تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی

ترتیب و ترجمه:

عبدالرؤوف مخلص

جلد اول

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر و هبة الزحیلی

(جلد اول)

ترتیب و ترجمه:

عبدالروف مخلص

مخلص، عبدالروف، گردآورنده و مترجم
تفسیر انوار القرآن: گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی/ ترتیب و ترجمه عبدالروف مخلص. - تربت جام: احمد جام، ۱۳۹۲.
۶ج.

ISBN: 978- 964-6765-36-5 (دوره)
ISBN: 978-964-6765-27-6 (ج.1) ISBN: 978-964-6765-28-3 (ج.2)
ISBN: 978-964-6765-31-9 (ج.5) ISBN: 978-964-6765-29-0 (ج.3)
ISBN: 978-964-6765-37-7 (ج.6) ISBN: 978-964-6765-30-6 (ج.4)

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. تفاسیر اهل سنت - - قرن ۱۴. الف. شوکانی، محمد بن علی، ۱۱۷۳ - ۱۲۵۰ ق. فتح القدیر، برگزیده. ب. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۷۰۰ - ۷۷۴ق. فتح القدیر. برگزیده. ج. زحیلی، وهبه Zuhayli, Wahbah د. تفسیر المنیر، برگزیده. ه ـ عنوان. و. عنوان: فتح القدیر. برگزیده.
ز. عنوان: تفسیر المنیر. برگزیده.

BP ۹۸/م ۳۶ ت ۷ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۲۵۰۵۸ - م ۸۰

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی

(جلد اول)

ترتیب و ترجمه: عبدالروف مخلص

ناشر: شیخ الاسلام احمد جام تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ – ۰۵۲۸

تیراژ: ۱۵۰۰ دوره

نوبت چاپ: ششم – ۱۳۹۲

چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲ – ۰۵۱۱

قیمت دوره شش جلدی: ۹۰۰۰۰ تومان

شابک: ۶ – ۲۷ – ۶۷۶۵ – ۹۶۴–۹۷۸

شابک دوره: ۵ – ۳۶ – ۶۷۶۵ – ۹۶۴–۹۷۸

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدّمه

الحمدللّه حمد الشّاکرین، و الصّلاة و السّلام علی محمّدٍ خاتم المرسلین و علی آله و اصحابه الهداة المهدیّین.

امّا بعد!

قرآن کریم سرچشمهٔ اصلی دین خدا ﷻ قانون اساسی و برنامهٔ جاودانی امّت محمّد ﷺ است. از این رو، اهمیّت قرآن کریم و نقش منحصر به فرد آن در بنای هویّت و حیات دو جهانی انسان مسلمان و اعمار کاخ سعادت جاودانی‌او، بر کسی پوشیده نیست.

طبیعی است که میدان بزرگ و وسیع سعادت دو جهانی را فقط در صورتی می‌توان پیمود که از چشمه سار زلال معارف و مفاهیم قرآن کریم بهره گرفت و در پرتو فهم آیات بیّنات، شناخت اسرار، عمل به احکام، پایبندی به فرامین و نهایتاً قرارگرفتن در محیط انوار تابناک آن، پلکان عروج به‌سوی کمالات انسانی را درنوردید.

شکّی نیست که تنها دریچهٔ ورود به این میدان و کاراترین ابزار کسب این شناخت، تفسیر قرآن کریم است. نیاز هر فرد مسلمان به فهم و فراگیری تفسیر، از آنجا ناشی می‌شود که هر کمال دینی و دنیوی‌ای ناگزیر باید با شرع الهی موافق باشد و این موافقت، یقیناً بر علم به کتاب الهی متوقّف است.

تفسیر در حقیقت، عبارت است از: بیان معانی، احکام، فواید و دیگر راز و رمزهای کتاب خدا ﷻ بنابراین، علم تفسیر از بزرگترین علوم شریعت اسلامی، برترین آنها از روی قدر و منزلت و شریف‌ترین آنها از نظر موضوع است؛ زیرا موضوع آن کلام خدای ذوالجلال می‌باشد

که معدن هر حکمت و منشأ هر فضیلتی است.

و از آنجاکه پروردگار عزّوجلّ خود حفظ و تبیین کتاب عزیزش را ضمانت نموده است؛ در طول تاریخ، علما و دانشمندانی از این امّت را به این توفیق مفتخر گردانیده تا با بهره گیری از اوقیانوس بیکران آیات محکمات قرآن که تفسیر کنندهٔ یک‌دیگرند و نیز اقتباس از انوار زلال سنّت پیامبرﷺ، تفاسیری از قرآن کریم را در هر عصر و زمانی به سلک تحریر کشیده و تقدیم اُمّت اسلامی نمایند و در راه توضیح معانی، بیان اسرار، کشف دقایق و استخراج فواید آن، از هیچ تلاشی فروگذار نکنند.

در این میان؛ برخی از تفسیرها در مجموعهٔ تفاسیر قرآنی، آنچنان بر معراج تجلّی تکیه زده‌اند که جایگاه آنها در فرهنگ و معارف قرآن کریم هر روز از روز قبل برجسته‌تر گردیده و جلوه‌های پر درخشش آنها در دلها و روانهای امّت اسلامی، پیوسته ابعاد و اعماق وسیع‌تری پیدا می‌کند، که بدون شک «تفسیر القرآن العظیم» امام علّامه، حافظ ثقه، ابوالفداء اسماعیل بن عمر قرشی ابن کثیر بصری دمشقی عمادالدّین (۷۰۵ ـ ۷۷۴هـ) و تفسیر «فتح القدیر، الجامع بین فنّی الدّرایة و الرّوایة من علم التّفسیر» امام مجتهد، ناصر السّنّة و قامع البدعة، شیخ الاسلام محمّد بن علی بن عبدالله شوکانی صنعانی (۱۱۷۳ـ۱۲۵۰هـ)، در مقدمّهٔ این تفاسیر قرار دارند.

حافظ ابن کثیر که فقیهی متقن، محدّثی بزرگ، مورّخی ماهر، مفسّری قرآن شناس و امامی با تقوی بود، در مقدمهٔ ائمّهٔ اعلام تفسیر قرآن قرار دارد، تفسیر او که به «تفسیر ابن کثیر» معروف است، از مشهورترین کتب تفسیر، صدرنشین تفاسیر باالمأثور، از موثّق‌ترین آنها و تفسیر جامع بین «روایت» و «درایت» است.

شیوهٔ او در تفسیر این است که اوّلاً قرآن را به قرآن تفسیر می‌کند، سپس با احادیث مشهور، آن‌گاه با آثار صحابه و تابعین. امام حافظ جلال الدّین سیوطی‌رحمه‌الله (متوفّی ۹۱۱هـ) در بارهٔ تفسیر او می‌گوید: «هرگز تفسیری به مانند تفسیر او تألیف نشده است». و شیخ محمّد رشید رضارحمه‌الله از معاصران، در بارهٔ تفسیر او می‌گوید: «تفسیر ابن کثیر از مشهورترین کتب در توجّه به نقل آراء مفسّران سلف و بیان معانی و احکام آیات قرآن می‌باشد، از مهمترین مزایای تفسیر او این است که از تکیه بر روایات مُنکَر اسرائیلی اجتناب ورزیده است».

همچنین تفسیر «فتح القدیر» علّامه شوکانی، از بهترین تفاسیر قرآنی و از موفّق ترین آنها در بیان معانی کتاب خدا جلّ جلاله است. امام شوکانی که در عصر خود سرآمد مجتهدّان یمن بود، در علم کتاب مبین الهی، آگاهی از سنّت مطهّر نبوی، فقاهت در شریعت و احکام دین به پایهٔ صدارت رسیده بود تا بدانجاکه صیت شهرت او در علم و اجتهاد و زهد و ورع، به همهٔ اطراف

و اکناف عالم اسلام رسید. شیخ منّاع القطان در بارهٔ تفسیر او می‌گوید: «فتح القدیر شوکانی، تفسیری است که میان روایت، استنباط و فقه نصوص آیات، جمع کرده است تفسیر او در مناطق بسیاری از عالم اسلام متداول است». دکتر محمّد سلیمان عبدالله الأشقر دانشمند معروف اسلامی که تفسیر امام شوکانی را در یک مجلّد به‌نام «زبدةالتّفسیر» اختصار کرده است، می‌گوید: «تفسیر علّامه شوکانی را از بهترین تفاسیری یافتم که توان یک نابغه می‌تواند در بیان معانی کتاب عظیم الهی به نمایش بگذارد» او می‌افزاید: «یکی از امتیازات بزرگ تفسیر او این است که در بیان معانی قرآن کریم، حاصل معنی روایات را می‌گنجاند، در عین حالی که خودِ روایات و احادیث را نیز در آخر بحث نقل می‌کند».

پس با توجّه به اهمیّت و عظمت دو تفسیر یاد شده، و با در نظرداشت این‌که نیاز جامعهٔ فارسی زبان ما به تفاسیر موجز و جامع قرآنی به طور آشکاری محسوس بود و در میان تفاسیر معاصر ترجمه شده به زبان فارسی، چنان تفسیری که در عین ایجاز، از جامعیّت برخوردار بوده و مفاهیم قرآنی را به طوری ژرف و روشن تبیین کند، سراغ نداشتم لذا بر آن شدم که تفسیر گزیده‌ای را با بهره گیری از این دو تفسیر بزرگ عالم اسلام، ترجمه و ترتیب نموده و تقدیم جامعهٔ اسلامی نمایم.

و برای این‌که این تفسیر جامع موجز بتواند روح زمان را نیز دریابد، به این نتیجه رسیدم که تفسیر «المنیر فی‌العقیدة و الشّریعة و المنهج» استاد شیخ وهبة الزّحیلی، و تفسیر «الأساس» علّامهٔ دعوتگر، مرحوم شیخ سعید حوّی را نیز به آن دو تفسیر اضافه نمایم. بنابراین، می‌توان گفت که این تفسیر شریف، گزیده‌ای جامع و موجز از چهار تفسیر یاد شده است.

روشم درگزینش، ترتیب و ترجمهٔ این تفسیر شریف، قرار ذیل بوده است:

۱ ــ در شیرازهٔ متن اصلی، خلاصهٔ تفسیر «فتح القدیر» امام شوکانی به نام «زبدة التّفسیر» را که توسّط استاد دکتر محمّد سلیمان عبدالله الأشقر اختصار گردیده است، اساس کار خویش قرار داده‌ام. استاد موصوف به‌حق در تلخیص تفسیر امام شوکانی، توفیقی سترگ داشته است.

۲ ــ در زمینهٔ نقل آراء و اقوال تفسیری، بیان اقوال راجح، بیان بخشی از فواید، نقل بخش بزرگی از احادیث شریف و توضیح معانی آیات، مرجع اصلی‌ام مختصر «تفسیر القرآن العظیم» ابن کثیر که توسّط استاد محمّد علی صابونی در سه مجلّد اختصار و ترتیب گردیده، بوده است.

۳ ــ در بخش بیان احکام فقهی، بیان فواید، توضیح مفردات، تفسیر عصری، بیان اسباب نزول، نقل بخشی دیگر از احادیث شریف، مرجع اصلی‌ام تفسیر «المنیر» و تفسیر یک جلدی «الوجیز» بوده است که هر دو تفسیر، از تصانیف شیخ وهبةالزّحیلی می‌باشد.

۴ ــ در تفسیر حرفی قرآن کریم و بیان مناسبات، مرجع اصلی‌ام تفسیر «الأساس» مرحوم

شیخ سعید حوّی بوده است، همچنان در مراجعهٔ نهایی و ویراستاری مفاهیم، از این تفسیر شریف به نحو شایانی بهره برده‌ام.

۵ ــ در بیان معانی و تفسیر آیات، آمیزه‌ای از روش تفاسیر یاد شده راکه روش تفسیر به مأثور، روح غالب در آنهاست، اساس کار خود قرارداده‌ام.

در اینجا لازم می‌دانم تا دربارهٔ تفسیر به مأثور و تفسیر به رأی، اندک توضیحی ارائه نمایم:

مراد از تفسیر به مأثور این است که در تفسیر آیات، بر متون صحیح منقول تکیه شود. ترتیب تفسیر به مأثور چنین است که اوّلاً: قرآن با خود قرآن تفسیر می‌شود زیرا آنچه در یک‌جا از قرآن به اجمال و اختصار ذکر گردیده، در جایی دیگر به تفصیل آمده است. سپس در مرحلهٔ دوم: تفسیر قرآن از سنّت خواسته می‌شود زیرا سنّت شارح قرآن و توضیح دهندهٔ آن می‌باشد به همین جهت، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «آگاه باشید که به من قرآن و مانند آن [یعنی سنّت] نیز همراه آن داده شده است». و چنان که امام شافعی رحمه‌الله گفته است، هر آنچه که رسول خدا ﷺ بدان حکم کرده‌اند، آن را از قرآن فهمیده‌اند. سپس در مرحلهٔ سوم: اگر تفسیر قرآن از سنّت به دست نیامد، به قول صحابه رضی‌الله‌عنهم رجوع می‌شود زیرا نظر به این‌که ایشان در عصر نزول قرآن به‌سر می‌برده و از علم صحیح و عمل صالح برخوردار بوده‌اند، طبیعتاً به فهم معانی قرآن نیز داناتر بوده‌اند. گفتنی است که مشهورترین اصحاب در علم تفسیر، عبارت بوده‌اند از: خلفای اربعه، ابن مسعود، ابن عبّاس، ابیّ‌بن‌کعب، زیدبن‌ثابت، أبوموسی‌اشعری، عبدالله بن زبیر، أنس بن مالک، عبدالله‌بن‌عمر، جابر بن عبدالله، عائشه و عبدالله بن عمروبن‌عاص رضی‌الله‌عنهم که شما نامهای ایشان را در این تفسیر شریف بسیار می‌یابید.

در مرحلهٔ چهارم: هرگاه تفسیر قرآن از قرآن، سنّت و اقوال صحابه رضی‌الله‌عنهم به دست نیامد، بسیاری از ائمّه به اقوال تابعین رجوع می‌کنند، یعنی به اقوال مفسّرانی چون مجاهدبن جبر، سعید بن جبیر، عکرمه، عطاء بن ابی‌رباح، حسن بصری، مسروق بن اجدع، سعید بن مسیّب، ربیع بن انس، قتاده، ضحّاک بن مزاحم و دیگرانی که از شاگردان اعلام صحابه رضی‌الله‌عنهم بوده اند و شما نامهای بسیاری از ایشان را نیز در این تفسیر شریف فراوان می‌یابید.

علمای اصول تفسیر بر آنند که: این تفسیر به مأثور است که پیروی از آن واجب می‌باشد زیرا راه شناخت صحیح قرآن کریم، همین راه و ایمن‌ترین شیوه برای مصون ماندن از کجروی و اشتباه در کتاب خدا جل‌جلاله همین شیوه است.

ابن عبّاس رضی‌الله‌عنهما که به‌حق «ترجمان‌القرآن» لقب یافته‌است، در بارهٔ وجوه تفسیر بیان جامعی دارد که حاصل آن این است:

«تفسیر بر چهار وجه است: وجهی است که اعراب آن را از لغت و گویش خود می‌شناسند و

از آنجاکه فهم این نوع از تفسیر، به لغت و گویش ایشان بر می‌گردد، پس همین که معنای مفردات یک آیه روشن شد، مفادّ آن نیز بی هیچ ابهامی برای ایشان روشن می‌شود. وجه دوم از این وجوه، تفسیری است که معنای آن از نصوصِ احکام و دلایل توحید به‌طور واضح و روشن و بی هیچ ابهام و التباسی دانسته می‌شود و این تفسیری است که هیچ کس در ندانستن آن معذور شناخته نمی‌شود. وجه سوم، تفسیری است که فقط علما آن را می‌دانند زیرا فهم آن به اجتهاد ایشان بر می‌گردد، اجتهادی که متّکی به شواهد و دلایل است نه به صِرف رأی ایشان: مانند بیان مجملی، یا خاص ساختن عامی، یا مانند آن. وجه چهارم، تفسیر غیبیّات است که کسی جز خدا ﷻ حقیقت آن را نمی‌داند، مانند وقت برپایی قیامت، حقیقت روح و امثال آن».

این بود خلاصه‌ای در بارهٔ تفسیر باالمأثور.

امّا تفسیر به رأی، تفسیری است که مفسّر در بیان معنای آن فقط به فهم و استنباط مجرّد خود تکیه کند، فهمی که لزوماً با روح شریعت سازگار نبوده و به نصوص آن استناد نداشته باشد بنابراین، رأی مجرّدی که هیچ شاهد و سند شرعی و لغوی‌ای ندارد، ورطه‌گاهی برای کجروی در کتاب خدا ﷻ است و بیشتر کسانی که با این روش تفسیر نوشته‌اند، از اهل بدعت بوده‌اند.

از این روی، تفسیر نمودن قرآن کریم به صرف رأی و اجتهاد و بدون اتّکا به اصل و نصّی حرام است. چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَاتَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ﴾ و چیزی راکه بدان علم نداری دنبال نکن ﴿ [اسراء/۳۶]. و رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ أَوْ بِمَا لَايَعْلَمُ، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ✿ هر کس در قرآن به رأی خود یا به آنچه که نمی‌داند سخن بگوید، باید به جایگاهش از دوزخ جای گیرد». حدیث شریف ناظر بر کسی است که رأی خود را اصل، و قرآن را پیرو آن قرار می‌دهد و بی‌هیچ تکیه‌ای بر علوم شرعی و قوانین زبان عربی، برداشت شخصی خود را مبنی می‌گرداند. امّا چنانچه آیه با بیانی تفسیر شود که مبنای شرعی و لغوی دارد، در این صورت مانعی از این نوع تفسیر وجود ندارد، پس شرط صحّت تفسیر این است که باکتاب، سنّت، مقاصد شریعت و قواعد لغت موافق باشد.

گفتنی است که صاحبان تفاسیر سرچشمهٔ این تفسیر شریف، به روش تفسیر باالمأثور پایبند بوده‌اند و هرچند صاحبان دو تفسیر «المنیر» و «الأساس»، از برخی تفاسیر بالرّأی، مانند تفسیر امام رازی، تفسیر قُرطبی، تفسیر زمخشری و تفسیر نسفی نیز نقل قول کرده‌اند، امّا به قواعد تفسیر به مأثور عملاً پایبند بوده‌اند.

یاد آور می‌شوم؛ با توجّه به این امر که بنده توانایی و شایستگی تفسیر قرآن کریم را ندارم و شأن من بسی دون‌تر از آن است که به خود جرأت ورود به این عرصه را بدهم بنابراین، حتّی یک کلمه از این تفسیر شریف را بدون استناد به مرجعی از تفاسیر یاد شده، از نزد خود ننوشته‌ام

و هرگز برداشت خود را در این عرصه اساس قرار ندادهام و اگر به منظور توضیح کلام مفسّران، ندرتاً جملهای از خودم را افزوده باشم، غالباً آن را میان پرانتز [ ]گذاشتهام، یا در پاورقی آوردهام تا با اصل کلام مفسّران اشتباه گرفته نشود ــ که این موارد هم نادر بوده است.

۶ ــ در نقل مطالب از تفاسیر یادشده، عمدتاً خود را به ذکر مرجع مقیّد ندانستهام امّا اگر در جایی اشاره به نظر یک مفسّر ضروری بوده است، از او با ذکر نام نقل قول کردهام.

۷ ــ در بیان روایات تفسیری، غالباً قول قویتر را در اوّل آوردهام، سپس برخی از اقوال مشهور دیگر تفسیری را تحت عناوین «به قولی»، «به قولی دیگر»، «یا معنی این است» نقل کردهام، بی آنکه مرجع آن قول را بیان کرده باشم زیرا نقل مراجع، سبب تطویل مملّ میگردید. ولی اگر قولی قویتر یا راجح بوده است، غالباً با ذکر منبع به آن اشاره کردهام.

علّت اینکه در بیان مفاهیم و وجوه تفسیری غالباً به نقل یک قول اکتفا نکردهام، دو امر ذیل بوده است:

اوّل اینکه: اقوال نقل شده در این تفسیر شریف عموماً ــ به پیروی از قواعد تفسیر بالمأثور ــ منبع روایی داشته و بر قرآن، یا حدیث، یا قول صحابی و تابعی متّکی است بنابراین، نمیتوان از آنها صرف نظر کرد.

دوم اینکه: اختلاف در میان اقوال و معانی تفسیری به معنای وجود تضاد در میان آنها نیست و میتوان گفت که در بسا از موارد اختلافی، حمل آیه بر همه اقوال ممکن است چه در بیشتر موارد، این اختلاف، فقط اختلاف تنوّع در تعبیر میباشد و اگر دقّت کنیم، به این حقیقت پی میبریم که معنای همهٔ اقوال یکی است. گاهی هم به این دلیل در میان اقوال تفسیری، اختلاف صوری بهنظر میرسد که برخی از آنها، عام را ــ به شیوهٔ تمثیل ــ به بعضی از افراد آن تفسیر کردهاند لذا ممکن است خواننده چنین استنباط کند که این قول ــ مثلاً ــ با آن قول دیگر اختلاف دارد در حالیکه واقع امر چنین نیست. در مواردی نیز، اختلاف در تفسیر به این امر بر میگردد که لفظ، احتمال دو امر یا بیشتر از آن را دارد.

لذا با توجّه به همهٔ این دلایل و با عنایت به این امر که گسترهٔ بیان معانی، فواید و احکام، در نقل اقوال مختلف تفسیری بیشتر و نفع آن عامتر است و اگر از نقل قولی صرف نظر شود، گویی بخشی از تفسیر آیه حذف شده است، لذا به نقل اقوال متعدّد پرداختهام.

۸ ــ یکی از امتیازات این تفسیر شریف، نقل بیش از هزار و پنجصد حدیث از احادیث گهربار رسول اکرم ﷺ در آن میباشد که آنها را از تفاسیر منبع، نقل و ترجمه کردهام البتّه این احادیث، غیر از آن احادیثی است که تفاسیر منبع از معانی آنها در تفسیر آیات بهره گرفتهاند بیآنکه به الفاظ آنها اشاره کردهباشند. پس این احادیث، گنج شایگانی از سخنان و تقاریر

رسول اکرم ﷺ است که در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

در نقل احادیث شریف، شیوه‌ام بر اختصار بوده است به همین جهت، یا به نقل احادیث کوتاه‌تر پرداخته‌ام، یا در مواردی فقط آن بخش از حدیث شریف راکه ناظر بر تفسیر آیه است، نقل کرده‌ام. همچنین به خاطر رعایت اختصار و با اتّکا به مراجع اصلی، عمدتاً اسناد احادیث شریف را نقل نکرده‌ام پس اگر محقّقی در پی کاوش در این زمینه است، می‌تواند به مراجع اصلی که تفاسیر منبع و صحاح و مسانید است، رجوع نماید. ولی آنچه را شایان یادآوری می‌دانم، تأکید صاحبان تفاسیر منبع، بر نقل احادیث صحیح و پرهیز از آوردن احادیث ضعیف است. در عین حال، اگر صاحبان تفاسیر منبع، در مواردی حدیثی را مشهور یا متواتر ... معرّفی کرده‌اند، بدان اشاره کرده‌ام.

۹ ـ از آنجاکه علمای اصول تفسیر، فواید بسیاری را برای شناخت اسباب نزول ذکر کرده‌اند بنابراین، غالباً به نقل اسباب نزول آیات و سور نیز پرداخته‌ام و این امتیاز مهمّ دیگری از امتیازات این تفسیر شریف است که تفاسیر فارسی دیگر، بدان ـ چنان‌که باید و شاید ـ نپرداخته‌اند.

گفتنی است، از مهمترین فوایدی که علمای اصول تفسیر برای فهم سبب نزول ذکر کرده‌اند، عبارت است از:

الف: با فهم سبب نزول، حکمت مشروعیّت حکم نیز دانسته شده و این حقیقت که شریعت مطهّر اسلام در تشریع احکام، مصالح عامّه را مورد لحاظ قرار داده است، بیشتر روشن می‌گردد.

ب: فهم برخی از معانی و احکام آیات و کشف غموض آنها به شناخت سبب نزول بستگی دارد به‌طوری‌که اگر سبب نزول آنها شناخته نشود، آن غموض و ابهام اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

ج: جهور علما برآنند که اگر سبب نزول خاص بود ولی آیه به صیغهٔ عام نازل شده بود، اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب؛ و حکمی که از لفظ عام برگرفته می‌شود، از صورت سبب خاص به نظایر آن نیز تسرّی می‌کند. این همان رأی راجح در مورد سبب نزول است که با اصل عام بودن احکام شرعی نیز سازگار می‌باشد و از سویی، صحابه و مجتهدان این امّت نیز بدان عمل کرده و حکم آیات دارای اسباب خاص را غالباً به غیر آنها از موارد تعمیم داده‌اند. امّا گاهی هم بر خاص بودن حکم آیه به سبب مربوطهٔ آن، دلیل دیگری وارد می‌شود؛ در چنین مواردی، فهم سبب نزول کمک می‌کند تا مخصوص بودن حکم را دریابیم و آن را عام تصوّر نکنیم.

د: فهم سبب نزول سبب می‌شود تا بدانیم که آیهٔ مربوطه، وصف الحال چه کسانی است تا به انگیزهٔ دفاع یا خصومت، آن را بر دیگران حمل نکنیم.

۱۰ ـ از آنجا که گاهی روایات وارده در مورد سبب نزول یک آیه متعدّد است و بعضاً این روایات در صحّت خود نیز متساوی است بنابراین، در نقل روایات سبب نزول، شیوهٔ اختصار و عمدتاً نقل یکی از روایات مربوطه را در پیش گرفته‌ام. گاهی هم که نقل روایات متعدّد را در فهم معنای آیه ضروری تشخیص داده‌ام، روایات متعدّد در آن رابطه را نقل کرده‌ام.

۱۱ ـ در ترتیب مطالب متن، جایگاه سبب نزول را گاهی در اوّل، گاهی در وسط و غالباً در اخیر آیه قرارداده‌ام و در انتخاب این امر، در پی تبیین بیشتر مفاهیم بوده‌ام؛ یعنی هر جا که سبب نزول با معنای مراد آیه بیشتر رابطه داشت، آن را در همانجا نقل کرده‌ام.

۱۲ ـ امتیاز دیگر این تفسیر شریف، بیان مختصر احکام فقهی در آن است. بیان احکام فقهی در تفسیر، فواید عظیمی دارد که از اهمّ آنها شناخت وجه عملی خطاب آیات الهی و پیوند تنگاتنگ مخاطب با برنامهٔ عملی قرآن کریم است. در نقل احکام فقهی نیز، جنبه اختصار را رعایت کرده‌ام و سعیم عمدتاً بر آن بوده است که آرای هر چهار مذهب اهل سنّت و جماعت نقل شود و هرگاه رأی یک مذهب با رأی سه مذهب دیگر مختلف بوده است، از رأی سه مذهب به نام رأی «جمهور فقها» نام برده‌ام و غالباً نام آنها را نیز در میان پرانتز آورده‌ام تا دانسته شود که مراد از جمهور کیست در غیر آن، رأی هر یک از مذاهب را جداگانه نقل کرده‌ام.

۱۳ ـ در بیان آراء فقهی، غالباً به جهت رعایت اختصار، دلایل مذاهب را نقل نکرده‌ام امّا در برخی از موارد، به دلایل نیز مختصراً اشاره شده است.

۱۴ ـ با توجّه به این‌که این تفسیر شریف، بیشتر تفسیر حرفی و آموزشی قرآن کریم است بنابراین، در تفسیر آیات، شیوهٔ مختصر تفسیر «فتح القدیر» علاّمه شوکانی؛ یعنی «زبدة التّفسیر» را اساس قرارداده و تفسیر آیه به آیه را برگزیده‌ام زیرا تفسیر آیه به آیه، در امر دریافت بهتر معانی و فهم ژرف‌تر دلالات حرفی قرآن کریم کاراتر و مفیدتر است و به خواننده امکان می‌دهد تا با مفاهیم آیات ارتباط استوارتری برقرار نموده و در امر فراگیری مفاهیم قرآن، نگران فرار معانی از ذهن خود نباشد و پشت‌سرهم به سراغ مفاهیم آن برود.

امّا در مواردی که ارتباط معنایی و مبنایی دو یا سه آیه با یک‌دیگر زیادتر بوده است، به گونه‌ای که تصوّر می‌کردم ایجاد فاصله میان آنها موجب انقطاع ذهنی خواننده از پی گرفتن مفاهیم می‌شود در آن صورت، دو یا سه آیه را به هم وصل کرده‌ام.

۱۵ ـ شیوه‌ام در بیان معانی مفردات آیات، بیشتر این گونه بوده است که بلافاصله بعد از

ترجمهٔ یک عبارت، به بیان معانی مفردات آن پرداخته‌ام، ولی اگر تصوّر می‌کردم که این امر، موجب گسست ذهنی خواننده از درک مفاهیم می‌شود، توضیح لغوی مفردات را در اخیر جمله آورده‌ام و در هر حال، تکیه و تمرکزم بر روی توضیح بیشتر معانی و مفاهیم آیات بوده است.

۱۶ ـ فواید، اشارات و حکمت‌های آیات را با رعایت اختصار نقل کرده و جهت پرهیز از اطاله، آنها را به عناوین مجزّا تفکیک نکرده‌ام.

۱۷ ـ در بیان معجزات علمی قرآن کریم و برخی دیگر از وجوه اعجازی، به اشارات گذرایی بسنده کرده‌ام زیرا هدف این بوده است تا به نوعی، ذهن خواننده به این بعد مهم معطوف گردد.

۱۸ ـ از بیان وجه مناسبت و ارتباط میان یک جمله با جملهٔ دیگر در یک آیه، یا میان یک آیه با آیهٔ دیگر در آیات متعدّد، نیز غافل نبوده‌ام زیرا شناخت مناسبت میان آیات، به فهم معنی و تأمین ارتباط میان آیات و سُوَر، کمک شایانی می‌کند و غالباً مناسبت را در اخیر یا اوّل آیه ذکر کرده‌ام. گفتنی است که بیان مناسبات و ربط میان آیات، امری توقیفی نیست بلکه بیشتر متّکی به اجتهاد، ذوق و فهم تفسیری مفسّر می‌باشد. البتّه این بدان معنی نیست که مفسّر برای هر آیه مناسبتی را با آیهٔ قبل جست‌وجو کند زیرا قرآن کریم بر حسب وقایع ورخدادها به‌طور تدریجی نازل شده است پس مفسّر گاهی ارتباط میان آیات آن را درک می‌کند و گاهی هم ممکن است آن را درک نکند لذا نباید در این امر، تکلّف به خرج داد.

شایان ذکر است که در میان تفاسیر سرچشمهٔ این تفسیرشریف، تفسیر «المنیر» و تفسیر «الاساس» به وجوه ارتباط و مناسبت توجّه بیشتری نشان داده‌اند و صاحب تفسیر «الاساس»، مبتکر شیوهٔ نوینی در بیان مناسبات میان سوره‌ها نیز می‌باشد.

۱۹ ـ در آغاز اغلب سوره‌ها، طیّ مقدّمهٔ کوتاهی به بیان وجه تسمیهٔ سوره، بیان فضیلت آن سوره ـ در صورت وجود روایتی در این رابطه ـ و بیان مختصر محور و موضوع سوره نیز پرداخته‌ام.

۲۰ ـ هر جا مناسبتی در خلال آیات وجود داشته، از نقل ادعیهٔ مأثوره از رسول اکرم ﷺ نیز غفلت نکرده‌ام تا خوانندگان و آموزندگان این تفسیرشریف، بتوانند از این منبع فیض نیز، توشه‌ای برگیرند.

۲۱ ـ در ترجمهٔ آیات از ترجمه‌های معاصر استفاده کرده‌ام ولی در عین حال، غالباً به ترجمهٔ حضرت شاه ولیّ‌الله دهلوی رحمه‌الله نیز نظر داشته‌ام همچنین برخی توضیحات تفسیری وی را نیز با ذکر منبع نقل کرده‌ام. به هرحال، نگاهم به ترجمه‌های قرآنی به گونه‌ای با دغدغه همراه بوده است که می‌توان گفت؛ ترجمه‌ای که در این تفسیر شریف می‌یابید، در عین حالی که برگرفته

از دیگر ترجمه‌ها می‌باشد ولی در کلّ هیچ‌یک از آنها هم نیست.

۲۲ ـ صاحبان تفاسیر سرچشمهٔ این تفسیر شریف، از تکیه بر آراء و روایات اسرائیلی پرهیز کرده‌اند. در اینجا لازم است تا پیرامون مفهوم «روایات اسرائیلی» اندک توضیحی ارائه شود.

می‌دانیم که یهودیّت فرهنگ دینی توراتی خود را دارد و نصرانیّت فرهنگ دینی انجیلی خود را امّا با تأسّف که این فرهنگ از تورات و انجیل تحریف شده برگرفته شده است. قرآن کریم نیز بر بسیاری از آنچه که در تورات و انجیل آمده است ـ به‌ویژه آنچه که به داستانهای انبیا و أخبار امّت‌ها تعلّق می‌گیرد ـ پرداخته است ولی داستانهای قرآنی بیشتر بر مواضع پند و عبرت آنها متمرکز اند، بی آن‌که به تفاصیل جزئی‌ای چون تاریخ وقایع و اسماء اماکن و اشخاص بپردازند در حالی‌که تورات و انجیل ـ مخصوصاً متون تحریف شدهٔ آنها ـ به شرح و تفصیل این جزئیّات پرداخته‌اند.

بعد از آن‌که اهل کتاب به اسلام در آمدند، فرهنگ دینی خود را نیز همراه با آن اخبار و داستانها به میان مسلمانان آوردند که بر این اخبار ـ از باب تغلیب بعد یهودی بر بعد مسیحی آنها ـ اسرائیلیّات اطلاق می‌شود چراکه نقل اخبار از یهود ـ نظر به معاشرت و آمیزش بیشتری که با مسلمانان در ابتدای ظهور اسلام داشته‌اند ـ بیشتر بود از آن روی که مسلمانان به مدینه ـ یعنی جایی که یهودیان نیز در آن زندگی می‌کردند ـ هجرت کرده بودند. ولی روش اصحاب کرام ﷺ این بود که در برابر شنیده‌های اهل کتاب توقّف می‌کردند؛ زیرا رسول اکرم ﷺ به ایشان چنین دستور داده بودند که: «اهل کتاب را [در اخبارشان] نه تصدیق کنید و نه تکذیب بلکه بگویید: به خداوند و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و بُه آنچه به همهٔ پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم»(۱). امّا گاهی نیز اتّفاق می‌افتاد که صحابه ﷺ با اهل کتاب در پاره‌ای از جزئیّات اخبار و داستانهایشان گفت‌وگو می‌کردند و برخی از آن جزئیّات را ـ مادامی که به عقیده و احکام تعلّق نمی‌گرفت ـ می‌پذیرفتند و آن را نقل می‌کردند زیرا از فرمودهٔ دیگر رسول اکرم ﷺ در این رابطه، اباحت را فهمیده بودند: «از من برسانید و ابلاغ کنید، هر چند یک آیه را و از بنی‌اسرائیل نقل قول کنید و در این کار حرجی نیست و هر کس عامدانه بر من دروغ بربندد، باید در جایگاه خود از آتش قرار گیرد»(۲). یعنی از بنی‌اسرائیل آن اخباری را که

۱ ـ حدیث شریف به روایت بخاری و در بر گیرندهٔ مضمون آیهٔ (۱۳۶) از سورهٔ بقره است.

۲ ـ به روایت بخاری.

می‌دانید دروغ نیست، نقل قول کنید. پس حدیث اوّل، محمول بر مواردی است که اخبار آنان، احتمال صدق و کذب هر دو را داشته باشد.

با این حال، صحابه ﷺ چیزی از جزئیّات اخبار اهل کتاب را ــ بجز نادری از آن ــ نگرفتند امّا چون دورهٔ تابعین آمد و کسانی از اهل کتاب که به اسلام مشرّف شدند بسیار گردیدند، لذا اخبار بیشتری از آنان از سوی تابعین نقل شد و سپس، اشتیاق دوره‌های بعدی به نقل اخبار اهل کتاب فزونی گرفت تا بدانجا که برخی از تفاسیر، از منقولات آنان پر شد.

البتّه بیشترین روایات اسرائیلی، از چهار شخص نقل شده است که عبارت‌اند از: عبدالله‌بن سلام، کعب أحبار، وهب بن منبّه و عبدالملک بن عزیز بن جریج؛ که نظرات علما در مورد جرح و تعدیلشان متفاوت است و بیشترین خلاف، بر محور کعب احبار دور می‌زند. در این میان، عبدالله‌بن‌سلام از همهٔ آنها داناتر و از جایگاه و منزلت برتری برخوردار بود به طوری‌که بخاری و غیر وی از اهل حدیث او را معتمد شناخته‌اند و ضعفی که به کعب احبار و وهب بن منبّه نسبت داده شده، به او نسبت داده نشده است.

شایان ذکر است که صاحبان چهار تفسیر مرجع، با آن‌که شدیداً نسبت به نقل روایات اسرائیلی محتاط بوده‌اند ولی در موارد اندکی از عبدالملک بن عزیز بن جریج، عبدالله‌بن سلام و ندرتاً از وهب بن منبّه نقل قول هایی کرده‌اند و بعید است که نسبت به استیثاق روایات وارده، بی‌توجّه بوده باشند بنابراین، تفسیر حاضر به لحاظ دور بودن از روایات بی‌پایهٔ اهل کتاب نیز از امتیاز برخوردار است.

۲۳ ــ در حروفچینی این تفسیر شریف، خوانایی و گیرایی متن مورد نظر بنده و ناشر محترم بوده است لذا هم در نوع قلم آیات، و هم در قلم های به‌کار گرفته شده در متن، از خطوط روشن و زیبای برنامهٔ (زرنگار) استفاده شده است.

یادآور می‌شوم که این تفسیر شریف بر روی [cd] نیز تکثیر گردیده و علاقه‌مندان می‌توانند آن را از ناشر محترم دریافت بدارند.

اقلام و علائمی که عموماً در این تفسیر شریف به‌کار گرفته شده، عبارت است از:

- عبارت اصلی آیات، با قلم نسخ به خطّ عثمان طَه.
- ترجمهٔ آیات متن، با خطّ **(میترا سیاه، پوینت ۱۳)**.
- متن تفسیر شریف با خطّ (زر نازک، پوینت ١٦).
- کلمات و جملات عربی اعراب‌گذاری‌شده با خطّ ترکیبی (بدر نازک، پوینت ١٦).
- پاورقی‌ها با قلم (لوتوس سیاه، پوینت ۱۱).
- در شماره‌گذاری آیات، به همان شماره‌ای که در آخر آیه آمده است، اکتفا شده است.

◙ آیاتی را که در خلال تفسیر برای استشهاد آمده است، همراه با ترجمه در بین علامت دو هلال ( ) گذاشته‌ام. همچنین معانی مرادف و معادل را در میان دو هلال قرارداده‌ام.

◙ ترجمهٔ آیات وارده در خلال متن تفسیر شریف را در بین دو علامت ﴿ ﴾ گذاشته‌ام.

◙ شمارهٔ آیات نقل شده در تفسیر شریف را، در بین دو علامت قلّاب [ ] گذاشته‌ام. همین طور جملات افزودهٔ خود بر متن را.

◙ اَعلام، اصطلاحات، اسمای خاص، احادیث شریف و نقل قول‌ها را در بین دو گیومه « » قرارداده‌ام.

◙ برای این که توجّه خواننده به این امر بیشتر معطوف شود که در برابر حدیثی از احادیث رسول اکرم ﷺ، یا در برابر سبب نزول قراردارد، دو عنوان **حدیث‌شریف** و **سبب‌نزول** را با قلم **(یاسمین سیاه، پوینت ۱۴)** برجسته ساخته‌ام.

◙ جمله یا عبارت معترضه را، عموماً در بین دو خطّ تیره ـ ـ قرارداده‌ام.

◙ علامت سه نقطهٔ تعلیق (...) را به جای جمله، یا کلمهٔ محذوفی گذاشته‌ام که یا نقل آن به بحث مطروحه ارتباط نداشته است و یا ضرورت اختصار، حذف آن را ایجاب می‌کرده است.

◙ برای جداکردن شمارهٔ آیه از اسم سوره، از علامت خطّ مایل در بین دو قلاب | / | استفاده کرده‌ام.

◙ در میان عبارت عربی و ترجمهٔ فارسی آن، علامت (✿) را به عنوان فاصل قرارداده‌ام.

۲۴ ـ با توجّه به این‌که این تفسیر شریف، برآمده از چندین تفسیر معتبر دنیای اسلام است و ترجمهٔ یک تفسیر مشخّص نیست بنابراین، نیاز به انتخاب نامی جدید برای آن محسوس بود لذا با توجّه به این‌که انوار معانی قرآن در آن به وضاحت تمام متجلّی گردیده است، به‌نام تفسیر «انوار القرآن» نامگذاری گردید.

تفسیر «انوار القرآن» که در شش مجلّد ترتیب گردیده، قبل از آن که تفسیری برای علما و قرآن‌پژوهان باشد، تفسیری برای عامّهٔ اُمّت است؛ برای معلّمان، دانشجویان، فرهنگیان و همهٔ کسانی که بهره‌ای از سواد و دانش دارند امّا در عین حال، علما و اندیشمندان نیز می‌توانند گم‌شدهٔ خود را در آن بیابند.

این تفسیر شریف تفسیری است جامع که در عین ایجاز، کمتر مطلب مهمّی را در کتب امّهات تفسیر می‌توان یافت که در این تفسیر از آن غفلت شده باشد و تا جایی که به توان و تلاش این عبد ضعیف مربوط بوده است، همّت قاصر خود را در این راه به کار برده‌ام امّا با این حال، تردیدی ندارم که خوانندگان نقّاد، با خطاها و اشتباهات املائی یا محتوایی‌ای که اثر نقص و

نارسایی بنده می‌باشد، روبرو خواهند شد پس انتظار این است که به من گوشزد نمایند و از این لطف و عنایت برادرانه دریغ نورزند.

از بارگاه الهی استدعا دارم که این تفسیر شریف را شفابخش دل و جان مؤمنان و مشعل تابناکی فراراه زندگی دنیوی و اخروی آنان گرداند و زحمات این بندهٔ ضعیف خود را در عرصهٔ ترجمه، تحقیق، گزینش، ترتیب، تلخیص و ویراستاری آن، برای رضای خود پذیرفته و به همهٔ کسانی که در راه نشر آن بذل جهد مخلصانه نموده و یا به نوعی در آن سهم گرفته‌اند. پاداش بیکران عنایت فرماید و در مقدّمهٔ آنها لازم می‌بینم تا از برادر ارجمند جناب مولوی غلام سرور سربوزی مدیر محترم انتشارات شیخ الاسلام احمد جام نام ببرم؛ کسی که اگر تشویق‌ها و مساعدت‌های معنوی و مادّی او نبود، چه بسا همّت قاصر این عبد بینوا به سوی این اوجگاه ره نمی‌گشود. خدای عزّوجلّ این عمل را در زمرهٔ باقی‌الصّالحات من و ایشان قرار دهد.

و ما ذالك على الله بعزيز

جمعه ۲۸ ربیع الثّانی ۱۴۲۲ه‍ ق
مطابق ۲۹ تیر ۱۳۸۰ه‍ ش
عبدالرّءوف مخلص

أَعُــوْذُ بِـــا اللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْم

معنای آن: از شرّ شیطان رانده شده از رحمتهای الهی به خداوند یکتا پناه می‌برم؛ از این که به من در دین یا دنیایم آسیبی برساند، یا این که مرا از انجام تکالیفم باز دارد زیرا جز خداوند متعال هیچ نیروی دیگری نمی‌تواند شیطان را از انسان باز دارد.

باید دانست که مسلمانان از آن روی مأمور شده‌اند تا از شرّ برنامه‌های شیطان به خداوند یکتا پناه ببرند که دشمن انسی را با احسان و نیکی به وی می‌توان از خود دفع کرد، امّا دشمن شیطانی، نیکی و احسان را نپذیرفته و جز نابود ساختن فرزند آدم در وادی عصیان، چیز دیگری را نمی‌طلبد زیرا میان او و فرزند آدم دشمنیِ سخت و آشکاری وجود دارد. چنان‌که خداوند متعال فرموده است: (اِنَّ الشَّيْطٰانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوّا ۞ بی‌گمان شیطان دشمن شماست، بنابراین شما نیز او را دشمن گیرید» [۳۵/۶].

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ هنگامی که شب برای نماز تهجّد بر می‌خاستند، نماز خویش را با تکبیر و ثنا: (سُبْحٰانَكَ اللّٰهُمَّ...) آغاز نموده و سپس می‌گفتند: «أَعُوْذُ بِاللّٰهِ السَّمِيْعِ الْعَلِيْمِ مِنَ الشَّيْطٰانِ الرَّجِيْمِ مِنْ هَمْزِهِ وَ نَفْخِهِ وَ نَفْثِهْ ۞ از شیطان رانده شده و از شرّ وسوسه‌ها، دمیدن و افسونَ وی، به خداوند بسیار شنوا و بسیار دانا پناه می‌برم».

جمهور علما برآنند که: (اَعُوْذُ بِاللّٰه...) باید قبل از تلاوت قرآن ــ برای دفع شیطان وسوسه گر از خواننده ــ قرائت شود.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ فاتحه

مکی است و دارای هفت آیه است.

وجه تسمیه: با توجّه به این که فاتحه به معنای آغاز هرچیز است، این سوره را نیز «فاتحةُ الكتاب» نامیدند زیرا قرآن با آن افتتاح شده است، از طرفی این اوّلین سوره از مصحف شریف است که کاتبان قرآن آن را می‌نویسند و اوّلین سوره از کتاب مجید الهی است که خواننده آن را تلاوت می‌کند؛ هر چند از نظر ترتیب نزول آیات، این سوره اوّلین آیات نازل شدهٔ قرآن نیست.

سورهٔ فاتحه دوازده نام دارد که مشهورترین آنها سه نام زیر است. «فاتحةالكتاب»، «اُمُّ‌الكتاب» و «سبع المَثانی»[۱]. از دیگر نامهای مشهور آن «حمد»، «صلاة» و «واقیه[۲]» می‌باشد.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره احادیثی روایت شده است، از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت بخاری و احمد از ابی‌سعیدِبن‌المُعلّی رضی الله عنه است که گفت: رسول خدا ﷺ به من فرمودند: «بدان، قبل از آن که از مسجد خارج شوی، تو را از بزرگترین سورهٔ قرآن آگاه خواهم ساخت! ابوسعید می‌گوید: رسول خدا ﷺ دستم را گرفتند و همین‌که خواستند از مسجد خارج شوند، گفتم: ای رسول خدا! مگر شما نگفتید که تورا از بزرگترین سورهٔ قرآن آگاه خواهم ساخت؟ فرمودند: آری! بزرگترین سورهٔ قرآن: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْن) است؛ این همان سبع‌المثانی (هفت آیت تکرارشونده) و قرآن عظیمی است که به من داده شده است».

۱ ــ یعنی: هفت آیه‌ای که قرائت آنها در نمازها تکرار می‌شود.
۲ ــ یعنی: نگاه دارنده.

همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم در صحیحش و نسائی در سننش از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما، آمده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که بناگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم از بالای سرخویش صدایی را شنیدند. جبرئیل علیه السلام نگاهش را به‌سوی آسمان دوخت و گفت: این دری است که هم‌اکنون در آسمان گشوده شد و قبل از این هرگز گشوده نشده بود. راوی ادامه می‌دهد: سپس، ازآن در فرشته‌ای نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرود آمد و گفت: «أَبْشِرْ بِنُوْرَيْنِ قَدْ أُوْتِيْتَهُمَا لَمْ يُؤْتِهِمَا نَبِيٌّ قَبْلَكَ: فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ خَوَاتِيْمَ سُوْرَةِ الْبَقَرَةِ، لَنْ تَقْرَأَ حَرْفاً مِّنْهُمَا اِلاَّ أُوْتِيْتَهُ» مژده باد تو را به دو نوری که برایت داده شده و قبل از تو به هیچ پیامبری داده نشده است؛ [آنها عبارتند از] فاتحة الکتاب و آیات پایانی سورۀ بقره. [این را بدان که] هرگز هیچ حرفی از آنهارا قرائت نمی‌کنی، مگر آن‌که همان را داده می‌شوی».

سورۀ فاتحه متضمّن معانی قرآن کریم، مشتمل بر اصول و فروع دین، در بردارندۀ اصول عقیده و عبادت و شریعت، راهنمایی به سوی درخواست هدایت از ربّ‌العالمین و در خواست برکنار ماندن از راه منحرفان است.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴿١﴾

از ابن عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمی‌دانستند که چگونه میان سوره‌ها فاصله قرار داده و آنها را از هم جدا کنند تا آن‌که: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بر ایشان نازل شد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «كُلُّ اَمْرٍ ذِيْ بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ بِبِسْمِ اللهِ فَهُوَ اَبْتَرُ» هرکار مهمّی که به‌نام خدای عزّوجلّ آغاز نشود، آن کار ابتر [بی‌خیر و برکت] است». همچنین صحابه رضی الله عنهم تلاوت کتاب خدا جل جلاله را با: (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ) آغاز می‌کردند، لذا تلاوت آن در آغاز هرسخن و عمل نیکی، مستحبّ است. خواندن آن در آغاز وضوء نیز مستحبّ می‌باشد زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است: «برای کسی که نام خداوند جل جلاله را بر وضوء نبرد، وضوئی

نیست». همچنین خواندن آن در هنگام ذبح ـ نزد امام شافعی‌ـ مستحبّ است، ولی ائمهٔ دیگر آنرا واجب شمرده‌اند. در هنگام غذا خوردن نیز خواندن آن مستحبّ است زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است: «قُلْ بِسْمِ اللهِ وَكُلْ بِيَمِينِكَ وَكُلْ مِمَّا يَلِيْكَ ✿ وقتی می‌خواهی غذا بخوری، در آغاز آن بسم الله بگو، آن‌گاه با دست راستت بخور و از آنچه در جلوی تو است بخور». چنان‌که خواندن آن در هنگام مقاربت جنسی نیز مستحبّ می‌باشد زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَوْ أَنَّ اَحَدَكُمْ إِذَا اَرَادَ أَنْ يَأْتِيْ اَهْلَهُ قَالَ: بِسْمِ اللّٰهِ، اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَ جَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، فَإِنَّهُ إِنْ يُقَدَّرْ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ لَمْ يَضُرُّهُ الشَّيْطَانُ اَبَداً ✿ اگر یکی از شما آن‌گاه که می‌خواهد با همسرش همبستر شود، بگوید: به‌نام خدا، بار خدایا! ما را از شیطان دور بدار و شیطان را از آنچه روزی مان نموده‌ای (از فرزند) بر کنار بدار؛ در این صورت اگر در میان آن دو فرزندی مقدّر شود، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند».

﴿**به‌نام الله بسیار بخشاینده و بسیار مهربان**﴾ الله: یعنی معبود بر حقّ؛ نام مقدّس ذات خداوند ﷻ است که بر غیر وی اطلاق نگردیده. اصل آن «اِله» است که بر هر معبودی ـ به حق یا به باطل ـ اطلاق می‌گردید و سرانجام اطلاق آن بر معبود برحق غالب گشت. به قولی: «الله» اسم اعظم الهی است زیرا به تمام صفات قدسی موصوف می‌شود؛ چنان‌که خداوند متعال فرموده است: «هُوَاللهُ الَّذِيْ لاَاِلٰهَ اِلاَّ هُوَ، عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ... ✿ الله کسی است که معبودی جز او نیست، دانای نهان و آشکار است، رحمان و رحیم است ...» [حشر/ ۲۲ــ ۲۴]. ملاحظه می‌کنیم که در این دو آیه، تمام اسماء دیگر، صفات «الله» قرارگرفته اند.

و از آنجا که جز خدای تبارک و تعالی کسی دیگر به نام «الله» نامیده نشده، لذا طبق قاعده برای «الله» در سخن عرب اشتقاقی سراغ نداریم بنابراین، اسم الله «جامد» است نه «مشتقّ» و این رأی اکثر اصولیان و فقها می‌باشد.

«رَحْمٰن» و «رَحِيْم»، دو اسم مشتقّ از رحمت ــ بر وجه مبالغه ــ اند، البتّه مبالغهٔ

« رحمان » از « رحیم » در معنای رحمت بیشتر است. چنان‌که ابن‌جریرطبری در تفسیر آنها می‌گوید: « خداوند متعال بر تمام خلق رحمان و به مؤمنان رحیم است » . اسم «رَحْمٰن» نیز ویژهٔ خداوند متعال می‌باشد که دیگران نباید بدان نامیده شوند.

بنابراین، معنای اجمالی «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم» این است: قبل از هر چیز، به نام خدای عزّوجلّ و به یاد و تسبیح او آغاز می‌کنم در حالی که از او در تمام امور خویش یاری می‌جویم زیرا او پروردگار و معبود برحقّی است که رحمتش بر همه چیز گسترده است، نعمت دهندهٔ نعمتهای بزرگ و کوچک تنها اوست و تنها بخشش و مهربانی و احسانِ اوست که فراوان، مدام و مستمرّ است.

حکم آن: مالکی‌ها و حنفی‌ها برآنند که: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم» آیه‌ای از سورهٔ فاتحه و سایر سوره‌ها نیست، بلکه تنها آغازگر سوره‌هاست که فقط برای قرار دادن فاصله میان سوره‌ها در ابتدای آنها نوشته شده است. امّا شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم» آیه‌ای از سورهٔ فاتحه است، لذا خواندن آن در نماز واجب می‌باشد. از اختلاف فقهی یادشده که بگذریم، أمّت اسلام اتّفاق نظر دارند بر این که: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم» بخشی از یک آیه در سورهٔ « نمل » است: «اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمٰانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم ۞ این نامه‌ای از جانب سلیمان است و این نامه به نام خداوند بخشایشگر مهربان است». [نمل/۳۰].

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾

﴿**جمله ستایش‌ها شایستهٔ خداوند است**﴾ حَمْد: ثنا و سپاس زبانی است که جهت تفضیل و برتری دادن گفته می‌شود. فرق در میان «حَمْد» و «شکر» یکی در این است که حَمْد فقط به زبان است، امّا شکر هم به‌زبان، هم به قلب و هم به سایر اعضا می‌باشد. دیگر این که شکر فقط در برابر نعمت است، ولی حَمْد به جهت کمال

محمود می‌باشد؛ هر چند در برابر نعمتی نباشد. و از آنجا که هیچ موجودی در ذات، صفات و اسماء از خدای عزّوجلّ کاملتر نیست و هیچ نعمتی نیست مگر این که مستقیماً یا به واسطه، به آن ذات متعال برتر برمی‌گردد، پس در حقیقت تمامی حمدها و شکرها سزاوار اوست و تنها او مالک هر حمد و شکری است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَفْضَلُ الذِّکْرِ لا اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ، وَ اَفْضَلُ الدُّعاءِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ✿ بهترین ذکرها لا اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ و بهترین دعاها اَلْحَمْدُ لِلّٰه است». آری! همه ستایشها از آنِ خداوندی است: ﴿**که ربّ عالمیان است**﴾ رَبّ: به معنی پروردگار، مالک، سرور، سالار، مُصلح، مدبّر و معبود؛ اسمی از اسمای خداوند متعال است و بر غیر وی ــ جز با قید و اضافت ــ اطلاق نمی‌شود؛ مثل این که بگویی: «هَذَا الرَّجُلُ رَبُّ الْمَنْزِلِ ✿ این مرد ربّ (صاحب) منزل است». «عالَمِین» جمع عالَم؛ عبارت از هرموجودی غیر از خداوند متعال است. بعضی برآنند که عالَم مجموعهٔ موجودات عاقل است که شامل چهار نوع اِنس، جنّ، فرشتگان و شیاطین می‌شوند. بر اساس این تعریف؛ به حیوانات و چهارپایان، عالَم گفته نمی‌شود.

اَلرَّحۡمَٰنِ اَلرَّحِیمِ ﴿۳﴾

﴿**بسیار بخشنده و بسیار مهربان است**﴾ تفسیر این آیه در توضیح معنای: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم» بیان شد. و از آنجا که در اتّصاف خداوند متعال به (رَبِّ الْعٰالَمِیْن) معنای تخویف و هیبت وجود داشت، پروردگار مهربان، آن آیه را به: (اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم) که متضمّن ترغیب و تشویق است، متّصل ساخت تا به این ترتیب، در بیان صفات خویش، معنای بیم و هراس را با رغبت و امید همراه و یک‌جا گرداند زیرا این دو معنی در کنار یک‌دیگر، انگیزهٔ بهتری برای بندگان در اطاعت و فرمانبرداری از او پدید می‌آورند.

مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ﴿٤﴾

﴿مالِكِ روز جزاست﴾ در قرائت ديگرى، «مَلِك» نيز خوانده شده و هر دو قرائت: «مَلِك وَ مالِك» صحيح و متواترند. امّا بعضى گفته‌اند: «مَلِك» عامتر و بليغ‌تر از «مالِك» است زيرا فرمان مَلِك بر مالك در مُلك وى نافذ مى‌باشد و او نمى‌تواند جز با نظر و رأى مَلِك در مُلك خويش تصرّف كند. برخى‌ديگر گفته‌اند كه: «مالِك» بليغ‌تر است زيرا خداوند متعال مالك مردم و همهٔ جهانيان مى‌باشد. ولى صحيح‌تر اين است كه تفاوت در ميان دو صفت نسبت به پروردگار سبحان اين است كه: مَلِك وصفى براى ذات او تعالى است، درحالى‌كه مالِك وصفى براى فعل او مى‌باشد.

يَوْمِ‌الدِّيْن: روز محاسبه و جزاست از سوى پروردگارِ سبحان براى بندگانش. قتاده مى‌گويد: «يَوْمِ‌الدِّيْن: روزى است كه خداوند ﷻ درآن بندگان خويش را دربرابر اعمالشان كيفر يا پاداش مى‌دهد». ابن عبّاس ؓ مى‌گويد: «يَوْمِ‌الدِّيْن: روز حساب خلايق است كه پروردگار متعال آنان را در برابر اعمالشان جزا مى‌دهد؛ اگر اعمالشان خير بود، پاداش خير و اگر شرّ بود، به آنها كيفر شرّ مى‌دهد، مگر آنان كه مورد بخشش حق تعالى قرار گيرند». در **حديث‌شريف** آمده است: «زيرك و هوشيار كسى است كه نفس خويش را موردمحاسبه قرار داده و براى بعد از مرگش تلاش و كوشش نمايد».

إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ﴿٥﴾

﴿تنها تو را مى‌پرستيم و تنها از تو يارى مى‌خواهيم﴾ يعنى: فقط تو را به عبادت و استعانت مخصوص مى‌گردانيم، نه غير از تو را نمى‌پرستيم و نه از غير تو يارى مى‌خواهيم. عبادت: در لغت، به معناى نهايت فروتنى و تذلّل است. و در

اصطلاح شریعت: عبارت از عملی است که جمع کنندهٔ هر دو معنای محبّت و فروتنی کامل، و خوف و بیم باشد.

به کاربردن دو فعل «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِيْنُ» به صیغهٔ جمع، به قصد نشان دادن تواضع و فروتنی از سوی بندگان است، نه به این معنی که آنان خود را تعظیم کرده و بزرگ داشته اند. گویی که بنده به قصور و کوتاهی خویش از ایستادن به تنهایی در پیشگاه خداوند بزرگ اعتراف نموده و می‌گوید: بار خدایا! ایستادن به تنهایی در آستانِ مناجات تو سزاوارِ شأن من نیست، بدین خاطر، به سایر مؤمنان پیوسته و قطره‌ای از اقیانوس ایشان می‌شوم، پس دعایم را با ایشان بپذیر! و مقدّم ساختن عبادت بر استعانت، به این سبب است که اوّلی وسیله‌ای برای درخواست دوّمی می‌باشد.

ابن عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر: (اِيَّاكَ نَعْبُدُ) می‌گوید: «پروردگارا! فقط تو را به یگانگی می‌خوانیم و فقط از تو می‌ترسیم نه از غیر تو و بر طاعتت و بر کلیّهٔ امور خویش، فقط از تو یاری می‌خواهیم». قتاده می‌گوید: «خداوند جل جلاله در این آیه به بندگانش دستور می‌دهد تا عبادت را فقط برای او خالص گردانیده و در امور خویش فقط از او یاری بخواهند».

اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾

﴿ما را به راه راست هدایت فرما﴾ راهی که ما را به سَرمنزل انس و قُرب تو می‌رساند. هدایت: عبارت است از: ارشاد، یا توفیق، یا دلالت و راهنمایی. امّا شخص راهیافته و هدایت شده‌ای که از پروردگار متعال طلب هدایت می‌کند، این درخواستش به معنای طلب افزودن بر هدایت وی است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (وَالَّذِيْنَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى ۞ و کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان افزود) [۴۷/۱۷].

صراط مستقیم: راه روشن اسلام است که هیچ کجی‌ای در آن نیست، همان راهی است که پیامبران ﷺ بدان برانگیخته شدند تا سرانجام خداوند متعال رسالتِ خاتم ﷺ را پایان‌بخش رسالتهایشان گردانید. گفتنی است که صراط مستقیم دربرگیرندهٔ همه اموری است که انسان را به سعادت دنیا و آخرت نایل می‌گرداند؛ اعم از عقاید، احکام، آداب و غیره. در **حدیث‌شریف** به‌روایت نواس بن سمعان﷜ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند برای صراط مستقیم مَثَلی را آورده است. بدین گونه که بر دو پهلوی صراط دو دیوار است که در آنها دروازه‌هایی گشوده شده و برآن درها پرده‌هایی آویخته شده و بر سَرِ دَرِ صراط، دعوتگری است که می‌گوید: هان ای مردم! همگی در صراط داخل شوید و کج نروید. و دعوتگر دیگری است که در بلندای صراط قرارگرفته، و چون انسان بخواهد تا قسمتی از این درها را بگشاید، به او می‌گوید: وای بر تو! آن را باز نکن، که اگر باز کنی قطعاً به آن وارد می‌شوی. بنابراین، صراط اسلام است، دو دیوار، حدود الهی و درهای بازشده محرّمات وی‌اند، دعوتگری که بر سرِ صراط است، کتاب خدا ﷻ است و دعوتگری که بر بلندای صراط است، واعظ و اندرزگوی الهی در قلب هر مسلمانی است».

علما گفته‌اند: «خداوند متعال برای انسان پنج محور هدایت عنایت فرموده که او می‌تواند با تُوسّل به این محورها، به قلّهٔ سعادت جاودانی نایل آید:

۱ ــ هدایت الهام فطری: که انسان از ابتدای تولّد از آن برخوردار می‌باشد، چون احساس نیاز به غذا و نوشیدنی.

۲ ــ هدایت حواس: که متمّم و مکمّل هدایت اوّل است. گفتنی است که انسان و حیوان هر دو در این دو نوع هدایت مشترکند.

۳ ــ هدایت عقل: که بر تر از دو هدایت قبلی است.

۴ ــ هدایت دین: که هدایتی خطا ناپذیر است.

۵ ــ هدایت یاری و توفیق الهی: که مخصوص تر از هدایت دینی است.

و همین نوع اخیر از هدایت است که خداوند متعال در این آیه ما را به خواستن دائمی آن فرمان داده است ».

صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ﴿٧﴾

﴿ **راه کسانی که به آنان نعمت ارزانی داشته‌ای** ﴾ این نعمت‌یافتگان گرامی، همان کسانی هستند که در سورۀ « نساء » از آنان یاد شده است، جایی که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَن يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُوْلَ فَأُولَٰٓئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِيْنَ وَ حَسُنَ أُولَٰٓئِكَ رَفِيْقًا. ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَ كَفَىٰ بِاللهِ عَلِيْمًا ۞ و هر کس از خدا و پیامبر اطاعت کند، در زمرۀ کسانی است که خداوند به ایشان نعمت داده است؛ اعم از پیامبران، صِدّیقان، شهیدان و صالحان وه! آنها چه همراهان و دوستان نیکویی هستند. این فضلی است از جانب خدا و خدا دانایی بسنده است » [۶۹/۴].

﴿ **نه** ﴾ راه ﴿ **کسانی که مورد خشم قرار گرفته‌اند** ﴾ یعنی: ما را با گروهی قرار نده که از راه مستقیم منحرف شده‌اند، گروهی که از رحمت تو دورند و به‌سبب آن که با وجود شناخت حق از آن روی برتافته اند، به سخت‌ترین عذاب و شکنجه مبتلا می‌گردند. این مغضوبان به قول جمهور علما و طبق فرمودۀ رسول خدا ﷺ، یهودیانند.

﴿ **و نه** ﴾ راه ﴿ **گمراهان** ﴾. این گروه بر اساس فرمودۀ رسول خدا ﷺ ــ و به قول جمهور علما ــ نصاری (مسیحیان) می‌باشند. یعنی از آنجایی‌که یهودیان حق را شناختند ولی آگاهانه آن را فروگذاشته و از آن روی برتافتند، سزاوار خشم و غضب الهی گردیدند و از آنجا که نصاری (مسیحیان) نیز از روی جهل و

ناآگاهی، از راه حق منحرف شده و در مورد مقام و منزلت عیسی علیه السلام غلوّ و زیاده‌روی کردند، در گمراهی آشکاری قرار گرفتند.

﴿آمِین﴾ یعنی: خداوندا! دعایمان را اجابت کن. در **حدیث‌شریف** به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مٰا حَسَدَتْكُمُ الْيَهُوْدُ عَلٰى شَيْءٍ مٰا حَسَدَتْكُمْ عَلَى السَّلامِ وَالتَّأْمِيْنِ ۞ یهود بر هیچ چیز دیگر، به‌اندازهٔ سلام گفتن و آمین‌گفتن بر شما حسد نورزیده اند».

باید دانست که «آمین» دعا بوده و از کلمات و آیات قرآن نیست. البتّه آمین گفتن بعد از خواندن سورهٔ فاتحه سنّت است، به دلیل این **حدیث‌شریف:** «هنگامی که امام آمین می‌گوید، شما نیز آمین بگویید زیرا هر کس آمین گفتنش با آمین گفتن فرشتگان همراه گردد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

نظر احناف و مالکی‌ها این است که: آهسته خواندن آمین از بلند خواندن آن بهتر است. امّا شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که: آمین در نمازهای سرّی آهسته و در نمازهای جهری بلند خوانده شود و مقتدی نیز در گفتن آمین با امامش همراهی کند.

علمای اسلام در بارهٔ حکم خواندن سورهٔ فاتحه در نماز، بر دو نظرند. نظر احناف این است که مطلق قرائت قرآن در نماز ــ چه سوره فاتحه و چه غیر آن ــ به مقدار سه آیهٔ کوتاه یا یک آیهٔ بلند فرض است بنابراین، خواندن سورهٔ فاتحه در نماز فرض نبوده بلکه واجب می‌باشد. رأی دوم: رأی جمهور علما (مالکی‌ها، شافعی‌ها، حنبلی‌ها) است که خواندن سورهٔ فاتحه را در نماز فرض می‌دانند.

بسم الله الرّحمن الرّحيم

سورهٔ بقره

مدنی است و دارای (۲۸۶) آیه است.

وجه تسمیهٔ آن: این سوره به سبب در برداشتن داستان «بقره»، یعنی گاوی که خداوند متعال بنی اسرائیل را به ذبح آن مأمور گردانید، «بقره» نامیده شد. به قولی: این سوره اوّلین سوره‌ای است که در مدینه نازل گردید.

فضیلت آن: در بارهٔ فضیلت آن احادیث بسیاری روایت شده است. از آن جمله؛ مسلم، ترمذی و احمد از نواس بن سمعان رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «یُؤْتَى بِالْقُرْآنِ وَ أَهْلُهُ الَّذِيْنَ كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بِهِ فِي الدُّنْيَا، تَقْدُمُهُمْ سُوْرَةُ الْبَقَرَةِ وَ آلَ عِمْرَانَ ✿ در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، درحالی‌که در پیشاپیش آنها سورهٔ بقره و آل عمران قرار دارند». همچنین در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت ابی‌امامه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِقْرَءُوالْقُرْآنَ فَإِنَّهُ شَافِعٌ لِأَهْلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، اِقْرَءُوالزَّهْرَاوَيْنَ فَإِنَّهُمَا يَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُمَا غَمَامَتَانِ أَوْ غَيَايَتَانِ، أَوْ كَأَنَّهُمَا فِرْقَانِ مِنْ طَيْرٍ صَوَافٍّ يُحَاجَّانِ عَنْ أَهْلِهِمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ قَالَ: اِقْرَءُوا الْبَقَرَةَ، فَإِنَّ أَخْذَهَا بَرَكَةٌ وَ تَرْكَهَا حَسْرَةٌ، وَ لَاتَسْتَطِيْعُهَا الْبَطَلَةُ ✿ قرآن را بخوانید زیرا قرآن شفاعت‌کنندهٔ اهل خویش در روز قیامت است. زهراوین (بقره و آل عمران) را نیز بخوانید زیرا آن دو در روز قیامت می‌آیند؛ گویی دو پارهٔ ابر سفید و نورانی، یا دو چتر، یا دو دسته از پرندگان بال‌گشاده‌اند، آن‌گاه از اهل خود در روز قیامت محاجّه (پشتیبانی و دفاع) می‌کنند و بر آنها سایه می‌افگنند. سپس فرمودند: بقره را بخوانید زیرا خواندن آن برکت و ترک آن حسرت است و ساحران نمی‌توانند بر خوانندهٔ آن

تسلّط و سیطره و نفوذ یابند ـ یا ساحران نمی‌توانند آن را حفظ کنند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌هریره‌رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاتَجْعَلُوْا بُیُوْتَکُمْ قُبُوْراً فَاِنَّ الْبَیْتَ الَّذِیْ تُقْرَأُ فِیْهِ سُوْرَةُ الْبَقَرَةِ لایَدْخُلُهُ الشَّیْطَانُ ✿ خانه‌هایتان را گورستان نگردانید زیرا شیطان به خانه‌ای که در آن سورهٔ بقره خوانده شود، وارد نمی‌شود». در **حدیث‌شریف** دیگری از سهل‌بن سعدرضی‌الله‌عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ سَناماً، وَ اِنَّ سَنامَ الْقُرْآنِ اَلْبَقَرَةُ، وَ اِنَّ مَنْ قَرَأَها فِیْ بَیْتِهِ لَیْلَةً لَمْ یَدْخُلَهَا الشَّیْطانُ ثَلاثَ لَیالٍ ✿ همانا برای هرچیز اوجگاهی است و قطعاً اوجگاه و قلّهٔ قرآن، سورهٔ بقره است، بدانید که هر کس شبانگاه آن را در خانه‌اش تلاوت کند، شیطان سه شب به آن خانه وارد نمی‌شود».

سورهٔ بقره طولانی ترین سورهٔ قرآن کریم است و همانند سایر سوره‌های مدنی به بنای ساختار زندگی منظّم مسلمانان در جامعهٔ مدنی و تبیین ابعاد آن توجّه و عنایت دارد، جامعه‌ای که در آن دین و دولت با هم بوده و از یک‌دیگر جدا نیستند زیرا این دو در نظام اسلامی همچون جسم و روح لازم و ملزوم یک‌دیگر می‌باشند. لذا بنیاد برنامه‌های شریعت اسلامی در مدینه، بر نهادینه ساختن عقیدهٔ اسلامی و بر پا داشتن کاخِ عملِ صالح که ترجمان این ایمان و عقیده است استوار می‌باشد.

الٓمٓ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: «الف، لآم، میٓم». قُرطبی می‌نویسد: «حروف مقطّعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، سِرّ الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سرّ را نمی‌داند. سپس می‌افزاید: امّا جمع بسیاری از علما گفته‌اند: ما دوست داریم تا دربارهٔ آنها سخن گفته و فوایدی را که در

حروف مقطّعه نهان است، جویا شویم و از معانی‌ای که می‌توان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان دراین‌باره به تأویلاتی پرداخته و نظریّاتی ارائه کرده اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که: خداوند ﷻ عربها را با این حروف مقطّعه به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب إعلام کند که قرآن مرکّب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند، پس اگر مدّعی هستند که قرآن کلام خداوند ﷻ نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هماوردطلبی آشکار است بنابراین، حجّت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلّمشان خارج نیست، نفس این واقعیّت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقّانیّت قرآن کریم و الهی بودن آن می‌باشد».

زمخشری می‌گوید: «حروف مقطّعه همه جمعاً در اوّل قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هماوردخواهی قرآن بلیغ‌تر و جدّی‌تر باشد، همان‌گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است». ابن‌کثیر می‌گوید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست‌ونه سورهٔ قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره‌های: «الٓمٓ. اَللهُ لا اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ. نَزَّلَ عَلَیْكَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ...» [۳/۲]، «الٓمٓ. تَنْزِیْلُ الْكِتٰابِ لارَیْبَ فِیْه...» [۷/۲]، «الٓمٓ. كِتٰابٌ اَنْزَلْنٰاهُ اِلَیْك...» [۱۴/۱]، «الٓمٓ. تَنْزِیْلُ الْكِتٰابِ لارَیْبَ فِیْه...» [۳۲/۲]، «حٰمٓ. تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم.» [۴۱/۲]، و دیگر سوره‌هایی که با حروف مقطّعه آغاز شده‌اند.

ذَٰلِكَ ٱلْكِتَٰبُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾

﴿**این کتاب**﴾ یعنی: این قرآن عظیم ﴿**هیچ شبهه‌ای در آن نیست**﴾ یعنی: در این حقیقت هیچ شکّ و شبهه‌ای نیست که این کتاب از جانب خداوند متعال نازل شده است ﴿**هدایتی برای متقین است**﴾ هدایت: راهنمائی است برای رسیدن به مطلوب. متّقین: کسانی هستند که خود را از آنچه که به زیانشان است نگاه داشته اند، به همین خاطر به اوامر الهی پایبند گشته و از نواهی و محرّمات او پرهیز کرده اند. ابن عبّاس رضی الله عنه در تفسیر: (هُدًى لِلْمُتَّقِيْن) می‌گوید: «متّقین کسانی هستند که از مجازات خداوند جل جلاله پرهیز کرده و هدایتی را که می‌شناسند، فرونمی‌گذارند، و در تصدیق به آنچه که از سوی وی آمده است، به رحمتش امید دارند». در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاَيَبْلُغُ الْعَبْدُ أَنْ يَكُوْنَ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ حَتّٰى يَدَعَ مٰا لاٰبَأْسَ بِهِ حَذَراً مِمّٰا بِهِ بَأْسٌ ✿ بنده به جایگاه متّقیان و پرهیزگاران نمی‌رسد تا آن‌گاه که آنچه را در آن مانع و ایرادی نیست، به‌خاطر پرهیز از ارتکاب آنچه که در آن مانع و ایرادی هست، ترک نکند». از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که مردی به وی گفت: «تقوی چیست؟ ابوهریره رضی الله عنه از وی پرسید: آیا تاکنون با مسیر پر از خاری مواجه شده‌ای؟ آن مرد گفت: آری! ابوهریره رضی الله عنه فرمود: در آن هنگام چه کرده‌ای؟ مرد گفت: چون خار را دیدم، از آن برجسته، یا از رفتن به آن راه منصرف گشته‌ام. ابوهریره رضی الله عنه فرمود: تقوی یعنی همین!».

شکّی نیست که تقوی کانون تمام خوبی‌ها، سفارش الهی به گذشتگان و آیندگان و بهترین صفتی است که انسان مؤمن می‌تواند به آن آراسته گردد. چنان‌که ابودرداء رضی الله عنه نیز چنین گفته است.

آن‌گاه خداوند متعال چهار صفت را برای متّقین ذکر می‌کند، نخستین صفت این است:

ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱلْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۳﴾

﴿**آنان که به غیب ایمان می‌آورند**﴾ ایمان: در لغت، تصدیق و باور محض است، ولی آن‌گاه که به طور مطلق به کار برده شود؛ مراد از آن همان ایمانی است که شامل هر سه اصل اعتقاد، قول و عمل باشد. که بیشتر ائمّه براین نظرند. احمدبن‌حنبل و شافعی گفته اند: «اجماع بر آن است که ایمان عبارت از: قول و عمل هر دو می‌باشد». گفتنی است که ایمان به آنچه خدای عزّوجلّ نازل فرموده، تجزیه پذیر نمی‌باشد. امّا «غیب»: هرآن چیزی است که عقلها به آن راه نمی‌یابد و رسول خدا ﷺ از وجود آن خبر داده‌اند، مانند نشانه‌های قیامت، عذاب قبر، نشر و حشر، صراط، میزان، بهشت و دوزخ. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلْاِیْمانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ، وَ تُؤْمِنَ بِالْقَدْرِ خَیْرِهِ وَ شَرِّهِ ۞ ایمان آن است که خدا، فرشتگان، کتابها، پیامبرانش و روز آخرت را باور کنی و همچنین قدر را در خیر و شرّ آن تصدیق نمایی». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که ابوعبیدهٔ جرّاح رضی الله عنه گفت: یارسول‌الله! آیا کسی از ما اصحاب بهتر هم هست؛ با توجّه به این که ما به شما ایمان آورده و همراه شما جهاد کرده‌ایم؟ فرمودند: «آری! بعد از شما کسانی خواهند آمد که به من در حالی‌که مرا ندیده‌اند ایمان می‌آورند، آنها از شما بهترند».

دومین صفت متّقیان این است: ﴿**و نماز را برپا می‌دارند**﴾ برپاداشتن نماز: ادای آن، با رعایت ارکان، سنن و آداب آن در اوقات تعیین شدهٔ آن است.

ابن عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر (یُقِیْمُوْنَ‌الصَّلاٰةَ) می‌گوید: «یعنی نمازهای پنج‌گانه را بر پا می‌دارند». همچنین او می‌گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی بجا آوردنِ کاملِ

رکوع، سجده، تلاوت و خشوع در آن». قتاده می‌گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی نگاه داشتن وقت، وضوء، رکوع و سجدهٔ آن». خلاصه این که: تقواپیشه‌گان نماز را بر وجه کامل ـ با رعایت شروط، ارکان، آداب و خشوع آن ـ برپا می‌دارند. بنابراین، نماز بی حضور همانند پیکر بی روح است.

سومین صفت متّقیان این است: ﴿**و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند**﴾ ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی زکات اموالشان رامی‌پردازند». امّا ابن‌جریر طبری می‌گوید: «آیهٔ کریمه عام است و شامل زکات فرض و صدقات نفل ـ همه ـ می‌شود، بی هیچ گونه تفاوتی میان صدقهٔ فرض و صدقهٔ نفل و میان انفاق بر نزدیکان و غیر آنان». رأی صحیح‌تر نیز همین رأی است. ابن کثیر می‌گوید: «خداوند جلّ جلاله نماز و انفاق مال را در بسیاری از آیات باهم ذکر می‌کند زیرا نماز؛ حقّ خداوند متعال و انفاق مال؛ نیکی و احسان به مخلوقات وی است».

وَٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِٱلْءَاخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

چهارمین صفت متّقیان این است: ﴿**و آنان که به آنچه به‌سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند**﴾ یعنی: تو را در آنچه که از جانب خداوند جلّ جلاله به‌همراه آورده‌ای و نیز آنچه را که پیامبران قبل از تو به‌همراه آورده‌اند، تصدیق می‌کنند و میان پیامبران الهی علیهم السلام هیچ گونه تفاوتی قایل نشده و آنچه را که ایشان از بارگاه پروردگار خویش آورده‌اند، انکار نمی‌کنند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سه تن‌اند که پاداششان را دوبار دریافت می‌کنند:

۱ ــ شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبر خویش و هم به من ایمان آورده. ۲ ــ برده‌ای که حقّ خدا و حقّ مالکانش را ادا کرده است. ۳ ــ شخصی که به کنیزک خویش آدابی نیکو آموخته سپس آزادش ساخته و باوی ازدواج کرده است». ﴿**و آنانند که به آخرت یقین دارند**﴾ مراد این است که آنان بی هیچ‌گونه شکّی به برانگیخته‌شدن پس از مرگ، حشر و نشر و دیگر امور آخرت باور دارند، نه آن گروهی که می‌پندارند به پیامبران و کتابهای آسمانی پیشین ایمان آورده‌اند، در حالی که به آنچه تو به همراه آورده‌ای، کفر می‌ورزند.

مجاهد می‌گوید: «در اوّل سورهٔ بقره چهار آیه در وصف مؤمنان، دو آیه در بیان صفات کافران و سیزده آیه در بیان صفات و ویژگی های منافقان است».

أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿٥﴾

﴿**آنان از هدایتی از جانب پروردگار خویش برخوردارند**﴾ یعنی: حال این گروهی که تقوی، ایمان به غیب و آخرت و انجام فرایض را با هم جمع و همراه کرده‌اند، چنین است که: از نور، برهان، صلاح، استواری و پایداریی از جانب پروردگار خویش برخوردار می‌باشند و این خداوند ﷻ است که به ایشان چنین توفیقی ارزانی داشته است ﴿**و تنها آنانند که رستگار و نجات یافته‌اند**﴾ در دنیا و آخرت زیرا آنچه را از خداوند ﷻ به‌وسیلهٔ ایمان به او و کتابها و پیامبرانش و به وسیلهٔ اعمال شایسته و صالح درخواست کرده‌اند، دریافت داشته و از شرّ آنچه که از آن گریزان بوده‌اند، نجات و رهایی می‌یابند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ ءَأَنذَرۡتَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تُنذِرۡهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿٦﴾

﴿**به راستی آنان که کافر شده اند، برایشان یکسان است؛ چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! آنان که بر انکار رسالتت و انکار آیات بیّناتی که به‌همراه آورده‌ای، اصرار ورزیده‌اند، با آن که حق برایشان واضح و روشن گشته، شکّ و شبهه‌هایشان کاملاً ازبین رفته و یقینشان به راستگویی‌ات فراهم آمده؛ آنان هرگز از هشدارهایت بهره‌مند نمی‌شوند، چراکه فقط از خواهش‌های نفس خویش پیروی می‌کنند. کفر: پوشیدن و پنهان کردن چیزی است و به کافر از آن رو کافر گفته می‌شود که او در واقع حقیقت را پوشانیده و نعمتهای الهی بر خود را پنهان کرده است. البتّه هر کس به قرآن ایمان نداشته باشد، کافر است. إنذار: آگاهی دادنِ همراه با بیم‌دهی است.

این آیه و آیهٔ بعدی، تسلّی بخش رسول اکرم ﷺ است تا نه از ایمان نیاوردن قوم خود دریغ و افسوس خورند و نه به ایمانشان طمع کرده و امیدوار شوند.

سبب‌نزول دو آیهٔ (۶ ــ ۷) در صحیح‌ترین روایت این است که: این آیات دربارهٔ رؤسای یهود و از آن جمله؛ حییّ بن أخْطَب و کَعْب بن أشرف نازل شد.

خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ ۖ وَعَلَىٰٓ أَبْصَٰرِهِمْ غِشَٰوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۷﴾

﴿**خداوند بر دلها و بر شنوایی‌هایشان مُهر نهاده است**﴾ مراد این است که بر دلهایشان قفل نهاده؛ در نتیجه ایمان و نوری به آنها راه نمی‌یابد ﴿**و بر بینایی‌هایشان پرده‌ای است**﴾ بنابراین، نور هدایت را نمی‌بینند و پیام هدایت را نمی‌شنوند و درک نمی‌کنند. ابن‌جریرطبری می‌گوید: «حقیقت این است که چون گناهان بر دلها پیاپی در آیند، دلها را قفل می‌کنند، در نتیجه نور هدایت به‌سوی دلهایی اینچنین، هیچ راه نفوذی ندارد و کفر قطعاً دامنگیر آنان است». در

حدیث‌شریف آمده است: «یٰا مُقَلِّبَ الْقُلُوْبِ ثَبِّتْ قُلُوْبَنٰا عَلٰی دِیْنِكَ ✿ ای گردانندهٔ دلها! دلهایمان را بر دینت پایدار بدار». ﴿**و برای آنها عذابی بزرگ و هولناک است**﴾ به سبب آن که آیات الهی را تکذیب کردند. پس تعبیر مهر نهادن بر دلها و دیده‌ها و شنواییها، دالّ بر جای‌گرفتن و ریشه‌دار شدن کفر در دلهایشان است تا بدانجا که آنان اسباب و انگیزه‌هایی را که زمینه ساز رهنمونی‌شان به تأمّل و تفکّر در دلایل ایمان و ارزشهای آن است، گم کرده‌اند. بنابراین، از تعبیر «مُهر نهادن» این معنی بر نمی‌آید که آنان قهراً بر کفر مجبور گردیده باشند، بلکه این تمثیلی برای سنّت خداوند متعال است در تأثیر ممارست و تمرین کفر و إعمال آن بر دلهایشان تا بدانجا که کفر بر دلهایشان چیره شده و هیچ‌گونه استعداد و پذیرشی برای غیر آن در نهادشان باقی نمانده است. چنان‌که آیهٔ (۸۸) همین سوره نیز این معنا را به روشنی بیان می‌دارد: «وَقٰالُوْا قُلُوْبُنٰا غُلْفٌ ✿ و گفتند: دلهایمان غلف است».

همچنین این **حدیث‌شریف**: «اِنَّ الْمُؤْمِنَ اِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا كٰانَتْ نُكْتَةً سَوْدٰاءَ فِيْ قَلْبِهِ، فَاِنْ تٰابَ وَ نَزَعَ وَ اسْتَعْتَبَ صُقِّلَ قَلْبُهُ، وَ اِنْ زٰادَ زٰادَتْ حَتّٰى تَعْلُوْ قَلْبَهُ، فَذٰلِكَ الرّٰانُ الَّذِيْ قٰالَ اللهُ تَعٰالٰى: كَلاّٰ بَلْ رٰانَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ مٰا كٰانُوْا يَكْسِبُوْنَ ✿ هر گاه مؤمن مرتکب گناهی گردد، نکته‌ای سیاه در قلبش می‌نشیند، پس اگر توبه کند و از آن گناه دست بکشد و از خدای عزّوجلّ طلب خشنودی کند، قلبش صیقل می‌یابد و اگر بر گناه بیفزاید، سیاهی قلبش نیز افزون می‌شود تا بدانجا که سیاهی بر قلبش غالب می‌گردد و این همان زنگاری است که خداوند متعال دربارهٔ آن فرموده است: چنین نیست، بلکه بر دلهایشان ــ به سبب آنچه می‌کردند ــ زنگار افتاده است»[1].

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَمَا هُم

---

۱ ــ قرآن کریم [۸۳/۱۴].

بِمُؤۡمِنِينَ ﴿٨﴾

﴿**و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم ولی آنان هرگز مؤمن نیستند**﴾ خدای سبحان در این سوره ابتدا از مؤمنان حقیقی و بعد از آن از کفّار حقیقی یاد کرد و اینک از منافقان که از هیچ یک از دو گروه یادشده نبوده بلکه به گروه سومی تبدیل شده اند، سخن به میان می آورد. آری! آنان در ظاهر امر با گروه اوّل و در باطن با گروه دوم همراه شده‌اند. ولی با وجود تمام نیرنگ‌هایی که به کار برده‌اند، از ساکنان طبقهٔ زیرین جهنّم اند. نفاق: عبارت است از آشکارساختن خیر و پنهان داشتن شرّ، و بر دو نوع است: نفاق اعتقادی که صاحب خویش را در دوزخ جاودان می‌سازد و نفاق عملی که از بزرگترین گناهان کبیره است.

دلیل این که اوصاف منافقان در سوره‌های مدنی نازل شده این است که: در مکّه به سبب ضعف مسلمانان نفاقی وجود نداشته زیرا کسی در مکّه برای ایشان شأن و شوکتی قایل نبوده تا به دوستی و هم‌سویی با ایشان تظاهر نماید. و از آنجا که اهداف و برنامه‌های منافقان بر بسیاری از مردم پوشیده و مبهم می‌ماند، لذا خداوند متعال برای روشن ساختن احوال آنان صفات متعدّدی را مطرح می‌نماید که هر یک از آنها بازتابی از نفاق است و مشخّصه و مظهر اصلی نفاق، طمع بستن به قدرت، یا ترس و گریز از آن می‌باشد.

يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ﴿٩﴾

﴿**آنان با خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند نیرنگ می‌کنند، حال آن‌که فریب نمی‌دهند**

مگر خودشان را ﴾ یعنی : هنگامی که منافقان خواستند، با ذاتی که فریب نمی‌خورد نیرنگ کنند ، درحقیقت خود را فریب داده‌اند زیرا فریبکاری فقط با آن‌کسی ممکن است که از باطن امور آگاهی نداشته باشد ﴿**ولی** ﴾ آنها این حقیقت را ﴿ **درک نمی‌کنند** ﴾ خِداع: بر گردانیدن دیگران از مقصد و هدفشان با نیرنگ و فریب است که مراد از آن در اینجا آشکارساختن اسلام و پنهان داشتن کفر می‌باشد .

فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضًا ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾

﴿ **در دلهایشان بیماریی است** ﴾ مراد از این بیماری ؛ فسادی است که یا با شکّ و نفاق، یا با انکار و تکذیب در عقایدشان رخنه کرده است ﴿ **و خدا بیماریشان را افزایش بخشید** ﴾ با تجدید و تداوم نعمتها و احسانهای دینی و دنیوی خویش بر پیامبر گرامیش ، لذا آنان به شکّ و دودلی بیشتر و حسرت و اندوه مستمرّ و شدّت نفاق مبتلا شدند ﴿ **و به کیفر دروغی که می‌گفتند** ﴾ یعنی : به کیفر ادّعای دروغین پذیرفتن ایمان ﴿ **عذابی دردناک و جانکاه در پیش دارند** ﴾.

ابن کثیر می‌گوید : « حکمت در خودداری رسول اکرم ﷺ از کشتن منافقان ــ با وجود علم آن حضرت ﷺ به حقیقت حال برخی از آنان ــ در این فرمودهٔ ایشان به عمر﷛ بیان شده است : (دوست ندارم اعراب در میان خود چنین شایع کنند که محمّد اصحاب خویش را می‌کشد) زیرا اعراب فقط ظاهر قضیه را ملاک قضاوت خویش قرار می‌دادند و از حقیقت ماجرا که کفر منافقان است آگاهی نداشتند ». امّا امام شافعی ﷺ در این باره می‌گوید : « دلیل خودداری رسول اکرم ﷺ از کشتن منافقان ، نمایان کردن اسلام از سوی آنان بود » . چنان‌که در این **حدیث‌شریف** که همه بر صحّت آن اجماع دارند ، آمده است : «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتّٰى يَقُوْلُوْا لا

اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ، فَاِذَا قَالُوْهَا عَصِمُوْا مِنِّیْ دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ اِلاَّ بِحَقِّهَا وَ حِسَابُهُمْ عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ ✿ مأمور شده‌ام که با مردم تا آن زمان بجنگم که لا اِلٰهَ اِلاَّ الله بگویند، پس چون این کلمه را گفتند، خونها و اموالشان را از تعرّض من در پناه نگاه داشته‌اند مگر به حقّ آن و در نهایت حسابشان با خدای عزّوجلّ است». معنای این حدیث شریف این است که: هر کس کلمهٔ طیّبه را گفت، احکام اسلام در ظاهر بر او جاری می‌شود، حال اگر به این کلمه اعتقاد هم داشته باشد، ثواب آن را در آخرت می‌یابد و اگر اعتقاد نداشته باشد، جاری شدن حکم مسلمانی بر وی در دنیا، هیچ سودی برایش در آخرت نخواهد داشت.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿۱۱﴾

﴿ **و چون به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید** ﴾ با نفاق، برقرارساختن پیوندِ دوستی با کفّار و متفرّق ساختن مردم از پیرامون محمّد ﷺ و قرآن و ایمان زیرا با این عمل فساد انگیزتان آنچه در زمین است ــ با هلاک شدن مردم و ویرانی دیارشان ــ تباه می‌شود ﴿ **می گویند: ما اصلاحگرایانی بیش نیستیم** ﴾ یعنی: کار ما فساد افروزی نیست بلکه ما فقط مردمانی مصلح هستیم که در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم.

بدین‌سان است که چون خداوند ﷻ آنان را از فساد نهی می‌کند، مدّعی می‌شوند که صفت «صلاح» ویژهٔ آنان است. خاطرنشان می‌شود که این روش مفسدان در هر زمانی است که فسادشان را در قالب «صلاح» معرّفی می‌کنند.

امّا خداوند ﷻ این ادّعایشان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که درحقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و فرمود:

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴿۱۲﴾

﴿**آگاه باشید که آنان یقیناً فسادگرانند، لیکن خود نمی‌دانند**﴾ یعنی : نمی‌دانند که خود حقیقتاً فسادکارند زیرا آنها با حقّ و اهل آن دشمنی کرده و راه خدا ﷻ را بر روی مردم می‌بندند و خدای عزّوجلّ را نافرمانی می‌کنند ، پس هر کس خدا ﷻ را نافرمانی کند ، بی‌گمان در زمین فساد نموده است زیرا صلاح کار آسمان و زمین با اطاعت و فرمان‌بردن از خداوند متعال می‌باشد .

ابن جریر طبری می‌گوید : « منافقان با نافرمانی پروردگارشان ، ضایع ساختن فرایض وی ، شکّ افگنی در دین وی و همکاری و هم پیمانی با دشمنان وی و رسولش ، در روی زمین فسادگرند » .

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُواْ كَمَآ ءَامَنَ ٱلنَّاسُ قَالُوٓاْ أَنُؤْمِنُ كَمَآ ءَامَنَ ٱلسُّفَهَآءُ ۗ أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلسُّفَهَآءُ وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

﴿**و چون به آنان گفته شود: همان‌گونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند کم خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟**﴾ این‌گونه است که از روی استهزا و تحقیر ، به مؤمنان نسبت بی خردی را می‌دهند و همین وقاحت‌شان سبب شد تا خداوند ﷻ سفاهت و بی خردی را منحصراً به خودشان مربوط دانسته و بگوید : ﴿**آگاه باشید که آنان همان کم خردانند؛ ولی نمی‌دانند**﴾ .

علّت این که خداوند متعال در بیان فسادکاریشان : «لاَیَشْعُرُوْن» و در بیان ایمان نیاوردنشان : «لاَیَعْلَمُوْن» فرمود ، این است که: شعور ؛ ادراک امور پنهانی و علم ؛ یقین‌داشتن و مطابقت فهم با واقعیّت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حسّ بالایی ندارند که آن را درک کنند ، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حالشان سازگار است ، امّا از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آن را فقط کسی دزک می‌کند که حقیقتش را بداند ، لذا به

دلیل آن‌که آنها از چنین علمی بی‌بهره‌اند ، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی‌یابند ، از این‌رو نسبت دادن بی علمی به آنان در اینجا نیز کاملاً با حالشان سازگار و هماهنگ است .

وَإِذَا لَقُوا۟ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا۟ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمْ قَالُوٓا۟ إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿١٤﴾

﴿ **و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد می‌کنند ، می‌گویند : ایمان آورده‌ایم** ﴾ این سخن را از روی نفاق و نیرنگ و ظاهر سازی می‌گویند تا در منافع و غنایم سهیم گردند ﴿ **و چون با شیطانهای خود خلوت می‌کنند** ﴾ شیطانهایشان : رؤسا و پیشوایانشان در کفر هستند ، هم‌آنان که سازمان‌دهندگان شرّ و فساد می‌باشند . آری ! به شیطانهایشان ﴿ **می‌گویند : درحقیقت ما با شماییم** ﴾ و در کفر خویش پایدار و ثابت‌قدم می‌باشیم ﴿ **ما هدفمان تنها ریشخند کردن و مسخره کردن است** ﴾ لذا در نهان و واقعیّت امر ، نه با مؤمنان موافقیم و نه به آنان تمایلی داریم .

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند : این آیه در بارهٔ عبدالله‌بن‌اُبَیّ و یاران منافقش نازل شد ، آن‌گاه که او ابوبکر و عمر و علی ﷺ را ستود در حالی‌که قبل از آن محرمانه به یاران خود گفت : ببینید که چگونه این بی‌خردان را نسبت به‌شما اغفال می‌کنم؟! لیکن سیوطی می‌گوید : « این إسناد ، جدّاً بی‌اساس است » .

ٱللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِى طُغْيَٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾

﴿**این خداوند است که آنان را به باد تمسخر و ریشخند می‌گیرد**﴾ یعنی: حق تعالی به منظور دفاع و یاری بندگان مؤمن خویش، خواری و حقارت را بر آنان فرود آورده، از آنان انتقام می‌گیرد و مسخره‌شان می‌کند. نسبت‌دادن فعل استهزا به خداوند ﷻ، از باب هم شکل‌گویی (مشاکله[1]) است، یعنی به آنان در برابر استهزایشان کیفر می‌دهد ﴿**و آنان را در سرکشی و طغیانشان فرو می‌گذارد**﴾ یعنی: مهلتشان می‌دهد ﴿**تا سرگردان شوند**﴾ یعنی: تا در کفر، لجاجت، باطل و سرکشیِ خودشان دست‌وپا زنند و همچنان حیران و سرگردان باقی بمانند.

أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلضَّلَـٰلَةَ بِٱلۡهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَـٰرَتُهُمۡ وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ ﴿١٦﴾

﴿**آنان کسانی هستند که گمراهی را به جای هدایت خریدند**﴾ یعنی: گمراهی را با هدایت مبادله کردند. اصل ضلالت: سردرگمی و انحراف از جادّهٔ مستقیم و گم‌کردن راه و سرچشمهٔ هدایت است ﴿**و تجارتشان سودی نبخشید**﴾ یعنی: در تجارت پیروی از کفر به‌جای ایمان، هیچ سودی نبردند ﴿**و**﴾ به سبب خریدن کفر به‌جای ایمان، ترک هدایت به‌سوی گمراهی، ترک جماعت به‌سوی افتراق و جدایی، رهاکردن امنیّت به‌سوی بیم و هراس و نهایتاً ترک سنّت به‌سوی بدعت: ﴿**هدایت یافته نبودند**﴾.

خلاصه این که: خداوند متعال در آیات فوق چهار صفت از اوصاف زشت

---

۱ ـ مشاکله در علم بلاغت: به معنای هماهنگ بودن دو جمله درلفظ به همراه اختلاف آنها در معنی است؛ مانند این فرمودهٔ خداوند متعال در سورهٔ شوری: (وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا ۞ و پاداش بدی، بدیی همانند آن است) [۴۲/۴۰]، در حالی که پاداش بدی در حقیقت بدی نیست، بلکه مجازات بدکار نوعی عدالت و احسان است، لذا اسم بدی در اینجا به طریق مشاکله بر آن اطلاق گردیده است.

از این نعمتها برخوردار گشت، بناگاه کافر می‌شود و حالش چنان واژگون می‌گردد که حلال را از حرام و خیر را از شرّ باز نمی‌شناسد».

امام رازی می‌گوید: «تشبیه در اینجا در نهایت درستی و صحّت است زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند، ولی سرانجام این نور را با نفاق خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه‌ور شدند چراکه هیچ سرگردانی‌ای بزرگتر از سرگردانی در دین نیست».

صُمٌّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ١٨

﴿کرند، لال‌اند، کورند بنابراین، به‌راه نمی‌آیند﴾ یعنی: صاحبان این آتش برافروخته، پس از خاموش‌شدن آن کر شده‌اند، به طوری که صدای هیچ آواز دهنده‌ای را که به‌سوی راه راست فراشان می‌خواند نمی‌شنوند، گنگ شده‌اند؛ زیرا نمی‌توانند از راه و مقصد خویش بپرسند، کور شده‌اند؛ زیرا راه را نمی‌بینند بنابراین، قادر به بازگشت به راه خویش نیستند. و این گونه اند اهل نفاقی که اسلام آورده و سپس کافر شده‌اند.

أَوۡ كَصَيِّبٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فِيهِ ظُلُمَٰتٞ وَرَعۡدٞ وَبَرۡقٞ يَجۡعَلُونَ أَصَٰبِعَهُمۡ فِيٓ ءَاذَانِهِم مِّنَ ٱلصَّوَٰعِقِ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِۚ وَٱللَّهُ مُحِيطُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ١٩

﴿**یا داستانشان چون**﴾ داستان کسانی است که در معرض ﴿**بارانی سخت از آسمان قرار گرفته اند**﴾ خداوند ﷻ در اینجا باران را برای قرآن مَثَل زده‌است زیرا

در قرآن آیاتی نازل شده که منافقان را مرعوب و بیمناک می‌گرداند ﴿**در آن باران تاریکی‌ها و رعدوبرقی است**﴾ تاریکی ها، عبارت است از: تاریکی شب تاریکی ابر و تاریکی خود باران. مراد از رعد: نداها و بانگ‌های تکان‌دهندهٔ قرآن است ﴿**از بیم مرگ ناشی از صاعقه‌ها، انگشتانشان را در گوشهایشان می‌کنند**﴾ یعنی: از خطر به‌وسیله‌ای می‌پرهیزند که هرگز پناهشان در آن نیست. و این گونه اند منافقان که هیچ راه دیگری جز این نیافتند که گوشهایشان را از شنیدن آیات قرآن ببندند ﴿**ولی خداوند بر کافران احاطه دارد**﴾ احاطه: فروگرفتن از تمامی جهات و جوانب است بدان‌سان که فرد احاطه شده به‌هیچ وجهی از وجوه، راه گریزی نداشته باشد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: دو تن از منافقان مدینه از نزد رسول اکرم ﷺ گریخته جهت پیوستن به مشرکان به سوی مکّه می‌شتافتند، در میان راه، بارانی سخت که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است، آنان را فراگرفت، پس هرگاه صاعقه فرود می‌آمد، آنان از بیم آن که مبادا هلاکشان گرداند، انگشتان خود را به گوشهای خویش فرو می‌بردند و چون برق می‌درخشید، در روشنی آن اندک راهی می‌رفتند، در غیر آن در جای خود میخکوب باقی می‌ماندند. و چون در این ظلمات سخت گرفتار شدند، گفتند: ای کاش این ظلمت شب به پایان رسد که یک‌بار دیگر نزد محمّد ﷺ رفته دستهایمان را در دستان ایشان بگذاریم و با ایشان صادقانه بیعت نماییم! و این چنین نیز شد زیرا آن دو، از آن شب پرحادثه رهیده به مدینه برگشتند و اسلامی راستین آوردند. پس خداوند ﷻ آن دو تن را برای منافقانی که در مدینه بودند، مَثَلی گردانید.

آری! قرآن لبریز از خیر است و آیاتی که بر نزول آن از جانب پروردگار سبحان دلالت دارد همانند باران، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد و صاعقه و آیات در بردارندهٔ حجّتها و برهانهای روشنگر، همانند برق است.

يَكَادُ ٱلْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَـٰرَهُمْ ۖ كُلَّمَآ أَضَآءَ لَهُم مَّشَوْاْ فِيهِ وَ
إِذَآ أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُواْ ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ
أَبْصَـٰرِهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

﴿**نزدیک است که برق، چشمانشان را برباید**﴾ یعنی: نزدیک است که آیات قاطع و محکم قرآن، پنهان‌کاریهای منافقان را برملا سازد ﴿**هرگاه که بر آنان روشنی بخشد، پیش روند**﴾ یعنی: چون اموال و اولادشان بسیار می‌شود، یا به غنیمت و فتحی می‌رسند، به راه حق روان گشته و می‌گویند: بی‌شکّ که دین محمّد ﷺ راست و برحقّ است بنابراین، بر آن پایداری می‌ورزند ﴿**و چون راهشان را تاریک کند، بر جای خود بایستند**﴾ یعنی: چون اموال این منافقان نابود می‌گردد و بلا و مصیبتی به آنان می‌رسد، می‌گویند: این همه به سبب دین محمّد ﷺ است، آن‌گاه به کفر برمی‌گردند ﴿**و خداوند اگر می‌خواست شنوایی‌ها و بینایی‌های**﴾ ظاهر ﴿**آنان را**﴾ همچون شنوایی‌ها و بینایی‌های باطنِ‌شان ﴿**برمی‌گرفت زیرا خدا بر همه‌چیز تواناست**﴾ و از جمله بر نابود کردن شنوایی‌ها و بینایی‌هایشان.

خلاصه این که: ممکن است نفاق کوتاه مدّتی راه را بر صاحب خود روشن گرداند، امّا این امر همچون برقی جهنده زود گذر است و سپس چون آتش خاموش می‌شود و این خود نمایانگر آن است که نفاق دوام و پایداری ندارد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعْبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُمْ وَٱلَّذِينَ مِن
قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾

﴿ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را آفریده است، بپرستید، باشد که به تقوا گرایید﴾ «یٰا» در «یَا اَیُّهَاالنَّاسُ» حرف نداست و کار برد آن در ندا دادن کسی است که از ندا دهنده دور باشد، یا فراموش کار، یا غافل باشد، امّا اگر کسی که نزدیک است با آن مورد ندا قرارگیرد، این به قصد بزرگداشت شخص ندا شونده، بیدار ساختن نهادها، جلب انظار و ترغیب دلهای غافل است. پس اقتضای حال این بود که مردم در اینجا به چنین ندایی بلیغ و مؤکّد مخاطب قرار داده شوند.
«خَلْق»: ایجاد و اختراع بدون داشتن مثال و نمونهٔ سابقی است.

خدای عزّوجلّ نعمت آفرینش را از آن روی در این آیه به‌یادآوری مخصوص گردانید و با آن بر بندگان خویش منّت نهاد که تمام نعمتها مترتّب بر این نعمت است و این نعمت اصل و اساس همهٔ نعمتهاست زیرا بدون آن، هیچ نعمت دیگری وجود پیدا نمی‌کند. دلیل دیگر یاد آوری از نعمت آفرینش در این آیه این است که: مشرکان به آفرینشگری خداوند ﷻ معتقد بودند، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُوْلُنَّ اللهُ ۞ و اگر از آنان بپرسی که چه کسی آنان را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: الله) [۳۱/۲۵]. لذا خداوند متعال بر آنان به چیزی منّت نهاد که به آن معترفند و انکارش نمی‌کنند.

و از آنجاکه مؤمنان نیز شامل این خطابند، پس دستور دادن ایشان به عبادت و پرستش، به معنای این است که ایشان باید بر ایمان خویش بیفزایند و پیوسته به آن روی آورند و بر آن پایدار باشند. امّا عبادت کفّار؛ مشروط به اقرار آنان به شهادتین است زیرا این اقرار، تنها راه ورودشان به عرصهٔ عبادت حق تعالی می‌باشد. و هرچند این معنی صراحتاً در آیه ذکر نشده، ولی به طور ضمنی و تلویحی از آن دانسته می‌شود چه همان‌گونه که وضو، نیّت و فراهم آوردن دیگر مقدّمات نماز بر شخص مأمور به نماز شرط است، شرط اوّلیّهٔ صحّت عبادت کفّار نیز ایمان می‌باشد.

ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ فِرَٰشًا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءً وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا۟ لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾

﴿**همان خدایی**﴾ را بپرستید ﴿**که زمین را برای شما فرشی**﴾ گسترده ساخت که بر آن قرار می‌گیرید ﴿**و آسمان را بنایی**﴾ استوار ﴿**قرار داد**﴾ که چون گنبدی بر فراز دنیایتان افراشته شده است ﴿**و از آسمان آبی فرود آورد؛ و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد**﴾ یعنی: از آن انواع رنگارنگی از میوه‌ها و نباتات را برای شما رویانید تا در زمان مقرّر از آنها بهره بگیرید ﴿**پس برای خدا همتایانی قرار ندهید**﴾ یعنی: برای او شریکانی نگیرید که آنها را همانند وی عبادت کنید ﴿**درحالی‌که خود می‌دانید**﴾ که این همتایان ادّعائی، نه شما را آفریده‌اند، نه زمین را برایتان فرشی گسترده ساخته اند و نه آسمان را برایتان به صورت سقفی برافراشته‌اند، چنان‌که برای شما میوه‌هایی نیز بیرون نیاورده‌اند. پس بدانید که فقط ذاتی سزاوار پرستش است که شما را آفریده و با پدیدآوردن این نعمتها، استمرار حیاتتان را بر روی زمین نسل اندر نسل، تضمین کرده است، لذا این کائنات بزرگ، دلیل و راهنمای روشنی بر یگانگی باری تعالی در الوهیّت، ربوبیّت و عبودیّت می‌باشد.

نقل است‌که ازیکی از بادیه‌نشینان عرب پرسیدند: از نظر تو دلیل وجودپروردگار متعال چیست؟ گفت: «یا سُبحانَ اللهِ، اِنَّ الْبَعْرَ یَدُلُّ عَلَی الْبَعِیرِ، وَ اِنَّ اَثَرَ الْأَقْدامَ لَتَدُلُّ عَلَی‌الْمَسِیرِ، فَسَماءٌ ذاتَ اَبْراجٍ، وَ أرضٌ ذَاتَ فِجَاجٍ و بِحارٌ ذَاتَ اَمْواجٍ! ألاَیَدُلُّ ذَلِك عَلَی وُجُودِاللَّطِیفِ الْخَبِیرِ؟ ✿ یا سبحانَ اللهِ! فضلهٔ شتر بر وجود شتر و اثر پاها بر و جود رهگذر دلالت می کند، پس آیا این آسمان دارای برج‌ها، این زمین دارای درّه‌ها و این دریاهای پر از امواج بر وجود خداوند لطیف خبیر دلالت نمی کنند ؟!».

ابن کثیر می‌گوید: «امام رازی ﷺ از امام مالک ﷺ نقل کرده است که او در پاسخ به سؤال هارون‌الرّشید از این آیه، به اختلاف زبانها، صداها و نغمه‌ها بر یگانگی باری تعالی استدلال کرد». همچنان نقل است که برخی از زندیقان از امام ابوحنیفه ﷺ دربارهٔ وجود حق تعالی سؤال کردند، او به آنان گفت: «اجازه بدهید تا دربارهٔ کاری که هم اکنون به من خبرش را داده‌اند بیندیشم، آن‌گاه پاسخ شما را می‌دهم ... به من گفته‌اند: کشتی‌ای سنگین‌بار که حامل انواع کالاهای تجارتی است، بی‌هیچ نگهبان و ناخدایی می‌آید و می‌رود و امواج دریاها را می‌شکافد!». آن گروه دهری مشرب گفتند: «این سخنی که تو می‌گویی، از زبان هیچ عاقلی بیرون نمی‌آید!» امام گفت: «پس وای بر شما! آیا یک کشتی به ناخدا نیاز دارد، امّا این همهٔ موجودات در عالم بالا و پایین، با این نظام مُتقَن و مستحکم خود، هیچ آفریننده‌ای ندارند؟!» همان بود که آن گروه در ماندند و به حق برگشته به‌دست آن امام هُمام اسلام آوردند. همچنان نقل است که از امام شافعی ﷺ در بارهٔ وجود آفریدگار سؤال کردند، او در پاسخ گفت: «این برگ توت را که می‌بینید؛ طعم آن یکی است، ولی کِرم که آن را می‌خورد، از آن ابریشم تولید می‌شود، زنبور که آن را می‌خورد، از آن عسل تولید می‌شود، گوسفند و گاو و شتر که از آن می‌خورند، از آنان سرگین و پشکل خارج می‌شود و آهو که از آن می‌خورد، از آن مُشک می‌تراود. پس همین برگ توت، بزرگترین برهان بر وجود آفریدگار سبحان است». از امام احمد حنبل ﷺ نیز نقل است که در پاسخ به سؤالی راجع به وجود آفریدگار گفت: «در اینجا قلعه‌ای است مستحکم، صاف و برّاق، نه دری دارد و نه منفذی، بیرون آن چون نقرهٔ سپید و درون آن چون طلای سرخ است، بناگاه دیوار آن می‌شکافد و از آن حیوانی شنوا و بینا، زیبا و رعنا خارج می‌شود. پس این قلعه، بزرگترین دلیل بر وجود آفریدگار سبحان است». منظور وی از آن قلعه، تخم‌مرغ بود که پرنده از آن پدید می‌آید.

وَإِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا۟ بِسُورَةٍ مِّن

مِّثْلِهِۦ وَٱدْعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٢٣﴾

بعد از اثبات وحدانیّت و نفی شرک، خداوند متعال به اثبات نبوّت پرداخته و می‌فرماید: ﴿**و اگر در آنچه بر بندهٔ خود**﴾ محمّد ﷺ ﴿**نازل کرده‌ایم، در شک هستید**﴾ یعنی: اگر در حقّانیّت قرآن کریم شک دارید؛ ﴿**پس سوره‌ای مانند آن بیاورید**﴾ و این‌گونه است‌که خداوند متعال، مخالفان را به آوردن سوره‌ای ـ هر چندکوچک ـ همانند قرآن، که از بلاغت بی مانند، سلامت بیان، خبردادن از غیب و دیگر خصوصیّات اعجازی قرآن برخوردار باشد، به مبارزه و تحدّی فرامی‌خواند ﴿**و گواهان خود را ـ غیرخدا ـ فرا خوانید**﴾ یعنی: کسانی را که برای شما بر این امر گواهی دهندکه آنچه را در مقابله باقرآن آورده‌اید، همانندقرآن است، حاضرنمایید. ابن عبّاس رضی الله عنهما در معنای آیه می‌گوید: «یعنی از خدایان باطل خود دراین امر یاری و پشتیبانی بخواهید» ﴿**اگر راست می‌گویید**﴾ در این که محمّد ﷺ قرآن را از نزد خود برساخته است زیرا شما نیز همانند او عرب و فصیح و بلیغ هستید. سوره: بخشی از قرآن است که دارای اوّل و آخر می‌باشد و حدّاقلّ آن سه آیه است.

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ وَلَن تَفْعَلُواْ فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَٰفِرِينَ ﴿٢٤﴾

﴿**ولی اگر چنین نکردید**﴾ یعنی: اگر عجزتان از آوردن نظیر قرآن بر خودتان آشکار گشت و نتوانستید این کار را بکنید ﴿**و هرگز نمی‌توانید کرد**﴾ لَنْ: برای تأکید نفی در آینده است. یعنی: هرگز نظیر قرآن را نمی‌توانید آورد. البتّه این معجزهٔ دیگری از اخبار غیبی قرآن است زیرا چنین معارضه‌ای از سوی کفّار در گذشته و حال تحقّق نیافته و در آینده نیز هرگز تحقّق نخواهد یافت. آری! اکنون که

عجزتان در این میدان آشکار است ؛ بیایید با ایمان به خدا ﷻ و کتابها و پیامبرانش و انجام فرایض و اجتناب از نواهی‌اش : ﴿**از آن آتشی که سوخت آن مردمان و سنگها هستند و برای کافران آماده شده، بپرهیزید**﴾ و دست از عناد و لجاجت در برابر حق بردارید . بلی ! آتش دوزخ با همان چیزهایی برافروخته شده که سوزاندن خود آنها موردنظر است . ابن کثیر می‌گوید : « مراد از سنگهای آتش افروز جهنّم در آیهٔ کریمه ؛ سنگ کبریت سیاه است که حرارت آن بسیار بالا است ـ خداوند ﷻ ما را از آن پناه دهد ». به قولی دیگر : مراد سنگهایی است که مشرکان از آنها بت تراشیده و آنها را می‌پرستند .

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : «مٰا مِنْ نَبِیٍّ مِنَ الْأَنْبِیٰاءِ اِلّٰا وَ قَدْ أُعْطِیَ مِنَ الْآ یٰاتِ مٰا آمَنَ عَلٰی مِثْلِهِ الْبَشَرُ، وَ اِنَّمٰا کٰانَ الَّذِیْ أُوْتِیْتُهُ وَحْیاً أَوْحٰاهُ اللهُ اِلَیَّ، فَأَرْجُوْ أَنْ أَکُوْنَ اَکْثَرُهُمْ تٰابِعاً یَوْمَ الْقِیٰامَةْ ✿ هیچ پیامبری از انبیا نیست ، مگر این که معجزاتی به وی داده شده است که بشر به همانند آن ایمان می‌آورند ، امّا آنچه که به من داده‌شده ، وحیی است که حق تعالی آن را بر من نازل نموده است ، پس امیدوارم که در روز قیامت نسبت به آنان بیشترین پیروان را داشته باشم » . یعنی : از میان همهٔ انبیا علیهم السلام ، فقط ایشان به این امر مخصوص گشته‌اند که کتابشان معجزه است ، برخلاف دیگر کتب الهی که ـ نزد بسیاری از علما ـ معجزه نیست بنابراین ،چون معجزهٔ ایشان بعد از وفاتشان نیز استمرار دارد ، لذا امیدوار آن شدند که پیروانشان از پیروان دیگر پیامبران علیهم السلام بیشتر باشند . قُرطبی می‌گوید : « این آیه دلیل بر عقیدهٔ اهل حقّ است که : دوزخ هم اکنون وجود دارد و آفریده شده است ، بر خلاف اهل بدعت که می‌گویند : دوزخ تاکنون آفریده نشده است » .

وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّٰتٍ

تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنۡهَا مِن ثَمَرَةٖ رِّزۡقٗا قَالُواْ هَٰذَا ٱلَّذِي رُزِقۡنَا مِن قَبۡلُۖ وَأُتُواْ بِهِۦ مُتَشَٰبِهٗاۖ وَلَهُمۡ فِيهَآ أَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞۖ وَهُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢٥﴾

﴿**و بشارت بده کسانی را**﴾ تَبْشِیْر: خبردادن از چیزی است که اثر مژده بخش و سرور انگیز آن بر پوست چهرهٔ انسان آشکار شود. آری! بشارت بده کسانی را: ﴿**که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند**﴾ یعنی: همان کارهای درست و صوابی را که از ایشان خواسته شده و بر ایشان فرض گردیده، انجام داده اند. یا کسانی که اعمالی را انجام داده‌اند که خداوند ﷻ انجام داوطلبانهٔ آنها را نیکو شمرده است زیرا بهشت با ایمان و عمل صالح قابل‌دسترسی است.

عبارت: (آمَنُوْا وَ عَمِلُواالصّالِحَاتْ) نزدیک به شصت‌بار در قرآن کریم به‌کار رفته است؛ و این خود نشان دهندهٔ آن است که ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم یک‌دیگرند.

آری! مژده بده به ایشان ﴿**که برایشان جَنّاتی است**﴾ جَنَّتْ: نام بهشت دارالخلد و سرای ثواب و پاداش است که مشتمل بر باغهای بسیاری است و آن را جنّت نامیده‌اند زیرا جنّت در لغت به معنی پوشانیدن است و بهشت ساکنان خود را در زیر درختهای انبوه خویش می‌پوشاند. آری! برایشان جنّاتی است: ﴿**که از فرودست آنها**﴾ یعنی: از زیر درختان و قصرهای آنها ﴿**جویها روان است، هرگاه میوه‌ای از آن روزی آنان شود**﴾ از هر نوعی از انواع میوه‌ها که باشد؛ ﴿**می‌گویند: این همان است که پیش از این نیز روزی ما بوده**﴾ یعنی: این میوه، شبیه و نظیر و از جنس همان میوه است. این سخن را بدان سبب می‌گویند که رنگ میوه‌های بهشتی شبیه هم‌اند، هرچند که حجم و طعم و بوی آنها مختلف است و چون از آن

می‌خورند، طعم آن را مخالف طعم میوهٔ اوّل می‌یابند ﴿**و به ایشان همانند آن**﴾ میوهٔ قبلی در خوبی و نیکویی ﴿**داده شود**﴾ زیرا هیچ یک از آنها پست و نامطبوع نیست و در شکل نیز مشابه همدیگرند ﴿**و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند**﴾ که حوران بهشتی و غیر ایشانند ﴿**و هم در آنجا جاویدانند**﴾ نه می‌میرند و نه از آن بیرون برده می‌شوند. مراد از پاکیزه‌بودن جفتهای بهشتی این است که: آنچه به زنان دنیا از پلیدیِ حیض و نفاس و بُزاق و سایر پلیدیها می‌رسد، به همسران بهشتی نمی‌رسد.

در **حدیث‌شریف** آمده است که: هر مرد بهشتی دو همسر دارد. علما گفته‌اند: «یکی از آن دو، از زنان دنیاست و دیگری از زنان بهشت». خُلود: بقای دایم و همیشگی‌ای است که هرگز گسست و انقطاعی ندارد. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ اَهْلَ الْجَنَّةِ یَأْکُلُوْنَ فِیْهٰا وَ یَشْرَبُوْنَ، وَ لاٰیَتْفِلُوْنَ، وَ لاٰ یَبُوْلُوْنَ، وَ لاٰ یَتَغَوَّطُوْنَ وَلاٰ یَتَمَخَّطُوْنَ، قٰالُوْا: فَمٰا بٰالُ الطَّعٰامِ؟ قٰالَ: جُشٰاءٌ وَ رَشْحٌ کَرَشْحِ الْمِسْكِ، وَ یُلْهَمُوْنَ التَّسْبِیْحَ وَ التَّحْمِیْدَ کَمٰا تُلْهَمُوْنَ النَّفَسَ ✿ همانا اهل بهشت در بهشت می‌خورند و می‌آشامند، نه آب دهان می‌اندازند، نه ادرار و مدفوع می‌کنند و نه آب بینی می‌اندازند. اصحاب گفتند: پس غذایی که می‌خورند چه می‌شود؟ فرمودند: به آروغی و ترشّح عرقی چون ترشّح مشک، دفع می‌شود. و خواندن «سُبْحَانَ الله»، و «اَلْحَمدُلِلّٰه» برآنان چنان الهام می‌شود که نَفَس کشیدن برای شما».

۞ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسْتَحْيِۦٓ أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْۖ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَيَقُولُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًاۘ يُضِلُّ بِهِۦ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِۦ كَثِيرًاۚ وَمَا يُضِلُّ

بِهِۦٓ إِلَّا ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴿٢٦﴾

﴿**خداوند از آن شرم ندارد که هر مَثَلی را بـزند**﴾ مـعنای: «لَا يَسْتَحْيِىٓ ۞ شـرم ندارد» در مورد خداوند متعال حقیقت شرم و حیا نیست، بلکه به این معنی است که او مَثَل زدن را فرو نمی‌گذارد زیرا حیا؛ دگرگونی و در هم شکستگی‌ای است که از بیم عیب و نکوهش، برانسان روی می‌دهد و این در حقّ خداوند متعال محال است. دلیل این که خدای سبحان از معنای «ترک نمی‌کند» به (شـرم نـمی‌کند) تعبیر کرد، ایـن است کـه هـر کس از چیزی شرم کـند، آن را فـرومی‌گذارد و فروگذاشتن آن چیز از آثار و ثمرات حیاء است، پس به کار گـرفتن ایـن تـعبیر، مجاز است و از باب اطلاق ملزوم و ارادهٔ لازم می‌باشد. بنابراین، هرگاه در مورد حق تعالی تعبیر «حیا» به کار رفت، مراد از آن بیمی که مبدأ و مقدّمهٔ حیا می‌باشد نیست، بلکه همان طور که گفتیم، مراد معنای لازم آن، یعنی فروگذاشتن یک کار است. مَثَل: در لغت به معنی شبیه و نظیر است. مَثَل زدن در گفتار این است که: برای یک حال چیزی بیان شود که مناسب آن حال باشد و با ذکر آن مَثَل، حسن و قبح پنهان آن حال، آشکار گردد.

ابن جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از گـروهی از صـحابه ﷺ روایت کرده است که فرمودند: «چون خدای عزّوجلّ با آیهٔ: (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِى اسْتَوْقَدَ نَارًا...)، و آیهٔ: (اَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَآءِ...)» دربارهٔ منافقان مَثَل زد، منافقان گفتند: خداوند ﷻ برتر و بزرگتر از آن است که چنین مَثَلهایی بزند. پس این آیهٔ کریمه تا: (اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخَاسِرُوْنَ) نازل شد. همچنین کفّار می‌گفتند: در قرآن ذکر زنبور عسل و عنکبوت و مورچه آمده‌است و ذکر این اشیاء با کلام فصیحان سازگار نیست! خدای سبحان این سخن کفّار و منافقان را نیز ردّ نموده و فرمود: مـن هـر مَـثَلی می‌زنم؛ ﴿**پشه باشد یا فروتر از آن**﴾ یعنی: کوچکتر و فروتر از پشه؛ چون بال آن ــ که این قول بیشتر محققان است ــ یا بزرگتر و فراتر از آن ﴿**پس کسانی که ایـمان**

آورده‌اند، **می‌دانند که آن مَثَل از جانب پروردگارشان حقّ است** ﴾ و ثابت . حق: مقابل باطل است . ﴿ **ولی کسانی که به کفر گراییده‌اند، می‌گویند: خدا از این مَثَل چه قصدی داشته است؟ خدا بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن هدایت می‌کند** ﴾ یعنی : قصد و ارادهٔ خدا ﷻ این است تا با این مَثَل ، بسیاری ـ چون منافقان ـ را گمراه سازد و بسیاری ـ چون مؤمنان ـ را هدایت نموده و بر هدایتشان بیفزاید ، چراکه هر یک از دو گروه ، این راه را با انتخاب خودشان برگزیده‌اند ، پس خداوند ﷻ با موجودیّت سبب ، بر مسبب می‌افزاید ﴿ **ولی جز فاسقان را با آن گمراه نمی‌کند** ﴾ از آن روی که آنان ، نافرمان شده و سخن پروردگار خود را سبک انگاشتند ، پس خداوند ﷻ به‌سبب این فسق گمراهشان می‌کند . فسق: در لغت به معنی خارج شدن است ، اَعراب می‌گویند : «فَسَقَتِ الرَّطبةُ عَنْ قِشْرِها ✿ خرمای رطب از پوست خود خارج شد » . امّا فسق در عرف شرع : به معنای خروج از طاعت خدای عزّوجلّ می‌باشد و بر کسانی که به سبب کفر یا به سبب گناه از دایرهٔ طاعت حق تعالی بیرون می‌روند ـ هردو ـ اطلاق می‌شود بنابراین ،اصطلاح « فاسق » شامل کافر و مؤمن گنهکار هر دو می‌شود ، لیکن فسق کافر شدیدتر است .

ولی با آن که صفت فسق بر کافر و مؤمن گنه کار هردو اطلاق می‌شود ، امّا مراد این آیهٔ کریمه از «فاسِقُوْن» ، کافرانند نه مؤمنان ، به دلیل این که خداوند متعال در بیان اوصافشان می‌فرماید :

ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**همان کسانی که عهد خدا را پس از بستن آن نقض می‌کنند**﴾ یعنی آنان اوّلاً به عهد خداوند ﷻ اقرار کرده و متابعت آن را گردن نهادند، ولی بعداً کافر شده و عهد خویش را شکستند. نقض: درهم شکستن و از هم گسستن هر چیزی است که محکم و استوار گشته؛ اعم از بنا یا ریسمانی، یا عهد و پیمانی. عهد خداوند ﷻ: اوامر و نواهی‌ای است که پایبندی به آن در قرآن به بندگان سفارش شده است؛ چون طاعت حق تعالی و خودداری از نواهی وی. میثاق: آنچه که یک چیز به وسیلهٔ آن محکم ساخته می‌شود، به طوری که شکستن آن دشوار باشد. میثاق عهد: محکم ساختن پیمان با سوگند است.

مراد از عهد خدا ﷻ در این آیه، پیمانی است که خداوند متعال در کتابهای پیشین از بندگان خود در مورد ایمان آوردن به محمّد ﷺ در عصر رسالت ایشان گرفته است، همچنین عهد خدا ﷻ به معنای فهم سنن هستی پروردگار متعال با اندیشه و تفکّر و به کار گرفتن نعمت عقل و حواس در اموری است که به سوی این فهم راهبرند، پس شکستن پیمان به این معنی: بکار نگرفتن این موهبت‌ها در چیزی است که برای آن آفریده شده‌اند. ﴿و﴾ این فاسقان همان کسانی اند که: ﴿**آنچه را خدا به پیوستنش امر نموده، می‌گسلند**﴾ یعنی: صلهٔ رَحِم و پیوند قرابت و خویشاوندی و هر چیزی را که خدای عزّوجلّ به پیوستن و انجام دادن آن فرمان داده است ـ از قبیل بر پا داشتن احکام و رعایت حدودش ـ می‌گسلند و رعایت نمی‌کنند. پس صلهٔ رَحِم در اینجا دارای معنایی عام و گسترده است که هم پیوند رَحِم میان خویشان و اقوام و هم صلهٔ معنوی میان ایمان به تمام پیامبران علیهم السلام و پایبندی به احکام شریعت الهی و رعایت کلّیه اوامر وی را دربر می‌گیرد. و این قول جمهور علما است. ﴿و﴾ این فاسقان همان کسانی اند که: ﴿**در زمین به فساد می‌پردازند**﴾ یعنی: غیر خداوند متعال را پرستش کرده، در تعامل و برخورد خویش با دیگران به جور و جفا می‌پردازند، از شهوات پیروی می‌کنند، مرتکب معصیتها می‌شوند و میان مردم فتنه برمی‌افروزند، که این‌ها نهایتِ فساد انگیزی است

﴿آنانند که زیانکارانند﴾ یعنی: آنان اهل دوزخند و چنان نیست که می‌پندارند؛ با شکستن عهدالهی به مصالح و منافع مورد نظر خویش می‌رسند زیرا وفا به عهد خداوند ﷻ بزرگترین منفعتها است، درحالی‌که آنها این منفعت برتر را ازدست داده‌اند. بنابراین، فسق موجب زیان و خسارت است، چنان‌که طاعت موجب سود و راحت؛ چه خسارتی بزرگتر از محرومیّت از رحمت خداوند منّان! و چه سودی برتر از رضا و بهشت برین وی!.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾

﴿چگونه به خداوند کفر می‌ورزید؟﴾ استفهام برای انکار و به شگفتی‌واداشتن از حال آنهاست که با وصف موجودیّت حجّت و برهان بر حقّانیّت ایمان، کفر و انکار می‌ورزند. آری! چگونه به خداوند سبحان کفر می‌ورزید، درحالی‌که از داستان آفرینش آگاهید و خوب می‌دانید که: ﴿با آن‌که بیجان بودید﴾ قبل از آفرینش ﴿او به شما جان بخشید﴾ یعنی: خداوند متعال شما را از عدم آفرید و در شما روح دمید ﴿سپس شما را می‌میراند﴾ در هنگام به‌سررسیدن اجلهایتان ﴿و باز زنده می‌کند﴾ شما را در روز قیامت ﴿آن‌گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید﴾ در میدان محشر، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

ابن عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر آیهٔ کریمه می‌گوید: «شما قبل از آن‌که آفریده شوید، خاک بوده‌اید؛ و این خود، یک مرگ است، آن‌گاه شما را آفرید و زنده گردانید؛ و این حیات است، باز شما را می‌میراند و به گورهایتان می‌روید؛ و این مرگ دوم است، باز شما را در روز قیامت زنده می‌گرداند؛ پس این حیات دیگری است. بنابراین، در اینجا دو مرگ و دو زندگی است». آیهٔ کریمهٔ (۴۰)

از سورهٔ «غافر» نیز مؤیّد این معنی است: «قَالُوْا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ، وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ ۞ گفتند: پروردگارا! ما را دوبار میرانده و دوبار زنده کرده‌ای ...».

هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ لَكُم مَّا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَسَوَّىٰهُنَّ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ ۚ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾

﴿اوست آن ذاتی که آنچه در زمین است﴾ یعنی: زمین و آنچه را که در آن است ﴿همه را برای شما آفرید﴾ به عنوان گرامیداشت و تکریم و نعمت و توشه و منفعتی برای شما از سوی خویش تا زمانی معیّن ﴿سپس﴾ بعد از آفرینش زمین ﴿به سوی آسمان قصد کرد﴾ با ارادهٔ خویش، به قصدی درست و استوار که مخصوص به خود اوست ﴿و هفت آسمان را استوار کرد﴾ یعنی: آفرینش آنها را استوار کرد و سامان بخشید، به گونه‌ای که هیچ خلل و بی‌نظمی‌ای در آنها نیست ﴿و او به هرچیزی داناست﴾ یعنی: علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش محیط و فراگیر است.

این آیه: (ثُمَّ اسْتَوٰی ...) و آیهٔ: (اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰی) [طه/۲۰] از مشکلات تفسیر است، که علما دربارهٔ آن بر سه رأی اند:

رأی اوّل: مربوط به بسیاری از ائمّه است که می‌گویند: ما این آیه را می‌خوانیم و به آن ایمان داریم، ولی آن را تفسیر نمی‌کنیم. امام مالک رحمه‌الله در این باره سخن مشهوری دارد که می‌گوید: «استوا معلوم است و کیفیّت آن با عقل قابل درک نیست، ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است».

رأی دوم: رأی فرقهٔ «مشبّهه» است که می‌گویند: «استواء؛ ارتفاع و قرارگرفتن بر یک چیز است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ ۞ و چون تو (ای نوح) و همراهانت بر بالای کشتی قرار گرفتید)

[۲۳/۲۸] » . که این رأی باطل است زیرا چنین استوائی از صفات اجسام می‌باشد و خداوند متعال از آن منزّه است .

رأی سوم : رأی برخی از علماء است که می‌گویند : مراد از «اِسْتَوٰی» ارتفاع و برتری امر خداوند متعال است .

امّا انتخاب ابن جریر طبری این است که : «اِسْتَوٰی : در اینجا به معنای قصد کردن و اراده نمودن خداوند متعال به سوی آفرینش آسمانهاست و ما کیفیّت این قصد و ارادهٔ وی را نمی‌دانیم » .

همچنین این آیه و دیگر آیات قرآن در این باره ، دالّ بر وجود هفت آسمان و هفت زمین اند ، ولی در سنّت رسول اکرم ﷺ چنان خبری که حقیقت آسمانها و زمین را روشن سازد نیامده است بنابراین ،فایده‌ای در بحث از طبیعت آنها نمی‌بینیم و فقط به ظاهر قرآن کریم در این باره ایمان داریم و به وسیلهٔ آن ، بر عظمت آفریدگار بزرگ استدلال می‌کنیم .

بایستهٔ یادآوری است که امام رازی در تفسیر خویش نظریّات علمای علم نجوم عصر خویش در بارهٔ آفرینش آسمانها و زمین را نقل کرده ، که این نظریّات با اکتشافات علمی عصر جدید چندان همخوانی ندارد . پژوهش‌ها و کاوشهای نجومی در عصر حاضر نیز فرضیّاتی را در این باره بیرون داده اند و هنوز هم سخت در تکاپوی این میدانند ، ولی مهم این است که بدانیم ؛ هرگونه کاوش و پژوهش بشری در این رابطه ، اگر که نتیجه‌ای صحیح و منطقی به همراه داشته باشد ، قطعاً در راستای فهم و تفسیر عینی آیات کَونی قرآن کریم است .

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوٓا۟ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ

بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّيٓ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾

﴿و یاد کن﴾ ای محمّد ﷺ! **﴿که چون پروردگارت به فرشتگان گفت﴾** فرشتگان اجسام نورانی و موجودات صرفاً روحانی‌ای هستند که نمی‌خورند و نمی آشامند، به تسبیح حق تعالی و اطاعت اوامر او ـ از جمله تدبیر پاره‌ای از امور عالَم ـ اشتغال دارند، از ارتکاب گناه معصوم و فاقد شهوت می‌باشند. آری! خداوند متعال به فرشتگان گفت: **﴿من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت﴾** ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی: قومی را در زمین مقیم خواهم ساخت که برخی از پی برخی دیگر، قرنی پس از قرنی و نسلی بعد از نسلی، در آن جایگزین می‌شوند». گفتنی است که خداوند ﷻ فرشتگان را نه از روی مشاوره، بلکه برای بیرون آوردن مافی‌الضّمیرشان با این خطاب مخاطب ساخت. خلیفه: در پی آیندۀ کسی است که قبل از وی وجود داشته‌است. به قولی: مراد از خلیفه در اینجا آدم‌ علیه السلام است **﴿فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد﴾** با شرك و ارتکاب معاصی و کشتار و آزار دیگران؟.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که فرشتگان با آن که غیب را نمی‌دانند، از کجا دانستند که خداوند ﷻ در زمین کسی را می‌گمارد که در آن فساد انگیخته و خونها بریزد؟ پاسخ این است که ایشان از جانب خدای سبحان نسبت به این موضوع به وجهی از وجوه، علم و آگاهی قبلی داشته‌اند؛ به این صورت که یا قبلاً خودِ حق تعالی به آنان از این امر خبر داده بود، یا این قضیه را در لوح محفوظ دیده بودند، یا می‌دانستند که فقط جنس خود آنان (یعنی فرشتگان) از گناه معصومند و بس، یا انسان را به جنّیان که قبلاً ساکن زمین بوده‌اند، قیاس کردند و یا می‌دانستند که طبیعت مادّه ترکیبی از خیر و شرّ است.

ابن کثیر می‌گوید: «ظاهراً مراد فرشتگان از این سخن، شخص حضرت آدم‌ علیه السلام نبود، بلکه مرادشان برخی افراد از جنس بشر بود».

آری! فرشتگان این سخن را نه بر وجه اعتراض، بلکه به‌خاطر کسب آگاهی از حکمت گماشتن این جانشین در زمین مطرح کردند، گویی آنان گفتند: پروردگارا! حکمت در آفرینش این جانشینان جدید ـ با وجود آن‌که فساد انگیزند ـ چیست؟ ﴿**و حال آن‌که ما تسبیح می‌گوییم به حمد تو و به پاکی تو اقرار می‌کنیم**﴾ یعنی: ما همراه با ستایشت، تو را از هرگونه نقصی به تنزیه یاد کرده و می‌گوییم: «سُبْحَانَ‌اللهِ وَبِحَمْدِهِ»، و تو را تمجید و تعظیم می‌کنیم. در **حدیث‌شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد: یارسول الله! کدام سخن بهتر است؟ فرمودند: «آنچه راکه خدای عزّوجلّ برای فرشتگان خویش برگزید، یعنی: سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهِ». ﴿**و به تقدیست می‌پردازیم**﴾ تقدیس: تطهیر و به پاکی یادنمودن است. یعنی: ما تو را از آنچه که سزاوار شأن و عظمت و جلالت نیست و ملحدان به تو نسبت می‌دهند، یا منکران بر تو افترا می‌بندند؛ به تنزیه یاد کرده و تقدیست می‌کنیم، پس چرا به وجود ما (فرشتگان) اکتفا نشده است؟ ﴿**فرمود: هرآینه من می‌دانم آنچه که شما نمی‌دانید**﴾ از مصلحت در خلیفه ساختن آدم ؑ.

قتاده در تفسیر آیهٔ کریمه می‌گوید: «در علم ازلی خداوند ﷻ رفته بود که از نسل بشر؛ پیامبران و نیکان و صدّیقان و عابدان و زُاهدان و اولیا و اتقیا و جملهٔ ساکنان بهشت به‌وجود خواهند آمد، از این رو آنان را خلیفه ساخت». قُرطبی و غیرآن، با این آیه بر وجوب نصب خلیفه و امام (رئیس دولت) در جامعهٔ اسلامی استدلال کرده‌اند تا آن امام، اختلافات میان مردم را حلّ و فصل نموده، داد مظلومانشان را از ظالمانشان بستاند، حدود را برپا دارد و سایر شئون مهمّی راکه جز با نصب حاکم، عملی نمی‌شود، به سامان آورد زیرا آنچه که واجب جز با آن تمام نشود؛ خود نیز واجب است. ابن کثیر می‌گوید: «واجب است که امام: مرد، آزاد، بالغ، عاقل، مسلمان، عادل، مجتهد، بینا به امور، سالم الأعضا، آگاه به آراء و اندیشه‌ها و امور جنگی و قریشی نسب باشد، امّا هاشمی بودن و معصوم بودن وی شرط نیست».

باید دانست که میان علمای اهل سنّت و جماعت، در وجوب امامت هیچ خلافی نیست.

وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلْأَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِى بِأَسْمَآءِ هَـٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿۳۱﴾

﴿**و خدا همهٔ نامها را به آدم آموخت**﴾ یعنی: نامهای همهٔ اشیا و موجودات را با معانی و او صاف و افعال آنها. بعضی گفته‌اند: مراد نامهای فرشتگان و نامهای یکایک نسل آدم علیه السلام است ﴿**سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود**﴾ و از اسمای مسمّیات؛ یعنی اعیان و اشخاص موجودات که آدم آنها را آموخته بود، از ایشان سؤال کرد ﴿**و فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید**﴾ یعنی: اگر در این ادّعای خود که به خلافت زمین از غیر خویش سزاوارترید، راستگو می‌باشید، پس نامهای این اشیا را به من بگویید.

قَالُواْ سُبْحَـٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۳۲﴾

امّا فرشتگان درماندند و ﴿**گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه که خود به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم**﴾ لذا به قصور و ناتوانی خویش اعتراف کردند. گفتنی است که این خود به برتری آدم و رمز گزینش وی بر فرشتگان ــ که آموختن چیزهایی به وی است که فرشتگان آنها را نمی‌دانند ــ اشاره دارد، پس نباید به برتری خویش بر آدم افتخار کنند.

قَالَ يَـٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡۖ فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ غَيۡبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَأَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ ﴿٣٣﴾

﴿فرمود﴾ خدای عزّوجلّ به آدم ﷺ: ﴿**ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده**﴾ آدم ﷺ در اجابت این فرمان حق تعالی به آنان توضیح داد که: اسم آن چیز، این است... و اسم آن چیز، این... و همین‌طور تا به آخر... ﴿**و چون آدم آنان را از اسماءشان خبر داد**﴾ در این هنگام خدای سبحان خطاب به فرشتگان ﴿**فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفتهٔ آسمانها و زمین را می‌دانم**﴾ یعنی: آنچه را که از میدان درک و دریافت مخلوقات نهان است ــ از جمله، به موضوع برتری آدم و نسل و تبار وی به وسیلهٔ علم و دانش ایشان ــ دانایم؛ ﴿**و می‌دانم آنچه را آشکار می‌کنید**﴾ ابن‌مسعود ﷺ می‌گوید: «مراد از آن، این سخن فرشتگان خطاب به خداوند ﷻ است که آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خونها می‌ریزد؟» [آیهٔ /۳۰]. ﴿و﴾ نیز می‌دانم ﴿**آنچه را پنهان می‌داشتید**﴾ یعنی: آنچه را که ابلیس در درون خود از کبر پنهان می‌داشت. این تأویل ابن عبّاس ﷺ است ــ والله اعلم. یا مراد این است: می‌دانم آنچه را که فرشتگان به طور پنهانی در میان خود گفته بودند. چنان‌که از ابن عبّاس ﷺ روایت شده است که فرمود: فرشتگان در میان همدیگر گفتند: «خداوند ﷻ هرگز موجودی گرامی تر از ما در نزد خود، نمی‌آفریند، پس ما به خلافت در زمین سزاوارتریم». لیکن ابن جریر طبری قول اوّل را ــ که آن هم از ابن عبّاس ﷺ نقل شده ــ ترجیح داده است.

امام رازی ﷺ گفته است: «آیهٔ تعلیم نامهای اشیا و خواصّ و صفات آنها به آدم، دلیل بر فضیلت علم است زیرا خدای سبحان، کمال حکمت خویش در

آفرینش آدمعليه السلام را جز با علم آشکار نساخت و اگر در عالَم امکان چیزی گرامی تر از علم وجود می‌داشت، باید حق تعالی فضیلت آدمعليه السلام را با آن چیز آشکار می‌ساخت نه با علم».

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٣٤﴾

﴿و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس همه به سجده درافتادند﴾ سجود: در سخن عرب به معنای فروتنی و تذلّل و خردی در برابر کسی است که برای وی سجده می‌شود. و در اصطلاح شرع: نهادن پیشانی بر زمین است. آری! نهادن چهره بر زمین، نمایانگر نهایت مرتبهٔ فروتنی و خاکساری است. این آیه بیانگر نوعی دیگر از تکریم و گرامی داشت الهی از آدمعليه السلام و نشان‌دهندهٔ فضیلت اوست، از آن روی که خداوند جل جلاله فرشتگانش را برای او به سجود واداشت.

علما در بیان احکام سجده گفته اند: سجده کردن برای خداوند متعال به شیوهٔ عبادت، و برای غیر وی به شیوهٔ گرامی‌داشت و تحیّت است، همچون سجدهٔ فرشتگان برای آدمعليه السلام و سجدهٔ برادران یوسفعليه السلام برای وی. امّا باید یادآور شد که سجده بردن برای غیر خدا جل جلاله در شریعت اسلام حرام گردیده و این کار ــ به‌قول اکثر علما ــ تا عصر رسول خدا صلى الله عليه وسلم مباح بود، ولی ایشان از آن نهی کردند. در **حدیث‌شریف** آمده است که چون درخت و شتر برای رسول خدا صلى الله عليه وسلم سجده کردند، اصحاب رضي الله عنهم گفتند: یا رسول الله! ما به سجده کردن برای شما از درخت و شتررمنده سزاوارتریم! آن حضرت صلى الله عليه وسلم فرمودند: «لاَیَنْبَغِیْ أَنْ یُسْجَدَ لِأَحَدٍ اِلاَّ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ✿ سزاوار نیست که برای احدی غیر از خداوند پروردگار جهانیان،

سجده شود ». و در عوض به مصافحه (دست دادن) دستور دادند.

خلاصه این که : امّت اسلام اتّفاق نظر دارند بر این که سجدهٔ فرشتگان برای آدم علیه السلام ، نه سجدهٔ عبادت و تعظیم ، بلکه سجدهٔ تحیّت و گرامی‌داشت بود.

آری ! همه سجده کردند ﴿ **جز ابلیس** ﴾ و هرچند او از جنّیان بود ، ولی سجده کردن برای آدم علیه السلام به این دلیل بر او واجب شده بود که در میان فرشتگان به‌سر می‌برد. ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید : « نام ابلیس عَزَازِیلْ بود و او در آغاز از اشراف فرشتگان بود ، امّا بعداً تمرّد ورزید و ابلیس نامیده شد زیرا ابلیس به معنای نا امید است ، چراکه خداوند جل جلاله او را از همهٔ خیرها ناامید گردانید ». ولی قول اوّل که ابلیس از جنّ بود، برتر است چراکه آیهٔ کریمهٔ [کهف /۵۰] به صراحت می‌گوید : (کَانَ مِنَ الْجِنِّ ۞ او از جنّیان بود). همچنین به این دلیل که ابلیس امر حق را عصیان کرد و فرشتگان از این عصیان برکنارند. آری ! او همان بود ﴿ **که سر باز زد** ﴾ از سجده کردن برای آدم علیه السلام ﴿ **وکبر ورزید** ﴾ و دچار آفت خود بزرگ بینی شد ﴿ **و از کافران گشت** ﴾ یا در علم خداوند جل جلاله از کافران بود. در **حدیث‌شریف** آمده است : « لَایَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ کَانَ فِیْ قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ ۞ کسی که در قلبش به‌اندازهٔ دانهٔ ارزنی از کبر باشد ، به بهشت وارد نمی‌شود ». چنان‌که بر اثر همین تکبّر ، ابلیس برای ابد از بهشت الهی محروم گردید.

وَقُلْنَا يَـٰٓـَٔادَمُ ٱسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ ٱلْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَـٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿٣٥﴾

﴿ **و گفتیم : ای آدم! تو و همسرت در بهشت سکونت گزینید و از هرکجای آن که خواهید، فراوان بخورید** ﴾ عَیْش رَغَدْ : زندگی آسایشمند و گوارایی است که هیچ رنج و دردی در آن نیست و خوردن به رَغَد ، خوردن به فراوانی و گوارایی بدون

رنج و درد و بی‌هیچ‌گونه منعی است ﴿**ولی به این درخت نزدیک نشوید**﴾ در نهی آدم و حوّا علیهما السلام از نزدیکی به درخت ـ با وجود آن‌که نزدیک شدن به آن حرام نیست، بلکه خوردن از آن حرام است ـ معنای سدّ ذریعه و قطع وسیله وجود دارد. یعنی: نزدیک شدن به آن، خود وسیله‌ای در جهت ارتکاب نهی است، از این جهت به‌جای نهی از خوردن، از نزدیک شدن نهی شدند. آری! به درخت ممنوعه نزدیک نشوید: ﴿**که**﴾ درصورت نزدیک شدن به درخت و تناول از آن ﴿**از ستمکاران خواهید بود**﴾ بر خود؛ با معصیت و نافرمانی پروردگار.

مفسّران در تفسیر: «هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ ✿ این درخت»، اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته اند: درخت ممنوعه؛ درخت انگور بود. برخی دیگر گفته‌اند: درخت ممنوعه، خوشهٔ گندم بود. برخی دیگر برآنند که: درخت ممنوعه، درخت انجیر بود. ابن جریر طبری می‌گوید: «درست آن است که گفته شود: خدای عزّوجلّ آدم و زنش را از خوردن درخت معیّنی از درختان بهشت نهی کرد، پس آن دو از آن درخت ممنوعه خوردند و ما دقیقاً نمی‌دانیم که این درخت چه درختی بود، دلیلی هم در این باره از قرآن و سنّت صحیح وجود ندارد و دانستن آن مفید فایده‌ای نیز نیست».

فَأَزَلَّهُمَا ٱلشَّيْطَٰنُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ ۖ وَقُلْنَا ٱهْبِطُوا۟ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ وَلَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾

﴿**پس شیطان هردو را از آن لغزانید**﴾ یعنی: شیطان به‌سبب آن درخت، آن دو را به لغزش کشانید. بعضی گفته‌اند: ضمیر «عَنْهَا ✿ از آن» به جنّت برمی‌گردد،

یعنی: شیطان آن دو را از جنّت دور گردانید. زَلَّةٌ: اشتباه و لغزش است. ﴿**و از آنچه در آن بودند**﴾ از نعمتها و کرامتها، یا از بهشت ﴿**ایشان را به‌در برد**﴾ نسبت این به‌در بردن از آن روی به شیطان داده شد که او اغواگر آدم گشت، چرا که آدم و حوّا بر اثر این وسوسهٔ او که آن درخت؛ درخت جاودانگی و پادشاهی ابدی است، از آن خوردند.

آن‌گاه خداوند ﷻ آنان را به خروج از بهشت دستور داد: ﴿**و گفتیم: فرود آیید**﴾ این دستوری به آدم و حوّا و به‌تبع آن دو، نسل ایشان به بیرون آمدن از بهشت برین به سوی زمین است ﴿**بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید**﴾ یعنی: نسل آدم در زمین با یک‌دیگر به دشمنی و ستیز می‌پردازند. عَدُوٌّ: دشمن و عدوان: ظلم صریح و آشکار است. ﴿**و برای شما در زمین قرارگاهی**﴾ یعنی: جای استقراری ﴿**و متاعی است تا وقت معیّن**﴾ یعنی: تا هنگام مرگ. بعضی گفته‌اند: تا هنگام برپایی قیامت. متاع: آنچه که مورد بهره‌برداری و برخورداری قرار می‌گیرد؛ اعم از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و مانند آنها.

فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾

﴿**سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود**﴾ یعنی: گرفت و پذیرفت که عبارت از این دعای آدم و حوّا بود: (رَبَّنَا اِنَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِيْن ۞ پروردگارا! ما بر خود ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلّماً از زیانکاران خواهیم بود) [۷/۲۳]، و خداوند ﷻ کلمات فوق را به آن دو الهام کرد. ﴿**و خداوند از او درگذشت**﴾ یعنی: رحمت خویش را بر آدم ﵇ بازگرداند و توبه‌اش را پذیرفت ﴿**چرا که او توبه‌پذیر مهربان است**﴾ توبه: به

معنای بازگشت است، اگر با «عَنْ» متعدّی شود؛ معنای آن بازگشت از معصیت و اگر با «عَلٰی» متعدّی شود ــ چون این آیه ــ معنای آن پذیرفتن توبه است.

علما گفته اند: توبه از انسان پذیرفته نیست مگر به چهار شرط:

۱ ــ پشیمانی از گناهان گذشته.

۲ ــ ترک گناه در حال.

۳ ــ تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده.

۴ ــ ردّ حقوق و مظالم بندگان و راضی نمودن خصم با رساندن حقّش به او و عذر خواهی از وی به زبان.

قُلْنَا ٱهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِيعًا ۖ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّى هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَاىَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۸﴾

﴿گفتیم: جملگی از آن﴾ یعنی: از بهشت **﴿فرود آیید، پس اگر از جانب من به شما هدایتی رسد﴾** در زمین. مراد از هدایت: کتاب خدا ﷻ است **﴿آنان که از هدایتم پیروی کنند﴾** یعنی: کتاب من را بپذیرند و به آن عمل کنند **﴿برایشان خوفی نیست﴾** خوف: بیم از امری ناخوش آیند در آینده است **﴿و محزون نخواهند شد﴾** حُزن: ضدّ سرور و شادمانی است.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿۳۹﴾

﴿ولی کسانی که کفر ورزیدند﴾ به خدا ﷻ و هدایتش را نپذیرفتند و به کتابهای

نازل شدهٔ وی عمل نکردند ﴿**و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اصحاب دوزخند**﴾ مصاحبت دوزخیان با دوزخ؛ به‌معنای اقتران و پیوستگی‌شان با آن است ﴿**آنان جاودانه در آنند**﴾ در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أَمَّا أَهْلُ‌النَّارِ الَّذِيْنَ هُمْ أَهْلُهَا فَلا يَمُوْتُوْنَ فِيْهَا وَ لاٰ يَحْيَوْنَ، وَلٰكِنَّ أَقْوَاماً أَصَابَتْهُمُ النَّارُ بِخَطَايَاهُمْ فَأَمَاتَتْهُمْ إِمَاتَةً حَتّٰى إِذَا صَارُوْا فَحْماً أُذِنَ فِي‌الشَّفَاعَةْ ✿ امّا اهل دوزخ ـ یعنی کسانی که خود اصحاب دوزخند ـ نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌مانند، ولی مردمانی هستند که (از اهل دوزخ نیستند) بلکه آتش به‌وسیلهٔ گناهانشان به آنان رسیده‌است، پس آتش آنان را می‌میراند، میراندنی تا این‌که چون به ذغال تبدیل‌شدند، در خصوص آنان اذن شفاعت داده می‌شود».

اینک به پاره‌ای از نظریّات و احکام این آیات توجّه نمایید:

۱ ـ دربارهٔ کیفیّت آفرینش حوّا همسر آدم ﷺ میان علما دو رأی است: رأی اوّل این است که: او از پهلوی چپ آدم ﷺ آفریده شد، چنان‌که از آیات قرآنی و احادیث نبوی بر می‌آید. رأی دوم: رأی برخی از مفسّران است که می‌گویند: حوّا از جنس وجود آدم یعنی از خاک آفریده شد. استنباط این گروه از آیات وارده در این باب نیز همین معنی است. آنهادر تأویل: «وَخَلَقَ مِنْهَا ✿ و آفرید از او ...» [نساء/۱]، می‌گویند: مراد از آن آفرینش حوّا از جنس آدم است، نه از وجود خود وی. از نظر این گروه، احادیث وارده در این باب و از جمله **حدیث‌شریف**: «اِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَ مِنْ ضِلْعٍ ... ✿ زن از پهلو آفریده شده است»، نیز چنین تأویل می‌شود که: چون در رفتار و اخلاق زنان نوعی عدم اعتدال وجود دارد بنابراین،به شیوهٔ تمثیل منش اخلاقی آنها به استخوان پهلو که کج است تشبیه شد.

۲ ـ اهل سنّت اجماع دارند بر این که بهشتی که آدم ﷺ از آن فرود آورده شد، همان بهشت دارالخلد برین است.

۳ ـ جمهور علما (مالک، ابوحنیفه، شافعی) بر آنند که انبیا ﷺ از گناهان صغیره و کبیره هر دو معصومند زیرا اگر ارتکاب گناه در حقّ ایشان جایز باشد، اقتدا به

ایشان ممکن نیست و بنابراین، خطای آدمؑ گناهی صغیره بود که قبل از نبوّت وی صادر شد و عصمت انبیا ؑ از گناه بعد از نبوّت است. یا آنچه از وی سر زد، نسیان بود نه عصیان و سهو و نسیان منافی با عصمت نیست. و همین معنی ترجیح دارد زیرا خدای عزّوجلّ خود می‌فرماید: ﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ «آدم فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم» [طه/۱۱۵].

يَٰبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱذْكُرُواْ نِعْمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُواْ بِعَهْدِيٓ أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّٰيَ فَٱرْهَبُونِ ﴿٤٠﴾

در آیاتی که پیش‌رو داریم، خدای عزّوجلّ امّتهایی را مورد خطاب قرار می‌دهد که رسالتهای آسمانی در میان آنان ظهور یافته است. در این میان رشتهٔ سخن را از یهود آغاز می‌کند زیرا از یک‌سو، یهود قدیمی ترین ملّت دارای کتاب آسمانی است، از دیگر سو، یهودیان دشمن‌ترین مردم با مؤمنانند. پس، از این آیه تا آیهٔ (۱۴۲) این سوره که نزدیک به یک جُزءِ کامل از قرآن کریم را دربر می‌گیرد، همه پیرامون بنی اسرائیل است تا حقیقت و ماهیّت کردار شان را با ابعاد منفی و زشت وجودی‌شان بر ملا گرداند.

بایستهٔ یادآوری است که شیوهٔ خطاب قرانی با یهودیان متنوّع است؛ گاهی با آنان از سر عطوفت و نرمش سخن می‌رود، گاهی با تهدید و توبیخ، وقتی با یادآوری از نعمتها ــ چون همین آیه ــ و زمانی با شمارش جرایم و جنایاتشان همراه با توبیخ و سرزنش.

﴿ای بنی‌اسرائیل﴾ اسرائیل: یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم ؑ است، و فرزندان اسرائیل را که عبرانیان یا قوم یهودند، «بنی‌اسرائیل» می‌نامند و معنی لغوی اسرائیل؛ «بندهٔ خدا» است. پس بنی‌اسرائیل همان اَسباط دوازده گانه‌ای

هستند که زاد و تبار دوازده فرزند یعقوب علیه‌السلام می‌باشند. یادآور می‌شویم که عبارت «بنی‌اسرائیل» در قرآن کریم (۴۱) بار به کار رفته است. آری! ای بنی اسرائیل! ﴿**نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتم**﴾ چون فرستادن پیامبران علیهم‌السلام، نازل نمودن کتاب، نجات از چنگ فرعون و غیره ﴿**به‌یاد آرید**﴾ و این نعمتهایم را شکر گزارید ﴿**و به عهدم وفا کنید**﴾ همان عهدی که از شما در مورد پیروی از محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم در تورات گرفته‌ام. بعضی گفته‌اند: مراد از عهد، ادای فرایض است ﴿**تا به پیمانتان وفا کنم**﴾ یعنی: تا به آنچه که به شما از پاداش و مزد و جای دادنتان در بیت المقدِس تضمین نموده‌ام، وفا کنم ﴿**و تنها از من بترسید**﴾ رَهْبَةٌ: شدّت ترس است. یعنی: فقط بیم از من را در دلهایتان جای دهید و از احدی جز من نهراسید.

وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوٓاْ أَوَّلَ كَافِرٍۭ بِهِۦ ۖ وَلَا تَشْتَرُواْ بِـَٔايَٰتِى ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّٰىَ فَٱتَّقُونِ ﴿٤١﴾

﴿**و بدانچه نازل کردم**﴾ یعنی: به قرآن عظیم ﴿**ایمان آرید، که مؤیّد همان چیزی است که با شماست**﴾ یعنی: قرآن موافق و همخوان با تورات و اخبار انبیا علیهم‌السلام است و با حقّی که نزد شماست، مطابقت دارد ﴿**ونخستین منکر آن نباشید**﴾ یعنی: اوّلین کسانی نباشید که منکر قرآن گشته‌اند، درحالی‌که شایسته این است که شما اوّلین تصدیق‌کنندگان آن باشید ﴿**و آیات مرا**﴾ یعنی: اوامر و نواهی مرا ﴿**به بهایی ناچیز**﴾ یعنی: به بهای زندگیِ ناچیز و ریاستی حقیر و بی‌ارزش که همانا دنیا و شهوات آن است ﴿**نفروشید**﴾. گاهی هر یک از کلمات «بیع» و «شراء» در سخن عرب، بجای یکدیگر به کار گرفته می‌شود، پس «شراء» در اینجا به معنی فروش است ﴿**و تنها از من پروا کنید**﴾ و عهد شکنی را فروگذارید.

وَلَا تَلْبِسُواْ ٱلْحَقَّ بِٱلْبَٰطِلِ وَتَكْتُمُواْ ٱلْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾

﴿ و حق را به باطل درنیامیزید ﴾ با هدف آشفته ساختن اذهان و تباه‌ساختن ادیان ﴿ و حقیقت را کتمان نکنید ﴾ مراد از « حقیقت » در اینجا: حجّتهای الهی است که تبلیغ آنها برآنان واجب است و از آنان پیمان گرفته شده که آنها را بیان کنند، نه کتمان و از آن جمله بشارتهایی است که در مورد بعثت پیامبر آخرالزّمان حضرت محمّد ﷺ در کتابشان آمده است ﴿ درحالی‌که خود می‌دانید ﴾ حقیقت امر را که محمّد ﷺ رسول خداوند ﷻ است و از اخباری که دراین‌باره در کتابهایتان آمده است به‌خوبی آگاهید.

وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱرْكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ﴿٤٣﴾

﴿ و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید ﴾ یعنی: به اسلام در آیید، نماز را به همان شیوه‌ای که محمّد ﷺ بیان کرده، برپا دارید، زکات را نیز بپردازید و با مسلمانان باشید و به مساجد آنها رفته در جماعت آنها حضور یابید، چنان‌که می‌فرماید: ﴿ و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید ﴾ از نماز به « رکوع » تعبیرشد تا یهود را از نماز قدیمشان دور گرداند زیرا یهود در نماز خویش رکوعی نداشتند.

جمهور فقها بر آنند که حضور در جماعت، سنّت مؤکّده است و واجب نیست، ولی شریعت مقدّس بر آن ترغیب بسیار کرده است.

﴿ أَتَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ ٱلْكِتَٰبَ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾

ای بنی اسرائیل! ﴿**آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید**﴾ یعنی: آیا مردم را به ایمان به خدای متعال و پیامبرانش و وفا به عهد الهی و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات و کلّیهٔ اعمال شایسته دستور می‌دهید ﴿**حال آن‌که خود را فراموش می‌کنید؟**﴾ یعنی: خود را فروگذاشته و به خودتان فرمان نیکی نمی‌دهید؟ این کار شما بسی زشت است ﴿**با این‌که شما کتاب خدا را می‌خوانید، آیا هیچ نمی‌اندیشید؟**﴾ به بد کرداری خویش تا از این کژراهه بازگردید؟ یعنی: اگر شما از آگاهانِ کتب الهی و حاملانِ حجّت حق هم نبودید، باید صِرف این امر که از عقلا هستید، شما را از در پیش گرفتن چنین شیوه‌ای باز می‌داشت، اکنون که کتاب الهی هم در دسترس شماست، چگونه آنچه را که مقتضای عقل است، بعد از فروگذاشتن آنچه که مقتضای علم است، فروگذاشته و از برابر آن بی پروا می‌گذرید؟

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن عبّاس ﷺ روایت شده است که فرمود: این آیه دربارهٔ یهود مدینه نازل شد زیرا چنان بود که یکی از آنان به خویشان و نزدیکان مسلمان خویش و به کسی که میان او و میان یکی از مسلمانان پیوند شیر خوارگی بود، می‌گفت: بر دین اسلام و بر پیروی این مرد ـ یعنی حضرت محمّد ﷺ ـ پایدار باش زیرا او بر حقّ است. بدین‌گونه مردم را به پایبندی به اسلام دستور می‌دادند، امّا خود را فراموش می‌کردند.

علما گفته‌اند: خطاب در این آیه هرچند متوجّه یهود است، ولی مفادّ آن عام می‌باشد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب.

ابن کثیر می‌گوید: «بنابر صحیح‌ترین قول علما ـ اعم از سلف و خلف ـ امر به معروف و انجام دادن آن امر به‌وسیلهٔ خود امر کننده، هردو واجب است و یکی از

آنها با ترک دیگری ساقط نمی‌شود بنابراین ،صحیح این است که عالم باید به معروف امر کند ؛ هرچند او خود آن را انجام نمی‌دهد و از منکر نهی نماید ؛ هرچند او خود مرتکب آن می‌گردد. سعید بن جبیر رحمه الله می‌گوید : « اگر کار چنان بود که شخص به سبب این که خود را به تمام خوبی‌ها آراسته نمی‌دید ؛ به معروف امر نمی‌کرد و از منکر نهی نمی‌نمود ، دیگر نه کسی دیگری را به معروفی امر می‌کرد و نه از منکری نهی می‌نمود ». ابن کثیر اضافه می‌کند: « ولی باید دانست که علم بی‌عمل نکوهیده است ، از این جهت در نکوهش عالِم بی عمل ، احادیث بسیاری آمده است ، از جمله این **حدیث‌شریف** : «مَثَلُ الْعَالِمِ الَّذِیْ یُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَیْرَ وَ لاٰ یَعْمَلُ بِهِ کَمَثَلِ السِّرَاجِ یُضِیْءُ لِلنَّاسِ وَ یُحْرِقُ نَفْسَهُ ✿ عالَمی که خیر را به مردم می‌آموزد امّا خود بدان عمل نمی‌کند ، به چراغی می‌ماند که به مردم روشنایی می‌بخشد ، ولی خودش را می‌سوزاند ». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است : « در شب معراج بر قومی گذر کردم که زبان آنها با قیچی‌هایی از آتش بریده می‌شد ، گفتم : این گروه کیانند؟ گفتند : خطیبان و سخنرانان امّت از اهل دنیا؛ از آنان که مردم را به نیکی امر می‌کردند ولی خود را فراموش می‌نمودند ، در حالی که کتاب را می‌خوانند ، مگر آنان تعقّل نمی‌کنند؟ ».

آن‌گاه خداوند متعال راه درمان و علاج این آفت را بر یهود نمایانده و می‌فرماید :

وَٱسْتَعِينُواْ بِٱلصَّبْرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلْخَٰشِعِينَ ﴿٤٥﴾

﴿و یاری جویید﴾ بر امور خویش **﴿از صبر﴾** با بازداشتن نفسهایتان از شهوات و بسنده کردن بر طاعات. به قولی : مراد از صبر؛ روزه گرفتن است. قُرطبی

می‌گوید: «از این جهت است که رمضان ماه صبر نامیده می‌شود». ﴿و از﴾ گرایشی که ﴿نماز﴾ در شما به سوی خدا ﷻ ایجاد می‌کند، بر واداشتن نفسهایتان به ایمان به محمّد ﷺ یاری بجویید، هرچند نفسهایتان این امر را برنتابند.

قُرطبی و برخی دیگر از مفسّران می‌گویند: «از میان سایر عبادات فقط نماز به یادآوری مخصوص شد تا بر اهمیّت آن تأکید گذاشته شود». در **حدیث شریف** آمده است که: «رسول خدا ﷺ چون از کاری در فشار قرار می گرفتند، به سوی نماز پناه می‌بردند». ﴿**و هرآینه نماز دشوار است**﴾ بر کسانی‌که به خداوند ﷻ ایمان نیاورده و از طاعت وی تکبّر می‌ورزند ﴿**مگر بر فروتنان**﴾ یعنی: آنان که نفسهایشان در پیشگاه عظمت خداوند ﷻ فروتن و رام است و در برابر این عظمت به آرامش رسیده‌اند.

ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ ﴿٤٦﴾

این فروتنان: ﴿**همان کسانی هستند که گمان می‌کنند**﴾ یعنی: یقین و باور دارند. اَعراب گاهی یقین را نیز گمان می‌نامند. مجاهد می‌گوید: «هر ظنّی در قرآن به معنای یقین است». آری! یقین دارند ﴿**که با پروردگار خود ملاقات خواهند کرد**﴾ در روز قیامت ﴿**و به سوی او باز خواهند گشت**﴾ و او پاداششان را به تمام و کمال خواهد پرداخت و از فضل خویش نیز بر آن خواهد افزود.

يَٰبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱذْكُرُواْ نِعْمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٤٧﴾

﴿**ای بنی‌اسرائیل! نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتم، یاد کنید**﴾ با سپاسگزاری

در برابر آنها. بیان این نعمتها در آیهٔ (۴۰) گذشت. یعنی: چون این نعمتها را به‌یاد آوردید، حقّ آنها را برپا دارید و به رسول بر انگیختهٔ من ایمان آورید ﴿و این‌که من شما را بر جهانیان برتری دادم﴾ به قولی: مراد از جهانیان؛ جهانیان زمانشان هستند. به قولی دیگر: بنی اسرائیل بر تمام جهانیان برتری داده شده‌اند و دلیل این برتری ایشان، وجود انبیایی است که خداوند ﷻ در میانشان برانگیخت. البتّه این برتری و فضیلت در زمانی بوده که یهود به همهٔ پیامبران مرسل خدا ﷻ مؤمن بوده‌اند، امّا اکنون که آنها از ایمان به محمّد ﷺ سر باز زده‌اند؛ دیگر به‌طور قطع از امّت محمّد ﷺ برتر نیستند زیرا خداوند ﷻ در وصف امّت محمّد ﷺ می‌فرماید: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسْ ۞ شما بهترین امّتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید) [۳/۱۱۰]. بنابراین، برتری و فضیلت بنی اسرائیل بر غیر آنان، نه عامّ است و نه همیشگی، بلکه از یک جهت محدود به جهانیان زمانشان می‌باشد و از سویی دیگر، وابسته به میزان پایبندی آنان به اوامر الهی است.

وَٱتَّقُواْ يَوْمًا لَّا تَجْزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْـًٔا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَـٰعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾

﴿و از روزی بترسید﴾ یعنی: از عذاب روزی بترسید. مراد روز قیامت است ﴿که هیچ‌کس چیزی را از کسی دفع نمی‌کند﴾ یعنی: در آن روز هیچ کس حقّی را به جای دیگری نمی‌پردازد ﴿و از کسی شفاعتی پذیرفته نمی‌شود﴾ اگر فرضاً انسان بتواند کسی را بیاورد که نزد خدا ﷻ برای وی شفاعت کند ﴿و نه بجای وی عوضی گرفته می‌شود﴾ از مال یا خانواده و فرزندان ﴿و یاری هم نخواهند شد﴾ یعنی: کسی را توان و امکان آن نیست که به آنان کمک کند و از عذاب خداوند ﷻ نجاتشان دهد.

مفسّران اجماع دارند بر این که: عدم سودبخشی شفاعت، فقط در حقّ کفّار است، امّا شفاعت به مؤمنان نفع می‌رساند، پس شفاعتی که مردود است؛ شفاعت در حقّ کافران می‌باشد.

وَإِذْ نَجَّيْنَٰكُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ ۚ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَآءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾

﴿**و به یاد آرید**﴾ ای بنی اسرائیل! این نعمت ما را بر خویش ﴿**آن‌گاه که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم**﴾ به قولی: «فرعون» مخصوصاً نام پادشاه زمان موسی علیه السلام بود، امّا به قولی دیگر: فرعون لقب هر پادشاهی بود از مصریانی که قبل از «بطالسه» بر مصر قدیم حکومت می‌کردند، چنان‌که «قیصر» لقب شاهان روم و «کسری» لقب شاهان فارس بود. ابن کثیر نقل می‌کند که: «نام فرعون زمان موسی علیه السلام، ولید بن مصعب بن ریّان بود و او اصالت فارسی داشت و از سرزمین اصطخر بود». ﴿**که آنان**﴾ یعنی فرعونیان ﴿**عذابی سخت را به شما می‌چشانیدند**﴾ تفسیر این عذاب سخت این است که: ﴿**پسران شما را سر می‌بریدند؛ و زنهایتان را زنده می‌گذاشتند**﴾ تا آنان را به کنیزی گرفته و ذلیلشان گردانند. دلیل این که فرعون به کشتن پسران بنی اسرائیل و زنده‌نگه‌داشتن دختران آنها فرمان داد، این بود که کاهنان به فرعون گفته بودند: از بنی‌اسرائیل مردی به‌دنیا می‌آید که نابودی و زوال فرمانروایی‌ات به‌دست اوست. ابن‌کثیر می‌گوید: «فرعون لعنه الله، خوابی دید که او را سخت تکان داد؛ در خواب دید که آتشی از بیت المقدِس خارج شد و فقط به خانه‌های قبطیان در آمد، نه به خانه‌های بنی اسرائیل. لذا از مضمون خواب

این‌گونه برداشت کرد که سقوط حکومتش به دست مردی از بنی اسرائیل خواهد بود، از این رو به إعمال این جنایت فجیع بر بنی اسرائیل فرمان داد». ﴿**و در این کار**﴾ یعنی: در عذاب و شکنجه شدنتان به دست فرعون و در نعمت رهایی‌تان از چنگ او ﴿**آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود**﴾ تا میزان و مقدار ایستادگی‌تان در میدان فرمان‌برداری از خدا ﷻ، ایمان به پیامبرش و شکرگزاریتان از او تعالی، در عینیّت امر نمایان شود.

وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ ٱلْبَحْرَ فَأَنجَيْنَـٰكُمْ وَ أَغْرَقْنَآ ءَالَ فِرْعَوْنَ وَ أَنتُمْ تَنظُرُونَ ﴿٥٠﴾

﴿**و یاد کنید هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم**﴾ یعنی: بعد از این‌که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم و شما با موسی علیه السلام از مصر خارج شدید، فرعون برای دنبال نمودنتان بیرون آمد، در آن هنگام دریا را برایتان شکافتیم و بستر آن را به‌گونه‌ای خشک و آماده کردیم که بر آن روان شدید. این دریا؛ دریای قلزم (دریای سرخ) بود ﴿**و شما را رهانیدیم**﴾ از غرق شدن ﴿**و آل فرعون**﴾ یعنی: فرعون و پیروانش ﴿**را غرق کردیم، درحالی‌که شما نظاره می‌کردید**﴾ به سوی خودتان که چسان نجات می‌یابید، و به سوی فرعونیان که درحال غرق‌شدن بودند.

نقل است که این روز، روز عاشورا بود، چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن عبّاس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ چون به مدینه آمدند، دیدند که یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند، پس، از آنان پرسیدند: «این روزی که شما آن را روزه می‌گیرید چه‌روزی است؟»، یهودیان گفتند: این روز؛ روزی است نیک، این روزی است که خدای عزّوجلّ در آن بنی اسرائیل را از چنگ دشمنشان نجات داد و موسی علیه السلام آن را روزه گرفت. رسول خدا ﷺ فرمودند:

«من از شما به (موافقت با) موسی سزاوارترم»، از آن پس، خودشان آن را روزه گرفتند و به مسلمانان نیز فرمودند: «روز نهم و دهم عاشورا ــ هر دو ــ را روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید».

وَإِذْ وَٰعَدْنَا مُوسَىٰٓ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ ٱتَّخَذْتُمُ ٱلْعِجْلَ مِنۢ بَعْدِهِۦ وَأَنتُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿٥١﴾

﴿و﴾ یاد کنید نعمتم را برخود ﴿آن‌گاه که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم﴾ وَاعَدْنَا: از باب «مفاعله» است که معنای جانبینی دارد، لذا از جانب خدای سبحان وعده‌گذاشتن و از جانب موسی علیه السلام قبول حضور در میعادگاه بود. آری! خدای عزّوجلّ بعد از نجات دادن بنی‌اسرائیل از چنگ فرعون، با موسی علیه السلام وعده گذاشت که به «طور» بیاید تا بعد از مدّت چهل شب با وی سخن بگوید و به او وحی کند. این چهل شب به قول اکثر مفسّران؛ تمام ماه ذوالقعده و ده روز از ماه ذی الحجّه بود. ﴿آن‌گاه شما در غیاب او گوساله را به پرستش گرفتید﴾ و آن را معبود خویش قرار دادید ﴿درحالی‌که ستمکار بودید﴾ بر نفسهای خود، با شرک آوردن به خدای سبحان.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنكُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾

﴿پس از آن﴾ یعنی: پس از پرستش گوساله ﴿بر شما بخشودیم﴾ و از این گناه عظیمی که مرتکب شدید، به فضل و منّت خویش درگذشتیم ﴿باشد که شکرگزاری کنید﴾ شکر گزاری برای خداوند جلّ جلاله ــ چنان‌که سهل بن عبدالله گفته است ــ تلاش و کوشش در جهت طاعت وی و پرهیز از معصیتش در آشکار و نهان است.

وَإِذْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾

﴿و﴾ یاد کنید نعمتم را برخود ﴿آن‌گاه که به موسی کتاب آسمانی﴾ تورات ﴿و فرقان دادیم﴾ به قولی فرقان: حجّت و بیان است به وسیلهٔ معجزاتی چون عصا و ید بیضا که خداوند ﷻ به موسی علیه‌السلام داد؛ و بدانها میان حقّ و باطل فرق نهاده می‌شد ﴿باشد که به راه آیید﴾.

دادن کتاب به موسی علیه‌السلام بعد از بیرون آمدن بنی‌اسرائیل به سلامت از دریا بود، چنان‌که سیاق آیات سورهٔ «اعراف» بر این معنی دلالت دارد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ يَٰقَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم بِٱتِّخَاذِكُمُ ٱلْعِجْلَ فَتُوبُوٓاْ إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَٱقْتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾

﴿و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من﴾ خطاب وی متوجّه کسانی از مردان و زنان قومش می‌باشد که گوساله را پرستش کردند ﴿شما با گوساله‌پرستیتان بر خود ستم کرده‌اید، پس به درگاه آفریدگارتان توبه کنید﴾ یعنی: به درگاه ذاتی توبه کنید که شما را آفرید، درحالی‌که شما با او، دیگران را به پرستش گرفتید ﴿و خودتان را بکُشید که این نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است﴾ از علی رضی‌الله‌عنه روایت شده است که فرمود: «بنی‌اسرائیل به موسی علیه‌السلام گفتند: توبهٔ گوساله‌پرستی‌مان چیست؟ موسی علیه‌السلام گفت: این که برخی از شما برخی دیگر را بکُشید. آن‌گاه

خداوند متعال ابری سیاه را بر بالای سرشان فرستاد تا یک‌دیگر را در هنگام کشتن نبینند و مِهرشان بر همدیگر نجنبد. پس کاردها و خنجرها را برگرفته به‌هم درآویختند و چنان شد که شخص، برادر و پدر و فرزندش را می‌کشت و پروا نداشت که چه کسی را کشته است تا این که هفتاد هزار تن از آنان به قتل رسیدند. در این هنگام خداوند ﷻ به موسی وحی فرستاد که: فرمانشان ده تا دست نگه‌دارند، حقّا که بر کشتگان آمرزیده‌شد و توبهٔ باقی‌ماندگان نیز پذیرفته آمد». ﴿**پس خدا توبهٔ شما را پذیرفت**﴾ آن‌گاه که یک‌دیگر را کشتید و بر باقی‌ماندگانتان هم بخشود ﴿**که او توبه‌پذیر مهربان است**﴾ بر بندگان توبه‌کارش.

وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةً فَأَخَذَتۡكُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ﴿٥٥﴾

﴿**و یاد کنید چون گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا خدارا آشکارا نبینیم**﴾ مراد از جَهْرَةً: دیدن به چشم سر است. گویندگان این سخن، هفتادتن نخبگانی بودند که موسی علیه السلام بعد از گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل، آنان را انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد تا به درگاه خداوند متعال عذرخواهی کنند ﴿**پس صاعقه شما را فروگرفت**﴾ یعنی: آتشی از آسمان به شما زد و همه مُردید ﴿**درحالی‌که می‌نگریستید**﴾ یعنی: این رخداد را به چشم سر می‌دیدید. دلیل عذاب کردنشان این بود که آنان خواستار امری شدند که خداوند ﷻ به آن در دنیا اجازه نداده‌است، و آن درخواست رؤیت وی به چشم سر بود. امّا رؤیت حق تعالی در آخرت حقّ است و احادیث صحیح به تواتر خبر داده‌اند که بندگان پروردگارشان را در آخرت می‌بینند، و احادیث بر این امر دلالت قطعی دارند.

ثُمَّ بَعَثْنَـٰكُم مِّنۢ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾

﴿آن‌گاه پس از مرگتان شما را دیگربار زنده کردیم؛ تا شکرگزار باشید﴾ این نعمت و دیگر نعمتهای ما را.

وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ ٱلْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْوَىٰ ۖ كُلُوا۟ مِن طَيِّبَـٰتِ مَا رَزَقْنَـٰكُمْ ۖ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾

﴿و ابر را سایبان شما گردانیدیم﴾ خداوند متعال ابری سپید و رقیق را همانند چتری سایبان بنی اسرائیل گردانید، که هرجا می‌رفتند، با آنان حرکت می‌کرد تا آنان را از گرمای خورشید در دشت «تیه» که صحرایی میان مصر و شام است محافظت نماید، و این هنگامی بود که بنی اسرائیل از ورود به شهر ستمگران «عمالقه» و جهاد با آنان امتناع کردند ﴿و برایتان منّ وسلوی فرو فرستادیم﴾ مَنّ: شبنمی بود که از طلوع بامداد تا طلوع خورشید چون مه برآنان از آسمان فرود می‌آمد و شیرین گشته به عسل تبدیل می‌شد و همانند صمغ (انگم) خشک می‌شد و هر کس به اندازۀ کفایت یکروزه‌اش از آن بر می‌گرفت. گفتنی است که در فارسی به آن «گزانگبین» می‌گویند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «قارچ از مَنّی است که خدا ﷻ بر موسی ؑ نازل کرد و آب آن شفای چشم است». سلوی: به قولی پرندۀ «بلدرچین»، و به قولی دیگر عسل است.

و به آنان گفتیم: ﴿از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید﴾ و شکر نعمت را بجا آرید. امّا آنها این همه نعمت پاکیزۀ حق را ناسپاسی کردند ﴿و

آنان ﴾ با این ناسپاسی ﴿ **بر ما ستم نکردند** ﴾ و زیان نزدند زیرا ما قویتر از آن هستیم که مورد ستم قرار گیریم ﴿ **بلکه بر خود ستم می‌کردند** ﴾ چراکه با این کار، سبب قطع این نعمتها بر خودشان شدند. یعنی: به آنان فرمان دادیم که از روزی بی‌زحمت ما بخورند و با عبادت و اطاعت خالصانه و راستین خویش، شکرگزار ما باشند، امّا آنها مخالفت کرده و کفر ورزیدند و بدین‌گونه بر خود ستم کردند.

ابن کثیر می‌گوید: «فرود آوردن این نعمت، افزون بر آیات روشن و معجزات قاطعی بود که آنان مشاهده کردند، از همین جاست که فضیلت اصحاب محمّد ﷺ بر سایر اصحاب انبیا علیهم‌السلام در صبر و ثبات ایشان، آشکار می‌شود. آری! اصحاب محمّد ﷺ در سفرها و غزوات، رنج‌ها و بلاها را در راه خدا ﷻ به جان می‌خریدند، از آن جمله در غزوهٔ تبوک، در آن گرمای سخت و جان فرسا، تن به تحمّل همه گونه سختی‌های جانکاه دادند، امّا نه نق می‌زدند و نه خواستار خرق عادت و معجزه می‌شدند، با وجود آن که آوردن معجزه و خرق عادت بر رسول خدا ﷺ بسیار آسان بود».

وَإِذْ قُلْنَا ٱدْخُلُوا۟ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةَ فَكُلُوا۟ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَٱدْخُلُوا۟ ٱلْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا۟ حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَٰيَٰكُمْ ۚ وَسَنَزِيدُ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾

﴿ **و نیز به‌یاد آرید هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآیید** ﴾ یعنی: به شهر بیت‌المقدِس ﴿ **و هرگونه که خواستید به خوشی و فراوانی از نعمتهای آن بخورید و سجده‌کنان از در درآیید** ﴾ دری که به وارد شدن در آن مأمور شدند، دروازهٔ شهر بیت‌المقدِس بود. سجود: در اینجا به‌معنای خم شدن است. بعضی گفته‌اند: به‌معنای تواضع و فروتنی است. دستور دادنشان به فروتنی و خم شدن در پیشگاه عظمت خدا ﷻ، برای آن بود تا این کار، اعترافی از سوی آنان بر فضل الهی در

آماده‌ساختن این فتح و نصرت باشد ﴿و حِطَّةٌ بگویید﴾ که این کلمه بر توبهٔ شما دلالت می‌کند. حِطَّةٌ: یعنی: خداوندا! گناهان مان را دور بریز. ﴿**تا خطاهای شما را ببخشاییم و پاداش نیکوکاران**﴾ از شما را ﴿**خواهیم افزود**﴾ به‌عنوان فضلی از سوی خویش در برابر نیکوکاری ایشان.

حاصل سخن این که: بنی‌اسرائیل مأمور شدند تا در هنگام فتح بیت المقدِس، با گفتار و کردار برای خداوند ﷻ خضوع نمایند و به گناهان خویش اعتراف کرده و از آنها آمرزش بخواهند زیرا در نعمت‌ها شکور و در نکبتها صبور باید بود. به همین دلیل آثار خضوع و فروتنی بر رسول خدا ﷺ در هنگام پیروزی آشکار می‌گشت، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه ـ هنگامی که از (ثنیهٔ علیا) وارد آن می‌شدند ـ به عنوان شکرگزاری، چنان برای پروردگار خویش خم شدند و خضوع کردند که موی زیر چانهٔ ایشان به جلوی پالان مرکب شان رسید».

فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوۡلًا غَيۡرَ ٱلَّذِي قِيلَ لَهُمۡ فَأَنزَلۡنَا عَلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ رِجۡزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ﴿٥٩﴾

﴿**امّا کسانی که ستم کرده بودند، آن سخن را به چیزی جز آنچه به آنان گفته شده‌بود، تبدیل کردند**﴾ در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «به بنی‌اسرائیل گفته شد: سجده کنان به دَر درآیید و حِطَّةٌ بگویید، پس سخن را عوض کردند و چون از در وارد شدند، درحالی‌که بر نشیمنگاه‌هایشان می‌خزیدند، می‌گفتند: حَبَّةٌ فِيْ شَعْرَةٍ ✿ گندم درجو» که این جمله‌ای تمسخرآمیز و بی‌معناست. بعضی برآنند که آنها: «حِنْطَةٌ ✿ گندم» می‌گفتند ﴿**پس بر سرِ ستمکاران به کیفر نافرمانیشان عذابی از آسمان فرو فرستادیم**﴾

رِجْز: عذاب است. ابن عبّاس ﷺ می‌گوید: «هر رجزی در کتاب خداوند ﷻ به معنای عذاب است». گفتنی است که این عذاب، در رأی گروهی از علما عذاب طاعون بود. نقل است که: در این طاعون هفتادهزارتن از بنی اسرائیل در یک روز هلاک شدند.

﴿ وَإِذِ ٱسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ فَقُلْنَا ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْحَجَرَ ۖ فَٱنفَجَرَتْ مِنْهُ ٱثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ۖ كُلُوا۟ وَٱشْرَبُوا۟ مِن رِّزْقِ ٱللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا۟ فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾

﴿**و هنگامی که موسی برای قوم خود در طلب آب برآمد**﴾ استسقاء: طلب باران در هنگامی است که آب نباشد و باران نیاید. آری! درحالی‌که آنان در دشت تیه بودند، موسی ﷺ برایشان طلب آب کرد ﴿**به او گفتیم: با عصایت بر آن سنگ بزن**﴾ و موسی ﷺ این کار را کرد ﴿**آن‌گاه از آن، دوازده چشمه جاری شد**﴾ به‌عنوان نشانه و معجزه‌ای از سوی خداوند ﷻ. آری! در هنگامی که آنها آبی برای نوشیدن نداشتند، خداوند متعال به‌عنوان نعمتی بزرگ، آبی حیات‌بخش را برای آنان از سنگی جاری ساخت و این سنگ؛ سنگ مربّعی بود که از هر طرف آن سه چشمه می‌جوشید و هر وقت که به آب نیاز داشتند موسی ﷺ با عصایش بر آن می‌زد و چشمه‌ها از آن روان می‌شدند و چون از آب بی‌نیاز می‌گشتند، چشمه‌ها خشک می‌شد ﴿**به‌گونه‌ای که هر قبیله‌ای مشرَب خود را می‌دانست**﴾ مشرَب: آبشخور، یعنی جای نوشیدن آب است. به قولی: هر سِبْطی از اسباط دوازده گانهٔ بنی

اسرائیل، چشمه‌ای معیّن از این چشمه‌ها داشتند که متعلّق به آنان بود و باید به غیرآن رجوع نمی‌کردند. اسباط: نسلهای دوازده گانه از فرزندان یعقوب‌ؑ اند. حسن بصری‌ؒ می‌گوید: «آن سنگ، سنگ معیّنی نبود و هر سنگی را که موسی‌ؑ با عصای خویش می‌زد، آب از آن می‌جوشید و بار دیگر که برآن می‌زد، آن سنگ خشک می‌شد. که این در ارائهٔ حجّت، نمایانتر و در نشان دادن قدرت خداوند متعال روشنگرتر است». آری! فوران و جاری شدن آب با عصای موسی‌ؑ، معجزهٔ آشکاری برای وی بود.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «معجزات همه از آفرینش خداوند بزرگ و سنّت جدیدی هستند که با عادات روزمرهٔ ما مغایرت دارند و میان معجزه و اختراعات علمی هیچ‌گونه سنخیّت و شباهتی وجود ندارد زیرا مبنای اختراعات علمی، قوانین و فن آوری های علمی از طریق به کارگیری نیروهای هستی ــ چون امواج فضا، هوا، انرژی، برق و غیره است، در حالی که مبنای معجزه، صنع الهی است که سنّتها و قوانین ساری و جاری بر طبیعت را درهم می‌شکنند». صاحب «المنیر» می‌افزاید: «گفتنی است که میان زدن عصا به سنگ و انفجار آب از آن، هیچ رابطهٔ علّی و ایجادی وجود ندارد زیرا خداوند بزرگ به انفجار آب از سنگ یا هر جای دیگری، چه با عصا، چه بی واسطهٔ عصا نیز قادر است ولی پای عصای موسی را به میان می‌کشد تا از یک‌سو به بندگانش اصل ارتباط میان اسباب با مسبّبات را تعلیم دهد و از سوی دیگر، آنان را متوجّه اسباب بسازد تا به قدر توان در بدست آوردن آن بکوشند».

﴿**از روزی خداوند بخورید و بیاشامید**﴾ یعنی: به آنان گفتیم؛ از منّ و سلوی بخورید و از آب برجوشیده از سنگ خارا بیاشامید ﴿**و در زمین فتنه و فساد برپا نکنید**﴾ در فساد افروزی پیشوای دیگران قرار نگیرید و نعمتها را با گردنکشی پاسخ ندهید، که در آن صورت نعمتها از شما بازپس گرفته می‌شود. «عُثُوّ»: سخت‌ترین نوع فساد است.

علما گفته اند: در شریعت ما نیز سنّت استسقاء (طلب باران) با اظهار عبودیّت و ذلّت همراه با توبهٔ نصوح، وجود دارد. جمهور علما برآنند که: بیرون رفتن به سوی مصلّی و خطبه و نماز جزء سنّت استسقاء است، امّا حنفی‌ها آن را از سنّت استسقاء نمی‌دانند زیرا استسقاء از نظر آنان، تنها دعاء است نه چیزی دیگر.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَٰمُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَٰحِدٍ فَٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلْأَرْضُ مِنۢ بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا ۖ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ ٱلَّذِى هُوَ أَدْنَىٰ بِٱلَّذِى هُوَ خَيْرٌ ۚ ٱهْبِطُوا۟ مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ ۗ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلذِّلَّةُ وَٱلْمَسْكَنَةُ وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا۟ يَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقْتُلُونَ ٱلنَّبِيِّۦنَ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ ۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا۟ وَّكَانُوا۟ يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

﴿و﴾ ای بنی‌اسرائیل! نعمتم را بر خود در فرودآوردن منّ و سلوی به یاد آورید؛ ﴿آن‌گاه که﴾ از آن دلتنگ شدید و ﴿**گفتید: ای موسی! هرگز تاب تحمّل تنها یک خوراک را نداریم**﴾ به‌سبب تکرار همه روزه و یکنواخت بودن آن و نبود غذای دیگری با آن. بدین‌سان از نعمت روزی پاکیزه و زندگی گوارایی که داشتید، ملول و دلتنگ شدید و مشتاق و آرزومند همان زندگی سخت و طاقت‌فرسایی

گشتید که قبلاً بدان خو کرده بودید ﴿**پس از پروردگارت بخواه که از آنچه زمین از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز می‌رویاند، برای ما برآورد**﴾ مراد آنها سبزی‌های خوردنی؛ چون نعناع و کرفس و تره و امثال آن بود. بَقْل: هرگیاه بی‌ساقه، و شَجَر: رستنی‌های دارای ساقه است. فُوْم: سیر و به قولی گندم است. عدس و پیاز هم که معروفند. ﴿**موسی گفت: آیا به‌جای چیز بهتر خواهان چیز پست‌تر هستید؟**﴾ یعنی: چیزهایی را که از جهات متعددی ــ چون تغذّی، داشتن لذّت، رسیدن آنها از سوی خدا ﷻ بی‌واسطهٔ احدی از مخلوقاتش، حلال بودن آنها بی‌وجود هیچ شبهه‌ای و عدم رنج و سختی در به دست آوردن آنها ــ بر سایر خوراکی‌ها برتری و فضیلت دارند، جانشین چیزهایی می‌گردانید که این امتیازات را به‌همراه ندارند؟ ﴿**پس به‌شهری فرود آیید**﴾ از شهرهای زراعتی. این‌گونه بود که خداوند ﷻ به آنان اجازهٔ ورود به شهری را داد. ولی به قولی: امر در اینجا برای **تعجیز** است. ﴿**که آنچه را خواسته‌اید**﴾ از سبزی و سیر و پیاز و غیره ﴿**برای شما در آنجا مهیّا است**﴾ ولی همراه با بیم و خواری و حقارت و قتل و قتال ﴿**و**﴾ البتّه این وضع برای یهودیان دور از انتظار نیست، بدان جهت که: ﴿**بر پیشانی آنان داغ خواری و ناداری زده شد**﴾ و آنان پیوسته در روی زمین پراکنده و آشفته حالند و اگر در قلمرو دولت اسلامی به‌سر برند، هم باید جزیه بپردازند، که این نیز نشانهٔ ذلّت و خواری آنهاست ﴿**و به خشمی از سوی خدا بازگشتند**﴾ یعنی: سزاوار خشم وی شدند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «باید دانست که فقر و ذلّت و تنگدستی ابدی یهود، احساسی درون جوش و ریشه‌دار در اعماق روان آنهاست، یعنی آنها همیشه احساس فقر و ذلّت می‌کنند، حتّی اگر مالک تمام گنجینه‌های روی زمین هم باشند، لذا حسّی ریشه‌دار از داشتن کم و کسر و فقدان وزن معنوی و مادّی، بر آنان مسلّط است تا بدانجا که آنان مال دنیا را تا سر حدّ پرستش دوست دارند و این امر جز احساس درونی فقر در نهاد آنها، عامل دیگری ندارد. بر پایی دولتی برای یهود به نام دولت «اسرائیل» نیز، هیچ تضادّی با این آیهٔ کریمه ندارد زیرا ارکان

اساسی یک دولت حقیقی، یعنی احساس ثبات و استقرار، برای یهود اصلاً فراهم نیست، چراکه یهودیان دائماً فکر می‌کنند که اسرائیل در خطر نابودی است».

﴿**این**﴾ داستان ننگین ذلّت در حیات ملّت یهود ﴿**بدان سبب بود که آنان به آیات الهی کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به‌ناحق می‌کشتند، این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حدّ درمی‌گذشتند**﴾ یعنی: آنچه از داستان ننگین و ذلّت‌بار در حیات ملّت یهود گذشته است و آنچه که بعداً هم از روند بی‌پایان ذلّت و در بدری بر سرشان می‌آید؛ فقط به‌سبب کفرشان به خدا ﷻ و کشتن انبیای الهی چون شعیب و زکریّا و یحیی علیهم السلام است. آنان با علم و باور به این امر که کشتن ایشان ظالمانه است، مرتکب این جنایت هولناک شدند و توطئهٔ قتل عیسی علیه السلام را نیز چیدند که خداوند ﷻ او را به‌سوی خود برد و از نیرنگ آنان رهانید. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَشَدُّ النّاسِ عَذَاباً یَوْمَ الْقِیامَةِ رَجُلٌ قَتَلَهُ نَبِیٌّ، اَوْ قَتَلَ نَبِیًّا، وَ إِمَامُ ضَلالَةٍ، وَمُمَثِّلٌ مِّنَ الْمُمَثِّلِیْنَ ۞ سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت: مردی است که پیامبری او را کشته، یا او پیامبری را کشته باشد و پیشوای گمراهی و تصویرگری از تصویرگران است».

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

﴿**درحقیقت کسانی که ایمان آوردند**﴾ یعنی: رسالت رسول خاتم ﷺ را تصدیق کرده و از جملهٔ پیروان ایشان شدند ﴿**وکسانی که یهودی شدند**﴾ بعضی گفته‌اند: معنای (هادُوْا)، «تابُوا» است، یعنی: کسانی‌که از پرستش گوساله توبه کردند ﴿و

نصاری ﴾ یعنی: مسیحیان. نصاری نسبتی به سوی «ناصره» است که قریه‌ای در فلسطین می‌باشد و مسیح﷣ از آن قریه بود. یا از آن رو نصاری نامیده شدند که مسیح﷣ را نصرت و یاری دادند ﴿و صائبان﴾ قومی‌اند که از دین یهود و نصاری خارج شده و فرشتگان را پرستش کردند و بقایایی از آنان هنوز در عراق وجود دارند. طبری می‌گوید: «هر کس از دینی به دین دیگری برگشت، صائبی نامیده می‌شود؛ همانند مرتدّان از اسلام». امّا ابن کثیر می‌گوید: «قوی‌ترین قول دراین باره ــ والله اعلم ــ قول مجاهد و موافقان وی و وهب بن منبّه است که می‌گویند: صائبین گروهی هستند که نه بردین یهودند و نه بردین نصاری و مجوس و مشرکان، بلکه گروهی اند که بر فطرت خویش باقی بوده و دین معیّن و مشخّصی ندارند».

﴿هر کس﴾ از گروه‌های چهارگانهٔ یاد شده ﴿که﴾ در زمان پیامبر ما ﷺ ﴿**به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و کار شایسته کرده‌باشد، پاداششان نزد خداوند محفوظ است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهناک می‌شوند**﴾ از ابن عبّاس﵄ روایت شده است که فرمود: خداوند ﷻ بعد از آن، این آیه را نازل فرمود: (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلامِ دِيْنًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ ۞ و هرکه جز اسلام دینی (دیگر) بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و در آخرتُ از زیانکاران است) [۳/۸۵].

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ سلمان فارسی﵁ نازل شد زیرا هنگامی که او داستان یاران فارسی خود را به رسول خدا ﷺ بیان کرد و گفت: آنان اهل نماز و نیایش بودند و انتظار بعثت شما را می‌کشیدند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «آنان در دوزخند». سلمان﵁ از این امر سخت اندوهگین گشت. و چون این آیه نازل شد، گفت: «گویی کوهی را از سرم برداشتند». ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه با روایت بالا که از ابن عبّاس﵄ نقل شده، هیچ منافاتی ندارد زیرا روایت ابن‌عبّاس﵄ ناظر براین معنی است که بعد از بعثت رسول خدا ﷺ از هیچ‌کس هیچ راه و روش و عملی جز آنچه که موافق با شریعت محمّدی ﷺ باشد، پذیرفته نیست، امّا قبل از بعثت رسول خدا ﷺ حکم این است

که: هر کس در زمان خود از پیامبر زمانش پیروی کرده‌باشد، او از اهل هدایت و نجات است».

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَٰقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ ٱلطُّورَ خُذُوا۟ مَآ ءَاتَيْنَٰكُم بِقُوَّةٍ وَٱذْكُرُوا۟ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

﴿**و به‌یاد آرید**﴾ ای یهود ﴿**آن‌گاه که از شما پیمانی محکم گرفتیم**﴾ بر این که به آنچه در تورات بر شما مشروع کرده‌ایم عمل کنید و به پیامبران الهی که به رسالت مبعوث می‌گردند، ایمان آورید ﴿**و طور را بر فراز شما افراشتیم**﴾ طُور: نام کوهی است که خداوند ﷻ در آن با موسی علیه‌السلام سخن گفت. بسیاری از مفسّران نوشته‌اند که: چون موسی علیه‌السلام از میقات (وعده‌گاه) الهی در طور بازگشت و الواح تورات را با خود آورد، به بنی‌اسرائیل گفت: الواح را بگیرید و بدانها عمل کنید. امّا آنان گفتند: به آنها عمل نمی‌کنیم، مگر این که خداوند دربارهٔ آنها با ما نیز همچون تو سخن بگوید. پس خداوند ﷻ به فرشتگان فرمان داد تا کوهی از کوههای فلسطین را که طول آن یک فرسنگ و به‌اندازهٔ اردوگاه یهود بود، از جا برکنده و چون سایبانی بر بالای سرشان قرار دهند، آن‌گاه به آنان گفته شد: ﴿**آنچه را به شما داده‌ایم، به جِدّ و جهد**﴾ یعنی: با عزمی استوار و محکم ﴿**بگیرید**﴾ و تعهّد بسپارید که آن را به کناری نیفگنید، در غیر این صورت؛ کوه بر سر شما فرود می‌آید. در این هنگام، بنی اسرائیل از سر توبه، برای خدا ﷻ به سجده در افتادند و با تعهّد به این پیمان، تورات را گرفتند.

نقل است که سجدهٔ آنان بر نیمهٔ بدنشان بود زیرا از بیم آن که مبادا کوه بر سرشان بیفتد، طوری به سجده در افتادند که نیمی از بدنشان در سجده و نیم دیگر آن در حال نگریستن به‌سوی کوه بود و چون خدای عزّوجلّ آنان را از آن عذاب

رهانید، با خود گفتند: سجده‌ای بهتر از این سجده نیست زیرا خداوند ﷻ آن را پذیرفت! و بعد از آن نیز بر یک طرف بدن خویش سجده می‌کردند.

﴿**و آنچه را در آن است، به‌خاطر بسپارید**﴾ مراد این است که تورات را حفظ کنید تا آن را بدانید و بدان عمل کنید ﴿**باشد که به تقوا گرایید**﴾ و با عمل به تورات، از آتش دوزخ یا از گناهان وارهید. آری! هدف از فروفرستادن کتابهای الهی عمل بدانهاست بنابراین، صِرف ترتیل و ترنّم به الفاظ قرآن بدون اندیشیدن در اندرزها و عمل به احکام آن، مفید فایده‌ای نیست، چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعید خدری ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِنَّ مِنْ شَرِّ النّاسِ رَجُلاً فاسِقاً یَقْرَأُ الْقُرْآنَ، لایَرْعَوِیْ اِلٰی شَیْءٍ مِّنْهُ ✿ بی‌گمان از بدترین مردم، فاسقی است که قرآن را می‌خواند و در برابر چیزی از آن باز نمی‌ایستد». یعنی: خواندن قرآن در او هیچ تکان و تأثیری ایجاد نمی‌کند.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ ۖ فَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ لَكُنتُم مِّنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٦٤﴾

﴿**سپس شما**﴾ ای یهودیان! ﴿**بعد از آن**﴾ دادن پیمان ﴿**اعراض کردید**﴾ یعنی: از پیمانی که از شما گرفته شد، روی گرداندید ﴿**و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود**﴾ به این که شما را مورد لطف و رحمت خویش قرار داد و توبه کردید ﴿**مسلماً از زیانکاران**﴾ یعنی: از بازندگان سعادت دنیا و آخرت ﴿**بودید**﴾.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلَّذِينَ ٱعْتَدَوْا۟ مِنكُمْ فِى ٱلسَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا۟ قِرَدَةً خَٰسِـِٔينَ ﴿٦٥﴾

﴿و کسانی از شما را که در روز شنبه تجاوز کردند، خوب شناختید﴾ آنان یهودیان قریهٔ «أیله» بودند که حرمت روز شنبه را با نیرنگ شکستند زیرا یهودیان در روز شنبه به تعطیل نمودن کارها مأمور بودند، امّا برای گریز از این حکم، حیله‌ای طرّاحی کرده و در آن به شکار ماهی پرداختند، که داستانشان در سورهٔ اعراف (آیات ۱٦٦ ـ ۱٦۲) به تفصیل می‌آید. ﴿پس به آنان گفتیم: بوزینگانی طردشده باشید﴾ یعنی: به بوزینه مسخ شوید، در حالی‌که حقیر و ذلیل و بی‌ارزش هستید. بنابراین، جزای آنان این بود که به مرتبهٔ حیوانی محض تنزّل کرده، بدون عقل و اندیشه زندگی کنند و همچون بوزینگان در شهوات خویش فرو روند.

جمهور مفسّران بر آنند که: صورتهایشان مسخ شد و در شکل و صورت بوزینه شدند. گفتنی است؛ کسی که مسخ می‌شود، نمی‌تواند بیش از سه روز بخورد، بیاشامد و زندگی کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مسخ آنان هم صُوری و هم معنوی بود ـ والله اعلم».

فَجَعَلْنَٰهَا نَكَٰلًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾

﴿و ما آن را﴾ یعنی: قریهٔ «أیله» را که مردم آن از فرمان خدا ﷻ تجاوز کردند ﴿نکالی گردانیدیم﴾ نِکالْ: هشدار و عبرت است ﴿برای قومی که پیشاپیش آن قریه بودند﴾ یعنی: برای مردمی که در آن زمان می‌زیستند ﴿و آن قوم که پس از آنان آیند﴾ در زمانهای آینده ﴿و آن را پندی﴾ و هشداری ﴿برای پرهیزکاران﴾ که پس از آنان تا روز قیامت می‌آیند ﴿گردانیدیم﴾. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاتَرْتَكِبُوْا مٰا اِرْتَكَبَتِ الْيَهُوْدُ فَتَسْتَحِلُّوْا مَحٰارِمَ اللهِ بِاَدْنَى الْحِيَلْ ٭ مرتکب اعمال یهود نشوید، که محارم الهی را با کمترین

حیله‌ای حلال بشمارید ».

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تَذْبَحُوا۟ بَقَرَةً ۖ قَالُوٓا۟ أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا ۖ قَالَ أَعُوذُ بِٱللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿٦٧﴾﴾

﴿و﴾ ای بنی‌اسرائیل! این نعمت ما را بر خود به‌یاد آورید که در قضیهٔ قتل آن یهودی برای شما عادت را خرق کردیم؛ ﴿**هنگامی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده‌گاوی را سر ببُرید**﴾.

در میان بنی‌اسرائیل مرد عقیمی بود که ثروت کلانی داشت و تنها وارثش برادرزاده‌اش بود، پس برادرزاده‌اش به اندیشهٔ تصاحب آن ثروت، شبانگاه او را کشت و جسدش را به محلّه‌ای انداخت و فردای آن علیه اهل آن محل ادّعا کرد که آنان قاتل اویند، کشمکش میانشان بالا گرفت و نزدیک بود کار به درگیری مسلّحانه بکشد، در این هنگام خردمندانشان گفتند: چرا بر یک‌دیگر اسلحه می‌کشید و خون یک‌دیگر را می‌ریزید، در حالی که پیامبر خدا در میان شماست؟ پس نزد موسیٰ؈ به داوری رفتند. و خداوند ﷻ برای روشن‌شدن حقیقت فرمان داد که گاوی را ذبح کنند ... ولی آنان به موسی؈ گفتند: ﴿**آیا ما را ریشخند می‌کنی؟ گفت: پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم**﴾یعنی: چگونه کاری را به خداوند متعال نسبت می‌دهم که او بدان فرمان نداده‌است؟ این کاری است که ممکن است فقط جاهلان آن را مرتکب شوند؟ این کار بیهوده چسان از کسی چون من که از عقلا هستم سر می‌زند؟.

قَالُوا۟ ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِىَ ۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا

بَقَرَةٌ لَّا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌۢ بَيْنَ ذَٰلِكَ ۖ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾

﴿**گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه که چگونگی آن گاو را بر ما روشن کند. گفت: می‌فرماید آن گاوی است نه پیر**﴾ فَارِضْ: مسنّ و پیر ﴿**و نه بکر**﴾ بِکْر: گاو خردسالی است که هنوز آبستن نشده‌باشد ﴿**میانسال بینابین**﴾ در میان پیری و جوانی است. و آن گاوی است که یک یا دو شکم زاییده‌باشد ﴿**پس آنچه دستور یافته‌اید، انجام دهید**﴾ این تکرار فرمان به ذبح گاو، توبیخی برایشان دربرابر سرسختی و لجاجتشان بود. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر آنان در همان آغاز، فرمان را انجام می‌دادند و هر گاوی را ذبح می‌کردند، این کار از آنان پذیرفته می‌شد، ولی بر خود سخت گرفتند و خدای عزّوجلّ هم بر آنان سخت گرفت».

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا ۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ﴿٦٩﴾

﴿**گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند که رنگش چگونه است؟**﴾ این سؤال آنان بیانگر بازگشتشان به سختگیری عادتی و همیشگی‌شان می‌باشد. خداوند بزرگ هم در پاسخ آنان نگفت که طرح این سؤال ضرورتی ندارد، بلکه شرط دیگری را بر آنان إلزام کرد، که برآوردن آن، دست‌یابی به گاوی با آن صفت را مشکل می‌ساخت، و این شرط جدید، مجازاتی برای آنان در برابر تعنّت و سختگیری‌شان بود، پس موسی علیه السلام: ﴿**گفت**﴾؛ خداوند بزرگ ﴿**می‌فرماید: آن ماده‌گاوی است زرد، یک‌دست و روشن**﴾ که در آن هیچ آمیزه‌ای از رنگ دیگری

نیست ﴿که رنگش بینندگان را شاد می‌کند﴾ و شگفت‌زده می‌سازد.

قَالُواْ ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ ٱلْبَقَرَ تَشَٰبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّآ إِن شَآءَ ٱللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾

امّا آنان باز هم از گمراهی‌شان دست برنداشته، بلکه به سختگیری ذاتی خویش برگشتند و ﴿گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که آن چگونه گاوی است؟ زیرا چند و چون این ماده‌گاو بر ما مشتبه شده﴾ یعنی: چون گاوهای دارای رنگ زرد خالص فراوانند، لذا خود آن گاو معیّن بر ما پوشیده مانده و نمی‌دانیم کدامین گاو، مورد نظر پروردگار ماست؟ ﴿و ما ان‌شاءالله حتماً هدایت خواهیم شد﴾ درصورتی‌که برای ما در این باره توضیح بیشتری داده شود.

قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ ٱلْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي ٱلْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَا قَالُواْ ٱلْـَٰٔنَ جِئْتَ بِٱلْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُواْ يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿وی﴾ یعنی: خداوند متعال ﴿می‌فرماید: درحقیقت آن ماده‌گاوی است که نه ذلول است﴾ ذَلُوْل: گاوی است که کار، آن را ضعیف و رنجور نگردانیده ﴿تا زمین را شیار کند﴾ برای کشت ﴿و نه کشتزار را آبیاری کند﴾ یعنی: از حیوانات آبکش نیز نیست که در کشیدن آب کشاورزی به‌کار گرفته شود ﴿تندرست﴾ بی‌عیب و ﴿یکرنگ است﴾ که جز زرد خالص، هیچ لکّه و رگه‌ای از

رنگ دیگری بر پوست آن نیست. ﴿**گفتند: اینک سخن درست آوردی**﴾ یعنی: هم‌اکنون اوصاف آن را برای ما به خوبی روشن ساختی و حقیقتی را برای ما بیان کردی که می‌باید دربرابر آن درنگ کرد. ﴿**پس آن را سر بُریدند**﴾. نقل است که گاو موصوف به این صفات را برابر با پرکردن پوست آن از زر خالص به‌دست آوردند و با ذبح آن، فرمانی را اجرا کردند که در اصل آسان و گشاده بود، امّا آنان خود نحوهٔ اجرای آن را بر خویشتن تنگ و مشکل ساختند. این سخنشان که: (اینک سخن درست آوردی) نیز درواقع از روی تعنّت و سرکشی بود زیرا موسی علیه السلام از همان اوّل، فرمان الهی را برایشان روشن ساخته بود و سخن درست آورده بود. ﴿**و نزدیک بود که این کار را نکنند**﴾ به‌دلیل نیافتن گاوی با آن اوصاف، یا بالابودنِ بهای آن، یا از ترس رسوایی و افشاشدن قاتل، آن همه بهانه‌های بنی اسرائیلی را تراشیدند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «اگر بنی‌اسرائیل نمی‌گفتند: ما ان‌شاءالله حتماً راهیاب خواهیم شد؛ هرگز به یافتن آن گاو موفّق نمی‌شدند و اگر در همان آغاز کار، گاوی از گاوها را می‌گرفتند و ذبح می‌کردند، یقیناً از آنان پذیرفته می‌شد، ولی بر خود سخت گرفتند و خداوند جل جلاله هم بر آنان سخت گرفت».

از این آیات دانسته می‌شود که: سخت‌گیری در دین و اصرار و پافشاری بر سؤال‌کردن بسیار در امور دینی، کار پسندیده‌ای نیست، چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِنَّ اَعْظَمَ الْمُسْلِمِیْنَ فِی الْمُسْلِمِیْنَ جُرْماً مَنْ سَأَلَ عَنْ شَیْءٍ لَمْ یُحَرَّمْ عَلَی الْمُسْلِمِیْنَ، فَحُرِّمَ عَلَیْهِمْ مِنْ اَجْلِ مَسْأَلَتِهِ ✿ همانا بزرگترین مسلمانان از نظر جُرم بر مسلمانان، کسی است که از چیزی سؤال کند که آن چیز بر مسلمانان حرام نگردیده، ولی به سبب سؤال وی، بر آنان حرام شده است».

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَءْتُمْ فِيهَا ۖ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنتُمْ

تَكۡتُمُونَ ﴿٧٢﴾

﴿**و به‌یاد آرید**﴾ ای یهودیان! ﴿**که چون شخصی را کشتید و دربارهٔ او به ستیزه**﴾ و کشمکش با یک‌دیگر ﴿**پرداختید**﴾ به گونه‌ای که هریک از شما جنایت را از خود دفع و به دیگری نسبت می‌داد، که قاتل اوست نه من ﴿**و خداوند آشکارکنندهٔ چیزی است که پنهان می‌ساختید**﴾ در میان خود از قضیهٔ آن قتل ناحق.

فَقُلۡنَا ٱضۡرِبُوهُ بِبَعۡضِهَاۚ كَذَٰلِكَ يُحۡيِ ٱللَّهُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَيُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴿٧٣﴾

﴿**پس گفتیم: بخشی از بدن گاو را به آن**﴾ مقتول ﴿**بزنید**﴾ و زدند، آن‌گاه خداوند ﷻ او را زنده ساخت و او قاتل خود را معرّفی کرد ﴿**خداوند این‌چنین**﴾ یعنی: با زنده کردنی این‌چنین ﴿**مردگان را زنده می‌کند**﴾. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که ابورزین عقیلی رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ پرسید: خداوند ﷻ مردگان را چگونه زنده می‌کند؟ فرمودند: «أَمَا مَرَرْتَ بِوادٍ مُمَحَّلٍ ثُمَّ مَرَرْتَ بِهِ خُضْراً ✿ آیا تاکنون به وادیی خشک و بی‌علف نرفته‌ای که بار دیگر آن را در وقت سبزه‌زاربودنش دیده‌باشی؟» گفت: چرا، رفته‌ام! فرمودند: «كَذٰلِكَ يُحْيِي اللهُ الْمَوْتٰى ✿ خداوند مردگان را این‌چنین زنده می‌کند». ﴿**و**﴾ خداوند ﷻ این‌چنین ﴿**معجزات خویش را**﴾ یعنی: نشانه‌ها و دلایل دالّ بر کمال قدرت خویش را ﴿**به شما می‌نمایاند تا بیندیشید**﴾.

خداوند بزرگ در پنج جا از سورهٔ «بقره» دربارهٔ زنده ساختن مردگان و مطلق‌بودن قدرت خویش در این باره، سخن گفته است:

۱ ــ در این داستان.

۲ ـ در زنده ساختن نمایندگان بنی‌اسرائیل که با موسی علیه السلام به کوه طور رفتند ـ که داستانشان گذشت.
۳ ـ در داستان کسانی که از بیم مرگ از دیارشان بیرون رفتند، در حالی که هزاران تن بودند.
۴ ـ در داستان عُزیر نبی علیه السلام.
۵ ـ در داستان ابراهیم علیه السلام.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَٱلْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ۚ وَإِنَّ مِنَ ٱلْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ ٱلْأَنْهَٰرُ ۚ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ ٱلْمَآءُ ۚ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۷۴﴾

﴿**سپس بعد از این واقعه**﴾ یعنی: بعد از زنده‌ساختن مقتول ﴿**دلهایتان سخت گردید**﴾ یعنی: دلهایتان از انابت و باورمندی و تسلیم در برابر معجزات الهی خالی شد، با وجود آن‌که شما زنده‌ساختن مقتول و سخن‌گفتن وی در معرّفی قاتل خویش را مشاهده کردید، امری که ایجاب می‌کرد تا شما موضعی خلاف این داشته باشید، امّا بر عکس آنچه باید می‌بود، دلهایتان سخت شد ﴿**همانند سنگ یا سخت‌تر از آن**﴾ یعنی: دلهای برخی از شما در سختی مانند سنگ و دلهای برخی دیگر سخت‌تر از سنگ است ﴿**چراکه بعضی از سنگها هستند که از آنها جویباران می‌شکافد**﴾ و آن جویباران، زمین را زنده گردانیده و گیاهان و درختان را می‌رویاند ﴿**و پاره‌ای از آنها می‌شکافد و آب از آنها بیرون می‌آید**﴾ و چشمه‌سارانی

سودمند از آنها سرازیر می‌شود ﴿و برخی از آنها از بیم خدا فرو می‌ریزد﴾ از سر کوه‌ها و صخرها. پس ای گمراهان بنی آدم! این سنگها با وجود همه صلابت خود، از دلهای شما نرم‌تر است.

امام رازی می‌گوید: «نیازی به این تأویل وجود ندارد که خشوع و فروتنی در سنگ را از باب مجاز بدانیم، بلکه باید گفت که خدای متعال این صفت را حقیقةً در سنگ می‌آفریند، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در وصف کوه احد فرمودند: هٰذا جَبَلٌ يُحِبُّنا وَنُحِبُّهُ ۞ این کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم آن را دوست داریم». همچنان **حدیث‌شریف** ناله کردن ستون مسجدالنبی ﷺ (حنّانه) از فراق رسول خدا ﷺ که بعد از نصب منبر، از کنار آن عبور کرده و به منبر بر نشستند؛ حدیثی است متواتر. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من سنگی را که قبل از بعثتم در مکّه بر من سلام می‌گفت، هم‌اکنون می‌شناسم». ﴿**و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست**﴾ بلکه تا زمانی معیّن مهلتتان می‌دهد، آن‌گاه شما را فرو خواهد گرفت. در **حدیث‌شریف** شریف آمده است: «لاتُكْثِروالْكَلامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللهِ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللهِ قَسْوَةُ الْقَلْبِ، وَ إِنَّ أَبْعَدَ النّاسِ مِنَ اللهِ اَلْقَلْبُ الْقاسِيْ ۞ به غیر ذکر خدا ﷻ سخن بسیار نگویید زیرا سخن‌گفتن بسیار به غیر ذکر خدا ﷻ، قساوت قلب است و قطعاً شخص سنگدل، دورترین مردم از خدا ﷻ می‌باشد».

۞ أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

﴿**آیا طمع دارید**﴾ ای مؤمنان! ﴿**که یهودیان به شما ایمان بیاورند؟**﴾ یعنی: شما را تصدیق کرده و به دعوت شما لبّیک بگویند؟ ﴿**با آن‌که گروهی از آنان کلام خدا**﴾ یعنی: تورات ﴿**را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش**﴾ و دریافتن آیات و احکامش ﴿**تحریف می‌کردند**﴾ و از جملهٔ تحریف‌های آنها افزودن الفاظی در تورات، یا کاستن از آن، یا تبدیل‌کردن چیزی از آن به غیر آن، یا حلال نمودن حرام آن به این منظور بود که احکام آن با خواهشها و هوسهایشان مطابق گردد. و نیز از آن جمله بود: تغییر دادن اوصاف رسول خدا ﷺ در تورات و از آن جمله بود: ساقط کردن حدود الهی از اشراف خویش. ﴿**و خودشان هم می‌دانستند**﴾ یعنی: با آن‌که می‌دانستند که آنچه می‌کنند، تحریفی است که با دستور خدا ﷻ در تبلیغ احکامش به همان کیفیّت حقیقی آن، مخالف است، ولی بازهم مرتکب این عمل می‌شدند؛ پس چگونه در حال و وضعی این‌چنین، به مسلمان شدنشان طمع می‌ورزید؟

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما و مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گویند: «این آیه دربارهٔ هفتاد تن یهودیانی نازل شد که موسی علیه السلام آنان را برگزید تا با خود به کوه طور ببرد و چون با وی بدانجا رفتند، کلام خدا ﷻ را در حال امر و نهیش خطاب به موسی علیه السلام شنیدند، امّا هنگامی‌که به میان قوم خویش برگشتند، دو گروه شدند: گروهی حقیقت را چنان‌که بود، به راستی بازگفتند و گروهی دیگر آن را تحریف کردند و گفتند: شنیدهٔ ما این است که خداوند ﷻ می‌گفت: اگر توانستید، این کارها را انجام دهید ولی اگر نتوانستید، باکی نیست، آنها را انجام ندهید». امّا بیشتر مفسّران برآنند که آیهٔ کریمه دربارهٔ یهودیانی نازل شد که آیهٔ رجم و اوصاف حضرت محمّد ﷺ در تورات را تغییر دادند.

وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ

بَعۡضٖ قَالُوٓاْ أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ لِيُحَآجُّوكُم بِهِۦ عِندَ رَبِّكُمۡۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ﴿٧٦﴾

﴿و چون﴾ منافقان یهود ﴿با مؤمنان روبرو شوند، می‌گویند: **ما ایمان آورده‌ایم. و وقتی با همدیگر خلوت می‌کنند**﴾ یعنی: چون این یهودیان نفاق پیشه با منافقانشان خلوت می‌کنند، ﴿**می‌گویند**﴾ به آنها با لحنی عتاب آمیز ﴿**آیا آنچه خدا بر شما گشوده‌است، با آنان درمیان می‌گذارید؟**﴾ یعنی: آیا در مورد عذابی که خداوند ﷻ بر شما حکم کرده، با مؤمنان سخن می‌گویید ﴿**تا در پیشگاه خداوند با آن بر شما حجّت آورند؟**﴾ محاجّه: ابراز حجّت است. یعنی: مسلمانان را از عذابی که خداوند ﷻ بر شما حکم کرده، آگاه نسازید که این خود حجّتی برایشان علیه شما می‌شود. امّا ابن‌کثیر در معنای آن می‌گوید: «آیا به این امر که محمّد پیامبر خداست، اقرار می‌کنید با آن که خود می‌دانید که در تورات بر پیروی از وی از شما پیمان گرفته شده است؟ این موضوع را انکار کنید و به آن اعتراف ننمایید» ﴿**مگر نمی‌اندیشید؟**﴾ که از این سخنان شما چه زیان‌هایی پدید می‌آید؟ آری! وضعیّت این گونه بود که گروهی از یهودیان مسلمان شده، سپس نفاق پیشه کردند و همینان بودند که سبب نزول مجازات الهی بر نیاکان خود را به مؤمنان عرب بازگو می‌کردند.

مجاهد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ در روز حمله به یهود بنی‌قریظه، در کنار قلعه‌هایشان ایستادند و خطاب به آنان گفتند: «ای برادران بوزینه‌ها! ای برادران خوکها! و ای پرستشگران طاغوت!» یهودیان که این اوصاف خود را از زبان رسول خدا ﷺ شنیدند، به یک‌دیگر گفتند: چه کسی اوصافمان را به محمّد ﷺ خبر داده است، این خبرها جز از میان خود ما به بیرون درز نکرده است! آیا آنچه را خداوند ﷻ بر شما از عذاب حکم کرده، با مؤمنان در میان

می‌گذارید تا حجّتی علیه خودتان گردد؟ همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

أَ وَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۷۷﴾

﴿**آیا نمی‌دانند که خداوند آنچه را پوشیده می‌دارند**﴾ از کفر خویش به محمّد ﷺ و تکذیب وی در هنگامی که با همدیگر خلوت می‌کنند ﴿**و آنچه را آشکار می‌کنند**﴾ از کار و سخنان خود در هنگام ملاقات با مؤمنان ﴿**می‌داند؟**﴾.

وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۷۸﴾

﴿**و بعضی از آنان اُمّی‌هایی هستند**﴾ یعنی: از یهودیان گروه بی‌سوادی هستند که نوشتن و خواندن را نمی‌دانند، به همین جهت است ﴿**که کتاب آسمانی را جز آرزوهای باطلی نمی‌دانند**﴾ مانند این آرزوی خام و دروغین که آنان به‌سبب اعمال شایستهٔ ادّعایی خود، یا بدان سبب که ــ به باور خویش ــ پیشینیان صالحی داشتند، آمرزیده می‌شوند. بعضی گفته‌اند: «اَمَانِیّ» به معنی خواندن است، یعنی: آنان جز لق‌لق‌زبان و خواندن طوطی‌وارِ بدون فهم، چیز دیگری از تورات نمی‌دانند ﴿**و فقط پندار می‌بافند**﴾ یعنی: این‌گونه باورهای کاذب، فقط بر گمان و پنداری متّکی است که آن را به تقلید دریافته‌اند و همین عامل است که به آنان اجازه نمی‌دهد تا چشمانشان به سوی حقایق باز شود. ابن‌جریر طبری می‌گوید: «اعراب کسانی از مردان را که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، از نظر جهل و نادانی به مادرانشان نسبت می‌دادند و از این‌روی به آنان امّی می‌گفتند».

این آیهٔ کریمه، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول احکام است، چنان‌که

سلف صالح در صدر اسلام و در سه قرن اوّلیّه، بر بطلان تقلید در عقیده اجماع داشته‌اند. آری! در آن عصر، مردم بی‌دانش، عقیدهٔ خویش را همراه با دلیل و برهان آن از علما دریافت نموده و کورکورانه از ایشان تقلید نمی‌کردند.

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ ٱلْكِتَـٰبَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَـٰذَا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ لِيَشْتَرُوا۟ بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ ﴿۷۹﴾

﴿**پس وای**﴾ یعنی: هلاکت و نیستی ﴿**بر کسانی باد که کتاب را**﴾ مطابق آنچه که هواهای نفسانی‌شان به آنان القا می‌کند ﴿**با دستهای خود می‌نویسند**﴾ با آن که نیک می‌دانند که این کتاب، دست نوشته و دست‌ساز خودِ آنهاست ﴿**سپس می‌گویند: این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به‌دست آرند**﴾ یعنی: این نویسندگان، فقط به تحریف و تبدیل کتاب الهی اکتفا نکرده بلکه پا را از این حدّ هم فراتر می‌گذارند و در محافل و مجالسشان چنین ندا در می‌دهند که: «این از جانب خداست!!» تا با این جنایت بزرگ خویش، بهای ناچیز و بی‌ارزشی را به‌دست آورند ﴿**پس وای بر آنان از آنچه به دست خویش نوشته‌اند**﴾ از بر ساخته‌های دروغین به‌نام خدای سبحان ﴿**و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند**﴾ از رشوت، در برابر فروش احکام دینی و تحریف حقایق.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته اند: «این آیهٔ کریمه دربارهٔ اهل کتاب نازل شد». عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «این آیه دربارهٔ یهودیانی نازل شد که اوصاف و شمایل پیامبراکرم ﷺ را در تورات تغییر دادند». شمایل رسول اکرم ﷺ در تورات چنین توصیف شده بود: «پیامبر خاتم چشمانی سیاه دارد، چهار شانه

است، موهای مجعّد و صورتی زیبا دارد»، امّا یهودیان از سر حسد و تجاوز، این اوصاف را تغییر داده و گفتند: «اوصاف وی در تورات چنین است که: قدی بلند، چشمانی آبی و موهای افتاده دارد».

وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامًا مَّعۡدُودَةً ۚ قُلۡ أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَّهِ عَهۡدًا فَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ عَهۡدَهُۥٓ ۖ أَمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٨٠﴾

﴿**و گفتند: هرگز آتش دوزخ جز روزهایی چند، به ما نمی‌رسد**﴾.

ابن عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «یهودیان می‌گفتند: عمر دنیا هفت‌هزار سال است و ما دربرابر هر یک‌هزار سال از ایّام دنیا، فقط یک روز در دوزخ عذاب می‌شویم، پس عذاب ما فقط هفت روز است و سپس قطع می‌شود». در روایت دیگری آمده است که آنها می‌گفتند: «ما فقط به‌مدّت چهل شبی که گوساله را پرستیده‌ایم، عذاب می‌شویم». ﴿**بگو: مگر**﴾ در این باره ﴿**پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد**﴾ امّا هرگز چنین نیست و شما هیچ پیمانی در این باره از خداوند جل جلاله ندارید، از این جهت در جملهٔ بعدی حرف «أَمْ» که به معنای «بَلْ» است، به‌کار رفت: ﴿**بلکه**﴾ حقیقت قضیه این است که ﴿**آنچه را نمی‌دانید به دروغ به خدا نسبت می‌دهید؟**﴾.

بَلَىٰ مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَٰطَتۡ بِهِۦ خَطِيٓـَٔتُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٨١﴾

﴿**چنین نیست**﴾ که شما آرزو و خیال‌پردازی می‌کنید، بلکه ﴿**هرکه کار بد کرد**﴾ چون شرک و گناه کبیره و از آن توبه نکرد ﴿**و گناهان وی او را فراگرفت**﴾ یعنی: کسی که همانند اعمال شما عمل کرد و به‌مانند کفر شما کفرورزید تا بدانجا که کفر وی بر حسناتش احاطه نمود و هیچ حسنه‌ای برایش باقی نماند ﴿**پس چنین کسانی اهل آتشند و در آن جاودانه می‌مانند**﴾ که سبب جاودانگی‌شان در دوزخ، شرک آوردن به خداوند متعال است. در **حدیث شریف** به روایت عبدالله بن مسعود ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِیّاکُمْ وَ مُحَقَّرَاتُ الذُّنُوْبِ، فَاِنَّهُنَّ یَجْتَمِعْنَ عَلَی الرَّجُلِ حَتَّی یُهْلِکْنَهُ ۞ هان! از گناهان اندک و کوچک شمرده شده برحذر باشید زیرا این گناهان بر شخص جمع می‌شوند تا سرانجام او را نابود می‌کنند».

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٨٢﴾

﴿**و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند**﴾ یعنی: کسانی که ایمان آورده‌اند به آنچه که شما یهودیان به آن کفر ورزیده‌اید و عمل کرده‌اند به آنچه شما آن را ترک کرده‌اید از دستورات دین خدا ﷻ؛ ﴿**آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه می‌مانند**﴾ نه فنا می‌شوند و نه از بهشت خارج می‌گردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَٰقَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينِ

وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنكُمْ وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾

﴿و به‌یاد آر﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿که چون از بنی‌اسرائیل میثاق گرفتیم﴾ مراد از میثاق؛ همان پیمانی است که خداوند ﷻ در حیاتشان بر زبان پیامبران خویش از آنان گرفت. با علم به این که عهد بر دو نوع است: عهد خلقت و فطرت که معروف به «عهد آلست» است و عهد نبوّت و رسالت، که در اینجا مراد همین عهد دوم است.

مضمون آن عهد این بود: ﴿که جز خداوند را نپرستید﴾ و به توحید وی در عبادت پایبند باشید. و این حقّ خداوند تبارك و تعالی است که برترین و بزرگترین حقوق است. بعد از آن مؤکّدترین و برترین حق؛ حقّ والدین است، از این جهت فرمود: ﴿و به پدر و مادر احسان کنید﴾ احسان و نیکی به پدر و مادر عبارت است از: رفتار و معاشرت با آنان به شیوهٔ پسندیده، فروتنی در برابر آنان و بجا آوردن امرشان در غیر نافرمانی و معصیت خدا ﷻ. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: کدامین عمل بهتر است؟ فرمودند: «نمازگزاردن در وقت آن». گفتم: بعد از آن کدامین عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا ﷻ». ﴿و﴾ نیکی کنید ﴿به خویشاوندان﴾ یعنی: نزدیکان و وابستگان. نیکی به آنان؛ نگه‌داشت صله و پیوند رَحِم با آنان و رفع نیازمندیهایشان به اندازهٔ توان است ﴿و﴾ نیکی کنید ﴿به یتیمان﴾ یتیم در میان انسانها: کسی است که پدرش را ازدست داده‌باشد و در میان حیوانات: حیوانی است که مادرش را ازدست داده‌باشد. ﴿و﴾ نیکی کنید ﴿به مساکین﴾ مِسْكِين: کسی است که فقر و نیازمندی او را خوار و زمین‌گیر کرده است. بیشتر اهل لغت و بسیاری از فقها بر آنند که

مسکین از فقیر بی‌چیزتر است. امّا از امام شافعی رحمه‌الله روایت شده است که فرمود: فقیر از مسکین بی‌چیزتر و پریشان‌حالتر است ﴿**و با مردم به زبان خوش سخن بگویید**﴾ و هرآنچه که شرعاً سخن نیک شمرده شود، شامل این امر قرار می‌گیرد، از آن جمله امر به معروف و نهی از منکر.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذر رضی‌الله‌عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «لاتُحَقِّرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا وَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَالْقِ اَخَاكَ بِوَجْهٍ مُنْطَلِقٍ ✿ هیچ امر پسندیده‌ای را حقیر نشمار و اگر چیز دیگری نیافتی، با برادر مسلمانت با چهره‌ای گشاده روبرو شو». ﴿**و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید**﴾ ابن‌عطیّه می‌گوید: «ادای زکات یهودیان چنین بود که مال زکات را در میان می‌نهادند و آنچه که پذیرفته می‌شد، آتشی از آسمان برآن نازل می‌گشت و بر آنچه که پذیرفته نمی‌شد، آتش نازل نمی‌گشت». امّا صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «دربارهٔ نوع و چگونگی نماز و زکات اهل کتاب، روایت صحیحی در دست نیست». ﴿**پس به حالت اعراض روی برتافتید**﴾ از این عهد و میثاق و به آن عمل نکردید ﴿**جز اندکی از شما**﴾ که عبدالله‌بن سلام و یارانش از آن جمله بودند و به رسول خدا ﷺ ایمان آوردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَـٰقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَآءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَـٰرِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٨٤﴾

آن‌گاه خداوند متعال در مقام انکار بر یهودیانی که در زمان حضرت محمّد ﷺ در مدینه به‌سر می‌بردند و در جنگهای اوس و خزرج با هم‌پیمانان خود شرکت جسته و چه‌بسا خون یک‌دیگر را می‌ریختند، می‌فرماید: ﴿**و به‌یاد آرید که چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را نریزید**﴾ یعنی: برخی از شما برخی دیگر را نکشید ﴿**و یک‌دیگر را از خانه و کاشانه‌تان بیرون نکنید، سپس اقرار کردید و خود**

گواهید ﴾ یعنی: شما خود گواهید که به این پیمان اقرار و اعتراف کرده‌اید. آری! خدای سبحان در تورات از بنی‌اسرائیل پیمان گرفته بود که همدیگر را نکشند، برده نسازند و تبعید نکنند.

ثُمَّ أَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَٰرِهِمْ تَظَٰهَرُونَ عَلَيْهِم بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَٰرَىٰ تُفَٰدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ ۚ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ ٱلْكِتَٰبِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْىٌ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلْعَذَابِ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۸۵﴾

﴿**ولی باز همین شما هستید**﴾ یعنی: شما یهودیان معاصر عهد پیامبر ﷺ هستید ﴿**که**﴾ در مخالفت با پیمانی که از شما در تورات گرفته شده ﴿**یک‌دیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌رانید و به گناه و تجاوز**﴾ یعنی: بی‌هیچ سبب و دلیل درستی که این کار شما را توجیه کند؛ ﴿**برضدّ آنان باهم همدست می‌شوید، و**﴾ امّا ﴿**اگر کسانی از شما اسیر گردند**﴾ و نزد شما آمده خواهان پرداخت فدیهٔ آزادی خویش گردند، شما مطابق حکم تورات: ﴿**به دادن فدیه، آنان را آزاد می‌کنید، با آن که**﴾ نه‌تنها کشتن، بلکه ﴿**بیرون‌کردنشان بر شما حرام شده‌است، آیا شما به پاره‌ای از کتاب**﴾ تورات ﴿**ایمان می‌آورید و به پاره‌ای دیگر کفر می‌ورزید؟**﴾.

این آیهٔ کریمه به وضعیّت دو قبیلهٔ اوس و خزرج ـ پیش از آن که مسلمان شوند ـ اشاره دارد زیرا قبل از اسلام، یهودیان بنی‌قینقاع با خزرج و یهودیان بنی‌نضیر و بنی‌قریظه با اوس، همدست و هم‌پیمان بودند و هرگاه میان اوس و خزرج جنگی درمی‌گرفت، هر یک از آن دو گروه، هم‌پیمانانشان را علیه برادران یهودی خویش یاری داده و در نتیجه، یهودی، یهودی دیگر را در گیرودار جنگ اوس و خزرج می‌کشت و آواره می‌کرد ولی بعد از آن که آتش جنگ فروکش می‌کرد، باز آنها اسیران خود را براساس حکم تورات بازخرید می‌کردند، درحالی‌که طبق بیان آیات سورهٔ «حشر»، خداوند ﷻ از بنی‌اسرائیل در تورات پیمان گرفته بود که:

۱ ـ از کشتن همدیگر بپرهیزند.

۲ ـ همدیگر را به ستم آواره نکنند.

۳ ـ در ظلم و تجاوز همدست و همسو نشوند.

۴ ـ اسیران خود را بازخرید و آزاد کنند.

امّا بنی‌اسرائیل از این چهار حکم، تنها به بند چهارم عمل کردند و بس.

﴿**پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا**﴾ به‌وسیلهٔ عذاب خفّت‌بار الهی ﴿**چیزی نیست و روز رستاخیز به سخت‌ترین عذابها دچار شوند**﴾ به‌سزای این که آیات الهی را به بازی گرفته اند ﴿**و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست**﴾ بلکه شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند.

باید دانست که شریعت مقدّس ما بر حکم فدیه‌دادن اسیران تأکید نموده است، از این رو، دادن فدیهٔ اسیران جنگی از بیت‌المال واجب است. علمای مالکی و غیر آنان می‌گویند: «فدیه‌دادن اسیران واجب است، هرچند در بیت‌المال یک درهم باقی نماند و علمای اسلام بر این حکم اجماع دارند. و اگر در بیت‌المال پولی موجود نبود، پرداختن فدیهٔ اسیران بر عامّهٔ مسلمانان فرض کفایه است».

أُولَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشْتَرَوُا۟ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا بِٱلْـَٔاخِرَةِ ۖ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ ٱلْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾

﴿همین کسانند که زندگانی دنیا را به بهای آخرت خریدند﴾ یعنی: کم دنیا را بر بیش آخرت ترجیح دادند ﴿پس نه عذابشان کاسته می‌شود و نه آنان کمک و یاری می‌شوند﴾ لذا پشتیبانی ندارند که از عذاب جاودان دوزخ نجاتشان دهد.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَـٰبَ وَقَفَّيْنَا مِنۢ بَعْدِهِۦ بِٱلرُّسُلِ ۖ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَـٰتِ وَأَيَّدْنَـٰهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ ۗ أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمْ رَسُولٌۢ بِمَا لَا تَهْوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ ٱسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾

سپس، خداوند متعال بنی‌اسرائیل را به عناد و مخالفت و استکبار علیه انبیا علیهم‌السلام و پیروی از هوا و هوس‌های بیجا وصف نموده می‌فرماید: ﴿و همانا به موسی کتاب﴾ تورات ﴿را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سرهم فرستادیم﴾ ایشان انبیای بنی‌اسرائیل بودند که بعد از موسی علیه‌السلام به نبوّت مبعوث شده و به شریعت وی عمل می‌کردند. مراد این است که این پیامبران علیهم‌السلام را پیرو موسی علیه‌السلام گردانیدیم ﴿و به عیسی پسر مریم بیّنات بخشیدیم﴾ مراد از بیّنات: معجزات آشکاری است که خداوند متعال در سوره‌های «آل عمران» و «مائده» از آنها یاد کرده و آنها را به دست عیسی علیه‌السلام آشکار ساخت؛ چون زنده کردن مردگان، آفریدن شکل پرنده

از گِل و دمیدن در آن و سپس تبدیل‌شدن آن به پرندهٔ جاندار، بخشیدن بهبودی به نابینای مادرزاد و بیماران مبتلا به برص و جزام، خبردادن به مردم از بسیاری امور غیبی، فرودآوردن «مائده» برای آنان از آسمان و نزول انجیل بر وی. عیسی علیه السلام را به زبان سریانی «یسوع» می‌نامند که به معنای سیّد یا مبارک است و «مریم» به زبان عبری به معنای خدمتکار است زیرا مادرش او را برای خدمت بیت‌المقدِس نذر کرده بود ﴿و او را با روح‌القدس تأیید کردیم﴾ یعنی: عیسی علیه السلام را با روح مقدّس که جبرئیل علیه السلام است، تأیید و تقویت نمودیم. گفتنی است؛ احادیثی نیز بر صحّت این رأی که «روح‌القدس» جبرئیل امین است، روایت شده؛ از آن جمله: **حدیث‌شریف** زیر به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها از رسول‌خدا ﷺ است که آن حضرت ﷺ برای حسّان شاعر خویش منبری در مسجد نهادند و او بر آن منبر می‌ایستاد و از رسول خدا ﷺ دفاع می‌کرد، پس ایشان در حقّ وی چنین دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ اَیِّدْ حَسَّانَ بِرُوْحِ الْقُدُسِ کَمَا نَافَحَ عَنْ نَبِیِّكَ ✿ خدایا! حسّان را به روح‌القدس تأیید و یاری کن، همان طوری که او از پیامبرت دفاع کرد». و چنان‌که در آیهٔ (۱۹۵) از سورهٔ «شعراء» آمده است، به جبرئیل علیه السلام «روح‌الأمین» نیز گفته می‌شود. بعضی گفته‌اند: مراد از «روح‌القدس»، روح دمیده شده در عیسی علیه السلام است که خداوند جل جلاله او را با آن روح نیرومند تأیید کرد ﴿پس چرا هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف میل شما﴾ یعنی: برخلاف هواهای نفسی شما ﴿برایتان آورد، استکبار کردید؟﴾ و به منظور تحقیر پیامبران علیهم السلام و دور پنداشتن رسالت ایشان، از پذیرش آن سرباز زدید ﴿پس گروهی را دروغگو خواندید﴾ چون عیسی و محمّد علیهما‌السّلام را ﴿وگروهی را می‌کشید؟﴾ مراد، بیان حال گذشته است؛ یعنی: گروهی را کشتید، چون یحیی و زکریّا علیهما‌السّلام را. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند جل جلاله از کشتن انبیا توسّط یهود به صیغهٔ ماضی تعبیر نکرد زیرا مراد حق تعالی این است که یهودیان عصر رسالت نیز در صدد کشتن پیامبر اسلام هستند، چنانچه آنان به وسیلهٔ زهر و جادو در پی قتل آن حضرت ﷺ

بر آمدند. شاهد این مدّعا **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ در بیماری وفاتشان است که گفتند: مٰا زالَتْ اَکْلَةَ خَیْبَرْ تَعٰادَّنِیْ فَهٰذَا اَوٰانَ اِنْقِطٰاعَ اَبْهَرِیْ ✿ پیوسته و هنوز هم، آن خوردن خیبر (از گوسفند آلوده به زهر) مرا آزار می‌دهد، پس این زمان؛ زمان قطع‌شدن ورید گردن من است».

وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلْفُۢ بَل لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾

﴿و﴾ یهودیان ﴿**گفتند: دلهای ما غُلف است**﴾ غُلف: جمع اغلف، عبارت از چیزی است که روی آن پوششی قرار دارد. یعنی: کلام تو به دلهایمان نمی‌رسد. این سخن را گفتند تا چنین وانمود کنند که دعوت پیامبر ﷺ را نمی‌فهمند و لذا پیامبر ﷺ را از ایمان‌آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دست از دعوتشان بردارد ﴿**چنین نیست، بلکه خداوند به سزای کفرشان لعنتشان کرده‌است**﴾ یعنی: آنچه از پندار عدم فهم پیام پیامبر عنوان می‌کنند، درست نیست، بلکه خداوند ﷻ به‌سبب عدم گرویدنشان به سوی ایمان، آنان را از رحمت خویش دور نموده و در حقیقت، سبب کفرشان همین است. لَعْن: طرد و دورساختن است. بَلْ: برای إضراب یعنی انتقال از یک کلام به کلام دیگری به هدف نفی آن است. ﴿**از این رو، اندکی ایمان می‌آورند**﴾ آری! ایمان یهود که خداوند متعال از عناد و ناکسی و سرسختی و شدّت لجبازی و دوریشان از اجابت گفتن به پیامبران ﵈، به ما داستانها بیان کرده، جدّاً اندک است زیرا آنان به بخشی از کتاب تورات ایمان آورده و عمل به بخشی دیگر را ترک کرده یا آن را تحریف نموده‌اند، پس حقّاً که این وصف شایستهٔ شأن آنان است. یا معنای: (فَقَلِیْلاً مَّا یُؤْمِنُوْن) این است: آنان اصلاً ایمان نمی‌آورند، چنان‌که اعراب می‌گویند: «قَلَّمٰا رَاَیْتُ مِثْلَ هٰذا قَطُّ»

یعنی : هرگز مانند این ندیدم .

وَلَمَّا جَآءَهُمْ كِتَٰبٌ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا۟ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُوا۟ كَفَرُوا۟ بِهِۦ ۚ فَلَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٨٩﴾

﴿**و هنگامی که برای آنان**﴾ یعنی : برای یهودیان ﴿**کتابی**﴾ چون قرآن ﴿**از جانب خداوند آمد که مؤیّد آن چیزی است که نزدشان است**﴾ یعنی : قرآن مؤیّد تورات و انجیل است زیرا قرآن از آنچه در کتابهایشان است خبر می‌دهد و تأیید کنندهٔ آنهاست نه مخالف باآنها ، ﴿**با آن‌که پیش از آن در برابر کافران پیروزی می‌جستند**﴾ با بعثت پیامبر آخرالزّمان و از خداوند ﷻ بر دشمنان خود به حقّ نبیّ مبعوث در آخرالزّمان، طلب نصرت می‌کردند همان نبیّی که اوصافش را در تورات می‌یافتند ، ﴿**ولی همین که آنچه را می‌شناختند**﴾یعنی : پیامبر خاتم ﷺ ﴿**به نزدشان آمد، انکارش کردند**﴾ .

ابن‌اسحاق از چند تن از بزرگان انصار در بارهٔ **سبب‌نزول** این آیه روایت کرده است که فرمودند : « هیچ طایفه‌ای از اعراب در مورد بعثت رسول خدا ﷺ چون طایفهٔ ما آگاهی نداشتند زیرا یهودیان در جوار ما در مدینه زندگی می‌کردند و آنان اهل کتاب بودند و ما بت‌پرست ، و چون از سوی ما به آنان بدی و آزاری می‌رسید ، می‌گفتند : قطعاً در این روزگار نزدیک پیامبری برانگیخته می‌شود و زمان بعثتش نزدیک است ، در آن هنگام ما از او پیروی کرده و همراه با او ، شما را چون کشتار عاد و ارم ، یک‌سره می‌کُشیم و از میان برمی‌داریم ! امّا چون رسول خدا ﷺ به رسالت مبعوث شدند ، ما (انصار) از ایشان پیروی کردیم ، ولی

آنان (یهود) به آن حضرت ﷺ کفر ورزیدند ». ﴿**پس لعنت خدا بر کافران**﴾ یعنی : بر یهودیان ﴿**باد**﴾.

بِئْسَمَا ٱشْتَرَوْا۟ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا۟ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بَغْيًا أَن يُنَزِّلَ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۖ فَبَآءُو بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ ۚ وَلِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩٠﴾

﴿**وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود کافر شوند**﴾ یعنی : این خودفروشان، در قبال فروش خود هیچ عوضی جز کفر به کتاب منزّل خدا ﷻ نگرفته خود را مفت و مجّانی در آتش جهنّم افکندند ، وه! این چه بد معامله‌ای است که کردند ﴿**از سر بغی**﴾ یعنی : انگیزه‌شان در این کفر، بغی بود. بَغْی: حسد و رقابت و بخل و تجاوز است ﴿**که چرا خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد، از فضل خویش فرومی‌فرستد**﴾ یعنی : بر اعراب حسد بردند که چرا خاتم‌النّبیّین ﷺ از میانشان مبعوث شده ، در حالی‌که آنان باید می‌دانستند که نبوّت فضلی از جانب خداوند ﷻ است که آن را بر هر کس که بخواهد می‌بخشد و این فضل در انحصار آنان نیست که همیشه به آنان اختصاص داشته باشد ﴿**پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند**﴾ خشم اوّل کفرشان به حضرت عیسی علیه السلام و خشم دوم کفرشان به حضرت محمّد ﷺ است. یا خشم اوّل، کفرشان به حضرت محمّد ﷺ و خشم دوم سرکشی و تجاوزشان علیه آن حضرت ﷺ است. یا خشم اوّل، به‌سبب پرستش گوساله از سوی آنان و خشم دوم به‌سبب کفرشان به حضرت محمّد ﷺ است ﴿**و برای کافران عذابی خفت آور است**﴾.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ نُؤْمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَآءَهُۥ وَهُوَ ٱلْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْۗ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنۢبِيَآءَ ٱللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۹۱﴾

﴿**و چون به آنان**﴾ یعنی: به یهودیان و امثال آنان از اهل کتاب ﴿**گفته شود: به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید**﴾ یعنی: به قرآن یا هرآنچه که خداوند ﷻ از کتب آسمانی نازل کرده، ایمان آورید و آنها را تصدیق کنید ﴿**می‌گویند: ما به آنچه بر پیامبر خودمان نازل شده، ایمان می‌آوریم**﴾ و آن را تصدیق می‌کنیم و همین برای ما کافی است ﴿**و به آنچه جز آن است کافر می‌شوند**﴾ یعنی گفتند: ما به غیر آن کافریم ﴿**و حال آن‌که آن**﴾ کتاب نازل شده بر محمّد ﷺ ﴿**حق و مؤیّد همان چیزی است که نزد آنان است**﴾ یعنی: فرق‌نهادن در تصدیق میان دو چیز متساوی در حقّانیّت خود ـ درحالی‌که هریک از آن دو مصدّق دیگری است ـ هیچ توجیهی ندارد ﴿**بگو: اگر مؤمن بودید پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می‌کشتید؟**﴾ یعنی: اگر در این ادّعا که به آنچه بر شما نازل گشته مؤمن بودید، چرا پیامبران الهی را کشتید، درحالی‌که کتاب خودتان شما را از این کار نهی می‌کند؟

این خطاب هرچند متوجّه یهودیان معاصر زمان خاتم‌النّبیّین ﷺ است، امّا مراد از آن پیشینیانشان می‌باشند و از آنجا که آنها به عملکرد پیشینیانشان راضی بودند و در تکذیب و دشمنی با انبیا علیهم‌السلام از نقش قدم پیشینیانشان پیروی کردند، پس همانند آنان گردیدند، از این روی، فعل «قتل» به آنها نسبت داده شد.

۞ وَلَقَدْ جَآءَكُم مُّوسَىٰ بِٱلْبَيِّنَٰتِ ثُمَّ ٱتَّخَذْتُمُ ٱلْعِجْلَ مِنۢ

بَعْدِهِۦ وَأَنتُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿٩٢﴾

﴿**و قطعاً موسی برای شما بیّنات را آورد**﴾ مراد از بیّنات: تورات، یا معجزات و نشانه‌های نُه‌گانه‌ای است که خداوند ﷻ در آیهٔ (۱۰۱) از سورهٔ «اسراء» به بیان آنها پرداخته است، که عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سایبان‌ساختن ابر، منّ، سلوی، سنگی که از آن چشمه‌های دوازده‌گانه جوشید و فرود آوردن طوفان، ملخ، شپش، قورباغه و خون به عنوان عذاب بر تکذیب پیشه‌گان ﴿**سپس در غیاب او شما گوساله را**﴾ به پرستش ﴿**گرفتید و شما**﴾ با این گوساله‌پرستی‌تان ﴿**ستمکار بودید**﴾ بر خویشتن.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَٰقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ ٱلطُّورَ خُذُوا۟ مَآ ءَاتَيْنَٰكُم بِقُوَّةٍ وَٱسْمَعُوا۟ ۖ قَالُوا۟ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا۟ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ ۚ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُم بِهِۦٓ إِيمَٰنُكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٩٣﴾

﴿**و آن‌گاه که از شما پیمانتان را گرفتیم**﴾ که به آنچه در تورات است، عمل کنید ﴿**و طور را بر فراز شما برافراشتیم**﴾ داستان برافراشتن کوه طور بر بالای سرشان در آیهٔ (۶۳) گذشت ﴿**و گفتیم: آنچه را به شما داده‌ایم، به قوّت بگیرید و بشنوید**﴾ یعنی: آن اوامری را که می‌شنوید، اطاعت کنید و بپذیرید. ولی آنها در جواب گفتند: ﴿**شنیدیم**﴾ یعنی: سخن تو را با حسّ شنوایی‌مان شنیدیم، ولی ﴿**نافرمانی کردیم**﴾ امر تو را. یعنی: فرمان تو را نمی‌پذیریم ﴿**و مِهر گوساله در دلهایشان**

سرشته شد ﴾ یعنی : مِهر گوساله در دلهایشان چنان جای گرفت که گویی دلهایشان آن را می‌آشامید و با آن در می‌آمیخت ، چنان‌که آب با نوشیدن ، در اعضای وجود درهم می‌آمیزد تا بدانجا که به درون بافتهای وجود می‌رسد . در **حدیث‌شریف** آمده است : « حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعْمِيْ وَيُصِمّ ✿ مِهر و محبّت تو به چیزی ، کور و کرت می‌سازد » . این مهرورزیدن به گوساله ﴿**به‌سبب کفر آنان**﴾ بود ، به‌مثابهٔ مجازات و فرود آوردن خفّت و خواری بر آنان ﴿**بگو: اگر از اهل ایمان هستید**﴾ پس بدانید که ﴿**ایمانتان شما را به بدچیزی فرمان می‌دهد**﴾ یعنی : دروغین بودن ایمان ادّعایی‌تان در این مورد که گفتید ؛ فقط به کتاب خودتان مؤمن و به دیگر کتابها کافر هستید ، با این سخنتان که : (شنیدیم و نافرمانی کردیم) ! ثابت شد ، چه این سخن، خود دلیل کذب شما در ادّعای ایمانتان می‌باشد ، پس شما در واقع به هیچ‌چیز ایمان ندارید ، نه به تورات و نه به قرآن .

قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ ٱلدَّارُ ٱلْأَخِرَةُ عِندَ ٱللَّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ ٱلْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٩٤﴾

ابن‌جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه چنین نقل می‌کند : یهودیان گفتند ؛ کسی دیگر جز ما هرگز وارد بهشت نمی‌شود . پس خداوند متعال نازل فرمود : ﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ! به یهودیان ﴿**اگر به حکم الهی سرای آخرت مختصّ شماست نه دیگر مردم**﴾ و فقط شما هستید که به بهشت وارد می‌شوید و دیگران با شما در این امر مشارکت ندارند؛ ﴿**پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید**﴾ زیرا کسی که به بهشتی‌بودن خود یقین داشته‌باشد ، قطعاً مرگ برایش از زندگی پر رنج و گداز دنیا محبوب‌تر است ، چراکه دنیا زندان مؤمن می‌باشد .

در بیان معنای مراد آیه از ابن‌عبّاس ﷺ روایت شده است که فرمود : « مراد این

است که بر هر یک از دو گروهی از ما یا شما که در ادّعای خود دروغگوست، دعای مرگ کنید. امّا یهودیان چنین دعایی نکردند، چراکه به دروغگو بودن خود یقین داشتند». ابن‌کثیر می‌گوید: «این تفسیر ابن‌عبّاس ﷺ از آیهٔ کریمه ـ یعنی دعا بر وجه مُباهله ـ تفسیری است صحیح زیرا میان وجود صلاح و آرزوکردن مرگ هیچ ارتباط منطقی‌ای وجود ندارد و چه بسیار افراد صالحی که مرگ را آرزو نمی‌کنند بلکه دوست دارند که عمری، طولانی داشته باشند تا بر اعمال خیرشان بیفزایند و مرتبه‌شان در بهشت برتر گردد، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: خَيْرُكُمْ مَنْ طَالَ عُمْرُهُ، وَ حَسُنَ عَمَلُهُ ✿ بهترین شما کسی است که عمرش دراز و عملش نیکو باشد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و غیر وی از ابن‌عبّاس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر یهودیان مرگ را آرزو می‌کردند، قطعاً می‌مردند و جایگاههای خود را در دوزخ می‌دیدند».

وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ بِٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿٩٥﴾

﴿**ولی هرگز آن را**﴾ یعنی: مرگ را ﴿**هیچ‌گاه آرزو نمی‌کنند، به سبب آنچه که دستهای آنان پیش فرستاده است**﴾ یعنی: به‌سبب گناهانی که انجام داده‌اند، گناهانی که مرتکب آنها نه فقط از عذاب ایمن نیست، بلکه اصلاً در رسیدن به بهشت هیچ امیدی ندارد، چه رسد به این که آن را خاص و مخصوص خویش بپندارد ﴿**و خدا به حال ستمگران داناست**﴾ این جمله، اعلام ثبت‌نامشان در پرونده و دیوان ستمگران است.

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ ٱلنَّاسِ عَلَىٰ حَيَوٰةٍ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا۟ ۚ

يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِۦ مِنَ ٱلْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ ۗ وَٱللَّهُ بَصِيرٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

﴿**و هر آینه آنان را حریص‌ترین مردم بر حقیرترین زندگانی**﴾ یعنی: کمترین درنگی در دنیا ﴿**می‌یابی**﴾ چه رسد به زندگانی‌ای بسیار و درنگی طولانی و ماندگار ﴿**و حریص‌تر از آنان که مشرکند**﴾ و به رستاخیز بعد از مرگ و سرای آخرت ایمان ندارند. بنابراین، یهودیان بی‌تردید از حریص‌ترین مردم بر زندگانی دنیا هستند. دلیل حرص یهود بر زندگانی دنیا تا به این حدّ؛ جز این نیست که آنها از عذابی که در آخرت در انتظارشان است، به‌خوبی آگاهند ﴿**یکی از آنان دوست می‌دارد؛ کاش عمر داده شود**﴾ و زندگی کند ﴿**هزار سال، با آن‌که اگر چنین عمری هم به او داده‌شود، دور دارندهٔ وی از عذاب نیست و خداوند به آنچه می‌کنند**﴾ بندگانش از خیر و شرّ ﴿**بیناست**﴾ و آگاه است، پس قطعاً هر کس را برابر عمل و اندیشه‌اش جزای مناسب می‌دهد.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیات، اُمتحانی برای آشکار ساختن حقیقت ادّعای یهود در میدان‌داری ایمان است و نتیجهٔ امتحان چیزی جز شکست قطعی و خفّت‌بار آنان نبوده و نیست».

قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ ٱللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٩٧﴾

ابن‌کثیر به نقل از ابن‌جریرطبری می‌گوید: «دانایان به تأویل، جملگی اتّفاق نظر دارند بر این که این آیه در پاسخ به یهودیان نازل شد، هنگامی‌که پنداشتند جبرئیل

دشمن آنها و میکائیل دوستشان است». در بیان **سبب‌نزول** آیه، یعنی سببی که یهودیان این سخن را گفتند و باز این پاسخ در ردّشان نازل گردید؛ میان علما اختلاف است، امّا از مجموع روایات رسیده در این باب چنین بر می‌آید که سبب این اظهارنظرشان، مناظره‌ای بود که میان آنها و رسول خدا ﷺ دربارهٔ نبوّت آن حضرت ﷺ به‌وقوع پیوست. یهودیان در این مناظره به آن حضرت ﷺ گفتند: اگر دوست تو فرشتهٔ دیگری غیراز جبرئیل بود، حتماً ما از تو پیروی کرده و تأییدت می‌کردیم. رسول خدا ﷺ از آنان پرسیدند: چه چیز شما را از تصدیق جبرئیل باز می‌دارد؟ گفتند: جبرئیل دشمن ماست! ﴿**بگو: هر کس دشمن جبرئیل باشد، پس همانا جبرئیل به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است**﴾ و این خود، دلیل شرف و حرمت جبرئیل علیه السلام و برتری منزلت وی نزد خداوند متعال است بنابراین، هیچ دلیل موجّهی بر دشمنی یهود با او وجود ندارد زیرا از او جز آنچه که موجب دوستی و محبّت است صدور نیافته، و این که جبرئیل علیه السلام، قرآن کتاب برحقّ خداوند بزرگ را بر قلب پیامبر آخرالزّمان فرودآورده، جرم نیست، از جهت دیگر، قرآن: ﴿**مؤیّد کتابهایی است که در دست آنان است و راهنما و مژده‌دهنده به مؤمنان است**﴾ پس کتابی که خود با تورات همخوان است، چرا این اندازه بغض و نفرت در آنان برانگیزد؟ مگر نه این است که تورات کتاب آنهاست؟

مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَجِبۡرِيلَ وَمِيكَىٰلَ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَدُوٌّ لِّلۡكَٰفِرِينَ ﴿٩٨﴾

﴿**هرکه دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل است، پس هرآینه، خداوند دشمن کافران است**﴾ زیرا هر کس با اولیای خدا جل جلاله و سپاهیانش دشمنی کند، بی‌گمان با خدای سبحان دشمنی کرده و به او کفر ورزیده‌است و خداوند

متعال هم دشمن اوست و او را مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌دهد، پس دشمنی با دوستان خدا ﷻ موجب کفر دشمنان است. مخصوص ساختن جبرئیل و میکائیل به یادآوری بعد از ذکر فرشتگان به طور عام؛ به قصد بزرگداشت و گرامی‌داشت آن دو و اشاره‌ای است به این حقیقت که آن دو هرچند از فرشتگانند، ولی به اعتبار امتیاز خاصّی که دارند، به منزلهٔ جنس دیگری گردیده‌اند که شریف‌تر و گرامی‌تر از جنس عامّهٔ فرشتگان است. در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «مَنْ عَادَىٰ لِيْ وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِيْ بِالْحَرْبِ ✿ هر کس با دوستی از دوستان من دشمنی کند؛ قطعاً با من اعلام جنگ داده است».

وَلَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ءَايَـٰتٍۭ بَيِّنَـٰتٍۢ ۖ وَمَا يَكْفُرُ بِهَآ إِلَّا ٱلْفَـٰسِقُونَ ﴿٩٩﴾

﴿**و همانا بر تو آیاتی روشن**﴾ و نشانه‌هایی واضح ﴿**فرو فرستادیم**﴾ که دلیل نبوّت تو اند، آیاتی که اصول اعتقادی را با برهانهای آنها و احکام عملی را با منافع و هدفمندیها و مصالح آنها کاملاً روشن ساخته‌اند و خود بسان نوری روشن در درخشش بوده و هیچ نیازی به دلیل روشنگر دیگری ندارند ﴿**و جز فاسقان کسی آنها را انکار نمی‌کند**﴾ یعنی: این نشانه‌ها به‌قدری روشن‌اند که فقط کسانی که از پذیرش فرمان خدا ﷻ سرباز زده و از هوای نفس خویش پیروی کرده باشند، به آنها کفر می‌ورزند، نه آنان که با هدف پیروی از حق، جویای آن هستند. پس این آیه به فسق و نافرمانی یهودیان اشاره دارد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «ابن صوریای یهودی به رسول خدا ﷺ گفت: ای محمّد! چیزی به همراه نیاورده‌ای که ما آن را بشناسیم! و خداوند بر تو نشانه‌ای روشن نازل نکرده تا ما از تو پیروی کنیم! همان بود که

خداوند بزرگ نازل فرمود: (لَقَدْ اَنْزَلْنا اِلَيْكَ آياتٍ بَيِّناتٍ...).

أَوَكُلَّمَا عَاهَدُواْ عَهْدًا نَّبَذَهُۥ فَرِيقٌ مِّنْهُمۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه چنین نقل می‌کند: رسول خدا ﷺ پیمانی را که در تورات در ارتباط با تصدیق پیامبر آخرالزّمان از یهودیان گرفته شده بود به یاد آنان آوردند، امّا مالک بن صیف یهودی گفت: به خدا سوگند که در ارتباط با محمّد ﷺ از ما هیچ پیمانی گرفته نشده است! پس خداوند ﷻ در ردّ این سخن آنان نازل فرمود: ﴿**چرا هرگاه پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند**﴾ یعنی: آن پیمان را دور افکنده و زیرپا نهادند؟ ﴿**آری، بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند**﴾ حسن‌بصری رحمه‌الله می‌گوید: «قطعاً هیچ عهد و پیمانی را سراغ نداریم که یهودیان به آن متعهّد شده باشند و بعداً آن را نشکسته و پشت‌سر نینداخته باشند، امروز عهدی می‌بندند و فردا آن را می‌شکنند»[1].

وَلَمَّا جَآءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

۱ ـ معاهدات عصر کنونی یهود با فلسطینیان نیز از مصادیق روشن این مقوله است.

﴿**و چون پیامبری**﴾ یعنی: حضرت محمّد ﷺ ﴿**از سوی خداوند به نزد آنان آمد که تصدیق‌کنندهٔ حقّانیّت کتابشان بود، گروهی از اهل کتاب**﴾ یعنی: یهودیان که خداوند ﷻ به آنان کتاب داد و با آن گرامیشان داشت؛ ﴿**کتاب الهی**﴾ یعنی: تورات ﴿**را پشت سر افگندند**﴾ زیرا وقتی به رسول خدا ﷺ و قرآن نازل‌شده بر ایشان کفر ورزیدند ـ بعد از آن که خداوند ﷻ از آنان در تورات پیمان گرفت که آن حضرت ﷺ را تصدیق و پیروی نمایند و حتّی اوصافشان را نیز برایشان بیان داشت ـ دیگر این کفر و انکارشان، در واقع به معنای پشت سرافگندن تورات و رَدّ و انکار آن نیز هست ﴿**چنان‌که گویی**﴾ حقیقت را ﴿**نمی‌دانند**﴾ یعنی: رفتارشان چون رفتار کسی است که گویی هیچ نمی‌داند که چه خبر است و چه می‌کند.

وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ ٱلشَّيَـٰطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَـٰنَ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَـٰنُ وَلَـٰكِنَّ ٱلشَّيَـٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحْرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَـٰرُوتَ وَمَـٰرُوتَ ۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَزَوْجِهِۦ ۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ ۚ وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشْتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ مِنْ

خَلَٰقٍۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ﴿١٠٢﴾

﴿**و از آنچه شیاطین**﴾ انس و جنّ ﴿**در روزگار سلطنت سلیمان می‌خواندند**﴾ یعنی: به‌هم می‌بافتند از سحر و مانند آن ﴿**پیروی کردند**﴾.

یهودیان بر این پندار بودند که دانش سلیمان همان سحر بوده است و او سحر و جادو را اجازه داده و با آن موافق بوده است. چنان‌که محمّدبن اسحاق در بیان **سبب‌نزول** آیه نقل می‌کند: برخی از دانشمندان یهود گفتند: آیا از محمّد ﷺ در شگفت نیستید که می‌پندارد سلیمان پیامبر بوده؟ به خدا سوگند که او جادوگری بیش نبوده است! پس خداوند ﷻ این پندارشان را ردّ کرد و فرمود. ﴿**و سلیمان**﴾ به سحر نپرداخت و ﴿**کفر نورزید**﴾. این اعلام صریح بیزاری و تبرئهٔ سلیمان علیه‌السلام هم از سحر و هم از این اتّهام یهود است که او ـ العیاذ باالله ـ برای بتها سجده کرده است ﴿**ولی شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سِحر می‌آموختند**﴾.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «سلیمان علیه‌السلام کتابهای سحری را که به‌وسیلهٔ شیاطین میان مردم پراکنده شده بود، گردآورده و آنها را در صندوقی نهاد و در زیر تختش دفن نمود تا مردم گمراه نشوند و می‌فرمود: اگر از احدی بشنوم که بگوید: شیاطین غیب را می‌دانند، گردنش را می‌زنم! و کسی از شیاطین به تخت وی نزدیک نمی‌شد مگر این که دردم می‌سوخت. چون سلیمان علیه‌السلام درگذشت و دانشمندانی که از جریان امر آگاه بودند، نیز درگذشتند، شیطان خود را به شکل انسانی درآورده و به‌صورت سخنرانی ظاهر شد و گفت: ای مردم! سلیمان علیه‌السلام پیامبر نبود، بلکه ساحر بود، اگر باور ندارید، اینک با من بیایید که شما را بر گنجینهٔ سِحر وی راهنمایی کنم. آن‌گاه محلّ دفن آن صندوق را به مردم نشان داد... در این هنگام بود که جز مؤمنان، دیگران گمراه شده سلیمان علیه‌السلام را ساحر پنداشتند، و سرزنش وی بر سر زبانها افتاد و پیوسته حال آنان چنین بود تا این که خدای عزّوجلّ حضرت محمّد ﷺ را به رسالت برانگیخت و برائت سلیمان علیه‌السلام از این تهمت را بر

زبان ایشان نازل نمود.

﴿نیز آنچه بر دو فرشتهٔ هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود﴾ یعنی: شیاطین آنچه را بر این دو فرشته نیز نازل شده بود، به مردم تعلیم می‌دادند. مردم بابل قومی صائبی بودند که ستارگان هفت‌گانه را پرستش کرده و آنها را «خدایان» می‌نامیدند و بر این باور بودند که حوادث جهان جملگی از افعال آنهاست و هم آنان بودند که خداوند متعال، ابراهیم خلیل ﷺ را به سویشان فرستاد که آنها را به سوی توحید فراخوانَد.

هاروت و ماروت ـ بنا بر آنچه که از برخی از سلف نقل شده ـ در اصل از فرشتگان بودند که خواستند تا به زمین فرود آورده‌شوند و این خواستهٔشان برآورده شد و خداوند ﷻ به آنها طبیعت آدمی و شهوانی داد، پس از آنان گناه سر زد و به کیفر این گناه، در چاهی در بابل عراق فروآویخته شدند: امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «آنچه انبوه مفسّران از متقدّمان و متأخّران، در ارتباط با داستان هاروت و ماروت نقل کرده‌اند، حاصل همهٔ آنها به اخبار بنی‌اسرائیلی بر می‌گردد و ما دربارهٔ داستان هاروت و ماروت، حدیث صحیحی که إسنادی پیوسته داشته باشد، نداریم و ظاهر سیاق قرآن هم به بیان اجمالی داستان آنها بسنده نموده، لذا به آنچه در قرآن آمده، ایمان داریم و به همین حدّ اکتفا می‌کنیم و خداوند ﷻ خود به حقیقت حالشان داناتر است».

﴿با آن‌که آن‌دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند، مگر این‌که می‌گفتند: ما وسیلهٔ آزمایشی﴾ از جانب خداوند ﷻ **﴿برای شما هستیم، پس زنهار کافر نشوی﴾** بنابراین، شیوهٔ آموزش آنها با هشدار و بیم‌دهی از سحر همراه بود، نه با فراخوانی به سوی سحر **﴿امّا﴾** مردم **﴿از آن دو فرشته چیزهایی می‌آموختند﴾** یعنی: آن دو، چیزهایی از سحر را به مردم تعلیم می‌دادند و آنان نیز آن را می‌آموختند **﴿که به وسیلهٔ آن میان مرد و همسرش جدایی افگنند﴾** زیرا سحر، در افگندن حُبّ و بغض در دلها، یک‌جا کردن و پراکنده‌ساختن و نزدیک‌ساختن و دورگردانیدن، دارای

تأثیری است . ابن‌کثیر می‌گوید : « سبب تفرقه انداختن میان زن و شوهر به وسیلهٔ سحر ؛ همانا تخیّلی است که بر اثر سحر در مرد یا زن نسبت به دیگری به وجود می‌آید ، همچون زشت جلوه‌دادن سیما و قدّ و اندام او ، یا زشت نشان‌دادن رفتار او ، یا مانند این از اسباب برانگیزانندهٔ فرقت و جدایی » .

در **حدیث‌شریف** آمده است : « شیطان تخت خویش را بر آب نهاده سپس لشکریان خود را به میان مردم می‌فرستد و نزدیک‌ترین آنان از نظر مقام و منزلت نزد وی ، بزرگ‌ترین آنان در فتنه انگیزی است . یکی از آنها می‌آید و می‌گوید : پیوسته با فلان کس درآویختم تا او را در حالی ترک کردم که چنین و چنان می‌گفت ... ! ابلیس می‌گوید : نه به خدا ، تو کار مهمّی نکرده‌ای ! آن‌گاه یکی دیگر از آنها می‌آید و می‌گوید : فلان شخص را ترک نکردم تا آن‌که میان او و همسرش جدایی افکندم ! پس ابلیس او را به خود نزدیک ساخته و در آغوشش می‌گیرد و می‌گوید : آری ! این تو هستی که واقعاً کاری کرده‌ای » .

﴿هرچند نمی‌توانستند به‌وسیلهٔ آن بدون فرمان خدا به احدی زیان برسانند﴾ یعنی : هرچند سحر در حدّ خود دارای تأثیر است ، ولی فقط بر کسی تأثیر زیان‌بخش می‌گذارد که خداوند ﷻ به تأثیر آن در وی فرمان داده‌باشد . علما بر این که سحر ذاتاً مؤثر است و دارای حقیقتی ذاتی است ، اتّفاق نظر دارند و جز معتزله ، ابوبکر رازی از حنفی‌ها و ابواسحاق اسفراینی از شافعی‌ها ، کسی دیگر با این اجماع مخالفت نکرده‌است. **﴿و چیزی می‌آموختند که به آنان زیان می‌رساند و سودی برایشان نداشت﴾** این بخش از آیه بر این حقیقت صراحت دارد که سِحر برای صاحب خود سودی در بر ندارد و نفعی به وی نمی‌رساند ، بلکه در واقع برای وی زیان محض است **﴿و به خوبی می‌دانستند که هرکس خریدار آن باشد﴾** یعنی : هر کس این برساخته‌های شیاطین را با کتاب خدا ﷻ عوض کند **﴿در آخرت بهره‌ای ندارد، وه! چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند﴾** که دانستند ، ولی به علم خویش عمل نکردند ، از این رو نادان خوانده شدند .

ابن‌کثیر به نقل از امام رازی می‌گوید: «سحر بر هشت نوع است:
۱ ـ سحر دروغ‌پردازانی که ستارگان سیّار هفت‌گانه را می‌پرستیدند و بر این باور بودند که این ستارگان، گرداننده کار عالم و آورندهٔ خیر و شرّ هستند. همینان بودند که خداوند ﷻ برای إبطال عقیدهٔ فاسدشان، ابراهیم علیه السلام را به میانشان فرستاد.
۲ ـ سحر کسانی که قدرت تلقین و القای نیرومندی دارند زیرا نفسها به اوهام گردن نهاده و از تلقین تأثیر می‌پذیرند.
۳ ـ نوع دیگری از سحر؛ یاری خواستن از ارواح زمینی، یعنی جنّیان است. جنّیان بر دو قسم‌اند: مؤمنان جنّ، و کفّار آنها که شیاطینشان هستند. برقرارکردن ارتباط با این ارواح زمینی، آسانتر از بر قرارکردن ارتباط با ارواح آسمانی است زیرا میان آنها مناسبت و نزدیکی وجود دارد.
۴ ـ نوع دیگری از سحر؛ تخیّلات و شعبده‌بازی و چشم بندی است. برخی از مفسّران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.
۵ ـ نوع دیگری از سحر؛ کارهای شگفت انگیزی است که از ترکیب آلات و ابزار بر نسبتهای هندسی پدیدار می‌شود، چون سواری که در دست آن بوقی است، هرگاه که ساعتی از روز بگذرد، بر آن بوق می‌دمد، بی‌آن‌که کسی به آن دست بزند. از آن جمله، تصاویری است که رومیان و هندیان صورت‌نگاری می‌کنند، به طوری که بیننده میان آنها و میان انسان فرقی نمی‌گذارد. برخی دیگر از مفسّران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.
۶ ـ نوع دیگر از سحر؛ یاری جستن از خواصّ ادویه در غذاها و رنگهاست. آری! تأثیر خاصّیّتهای اشیا انکار ناپذیر است، چنان‌که تأثیر نیروی مغناطیس و آهن‌ربا ملموس و غیر قابل انکار می‌باشد.
۷ ـ نوع دیگر از سحر؛ تأثیر گذاری روانی است، بدین‌گونه که ـ مثلاً ـ ساحر ادّعا می‌کند که اسم اعظم را می‌داند و جنّ به فرمان وی است، پس اگر شنونده کم‌خرد باشد، این سخن را باور کرده و قلبش بدان متمایل می‌شود، لذا در روان

وی نوعی از رعب و ترس پدیدار می‌گردد و چون خوف آمد، نیروی حواسّ ضعیف می‌شود، در این هنگام است که ساحر هر چه بخواهد می‌تواند به وی انجام دهد.

۸ ـ نوع هشتم، سحر با سخن چینی و دو به‌هم‌زنی از راه‌های ظریف و نیرنگبازانه است، که این نوع سحر، میان مردم شایع می‌باشد».

ابن‌کثیر اضافه می‌کند: «دلیل این که بسیاری از این انواع در فنّ سحر برشمرده شده‌اند، این است که: درك و دریافت آنها بسیار ظریف است زیرا سحر از نظر لغوی عبارت از چیزی است که سبب آن پنهان باشد، از این جهت در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ مِنَ الْبِیٰانِ لَسِحْرٌ ۞ همانا بعضی از بیانها سحر است».

همچنین ابن‌کثیر در بارهٔ حکم آموختن و عمل به سحر می‌گوید: «فقها دربارهٔ کسی که سحر را آموخته و آن را به کار می‌گیرد، اختلاف نظر دارند، ابوحنیفه و مالك و احمد می‌گویند: چنین شخصی با این کار کافر می‌شود. یکی از یاران ابوحنیفه می‌گوید: آموختن سحر برای پرهیز از آن موجب کفر نیست، امّا کسی که به عقیدهٔ جایز بودن، یا منفعت سحر آن را می‌آموزد کافر می‌شود. همچنین اگر کسی بر این باور بود که شیاطین هر آنچه را بخواهد برای او انجام می‌دهند، کافر می‌شود. پس آموزش علم سحر ممنوع نیست، بلکه آنچه ممنوع است عمل به آن می‌باشد».

علما دربارهٔ مجازات ساحر بر دو رأی اند: جمهور علما (ابوحنیفه، مالك و احمد) بر آنند که ساحر کشته می‌شود زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است: «حَدُّ السّٰاحِرِ ضَرْبُهُ بِا السَّیْفِ ۞ حدّ ساحر، زدن وی به شمشیر است». بنابراین، اگر مسلمانی عمل سحر را انجام داد، مرتدّ می‌شود و باید کشته شود. ولی رأی شافعی این است که سحر گناهی از گناهان است، پس اگر ساحر با سحر خود سبب کشتن کسی شد، به سبب آن کشته می‌شود و اگر موجب زیان شد، به همان مقدار، مورد تأدیب قرار می‌گیرد. امّا رأی اوّل صحیح‌تر است.

سعیدبن مسیّب و مزنی جایز دانسته‌اند که: از ساحر خواسته شود تا سحر را از شخص جادو شده دور کند.
علما اتّفاق نظر دارند بر این که چشم‌زخم حقّ است و این معنی در حدیث شریف نیز آمده است.

وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوْاْ لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ ﴿١٠٣﴾

﴿**و اگر آنان ایمان می‌آوردند**﴾ به پیامبر ﷺ و قرآن ﴿**و پرهیزگاری می‌کردند**﴾ از سحر و کفری که در آن فرو رفته‌اند ﴿**هرآینه پاداشی که از نزد الله می‌یافتند، بهتر بود**﴾ برایشان از آنچه که از بهره‌های ناچیز دنیا به وسیلهٔ سحر به‌دست می‌آورند، امّا ﴿**اگر می‌دانستند**﴾ به علمی درست، که چنین نیست بلکه باورهایشان متّکی بر پندار و تقلید است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقُولُواْ رَٰعِنَا وَقُولُواْ ٱنظُرْنَا وَٱسْمَعُواْ وَلِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

ابن‌عبّاس رضي الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه می‌گوید: کلمهٔ (راعِنا) معمولاً در میان اعراب به معنای «رعایت حال مارا بکن!» کاربرد داشت، امّا این کلمه در زبان یهود، دشنامی زشت بود، پس یهودیان از کاربرد آن در سخن اعراب خوشحال شده با خود گفتند: چه بهتر! ما تاکنون پنهانی محمّد را دشنام می‌دادیم، اکنون می‌توانیم این کار را علنی انجام دهیم، لذا فرصت را مغتنم شمرده نزد

رسول خدا ﷺ می‌آمدند و ایشان را را با آن مورد خطاب قرار داده می‌گفتند: «راعِنا!» و می‌خندیدند، و چنین وانمود می‌کردند که گویی معنای عربی آن را مدّ نظر دارند، درحالی که حقیقت امر غیر از این بود. سعدبن معاذ؄ که به زبان یهود آشنا بود، به این امر پی‌برد و به آنان تهدیدکنان گفت: ای ملعونان! اگر دیگر بار این کلمه را از شما بشنوم، گردنتان را می‌زنم! گفتند: آیا شما خود آن را به کار نمی‌برید؟ پس نازل شد: ﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگویید راعـنا**﴾ راعِـنا: در عربی فعل امر از مادۀ رعایت است، یعنی: در کار ما بنگر و رعـایت حـال مـارا بکن، امّا چنان‌که گفتیم؛ این کـلمه در زبـان یـهود مـعنایی اهـانت آمـیز دارد و همریشه با «رعونت» است که به معنای جهل و حماقت می‌باشد. لذا خداوند ﷻ مؤمنان را از بکاربردن آن نهی کرد تا راه را بر این نیرنگ یهودیان ببندد.

این خود دلیل بر نـهی از تشـبُّه بـه کـفّار در قـول و فـعل است، چـنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ ۞ هر کس خود را به قومی شبیه کرد، پس او از آنهاست». ابن‌کثیر می‌گوید: «قول درست در این باره نزد ما این است: خدای متعال مؤمنان را از این‌که به پیامبرش ﷺ «راعِنا» بگویند نهی کـرد زیرا این کلمه‌ای است که خداوند ﷻ از گفتن آن به پیامبرش کراهت دارد».

﴿**و بگویید اُنظُرنا**﴾ یعنی: به سوی ما بنگر و مسائل را برای ما بیان کن. که البتّه این کلمه فاقد آن ایهام زشت بود ﴿**و بشنوید**﴾ ایـن تـوصیه را و از خـداونـد ﷻ اطاعت کنید و به آنچه پیامبر ﷺ می‌گوید، بدون طلب مراعات حال خویش گوش فرادهید. امّا بدانید که یهود نیز بی‌مجازات نمی‌مانند، چراکه: ﴿**برای کافران عذابی دردناک است**﴾ که همانا آتش جهنّم می‌باشد.

مَّا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ وَلَا ٱلْمُشْرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِّنْ خَيْرٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَٱللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِۦ مَن

يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿١٠٥﴾

﴿کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند که از سوی پروردگارتان خیری بر شما نازل گردد﴾ هر خیری که باشد؛ اعم از وحی یا غیرآن، به سبب شدّت دشمنی با شما ﴿حال آن‌که خداوند هرکس را بخواهد، مشمول رحمت خویش می‌گرداند﴾ مراد از رحمت دراینجا؛ نبوّت است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ جنس رحمت است به طور عام ﴿و خداوند دارای بخشش بیکران است﴾ پس چرا دوست ندارند که هرکس از بندگان خویش را که می‌خواهد، به رحمت خویش اختصاص دهد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: هرگاه برخی از مسلمانان به هم‌پیمانان یهودیشان می‌گفتند که به محمّد ﷺ ایمان آورید، آنان در پاسخ می‌گفتند: این دینی که ما را به سوی آن فرا می‌خوانید، بهتر از دین مانیست، ای کاش بهتر بود، که در آن صورت ما دعوت شمارا اجابت می‌کردیم! پس خدای عزّوجلّ این آیه را در تکذیبشان نازل کرد.

۞ مَا نَنسَخْ مِنْ ءَايَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَآ أَوْ مِثْلِهَآ ۗ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾

﴿هر آیه‌ای راکه نسخ کنیم﴾ نَسْخ در لغت: به معنای إبطال و از بین بردن است و هرچیزی که جانشین چیز دیگری شود، در حقیقت آن را نسخ کرده‌است، چنان‌که اعراب می‌گویند: «خورشید سایه را نسخ کرد ... پیری جوانی را نسخ کرد». نسخ در اصطلاح شرع؛ عبارت است از: پایان‌یافتن تعبّد مؤمنان به قرائت یک آیه، یا حکم مستفاد از آن، یا هردو. بدین‌گونه که خداوند ﷻ حلال را حرام، حرام را

حلال، مباح را ممنوع و ممنوع را مباح گرداند و این نمی‌شود مگر در باب حلال و حرام و منع و اباحت، امّا در اخبار ناسخ و منسوخی نیست. اصل نسخ؛ از نسخ کتاب، یعنی نقل آن از نسخه‌ای به نسخهٔ دیگر برگرفته شده، چراکه نسخ حکمی به حکم دیگر نیز درواقع متحوّل ساختن آن به غیر آن می‌باشد.

باید دانست که علمای اسلام از سَلَف و خَلَف بر ثبوت نسخ در کتاب الهی اتّفاق نظر دارند و جز کسی که نظرش فاقد اعتبار است، مخالف ثبوت نسخ نیست. البتّه انکار نسخ از سوی یهود نیز مشهور است تا بدین وسیله به انکار نبوّت محمّد ﷺ دست یابند، به همین جهت یهودیان گفتند: چون محمّد برخی از احکامی را که در تورات است نسخ نموده، لذا او پیامبر نیست، در حالی که خود در این حجّت خویش به آنچه که در کتاب خودشان ـ تورات ـ از نسخ وجود دارد، محکوم و مغلوبند؛ چون نسخ نکاح برادر با خواهرش، که این در شریعت آدم علیه السلام حلال بود و خداوند ﷻ آن را بر موسی علیه السلام و قومش حرام گردانید. آری! هر آیه‌ای را که منسوخ کنیم ﴿**یا آن**﴾ آیه ﴿**را به فراموشی بسپاریم**﴾ یعنی: آن را فراموشتان گردانیم تا آن را نخوانید و به‌یاد نیاورید ﴿**بهتر از آن یا همانندش را در میان می‌آوریم**﴾ یعنی: حکمی را در میان می‌آوریم که برای مردم در دراز مدّت یا کوتاه مدّت سودمندتر، یا در منفعت و آسانی خود همانند حکم سابق است زیرا گاهی حکم ناسخ سبک‌تر می‌باشد، پس در کوتاه‌مدّت برایشان نافع‌تر است و گاهی سنگین‌تر است و ثواب آن بیشتر، لذا در درازمدّت به حالشان سودمندتر است. قتاده می‌گوید: «خدای عزّوجلّ هر چه را می‌خواست، از یاد پیامبرش می‌برد و هر چه را می‌خواست منسوخ می‌ساخت». قرائت دیگر (اَوْ نُنْسِئُها) است، که معنای آن این است: یا آن را به تأخیر می‌افکنیم. ﴿**آیا نمی‌دانی که خداوند بر هرکاری تواناست**﴾ و نسخ هم از جملهٔ توانایی‌های اوست؟

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه چنین نقل کرده اند: مشرکان مکّه گفتند؛ آیا می‌بینید که محمّد ﷺ یارانش را به کاری دستور می‌دهد و باز خلاف آن را

می‌گوید، امروز سخنی انشا می‌کند و فردا آن را نفی می‌نماید؟! پس این قرآن چیزی جز سخن محمّد نیست. همان بود که این آیه در ردّ سخنشان نازل شد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾

﴿آیا نمی‌دانی که فرمانروایی آسمانها و زمین﴾ یعنی: تصرّف در آنها با ایجاد و اختراع و اجرای فرامین ﴿از آن خداوند است﴾ زیرا او به مصالح بندگان خویش داناتر است، لذا نسخ احکام هم تابع این مصالح می‌باشد و گاهی این مصالح با اختلاف زمانها تغییر می‌یابد ﴿و شما را جز خداوند ولیّ و نصیری نیست﴾ ولیّ: دوست و نزدیک و نَصِیْر: یاور و مددکار است.

أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْـَٔلُوا۟ رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ ۗ وَمَن يَتَبَدَّلِ ٱلْكُفْرَ بِٱلْإِيمَٰنِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾

در این آیهٔ کریمه خداوند متعال مؤمنان را از سؤال کردن بسیار از رسول خویش ﷺ دربارهٔ امور مختلف ـ قبل از آن که آن امور واقع شوند ـ نهی می‌کند: ﴿آیا از پیامبر خود همان را می‌خواهید که قبلاً از موسی خواسته شد﴾ آنجا که بنی اسرائیل از او خواستند که خداوند ﷻ را آشکارا به آنان نشان دهد! همچنین مشرکان از رسول خدا ﷺ خواستند که خدا و فرشتگان را با آنان رویارو گرداند! ﴿حال آن‌که هر کس کفر را جانشین ایمان کند، مسلّماً از راه راست گمراه شده است﴾ یعنی: از میانهٔ راه طاعت خدای عزّوجلّ و از راستای آن به بیراهه رفته‌است. در

حدیث‌شریف آمده است: «... آنچه راکه من بیان آن را فرو گذاشته‌ام، از من سؤال نکنید زیرا جز این نیست که پیشینیان شما با کثرت سؤالهایشان و اختلاف با انبیایشان هلاک شدند، پس هنگامی که شما را به امری فرمان دادم، آن را تا آنجا که می‌توانید انجام دهید و چون شما را از چیزی نهی کردم، از آن بپرهیزید».

ابن عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: رافع‌بن حرمله و وهب بن‌زید گفتند: ای محمّد! برای ما کتابی از آسمان فرود آور تا آن را بخوانیم و جویباران را برای ما روان ساز تا ازتو پیروی کنیم! پس این آیه نازل شد.

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعْدِ إِيمَٰنِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْحَقُّ ۖ فَٱعْفُوا۟ وَٱصْفَحُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾

در این آیات، خداوند متعال بندگان مؤمنش را از هم‌سویی با کفّار اهل کتاب نهی کرده و ایشان را از دشمنی نهان و آشکار آنها و حسدی که بر مؤمنان دارند آگاه می‌سازد و ایشان را به گذشت و عفو و تحمّل تا رسیدن میعاد جهاد مسلحانه و به برپایی نماز و پرداخت زکات فرمان می‌دهد: ﴿**بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که در دل دارند، دوست داشتند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند**﴾ از طریق شبهه‌افگنی در دینتان. انگیزهٔ آنان از این کار حسد است نه حرکت در مسیر حق زیرا این کارشان ﴿**پس از این**﴾ انجام گرفت ﴿**که حق بر آنان آشکار شد**﴾ یعنی:

پس از این که دانستند محمّد ﷺ رسول خداست و اوصاف آن حضرت ﷺ را در تورات و انجیل یافتند، دست به این کار زدند.

حسد بر دو نوع است: حسد پسندیده و حسد ناپسند. حسد ناپسند آن است که در آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمانت باشی، چه همراه با آن، این آرزو را که آن نعمت از آنِ تو گردد، داشته باشی یا خیر. امّا حسد پسندیده که به نام «غبطه» یا «منافسه» نامیده می‌شود؛ در این **حدیث‌شریف** معرّفی شده است: «لاٰحَسَدَ اِلاّٰ فِیْ اِثْنَتَیْنِ: رَجُلٌ آتاٰهُ اللهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ یَقُوْمُ بِهِ آناٰءَ اللَّیْلِ وَ آناٰءَ النَّهاٰرِ، وَ رَجُلٌ آتاٰهُ اللهُ مٰالاً، فَهُوَ یُنْفِقُهُ آناٰءَ اللَّیْلِ وَ آناٰءَ النَّهاٰرْ ✿ حسد مذموم است مگر در دو چیز: مردی که خدای عزّوجلّ به او قرآن داده (یعنی آن را حفظ دارد) و در پاسهای شب و روز آن را بر پا می‌دارد و مردی که خدای عزّوجلّ به او ثروتی داده و او در پاسهای شب و روز آن را بر مستحقّان انفاق می‌کند». حقیقت حسد پسندیده آن است که شخص مسلمان آرزو کند تا همان خیر و نعمتی را که برادر مسلمانش دارد، او نیز داشته باشد، بی آن که زوال آن نعمت را از برادر مسلمان خویش تمنّا کند.

﴿**پس عفو کنید و روی بگردانید**﴾ عفو: ترک بازخواست و انتقام دربرابر گناه و صفح: دور ساختن اثر گناه و خطای دیگران از نفس، یا روگردانیدن از گنهکار است، که شامل ترک مجازات و ترک سرزنش و ملامت وی هر دو می‌شود ﴿**تا خدا فرمان خویش را بیاورد**﴾ یعنی: تا آن‌گاه که فرمانی از سوی خدای سبحان در مورد مجازات یهودیان برای شما برسد، عفو و گذشت پیشه کنید. مضمون این فرمان که بعداً می‌آید: قتل گروهی، تبعید برخی، تعیین جزیه بر برخی دیگر و در امان ماندن کسانی از یهودیان است که اسلام آورند ﴿**که خدا بر هرکاری تواناست**﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: (فَاعْفُوْا وَاصْفَحُوْا حَتّٰی یَأْتِیَ اللهُ بِأَمْرِهْ) را آیهٔ: (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوْهُمْ) منسوخ گردانید.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که: کعب‌بن اشرف شاعری یهودی بود و رسول خدا ﷺ را هجو می‌کرد، پس این آیه دربارهٔ وی نازل شد.

وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٞ ﴿۱۱۰﴾

﴿**و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و هرگونه خیری که پیشاپیش**﴾ برای آخرت ﴿**خویش بفرستید**﴾ بدانید که پاداش و ثواب ﴿**آن را نزد خداوند خواهید یافت**﴾ بدین‌سان، خداوند بزرگ مؤمنان را بر اعمال نیک بر می‌انگیزد تا برایشان در دنیا و آخرت پیروزی عنایت فرماید ﴿**خداوند به آنچه می‌کنید، بیناست**﴾ و از عمل هیچ عمل‌کننده‌ای غافل نمانده پاداش، یا کیفر هیچ عملی ـ چه خیر باشد و چه شرّ ـ نزد وی ضایع نمی‌شود.

وَقَالُواْ لَن يَدْخُلَ ٱلْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَٰرَىٰۗ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْۗ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿۱۱۱﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ یهود مدینه و نصارای نجران نازل شد زیرا یهود می‌گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آن‌که یهودی باشد و نصاری می‌گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آن‌که مسیحی باشد پس هر طایفه‌ای، دیگری را به گمراهی متّهم می‌کرد.

﴿**و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن‌که یهودی یا نصاری باشد. این آرزوهای**﴾ واهی ﴿**آنان است**﴾ یعنی: این فقط آرزوهای خامی است که آنها در دل می‌پرورانند، بی‌آن‌که برای این آرزوهای خام، دلیلی در کتابهای نازل شدهٔ خدا ﷻ وجود داشته باشد ﴿**بگو: اگر راست می‌گویید**﴾ یعنی: اگر در این آرزوهای خام و ادّعاهای باطلتان راست گویید ﴿**برهانتان را بیاورید**﴾ بُرهان: دلیلی است که

با آن یقین به‌دست آید.

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُۥٓ أَجْرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١٢﴾

﴿**چنان نیست**﴾ که می‌پندارند ﴿**بلکه**﴾ دیگران نیز به بهشت وارد می‌شوند و آنان عبارتند از: ﴿**هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند**﴾ یعنی: هر بشری که روی دل به سوی خدا ﷻ نهاده و عملش را برای او خالص گرداند ﴿**و نیکوکار باشد**﴾ یعنی: اعمال شایسته انجام دهد ﴿**پس مزد وی پیش پروردگار اوست**﴾ یعنی: پاداش عمل وی بهشت است ﴿**و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد**﴾ در آخرت. اعمال شایسته: اعمالی‌است که با شرع الهی مطابقت داشته از طریق پیامبران وی علیهم‌السلام صادر شده‌باشد زیرا عمل مقبول الهی دو شرط دارد: اوّل این که آن عمل، خالصانه برای خداوند ﷻ باشد. دوم این که آن عمل، نیکو بوده و با شریعت خداوند ﷻ موافق باشد. پس اگر عمل، خالصانه برای خداوند متعال بود، ولی با شرع انور موافقت نداشت، پذیرفته نیست؛ به همین جهت، رسول خدا ﷺ در این **حدیث‌شریف** فرموده‌اند: «مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ اَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ ✿ هر کس عملی انجام دهد که مطابق با شریعت ما نباشد، آن عمل مردود است».

وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ لَيْسَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ عَلَىٰ شَىْءٍ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ لَيْسَتِ ٱلْيَهُودُ عَلَىٰ شَىْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ ٱلْكِتَٰبَ ۗ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ ۚ فَٱللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ

يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فِيمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن عبّاس روایت شده است که فرمود: چون هیأت نمایندگی نصاراي نجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند، دانشمندان یهودی به ملاقات آنان شتافتند، سپس هر دو گروه در محضر رسول خدا ﷺ با یکدیگر به منازعه پرداختند، در این میان، رافع‌بن حرملهٔ یهودی خطاب به نصاری گفت: شما بر حق نیستید. و بنابراین، به عیسی علیه‌السلام و انجیل کفر ورزید. از آن طرف مردی از اهالی نجران در پاسخ وی گفت: این شمایید که برحق نیستید. به این ترتیب او هم منکر نبوّت موسی علیه‌السلام شده و به تورات کفر ورزید. همان بود که نازل شد: ﴿**یهودیان گفتند که مسیحیان برحق نیستند و مسیحیان گفتند که یهودیان برحق نیستند**﴾ هر طایفه‌ای از آنها خیر و خوبی را از دیگری نفی کرده و آن را به خود اختصاص دادند، درحالی‌که شیوهٔ اهل انصاف این نیست زیرا منصف به حقّی که نزد خصمش وجود داشته باشد اعتراف، و باطل وی را رد می‌کند و هرگز بغضی که علیه دشمنش دارد، او را به انکار حق وانمی‌دارد ﴿**حال آن‌که کتاب آسمانی را می‌خوانند**﴾ یعنی: هر یک از آنها در کتاب خود، تأیید طرف مقابل را که به او کفر ورزیده‌اند، می‌خوانند ﴿**کسانی هم که هیچ‌چیز نمی‌دانند، سخنی همانند سخن آنان گفتند**﴾ یعنی: امّتهای قبل از یهود و نصاری نیز که به کتابهای آسمانی علمی نداشتند، همین سخن را گفتند ﴿**پس خداوند، روز رستاخیز در آنچه باهم اختلاف می‌کردند، میانشان داوری خواهد کرد**﴾ یعنی: خداوند ﷻ آنها را در روز قیامت با هم گرد خواهد آورد، آن‌گاه میانشان با داوری عادلانهٔ خویش رسیدگی کرده، مُحق را به بهشت و مُبطل را به دوزخ رهسپار خواهد ساخت.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَـٰجِدَ ٱللَّهِ أَن يُذْكَرَ فِيهَا ٱسْمُهُۥ وَ

سَعَىٰ فِي خَرَابِهَآ أُوْلَٰٓئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَن يَدْخُلُوهَآ إِلَّا خَآئِفِينَ لَهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي ٱلْأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾

﴿**و کیست ظالم‌تر؟**﴾ استفهام انکاری است، یعنی: کسی ظالم‌تر نیست ﴿**از آن‌کس که نگذارد در مساجد خدا نام وی برده شود**﴾ و کسانی را که برای ادای نماز، ذکر و تلاوت و تعلیم قرآن به مساجد می‌آیند، از آن بازدارد ﴿**و در ویرانی آنها بکوشد**﴾ یعنی: در ویرانسازی بنای آنها، یا در تعطیل کردن طاعات و عبادات در آنها ـ چون تعلیم علم، نشستن در آنها برای اعتکاف و امثال آن از فعالیتهای مشروع دیگر ـ بکوشد؟ چنان‌که مشرکان در روز حدیبیّه با رسول خدا ﷺ همین کار را کردند، آن‌گاه که آن حضرت ﷺ و همراهانشان را از ورود به مکّه بازداشتند ﴿**آنان را نسزد جز این‌که ترسان و لرزان در آنها درآیند**﴾ یعنی: سزاوارشان این بود که با ترس و لرز از هیبت الله ﷻ که پروردگارشان است، به مساجد وارد می‌شدند زیرا مساجد خانه‌های عبادت حق تعالی است. یا معنی این است: کفّار را با جهاد چنان مرعوب کنید که کسی از آنها با احساس امنیّت وارد مساجد شما نشود ﴿**در این دنیا برایشان خواری است**﴾ یعنی: برای این گروهی که مساجد خدا ﷻ را ویران کرده و از ذکر خدای عزّوجلّ در آنها جلوگیری می‌کنند، در دنیا از جانب خداوند متعال خواری و ذلّتی سخت است، که این خواری و ذلّت را به‌دست مؤمنان جهادگر در راه دینش برآنها وارد می‌سازد، بدین‌گونه که مجاهدان مؤمن، آنها را می‌کشند، به اسارت می‌گیرند و بر آنان جزیه وضع می‌کنند ﴿**و برایشان در آخرت عذابی بزرگ است**﴾ در آتش جهنّم.

این آیه مؤمنان را ارشاد می‌کند که باید مساجد خدا ﷻ را از تسلّط کفّار نگه‌دارند، همچنین به مؤمنان اجازه می‌دهد که هرگاه کفّار بیمناک و ذلیل بودند، درهای مساجد را بر رویشان نبندند. مفسّران در تعیین مراد آیه از کسانی که مؤمنان

را از مساجد خدا ﷻ باز می‌دارند و در ویرانسازی آنها می‌کوشند، بر دو قول‌اند؛ قول اوّل این است که: مراد از آنان نصاری هستند که مردم را از ادای نماز در بیت‌المقدِس باز می‌داشتند. قول دوم این است که: مراد از آنان، مشرکان قریشند که رسول خدا ﷺ را در روز حدیبیّه از ورود به مسجدالحرام بازداشتند. ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده، و در بیان **سبب‌نزول** آن نیز هر دو قول روایت شده است.

وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ﴿١١٥﴾

﴿**و از آنِ خداست مشرق**﴾ یعنی طلوعگاه خورشید ﴿**و مغرب**﴾ یعنی غروبگاه آن. آری! طلوعگاه و غروبگاه خورشید و مابین آنها همه ملک خداوند ﷻ است ﴿**پس به هر سو روکنید**﴾ یعنی: به هر سمتی که روی آورید؛ ﴿**آنجا رو به خداست**﴾ امّا این حکم ناظر بر وقتی است که جهت قبله بر نمازگزار پوشیده بماند، یا زمانی که انسان نماز نافله را سوار بر مرکب ادا می‌کند، چنان‌که رسول خدا ﷺ سوار بر مرکبشان به هر سویی که می‌رفت، نماز می‌گزاردند ﴿**بی‌گمان خدا گشایشگر داناست**﴾ فضل و عطای وی محصور و محدود نیست و همه چیز و همه کس را دربر می‌گیرد و علم وی در به سامان آوردن امور خلقش فراگیر است.

در این آیه، رسول خدا ﷺ و یارانشان که از مکّه اخراج شده و از مسجد و مصلاّی خود رانده شده بودند، مورد دلجویی قرار گرفته‌اند.

این آیه در رأی جمهور علما منسوخ است زیرا چنان‌که ابن‌جریر طبری می‌گوید: «این حکم قبل از دستور روی آوردن به قبله نازل شده بود تا این عقیدهٔ سردمداران ادیان پیشین را إبطال کند که می‌پنداشتند؛ عبادات جز در معابد درست نیست». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «اوّلین چیزی از قرآن که برای ما منسوخ شد ـ و

خدا داناتر است ـ موضوع قبله بود ». امّا به قولی: حکم این آیه، مربوط به نماز نافلهٔ سوار بر مرکب است؛ چنان‌که در تفسیر آن بیان شد.

اگر کسی سعی و تلاش خود را در یافتن جهت قبله کرد ولی موفّق نشد که آن را بیابد، لذا اجباراً به غیر جهت قبله نماز گزارد، نمازش نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالك و احمد) جایز است، ولی در رأی مالك، إعادهٔ نماز در وقت آن برایش مستحب می‌باشد. امّا شافعی می‌گوید: نماز وی درست نیست زیرا قبله شرطی از شروط نماز می‌باشد. لیکن در صحّت ادای نماز نافلهٔ سوار بر مرکب ـ به هر سویی که روی آورَد ـ در میان فقها اختلافی نیست.

وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۖ بَل لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ كُلّٞ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ﴿١١٦﴾

﴿و گفتند: خداوند فرزندی برای خود برگزیده است﴾ یهودیان گفتند: عُزَیر پسر خداست، نصاری گفتند: مسیح پسر خداست و کفّار عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند. مراد آیهٔ کریمه ـ چنان‌که در بیان **سبب نزول** آمده است ـ ردّ پندار همهٔ این گروه‌هاست ﴿**او منزّه است**﴾ از آنچه به وی از برگزیدن فرزند نسبت می‌دهند ﴿**بلکه هرآنچه در آسمانها و زمین است، از آنِ اوست**﴾ از آن‌جمله؛ عُزَیر و عیسی و فرشتگان همگی بندگان خاضع خداوند ﷻ هستند که از عبادت وی سر بر نمی‌تابند، لذا چگونه می‌توانند فرزندان خدا ﷻ باشند؟ ﴿**و همه سر به راه او هستند**﴾ یعنی: همهٔ آنها به بندگی پروردگار قیام نموده و برای او خاضعند، پس چگونه فرزند وی می‌باشند؟ ابن عبّاس رضی الله عنهما از رسول خدا ﷺ در **حدیث شریف قدسی** روایت می‌کند که فرمودند: « خدای متعال فرمود: فرزند آدم تکذیبم کرد و دشنامم داد؛ تکذیب وی در این است که می‌پندارد، من قادر به بازگرداندن حیات

وی به شکل اوّلیهٔ آن نیستم. امّا دشنام‌دادن وی، در این گفته‌اش در بارهٔ من است که: من فرزند دارم، در حالی که من پاک و منزّهم از آن‌که همسر یا فرزندی برگزینم».

بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿١١٧﴾

﴿نوپدیدآورندهٔ آسمانها و زمین است﴾ یعنی: حق تعالی آفرینش آنها را بدون نمونهٔ پیشینی آغاز و إبداع کرده است ﴿و چون به کاری اراده کند﴾ یعنی: اراده کند که چیزی را بیافریند، یا آن را به‌سامان آورد ﴿فقط می‌گوید: به وجود بیا، پس بی‌درنگ موجود می‌شود﴾ یعنی: هرچه را که اراده کند، با گفتن کلمهٔ «کُنْ باش»، می آفریند، از آن رو که قدرت وی کامل است، پس چگونه برای وی فرزندی است؟

وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ لَوۡلَا يُكَلِّمُنَا ٱللَّهُ أَوۡ تَأۡتِينَآ ءَايَةٞۗ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِم مِّثۡلَ قَوۡلِهِمۡۘ تَشَٰبَهَتۡ قُلُوبُهُمۡۗ قَدۡ بَيَّنَّا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾

﴿بی‌خردان﴾ یعنی: مشرکان عرب ﴿گفتند: چرا خداوند﴾ بی‌واسطه ﴿با ما سخن نمی‌گوید﴾ تا ما را از نبوّت محمّد ﷺ خبر دهد و ما بدانیم که او پیغمبر است ﴿یا چرا معجزه‌ای برای ما نازل نمی‌شود﴾ به‌عنوان نشانه‌ای بر نبوّت وی ﴿آن کسانی که

پیش از اینان بودند ﴾ یعنی: یهود و نصاری ﴿**نیز مانند سخن آنان را گفتند، دل و درونشان همانند است** ﴾ در اتّفاقشان بر کفر و طرح خواسته‌های ناروا و پیشنهاد فرستادن معجزات از سوی خدای سبحان ﴿**ما نشانه‌های خود را برای مردمی که اهل یقین هستند** ﴾ یعنی: برای آنان که به حق اعتراف کرده و به اوامر ما گردن می‌نهند و تصدیق‌کنندهٔ ما می‌باشند ﴿**روشن ساخته‌ایم** ﴾ امّا آنان که خداوند ﷻ بر دلهایشان مهر نهاده و بر شنوایی و بینایی‌شان پرده‌ای است، اگر هر نشانه و معجزه‌ای را هم ببینند، ایمان نمی‌آورند تا آن‌که عذاب دردناک الهی را مشاهده کنند. چنان‌که این معنی در آیهٔ دیگری آمده است.

سبب‌نزول آیهٔ کریمه این بود که رافع‌بن خزیمه به رسول خدا ﷺ گفت: اگر چنان‌که ادّعا می‌کنی، به حق فرستاده خداهستی، به خدا بگو که با ما سخن بگوید تا سخن وی را بشنویم. پس خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد.

إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗاۖ وَلَا تُسۡـَٔلُ عَنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَحِيمِ ﴿١١٩﴾

آن‌گاه خداوند متعال بعد از ردّ درخواست کافران در مورد سخن‌گفتنشان با وی در مورد صحّت نبوّت، تأکید می‌کند که محمّد ﷺ فرستادهٔ بر حقّ وی است: ﴿**ما تو را به‌حق فرستادیم تا مژده دهنده و بیم‌دهنده باشی** ﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی تو را مژده‌دهندهٔ بهشت و بیم‌دهنده از دوزخ فرستادیم». ﴿**و دربارهٔ دوزخیان از تو پرسشی نخواهد شد** ﴾ یعنی: وظیفهٔ تو ابلاغ است و بس و تو در این مورد که چرا دوزخیان ایمان نیاورده‌اند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیری و بدان‌که مسیرشان خواه‌ناخواه به سوی جهنّم است.

وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ ٱلْيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ
قُلْ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلْهُدَىٰ ۗ وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم بَعْدَ
ٱلَّذِى جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ ۙ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾

﴿**و یهودیان و مسیحیان هرگز از تو راضی نمی‌شوند، مگر آن‌که از کیش آنان پیروی کنی**﴾ یعنی: اگر تمام پیشنهاداتشان را هم بپذیری و برآورده کنی، از تو خشنود نمی‌شوند زیرا خواستهٔ آنها، معجزات و نشانه‌هایی نیست که به تو پیشنهاد می‌کنند، بلکه خواستهٔ واقعی آنها برگرداندنت از دینت به سوی دین خودشان و پیروی‌ات از خواسته‌ها و هوسهایشان است. همچنین است هر بدعت گذار و پیرو هوای نفسی که جز پیروی از هوی و هوس خویش، هیچ‌چیز دیگر او را از اهل حق راضی نمی‌گرداند. پس ای محمّد ﷺ! از تلاش برای راضی‌نمودنشان دست بر دار و به آنان ﴿**بگو: هدایت**﴾ حقیقی ﴿**تنها هدایت الهی است**﴾ نه آنچه که شما بر آنید از شریعتهای منسوخ‌شده و کتابهای تحریف‌شده ﴿**و اگر پس از آن علمی که بر تو فرود آمده‌است، باز از هوسهایشان**﴾ یعنی: از تحریفاتی که در کتب خود آورده‌اند، از بدعت آفرینی‌هایی که در دین خود کرده‌اند و از احکام و اندیشه‌های ناروایشان؛ ﴿**پیروی کنی، دربرابر خدا سرور و یاوری نخواهی داشت**﴾ این هشدار سختی است که هرچند مخاطب آن رسول اکرم ﷺ اند، ولی مراد کنایی از آن امّت ایشانند که باید به‌هوش باشند تا مبادا در کمین هواها و گرایش به آیین‌های دیگر بیفتند و رضای بدعت‌گزاران را بجویند؛ که هر کس چنین باشد، خوار و بی‌مقدار است.

سبب‌نزول آیهٔ کریمه بنا به یکی از روایات این بود که: یهودیان از رسول خدا ﷺ خواهان متارکه شده و به ایشان وعده می‌دادند که در صورت

موافقت با این پیشنهاد ، ممکن است از ایشان پیروی کنند .

ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَتۡلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۗ وَمَن يَكۡفُرۡ بِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴿١٢١﴾

﴿**کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم**﴾ به قولی : مراد از آنان مسلمانانند . به قولی دیگر : مراد کسانی از اهل کتابند که مسلمان شده‌اند . چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آن آمده است : آیهٔ کریمه دربارهٔ کسانی نازل شد که همراه جعفربن ابی‌طالب رضی الله عنه با کشتی از سرزمین حبشه به مدینه آمدند و آنها جمعاً چهل مرد از اهالی حبشه و شام بودند . امّا ضحاک می‌گوید : « آیهٔ کریمه دربارهٔ یهودیانی نازل شد که ایمان آوردند » . آری ! اینان ﴿**آن را چنان‌که حقّ تلاوت آن است، می‌خوانند**﴾ یعنی : اینان از کتاب خدا جل جلاله پیروی کرده و به مفادّ آن عمل می‌کنند ، پس حلال آن را حلال ، و حرام آن را حرام می‌شناسند، تحریف و تبدیلی در آن پدید نمی‌آورند و آن را بر غیر تأویلش ، معنی نمی‌کنند . این تفسیر ابن‌مسعود رضی الله عنه از جملهٔ : (يَتۡلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهْ) است . ولی عمربن خطاب رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید : « آنان کسانی هستند که چون به آیهٔ رحمت برسند ، آن را از خداوند متعال درخواست می‌کنند و چون به آیهٔ عذاب برسند ، از آن به خدا جل جلاله پناه می‌برند » . نقل است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز چنین می‌کردند . ﴿**آنان کسانی هستند که به آن**﴾ یعنی : به قرآن ﴿**ایمان می‌آورند**﴾ ولی ﴿**کسانی که بدان**﴾ یعنی : به کتاب الهی ﴿**کفر ورزند، همانانند که زیانکارانند**﴾ در دنیا و آخرت و عذاب بر آنان لازم شده است .

يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَنِّي

فَضَّلْتُكُمْ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٢٢﴾ وَٱتَّقُواْ يَوْمًا لَّا تَجْزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْـًٔا
وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَٰعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾ ۞
وَإِذِ ٱبْتَلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ
إِمَامًا ۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِى ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِى ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٢٤﴾

﴿**ای بنی‌اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و این‌که شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید و از روزی که کسی به داد کسی نرسد و از کسی بدل و بلاگردانی پذیرفته نشود و شفاعت به حال او سود ندهد و یاری نیابند، بترسید**﴾ تفسیر نظیر این دو آیه، در آیات (۴۷ و ۴۸) از همین سوره گذشت. بقاعی می‌گوید: «خداوند متعال آنچه را که در آغاز داستان بنی‌اسرائیل از یادآوری نعمتها و هشداردادن از عذاب بیان کرده بود، در اینجا تکرارکرد تا روشن شود که این خلاصهٔ داستان است».

آن‌گاه خداوند متعال برای توجّه‌دادن به مقام و شرف ابراهیم خلیلش علیه‌السلام و این‌که او را امام و پیشوای یکتاپرستی برای مردم گردانید، می‌فرماید: ﴿**و چون ابراهیم را پروردگارش ابتلا کرد**﴾ ابتلا: امتحان و آزمایش انسان با مکلّف کردن وی به اموری است که انجام یا ترک آنها بر وی دشوار است تا در برابر آن پاداش دریافت دارد. و آزمایش ابراهیم علیه‌السلام: ﴿**با کلماتی**﴾ بود که این کلمات عبارت است از این فرمودهٔ باری تعالٰی: «إِنِّيْ جٰاعِلُكَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً ۞ من تو را پیشوای مردم می‌گردانم». ﴿**و او آنها را به‌انجام رساند**﴾ یعنی: ابراهیم علیه‌السلام با این گفتهٔ خود: «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ ۞ و از دودمانم نیز به امامت بگمار»؛ خواهان ازدیاد مضمون آن کلمات شد. یا معنای: (فَأَتَمَّهٰا) این است: ابراهیم علیه‌السلام به بهترین وجه به حقّ امامت قیام کرد. ابن‌کثیر از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما نقل می‌کند که فرمود: مراد از «کلمات»، ده سنّت ابراهیمی است که پنج سنّت از آنها مربوط به سر انسان و پنج دیگر در سایر

اعضای وی است که مجموعاً ده خصلت‌اند و به خصلتهای فطرت معروف می‌باشند و عبارتند از:
۱ ــ شستن دهان. ۲ ــ شستن بینی. ۳ ــ مسواک کردن. ۴ ــ کوتاه کردن سبیل. ۵ ــ بازکردن موهای سر از وسط. ٦ ــ ختنه کردن. ۷ ــ گرفتن ناخن‌ها. ۸ ــ تراشیدن موی زیر بغل. ۹ ــ ستردن موی زهار. ۱۰ ــ استنجا به آب.

ابن‌کثیر در مورد هدف از «کلمات»، روایات و نظرات دیگری را نیز بیان کرده، آن‌گاه به نقل از ابن‌جریر طبری می‌گوید: «جایز است که مراد از «کلمات» همهٔ این روایات باشد و جایز است که بعضی از این آرا صحیح باشد. امّا در این باره حدیث صحیح و مورد اتّفاقی نداریم که حتماً یکی از آنها را بنابر تعیّن نام ببریم».

﴿**ابراهیم گفت: و از دودمانم نیز**﴾ یعنی: پروردگارا! از دودمانم نیز پیشوایانی را برانگیز. خداوند ﷻ ﴿**فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد**﴾ یعنی: در میان دودمانت عاصیان و ستمکاران نیز وجود دارند و بدان که آنان شایستگی پیشوایی را نداشته و به حقّ آن قیام نمی‌ورزند، لذا این موهبت من به آنان نمی‌رسد. آری! امام و پیشوا ــ چنان‌که در روایات آمده است ــ ناگزیر باید از اهل عدالت و عمل به شرع باشد و هرگاه از جادّهٔ عدل و عمل به شرع منحرف شد؛ ستمگر می‌شود.

پس این آیه، در واقع دستوری به مؤمنان است که: هرگز ستمگری را متولّی امور شرع و زمامدار جامعهٔ اسلامی نگردانند زیرا امام از آن روی به پیشوایی برگزیده می‌شود که به سخن و عمل وی در امور دین اقتدا شود، پس اگر او ظالم یا فاسق باشد، مقتدیان و پیروان خویش را گمراه و از صراط مستقیم منحرف می‌سازد. بنابراین، خواستهٔ ابراهیم‌ علیه السلام فقط در حقّ کسانی از دودمانش اجابت شد که شایستهٔ امامت و پیشوایی هستند، نه در حقّ ستمگران آنان.

وَإِذْ جَعَلْنَا ٱلْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَٱتَّخِذُوا۟ مِن

مَّقَامِ إِبْرَٰهِـۧمَ مُصَلًّىۖ وَعَهِدْنَآ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ﴿١٢٥﴾

﴿و یاد کنید﴾ ای اعراب! این نعمتم را بر خود ﴿که چون خانهٔ کعبه را **بازگشتگاه قرار دادیم**﴾ که حجّاج بعد از پراکنده‌بودنشان در نقاط مختلف جهان، در آن بازگشتگاه گرد هم می‌آیند ﴿و﴾ قرار دادیم خانهٔ کعبه را ﴿**حرم امن مردم**﴾ یعنی: محلّ امنی که نباید کسی در آن از کسی بترسد، چنان‌که بر کسی که به آن پناه ببرد، حدّ اقامه نمی‌شود، لذا کسی که به آن وارد شود، از هر نظر ایمن است.

﴿و﴾ گفتیم: ﴿**از مقام ابراهیم نمازگاهی بسازید**﴾.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از عمربن خطاب رضی الله عنه روایت شده است که فرمود؛ [هنگامی که رسول خدا ﷺ به برابر مقام ابراهیم رسیدند] فرمودند: «این مقام ابراهیم است. گفتم: یا رسول‌الله! آیا آن را نمازگاهی نمی‌سازید؟ به همین مناسبت بود که آیهٔ فوق نازل شد». همچنین ابن عمر از پدرش رضی‌الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «با پروردگارم در سه چیز موافقت نمودم؛ در حجاب، در اسیران بدر و در مقام ابراهیم». یعنی: در هر سه مورد بر تأیید رأی من آیه نازل شد. مقام ابراهیم علیه السلام: سنگ معروفی است که ابراهیم علیه السلام برای بنای کعبه برروی آن می‌ایستاد و هنگامی که او و پسرش اسماعیل علیهماالسّلام دیوار کعبه را بالا می‌آوردند و به آن ضرورت افتاد، اسماعیل علیه السلام آن را آورد تا پدرش بر آن بایستد. این سنگ به دیوار کعبه چسبیده بود و اوّلین کسی که آن را به‌جای فعلی آن انتقال داد، عمربن خطاب رضی الله عنه بود. مقام ابراهیم علیه السلام برای مردم معروف است و آنان مکلّفند که در آن دو رکعت نماز طواف را ادا کنند.

علما در این باره که نخستین بانی خانهٔ کعبه چه کسی بود، اختلاف‌نظر دارند. ابن‌کثیر پس ازآن‌که نظرهای مختلف در این رابطه را نقل می‌کند، می‌گوید:

«غالب کسانی که به این روایات استناد می‌کنند، مرجع آنها منابع اهل کتاب است و اینها اخباری است که نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب و نه بر آنها ـ صِرفاً ـ می‌شود اعتماد کرد، امّا اگر حدیثی در این باره به صحّت رسید، پس بر سر و چشم می‌پذیریم».

﴿و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه‌ام را پاکیزه گردانید﴾ از بتها، حضور کفّار، پلیدیها، از طواف کردن شخص جُنب و حایض و از هر پلیدی دیگری ﴿برای طواف‌کنندگان و معتکفان﴾ عَاکِفْ: کسی است که برای انجام دادن عبادت، مقیم و پایبند مسجد می‌شود. بعضی گفته‌اند: عاکِف، مجاور مکّه است، نه مقیم مکّه و از اهالی آنجا. ﴿و﴾ خانه‌ام را پاکیزه گردانید برای ﴿رکوع و سجده‌کنندگان﴾ یعنی: برای نمازگزاران.

فقها در بیان احکام این آیه گفته‌اند:

۱ ـ گزاردن دو رکعت نماز طواف واجب است.

۲ ـ کسی که وارد حریم کعبه می‌شود از انتقام‌گرفتن ایمن است، امّا حدود در سرزمین حرم إقامه می‌شود، نه در خَود خانهٔ کعبه.

۳ ـ گماردن ظالم یا فاسق به رهبری سیاسی و قضائی جامعهٔ اسلامی جایز نیست. لیکن باید گفت که حاکم با ارتکاب فسق، خود به خود عزل نمی‌شود تا اهل حلّ و عقد او را بر کنار نکنند.

۴ ـ نماز گزاردن در مسجدالحرام بر طواف نفل فضیلت بیشتری دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَـٰذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَٱرْزُقْ أَهْلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُم بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ ۖ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُۥ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُۥٓ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِ ۖ

وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿١٢٦﴾

﴿و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! اینجا را﴾ یعنی: مکّه را ﴿شهری امن بگردان﴾. در احادیث شریف آمده است که: رسول اکرم ﷺ دربارهٔ مدینه ـ همانند دعای ابراهیم علیه السلام در مورد مکّه ـ دعاهای بسیاری نمودند و مدینهٔ منوّره را حرم امنی قرار دادند، از جملهٔ آنها این **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن مالک رضی الله عنه است: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُحَرِّمُ مٰابَیْنَ جَبَلَیْهٰا مِثْلَ مٰاحَرَّمَ بِهِ اِبْرٰاهِیْمُ مَکَّةَ، اَللّٰهُمَّ بٰارِكْ لَهُمْ فِیْ مُدِّهِمْ وَ صٰاعِهِمْ ✿ بار خدایا! من میان هر دو کوه مدینه را حرام قرار می‌دهم، چنان‌که ابراهیم مکّه را حرام قرار داد. بار خدایا! به آنان (مردم مدینه) در مدّ و پیمانهٔ آنها برکت بده».

﴿و از اهلش﴾ یعنی: از اهل مکّه ﴿هر کس از آنان را که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، از میوه‌ها روزی ده﴾ نه کسی را که کفر ورزیده است. امّا خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿و هر کس که کفر ورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم﴾ از رزق و روزی این دنیا. یعنی: مطمئناً من مؤمنان از اهل این خانه را روزی می‌بخشم، ولی کافران را نیز روزی می‌رسانم زیرا رزق و روزیم همانند امامت و پیشوایی نیست که فقط به پارسایان و مؤمنان اختصاص داشته و به دیگری نرسد، بلکه روزی‌ام هم به مؤمنان می‌رسد و هم به کفّار ﴿سپس دچار عذاب دوزخش سازم﴾ یعنی: کافر را در آخرت به گونه‌ای گرفتار عذاب آتش می‌گردانم که راه نجاتی از آن نداشته باشد ﴿و چه بد سرانجامی است﴾ آن سرانجام شومی که در انتظارشان است.

وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِـۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿١٢٧﴾

﴿و چون ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانهٔ کعبه را بر افراشتند﴾ بر زیربنا و اساس

ثابت و استواری، گفتند: ﴿**پروردگارا! از ما بپذیر**﴾ این کار پاکیزه را ﴿**که درحقیقت تویی شنوایِ دانا**﴾ دعای ما را می‌شنوی و نیّتمان را می‌دانی. رسول خدا ﷺ نیز در سی و پنج سالگی ـ آن‌گاه که قریش خانهٔ کعبه را تجدید بنا می‌کردند ـ در ساختن خانهٔ کعبه سهم داشتند و همراه با قریشیان سنگ انتقال می‌دادند. چنان که ارادهٔ الهی بر آن بود که آن حضرت ﷺ قرار دهندهٔ «حجرالاسود» در محلّ آن باشند، که این داستان به تفصیل در کتابهای سیرت آمده است.

رَبَّنَا وَٱجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۱۲۸﴾

همچنان ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام دعا کردند: ﴿**پروردگارا! ما را تسلیم خود قرار ده**﴾ یعنی: مارا بر اسلام استوار و پایدار گردان، یا بر اسلام ما بیفزای. افزونی در اسلام، به افزودن ایمان و اعمال نیکوست ﴿**و از نسل ما امّتی فرمان‌بردار خود بساز**﴾ که عبارت است از: امّت محمّد ﷺ. بعضی گفته‌اند: مراد اعرابند زیرا همانها نسل و تبار ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام هستند ﴿**و مناسک ما را به ما بنما**﴾ یعنی: ما را به مناسک حجّ و مواضع ذبح قربانی‌مان راهنمایی فرما ﴿**و از ما درگذر که تویی توبه‌پذیر مهربان**﴾. مجاهد می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام دعا کرد: پروردگارا! مناسک ما را به ما بنما! پس جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و او را به محلّ کنونی خانهٔ کعبه آورد و گفت: ستونهای آن را برافراز. ابراهیم علیه السلام ستونهای آن را برافراشت و بنای آن را به انجام رساند. سپس جبرئیل علیه السلام دست وی را گرفته و او را به سوی منی برد و چون به موضع جمرهٔ عقبه رسیدند، ناگهان دیدند که ابلیس در پای درخت ایستاده است، جبرئیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام گفت: تکبیر بگو و او را با سنگریزه بزن. ابراهیم علیه السلام تکبیر گفت و او را به هفت سنگریزه زد. ابلیس عقب

رفت تا به موضع جمرهٔ میانه رسید. ابراهیم علیه‌السلام بار دیگر او را به هفت سنگریزه زد و تکبیر گفت و در موضع جمرهٔ سوم نیز چنان کرد. سپس جبرئیل علیه‌السلام دستش را گرفت و او را به مشعرالحرام برد و گفت: این مشعرالحرام است. آن‌گاه به راه افتادند تا او را به عرفات برد و گفت: آیا آنچه را که به تو نمایاندم شناختی؟ و سه‌بار این جمله را تکرار کرد. ابراهیم علیه‌السلام گفت: «عَرِفْتُ ✿ آری! شناختم، بدین جهت است که آن را «عرفات» نامیدند. آن‌گاه به ابراهیم علیه‌السلام گفت: پس برای حجّ ندا در ده. ابراهیم علیه‌السلام پرسید: چگونه ندا در دهم؟ جبرئیل علیه‌السلام گفت: بگو، هان! ای مردم! پروردگارتان را اجابت کنید. ابراهیم علیه‌السلام ندا در داد و بندگان خدا جل جلاله چنین اجابت گفتند: «لَبَّیْكَ، اَللّٰهُمَّ لَبَّیْك ✿ به‌فرمان حاضریم پروردگارا! به فرمان حاضریم». پس هر کس در آن روز ابراهیم علیه‌السلام را اجابت گفته است، او حتماً حجّ انجام می‌دهد.

رَبَّنَا وَٱبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾

همچنین ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام دعا کردند: ﴿**پروردگارا! در میان آنان**﴾ یعنی: در میان اعرابی که از نسل ما دو تن هستند ﴿**رسولی از خودشان برانگیز**﴾ که خداوند جل جلاله این دعای ایشان را پذیرفت و از نسل ایشان فرستاده‌ای برانگیخت که حضرت محمّد صلی الله علیه وسلم اند. فرستاده‌ای: ﴿**که آیات تو را بر آنان بخواند**﴾ یعنی: دعای ابراهیم علیه‌السلام متضمّن این خواسته نیز بود که خداوند متعال بر آن پیامبر، قرآنی نازل کند که خوانده شود ﴿**و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد**﴾ حکمت: شناخت دین، فهم

احکام آن و فهم شریعت است ﴿**و پاکیزه‌شان کند**﴾ از شرک و سایرگناهان ﴿**که تو خود عزیز**﴾ شکست‌ناپذیر و ﴿**حکیمی**﴾ در افعال و سخنان خویش، پس از روی حکمت و فرزانه گی، هر چیز را در جایگاه آن قرار می‌دهی. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوامامهﷺ آمده است که فرمود؛ گفتم: یا رسول الله! سرآغاز کار رسالت شما چه بود؟ فرمودند: «سرآغاز آن دعای پدرم ابراهیم بود، عیسی نیز به بعثت من بشارت داد و مادرم (در خواب) دید که از وی نوری خارج شد که قصرهای شام از آن روشن گشت». مراد این است که اوّلین کسی که رسول خداﷺ را در میان مردم یادکرد و مشهور ساخت، ابراهیمﷺ بود. ابن‌کثیر می‌گوید: «مخصوص گرداندن سرزمین شام به ظهور نور رسالت در آن، به استقرار دین و نبوّت آن حضرت ﷺ در سرزمین شام اشاره دارد، از این جهت، شام در آخرالزّمان دار اسلام و اهل آن خواهد بود و در آن عیسی‌بن‌مریم علیهماالسّلام فرود خواهد آمد».

وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَٰهِـۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُۥ ۚ وَلَقَدِ ٱصْطَفَيْنَـٰهُ فِى ٱلدُّنْيَا ۖ وَإِنَّهُۥ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ ﴿۱۳۰﴾

آن‌گاه خداوند ﷻ در محکومیّت عقیدهٔ شرک آلود کفّار ــ اعم از مشرکان و اهل کتاب ــ که مخالف با آیین ابراهیمﷺ است، می‌فرماید: ﴿**و چه کسی از آیین ابراهیم روی بر می‌تابد، مگر آن کسی که سبکسر باشد**﴾ یعنی: فقط کسی از آیین حنیف ابراهیم روی بر می‌تابد که نسبت به خویشتنِ خویش جاهل بوده و در مصلحت خویش نیندیشد و لذا خود را به نابودی بکشاند ﴿**و ما او را**﴾ یعنی: ابراهیمﷺ را ﴿**در دنیا برگزیدیم**﴾ هنگامی که او را به پذیرش و تبلیغ اسلام مأمور کردیم ﴿**و هم او، در آخرت از شایستگان است**﴾ و از نیکبختان؛ پس کسی که راه و

روش او را فروگذاشته و گمراهی را انتخاب نماید، بسی نابخرد و نادان است.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: عبدالله‌بن سلام دو برادرزاده‌اش به نامهای سلمه و مهاجر را به سوی اسلام دعوت کرد، سلمه دعوت وی را پذیرفت و مسلمان شد، امّا مهاجر سر باز زد؛ پس این آیهٔ کریمه نازل گردید.

إِذْ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسْلِمْ ۖ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٣١﴾

﴿**هنگامی که پروردگارش به او**﴾ یعنی: به ابراهیم‌علیه‌السلام ﴿**فرمود: تسلیم شو**﴾ یعنی: به دین اسلام چنگ بزن و برای خداوند بزرگ، مخلص و منقاد باش ﴿**گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم**﴾ و فرمان پروردگارم را لبّیك گفتم.

وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبْرَٰهِـۧمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَٰبَنِىَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٣٢﴾

﴿**و**﴾ شما منحرفان اهل کتاب، به غلط مدّعی آن هستید که ابراهیم‌علیه‌السلام و فرزندانش یهودی یا نصرانی بوده‌اند زیرا: ﴿**ابراهیم و یعقوب به همان سفارش کردند**﴾ یعنی: به سفارش خدا جلّ‌جلاله در تمسّك به آیین اسلام، یا به گفتن کلمهٔ: (أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينْ) سفارش کردند ﴿**فرزندان خود را**﴾ یعنی: یعقوب‌علیه‌السلام نیز فرزندان خود را همچون ابراهیم‌علیه‌السلام به این راه و روش سفارش نمود، درحالی‌که می‌گفت: ﴿**ای فرزندان من! خداوند این دین را برای شما برگزیده‌است**﴾ یعنی: دین اسلام را، همان آیینی را که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم از بارگاه خدا جلّ‌جلاله آورده ﴿**پس البتّه نباید جز در حالت مسلمانی بمیرید**﴾ یعنی: به اسلام چنگ زنید و از آن جدا نشوید تا آن که

چون مرگتان در رسد، درحالی بمیرید که بر دین اسلام پایدار هستید. لذا مراد یعقوب‌ﷺ فقط این نبود که تنها در هنگام مرگ بر حالت اسلام بمیرند، بلکه مراد وی پایداری ایشان بر اسلام در همهٔ حالات تا هنگام مرگ است زیرا انسان می‌داند که خواهد مرد، امّا نمی‌داند که چه وقت؟.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند: آیا تو نمی‌دانی که یعقوب در روز مرگش فرزندان خود را به یهودیّت سفارش کرد؟ پس این آیه در ردّ این ادّعای بی‌اساسشان نازل شد.

أَمْ كُنتُمْ شُهَدَآءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ ٱلْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنۢ بَعْدِى قَالُوا۟ نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبْرَٰهِۦمَ وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ إِلَٰهًا وَٰحِدًا وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾

آن‌گاه خداوند بزرگ در ردّ پندار یهود و نصاری که به ابراهیم‌ﷺ و فرزندانش نسبت یهودیّت یا نصرانیّت می‌دهند و در ردّ عقیدهٔ مشرکان که از آیین توحیدی ابراهیم‌ﷺ انحراف ورزیدند، می‌فرماید: ﴿**آیا وقتی که مرگ یعقوب فرا رسید، حاضر بودید؟**﴾ یا که بر او افترا می‌بندید؟ حضور مرگ: حضور نشانه‌ها و مقدّمات آن است. آری! شما حاضر نبودید، ولی ما حاضر و ناظر بودیم ﴿**هنگامی که به پسران خود گفت: پس از مرگ من چه کسی را می‌پرستید؟**﴾ فرزندان وی در پاسخش ﴿**گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدایی یگانه است، می‌پرستیم**﴾ هر چند اسماعیل‌ﷺ عموی یعقوب‌ﷺ بود، امّا فرزندانش او را نیز پدر نامیدند زیرا اعراب عمو را نیز پدر می‌نامند ﴿**و ما در برابر او تسلیم هستیم**﴾ بدین‌گونه بود که یعقوب‌ﷺ در هنگام مرگ از فرزندانش پیمان گرفت که خدای

یگانه را بپرستند و با او چیزی را شریک نگیرند، و آنها بر این پیمان اقرار کردند، پس این اقرارشان خود گواه این حقیقت است که آنان موحّد و مسلمان بوده‌اند و یعقوب‌عليه‌السلام نیز براساس این اعتراف به مسلمان بودنشان گواهی داد. ابن‌کثیر می‌گوید: «ظاهراً یعقوب فرزند اسحاق، در حیات ابراهیم‌عليه‌السلام و ساره به دنیا آمد».

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْـَٔلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٤﴾

﴿**این امّتی است که درگذشته است**﴾ تِلْكَ: به ابراهیم‌عليه‌السلام و فرزندانش و یعقوب‌عليه‌السلام و فرزندانش اشاره دارد. اُمَّتْ: یعنی: گروه و جماعت ﴿**دست‌آوردشان برای خودشان و دست‌آورد شما برای خودتان است و از آنچه آنان می‌کرده‌اند، شما بازخواست نمی‌شوید**﴾ این هشداری است به یهود زیرا آنان با تکیه بر این پندار که منسوب به پیشینیان صالحی هستند و با مغرورشدن به این تکیه‌گاه، از پیروی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم سرباز زدند. آری! یهودیان باید بدانند که دست‌آورد هر گروهی به خودش مربوط بوده و کارنامهٔ پدران، هیچ سودی به حال فرزندانشان ندارد و هرگز به دردشان نخواهد خورد. این آیه همچنین ردّی است بر کسانی‌که به عمل گذشتگان خویش اتّکا کرده و دل خود را با چنین آرزوهای باطلی خوش می‌کنند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** نیز آمده‌است: «مَنْ اَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ ✿ هر کس عملش بر وی کند آید، نسبش به نفع وی شتاب نمی‌کند». مراد این است که شما از حسنات گذشتگان نسبی خود سودی نمی‌برید، به گناهانشان هم مؤاخذه نمی‌شوید و از اعمالشان موردبازپرسی قرار نمی‌گیرید، چنان‌که آنان نیز از اعمال شما مورد بازپرسی قرار نمی‌گیرند.

وَقَالُواْ كُونُواْ هُودًا أَوْ نَصَـٰرَىٰ تَهْتَدُواْ قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَٰهِـۧمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۵﴾

﴿ و گفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت شوید ﴾ یعنی: یهودیان به مسلمانان گفتند: یهودی شوید و نصاری به مسلمانان گفتند: مسیحی شوید تا به حق راه یابید، چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** نیز آمده است. ﴿ **بگو: چنین نیست، بلکه** ﴾ هدایت و رستگاری در پیروی از ﴿ **آیین ابراهیم حنیف است** ﴾ حَنِیف: یعنی: گرایش یافته از تمام ادیان باطل به سوی دین حق. حنیفیّت؛ کیش و آیین اسلام است ﴿ **و او از مشرکان نبود** ﴾ این تعریض و کنایه‌گویی به یهود و نصاری است. یعنی: ابراهیم علیه‌السلام مانند شما به خدای عزّوجلّ مشرک نبود، پس چگونه ادّعا می‌کنید که او بر آیین یهودیّت یا نصرانیّت بوده است؟

قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَـٰعِيلَ وَإِسْحَـٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ وَمَآ أُوتِىَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِىَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾

خداوند متعال در این آیه بندگان مؤمنش را به سوی ایمان تفصیلی به آنچه که به وسیلهٔ حضرت محمّد صلی الله علیه وسلم بر ایشان نازل نموده و به ایمان اجمالی به آنچه که بر پیامبران پیشین نازل کرده، ارشاد می‌نماید و از برخی از پیامبران علیهم‌السلام به اسم نام

برده و از بقیّهٔ آنها به اجمال یاد می‌کند: ﴿**بگویید**﴾ ای مسلمین! ﴿**ایمان آورده‌ایم به خداوند**﴾. از ابی‌هریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: اهل کتاب، تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به زبان عربی تفسیر می‌کردند، لذا رسول خدا صلی الله علیه وسلم در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه بگویید: به خداوند و به آنچه نازل کرده ایمان آورده‌ایم ـ تا به آخر آیه». ﴿و﴾ نیز ایمان آورده‌ایم ﴿**به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده**﴾ أَسْباط: فرزندان دوازده گانهٔ یعقوب علیه السلام هستند که هریک از آنها فرزندانی داشته اند. «سبط» در بنی‌اسرائیل به‌منزلهٔ «قبیله» در میان اعراب است ﴿و﴾ ایمان آورده‌ایم ﴿**به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به همهٔ پیامبران از سوی پروردگارشان داده‌شده، میان هیچ‌یک از آنان فرق نمی‌گذاریم**﴾ که به برخی از آنها ایمان آورده و به برخی دیگر کافر گردیم، چنان‌که یهود و نصاری کردند، بلکه ما مسلمانان به تمام انبیا و پیامبرانی که خداوند جل جلاله فرستاده و به همهٔ کتابهایی که نازل نموده، ایمان داریم ﴿**و ما در برابر او تسلیم هستیم**﴾ و هیچ ستیز و کشمکشی را با او در ملکش نمی‌پسندیم. آری! بر مسلمانان است که این حقایق را اعلام نمایند و ایمان درست و راستین نیز چنین ایمانی است.

فَإِنْ ءَامَنُواْ بِمِثْلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهْتَدَواْ ۖ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِى شِقَاقٍ ۖ فَسَيَكْفِيكَهُمُ ٱللَّهُ ۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾

﴿**پس اگر آنان هم به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند**﴾ یعنی: اگر اهل کتاب و غیرآنان نیز همچون شما به تمام کتابهای

خداوند ﷻ و به تمام پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ‌یک از آنان فرقی نگذاشتند، بی‌شک به راه حق هدایت شده‌اند ﴿**ولی اگر روی برتافتند، جز این نیست که در شقاق‌اند**﴾ شِقَاقْ: ستیزه و عناد است ﴿**و به‌زودی خداوند شرّ آنان را از تو کفایت خواهد کرد**﴾ این وعده‌ای از سوی حق تعالی به پیامبرش می‌باشد که یقیناً کفایت شرّ معاندان ستیزنده و روبرتابنده از حق و حقیقت را خواهد کرد. بحمدالله که این وعده محقّق شد زیرا مردان بنی‌قریظه به دست پیامبر ﷺ و مؤمنان به قتل رسیدند، بنی‌نضیر به شام تبعید شدند و بر نصاراىِ نجران هم جزیه وضع شد. ﴿**که او شنواست**﴾ به آنچه که می‌گویند ﴿**داناست**﴾ به هر کاری و به آنچه که از کینه و حسد و بغض و نفرت علیه مسلمین پنهان می‌دارند.

صِبْغَةَ ٱللَّهِ ۖ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبْغَةً ۖ وَنَحْنُ لَهُۥ عَٰبِدُونَ ﴿۱۳۸﴾

﴿**این**﴾ ایمان ناب و تسلیم همه جانبه ﴿**رنگ الله است**﴾ لذا خود و خانواده‌هایتان را به آن رنگ زنید. آری! اسلام رنگ الهی است و همان‌گونه که رنگ کلّ یک شيء رنگ آمیزی‌شده را دربر می‌گیرد، همچنین است اسلام که حال مسلمانان متعهّد را کاملاً دگرگون می‌کند. پس مراد از «رنگ خدا» در اینجا ایمان، یا دین خدای عزّوجلّ است که او مردم را بر آن سرشته است.

گفتنی است که اصطلاح «رنگ خدا» اصلاً در معارضه با این عمل نصاری به‌کار گرفته شد که فرزندان خود را بعد از تولّد آنها در درون رنگی زرد غوطه داده و آن را غسل تعمید می‌نامیدند و سبب تطهیر نوزاد می‌شناختند و چون این کار را انجام می‌دادند، می‌گفتند: اکنون او نصرانی‌ای راستین گردید. پس خدای عزّوجلّ با این آیه این عمل‌شان را رد کرد. ﴿**و کیست بهتر از خداوند به اعتبار**

رنگ؟ ﴾ یعنی: آیا در عرصهٔ وجود، رنگی بهتر از رنگ خدای حکیم دانا هم هست؟ رنگ ایمان که خداوند متعال بندگانش را به آن مزیّن و آراسته ساخته و با آن از پلیدیهای شرک، پاک‌شان می‌گرداند؟ پس بدانید که ما مسلمانان از رنگ‌ها و انگ‌های قلاّبی بشری که دین یگانه خداوند متعال را آلوده و پارچه پارچه ساخته و امّت واحده را به احزابی متعارض با هم تبدیل می‌کنند، پیروی نمی‌کنیم ﴿**و ما پرستندگان او هستیم**﴾ به اخلاص و انقیاد تمام، لذا راه کشیشان و راهبان را که پیوسته در دین حق کم و افزون نموده حلال و حرام وضع می‌کنند و رنگ توحید را از نهاد و ضمیر بشریّت پاک نموده رنگ پلید شرک را بر آن می‌آلایند، پیروی نمی‌کنیم و جز خداوند ﷻ، پروردگاری دیگر را نمی‌پرستیم.

قُلْ أَتُحَآجُّونَنَا فِي ٱللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَآ أَعْمَـٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَـٰلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُۥ مُخْلِصُونَ ﴿١٣٩﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر! به اهل کتاب ﴿**آیا دربارهٔ خدا با ما بحث و گفت‌وگو می‌کنید؟**﴾ یعنی: آیا از روی عناد با ما دربارهٔ دین خدا ﷻ ستیزه و جدال نموده و ادّعا می‌کنید که دین حق، همانا یهودیّت و نصرانیّت است و لاغیر؟ ﴿**حال آن‌که او پروردگار ما و پروردگار شماست**﴾ و ما و شما در پناه پروردگاری او و عبودیّتمان برایش، در پیشگاهش باهم برابریم، پس چگونه ادّعا می‌کنید که شما از ما به خداوند متعال ذی حق‌تر و سزاوارترید؟ و باز دراین باره با ما بحث و مشاجره هم می‌کنید؟ ﴿**و ما را کردارهایمان و شمارا کردارهایتان است**﴾ و هیچ‌کس از عمل دیگری مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. آری! این قاعدهٔ کلّی همهٔ ادیان برحقّ است که مسئولیّت فردی است، لذا شما هرگز به خدای عزّوجلّ از ما سزاوارتر نیستید ﴿**و ما به او اخلاص می‌ورزیم**﴾ آری! میان ما و شما این تفاوت فاحش وجود دارد که

ما در عبادت پروردگارمان اهل اخلاصیم ، امّا شما چنین نیستید و ملاک برتری و خصلتی که صاحبش را به قرب و فضل خدای سبحان از دیگران سزاوارتر می‌سازد ، نیز همین است ، پس چگونه آنچه را که ما به آن نسبت به شما سزاوارتر و ذی حق‌تر هستیم ، برای خود ادّعا می‌کنید ؟ با آن که شما در شرک به خدای سبحان و ادّعای الوهیّت برای غیر وی مستغرق هستید و ما در اخلاص و عبادت بی شائبه در پیشگاه الوهیّت وی ؟

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَـٰعِيلَ وَإِسْحَـٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطَ كَانُوا۟ هُودًا أَوْ نَصَـٰرَىٰ ۗ قُلْ ءَأَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ ٱللَّهُ ۗ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَـٰدَةً عِندَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٠﴾

﴿ **یا می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بوده‌اند** ﴾ و بر دین شما قرارداشته اند؟ ﴿ **بگو: شما داناترید یا خداوند؟** ﴾ یعنی : خداوند ﷻ به ما خبر داده‌است که این پیامبرانش یهودی و نصرانی نبوده‌اند ، ولی شما ادّعا می‌کنید که آنان یهودی و نصرانی بوده‌اند ، پس آیا شما داناترید یا خدای سبحان ؟ ﴿ **وکیست ستمکارتر از آن‌کس که شهادتی را که از جانب خداوند بر او مقرّر شده است، پنهان دارد؟** ﴾ قطعاً کسی از چنین انسانی ستمکارتر نیست . هدف؛ نکوهش اهل کتاب بر این امر است که آنان به خوبی از این حقیقت که این جمع انبیا ﷺ ، یهودی و نصرانی نبوده بلکه بر آیین اسلام بوده‌اند ، آگاهند ، امّا با پنهان ساختن این گواهی ، بلکه حتّی با ادّعایی کاملاً مخالف با آن ، بر خود ستم

نموده‌اند. قتاده می‌گوید: «این گروه ستمکار، اهل کتاب هستند که اسلام را کتمان کردند ـ درحالی‌که می‌دانند اسلام دین خدا ﷻ است ـ و به یهودیّت و نصرانیّت چنگ زده و رسالت محمّد ﷺ را کتمان کردند، درحالی‌که می‌دانند او رسول برحقّ خداوند ﷻ است». ﴿**و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست**﴾ و در برابر این ستم ننگین از عذابتان دست برنخواهد داشت. ابوحیّان می‌گوید: «این جمله در قرآن کریم نمی‌آید، مگر به دنبال ارتکاب معصیتی، پس این جمله، در برگیرندهٔ وعید و تهدید آنهاست».

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ ۖ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ ۖ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤١﴾

﴿**این امتی است که درگذشته است، برای آنان است آنچه به‌دست آورده‌اند و برای شماست آنچه به‌دست آورده‌اید و شما از آنچه آنان می‌کرده‌اند، بازخواست نمی‌شوید**﴾ و هیچ‌کس از عمل دیگری مورد بازپرسی قرار نگرفته بلکه فقط از عمل خودش مورد پرسش قرار می‌گیرد. چنان‌که گفتیم، اصل مسؤولیّت شخصی یا فردی، قاعدهٔ کلّی ادیان الهی است، به همین جهت است که حتّی این گروه انبیا ﷺ نیز با وجود پیشوایی و فضل خویش، در برابر عمل و کارکردشان پاداش داده می‌شوند، پس مردم دیگر سزاوارتر به آن هستند که با آنان برابر اعمالشان رفتار شود.

۞ سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا ۚ قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ۚ يَهْدِي مَن

يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾

بخاری در بیان **سبب نزول** این آیهٔ کریمه از برّاءﷺ روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، به فرمان خداوند متعال شانزده یا هفده‌ماه به سوی بیت‌المقدِس نماز می‌گزاردند، امّا در عین حال مشتاق آن بودند که به سوی کعبه نماز بگزارند، پس خداوند ﷻ نازل فرمود: (قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ... ✿ ما گردانیدن رویت به سوی آسمان را نیک می‌بینیم ...) [بقره/۱۴۴].

به این ترتیب، خداوند متعال به تغییر قبله از بیت‌المقدِس به سوی کعبه دستور داد، پس بی‌خردان، یعنی یهودیان گفتند: (مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا... ✿ چه چیز آنان را از قبلهٔ خودشان برگردانید؟)، خداوند متعال در پاسخ آنان فرمود: (قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ✿ بگو: مشرق و مغرب از آن خداست ...).

پس این آیات پایه‌گذار قضیهٔ تغییر قبله است.

﴿**به‌زودی سفیهان خواهند گفت**﴾ این إخباری از سوی خدای سبحان به پیامبرش ﷺ و مؤمنان در بارهٔ این موضوع است که: در هنگام تغییر قبله از بیت‌المقدِس به‌سوی کعبه، مردم کم‌خرد و سبک‌مغز ــ از یهودیان و منافقان ــ این سخن را که می‌آید، به‌زودی خواهند گفت. سُفَهَاء: کم‌خردان سبک عقل اند و سفاهت: اضطراب در رأی و اندیشه، یا اخلاق است. مراد از سفها در اینجا، منکران تغییر قبله، اعم از یهود، مشرکان و منافقانند. آری! بی‌خردان خواهند گفت: ﴿**چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند؟**﴾ یعنی: از بیت‌المقدِس ﴿**روی گردان کرد**﴾ به‌سوی کعبه؟ یعنی: مسلمانان را چه شده است که چندی به این طرف روی می‌آورند و باز به سویی دیگر؟ خدای سبحان در پاسخ آنها فرمود: ﴿**بگو: مشرق و مغرب از آنِ خداست**﴾ پس این در حوزهٔ فرمانروایی اوست که به هر سمت و جهتی که بخواهد، فرمان روی‌آوردن بدهد ﴿**هرکه را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند**﴾ این تعبیر، اعلام کنندهٔ این حقیقت است که تغییر قبله

به سوی کعبه ، هدایت و رهنمونی‌ای از سوی خداوند ﷻ برای پیامبرش ﷺ و امّت ایشان است . در حدیث‌شریف به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول خدا ﷺ دربارهٔ اهل کتاب فرمودند : « آنان با ما در هیچ چیز به اندازهٔ حسد ورزیدنشان (در سه چیز ذیل) با ما حسد نمی‌ورزند :

۱ ـ حسد ورزیدنشان بر روز جمعه ، روزی که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد ولی آنها از آن گمراه گشتند .

۲ ـ بر قبله، که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد و آنان از آن گمراه شدند .

۳ ـ بر آمین گفتن ما پشت سر امام » . یعنی : این سه چیز حسدبرانگیزترین امور علیه ما است .

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَـٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۗ وَمَا جَعَلْنَا ٱلْقِبْلَةَ ٱلَّتِى كُنتَ عَلَيْهَآ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ ۚ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُ ۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَـٰنَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤٣﴾

﴿ **و همچنین شما را امّتی وسط گردانیدیم** ﴾ وَسَطْ در لغت : میانه یا مرکز دایرهٔ یک چیز است ، سپس برای صفات پسندیده عاریت گرفته شد زیرا هر صفت پسندیده‌ای

در میانهٔ افراط و تفریط قرار دارد. پس وَسَطْ یعنی برگزیده و بهتر، یا میانه رو. ابن‌کثیر در اینجا معنای «برگزیده و بهتر» را برای «وسط» یاد کرده و می‌گوید: «از آنجا که خداوند متعال این امّت را، امّت برگزیده گردانید، آن را به کامل‌ترین شریعتها و استوارترین برنامه‌ها و روشن‌ترین روشها مخصوص ساخت؛ چنان‌که می‌فرماید: (هُوَاجْتَبَاکُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي‌الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ، مِلَّةَ اَبِيْكُمْ اِبْرَاهِيْمَ... ✿ او شما را برگزید و در دین هیچ دشواریی بر شما قرار نداد، این دین، آیین پدرتان ابراهیم است ...). آری! شما در همهٔ امور دین و دنیا، بهترین امّتها و میانه‌روترین آنها بوده و از هرگونه افراط و تفریط به دور هستید؛ نه مانند یهود و مشرکان مادّی‌گرا هستید و نه مانند برخی از مسیحیان، روحانیِ محض، بلکه شما حقّ جسم و روح ــ هر دو ــ را ادا کرده و با فطرت انسانی هم‌آوا می‌باشید ﴿**تا بر مردم گواه باشید**﴾ یعنی: شما را امّتِ وسط گردانیدیم تا در روز قیامت برای انبیای الهی علیه امّتهایشان گواهی بدهید که ایشان قطعاً پیام خدا ﷻ را که مأمور تبلیغ آن برای امّتهایشان بوده‌اند، به آنها رسانده‌اند ﴿**و پیامبر بر شما گواه باشد**﴾ یعنی: پیامبرخاتم ﷺ برای شما گواهی دهد که پیام الهی را به شما ابلاغ کرده‌است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «نوح در روز قیامت فراخوانده می‌شود، پس به وی گفته می‌شود: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ می‌گوید: آری! آن‌گاه قومش فرا خوانده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: آیا نوح پیام حق را به شما رساند؟ می‌گویند: نزد ما هیچ هشداردهنده‌ای نیامده است، نزد ما هیچ‌کسی نیامده است! آن‌گاه به نوح گفته می‌شود: چه کسی برای تو گواهی می‌دهد؟ می‌گوید: محمّد ﷺ و امّتش». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَنَا وَ اُمَّتِيْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلٰى كُوْمٍ مُشْرِفِيْنَ عَلَى‌الْخَلَائِقِ، مَا مِنَ‌النَّاسِ اَحَدٌ اِلاَّ وَدَّ اَنَّهُ مِنَّا، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ كَذَّبَهُ قَوْمُهُ اِلاَّ وَنَحْنُ نَشْهَدُ اَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ رِسَالَةَ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ ✿ من و امّتم روز قیامت بر تپه‌ای بلند و مشرف بر خلایق قرار داریم، هیچ‌یک از مردم نیست مگر این که آرزو می‌کند که کاش او هم از

جملهٔ ما بود، و هیچ پیامبری نیست که قومش او را تکذیب کرده‌باشند، مگر این که ما گواهی می‌دهیم که او پیام پروردگار خویش را به آنان رسانده است».

﴿**و قبله‌ای را که بر آن بودی**﴾ یعنی: بیت‌المقدِس را ﴿**مقرّر نکردیم، مگر برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن‌کس که از عقیدهٔ خود برمی‌گردد، معلوم بداریم**﴾ یعنی: بیت‌المقدِس را قبلهٔ شما نگردانیدیم مگر برای این که شما را بیازماییم تا چون آن را به سوی کعبه برمی‌گردانیم، مؤمن پیرو را از مرتدّ کافر و منافق، در عینیّت امر باز شناسیم. ﴿**هرچند این کار، جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده، سخت گران می‌آید**﴾ یعنی: قضیهٔ تحویل قبله، موضوع دشواری است که ایمان به آن جز بر راهیافتگان به راه حق که سینه‌هایشان به تصدیق تو گشاده شده، سخت گران می‌آید ﴿**و خداوند هرگز ایمان شما را**﴾ یعنی: نماز شما را به سوی بیت‌المقدِس ﴿**ضایع نمی‌گرداند**﴾.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه دربارهٔ مسلمانانی نازل شد که تا هنگام مرگشان بر قبلهٔ بیت‌المقدِس نماز می‌خواندند، لذا حق تعالی به مسلمانان اطمینان می‌دهد که نمازهایشان پذیرفته است. به قولی: مراد از این جمله که: (ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند)، پایدارساختن مؤمنان بر ایمانشان در هنگام تغییر قبله و نیفگندنشان در شکّ و تردید در این باره است، که چون شکّاکان و تردید مشربان دیگر، راه تردید و تحیّر را دنبال نکنند ﴿**به‌راستی که خداوند نسبت به مردم رئوف و مهربان است**﴾ رئوف: کسی است که رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین‌بردن زیان و ناخوشی است، امّا رحمت عام‌تر است زیرا هم شامل دفع ضرر می‌شود و هم رساندن خیر و نیکی.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ زنی از اسیران را دیدند که میان او و کودکش جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران می‌گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می‌یافت او را به آغوش‌گرفته و به سینه‌اش می‌چسباند و بازمی‌گشت تا کودکش را بیابد و چون او را یافت، محکم به آغوشش گرفته پستان خود را به

دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا فکر می‌کنید که این زن فرزندش را در آتش خواهد افکند در حالی که قادر است تا او را نیفگند؟» گفتند: خیر یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که خداوند متعال به بندگان خود از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است».

قَدۡ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجۡهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِۖ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبۡلَةٗ تَرۡضَىٰهَاۚ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَيَعۡلَمُونَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعۡمَلُونَ ﴿١٤٤﴾

﴿**ما گردانیدن رویت در**﴾ نگریستن به سوی ﴿**آسمان را نیک می‌بینیم**﴾ که به شوق و انتظار فرود آمدن فرمان تغییر قبله، گاه‌گاه به‌سوی آسمان می‌نگری. (تَقَلُّبَ وَجۡهِكَ): گاه‌گاه نگریستن تو را به سوی آسمان. ﴿**اینک روی تو را به سوی قبله‌ای می‌گردانیم که از آن خشنود هستی**﴾ یعنی: آن را دوست می‌داری و به سوی آن مشتاق هستی ﴿**پس به سوی مسجدالحرام روی آور**﴾ یعنی: در نمازت به سمت و سوی مسجدالحرام روی آور. کعبه، مسجدالحرام نامیده شد تا اشاره‌ای باشد به این که بر شخصی که دور از کعبه است، روآوردن به جهت و سمت کعبه واجب است، نه به سوی عین کعبه زیرا روی‌آوردن به عین کعبه برای شخصی که از آن دور است، متعذّر و مشکل می‌باشد ﴿**و هرجا بودید**﴾ یعنی: در هرجایی از زمین که بودید ﴿**روی خود را به سوی آن**﴾ یعنی: به سوی مسجدالحرام ﴿**بگردانید و درحقیقت اهل کتاب نیک می‌دانند که این**﴾ تغییر قبله از بیت المقدِس به سوی کعبه ﴿**حقی است**

از جانب پروردگارشان ﴾ و به فرمان خدا ﷻ انجام گرفته است ﴿ **و خدا از آنچه می‌کنند** ﴾ با برانگیختن شبهه‌ها و ترویج فتنه‌ها ﴿ **غافل نیست** ﴾ و به زودی آنان را در برابر آن مجازات خواهد کرد. آگاهی اهل کتاب از تغییر قبلهٔ مسلمانان؛ یا از جهت ابلاغ انبیایشان به آنان بود، یا این موضوع را در کتب آسمانی خود یافته‌اند.

در بخاری و مسلم از برّاء ﵁ روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ در آغاز هجرت به مدینه، به فرمان الهی شانزده یا هفده ماه به سوی بیت‌المقدِس نماز می‌گزاردند، امّا بسیار مشتاق آن بودند که کعبه قبله‌شان باشد و بدین سبب فرمان تغییر قبله نازل شد. یادآور می‌شویم؛ اوّلین نمازی که آن حضرت ﷺ به سوی کعبه خواندند، نماز عصر بود، و مردی از آنان که باپیامبر ﷺ این نماز را در جماعت خوانده بود، از مسجد بیرون آمد و در یکی از مساجد دیگر بر نمازگزارانی گذشت که درحال رکوع بودند، پس گفت: شهادت می‌دهم به خدا ﷻ که با رسول وی ﷺ به سوی کعبه نماز گزارده‌ام. در این هنگام آنها همچنان‌که درحال نماز بودند، به سوی کعبه چرخیدند». ابن‌کثیر می‌گوید: «اینان نمازگزاران مسجد قبا بودند و آن نماز؛ نماز بامداد بود». هم‌او به نقل از مفسّران می‌گوید: «حکم تغییر قبله در حالی بر رسول خدا ﷺ نازل شد که ایشان دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بودند و ماجرای آمدن یکی از نمازگزاران و خبر دادن به دیگران، در مسجد بنی‌سلمه رخ داد، بدین جهت، این مسجد به‌نام مسجد قبلتین نامیده شد». در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس ﵄ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کعبه، قبلهٔ اهل مسجدالحرام است، مسجدالحرام قبلهٔ اهل حرم، و حرم قبلهٔ اهل زمین از امّتم در مشرقها و مغربهای آن». مفسّران گفته اند: اشتیاق رسول اکرم ﷺ در روی آوردن به سوی کعبه سه دلیل داشت:

۱ ـ کعبه، قبلهٔ پدرشان ابراهیم ﵇ بود.

۲ ـ اعراب به لحاظ تعلّق روحی‌ای که به کعبه داشتند، با تحویل قبله به سوی آن،

انگیزهٔ بیشتری برای ایمان آوردن پیدا می‌کردند.
۳ـ یهودیان می‌گفتند: محمّد با ما مخالفت می‌کند، امّا از قبلهٔ ما پیروی می‌نماید، لذا رسول خدا ﷺ دوست داشتند که زمینهٔ این طعنهٔ یهود هم از میان برود.

علما دربیان احکام قبله گفته اند: فقها اتّفاق نظر دارند بر این که روی آوردن به قبله، شرط صحّت نماز است، مگر در حالت خوف یا اضطراب، یا در نماز نافلهٔ سوار بر مرکب (حیوان، کشتی یا هواپیما) زیرا قبله در حالت خوف، همان جهتی است که امنیّت در آن وجود داشته باشد و قبله بربالای مرکب نیز همان جهتی است که مرکب به آن روی آورد. همچنین علما اتّفاق نظر دارند بر این که: کعبه قبلهٔ همهٔ افق‌هاست و نمازگزاری که در کعبه حضور دارد و آن را مشاهده می‌کند، روی آوردن به عین آن بر وی فرض است. همچنین ایشان اجماع دارند بر این که: نمازگزارانی که از کعبه دورند، باید به جهت و سمت آن روی آورند.

وَلَئِنْ أَتَيْتَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ بِكُلِّ ءَايَةٍ مَّا تَبِعُواْ قِبْلَتَكَۚ وَمَآ أَنتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْۚ وَمَا بَعْضُهُم بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍۚ وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم مِّنۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٤٥﴾

﴿و اگر هرگونه آیه‌ای برای اهل کتاب بیاوری، از قبلهٔ تو پیروی نمی‌کنند﴾ یعنی: هیچ برهان و حجّت و معجزه‌ای در آنان تأثیر نمی‌گذارد و به حق بازنمی‌گردند، هرچند همه گونه برهان و حجّت هم به آنان ارائه شود زیرا آنان پیروی از حق را به سبب

آن ترک نکرده‌اند که دلیلی داشته‌اند یا شبهه‌ای بر آنان روی نموده است، بلکه ترک حق از سوی آنان، جز تمرّد و عناد هیچ انگیزهٔ دیگری نداشته و ندارد. آری! آنان نیک می‌دانند که برحق نیستند، پس هر کس در چنین وضع وحالی قرارداشته باشد، بی‌گمان از معجزه و برهان نفعی نمی‌برد ﴿**و تو**﴾ نیز ﴿**پیرو قبلهٔ آنان نیستی**﴾ تصریح بر این امر، به منظور دفع طمع اهل کتاب و قطع امیدشان از بازگشت مجدّد رسول خدا ﷺ به قبلهٔ سابق است ﴿**و خودِ آنان پیرو قبلهٔ یک‌دیگر نیستند**﴾ بدان جهت که یهود در نماز خود به سوی بیت‌المقدِس روی می‌آورند و نصاری به سوی طلوعگاه خورشید ﴿**و اگر پس از علمی که بر تو آمده است، از هوسهای آنان**﴾ یعنی: از قبلهٔ آنان ﴿**پیروی کنی**﴾ قبلهٔ آنان، هوی و هوسشان تلقّی شد زیرا بعد از صدور امر روی‌آوردن به سوی کعبه، پیروی از این حکم بر آنان نیز لازم گردید، لذا باقی‌ماندنشان بر قبلهٔ دیگری غیر از کعبه، چیز دیگری جز پیروی از هوی و هوس نیست و اگر تو از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی ﴿**در آن صورت از ستمکاران خواهی بود**﴾. این خطاب هرچند متوجّه رسول اکرم ﷺ است، امّا مراد از آن، برخی از امّت ایشان می‌باشند زیرا رسول خدا ﷺ از ستم و گناه معصومند. دلیل این که رسول خدا ﷺ مورد این خطاب قرار گرفته‌اند، بزرگ‌ساختن شأن قبله و نیز وجود این حقیقت است که قرآن بر ایشان نازل می‌شود، پس طبیعی است که ایشان مخاطب آن باشند.

ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡۖ وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنۡهُمۡ لَيَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ﴿١٤٦﴾

﴿**کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم، او را**﴾ یعنی: محمّد ﷺ و نبوّتش را ﴿**می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندانشان را می‌شناسند**﴾ و بیشترین شناخت نسبت به

انسان را پدر و مادر وی دارند زیرا فرزند از همان کوچکی تا بزرگسالی زیر نظر و رعایت آنان است ﴿**و مسلماً گروهی از آنان، دیده و دانسته حق را پنهان می‌دارند**﴾ آنان دانشمندان گمراه اهل کتابند که به اوصاف پیامبر آخرالزّمان ﷺ آشنایی دارند، نه آن گروهی که ایمان آورده‌اند؛ چون عبدالله‌بن سلام و یارانش.

ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ ۖ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُمْتَرِينَ ﴿١٤٧﴾

﴿**حق از جانب پروردگار توست**﴾ یعنی: حق همان چیزی است که از سوی پروردگارت نازل شده‌است، نه آنچه که اهل کتاب به تو خبر داده‌اند ﴿**پس هرگز از تردیدکنندگان نباش**﴾ لذا هنگامی که خدای سبحان پیامبرش ﷺ را از شکّ و تردید در امر قبله و غیرآن نهی می‌کند، دیگران به پرهیز از این شکّ و دودلی سزاوارترند. یا خطاب متوجّه رسول اکرم ﷺ است امّا مراد از آن، امّت ایشانند.

وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا ۖ فَٱسْتَبِقُوا۟ ٱلْخَيْرَٰتِ ۚ أَيْنَ مَا تَكُونُوا۟ يَأْتِ بِكُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٤٨﴾

﴿**و برای هرکسی جهتی است که او روی خود را به سوی آن می‌گرداند**﴾ یعنی: برای اهل هر دینی ـ به حق یا به باطل ـ قبله‌ای است. یا مراد این است: ای امّت محمّد ﷺ! برای هریک از شما قبله‌ای است که بدان روی می‌آورید؛ از شرق یا غرب، یا جنوب یا شمال زیرا قبله نسبت به اماکن مختلف، اختلاف پیدا می‌کند ﴿**پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید**﴾ یعنی: به سوی آنچه که خداوند ﷻ به شما امر نموده است بشتابید؛ از روآوردن به سوی مسجدالحرام و رو آوردن به‌سوی هرچیزی که می‌تواند از مصادیق خیر به‌شمار آید و به سوی ادای نماز در

اوّل وقت آن بشتابید ﴿هرجا که باشید، خداوند همگی شما را گرد می‌آورد﴾ برای مکافات و مجازات روز قیامت، چنان‌که نماز شما در جهتهای مختلف را از چنان نظمِ سیاقی برخوردار گردانید که گویا همهٔ آنها به سوی جهت واحدی است ﴿در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست﴾ از جمله، بر گردآوردنتان در روز قیامت.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۖ وَإِنَّهُۥ لَلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٩﴾

﴿و از هر جا بیرون آمدی، روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان﴾ مسجدالحرام: مسجدی است که به کعبه احاطه دارد و مساحت آن در توسعهٔ جدید از (۲۷) هزار متر، به (۱۸۰) هزار متر مربّع گسترش یافته است. خاطرنشان می‌شود که نام «مسجدالحرام» در قرآن کریم پانزده‌بار آمده است ﴿و البتّه این فرمان ﴿حقّ است و از جانب پروردگار توست و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست﴾ پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۚ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا۟ وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُۥ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَٱخْشَوْنِى وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِى عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٠﴾

﴿و از هرجا بیرون آمدی﴾ در سفرها، یعنی: هر جا که بودی؛ در خشکی یا دریا ﴿روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان﴾ تکرار امر، به منظور اهتمام و عنایت به شأن قبله است ﴿و هرجا که بودید﴾ ای جماعتهای مسلمین! در سایر نقاط زمین، در مدینهٔ منوّره و در سایر مساجد بجز مسجدالحرام، ﴿رویهای خود را به سوی آن﴾ یعنی: به سمت کعبه ﴿بگردانید﴾ اگر رو آوردن به سوی عین کعبه مقدور نبود ﴿تا مردم را بر شما حجّتی نباشد﴾ یعنی: تا یهودیان علیه شما حجّت و بهانه‌ای نداشته باشند زیرا یهودیان می‌گفتند: محمّد ﷺ در قبلهٔ ما با ما موافقت و همراهی می‌کند و نزدیک است که در دین ما نیز با ما موافقت و همراهی نماید. حجّت: به معنای مُحاجَجَه، یعنی مخاصمه و مجادله است. خداوند ﷻ آن را حجّت نامید و سپس به فساد آن حکم کرد؛ چرا که از ظالمی سرزده بود، بدین جهت فرمود: ﴿غیر از ستمگرانشان﴾ و آنان مشرکان عربند که به‌زودی بر شما احتجاج خواهند ورزید و خواهند گفت: همانا محمّد ﷺ در دین خود متحیّر گشته، و به قبلهٔ ما روی بازنگردانید، مگر به این دلیل که ما از او راه یافته‌تریم و چنان‌که به قبلهٔ ما برگشت، به‌زودی به دین ما نیز برخواهدگشت.

امّا قتاده می‌گوید: «مراد از ستمگران، اهل کتابند که چون خداوند ﷻ پیامبرش را به سوی کعبه برگرداند، گفتند: این مرد به سوی خانهٔ پدری و دین قومش مشتاق گشت. و غیر این از سخنانی که جز از بت‌پرست یا یهودی یا منافقی، شنیده نمی‌شود». ﴿پس، از آنان نترسید﴾ یعنی: از طعنه‌ها و ایرادهای آنان نترسید زیرا این طعنه‌ها و جدالها، ناروا و بی‌حاصل است و به شما زیانی نمی‌رساند ﴿و از من بترسید﴾ زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا داشته باشید ﴿و تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم﴾ یعنی: قبله و جهت روی‌نمودن به سوی خویش را به این خاطر به شما شناساندم تا نعمت خود را بر شما تمام گردانم. آری! هدایت به سوی قبله، إتمام نعمت است زیرا موجب آن می‌شود تا شریعت شما مستقلّ و کامل گردد ﴿و تا هدایت شوید﴾ به سوی حقّی که دیگران از آن به

بیراهه رفته‌اند. به‌همین دلیل است که این امّت، شریف‌ترین و برترین امّتهاست.

كَمَآ أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُواْ عَلَيْكُمْ ءَايَـٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُونَ ﴿١٥١﴾

آری! نعمت قبله را برشما ارزانی داشتیم؛ **﴿همچنان‌که پیامبری از خودتان را به میان شما فرستادیم﴾** یعنی: نعمت قبله، همانند نعمت رسالت است. بعضی گفته‌اند: معنای کلام بنا بر تقدیم و تأخیر می‌باشد، یعنی: پس مرا یاد کنید (آیهٔ ۱۵۲)، چنان‌که پیامبری از خودتان را به‌میان شما فرستادم؛ **﴿که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند﴾** از اخلاق پست، اعمال جاهلیّت و پلیدی نفسها، و شمارا از تاریکی‌ها به سوی نور می‌برد **﴿و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد﴾** حکمت: سنّت رسول اکرم ﷺ است **﴿و آنچه را نمی‌دانستید، به شما می‌آموزد﴾** زیرا مسلمانان در عصر جاهلیّت نادان و جاهل بودند، پس به برکت رسالت و به یُمن پیامبری آن حضرت ﷺ، از آن حالت جهل و نادانی بیرون آمده و حال اولیا و اخلاق و سجایای علما را پیدا کردند و داناترین و پاکدل‌ترین مردم گشتند.

فَٱذْكُرُونِىٓ أَذْكُرْكُمْ وَٱشْكُرُواْ لِى وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿١٥٢﴾

﴿پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم﴾ یعنی: یاد کنید مرا به طاعت تا یاد کنم شما را به پاداش و مغفرت. بعضی از سلف در معنای آن گفته‌اند: «کسی که مرا درحالی یاد می‌کند که مطیع است، بر من سزاوار است که او را به مغفرت خود یاد

کنم ». در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: « خدای عزّوجلّ فرمود: ای فرزند آدم! هرکه مرا نزد خود یاد نماید، من نیز او را نزد خود یاد می‌کنم و هرکه مرا در محضر جماعتی یاد کند، او را در حضور جماعتی بهتر از آن یاد می‌کنم ». ﴿**و مرا شکر گزارید**﴾ شکر: شناخت احسان مُنعم و سخن‌گفتن از آن است ﴿**و مرا کفران نکنید**﴾ کُفر: در اینجا به معنای پوشیدن نعمت است. در **حدیث‌شریف** آمده است: « خداوند دوست دارد که اثر نعمتش را بر کسی از خلقش که به او نعمتی می‌بخشد، ببیند ».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱسْتَعِينُوا۟ بِٱلصَّبْرِ وَٱلصَّلَوٰةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّـٰبِرِينَ ﴿۱۵۳﴾

چون حق تعالی از بیان موضوع « شکر » فارغ شد، به بیان « صبر » می‌پردازد زیرا بنده از دو حال خالی نیست؛ یا در نعمتی است که باید بر آن شکرگزار باشد، یا در بلا و مصیبتی است که باید بر آن صبر کند.

﴿**ای مؤمنان! از صبر و نماز یاری بجویید**﴾ بر انجام‌دادن اوامر و دفع محنتها و دشواریهایی که برای شما پیش می‌آید. صبر بر سه نوع است:

۱ ـ صبر بر ترک محرّمات و گناهان.

۲ ـ صبر بر انجام‌دادن طاعات و عبادات، که ثواب بیشتری از اوّلی دارد زیرا مقصود اصلی همان است.

۳ ـ صبر بر مصایب و ناملایمات.

﴿**زیرا خدا با صابران است**﴾ و آنان را به مطلوبشان می‌رساند.

وَلَا تَقُولُوا۟ لِمَن يُقْتَلُ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتٌۢ ۚ بَلْ أَحْيَآءٌ وَ

لَـٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ ﴿١٥٤﴾

﴿و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند، نگویید که مرده‌اند﴾ بلکه ﴿زنده‌اند، ولی شما﴾ در هنگام مشاهدهٔ اجساد شهدا بعد از قبض ارواحشان، از این حیات چیزی ﴿نمی‌دانید﴾ هم از این رو ظاهر حال را معتبر قرار داده و ایشان را مرده می‌پندارید، درحالی‌که ایشان در واقع امر مرده نیستند، بلکه حیات برزخی دارند. در بیان **سبب‌نزول** آمده است که: آیهٔ کریمه دربارهٔ شهدای غزوهٔ بدر نازل شد.

وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِ ۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّـٰبِرِينَ ﴿١٥٥﴾

﴿و قطعاً شما را به چیزی از ترس﴾ چون آسیب دشمن یا غیرآن ﴿وگرسنگی﴾ و قحطی ﴿وکاهش در اموال﴾ به سبب بلایای طبیعی و غیر آن، و نیز به‌سبب آنچه که خداوند ﷻ بر اموالتان از زکات و مانند آن فرض گردانیده است ﴿وکاهش در جانها﴾ با مرگ و کشته‌شدن در جهاد ﴿وکمبود محصولات﴾ به‌سبب رسیدن آفات، یا به سبب مرگ فرزندان ﴿می‌آزماییم﴾ و امتحان می‌کنیم ﴿و مژده بده صابران را﴾ که در بلاها صبر و شکیبایی پیشه می‌کنند.

آن‌گاه خداوند بزرگ به معرّفی این صابران پرداخته، می‌فرماید:

ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَـٰبَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوٓا۟ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ ﴿١٥٦﴾

﴿**کسانی که چون مصیبتی به آنان رسد**﴾ مصیبت: نکبت و سختی‌ای است که انسان از آن آزرده و رنجور می‌شود، هرچند که آن پیش‌آمد کوچک باشد ﴿**می‌گویند: ما از آنِ خداییم و به‌سوی او بازمی‌گردیم**﴾. این کلمات، ملجأ مصیبت رسیدگان و پناه امتحان‌شدگان است زیرا جامع معنای اقرار به عبودیّت الهی و اعتراف به رستاخیز و حشر و نشر می‌باشد. امّ‌سلمه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: «روزی ابوسلمه (شوهرم) از پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: از رسول خدا ﷺ سخنی شنیدم که بدان شادمان شدم، ایشان در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «هیچ بنده‌ای نیست که مصیبتی به او برسد، آن‌گاه بگوید: اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونْ ـ اَللّٰهُمَّ اَجِرْنِیْ فِیْ مُصِیْبَتِیْ وَاخْلِفْ لِیْ خَیْرًا مِنْهَا ۞ بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده، مگر این که خداوند ﷻ به او پاداش داده و برایش بهتر از آن را جایگزین می‌کند». امّ‌سلمه می‌گوید: پس این حدیث را از او به‌خاطر سپردم و چون او درگذشت، (اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونْ) گفته و چنین دعا کردم: «اَللّٰهُمَّ اَجِرْنِیْ فِیْ مُصِیْبَتِیْ وَاخْلِفْ لِیْ خَیْرًا مِّنْهَا ۞ بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده»، سپس با خود گفتم: بهتر از ابوسلمه برای من از کجا پیدا خواهد شد؟! همان بود که چون عدّه‌ام گذشت، رسول خدا ﷺ از من ـ در حالی که مشغول پیرایش پوستی بودم ـ اجازهٔ ورود خواستند، دستهایم را شستم و به ایشان اذن ورود دادم، آن حضرت ﷺ نشستند و مرا برای خودشان خواستگاری نمودند، و چون از سخن خویش فارغ شدند، گفتم: یا رسول الله! من چه کاره‌ام که به شما رغبت نداشته باشم، لیکن من زنی هستم که غیرتی سخت دارم، لذا از آن بیم دارم که از من چیزی ببینید که خداوند ﷻ مرا به سبب آن عذاب کند، جزاین؛ من زنی هستم که سنّ و سالی از من گذشته است، دیگر این که عیالوار نیز هستم. رسول خدا ﷺ فرمودند: «امّا آنچه که از غیرت و رشک [چشم و همچشمی باهووها] نام بردی، پس به زودی خدای عزّوجلّ آن را از تو دور خواهد ساخت. و این که گفتی، سنّت بالاست،

من هم در این امر مانند تو هستم. و امّا آنچه از عیالواری خویش گفتی، بدان که عیال [افراد تحت تکفّل] تو عیال من هستند». امّ‌سلمه می‌گوید: سپس خواستهٔ رسول خدا ﷺ را پذیرفتم و ایشان با من ازدواج کردند و چنین بود که خدای عزّوجلّ برایم جانشینی بهتر از ابوسلمه ــ یعنی رسول گرامی خویش ﷺ ــ را عنایت کرد».

أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ﴿١٥٧﴾

﴿برآنان﴾ یعنی: بر آن مصیبت‌رسیدگان صابر ﴿صلواتی است از سوی پروردگارشان﴾ صَلَوات: در اینجا به‌معنای آمرزش و ستایش نیکوست ﴿و رحمتی﴾ یعنی: بر ایشان به‌صورت پی‌درپی رأفتی است پس از رأفتی و رحمتی است پس از رحمتی ﴿و ایناانند که راه یافته‌اند﴾ به سوی حقّ و صواب و خشنودی خداوند متعال.

۞ إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَاۚ وَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٥٨﴾

﴿درحقیقت صفا و مروه از شعایر الهی است﴾ یعنی: از نشانه‌های مناسک خداوند ﷻ است. صفا و مروه نام دو کوه از کوههای معروف مکّه‌اند که میان آنها

(۷٦۰) متر فاصله است و هم‌اکنون با سقفی زیبا پوشانده شده اند . مراد از شعایر : اماکن عبادتی است که خداوند ﷻ آنها را به‌عنوان نشانه‌هایی برای مردم قرار داده‌است ، که این اماکن ؛ شامل عرفات ، مِنی ، مشعرالحرام ، مسعی (محل سعی بین صفا و مروه) و منحر (محلّ ذبح قربانی) می‌شود . ﴿**پس چون کسی حجّ خانهٔ خدا را به‌جاآورَد**﴾ یعنی : برای ادای فریضه قصد خانهٔ کعبه کند ﴿**یا عمره بگزارد، بر او گناهی نیست که میان آن‌دو را طواف کند**﴾ طواف در صفا و مروه به معنای تکرار پیمودن آنها ، یا حرکت شتابان میان آنها در حجّ و عمره است . عُمره: در لغت به معنی زیارت است و در اصطلاح شرع ؛ زیارت مخصوصی است از بیت‌الحرام برای انجام عباداتی که همچون عبادات حجّ اند ، با این فرق که در آنها وقوفی در عرفه و مزدلفه و منی نیست، همچنین عمره، وقت معیّنی نداشته بلکه وقت آن تمام ایّام سال می‌باشد . خاطرنشان می‌شود که سعی میان صفا و مروه به اجماع علما عبادتی از مناسک حجّ و عمره به‌شمار می‌رود . جمهور فقها (مالک ، شافعی ، احمد) در بیان حکم آن برآنند که : سعی میان صفا و مروه رکن است و هر کس موفّق به انجام آن نشد ، باید در سال آینده حجّ جدیدی انجام دهد . امّا حنفی‌ها بر آنند که سعی واجب است نه رکن ، پس با ذبح گوسفندی جبران می‌شود .

از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که عروه‌ﷺ به وی گفت : از این آیه چنین استنباط می‌کنم که اگر کسی میان صفا و مروه سعی نکرد ، بر وی گناهی نیست ! عایشه در پاسخش گفت : از آیه برداشت درستی نکرده‌ای ای خواهرزادهٔ عزیزم ! اگر آیه موافق این تأویل تو بود ، باید عبارت آن چنین می‌بود : «فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِ اَنْ (لاٰ) یَطَّوَّفَ بِهِما» به صیغهٔ نفی . یعنی : « بر آن کس که میان آن دو طواف نکند ، گناهی نیست » ، درحالی‌که عبارت به صیغهٔ اثبات است ، ثانیاً **سبب‌نزول** آیه این است که انصار قبل از اسلام ، برای بت منات که آن را می‌پرستیدند ، احرام می‌بستند و هر کس برای آن احرام می‌بست ، از طواف به صفا و مروه احساس حرج و گناه می‌کرد ، بدین خاطر بود که خدای عزّوجلّ این آیه را نازل کرد ،

سپس بعد از آن، رسول خدا ﷺ حکم سعی میان صفا و مروه را روشن ساخته و مشروعیّت آن را اعلام کردند؛ لذا مجاز نیست که کسی طواف میان آنها را ترک کند. همانا خداوند ﷻ حجّ و عمرۀ کسی را که میان صفا و مروه سعی نکند، کامل نمی‌گرداند زیرا آنها را از نشانه‌های عبادت خویش خوانده است و رسول خدا ﷺ آن را بر شما فرض گردانیده، پس سعی بجا آورید».

بخاری نیز در بیان **سبب‌نزول** آن روایت کرده است: انس‌بن مالک رضی الله عنه از صفا و مروه مورد سؤال قرار گرفت، فرمود: «ما بر این باور بودیم که سعی بین صفا و مروه از کارهای جاهلیّت است لذا چون اسلام آمد، سعی در میان آن را فروگذاشتیم، سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود». ﴿**و هر کس افزون بر فریضه، کار نیکی انجام دهد**﴾ یعنی: افزون بر هفت‌بار، سعی بجا آورد، یا اعمال خیری در سایر عبادات انجام دهد ﴿**خداوند قدردان و داناست**﴾ و پاداش آن عمل نیک را ــ هرچند اندک باشد ــ به بسیار می‌دهد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ﴿١٥٩﴾

﴿**کسانی که آیات روشن و رهنمودهایی را که نازل کرده‌ایم، کتمان می‌کنند**﴾ کِتْمان: آشکار نکردن چیزی در عین نیاز و انگیزه برای آشکار ساختن آن است. این کتمان کنندگان چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده است، احبار یهود و راهبان نصاری رسالت محمّد ﷺ را پنهان می‌کردند و جز آنان هر کس دیگر هم که حق را پنهان کند، مشمول این خطاب می‌شود. آری! حق را کتمان می‌کنند؛ ﴿**بعد از آن که آن**

را برای مردم در کتاب روشن ساخته‌ایم ﴾کتاب: اسم جنس است که شامل تمام کتابهای آسمانی می‌شود ﴿**خدا آنان را لعنت می‌کند**﴾ لعنت وی: دورساختن و طردکردن آنها از رحمت خویش است ﴿**و لعنت‌کنندگان**﴾ یعنی: فرشتگان و مؤمنان ﴿**لعنتشان می‌کنند**﴾ بعضی گفته‌اند: هر کس که می‌تواند لعنت بفرستد، آنان را نفرین می‌کند، که جنّیان نیز در زمرهٔ آنان قرار می‌گیرند.

ابن‌کثیر از ابوالعالیه و قتاده نقل می‌کند: «کافر در روز قیامت برپاساخته می‌شود، آن‌گاه خداوند او را لعنت می‌کند، سپس فرشتگان ... و سرانجام همهٔ مردم او را لعنت می‌کنند». تهدید و هشدار این آیه، آن‌قدر سخت است که نمی‌توان برای آن اندازه‌ای تصوّر کرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ فَکَتَمَهُ أُلجِم یَوْمَ الْقِیامَةِ بِلُجامٍ مِنْ نارْ ✿ هر کس از علمی مورد سؤال قرار گیرد و آن را کتمان کند، خداوند او را در روز قیامت با دهنه‌ای از آتش لگام می‌زند».
علمای اسلام برآنند که: اگر عالم به قصد کتمان علم خویش احکام را نگوید، گنهکار می‌شود، امّا اگر قصد وی این نباشد، بیان احکام بر وی لازم نیست، به شرط آن‌که مطمئن باشد دیگران از آن حکم آگاهی دارند، ولی اگر کسی از مسئله‌ای مورد سؤال قرار گرفت؛ تبلیغ آن بر وی واجب است. بعضی از علما برآنند که آیهٔ کریمه بر عدم جواز مزدگرفتن در برابر تعلیم به دیگران دلالت می‌کند، لیکن علمای متأخّر بر جواز گرفتن مزد در برابر تعلیم علوم دینی فتوی داده‌اند.

إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصْلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْۚ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾

آری! آنان شایستهٔ لعنت هستند؛ ﴿**مگر کسانی که توبه کردند**﴾ از کتمان آیات

الهی ﴿و به صلاح بازآمدند﴾یعنی: آنان که اصلاح کردند آنچه را که فاسد ساخته بودند ﴿و آشکار کردند﴾ حقیقت را، لذا آنچه را که خداوند ﷻ در کتبش بیان نموده، به مردم گفتند ﴿پس بر آنان خواهم بخشود﴾ بنابراین، این گروه سزاوار لعنت نیستند ﴿و من توبه‌پذیر مهربانم﴾ بر آنان که به سویم به حالت زاری و فروتنی روی می آورند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَـٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ ٱللَّهِ وَٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٦١﴾

امّا: ﴿کسانی که کافر شدند و درحال کفر مُردند، لعنت خدا و فرشتگان بر آنان باد﴾ علما با استدلال به این آیه گفته اند: لعن گفتن بر کافر معیّنی جایز نیست زیرا حالش در هنگام درگذشتش معلوم نمی‌باشد که آیا قطعاً بر کفر مرده است یاخیر. ولی در تجویز لعن کفّار به طور عام و کلّی بدون تعیین فردی معیّن، میان علما هیچ خلافی نیست. چنان‌که لعن گنهکاران به طور عام نیز اجماعاً جایز است. امّا لعن یک گنهکار معیّن، به‌اتّفاق جایز نیست، به دلیل روایتی که می‌گوید: «شرابخواری را به جرم ارتکاب عمل می‌گساری چندبار مکرّر نزد رسول خدا ﷺ آوردند، در این اثنا برخی از حاضران گفتند: خدا او را لعنت کند، چقدر زیاد شراب می‌نوشد! امّا رسول خدا ﷺ فرمودند: علیه برادر مسلمانتان یاور شیطان نباشید». این **حدیث‌شریف** در بخاری و مسلم روایت شده‌است. باید دانست که لعن کفّار، جزایی بر کفرشان، زجر و توبیخی برایشان به سبب آن کفر و آشکارساختن قباحت و زشتی کفرشان است. البتّه از ادب اسلام به‌دور است که رودرروی کسی بر او لعنت گفته شود زیرا این فحّاشی است.

﴿و لعنت تمام مردم﴾ بر آنان باد. این لعنت در روز قیامت است. امّا در دنیا؛

فرستادن لعنت بر آنان از همهٔ مردم ساخته نیست ــ و الله اعلم.

خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ ٱلْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿١٦٢﴾

آری! کافرانی که در حال کفر مردند؛ ﴿در آن﴾ یعنی: در دوزخ، یا در لعنت ﴿**جاودانه می‌مانند، نه عذابشان کاسته می‌شود و نه مهلت می‌یابند**﴾ پس در این لعنت فراگیر، جاودانه ماندگارند.

وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ ۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾

﴿**و خدای شما**﴾ که سزاوار عبادت از سوی شماست ﴿**خدایی یگانه است که**﴾ در ذات و صفات خویش نظیر و همتایی ندارد ﴿**خدایی جز او نیست و رحمان و رحیم است**﴾ این آیه به این حقیقت اشاره دارد که اوّلین چیزی که بیان آن واجب و کتمان آن حرام است؛ همانا موضوع توحید می‌باشد. در **حدیث شریف** به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ کَانَ آخِرَ کَلامِهِ لاإِلٰهَ إِلاَّ الله، دَخَلَ الْجَنَّة ✿ هر کس که آخرین سخنش لاإِلٰهَ إِلاَّالله باشد، وارد بهشت می‌شود».

إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلْفُلْكِ ٱلَّتِي تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ

بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾

عطاء در بیان **سبب‌نزول** این آیات می‌گوید ؛ آیهٔ: (و خدای شما خدایی یگانه است ...) [۱۶۳] در مدینه بر رسول خدا ﷺ نازل شد، پس کفّار قریش در مکه گفتند : چگونه همهٔ مردم را یک خدا بسنده است ؟ همان بود که نازل شد : **﴿هـرآینه در آفـرینش آسـمانها و زمـین و درپـی هـم آمـدن شب و روز﴾** یـعنی : به‌دنبال‌هم آمدن آنها ، اختلاف آنها در روشنی افشاندن و تاریکی افگندن ، گرما و سرما ، کمی و فزونی و در اسباب و نتایج اینها که مشحون و آکنده از حکمتهای بالغه و رعایت مصلحت مخلوقات است **﴿و﴾** در **﴿کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رسانند﴾** با فراهم‌کردن امکان سیر و سفر دریایی مردم و انتقال کالاهای تجارتی و بارهای سنگینشان در میان قارّه‌های مختلف زمین **﴿و﴾** در **﴿آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مُردنش زنده گردانیده و در آن هرگونه جنبنده‌ای را پراکنده کرده﴾** از کلّیهٔ جنبنده‌ها و خزنده‌هایی که در زمین می‌خزند . کلمهٔ «دابّه» بر آن حیواناتی اطلاق شده که در سواری و باربری مورد استفاده قرار می‌گیرند . **﴿همچنان در گردانـیدن بـادها﴾** یـعنی : فـرستادن آنـها بـه صورت بادهای عقیم و بارورکننده ، بادهای بسیار سرد و هلاک‌کننده ، باد گرم و تف آلود ، باد خوشگوار و پیروزی‌آورنده ، بـاد نـرم و مـلایم و بـاد تـوفانی و درهم‌کوبنده . به قولی : گردانیدن باد ؛ به معنای فرستادن آن به جهتهای جنوب و شمال و مشرق و مغرب است . بادی که به جهت مشرق می‌وزد، باد « صبا » ، بادی که به جهت مغرب می‌وزد، باد « دبور » و باد کـج کـه مـیان دو بـاد از بـادهای چهارگانه می‌وزد ، باد « نکباء » نامیده می‌شود **﴿و در ابری که میان آسمان و زمین مسخّر شده‌است﴾** یعنی : به فرمان خداوند متعال رام شده است و هـر جـا کـه او بخواهد می‌رود . بعضی گفته‌اند : تسخیر آن ، به معنای ثبوت و آرمیدن آن میان آسمان و زمین بدون ستون و تکیه‌گاه آشکاری است . آری ! در این پدیده‌های

شگفت آور و عظیم: ﴿واقعاً نشانه‌هایی وجود دارد﴾ بر وجود و یگانگی خداوند ﷻ ﴿برای قومی که می‌اندیشند﴾ زیرا هر اندیشمند و عاقلی می‌داند که هیچ‌یک از خدایان ادّعایی کفّار، قادر به آوردن چیزی از این پدیده‌ها نیستند، پس هر کس فقط به یکی از این پدیده‌ها به إمعان‌نظر و به‌گونهٔ عمیق و دقیق بیندیشد و از ابزارهای علم و تجربه برای شناخت ابعاد عظمت آنها کمک بگیرد، به‌طور حتم و قطع باور خواهد کرد که صانع و آفرینندهٔ آنها خدای سبحان است.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ۗ وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ إِذْ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾

امّا با وجود این دلایل روشن و مفید که نشانگر سلطه و چیرگی بی‌انتهای خداوند قدیر و حکیم است، باز هم: ﴿برخی از مردم هستند که همتایانی برای خداوند قایل می‌شوند﴾ یعنی: از بتها و دیگر معبودان باطل برای خدای سبحان همانندهایی برگزیده و آنها را به پرستش می‌گیرند ﴿و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند﴾ یعنی: همچنان‌که مؤمنان خداوند منّان را دوست می‌دارند. یا چنان‌که مشرکان خداوند ﷻ را دوست دارند؛ معبودان باطل خویش را نیز دوست می‌دارند ﴿ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، خداوند را دوست‌تر می‌دارند﴾ یعنی: بیشتر از انچه که کفّار معبودان باطل خویش را دوست می‌دارند زیرا مؤمنان در هیچ حالی از خدای عزّوجلّ روی بر نمی‌گردانند، در حالی که کفّار فقط به هنگام سختی‌ها و انقطاع اسباب مادی، به خدای سبحان روی می‌آورند ﴿کسانی که﴾ با برگزیدن بتها و دوست‌داشتن آنها همچون خدای سبحان، بر خود ﴿ستم نموده‌اند، اگر می‌دانستند

هنگامی که عذاب را مشاهده کنند، تمام نیرو از آن خداست و خداوند سخت‌کیفر است ﴾ آری! اگر نیروی لایزال الهی و گرفتن ناگهانی او در روز قیامت و عجز و درماندگی خدایانشان را از دفع‌نمودن عذاب از خود، می‌دیدند؛ هرگز این معبودان باطل را به دوستی برنمی‌گزیدند. یا معنی این است: ای محمّد! اگر تو ستمگران را در عذاب ببینی، قطعاً کار بزرگی را دیده‌ای. که در هردو صورت، جواب شرط مضمر است.

إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ ٱلْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ ٱلْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾

﴿**آن‌گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند**﴾ یعنی: پیشوایان کفر و رؤسا و سردمداران باطل از پیروان خویش که آنان را در کفر پیروی نموده‌اند، در روز قیامت تبرّی و بیزاری می‌جویند ﴿**و عذاب را مشاهده کنند**﴾ یعنی: هم پیروان و هم پیشوایان، عذاب را مشاهده می‌کنند. بعضی گفته‌اند: این تبرّی جستن، به هنگام مشاهدهٔ عذاب دنیاست. به قولی دیگر: این تبرّی جستن، به هنگام دیدن عذاب و محاسبهٔ روز آخرت است ﴿**و میانشان پیوندها بریده گردد**﴾ یعنی: روابط و علایقی که در دنیا آنها را به یک‌دیگر پیوند می‌داد؛ چون رابطهٔ خویشاوندی و ...، از هم گسسته می‌شود.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُواْ مِنَّا ۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَٰلَهُمْ حَسَرَٰتٍ عَلَيْهِمْ ۖ وَمَا

هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ﴿١٦٧﴾

﴿**و پیروان می‌گویند: کاش برای ما بازگشتی بود**﴾ به سوی دنیا ﴿**تا همان‌گونه که آنان از ما بیزاری جستند، ما نیز از آنان تبرّی می‌جستیم**﴾ و عمل شایسته انجام می‌دادیم ﴿**این‌گونه، خداوند کارهایشان را ــ که بر آنان مایهٔ حسرتهاست ــ به آنان می‌نمایاند**﴾ یعنی: خداوند بزرگ عملهای فاسدشان را به آنان نشان می‌دهد و این خود مایهٔ حسرتشان می‌شود. همچنان اعمال نیک و شایسته‌ای را که مکلّف به انجام آن بوده‌اند ولی آن را ترک کرده‌اند، به آنان می‌نمایاند و این نیز مایهٔ حسرت و افسوسشان می‌شود. آری! خداوند ﷻ به آنان می‌نمایاند که اعمالشان بدترین اثر را بر زیان آنها داشته است زیرا این اعمال جز حسرت و بدبختی، چیز دیگری برایشان به ارمغان نیاورده است ﴿**و از آتش بیرون‌آمدنی نیستند**﴾ این تعبیر، گویای جاودانه ماندن کفّار در دوزخ است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ ﴿١٦٨﴾

بعد از آن که خداوند بزرگ، حقیقت توحید خویش را بیان کرد؛ اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که فقط او روزی‌دهندهٔ تمام مخلوقاتش می‌باشد: ﴿**ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید**﴾ یعنی: آنچه را که حلال و گواراست و خداوند ﷻ بر شما حرام نکرده است، بخورید. حلال: چیزی است که خداوند ﷻ آن را مباح کرده، حرام: چیزی است که خداوند ﷻ آن را ممنوع گردانیده و حلال طیّب: آن است که در آن هیچ شبهه و گناهی نبوده و هیچ حقّی از دیگران به آن تعلّق نداشته باشد. ﴿**و از گامهای شیطان**﴾ در آنچه که شرع خدا ﷻ

آن را تحریم نکرده و او بر شما حرام می‌گرداند و از سایر خواسته‌های وی ﴿**پیروی نکنید چراکه او دشمن آشکار شماست**﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «سوگند یا نذری که در حال خشم از انسان صادر شود؛ از خطوات شیطان است، پس باید آن را نقض کرد و کفّارهٔ آن، کفّارهٔ سوگند (یمین) است». همچنین روایت شده است که نزد عبدالله‌بن مسعود رضی الله عنه شیر و نمکی آوردند و او همراه با جمع، شروع به خوردن آن کرد، در این اثنا مردی از آن جمع کناره گرفت. ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: به رفیقتان هم بدهید! امّا آن مرد گفت: من نمی‌خواهم. ابن مسعود رضی الله عنه پرسید: آیا روزه‌داری؟ گفت: نه! پرسید: پس چرا نمی‌خوری؟ گفت: بر خود حرام ساخته‌ام که هرگز شیر نخورم. فرمود: این از خطوات شیطان است، بخور و برای سوگندت کفّاره بده. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن عبّاس رضی الله عنهما آمده است: «این آیه نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم تلاوت شد، دراین هنگام سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه برخاست و گفت: یا رسول‌الله! از خدا بخواهید که مرا مستجاب‌الدّعوه گرداند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای سعد! خوراکت را پاک گردان، مستجاب‌الدّعوه می‌شوی. سوگند به ذاتی که جان محمّد در یدِ اوست، دعای انسان به سبب آن‌که لقمهٔ حرامی را در شکمش می‌افگند، چهل روز پذیرفته نمی‌شود. و آن بنده‌ای که گوشت بدنش از حرام و ربا رشد یافته باشد، آتش دوزخ به وی سزاوارتر است».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ قبایل «ثقیف»، «خزاعه» و «بنی‌مدلج» نازل شد که گوشت انواع خاصّی از چهارپایان را بر خود حرام کرده بودند.

إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ وَٱلۡفَحۡشَآءِ وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴿١٦٩﴾

﴿او﴾ یعنی: شیطان ﴿**شما را فقط به بدی و فحشاء فرمان می‌دهد**﴾ فحشاء: از حدّ گذشتن در زشتی و قباحت است. بعضی گفته‌اند: فحشاء، زنا است ﴿و﴾ شیطان ﴿**شما را بر آن می‌دارد که آنچه نمی‌دانید به خداوند نسبت دهید**﴾ چون تحریم حیوانات «بحیره، سائبه و و صیله» که بیان آنها در آیهٔ (۱۰۳) سورهٔ «مائده» می آید و نظایر اینها از اموری که اهل باطل آن را برای خود دین و شریعت قرار داده‌اند. پس همه چیزهایی ـ از اعیان و اموال موجود در روی زمین ـ که بر تحریم آنها نصّی شرعی نیامده است، اصل و اساس در آنها حلال بودن است تا آن‌گاه که دلیلی شرعی بر حرمت آنها إقامه شود.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا
عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ ﴿١٧٠﴾

﴿**و چون به آنان**﴾ یعنی به کفّار ﴿**گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده‌است**﴾ از فرمان دادن به یگانه‌پرستی و حلال ساختن پاکیزگی‌ها ﴿**پیروی کنید؛ می‌گویند: نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هرچند نیاکانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند**﴾ باز هم درخور پیروی هستند؟ آخر پدرانشان در گمراهی آشکاری بوده‌اند و یک نمونهٔ آن، تحریم چیزهایی توسّط آنهاست که خداوند ﷻ آن را حرام نکرده است، پس آیا اگر راه و رسم پدران از عقلی صحیح و نقلی صریح، یعنی از سرچشمهٔ خرد و هدایت آسمانی بی‌بهره باشد، باز هم باید کورکورانه از آنان پیروی کرد؟

بنابراین آیه و امثال آن از آیات، امّت اسلام اجماع دارند بر این که تقلید در عقاید جایز نیست و بر هر مکلّف (بالغ عاقل)، آموختن عقیدهٔ توحید و یقین به آن فرض است. تقلید: نزد علما عبارت است از: قبول سخنی بدون حجّت. امّا

«اِتّباع» ، پذیرفتن سخن دیگری بعد از شناخت دلیل آن است . امّا در مورد تقلید در احکام باید گفت : بر هر شخص عامی‌ای که نمی‌تواند احکام را از اصول آنها استنباط کند ، فرض است که از اهل علم بپرسد و از فتوایشان پیروی کند .

وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ ٱلَّذِى يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَآءً وَنِدَآءً صُمٌّۢ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٧١﴾

﴿**و مَثَل کافران**﴾ یعنی : صفت آنان ﴿**مَثَل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، بانگ می‌زند**﴾ در این آیه دعوتگر و اندرزدهندهٔ کفّار ، یعنی حضرت محمّد ﷺ ، به چوپانی تشبیه شده‌اند که شتران یا گوسفندان خود را بانگ می‌زند ، امّا آن چهارپایان بی‌عقل و خرد ، جز صدا و ندایی مبهم و غیرقابل‌فهم ، چیز دیگری را نشنیده و ندای دعوتگر را درک نمی‌کنند . ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید : « داستان اینان ، همانند داستان گاو و الاغ و گوسفند است ، که اگر به آنها سخنی بگویی ، سخنت را نمی‌فهمند ، امّا صدایت را می‌شنوند . کافر نیز چنین است ، اگر او را به خیری امر یا از شرّی نهی کنی ، یا به وی اندرزی بدهی ، آنچه را که می‌گویی درک نمی‌کند ، ولی صدایت را می‌شنود ». ﴿**کر و گنگ و نابینا هستند**﴾ پس توانایی شنیدن و دیدن و سخن‌گفتن به حق را ندارند ﴿**و از این رو نمی‌اندیشند**﴾ یعنی : نمی‌توانند در آنچه که به آنان گفته می‌شود ، بیندیشند .

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَـٰتِ مَا رَزَقْنَـٰكُمْ وَٱشْكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾

بعد از آن که خداوند متعال تمام مردم را به بهره‌برداری از خیرات و برکات زمین ارشاد فرمود، اینک در اینجا مؤمنان را به خطاب زیر مخصوص می‌گرداند زیرا ایشان به فهم کلام الهی سزاوارترند: ﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمتهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید**﴾ و آنچه را که ما حرام نکرده ایم، حرام نگردانید و از خوردن غذاهایی که اهل جاهلیّت و غیر آنان از پیش خود حرام می‌گردانند، پرهیز نکنید ﴿**و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می‌پرستید**﴾ یعنی: اگر تنها او را می‌پرستید، از پاکیزگی‌ها بخورید و از تحریمهای غیرخدایی پروا نکنید و شکرگزار این نعمتها باشید زیرا خوردن پاکیزگی‌ها؛ غذای جسم شماست و شکر نعمت؛ غذای روح شما.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحْمَ ٱلْخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيْرِ ٱللَّهِ ۖ فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۷۳﴾

چون خداوند متعال، بهره‌برداری از آنچه را که حلال و پاکیزه است، مباح گردانید و چیزهای حلال هم بسیار بود، اینک حرامها را برای آنها بیان می‌کند زیرا حرامها نسبت به حلال‌ها اندک هستند، پس حرامها را بر چیزهایی منحصر می‌نماید که اینک بیان می‌شود: ﴿**خداوند تنها مَیْته را بر شما حرام کرده است**﴾ مَیْته: خودمُرده (مردار)، حیوانی است که روح از بدن آن بدون ذبح شرعی جدا شده‌باشد. مراد از «مَیْته» در اینجا، حیوان مردار خشکی است نه دریا زیرا خوردن تمام حیوانات بحری (آبزیان) ــ اعم از زنده و مردهٔ آنها ــ در نزد جمهور فقها جایز است. امّا حنفی‌ها بجز ماهی، دیگر حیوانات آبزی را استثنا

کرده و خوردن آنها را حرام می‌دانند[1]. ﴿و﴾ حرام کرده است بر شما ﴿**خون را**﴾ خون حرام: خون ریخته است، نه خون باقی‌مانده در عروق حیوان بعد از ذبح آن. روایت شده است که چون عایشه رضی‌الله‌عنها گوشت می‌پخت، زردی خون موجود در داخل عروق آن، به سطح دیگ یا قابلمه نمایان می‌شد، امّا رسول خدا ﷺ آن را می‌خوردند و در خوردن آن هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دادند. ﴿و﴾ حرام کرده است بر شما ﴿**گوشت خوک را**﴾ و تمام بدن خوک حرام است ﴿و﴾ حرام کرده است بر شما ﴿**آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده**﴾ به هنگام ذبح آن، چون نام لات و عزّی و غیر آنها. إهلال: بلندکردن صداست زیرا مشرکان چون برای بتان ذبح می‌کردند، صدای خویش را به ذکر نام آنها بلند می‌کردند، مثلاً با صدای بلند می‌گفتند: به نام لات! به نام عزّی! از این رو هر ذبح کننده‌ای را «مُهِلّ» نامیدند، هرچند صدای خویش را به بردن نامی بلند نکند ﴿**امّا اگر کسی**﴾ به خوردن چیزی از این محرّمات به منظور حفظ جان خود ﴿**ناچار شود**﴾ به‌دلیل گرسنگی و فقدان خوراکیِ حلالی که بدان تغذیه نماید، یا به سبب إجبار و إکراه از سوی دیگران ﴿**در صورتی که باغی و عادی نباشد**﴾ یعنی: بیشتر از حدّ نیاز نخورده و از خوردن آن گریز و چاره‌ای هم نداشته باشد ﴿**بر او گناهی نیست**﴾ زیرا خداوند ﷻ در حال اضطرار و ناچاری به او اجازهٔ خوردن از محرّمات را می‌دهد و او را بدان مؤاخذه نمی‌کند. مراد از «باغی» کسی است که بیشتر از مقدار نیاز از محرّمات می‌خورد و مراد از «عادِی» کسی است که این محرّمات را در حالی می‌خورد که از آنها گریز و چاره‌ای دارد ﴿**در حقیقت خدا آمرزنده**﴾ است گناه کسی را که درحال ناچاری از چیزهای حرام می‌خورد ﴿**و مهربان است**﴾ به او زیرا حرام را بر وی در هنگام ضرورت، حلال گردانیده است.

بنابراین آیه، محرّمات حقیقی از خوردنی‌ها در شریعت اسلام عبارتند از:

---

۱ ـ تفصیل این احکام را در کتب فقه بجویید.

۱ ـ گوشت خود مرده (مردار) .
۲ ـ خون ریختهٔ حیوانات .
۳ ـ گوشت خوک .
۴ ـ حیوان ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آن نام غیر خدای عزّوجلّ بر آن برده شود.

البتّه حصر تحریم در انواع چهارگانهٔ فوق ؛ حرمت غیر آنها را که در شریعت بیان شده نفی نمی‌کند بنابراین ، محرّمات بیان شده در آیهٔ (۳) از سورهٔ « مائده » و محرّمات دیگری که رسول خدا ﷺ حرمت آنها را بیان کرده‌اند ـ که بیان آنها نیز در این تفسیر شریف خواهد آمد ـ به حرامهای چهارگانهٔ فوق اضافه می‌شوند .

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلْكِتَـٰبِ وَيَشْتَرُونَ بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلًا ۙ أُو۟لَـٰٓئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ إِلَّا ٱلنَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٤﴾

﴿کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده، پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به‌دست می‌آورند﴾ زیرا متاع و بهرهٔ فانی دنیا که دربرابر پنهان‌ساختن و تغییر دادن شرع خدا ﷻ گرفته می‌شود ، هرچند بسیار پنداشته شود ، بدون شک ناچیز و اندک است زیرا عوض حقیقی آن ، سعادت دنیا و آخرت است که قربانی شده است **﴿آنان جز آتش در درون خویش فرو نمی‌برند﴾** یعنی : آن بهای ناچیزی که در قبال پنهان کردن آیات الهی دریافت می‌دارند ، عذاب آخرت را بر آنان مسلّم گردانیده

و سبب ورودشان به دوزخ می‌شود ﴿**و خداوند روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید**﴾ به‌دلیل فرود آمدن خشم وی بر آنـان و نـاخشنودی از آنـان. طـبری مـی‌گوید: «خداوند متعال با آنان در آنچه که دوست دارند، سخن نمی‌گوید، هرچـند در آنچه که دوست ندارند، با آنان سخن مـی‌گوید». ﴿**و پاکشان نمی‌دارد**﴾ یـعنی: اعمال پلیدشان را اصلاح نمی‌کند که از گناه پاک شوند ﴿**و برای آنان عذابی است دردناک**﴾ که همانا آتش دوزخ است.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیۀ کریمه می‌گوید: این آیه و آیـۀ (اِنَّ الَّـذِیْنَ یَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِ اللهِ...) سورۀ «آل عمران»، هر دو دربارۀ یهود نازل شد زیرا رؤسا و علمای آنان از سفلگان خویش هدایایی گرفته و به آنها وعده می‌دادند که پیامبر آخرالزّمان از میانشان بر انگیخته می‌شود. پس چون رسول خدا ﷺ از غیر آنـان برانگیخته شدند، آنها از زوال ریاست و أخّاذی‌های خویش بیمناک شده و لذا صفات حقیقی پیامبر آخرالزّمان ﷺ در تورات را کتمان کردند و اوصاف دیگری را بر ساخته و به عوام خویش گفتند: اینک اوصاف پیامبر آخرالزّمان همین‌هاست، که با اوصاف محمّد هیچ شباهتی ندارد! امّا آیۀ کریمه هر کس دیگری را نیز دربر می‌گیرد که شرع خدا جلّ جلاله را پنهان ساخته و دربرابر آن رشوه بگیرد، همچنین هـر کسی را که در ازای منفعت عاجل و یا مصلحت زایل و زودگذری، به تغییردادن چیزی از دین خدا جلّ جلاله و کتمان حق راضی گردد.

أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشْتَرَوُاْ ٱلضَّلَـٰلَةَ بِٱلْهُدَىٰ وَٱلْعَذَابَ بِٱلْمَغْفِرَةِ ۚ فَمَآ أَصْبَرَهُمْ عَلَى ٱلنَّارِ ﴿۱۷۵﴾

﴿**آنان همان کسانی هستند که گمراهی را به بهای هدایت و عذاب را به ازای آمرزش خریدند**﴾ تفسیر نظیر این جمله در آیۀ (۱۶) گذشت ﴿**پس چه شکیبایند بر آتش**

دوزخ! ﴾ مٰا: مفید تعجّب است و مراد از آن به شگفت انداختن بندگان مؤمن از حال آنان است، چرا که آنا با کمال بی‌پروایی، اسباب و علل استحقاق عذاب آتش را به کار گرفتند، گویی با این کار خود بر مجازات آتش جهنّم شکیبا گشتند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ نَزَّلَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ ۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا۟ فِى ٱلْكِتَٰبِ لَفِى شِقَاقٍۭ بَعِيدٍ ﴿۱۷۶﴾

﴿ **این** ﴾ چیزی که ذکر شد از مجازات آتش جهنّم و پیامدهای دیگر برای آنان ﴿ **از آن است** ﴾ یعنی: به سبب آن است ﴿ **که خداوند کتاب را به حق** ﴾ یعنی: به صدق و راستی و برای برپا ساختن حق ﴿ **نازل کرده است** ﴾ پس بیان آن بر علما واجب و پرهیز از کتمان آن ضروری است، لذا هرگاه از آن مورد سؤال قرار می‌گیرند، یا نیازی به بیان آن پیش می‌آید، باید بی‌هیچ ملاحظه‌ای آن را اعلام کنند ﴿ **وکسانی که در آن اختلاف ورزیده‌اند** ﴾ با ایمان به برخی از آن و کتمان برخی دیگر آن ـ که یهودیانند ـ یا مراد مشرکانند که برخی از آنان گفتند؛ این کتاب سحر است و برخی گفتند؛ افسانه‌های پیشینیان است، اینان همگی ﴿ **در شقاق** ﴾ یعنی: مخالفت و ستیزه و کشمکشِ ﴿ **دور و درازی** ﴾ از حقّ و حقیقت ﴿ **قراردارند** ﴾.

۞ لَّيْسَ ٱلْبِرَّ أَن تُوَلُّوا۟ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلْكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّۦنَ وَءَاتَى ٱلْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِى ٱلْقُرْبَىٰ وَ

ٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِى ٱلرِّقَابِ
وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَٰهَدُوا۟ۖ
وَٱلصَّٰبِرِينَ فِى ٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلْبَأْسِۗ أُو۟لَٰٓئِكَ
ٱلَّذِينَ صَدَقُوا۟ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیۀ کریمه در ردّ بر یهود و نصاری نازل شد که دربارۀ تغییر قبله سخن گفته و طعن و ایراد بسیاری را مطرح می‌کردند، پس خدای عزّوجلّ روشن ساخت که: روی نمودن به سوی مشرق و مغرب ذاتاً مقصود نیست و کار نیکی شمرده نمی‌شود. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیۀ کریمه، مشتمل بر جملاتی بزرگ و دارای قواعدی ژرف و عمیق و عقیده‌ای خالص و استوار است».

﴿**نیکوکاری آن نیست که روی خود را به‌سوی مشرق و مغرب**﴾ یعنی: جهات مختلف ﴿**بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا ایمان بیاورد**﴾ یعنی: نیکی، نیکیِ کسی است که به خدا ﷻ ایمان بیاورد. بِرّ: کلمه‌ای است که جامع هر خیر؛ اعم از ایمان، اعمال شایسته و اخلاق نیک است و این آیۀ کریمه آن را به اصول ایمان و اصول اعمال صالح تفسیر کرده است.

﴿**و**﴾ نیز نیکی آن است که ایمان بیاورد به ﴿**روز بازپسین و فرشتگان**﴾ فرشتگان: موجوداتی نورانی هستند که دارای مأموریّتها و وظایف متعدّدی می‌باشند، سرشت آنان بر طاعت حق تعالی است، اورا عصیان نمی‌کنند و هر آنچه را که دستور یابند، انجام می‌دهند.

﴿**و**﴾ همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد به ﴿**کتاب**﴾ مراد از کتاب: جنس

کتاب ، یعنی تمام کتابهای آسمانی است.

﴿و﴾ همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد بـه ﴿**پیامبران و مال خود را با وجـود دوست‌داشتن آن به ذوی‌القربٰی**﴾ یعنی نزدیکان و خویشاوندان خود ﴿**بدهد**﴾ دادن مال به نزدیکان و خویشاوندان ـ چنانچه فقیر باشند ـ هم صدقه است و هم صِلَةٔ رَحِم.

﴿و﴾ همچنین نیکی آن است که مال خود را به ﴿**یتیمان**﴾ فقیر بدهد زیرا آنان از فقرای غیریتیم به دادن صدقه سزاوارترند ، چراکه توان کسب وکار را ندارند.

﴿و﴾ همچنین مال خود را به ﴿**مساکین**﴾ بدهد که چیزی را برای تأمـین مـعیشت خود نمی‌یابند ، پس نشسته اند و به دستهای مردم می‌نگرند.

﴿و﴾ همچنین مال خود را به ﴿**در راه ماندگان**﴾ یعنی : مسافران نیازمندی بدهد که از مال خویش جدا مانده و برایشان امکان حاضر کردن آن وجود ندارد.

﴿و﴾ مال خود را به ﴿**سائلان**﴾ یعنی : به متکدّیانی بدهد که ناچار بـه گـدایـی و درخواست کردن می‌شوند . باید دانست که گدایی حرام است جز برای ضرورتی ، لذا برای سائل لازم است تا از حدّ ضرورت تجاوز نکند و به ادب درخواست‌کردن ملتزم باشد و آن این است که بدون پافشاری و اصرار درخواست کمک کـند . و چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است ، گرفتن صدقه برای شخصی که بی‌نیاز است و قادر به کسب و کار می‌باشد ، حلال نیست چه مرد باشد و چه زن و چنین شخصی باید کاری شرافتمندانه برای خود جست‌وجو کند.

﴿و﴾ همچنین نیکی آن است که مال خـود را ﴿**در**﴾ راه آزادکـردن ﴿**بـردگان**﴾ بدهد . مراد خریدن بردگان و آزادکردن آنهاست . به قولی‌دیگر : مراد آزادکـردن اسیران است . در **حدیث‌شریف** آمده است : « بهترین صـدقه آن است کـه در حـال سلامتی و حرص بر مال خویش که آرزوی توانگری را داری و از فقر می‌ترسی ؛ صدقه بدهی » .

﴿و﴾ همچنین نیکی آن است که ﴿**نماز را برپا دارد**﴾ با رعایت تمام ارکان و شرایط

آن.

﴿و﴾ همچنین نیکی آن است که ﴿زکات را بدهد﴾. بیان جداگانهٔ زکات، دلیل بر آن است که مراد از انفاق یاد شده در بالا، صدقهٔ نافله است نه زکات فرض. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ فِي الْمَالِ حَقًّا سِوَى الزَّكَاةْ ۞ قطعاً در مال حقّی است بجز زکات».

﴿و﴾ همچنین نیکان ﴿آنان﴾ اند ﴿که چون﴾ با خدا ﷻ یا مردم ﴿عهد بستند، به عهد خود وفادارند﴾ به شرط این‌که عهدشان با مردم، خلاف اوامر دینی نباشد، پس چنانچه این عهد در معصیتی بود، وفا به آن واجب نیست. روشن است که خیانت و پیمان‌شکنی و خُلف وعده از نشانه‌های نفاق است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «نشانهٔ منافق سه چیز است؛ چون سخن پردازد، دروغ گوید و چون وعده کند، خلاف نماید و چون امانت به وی سپرده شود، خیانت کند».

﴿و﴾ همچنین نیکان ﴿آنان﴾ اند ﴿که در سختی﴾ یعنی: شدّت فقر ﴿و زیان﴾ یعنی: در بیماری مزمن یا فقدان عزیزان ﴿و به‌هنگام جنگ، صابرند﴾ صبر: نصف ایمان است؛ زیرا صبر و شکیبایی، بر رضای انسان مؤمن به قضا و قدرالهی دلالت می‌کند. در **حدیث‌شریف** آمده است که فرار از میدان جنگ، یکی از هفت گناه کبیره می‌باشد.

﴿اینان کسانی‌اند که راست گفته‌اند﴾ در ادّعای ایمان خویش ﴿و هم‌اینان متّقیانند﴾ تقوی: خود نگه‌داری از خشم خداوند ﷻ با پرهیز از گناهان است.

علما گفته‌اند: این آیهٔ کریمه، آیهٔ بزرگی از امّهات احکام است زیرا در کل متضمّن شانزده قاعدهٔ عقیدتی و اخلاقی می‌باشد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِصَاصُ فِى ٱلْقَتْلَى ۖ ٱلْحُرُّ

بِٱلْحُرِّ وَٱلْعَبْدُ بِٱلْعَبْدِ وَٱلْأُنثَىٰ بِٱلْأُنثَىٰ ۚ فَمَنْ عُفِيَ لَهُۥ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَٱتِّبَاعٌۢ بِٱلْمَعْرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَٰنٍ ۗ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ۗ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۸﴾

در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه، دو روایت آمده است: بنا به روایتی، این آیه در ردّ و محکومیّت عملکرد مردم در دوران جاهلیّت نازل شد که به شیوهٔ ستمگری عمل کرده، از حدّ متجاوز و پیرو شیطان بودند؛ مثلاً اگر برده‌ای از یک قوم قوی و قدرتمند، به وسیلهٔ برده‌ای منسوب به قومی فرودست کشته می‌شد، آن قبیلهٔ قدرتمند، مغرورانه می‌گفتند: ما باید آزادی را در برابر آن به قتل برسانیم! و اگر زنی از آنان کشته می‌شد، می‌گفتند: باید مردی را در برابر آن بکشیم! همین گونه آنان فرادست را در مقابل فرودست نمی‌کشتند، امّا در برابر قتل یک فرد اشرافی، چند تن از فرودستان را می‌کشتند.

به روایتی دیگر: این آیه در بارهٔ دو طایفه از اعراب نازل شد که یکی از آنها مسلمان و دیگری با مسلمانان هم‌پیمان بود، آن دو طایفه، زنان و بردگان و اشخاص آزادی را از یک‌دیگر به قتل رسانده بودند، پس رسول خدا ﷺ در میانشان حکمی را صادر نمودند و آیهٔ کریمه در تأیید حکم ایشان نازل شد.

﴿**ای مؤمنان! بر شما در مورد کشتگان، قصاص مقرّر شده است**﴾ یعنی: اگر کسی مسلمانی را به عمد و از روی تجاوز کُشت، کشتن آن به طور همانند ــ در هنگام مطالبهٔ صاحب حق ــ فرض است و صاحب حق، اولیای مقتول‌اند. قصاص: یعنی عملی همانند با عمل قاتل زیرا مسلمانان در میزان اسلام باهم برابرند، هرچند

بعضی شریف باشند و بعضی وضیع، بعضی زیبا باشند و بعضی زشت، بعضی ثروتمند باشند و بعضی فقیر، بعضی مرد باشند و بعضی زن ﴿**آزاد دربرابر آزاد و برده دربرابر برده**﴾ یعنی: آزاد در برابر قتل شخص آزاد و برده در برابر قتل شخص برده قصاص می‌شود. از این قید چنین برمی‌آید که آزاد با قتل برده قصاص نمی‌شود ـ که جمهور فقها بر این نظرند ـ امّا امام ابوحنیفه رحمه الله برآن است که آزاد دربرابر برده قصاص می‌شود، به دلیل عام‌بودن آیهٔ (۴۵) سورهٔ «مائده» که تفسیر آن خواهد آمد. از حضرت علی رضی الله عنه و ابن‌مسعود رضی الله عنه نیز همین رأی نقل شده است. امام بخاری نیز می‌گوید: مولٰی با کشتن بردهٔ خویش کشته می‌شود، به دلیل این **حدیث‌شریف**: «هرکس برده‌اش را کشت، او را می‌کشیم و هرکس بینی‌اش را برید، بینی‌اش را می‌بریم و هرکس او را عقیم (جنسی) کرد، او را عقیم می‌کنیم».

جمهور فقها برآنند که مسلمان با کشتن کافر قصاص نمی‌شود. دلیل آنها این **حدیث‌شریف** رسول خدا صلی الله علیه و سلم است که فرمودند: «مسلمانی دربرابر کافری کشته نمی‌شود». ﴿**و زن در برابر زن**﴾ قصاص می‌شود، اگر او را کشت. اگر زنی مردی را کشت، نیز به‌طریق اولٰی قصاص می‌شود و اگر مردی زنی را کشت، نیز قصاص می‌شود، به دلیل این **حدیث‌شریف** رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمودند: «همانا مرد دربرابر زن کشته می‌شود». همچنین مذهب ائمهٔ اربعه ـ جز در یک روایت از احمدبن حنبل ـ این است که یک گروه با کشتن یک تن قصاص می‌شوند. ﴿**پس کسی که گذشت شد به او چیزی از خون برادرش**﴾ یعنی: اگر قاتل، یا جانی از سوی مُجنٰی علیه (کسی که جنایت بر وی انجام گرفته)، یا از سوی ولیّ مقتول، دربرابر قتل یا جرحی که کرده بود، از انجام قصاص مورد عفو قرار گرفت، به مُجنٰی علیه (کسی که جنایت بر او انجام گرفته)، یا ولیّ وی، دیهٔ قتل یا دیهٔ جراحت (اُرش) تعلّق می‌گیرد. قید (اَخِیْهِ ✿ برادرش) عاطفه برانگیز است و این پیام را می‌رساند که: عمل قتل، اخوّت ایمانی را نمی‌گسلاند. آری! اگر چنین عفو و گذشتی در کار بود ﴿**پس حکم آن پیروی کردن به نیکویی است**﴾ یعنی: مطالبهٔ صاحب حق از قاتل

یا جانی، باید با رفتاری پسندیده توأم باشد، به این نحو که اگر قاتل تنگدست بود، باید صاحب حق به او مهلت دهد ﴿و﴾ بر قاتل ﴿**رسانیدن خون‌بهاست به وی به خوش خویی**﴾ بدون تعلّل و امروز و فرداکردن، یا انکار، یا به‌کاربردن سخنانی زشت ﴿**این حکم**﴾ حکم عفو و دیّه ﴿**تخفیف و رحمتی از سوی پروردگار شماست**﴾ یعنی: خداوند ﷻ بر این امّت، قصاص و عفوِ با عوض یا بدون عوض ـ هر دو ـ را مشروع گردانید و چنان‌که بر یهود و نصاری تنگ گرفت، بر آنان تنگ نگرفت زیرا بر یهود، قصاص یا عفوِ بدون دیّه، و بر نصاری، عفو بدونِ دیّه را فرض گردانید ﴿**پس هر کس بعد از آن**﴾ یعنی: بعد از عفو ﴿**از اندازه درگذرد**﴾ به این صورت که بعد از گرفتن دیّه، قاتل را بکشد، یا قاتل را عفو نموده و بعد از آن قصاصش نماید؛ ﴿**برای او عذابی دردناک است**﴾ در آخرت با آتش دوزخ، یا در دنیا با انجام قتل.

وَلَكُمْ فِي ٱلْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ يَـٰٓأُو۟لِي ٱلْأَلْبَـٰبِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧٩﴾

﴿**و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی‌ای است**﴾ به اعتبار این که قصاص به خودداری مردم از قتل یک‌دیگر می‌انجامد ﴿**باشد که به تقوا روی آورید**﴾ و از بیم قصاص، از خون‌ریزی بپرهیزید. آری! این است قانون «قصاص» در اسلام، قانونی که جامعهٔ بشری در هیچ عصری از آن بی‌نیاز نیست و بجز آن، هیچ مجازات دیگری ـ از جمله زندان ـ نمی‌تواند بسیاری از افراد خونریز را از ارتکاب جنایت باز دارد، پس این قصاص است که حیاتی آرام و پایدار را برای جامعه فراهم کرده و از میزان جنایت قتل در جامعهٔ بشری می‌کاهد زیرا هنگامی که قاتل به خوبی بداند که اگر بکشد، کشته می‌شود؛ یقیناً از ارتکاب عمل قتل دست بر می‌دارد و در اینجاست که دو حیات محفوظ می‌ماند، یکی حیات مقتول و

دیگری حیات خود قاتل [۱].

کُتِبَ عَلَیۡکُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ ٱلۡمَوۡتُ إِن تَرَكَ خَیۡرًا ٱلۡوَصِیَّةُ لِلۡوَٰلِدَیۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِینَ بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِینَ ﴿۱۸۰﴾

﴿**بر شما فرض شده‌است که چون مرگ یکی از شما فرا رسد**﴾ فرارسیدن مرگ؛ فرارسیدن اسباب و علائم آن است. آری! در این هنگام بر انسان فرض است؛ ﴿**این که اگر خیری برجای گذارد**﴾ یعنی: اگر مالی باقی می‌گذارد، باید ﴿**وصیت کند**﴾ چرا که دیگر مجالی برای زندگی وی باقی نمانده است. بعضی از مفسّران، «خیر» را به مال بسیار تفسیر کرده‌اند، امّا ظاهراً ــ چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما و گروهی از تابعین نیز گفته‌اند ــ مراد از «خیر»، مطلق مال است، چه کم باشد و چه بسیار زیرا اسم «خیر» بر مال اندك و بسیار هر دو اطلاق می‌شود. آری! باید وصیّت کند، امّا برای چه کسی؟ ﴿**برای پدر و مادر و خویشاوندان خود**﴾ و بعد از اجرای وصیّت وی، بقیّهٔ مالش برای فرزندانش باقی می‌ماند.

البتّه این حکم در اوّل اسلام مشروع شد و سپس وصیّت برای نزدیکان با آیات میراث (در سورهٔ نساء و غیرآن) منسوخ گردید. همچنین با این **حدیث‌شریف**: «لاوَصِیَّةَ لِوارِثٍ ✿ برای هیچ وارثی وصیّتی نیست». نسخ وصیّت برای وارث، رأی جمهور فقها و بیشتر مفسّران بلکه به قول ابن‌کثیر، حکمی اجماعی است. امّا حکم وصیّت برای غیر وارث، به حال خود باقی است و بنا بر ارشاد همین آیه و نیز احادیث رسول خدا ﷺ، وصیّت نمودن از ثلث مال برای غیر وارث، مستحبّ و نافذ می‌باشد، از جمله این **حدیث‌شریف**: «مَاحَقُّ اِمْرِیءٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَیْءٌ یُوْصِیْ فِیْهِ یَبِیْتُ

---

۱ ــ تفصیل احکام قصاص در کتب فقه بیان شده و در اینجا مجال تفصیل بیشتر نیست.

لَيْلَتَيْنِ اِلاّٰ وَ وَصِيَّتُهُ مَكْتُوْبَةٌ عِنْدَهُ ✿ اگر شخص مسلمان دارای مالی است که می‌باید در آن وصیت کند، نشاید که دو شب را بگذراند، مگر این که بایستی وصیّت وی نوشته شده در نزدش نهاده‌باشد». همچنان وصیّت باید ﴿به‌طور معروف﴾ یعنی عادلانه و پسندیده و بدون هیچ افراط و تفریطی باشد بنابراین، وصیّت کننده نباید توانگری را بر فقیری برتری دهد، یا به بیشتر از ثلث (یک‌سوم) مال وصیّت کند. ولی حنفی‌ها وصیّت به کلّ مال را نیز در صورتی که وصیّت‌کننده میراث بری از خود به‌جا نگذاشته باشد، جایز دانسته اند ﴿این حقی است﴾ واجب و لازم ﴿بر پرهیزگاران﴾. البتّه باید دانست که قبل از نسخ حکم وصیّت با آیات میراث، وصیّت نمودن واجب بود، ولی بعد از نسخ ـ چنان‌که گفتیم ـ در حقّ غیر وارث مستحبّ و در مورد وارث حرام است.

فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ بَعۡدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثۡمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ﴿١٨١﴾

﴿پس هرکس﴾ وصیّت را ﴿بعد از شنیدنش تغییر دهد﴾ چه آن تغییردهنده خود وصیّ، یا گواه بر وصیّت باشد ﴿گناهش تنها بر گردن همان کسانی است که آن را تغییر می‌دهند﴾ و بر وصیّت‌کننده هیچ بازخواستی نیست زیرا او، با انجام وصیّت به تکلیف خود عمل کرده است ﴿و خداوند شنواست﴾ سخن وصیّت کننده را ﴿داناست﴾ به فعل وصیّ و دیگران، پس آنان را در برابر عملشان جزا می‌دهد.

فَمَنۡ خَافَ مِن مُّوصٖ جَنَفًا أَوۡ إِثۡمٗا فَأَصۡلَحَ بَيۡنَهُمۡ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿١٨٢﴾

﴿**پس هر کس از إجحاف یا گناهِ وصیّت‌کننده‌ای ترسید**﴾ جَنَفْ: گرایش از حقّ و عدل به سوی خطا و اشتباه و اِثْم: انحراف عمدی در وصیّت از جادّهٔ عدل و انصاف است. مثال آن این است که وصیّت‌کننده از ثلث مال، بیشتر وصیّت کند، یا برای فرد توانگری وصیّت نماید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «إجحاف در وصیّت، از گناهان کبیره است». آری! هر کس مشاهده کرد که وصیّت کننده در وصیّت خود ستم یاگناهی را مرتکب شده است؛ ﴿**پس میانشان اصلاح آوَرد**﴾ یعنی: آشفتگی و اختلافی راکه میان ورثه به‌سبب آن وصیّت ناروا واقع شده بود؛ به اصلاح آورد، بدین‌گونه که آن قسمت از متن وصیّت راکه به زیان برخی از ورثه و مخالف با شرع خداوند ﷻ بود، إبطال و آنچه راکه حق بود ـ چون وصیّت برای نزدیکان غیر ارث‌برنده ـ إبقا و اثبات نمود، در این صورت ﴿**بر او**﴾ یعنی: بر شخصی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیّت تغییر ایجاد می‌کند ﴿**گناهی نیست زیرا خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ بر کسی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیّت تغییر به وجود می‌آورد [۱].

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ﴿١٨٣﴾

﴿**ای مؤمنان! بر شما روزه فرض گردانیده شد**﴾ روزه: خودداری از خوردن، نوشیدن، مقاربت جنسی و دیگر شکننده‌ها از طلوع بامداد تا غروب آفتاب همراه با نیّت است ﴿**همان‌گونه که بر آنان‌که پیش از شما بودند، فرض شده بود**﴾ یعنی: همان‌گونه که روزه، بر امّتهای بشری ـ از زمان آدم ؑ تا هم‌اکنون که عهد

---

۱ ـ برای آشنایی با احکام تفصیلی وصیّت، به کتب فقه رجوع نمایید.

پیامبرخاتم ﷺ است ــ فرض شده بود. آری! تاریخ، نشان دهندهٔ این واقعیّت است که روزه در میان تمام ملل مشروع بوده است، حتّی در میان مصریان قدیم، رومی‌ها، یونانی‌ها و هندیان. در تورات کنونی نیز ــ باوجود تحریف آن ــ روزه و روزه‌داران مورد ستایش قرار گرفته‌اند. این نقل نیز صحیح است که موسی علیه السلام چهل روز، روزه گرفت، امّا یهودیان عصر حاضر، یک هفته روزه می‌گیرند. همچنین، انجیل‌های کنونی، روزه را ستوده و آن را عبادت می‌شمارند و مشهورترین روزهٔ نصاری، روزهٔ بزرگ قبل از عید «فصح» است، سپس رؤسای کلیسا انواع دیگری از روزه را نیز بنیاد نهادند. به قولی: مراد از (اَلَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ ۞ کسانی که پیش از شما بودند)، اهل کتابند. ﴿**باشد که به تقوی گرایید**﴾ با پایبندی به روزه زیرا روزه انگیزه‌های ارتکاب گناهان را در نهاد انسان تضعیف می‌کند و شهوت را که مبدأ معصیت است درهم شکسته لذّتهای دنیا را بی‌ارزش می‌گرداند و این همه تقوی‌آفرین است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلصَّوْمُ نِصْفُ الصَّبْرِ ۞ روزه نصف صبر است». همچنین روزه از ابعاد و جنبه‌های گوناگونی پدیدآورندهٔ تقوی است، که مهم‌ترین این ابعاد عبارتند از:

۱ ــ روزه، نفس انسان را در آشکار و نهان بر خشیّت و بیم از خداوند متعال تربیت می‌کند زیرا جز پروردگار بزرگ، هیچ کس دیگری ناظر و مراقب شخص روزه‌دار نیست و این از بزرگترین فواید روحی روزه می‌باشد.

۲ ــ روزه، از حدّت و غلیان شهوت می‌کاهد، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلصَّوْمُ جُنَّةٌ» یعنی: روزه سپر نگه‌دارنده‌ای از آلودگی به شهوات و ارتکاب گناهان است.

۳ ــ روزه، احساس شفقت و رحمت به همنوع را در انسان بیدار می‌سازد.

۴ ــ روزه، تحقّق‌بخش معنای برابری میان توانگران و فقرا و اشراف و عوام است و این از فواید اجتماعی روزه می‌باشد.

۵ ــ روزه، انسان را به نظم و برنامه‌ریزی و مهار نمودن اراده عادت می‌دهد.

٦ ــ روزه، بنیّهٔ جسمی را تجدید نموده، سلامتی و نیروی حافظه را تقویت و بدن را از رسوبها و تخمیرات زیانبخش می‌رهاند، چنان‌که این معنی و بیش از آن نیز در این **حدیث‌شریف** آمده است: «صُوْمُوْا تَصِحُّوْا ✿ روزه بگیرید تا تندرست شوید».

أَيَّامًا مَّعْدُودَٰتٍ ۚ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ ۚ وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ۖ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُۥ ۚ وَأَن تَصُومُوا۟ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٤﴾

آری! برشما فرض شده است ﴿**روزه گرفتن روزهای چند شمرده شده**﴾ یعنی: روزهای معلوم و معیّن اندکی ــ برای آسان‌گیری بر شما. این ایّام معیّن به قول جمهور مفسّران، عبارت از ماه مبارک رمضان است. ابن‌کثیر نقل می‌کند: رسول خدا ﷺ بعد از هجرت به مدینه، از هر ماه سه روز را روزه می‌گرفتند و روز عاشورا را نیز روزه می‌گرفتند تا آن که خداوند متعال روزهٔ رمضان را فرض نمود. ﴿**پس هر کس از شما بیمار**﴾ بود و توان روزه گرفتن را نداشت، خوردن برای وی عزیمت است و اگر توان آن را داشت، ولی همراه با قبول ضرر و مشقّت، پس خوردن روزه برای وی رخصت است ﴿**یا**﴾ هر کس از شما ﴿**در سفر باشد**﴾ سفری به‌اندازهٔ مسافت کوتاه کردن نماز، یعنی (۸۹) کیلومتر در نزد جمهور فقها و (۹٦) کیلومتر در نزد حنفی‌ها ﴿**پس لازم است**﴾ بر وی روزه گرفتن ﴿**شمار آن از روزهای دیگر**﴾ که باید آنها را در عوض روزهایی که خورده است، روزه

گرفته و روزه‌های فوت شده را قضا کند **﴿و بر کسانی که روزه طاقت‌فرساست﴾** یعنی: بر کسانی‌که روزه را به دشواری تحمّل می‌کنند و تاب و تحمّل آن را ندارند، چون پیرمردان کهنسال، زنان باردار و بیماران مزمن، پس بر اینان **﴿فدیه‌ای است که عبارت از خوراک‌دادن به یک بینواست﴾** به جای خوردن هر روز از ایّام روزه، و این خوراک باید از میانهٔ آن چیزی باشد که شخص، خانوادهٔ خویش را با آن إطعام می‌کند. مقدار آن در نزد حنفی‌ها، نصف صاع (دو مُدّ) از گندم، یا صاعی از غیر آن ــ چون خرما یا جو ــ برای هر روزی است که می‌خورد و یا غذایی آماده است که کفایت یک‌روزهٔ مسکین را بنماید. و مقدار آن در نزد جمهور، یک مُدّ از خوراک غالب مورداستفادهٔ آن منطقه است[1]. **﴿و هرکس به دلخواه خود خیری﴾** بیشتر **﴿انجام دهد﴾** یعنی: بر اندازهٔ خوراک مقرّر در فدیه بیفزاید، یا به علاوهٔ یک مسکین، مسکین دیگری را نیز غذا بدهد **﴿پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید روزه‌گرفتن برای شما بهتر است﴾** یعنی: برای این گروه معذور، روزه گرفتن بهتر از روزه‌خوردن همراه با پرداخت کفّاره است.

بیشتر ائمّه (مالک، ابوحنیفه و شافعی) بر آنند که روزه گرفتن مسافر ــ چنانچه بر او دشوار نبود ــ برایش بهتر از روزه‌خوردن است، ولی امام احمد بر آن است که برای مسافر خوردن روزه بهتر از روزه گرفتن می‌باشد. و در نزد جمهور، پی‌درپی گرفتن روزهٔ قضایی مستحبّ است نه واجب. و اگر چنان شد که ادای روزه از شخصی فوت شد و رمضان دیگری آمد و او آن را قضا نکرده بود، در نزد جمهور بر وی کفّاره لازم است و کفّارهٔ او این است که برای هر روز، یک نفر مسکین را خوراک دهد. امّا امام ابوحنیفه بر آن است که کفّاره‌ای بر وی نیست.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از مجاهد روایت شده است که گفت: این بخش از آیه: (وَعَلَى الَّذِيْنَ يُطِيْقُوْنَه...) دربارهٔ مولایم قیس‌بن سایب نازل شد که توان روزه

---

۱ ــ مُدّ (۶۷۵) گرم‌است و صاع در نزد حنفی‌ها (۳۹۰۰) گرم و در نزد جمهور (۲۷۵۱) گرم است.

گرفتن را نداشت و با نزول آن او روزه را خورد و برای هر روز، یک نفر مسکین را إطعام می‌کرد.

شَهْرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِیٓ أُنزِلَ فِیهِ ٱلْقُرْءَانُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَیِّنَـٰتٍ مِّنَ ٱلْهُدَىٰ وَٱلْفُرْقَانِ ۚ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ ۖ وَمَن كَانَ مَرِیضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَیَّامٍ أُخَرَ ۗ یُرِیدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ بِكُمُ ٱلْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا۟ ٱلْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا۟ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۸۵﴾

﴿**ماه رمضان**﴾ همان ماهی است ﴿**که در آن قرآن**﴾ در شب قدر به تمامی و یکباره از لوح محفوظ به بیت‌المعمور در آسمان دنیا ﴿**فرو فرستاده شده‌است**﴾ و سپس جبرئیل علیه السلام آن را سوره‌به‌سوره و آیه به‌آیه در مدّت بیست و سه سال بر قلب پیامبر اکرم ﷺ نازل کرد. یا: اوّلین آیات آن در ماه رمضان نازل شد و نزول این آیات در شب قدر بود ﴿**کتابی که مردم را راهبر و**﴾ متضمّن ﴿**دلایل آشکار هدایت است**﴾ که این دلایل آشکار، مخصوص به آیات مُحکم آن می‌باشد ﴿**و**﴾ کتابی که ﴿**جداکنندهٔ حق از باطل است**﴾ یعنی: قرآن، میزان و معیار جداکنندهٔ حق از باطل است ﴿**پس هر کس از شما این ماه را دریابد**﴾ یعنی: در آن مقیم باشد، نه مسافر ﴿**باید آن را روزه بدارد و کسی که بیمار یا در سفر است**﴾ باید به شمارهٔ آن، ﴿**تعدادی از روزهای دیگر**﴾ را روزه بگیرد و اگر در بخشی از ماه، مقیم و در بخشی دیگر مسافر بود، روزه گرفتن در ایّام اقامت وی برایش حتمی است، امّا در سفر،

رخصت خوردن دارد ﴿**خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد**﴾ به‌همین جهت است که برای مریض و مسافر، رخصت خوردن داده‌است.

باید دانست که یُسْر؛ یعنی آسان‌گیری و عدم سخت‌گیری، از مقاصد پروردگار سبحان در تمام امور دین است و رسول خدا ﷺ برای تحقّق بخشیدن به این مقصد، همیشه به آسان‌گیری ارشاد و از سخت‌گیری نهی می‌کردند، چنان‌که در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «یَسِّرُوْا وَلا تُعَسِّرُوْا، وَبَشِّرُوْا وَ لاتُنَفِّرُوْا ✿ آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر و پراکنده نگردانید».

﴿**و می‌خواهد که شمارهٔ مقرّر را تکمیل کنید**﴾. لام در (لِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ) برای تعلیل است، لذا معنی چنین می‌شود: به این علّت در حالت‌های بیماری و سفر رخصت روزه خوردن را به شما دادیم که به شما آسانی را می‌خواهیم و می‌خواهیم که شمارهٔ ایّام مقرّر را تکمیل کنید، پس هر کس به سبب عذر بیماری، یا سفر، نتوانست آن را با ادا تکمیل کند، باید بعداً با قضا آن را تکمیل نماید، ازاین رو، قضا نمودن روزه برای مریض و مسافر، به منظور کامل ساختن شمارهٔ ایّام ماه و تکمیل اجر و پاداش آنان است ﴿**و تا خدا را به بزرگی بستایید**﴾ با روزه گرفتن و ذکر وی در هنگام کامل ساختن شمار ایّام روزه‌داری ﴿**به سپاس آن‌که رهنمونی‌تان کرده است**﴾ به سوی احکام سراسر منفعت بار، لذا عظمت وی و حکمت بالغه‌اش در اصلاح‌نمودن بندگانش را به یاد آورید و بدانید که او با مشروع‌ساختن احکام موردنظر خویش، بندگانش را تربیت می‌کند و می‌سازد پس احکام وی همه؛ از نظر معنوی و حسّی برای ساختن و تربیت شخصیّت آنهاست ﴿**و باشد که شکرگزاری کنید**﴾ برای خداوند ﷻ در برابر همهٔ این نعمتها و در برابر این که او به هر یک از دو حالت عزیمت و رخصت، حقّ آن را در جایگاه مقرّرش داده است.

جمهور علمای اهل تأویل بر آنند که این آیه، دلیل بر مشروعیّت تکبیر گفتن در عیدفطر است. روایت شده است که برخی از سلف، در شب عید فطر ــ از

هنگامی که هلال شوّال را می‌دیدند تا هنگام بیرون‌رفتن امام برای نماز عید ـ تکبیر می‌گفتند. لفظ تکبیر در نزد امام مالك و گروه دیگری از علما این است که سه بار «الله اکبر» بگوید. ولی از علما الفاظ دیگری چون: تکبیر و تهلیل و تسبیح، هر سه نقل شده است. امّا دربارهٔ وقت و مدّت تکبیر، از ابوحنیفه و مالك نقل شده است که گفته‌اند: در عیدفطر از وقت بیرون آمدن شخص از خانه‌اش تا رسیدن وی به مصلّی تکبیرگفتن مستحبّ است و چون نماز به پایان رسید، عید هم به پایان می‌رسد. ولی شافعی واحمدبن حنبل می‌گویند: تکبیر گفتن، از وقت غروب خورشید شب عید تا وقت ادای نماز عید به دنبال نمازها و در هر وقت دیگری مستحبّ است[۱].

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: مرد اعرابی‌ای نزد پیامبراکرم ﷺ آمد و گفت: یارسول‌الله! آیا پروردگار ما نزدیک است؛ که در این صورت با وی مناجات کنیم؟ یا که دور است تا او را بانگ زنیم؟ رسول خدا ﷺ سکوت کردند، همان بود که این آیه نازل شد: ﴿**و هرگاه بندگانم دربارهٔ من از تو بپرسند**﴾ به ایشان بگو: ﴿**من نزدیکم**﴾ به آنان با علم خویش و به آنچه که مقتضایِ اجابت دعاءَ است. پس مراد قرب مکانی نیست ﴿**و دعای دعاکننده را ـ به هنگامی که مرا بخواند ـ اجابت می‌کنم**﴾. در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَيَسْتَحْيِيْ اَنْ يَبْسُطَ الْعَبْدُ اِلَيْهِ يَدَيْهِ يَسْأَلُهُ فِيْهِمَا خَيْراً فَيَرُدَّهُمَا خَائِبَتَيْنِ ✿ همانا خداوند متعال حیا می‌کند از این که بنده

۱ ـ احکام تفصیلی روزه را در کتب فقه و فتوی بجویید.

دستانش را به سوی او به دعا بردارد ـ در حالی‌که از او در آنها خیری می‌خواهد ـ و او آنها را خالی برگرداند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَدْعُو اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا إِثْمٌ وَلَا قَطِيعَةَ رَحِمٍ إِلَّا أَعْطَاهُ اللهُ بِهَا إِحْدَىٰ ثَلَاثَ خِصَالٍ: إِمَّا أَنْ يُعَجِّلَ لَهُ دَعْوَتَهُ، وَإِمَّا أَنْ يُدَخِّرَهُ لَهُ فِي الْأُخْرَىٰ، وَإِمَّا أَنْ يَصْرِفَ عَنْهُ مِنَ السُّوءِ مِثْلَهَا ✿ هیچ مسلمانی نیست که در بارگاه خداوند ﷻ دعایی بکند که در آن دعا گناه و قطع رحمی نیست، مگر این که خداوند ﷻ به‌وسیلهٔ آن دعا، به وی یکی از سه خصلت زیر را می‌دهد: یا این که دعایش را به طور عاجل برایش مستجاب می‌گرداند. یا اجر آن را برایش در آخرت ذخیره می‌کند و یا این که بدیی را برابر آن دعا از وی باز می‌دارد».

جمهور علما بر آنند که دعا از مهمترین مقام‌های عبودیّت است زیرا خداوند بزرگ خودش از ما خواسته است که او را به دعا بخوانیم، که این خود بر فضل و اهمیّت دعا دلالت می‌کند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** نیز آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اَلدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ ✿ دعا مغز عبادت است».

از شرایط دعاکننده این است که:

۱ ـ به قدرت مطلقهٔ الهی دانا بوده و یقین داشته باشد که همهٔ اسباب و وسایط در قبضهٔ تسخیر وی می‌باشد.

۲ ـ با حضور قلب و نیّت راستین دعا کند زیرا خداوند ﷻ دعا را از قلبی که غافل باشد نمی‌پذیرد.

۳ ـ از خوردن حرام بپرهیزد.

۴ ـ از دعا کردن ملول و دلتنگ نشود.

و از شرایط خود دعا این است که:

۱ ـ دعا باید از امور جایز بوده و شرعاً مطلوب باشد.

۲ ـ دعا علیه حقوق مسلمانان نباشد.

۳ ـ اوقات دعا عبارت است از: وقت سحر، وقت افطار، مابین اذان و اقامه، ما

بین ظهر و عصر روز چهارشنبه، وقت بیچارگی و پریشانی، حالت سفر و بیماری، هنگام نزول باران و هنگام رویارویی در جهاد فی‌سبیل الله. که دربارهٔ همهٔ اینها احادیث و روایات آمده است. و چون شروط دعا فراهم شد، مورد اجابت قرار می‌گیرد.

﴿**پس آنان**﴾ یعنی: بندگان من ﴿**باید برای من فرمان‌برداری کنند**﴾ یعنی: مرا بخوانند ﴿**و به من ایمان آورند**﴾ یعنی: ایمان داشته باشند به این‌که چون مرا بخوانند، اجابتشان می‌گویم. یا معنی این است: بر ایمان خویش تداوم و استحکام بخشند ﴿**باشد که راه یابند**﴾ و اجابت دعا شامل راهیافتن شخص دعاکننده به اسباب آن نیز می‌شود، یعنی خداوند متعال برای دعاکننده، راه‌های رزق و شفا و کامیابی و تحقّق دیگر دعاهای وی را هموار و آماده می‌سازد. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیان این آیه در میانهٔ احکام روزه ـ که بر انگیزانندهٔ مؤمنان بر دعاء است ـ ارشادی است بر این امر که باید در هنگام به پایان‌رساندن رمضان و در هنگام هر افطاری، سخت در دعا کوشید، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «لِلصَّائِمِ عِنْدَ إِفْطَارِهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ ✿ برای روزه‌دار در هنگام افطارش، دعایی است پذیرفته شده و مستجاب».

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمْ ۚ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ ۗ عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ ۖ فَٱلْـَٔـٰنَ بَـٰشِرُوهُنَّ وَٱبْتَغُوا۟ مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمْ ۚ وَكُلُوا۟ وَٱشْرَبُوا۟ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلْخَيْطُ ٱلْأَبْيَضُ

مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ مِنَ ٱلۡفَجۡرِۖ ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِۚ وَلَا
تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمۡ عَٰكِفُونَ فِي ٱلۡمَسَٰجِدِۗ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ
فَلَا تَقۡرَبُوهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ﴿١٨٧﴾

﴿**آمیزش شما با زنانتان در شبهای روزه برای شما حلال کرده شد**﴾ رَفَثْ: کلمهٔ جامعی است که شامل تمام آن چیزهایی که مرد از زن خود در امور شهوانی می‌طلبد؛ اعم از مقاربت و غیر آن، می‌شود ﴿**آنان برای شما لباسی هستند و شما هم برای آنان لباسی هستید**﴾ بدان جهت که هرکدام شما به دیگری، همچون آمیزشی که میان لباس و پوشندهٔ آن است، با همدیگر آمیزش دارید. یعنی هر یک از زن و مرد، رفیقش را همچون لباسی پوشانده و او را از بدکاری باز می‌دارد. همچنان این تعبیر قرآنی، کنایه از نیاز هر کدام آنها به دیگری است و از این روست که خداوند متعال بر آنها آسان گرفت و رخصت آمیزش داد ﴿**خداوند دانست که شما در حقّ خودتان خیانت می‌کردید**﴾ با آمیزش در شبهای رمضان. اصل خیانت آن است که شخص بر چیزی امین گردانیده شود، ولی امانت را نگه ندارد. دلیل این که خداوند متعال آمیزش‌کنندگان در شبهای رمضان را خاین بر نفسهایشان نامید، این است که زیان این کار به خودشان برمی‌گردد.

ابن عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه می‌گوید: «در آغاز فرضیّت روزه، خوردن و نوشیدن و مقاربت بعد از نماز عشا تا افطار شب دیگر، بر مسلمانان حرام بود تا آن‌که برخی از صحابه ـ و از جملهٔ آنان عمربن خطّاب رضی الله عنه ـ بعد از عشا با زنانشان آمیزش کردند و غذا خوردند، آن‌گاه شکایتشان را از ارتکاب این عمل نزد رسول خدا ﷺ بردند. این بود که آیهٔ کریمه نازل شد». جمهور علما بر آنند که روزهٔ کسی که بامداد بر وی در حال جنابت

طلوع کرده، صحیح است.

﴿**پس توبهٔ شما را**﴾ از خیانت به نفسهایتان ﴿**پذیرفت و از شما درگذشت**﴾ مراد این است که برشما آسان گرفت و میدان را برشما فراخ گردانید ﴿**پس اکنون**﴾ در شبهای ماه رمضان می‌توانید ﴿**با آنان آمیزش کنید و آنچه را خدا برای شما مقرّر داشته، طلب کنید**﴾ به قولی: مراد از (آنچه را خدا برای شما مقرّر داشته) طلب فرزند است. به قولی دیگر: مراد از آن، طلب شب قدر است. یعنی: مشغولیّت به آمیزش و مباحهای دیگر، نباید شما را از طلب دریافتن فضیلت لیلةالقدر غافل گرداند ﴿**و بخورید و بیاشامید تا رشتهٔ سپید از رشتهٔ سیاه نمودار شود**﴾ رشتهٔ سپید: سپیدیی است که در هنگام بامداد در همهٔ پهنهٔ افق منتشر می‌شود، نه صبح کاذب که مانند دُم گرگ به صورت طولی در افق بالا رفته ولی از نظر عرضی در همه افق منتشر نمی‌شود، پس صبح کاذب چیزی را حرام و حلال نمی‌گرداند و فقط این صبح صادق است که خوردونوش و دیگر محذورات روزه را حرام می‌گرداند. رشتهٔ سیاه: سیاهی شب است. نمودارشدن رشتهٔ سپید؛ جداشدن آن از سیاهی شب می‌باشد، که این جز با داخل شدن وقت بامداد محقّق نمی‌شود. و این خود، دلیل بر استحباب تناول غذای سحر در روزه است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «تَسَحَّرُوْا فَاِنَّ فِي‌السُّحُوْرِ بَرَكَةً ✿ در سحر غذا تناول کنید زیرا در تناول آن برکت است». ﴿**پس از آن، روزه را تا فرارسیدن شب تمام کنید**﴾ بنابراین، آغاز به اتمام رساندن روزه؛ وقت غروب خورشید است.

باید دانست که تعجیل در افطار و تأخیر در تناول سحری سنّت است و مستحبّ است که روزه‌دار با چند عدد خرما افطار نماید و اگر خرما نبود با چند جرعه آب. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است. روزه گرفتن شش روز از ماه شوّال نیز مستحبّ است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس رمضان را روزه گرفت، سپس آن را با شش روز از شوّال نیز دنبال کرد، این برای او همچون روزهٔ همهٔ عمر (روزگار) است». در شریعت ما از «روزهٔ وصال»، یعنی پیونددادن یک یا

چندین روز و شب از روزه با یک‌دیگر نهی به عمل آمده، چه این نوع روزه از ویژگی‌های رسول خدا ﷺ می‌باشد. ﴿**و درحالی‌که در مساجد معتکف هستید، با زنان درنیامیزید**﴾ یعنی: با آنان مقاربت نکنید. اعتکاف: عبارت از بر عهده گرفتن طاعتی است مخصوص، در وقتی مخصوص، با شرطی خاصّ و در جایی خاصّ. معتکف: کسی است که مقیم مسجد گشته، خودش را برای این عبادت مقیّد می‌گرداند.

جمهور علما بر آنند که هرچند انگیزه‌بخش‌های جماع؛ چون بوسه و لمس شهوت‌انگیز بر معتکف حرام است، لیکن اگر این کارها به انزال مرد نینجامید، اعتکاف وی را فاسد نمی‌سازد. امّا مالکی‌ها بر آنند که بوسه و مساس شهوت‌انگیز نیز، اعتکاف را فاسد می‌کند. علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف واجب نیست، بلکه نافله‌ای از نوافل است که رسول خدا ﷺ و اصحاب و همسرانشان بدان عمل کرده‌اند و با نذر نیز لازم می‌شود. همچنان علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف درست نیست مگر در مسجد. ابوحنیفه و شافعی و احمد برآنند که: اقلّ مدّت اعتکاف یک لحظه است و اکثر آن حدّ معینی ندارد [1].

﴿**اینها حدود الهی است، پس بدانها نزدیک نشوید**﴾ حدود: جمع حدّ است و حدّ در لغت یعنی: مانع میان دو چیز، سپس بر آن اموری اطلاق گردید که خدای عزّوجلّ آنها را برای بندگان خویش مشروع گردانیده است. باید دانست که اگر بعد از ذکر حدود، (فَلا تَقْرَبُوْها) بیاید؛ مراد از آن ممنوعات و محرّمات الهی است و اگر بعد از آن، (فَلا تَعْتَدُوْها) بیاید، مراد از آن، احکام مقرّرهٔ الهی بر بندگانش می‌باشد که جایز نیست از آن تجاوز کنند. و اگر مراد از حدود؛ عامّهٔ احکام باشد، پس معنای (فَلا تَقْرَبُوْها) این است که: متعرّض تغییر احکام نشوید، یا به مرز میان حقّ و گمراهی نزدیک نشوید. ﴿**این‌گونه خداوند آیات خود را برای**

---

۱ ـ تفصیل احکام روزه و اعتکاف را در کتب فقه بجویید.

مردم بیان می‌کند ﴾ یعنی : چنان‌که خداوند ﷻ روزه و احکام و تفاصیل آن را برای مردم بیان کرد ؛ دیگر احکام خویش را نیز بر زبان پیامبرش حضرت محمّد ﷺ برای آنان بیان می‌کند ﴿باشد که تقوی پیشه کنند ﴾ زیرا احکام الهی پدیدآورندهٔ تقوی است.

وَلَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَآ إِلَى ٱلْحُكَّامِ لِتَأْكُلُواْ فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ بِٱلْإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٨﴾

﴿و اموالتان را در میان خودتان به باطل نخورید ﴾ مراد از باطل در اینجا ، خوردن آن مالی است که شریعت اسلام ، گرفتن آن را از مالکش مباح نگردانیده و اگر خورده شود ، به ناحق خورده شده است و این شامل هر چیزی می‌شود که بدون عوض مقابلی ، یا بدون رضای مالک آن گرفته شود . مراد از خوردن اموال؛ گرفتن و مسلّط شدن برآنهاست و از آن به خوردن تعبیر نمود زیرا بزرگترین هدف به دست‌آوردن مال ، خوردن آن می‌باشد . البتّه خوردن مال به باطل دو صورت دارد :

۱ ــ گرفتن آن بر وجه ستم و دزدی و زورگیری و مانند اینها .

۲ ــ گرفتن آن از راه غیر شرعی ، حتّی اگر مالک آن‌را به طیّب خاطر هم بدهد ؛ چون پرداخت پول به زن زناکار ، دادن پول قمار ، دادن پاداش برای فالبین ، دادن بهای شراب ... که هرچند این اموال به طیّب خاطر داده می‌شوند ، امّا خوردن و دادن آنها حرام و باطل است . پس آیهٔ کریمه به طور کلّی اینها و مانند آن از سایر وجوه حرام را شامل می‌شود.

﴿**و آن را**﴾ یعنی: اموالتان را ﴿**به قضات ندهید**﴾ به‌عنوان رشوه تا به ناحق به نفعتان حکم کنند و ﴿**تا بخشی از اموال مردم را به گناه**﴾ یعنی: به ستم و تجاوز و با وسایل غیرمشروع؛ چون گواهی دادن و سوگند خوردن به دروغ، یا مانند آنها؛ ﴿**بخورید، درحالی‌که خودتان**﴾ هم خوب ﴿**می‌دانید**﴾ که به ناحق و ناروا مرتکب این عمل می‌گردید، که این خود، نمایانگر جرأت بر ارتکاب گناه است.

ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آیهٔ کریمه ناظر بر شخصی است که بر ذمّهٔ وی مالی است، امّا گواه و مدرکی علیه وی وجود ندارد، پس مال را انکار نموده و با رفتن نزد حکّام، در صدد پایمال نمودن حقّ است»، چنان‌که در **سبب‌نزول** آن آمده است: «امرؤالقیس‌بن عابس کندی و عبدان حضرمی بر سر موضوع زمینی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم به مرافعه رفتند، امرؤالقیس مدّعی‌علیه بود و عبدان مدّعی و چون آیهٔ کریمه نازل شد، امرؤالقیس خودرا از قضیه کنار کشید و زمین را به عبدان واگذاشت.

در بیان احکام آیهٔ کریمه فقهای اسلام آرایی دارند: امام ابوحنیفه رحمه الله بر آن است که حکم قاضی در عقدها و فسخ‌ها، ظاهراً و باطناً نافذ می‌شود، هرچند گواهان؛ گواهانی دروغین باشند. مثال آن این است که مردی ادّعا می‌کند که زنی را به نکاح گرفته است، امّا زن منکر این ادّعا می‌شود، مرد بر ادّعای خویش دو گواه دروغین می‌آورد و قاضی هم بر مبنای آن به ازدواج میان آن دو حکم می‌کند، در این صورت برای آن مرد آمیزش با آن زن مباح است، امّا اجرای حکم قاضی بر این نحو مقیّد به دوشرط می‌باشد:

۱ ــ این که قاضی نداند که گواهان دروغین هستند.

۲ ــ این که قضیّه از اموری باشد که قاضی در آنها صلاحیّت انشای حکم را دارد.

امّا جمهور فقها برآنند که حکم قاضی در ظاهر قابل اجراست نه در باطن، لذا حکم وی حلال را حرام و حرام را حلال نمی‌گرداند و حقّی را ایجاد نمی‌نماید، به دلیل این **حدیث‌شریف**: «نَحْنُ نَحْكُمُ بِالظَّاهِرِ وَاللهُ يَتَوَلَّى السَّرائِرْ ✿ ما فقط به ظاهر

حکم می‌کنیم و خداوند عهده‌دار پنهانی‌هاست ». به هر حال؛ برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در عین یقین به ناروابودن ادّعای خویش، فقط با تکیه بر مهارت خود، یا وکلای دعوایش، به دادگاه مراجعه نماید و باید بداند که مال مؤمن برایش به ناحق حلال نیست، هرچند قاضی بدان حکم نماید، بلکه مؤمن باید قاضی حقیقی را که خداوند احکم‌الحاکمین است مدّنظر داشته باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت امّ‌سلمه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلا اِنَّمٰا اَنَا بَشَرٌ وَاِنَّمٰا يَأْتِيْنِي الْخَصْمُ، فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ اَنْ يَكُوْنَ اَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَاَقْضِيْ لَهُ، فَمَنْ قَضِيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَاِنَّمٰا هِيَ قَطْعَةٌ مِنْ نٰارٍ، فَلْيَحْمِلْهٰا اَوْلِيَذَرْهٰا ✿ هان! بدانید که من هم بشری هستم و شما نزد من به دادخواهی می‌آیید، پس چه بسا که بعضی از شما در ارائه حجّت خویش از برخی دیگر لحنی رساتر و بیانی شیواتر داشته باشد و من هم برابر چیزهایی که می‌شنوم به نفع وی حکم صادر می‌کنم، لذا کسی که من برایش از حقّ برادر مسلمانش چیزی حکم کردم، بداند که آن چیزی جز پاره‌ای از آتش نیست، در این صورت او مختار است که آن را بر می‌دارد یا که می‌گذارد».

۞ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَهِلَّةِ ۖ قُلْ هِىَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَٱلْحَجِّ ۗ وَلَيْسَ ٱلْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا۟ ٱلْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَـٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنِ ٱتَّقَىٰ ۗ وَأْتُوا۟ ٱلْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَٰبِهَا ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٨٩﴾

این آیهٔ کریمه، تکمیل‌کنندهٔ احکام روزه است زیرا روزه و افطار هر دو به رؤیت هلال بستگی دارند.

﴿دربارهٔ هلالهای ماه از تو می‌پرسند﴾. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیهٔ کریمه دربارهٔ معاذبن جبل رضی‌الله‌عنه و ثعلبة‌بن غنم رضی‌الله‌عنه ـ دو تن از انصار ـ نازل

شد که گفتند : یا رسول الله ! چرا ماه همانند رشتهٔ نخ باریکی نمایان می‌شود و سپس بزرگ و بزرگتر می‌گردد تا که تبدیل به ماه تمام می‌شود و باز یک‌بار دیگر، قرص آن رو به کاستی و باریکی می‌گذارد تا به همان شکل اوّلیّهٔ خود بازمی‌گردد، چرا قرص ماه به یک حالت واحدی نیست ؟ این بود که خداوند متعال به اسلوب حکیمانهٔ خویش، از حکمت هلالهای ماه به آنها خبر داد نه از حقیقت آن سؤال زیرا پاسخ‌دادن به آن، مفید فایده‌ای نیست، بدان جهت که رسول‌خدا ﷺ نه معلّم نجوم برانگیخته شده‌اند و نه آموزگار علوم کیهانی، پس بهتر این است که پاسخ سؤال، به حکمت و هدف تغییر شکل هلال بپردازد تا به ماهیّت آن. ﴿**بگو: آن، وقت‌نمای مردم و موسم حجّ است**﴾ هلال ماه، وقت‌نما و گاه‌شمار مردم است در زمان سر رسید بدهکاریهایشان و در موسم روزه، نماز، افطار، عدّهٔ زنان، مناسک حجّ و در همهٔ معاملات و قراردادهایی که مدّت‌دار است. ﴿**و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید**﴾ در بیان **سبب‌نزول** آن روایت شده است: انصار وقتی به حجّ یا عمره احرام می‌بستند، قبل از تمام‌کردنِ حجّ، از درِ خانه‌های خود وارد نمی‌شدند تا سقف خانه میان آنان و آسمان حایل نگردد زیرا براین باور بودند که هیچ چیز نباید میان فرد مُحْرِم و آسمان حایل گردد، امّا قریش خود را «احمسی»، یعنی در دین خویش سرسخت و حماسی می‌دانستند و برای خود امتیاز ویژه‌ای قایل گشته درحال احرام از در وارد منازل می‌شدند، پس خداوند متعال این رسم غلط و این تبعیض نا روا را برانداخت و فرمود؛ این کار هرگز نشانهٔ نیکی نیست ﴿**بلکه نیکی آن است که کسی تقوی پیشه کند**﴾ یعنی: نیکی؛ نیکیِ آن‌کسی است که تقوٰی پیشه کرده و از خدا پروا کند؛ با ترک مخالفت وی ﴿**و به خانه‌ها از درِ ورودی آنها درآیید**﴾ در حال احرام نیز، همچون غیر آن از اوقات دیگر ﴿**و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید**﴾ یعنی: از مجازات نجات یابید.

وَقَـٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَـٰتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوٓاْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ

لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ ﴿١٩٠﴾

﴿ در راه خدا ﴾ یعنی: در راه برتری دین خدا ﷻ و اعلای کلمهٔ وی ﴿ **با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید ولی ستمکار** ﴾ و آغازگر جنگ ﴿ **نباشید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد** ﴾ و دوستی خداوند بزرگ نسبت به بنده؛ ارادهٔ خیر و ثواب برای اوست. چون این آیهٔ کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ با کسانی‌که سرجنگ با ایشان داشتند، می‌جنگیدند و از کسانی‌که با جنگ متعرّض ایشان نمی‌شدند، دست نگه می‌داشتند تا این‌که آیهٔ (۵) از سورهٔ «توبه» نازل شد و فرمان داد: (و چون ماههای حرام به‌سر آمد، آن‌گاه مشرکان را هرجا که یافتید، بکُشید ...). بعضی گفته‌اند: «وَ لاٰ تَعْتَدُوْا» به معنای نهی از تجاوز در اثنای جنگ و نهی از قتل زنان و کودکان و پیرمردان غیر محارب است.

علما دربارهٔ مشروعیّت جنگ در اسلام گفته‌اند: قبل از هجرت، جنگ مسلّحانه ـ با آیات بسیاری ـ ممنوع بود، سپس خداوند ﷻ آن آیات را در مدینه منسوخ گردانید. ابوبکرصدّیق رضی الله عنه روایت می‌کند: اوّلین آیه‌ای که در بارهٔ صدور اذن جنگ نازل شد؛ آیهٔ (۳۹) از سورهٔ «حجّ» بود: (أُذِنَ لِلَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا، وَاِنَّ اللهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيْر) که تفسیر آن در جای خود می‌آید. لیکن بیشتر علمای تفسیر بر آنند که اوّلین آیه در خصوص صدور اجازهٔ جنگ، همین آیهٔ (۱۹۰) از سورهٔ «بقره» است.

وَٱقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ ۚ وَٱلْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلْقَتْلِ ۚ وَلَا تُقَٰتِلُوهُمْ عِندَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَٰتِلُوكُمْ فِيهِ ۖ فَإِن قَٰتَلُوكُمْ فَٱقْتُلُوهُمْ ۗ

كَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿١٩١﴾

﴿و هرکجا بر آنان دست یافتید، آنان را بکشید و از آنجاکه شما را بیرون راندند﴾ یعنی: از مکّه **﴿آنان را بیرون برانید و فتنه از قتل بدتر است﴾** یعنی: فتنه‌ای که آنها خواستند تا شما را به آن دراندازند ــ که عبارت از برگردانیدنتان به کفر و شرک است ــ سخت‌تر و بدتر از کشتن است. یا مراد این است: شرک مشرکان، بدتر از قتلی است که آن را بزرگ می‌پندارند. یا مراد از فتنه، انواع آزار و شکنجه‌ای بود که مشرکان علیه مسلمانان به کار می‌بردند. گروهی از علما گفته‌اند: این آیهٔ کریمه مفید آن است که: جنگیدن در صورتی برای شما جایز است که کفّار با شما بجنگند، سپس این حکم، با آیهٔ: (وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً) [توبه / ۳۶]، و نیز آیات [۵، ۲۹، ۱۲۳] از همان سوره منسوخ شد. امّا ابن‌عبّاس، عمربن عبدالعزیز و مجاهد بر آنند که آیهٔ کریمه محکم است و منسوخ نیست و مراد آن این است: با کفّاری که با شما در حال جنگ هستند بجنگید، امّا با کشتن زنان و کودکان و کشیشان مرتکب تجاوز نشوید. ابن‌کثیر و امام رازی نیز بر قول به نسخ اشکال وارد کرده‌اند. و در این که آیا سبب جنگ مسلّحانهٔ اسلامی (جهاد)، دفع آزار و تجاوز است یا محو کفر؟ جمهور فقها بر قول اوّل و شافعی و جمعی دیگر بر قول دوم‌اند، و هر یک هم دلایل خود را دارند[1]. **﴿و در مسجدالحرام﴾** یعنی: در سرزمین حرم **﴿با آنان نجنگید﴾** حَرَم: شامل شهر مکّه و پیرامون آن تا اماکن نشانه‌گذاری شده در عرفات و تنعیم و غیر آن که محدودهٔ سرزمین حرم را مشخّص می‌کنند، می‌باشد **﴿مگر آن‌که آنان در آنجا با شما بجنگند، پس اگر با شما جنگیدند، آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است﴾** یعنی: اگر آنها آغازگر جنگ در حرم بودند، شما نیز از جنگیدن در حرم پروا نکنید و با آنان بجنگید.

---

۱ ــ نگاه کنید به تفسیر المنیر ۲/۱۸۷.

ابن عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیات می‌گوید: این آیات در صلح حدیبیّه نازل شد زیرا خطر آن متصوَّر بود که مشرکان در سال بعد به پیمان خود وفا نکرده و مسلمانان را از ورود به حرم بازدارند و جنگ را آغاز کنند.

فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٩٢﴾

﴿**پس اگر دست برداشتند**﴾ از جنگیدن با شما، و به اسلام وارد شدند ﴿**خداوند آمرزگار مهربان است**﴾ بنابراین، شما نیز در آن صورت، از آنان درگذرید زیرا اسلام گناهان ماقبل خود را از بین می‌برد.

وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِۖ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَلَا عُدۡوَٰنَ إِلَّا عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٩٣﴾

﴿**و با آنان چندان نبرد کنید تا فتنه نابود شود**﴾ یعنی: بساط شرک درهم پیچیده شود، و این در هنگامی متصوّر است که توانایی کفّار در بازداشتن مردم از راه خدا جلّ جلاله به کلّی از میان رفته و هر مسلمانی بر دین خویش ایمن باشد ﴿**و دین فقط دین الهی باشد**﴾ و قدرت و سلطهٔ ادیان باطل به‌زیر آید. پس چون انسانها از شرک دست بردارند، جنگیدن با آنان روا نیست. دین: عقیده، عبادت و عمل صالح ــ هر سه ــ را در بر می‌گیرد ﴿**پس اگر دست برداشتند**﴾ از شرک، در آن صورت ﴿**تجاوز جز بر ستمکاران**﴾ و جنگیدن جز با آنان که با شما می‌جنگند ﴿**روا نیست**﴾. عکرمه می‌گوید: «ستمکاران کسانی هستند که از گفتن کلمهٔ طیّبهٔ «لاٰ اِلَهَ اِلاَّ الله» ابا می‌ورزند».

ٱلشَّهۡرُ ٱلۡحَرَامُ بِٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ وَٱلۡحُرُمَٰتُ قِصَاصٞۚ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴿١٩٤﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ در ماه ذوالقعدهٔ سال ششم هجری (سال حدیبیّه) که از جملهٔ ماههای حرام است، به قصد ادای عمره از مدینه به سوی مکّه رفتند، ولی مشرکان ایشان را از ورود به کعبه باز داشتند، پس خداوند جلّ جلاله با داخل ساختن ایشان به کعبه در همان ماه ذی‌القعدهٔ سال آینده، از مشرکان قصاص گرفت و آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل شد: ﴿**ماه حرام دربرابر ماه حرام است**﴾ یعنی: اگر در ماه حرام با شما جنگیدند و حرمت آن را پایمال کردند، به عنوان مجازاتی بر عملکرد آنان، حرمت‌شکنی را مقابله به مثل کنید؛ با جنگیدن در ماه حرام. ماههای حرام عبارتند از: رجب و سه ماه متوالی ذوالقعده، ذوالحجّه و محرّم، که چهار ماه در سال می‌باشد و از آن جهت به آن ماههای حرام می‌گویند که جنگیدن در آنها در شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام حرام بود، امّا حرمت آنها در شریعت ما با آیهٔ (۹) از سورهٔ «توبه» منسوخ گردید. ﴿**و حرمتها قصاص دارند**﴾ مراد از حُرمت: چیزی است که شرع شریف از بی‌احترامی به آن منع کرده‌است، پس هر کس در مال یا جان خویش مورد تجاوز قرار گرفت، باید با متجاوز به‌طور همانند عمل کند، یعنی: بدون ظلم یا ارتکاب حرامی، تجاوز وی را مقابله به مثل نماید، که این رأی امام شافعی و جمع دیگری از علماء است. امّا فقهای دیگر می‌گویند: گرفتن قصاص و استیفای حقوق مالی، منحصراً از وظایف حکّام می‌باشد. ﴿**پس هر کس به شما تعدّی کرد**﴾ با جنگیدن در حرم، یا در حال احرام، یا در ماه حرام ﴿**همان‌گونه که بر شما تعدّی کرد بر او**

تعدّی کنید ﴾ حق تعالی مقابله با تعدّی را تعدّی نامید زیرا این دو، صورتاً با یک‌دیگر شباهت دارند. ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ حتّی در برخورد با مشرکان هم به رعایت عدالت دستور داد». ﴿و از خداوند پرواکنید﴾ در انتقام‌گیری و عمل متقابل ﴿و بدانید که او با پرهیزگاران است﴾ به یاری و نصرت خویش.

وَأَنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ وَأَحۡسِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١٩٥﴾

﴿در راه خدا﴾ یعنی: در جهاد در راه وی ﴿انفاق کنید﴾ زیرا جهاد همان‌گونه که با جان است، با مال نیز هست، لذا مسلمانان باید برای تجهیز سپاه و تأمین هزینه‌های جهادی انفاق کنند. سپس خداوند بزرگ، عدم انفاق مال از سوی آنان را به معنای در هلاکت افگندن آنها به دست خود معرّفی می‌نماید: ﴿و خود را با دست خود به هلاکت نیفگنید﴾ یعنی: تسلیم اسباب هلاکت نشوید، بلکه برای خود اسباب نجات را فراهم کنید و بدانید که نگاه‌داشتن اموال و مصرف‌نکردن آنها در جهاد فی‌سبیل‌الله، در معرض هلاکت افگندن خویش است زیرا این امر، دشمن را علیه شما نیرومند می‌کند ﴿و نیکی کنید﴾ با انفاق مال و غیر آن ﴿که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد﴾.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ انصار نازل شد که پس از روبروشدن با قحط‌سالی، از انفاق در راه خدا ﷻ دست برداشتند.

وَأَتِمُّواْ ٱلۡحَجَّ وَٱلۡعُمۡرَةَ لِلَّهِۚ فَإِنۡ أُحۡصِرۡتُمۡ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۖ وَلَا تَحۡلِقُواْ رُءُوسَكُمۡ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡهَدۡيُ مَحِلَّهُۥۚ فَمَن

كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِۦٓ أَذًى مِّن رَّأْسِهِۦ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ
أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَآ أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلْعُمْرَةِ إِلَى ٱلْحَجِّ
فَمَا ٱسْتَيْسَرَ مِنَ ٱلْهَدْيِ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٍ فِى
ٱلْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَٰلِكَ لِمَن
لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُۥ حَاضِرِى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَ
ٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿۱۹۶﴾

سبب‌نزول آیهٔ کریمه این است که مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و سؤال کرد: یا رسول الله! مرا در انجام عمره‌ام به چه چیز دستور می‌دهید؟ پس نازل شد: ﴿**و برای خدا حجّ و عمره را به اتمام رسانید**﴾ یعنی: حجّ و عمره را با رعایت همهٔ حقوق آنها ادا نمایید، پس هر کس به حجّ یا عمره احرام بست، به‌پایان‌رساندن آن بر وی واجب است. بعضی گفته‌اند: به‌اتمام‌رساندن حجّ و عمره این است که هریک از آنها مستقلاً و به‌تنهایی به‌جای آورده شوند، نه همراه با حجّ «تمتّع» و حجّ «قران». یعنی عمره باید در غیر ماههای حجّ ادا شود و این قول عمر رضی الله عنه است.

صاحب تفسیر «المنیر» با گردآوری همه اقوال در این باره گفته است: «به اتمام رساندن حجّ و عمره عبارت است از: ادای آنها به طور تامّ، بدون کاستن چیزی از شرط‌ها و افعال آنها و بدون این که چیزی از محظورات احرام در اثنای آنها از حاجی یا معتمر سرزند و این با ادای مناسک بر وجه مطلوب شرعی آن ــ در ظاهر ــ و با اخلاص برای خداوند متعال و نداشتن قصد منفعتی دنیوی ــ در

باطن ــ میسّر است. و بجز این معنی که از آن برمی‌آید؛ قید (اَتِمُّوْا) بیانگر این نیز هست که مسلمانان، ادای مناسک حجّ و عمره را عملاً در سال ششم شروع نموده امّا از به اتمام رساندن آن بازداشته شدند، پس خدای عزّوجلّ فرمود: اینک آنها را به اتمام رسانید. از این جهت، عمرهٔ سال هفتم را عمرهٔ قضا می‌نامند». **﴿و اگر مُحصَر شدید﴾**. گفتنی است؛ به کسی که بعد از بستن احرام به دلیل بیماری یا وجود دشمن یا غیرآن از علل در مسیر راه از ورود به مکّه بازداشته می‌شود، اصطلاحاً «مُحصَر» می‌گویند. آری! اگر از ورود به مکّه بازداشته شدید؛ **﴿آنچه از هدی میسّر است، قربانی کنید﴾** هَدْی: حیوانی از شتر یا گاو یا گوسفند است که به خانهٔ کعبه اسدا می‌شود تا قربةً الی‌الله در مکّه ذبح شده و میان فقرا تقسیم شود. حسن می‌گوید: «برترین هدیه شتر، اوسط آن گاو و کمترین آن گوسفندی است». **﴿و تا قربانی به مَحِلّ قربانگاه نرسیده﴾** مَحِلّ: جای فرود آوردن قربانی است و آن در نزد شافعی و مالک، همان محلّ إحصار (بازداشته‌شدن از ادامهٔ طیّ طریق به سوی حجّ) است. امّا در نزد حنفی‌ها، مَحِلّ خود حرم است. آری! تا قربانی به محلّ قربانگاه نرسیده **﴿سرِ خود را نتراشید﴾** یعنی: خود را حلال نسازید. این خطابی است به همهٔ کسانی که إحرام بسته‌اند، که تا وقتی قربانی خود را ذبح نمی‌کنند ــ اگر با خود قربانی‌ای دارند ــ نباید خود را با تراشیدن سر، حلال سازند **﴿و هر کس از شما بیمار باشد، یا در سر ناراحتی‌ای داشته باشد﴾** چون شپش زدگی، یا سردرد و ناچار شود که درحال احرام سر بتراشد **﴿به کفّارهٔ آن باید روزه‌ای بگیرد، یا صدقه‌ای بدهد، یا قربانی‌ای بکند﴾** یعنی: باید یکی از سه کار ذیل را انجام دهد: یا سه صاع از خوراک غالب آن سرزمین، به شش نفر مسکین خوراک بدهد[1]، یا گوسفندی را قربانی کند و یا سه روز، روزه بگیرد. نُسك: اصلاً به معنای عبادت است، امّا در اینجا مراد از آن حیوان مذبوحه می‌باشد و آن را نُسک نامیدند زیرا

---

۱ ــ صاع: چهار مُدّ است که نزد حنفی‌ها (۲۹۰۰) گرم و نزد جمهور (۲۷۵۱) گرم می‌باشد. مُدّ: (۶۷۵) گرم است.

ذبح حیوان در حرم، از بهترین و شریف‌ترین عباداتی است که مؤمن به وسیلهٔ آن به خداوند متعال تقرّب می‌جوید. «أَوْ» برای تخییر (انتخاب) است، یعنی: اگر کسی به دلیل بیماری یا وجود ناراحتی‌ای در سر خویش، قبل از ذبح سر می‌تراشد، باید یکی از این سه کار را انتخاب کند و انجام دهد و کسانی که بدون داشتن عذری سر می‌تراشند، نیز در این حکم، همانند شخص معذور می‌باشند. و آنان که سر نمی‌تراشند، امّا ـ به سبب داشتن عذری یا بدون آن ـ از خوشبویی، پوشیدن لباس غیر احرام و استعمال روغن بهره می‌گیرند، نیز مشمول این حکم‌اند.

بخاری در بیان **سبب‌نزول**: (فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً) از کعب بن عجره ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در ایّام مناسک، آن قدر بی‌حال گردیدم که مرا بر دوش خود نزد رسول خدا ﷺ بردند، در حالی که شپش‌ها بر سر و صورتم می‌دویدند. رسول خدا ﷺ که مرا بر این حال دیدند، فرمودند: فکر نمی‌کردم که تا بدین حدّ به زحمت افتاده باشی، آیا گوسفندی را می‌توانی بیابی؟ گفتم: نه! فرمودند: پس سه روز روزه بگیر، یا شش نفر مسکین را إطعام کن، به هر نفر مسکین نیم صاع از طعام و آن‌گاه سرت را بتراش. همان بود که دربارهٔ من نازل شد: (فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً...)، لذا این بخش از آیهٔ کریمه دربارهٔ من نازل شده است، ولی ای مسلمین! حکم آن در بارهٔ شما نیز عامّ است». ﴿**پس چون ایمنی یافتید**﴾ یعنی: چون از بیم دشمن ایمن شدید، یا از بیماری شفا یافتید، لذا به علّت بیماری، یا بیم از دشمن، یا به علّت إحصار[1]، از به‌اتمام‌رساندن مناسک باز داشته نشدید؛ ﴿**پس**

۱ ـ علاّمه رشید احمد گنگوهی در کتاب «زبدة المناسك» می‌گوید: محرمی که به سبب خوف دشمن یا درنده یا به علت غلبهٔ بیماری در راه بماند، در اصطلاح او را «محصر» می نامند، اگر این محصر مفرد است یا معتمر پس باید یک دمّ یا قیمت آنرا به کسی داده آنرا به مکّه بفرستد تا جانور را در حرم ذبح کنند، و تاریخ وقت ذبح باید از قبل معیّن باشد تا محرم بعد از ذبح بتواند حلال شود. برای این ذبح ایّام نحر ضروری نیست و اگر برای کسی این دمّ یا قیمتش میسّر نباشد، پس تا زمانی که در حرم حیوانی ذبح کرده نشود و یا خودش رفته طواف و سعی و حلق نکند، نمی تواند حلال شود و محصری که قارن باشد دو دمّ بفرستد و اگر یکی بفرستد از هیچ احرامی نمی تواند خارج شود. و اگر محصر نتواند دم بفرستد بلکه محصور بماند تا وقتی که مانع زائل شود و سپس خود او برود، این کار هم درست است. آنجا رفته زمان حجّ

هر کس با عمره به سوی حجّ بهره بگیرد ﴾ یعنی: هر کس به سبب فراغت از عمره، از محظورات احرام بهره بگیرد، سپس مجدّداً در ماههای حجّ برای حجّ احرامی دوباره ببندد ـ که این را اصطلاحاً حجّ تمتّع می‌نامند ـ ﴿ **بر اوست** ﴾ یعنی: بر حاجی متمتّع است ﴿ **که هرآنچه میسّر باشد، قربانی کند** ﴾ در مکّه بعد از احرام‌بستن برای حجّ تا نقصی که به سبب بهره گیری و تمتّع وی از محظورات احرام به وجود آمده، جبران شود. و بهتر این است که این قربانی را در روز نحر (عید قربان) ذبح نماید ﴿ **پس کسی که قربانی‌ای نیافت** ﴾ به‌سبب نداشتن مال، یا به‌دلیل نبودن حیوان قربانی ﴿ **باید در هنگام حجّ سه روز، روزه بدارد** ﴾ یعنی: در ایّام حجّ، از هنگامی که برای حجّ احرام می‌بندد تا یوم‌النّحر (روز دهم ذی‌الحجّه) سه روز، روزه بدارد و بهتر این است که قبل از روز ششم ذی‌الحجّه، روزه گرفتن را آغاز کند، چرا که روزه گرفتن روز عرفه مکروه است و روزه گرفتن در ایّام تشریق نیز ـ در قول صحیح‌تر منقول از امام شافعی ـ جایز نیست ﴿ **و هفت روز پس از بازگشتتان** ﴾ به وطن و سرزمین خود باید روزه بگیرید ﴿ **این ده روز کامل است** ﴾. تأکید بر روی عدد ده روز، برای دفع این توهّم است که حاجی نپندارد؛ میان گرفتن سه روز روزه در ایّام حجّ، یا هفت روز در هنگام بازگشت به خانهٔ خود، مخیّر خواهد بود، نه! او مخیّر نیست و این ده روز کامل را باید روزه بدارد و از آن هیچ کم نمی‌شود. پس مراد از تمتّع، این است که شخص در ماههای حجّ برای انجام عمره احرام ببندد و سپس خود را حلال ساخته در مکّه مقیم گردد تا فرارسیدن ایّام حجّ که باز برای حجّ احرامی دوباره می‌بندد. بدین ترتیب است که حاجی در مقطع موجود میان دو إحرام؛ از آن امور مباحی تمتّع می‌گیرد که بهره گرفتن از آنها برای

را دریابد چه بهتر و الاّ افعال عمره را ادا کرده حلال شود. و کسی که محصر می شود، فقط با ذبح حلال می شود، چه حلق بکند یا نکند. اگر پیش از ذبح حلال شد، یا مطّلع شد که ذبح در حرم واقع نشده بلکه در سرزمین حلّ واقع شده است، پس بر وی کفّارهٔ جنایت واجب است، اگر جنایت تکرار شود، باید کفّاره هم مکرّر بدهد.

وی در حال احرام حلال نیست. ﴿این﴾ حجّ تمتّع ﴿برای کسی است که اهل مسجدالحرام نباشد﴾ یعنی: از اهل مکّه و اطراف آن تا محلّات میقات نباشد ـ در نزد حنفی‌ها ـ و تا دو منزلی حرم ساکن نباشد ـ در نزد شافعی ـ بنابراین، اهل مکّه فقط می‌توانند حاجی «مفرد» باشند، نه حاجی «تمتّع» و نه حاجی «قران» زیرا تمتّع، در واقع تسهیل و تخفیفی برای حجّاج آفاقی یعنی غریبانی است که نیاز به این رخصت دارند، چرا که مشقّتهای سفر را تحمّل کرده‌اند، در حالی که اهل حرم به این رخصت نیازی ندارند ﴿و از خدا بترسید﴾ با رعایت دقیق اوامرش و بازداشتن خود از نواهی‌اش و بترسید از این که تجاوزی از شما سر زند ﴿و بدانید که خدا سخت‌کیفر است﴾ برای آنان که از حدودش تجاوز می‌کنند.

ٱلۡحَجُّ أَشۡهُرٞ مَّعۡلُومَٰتٞۚ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلۡحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي ٱلۡحَجِّۗ وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يَعۡلَمۡهُ ٱللَّهُۗ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰۚ وَٱتَّقُونِ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴿١٩٧﴾

﴿حجّ در ماههای معیّنی است﴾ یعنی: وقت انجام اعمال حجّ، در ماههای معیّنی است که در رأی امام مالک، عبارتند از: شوّال، ذوالقعده و تمام ذوالحجّه. ولی در رأی جمهور علما، عبارتند از: شوّال، ذوالقعده و ده روز از ماه ذوالحجّه. و کسانی که گفته‌اند: احرام‌بستن برای حجّ قبل از ماههای معیّن آن جایز نیست، به این آیه استدلال کرده‌اند. بنابراین، هر کس قبل از فرارسیدن این ماهها احرام بست، باید خود را با انجام‌دادن عمره حلال گرداند ـ و این مذهب امام

شافعی است. پس از نظر امام شافعی، نیّت حجّ جز در این وقت معیّن صحیح نیست، لذا اگر کسی قبل از ماههای حجّ احرام بست، احرام وی برای عمره منعقد می‌گردد نه برای حجّ. امّا نظر جمهور فقها این است که: احرام بستن برای حجّ قبل از ماههای حجّ جایز است، ولی این کار مکروه می‌باشد زیرا سنّت این است که برای حجّ فقط در ماههای حجّ احرام بسته شود. امّا دلیل صحّت احرام بستن در غیر ماههای حجّ این است که احرام شرط حجّ است، پس تقدیم شرط بر ادا جایز می‌باشد، چون تقدیم وضو بر ادای نماز. ﴿**پس هر کس در این ماهها، حجّ را بر خود لازم گردانید**﴾ یعنی: به اعمال حجّ شروع کرد؛ با احرام بستن در ظاهر، با نیّت و قصد حجّ در باطن و با گفتن تلبیه در نطق و بیان، لذا با این امور و مقدّمات؛ حجّ را بر خود لازم گردانید ﴿**پس نه رفثی است**﴾ در حجّ. رَفَثْ: مقاربت جنسی و سخن‌گفتن ولو به کنایه، دربارهٔ آمیزش با زنان است ﴿**و نه فسوقی**﴾ است در حجّ. فُسُوْق: خارج‌شدن از حدود شرع است، چه با انجام‌دادن آنچه که مخصوصاً درحال احرام، حرام است ــ مانند تراشیدن سر ــ و چه با انجام دادن آنچه که در احرام و غیر آن حرام است ــ چون زنا و ظلم. بعضی گفته‌اند: فُسوق؛ به معنای دشنام‌دادن است ﴿**و نه جدالی است در حجّ**﴾ جِدال: مجادله کردن با کسی و به‌خشم‌آوردن و به ستیزه واداشتن اوست. مراد از صیغهٔ «نفی» در هر سه جا، «نهی» است، یعنی: این امور در حجّ حرام است ﴿**و هر کار خیری که انجام می‌دهید**﴾ چون دادن صدقه‌ای ﴿**خدا آن را می‌داند**﴾ و بنابراین، به شما در برابر آن پاداش می‌دهد. این تشویق و ترغیبی است بر انجام دادن اعمال خیر بعد از ذکر شرّ و بر طاعت بعد از ذکر معصیت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ قَضَی نُسُکَهُ وَ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهْ ✿ هر کس مناسک حجّش را انجام داد و مسلمین از آزار زبان و دستش در امان بودند، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود». ﴿**و توشه برگیرید**﴾ برای سفر حجّتان.

سبب‌نزول: برخی از اعراب (اهالی یمن) می‌گفتند: چگونه ما به حجّ خانهٔ

پروردگارمان رفته و قصد او را می‌کنیم، امّا او به ما نان نمی‌دهد؟! این ممکن نیست؛ قطعاً او روزی‌مان می‌دهد. پس با اطمینان از این امر، بدون زادوبرگی به حجّ می‌رفتند و می‌گفتند: ما بر خدای سبحان توکّل می‌کنیم. لذا خداوند ﷻ اعلام فرمود که معنای توکّل این نیست و ایشان را از این کار نهی کرد و فرمود: بدانید ﴿که درحقیقت بهترین توشه تقوی است﴾ یعنی بهترین توشه برای سرای آخرت و بهترین توشهٔ دنیا، کاری است که انسان را بر تقوای حق تعالی یاری داده و او را از درخواست کمک از مردم باز دارد ﴿و ای خردمندان! از من پروا کنید﴾ اَلْبَابْ: جمع لُبّ است و لُبِّ هر چیز؛ خالص شدهٔ آن است، از این جهت به عقل؛ لُبّ گفته‌اند.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُواْ فَضْلاً مِّن رَّبِّكُمْ فَإِذَآ أَفَضْتُم مِّنْ عَرَفَٰتٍ فَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ عِندَ ٱلْمَشْعَرِ ٱلْحَرَامِ وَٱذْكُرُوهُ كَمَا هَدَىٰكُمْ وَإِن كُنتُم مِّن قَبْلِهِۦ لَمِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿۱۹۸﴾

در بیان **سبب نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس ؓ روایت شده است که فرمود: عکاظ، مجنّة و ذوالمجاز، سه بازار تجارتی در دوران جاهلیّت بود که در ایّام مناسک رونق خاصّی به‌خود می‌گرفت، امّا بعد از اسلام، مسلمانان از این که در ایّام حجّ تجارت کنند، احساس گناه کردند و در این مورد، از رسول خدا ﷺ سؤال نمودند، پس نازل شد: ﴿**بر شما گناهی نیست که در طلب روزی پروردگارتان برآیید**﴾ و تجارت و طلب روزی را با حجّ یک‌جا گردانید، ولی نباید تجارت به مقصد اصلی شما در حجّ تبدیل شود، و نباید مشغولیّت به تجارت به نقصانی در اعمال حجّ شما بینجامد ﴿**و چون از عرفات**﴾ به سوی مزدلفه ﴿**کوچ نمودید**﴾ بعد از وقوف در عرفات زیرا وقوف ـ یعنی توقّف در آن ـ بر حاجی فرض است و این عمل از

مهمترین ارکان حجّ می‌باشد، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «حجّ همان عرفه است». خاطرنشان می‌شود که روز عرفه ـ یعنی روز نهم ذی‌الحجّه ـ فضیلت بزرگی داشته و گناهان بزرگ در آن بخشیده می‌شود. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ روزی که خداوند ﷻ بیشترین تعداد را در آن از آتش دوزخ آزاد نماید، چون روز عرفه نیست ...». عرفات را به این نام نامیدند، از آن‌رو که مردم در آن با یک‌دیگر معرفت و شناخت پیدا می‌کنند. آری! چون از عرفات کوچ نمودید ﴿**خدا را در مشعرالحرام یاد کنید**﴾ با تلبیه (لبّیک گفتن) و ادای نمازهای مغرب، عشاء و بامداد و دعاکردن بعد از نماز بامداد.

مشعرالحرام: محلّ کوه قزح در سرزمین مزدلفه است که امام بر آن قرار گرفته و نمازهای مغرب و عشاء روز نهم ذی‌الحجّه و نماز بامداد روز دهم ذی‌الحجّه را بر آن اقامه می‌کند. بعضی گفته‌اند: مشعرالحرام؛ میان دو کوه مزدلفه از تنگهٔ عرفه تا وادی مُحَسَّر قراردارد. آن را «مَشعر» نامیدند، چون نشانگاهی برای عبادت است و آن را «حرام» نامیدند، چون دارای حرمت است و اعمال منهیّه نباید در آن انجام شود. در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم آمده است: «رسول خدا ﷺ در مشعرالحرام به ذکر و دعا ایستادند، چندان‌که صبح کاملاً روشن شد». ﴿**و یادش کنید به شکرانهٔ آن‌که شما را راه نموده‌است**﴾ یعنی: ذکر کنید خداوند متعال را به ذکری نیکو، چنان‌که به هدایتی نیکو شما را هدایت نمود و به سوی نشانه‌ها و احکام دین و مناسک حجّ خویش راهنمونیتان کرد ﴿**و هرآینه پیش از این، از گمراهان**﴾ از راه حقّ ﴿**بودید**﴾ هم در عقیده و هم در عمل؛ زیرا به عبادت بتان مشغول بوده و آنها را به پرستش و شفاعت می‌گرفتید.

ثُمَّ أَفِيضُوا۟ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ ٱلنَّاسُ وَٱسْتَغْفِرُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٩٩﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: قریش و قبایل هم‌کیش آن (قبایل حُمس)، قبلاً در مزدلفه وقوف می‌کردند و سایر مردم در عرفات. آنها در توجیه این کارشان می‌گفتند: ما مانند سایر مردم نیستیم! ما «اهل الله» و حرم‌نشینان او هستیم. پس آیهٔ کریمه نازل شد و این تبعیض را از میان برداشته اصل مساوات و برابری میان همهٔ مسلمانان را بر پا و استوار گردانید: ﴿**سپس از همان‌جا که**﴾ انبوه ﴿**مردم روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید**﴾ ای قریش! یعنی: در صبحگاه روز عید برای رمی جمرات از مزدلفه به سوی مِنٰی روانه شوید.

و از آنجا که اعمال حجّ بسیار است و انسان در انجام همهٔ آنها از کوتاهی و قصور خالی نیست بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به طلب آمرزش فراخواند: ﴿**و از خداوند آمرزش بخواهید**﴾ برای گناهانتان، در اماکن نزول رحمت و مواضع قبول دعا ﴿**که خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ باید دانست که خواندن دعای «سیّدالاستغفار» در اینجا و در همه اوقات، فضیلت خاصّی دارد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «سیّد الاستغفار این است که بنده بگوید: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبِّیْ لااِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ خَلَقْتَنِیْ وَاَنَا عَبْدُكَ وَاَنَا عَلٰی عَهْدِكَ وَ وَعْدِكَ مَااسْتَطَعْتُ، اَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مٰا صَنَعْتُ، اَبُوْءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَیَّ وَاَبُوْءُ بِذَنْبِیْ، فَاغْفِرْلِیْ فَاِنَّهُ لاٰیَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلاّ اَنْتَ. هر کس این دعا را در شب بخواند و در آن شب بمیرد؛ وارد بهشت می‌شود و هر کس آن را در روز بخواند و در آن روز بمیرد؛ به بهشت وارد می‌شود». در صحیح مسلم آمده است که چون رسول خدا ﷺ از نماز فارغ می‌شدند؛ سه بار از خدای عزّوجلّ طلب مغفرت می‌کردند. ابن‌جریر نقل می‌کند که آن حضرت ﷺ در شامگاه روز عرفه برای امّت خویش آمرزش خواستند.

فَإِذَا قَضَيْتُم مَّنَٰسِكَكُمْ فَٱذْكُرُوا۟ ٱللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَآءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا ۗ فَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِى ٱلدُّنْيَا وَ

مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖ ﴿٢٠٠﴾

﴿**پس چون مناسکتان را ادا نمودید**﴾ یعنی: چون در ایّام نحر (روزهای عید قربان) از اعمال حجّتان فارغ شدید، که اعمال این روزها عبارت است از: رمی جمرات، ذبح، تراشیدن سر و طواف إفاضه ﴿**پس همان‌گونه که پدرانتان را یاد می‌کنید، یا بهتر و بیشتر از آن، خداوند را یادکنید**﴾.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: رسم اعراب این بود که چون از حجّ خویش فارغ می‌شدند، در محلّ جمرات می‌ایستادند و از مفاخر نیاکان و مناقب گذشتگان خویش سخن می‌گفتند، پس خدای متعال آنان را به‌جای این کار به ذکر و یاد خویش فرا خواند. یادآور می‌شویم که رسول خدا ﷺ در حجّةالوداع، در دومین روز از ایّام تشریق، خطبه‌ای ایراد نموده و اعراب را به ترک این‌گونه فخرفروشی‌ها فراخواندند و آن این **حدیث‌شریف** ایشان است: «اَیُّهَا النّاسُ! اِنَّ رَبَّکُمْ وَاحِدٌ، وَاِنَّ اَبَاکُمْ وَاحِدٌ، اَلاٰ، لاٰفَضْلَ لِعَرَبِیٍّ عَلٰی عَجَمِیٍّ، وَ لاٰ لِعَجَمِیٍّ عَلٰی عَرَبِیٍّ، وَ لاٰ لِاَحْمَرَ عَلٰی اَسْوَدَ، وَ لاٰ لِاَسْوَدَ عَلٰی اَحْمَرَ اِلاّٰ بِالتَّقْوٰی، اَبَلَّغْتُ؟ قٰالُوْا: بَلَّغَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ ✿ ای مردم! بی‌گمان پروردگارتان یکی است و بی‌گمان پدرتان یکی است، آگاه باشید که عربی را بر عجمی و عجمی را بر عربی، سرخ را بر سیاه و سیاه را بر سرخ هیچ فضل و برتری‌ای نیست مگر به تقوی. آیا ابلاغ کرده‌ام؟ همه یکصدا گفتند: آری! رسول خدا ﷺ ابلاغ نمود».

﴿**پس، از مردمان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا در همین دنیا به ما عطا کن و حال آن‌که برایش در آخرت نصیبی نیست**﴾ یعنی: برای چنین کسانی بهره‌ای در آخرت نیست که آن را بطلبند زیرا تمام همّ‌وغمّشان محدود و محصور به همین دنیاست.

در این آیهٔ کریمه، مسلمانان از محدودساختن دعاها بر طلب دنیا نهی شده اند. پس این آیه، نکوهش‌گر کسانی است که دنیا را منتهای آمال و بزرگترین هدفشان

قرار می‌دهند.

وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِى ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِى ٱلْأَخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿٢٠١﴾

﴿**و از آنان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا بهرهٔ نیک و در آخرت هم بهرهٔ نیک عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ درامان بدار**﴾ که اینان مؤمنانند. بهرهٔ نیک دنیا: چیزهایی است که نیکوکاران در دنیا طلب می‌کنند، چون همسری زیبا و شایسته، فرزندانی صالح، روزیی پاکیزه و سلامتی و عافیت. و بهرهٔ نیک آخرت: خشنودی پروردگار رحمان، حور عین و دیگر پاکیزگی‌هایی است که خداوند ﷻ در آن برای پرهیزگاران نیکوکار وعده داده است. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است: «بیشترین دعایی که رسول خدا ﷺ آن را می‌خواندند، همین دعای «رَبَّنَا آتِنَا...» بود.

أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُواْ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿٢٠٢﴾

﴿**اینانند که از**﴾ جنس ﴿**آنچه که به‌عمل آورده‌اند**﴾ با حجّ و دعای مذکور ﴿**آنان را بهره‌ای است و الله سریع‌الحساب است**﴾ زیرا او را کاری از کار دیگری به‌خود مشغول نمی‌گرداند، و چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است؛ او تمام خلق را در مدّت نصف روز از ایّام دنیا محاسبه می‌کند.

۞ وَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ فِىٓ أَيَّامٍ مَّعْدُودَٰتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِى

يَوْمَيْنِ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ ٱتَّقَىٰ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٠٣﴾

﴿**و خدا را در روزهایی معیّن یاد کنید**﴾ که عبارت‌اند از: روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجّه که روزهای زدن جمرات در منی بوده و بی هیچ اختلافی، ایّام تشریق می‌باشند. البتّه ذکری که بدان مأمور شده‌اند؛ تکبیر گفتن حجّاج در هنگام زدن جمرات (سنگریزه‌ها) در منی، و تکبیرگفتن سایر مسلمین در مناطق و سرزمینهایشان در تمام جهان بعد از نمازها و غیر آن، از صبح روز عرفه تا بعد از نماز عصر آخرین روز از ایّام تشریق است. و در این ذکر، حاجی و غیر آن برابرند، جز این که غیر حاجی، در روز عرفه تکبیر می‌گوید، امّا حاجی در آن تلبیه می‌گوید ﴿**پس هر کس شتاب کرد**﴾ به خارج شدن از منی و بنابراین، اعمال مربوطه ﴿**را در دو روز**﴾ انجام داد ﴿**گناهی بر او نیست**﴾ یعنی: هر کس در روز دوم از ایّام تشریق، جمرات را زد و از منی بیرون رفت، گناهی بر او نیست ﴿**و هر کس تأخیر کرد**﴾ و جمرات را در روز سوم نیز زد؛ آن‌گاه از منی کوچ نمود، نیز ﴿**گناهی بر او نیست**﴾ چون هر دو صورت مباح است و حاجی میان هر دو امر مخیّر می‌باشد. امّا ماندن در منی به مدّت سه شب و سه روز برای زدن جمرات، بهتر است ﴿**برای کسی که تقوی پیشه‌کرده است**﴾ و در حجّ خویش، از خدا پروا داشته است. یعنی: گناه به کسی تعلّق نمی‌گیرد که در حجّ خویش تقوی داشته باشد. بعضی در معنی آن می‌گویند: گناه به کسی تعلّق نمی‌گیرد که بعد از بازگشتن از حجّ تقوی را رعایت کند و از تمام گناهان بپرهیزد ﴿**و از خدا پروا کنید و بدانید که در پیشگاه او محشور خواهید شد**﴾ در آخرت، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

بدین‌سان، خداوند متعال در هشت آیه ـ یعنی از آیهٔ ۱۹۶ تا ۲۰۳ ـ به بیان

عمدهٔ احکام حجّ و عمره و ارشادات خویش در آنها پرداخت. که ما در ضمن آیات، نظر فقها را نیز تا آنجا که مجال بود، به اجمال نقل کردیم[1].

قابل ذکر است که مناسک حجّ در میان اعراب جاهلیّت، از زمان ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام شناخته بوده و اسلام نیز که آمد؛ بعد از زدودن انواع شرک و منکرات از دامن آن، آن را به حال خود ابقا کرد، ولی در آن برخی از مناسک را افزود. یادآور می‌شویم که خداوند متعال، فریضهٔ حجّ را در سال ششم هجری بر مسلمانان با این فرموده‌اش: (وَلِلّٰهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطٰاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلا) [آل عمران/ ۹۷]، فرض گردانید و اوّلین حجّی که مسلمانان انجام دادند، در سال نهم هجری به امارت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه بود، سپس رسول‌خدا ﷺ خود در سال دهم هجری عازم حجّ گردیدند و مناسک رابه‌جای آوردند. همچنین آن حضرت ﷺ در تمام عمرشان چهار عمره زیر را به جای آورده‌اند که همهٔ آنها در ماه ذی‌القعده بود:

۱ ــ عمرهٔ حدیبیّه، در ذی‌القعدهٔ سال ششم.

۲ ــ عمرهٔ قضاء، در ذی‌القعدهٔ سال هفتم.

۳ ــ عمرهٔ جعرانه، در ذی‌القعده سال هشتم.

۴ ــ عمرهٔ همراه با حجّ، در ذی‌القعدهٔ سال دهم.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «ادای عمره‌ای در رمضان، معادل با ادای حجّی است که همراه با من انجام شده‌باشد».

باید دانست که: علما در فرضیّت حجّ اتّفاق‌نظر، ولی در فرضیّت عمره اختلاف‌نظر دارند. شافعی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: عمره نیز چون حجّ فرض است. امّا مالکی‌ها و حنفی‌ها بر آنند که عمره سنّت است. همچنین علما در این باره که کدام یک از حجّ «قران، تمتّع و مفرد» بهتر است و فضیلت بیشتری دارد؛

---

۱ ــ تفصیل این احکام را باید در کتب فقه جست.

اختلاف‌نظر دارند. احناف بر آنند که حجّ «قران» افضل است، سپس حجّ «تمتّع» و بعد از آن حجّ «مفرد». مالکی‌ها و شافعی‌ها عکس آن را می‌گویند و حنبلی‌ها برآنند که بهتر از همه «تمتّع»، سپس «إفراد» و بعد از آن حجّ «قِران» است. تعریف إفراد، تمتّع و قران به اجمال این است:

۱ ـ حجّ إفراد: احرام بستن فقط برای حجّ، سپس احرام بستن برای عمره بعد از به اتمام رساندن حجّ است.

۲ ـ حجّ تمتّع: مخصوص حاجی آفاقی است و عبارت است از: احرام بستن برای عمره در ماههای حجّ از میقات، سپس احرام بستن برای حجّ از مکّهٔ مکرّمه.

۳ ـ حجّ قران: آن است که شخص برای حجّ و عمره با هم یک‌جا احرام ببندد، یا به یکی از آنها احرام ببندد، سپس دیگری را در آن ـ در یکسال و در ماههای حجّ ـ داخل گرداند.

در اینجا به‌طور فهرست‌وار به احکام ذکر شده در این آیات اشاره می‌کنیم:

۱ ـ ادای تامّ و کامل حجّ و عمره.

۲ ـ حکم إحصار، که تعریف آن گذشت.

۳ ـ احرام بستن.

۴ ـ ذبح هدْی.

۵ ـ جزای (فدیه) تراشیدن سر در حال إحرام.

٦ ـ فدیهٔ حجّ تمتع.

۷ ـ وقت حجّ.

۸ ـ حکم مقیمان مسجدالحرام.

۹ ـ ممنوعات احرام.

۱۰ ـ تجارت در حجّ.

۱۱ ـ اصل برابری و مساوات و نفی امتیازات جاهلی در حجّ.

۱۲ ـ دعا و ذکر در حجّ.

۱۳ ــ استغفار در حجّ.
۱۴ ــ رمی جمرات.
۱۵ ــ وقوف به عرفه.
۱۶ ــ تکبیرگفتن و اوقات آن در ایّام حجّ.
۱۷ ــ تلبیه گفتن.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾

﴿**و از مردمان کسی هست که سخن او، تو را دربارهٔ زندگانی دنیا به شگفت می‌آورد**﴾ از آن روی که سخنش باب طبع تو و نمایانگر ایمان و خیر است. مراد از آنان: منافقانند که با سخنان چرب و نمکین، ایمان را آشکار و کفر را پنهان می‌دارند.

این آیهٔ کریمه چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده است، دربارهٔ منافقی به‌نام «اخنس‌بن شُرَیق» نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ آمده با سخنان شیرین خویش اظهار مسلمانی کرد و همین‌که از نزدشان خارج شد، در راه برگشت خود، زمینهای زراعتی مسلمانان را سوزانده و چهارپایانشان را پَی و نابود کرد.

﴿و﴾ آن منافق ﴿**خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه می‌گیرد**﴾ یعنی: سوگندهایی جِدّی می‌خورد و به پیامبر ﷺ می‌گوید: خداگواه است که شما چه‌قدر در قلب من محبوب هستید! یا خداگواه است که من چه‌اندازه به اسلام وفادار و متعهّد هستم! ﴿**و حال آن‌که او سخت‌ترین دشمنان است**﴾.

وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَ

ٱلنَّسۡلَۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ ﴿٢٠٥﴾

﴿**و چون برگردد**﴾ از نزد تو ای محمّد ﷺ! ﴿**می‌شتابد**﴾ و می‌کوشد با تمام توان خود ﴿**که در زمین فساد نماید**﴾ با ویرانگری، سازماندهی اعمال خرابکارانه و ایذایی و مکر و توطئه چینی علیه مسلمین ﴿**و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند فساد را دوست ندارد**﴾ این تعبیر، همهٔ انواع فساد را شامل می‌شود، بی‌هیچ فرقی میان آنچه که موجب فساد و تباهی در دین یا در دنیاست. بعضی گفته‌اند: مراد این است که چون ستمگر به حکومت برسد و در زمین فساد کند، خداوند ﷻ بر اثر حاکمیّت فسادانگیز او، باران را از خلایق بازمی‌دارد و به‌سبب این امر، کشتزارها نابود و نسلها تباه می‌گردند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللَّهَ أَخَذَتۡهُ ٱلۡعِزَّةُ بِٱلۡإِثۡمِۚ فَحَسۡبُهُۥ جَهَنَّمُۚ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾

﴿**و چون به او گفته شود؛ از خدا پروا کن، نخوت و تکبر او را به گناه می‌کشاند**﴾ یعنی: خودبزرگ‌بینی او را از قبول پند و اندرز باز می‌دارد، به‌خاطر گناهی که در قلب وی است و علّت نفاقش می‌باشد. یا: غلبه و چیرگی هوای نفس بر او، وی را به گناه وامی‌دارد. یا: از سرِ استکبار و خود بزرگ‌بینی، مرتکب کفر می‌گردد ﴿**پس جهنّم برای او بس است**﴾ به‌عنوان سزا و عقاب وی ﴿**و چه بد آرامگاهی است**﴾ مَهَادْ: بستر آماده شده برای خواب است و جهنّم از روی تهکّم و ریشخند به این نام نامیده شد زیرا محلّ استقرار کفّار می‌باشد.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ

رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾

﴿**و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد**﴾ و از جان خویش در اعمالی چون جهاد و امربه معروف و نهی از منکر می‌گذرد. از صهیب ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیۀ کریمه روایت شده است که فرمود: چون از مکّه قصد هجرت به سوی پیامبر ﷺ را کردم، قریشیان به من گفتند: ای صهیب! هنگامی که به سرزمین ما آمدی، هیچ مال و ثروتی نداشتی و اکنون با مال و ثروت از میان ما خارج می‌شوی؟ به‌خدا که هرگز اجازۀ این کار را به تو نمی‌دهیم! پس به آنان گفتم: اگر مالم را به شما بدهم، از سرِ راهم کنار می‌روید؟ گفتند: آری! آن‌گاه مالم را به آنان دادم و راه را بر من باز کردند. حرکت کردم تا به مدینه نزد رسول خدا ﷺ رسیدم، همین که رسول خدا ﷺ مرا دیدند، فرمودند: «ابایحیی معامله را بُرد، ابایحیی معامله را برد!» آن‌گاه این آیۀ کریمه نازل شد. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «اکثر علما بر آنند که این آیۀ کریمه دربارۀ هر مجاهدی که در راه خدا ﷻ پیکار می‌کند، نازل شده است». ﴿**و خدا نسبت به بندگانش مهربان است**﴾ پس به آنان در برابر عمل اندک، پاداشی عظیم عنایت کرده و به بیشتر از حدّ توانشان مکلّفشان نمی‌گرداند و از خوان بی‌کران رحمت و احسان خویش بر آنان سرازیر می‌سازد و اگر چنین نبود، شرّ گروه مفسدان در زمین غالب و فراگیر می‌شد تا بدانجا که دیگر در آن صلاحی باقی نمی‌ماند.

علمای مالکی در بیان حکم این آیۀ کریمه گفته‌اند: این آیۀ کریمه، دلیل و هشداری است بر رعایت احتیاط در امور دین و دنیا و ضرورت تحقیق و تفحّص در احوال شهود و قضات و این که حاکم نباید به ظاهر احوال مردم عمل کند تا از باطن کار آنان جست‌وجو نکرده‌باشد. امّا قول صحیح ـ چنان‌که قُرطبی گفته ـ این است که: به ظاهر عمل می‌شود تا آن‌گاه که خلاف آن آشکار شود، به دلیل این فرمودۀ عمر ﷺ که در بخاری روایت شده است: «ای مردم! همانا وحی قطع

شده است و ما هم‌اکنون شما را بر آن چیزی مؤاخذه می‌کنیم که از اعمال شما بر ما آشکار می‌شود، پس هر کس به ما خیر را آشکار ساخت، او را ایمن گردانیده و به خود نزدیک می‌گردانیم و ما را به اسرار نهان وی کاری نیست و خداوند ﷻ خود حساب نهان او را می‌کند و هر کس به ما بدی را آشکار ساخت، نه او را ایمن می‌گردانیم و نه تصدیقش می‌کنیم، هرچند بگوید که کارم در نهان نیکوست».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ﴿٢٠٨﴾

بعد از آن که خدای سبحان از تقسیم‌شدن مردم به سه طایفۀ مؤمنان، کافران و منافقان یاد کرد، اینک مؤمنان را چنین فرمان می‌دهد: ﴿**ای مؤمنان! همه یک‌جا به آیین اسلام درآیید**﴾ یعنی: به تمامی اسلام و به تمامی خود به آیین اسلام درآیید، به زبانها و دلهای خود و به همۀ ارکان و شاخه‌ها و فروع اسلام. برخی از مفسّران «كَافَّة» را حال از «ادْخُلُوا» می‌دانند، که در این صورت معنی چنین می‌شود: ای مسلمانان! همۀ شما به تمامی به اسلام در آیید. ابن‌کثیر می‌گوید: «امّا معنای صحیح همان معنی اوّل است». آری! اسلام تجزیه‌پذیر نیست و شخص مسلمان در برابر احکام ثابت و قطعی اسلام، قدرت پذیرش یا ردّ ندارد، پس یا باید اسلام را به تمامی آن بپذیرد، یا این که از اسلام به تمامی آن خارج است ﴿**و از گامهای شیطان پیروی نکنید**﴾ در تجزیه و تفرقه‌افکنی در دین، یا در اختلاف و کشمش و از شبهات و گناهانی که شیطان با هدف گمراه‌ساختن شما به شما دستور می‌دهد، اطاعت نکنید و به راههای او نروید ﴿**که او دشمن آشکار شماست**﴾.

فَإِن زَلَلۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡكُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ

عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٠٩﴾

﴿و اگر دچار لغزش شدید﴾ و پای شما از رفتن به راه حق لنگید و از آن انحراف ورزیده و به راههای شیطان گرایش پیدا کردید ﴿پس از آن‌که برای شما دلایل آشکار آمد﴾ بر این که ورود به اسلام، یگانه انتخاب بر حقّ است ﴿بدانید که خداوند غالب﴾ است و انتقام‌گرفتن از شما او را عاجز نمی‌گرداند ﴿حکیم است﴾ و جز به حق انتقام نمی‌گیرد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ عبدالله‌بن سلام و یارانش از یهود که به اسلام مشرّف شده بودند نازل شد، هنگامی که آنان روز شنبه را بزرگ داشتند و از گوشت و شیر شتر اظهار کراهت کردند و گفتند: یا رسول‌الله! روز شنبه روزی است که ما آن را بزرگ می‌داریم، پس به ما بزرگداشت آن را اجازه دهید، تورات نیز کتاب خداوند ﷻ است، لذا به ما اجازه دهید تا شبانگاه به قرائت آن بپاخیزیم! این بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن يَأْتِيَهُمُ ٱللَّهُ فِى ظُلَلٍ مِّنَ ٱلْغَمَامِ وَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَقُضِىَ ٱلْأَمْرُ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٢١٠﴾

﴿انتظار نمی‌کشند﴾ آنان که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند ﴿غیر از این که خدا نزدشان بیاید﴾ برای داوری نهایی و حساب و عذاب. یعنی: انتظار نمی‌کشند جز این که امر وی یا عذابش برآنان فرود آید. علمای سلف گفته‌اند: ما به صفت «آمدن» برای خداوند ﷻ که در این آیهٔ کریمه و نظایر آن از آیات بیان شده است، بدون تحریف و تعطیل و تکییف و تمثیل، ایمان داریم. آری! قول در بارهٔ صفات خداوند متعال، همچون قول در بارهٔ ذات اوست، چیزی همانند او نیست،

نه در ذات، نه در صفات و نه در افعالش. ﴿و﴾ آنان که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند، انتظار نمی‌کشند جز این امر را که ﴿فرشتگان﴾ بیایند برای اجرای فرامین خدا ﷻ در مورد این منحرفان ﴿در سایبانهایی از ابر سپید﴾ و نازک و رقیق ﴿و کار﴾ داوری خواه‌ناخواه ﴿یکسره خواهد شد﴾ و عذابشان تحقّق خواهد پذیرفت ﴿و سرانجام، کارها به خدا بازمی‌گردد﴾ در آخرت، آن‌گاه حق تعالی به همهٔ مردم در برابر اعمالشان جزایی مناسب می‌دهد.

این آیهٔ کریمه اشاره‌ای است برای مؤمن به این‌که می‌باید به سوی توبه و اصلاح حال خویش بشتابد تا عذاب الهی او را غافلگیر نکند زیرا اگر در دوران حیاتش قیامت او را غافلگیر نسازد، مرگ یا بیماریی که از عمل صالح بازش می‌دارد، غافلگیرش خواهد ساخت.

سَلْ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ كَمْ ءَاتَيْنَٰهُم مِّنْ ءَايَةٍۭ بَيِّنَةٍۗ وَمَن يُبَدِّلْ نِعْمَةَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٢١١﴾

﴿از بنی‌اسرائیل بپرس؛ چه‌بسیار نشانه‌های روشنی به آنان دادیم﴾ ای محمّد ﷺ! از بنی‌اسرائیل بپرس با پرسشی سرزنش‌گرانه، که ما به وسیلهٔ انبیای خویش چه معجزات و برهانهای روشن بسیاری به‌سویشان فرستادیم؛ چون عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، فرودآوردن منّ و سلوی و غیره. یا از آنان بپرس که دربارهٔ حقّانیت رسالت تو چه آیات روشنی به آنان داده‌ایم؟ ـ که هر دو تفسیر صحیح است ـ ولی هنگامی که آنان این نعمتهای ما را ناسپاسی کردند، به شدیدترین وجه مجازات شدند، پس همچنین است حال و روز آنان در عصر رسالت، آن‌گاه که به پذیرفتن تمامی اسلام فراخوانده می‌شوند، امّا به آیات الهی کفر ورزیده و از اجابت این خواسته سر باز می‌زنند، پس باید سرنوشتی همانند نیاکانشان را انتظار

بکشند ﴿و هرکس نعمت خدا را﴾ یعنی: هدایت و دین و آیات روشن وی را که به انبیای خویش داده است ﴿پس از آن‌که برای او آمد دگرگون سازد﴾ به‌جای شکرگزاری در برابر آنها، باید بداند ﴿که خداوند سخت‌کیفر است﴾.

این آیهٔ کریمه حامل چنان تهدید و تخویفی برای یهودیان است که هرگز اندازهٔ آن را نمی‌توان تصوّر کرد.

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ فَوْقَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ وَٱللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢١٢﴾

﴿زندگانی دنیا در چشم کافران آراسته گردانده شده است﴾ و با فریفته شدن به همین آرایشهاست که کفّار از زندگانی آخرت رویگردانند، امّا مؤمنان، مفتون این آرایشها نگشته و رویکرد ایشان به سوی آخرت است ﴿و﴾ این کفّار بدبخت ﴿مؤمنان را ریشخند می‌کنند﴾ به‌خاطر فقرشان و می‌گویند: بهرهٔ اینان از دنیا، همانند بهرهٔ رؤسای کفر و پیشتازان عرصهٔ گمراهی نیست، هم آنان‌که رسیدن به متاع دنیا را سر منزل سعادت و محرومیّت از آن را مایهٔ بدبختی می‌دانند ـ خاطرنشان می‌شود که در زمان نزول این آیهٔ کریمه غالب مؤمنان فقیر و تهیدست بودند ـ امّا این تاریک‌دلان کور ذهن، بی‌خبر از آنند که: ﴿پرهیزکاران در روز قیامت از آنان‌برترند﴾ زیرا ایشان در بهشتند و کافران در دوزخ. در **حدیث‌شریف** به روایت علی علیه السلام آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس برای مرد یا زن مؤمنی خواری طلب کند، یا او را به خاطر فقر و تنگدستی‌اش تحقیر نماید، خدای عزّوجلّ او را در روز قیامت تشهیر نموده و رسوایش

می‌گرداند و هر کس بر مرد یا زن مؤمنی بهتان بندد، یا به او چیزی نسبت دهد که در او نیست، خدای سبحان وی را در روز قیامت بر پشته‌ای از آتش می‌افگند تا آن‌که از نسبتی که به آن مؤمن داده است، بیرون آید، بی‌گمان جایگاه و منزلت یک مؤمن نزد خدای متعال، برتر و گرامی‌تر از جایگاه یک فرشتهٔ مقرّب است و هیچ چیزی نزد خداوند ﷻ محبوب‌تر از مرد مؤمن توبه‌کار، یا زن مؤمن توبه‌کار نیست و مؤمن در آسمان معروف و شناخته شده است، همان‌گونه که یک مرد در میان خانواده و فرزندانش شناخته شده است». ﴿**و خداوند هر کس را بخواهد، بی‌حساب**﴾ در دنیا ﴿**روزی می‌بخشد**﴾ بدون اندازه، بدون حساب ایمان و کفر یا تقوی و بدکاری وی و این از ایجابات عدل و رحمت عامّ او بر همهٔ خلایق است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اگر دنیا نزد خداوند ﷻ به‌اندازهٔ بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، هرگز به کافری جرعهٔ آبی از آن نمی‌چشانید». امّا در آخرت وضع این‌گونه نیست زیرا رزق مؤمن پرهیزکار در آن وسیع‌تر از رزق وی در دنیاست، در حالی که کافر در آنجا روزیی جز عذاب جهنّم ندارد.

لیکن باید دانست که حال ملّتها و امّتها ـ بر خلاف افراد ـ در دنیا نیز همچون آخرت کاملاً متفاوت است زیرا سنّت پروردگار دربارهٔ امّتها این است که با کار و تلاش و سازندگی به آنان عزّت می‌دهد و با بی‌کاری و تنبلی، آنان را ذلیل می‌گرداند.

كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ ۚ وَمَا ٱخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعْدِ

مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۖ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ
ءَامَنُواْ لِمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلۡحَقِّ بِإِذۡنِهِۦۗ وَٱللَّهُ يَهۡدِي
مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ ﴿۲۱۳﴾

﴿**مردم، امّتی یگانه بودند**﴾ یعنی: همهٔ مردم ـ از دوران آدم علیه السلام تا عصر نوح علیه السلام ـ بر دین یگانه‌ای بودند که همانا دین اسلام است، سپس چون زمان به‌درازا کشید، پرستش بتها رایج شد و مردم به دو شاخهٔ ایمان و کفر تقسیم شدند. بعضی گفته‌اند: مراد، نوح علیه السلام و همراهان وی در کشتی هستند که همه بر آیین توحید بودند. امّا رأی اوّل، رأی جمهور مفسّران است. یادآور می‌شویم که لفظ «امّت» در قرآن کریم به معانی ذیل به‌کار رفته است:

۱ ـ جماعت. ۲ ـ ملّت؛ یعنی کیش و آیین. ۳ ـ زمان. ۴ ـ امام. و چنان‌که گفتیم، مراد از آن در اینجا ـ در رأی اکثر مفسّران ـ دین و آیین است ﴿**پس خداوند پیامبران را برانگیخت**﴾ برای هدایت بشر. امّا در اینجا رأی دیگری است که می‌گوید: مردم همه در گمراهی یک امّت بودند، پس خداوند جلّ جلاله پیامبران علیهم السلام را برای هدایت بشر برانگیخت. ولی ابن‌کثیر رأی جمهور را ترجیح داده، یعنی این‌که: مردم همه امّت هدایت بودند و بعد از آن‌که در کار دین اختلاف کردند، خداوند جلّ جلاله پیامبران علیهم السلام را برانگیخت: ﴿**مژده‌آور و بیم‌دهنده**﴾ مژده‌آور برای اهل ایمان و عمل صالح و بیم‌دهنده برای اهل کفر و فساد ﴿**و با آنان، کتاب**﴾ یعنی: جنس کتب آسمانی ﴿**را به حقّ فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند**﴾ از عقاید و امور غیبی و حسن و قبح اعمال ﴿**داوری کند**﴾ یعنی: تا کتابهای آسمانی، میان مردم داور باشد. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «میان نوح و آدم علیهما السّلام ده قرن فاصله بود و مردم در این ده قرن، همه بر شریعت حقّ پایدار

بودند و بعد از آن بود که در دین اختلاف پدیدار شد ». پیامبرانی که قرآن از آنان به نام یاد کرده ، هجده تن‌اند. ﴿**و هیچ‌کس در آن**﴾ یعنی : در کتب آسمانی سابق ﴿**اختلاف نکرد، مگر کسانی که**﴾ این کتابها ﴿**به آنان داده شد، پس از آن‌که دلایل روشن برایشان آمد، از رشک و رقابتی که باهم داشتند**﴾ یعنی : اختلاف نکردند ، مگر به سبب حسد و حرص بر دنیا ، در حالی که کتب آسمانی ، داعی اتّفاق و وحدت و مایهٔ رهنمونی‌شان به راه هدایت بود. مراد از آنان ؛ یهودیان و مسیحیانند ﴿**پس خداوند، مؤمنان را به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد**﴾ یعنی : خداوند ﷻ امّت محمّد ﷺ را با بیان علل اختلافات پیشینیان در قرآن ، به سوی حق هدایت کرد ﴿**به اذن خویش**﴾ یعنی : به فرمان و علم خویش ﴿**و خداوند هر که را خواهد**﴾ از خلق خویش ﴿**به سوی راه راست هدایت می‌کند**﴾ و حکمت و حجّت بالغه، از آنِ اوست .

در دعای مأثور آمده است : «اَللّٰهُمَّ اَرِنَاالْحَقَّ حَقًّا وَارْزُقْنَا اِتِّبَاعَهُ، وَاَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلاً وَارْزُقْنَا اِجْتِنَابَهُ، وَلا تَجْعَلْهُ مُلْتَبِسًا عَلَيْنَا فَنَضِلَّ، وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِيْنَ اِمَامًا ۞ بارخدایا ! به‌ما حق را ، حق بنمایان و پیروی از آن را روزی‌مان کن و به‌ما باطل را باطل بنمایان و پرهیز از آن را روزیمان کن و آن را برما پوشیده و مبهم نگردان که گمراه می‌شویم و مارا پیشوای پرهیزگاران بگردان». در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « ما آخرین امّت (در دنیا) و اوّلینِ آنها در روز قیامت هستیم و اوّلین کسانی هستیم که به بهشت وارد می‌شویم ، لیکن امّتهای دیگر قبل از ما کتاب داده شده‌اند و ما بعد از آنان ، امّا خداوند ﷻ ما را به آنچه از حق که آنان در آن اختلاف کردند ، هدایت نمود ، پس این روز ــ یعنی روز جمعه ــ روزی است که آنها در آن اختلاف کردند و خدا ﷻ ما را به آن رهنمون شد بنابراین ،مردم در آن پیرو ما هستند زیرا فردا ــ شنبه ــ برای یهود و پس فردا ــ یک‌شنبه ــ برای نصاری است » . یعنی : عید ما جمعه است و عید آنها روزهای شنبه و یک‌شنبه .

ابن کثیر از عبدالرحمن بن زید بن اسلم ﷺ و او از پدرش نقل می کند که در تفسیر فرمودهٔ خداوند متعال: (فَهَدَى اللهُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا لِمَا اخْتَلَفُوْا فِيْهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهْ) فرمود: «سایر امّت‌ها در روز جمعه اختلاف کردند؛ زیرا یهود روز شنبه را برای خود عید گرفتند و نصاری روز یک‌شنبه را، پس خداوند ﷻ امّت محمّد ﷺ را به روز جمعه هدایت نمود. همچنان آنان در قبله اختلاف کردند؛ زیرا نصاری به‌سوی مشرق روی آوردند و یهود به سوی بیت المقدِس، لذا خداوند متعال امّت محمّد ﷺ را به‌سوی کعبه رهنمون شد. همین طور در نماز اختلاف کردند؛ به گونه‌ای که برخی از آنان رکوع می‌کنند نه‌سجده و برخی سجده می‌کنند نه رکوع، برخی در حال نماز سخن می‌گویند و برخی در حال نماز راه می‌روند، پس خداوند ﷻ امّت محمّد ﷺ را به نماز حقیقی هدایت نمود. همین گونه در روزه اختلاف کردند؛ به طوری که برخی از آنها قسمتی از روز را روزه می‌گیرند و برخی از آنها از غذاهای مخصوصی روزه می‌گیرند، پس خداوند ﷻ امّت محمّد ﷺ را در این امر نیز به حقّ راه نمود. همچنان در بارهٔ ابراهیم ﷺ اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان گفتند که ابراهیم ﷺ یهودی بود و نصاری گفتند که او نصرانی بود، درحالی‌که خدای عزّوجلّ او را مسلمانی پاک دین گردانیده بود، پس خداوند ﷻ امّت محمّد ﷺ را در این امر نیز به حق راه نمود. همین طور دربارهٔ عیسی ﷺ اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان بر وی دروغ بسته و به مادرش بهتانی عظیم نسبت دادند و نصاری ـ پناه بر خدا ـ او را یکی از سه خدا پنداشتند ـ امّا خداوند ﷻ او را روح و کلمه و بندهٔ خویش معرّفی کرد و امّت محمّد ﷺ را در این مورد نیز به حقّ راه نمود».

ابوالعالیه می‌گفت: «این آیه، راه خروجی از شبهات و گمراهی‌ها و فتنه هاست».

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ ٱلْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهُمُ ٱلْبَأْسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلْزِلُواْ حَتَّىٰ يَقُولَ

ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصۡرُ ٱللَّهِۗ أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ ﴿٢١٤﴾

﴿**آیا پنداشتید**﴾ ای امّت محمّد ﷺ ﴿**که داخل بهشت می‌شوید**﴾ یعنی: بلکه پنداشتید. زیرا «بَلْ» مفید افتتاح سخنی جدید است ﴿**و حال آن که هنوز مانند آنچه بر سرِ پیشینیان شما آمد، بر سرِ شما نیامده‌است؟**﴾ یعنی: پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید؟ در حالی که شما همانند امّت‌های پیشین مورد امتحان ما قرار نگرفته‌اید تا چنان‌که آنان شکیبایی پیشه کردند، صبر و پایداری ورزید ﴿**آنان دچار سختی و زیان شدند**﴾ یعنی: فقری بسیار سخت را تحمّل کرده و بیماریها و زخمها در راه خدا ﷻ برداشتند. بأساء: فقر و تنگدستی شدید و همه رنج‌هایی است که به انسان در غیر بدن وی می‌رسد؛ چون گرفتن مال، طرِدکردن وی از خانه و وطن و تهدید امنیّت و آسایش وی. امّا ضرّاء: بیماری و هر آن چیزی است که به انسان در بدنش می‌رسد، چون زخم و قتل ... ﴿**و تکانها خوردند**﴾ با بیم و هراس‌ها و این حالت استمرار یافت؛ ﴿**تا جایی که پیامبر خدا وکسانی که با وی ایمان آورده بودند، گفتند: پس نصرت الهی کَی فرا می‌رسد؟**﴾ این سخن را در طلب نصرت الهی و احساس دیر کرد و طولانی‌شدن زمان آن بر زبان آوردند. آن‌گاه خدای عزّوجلّ ایشان را با این گفتهٔ خویش بشارت داد: ﴿**بدانید که نصرت الهی نزدیک است**﴾.

از قتاده و سُدی در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که گفتند: این آیهٔ کریمه در غزوهٔ احزاب ــ آن‌گاه که مسلمانان با رنج‌ها، مشکلات و فشارهای طاقت فرسایی روبرو شدند ــ نازل گردید تا ضمن مژده‌دادنشان به فتح و گشایش، این حقیقت را نیز به ایشان خاطر نشان سازد که ایمان، حقوق و واجباتی دارد که سرانجام به سعادت هردو جهان منتهی می‌شود، امّا این سعادت دو جهانی را همین‌گونه مجّانی و آسان نمی‌دهند، بلکه مؤمن باید مأموریّت و رسالت خویش

را در زندگی ایفا کند و جان‌نثارانه به میدانهای جهاد و مبارزه با دشمن و مجاهده با نفس خویش بشتابد و کاخ ایمان را با آرایشی از عمل صالح و بر زیربنایی از تقوی و اخلاص بر افرازد تا مستحقّ این پاداش گردد.

يَسْـَٔلُونَكَ مَا ذَا يُنفِقُونَ ۖ قُلْ مَآ أَنفَقْتُم مِّنْ خَيْرٍ فَلِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ ۗ وَمَا تَفْعَلُوا۟ مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ ﴿٢١٥﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: مؤمنان از رسول خدا ﷺ پرسیدند که چه چیزی از اموال خود را انفاق کنند؟ پس نازل شد: ﴿**از تو می‌پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: آنچه که از خیر انفاق کنید**﴾ یعنی: از مال پاک و حلال. چنین مالی «خیر» نامیده شد زیرا در راههای خیر انفاق می‌شود ﴿**پس به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه‌مانده تعلّق دارد و هر نیکی‌ای که انجام دهید، البتّه خدا به آن داناست**﴾ و در برابر آن پاداش می‌دهد. تفسیر نظیر این عبارت در آیهٔ (١٧٧) گذشت. ملاحظه می‌کنیم که مؤمنان از چیزی که باید انفاق کنند پرسیدند، امّا خداوند ﷻ از نحوهٔ مصرف صدقات به آنان پاسخ داد تا تنبیهی بر این حقیقت باشد که این امر به دانستن مقدّم‌تر است.

صحیح آن است که این آیهٔ کریمه محکم است نه منسوخ زیرا این آیه برای بیان وجوه مصرف صدقهٔ نافله است، چراکه مقدار انفاق را تعیین نکرده است، در حالی که مقدار زکات فرض به اجماع معیّن است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بر مادر، پدر، خواهر و برادرت، سپس بر نزدیکتر.. و نزدیکترت انفاق کن».

كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾

﴿ **بر شما جهاد فرض شده است** ﴾ و این ، یکی از موارد آزمون شماست . مراد از جهاد در اینجا ، جنگ مسلّحانه با کفّار است ﴿ **و آن برای شما ناخوشایند است** ﴾ کُرْه: مشقّتی است که خوشایند نفسها نیست . آری! جهاد مشقّت‌آمیز است زیرا مستلزم صرف مال و صرف جان و جدایی از خانه و خانواده می‌باشد ﴿ **و چه‌بسا چیزی را ناخوش داشته باشید، در حالی که آن به سود شما باشد** ﴾ همانند جهاد ، که چه‌بسا در آن پیروز و فاتح شده ، هم به غنیمت می‌رسید و هم به اجر و پاداش الهی و کسانی هم که کشته می‌شوند ، به فیض شهادت نایل می‌گردند ﴿ **و چه‌بسا چیزی را خوش داشته باشید** ﴾ چون استراحت و ترک جهاد ﴿ **در حالی که آن به زیان شما باشد** ﴾ زیرا در آن صورت ، دشمن بر شما چیره شده و مغلوبتان می‌کند و در درون خانه و عمق سرزمینتان، قصد جان و مال و ناموستان را کرده و شما را با سختی‌ها و مصایبی روبرو می‌سازد که بسیار سخت‌تر از جهادی است که شما آن را ناخوش می‌دارید و این افزون بر منافع کوتاه‌مدّت و بلندمدّت دیگری است که آنها را با ترک جهاد از دست می‌دهید ﴿ **و خداوند می‌داند** ﴾ که صلاح و رستگاری شما در چیست ﴿ **و شما نمی‌دانید** ﴾.

ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید : « چون جهاد بر مسلمانان فرض شد ، این کار بر آنان سخت و دشوار آمد و آن را ناخوش داشتند ، پس آیهٔ کریمه نازل گردید » . عکرمه می‌گوید : « بعد از نزول این آیهٔ کریمه، محبّت جهاد در دلهای مسلمانان ریشه‌دار شد » . ابن شهاب زهری می‌گوید : « جهاد ، فریضه‌ای

برگردن همهٔ آحاد امّت است ، چه آنان که در میدان جهادند و چه آنـان کـه در منازل خود هستند زیرا کسی‌که در خانهٔ خود نشسته است ، اگر به کمک فراخوانده شد ، باید کمک کند و اگر از وی فریادرسی شد ، باید به فریاد برسد و اگر به او فرمان رفتن به جهاد داده شد ، باید عازم جهاد شود و اگر هم به او نیازی نبود ، در خانهٔ خویش می‌نشینند ». یعنی : حقیقت امر چنین است و چنین باید باشد . از این جهت در **حدیث‌شریف** آمده است : « مَنْ مٰاتَ وَلَمْ يَغْزُ وَلَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِالْغَزْوِ مٰاتَ مَيْتَةً جٰاهِلِيَّةً ✿ هر کس بمیرد ، در حالی که جهاد نکرده و در اندیشه و نهاد خویش هم اندیشه و نیّت جهاد را نداشته ، به مرگ جاهلیّت مرده است ». جمهور علما بر آنند که جهاد ــ به حسب نیاز یا به حسب حال ــ بر تمام مسلمانان فرض عین است ، بدین ترتیب که اگر غلبه با اسلام بود ، جهاد فرض کفایه است و اگر غلبه با دشمن بود ، جهاد تا تحقق پیروزی فرض عین است .

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهْرِ ٱلْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ ۖ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ۖ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَكُفْرٌۢ بِهِۦ وَٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِۦ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَٱلْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ ٱلْقَتْلِ ۗ وَلَا يَزَالُونَ يُقَـٰتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَـٰعُوا۟ ۚ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَـٰلُهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ

ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢١٧﴾

﴿از تو﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿دربارۀ جنگ در ماه حرام می‌پرسند﴾ که حکم آن چیست؟ ﴿بگو: جنگیدن در آن گناهی بزرگ است﴾ و کاری نارواست ﴿امّا بازداشتن از راه خدا و کفرورزیدن به خداوند و بازداشتن از مسجدالحرام و راندن اهل آن، در نزد خداوند نارواتر است﴾ که کفّار مکّه، همۀ این اعمال را مرتکب می‌شدند ﴿و فتنه از کشتار بزرگتر است﴾ مراد از فتنه در اینجا: واداشتن و برانگیختن مستضعفان مؤمن به ترک دینشان با آزار و شکنجه است، که این بزرگتر از کشتن آنهاست ـ اگر حتّی آنان را می‌کشتند ﴿و اینان همچنان﴾ مستمرّاً ﴿با شما کارزار می‌کنند﴾ و دشمنی می‌ورزند ﴿تا اگر بتوانند﴾ زمینه را برای آن آماده کنند که ﴿شما را از دینتان برگردانند﴾ به سوی کفر ﴿و هر کس از شما که از دینش برگردد و درحال کفر بمیرد، اعمالش در دنیا و آخرت باطل﴾ و تباه ﴿شده است﴾ باید دانست که در دنیا بر مرتدّ حکم مسلمان جاری نمی‌شود و او ـ چنانچه بر کفر بمیرد ـ چیزی از ثواب آخرت را نیز که اسلام ایجادکنندۀ آن است، به دست نمی‌آورد ﴿و اینان دوزخی‌اند و جاودانه در آنند﴾.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیۀ کریمه گفته‌اند: رسول خدا ﷺ دو ماه قبل از غزوۀ بدر، سریّه‌ای را به فرماندهی عبدالله‌بن‌جحش رضی الله عنه برای ترصّد (کمین) کاروانی از قریش اعزام کردند، آنها با کاروان «عمروبن حضرمی» که از طایف به مقصد مکّه روان بود، روبرو شدند، شب اوّل ماه رجب‌الحرام بود، امّا مسلمانان از حلول ماه حرام آگاه نبودند، پس به آن کاروان حمله‌برده عمروبن حضرمی را کشتند و اموال کاروان را به غنیمت گرفتند و چون نزد رسول خدا ﷺ آمدند، آن حضرت ﷺ به آنها فرمود: «سوگند به خدا که من شما را به جنگیدن در ماه حرام دستور نداده بودم». آن حضرت ﷺ، غنایم را نیز از ایشان تحویل نگرفتند. از سوی دیگر، مشرکان هم این موضوع را دست‌آویز خویش قرار داده، پیامبر ﷺ را

مورد سرزنش قرار می‌دادند که مقدّسات را زیر پا می‌گذارد و حرمتها را می‌شکند! همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ غنایم را تحویل گرفتند.

آیهٔ کریمه بر حرمت جنگ در ماههای حرام دلالت می‌کند، لیکن جمهور علما بر آنند که حکم این آیهٔ کریمه به آیهٔ (۵) از سورهٔ «توبه» منسوخ شده، لذا جنگیدن با مشرکان در ماههای حرام مباح است. چنانچه رسول خدا ﷺ خود با قبیلهٔ هوازن در حنین و با قبیلهٔ ثقیف در طایف جنگیدند و این در ماه حرام بود.

بیان برخی از احکام:

۱ ـ مالك و ابوحنیفه بر آنند که ارتداد هدر دهنده و از بین‌برندهٔ اعمال نیک است، حتّی اگر مرتدّ مجدّداً به اسلام برگردد. ولی شافعی می‌گوید: هدر رفتن عمل مرتدّ، مشروط به آن است که او بر کفر بمیرد.

۲ ـ حنفی‌ها بر آنند که مستحبّ است تا مرتدّ به توبه فرا خوانده شود و اسلام بر وی عرضه گردد، لیکن این کار واجب نیست، امّا جمهور فقها بر آنند که فراخواندن وی به توبه قبل از کشتنش ـ تا سه بار ـ واجب است.

۳ ـ میراث مرتدّ: از نظر ابوحنیفه؛ آنچه که مرتدّ در حال ارتداد خویش به دست آورده است، مال «فَیْء» است و به بیت‌المال مربوط می‌شود، ولی آنچه که در حال اسلام به دست آورده و سپس مرتدّ شده، به ورثهٔ مسلمانش تعلّق می‌گیرد. امّا مالك، شافعی و احمد بر آنند که میراث وی در هر حال متعلّق به بیت‌المال می‌باشد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢١٨﴾

﴿آنان که ایمان آوردند﴾ و بر ایمانشان پایداری کرده‌اند ﴿وکسانی که در راه خدا﴾

از دار کفر به سوی دار اسلام ﴿هجرت﴾ کرده‌اند ﴿و﴾ آنان که ﴿جهاد کرده‌اند، به رحمت الهی امیدوارند و خداوند آمرزگار مهربان است﴾.

علما در بیان احکام گفته‌اند: از علّت فرضیّت هجرت چنین دانسته می‌شود که هر جا و هر گاه که این علّت در هر زمان و مکانی تکرار شد، هجرت بر مسلمان فرض است، پس برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در سرزمینی که در آن به خاطر دین و عقیده و عملش مورد آزار و تحت فشار قرار می‌گیرد، اقامت گزینند.

بیان **سبب نزول**: این آیهٔ کریمه دربارهٔ سریّهٔ (گروه) عبدالله بن جحش رضی الله عنه نازل شد زیرا ایشان گفتند: یا رسول‌الله! آیا می‌توانیم امیدوار باشیم که حمله به کاروان حضرمی برای ما غزوه‌ای به‌حساب می‌آید که در آن، مستحقّ دریافت اجر مجاهدان باشیم؟ همان بود که خداوند جل جلاله از این حقیقت که ایشان به‌دلیل ایمان، هجرت و جهاد خویش، باید امیدوار پاداش الهی باشند، خبر داد.

۞ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْخَمْرِ وَٱلْمَيْسِرِ ۖ قُلْ فِيهِمَآ إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَآ أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا ۗ وَيَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ ٱلْعَفْوَ ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْـَٔايَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱۹﴾

مفسّران در بیان **سبب نزول** ابتدای آیهٔ کریمه گفته‌اند: عمربن خطاب، معاذبن جبل و جمعی از انصار رضی الله عنهم نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! دربارهٔ شراب و قمار به ما فتوی بدهید زیرا این دو از بین برندهٔ عقل و غارتگر مال اند. پس خداوند متعال این آیهٔ کریمه را نازل فرمود. از روایات رسیده دراین‌باره چنین

برمی‌آیدکه تحریم شراب در اسلام تدریجی بوده و چهار مرحله را پشت‌سرگذاشته است، که البتّه این سیاست تربیتی موفّقی است، لذا برای درمان عادت ریشه‌دار شرابخواری و رهانیدن مردم از این آفت بزرگ، چهار آیهٔ کریمه نازل شد:

۱ ــ آیهٔ: (وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيْلِ وَ الاَعْنَابِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ سَكَراً وَرِزْقاً حَسَنا) [نحل/۶۷]، که با نزول این آیهٔ کریمه هنوز شراب بر مسلمانان حلال بود.

۲ ــ آیهٔ: (قُلْ فِيْهِمَا اِثْمٌ كَبِيْرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسْ...) یعنی: همین آیه، که پس از نزول آن گروهی از شراب نوشی دست کشیدند و جمعی هم به آن ادامه دادند و نزول آن مقدّمه‌ای بر حرمت قطعی شراب در سورهٔ «مائده» است.

۳ ــ آیهٔ: (لاتَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَاَنْتُمْ سُكَارٰی...) [نساء/۴۳]، که مسلمانان را از شراب‌نوشی در اوقات نماز نهی کرد.

۴ ــ و چهارمین آیه: (اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...) [مائده/۹۰] است که شراب و قمار... را به طور قطع تحریم کرد.

﴿**دربارهٔ خمر و میسر از تو می‌پرسند**﴾ شراب را «خمر» نامیدند؛ زیرا خمر به معنای پوشاندن است و شراب نیز عقل را می‌پوشاند و از کار می‌اندازد. خمر در رأی حنفی‌ها عبارت است از: آب انگوری که همچنان گذاشته شود تا به غلیان آمده و بی‌آن که آتشی به آن نزدیک شود، تیره شود و کف بیرون آورد. و از غیر آب انگور نیز، هرآنچه که عقل را بپوشاند و مستی‌آور باشد، در حکم شراب انگور است، امّا بجز شراب انگور، مقدار اندک از دیگر شرابها که سکرآور نباشد، حرام نیست. ولی در رأی جمهور فقها، «خمر» بر آب سکرآور انگور، خرما، ذرّت و هر مُسکر دیگری اطلاق می‌شود بنابراین، کم و بسیار آن حرام است.

مَیْسِر: قمار است و از «یُسر» برگرفته شده که به معنای آسانی است زیرا قمار کسبی است بی‌مشقّت و بی زحمت. قمار اعراب با تیر بود که با آنها بر سرِ گوشت شتر، قمار می‌کردند، بدین ترتیب که ده تیر برداشته بر روی هفت عدد از آنها

سهمی معیّن را می‌نوشتند و سه تا از آنها را بی‌علامت و نشان باقی می‌گذاشتند، آن‌گاه شترانی را به نسیه می‌خریدند و قبل از شروع قمار، آنها را ذبح کرده به بیست و هشت یا ده قسمت تقسیم می‌کردند، آن‌گاه تیرهای ده‌گانه را در کیسه‌ای نهاده و شخص معتمدی از آنان بعد از حرکت‌دادن کامل آن کیسه، یکی‌یکی آنها را بیرون می‌آورد، پس کسی که تیر دارای بهره‌ای نصیبش می‌شد، بهره‌اش را می‌گرفت و کسی که تیر بی‌نشانی به‌نامش خارج می‌شد، چیزی نمی‌گرفت و به علاوه بهای همه شتران را تاوان می‌داد، سپس این بهره‌ها را به فقرا می‌دادند و خود از آن چیزی نمی‌خوردند و به این کار افتخار می‌کردند و کسی را که با آنان در این‌کار مشارکت نمی‌کرد، مورد نکوهش قرار می‌دادند. جمعی از علمای سلف گفته‌اند: «هر چیزی که در آن معنی قمار، یعنی گرفتن مال توسط فرد برنده از فرد بازنده به وسیلهٔ بازی باشد ــ ازقبیل نرد، یا شطرنج، یا غیر آن از بازیهایی دیگر و حتّی بازی بچّه‌ها با گردو و تیله ــ از قمار است».

﴿**بگو: در آن دو**﴾ یعنی در شراب و قمار ﴿**گناهی بزرگ و منافعی برای مردم است**﴾ گناه: سخن یا عملی است که زیانبار باشد و زیان گناه یا در بدن است، یا در روان، یا در عقل، یا در مال، که زیان شراب شامل همهٔ اینهاست. و از جملهٔ گناهان متعلّق به شراب؛ جنگ‌وجدال و فحش و ناسزاگویی، به‌تعطیل انجامیدن نمازها و ترک سایر تکالیف شرعی از سوی فرد می‌گسار است. منفعت شراب یا اقتصادی است، یا شهوانی؛ منفعت شهوانی شراب با نشاط و طراوتی است که به‌طور گذرا برای فرد شراب‌خوار دست می‌دهد، امّا منفعت اقتصادی آن در تجارت آن است. گناه قمار: فقر و باختن مال و دشمنی و دل‌آزاری و کینه‌ورزی قماربازان با یک‌دیگر است و منفعت آن: سودی است که از طریق آن به فقرا می‌رسد، یا منفعت آن؛ به دست آوردن مال از سوی شخص برنده، بدون زحمت است ﴿**ولی گناه آنها از سود آنها بزرگتر است**﴾ زیرا هیچ خیر و منفعتی، با فساد عقل که لازمهٔ شراب‌نوشی است، برابر نمی‌باشد و هیچ خیری در قمار نمی‌تواند با

خـطرکردن (ریسک) در مـال و خـود را در معرض فـقر قـرار دادن و جـلب دشمنی‌هایی برابر باشد که از آن پدید می‌آید و چه‌بسا که قماربازی و شراب‌نوشی به ریختن خونها و هتک حـرمتها بـینجامد. صـاحب تـفسیر «المـنیر» مـی‌گوید: «برگه‌های بخت آزمایی، قمار محسوب می‌شود و حرام می‌باشد».

﴿**و از تو می‌پرسند، چه‌چیزی انفاق کنند؟ بگو مازاد بر مـخارج خـانوادهٔ خـود را**﴾ برخی از علما بر آنند که این بخش از آیهٔ کریمه، با آیهٔ زکات فرض منسوخ شده. امّا صحیح آن است که حکم این آیهٔ کریمه ثابت است و منسوخ نیست و جمهور مفسّران برآنند که حکم آن در مورد صدقهٔ نافله می‌باشد. ﴿**بدین‌سان خداوند آیات خود را برایتان روشن می‌سازد، باشد که در دنیا تـفکّر کـنید**﴾ و مـقداری از امـوال خویش را برای رونق‌دادن به امور زندگی‌تان نگه دارید ﴿**ودرآخـرت**﴾ نـیز تـفکّر کنید، لذا بقیّهٔ آن را در وجوهی مصرف نمایید که شما را به رونق‌دادن آخرتتان یاری می‌کند، لذا باید هم در کار دنیا بیندیشید و هم در کار آخرت. ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «یـعنی: در زوال و فـنای دنـیا و روی‌آوردن بـه‌سوی بـقای آخـرت بیندیشید».

در توضیح معانی آیـهٔ کـریمه، احـادیث بسیاری آمـده است، از آن جـمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت جابربن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ است که فرمودند: «هرگاه یکی از شما فقیر بود، باید از خودش شروع کند و اگر از نیاز وی چیزی افزون شد، باید همراه با خود، به افراد تحت تکفّلش بپردازد، سپس اگر بعد از آن افزونی‌ای یافت، باید به دیگران صدقه کند».

سبب‌نزول قسمت دوم آیه، یعنی: (وَ یَسْأَلُوْنَکَ مٰاذا یُنْفِقُوْن...) بنا بـه روایت ابـن عبّاس رضی الله عنهما این بود که: چون صحابه رضی الله عنهم به انفاق در راه خدا جل جلاله فرمان یافتند، جمعی از آنان نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفتند: ما نمی‌دانیم که این انفاقی که بدان مأمور شده‌ایم، چیست و چه مقدار از اموالمـان را بـاید انـفاق کـنیم؟ پس نـازل شـد: (وَیَسْأَلُوْنَکَ مٰاذَا یُنْفِقُوْنَ، قُلِ الْعَفْو...).

فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْأَخِرَةِ ۗ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْيَتَـٰمَىٰ ۖ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ ۖ وَإِن تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَٰنُكُمْ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ ٱلْمُفْسِدَ مِنَ ٱلْمُصْلِحِ ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٠﴾

﴿**و در بارهٔ یتیمان از تو می‌پرسند**﴾ یعنی: از تکفّل و سرپرستی ایشان و مشکلاتی که سرپرستان در این عرصه دارند زیرا اگر آنان را به حال خویش بگذارند، گنهکار می‌شوند و اگر مال خود را از اموالشان جدا سازند و برای آنها خوراک جداگانه‌ای درنظر بگیرند، این کاری است دشوار، پس چه باید بکنند؟ ﴿**بگو: کار کردن به صلاح آنان بهتر است**﴾ از این که آنان را به حال خود رها کنید ﴿**و اگر با آنان همزیستی کنید**﴾ و غذا و خوراک و برنامهٔ معیشت آنان را با خود یک‌جا سازید ﴿**آنها برادران**﴾ دینی ﴿**شما هستند**﴾ یعنی: این کار جایز است و به شما دراین‌باره رخصت داده می‌شود ﴿**و خدا مفسد را از مصلح بازمی‌شناسد**﴾ این هشداری به اولیای ایتام است. یعنی: خدا ﷻ می‌داند که چه کسی قصد خوردن و تباه ساختن مال یتیم را دارد و چه کسی از این کار احساس گناه کرده و در پی اصلاح و رشد اموال یتیم و بهبود آیندهٔ وی است ﴿**و اگر خدا می‌خواست**﴾ دراین‌باره ﴿**شما را به دشواری می‌انداخت**﴾ ولی کار را بر شما گشاده گردانید و به شما اجازهٔ همزیستی و آمیزش با ایتام را داد، پس، از تباه‌ساختن اموالشان بپرهیزید ﴿**همانا خداوند غالب و چیره است**﴾ بر کار خویش ﴿**حکیم**﴾ است در احکام و در آفرینش خویش.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: آن‌گاه که آیهٔ: (وَلاتَقْرَبُوْا مَالَ الْيَتِيْمِ اِلاَّ بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ ✿ و به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به شیوه‌ای که نیکوتر است» [انعام/۱۵۲]، و آیهٔ: (اِنَّ الَّذِيْنَ يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى ✿ همانا کسانی‌که اموال یتیمان را می‌خورند ...) [نساء/۱۰] نازل شد؛

هر کسی که یتیمی در خانه‌اش بود، خوراک خود را از خوراکش و نوشیدنی خود را از نوشیدنی‌اش جدا ساخت و چنان بود که اگر از غذای یتیم چیزی باقی می‌ماند، آن را برایش نگه می‌داشتند که بعداً آن را بخورد و چه بسا که او نمی‌خورد و باقی ماندهٔ غذا فاسد می‌شد. پس این شیوهٔ کار برآنان دشوار شد و ناگزیر این قضیه را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشتند. آن‌گاه خداوند متعال این آیهٔ کریمه را نازل کرد.

بیان احکام: امام ابوحنیفه‌ رحمه الله بر آن است که اگر سرپرست یا وصیّ یتیم دختر، نکاح‌دادن وی را به صلاح حالش بداند؛ می‌تواند او را به نکاح دهد و هم می‌تواند خود با وی ازدواج کند. جصّاص از مضمون آیهٔ: (قُلْ إِصْلاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ) جایز بودن اجتهاد در احکام حوادث را استنباط کرده است زیرا اصلاح مورد نظر آیهٔ کریمه در مورد یتیمان، از راه اجتهاد و حدس غالب، دانسته می‌شود.

وَلَا تَنكِحُوا۟ ٱلْمُشْرِكَٰتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ ۚ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ ۗ وَلَا تُنكِحُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا۟ ۚ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ۗ أُو۟لَٰٓئِكَ يَدْعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ ۖ وَٱللَّهُ يَدْعُوٓا۟ إِلَى ٱلْجَنَّةِ وَٱلْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِۦ ۖ وَيُبَيِّنُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۲۱﴾

﴿و با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر آن‌که ایمان بیاورند﴾ مُشْرِکاتْ: زنان بت‌پرست اند و ازدواج مسلمانان با سایر زنان کافر حربی غیر کتابی نیز همانند آنان

حرام است، مگر زنان یهودی و مسیحی، که ازدواج با آنان جایز است، چنان‌که حکم آن در آیهٔ (۵) از سورهٔ «مائده» می‌آید. ﴿**و البتّه کنیزی مؤمن بهتر از زن آزاد مشرکی است**﴾ یعنی: اگر یکی از شما با کنیزکی مسلمان ازدواج کند، این برایش از ازدواج با زن آزاد کافری بهتر است ﴿**هرچند که زیبایی او شما را به شگفت آوَرَد**﴾ یعنی: هر چند آن زن کافر شما را با زیبایی، یا ثروت، یا اشرافیّت خود به شگفت آورد ﴿**و زنان مسلمان را**﴾ مطلقاً ﴿**به همسری مشرکان در نیاورید، مگر آن‌که ایمان آورند. و برده‌ای مؤمن بهتر از مرد آزاد مشرکی است، هرچند شما را به شگفت آوَرَد**﴾ مال و ثروت و جاه و جمال وی. اجماع امّت بر این است که مرد مشرک به هیچ وجهی از وجوه نمی‌تواند با زن مؤمنی هم‌بستر شود، به سبب خفّت و ذلّتی که از این کار به اسلام رخ می‌نماید، و قطعاً اسلام این خفّت را نمی‌پذیرد ﴿**آنان**﴾ اشاره به سوی مردان و زنان مشرک است ﴿**به سوی آتش دوزخ فرا می‌خوانند**﴾ یعنی: آنان با معاشرت، گفتار و کردار خود، شما را به سوی اعمالی فرا می‌خوانند که موجب آتش دوزخ است، پس خویشاوندی و معاشرت و مصاحبت آنان، خطر عظیمی را متوجّه دین انسان مسلمان و فرزندان وی می‌گرداند، لذا هرگز برای یک فرد مسلمان جایز نیست تا خود و خانوادهٔ خویش را در معرض چنین خطری قرار دهد ﴿**و خداوند فرامی‌خواند**﴾ بر زبان پیامبرانش ﴿**به سوی بهشت و آمرزش**﴾ یعنی: به سوی عملی که موجب قطعی شدن بهشت برای عمل‌کننده است ﴿**به اذن خویش**﴾ یعنی: به ارادهٔ خویش. بنابراین، ازدواج مرد مؤمن نیکوکار با زن مؤمن نیکوکار، در پرتو معاشرت، گفتار و رفتار شایسته؛ خود فراخواننده به سوی بهشت است ﴿**و آیات خود را برای مردم روشن می‌گرداند، باشد که متذکّر شوند**﴾ و خیر را از شرّ تمییز داده و از حکم حق تعالی سر بر نتابند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ: لِمالِها وَلِحَسَبِها وَلِجَمالِها وَلِدِيْنِها، فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّيْنِ تَرِبَتْ يَداكَ ✿ زن برای چهار چیز به نکاح گرفته می‌شود: برای مالش، برای حَسَب و نسبش، برای زیبایی‌اش و برای دینش، پس تو به سوی زن

دیندار بشتاب، دستهایت خاک آلود باد!». همچنان در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلدُّنْیا مَتاعٌ وَخَیْرُ مَتاعِ الدُّنْیا اَلْمَرْاَةُ الصّالِحَةُ ✿ دنیا (همه‌اش) متاع است و بهترین متاع دنیا زن شایسته می‌باشد». همچنان در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاتَنْکِحُوا النِّساءَ لِحُسْنِهِنَّ فَعَسٰی حُسْنُهُنَّ اَنْ یُرْدِیَهُنَّ، وَلاتَنْکِحُوهُنَّ عَلٰی اَمْوالِهِنَّ، فَعَسٰی اَمْوالُهُنَّ اَنْ تُطْغِیَهُنَّ، وَانْکِحُوهُنَّ عَلَی الدِّیْنِ، فَلَاَمَةٌ سَوْدَاءُ جَرْدَاءُ ذاتَ دِیْنٍ اَفْضَلُ ✿ زنان را به خاطر زیبایی‌شان به نکاح نگیرید زیرا چه بسا زیبایی‌شان هلاکشان گرداند و با آنان به خاطر اموالشان ازدواج نکنید زیرا چه‌بسا اموالشان سرکششان گرداند و بر اساس دینداری‌شان با آنان ازدواج کنید زیرا به‌طور قطع کنیزکی سیاه و کچل، امّا متدیّنی بهتر است».

حکمت در این که شریعت مطهّر اسلام، ازدواج مرد مسلمان را با زن اهل کتاب جایز، ولی ازدواج زن مسلمان با مرد کتابی را ناجایز دانسته، این است که: زن کتابی می‌تواند با ازدواج با یک مرد مسلمان، بر دین و آیینش باقی بماند زیرا مرد مسلمان به اصول ادیان آسمانی دیگر نیز باورمند است، امّا زن مسلمان غالباً نمی‌تواند بدون تأثیرپذیری از مرد اهل کتاب، با وی زندگی مشترکی داشته باشد، به دلیل آن که قدرت سرپرستی با مرد است و قطعاً وفاق و انسجام روحی و معنوی آن دو برهم می‌خورد. با این حال، ازدواج مرد مسلمان با زن کتابی نیز ـ در عین جایز بودن ـ مکروه می‌باشد. ائمهٔ اربعه، بر حرمت ازدواج مسلمان با زن مجوسی (آتش‌پرست)، اتّفاق نظر دارند.

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْمَحِيضِ ۖ قُلْ هُوَ أَذًى فَٱعْتَزِلُوا۟ ٱلنِّسَآءَ فِى ٱلْمَحِيضِ ۖ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ ۖ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ ﴿۲۲۲﴾

﴿**و از تو دربارهٔ حیض می‌پرسند، بگو: آن اَذی است**﴾ حیض در اصطلاح شرع: خون فاسدی است که در هر ماه یک دوره از رحم زن خارج می‌شود و کمترین مدّت آن در نزد ابوحنیفه و یارانش سه روز و اکثر آن ده روز است و آنچه از این مدّت کم یا برآن افزون شود، «استحاضه[1]» است نه حیض. کمترین مدّت حیض در نزد شافعی و احمد یک شبانه روز و در نزد مالک یک بار جهش خون حتّی در یک لحظه است و اکثر آن پانزده روز است و آنچه بر این مدّت افزون شد، استحاضه می‌باشد. اَذْی: کنایه از پلیدی و آسیب است. ﴿**پس در مدّت حیض از زنان کناره بگیرید**﴾ مراد از این کناره‌گیری، ترک مقاربت جنسی است، نه ترک همنشینی یا لمس‌کردن آنان زیرا در رأی حنبلی‌ها، هر نوع بهره‌گیری و لذّت‌جویی از آنان ــ بجز مقاربت ــ جایز است. امّا در رأی جمهور فقها، کناره‌گیری از زن حایض از میان ناف تا زانوی آن واجب است. و چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه به روایت انس‌بن مالک رضی الله عنه آمده است، اسلام؛ سنّت یهود و اعراب عصر جاهلیّت راکه بر زنان حایض سخت می‌گرفتند و با آنان هم‌غذا و هم‌خانه نمی‌شدند، با نزول این آیهٔ کریمه لغو گردانید. ﴿**و با آنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند**﴾ و پاکی‌شان، با قطع‌شدن خون حیض است ﴿**پس چون پاک شدند**﴾ و به آب غسل کردند، با آنان نزدیکی نمایید.

در رأی جمهور فقها: نزدیکی با زن حایض بعد از قطع‌شدن حیض و غسل آن حلال است و در صورت عدم وجود آب، تیمّم نیز جانشین آب می‌شود، امّا در رأی حنفی‌ها، نزدیکی با زن حایض به‌مجرّد قطع‌شدن حیض و قبل از آن‌که غسل کند، جایز است، به‌شرط آن‌که قطع‌شدن حیض در حدّاکثر مدّت آن باشد. آری! چون پاک شدند؛ ﴿**از همانجا که خدا به شما فرمان داده‌است، با آنان آمیزش کنید**﴾ و آن فرج زن است. یا معنی این است: از راه حلال با زنان درآمیزید، نه از

۱ ــ استحاضه، خونی است که به علّت بیماری یا عارضهٔ دیگری غیر از حیض، پدید می‌آید. خون استحاضه ــ در مذهب احناف ــ نه مانع روزه است، نه مانع نماز و نه مانع هم‌بستر شدن.

راه زنا و حرام ﴿**خداوند توبه‌کاران و پاک‌شوندگان را دوست می‌دارد**﴾ مراد: توبه‌کاران از گناهان و پاک‌شوندگان از جنابت و پلیدیها می‌باشند.

نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُوا۟ حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ ۖ وَقَدِّمُوا۟ لِأَنفُسِكُمْ ۚ وَ
ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّكُم مُّلَـٰقُوهُ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٢٣﴾

﴿**زنان شما کشتزار شما هستند**﴾ یعنی: آنان کشتزار نسل انسان هستند، چنان‌که زمین زراعتی کشتزار گیاهان و حبوبات است ﴿**پس بر هر روشی که خواستید، به کشتزار خویش درآیید**﴾ یعنی: از هر جهت که خواستید با آنان مقاربت کنید؛ از جهت پس، از جهت پیش، از جهت پهلو، به‌طور خوابانده بر پشت و به هر شیوه‌ای دیگر، به‌شرط آن‌که مقاربت و آمیزش در محلّ کشتزار؛ یعنی فرج زن باشد، برخلاف شیوهٔ یهود که می‌گفتند: جماع از پسِ پشت، سبب تولّد فرزند دوبین (اَحوَل) می‌شود و چنان‌که بخاری و مسلم در بیان **سبب‌نزول** از جابرﷺ نقل کرده‌اند، آیهٔ کریمه در ردّ همین پندار یهود نازل شد. ﴿**و پیش فرستید**﴾ یعنی: اعمال صالحه را ﴿**برای خود**﴾ که بی‌گمان پاداش آن را نزد خداوند ﷻ خواهید یافت.

ابن عبّاسﷺ می‌گوید: «مراد از آن، گفتن بسم الله الرّحمٰن الرّحیم در هنگام جماع است». در **حدیث‌شریف** آمده است: «اگر کسی در هنگام آمیزش بگوید: بِاِسْمِ اللّٰهِ، اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَ جَنِّبِ الشَّيْطَانَ مِمَّا رَزَقْتَنَا ✿ به‌نام خدا، بارخدایا! شیطان را از ما و از آنچه روزیمان ساخته‌ای، برکنار دار. پس اگر در آن آمیزش بین آن‌دو فرزندی مقدّر باشد، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند». ﴿**و از**

خدا بترسید ﴾ در این که مرتکب چیزی از محرّمات وی گردید ﴿ **و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد** ﴾ در هنگامهٔ رستاخیز، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. این تأکیدی است بر هشدار و بیم‌دهی آنان. ﴿ **و مؤمنان** ﴾ تقوی پیشه ﴿ **را بشارت ده** ﴾ به رستگاریِ بزرگ.

وَلَا تَجۡعَلُواْ ٱللَّهَ عُرۡضَةٗ لِّأَيۡمَٰنِكُمۡ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصۡلِحُواْ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ﴿٢٢٤﴾

﴿ **و خداوند را دست‌آویز سوگندهای خود قرار ندهید که از کار نیک و پرهیزگاری و آشتی‌دادن بین مردم بگریزید** ﴾ یعنی: هرگاه بر قطع صلهٔ رحم با نزدیکان خویش، سوگند خوردید، یا بر این امر سوگند خوردید که خیرات نداده و کارهای نیک را انجام ندهید، پس سوگند به خداوند سبحان را مانعی برای انجام نیکوکاریتان قرار ندهید، بلکه از سوگند خود کفّاره داده و آن کار نیک را انجام دهید. آیهٔ کریمه معنای دومی نیز دارد و آن این است: به‌خاطرِ ارادهٔ خیر و نیکی و تقوی و اصلاح میان مردم بسیار سوگند نخورید زیرا سوگندخوردن بسیار، نوعی سبک انگاری و جسارت و جرأت بر خداوند متعال است، در حالی که مؤمن باید حق تعالی را چنان‌که شایسته است، تعظیم و توقیر نماید و حتّی‌الامکان از دست‌آویز قراردادن نام وی دوری گزینند، چه در سوگند خود راستگو و چه دروغگو باشد، چنان‌که صاحبان زهد و تقوی، حتّی سوگند راست را هم کمتر می‌خوردند. مثلاً امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر خود إلزام کرده بود که اگر به راست هم سوگند خورَد، باید دیناری صدقه دهد. ﴿ **و خداوند شنواست** ﴾ سخنان شما را ﴿ **داناست** ﴾ به احوال شما. در **حدیث‌شریف** نیز آمده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِيْنٍ فَرَأَى غَيْرَهَا خَيْراً مِنْهَا فَلْيُكَفِّرْ عَنْ يَمِيْنِهِ وَلْيَفْعَلِ الَّذِيْ هُوَ خَيْرٌ ✿ هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر

از آن یافت، باید که از سوگند خود کفّاره داده و آن کاری را که بهتر است انجام دهد ».

در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه دو روایت آمده است : یک روایت گویای آن است که این آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوبکر صدّیق رضی الله عنه نازل شد زیرا او سوگند خورده بود که بر مِسْطح خادمش انفاق نکند ؛ هنگامی‌که او در داستان افک (بهتان علیه عایشه رضی‌الله‌عنها) با منافقان همراه شد ، چنان‌که آیهٔ (۲۲) سورهٔ « نور » نیز در این باره نازل گردید . در روایتی دیگر : این آیهٔ کریمه دربارهٔ عبدالله‌بن‌رواحه رضی الله عنه نازل شد ، آن‌گاه که سوگند خورد با دامادش بشیربن نعمان سخن نگوید و میان او و زنش سازش نیاورد و می‌گفت : چون بر این امر سوگند خورده‌ام ، دیگر کاری از من ساخته نیست و نمی‌توانم سوگندم را بشکنم ! پس خداوند متعال این آیهٔ کریمه را نازل نمود .

لَّا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِيٓ أَيْمَـٰنِكُمْ وَلَـٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٢٥﴾

﴿ **خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی‌کند** ﴾ سوگندلغو : در نزد شافعی سوگندی است که شخص در اثنای سخن‌گفتن خویش، از روی عادت و بی‌اختیار ــ نه به‌قصد سوگندخوردن ــ بر زبان می‌آورد ، همچنان در شوخی‌ها و مزاح‌ها ... چون گفتن : آری والله ! نه والله ! که چنین سوگندی لغو و بیهوده است ، یعنی : نه گناهی برآن مترتّب است ، نه حکم سوگندشکنی و نه کفّاره‌ای زیرا این درحقیقت سوگند نیست . ولی در رأی جمهور (ابوحنیفه ، مالك و احمد) : سوگند لغو آن است که شخص بر چیزی سوگند می‌خورد ، به این گمان که آن چیز رخ داده است ، سپس در واقع امر ، خلاف آن آشکار می‌شود ، پس چنین

سوگندی کفّاره ندارد، امّا آنچه که بدون قصد سوگندخوردن بر زبان جاری می‌شود، در نزد آنان کفّاره دارد. صاحب تفسیر «المنیر» رأی اوّل را ترجیح داده زیرا خداوند متعال سوگند را به دو قسم تقسیم نموده: یکی سوگند لغو و دیگری آنچه که به قصد صادر می‌شود و فقط در صورت دوم فرموده است: **﴿ولیکن مؤاخذه می‌کند شما را به آنچه که قصد کرده است دلهای شما و خداوند آمرزنده﴾** است، یعنی: سوگند لغو را می‌آمرزد، از آنجا که شما را بر آنچه که بدون قصد بر زبان می‌آورید، مؤاخذه نمی‌کند و از آنجا که برای شما در سوگندهای قصدی و عمدی نیز ـ با پرداخت کفّاره ـ راهی به سوی حانثشدن (سوگندشکستن) قرار داده‌است **﴿بردبار است﴾** و به مجازات شما شتاب نمی‌کند.

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِن فَآءُو فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٢٦﴾

﴿برای کسانی که از زنان خود ایلاء می‌کنند﴾ ایلاء: سوگندخوردن مرد به عدم هم‌خوابگی با زن خویش به مدّت چهار ماه یا بیشتر از آن است، امّا اگر به کمتر از این مدّت سوگند خورد، باید انتظار بکشد که آن مدّت بگذرد، سپس با زنش مقاربت نماید، ولی در صورت سوگند خوردن به چهار ماه یا بیشتر از آن، حکم شرع: **﴿چهار ماه انتظارکشیدن است﴾** یعنی: مرد باید چهار ماه انتظار بکشد و در سوگند آن چیز دیگری بر وی نیست، ولی بعد از گذشت چهارماه، مرد دیگر نمی‌تواند به قصد زیان زدن و آزار زن، او را همچنان بلاتکلیف به حال خود رها کند، بلکه اگر زن مطالبهٔ حقّ خود را از مرد کرد، قاضی مرد را مخیّر می‌گرداند که یا به زن خویش رجوع کند و یا او را طلاق دهد، پس اگر به وی رجوع نکرد و از دادن طلاق هم ابا ورزید، قاضی برای رفع ضرر از زن، با درخواست وی صیغهٔ

طلاق را جاری می‌کند ﴿پس اگر بازگشتند﴾ یعنی: از سوگند یادشده و به سوی استمرار رابطهٔ زوجیّت و نکاح بازآمدند، ﴿خداوند آمرزندهٔ مهربان است﴾ بر بندگان گنهکار خویش. رجوع مرد به زن ــ در رأی جمهور ــ هم‌خوابگی با وی است؛ برای کسی که عذری نداشته باشد، امّا در نزد حنفی‌ها؛ رجوع قولی هم صحیح است.

وَإِنْ عَزَمُوا۟ ٱلطَّلَٰقَ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۷﴾

﴿و﴾ امّا ﴿اگر آهنگ طلاق کردند﴾ آن مردان ایلاء کننده و تصمیم گرفتند که به زنان ایلاء کردهٔ خویش باز نگردند ﴿در حقیقت خدا شنوای دانا است﴾ گفتار آنها را می‌شنود و عزمشان را می‌داند، پس در برابر آن، جزای مناسب حالشان به آنان می‌دهد. یعنی: مردان ایلاء کننده بعد از گذشت چهار ماه، فقط دو انتخاب در پیش دارند؛ یا رجوع‌کردن به زنان ایلاء شده، یا طلاق‌دادن آنها و راه سومی درپیش نیست. یعنی نمی‌توانند بر مدّت ایلاء بیفزایند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «ایلاء مردم در جاهلیت یک یا دو سال و حتّی بیشتر از این بود، پس خدای عزّوجلّ مدّت چهار ماه را برای آن تعیین کرد و کمتر از این مدّت ایلاء نیست». سعیدبن مسیب رحمه الله می‌گوید: «ایلاء؛ ضِرار (زیان‌رسانی) اهل جاهلیّت بود، بدین‌سان که مرد خواهان زنش نبود، امّا دوست هم نداشت که کسی دیگر با وی ازدواج کند، لذا سوگند می‌خورد که هرگز به وی نزدیکی نکند. پس، او را بلاتکلیف به حال خود وا می‌گذاشت، که خدای عزّوجلّ این ستم آشکار در حقّ زنان را از میان برداشت».

مسلم در صحیح خویش روایت می‌کند که: رسول خدا ﷺ هم ایلاء کردند و هم طلاق دادند. گفتنی است که سبب ایلاء آن حضرت ﷺ درخواست زنانشان از ایشان در مورد نفقه‌ای بود که ایشان به تأمین آن ــ به‌گونه‌ای که زنانشان

می‌خواستند ــ قادر نبودند.

وَٱلْمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٍ ۚ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِىٓ أَرْحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤْمِنَّ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ ۚ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِى ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوٓا۟ إِصْلَٰحًا ۚ وَلَهُنَّ مِثْلُ ٱلَّذِى عَلَيْهِنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۲۸﴾

﴿ **و زنان طلاق داده‌شده باید مدّت سه قرء انتظار بکشند** ﴾ قُرْء: در سخن عرب هم بر « طُهر » یعنی بر مدّت پاکی زن از عادت ماهیانه اطلاق می‌شود و هم بر « حیض » و این از الفاظ اضداد است. اصل قُرء به معنی اجتماع است، پس طُهر که قُرء نامیده می‌شود؛ از آن‌روی که خون در مدّت پاکی زن از عادت ماهیانه، در کلّ بدنش جمع شده است و حیض که قُرء نامیده می‌شود؛ از آن‌روی که خون در رَحِم وی جمع می‌گردد. لذا مدّت سه حیض یا سه طهر ــ بنا بر اختلاف فقها ــ عدّهٔ زن مطلّقه است. حکمت در مشروعیّت عدّه؛ شناخت پاکی رَحِم زن از نطفهٔ مرد برای جلوگیری از به‌هم آمیختگی در نسب‌ها است. ﴿ **و برایشان روا نیست که آنچه را خداوند در رحِمهایشان آفریده** ﴾ از حیض یا حَمْل ﴿ **پنهان دارند، اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارند** ﴾. این هشدار سختی است به زنانی که حمل موجود در رحِم خود را پنهان می‌دارند تا زمینهٔ ازدواج پیش‌هنگام جدیدی را برای خود مساعد گردانند، یا حیض را پنهان می‌دارند تا بر زمان استمرار نفقهٔ شوهر بر خود

در مدّت عدّه‌شان بیفزایند. پس کسی که حمل یا حیض را بپوشاند؛ مستحقّ اسم ایمان نیست ﴿و شوهرانشان اگر﴾ با رجوع کردن به زنانشان در طلاق رجعی ﴿قصد اصلاح را دارند﴾ نه قصد ضرررسانیدن به آنان را ﴿در این مدّت﴾ انتظار در عدّه ﴿سزاوارتر به بازگرداندن آنها هستند﴾ امّا اگر مدّت عدّه گذشت، زن سزاوارتر به تصمیم‌گیری دربارهٔ خود است ﴿و برای زنان است﴾ بر عهدهٔ مردان ﴿همانند آنچه که برعهدهٔ زنان است﴾ از وظایف در قبال شوهران ﴿به‌طور پسندیده﴾ در شرع، پس مردان باید با زنان خویش به حُسن معاشرت رفتار نموده و به آنها زیان نرسانند و زنان نیز متقابلاً همین‌طور؛ بنابراین، ازدواج در اسلام پیمان‌بردگی و تملیك نیست، بلکه عقدی است که بر اساس مصالح کلّی، حقوق مشترك و متساویی را در میان زن و شوهر پدید می‌آورد ﴿و﴾ لیکن ﴿برای مردان برآنان﴾ یعنی: بر زنان ﴿درجه‌ای برتری هست﴾ که مرد این درجه را به سبب متکفّل‌بودن امور نفقه و تأمین هزینهٔ خانواده، اهل جهاد بودن و داشتن تدبیر، به دست آورده است. یعنی: بر زن است که از اوامر مرد و خواسته‌های وی در آنچه که متعلّق به شئون خانه و خانواده و حتّی در امور مخصوص به خودِ وی است ــ مادامی که اوامرش معصیت خداوند متعال را دربر نداشته باشد ــ اطاعت کند، لذا این درجهٔ برتری مرد، درجهٔ «قوامت» و ولایت وی بر ادارهٔ امور خانواده است ﴿و خداوند غالب﴾ است در ملك خویش ﴿حکیم است﴾ در آنچه که برای خلقش مشروع ساخته است.

امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «درجهٔ برتری مرد؛ فضیلت وی در خَلق و خُلق، مقام و منزلت، طاعت امر الهی، دادن نفقه و پرداختن به مصالح زندگی خانواده و برتری وی در دنیا و آخرت است». لیکن شهید سیّد قطب ﷺ در تفسیر «فی‌ظلال القرآن» از جملهٔ: (وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ) برداشت دیگری دارد، او می‌گوید: «گمان می‌کنم که این درجهٔ برتری مردان بر زنان فقط مقیّد به سیاق همین آیهٔ کریمه باشد، یعنی این که: درجهٔ برتری فقط ناظر بر حقّ مردان در برگرداندن زنان مطلّقه

رجعی‌شان به حوزهٔ زندگی زناشویی در مدت عدّه می‌باشد و نه بیشتر از آن. دلیل سپردن حقّ رجعت به مرد هم این است که مرد خود طلاق‌دهنده است بنابراین، معقول نیست که مرد طلاق بدهد، امّا حقّ رجعت از آنِ زن باشد، پس این حقّی است که طبیعت این موقف آن را به مرد می‌دهد. لذا باید گفت که: این درجهٔ برتری مرد بر زن، عامّ و مطلق نیست و فقط به همین مورد خاصّ مربوط می‌شود و نه بیشتر از آن».

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که اگر زن از به‌پایان رسیدن عدّهٔ خویش با سپری‌شدن حیض‌های سه‌گانه در محدودهٔ زمانی ممکن خبر می‌دهد، خبر وی مورد تصدیق قرار می‌گیرد زیرا این امر از امور مخصوص به اوست که دیگران از آن آگاهی ندارند.

ابوداوود و ابی‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از اسماءبنت‌یزیدبنت‌سکن‌انصاری ﷺ روایت کرده‌اند که گفت: در زمان رسول خدا ﷺ طلاق داده شدم و تا آن هنگام برای زن مطلّقه عدّه‌ای نبود، پس خداوند متعال با نزول این آیه، عدّهٔ طلاق را مشروع گردانید.

ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِ ۖ فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٍ ۗ وَلَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَأۡخُذُواْ مِمَّآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ شَيۡـًٔا إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ ۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَا فِيمَا ٱفۡتَدَتۡ بِهِۦ ۗ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعۡتَدُوهَا ۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٢٢٩﴾

حاکم و ترمذی و غیر آنان در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده‌اند که فرمود: «در جاهلیت سنّت بر آن بود که مرد به هر تعدادی که دلش می‌خواست، زن خویش را طلاق می‌داد و اگر در عدّه به او رجوع می‌کرد، مجدّداً زن وی می‌شد، حتّی اگر صد بار یا بیشتر هم او را طلاق داده بود. این وضع بعد از اسلام نیز ادامه داشت تا آن‌گاه که مردی از مسلمانان به زن خویش گفت: به خدا سوگند که نه تو را طلاق می‌دهم تا راه خود درپیش گیری و بروی و نه هم، هرگز تو را آرام می‌گذارم و جای و قرار می‌دهم! زن گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ مرد پاسخ داد: بدین‌گونه که تو را طلاق می‌دهم و هر بار که نزدیک بود تا عدّه‌ات به پایان رسد، باز به تو رجوع می‌کنم! زن، نزد رسول خدا ﷺ رفت و ماجرا را به ایشان باز گفت، رسول خدا ﷺ سکوت کردند تا این که نازل شد:

﴿**طلاق دوبار است**﴾ یعنی: طلاقی که در آن شوهران، حقّ رجعت به زنان خود را دارند، دو طلاق است و بعد از طلاق سوم دیگر رجعتی در کار نیست. یا مراد از (مَرّتان) این است که: دو طلاق نباید به‌یکباره صادر شود زیرا جمع‌کردن دو، یا سه طلاق در یک بار حرام است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «رسول خدا ﷺ به ابن‌عمر رضی‌الله‌عنه فرمودند: سنّت (درُ طلاق) این است که طُهر روی آورد، آن‌گاه زن در هر طُهر یک طلاق داده شود». امّا اگر طلاق‌دهنده برخلاف سنّت، هر سه طلاق را در یک لفظ جمع کرد، علما در حکم آن اختلاف نظر دارند: جمهور علما ـ از آن جمله ائمّهٔ مذاهب اربعه ـ بر آنند که با آن سه طلاق واقع می‌شود، امّا همراه با کراهت ـ در نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها ـ و کراهت، به سبب مخالفت آن با سنّت است. امّا در نزد شیعهٔ امامیّه: بر آن هیچ طلاقی واقع نمی‌شود. و در نزد شیعهٔ زیدیّه، ابن‌تیمیّه و ابن‌قیّم: فقط یک طلاق بر آن واقع می‌شود نه بیشتر. ﴿**پس از آن**﴾ یعنی: پس از هر یک از این دو طلاق ﴿**یا باید او را به نیکی نگاه‌داشت**﴾ با رجعت به وی ﴿**یا به نیکی رها کرد**﴾ بدین‌گونه که تا پایان عدّه به زن رجوع نکرده و او را با رفتار نیک و پرداخت متعه و حقوقش، به خانهٔ

کسانش فرستاد[1]. مجاهد، عطاء، جمهور سلف و علمای شهرهای معروف به فقاهت گفته‌اند: «مراد از رها کردن زن به نیکویی: (اَوْتَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ) طلاق سوم است، به دلیل **حدیث‌شریف** وارده از رسول‌خدا ﷺ که از ایشان سؤال شد؛ خداوند متعال می‌فرماید: (طلاق دو بار است) پس طلاق سوم کجاست؟ آن حضرت ﷺ فرمودند؛ طلاق سوم: اَوْتَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ است».

﴿**و برای شما**﴾ شوهران ﴿**روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید**﴾ از مهر ﴿**چیزی بازستانید**﴾ بر وجه زیان‌رساندن به آنان ﴿**مگر آن‌که طرفین در به‌پاداشتن حدود خدا بیمناک باشند**﴾ یعنی: نگران این باشند که نمی‌توانند ــ به هر دلیلی ــ زندگی مشترک خویش را با حسن معاشرت ادامه دهند و زن مخصوصاً نگران آن باشد که نمی‌تواند از مرد اطاعت کند ﴿**پس اگر بیمناک شدید**﴾ ای حکّام جامعهٔ اسلامی، یا ای میانجی شوندگانی که برای اصلاح میان زن و شوهر تلاش می‌کنید ﴿**که آن دو، احکام خدا را برپا نمی‌دارند**﴾ با حسن معاشرت و همزیستی پسندیده و مهرآمیز، در این صورت ﴿**گناهی بر آنان نیست در آنچه که زن برای آزادکردن خود فدیه دهد**﴾ یعنی: برای راضی نمودن شوهر، مالی به او داده و درعوض از او طلاق بگیرد. و این همان خلع است که ــ اگر شوهر در صدد پس‌گرفتن آنچه به زن از مهر داده است و در صدد آزار رساندن به وی از این طریق نبود ــ جایز می‌باشد.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر زنی که بدون وجود مشکلی از شوهرش طلاق خویش را خواست، بوی بهشت بر وی حرام است». ﴿**اینها حدود الهی است**﴾ یعنی: احکام نکاح و جدایی مذکور، حدود الهی است که شما مأمور به اطاعت و اجرای آن هستید ﴿**پس از آن**﴾ حدود ﴿**تجاوز نکنید**﴾ با سرپیچی از آنها ﴿**و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند**﴾ زیرا ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است. این آیه، فرمودهٔ خداوند متعال: (وَبُعُوْلَتُهُنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ

---

۱ ــ بیان متعه در آیهٔ [۲۳۶] می‌آید.

✿ و شوهرانشان به بازگرداندنشان ذی‌حق‌ترند) [بقره/۲۲۸] را خاصّ می‌گرداند زیرا شمار طلاقی را که مرد در آن حقّ رجعت به زن را دارد، معیّن می‌کند.

فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُۥ مِنۢ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُۥ ۗ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَآ أَن يَتَرَاجَعَآ إِن ظَنَّآ أَن يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ ۗ وَتِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٢٣٠﴾

آن‌گاه خداوند متعال حکم طلاق سوم را که رابطهٔ زن با مرد بعد از آن به «بینونهٔ کبری» یعنی متارکهٔ کامل و جدایی بزرگ می‌انجامد، بیان نموده می‌فرماید: ﴿**و اگر شوهر**﴾ بعد از دو طلاق سابق، برای بار سوم ﴿**او را طلاق داد، پس از آن، دیگر برای او حلال نیست تا این‌که زن با شوهری غیر از او ازدواج کند**﴾ و آن شوهر دیگر با او جماع (مقاربت) نموده، سپس یا او را به‌طور طبیعی طلاق دهد، یا وفات کند. ولی اگر شوهر دوم از ازدواج خود با آن زن، قصد حلال‌ساختن او را برای شوهر اوّلش داشت، این کار حرام است، به دلیل ادلّه‌ای که در نکوهش نکاح «حلال‌کننده» و مذمّت فاعل آن وارد شده و شرع انور، هم «حلال‌کننده» و هم هر کس دیگری که او را برای برداشتن مانع شرعی از پیش پای شوهر اوّل به این کار فرا خوانده است، لعنت کرده است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلا اُخْبِرُکُمْ بِالتَّیْسِ الْمُسْتَعَارْ؟ قَالُوْا: بَلٰی یَا رَسُوْلَ‌اللهْ. قَالَ: هُوَالْمُحَلِّلْ، لَعَنَ اللهُ‌الْمُحَلِّلَ وَالْمُحَلَّلْ لَهُ ✿ آیا شما را از بُز نر عاریت شده خبر ندهم؟ اصحاب گفتند: چرا یا رسول الله، خبر دهید. فرمودند: او فرد حلال‌کننده است، خداوند لعنت کرده است فرد حلال‌کننده را و نیز آن کسی را که زن برایش حلال کرده شده است». بنابراین، با نکاح

مُحلِّل، زن برای شوهر اوّل خویش حلال نمی‌شود. ولی حنفی‌ها و شافعی‌ها می‌گویند: چنانچه درعقد، حلال‌کردن را شرط نکرده بود، آن نکاح با کراهیّت صحیح است. ﴿**پس اگر**﴾ شوهر دوم ﴿**وی را طلاق داد**﴾ و با فسخ نکاح از زن جدا شد، یا مرد، در این صورت ﴿**اگر آن دو**﴾ یعنی: زن و شوهر اوّل ﴿**پنداشتند که حدود خدا را**﴾ یعنی: حقوق متقابل زناشویی‌ای را که بر ذمّهٔ یک‌دیگر دارند ﴿**برپا می‌دارند، گناهی بر آن‌دو**﴾ یعنی: بر شوهراوّل و زن سابقش ﴿**نیست که به یک‌دیگر بازگردند**﴾ و عقد ازدواج جدیدی با یک‌دیگر منعقد کنند، که این عقد ازدواج جدید صحیح بوده و مرد را یک‌بار دیگر مالک سه طلاق جدید می‌گرداند ﴿**و اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی که می‌دانند**﴾ حقایق را ﴿**بیان می‌کند**﴾ زیرا جاهل، امر و نهی خداوند متعال را نگه نمی‌دارد و بدانها پایبند نیست.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ عایشه دختر عبدالرحمن‌بن‌عتیک نازل شد که زن رفاعه‌بن‌وهب پسر عمویش بود. ماجرا این‌گونه بود که رفاعه او را سه طلاقه کرد، بعد از آن او با عبدالرّحمن‌بن‌زبیرقرظی ازدواج نمود و این شوهر دومی نیز او را طلاق داد، آن‌گاه خواست تا به عقد نکاح شوهر اوّلش بازگردد، لذا نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: عبدالرّحمن (شوهر دومم) قبل از آن‌که با من مقاربت کند، طلاقم داد، آیا می‌توانم نزد شوهر اوّلم باز گردم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «خیر! نمی‌توانی تا آن‌گاه که شوهر دیگری غیر از وی با تو مقاربت کند». در روایت دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ به آن زن فرمودند: «آیا می‌خواهی که به سوی رفاعه برگردی؟ نه! این کار ممکن نیست تا وقتی که تو از عسیلهٔ او (عبدالرّحمن) نچشی و او از عسیلهٔ تو». مراد از چشیدن عسیله: کمترین حدّ دخول آلت مرد به فرج زن است.

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ

سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُم بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱)

﴿**و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عدهٔ خویش رسیدند**﴾ یعنی: به پایان عدّهٔ خویش نزدیک شدند ﴿**آن‌گاه، یا آنان را به نیکی نگاه‌دارید**﴾ بدون قصد رساندن آزار و زیان به آنها ﴿**یا به نیکی رهایشان کنید**﴾ یعنی: آنان را به حال خودشان واگذارید تا عدّه‌شان سپری شود و آن‌گاه با آزادی از حیطهٔ نکاح شما، زندگی جدیدی را از سر بگیرند ﴿**ولی آنان را برای آزار و زیان رساندن نگاه ندارید تا به آنان ستم کنید**﴾ یعنی: درصورتی‌که نه به آنان نیازی دارید و نه هم محبّتی، پس نباید به‌قصد طولانی‌ساختن عدّه و مدّت انتظار آنان ـ که هدف از آن آزار و زیان‌رساندن به آنهاست ـ به آنان رجوع کنید.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: در جاهلیّت رسم بر آن بود که مردان به‌قصد آزار رساندن و بلاتکلیف نگاه‌داشتن زنان، آنان را طلاق داده و در پایان عدّه به آنان رجوع می‌کردند و تا نزدیک بود که عدّه‌شان به‌سرآید، باز مجدّداً همین کار را تکرار می‌کردند، پس نه با آنان به نیکی معاشرت می‌کردند و نه رهایشان می‌ساختند تا زندگی جدیدی را از سر بگیرند. بعد از اسلام نیز برخی از مسلمانان همین‌گونه عمل کردند، این بود که آیهٔ کریمه در نهی از این کار نازل

شد. ﴿و هرکس چنین کند، قطعاً بر خود ستم نموده‌است﴾ زیرا خود را در معرض عذاب وجدان و عذاب الهی ــ هردو ــ قرار داده است ﴿و آیات خدا را به تمسخر **نگیرید**﴾ زیرا همهٔ آیات الهی جدّی است و هرکس در آنها به شوخی برخورد کند، حکم آنها قطعاً بر وی لازم می‌شود، لذا از اعمال رایج در جاهلیّت بپرهیزید.

در بیان **سبب‌نزول** این بخش اخیر از آیهٔ کریمه آمده است: در جاهلیّت رسم بر آن بود که مرد زنش را طلاق می‌داد، یا زنی را به نکاح می‌گرفت، یا برده‌اش را آزاد می‌ساخت، سپس می‌گفت: من شوخی کردم! پس اسلام، شوخی با احکام شرعی را مردود اعلام کرد. بنابراین، اگر مردی زنش را طلاق داد و گفت: شوخی کردم؛ مسلّماً طلاق واقع می‌شود، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «سه چیز است که جدّی گرفتن آنها جدّی و شوخی‌کردن در آنها هم جدّی است، نکاح، طلاق و رجعت». ﴿**و نعمت خدا را بر خود به‌یاد آورید**﴾ که عبارت از: اسلام و قوانین و برنامه‌های آن است، پس از آن‌که در جاهلیّتی کور و تاریکی‌های انبوهِ تودرتو قرار داشتید ﴿و﴾ به‌یاد آورید ﴿**آنچه را که**﴾ حق تعالی ﴿**از کتاب**﴾ یعنی: قرآن ﴿**و حکمت**﴾ یعنی: سنّت نبوی ﷺ ﴿**بر شما نازل کرده و بدان پندتان می‌دهد**﴾ یعنی: شما را با آنها تعلیم داده و به‌وسیلهٔ آنها بیدار و هوشیارتان می‌گرداند، پس نعمت‌های عظمای کتاب و سنّت را ــ با عمل به آنها ــ شکر گزارید ﴿**و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که خدا به هرچیزی داناست**﴾ و از جمله به چگونگی عملکرد شما در قبال اوامر و حدود مقرّر خویش، پس یقیناً شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحْنَ أَزْوَٰجَهُنَّ إِذَا تَرَٰضَوْا۟ بَيْنَهُم بِٱلْمَعْرُوفِ ۗ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِۦ مَن

كَانَ مِنكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ ۗ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٢﴾

بخاری و غیر آن در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: معقل‌بن یسار، خواهرش را به عقد مردی از مسلمانان در آورده بود، آن مرد مدّتی با خواهرش به‌سر برد، آن‌گاه وی را یک طلاق داد و به او رجوع نکرد تا عدّه‌اش به‌پایان رسید، لیکن هم آن مرد دوستدار زن بود و هم آن زن هوادار مرد، سرانجام، مرد عزمش را جزم کرده به همراه جمعی نزد معقل برادرش به خواستگاری او آمد، ولی معقل به وی گفت: ای ناکس! تو را با ازدواج خواهرم گرامی داشتم، امّا تو طلاقش دادی؟! نه! به خدا که دیگر هرگز زنت نمی‌شود و به سویت بر نمی‌گردد. همان بود که خداوند متعال ــ که نیاز آن دو را به یک‌دیگر می‌دانست ــ نازل فرمود: ﴿**و چون زنان را طلاق دادید و عدّهٔ خود را به‌پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسرانشان، چنانچه به خیر و خوشی به توافق رسیده بودند، باز ندارید**﴾. چون معقل فرمان پروردگارش را شنید، گفت: به جان و دل فرمانبرم! آن‌گاه شوهرخواهر سابقش را فراخواند و به او گفت: مرا ببخش؛ اینک خواهرم را مجدّداً برایت تزویج می‌کنم و گرامیت می‌دارم! و همین‌کار را هم کرد.

بنابراین، خطاب در آیهٔ کریمه متوجّه اولیای زنان است که نباید دختران یا خواهران مطلّقه‌شان را از رجوع به شوهران سابقشان در هنگام عدّه، یا از ازدواج مجدّد با آنان بعد از انقضای عدّه ــ به شرط رضایت و توافق کامل جانبین ــ منع نمایند. به قولی: خطاب متوجّه شوهران سابق است. یعنی: شما شوهران به انگیزهٔ ننگ و غیرت جاهلیّت، زنان سابق خود را که عدّه‌شان را گذرانده‌اند، از ازدواج با فرد دلخواهشان ممانعت نکنید، چنان که بسیاری از سران و سلاطین، از این که زنان سابقشان همسر مردانی دیگر شوند، به انگیزهٔ نام و ننگ جلوگیری می‌کنند. و

البتّه ﴿هرکس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان داشته‌باشد، به این ﴾ دستورها عمل کرده و از آنها ﴿پند می‌گیرد ﴾ پس رعایت ﴿این امر برای شما پربرکت‌تر و پاکیزه‌تر است ﴾از آلوده‌شدن به پلیدیهای معنوی و فساد ضمیر ﴿و خدا می‌داند ﴾ آنچه را که برای شما از سود و صلاح در اجرای این احکام نهفته است ﴿و شما نمی‌دانید ﴾ این حقیقت را، لذا از فرمان وی پیروی کنید.

۞ وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَۚ وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ لَا تُكَلَّفُ نَفۡسٌ إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةُۢ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوۡلُودٞ لَّهُۥ بِوَلَدِهِۦۚ وَعَلَى ٱلۡوَارِثِ مِثۡلُ ذَٰلِكَۗ فَإِنۡ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٖ مِّنۡهُمَا وَتَشَاوُرٖ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَاۗ وَإِنۡ أَرَدتُّمۡ أَن تَسۡتَرۡضِعُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا سَلَّمۡتُم مَّآ ءَاتَيۡتُم بِٱلۡمَعۡرُوفِۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ﴿۲۳۳﴾

چون خداوند متعال احکام نکاح و طلاق را ذکرکرد، حکم شیرخوارگی را نیز بیان می‌نماید زیرا گاهی زن و شوهر در حالی از هم جدا می‌شوند که فرزند

خردسالی دارند: ﴿**و مادران، فرزندانشان را دو سال کامل**﴾ به‌طور تحقیقی نه تقریبی ﴿**شیر دهند**﴾. مراد از (والِداتُ) در این آیهٔ کریمه، زنانی هستند که طلاق گرفته‌اند و (يُرْضِعْنَ) هرچند خبر است، امّا به معنی امر می‌باشد، یعنی: مادران مأمور به شیردادن فرزندانشان هستند. از نظر حنفی‌ها، هدف از آوردن قید «دو سال کامل» در اینجا؛ تعیین مدّت شیرخوارگی‌ای که حرمت رضاعی در آن ثابت می‌شود، نیست زیرا مدّت شیرخوارگی‌ای که سبب حرمت رضاعی می‌شود، در نزد آنان، سی‌ماه است. ﴿**این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند**﴾ پس شیردادن دو سال کامل حتمی نیست، بلکه هدف از تعیین آن، بیان حدّ نهایی مکلّف بودن مادر است، لذا کوتاه‌ساختن این مدّت با توافق پدر و مادر طفل جایز است. باید دانست که مادر مطلّقه تا آن‌گاه که ازدواج مجدّد نکند ــ به اتّفاق فقها ــ به حضانت (نگه‌داری) طفل خویش ذی‌حق‌تر است ﴿**و خوراک و پوشاک آنان بر وجه پسندیده برعهدهٔ پدر است**﴾ یعنی: تأمین مخارج خوراک و پوشاک مادری که به شیردادن طفل مشغول است، برعهدهٔ پدر، یعنی آن‌کسی است که فرزند برایش متولّد شده‌است و این حقّ مادران مطلّقه است که به عنوان مزد شیردهی‌شان به آنان تعلّق می‌گیرد. امّا در مورد مادران غیرمطلّقه باید گفت: تأمین نفقه و پوشاک آنها مسلّماً برعهدهٔ پدر می‌باشد، حتّی اگر هم فرزندان خود را شیر ندهند ﴿**هیچ‌کس جز به‌اندازهٔ توانش مکلّف نمی‌شود**﴾ نه زن، مکلّف به شکیبایی بر مزد اندک و مخارج ناچیز است و نه پدر طفل، مکلّف به پرداخت نفقهٔ مسرفانهٔ خارج از حیطهٔ توانش می‌باشد، بلکه آنچه معتبر است، حدّ اوسط نفقه در حدّ عرف است. ﴿**هیچ مادری نباید به‌سبب فرزندش زیان ببیند و هیچ پدری هم نباید به سبب فرزندش زیان ببیند**﴾ یعنی: مادر نباید پدر را به‌سبب فرزندش زیان برساند، بدین گونه که از وی مخارج سنگینی که از حدّ توانایی وی خارج است ــ بابت خوراک و پوشاک خویش ــ طلب کند و شوهر سابق هم نباید به مادر طفل زیان برساند، بدین‌سان که در چیزی از تعهّدات و وظایفی که برعهدهٔ

اوست ، کوتاهی نموده ، یا فرزند را بی هیچ سببی از آغوش مادرش جدا نماید .
نسبت‌دادن فرزند به هر یک از پدر و مادر در هر دو جا ، برای جلب عطوفت آن دو است . صیغهٔ (مضارّة) ، مقتضی مشارکت هر یک از پدر و مادر در وارد نمودن ضرر است ، تعبیری که خود گویای آن است که زیان رساندن یکی از آنها به دیگری ، در واقع زیان رساندن به هردو است . همچنان به تبع زیان رسانی پدر و مادر به یک‌دیگر ؛ طفل نیز در این بین متضّرر می‌شود . ﴿ **و مانند همین احکام برعهدهٔ وارث نیز هست** ﴾ یعنی : اگر پدر مُرد ؛ پرداخت مخارج شیردهی طفل ، برعهدهٔ وارث پدر ، یا وارث طفل ، یا وصیّ ، یا قیّم اوست ، چنان‌که این مخارج در حیات پدر برعهدهٔ خود وی بود . و اگر پدر ارثی از خود به جای نگذاشته بود ، عصبهٔ وی (یعنی اقربای صُلبی درجه یک وی) باید این مخارج را بپردازند ، پس مراد از « وارث » ؛ یا وارثان پدر هستند که پرداخت نفقه و پوشاک مادر شیرده به‌طور عرفی و بر وجه پسندیده ، برعهدهٔ ایشان می‌باشد ، یا وارثان طفل‌اند ، یعنی کسانی که در صورت مرگ طفل از وی میراث می‌برند ، که لفظ (وارث) ، محتمل هر دو معنی است . به هر حال ؛ زیان‌رساندن به مادر از سوی این وارث ، چه وارث طفل باشد و چه وارث پدر ؛ حرام است ، چنان‌که این کار بر پدر حرام بود .

﴿ **و اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشاورهٔ یک‌دیگر، کودک را** ﴾ به‌طور پیش‌هنگام قبل از دو سال ﴿ **از شیر بازگیرند، گناهی بر آن دو نیست** ﴾ امّا اگر یکی از پدر و مادر بخواهد طفل را از شیر جدا نماید ، ناگزیر باید با طرف دیگر مشورت نموده ، موافقت او را جلب نماید تا توافق کامل میان آن دو به‌دست آید . ﴿ **و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید** ﴾ یعنی : شیردهی دیگر غیراز مادرانشان ﴿ **بر شما گناهی نیست، به شرط آن‌که چیزی را که پرداخت آن را به‌عهده گرفته‌اید، به‌درستی بپردازید** ﴾ به مادران ، به‌حساب آنچه که در مدّت شیردهی به فرزندان شما شیر داده‌اند ، یا به زنان دایه و شیرده دیگر و در پرداخت مزد آنها کوتاهی یا

سهل‌انگاری نکنید زیرا چه‌بسا واکنش منفی آنان به طفل برگردد و این خود، انگیزه‌ای برای کوتاهی و سهل‌انگاریشان در حقّ طفل گردد.

باید دانست که مزدگرفتن مادر در برابر شیردادن به طفلش تا آن‌گاه که در قید نکاح یا عدّه‌باشد، جایز نیست، مگر در نزد امام شافعی رحمه الله که این کار مطلقاً جایز است. جواز اجیرکردن زن شیرده دیگری غیر از مادر هم، مشروط به عدم زیان رساندن به مادر می‌باشد، چراکه مادر در امر نگه‌داری فرزندش حقّ اولویّت دارد، چنان‌که در آغاز آیهٔ کریمه گذشت. ﴿**و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست**﴾ پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد بنابراین، اگر حقوق زنان و کودکان را ادا نمودید و پدر و مادر از زیان رساندن به یک‌دیگر پرهیز کرده و از خداوند متعال پروا داشتند؛ فرزندانشان اولاد شایسته‌ای در دنیا و سبب پاداش اخروی‌شان خواهند شد، امّا اگر آنان هواهای نفسانی را مدار عمل خود قرار دادند؛ یقیناً فرزندانشان در دنیا برایشان بلا و فتنه و در آخرت هم سبب عذاب خواهند بود.

وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَٰجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا ۖ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِىٓ أَنفُسِهِنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٣٤﴾

به دنبال بیان احکام طلاق و رجعت و مسؤولیّتهای پدران در قبال فرزندان شیرخواره و همسران مطلّقه‌شان؛ خداوند متعال حکم عدّهٔ وفات را بیان می‌کند تا این گمان پیش نیاید که عدّهٔ وفات هم، مانند عدّهٔ طلاق است: ﴿**وکسانی از شما که می‌میرند و همسرانی**﴾ یعنی: زنانی را ﴿**پس از خود بجا می‌گذارند**﴾ پس زنانشان

﴿باید چهار ماه و ده روز﴾ یعنی: چهار ماه و ده شبانه روز **﴿انتظار بکشند﴾** و پس از آن می‌توانند ازدواج مجدّد نمایند. حکمت در تعیین این مدّت برای عدّهٔ وفات دو چیز است:

۱ ـ احتمال این‌که زن حامله باشد. و هرچند جنین غالباً در چهارماهگی زنده می‌شود و حرکت می‌کند، امّا خدای سبحان ده شبانه‌روز دیگر را احتیاطاً بر آن افزوده زیرا چه‌بسا که جنین ضعیف بوده در چهارماهگی قادر به حرکت نباشد. و در صورت محرزشدن حمل؛ عدّهٔ زن حامله، وضع حمل اوست.

۲ ـ در تعیین این مدّت، حرمت نهادن به نکاح اوّل نیز مورد نظر است. قابل ذکر است که عدّهٔ وفات برای زن؛ چه زن صغیره‌باشد چه کبیره، چه حایضه باشد و چه یائسه، همان مدّت چهار ماه و ده روز است و عدّهٔ زن حامله چه از وفات و چه از طلاق ـ به قول جمهور علما ـ وضع حمل اوست.

﴿پس هرگاه عدهٔ خود را به‌پایان رساندند، در آنچه آنان به‌نحو پسندیده دربارهٔ خود انجام می‌دهند﴾ از آرایش‌کردن، روی‌آوردن به خواستگاران و نهایتاً ازدواج مجدّد، در صورتی که بر وجه پسندیده و مخالف شرع نباشد **﴿گناهی بر شما نیست و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است﴾** پس می‌داند که چه کسی زنان را به ناروا از ازدواج مجدّد باز می‌دارد و چه کسی حدود و حقوق مقرّر را به خوبی رعایت می‌کند بنابراین ،هر کس را در برابر عملش جزا می‌دهد.

با این آیهٔ کریمه بر وجوب «إحداد» برای زن معتدّه در عدّهٔ وفات استدلال شده است. إحداد: عبارت است از ترک زینت و آرایش، اعم از به‌کاربردن خوشبویی، پوشیدن لباسهای جدید و زیورآلات و بیرون رفتن از منزل ـ جز به جهت ضرورت یا عذری ـ نیز مشمول آن می‌شود. باید دانست که در رأی جمهور علما، پرداخت نفقهٔ زنی که در عدّهٔ وفات شوهرش به‌سر می‌برد، واجب نیست زیرا رابطهٔ همسری (زوجیّت) میان آن دو به پایان رسیده است، لیکن اهل علم بر وجوب پرداخت نفقهٔ زن حامله‌ای که طلاق ثلاثه یا طلاق رجعی داده شده

است اجماع دارند. همچنان علما اجماع دارند بر این که اگر کسی زنش را طلاق رجعی داد، سپس قبل از به پایان رسیدن عدّهٔ وی، وفات کرد؛ بر آن زن، عدّهٔ وفات لازم است و هم او از آن شوهر ارث می‌برد. عدّهٔ وفات؛ بر زن آزاد، کنیز، صغیره و کبیره ــ چه با او آمیزش انجام گرفته باشد، چه نگرفته باشد ــ همهٔ آنها لازم می‌گردد. گفتنی است که سوگواری بر مرگ نزدیکان فقط سه روز است، امّا سوگواری بر مرگ شوهر ــ چنان‌که گفتیم ــ چهار ماه و ده روز می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد؛ روانیست که بر هیچ مرده‌ای بیشتر از سه روز سوگواری کند، مگر بر شوهرش، که سوگواری برای او چهار ماه و ده روز است ... ». اکثر علما بر آنند که این آیهٔ کریمه ناسخ حکم آیهٔ: (وَالَّذِيْنَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُوْنَ اَزْواجًا وَصِيَّةً لِّاَزْواجِهِمْ مَتَاعاً اِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ اِخْرَاجْ) [بقره/۲۴۰] می‌باشد، که بیان آن خواهد آمد.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِۦ مِنْ خِطْبَةِ ٱلنِّسَآءِ أَوْ
أَكْنَنتُمْ فِىٓ أَنفُسِكُمْ ۚ عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَـٰكِن
لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّآ أَن تَقُولُوا۟ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۚ وَلَا
تَعْزِمُوا۟ عُقْدَةَ ٱلنِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ ٱلْكِتَـٰبُ أَجَلَهُۥ ۚ وَ
ٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ فَٱحْذَرُوهُ ۚ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ
ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۲۳۵﴾

﴿**و دربارهٔ آنچه شما به‌طور سربسته از زنان**﴾ عدّه‌دار که در عدّهٔ وفات، یا طلاق ثلاثه به‌سر می‌برند ﴿**خواستگاری کرده، یا**﴾ نیّت و عزم ازدواج با آنان بعد از انقضای عدّه را ﴿**در دل نگه‌دارید، گناهی بر شما نیست**﴾ تعریض (سربسته): ضدّ تصریح است و به معنای این است که انسان مقصود خویش را به مخاطب با لفظی بفهماند که آن لفظ صراحتاً برای مقصود او نهاده نشده است، بلکه تلویحاً و اشارتاً بر آن دلالت دارد و بنابراین، فهم آن به قرینه‌ای نیاز دارد، چراکه از ذهن شنونده دور است. پس خواستگاری به شیوهٔ سربسته و کنایی چنین است که: خواستگار چیزی را ذکر کند که بر آنچه ذکر نکرده است، دلالت کند، مانند این‌که به زن بگوید: آمده‌ام تا بر تو سلام کنم و به چهره‌ات بنگرم ...! ای کاش زنی شایسته برایم پیدا می‌شد ...! و از این قبیل سخنان کنایه آمیز دیگر. خِطْبه: یعنی: آنچه که خواستگار همراه با برخورد لطف‌آمیز در گفتار و عمل، از زن می‌طلبد. ﴿**خدا می‌دانست که شما به‌زودی آنان را یاد خواهید کرد**﴾ یعنی: خدا ﷻ می‌دانست که شما از بیان رغبت خویش به آن زنان شکیبایی نمی‌ورزید و قطعاً این تمایل خود را با آنان در میان می‌گذارید بنابراین، به شما رخصت خواستگاری تلویحی نه تصریحی از آنان را داد ﴿**ولی با آنان قول و قرار پنهانی نگذارید**﴾ یعنی: مرد مثلاً به زن عدّه‌دار نگوید: با من ازدواج کن، چون که دلباختهٔ توام و باید به من قول بدهی که غیراز من با دیگری ازدواج نکنی ... و از این قبیل سخنان دیگر ﴿**مگر آن‌که سخنی پسندیده بگویید**﴾ یعنی: آنچه که بر خواستگاری تلویحی‌ای که مباح گردانیده شده، دلالت کند، مثل این‌که بگوید: به‌راستی که تو زیبایی ...! من به زنان نیاز دارم ...! یا این‌که از خودش در برابر زن توصیف کند و مثلاً بگوید: من مردی هستم که اخلاقی نیکو دارم، دست و دل باز هستم و ... از این قبیل سخنان ﴿**و به عقد زناشویی تصمیم نگیرید**﴾ یعنی: عقد نکاح را منعقد نگردانید ﴿**تا زمان مقرّر به‌سر آید**﴾ یعنی: تا عدّهٔ زن به‌پایان رسد. حرام بودن عقد نکاح در عدّه، مورد اتّفاق همهٔ مذاهب است و با نکاح در حال عدّه، زن بر مرد حلال نمی‌شود.

﴿و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید﴾ از عزم بر نکاح، یا غیر آن ﴿می‌داند پس،از او برحذر باشید﴾ از این که شما را در صورت عزم بر چنین نکاحی، مجازات نماید ﴿و بدانید که خداوند آمرزنده است﴾ بر کسی که از او پروا می‌کند ﴿بردبار است﴾ با به تأخیر افگندن مجازات خطاکاران.

پس به‌طور خلاصه، از آیهٔ کریمه احکام ذیل برداشت می‌شود:

۱ ـ خواستگاری صریح وبی‌پرده از زن در حال عدّه، اجماعاً جایز نیست، لیکن خواستگاری کنایی و تلویحی از زنی که در حال عدّهٔ وفات یا طلاق باین به‌سر می‌برد، جایز است.

۲ ـ خواستگاری صریح یا کنایی از زنی که در عدّهٔ طلاق رجعی به‌سر می‌برد به‌اجماع علما جایز نیست زیرا زنی که در حال عدّهٔ طلاق رجعی به‌سر می‌برد، هنوز حکم همسری او برای شوهرش پابرجاست.

۳ ـ انعقاد و اجرای عقد نکاح بر زنان در حال عدّه، شرعاً حرام بوده و اجماع علما بر آن است که تأویل مضمون: (حَتّٰی یَبْلُغَ الْکِتٰابُ اَجَلَهْ) در آیهٔ کریمه، به معنی انقضای عدّهٔ زن می‌باشد.

۴ ـ اگر شخصی با زن در حال عدّه‌ای عقد نمود و عروسی کرد، قاضی باید نکاح آن دو را فسخ کند و آن نکاح به اتّفاق فقها باطل است.

لَّا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا۟ لَهُنَّ فَرِيضَةً ۚ وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى ٱلْمُوسِعِ قَدَرُهُۥ وَعَلَى ٱلْمُقْتِرِ قَدَرُهُۥ مَتَـٰعًۢا بِٱلْمَعْرُوفِ ۖ حَقًّا عَلَى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٢٣٦﴾

﴿هیچ گناهی بر شما نیست اگر زنان را طلاق دادید﴾ یعنی: مسئولیّتی ـ اعم از گناه

یا مهر و مانند آن ـ بر عهدهٔ شما نیست اگر زنان را طلاق دادید؛ ﴿**در آن وقت که هنوز با آنان مساس نکرده و برای آنان مهری نیز معیّن نکرده‌اید**﴾ مراد از مساس: جماع (مقاربت) است ، پس اگر جماع صورت گرفت و مهری هم از قبل تعیین نشده بود، زن مستحقّ مهرمِثل خود می‌شود ﴿**و آنان را**﴾ یعنی : زنانی را که قبل از تعیین مهر و قبل از مقاربت طلاق می‌دهید ﴿**بهره‌مند سازید**﴾ به متعه . یعنی : به آنها چیزی ـ از پوشاک یا طلا یا مانند آن ـ به عنوان بخشش تقدیم کنید تا این بخشش، جایگزینی باشد برای آنچه که آنها از مهر از دست داده‌اند ﴿**توانگر به اندازهٔ توان خود و تنگدست به اندازهٔ توان خود**﴾ پس کیفیّت متعه به وضعیّت اقتصادی شوهر مربوط است ، لذا متعه‌ای که شوهر غنی می‌دهد ، بر متعه‌ای که شوهر فقیر می‌دهد، برتری دارد ﴿**بهره‌دادن بر وجه معروف**﴾ یعنی : بر وجهی متعه بدهید که در شرع و عرفِ موافق با آن ، پسندیده‌باشد ﴿**لازم شده**﴾ این متعه دادن به‌عنوان حقّی واجب ﴿**بر**﴾ ذمّهٔ ﴿**نیکوکاران**﴾ یعنی : کسانی که در برخورد بازنان مطلّقه ، روشی نیکو درپیش می‌گیرند .

وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّآ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَاْ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ عُقْدَةُ ٱلنِّكَاحِ ۚ وَأَن تَعْفُوٓاْ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۚ وَلَا تَنسَوُاْ ٱلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۳۷﴾

در آیهٔ قبل ، حکم زن مطلّقهٔ قبل از دخولی بیان شد که از قبل برایش مهری

معیّن نشده بود ، امّا در این آیه ، خداوند متعال حکم نوع دوم را بیان می‌کند و آن زن مطلّقه قبل از دخولی است که برایش مهری معیّن شده است : ﴿ **و اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان دادید، درحالی‌که برایشان مهری معیّن کرده‌اید، پس** ﴾ واجب ذمّهٔ شما این است که : ﴿ **نصف آنچه را** ﴾ به عنوان مهر برایشان ﴿ **تعیین نموده‌اید** ﴾ به آنان بدهید ﴿ **مگر این‌که زنان خود، ببخشند** ﴾ یعنی : مگر این که زنان مطلّقهٔ یادشده ، این نیمهٔ مهر مشخّص شده‌ای را که خداوند ﷻ برایشان برعهدهٔ شوهران طلاق‌دهنده‌شان واجب گردانیده‌است ، به شوهرانشان ببخشند ، که در این صورت مانعی وجود ندارد که شوهران این نیمه را به آنان نپردازند ﴿ **یا کسی که سررشتهٔ نکاح در دست اوست، ببخشد** ﴾ که این سر رشته‌دار ــ بنابر دو نظری که دراین باره میان فقها وجود دارد ــ یا شوهر ، یا ولیّ زن است . مذهب ابوحنیفه و شافعی (در رأی جدید وی) این است که مراد از : (أَوْيَعْفُوَالَّذِيْ بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحْ ۞ یا کسی ببخشد که گره‌بند و سر رشتهٔ نکاح در دست وی است) ، شوهر می‌باشد . بنابراین قول ، معنی این است : شوهر نیمهٔ دیگر مهر معیّن شده را نیز به زن مطلّقهٔ خود ببخشد و مهرآن را کامل بپردازد ، یا چنانچه مهر مسمّی را قبلاً به‌طور کامل به زنش پرداخته است ، بعد از طلاق، نصف آن را از وی باز پس نستاند ، که ابن جریرطبری این قول را ترجیح داده . قول دوم در معنای مراد آیهٔ کریمه این است که مراد از : (کسی که سر رشتهٔ نکاح در دست اوست) ، ولیّ زن مطلّقه است ، یعنی : ولیّ زن مطلّقه‌ای که بعد از مقاربت شوهر ، طلاق داده‌شده و مهری هم قبلاً برای آن مسمّٰی (معیّن) شده است ، همچون خود آن زن مطلّقه می‌تواند ، آن نصف مهری را که زن با طلاق خویش مستحقّ آن شده است بر شوهرش ببخشد و آن را از وی نگیرد . « ولیّ » : یا پدر زن است ، یا برادرش ، یا کس دیگری از نزدیکانش که متولّی عقد نکاح وی شده است . و این مذهب امام مالک است . زمخشری می‌گوید : « صحّت قول اوّل آشکار است » .

﴿ **و بخشش و بخشایش شما به تقوی نزدیکتر است** ﴾ این خطابی است متوجّه

مردان و نیز زنان ــ به‌طور تغلیبی ــ که آنان را به گذشت و بخشش در برابر یک‌دیگر تشویق و ترغیب می‌کند، پس کسی به تقوی نزدیکتر است که بخشنده‌تر باشد ﴿**و بزرگواری را در بین خودتان فراموش نکنید**﴾ یعنی: هرچند طلاق روابط شما را تیره و مکدّرساخته، ولی به حرمت پیوندی که میان شما وجود داشته، اجازه بدهید تا نسیمی از فضل و مهربانی و گذشت بر این فضای مکدّر بوزد، پس هرگز بزرگواری و فضل نسبت به یک‌دیگر را فراموش نکنید ﴿**بی‌گمان خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست**﴾ و از اعمال شما آگاه است، پس شما را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد.

خلاصهٔ احکام این دو آیهٔ کریمه عبارت است از:

۱ ــ امام ابوحنیفه و اصحابش بر آنند که دادن متعه به زنی که قبل از دخول (آمیزش) و قبل از تعیین مهر طلاق داده شده؛ مطلقاً واجب است، امّا دادن متعه به سایر زنان مطلّقه، چون زنی که بعد از دخول طلاق داده می‌شود، یا زنی که قبل از دخول امّا بعد از تعیین مهر طلاق داده می‌شود، مستحّب است. ولی در مذهب شافعی، دادن متعه به هرگونه زن مطلّقه‌ای واجب است، مگر برای آن زن مطلّقه‌ای که شوهرش با او آمیزش (مقاربت) نکرده و مهری هم برایش معیّن شده است زیرا او مستحقّ نصف مهر تعیین‌شدهٔ خویش می‌باشد.

۲ ــ مذهب ابوحنیفه و احمدبن‌حنبل بر آن است که مهر با خلوت صحیحه تماماً لازم می‌شود. ولی مشهور از مذهب شافعی و مالک این است که مهر با خلوت صحیحه لازم نمی‌شود؛ مگر این که آن خلوت، با دخول (مقاربت) همراه‌باشد.

۳ ــ برای متعه در قرآن و سنّت حدّی معین نگردیده، لذا فقها در مقدار اقلّ و اکثر آن اختلاف‌نظر دارند. حدّ ادنای آن در نزد ابوحنیفه ﷺ پیراهن و چادر و لحافی است. ولی شافعی ﷺ می‌گوید: شوهر به اعطای حدّ معینی از متعه مجبور نشود، مگر به حدّ اقل آنچه که اسم متعه بر آن اطلاق گردد.

۴ ــ به زن مطلّقه قبل از دخول که مهر برایش مشخّص شده است؛ اجماعاً دادن

نصف مهر واجب است.
۵ ـ شوهر می‌تواند نصف دیگرِ مهر مسمّی (معیّن) را برای زن مطلّقه قبل از دخول ببخشد، یا زن، یا ولیّ او می‌توانند از آن برای شوهر در گذرند.

حَـٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلْوُسْطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَـٰنِتِينَ ﴿۲۳۸﴾

﴿**بر نمازها مواظبت کنید**﴾ یعنی: بر ادای نمازهای پنج‌گانه در اوقات آنها و با رعایت ارکان و شروط آنها همراه با خشوع قلب، مداومت و استمرار ورزید ﴿**بویژه نماز میانه**﴾ که به قول اکثر علمای صحابه ﷺ و جمهور تابعین نماز عصر است زیرا قبل از آن، دو نماز و بعد از آن نیز دو نماز وجود دارد و لذا این نماز در میانهٔ نمازهای پنج‌گانه قرار دارد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در روز جنگ احزاب فرمودند: «خداوند ﷻ قبرها و خانه‌هایشان (مشرکان) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز وُسطی ـ نماز عصر ـ بازداشتند تا خورشید غروب کرد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ اَحَبَّ الاَعْمالِ اِلَى اللهِ تَعْجِيْلُ الصَّلٰوةِ لِاَوَّلِ وَقْتِها ✿ بی‌گمان محبوب‌ترین اعمال نزد خدا ﷻ، تعجیل نماز در اوّل وقت آن است». ﴿**و برای خدا فروتنانه بایستید**﴾ یعنی: در نماز به وقار و طمأنینه و خشوع برپا بایستید. برپا ایستادن در نماز فرض، فرض است، امّا در نماز نفل، نشستن یا اداکردن آن بر بالای مرکب (ماشین، قطار، هواپیما، الاغ ...) جواز دارد. «قنوت» در اینجا به‌معنی سکوت، یا به‌معنی طاعت و خشوع، یا به معنی ذکر خداوند متعال در حال قیام همراه با خشوع است.

سبب‌نزول: ائمّهٔ شش‌گانهٔ حدیث و غیر آنان از زیدبن ثابت ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول خدا ﷺ ما با یک‌دیگر در اثنای نماز سخن می‌گفتیم،

یعنی: یکی از ما با رفیق پهلویی خویش سخن می‌گفت تا این که نازل شد: (وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ ۞ و برای خدا فروتنانه بپا ایستید)، پس به سکوت مأمور شده و از سخن گفتن در نماز نهی شدیم.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٩﴾

﴿**ولی اگر بیمناک بودید**﴾ از دشمنی، یا از سیل، یا از درنده‌ای؛ پس در حال خوف ﴿**پیاده یا سواره نماز گزارید**﴾ یعنی: برای شما جایز است که در حال شدّت خوف و هراس، سواره بر مرکب خود، یا در حال پیاده‌روی، رو به‌سوی قبله یا بدون آن، همراه با حرکت و انتقال و جولان و حمله و گریز، نماز را به‌جا آورید ﴿**و چون ایمن شدید**﴾ یعنی: چون خوف و هراس شما برطرف شد؛ ﴿**پس خدا را یاد کنید چنان‌که به شما آموخته است**﴾ از قوانین و برنامه‌های اسلام ﴿**آنچه که**﴾ قبل ازآن ﴿**نمی‌دانستید**﴾ یعنی: با از بین‌رفتن خوف، نماز را با رعایت تمام شروط و ارکان آن به هیأت کامل و اصلی و رو به قبله ادا کنید. این آیهٔ کریمه ناظر بر حکم نماز خوف همراه با امام، که نمازگزاران در آن به دو قسمت تقسیم می‌شوند، نیست زیرا این حکم در سورهٔ «نساء» می‌آید.

خلاصهٔ احکام دو آیهٔ گذشته این است:

۱ ـ نماز به هیچ حالی از شخص مکلّف ساقط نمی‌شود و ترک آن با هیچ گونه عذری جایز نیست، هرچند به هنگام رویارویی با دشمن در صفّ کارزار، یا در حال شدّت بیماری باشد، از همین روی اسلام آن را به کیفیّتی مشروع گردانیده که با تمام احوال، تناسب و هماهنگی داشته باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به عمران‌بن حصین ﷺ فرمودند: «ایستاده نماز بگزار، پس اگر

نتوانستی به‌طور نشسته و اگر بازهم نتوانستی به پهلو». حتّی در صورت وجود عذر، نماز گزاردن به اشارهٔ پلک‌ها، یا با اجرای ارکان آن به قلب نیز جایز است. و این مذهب جمهور (مالک، شافعی و احمد) می‌باشد. امّا ابوحنیفه بر آن است که نماز گزاردن در حالت جنگی که همراه با جولان و جست و گریز است، باطل می‌باشد و فقط در صورتی جایز است که امکان درنگ‌کردن بر جای خود وجود داشته باشد، در غیر آن، رزمندگان باید نماز را به تأخیر اندازند.

۲ ــ در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها؛ نماز با سخنی که به جهت مصلحت خود نماز از روی سهو صادر شده‌باشد، باطل نمی‌شود، امّا احناف بر آنند که نماز با سخن گفتن به قصد یا به سهو، یا از روی جهل و خطا، یا اجبار، با بیان حدّاقل دو حرف، باطل می‌شود.

۳ ــ جمهور علما جایز دانسته‌اند که مقتدیِ صحیح و سالم، پشت سر امامِ بیماری که بر ایستادن قادر نمی‌باشد، نماز بخواند زیرا هر یک از آنها فرض خویش را به اندازهٔ توان خویش ادا می‌کند، ولی مشهور از مذهب مالک، باطل شدن چنین نمازی ــ هم برای امام و هم برای مأموم ــ است.

باید دانست که صدور دستور مواظبت برنماز در میان طرح احکام خانواده، به این حقیقت اشاره دارد که: شرایط متحوّل زندگی خانوادگی و آشفتگی‌هایی که احیاناً در آن به‌ظهور می‌رسد، به‌هیچ وجه نباید ما را از نماز که یادآور عملی پیوند انسان با خدای عزّوجلّ است، به خود مشغول گرداند.

وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَٰجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَٰجِهِم مَّتَٰعًا إِلَى ٱلْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ ۚ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِى مَا فَعَلْنَ فِىٓ أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٤٠﴾

﴿**و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و همسرانی برجای می‌گذارند، باید برای همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند**﴾ از نفقه و پوشاک و نیازهای ضروری آنان ﴿**و**﴾ آنان را از خانهٔ شوهران ﴿**بیرون نکنند**﴾ یعنی: آنان مستحقّ بهره‌مندی از خوراک و لباس و اقامت در خانه‌های شوهران متوفّای خود می باشند و نباید از خانهٔ آنان بیرون رانده شوند.

در ابتدای اسلام ــ پیش از نزول آیات میراث ــ زنان از شوهرانشان ارث نمی‌بردند، امّا زن بعد از درگذشت شوهر، به‌مدّت یک‌سال عدّه می‌کشید و باید درآن یک سال، نفقه و مسکنش از ترکهٔ شوهرش تأمین می‌شد. پس حکم این آیهٔ کریمه ــ در رأی جمهور ــ با آیهٔ میراث در سورهٔ «نساء» که سهم زن را از ارث شوهرش معیّن ساخت و آیهٔ (۲۳۴) از همین سوره که مربوط به عدّهٔ وفات است، منسوخ شد و به‌جای یک‌سال عدّه، چهار ماه و ده روز مقرّر گشت. ﴿**پس اگر بیرون بروند**﴾ به اختیار خودشان قبل از تمام‌شدن یک سال ﴿**بر شما**﴾ یعنی: بر ولیّ متوفّی، یا حاکم شرع، یا غیر آنها ﴿**گناهی نیست در آنچه که آنان دربارهٔ خود انجام می‌دهند**﴾ از آماده‌شدن برای پذیرش خواستگاران و آرایش نمودن برای آنان ﴿**به‌طور پسندیده**﴾ یعنی: به‌طوری که در شرع پسندیده است و مُنکَر به‌شمار نمی‌رود زیرا بعد از بیرون رفتنشان از خانهٔ شوهر متوفّی، دیگر کسی بر آنان ولایتی ندارد. این خود دلیل بر آن است که: زنان در رعایت یا عدم رعایت یک سال نشستن در خانهٔ شوهر مخیّر بوده‌اند و این امر بر آنان حتمی نبوده است. و چنان‌که گفتیم؛ حکم این آیهٔ کریمه ــ بنا بر رأی جمهور مفسّران و فقها ــ منسوخ است ﴿**و خداوند عزیز**﴾ و غالب است در ملکش ﴿**حکیم است**﴾ در صنعش.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: مردی از اهالی طائف با خانوادهٔ خویش به مدینه آمد و در آنجا درگذشت، پس برای پدر و مادر و فرزندانش از ارث او سهم قرار دادند، امّا به زنش چیزی ندادند، جز این که به ورثهٔ متوفّی امر کردند تا نفقهٔ وی را از ترکهٔ شوهرش به مدّت یکسال بپردازند. آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل شد.

وَلِلْمُطَلَّقَٰتِ مَتَٰعُۢ بِٱلْمَعْرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٢٤١﴾

﴿**و بهره‌مند ساختن زنان طلاق داده شده لازم است**﴾ به مِتعه ﴿**به‌طور معروف**﴾ یعنی: به نیکویی و به شیوه‌ای پسندیده ﴿**که بر پرهیزگاران مقرّر است**﴾. آرای فقها در خصوص «متعه» را قبلاً در آیهٔ (۲۳۷) بیان کردیم.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: چون آیهٔ (وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ...) تا (حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِيْنَ) [بقره/ ۲۳۶] نازل شد؛ مردی گفت: «بنابراین، اگر قصد احسان و نیکی را داشتم به زن مطلّقه‌ام متعه می‌دهم و در غیر آن خیر!». همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد.

كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٤٢﴾

﴿**بدین‌گونه، خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که بیندیشید**﴾ در آنچه که در احکام الهی از حکمت و مصلحت هست، پس به خیر دنیا و آخرت رهنمون شوید.

با یک جمع‌بندی اجمالی از آیات فوق، ملاحظه می‌کنیم که زنان مطلّقه عموماً دارای چهار حالت ذیل می‌باشند:

۱ ــ زنان مطلّقه‌ای که با شوهرانشان آمیزش داشته‌اند و قبلاً مهری هم برایشان مقرّر شده است، که این گروه از زنان، مستحقّ کل مهریهٔ خود هستند و عدّهٔ آنان هم سه حیض یا سه طهر است.

۲ ــ زنان مطلّقه‌ای که نه مورد آمیزش قرار گرفته‌اند و نه هم برایشان مهری تعیین شده است؛ که برای این دسته از زنان، بر حسب توان شوهرانشان متعه واجب است و مستحقّ مهری نمی‌شوند.

۳ ــ زنان مطلّقه‌ای که برایشان مهر مقرّر شده، ولی مورد آمیزش قرار نگرفته‌اند، که این دسته از زنان، مستحقّ نصف مهر تعیین شدهٔ خود می‌باشند.

۴ ـ زنان مطلّقه‌ای که مورد آمیزش قرار گرفته اند، امّا مهری برایشان مقرّر نگردیده، که این دسته از زنان، بدون هیچ‌گونه خلافی مستحقّ مهر مثل خود می‌باشند. یعنی: باید دیده شود که مهر امثالشان از زنان و دختران خانواده و اقربا و خویشاوندانشان چه مقدار بوده، پس آنان نیز همان مقدار را دریافت می‌کنند.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ خَرَجُوا۟ مِن دِيَـٰرِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ ٱلْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُوا۟ ثُمَّ أَحْيَـٰهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٢٤٣﴾﴾

﴿آیا از﴾ حال **﴿کسانی که هزاران‌هزار بودند و از بیم مرگ از خانه و کاشانهٔ خود خارج شدند، خبر نیافتی؟﴾** ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «آنان چهارهزار تن بودند که از طاعون فرار نموده و گفتند: به سرزمینی می‌گریزیم که در آن از مرگ خبری نباشد...» **﴿پس خداوند﴾** به امر تکوینی خود **﴿به آنان گفت: بمیرید﴾** و همه مردند **﴿سپس آنان را زنده کرد﴾** بعد از هشت روز یا بیشتر؛ به دعای پیامبرشان که گویند؛ نام او «حزقیل» بود، پس روزگاری زندگی کردند، در حالی که نشان مرگ بر آنان نمودار بود و آمده است که هیچ جامه‌ای را نمی‌پوشیدند مگر این که به شکل کفن بر می‌گشت.

ابن‌کثیر در بیان داستان این گروه می‌گوید: «بیش از یک‌تن از سلف نقل کرده‌اند که این گروه، اهالی شهری در زمان بنی‌اسرائیل بودند که گرفتار طاعونی سخت شدند، پس گریزان از مرگ به بیابان زدند و در وادی فراخی فرود آمدند و چنان بسیار بودند که کران تاکران وادی را پر کردند. در این هنگام، خداوند جل جلاله به سوی آنان دو فرشته فرستاد، آن‌گاه یکی از آن دو فرشته از

فرودست وادی و دیگری از فراز آن بانگی مرگبار در دادند که بر اثر آن همه به‌یکباره چون مرگ یک‌تن مردند و بعد از مرگشان مردم دورادورشان را دیوار کشیدند و به مرور زمان اجسادشان پراکنده و پوسیده شد. چون روزگاری دراز بر این واقعه گذشت، پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل به‌نام «حزقیل» بر گورستان آنها گذشت، در این اثنا از خدای عزّوجلّ درخواست کرد تا آنان را به دست وی زنده گرداند، خدای متعال این درخواست وی را اجابت کرد و به او دستور داد تا بگوید: هان ای استخوانهای پوسیده! خداوند ﷻ به شما فرمان می‌دهد که فراهم آیید. پس استخوانهای اجساد به همدیگر پیوستند. سپس به او دستور داد تا چنین ندا دردهد: ای استخوانها! خداوند ﷻ به شما فرمان می‌دهد تا گوشت و عصب و پوست را بر خود بپوشانید. آن‌گاه ــ در حالی که آن پیامبر شاهد صحنه بود ــ چنین شد. سپس به وی دستور داد تا ندا کند: هان ای ارواح! خداوند ﷻ به شما فرمان می‌دهد که هر روحی به همان جسد مقرّر خویش که او را زنده و شاداب می‌ساخت، برگردد. در این هنگام همهٔ آنان زنده برپا ایستادند، در حالی که نظاره می‌کردند و می‌گفتند: «سُبْحٰانَكَ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ أَنْتَ». که زنده گردانیدن مجدّد ایشان، دلیلی قاطع بر وقوع معاد جسمانی در روز قیامت است.

﴿**آری، خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است**﴾ و از جملهٔ فضل و بخشش وی، زنده کردن این گروه بود ﴿**ولی بیشتر مردم**﴾ که همانا کافران هستند ﴿**سپاس نمی‌گزارند**﴾ این فضل و بخشش را. آرس! بخشش و فضل خداوند متعال بر این گروهی که از ترس مرگ گریختند، زنده‌ساختن مجدّدشان بود تا درس عبرت بگیرند و بدانند که ترس از مرگ، راه نجات از آن نیست، امّا فضل خداوند ﷻ بر مخاطبان این آیه، ارشادشان به‌سوی اندیشیدن و عبرت‌گرفتن از داستان این گروه است تا بدانند که خداوند متعال بر هر کاری قادر است و بدانند که پرهیز و احتیاط نمی‌تواند راه را بر قَدَر ببندد.

هدف از بیان این داستان، تشجیع و ترغیب مسلمین بر جهاد است، با دادن این

پیام به ایشان که: حذرکردن از مرگ و ترک جهاد به‌خاطر آن، نجات‌دهنده از مرگ نیست، چنانچه خداوند ﷻ مرگ انسان را اراده کرده‌باشد.

وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٤﴾

﴿**و در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خداوند شنوای داناست**﴾ و از مرگ نترسید که جهاد عامل مرگ نیست، بلکه جهاد برای امّت اسلامی حیات‌بخش است. علما گفته اند: باید دانست که عمر، سرنوشت، بلیّات و امراض، همه به دست بلاکیف خداوند متعال است و ایمان به این امر واجب می‌باشد، ولی از آنجا که مقدّرات برای ما شناخته شده نیست، لذا جایز است تا به منظور نگهداشت خویش از ناخوشی‌ها، به اسباب متوسّل شویم، از اشیای ترسناک قبل از هجوم آنها بپرهیزیم، و از قراردادن خویش در معرض خطر نابودی احتیاط کنیم، امّا اگر به رغم به کار بستن وسایل و گرفتن احتیاط، بنده دچار بلا و مصیبتی شد، باید صبر و شکیبایی را از دست ندهد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ مردم سرزمین طاعون زده را از بیرون آمدن از آن به قصد فرار و مردم خارج از آن منطقه را از ورود به آن منع کردند.

مَّن ذَا ٱلَّذِي يُقْرِضُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضْعَافًا كَثِيرَةً ۚ وَٱللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُۜطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٤٥﴾

بعد از آن که خدای سبحان به جهاد امر کرد، اینک به انفاق مال در راه خویش نیز دستور می‌دهد زیرا جهاد نیاز به امکانات مالی دارد: ﴿**کیست آن که به خدا وام دهد وامی نیکو؟**﴾ یعنی: به طِیب خاطر و بدون فشار و آزار و منّتی. وام‌دادن به

خدا ﷻ مَثلی است برای تقدیم عمل نیکی چون انفاق مال، که انجام‌دهندهٔ آن سزاوار ثواب می‌شود و ازجمله، انفاق آن سبب می‌شود: ﴿ **تا خدا آن را برای او چند برابر بیفزاید** ﴾ یعنی: در آن رشد و فزونی و برکت عنایت کند تا بدانجا که از ده تا بیشتر از هفتصد برابر اصل خود گردد ﴿ **و خداست که** ﴾ در روزی بندگان ﴿ **قبض** ﴾ پدید می‌آورد؛ برای ابتلایشان ﴿ **و بسط پدید می‌آورد** ﴾ برای امتحانشان. قَبْض: تنگی و کم‌ساختن رزق و بَسْط: گشایش و وسیع‌ساختن آن است. این خود، هشداری است براین‌که: هر کس به‌هنگام بسط و گشایش روزی بخل ورزد، نزدیک است که کار بر وی به قبض دگرگونه شود ﴿ **و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید** ﴾ ای بندگان، پس شما را در قبال آنچه که در راه وی تقدیم کرده‌اید، پاداش می‌دهد و اگر هم بخل ورزیده باشید، شمارا مجازات می‌کند. ابن‌زید می‌گوید: «خداوند متعال از روی امتحان بر تو گشایش پدید می‌آورد، درحالی‌که تو بیرون‌رفتن به جهاد را نمی‌پسندی و به زمین سنگینی می‌کنی و او بر دیگری تنگ و سخت می‌گیرد، درحالی‌که مشتاق و سبکبال برای جهاد است، پس آنچه در دست داری بیرون افگن که فقط این دستگیر تو خواهد بود».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: چون آیهٔ (مَثَلُ الَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ اَمْوالَهُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ...) [بقره/۲۶۱] نازل شد، رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «رَبِّ زِدْ اُمَّتِيْ ۞ خدایا برای امّت من بیفزای»، آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل شد. بنابراین، این آیهٔ کریمه در نزول متأخّر ولی در تلاوت، مقدّم است.

علما دربیان احکام گفته‌اند: به وام‌دادن پول، حبوبات، خوراکی‌ها و حیوانات جایز است و بر عهدهٔ وام گیرنده بازگرداندن همانند آن چیزی است که وام گرفته است. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این‌که قراردادن شرط افزودن در مقدار وام به هنگام بازیافت آن ــ ولو به مقدار یک حبّه ــ ربا است و حرام می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلْمَلَإِ مِنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ مِنۢ بَعْدِ مُوسَىٰٓ إِذْ قَالُوا۟

لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ٱبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَـٰتِلْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِتَالُ أَلَّا تُقَـٰتِلُوا۟ ۖ قَالُوا۟ وَمَا لَنَآ أَلَّا نُقَـٰتِلَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَـٰرِنَا وَأَبْنَآئِنَا ۖ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ تَوَلَّوْا۟ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿۲۴۶﴾

آن‌گاه خداوند متعال بعد از بیان داستان گذشته، این داستان را برای تشویق و ترغیب مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که جهاد در امّتهای پیشین هم مطلوب و مشروع بوده است، مطرح می‌کند: ﴿**آیا از**﴾ حال و داستان ﴿**ملاء از بنی‌اسرائیل پس از**﴾ درگذشت ﴿**موسی خبر نیافتی**﴾ مَلأُ: سران و اشرافند. این داستان، ناظر بر دورانی است که بنی‌اسرائیل بعد از حضرت موسی علیه السلام به چنگال ستمگران (قوم عمالقه) گرفتار شدند و مدّتی طولانی تحت ستم آنان به‌سر برده از دیار و کاشانهٔ خویش بیرون رانده شدند ﴿**آن‌گاه که به پیامبرشان**﴾ که گفته می‌شود، شمویل[1] بود ﴿**گفتند: پادشاهی برای ما بگمار**﴾ که بر گرد او جمع شویم و به رأی و اندیشهٔ او عمل کنیم ﴿**تا در راه خدا**﴾ همراه با او ﴿**پیکار کنیم. آن پیامبر گفت: اگر جنگیدن بر شما مقرّر گردد، چه‌بسا پیکار نکنید، گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با آن‌که ما از دیارمان رانده**﴾ و از زنان ﴿**و از فرزندانمان جدا ساخته شده‌ایم**﴾ با کشته‌شدن و به اسارت در آمدن زنان و فرزندانمان به وسیلهٔ قوم جالوت، لذا با

۱ ـ شمویل، معرّب صمویل است.

وجود اقتضای جنگیدن با قوم جالوت، هیچ مانعی فراروی این امر که پیکار کنیم وجود ندارد ﴿**پس چون جنگ بر آنان فرض شد، همگی**﴾ به‌دلیل سستی در اراده و تصمیم و اضطراب در نیّتها؛ ﴿**پشت کردند**﴾ از جنگ ﴿**جز شمار اندکی از آنـان**﴾ آنان همانهایی بودند که با طالوت از رودخانه عبور کردند. به قولی: شمار آنان به تعداد اهل بدر ــ سیصد و سیزده تن ــ بود ﴿**و خداوند به حال ستمگران داناست**﴾ پس آنان را در برابر ترک جهاد که ستمی آشکار است، مجازات می‌کند.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًاۚ قَالُوٓاْ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ ٱلْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِٱلْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ ٱلْمَالِۚ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُۥ بَسْطَةً فِي ٱلْعِلْمِ وَٱلْجِسْمِۖ وَٱللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُۥ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾

﴿**و پیامبرشان**﴾ شمویل ﴿**به آنان گفت: خداوند طالوت را بـه فـرمانروایـی شـما برگزیده است**﴾ او را برای فرماندهی و رهبری شـما آمـاده نـموده و شـما را بـه فرمانبرداری ازوی و جنگیدن تحت فرمانش امر می‌کند. نقل است که طالوت، نه از نسل نبوّت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چـوپان یـا دبّـاغی بـود فـقیر و در بنی‌اسرائیل سنّت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پـادشاهان از سـبط «یهودا» برمی‌خاستند و چون طالوت از تبار هیچ‌یک از این دو سبط نبود ﴿**گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آن‌که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و بـه او از**

جهت مال گشایشی داده نشده‌است؟ ﴾ یعنی: چگونه ممکن است که طالوت پادشاه ما شود، درحالی‌که او نه از تبار شاهان است و نه هم از ثروتمندان و سرمایه‌داران تا ما به‌خاطر اشرافیّت یا سرمایهٔ او، از وی پیروی و فرمانبرداری کنیم؟ ﴿**پیامبرشان گفت: خداوند او را بر شما برگزیده است**﴾ به پادشاهی و فرمانروایی و گزینش خداوند متعال حجّت قاطع است ﴿**و او را در دانش بر شما برتری بخشیده است**﴾ آری! دانش، این ویژگی‌ای که ملاک برتری انسان و گل سرسبد همهٔ فضایل و از بزرگترین دلایل و وجوه برتری بر دیگران است ﴿**و**﴾ نیز او را ﴿**در نیروی بدنی**﴾ بر شما برتری داده است، نیرویی که تأثیر آن در جنگها و مانند آن از مسئولیّتهای سنگین واضح و روشن می‌باشد. به قولی: او را طالوت نامیدند، به جهت طول قدّ و قامت آن زیرا او پهلوانی بود که هم در دیانت و هم در توانایی جسمی و کاردانی جنگی ــ یعنی اوصافی که در رهبری و فرماندهی ملاک و معیار شناخته می‌شوند ــ بسی نیرومند بود. آری! روشن است که فضایل شخصی و ذاتی انسان، بر ثروت و شرافت در نسب مقدّم است.

﴿**و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد**﴾ زیرا مُلك، مُلك وی و بندگان هم بندگان وی اند، پس شما را چه جای اعتراض بر امری که نه مُلك شماست و نه هم در حوزهٔ تصرّف شما قرار دارد؟ ﴿**و خدا واسع**﴾ و گشایشگر فضل خویش است و ﴿**داناست**﴾ به کسی که سزاوار پادشاهی است و برآن توانایی دارد. پس، از این دو آیهٔ کریمه چنین بر می‌آید که: جهاد در راه خدا ﷻ، آمادگی روانی، تربیتی، علمی، شایستگی، جرأت و شجاعت، عزم و نیّت صادقانه، اخلاص و روحیّهٔ ایثار و قربانی را می‌طلبد.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ءَايَةَ مُلْكِهِۦٓ أَن يَأْتِيَكُمُ ٱلتَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَٰرُونَ

تَحۡمِلُهُ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿٢٤٨﴾

﴿**و پیامبرشان به آنان گفت: نشانهٔ**﴾ صدق و صحّت ﴿**فرمانروایی او این است که برای شما صندوقی می‌آید که در آن آرامشی از جانب پروردگارتان است**﴾ یعنی: آن صندوق سبب آرامش دلهای شما در مورد موضوع گزینش طالوت است که درآن اختلاف ورزیده‌اید و مایهٔ ثبات و پایداریتان در هنگام رویارویی با دشمنانتان است. سکینه: از سکون، به‌معنی وقار و آرامش است. ﴿**و یادگاری از میراث آل موسی و آل هارون است**﴾ یادگار نهاده شده در آن صندوق عبارت بود از: عصای موسی و ریزه‌های الواح تورات که تورات اوّلین‌بار در آنها نوشته شده بود. بعضی چیزهای غیر اینها را نیز افزوده‌اند. به قولی: مراد از آل موسی و آل هارون، نه خاندان آنها، بلکه خودِ آنها هستند، یعنی: این یادگارها نه از خانوادهٔ موسی و هارون علیهما السلام بلکه مربوط به خود آن دو بود. ﴿**و فرشتگانش آن را حمل می‌کنند**﴾ آری! فرشتگان به دستور پروردگار متعال، آن صندوق را که گویند از چوب طلااندود ساخته شده بود، در برابر دیدگان آنها در میان آسمان و زمین حمل کرده آن‌گاه فرود آمدند و آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند. یادآور می‌شویم که انبیای بنی‌اسرائیل، این تابوت سکینه (صندوق عهد) را در جنگها پیشاپیش خود حرکت می‌دادند و آن را وسیلهٔ پیروزی خود می‌دانستند ﴿**مسلماً اگر مؤمن باشید، برای شما در این رویداد نشانه‌ای است**﴾ بر شایستگی طالوت به فرمان روایی. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «عمالقهٔ فلسطین در یکی از جنگها، آن صندوق را از بنی‌اسرائیل به زور گرفتند، لذا خداوند جل جلاله به نشانهٔ حقّانیّت طالوت، آن را به وسیلهٔ فرشتگان به‌سوی وی باز فرستاد و فرشتگان آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند و چون بنی‌اسرائیل این صحنه را دیدند، گفتند: اینک آری! پس، به طالوت تسلیم شده و او را پادشاه خود ساختند و به جهاد تحت فرمان وی آماده شدند و طالوت از میان جوانان آنها هفتاد هزار تن را برای جهاد برگزید».

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِٱلْجُنُودِ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُۥ مِنِّيٓ إِلَّا مَنِ ٱغْتَرَفَ غُرْفَةًۢ بِيَدِهِۦ ۚ فَشَرِبُوا۟ مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۚ فَلَمَّا جَاوَزَهُۥ هُوَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ قَالُوا۟ لَا طَاقَةَ لَنَا ٱلْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦ ۚ قَالَ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُوا۟ ٱللَّهِ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةًۢ بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿۲۴۹﴾

﴿**و هنگامی که طالوت با لشکریان رهسپار شد**﴾ از شهر خویش بیت‌المقدِس و لشکر را از شهر به جنگ «عمالقه» خارج کرد، فصل؛ فصل تابستان و هوا سخت گرم بود، لذا لشکریان از طالوت آب خواستند، او ﴿**گفت: خداوند شما را به‌وسیلهٔ رودخانه‌ای می‌آزماید**﴾ نقل است که: مراد از آن رودخانه‌ای در میان اردن و فلسطین است. گفتنی است که هدف از این آزمون، سنجش میزان اطاعت لشکریان وی بود. طالوت افزود: ﴿**پس هرکس از آن بنوشد از پیروان من نیست**﴾ لذا هرکس از من در این دستور اطاعت کند، در سایر فرمانها نیز مطیع من خواهد بود و هرکس این دستور را نادیده بگیرد و خواهش نفسش بر او چیره شود، پس او در سایر امور سخت و دشوار، به‌طریق اولٰی خداوند ﷻ را عصیان و نافرمانی خواهد کرد ﴿**و هرکس از آن نخورد، قطعاً او از من است، مگر کسی که با دستش غرفه‌ای برگیرد**﴾ اِغتِراف: گرفتن آب به‌دست یا به وسیلهٔ دیگری است و (غُرْفَةً) بر گرفتن آب با یک کف دست، یا با هردو کف دست است. آری! طالوت، فقط

نوشیدن یک مشت آب را به آنان رخصت داد تا آزار تشنگی را اندکی از آنان برطرف ساخته باشد و تا بدین وسیله بتوانند کشمکش نفس خویش را مهارکنند ﴿**پس همه از آن نوشیدند**﴾ و از فرمانده خویش نافرمانی کردند، لذا او نیز به آنان اجازه نداد که باوی در جنگ با دشمن همراهی‌کنند ﴿**جز اندکی از ایشان**﴾ که ننوشیدند و ایشان به تعداد اصحاب بدر (سیصدوسیزده تن) بودند، چنان‌که در صحیح‌بخاری و غیرآن آمده است.

ابن جریر از برّاءبن‌عازب ﷺ روایت کرده است که فرمود: «ما در میان خودمان چنین می‌گفتیم که اصحاب محمّد ﷺ در روز بدر سیصدوده‌تن‌واندی بودند، به شمارهٔ اصحاب طالوت که با وی از نهر گذشتند و از نهر نگذشت بجز مؤمنی». امّا سُدّی می‌گوید: «تمام لشکر طالوت هشتادهزارتن بود، هفتاد و شش‌هزارتن آنان از آب نهر نوشیدند و فقط چهارهزار تن با طالوت باقی ماندند». امّا با وجود این آزمایشی که از پایداری و اطاعت آنها به‌عمل آمد، کسانی هم که از نهر گذشتند، آنچنان که باید به‌هنگام رویارویی با دشمن، پایداری نکردند ﴿**و هنگامی که طالوت و کسانی که همراه وی ایمان آورده‌بودند از آن نهر گذشتند**﴾ آنان همان تعداد اندکی بودند که از وی اطاعت کردند، هرچند که در میزان یقین و صلابت دینی‌شان باهم تفاوت داشتند، چراکه در این هنگام بددلانشان ﴿**گفتند: امروز ما را یارای**﴾ مقابله با ﴿**جالوت و سپاهیانش نیست**﴾ جالوت: مشهورترین قهرمان فلسطینی‌ها و فرمانده آنان بود. امّا ﴿**کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با صابران است**﴾ یعنی: پیروزی با صبر و پایداری همراه است، نه با بسیاری تعداد.

وَلَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦ قَالُواْ رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا
وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٢٥٠﴾

﴿**و آن‌گاه که برای جنگ با جالوت و سپاهیانش به میدان آمدند**﴾ بَـرَزُوْا: در بـراز بیرون آمدند. «براز»: زمین و فضای فراخ است ﴿**گـفتند: ای پـروردگارما! بـرما**﴾ باران ﴿**صبر فروریز و گامهایمان را استوار بدار**﴾ یعنی: ما را نیرومند گـردان تـا بـه شکست روبرو نشویم و از میدان جنگ نگریزیم ﴿**و ما را بر خدانشـناسان پـیروز گردان**﴾ و یاریمان کن تا بر جالوت و سپاهیانش غالب گردیم.

فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ وَٱلْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُۥ مِمَّا يَشَآءُ وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ ٱلْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۲۵۱﴾

﴿**پس آنان را به اذن خدا**﴾ یعنی: به امـر و ارادهٔ وی ﴿**شکست دادنـد و داوود، جالوت را کشت**﴾ داوود فرزند «یسیّ» است، و طالوت او را جهت نبرد با جالوت برگزید و او با فلاخن و چوبدستی خویش، جالوت قهرمان طاغوت را کشت ﴿**و خداوند به او پادشاهی ارزانی داشت**﴾ او را به پادشاهی بنی‌اسرائیل برگزید و این در حیات طالوت بود ﴿**و**﴾ نیز به او ﴿**حکمت را**﴾ ارزانی داشت، بعد از مرگ صمویل و طالوت. مراد از حکمت در اینجا، نبوّت است. خاطرنشان می‌شود که قبل از داوود، پادشاهی و نبوّت برای هیچ‌کس فراهم و یک‌جا نشده بود و خـداونـد ﷻ نبوّت و پادشاهی را هر دو یک‌جا به او بخشید، در حالی‌که قبلاً چوپانی بیش نبود. زبور نیز بر داوود ﷺ نازل شد ﴿**و از آنچه می‌خواست به او آموخت**﴾ یعنی: از آنچه که مشیّت خداوند متعال بر آن رفته بود، به داوود آموخت، همچون صنعت

زره‌سازی، شناخت زبان پرندگان و داوری میان مردم در اختلافات و دعاوی آنان ﴿و اگر خداوند برخی از مردم را﴾ که کارگزاران اسباب شرّ و فساد هستند ﴿به‌وسیلهٔ برخی‌دیگر﴾ از آنان که به وسیلهٔ جهاد و امربه معروف و نهی‌ازمنکر، جلو شرّ و فساد و مفسدان را می‌گیرند ﴿دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌شد﴾ زیرا اهل فساد با برپا کردن شراره‌های شرّ و فتنه که براندازندهٔ نسلها و آبادانی‌ها و کشتزارهاست، بر زمین غلبه می‌کردند و مسلمانان را از میان برداشته، مساجد و عبادتگاهها را ویران می‌ساختند، پس این اهل ایمانند که با نیرومندی مادّی و معنوی خویش، بازدارندهٔ شرّ و فساد از روی زمین می‌باشند ﴿و خداوند نسبت به‌جهانیان تفضّل دارد﴾ و بر اساس همین فضل خویش، برخی از آنان را به وسیلهٔ برخی دیگر دفع نموده و شراره‌های شرّ و فتنه را فرو می‌خواباند.

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ ۚ وَإِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾

﴿این﴾ اموری که در این داستان مطرح شد ﴿آیات الهی است که ما آن را به حق﴾ یعنی: خبر صحیحی که در آن هیچ شکّ و شبهه‌ای نیست ﴿بر تو می‌خوانیم و به‌راستی تو﴾ ای محمّد ﷺ ﴿از جملهٔ پیامبرانی﴾ تصریح و تأکید بر رسالت آن حضرت ﷺ، برای تقویت قلب و تثبیت نهاد و استوارترساختن امر نبوّت ایشان و ردّ این سخن کفّار است که می‌گفتند: تو پیامبر نیستی.

پرتوی از تاریخ بر داستان طالوت و جالوت: بنی‌اسرائیل مدّتی پس از درگذشت حضرت موسی علیه السلام به سرزمین فلسطین وارد شدند و (۳۵۶) سال در آنجا به سر بردند، در این مدّت، آماج حملات ملّتهای مجاور خود ــ چون عمالقهٔ عرب، اهالی مدین، فلسطین و آرامی‌ها ــ قرار گرفتند، که گاهی پیروز

می‌شدند و گاهی هم مغلوب می‌گشتند. در اواسط سدهٔ چهارم در عهد «عالی کاهن» بود که بنی‌اسرائیل در نزدیکی غزّه با فلسطینی‌های ساکن «اشدود» درگیر شدند، آنان در این جنگ مغلوب فلسطینی‌ها گشته و صندوق مقدّس (تابوت) را از دست دادند و این صندوق، به چنگ فلسطینی‌ها افتاد، که این امر بر بنی‌اسرائیل سخت دشوار آمد. بقیّهٔ داستان اجمالاً در آیات فوق آمده است.

۞ تِلْكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَٰتٍ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدْنَٰهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقْتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِنۢ بَعْدِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ وَلَٰكِنِ ٱخْتَلَفُوا۟ فَمِنْهُم مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقْتَتَلُوا۟ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿۲۵۳﴾

﴿**این پیامبران**﴾ که در آیهٔ سابق با جملهٔ: (اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْن) به آنان اشاره شد ﴿**بعضی از آنان را بر بعضی برتری بخشیده‌ایم**﴾ یعنی: به بعضی از آنان، بیش از دیگران از مزایای کمال بخشیده‌ایم و ایشان را به خصلتهای پسندیده‌ای که در غیرشان نیست مخصوص گردانیده‌ایم و از جمله پیامبر آخرالزّمان حضرت محمّد ﷺ را. اگر گفته شد: پس وجه جمع‌نمودن میان این آیهٔ کریمه و میان این **حدیث‌شریف** مرفوع ابوهریره رضي الله عنه که رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «مرا بر انبیای دیگر

برتری ندهید »، چیست؟ می‌گوییم : آن حضرت ﷺ این‌سخن را یا بر سبیل تواضع فرموده‌اند، در عین این که خود به این حقیقت آگاه بوده‌اند که برترینِ انبیا و رسل هستند. یا این سخنشان قبل از زمانی بوده است که آن حضرت ﷺ از برتری خویش بر دیگر انبیا آگاه گردند. یا این سخنشان حمل بر آن می‌شود که در هنگام مناقشه و مشاجره پیرامون این موضوع، مرا بر دیگر انبیا علیهم السلام برتری ندهید. یا مرادشان این بوده که: به انگیزه عصبیّت، مرا بر دیگر انبیا علیهم السلام برتری ندهید. پس این حدیث به هیچ وجه به معنی نفی برتری آن حضرت ﷺ بر دیگر انبیا نیست. چنان‌که آن حضرت ﷺ در **حدیث‌شریف** دیگری فرموده‌اند: «اَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمْ ✿ من سرور و سالار فرزندان آدم هستم». ولی بنابر حدیث اوّل، سزاوار نیست که ما بنابر تعیین بگوییم که محمّد ﷺ برتر از موسی یا عیسی علیهماالسّلام اند، بلکه بدون تعیین پیامبری از پیامبران می‌گوییم که: حضرت محمّد ﷺ از همهٔ انبیا و رسل برتر هستند.

﴿**از آنان کسی هست که خداوند با او سخن گفته است**﴾ و ایشان حضرات موسی و محمّد علیهماالسّلام اند و این از جمله برتریهایی است که خداوند ﷻ به ایشان بخشیده است ﴿**و بعضی را درجات بلند ارزانی داشت**﴾ ایشان پیامبرانی هستند که جایگاه و منزلتشان در نزد خدای سبحان بسی بزرگ و متعالی است. احتمال دارد که مراد از این بعض، پیامبر ما حضرت محمّد ﷺ باشند، به سبب کثرت مزایایی که دارند و هم محتمل است که مراد از آن ادریس علیه السلام باشد که خداوند ﷻ وی را به جایگاهی بلند رفعت داد و به آسمانها برد. یا مراد از آنان، پیامبران اولی‌العزم علیهم السلام هستند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در شش چیز بر انبیا برتری داده شده‌ام:

۱ ــ جوامع الکلم به من داده شده.

۲ ــ به من با افگندن رعب و وحشت در دل دشمنانم، پیروزی و نصرت عطا گردیده.

۳ ــ اموال غنیمت برایم حلال گردانیده شده.
۴ ــ زمین برایم پاک و سجده گاه گردانیده شده.
۵ ــ به سوی کافۀ خلق خدا ﷻ برانگیخته شده‌ام، نه به سوی یک قوم و نژاد و منطقۀ خاص.
٦ ــ خاتم انبیا هستم و نبوّت به من ختم گردیده».

﴿**و به عیسی‌بن مریم معجزات آشکار دادیم**﴾ این از جمله برتریهایی است که خدای سبحان به او عنایت فرمود، معجزاتی چون زنده‌ساختن مردگان، شفادادن بیماران لاعلاج و غیره ﴿**و او را به‌وسیلۀ روح‌القدس تأیید کردیم**﴾ روح‌القدس: جبرئیل علیه السلام است و تفسیر آن در (آیۀ ۸۷) گذشت. پس آیۀ کریمه دلیل بر آن است که میان انبیا علیهم السلام در فزونی الطاف و عنایات الهی، احوال و مقامات، ویژگی‌ها، کرامتها و معجزات، تفاوت و تفاضل وجود دارد، امّا باید گفت که در اصل نبوّت میانشان هیچ برتری و تفاضلی نیست و ایشان در نبوّت و هدف واحد خویش، همه با هم برابرند، پس مزیّت و برتری آنها بر یک‌دیگر به خصوصیّات دیگری مربوط است که افزون بر اصل نبوّت می‌باشد. ﴿**و اگر خدا می‌خواست، کسانی که پس از آنان آمدند**﴾ یعنی: پس از پیامبران، یا پس از موسی و عیسی و محمّد علیهم السلام ﴿**بعد از آن همه دلایل روشنی که برآنان آمد، به کشتار یک‌دیگر نمی‌پرداختند، ولی**﴾ امّتهای انبیا بعد از ایشان ﴿**اختلاف پیشه کردند**﴾ و با هم درافتادند تا بدانجا که به کشتار یک‌دیگر پرداختند و به ملّتهای گوناگونی تبدیل شدند ﴿**پس بعضی از آنان ایمان آوردند**﴾ و بر ایمان خویش استقامت ورزیدند ﴿**و بعضی کفر ورزیدند**﴾ همچون مسیحیان بعد از حضرت عیسی علیه السلام و یهودیان بعد از حضرت موسی علیه السلام. «کفر» ضدّ ایمان است، همچنین «کفر» به معنی انکار نعمت که ضدّ شکر می‌باشد، نیز آمده است ﴿**و اگر خدا می‌خواست**﴾ که بعد از این اختلاف با همدیگر نجنگند ﴿**با همدیگر کشمکش و کارزار نمی‌کردند، ولیکن خداوند هرآنچه را اراده کند، انجام می‌دهد**﴾ از یاری رساندن و توفیق بخشیدن، یا

خوارساختن و رسوا نمودن هر کس که بخواهد، پس هیچ ردکننده‌ای برای حکم وی و هیچ تبدیل‌کننده‌ای برای قضا و داوری وی نیست، لذا مشیّت خداوند متعال بر آن رفته است که این موجود بشری در همان خطّ سیری که هم اکنون هست قرار داشته باشد ـ با این ساختار دو قطبی درون خود و با این استعدادهای متضّادش که هم قابل هدایت و هم قابل گمراهی است ـ و ارادهٔ الهی بر آن است که بشر در انتخاب راه هدایت، یا گمراهی، مختار باشد، و اختلاف و کشمکش هم لازمهٔ اینهاست.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَـٰكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَـٰعَةٌ ۗ وَٱلْكَـٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ ﴿٢٥٤﴾

﴿**ای مؤمنان! از آنچه روزیتان داده‌ایم، انفاق کنید**﴾ د ر راه خدا ﷻ، مادام که بر ذخیره کردن آنچه که در روز قیامت به‌نفع شماست، برای خود قادرید ﴿**پیش از آن‌که روزی فرا رسد که در آن نه دادوستدی است**﴾ تا آنچه را که سبب نجات است برای خود خریداری نمایید ﴿**و نه**﴾ در آن روز ﴿**دوستی**﴾ و صداقت و محبّتی است ﴿**و نه شفاعتی**﴾ مؤثر است، مگر برای آنان که خداوند ﷻ به ایشان اذن شفاعت بدهد. و این روز، روز قیامت است. ﴿**و کافران همان ستمکارانند**﴾ چراکه پیامبران ﷺ را تکذیب کرده و هشدارها را نادیده گرفتند و از اعلامیّه‌ها فرمان نبردند. عطاءبن دینار گفته است: «سپاس خدای عزّوجلّ راکه فرمود: کافران همانا ستمکارانند و نفرمود: ستمکاران همانا کافرانند، چراکه دیگر کار بر همگان دشوار می‌شد». به قولی: مراد از کافران؛ منکران فرایض الهی و از جمله ترک‌کنندگان و بازدارندگان زکاتند زیرا امر به «انفاق» در این آیه، ناظر بر زکات فرض می‌باشد.

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾

﴿**خداست که معبودی جز او نیست**﴾ یعنی: معبود بر حقّی جز او نیست ﴿**زنده است**﴾ یعنی: او تعالی زندهٔ پاینده‌ای است که نه حیات وی زایل و نه متحوّل و دگرگون می‌شود ﴿**و**﴾ هم اوست ﴿**قیوم**﴾ یعنی: قیام‌کننده به تدبیر امور آفرینش و مخلوقات خویش و حفظ و نگه‌داشت آنها و برپادارنده‌ای که همهٔ موجودات به او نیازمندند و او از همهٔ آنها بی‌نیاز می‌باشد ﴿**نه خوابی سبک او را فرا گیرد**﴾ سِنَة: خواب سبک و غنودنی است که به عنوان مقدّمهٔ خواب پدید می‌آید و احساس رخوت و سستی و فروافتادن پلکها (چرت) نشانهٔ آن می‌باشد. خواب: حالتی است خاصّ که بر جانداران عارض می‌شود و با آن، حواسّ ظاهری از احساس و ادراک باز می‌ماند. ﴿**و نه**﴾ او را ﴿**خوابی گران**﴾ فرامی‌گیرد، پس بر حق تعالی هیچ نقص و غفلت و فراموشی‌ای از تدبیر امور مخلوقاتش، دست نمی‌دهد ﴿**آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ اوست**﴾ و تحت سلطه و فرمان او می‌باشد ﴿**کیست آن‌کس که جز به‌اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟**﴾ هیچ‌یک از بندگانش قادر نیست که نزد وی به احدی از آنان ـ با شفاعت یا غیر آن ـ نفعی برساند تا آن‌گاه که حق تعالی خود به شفاعت کننده اذن شفاعت ندهد ﴿**می‌داند آنچه را در**

پیشِ‌رویشان است ﴾ از آخرت ﴿ **و آنچه در پشت سرشان است** ﴾ از دنیا. که این خود دلیل احاطهٔ علم وی به تمام کائنات ــ اعم از گذشته، حال و آیندهٔ آنها ــ می‌باشد ﴿ **و به چیزی از علم او احاطه و آگاهی نمی‌یابند مگر آنچه خود بخواهد و کرسیِّ او آسمانها و زمین را دربر گرفته** ﴾ ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «کرسیّ حق تعالی، علم اوست». طبری این رأی را ترجیح داده. از نظر اهل لغت نیز، اصل کرسی به معنای علم است، از این جهت به علما «کراسی» گفته می‌شود زیرا آنان تکیه‌گاه‌های مردم و محلّ اعتماد ایشانند. در روایتی‌دیگر از ابن‌عبّاس ﷺ آمده است که فرمود: «کرسی حق تعالی محلّ و موضع هردو قدم اوست». به قولی دیگر: مراد از کرسی، عظمت و بزرگی خدای عزّوجلّ است و الاّ ــ در حقیقت امر ــ نه کرسی‌ای است و نه نشستنی و نه هم کسی که بنشیند. به قولی دیگر: مراد از کرسی، فرمانروایی خداوند متعال است. باید دانست که به قول صحیح، کرسی غیر از عرش است و عرش از کرسی بزرگتر می‌باشد، چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «من بر آنم که واجب است تا ما به عرش و کرسی همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است ایمان داشته باشیم و حق تعالی خود به مراد خویش از آنها داناتر است». ﴿ **و نگهداری آنها بر او دشوار نیست** ﴾ یعنی: نگه‌داشت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، بر خداوند متعال سنگین و دشوار نیست و به او از این کار کمترین مشقّتی نمی‌رسد ﴿ **و او بلند مرتبهٔ بزرگ‌قدر است** ﴾ بر مخلوقاتش از روی قدر و منزلت، والا و برتر و بر آنان تواناست و بر همه چیز غالب و مسلّط می‌باشد. پس مراد از عُلو؛ عُلوّ قدر و مرتبه است، نه علوّ مکانی زیرا خدای سبحان از قرار گرفتن در مکان مبرّا و منزّه می‌باشد. خاطرنشان می‌شود که این آیهٔ کریمه را «آیةالکرسی» می‌نامند.

فضیلت آیة الکرسی: در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌خدا ﷺ از ابیّ‌بن کعب ﷺ سؤال کردند: کدامین آیه از آیات کتاب خدای عزّوجلّ بزرگتر است؟

گفت: آیةالکرسی، فرمودند: «تهنیت باد بر تو علم، ای ابامنذر!». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت اسماء بنت یزیدبن سکن آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان اسم اعظم خداوند ﷻ در این دو آیهٔ کریمه است: (اَللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلاّ هُوَالْحَیُّ الْقَیُّوْم)، و (الٓمٓ. اَللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلاّ هُوَالْحَیُّ الْقَیُّوْم)» [آل عمران / ۱]. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «آیةالکرسی سرور همهٔ آیات قرآن است و در هیچ خانه‌ای که شیطان در آن است، خوانده نمی‌شود، مگر این که شیطان از آن خانه بیرون می‌رود». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ قَرَاَ دُبُرَ کُلِّ صَلاةٍ مَکْتُوْبَةٍ آیَةَالْکُرْسِیِّ لَمْ یَمْنَعْهُ مِنْ دُخُوْلِ‌الْجَنَّةِ اِلاّ اَنْ یَمُوْتَ ❁ کسی که پس از هر نماز فرض آیةالکرسی را بخواند، هیچ چیز دیگری او را از ورود به بهشت باز نداشته است، جز این که بمیرد». احادیث بسیار دیگری نیز در فضیلت آیةالکرسی آمده است که به جهت اختصار از ذکر آنها صرف‌نظر کردیم.

ابن‌کثیر می‌گوید: «آیةالکرسی مشتمل برده جملهٔ مستقلّ است که همه به ذات الهی متعلّق‌اند و در آنها تمجید و تعظیم خدای یکتا می‌باشد».

لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٦﴾

﴿**در دین هیچ اجباری نیست**﴾ یعنی: هیچ‌کس از کفّار را ـ در صورتی که به‌پرداخت جزیه تن دردهد ـ به قبول اسلام إجبار و إکراه ننمایید زیرا دلایل و برهانهای دین حقّ آشکار و روشن است و نیازی به این وجود ندارد که کسی را به إجبار به آن وادار نمود. در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: گروهی از انصار

مدینه گفتند: «ما قبل از اسلام با این اعتقاد که دین یهود از دین ما بهتر است؛ فرزندانمان را به دین آنان درآوردیم و حالا که خدای عزّوجلّ اسلام را نمایان گردانید، دیگر می‌باید فرزندانمان را به جبر و إکراه به پذیرش اسلام وادار نماییم»، پس چون این آیهٔ کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرزندان انصار را مخیّر ساخته و آنان را به پذیرفتن اسلام، إجبار و إکراه نکردند. آری! إکراه و إجبار منتفی است؛ **﴿چراکه رشد از غیّ، به‌روشنی آشکار شده است﴾** مراد از رُشد در اینجا؛ ایمان و مراد از غیّ؛ کفر است. یعنی: راه از بی‌راهه متمایز و آشکار و ایمان با دلایل و برهانهای خود متجلّی و روشن گردیده است بنابراین، نیازی به اجبار کسی بر پذیرش اسلام وجود ندارد **﴿پس هر کس به طاغوت کفر ورزد﴾** طاغوت: کاهن، شیطان، بت و هر سردمداری در عرصهٔ گمراهی است **﴿و به خدا ایمان آورَد﴾** بعد از آن که راه از بیراهه بر وی آشکار گشته است؛ **﴿هرآینه به عروةالوثقی چنگ زده است﴾** عُرْوَه: یک طرف ریسمانی است که به شکل حلقه‌ای گره‌زده می‌شود و هر کس به چاهی فرو رود، یا از آن بالا آید، آن حلقه را محکم در دست خویش می‌گیرد. مراد از آن در اینجا؛ وسیلهٔ نجات است. وُثْقیٰ: یعنی: محکم به‌هم گره‌زده‌شده و سخت استوار. آری! هر کس ایمان آورَد؛ به دستاویزی محکم و استوار چنگ زده است **﴿که گسستنی برای آن نیست﴾** یعنی: آن حلقه هرگز باز و گسسته نمی‌شود تا کسی را که به آن چنگ زده، هلاک کند، بلکه فرد چنگ‌زننده به خود را همان‌طور به بهشت می‌رساند و از بهشت فقط کسی جدا می‌افتد که به آن حلقه چنگ نزده‌باشد.

ابن‌کثیر آرای علما دربارهٔ «عروةالوثقی» را چنین نقل می‌کند: «عروة الوُثقیٰ؛ ایمان است». سدی می‌گوید: «عروةالوثقی اسلام است». سعیدبن جبیر و ضحّاک می‌گویند: «عروةالوثقی؛ کلمهٔ طیّبهٔ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ الله است». انس‌بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: «عروةالوثقی قرآن است». سالم‌ابن‌ابی‌الجعد می‌گوید: «عروةالوثقی دوست داشتن در راه الله و دشمنی ورزیدن به خاطر اوست». آن‌گاه ابن‌کثیر در

جمع‌بندی این آراء می‌گوید: «همهٔ این اقوال صحیح است و میان آنها هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد». ﴿و خداوند شنواست﴾ همهٔ گفتنی‌ها را ﴿داناست﴾ به همهٔ اعتقادات؛ اعم از کفر و ایمان. قُرطبی گفته است: «از آنجا که ایمان به خدا ﷻ و کفر به طاغوت، از اموری است که به زبان گفته می‌شود و قلب آن را باور می‌کند، پس، مناسب بود که در اینجا صفت «سمیع» برای گفتنی‌ها و صفت «علیم» برای معتقدات به کار رود، که چنین شد».

این آیهٔ کریمه قاعده‌ای بزرگ از قواعد اسلام و رکنی عظیم از ارکان سیاست، برنامه و راه و روش آن است. قاعده‌ای که إجبار کسی را به پذیرش دین روا نمی‌داند و همچنین به کسی این اجازه را نمی‌دهد که فردی از اهل ادیان را به إجبار از دین وی خارج سازد. البتّه این قاعده هنگامی تحقّق می‌پذیرد که مسلمانان قوی و نیرومند باشند، به گونه‌ای که بتوانند از هویّت و حیات دینی‌شان در برابر فتنه‌گران حراست و حفاظت نمایند، لذا برای تأمین آزادی دعوت و ایمنی از فتنه، جهاد علیه سلطهٔ متجاوز امری اجتناب ناپذیر است و بعد از آن، موضوع گردن نهادن به اسلام در حوزهٔ فردی و گروهی، چیزی است که به قناعت اختیاری انسانها از طریق حجّت و برهان، یا گفت‌وگو به شیوه‌ای که نیکوتر است، واگذاشته می‌شود و در این میدان، دیگر نه جهاد مسلّحانه‌ای در کار است و نه إجبار و فشاری.

صاحب تفسیر «المنیر» پس از آن که اقوال و آرای مفسّران در خصوص منسوخ شدن این آیهٔ کریمه را با آیهٔ: (يَاأَيُّهَاالنَّبِيُّ جَاهِدِالْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِيْنَ...) [توبه / ۷۳] نقل می‌کند؛ این استنباط را به دست می‌دهد که قول به نسخ آن ضعیف است، لذا قول صحیح این است که آیهٔ کریمه منسوخ نیست. شهید سیّد قطب ﷺ نیز در «فی ظلال القرآن» این آیهٔ کریمه را از بارزترین وجوه گرامی‌داشت خداوند متعال از انسان می داند و با بیانی مدلّل نشان می‌دهد که میان اصل عدم إکراه بر دین و اصل مشروعیّت جهاد مسلّحانه، هیچ‌گونه تعارض و تناقضی وجود ندارد و هر یک از

آنها مجال خاص خود را دارا می‌باشندچ.

ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢٥٧﴾

﴿**خداوند ولیّ مؤمنان**﴾ یعنی: یاور و سرور و کارسازشان ﴿**است، آنان را از تاریکی‌ها**﴾ یعنی: از شبهاتِ گمراه کن، جهل و پرستش طاغوت ﴿**به سوی نور**﴾ علم و هدایت و ایمان ﴿**بیرون می‌آورد**﴾ ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ نور را به صیغهٔ مفرد و ظلمات را به صیغهٔ جمع یاد کرد؛ زیرا حق یکی است و متعدّد نمی‌شود، امّا کفر و گمراهی انواع و اقسام زیادی دارد». ﴿**و کافران سرورانشان طاغوت است که آنان را از روشنایی به‌سوی تاریکی‌ها خارج می‌کنند**﴾ مراد از طاغوت در اینجا؛ ائمّه و فلاسفهٔ کفرند که کافران را به کفر و الحاد امر کرده و کفر را برآنان آرایش می‌دهند و بدین‌وسیله آنان را از نور فطرت الهی که مردم را برآن سرشته است و از راه انبیا علیهم السلام که دعوت به‌سوی عقاید راستین و شریعتهای روشن و مستقیم است، به‌سوی تاریکی‌های کفر خارج می‌کنند ﴿**آنان اهل آتشند، آنان در آن جاودانند**﴾.

ابن‌جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت می‌کند: کسانی که به عیسی علیه السلام ایمان آورده بودند و چون پیامبر خاتم ﷺ مبعوث شدند، به ایشان نیز ایمان آوردند؛ از مصادیق این آیه‌اند.

چـ نگاه کنید به ترجمهٔ فارسی المنیر (۲/۳۴ـ ۴۰) و متن عربی «فی‌ظلال‌القرآن، ۱/۲۹۳ـ ۲۹۶»، طبع دارالشّروق.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبْرَٰهِـۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ أَنْ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحْيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحْيِۦ وَأُمِيتُ ۖ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِي بِٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ ٱلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿۲۵۸﴾

﴿ای محمّد! آیا ندیدی﴾ با قلب خویش ﷺ **﴿آن کسی را که با ابراهیم در باب پروردگارش محاجّه کرد﴾** گویند: او نمرودبن‌کنعان بود که در عراق پادشاهی می‌کرد و مرکز فرمانروایی‌اش بابل بود و نقل است که او پادشاه عالمگیر زمان خود بود که دنیا را تماماً زیر سلطه و فرمان خویش درآورده بود. **﴿در مقابل آن‌که خدا به او پادشاهی داده بود﴾** یعنی: طول مدّت پادشاهی‌اش، او را به این طغیان و گردنکشی واداشت زیرا نقل است که او به مدّت چهارصد سال بر مسند پادشاهی قرار داشت و در این پادشاهی و ناز و نعمت، مغرور و گردنکش شد، در حالی که نعمت اساساً انگیزه‌بخش شکر و سپاس است نه ناسپاسی و گردنکشی، هم ازاین روی او با ابراهیم علیه‌السلام به مقابله و مکابره پرداخت، **﴿آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارم آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند﴾** یعنی: دلیل قطعی وجود پروردگار توانا، ایجاد این پدیده‌های مشاهده شده بعد از عدم آنها و باز معدوم ساختن آنها بعد از وجودشان است و این بالضّروره، دلیل بر وجود فاعل مختاری است زیرا این پدیده‌ها به خودی خود به وجود نیامده‌اند و لابدّ ایجادکننده‌ای آنها را آفریده است و این آفریننده، همان پروردگاری است که من به سوی پرستش وی به یگانگی فرامی‌خوانم. امّا نمرود به کبر و نخوت خود ادامه داد و **﴿گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم﴾**. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «نمرود، دو مرد را که به

اعدام محکوم بودند، احضار کرد، پس یکی از آنها را کشت و دیگری را بخشید و بدین‌گونه ادّعا کرد که او زندگی بخشیده و میرانیده است، که البتّه این ادّعایش مغالطه‌ای بیش نبود زیرا قصد ابراهیم علیه السلام این بود که پروردگار متعال زندگی و مرگ را در اجساد می‌آفریند، ولی قصد نمرود کافر این بود که او قادر است تا از کشتن درگذرد؛ و این خود زنده‌ساختن است و قادراست تا بکشد؛ که این خود میراندن است. روشن است که این پاسخ ابلهانه‌ای بود که هرگز قراردادن آن در مقابل حجّت ابراهیم علیه السلام صحیح نیست». آن‌گاه ابراهیم علیه السلام حجّتی به میدان آورد که در آن مغالطه روی نمی‌دهد و به کافر این مجال فراهم نمی‌شود که از آن با تکبّر و لجاجت بگریزد: ﴿**ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، پس تو آن را از مغرب برآور**﴾ یعنی: هرگاه تو مدّعی آن هستی که زنده می‌کنی و می‌میرانی؛ پس کسی که زنده می‌کند و می‌میراند، هم‌او در نظام هستی نیز می‌تواند تصرّف کند ـ اعم از آفرینش آن، یا دست بردن در برنامه‌ها و نظامات آن ـ لذا من از تو می‌خواهم که اگر راست می‌گویی؛ اینک این خورشید را که هر روز از مشرق طلوع می‌کند، از مغرب بر آور؛ ﴿**پس آن کافر مغلوب شد**﴾ و بر جای خویش میخکوب گشت و متحیّرانه ساکت ماند ﴿**و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند**﴾ یعنی: به آنان حجّت و برهانی را الهام نمی‌کند، بلکه حجّتشان در نزد پروردگار متعال، محکوم به شکست و بطلان است.

سدّی می‌گوید: «این مناظره میان ابراهیم و نمرود بعد از بیرون آمدن ابراهیم علیه السلام ـ به‌سلامت از آتش ـ روی داد زیرا قبل از آن، میان آن دو ملاقاتی روی نداده بود». ابن‌کثیر به نقل از زیدبن‌اسلم می‌گوید: «نمرود غلّه و خوارباری فراوان داشت و مردم برای گرفتن غلّه نزد وی می‌رفتند. ابراهیم علیه السلام نیز همراه با آنان نزد وی رفت، هم در آنجا بود که این مناظره میان آن دو روی داد. پس نمرود به ابراهیم علیه السلام غلّه‌ای نداد ـ چنان‌که به مردم می‌داد ـ و چون ابراهیم علیه السلام از نزد وی به سوی خانواده‌اش بر می‌گشت، در مسیر راه، بار خویش را از تودهٔ

خاکی که نزدیک خانه‌اش بود پر کرد و با خود گفت: چون نزد خانوادهٔ خود بروم، آنان را با نمایاندن این بار از خود وا می‌آورم. به خانه که رسید، بار خود را گذاشته، تکیه داد و خوابید. زنش ساره به سوی دو کیسهٔ همراه ابراهیم﷣ که پر از خاک بود رفت و آن دو را پر از خوراکی‌ای پاکیزه یافت و از آن غذایی گوارا پخت. چون ابراهیم﷣ از خواب بیدار شد، غذایی لذیذ را در برابر خود آماده یافت، پرسید: این را از کجا آورده‌اید؟ ساره گفت: از غلّه‌ای که همینک آوردی! پس ابراهیم﷣ دانست که این، روزیی از جانب خدای عزّوجلّ بوده است».

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِۦ هَٰذِهِ ٱللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا ۖ فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُۥ ۖ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ ۖ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ۖ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَٱنظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ ۖ وَٱنظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ ءَايَةً لِّلنَّاسِ ۖ وَٱنظُرْ إِلَى ٱلْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا ۚ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۵۹﴾

«یا» ندانستی داستان **«کسی را که بر قریه‌ای گذشت»** این کس، به قول

مشهور: عُزیرﷺ از انبیای بنی‌اسرائیل بود که بر قریه‌ای از سرزمین بیت‌المقدِس که به دست بُخْتُ‌النَّصْر ویران شده‌بود، گذشت. به قولی: مراد از قریه؛ اهالی آن است. **﴿که سقفها و دیوارهایش فرو ریخته بود﴾** یعنی: سقف‌ها و دیوارهای آن قریه بر سر ساکنان خود فرو ریخته بود. عُرُوْش: سقفهاست. به قولی: معنای آن این است: آن قریه خالی از سکنه بود، درحالی‌که خانه‌ها آباد و پابرجا بودند. عُزیرﷺ با مشاهدهٔ این وضع با خود گفت: **﴿چگونه خداوند﴾** مردم **﴿این ویرانکده را پس از مرگشان زنده می‌کند؟﴾** این‌چنین بود که او احیای مجدّد آن قریه یا شهر را در حالتی که مشابه حالت مردگان است، بعید پنداشت. مراد وی، بعید پنداشتن زنده شدن مجدّد مردم آن قریه بود **﴿پس خداوند او را﴾** یعنی: عُزیر را **﴿صد سال میراند، سپس برانگیختش﴾** و بدین‌گونه برای او در وجود خودش، بر معاد مَثَل و نمونه‌ای زد. و از زنده ساختن او به «بعث» تعبیر شد نه «احیاء»، برای اعلام این امر که عُزیرﷺ همچون بار اوّل؛ زنده‌ای عاقل و با إدراک کامل گردید. خداوند ﷻ بعد از برانگیختن مجدّدش به او گفت: **﴿چقدر درنگ کرده‌ای؟﴾** در حال مرگ؟ **﴿گفت: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کرده‌ام﴾** عُزیر این سخن را بنا به‌پندار خودش گفت زیرا خدای عزّوجلّ او را در آغاز روز میراند و پس‌از صد سال در آخر روز زنده ساخت، پس چون دید که خورشید هنوز می‌تابد، گمان کرد که آن خورشید؛ خورشید همان روز است و او فقط چند ساعتی بیش نخوابیده است **﴿گفت﴾** پروردگار متعال **﴿چنین نیست، بلکه صد سال درنگ کرده‌ای﴾** درحال مرگ **﴿پس به خوراک و نوشیدنی خود﴾** که گویند؛ انجیر و شیرهٔ انگور بود **﴿بنگر، که﴾** با وجود سپری‌شدن این مدّت طولانی، طعم و رنگ آن به قدرت لایزال ما **﴿تغییر نکرده است و به درازگوش خود بنگر﴾** که چگونه اعضا و اجزای وجودش متلاشی شده و استخوانهای آن درهم ریخته است و بدان‌که این واقعه برای آن است که هم پاسخ سؤال تورا بدهیم **﴿و هم تو را نشانه‌ای برای مردم گردانیم﴾** در مورد معاد و برانگیخته‌شدن بعد از مرگ. گفته‌اند: نشانه قراردادن

عُزیر، در این حقیقت بود که او بعد از گذشت صد سال، به مانند روزی که مرده بود، جوان برانگیخته شد، درحالی‌که فرزندان و نوادگان خود را همگی پیر و کهنسال یافت. ﴿و به این استخوانها بنگر که چگونه آنها را به حرکت درمی‌آوریم﴾ یعنی: آنها را بر روی همدیگر قرار داده و به‌هم پیوند می‌دهیم ﴿سپس گوشت را بر آن می‌پوشانیم﴾ یعنی: استخوانها را با گوشت می‌پوشانیم. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «آن شهر ویرانه بعد از مدّت هفتاد سال از مرگ عُزیر﵇ آباد و مسکونی شده بود». گفتنی است؛ اوّلین چیزی که خداوند ﷻ در عُزیر آفرید، چشمانش بود و او با چشم خود می‌دید که چگونه استخوانهایش یکی یکی به دیگری پیوسته و سپس بر آنها گوشت پوشانده می‌شود، آن‌گاه بر وی روح دمیده شد ﴿پس چون این حال برای او آشکار شد﴾ یعنی: چون برای او آنچه را که قبل از این بعید می‌پنداشت، به عینیّت آشکار گشت ﴿گفت: به یقین می‌دانم که خداوند بر هرچیزی تواناست﴾ یعنی: اکنون می‌دانم به‌نوع دیگری از دانستن که قبل از این نمی‌دانستم و آن علم عیان است، پس، هم‌اکنون من داناترین اهل زمان خویش به این حقیقت هستم. به قرائتی دیگر (إِعْلَمْ...) آمده است؛ که در این صورت معنی این است: خداوند ﷻ به او دستور داد تا این حقیقت را به نحوی بداند که در آن، آرامش و اطمینان قلبی وجود دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ ۖ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن ۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَـٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ۖ قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ ٱلطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ٱدْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا ۚ وَٱعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦٠﴾

﴿و﴾ ای محمّد ﷺ! به‌یاد آور ﴿آن‌گاه که ابراهیم گفت: **پروردگارا! به من بنما که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟**﴾ جمهور علما بر آنند که این سؤال ابراهیم‌علیه‌السلام از روی شکّ و تردید در قدرت خداوند متعال نبود زیرا ابراهیم‌علیه‌السلام هرگز در قدرت حق تعالی بر زنده‌ساختن مردگان شکّ و شبهه‌ای نداشت، بلکه فقط می‌خواست تا کیفیّت زنده شدن را به چشم سر ببیند. ابن کثیر می‌گوید: «برای این درخواست ابراهیم‌علیه‌السلام چند سبب ذکر کرده‌اند، از آن جمله این‌که چون او به نمرود گفت: (پروردگار من همان است که زنده می‌گرداند و می‌میراند)؛ دوستدار آن شد که در این باره، از علم الیقین به عین‌الیقین ارتقا یابد». بنابراین، ابراهیم‌علیه‌السلام با این خواسته‌اش نه رؤیت قلب، بلکه رؤیت چشم را اراده داشت تا برای او طُمأنینه و آرامش حاصل شود. پس خداوند جل‌جلاله در پاسخ وی ﴿**فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟**﴾ به این‌که من به زنده‌ساختن مردگان قادرم، که اینک از من نمایاندن آن را می‌خواهی؟ طرح این سؤال، در عین علم خداوند جل‌جلاله به ایمان داشتن ابراهیم‌علیه‌السلام، برای تعلیم دادن به شنوندگان است ﴿**گفت: چرا**﴾ باور داشته‌ام و ایمان آورده‌ام که تو بر این کار توانایی ﴿**و لیکن برای این‌که**﴾ با یک‌جاشدن دلیل عیان همراه با دلایل ایمان ﴿**دلم آرام گیرد**﴾، خواستار این معاینه و مشاهده گردیده‌ام. آری! ابراهیم‌علیه‌السلام هرگز در زنده‌شدن مردگان شکّاک و متردّد نبود و برای پیامبران علیهم‌السلام چنین شکّ و تردیدی جایز هم نیست، ولی او به‌خاطر آن خواهان دیدن این امر شد که فطرت انسان براین سرشته شده که از مشاهدهٔ آنچه که از وجود آن خبر یافته، به اطمینان دست می‌یابد.

به همین جهت، رسول خدا ﷺ در این **حدیث‌شریف** فرموده‌اند: «خبر یافتن همچون معاینه و دیدن نیست». ابن‌عبّاس‌رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «در قرآن کریم آیه‌ای از این آیهٔ کریمه امیدوارکننده‌تر نیست». خواجه عبدالله انصاری‌رحمه‌الله می‌گوید: «یقین را سه رُتبت است، اوّل علم‌الیقین، پس عین‌الیقین؛ پس حقّ‌الیقین، ابراهیم‌علیه‌السلام خواست تا هر سه رُتبت در او جمع شود و علم‌الیقین، عین‌الیقین گردد». لذا

خداوند متعال خواستهٔ ابراهیمعليه السلام را اجابت نموده ﴿**فرمود: چهار پرنده را بگیر و آنها را پیش خود ریزریز گردان**﴾ یعنی: بعد از برگرفتن چهار پرنده، هرکدام آنها را قطعه‌قطعه کن ﴿**سپس بر سر هرکوهی پاره‌ای از آنها را بگذار**﴾ یعنی: از هرکدام آنها پاره‌ای بر سر هرکوهی قرار ده ﴿**آن‌گاه آنها را فرا خوان، شتابان به‌سوی تو می‌آیند**﴾ یعنی: شتابان به‌سوی تو به پرواز در می‌آیند ﴿**و بدان که خداوند، عزیز حکیم است**﴾ یعنی: حق تعالی غالب و توانایی است که چیزی او را عاجز نمی‌گرداند و در صنع و تدبیر خویش فرزانه و باحکمت است.

نقل است که ابراهیمعليه السلام چهار پرنده را از چهار نوع بر گرفت: طاووس، کرگس، کلاغ و خروسی را. ابن‌عبّاسرضي الله عنهما می‌گوید: «ابراهیمعليه السلام پرندگان ریزریزشده و به هم درآمیخته را بر هفت کوه قرار داد، آن‌گاه سرهایشان را به‌دست خود گرفت، سپس نگاه کرد که چگونه اجزای آنها به‌هم می‌پیوندد و پرهایشان یکی‌یکی به‌هم می‌آید و همه زنده شدند».

مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٍ مِّاْئَةُ حَبَّةٍۗ وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦١﴾

سبب‌نزول: این آیهٔ کریمه دربارهٔ عثمان‌بن عفّان و عبدالرّحمن‌بن عوف رضی‌الله‌عنهما نازل شد زیرا اوّلی سپاه تبوک را به هزار شتر، همراه با نمد و یراق و جهاز آنها مجهّز کرد و به علاوه چاه آب‌خیزی داشت که آن را نیز بر مسلمانان صدقه کرد و دومی چهار هزار درهم را در راه خدا جل جلاله انفاق نمود. ابوسعید خدریرضي الله عنه می‌گوید: پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وسلم را دیدم که دستانشان را بالا برده در

حقّ عثمان﷜ چنین دعا می‌کردند: «پروردگارا! من از عثمان‌بن عفّان راضی شده‌ام، پس، تو نیز از او راضی باش».

﴿**صفت کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند**﴾ یعنی: در جهاد برای اعلای کلمةالله ﴿**همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هرخوشه‌ای صد دانه باشد**﴾ یعنی: صفت انفاقشان مانند صفت کشت دانه‌ای با این اوصاف است. مراد خوشه‌های هفت‌گانه‌ای است که از یک ساقهٔ واحد سر می‌زند، یعنی یک ساقه به هفت شاخه منشعب می‌شود که در هرشاخه یک خوشه و در هر خوشه صد دانه است ﴿**و خداوند برای هر کس که بخواهد**﴾ پاداشش را ﴿**چند برابر می‌کند**﴾ یعنی: باز هفتصد برابر را برای کسانی که آداب انفاق را رعایت کنند [1] و انفاقشان برای برتري کلمهٔ خدا ﷻ باشد، چندبرابر می‌کند ﴿**و خداوند گشایشگر**﴾ است. یعنی فضل و بخشش وی گشاده است و از خلقش فراگیرتر و گسترده‌تر می‌باشد ﴿**داناست**﴾ به کسانی که مستحقّ این فضل و بخشش هستند و نیز به کسانی که مستحقّ آن نیستند.

این آیهٔ کریمه اقتضا می‌کند که انفاق در جهاد پاداشی هفتصدبرابر داشته باشد، در حالی که در آیهٔ دیگری آمده است که یک کار نیک، ده‌برابر پاداش دارد لذا از این امر دانسته می‌شود که پاداش ده برابر، متعلّق به انفاق در غیر جهاد از دیگر راه‌های خیر بوده و فقط پاداش انفاق در جهاد است که هفتصد برابر می‌باشد. امام احمد از عیاض‌بن غطیف روایت کرده است که گفت: نزد ابوعبیده آمدیم تا او را به سبب ناراحتی‌ای که به پهلویش عارض شده بود، عیادت کنیم در این هنگام همسرش بر بالینش نشسته بود. پس به همسرش گفتیم: ابوعبیده﷜ شب را چگونه گذراند؟ گفت: به‌خدا که شب را برخوردار از پاداش الهی گذراند. ابوعبیده﷜ به سخن درآمد و گفت: نه! چنین نیست، من شب را با چنین حالی سپری نکرده‌ام.

---

۱ ــ آداب انفاق را در آیات بعد می‌خوانیم.

در این اثنا رویش را که به‌طرف دیوار بود، به‌سوی عیادت‌کنندگان برگرداند و گفت: آیا از من نمی‌پرسید که به زنم چه گفتم که او از سخنم چنین برداشتی کرده است؟ در **حدیث‌شریف** از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «هر کس مازاد بر نیاز خود را در راه خدا ﷻ انفاق کند، پاداش وی هفتصد چند آن است و هر کس بر خود انفاق کند، یا مریضی را عیادت نماید، یا چیز آزاردهنده‌ای را دور سازد، هرکار نیکی از این قبیل، پاداشی ده‌برابر دارد و روزه سپر مؤمن است تا آن‌گاه که او [با ارتکاب حرام] آن را نشکند و پاره نکند و هر کس که خدای عزّوجلّ او را به آفت و بلایی در جسمش مبتلا گرداند، آن آفت برایش حطّه‌ای [کفّاره‌ای برای گناهان] است». یعنی: زن ابوعبیده رضی الله عنه که این حدیث رسول خدا ﷺ را از شوهرش شنیده بود، استنباط وی این بود که چون وی به آفتی مبتلا هست، این برایش پاداشی است.

ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَآ أَنفَقُوا۟ مَنًّا وَلَآ أَذًى لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٦٢﴾

﴿**کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند، منّت و آزاری در میان نمی‌آورند**﴾ مَنّ: سخن‌گفتن شخص از بخشش و انفاق خود است، که آن سخن به گوش گیرنده می‌رسد و مایهٔ آزار روحی وی می‌گردد و این از گناهان کبیره است. اَذٰی: دشنام‌دادن، فخرفروشی و تکبّر به انفاق مال و یادآوری آن به کسی است که فقیر دوست ندارد او از آن آگاه شود. آری! چنین کسانی که اموالشان را بی‌منّت و آزار در راه خدا ﷻ انفاق می‌کنند: ﴿**پاداششان**

برایشان نزد پروردگارشان ﴾ محفوظ ﴿**است** ﴾. این که خداوند ﷻ در اینجا انفاق‌کنندگان را به پروردگاری خود منسوب می‌سازد، گرامی‌داشت و بزرگ داشتی برای آنان و تأکیدی بر دریافت پاداش از سوی ایشان است ﴿**و بیمی بر آنان نیست** ﴾ در هر دو سرای دنیا و آخرت ﴿**و آنان اندوهگین نمی‌شوند** ﴾ این تعبیر، بیانگر نفی همیشگی حزن و اندوه از آنان است.

در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم از ابوذر ؓ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ثَلاثَةٌ لایُکَلِّمُهُمُ اللهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَلایَنْظُرُ اِلَیْهِمْ وَلا یُزَکِّیهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ اَلِیْمٌ: اَلْمَنّانُ بِما اَعْطٰی، وَالْمُسْبِلُ اِزارَهُ، وَالْمُنْفِقُ سَلْعَتَهُ بِالْحَلْفِ اَلْکاذِبِ ✿ سه کس‌اند که خدای عزّوجلّ در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به‌سوی آنان نمی‌نگرد، آنان را تزکیه نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است: منّت‌گذارنده دربرابر آنچه که بخشیده است، کسی که در راه‌رفتن، شلوار (ولباسش) را از روی کبر و خودبزرگ‌بینی بر زمین به دنبال خود می‌کشد و کسی که کالای خود را با سوگند دروغ می‌فروشد».

✿ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَآ أَذًى ۗ وَٱللَّهُ غَنِىٌّ حَلِيمٌ ﴿۲۶۳﴾

﴿**گفتاری پسندیده** ﴾ و دعا و کلامی خوش در برخورد با فرد سائل و نیازمند، از سوی کسی که مورد درخواست کمک قرار می‌گیرد ﴿**وگذشت** ﴾ و چشم‌پوشی از پافشاری و تندی سائل ﴿**بهتر از صدقه‌ای است که آزاری به‌دنبال آن باشد و خداوند بی‌نیازِ بردبار است** ﴾ این آیهٔ کریمه در عین این که بیانگر این حقیقت است که برگرداندن فقرا با زبانی خوش و رفتاری نیک، بهتر از دادن صدقه به ایشان همراه با آزار و منّت می‌باشد؛ دلجویی از نیازمندان و امیدبخشیدن به آنان نیز هست، با

دادن این پیام به آنان که: اگر از نزد اغنیا دست خالی برمی‌گردند، باید به فضل و بخشایش خداوند ﷻ امیدوار باشند. مراد از «مغفرت»، پرده پوشی رفتار بد نیازمند و گذشت از وی است، چنانچه او بر درخواستش چنان پافشاری و اصرار ورزید که سبب کدورت خاطر توانگر شد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَـٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗاۖ لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّمَّا كَسَبُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٢٦٤﴾

﴿ای مؤمنان! صدقات خود را با منّت و آزار باطل نکنید﴾ باطل کردن صدقات؛ ازبین‌بردن اثر و تباه‌ساختن ثواب آنهاست زیرا منّت و آزار و ریا، صدقات را باطل و بی‌اثر می‌گرداند **﴿همانند کسی که مالش را برای خودنمایی بر مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد﴾** یعنی: مانند کسی که مالش را ریاکارانه برای نمایش‌دادن به مردم انفاق می‌کند و هدف او از این کار، کسب رضای الهی و ثواب آخرت نیست، بلکه فقط می‌خواهد مدح و ستایش مردم را به‌سوی خود جلب نماید تا مردم او را به اوصاف نیک بشناسند و مثلاً بگویند؛ فلان شخص، سخاوتمند و جواد است **﴿پس مَثَل او همچون مَثَل تخته‌سنگی است﴾** صاف و هموار **﴿که بر آن خاکی باشد و باران سنگینی بر آن ببارد و آن را سخت و صاف**

واگذارد » یعنی: آن باران سنگین، خاکی را که بر روی آن تخته سنگ نشسته است، ببرد و آن را صاف و سترون باقی گذارد. پس همچنان است این فردِ خودنمای ریاکار، که صدقات ریایی او نه نفعی از ثواب به او می‌رساند و نه هم مال وی باقی می‌ماند، همچون صخره‌ای که نه سبزیی برآن می‌روید و نه هم خاکش باقی می‌ماند **«آنان نیز از آنچه کرده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند »** یعنی: منّت‌گذاران و آزاردهندگان و ریاکاران نیز، نه از آنچه انفاق کرده‌اند، پاداش و حاصلی می‌برند و نه هم بعد از انفاق، قادر به بازگردانیدن مال خود می‌باشند، درحالی‌که قبلاً در به‌دست آوردن آن، چه رنجها و زحمتها کشیده‌اند! **«و خداوند قوم کافر را »** تا آن‌گاه که بر کفر خویش باشند **«هدایت نمی‌کند »** به سوی آنچه که خیر و صلاحشان در آن است. این تعبیر به این واقعیّت اشاره دارد که ریا و منّت‌نهادن از صفات کفّار است، نه از اوصاف مؤمنان.

باید دانست که:

۱ ـ آیات کریمه، شامل انفاق نفل و فرض ـ هر دو ـ می‌شود، پس نیازی نیست که بگوییم: آیهٔ (۲۶۱) قبل از آیهٔ زکات نازل شده و سپس با آیهٔ زکات منسوخ گردید.

۲ ـ آیهٔ کریمهٔ (۲۶۱) دلیل بر آن است که شغل کشاورزی از بهترین مشاغل است، بدان جهت که خدای عزّوجلّ به آن مَثَل زده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: « هیچ مسلمانی نیست که نهالی می‌نشاند و یا مزرعه‌ای را کشت می‌کند که بعداً پرنده‌ای، یا انسانی، یا حیوانی از آن می‌خورد، مگر این‌که آن محصول، برایش صدقه است ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: « روزیتان را در نهانگاه‌های زمین بجویید ». یعنی: کشاورزی نمایید. آری! کشاورزی از جملهٔ فرض‌های کفایی است، پس بر حاکم مسلمانان واجب است که مردم را بر کشاورزی مجبور نماید.

۳ ـ منّت‌گذاری؛ یعنی یادآوری از احسان خویش و آن را به رخ شخص نیازمند

کشیدن ، از گناهان کبیره است ، به دلیل احادیث وارده دربارهٔ نکوهش شدید این کار .

۴ ـ در **حدیث‌شریف** آمده است : « سخن نیکو صدقه است و از امور پسندیده یکی این است که با برادر مسلمانت با چهرهٔ باز و بشّاش روبرو شوی » .

وَ مَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَـَٔاتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾

﴿و مَثَل کسانی که اموالشان را برای طلب خشنودی خداوند و اعتقاد برخاسته از دل خویش انفاق می‌کنند﴾ یعنی : آنان که با بذل اموال ، دل‌وجان‌ونهان خویش را بر ایمان و اعتقاد و عبادات استوار و پایدار می‌سازند و انفاق مال را وسیله‌ای برای ریاضت و تمرین و عادت‌دادن نفس خویش بر ایمان و اعتقاد می‌شناسند و یقین دارند به این که خداوند متعال به ایشان در برابر آن پاداشی بس وافر عنایت می‌کند . یا معنای (تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) این است : آنان که نفس خویش را برایمان و بذل مال در راه خدا ﷻ ، پایدار و ثابت‌قدم گردانیده و آن را از بیماری بخل و مال‌دوستی تزکیه می‌کنند ، مَثَل آنان **﴿همچون مَثَل جَنّتی است﴾** جَنّت: باغی است که در آن درختانی انبوه می‌روید تا بدانجا که آن را می‌پوشاند **﴿که﴾** این باغ **﴿بر فراز ربوه‌ای قرار دارد﴾** رَبْوَة: پشته‌ای است که اندک بلندیی دارد . توصیف باغ به این که بر فراز پشته‌ای قرار دارد ؛ برای آن است که درختان و سبزی‌هایی که بر آن پشته می‌روید ، نیکوتر از درختان و سبزه‌زارهای دیگر مکانهاست ، چه غالباً وزش بادهای نرم ، به آن هوایی لطیف و گوارا و کیفیّتی والا و دلپذیر می‌بخشد ، هم از

این روی است؛ **﴿که اگر باران سنگینی بر آن ببارد، دوچندان محصول برآورد﴾** میوه‌هایش نسبت به باغهای دیگر، به‌سبب این باران سنگین **﴿و اگر باران سنگین بر آن نبارد﴾** دست‌کم **﴿باران سبک﴾** و ریزی هم برای آن کافی است. طَلّ: باران سبکی است که قطراتی ریز دارد **﴿و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست﴾** آری! این‌چنین است داستان مؤمنی که اگر خداوند ﷻ به او ثروت و سرمایه‌ای بسیار بریزاند، او هم برای رضای حق تعالی صدقه‌ای بسیار می‌دهد، امّا اگر همچون باران سبک، به‌ثروتی اندک دست یابد؛ باز هم از صدقه‌دادن و انفاق دست برنداشته بذل و بخشش را کاملاً قطع نمی‌کند و نفع این صدقهٔ اندک در نزد خدا ﷻ بسیار است، چراکه هدف بخشندهٔ آن، به دست آوردن رضای الهی می‌باشد.

حسن در تفسیر (وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) می‌گوید: «در صدر اسلام چون یک مسلمان وارسته قصد صدقه دادن را داشت، با خویشتنِ خویش درنگ و تأمّلی می‌کرد؛ پس اگر آن صدقه برای خدا ﷻ می‌بود، آن را می‌بخشید و اگر غیراز این می‌بود، دست نگه می‌داشت». برخی دیگر در معنای آن گفته‌اند: «آنان که اموالشان را برای طلب خشنودی خدا ﷻ انفاق می‌کنند، بصیرتی باز و ضمیری روشن دارند و این بصیرت و بینایی ضمیر، آنها را بر انفاق در طاعت الهی پایدار و استوار می‌گرداند زیرا ایشان به هنگام دادن صدقه می‌نگرند که آیا این صدقه رضای الهی را در پی دارد یا نه؟ پس اگر برای خدا ﷻ بود، آن را می‌دهند و درغیرآن دست نگه می‌دارند». تعلیل آیهٔ کریمه به دو علّت: (اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ) و (تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) دلالت بر این دارد که: انسان مؤمن باید با عمل خویش این دو امر را مدّنظر داشته باشد:

۱ ــ طلب رضای خداوند متعال به انگیزهٔ بندگی برای او. ۲ ــ تزکیهٔ نفس خویش از شائبه‌های بخل و ریا و دیگر آلودگی‌ها.

أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُۥ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي

مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ لَهُۥ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَأَصَابَهُ ٱلۡكِبَرُ وَلَهُۥ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَآءُ فَأَصَابَهَآ إِعۡصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَٱحۡتَرَقَتۡۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٦٦﴾

﴿**آیا کسی از شما دوست دارد**﴾ همزهٔ (أَیَوَدُّ) برای استفهام انکاری و نفی است، یعنی: کسی دوست ندارد ﴿**که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها**﴾ یعنی: از زیر درختان آنها ﴿**نهرها روان باشد**﴾ ذکر اختصاصی خرما و انگور، درحالی‌که بعداً می‌فرماید: ﴿**و هرگونه میوه‌ای برایش به‌بار آورد**﴾ برای این است که خرما و انگور بهترین و نیکوترین درختان است ﴿**درحالی‌که او را پیری رسیده**﴾ و پیری شخص، او را در معرض شدّت نیازمندی قرار می‌دهد زیرا شخص پیر از کار و کسب و جمع نمودن اسباب دنیا ناتوان است، از همین روی در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در دعای خویش می‌فرمودند: «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ اَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ عِنْدَ كِبَرَ سِنِّيْ وَانْقِضَاءَ عُمْرِيْ ✿ بارخدایا! وسیع‌ترین روزیت را بر من در هنگام کهنسالیم و رو به‌پایان آمدن عمرم قرار بده». ﴿**و**﴾آن شخص ﴿**فرزندانی خردسال دارد**﴾ زیرا کسی که هم سنّ‌بالا و هم فرزندانی ضعیف داشته باشد و ناگهان ﴿**گردبادی آتشین بر آن باغ بوزد**﴾ و باغ او را که تمام هستی‌اش می‌باشد، یکسر ﴿**بسوزاند**﴾؛ بدون شک، آه و افسوس و درد و اندوهش بر ازدست‌دادن آن باغ، بسیار سخت و کمرشکن خواهد بود زیرا او نه در آن سنّ‌وسال توش و توانی دارد که باغش را دوباره غرس کند و نه فرزندان خردسال او، چنین توان و نیرویی دارند. «اَعْصَار» باد سختی‌است که همانند ستونی به‌سوی آسمان بالا می‌رود و سپس راست می‌ایستد، که به آن گردباد می‌گویند. مراد از «نار»، باد سرد شدید و سوزانی است که چون بر درختان وزد، همه را پاک

بسوزاند ﴿**این‌گونه، خداوند آیاتش را برای شما روشن می‌گرداند تا اندیشه کنید**﴾ در عواقب امور؛ و بنابراین، صدقات و انفاق‌هایتان را در جهت رضای خدا ﷻ با اخلاص همراه کنید و از این مَثل عبرت بگیرید.

پس این آیهٔ کریمه تمثیلی است برای کسی که کار خیری می‌کند، امّا در کنارش کار دیگری را به آن ضمیمه می‌نماید که آن را هدر و باطل و بیهوده گرداند، در چنین صورتی، آن عمل نیک در روز قیامت ـ که او سخت به آن نیاز دارد ـ دستش را نمی‌گیرد و گره‌ای از مشکل بی‌علاج او نمی‌گشاید، همچون صاحب چنان باغی که با چنان حادثه‌ای روبرو شده است. ابن‌کثیر در تفسیر این آیهٔ کریمه روایت می‌کند: «عمر ﷺ روزی از اصحاب پرسید: به نظر شما آیهٔ: (أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ...) درباره چه کسی نازل شده است؟... ابن عبّاس ﷺ گفت: این آیهٔ کریمه مَثلی است برای عملی، عمر ﷺ پرسید: کدام عمل؟ ابن‌عبّاس ﷺ گفت: برای مرد توانگری که به طاعت خدا ﷻ عمل می‌کند، سپس حق تعالی (به قصد امتحان) شیطان را به‌سوی او می‌فرستد، از آن پس به گناهان عمل می‌کند تا گناهان همهٔ اعمال او را در خود فرو می‌برند». ابن‌کثیر می‌گوید: «همین روایت در تفسیر این آیهٔ کریمه کافی است».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ
مِمَّآ أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ ۖ وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلْخَبِيثَ مِنْهُ
تُنفِقُونَ وَلَسْتُم بِـَٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغْمِضُواْ فِيهِ ۚ وَٱعْلَمُوٓاْ
أَنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ حَمِيدٌ ﴿٢٦٧﴾

﴿ای مؤمنان! از چیزهای پاکیزه‌ای که به‌دست آورده‌اید انفاق کنید﴾ یعنی: از بهترین و برگزیده‌ترین و حلال‌ترینِ اموال خویش انفاق کنید. مراد از انفاق در اینجا، زکات فرض است و به قولی: معنای آن عام است در زکات فرض و صدقات دیگر **﴿و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم﴾** که عبارت از: میوه‌ها، حبوبات، سبزیجات، معادن، گنجها و دفینه‌های زیرزمین است، نیز انفاق کنید. و حاشا! **﴿قصد انفاق﴾** چیزهای **﴿ناپاک و بد﴾** و پست **﴿را نکنید﴾** یعنی: مال وامانده و ناباب را به صدقات و خیرات اختصاص ندهید **﴿درحالی‌که آن را﴾** اگر به عنوان حقوقتان به خودتان بدهند **﴿خودِ شما نیز گیرندهٔ آن نیستید﴾** به هیچ نحو و در هیچ زمانی **﴿مگر آن‌که در آن چشم‌پوشی کنید﴾** یعنی: اگر یکی از شما آن را در بازار ببیند که فروخته می‌شود، یا کسی آن مالِ پست را به وی اهدا نماید، یا دربرابر حقّ وی به وی بدهد، هرگز آن را ــ جز با بی‌میلی و از روی کم‌رویی و چشم‌پوشی ــ نمی‌پذیرد، پس هرگاه خود به آن چیز نامرغوب و ناباب رغبت ندارید، چگونه حقّ خدا ﷻ را از آن می‌پردازید؟ **﴿و بدانید که خداوند بی‌نیاز﴾** است از انفاقهای شما، پس انفاق مال قطعاً به منفعت خود شماست **﴿ستوده است﴾** و سزاوار حمد و ستایش در برابر نعمتهای وافری که به شما بخشیده است و از جملهٔ ستایش و شکرگزاریی که سزاوار جلال و عظمت اوست، یکی هم انفاقتان از اموال پاکیزه‌ای است که به شما ارزانی نموده است، پس بدانید که خداوند ﷻ پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد.

ملاحظه می‌شود که آیاتی از قرآن کریم که در آنها مطالبهٔ انفاق مال می‌شود، غالباً یا به عبارت (وَاللهُ واسِعٌ عَلِيم) ختم می‌شوند، یا به عبارت (وَاللهُ غَنِيٌّ حَمِيد) [آیه بعد]؛ و خود این امر ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که مال انفاق شده بخشی از همان نعمتهایی است که حق تعالی خود به بندگانش ارزانی نموده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خداوند ﷻ بدی را با بدی محو نمی‌کند، بلکه بدی را با نیکی محو می‌کند زیرا پلیدی نمی‌تواند محوکنندهٔ پلیدی باشد ...». همچنین

در **حدیث‌شریف** به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است که فرمود: برای رسول اکرم ﷺ سوسماری هدیه آوردند، امّا آن حضرت ﷺ نه آن را خوردند و نه از خوردن آن نهی کردند. گفتم: یا رسول الله! آیا مساکین را با آن اطعام کنیم؟ فرمودند: «از آنچه خود نمی‌خورید، آنان را اطعام نکنید».

ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَفَضۡلٗاۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ﴿٢٦٨﴾

﴿**شیطان شما را از فقر بیم می‌دهد**﴾ تا در راه خدا ﷻ انفاق نکنید ﴿**و به ناشایستی و فحشا**﴾ یعنی: به گناهان و هزینه‌نمودن اموال در راه آنها و بخل‌ورزیدن از انفاق در راههای خیر ﴿**فرمان می‌دهد**﴾ اعراب به بخیل، «فاحش» می‌گویند، از بس که بخل در نزد آنان زشت و ناپسند است ﴿**ولی خداوند از جانب خود به شما وعدهٔ مغفرت می‌دهد**﴾ مغفرت: پوشاندن گناهان بندگان در دنیا و آخرت است ﴿**و فضل و بخشش**﴾ را وعده می‌دهد. فضل وی آن است که بهتر از آنچه را که انفاق کرده‌اند، به آنان عوض دهد و در روزیشان گشایش و فراخی پدید آورد و در آخرت هم به آنان بهتر و بیشتر و برتر و زیباتر از آنچه که انفاق کرده‌اند، ارزانی نماید ﴿**و خداوند واسع است**﴾ در فضل و رحمت خویش و ﴿**داناست**﴾ به آنچه که انفاق می‌کنید، پس شما را در برابر آن پاداشی مناسب عطا می‌نماید.

يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴿٢٦٩﴾

﴿او﴾ تعالی ﴿به هر کس که بخواهد، حکمت می‌بخشد﴾ حکمت: به‌قول جمهور علما عبارت از: علم و دانش و قرآن است بنابراین ،حکمت به نبوّت اختصاص ندارد، بلکه از آن عام‌تر می‌باشد. به قولی دیگر: حکمت، فهم و روشن‌بینی در امور است. به قولی دیگر: حکمت، رسیدن به حقّ است در گفتار و کردار. بعضی هم آن را به دانش قرآن تأویل کرده‌اند. ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «حکمت؛ یعنی معرفت به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مقدّم و مؤخّر، حلال و حرام و امثال و حکَم قرآن». در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ حَفِظَ الْقُرْآنَ فَقَدْ اُدْرَجَتِ النُّبُوَّةَ بَیْنَ کَتْفَیْهِ غَیْرَ اَنَّهُ لایُوْحٰی اِلَیْهِ ✿ هر کس قرآن را حفظ کرد، در حقیقت نبوّت در میان دو شانه‌اش جا گرفته، جز این که به او وحی نمی‌شود». ﴿**و به هر کس حکمت داده شود، به‌یقین خیری فراوان به او داده شده است و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد**﴾ یعنی: فقط کسی خطاب شرع و مضمون کلام الهی را به‌کار می‌بندد و از آنها پند می‌پذیرد که صاحب عقل سلیم باشد.

وَمَآ أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُهُۥ ۗ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ﴿٢٧٠﴾

﴿**و هر نفقه‌ای را که انفاق کردید، یا هر نذری که بر خود لازم گردانیدید، قطعاً خداوند آن را می‌داند**﴾ و بر انجام آن پاداش و بر ترک آن سزایتان می‌دهد. این عبارت، حامل معنای مژده و تهدید هر دو است. «نذر» در لغت؛ عزم بر پایبندی به چیزی خاصّ و لازم گردانیدن آن بر خود است و در اصطلاح شریعت؛ تعهّد و پیمان‌بستن انسان به طاعتی است که خداوند جل جلاله آن را بر وی لازم نگردانیده‌است، امّا چون خودِ انسان آن را برخود لازم می‌گرداند بنابراین ،بر وی واجب و لازم می‌شود ﴿**و برای ستمکاران**﴾ یعنی: کسانی که با مخالفت امر به انفاق و عدم وفا به

نذر، خود را به گناه می‌آلایند ﴿**هیچ یاوری نیست**﴾.

باید دانست که علما بر وجوب وفا به نذر طاعت و حرام‌بودن ارتکاب معصیتی که نذر به آن تعلّق گرفته، اتّفاق نظر دارند، به دلیل این **حدیث‌شریف**: «نذر بر دو گونه است: ۱ ـ آنچه که در طاعت خدای عزّوجلّ نذر شده‌باشد و قطعاً باید به آن وفا کرد. ۲ ـ آنچه که در نافرمانی خدای عزّوجلّ نذر شده‌باشد، که این نذر برای شیطان است و در آن وفایی نیست و کفّارهٔ آن؛ کفّارهٔ قسم می‌باشد». امّا به‌قول جمهور فقها؛ انسان در وفاکردن به نذر در یک کار مباح و در عدم وفا به آن مخیّر است، همچون نذر به خوردن، لباس پوشیدن و امثال آن، به دلیل این **حدیث‌شریف**: «نذری نیست مگر در آنچه که رضای خداوند متعال با آن مدّنظر باشد».

إِن تُبْدُواْ ٱلصَّدَقَٰتِ فَنِعِمَّا هِيَ ۖ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا ٱلْفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۚ وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّـَٔاتِكُمْ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٧١﴾

﴿**اگر صدقات خویش را آشکار کنید، این کار خوبی است**﴾ و هیچ ایراد و اشکالی به‌همراه ندارد ﴿**و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید**﴾ یعنی: پنهانی آن را از مال خویش بیرون کرده و به فقرا بدهید ﴿**این برای شما بهتر است**﴾ بهتربودن پنهان‌کاری در پرداخت صدقات، در خصوص صدقهٔ نافله است تا از ریا دور باشد، نه در زکات فرض زیرا در پنهان‌کردن زکات فرض هیچ فضیلتی نیست، بلکه حتّی اکثر علما بر آنند که آشکارساختن آن بهتر است تا دیگران هم به زکات‌دهنده اقتدا کنند ﴿**و**﴾ خداوند متعال با صدقهٔ پنهان و صدقهٔ آشکارتان

﴿بخشی از گناهانتان را می‌زداید﴾ نه همهٔ گناهانتان را زیرا صدقه، همهٔ گناهان را نابود نمی‌کند ﴿و خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است﴾ بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد، پس، از ریاکاری و انفاق برای غیر خدا ﷻ حذر کنید.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سَبْعَةٌ یُظِلُّهُمُ اللهُ فِی ظِلِّهِ یَوْمَ لاظِلَّ اِلاَّ ظِلُّهُ: اِمامٌ عادِلٌ، وَشابٌّ نَشَأَ فِی عِبادَةِاللهِ، وَ رَجُلانِ تَحابّا فِی‌اللهِ اِجْتَمَعا عَلَیْهِ وَتَفَرَّقا عَلَیْهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَسْجِدِ اِذا خَرَجَ مِنْهُ حَتّی یَرْجِعَ اِلَیْهِ، وَرَجُلٌ ذَکَرَاللهَ خالِیًا فَفاضَتْ عَیْناهُ، وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ اِمْرَاَةٌ ذاتَ مَنْصَبٍ وَجَمالٍ فَقالَ: اِنِّیْ اَخافُ‌اللهَ رَبَّ الْعالَمِیْنَ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَاَخْفاها حَتّی لاتَعْلَمَ شِمالُهُ ماتُنْفِقُ یَمِیْنُهُ ✿ هفت کس‌اند که خدای عزّوجلّ ایشان را در سایهٔ عرش خویش جای می‌دهد، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایهٔ (رحمت) او نیست: زمامدار عادل، جوانی که در عبادت خدا ﷻ رشد یافته، دو کسی که به‌خاطر خدا ﷻ باهم دوستی نموده برای او باهم جمع می‌شوند و در راه او از یک‌دیگر جدا می‌گردند، مردی که دل وی آویخته به مسجد است؛ از همان‌گاه که از آن بیرون می‌آید تا آن‌که مجدّداً به‌سوی آن برگردد، کسی که در خلوت خویش خدا ﷻ را یاد می‌کند و چشمانش پر از اشک می‌شود، مردی که زنی صاحب جاه و جمال او را به‌سوی خویش می‌خواند، امّا او می‌گوید: من از خداوند پروردگار عالمیان می‌ترسم و مردی که صدقه‌ای را انفاق می‌کند و آن را به گونه‌ای پنهان می‌دارد که دست چپش نمی‌داند که دست راستش چه چیز انفاق کرده است». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِیءُ غَضَبَ الرَّبِّ عَزَّوَجَلَّ ✿ صدقهٔ پنهانی، خشم پروردگار عزّوجلّ را فرو می‌نشاند».

ابن‌ابی حاتم در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیهٔ کریمه در شأن ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما نازل شد زیرا عمر ﷺ نصف مالش را نزد رسول خدا ﷺ آورد و آن را تقدیم ایشان کرد و رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «ای عمر! پشت سرت برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای؟» عمر گفت: نصف مالم را. امّا ابوبکر ﷺ تمام

مال خویش را به گونه‌ای تقدیم آن حضرت ﷺ کرد که در نهان داشتن آن سعی بسیار داشت، طوری که می‌خواست آن را حتّی از خودش نیز پنهان دارد، رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای ای ابوبکر؟» گفت: وعدهٔ خدا و وعدهٔ پیامبرش را. عمر رضی الله عنه چون این ماجرا را شنید، گریست و گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای ابوبکر! سوگند به خدای عزّوجلّ که هیچ گاه من و تو باهم در کار خیری مسابقه ندادیم، مگر این که تو در آن بر من سبقت گرفتی.

۞ لَّيْسَ عَلَيْكَ هُدَىٰهُمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِى مَن يَشَآءُ ۗ وَمَا تُنفِقُوا۟ مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنفُسِكُمْ ۚ وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ ٱللَّهِ ۚ وَمَا تُنفِقُوا۟ مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٢﴾

﴿**هدایت آنان**﴾ یعنی: هدایت کفّار ﴿**برعهدهٔ تو نیست**﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿**بلکه خدا هرکه را بخواهد هدایت می‌کند**﴾ یعنی: برعهدهٔ تو نیست تا آنان را به اسلام در آوری و پذیرای اوامر و نواهی شرع گردانی، بلکه خدا جلّ جلاله هرکه را بخواهد هدایت می‌کند. این نوع از هدایت که همانا هدایت توفیق بخشیدن به راه خیر و سعادت است، مختصّ به خدای عزّوجلّ می‌باشد، پس تکلیف تو فقط تبلیغ، ارشاد و راهنمایی به سوی خیر است و بس.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «تا این آیه نازل نشده بود رسول خدا ﷺ دستور می‌دادند که جز بر اهل اسلام صدقه نکنید، امّا بعد از نزول آن، ایشان صدقه دادن به هرفرد سائلی را ــ از هردینی که باشد ــ اجازه دادند». از این جهت این مقوله در میان عرفا رایج شد که: «نانش دهید و از ایمانش نپرسید».

﴿**و هر مالی که انفاق کنید**﴾ بسیار باشد، یا کم ﴿**به سود خودِ شماست**﴾ و خدا جلّ جلاله

را از آن سودی نیست، چه او از عالمیان بی‌نیاز است ﴿**و سزاوار نیست که انفاق کنید مگر برای طلب خشنودی خدا**﴾ یعنی: انفاق معتبر و مقبول، فقط همان است که برای رضای الهی باشد ﴿**و هر آنچه را که انفاق کردید، پاداش آن به‌طور کامل به شما داده خواهد شد و ستمی بر شما نخواهد رفت**﴾ پس آن‌گاه که صدقه‌دهنده، برای خشنودی خدا ﷻ انفاق می‌کند، پاداش وی چندبرابر به او می‌رسد و دیگر او مسئول این امر نیست که صدقهٔ وی به‌دست شخص خوبی رسیده، یا به دست شخص بدی زیرا او به هرحال ــ بنا برنیّت خود ــ صاحب ثواب است.

لِلْفُقَرَآءِ ٱلَّذِينَ أُحْصِرُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِى ٱلْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ ٱلْجَاهِلُ أَغْنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَـٰهُمْ لَا يَسْـَٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنفِقُواْ مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ ﴿۲۷۳﴾

﴿**صدقات برای فقرایی است**﴾ یعنی: صدقات خود را برای آن تهیدستانی بدهید ﴿**که خود را وقف در راه خدا کرده‌اند**﴾ با جهاد و مبارزه ﴿**و نمی‌توانند در زمین سفر کنند**﴾ برای تجارت یا زراعت و امثال آن از مشاغل دیگر، به منظور تأمین مخارج زندگی، چراکه تمام‌وقت به جهاد مشغولند و خود را برای آن وقف کرده‌اند، یا هجرت کرده‌اند تا در تحت فرمان خدا و رسول وی باشند. همچون اصحاب صُفّه[1] که به‌طور دسته‌جمعی شب و روز در مسجد النّبی زندگی می‌کردند و به

---

۱ ــ صُفَّه: سایه‌بانی بود پیوسته به مسجدالنّبی ﷺ. و اصحاب صفّه از مهاجران قریش بودند که نه در مدینه مسکنی داشتند و نه قوم و قبیله‌ای و در صفّهٔ مسجدالنّبی به‌سر می‌بردند و تعدادشان چهارصد تن ←

عبادت و تلاوت مشغول بوده مشتاقانه در تمام غزوات و سریّه‌ها داوطلب جهاد می‌شدند و چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده است، این آیهٔ کریمه در شأن ایشان نازل شد.

علما در بیان احکام گفته‌اند: تکدّی در اسلام حرام است مگر برای ضرورتی، پس تکدّی برای کسی که به کسب و کار توانایی دارد، حلال نیست، به دلیل این **حدیث‌شریف**: «لاتَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِغَنِيٍّ وَلا لِذِیْ مِرَّةٍ سَوِيٍّ ۞ صدقه برای شخص ثروتمند و کسی که توانایی دارد و سلیم الاعضاء است روا نیست».

علما بر آنند که گدایی برای سه کس حلال است:

۱ ــ فقیر و محتاجی که زمین‌گیر شده‌باشد.

۲ ــ کسی که وامی سنگین بر عهده‌اش قرار داشته باشد. و آن وامی است که انسان خود به پرداخت آن متعهّد گشته بی‌آن‌که در قبال آن عوضی گرفته باشد، چون مال ضمانت، یا انفاق برای اصلاح ذات‌البین و انفاق برای دفع مظلمه‌ای.

۳ ــ کسی که پرداخت دیهٔ فرد صالح، یا دوستی را بر عهده گرفته است که اگر آن دیه را ندهد، آن فرد کشته می‌شود و او از کشته‌شدن وی دردمند می‌گردد.

و این **حدیث‌شریف** جامع هر سه معنای یادشده است: «اَلْمَسْاَلَةُ لاتَحِلُّ اِلاّ لِذِیْ فَقْرٍ مُدَقَّعٍ، اَوْ لِذِیْ غَرْمٍ مُفَظَّعٍ، اَوْلِذِیْ دَمٍ مُوَجَّعٍ»، پس الحاح و پافشاری بر تکدّی، با وجود بی‌نیازی از آن روا نیست. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «کسی که اموال مردم را به تکدّی از آنان می‌طلبد تا سرمایه‌دار گردد، جز این نیست که اخگر آتش را برای خویش درخواست نموده است، پس او مختار است که به کم قناعت ورزد، یا همچنان افزون طلبی پیشه کند».

﴿**و**﴾ آن فقرای مجاهد در راه خدا ﴿ **از مناعتی که دارند، هر کس ناآگاه باشد، آنان را توانگر می‌انگارد**﴾ زیرا ایشان خود را از سؤال‌کردن بازداشته و هرگز اظهار

بود.

فقر و مسکنت نمی‌کنند ، به‌طوری‌که شخص بی‌اطّلاع از حالشان ، ایشان را توانگر می‌پندارد ، امّا شخص بابصیرت ، ایشان را از نشانه‌هایشان می‌شناسد : ﴿**آنان را به سیمایشان می‌شناسی**﴾ با ضعف و بی‌حالی بدنهایشان و نشانه‌های دیگری که گویای فقر و نیازمندی آنهاست ، که این به فراست مؤمن و بینش نافذ صاحبان خرد و بصیرت بستگی دارد . در **حدیث‌شریف** آمده است : «اِتَّقُوْا فَرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ یَنْظُرُ بِنُوْرِاللهْ ✿ از فراست مؤمن پروا کنید زیرا او به نور خدا می‌نگرد » . ﴿**از مردم به اصرار چیزی نمی‌خواهند**﴾ یعنی : آنان مانند دیگرنیازمندان یا متکدّیان نیستند که به اصرار و پافشاری، از مردم خواهان خیرات شوند ، بلکه قطعاً از مردم چیزی نمی‌خواهند ، نه با اصرار و الحاح و نه بدون آن ، به‌جهت وارستگی و مناعت طبعی که دارند . این معنی، بنا بر رأی جمهور مفسّران است . امّا به قولی دیگر : مراد این است که آنان از مردم درخواست کمک می‌کنند ، ولی نه با پافشاری و اصرار و سماجت . ﴿**و هر مالی که انفاق کنید، خداوند به آن آگاه است**﴾ پس چیزی از آن بر وی پنهان نمی‌ماند و به زودی در برابر آن بهترین پاداش را به شما خواهد داد .

ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٤﴾

﴿**کسانی که اموالشان را در شب و روز و نهان و آشکارا انفاق می‌کنند**﴾ به دلیل رغبت زیاد و اشتیاق شدیدی که بر انفاق مال دارند تا بدانجا که از این کار نه در شب دست برمی‌دارند و نه در روز و به‌مجرّد این که بر نیاز نیازمندان آگاهی یابند ، آشکارا و پنهان ، بخشش می‌کنند ﴿**پاداششان نزد پروردگارشان**﴾ محفوظ ﴿**است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند**﴾ یعنی : از هول و هراسهای روز قیامت

ایمنند و به آن لذّتهای دنیوی‌ای که از دست داده‌اند، اندوهگین نمی‌شوند، یا نگران این امر نیستند که سرنوشت فرزندانشان بعد از فوتشان چه خواهد شد زیرا اینان به رستگاری بزرگ رسیده‌اند. مقدّم ساختن شب بر روز و صدقهٔ پنهانی بر صدقهٔ آشکار؛ به این حقیقت اشاره دارد که صدقهٔ پنهانی بر صدقهٔ آشکار برتری دارد.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: این آیهٔ کریمه دربارهٔ تأمین علوفهٔ اسبان جهادگر نازل شد. **حدیث‌شریف** ذیل به روایت اسماء بنت یزید رضی‌الله‌عنها نیز بر صحّت این روایت دلالت می‌کند؛ رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که اسبی را در راه خدا پرورش می‌دهد و به منظور دریافت ثواب بر آن خرج می‌کند، بداند که سیری و گرسنگی، سیرابی و تشنگی و ادرار و سرگین آن اسب، همه روز قیامت در میزان حسنات وی گذاشته می‌شود».

ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِى يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيْطَـٰنُ مِنَ ٱلْمَسِّ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْبَيْعُ مِثْلُ ٱلرِّبَوٰاْ ۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلْبَيْعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْ ۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ ۖ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ﴿۲۷۵﴾

چون خداوند متعال حال مؤمنان وارستهٔ پرداخت کنندهٔ زکات و صدقات را بیان کرد، اکنون به بیان حال کسانی می‌پردازد که رباخوار و حرام‌خوارند:

﴿**کسانی که ربا می‌خورند**﴾ ربا: در لغت؛ افزودن است و در اصطلاح شریعت؛ افزودن مالی است مخصوص بدون عوضی در مبادلهٔ مال با مال. یا افزودن در مقدار یا مدّت معاملهٔ دادوستد یا وام است.

در جاهلیّت عملکرد غالب این بود که چون زمان پرداخت وام سر می‌رسید، طلبکار به وامدار می‌گفت: یا وامت را می‌پردازی و یا بر مبلغ می‌افزایی! پس اگر وامدار وام را نمی‌پرداخت، بر اصل مالی که بر ذمّهٔ وی بود، مقداری می‌افزود و در مقابل، طلبکار به او تا مدّتی دیگر مهلت می‌داد. که این، «ربای نسیه» نامیده می‌شود و به‌اتّفاق علمای اسلام حرام است. و هرچند هشدار این آیهٔ کریمه متوجّه خود رباخواران است، امّا **حدیث‌شریف** زیر، دیگران را نیز که در این قضیه به‌نوعی دخیلند، به رباخوار ملحق گردانیده است، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «خدا لعنت کند خورنده، خوراننده، نویسنده و گواهان ربا را». و فرمودند: «آنان همه باهم برابرند».

آری! این رباخواران ﴿**برنمی‌خیزند**﴾ یعنی: در روز قیامت از قبرهایشان به سوی میدان محشر ﴿**مگر مانند برخاستن کسی که شیطان براثر تماس، آشفته سَرَش کرده است**﴾ یعنی: مانند کسی برمی‌خیزند که شیطان بر او چیره شده و او را مجنون کرده است. مفسّران می‌گویند: رباخوار در روز قیامت همچون مجنون برانگیخته می‌شود ـ به‌عنوان مجازاتی برای وی و نفرت‌انگیز کردن وی نزد اهل محشر ـ زیرا حرص و آز و شیفتگی او به جمع‌کردن مال دنیا، او را در دنیا آن‌چنان از جای برکنده و مدهوش و بیخود گردانیده بود که در حرکت خود شبیه دیوانگان گردیده بود. خبط: برخاستن به‌طور ناموزون و بدون برخورداری از تعادل است، همانند برخاستن شخصی که دچار بیماری صرع شده‌باشد و تا می‌خواهد برخیزد، تلوتلو می‌خورد و بر زمین می‌افتد. مَسّ: جنون است. ﴿**این**﴾ حال و فرجام بد رباخواران ﴿**بدان سبب است که آنان گفتند: جز این نیست که دادوستد مانند رباست**﴾ یعنی: آنان خریدوفروش و ربا را یک چیز پنداشتند، به این دلیل که انسان

همان‌طوری که در دادوستد سود می‌برد، در ربا نیز سود می‌برد.

خداوند ﷻ این قیاس فاسدشان را این‌گونه رد می‌کند: ﴿**و حال آن‌که خداوند دادوستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است**﴾ یعنی: فرق میان آنها این است که خداوند ﷻ دادوستد (بیع) را حلال و نوعی از انواع آن را که دادوستد همراه با رباست، حرام گردانیده زیرا دادوستد (بیع) انجام نمی‌گیرد، مگر به روی نیازی و آن معاوضه و مبادله‌ای است عادلانه که زیان آشکاری در آن نیست، امّا ربا صرفاً بهره‌برداری سوء از نیازمندی انسان گرفتار و درمانده است که هیچ عوضی در قبال آن وجود ندارد. ردّ این پندار آنان که بیع مانند رباست با این تعبیر که: خداوند ﷻ بیع را حلال و ربا را حرام گردانیده است؛ برای قطع جدال و بگومگوی آنها و بیان سخنی فیصله‌کن در این رابطه است. بلی! تو تا آنجا که می‌خواهی میان بیع و ربا وجوه مشابهت را جست‌وجو کن، ولی سخن این است که آیا مؤمن هستی یا نه؟ پس اگر مؤمنی، شأن مؤمن آن است که بی‌هیچ جدال و بگومگویی خدای عزّوجلّ را در تمام اوامر و نواهی‌اش اطاعت می‌کند و الاّ اگر پای دلیل و حجّت هم درمیان باشد، بدون شکّ، مفاسد ربا و محاسن بیع و تجارت بر هیچ فرد عاقل و آگاهی پوشیده نیست، پس چگونه می‌گویند که بیع مانند رباست؟

امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «این سخن مشرکان که (بیع مانند رباست) به معنی قیاس ربا به بیع از سوی آنان نیست زیرا مشرکان به مشروعیّت اصل بیعی که خداوند ﷻ آن را در قرآن مشروع گردانیده، اعتراف نداشتند و اگر این سخن آنان از باب قیاس می‌بود؛ باید می‌گفتند: اِنَّمَا الرِّبا مِثْلُ الْبَيْع ✿ همانا ربا مانند بیع است، در حالی‌که گفتند: اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبا ✿ بیع مانند رباست، پس چرا آن مباح و این حرام گردانیده شده؟». ﴿**پس هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید**﴾ که نهی از ربا از آن جمله است ﴿**و**﴾ بنابرآن ﴿**از رباخواری بازایستاد**﴾ امر خدا ﷻ و اندرز وی را اجرا و اطاعت کرد و دربرابر آن رام و فرمانبردار شد، پس ﴿**آنچه**

گذشته، از آنِ اوست ﴾ یعنی: او در رباخواریهای گذشتهٔ دوران جاهلیّت خویش، موردمؤاخذه نیست زیرا سودی که او در گذشته خورده، قبل از نزول حکم تحریم ربا بوده است ﴿ **وکارش به خدا واگذار می‌شود** ﴾ در بخشیدن گناهش و ساقط کردن بار تبعات گذشته از گردنش ﴿ **و هرکه به سودخواری بازگشت** ﴾ یعنی: به معاملهٔ سود. یا: هرکه به‌سوی این سخن بازگشت که خریدوفروش مانند رباست؛ ﴿ **آنان اهل آتشند و جاودانه در آنند** ﴾ مراد از خلود و جاودانه‌ماندن در آتش ــ در بارهٔ مؤمنانی که مرتکب این جنایت می‌شوند ــ ماندگاربودن در دوزخ به‌مدّت دورودرازی است، نه برای همیشه.

ابن‌کثیر می‌گوید: «باب ربا بر بسیاری از دانشمندان از مشکل‌ترین ابواب است، چنان‌که عمر رضی الله عنه فرمود: آیهٔ ربا از آخرین آیات قرآن کریم از نظر زمان نزول بود و رسول خدا ﷺ رحلت کردند و آن را برای ما به‌طور شافی بیان نفرمودند، پس هرآنچه را که شبهه‌ناک است فروگزارید و به‌سوی چیزهایی روی آرید که شبهه‌ناک نیست». در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «ربا هفتاد بخش است و آسانترینِ آن از نظر مجازات، همانند مجازات آن مردی است که با مادر خود هم‌بستر شود». هم‌او در **حدیث‌شریف** دیگری از رسول خدا ﷺ روایت نموده که فرمودند: «یَأْتِيْ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَأْكُلُوْنَ فِيْهِ الرِّبَا. قَالَ: قِيْلَ لَهُ: اَلنَّاسُ كُلُّهُمْ؟ قَالَ مَنْ لَمْ يَأْكُلْهُ مِنْهُمْ نَالَهُ مِنْ غُبَارِهِ ✿ بر مردم زمانی می‌آید که در آن ربا می‌خورند». راوی می‌گوید: از آن حضرت ﷺ سؤال شد که آیا همگی مردم در آن روزگار ربا می‌خورند؟ فرمودند: «هر کس از آنان که ربا نخورد، غباری از آن بدو می‌رسد».

يَمْحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرْبِي ٱلصَّدَقَٰتِۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٢٧٦﴾

﴿خداوند ربا را نابود می‌سازد﴾ یعنی: برکت آن را در دنیا از بین می‌برد، هرچند که بسیار هم باشد. یا کلاً آن را از دست صاحبش بیرون برده و مالش را پاک نابود می‌سازد. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ الرِّبٰا وَاِنْ كَثُرَ، فَاِنَّ عٰاقِبَتَهُ تَصِيْرُ اِلٰى قَلٍّ ✿ ربا هرچند بسیار باشد، لیکن سرانجام آن به کمی و کاستی می‌گراید».

﴿و﴾ خداوند متعال ﴿بر صدقات می‌افزاید﴾ یعنی: در مالی که زکات و صدقات آن داده شده می‌افزاید، و در ثواب آن برکت نهاده آن را مضاعف می‌گرداند و بر پاداش صدقه‌دهنده می‌افزاید، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس پیمانه‌ای از خرما را که از کار پاکیزه به‌دست آورده‌باشد ـ زیرا خداوند ﷻ جز پاکیزه را نمی‌پذیرد ـ صدقه دهد، پس بی‌گمان خداوند ﷻ آن را با دست بلاکیف راست خود پذیرفته سپس آن را برای صاحبش پرورش می‌دهد، همان‌طوری‌که یکی از شما کرّه‌اسب خود را پرورش می‌دهد تا بدانجا که چون کوه بزرگ می‌شود». ﴿و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی‌دارد﴾ یعنی: حق تعالی ناسپاس در دل و گنه‌کار در گفتار و کردار را دوست نمی‌دارد زیرا دوستی خدای عزّوجلّ مخصوص توبه‌کاران و پاکیزگان از آلودگی‌هاست. در این آیهٔ کریمه هشداری سخت و محکم بر کسانی است که ربا می‌خورند و می‌گویند: فرقی میان بیع و ربا نیست، که خداوند ﷻ با کلمهٔ (کفّار) به کفران و ناسپاسی آنها حکم نموده و در واقع اعلام داشته است که سودخواری از افعال اهل کفر است نه از اعمال اهل اسلام.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾

﴿به راستی کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و نماز برپا داشته و زکات داده‌اند، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آنهاست و نه آنان اندوهگین می‌شوند﴾ خداوند متعال نماز و زکات را به یادآوری مخصوص گردانید ــ با آن که تعبیر (کارهای شایسته) شامل نماز و زکات نیز می‌شود ــ به خاطر اهتمام و عنایت به شأن این دو عبادت بزرگ زیرا این دو عمل، بزرگترین دو رکن عبادات عملی اسلام هستند.

این آیهٔ کریمه مقایسه و مقارنه‌ای است میان کفّار و مؤمنان تا فرق میان این دو گروه آشکار شود.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال بندگان مؤمن خویش را به رعایت تقوی فرمان داده و آنان را از آنچه که سبب دوری از رضایش می‌شود نهی می‌کند: **﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خداوند بترسید و بازماندهٔ ربا را﴾** که در نزد دیگران باقی مانده **﴿رها کنید﴾** و واگذارید **﴿اگر واقعاً مؤمنید﴾** پس ایمان شما مستلزم آن است که از اوامر الهی امتثال نموده و از نواهیش اجتناب کنید.

این آیهٔ کریمه اموال ربایی را که هنوز رباخواران آنها را قبض نکرده‌اند، إبطال نموده و گرفتن آنها را حرام نموده است.

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ۖ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَٰلِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾

﴿**و اگر چنین نکردید**﴾ و آنچه را از ربا باقی مانده رها نکرده و از آن پرهیز ننمودید ﴿**پس با خبر باشید به جنگی از جانب خدا و رسولش**﴾ یعنی: در آن صورت، خدا و رسولش به شما اعلام جنگ می‌دهند. بنابراین، بر زمامدار مسلمین است که به رباخواران اعلام جنگ دهد تا آن‌که از ربا دست بردارند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر کس به رباخواری پایدار باشد و از آن دست نکشد، بر امام مسلمین لازم است تا او را به توبه فرا خواند، اگر توبه کرد و دست کشید، چه بهتر، در غیراین صورت، گردنش را بزنند». بنابراین، خوردن ربا و عمل به آن از گناهان کبیره است ﴿**و اگر توبه کردید**﴾ یعنی: از ربا ﴿**پس اصل مالهایتان از آن شماست**﴾ که آن را می‌گیرید ﴿**نه شما ستم می‌کنید**﴾ بر بدهکاران خود با گرفتن سود مازاد بر اصل رأس‌المال ﴿**و نه بر شما ستم می‌شود**﴾ از سوی آنان، با تأخیر و امروز و فرداکردن و کم‌دادن اصل مال. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خطبهٔ حجّة‌الوداع فرمودند: «آگاه باشید! هر ربایی که در جاهلیّت بود، از ذمّهٔ شما برداشته شده است و برای شماست اصل اموالتان، نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌رود».

ابن‌جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** از عکرمه روایت کرده است که گفت: این دو آیهٔ کریمه دربارهٔ قبیلهٔ ثقیف نازل شد و ثقیفیان بعد از نزول آن گفتند: ما را تاب جنگ با خدا و رسولش نیست. پس توبه کردند و فقط اصل اموالشان را از بدهکاران گرفته و از سود آن چشم پوشیدند.

وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۚ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾

﴿**و اگر بدهکار تنگدست بود**﴾ و مالی را نیافت تا بدان وام خویش را بپردازد

﴿پس لازم است مهلت دهید تا﴾ هنگام **﴿گشایش﴾** و توانگری وی. مفادّ این آیهٔ کریمه عام است دربارهٔ تمام کسانی که بدهکارند **﴿و اگر بدانید؛ بخشیدن آن برایتان بهتر است﴾** یعنی: برای شما بهتر است که وام را از آنان که به‌راستی قدرت پرداخت ندارند، کاملاً ساقط نمایید و صرفاً به‌دادن مهلت به آنها اکتفا نکنید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس دوست دارد که خداوند ﷻ او را در سایهٔ عرش خویش جای دهد ـ در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست ـ پس باید بر تنگدست آسان بگیرد، یا اصلاً وام را بر او ببخشد».

کلبی در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: بنی‌عمروبن‌عمیر که اموالي را برای بنی‌مغیره به سود داده بودند، به آنان گفتند: اصل اموالمان را بدهید و ما از شما سودی نمی‌خواهیم، ولی بنی‌مغیره در پاسخ آنان گفتند: ما هم‌اکنون تنگدست هستیم و چیزی برای پرداختن نداریم، پس به ما مهلت دهید تا میوه‌ها به دست آید. امّا بنی‌عمرو تقاضایشان را نپذیرفتند. این بود که خداوند متعال این آیهٔ کریمه را نازل نمود.

وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا تُرۡجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ﴿٢٨١﴾

﴿و از روزی بترسید که در آن به‌سوی خداوند بازگردانده می‌شوید﴾ و آن روز مردن است **﴿سپس به هرکسی جزای هرکاری که کرده است، به تمامی داده می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود﴾** ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «آخرین آیهٔ قرآن که بر رسول خدا ﷺ نازل شد، همین آیهٔ: (وَاتَّقُوْا يَوْمًا تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ إِلَى اللهِ ...) بود و در میان نزول آن و رحلت رسول خدا ﷺ فقط سی‌ویک روز فاصله بود». در این باره روایات دیگری چون نه شب، هفت شب، سه شب یا سه ساعت نیز آمده است. همچنین

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «در امّتهای پیشین تاجری بود که به مردم قرض می‌داد و چون تنگدستی را می‌دید، به خدمتکارانش می‌گفت: از او درگذرید، شاید خدای عزّوجلّ از ما درگذرد. پس خدای عزّوجلّ (به فرشتگان) فرمود: ما از این شخصی که از مردم درمی‌گذشت، به گذشت نمودن سزاوارتریم، پس از وی درگذرید».

خلاصهٔ احکام بیان شده در آیات مبارکهٔ (۲۷۵ ـ ۲۸۱) متضمّن پنج موضوع است:

۱ ـ جواز انواع دادوستد.

۲ ـ تحریم ربا و محکومیّت سخت رباخواران.

۳ ـ مهلت‌دادن به بدهکار تنگدست.

۴ ـ پاداش ایمان و عمل شایسته.

۵ ـ و امر به تقوی.

ربا بر دو نوع است:

۱ ـ ربای نسیه. ۲ ـ ربای افزوده. ربای نسیه یا در وام است، یا در دادوستد. صورت آن در وام این است که مقدار معیّنی از مال برای مدّت محدودی به وام داده شود؛ به این شرط که در صورت تمدید مدّت، براصل مبلغ افزوده شود و این همان نوع ربایی است که در زمان جاهلیّت متعارف بود. این نوع از معاملهٔ ربوی هم‌اکنون نیز در سیستم‌های بانکی رایج است. مثال ربای نسیه در معاملات و دادوستدها: فروختن یک کیلو از گندم به یک کیلو و نیم به این شرط است که مثلاً بعد از دو ماه به فروشنده پرداخت شود و چنان‌که گفتیم، این نوع ربا به اتّفاق حرام است.

امّا ربای افزوده در دادوستدها و معاملات این است که: مال معیّنی با شرط افزودن یکی از دو عوض بر دیگری، در حال نقداً فروخته شود، چون فروش یک کیلو خرما به دو کیلو. که این نوع ربا نیز حرام است. ربای افزوده در وام این است که: مثلاً کسی صد درهم وام به دیگری می‌دهد، به این شرط که سال آینده

دویست درهم از وی بازستاند. که این نیز حرام است. پس با توجّه به این که آیات کریمه به قید ربای نسیه مقیّد گردانیده نشده و به طور مطلق ذکر گردیده‌اند، لذا بر حرمت تمام معاملات ربوی ـ اعم از ربای نسیهٔ رایج در جاهلیّت و انواع ربای مرسوم فعلی ـ دلالت می‌کنند، چنان‌که برتحریم مصالحه میان وام‌دهنده و بدهکار در وام مدّت‌دار بر مقداری کمتر از اصل وام، نیز دلالت می‌کنند، چراکه این هم به معنی ربای جاهلیّت می‌باشد. مثالش این است که کسی از دیگری مبلغ هزار دینار تا مدّتی معیّن طلبکار است، پس با بدهکار به مبلغ پانصد دینار به طور نقد مصالحه می‌کند. گفتنی است که از انواع ربا، فروش وام به وام می‌باشد، که این نیز حرام است.

باید دانست که از نظر جمهور فقها ـ از آن جمله ائمّهٔ مذاهب چهارگانه ـ حرمت ربا به شش نوع معیّنی که در **حدیث‌شریف** ذیل ذکر شده محدود و منحصر نمی‌باشد، بلکه حرمت آن به هرچیزی که علّت ربا در آن موجود باشد، تسرّی می‌یابد. آن **حدیث‌شریف** این است: «طلا در برابر طلاست، نقره در برابر نقره، گندم در برابر گندم، جو در برابر جو، خرما در برابر خرما، نمک در برابر نمک، مِثل در برابر مِثل، برابر با یک‌دیگر، دست به دست، امّا چون این اجناس مختلف شد، معامله کنید هرگونه که خواهید، به شرط این که دادوستد باشد». یعنی: جنس و بها بلافاصله معاوضه و قبض گردد.

از نظر جمهور فقها، چون عقد ربا باطل است، لذا فسخ آن نیز واجب می‌باشد، ولی احناف عقد ربا را فاسد می‌دانند، پس از نظر آنان، ربا ساقط می‌گردد، امّا اصل بیع صحیح است. بنا بر مذهب ابوحنیفه، مالک و شافعی، بدهکاری که مدّعی ورشکستگی مالی است، باید زندانی شود تا ورشکست بودن وی مدلّل و ثابت گردد[1].

---

۱ ـ در مورد علّت تحریم ربا و زیانهای فردی و اجتماعی آن؛ نگاه کنید به تفسیر المنیر، ترجمهٔ فارسی (۳/ ۱۳۴).

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى
فَٱكْتُبُوهُ ۚ وَلْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌۢ بِٱلْعَدْلِ ۚ وَلَا يَأْبَ
كَاتِبٌ أَن يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُ ۚ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ
ٱلَّذِى عَلَيْهِ ٱلْحَقُّ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْـًٔا ۚ فَإِن كَانَ
ٱلَّذِى عَلَيْهِ ٱلْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَن يُمِلَّ
هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُۥ بِٱلْعَدْلِ ۚ وَٱسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ ۖ
فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ
ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَىٰهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ ۚ
وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْ ۚ وَلَا تَسْـَٔمُوٓاْ أَن تَكْتُبُوهُ
صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰٓ أَجَلِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَأَقْوَمُ
لِلشَّهَٰدَةِ وَأَدْنَىٰٓ أَلَّا تَرْتَابُوٓاْ ۖ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً حَاضِرَةً
تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا ۗ وَأَشْهِدُوٓاْ إِذَا
تَبَايَعْتُمْ ۚ وَلَا يُضَآرَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ ۚ وَإِن تَفْعَلُواْ فَإِنَّهُۥ فُسُوقٌۢ

بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۸۲﴾

این آیهٔ کریمه که به آیهٔ «تداین» معروف است، با (۱۷۲) کلمه و (۵۷۹) حرف، بلندترین آیهٔ قرآن کریم می‌باشد.

﴿ای مؤمنان! اگر تا میعادی مقرّر با یک‌دیگر به دین معامله کردید﴾. «عیْن» در نزد اعراب عبارت از مالی است که حاضر باشد و «دین» مالی است که غایب باشد. از قید: (تا میعادی مقرّر)، استدلال شده است به این که: قید نکردن زمان در معاملات مدّت‌دار جایز نیست و مخصوصاً زمان معاملهٔ «سَلَم» باید معیّن باشد. «سَلَم»، یا «سَلَف» فروش نسیه به نقد است و «سَلَف» بر وام نیز اطلاق می‌شود. آری! اگر با یک‌دیگر به وام و قرض معامله کردید، پس باید **﴿آن را بنویسید﴾** یعنی: معاملهٔ دَیْن را با زمان و سررسید آن بنویسید زیرا نوشتن چنین معامله‌ای، به دفع هرنوع نزاع و قطع ریشهٔ هرنوع خلافی میان طرفین معامله، کمک شایانی می‌کند **﴿و باید نویسنده‌ای﴾** صورت معامله را **﴿براساس عدالت میان شما بنویسد﴾** این دستوری است به طرفین عقد معاملهٔ دَین که: باید نویسنده‌ای را انتخاب کنند که در قلب و قلم وی، طرفداری و تمایلی به نفع یکی از جانبین عقد و به زیان دیگری وجود نداشته باشد، بلکه نویسنده باید در بین طرفین معامله جویای حقّ و عدالت باشد **﴿و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن﴾** سند عقد تداین **﴿خودداری کند، همان‌گونه که خداوند او را آموزش داده است﴾** با این فرمودهٔ خود که: نوشته‌اش باید براساس عدالت باشد. یا معنی این است: باید او به همان شیوه‌ای بنویسد که خداوند ﷻ از نویسندگی به او آموخته است، لذا در نوشتن بخالت نکرده و در آن کوتاهی نورزد **﴿و کسی که وام بر عهدهٔ اوست، باید﴾** به نویسنده آنچه را که باید بنویسد **﴿املا کند و نویسنده بنویسد و از خدا که پروردگار اوست پروا کند و چیزی از آن نکاهد﴾** و از آنجا که موضوع گواهی و شهادت، بر این اقرار بدهکار که دین بر ذمّه‌اش ثابت است، بنا می‌گردد لذا حق تعالی وی را به املا و دیکته کردن مطلب و

مضمون مربوطه بر نویسنده و رعایت تقوی در آنچه که به او دیکته می‌کند دستور داد و او را از کاستن از اصل مقدار وام در اقرارش نهی کرد. بعضی گفته‌اند: بلکه نهی از کاستن متوجّه نویسنده است **﴿پس اگر کسی که حق بر ذمّهٔ اوست، سفیه بود﴾** سَفِیْه: کسی است که به‌سبب سفاهت و کم عقلی، نمی‌تواند در مال به‌درستی تصرّف کند **﴿یا﴾** اگر کسی که حق بر ذمّهٔ اوست **﴿ضعیف بود﴾** ضعیف: پیرمرد سالمند و خَرِف، بچّهٔ خردسال، شخص گنگ، یا کسی است که توانایی تعبیر و بیان را به‌طور باید و شاید ندارد **﴿پس ولیّ او باید با عدالت املا نماید﴾** یعنی: از جای افراد ناتوان یاد شده، باید اولیا و اوصیاءشان، یا شخص مترجمی، املا و دیکته کند **﴿و دو شاهد از مردانتان را بر آن گواه بگیرید﴾** یعنی: دو مرد مسلمان را که بر سند دین (بدهکاری) گواهی دهند، فرا خوانید و آنان را گواه بگیرید. بنابراین، شاهدگرفتن بر عقد «مداینه» واجب است. بعضی گفته‌اند: شاهدگرفتن مستحبّ است و در آغاز امر واجب بود، امّا با آیهٔ بعدی: (فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّالَّذِي...)، وجوب آن منسوخ گردید.

﴿پس اگر دو مرد حاضر نبودند، یک مرد را با دو زن گواه بگیرید از آن گواهانی که می‌پسندید﴾ گواهی دادن آنها را، به سبب دیانت و عُدالت ایشان. گفتنی است که یک مرد و دو زن، کمترین حدّ نصاب شهادت در این معامله است. و علّت گرفتن دو شاهد زن این است **﴿که اگر یکی از آنها فراموش کرد، آن دیگری به‌یادش آورد﴾** یعنی: اگر یک زن فراموش کرد، زن دیگر به‌یادش آورد زیرا برخلاف مردان، چنین ضعفی بر زنان عارض می‌شود و چه‌بسا که یک بخش از شهادت را این‌یکی فراموش کند و بخش دیگری را آن یکی، لذا هریک از آن دو، می‌تواند در یادآوری مطلب به رفیق خود کمک کند. فراموشی از شهادت، فراموش‌کردن جزئی از آن و به‌یادآوردن جزء دیگری است **﴿و چون گواهان فرا خوانده شوند﴾** یعنی: چون گواهان برای ادای شهادتی که قبلاً متحمّل آن شده‌اند، فرا خوانده شوند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: چون به منظور دریافت و قبول شهادت،

فراخوانده شوند ﴿**نباید خودداری ورزند**﴾ از ادا، یا قبول شهادت ﴿**و ملول و ناراحت نشوید از این‌که آن را**﴾ یعنی: بدهی را ﴿**چه اندک باشد، چه بسیار تا میعاد آن بنویسید**﴾ زیرا چه‌بسا نظر به بسیاربودن معاملهٔ وامگیری و وامدهی، یا بسیار بودن مقدار آن، از نوشتن آن خسته و دلتنگ شوید، پس نباید از این کار غفلت کنید.

سپس خداوند متعال به این امر تأکید بیشتری نموده و می‌فرماید: ﴿**این نوشتن شما نزد خدا عادلانه‌تر**﴾ و صحیح‌تر و در حفظ و نگه‌داشت مفادّ عقد، مؤثّرتر ﴿**و برای شهادت درست‌تر**﴾ یعنی: بر اقامهٔ شهادت، شما را یاری کننده‌تر و از نظر محکم‌کاری، مفیدتر است ﴿**و برای این‌که دچار شک نشوید**﴾ به احتیاط ﴿**نزدیکتر است**﴾ زیرا نوشتن سند در معاملهٔ مدّت‌دار، هرنوع شکّ و شبهه‌ای را از آن معامله برطرف می‌سازد ﴿**مگر آن‌که دادوستد نقدی باشد**﴾ با حاضربودن هردو عوض، یعنی هم کالا و هم بهای آن ﴿**که آن را میان خود**﴾ دست به‌دست ﴿**دستگردان می‌کنید**﴾ مراد از آن: معاملات پایاپای و دست‌به‌دست است، که ﴿**در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید، و**﴾ امّا ﴿**چون دادوستد کردید، بر آن گواه بگیرید**﴾ یعنی: به‌هرحال، اگر در تجارت و معاملهٔ پایاپای، نوشتن لازم نیست، گرفتن گواه لازم است. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: هرگاه دادوستد کردید ــ هرنوع دادوستدی ــ چه پایاپای باشد و چه مدّت‌دار، برآن گواه بگیرید. خاطرنشان می‌شود که نزد جمهور فقها، امر در اینجا بر ارشاد و استحباب حمل می‌شود نه بر وجوب. نقل است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما چون معاملهٔ نقدی می‌کرد، گواه می‌گرفت و چون به نسیه معامله می‌کرد، آن را می‌نوشت.

﴿**و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان رسانده شود**﴾ یا زیان برساند، با تحریف و تبدیل و زیاد و کم‌کردن در نوشتن یا گواهی. یا معنی این است: نباید طرفین عقد بر نویسنده و گواهان زیان برسانند، به این که آنان را هنگامی برای نوشتن سند یا قبول و ادای شهادت فراخوانند که به کار مهمّی از مهمّات خویش مشغولند، پس نباید در هنگام فراخوانی‌شان بر آنها سخت بگیرند و درصورتی‌که تأخیری از آنها

در این جوابگویی به وجود آید، یا این که از جایی دور به حضور در جلسهٔ شهادت یا کتابت فراخوانده شوند، نباید به آنها رنج و آزاری برسانید ﴿**و اگر چنین کنید**﴾ و به گواهان، یا نویسنده آزار و زیان برسانید، یا گواهان و نویسنده به طرفین معامله زیان برسانند ﴿**پس این**﴾ کار ﴿**از نافرمانی شماست**﴾ یعنی: در این صورت، از طاعت حق به نافرمانی آن روی آورده‌اید ﴿**و از خدا پروا کنید**﴾ در امر و نهی وی ﴿**و خدا**﴾ بدین‌گونه در این آیات و غیرآن از آیات خویش ﴿**به شما آموزش می‌دهد**﴾ آنچه را که به دانستن آن نیاز دارید ﴿**و خدا به هرچیزی داناست**﴾ از جمله به حقایق امور و مصالح و عواقب آنها زیرا علم وی به تمام کائنات محیط است و هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند.

۞ وَإِن كُنتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا۟ كَاتِبًا فَرِهَٰنٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ ٱلَّذِى ٱؤْتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ ۗ وَلَا تَكْتُمُوا۟ ٱلشَّهَٰدَةَ ۚ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۲۸۳﴾

﴿**و اگر در سفر بودید**﴾ و معاملهٔ مدّت‌دار انجام دادید. و هرچند فقط بر سفر تصریح شد، امّا هر عذر دیگری ــ همچون عذر سفر ــ نیز مشمول این حکم است ﴿**و نویسنده‌ای نیافتید، پس باید رهنی بگیرید**﴾ رهْن: عبارت است از وثیقه‌ای که بدهکار (راهن) به طلبکار (مُرتهن) می‌دهد که هرگاه پس از سررسید معیّن، وام خویش را نپردازد، طلبکار بتواند حقّ خویش را از جنس مورد رهن به‌دست آورد. جمهور فقها بر آنند که در رهن، «قبض» یعنی دریافت گروی، یا

به‌اصطلاح «عین مرهونه» شرط و معتبر بوده و «رهن» جز با گرفتن «عین» آن تمام نمی‌شود. امّا امام مالک بر آن است که گرونهادن (ارتهان)، با ایجاب و قبول صحیح می‌شود، هرچند در آن قبض عین هم صورت نگیرد. بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت می‌کنند که فرمود: «رسول خدا ﷺ رحلت نمودند درحالی‌که زره ایشان در نزد یهودیی ـ در برابر مقداری از جو که برای خوراک خانواده‌شان گرفته بودند ـ در گرو بود». پس بنابر این سنّت رسول اکرم ﷺ، گروی در حضر نیز جایز است.

﴿**و اگر برخی از شما برخی‌دیگر را امین دانست**﴾ یعنی: اگر طلبکار، بدهکار را بر حقّ خویش امین دانست و لذا از وی گروی نگرفت، یا مورد وام را ننوشت و وثیقه‌ای ترتیب نداد ﴿**پس آن‌کس که امین شمرده شده**﴾ یعنی: بدهکار ﴿**باید امانت وی را بازپس دهد**﴾ یعنی: وامی راکه بر ذمّهٔ وی است باید به طلبکار بازپس دهد. وام را «امانت» نامید؛ بدان جهت که در آن طلبکار، وامدار را در مالی که به وی داده است و در قبال آن رهنی نگرفته و وثیقه و گواهی نخواسته، امین گردانیده است ﴿**و باید از خداوند که پروردگار اوست، پروا کند**﴾ یعنی: وامدار نباید چیزی از حقّ طلبکار را انکار نماید. شَعْبی در تفسیر آن می‌گوید: «اگر همدیگر را امین دانستید، پس باکی نیست که عقد معاملهٔ مدّت‌دار را ننویسید، یا بر آن گواه نگیرید». بنابراین تفسیر، این آیهٔ کریمه ناسخ وجوب شاهدگرفتن در عقد مدّت‌دار است ﴿**و شهادت را پنهان نکنید**﴾ آن‌گاه که برای ادای شهادت فراخوانده می‌شوید ﴿**و هرکه آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است**﴾ یعنی: او شخص فاجری است که از افتادن در معصیت خدا جلّ جلاله پروایی ندارد زیرا ممکن است با کتمان شهادت وی، حقّ صاحب حق ضایع شود. حق تعالی قلب را مخصوصاً گناهکار نامید؛ زیرا اوّلاً: قلب، محلّ پذیرش شهادت است، ثانیاً: اگر قلب گناه کرد، دیگر اعضا از آن پیروی می‌کنند ﴿**و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست**﴾ و چیزی از امور شما بر او پنهان نیست.

موضوع این دو آیهٔ کریمه: مستند ساختن معاملات مدّت‌دار و وامها به وسیلهٔ نوشتن سند (قولنامه)، گواه گرفتن و گرو نهادن است.

ملاحظه می‌کنیم که معاملات و دادوستدهای مدّت‌دار در این دو آیه، بر سه نوع معرّفی شده اند:

۱ ـ معامله با نوشتن قولنامه و سند و گواه گرفتن.

۲ ـ معامله با سپردن گروی دریافت شده.

۳ ـ معامله بر اساس اعتماد مطلق طرفین عقد به یک‌دیگر.

ابن عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «این آیهٔ کریمه مخصوصاً دربارهٔ معاملات (سَلَم) نازل شده است». یعنی **سبب‌نزول** آیهٔ «سَلَم»، اهالی مدینه بوده اند، پس هر چند که سبب نزول این دو آیهٔ کریمه خاصّ است، ولی موارد و مصادیق آنها عام بوده و همهٔ معاملات مدّت‌دار (نسیه) را در بر می‌گیرد [1].

باید دانست: حکمت در احکامی که خدای عزّوجلّ در این دو آیهٔ کریمه بدانها امر فرموده؛ حفظ روابط دوستی در میان مردم و جلوگیری از بروز کشمکش‌هایی است که در میان آنان بر محور مسائل مالی بروز می‌نماید و به قطع روابط میان آنها می‌انجامد.

لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۗ وَإِن تُبْدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ ٱللَّهُ ۖ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٤﴾

---

۱ ـ تفصیل احکام این دو آیهٔ کریمه را که به‌قول ابن‌خویز منداد (از علمای مالکی) متضمّن سی حکم است، در کتب فقه بجویید.

﴿**آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ خداست و اگر آنچه در دلهای خود دارید**﴾ از شرّ و بدی و تصمیم بر آن ﴿**آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را بـر آن محاسبه می‌کند، آن‌گاه هرکه را بخواهد می‌آمرزد و هرکه را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بر هرچیزی تواناست**﴾ یعنی: خداوند ﷻ بندگان را محاسبه می‌کند؛ هم بر آنچه که آشکار سازند و هم بر آنچه که در ضمیر و اندرونشان ـ از اموری کـه بـر آنـها حساب و بازپرسی مترتّب می‌شود ـ پنهان دارند؛ همچون کتمان شهادت، شکّ، نفاق، تکذیب در دین و مانند آن. امّا چنانچه بنده در دل با خود بگوید که: فلان و فلان گناه را انجام می‌دهم، ولی در عمل مرتکب آنـها نشـود، پس او بـخشوده است، به‌دلیل این **حدیث‌شریف**: «اِنَّ اللهَ غَفَرَ لِهٰذِهِ الْاُمَّةِ مٰا حَدَّثَتْ بِهِ اَنْفُسَهٰا مٰالَمْ تَتَكَلَّمْ اَوْتَعْمَلْ بِهِ ✿ همانا خداوند ﷻ برای این امّت آنچه راکه در درون خود حـدیث کنند، آمرزیده است تا آن‌گاه که به آن سخن نگـویند یـا بـدان عـمل نکـنند».

ابن‌عبّاس می‌گوید: «چون این آیهٔ کریمه نازل شد، مسلمانان سخت بی‌قرار شدند زیرا وسوسه‌ای که در نهاد انسان خطور می‌کند، از توان و اختیارش خارج است، از این رو، کار محاسبه به سخن و عمل وابسته شد نه بـه حـدیث نـفس و قـصد درونی».

در روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: چون این آیهٔ کریمه بر رسول خدا ﷺ نازل شد؛ این معنی بر اصحابشان سنگین آمد، پس به محضر آن حضرت ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! پیش از این به اعمالی مکلّف شده بودیم که تاب و توان آنها را داشتیم؛ مانند نماز، روزه، جهاد، صدقه و ... امّا اکنون که خدای عزّوجلّ این آیهٔ کریمه را نازل فرموده، ما تاب و توان آن را نداریم! رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «آیا می‌خواهید همان سخنی را بگویید که اهل کتاب قبل از شما گفتند: سَمِعْنٰا وَ عَصَيْنٰا ✿ شنیدیم و نافرمانی کردیم! نه چنین نکنید، بلکه شما باید بگویید: سَمِعْنٰا وَاَطَعْنٰا غُفْرٰانَكَ رَبَّنٰا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ». پس چون مسلمانان ایـن را گـفتند ... خـداونـد متعال با نزول آیهٔ: (لاٰيُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا اِلاّٰ وُسْعَهٰا..) حکم این آیهٔ کریمه را منسوخ

گردانید.

هرچند که ظاهر این روایت بر منسوخ بودن این آیه به آیهٔ ما بعدش: (لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا ...) دلالت می‌کند ــ همان‌گونه که برخی از مفسّران صحابه و تابعین از آن چنین فهمیده‌اند ــ لیکن قول راجح آن است که این آیهٔ کریمه منسوخ نیست و مراد از این سخن ابوهریره رضی الله عنه که: «خداوند آن را منسوخ ساخت» نیز این است که حق تعالی آنچه را که مایهٔ نگرانی اصحاب بود، از خاطرشان دور ساخت، پس آیهٔ: (لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ ...) ناسخ آن نه، بلکه واضح کنندهٔ مفاد آن می‌باشد. حدیث یادشده نیز این معنی را روشن می‌سازد. همچنین **حدیث‌شریف** زیر که ابن‌کثیر آن را از بخاری و مسلم نقل نموده است: «قَالَ اللّٰهُ: اِذَا هَمَّ عَبْدِيْ بِسَيِّئَةٍ فَلَا تَكْتُبُوْهَا عَلَيْهِ، فَاِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوْهَا سَيِّئَةً، وَاِذَا هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا فَاكْتُبُوْهَا حَسَنَةً، فَاِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوْهَا عَشْرًا ــ وَفِيْ رِوَايَةٍ ــ كَتَبَهَا اللّٰهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ اِلٰى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ اِلٰى اَضْعَافٍ كَثِيْرَةٍ» رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: خدای عزّوجلّ فرمود؛ چون بندهٔ من قصد گناهی نمود، آن را به زیان وی ننویسید، ولی اگر قصد خود را عملی کرد، بر او یک گناه بنویسید و چون به کار نیکی قصد نمود، امّا آن را عملی نکرد، برای وی یک ثواب بنویسید و اگر آن را عملی کرد، برای وی ده ثواب بنویسید ــ در روایت دیگری آمده است ــ خداوند آن کار نیک را در نزد خود، از ده نیکی تا هفتصد برابر و تا مراتب بسیار بیشتری، می‌نویسد».

خلاصه این که: خدای سبحان هرچند محاسبه و بازپرسی می‌کند، لیکن کسی را جز در آنچه که در حوزهٔ توان اوست عذاب نمی‌کند و وسوسه‌های درونی از توان انسان خارج است.

ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَـٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن

رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾

چون خدای سبحان در سورهٔ مبارکهٔ «بقره» احکام بسیاری را بیان کرد، در پایان آن، عظمت مقام سبحانیّت خود را با آیهٔ: (لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...) تبیین نموده و پس از آن، تصدیق پیامبر خود ﷺ و تصدیق مؤمنان را به تمام این احکام و اعتقادات مطرح می‌کند و می‌فرماید: ﴿**پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است**﴾ یعنی: پیامبر خدا ﷺ به تمام احکام و اعتقاداتی که در این سوره ذکر شد، تصدیق و باور نموده است، همچنین ﴿**مؤمنان همگی، به خدا و فرشتگان ایمان آورده‌اند**﴾ یعنی: ایمان آورده اند که فرشتگان وجود دارند و بندگان مکرّم الهی و واسطهٔ میان او و انبیایش در فروآوردن پیامهایش می‌باشند ﴿**و**﴾ ایمان آورده‌اند ﴿**به کتابهای وی**﴾ زیرا این کتابها دربرگیرندهٔ برنامه‌ها و قوانینی هستند که بندگان به‌وسیلهٔ آنها خدای عزّوجلّ را بندگی می‌کنند ﴿**و**﴾ ایمان آورده‌اند ﴿**به پیامبرانش**﴾ زیرا ایشان مبلّغان پیامهای الهی برای بندگانش هستند. و مؤمنان می‌گویند: ﴿**میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم**﴾ در این که فرستادهٔ الله ﷻ و مبلّغ شریعت اویند و برخی را بر برخی دیگر در این امر برتری نمی‌دهیم، پس چنان نیست که به برخی از پیامبران ایمان داشته و منکر رسالت برخی دیگر از آنان گردیم ﴿**و می‌گویند**﴾ یعنی: پیامبر و مؤمنان که ﴿**شنیدیم و اطاعت کردیم**﴾ یعنی: پروردگارا! با شنوایی‌هایمان پیامهای تو را دریافته و با ادراکمان آنها را فهمیده و به آنچه که در آنهاست گردن نهادیم و دعوت تو را اجابت گفتیم، پس ﴿**پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم**﴾ یعنی: آمرزشت را بر ما فروریزان! ﴿**و بازگشت به‌سوی توست**﴾ با حشر و نشر در روز قیامت.

لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا
ٱكْتَسَبَتْ ۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَآ إِن نَّسِينَآ أَوْ أَخْطَأْنَا ۚ رَبَّنَا وَلَا
تَحْمِلْ عَلَيْنَآ إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِنَا ۚ رَبَّنَا
وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦ ۖ وَٱعْفُ عَنَّا وَٱغْفِرْ لَنَا وَ
ٱرْحَمْنَآ ۚ أَنتَ مَوْلَىٰنَا فَٱنصُرْنَا عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿٢٨٦﴾

﴿**خداوند هیچ‌کس را جز به‌اندازهٔ توانایی‌اش مکلّف نمی‌سازد**﴾ تکلیف: امر نمودن به چیزی است که در آن مشقّت و سختی وجود دارد. وُسع: طاقت و توان است ﴿**هر کس هرچه نیکی کند، به سود او**﴾ است و پاداش آن مربوط به خود وی است ﴿**و هرچه بدی کند، به زیان اوست**﴾ و باید پیامدهای آن را خودش مُتحمّل شود زیرا مسئولیّت، فردی است. و نیز مؤمنان می‌گویند: ﴿**پروردگارا! اگر فراموش کردیم، یا به خطا رفتیم، بر ما مگیر**﴾. در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون مؤمنان این دعا را خواندند، حق تعالی فرمود: به‌تحقیق که اجابت کردم. پس گناه خطا و فراموشی را از آنان برداشت».

علما اتّفاق نظر دارند بر این‌که: گناه در حال خطا و فراموشی از ذمّهٔ مؤمن بر داشته است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خداوند ﷻ از امّت من در سه چیز درگذشته است: از خطا و فراموشی و این‌که [در سخن یا عمل] مجبور به انجام کار حرامی گردند». ﴿**پروردگارا! بار گرانی بردوش ما مگذار، همچنان که بر پیشینیان ما گذاشتی**﴾ اِصْر: تکلیف سنگین و کار دشوار و سخت است. آیهٔ کریمه به اصحاب ﷺ تعلیم می‌دهد که از خدای سبحان بخواهند تا از تکالیف سنگینی که

بر دوش امّتهای قبلی نهاده، بر دوش آنها نگذارد هرچند تاب و توان آن را هم داشته باشند، چنان‌که بر بنی‌اسرائیل سخت گرفت و تکالیفی چون قتل نفس در توبه، قطع موضع نجاست در پاک‌ساختن جامه را بر آنان وضع کرد.

﴿**پروردگارا! آنچه تاب‌وتوان آن را نداریم، بر دوش ما مگذار**﴾ مراد از آن: تکالیف شاقّه‌ای است که انسان به‌آسانی تاب و تحمّل آنها را ندارد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةْ ✿ به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام». پروردگارا! ﴿**و از ما درگذر**﴾ در آنچه که میان ما و توست ـ از تقصیرات و لغزشهای ما ـ که تو به آنها داناتری ﴿**و بر ما بیامرز**﴾ آنچه را که در میان ما و بندگان توست، پس بدیها و اعمال زشتمان را برآنان آشکار نگردان. یعنی بر گناهانمان قلم عفو بکش و آنها را بپوشان ﴿**و بر ما رحمت آور**﴾ یعنی: بر ما ـ با رحمتی از جانب خویش ـ در آیندهٔ کار ما نیز تفضّل نما پس به توفیق خویش ما را دریاب و ما را دیگر در گناه در نیفکن ﴿**تو مولای مایی**﴾ یعنی: تو حامی و مددکار و سرور و سالار مایی و ما غلامان و چاکران تو هستیم ﴿**پس ما را برگروه کافران پیروز گردان**﴾ زیرا از حقّ مولی است که غلامان و بندگانش را نصرت دهد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدای متعال به دنبال هر دعایی از این دعاها فرمود: به‌تحقیق که اجابت کردم».

آری! حق تعالی امّت محمّد ﷺ را به چیزی از خطا یا فراموشکاری مؤاخذه نمی‌کند، تکالیف سنگینی را که بر دوش امّتهای قبلی نهاده بود بر دوش آنان ننهاده، احکامی که تاب و تحمّل آن را ندارند بر آنها وضع نکرده، از آنان درگذشته، آنان را آمرزیده و مشمول رحمت بی‌کران خویش گردانیده و بر خدانشناسان پیروزشان ساخته است ـ که ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنه راجع به فضیلت این سه آیهٔ آخر سورهٔ بقره آمده است: رسول خدا ﷺ چون آخر سورهٔ بقره و آیة‌الکرسی را

می‌خواندند، می‌خندیدند و سپس می‌فرمودند: «أُعْطِيتُهُمَا مِنْ كَنْزِ الرَّحْمٰنِ تَحْتَ الْعَرْشِ ❁ این‌دو را از گنجی که در زیر عرش رحمان است، داده شده‌ام».

همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است: «مَنْ قَرَأَ بِالآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُوْرَةِ الْبَقَرَةِ فِيْ لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ ❁ هر کس دو آیهٔ آخر سورهٔ بقره را در شبی بخواند، این دو آیهٔ کریمه او را بسنده است». یعنی: دافع هر شرّ و بلایی از اوست. احادیث وارده در فضل این دو آیهٔ کریمه بسیارند. ابن‌جریر می‌گوید: «چون آیهٔ (آمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا أُنْـزِلَ...) بر رسول خدا ﷺ نازل شد، جبرئیل ﷺ به رسول خدا ﷺ گفت: همانا خدای عزّوجلّ تو و امّتت را به نیکوترین وجه ستوده است، لذا از او بخواه که خواسته‌ات اجابت می‌شود. پس رسول خدا ﷺ چنین درخواست نمودند: (لا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا...) تا به آخر آیه».

خلاصهٔ احکام سه آیهٔ فوق این است:

۱ ـ ایمان تجزیه‌پذیر نیست و مؤمن باید به تمام آنچه که خدای عزّوجلّ وحی و ابلاغ نموده و به برحق‌بودن تمام رسالتهای آسمانی ایمان داشته باشد.

۲ ـ ایمان مستلزم اطاعت است.

۳ ـ اسلام دین سهولت و آسانی است و پیروان خویش را در حدّ توان آنها مکلّف گردانیده، نه بیش از آن.

۴ ـ مسئولیّت، فردی است و هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.

۵ ـ گناه و مؤاخذه، از دو حالت خطا و فراموشی، برداشته شده است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِیمِ

سورهٔ آل عمران

مدنی است و دارای دوصد آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «آل عمران» نامیده شد که داستان خانوادهٔ عمران پدر مریم و شرح رخداد تولّد عیسی ؑ در آن بیان شده است. سورهٔ بقره و آل عمران مشترکاً به نام «زهراوین» نیز نامیده می‌شوند زیرا این دو سوره، بسان دو نور روشنگر؛ خوانندهٔ خویش را با فروغ هدایتبخش خویش، به‌سوی حقّ و حقیقت رهنمون می‌گردند. یا بدان جهت که خوانندهٔ این دو سوره، در روز قیامت از نوری تمام برخوردار می‌شود. یا به سبب آن‌که هر دو سوره، متضمّن اسم اعظم خداوند ﷻ هستند.

این سوره اجماعاً مدنی است.

ابن‌ابی حاتم، ابن جریر طبری، ابن‌اسحاق و ابن‌منذر در بیان **سبب‌نزول** آغاز این سوره تا آیهٔ هشتاد و سوم آن گفته‌اند: این آیات دربارهٔ وفد (هیأت نمایندگی) نصارای نجران نازل شد که در سال نهم هجری همراه با شصت سوار به مدینه

آمدند و چهارده تن از اشراف آنان، از جمله رئیس، وزیر و اسقف‌هایشان نیز در میانشان بودند. آنها با رسول خدا ﷺ دربارهٔ عیسی علیه السلام و عقاید نصرانی خویش مناظره کردند، همان بود که این آیات نازل‌شد و سیمای حقّ و حقیقت را از میان پندارهای باطلشان، نمایان گردانید.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره و سورهٔ بقره ـ به‌طور مشترک ـ احادیثی روایت شده است که بخشی از آنها در آغاز سورهٔ «بقره» نقل شد، از آن جمله این **حدیث‌شریف** به روایت مسلم از نواس‌بن‌سمعان رضی الله عنه است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، درحالی‌که سوره‌های بقره و آل‌عمران، پیشاپیش آنها قرار دارند».

الٓمٓ ﴿١﴾

﴿**الف. لاَم. میٓم**﴾ خدای عزّوجلّ به مراد خویش از آوردن این حروف در آغاز سوره‌ها، داناتر است. سخن پیرامون حروف مقطّعه، در آغاز سورهٔ «بقره» نیز گذشت.

ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْحَىُّ ٱلْقَيُّومُ ﴿٢﴾

﴿**الله؛ جز او معبودی نیست، حیّ قیّوم است**﴾ تفسیر «حیّ» و «قیّوم»، در سورهٔ [بقره/آیهٔ ۲۵۵] گذشت. همچنین در آنجا گفتیم که این آیهٔ کریمه و آیة الکرسی حامل اسم اعظم خداوند جلّ جلاله می‌باشند.

نَزَّلَ عَلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ بِٱلْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ

ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ ﴿٣﴾

ای محمّد ﷺ! خداوند ﷻ ﴿این کتاب را﴾ یعنی: قرآن را ﴿به حق﴾ یعنی: به‌راستی و به حجّت غالب ﴿بر تو نازل کرد، درحالی‌که مصدّق است﴾ یعنی: موافق است با ﴿آنچه که پیش از آن می‌باشد﴾ از کتب آسمانی ﴿و تورات و انجیل را فرود آورد﴾ بر موسی و عیسی علیهماالسّلام. تورات: کلمهٔ عبری به معنی شریعت است و مشتمل بر پنج سِفْر می‌باشد که عبارت‌اند از: سفر تکوین، سفر خروج، سفر لاویین، سفر عدد و سفر تشنیهٔ اشتراع. و به آن «عهد قدیم» نیز می‌گویند. انجیل: کلمهٔ یونانی است که به معنی «تعلیم جدید»، یا «بشارت» است و آن را «عهد جدید» نیز می‌نامند و مشتمل بر سیرت مسیح ﷷ و برخی از تعالیم وی می‌باشد.

مِن قَبۡلُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ ٱلۡفُرۡقَانَۗ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٍ ﴿٤﴾

﴿پیش از آن﴾ یعنی: حق تعالی تورات و انجیل را پیش از نازل کردن قرآن فرود آورد ﴿برای هدایت مردم﴾ یعنی: برای هدایت تمام بشریّت در زمان رسالت خود آن پیامبران ﷺ. یادآور می‌شویم که امّت ما نیز به پیروی از آن بخش از شرایعِ آسمانی سابق که منسوخ نگردیده است، مکلّف هستند به‌شرط آن‌که در قرآن یا سنّت صحیح، از آن امور بر وجه تأیید و اثبات آنها ذکری رفته باشد ﴿و فرقان را نازل کرد﴾ فرقان: قرآن کریم است. یعنی کتابی که در مورد حقیقت امر عیسی ﷷ و غیر آن از امور، جداکنندهٔ حق از باطل می‌باشد ﴿کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، بی‌تردید عذابی سخت در پیش دارند و خداوند غالب﴾ و ﴿صاحب انتقام﴾ سخت و بزرگی ﴿است﴾ برای آنان که آیات او را تکذیب و پیامبرانش را

انکار می‌کنند. نِقْمَت: مجازات است. مردم مـی‌گویند: «فـلانی از فـلانی انـتقام گرفت»؛ آن‌گاه که به‌سبب جرم سابقش، او را به کیفر برساند.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ﴿٥﴾

﴿**هرآینه هیچ چیز بر خدا پوشیده نمی‌ماند، نه در زمین و نه در آسمان**﴾ و از جملهٔ آنچه که بر وی پوشیده نمی‌ماند، ایمان مؤمنان و کفر کـافران است. آسـمان و زمین را مخصوصاً یاد کرد زیرا حسّ بشری از محدودهٔ آنها به عوالم دیگر فراتـر نمی‌رود.

هُوَ ٱلَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي ٱلْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَآءُ ۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٦﴾

﴿**اوست کسی که شما را آن‌گونه که می‌خواهد در رَحِمها صورتگری می‌کند**﴾ از پسر و دختر، زیبا و زشت، سیاه و سفید، بلند و کوتاه، و نیز شکل‌دادن به اعضا؛ اعمّ از چشم و گوش و بینی و غیر آن از اندامها و همین گونه، آفرینش طبایع، اخلاقیّات، حامل‌های وراثتی و غیره ﴿**هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست**﴾ که در مُلکش غالب و در آفرینش و صُنعش، صاحب حکمت است.

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ مِنْهُ ءَايَٰتٌ مُّحْكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلْكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٌ ۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ

مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۗ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴿٧﴾

﴿**اوست کسی که کتاب**﴾ قرآن ﴿**را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات مُحکم است**﴾ مُحکم: آیه‌ای است که به‌سبب وضوح و روشنی‌اش احتمال بیش از یک وجه تفسیری را ندارد، لذا صرف توجّه به آن، مفید فهم معنی مورد نظر از آن می‌باشد، پس در آن امکان تغییر و تحریف از معنی و وجه حقیقی آن وجود ندارد ﴿**آنها امّ‌الکتاب اند**﴾ یعنی: آیات مُحکم، اصل و اساس قرآنند که مبنا و تکیه‌گاه آن قرار می‌گیرند پس هرآنچه که به‌ظاهر با آیات محکم مخالف باشد، به سوی آنها برگردانده می‌شود تا وجه و معنی حقیقی آن دانسته شود. ابن‌کثیر می‌گوید: «آیات مُحکم؛ حجّت پروردگار، پناهگاه بندگان و دفع‌کنندهٔ دشمنانند که هرگز از آن معانی‌ای که برای آنها وضع شده‌اند، قابل تحریف و تغییر نمی‌باشند». ﴿**و بخش دیگر متشابهات است**﴾ مُتشابه: آیه‌ای است که امکان دگرگون ساختن و تحریف و تأویل در معنی آن وجود دارد و این تشابُه، یا از خفا و عدم واضح بودن معنی مراد، یا وجود احتمالات متعدّد در آن و یا تردّد در میان چند وجه تفسیری ناشی می‌شود، همچون حروف مقطّعهٔ اوایل برخی از سوره‌ها. قُرطبی می‌گوید: «متشابه چیزی است که خداوند ﷻ علم آن را به خودش منحصر گردانیده و کسی از مخلوقاتش را بر آن آگاه نساخته است، همچون وقت برپایی قیامت و مانند آن از امور غیب».

علّت وجود آیات متشابه در قرآن کریم ـ با علم به این که قرآن به عنوان هدایتگر مردم نازل شده ـ همانا متمایز ساختن مؤمنان راستین از افراد سست ایمان

و روشن ساختن فضیلت راسخان در علم، یعنی کسانی‌است که در آیات الهی اندیشه، تدقیق و پژوهش می‌کنند، و از کژروی در قرآن می‌پرهیزند.

﴿اما آنان‌که در دلهایشان زَیغ است﴾ زَیْغ: میل و انحراف از حقّ است. آری! آنان ﴿برای فتنه‌جویی﴾ یعنی: فتنه‌انگیزی و گمراه کردن مردم در دینشان و پوشانیدن حقیقت بر آنان ﴿و در طلب تأویل آن﴾ یعنی: طلب تأویل آیات متشابه بر وجهی که دلخواهشان و موافق با مذاهب فاسدشان است ﴿از متشابه آن پیروی می‌کنند﴾ یعنی: به متشابهات قرآن چنگ می‌زنند و به‌وسیلهٔ آنها در مؤمنان شکّ و تردید بر انگیخته و آن متشابهات را در بدعتی که برآن قراردارند، دلیل و تکیه‌گاه خویش می‌گردانند ﴿حال آن‌که تأویل آن﴾ آیات متشابه ﴿را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند﴾ یعنی: راسخان و ریشه‌داران در علم نیز، تأویل متشابهات را می‌دانند، در حالی‌که: ﴿می‌گویند: به آن ایمان آوردیم﴾ یعنی: به همهٔ قرآن ـ اعم از مُحکم و متشابه آن ـ ایمان آوردیم ﴿همه از جانب پروردگار ما است﴾ یعنی: از آنجا که همهٔ قرآن از بارگاه پروردگار متعال است، پس اختلافی در آن نیست بنابراین، ما به همهٔ آن ایمان داشته، متشابه آن را که احتمالات متعدّدی دارد، به‌سوی مُحکم آن که احتمالی جز حق را ندارد، برمی‌گردانیم و ارجاع می‌دهیم و بدین‌وسیله است که معنی مراد از متشابه نیز بر ما روشن می‌شود.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «من از کسانی هستم که تأویل متشابهات را می‌دانند».

سخن ابن عبّاس رضی الله عنه عین حقیقت است زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در حقّ وی چنین دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّيْنِ وَعَلِّمْهُ التَّأْوِيْل ✿ خدایا! او را در دین فقیه و داناکن و تأویل را به او بیاموز».

به قولی‌دیگر، معنای: (وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيْلَهُ اِلاَّاللّٰهُ وَ الرّاسِخُوْنَ فِي‌الْعِلمِ يَقُوْلُونَ...) این است: تأویل متشابه را جز خدا جلّ جلاله هیچ کس دیگر، حتّی راسخان و ثابت‌قدمان در علم هم نمی‌دانند. بنابراین قول، در قرائت، بر کلمهٔ «الله» وقف می‌شود و در این صورت، عبارت: (وَالرّاسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ...) جملهٔ مستأنفهٔ مستقلّی است که معنی آن

چنین می‌شود: «راسخان در علم می‌گویند: ایمان آوردیم به این که متشابه از بارگاه خداوند ﷻ است و ما معنی و تأویل آن را نمی‌دانیم». بر اساس این قول؛ مراد از متشابه: مسائلی چون وقت برپایی قیامت، ماهیّت روح و مانند آن از اموری است که بشر آنها را نمی‌داند ﴿و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد﴾.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ از راسخان در علم مورد سؤال قرار گرفتند، در پاسخ فرمودند: «مَنْ بَرَّتْ يَمِيْنَهُ، وَصَدَقَ لِسَانُهُ وَاسْتَقَامَ قَلْبُهُ وَ مَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرْجَهُ، فَذٰلِكَ مِنَ الرَّاسِخِيْنَ فِي الْعِلْمِ ❁ کسی که به راستی و درستی سوگند خورد، زبان او راست گوید، قلب او مستقیم باشد و کسی که عفّت را در شکم و فرج خود نگاه دارد، او از راسخان در علم است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ این آیهٔ کریمه را تلاوت نمودند، آن‌گاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می‌کنند، آنان همان کسانی هستند که در این آیهٔ کریمه مورد نظر خداوند ﷻ می‌باشند [یعنی فتنه‌گرند] پس از آنان حذر کنید». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت امام احمد از ابوامامه رضی الله عنه آمده است که رسول‌خدا ﷺ در تفسیر: (فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ) فرمودند: «هُمُ الْخَوَارِجُ ❁ آن [منحرفان کج رو] خوارج اند». ابن‌کثیر می‌گوید: «این حدیث، اگر هم حدیث موقوف ــ یعنی سخن صحابی باشد ــ معنی آن صحیح است زیرا اوّلین بدعتی که در اسلام پدید آمد، فتنهٔ خوارج بود».

حق تعالی در آیهٔ دیگری قرآن را تماماً محکم معرّفی نموده است: (كِتَابٌ اُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ❁ این کتابی است که آیات آن تماماً محکم گردانیده شده است» [هود/۱]. مراد از آن این است که قرآن کلامی است بر حق، دارای الفاظی فصیح و معانی‌ای صحیح که در آن هیچ عیب و نقصی وجود ندارد. در آیهٔ دیگری تمام قرآن متشابه معرّفی شده: (اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيْثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا ❁ خداوند بهترین کلام را نازل فرمود که تماماً متشابه است» [زمر/۲۳]، به این معنی که برخی از آیات قرآن با برخی دیگر در زیبایی، راستی، هدایت‌گری و سالم‌بودن از تناقض،

متشابه و همانند است، لذا معنی این دو آیهٔ کریمه با آیهٔ مورد بحث ما در اینجا در تضاد نیست و میان آیات هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد.
این آیهٔ کریمه دربارهٔ نصارای نجران نازل شد که می‌گفتند: «خداوند وقتی از خودش در قرآن سخن می‌گوید، صیغهٔ جمع: «نَحْنُ ✿ ما»، و «اِنَّا ✿ ما» را به کار می‌برد، و این ضمایر برای جمع‌اند، لذا خداوند سوم سه خداست». پاک و برتراست خدای سبحان از آنچه می‌گویند. پس خدای متعال آنان را به برگردانیدن این موارد به‌سوی آیات مُحکم خویش دستور داد، چون آیهٔ: (قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَدٌ ✿ بگو: الله یگانه است)، و آیهٔ: (اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهٌ واحِدٌ ✿ جز این نیست که خداوند یگانه است).

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ ٱلْوَهَّابُ ﴿٨﴾

سپس خداوند متعال از راسخان در علم چنین خبر می‌دهد: آنان چون پیروان متشابه و کژروان از راه راست را می‌بینند، چنین دعا می‌کنند: **﴿پروردگارا! پس از آن‌که ما را هدایت کردی﴾** به‌سوی حق **﴿دلهایمان را دستخوش انحراف نگردان﴾** یعنی: دلهایمان را با پیروی‌نمودن از متشابهات منحرف نگردان، چنان‌که دلهای کسانی که از متشابهات پیروی می‌کنند، منحرف گردیده است. در **حدیث‌شریف** به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول خدا ﷺ این دعا را بسیار می‌خواندند: «یا مُقَلِّبَ الْقُلُوْبِ ثَبِّتْ قَلْبِيْ عَلٰى دِيْنِك ✿ ای گردانندهٔ دلها! دلم را بر دینت پایدار بدار». **﴿و رحمتی﴾** بزرگ و وسیع فقط **﴿از جانب خود بر ما ارزانی دار، هرآینه تو خود بخشنده‌ای﴾** و برای هرکس که خواهی، بخششی فراوان عنایت می‌کنی. در **حدیث‌شریف** به روایت سعیدبن مسیّب رحمه‌الله از عایشه رضی‌الله عنها آمده

است که رسول خدا ﷺ چون شبانگاه از خواب بیدار می‌شدند؛ این دعا را می‌خواندند: «لااِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اَسْتَغْفِرُكَ لِذَنْبِيْ، وَاَسْأَلُكَ رَحْمَتَكَ، اَللّٰهُمَّ زِدْنِيْ عِلْماً وَلاتُزِغْ قَلْبِيْ بَعْدَ اِذْهَدَيْتَنِيْ، وَهَبْ لِيْ مِن لَّدُنْكَ رَحْمَةً، اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهّابُ»[1].

رَبَّنَآ إِنَّكَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ ﴿٩﴾

همچنان راسخان در علم چنین دعا می‌کنند: ﴿پروردگارا! تو گردآورندهٔ مردمانی﴾ یعنی: برانگیزاننده و زنده‌کننده و گردهم آورندهٔ آنانی ﴿در روزی﴾ یعنی: برای حساب روزی ﴿که هیچ شکّی در آن نیست﴾ که همانا روز قیامت است و در وقوع آن و وقوع حساب و جزا در آن، هیچ شکّی نیست ﴿قطعاً خداوند در وعده خلاف نمی‌کند﴾ یعنی: ای معبود برحقّ من! وفا به عهد لایق شأن توست و در این امر شکّی نیست. این دعا خود می‌رساند که همّ و غمّ راسخان در علم، کار آخرت و فکر و سودای آن است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمْ وَقُودُ ٱلنَّارِ ﴿١٠﴾

﴿در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، اموال و فرزندانشان چیزی از عذاب الهی را از

---

۱ ــ ترجمه: خدایا! جز تو معبودی نیست، پاکی توراست، از تو برای گناهانم آمرزش می‌خواهم و از تو رحمتت را می‌طلبم، خدایا! برعلم من بیفزای، قلبم را منحرف نگردان و به من از جانب خودت رحمتی ببخش، همانا تو بسیار بخشنده‌ای.

آنان دفع نمی‌کند ﴾ یعنی: اموال و فرزندانشان نمی‌توانند در نزد خداوند ﷻ سودی به آنان رسانده و آنان را از عذاب الهی نجات دهند ﴿**و آنان خود، هیزم جهنّم‌اند**﴾ یعنی: آتش‌انگیز جهنّم‌اند که جهنّم با سوختن آنها شعله‌ور می‌شود.

كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿١١﴾

﴿**همانند شیوهٔ آل فرعون**﴾ یعنی: شیوه و عادت آنان همچون عادت و شیوهٔ فرعونیان و چگونگی رفتار آنان با موسی؈ است، و چنان‌که اموال و اولاد فرعونیان نتوانست برای آنان کاری بکند، همچنین اموال و فرزندان اینان نیز نمی‌توانند برایشان کاری از پیش ببرند ﴿**و**﴾ نیز شیوه و عادت آنان همچون عادت ﴿**کسانی**﴾ است ﴿**که پیش از آنان**﴾ یعنی پیش از فرعونیان ﴿**بودند**﴾ از امّتهای کافر و خدانشناس ﴿**که آیات ما را دروغ شمردند، پس خداوند آنان را گرفت**﴾ یعنی: با جزاهای مهلک مجازاتشان کرد ﴿**به گناهانشان**﴾ که از جملهٔ این گناهان، یکی هم دروغ‌انگاشتن آیات الهی بود ﴿**و خدا سخت کیفر است**﴾.

قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿١٢﴾

﴿**به کسانی که کفر ورزیده‌اند بگو**﴾ مراد از آنان یهود، و به قولی: مشرکان مکّه اند. آری! به آنان بگو: ﴿**به‌زودی مغلوب خواهید شد**﴾ در دنیا ﴿**و**﴾ سپس در آخرت ﴿**در دوزخ محشور می‌شوید و چه بدجایگاهی است**﴾ دوزخ. سپاس بر خدای

عزّوجلّ که این تهدید خویش را با کشتن بنی‌قریظه، جلای‌وطن کردن بنی‌نضیر، فتح خیبر، تحمیل جزیه بر سایر یهود و پیروزکردن مسلمانان در بدر، عملی گردانید.

قَدْ كَانَ لَكُمْ ءَايَةٌ فِي فِئَتَيْنِ ٱلْتَقَتَا ۖ فِئَةٌ تُقَـٰتِلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْىَ ٱلْعَيْنِ ۚ وَٱللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِۦ مَن يَشَآءُ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُو۟لِى ٱلْأَبْصَـٰرِ ﴿١٣﴾

ای یهودیان! ﴿**قطعاً در برخورد میان آن دو گروه**﴾ مسلمانان و مشرکان که در روز بدر باهم رودررو شدند؛ ﴿**برای شما نشانه‌ای است**﴾ بزرگ که بر صدق و راستی این امر دلالت می کند که حق تعالی عزّت‌دهندهٔ دین و یاری‌دهندهٔ پیامبرش و برفرازندهٔ دعوت و رسالت وی می‌باشد، پس ای یهودیان! شما باید از روزی چون روز بدر حذر کنید تا خداوند ﷻ آنچه را بر سر مردم مکّه آورد، بر سر شما نیاورد، روزی که در آن ﴿**گروهی در راه خدا می‌جنگیدند و دیگر**﴾ گروه ﴿**کافر بودند که مسلمانان آن کافران را به‌چشم**﴾ یعنی: با دیدی روشن و آشکار، بی‌هیچ‌گونه ابهامی ﴿**دوبرابر خویش می‌دیدند**﴾. مشرکان در بدر سه‌برابر مسلمانان بودند، پس خداوند ﷻ آنان را در دید مسلمانان اندک ــ دوبرابر ــ نشان داد تا دلهایشان قوی گردد ــ با عنایت به این امر که قبلاً به مسلمانان اعلام شده بود که صد تن از ایشان بر دویست تن از کفّار غالب می‌گردند ــ ﴿**و خدا هرکه را بخواهد، به نصرت خویش تأیید می‌کند**﴾ یعنی: کسانی را که ارادهٔ تأیید و تقویتشان را داشته باشد، نصرت می‌دهد و ازجملهٔ این نصرت؛ تأیید اهل بدر با اندک دیدن شمار نیروهای دشمن بود ﴿**یقیناً در این امر**﴾ یعنی: در اندک دیدن شمار بسیار مشرکان ﴿**عبرتی است**﴾

و موعظه‌ای بزرگ ﴿برای أولی‌الابصار﴾ یعنی: برای صاحبان بینشهای نافذ که از آنچه می‌بینند، درس عبرت می‌گیرند، پس ای یهودیان! آیا شما از این امور عبرت نمی‌گیرید تا ایمان آورید؟

ابن‌کثیر می‌گوید: «اگر کسی گفت که وجه جمع‌نمودن میان این آیهٔ کریمه و آیهٔ (۴۴) از سورهٔ «انفال» چیست که در آنجا خداوند متعال می‌فرماید: (و آن‌گاه که آنان را ـ چون رو در رو شدید ـ در چشم شما اندک نمود و شما را نیز در چشم آنان اندک نمود تا خداوند کاری را که کردنی بود، به انجام رساند»؟ می‌گوییم: آن کم نمایاندن مسلمانان در چشم مشرکان در حالتی بود، و این بسیار نمایاندن در حالت دیگری.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیات (۱۲ ـ ۱۳) روایت شده است که فرمود: چون اهل بدر به آن پیروزی شگرف دست یافته و به مدینه بازگشتند، رسول خدا ﷺ یهودیان را در بازار بنی قینقاع گردآورده و خطاب به آنان فرمودند: «ای گروه یهود! اسلام آورید پیش از آن‌که خداوند ﷻ آنچه را که به قریش رسانید به شما نیز برساند». ولی آنان در پاسخ پیامبر ﷺ گفتند: ای محمّد! به خود مغرور نشو که چند نفری از قریشیان را کشتی، آنها کارنا‌آزموده و بی‌تجربه بودند و به فنون رزم آشنایی نداشتند، سوگند به خدا که اگر با ما بجنگی، می‌دانی که ما مرد میدانیم و می‌دانی که تاکنون به رزم‌آورانی چون ما رویارو نشده‌ای! پس خدای متعال این آیات را نازل فرمود.

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِۗ ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلۡمَـَٔابِ ﴿١٤﴾

﴿دوستی شهوات برای مردم آراسته شده﴾ یعنی: خداوند متعال، شهوات را در چشم مردم ــ به منظور آزمایش و امتحانشان ــ آراسته است. یا آرایش‌دهنده شیطان است که با برانگیختن مردم به سوی شهوات، آنان را از واجبات و تکالیفشان غافل می‌گرداند. این شهوات عبارت‌اند از: تمام خواستنی‌ها و آرزوهای نفسی‌ای که مفرّح قلب‌اند و قلب از آنها احساس لذّت و خوشی می‌نماید. ﴿از جمله﴾ آراسته شده برای شما دوستی ﴿زنان و پسران﴾ زنان را در رأس این خواستنی‌ها ذکر فرمود، به سبب کثرت اشتیاق و تمایل نفسهای مردان به‌سوی آنان. و پسران را به‌یاد آوری مخصوص گردانید نه دختران را زیرا محبّت دختران عام و فراگیر نیست. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مٰا تَرَكْتُ بَعْدِيْ فِتْنَةً اَضَرُّ عَلَى الرِّجٰالِ مِنَ النِّسٰاءِ ۞ بعد از خود، فتنه‌ای زیانبارتر از زنان را بر مردان سراغ ندارم». امّا اگر هدف از محبّت به زنان، پاکدامنی و توالد و تناسل فرزندان شایسته باشد، این امر مطلوب، بلکه مستحبّ است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلدُّنْيا مَتٰاعٌ وَخَيْرُ مَتٰاعِهٰا اَلْمَرْاَةُ الصّٰالِحَةْ ۞ دنیا همه متاع است و بهترین متاع آن، زن شایسته می‌باشد». ﴿و﴾ برای مردم آراسته شده، محبّت ﴿قناطیر مقنطره از زر و سیم﴾ قناطیر: جمع قنطار و هر قنطار صد رطل است، و مراد از آن مال هنگفت و بسیار می‌باشد. مُقَنْطَرَه: یعنی به مقادیر زیاد مضاعف گردانیده‌شده. از سعیدبن جبیر رحمه الله نقل شده است که مراد از آن، صدهزار دینار می‌باشد. یادآور می‌شویم که به هنگام ظهور اسلام، صد مرد سرمایه‌دار از مُقنطرها در مکّه وجود داشتند. ﴿و﴾ برای مردم آراسته شده ﴿اسبان مُسوّمه﴾ یعنی: اسبانی که در چراگاهها و مراتع رها شده‌اند. یا مسوّمه: یعنی نشانه‌گذاری‌شده با نشانه‌ای که به وسیلهٔ آن از دیگر اسبان تمییز داده می‌شوند ﴿و﴾ برای مردم آراسته شده ﴿محبّت چهارپایان﴾ که عبارت‌اند از: شتر و گاو و گوسفند ﴿و محبّت زراعت﴾ یعنی: مزارع، که شامل خود زمین و کشت آن می‌شود. ﴿این همه بهرهٔ زندگانی دنیاست﴾ یعنی: آنچه ذکر شد، تماماً بهره‌های گذرای زندگانی دنیاست که فنا می‌شود و باقی نمی‌ماند ﴿و﴾

حال آن که ﴿فرجام نیکو﴾ که می‌ماند و جاودانه است ﴿نزد خداست﴾.

باید دانست که هدف آیهٔ کریمه قطعاً این نیست که انسان را از محبّت معتدل شهوات که امری فطری است باز دارد، به دلیل این که حق تعالی در آیهٔ دیگری می‌فرماید: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِيْنَةَ اللهِ الَّتِيْ اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ ✿ ای محمّد! بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام گردانیده؟) [اعراف/۳۲]. پس آنچه منع شده؛ افراط و زیاده‌روی در محبّت شهوات و گرفتارشدن در گردونهٔ آن است، به گونه‌ای که با طغیان شهوات، دین و وظایف دنیوی و آخرتی انسان به فراموشی سپرده شود. عبارت: (زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتْ...) نیز مستدعی پلیدی و منفوربودن شهوات نیست، بلکه این تعبیر، بیانگر طبیعت این شهوات است، پس مطلوب آن است که بندگان خدا ﷻ شهوات را در جایگاه طبیعی آن قرار دهند، به گونه‌ای که دلبستگی به آن سبب طغیان علیه ارزشهایی نشود که در عرصهٔ وجود از شهوات گرامی‌تر و برترند. بنابراین، اسلام نیازهای فطری را به رسمیّت می‌شناسد و در صدد سرکوب غرایز نیست.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «خدای متعال طبعاً محبّت این چیزها را در دل انسان قرار داده و در این امر هزاران حکمت وجود دارد؛ از آن جمله این‌که: اگر طبیعت انسان به طرف این چیزها مایل نبود، نظام جهان به‌هم می‌خورد زیرا در آن صورت چه کسی نیاز داشت که زحمت کشاورزی و کارگری و صنعت‌گری را متحمّل شود، یا تمام مساعی خویش را در تجارت مبذول دارد.

آبادی و بقای جهان در این نهفته است که محبّت این اشیا در طبیعت انسان ایجاد شود تا او خود درصدد تهیّه و جمع آوری آنها برآید، کارگر صبح هنگام با این فکر از خانه بیرون می‌آید که مقداری پول به‌دست آورد، ثروتمند با این اندیشه خانه را ترک می‌کند که قدری پول صرف کرده کارگری بیاورد تا از او کار بگیرد، تاجر، وسایل لوکس تهیّه کرده در انتظار مشتری می‌نشیند تا سرمایه‌ای بیندوزد، مشتری نهایت سعی خود را به کار می‌برد تا با پولی که دارد، اسباب و

وسایل مورد نیاز خود را خریداری کند، اگر اندکی تأمّل شود، همین علایق دنیوی است که همه را از خانه‌هایشان بیرون آورده‌است و نظام تمدّن جهان را بر اساس اصولی منظّم و مستحکم قرار داده‌است.

حکمت دیگر این است که اگر میل و محبّت نعمتهای دنیوی در قلب انسان قرار نداشته باشد، نمی‌تواند طعم نعمت‌های اخروی را درک کند و نه به آنها تمایل داشته باشد، پس چه نیازی دارد که درصدد انجام اعمال نیک باشد تا بهشت را کسب نماید و از اعمال بد پرهیز کند تا از دوزخ نجات یابد.

حکمت سوم که در اینجا بیشتر مورد توجّه است، این است که محبّت این اشیا طبعاً در دل انسان ایجاد شده تا از او امتحان گرفته شود که چه کسی در محبّت آنها غرق شده و آخرت را فراموش می‌کند و چه کسی بر حقیقت گذرا بودن و فانی بودن آن وقوف یافته و فقط به حدّ ضرورت و معقول به فکر آنها می‌باشد و آنها را در مسیر سعادت اخروی به‌کار می‌برد. چنان‌که در آیهٔ (۷) از سورهٔ «کهف» حکمت این تزیین به همین صورت بیان شده‌است: (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ❁ ما آنچه را که بر روی زمین است برای زمین زینتی قرار دادیم تا مردم را مورد آزمایش قرار دهیم که چه کسی عمل نیک انجام می‌دهد).

ولی در بعضی از آیات، این نوع تزیین به شیطان نسبت داده شده؛ مانند آیهٔ (۴۸) سورهٔ «انفال»: (زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ) مراد از آن، تزیین چیزهایی است که شرعاً و عقلاً بد باشند، یا مراد آن درجهٔ تزیین است که به سبب گذشتن از حدّ بد باشد وگرنه تزیین مباحات نه تنها بد نیست بلکه در آنها فواید بسیاری نیز وجود دارد، بنابراین، در بعضی آیات این تزیین صراحتاً به خداوند ﷻ نسبت داده شده، همان‌طور که ذکر آن گذشت.

شکیّ نیست که دائماً به فکر مسایل مادّی بودن، روح و جان انسان را خسته می‌سازد و مهلت استفاده از دنیا را نیز از انسان سلب می‌کند و خود این، نوعی عذاب برای انسان است. بنابراین، تلاش در میدان امور دنیوی باید رعایت احکام

الهی را همراه با اعتدال در نصب العین خود داشته و رستگاری دو جهان را مدّنظر داشته باشد؛ لذا به‌کار بردن آن در راه‌های نادرست و یا زیاده روی در راه صحیح که به‌سبب آن انسان از آخرت غفلت ورزد، مایهٔ هلاک است.

مولانای رومی چه‌قدر این مضمون را به‌طور عالی به نظم کشیده آنجا که می‌گوید:

آب‌اندر زیرکشتی پشتی‌است   آب‌در کشتی هلاک کشتی‌است

متاع دنیا برای وجود انسان مانند کشتی‌ای است که اگر آب زیر آن باشد برایش مفید و یاریگر است، ولی اگر آب به درون کشتی راه یابد، غرق شدن و نابودی آن را به دنبال خواهد داشت»[۱].

آیهٔ بعدی به‌همین حقیقت ناظر است:

﴿قُلۡ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيۡرٖ مِّن ذَٰلِكُمۡۚ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَأَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ۝١٥﴾

﴿بگو: آیا به بهتر از اینها﴾ یعنی: به بهتر از این خواستنی‌ها و آرزومندیهای بی‌ارزش دنیوی ﴿آگاهتان کنم؟﴾ اینک آگاهتان می‌کنم؛ آن چیز بهتر این است: ﴿**برای آنان‌که تقوا پیشه کرده‌اند، باغهایی است که از فرودست آنها جویباران جاری است، جاودانه در آنند**﴾ چنان جاودانگی‌ای که مرگ و فنا به آن گزندی نمی‌رساند ﴿**و جفتهایی پاکیزه دارند**﴾ یعنی: همسرانی دارند که از پلیدیهای حیض و نفاس و

۱ــ تفسیر «معارف القرآن»، ترجمهٔ فارسی از علّامه محمّدیوسف حسین‌پور ــ با تلخیص.

دیگر پلیدی‌هایی که به همسران دنیایی عارض می‌گردد، پاکند ﴿و﴾ به‌طور مستمر ﴿از خشنودی خداوند برخوردارند﴾ که این برخورداری، ایشان را از دگرگون شدن نعمت ایمن و آسوده خاطر می‌گرداند ﴿و خدا بر بندگانش بیناست﴾ لذا، هرکس را براساس استحقاق و برحسب ایمان و عملش پاداش و جزا می‌دهد. دلیل این‌که حق تعالی متّقیان را به دریافت این نعمت برتر مخصوص گردانید این است که فقط آنان سزاوار این نعمت برتر می‌باشند.

آن‌گاه خداوند متعال بندگان با تقوایش را چنین توصیف می‌کند:

ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ إِنَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٦﴾

﴿آنان که می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم﴾ به تو و به کتابها و پیامبرانت ﴿پس﴾ به فضل و رحمت خویش ﴿گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب دوزخ نگاهدار﴾.

ٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡمُنفِقِينَ وَٱلۡمُسۡتَغۡفِرِينَ بِٱلۡأَسۡحَارِ ﴿١٧﴾

﴿آنان صابران﴾ اند که بر طاعت خدا ﷻ و از محرّمات وی شکیبایی و پرهیز می‌کنند ﴿و صادقان﴾ اند که نیّتها و دلها و زبانهایشان در آشکار و نهان راست و مستقیم است ﴿و فرمانبرداران﴾ خدایند که دلهایشان برای او خاشع و تپنده است ﴿و آمرزش خواهان در سحرگاهان اند﴾ و در فضیلت استغفار در اوقات سحر،

احادیث بسیاری آمده است. بعضی می‌گویند: مراد از آن، نمازگزاران نماز بامداد یا نماز آخر شب‌اند. البتّه شروع اوقات سحر از هنگامی است که شب پشت می‌کند تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌نماید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «يَنْزِلُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ فِيْ كُلِّ لَيْلَةٍ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا حِيْنَ يَبْقَىٰ ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ، فَيَقُوْلُ: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيَهُ؟ هَلْ مِنْ دَاعٍ فَأَسْتَجِيْبَ لَهُ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟» خداوند متعال هر شب ــ آن‌گاه که یک سوم آخر شب باقی می‌ماند ــ به آسمان دنیا فرود می‌آید، پس می‌فرماید: آیا درخواست‌کننده‌ای هست که به او ببخشم؟ آیا دعاکننده‌ای هست که دعایش را اجابت کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را بیامرزم؟».

استغفار: طلب آمرزش به زبان همراه با حضور قلب است زیرا خداوند متعال دعای کسی را که قلبش غافل است، نمی‌پذیرد. گفتنی است که نزد علمای سلف مراد از فرود آمدن حق تعالی فرودآمدنی است که سزاوار ذات وی است، بدون تعیین کیفیّت و مکان. و هرچند قُرطبی آن را به فرودآمدن فرشتگان حق تعالی تأویل کرده، ولی رأی اوّل راجح است.

شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَأُو۟لُوا۟ ٱلْعِلْمِ قَآئِمًۢا بِٱلْقِسْطِ ۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۱۸﴾

﴿**گواهی داد الله**﴾ یعنی: بیان کرد و اعلام داشت و آگاهی داد؛ با آیات تکوینی و تشریعی و حجّتهای روشن خود ﴿**که جز او هیچ معبودی نیست**﴾ پس حق تعالی با آنچه که بیان کرده و آنچه که آفریده، ما را به‌سوی وحدانیّت خویش و این که فقط او معبود بر حقّ است، راهنمایی کرده است ﴿**و فرشتگان**﴾ نیز گواهی می‌دهند، که گواهی آنها، اقرار به وحدانیّت الله ﷻ است ﴿**و صاحبان دانش**﴾ نیز گواهی می‌دهند. گواهی آنان به معنی ایمانشان به وحدانیّت الله ﷻ و بیان این

حقیقت به مردم با زبان است. و در این که خداوند ﷻ نام علما را با نام خود و نام فرشتگان خویش مقرون ساخته، فضیلتی بزرگ و فخر و شرفی سترگ برای اهل علم است. از زبیربن عوام ﷺ روایت شده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ در عرفه شنیدم که این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند، سپس در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «ای پروردگارم! من نیز بر این حقیقت از گواهان هستم». ﴿**همواره به عدل قیام دارد**﴾ یعنی: خداوند ﷻ در تمام امور به عدل قیام دارد، یا همواره برپادارندهٔ عدل و داد است ﴿**جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست**﴾ در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس به هنگام خواب این آیهٔ کریمه را بخواند، حق تعالی هفتادهزار فرشته می‌آفریند که تا روز قیامت برایش طلب آمرزش می‌کنند».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیهٔ کریمه درپاسخ سؤال دو تن از اسقف‌های شام نازل شد که به مدینه آمدند و از رسول خدا ﷺ پرسیدند: بزرگترین گواهی و شهادت خدای عزّوجلّ در کتابش چیست؟ و چون این آیه نازل شد، آن دو ایمان آوردند.

إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلْإِسْلَٰمُ ۗ وَمَا ٱخْتَلَفَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ ۗ وَمَن يَكْفُرْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿۱۹﴾

﴿**در حقیقت، دین**﴾ مقبول و پذیرفته شده ﴿**نزد خدا همان اسلام است**﴾ و حق تعالی دینی غیر از آن را از احدی نمی‌پذیرد. آری! دین مورد رضای الهی اسلام است، یعنی این آیینی که مبتنی بر توحید حق تعالی است و انبیای عظام ؑ پیام‌آور آن بوده‌اند و مورد اتّفاق همهٔ ایشان بوده است. کلمهٔ «اسلام» در اینجا،

دربرگیرندۀ ایمان نیز هست، از آن روی که اسلام؛ مشمول تصدیق، قول و عمل ــ هر سه ــ می‌شود ﴿**وکسانی که کتاب به آنان داده‌شده، با یک‌دیگر در دین خدا به اختلاف نپرداختند**﴾ یعنی: یهودیان در میان خود، نصاری در میان خود و باز یهودیان و نصاری در میان همدیگر، در امر دین به اختلاف نپرداختند ﴿**مگر پس از آن‌که علم برایشان آمد**﴾ علمی که دو کتاب آسمانی تورات و انجیل مشمول آن بود، که این علم، بر وجوب توحید باری تعالی و لزوم طاعت وی و تسلیم‌شدن به فرمانش صراحت دارد ﴿**آن هم به سبب بغیی که میانشان وجود داشت**﴾ یعنی: اختلاف یهود و نصاری در این حقیقت که آیا پیامبر خاتم ﷺ به‌حق پیامبر است یا خیر، همچنان اختلافشان در نبوّت عیسی علیه السلام و اختلافات دیگری که در میان خود داشته و دارند، فقط به‌سبب حسدی است که در میانشان وجود داشته و دارد، این اختلاف تا بدانجاست که یهودیان گفتند: نصاری برحق نیستند، و نصاری گفتند: یهودیان برحق نیستند. آری! همۀ این اختلافات به‌سبب دوری آنها از حق و به انگیزۀ کبر و خودخواهی و خودبرتربینی و حسد است ﴿**و هرکس به آیات خدا کفر ورزد، پس بداند که خدا سریع‌الحساب است**﴾ و آنان را بسیار زود مجازات می‌کند.

فَإِنْ حَآجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِۗ وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْأُمِّيِّـۧنَ ءَأَسْلَمْتُمْۚ فَإِنْ أَسْلَمُواْ فَقَدِ ٱهْتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلَٰغُۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِٱلْعِبَادِ ﴿۲۰﴾

﴿**پس**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**اگر با تو**﴾ دربارۀ توحید باری تعالی ﴿**محاجّه کردند**﴾ یعنی: جدال و مناظره کردند؛ با شبهات باطل و سخنان تحریف شدۀ خویش ﴿**بگو: من روی خود را تسلیم خدا نموده‌ام**﴾ یعنی: دین و عبادت خویش را برای او خالص

گردانیده و رو به‌سوی او نموده‌ام. ذکر «وجه» به‌جهت شرف آن است، و وقتی چهره برای حق تعالی تسلیم بود، غیر آن به‌طریق اَولٰی به او تسلیم است ﴿**و هر که مرا پیروی کرده**﴾ از مسلمانان، او نیز خود را تسلیم خداوند ﷻ نموده و نیّت خویش را برای او خالص گردانیده.

﴿**و به اهل کتاب و امیّین بگو**﴾ امّیّن: یعنی قوم بی‌کتاب، که در اینجا مراد مشرکان عرب اند زیرا آنها کتاب آسمانی‌ای نداشتند که آن را بخوانند. آری! به آنان بگو: ﴿**آیا اسلام آورده‌اید؟**﴾ یعنی: برای شما برهانهای قاطع بسیاری آمده است که شما را به قبول اسلام وامی‌دارد، اینک آیا اسلام را پذیرفته و به موجبات آن عمل کرده‌اید، یا خیر؟ ﴿**پس اگر اسلام آورده‌اند، قطعاً هدایت شده‌اند**﴾ یعنی: به هدایتی که بی‌شکّ بهره‌ای بزرگ است، نایل گردیده و به رستگاری دنیا و آخرت رسیده‌اند ﴿**و اگر روی برتافتند**﴾ از قبول حجّت ﴿**فقط رساندن پیام برعهدهٔ توست**﴾ یعنی: مسئولیّت تو فقط رساندن پیام الهی به آنهاست و تو بر آنان مسلّط نیستی، پس مبادا جانت را از حسرت‌خوردن بر عدم ایمانشان بفرسایی ﴿**و خداوند به**﴾ امور و احوال ﴿**بندگانش بیناست**﴾ لذا مطمئن باش که آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.

این آیهٔ کریمه و امثال آن از آیات، از آشکارترین دلایل بر عام بودن بعثت آن حضرت ﷺ به‌سوی تمام خلق است، چنان‌که کتاب و سنّت در بیشتر از یک آیه و حدیث بر آن دلالت دارند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بُعِثْتُ إِلَى الأَحْمَرِ وَالأَسْوَدْ ✿ به‌سوی سرخ و سیاه [یعنی کافّهٔ خلق] مبعوث گردیده‌ام». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «پیامبران همه، مخصوصاً به‌سوی قوم خودشان فرستاده می‌شدند، امّا من به‌سوی عموم مردم مبعوث گردیده‌ام».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقْتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ

يَقْتُلُونَ ٱلَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِٱلْقِسْطِ مِنَ ٱلنَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢١﴾

﴿کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند﴾ مراد از آنان در اینجا، مخصوصاً یهودیان اند که برخی از انبیای ماقبل ﷺ را کشتند و به‌جان رسول اکرم ﷺ نیز سوء قصد نمودند ﴿و می‌کشند کسانی را که به قسط﴾ یعنی: به عدل‌وداد ﴿امر می‌کنند از مردم﴾ آنان آمران به معروف و ناهیان از منکرند که ظالم را از ظلم وی بازمی‌دارند ﴿پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده﴾ بشارت: خبر سرورانگیز است و بکارگرفتن آن در خبر بد، به قصد تهدید، تحقیر و استهزاء آنهاست.

مبرّد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «گروهی از بنی‌اسرائیل بودند که پیامبران به نزدشان آمده و آنان را به‌سوی خداوند ﷻ دعوت کردند، ولی آنان پیامبران را کشتند، سپس بعد از آن پیامبران، مؤمنان دیگری به مسئولیّت دعوت قیام کرده آنها را به‌سوی دین خدا ﷻ فراخواندند، ولی ایشان را نیز کشتند. پس این آیات دربارهٔ آنان نازل شده است». مراد آیه؛ شرمسار ساختن یهودیان منحرف از راه حق تا روز قیامت و تهدید و سرزنش یهودیانی است که در زمان آن حضرت ﷺ به‌سر می‌بردند.

در **حدیث‌شریف** آمده است که ابوعبیدهٔ جرّاح رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ پرسید: «چه کسی در روز قیامت عذاب سخت‌تری دارد؟ فرمودند: مردی که پیامبری را، یا امر کننده به معروف و نهی کننده از منکری راکشته باشد. آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند». یادآور می‌شویم که امر به معروف و نهی از منکر بر امّتهای پیشین نیز واجب بود. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «کسی که به معروف امر یا از منکر نهی می‌کند، او خلیفهٔ خداست در زمینش و خلیفهٔ رسول اوست و خلیفهٔ

کتاب اوست».

باید دانست که از شروط امر کننده به معروف و نهی‌کننده از منکر ــ در نزد اهل سنّت و جماعت ــ این نیست که حتماً او از اهل عدالت باشد، بلکه این واجب عامّی بر ذمّهٔ تمام مسلمانان است. همچنین مسلمانان بر این که تغییردادن منکر بر هر کسی که بر آن تواناست واجب می‌باشد، اجماع دارند. البتّه مراحل تغییر منکر را احادیث شریف معیّن ساخته است، ولی همهٔ این احادیث، به قید استطاعت مقیّد می‌باشند. و باز هم ما در مورد امربه معروف و نهی از منکر، احکامی را در این تفسیر شریف ــ در آیات مربوطهٔ آن ــ بیان خواهیم کرد.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْأٓخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٢٢﴾

﴿همانانند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده است﴾ یعنی: برای اعمال نیکی که آن کافران پیامبرکش حق ستیز در دنیا انجام داده‌اند، اثری باقی نمی‌ماند تا با آنان همچون اهل حسنات معامله شود، پس در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند و خواری و ذلّت و پستی بر آنان رو نمود و در آخرت هم که مسلّماً حال و روزگار بدتری دارند ﴿و برایشان هیچ یاوری نیست﴾ که عذاب را از آنان دفع کند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُم مُّعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

﴿آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب﴾ تورات ﴿داده شدند﴾ آنان احبار و

علمای یهود اند ﴿**که چون به‌سوی کتاب الله**﴾ یعنی: همان کتابی که از آن بهره‌ای داده شده‌اند ﴿**فراخوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند، آن‌گاه گروهی از آنان به حال اعراض**﴾ از اجابت آنچه که به‌سوی آن فراخوانده شده‌اند ﴿**روی بر می‌تابند**﴾ درعین علم و آگاهی‌ای که از آن دارند و در عین این که به وجوب عمل به آن هم معترفند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۖ وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ﴿٢٤﴾

﴿**این**﴾ روی‌گرداندنشان از قبول حکم حق تعالی ﴿**بدان سبب بود که آنان**﴾ برحسب پندار غلط خود ﴿**گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی معیّن به ما نمی‌رسد**﴾ و آن فقط همان مقدار اندکی است که ما گوساله را پرستیده‌ایم ﴿**و آنچه افترا می‌کردند**﴾ و به دروغ برمی‌ساختند ﴿**آنان را در دینشان فریفته کرده است**﴾ که از جملهٔ آن، همین سخنی است که بیان شد، و ازجملهٔ آن، این سخنشان است که: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم! پس آنان این دروغهای خود را راست پنداشتند و پیروانشان نیز، این دروغها را باور کردند.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: رسول خدا ﷺ به‌منظور دعوت یهودیان به‌سوی خدا جل جلاله، به مدرسهٔ دینی آنان رفتند و آنان را به‌سوی دین خدا جل جلاله دعوت کردند، دراین هنگام نعیم‌بن عمرو و حارث‌بن زید خطاب به آن حضرت ﷺ گفتند: ای محمّد! تو بر کدامین دین و آیین هستی؟ آن حضرت ﷺ فرموند: «بر دین ابراهیم علیه السلام هستم». گفتند: آخر ابراهیم هم که یهودی بود! رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر چنین است، پس تورات را بیاورید که در میان ما و شما داوری کند». امّا آنان نپذیرفتند. آن‌گاه خدای عزّوجلّ، آیات

(۲۳ ـ ۲۴) از این سوره را نازل کرد و بعد از آن تهدیدکنان فرمود:

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۵﴾

﴿**پس چگونه خواهد بود**﴾ حالشان ﴿**آن‌گاه که آنان را در روزی که هیچ شکّی در آن نیست**﴾ و هیچ آدم عاقلی در وقوع آن به خود شکّی راه نمی‌دهد، که روز قیامت است ﴿**گرد آوریم؟**﴾ آنان باید بدانند که خواه‌ناخواه در دام آن روز گرفتار می‌شوند و با چنین حیله‌ها و دروغ‌پردازی‌هایی، نمی‌توانند آن را از خود دفع کنند. آری! در آن روز به آنان و امثالشان از کسانی که با خدا و رسولش سر ستیز داشته‌اند و با فریفته‌شدن به برساخته‌های خویش، بر خداوند متعال جرأت و جسارت ورزیده‌اند، روشن می‌شود که این دروغ‌بافی‌ها و حیله‌گریها به حالشان سودی نداشته و چون خدای سبحان آنان را نزد خویش گردآورد و سؤال و حساب در میان آید، این اکاذیب نزد وی عذری قابل پذیرش نیست ﴿**و**﴾ چگونه خواهد بود حالشان در آن روز که ﴿**به هرکس جزای کردارش به تمامی داده شود و به آنان ستم نرود**﴾ با افزودن گناهی بر گناهانشان، یا کاستن چیزی از اعمال شایسته‌شان؟.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۶﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ! در مقام تعظیم و شکر پروردگار خویش، درحالی‌که کار را همه به او سپرده و بر او توکّل کرده‌ای ﴿بارخدایا، ای مالکِ مُلک﴾ یعنی: ای مالک جنس و حقیقت فرمانروایی ﴿هرآن کس را که بخواهی، فرمانروایی می‌بخشی و از هرکه بخواهی فرمانروایی را می‌گیری، هرکه را بخواهی عزّت می‌بخشی و هرکه را بخواهی خوار می‌گردانی، همهٔ خیر﴾ از روی آفرینش و تقدیر ﴿به‌دست توست﴾ نه به دست غیر تو ﴿و تو بر هر چیز توانایی﴾ و توانایی‌ات مطلق است. ابن‌کثیر می‌گوید: «در این آیهٔ کریمه خدای سبحان پیامبر خویش ﷺ و امّتشان را به‌سوی شکر نعمت خویش ارشاد و توجیه می‌کند زیرا او نبوّت را از بنی‌اسرائیل گرفت و آن را به پیامبر قریشی عربی، فرستادهٔ خویش به‌سوی انس و جنّ و خاتم الانبیاء علی‌الاطلاق ﷺ تفویض کرد و این پیامبر محبوب خویش را به ویژگی‌هایی مخصوص گردانید که به هیچ پیامبری از پیامبران داده نشده است، چون دادن علم صفات و شریعت خویش به آن حضرت ﷺ، آگاه ساختنشان بر پاره‌ای از اخبار غیبی گذشته و آینده، آشکارساختن حقایق آخرت بر ایشان، منتشر ساختن امّتشان در مشارق و مغارب زمین و غیر این از موهبت‌هایی که همه سزاوار شکر و سپاس اند».

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: رسول خدا ﷺ از خداوند متعال درخواست کردند تا فرمانروایی روم و فارس را به امّتشان ببخشد، پس این آیهٔ کریمه نازل شد.

تُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَتُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِۖ وَتُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَتُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّۖ وَتَرۡزُقُ مَن تَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ﴿۲۷﴾

همچنان بگو ای محمّد ﷺ! پروردگارا! تو همانی که ﴿شب را به روز و روز را به

شب درمی‌آوری ﴾ یعنی: از درازی این می‌کاهی و بر کوتاهی آن می‌افزایی، آن‌گاه برابر می‌شوند، سپس از آن یکی می‌کاهی و بر این یکی می‌افزایی تا با هم تفاوت یابند، آن‌گاه بار دیگر آنها را میزان و برابر می‌گردانی، و این قانون ثابتت در تمام فصلهای سال است، پس هر چه از یکی از آنها بکاهی، در دیگری می‌افزایی. بنابر همین قانونمندی خداوند متعال است که زمان شب و روز در تمام ایّام سال به‌طور ثابت (۲۴) ساعت است و این مقدار ثابت، در هیچ فصلی با فصل دیگر و در هیچ مکانی با مکان دیگر اختلاف ندارد ﴿**و زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده**﴾ یعنی: انسان ذی روح و زنده را از نطفهٔ مرده بیرون می‌آوری، سپس نطفهٔ مرده را از شخص زنده، همین‌گونه تخم را از مرغ بیرون می‌آوری و مرغ را از تخم، درخت خرما را از هستهٔ آن بیرون می‌آوری، سپس هسته را از درخت خرما. بعضی گفته‌اند که معنی این است: مؤمن را از کافر بیرون می‌آوری و کافر را از مؤمن ﴿**و هرکه را بخواهی، بی‌حساب روزی می‌دهی**﴾ یعنی: به او روزی‌ای فراخ و فراوان می‌بخشی. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اسم اعظم خداوند ﷻ که چون او را بدان بخوانند، دعایشان را اجابت می‌کند، در این آیهٔ آل عمران است».

لَّا يَتَّخِذِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْكَٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۖ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ ٱللَّهِ فِى شَىْءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُوا۟ مِنْهُمْ تُقَىٰةً ۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفْسَهُۥ ۗ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾

ابن‌جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان با جمعی از انصار مدینه رابطهٔ دوستی برقرار کرده

بودند تا از این طریق، ایشان را از دینشان بر گردانند، در این میان جمعی از مسلمانان دلسوزانه به آن انصاریان گفتند: از این یهودیان مکّار حذر کنید و از این پیوند دوستی بپرهیزید، مبادا شما را در دینتان به فتنه در افگنند. امّا آن انصاریان، نصیحت برادران دینی خویش را نپذیرفتند، همان بود که نازل شد: ﴿**مؤمنان نباید کافران را ــ به‌جای مؤمنان ــ به دوستی بگیرند**﴾ و با آنها مهر و محبّت بورزند و قلباً به همیاری با آنان متمایل باشند ﴿**و هرکه چنین کند**﴾ یعنی: هرکه کافران را به‌جای مؤمنان به ولایت و دوستی بگیرد ﴿**در هیچ چیز از الله نیست**﴾ یعنی: او را از دوستی خداوند ﷻ هیچ بهره‌ای نیست، بلکه او در همهٔ احوال خویش از حق تعالی بریده و او نیز از وی بیزاری جسته است ﴿**مگر آن‌که به‌نوعی از حذر کردن شرّ آنان را دفع کنید**﴾ یعنی: مگر آن‌که ظاهراً با زبانهایتان با آنان اظهار دوستی کنید، درحالی که دلهایتان از آنان ناراحت است، و این کار هم در صورتی مباح است که شما در میان کفّار به حال استضعاف به‌سر برید و در برابر آنان تاب‌وتوانی نداشته باشید.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «در این آیه، خدای سبحان مؤمنان را از ملاطفت با کفّار و گرفتن آنها به‌عنوان محرم اسرار به‌جای هم‌کیشان مؤمنشان نهی کرده. مگر درصورتی‌که کفّار بر مؤمنان غالب باشند، ایشان از روی ناچاری می‌توانند در ظاهر امر با آنان اظهار لطف و محبّت نموده امّا در کار دین با آنها مخالفت ورزند». هم‌او می‌گوید: «تقیّه به زبان عبارت است از این که: کسی به گفتن سخنی مجبور ساخته شود که آن سخن معصیت خدا ﷻ است، لذا از ترس مردم آن سخن را بر زبان می‌آورد، در حالی‌که قلبش به ایمان مطمئنّ است، چنین تقیّه‌ای به وی زیانی در دین نمی‌رساند. ولی باید دانست که تقیّه فقط به زبان است و چنین نباشد که تحت عنوان «تقیّه»، دست به کشتن کسی دراز کند، یا خود را به گناهی بیالاید، که در این صورت معذور شناخته نمی‌شود». ابودرداء رضی الله عنه می‌فرماید: «اِنّا لَنَکْشِرُ فِیْ وُجُوْهِ اَقْوامٍ وَقُلُوْبُنا تَلْعَنُهُمْ ✿ ما بر روی مردمی می‌خندیم،

درحالی‌که دلهایمان آنان را لعنت می‌کند». ﴿و خداوند شما را از خود﴾ یعنی: از مجازات خود ﴿برحذر می‌دارد﴾ اگر کفّار را در آشکار و نهان به دوستی و ولایت بگیرید ﴿و بازگشت به‌سوی خداوند است﴾ پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

صاحب تفسیر «معارف‌القرآن» می‌گوید: «در بسیاری از آیات قرآن، مسلمانان به طور مجمل و مفصّل از دوستی و موالات با غیر مسلمانان به شدّت منع شده‌اند. مسلمانان ناآگاه از مطالعهٔ چنین آیات صریحی، در این شبهه قرار گرفته‌اند که در دین مقدّس اسلام هیچ‌گونه مجالی برای مدارا و حسن اخلاق با دگراندیشان وجود ندارد. از طرف دیگر؛ از بسیاری آیات قرآن، فرمانها و عملکرد پیامبر ﷺ، رفتار خلفای راشدین و صحابهٔ کرام ﷺ چنان احسان و سلوک و اظهار همدردی و غمخواری با غیر مسلمین ثابت می‌شود که مانند آن را در میان هیچ‌یک از ملل جهان نمی‌توان یافت. پس اگر مسلمانان به طور سطحی قضاوت کنند، میان احکام و فرمانهای قرآن و سنّت پیامبر ﷺ تعارض خواهند یافت؛ امّا این تصوّرات نتیجهٔ برخورد سطحی با تعالیم حقیقی قرآن است. اگر آیات قرآن را که مربوط به این موضوع است از مواضع مختلف جمع‌کرده و در آنها بیندیشیم، در آن صورت، نه برای غیر مسلمانان جای شکایتی باقی می‌ماند و نه در میان احادیث و آیات تعارضی مشاهده خواهد شد و این موضوع به‌گونه‌ای روشن خواهد شد که در آن فرق بین موالات، احسان، همدردی و غمخواری و حقیقت هر یکی معلوم گردد، و این‌که از آنها چه اندازه جایز و چه مقدار ناجایز است و آن‌که ناجایز است، وجوه و دلایل عدم جواز آن چه چیزهایی است.

اصل این است که تعلّق و رابطه بین دو شخص یا دو گروه، دارای درجات متفاوتی است؛ یک درجه از تعلّق، موالات قلبی یا محبّت و مودّت قلبی است که فقط مختصّ مؤمنان است و این گونه تعلّق مؤمن با غیر مؤمن در هیچ صورتی جایز نیست.

درجهٔ دوم مواسات است که به معنی همدردی و خیر خواهی و نفع‌رسانی است. البتّه این کار به غیر از کفّار حربی‌ای که با مسلمانان بر سر پیکارند با سایرین جایز است. در آیهٔ هشتم از سورهٔ «ممتحنه» تفصیل آن چنین بیان شده است: (لَا يَنْهٰكُمُ اللهُ عَنِ الَّذِيْنَ لَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ وَ لَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوْهُمْ وَ تُقْسِطُوْٓا إِلَيْهِمْ ۞ خدای تعالی شما را منع نمی‌کند از کسانی که با شما نمی‌جنگند در دین و بیرون نکرده‌اند شما را از خانه‌هایتان که با احسان و انصاف با آنان رفتار کنید).

سوم، درجهٔ مدارا است که معنی آن خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه است، که این با تمام غیر مسلمانان در مواردی جایز است، از جمله وقتی که مقصد از آن، فایده رساندن دینی باشد، یا آنان مهمان باشند، یا هدف، حفظ خود شخص از ضرر و شرّ آنها باشد، که مراد از آیهٔ: (اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقٰـةً) در اینجا، همین درجهٔ مداراست. یعنی: با کفّار موالات جایز نیست مگر در حالی‌که بخواهید خود را از شرّ آنان حفظ کنید و چون مدارا صورتاً موالات می‌باشد بنابراین، این مورد از حکم نهی از موالات با کفّار مستثنیٰ شده است.

چهارم، درجهٔ معاملات است که با آنان تجارت یا اجاره یا پیمان کارگری و معاملات صنعت و حرفه انجام شود. این نیز با غیر مسلمانان جایز است بجز موقعی که از آن معامله، ضرری به عموم مسلمانان برسد.

عمل رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین و دیگر صحابه ﷺ گواه این مدّعا است. بر همین اساس است که فقها فروش اسلحه به کفّار حربی را ممنوع کرده و باقی معاملات را اجازه داده‌اند. امّا به کار گرفتن کفّار یا خود برایشان کار کردن، هر دو جایز است.

رسول خدا ﷺ که رحمة‌للعالمین است با غیر مسلمانان آنچنان احسان و همدردی و خوش رفتاری می‌نمود که نظیرش در جهان یافت نمی‌شود. سالی که در مکّهٔ مکرّمه قحط سالی شد، پیامبر ﷺ به دشمنانی که آن‌حضرت ﷺ را از وطن بیرون کرده‌بودند، کمک کرد و هنگامی که مکّهٔ مکرّمه به دست پیامبر ﷺ

فتح شد و همهٔ دشمنان مغلوب لشکریان اسلام شدند، همه را آزاد کرد و فرمود: «لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» یعنی شما امروز تنها بخشیده نمی‌شوید بلکه بر مظالم و جرایم گذشتهٔ خود نیز سرزنش نخواهید شد. وقتی آن‌حضرت ﷺ در جنگ با دشمنان کسی را به اسارت می‌گرفتند، آن چنان با وی رفتار می‌کردند که کسی با اولاد خویش چنان رفتار نمی‌کند. کفّار و مشرکین انواع آزار و شکنجه را به آن‌حضرت ﷺ روا داشتند امّا هیچ‌گاه ایشان به فکر انتقام‌گیری نیفتاد و هیچ‌وقت در حقّ آنان نفرین نکرد.

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه برای ذمّیان نیازمند غیر مسلمان مانند دیگر مسلمانان از بیت‌المال حقوق مقرّر کرد. تاریخ گواه این مطلب است که خلفای راشدین و صحابهٔ کرام رضی الله عنهم چگونه با این قبیل افراد رفتار کرده‌اند؛ همهٔ اینها در حدّ مواسات و مدارا و معاملات انسانی بود نه موالاتی که از آن نهی شده‌است»[۱].

بعد از آن حق تعالی علم محیط خود به همهٔ مخلوقات را بیان نموده می‌فرماید:

قُلْ إِن تُخْفُواْ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ ٱللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۹﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ ﴿**اگر آنچه را در سینه‌های شماست**﴾ از دوستی و همدلی باطنی با کفّار، یا غیر آن از اموری که رضای حق تعالی در آن نیست ﴿**پنهان دارید یا آشکارش کنید، خدا آن را می‌داند**﴾ پس در برابر آن شما را جزا می‌دهد ﴿**و نیز آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است، می‌داند**﴾ بنابراین، علم وی عامتر و فراگیرتر از آن اموری است که شما آن را پنهان یا آشکار می‌دارید ﴿**و خداوند بر**

---

۱ ـ تفسیر «معارف القرآن»، ترجمهٔ فارسی از علّامه محمّدیوسف حسین‌پور ـ با تلخیص.

هر چیزی تواناست ﴾ لذا او را نافرمانی نکنید زیرا در آن صورت، با مجازات او روبرو خواهید شد.

صاحب تفسیر «المنیر» در بیان احکام می‌گوید:

۱ ــ این دو آیهٔ کریمه و امثال آن از آیات، از عقد پیمان و قرارداد میان مسلمانان با غیر آنان نهی نمی‌کند، چنان‌که پیامبر خدا ﷺ با قبیلهٔ خزاعه ــ درحالی‌که هنوز بر شرک خویش بود ــ پیمان بستند. ولی شرط این است که به کفر کافران رضایت باطنی وجود نداشته باشد. امّا دوستی و موالات با کفّار حربی‌ای که اسباب آزار مسلمانان را فراهم آورده باشند، جایز نبوده بلکه دشمنی با آنها واجب است.

۲ ــ برخی از مالکی‌ها برآنند که این آیات، دلیل بر آن است که یاری جستن از کفّار در جنگ روا نیست. ولی بیشتر پیروان مذاهب اربعه، یاری جستن از کافر علیه کافر را جایز می‌دانند، در صورتی که آن کافر، به مسلمانان پندار و اندیشهٔ نیک داشته باشد. ولی شافعی‌ها حتّی این یاری جستن را نیز به این شرط مشروط گردانیده‌اند که مسلمانان به یاری آنها نیاز داشته باشند.

۳ ــ آیهٔ کریمهٔ (۲۸)، دلیل بر مشروعیّت «تقیّه» است. تقیّه عبارت است از: نگهداری جان، یا آبرو، یا مال از شرّ دشمنان، که این بر حسب نوعیّت دشمن بر دو نوع تقسیم می‌شود؛ زیرا دشمن یا دشمن دین است، یا دشمن دنیا. اگر دشمن دین باشد؛ پس مسلمانی که در مکانی قرار دارد که در آن بر آشکار ساختن دین خویش قادر نیست، بر وی واجب است که از آن مکان هجرت کرده به جایی برود که در آن توانایی اظهار دینش را دارد و اگر از مستضعفان است و قادر به هجرت نیست، بر وی رواست که در دار کفر بماند و به‌قدر ضرورت با آنها در ظاهر امر همراهی و موافقت کند، امّا این اظهار موافقت، رخصت است و آشکار ساختن دین خویش عزیمت. و اگر دشمن، دشمن دنیای انسان باشد و او به سبب مال، یا امور دنیوی خویش در جایی احساس خطر کند، به‌قول راجح، در این صورت نیز هجرت بر وی واجب است.

يَوۡمَ تَجِدُ كُلُّ نَفۡسٍ مَّا عَمِلَتۡ مِنۡ خَيۡرٍ مُّحۡضَرًا وَمَا عَمِلَتۡ مِن سُوٓءٍ تَوَدُّ لَوۡ أَنَّ بَيۡنَهَا وَبَيۡنَهُۥٓ أَمَدَۢا بَعِيدًا ۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥ ۗ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ﴿٣٠﴾

﴿روزی که هرکسی آنچه کار نیک به‌جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضرشده می‌یابد و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن﴾ کارهای بد **﴿فاصله‌ای دور بود﴾** حسن می‌گوید: «هر یک از شما در آخرت دوست دارد که هرگز با عمل بد خویش روبرو نشود، امّا در دنیا حال برعکس است و او از گناه خویش لذّت می‌برد». علّت تکرار عبارت: **﴿و خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد﴾** که در آیهٔ (۲۸) نیز آمده، تأکید بر این هشدار است تا این هشدار بزرگ، همیشه آویزهٔ گوش و هوش مؤمنان باشد و فراموششان نگردد ولی حق تعالی درعین‌حال، از روی لطف و مهربانی‌ای که بر بندگانش دارد، این تهدید شدید و هشدار سخت را به رأفت خویش پیوسته می‌گرداند: **﴿و خدا به بندگانش رئوف است﴾** حسن بصری می‌گوید: «از رأفت حق تعالی بربندگان است که آنان را از کیفر خویش برحذر می‌دارد». بعضی در معنی آن می‌گویند: خداوند متعال به خلقش رئوف و مهربان است، پس دوست دارد که آنان بر راه مستقیم و دین قویمش پایدار و پیرو پیامبر گرامی‌اش باشند.

قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣١﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ! به مدّعیان دوستی من ﴿**اگر خدا را دوست دارید**﴾ یعنی: اگر به‌حق در ادّعای محبّت خداوند ﷻ صادق و راستگو هستید ﴿**پس، از من پیروی کنید**﴾ در راه اسلام زیرا شما می‌دانید که من پیامبر بر حقّ خداوند ﷻ هستم ﴿**تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را بر شما بیامرزد و خداوند آمرزندهٔ مهربان است**﴾ لذا محبّت خداوند ﷻ بر بندگان، اثر پیروی آنان از پیامبر ﷺ و فرمانبرداری از وی است و اثر محبّت خدا ﷻ بر بنده، انعام وی بر او به آمرزش و فضل و رحمت می‌باشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیهٔ کریمه، حکمی است علیه کسانی که ادّعای محبّت خدا ﷻ را دارند، امّا رهرو طریقهٔ محمّدی ﷺ نیستند». پس چنین کسانی در واقع امر در ادّعایشان دروغگو هستند تا آن‌گاه که در همهٔ گفتار و کردار خویش، از شریعت محمّدی و دین نبوی ﷺ پیروی کنند، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرکس کاری بکند که مطابق با شریعت ما نباشد، آن کار مردود است».

در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه از حسن بصری رحمه الله روایت شده است که گفت: در زمان رسول خدا ﷺ مردمی بودند که می‌گفتند: ای محمّد! سوگند به خداوند که ما ذات متعال او را دوست می‌داریم. همان بود که حق تعالی نازل فرمود: (بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید ...).

قُلْ أَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿٣٢﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**خدا و پیامبر او را اطاعت کنید**﴾ در تمام اوامر و نواهیش ﴿**پس اگر رویگردان شدند**﴾ از اطاعت و محبّت خدا و رسولش، بدانند که ﴿**قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد**﴾ بر آنان نمی‌آمرزد و آنان را مورد خشم خود

قرارمی‌دهد. این آیه دلیل بر آن است که مخالفت از راه و روش محمّدی ﷺ کفر است.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٣٣﴾

چون خدای سبحان به بیان این حقایق پرداخت که دین مورد پسندش، دین اسلام است و محمّد ﷺ پیامبر برحقّش می‌باشد که محبّت هیچ کس به او، جز با اطاعت و پیروی از این پیامبر برگزیده‌اش صدق پیدا نمی‌کند و اختلاف اهل کتابهای انجیل و تورات در این حقیقت، هم فقط وفقط برخاسته از انکار خدا ﷻ و حسد با این پیامبر ﷺ است؛ اکنون به اثبات رسالت عیسی ؑ و بیان این حقیقت می‌پردازد که او از اهل بیت نبوّت، از معدن رسالت و در عین حال مخلوق تربیت یافته‌ای از مخلوقات وی است، بنابراین، غلوّ و افراط در تقدیس وی سزاوار نیست. و بیان این حقیقت با این مقدّمه آغاز می‌شود: ﴿**به‌یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید**﴾ یعنی: خداوند ﷻ این قافلهٔ انبیا ؑ را از میان جهانیان به نبوّت برگزید. تخصیص آدم ؑ به یادآوری برای آن است که او پدر همهٔ بشر است، و برگزیدنش به این معنی است که حق تعالی او را به دست بلاکیف خویش آفرید، در او از روح خویش دمید، فرشتگان خویش را برای او به سجده در افکند، به او نامهای همهٔ اشیاء را تعلیم داد و او را به بهشت برین خویش ساکن گردانید. ذکر نوح ؑ نیز بدان جهت است که او آدم ثانی و اوّلین پیامبر برانگیختهٔ الهی برای دفع شرک و مبارزه با طغیان می‌باشد. ذکر آل ابراهیم ؑ برای این است که رسول خدا ﷺ و بسیاری از پیامبران دیگر، از این خاندان برانگیخته شده‌اند. و ذکر آل عمران برای این است که عیسی ؑ از این

خاندان است زیرا مریم، دختر عمران و مادر عیسی ﷺ است. پس خدای متعال، این گروه را از میان انبیا ﷺ مخصوصاً بدان سبب یاد کرد که تمام انبیا و رسل از نسل ایشانند.

ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

﴿**درحالی‌که این جماعت**﴾ انبیا ﷺ ﴿**نسلی بودند بعضی از آنان از بعضی‌دیگر پیدا شده**﴾ در نسب، چنان‌که برخی از آنان، در نیّت و عمل و اخلاص و توحید نیز، از تبار برخی دیگر بودند ﴿**و خداوند شنوای داناست**﴾ شنواست سخنانشان را، داناست به احوال ایشان.

إِذۡ قَالَتِ ٱمۡرَأَتُ عِمۡرَٰنَ رَبِّ إِنِّي نَذَرۡتُ لَكَ مَا فِي بَطۡنِي مُحَرَّرٗا فَتَقَبَّلۡ مِنِّيٓۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٣٥﴾

﴿**آن‌گاه که زن عمران**﴾ که نامش حنّه بود ﴿**گفت: پروردگارا، آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم**﴾ یعنی: برای عبادتت ﴿**تا آزاد از هر قید**﴾ و مشغلهٔ دنیایی، خالصانه پرستشگر تو و خادم معبدت ﴿**باشد**﴾ و چیزی از امور دنیا او را به خود مشغول نگرداند ﴿**پس از من بپذیر**﴾ این نذر را که در رَحِم دارم ﴿**که تو شنوای دانایی**﴾ دعایم را می‌شنوی و به نیّت مخلصانه‌ام دانایی. ابن کثیر به نقل از محمّدبن اسحاق می‌گوید: «حنّه مادر مریم ــ همسر عمران ــ زنی بود که باردار نمی‌شد، روزی پرنده‌ای را دید که جوجهٔ خویش را صدا می‌زند، در این هنگام آرزو کرد که کاش او هم فرزندی می‌داشت، پس به بارگاه حق تعالی دعا کرد و حق تعالی دعایش را اجابت نمود و در نتیجه او از شوهرش باردار شد، آن‌گاه

گفت: (پروردگارا! آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم ...). یادآور می‌شویم که نذر کردن فرزند در شریعتشان جایز بود و فرزند هم باید از نذر پدر و مادر اطاعت می‌کرد.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَآ أُنثَىٰ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلْأُنثَىٰ ۖ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾

﴿**پس چون فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا! هرآینه من دختر زاده‌ام**﴾ حنّه زن عمران از زادن فرزند دختر افسوس خورد و محزون شد زیرا آنچه را امیدوار بود و نزد خود فکر و برنامه‌ریزی کرده بود ـ یعنی زادن فرزند پسر ـ محقّق نگشته بود ﴿**و خدا به آنچه او زایید، داناتر است**﴾ این از کلام خدای سبحان بر سبیل بزرگداشت شأن آن نوزاد دختر ـ یعنی مریم ـ و إعلام این حقیقت به مادرش هست که: نباید از زادن دختر، محزون و متأثّر باشد، چه، پروردگار به‌زودی این دختر وی و فرزندش ـ عیسی علیه‌السلام ـ را آیت و نشانه‌ای برای همهٔ جهانیان خواهد گردانید ﴿**و پسر مانند دختر نیست**﴾ این از سخن مادر مریم و دنبالهٔ اظهار حسرت و حزنش می‌باشد. یعنی: پسری را که برای نذر شایستگی داشت و من می‌خواستم که خادم مسجدالاقصی باشد، مانند دختر نیست که از نظر نیرومندی و از جهاتی دیگر، برای این خدمتگزاری آمادگی کامل ندارد ﴿**و من نامش را مریم نهادم**﴾ مریم به زبان عبری، یعنی: خدمتکار پروردگار. ابن کثیر می‌گوید: «این آیهٔ کریمه، دلیل بر جایز بودن نامگذاری فرزند در روز تولّد وی است». چنان‌که این حکم در سنّت نیز ثابت شده است زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول

خدا ﷺ فرمودند: «امشب فرزندی برایم متولّد شد که او را به نام پدرم، ابراهیم نام نهادم».

آن‌گاه مادر مریم به دعای خویش چنین ادامه داد: ﴿و هرآینه من، او و نسل وی را از شرّ شیطان ملعون در پناه تو می‌کنم﴾ تا شیطان بر اغوا نمودن او و فرزندانش قادر نباشد. و خداوند ﷻ این دعایش را مستجاب گردانید زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این‌که شیطان او را در هنگام ولادتش مساس می‌کند، جز مریم و پسرش».

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنۢبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّاۖ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيۡهَا زَكَرِيَّا ٱلۡمِحۡرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزۡقٗاۖ قَالَ يَٰمَرۡيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَاۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾

﴿**پس پروردگار، مریم را قبول کرد قبولی نیک و بالنده ساخت او را بالیدنی نیک و زکریا را به سرپرستی**﴾ و ادارهٔ امور ﴿**او برگماشت**﴾ قتاده می‌گوید: «مریم، دختر سرور و پیشوای قوم بود زیرا عمران پدرش امامشان در نماز بود، از این جهت، علما و کشیشان همه داوطلب سرپرستی از وی شدند و هیچ یک از آنان حاضر نبود تا این امتیاز را به دیگری ببخشد، سرانجام برای تعیین سرپرست وی به قرعه‌کشی تن دادند و قرعه به‌نام زکریّا ـ شوهرخواهر، یا شوهر خالهٔ مریم ـ برآمد و بدین سان بود که زکریّا سرپرستی و تربیت وی را بر عهده گرفت». ﴿**هربار که زکریا در محراب براو وارد می‌شد**﴾ مِحْرَاب: ایوانی در جلو معبد

است که دری دارد و به وسیلهٔ نردبانی کوچک بر آن بالا می‌روند و کسی که در آن قرار داشته باشد، از دید کسانی که در معبد هستند پنهان می‌ماند، لذا محراب، گرامی‌ترین جایگاه برای نشستن است. و اهل کتاب به آن «مذبح» می‌گویند. آری! هر بار که زکریاعليه‌السلام به محراب نزد مریم می‌رفت: ﴿**نزد او خوراکی می‌یافت**﴾ یعنی: نوعی از انواع خوراکی‌ها را نزد وی می‌یافت. در روایات است آمده است: چون زکریّا بر وی وارد می‌شد، میوهٔ زمستان را در فصل تابستان و میوهٔ تابستان را در فصل زمستان نزد وی می‌یافت. ابن کثیر می‌گوید: «این خود دلیل کرامت اولیا می‌باشد». و چون زکریّا این میوه‌ها را نزد وی یافت: ﴿**گفت: ای مریم! این از کجا برای تو آمده است؟**﴾ و آن زمان، زمان قحطی و خشکسالی نیز بود ﴿**مریم**﴾ در پاسخ گفت: ﴿**این از نزد خداوند است**﴾ لذا، دیدن این میوه‌ها نزد من جای شگفتی و استبعاد ندارد، چراکه ﴿**خدا به هرکس بخواهد، بی‌حساب روزی می‌بخشد**﴾ به هنگام فصل و موسم آن روزی و بدون آن.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥ ۖ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ﴿۳۸﴾

﴿**آنجا بود**﴾ یعنی: در این مکانی که زکریّا نزد مریم ایستاده بود و با مشاهدهٔ این حالات و مقامات برای مریم بود که او نیز به شوق و طمع فرزند افتاد، هرچند خود پیرمردی کهنسال، و زنش نیز پیر زنی نازا بود. آری! آنجا بود ﴿**که زکریا به درگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: پروردگارا! به من از نزد خود فرزندی پاک و پسندیده عطا کن، که تو شنوای دعایی**﴾ و پذیرندهٔ آن. آری! زکریّا بی درنگ به این حقیقت پی برد، که همان خدایی که به فراهم نمودن چنین میوه‌های بهشتی برای مریم قادر است، بی‌تردید بر پدید آوردن فرزند از پیرمردی کهنسال و زنی نازا و عقیم نیز

تواناست.

فَنَادَتْهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّي فِي ٱلْمِحْرَابِ أَنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقَۢا بِكَلِمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٣٩﴾

﴿آن‌گاه درحالی که در محراب به نماز ایستاده بود، فرشتگان ندایش دادند﴾ به قولی: مراد از فرشتگان، جبرئیل علیه السلام است **﴿که خداوند تو را به﴾** تولّد **﴿یحیی مژده می‌دهد﴾** اسم یحیی در انجیل «یوحنّا» بود **﴿که تصدیق‌کنندهٔ﴾** حقّانیّت **﴿کلمه‌ای است از جانب الله﴾** یعنی: تصدیق کنندهٔ عیسی علیه السلام است. عیسی علیه السلام را «کلمة الله» نامیدند زیرا او با کلمهٔ «کُنْ» از سوی خدای سبحان به‌وجود آمد. چنین بود که یحیی علیه السلام به‌دنیا آمد و به نزدیک بودن بعثت عیسی علیه السلام مژده داد، و عیسی علیه السلام در زمان وی مبعوث شد. یادآور می‌شویم که یحیی پسرخالهٔ عیسی علیه السلام و اوّلین کسی بود که به وی ایمان آورد و تصدیقش کرد. همچنین یحیی **﴿سیّد است و حَصُور﴾** سیّد: کسی است که با بردباری، بزرگواری و پرهیزکاری، بر قوم خویش سیادت و سروری می‌کند. حَصُور: کسی است که از زنان، خوددار و پرهیزنده است. آری! یحیی علیه السلام از نزدیکی به زنان محصور بود و مانند دیگر مردان با آنان مقاربت نمی‌کرد، یا به‌سبب آن که بر این کار قادر نبود، یا از روی زهد و عفّت نفس، خود را از این کار باز می‌داشت.

قاضی عیاض در کتاب «شفاء» می‌گوید: «بدان‌که کناره گیری یحیی از زنان، به سبب آن نبود که او آلت مردی نداشت زیرا این نقیصه‌ای است که لایق شأن انبیا علیهم السلام نیست، بلکه معنای آن این است که او از گناهان معصوم بود، گویی از

نزدیکی به گناه باز داشته می‌شد». ﴿و﴾ یحیی ﴿پیامبری از شایستگان است﴾ یعنی: او پیامبری است که فرایض و تکالیف الهی و حقوق مردم را ادا می‌کند. این دومین مژده در مورد یحیی علیه السلام بعد از بشارت به تولّد وی است.

قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿٤٠﴾

زکریّا که سالمند بود ﴿**گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری باشد درحالی‌که پیری‌ام بالا گرفته است**﴾ و کهنسال گشته‌ام. گویند که او نود، یا صد و بیست سال عمر داشت. ﴿و﴾ درعین حال ﴿**زنم عاقر است**﴾ عَاقِرْ: زنی است که نمی‌زاید، یعنی: عقیم بودن، مانع بچّه‌دارشدن وی می‌شود. به این ترتیب، زکریّا به‌وجودآمدن فرزند را از خود و همسرش دور پنداشت زیرا عادت حکم می‌کند که فرزند از چنین مرد و زنی به‌وجود نیاید ﴿**گفت**﴾ پروردگار متعال ﴿**همچنین است، خدا هر چه بخواهد می‌کند**﴾ از کارهای عجیب و شگفت‌آور، و در پیشگاه قدرت وی هیچ کاری دشوار نیست. پس، ای زکریّا! چرا این کار را بعید می‌پنداری؟

قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُر رَّبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿٤١﴾

زکریّا ﴿**گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده**﴾ که با آن از باردارشدن زنم آگاه شوم و این نعمت را با سپاس و شکر تو دنبال کنم ﴿**فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز نمی‌توانی با مردم سخن گویی جز به رمز**﴾ یعنی: در این سه روز ـ با

آن که صحیح و سالم هستی ـ از سخن گفتن با مردم ـ امّا نه از اذکار و نیایش‌ها ـ بازداشته می‌شوی. حق تعالی این نشانه را برای آن قرار داد تا زکریّا در این سه روز به شکرانهٔ نعمتی که بر وی ارزانی داشته است، کاملاً خود را برای ذکر وی فارغ گرداند. رمز: اشاره نمودن با لبها، یا چشمها، یا ابروها، یا دستهاست ﴿و **پروردگارت را بسیار یاد کن و شامگاهان**﴾ از هنگام زوال خورشید تا غروب آن ﴿و **بامدادان**﴾ از طلوع صبح تا چاشتگاه ﴿**او را تسبیح گوی**﴾ و نمازبگزار. نماز را تسبیح نامید زیرا در آن تنزیه و تقدیس خداوند متعال از بدی‌ها و عیب‌هاست.

وَإِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ يَـٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصْطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٤٢﴾

﴿**و یاد کن هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده**﴾ برای این که نامت را با ولادت مسیح، بلند و برتر گرداند. در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بهترین زنان جهان چهار تن‌اند؛ مریم دخترِ عمران، آسیه زن فرعون، خدیجه دختر خُوَیْلد و فاطمه دختر رسول خدا ﷺ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «از مردان کسان بسیاری به پایهٔ کمال رسیده‌اند، امّا از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایهٔ کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آب‌گوشت بر سایر غذاهاست». ﴿**و پاک ساخته**﴾ تورا ای مریم از کفر، یا از همهٔ پلیدیهای حسّی و معنوی ﴿**و تو را بر زنان جهان برگزیده**﴾ تا روز قیامت. پس مریم علیها السلام دوبار برگزیده شده، یکی گزینش وی برای ولادت مسیح، و دیگری گزینش وی بر تمام زنان جهان. یا گزینش اوّل؛ پذیرفتن وی به خدمتگزاری بیت‌المقدس و گزینش دوم؛ متولّدشدن پیامبری از وی است.

يَـٰمَرْيَمُ ٱقْنُتِى لِرَبِّكِ وَٱسْجُدِى وَٱرْكَعِى مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ﴿٤٣﴾

﴿ای مریم! فرمانبردار پروردگار خود باش﴾ یعنی: برای خدای خویش خاشع و فروتن باش و نماز بگزار و در نمازت قیام را طولانی گردان. قنوت: طاعت همراه با فروتنی است ﴿و سجده کن و با رکوع‌کنندگان رکوع کن﴾ یعنی: نماز را با جماعت نمازگزاران ادا کن. یا همانند آنان نماز بگزار، هرچند که همراه با آنان نماز نگزاری.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ ۚ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَـٰمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٤﴾

ای محمّد ﷺ! ﴿این﴾ اموری که به تو در این آیات خبر دادیم ﴿از اخبار غیب است که بر تو وحی می‌کنیم﴾ و تو از مشاهدهٔ آنها غایب بوده‌ای ﴿و تو در نزد آنان﴾ یعنی: در حضور آنان ﴿نبودی، آن‌گاه که قلمهایشان را انداختند که کدام‌یک مریم را سرپرستی کنند و تو در نزد آنان نبودی هنگامی که با یک‌دیگر کشمکش می‌کردند﴾ در امر تربیت مریم، که چه کسی حضانت وی را برعهده گیرد؟ عکرمه می‌گوید: «آنان سرانجام قرعه‌کشی کرده و قلمهای قرعه را در آب جاری (نهر اردن) انداختند، به این شرط که قلم هرکس که در آب ایستاد و با آب روان نشد، او سرپرست مریم است، پس قلمهای همگی، بجز قلم زکریّا، در آب روان شد». آری ای پیامبر ﷺ! تو دراین صحنه‌ها حاضر نبودی، بلکه خداوند ﷻ تو را با وحی خویش از این امور باخبر ساخت، چون همگان اذعان دارند که تو از کسانی نبودی که انجیل را می‌خواندند، یا با نصاری معاشرت و همنشینی داشتند، پس

خبردادنت از این امور، دلیل صدق و راستی تو در ادّعای رسالت است.

إِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾

﴿چنین بود که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود بشارت می‌دهد﴾ این کلمه خود عیسی علیه السلام است که با کلمهٔ «کُنْ» به‌وجود آمد. یعنی خداوند جل جلاله فرمود: «کُنْ ✿ موجود شو»، و عیسی علیه السلام به‌وجود آمد **﴿که نام او مسیح است﴾** عیسی علیه السلام به سبب آن «مسیح» نامیده شد که: هیچ بیماری را با دست خویش مساس نمی‌کرد، مگر این که آن بیمار شفا می‌یافت. یا بدان سبب که بسیار سیاحت می‌کرد. یا بدان سبب که او خود به «برکت» مورد مساس قرارگرفت، یعنی: بر او روغنی مالیده شد که بر انبیا علیهم السلام مالیده می‌شود. این تعبیر خداوند متعال: **﴿عیسی فرزند مریم﴾** با وجود آن که مخاطب کلام خود مریم است و ظاهراً نیازی به ذکر نام وی نبود، برای توجّه دادن به این حقیقت است که عیسی علیه السلام بدون پدر متولّد می‌شود، و به همین دلیل او به مادرش نسبت داده شد **﴿و در دنیا و آخرت وجیه است﴾** وَجِیْه: کسی است که دارای جاه و کرامت باشد. وجاهت عیسی علیه السلام در دنیا به نبوّت و در آخرت به شفاعت و عُلوّ درجه است **﴿و از مقرّبان﴾** بارگاه الهی **﴿است﴾**.

وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِى ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٤٦﴾

﴿و او در گهواره﴾ به اعجاز **﴿و در میانسالی﴾** به وحی و رسالت **﴿با مردم سخن می‌گوید﴾** مَهْد: گهوارهٔ طفل در دوران شیرخوارگی اوست. کَهْل: میان‌سالی است

﴿**و از شایستگان است**﴾ یعنی: عیسی عليه السلام از بندگان صالح و شایستهٔ خدا جل جلاله است. پس این بشارت: ولادت عیسی عليه السلام، سخن‌گفتن وی در گهواره، رسیدن وی به سنّ کهولت، بودن وی از بندگان شایستهٔ خدا جل جلاله، برخورداری وی از وجاهت، بودن وی از زمرهٔ علما و بودن وی از شمار پیامبران را، جملگی دربر می‌گیرد.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾

﴿**مریم گفت: پروردگارا! چگونه برایم فرزندی باشد، با آن‌که هیچ بشری به من دست نزده‌است؟**﴾ از آنجا که مریم تولّد فرزند را بدون مردی که پدرش باشد، متضمّن خرق عادت دید، بعید پنداشت که از وی به شیوهٔ معمول، فرزندی بدین‌گونه به‌دنیا آید. امّا حق تعالی در پاسخ وی ﴿**فرمود: خداوند بدین‌سان هرچه را بخواهد می‌آفریند، چون ارادهٔ او به کاری تعلّق گرفت، فقط به آن می‌گوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود**﴾ بدون کار و کوشش و حرکتی و این نیست مگر به سبب کمال قدرت حق تعالی.

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ ﴿٤٨﴾

﴿**و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد**﴾ مراد از کتاب: خطّ و نویسندگی است و مراد از حکمت: علم نافع و قوّت فهم و حسن تدبیر در امور، با نهادن هر کاری در جایگاه مناسب آن است.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿٤٩﴾

﴿و﴾ عیسی عليه‌السلام را به عنوان ﴿**پیامبری به‌سوی بنی‌اسرائیل**﴾ می‌فرستد، همراه با پیامی که مضمون آن این است: ﴿**من از سوی پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام**﴾ به‌عنوان نشانه‌ای بر نبوّت خویش. یادآور می‌شویم که عیسی عليه‌السلام به‌سوی غیر بنی‌اسرائیل فرستاده نشده بود، مگر از آنجا که آنان او را انکار و تکذیب کردند، او برخی از پیروانش را به‌سوی بعضی از امّتهای دیگر، چون اهالی انطاکیّه فرستاد[1]. آن‌گاه عیسی عليه‌السلام در شرح معجزهٔ خویش گفت: ﴿**من از گِل برای شما چیزی به هیأت پرنده**﴾ یعنی: مانند شکل و هیأت پرنده ﴿**می‌سازم، آن‌گاه در آن می‌دمم، پس پرنده‌ای**﴾ جاندار ﴿**می‌شود**﴾ و مانند سایر پرندگان می‌پرد ﴿**به اذن الهی**﴾ یعنی: اگر اذن خدای عزّوجلّ نبود، آن مخلوق قدرت پریدن نداشت، پس درحقیقت، آفرینش به فعل خدای سبحان بود که آن را به دست **عیسی عليه‌السلام اجرا** می‌کرد بنابراین، برابرساختن گِل و دمیدن در آن، از عیسی عليه‌السلام و آفرینش از خدای عزّوجلّ بود ﴿**و نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم**﴾ پیسی عارضه‌ای است

۱ـ نگاه کنید به سورهٔ [یٰس ۲۷ـ۱۲].

معروف و عبارت از لکه‌های سفیدی است که بر پوست بدن انسان ظاهر می‌شود. دلیل این که خدای سبحان فقط از این دو بیماری یاد کرد، این است که این دو بیماری، غالباً به معالجه بهبود نمی‌یابند ﴿**و مردگان را به اذن الهی زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم**﴾ البتّه مردم قاعدتاً برآنچه که انسان در خانه‌اش ذخیره می‌کند، یا در خانه‌اش می‌خورد، آگاهی پیدا نمی‌کنند، پس این خود، معجزه‌ای برای عیسی علیه السلام بود ﴿**مسلّماً در این**﴾ معجزات ﴿**برای شما نشانه‌ای است**﴾ بر صدق رسالت من ﴿**اگر مؤمن باشید**﴾ و آیات روشن الهی را تصدیق کنید.

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِى حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ۚ وَجِئْتُكُم بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿٥٠﴾

﴿**و**﴾ عیسی علیه السلام گفت: آمده‌ام تا ﴿**تصدیق‌کنندهٔ تورات باشم که پیش از من**﴾ نازل شده ﴿**است**﴾ یعنی: از آنجا که تورات به بعثت عیسی علیه السلام بشارت داده و اوصاف وی را بیان کرده است، پس بعثت عیسی علیه السلام در حقیقت، تصدیقی برای تورات است. یادآور می‌شویم که عیسی علیه السلام احکام تورات را در آن چیزهایی که به نسخ آنها مأمور نشده بود، رعایت می‌کرد، که این خود در راستای تصدیق تورات قرار داشت ﴿**و تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام شده، برای شما حلال کنم**﴾ یعنی: همچنان برانگیخته شدم تا بعضی از آن چیزهایی را که خداوند جل جلاله در تورات بر شما حرام گردانیده بود، چون چربی حیوانات و هر حیوان دارای ناخن و غیرآن از محرّماتی را که خداوند جل جلاله به منظور تنبیه بنی‌اسرائیل، با تحریم آنها بر آنان سخت گرفته بود، بر شما حلال گردانم. بعضی گفته‌اند: فقط چیزهایی بر یهودیان حلال گردانیده شد که نه تورات، بلکه احبار یهود خود بر آنان حرام

ساخته بودند ﴿و از جانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، پس از خداوند پروا کنید و مرا اطاعت کنید﴾ در دینم، که عقیده به توحید و یگانگی حق تعالی است.

إِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿۵۱﴾

﴿بی‌گمان، خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید که راه راست همین است﴾ و تمام پیامبران بر پیمودن این راه اتّفاق نظر دارند.

به این ترتیب، عیسی علیه السلام صراحتاً اعلام کرد که پروردگارشان نیست، لذا زیاده روی نصاری در مورد وی بعد از بردنش به آسمان و ادّعای این که او یکی از سه خدا می‌باشد، یک بهتان بیش نیست، بلکه عیسی علیه السلام خود گفت: من نیز بندهٔ خدایم، چنان‌که شما همگی بندگان خدا هستید، پس دیگر چرا نصاری عیسی علیه السلام را به خدایی می‌گیرند؟

۞ فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ ٱلْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۵۲﴾

﴿پس چون عیسی از آنان احساس کفر کرد﴾ یعنی: دانست به علمی که در آن هیچ شبهه‌ای نیست، همچون دریافت آنچه که به وسیلهٔ حواس درک می‌شود. به کار گرفتن «احساس» در ادراک امور معنوی، مجاز است نه حقیقت، آری! او در این هنگام ﴿گفت: انصار من در راه خدا چه کسانی‌اند؟﴾ انصار: جمع نصیر، به معنی یاران و یاوران است. یعنی: یاران من در دعوت به‌سوی خداوند جل جلاله و رساندن پیام وی به مردم چه کسانی اند؟ ﴿حواریّون﴾ که دوازده مرد از شاگردان و

مقرّبان نزدیک عیسی‌ﷺ بودند **﴿گفتند: ما انصار خدا هستیم﴾** یعنی: ما یاوران دین خدا ﷻ و پیامبرانش هستیم. حواری: در لغت به معنی یار و یاور است **﴿به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم هستیم﴾** یعنی: ای عیسی! تو در روز قیامت برای ما گواهی بده که ما در ایمانمان مخلص و وفاکیش و در برابر خواستهٔ تو فرمانبردار و منقاد بوده‌ایم. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا ﷺ چون در روز احزاب داوطلب خواستند، زبیر رضی الله عنه داوطلب میدان شد، بار دیگر داوطلب خواستند، باز هم او داوطلب شد، در این اثنا فرمودند: برای هر پیامبری حواریی است و حواریّ من زبیر است».

رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلْتَ وَٱتَّبَعْنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿٥٣﴾

حواریّون در ادامه گفتند: **﴿پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از پیامبرت پیروی کردیم، پس ما را در زمرهٔ گواهان﴾** بر وحدانیّت خویش و تصدیق پیامبرت **﴿بنویس﴾** و قرار بده.

وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُ ۖ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَٰكِرِينَ ﴿٥٤﴾

﴿و﴾ کسانی که عیسی‌ﷺ از آنان احساس کفر کرد، یعنی کفّار بنی‌اسرائیل **﴿مکر ورزیدند﴾** مَکْر: تدبیری پنهانی است که شخص مکر شده را به ورطه‌هایی می‌افگند که در محاسبه‌اش قرار نداشته است و استعمال آن در توطئه و برنامه ریزی بد و فتنه‌گرانه غالب شده است **﴿و خداوند هم مکر در میان آورد﴾** و مکر وی

استدراج[1] وی برای بندگان از جایی است که نمی‌دانند. بعضی گفته‌اند: مکر خدا ﷻ در اینجا؛ عبارت از افگندن شباهت عیسی ﷺ بر یکی از حواریون و بالابردن خود عیسی ﷺ به‌سوی آسمان بود، به‌طوری که لشکریان کفر که به‌قصد کشتن عیسی ﷺ به محلّ اقامت وی آمدند، همان حواریی را که شبیه عیسی ﷺ بود، گرفته او را کشتند و به دار آویختند و گمان کردند که عیسی ﷺ را کشته و به دار آویخته‌اند ﴿**و خداوند بهترین مکرکنندگان است**﴾ یعنی: او در مکرورزی از آنان قویتر، در تدبیر و برنامه‌ریزی از آنان نافذتر و بر رساندن ضرر به آنان که بخواهد ـ از جایی که آنها هرگز حساب آن را هم نکرده‌اند ـ نیرومندتر است، امّا جز با مکرکنندگان مکر نمی‌کند.

إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَجَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوۡقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ﴿٥٥﴾

﴿**هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی! من برگیرندهٔ توام**﴾ از زمین. ابن‌کثیر می‌گوید: «مراد از برگرفتن (وفات) در اینجا، به خواب بردن وی است». آن‌گاه او در این‌باره به آیات و احادیثی استشهاد می‌کند، از جمله آیهٔ: (هُوَ ٱلَّذِيْ يَتَوَفَّاكُمْ

۱ـ استدراج: نزدیک‌کردن مجرمان به تدریج و درجه‌به‌درجه به‌سوی عذاب است، بدان‌سان که خداوند ﷻ به آنان با وجود گناه و نافرمانی‌شان نعمت می‌بخشد تا به آن سرمست شوند و از یاد مرگ و توبه غافل گردند. پس استدراج درواقع، گرفتن الهی به‌طور آهسته و به شیوه‌ای است که گمانش را نمی‌برند.

بِااللَّيْلِ ﴿ اوست ذاتی که شما را در شب می‌میراند) [انعام/۶۰]. همچنین به این **حدیث‌شریف** که رسول خدا ﷺ هرگاه از خواب بیدار می‌شدند، می‌فرمودند: «اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِیْ اَحْیانا بَعْدَ ما اَماتَنا ... ﴿ سپاس خدایی را که ما را زنده گردانید بعد از آن که میرانید ... ». امّا قُرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که حق تعالی، عیسی علیه السلام را بدون وفات و خواب به آسمان برد». طبری نیز همین قول را اختیار کرده، از ابن عبّاس رضی الله عنه نیز همین قول به صحّت رسیده، امام شوکانی نیز بر همین معنی تأکید می‌کند و قول صحیح نزد محقّقان از علما نیز همین است. ﴿**و بالابرندهٔ توام به‌سوی خویش**﴾ در آسمان، و بدین‌گونه نگه‌دارندهٔ توام از آسیب کفّار و این که به تو دست یابند، یا تو را به قتل رسانند ﴿**و پاک کنندهٔ توام از کسانی که کافر شده‌اند**﴾ یعنی: پاک کنندهٔ توام از مجاورت با کفّار؛ با بالابردنت به‌سوی آسمان، دور کردنت از آنان و نجات دادنت از آنچه که تو را بدان متّهم می‌کردند ﴿**و برترگردانندهٔ پیروان تو تا روز قیامت بر کافران هستم**﴾ یعنی: کسانی را که از تو و پیامت پیروی کرده‌اند تا روز قیامت بر کافران برتری می‌دهم. مراد از ایشان، نخبهٔ یاران و پیروان عیسی علیه السلام هستند که زیاده روی در تقدیس وی را به جایی نرساندند که او را خدا بخوانند. همچنین در این زمره‌اند مسلمانان زیرا ایشان نیز از آنچه عیسی علیه السلام آورد، پیروی نموده و او را ــ بی هیچ غلوّ و زیاده‌روی‌ای ــ به اوصافی که سزاوار آن است توصیف کردند. به قولی دیگر معنی آیهٔ کریمه این است: نصارای پیرو عیسی علیه السلام، پیوسته و مدام بر نسلهای باقی‌مانده از یهودیان غالبند زیرا یهودیانَ به عیسی علیه السلام کفر ورزیدند، و غلبهٔ نصاری بر آنان با قوّت و عزّت و پیروزی آنهاست ــ والله اعلم. ﴿**آن‌گاه بازگشت شما به‌سوی من است و در آنچه در آن اختلاف ورزیدید بین شما داوری می‌کنم**﴾ در روز قیامت.

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْأَخِرَةِ

وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٥٦﴾

﴿امّا کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به‌سختی عذابشان می‌کنم﴾ در دنیا؛ با کشتن و اسیرساختن و به دار مجازات آویختن و در آخرت؛ با عذاب آتش ﴿و یاورانی ندارند﴾ تا آنان را از این عذاب سخت برهاند.

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥٧﴾

﴿و امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خداوند مزدشان را به‌تمامی﴾ یعنی: به طور کامل و فراهم شده ﴿به آنان می‌دهد﴾ با نیلشان به سعادت و آرامش در دنیا و بهشت در آخرت ﴿و خداوند بیدادگران را دوست ندارد﴾ این، کنایه از خشم خداوند متعال بر آنهاست.

ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ ٱلْأَيَٰتِ وَٱلذِّكْرِ ٱلْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾

ای محمّد ﷺ! ﴿اینهاست﴾ اشاره به اخبار عیسی علیه‌السلام و دیگران است که بیان شد ﴿که ما آن را از آیات و ذکر حکیم بر تو می‌خوانیم﴾ مراد از «ذکر حکیم» قرآن کریم است که دربرگیرندهٔ حکمتها و آیات محکمی است که هیچ خللی در آنها نیست.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌ابی حاتم روایت شده است: راهبان نجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند، پس یکی از آنها از رسول خدا ﷺ پرسید: «پدر عیسی علیه‌السلام کیست؟» و عادت رسول خدا ﷺ این بود که در پاسخ دادن شتاب

نمی‌کردند و منتظر می‌ماندند تا از جانب پروردگارشان به ایشان چه می‌رسد. همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «لازم بود که احوال و خدمات حضرت عیسیٰ علیه‌السلام برای امّت اسلام به‌گونه‌ای واضح بیان شود تا به هنگام نزول ایشان، هیچ شکّ و تردیدی برای این امّت باقی نماند. البتّه در این باره، حکمت‌ها و مصالح فراوانی نهفته است، از جمله:

۱ ـ اگر شناخت حضرت عیسیٰ علیه‌السلام برای امّت اسلامی محدود و کم باشد، امّت اسلامی به هنگام نزول ایشان دچار تردید خواهد شد و تصوّر خواهد کرد که حضرت عیسیٰ علیه‌السلام به آنان ربطی ندارد و چگونه ممکن است که به کمک ایشان بشتابد؟

۲ ـ هر چند حضرت عیسیٰ علیه‌السلام به هنگام نزول در آخرالزّمان به عنوان رسول و نبی تشریف نمی‌آورد ولی او از منصب نبوّت و رسالت معزول نشده، بلکه به عنوان خلیفهٔ رسول الله ﷺ جهت رهبری امّت تشریف می‌آورد؛ مانند آنکه والی ناحیه‌ای برای انجام مأموریّت به منطقهٔ دیگری برود که از والی‌گری منطقه خویش معزول نیست. لذا همان گونه که در زمان حیات نخست ایشان، انکار نبوّتش کفر به شمار می‌رفت، در آن هنگام نیز انکار نبوتش کفر خواهد بود. لذا امّت مسلمان که از قبل بر اساس اشارات قرآن به نبوّت او ایمان آورده بود، اگر هنگام نزول او را نشناسد، در انکار مبتلا می‌شود. بنابراین، علایم و صفات او بیش از حدّ، نیاز به توضیح داشت.

۳ ـ واقعهٔ نزول عیسیٰ علیه‌السلام در آخر عمر جهان به‌وقوع می‌پیوندد. اگر احوال و علایم او مبهم می‌بود، امکان داشت که کسی دیگر مدّعی شود که من مسیح پسر مریم هستم؛ لذا به‌وسیلهٔ همین علایم است که چنین مدّعیانی محکوم به شکست‌اند، چنان‌که در هندوستان شخصی به‌نام میرزا احمدقادیانی مدّعی شد که من مسیح موعودم و علمای امّت بر اساس همین علایم، قول او را ردّ کردند».

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ ۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گویند: هیأت نمایندگی نصارای نجران به رسول خدا ﷺ گفتند: چرا تو رفیق ما عیسی علیه السلام را دشنام می‌دهی؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: مگر من در حقّ او چه می‌گویم؟ گفتند: می‌گویی او بندهٔ خداست! رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! او بندهٔ خدا و کلمهٔ اوست که او را بر دوشیزهٔ باکره القا کرد. آنها خشمگین شدند و گفتند: آیا تاکنون انسانی را دیده‌ای که بدون پدر آفریده شده‌باشد؟ اگر راست می‌گویی نظیر او را به ما معرّفی کن. همان بود که خداوند متعال نازل فرمود: ﴿**به راستی مَثَل عیسی در نزد خدا همچون مَثَل آدم است**﴾ در این که عیسی علیه السلام هم مانند آدم علیه السلام بدون پدر آفریده شد، بلکه حتّی آفرینش آدم از آفرینش عیسی علیه السلام نیز شگفت‌انگیزتر است زیرا آدم علیه السلام بدون پدر و مادر آفریده شد، چراکه حق تعالی ﴿**او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود شد**﴾ همچنین است عیسی علیه السلام که خداوند جل جلاله به او گفت: بدون پدر موجود شو، و او موجود شد. لذا شما چگونه او را به خدایی می‌گیرید، درحالی‌که اقرار دارید به این که آدم علیه السلام بشری است مخلوق؟ پس عیسی علیه السلام نیز همچنین است، بلکه حتّی او به مخلوق بودن اولٰی است. مَثَلْ: عبارت از شأن و وضع عجیب و حیرت‌آور است. آری! تشبیه عیسی به آدم، از باب تشبیه امری عجیب به امری عجیب‌تر از آن می‌باشد تا بدین‌وسیله این مَثَل در نفسهای بشری اثری بیشتر گذاشته و سخن خصم را قاطعانه‌تر در هم بکوبد.

ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾

﴿حق از جانب پروردگار توست، پس از تردیدکنندگان نباش﴾ این خطاب، متوجه هر شنونده‌ای است. یعنی: ای مخاطبان! سخن راست و درست دربارهٔ عیسی علیه السلام همان است که بیان شد، پس کسی از شما در این حقیقت مردّد و دودل نباشد. یا خطاب متوجّه پیامبر اکرم ﷺ است و نهی ایشان از تردید، برای افزودن بر تثبیت و پایداری‌شان می‌باشد.

فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا۟ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَـٰذِبِينَ ﴿٦١﴾

﴿پس هرکه با تو محاجّه کند﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿دراین باره﴾ یعنی: دربارهٔ عیسی علیه السلام، و مدّعی باشد که او ـ العیاذ باالله ـ خداست ﴿پس از دانشی که برای تو آمده﴾ یعنی: بعد از آن که خداوند متعال در آیات پیشین تو را از حقیقت امر عیسی علیه السلام خبر داد، در آن صورت ﴿بگو: بیایید﴾ یعنی: بشتابید و به میدان آیید تا ﴿پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و اشخاص خود و اشخاص شما را فراخوانیم﴾ یعنی: هریک از ما و شما خود و فرزندان و زنان خویش را فراخوانیم ﴿سپس مباهله کنیم﴾ ابتهال: در اصل؛ بلندکردن دستها به بارگاه خداوند جل جلاله و دعا کردن به لعن و نفرین یا غیر آن، از روی جدّ و با تضرّع و زاری است ﴿و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم﴾ یعنی: همهٔ ما در دعاهایمان بگوییم: خدایا! لعنت خویش را بر هر یک از ما دو گروه که دروغگوست قرار بده. در روایات آمده است که: نصارای نجران با رسول خدا ﷺ محاجّه و مناظره کرده مدّعی الوهیّت عیسی علیه السلام شدند، در این هنگام رسول خدا ﷺ آنان را به «مباهله» فراخواندند.

برخی از علما می‌گویند: «معنی آیهٔ کریمه این است که: اگر نصرانی‌ای با تو دربارهٔ عیسی علیه السلام مجادله کرد، او را به مباهله فراخوان».

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلْقَصَصُ ٱلْحَقُّ ۚ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾

﴿هرآینه داستان حق و حقیقت همین است و معبودی جز خدا نیست﴾ یعنی: آنچه که خداوند جل جلاله بر پیامبرش در شرح حال عیسی علیه السلام ــ از همان هنگام ولادت و پیدایش وی تا رسالتش ــ بیان کرد، همان با واقعیّت منطبق است؛ لذا هیچ معبود برحقّ دیگری که سزاوار پرستش باشد، جز خدای یگانه وجود ندارد، لذا مبالغهٔ نصاری در این باره، خلاف واقع و عاری از حقیقت است ﴿و خداوند غالب و حکیم است﴾ پس هیچ‌کس نمی‌تواند با او در صنعش برابری کند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواستند تا با نمایندگان نصارای نجران ملاعنه [مباهله] کنند، امّا یکی از آنان [که با هوش‌تر از دیگران بود] به رفیق خود گفت: با او ملاعنه نکنید زیرا سوگند به خدا که اگر او پیامبر باشد و با او ملاعنه کنیم، نه ما و نه آنان که در پشت سر ما هستند [یعنی قوم ما]، هرگز از عذاب الهی نمی‌رهیم و شما نیک دانستید که او پیامبر مرسل است و در موضوع عیسی به شما سخنی قاطع و روشنگر آورد، پس اگر با او مباهله کنید؛ سرتاسر این وادی بر شما آتشفشان می‌شود. همان بود که تن به مباهله ندادند و از سر تسلیم در آمده و در پاسخ به درخواست رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتند: آنچه می‌خواهی به تو می‌دهیم [یعنی جزیه می‌پردازیم] لذا با ما مردی امین را بفرست، رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: برخیز ای اباعبیده! و چون ابوعبیده به‌پاخاست، فرمودند: این شخص، امین این امّت است».

این آیهٔ کریمه از جملهٔ نشانه‌های روشن و حجتهای مبرهن نبوّت حضرت محمّد ﷺ است زیرا اثبات می‌کند که ایشان مسیحیان را به «مباهله» فراخواندند، امّا از آنجا که آنها بر بطلان عقیدهٔ خویش و صحّت و درستی عقیدهٔ اسلام باور داشتند، تن به مباهله نداده و به پرداخت جزیه راضی شدند.

فَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾

﴿**پس اگر رویگردان شدند، همانا خداوند به**﴾ حال ﴿**مفسدان داناست**﴾ یعنی: اگر از این حقّ واضح و روشن إعراض کردند، بدان‌که این عیناً همان فساد افروزی در روی زمین است زیرا چنین موضع‌گیری ای، بازگشت به شرک و کفر می‌باشد و شرک و کفر زایندهٔ فساد و تباهی است و خدای سبحان به حال مفسدان داناست و آنان را دربرابر اعمالشان مؤاخذه می‌کند.

قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَآءِۭ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِۦ شَيْـًٔا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ۚ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ ٱشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر! خطاب به یهود و نصاری ﴿**ای اهل کتاب! بیایید به‌سوی سخنی که میان ما و شما برابر است**﴾ یعنی: دعوت من از شما این است که: بیایید تا به سخنی که در کتاب آسمانی ما و کتاب آسمانی شما به‌طور برابر و یکسان موجود است و شریعتهای آسمانی در آن هیچ اختلافی ندارند، اقرار کنیم، آن سخن این است: ﴿**که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم**﴾ یعنی: چیزی

از مخلوقات را با خالق سبحان موردپرستش قرار ندهیم. و این است پیام توحید و متن دعوت همهٔ انبیای الهی ﴿و﴾ بیایید ﴿**بعضی از ما بعضی دیگر را به‌جای خداوند به پروردگاری نگیرد**﴾ و هیچ‌کس از ما دیگری را سجده نکند، بلکه همگی متّفقاً برای خدای عالمیان سجده کنیم و مانند کسانی نباشیم که به پروردگاری مسیح و عُزیر معتقدند.

این آیهٔ کریمه حجّت است بر این امر که: در مسایل دینی؛ چون عبادات و حرام و حلال، جز به سخن پیامبر معصوم، به سخن کسی دیگر ــ چون امام و فقیه ــ استناد نمی‌شود، در غیر این صورت؛ شرک در ربوبیّت ــ یعنی امری که قرآن کریم در آیات بسیاری آن را مردود اعلام کرده است ــ به وقوع می‌پیوندد.

﴿**پس اگر از این**﴾ دعوت ﴿**إعراض کردند، بگویید: گواه باشید به این‌که ما مسلمانیم**﴾ یعنی: ما به احکام پروردگار تسلیم و منقاد، به خداوندی او خشنود و به نعمتهایی که در این دین قویم بر ما ارزانی نموده، معترفیم. ابن‌عبّاس رضی الله عنه به نقل از ابوسفیان می‌گوید: هرقل نامهٔ رسول خدا ﷺ را طلب کرد و آن را خواند. در آن نامه چنین آمده بود: «به‌نام خداوند بخشایشگر مهربان. از محمّد رسول خدا به هرقل بزرگ روم! سلام بر آنان که پیرو هدایت اند. امّا بعد! همانا من تو را به‌سوی اسلام دعوت می‌کنم. مسلمان شو تا در سلامت بمانی، در این صورت خداوند ﷻ پاداش تو را دوبار می‌دهد، امّا اگر روی برتافتی، بی‌گمان، گناه رعایایت هم بر دوش توست، و: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم ...».

يَـٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِىٓ إِبْرَٰهِيمَ وَمَآ أُنزِلَتِ ٱلتَّوْرَىٰةُ وَٱلْإِنجِيلُ إِلَّا مِنۢ بَعْدِهِۦٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٥﴾

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیات (۶۵ ـ ۶۷) روایت شده است که فرمود: نصارای نجران و احبار یهود به نزد پیامبراکرم ﷺ گرد آمده و در حضور ایشان با یک‌دیگر نزاع و مشاجره کردند؛ احبار یهود گفتند: جز این نیست که ابراهیم یهودی بود. و نصاری گفتند: جز این نیست که ابراهیم نصرانی بود. پس حق تعالی نازل فرمود: ﴿**ای اهل کتاب! چرا دربارهٔ ابراهیم محاجّه می‌کنید، با آن‌که تورات و انجیل بعد از او نازل شده‌است؟ آیا تعقّل نمی‌کنید؟**﴾ به این ترتیب، خدای سبحان پندارشان را ردّ کرد و این حقیقت را روشن ساخت که آئین‌های یهود و نصاری بعد از ابراهیم علیه السلام پدید آمده‌اند زیرا یهودیّت بعد از موسی علیه السلام پدید آمد و کتاب موسی علیه السلام تورات است، و نصرانیّت بعد از عیسی علیه السلام پدید آمد و کتاب وی انجیل است، درحالی‌که ابراهیم علیه السلام روزگاری دراز قبل از آنها می‌زیست، پس چگونه ابراهیم علیه السلام می‌تواند یهودی یا نصرانی باشد؟!

هَٰٓأَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ حَٰجَجْتُمْ فِيمَا لَكُم بِهِۦ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِۦ عِلْمٌ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

﴿**هان، شما**﴾ ای یهودیان ﴿**همان کسانی هستید که دربارهٔ آنچه نسبت به آن علمی داشتید، محاجّه کردید، پس چرا در مورد چیزی که بدان علمی ندارید محاجّه می‌کنید؟ و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید**﴾ مراد از آنچه که یهودیان نسبت به آن علمی داشتند، احکام موجود در تورات ـ اعم از حلال و حرام و انواع عبادات ـ است، هر چند که آنان در آنها نیز به مقتضای دانش خویش عمل نکردند و در این دانسته‌های خود نیز به ناحق جدال و مشاجره نمودند. امّا آنچه که بدان علمی ندارند، این پندارشان است که ابراهیم علیه السلام بر دینشان بود.

علما گفته‌اند: این آیهٔ کریمه بر وجوب محاجّه در امر دین؛ یعنی: اقامهٔ دلیل و

حجّت علیه باطل‌گرایان، دلالت می‌کند.

مَا كَانَ إِبْرَٰهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾

﴿ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حنیف﴾ یعنی: گرایش یافته بود از تمام ادیان باطل به‌سوی آیین توحید و ﴿مسلمان بود﴾ یعنی: مطیع خداوند ﷻ و پرستشگر او بود و دینش، دین اسلام بود ﴿و از مشرکان نبود﴾.

إِنَّ أَوْلَى ٱلنَّاسِ بِإِبْرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۗ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٨﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند؛ ای محمّد! سوگند به خدا که تو می‌دانی ما از تو و دیگران به دین ابراهیم سزاوارتر و به او نزدیکتریم؛ زیرا ابراهیم یهودی بود و جز حسد هیچ چیز دیگری تو را از پذیرش این امر باز نمی‌دارد! پس حق تعالی نازل فرمود: ﴿**درحقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم**﴾ یعنی: سزاوارترین مردم در وابستگی به وی ﴿**همان کسانی هستند**﴾ از یاران و پیروانش ﴿**که او را پیروی کرده‌اند**﴾ یعنی: به او ایمان آورده و از او اطاعت کرده‌اند و از آیینش پیروی کرده و به دینش اقتدا نموده‌اند ﴿**و**﴾ نیز نزدیکترین مردم به ابراهیم علیه‌السلام ﴿**این پیامبر**﴾ یعنی: محمّد ﷺ است. اولویّت رسول خدا ﷺ به ابراهیم علیه‌السلام از آن جهت است که ایشان از نسل ابراهیم علیه‌السلام اند، همچنان بسیاری از امور در شریعت محمّدی ﷺ با آیین ابراهیم علیه‌السلام موافق است. در

حدیث‌شریف آمده است: «اِنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ وَلایَةٌ مِنَ النَّبِیِّیْن وَاِنَّ وَلِیِّیْ مِنْهُمْ اَبِیْ وَخَلِیْلَ رَبِّیْ عَزَّوَجَلّ اِبْراهِیْم‌ﷺ ☆ همانا برای هر پیامبری دوستی از پیامبران است و دوست من از ایشان، پدرم و خلیل پروردگارم عزّوجلّ، ابراهیم‌ﷺ است». ﴿**وکسانی که ایمان آوردند**﴾ از امّت محمّد ﷺ، آنان نیز به ابراهیم‌ﷺ نزدیکتر و سزاوارترند ﴿**و خدا کارساز مؤمنان است**﴾ با نصرت و تأیید خویش.

وَدَّت طَّآئِفَةٌ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يُضِلُّونَكُمۡ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ﴿٦٩﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ طوایف یهودی بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع نازل شد، آن‌گاه که گروهی از مسلمین را به‌سوی دین خویش دعوت کردند: ﴿**گروهی از اهل کتاب**﴾ یعنی: راهبان و رؤسای گمراهشان ﴿**آرزو کردند که کاش شما را گمراه سازند**﴾ یعنی: آنان بسیار دوست دارند که شما را با پیروساختن به راه و روش باطل خویش، گمراه سازند ﴿**درصورتی‌که جز خودشان را گمراه نمی‌کنند**﴾ چراکه گامهای مؤمنان در راه ایمان ثابت و استوار است و مسلّماً وبال کار کسانی که بخواهند مؤمنان را از دینشان منحرف نمایند، به خودشان برمی‌گردد ﴿**و**﴾ امّا آنها این حقایق را ﴿**نمی‌فهمند**﴾.

يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَأَنتُمۡ تَشۡهَدُونَ ﴿٧٠﴾

﴿**ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید؟**﴾ یعنی: چرا به آنچه که در کتابهای شما از دلایل نبوّت محمّد ﷺ آمده است، یا به قرآن که در برگیرندهٔ اوصاف آن حضرت ﷺ و آشکارترین دلیل بر صدق و راستی ایشان می‌باشد، کفر

می‌ورزید؟ ﴿**با آن که خود گواهی می‌دهید**﴾ بر آنچه که در کتابهای شما از این دلایل وجود دارد و می‌دانید که این دلایل حقّ است؟

يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَلۡبِسُونَ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٧١﴾

﴿**ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید**﴾ آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آن را در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنان را گمراه سازند ﴿**و**﴾ چرا ﴿**حقیقت را کتمان می‌کنید، با آن که خود می‌دانید**﴾ که رسول خدا ﷺ بر حقّ است؟.

وَقَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ﴿٧٢﴾

﴿**و جماعتی از اهل کتاب گفتند**﴾. آنان چنان‌که در **سبب نزول** آمده است؛ رؤسا و اشراف یهود بودند که به فرومایگان قوم خود گفتند: ﴿**به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان آورید و در پایان روز کافر شوید**﴾ و بدین‌سان در وقتی اندک مرتدّ گردید ﴿**شاید آنان برگردند**﴾ یعنی: تا مؤمنان در دین خویش به شکّ بیفتند و برخی از آنان از اسلام برگردند زیرا آنان از این ارتداد زودرس شما به این نتیجه می‌رسند که گویا شما بر چیز باطلی از دینشان آگاهی یافته‌اید که به این زودی از آن برگشته اید بنابراین، در حقّانیّت دین خویش به شکّ می‌افتند. این از یک

جهت ؛ از جهت دیگر ، پذیرش اسلام و برگشت فوری از آن ، کار را بر کسانی که می‌خواهند مرتدّ شوند ، آسان می‌سازد زیرا دیگران را می‌بینند که قبل از آنان به ارتداد گراییده‌اند .

ولی توطئهٔ این گروه شیّاد و مغضوب یهودی کاملاً بی‌اثر است زیرا آنان نمی‌دانند که خداوند ﷻ دلهای مؤمنان را بر اسلام پایدار و گامهایشان را در این راه محکم و استوار گردانیده است ، پس هرگز یاوه‌های دشمنان خدا ﷻ، دلها و گامهایشان را متزلزل نمی‌سازد و بادهای عناد ، اراده‌هایشان را از جا نمی‌جنباند .

وَلَا تُؤْمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ ٱلْهُدَىٰ هُدَى ٱللَّهِ أَن يُؤْتَىٰٓ أَحَدٌ مِّثْلَ مَآ أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَآجُّوكُمْ عِندَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ ٱلْفَضْلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

﴿ **و جز به کسی که از دین شما پیروی می‌کند ، ایمان نیاورید** ﴾ این سخن چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده است از جملهٔ سخنان احبار یهود به زیردستانشان بود . یعنی : رؤسای یهود به فرومایگانشان گفتند : تصدیق و باور راستین خود را فقط به پیروان دین و اهل آیین خود اختصاص دهید ، امّا اگر برای مسلمانان ، تصدیقی هم نشان می‌دهید ، این فقط ظاهرسازی و فریبکاری‌ای بیش نباشد . ابن‌کثیر در تفسیر آیهٔ کریمه می‌گوید : « یعنی : به هیچ‌کس اطمینان نکنید و رازتان را جز به پیروان دینتان ، با هیچ کس دیگری در میان نگذارید و آنچه از علم می‌دانید ، برای مسلمانان آشکار نگردانید زیرا آن را از شما می‌آموزند و با شما در آن برابر و هم‌طراز می‌شوند و حتّی به وسیلهٔ آن بر شما ممتاز نیز می‌گردند زیرا آنان شدیداً به ایمان خویش پایبند و پایدارند . یا این که مسلمانان با تمسّک به آنچه که خود شما

گفته‌اید، علیه شما دلیل و حجّت ارائه می‌کنند».

﴿بگو: هرآینه هدایت، هدایت الهی است﴾ یعنی: هدایت فقط به‌دست اوست و الاّ اگر هدایت مولود و نتیجهٔ شناخت حق می‌بود، شما گروه یهود، حق را به‌خوبی شناختید، ولی نفسهایتان با شما بر ایمان به‌حق همراهی و موافقت نکرد. این بیان الهی جملهٔ معترضه‌ای در میانهٔ سخن رؤسای یهوداست و به دنبال آن ادامهٔ سخنشان در توجیه بازداشتن پیروان خویش از ایمان می‌آید که گفتند: **﴿نکند به کسی نظیر آنچه به شما داده شده‌است داده شود، یا در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجّه کنند﴾** یعنی: ما بدان جهت این نقشهٔ پنهان‌کاری را کشیده‌ایم که از این‌که مسلمانان صاحب نبوّت و کتاب شوند، بر آنان رشک می‌بریم و داشتن این فضیلت را برایشان تحمّل نمی‌کنیم و دیگر برای این‌که مسلمانان در روز قیامت به پیشگاه خدا ﷻ بر ما احتجاج نورزند که ما در دنیا حق را می‌شناختیم، امّا از آن پیروی نکردیم. یا آنها ایمان آوردن کسانی از ما راکه مسلمان شده‌اند و بر اسلام خویش ثابت‌قدم‌اند، حجّت نیاورند. **﴿بگو: بی‌شک فضل به‌دست خداست﴾** و از جملهٔ فضل وی، نبوّت و دین اسلام است **﴿آن را به هرکس که بخواهد، می‌بخشد﴾** پس هیچ‌کس نمی‌تواند فضل الهی را از کسی بازدارد، یا در بازگردانیدن آن از کسی که خدا ﷻ می‌خواهد تا بدو رسد، تحکّم کند و این حقیقت مسلّمی است که خدای عزّوجلّ خواسته است تا محمّد ﷺ و امّت ایشان را به این فضل آشکار؛ یعنی این دین مبین اختصاص دهد **﴿و خداوند گشایشگر داناست﴾** فضل وی بر اهل فضل وسیع و گسترده است و او خود به اهل فضل داناست.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِۦ مَن يَشَآءُ ۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾

﴿هرکس را که بخواهد، به رحمت خود مخصوص می‌گرداند﴾ به قولی: مراد از رحمت، نبوّت است **﴿و خداوند صاحب فضل عظیم است﴾** فضل وی فراگیر و

بزرگ، و رحمتش بر همه چیز گسترده است.

۞ وَمِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيْكَ وَمِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَآئِمًا ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا۟ لَيْسَ عَلَيْنَا فِى ٱلْأُمِّيِّـۧنَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

﴿**و از اهل کتاب کسی هست که اگر او را بر قنطاری**﴾ از طلا ﴿**امین شماری، آن را به تو بازمی‌دهد**﴾ قِنْطَار: صد رطل است و هر رطل دو کیلو و نیم می‌باشد. این تعبیر، کنایه از بسیاری مال امانت است. ﴿**و از آنان کسی هست که اگر دیناری**﴾ واحد ﴿**به او امانت دهی، آن را به تو بازنمی‌دهد**﴾ این تعبیر، کنایه از قلّت مقدار مال امانت و شدّت حرص و طمع شخصی است که امانت بدو سپرده شده. یعنی: در میان اهل کتاب، امانت‌دارانیَ هستند که امانت خویش را می‌پردازند، هر چند مال امانت بسیار و هنگفت باشد. همچنین از آنان خائنانی هستند که امانت را باز پس نمی‌دهند، هر چند بی‌ارزش و ناچیز هم باشد. و شکّی نیست که هر کس در بسیار امانت نگاهدار باشد، در کم به‌طریق اولی امین است، و هر کس در کم خاین باشد، در بسیار به‌طریق اولی خاین است. آری! این خاینان حتّی یک دینار امانت را باز پس نمی‌دهند؛ ﴿**مگر آن که پیوسته بر سرش ایستاده‌باشی**﴾ یعنی: مگر آن که دائماً برای اثبات حقّ خود با مدرک و گواه، مطالبهٔ مکرّر، اعمال فشار، تنگ‌ساختن حلقهٔ گریز بر وی و تقاضای مصرّانهٔ حقّ خود، بر سر وی به‌پا بایستی ﴿**این بدان سبب است که آنان گفتند: بر ما در باب امّیین هیچ راهی نیست**﴾ امّیّن: قوم

عرب و دیگرامّتهایی اند که اهل کتاب نیستند. یعنی: بر ما در ستم‌نمودن به آنان و خوردن مالشان هیچ گناه و حرجی نیست، چه آنان در دین با ما مخالفند! عجیب‌تر این که ادّعا کردند: دستور این ستمگری به آنان در کتاب آسمانی‌شان داده شده است!! ﴿و با این‌که خودشان می‌دانند، بر خدا دروغ می‌بندند﴾ یعنی: این یاوه‌هایی که می‌گویند، در دینی که خداوند ﷻ بر آنان نازل کرده نیست، بلکه تماماً ساخته و پرداختهٔ خودشان است، و آنان دانسته بر خدای سبحان دروغ بر می‌بندند.

نقل است که مردی از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما پرسید: هنگامی که ما به جهاد می‌رویم، از اموال اهل ذمّه چیزهایی ــ مثلاً مرغ ماکیان و گوسفند ــ را برای خود می‌گیریم. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما فرمود: دربارهٔ آنچه می‌گیرید چه نظری دارید؟ گفت: می‌گوییم؛ بر ما در این کار هیچ گناهی نیست. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما فرمود: این سخن شما همچنان است که اهل کتاب گفتند: (لَیْسَ عَلَیْنَا فِی الْأُمِّیِّیْنَ سَبِیْل ۞ بر ما در خوردن مال امّیین هیچ گناهی نیست)! بدانید که آنها چون جزیه را پرداختند، اموالشان برای شما حلال نیست، مگر به طِیب خاطر ایشان.

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِۦ وَٱتَّقَىٰ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾

﴿**نه چنان است**﴾ که می‌پندارند و به‌هم می‌بافند، بلکه آنان قطعاً بر دروغهایی که می‌بندند و بر حلال شمردن اموال قوم عرب بر خود، مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌گیرند و چنانچه مال کسی را به ناحق خوردند ــ هر چند آن کس کافر، یا مخالف دینشان هم باشد ــ گناه و مسئولیّت این خیانت را برعهده دارند زیرا ﴿**هرکه به پیمان خود**﴾ با حق تعالی ﴿**وفا کند**﴾ و از او فرمانبرداری کرده و به شریعتش عمل نماید ﴿**و پرهیزگاری نماید**﴾ یعنی: مال کسی را به باطل نخورد و حقوق و امانتها را به اهل آنها بسپارد ﴿**بی‌تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد**﴾ و دوستانش را

إکرام می‌کند و گرامی می‌دارد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ لَا خَلَٰقَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيۡهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿٧٧﴾

﴿**کسانی که در عوض عهد الهی و سوگندهای خود بهای ناچیزی را می‌گیرند**﴾ زیرا بهایی که سبب عذاب انسان گردد؛ هر چند بسیار باشد، اندک است. آنان یهودیان و همانندانشان اند که چون اموال و حقوق دیگران را می‌خورند، منکر خوردن آن می‌شوند و اگر بر این امر سوگند هم داده شوند، به‌دروغ سوگند می‌خورند ﴿**آن گروه**﴾ یعنی: آنان که چنین صفتی دارند ﴿**در آخرت بهره‌ای ندارند و خداوند با آنان سخن نمی‌گوید**﴾ هیچ سخنی را به کلّی. یا با آنان سخنی نمی‌گوید که اسباب خوشحالی‌شان گردد و نشانهٔ لطف وی به آنان باشد ﴿**و به‌سویشان نمی‌نگرد**﴾ به‌نظر رحمت، بلکه بر آنان خشم می‌گیرد و آنان را دربرابر گناهانشان عذاب می‌کند ﴿**و پاکشان نمی‌گرداند**﴾ از گناهان و پلیدی‌ها، بلکه فرمان می‌دهد که آنان را به دوزخ در افگنند ﴿**و عذابی دردناک در پیش دارند**﴾.

از ابن‌مسعودﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که رسول خداﷺ فرمودند: «هرکس به دروغ سوگند خورَد تا بدین‌وسیله مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، در حالی با خدا ملاقات می‌کند که او بر وی خشمگین است. در این هنگام صحابی‌ای که مدّعی مال خود بر یهودی‌ای بود و شاهدی هم نداشت، گفت: یا رسول‌الله! پس در این صورت، او سوگند دروغ می‌خورد و مالم ازبین می‌رود! همان بود که خدای عزّوجلّ نازل فرمود: (إِنَّ

الَّذِيْنَ يَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِاللّٰهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِيْلاً ...).

از این آیهٔ کریمه استنباط می‌شود که در شریعت خدای عزّوجلّ میان مسلمان و غیر آن در ادای حقوق و امانتها مطلقاً فرقی وجود ندارد زیرا حق به ذات خود محترم است و حق، حرمت و منزلت خود را از اشخاص نمی‌گیرد تا در این صفت خود از آنان تأثیر پذیر گردد.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَٰبِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَٰبِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَٰبِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۷۸﴾

﴿و از آنان﴾ یعنی: از یهودیان ﴿گروهی هستند که زبان خود را﴾ به خواندن ﴿کتاب﴾ تحریف‌شده‌ای ﴿می‌پیچانند﴾ یعنی: آنچه را بر کتاب خدا ﷻ افزوده‌اند و تحریف کرده‌اند، چنان می‌خوانند که گویی این هم از کتاب خدا ﷻ است ﴿تا آن را از کتاب بپندارید﴾ و گمان کنید که آن هم از کلام نازل شدهٔ خداوند متعال است ﴿با این که آن از کتاب نیست﴾ و قطعاً مطالب بربافتهٔ خودشان است ﴿و می‌گویند: آن از نزد خداوند است﴾ یعنی: به‌دروغ و افترا چنین سخنی می‌گویند ﴿درصورتی‌که آن از سوی خداوند نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با این‌که خودشان می‌دانند﴾ که دروغگویند و این از بزرگترین گناهان است.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیهٔ کریمه نیز دربارهٔ رهبران و علمای یهود نازل شد.

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَٰبَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ

لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادًا لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن كُونُواْ رَبَّٰنِيِّـۧنَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ ٱلْكِتَٰبَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: هنگامی که علمای یهود و هیأت نصارای نجران نزد رسول خدا ﷺ گرد آمدند و رسول خدا ﷺ آنان را به اسلام دعوت نمود؛ ابورافع قرظی یهودی گفت: ای محمّد! آیا می‌خواهی تا چنان‌که نصاری عیسی را می‌پرستند، ما نیز تو را پرستش کنیم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: پناه بر خدا جل جلاله از چنین کاری! پس خدای متعال به این ارتباط نازل فرمود: ﴿**هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: به‌جای خدا بندگان من باشید**﴾ یعنی: چنین مقوله‌ای، نه سخنی راست و درست است و نه هم سزاوار گفتن زیرا انبیای عظام علیهم السلام در ادای امانت رسالت، سفیران برگزیدهٔ الهی میان او و خلقش هستند، که او ایشان را به وحی خویش مخصوص گردانیده، پس بی‌تردید از مختصّات ایشان، راست فهمی و اخلاص برای خدای عزّوجلّ است بنابراین، هرگز از هیچ پیامبری چنین ادّعایی سرنمی‌زند که مردم را به‌سوی کفر فراخوانده و بگوید: ای مردم! مرا پرستش کنید نه خدای عزّوجلّ را! زیرا این برخلاف طبیعت اشیاء است.

آیهٔ کریمه در ردّ نصاری نازل شد که بر عیسی علیه السلام سخنانی را افترا بستند که اصلاً صحّت ندارد و گفتن چنین سخنانی در بارهٔ وی و هر یک از برادرانش ـ از خانوادهٔ پیامبران علیهم السلام ـ سزاوار هم نیست.

﴿**و لیکن**﴾ پیامبر الهی می‌گوید: ﴿**ربّانی باشید**﴾ ربّانی: کسی‌است که به دین ربّ، دانا، به طاعت وی سخت متمسّک و همراه با آن از حلم و حکمت برخوردار است. چنان‌که محمّدبن حنیفه در روز وفات ابن‌عبّاس رضی الله عنهما گفت: «اَلْيَوْمَ مَاتَ رَبَّانِيُّ هٰذِهِ الْأُمَّة ✽ امروز ربّانی این امّت در گذشت». آری! پیامبر الهی

می‌گوید: ربّانی باشید **﴿به‌سبب آن‌که کتاب تعلیم می‌دادید و به سبب خواندن آن﴾** یعنی: به‌همراه علمتان به کتاب آسمانی، به طاعت پروردگار سخت پایبند و متمسّک و در این میدان نیرومند باشید زیرا شما کتاب الهی را می‌خوانید، آن را به مردم درس می‌دهید و آنان را به تمسّک بدان امر می‌کنید، پس کسی که حق را به دیگران می‌آموزد، قطعاً خود وی باید بیشتر از دیگران به آن پایبند باشد.

وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَن تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا ۗ أَيَأْمُرُكُم بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿۸۰﴾

﴿و شما را فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به پروردگاری بگیرید﴾ یعنی: و برای هیچ پیامبری ـ چه عیسی ﷺ باشد، چه غیر وی ـ سزاوار نیست که بعد از یافتن دانش و هدایت از سوی خداوند متعال، مردم را به پرستش خود یا پرستش فرشتگان و پیامبران دیگر دستور دهد، و قطعاً هیچ فرستادهٔ الهی چنین‌کاری نمی‌کند **﴿آیا پس از آن‌که مسلمان شده‌اید، شما را به کفر فرمان می‌دهد؟﴾**.

یادآور می‌شویم که در عرف قرآن، دین تمام انبیا ﷺ اسلام است زیرا اسلام دین فطرت می‌باشد، به همین جهت این تعبیر به‌کار گرفته شد.

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این که: علم درست، فقاهت عمیق و فهم صحیح اسرار شرعی؛ می‌طلبد که عالم به تکالیف شرعی، بدان عامل و پایبند نیز باشد.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ ۚ

قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي ۖ قَالُوٓا۟ أَقْرَرْنَا ۚ قَالَ فَٱشْهَدُوا۟ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿٨١﴾

بعد از آن‌که حق تعالی این حقیقت را که پیامبران علیهم‌السلام به یگانگی و توحید و اخلاص برای وی دستور می‌دهند، روشن ساخت، در اینجا به بیان این حقیقت می‌پردازد که ایشان همهٔ رسالتهای الهی را تصدیق و تأیید نموده و امّتهای خویش را نیز به تصدیق آن دستور می‌داده‌اند زیرا حق تعالی از انبیای خویش پیمان گرفته است تا برخی از آنها در امر ایمان تصدیق‌کنندهٔ برخی دیگر بوده و همدیگر را به این کار سفارش کنند و امّتهای خود را نیز به آن دستور دهند: ﴿**و هنگامی که خداوند از پیامبران میثاق گرفت**﴾ مِيثَاقْ: عهد مؤکّد و محکمی است که عهدکننده بر خود لازم می‌گیرد، بدان متعهّد می‌شود و آن تعهّد را به‌سوگند، یا به چیزی دیگر از صیغه‌های تأکید؛ مؤکّد می‌گرداند. آری! از ایشان بر این امر پیمان گرفت: ﴿**که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم**﴾ یعنی: اگر چیزی از کتاب و حکمت به شما دادم ﴿**آن‌گاه پیامبری به‌سویتان آمد که آنچه را با خود دارید، تصدیق کرد**﴾ یعنی: پیام و دعوت او با آنچه که به شما داده‌ام، موافق بود ﴿**بر شماست که به او ایمان آورید و یاریش دهید**﴾ و از آنجا که گرفتن میثاق، به‌منزلهٔ سوگنددادن است، از این‌رو، این جمله در حکم جواب قسم می‌باشد. یعنی: رسالتهای انبیا علیهم‌السلام همگی کامل‌کنندهٔ یک‌دیگرند و هدف همهٔ آنها یکی است، گذشته از این، همگی آنها در اصول متّفق‌اند و اختلافشان در فروع هم به خیر و مصلحت خود امّتهاست، چراکه فروعات، همراه با دگرگونی حیات انسان و هماهنگ با زمان و زندگی، می‌تواند متغیّر و دگرگون باشد. امّا اگر دو پیامبر ــ مثلاً ــ در یک عصر و یک امّت با هم همزمان شدند ــ مانند موسی و هارون علیهماالسّلام ــ آن دو در تمام امور با هم متّفق‌اند. و اگر اقوام آنها مختلف بود، پس پیامبری که متأخّر است، به

دعوت پیامبر متقدّم ایمان می‌آورد، چنان‌که حضرت لوط ﷺ به حضرت ابراهیم ﷺ ایمان آورد و پشتیبان دعوت وی شد. و اگر دو پیامبر در پی یک‌دیگر آمدند، مانند موسی و عیسی علیهماالسّلام، در این‌صورت هر یک از آنها دعوت دیگری را تصدیق می‌کند. همچنین است بعثت پیامبر خاتم ﷺ که باید از سوی تمام امّتهای انبیای گذشته مورد تأیید و تصدیق قرار بگیرد.

از علی ﷺ روایت شده است که فرمود: «خداوند ﷻ هیچ پیامبری را ـ از آدم ﷺ گرفته تا پیامبران بعد از وی ـ برنینگیخت، مگر این‌که از وی دربارۀ محمّد ﷺ پیمان گرفت که اگر در زمانش به رسالت مبعوث گشت، باید به او ایمان آورده و یاری‌اش کند. همچنین خداوند متعال به هر یک از پیامبران دستور داد تا از قوم خویش نیز در این باره پیمان بگیرد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَوْ كَانَ مُوْسٰى وَعِيْسٰى حَيَّيْنِ لَمَا وَسِعَهُمَا اِلاَّ اِتِّبَاعِيْ ✿ اگر موسی و عیسی زنده می‌بودند، ایشان را جز پیروی از من، هیچ گنجایش دیگری نبود». پس پیامبر خاتم ﷺ در واقع امام اعظمی هستند که اگر در هر عصری می‌بودند، اطاعت ایشان بر همۀ انبیا ﷺ واجب بود و از این جهت، در شب اسراء ـ آن‌گاه که ارواح همۀ انبیا ﷺ در بیت‌المقدِس گردهم آمدند ـ رسول خدا ﷺ امامت ایشان را در نماز عهده‌دار شدند. همچنین آن حضرت ﷺ شفیع روز محشر هستند، قضیه‌ای که در آن روز حتّی پیامبران اولی‌العزم از آن می‌گریزند. ﴿**آن‌گاه**﴾ خداوند متعال خطاب به پیامبرانش ﴿**فرمود: آیا اقرار کردید و گرفتید بر این کار اِصر مرا؟**﴾ خداوند ﷻ عهدی را که از پیامبرانش گرفت، «اِصر» نامید زیرا اِصْر: به معنای پیمان سخت و محکمی است که صاحب خویش را به وفا نمودن به آنچه که بر خود لازم گرفته وامی‌دارد و این خود نشان دهندۀ محکم ساختن این پیمان از سوی پروردگار متعال است ﴿**گفتند: آری! اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم**﴾ یعنی: من بر اقرار شما و گواهی‌دادن بعضی از شما بر بعضی دیگر در این امر، از گواهان هستم.

فَمَن تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿٨٢﴾

﴿پس کسانی که بعد از این﴾ پیمانی که از تمام پیامبران ﷺ و تمام امّتها گرفته شده ﴿روی برتابند﴾ از تو ای محمّد ﷺ! ﴿پس آن گروه، همانا فاسقان اند﴾ یعنی: بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان الهی‌اند.

أَفَغَيْرَ دِينِ ٱللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُۥٓ أَسْلَمَ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

﴿آیا جز دین الله را می‌جویند؟﴾ یعنی: آیا مردم، دینی غیر از دین خدای آفرینندهٔ موجودات را می‌طلبند و از آن پشتیبانی می‌کنند؟ ﴿با آن‌که هرکه در آسمانها﴾ از فرشتگان ﴿و﴾ هر که در ﴿زمین است﴾ از تمام مخلوقات موجود در آن ﴿خواه و ناخواه برای الله منقاد است﴾ مفسّران در معنی (کُرْهًا ✿ ناخواه) گفته‌اند: یعنی همه چیز در آسمانها و زمین ـ حتّی حیوانات و جمادات ـ منقاد فرمان الهی بوده، از قوانین کَونی وی اجباراً اطاعت و انقیاد می‌کنند و حتّی کافر نیز ناخواسته فرمانبردار خدای عزّوجلّ و پیرو قوانین هستی اوست، هر چند که دل و زبانش منکر باشد. به قولی: مراد، اسیران مسلمان امّتها هستند که در زنجیرها و قلاّده‌های اسارت خویش به‌سوی بهشت برده می‌شوند. همزهٔ (أَفَغَيْرَ الله...) همزهٔ انکار است، یعنی طلب دینی جز دین الله ﷻ، کاری بس نارواست. و مفعول که: (غَيْرَ دِيْنِ‌الله) است بر فعل: (يَبْغُوْنَ) مقدّم ساخته شد زیرا مفعول در اینجا مهم‌تر است، از آن رو که انکار متوجّه معبودان باطل می‌باشد. طلب دینی غیر از دین الهی؛ فرمانبردن و تسلیم‌شدن دربرابر آن دین و پرستش باطل می‌باشد ﴿و به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند﴾ در روز قیامت، پس حق تعالی هرکس را مطابق عمل وی

پاداش می‌دهد.

قُلْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَآ أُنزِلَ عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ وَمَآ أُوتِىَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾

ای محمّد ﷺ! ﴿**بگو: به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم**﴾ و این حقیقت را از سوی خود و امّت خویش اعلام کن ﴿**و**﴾ بگو: ایمان آوردیم به ﴿**آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده**﴾ أَسْبَاطْ: قبایل بنی‌اسرائیل از احفاد و نوادگان فرزندان دوازده گانهٔ یعقوب﷣ اند که به موسی﷣ ایمان آوردند ﴿**و**﴾ ایمان آوردیم به ﴿**آنچه به موسی و عیسی و پیامبران**﴾ دیگر ﴿**از جانب پروردگارشان داده شده و میان هیچ‌یک از آنان فرق نمی‌گذاریم**﴾ چنان‌که یهود و نصاری فرق گذاشته، به بعضی از پیامبران ﷺ ایمان آوردند و به برخی دیگر کافر شدند. تفسیر نظیر این آیهٔ کریمه در سورهٔ «بقره/۱۳۶» گذشت. ﴿**و ما او را فرمانبرداریم**﴾ یعنی: ما برای حق تعالی منقاد و مخلص هستیم.

وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَٰمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى ٱلْأَخِرَةِ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٨٥﴾

﴿و هرکه جز اسلام، دینی دیگر بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است﴾ پس بعد از بعثت محمّد ﷺ، دین دیگری جز دین ایشان پذیرفته نیست، چون دین ایشان ناسخ همهٔ ادیان دیگر است، لذا، کسی که به دین اسلام گردن ننهاده‌باشد، در روز قیامت برای وی نجاتی نیست. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است: «در روز قیامت، اعمال می آیند، در آغاز نماز می‌آید و می‌گوید: پروردگارا! من نماز هستم. پروردگار متعال می‌فرماید: تو بر خیر هستی. آن‌گاه زکات می‌آید و می‌گوید: پروردگارا! من زکات هستم. پروردگار متعال می‌فرماید: تو بر خیر هستی. آن‌گاه روزه می‌آید و می‌گوید: پروردگارا! من روزه هستم. پروردگار متعال می‌فرماید: تو بر خیر هستی و امروز به‌سبب تو می‌گیرم و به‌سبب تو می‌دهم».

مجاهد و سدّی در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ حارث‌بن سوید انصاری نازل شد که با دوازده تن از اسلام برگشته و به کفّار مکه پیوست. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: حارث بعد از نزول این آیات مجدّداً به اسلام گرایید.

كَيْفَ يَهْدِي ٱللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا۟ بَعْدَ إِيمَٰنِهِمْ وَشَهِدُوٓا۟ أَنَّ ٱلرَّسُولَ حَقٌّ وَجَآءَهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ ۚ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٨٦﴾

﴿چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند؟ با آن‌که شهادت دادند که این رسول، برحق است و برایشان دلایل روشن آمد﴾ یعنی: بعید است که خداوند ﷻ قومی را به‌سوی حق هدایت کند که بعد از ایمان آوردن و گواهی دادن به حقّانیّت پیامبر اکرم ﷺ و بعد از آمدن دلایل روشن از کتاب خدای سبحان و معجزات پیامبر ﷺ، و بعد از شناخت آنها از این دلایل و آگاهی از

مقتضیات آن، به کفر برگشتند ﴿و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند﴾ که مرتدّان از دین برگشته، از آن جمله اند. شکّی نیست که گناه مرتدّ بزرگتر از گناه کسی است که بر کفر باقی مانده و اصلاً اسلام را نپذیرفته است زیرا مرتدّ، حق را شناخته و سپس از روی عناد و تمرّد از آن روی برتافته و سبب ایجاد شکّ و شبهه در دین گردیده است.

أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ ٱللَّهِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾

﴿آنان﴾ یعنی: مرتدّان ﴿سزایشان این است که لعنت خدا﴾ یعنی: دوری و طرد از رحمت وی ﴿و لعنت فرشتگان و مردم، همگی برآنان است﴾ یعنی: مرتدّان سزاوار این همه لعنت هستند.

خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ ٱلْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٨﴾

﴿در آن﴾ لعنت، یا در آتش دوزخ که نشانهٔ آن است ﴿جاودانه می‌مانند، نه عذاب از آنان کاسته می‌گردد و نه به آنان مهلت داده می‌شود﴾ و در کار عذابشان به آنان تأخیری داده می‌شود.

سپس حق تعالی توبه کنندگان را استثنا کرده و می‌فرماید:

إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٨٩﴾

﴿مگر کسانی که پس از آن﴾ یعنی: پس از ارتداد ﴿توبه کردند و به اصلاح آوردند﴾ یعنی: آنچه را که با ارتداد از دین خویش تباه ساخته بودند، به وسیلۀ اسلام به اصلاح و سامان آوردند ﴿پس بی‌گمان خداوند آمرزندۀ مهربان است﴾ و این از لطف و رأفت و رحمت وی بر خلقش می‌باشد که توبۀ توبه‌کاران را می‌پذیرد و بر آنان می‌آمرزد. باید دانست که توبۀ مرتدّ ـ چنانچه مخلصانه به‌سوی اسلام بازگردد ـ نیز پذیرفته می‌شود. امام شوکانی می‌گوید: «در حدّ علم من، دراین باره میان علما هیچ اختلافی نیست».

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیۀ کریمه روایت شده است که فرمود: مردی از انصار، اسلام آورد و سپس مرتدّ شده به شرک پیوست، آن‌گاه پشیمان گشته کسی را به‌سوی قومش فرستاد که از رسول خدا ﷺ بپرسید: آیا برایم توبه‌ای هست؟ همان بود که این آیۀ کریمه نازل شد و بعد از آن که قومش به وی اطمینان دادند، مجدّداً اسلام آورد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَٰنِهِمْ ثُمَّ ٱزْدَادُواْ كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلضَّآلُّونَ ﴿۹۰﴾

﴿به راستی کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند﴾ با پایداری در کفر و افزودن بر نیرنگ و توطئه علیه اسلام و اهل آن ﴿هرگز توبۀ آنان پذیرفته نمی‌شود﴾ به هنگام مرگ، چنان‌که خداوند متعال در آیۀ (۴/۱۷) می‌فرماید: (و توبۀ کسانی که مرتکب کارهای ناشایست می‌شوند و سرانجام چون مرگ هریک از آنان فرا رسد، می‌گویند: اینک توبه کردم؛ پذیرفته نیست). بعضی برآنند که این آیۀ کریمه ناظر بر یهودیان است زیرا آنان بودند که به عیسی علیه السلام کفر ورزیدند، سپس چون حضرت محمّد ﷺ به رسالت مبعوث

گردیدند، به ایشان نیز کافر شدند ﴿و آنان خود گمراهان اند﴾.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ ٱلْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ ٱفْتَدَىٰ بِهِۦٓ ۗ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّـٰصِرِينَ ﴿٩١﴾

﴿در حقیقت کسانی که کافر شده و درحال کفر مرده‌اند﴾ چه کفّار اصلی باشند، چه مرتدّان و از دین حق برگشتگان ﴿هرچند فراخنای زمین را پر از طلا کنند و آن را فدیه دهند﴾ یعنی: هرچند در روز قیامت برای نجات خویش از عذاب دوزخ، به‌اندازهٔ گنجایش روی زمین از طلا فدیه آورند ﴿هرگز از هیچ‌یک از آنان پذیرفته نمی‌شود، آنان را عذابی دردناک است و هیچ یاری‌دهنده‌ای نخواهند داشت﴾ یعنی: هیچ کسی نیست که در روز قیامت از عذاب خداوند ﷻ نجاتشان دهد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در روز قیامت مردی از اهل دوزخ آورده می‌شود، آن‌گاه حق تعالی به او می‌گوید: آیا از عذابم به اندازهٔ گنجایش زمین از طلا فدیه می‌دهی؟، آن مرد می‌گوید: آری! پروردگار می‌فرماید: دروغ گفتی، کمتر از این را از تو خواستم؛ از تو در صُلب پدرت آدم عهد گرفتم که به من چیزی را شریک نیاوری، ولی تو ابا ورزیدی». امّا علّت این که افعال نیک دنیوی کافر، در آخرت سودی به حالش ندارد، در این **حدیث‌شریف** بیان شده است: رسول خدا ﷺ از عبدالله بن جُدعان مورد پرسش قرار گرفتند ـ و او شخص مهمان نوازی بود، اسیران را بازخرید می‌کرد و آزاد می‌ساخت و مردم را إطعام می‌نمود ـ که آیا اعمال خیر دنیوی وی برایش در آخرت سودی دربر دارد؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «لا، إِنَّهُ لَمْ يَقُلْ يَوْمًا مِنَ الدَّهْرِ: رَبِّ اغْفِرْ لِيْ خَطِيئَتِيْ يَوْمَ الدِّيْنِ ✿ نه! چیزی از آنها به حالش سودی ندارد

زیرا او در طول زندگی خود حتّی روزی از روزها هم نگفت: پروردگارا! خطاهای مرا در روز قیامت بیامرز».

بانگاهی به آیات (۸۹ ـ ۹۰)، ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال، کافران را در مجموع به سه گروه تقسیم کرده است:

۱ ـ آنان که صادقانه توبه کردند و آیهٔ (۸۹) ناظر بر ایشان است.

۲ ـ آنان که توبه‌شان صحیح نبوده و آیهٔ کریمه (۹۰) ناظر بر آنان است.

۳ ـ آنان که اصلاً توبه نکرده و بر کفر مرده‌اند، که آیهٔ کریمهٔ (۹۱) ناظر بر آنان است.

لَن تَنَالُواْ ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ ۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ ﴿٩٢﴾

﴿هرگز به نیکوکاری نمی‌رسید﴾ یعنی: هرگز به درجهٔ «ابرار» که عبارت از ایمان راستین، شایستگی در عمل و قبول آن است نمی‌رسید و هرگز ثواب «برّ» را که بهشت است در نمی‌یابید ﴿تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید﴾ یعنی: مگر آن که نفقهٔ شما در راه خدا ﷻ ـ اعم از جهاد و غیرآن از طاعات ـ از آن اموالی باشد که آن را دوست دارید. در احادیث شریف آمده است که شماری از اصحاب ﷺ بعد از نزول این آیهٔ کریمه نزد رسول خدا ﷺ آمده و نفیس‌ترین اموالشان را پیشکش راه خدا ﷻ کردند. ﴿و از هرچه انفاق کنید، قطعاً خدا بدان داناست﴾ و بر آن پاداشتان می‌دهد.

۞ كُلُّ ٱلطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِّبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَٰٓءِيلُ

عَلَىٰ نَفْسِهِۦ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ ٱلتَّوْرَىٰةُ ۗ قُلْ فَأْتُوا۟ بِٱلتَّوْرَىٰةِ فَٱتْلُوهَآ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿۹۳﴾

﴿**همهٔ خوراکیها برای بنی‌اسرائیل حلال بود، جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل بر خود حرام کرده بود**﴾ به قول جمهور مفسّران، مراد از «اسرائیل» در اینجا یعقوب علیه السلام است، نه ملّت اسرائیل زیرا «اسرائیل»، لقب یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم علیهما السلام است. نقل است که یعقوب علیه السلام گوشت و شیر شتر را بر خود حرام کرده بود، به قولی دیگر: او هر گوشت دارای رگ‌وپی‌ای را بر خود حرام کرده‌بود. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما ـ به استناد فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم در پاسخ به سؤال یهودیان از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در بارهٔ علّت این تحریم ـ می‌گوید: «یعقوب علیه السلام بیماری عرق‌النّساء (سیاتیک) داشت، پس برای خدا جل جلاله نذر کرد که اگر از این بیماری شفایش بخشد، رگ‌وپَی (عِرق) و گوشت هر حیوانی را که دارای رگ‌وپی باشد، نمی‌خورد و حق تعالَی شفایش بخشید، بعداً فرزندانش نیز از سنّت وی پیروی کردند. لذا این تحریم مربوط به قبل از نزول تورات است، و تمام خوراکی‌ها در تورات حلال بود. ﴿**بگو: اگر راست می‌گویید**﴾ و سخن مرا باور ندارید ﴿**تورات را بیاورید و آن را بخوانید**﴾ تا راستی و درستی آنچه را که قرآن از این داستان برای شما بیان کرده است، دریابید زیرا تورات بر آنچه گفتم، ناطق است.

نقل است که پیامبرما صلی الله علیه وسلم نیز، عسل یا خادمشان ماریه را بر خود حرام کردند، امّا خداوند جل جلاله ایشان را در این امر تأیید نکرد و آیهٔ (۱) از سورهٔ «تحریم» را در این ارتباط نازل فرمود ـ که تفسیر آن خواهد آمد.

فقها در این مسئله که اگر کسی چیز مباحی را بر خود حرام ساخت، بر وی کفّاره لازم می‌شود یا خیر؟ بر دو رأی اند؛ در مذهب احناف بروی کفّاره لازم می‌شود و در مذهب شافعی بروی کفّاره لازم نمی‌شود.

فَمَنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٩٤﴾

﴿پس کسانی که بعد از این﴾ یعنی: بعد از آوردن تورات و تلاوت آن، یا بعد از این تحدّی و هماوردطلبی با آنان در خصوص آنچه که در کتاب خودشان آمده است؛ ﴿بر خدا دروغ بندند، آنان خود ستمکارانند﴾ زیرا کسی که به داوری کتاب خودش و آنچه که اعتقاد شرعی درست خویش می‌شناسد، فرا خوانده شود و باز هم بعد از آن جدل‌کنان بر خدای سبحان دروغ بربندد، هیچ‌کس از وی ستمکارتر نیست.

قُلۡ صَدَقَ ٱللَّهُۗ فَٱتَّبِعُواْ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ﴿٩٥﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر به یهودیان ﴿خداوند راست گفت. پس از کیش ابراهیم که حنیف بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید﴾ یعنی: مادام که صدق رسالت من با تمام وضوح و درخشش بر شما روشن شده، از آیین اسلام که من بر آن هستم پیروی کنید. حنیف: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق.

إِنَّ أَوَّلَ بَيۡتٖ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكٗا وَهُدٗى لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴿٩٦﴾

مجاهد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده است: مسلمانان و یهودیان بر سر کعبه و بیت‌المقدِس به همدیگر فخر می‌ورزیدند؛ یهودیان می‌گفتند که بیت‌المقدِس از کعبه برتر است، بدان جهت که محلّ هجرت انبیا علیهم‌السلام می‌باشد و در سرزمین مقدّس قرار دارد. و مسلمانان می‌گفتند: بلکه کعبه برتر است، همان بود که نازل شد: ﴿**درحقیقت اوّلین خانه‌ای که برای مردم نهاده شده**﴾ به منظور عبادت حق تعالی در زمین ﴿**همان است که در بکّه است**﴾ یعنی: خانهٔ کعبه است، که بنیان‌گذار آن ابراهیم علیه‌السلام بود ﴿**و مبارک**﴾ است. برکت کعبه؛ بسیاری خیر آن برای کسی است که در آن مقیم می‌شود، یا قصد زیارت آن را می‌کند، به جهت بسیاری نعمتها و خیراتی که از همه‌جا به‌سوی مکّه سرازیر می‌شود و به‌سبب ثواب مضاعفی که در آن نصیب مؤمنان می‌گردد ﴿**و هدایتی است برای جهانیان**﴾ چه بسا به این سبب که توحید باری تعالی در آن برپا می‌گردد، در مشاعر مقدّسه ذکر وی بسیار می‌شود و سنّت خلیلین (ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام) در آن احیا می‌گردد.

خداوند متعال با توصیف کعبه به عنوان اوّلین پرستشگاه؛ بر افضلیّت آن نسبت به اماکن عبادی دیگر تأکید می‌گذارد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذر رضی‌الله‌عنه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمده است: «اوّلین مسجدی که در روی زمین بنا شد، مسجدالحرام و دومین آن مسجدالاقصی بود، که به فاصلهٔ چهل سال از بنای کعبه بنا گردید». «بَکّه» همان مکّه است. به قولی: وجه تسمیهٔ آن به بکّه این است که ستمگران را برآن دسترسی نیست و اگر به آن قصد تجاوز داشته باشند، مکّه گردنهایشان را می‌شکند. یا سبب این نامگذاری، ازدحام مردم در آن است، به طوری که زنان در نماز، به سبب کثرت ازدحام، پیش روی مردان قرار می‌گیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «برای مکّه نامهای بسیاری را یادکرده‌اند، چون مکّه، بکّه، بیت‌العتیق،

بیت‌الحرام، بلدالامین، امّ‌القریٰ، قادس[۱]، مقدّسه، حاطمه، رأس، بنیه، بلده و کعبه».

فِيهِ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ مَّقَامُ إِبۡرَٰهِيمَۖ وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنٗاۗ وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٩٧﴾

«در آن نشانه‌هایی روشن است» که از جملهٔ این نشانه‌ها؛ **«مقام ابراهیم است»** و آن صخره‌ای است که ابراهیمعليه السلام در هنگام بنای کعبه بر آن می‌ایستاد و نقش پاهای وی در آن صخره به‌طور برجسته نمایان است. و حق تعالی به ما دستور داده که آن را نمازگاه خویش قرار دهیم[۲]. آری! این سنگ از نشانه‌های روشن الهی است، چراکه نیکی‌ها در آن مقام دو برابر می‌شود و پرنده از فراز آن نمی‌تواند پرواز کند **«و»** از جملهٔ نشانه‌های روشن الهی در کعبه این‌است که **«هر که در آن درآید، در امان است»** یعنی: هرکه از دشمنی یا چیزی بیمناک باشد و به بیت‌الحرام درآید، از همهٔ ترسها ایمن می‌گردد و بر مردم واجب است که متعرّض او نشوند؛ هر چند خونی را ریخته باشد، یا مالی راگرفته باشد، تا آن که از حرم خارج شود، ولی هر کس در داخل حرم مرتکب جرمی شد، دستگیر می‌شود و جزا بر او إقامه می‌گردد زیرا خود او بوده که هتک حرمت حرم را آغاز کرده است و بنابراین، مشمول این حکم خداوند متعال قرارگرفته که می‌فرماید: (وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ ۞ و هتک حرمتها قصاص دارد) [۹۴/۲]. از جملهٔ نشانه‌های روشن در مکّه، وجود

۱ـ قادس: پاک‌کننده از گناهان.

۲ـ نگاه، سورهٔ [بقره/۱۲۵].

صفا و مروه و منی و عرفه و دیگر مشاعر مقدّس است و از آن جمله، نابودشدن کسانی از جبّاران است که قصد تجاوز به حریم آن را بکنند.

﴿**و برای الله است بر عهدهٔ مردمان حجّ خانهٔ کعبه**﴾ این تأکیدی بر حقّ باری تعالی و بزرگداشتی از حرمت خانهٔ کعبه است ﴿**برای کسی که توانایی رفتن به آن را دارد**﴾ تقدیر آن چنین می‌شود: کسی راهی حجّ خانهٔ کعبه بشود که استطاعت رفتن به آن را دارد، این استطاعت عبارت از: زاد و راحله، یعنی توشه و اسباب سفر است ﴿**و هر که کفر ورزد**﴾ یعنی: نشانه‌های روشن و فضایل کعبه را انکار نماید ﴿**یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است**﴾ و طاعات و عبادات بندگان اصلاً به او نفعی نمی‌رساند، بلکه این خودِ بندگان هستند که با ادای این طاعات به کمال انسانی خویش نایل می‌گردند.

عکرمه در بیان **سبب‌نزول**: (وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ) می‌گوید: چون آیهٔ (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيْنًا... ✿ هر که جز اسلام دینی دیگر بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود) نازل شد، یهودیان گفتند: اکنون که چنین است، ما هم مسلمان هستیم! رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: «خدای عزّوجلّ حجّ خانهٔ کعبه را بر مسلمانان فرض گردانیده»، امّا آنان در پاسخ گفتند: «ولی آن را بر ما فرض نگردانیده!»، لذا از انجام مناسک حجّ سر باز زدند. همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد.

بیان احکام:

۱ ـ امام ابوحنیفه بر آن است که اگر کشتن کسی در زمین حِل به علّت قصاص، ارتداد یا زنا واجب باشد و او به سرزمین حرم پناه برد، بر وی تعرّض نمی‌شود، ولی نباید به او، جا، غذا و آب بدهند و با او خرید و فروش و معامله کنند تا به بیرون آمدن از سرزمین حرم ناگزیر گردد. امّا امام مالک و امام شافعی می‌گویند: قصاص گرفتن در حرم از قاتل قتل عمد، جایز است.

۲ ـ حجّ در عمر یک بار فرض و تکرار آن در هر پنج سال یک‌بار سنّت است.

۳ ــ امام ابوحنیفه ، امام مالك و امام احمدبن حنبل برآنند که ادای حجّ در همان سال اوّلی که شخص مکلّف واجد استطاعت و بقیّه شرطهای ادای آن می‌شود ، فرض است . ولی امام شافعی و محمّدبن حسن شیبانی بر آنند که در ادای حـجّ مبنی بر مهلت (تراخی) است نه بر فوریّت .
۴ ــ بنا به مذهب امام مالك ، نیابت در حجّ جایز نیست ، امّا جمهور فقها آن را به جای کسی که فوت کرده و حجّ نکرده است و به جای بیماری که قادر به ادای حجّ نیست ، جایز می‌دانند . لیکن مالکی‌ها حجّ را از ذمّهٔ بیمار زمین‌گیری که قـدرت نگه‌داشتن خود را بر بالای مرکب ندارد ، ساقط دانسته‌اند . در نزد آنان نیز ، اجیر کردن شخص برای انجام‌دادن حجّ به جای کسی که مرده است و قبل از مرگش به این امر وصیّت کرده ، جایز است .
۵ ــ استطاعت حجّ منوط به داشتن توشهٔ راه و وسیلهٔ نقلیه ، به‌اضافهٔ عدم وجود مانع بدنی ؛ چون بیماری ، ترس از دشمن و عدم امنیّت راه است .

قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٨﴾

﴿**بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید، درحالی‌که خداوند شاهد و ناظر کردار شماست**﴾ و برآنچه می‌کنید آگاه است ؟ پس آن‌گاه که کلمهٔ کفر را بر زبان می‌آورید ، یا افعالی را انجام می‌دهید که کفر به دلایل حق و معجزات نبوّت ، یا کفر به آیات تورات است ، او شما را می‌بیند .

قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ

تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَآءُ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٩﴾

﴿ **بگو: ای اهل کتاب! چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا بازمی‌دارید** ﴾ پس توطئه‌ها می‌چینید، نیرنگها می‌اندیشید و برنامه‌ها می‌ریزید تا در میان مؤمنان، فتنهٔ کفر و شرک را برپا سازید و با همهٔ توان تلاش می‌کنید تا میان مردم و ایمان به حق تعالی حایل گردید ﴿ **و برای آن راه کجی‌ای می‌طلبید** ﴾ یعنی: می‌خواهید تا با القای این شبهات و موهومات که راه خدا ﷻ ناهموار و ناهنجار است؛ این راه را برای مردم کج و بی‌بهره از اعتدال و استقامت معرّفی کنید تا ادّعاهای باطلتان را تثبیت نمایید ﴿ **با آن‌که خود** ﴾ به‌راستی آن ﴿ **گواهید** ﴾ و می‌دانید که اسلام تنها دین مقبول و پذیرفتهٔ الهی است، چنان‌که این حقیقت را از کتابهای نازل‌شده بر پیامبران خود دانسته‌اید، پس چرا علیه اسلام این‌همه کید و توطئه می‌چینید؟ ﴿ **و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست** ﴾ ولی شما را تا رسیدن موعد عذابتان مهلت می‌دهد و آن‌گاه مجازاتتان می‌کند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقًا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَٰنِكُمْ كَٰفِرِينَ ﴿١٠٠﴾

ابن‌جریر طبری و ابن‌اسحاق در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان بر اساس پیوند همجواری و پیمانهایی که در جاهلیّت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس خدای عزّوجلّ نازل فرمود: ﴿ **ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از فرقه‌ای از اهل کتاب فرمان برید** ﴾ یعنی: اگر به دسایس و نیرنگ‌های آنان گوش فراداده و به سخنان آنان اعتماد کنید، شما را به‌سوی همان هدفی که خود دارند، سوق می‌دهند و آن این

است که: ﴿شما را پس از ایمانتان به کفر برمی‌گردانند﴾.

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُۥ ۗ وَمَن يَعْتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدْ هُدِىَ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٠١﴾

﴿و چگونه کفر می‌ورزید﴾ مراد این نیست که آن گروه از مسلمانان کافر شده‌اند، چرا که به صفت ایمان: (یاأَیُّهَاالَّذِیْنَ آمَنُوْا) مخاطب گردیده‌اند، بلکه مراد این است که راه دوستی با یهودیان، به کفر منتهی می‌شود. آری! چگونه به راهی می‌روید که سرانجام آن کفر است ﴿با آن‌که آیات الهی بر شما خوانده می‌شود﴾ پس بر شماست که این آیات را بخوانید و به آنها چنگ زنید تا از اهداف توطئه آمیزی که یهودیان در قبال شما دارند، آگاه شوید ﴿و رسول خدا در میان شماست﴾ پس به او رجوع نمایید و قضایا را به او ارجاع دهید، که در این صورت قطعاً نیرنگ یهودیان بی‌اثر می‌شود. البتّه رجوع به شخص پیامبر ﷺ در حال حیات ایشان بود، امّا بعد از درگذشت ایشان؛ آثار و نشانه‌ها و سیرت ایشان و قرآنی را که از جانب حق تعالی آورده‌اند و سنّت ایشان، همگی در میان ما باقی است و علمای امّت هم این منابع و معارف را می‌شناسند، پس چنان است که رسول خدا ﷺ برای همیشه در میان ما هستند، به شرط آن‌که به آستان سنّت و سیرتشان رجوع کرده و بدانها تمسّک جوییم تا از دسایس و فتنه‌های کفّار اهل کتاب و غیر آنان در امان مانیم ﴿و هر کس به خداوند پناه برد، به راه راست هدایت شده‌است﴾ بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به پناه‌بردن به خود و ترک اعتماد و گرایش به دشمنانش ارشاد می‌کند تا راه هدایت به رویشان هموار شود و از گمراهی‌ای که از سوی دشمنان برایشان برنامه ریزی شده است، رهایی یابند.

ابن‌جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** این آیات از زیدبن اسلم روایت کرده است که

فرمود: شاس‌بن قیس یهودی پیرمردی بسیار عقده‌ای و کینه‌توز علیه مسلمانان بود، روزی نامبرده از برابر مجلس اوس و خزرج که با هم گرم گفت‌وگو بودند گذشت، پس محبّت و الفت و صفایی را که از آنان دید، او را سخت برآشفته ساخت و روزگار جاهلیّت را به یاد آورد که اوس و خزرج با هم درگیر جنگی طولانی و دشمنی‌های دراز دامنی بودند. در این اثنا جوانی از یهودیان را که با وی بود، دستور داد که برود و با آنان بنشیند و روز «بُعاث» را که در آن میان اوس و خزرج جنگی سخت شعله‌ور شده بود به خاطرشان بیاورد. جوان یهودی چنین کرد. پس احساسات دوران جاهلیّت در میان آنان بر انگیخته شد و مشاجره آغاز گشت و کارچنان بالا گرفت که به میدان جنگ و سلاح کشید. رسول خدا ﷺ که از ماجرا آگاه شدند، به سویشان شتافته و خطاب به آنان فرمودند: آیا درحالی‌که من در میان شما هستم، داعیهٔ جاهلیت را سر داده‌اید؟ آن‌گاه در این باره، خطابه‌ای موجز و بلیغ ایراد کردند که بر اثر آن مسلمانان به خود آمدند و دانستند که این انگیزه، بر اثر وسوسهٔ شیطان و مکر دشمنانشان بوده است. آن‌گاه همدیگر را به گرمی در آغوش گرفته و به آیین مهر و صفا بازگشتند. و خداوند متعال این آیات را نازل نمود.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٠٢﴾

﴿ای مؤمنان! از خداوند ــ چنان‌که سزاوار پروای اوست ــ پروا کنید﴾ یعنی: از حق تعالی چنان پروا کنید که سزاوار الوهیّت اوست. تقوایی این‌گونه، عبارت است از این که: بنده اموری را که انجام دادن آنها بر وی لازم است، انجام داده و اموری را که ترک‌کردن آنها بر وی لازم است، ترک کند و در این جهت، نهایت

سعی و کوشش خویش را به‌خرج دهد ﴿**و جز در حال مسلمانی نمیرید**﴾ یعنی: بر حالی جز حال اسلام قرار نداشته باشید تا چون مرگ شما در رسد ــ و چه‌بسا که ناگهانی آید ــ درحالی بر شما آید که مسلمان باشید. ابن‌مسعود رضی الله عنه در تفسیر: (حَقَّ تُقَاتِهِ) می‌گوید: «حقّ تقوی این است که خدای سبحان مورد اطاعت قرار گرفته و از او نافرمانی نشود، یادکرده شود و فراموش نگردد و مورد شکر و سپاس قرار گیرد نه کفران و ناسپاسی». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «معنای (حَقَّ تُقَاتِهِ) این است که: حق تعالی حتی به مدّت یک چشم برهم زدن هم، مورد نافرمانی قرار نگیرد».

مفسّران می‌گویند: چون این آیهٔ کریمه نازل شد، به‌کار بستن این تکلیف بر اصحاب رضی الله عنهم دشوار آمد، پس گفتند: یا رسول الله! چه کسی توان این‌چنین تقوایی را دارد؟! همان بود که آیهٔ: (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ ۝ تا آنجا که می‌توانید تقوای الهی را پیشه کنید) [۶۴/۱۶] نازل شد و آیهٔ مورد بحث ما را منسوخ گردانید. بعضی گفته‌اند: معنی این است که از خدا آنچنان تقوی کنید که سزاوار تقوای اوست تا آنجا که می‌توانید. پس بنابراین معنی، آیهٔ کریمه منسوخ نیست.

وَٱعْتَصِمُوا۟ بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا۟ ۚ وَٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَآءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِۦٓ إِخْوَٰنًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَـٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠٣﴾

﴿**و همگی به حبل الله چنگ زنید و پراکنده نشوید**﴾ حبل الله: عهد خدا، یا دین

وی، یا قرآن، یا اسلام است و همهٔ اینها در معنی با هم مترادفند. پس خدای سبحان مؤمنان را به چنگ‌زدن جمعی به ریسمان اسلام، یا قرآن دستور داده و ایشان را از پراکندگی‌ای که ناشی از اختلاف در دین است، نهی می‌نماید. البتّه اختلافی که از آن نهی شده است، اختلاف در اصول دین و حاکم ساختن هواها و امیال نفسانی و منافع شخصی است، امّا اختلاف اجتهادی در فروعات دین، نکوهش نگردیده بلکه پسندیده و ستوده است و از نشانه‌های آسان‌گیری شریعت خدای منّان می‌باشد ـ چنان‌که این حقیقت از نصوص قرآنی و احادیث نبوی بر می‌آید. ﴿**و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن‌گاه که دشمنان همدیگر بودید**﴾ و همدیگر را می‌کشتید و غارت و چپاول می‌کردید، پس به‌سبب این نعمت؛ همگی باهم برادر شدید. چنان‌که قبل از اسلام، قبایل اوس و خزرج در یثرب، درگیر جنگ خانگی خونینی بودند، ولی به نعمت اسلام، باهم یار و برادر شدند: ﴿**پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به نعمت او برادران هم شدید. و بر لبهٔ پرتگاه آتش بودید**﴾ به‌سبب کفری که در آن قرار داشتید ﴿**و او شما را از آن**﴾ با اسلام ﴿**رهانید**﴾ یعنی: شما بر لبهٔ گودال دوزخ بودید زیرا هر کس از شما که می‌مُرد به دوزخ می‌افتاد، پس حق تعالی حضرت محمّد ﷺ را فرستاد و به وسیلهٔ ایشان، شما را از این پرتگاه رهانید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «کتاب خدا ﷻ ریسمان الهی‌ای است که از آسمان به‌سوی زمین کشیده شده‌است». ﴿**این‌گونه خداوند آیات خود را برای شما به‌روشنی بیان می‌دارد تا هدایت شوید**﴾.

وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤

﴿**و باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند**﴾ یعنی: باید گروهی از شما به

فریضهٔ امر و نهی و دعوت اسلامی قیام کنند و با تعلیم و موعظه و ارشاد و با سلطه و قدرت و حکومت، مردم را به سوی آنچه که سود دنیا و آخرتشان در آن است، فراخوانند و دستور دهند. به قولی مراد این است: همگی شما باید امّتی باشید که دعوت الی‌الله و امربه معروف و نهی از منکر می‌کنید. ولی قول اوّل صحیح‌تر است زیرا «مِنْ» در آیهٔ کریمه مفید بعضیّت است، لذا امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه می‌باشد که انجام آن بر فرد فرد امّت، فرض عین نیست و اجرای آن سزاوار شأن هر کسی هم نیست. ابن‌کثیر از ابوجعفرباقر﵀ نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ این آیهٔ کریمه را خواندند و سپس در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «اَلْخَيْرُ اِتِّبَاعُ الْقُرْآنِ وَسُنَّتِيْ ✿ خیر؛ در پیروی قرآن و سنّت من است» ﴿و﴾ باید از شما گروهی باشند که ﴿**به کار پسندیده امر و از کار ناپسند منع کنند**﴾ به دست، یا به زبان. باید دانست که امر به معروف و نهی از منکر در نزد جمهور فقها، از فرایض کفایی اسلام است که اگر اهل علم ـ یعنی آنان که می‌دانند معروف چیست تا به آن امر کنند و منکر چیست تا از آن نهی کنند ـ به آن قیام کنند، فرضیّت آن از دیگران ساقط می‌گردد و در غیر آن، فرضیّت آن بر ذمّهٔ هر فرد مسلمانی باقی می‌ماند، همان گونه که عمومیّت این فریضه، از آیهٔ (۱۱۰) نیز برمی‌آید.

آری! امر به معروف و نهی از منکر از بزرگترین واجبات شریعت مطهّر اسلام و اصلی مهمّ از اصول آن می‌باشد زیرا با این واجب بزرگ است که نظام اسلامی کامل می‌شود، بدان جهت که گاهی بعضی از پیروان دین حق، به‌سبب جهل و ناآگاهی، یا به انگیزهٔ پیروی از هواها و خواهشهای نفس، از دین خویش منحرف می‌شوند، یا از ادای تکالیف و مسئولیّتهای خویش شانه خالی می‌کنند، یا به یک‌دیگر ظلم می‌کنند، پس اگر کسی نباشد که راه را روشن، جادّه را نشانه گذاری، گمراه را راهنمونی، مقصّر را موعظه و ظالم را بر سر جای خود بنشاند، بدون شکّ انحرافات بزرگ و بسیاری در جامعه پدید می‌آید، هم بدین جهت است که حق تعالی ما را از دچار شدن به سرنوشت و عاقبتی همانند

سرنوشت و عاقبت بنی‌اسرائیل برحذر می‌دارد، آنجا که آنان را به علّت فروگذاشتن فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر، لعنت می‌نماید: (بنی‌اسرائیل مورد لعنت قرار گرفتند؛ چرا که سرکشی کردند و از حدّ درگذشتند، آنان یک‌دیگر را از منکری که مرتکب می‌شدند نهی نمی‌کردند، چه بد است کار و کردارشان) [مائده/۷۹]. ﴿**و آن گروه**﴾ یعنی: گروهی که به فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند ﴿**ایشانند رستگاران**﴾ یعنی: ایشانند اختصاص یافتگان به فلاح و رستگاری. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَراً فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذٰلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَان ✿ هرکس از شما منکری را دید، باید آن را به‌دست خود تغییر دهد، اگر نتوانست به زبان خود و اگر نتوانست به قلب خود و این ضعیف‌ترین پایهٔ ایمان است».

وَلَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُوا۟ وَٱخْتَلَفُوا۟ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾

﴿**و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و باهم اختلاف کردند**﴾ آنان یهود و نصاری هستند که خدای متعال از پراکندگی و اختلاف در آنچه که به آنان نازل شده بود، نهیشان کرد ولی آنها سرپیچیدند و اختلاف پیشه کردند؛ ﴿**پس از آن‌که بینات برایشان آمد**﴾ بیّنات: آیات روشنی است که تبیین‌کنندهٔ حق و موجب عدم اختلاف است. بعضی گفته‌اند: آنان که پراکنده شدند، بدعت‌گذاران از امّت اسلام و فرقه‌هایی‌اند که خود را از جماعت عظیم امّت جدا نموده و با آنچه که از ضروریّات و بنیادهای دین است، مخالفت می‌ورزند ﴿**و برایشان عذابی بزرگ است**﴾. در **حدیث‌شریف** آمده است: «یهود به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و نصاری همچنان، امّا امّت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند».

در روایتی دیگر اضافه شده است: «همهٔ آنها در آتش‌اند مگر یک گروه، اصحاب پرسیدند؛ آن گروه کیست یا رسول الله؟ فرمودند: آنان‌که رهرو راه من و اصحاب من‌اند».

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَـٰنِكُمْ فَذُوقُوا۟ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾

آری! برایشان در روز قیامت عذابی سهمگین است؛ **﴿روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه شود﴾** یعنی: هنگامی که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند، چهره‌های مؤمنان سپید و چهره‌های کفّار سیاه است **﴿امّا سیاهرویان﴾** به آنان گفته می‌شود: **﴿آیا بعد از ایمانتان کافر شدید؟ پس به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید﴾** سیاهرویان بنابرقولی: اهل کتاب، به قولی: مرتدّان، به قولی: منافقان و به قولی دیگر: مبتدعان اند.

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِى رَحْمَةِ ٱللَّهِ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ﴿١٠٧﴾

﴿و امّا سپیدرویان همواره در رحمت خدا﴾ یعنی: در بهشت و سرای کرامت وی **﴿جاویدانند﴾**.

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ ۗ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿١٠٨﴾

﴿**اینها آیات خداست که آن را به حق بر تو می‌خوانیم**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! درحالی این آیات و حجّتهای روشن خویش را بر تو می‌خوانیم که این آیات، با حق ــ که همان عدل و راستی است ــ درهم تنیده است ﴿**و خداوند هیچ ستمی بر جهانیان نمی‌خواهد**﴾ با عذاب کردن آنان، مگر آن که خود مستحقّ عذاب باشند. لذا حق تعالی حاکم و داور عادلی است که ستم نمی‌کند زیرا او به همه چیز دانا و تواناست و با داشتن این اوصاف، هیچ نیازی به آن ندارد که به کسی از خلقش ستم کند.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿١٠٩﴾

﴿**و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ خداست**﴾ پس در آن هرگونه که خواهد و به هر نحوی که اراده کند، تصرّف می‌کند ﴿**و کارها همه به‌سوی خدا بازگردانده می‌شود**﴾ هم از این رو است که خدای عزّوجلّ از ظلم بی‌نیاز است، چراکه تمام آنچه در آسمانها و زمین است، در قبضهٔ اوست و او مرجع همهٔ امور است.

كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ

عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ ۗ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ ٱلْكِتَٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم ۚ مِّنْهُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿١١٠﴾

﴿**شما**﴾ امّت اسلام ﴿**بهترين امّتی هستيد**﴾ يعنی: در علم خدا ﷻ ﴿**كه برای مردم بيرون آورده شده است**﴾ يعنی: پديد آورده شده است. به قولی معنی اين است: شما بهترين امّت هستيد؛ از آنجا كه ايمان آورده‌ايد. اين آيه دليل بر آن است كه امّت اسلام علی‌الاطلاق بهترين امّتهاست و اين بهترين بودن، در بين اوّل اين امّت و آخر آن مشترک می‌باشد، هر چند كه اصحاب ﷺ، در مجموعهٔ امّت بهترين آنان‌اند. به قولی ديگر معنی اين است: شما سودمندترين مردم برای مردم هستيد. آری! اين بهتر و سودمندتر بودن شما به‌خاطر آن است كه: ﴿**به معروف امر می‌كنيد و از منكر نهی می‌نماييد و به خدا ايمان داريد**﴾ يعنی: بهترين امّت هستيد تا آن‌گاه كه بر اين اوصاف متّصف و به اين شيوه از عقيده و عمل رهرو باشيد، پس چون ايمان به خدا ﷻ، امر به معروف و نهی از منكر را كنار گذاشتيد، اين بهترين بودن از شما سلب شده و همراه با آن، عزّت و اعتبار و غلبهٔ شما هم از بين می‌رود.

دليل اين‌كه امر به معروف و نهی از منكر بر ايمان مقدّم ذكر شد، اين است كه ذكر اين خصلت، به برتری مسلمانان بر غير آنان دلالت‌كننده‌تر است، بدان جهت كه غير مسلمانان نيز ادّعای ايمان را دارند، هر چند كه از حقيقت ايمان دور گشته‌اند. در **حديث‌شريف** به روايت ابوبكر صدّيق ؓ آمده است كه رسول خدا ﷺ فرمودند: «از امّت من هفتادهزار تن به من داده شدند كه بدون حساب به بهشت داخل می‌شوند، چهره‌هايشان همچون ماه شب چهارده است، دلهايشان همه بر دل يک تن از ايشان، پس از خدای عزّوجلّ افزون برآن طلب كردم و در نتيجه او مرا با هريک از آنان، هفتادهزار تن افزون داد». همچنين در **حديث‌شريف** آمده

است: «اَهْلُ الْجَنَّةِ عِشْرُوْنَ وَمِأَةُ صَفٍّ، هٰذِهِ الْاُمَّةُ مِنْ ذٰلِكَ ثَمَانُوْنَ صَفًّا * اهل بهشت صد و بیست صفّ اند و این امّت هشتاد صفّ از ایشان را تشکیل می‌دهند».

﴿**و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند**﴾ یعنی: اگر یهود به خدا ﷻ و پیامبران و کتابهایشان ایمانی همچون ایمان مسلمین آورده بودند ﴿**قطعاً برایشان بهتر بود**﴾ ولی آنها چنین نکردند، پس چه کردند؟ ﴿**برخی از آنان مؤمن‌اند**﴾ یعنی: همان کسانی که به رسول خدا ﷺ ایمان آوردند ﴿**ولی بیشترشان فاسق‌اند**﴾ یعنی: از راه حق خارج، در باطل خویش سرگردان و تکذیب کنندۀ رسول خدا ﷺ هستند.

عکرمه و مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیۀ کریمه گفته‌اند: این آیۀ کریمه دربارۀ ابن‌مسعود، ابیّ‌بن کعب، معاذبن جبل و سالم بردۀ آزاد شدۀ ابوحذیفه نازل‌شد، بدان جهت که مالک بن صیف و وهب بن یهوذای یهودی به این گروه از اصحاب ﷺ گفتند: دین ما بهتر از دینی است که شما ما را به آن دعوت می‌کنید و ما از شما برتر و نیکوتریم! پس خداوند ﷻ این آیۀ کریمه را نازل کرد.

لَن يَضُرُّوكُمْ إِلَّآ أَذًى ۖ وَإِن يُقَـٰتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ ٱلْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١١١﴾

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیۀ کریمه روایت کرده است: رؤسای یهود در صدد آزار و اذیّت کسانی از میانشان که ایمان آورده بودند ـ چون عبدالله‌بن سلام و همراهان وی ـ برآمدند، پس خداوند ﷻ نازل فرمود: ﴿**هرگز زیان نرسانند به شما جز اندک آزاری**﴾ یعنی: هرگز نمی‌توانند هیچ نوعی از انواع زیان را به شما برسانند، مگر نوعی از اذیّت و آزار را که عبارت از دروغ‌بستن و تحریف و بهتان است، امّا بر وارد ساختن زیانی که در حقیقت زیان باشد ـ چون جنگ و غارت و امثال آن ـ قادر نیستند ﴿**و اگر با شما بجنگند، به شما پشت می‌کنند**﴾ یعنی: شکست

می‌خورند و قادر به مقاومت در برابر شما نیستند، چه رسد به این که بتوانند به شما زیانی برسانند ﴿سپس نصرت داده نمی‌شوند﴾ بلکه کارشان همچنان پیوسته زار است. پس شما مسلمانان باید این اوصاف سه گانهٔ: «امر به معروف، نهی از منکر و ایمان به خدا ﷻ» را پیوسته حفظ کنید تا این امتیاز و برتری برای شما باقی بماند و در غیر آن، ورق به زیان شما برخواهد گشت.

یادآور می‌شویم که مژدهٔ شکست یهود در برابر سلف صالح ما ـ به عنوان إخبار از غیب ـ تحقّق یافت زیرا یهودیان مدینه با همهٔ طوایف خود شکست خوردند و از جزیرة العرب محو شدند.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوٓا۟ إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ ٱلنَّاسِ وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْمَسْكَنَةُ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا۟ يَكْفُرُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَيَقْتُلُونَ ٱلْأَنۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا۟ وَّكَانُوا۟ يَعْتَدُونَ ﴿١١٢﴾

﴿هر کجا یافته شوند﴾ یعنی: در هر جایی که یهودیان باشند و آنان را بیابید ﴿بر آنان خواری زده شد﴾ یعنی: یهود را هرکجا ذلّت و خواری در احاطه گرفته ﴿مگر به عهدی از سوی خدا﴾ یعنی: فقط عقد ذمّه و قبول جزیه و گردن نهادن آنها به کتاب خدا ﷻ است که به آنان پناه می‌دهد ﴿و مگر به عهدی از مردمان﴾ یعنی: زنهار و امان مسلمین، یا یاری و پشتیبانی کسان دیگری غیر از مسلمین است که برای آنان مجالی فراهم می‌کند ﴿و به خشمی از خدا گرفتار آمدند﴾ یعنی: خشمی از سوی خدا ﷻ که سزاوار آن هستند، دامنگیرشان شد ﴿و مهر بینوایی بر آنان زده

شد ﴾ یعنی: فقر و مسکنت و خشم و ذلّت از تمام جوانب بر آنان احاطه کرد و گرفتار فقر و ذلّتی بی‌پایان، یا احساس آن در ضمیر و شعور و روان خود هستند ﴿این﴾ زدن مُهر ذلّت و بینوایی و فقر بر آنان و گرفتارشدنشان به خشم الهی **﴿بدان سبب است که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند و این به‌سزای آن است که نافرمانی کردند و از حدّ درگذشتند﴾**.

باید دانست که فقر و مسکنت ابدی یهودیان، ربطی به مال و دارایی آنها ندارد، چه این فقر و ذلّت در اعماق روان آنها ریشه دار است، لذا آنها همیشه احساس فقر می‌کنند، حتّی اگر مالك تمام گنجینه‌های دنیا هم باشند[۱].

بعد از نزول این آیهٔ کریمه، همهٔ موارد یاد شده بر یهودیان و اهل کتاب واقع شد و هیچ معرکه‌ای میان مسلمین و اهل کتاب روی نداد، مگر این که خداوند ﷻ در آن پیروزی را به‌نام مسلمین رقم زد تا آن‌گاه که به دین و شریعت خویش پایبند بودند، ولی چون از دین خویش فاصله گرفتند، ورق به زیان آنها برگشت.

۞ لَيْسُوا سَوَآءً مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ يَتْلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾

﴿آنان یکسان نیستند﴾ یعنی: اهل کتاب برحال ذلّت باری که بیان شد، یکسان و همانند نیستند، بلکه **﴿از میان اهل کتاب گروهی درست‌کردار﴾** و به ضوابط امر و شرع الهی، برابر و مستقیم **﴿اند که آیات الهی را در اوقات شب می‌خوانند﴾** یعنی: آیات قرآن را در نماز شب (تهجّد) و در ساعات مختلف شب می‌خوانند **﴿و سر به سجده می‌نهند﴾** درحالی‌که نماز می‌خوانند. تعبیر از نماز به سجده، برای آن

۱ــ رجوع کنید به تفسیر المنیر، ۱/۱۷۴.

است که سجده نمونهٔ خضوع و تذلّل بنده در بارگاه الهی است.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «مشهور در نزد بسیاری از مفسّران این است که این آیات دربارهٔ آن عدّه از دانشمندان اهل کتاب نازل شد که ایمان آوردند؛ چون عبدالله‌بن سلام، اسدبن عبید، ثعلبه‌بن سعیه و غیر ایشان».

يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِي ٱلْخَيْرَٰتِ وَأُوْلَٰٓئِكَ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١١٤﴾

این گروه از اهل کتاب: ﴿**به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به معروف امر و از منکر نهی می‌کنند**﴾ به مفهوم عام این واجب دینی. ولی بعضی برآنند که مراد از امر به معروف در این‌جا؛ امرشان به پیروی از پیامبر ﷺ و نهی‌شان از مخالفت با آن حضرت ﷺ است ﴿**و در کارهای خیر شتاب می‌کنند**﴾ و تنبلی و کاهلی نمی‌ورزند زیرا ارزش ثواب کارهای خیر را می‌شناسند ﴿**و آنان از شایستگان‌اند**﴾ یعنی: با شایستگانند که همانا صحابه ﷺ می‌باشند. پس بنابر تعریفی که از این گروه ارائه شد، این مجموعه از اهل کتاب نیز در زمرهٔ بهترین امّتی هستند که برای مردم پدید آورده شده است، یعنی همان امّت اسلام که ذکرش گذشت.

وَمَا يَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾

﴿**و هر کار خیری که انجام دهند**﴾ هر چه باشد. و به قرائت: (تَفْعَلُوْا) معنی این

است: هر کار خیری که شما امّت اسلام انجام دهید **﴿هرگز دربارهٔ آن ناسپاسی نبینند﴾** یعنی: بدون ثواب و پاداش نخواهند ماند، بلکه ثواب آن به ایشان داده می‌شود **﴿و خداوند به تقواپیشگان داناست﴾** پس هرگز پاداش آنان نزد وی ضایع نمی‌شود.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَـٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۖ وَأُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ ۚ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ﴿١١٦﴾

چون خداوند ﷻ از مؤمنان اهل کتاب یاد کرد، در این آیهٔ کریمه از کفّارشان نیز سخن می‌گوید: **﴿کسانی که کفر ورزیدند﴾** به قولی: مراد از آنان بنی‌قریظه و بنی‌نضیر از یهودند **﴿هرگز اموالشان و اولادشان چیزی را﴾** از هزیمت و عذاب و بدفرجامی‌ای که خداوند ﷻ می‌خواهد تا آنان را در آن درافکند؛ **﴿از آنان دفع نمی‌کند﴾**. اولاد را مخصوصاً یاد کرد زیرااولاد محبوب‌ترین نزدیکان به انسان و امیدانگیزترین پایگاه اتّکای وی برای دفع بلاها و سختی‌ها هستند **﴿و آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه خواهند بود﴾**.

مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ فِي هَـٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ ۚ وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَـٰكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾

آن‌گاه خداوند متعال در بیان عدم کارایی اموالشان که آن را در دشمنی با

خدا ﷻ و رسولش و نبرد علیه اسلام مصرف می‌کنند، می‌فرماید: ﴿**مَثَل آنچه آنان در زندگانی این دنیا خرج می‌کنند**﴾ یعنی: صفت این اموالشان در عدم سود و ثمر دهی و ناکارایی خود ﴿**همانند بادی است که در آن سرمای سوزانی است**﴾ صِرّ: سرمای سخت و سوزان است ﴿**که به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده‌اند، بوزد و آن را نابود سازد**﴾ پس صاحبان آن کشتزار بعد از همهٔ امیدهایی که به سود و ثمر آن بسته بودند، هیچ بهره‌ای از آن نمی‌گیرند و به علاوه، اموالی را هم که صرف این زراعت کرده بودند، نیز از دستشان می‌رود، همچنین‌اند کفّار که از این کشت بی‌ثمر خود طرفی نمی‌بندند. بعضی گفته‌اند: این مَثَلی است برای آن کارهای خیری که کفّار با اموال خود در حال کفر انجام می‌دهند و در روز قیامت متوجّه می‌شوند که ثمرهٔ آن به کلّی نابود شده است ﴿**و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشتن ستم کرده‌اند**﴾ هنگامی‌که اموال خویش را در ستیزه جویی با خداوندی که هرگز مغلوب نمی‌شود، نابود کردند. آری! همانند این باد سوزان که کشت آن قوم ستمگر را پاک از بین برد، اینان نیز اموالشان را صرف کردند، امّا باد سوزان شرک، تلاشها و تکاپوها و سرمایه گذاریهای باطلشان را نابود کرد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّواْ مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ ٱلْبَغْضَآءُ مِنْ أَفْوَٰهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلْـَٔايَـٰتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾

ابن جریر طبری و ابن‌اسحاق در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان به اساس پیوند همجواری و پیمانهایی که در جاهلیّت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس

خدای عزّوجلّ نازل فرمود: ﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان**﴾ یعنی: از غیرمسلمین که کفّار و منافقانند، ﴿**بِطانه نگیرید**﴾ بطانهٔ شخص: یاران خصوصی و همدل و همراز وی اند که در بطن امور وی قرار دارند و او آنها را از رازها و امور خصوصی خود آگاه می‌سازد. آری! از آنان دوست و همراز نگیرید زیرا آنان ﴿**از هیچ نابکاری در حقّ شما کوتاهی نمی‌ورزند**﴾ و به هر آنچه که کار را بر شما خراب سازد، متوسّل می‌گردند. خَبال: فساد در فعل و جسم و عقل است ﴿**و به رنج و محنت افتادن شما را دوست دارند**﴾ یعنی: آرزو دارند تا در آنچه که مایهٔ درد و رنج و سختی و زیان است، درافتید ﴿**بَغضاء از لحن و سخنشان آشکار شده است**﴾ بَغضاء: شدّت بغض است، که این در سخنانشان هویداست، پس از شدّت حسد بر خود می‌پیچند و زبانهایشان از سرّ ضمیرشان خبر داده است، لذا تقیّه را کنار گذاشته و صراحتاً به تذکیب روی آورده‌اند و سرانجام، خُبث و پلیدی نهاد و اندرونشان از آنچه از زبانهایشان می‌لغزد، کاملاً برملا شده است ﴿**و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگتر است**﴾ به‌طوری که این لغزشهای زبانی، در مقایسه با آنچه که در سینه‌های پراز کینه‌شان علیه دین و دعوت و امّت نهان می‌دارند، بسیار اندک است؛ پس ای مؤمنان! ﴿**درحقیقت ما نشانه‌ها را برای شما بیان کرده‌ایم، اگر تعقّل کنید**﴾ لذا باید دشمنانتان را بشناسید و دوست و دشمن را از یک‌دیگر تمییز و تشخیص دهید.

هَٰٓأَنتُمۡ أُوْلَآءِ تُحِبُّونَهُمۡ وَلَا يُحِبُّونَكُمۡ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ كُلِّهِۦ
وَإِذَا لَقُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ عَضُّواْ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَنَامِلَ مِنَ
ٱلۡغَيۡظِۚ قُلۡ مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿١١٩﴾

﴿هان﴾ ای حامیان کسانی که از آنان برای خود دوست و همراز نهانی گرفته‌اید ؛ بدانید که فقط ﴿شمایید که آنان را دوست دارید، ولی آنان شما را دوست ندارند﴾ از آنجا که غیظ و حسد در سینه‌هایشان علیه شما آکنده شده و استحکام یافته است ﴿و شما به همهٔ کتابها ایمان دارید﴾ و ازجمله کتاب آنان، پس شما را چه شده است که درحالی آنان را به دوستی می‌گیرید که به کتاب شما ایمان نمی‌آورند؟ ﴿و چون با شما رودررو شوند، می‌گویند﴾ از روی نفاق و تقیّه ﴿ایمان آوردیم. و چون خلوت کنند، از شدّت خشم بر شما، سر انگشتان خود را می‌گزند﴾ از روی حسرت و تأسّف که چرا از انتقام‌گرفتن از شما عاجزند ﴿بگو: به غیظ خویش بمیرید﴾ یعنی: قطعاً خداوند ﷻ تمام‌کنندهٔ نعمت خویش بر مؤمنان و پیروز کننده و به روی صحنه‌آورندهٔ دین خویش است، پس اینک بر غیظ خود بیفزایید تا براثر آن دق‌مرگ شوید ﴿که خداوند به راز درون سینه‌ها﴾ یعنی به همهٔ خلجانهایی که بر سینه‌ها می‌گذرد و به همه اندیشه‌هایی که در نهانها شکل می‌گیرد ﴿داناست﴾ و از جمله بر آنچه که این گروه در دلهایشان پنهان می‌دارند. مراد این آیهٔ کریمه، منافقان اهل کتاب اند.

إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا ۖ وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا ۗ إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾

﴿اگر به شما خیری برسد﴾ از پیروزی، نعمت و فراوانی، یا نیرومندی و غیره، هرچند هم که اندک باشد ﴿آنان را ناخشنود و ناراحت می‌کند؛ و اگر به شما بدی و ناخوشی‌ای برسد، از آن شاد می‌شوند﴾ پس هرکس در چنین موضعی قرارداشته

باشد، هرگز شایستهٔ آن نیست که به دوستی و همدلی گرفته شود. باید دانست که در دو جملهٔ: (إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ)، و: (إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ)، تعبیر شگرف بلاغی قرآن به خوبی نمایان است زیرا تعبیر «مساس حسنه»، مفید آن است که این دشمنان نفاق پیشه، از رسیدن کمترین خیری به مسلمانان ناراحت می‌گردند و تعبیر «اصابهٔ سیئة»، مفید آن است که تا زمانی مصیبت بر مسلمانان کاملاً فراگیر و همه جانبه نباشد و به اصطلاح، کارد به استخوانشان نرسد، خوشحال نمی‌شوند **﴿و اگر صبر کنید﴾** بر دشمنی آنان، یا بر دشواری‌های جنگ با آنان **﴿و پرهیزگاری نمایید﴾** از دوستی و مهرورزی به آنان **﴿نیرنگ آنان هیچ زیانی به شما نمی‌رساند﴾** و اندیشه‌ها و حرکتهای سوء آنان علیه شما و دینتان، کاملاً بی‌اثر است **﴿یقیناً خداوند به آنچه می‌کنند، احاطه دارد﴾** پس، بر اعمال و افکارشان آگاه و بر بی‌اثرساختن توطئه‌هایشان تواناست.

علما در بیان احکام گفته‌اند: برای مسلمانان جایز نیست تا کفّار ــ اعم از یهود، نصاری و مشرکان ــ را دوست همراز، مشاور و امین خویش قرار دهند، ولی جایز است که از آنها به عنوان کارگزار و کارمند در کارهای حکومتی‌ای که به مسائل حسّاس و محرمانهٔ امّت و رازهای سیاسی آنها مربوط نباشد، استفاده شود، چنانچه این روش در سیرهٔ خلفا دیده شده است. همچنین بنابراین آیات، گواهی دشمن علیه دشمنش صحّت ندارد ــ که علمای مدینه و حجاز بر این نظراند، امّا از امام ابوحنیفه جایز بودن آن روایت شده است.

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ ٱلْمُؤْمِنِينَ مَقَـٰعِدَ لِلْقِتَالِ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٢١﴾

آن‌گاه خداوند متعال به بیان داستان اُحد می‌پردازد، آزمونی که مؤمنان و

منافقان را از یکدیگر متمایز گردانید و صابران پایدار در عرصه‌های سختی را نمایان ساخت. آری! سیاق قرآنی به ذکر جنگ با قریش در بدر و اُحد منتقل می‌شود تا یهودیان درس عبرت بگیرند و بدانند که اگر درگیر جنگ با مسلمانان شوند، چه فرجام بدی در انتظارشان خواهد بود. پس، در مجموع شصت آیهٔ کریمه ــ از آیهٔ ۱۲۰ تا ۱۸۰ ــ پیرامون غزوهٔ اُحد می‌باشد.

﴿**و یادکن زمانی راکه بامدادان از پیش خانواده‌ات بیرون آمدی**﴾ یعنی: ای پیامبر! زمان بیرون آمدن از خانه‌ات را در صبحگاه روز شنبه، هفتم شوّال سال سوّم هجری به یادآور، آن‌گاه که بیرون آمدی، ﴿**و مؤمنان را در مواضعی برای جنگیدن فرود می‌آوردی**﴾ یعنی: آنها را در سنگرها مستقرّ و آمادهٔ رویارویی با دشمن می‌کردی ﴿**و خداوند شنواست**﴾ سخنان مؤمنان را در مشاوره با تو ﴿**داناست**﴾ به همه نیّتها و کردارهای بندگانش.

إِذْ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلَا وَٱللَّهُ وَلِيُّهُمَا ۗ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢٢﴾

﴿**آن‌گاه که دو طایفه از شما بر آن شدند که بزدلی کنند**﴾ این دو طایفه عبارت از: بنی‌سلمه از قبیلهٔ خزرج و بنی‌حارثه از قبیلهٔ اوس بودند که روز اُحد در دو جناح لشکر قرار داشتند، پس خواستند تا از همراهی با رسول اکرم ﷺ در این غزوه منصرف گردند، امّا خدای عزّوجلّ دلهای مؤمنان را از تسلیم‌شدن به سستی و جُبن حفظ کرد و بنابراین، بازنگشتند ﴿**و حال آن‌که خداوند یاورشان بود**﴾ هم بدین سبب، آنان را از سستی و ترسویی در پناه خود قرار داد و از میدان کارزار بازنگشتند، چنان‌که منافقان به رهبری عبدالله‌بن‌ابیّ بازگشتند ﴿**و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند**﴾ نه بر غیر وی.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢٣﴾

﴿**و یقیناً خداوند شما را در بدر یاری کرد درحالی‌که**﴾ به‌سبب کمی تعداد خویش ﴿**ناتوان بودید**﴾ تا بدانید که پیروزی از جانب حق تعالی است و به کثرت عدّه و عُدّه وابسته نیست. این جملهٔ مستأنفه‌ای است که برای پایدارساختن مؤمنان در میدان معرکه ایراد شد تا این حقیقت را به یادشان آورد که پیروزی، نتیجهٔ صبر و پایداری است ﴿**پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید**﴾ زیرا تقوی برانگیزانندهٔ شکر و سپاس است.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَن يَكْفِيَكُمْ أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُم بِثَلَٰثَةِ ءَالَٰفٍ مِّنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ مُنزَلِينَ ﴿١٢٤﴾

﴿**آن‌گاه که به مؤمنان می‌گفتی**﴾ یعنی: ای پیامبر! به‌یاد آور هنگامی را که در روز بدر به مؤمنان می‌گفتی: ﴿**آیا شما را کفایت نمی‌کند که پروردگارتان شما را با سه‌هزار فرشتهٔ فرودآمده یاری کند؟**﴾ یعنی: براساس برداشت تو، مؤمنان این اندازه مدد از فرشتگان را ناکافی می‌پنداشتند.

بَلَىٰٓ إِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ ءَالَٰفٍ مِّنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿١٢٥﴾

﴿**بلی، اگر صبر کنید**﴾ بر شدّت و سختی جنگ و پایداری ورزید در معرکه ﴿**و کافران بر شما با همین جوش‌وخروش خود بتازند**﴾ در موعدی که مقرّر کرده‌اند ﴿**همان‌گاه پروردگارتان شما را با پنج‌هزار فرشتهٔ نشاندار مدد می‌رساند**﴾ یعنی: همان‌گاه که آنان بر سر شما فرود آیند، فرشتگان هم بی هیچ‌گونه تأخیری به میدان جنگ حاضر می‌شوند، درحالی‌که خود را با نشانه‌هایی نشاندار کرده‌اند. البتّه رسم کار در معرکه‌ها چنین بود و چنین هست که افراد شجاع و نترس، خود را با پیشانی‌بندی سرخ‌رنگ یا نشانه‌ای دیگری نشانه‌گذاری می‌کنند تا جایگاه و پایگاهشان در صفّ کارزار شناخته شود. روایت شده است که فرشتگان در روز بدر دستارهایی سفید، یا سرخ، یا سبز، یا زردرنگی بر سرهای خویش بسته بودند. به قولی: آنها بر اسبانی ابلق سوار بودند.

امام فخرالدّین رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «اهل تفسیر و سیَر اجماعاً برآن‌اند که فرشتگان در روز بدر با کافران به صورت عینی (فیزیکی) جنگیدند»، پس چنان نبود که امداد؛ امدادی معنوی باشد، آن‌گونه که صاحب تفسیر «المنار» می‌گوید. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «فرشتگان در جنگ بدر عملاً شرکت کردند، امّا در دیگر غزوات حضوری به شمار و مدد داشتند، ولی عملاً نمی‌جنگیدند».

وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِۦ ۗ وَمَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿١٢٦﴾

﴿**و خدا آن را**﴾ یعنی: امداد با فرشتگان را ﴿**جز مژده‌ای برای شما قرار نداد**﴾ تا به‌وسیلهٔ آن به پیروزی خویش شادمان گردید ﴿**و تا دلهایتان به آن**﴾ یعنی: به رسیدن امداد فرشتگان ﴿**آرام گیرد، و**﴾ لیکن باید بدانید که ﴿**پیروزی جز از جانب**

خداوند توانای حکیم نیست ﴾ پس، بسیاری رزمندگان و امکانات جنگی ـ جز با یاری پروردگار و تأیید و توفیق وی ـ هیچ تأثیری در سرنوشت جنگ ندارد و اگر خدای عزّوجلّ می‌خواست، بدون جنگی از سوی شما، به کار آنان پایان می‌داد و دین خود را نصرت می‌بخشید، ولی این جنگ را ترتیب داد و آن را برای شما به‌عنوان تکلیف شرعی مقرّر گردانید تا ایمان و پایداری شما را بیازماید، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ يَشَاءُاللهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلٰكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾ «و اگر خدا می‌خواست از آنان انتقام می‌کشید، ولی تا برخی از شما را به وسیلهٔ برخی‌دیگر بیازماید» [محمد/۴]. پس، داستان مشارکت فرشتگان در این آیات (۱۲۴ ـ ۱۲۷)، به قول قوی و راجح، مربوط به غزوهٔ بدر است نه غزوهٔ اُحد، هرچند به قولی: مراد آیات، امداد مؤمنان در روز اُحد می‌باشد زیرا حق تعالی به ایشان وعده داد که اگر در اُحد پایداری ورزند، ایشان را به فرشتگان مدد می‌رساند، امّا پایداری نکردند، لذا یک فرشته را هم به یاریشان نفرستاد، چه اگر به فرشتگان مدد می‌شدند، شکست نمی‌خوردند.

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنقَلِبُواْ خَآئِبِينَ ﴿١٢٧﴾

﴿چنین کرد تا هلاک کند بخشی از کافران را﴾ یعنی: شما را در بدر پیروز ساخت تا طایفه‌ای از کفّار را نابود سازد و آنان کسانی بودند که در روز بدر کشته شدند ﴿یا آنان را خوار سازد﴾ أَوْيَكْبِتَهُمْ: یا اندوهگین‌شان ساخته، دایره را بر آنان تنگ گرداند و جلو تکبّر و سرمستی آنها را گرفته خوار و تارومارشان کند ﴿تا نومیدانه بازگردند﴾ بی‌آن‌که به هدف و مرام خود دست یافته باشند. یادآور می‌شویم که غزوهٔ بدر در روز جمعه، هفدهم رمضان‌المبارک سال دوم هجری اتّفاق افتاد.

لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ فَإِنَّهُمۡ ظَٰلِمُونَ ﴿۱۲۸﴾

ابن‌عمر رضي الله عنه در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ مشرکان را نفرین کرده و در نفرین خود مردانی از آنان را به‌اسم یاد می‌کردند، همان بود که حق تعالی نازل فرمود: ﴿**اختیار این کار با تو نیست**﴾ یعنی: خداوند جل جلاله اختیار کارشان را دارد و هرچه بخواهد با آنان می‌کند؛ از نابودساختن، شکست دادن و عذاب نمودنشان، یا بازگردانیدنشان به‌سوی رحمت و هدایت خود با تشرّف ایشان به اسلام، چنان‌که می‌فرماید: ﴿**یا از آنان درگذرد، یا عذابشان کند**﴾ در دنیا و آخرت ﴿**چراكه ستمكارند**﴾ و مستحقّ این عذاب می‌باشند.

این آیهٔ کریمه دربردارندهٔ این اشاره است که: فرجام کار قبیلهٔ قریش ایمان خواهد بود. از روایات دیگر نیز بر می‌آید که رسول خدا ﷺ بعد از غزوهٔ اُحد که در آن به مسلمانان آسیب سختی وارد شد و حضرت حمزه رضي الله عنه به شهادت رسید، مشرکان را در قنوت نماز صبح نفرین می‌کردند، امّا بعد از نزول این آیهٔ کریمه، دیگر آنان را در نماز نفرین نکردند.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿۱۲۹﴾

﴿**و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ خداست**﴾ پس بدانید که گسترهٔ مُلک خداوند متعال، فراخ است ﴿**هرکه را بخواهد**﴾ بیامرزد، ﴿**می‌آمرزد و هرکه را بخواهد**﴾ عذاب کند، ﴿**عذاب می‌کند**﴾ پس ملک، ملک اوست و هرچه بخواهد

در آن می‌کند و هرچه اراده کند، به ثبوت می‌رساند ﴿**و خداوند آمرزندهٔ مهربان است**﴾ این اشاره‌ای به این حقیقت است که رحمت حق تعالی بر خشم وی پیشی گرفته و لذا این دعوتی است از قریش که در موضع خود در قبال اسلام، تجدیدنظر کنند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأْكُلُواْ ٱلرِّبَوٰٓاْ أَضْعَٰفًا مُّضَٰعَفَةً وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٣٠﴾

آن‌گاه خداوند متعال در بین داستان اُحد، آیهٔ معترضه‌ای را در مورد نهی از رباخواری می‌آورد تا مؤمنان از خوردن ربا دست برداشته و اموالشان را در راه خدا ﷻ انفاق نمایند و برای نشر اسلام آماده باشند: ﴿**ای کسانی که ایمان اورده‌اید! ربا را چند و چندین برابر نخورید**﴾ حرام بودن ربا در همهٔ حالات و به همهٔ صور و اشکال آن، واضح و آشکار است، لیکن آیهٔ کریمه در اینجا ناظر بر شکلی خاصّ از رباست که در میان اعراب مرسوم بود، آن شکل و شیوه چنین بود که آنان مال را تا زمانی معیّن به وام ربوی می‌دادند و چون وقت بازپرداخت وام سر می‌رسید، هم بر مال می‌افزودند و هم در زمان بازپرداخت وام و این کار را برای بارهای پیاپی تکرار می‌کردند تا بدانجا که فرد رباخوار چندین‌برابر وامی را که در آغاز داده بود، باز پس می‌گرفت. یادآور می‌شویم که امروزه این نوع ربا را «سود مرکّب» می‌نامند. قید (اَضْعٰافاً مُضٰاعَفَةً ✿ چند و چندین برابر) برای بیان واقعیّت ستم زشتی است که مردم در جاهلیّت به آن مبتلا بودند و قطعاً به این معنی نیست که اگر ربا کم بود، خوردن آن جایز باشد بنابراین، کم و بسیار ربا همه حرام قطعی است و از اشدّ گناهان کبیره محسوب می‌شود ﴿**و از خداوند پروا کنید**﴾ با فروگذاشتن ربا ﴿**باشد که رستگار شوید**﴾.

وَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِيٓ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ ﴿١٣١﴾

﴿ **و از آتشی که برای کافران آماده شده است، پرواکنید** ﴾ این ارشادی است به مؤمنان که باید از آنچه کفّار در معاملاتشان انجام می‌دادند، بپرهیزند. یعنی: خوردن ربا، از عملکرد و شیوهٔ کفّار است، پس شما مؤمنان باید از ربایی که ایمان را از شما سلب می‌کند و با آن همچون کفّار مستوجب آتش می‌شوید؛ بپرهیزید.

وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ﴿١٣٢﴾

﴿ **و از خدا و رسول او فرمان برید** ﴾ در هر امر و نهیی ﴿ **باشد که** ﴾ با فرمان‌بردن از خدا جلّ جلاله و رسولش ﷺ ﴿ **مشمول رحمت قرار گیرید** ﴾.

۞ وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾

﴿ **و بشتابید به‌سوی آمرزشی از جانب پروردگار خویش و بهشتی که پهنای آن مانند عرض آسمانها و زمین است** ﴾ و چون آسمان و زمین در حدّ علم بندگان، عریض‌ترین و فراخ‌ترین مخلوقات خدای سبحان اند، بدین جهت در تشبیه از آنها یاد شد ﴿ **برای پرهیزگاران آماده شده است** ﴾ پس چگونه مرتکب کارهایی می‌شوید که شما را از بهشتی به این وسعت و عظمت محروم گرداند، درحالی‌که برای پرهیزگاران آماده شده‌است؟ و چرا ربا می‌خورید که شما را در دوزخی فرو افگند که برای کافران آماده شده‌است؟.

این آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که بهشت و دوزخ هم‌اکنون آفریده شده‌اند و موجودند. قول جمهور علما نیز همین است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مردی به محضر رسول خدا ﷺ آمد و گفت: حق تعالی فرموده است: (بهشتی که پهنای آن مانند آسمان و زمین است)، پس به من خبر دهید که در این صورت، دوزخ در کجاست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا می‌بینی که چون شب می‌آید همه چیز را می‌پوشاند، در آن وقت روز در کجاست؟ آن مرد گفت: در آن جایی که خدا ﷻ بخواهد. رسول خدا ﷺ فرمودند: پس همچنین است دوزخ، در آن جایی‌است که خدا بخواهد».

ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١٣٤﴾

پرهیزگاران ﴿همانان﴾ اند ﴿که در سرّاء﴾ یعنی: حالت آسانی و گشایش و راحت ﴿و ضرّاء﴾ یعنی: در تنگی و سختی و رنج ﴿انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌خورند﴾ آن را در دلهای خویش حبس کرده و به‌سبب خشم و غیظ خود به کسی ظلم نمی‌کنند. گفته می‌شود: «كَظَمَ غَيْظَهُ ۞ خشم خود را فروخورد و آن را بروز نداد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرکس خشم خود را فرو خورَد درحالی‌که بر اظهار و اجرای آن قادر است، خدای عزّوجلّ درونش را پراز امن و ایمان می‌کند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ از اصحاب ﷺ پرسیدند: «شما در میان خود به چه کسی پهلوان می‌گویید؟» گفتند: به کسی که پهلوانان نتوانند او را در کُشتی به زانو در آورند. فرمودند: «نه! چنین نیست، بلکه قهرمان کسی است که در هنگام خشم بر خود مسلّط است». دربارهٔ شیوهٔ فرونشاندن خشم نیز در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خشم و غضب از

شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده، پس چون یکی از شما خشمگین شد، باید وضو بگیرد». ﴿و﴾ پرهیزگاران همانان اند که ﴿از مردم درمی‌گذرند﴾ یعنی: از مجازات کسی که به آنان بد کرده و مستحقّ مؤاخذه است، درمی‌گذرند. البتّه این فضیلت و کرامت درصورتی است که بر انتقام‌کشی قادر باشند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «سه چیز است که بر آن سوگند می‌خورم:

۱ ـ هیچ مالی از صدقه‌دادن کم نمی‌شود.

۲ ـ خداوند ﷻ دربرابر عفو و گذشت، جز عزّت نمی‌افزاید.

۳ ـ هرکه برای خدا ﷻ تواضع کند، خداوند ﷻ او را رفعت می‌دهد».

نظر به این‌همه فضیلت است که خداوند ﷻ این مقام را از مقامات احسان برشمرده و می‌فرماید: ﴿**و خداوند محسنان را دوست می‌دارد**﴾ یعنی: آنانی را که با انفاق و بردباری و گذشت در امورشان، روش احسان و نیکوکاری را درپیش می‌گیرند.

وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ﴿۱۳۵﴾

﴿و﴾ پرهیزگاران ﴿آنان﴾ اند ﴿**که چون فاحشه‌ای مرتکب شوند**﴾ فَاحِشَه: هرکار زشت و هر معصیتی است، امّا اختصاص آن به زنا، در استعمال غلبه یافته زیرا زنا از زشت‌ترین معاصی است ﴿**یا چون بر خود ستم روا دارند**﴾ با ارتکاب گناهان. بعضی گفته‌اند: فاحشه گناه کبیره و ستم بر خود، گناه صغیره است. آری! در آن هنگام: ﴿**یاد کنند الله را**﴾ با زبانها و دلهای خویش ﴿**پس آمرزش خواهند برای**

گناهان خویش ﴾از بارگاه خدای آمرزگار. انس‬ﷺ می‌گوید: به من رسیده است که چون این آیهٔ کریمه نازل شد، ابلیس گریست (که بیچاره شدم). ﴿**و چه‌کسی جز خدا، گناهان را می‌آمرزد**﴾ با آمرزش کاملی که به‌دنبال خود سرزنش و عقوبتی نداشته‌باشد؟ لذا هیچ گناهی ـ هرچند هم که بزرگ باشد ـ دربرابر مغفرت الهی چنان بزرگ نیست که سبب عدم آمرزش وی شود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «ابلیس گفت: پروردگارا! سوگند به عزّتت که پیوسته فرزندان آدم را گمراه می‌کنم تا آن‌گاه که ارواحشان در اجسادشان باشد. حق تعالی فرمود: سوگند به عزّت و جلالم که پیوسته بر آنان می‌آمرزم تا آن‌گاه که از من آمرزش بخواهند».
﴿**و**﴾ پرهیزگاران ﴿**بر آنچه مرتکب شده‌اند**﴾ از گناهان ﴿**با آن‌که می‌دانند**﴾ و آگاهند که آن کار گناه است ﴿**اصرار نمی‌کنند**﴾ مراد از إصْرَارْ: عزم بر بازگشت به گناه و عدم دست‌کشیدن نهایی از آن با توبه است.

عطاء در بیان **سبب‌نزول** از ابن‌عبّاس‬ﷺ روایت کرده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ خرما فروشی به‌نام «بنهان التّمّار» نازل شد ـ که کُنیتش «ابومقبل» بود، روزی زنی خوبرو از او خرما خرید، پس او آن زن را به‌سوی خود کشید و او را بوسید، امّا بعداً از این عمل خویش پشیمان گشته به خدمت رسول خدا ﷺ آمد و داستان خویش را به ایشان باز گفت. آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل گردید.

أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّٰتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ ﴿١٣٦﴾

﴿**آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و باغهایی است که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست**﴾ یعنی: پاداش پرهیزگارانی که اعمال نیک یادشده را انجام می‌دهند، این است که بر

گناهانشان قلم عفو کشیده می‌شود و به بهشت درمی‌آیند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «هیچ‌کسی نیست که مرتکب گناهی شود، سپس به هنگام یادآوری از گناهش برخیزد و وضو بگیرد، آن‌گاه دو رکعت نماز خوانده و از خدای عزّوجلّ از آن گناه خویش آمرزش بخواهد، جز این که خداوند جلّ جلاله بر او می‌آمرزد ـ آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند.».

قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٣٧﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: چون مؤمنان در واقعهٔ اُحد شکست خوردند و هفتاد تن از آنان به شهادت رسید، خداوند متعال نازل نمود: ﴿**قطعاً پیش از شما سنتهایی سپری شده‌است**﴾ یعنی: وقایعی که حق تعالی آنها را در امّتهای تکذیب‌کنندهٔ حق به اجرا درآورده و از سنّتهای وی به‌شمار می‌روند، که از جملهٔ این سنّتها، یکی هم رابطهٔ اسباب و مسبّبات با همدیگر است ﴿**پس**﴾ اگر در وقوع این سنّتها شکّ دارید ﴿**در زمین بگردید**﴾ به‌قصد عبرت‌گرفتن ﴿**و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟**﴾ زیرا شکّی نیست که مشاهدهٔ آثار امّتهای بربادرفته، تأثیری در نفوس انسانها به‌جامی‌گذارد که تنها شنیدن و یادآوری اخبار آنها، دارای چنان تأثیری نیست، به‌همین دلیل است که خدای عزّوجلّ ما را به گردشگری و نگرش در احوال امّتها دستور داده‌است.

هَـٰذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾

﴿این﴾ امر به سیر و سفر در زمین و نگریستن در عاقبت حال ستمگرانی که هلاک شده و دیارشان را خالی و متروک و درهم‌فروریخته باقی گذاشته‌اند و آیات این قرآن؛ ﴿بیانی برای مردم است﴾ اعم از تکذیب‌کنندگان دعوت حق و غیرآنان ﴿و رهنمود و اندرزی برای پرهیزگاران است﴾ پس قرآن بیانگر عبرت‌ها برای تمام مردم ــ اعم از مؤمن و کافرشان ــ است، ولی فقط برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است؛ نه برای غیر ایشان.

وَلَا تَهِنُوا۟ وَلَا تَحْزَنُوا۟ وَأَنتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: اصحاب پیامبر ﷺ در روز اُحد شکست خوردند، دراین اثنا خالدبن ولید با دسته‌ای از سواران مشرک از فراز کوه حمله‌کنان روی آورد، پس رسول خدا ﷺ چنین دعاکردند: «بارالها! آنان را بر ما پیروز و مسلّط نگردان، خدایا! ما جز تو نیرویی نداریم، بارالها! در این سرزمین کسی جز همین نفرات وجود ندارد که تو را عبادت کند». آن‌گاه حق تعالی این آیات را نازل فرمود. همان بود که عدّه‌ای از تیراندازان مسلمان بر آنان حمله‌ور شده و سواران مشرک را زدند و از کوه عقب راندند. و این است معنای فرمودهٔ خداوند جلّ جلاله: (وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ...).

﴿و سستی نورزید و اندوهگین نشوید﴾ وَهْن: سستی، ناتوانی، ترک آمادگی، دل زدگی و عدم توسّل به اسباب قوّت و نیرومندی است. آری! سست و اندوهگین نشوید، بلکه بدانید ﴿که شما برترید﴾ بعد از این واقعه بر دشمنانتان و بر آنان پیروزید ﴿اگر مؤمن باشید﴾ یعنی: اگر مؤمنید، سست و اندوهگین و افسرده نشوید. یا اگر مؤمن باشید، برترید.

خداوند متعال در این آیهٔ کریمه مؤمنان را به شکیبایی و پایداری فراخوانده مصایب روز اُحد را به آنان تسلیت و تعزیت می‌گوید و آنان را بر جنگ با

دشمنانشان برانگیخته از سستی و ترس و بزدلی باز می‌دارد.

إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ ٱلْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُۥ ۚ وَتِلْكَ ٱلْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ ٱلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَآءَ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٤٠﴾

راشدبن‌سعد در بیان **سبب‌نزول** آغاز این آیهٔ کریمه می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ اندوهگین و ناراحت از اُحد بر می‌گشتند، زنی همراه با جنازه‌های شوهر و پسرش که هر دو شهید شده بودند، می‌آمد و به خاطر آن دو فغان و شیون می‌کرد و بر سر و صورتش می‌زد، در این اثنا پیامبراکرم ﷺ مناجات‌کنان با پروردگارشان گفتند: «آیا با پیامبرت همچنین می‌کنند؟!» پس حق تعالی نازل فرمود: ﴿**اگر به شما قرحی رسیده**﴾ قَرْح: زخم و آسیب است ﴿**آن قوم را نیز آسیبی همانند آن رسیده است**﴾ یعنی: اگر آنها در روز اُحد بر شما دست یافتند و آسیب وارد کردند، شما نیز در روز بدر آنان را ـ با کشتن هفتاد تن از نخبگان و سردمدارانشان ـ خوار و ذلیل ساختید؛ ﴿**و ما این روزها**﴾ ی پیروزی و نصرت ﴿**را در میان مردم به نوبت می‌گردانیم**﴾ در وقایعی که میان امّتها و ملّتها در جنگ‌ها روی می‌دهد. آری! سنّت ما بر این رفته است که پیروزی را میان امّتها دستگردان نماییم، گاهی این گروه غلبه نماید و گاهی آن گروه دیگر، چنان‌که ای مسلمین! برای خود شما در روز بدر و اُحد این رخداد اتّفاق افتاد، امّا بدانید که سرانجام، پیروزی با مؤمنان است ﴿**و تا خداوند مؤمنان را معلوم بدارد**﴾ یعنی: با پایداریشان در میدانهای نبرد، کاملاً متمایزشان گرداند تا پاداش به آنان تعلّق گرفته بتواند و الاّ خدای سبحان به علم ازلی خود همه چیز را می‌داند.

ابن‌ابی حاتم از عکرمه در بیان **سبب‌نزول** آخر این آیهٔ کریمه روایت کرده است: چون خبر نتیجهٔ جنگ اُحد در مدینه دیر رسید، زنان از شهر بیرون رفتند تا از اخبار اُحد آگاهی یابند، در این هنگام دو تن را دیدند که سوار بر شتر از رزمگاه می‌آمدند، پس زنی از آنان پرسید: از رسول خدا ﷺ چه خبر دارید؟ یکی از آن دو پاسخ داد: ایشان زنده‌اند. زن گفت: اکنون دیگر باکی ندارم که خدای عزّوجلّ از بندگانش هر چه بخواهد شهید برگیرد. پس قرآن کریم مطابق آنچه که او گفت نازل شد: **﴿و﴾ تا خداوند** ﷻ **﴿از میان شما شهدایی بگیرد﴾** یعنی: ایشان را به فیض و کرامت شهادت نایل گرداند. باید دانست که کشتگان راه خدا ﷻ را ازآن رو «شهید» نامیدند که ایشان در راه دعوت به‌سوی الله ﷻ کشته شده‌اند و نزد وی علیه کسانی که به قتلشان رسانده‌اند بر این حقیقت گواهی می‌دهند که: کشتنشان به ستم و تجاوز بوده‌است. بعضی گفته‌اند: بلکه سبب نامگذاری آنها به «شهید» این است که: نیل به بهشت برایشان شهادت داده شده‌است **﴿و خداوند ستمکاران را دوست ندارد﴾** پس سلطهٔ ستمگران بقا و دوامی نداشته و سرانجام حق تعالی آنان را عذاب می‌کند.

وَلِيُمَحِّصَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَيَمۡحَقَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿١٤١﴾

﴿و﴾ نیز این آسیبی که به شما رسید، برای آن بود **﴿تا خدا، مؤمنان را پاک گرداند﴾** ایشان را از گناهانشان بپالاید و خالص گرداند و پس از آن، صحیفه‌های اعمالشان پاک و پاکیزه شده و جز حسنات هیچ شایبهٔ دیگری در آنها باقی نماند. تَمْحِیص: پاکسازی است. **﴿و کافران را نیست و نابود سازد﴾** یعنی: ریشه‌شان را به سبب سرکشی و طغیانشان از بیخ برکَند و آنها را مستأصل گرداند زیرا آنان چون پیروز گردند، سرکش و مغرور و متجاوز می‌شوند و این خود سبب تباهی و نابودی آنان می‌گردد. پس این آیات، بیانگر حکمت غلبهٔ نهایی کفّار بر مؤمنان در روز

اُحد است، که در اینجا به سه حکمت پرداخته شده است:
۱ ــ متمایزساختن و معلوم‌گردانیدن اهل ایمان و پایداری در صحنهٔ عمل.
۲ ــ رسیدن بعضی از مؤمنان به فیض شهادت.
۳ ــ افگندن کفّار در چالهٔ طغیان و استکبار تا این امر به استدراج و نابودی کاملشان بینجامد.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُوا۟ مِنكُمْ وَيَعْلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿۱۴۲﴾

﴿**آیا پنداشتید که وارد بهشت می‌شوید، حال آن‌که خداوند هنوز مجاهدان شما را متمایز نساخته و پیش از آن‌که صابران را معلوم بدارد؟**﴾ یعنی: آیا پنداشتید که به بهشت وارد می‌شوید قبل از آن‌که اهل جهاد و اهل پایداری و صبر از میان شما، به علم ظهور، از دیگران متمایز گردند؟ پس اینک در غزوهٔ اُحد از همدیگر متمایز گشتند. مراد از: (وَ لَمّا یَعْلَمِ الله... ✿ هنوز خدا جهادگرانتان را معلوم نداشته)؛ نفی علم از حق تعالی نیست، بلکه مراد از آن، عدم ظهور عینی این امر در عرصهٔ واقعیّت است، چرا که در حقیقت، خدای عزّوجلّ همه چیز را از ازل می‌داند، پس هدف؛ برپا داشتن حجّت بر مردم است تا از آنان کاری به عرصهٔ ظهور آید که موجب ورودشان به بهشت و احراز شایستگی آمرزش حق تعالی گردد.

وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ ٱلْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ﴿۱۴۳﴾

﴿**و شما مرگ را سخت آرزو می‌کردید**﴾ مؤمنان در آرزوی روزی بودند که در آن جنگی میان آنها و کفّار به وقوع آید تا به فیض شهادت نایل گردند و کسانی که در بدر حضور نداشتند، می‌گفتند: ای کاش ما را هم روزی چون روز بدر بود که در آن با مشرکان می‌جنگیدیم و به خیری در آن آزموده می‌شدیم، آن گونه که در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه نیز آمده است. امّا چون واقعهٔ اُحد پیش آمد، به هزیمت روی آوردند، با آن‌که خود ایشان بودند که سخت پافشاری کردند تا پیامبر ﷺ برای صف آرایی علیه کفّار، از مدینه خارج شود، ولی در میدان عمل جز تعدادی از آنان پایداری نکردند، که انس‌بن نضر رضی الله عنه عموی انس‌بن مالک رضی الله عنه یکی از ایشان بود. آری! در آرزوی مرگ بودید: ﴿**پیش از آن‌که با آن روبرو شوید**﴾ سبب این که مؤمنان آرزوی جنگ و آرزوی مرگ را می‌کردند، آرزوی شهادت از سوی ایشان بود ﴿**پس آن را دیدید**﴾ یعنی: مرگ را ﴿**درحالی‌که نگاه می‌کردید**﴾ هنگامی که تعدادی از شما به شهادت رسیدند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاتَتَمَنَّوْا لِقاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُوا اللهَ الْعافِيَةَ، فَإِذا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوْا، وَاعْلَمُوا اَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلالِ السُّيُوْفِ ۞ آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خدا عافیت بخواهید، امّا چون با آنان روبرو شدید، پایداری ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایه‌های شمشیرهاست».

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ ۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔا ۗ وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّـٰكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: هنگامی‌که رسول خدا ﷺ در اُحد

مجروح شدند، شیطان فریاد زنان گفت: اینک محمّد کشته شد! پس برخی از مسلمانان سست و منفعل شدند تا بدانجا که گوینده‌ای گفت: محمّد ﷺ که کشته شد دیگر مقاومت چه فایده‌ای دارد، لذا تسلیم شوید زیرا آنان (مشرکان)، نیز برادران شما هستند. دیگری گفت: اگر او پیامبر بود کشته نمی‌شد! پس نازل شد: ﴿**و محمّد جز فرستاده‌ای نیست، پیش از او هم پیامبرانی گذشته‌اند**﴾ لذا او هم می‌میرد چنان‌که پیامبران دیگر مردند، همچنین ممکن است کشته شود، چنان‌که بعضی از آنها کشته شدند. البتّه این، قبل از نزول آیهٔ (۶۷) از سورهٔ «مائده» بود که خداوند ﷻ در آن حفظ جان پیامبرش ﷺ را از گزند دشمنان دعوت تضمین کرد. ﴿**آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما بر پاشنه‌های خود برمی‌گردید**﴾ یعنی: اگر او درگذشت یا کشته شد، چگونه مرتدّ می‌شوید و دین و عقیدهٔ خویش را رها می‌کنید، با آن که می‌دانید که پیامبران علیهم السلام برای همیشه زنده نمی‌مانند، بلکه می‌میرند و این پیروانشان هستند که به دین ایشان تمسّک می‌جویند، هرچند پیامبران خود ـ به سبب مرگ یا شهادت ـ در میانشان نباشند؟ ﴿**و هرکس بر پاشنه‌های خود برگردد**﴾ با پشت‌کردن از جنگ، یا با ارتداد از اسلام ﴿**پس هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند**﴾ بلکه به خودش زیان می‌رساند ﴿**و خداوند به‌زودی شکرگزاران را پاداش می‌دهد**﴾ یعنی: کسانی را که پایداری کرده، جنگیدند و به شهادت رسیدند زیرا ایشان بدین وسیله، نعمت خدای عزّوجلّ بر خود را که اسلام است، شکرگزاری کرده‌اند.

در هنگام درگذشت پیامبراکرم ﷺ که اصحاب بسیار سراسیمه و حیران شده بودند تا بدانجا که عمر رضی الله عنه تهدید کنان می‌گفت: اگر کسی بگوید که محمّد ﷺ رحلت کرده‌است، گردنش را می‌زنم! آری! در این هنگام، ابوبکرصدّیق رضی الله عنه فرمود: «هرکس محمّد ﷺ را می‌پرستید، پس بداند که یقیناً محمّد ﷺ درگذشت و هرکس خدا ﷻ را می‌پرستد، بدون شکّ خداوند ﷻ زنده است و نمی‌میرد. آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت نمود». لذا این آیهٔ کریمه خود، تمهید و

زمینه‌سازی برای امر درگذشت پیامبراکرم ﷺ است.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ كِتَـٰبًا مُّؤَجَّلًا ۗ وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ ٱلدُّنْيَا نُؤْتِهِۦ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ ٱلْـَٔاخِرَةِ نُؤْتِهِۦ مِنْهَا ۚ وَسَنَجْزِى ٱلشَّـٰكِرِينَ ﴿١٤٥﴾

﴿و هیچ نَفسی را نرسد که جز به ارادهٔ الله﴾ یعنی: به قضا و قَدر وی ﴿بمیرد، نوشته شده است به قید وقت﴾ یعنی: خداوند ﷻ مرگ را برای هر شخصی در موعدی معیّن که هیچ پس‌وپیش نمی‌شود، مقرّر کرده است؛ بسیار دیده شده که مردان قهرمان و شجاع در میدانهای نبرد زنده مانده‌اند و انسانهای ترسو و بزدل در مأوا و مأمن‌شان مرده‌اند، پس انسانهای ترسو باید به خود آیند و در محاسباتشان تجدیدنظر کنند. سپس حق تعالی هدف و مقصد خلقت بشر را بیان می‌کند؛ این هدف از دیدگاه بشر یا خواستن دنیاست، یا خواستن آخرت: ﴿و هرکه﴾ با عملش ﴿پاداش این دنیا را بخواهد﴾ چون غنیمت و مانند آن ﴿به او از آن﴾ یعنی: از پاداش آن ﴿می‌دهیم و هرکه﴾ با عمل خویش ﴿پاداش آخرت را﴾ که همانا بهشت است ﴿بخواهد، به او از آن می‌دهیم﴾ و حسنات وی را چند و چندین برابر به‌فراوانی پاداش می‌بخشیم. فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: (یُرِدْ ✿ بخواهد)؛ به این حقیقت اشاره دارد که: این ارادهٔ شخصی است که طبیعت عمل ـ از خیر یا شرّ ـ را تعیین می‌کند ﴿و به‌زودی شکرگزاران را پاداش خواهیم داد﴾ یعنی: کسانی را که اوامر و فرمانهای ما را در عرصهٔ جنگ و پایداری و غیره اطاعت می‌کنند. از علی ﷺ روایت شده است که فرمود: «پایداران بر دین خویش، ابوبکر و اصحاب وی هستند»، و علی ﷺ همیشه می‌فرمود: «ابوبکر امیر شکرگزاران بود».

وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَٰتَلَ مَعَهُۥ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَآ أَصَابَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا ٱسۡتَكَانُواْۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿١٤٦﴾

﴿**و چه بسیار پیامبری که همراه او خداپرستان بسیاری نبرد کردند**﴾ یعنی: بسیاری از پیامبران علیهم‌السلام با دشمنان خدای عزّوجلّ جنگیدند و علما و عابدان ربّانی همراه با ایشان نبرد کردند. رِبِّيُّون: ربّانیان هستند که به خداپرستی و شناخت مقام ربوبیّت حق تعالی نسبت داده شده‌اند. یا (رِبِّيُّون) به معنای جماعتهای بسیار است، که مفرد آن «رِبِّي»، به معنای جماعت و گروه می‌باشد. ﴿**پس به‌سبب مصیبتی که در راه خدا به آنها رسید، سستی نکردند**﴾ یعنی: دوستان خدا جلّ‌جلاله با کشته‌شدن پیامبرانشان و یا کشته‌شدن همراهان و همسنگرانشان سست نشدند ﴿**و ناتوانی نکردند**﴾ از استمرار نبرد با دشمن ﴿**و زبونی نکردند**﴾ به‌سبب رنجها و مصیبتهایی که در جهاد به آنان رسید. اِسْتَكَانَتْ: ذلّت و خضوع و تسلیم‌شدن است ﴿**و خداوند صابران را دوست می‌دارد**﴾ لذا به آنان پاداش می‌دهد.

این آیهٔ کریمه نوعی تعریض و کنایه‌گویی به آن عدّه از مسلمانانی است که در اُحد از شایعهٔ کشته‌شدن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم لرزه بر اندامشان افتاد و درحالی‌که ارادهٔ تسلیم‌شدن به مشرکان را داشتند، می‌گفتند: ای کاش قاصدی از سوی ما نزد عبدالله‌بن‌ابیّ برود تا او برای ما از ابوسفیان رهبر مشرکان (در آن زمان) امان بگیرد.

وَمَا كَانَ قَوۡلَهُمۡ إِلَّآ أَن قَالُواْ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسۡرَافَنَا فِيٓ أَمۡرِنَا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿١٤٧﴾

﴿**و سخن ایشان**﴾ یعنی: سخن آن گروهی که در هنگام رویارویی با دشمن، همراه انبیای الهی بودند ﴿**جز این نبود که گفتند: پروردگارا! بیامرز بر ما گناهان ما را**﴾ به قولی: مراد از آن، گناهان صغیره است ﴿**و ازحدگذشتن ما را در کارمان**﴾ به قولی: مراد از آن، گناهان کبیره است. إسراف: زیاده‌روی و گذشتن از حدّ است. آری! ایشان از روی شکسته‌نفسی و فروتنی، ملتمسانه آمرزش خواستند، با آن که ربّانیان عابدپیشه‌ای برای الله ﷻ بودند ﴿**وگامهای ما را استوار دار**﴾ در میدان‌های نبرد و جبهه‌های پیکار ﴿**و ما را بر گروه کافران نصرت ده**﴾.

فَـَٔاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا وَحُسۡنَ ثَوَابِ ٱلۡأٓخِرَةِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١٤٨﴾

﴿**پس خداوند به آنان**﴾ به‌سبب این پایداری و إنابت ﴿**پاداش این دنیا**﴾ را ـ از پیروزی، غنیمت، عزّت و مانند آنها ﴿**و پاداش نیک آخرت را**﴾ که نعمت عظمای بهشت است ﴿**عطا کرد و خداوند نیکوکاران**﴾ در امور جنگ را ﴿**دوست می‌دارد**﴾ پس در دنیا و آخرت به آنان پاداشی درخور و شایسته عنایت می‌کند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَرُدُّوكُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَـٰبِكُمۡ فَتَنقَلِبُواْ خَـٰسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

علیّ‌بن‌ابی‌طالب ؓ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌فرماید: این آیهٔ کریمه در ارتباط با سخن منافقان نازل شد که در هنگام شکست اُحد به مؤمنان می‌گفتند: نزد برادران خود (مشرکان) برگردید و به دینشان در آیید! لذا این آیهٔ کریمه، داعیهٔ

کسانی را که بعد از برگشتن ورق به‌نفع مشرکان در غزوۀ اُحد، دعوت به تسلیم‌شدن کردند و امیدوار بودند که مشرکان با آنان برخورد نیک بنمایند، ردّ می‌کند.

﴿ای مؤمنان! اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اطاعت کنید، شما را بر پاشنه‌های شما برمی‌گردانند﴾ یعنی: شما را از دین اسلام به‌سوی کفر برمی‌گردانند **﴿و آن‌گاه زیانکار می‌شوید﴾** یعنی: در این بازگشت به کفر، سراسر زیان می‌کنید؛ در دنیا با انقیاد از دشمن و چشیدن طعم ذلّت و حقارت و تبدیل‌نمودن اسلام به کفر و در آخرت؛ با حرمان از بهشت و معذّب‌شدن در دوزخ.

بَلِ ٱللَّهُ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلنَّٰصِرِينَ ﴿١٥٠﴾

﴿بلکه خداوند مولای شماست و او بهترین یاری‌دهندگان است﴾ یعنی: پس به‌سوی مشرکان بازنگردید و از آنها پشتیبانی نکنید و از حزب خدا ﷻ باشید و همدست و هم‌پیمان علیه دشمنان وی زیرا فقط خداوند ﷻ مولای شماست نه آنها و فقط خداوند ﷻ یاریگر شماست نه غیر وی.

سَنُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ بِمَآ أَشۡرَكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗاۖ وَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۚ وَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٥١﴾

از سُدی در بیان **سبب‌نزول** آیۀ کریمه روایت شده است: آن‌گاه که ابوسفیان و مشرکان از اُحد بازگشته و به‌سوی مکّه روی آوردند؛ بعد از این که قسمتی از راه را پیمودند پشیمان شده و با خود گفتند: وه! چه بدکاری کردیم؛ آنان را کشته و زخمی‌کردیم تا آن که چون مشتی بیش از آنان باقی نماند، همین‌گونه رهایشان

کردیم! اینک بیاییم که برگردیم و آنها را ریشه‌کن ساخته کار را یک‌سره کنیم. پس چون عزم خود را بر این کار جزم کردند، حق تعالی در دلهایشان رعب و وحشت افگند و از این تصمیم خویش منصرف گردیدند، آن‌گاه نازل شد: ﴿**به‌زودی در دلهای کافران رعب و هراس خواهیم افگند**﴾ زودا که دلهایشان را پر از ترس و بیم و بیقراری کنیم ﴿**به‌سبب شرک‌ورزیدنشان به خدا که بر آن هیچ‌گونه حجت و برهانی نفرستاده**﴾ یعنی: خداوند ﷻ هیچ‌گونه دلیل و بیان و برهانی بر شرک قرار نداده ﴿**و جایگاه‌شان آتش است و جایگاه ستمکاران چه بد است**﴾ پس ای سست ایمانان! چگونه از آنان پشتیبانی می‌کنید؟ قطعاً اگر شما از آنان پشتیبانی کنید، شما هم با آنانید. در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن عبدالله رضي الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به من پنج خصلت داده‌شده است که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده:

۱ــ با افگنده‌شدن بیم و رعب بر قلب دشمن، به‌اندازهٔ مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.

۲ــ زمین همه برایم سجده‌گاه و پاکیزه قرار داده شد.

۳ــ غنایم برایم حلال گردانیده شد.

۴ــ اجازهٔ شفاعت به من داده شد و درحالی‌که انبیای قبل از من این امتیاز خود را در دنیا خواستند، من آن را برای بندگانی که شرک به خدا ﷻ نیاورده‌اند، به آخرت نگه داشته‌ام.

۵ــ پیامبران قبل از من مخصوصاً به‌سوی قوم خویش برانگیخته می‌شدند، ولی من به‌سوی همهٔ مردم مبعوث گردیده‌ام».

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥٓ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِۦ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَٰزَعْتُمْ فِى ٱلْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّنۢ بَعْدِ مَآ أَرَىٰكُم مَّا تُحِبُّونَ ۚ

مِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلْأَخِرَةَ ۚ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ۖ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ ۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵۲﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیهٔ کریمه هنگامی نازل شد که بعضی از مسلمین گفتند: از کجا دچار این شکست و مصیبت شدیم، درحالی‌که خداوند ﷻ به ما وعدهٔ پیروزی داده بود؟ پس حق تعالی در پاسخشان فرمود: ﴿**و قطعاً خداوند وعدهٔ خود را در حقّ شما راست گردانید**﴾ با نصرت‌دادنتان ﴿**آن‌گاه که به فرمان او آنان را می‌کشتید**﴾ و تارومار می‌ساختید زیرا در آغاز نبرد اُحد، فتح و ظفر با مسلمین بود تا بدانجا که آنان نه تن از پرچمداران دشمن را که یکی پس از کشته‌شدن دیگری پرچمشان را به دوش می‌گرفت، کشتند و نزدیک بود که کار مشرکان یک‌سره شود، که در این هنگام مسلمین به جمع‌آوری غنایم مشغول شده و تیراندازان محافظ گذرگاه کوه اُحد، سنگر مهم و کلیدی خود را به طلب غنیمت ترک کردند و همین امر بود که سبب هزیمت شد ﴿**تا آن‌گاه که سست شدید**﴾ یعنی: جبون و ضعیف شدید ﴿**و در امر**﴾ و دستور پیامبراکرم ﷺ که به تیراندازان فرمان داده بود: در مواضع خود محکم و استوار و پایدار بمانند، ﴿**با یک‌دیگر به نزاع پرداختید**﴾ زیرا برخی از تیراندازان گفتند: سپاه ما پیروز شد، پس جای درنگ نیست، برویم و به غنایم برسیم! امّا برخی‌دیگر که فرمانده‌شان عبدالله‌بن جبیر رضی الله عنه نیز در میانشان بود، گفتند: طبق فرمان رسول خدا ﷺ در جای خود می‌مانیم و نباید تکان بخوریم! ﴿**و پس از آن‌که آنچه را دوست داشتید**﴾ از پیروزی و نصرت ﴿**به شما نشان داد**﴾ در آغاز جنگ اُحد، آن‌گاه ﴿**نافرمانی کردید**﴾ از دستور پیامبر ما ﷺ و گلوگاه مهم کوهی را برای طلب غنایم ترک کردید. جملهٔ قبل از «إِذَا» ی شرطیّه، بر جواب آن دلالت می‌کند، پس معنی چنین می‌شود: حق تعالی نیز دَر برابر این عملتان، نصرت خود را از شما بازداشت

﴿**برخی از شما دنیا را می‌خواست**﴾ با دست یافتن به غنیمت ﴿**و برخی از شما آخرت را می‌خواست**﴾ یعنی: پاداش آخرت را؛ با باقی‌ماندن در سنگرهای خود به پیروی از فرمان رسول خدا ﷺ ـ همچون عبدالله‌بن جبیر رضی الله عنه و همراهانش ـ ﴿**سپس برای آن‌که شما را بیازماید، از آنان بازتان گردانید**﴾ یعنی: بعد از آن‌که بر مشرکان استیلا یافته بودید، شما را از آنان ـ با فرار و هزیمت‌تان ـ بازگردانید تا امتحانتان کند و در نتیجه انسانهای مخلص از ناخالصان متمایز گردند. مراد این است که حق تعالی با شما چون کسانی معامله کرد که مورد امتحان قرار می‌گیرند، در غیر آن خدای متعال به حقایق امور داناست و به امتحان کردن کسی نیاز ندارد ﴿**و هرآینه از شما درگذشت**﴾ به سبب آن‌که دانست؛ از کردهٔ خویش پشیمان شده‌اید، لذا بعد از نافرمانی‌تان شما را از ریشه برنکند. نافرمانی‌شان چنان‌که گفتیم؛ در مورد دستور رسول خدا ﷺ به تیراندازان بود. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به تیر اندازان فرمودند: «اگر دیدید که کشته می‌شویم، به یاریمان نیایید و اگر دیدید که فتح کردیم و غنیمت گرفتیم، نیز با ما در جمع آوری غنایم مشارکت نکنید». یعنی: به هیچ صورتی نباید مواضع خود را ترک کنید. امّا آنها چون شکست مشرکان را دیدند، مواضع و سنگرهای خود را ترک کردند ﴿**و خدا نسبت به مؤمنان صاحب تفضّل و بخشش است**﴾ با عفونمودن و درگذشتن از آنان.

۞ إِذۡ تُصۡعِدُونَ وَلَا تَلۡوُۥنَ عَلَىٰٓ أَحَدٖ وَٱلرَّسُولُ يَدۡعُوكُمۡ فِيٓ أُخۡرَىٰكُمۡ فَأَثَٰبَكُمۡ غَمَّۢا بِغَمّٖ لِّكَيۡلَا تَحۡزَنُواْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا مَآ أَصَٰبَكُمۡۗ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴿١٥٣﴾

﴿**آن‌گاه که درحال گریز بالا می‌رفتید**﴾ یعنی: به یاد آورید زمانی را که راه خویش

را در پیش گرفته، سراسیمه و هراسناک در حال گریز از وادی اُحد دور می‌شدید **﴿و به هیچ‌کس التفات نمی‌کردید﴾** یعنی: آنچنان به گریز از میدان معرکه مستغرق بودید که کسی به دیگری توجّه و التفاتی نداشت، یا به فریادهای رسول خدا ﷺ توجّهی نداشتید **﴿و پیامبر شما را از پشت سرتان می‌خواند﴾** فریاد پیامبر ﷺ با گروه اندک همراه وی به‌دنبالتان این بود: «هان ای بندگان خدا ﷻ! باز گردید، ای بندگان خدا ﷻ! به‌نزد من بشتابید». امّا شما به این فریادها بی‌اعتنا بودید. یادآور می‌شویم که در آن هنگام با رسول خدا ﷺ جز دوازده تن، هیچ‌کس دیگری باقی نمانده بود **﴿پس جزا داد شما را به اندوهی بر اندوهی﴾** یعنی: به اندوه شکست و فرار تان از دشمن، به‌سبب اندوهی که با نافرمانی خود، بر رسول خدا ﷺ وارد ساختید. پس غم اوّل؛ شکست خوردن، محرومیّت از غنیمت و شهادت برخی از یاران بود و غم دوم که سبب غم اوّل گردید؛ درد و ناراحتی‌ای بود که رسول خدا ﷺ را به سبب نافرمانی‌تان در آن افگندید. و چنان که ابن‌جریر طبری گفته است، این همان قول راجح در معنای آیهٔ کریمه می‌باشد **﴿تا سرانجام بر آنچه از کف داده‌اید﴾** از غنیمت **﴿و برای آنچه به شما رسیده است﴾** از هزیمت **﴿اندوهگین نشوید و خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است﴾**.

ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنۢ بَعْدِ ٱلْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَآئِفَةً مِّنكُمْ ۖ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيْرَ ٱلْحَقِّ ظَنَّ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ ۖ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلْأَمْرِ مِن شَىْءٍ ۗ قُلْ إِنَّ ٱلْأَمْرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِ ۗ يُخْفُونَ فِىٓ أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ ۖ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا

مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٞ مَّا قُتِلۡنَا هَٰهُنَاۗ قُل لَّوۡ كُنتُمۡ فِي بُيُوتِكُمۡ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ
كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَتۡلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمۡۖ وَلِيَبۡتَلِيَ ٱللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمۡ
وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾

از زبیربن عوام رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: در روز اُحد سرم را بلند کردم و همین‌طور به اطرافم می‌نگریستم، پس کسی از اصحاب نبود مگر این‌که سرش بر اثر خواب سبک به گریبانش فرو می‌افتاد، سوگند به خدا جل جلاله که در حال خواب سخن معتّب‌بن قشیر را بسان رؤیایی می‌شنیدم که می‌گفت: اگر رأی و نظر ما در کار بود و چیزی از اختیار به ما واگذاشته می‌شد؛ در اینجا کشته نمی‌شدیم! پس این جملهٔ وی را به خاطر سپردم، آن‌گاه خدای عزّوجلّ این آیهٔ کریمه را نازل فرمود: ﴿**سپس بعد از آن اندوه و محنت، آرامشی بر شما نازل کرد**﴾ با وجود آن‌که اسباب ترس و هراس فراهم بود و این آرامش به صورت ﴿**خوابی سبک**﴾ بود ﴿**که گروهی از شما را فرا گرفت**﴾ و آنان مؤمنانی بودند که در طلب پاداش الهی به جنگ رفته بودند، پس این خواب سبک سبب آرامش و سکون دل و زوال غم و پایداریشان در نبرد گردید. امّا طایفهٔ دیگر عبارت بودند از: معتّب‌بن قشیر و یارانش از منافقان که به طمع غنیمت بیرون آمده بودند و بعد از دگرگون‌شدن اوضاع، از تأسّف بر خود می‌پیچیدند و حتّی از حضور در معرکه آنچنان پریشان و نگران بودند که سخنانی درهم و برهم می‌گفتند. آری! ﴿**و گروهی فقط در غم جان خویش بودند**﴾ و تمام همّ‌وغمّ آنها فقط غم جانشان بود و طبعاً در چنین حالتی از اضطراب و التهاب نمی‌توانست خواب بر آنها غلبه کند و از جانبی، مستحقّ این آرامش هم نبودند ﴿**و دربارهٔ خدا، گمانهای ناروا همچون گمانهای جاهلیت می‌بردند**﴾ پندارشان این بود که رسالت

پیامبر ﷺ برحق نیست و ایشان پیروز نمی‌شوند و دعوتشان به‌سوی دین حق، پا نمی‌گیرد ﴿**می‌گفتند**﴾ به رسول خدا ﷺ ﴿**آیا ما را در این کار بهره‌ای هست؟**﴾ از نصرت و غلبه بر دشمن تا از غنیمت برخوردار شویم؟ هدفشان از این سخن این بود که: البتّه ما را بهره‌ای نیست؛ زیرا آن منافقان عقیده نداشتند که دین اسلام، دین بر حقّی است ﴿**بگو: سررشتهٔ کارها یک‌سر به‌دست خداست**﴾ پس نه شما و نه دشمن شما را در آن نقشی نیست، نصرت و فتح از جانب او و شکست و هزیمت هم به‌دست اوست، بدانید که عنایت خدا ﷻ در حقّ پیامبرانش، مانع از آن نیست که پیروزی و شکست در جنگ نوبتی نباشد، امّا چیزی که مهمّ است، این است که: سرانجام کار چیست و از آن کیست؟ ﴿**آنان چیزی را در دلهایشان پوشیده می‌داشتند**﴾ که نفاق بود و آن را برای تو اظهار نمی‌کردند، بلکه از تو همانند کسی که مطلبی را نمی‌داند و خواهان فهم آن است، سؤال می‌کردند ﴿**می‌گفتند**﴾ گویی کسی می‌پرسد که آنچه را در دلهایشان پنهان می‌داشتند چیست؟ پس حق تعالی می‌گوید: آنها در میان خود، یا در دلهای خود می‌گفتند: ﴿**اگر ما در این کار اختیاری داشتیم، در اینجا کشته نمی‌شدیم**﴾ یعنی: کسانی از ما که در این معرکه از بین رفتند، کشته نمی‌شدند ﴿**بگو: اگر شما در خانه‌های خود هم بودید، کسانی که کشته‌شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً**﴾ با پای خود ﴿**به‌سوی قتلگاههای خویش می‌رفتند**﴾ و گزیری نداشتند از این که به‌سوی قتلگاههای خود بیرون نیایند زیرا قضای الهی برگشت‌ناپذیر است ﴿**تا بدین‌سان خداوند آنچه را در دلهای شماست**﴾ از اخلاص و یقین و ثبات و توکّل؛ در عینیّت امر ﴿**بیازماید و آنچه را در دلهای شماست**﴾ از وسوسه‌های شیطان ﴿**پاک گرداند**﴾ و تزکیه‌تان کند ﴿**و خداوند به راز سینه‌ها آگاه است**﴾ و چیزی از آن بر او پنهان نیست، پس سبب آن که بندگان را امتحان می‌کند، این است تا به مردم حقایق را بنمایاند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوْاْ مِنكُمْ يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعَانِ إِنَّمَا ٱسْتَزَلَّهُمُ

ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ
حَلِيمٞ ﴿١٥٥﴾

﴿**کسانی از شما که روز برخورد دو گروه**﴾ در غزوهٔ اُحد ﴿**پشت کردند**﴾ و منهزم شدند، جز این نیست که ﴿**شیطان آنان را به لغزش کشاند**﴾ یعنی: آنان را با وسوسهٔ ارتکاب گناه، دچار شکست و هزیمت نمود و این شکست نبود ﴿**مگر به‌سبب بعضی از کار و کردار**﴾ گناه آلود خود ﴿**شان**﴾ که عبارت از مخالفت با فرمان پیامبر ﷺ بود، پس در ازای این مخالفت، از نصرت الهی‌ای که به آنان وعده داده شده بود، باز داشته شدند. این خود دلیل بر آن است که گناه انسان را به گناه می‌کشاند، چنان‌که طاعت به اطاعت وا می‌دارد ﴿**و قطعاً خداوند از آنان درگذشت**﴾ به‌سبب توبه و عذرخواهی‌شان ﴿**زیرا خداوند آمرزگار بردبار است**﴾ در مجازات شتاب نکرده و به بنده فرصت می‌دهد تا خطایش را جبران و تقصیرش را درمان کند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَقَالُواْ
لِإِخۡوَٰنِهِمۡ إِذَا ضَرَبُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَوۡ كَانُواْ غُزّٗى لَّوۡ كَانُواْ عِندَنَا
مَا مَاتُواْ وَمَا قُتِلُواْ لِيَجۡعَلَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ حَسۡرَةٗ فِي قُلُوبِهِمۡۗ وَٱللَّهُ
يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ﴿١٥٦﴾

﴿**ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند**﴾ مراد: منافقان ـ به رهبری

عبدالله‌بن‌ابیّ ـ اند ﴿و به برادرانشان﴾ یعنی: در حقّ برادرانشان در کفر، یا در نسب، یا در دوستی و رفاقت ﴿هنگامی‌که﴾ به منظور تجارت و مانند آن ﴿به سفر رفتند﴾ و در سفر مردند ﴿یا جهادگر شدند﴾ یعنی: به جهاد بیرون رفته و در جنگ کشته شدند ﴿گفتند: اگر نزد ما می‌ماندند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند﴾ این سخن را گفتند، چراکه به قضا و قدر الهی ایمان نداشتند ﴿تا خداوند این﴾ پندار راکه اگر به جهاد بیرون نمی‌رفتند، کشته نمی‌شدند ﴿در دلهایشان مایهٔ حسرتی قرار دهد﴾ آری! حق تعالی این پندار را برای افزودن این حسرت در دلهایشان ایجاد کرد ﴿و خداست که زنده می‌کند و می‌میراند﴾ هر زمانی که بخواهد و در هرجایی که بخواهد؛ در جهاد، سفر، یا غیر آن و نشستن در خانه بازدارندهٔ مرگ نیست، پس ای مؤمنان! موضع شما در هنگام مرگ برادر یا عزیزی در سفر، یا تجارت، یا جنگ، همانند موضع کفّار نباشد، چنان نباشد که شما بر شهادت شهیدان خویش حسرت و افسوس بخورید و باید از صابرانی باشید که به مقدّرات الهی ایمان راسخ دارند ﴿و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست﴾ و هیچ چیز از امور پیدا و پنهان بر او پوشیده نیست.

وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾

﴿و اگر در راه خدا کشته شوید﴾ در جهاد ﴿یا بمیرید﴾ در سفر، یا در غیرآن ﴿قطعاً آمرزشی از خدا و رحمتی از او، بهتر است از آنچه آنان جمع می‌کنند﴾ یعنی: مزیّت کشته‌شدن، یا مردن در راه خدا ﷻ و تأثیر شگرف آن در جلب مغفرت و رحمت الهی، بهتر از آن چیزهایی است که مردم از دنیا و منافع آن، جمع‌آوری می‌کنند، پس برای مؤمن شایسته نیست که آمرزش خدای عزّوجلّ و رحمت وی

را بر بهره‌های فانی دنیا ترجیح دهد زیرا آنچه باقی و ماندگار است، بهتر از چیزهای گذرا و فانی است.

وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى ٱللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٥٨﴾

﴿و اگر مردید، یاکشته شدید﴾ به هر وجه و صورتی ﴿قطعاً به‌سوی خدا گرد آورده می‌شوید﴾ یعنی: مرگ برادران شما، فراقی ابدی نیست که دیگر ملاقاتی در پی نداشته‌باشد، بلکه همه به‌سوی خدای عزّوجلّ گرد آورده می‌شوید و او همه را باهم در پیشگاه خود حشر می‌کند.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَٱنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ ۖ فَٱعْفُ عَنْهُمْ وَٱسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِى ٱلْأَمْرِ ۖ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾

﴿پس به‌سبب رحمتی از جانب الله﴾ بر تو و بر آنان بود که ﴿با آنان نرمخو شدی﴾ یعنی: نرمش و مهربانی پیامبر ﷺ بر مردم، نیست جز به‌سبب رحمت بزرگی که به‌عنوان مددی از سوی حق تعالی بر آن حضرت ﷺ ارزانی داشته شد تا دلهای یارانشان به ایشان گرایش پیدا کند و کار دین اوج گیرد و استوار گردد ﴿و اگر درشتخوی﴾ فَظّ: تندخوی درشتگوی، بی‌عاطفه و بدخلق ﴿و سخت‌دل بودی﴾ غلظت قلب: سنگدلی و عدم حسّاسیّت و انفعال و تأثیرپذیری آن برای خیر است ﴿قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند﴾ و سر خود گرفته هریک به راهی می‌رفتند و متفرّق می‌شدند ﴿پس از آنان درگذر﴾ در آنَچه که به تو تعلّق می‌گیرد از حقوق ﴿و

برآنان آمرزش بخواه ﴾از خداوند ﷻ در آنچه که به حقّ خدای سبحان تعلّق می‌گیرد ﴿**و با آنان در کارها مشورت کن** ﴾ یعنی: در اموری که در مانند آن مشورت صورت می‌گیرد، یا با آنان در امر جنگ مشورت کن. این دستور به علاوهٔ این که خاطر اصحاب ﷺ را خوش‌ساخته و مودّت ایشان را جلب می‌کند، معرّف مشروعیّت اصل مشورت در میان امّت بعد از رحلت پیامبر ﷺ نیز هست. مراد: مشاوره در اموری است که شرع دربارهٔ آنها موضع روشن و واضحی اتّخاذ ننموده و میدان را برای تضارب آرا در آن بازگذاشته است، نه در امور مسلّم شرعی و رسول خدا ﷺ عملاً با یارانشان در چنان اموری مشورت می‌کردند. ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «هیچ‌کس بیشتر از رسول خدا ﷺ مشورت نمی‌کرد». چنان‌که آن حضرت ﷺ در غزوهٔ بدر، غزوهٔ خندق، غزوهٔ حدیبیّه و حتّی در داستان افک با اصحابشان مشورت کردند[1].

بنابراین، بر زمامداران امور جامعهٔ اسلامی واجب است که با علما در آنچه که نمی‌دانند، یا در آنچه از امور دین که برایشان مشتبه و مشکل می‌شود، با کارآگاهان و فرماندهان ارتش در آنچه که متعلّق به امور جنگ است، با خبرگان و اندیشه‌وران مردم در آنچه که متعلّق به مصالح مردم است و با سران رجال دیوانی، مأمورین دولت و وزرا در آنچه که به سازندگی کشور و مصالح آن مربوط می‌شود؛ مشاوره و رایزنی کنند. قُرطبی می‌گوید: «در وجوب معزول‌ساختن زمامداری که با اهل علم و دین مشورت نمی‌کند، هیچ خلافی نیست». ﴿**و چون عزمت را جزم نمودی** ﴾ یعنی: چون بعد از مشاوره، بر اجرای امری مصمّم گشتی و دلت بر آن تصمیم مطمئن شد ﴿**بر خدا توکّل کن** ﴾ در انجام آن امر ﴿**زیرا خداوند توکّل‌کنندگان را دوست می‌دارد** ﴾.

باید دانست که توکّل به معنای ترک اسباب نیست، بلکه به معنای سپردن نتایج

---

۱ ـ نگاه کنید به مختصر تفسیر ابن‌کثیر ۳۳۱/۱ و ترجمهٔ فارسی تفسیر المنیر ۳/ ۱۶۸.

کارها به حق تعالی بعد از توسّل به اسباب است. امام رازی می‌گوید: «آیهٔ کریمه دلالت براین دارد که: توکّل این نیست که انسان خودش را به خودش واگذارد و هیچ کاری انجام ندهد ــ چنان‌که بعضی از جهّال می‌پندارند ــ و اگر چنین باشد، امر به مشورت، با امر به توکّل در منافات قرار می‌گیرد، بلکه توکّل بر حق تعالی این است که انسان اسباب ظاهری را به‌کار بندد، لیکن در قلبش بر آنها اطمینان نداشته باشد، بلکه اطمینانش بر پناه و عصمت حق تعالی باشد». و **حدیث‌شریف** وارده دربارهٔ داستان آن اعرابی، حدیث مشهوری است: اعرابی‌ای نزد رسول خدا ﷺ آمد و خواست تا شتر خویش را همین‌گونه به حال خودش رها کند و گفت: یا رسول الله! آیا شتر خویش را رها کنم و بر خدا توکّل کنم، یا آن را ببندم و بر خدا توکّل نمایم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را ببند و بر خدا توکّل کن». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت علی﷛ آمده است که رسول خدا ﷺ از «عزم» موردسؤال قرار گرفتند، پس در تعریف آن فرمودند: «عزم، مشاوره با اهل رأی و سپس پیروی از ایشان است».

ابن‌عبّاس﷛ در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: (وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) دربارهٔ ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما نازل شد که حواریّان رسول خدا ﷺ و وزیران ایشان و پدر همهٔ مسلمین بودند. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما فرمودند: «اگر شما دو تن در مشورتی با یک‌دیگر هم‌رأی و متّفق شوید، من هرگز از رأی شما برنمی‌گردم».

إِن يَنصُرْكُمُ ٱللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ ۖ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا ٱلَّذِى يَنصُرُكُم مِّنۢ بَعْدِهِۦ ۗ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٦٠﴾

﴿اگر خداوند شما را نصرت دهد، هیچ‌کس بر شما غالب نیست﴾ یعنی: پس فقط

پیرو فرمانهای حق تعالی بوده و فقط او را پشتیبان خویش بدانید و فقط به او اتّکا کنید ﴿و اگر شما را فروگذارد﴾ و در نبردتان علیه دشمنانتان دست از یاری شما بردارد، ﴿چه‌کسی بعد از او شما را نصرت خواهد داد؟﴾ پس سرچشمهٔ حقیقی قدرت و پیروزی، حق تعالی است ﴿و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند﴾ نه بر اسباب و ادوات و نیروی ظاهری خود.

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ ۚ وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦١﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه در مورد قطیفهٔ سرخ‌رنگی نازل گردید که در روز بدر از اموال غنیمت گم شد و یکی از مردم گفت: شاید رسول خدا ﷺ آن را برداشته باشند! ﴿و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت ورزد﴾ یعنی: هرگز خیانت از پیامبری بر نمی‌آید تا به چیزی از غنایم دست برده و آن را بدون اطّلاع یارانش به خود اختصاص دهد زیرا خدای عزّوجلّ پیامبرانش را از کارهای زشت و فرومایه معصوم داشته است، لذا کار نامناسب از ایشان صادر نمی‌شود.

این آیهٔ کریمه انبیای الهی را از «غلول» تنزیه می‌کند. غُلُولْ: آن است که انسان از مال مسلمین چیزی را که حقّی در آن ندارد، به خودش برگیرد، خواه آن چیز از اموال غنیمت باشد، یا از اموال زکات، یا از اموال هدیه، و ـ بر اساس این آیهٔ کریمه ـ غلول حرام است و از گناهان کبیره می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ رشتهٔ کُرکی را از پشت شتری از شتران غنیمت برگرفته و خطاب به یارانشان فرمودند: «حقّ من در این موی کُرک، همانند حقّ هریکی از شماست. پس هان! از غلول بر حذر باشید زیرا غلول در روز قیامت خواری و رسوایی‌ای بر صاحب خویش است. حتّی باید نخ و سوزن و مافوق این از غنایم را

تسلیم کنید ». ﴿و هرکس خیانت ورزد، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده، بیاید﴾ این جمله، متضمّن تحریم غلول و خیانت و برحذرساختن شدید از آن است زیرا غلول در غنیمت، تنها گناهی است که فاعل آن در روز قیامت در حضور مردم و زیر نگاه آنان مجازات می‌شود و همهٔ اهل محشر از کار وی آگاه می‌گردند، این مجازات؛ آمدن او در روز قیامت همراه با مال خیانت درحالی است که حامل آن مال است و آن مال وبال گردن اوست، قبل از آن‌که مورد محاسبه قرارگیرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «رسول خدا ﷺ مردی به‌نام ابن‌لتیبه از قبیلهٔ «ازد» را به جمع‌آوری اموال زکات برگمارده بودند، پس با اموال جمع‌آوری شده آمد و گفت: این بخش مال شماست، امّا این بخش دیگر، مال من است که به من هدیه داده شده! رسول خدا ﷺ بر منبر رفتند و فرمودند: چه شده‌است عامل راکه او را بر عملی می‌فرستیم، پس می‌گوید: این از آن شماست و این‌دیگر به من هدیه داده شده! چرا در خانهٔ پدر و مادر خود ننشستَ تا بنگرد که آیا به وی هدیه داده می‌شود یا خیر؟! سوگند به ذاتی که جان محمّد ﷺ در دست بلاکیف اوست، یکی از شما به آن خیانت نمی‌کند، مگر این‌که در روز قیامت می‌آید و آن مال بر گردن او آویخته است، اگر شتر باشد؛ آن را بانگ شتر، اگر گاو باشد آن را آواز گاو و اگر گوسفند باشد، آن را آواز گوسفند است ...». ﴿آن‌گاه به هرکس جزای کار وکردارش به تمامی داده می‌شود﴾ چه اعمال خیر انجام داده‌باشد، چه اعمال شرّ ﴿و بر آنان ستم نرود﴾ با افزودن بر حجم اعمال بدشان.

أَفَمَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِ كَمَنۢ بَآءَ بِسَخَطٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿١٦٢﴾

﴿آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی کرده﴾ و در اوامر و نواهی الهی جویای

رضای وی است ــ چون انبیای وارسته و منزّه الهی از آلودگی به محرّمات ﴿**همانند کسی است که**﴾ به‌سبب مخالفت اوامر و نواهی الهی و خیانت ــ از جمله، غلول در غنایم ﴿**به خشمی**﴾ عظیم ﴿**از خدا دچار شده و جایگاهش جهنّم است؟**﴾ نه، قطعاً این دو، باهم سرنوشتی یکسان و عاقبتی همانند ندارند، چراکه عاقبت آنان بهشت برین و عاقبت اینان وادی جهنّم است ﴿**و چه بد بازگشتگاهی است**﴾ جهنّم برای مغضوبان عصیان پیشه.

هُمْ دَرَجَٰتٌ عِندَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ بَصِيرٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٣﴾

﴿**آنان نزد خداوند درجاتی دارند**﴾ متفاوت از همدیگر زیرا درجات کسانی که پیرو رضای الهی هستند، همچون مراتب کسانی که دچار خشم و عذاب وی شده‌اند، نیست، درجات آنان در جنّات نعیم است و درکات اینان طبقات جحیم؛ و پایین‌ترین طبقهٔ دوزخ، طبقهٔ مربوط به منافقان است ﴿**و خداوند به آنچه می‌کنند، بیناست**﴾ پس چیزی از اعمال آنها ــ از تزکیهٔ نفوس گرفته تا بلندترین درجات و از فروگذاشتن تزکیه تا پایین‌ترین درکات ــ بر او پوشیده نیست و به‌زودی جزای اعمالشان را به طور کامل می‌دهد.

لَقَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا۟ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾

﴿**به‌یقین خداوند بر مؤمنان منّت نهاد، آن‌گاه که پیامبری از خودشان در میانشان**

برانگیخت ﴾ چه اگر پیامبر از غیر جنس بنی‌آدم می‌بود، با بعثت او کمال نوع انسان ــ به سبب اختلاف در جنسیّت ــ محقّق نمی‌شد. آری! این پیامبر برانگیخته از میان خودشان، کسی است: ﴿**که آیات او را بر آنان می‌خواند**﴾ یعنی: قرآن را بر آنان می‌خواند، بعد از آن‌که اهل جاهلیّت بودند و چیزی از قوانین و برنامه‌های حق را نمی‌شناختند ﴿**و پاکیزه‌شان می‌دارد**﴾ از نجاست کفر ﴿**و به آنان کتاب**﴾ قرآن ﴿**و حکمت**﴾ سنّت ﴿**می‌آموزد، درحالی‌که قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند**﴾ که هیچ شکّی در آن نیست. پس این‌ها به طورکلّی چهار نعمت بزرگ است که خدای عزّوجلّ با بعثت آن رسول معظّم، بر امّت اسلام ارزانی داشت.

علما در بیان احکام گفته اند:

۱ ــ هرگاه کسی در چیزی از اموال غنیمت خیانت کرد و آن مال نزد وی دیده شد؛ از وی باز گرفته شده و تأدیب و تعزیر می‌گردد. تعزیر و تأدیب وی در مذهب احمدبن‌حنبل چنین است که کالا و اثاثیهٔ وی ــ بجز سلاح و جامهٔ تنش و زین و یراق اسب و مرکبش و اموال غنیمت که از وی باز پس گرفته می‌شود ــ دیگر اموالش سوزانده می‌شود. امّا مذهب مالک، شافعی و ابوحنیفه این است که کالا و اثاثیهٔ خیانت‌کار در غنیمت، سوزانده نمی‌شود، ولی جایز است که او را مجازات مالی کنند.

۲ ــ علما اتّفاق نظر دارند بر این که اگر کسی در اموال غنیمت خیانت کرد؛ باید قبل از آن‌که مردم متفرّق شوند، آن را به تقسیم کنندهٔ غنایم برگرداند و اگر او را ندید، ($\frac{1}{5}$) سهم آن را به امام (زمامدار) مسلمانان برگرداند و بقیّه را صدقه کند.

۳ ــ هدایایی که از اموال غنیمت به متولّیان امور فرستاده می‌شود، یا تعلّق می‌گیرد، از جملهٔ غلول (خیانت) در غنیمت است و حکم آن در رسوایی آخرت، حکم خیانت‌کار در غنیمت می‌باشد.

أَوَلَمَّآ أَصَـٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٞ قَدۡ أَصَبۡتُم مِّثۡلَيۡهَا قُلۡتُمۡ أَنَّىٰ هَـٰذَاۖ قُلۡ

هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾

﴿**آیا هنگامی که به شما مصیبتی رسید**﴾ مراد شکست و کشته‌شدن در روز اُحد است ﴿**که دوچندان آن را**﴾ بر دشمنان خود ﴿**وارد آورده بودید**﴾ در روز بدر ــ زیرا در روز اُحد هفتاد تن از مسلمین به شهادت رسیدند، درحالی‌که در روز بدر؛ هفتاد تن از مشرکان کشته و هفتاد تن دیگر اسیر گشتند. آری! با آن‌که ضربهٔ دوچندان به مشرکان وارد آورده بودید ﴿**گفتید**﴾ از روی تعجّب ﴿**این از کجاست؟**﴾ یعنی: این شکست و کشته‌شدن ما از چه روی است؟ حال آن‌که ما در راه خدا ﷻ می‌جنگیم و رسول خدا ﷺ نیز با ماست و خداوند ﷻ هم به ما وعدهٔ پیروزی بر مشرکان را داده است؟ ﴿**بگو: آن**﴾ شکست ﴿**از نزد خودتان است**﴾ به‌سبب مخالفت تیراندازان از این فرمان پیامبر ﷺ که: به هیچ حالی از احوال نباید سنگرهای خود را ترک کنند ﴿**بی‌گمان خدا به هرچیزی تواناست**﴾.

عمر رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: مسلمانان به علّت آنچه در بدر ــ از گرفتن فدیه از اسیران ــ انجام داده بودند، در روز اُحد مجازات شدند. از علی رضی الله عنه نیز نظیر این تفسیر روایت شده است.

وَمَآ أَصَٰبَكُمْ يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ ٱللَّهِ وَلِيَعْلَمَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٦٦﴾

﴿**و آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید**﴾ مراد کشتار و جراحت و شکست در روز اُحد است ﴿**به اذن خدا بود**﴾ یعنی: به قضا و قدر وی بود. بعضی در معنای آن گفته‌اند: آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید، کار خدا ﷻ بود که میان شما و آنان را خالی گذاشت و آنان را بر شما پیروز گردانید ﴿**و تا مؤمنان را معلوم**

بدارد ﴾ در عرصهٔ ظهور و امتحان. پس شکست شما از روی حکمتی بود که تربیت مؤمنان، بر حذر داشتنشان از نافرمانی و متمایزساختن مؤمنان از منافقان، جلوه‌هایی از آن است.

وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ نَافَقُوا۟ ۚ وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا۟ قَٰتِلُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوِ ٱدْفَعُوا۟ ۖ قَالُوا۟ لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّٱتَّبَعْنَٰكُمْ ۗ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَٰنِ ۚ يَقُولُونَ بِأَفْوَٰهِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿١٦٧﴾

﴿ **همچنین تا منافقان را معلوم بدارد** ﴾ مراد از معلوم داشتن آنان، آشکارساختن وضعشان و سرانجام متمایزگردانیدن صفّشان از مؤمنان است. مراد از منافقان، عبدالله‌بن ابیّ و یاران وی هستند. از ابن شهاب و غیر وی در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: رسول خدا ﷺ با هزار تن از یارانشان به‌سوی اُحد بیرون رفتند، پس چون منزلی از راه بین اُحد و مدینه را پیمودند، عبدالله‌بن ابیّ خود با ثلث ($\frac{1}{3}$) مردم، از صفّ ایشان کنار کشید، درحالی‌که می‌گفت: محمّد ﷺ از آنان اطاعت کرد (و از مدینه بیرون رفت) و حرف مرا در باقی‌ماندن در مدینه و دفاع از درون شهر، نپذیرفت، به‌خدا سوگند که ما نمی‌دانیم چرا و به چه‌خاطر، خود را در اینجا به کشتن بدهیم؟ همان بود که با پیروان خود از اهل شکّ و نفاق بازگشت. ﴿ **و چون به آنان گفته شد، بیایید در راه خدا بجنگید** ﴾ اگر از مؤمنان به خدا ﷻ و روز آخرت هستید ﴿ **یا دفاع کنید** ﴾ از خود و فرزندان و دیارتان، اگر به خدا ﷻ و روز آخرت ایمان ندارید. به قولی: مراد این است که شما از پشت سر

ما دفاع کنید، ولی در خطّ مقدّم نجنگید. به قولی دیگر: مراد این است که شما جمعیّت و سیاهی‌لشکر ما را بیشتر سازید. امّا منافقان از پذیرش همهٔ این درخواستها ابا ورزیده و ﴿**گفتند: اگر می‌دانستیم جنگی خواهد بود**﴾ و برخوردی رخ خواهد داد ﴿**مسلّماً از شما پیروی می‌کردیم**﴾ و همراه با شما می‌جنگیدیم، ولی در آنجا جنگی درکار نیست! بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: اگر ما به‌جنگیدن آشنا و بر آن توانا بودیم، یا آن را به مصلحت مقرون می‌دانستیم، از شما پیروی می‌کردیم. ﴿**آن روز، آنان به کفر نزدیکتر بودند**﴾ یعنی: روزی که با خفّت و خواری از شما کنار کشیدند و این سخن را گفتند، به کفر نزدیکتر بودند ﴿**تا به ایمان**﴾ در نزد کسانی که می‌پنداشتند؛ آنان مسلمانند. ﴿**به‌زبان خود چیزی می‌گویند که در دلهایشان نیست**﴾ یعنی: منافقان ایمان را اظهار و کفر را پنهان می‌دارند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «سخنی که می‌گویند، به صحّت آن ایمان ندارند، از آن جمله این سخنشان: (اگر می‌دانستیم جنگی خواهد بود، از شما پیروی می‌کردیم)؛ زیرا آنها قطعاً و یقیناً می‌دانستند که لشکری از مشرکان برای انتقام‌کشی از مسلمانان به مرز مدینه آمده است، پس طرح این موضوع به گونهٔ یک معمّا از سوی منافقان، جای بسی تأمّل دارد». ﴿**و خدا به آنچه نهان می‌دارند، داناتر است**﴾ و می‌داند که چه نیرنگ‌هایی را علیه مسلمانان پنهان داشته‌اند. شکّی نیست که این تهدیدی آشکار و رسوایی‌ای بزرگ برای منافقان است.

ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ وَقَعَدُواْ لَوۡ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْۗ قُلۡ فَٱدۡرَءُواْ عَنۡ أَنفُسِكُمُ ٱلۡمَوۡتَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿١٦٨﴾

﴿**آنان**﴾ یعنی: آن منافقان، همان کسانی هستند که خود در خانه ﴿**نشستند**﴾ و از جهاد خودداری کردند ﴿**و در بارهٔ برادران**﴾ و نزدیکان ﴿**خویش**﴾ از مؤمنان که

در واقعۀ اُحد به شهادت رسیدند ﴿**گفتند: اگر از ما پیروی می‌کردند**﴾ در بیرون نرفتن از مدینه ﴿**کشته نمی‌شدند**﴾ در این جنگ ﴿**بگو: اگر راست می‌گویید، مرگ را از خودتان دور کنید**﴾ یعنی: کسی نمی‌تواند از قَدَر الهی حذر کند و بی‌گمان هر که کشته شد؛ به اجل خود کشته شده است و هیچ‌کس را از مرگ گریزی نیست، پس اگر شما راست می‌گویید که نشستن در خانه، انسان را از مرگ و کشته‌شدن به‌سلامت نگه می‌دارد؛ باید نمیرید، حال آن‌که مرگ بر شما آمدنی است، هرچند که در قصرها و برج‌هایی نیرومند نیز قرار داشته باشید.

وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتًۢا ۚ بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾

﴿**و هرگز کسانی را که کشته شدند**﴾ از مؤمنان در روز اُحد و همین‌طور تمام مؤمنانی را که در سایر اماکن کشته شدند، یا کشته می‌شوند ﴿**در راه خدا**﴾ یعنی: برای اعلای کلمةالله و یاری دادن دین وی ﴿**مرده مپندار**﴾ یعنی: گمان نکن که مرده‌اند ﴿**بلکه**﴾ آنان ﴿**زنده‌اند**﴾ به زندگانی حقیقی، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «ارواح شهدا در جوف پرندگانی سبز در بهشت قرار دارند و در بهشت می‌خورند و می‌خرامند و روزی داده می‌شوند». البتّه این امر منافاتی با این معنی ندارد که آنان نسبت به ما مرده نباشند زیرا حیات شهدا، حیاتی برزخی است که جزء غیب است و خدای عزّوجلّ خود به کیفیّت آن داناتر می‌باشد. ﴿**که**﴾ آن شهدا ﴿**نزد پروردگارشان**﴾ یعنی: در پناه کرامت وی، نه این‌که به وی از نظر مکان و قرب مسافت نزدیک باشند ﴿**روزی داده می‌شوند**﴾ یعنی: حق تعالی در پناه کرامت خود، به آنان از خوراکی‌ها و میوه‌های بهشتی، غذا و نوشیدنی می‌دهد و روزیشان نزد وی مستمرّ است، هرچند که رزقشان از دنیا با شهادتشان قطع شده

است.

در مورد غسل، کفن و نماز جنازهٔ شهدا، فقها دو نظر دارند: احناف برآنند که شهید را با جامه‌اش کفن نموده و بر وی نماز بخوانند و اگر مکلّف و پاک بود، غسل داده نمی‌شود. امّا جمهور فقها بر آنند که: شهید نه غسل داده می‌شود، نه کفن می‌شود و نه بر او نماز خوانده می‌شود و اگر نجاست موجود بر بدن وی غیر از خون بود، آن نجاست از بدن وی پاک گردانیده می‌شود.

فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا۟ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۷۰﴾

﴿**به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند**﴾ یعنی: شهدا به آنچه که حق تعالی از کرامت شهادت به آنان ارزانی نموده است و به حیات حقیقی‌ای که در آن قرار دارند و به آنچه که از رزق و روزی خدای سبحان به ایشان می‌رسد، خوشحال و مسرورند ﴿**و برای کسانی که از پی ایشانند**﴾ از برادران مؤمنشان ﴿**و هنوز به آنان نپیوسته‌اند**﴾ و به‌شهادت نرسیده‌اند ﴿**شادی می‌کنند؛ که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند**﴾ یعنی: خوشحالند از این که بر برادران مؤمنشان که در آینده به‌شهادت می‌رسند، یا بر ایمان می‌میرند؛ هیچ بیم و اندوهی در فردای آخرت نیست.

۞ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۱﴾

﴿شادی می‌کنند﴾ برای برادرانشان از اهل ایمان و جهاد **﴿بر نعمت و فضل خدا﴾** چون بهشت برین و خشنودی حق تعالی، که نزد وی دیده‌اند **﴿و این‌که خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌گرداند﴾** یعنی: دریافتند که خداوند ﷻ پاداش هیچ مؤمنی را که عمل نیک انجام داده‌باشد، ضایع نمی‌کند، پس برای این امر نیز شادمانند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: شهدا چون به بهشت رفتند و آن همه قدر و منزلت و نعمتی را که برایشان در بهشت هست، دیدند، گفتند: ای کاش برادرانمان در دنیا از این‌همه کرامتی که نصیب ما شده‌است، آگاه می‌شدند تا به میدانهای کارزار شتافته و به‌شهادت می‌رسیدند و به این خیری که ما دست یافته‌ایم نایل می‌گشتند. پس پروردگارشان به ایشان خبر داد که: من خبر و چگونگی حالتان را بر پیامبرتان نازل کردم! آن‌گاه شهدا از این امر خوشحال و شادمان شدند. و این است معنای: (وَ يَسْتَبْشِرُوْنَ بِالَّذِيْنَ لَمْ يَلْحَقُوْا...).

ٱلَّذِينَ ٱسْتَجَابُوا۟ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنۢ بَعْدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلْقَرْحُ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا۟ مِنْهُمْ وَٱتَّقَوْا۟ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۱۷۲﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: غزوهٔ اُحد در ماه شوّال رخ داد و تجّار در ماه ذی‌قعده به حوالی مدینه آمده و در محلّ بدرالصّغری اردو می‌زدند و بازاری را بر پا می‌کردند. آنان در این سال نیز، بعد از واقعهٔ اُحد به آنجا آمده بودند و درحالی‌که مؤمنان از اُحد زخم‌ها بر تن و جان خویش داشتند، رسول خدا ﷺ از ایشان جهت تعقیب دشمن داوطلب خواستند... و فرمودند: «من خود رونده‌ام، هرچند هیچ‌کس با من همراه نشود». پس ابوبکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، سعد، طلحه، عبدالرّحمن‌بن عوف، عبدالله‌بن مسعود، حذیفه و ابوعبیده با هفتاد تن از صحابه رضی الله عنهم آمادگی‌شان را اعلام کرده داوطلبانه بیرون

آمدند و در تعقیب ابوسفیان حرکت کردند تا به منطقهٔ «صفراء» رسیدند، در این هنگام حق تعالی نازل فرمود: ﴿**آنان‌که دعوت خدا و پیامبر را اجابت کردند**﴾ آن‌گاه که ایشان را بعد از بازگشت از اُحد، به تعقیب کردن ابوسفیان و لشکر قریش فراخواند تا با نشان‌دادن قوّت و نیرومندی مسلمین، مشرکان را مرعوب گرداند ﴿**بعد از آن‌که زخم برداشته بودند**﴾ و با پیکرهای فروکوفته و زخم‌خورده از آسیب جنگ، به مدینه بازگشته بودند، بی‌درنگ فرمان پیامبر ﷺ را لبّیک گفته با همان پیکرهای رنجور و زخمی، افتان و خیزان به تعقیب دشمن پرداختند؛ ﴿**برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند، پاداشی بزرگ است**﴾.

از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که به عروةبن زبیر رحمه‌الله فرمود: «ای خواهرزاده‌ام! پدرانت زبیر و ابوبکر رضی‌الله عنهما، از زمرهٔ این نیکان و پرهیزگاران بودند». یادآور می‌شویم که این غزوه، به‌نام غزوهٔ «حمراءالاسد» نامیده شده‌است که تابع غزوهٔ اُحد می‌باشد.

ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾

ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه می‌گوید: ابوسفیان وقتی خواست تا از اُحد برگردد، خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: وعدهٔ ما و شما سال آینده در بدر است، همان جایی که یارانمان را به قتل رساندید. رسول خدا ﷺ نیز فرمودند: اگر خدا خواست، وعدهٔ ما با شما در همانجاست. پس چون سال بعد فرا رسید، ابوسفیان با مکّیان بیرون آمده در محلّی به نام «مجنّه» از ناحیهٔ «مرّالظهران» فرود آمد، امّا حق تعالی در دل وی رعب و وحشت افکند و بازگشت به مکّه را قرین مصلحت یافت. در این اثنا با نعیم‌بن مسعود اشجعی که از

عمره بازگشته بود، برخورد، پس به او گفت: من با محمّد و یارانش در موضع بدر وعده گذاشته بودم، ولی از آنجا که امسال؛ سال قحطی و خشکسالی است، صلاح نیست که ما با آنان درگیر شویم، این کار باید سالی باشد که در آن از گیاهان بچرانیم و شیر بنوشیم. امّا من دوست ندارم که محمّد به وعده‌گاه آید، ولی ما نیامده باشیم. لذا به مردم مدینه بپیوند و آنان را از خارج شدن به میدان سست و منفعل گردان و در برابر این خدمت، ده شتر پاداش داری. نعیم به مدینه آمد و مأموریّت بی‌سرانجام خود را انجام داد، پس نازل شد: ﴿**همان کسانی که مردم به آنان گفتند**﴾ مراد از مردم، همان شخص اعرابی، یعنی نعیم‌بن مسعود اشجعی است که ابوسفیان او را فرستاده بود و او به مسلمانان گفت: ﴿**مردمان**﴾ یعنی: ابوسفیان و سپاهش ﴿**برای شما گرد آمده‌اند، پس از آنان بترسید**﴾ آری! ابوسفیان از باب جنگ روانی علیه مسلمانان، این پیام را به‌طور غیر مستقیم ــ از طریق نعیم‌بن‌مسعود اشجعی ــ به پیامبر ﷺ و مؤمنان فرستاد، امّا به‌جای ترس و جبن، این کار ﴿**بر ایمانشان افزود**﴾ و هیچ تزلزلی در عزم و ارادهٔ مؤمنان ایجاد نکرد ﴿**وگفتند: خداوند ما را بس است و چه نیکوکارسازی است**﴾ یعنی: خداوند ﷻ شرّ آنان را از ما دفع می‌کند و او ما را بسنده است و هم‌اوست که بر وی توکّل می‌کنیم و تمام امورمان را به او می‌سپاریم. پس طبق وعده به بدرالصّغری رفتند و همراهشان اسباب و وسایل تجارتی‌ای بود، لذا خرید و فروش و معامله کرده و نان روغنی و کشمش خریدند و سودی بسیار برده سالم و سرفراز به مدینه بازگشتند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: چون در مشکلی عظیم در افتادید، «حَسبُنَااللّٰهُ وَ نِعمَ‌الوَکِیْل» بگویید. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است که فرمود: چون غم بر پیامبر ﷺ شدّت می‌گرفت، آن حضرت دست خویش را بر سر و محاسن خویش کشیده و بعداً نفسی بلند می‌کشیدند و می‌فرمودند: «حَسْبِيَ اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیْل».

فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ وَٱتَّبَعُواْ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧٤﴾

﴿پس بازگشتند﴾ یعنی: بعد از آن که مسلمانان برای رویارویی با لشکر قریش از مدینه بیرون رفتند؛ بازگشتند ﴿با نعمتی از جانب خدا﴾ که سلامت و عافیت از گزند دشمنشان بود ﴿و فضلی﴾ یعنی: با پاداشی که خداوند ﷻ بر آنان عنایت کرد. بعضی در معنی آن گفته‌اند: با سودی در تجارت ﴿درحالی‌که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود﴾ از کشته‌شدن، یا جراحت ﴿و همچنان جویای خشنودی الهی بودند﴾ در آنچه که انجام می‌دادند و آنچه که فرو می‌گذاشتند، که از جملهٔ آن، خارج شدنشان به میدان در این غزوه بود ﴿و خداوند دارای فضل عظیم است﴾.

إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿١٧٥﴾

﴿جز این نیست که این خبردهنده﴾ که می‌خواهد تا شما مؤمنان را از نبرد با دشمن سست و کُند سازد ﴿شیطان است که از دوستان خود می‌ترساند﴾ یعنی: ابلیس لعین است که با وسوسه انگیزی خود، مؤمنان را از دوستان خویش که کافران‌اند می‌ترساند و در ایشان این واهمه را القا می‌کند که گویا کفّار دارای قدرت و شوکتی هستند. بعضی گفته‌اند: مراد از شیطان، آن شخص اعرابی یادشده است که هشدار ابوسفیان را به مؤمنان انتقال داد ﴿پس، از آنان نترسید﴾ یعنی: از کفّار نترسید، چه آنان دوستان شیطان‌اند و محکوم به شکست و رسوایی، لذا برمبنای این ترس موهوم، از رویارویی با دشمن و دنبال نمودن وی

جبون نشوید و سستی نکنید ﴿و از من بترسید، اگر مؤمنید﴾ پس آنچه را به شما فرمان می‌دهم، انجام دهید و منهیّاتم را فرو گذارید زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا کرده و از اوامر و نواهی‌ام حساب ببرید، چراکه خیر و شرّ همه به‌دست بلاکیف من است.

وَلَا يَحْزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلْكُفْرِ ۚ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا۟ ٱللَّهَ شَيْـًٔا ۗ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي ٱلْـَٔاخِرَةِ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٦﴾

﴿و﴾ ای محمّد ﷺ ﴿آنان که در نصرت کفر می‌شتابند، تو را اندوهگین نسازند﴾ به قولی: آنان قومی بودند که مرتدّ شدند و پیامبراکرم ﷺ از این کارشان سخت مغموم و اندوهگین گشتند زیرا آن حضرت ﷺ بر ایمان مردم سخت مشتاق بودند، لذا خدای سبحان ایشان را تسلیت گفته و از اندوه‌خوردن نهی کرد. به قولی دیگر: رسول خدا ﷺ در اندوه‌خوردن بر کفر قوم خویش، بسیار افراط می‌کردند، پس حق تعالی ایشان را از افراط در این کار نهی نمود، چنان‌که در آیهٔ (۸) از سورهٔ «فاطر» نیز می‌فرماید: (...فَلا تَذْهَبْ نَفْسَكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٌ ۞ پس مبادا جانت را از حسرت‌خوردن بر آنان بفرسایی). ﴿اینان هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند﴾ یعنی: کفر آنان از ملک خدای سبحان چیزی کم نمی‌کند. یا مراد این است: آنان هرگز به دینی که پروردگار برای بندگانش مشروع ساخته است، نمی‌توانند زیانی برسانند ﴿خداوند می‌خواهد که در آخرت برایشان بهره‌ای﴾ در بهشت، یا بهره‌ای از ثواب ﴿قرار ندهد و برای آنان عذابی بزرگ است﴾ به‌سبب کوشش و شتابشان در گرایش به‌سوی کفر، پس زیان کفرشان به خودشان برگشته و محرومیّت از بهرهٔ آخرت را به‌سویشان جلب می‌کند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلۡكُفۡرَ بِٱلۡإِيمَٰنِ لَن يَضُرُّواْ ٱللَّهَ شَيۡـٔٗا وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿١٧٧﴾

﴿**در حقیقت، کسانی که کفر را به بهای ایمان خریدند**﴾ یعنی: کفر را به ازای ایمان گرفتند، چنان‌که خریدار، کالا را در قبال بهای آن می‌گیرد ﴿**هرگز به خداوند هیچ زیانی نمی‌رسانند و برایشان عذابی دردناک است**﴾.

وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّمَا نُمۡلِي لَهُمۡ خَيۡرٞ لِّأَنفُسِهِمۡۚ إِنَّمَا نُمۡلِي لَهُمۡ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِثۡمٗاۚ وَلَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ﴿١٧٨﴾

﴿**و کافران هرگز نپندارند که مهلت دادن ما به آنان**﴾ با طول عمر و فراوانی در ارزاق، یا پیروزی مقطعی و ناپایدار در روز اُحد ﴿**به‌سودشان است**﴾ قطعاً موضوع چنین نیست، بلکه ﴿**ما فقط**﴾ از آن روی ﴿**به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناه خویش بیفزایند و عذاب خفت‌باری**﴾ در کمین خویش ﴿**دارند**﴾. پس خدای سبحان به‌شیوۀ استدراج، به کفّار طول عمر و زندگی مادّی گوارا می‌دهد تا بر گناهان خویش بیفزایند و مهلت‌دادن به گناهکاران جزء سنن الهی است زیرا اگر خداوند ﷻ هرگناه و بدی‌ای را بلافاصله در دنیا جزا می‌داد، چهرۀ جهان تغییر می‌یافت و «تکلیف» و «اختیار» انسان به حال خود باقی نمی‌ماند.

مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلۡخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطۡلِعَكُمۡ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ وَ

لَـٰكِنَّ ٱللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِۦ مَن يَشَآءُ ۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ ۚ
وَإِن تُؤْمِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٩﴾

ابوالعاليه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: مسلمانان از رسول خدا ﷺ درخواست کردند تا به ایشان نشانه‌ای داده شود که به وسیلهٔ آن، میان منافق و مؤمن تمییز دهند، پس حق تعالی نازل فرمود: ﴿**خداوند برآن نیست که مؤمنان را بر این حالی که شما بر آن هستید**﴾ از آمیختگی با منافقان ﴿**واگذارد**﴾ بلکه اسبابی را پدید می‌آورد و آزمونهایی ـ همچون صدور فرمان جهاد و هجرت ـ را به وقوع می‌پیونداند ﴿**تا آن‌که پلید**﴾ یعنی: منافق و نافرمان ﴿**را از پاک**﴾ که همانا مؤمن پاکیزه و وارسته است ﴿**جدا کند**﴾ پس محنتها و سختی‌های جهاد و هجرت، میدان واقعی این جداسازی است، چنان‌که در اُحد رسوایی منافقان آشکار گشت ﴿**و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند**﴾ تا بتوانید پاک و ناپاک را از یکدیگر تمییز دهید زیرا خداوند ﷻ علم غیب را مخصوص خودش گردانیده و هیچ‌کس را بر آن آگاه نمی‌گرداند، پس تصوّر نکنید که جدا ساختن مؤمن از منافق بر اساس وحی الهی؛ به معنای آگاه‌ساختنتان از امور غیب است ﴿**ولیکن خدا از فرستادگانش هرکه را بخواهد برمی‌گزیند**﴾ و او را بر چیزی از غیب خویش آگاه می‌گرداند تا مؤمن و منافقتان را از یکدیگر بازشناساند. چنان‌که از رسول اکرم ﷺ چنین اخبار غیبی‌ای ـ و از جمله معرّفی بسیاری از منافقان ـ صادر شد، جز پیامبر اکرم ﷺ، دیگر مؤمنان روشن‌بین نیز ممکن است گاهی منافقان را با بسیاری گناهان و بدی احوالشان و قرائنی که از آنان نمودار می‌شود، تشخیص دهند ﴿**پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود**﴾.

وَلَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ هُوَ خَيْرًا لَّهُم ۖ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ ۖ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا۟ بِهِۦ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۗ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٨٠﴾

جمهور مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه برآن‌اند که این آیه دربارهٔ بازدارندگان زکات نازل شد. ﴿**وکسانی که به آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، بخل می‌ورزند**﴾ و آن را در راه خدا ﷻ انفاق نمی‌کنند ﴿**هرگز تصوّر نکنند که آن بخل برایشان خوب است**﴾ و به‌سودشان می‌باشد ﴿**بلکه آن به زیانشان است، به‌زودی آنچه که به آن بخل ورزیده‌اند، روز قیامت طوق گردنشان می‌شود**﴾ یعنی: به زودی اموالی که به آن بخل ورزیده‌اند، بر گردنهایشان طوقی از آتش می‌شود. بُخل: آن است که انسان حقّی واجب را از صاحب حق بازداشته و از انفاق مال در جایی که لازم است، خودداری کند ﴿**و میراث آسمانها و زمین از آنِ خداست**﴾ یعنی: هرآنچه که اهالی عالمهای آسمانها و زمین میراث‌بر آن می‌شوند، برای خدا ﷻ است، پس چرا انسانها به اموال بخل ورزیده و آن را در جایی که به آنان دستور داده‌ایم، انفاق نمی‌کنند، درحالی‌که این اموال، نزدشان عاریتی است برگشت پذیر؟ ﴿**و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است**﴾ و شما را مطابق آن جزا می‌دهد.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «مَنْ آتاهُ اللهُ مَالاً فَلَمْ يُؤَدِّ زَكاتَهُ، مُثِّلَ لَهُ شُجَاعاً أَقْرَعَ لَهُ زَبِيبَتانِ يُطَوِّقُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ، يَأْخُذُ بِلَهْزَمَتَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ: اَنَا مالُكَ، اَنَا كَنْزُكَ» کسی که خداوند ﷻ به او مالی داد، امّا او زکات مالش را نپرداخت، آن مال در روز قیامت به‌شکل افعی سرتاسی

برای او در می‌آید [که از بس زهر دارد، موهایش ریخته است]) و آن افعی [مهیب] طوق گردن او شده سپس دو طرف دهان آن شخص را گرفته او را می‌گزد تلاوت کردند.

از آنجا که پس از نابودی خلق، دارایی‌ها و اموال بدون وجود هیچ‌گونه مدّعی‌ای باقی می‌مانند، لذا ـ بنابر عادت ـ از این چیزها به عنوان میراث حق تعالی تعبیر شد، با آن که اینها در حقیقت نسبت به حق تعالی میراث نیستند زیرا وارث کسی است که چیزی را به ارث برد که قبلاً مالك آن نبوده است، درحالی‌که خدای متعال مالك آسمانها و زمین و همهٔ موجودات می‌باشد.

لَّقَدْ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوْلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَآءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتْلَهُمُ ٱلْأَنۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿۱۸۱﴾

سبب‌نزول آیهٔ کریمه: یهودی‌ای به‌نام فنحاص به ابوبکر صدّیق گفت: ما به خدا هیچ نیازی نداریم و اوست که به ما نیازمند است، ما چنان‌که او نزد ما تضرّع می‌کند، نزد وی تضرّع نمی‌کنیم و اگر او از ما بی‌نیاز بود ـ چنان‌که رفیق شما می‌پندارد ـ از ما وام نمی‌خواست. ابن‌عبّاس در بیان سبب نزول می‌گوید: «هنگامی که حق تعالی آیهٔ: (مَنْ ذَالَّذِيْ يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً) را نازل نمود، یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفتند: ای محمّد ﷺ! آیا پروردگارت فقیر است که از بندگانش طالب قرض می‌شود؟ همان بود که نازل گردید: ﴿**مسلّماً خداوند سخن کسانی را که**﴾ از روی غرور ثروت و جهل به حقیقت حال خداوند متعال ﴿**گفتند: خدا نیازمند است و ماتوانگریم، شنید**﴾ به قولی: مراد آنها این بود که

اگر به راستی خداوند ﷻ بر زبان محمّد ﷺ از ما طالب قرض شده‌باشد، پس او فقیر است. لذا خواستند تا با این القاءات خود در دین اسلام شکّ‌افگنی کنند ﴿**به‌زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت**﴾ در صحیفه‌های فرشتگان نویسندهٔ اعمال و آن را نگه‌داشته و در برابر آن مجازاتشان خواهیم کرد ﴿**و به‌ناحق‌کشتن پیامبران را به دست آنان می‌نویسیم**﴾ این سخن یهود را که گفتند: خداوند ـ پناه بر او ـ نیازمند است، با گناه کشتن پیامبران توسّط آنان پیوسته‌ساخت تا تنبیهی بر وقاحت و بزرگی گناه این سخنشان باشد. نسبت دادن قتل پیامبران علیهم‌السلام به یهودیان عصر رسالت ـ هرچند آنان مجری آن قتلها نبودند ـ برای این است که آنها از عملکرد اجداد خویش راضی بوده و آن را مورد تأیید قرار می‌دادند ﴿**و می‌گوییم: عذاب سوزان را بچشید**﴾ یعنی: با این سخنی که به آنان در دوزخ می‌گوییم، از آنان انتقام می‌گیریم. حَرِیْق: آتش شعله‌ور و سوزان است.

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيۡسَ بِظَلَّامٖ لِّلۡعَبِيدِ ﴿١٨٢﴾

﴿**این**﴾ عذاب سوزان ﴿**به‌خاطر کار و کردار پیشین شماست**﴾ و زندگی غرق در گناه و معصیت شما در دنیا، وگرنه ﴿**خداوند هرگز نسبت به بندگان بیدادگر نیست**﴾ پس عذابی که به شما می‌چشاند، ستم نیست بلکه عین عدالت است.

ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ عَهِدَ إِلَيۡنَآ أَلَّا نُؤۡمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأۡتِيَنَا بِقُرۡبَانٖ تَأۡكُلُهُ ٱلنَّارُۗ قُلۡ قَدۡ جَآءَكُمۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِي بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَبِٱلَّذِي قُلۡتُمۡ فَلِمَ قَتَلۡتُمُوهُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿١٨٣﴾

﴿اینان کسانی هستند که گفتند: خداوند با ما پیمان بسته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، مگر آن‌که برای ما قربانی‌ای بیاورد که آتش، آن را بسوزاند﴾ سنّت در بنی‌اسرائیل براین بود که آنها قربانی‌ای را عرضه می‌کردند، سپس پیامبرشان برمی‌خاست و دعا می‌کرد، آن‌گاه آتشی از آسمان فرود می‌آمد و آن قربانی را می‌سوخت. البتّه حق تعالی این شیوه را جزء آیین‌های دینی همهٔ پیامبران خویش قرار نداده و آن را به عنوان دلیل صدق نبوّت ایشان نگردانیده. امّا بنی‌اسرائیل ادّعا کردند که از بارگاه الهی در این باره عهد و پیمانی دارند و با این شیوه میان کسانی که به‌دروغ ادّعای نبوّت می‌کنند و کسانی که به‌حق پیامبرند، فرق می‌گذارند. پس حق تعالی این ادّعایشان را رد نموده و فرمود: **﴿بگو: قطعاً پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید﴾** از تقدیم قربانی به شکل فوق **﴿برای شما آوردند، پس اگر راست می‌گویید، چرا آنان را کشتید؟﴾** همچون یحیی فرزند زکریّا، اشعیاء عليهم السلام و سایر پیامبرانی را که به‌دست شما یهودیان به قتل رسیدند؟. پس قضیه؛ قضیهٔ مخالفت و عناد است، نه قضیهٔ قناعت و حجّت و برهان. قُربان: هر چیزی است که به‌وسیلهٔ آن به‌سوی خدای سبحان تقرّب جسته شود؛ اعم از حیوانات یا چیزهای دیگر.

فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَآءُو بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِ وَٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُنِيرِ ﴿١٨٤﴾

آن‌گاه حق تعالی برای دلجویی پیامبر گرامی خویش می‌فرماید: **﴿پس اگر تو را تکذیب کردند، بدان که پیامبرانی هم که پیش از تو﴾** همانندت **﴿معجزات و صحیفه‌ها و کتاب روشنگر آورده بودند، با انکار و تکذیب مواجه شدند﴾** لذا بر سخنان یاوهٔ آنان شکیبا باش و با آنان مبارزه کن. زُبُر: جمع زبور، به‌معنای کتاب است

كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِۖ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدْخِلَ ٱلْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَۗ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَـٰعُ ٱلْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾

﴿**هر نَفْسی چشندهٔ مرگ است**﴾ حق تعالی مرگ را سرنوشت هر موجود زنده‌ای گردانیده‌است، خواه این موجود بشر باشد، یا فرشته، یا جنّ، یا حیوان، پس هیچ کس را از سرکشیدن جام مرگ گریزی نیست ﴿**و همانا روز رستاخیز پاداشـهایتان به‌طور کامل به شما داده می‌شود**﴾ و فقط در این روز است که پاداش به طور کامل پرداخته می‌شود، پس آنچه که در دنیا، یا در عالم برزخ به انسان داده می‌شود، فقط بخشی از پاداشهاست. این خود به ایـن حـقیقت اشـاره دارد کـه بـخشی از پاداشها ـ خیر باشند یا شرّ ـ گاهی در دنیا، یا قبر به انسان می‌رسند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ اَوْحُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّارْ ✿ هـمانا قـبر، باغی از باغهای بهشت، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است». ﴿**پس هـر کـه از آتش دوزخ دور داشته شده و به بهشت درآورده شد، قطعاً کامیاب شده است**﴾ یعنی: به آنچه می‌خواسته دست یافته و از آنچه هراس داشته، نـجات یـافته‌است زیـرا هرگونهٔ کامیابی و رستگاری‌ای ـ هرچند که برآورندهٔ تمام خـواسـته‌های انسـان باشد ـ بدون بهشت هیچ است و نجات از هرگونه زیانی هم ـ چنانچه صاحب آن از آتش دوزخ نجات یابنده نباشد ـ نجات نیست ﴿**و زندگانی دنیا جز متاع غـرور نیست**﴾ متاع: هرآن‌چیزی است که انسـان از آن نـفع و بـهره مـی‌گیرد. غُـرور: فریفته‌شدن به آرزوها و خواهشهای دنیاست.

این آیهٔ کریمه، متضمّن مژده و بیم (وعـد و وعـید) بـه تـصدیق‌کنندگان و تکذیب‌کنندگان پیامبر ﷺ است. از سعیدبن جبیر رحمه‌الله روایت شده است که فرمود:

وعید و تهدید در این آیهٔ کریمه، فقط متوجّه کسی است که دنیا را برآخرت ترجیح می‌دهد، امّا کسی که آخرت را به وسیلهٔ دنیا می‌طلبد، دنیا برایش بهترین متاع و بهره‌ای است و این هشدار شامل وی نمی‌شود. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «حقیقتاً جای یک تازیانه در بهشت، بهتر از دنیا و مافیهاست، اگر می‌خواهید آیهٔ: (فَمَنْ زُحْزِحَ...) را بخوانید تا این حقیقت بر شما روشن شود».

علما در بیان احکام گفته اند: سنّت است که در هنگام احتضار و جان‌کندن، به انسان کلمهٔ شهادت تلقین شود، بدون خواستن از وی که آن را تکرار کند زیرا چه بساکه تکرار، سبب ملال و دلتنگی وی گردد. همچنین مستحبّ است که در آن هنگام سورهٔ «یٓس» نیز بر وی خوانده شود زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است که خواندن «یٓس»، مردن را بر شخص مُحتضَر آسان می‌سازد. همچنان سنّت است که در بردن مرده به‌سوی گورستان تعجیل شود.

۞ لَتُبْلَوُنَّ فِيٓ أَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوٓاْ أَذًى كَثِيرًا ۚ وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ ﴿١٨٦﴾

﴿**و شما قطعاً در مالها و جانهایتان آزموده خواهید شد**﴾ یعنی: به طور قطع در اموال خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ با ازدست‌دادن آنها براثر حوادث و مصایب، بذل و انفاقهای واجب و سایر تکالیف شرعی‌ای که متعلّق به اموال است. همچنان در جانهای خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ با مرگ، مبتلا شدن به بیماری‌ها، ازدست‌دادن عزیزان و کشته‌شدن در راه خدا ﷻ.

با توجّه به این که آیهٔ کریمه بعد از هجرت مؤمنان به مدینه و قبل از غزوهٔ بدر نازل شد؛ این خطابی است به رسول خدا ﷺ و امّت ایشان جهت تسلیت و دلجویی‌شان بر کید و آزارهای کافران و فاسقان که در آینده با آن روبرو خواهند شد تا مؤمنان خود را به پایداری و شکیبایی بر تحمّل رنجها و ناخوشی‌ها آماده ساخته، از هم‌اکنون راه دشواری را که پیش‌رو دارند، درنظر بگیرند ﴿**و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده**﴾ یعنی: از یهود و نصاری ﴿**و همچنان از کسانی که به شرک گراییده‌اند**﴾ که سایر طوایف کفر از غیر اهل کتاب‌اند؛ ﴿**سخنان دل‌آزار بسیاری خواهید شنید**﴾ از طعن و تمسخر در دین و مقدّسات و آبروی خویش.

بنا به روایتی در **سبب‌نزول**، این بخش از آیهٔ کریمه دربارهٔ کعب‌بن اشرف یهودی نازل شد که رسول خدا ﷺ را با اشعار خویش هجو می‌کرد و در این اشعار؛ کفّار قریش را علیه آن حضرت ﷺ بر می‌انگیخت.

﴿**ولی اگر صبر کنید و تقوی پیشه نمایید**﴾ صبر: مقیّد ساختن و پایبندکردن نفس بر چیزی است که آن را ناخوش دارد، همچون فروخوردن خشم و مقاومت در برابر سختی‌ها با روحیّهٔ پایداری و احساس رضایت. تقوی: دوری گزیدن از گناهان و پایبندی به دستورات الهی است. آری! اگر چنین کنید، بی‌تردید ﴿**این**﴾ صبر و پرهیزگاری ﴿**از عزم امور است**﴾ یعنی: از آن کارهایی است که بر شما واجب است تا تصمیم خود را بر آن استوار کنید. گفته می‌شود: «عَزَمَ‌الأَمْر»، آن‌گاه که شخص کار را محکم کرده و آن را به سامان رساند و استوار گرداند.

قول راجح این است که: حکم این آیهٔ کریمه منسوخ نیست زیرا جدال به شیوهٔ نیکوتر، همیشه مطلوب است، چنان‌که رسول اکرم ﷺ با وجود آن که به جهاد دستور داده شده بودند، با یهودیان مدارا می‌کردند و از منافقان در می‌گذشتند.

وَإِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَـٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَ

لَا تَكْتُمُونَهُۥ فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ وَٱشْتَرَوْاْ بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿١٨٧﴾

﴿و یاد کن هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده﴾ یعنی: از یهود و نصاری ﴿پیمان گرفت، که حتماً باید آن را برای مردم بیان نمایید و کتمانش نکنید﴾ یعنی: نبوّت آن حضرت ﷺ را برای مردم بیان نموده و آن را پنهان ندارید ﴿پس آن عهد را پشت سر خود انداختند﴾ یعنی: عهد و پیمان الهی را بی‌محابا پشت سر افگندند ﴿و آن را به بهای ناچیزی﴾ از بهره‌های پست و پلید و بی‌ارزش دنیا ﴿فروختند، چه بد است آنچه خریدند!﴾.

این آیهٔ کریمه متضمّن هشداری سخت برای علماء است تا چیزی از علم سودمند را پنهان نکنند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ فَكَتَمَهُ أُلْجِمَ يَوْمَ الْقِيامَةِ بِلُجامٍ مِنْ نَارْ ✿ هرکس از علمی مورد پرسش قرار گیرد و آن علم را بپوشاند، در روز قیامت به دهنه‌ای از آتش لجام زده می‌شود». که این خود بر وجوب نشر علم برای مردم دلالت می‌کند. علی ؓ می‌فرماید: «خداوند ﷻ از مردم جاهل و نادان عهد نگرفته که بیاموزند، امّا از علما عهد گرفته که بیاموزانند».

لَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُواْ بِمَا لَمْ يَفْعَلُواْ فَلَا تَحْسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٍ مِّنَ ٱلْعَذَابِ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨٨﴾

﴿هرگز کسانی را که به آنچه کرده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند که بر آنچه نکرده‌اند، موردستایش قرار گیرند، رسته از عذاب مپندار و آنان عذاب دردناکی در پیش

دارند ﴾ یعنی: هرکس به کارهای نیکی که انجام داده، شادمانی کند و دوست داشته باشد که مردم به آنچه هم که نکرده است، او را ستایش کنند، پس او را نجات یافته از عذاب مپندارید.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: روزی مروان برای دربان خود گفت: ای رافع! نزد ابن‌عبّاس رضی الله عنهما برو و به او بگو: اگر چنان باشد که هر شخصی از ما که به آنچه کرده شادمان است و دوست دارد که به آنچه نکرده ستوده شود؛ موردعذاب قرار گیرد، بی‌گمان همهٔ ما مورد عذاب قرار می‌گیریم؟ ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در پاسخ فرستادهٔ وی فرمود: «این آیهٔ کریمه به شما چه ارتباطی دارد؟ حقیقت امر این است که این آیه دربارهٔ اهل کتاب نازل شد»، سپس آیهٔ ماقبل را تلاوت نمود: (وَ إِذْ أَخَذَاللّٰهُ مِيْثَاقَ الَّذِيْنَ أُوْتُو الْكِتَابَ...). همچنین ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در همین رابطه می‌گوید: «رسول خدا ﷺ از اهل کتاب دربارهٔ چیزی سؤال کردند ولی آنها در پاسخ، حقیقت را کتمان نموده و سخنی دروغین آوردند و درحالی از نزد رسول خدا ﷺ بیرون رفتند که به ایشان چنین وانمود می‌کردند که به سؤالشان پاسخ درستی داده‌اند و با این پاسخ در پیشگاه آن حضرت ﷺ قابل ستایش خواهند بود! از سوی دیگر شادمان بودند از این که پاسخ واقعی را از ایشان پنهان داشته‌اند. همان بود که آیهٔ کریمه این صحنه‌سازی آنان را برملا و مآل کارشان را هویدا ساخت.

به روایتی دیگر، آیهٔ کریمه دربارهٔ کسانی از منافقان نازل شد که از جهاد تخلّف می‌کردند، امّا هنگامی‌که رسول خدا ﷺ از جهاد بر می‌گشتند، به حضور ایشان آمده عذرخواهی می‌نمودند و دوست داشتند که به آن چیزی مورد ستایش قرارگیرند که انجام نداده بودند. حافظ ابن‌حجر عسقلانی می‌گوید: «جمع‌کردن میان این دو روایت ممکن است زیرا محتمل است که آیهٔ کریمه در مورد هر دو گروه نازل شده‌باشد».

وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۸۹﴾

﴿و فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداست و خداوند بر هرچیزی تواناست﴾ این آیهٔ کریمه در ردّ و تکذیب سخن جاهلانهٔ یهودیانی نازل شد که گفتند: (اِنَّ اللهَ فَقِیْرٌ وَنَحْنُ اَغْنِیاءُ ✿ خدا فقیر و ما توانگر هستیم) [آیهٔ ۱۸۱].

إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَأَيَٰتٍ لِّأُوْلِي ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿۱۹۰﴾

﴿مسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین و درپی‌یک‌دیگرآمدن شب و روز﴾ و تفاوت آنها در درازی و کوتاهی و گرمی و سردی و غیره ﴿آیاتی است﴾ یعنی: نشانه‌ها و راهنماهای روشن و برهانهای واضحی است که بر وجود آفرینندهٔ سبحان دلالت می‌کند، امّا ﴿برای صاحبان خرد﴾ های ناب از شائبه‌های نقص و عقلهای وارسته از کجی‌ها و انحراف زیرا مجرّد تفکّر در نشانه‌هایی که خدای سبحان در این آیهٔ کریمه از آنها یاد کرده است، برای عاقل بسنده و کافی است تا او را به ایمانی پیوند دهد که هیچ شکّ و شبهه‌ای نمی‌تواند آن را متزلزل کرده و به درون آن رخنه نماید بنابراین، واجب است که ایمان انسان بر پشتوانهٔ دلایل یقینی متّکی و مُستظهر باشد، نه بر تقلید و وراثت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «وای بر کسی که این آیهٔ کریمه را بخواند و در آن تفکّر نکند». همچنان روایت شده است که در شب نزول این آیهٔ کریمه، رسول خدا ﷺ تا بامداد پیوسته می‌گریستند.

باید دانست که میدان تفکّر، آفریده‌های حق تعالی است نه ذات وی زیرا درک حقیقت ذات الهی محال و ناممکن است.

ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا سُبْحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٩١﴾

آن‌گاه حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: ﴿**هم‌آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند**﴾ یعنی: صاحبان خرد کسانی هستند که میان فکر و ذکر جمع نموده و خداوند متعال را در همهٔ احوال یاد می‌کنند، چنان‌که پیامبراکرم ﷺ خدای عزّوجلّ را در همهٔ اوقات یاد می‌کردند. به قولی: مراد از «ذکر» در اینجا نماز است. یعنی: کسانی که نماز را در هیچ حالی از احوال ترک نمی‌کنند و آن را درحال نبود عذر ایستاده و درحال وجود عذر، نشسته و به پهلو خوابیده ادا می‌کنند ﴿**و در آفرینش آسمانها و زمین تفکّر می‌کنند**﴾ یعنی: در صنع بدیع و مُتقَن آسمانها و زمین و استحکام و ثبات آنها و عظمت و بزرگی اجرام آنها می‌اندیشند. یادآور می‌شویم که دعوت به تأمّل در شگفتیهای آفرینش از مضامین اصلی قرآن است.

این آیهٔ کریمه و آیات مشابه آن، ناظر بر «برهان اتقان صُنع» در حکمت اسلامی است.

این متفکّران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: ﴿**پروردگارا! اینها را بیهوده**﴾ و به بازی و عبث ﴿**نیافریده‌ای**﴾ بلکه اینها را دلیلی بر حکمت و قدرت خویش آفریده‌ای تا زمین را میدان آزمایش بندگانت قرار داده و فرمانبردارانت را از سرکشانت متمایز گردانی ﴿**منزّهی تو**﴾ از آنچه که لایق شأن خداوندی‌ات نیست ﴿**پس ما را از عذاب آتش دوزخ درامان بدار**﴾.

رَبَّنَآ إِنَّكَ مَن تُدۡخِلِ ٱلنَّارَ فَقَدۡ أَخۡزَيۡتَهُۥۖ وَمَا لِلظَّـٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٍ ﴿١٩٢﴾

همچنان متفکّران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: ﴿**پروردگارا! هرکه را تو در آتش افگنی، یقیناً رسوایش کرده‌ای**﴾ و خوار و بی‌مقدارش ساخته‌ای ﴿**و برای ستمکاران**﴾ یعنی: برای کافران ﴿**هیچ یاورانی نیست**﴾.

رَّبَّنَآ إِنَّنَا سَمِعۡنَا مُنَادِيٗا يُنَادِي لِلۡإِيمَـٰنِ أَنۡ ءَامِنُواْ بِرَبِّكُمۡ فَـَٔامَنَّاۚ رَبَّنَا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرۡ عَنَّا سَيِّـَٔاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ ٱلۡأَبۡرَارِ ﴿١٩٣﴾

همچنان متفکّران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: ﴿**پروردگارا! همانا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند**﴾ که این دعوتگر همانا رسول خدا ﷺ است و به قولی: دعوتگر، قرآن است ﴿**که به پروردگار خود ایمان آورید، پس ایمان آوردیم**﴾ یعنی: به ندای این دعوتگر لبّیک گفته و ایمان آوردیم ﴿**پروردگارا**﴾ تکرار ندا برای اظهار فروتنی و تضرّع است ﴿**گناهان ما را بیامرز و سیئات ما را بزدای**﴾ یعنی: گناهان کبیره و صغیره‌مان را به مغفرت خویش درپوشان، یا آن کوتاهی‌هایی را که در حقوق بندگانت از ما سر زده است، برملا و آشکار نکن، با عذاب‌کردن ما در برابر آنها ﴿**و ما را در زمرهٔ ابرار بمیران**﴾ ابرار: جمع «بارّ» است و ایشان کسانی اند که در طاعت پروردگار سعی بلیغ و کوشش وسیع می‌نمایند و گسترهٔ طاعاتشان بسیار وسیع است. به‌قولی: ایشان پیامبران الهی علیهم‌السلام و صالحان‌اند.

رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۗ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾

همچنان متفکّران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: ﴿**پروردگارا! و آنچه را که به وسیلهٔ فرستادگانت به ما وعده داده‌ای، به ما عطا کن**﴾ وعده‌ای که بر زبان پیامبران علیهم‌السلام داده‌شده، همانا پاداش خداوند جل‌جلاله بر اهل طاعت وی است ﴿**و ما را روز رستاخیز رسوا نگردان**﴾ که این رسوایی، ذلّت و حقارتی ننگین است ﴿**زیرا تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی**﴾ آری! خداوند متعال به دلیل قدرت و کمال و انعام بزرگ خویش، وعده‌هایی را که بر زبان پیامبرانش علیهم‌السلام به بندگان مؤمن و نیکوکار خویش سپرده و کتابهایش نیز متضمّن آن هستند ـ چون آمرزش گناهان، نجات از عذاب و رهیافتنشان به بهشت ـ هرگز خلاف نمی‌کند، درصورتی‌که مستحقّ آن باشند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم هنگامی که به نماز تهجّد برمی‌خاستند، آیات ده‌گانهٔ آخر سورهٔ آل عمران را می‌خواندند و سپس با خدای خویش چنین مناجات می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِيْ قَلْبِيْ نُوْراً، وَفِيْ سَمْعِيْ نُوْراً، وَفِيْ بَصَرِيْ نُوْراً، وَعَنْ يَمِيْنِيْ نُوْراً، وَعَنْ شِمَالِيْ نُوْراً، وَمِنْ بَيْنِ يَدَيَّ نُوْراً، وَمِنْ خَلْفِيْ نُوْراً، وَمِنْ فَوْقِيْ نُوْراً، وَاَعْظِمْ لِيْ نُوْراً يَوْمَ‌الْقِيَامَةْ * بارخدایا! در قلبم نوری را پدید آور و در شنوایی‌ام نوری را و در بینایی‌ام نوری را و از جانب راست من نوری را و از جانب چپم نوری را و از پیشاپیش من نوری را و از پشت سرم نوری را و از فراز سرم نوری را و برای من در روز قیامت نوری بزرگ قرارده».

علما بر آنند که: خواندن این آیات دهگانه بعد از بیدار شدن از خواب در شب ـ با اقتدا به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم ـ مستحبّ است.

فَٱسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّى لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَـٰمِلٍ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ

أَوْ أُنثَىٰ بَعْضُكُم مِّنۢ بَعْضٍ فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن
دِيَٰرِهِمْ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَٰتَلُواْ وَقُتِلُواْ لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ
سَيِّـَٔاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ثَوَابًا
مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسْنُ ٱلثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾

﴿**پس پروردگارشان دعایشان را اجابت کرد**﴾ با دادن این وعده: ﴿**که من عمل هیچ صاحب عملی از شما را ضایع نمی‌کنم**﴾ با ندادن ثواب آن ﴿**از مرد یا زن**﴾ تصریح بر زنان، به‌خاطر دلخوش‌کردن آنهاست، وگرنه آنان نیز در عموم معنای (اَلَّذِيْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتْ) داخلند. آیهٔ کریمه ضمناً زنان را به مشارکت در دعوت اسلامی و آنچه که از هجرت و جهاد به‌دنبال خود دارد، تشویق و ترغیب می‌نماید ﴿**همه از همدیگرید**﴾ یعنی: مردان شما در طاعت حق تعالی مانند زنان شما هستند و زنان شما مانند مردان شما، مردان از زنان به وجود آمده‌اند و زنان از مردان و هر دو از یک اصل منشعب گردیده‌اند زیرا هر دو جنس، از نسل آدم و حوّا بوده و هر دو جنس مکلّف می‌باشند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه هنگامی نازل شد که امّ سلمه رضی‌الله‌عنها به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله! من نمی‌شنوم که حق تعالی از هجرت زنان نیز سخنی به میان آورده‌باشد. ﴿**پس کسانی که هجرت کرده‌اند**﴾ به‌سوی رسول خدا ﷺ از مردان و زنان؛ با ترک دار و دیار خود ﴿**و**﴾ کسانی‌که ﴿**از خانه‌های خود رانده شده**﴾ اند در طاعت خدای عزّوجلّ ﴿**و**﴾ کسانی‌که ﴿**در راه من آزار دیده‌اند**﴾ مراد آزارهایی است که به‌سبب ایمان خویش به حق تعالی از مشرکان می‌دیدند تا از دین خویش برگردند، امّا این آزارها، جز تمسّک بیشترشان

به دین حق، هیچ اثر دیگری بر آنان نداشت و همهٔ کسانی‌که به‌سبب تمسّکشان به دین الهی، مورد آزار و اذیّت و شکنجه قرار می‌گیرند، در خطاب آیهٔ کریمه داخل‌اند ﴿و﴾ کسانی‌که ﴿**جنگیده‌اند**﴾ با دشمنان خدا ﷻ ﴿و﴾ کسانی‌که ﴿**کشته شده‌اند**﴾ در راه خدا ﷻ ــ که این برترین مقامات است. مراد، به‌شهادت‌رسیدن برخی از آنهاست، آری! اینانند که: ﴿**سیّئاتشان را می‌زدایم**﴾ زیرا هجرت در راه خدا ﷻ گناهان ماقبل خود را محو می‌کند و جهاد و شهادت در راه خدا ﷻ، تمام گناهان ــ بجز وام را ــ پاک می‌گرداند، چنان‌که در احادیث آمده است ﴿**و آنان را در باغهایی که از فرو دست آنها جویباران روان است، درمی‌آورم. این پاداش الهی است و پاداش نیکو نزد خداوند است**﴾ که به عمل‌کنندگان تعلّق می‌گیرد.

لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي ٱلْبِلَٰدِ ﴿١٩٦﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیهٔ کریمه دربارهٔ مشرکان مکّه نازل شد زیرا آنان در آسایش و رفاه و نعمت به‌سر می‌بردند و تجارت می‌کردند، پس برخی از مسلمانان گفتند: دشمنان خدا ﷻ را در امر معیشت و گذران زندگانی‌شان به خیر و نیکی می‌یابیم، حال آن‌که ما از فقر و فاقه و سختی به‌جان آمده‌ایم! همان بود که نازل شد: ﴿**گشت‌وگذار کافران در شهرها**﴾ و ترتیب دادن سفرهای تجارتی از سویشان با هدف رونق بخشیدن به زندگی مادّی ﴿**تو را نفریبد**﴾ زیرا این متاعی است اندک که در این دنیا از آن بهره‌مند می‌شوند و سپس بازگشتشان به‌سوی دوزخ است. عکرمه می‌گوید: «مراد؛ آمدورفت شب و روز آنان و نعمتهایی است که از آن بهره می‌برند».

مَتَٰعٞ قَلِيلٞ ثُمَّ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۚ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ﴿١٩٧﴾

﴿این﴾ متاع دنیا ﴿بهره‌مندی ناچیزی است﴾ که نسبت به پاداش خدای سبحان هیچ‌گونه اعتبار و ارزشی ندارد ﴿سپس جایگاهشان دوزخ است و چه بد آرامگاهی است﴾ آن جایگاهی که با کفر خود، در دوزخ برای خود آماده کرده‌اند. بایستهٔ یادآوری است که دوزخ از روی ریشخند و سرزنش، آرامگاه نامیده شد.

لَـٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ رَبَّهُمۡ لَهُمۡ جَنَّـٰتٌ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِۗ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٌ لِّلۡأَبۡرَارِ ﴿١٩٨﴾

﴿لیکن﴾ درمقابل جهنّم برای کفّار؛ ﴿کسانی که تقوای پروردگارشان را پیشه ساخته‌اند﴾ به علاوهٔ همهٔ منافع بسیار دیگری که از این کار می‌برند ﴿برای ایشان باغهایی است که جویباران از فرودستِ آن جاری است و جاودانه در آنند، نُزُلی از جانب خدا است﴾نُزُلْ: آنچه که برای میهمان آماده می‌شود؛ از پذیرایی و هدیه، یا منزلی که در آن جای می‌گیرد ﴿و آنچه نزد خداوند است﴾ از نعمتهایی‌که برای پیروان و مطیعان خویش آماده نموده ﴿برای نیکوکاران بهتر است﴾ از منافعی که کفّار در سفرهای تجارتی و در مشاغل دیگر به‌دست می‌آورند.

وَإِنَّ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَـٰبِ لَمَن يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِمۡ خَـٰشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشۡتَرُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًاۗ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ﴿١٩٩﴾

﴿و البتّه از میان اهل کتاب، کسانی هستند که به الله ایمان می‌آورند و به آنچه فرود

آورده شد به‌سوی شما و به آنچه فرود آورده‌شده به‌سوی خودشان ﴾ نیز ایمان می‌آورند ﴿ **درحالی‌که دربرابر خدا خاشع‌اند** ﴾ یعنی: برخی از اهل کتاب بهره‌ای از دین برده‌اند و همانند دیگران، شریک رسوایی‌هایی که خداوند ﷻ از آن در آیات این سوره و آیات مشابه آن سخن گفته، نیستند زیرا این «بعض»، میان ایمان به الله ﷻ و آنچه بر پیامبرش حضرت محمّد ﷺ فرودآورده و آنچه که بر انبیای خودشان نازل کرده، جمع می‌کنند و ﴿ **عوض آیات خدا بهایی اندک نمی‌ستانند** ﴾ یعنی: پیروی حضرت محمّد ﷺ را به‌خاطر کسب مقام یا جاه دنیوی‌ای، فرو نمی‌گذارند ﴿ **ایناننند که نزد پروردگارشان پاداش خود را دارند** ﴾ پاداشی مکرّر، نه یک‌بار، بلکه دوبار، چنان‌که در [سورهٔ قصص/۵۴] آمده‌است. ﴿ **آری! خداوند سریع‌الحساب است** ﴾.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «آیهٔ کریمه دربارهٔ نجّاشی پادشاه حبشه نازل شد، که رسول خدا ﷺ بر وی نماز جنازهٔ غایب گزاردند». ولی حسن بصری رحمه الله می‌گوید: «آیهٔ کریمه دربارهٔ آن عدّه از اهل کتاب نازل شد که قبل از حضرت محمّد ﷺ می‌زیستند و بعد از بعثت آن حضرت، از ایشان پیروی کرده و به اسلام گرویدند».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٢٠٠﴾

﴿ **ای مؤمنان! صبر پیشه کنید و پایداری ورزید** ﴾ حق تعالی مؤمنان را به صبر بر طاعات و شکیبایی از شهوات برمی‌انگیزد. باید دانست که: یکی «صبر» است و دیگری «مصابره»، یعنی: پایداری دربرابر دشمنان و شکیبایی بر سختی‌های جنگ، که مصابره از صبر سخت‌تر و دشوارتر است ﴿ **و برای جهاد آماده باشید** ﴾

یعنی: در مرزهای سرزمین اسلامی در حال آماده‌باش قرارداشته باشید، درحالی‌که اسبان و دیگر وسایل جهاد را مهیّای کار نگاه می‌دارید و این آمادگی را اصطلاحاً «مُرابِطه» می‌نامند. انتظارکشیدن نمازها در مساجد نیز از «رباط» است. بنابراین، «رباط»، محکم کردن مرزها و پایبندی به مساجد است ﴿**و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید**﴾ پس تقوای الهی سبب رستگاری است، تقوایی که این سوره با سفارش به‌آن ختم و سورهٔ بعدی با سفارش به آن آغاز می‌شود.

از ابوهریره‌ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: درحقیقت در زمان رسول اکرم ﷺ چنان غزوه‌ای نبود که مؤمنان در آن مُرابِطْ (به‌حال آماده‌باش) باشند، لیکن این آیهٔ کریمه دربارهٔ کسانی نازل شد کهَ با خواندن نمازها در اوقات آن و سپس باقی ماندن در مساجد و ذکر خدای عزّوجلّ در آنها، مساجد را آباد نگاه می‌دارند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا شما را از آنچه که خداوند ﷻ با آن گناهان را محو و درجات را بلند می‌سازد آگاه نکنم؟ (اینک آگاهتان می‌کنم): کامل‌ساختن وضو با وجود سختی‌ها، گام‌نهادن بسیار به‌سوی مساجد و انتظارکشیدن نمازی بعد از نمازی؛ این است رباط، این است رباط، این است رباط».

در فضیلت آمادگی (رباط) در راه خدا ﷻ و پشتیبانی از مسلمانانی که در سرزمین دشمن در مقابل آن قرار دارند، نیز احادیث بسیاری آمده است، از آن‌جمله این **حدیث‌شریف** است: «آمادگی یک روز در راه خدا ﷻ بهتر از دنیا و مافیهاست». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرکسی‌که می‌میرد، بر عمل وی مهر ختام زده می‌شود، جز مرابط در راه خدا ﷻ که عملش بر وی ــ تا برانگیختنش در روز قیامت ــ جریان داده می‌شود، چنان‌که از عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر نیز ایمن می‌گردد».

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سورهٔ نساء

مدنی است و دارای صدوهفتادوشش آیه است.

وجه تسمیه: چون احکام متعلّق به زنان در این سوره بسیار است، از این جهت، آن را سورهٔ «نساء الکبرٰی»، و در مقابل آن، سورهٔ «طلاق» را سورهٔ «نساء القصرٰی» نامیده‌اند. از عبدالله‌بن مسعودﷺ روایت شده است که فرمود: در سورهٔ «نساء» پنج آیه است که اگر تمام دنیا و مافیها را در عوض آنها به من بدهند، مرا بدین اندازه شادمان نمی‌کند، این پنج آیه عبارتند از: (اِنَّ اللّٰهَ لایَظْلِمُ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ...)[آیهٔ ۴۰] و: (اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ...) [آیهٔ ۳۱] و: (اِنَّ اللّٰهَ لایَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ...)[آیهٔ ۴۸] و آیهٔ: (وَلَوْ أَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ...) [آیات ۶۵ـ ۶۴].

سورهٔ مبارکهٔ «نساء» متضمّن احکام خانوادهٔ کوچک؛ یعنی هستهٔ اوّلیّهٔ اجتماع و خانوادهٔ بزرگ؛ یعنی جامعهٔ اسلامی و رابطهٔ آن با کلّ جامعهٔ انسانی می‌باشد، به همین دلیل است که این سوره در نخستین آیه، وحدت اصل و منشأ آفرینش انسان را با بیانی روشن و شگرف تبیین کرده و تقوای الهی را به عنوان مراقب و نگهبان این رابطهٔ عام اجتماعی معرّفی می‌نماید.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَآءً وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِى تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلْأَرْحَامَ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾

﴿**ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، همو که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را نیز از او پدید آورد**﴾ یعنی: شما را از آن یک‌تنی آفرید که در آغاز او را خلق کرد ـ و او آدم علیه‌السلام است ـ سپس از پهلوی چپ آدم علیه‌السلام جفتش را که حوّاء است درحالی آفرید که آدم علیه‌السلام در خواب بود، پس چون بیدار شد و حوّاء را دید، از وی خوشش آمد و به وی متمایل گردید و حوّاء نیز با او انس گرفت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا زن از پهلو آفریده شده و کج‌ترین بخش پهلو قسمت بالای آن است، پس اگر بخواهی که آن را راست‌سازی؛ آن را شکسته‌ای و اگر از آن بهره‌برداری کنی؛ درحالی بهره‌برداری کرده‌ای که کجی در آن هست». ﴿**و از آن دو**﴾ یعنی: از آدم و حوّاء ﴿**مردان بسیار و زنان**﴾ بسیاری را در روی زمین ﴿**پراکند**﴾ با زاد و ولدشان ﴿**و از خدایی پروا نمایید که به‌نام او و از همدیگر درخواست می‌کنید**﴾ چنان‌که می‌گوییم: «به خاطر خدا جل‌جلاله و به‌نام او از تو می‌خواهم که چنین و چنان کنی». در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ سَأَلَكُمْ بِاللهِ فَأَعْطُوْهُ ✿ هر که از شما به نام خدا جل‌جلاله کمک خواست، پس به او بدهید».

﴿**همچنین از گسستن پیوند ارحام پروا کنید**﴾ یعنی: همان طوری که بر شما لازم است تا از خدا جل‌جلاله پروا کنید، همین‌گونه باید صلهٔ رَحِم را رعایت نموده و از نزدیکان خویش نگسلید زیرا صلهٔ رَحِم از جملهٔ اموری است که خداوند جل‌جلاله به رعایت آن دستور داده است. اَرْحام: نام تمام نزدیکان و خویشاوندان ـ اعم از مردان و زنان ـ بدون فرقی بین محرمان و غیر آنهاست، امّا مراد از آن در اینجا:

نزدیکانی هستند که از جهت پدر و مادر با انسان قرابت داشته باشند. علما اتّفاق نظر دارند بر این که صلهٔ رحم واجب است. ﴿همانا خداوند همواره بر شما نگهبان است﴾ پس او اعمال خیر و شرّ شما را زیر نظر داشته و شما را در برابر آن جزا می‌دهد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند ﷻ را چنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند».

در روایت ابراهیم‌نخعی، قتاده، اعمش و حمزه: (اَلْاَرْحٰامِ) به جرّ خوانده شده، که بنابراین قرائت؛ از آیهٔ کریمه جایز بودن درخواست به نام رَحِم و به حق پیوند آن نیز بر می‌آید و البتّه این، به معنای سوگندخوردن به غیر باری تعالی نیست.

وَءَاتُواْ ٱلْيَتَٰمَىٰٓ أَمْوَٰلَهُمْ ۖ وَلَا تَتَبَدَّلُواْ ٱلْخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِ ۖ وَلَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَهُمْ إِلَىٰٓ أَمْوَٰلِكُمْ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾

﴿و اموال یتیمان را به آنان بازدهید﴾ این خطاب متوجّه اولیا و اوصیای یتیمان است. یتیم: کسی است که پدر نداشته و هنوز به دوران بلوغ نرسیده است زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است: «پس از بلوغ، یتیمی‌ای نیست». و ــ چنان‌که از آیهٔ (٦) همین سوره بر می‌آید ــ اموال ایتام فقط زمانی به ایشان برگردانده می‌شود که به سنّ بلوغ برسند، که در آن زمان در حقیقت یتیم نیستند، پس اطلاق یتیم به آنها در این آیه، مجاز است، به اعتبار حالت یتیمی‌ای که قبل از رسیدن به سنّ بلوغ داشته‌اند ﴿و پلید را با پاک بدل نکنید﴾ یعنی: ای مؤمنان! با اموال ایتام همان کاری را نکنید که در جاهلیّت مبنای رفتار مردم با آنان بود زیرا در جاهلیّت مردم اموال سره و مرغوب ایتام را گرفته و اموال ناسره و نامرغوب خود را به‌جای آن می‌گذاشتند. بعضی گفته‌اند؛ معنی (وَلاَ تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيْثَ بِالطَّيِّب) این است: اموال ایتام را که برای شما حرام و پلید است نخورید، بلکه اموال پاک و حلال خودتان

را بخورید ﴿**و اموال آنان را همراه**﴾ و با ضمیمه کردن ﴿**با اموال خود نخورید، که این گناهی بزرگ است**﴾.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: این آیه دربارهٔ مردی از قبیلهٔ غطفان نازل‌شد که از پسر برادر یتیمش اموال بسیاری نزد وی بود، پس چون آن یتیم به سنّ بلوغ رسید، اموال خویش را از عمویش طلب کرد، امّا او از دادن اموال وی سرباز زد. و بعد از آن که این آیه نازل شد، اموالش را به وی باز داد.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا۟ فِى ٱلْيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُوا۟ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثْنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا۟ فَوَٰحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَلَّا تَعُولُوا۟ ﴿۳﴾

﴿**و اگر ترسیدید که در حقّ دختران یتیم به عدل و انصاف رفتار نکنید، در این صورت از زنانی که می‌پسندید به نکاح خود درآورید**﴾ از غیر دختران یتیم که بر شما حلالند، نه از زنانی‌که خداوند ﷻ بر شما حرام گردانیده ﴿**دو زن، یا سه زن یا چهار زن**﴾ یعنی: یک، دو، سه، یا چهار تن را به همسری خویش درآورید. و جمع‌کردن بیشتر از چهار زن برای یک مرد جایز نیست.

بیان معنای مراد آیه: در جاهلیّت، اولیای دختران یتیم ــ چون پسر عموهایشان ــ آنان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، امّا حقوق مقرّر در نکاح ــ چون مهر ــ را به آنان نپرداخته و در این باره با آنان مانند غیرشان از همسران رفتار نمی‌کردند، پس خدای عزّوجلّ از نکاح آنان توسّط اولیایشان نهی کرد، مگر این که با ایشان به عدل و داد رفتار شود و بالاترین مهری را که مستحقّ آن هستند و سایر حقوق زناشویی به آنان داده شود، در غیر این صورت باید ــ بجز

دختران یتیم ـ از زنان دیگر موردپسند خویش به همسری بگیرند. لذا هرکس به گمان غالب ،رد می‌پندارد که در حقّ دختر یتیم چنان‌که باید عدالت نمی‌کند، باید از ازدواج با او صرف نظر کرده و یک زن دیگر، یا در صورت ضرورت حتّی تا چهار زن را به نکاح خود درآورد و در حقّ دختر یتیم ستم نکند ﴿**و اگر می‌ترسیدید که به عدالت رفتار نکنید**﴾ میان همسرانتان در نوبت هم‌خوابی، نفقه، معاشرت و مانند آنها، پس فقط ﴿**به یک زن اکتفا کنید**﴾ نه بیشتر از آن. به قولی معنی این است: اگر می‌ترسیدید که میان آنها در محبّت عدالت نمی‌کنید ـ پس فقط یک زن بگیرید نه بیشتر. امّا قول راجح این است که: عدالت معنوی، یا محبّت قلبی در آیهٔ کریمه مورد نظر نیست زیرا این امر از وسع و توان انسان خارج است، همان گونه که رسول خدا ﷺ خود به عائشه رضی‌الله‌عنها ـ در مقایسه با سایر ازواج مطهّرات ـ محبّت قلبی بیشتری داشتند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَللّٰهُمَّ هٰذَا قَسْمِیْ فِیْمَا اَمْلِكُ فَلا تُؤاخِذْنِیْ فِیْمَا تَمْلِكُ وَلا اَمْلِكُ * بار خدایا! این تقسیم من است در چیزی که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی [یعنی محبّت قلبی] و من مالک آن نیستم، مورد مؤاخذه قرار نده». ﴿**یا**﴾ اکتفا کنید ﴿**به آنچه که مالک شده‌اید**﴾ از کنیزان، هرچند تعدادشان بسیار باشد. مراد: معاشرت جنسی با کنیزان از طریق ملکیّت است، نه از طریق ازدواج. خاطرنشان می‌شود که کنیزان مِلْکی، حقّی در نوبت هم‌خوابی ندارند.

در یکی از روایات در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: مردم از خوردن اموال یتیمان احساس گناه کرده و خود را از آن باز می‌داشتند، امّا در امر زنان، با دست باز عمل کرده و هر چه می‌خواستند از آنان به ازدواج خویش در می‌آوردند و گاهی میانشان عدالت کرده و چه بسا که عدالت را در میانشان رعایت نمی‌کردند، پس چون از احکام یتیمان سؤال کردند، پیوست با جواب آن این آیه هم نازل شد تا ایشان را به این امر متوجّه سازد که همان گونه که از بی‌عدالتی در مورد یتیمان بیم دارند، در مورد زنان نیز از بی‌عدالتی بیمناک بوده و بیشتر از آن

تعدادی را که رسیدگی به حقوق آنها برایشان ممکن نیست، نکاح نکنند زیرا زنان نیز در ضعف و ناتوانی‌شان همانند یتیمان هستند. لذا از این روایت معنای دیگری نیز برمی‌آید. امّا آنچه قبلاً در تفسیر آیه گفتیم، بر مبنای روایت عائشه رضی‌الله عنها بود، امّا این معنی که از سبب نزول بر می‌آید؛ قول ابن‌عبّاس ﷺ است.

﴿این نزدیکتر به آن است که ستم نکنید﴾ یعنی: اکتفانمودن به یک زن، نسبت به جمع‌کردن میان دو زن یا بیشتر از آن، به سالم ماندنتان از آلودگی به جور و ستم، نزدیکتر است. امام شافعی ﷺ در معنی (اَلاَّ تَعُوْلُوْا) گفته است: «به نکاح‌گرفتن یک زن نزدیکتر به آن است که عیالوار نشوید». سفیان گفته است: «اَلاَّ تَعُوْلُوْا ــ به این معنی است: اکتفانمودن به یک زن، نزدیکتر به آن است که فقیر نشوید».

بیان احکام:

۱ ــ امام ابوحنیفه به جایز بودن نکاح دختر یتیم در حال صغارت وی نظر دارد. امّا امام مالک، امام شافعی و جمهور علما برآنند که نکاح دختر یتیم تا آن‌گاه که بالغ نگردد، جایز نیست.

۲ ــ ولیّ دختر یتیم ــ مثلاً پسر عموی وی ــ در صورت عدالت در پرداخت مهر، می‌تواند بعد از بلوغش با وی ازدواج کند و این رأی ابوحنیفه است، امّا زفر و شافعی بر آنند که ولی نمی‌تواند ــ به عنوان عقدکننده ــ او را به ازدواج خودش درآورد، مگر به اجازهٔ حاکم و زمامدار زیرا ولایت در نکاح، شرطی از شروط عقد است.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «بعضی از عدم توجّه به آیات در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته‌اند و آن این است که: در این آیه دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی‌توانید عدل و مساوات را بر قرار نمایید، به ازدواج با یک زن اکتفا کنید و در آیهٔ دیگری واضح ساخته که قطعاً نمی‌توان عدل و مساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقاً نا جایز است.

امّا باید اندیشید که اگر هدف خداوند ﷻ در این آیات، جلو گیری از نکاح بیش از یک زن می‌بود، او چه نیازی داشت که به این تفصیل بپردازد که: (فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَآءِ مَثْنٰى وَ ثُلٰثَ وَ رُبٰعَ) یعنی نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دو دو، سه سه و چهار چهار» زیرا در آن صورت بی عدالتی یقینی است؛ پس «احساس خطر» در این مورد معنایی نخواهد داشت. به علاوه، بیان قولی و عملی رسول خدا ﷺ و صحابهٔ کرام ﷺ و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچ‌گاه ازدواج با بیش از یک زن را جلو گیری ننموده و حقیقت همان است که رعایت عدالت و مساوات در امور اختیاری و عدم توان مساوات در امور غیر اختیاری یعنی در محبّت و تمایل قلبی است؛ لذا بین این دو آیه هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیّت تعدّد زوجات آمده است».

وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحۡلَةً ۚ فَإِن طِبۡنَ لَكُمۡ عَن شَيۡءٍ مِّنۡهُ نَفۡسًا فَكُلُوهُ هَنِيٓـًٔا مَّرِيٓـًٔا ﴿٤﴾

﴿و مهر زنان را از روی طِیب خاطر﴾ به‌عنوان هدیه‌ای ﴿به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، پس آن را حلال و گوارا بخورید﴾ لذا آنچه در حلال بودن این واگذاری معتبر است، خوشی‌خاطر زنان است، نه مجرّد موافقت آنها با الفاظی که از آن رضایت و طیب‌خاطر بر نمی‌آید. ابن‌عبّاس ﷺ در تفسیر (هَنِيْئاً مَرِيْئاً) می‌گوید: «هرگاه زن بدون زیان‌رساندن و فریب مرد، مهر خود را به وی بخشید، پس آن هنیء و مریء؛ یعنی نوشین و گواراست». هنیء: در لغت؛ غذایی است که خورنده از آن لذّت می‌برد و مَریء: غذایی است که خوب هضم شده و از آن تغذّی به عمل آید.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: رسم بر آن بود که چون مردی

دخترش را به نکاح می‌داد، مهرش را برای خود گرفته و آن را به دختر نمی‌داد[۱]، پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. امّا به قولی دیگر: مخاطب آیه شوهران، اولیا و سرپرستان زنان‌اند که از خوردن مهر آنان منع شده‌اند.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٥﴾

﴿**و به سفیهان اموالتان را ندهید**﴾ مراد: اموال خود ایتام است و دلیل این که حق تعالی اموال را به اوصیای ایتام نسبت داد این است تا بدین‌وسیله ایشان را به نگهداری از اموال ایتام همچون اموال خودشان برانگیزد. اصل «سَفَه» آشفتگی و ناهنجاری در خرد و رفتار است. مراد از سفیهان در اینجا؛ اطفال نابالغ، یا انسانهای کم‌خرد و سست‌اندیشه‌ای ــ اعم از مرد و زن، بزرگسال یا خردسال ــ هستند که به طرق بازدهی اموال که سبب رشد و بهره‌وری بیشتر آن می‌شود، آشنا نبوده و از راه‌های زیان که سبب نابودی و تباهی اموال می‌شود، نمی‌توانند پرهیز کنند بنابراین، چنین کسانی از تصرّف در اموالشان ممنوع (محجور) قرار داده می‌شوند زیرا ﴿**که خداوند آن را**﴾ یعنی: اموال را ﴿**سبب قوام معیشت شما قرار داده است**﴾ به‌طوری که امور زندگی‌تان به‌وسیلهٔ همین اموال سر و سامان می‌گیرد، پس اگر سفیهان کم‌خرد این اموال را تباه سازند، بار دوش شما می‌شوند ﴿**و از آن، خوراک و پوشاکشان دهید**﴾ یعنی: برایشان از اموال خودشان مقرّری‌ای بپردازید که به‌وسیلهٔ آن مخارج خوراک و پوشاک خویش را تأمین کنند ﴿**و با آنان سخنی پسندیده بگویید**﴾ یعنی: به آنان وعدهٔ نیکو بدهید. مثلاً بگویید: هرگاه به

۱ــ چنان‌که هم اکنون رسم و رواج حاکم در بسیاری از مناطق افغانستان چنین است.

سنّ رشد رسیدید، یا خردتان به رشد رسید؛ اموالتان را به خودتان بر می‌گردانیم.

وَٱبْتَلُواْ ٱلْيَتَـٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَٱدْفَعُوٓاْ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ ۖ وَلَا تَأْكُلُوهَآ إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُواْ ۚ وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ۖ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ فَأَشْهِدُواْ عَلَيْهِمْ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ ثابت فرزند رفاعه و عمویش نازل شد زیرا رفاعه در حالی درگذشت که فرزندش ثابت خردسال بود، سپس عمویش به محضر رسول اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: پسر برادرم یتیم است و در خانه‌ام تحت تکفّلم به‌سر می‌برد، بفرمایید که چه چیز از مالش برایم حلال است و چه وقت مالش را به وی باز دهم؟ در این هنگام بود که خداوند متعال نازل فرمود: ﴿**و یتیمان را بیازمایید**﴾ این آزمایش چنین است که: سرپرست یتیم در دیانت و اخلاق وی تأمّل کند تا به نجابت و حسن‌تصرّفش پی ببرد، همچنان چیزی از مالش را به وی داده و او را بیازماید تا از نحوهٔ تصرّف وی در مالش، حقیقت حالش را بداند. ترتیب دادن این آزمایش ــ در نزد ابوحنیفه و شافعی ــ قبل از بلوغ و در نزد مالک بعد از بلوغ است ﴿**تا هنگامی که به حدّ نکاح**﴾ یعنی: به سنّ بلوغ ﴿**برسند**﴾ سنّ بلوغ نزد شافعی و احمدبن حنبل: پانزده سالگی و نزد مالک و ابوحنیفه: هفده سالگی است. از علامات بلوغ در مرد: فرودآمدن آب منی و روییدن موی ظهار و در زن: باردارشدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است ﴿**پس اگر در ایشان رشد**﴾ یعنی: حسن‌تدبیر و کاردانی ﴿**سراغ یافتید**﴾ و از این امر

مطمئن شدید ﴿**اموالشان را به آنان برگردانید**﴾ لذا اموال یتیمان به آنان داده نمی‌شود، مگر بعد از بلوغ و بعد از دریافت رشد و کاردانی آنان با حسن‌تصرّف در اموالشان، به‌گونه‌ای که اموال خود را در جای معقول و مورد ضرورت مصرف نموده و در آن اسراف و تبذیر نکنند. رشد: در نزد شافعی عبارت است از: صلاح در دین و حسن تصرّف در مال. امّا در نزد جمهور فقها: رشد، فقط اهلیّت تصرّف در مال است.

امام ابوحنیفه بر آن است که هرگاه یتیم به سنّ بیست و پنج سالگی رسید، مالش به هرحال به وی باز گردانده می‌شود، هرچند در او رشد و فهمی هم سراغ نشد. امّا مذهب جمهور این است که: تا وقتی رشد و اهلیّت یتیم ثابت نشود، مال وی به وی داده نمی‌شود؛ در هر سنّی که باشد. ﴿**و آن اموال را**﴾ در کودکی و کوچکی آنان ﴿**به اسراف و شتاب نخورید، از ترس آن‌که بزرگ شوند**﴾ و اموال خویش را در اختیار بگیرند. یعنی: این‌گونه نباشد که شما از هم‌اکنون که آنها صغیرند، با خود بگویید: باید قبل از این‌که یتیم به سنّ بلوغ برسد و اموال خویش را از چنگم بیرون برد، اموالش را در راهی که دلخواه من است، مسرفانه و به‌شتاب مصرف کنم! ﴿**و هرکس توانگر بود، باید که پرهیزگاری کند**﴾ و از اموال یتیم دوری گزینند ﴿**و هرکس تنگدست بود، باید در حدّ عرف از آن بخورد**﴾ و چنان نباشد که با اموال ایتام خوشگذرانی و عشرت نموده و در خوردن، نوشیدن و پوشیدن، مسرفانه و مرفّهانه عمل نماید. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: وصیّ یا ولیّ نباید جز به‌اندازهٔ مزد کارشان در مال یتیم، از آن بخورند. ﴿**پس چون اموالشان را به آنان برگرداندید**﴾ بعد از بلوغ و رشدشان ﴿**بر آنان گواه بگیرید**﴾ که اموال خویش را از شما دریافت کرده‌اند و بدین‌گونه است که تهمت‌ها از شما دفع شده و از عاقبت دعواها و جنجال‌های بعدی ایمن می‌شوید. گواه گرفتن در نزد مالکی‌ها و شافعی‌ها، واجب و در نزد احناف، مستحبّ است. ﴿**و خداوند برای حسابرسی کافی است**﴾ و در هرآنچه انجام می‌دهید، حسابگر اعمال و گواه احوال شماست.

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿٧﴾

سبب‌نزول: در دوران جاهلیّت رسم آن بود که به زنان و پسربچّه‌هایی که قدرت جنگیدن نداشتند، میراث نمی‌دادند؛ پس نازل شد: ﴿**مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی دارند و زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی، آن مال کم یا زیاد باشد**﴾ یعنی: از تمام آنچه که متوفّی برجای می‌گذارد، برای مردان و زنان نزدیک به وی که ارث‌بر هستند، سهم و بهره‌ای است، هرچند مال متروکه جز برای استفادهٔ مردان صلاحیّت نداشته باشد؛ مثلاً سلاح جنگی باشد، یا این که فقط برای استفادهٔ زنان صلاحیّت داشته باشد، چون زیورآلات ﴿**که به عنوان سهمی معیّن و مقرّر گردیده است**﴾ یعنی: این حقّی است ثابت که خداوند متعال آن را فرض ساخته و دست‌بردن در آن باهدف ازبین‌بردن، یا کاستن از آن جایز نیست.

وَإِذَا حَضَرَ ٱلْقِسْمَةَ أُوْلُواْ ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينُ فَٱرْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُواْ لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٨﴾

﴿**و چون خویشاوندان**﴾ غیر ارث‌بر ﴿**و یتیمان و مستمندان بر سر تقسیم ترکه حضور یابند، پس به آنها چیزی از ان بدهید**﴾ هر مقداری که ورثه به طیب‌خاطر می‌دهند ﴿**و با آنان سخنی پسندیده بگویید**﴾ سخن پسندیده، سخنی است که از منّت و آزار بدور باشد، چون عذرخواهی از آنان بدین مضمون: ببخشید، ما مالک این اموال نیستیم، بلکه این اموال از آن یتیمان است.

ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «آیهٔ میراث (آیهٔ ۱۱) حکم این آیه را منسوخ گردانید». این قول ابن‌عبّاس ﷺ، مذهب جمهور فقها و ائمّهٔ اربعه نیز هست. امّا از ابن‌عبّاس ﷺ در روایتی دیگر نقل شده است که فرمود: آیهٔ کریمه محکم است و منسوخ نیست، لذا امر به دادن چیزی از ارثیه به نزدیکانی که ارث‌بر نیستند، مفید وجوب است، هر چند که مردم عمل به آن را ترک کرده‌اند. ولی به‌نظر فقهای مذاهب، دادن چیزی از ترکهٔ متوفّی به نزدیکان غیر ارث بر، مستحبّ است نه واجب.

وَلۡيَخۡشَ ٱلَّذِينَ لَوۡ تَرَكُواْ مِنۡ خَلۡفِهِمۡ ذُرِّيَّةً ضِعَٰفًا خَافُواْ عَلَيۡهِمۡ فَلۡيَتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡيَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدًا ﴿٩﴾

﴿**وکسانی‌که اگر فرزندان ناتوانی از خود برجای گذارند، بر**﴾ آیندهٔ ﴿**آنان بیم دارند، باید**﴾ از ستم بر یتیمان مردم نیز ﴿**بترسند، پس باید از خدا پروا دارند و باید**﴾ اوصیا به یتیمان، یا حاضران به فرد محتضَر ﴿**سخنی استوار و درست بگویند**﴾ که با حقّ و عدالت موافق باشد. این خطاب متوجّه اوصیای ایتام و دربرگیرندهٔ این اندرز و موعظه برای ایشان است: باید با یتیمانی که تحت تکفّل خویش دارند، همان کنند که دوست دارند بعد از درگذشت ایشان با فرزندان خودشان انجام شود. ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «این آیه ناظر بر مردی است که درحال احتضار قرار دارد و کسی که در نزد وی حاضر است می‌شنود که او وصیّتی می‌کند که به حال ورثه‌اش مضرّ است، پس خداوند ﷻ این شخص شنوندهٔ وصیّت را امر می‌کند تا فرد محتضَر را در مورد وصیّتش به راه حقّ و عدالت برگرداند».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي

بُطُونِهِمْ نَارًا ۖ وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿۱۰﴾

﴿هرآینه آنان که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند، جز این نیست که در شکم خویش آتش را می‌خورند﴾ و روز قیامت با این نوع از عذاب معذّب می‌شوند **﴿و به‌زودی در آتشی فروزان درآیند﴾** فروزش آتش؛ شعله‌ها و زبانه‌های آن است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا فرمودند: «در روز قیامت گروهی از مردم درحالی از قبرهای خود برانگیخته می‌شوند که شعله‌های آتش از دهانهایشان زبانه می‌کشد. سؤال شد: یا رسول‌الله! آنان کیستند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینید که خداوند متعال فرموده است: إِنَّ الَّذِيْنَ يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى ظُلْماً...».

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ ۖ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ ۚ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ ۖ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ ۚ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ ۚ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ ۚ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ ۚ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ۗ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا ۚ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۱﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیهٔ کریمه در پاسخ به سؤال جابربن عبدالله انصاری ﷺ و شکایت زن سعدبن ربیع از عموی فرزندانش در مورد عدم پرداخت مال ارثیه پدرشان به آنان نازل شد. خاطرنشان می‌شود که این آیهٔ کریمه، آیهٔ بعد از آن و آیهٔ پایان‌بخش این سوره، آیات علم میراث (فرایض) اند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «فرایض را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا فرایض نصف علم است و این علم فراموش می‌گردد و اوّلین چیزی است که از میان امّت من برداشته می‌شود»[1]. ﴿**خداوند به شما در حقّ اولادتان حکم می‌کند**﴾ یعنی: در بارهٔ میراث فرزندان کسانی از شما که می‌میرند، چنین حکم می‌کند که: ﴿**پسر را**﴾ از آنها ﴿**برابر بهرهٔ دو دختر است**﴾ مراد حالتی است که فرزندان بجا مانده از متوفّی، ذکور و اناثِ باهم باشند، پس در این حالت، میراث پسر دو برابر میراث دختر است زیرا مرد برای تأمین هزینه‌ها و مخارج زندگی خانواده، سامان‌دادن به شغل و حرفه و تجارت و تحمّل تکالیف زندگی، به این سهم مضاعف نیاز دارد. باید دانست که اگر در میان میراث‌بران، فرزندان ذکوری بودند، آنچه که از میراث‌بران سهم‌بر (ذوی الفروض) باقی می‌ماند، برای آنان است، به دلیل این **حدیث‌شریف**: «فرایض [سهام معیّن در میراث] را به اهل آنها بسپارید و آنچه که از ذوی‌الفروض [صاحبان سهام معیّن] باقی ماند، برای نزدیکترین مرد از ذکور است». امّا اگر متوفّی دارای فرزندی نبود، فرزندان پسران [نوه‌ها] این سهم را صاحب می‌شوند ﴿**و اگر**﴾ همهٔ ورثهٔ متوفّی ﴿**دختر**﴾ باشند و همراه آنها پسری نباشد و این دختران ﴿**از دو تن بیشتر باشند، پس سهم آنان دوسوم ماترک**﴾ متوفّی ﴿**است**﴾ و اگر دختران فقط دو تن بودند، باز هم سهم آنان دوسوم میراث بجامانده از متوفّی است؛ در قیاس به دو خواهری که آخرین آیه از این سوره حکم میراث آنها را صراحتاً بیان کرده و گفته است: (اگر متوفّی فرزندی نداشت و

۱ـ احکام تفصیلی میراث را در کتب فقه جویا شوید.

دو خواهر از خود بجا گذاشت، آن دو خواهر مستحقّ دوسوم میراث وی‌اند). بنابراین، هرگاه دو خواهر، مستحق دوسوم ترکه باشند، دو دختر به‌طریق اولی مستحقّ این سهم هستند.

﴿و اگر﴾ دختر ﴿یکی باشد، پس برای اوست نصف ترکهٔ﴾ متوفی ﴿و برای هریک از پدر و مادر وی﴾ اگر بعد از مرگش زنده بودند ﴿یک‌ششم از ارثیهٔ﴾ متوفّی مقرّر شده است ﴿اگر متوفی دارای فرزندی باشد﴾ از ذکور یا اناث، یک تن یا بیشتر، یا نوهٔ پسری داشته باشد ﴿ولی اگر متوفّی فرزندی نداشته‌باشد﴾ یعنی: نه فرزندی و نه فرزند پسری (نوه‌ای) ﴿و وراثان او پدر و مادر وی باشند﴾ به‌تنهایی و انفراد، یعنی با آنها هیچ وارث دیگری همراه نباشد، چون فرزند و نوه و شوهر، یا همسر و فقط آن دو وارث فرزندشان باشند: ﴿پس برای مادرش یک‌سوم است﴾ و بقیّهٔ ارثیّه، یعنی دوسوم دیگر را پدر می‌برد. امّا اگر همراه با آنها شوهر یا همسر متوفّی نیز وجود داشتند، در این صورت مادر فقط مستحقّ یک‌سوم ارثیّهٔ متوفّی ــ بعد از پرداخت سهم شوهر یا همسر ــ می‌باشد و سهم شوهر نصف ارثیّه و سهم همسر یک‌چهارم آن است ﴿و اگر متوفّی برادرانی﴾ یا خواهرانی ﴿داشته باشد، مادرش یک‌ششم سهم دارد﴾ از مال ارثیّه، چه آنان برادران متوفّی باشند چه خواهرانش و چه یک برادر با یک خواهر باشند، چه دوتن یا بیشتر. امّا یک برادر، یا یک خواهر، مادر را از یک‌سوّم به یک‌ششم سهم ماترک محجوب نمی‌گرداند. البتّه این تقسیم میراث ﴿پس‌از ادای وصیّتی است که متوفّی بدان سفارش کرده، یا بعد از ادای دَین﴾ یعنی: دوسوم، یا یک‌سوم، یا یک‌ششم، یا غیر اینها از ارثیّه برای آنانی که ذکر شد تعلّق نمی‌گیرد، مگر بعد از پرداختن به وصیّت متوفّی و بعد از پرداخت وامهایی که بر ذمّهٔ اوست.

علما ــ از سلَف و خلَف ــ اجماعاً برآنند که پرداخت وام بر وصیّت مقدّم است و بعد از پرداخت وام و اجرای وصیّت است که باقی‌ماندهٔ ترکه بر ورثه تقسیم می‌شود. لذا وصایایی که به بیشتر از یک‌سوم مال ارثیّه تعلّق گیرد، قابل اجرا

نیست. ﴿پدرانتان و فرزندانتان، شما نمی‌دانید که کدام‌یک برای شما سودمندترند﴾ یعنی: ازاین رو است که خداوند ﷻ میراث را بدین‌گونه در میان اصول و فروع شما تقسیم کرد و تقسیم میراث را به خود شما محوّل ننمود و برخلاف رسوم جاهلیّت، در اصل استحقاق میراث، پدران و فرزندان را باهم برابر گردانید.
این احکام مندرج در این آیه ﴿فریضه‌ای است﴾ مقرّر و معیّن بر عهدهٔ شما ﴿از جانب الله، هر آیینه الله دانا﴾ است به مصالح شما ﴿حکیم است﴾ به آنچه در حقّ شما برنامه ریزی کرده است.

۞ وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُم مِّن بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوا أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ

عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿۱۲﴾

﴿ و نیمی از میراث زنان شما از آن شماست، اگر فرزندی نداشته باشند ﴾ خطاب در اینجا متوجّه شوهران است. مراد از فرزند: پسر، یا دختر، یا فرزندان پسر می‌باشند، چه از شوهر آن میراث‌بر باشند چه نباشند ﴿ پس اگر ایشان را فرزندی باشد، شما را از آنچه بگذاشته‌اند یک چهارم سهم است ﴾ یعنی: در صورتی که زن فرزندی نداشته باشد، نصف ارثیّهٔ زن از آن شوهر است، امّا با وجود فرزند ـ هرچند در رده‌های پایین هم باشد (یعنی نوه و نتیجهٔ زن باشد) ـ سهم شوهر یک چهارم ارثیّهٔ زنش هست، البتّه این سهام ﴿ پس از انجام وصیّتی ﴾ است ﴿ که به آن سفارش کرده باشند، یا ﴾ پرداخت ﴿ وامی که دارند ﴾.

امّا حکم میراث بردن زنان از شوهرانشان چنین بیان شده است: ﴿ و برای زنان است یک چهارم سهم از آنچه شما بگذاشته‌اید، اگر فرزندی نداشته باشید ﴾ چه این فرزند از زنتان ارث‌بر باشد، چه نباشد ﴿ پس اگر شما را فرزندی باشد، در این صورت برای زنان یک هشتم سهم است از آنچه بگذاشته‌اید، بعد از ادای وصیّتی که به آن سفارش کرده باشید، یا پرداخت بدهی‌ای ﴾ و باید دانست: زن در سهمی که ـ با وجود فرزند و بدون وجود آن ـ دارد، با زنان دیگر شوهرش مشارکت دارد. یعنی: اگر زن موجود در عقد نکاح شوهر یکی باشد، این سهم از آن وی است، امّا اگر شوهر بجز وی، زن یا زنان دیگری هم داشته باشد، همه زنانَ وی در این سهم ـ بی هیچ خلافی ـ باهم شریکند و آن را به‌طور مشترک مستحقّ می‌شوند. سخن در مورد بدهی و وصیّت متوفّی هم بر آن وجهی است که گذشت. ﴿ و اگر مرد، یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله باشد ﴾ کَلالَه: متوفّایی است که نه فرزندی دارد، نه پدر و نه جدّی. یادآور می‌شویم که اعراب هر متوفّایی را که پدر، یا فرزند، یا جدّی از راه نسبی (تعصیب) از وی میراث نبرد، (کلاله) می‌نامند، پس کلاله، مردان یا زنان متوفّایی هستند که برادران، یا عموها، یا پسر عموهایشان از

ایشان میراث می‌برند. اصل (کلاله) از «اکلیل» است و مناسبت میان آنها این است که همچنان که اکلیل بر سر احاطه دارد، این میراث بران نیز از حواشی متوفّی بر وی احاطه داشته و از اصول و فروع وی نمی‌باشند. آری! اگر مرد یا زنی کلاله باشد ﴿**و برادر، یا خواهری داشته باشد**﴾ علما اجماع دارند بر این که: مراد از برادر و خواهر در اینجا، برادران و خواهران مادری (اخیافی) هستند. البتّه حکم میراث برادران و خواهران پدری و مادری (اعیانی) و برادران و خواهران پدری (علاّتی)، در آخر سوره می‌آید. ﴿**پس برای هر یک از آن دو یک ششم سهم ترکه است**﴾ چه برادر مادری او باشد و چه خواهر مادری او و ذکور و اناث در این حکم برابرند، امّا به شرط این که تنها باشند؛ ﴿**امّا اگر آنان زیاده از این بودند**﴾ یعنی: اگر برادران اخیافی، یا خواهران اخیافی منفرداً، یا به‌طور مختلط، بیشتر از یک‌تن بودند ﴿**پس آنان در یک سوم ماترک باهم شریکند**﴾ یعنی: فقط ثلث (یک‌سوم) ارثیّه را مالک می‌شوند، با تساوی تمام در میان مذکّر و مؤنّث خویش.

ابن کثیر می‌گوید: «برادران و خواهران اخیافی با بقیّهٔ ورثه از چند وجه اختلاف دارند؛ اوّل این که: آنها با کسی که بدو منسوبند ـ یعنی با مادرشان ـ میراث می‌برند. دوم این که: ذکور و اناث آنها در میراث با هم برابرند. سوم این که: میراث نمی‌برند، مگر آن‌گاه که مردهٔ ایشان کلاله باشد، یعنی: نه فرزندی داشته باشد، نه پدر و نه جدّی. بنابراین، آنان همراه با پدر و جدّ و فرزند و فرزند فرزند متوفّی، میراث نمی برند. چهارم این که: سهم ایشان به هیچ وجه از ثلث مال بیشتر نمی‌شود، هرچند ذکور و اناث آنها بسیار هم باشند». البتّه ﴿**پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده یا بعد از پرداخت بدهی‌ای که دارند و باید که او در وصیّت و بدهی به‌حال ورثه زیان‌رسان نباشد**﴾ و به هیچ وجهی از وجوه زیان و إضرار، قصد زیان رساندن به آنان را نداشته باشد. مثلاً به این صورت که برای کسی به چیزی اقرار کند که بر ذمّهٔ وی نبوده است، یا برای کسی چیزی را وصیّت کند و هدفش از این اقرار و وصیّت، جز زیان رساندن به ورثه چیز دیگری نباشد.

یا مطلقاً برای وارث یا برای غیر آنان بیشتر از ثلث ارثیّه را وصیّت کند، در حالی‌که ورثه آن را اجازه نداده و به چنین امری راضی نیستند. بنابراین، هر اقراری به بدهکاری، یا هر وصیّتی که هدف از آن زیان رساندن به ورثه باشد؛ باطل و مردود است و هیچ چیز از آن اجرا نمی‌شود ــ نه ثلث و نه کمتر از آن.

از ابن عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «زیان رساندن در وصیّت از گناهان کبیره است». ﴿**این است وصیت خدا**﴾ پس هر وصیّتی از سوی بندگانش که مخالف آن باشد، مسبوق به وصیّت الهی است، لذا وصیّت خداوند جل جلاله به پیروی سزاوارتر می‌باشد بنابراین، وصایایی که مخالف آن باشد کنار گذاشته می‌شود، همچون وصایایی که متضمّن برتری دادن برخی از ورثه بر برخی دیگر، یا مشتمل بر وجهی از وجوه زیان‌رسانی به آنان است ﴿**و خداوند دانا**﴾ است به میراث بران ﴿**بردبار است**﴾ بر اهل جهالت و نادانی از شما. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا فرمودند: «مرد، یازنی، شصت سال تمام به طاعت حق عمل می‌کنند، سپس چون مرگ ایشان در می‌رسد، در وصیّت زیان می‌رسانند و در اثر آن آتش دوزخ برایشان واجب می‌گردد».

تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ ۚ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿۱۳﴾

﴿**اینها**﴾ که گذشت از احکام ﴿**حدود مقرّرة الله است**﴾ یعنی: مرزهای تعیین شدهٔ اوست که تجاوز از آن ها روا نیست. حدُود: جمع حدّ، عبارت است از: قوانین و احکامی که خداوند جل جلاله آنهارا برای بندگانش وضع کرده است تا به آن عمل کنند و از آن تجاوز ننمایند. گاه حدود بر محرّماتی اطلاق می‌شود که خداوند جل جلاله آنها را منع کرده است، به همین جهت، مجازاتهای معیّن در شریعت،

« حدود » نامیده شده‌اند. ﴿و هرکه از خدا و پیامبرش اطاعت کند﴾ در تقسیم میراث و غیر آن از احکام ﴿او را به بهشت‌هایی در آورد که جویباران از فرودست، آنها جاری است، جاودانه در آن هستند و این همان کامیابی بزرگ است﴾ که هیچ رستگاری و کامیابی‌ای در دنیا با آن نمی‌تواند برابری کند.

وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدْخِلْهُ نَارًا خَـٰلِدًا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٤﴾

﴿و هرکه الله و رسول او را نافرمانی کند و از حدود مقرّر او تجاوز کند﴾ با تغییر دادن این احکام، یا فرو گذاشتن عمل به آنها ﴿خداوند او را در آتشی درآورد که جاودانه در آن است و او راست عذاب خفت بار و رسوا کننده﴾ در حدیث شریف به‌روایت ابن مسعود ﷺ آمده است که رسول خدا فرمودند: « فرائض [علم میراث] را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا من شخصی درگذشتنی هستم و همانا علم نیز بر چیده خواهد شد و فتنه‌ها پدیدار خواهد گشت تا بدانجا که دوتن دربارهٔ فریضهٔ میراث با هم اختلاف پیدا می‌کنند، امّا کسی را نمی یابند که در مورد آن حکم کند ».

وَٱلَّـٰتِي يَأْتِينَ ٱلْفَـٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَٱسْتَشْهِدُوا۟ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ ۖ فَإِن شَهِدُوا۟ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِى ٱلْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿١٥﴾

﴿ **و کسانی از زنان شما که مرتکب فاحشه می‌شوند** ﴾ فاحِشه: **فعل ناشایست است** و مراد از آن در اینجا، فعل «زنا» است ﴿ **بر آنان چهار مرد را از جنس خویش** ﴾ از مسلمانان عادل ﴿ **گواه طلبید، پس اگر** ﴾ چهار مرد بر جرم آنان ﴿ **شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها محبوس کنید تا آن‌که مرگ عمرشان را پایان دهد** ﴾ و از آمیزش با مردم منعشان کنید. یادآور می‌شویم که این حکم در اوّل اسلام بود، سپس منسوخ شد. آری! حکم همین است که آنان باید در خانه‌ها زندانی شوند ﴿ **یا خداوند برایشان راهی مقرّر کند** ﴾ به این که در موردشان حکمی دیگر نازل کند. و با نزول آیهٔ «حَدّ» برای مرد و زن زناکار، چنین هم کرد. ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «در آغاز اسلام، زن چون زنا می‌کرد، در خانه [به‌طور مادام‌العمر] زندانی می‌شد... تا این که آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ نور نازل شد: (اَلزَّانِيَةُ وَ الزَّانِيْ فَاجْلِدُوْا...) [نور/۲]، و به این ترتیب خداوند جلّ جلاله برای آنان راهی از این حالت گشود، ازآن پس، هرکس مرتکب زنا می‌شد، دُرّه (تازیانه) می‌خورد و رها می‌شد». ازاین رو در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیهٔ حَدّ فرمودند: «بگیرید از من [این حکم را]: به تحقیق که خداوند برای آنان راهی مقرّر کرد، [آن راه این است که:] مجازات زنای بکر با بکر [زنی که شوهر نکرده و مردی که زن نگرفته] صد تازیانه و تبعید یک‌سال است و مجازات زنای ثیّب با ثیّب [مردی که زن گرفته و زنی که شوهر کرده] صد تازیانه و سنگ‌باران است».

امّا حنفی‌ها بر آنند که بعد از تازیانه زدن، دیگر تبعیدی نیست، که رأی جمهور فقها برخلاف آن است. البتّه مرد و زن متأهّل زناکار ـ در نزد جمهور ـ فقط رجم می‌شوند، بدون تازیانه. امّا احمد حنبل می‌گوید: رجم و تازیانه هر دو بر آنان جاری می‌گردد. و حکم گواهی چهار شاهد مسلمان عادل بر عمل زنا، باقی است و منسوخ نشده است.

وَ الَّذَانِ يَأْتِيٰنِهَا مِنكُمْ فَئَاذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا

عَنۡهُمَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ تَوَّابٗا رَّحِيمًا ﴿١٦﴾

﴿و آن دوکس از شما که زنا می‌کنند﴾ یعنی: آن مرد و زنی که از میان مردان و زنان شما مرتکب عمل زشت زنا می‌گردند ﴿پس آنان را آزار دهید﴾ و برنجانیدشان؛ با زدن و توبیخ و تشر و سرزنش. خطاب در اینجا متوجّه حکّام و «اولی‌الامر» جامعهٔ اسلامی است. آری! در آغاز، حکم زن زناکار، زندانی‌ساختنش در خانه و آزار رساندن به وی ـ هر دو ـ بود و حکم مرد زناکار آزار رساندن او بود بدون زندان. ﴿پس اگر توبه کردند﴾ از فعل زنا ﴿و به صلاح آمدند﴾ و نیکوکاری پیش گرفتند ﴿از﴾ تعذیب و آزار ﴿آنان دست بردارید، زیرا خداوند توبه‌پذیر مهربان است﴾ این حکم چنان‌که گفتیم، قبل از نزول آیهٔ حَدّ بود و با نزول آن منسوخ گردید.

إِنَّمَا ٱلتَّوۡبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٖ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ﴿١٧﴾

﴿جز این نیست که وعدهٔ قبول توبه بر الله لازم است﴾ یعنی: حق تعالی خود بر خویشتن واجب گردانیده که توبهٔ توبه‌کاران را ـ چنانچه به‌سویش توبه‌کار شوند ـ بپذیرد و از آنها درگذرد، امّا اعتقاد ما بر این است که پذیرفتن توبه، عقلاً بر خدای متعال واجب نیست. البتّه پذیرش توبه ﴿تنها برای کسانی است که از روی جهالت مرتکب ناشایستی﴾ یعنی: گناهان ﴿می‌شوند﴾ مراد از جهالت در اینجا: عدم شناختن گناه نیست، بلکه سبکسری و بی‌شرمی در ارتکاب عمل گناه آلودی است که ارتکاب آن سزاوار شأن شخص خردمند نمی‌باشد. البتّه این حالت سبکسری، در هنگام فوران شهوت، یا فوران خشم بر انسان پدید می‌آید. ولی

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «هرکس که مرتکب عمل ناشایستی می‌شود، او قطعاً نادان و جاهل است زیرا ارتکاب کار ناشایست، خود اثر جهالت اوست». آری! آن جاهلان سبکسری که مرتکب گناه می‌شوند **﴿سپس به‌زودی توبه می‌کنند﴾** از گناهانشان **﴿آنانند که خداوند توبه‌شان را می‌پذیرد﴾** در **حدیث‌شریف** آمده است: «تحقیقاً خداوند توبهٔ بنده را ـ مادامی که در حال غرغرهٔ مرگ و جان‌کندن نباشد ـ می‌پذیرد». بنابراین، مراد از توبه کردن در زمانی نزدیک؛ توبه کردن در فاصلهٔ زمانی میان ارتکاب گناه تا هنگام مشاهدهٔ فرشتهٔ مرگ، یعنی: (مَلَكُ‌المَوت) از سوی شخص توبه‌کار است. **﴿و خداوند دانای حکیم است﴾** پس در همهٔ امور از روی دانایی و فرزانگی حکم می‌کند.

وَلَيْسَتِ ٱلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ ٱلْـَٔـٰنَ وَلَا ٱلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾

﴿و وعدهٔ قبول توبه برای کسانی نیست که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان در رسد﴾ به گونه‌ای که می‌داند که حالا دیگر حتماً می‌میرد و هیچ امیدی به زنده‌ماندنش باقی نمانده است و در آخرین هنگام **﴿می‌گوید: اکنون توبه کردم﴾** که این توبه هیچ سودی به حال وی ندارد **﴿و نیز توبهٔ کسانی که درحال کفر می‌میرند﴾** زیرا کسانی که بر کفر می‌میرند، اساساً توبه‌ای ندارند و وجود آن در حقّ ایشان همانند عدم آن است **﴿برای اینان﴾** یعنی: برای هر دو گروه **﴿عذابی دردناک آماده ساخته‌ایم﴾** به جزای گناهان آنان.

علما در بیان احکام گفته اند:

۱ ــ توبه از گناه به اتّفاق امّت بر مؤمنان فرض است.
۲ ــ توبه از گناهی، همراه با ادامه‌دادن در گناه دیگری، جایز است.
۳ ــ توبهٔ کسانی‌که این دو آیه ناظر بر احوال ایشان است، پذیرفته می‌شود، نه توبهٔ شخص محتضَر در حال احتضار و نه توبهٔ کافر در قیامت.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُوا۟ ٱلنِّسَآءَ كَرْهًا ۖ وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا۟ بِبَعْضِ مَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّآ أَن يَأْتِينَ بِفَـٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ ۚ وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُوا۟ شَيْـًٔا وَيَجْعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿۱۹﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به‌ارث برید﴾ یعنی: برای شما حلال نیست که آنان را از طریق ارث برای خویش گرفته و محبوس و مقیّدشان گردانید، با این پندار که شما از خودشان به نفس هایشان ذی‌حق‌تر هستید، چنان‌که اهل جاهلیّت چنین می‌کردند و می‌کنند، لذا شما باید بدانید که زن کالایی نیست که به ارث برده شود **﴿و نیز﴾** ای شوهران! یا ای اولیای شوهر متوفّی! برای شما حلال نیست که **﴿ایشان رامنع کنید﴾** از این که با دیگری غیراز شما ازدواج کنند تا با این منع بتوانید میراث ایشان را ــ هنگامی‌که می‌میرند ــ از آن خود سازید، یا بتوانید از این وسیلهٔ فشار برای بازپس گرفتن مهر ایشان استفاده کرده و آن‌گاه به ایشان اجازهٔ ازدواج بدهید.

زهری و ابومجلز می‌گویند: «رسم و عادت اهل جاهلیّت بر این بود که چون مرد می‌مُرد و از خود همسری بجا می‌گذاشت، پسر آن مرد از غیرآن زن، یا یکی

دیگر از نزدیکان نسبی وی، جامهٔ خویش را بر او می‌افگند و با این کار به آن زن از خود زن و از اولیایش ذی‌حق‌تر می‌شد». بخاری نیز در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «رسم اهل جاهلیّت بر این بود که چون مرد می‌مُرد، اولیای متوفّی به (تصاحب) زن وی سزاوارتر تلقی می‌شدند، پس اگر یکی از آنان می‌خواست، او را به نکاح می‌گرفت و اگر می‌خواستند، او را به دیگری به زنی می‌دادند و اگر هم نمی‌خواستند، او را اصلاً به نکاح نمی‌دادند، پس به‌هرحال؛ آنها به تصمیم‌گیری دربارهٔ وی ذی‌حق‌تر و سزاوارتر بودند». در روایتی‌دیگر از ابن‌عبّاس رضی الله عنه آمده‌است: «اگر آن زن زیبا می‌بود، یکی از بستگان نزدیک شوهر متوفّایش او را به نکاح خویش می‌گرفت و اگر زشت و نازیبا می‌بود، او را در بند خویش می‌داشت تا بمیرد و میراثش را بگیرد، یا اورا وامی داشت که خود را بازخرید کند و در قبال آزادی وی از او فدیه‌ای می‌گرفت و رهایش می‌کرد». در روایت بخاری اضافه شده‌است: «همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد». حاصل مطلب این که: آنها مهر را همچون ثمن و بهایی برای زن به‌حساب می‌آوردند.

آری! این کار را نکنید ﴿**تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید، به‌دست آرید**﴾ و مهر را از آنان بازپس گرفته و از چنگشان به‌در برید ﴿**مگر آن‌که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند**﴾ این استثنا مخصوص شوهر است نه نزدیکان وی. یعنی: فقط شوهر این امکان را دارد که بازن فسادپیشهٔ خود روشی سختگیرانه داشته باشد. ابوقلابه می‌گوید: «هرگاه زن شخص مرتکب زنا شد، پس باکی نیست که به او زیان رسانده و در معاشرت بر وی سخت بگیرد- و او را زیر فشار و آزار بگذارد تا آن‌که از مهر خویش برای وی درگذرد. یعنی این‌که از وی فدیه بازستاند». جمعی گفته‌اند: مراد از (فاحشه ✿ زشتکاری) در آیهٔ کریمه، بدزبانی زن و ناسازگاری وی با شوهر است. امّا ابن‌جریر ترجیحاً برآن است که کلمهٔ (فاحشه) عام است و شامل زنا، ناسازگاری، بدزبانی و اعمالی از این دست همه می‌شود

﴿و با زنان به وجه پسندیده زندگانی کنید﴾ یعنی: به آن شیوه‌ای که در شریعت و در میان خانوادهٔ زن، پسندیده شناخته شده؛ چون خوشرفتاری، انفاق بر آنان به طور درست و دادن حقّ آنان در شب گذرانی. البتّه این معنی در کمربند همان اموری است که خدای عزّوجلّ حلال گردانیده‌است بنابراین، خوشرفتاری با زنان به معنی آزادگذاشتن آنان در ارتکاب محرّمات نیست.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِاَهْلِهِ وَاَنَا خَيْرُكُمْ لِاَهْلِيْ ✿ بهترین شما، بهترین شماست برای خانواده‌اش و من بهترین شما هستم برای خانواده‌ام». ﴿و اگر آنان را﴾ یعنی: زنانتان را ﴿دوست ندارید﴾ به سببی از اسباب، بی‌آن‌که مرتکب بدکاری، یا ناسازگاری شده باشند، پس باید صبر کنید و شکیبایی ورزید و در امر جداشدن از آنان شتاب نکنید ﴿زیرا چه‌بسا چیزی را ناخوش بدارید و خداوند در آن خیر بسیاری نهاده باشد﴾ از قبیل استمرار و مداومت صحبت و به دنیا آمدن فرزندان صالح و شایسته از آن زنی که دوستش ندارید. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مرد مؤمن از زن مؤمنه نفرت نورزد زیرا اگر از نظر شکل و شمایل و رفتار، او را نمی‌پسندد، چه بسا از بُعدی دیگر از وی راضی گردد».

وَإِنۡ أَرَدتُّمُ ٱسۡتِبۡدَالَ زَوۡجٖ مَّكَانَ زَوۡجٖ وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡـًٔاۚ أَتَأۡخُذُونَهُۥ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ﴿٢٠﴾

﴿و اگر خواستید همسری﴾ جدید ﴿را جانشین همسری﴾ دیگر، یعنی زن پیشین خود ﴿کنید و به یکی از آنها قنطاری داده باشید﴾ به‌عنوان مهر، یا هدیه. قِنْطَار: صد رطل طلا است و هر رطل دو کیلو و نیم است ﴿پس چیزی از او پس نگیرید﴾ یعنی: اگر مرد، ر... ...ریس را از روی بی‌میلی به او طلاق داد، بی‌آن‌که طلاق به

انگیزۀ بدکاری و ناسازگاری وی باشد، پس در این صورت برای مرد حلال نیست که چیزی از آنچه را که به او به‌عنوان مهر یا هدیه داده‌است، از او بازپس بگیرد **﴿آیا آن را به ستم و تعدّی آشکار﴾** یعنی: به ناحق و حرامی واضح **﴿می‌گیرید﴾** ای مردان؟ بُهتان: ستم و دروغی است که طرف مورد تعدّی را مبهوت و حیرت‌زده گرداند، که این بدون شک، حرام و گناهی بزرگ است.

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُۥ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَٰقًا غَلِيظًا ﴿٢١﴾

﴿و چگونه آن را می‌ستانید﴾ این تعبیر، مفید انکار بعد از انکار است **﴿با آن‌که از یک‌دیگر کام گرفته‌اید؟﴾** ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «إفْضاء: مقاربت جنسی است، ولی حق تعالی از آن به کنایه یاد کرد، برای آن‌که به مسلمانان ادبی برتر را بیاموزد». **﴿و﴾** چگونه از زنان مهر یا هدیه را باز پس می‌ستانید، درحالی که **﴿زنان از شما عهدی محکم گرفته‌اند؟﴾** که این عهد، همانا عقد نکاح است، عقدی که مرد و زن را با نیرومندترین رابطه به‌هم پیوند داده و قوی‌ترین تعهّدات را میان آنها ایجاد می‌کند. پس اگر مرد بعد از عقد نکاح، با زنش مقاربت یا خلوت شرعی کرد، زن مستحقّ کلّ مهر خویش است و بر شوهر، گرفتن چیزی از وی در صورت طلاق دادنش حرام است، مگر در حالتی که زن مرتکب زنا، یا ناسازگاری شده باشد ـ چنان‌که بیان آن گذشت. در نزد احناف و حنبلی‌ها، مهر با «خلوت صحیحه» ثابت می‌گردد، امّا شافعی‌ها و مالکی‌ها بر آنند که مهر با مقاربت مقرّر و ثابت می‌شود نه به صرف خلوت.

خلاصه این که آیات فوق بر چهار حق از حقوق مسلّم زنان تصریح و تأکید دارد:

۱ ــ تحریم به ارث‌بردن زنان.
۲ ــ نهی از ممانعت زن از ازدراج مجدّد در صورت وقوع طلاق.
۳ ــ حقّ زن در برخورداری از معاشرت به شیوهٔ نیکو و پسندیده.
۴ ــ حقّ زن در دریافتِ مهریّهٔ خویش به طور کامل.

وَلَا تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ ءَابَآؤُكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَۚ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَمَقْتًا وَسَآءَ سَبِيلًا ﴿٢٢﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: در جاهلیّت رایج بود که چون پدران می‌مردند، فرزندانی که از غیر زنانشان بودند، زنان پدرانشان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، پس نازل شد: ﴿**و با زنانی که پدرانتان آنان را به ازدواج خود درآورده‌اند، ازدواج نکنید**﴾ به جهت رعایت کرامت و احترام و بزرگداشت پدرانتان. این جمله مفید نهی از آن عادت زشت جاهلیّت است ﴿**مگر آنچه که در گذشته**﴾ قبل از نزول این آیه ﴿**رخ داده‌است**﴾ که خداوند ﷻ شمارا بر آن مؤاخذه نمی‌کند ﴿**همانا این کار ناشایست و منفور می‌باشد و بدراهی است**﴾.
در جاهلیّت، نکاح پسر با زن پدر را ــ چنانچه پدر می‌مُرد یا زن خود را طلاق می‌داد ــ نکاح «مَقت» یعنی نکاح مبغوض و منفور می‌نامیدند زیرا این کار از نظر صاحبان خرد، سخت منفور و ناپسند و بدترین رسم و روش است. تعبیر (آباء ✿ پدران)، به اجماع علما؛ اجداد (پدر بزرگ‌ها) را نیز در بر می‌گیرد.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَٰتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَٰتُكُمْ وَعَمَّٰتُكُمْ وَخَٰلَٰتُكُمْ وَبَنَاتُ ٱلْأَخِ وَبَنَاتُ ٱلْأُخْتِ وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِىٓ أَرْضَعْنَكُمْ

وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ وَأُمَّهَٰتُ نِسَآئِكُمْ وَرَبَٰٓئِبُكُمُ ٱلَّٰتِى فِى حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ ٱلَّٰتِى دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُواْ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَٰٓئِلُ أَبْنَآئِكُمُ ٱلَّذِينَ مِنْ أَصْلَٰبِكُمْ وَأَن تَجْمَعُواْ بَيْنَ ٱلْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٢٣﴾

این آیه؛ آیهٔ تحریم محارم نَسَبی، محارم رضاعی و محارم به‌وسیلهٔ پیوندهای خویشاوندی (سببی) است، چنان‌که ابن‌عبّاس ﷺ فرمود: « بر شما هفت گروه در نسب و خویشاوندی حرام شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد ».

﴿ **بر شما مادرانتان حرام شده است** ﴾ یعنی: به‌نکاح‌گرفتن آنان. لفظ (مادران)، شامل مادر بزرگان پدری و مادری ـ هرچند در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند ـ نیز می‌شود زیرا همهٔ آنها مادران شخص می‌باشند. ﴿ **و** ﴾ بر شما حرام شده است ﴿ **دخترانتان** ﴾ دختران: شامل دختران فرزندان هم می‌شود، هرچند در مرتبه‌های پایین‌تری قرار داشته باشند (چون نوه‌ها و نتیجه‌ها)، چه آن دختران از پسران شخص باشند و چه از دختران وی. جمهور فقها (ابوحنیفه، مالك و احمدبن حنبل) نکاح دختر زنا را بر پدر زانی‌اش که از آب نطفه (منی) وی متولّد شده‌است، بر وی حرام می‌دانند زیرا او نیز درواقع دختر وی است، هرچند که حرامزاده می‌باشد. ﴿ **و** ﴾ بر شما حرام شده است ﴿ **خواهرانتان** ﴾ خواهران: شامل خواهران اعیانی (پدری و مادری)، خواهران اخیافی (مادری) و خواهران علاّتی (پدری)، همه می‌شود.

﴿و﴾ برشما حرام شده است ﴿عمّه‌هایتان﴾ عمّه: اسم هر زنی است که خواهر پدرتان، یا خواهر یکی از اجدادتان باشد. گاهی عمّه از جهت مادر است و آن خواهر پدر مادر می‌باشد. ﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿خاله‌هایتان﴾ خاله: اسم هر زنی است که خواهر مادرتان، یا خواهر یکی از مادربزرگ‌هایتان باشد. گاهی خاله از جهت پدر است و آن خواهر مادر پدر می‌باشد. ﴿و﴾ برشما حرام شده است ﴿دختران برادر﴾ دختر برادر: اسم هر مؤنّثی است که برادر شما با او نسبت ولادت مباشر و مستقیم، یا نسبت ولادت باالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند هم در مراتب خود دور باشد. ﴿و﴾ برشما حرام شده است ﴿دختران خواهر﴾ دختر خواهر: اسم هر مؤنّثی است که خواهر شما با او نسبت ولادت مستقیم یا بالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند در مرتبهٔ خود دور هم باشد.

﴿و﴾ برشما حرام شده است ﴿آن مادران شما که شما را شیر داده‌اند﴾ در طول دورهٔ دوسالهٔ شیرخوارگی. امّا بعد از آن مدّت، شیرخوردن از زنی سبب تحریم نمی‌شود. در احادیث صحیح تعداد شیرخوردن به پنج‌مرتبه مقیّد شده است، امّا مسئله در بین مذاهب مورداختلاف است: شافعی‌ها بر آنند که تحریم به کمتر از پنج‌بار شیردادن ثابت نمی‌شود، امّا احناف و مالکی‌ها برآنند که شیرخوردن اندک در اثبات تحریم، همچون شیرخوردن بسیار است، هرچند یک قطره بیشتر نباشد. و حنبلی‌ها بر آنند که کمتر از سه بار شیردادن حرام نمی‌گرداند. ﴿و﴾ برشما حرام شده است ﴿خواهران رضاعی شما﴾ خواهر رضاعی: دختری است که طفلی با او از پستان یک زن شیر خورده‌باشد. بنابراین، خدای عزّوجلّ شیرخوارگی را به منزلهٔ نسب قرار داد و زن شیردهنده را مادر «شیرخوار» نامید، از این رو، شوهر شیردهنده؛ پدر رضاعی وی است و پدر و مادر او؛ پدربزرگ و مادربزرگ وی و خواهر او؛ عمّهٔ وی و هر فرزندی که برای شوهر زن شیردهنده متولّد گردد، هرچند از غیر آن زن شیرده باشد ــ چه قبل از شیرخوردن او متولّد شده باشد و چه بعد از آن ــ همه برادران و خواهران وی هستند و مادر زن

شیرده، مادربزرگ وی است و خواهرش خالهٔ وی و هر آن کسی که برای آن زن از همین شوهر به دنیا آید، برادران و خواهران پدری و مادری وی هستند و هر آن کسی که برای زن شیرده از غیر آن شوهر متولّد شود؛ حکم برادران و خواهران مادری وی را دارند.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿مادران زنانتان﴾ که عبارتند از: مادرزن و مادربزرگ‌های او، که به‌مجرّد عقد نکاح دختر، بر شوهر حرام می‌شوند ﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿دختران زنانتان﴾ یعنی: دختراندرهایتان **﴿که در کنار شما پرورش یافته‌اند ــ از بطن آن زنانتان که با آنان همبستر شده‌اید﴾** رَبِیبَه: دختری است که تحت رعایت و سرپرستی ناپدری (شوهر مادر) تربیت می‌شود. البتّه تربیت و پرورش دختراندر ـ بنا بر قول جمهور ـ در تحریم وی معتبر نیست زیرا دختر زن هنگامی که شوهر با مادرش آمیزش جنسی (مقاربت) کند، بر وی حرام می‌شود، ولواین که آن دختر در خانهٔ ناپدری خویش تربیت هم نشده باشد، لذا قید تربیت و پرورش در اینجا، بنا بر غالب عرف بیان شده و لذا آن را در اصل تحریم، هیچ دخلی نیست **﴿پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست﴾** یعنی: در نکاح دختر اندرانتان بر شما گناهی نیست، اگر قبل از همبسترشدن با مادرانشان از آنها جدا شده باشید.

علما از همین آیه این قاعدهٔ شرعی را استنباط کرده‌اند که: «مادران را نکاح دختران، و دختران را مقاربت با مادران حرام می‌گرداند». امّا در سایر محرّمات سببی که عبارتند از: زن پدر، زن پسر و مادرزن، باید گفت که به‌مجرّد عقد نکاح مرد با زن، این گروه بر وی حرام می‌شوند، حتّی اگر هم با زن خویش آمیزش جنسی نکرده‌باشد.

﴿و﴾ برشما حرام شده است ﴿زنان پسرانتان﴾ یعنی: زنان پسرانتان به‌مجرّد عقد نکاح پسرانتان با آنان، بر شما حرام می‌شوند، هرچند که فرزندانتان با آنان مقاربت هم نکرده باشند، امّا مشروط بر این که این فرزندان، فرزندانی باشند: ﴿که

از پشت شما باشند ﴾ یعنی: پسرخوانده‌های شما نباشند، پس زنان پسرخوانده‌های شما که از پشت غیرشما هستند، بر شما حرام نیستند، برخلاف آنچه که در جاهلیّت مرسوم بود.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است **﴿این‌که جمع کنید میان دو خواهر﴾** یعنی: ازدواج با خواهرزنتان پیش از آن‌که از وی با طلاق‌دادن یا مرگش جدا شوید، برشما حرام شده است. همچنین جمع‌نمودن میان زن و عمّهٔ وی، یا میان زن و خالهٔ وی، یا میان زن و دختر برادر یا دختر خواهر وی حرام است. البتّه قاعدهٔ کلّی در این مورد این است: هر آن دو زن دارای قرابتی که اگر یکی از آنهارا مذکّر فرض کنیم؛ نکاح آن دیگری برایش حرام باشد، جمع‌کردن میان آنها در نکاح حرام است و این حرمت تا آن‌گاه باقی می‌ماند که یکی از آن دو در عقد مرد باشد. **﴿مگر آنچه گذشته است﴾** یعنی: خداوند ﷻ بر آنچه که از این نکاح‌های حرام قبل از نزول تحریم گذشته باشد، شما را مؤاخذه نمی‌کند. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این که معنای فرمودهٔ حق تعالی: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...) تا آخر آیه، این است که عمل جنسی با این گروه، چه از طریق نکاح و چه از طریق ملک یمین (تملّك از طریق بردگی) حرام است و هردو حرمت باهم برابر است و این حرمت در هردو گروه ساری و جاری است.

پس آیهٔ کریمه بر تحریم هفت کس از نسب دلالت می‌کند که عبارتند از:

۱ ــ مادر و مادر بزرگ‌ها، هرچند که در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند.

۲ ــ دختر و دختران فرزندان، هرچند که در مرتبه‌های پایین‌تر قرار داشته باشند.

۳ ــ خواهر.

۴ ــ عمّه.

۵ ــ خاله.

٦ ــ دختر برادر.

۷ ــ دختر خواهر.

چنان‌که آیهٔ کریمه بر تحریم شش کس از غیر نسب نیز دلالت دارد، که عبارتند از:

۱ ــ مادر رضاعی.

۲ ــ خواهر رضاعی. و مانند آن است تمام اصول و فروع زن شیرده.

۳ ــ دختران زنانی که با مادرانشان مقاربت انجام گرفته است.

۴ ــ زنان پسران.

۵ ــ جمع‌کردن میان دو خواهر، یا میان زن و عمّهٔ وی، یا میان زن و خالهٔ وی، یا میان زن و دختر برادر و دختر خواهر وی[۱].

﴿**بی‌گمان خداوند آمرزنده است**﴾ و آنچه را قبل از ابلاغ این تحریم‌ها گذشته است، بر شما می‌آمرزد ﴿**مهربان است**﴾ بر شما زیرا فقط کسانی را بر شما حرام ساخته که تحریم آنها رحمتی برای شماست و در تحریم آنها حکمت‌های بالغه‌ای وجود دارد که در دنیا و آخرت خویش از آنها مستفید و بهره‌مند می‌شوید.

۞ وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُمْ ۖ كِتَٰبَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ ۚ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا۟ بِأَمْوَٰلِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَٰفِحِينَ ۚ فَمَا ٱسْتَمْتَعْتُم بِهِۦ مِنْهُنَّ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَٰضَيْتُم بِهِۦ مِنۢ بَعْدِ ٱلْفَرِيضَةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٢٤﴾

۱ــ تفصیل احکام محرّمات را در کتابهای فقه بجویید.

﴿و زنان شوهردار بر شما حرام شده است﴾ پس زن شوهردار برای غیرشوهر خویش حلال نیست، مگر این که از شوهر خویش جدا گردد و عدّهٔ او سپری شود ﴿به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید﴾ یعنی: کنیزانی را که به ملک یمین از دارحرب اسیر کرده‌اید ــ هرچند که در دارحرب شوهر هم داشته باشند و شوهرانشان در دار حرب باشند ــ بر شما حلالند، امّا اگر مردی کنیز شوهرداری را خریداری کرد، کام‌جویی جنسی از آن کنیز برایش حلال نیست، مگر این که شوهرش از وی جدا گردد.

بعد از آن که حق تعالی محرّمات نسبی و سببی را معرّفی کرد، می‌فرماید: ﴿این فریضهٔ الهی است که بر شما مقرّر شده‌است﴾ یعنی: این حکمی است لازمی که تغییردادن آن بر کسی روا نیست، پس، از حدود مقرّر وی بیرون نروید و به شریعت وی پایبند باشید ﴿و بر شما سوای این محرّمات﴾ که در این آیات ذکر شد ﴿حلال است، که طلب نکاح کنید به اموال خویش﴾ یعنی: بر شما حلال است که با دادن مهریه از اموال حلال خویش، ازدواج با زنان یا کنیزانی را طلب کنید که خداوند ﷻ آنها را بر شما حلال گردانیده است و مبادا با اموال خویش حرام را طلب کنید.

ذکر «اموال» در این مقام، دلیل بر آن است که نکاح جز به مهر صحّت پیدا نمی‌کند و هرچند در هنگام عقد از مهر نام برده نشود، مهر واجب می‌گردد. آری! طلب نکاح کنید به اموال خویش ﴿عفّت طلب‌کنان﴾ از آلوده‌شدن به زنا ﴿نه شهوت‌رانان﴾ یعنی: نه زناکنندگان. إحْصان: عفّت‌طلبی و نگهداشت نفس از فرو افتادن در حرام است. مَسَافِحْ: از سفح است، سفح عبارت است از: ریختن آب منی در غیر جایگاه صحیح آن، که همانا فرج حلال زن باشد. یعنی: طلب نکاح شما با اموالتان باید در حلال باشد، نه در زناکاری و حرام ﴿پس کسی از زنان که از او بهره گرفتید﴾ یعنی: با جماع و آمیزش جنسی به‌وسیلهٔ نکاح شرعی، از او برخوردار شدید ﴿پس مهرشان را﴾ که بر آن باهم به توافق رسیده بودید ﴿به

عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید ﴾ یعنی: مهر برای زنان از جانب خدای متعال مقرّر شده است. بعضی گفته‌اند: مراد آیهٔ کریمه، زنانی هستند که از آنان با نکاح متعه بهره گرفته می‌شود. یادآور می‌شویم که نکاح متعه در صدر اسلام مشروع بود و سپس منسوخ شد. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از علی﵁ آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ در روز خیبر از نکاح متعه و از خوردن گوشت خران اهلی، نهی کردند». **﴿و بر شما در آنچه که با یک‌دیگر بعد از مهر مقرّر به توافق رسیدید گناهی نیست ﴾** یعنی: اگر شما زنان و شوهران بعد از مقرّرکردن مهر، با رضایت یک‌دیگر مهر را زیاد یا کم کنید، باکی بر شما نیست، چه زن حاضر شود که از مقدار مهر خویش کم نماید، یا کلّ آن را به شوهر خویش ببخشد و چه شوهر تصمیم بگیرد که بر مقدار مهر زن بیفزاید و یا هرگونه تصمیمی که دربارهٔ ادامه، یا از هم‌گسستن زندگی زناشویی خویش بگیرید **﴿هر آینه الله دانای حکیم است ﴾** دانا و صاحب حکمت است در آنچه که آفریده و در احکامی که برای خلق خویش مشروع گردانیده است و از جمله در احکام مربوط به عقد نکاح که سبب حفظ نسب‌ها، بقای نسل و خوشبختی زن و مرد می‌شود.

قابل ذکر است که (مُحصَنات) در قرآن کریم به سه معنی به‌کار رفته است:

۱ ــ زنان شوهردار ـ نظیر همین آیه.

۲ ــ زنان پاکدامن [نور/۴].

۳ ــ زنان آزاد (آیهٔ بعدی).

وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ ۚ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَٰنِكُم ۚ بَعْضُكُم مِّنۢ بَعْضٍ ۚ فَٱنكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ

وَءَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ مُحْصَنَـٰتٍ غَيْرَ مُسَـٰفِحَـٰتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍۚ فَإِذَآ أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَـٰحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى ٱلْمُحْصَنَـٰتِ مِنَ ٱلْعَذَابِۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ ٱلْعَنَتَ مِنكُمْۚ وَأَن تَصْبِرُوا۟ خَيْرٌ لَّكُمْۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٥﴾

﴿**و هرکس از شما که طَوْل**﴾ یعنی: توانایی و امکانات مالی ﴿**نداشته باشد که**﴾ به‌وسیلهٔ آن ﴿**با زنان آزاد**﴾ و پاکدامن ﴿**مؤمن ازدواج کند، پس باید که از آنچه دست شما از کنیزان باایمان مالک شده‌است، نکاح کند**﴾ یعنی: برای چنین کسی رواست که کنیز مسلمانی را که در ملک دیگری غیراز خود وی است به نکاح گیرد. امّا اگر توانایی مالی ازدواج با زن آزادی را داشت، ازدواج با کنیز بر وی حرام است. نکاح کنیز کتابی نیز جایز نیست و این رأی جمهور فقهاست. امّا رأی احناف ــ که در ادامهٔ همین آیه ذکر می‌شود ــ بر جایز بودن آن است. ﴿**و خدا به ایمان شما داناتر است**﴾ پس در صورت ضرورت، از ازدواج با کنیزان امتناع نورزید زیرا چه‌بسا که ایمان برخی از آنان، از ایمان برخی از زنان آزاد بهتر باشد. البتّه این قید، به این امر توجّه می‌دهد که باید ظاهر ایمان آنان را پذیرفت ﴿**همه از یک‌دیگرید**﴾ زیرا همهٔ شما ــ چه کنیز و چه آزاد ــ فرزندان آدمؑ هستید. این تعبیر هشداری است بر این که: نباید به نسبها و حسبها فخر ورزید ﴿**پس کنیزان را با اجازهٔ اهل آنان نکاح کنید**﴾ یعنی: با اجازهٔ مالکان آنها.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که مالک کنیز، ولیّ او می‌باشد و ازدواج کنیز بدون اجازهٔ وی صحیح نیست». ﴿**و مهرهایشان را به وجه معروف به آنان بدهید**﴾ یعنی: بر آن وجهی که در شرع و عرف نیکو، معروف و پسندیده

است و چنان نباشد که به‌خاطر کنیز بودنشان، چیزی از مهرهایشان را از روی اهانت فروگذار نموده، یا در این امر به آنان زیان برسانید. و مالکان آنان مالک مهرهایشان نیز هستند **﴿در حالی که عفیفه باشند﴾** و پاکدامن **﴿نه زناکار﴾** یعنی: کنیزانی را به نکاح نگیرید که به‌طور علنی مرتکب زنا می‌گردند **﴿و نه دوست‌پنهانی گیرنده﴾** او زنی است که به‌طور پنهانی با فردی زنا می‌کند. یادآور می‌شویم که اعراب در جاهلیّت زنای علنی را عیب می‌پنداشتند، امّا گرفتن دوست پنهانی را عیب نمی‌شمردند. پس، خدای سبحان بدین‌گونه از به نکاح گرفتن و به نکاح‌دادن کنیزی که به طور آشکار، یا پنهانی به عمل زنا آلوده باشد، نهی کرد **﴿آن‌گاه چون ازدواج کردند، اگر مرتکب فاحشه شدند﴾** فَاحِشَه: در اینجا عبارت از عمل زنا است **﴿پس بر آنان نیمی از عقوبت زنان آزاد است﴾** یعنی: چنان عقوبتی که تجزیهٔ آن ممکن باشد و آن عبارت از: جَلد (زدن تازیانه) است، نه رَجْم زیرا رَجْم (سنگسار) نصف نمی‌شود. بنابراین، مجازات کنیزان زناکار پنجاه تازیانه است زیرا حدّ زنای زن آزاد غیر محصنه (شوهرنکرده) صد تازیانه می‌باشد.

امام شافعی می‌گوید: «مسلمانان اتّفاق نظر دارند بر این که اگر برده مرتکب زنا شد، بر وی رجمی نیست، به‌دلیل همین آیه که مجازاتشان را نصف مجازات زنان آزاد گردانیده است». از قید (اِذَا اُحْصِنَّ ❁ درصورتی‌که ازدواج کرده باشند) دانسته می‌شود که: اگر کنیزی زنا کرد که ازدواج نکرده بود، حدّی بر وی نیست بنابراین، ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما بر آن است که بر چنین کنیزی حدّ جاری نمی‌شود، بلکه فقط به منظور تأدیب مورد لت وکوب قرارمی‌گیرد. امّا جمهور علما بر آنند که حدّ بر کنیز ازدواج نکرده‌ای نیز که مرتکب زنا گردد، جاری می‌شود. **﴿این﴾** ازدواج با کنیزکان مملوک **﴿برای کسی از شما﴾** رخصت است **﴿که از آلایش گناه بیم دارد﴾** به‌دلیل این که تمکّنی ندارد تا با ازدواج با زن آزاد، عطش شهوت خویش را فرو نشاند. عَنَتْ: مشقّت و زیان و ترس از درافتادن در گناه است. امّا امام ابوحنیفه و یارانشان ــ برخلاف رأی جمهور ــ در جایز بودن نکاح کنیزان،

ترس از آلوده‌شدن به گناه و عدم توان مالی بر ازدواج با زنان آزاد را شرط نکرده‌اند، بلکه گفته‌اند: هرگاه مرد با زن آزادی در حال ازدواج نبود، نکاح کنیز مؤمن و کتابی برایش جواز دارد، چه قدرت مالی ازدواج با زن آزادی را داشته باشد، چه نداشته‌باشد و چه از آلایش به گناه بیم داشته باشد، چه نداشته‌باشد زیرا مراد از آیهٔ: (وَالْمُحْصَنٰتُ مِنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوالکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکُمْ...) [مائده/۵] زنان پاکدامن‌اند و این معنی عام است در زنان آزاد و غیرآزاد. ﴿و صبر کردن﴾ از نکاح کنیزان ﴿برای شما بهتر است﴾ از نکاح با آنان زیرا نکاح با آنان به برده‌ساختن فرزند، خوارساختن نفس و کاستی مقام و منزلت شخص می‌انجامد ﴿و خداوند آمرزندهٔ مهربان است﴾ لغزش‌های شما را می‌آمرزد و آنچه را که سبب مشقّت است، به رحمت خویش از شما دور می‌گرداند.

يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمۡ وَيَهۡدِيَكُمۡ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَيَتُوبَ عَلَيۡكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ﴿٢٦﴾

﴿خداوند می‌خواهد﴾ احکام خویش را ﴿برای شما بیان کند﴾ و آنچه را که از اعمال نیک و مصالح شما بر شما پنهان است، برایتان روشن سازد ﴿و شما را به سیره و سنّت پیشینیان﴾ یعنی: انبیای گذشته و پیروان صالح ایشان ﴿راهبر شود﴾ تا به سنّتهای حسنهٔ آنان اقتدا کنید ﴿و﴾ نیز می‌خواهد تا ﴿از شما درگذرد﴾ یعنی: بر شما به رحمت بازگردد و به شما توفیق عطا فرماید تا از آن مخالفت‌هایی که داشتید، توبه کنید و از همین روست که به شما در ازدواج با کنیزان رخصت داد ﴿و الله دانای حکیم است﴾ داناست به مصالح بندگان خویش، صاحب حکمت است در آنچه که برایشان مشروع گردانیده است.

وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡكُمۡ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيۡلًا عَظِيمٗا ﴿٢٧﴾

﴿و خدا می‌خواهد که بر شما به رحمت بازگردد﴾ و از شما درگذرد. این تأکیدی است بر (وَيَتُوْبُ عَلَيْكُمْ) در آیهٔ قبل و تکرار آن به سبب ذکر کسانی است که در مقابل این توبه قرار دارند: ﴿و آنان که پیروی شهوات را می‌کنند﴾ که عبارتند از: زناکاران از کفّار و فجّار ﴿می‌خواهند که میل کنید﴾ به‌سوی راه و روش فسادآلود آنان و میل کنید از راه میانه به سوی راه ستم، از حق به سوی باطل و کجروی پیشه کنید به ﴿کجروی بزرگ﴾ یعنی: می‌خواهند که بدون در نظرداشت هیچ قید و بند شرعی، بدکاریهای آنان را انجام دهید زیرا زناکاران فقط به فکر شهوت‌رانی خود هستند، بی‌آن که در عواقب امور، یا در حلال و حرام خداوند ﷻ بنگرند. مراد از شهوات در اینجا: فقط آن خواهشهایی است که شرع شریف آنهارا حرام نموده، نه آنچه که در شریعت حلال است.

يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا ﴿٢٨﴾

﴿خداوند می‌خواهد که سبک کند از شما﴾ بار شما را در امر قوانین و اوامر و نواهی خود، به همین جهت برای شما نکاح کنیزان و غیرآن از آسان گیری‌های دیگر را رخصت داده است ﴿و انسان ضعیف آفریده شده‌است﴾ در برابر شهوات، پس ناتوان است از این که بر نفس خویش چیره شده و بر شهوت سرکش خویش مهار بزند و در برابر آن مقاومت کند، از همین روست که خداوند ﷻ خواسته است تا بر این موجود ضعیف آسان گرفته و بسیاری از امور را بر او مباح گرداند، چنان‌که در این آیات روشن ساخته است.

سیاق آیهٔ کریمه می‌رساند که این ضعف، ناظر بر ضعف انسان در برابر زنان است، به همین جهت، حق تعالی دایره را برای وی در امر زنان فراخ گردانید. وکیع می‌گوید: «در امر زنان، عقل مرد از سروی می‌پرد».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَـٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَـٰرَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ ۚ وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿۲۹﴾

﴿ای مؤمنان! اموال خود را در میان خود به‌ناحق نخورید﴾ یعنی: به شیوه‌ای که شریعت آن را مباح نگردانیده؛ همچون دزدی، خیانت، زورگیری، قمار، معاملات ربوی و امثال آن. تفسیر نظیر این آیه، در سورهٔ بقره [آیهٔ/ ۱۸۸] گذشت ﴿مگر آن‌که تجارتی باشد﴾ تجارت: دادوستد با معاملهٔ خریدوفروش است. حق تعالی مخصوصاً از تجارت یاد کرد، نه از سایر انواع دادوستدها زیرا دادوستد از طریق خریدوفروش، اکثر و اغلب دادوستدها را تشکیل می‌دهد. آری! تجارتی باشد ﴿به تراضی خودتان﴾ تراضِی: عبارت از آگاهی هریک از خریدار و فروشنده است از آنچه که می‌گیرد ــ بدون غش‌زدن یا پنهان کردن عیب جنس یا پول ــ و سپس جداشدن آنهاست بعد از معامله به توافق و رضایت. و قبل از جدا شدن آن دو خیار (اختیار) فسخ معامله پابرجاست که اصطلاحاً آن را «خیار مجلس» می‌نامند. امّا احناف برآنند که: چون طرفین معامله، عقد را با توافق و رضایت بستند، آن معامله جایز است، هرچند که از محلّ عقد متفرّق هم نشده باشند. همچنان از نظر احناف؛ آیهٔ کریمه بر جواز دادوستد دست به دست (بیع به تعاطی) دلالت می‌کند، امّا شافعی‌ها آن را جایز نمی‌دانند ﴿و خود را نکشید﴾

یعنی: ای مسلمین! بعضی از شما بعضی‌دیگر را نکُشید، مگر به‌سببی که شرع شریف آن را به رسمیّت شناخته باشد و خودکشی نیز نکنید.

نسفی در تفسیر این نهی، پنج مورد را ذکر کرده که همهٔ آنها حرامند:

۱ ــ نکشید کسی را که از جنس شماست از مؤمنان؛ زیرا مؤمنان همه چون یک تن‌اند.

۲ ــ هیچ کس نباید خودکشی کند، یعنی نباید به وسیله‌ای از وسایل خودکشی انتحار نماید.

۳ ــ نباید با ستم نمودن به یک‌دیگر در اموال، همدیگر را بکشید زیرا کسی که بر دیگری ستم می‌کند، چنان است که خودش را نابود می‌سازد.

۴ ــ از هواهای نفستان پیروی نکنید، که در آن صورت خود را به هلاکت افکنده‌اید.

۵ ــ مرتکب عملی نشوید که موجب قتل گردد.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرکس خودش را با کارد و آهنی بکشد، روز قیامت کاردش در دست اوست و شکم خویش را در آتش جهنّم با آن می‌درد ــ در آن جاودان و ابدی است و هرکس به‌وسیلهٔ سمّی خودکشی کند، سمّ وی در دست وی است و آن را در آتش جهنّم جرعه‌جرعه می‌نوشد ــ در آن جاودان و ابدی است و هرکس خود را از کوهی فرو افکند و بکشد، او در آتش جهنّم فرو افکنده شده است ــ در آن جاودان و ابدی است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرکس خود را به چیزی بکَشد، به وسیلهٔ همان چیز در روز قیامت عذاب می‌شود». **﴿بی‌گمان خداوند نسبت به شما مهربان است﴾** و از رحمت وی به شماست که شما را به اموری متوجّه و متنبّه ساخته که سبب صیانت اموال و بقای ابدان شماست، در حالی‌که امّت‌هایی چون بنی اسرائیل را در امر توبه، به خودکشی مکلّف ساخت.

وَ مَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَٰنًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا ۚ وَ كَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ﴿۳۰﴾

﴿و هرکس چنین کند﴾ یعنی: مال مردم را به ناروا بخورد، یا مرتکب قتل خود یا دیگران شود، ﴿از روی تجاوز و ستم﴾ یعنی: در حالی که قصد و مرام وی در این اعمال، تجاوز و ارتکاب ناروا ـ چون گرفتن مال دیگران به جور و چپاول، یا غصب و زورگیری، کشتن دیگران به غیر خطا و در غیرقصاص یا ارتداد، یا اجرا نمودن حَدّ ـ باشد، ﴿پس به‌زودی وی را در آتشی﴾ عظیم و مخصوص ﴿در می‌آوریم و این کار﴾ یعنی: درآوردن او به آتش ﴿بر خدا آسان است﴾ زیرا هیچ چیز نمی‌تواند حق تعالی را ناتوان سازد.

إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا ﴿۳۱﴾

﴿اگر از کبائر منهیات پرهیز کنید﴾ یعنی: اگر از گناهان کبیره‌ای که حق تعالی شما را از آنها نهی کرده است، دوری کنید ﴿از شما سیئات شما را﴾ یعنی: گناهان صغیرهٔ شما را ﴿نابود می‌سازیم و شما را به جایگاهی ارجمند درمی‌آوریم﴾ یعنی: به جایگاهی شایسته، نیکو و دلخواه، که بهشت برین است. خاطرنشان می‌شود که احادیث در باب گناهان کبیره بسیار است، که بعضی از این احادیث آنها را به هفت گناه و بعضی به کمتر از آن محدود ساخته اند. در حدیث‌شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «از هفت چیز هلاک کننده بپرهیزید»، در این اثنا از ایشان سؤال شد که این هفت چیز هلاک کننده چیست؟

فرمودند: «اَلشِّرْكُ بِاللهِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ اِلاَّ بِالْحَقِّ، وَالسِّحْر، وَاَكْلُ الرِّبا، وَاَكْلُ مالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ» این هفت چیز عبارتند از: شرک به خدا ﷻ، کشتن نفسی که خداوند متعال کشتن آن را حرام گردانیده است ــ جز به حق ــ خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن در روز جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمنی که از آن اتّهام به دور و بی‌خبرند». لیکن ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «گناهان کبیره از هفت به هفتاد نزدیکتر است». هم او می‌گوید: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند ﷻ آن را به آتش، یا غضب، یا لعنت، یا عذاب خویش ختم کرده باشد». امام شمس‌الدّین ذهبی نیز در باب کبائر کتابی نوشته و در آن هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است.

وَلَا تَتَمَنَّوْا۟ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا ٱكْتَسَبُوا۟ ۖ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا ٱكْتَسَبْنَ ۚ وَسْـَٔلُوا۟ ٱللَّهَ مِن فَضْلِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا ﴿۳۲﴾

از مجاهد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: امّ‌سلمه گفت؛ یا رسول‌الله! مردان به جهاد می‌روند و ما نمی‌رویم و نیز برای ما نصف میراث است؟ همان بود که خدای عزّوجلّ نازل کرد: ﴿**و چیزی را که خداوند بدان بعضی از شما را بر بعضی برتری بخشیده‌است، آرزو نکنید**﴾ امّا جایز است که شخص آرزو کند تا حال وی مانند حال رفیقش باشد، بی‌آن‌که در آرزوی زوال این حال از رفیقش باشد ﴿**مردان از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای دارند و زنان نیز از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای**﴾ پس خداوند ﷻ به حسب اقتضای اراده و حکمت خویش، برای هریک از دو گروه بهره‌ای از کار و کردارشان قرار داده‌است که آنان را در برابر

آن جزای مناسب می‌دهد ﴿و فضل خدا را از وی درخـواست کـنید﴾ یعنی: بـجای این که به تمنّا و آرزوی نعمت و مقام این و آن مشغول شوید، خود کار و تلاش کنید و از خداوند ﷻ خواهان خیر و فضل وی گردید زیرا فضل او گسترده و فراگیر است و از آن به شما ارزانی می‌دارد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود ؓ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سَلُوا اللهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنَّ اللهَ يُحِبُّ اَنْ يُسْأَلَ، وَاِنَّ اَفْضَلَ الْعِبادَةِ اِنْتَظارُ الْفَرَجِ» از فضل خداونـد درخـواست کـنید زیـرا حـق تـعالی دوست دارد که مورد درخواست قرار بگـیرد و بـهترین عـبادت انـتظار گشـایش است». ﴿**بی‌گمان خدا به هرچیزی داناست**﴾ پس فضل و بخشش وی از روی علم است و چون مورد درخواست قرارگیرد، آن را می‌داند، لذا بر خدای سبحان در کار، یا حکمی از افعال و احکام وی اعتراض نکنید.

وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَٰلِيَ مِمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَۚ وَٱلَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ فَـَٔاتُوهُمْ نَصِيبَهُمْۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٣٣﴾

﴿**و برای هر یک**﴾ از شما، یا برای هر مالی ﴿**از آنچه پدر و مادر و خـویشاوندان نزدیک بجا گذاشته‌اند، میراث‌برانی قرار داده‌ایم**﴾ کـه آن مـال را احـراز مـی‌کنند. مَوالِي: نزدیکان ارث‌بر انسان هستند که به میراث وی نزدیک شـده آن را مـالک می‌شوند ﴿**وکسانی که با آنان پیمان بسته‌اید، نصیبشان را به ایشان بـدهید**﴾ مـراد نزدیکان و دوستان هم‌پیمانی هستند که اصطلاحاً آنان را «موالی موالاة» می‌نامند.

در جاهلیّت رسم برآن بود که هم‌پیمانان از یک‌دیگر ارث می‌بردند، بدین‌سان که مردی با مرد دیگری پیمان دوستی می‌بست و به‌او می‌گفت: تو از من میراث

می‌بری و من از تو! این رسم کهن، در دوران جاهلیّت و در آغاز اسلام نیز پابرجا بود، سپس با آیهٔ: (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ... ﴿خویشاوندان نسبت به یک‌دیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند) [انفال/۷۵] منسوخ گردید و برای هم‌پیمان فقط وصیّت و نیکوکاری باقی ماند، به‌دلیل این فرمودهٔ حق تعالی: (إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً ﴿مگر آن‌که بخواهید به دوستان خود (وصیّت یا) احسانی بکنید) [احزاب/۶].

ولی در نزد احناف، حکم این آیه منسوخ نیست و اگر کسی با دیگری عقد «موالاة» بست، از وی میراث می‌برد، امّا بعد از صاحبان فروض (سهم بران) و بعد از عَصَبَه[1] و ذوی‌الارحام. پس تفسیر آیهٔ کریمه نیز از نظر احناف چنین است: چون مرد یا زنی مسلمان شد و وارثی نداشت، از قوم عرب نبود و بردهٔ آزاد شده هم نبود، می‌تواند به شخص مسلمان عربی بگوید که: با تو براین شرط پیمان دوستی می‌بندم که اگر جنایت کردم، بجای من دیّه بدهی و اگر مُردم از من میراث بری! و آن دیگری هم بگوید: پذیرفتم! پس در این صورت عقد «موالاة» منعقد گردیده و آن شخص عرب از هم‌پیمان خود میراث می‌برد؛ در صورتی که کسی از اصحاب فروض، عَصَبَه، یا خویشاوندان شخص هم‌پیمانش که از او در ارث ذی‌حق‌ترند، وجود نداشت ﴿همانا خداوند همواره بر هر چیزی گواه است﴾ و او دانای آشکار و نهان می‌باشد بنابراین، بر عقدها و معاملات شما نیز گواه است، پس به تعهّدات خود در قبال هُمدیگر وفا کنید. این فرمودهٔ حق تعالی بلیغ‌ترین مژده و هشداری است زیرا وقتی خداوند ﷻ بر پیمانهای ما گواه باشد، ما را در برابر وفا به آنها پاداش داده و در برابر پیمان‌شکنی مجازات می‌کند.

---

۱ ـ عَصَبَه: نزدیکان انسان اند از جهت پدر وی. آنان را عَصَبَه نامیدند زیرا به شخص احاطه می‌کنند و او به سبب ایشان نیرو می‌گیرد و از حمایت و پشتیبانی ایشان برخوردار می‌گردد. لسان‌العرب.

ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ وَبِمَآ أَنفَقُواْ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡۚ فَٱلصَّٰلِحَٰتُ قَٰنِتَٰتٌ حَٰفِظَٰتٞ لِّلۡغَيۡبِ بِمَا حَفِظَ ٱللَّهُۚ وَٱلَّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهۡجُرُوهُنَّ فِي ٱلۡمَضَاجِعِ وَٱضۡرِبُوهُنَّۖ فَإِنۡ أَطَعۡنَكُمۡ فَلَا تَبۡغُواْ عَلَيۡهِنَّ سَبِيلًاۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّٗا كَبِيرٗا ﴿٣٤﴾

﴿مردان بر زنان قیم‌اند﴾ ابن‌کثیر در تفسیر (قوّامون...) می‌گوید: «یعنی: مرد رئیس زن، بزرگ و حاکم او و مؤدّب اوست ــ اگر کژروی پیشه کرد ــ بنابراین، بر زنان است تا از مردان در امور پسندیده و معروفی که به ایشان دستور می‌دهند، اطاعت کنند». این ریاست مرد بر زن **﴿به‌سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی برتری داده است﴾** یعنی: مردان به خاطر آن مستحقّ این مزیّت شدند که خدای‌عزّوجلّ ایشان را به اوصافی در عقل و جسمشان بر زنان برتری بخشیده است تا بدانجا که از میان آنان خلفا و حکّام و امرا و جهادگران برمی‌خیزند. همچنان فضیلت مردان برزنان در امور دیگری است که زنان در آن امور، شایستگی و توانایی کاملی ندارند، چون کامل بودن روزه و نماز مردان و چون نبوّت، خلافت، امامت، اذان، خطبه، جماعت، جمعه، گواهی در حدود و قصاص، مالك بودن نکاح و طلاق و ثابت شدن نسب از آنان. این سبب اوّل «قوّامیّت» مردان بر زنان بود، سبب دوم این است: **﴿و نیز به‌سبب آن‌که مردان از اموال خویش﴾** بر زنان **﴿خرج کردند﴾** و می‌کنند. یعنی: مهر و نفقه بر دوش مردان است. این آیه، دلیل وجوب پرداخت نفقهٔ زنان از سوی مردان می‌باشد.

امّا در عصر حاضر، برخی از مردم کوتاه‌نظر و سطحی بین، قضیّهٔ «قوامت» مرد بر زن را به معارضه کشانده و به این استدلال واهی تکیه می‌کنند که در برخی از دولتها، زنان به ریاست و حاکمیّت رسیده و اعتبار و جایگاه بلندی را احراز نموده‌اند. پاسخ این است که: قاعدتاً در چنان احوال و اوضاعی، نتایج برآمده از حاکمیّت زنان را باید ــ نه فقط در کوتاه‌مدّت، بلکه در کوتاه مدّت و بلندمدّت هردو ــ مورد ارزیابی قرار داد و آن‌گاه قضاوت کرد. ﴿**پس زنان شایسته**﴾ و نیکوکار، ﴿**فرمانبردارند**﴾ برای خدا ﷻ و برای شوهرانشان و برپادارندهٔ حقوقی هستند که رعایت آن برای آنها واجب است؛ اعم از حقوق خدا ﷻ و حقوق شوهرانشان ﴿**و نگاه‌دارنده‌اند واجب غیابت را**﴾ یعنی: هرآنچه راکه حفظ آن در هنگام غیاب شوهرانشان بر آنان واجب است، حفظ می‌کنند، از جمله: حفظ و نگه‌داشت نفس خویش، حفظ پاکدامنی خویش و حفظ فرزندان شوهر و خانه و اموال و اسرار وی. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «بهترین زنان، زنی است که چون به‌سوی وی بنگری، تو را شاد سازد و چون به وی دستور دهی، از تو فرمان بَرَد و چون از وی غایب شوی، تو را حفظ کند در نفس خویش و مال تو». بلی! زنان شایسته نگهدارندهٔ این امورند ﴿**به نگاه‌داشت الله**﴾ یعنی: حفظ و نگهداری امور فوق در غیاب شوهر از سوی زنان، به سبب حفظ الٰهی و یاری و توفیق وی است ﴿**و زنانی را که از نشوزتشان بیم دارید**﴾ نُشُوْز: سرکشی و نافرمانی و برتری‌جویی بر شوهر است. اعراب می‌گویند: «نَشَزَتِ الْمَرْأَةُ ◊ زن بر شوهرش گردنکشی کرد»، یعنی از امرش اطاعت نکرد، از تمکین (مباشرت جنسی) دربرابر وی بدون عذری سر باز زد، بدون اجازهٔ شوهرش از خانه بیرون رفت و مانند این از امور ﴿**پس**﴾ در برخورد با چنین زنان ناشزه‌ای، نخست ﴿**پندشان دهید**﴾ یعنی: آنچه راکه خدای عزّوجلّ برعهدهٔ آنان نهاده‌است؛ از اطاعت شوهر، حسن معاشرت و دیگر واجبات ذمّهٔ آنان را به‌یادشان آورید و نصیحتشان کرده به پذیرش این امور ترغیب و از عواقب

سرکشی و نشوزت بیمشان دهید. و این اوّلین راه حلّ است.
در **حدیث‌شریف** آمده است: «اگر من کسی را دستوردهنده می‌بودم که برای کسی سجده کند، بی‌گمان زن را دستور می‌دادم که برای شوهرش سجده کند ـ به‌سبب حقّ بزرگی که شوهر بر ذمّهٔ وی دارد». ﴿**و سپس**﴾ دومین راه حلّ این است که: ﴿**آنان را در خوابگاهها ترک کنید**﴾ یعنی: از خوابگاههایشان دوری کنید و آنان را در زیر روانداز (لحاف) خویش جای ندهید. این تعبیر، کنایه از عدم آمیزش جنسی با آنان است. بعضی گفته‌اند: دوری‌گزیدن در خوابگاه آن است که شوهر در بستر خواب به وی پشت کند ﴿**و**﴾ اگر این هم تأثیر نکرد، پس سومین راه حلّ این است که: ﴿**آنان را بزنید**﴾ چنان زدنی که به‌قصد تأدیب و اصلاحشان باشد، نه زدنی سخت و گزنده و آزاردهنده. خاطرنشان می‌شود که سنّت رسول‌اکرم ﷺ این زدن را مقیّد به آن نموده است که با نرمی و ملایمت باشد، به طوری که به نقص عضوی در وی نینجامد و اثری از خود بر جای نگذارد ﴿**پس اگر از شما اطاعت کردند**﴾ چنان‌که باید و شاید و سرکشی و نشوزت را فروگذاشتند ﴿**دیگر بر آنها هیچ راهی را نجویید**﴾ به چیزی از گفتار، یا کرداری که آنان را ناخوش آید، پس آنان را به عشق‌ورزی و محبّت نسبت به خود مجبور و مکلّف نگردانید، که این در اختیارشان نیست، لذا بهانه‌جویی و زیاده‌روی نکنید ﴿**بی‌گمان خدا بلند مرتبهٔ بزرگ است**﴾ پس بدانید که قدرت خداوند ﷻ بر شما بزرگتر از قدرت شما بر زنانتان می‌باشد بنابراین، بر آنان ستم نکنید و قدرت خدای متعال را بر خود به‌یاد آورید زیرا قدرت او فوق همهٔ قدرتهاست.

وَإِنۡ خِفۡتُمۡ شِقَاقَ بَيۡنِهِمَا فَٱبۡعَثُواْ حَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهِۦ وَحَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصۡلَٰحٗا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيۡنَهُمَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

خَبِيرًا ﴿۳۵﴾

این حالت اوّل بود که نشوز و نفور و ناسازگاری در آن از سوی زن است. اینک حالت دوم را در این آیه بیان می‌کند: ﴿و﴾ ای اولیای امور و ای قضّاة و حکّام شرع! ﴿**اگر از بالاگرفتن اختلاف میان آنان**﴾ یعنی: میان زن و شوهر ﴿**بیمناک بودید، پس بفرستید**﴾ به‌سوی زن و شوهر ﴿**داوری از خانوادهٔ مرد و داوری از خانوادهٔ زن را**﴾ چنان داورانی را که از نظر عقل و دین و انصاف، به حکمیّت و داوری میان آن دو شایستگی داشته باشند. در اینجا خداوند متعال مشخّص می‌سازد که داوران باید از خانواده و خویشان مرد و زن باشند، چراکه خانوادهٔ مرد و زن، به احوال آنان آشناتر، رازهای خصوصی و محرم آنان را نگه‌دارنده‌تر و بر ایجاد فضای صلح و سازگاری میان آن‌دو و سامان‌یافتن مجدّد کار و بار زندگی مشترکشان مشتاق‌ترند. البتّه تعیین داوران فقط در زمانی است که روابط میان زن و شوهر، به‌گونه‌ای پیچیده و نابسامان باشد که طرف ناحق در میان آنها مشخّص نگردد، امّا اگر طرف ناحق شناخته شده بود، در این حالت، حقّ طرف دیگر قطعاً از وی گرفته می‌شود.

آری! بر داوران است که کوشش مقدورشان را در اصلاح میان زن و شوهر به‌خرج دهند، پس اگر بر این اصلاح قادر بودند، به مقتضای آن حکم می‌کنند، به این ترتیب که در صورت مقصّر بودن مرد؛ وی را از آزار زنش بازداشته و در عین حال وی را به پرداخت نفقه ملزم می‌کنند. و اگر زن مقصّر بود؛ مانع إنفاق بر وی می‌شوند. یا مانند این از فیصله‌هایی که بعد از بررسی مشکلات میان آن‌دو، در کار داوری خویش اعمال می‌نمایند. ولی اگر اصلاح میان زن و شوهر از توان داوران خارج بود و آنها در نتیجه گیری‌شان به این حقیقت رسیدند که دیگر ادامهٔ این زندگی مشترک به‌طور سالم و طبیعی آن ممکن نیست و باید آن‌دو از هم جدا شوند، در این صورت، می‌توانند میان آنها دوری و جدایی افگنند.

علما اجماع دارند بر این که فیصلهٔ داوران در امر جمع‌نمودن میان زن و شوهر نافذ است. ولی فیصلهٔ آنها در تفریق و جدایی‌افگندن، به نزد جمهور علما نافذ، امّا از نظر احناف نافذ نیست زیرا احناف برآنند که داوران صلاحیّت جمع‌کردن را دارند، نه صلاحیّت جدایی‌افگندن را و در صورتی که قادر به جمع‌کردن و ایجاد سازش و تفاهم میان آن دو نبودند، قضیه را به قاضی ارجاع دهند، لذا تفریق میان آن‌دو، جز به حکم قاضی انجام نمی‌گیرد. ﴿**اگر داوران اصلاح**﴾ میان زن و شوهر ﴿**را بخواهند**﴾ و نیّت آنها در این مورد، نیّتی صادقانه و دلسوزانه باشد ﴿**خداوند میان آن‌دو**﴾ یعنی: میان زن و شوهر ﴿**سازگاری می‌دهد**﴾ تا به الفت و حسن معاشرت بازگشته و به زندگی مشترکشان سروسامانی دوباره بدهند. امّا اگر داوران در کار داوریشان با یک‌دیگر اختلاف کردند، حکم آنها ــ به اجماع علما ــ نافذ نیست ﴿**هرآینه خداوند دانا و آگاه است**﴾ داناست به ارادهٔ داوران و آگاه است به کسی ــ از زن یا شوهر ــ که ستمگر می‌باشد.

۞ وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخۡتَالٗا فَخُورًا ﴿٣٦﴾

﴿**و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک نگردانید**﴾ در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به معاذبن جبل رضی الله عنه فرمودند: «آیا می‌دانی که حقّ خداوند ﷻ بر بندگان چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: این که او را

بپرستند و چیزی را با او شریک نیاورند. سپس فرمودند: آیا می‌دانی که اگر این کار را کردند، حقّ بندگان بر خدا ﷻ چیست؟ حقّ آنان این است که ایشان را عذاب نکند». پس اوّلین امر و اوّلین فریضه؛ همانا معرفت خداوند متعال، خواندن وی به‌یگانگی، طاعت وی، و عدم شرک‌آوردن به وی در شأن الوهیّت و ربوبیّت وی است ﴿**و به پدر و مادر احسان کنید**﴾ در سخن و عمل و إنفاق بر آنان در هنگام نیازشان ﴿**و به خویشان و یتیمان و مسکینان**﴾ نیز احسان کنید. تفسیر آن در سورهٔ بقره [آیهٔ/۱۷۷] گذشت ﴿**و به همسایهٔ خویشاوند**﴾ نیز احسان کنید. او کسی است که به همراه همسایگی در مسکن، به انسان نزدیکی نسبی نیز داشته باشد. یا مراد از: (وَالْجَارِ ذِي‌الْقُرْبَى) همسایهٔ نزدیک و دیوار به دیوار است. ﴿**و به همسایهٔ بیگانه**﴾ یعنی: بیگانه واجنبی، یا همسایهٔ دور نیز احسان کنید. بعضی گفته‌اند: مراد از آن، همسایهٔ یهودی و نصرانی است. خاطرنشان می‌شود که حقّ همسایه به حسب نزدیکی و دوری منزل وی تفاوت پیدا می‌کند، پس به‌هراندازه که منزلش دورتر باشد؛ حقّ وی هم ضعیف‌تر می‌شود و به هراندازه که منزلش نزدیکتر باشد، حقّ وی هم قوی‌تر می‌شود. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ دربارهٔ حقّ همسایه فرمودند: «جبرئیل پیوسته به من دربارهٔ همسایه سفارش می‌کرد تا بدانجا که گمان بردم؛ همسایه از همسایه ارث می‌برد».

﴿**و**﴾ احسان کنید ﴿**به هم‌نشینِ در پهلو نشسته**﴾ یعنی: به همسر، به‌رفیق سفر و به رفیق اقامت در تحصیل علم، یا آموزش صنعت، یا انجام تجارت، یا مانند اینها ﴿**و**﴾ احسان کنید به ﴿**ابن‌السّبیل**﴾ یعنی: به مسافری که به‌طور گذرا از نزد شما می‌گذرد، پس بر مقیم است تا به مسافر احسان کند. سبیل: یعنی: راه. بعضی گفته‌اند: مراد از آن، مسافر درراه‌مانده‌ای است که توشهٔ راهش تمام شده باشد. به قولی دیگر: مراد از آن میهمان است ﴿**و**﴾ احسان کنید ﴿**به آن کسی که دست شما مالک وی شده**﴾ و ایشان غلامان و کنیزان اند، چنان‌که رسول خدا ﷺ دستور دادند که غلامان و کنیزان باید از همان غذایی إطعام شوند که مالک آنان می‌خورد

و از همان لباسی پوشانده شوند که مالک آنان می‌پوشد. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «برده مستحقّ غذا و پوشاک خویش است و از کار جز به حدّ توان خود مکلّف ساخته نشود». ﴿**هرآینه الله دوست ندارد کسی را که مختال**﴾ یعنی: متکبّر و بی‌پروا و بی‌ملاحظه باشد بر مردم و بر همسایگان خویش ﴿**و فخرفروش باشد**﴾ فخر: خود ستایی، برشمردن مناقب و افتخارات خویش و گردن‌فرازی و خود بزرگ‌نمایی است. امّا اگر کسی نعمت‌های حق تعالی را بر خود به منظور اعتراف به فضل وی، برشمرد، او شکرگزار است و به واجب شکر حق تعالی قیام ورزیده، لذا سزاوار نکوهش نیست ـ چنان‌که در آیهٔ بعد آمده است.

ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ وَيَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبُخۡلِ وَيَكۡتُمُونَ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ﴿٣٧﴾

همچنان خداوند متعال دوست ندارد: ﴿**همان کسانی را که بخل می‌ورزند**﴾ در آنچه که در دست دارند و بنابراین، از ادای حقوق خود سرباز می‌زنند ﴿**و مردمان را به بخل می‌فرمایند**﴾ گویی آنان از جُود و سخاوت دیگران در مال و دارایی‌شان نیز احساس انزجار و دلتنگی می‌کنند! و این نهایت خسّت و پستی و حماقت و نادانی و بی‌حیایی و اوج زشتی و فرومایه‌گی طبع است ﴿و﴾ همان کسانی که ﴿**آنچه را خداوند از فضل خویش بدانها ارزانی داشته، پوشیده می‌دارند**﴾ یعنی: به فقر و مسکنت تظاهر می‌کنند تا نیازمندان به برخورداری‌هایشان پَی نبرند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند ﷻ چون بر بنده‌ای نعمتی می‌دهد، دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی هویدا گردد». ﴿**و برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم**﴾ که به‌وسیلهٔ آن در آخرت خوار و بی‌مقدارشان می‌گردانیم.

وَٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ ۗ وَمَن يَكُنِ ٱلشَّيْطَٰنُ لَهُۥ قَرِينًا فَسَآءَ قَرِينًا ﴿۳۸﴾

﴿و﴾ حق تعالی دوست ندارد **﴿کسانی را که اموالشان را برای نمایش، پیش چشم مردمان می‌بخشند﴾** و می‌خواهند به مردم چنین وانمود کنند که سخی و بخشنده‌اند تا به کَرَم و دهش مشهور شده و میان مردم به آن فخر و مباهات ورزند. و آنان منافقان یا کافران‌اند، به دلیل این جمله: **﴿و به الله و روز قیامت، معتقد نیستند. و هرکه شیطان قرین او باشد﴾** قرین: یار و همنشین است **﴿پس وی چه بدهمدمی است﴾** زیرا شیطان همدمش را به ورطه‌های هلاک درافگنده، او را به بخل، فخرفروشی، خودستایی و بخشش مال باهدف نمایش و ریا و شهرت دستور می‌دهد و با این کار از پاداش إنفاق مال در راه حق محرومش گردانیده و درعین‌حال با إنفاق مال وی در راه باطل، مالش را نیز بر وی تلف می‌گرداند، پس رفیق و همدمی این‌چنین، بسیار بدهمدمی است! در **حدیث‌شریف** آمده است: «صاحب مالی که مالش را به‌خاطر آن إنفاق و صدقه می‌کند تا به او گفته شود که: فلان فردی بخشنده است، در زمرهٔ اوّلین سه تنی است که آتش در روز قیامت برآنان شعله‌ور می‌شود».

وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَأَنفَقُوا۟ مِمَّا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿۳۹﴾

﴿و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا به آنان روزی داده، إنفاق می‌کردند، چه زیانی برایشان داشت؟ و خدا به﴾ کار و کردار **﴿آنان داناست﴾** و آنان

را به حالشان رها نمی‌کند.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍۖ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَٰعِفۡهَا وَيُؤۡتِ مِن لَّدُنۡهُ أَجۡرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

﴿**و هرآینه خداوند به وزن ذرّه‌ای ستم نمی‌کند**﴾ ذرّه: واحد «ذرّ» است و ذرّ عبارت است از: مورچهٔ بسیار ریز و کوچک. بعضی گفته‌اند: هر جزء از اجزای غبار و گرد، یک ذرّه است. امروزه به یک واحد اتم که با چشم عادّی دیده نمی‌شود، نیز «ذرّه» می‌گویند. یعنی: خداوند ﷻ از ثواب اعمالشان چیزی کم نمی‌کند و در عذاب گناهانشان هموزن ذرّه‌ای نمی‌افزاید، چه رسد به مافوق آن. در **حدیث‌شریف** طولانی شفاعت آمده است: «... آن‌گاه خدای عزّوجلّ خطاب به فرشتگان می‌فرماید: برگردید و کسی را که در قلب وی به اندازهٔ همسنگ دانهٔ سپندی از ایمان یافتید، از دوزخ بیرون آورید». در روایت دیگری آمده است: «به مقدار پایین‌ترین پایین‌ترین پایین‌ترین هموزن ذرّه‌ای از ایمان ... پس فرشتگان خلقی بسیار را از دوزخ بیرون می‌آورند». آن‌گاه راوی حدیث فرمود: اگر می‌خواهید آیهٔ: (إِنَّ اللهَ لا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) را بخوانید.

﴿**و اگر آن**﴾ ذرّه ﴿**عمل نیکی باشد، دوچندانش می‌کند**﴾ به‌مراتب بسیار و آن را چند وچندین برابر مضاعف می‌سازد، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خداوند پاداش یک حسنه را به دوهزار برابر مضاعف می‌گرداند». امّا حق تعالی کیفر گناه و بدی را دوچندان نمی‌سازد ﴿**و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد**﴾ به صاحبان اعمال نیک.

فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۭ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ

شَهِيدًا ﴿٤١﴾

﴿پس حالشان چگونه باشد آن‌گاه که از هر امتی گواهی آوریم؟ ﴾ یعنی: حال و روز این کافران چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر امّتی علیه آنان گواهی به میدان آوریم؟ البتّه این گواهان از کسانی هستند که آنها را به‌سوی خدای عزّوجلّ فراخوانده و عهد الهی را به آنان یادآوری کرده‌اند، امّا آنان در پاسخ، راه انکار و إعراض را در پیش گرفته‌اند. پس گواهان، انبیای عظام ﷺ اند که در روز قیامت بر امّتهایشان گواهی می‌دهند **﴿و تو را بر آنان گواه آوریم ﴾** یعنی: ای محمّد ﷺ! تو را بر کسانی که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده‌ای، گواه می‌آوریم تا بر مؤمنان به ایمانشان، بر کافران به کفرشان و بر منافقان به نفاقشان گواهی دهی. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که گفت: رسول خدا ﷺ به من فرمودند: «بر من قرآن بخوان! گفتم: یا رسول الله، من بر شما قرآن بخوانم درحالی‌که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمودند: آری! من دوست دارم که قرآن را از دیگران بشنوم. پس سورهٔ «نساء» را خواندم تا چون به این آیه رسیدم: (فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيْدٍ وَجِئْنا بِكَ عَلٰى هٰؤُلاءِشَهِيْدا) فرمودند: دیگر کافی است. در این اثنا متوجّه شدم که چشمان آن حضرت ﷺ از اشک لبریز شده است».

يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَعَصَوُاْ ٱلرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ ٱلْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ ٱللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤٢﴾

﴿آن روز، آنان که کفر ورزیده‌اند و از پیامبر نافرمانی کرده‌اند، آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بر آنان هموار گردد ﴾ یعنی: آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بشکافد و آنان در آن فرو روند، سپس خاک بر آنان به همان شکل اوّل خود هموار گردد و

هیچ نام و نشانی از آنان باقی نماند تا به مکافات عمل خویش دچار نشوند ﴿و نمی‌توانند هیچ سخنی را از خداوند پنهان کنند﴾ بلکه رازهایشان همه بر وی آشکار و ارائه شده است و سخنانی که در میان خویش ردّوبدل کرده‌اند، به نزد وی معلوم است و بر نهان کردن آن از آن رو توانا نیستند که اندامهایشان بر ضدّشان گواهی می‌دهد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقْرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمْ سُكَـٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُواْ مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِى سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُواْ وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَآءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ ٱلْغَآئِطِ أَوْ لَـٰمَسْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُواْ مَآءً فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَٱمْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٤٣﴾

از علی ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: عبدالرّحمن‌بن‌عوف میهمانی‌ای ترتیب داد و برای ما غذایی آماده کرد و شرابمان نوشانید، پس شراب در ما اثر کرد و چون موقع نماز فرا رسید، فلان ... را در نماز امام ساختند و او سورهٔ (قُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُوْن) را این‌چنین خواند: (قل یا ایها الکافرون، ما اعبد ما تعبدون و نحن نعبد ما تعبدون)! پس خداوند ﷻ نازل فرمود: ﴿**ای مؤمنان! درحال مستی به نماز نزدیک نشوید**﴾ یعنی: درحال مستی نماز نخوانید، یا در این حال به مساجد داخل نشوید ﴿**تا زمانی که بدانید چه می‌گویید**﴾ یعنی: تا آن‌گاه که اثر سکر و مستی از شما برطرف شود و بدانید که چه می‌گویید

زیرا شخص مست نمی‌داند که چه می‌گوید. این خود می‌رساند که هدف عبادت، فقط با آن عبادتی برآورده می‌شود که عبادتی خاشعانه باشد. خاطرنشان می‌شود که این آیه ناظر بر مرحلهٔ سوم از مراحل تحریم شراب است، سپس در چهارمین مرحله ــ در سورهٔ مائده ــ هرگونه شراب مستی‌آوری به کلّی حرام گردید **﴿و هنگامی که جُنُب هستید به نماز نزدیک نشوید﴾** جُنُب: کسی است که به وی جنابت رسیده‌است و جنابت، اثر هر مقاربت جنسی، یا إنزالی است، چه همراه با احتلام باشد، یا بدون آن **﴿مگر آن‌که راهگذر باشید تا زمانی که غسل کنید﴾** زیرا در حال سفر برای شما جایز است که در صورت نیافتن آب، با تیمّم نماز بخوانید. البتّه این تفسیر، ناظر بر نحوهٔ فهم احناف از آیهٔ کریمه است. امّا بعضی گفته‌اند: معنی این است که در حال جنابت به مواضع نماز، یعنی به مساجد نزدیک نشوید، مگر این که از یک سوی مسجد به‌سوی دیگر آن درحال گذر باشید زیرا در نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و شافعی) جُنُب می‌تواند از مسجد گذر کند، امّا نمی‌تواند در آن بنشیند زیرا درنگ‌کردن وی در مسجد حرام است تا آن‌که غسل نموده یا در صورت عدم وجود آب، تیمّم کند. امّا امام احمدبن‌حنبل درنگ‌نمودن جُنُب در مسجد را در صورتی‌که با وضو باشد، جایز می‌داند.

آن‌گاه حق تعالی حکم تیمّم را بیان نموده می‌فرماید: **﴿و اگر بیمار بودید﴾** و در صورت استعمال آب، یکی از شما در حال یا آینده، از تلف‌شدن یا آسیب دیگری بر خود بیم داشت، یا چنان سست‌بنیّه بود که توان رسیدن به جای آب را در خود نمی‌دید **﴿یا در سفر بودید﴾** این قید مفید معنی جواز تیمّم برای هرکسی است که اطلاق اسم مسافر بر وی صادق است و این شرط نیست که سفر، سفر قصر (کوتاه کنندهٔ نماز) باشد. بعضی گفته‌اند: در صورت عدم وجود آب، فرد مقیم نیز می‌تواند تیمّم کند. **﴿یا یکی از شما از قضای حاجت آمد﴾** کنایه از ادرار و مدفوعی است که از انسان خارج می‌شود **﴿یا با زنان آمیزش کرده‌اید﴾** با بوسیدن و دست‌مالی، یا تماس‌دادن غیرآن از بدن آنان باهدف برآوردن شهوت و

بهره‌گیری و لذّت‌جویی جنسی. مذهب ابوحنیفه‌ﷺ این است که مراد از آن فقط جماع (مقاربت) است. ابن‌جریرطبری می‌گوید: «این رأی به صواب اولی است، به دلیل صحّت این خبر وارده از رسول‌اکرم ﷺ که ایشان بعضی از زنان خویش را می‌بوسیدند و سپس نماز می‌خواندند، بی‌آن‌که وضو بگیرند». ابن‌کثیر نیز این رأی را ترجیح داده است **﴿و آب نیافتید﴾** در نزدیکی خود بعد از جست‌وجوی آن، یا این‌که استعمال آب برای شما زیان داشت، یا مانعی دیگر چون دشمن، یا درنده، یا بیماری، یا عدم وجود ابزار آب‌کشی، شما را از دسترسی به آب باز می‌داشت **﴿پس﴾** در همه مواردی که ذکر شد **﴿تیمّم کنید﴾** یعنی قصد کنید **﴿بر صعید پاک﴾** صَعِیْد: روی زمین است، چه بر آن خاکی باشد، یا نباشد. به سطح زمین صعید گفتند زیرا سطح زمین آخرین قسمتی از آن است که بر آن صعود می‌کند. و این مذهب مالک است. ولی شافعی و احمدبن حنبل بر آنند که: صعید فقط خاک است، پس تیمّم جز بر خاک بر چیز دیگری روا نیست، لذا تیمّم بر صخره سنگ و سنگریزه جایز نیست. امّا ابوحنیفه می‌گوید: تیمّم بر هر چیزی صحیح است که از جنس خاک باشد، مانند سنگریزه، آهک و زرنیخ **﴿پس چهره‌ها و دستهایتان را به آن﴾** یعنی: به آن زمین پاک و طاهر **﴿مسح کنید﴾** به نیّت تیمّم. کیفیّت تیمّم این است که: شخص هر دو کف دست خویش را به زمین زده، آن‌گاه آنهارا طوری بر روی خود بکشد که تمام روی وی را در برگیرد و بار دوم هر دو کف دست خویش را به زمین زده و با دست راست، دست چپ خویش را از سر انگشتان تا انتهای آرنج مسح کند و باز با دست چپ، دست راست خود را همین‌گونه مسح نماید، طوری که هیچ بخشی از دستان وی تا آرنج بدون مسح باقی نماند **﴿هرآینه الله عفوکنندهٔ آمرزنده است﴾** چنان‌که بر شما عفو کرد و کوتاهی و تقصیر شما را در این موارد آمرزید و با رخصت‌دادن در تیمّم و فراخ‌ساختن عرصهٔ تکلیف، بر شما رحم نمود بنابراین، شما می‌توانید در هنگام وجود عذر، بدون وضو یا غسل نماز بخوانید.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «بر امّتهای دیگر به سه چیز برتری داده‌شده‌ایم: اوّل این‌که صفوف ما در نماز مانند صفوف فرشتگان گردانیده شد. دوم این‌که همهٔ عرصهٔ زمین برای ما مسجد گردانیده شد. و سوم این‌که خاک زمین برای ما پاک‌کننده گردانیده شد ـ هرگاه که آب نیافتیم».

سبب‌نزول مشروعیت تیمّم: بخاری از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که فرمود: «با رسول خدا ﷺ در سفری بیرون رفتیم و چون به بیابان، یا به «ذات‌الجیش» رسیدیم، گردن‌بند من پاره شد، پس رسول خدا ﷺ درنگ کردند تا گردن‌بند من پیدا شود، مردم نیز همراهشان درنگ کردند و در آن بیابان نه آبی بود و نه هم با ما آبی وجود داشت، در این هنگام مردم نزد ابوبکر پدرم رفتند و گفتند: آیا نمی‌بینی که عائشه چه کرد؟ رسول خدا ﷺ و مردم را معطّل ساخت، در حالی‌که در اینجا نه آبی‌است و نه مردم آبی به همراه دارند؟! پس درحالی‌که رسول خدا ﷺ سرشان را بر زانویم نهاده و به خواب رفته بودند، ابوبکر رضی‌الله‌عنه آمد و سرزنش‌کنان به من گفت: رسول خدا ﷺ و مردم را معطّل ساخته‌ای درحالی‌که نه دراینجا آبی است و نه آنها آبی به همراه دارند؟! و همین‌گونه به سرزنشم ادامه می‌داد و می‌گفت آنچه خدا خواسته بود که بگوید، آن‌گاه شروع به زدن در پشت من کرد و چیزی جز خواب رسول خدا ﷺ بر روی زانویم مرا از تحرّک باز نمی‌داشت. در این اثنا رسول خدا ﷺ از خواب برخاستند و حق تعالی آیهٔ تیمّم را نازل کرد و مسلمانان همه تیمّم کردند. هم در این وقت اسیدبن حضیر گفت: ای خانوادهٔ ابوبکر! این اوّلین برکت شما نیست. آن‌گاه شتری راکه من سوار آن بودم از جا به حرکت درآوردم و گردن‌بند خود را در زیر آن یافتم».

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ يَشْتَرُونَ ٱلضَّلَٰلَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّواْ ٱلسَّبِيلَ ﴿٤٤﴾

﴿آیا به کسانی که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند﴾ مراد یهودیان اند **﴿ننگریستی﴾** به قلب خویش؟ مراد از کتاب، تورات است **﴿آنان گمراهی را می‌خرند﴾** و به هدایت بدل می‌کنند، چراکه بعد از روشن‌شدن حجّت بر صحّت نبوّت پیامبر ما حضرت محمّد ﷺ و وجود بشارت به بعثت ایشان در تورات و انجیل، هنوز هم بر یهودیّت باقی مانده‌اند **﴿و می‌خواهند که شما نیز راه را گم کنید﴾** یعنی: آنان به گمراهی خودشان اکتفا نکرده بلکه می‌خواهند که با کتمان و انکار حق و با نیرنگ‌های دیگر، شما مؤمنان را نیز از راه حق بدربرند تا به محمّد ﷺ کفر ورزید.

وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَآئِكُمْ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾

﴿و﴾ ای مؤمنان! **﴿خدا به دشمنان شما داناتر است﴾** و به آنچه که برای شما از گمراهی می‌طلبند، پس از آنان برحذرتان می‌دارد **﴿و کافی است که خدا سرپرست شما باشد و کافی است که خدا یاور شما باشد﴾** یعنی: کافی است که خدا ﷻ کارساز و یاور شما بوده و در جبهه‌ها و سنگرهای نبرد، نصرت‌تان دهد، پس به ولایت و نصرت وی اکتفا کنید و دیگران را به ولایت و نصرت نطلبید.

مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ يُحَرِّفُونَ ٱلْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَٱسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَٰعِنَا لَيًّۢا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِى ٱلدِّينِ ۚ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَٱسْمَعْ وَٱنظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾

﴿برخی از آنان که یهودی اند﴾ یعنی: ای مؤمنان! خدا ﷻ شما را بر یهودیان معاند نصرت می‌دهد. همچنین محتمل است که این عبارت ابتدای سخن باشد، یعنی: از یهودیان گروهی هستند که ﴿کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند﴾ و از جمله اوصاف رسول اکرم ﷺ را از مواضع آن برداشته و در عوض کلماتی دیگر را بجای آن قرار می‌دهند. یا مراد این است که: کلمات را بر غیرتأویل حقیقی آن تأویل می‌کنند ﴿و می‌گویند: شنیدیم﴾ سخن تو را ﴿و نپذیرفتیم﴾ امر تو را. محتمل است که این سخن را آهسته گفته باشند ﴿و بشنو﴾ که ﴿ناشنوا گردی﴾ این نفرینی از سوی آنان علیه پیامبراکرم ﷺ است ـ مرگشان باد که این‌گونه از حق برمی‌گردند! یا معنای: (وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ) این است: سخن ما را بشنو و نشنیده بگیر. که این سخن، ظاهراً احتمال مدح و ذمّ هر دو را دارد، مدح به این معنی که: گوش تو سخن ناخوش را نشنود و ذمّ به این معنی که: ای کاش ناشنوا گردی! (وَ راعِنا): یعنی: به ما التفات کن[1]. و این سخن را ﴿با پیچانیدن زبان خود﴾ می‌گویند. یعنی دشنام خویش را طوری در لفّافهٔ سخن درهم می‌آمیزند که کسی به حقیقت مرادشان پی نبرد. آری! با زبان‌بازی از گفتن حق طفره‌رفته و از خبث و پلیدی‌ای که دارند زبان‌هایشان را با تعریض و کنایه به‌سوی چیزهایی برمی‌گردانند و کج می‌سازند که در دلهایشان پنهان داشته‌اند ﴿و به‌قصد طعنه‌زدن در دین﴾ این سخن را می‌گویند زیرا چنین استدلال می‌کنند که: اگر او پیامبر بود، قطعاً می‌دانست که ما با گفتن (راعِنا) او را دشنام می‌دهیم! که خدای سبحان با آگاه ساختن پیامبر خویش ﷺ از این امر، این استدلالشان را بی‌اثر گردانید ﴿و اگر آنان می‌گفتند: شنیدیم﴾ سخنت را ﴿و فرمان بردیم﴾ از دستورت ﴿وبشنو﴾ آنچه را که ما می‌گوییم ﴿وبه ما بنگر﴾ یعنی: اگر آنان به‌جای (اِسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ ✿ بشنو و نشنیده بگیر)، می‌گفتند: (اِسْمَعْ ✿ بشنو)، و اگر به‌جای (راعِنا) که در زبان عبری

۱ـ سخن در باب (راعِنا) در سورهٔ بقره [آیهٔ/ ۱۴۰] گذشت. (راعنا) در زبان عبری از ریشهٔ «رع» به معنای شرّ و برابر با واژهٔ «بد» در زبان انگلیسی است.

دشنام است، می‌گفتند: (أُنْظُرْنا ✿ در کار ما بنگر)؛ ﴿قطعاً برای آنان بهتر﴾ بود از آنچه گفتند ﴿و درست‌تر بود﴾ یعنی: این در نزد خداوند ﷻ درست‌تر و استوارتر و بهتر از سخن اوّلشان، یعنی جملهٔ: (سَمِعْنا وَ عَصَيْنا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ راعِنا) بود، ﴿ولی﴾ آنان راه و روش درستی را در پیش نگرفتند و از همین رو ﴿خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده است﴾ یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده است ﴿و درنتیجه ایمان نمی‌آورند مگر اندکی﴾ و آن عبارت است از: ایمانشان به بعضی از کتابهای آسمانی و به بعضی از پیامبران الهی، نه به کتب و پیامبران دیگر. یا معنی این است: فقط اندکی از آنان ایمانی راستین می‌آورند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ ءَامِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰٓ أَدْبَارِهَآ أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّآ أَصْحَٰبَ ٱلسَّبْتِ ۚ وَكَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾

﴿ای اهل کتاب! به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کنندهٔ همان چیزی است که با شماست، ایمان آورید﴾ یعنی: به قرآنی که تصدیق‌کنندهٔ تورات است، ایمان آورید. سپس حق تعالی آنان را به خشمی از سوی خویش بیم می‌دهد، بدان جهت که آنان حق را شناخته و با وجود آن، پیروی از آن را فروگذاشتند و به ضدّ آن عمل کردند. آری! ایمان آورید ﴿پیش از آن‌که چهره‌هایی را مسخ و محو کنیم﴾ یعنی: صورتهای شما را با محو نشانه‌ها و مشخّصات آن محو کنیم، بدین‌گونه که چهره‌هایتان را همچون پشت گردنهایتان گردانیده و بینی‌ها و دهانها و ابروها و چشم‌هایتان را از میان برداریم ﴿پس آنها را بازپس گردانیم﴾ یعنی: بعد از محو کردن علائم صورت، آنها را به موضع قفا باز پس گردانیم، بدین‌گونه که

صورتهایتان را از طرف پشتهایتان بگردانیم که به قهقرا راه روید و چشمانتان را از پشت گردنتان بیرون آوریم. یا چهره‌هایتان را به پایین بدنتان و پایین بدنتان را به بالای بدنتان آوریم، طوری که سر و صورتتان بر زمین و پاهایتان رو به هوا باشد. که این خود، بر عذاب سخت و سهمگین بودن مجازاتشان دلالت می‌کند **﴿یا آنان را لعنت کنیم، چنان‌که اصحاب سبت را لعنت کردیم﴾** لعنت اصحاب سبت (حرمت‌شکنان روز شنبه) عبارت بود از: مسخ‌نمودن آنان به بوزینه و خوک. بعضی گفته‌اند: مراد، خود لعنت اصحاب سبت است که به هر زبانی ملعون‌اند **﴿و امر الهی انجام پذیر است﴾** یعنی: فرمان وی خواه‌ناخواه تحقّق یافتنی است، در هر زمانی که او تحقّق آن را اراده نماید. روایت شده است که این آیه، سبب مسلمان‌شدن کعب احبار گردید.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِۦ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفْتَرَىٰٓ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾

﴿مسلماً خداوند این را که به او شرک ورزیده‌شود، نمی‌بخشاید﴾ یعنی: برای کسی که بر شرک مرده و قبل از مرگ از آن توبه نکرده‌است، احتمال آمرزش شرک وی وجود ندارد **﴿و غیرآن را بر هرکه خواهد می‌آمرزد﴾** یعنی: غیراهل شرک از گنهکاران مسلمین در مشیّت آمرزش حق تعالی داخلند و این امر موکول به ارادهٔ وی است، پس حق تعالی برای هرکس از موحّدان که بخواهد می‌آمرزد، ولو این که هر گناهی را ـ اعم از کبیره یا صغیره ـ مرتکب گردیده و از گناه خویش توبه هم نکرده باشند ـ که این مذهب اهل سنّت و جماعت است ـ و هرکه را هم که بخواهد عذاب می‌کند **﴿و هرکس که به خدا شرک ورزد، درحقیقت گناه عظیمی را بربافته است﴾** زیرا شرک بزرگترین گناهان کبیره است. در **حدیث‌شریف** به روایت

عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است: «دیوانهای اعمال در نزد خدای عزّوجلّ سه دیوان است: دیوانی است که حق تعالی به آن اهمّیّتی نمی‌دهد و دیوانی است که حق تعالی چیزی از آن‌را فروگذار نمی‌کند و دیوانی است که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد. امّا دیوانی که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد، دیوان شرک ورزیدن به اوست، خدای عزّوجلّ فرموده است: (اِنَّاللهَ لایَغْفِرُ اَنْ یُشْرَكَ بِـهِ...)، و فرموده است: (اِنَّهُ مَن یُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ ۞ در حقیقت هرکس به خداوند شرک ورزد، خداوند بر او بهشت را حرام گردانیده است) [مائده/۷۲]. امّا دیوانی که به آن اهمیّت نمی‌دهد؛ دیوان ستم بنده بر خود در میان خود و خدای خویش است ــ از روزه یانمازی که آن را ترک کرده ــ زیرا خدای متعال این را نمی‌آمرزد، ولی اگر بخواهد از آن در می‌گذرد. و امّا دیوانی که خداوند ﷻ چیزی از آن را فرو نمی‌گذارد؛ دیوان ظلم و ستم بندگان بر یک‌دیگر است، که خواه‌نخواه قصاص دارد».

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُم ۚ بَلِ ٱللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَآءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾

﴿آیا به‌سوی کسانی که خود را پاک می‌شمارند﴾ با ادّعای فضایل و برتری‌هایی که مربوط به آنان نیست ﴿ننگریسته‌ای؟﴾ چنان‌که یهود و نصاری گفتند: مافرزندان و دوستان خداییم! یا مانند این سخن برخی از مردم که می‌گویند: ما هیچ گناهی نداریم و همچون کودکان از گناه پاکیم! بعضی گفته‌اند: مراد آیهٔ کریمه، ستایش بعضی مردم از بعضی‌دیگر است. البتّه این هشداری است عام برای هر کسی که خود را تزکیه می‌کند، می‌ستاید و پاکیزه و بی عیب می‌شناسد. حق تعالی می‌فرماید: چنین نیست ﴿بلکه خداست که هرکه را بخواهد پاک می‌گرداند﴾ زیرا فقط

او به کسانی از بندگانش که سزاوار این تزکیه هستند و کسانی از آنان که سزاوار آن نیستند، داناست، پس بندگان باید تزکیهٔ خود را ـ با هدف برتری‌طلبی و تفاخر بر همدیگر ـ فروگذاشته و یک‌دیگر را مورد مدح و ستایش قرار ندهند. در **حدیث‌شریف** به روایت مقدادبن‌اسود ﷺ آمده است: «رسول خدا ﷺ به ما دستور دادند که بر روی مدّاحان خاک بپاشیم». در روایت ابی‌بکره ﷺ آمده‌است: «... اگر یکی از شما خواسته یا نخواسته، رفیقش را مدح کرد، باید بگوید: اَحْسِبُهُ كَذَلِكَ وَلا اُزَكِّىْ عَلَى اللهِ اَحَدا ۞ او را چنین ... می‌پندارم و کسی را بر خدا تزکیه نمی‌کنم». ﴿**و به‌قدر فتیلی بر آنان ستم نمی‌رود**﴾ فَتِيْل: نخ رشته‌مانند روی هستهٔ خرماست. معنی این است: این گروهی که خود را تزکیه می‌کنند، به‌اندازهٔ گناه تزکیهٔ خویش عذاب می‌شوند و افزون بر آن ـ ولو به‌اندازهٔ رشتهٔ روی هستهٔ خرمایی ـ موردستم قرار نمی‌گیرند و از ثوابی نیز که مستحقّ آن باشند، به‌مقدار رشتهٔ روی هستهٔ خرمایی کم نمی‌شود.

ٱنظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ ۖ وَكَفَىٰ بِهِۦٓ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾

﴿**ببین چگونه بر الله دروغ می‌بندند**﴾ در تزکیهٔ خود و این ادّعا که فرزندان و دوستان خدایند ﴿**و بس است که این یک گناه آشکار باشد**﴾ یعنی: همین دروغ به‌مثابهٔ آشکارترین دلیل بر بدکاری دروغگو و ارتکاب عمدی معصیت از سوی وی کافی است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ نَصِيبًا مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ يُؤْمِنُونَ بِٱلْجِبْتِ

وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا ﴿٥١﴾

ابن‌ابی حاتم در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از عکرمه روایت کرده است که گفت: حییّ‌بن اخطب و کعب‌بن اشرف یهودی به مکّه رفتند، مردم مکّه به آنان گفتند: شما اهل کتاب و اهل علم هستید، لذا نظرتان را در بارهٔ قضیهٔ ما و محمّد به ما بگویید؟ پس آنها از مکّیان پرسیدند: شما بر چه راه و روشی قراردارید و محمّد بر چه راه و روشی؟ مشرکان پاسخ دادند: ما کسانی هستیم که صلهٔ ارحاممان را به‌جا می‌آوریم، گلهٔ شتر را قربانی می‌کنیم، مردم را شیر و آب می‌نوشانیم، اسیران را آزاد می‌کنیم و حجّاج را سیراب می‌گردانیم، امّا محمّد مرد بی همه کس و بی‌همه چیزی است که صلهٔ ارحام ما را بریده و رهزنان حجّاج از قبیلهٔ «غفار» از او پیروی می‌کنند، پس آیا ما بهتریم یا او؟ یهودیان گفتند: شما از وی بهتر و راه‌یافته‌ترید! پس، خدای عزّوجلّ نازل فرمود: ﴿**آیا ندیدی به‌سوی کسانی که بهره‌ای از کتاب داده‌شدند**﴾ و آنان یهودیان اند ﴿**که به جِبت و طاغوت ایمان می‌آورند**﴾ جِبْت: سحر است. و طاغوت: کاهن و هرآنچه که بجز الله ﷻ مورد پرستش قرار گیرد و هر معبودی بجز خدا ﷻ که به پرستش خویش راضی باشد، یا در نافرمانی خدا ﷻ مورد اطاعت قرار گیرد. ﴿**و در بارهٔ کافران می‌گویند**﴾ یعنی: یهودیان در بارهٔ کافران می‌گویند: ﴿**اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند، راه‌یافته‌ترند**﴾ از همین رو بود که یهودیان در جنگ احزاب با مشرکان همدست شدند.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُۖ وَمَن يَلۡعَنِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾

﴿اینان گروهی هستند که خداوند لعنتشان کرده‌است﴾ یعنی: آن یهودیان را از رحمت خویش دور ساخته است، از آن رو که قریش را ـ با وجود کفرشان به خدای عزّوجلّ و پرستش بتها ـ بر رسول خدا ﷺ و مؤمنان برتری دادند و به‌خاطر پیروی از هوای نفس، به‌طور آگاهانه با حقّ به ستیزه برخاستند و چنین نکردند مگر به‌خاطر این‌که یاری و پشتیبانی قریش را جلب کنند ﴿و هرکه را خدا لعنت کند، هرگز برای او یاوری نخواهی یافت﴾ که عذاب و خشم فرودآمدهٔ الهی را از وی دفع کرده و وی را یاری و یاوری نماید.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ ٱلْمُلْكِ فَإِذًا لَّا يُؤْتُونَ ٱلنَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾

﴿آیا آنان﴾ یعنی: یهودیان ﴿نصیبی از حکومت دارند؟﴾ استفهام مفید انکار است. یعنی: آنان در دنیا بهره‌ای از حکومت و فرمانروایی، یا بهره‌ای از ملک الهی ندارند و اگر هم داشتند ﴿در آن هنگام به مردم به‌قدر نقیری هم نمی‌دادند﴾ به‌سبب شدّت بخل و حسدی که دارند. نَقِیْر: نقطهٔ پشت هستهٔ خرماست.

أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۖ فَقَدْ ءَاتَيْنَآ ءَالَ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَـٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾

﴿بلکه به مردم حسد می‌ورزند﴾ یعنی: یهودیان با رسول خدا ﷺ و اصحابشان رشک و حسد می‌ورزند ﴿بر آنچه که خدا از فضل خویش به ایشان عطا کرده است﴾ چون قرآن و نبوّت و نصرت و سرکوب دشمنان و عزّت روزافزون ﴿در حقیقت ما به خاندان ابراهیم﴾ نیز ﴿کتاب و حکمت دادیم و به آنان مُلکی بزرگ بخشیدیم﴾ یعنی: آنچه ما به محمّد ﷺ و اصحابش از فضل خویش داده‌ایم، چیز تازه و نوی نیست

زیرا یهودیان خوب می‌دانند که ما به خاندان ابراهیم علیه السلام که بنی‌اسرائیل هم از تبارشان هستند، نیز کتاب و حکمت و فرمانروایی عظیمی دادیم. به قولی: یهودیان با رسول خدا ﷺ به این حسد ورزیدند که خدای سبحان برای ایشان ازدواج با نُه زن را مباح گردانید و گفتند: او جز ازدواج با زنان همّ‌وغمّ دیگری ندارد. پس خدای عزّوجلّ آنچه را در این باره به ابراهیم علیه السلام و خاندانش ـ که سلیمان و داوود علیهماالسّلام نیز از ایشانند ـ بخشیده‌بود، به‌یادشان آورد زیرا خداوند جل جلاله به ایشان نیز هم کتاب و حکمت و حکومت بخشیده بود و هم زنانشان بسیار بیشتر از زنان حضرت محمّد ﷺ بودند.

فَمِنۡهُم مَّنۡ ءَامَنَ بِهِۦ وَمِنۡهُم مَّن صَدَّ عَنۡهُۚ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾

﴿پس برخی از آنان﴾ یعنی: از یهودیان ﴿به وی﴾ یعنی: به پیامبر ما ﷺ ﴿ایمان آوردند و برخی از آنان از او روی برتافتند﴾ به قولی، مُراد این است که: برخی از یهودیان از داستان خاندان ابراهیم علیه السلام و فضایل داده‌شده به ایشان إعراض کردند ـ که این تفسیر باسیاق آیات بیشتر انسجام و هماهنگی دارد ﴿و برای آنان دوزخ پرشراره بس است﴾ به‌عنوان مجازاتی بر کفر و عناد و مخالفتشان.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِنَا سَوۡفَ نُصۡلِيهِمۡ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتۡ جُلُودُهُم بَدَّلۡنَٰهُمۡ جُلُودًا غَيۡرَهَا لِيَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾

﴿**در حقیقت کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، به‌زودی در آتشی**﴾ عظیم ﴿**درآوریم که هرگاه پوستهایشان پخته**﴾ و سوخته گردد ﴿**پوستهای دیگری**﴾ که ناسوخته باشد ﴿**بر جایش نهیم**﴾ زیرا این کار در رساندن عذاب به بدنهایشان، تأثیری فزونتر دارد. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است که حق تعالی همان پوست اوّلی را دوباره به تنشان باز می‌گرداند ﴿**تا عذاب را بچشند**﴾ یعنی: از آنجا که پوست سوخته احساس درد و الم را ازدست می‌دهد، پوستشان را از نو باز می‌گردانیم تا هرگز احساس درد و الم از آنان قطع نشده و همیشه برآنان دوام و استمرار داشته‌باشد. در روایتی از عمر رضی الله عنه آمده است: «در هر ساعت صدبار پوست بدنشان عوض می‌شود» ﴿**هرآینه الله غالب حکیم است**﴾ یعنی: غالب است در انتقام گرفتن، با حکمت است در آنچه که با مجرمان انجام می‌دهد.

این آیه از آیات معجز علمی قرآن کریم است زیرا این حقیقت علمی که احساس درد مستقیماً با پوست بدن رابطه داشته و اعصاب حسّی در پوست بدن قرار دارد، حقیقتی است که علم طب اخیراً به کشف آن قادر شده‌است.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۖ لَّهُمْ فِيهَآ أَزْوَٰجٌ مُّطَهَّرَةٌ ۖ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ﴿٥٧﴾

﴿**و به‌زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی که از زیر آن جویباران جاری است، درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند و در آنجا برای آنان زنان پاکیزه وجود دارد**﴾ که از همهٔ پلیدیهایی که بر زنان دنیا عارض می‌شود، پاکند ﴿**و آنان را به سایه‌ساری سایه‌گستر درآوریم**﴾ ظِلّ ظَلِیل: سایه‌ساری انبوه و خوب

و پایداری است که هرگز گرما و سموم را به اندرون آن راهی نیست. بدین‌سان است که جاودانگی در بهشت برای آنان، با لذّت نگاه و لذّت برخورداری و لذّت فضا و محیط، یک‌جا می‌گردد ــ که خدای منّان روزیمان گرداند ــ در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا در بهشت درختی است که سوار در سایه‌سار آن صد سال راه می‌پیماید، امّا آن را به‌پایان نمی‌رساند ــ این درخت، شجرةالخلد (درخت جاویدان) است».

۞ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا ﴿۵۸﴾

﴿خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهل آنها بسپارید﴾ خطاب الهی در این آیه شامل تمام مردم در تمام امانتها می‌شود، پس این خطاب، هم ادای فرایض و تکالیف را که امانت حق تعالی بر دوش انسان است و هم امانت‌های عادّی در میان مردم را دربر می‌گیرد. امّا زمامداران از نخستین مخاطبان آیهٔ کریمه و در پیشاپیش آنان قراردارند، پس اداکردن امانت، ردّ مظالم و جستن عدل در احکام و فرامین صادره از سوی آنان، جزء اوّلین واجبات و تکالیفشان در مسند زمامداری است. و چنان که گفتیم؛ غیرآنان از مردم نیز در این خطاب داخلند بنابراین، بر همهٔ مردم واجب است تا امانت‌ها را بازگردانده، در گواهی‌ها و اخبار تحقیق و بررسی نموده و در همه امور، داوری صحیح نمایند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «به کسی‌که تو را امین گردانیده، امانت را بسپار و بر آن کس که به تو خیانت کرده، خیانت نکن». **﴿و به شما فرمان می‌دهد که چون میان مردم حاکم**

شوید، به عدالت حکم کنید ﴾ مراد از عدالت در اینجا این است که: حاکم یا قاضی، به‌سوی یکی از طرفین دعوی گرایش نیابد و بنابراین، هیچ کس را به‌خاطر قرابت وی، یا جاه و مقام، یا مصلحت و منفعتی که از او تمنّا دارد، یا هر غرض هوس‌آلود دیگری بر خصمش برتری ندهد، بلکه باید مطابق آنچه که قرآن عظیم و سنّت نبوی کریم برای وی روشن ساخته است، فقط به نفع همان کسی حکم کند که حق از آن وی است. آری! حاکم باید در میان مردم براساس مساوات حکم کند، بی‌آن‌که یکی را بر دیگری برتری دهد، مگر این که کسی واقعاً صاحب این فضل و برتری باشد، مثلاً در عمل صالح سخت‌کوش بوده، یا از اهل خبره، یا علم، یا نیرومندی در جهاد، یا نظایر اینها باشد ﴿**در حقیقت نیکو چیزی است آنچه خدا شما را به آن پند می‌دهد، در حقیقت خدا شنوا** ﴾ است به آنچه حکم می‌کنید ﴿**بیناست** ﴾ به حاکم، هنگامی‌که حکمش را صادر می‌کند، پس او می‌داند که آیا حاکم در حکم خویش جویای عدالت است، یا این که مطابق هوای نفس خویش حکم کرده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خدای عزّوجلّ همراه حاکم است تا آن‌گاه که ستم نکند، پس چون ستم کرد، او را به خودش وامی‌گذارد».

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه، کلید خانهٔ کعبه را از عثمان‌بن طلحه گرفتند و وارد خانه شدند و هنگامی که از خانه خارج شدند این آیه را تلاوت می‌کردند، آن‌گاه عثمان‌بن طلحه را فراخوانده و کلید را به او باز پس دادند.

به هر حال، بیشتر مفسّران برآنند که: حکم این آیه عامّ است و شامل همهٔ مردم می‌باشد. بعضی هم گفته‌اند: این آیه فقط در مورد حکّام و زمامداران جامعهٔ اسلامی نازل شده است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا۟ ٱلرَّسُولَ وَأُو۟لِى ٱلْأَمْرِ

مِنكُمْ ۖ فَإِن تَنَٰزَعْتُمْ فِى شَىْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾

آن‌گاه که خدای سبحان قضّات و ولاّت امر جامعهٔ اسلامی را فرمان داد که چون میان مردم حکومت و داوری می‌کنند، باید به حقّ و عدل حکم نمایند؛ در اینجا مردم را به اطاعت از آنان فرمان می‌دهد: **﴿ای مؤمنان! خدا را اطاعت کنید﴾** با اطاعت از کتاب وی **﴿و پیامبر را اطاعت کنید﴾** با اطاعت از شخص وی در حیاتش و اطاعت از سنّت وی بعد از وفاتش **﴿و﴾** اطاعت کنید **﴿اولی‌الامر را از جنس خویش﴾** یعنی: اولی‌الامر مسلمان را، امّا حاکم غیر مسلمان نه بر مسلمان ولایتی دارد و نه طاعتی. فرمان اطاعت از خدا و رسول بر فرمان اطاعت از حکّام از آن رو مقدّم است که اگر حاکم یا قاضی یا غیرآنان، حکمی مخالف با حکم خدا و رسول وی صادر نمایند، حکمشان مردود است. و (اولی‌الامر) عبارت اند از: سلاطین و قضات و کلّیهٔ کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البتّه مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن‌گاه است که این اوامر و نواهی متضمّن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت الله ﷻ اطاعتی نیست، چنان‌که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا ﷺ نیز ثابت شده است. بعضی گفته‌اند: اولی‌الامر؛ اهل قرآن و فقاهت اند، یعنی: آنان‌که به حق امر می‌کنند و به حق فتوی می‌دهند درحالی‌که به آن علم دارند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «روشن است که معنای اولی‌الامر در آیهٔ کریمه عامّ است و علما و امرا هر دو را شامل می‌شود ــ والله اعلم». باید دانست؛ از مفادّ **حدیث‌شریف** دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه برمی‌آید که: در هنگام کثرت خلفا و امرا، باید به بیعت اوّلین آنها وفا کرد. **﴿پس هرگاه اختلاف کردید﴾** میان یک‌دیگر، یا اختلاف کردید با حَکّام خود **﴿در چیزی﴾** از امور؛ **﴿آن را به‌سوی خدا و پیامبر عرضه

بدارید﴾ عرضه داشتن به‌سوی خدا؛ همانا ارجاع دادن امر مورد اختلاف به کتاب حکیم وی است و عرضه داشتن به‌سوی پیامبر؛ ارجاع دادن آن امر به‌سوی ایشان است در حیاتشان با سؤال نمودن از ایشان و عرضه داشتن آن است بر سنّت مطهّرهٔ ایشان بعد از وفاتشان. آری! باید این‌چنین کنید ﴿**اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید**﴾ پس این عرضه‌داشتن و بازگشت‌دادن امور مورد اختلاف به کتاب و سنّت، بر اختلاف‌کنندگان امری حتمی و الزامی بوده و از شأن کسانی است که به خدا ﷻ و روز آخرت ایمان دارند زیرا بازگشت به کتاب و سنّت در حالت نزاع و کشمکش، مقتضای طاعت است ﴿**این**﴾ بازگشت‌دادن امر اختلافی به مراجع یادشده ﴿**بهتر**﴾ است برای شما در کوتاه مدّت ﴿**و نیکوتر است به اعتبار تأویل**﴾ یعنی: این امر به اعتبار عاقبت و انجام کار نیز برای شما بهتر از تأویلی است که خود در هنگام اختلاف و نزاع به آن دست می‌یابید ــ چنانچه امر مورد اختلاف را به غیر خدا و رسول وی برگردانید.

در اینجا علما سؤالی را مطرح کرده‌اند و آن این است: اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که نظام حاکم بر جامعه، کافر یا غیرمشروع بود، او از چه کسی باید اطاعت کند؟ شیخ سعیدحوّی در تفسیر خویش «الاساس فی‌التّفسیر» به این سؤال این‌گونه پاسخ داده است: «در اینجا دو نوع طاعت است؛ یکی طاعت اجباری از نظام و قانون که انسان در قبال آن اختیاری نداشته باشد و خواه‌نخواه باید به آن گردن نهد و دیگری طاعت اختیاری است. باید گفت که: طاعت اختیاری در همچو حالتی، نه از آن حکّام، بلکه از آن علمای ربّانی است زیرا ایشان میراث‌بران نبوّت هستند». در فتاوای ابن‌عابدینَ آمده است: «فقهای احناف در این‌باره که اگر زمامدار حکمی صادر کرد که اکثریّت تنفیذ حکم وی را زیانبار می‌دانستند، گفته‌اند: در همچو حالی باید از رأی اکثریّت پیروی کرد».

سبب‌نزول آیهٔ کریمه: مناقشهٔ خالدبن ولید و عمّاربن یاسر در یکی از سریّه‌ها (گروه‌های اعزامی برای جنگ) بود زیرا عمّار به فردی از مشرکان امان داد، ولی

خـالد کـه امـیر گـروه بـود، امـان دادن وی را نـمی‌پذیرفت و وقـتی آنـها نـزد رسول خدا ﷺ آمدند؛ رسول خدا ﷺ در عین حالی‌که امـان دادن عـمّار را نـافذ ساختند، ولی او را از این‌که در آینده به رغم خواستهٔ امیر به کسی امان بـدهد، نهی کردند، آن‌گاه آیهٔ کریمه نازل شد. بنابراین، از سبب نزول نیز بر می‌آید که اطاعت امرا واجب است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّـٰغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوٓاْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِۦ وَيُرِيدُ ٱلشَّيْطَـٰنُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَـٰلًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾

﴿**آیا ننگریستی به‌سوی کسانی که می‌پندارند**﴾ یعنی: ادّعا می‌کنند که ﴿**به آنچه بر تو نازل شده**﴾ از وحی و قرآن ﴿**و به آنچه پیش از تو نازل شده**﴾ بر پیامبران الهی ﴿**ایمان آورده‌اند**﴾ ولی با این‌همه ﴿**می‌خواهند که داوری میان خود را به‌سوی طاغوت ببرند؟**﴾ این آیه بیانگر انکار و استبعاد از سوی خدای عزّوجلّ است بر هر کسی که ادّعای ایمان را دارد ولی با وجود آن می‌خواهد تا در قضایا و دعاوی خـویش، به‌سوی غیرکتاب خدا ﷻ و سنّت رسولش ﷺ به داوری و دادخواهی برود. پس چگونه می‌توان گفت؛ کسانی که نزد کاهنان و بتان و طاغوتان به داوری می‌روند، به کتابهای آسمانی ایمان دارند؟! طاغوت: کاهن و هرکس و هر مرجعی است که به غیر کتاب و سنّت حکم کند. به قولی: مراد از طاغوت در اینجا، شیطان است با لشکریان و پیروان خویش. به قولی دیگر: طاغوت هر کسی است که در طغیان و تجاوز و مبارزه علیه اسلام از حدّ می‌گذرد. و همهٔ این اقوال صحیح است ﴿**بـا آن‌که قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند**﴾ یعنی: چگونه می‌خواهند داوری میان

خود را به‌سوی طاغوت ببرند، درحالی‌که کتابهای آسمانی به آنان چنین فرمان می‌دهد که به هرکسی که به دین و پیام خداوند ﷻ حکم نمی‌کند، کفر ورزند ﴿**و شیطان می‌خواهد که آنان را به گمراهی دور و درازی**﴾ از حق ﴿**بکشاند**﴾ یعنی: به گمراهی‌ای که تا هنگام مرگشان استمرار داشته باشد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيْتَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾

﴿**و چون به آنان گفته شود**﴾ یعنی: به منافقان ﴿**به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی پیامبر بیایید**﴾ یعنی: به داوری خواهی به سوی کتاب خدا ﷻ و شخص پیامبر ﷺ در حیاتش و به‌سوی سنّت وی پس از وفاتش بیایید ﴿**منافقان را می‌بینی که به کلّی از تو اعراض می‌کنند**﴾ یعنی: با تنفّر و انزجار تمام، از داوری قرآن و پیامبر ﷺ روی بر می‌تابند.

فَكَيْفَ إِذَآ أَصَٰبَتْهُم مُّصِيبَةُۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَآءُوكَ يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنْ أَرَدْنَآ إِلَّآ إِحْسَٰنًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾

﴿**پس چگونه است آن‌گاه که به آنان به‌سبب کار و کردار پیشینشان مصیبتی برسد**﴾ یعنی: حالشان چگونه خواهد بود و چه خواهند کرد آن‌گاه که به‌سبب گناهانی که مرتکب شده‌اند و از جمله؛ بردن قضایای خویش به‌سوی طاغوت، گرفتار مصیبت سنگینی گردند؟ آری! یقین است که آنان در چنین حالتی، از دفع آن مصیبت ناتوان اند ﴿**سپس نزد تو می‌آیند**﴾ و از کارکرد خویش عذرخواهی می‌کنند ﴿**و به**

خدا سوگند می‌خورند که ما جز نیکویی و موافقت قصدی نداشتیم ﴾ یعنی: ما از بردن قضایای خویش به داوری نزد غیر تو، جز احسان و نیکوکاری و ایجاد سازش و توافق میان دو خصم، هیچ قصد دیگری نداشته‌ایم، پس قطعاً هدف ما ستیز و مخالفت با تو نبوده است و به صحّت آن داوری هرگز اعتقاد نداشته‌ایم!

امّا خدای عزّوجلّ آنان را این‌گونه تکذیب می‌کند:

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَعْلَمُ ٱللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَ
قُل لَّهُمْ فِيٓ أَنفُسِهِمْ قَوْلَا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾

﴿اینان گروهی‌اند که خدا می‌داند آنچه در دلهایشان است ﴾ از نفاق و دشمنی با حق. یعنی: قطعاً می‌داند که آنان منافق‌اند **﴿پس از آنان اعراض کن ﴾** و از پذیرش عذرشان روی برتاب **﴿و پندشان ده ﴾** یعنی: از فرجام شوم نفاق بیم و هشدارشان ده **﴿و به آنان بگو در دل‌های آنان ﴾** یعنی: در حقّ نفسهای آنان. یا به آنها در خلوت که جز خودشان کس دیگری در آن محضر نباشد، بگو: **﴿سخنی مؤثر را ﴾** یعنی سخنی رسا و بلیغ را که در امر پنددهی آنان، راه به مقصود بَرَد و در آنان مؤثّر افتد، مثلاً آنان را به ریختن خونها و سلب اموالشان بیم ده، یا سخنی به آنان بگو که در دلهایشان مؤثّر افتد و آنان را به بدی و انحراف راه و روش‌شان باورمند گرداند.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: این آیات دربارهٔ مردی از انصار و مردی از یهود نازل شد که با هم در قضیه‌ای دعوا و مرافعه داشتند، یهودی می‌گفت: میان من و تو محمّد ﷺ داور باشد! امّا انصاری می‌گفت: میان من و تو کعب‌بن‌اشرف داور باشد! ابن‌کثیر بعد از آن که روایات دیگر در بیان سبب نزول این آیات را نیز نقل می‌کند، چنین می‌گوید: «آیات عام‌تر از همهٔ اینهاست زیرا

در مورد نکوهش هرکسی است که از کتاب و سنّت عدول کرده و به داوری باطل تن در دهد. مراد از طاغوت در این آیات نیز هر باطلی است».

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُوا۟ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا۟ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴿٦٤﴾

﴿و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آن‌که اطاعت شود﴾ در آنچه که امر و نهی می‌کند ﴿به اذن الله﴾ یعنی: به علم وی، یا به توفیق وی. بنابراین، او پیام‌رسان خدای عزّوجلّ است، پس اطاعت از وی، در واقع اطاعت از خداوند متعال می‌باشد، لذا اطاعت از وی را برامّتش فرض گردانیدیم ﴿و اگر این جماعت﴾ که ذکرشان در بالا گذشت ﴿هنگامي که به خود ستم کردند﴾ با ترک اطاعتت و داوری‌خواستن از طاغوت ﴿پیش تو می‌آمدند﴾ درحالی‌که از نفاق و شقاق و جنایات و مخالفتهایشان دست‌بردار و توبه کار بودند ﴿و از الله آمرزش می‌خواستند﴾ برای گناهان خویش ﴿و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می‌کرد﴾ یعنی: نزد تو نیز تضرّع و زاری می‌کردند تا به شفاعت آنان برمی‌خاستی و برای آنان طلب آمرزش می‌کردی ﴿هرآینه خدا را﴾ بسیار ﴿توبه‌پذیر﴾ و بسیار ﴿مهربان می‌یافتند﴾ برای خود.

ابن‌کثیر در ذیل تفسیر آیهٔ کریمه به نقل واقعه‌ای پرداخته که سخت مؤثّر و تکان دهنده است: «گروهی از علما و از آن جمله شیخ‌ابومنصور صبّاغ در کتاب «شامل» حکایتی مشهور از «عتبی» را نقل کرده‌اند که گفت: نزدیک قبر رسول خدا ﷺ نشسته بودم که اعرابی‌ای آمد و گفت: سلام بر تو یا رسول الله! من

از خدای عزّوجلّ شنیدم که می‌فرماید: (و اگر این جماعت هنگامی که به خود ستم کردند، پیش تو می‌آمدند و از الله آمرزش می‌خواستند، هرآینه خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند)؛ و اینک من هم در حالی نزد تو آمده‌ام که برای گناهانم آمرزش خواسته و تو را نزد پروردگارم شفیع می‌گردانم. سپس این شعر را انشاء کرد:

یا خیر من دفنت فی القاع اعظمه　　فطاب من طیبهن القاع و الاکم
نفسی‌الفداء لقبر انت ساکنه　　فیه العفاف و فیه الجود و الکرم

ای بهترین و بزرگترین کسانی که در زمین دفن شده‌ای
و ای کسی که از خوشبویی و پاکیزگی تو تمام زمین‌های هموار و تل‌ها و پشته‌ها عطرآگین شده است؛
جانم فدای قبری که تو ساکن آن هستی؛
این قبری که مهد پاکدامنی و جود و کرم است

عتبی می‌گوید: آن‌گاه اعرابی بازگشت و رفت. در این اثنا خواب بر من غلبه کرد و رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم که خطاب به من می‌فرمایند: ای عتبی! به آن اعرابی بپیوند و به او مژده بده که خداوند ﷻ او را آمرزیده است». از این که ابن‌کثیر حکایت بالا را بدون هیچ‌گونه تبصره و تعلیقی ذکر می‌کند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که او حکم این آیه را در مورد جایز بودن مخاطب قراردادن رسول خدا ﷺ در امر آمرزش‌خواهی ایشان برای انسان، بعد از مرگشان نیز پیوسته ساری و باقی می‌داند.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

﴿**چنین نیست**﴾ که پندار منافقان در مورد ایمان به پیام‌های نازل شده بر تو و پیشینیانت راست باشد، بلکه ﴿**به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند تا آن‌که تو را در آنچه میانشان مایهٔ اختلاف است**﴾ و در آن باهم کشمکش و مشاجره دارند ﴿**داور گردانند**﴾ یعنی: تو را در تمام امورشان میان خود حاکم و داور گردانیده و احدی جز تو را به داوری برنگزینند و ﴿**آن‌گاه در آنچه داوری کردی، هیچ دلتنگی در خود نیابند**﴾ پس صرف پذیرش و تن‌دادن به داوری رسول خدا ﷺ کافی نیست تا آن‌گاه که این اذعان و پذیرش، از صمیم قلب نبوده و از رضایت و اطمینان و طیب‌خاطر برنخاسته باشد ﴿**و تسلیم شوند**﴾ یعنی: در ظاهر و باطن اذعان و انقیاد کنند ﴿**به تسلیم‌شدنی**﴾ کامل که هیچ تردیدی در آن آمیخته نباشد و شائبهٔ هیچ مخالفتی آن را نیالاید. بدین‌سان ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی ایمان را که سرمایهٔ حقیقی بندگان صالح خدا ﷻ است، از منافقان نفی کرد تا آن‌گاه که مقصد و مرامشان داور قراردادن رسول خدا ﷺ نباشد. چنان که در **حدیث‌شریف** نیز آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در ید (قدرت) اوست، یکی از شما ایمان نمی‌آورد تا آن که هوس و خواسته‌اش پیرو آن چیزی باشد که من آورده‌ام».

در یکی از روایات وارده در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: دو مرد نزد رسول خدا ﷺ به مرافعه (داوری) رفتند و رسول خدا ﷺ به نفع شخص ذی‌حق علیه‌طرف ناحق حکم کردند، امّا آن شخص محکوم گفت: من به این داوری راضی نیستم! طرف از وی پرسید: پس من چه باید بکنم؟ گفت: این که نزد ابوبکر رضی الله عنه به مرافعه برویم! و نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتند، او گفت: حکم همان است که رسول خدا ﷺ فرموده اند. امّا رفیق وی به فیصلهٔ ابوبکر رضی الله عنه هم راضی نشد و گفت: نزد عمر رضی الله عنه می‌رویم! نزد عمر رضی الله عنه رفتند و صاحب حق ماجرا را به عمر رضی الله عنه باز گفت، عمر رضی الله عنه از شخص محکوم پرسید: آیا موضوع چنین است که این مرد می‌گوید؟ محکوم پاسخ داد: آری! آن‌گاه عمر رضی الله عنه به خانه‌اش رفت و با شمشیری برهنه بیرون آمده سر آن محکوم را از تنش جدا کرد. همان بود که این آیهٔ کریمه

نازل شد.

وَلَوۡ أَنَّا كَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ أَنِ ٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ أَوِ ٱخۡرُجُواْ مِن دِيَٰرِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٞ مِّنۡهُمۡۖ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِۦ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ وَأَشَدَّ تَثۡبِيتٗا ﴿٦٦﴾

وَإِذٗا لَّأٓتَيۡنَٰهُم مِّن لَّدُنَّآ أَجۡرًا عَظِيمٗا ﴿٦٧﴾

وَلَهَدَيۡنَٰهُمۡ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ﴿٦٨﴾

﴿ **و اگر ما بر آنان می‌نوشتیم** ﴾ یعنی: مقرّر می‌داشتیم و فرض می‌گردانیدیم ﴿ **که خود را بکشید** ﴾ همچنان که بر بنی‌اسرائیل چنین مقرّر داشتیم ﴿ **یا از خانه‌های خویش بیرون روید** ﴾ یعنی: از دار و دیار خویش هجرت کنید ﴿ **این کار را جز اندکی از آنان** ﴾ که خود را برای خداوند متعال خالص ساخته‌اند ﴿ **نمی‌کردند** ﴾ بدان جهت که کار دین بر ناخالصان دشوار است و مخلصان هم که نادراند.

این آیهٔ کریمه بیانگر مقدار حقّی است که حق تعالی بر بندگانش دارد و آن این است که باید او را در شرع و امرش اطاعت کنند، پس اگر حق تعالی بندگانش را به قتل همدیگر دستور می‌داد، یا به این که خودکشی کنند، یا به ترک منازل و موطنشان تن در دهند، بی‌گمان اطاعت حضرت وی بر بندگانش واجب بود، امّا اگر او این کار را می‌کرد، جز اندکی از بندگانش فرمانش را اجرا نمی‌کردند.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: جماعتی از صحابه که عمر رضی الله عنه از زمرهٔ آنان بود، در هنگام نزول این آیه گفتند: اگر پروردگار ما بر ما چنین مقرّر

می‌داشت، ما فرمان او را به‌کار می‌بستیم، ولی ستایش او را که ما را از چنین تکالیف سختی عافیت بخشید. پس رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا از امّت من مردانی هستند که ایمان در دلهایشان پایدارتر از کوههای محکم و استوار است».

﴿**و اگر آنان آنچه را که بدان پند داده می‌شوند**﴾ از پیروی شرع و انقیاد رسول خدا ﷺ ﴿**به‌کار می‌بستند؛ قطعاً**﴾ این کار ﴿**برایشان بهتر بود**﴾ در دنیا و آخرت ﴿**و محکم‌تر**﴾ بود ﴿**در استواری**﴾ گامهایشان بر حق و پایداری و ثبات ایمانهایشان و قطعاً آنها در این هنگام در امر دین خویش لحظه‌ای تردید و اضطراب به خود راه نمی‌دادند ﴿**و در آن صورت**﴾ یعنی: درصورتی که در قبال اوامر ما چنین گوش به فرمان می‌بودند، ما هم ﴿**یقیناً پاداشی بزرگ**﴾ و مستمرّ ﴿**از نزد خویش به آنان می‌دادیم**﴾ که هرگز قطع نمی‌شد ﴿**و قطعاً آنان را به راهی راست هدایت می‌کردیم**﴾ و دلهایشان را به‌سوی آن راهیاب می‌ساختیم.

وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَ ۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾

﴿**وکسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمرهٔ کسانی هستند که خداوند بر آنان انعام نموده است**﴾ به وارد نمودنشان در بهشت و رساندنشان به آنچه که برایشان ﴿**از**﴾ همراهی ﴿**پیامبران و صدّیقان**﴾ آماده نموده است. صدّیقان پیروان فاضل انبیای عظام علیهم‌السلام هستند. صِدِّیق: کسی است که تصدیق به دین خداوند ﷻ و کتابها و پیامبرانش را به نهایی‌ترین مراتب خود رسانده و در این میدان به جایگاه‌های بلندی رسیده‌است، به‌طوری که ظاهرش آراسته به صداقت و باطنش در حال مراقبه و

حضور است. ﴿و﴾ نیز کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمرهٔ کسانی هستند که حق تعالی برایشان همراهی ﴿**شهیدان**﴾ راه خود ﴿و﴾ همراهی ﴿**صالحان**﴾ یعنی: صاحبان اعمال شایسته را که احوالشان به صلاح و سامان آمده و اعمالشان نیکو گشته، آماده نموده است ﴿**و اینان نیک رفیقانی**﴾ یعنی: همرهان و همدمانی ﴿**هستند**﴾. ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای این **حدیث‌شریف** که آن حضرت ﷺ به هنگام رحلتشان فرمودند، نیز همین است: اَللّٰهُمَّ الرَّفِیْقَ الاَعْلٰی ✿ بار خدایا! رفیق والاتر و برتر را انتخاب می‌کنم». همان‌گونه که از احادیث دیگر نیز بر می‌آید؛ هیچ پیامبری نیست، جز این که در بیماری وفات خویش، میان دنیا و آخرت مخیّر ساخته شده است.

از عائشه رضی‌الله‌عنها در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است که فرمود: مردی نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! یقیناً شما نزد من از خودم محبوبترید و یقیناً شما نزد من از فرزندم محبوبترید و من چون در خانهٔ خویش هستم و به‌یاد شما می‌افتم، نمی‌توانم بر فراق شما شکیبایی کنم، پس از جا برمی‌خیزم و نزد شما می‌آیم و چون به‌سوی شما می‌نگرم (دلم آرام می‌گیرد)، امّا هنگامی که مرگ خود و شما را در پیش نظر می‌آورم، می‌دانم که شما چون به بهشت درآیید، به مقام و جایگاه والای خویش همراه انبیا علیهم‌السلام بالا برده می‌شوید، ولی اگر من به بهشت درآیم، از آن بیم دارم که شما را نبینم! رسول خدا ﷺ در پاسخ وی چیزی نگفتند تا این که جبرئیل علیه‌السلام فرود آمد و این آیه را آورد: (وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِیْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ...). لذا این آیه برای تسلّی او و امثالش از مؤمنان نازل شد.

ذَٰلِكَ ٱلْفَضْلُ مِنَ ٱللَّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾

﴿**این بخشش الهی است**﴾ یعنی: آنچه این مطیعان از پاداش عظیم و رفاقت و

همراهی پیامبران و صدّیقان به دست می‌آورند، همانا فضل و بخشش الهی است ﴿و خدا دانای بسنده است﴾ می‌داند که چه کسی مستحقّ این بخشش و فضل است، پس او را از گروهی که ذکر شد قرار می‌دهد و از آنان که مستحقّ این گرامیداشت نیستند، ممتاز می‌گرداند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ خُذُوا۟ حِذْرَكُمْ فَٱنفِرُوا۟ ثُبَاتٍ أَوِ ٱنفِرُوا۟ جَمِيعًا ﴿٧١﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید﴾ دربرابر دشمن سلاح برگیرید و همیشه ﴿برحذر باشید﴾ از این که دشمنان دین، شما را غافلگیر نموده و ریشه‌کن سازند، لذا همیشه بیدار، هشیار، مجهّز و آماده باشید ﴿پس﴾ بپاخیزید و برای نبرد با دشمن ﴿رهسپار شوید، گروه‌گروه﴾ یعنی: به دسته‌ها و گروههای جداگانهٔ متشکّل، گروهی بعد از گروهی و دسته‌ای پس از دسته‌ای. این فرمان؛ شامل دستور جنگ به شیوهٔ چریکی نیز می‌شود ﴿یا بیرون روید به‌طور دسته‌جمعی﴾ یعنی: در ترکیب یک سپاه واحد تا این خروج دسته‌جمعی و انبوه شما، از جهتی بر دشمنتان سخت‌تر و سنگین‌تر باشد و از سوی دیگر، از این خطر که دشمن در صورت خروج انفرادی شما را؛ برباید و از پای در آورد، ایمن گردید، پس در حالتی که به‌خروج دسته‌جمعی برای جهاد احساس نیاز می‌شود، باید به طور دسته‌جمعی به جنگ دشمن رهسپار شوید، امّا اگر به بیرون آمدن به‌طور دسته‌جمعی (نفیر عام) نیازی نیست و به میدان رفتن برخی از شما می‌تواند پاسخگوی دشمن باشد، این نیز کافی است. ولی به هر حال؛ حقیقتی که نباید هیچ‌گاه از آن غفلت کنید این است که: خطر کفر جز با جهاد دفع نمی‌شود. چنان‌که از وقتی مسلمانان فریضهٔ جهاد را فراموش کردند، دشمن بر سرزمین‌هایشان مسلّط شد و هر طمّاعی به داشته‌هایشان

چشم طمع دوخت بنابراین، میزان بازگشت به اسلام؛ جهاد در راه خدا ﷻ است.

وَإِنَّ مِنكُمْ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَٰبَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَىَّ إِذْ لَمْ أَكُن مَّعَهُمْ شَهِيدًا ﴿٧٢﴾

﴿**و قطعاً از میان شما کسی است که درنگ و سستی می‌کند**﴾ تَبْطِئَه: کندی، درنگ و تأخیر است. مراد منافقان‌اند که هم خود از جهاد بازمی‌نشستند و هم دیگران را از این امر بازمی‌نشاندند. یعنی: از جنس شما و از آنان‌که درحقیقت از شما نیستند، ولی خود را در جمع شما درآورده و به شما منسوب ساخته‌اند و از روی نفاق در برابر شما اظهار ایمان می‌کنند، کسانی هستند که مؤمنان را از جهاد سست و کند می‌سازند ﴿**پس اگر مصیبتی به شما برسد**﴾ چون قتل، یا هزیمت، یا نابودی مال و ثروت ﴿**می‌گوید**﴾ این منافق ﴿**خدا بر من نعمت بخشید که با آنان حاضر نبودم**﴾ در غیر آن به من نیز همان می‌رسید که بدانها رسید! و بدین‌گونه واپسگرایی از جهاد را نعمت خداوند ﷻ برخود می‌پندارد، درحالی‌که از این حقیقت غافل است که پاداش عظیم جهاد و شهادت را از دست داده است. این است منطق و دیدگاه منافقان که به امور از عینک منافع شخصی خود نگاه می‌کنند، نه از زاویهٔ تکلیف و واجب الهی و همهٔ امور را به مقیاس و معیار سود و زیان دنیوی‌شان می‌سنجند، نه به مقیاس طاعت خدا ﷻ و در عین‌حال شناختشان از حق تعالی بسیار ناقص و قاصر است زیرا تصوّر می‌کنند که تخلّف و سرپیچی از دستور الهی به همراه نجات از مصایب، دلیل رضای الهی است، درحالی که چنین نیست.

وَلَئِنْ أَصَٰبَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ ٱللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنۢ بَيْنَكُمْ وَ

بَيۡنَهُۥ مَوَدَّةٞ يَٰلَيۡتَنِي كُنتُ مَعَهُمۡ فَأَفُوزَ فَوۡزًا عَظِيمٗا ﴿٧٣﴾

﴿و چون به شما فضلی﴾ یعنی: غنیمتی، یا فتحی ﴿از جانب خداوند برسد، البتّه می‌گوید﴾ این منافق، همچون سخن یک حاسد نادم ﴿چنان‌که گویی هرگز میان شما و میان وی دوستی نبوده﴾ یعنی: گویی او اصلاً با شما سابقهٔ دوستی نداشته و اصلاً از اهل دین شما نبوده است؛ ﴿ای کاش همراه ایشان بودم تا به فوزی عظیم می‌رسیدم!﴾ یعنی: آرزو می‌کند که کاش با مؤمنان به میدان نبرد می‌رفت تا بهرهٔ خویش از غنیمت را به‌دست می‌آورد. پس این منافق، دستیابی به غنیمت را فوزی عظیم برای خویش دانسته و جز این، هیچ هدف و مرام دیگری ـ چون اعلای کلمةالله و پیروزی اسلام ـ ندارد. یا معنی این است: آن منافق می‌گوید؛ چرا مرا در غنیمت و فتح خویش شرکت نمی‌دهید؟ گویی من اصلاً شما را دوست نداشته و یاریتان نکرده‌ام؟

۞ فَلۡيُقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يَشۡرُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا بِٱلۡأٓخِرَةِۚ وَمَن يُقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيُقۡتَلۡ أَوۡ يَغۡلِبۡ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ﴿٧٤﴾

﴿پس باید آنان‌که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند﴾ که مؤمنان‌اند ﴿در راه خدا بجنگند﴾ یعنی: اگر این گروه منافق سست‌گام غنیمت‌پرست، با دشمنان دین نجنگیدند، پس باید مؤمنان با اخلاصی که جانهایشان را نثار راه الله ﷻ نموده و زندگانی دنیا را به آخرت می‌فروشند، با آنان بجنگند.

این انگیزش و تشویقی از سوی حق تعالی برای مؤمنان است که: هلا! به‌سوی

میادین جنگ بشتابند. و در عین حال، هشداری است به ناخالصان، که باید نیّت‌هایشان را برای او خالص گردانند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرکس به‌خاطر این بجنگد که فقط کلمهٔ الله ﷻ برتر باشد، پس فقط همان جهاد، در راه خدا ﷻ است». همچنین در **حدیث‌شریف** دیگری فرمودند: «هرکس در دفاع از مال خویش کشته شود، شهید است و هرکس در دفاع از جان خویش کشته شود، شهید است».

سپس حق تعالی جنگجویان در راه خویش را ــ در هردو صورت فوز به شهادت یا پیروزی ــ به پاداش و اجر عظیم جهاد فی‌سبیل‌الله به‌همراه برتری و غنیمت در دنیا وعده داده، می‌فرماید: **﴿و هرکس در راه خدا بجنگد وکشته یا پیروز شود، به‌زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد﴾** چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند ﷻ برای مجاهد در راه خویش تضمین نموده است که اگر او را [باشهادت] به‌سوی خویش بازگیرد، به بهشتش در آورد، یا [اگر شهید نشد] او را به‌سلامت همراه با پاداش، یا غنیمت [به‌خانه‌اش] برگرداند».

وَمَا لَكُمۡ لَا تُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ
وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةِ
ٱلظَّالِمِ أَهۡلُهَا وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ
نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

﴿و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مستضعفین نمی‌جنگید﴾ که عبارتند از: **﴿مردان و زنان وکودکان﴾** گرفتار در دست کفّار **﴿هم‌آنان که می‌گویند: پروردگارا! ما**

را از این شهری که مردمش ستم‌پیشه‌اند، بیرون آر ﴾ مراد از شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، شهر مکّه است که در وقت نزول آیهٔ کریمه این‌چنین بود، ولی خداوند متعال ستم را صراحتاً به مکّه نسبت نداد؛ به‌خاطر تشریف و تکریم آن. امّا این وصف، بر هر شهر و مکانی که مردمانی ستم پیشه داشته باشد، نیز مصداق دارد ﴿و﴾ آن مستضعفان تحت ستم می‌گویند: پروردگارا! ﴿**برای ما از جانب خویش کارسازی مقرّر کن و برای ما از جانب خویش یاوری تعیین فرما** ﴾ مراد از مستضعفان در اینجا: مؤمنانی هستند که در مکّه زیر فشار و شکنجهٔ کفّار به‌سر برده و از هجرت به‌سوی سرزمینی که در آن زندگی باعزّتی داشته‌باشند، عاجز و ناتوان بودند و هم آنانند که رسول خدا ﷺ برای ایشان چنین دعا می‌کردند: «خدایا! ولیدبن ولید، سلمةبن هشام، عیّاش‌بن ربیعه و همهٔ مستضعفان از مؤمنان را نجات ده».
عبدالله‌ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «من و مادرم نیز از مستضعفان بودیم».

از آیهٔ کریمه چنین بر می‌آید که: نجات‌دادن مستضعفان از زیر یوغ ستم و اسارت مستکبران، از بزرگترین و بارزترین وجوه جهاد در راه خدا ﷻ است زیرا «راه خدا» مفهوم عام و کلّی‌ای است که شامل هر امر خیری می‌شود. و باید دانست که هر عصری مستضعفان خویش را دارد، چنان‌که مستضعفان عصر ما بسیارند، در حالی‌که همّت و عزم ما در جهاد برای رهانیدنشان از زیر یوغ ستم، بسی اندك و ناچیز است.

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱلطَّـٰغُوتِ فَقَـٰتِلُوٓاْ أَوْلِيَآءَ ٱلشَّيْطَـٰنِۖ إِنَّ كَيْدَ ٱلشَّيْطَـٰنِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾

﴿مؤمنان در راه خدا کارزار می‌کنند﴾ یعنی: جنگ آنها برای این هدف و مقصد است، نه غیر آن از مقاصد **﴿و کافران در راه طاغوت﴾** یعنی: در راه شیطان و آنچه که او در دلهای مردم می‌افگند **﴿می‌جنگند﴾** و بر سر این راه باهم کارزار می‌کنند. چون جنگیدن برای نمایش غیرت و فخرفروشی، طلب پیروزی به ناروا، برتری‌جویی بر دیگران، چپاول اموال مردم، انتقام‌گیری به‌ناحق، افتخار به عصبیّتها و قومیّتها و دیگر کژراهه‌های شیطان **﴿پس با یاران شیطان بجنگید که کید شیطان﴾** یعنی: مکر و نیرنگ او و پیروانش از کفّار، درنهایت امر **﴿ضعیف است﴾** زیرا این نیرنگ، برپایهٔ غروری میان تهی مبتنی است که هیچ حاصلی ندارد و نیز نیرنگ شیطان ازآن‌جهت ضعیف و بی‌بنیاد است که در مقابل نصرت خدا ﷻ برای مؤمنان قرار دارد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوٓاْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَ
ءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ
ٱلنَّاسَ كَخَشْيَةِ ٱللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا
ٱلْقِتَالَ لَوْلَآ أَخَّرْتَنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَٰعُ ٱلدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ
ٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾

در عصر ما کسانی پیدا می‌شوند که تصوّر می‌کنند؛ اسلام فقط نماز و روزه و زکات ... است، امّا این که جهاد و مبارزه نیز از اسلام باشد، خیر! در پندار آنها چنین چیزی نیست، درحالی که این تصوّر، تصوّر نادرستی است که حق تعالی

بندگان مؤمن و با تقوایش را از آن برحذر داشته و می‌فرماید: **﴿آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد﴾** فعلاً **﴿دست از جنگ نگهدارید و نماز را برپا دارید و زکات بدهید﴾** ایشان اصحاب پیامبر ﷺ بودند که به ترک جنگ در مکّه مأمور شدند، امّا در برابر اذیّت و آزاری که از مشرکان می‌دیدند، بی‌تاب گشته و از پیامبر ﷺ اجازه می‌خواستند تا دست به شمشیر برده و شرّ مشرکان را از خود بازدارند و نزد آن حضرت ﷺ رفته می‌گفتند: هنگامی که ما مشرک بودیم، عزّت و شوکتی داشتیم، امّا چون ایمان آوردیم، خوار و درمانده شدیم! پیامبر اکرم ﷺ ایشان را به صبر و تحمّل فراخوانده و می‌فرمودند: «به من دستور داده‌شده تا باگذشت و مدارا عمل کنم، پس [فعلاً] با اینان درگیر جنگ نشوید». و یاران پیامبر ﷺ به پیروی از دستور ایشان، دندان بر روی جگر گذاشته خویشتن‌داری می‌کردند تا آن که به مدینه هجرت کردند **﴿ولی همین که﴾** در مدینه **﴿کارزار بر آنان مقرّر شد، بناگاه گروهی از آنان، از مردم مانند ترس از خدا، یا ترسی سخت‌تر می‌ترسند﴾** یعنی: برخی از آنان از مردم به مقدار ترسی که از خدا ﷻ دارند می‌ترسند و برخی حتّی از آن هم بیشتر و سخت‌تر بنابراین، در مدینه ـ نه از روی شکّ در دین، بلکه از ترس مرگ و بیم و هول شدید از کشته‌شدن ـ از جنگ سستی و کندی ورزیدند.

شیخ ابومنصور ماتریدی می‌گوید: «این ترس، ترسی طبعی است زیرا سرشت انسان بر آن است که از آنچه بیم هلاکت وی در آن می‌باشد، غالباً کراهت دارد، پس منشأ ترس مؤمنان از جنگ، نفرت از فرمان الهی نیست». بعضی برآنند که آیهٔ کریمه درشأن منافقان است که قبل از فرضیّت جهاد، اسلام آوردند، امّا چون جهاد فرض شد، از آن نفرت و کراهت ورزیده و سستی کردند **﴿وگفتند: پروردگارا، چرا بر ما جهاد را مقرّر داشتی؟ چرا ما را تا مدّتی کوتاه مهلت ندادی؟﴾** یعنی: چرا ما را تا مدّتی‌دیگر ـ ولو کوتاه ـ مهلت ندادی تا در این مدّت از زندگی دنیا بهره‌مند و برخوردار می‌شدیم؟ این آیه شبیه به آیهٔ دیگری در سورهٔ «محمّد» است: (وَيَقُولُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا لَوْلاَ... ۞ و کسانی که ایمان آورده‌اند

می‌گویند: چرا سوره‌ای ـ دربارهٔ جهاد ـ نازل نمی‌شود؟ امّا چون سوره‌ای صریح نازل شد و در آن نام جهاد آمد، آنان‌که در دلهایشان مرضی است، مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده به تو می‌نگرند، ولی فرمان‌پذیری و سخنی شایسته برای آنان بهتر است و چون کار به تصمیم کشد، قطعاً خیر آنان در این است که با خداوند صادق باشند) [محمّد/۲۰]. ﴿**بگو: بهره‌مندی دنیا اندک است**﴾ و زودگذر، که بر صاحبش هرگز نمی‌پاید، ولی پاداش ﴿**آخرت برای کسی که تقوی پیشه کند، بهتر است. و بر شما به‌اندازهٔ فتیلی هم ستم نخواهد رفت**﴾ فَتِيْل: رشتهٔ باریکی در پشت هستهٔ خرما است. یعنی: بر شما در آخرت به‌اندازهٔ ذرّهٔ ناچیزی هم ستم نمی‌رود، پس از جهاد رو برنتابید.

أَيْنَمَا تَكُونُوا۟ يُدْرِككُّمُ ٱلْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِى بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ ۗ وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا۟ هَـٰذِهِۦ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ۖ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا۟ هَـٰذِهِۦ مِنْ عِندِكَ ۚ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ ۖ فَمَالِ هَـٰٓؤُلَآءِ ٱلْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال در جهت تشویق و برانگیختن آن عدّه از مسلمانانی که از بیم مرگ دست از جهاد کشیده‌اند و در بیان فساد جبن و ترسی که درون آنها را پر کرده و در روان آنها درآمیخته است، می‌فرماید: ﴿**هرکجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد**﴾ و «حذر»، نمی‌تواند شما را از «قَدَر» نجات دهد، پس مرگ خواه‌ناخواه آمدنی است و هرکه با شمشیر نمیرد، به‌غیرآن از اسباب دیگر می‌میرد و این امری قطعی است ﴿**هرچند در بروج مشیّده باشید**﴾ بُروج مشیّده: برجهای

بسیار محکم، بلند و سربه‌فلک‌کشیده است. یعنی: چون اجل انسان در رسد، برجهای بسیار محکم و سربه‌فلک‌کشیده هم نمی‌توانند مرگ را از وی دفع کنند. پس حق تعالی نفرت از جنگ را با دو نسخه درمان می‌کند: یکی شناساندن حقیقت دنیا نسبت به آخرت. و دیگری فهماندن این حقیقت که مرگ پس و پیش نمی‌شود و برای آن میعادی است معیّن.

بعد از آن، حق تعالی به بیان بیماری دیگری می‌پردازد که خواستاران تأخیر فریضهٔ جهاد به آن دچار شده‌اند، این بیماری نیز همچون بیماری اوّل، بیماری‌ای است که ممکن است مسلمانان در هر زمان و مکانی به آن مبتلا شوند: ﴿**و چون به آنان خیری برسد**﴾ یعنی: نعمتی چون فراوانی و آسوده‌حالی ﴿**می‌گویند: این از سوی خداوند است**﴾ تا اینجای کار سخنشان درست است و هیچ اعتراضی هم بر آن نیست، امّا آنچه مورد اعتراض است این سخن است: ﴿**و اگر شرّی به آنان برسد، می‌گویند: این از سوی توست**﴾ یعنی: اگر به منافقان نعمتی برسد، آن را به خداوند متعال نسبت می‌دهند، ولی اگر به آنان نقمت و بلایی چون قحطی و سختی رسید، آن را ـ در عصر نزول آیه ـ به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دادند و ممکن است امثال آنان در هر عصری، این نسبت را به میراث‌بران پیامبر ﷺ بدهند. ﴿**بگو**﴾ موضوع چنان نیست که شما می‌پندارید، بلکه ﴿**همه از سوی خداوند است**﴾ چه خیر و چه شرّ ﴿**پس چه حال است این قوم را، نزدیک نیستند که سخنی را بفهمند**﴾ تا بدانند که گیرنده و دهنده همانا خداوند متعال است و همهٔ اینها از حکم او صادر می‌شود؟!.

مَآ أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ۖ وَمَآ أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ ۚ وَأَرْسَلْنَٰكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا ﴿۷۹﴾

﴿**هرچه به تو برسد**﴾ ای انسان! ﴿**از خوبیها**﴾ و نعمت‌های زندگی، چون آسایشها و آرامشها و فراوانی‌ها و سلامتی ... ﴿**از جانب خداست**﴾ و به فضل و رحمت وی زیرا کسی را بر خدا ﷻ هیچ حقّی نیست ﴿**و هر شرّی که به تو برسد، از خودِ توست**﴾ یعنی: هر سختی و بدبختی و بلا و مشقّتی که به تو برسد، آن نیز از سوی خدا ﷻ است و لی به سبب و علّتی از جانب خودت؛ چون گناهی که مرتکب آن شده‌ای و به کیفر آن، مبتلای بلا و بدبختی و عذابی گردیده‌ای. پس اشتباه منافقان دراین است که به جای آن که به‌سوی خدا ﷻ باز گردند و به طور کلّی به او التجا کنند تا خشم و عذاب خویش را از آنان بر دارد، رسول خدا ﷺ را سبب این مصیبت‌ها معرّفی می‌کنند، درحالی‌که رسول خدا ﷺ رحمتی برای جهانیان است ﴿**و تو را برای مردم به پیامبری فرستادیم**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! تو رحمت و نعمتی برای مردم هستی، تو از گناه معصوم هستی و تو جز مبلّغی برای مردم نیستی بنابراین، مقدّرات خلایق به‌دست تو نیست تا سود و زیان و خیر و شرّ از سوی تو باشد و چیزی از امر الهی در تصرّف تو نیست تا مصائبی که به آنان می‌رسد، از جانب تو باشد ﴿**وگواه بودن خدا**﴾ بر این حقیقت که او تو را به رسالت فرستاده است ﴿**بس است**﴾ و او میان تو و میان آنان بر این حقیقت گواه می‌باشد.

مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ﴿٨٠﴾

﴿**هرکس از پیامبر اطاعت کند، درحقیقت از خداوند اطاعت کرده‌است**﴾ لذا فرمانبرداری از پیامبر ﷺ، درواقع فرمانبرداری از خدا ﷻ است زیرا پیامبر جز به آنچه که خدا ﷻ به وی فرمان داده دستور نمی‌دهد و جز از آنچه که خدا ﷻ از آن نهی نموده، نهی نمی‌کند، پس اطاعت از مبلّغ و پیام‌رسان، درواقع اطاعت از آن

کسی است که او را به این مأموریّت برانگیخته است و هرکس این حقیقت را درک کند، قطعاً در نهایت انضباط و اخلاص، از رسول خدا ﷺ اطاعت می‌کند.

خاطرنشان می‌شود که رسول‌خدا ﷺ فرمان‌بردن از امرای مسلمان را نیز شامل اطاعت از خود گردانیده‌اند، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرکس از من اطاعت کند، در حقیقت از خدا ﷻ اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، در حقیقت خدا ﷻ را نافرمانی کرده است و هرکس از امیر اطاعت کند، در حقیقت از من اطاعت کرده است و هرکس امیر را نافرمانی کند، در حقیقت مرا نافرمانی کرده‌است». ﴿**و هرکس رویگردان شود**﴾ یعنی: از اطاعت تو اعراض کند و سر برتابد، پس او درحقیقت خدای عزّوجلّ را نافرمانی کرده است زیرا ما ﴿**تو را نگهبان ایشان**﴾ یعنی: نگهبان اعمال ایشان ﴿**نفرستاده‌ایم**﴾ بلکه بر عهدهٔ تو فقط و فقط تبلیغ است، نه این‌که دلهایشان را به حق گرویده و باورمند گردانی زیرا این‌کار در توان تو نیست.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِندِكَ بَيَّتَ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ ٱلَّذِى تَقُولُ ۖ وَٱللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ ۖ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾

آن‌گاه خداوند متعال از حال منافقانی خبر می‌دهد که در ظاهر امر از خود موافقت و طاعت بروز می‌دهند، امّا در باطن، خلاف آن را پنهان می‌دارند: ﴿**و می‌گویند؛ فرمانبرداریم**﴾ یعنی: وقتی نزد تو باشند، می‌گویند: «سمعاً و طاعتاً»، کار ما فرمانبرداری است ﴿**ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند، گروهی از آنان شبانه جز آنچه تو می‌گویی تدبیر می‌کنند**﴾ یعنی: سخنت را تغییر داده و سخنی‌دیگر

می‌اندیشند و بر زبان می‌آورند. یا معنی این است: سخنت را در مورد مأموریّتی که به آنان سپرده‌ای و ایشان را بر آن گمارده‌ای، تحریف و تغییر می‌دهند **﴿و الله می‌نویسد﴾** در نامه‌های اعمالشان **﴿آنچه را که شبانه می‌گویند﴾** تا در برابر آن مجازاتشان کند **﴿پس از آنان روی برتاب﴾** یعنی: آنان را به حال و کار و کردارشان واگذار **﴿و بر خدا توکّل کن﴾** در کار آنان تا فرصت و مجال انتقام از آنان را فراهم گرداند **﴿و خداوند کارسازی را کافی است﴾** برای کسانی که بر وی توکّل کنند. بدین‌سان حق تعالی به پیامبرش فرمان می‌دهد که در مقابله با این عمل منافقان، توکّل را با روی برتافتن از آنان یکجا سازد.

آن‌گاه حق تعالی عامل این بیماری‌شان را که همانا عدم تدبّر در کتاب خدا ﷻ است، بیان داشته می‌فرماید:

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ ۚ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُوا۟ فِيهِ ٱخْتِلَٰفًا كَثِيرًا ﴿٨٢﴾

﴿آیا در﴾ آیات **﴿قرآن نمی‌اندیشند؟﴾** یعنی: آیا از قرآن روی برتافته و در معانی و مبانی آن تأمّل و اندیشه نمی‌کنند تا به هدف و مرام قرآن پی ببرند؟ بی‌شکّ اگر آنان ــ چنان‌که باید ــ در آن اندیشه و تعمّق نمایند، به این حقیقت می‌رسند که در قرآن هیچ اختلاف، ناهماهنگی و تعارضی نیست و قطعاً در آن صورت، معنای این فرمودهٔ حق تعالی را که: (همه از جانب خداست)[آیهٔ/۷۸]، و این فرمودهٔ وی: (و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از خود توست) [آیهٔ/۷۹]، را می‌فهمند **﴿و اگر﴾** قرآن **﴿از جانب غیرخدا می‌بود﴾** چنان‌که کفّار می‌پندارند **﴿قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند﴾** و در آن تفاوت و تناقض فاحش و عدم انطباق با واقع را ملاحظه می‌کردند زیرا این عوارض از خصوصیّات کلام بشر است، بویژه

هنگامی که سخن بشر طولانی شود و گوینده‌اش از امور غیبی خبر دهد؛ قطعاً اندک بررسی‌ای در سخنان وی نشان خواهد داد که درستی و مطابقت با واقع، به ندرت در آن مشاهده می‌شود، درحالی‌که معانی قرآن کریم در همه امور ـ چون توحید، حلال و حرام، خبر دادن از غیب ... ـ بعضاً مکمّل و مؤیّد بعضی دیگرند. یا معنی این است: اگر قرآن از نزد غیر خدا ﷻ می‌بود، قطعاً آنها از نظر بلاغت و بیان معانی، در آن تفاوت‌های آشکاری می‌دیدند.

علما با این آیه در ردّ سخن برخی از فرقه‌ها استدلال کرده‌اند که می‌گویند: «فهم معنای قرآن جز به تفسیر پیامبر ﷺ و امام ممکن نیست».

آن‌گاه حق تعالی قضیّهٔ مهمّ دیگری را در موضوع جهاد مطرح می‌کند که به جنگ شایعه‌ها و جنگ‌روانی ارتباط دارد و راه درمان آن را نیز بیان می‌نماید:

وَإِذَا جَآءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ ٱلْأَمْنِ أَوِ ٱلْخَوْفِ أَذَاعُواْ بِهِۦ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسْتَنۢبِطُونَهُۥ مِنْهُمْ ۗ وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ لَٱتَّبَعْتُمُ ٱلشَّيْطَٰنَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٣﴾

﴿و چون خبری﴾ حاکی از **﴿ایمنی، یا وحشت به آنان برسد، انتشارش می‌دهند﴾** گروهی از سست ایمانان بودند که وقتی خبری را که مایهٔ آرامش بود ـ چون خبر پیروزی مسلمین و نابودی دشمنانشان ـ یا خبری را که مایهٔ نگرانی و وحشت بود ـ چون خبر شکست مسلمین ـ می‌شنیدند، آن خبر را فاش می‌کردند. به قولی: آنان خبرهای فتنه‌انگیز و روحیّه‌برانداز منافقان را به گوش مسلمانان

می‌رساندند و شایعه‌های دروغین را پخش می‌کردند، که از این امر فسادی آشکار و خللی دامنه‌دار پدید می‌آمد ﴿**حال آن‌که اگر آن را به‌سوی پیامبر و به‌سوی اولی‌الامر خویش ارجاع می‌کردند**﴾ اولی‌الامر: اهل علم و اندیشه، یا فرمانروایان اند که مردم در امور خویش به آنها رجوع می‌کنند ﴿**آن‌گاه اهل استنباط ایشان به آن پی می‌بردند**﴾ یعنی: اگر چنان می‌کردند، اهل درک و استنباط، با تدبیر و اندیشهٔ سالم خویش، درستی یا نادرستی آن خبر را استخراج و از همدیگر تفکیک می‌کردند، لذا شیوهٔ درست و صحیح برخورد با اخبار و رویدادها این بود که آنها از پخش اخبار پرهیز کنند تا رسول خدا ﷺ خود آن را پخش نمایند، یا اولی‌الامرشان عهده‌دار این مهم گردند؛ زیرا ایشان به‌خوبی می‌دانند که چه چیزی باید افشا گردد و چه چیزی در پردهٔ کتمان باقی بماند ﴿**و اگر فضل خدا بر شما نبود**﴾ با پاکسازی شما از این شائبه‌ها ﴿**و رحمت وی**﴾ بر شما نبود، با فرستادن پیامبر و فرودآوردن کتاب خویش برشما و نگهداشت‌تان از فروافتادن در راه باطل ﴿**یقیناً از شیطان پیروی می‌کردید**﴾ در وسوسه‌افگنی‌های وی ﴿**جز اندکی**﴾ از شما و ایشان کسانی‌اند که از فطرتی صاف و پاک برخوردارند.

اگر این حقیقت را مورد لحاظ قرار دهیم که (اولی‌الامر) بنابر یکی از وجوه تفسیری، علما می‌باشند؛ وجاهت رأی کسانی را در می‌یابیم که قضیهٔ اجتهاد را ـ که عبارت از استنباط احکام است ـ و قضیهٔ مجتهدّینی را که علم و تقوی و ملکات باطنی‌شان آنان را شایستهٔ استنباط احکام گردانیده؛ شامل مضمون این آیه گردانیده‌اند.

در روایت مورد اتّفاق بخاری و مسلم راجع به **سبب‌نزول** آمده است: چون این خبر به عمر ﷺ رسید که رسول خدا ﷺ زنان خویش را طلاق داده‌اند، به مسجدالنّبی رفت و از مردم شنید که این سخن را در میانشان ردّوبدل می‌کنند، پس نتوانست شکیبایی کند و یک‌راست به خانهٔ پیامبر ﷺ رفت و اجازهٔ ورود خواست، آن‌گاه از رسول خدا ﷺ پرسید که آیا زنان خویش را طلاق داده‌اند؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: خیر! گفت: الله اکبر! آن‌گاه بر سر در مسجد ایستاد و با صدای بلند گفت: آگاه باشید، رسول خدا ﷺ زنان خویش را طلاق نداده‌اند. سپس این آیه نازل شد.

﴿فَقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفۡسَكَۚ وَحَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَكُفَّ بَأۡسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَٱللَّهُ أَشَدُّ بَأۡسٗا وَأَشَدُّ تَنكِيلٗا ٨٤﴾

پس از آن‌که خدای عزّوجلّ تمام مؤمنان را در یک فرمان عام به جهاد فراخواند و سست‌دلان را سرزنش کرده و آفت‌های چندی را درمان نمود، اینک هر فرد را به طور جداگانه نیز ـ از خلال فرمان دادن به رسول خویش ـ به جهاد دستور می‌دهد: ﴿**پس**﴾ ای محمّد! ﴿**در راه خدا پیکار کن**﴾ به نفس نفیس خویش ﴿**جز عهده‌دار شخص خود نیستی**﴾ یعنی: تو مسؤول عمل اصحاب خویش نیستی که جهاد می‌کنند یا نه، بلکه به اجرای فرمان خدای عزّوجلّ بر نفس خود ملزم هستی، پس اگر تو را تنها هم گذاشتند، به تنهایی بجنگ ﴿**و مؤمنان را برانگیز**﴾ بر مبارزه و جهاد ﴿**نزدیک است که خداوند بلای کافران را بگرداند**﴾ و با پیروزساختنت آسیب آنان را بازدارد. کلمهٔ (عَسَی) که در مورد خداوند ﷻ مفید قطعیّت است، مؤمنان را به بازداشتن بلا و آسیب کافران از ایشان، متوقّع و امیدوار می‌سازد، لذا این وعده‌ای از سوی خدای سبحان است و وعدهٔ او خواه‌نخواه انجام شدنی است ﴿**و خداست که قدرتش بیشتر**﴾ و صولتش بزرگتر است ﴿**و**﴾ عذاب و ﴿**کیفرش سخت‌تر است**﴾ از این تعبیر چنین بر می‌آید که مقاومت کفّار در برابر مؤمنان نیز شدید است، ولی عذاب خداوند ﷻ و إعمال قدرت وی بر آنان شدیدتر می‌باشد.

چنان‌که از آیهٔ کریمه این حقیقت نیز بر می‌آید که: سرسختی کافران علیه اهل ایمان، جز با نیروی بازدارندهٔ جهاد مهار نمی‌شود بنابراین، باید مؤمنان را از راه سخنرانی، انتشار کتب و اعلامیه‌ها به جهاد برانگیخت. و از مثالهای برانگیختن مؤمنان به جهاد از سوی آن حضرت ﷺ؛ این فرمودهٔ ایشان در روز بدر خطاب به یارانشان است: «قُومُوْا اِلٰی جَنَّةٍ عَرْضُهَاالسَّمٰوَاتُ وَالْاَرْض ✿ یاران! بپاخیزید به‌سوی بهشتی که پهنای آن همانند آسمانها و زمین است».

مَّن يَشْفَعْ شَفَٰعَةً حَسَنَةً يَكُن لَّهُۥ نَصِيبٌ مِّنْهَا ۖ وَمَن يَشْفَعْ شَفَٰعَةً سَيِّئَةً يَكُن لَّهُۥ كِفْلٌ مِّنْهَا ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ مُّقِيتًا ﴿٨٥﴾

﴿**هرکس شفاعت پسندیده‌ای بکند، از**﴾ خیر ﴿**آن نصیبی می‌بَرَد و هرکس شفاعت ناپسندیده‌ای کند، از**﴾ شَرّ ﴿**آن نصیبی می‌بَرَد**﴾ شفیع: کسی است که دیگری را به انجام کاری سفارش و تشویق می‌کند. و شفاعت پسندیده، سفارش دیگران به انجام امور نیک و طاعت حق تعالی است، پس هرکس در کار خیری شفاعت و سفارش کند تا نفعی به دیگران برساند، یا شرّی را از کسی دفع نماید، از پاداش آن شفاعت بهره و نصیبی می‌برد و هرکس به شرّ و بدی‌ای سفارش کند، از گناه آن نصیب می‌بَرد؛ چون کسی که به سخن‌چینی و غیبت می‌پردازد، یا دیگری را به دزدی و فحشا سفارش می‌کند، یا به‌طور کلّی در جلب ضرر یا دفع منفعت یا در امر غیر جایزی سفارش می‌کند ﴿**و خداوند همواره بر هرچیزی مقتدر است**﴾ و هم‌او نگهبان مقادیر اعمال شماست، پس شما را بر اعمالتان جزا می‌دهد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِشْفَعُوْا تُؤْجَرُوْا، وَيَقْضِيَ‌اللهُ عَلٰی لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا شَاءَ ✿ شفاعت کنید تا اجر و پاداش داده شوید، امّا خداوند ﷻ هر چه را خواسته است، بر زبان پیامبر خویش حکم می‌کند».

مجاهدبن جبیر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: این آیه دربارهٔ سفارش‌ها و واسطه‌شدن‌های مردم برای یک‌دیگر نازل شد. برخی از مفسّران با توجّه به سیاق آیات، «شفاعت حسنه» را به جهاد در راه خدا ﷻ و «شفاعت سیّئه» را به جهاد در راه شیطان تفسیر کرده‌اند زیرا جهاد در راه خدا ﷻ تنها وسیلهٔ نجات مستضعفان از چنگال مستکبران می‌باشد.

وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَآ أَوْ رُدُّوهَآ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾

﴿**و چون شما را به تحیتی بنوازند**﴾ تحیّت: سلام گفتن است. بعضی گفته‌اند: تحیّت در اینجا، دادن پاسخ عطسه زننده با گفتن: «يَرْحَمُكَ اللهُ» است. یاران امام ابوحنیفه برآنند که مراد از تحیّت در اینجا هدیه دادن است، به‌دلیل این فرمودهٔ حق تعالی: (پس با تحیّتی بهتر از آن پاسخ دهید). یعنی: هدیهٔ بهتر از آنچه به شما داده‌اند، بدهید. و اگر مراد از «تحیّت» سلام باشد، پس تحیّت بهتر این است که در جواب سلام کسی که به گفتن سلام ابتدا می‌کند، چیزی را بیفزاید، مثلاً چون سلام‌دهنده گفت: «السّلام علیکم»، جواب‌دهنده بگوید: «و علیکم‌السّلام و رحمةالله». که این جواب بر لطف و طراوت و صفای تحیّت می‌افزاید. و افزودن در جواب سلام مستحبّ و پیش‌دستی در سلام گفتن سنّت است که در بارهٔ آن ترغیب فراوان آمده، امّا دادن جواب سلام فرض است، به‌دلیل فرمودهٔ حق تعالی: ﴿**پس با تحیتی بهتر از آن، یا همانند آن پاسخ دهید**﴾ یعنی: اگر جواب سلام را به شیوهٔ بهتر ندادید؛ حدّاقل به مانند آن پاسخ دهید، امّا ندادن جواب سلام به‌طورکلّی، جایز نیست زیرا جواب سلام فرض است. و کم‌کردن جواب سلام از مقداری که سلام‌کننده با آن به سلام ابتدا نموده است، نیز جایز نیست.

در **حدیث‌شریف** به روایت سلمان فارسیؓ آمده است: مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یَا رَسُوْلُ الله». رسول خدا ﷺ در جواب وی فرمودند: «وَ عَلَیكَ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ الله». سپس دیگری آمد و گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیكَ یَا رَسُولُ‌الله وَ رَحمَتُهُ». رسول خدا ﷺ در جواب وی فرمودند: «وَعَلَیكَ‌السَّلامُ وَرَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ». سپس دیگری آمد و گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیكَ یَا رَسُولُ‌اللهِ وَ رَحمَةُ اللهَ وَ بَرَکَاتُهُ». رسول خدا ﷺ در جواب وی فرمودند: «وَعَلَیْكَ». آن شخص گفت: یا رسول‌الله! پدر و مادرم فدای شما باد، فلان و فلان که نزد شما آمدند و بر شما سلام گفتند، سلام آنها را به بیشتر از جواب سلام من برگردانیدید؟! رسول خدا ﷺ فرمودند: «آخر تو برای ما چیز بیشتری باقی نگذاشتی، حق تعالی فرموده است: و چون شما را به تحیّتی بنوازند، با تحیّتی بهتر از آن پاسخ دهید یا همانند آن را برگردانید. و ما همانند آن را به تو برگردانیدیم». ابن‌کثیر می‌گوید: «در این حدیث دلالتی است بر این که افزودن بر کلمات سلام به بیشتر از: اَلسَّلامُ عَلَیكُم وَ رَحمَةُاللهِ وَ بَرَکَاتُهُ، مشروع نیست».

فقها گفته‌اند: غیر مسلمانان در جواب‌دادن سلام به همانند آن، یا به نیکوتر از آن، از عمومیّت آیه مستثنی می‌باشند زیرا در **حدیث‌شریف** به روایت صحیح مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در سلام گفتن بر یهود و نصاری آغازگر نباشید و اگر با آنان در راهی روبرو شدید، آنان را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین قسمت راه ناگزیر گردانید». و چنان‌که از احادیث دیگر نیز برمی‌آید، اگر غیر مسلمانی به مسلمانی سلام گفت؛ باید فقط در جواب آن بگوید: «وعلیکم ✿ برشما باد». امّا احناف از حکم عدم جایز بودن ابتدا نمودن به سلام برای غیرمسلمانان، حالتی را که مسلمان در آن نیازی به شخص ذمّی‌ای دارد، استثنا کرده و ابتداکردن به سلام را در چنین‌حالتی برای وی جایز دانسته‌اند.

صاحب «هدیّهٔ علائیّه» از حنفیّه می‌گوید: «سلام‌گفتن بر فاسقی که فسقش علنی باشد مکروه است، چنان‌که سلام‌گفتن بر کسی که حقیقتاً از دادن جواب

سلام عاجز می‌باشد نیز مکروه است، چون سلام‌دادن بر شخصی که مشغول خوردن غذاست، یا بر کسی که شرعاً از جواب دادن عاجز است، همچون خوانندهٔ نماز، خوانندهٔ قرآن، ذکرکننده، سخنران، کسی که به ایشان گوش فرا داده است، تکرارکنندهٔ فقه در تدریس، کسی که مشغول حلّ‌وفصل دعاوی میان مردم است، کسی که در حالت مذاکرهٔ علم شرعی است، مؤذّن، اقامت گوینده، مدرّس، کسی که به نماز و تسبیح نشسته است، کسی که تلبیه می‌گوید، سلام گفتن بر دختران جوان بیگانه، بر کسی که بازی غیر مباحی را انجام می‌دهد، کسی که غیبت مردم را می‌کند، یا کبوتر پرواز می‌دهد، بر پیرمرد بذله‌گو، بر دروغگو، بر بیهوده‌کار، بر کسی که مردم را دشنام می‌دهد، یا به چهرهٔ دختران و زنان نامحرم می‌نگرد ــ تا آن‌گاه که به توبهٔ اینان علم نداشته باشیم ــ همچنان سلام گفتن بر کسی که با همسرش مشغول عمل جنسی و معاشقه است، بر کسی که عورت وی برهنه است، بر کسی که در حال قضای حاجت قرار دارد، بر کسی که به خواب سبک یا خواب سنگینی فرورفته است و بر کسی که در حمّام است، مکروه می‌باشد.

باید دانست که در هر جایی که سلام‌گفتن در آن مشروع نیست، دادن جواب سلام نیز مشروعیّتی ندارد، همچنان دادن جواب سلام طفل و شخص مست و دیوانه واجب نیست و دادن جواب «سَلاَمْ عَلَیکُم» به سکون میم در «سلامْ» نیز واجب نیست. همچنان حنفیّه می‌گویند: «انسان باید با سلام گفتن، تجدید عهد با اسلام و این امر را نیّت کند که به مؤمنی در مال، یا آبرویش زیانی نرساند».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در همه کشورهای جهان رایج است که وقتی مردم با یک‌دیگر ملاقات کنند، کلمه‌ای را برای موافقت و اظهار محبّت فیما بین، اظهار می‌دارند؛ امّا اگر مقایسه شود، معلوم می‌گردد که هیچ احوال‌پرسی‌ای به اندازهٔ سلام اسلامی جامع نیست؛ زیرا در الفاظ سلام اسلامی تنها محبّت نیست، بلکه ادای حق محبّت نیز هست. در واقع سلام گوینده از

خداوند چنین می‌خواهد که شما را از تمام آفات و آلام سالم نگهدارد ... سلام، دعای حیات طیّبه در حقّ برادر مسلمان است، اظهار این حقیقت هم هست که همهٔ ما محتاج حق تعالیٰ هستیم و نمی‌توانیم بدون اذن او به یکدیگر نفع برسانیم و به اعتبار این معنی این کلمه یک عبادت هم هست و وسیله‌ای برای تذکّر برادر مسلمان به این‌که یاد خدا را فراموش نکند نیز هست. همچنین کسی که از خدا می‌خواهد که دیگری از تمام آفات و تکالیف حفظ شود، گویی او در ضمن این، وعده می‌کند که شما از دست و زبان من مأمون هستید و من محافظ جان و مال و آبروی شما نیز هستم».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌افزاید: «ابن عربی در «احکام القرآن» قول امام ابن عُیینه را نقل فرموده که می‌گوید: «أَتَدرِی مَا السَّلامُ؟ یَقُوْلُ اَنتَ آمِنٌ مِنِّیْ» یعنی شما می‌دانید که سلام چیست؟ سلام کننده در واقع می‌گوید: شما از جانب من در امان هستید. خلاصه اینکه تحیّهٔ اسلامی جامعیّت جهانی دارد، در آن ذکر خدا ﷻ است، تذکیر نیز هست، نوعی اظهار محبّت با برادر مسلمان هم هست، برای او بهترین دعا نیز هست، با او این معاهده نیز هست که تو از دست و زبان من ایمنی. کاش مسلمانان این کلمه را به مثل رسم عموم و بر مبنای عادت ادا نمی‌کردند، بلکه حقیقت آن را درک کرده و به مضامین بلند آن متوجّه می‌شدند»[1]. ﴿**همانا خداوند حسابگر همه چیز است**﴾ و شما را بر هر ریز و درشتی محاسبه می‌کند، از جمله در سلام گفتن و تحیّت. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست (بلاکیف) اوست، به بهشت وارد نمی‌شوید تا ایمان نیاورید و ایمان نمی‌آورید تا با همدیگر محبّت نورزید، آیا شما را بر امری راهنمایی نکنم که اگر آن را انجام دهید، با همدیگر مهر و محبّت می‌ورزید؟ سلام گفتن را در میان خود منتشر کنید».

۱ــ بقیّهٔ مسائل و آداب سلام را در کتب آداب بجویید.

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ ۗ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ ٱللَّهِ حَدِيثًا ﴿۸۷﴾

﴿الله کسی است که هیچ معبودی جز او نیست﴾ پس الوهـیّت فـقط مـخصوص اوست **﴿به‌یقین در روز قیامت﴾** یعنی روز قیام‌کردن مردم از قبرها **﴿که هیچ شکّی در آن نیست﴾** نزد آنان‌که حجّت‌ها و برهان‌های خدای عزّوجلّ را درمی‌یابند **﴿شما را گرد می‌آورد﴾** بـه‌سوی حسـاب **﴿و راسـتگوتر از خـدا در سـخن کـیست؟﴾** آری! هیچ‌کس از خدای عزّوجلّ در اخبار و سخنانی که می‌گوید، راستگوتر نـیست، به‌دلیل بی‌نیازی، قدرت و کمال حق تعالی و به‌دلیل این‌که دروغ گفتن بر آن ذات متعال محال است.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیه، بـرحشـرنمودن مـردم در صـحرای محشر سوگند خورده است.

۞ فَمَا لَكُمْ فِي ٱلْمُنَٰفِقِينَ فِئَتَيْنِ وَٱللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوٓاْ ۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَهْدُواْ مَنْ أَضَلَّ ٱللَّهُ ۖ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلًا ﴿۸۸﴾

مجاهد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کـریمه مـی‌گوید: مـردمانی از اهـالی مکّـه نـزد پیامبراکرم ﷺ آمده و از روی ریا اسلام می‌آوردند، سپس به‌سوی قوم خـویش بازگشته و در بت‌پرستی نگونسار می‌گشتند و هدفشان از این کار این بود که هم در اینجا و هم در آنجا ایمن باشند، پس خدای عزّوجلّ دستور داد که اگر از کـفّار

کناره نگیرند و به راه صلاح بازنیایند، با آنان پیکار شود. به روایتی دیگر: این آیه دربارهٔ منافقانی نازل شد که از میانهٔ راه اُحد به مدینه برگشتند، پس اصحاب رسول خدا ﷺ در تصمیم گیری پیرامون آنان به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی می‌گفتند: با آنان می‌جنگیم و گروهی دیگر می‌گفتند: نه! با آنان نمی‌جنگیم.

﴿**شما را چه شده‌است که دربارهٔ منافقان دو دسته شده‌اید**﴾ یعنی: چرا دربارهٔ آنان اختلاف پیدا کرده‌اید تا بدانجا که دراین‌باره به دو رأی متفرّق گشته‌اید، آخر چرا قاطعانه به کفر آنان حکم نمی‌کنید؟ ﴿**و حال آن‌که خداوند آنان را به سزای آنچه انجام داده‌اند، سرنگون ساخته‌است**﴾ یعنی: آنان را به‌سوی کفر باز گردانده و بر کفر هلاکشان ساخته است. رَکْس: سرنگون‌ساختن یک چیز، یا بازگردانیدن اوّل آن به‌سوی آخر آن است. یعنی: به‌سبب کار و کردارشان که همانا پیوستن به دارَ کفر است، در وَادی کفر سرنگونشان ساخته است. بدین جهت، از مفاد آیه جواز کشتن آنان برمی‌آید ﴿**آیا می‌خواهید کسی را که خدا در گمراهی‌اش وا نهاده، به‌راه آورید؟**﴾ یعنی: آیا می‌خواهید کسی را در جملهٔ راهیافتگان قراردهید که خداوند ﷻ او را در کفر و گمراهی نگونسار ساخته و قتلش را جایز شمرده است؟ یا معنی این است: آیا می‌خواهید آنان را راهیافته بنامید، درحالی‌که خداوند ﷻ گمراهی‌شان را آشکار گردانیده است؟ این تعبیر، مفید سرزنش آن گروه از مؤمنانی است که با منافقان به نرمش برخورد می‌کردند ﴿**و حال آن‌که هرگز برای کسی که خداوند در گمراهی‌اش وانهاده**﴾ به سبب عملکرد ناروایش ﴿**راهی به‌سوی هدایت نخواهی‌یافت**﴾ یعنی: جستن راه هدایت برای چنین‌کسی، سودی دربر ندارد. ممکن است که از نصّ آیه فهم دیگری نیز بیرون آید و آن این است: خداوند ﷻ بر هرکس گمراهی را خواسته باشد، تو هرگز برای وی هیچ راهی نمی‌یابی، بلکه او در هر راهی سرگردان است و نمی‌تواند هیچ راه روشنی را در پیش بگیرد. و این خود نشانهٔ منافق است که همیشه در حال تحیّر، جابجا کردن موضع‌گیری‌ها، تناقض در رفتار و تنش درونی بسر می‌برد.

وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءً فَلَا تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ أَوْلِيَآءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَخُذُوهُمْ وَٱقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۸۹﴾

﴿آنان دوست دارند که شما نیز کافر شوید، همان‌گونه که خودشان کافر شده اند﴾ یعنی: این گروه منافق، از روی عناد و کفر و درازدستی در گمراهی، در آرزوی کافرشدن مؤمنان به‌سر می‌برند **﴿تا در نتیجه﴾** شما و آنها **﴿باهم برابر باشید﴾** در کفر **﴿پس زنهار، از میان آنان برای خود دوستانی اختیار نکنید تا آن‌که در راه خدا هجرت کنند﴾** یعنی: برای هیچ‌کس از آنان یار و پشتیبان نباشید تا آن‌که با هجرت، ایمانشان را اثبات کنند زیرا در آغاز اسلام، هجرت اعلان عملی مسلمان شدن بود، از آن رو که هجرت، موالات عملی با اسلام و مسلمین است. آری! خدای عزّوجلّ ما را از ولایت و دوستی با چنین مردمی نهی نموده است؛ مگر بعد از این که در سخن و عمل، ولاء و وابستگی کامل خود را به اسلام و اهل اسلام و دار اسلام اثبات کنند **﴿پس اگر روی برتافتند﴾** از ایمان و هجرت **﴿هرکجا آنان را یافتید﴾** یعنی: بر آنان دست یافتید **﴿آنان را به اسارت بگیرید و بکُشید و از آنان یار و یاوری برای خود نگیرید﴾** یعنی: نه آنان را یاری کنید و نه از آنان یاری را بپذیرید. البتّه این حکم دربارهٔ مردمی است که ادّعای مسلمانی نموده، سپس معاندانه به دار حرب پیوستند، نه دربارهٔ منافقانی که با مؤمنان در مدینه یک‌جا ساکن بودند زیرا منافق در داراسلام وضع خاصّ خود را دارد و کشته نمی‌شود، مگر این که نفاق خویش را آشکار کند، یا زمامدار مسلمان (امام) با داشتن گواه و مدرک، به کشتن وی حکم نماید. بنابراین، حکم اصلی دربارهٔ منافقان خارج از داراسلام، یا حیطهٔ دولت آن، کشتن و عدم یارگیری از آنها و یاری‌دادن آنهاست.

امّا این حالت استثناهایی هم دارد:

إِلَّا ٱلَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَٰقٌ أَوْ جَآءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَٰتِلُوكُمْ أَوْ يُقَٰتِلُوا۟ قَوْمَهُمْ ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَٰتَلُوكُمْ ۚ فَإِنِ ٱعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا۟ إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَمَ فَمَا جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿۹۰﴾

﴿مگر کسانی که با قومی که بین شما و آنها پیمانی است، پیوند دارند﴾ یعنی منافقانی را که از راه «جوار» و «حلف» به قومی می‌پیوندند که میان شما و آنان میثاق و پیمانی است، نکشید زیرا عهد و پیمان شامل آنان نیز می‌شود. بعضی گفته‌اند: مراد از «پیوند» در اینجا، پیوند نَسَبی است. این اوّلین صورت استثنا شده از حکم قتل منافقان خارج از حیطهٔ دار اسلام است.

امّا صورت دوم: **﴿یا نزد شما بیایند درحالی‌که سینهٔ آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، به‌تنگ آمده‌است﴾** یعنی: از یک‌سو دلهایشان از جنگیدن با شما به‌تنگ آمده و از جانبی جنگیدن با قومشان به‌نفع شما نیز بر آنان آسان نیست، پس دوست ندارند که در جنگ طرف هیچ جناحی را بگیرند، لذا آنان نیز از دستور قتال مستثنی هستند. ابن‌کثیر برای این گروه مثالی زده و گفته است: «نمونهٔ این گروه، جمعی از بنی‌هاشم بودند که در بدر با بی‌میلی با مشرکان همراه شدند ــ همچون حضرت عبّاس و دیگران ــ هم از این‌رو بود که در آن روز رسول خدا ﷺ از کشتن عبّاس رضی الله عنه منع کرده و دستور دادند تا به اسارت گرفته شود». **﴿و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را بر شما مسلّط می‌ساخت﴾** برای ابتلا و

آزمایش شما، یا برای پاکسازی صفّ شما، یا به‌مثابهٔ مجازاتی بر گناهان شما و درآن صورت ﴿حتماً باشما می‌جنگیدند﴾ و موقف بی‌طرفی اختیار نکرده، به صفّ کارزار با شما می‌پیوستند ﴿پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افگندند﴾ یعنی: اگر به‌وسیلهٔ عهد و پیمانی که با شما منعقد می‌کنند، به سازش و کنارگذاشتن جنگ با شما متمایل شدند ﴿پس﴾ دیگر ﴿خدا برای شما راهی بر آنان قرار نداده‌است﴾ بنابراین، نه کشتن آنان بر شما رواست و نه به‌اسارت درآوردن و چپاول اموالشان زیرا واردشدن آنها از در تسلیم، مانع هرنوع تجاوزی بر آنان گشته و این کار را علیه آنان حرام ساخته است.

بنابراین، خدای عزّوجلّ مسلمانان را از متعرّض‌شدن به جنگ دو گروه زیر نهی کرد:

۱ ـ گروهی که با مسلمانان عهد و پیمان بسته و به عهد و پیمان خویش پایبندند.

۲ ـ گروهی که از جنگ با مسلمانان کناره گرفته و به بستن عقد صلح و سازش با ایشان مایلند.

سَتَجِدُونَ ءَاخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُواْ قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوٓاْ إِلَى ٱلْفِتْنَةِ أُرْكِسُواْ فِيهَاۚ فَإِن لَّمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوٓاْ إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَمَ وَيَكُفُّوٓاْ أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَٱقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْۚ وَأُوْلَٰٓئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَٰنًا مُّبِينًا ﴿٩١﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: گروهی از اهالی تهامه از رسول خدا ﷺ امان خواستند و هدف آنها این بود که در نزد مسلمانان و قوم خویش هردو ایمن باشند،

پس نازل شد: ﴿**به‌زودی، گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند هم از شما در امان باشند و هم از قوم خودشان**﴾ این گروه در سیمای ظاهری خویش مانند گروه قبلی، امّا در نیّت باطنی خود غیر از آن گروهند زیرا اینان قومی منافق هستند که نزد شما اسلام را آشکار می‌سازند و نزد قوم خویش کفر را تا با این ترفند از آسیب هر دو گروه ایمن باشند، پس فرق اینان باگروه قبلی در این است که اینان در باطن با کفّارند، درحالی‌که گروه اوّل در موضع‌گیری بی‌طرفانهٔ خویش صادق بودند ﴿**هرگاه که به فتنه بازگردانیده می‌شوند**﴾ یعنی: هرگاه قومشان آنان را به‌سوی فتنهٔ شرک و جنگ فرامی‌خوانند و از آنان می‌طلبند که با مسلمانان بجنگند ﴿**در آن نگونسار انداخته می‌شوند**﴾ یعنی: در دام کفر گرفتار آمده، در آن فرو می‌روند و نگونسار می‌شوند، هم از این رو به‌سوی قوم خویش بازگشته با شما می‌جنگند و از هیچ‌گونه آزار و زیانی علیه شما دست برنمی‌دارند، لیکن در عین حال، کار بر آنها آشفته و تحیّر و سردرگمی بر آنها چیره است ﴿**پس اگر از شما کناره‌گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند**﴾ و چنان عهد و پیمانی به شما ندادند که به سبب آن از عدم مشارکتشان در جنگ با خود مطمئن شوید ﴿**و از**﴾ جنگیدن با شما ﴿**دست برنداشتند، هرکجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکُشیدشان**﴾ یعنی: هرکجا که آنان را یافته و بر آنها دست پیدا کردید، آنها را به اسارت بگیرید و به قتل برسانید.

لذا در مجموع از آنان سه چیز خواسته شده است:

۱ ــ کناره گرفتن از جنگ با مسلمانان.

۲ ــ مسلمان‌شدن کامل و پشت‌نمودن قطعی به کفر و در غیر آن حکمشان حکم مرتدّان است.

۳ ــ دست نگه‌داشتن از آزار مسلمین.

پس اگر این سه چیز را عملاً اثبات نکردند، در معرض هجوم فیصله کن شما قرار می‌گیرند و در این صورت: ﴿**آنانند که ما برای شما علیه آنان حجّتی آشکار قرار**

داده‌ایم﴾ که با این حجّت آشکار، بر آنها مسلّط می‌شوید و سرکوب و محکومشان می‌کنید. آری! این حجّت روشن، سرنگون‌شدنشان در فتنه بدون کمترین مقاومتی دربرابر آن و آشکار شدن حالشان در کفر و خیانت و زیان‌رسانی به مسلمین است.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَـًٔا ۚ وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَـًٔا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُوا۟ ۚ فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ ۖ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍۭ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَـٰقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ ۖ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ ٱللَّهِ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾

مجاهد و دیگران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ عیّاش‌بن‌ابی‌ربیعه برادر مادری ابوجهل نازل شد که در روز فتح مکّه مردی را که به خاطر اسلام در مکّه شکنجه‌اش می‌کرد، کشت، درحالی‌که بی‌خبر از آن بود که این مرد مسلمان شده و حتّی هجرت نیز کرده است.

﴿و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را ــ جز به خطا ــ بکشد﴾ یعنی: مؤمن همچون کافر ــ که حکم انفاذ قتل آن گذشت ــ نیست بنابراین، برای مؤمن به هیچ حالی روا نیست که مؤمنی دیگر را ــ جز به خطا و اشتباه ــ به قتل رساند. خاطرنشان

می‌شود که وجوه خطا و اشتباه بسیار است، و ضابطه در همهٔ آنها، عدم وجود قصد و تعمّد می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «ریختن خون شخص مسلمانی که به یگانگی خدا ﷻ و رسالت من گواهی می‌دهد، حلال نیست مگر به یکی از سه چیز: کشتن نفس دربرابر نفس، کشتن شخص دارای همسری که مرتکب زنا می‌شود و کشتن کسی که ترک‌کنندهٔ دین خویش و جداشونده از جماعت مسلمین است». و اگر یکی از این امور سه‌گانه روی داد، باز هم، کسی از رعیّت حقّ اجرای قتل را ندارد، بلکه این کار برعهدهٔ زمامدار مسلمانان، یا جانشین وی می‌باشد ﴿**و هرکس که مؤمنی را به‌خطا بکشد، بر اوست که بردهٔ مؤمنی را آزاد کند**﴾ یعنی: باید غلام یا کنیز مؤمنی را به کفّارهٔ این قتل خطا آزاد نماید. حکمت در آزادکردن بردهٔ مؤمن در این مورد این است که: چون او شخص مؤمنی را از قطار زندگان خارج‌ساخته، لذا بر او لازم است تا جان مؤمن دیگری مانند وی را در قطار اشخاص آزاد در آورد زیرا آزادسازی‌اش از قید بردگی، همچون زنده کردن وی است. این واجب اوّل بر عهدهٔ وی میباشد؛ ﴿و﴾ واجب دوم این است که: ﴿**به اهل او دیه پرداخت کند**﴾ دیّه: مالی است که به‌عنوان خون‌بهای مقتول به ورثهٔ وی داده می‌شود تا آن را همچون میراث میان خود تقسیم نمایند. مراد از (اهل)، ورثهٔ مقتول است.

تفاصیل احکام دیّه در سنّت پاک رسول خدا ﷺ تبیین شده و فقها احکام آن را تدوین کرده‌اند.

در نزد احناف، جنس دیّه به‌حسب پول رایج هر سرزمین چنین سنجیده می‌شود: برای دارندگان طلا هزار دینار، برای دارندگان نقره ده‌هزار درهم و برای دارندگان شتر، صد شتر. قابل ذکر است که دیّه در قتل خطا بر «**عاقلهٔ قاتل**» لازم می‌گردد نه بر خود وی. و «**عاقله**» در نزد علمای حجاز، نزدیکان قاتل از جهت پدری وی ـ یعنی عَصَبهٔ وی هستند ـ ولی در نزد احناف، «**عاقله**» کسان و نزدیکان ثبت شده در دیوان (ثبت احوال) قاتل‌اند، آن‌گونه که عمر رضی الله عنه این دیوان

را تنظیم نموده است. و اگر عاقله از پرداخت دیّه ناتوان شد، دیّهٔ مقتول از بیت‌المال عمومی (خزانهٔ دولت) پرداخت می‌شود.

﴿**مگر این‌که آنان صدقه کنند**﴾ یعنی: پرداخت دیّه به هر حال برای ورثهٔ مقتول واجب است، مگر این‌که آنان این دیّه را بر خانوادهٔ قاتل ببخشند. ملاحظه می‌کنیم که آیهٔ کریمه این بخشش را ــ به‌جهت ترغیب و برانگیختن مؤمنان بر پرداخت آن ــ صدقه نامید ﴿**پس اگر مقتول از گروهی است که دشمنان شمایند**﴾ یعنی اگر مقتول منسوب به کفّار حربی است ﴿**در حالی‌که خود وی مؤمن است**﴾ یعنی: خود مقتول مؤمن است ﴿**قاتل باید بندهٔ مؤمنی را آزاد کند**﴾ بنابراین، اگر مسلمانی، مسلمان دیگری را می‌کشد که در بلاد کفّار است و از آنان بوده، امّا مسلمان شده ولی هجرت نکرده، هیچ دیّه‌ای بر قاتل وی نیست، بلکه قاتل فقط باید بردهٔ مؤمنی را آزاد کند و دیّه از ذمّهٔ عاقلهٔ وی ساقط است زیرا کسی که ایمان آورده امّا هجرت نکرده، حرمت و کرامت وی نسبت به مؤمنی که ایمان آورده و هجرت کرده، کمتر است ﴿**و اگر**﴾ مؤمن مقتول ﴿**از قومی باشد که**﴾ کافرند و امّا ﴿**میان شما و میان آنان پیمانی است**﴾ موقّتی یا دائمی ﴿**پس باید به خانوادهٔ وی دیّه پرداخت نماید**﴾ یعنی: عاقلهٔ قاتل این فرد مؤمن، باید به ورثهٔ آن مقتول که از اهل ذمّه، یا از هم‌پیمانان مسلمین هستند، دیّه بپردازند ﴿**و**﴾ قاتل وی باید ﴿**بردهٔ مؤمنی را**﴾ نیز ﴿**آزاد نماید**﴾ چنان‌که گذشت ﴿**و هرکس بنده‌ای نیافت**﴾ یا مال وی برای خریدن برده گنجایش نداشت ﴿**بر اوست که دو ماه پیاپی روزه بگیرد**﴾ به‌طوری که هیچ روزی از ایّام این دو ماه را نخورد و اگر روزی از روزهای این دو ماه را خورد، باید همهٔ این دو ماه را باز از سر، روزه بگیرد. امّا خوردن روزه به‌سبب وجود عذری چون حیض (عادت ماهانهٔ زنان) و مانند آن، موجب ازسرگرفتن روزه نیست. ولی در خوردن به‌سبب عارض‌شدن بیماری، میان فقها اختلاف است، که رأی امام ابوحنیفه، از سرگرفتن روزه می‌باشد.

این کفّاره ﴿**به عنوان توبه**﴾ قاتل مشروع شده ﴿**است از جانب الله**﴾ به عنوان

رحمتی از سوی وی ﴿و خداوند دانای حکیم است﴾ داناست؛ چون در هرموردی به حکم مقرّر آن فرمان می‌دهد، حکیم است؛ چون از روی حکمت اوامرش را مشروع می‌گرداند. تعبیر قرآنی: (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ ٭ هرکس برده‌ای نیافت)، مظهری از مظاهر اعجاز قرآنی است زیرا این حقیقت را می‌رساند که بیان قرآن از نظر دقّت چنان بالاست که همهٔ زمان و مکان را می‌گنجاید زیرا مفهوم آن، هم شامل عدم توانایی مالی شخص در خریدن برده می‌شود و هم شامل نبودن برده ــ همچون عصر و زمان ما.

وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدًا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿٩٣﴾

﴿و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد﴾ درحالی‌که می‌داند که او مؤمن است ﴿پس جزای او جهنّم است که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند﴾ یعنی: از او انتقام می‌گیرد و او را از رحمت خویش طرد می‌کند ﴿و برای او عذابی عظیم آماده ساخته است﴾ و او به‌سبب گناه بزرگی که مرتکب شده، مستحقّ این همه مجازات است. نشانهٔ قتل عمد: کشتن انسان با وسیله‌ای از وسایل کشنده‌ای است که عمل قتل عادتاً به‌مانند آن وسیله انجام می‌گیرد؛ چون شمشیر، تفنگ، سَمّ و امثال آن. ولی کسی که از قتل عمد توبه‌کار شد، سزاوار این کیفر نیست. امّا باید دانست که در توبهٔ قتل عمد، قاتل ناگزیر باید به قتل اعتراف و خود را برای قصاص تسلیم کند؛ چنانچه قصاص واجب بود، یا دیّه بپردازد ــ چنانچه قصاص واجب نبود ــ درصورتی‌که قاتل توانگر بوده و بر پرداخت کلّ دیّه یا بعضی از آن قادر باشد، چه در قتل عمد، عاقلهٔ قاتل متحمّل دیّهٔ قتل نبوده بلکه دیّه به مال خود وی تعلّق می‌گیرد.

امّا اگر قاتل قتل عمد، از این گناه عظیم توبه کرد و عزم خود را بر این امر که دیگر به قتل هیچ‌کسی دست نیالاید جزم نمود، بی‌آن‌که به قتل اعتراف نموده و خود را به عدالت تسلیم نماید، در این صورت به قبول توبهٔ وی یقین قاطع نداریم، ولی خدای عزّوجلّ ارحم‌الرّاحمین است و اوست که میان بندگان خویش در آنچه که میان خویش اختلاف داشته‌اند، داوری می‌کند. هرچند که در این آیهٔ کریمه برای قاتل قتل عمد، توبه و کفّاره‌ای ذکرنشده، چنان‌که برای قاتل خطا ذکرشده، که این خود دلیل عدم پذیرش این دو از قاتل در قتل عمد است. چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما نیز بر آن است که قتل عمد توبه‌ای ندارد، به‌دلیل احادیث بسیاری که بر بزرگی این جنایت دلالت می‌کنند و از جمله این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ: «اوّلین قضیه‌ای که میان مردم در روز قیامت فیصله می‌شود، قضیهٔ خونهاست». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «قطعاً نابودی دنیا در نزد خدا، آسانتر از کشتن شخص مسلمانی است». همچنین در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «اگر اهالی آسمانها و زمین بر کشتن مرد مسلمانی گردآیند، بی‌گمان خداوند همه را بر روهایشان در آتش می‌افگند». همچنین در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «هرکس بر کشتن مسلمانی یاری نماید ــ هرچند با بخشی از یک کلمه ــ روز قیامت درحالی می‌آید که میان هر دو چشمش چنین نوشته شده: این شخص از رحمت خدا نومید است».

امّا جمهور فقها بر آنند که توبهٔ قاتل عمد پذیرفته می‌شود. مراد از جاودانه‌ماندن وی در دوزخ نیز در رأی جمهور، درنگ‌کردن وی به‌مدّت دورودرازی است، نه ماندگار بودن همیشگی وی زیرا از رسول خدا ﷺ به تواتر احادیثی نقل شده‌است که مفادّ همهٔ آنها این است: «هرکس در قلبش کمترین ذرّه‌ای از ایمان باشد، سرانجام از دوزخ بیرون آورده می‌شود». بنابر همین رأی جمهور است که علما گفته‌اند: «در قتل عمد سه حقّ است: حقّ خدا ﷻ، حقّ مقتول و حقّ اولیای دم. امّا حقّ اولیای دم، تسلیم کردن قاتل به آنان است که یا

قصاصش کنند یا از وی دیّه بگیرند، همچنان می‌توانند او را عفو کنند. و حقّ خداوند ﷻ به توبه ساقط می‌شود ـ چنانچه خدای عزّوجلّ آن توبه را بپذیرد. امّا حقّ مقتول به روز قیامت باقی می‌ماند، که یا خدای عزّوجلّ او را از قاتلش راضی گرداند، یا اگر بخواهد وی را عذاب کند».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلَا تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَىٰٓ إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَـٰمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا فَعِندَ ٱللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ ۚ كَذَٰلِكَ كُنتُم مِّن قَبْلُ فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوٓاْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: مردی از قبیلهٔ بنی‌سلیم با رمهٔ گوسفندی از نزد گروهی از یاران رسول خدا ﷺ گذشت و بر ایشان سلام گفت. در این اثنا ایشان در میان خود گفتند: این شخص بر ما سلام نگفت مگر به‌خاطر این‌که از ما ایمن باشد! این سخن را گفتند و بروی حمله برده به قتلش رساندند و گوسفندانش را به عنوان غنیمت نزد رسول خدا ﷺ آوردند. همان بود که نازل شد: ﴿**ای مؤمنان! چون در راه خدا سفر کنید**﴾ یعنی: چون به جهاد بیرون روید، یا دشمن دین را با سلاح بکوبید ﴿**پس نیک تفحص کنید**﴾ یعنی: نیک پرس‌وجو و تأمّل کنید تا یقین حاصل نمایید که آن‌کس که بر وی ضربه می‌زنید، از مؤمنان نیست ﴿**و به کسی که نزد شما اسلام را**﴾ یعنی کلمهٔ شهادت را ﴿**اعلام و اظهار نموده است، نگویید: تو مؤمن نیستی**﴾ به قولی دیگر معنی این است: برای کسی که به شما «السّلام علیکم» گفته، نگویید که تو مسلمان نیستی. ﴿**تا بدین**

وسیله متاع زندگانی دنیا را بجویید ﴾ یعنی این اشتهای غنیمت است که شما را از تحقیق و بررسی در مورد مسلمانی آن شخص باز می‌دارد، درحالی‌که این غنیمت چیزی جز بهرهٔ فانی دنیای دون نیست ﴿**و نزد الله غنیمتهای بسیاری است**﴾ از آنچه که بی ارتکاب هیچ محظوری برای شما حلال می‌باشد و با برخورداری از این حلالهای پاکیزه، از کشتن و به‌غنیمت‌گرفتن مال کسانی که از در تسلیم و انقیاد درآمده‌اند، بی‌نیاز می‌گردید ﴿**قبلاً خودتان نیز همین‌گونه بودید**﴾ یعنی: خودتان نیز قبلاً از کفّار بودید ﴿**ولی خداوند بر شما منّت نهاد**﴾ و از ریختن خونهای شما جلوگیری کرد ـ آن‌گاه که کلمهٔ شهادت را بر زبان جاری ساختید. یا معنی این است: شما نیز همان‌گاه که به اسلام درآمدید، کلمهٔ شهادت را بر زبان آوردید و خونها و اموالتان به سبب آن از تعرّض مصون ماند، بی‌آن‌که کسی درپی کسب اطمینان از این امر باشد که آیا در اظهار اسلام، دلهایتان با زبانهایتان هماهنگ و همراه بوده است یا خیر! یا معنی این است: ای مسلمانان! شما نیز در آغاز کار، اسلام خویش را در میان قوم خویش پنهان می‌داشتید، چنان‌که این شخصی که در اثنای جنگ به شما اظهار اسلام کرد، مسلمانی خود را در میان قوم خویش پنهان می‌داشت، ولی چون شما به صحنه آمدید، او فرصت و زمینهٔ آن را یافت که مسلمانی خویش را علنی کند، لذا حال و وضع نخستین خویش را فراموش نکرده و به امثال خودتان رحم کنید ﴿**پس به‌درستی تفحّص کنید**﴾ و پرس‌وجو نمایید تا مرتکب قتل ناحق نشوید. تکرار برای تأکید است ﴿**همانا خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است**﴾ پس شما را در برابر اعمالتان مؤاخذه خواهد کرد. سعیدبن جبیر رحمه‌الله می‌گوید: «این جمله، تهدید و هشداری است».

از این آیهٔ کریمه می‌فهمیم که: فرق اساسی در میان جنگ مسلمانان و جنگ دیگران این است که: غیر مسلمانان برای دنیا می‌جنگند، امّا مسلمانان برای برتری کلمة‌الله.

لَّا يَسْتَوِي ٱلْقَـٰعِدُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلْمُجَـٰهِدُونَ
فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَـٰهِدِينَ بِأَمْوَٰلِهِمْ
وَأَنفُسِهِمْ عَلَى ٱلْقَـٰعِدِينَ دَرَجَةً ۚ وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ وَفَضَّلَ
ٱللَّهُ ٱلْمُجَـٰهِدِينَ عَلَى ٱلْقَـٰعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾

﴿**مؤمنانِ خانه‌نشین غیراهل ضرر، با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند، یکسان نیستند**﴾ اهل ضرر: اهل معاذیرانـد کـه عـذرهایی چـون بیماری، معلولیّت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که از جهاد بازشان داشته است، پس اگر نیّت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می‌رفتند، در این صورت، آن معذوران نـیز در درجهٔ مجاهدان قرار داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: رسول خدا ﷺ دریکی از غزوات خـطاب بـه مـجاهدان فـرمودند: «قطعاً در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هـیچ وادی‌ای را پشت‌سر نگذاشته‌اید، مگر این که با شما در آن هـمراهـند. اصـحاب گـفتند: یـا رسول الله! درحالی‌که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذر ایشان را بازداشته است».

آن‌گاه خدای عزّوجلّ در بـیان بـرتری مـجاهدان بـر خـانه‌نشینان مـی‌فرماید: ﴿**خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند، به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیّت بخشیده**﴾ یعنی: یاد و نام آنان را بلند گردانیده و با مدح و ثنای خود، به ایشان برتری بخشیده است. مراد از درجهٔ برتری دراینجا، برتری آنها بر غیر مـعذوران است، چه دارندگان عذر در صورتی که نیّتشان صحیح باشد، درجه‌ای همانند با

مجاهدان را دارند ـ چنان‌که گفتیم ﴿و خداوند همه را﴾ اعم از مجاهدان و خانه‌نشینان را ﴿وعدهٔ نیکو داده﴾ یعنی: وعدهٔ پاداش نیکو داده که همانا بهشت است ﴿و خداوند جهادگران را بر جهادگریزان به پاداشی عظیم برتری داده‌است﴾ که این پاداش عظیم عبارت است از:

دَرَجَٰتٖ مِّنۡهُ وَمَغۡفِرَةٗ وَرَحۡمَةٗۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمًا ﴿٩٦﴾

﴿درجات﴾ و مرتبه‌هایی ﴿بس بزرگ از جانب او﴾ به قولی: مراد از درجات در اینجا، همان درجهٔ سابق است. به قولی دیگر معنی این است: حق تعالی مجاهدان را بر خانه‌نشینان معذور، به یک درجه برتری داده، امّا مجاهدان را بر خانه‌نشینان جهادگریز غیرمعذور، به درجات و مرتبه‌های بیشتری برتری بخشیده است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره‌ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند ﷻ آنها را برای مجاهدان فی‌سبیل‌الله آماده نموده و فاصلهٔ میان هر دو درجه، همانند فاصلهٔ میان آسمان و زمین است». ﴿و﴾ نیز ارزانی داشته است به آنان ﴿آمرزش و بخشایش را و خدا آمرزندهٔ مهربان است﴾ چرا که عذر را می‌پذیرد و پاداش را ارزانی می‌دارد.

باید دانست که این آیه بر جهاد فرض کفایی دلالت دارد. جهاد فرض کفایی جهادی است که اگر تعدادی کافی از مسلمانان به آن بپردازند، مجاهدان به سبب آن از پاداش برخوردار می‌گردند و خانه‌نشینان هم در نرفتن به آن گنهکار نمی‌شوند، درحالی‌که اگر جهاد، فرض عین باشد، یا فرض کفایه باشد ولی شمار کافی از مسلمانان بدان نپرداخته باشند، در این صورت، خانه‌نشینان مرتکب گناه عظیمی شده‌اند که به سبب آن سزاوار ورود به دوزخ هستند.

امّا این که چه وقت جهاد فرض عین و چه وقت فرض کفایه است؟ پاسخ به این سؤال، تفصیلات بسیاری دارد، که اینک برخی از اشکال آن را به اختصار بیان

می‌داریم:

۱ ـ جهاد فرض عین است، اگر امام (زمامدار مسلمانان)، اعلام بسیج عمومی (نفیر عام) نماید.

۲ ـ جهاد فرض عین است، اگر سرزمینی اسلامی مورد تهاجم قرار بگیرد، در این صورت اگر اهالی آن توان دفاع از خود را نداشتند، فرضیّت عینی به همجواران آنان انتقال می‌یابد و همین طور دایرهٔ فرضیّت قدم‌به‌قدم گسترده‌تر می‌شود تا آن‌که کلّ امّت را در بر می‌گیرد.

۳ ـ جهاد فرض عین است اگر مرتدّان یا کافران بر منطقه‌ای از مناطق مسمانان مسلّط شده باشند.

و اگر همهٔ مسلمانان در امنیّت قرار داشته باشند، جهاد فرض کفایه است. یعنی در این صورت، باید در راه انتشار دعوت اسلامی با جبهه‌ای از جبهات دارحرب بجنگند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است که این آیهٔ کریمه دربارهٔ غزوهٔ بدر نازل شد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ ظَالِمِىٓ أَنفُسِهِمْ قَالُوا۟ فِيمَ كُنتُمْ ۖ قَالُوا۟ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِى ٱلْأَرْضِ ۚ قَالُوٓا۟ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةً فَتُهَاجِرُوا۟ فِيهَا ۚ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَسَآءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: در مکّه مسلمانانی بودند که به مدینه هجرت نکرده بلکه در میان کفّار باقی مانده بودند، درحالی‌که کفّار مکّه آنان را از اظهار اسلام و انجام عبادات و شعائر دینی‌شان بازداشته و چه‌بسا که اجباراً آنان را با خود به جنگ علیه مسلمانان می‌کشاندند و مجاهدان مسلمان بی‌خبر از این که آنها

مسلمان‌اند، به قتلشان می‌رساندند، پس نازل شد: ﴿**هرآینه آنان که فرشتگان**﴾ یعنی: ملک‌الموت و همکارانش ﴿**جانشان را می‌گیرند**﴾ با قبض ارواحشان ﴿**در حالی که بر خویشتن ستمکار بوده‌اند**﴾ با هجرت نکردن از دیار کفر. پس ظلم و ستمشان بر خویشتن، همزیستی با کفّار و ترک فریضهٔ هجرت است ﴿**فرشتگان به ایشان**﴾ یعنی: به این مسلمانان ستمکار باقی‌مانده در دار حرب ﴿**می‌گویند: شما در چه حال بودید؟**﴾ این سؤال، سؤالی توبیخی‌است، یعنی: موقف شما دربرابر دینتان چگونه بود؟ آیا شما با وجود همزیستی با کفّار و ترک هجرت، اهل دیانت هم بودید؟! یا معنی این است: آیا شما در زمرهٔ اصحاب پیامبر ﷺ بودید، یا در زمرهٔ مشرکان؟ آنان پوزش‌خواهانه ﴿**پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم**﴾ که به اظهار دین و هجرت از سرزمین خویش توانا نبودیم. فرشتگان در ردّ این سخنشان سرزنش کنان ﴿**می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید**﴾ و خود را از زیر بار ستم کفّار نجات داده همراه با مسلمین به عبادت خدای عزّوجلّ بپردازید؟ چرا! شما این امکان را داشتید زیرا انسان اگر به کاری تصمیم بگیرد، حتماً راهکار آن را هم پیدا خواهد کرد. مراد از (ارض) در اینجا، هر مکان و منطقه‌ای از مناطق کرهٔ زمین است که برای هجرت آماده و مناسب باشد، امّا مراد از (ارض) اوّل، هر سرزمینی است که هجرت از آن واجب است ﴿**پس آن گروه جایشان دوزخ است و چه بدجایی‌است**﴾ یعنی: آن گروه مسکن و مأوایی جز دوزخ ندارند و چه بد جا و چه بد سرانجامی است.

پس این آیه، دلیل فرضیّت هجرت از دار کفر به‌سوی دار اسلام است برای هرکسی که به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر نباشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «براین امر اجماع وجود دارد». امّا اگر به برپاداشت دین خویش در دار کفر قادر بود، آیا باز هم هجرت از دارحرب به‌سوی دار اسلام و از دار ظلم به‌سوی دار عدل و از دار بدعت به‌سوی دار سنّت بر وی واجب است؟ علما در این باره بر دو قول‌اند. احناف می‌گویند: هجرت بر او واجب است. و شافعی‌ها می‌گویند:

باقی‌ماندن در دار کفر برای وی مستحبّ می‌باشد.

إِلَّا ٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهۡتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾

﴿**مگر آنان که حقیقتاً مستضعف‌اند از مردان و زنان و کودکان**﴾ همانند بیماران مزمن و فرودستان دیگری ﴿**که چاره‌جویی نمی‌توانند**﴾ در جهت گریز از دیار کفر با توسّل به اسباب نجات، چراکه به این اسباب دسترسی ندارند ﴿**و هیچ راهی نمی‌یابند**﴾ برای گریز از این بن‌بست. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گفت: «من و مادرم از مستضعفان حقیقی بودیم».

فَأُوْلَٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعۡفُوَ عَنۡهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٩٩﴾

﴿**پس آن جماعت**﴾ مستضعفان بیچاره و بی‌وسیله که در واقع عذری داشته‌اند ﴿**باشد که خدا از ایشان درگذرد**﴾ این وعده‌ای قطعی از سوی حق تعالی به درگذشت از آنان است زیرا کلمهٔ (عَسَى) هرچند در اصل برای طمع و توقّع می‌باشد، امّا هرگاه خدای عزّوجلّ در چیزی به طمع افگند، آن چیز وجوباً واقع می‌شود، چراکه وقتی آن ذات کریم بندهٔ خود را به طمع افگند، به وعدهٔ خویش وفا می‌کند ﴿**همانا خداوند همواره عفوکننده و آمرزنده است**﴾ این تعبیر، تأکیدی بر فریضهٔ هجرت از دیار کفر است تا بدانجا که تارک هجرت به سبب عذر که هجرت بر وی واجب نیست نیز چنین بپندارد که ترک هجرت برای وی، گناهی است که می‌باید از آن طلب عفو و بخشایش کرد.

۞ وَمَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدْ فِي ٱلْأَرْضِ مُرَٰغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً ۚ وَمَن يَخْرُجْ مِنۢ بَيْتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدْرِكْهُ ٱلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٠٠﴾

﴿**و هرکه در راه خدا هجرت کند**﴾ یعنی: هجرت وی با قصدی درست و نیّتی خالصانه همراه بوده و به چیزی از انگیزه‌ها و شائبه‌های دنیوی آلوده نباشد ﴿**در زمین اقامتگاههای فراوان خواهد یافت**﴾ که به‌رغم میل قومی که از نزدشان هجرت کرده‌است و به کوری چشم و خاری آنان، در آن اقامتگاهها ساکن می‌شود. مُراغَم: سرزمین هجرت است که انسان به‌کوری چشم دشمنش، راه آن را در پیش می‌گیرد ﴿**و**﴾ در هجرت خویش ﴿**گشایشها**﴾ خواهد یافت، هم در سرزمینی که به‌سوی آن هجرت می‌کند و هم در رزق و روزی خویش ﴿**و هرکه از خانهٔ خود هجرت‌کنان به‌سوی الله و پیامبرش به‌در آید**﴾ و به آنجایی برود که خدا ﷻ و رسولش ﷺ دستور داده‌اند ﴿**سپس مرگش در رسد**﴾ قبل از آن‌که به مکانی که قصد هجرت به‌سوی آن را کرده است، برسد ﴿**حقّا که پاداش**﴾ هجرت ﴿**او**﴾ به‌طور کامل ﴿**بر الله ثابت شده است**﴾ یعنی: پاداش وی در نزد حق تعالی چنان ثابت شده‌است که هرگز برگشت‌پذیر نیست، هرچند که به دار هجرت هم نرسد ﴿**و خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ به عمل مؤمن می‌آمرزد و به نیّت وی رحم می‌کند.

علما گفته‌اند: «هر هجرتی برای طلب علم، یا حجّ، یا جهاد، یا رفتن شخص به سرزمینی باهدف افزودن بر طاعت، یا باهدف قناعت، یا زهد و طلب روزی پاکیزه؛ هجرت به‌سوی خدا و رسول وی است». امّا در اعمال، نیّت معتبر است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «... هرکس هجرت وی به‌سوی الله و رسولش باشد، قطعاً هجرت وی به‌سوی الله و رسول وی است و هرکس هجرت وی

به‌سوی دنیایی باشد که به آن دست یابد، یا به‌سوی زنی باشد که آن را تزویج کند، پس هجرت وی به‌سوی همان چیزی است که به‌قصد دستیابی به آن هجرت کرده‌است».

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است که فرمود: ضمرة‌بن جندب رضی الله عنه از خانه‌اش هجرت‌کنان به‌در آمد و به قومش گفت: مرا بر دوش برداشته از سرزمین شرک به‌سوی رسول خدا ﷺ بیرون برید. امّا پیش از آن‌که نزد رسول خدا ﷺ برسد، در راه هجرت درگذشت. پس این آیهٔ‌کریمه در شأن وی نازل شد.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي ٱلْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا۟ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ ۚ إِنَّ ٱلْكَٰفِرِينَ كَانُوا۟ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿١٠١﴾

﴿و چون در زمین رهسپار سفر شدید، بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه سازید﴾ یعنی: نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید. این آیه دلیل بر آن است که کوتاه‌کردن (قصر) نماز بر مسافر واجب نیست، بلکه مسافر مخیّر است که اگر بخواهد نماز را قصر کند و اگر بخواهد آن را کامل بخواند، چنان‌که این مذهب شافعی رحمه الله است. امّا در نزد امام ابوحنیفه رحمه الله، قصر در سفر عزیمت است نه رخصت، پس قصر در سفر الزامی بوده و کامل‌خواندن نماز در آن جایز نیست زیرا رسول خدا ﷺ در تمام سفرهایشان به کوتاه‌خواندن نماز پایبند بوده‌اند و به‌دلیل این فرمودهٔ عمر رضی الله عنه: «فرض نماز در سفر بر زبان پیامبرتان، دو رکعت کامل بدون قصر است»، همچنان این فرمودهٔ عائشه رضی‌الله‌عنها: «اوّلین‌بار که

نماز فرض‌شد، دو رکعت بود، پس این دو رکعت در سفر تثبیت و در اقامت و حضر برآن افزوده شد». باید دانست که سفر مباح‌کنندهٔ قصر در نزد احناف مسیر سه روز راه است که به مقیاس امروزی (۹۶) کیلومتر می‌شود. بلی! نماز را باید قصر کنید ﴿**اگر می‌ترسید که کافران شما را در بلا می‌افگنند، چراکه کافران برای شما پیوسته دشمنی آشکارند**﴾ ظاهر این آیه، مفید آن است که قصر در سفر جایز نیست، مگر این‌که با خوف فتنه و بلا از سوی کافران همراه باشد و لذا با وجود ایمنی از جانب آنان، قصر نماز جواز ندارد. لیکن در سنّت نبوی ﷺ به‌اثبات رسیده‌است که رسول خدا ﷺ با وجود ایمن بودن از آزار کفّار، نماز را در سفر قصر نمودند بنابراین، در نزد اهل سنّت، خوف و هراس از دشمن، شرط جایز بودن قصر نماز در سفر نیست.

وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوٓاْ أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلْيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّواْ فَلْيُصَلُّواْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُواْ حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَٰحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَن تَضَعُوٓاْ أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُواْ حِذْرَكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٠٢﴾

این آیه خطابی است به رسول خدا ﷺ و به هر امیر و فرماندهی بعد از ایشان، که باید در هنگام خوف با همراهانشان نماز خوف را برپا دارند. یادآور می‌شویم که رسول خدا ﷺ دوبار نماز خوف خوانده‌اند، یک‌بار در «عسفان»، بار دیگر در سرزمین «بنی‌سلیم» و اصحاب ایشان نیز بعد از رحلتشان، بارها نماز خوف خوانده‌اند ــ چنان‌که معروف است. ﴿و چون در میان مؤمنان بودی﴾ در هنگام خوف ﴿و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از ایشان با تو بایستند﴾ یعنی: بعد از این‌که آنان را به دو گروه تقسیم کردی، یک گروه دربرابر دشمن قرارگیرند و گروهی دیگر همراه تو در نماز بایستند ﴿و باید که سلاح‌های خود را نیز برگیرند﴾ یعنی: هم گروهی که با تو نماز می‌خوانند و هم گروهی که دربرابر دشمن می‌ایستند، هردو باید سلاح‌های خود را برگیرند. امّا نمازگزاران باید آن مقدار سلاح برگیرند که مانع نمازشان نگردد. مراد این است که باید حامل اسلحهٔ خود باشند، به گونه‌ای که در هنگام نیاز بتوانند بی‌درنگ به آن دسترسی داشته باشند تا این مجهّزبودن به سلاح، امید دشمن‌شان را از هر نوع بهره‌برداری از فرصت، قطع نماید ﴿پس چون﴾ نمازگزاران همراه با تو ﴿به سجده روند﴾ یعنی: یک رکعت یا تمام نماز را باتو ادا نمایند ﴿آن گروه دیگر باید که پشت سر قرار گیرند﴾ یعنی: گروه اوّل بعد از فراغت از آن رکعت یا فراغت از تمام نماز، باید برای حراست در مقابل دشمن قرارگیرند، آن‌گاه گروه دوم به نماز بایستند.

احناف و بسیاری دیگر از فقها در تفسیر آن می‌گویند: چون گروه اوّل یک رکعت خویش را با دو سجده برگزار کرد، باید برگردد و در برابر دشمن بایستد و گروه دوم به نماز بپیوندد و چون گروه دوم نماز خویش را به‌پایان رساند، گروه اوّل در همان جایی که هست، نماز خویش را تکمیل نماید، یا مجدّداً به جایی که در اوّل نماز گزارده برگردد و نماز خویش را تکمیل نماید. امّا مالک رحمه‌الله می‌گوید: نماز گروه اوّل با همان یک رکعت به پایان می‌رسد زیرا در نزد وی، نماز خوف فقط یک رکعت است ﴿و باید که آن گروه دیگر که هنوز نماز نخوانده، بیاید﴾ و آن

همان گروهی است که در برابر دشمن ایستاده و هنوز نماز نگزارده ﴿**پس با تو نماز خوانند**﴾ در رکعت دوم بر همان وصفی که گروه اوّل نماز گزارده است، بعد از آن رسول خدا ﷺ سلام دهند و گروه دوم یک رکعت دیگر خویش را به اتمام برساند. در نزد مالک؊ با این یک رکعت نماز هر دو گروه به اتمام می‌رسد، امّا در نزد غیروی از فقها، هر یک از دو گروه، باید آنچه را که از وی فوت شده است، کامل گرداند. نخست گروه دوم و بعد از آن گروه اوّل ﴿**و باید که بگیرند**﴾ یعنی: این گروه دیگر ﴿**احتیاط خود را**﴾ یعنی: باید به‌هوش باشند و اگر ابزاری چون زره و مانند آن دارند، به کار بگیرند ﴿**و سلاحهای خود را برگیرند**﴾ گرفتن سلاح در نزد شافعی شرط و در نزد احناف مستحبّ است. آیهٔ کریمه روشن نمی‌سازد که هریک از دو گروه چه‌مقدار نماز باید بخوانند، پس ذکر دو رکعت در اثنای شرح و تفسیر، به این اعتبار است که غالباً نماز خوف در سفر برگزار می‌شود و نمازها در سفر، اغلب دو رکعتی است.

باید دانست که نماز خوف دارای اشکال و اوصاف متعدّدی است که بیان آنها در سنّت وارد شده و همهٔ آنها درست است و هرکس به یکی از آن صورتها نماز بگزارد، بی‌گمان دستور شریعت را انجام داده‌است و آنچه در این آیه ذکرشده، جامع همهٔ آن صُور می‌باشد. لیکن احناف به‌استناد احادیث وارده در این باب، کیفیّت نماز خوف را چنین بیان نموده‌اند: «امام مردم را به دو گروه تقسیم نماید، گروهی با وی بایستند و گروهی دربرابر دشمن قرارگیرند، آن‌گاه امام با گروه اوّل یک رکعت و دو سجده بگزارد، بعد از آن این گروه دربرابر دشمن بروند و گروه دوم از برابر دشمن بیاید و امام با ایشان یک رکعت دیگر با دو سجده گزارده و سلام دهد، امّا مقتدیانش که مسبوق هستند سلام ندهند، بلکه باید پیاده برای حراست به‌مقابل دشمن بشتابند، سپس گروه اوّل به جای اوّلی بازآیند، یا برای کم‌ساختن از تحرّک، نماز خود را در همان جایگاه و سنگرشان منفرداً و بدون قرائت به‌اتمام رسانند زیرا آنان حکم لاحق را دارند. سپس تشهّد خوانده، سلام

دهند و برای حراست در مقابل دشمن بازگردند، آن‌گاه گروه دوم بیایند و نمازشان را با قرائت سوره‌ای همراه باسورهٔ فاتحه به‌اتمام برسانند، چراکه ایشان در ابتدا همراه امام در نماز داخل نشده‌اند، پس در حکم مسبوق به‌شمار می‌روند». خاطرنشان می‌شود که این کیفیّت نماز خوف، از زهری، نافع، ابن‌عمر و ابن‌عبّاس روایت شده‌است. احناف در بارهٔ نماز خوف در وقت مغرب می‌گویند: «امام با گروه اوّل دو رکعت و با گروه دوم یک رکعت نماز بگزارد».

آن‌گاه حق تعالی در بیان حکمت مشروعیّت نماز خوف می‌فرماید: **﴿کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و سازوبرگ خویش غافل شوید، پس یکباره بر شما حمله کنند﴾** و با تمام نیرو و توان خویش چنان بر شما بتازند و کار را بر شما چنان دشوار سازند که دیگر به حملهٔ دومی نیاز نداشته باشند **﴿و اگر از باران در زحمتید، یا بیمارید، گناهی برشما نیست که جنگ‌افزارهای خود را بر زمین بگذارید، ولی مواظب خود باشید﴾** تا دشمن غافلگیرانه بر شما حمله‌ور نشود. به این ترتیب، حق تعالی برای مجاهدان، نهادن سلاح به هنگام زحمت باران و درحال بیماری را رخصت داد و سپس ایشان را به گرفتن احتیاط و مواظبت از خویشتن فرمان داد تا دشمن از فرصت بهره‌برداری سوء نکند **﴿بی‌گمان خداوند برای کافران عذاب خفّت‌باری آماده کرده است﴾** پس بدانید که دستور رعایت احتیاط از آن‌رو نیست که انتظار آن متصوّر باشد که کفّار بر شما غلبه کنند، بلکه این دستور، امری تعبّدی از سوی حق تعالی است.

فَإِذَا قَضَيْتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱذْكُرُوا۟ ٱللَّهَ قِيَـٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ ۚ فَإِذَا ٱطْمَأْنَنتُمْ فَأَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ ۚ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتْ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ كِتَـٰبًا مَّوْقُوتًا ﴿۱۰۳﴾

﴿و چون نماز را تمام کردید﴾ یعنی: چون از ادای نماز خوف فارغ شدید **﴿پس خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهای خویش﴾** یعنی: در تمام احوال و حتّی در حال جنگ **﴿یاد کنید و چون آسوده‌خاطر شدید﴾** از وجود دشمن و حالت خوف از میان رفت **﴿نماز را برپا دارید﴾** یعنی: نمازی را که وقت آن داخل می‌شود، بر صفت مشروعهٔ آن به‌طور کامل و با رعایت اذکار و ارکان و طمأنینهٔ آن، برپا دارید **﴿زیرا نماز بر مؤمنان فرض وقت معیّن شده‌ای است﴾** یعنی: نماز فریضه‌ای است که خدای عزّوجلّ آن را بر بندگان خویش در اوقات معلوم و معیّنی فرض گردانیده و هر وقتی از اوقات آن دارای آغاز و انجامی است، لذا برپاداشتن نمازها در غیر اوقات آنها جایز نیست، مگر به خاطر وجود عذری شرعی، چون به خواب‌ماندن، یا سهوکردن، یا مانند آن، به همین دلیل است که خدای عزّوجلّ شما را به برپاداشتن نماز در حال خوف ـ به کیفیّتی که بیان شد ـ دستور داده و حتّی در این حالت نیز، به تأخیر انداختن آن را از وقت معیّن آن اجازه نداده است.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: رسول خدا ﷺ با یارانشان در «عسفان» بودند که مشرکان به فرماندهی خالدبن ولید در رسیده و در میان مسلمانان و قبله مستقرّ شدند، آنها با خود گفتند: هم اکنون وقت نمازی برآنان فرامی‌رسد که از خود و فرزندانشان برایشان محبوب‌تر است، پس مترصّد آن فرصت باشید! همان بود که جبرئیل علیه السلام این آیات را در میان ظهر و عصر فرود آورد.

وَلَا تَهِنُوا۟ فِى ٱبْتِغَآءِ ٱلْقَوْمِ ۖ إِن تَكُونُوا۟ تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ ۖ وَتَرْجُونَ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾

﴿و در تعقیب قوم سستی نکنید﴾ یعنی: در جست‌وجو و دنبال کردن گروه کفّار، از خود ضعف و سستی نشان ندهید، بلکه نیرومندی و چابکی را به‌نمایش گذارید زیرا **﴿اگر شما دردمند می‌شوید، آنان نیز همان‌گونه که شما درد می‌کشید، درد می‌کشند﴾** لذا کفّار از شما به پایداری در میدان کارزار و تحمّل مرارت جنگ، سزاوارتر نیستند، پس شما را چه می‌شود که همانند آنان پایداری نمی‌ورزید **﴿حال آن‌که﴾** شما از آنها به پایداری سزاوارترید زیرا **﴿شما از الله﴾** پاداشی بزرگ و اجری عظیم را در آخرت و پیروزی دین خویش را بر سایر ادیان در دنیا **﴿امیدوارید﴾** یعنی: **﴿آنچه که آنها امید ندارند﴾** به‌سبب کفر و انکارشان، پس به هرحال، شما به پایداری در میدان معرکه سزاوارترید، چراکه شما و آنان در آسیب و درد جنگ، با هم برابرید، امّا این فقط شما هستید که در امیدواری ثواب و یاری و تأیید پروردگار، برگ برنده را در اختیار دارید و آنها از این امیدواری محروم‌اند **﴿و الله همواره دانای حکیم است﴾** داناست به دردهایی که می‌کشید، حکیم است در آنچه که به شما دستور می‌دهد.

إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا ﴿١٠٥﴾

سبب‌نزول این آیات این بود که: مردی از منافقان به‌نام طعمه‌بن‌ابیرق که از طایفهٔ «بنی‌ابیرق» بود، مقداری موادّ خوراکی و سلاح را از رفاعه‌بن‌زید دزدید، امّا شخص پاک و شایسته‌ای به‌نام لبیدبن‌سهل را به آن متّهم ساخت. به روایتی دیگر: او زرهی از آن اموال دزدی را در خانهٔ مرد یهودی‌ای به‌نام زیدبن سمین افگند. و چون برخی از مردم سارق حقیقی را ــ که آن شخص منافق بود ــ شناختند، قومش نزد رسول خدا ﷺ از وی به دفاع پرداختند تا بدانجا که نزدیک

بود رسول خدا ﷺ ـ به این استناد که متّهم‌کنندهٔ آن منافق گواه و مدرکی ندارد ـ در داوری خویش به‌سوی آنان گرایش یابند. این بود که نازل شد: ﴿**ما این کتاب را به‌حق و راستی بر تو نازل کردیم**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**تا به‌موجب آنچه خدا به تو آموخته**﴾ به وسیلهٔ وحی، یا به موجب آموخته‌های دیگری که تو را بدان راه نموده‌است؛ چون اجتهاد ﴿**میان مردم حکم کنی**﴾ برخی از علمای اصول ـ از جمله ابومنصور ماتریدی ـ با استناد به این آیه گفته‌اند: رسول خدا ﷺ حق داشته‌اند که به اجتهاد خویش حکم کنند، چنان‌که در **حدیث‌شریف** نیز آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «جز این نیست که من هم بشری هستم، لذا برمبنای آنچه که می‌شنوم، حکم صادر می‌کنم و چه‌بسا یکی از شما در بیان حجّت خویش لحن رساتری نسبت به بعضی دیگر داشته باشد و بنابراین، به نفع وی حکم صادر کنم، پس بدانید؛ آن کسی که من حقّ مسلمانی را برای وی حکم کرده‌ام، **قطعاً** آن چیز پاره‌ای از آتش است، پس با علم به این حقیقت، باید آن را بر دارد، یا بگذارد».

﴿**و زنهار جانبدارِ خیانتکاران مباش**﴾ که به‌خاطر آنان با ذی‌حقّان جدال کنی.

این آیه دلیل بر آن است که دفاع و جانبداری از کسی جایز نیست، مگر بعد از آن‌که به برحق‌بودن وی یقین داشته باشیم. و وکیلان مدافع شامل حکم عام این آیات هستند زیرا آنان در بسیاری از حالات، جز دفاع از گنهکاران و خائنان، همّ و غمّ دیگری ندارند. پس باید دانست که دفاع از گنهکاران و خائنان به خدا ﷻ، پیامبرش ﷺ و مسلمانان، به هیچ‌وجه جایز نیست.

وَٱسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٠٦﴾

﴿**و از خدا آمرزش بخواه**﴾ در این امر که از بنی‌ابیرق جانبداری کردی ﴿**که خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ نقل است که رسول خدا ﷺ در دفاع از بنی ابیرق به قتاده پسر برادر رفاعه‌بن زید که مال‌باخته بود، گفته‌بودند: «**قصد اهل‌بیتی را کردی که**

از آنان به اسلام و صلاح یاد شده‌است، آنان را به سرقت متّهم می‌کنی، بی‌آن‌که دلیل و بیّنه‌ای داشته باشی». پس چون آیهٔ کریمه نازل شد و راز حقیقی سرقت را برملا ساخت، بنی‌ابیرق سلاح را به مال‌باخته برگرداندند.

وَلَا تُجَٰدِلۡ عَنِ ٱلَّذِينَ يَخۡتَانُونَ أَنفُسَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا ﴿١٠٧﴾

﴿**و از کسانی که به خویشتن خیانت می‌کنند**﴾ چراکه مرتکب معصیت می‌شوند و زیان معصیتشان به خودشان بازمی‌گردد ﴿**دفاع نکن**﴾ یعنی: از جایشان حجّت و دلیل ارائه نکن ﴿**زیرا خداوند هرکس را که خیانتگر وگناه پیشه باشد، دوست ندارد**﴾ پس وقتی خداوند ﷻ خیانتکاران را دوست ندارد، دیگر هیچ مسلمانی نباید از آنان دفاع کند. خَوّان: بسیار خیانت پیشه. اَثیم: بسیار گناه‌پیشه.

يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾

﴿**اینان پنهان می‌دارند از مردم**﴾ اعمال ناشایست خود را، چراکه از آنان حیا می‌کنند و از آسیب و زیانشان بیم دارند ﴿**و از خداوند پنهان نمی‌کنند**﴾ اعمال زشت خود را و ملاحظهٔ این امر را نمی‌کنند که خداوند ﷻ بر آشکار و نهانشان آگاه است. پس باید بدانند که نمی‌توانند چیزی را از او پنهان بدارند، چراکه هیچ‌چیز از او پنهان نمی‌ماند، پس باید از حق تعالی حیا کنند ﴿**و**﴾ چگونه می‌توانند اعمال خود را از او پنهان کنند، درحالی‌که ﴿**او با آنهاست آن‌گاه که در**

شب چاره‌اندیشی می‌کنند ﴾ و در میان خود در مورد **﴿آنچه که خدا از سخنان نمی‌پسندد ﴾** به رایزنی و برنامه‌ریزی می‌پردازند. نیرنگ پردازی و چاره‌اندیشی را «تَبْیِیْت» نامید؛ زیرا عادتاً این کارها در شب طرّاحی می‌شود و در روز به اجرا در می آید **﴿و خدا به آنچه انجام می‌دهند، همواره احاطه دارد ﴾** و علم و ارادهٔ وی بر آنها محیط است، پس چگونه است که از او حیا نکرده و به نافرمانی او می‌پردازند.

هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ جَٰدَلۡتُمۡ عَنۡهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فَمَن يُجَٰدِلُ ٱللَّهَ عَنۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيۡهِمۡ وَكِيلٗا ﴿١٠٩﴾

﴿هان، شما همانان هستید که از خیانت‌کنندگان در زندگی دنیا جانبداری کردید ﴾ مراد کسانی از طایفهٔ بنی ابیرق‌اند که از قوم دزد خویش دفاع کردند **﴿پس چه‌کسی در روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانبداری خواهدکرد ﴾** هنگامی که خدای آگاه بر همهٔ طرحها و تدبیرهایشان، آنان را دربرابر گناهانشان عذاب نماید؟ **﴿یا کیست که برایشان وکیل باشد ﴾** یعنی: کیست که بتواند به وکالت از آنان در موضع دفاع و جانبداری آنان قرار گرفته و عذاب الهی را از آنان باز دارد؟ خدایا! هیچ‌کس نیست که در برابر تو یارای دفاع از کسی را داشته باشد.

وَمَن يَعۡمَلۡ سُوٓءًا أَوۡ يَظۡلِمۡ نَفۡسَهُۥ ثُمَّ يَسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ﴿١١٠﴾

﴿و هرکس کار سوئی کند ﴾ سُوء: زشتی و بدی‌ای است که اثر آن به دیگران متعدّی شود و در اینجا مراد از آن گناه است نه شرک **﴿یا بر خود ستم ورزد ﴾** با

انجام معصیتی از معاصی‌ای که اثر آن به دیگران متعدّی نمی‌شود ﴿**سپس از خدا آمرزش بخواهد**﴾ یعنی: از حق تعالی بخواهد تا گناهانی را که مرتکب شده‌است بر وی بپوشاند و اثر آنها را از وی محو کند، با این سخن خویش: «اَسْتَغْفِرُاللّٰه ✿ از خدا آمرزش می‌خواهم»، یا: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِیْ ✿ خدایا! بر من بیامرز»؛ در این صورت ﴿**خدا را آمرزنده می‌یابد**﴾ برای گناهانش و ﴿**مهربان**﴾ می‌یابد به خودش.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «خدای مهربان در این آیه بندگانش را از بردباری، عفو، کَرَم، رحمت و مغفرت گستردهٔ خویش آگاه می‌سازد و اگر گناهان بنده از آسمانها و زمین و کوهها هم بزرگتر باشد، بی‌گمان خدای عزّوجلّ آن را برکسانی که توبه و استغفار کنند، می‌آمرزد». همچنین در این آیه، آن شخص دزد از قوم بنی‌ابیرق، مورد ترغیب قرار می‌گیرد که به‌سوی توبه شتافته و از خدا جلّ جلاله آمرزش بخواهد و بداند که او را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. امّا حکم آیهٔ کریمه عامّ است دربارهٔ همهٔ بندگانی که مرتکب گناه شده و سپس از خدای سبحان آمرزش می‌طلبند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که مرتکب گناهی از گناهان بشود، سپس وضو ساخته و دو رکعت نماز بگزارد و آن‌گاه از خداوند جلّ جلاله برای آن گناهش آمرزش طلبد، مگر این که بر وی آمرزیده می‌شود».

وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُۥ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١١﴾

﴿**و هرکس گناهی مرتکب شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده**﴾ چراکه فرجام و پیامد آن به خودش برمی‌گردد. یعنی: قوم آن شخص دزد، نباید از دزدی وی در تنگنا و فشار قرار گیرند، به گونه‌ای که آنان را وادارد تا از وی به‌ناحق دفاع

کنند زیرا گناه سرقت وی فقط متوجّه خود وی است و این گناه اصلاً به آنان مربوط نیست ﴿و الله دانای حکیم است﴾ داناست به گنهکاران و صاحب حکمت است؛ از آن رو که به این قاعدهٔ بزرگ حکم کرد تا بدان عمل کنید و بدانید که گناه فقط گریبان صاحب خویش را می‌گیرد و بس.

وَمَن يَكۡسِبۡ خَطِيٓـَٔةً أَوۡ إِثۡمٗا ثُمَّ يَرۡمِ بِهِۦ بَرِيٓـٔٗا فَقَدِ ٱحۡتَمَلَ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ﴿١١٢﴾

﴿و هرکس خطا یا اثمی مرتکب شود﴾ خطا: لغزشی‌است که به‌عمد یا غیر عمد از انسان سرزند، امّا «إثم» فقط عامدانه انجام می‌شود. و بعضی گفته‌اند: «خطا»، گناه صغیره است و «إثم» گناه کبیره ﴿سپس آن را به گردن بی‌گناهی بیندازد﴾ بی‌گناه در این داستان، همانا لبیدبن سهل است که بنی‌ابیرق او را به‌ناحق به دزدی متّهم ساختند ﴿قطعاً بهتان و گناهی آشکار را بر دوش گرفته است﴾ بُهتان: دروغ بستن بر شخص بی‌گناه است. آن را بهتان نامیدند زیرا بی‌گناه از آن در بُهت و حیرت قرار می‌گیرد، به دلیل این که از آن برکنار و بی‌خبر است، لذا چون می‌شنود که آن دروغ را به وی نسبت داده‌اند، مبهوت و متحیّر می‌شود.

وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ وَرَحۡمَتُهُۥ لَهَمَّت طَّآئِفَةٞ مِّنۡهُمۡ أَن يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡۖ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيۡءٖۚ وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ

وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمٗا ﴿١١٣﴾

﴿و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود﴾ خطاب متوجّه رسول خدا ﷺ است. مراد از این فضل و رحمت بر ایشان این است که: پروردگار متعال ایشان را به لطف و عنایت و نگه‌داشت خویش، در قضیهٔ «بنی‌ابیرق» از حقّ و حقیقت آگاه ساخت. آری! اگر این امر نبود ﴿طایفه‌ای از آنان﴾ یعنی: از گروه مدافع بنی‌ابیرق، که اسیدبن عروه و یارانش بودند ﴿قصد آن کرده‌بودند که تو را گمراه سازند﴾ از حکم‌کردن به حق ﴿و گمراه نمی‌کنند مگر خود را﴾ زیرا فرجام این کارشان به خودشان برمی‌گردد ﴿و هیچ‌گونه زیانی به تو نمی‌رسانند﴾ زیرا خدای سبحان نگهبان توست از کید و نیرنگ و زیان و گمراهسازی مردمان و او در همه حال مؤیّد توست. و نیز بدان جهت که تو در این قضیهٔ دزدی، به‌ظاهر امر و به اجتهاد خویش عمل کرده‌ای، پس قبل از نزول وحی دربارهٔ آن، هیچ زیانی متوجّه تو نیست و اینک وحی آمد و حقیقت را برتو روشن ساخت ﴿و خداوند بر توکتاب نازل کرد﴾ یعنی: او قواعد و احکام و اموری را ـ در این آیات و غیرآن ـ در حوزهٔ شریعت تو قرار داد که دربردارندهٔ خیر بسیاری است ﴿و﴾ نیز بر تو ﴿حکمت﴾ نازل کرد. حکمت: سنّت است که خدای عزّوجلّ آن را بر رسول خویش فرو فرستاد ﴿و به تو آموخت آنچه را﴾ که قبلاً ﴿نمی‌دانستی﴾ از احکام و امور ﴿و فضل الهی بر تو بزرگ﴾ و بسیار ﴿است﴾ زیرا لطف و فضلی بزرگتر از نبوّت و نزول وحی نیست. خطاب به رسول‌خدا ﷺ، در واقع خطاب به امّتشان نیز هست، پس امّت رسول خدا ﷺ این فضل را از طریق کتاب و سنّت، از آن حضرت ﷺ به ارث برده‌اند.

۞ لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ

مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۭ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمًا ﴿١١٤﴾

﴿**در بسیاری از نجواهایشان خیری نیست**﴾ نجوا: رازگویی و مشورت پنهانی در امری از امور به‌طریق درگوشی و پوشیده بین دو یا چند تن، غالباً در حضور دیگران است، به‌طوری‌که سوءظنّ حاضران غیرشنونده را برمی‌انگیزد. پس مراد آیهٔ کریمه این است که در اغلب رازگویی‌های این‌چنینی مردم، خیری نیست ﴿**مگر**﴾ رازگویی در امور سه‌گانهٔ زیر:

﴿**کسی که**﴾ به‌وسیلهٔ نجوا ﴿**به صدقه یا معروفی فرمان دهد**﴾ معروف: لفظ عامّی است که شامل تمام انواع نیکوکاری‌ها و امور پسندیده می‌شود ﴿**یا**﴾ فرمان دهد به ﴿**اصلاح بین مردم**﴾ اصلاح بین مردم؛ عامّ است در همه مشاجراتی که میان آنان در خونها، آبروها، اموال و دیگر دعواها و مرافعات روی می‌دهد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا شما را از کاری که درجهٔ آن بهتر از درجهٔ روزه و نماز و زکات است آگاه نگردانم؟ یاران گفتند: چرا یا رسول‌الله! فرمودند: این کار اصلاح ذات البین است زیرا فساد ذات‌البین تراشنده است، نمی‌گویم تراشندهٔ موی است؛ بلکه تراشندهٔ دین است». ﴿**و هرکس برای طلب خشنودی الله چنین کند**﴾ یعنی: به این امور سه‌گانه فرمان دهد ﴿**به‌زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد**﴾ ولی هرکسی که به‌انگیزهٔ دیگری جز خشنودی الله ﷻ ـ همچون انگیزهٔ ریا و ریاست‌طلبی ـ به امور یادشده فرمان دهد، نه‌تنها مستحقّ این ستایش و پاداش نیست، بلکه حتّی ممکن است از گناه آن هم نجات نیابد زیرا اعمال، وابسته به نیّت است. در **حدیث‌شریف** به روایت امّ‌حبیبه رضی‌الله‌عنها از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «كَلامُ اِبْنَ آدَمَ كُلُّهُ عَلَيْهِ لا لَهُ، اِلاّ ذِكْرُاللهِ عَزَّوَجَلَّ، اَوْ اَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ، اَوْنَهْيٌ عَنْ مُنْكَرٍ ✿ سخن فرزند آدم تماماً به زیان اوست نه

به‌سود او، بجز ذکر خدای عزّوجلّ، یا امر به‌معروفی، یا نهی از منکری».

وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ ٱلْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِۦ جَهَنَّمَ ۖ وَسَآءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾

﴿و هرکس پس از آن‌که راه هدایت برای او آشکار شد، با پیامبر مشاقه کند﴾ مشاقّه: در اصل به‌معنای دشمنی و مخالفت است. یعنی: هرکه با نجواگری در گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر ﷺ، راه شقاق و مخالفت با ایشان را در پیش بگیرد، پس از آن‌که راه هدایت بر او روشن و مشخّص شده و صدق و صحّت رسالت را با براهین قاطعهٔ آن دانسته است **﴿و﴾** هرکس **﴿راهی جز راه مسلمانان را﴾** که همانا پایداری در دین اسلام و تمسّک به احکام آن است **﴿پیروی کند﴾** و با اهل کفر و گمراهی پیوند دوستی برقرار نماید **﴿او را بدانچه روی خود را بدان سو کرده، وا می‌گذاریم﴾** یعنی: او را به کفّار و گمراهان ملحق می‌کنیم و به آنچه که در دنیا انتخاب نموده وا می‌گذاریم **﴿و به دوزخش می‌کشانیم﴾** یعنی: در آخرت به او عذاب آتش را می‌چشانیم **﴿و﴾** دوزخ **﴿چه بازگشتگاه بدی است!﴾**.

در تفسیر «کشف‌الاسرار» خواجه عبدالله انصاری رحمه الله آمده‌است: «مراد از (سبیل مؤمنین) که در این آیه بر لزوم پیروی از آن تأکید شده‌است، اجماع اهل حق در هر عصری است». شافعی رحمه الله نیز این آیه را بر صحّت اجماع دلیل گرفته است زیرا عصمت مؤمنان از این‌که بر خطا اجماع و اتّفاق کنند، تضمین شده‌است. چنان‌که رسول خدا ﷺ در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «لاَیَجْتَمِعُ أُمَّتِیْ عَلَی الضَّلاَلَةْ ۞ امّت من بر گمراهی جمع نمی‌شود».

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِۦ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ ۚ وَ

مَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا بَعِيدًا ﴿١١٦﴾

﴿**خداوند این را که به او شرک آورده‌شود، نمی‌آمرزد و فروتر از آن را بر هرکه بخواهد می‌آمرزد و هرکس به خداوند شرک ورزد، قطعاً دچار گمراهی دورودرازی شده‌است**﴾ چرا که او قوانین عقل را معطّل ساخته، نگرش‌های وی فاسد شده، روش وی از جادهٔ اعتدال و استقامت منحرف و سعادت دنیا و آخرت از دستش رفته است. تفسیر نظیر این آیه در آیهٔ (۴۸) نیز گذشت.

إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ إِنَٰثًا وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَٰنًا مَّرِيدًا ﴿١١٧﴾

لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿١١٨﴾

﴿**مشرکان بجای خدا جز بتهای مادینه را نمی‌پرستند**﴾ یعنی: بتهایی را می‌خوانند که به‌نام دختران نامگذاری کرده‌اند، چون لات، عزّی و مناة. بعضی گفته‌اند: مراد از (إِنَاثًا) فرشتگان‌اند زیرا مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند. ضحّاک می‌گوید: «مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند و ما از آن‌رو آنان را می‌پرستیم تا ما را به خدا نزدیک سازند، بنابرهمین دیدگاه بود که آنها را به خدایی گرفته و تصاویر و تمثالهایی از دختران برای آنان تراشیدند و زروزیور و گردن‌بند و جواهر بر آنان آویختند و گفتند: اینها شبیه آن دختران خدا هستند که ما ایشان را می‌پرستیم! یعنی شبیه فرشتگان‌اند». بعضی دیگر از مفسّران (إِنَاثًا) را به اشیای غیرذی روح، چون سنگ و چوب خشک و غیره تفسیر کرده‌اند، که بنابراین تفسیر، معنی چنین می‌شود: «مشرکان جز مردگانی بی‌جان را

نمی‌پرستند». ﴿و نمی‌پرستند جز شیطان مَرِید را﴾ که ابلیس لعین است زیرا پیروی آنان از فرمان‌های ابلیس و آرایش‌های او و به این معنی است که درواقع او را پرستیده‌اند. مَرِیْد: یعنی: متمرّد، سرکش و متجاوز از حدّ. ﴿**که خدا او را لعنت کرد**﴾ یعنی: خداوند ﷻ شیطان را از رحمت خویش طرد کرد و او را از مقامات عالیه بیرون راند ﴿**و او گفت: همانا از بندگان تو سهم معیّنی برمی‌گیرم**﴾ یعنی: یقیناً بخش معیّنی از بندگانت را که در علم ازلی‌ات رفته است، در زیر پوشش گمراهیم قرار می‌دهم تا آنها را از عبادتت به‌سوی کفر و انکارت منحرف سازم. قتاده می‌گوید: «از هر هزار تن؛ نهصدونودونه تن رهسپار دوزخ‌اند».

وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ ءَاذَانَ ٱلْأَنْعَٰمِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ ٱللَّهِۚ وَمَن يَتَّخِذِ ٱلشَّيْطَٰنَ وَلِيًّا مِّن دُونِ ٱللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا ﴿١١٩﴾

﴿**و البتّه آنان را گمراه می‌کنم و البتّه آنان را در آرزوی باطل**﴾ دورودراز ﴿**در می‌افگنم**﴾ آرزوهایی که ناشی از وسوسه‌افگنی‌ها و آرایش‌های من است، چراکه فروگذاشتن راه تو را به آنان می‌آرایم و با درافگندنشان در آرزوهای باطل، آنان را به تأخیر توبه و امروز و فرداکردن در آن فرمان می‌دهم و این پندار خام را در آنان می‌افگنم که عمرشان طولانی خواهد بود و خیلی آرزوها دارند که باید به آن دست یابند و از این قبیل ... ﴿**و البتّه وادارشان می‌کنم تا گوشهای چهارپایان را بشکافند**﴾ و ببُرند. چنان‌که کفّار به امتثال امر شیطان و پیروی از رسم و راه وی،

گوشهای حیوانات «بحیره، سائبه و وصیله»[1] را به‌نشانهٔ اختصاص‌دادن آنها به بتان می‌شکافتند ﴿و البتّه وادارشان می‌کنم تا آفرینش الله را تغییر دهند﴾ به قولی؛ مراد از آن: خایه‌کشی، برکندن چشمها و بریدن گوشهای حیوانات اختصاص یافته به بتان است. به قولی دیگر: مراد از آن، تغییردادن فطرت و خلقتی‌است که خدای عزّوجلّ مردم را بر آن سرشته است. خاطرنشان می‌شود که گروهی از علما خایه‌کشی چهارپایان را اگر به‌قصد ازدیاد منافع آنها چون چاقی بیشتر و... باشد رخصت داده‌اند، امّا خایه‌کشی انسان‌ها روا نیست زیرا این کار، مُثله و تغییردادن آفرینش خدا ﷻ است. بعضی دیگر ـ چون شاه ولی‌الله دهلوی ـ خال‌کوبی بدن و شبیه‌سازی مردان به زنان و زنان به مردان را نیز جزو آن می‌دانند. و دربارهٔ همهٔ اینها احادیث آمده است ﴿و هرکس که شیطان را به‌جای خداوند دوست گیرد﴾ با پیروی از وی و امتثال اوامرش و فروگذاشتن پیروی الله ﷻ و امتثال اوامر وی قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده‌است﴾ آری! کدامین زیان بزرگتر از باختن هدایت در دنیا و باختن آخرت ـ با رهسپارشدن به دوزخ است؟!.

يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ ۖ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢٠﴾

﴿به آنان وعده می‌دهد﴾ شیطان، وعده‌های باطل و بی‌اساس را، از قبیل این که: نه بهشتی در کار است، نه دوزخی، نه رستاخیز و نه حسابی ﴿و آنان را در آرزو می‌افگند﴾ به آرزوهای نابکار و بیهوده ﴿و شیطان به آنان وعده نمی‌دهد﴾ با افگندن این وسوسه‌های میان‌تهی در اندرونشان ﴿بجز غرور﴾ یعنی: آنان را با این وعده‌های خام می‌فریبد و در این وعده‌ها منافعی را به آنان می‌آراید، درحالی‌که در آنها جز زیان محض چیز دیگری نیست. ابن‌عرفه می‌گوید: «غرور

۱ـ تعریف آنها در آیهٔ (۱۰۳) سورهٔ «مائده» می‌آید.

چیزی است که ظاهری دوست‌داشتنی، امّا باطنی نفرت‌آلود دارد».

أُوْلَـٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿١٢١﴾

﴿آن گروه﴾ یعنی: دوستان شیطان که به وسوسه‌های وی لبّیک گفته و در دام فریب وی در افتاده‌اند ﴿جایگاهشان جهنّم است و از آن گریزگاهی ندارند﴾ یعنی: جایی را ندارند که از عذاب جهنّم به‌سوی آن بگریزند.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۖ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقًّا ۚ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ ٱللَّهِ قِيلًا ﴿١٢٢﴾

سپس خدای عزّوجلّ حال نیک‌بختان پرهیزگار را با کرامتهایی که دارند ذکر نموده می‌فرماید: ﴿و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به‌زودی آنان را در باغهایی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است درآوریم، همیشه در آن جاوادنند﴾ بدون زوال و بدون انتقال ﴿وعدهٔ خدا حق است﴾ یعنی: خداوند ﷻ این را به آنها وعده داده‌است به وعدهٔ راستین و وعدهٔ او خواه‌نخواه انجام‌شدنی‌است ﴿و چه‌کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟﴾ یعنی: هیچ‌کس در سخن از خدا ﷻ راستگوتر نیست. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در خطبهٔ خویش چنین می‌گفتند: «اِنَّ اَصْدَقَ الْحَدِيْثِ كَلامُ اللهْ، وَخَيْرَالْهَدْيِ هَدْىَ مُحَمَّدْ، وَشَرُّ الْاُمُوْرِ مُحْدَثاتُها، وَكُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ، وَكُلُّ ضَلالَةٍ فِي‌النّارِ» همانا راست‌ترین سخن، سخن خدا ﷻ است و بهترین روش، روش محمّد ﷺ است و بدترین

امور، امور نوپدید است و هر نوپیدایی بدعت و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی‌ای در دوزخ است»[۱].

لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ ۗ مَن يَعْمَلْ سُوٓءًا يُجْزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدْ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۲۳﴾

قتاده در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: نقل است که مسلمانان و اهل کتاب بر همدیگر فخرفروشی کردند، اهل کتاب گفتند: پیامبران ما قبل از پیامبر شما بوده‌اند و کتاب ما قبل از کتاب شماست، پس ما از شما بهتریم! و مسلمانان گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران است و کتاب ما ناسخ کتابهای شماست، پس ما نزد الله ﷻ از شما بهتریم! این بود که نازل شد: ﴿**کار بر وفق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست**﴾ یعنی ورود به بهشت، یا فضل و قرب نزد خداوند ﷻ و رهایی از عذاب وی، به‌صرف آرزو در دسترس نیست، چه این آرزوها به اهل کتاب مربوط باشد؛ چنان‌که گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم و آتش جز چند روزی معدود به ما نمی‌رسد! و چه این آرزوها به مسلمانان مربوط باشد؛ چنان‌که برخی از آنها گفتند: در روز قیامت منادی‌ای ندا می‌کند و می‌گوید: هرکس اسم او محمّد است به بهشت درآید! یا هرکس در روز جمعه، یا در فلان شهر درگذشته است، به بهشت در آید...! آری! همهٔ اینها آرزوهای بی‌اساسی‌است، بلکه ﴿**هرکس بدی کند، دربرابر آن کیفر داده می‌شود و برای خود بجز الله هیچ دوست و هیچ یاری‌دهنده‌ای نمی‌یابد**﴾ لذا هرکس مرتکب کار بدی ـ اعم از شرک یا غیرآن ـ بشود، در دنیا یا آخرت دربرابر کارکردش کیفر می‌بیند و دراین امر میان مسلمان و

۱ـ مراد از امور نوپیدا ـ چنان‌که از تعریف امام شاطبی از بدعت برمی‌آید ـ پدید آوردن امور نو در حوزهٔ دینی بدون هیچ استنادی به شرع خدای عزّوجلّ است، نه نو آوریها در امور دنیا.

کافر هیچ فرقی نیست.

در **حدیث‌شریف** آمده است که چون این آیه فرود آمد، مفادّ آن بر بسیاری از اصحاب سخت تمام شد تا بدانجا که برخی از آنها ـ از جمله ابوبکر صدّیق رضی الله عنه گفتند: یا رسول‌الله! چگونه ما بعد از نزول این آیه رستگار می‌شویم، آخر دربرابر هر عمل بدی کیفر می‌یابیم؟! رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدا بر تو بیامرزد ای ابوبکر! آیا تو بیمار نمی‌شوی؟ آیا در رنج و تعب نمی‌افتی؟ آیا به تو اندوه و دردی نمی‌رسد؟» ابوبکر صدّیق رضی الله عنه گفت: چرا یا رسول‌الله! فرمودند: پس اینها ازجملهٔ آن چیزهایی است که با آن کیفر داده می‌شوید».

بنابراین روایت و روایات متعدّد دیگر، هر درد و مصیبتی که به انسان مسلمان می‌رسد و حتّی خاری که بر بدنش می‌خلد، کفّارهٔ گناهانش می‌باشد. چنان‌که در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه و ابی‌سعید از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «هیچ درد و رنج و بیماری و آفت و حزن و حتّی نگرانی‌ای به مسلمان نمی‌رسد، مگر این که خدای عزّوجلّ با آن، گناهانش را کفّاره می‌کند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون گناهان بنده بسیار شود و او دارای چنان اعمال نیکی نباشد که کفّارهٔ گناهانش گردد، خدای عزّوجلّ او را به غم و اندوهی مبتلا می‌گرداند تا این امر گناهان وی را کفّاره نماید». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «از رسول خدا ﷺ پرسیدند: یا رسول‌الله! هرکسی که مرتکب بدی‌ای شود، در برابر آن جزا داده می‌شود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! امّا هرکس که کار نیکی انجام دهد در برابر آن ده پاداش داده می‌شود، پس نابود شد کسی که یگان‌های وی ده گان‌هایش را مغلوب گرداند».

وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ

فَأُوْلَـٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ نَقِيرٗا ﴿١٢٤﴾

﴿**و کسانی که کارهای شایسته کنند، چه مرد باشند چه زن، درحالی‌که مؤمن باشند، ایشان وارد بهشت شده و به‌قدر نقیری موردستم قرار نمی‌گیرند**﴾ یعنی: به‌اندازهٔ ذرّهٔ ناچیزی هم از پاداش آنان کاسته نمی‌شود. نَقِیْر: گودی کوچک پشت هستهٔ خرماست. و مقیّد ساختن عمل به ایمان، دلیل این عقیدهٔ اهل سنّت و جماعت است که: عمل از ایمان نیست، بلکه عمل نشانه‌ای بر ایمان و کمالی در آن است.

وَمَنۡ أَحۡسَنُ دِينٗا مِّمَّنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ وَٱتَّبَعَ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۗ وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلٗا ﴿١٢٥﴾

﴿**و کیست نیکوتر به اعتبار دین از آن‌کس که روی دل به درگاه خدا آورده و نیکوکار باشد**﴾ یعنی: خود را برای خدا ﷻ خالص گرداند درحالی‌که به نیکویی‌ها عامل باشد. پس ظاهر عمل، به متابعت شرع نیکو می‌شود و باطن آن، به اخلاص و چون یکی از این دو شرط موجود نبود، عمل فاسد و تباه است ﴿و﴾ کیست نیکوتر به اعتبار دین از آن‌کس که روی دل به درگاه خدا آورده و نیکوکار باشد و در عین حال ﴿**از آیین حنیف ابراهیم پیروی کند؟**﴾ پاسخ این است که هیچ‌کس به اعتبار دین از چنین کسی نیکوتر نیست، ﴿و﴾ چگونه نیکوتر از او باشد درحالی‌که: ﴿**خدا ابراهیم را خلیل گرفت**﴾ یعنی: او را برگزیدهٔ خویش ساخت و به کرامت‌های خاصّ خود مخصوصش گردانید. حنیف: یعنی: گراینده از ادیان باطل به‌سوی دین حق، که اسلام است. خلیل: نزدیکترین دوستت به توست که تو او را با محبّت و الفت خویش مخصوص می‌گردانی و او تو را. البتّه درجهٔ «خُلّت» برترین مقامات «محبّت» است که خدای عزّوجلّ ابراهیم‌ﷺ را در نزد خویش به این

مقام برگزید. ذکر مقام و جایگاه ابراهیم علیه السلام در اینجا، از باب ترغیب در پیروی از آیین وی است زیرا کسی که خدای عزّوجلّ او را به دوستی گرفت، سزاوار آن است که از راه و روش وی پیروی شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطٗا ﴿١٢٦﴾

﴿و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست﴾ آیهٔ کریمه به این حقیقت اشاره دارد که خداوند جلّ جلاله ابراهیم را برای این خلیل خویش نگرفت که به او فخر نماید و از او نیرو برگیرد، بلکه او را به‌خاطر طاعت وی و به عنوان پاداشی برای وی در برابر عبودیّت خالصانه‌اش، خلیل خویش گرفت بنابراین، حق تعالی به ابراهیم علیه السلام و احدی از خلقش نیازمند نیست، چراکه هر چه در آسمانها و زمین است از آن اوست ﴿و خداوند بر همه‌چیز احاطه دارد﴾ با علم خویش و هیچ‌چیز کوچک و بزرگی نیست مگر این که در حیطه و دایرهٔ علم وی است و او بر همه‌چیز چیره و مسلّط است ـ پاکی و ستایش ویژهٔ اوست.

وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِۖ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِيهِنَّ وَمَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ فِي يَتَٰمَى ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا تُؤۡتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرۡغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ وَٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلۡوِلۡدَٰنِ وَأَن تَقُومُواْ لِلۡيَتَٰمَىٰ بِٱلۡقِسۡطِۚ وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِهِۦ عَلِيمٗا ﴿١٢٧﴾

﴿ **و از تو در باب زنان طلب فتوی می‌کنند** ﴾ که با آنان چه نوع رفتار باید کرد؟ اِفتاء: روشن ساختن امری مبهم و استفتاء: سؤال‌کردن از حکم خدای عزّوجلّ در مورد امور مبهم است. ﴿ **بگو: الله به شما در باب زنان فتوی می‌دهد** ﴾ یعنی: در مورد آنچه از آن سؤال کردید، حکم را برای شما بیان می‌کند ﴿ **و آنچه خوانده می‌شود بر شما در کتاب** ﴾ یعنی: آنچه از قرآن که در آغاز سورهٔ «نساء» نازل شده است. مراد از آن آیهٔ: (وَاِنْ خِفْتُمْ اَلاّٰ تُقْسِطُوْا فِي الْيَتَامٰى فَانْكِحُوْا مٰا طٰابَ لَكُمْ...) است؛ ﴿ **در حقّ آن زنان یتیمی نازل شده که حقّ مقرّرشان را به ایشان نمی‌دهید** ﴾ یعنی: مفادّ آیهٔ سوم این سوره که تفسیر آن گذشت، این است که: برخی از شما حقّ دختران یتیم را در مهریّه و میراث به آنان نمی‌پردازید؛ ﴿ **و** ﴾ در عین حال ﴿ **رغبت می‌کنید که با آنان نکاح کنید** ﴾ به‌سبب زیبایی و جوانی‌شان، پس چنین نکنید مگر آن‌که مهر آنان را همچون امثالشان کاملاً به آنان بپردازید. یا معنی این است: شما از نکاح کردن آنان به سبب زشتی و بدشکلی‌شان روی بر می‌گردانید، امّا در عین حال، نکاح‌دادن آنان به دیگران را نیز ناخوش می‌دارید زیرا در آن صورت، آن دختر یتیم شوهرش را شریک مالش می‌گرداند ﴿ **و** ﴾ آنچه که بر شما دربارهٔ زنان یتیم و دربارهٔ کودکان مستضعف در آیهٔ (۱۱) سورهٔ «نساء» خوانده شد و آن آیهٔ: (يُوصِيْكُمُ اللّٰهُ فِيْ اَوْلاٰدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ...) است ﴿ **دربارهٔ کودکان مستضعف نازل شده است** ﴾ یادآور می‌شویم که اهل جاهلیّت، میراث زنان و کودکان مستضعف را نمی‌دادند، بلکه فقط به مردانی میراث می‌دادند که آمادهٔ جنگ و دیگرامور مهم می‌بودند، پس حکم پروردگار دربارهٔ آنان که در آغاز سوره نیز گذشت: ﴿ **این است که در حقّ یتیمان به عدل و انصاف رفتار کنید** ﴾ و حکّام جامعهٔ اسلامی و اولیای ایتام، مکلّف به رعایت این حکم هستند. بلی! دربارهٔ این استفتایی که مطرح کردید، آیات اوّل سوره پاسخگوی شماست.

علاّمه شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «پاسخ این استفتا تفصیلی داشت، پس حق تعالی بعضی مسائل را به آیات سابقه حواله فرمود و آن مسئلهٔ تحریم ظلم بر

دختران یتیم است و بعضی را در اینجا جواب داد و آن مسئلهٔ نشوز و تحریم میل کلّی به یک زن و إعراض از زن دیگر و اباحت طلاق در صورت ضرورت است ـ که در آیات بعدی (۱۳۰ ـ ۱۲۸) می‌آید ». ﴿**و هر خیری که انجام دهید**﴾ در رعایت حقوق کسانی که ذکرشان رفت ﴿**قطعاً خدا به آن داناست**﴾ و شما را برحسب کارکرد شما پاداش می‌دهد.

وَإِنِ ٱمۡرَأَةٌ خَافَتۡ مِنۢ بَعۡلِهَا نُشُوزًا أَوۡ إِعۡرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يُصۡلِحَا بَيۡنَهُمَا صُلۡحًاۚ وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞۗ وَأُحۡضِرَتِ ٱلۡأَنفُسُ ٱلشُّحَّۚ وَإِن تُحۡسِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ﴿۱۲۸﴾

﴿**و اگر زنی از نشوز یا إعراض شوهرش بیمناک باشد**﴾ نُشوز مرد از زنش: دوری‌گزیدن و بدبردنش از وی، میلش به جدایی از وی، بازداشتن نفقه از وی و زدن یا دشنام‌دادن وی است. و «إعراض» وی از زُنش این است که به سبب کبر سن، یا زشتی و ناهنجاری‌ای در خلقت یا خُلق وی، یا به سبب دلتنگی از وی و چشم‌دوختن به ازدواج با زنی دیگر، یا غیر این از علل، با وی انس و الفت نگیرد و با وی کمتر سخن بگوید ﴿**پس**﴾ اگر چنین بود ﴿**بر آن‌دو گناهی نیست در آن که صلح آورند در میان خود به‌نوعی از**﴾ انواع ﴿**صلح**﴾ مثلاً با ساقط کردن تمام نوبت زن، یا بخشی از نوبت وی، یا ساقط کردن بخشی از نفقه یا بخشی از مهرش. و در مقابل؛ امتیازی که مرد به زن می‌دهد این است که او را همچنان در حبالهٔ نکاح خویش نگه دارد ﴿**و صلح بهتر است**﴾ یعنی: صلح و سازشی که دلها بر آن آرام گرفته و اختلافات با آن برطرف شود، بهتر از جدایی، یا ادامهٔ کشمکش و خصومت میان زن و شوهر است.

ابن جریرطبری از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که گفت: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آنها بدشکل یا بزرگسال است، و او به وی چندان مایل نیست، پس این زن به شوهرش می‌گوید: طلاقم نده و در مقابل آن تو دربارهٔ من مخیّر هستی (که حقّم را در نوبت شب رعایت نکنی). چنان‌که سوده بنت زمعه همسر رسول خدا ﷺ نیز که پا به سن گذاشته بود، از بیم آن‌که مبادا رسول خدا ﷺ طلاقش دهند، به آن حضرت ﷺ گفت: یا رسول‌الله! نوبت من از آن عائشه باشد». آری! او ترجیح داد که افتخار همسری رسول خدا ﷺ را از دست ندهد و رسول خدا ﷺ هم درخواست وی را پذیرفتند تا امّتشان در مشروعیّت و جواز این امر به ایشان تأسّی و اقتدا کنند ﴿**و بخل در نفوس حضور دارد**﴾ حق تعالی خبر می‌دهد که بخل در نفس هریک از زن و شوهر، بلکه در تمام نفس‌ها لانه دارد، به‌طوری که گویی همیشه در نفس‌ها حضور و غلبه داشته و به حکم سرشت و طبیعت، در هیچ حالی از آنها غایب نمی‌شود، لذا این بخل است که مرد را وامی دارد تا از حسن معاشرت، تأمین نفقهٔ زن به‌طور پسندیده و مانند آن از حقوقی که برعهدهٔ وی است امتناع کند، همچنین این بخل است که زن را وامی دارد تا وجایبی را که در قبال شوهرش دارد، به ایفا نگرفته و حاضر نباشد تا از چیزی از حقوقش دربرابر وی درگذرد ﴿**و اگر نیکوکاری و پرهیزگاری کنید**﴾ یعنی: اگر شما مردان با زنان خویش معاشرت نیکو داشته و از آنچه که جایز نیست؛ چون ناسازگاری و رویگردانی، بپرهیزید ﴿**قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است**﴾ و شما را در قبال آن به زودی پاداش می‌دهد.

وَلَن تَسْتَطِيعُوٓاْ أَن تَعْدِلُواْ بَيْنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ ۖ فَلَا تَمِيلُواْ كُلَّ ٱلْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلْمُعَلَّقَةِ ۚ وَإِن تُصْلِحُواْ وَتَتَّقُواْ

فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٢٩﴾

﴿**و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید**﴾ در محبّت و مقاربت جنسی و نفقه و گفت‌وگو و انس و الفت و غیره، به گونه‌ای که به‌یکی از آنها به هیچ‌وجهی از وجوه نسبت به دیگری تمایل بیشتری نداشته باشید ﴿**هرچند بر عدالت حریص باشید**﴾ از آن رو که طبایع بشری بر تمایل بیشتر به یکی از آنها سرشته شده است، به‌طوری که مردان دراین‌باره مالک دلهایشان نبوده و هرگز نمی‌توانند نفسهایشان را به رعایت برابری تامّ و تمام میان زنانشان وادارند، از این جهت در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ می‌گفتند: «خدایا! این نوبت‌بخشی و تقسیم من است در آنچه که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که مالک آن نیستم سرزنش نکن» ﴿**پس**﴾ اکنون که هرگز نمی‌توانید میان زنان تماماً عدالت کنید ﴿**به یک‌طرف یکسره تمایل نورزید**﴾ که طرف دیگر را تماماً ترک نمایید ﴿**تا آن‌که او را مانند معلّقه رها کنید**﴾ معلّقه: زنی است که نه به معنای واقعی وجود شوهر را احساس می‌کند و نه مطلّقه است که تکلیف خود را بفهمد، لذا در سرگشتگی و بلاتکلیفی دست‌وپا می‌زند. شکّی نیست که این حال و وضع، زیان بزرگی را متوجّه او می‌سازد بنابراین، لازم است تا مرد برای او از نفس خویش سهمی بدهد، هرچند که این سهم اندک باشد ﴿**و اگر به اصلاح بپردازید**﴾ یعنی: اگر آنچه را که تباه ساخته‌اید از امر معاشرت نیکو با زنانتان و رعایت عدالت در میان آنان، به صلاح و اصلاح آورید ﴿**و پرهیزگاری نمایید**﴾ از خدا ﷻ با ترک آنچه که رضای وی در آن نیست و از تمایل یکسره به یک طرف بپرهیزید، بدانید که ﴿**یقیناً خداوند آمرزندهٔ مهربان است**﴾ و به کوتاهی‌هایی که قبلاً از شما سر زده، شما را مؤاخذه نمی‌کند.

وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ ٱللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِۦ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ وَٰسِعًا

حَكِيمًا ﴿١٣٠﴾

﴿**و اگر آن دو از یک‌دیگر جدا شوند**﴾ یعنی: اگر به صلح و سازشی نرسند و به وسیلهٔ خلع یا طلاق، از هم جدا شوند ﴿**خداوند هریک را بی‌نیاز می‌گرداند**﴾ از دیگری، بدین‌سان که برای مرد زنی را مهیّا می‌گرداند که با وی سازش داشته باشد و چشم و دلش به او آرام گیرد و برای زن نیز مردی را نصیب می‌کند که از مصاحبت با وی لذّت برده و کاملاً احساس خوشبختی نماید و بنابراین، حق تعالی هردو را ﴿**از توانگری خویش**﴾ روزی می‌دهد، به چنان روزی‌ای که آنان را بی‌نیاز گرداند. از علی ﷺ دربارهٔ این آیه سؤال نمودند، فرمود: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آن‌دو ناتوان شده، یا بدشکل و بدهیکل است و لذا مرد می‌خواهد تا از وی جدا گردد، امّا زن بر این اساس با وی صلح می‌کند که او یک شب نزد وی باشد و چند شب دیگر نزد زن دیگرش، لیکن وی را طلاق ندهد، پس آنچه که زن به خاطرخوشی به آن راضی شود، باکی در آن نیست، امّا اگر زن از قرارداد صلح برگشت، مرد باید میان آنها به برابری رفتار نماید». ﴿**و خداوند گشایشگر حکیم است**﴾ گشایشگر است در دهش و بخشش خویش، صاحب حکمت است؛ از آن‌رو که اجازه داده تا رشتهٔ چنین ازدواج تلخی با طلاق از هم گسسته شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۗ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ وَإِن تَكْفُرُوا۟ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿١٣١﴾

﴿**و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ خداوند است. و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده‌شده، سفارش کردیم**﴾ یعنی: در کتابهایی که بر آنان فرود آوردیم به آنان امر کردیم ﴿**و نیز به شما**﴾ یعنی: هم به آنان و هم به‌شما امر کردیم که ﴿**از خدا پروا کنید**﴾ و تقوی پیشه کنید. لذا امر به تقوی مخصوص امّت ما نیست و این سفارش دیرینه‌ای است که خدای عزّوجلّ پیوسته بدان توصیه کرده است، چه فقط به وسیلهٔ تقوی است که بنده نزد خدا ﷻ خوشبخت می‌شود. و چنان‌که حق تعالی ما و پیشینیان‌مان را به تقوی دستور داد، هم به آنان فرمود و هم به ما می‌فرماید: ﴿**و اگر کفر بورزید**﴾ چه باک، که ﴿**آنچه در آسمانها و زمین است، از آنِ خداست و خدا بی‌نیاز ستوده صفات است**﴾ یعنی: بی‌نیاز است از خلق خویش و از پرستش آنان و سزاوار آن است که ستوده شود. فایدهٔ این تکرار، تأکید است تا بندگان به گسترایی ملک پروردگار پی ببرند و در آن بیندیشند و تأمّل کنند و بدانند که خداوند ﷻ از خلقش بی‌نیاز و بر آنان تواناست و بنابراین، از حقّ وی است که مورداطاعت قرار گیرد، نه مورد نافرمانی.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٣٢﴾

﴿**و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ خداست و خدا کارسازی را کافی‌است**﴾ این آیه بیانگر موجبات تقوی و توکّل است زیرا وقتی خلق همگی از آن خدای متعال‌اند و او آفریننده و مالک آنهاست؛ پس این حقّ اوست که در میان خلقش مطاع بوده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و در همهٔ امور فقط به او توکّل شود نه بر غیر وی. پس سیاق این آیات دلیل بر آن است که رأس همهٔ امور توحید و توکّل است.

آن‌گاه حق تعالی بندگانش را چنین بیم می‌دهد:

إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا ٱلنَّاسُ وَيَأْتِ بِـَٔاخَرِينَ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا ﴿١٣٣﴾

﴿ای مردم! اگر خدا بخواهد شما را از میان می‌برد﴾ یعنی: شما را فنا می‌سازد و می‌میراند ﴿و دیگرانی را پدید می‌آورد﴾ یعنی: مردمی‌دیگر غیراز شما، یا خلقی دیگر غیر از انسانها را پدید می آورد، آن‌گاه ایشان نه همانند شما، بلکه مطیع و گوش به فرمان خواهند بود ﴿و خداوند بر این کار تواناست﴾.

مَّن كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ ٱلدُّنْيَا فَعِندَ ٱللَّهِ ثَوَابُ ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًۢا بَصِيرًا ﴿١٣٤﴾

﴿هر که طالب جزای دنیا باشد﴾ یعنی: هر کس در عقیده و عمل و رفتار و جهاد خویش چیزی از پاداش دنیا را بخواهد ـ مثلاً مجاهدی که طالب غنیمت جنگ باشد نه مزد اخروی جهاد ﴿پس پاداش دنیا و آخرت نزد خداست﴾ بنابراین، چنین کسی به کمترین و حقیرترین دو پاداش اکتفا کرده است، آخر چرا او آن قدر بلند همّت نیست که با عمل خویش پاداش دنیا و آخرت هردو را از خدا طلب کند و احراز نماید ﴿و خدا شنوای بیناست﴾ شنواست سخنان بندگان را، بیناست به کار و کردارشان. این هم وعده و هم وعید است.

چون معانی مالکیّت، قدرت و پاداش دهی پروردگار متعال در دنیا و آخرت، در نفسها استقرار پیدا کرد؛ حق تعالی به رعایت عدالت دستور صادر نموده و می‌فرماید:

۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ۚ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَٱللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا ۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُواْ ۚ وَإِن تَلْوُۥٓاْ أَوْ تُعْرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۳۵﴾

﴿**ای مؤمنان! پیوسته**﴾ با سعی و سخت‌کوشی تمام ﴿**به عدالت قیام کنید**﴾ در میان مردم، در آنچه که از امورشان برعهده می‌گیرید و نیز به عدالت قیام کنید در حقّ کسانی‌که زیر دست شمایند از زنان و فرزندان. خطاب آیهٔ کریمه، قضّات و امرا را نیز دربر می‌گیرد ﴿**و برای خدا گواهی دهید**﴾ یعنی: در ادای گواهی، خدا ﷻ را درنظر داشته‌باشید و رضای او را طلب کنید؛ با برپاداشتن گواهی در میان مردم بر وجه راستین آن که همانا اظهار حقّ است ﴿**ولو آن‌که**﴾ این‌گواهی حق ﴿**به‌زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد**﴾ رعایت عدالت در گواهی دادن علیه خود؛ **اقرار** به حقوقی است که بر ذمّهٔ خود انسان قرار دارد و رعایت عدالت در گواهی دادن علیه پدر و مادر و خویشاوندان؛ گواهی‌دادن او به حقّی است که دیگری بر ذمّهٔ آنان دارد. پدر و مادر از آن‌رو ذکر شده‌اند که نیکی‌کردن به آنها واجب است و در عین حال آنها دوست‌داشته‌ترین خلق برای فرزند هستند. همین طور نزدیکان انسان نیز در مظانّ دوستی و تعصّب وی قرار دارند، پس هرگاه انسان در میزان عدل و حق، علیه این محبوبترین کسان خویش گواهی داد، بدون شک گواهی حقّ وی علیه مردم بیگانه، حتمی است ﴿**اگر**﴾ کسی که علیه وی گواهی داده می‌شود ﴿**توانگر باشد**﴾ پس نباید به‌خاطر توانگر بودنش و جلب منافع یا دفع زیانش، از گواهی‌دادن علیه وی صرف نظر شود ﴿**یا**﴾ اگر ﴿**فقیر باشد**﴾ نباید به

انگیزهٔ دلسوزی و ترحّم بر وی و رعایت حالش ، ادای گواهی علیه وی فروگذاشته شود ﴿**به‌هرحال خدا به آن‌دو**﴾ از شما ﴿**سزاوارتر است**﴾ و مهربانتر ﴿**پس از خواهش نفس پیروی نکنید**﴾ در جلب منفعت برای خود ، یا والدین و نزدیکان خویش و دفع زیان از آنان ﴿**با ترک عدالت**﴾ پس فریفته‌شدن به خواهشها و منافع ، شما را به ترک عدالت وا ندارد ﴿**و اگر سخن راببیچانید**﴾ یعنی : اگر حقّی راکه ادای درست آن بر شما واجب است ، فروگذارید؛ با تحریف نمودن شهادت برخلاف حقیقت آن ـ به‌روشی که خواهش نفس شما را برآورد و ازجمله با زبان‌بازی ﴿**یا إعراض نمایید**﴾ از ادای شهادت به‌طورکلّی ، با کتمان نمودن آن ﴿**قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است**﴾ و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

این آیه عام است در بارهٔ قضّات و شهود. إعراض شهود از ادای شهادت ، روشن است و صریح آیه به آن ناطق می‌باشد ، امّا إعراض و زبان‌بازی قاضی نیز این است که : او در جریان دادرسی از یکی از دو طرف دعوی روی‌گرداند ، یا از سخن‌گفتن با وی سربپیچد. بعضی گفته‌اند : آیهٔ کریمه مخصوص به شهود است زیرا در جاهلیّت چنان بود که شخص اگر شهادت حقّی دربارهٔ پسرعمو یا خویشاوند خویش می‌داشت و او را فقیر و تنگدست می‌یافت ، زبانش را از ادای آن شهادت علیه وی درمی‌پیچید ، یا آن شهادت را به‌طور کلّی پنهان می‌کرد تا آن‌گاه که آن خویشاوند و نزدیک وی ، توانگر شود و دَیْنش را بپردازد. این بود که آیهٔ کریمه نازل شد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بهترین گواهان کسی است که گواهی‌اش را قبل از آن‌که از وی خواسته‌شود ، ادا نماید».

از آنجا که ایمان رکن اساسی تقوی است و این سوره در حقیقت شارح اصل «تقوی» که در آغاز سورهٔ «بقره» مطرح شد ، می‌باشد بنابراین ، خداوند متعال می‌فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامِنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِن قَبۡلُۚ وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فروفرستاده ایمان بیاورید﴾ یعنی: بر ایمانتان ثابت‌قدم بوده و برآن مداومت ورزید و آن را پیوسته تجدید نمایید. پس این دستور، از باب تحصیل حاصل نیست، بلکه از باب افزودن بر کمال کامل است، چنان‌که مؤمن در هر نمازی می‌گوید: (اِهْدِنَاالصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ ۞ مارا به راه راست هدایت کن). یعنی: بر هدایتمان بیفزای و ما را بر آن بر راه راست ثابت‌قدم نگهدار ﴿و﴾ ایمان آورید **﴿به کتابهایی که قبلاً نازل کرده‌است﴾** این دستور، شامل ایمان به همهٔ کتابهای آسمانی می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در اینجا پنج‌رکن از ارکان ایمان را ذکر کرد زیرا رکن ششم که ایمان به قَدَر حق تعالی است، بخشی از مضمون ایمان به خداوند ﷻ می‌باشد **﴿و هرکه به الله و به فرشتگان او و کتابهایش و پیامبرانش و روز آخرت کفر ورزد، در حقیقت گمراه شده‌است﴾** از راه راست **﴿به گمراهی دور و درازی﴾** زیرا کفر به هر رکنی از ارکان ایمان، کفر به کلّ آن می‌باشد، پس چنین کسی هرچه زودتر باید به راه هدایت برگردد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ٱزۡدَادُواْ

كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴿١٣٧﴾

﴿کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند، آن‌گاه بر کفر خود افزودند، هرگز الله آنان را نمی‌آمرزد و هرگز به آنان راهی نمی‌نماید﴾ زیرا پس از این‌همه فروروی در لجن کفر و نفاق، دیگر از آنها کاملاً بعید است که خود را برای خدا ﷻ خالص گردانیده و به او ایمانی راستین بیاورند، چه اضطراب و کفر مستمرّ و انکار دائم آنها، دلیل بر آن است که آنها با دین حق بازی می‌کنند و در گرویدن به حق، نیّت درست و تصمیم خالصانه‌ای ندارند. این گروه عبارتند از: منافقان و زندیقان، که چون نزد مسلمانان و تحت إشراف و نظر آنان باشند، ادّعای اسلام می‌کنند، ولی آن‌گاه که از نزد مسلمانان بروند، اظهار کفر می‌نمایند.

افزودن کفر از سوی آنان؛ پایداری آنها بر کفر تا هنگام مرگ است. به همین جهت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «درصورتی بر آنان آمرزیده نمی‌شود که بر کفر خویش تا دم مرگ استمرار ورزند». در غیر آن، اگر کافر ایمان آورَد و ایمانش را خالص گرداند و از کفر تماماً دست بکشد، در این صورت خدای عزّوجلّ او را به راه راست هدایت نموده است و اسلام ماقبلش را محو می‌نماید و ویران می‌سازد. علی رضی الله عنه با این آیه که در آن کفر بعد از ایمان سه بار ذکر شده است، چنین استدلال می‌کند که: مرتّد باید سه بار به توبه فراخوانده شود.

ذکر منافقان بعد از این آیات، مشعر بر آن است که حال فوق از احوال منافقان است:

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾

﴿منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک در پیش دارند﴾ بشارت دادن عذاب به منافقان، استهزا به آنان است زیرا این درواقع بیم‌دادن است نه بشارت.

ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلْكَـٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۚ أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلْعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾

﴿**همان کسانی که کافران را دوست خود می‌گیرند**﴾ یعنی: کافران را بر کفرشان پشتیبانی و بر گمراهی‌شان یاری می‌کنند و دلها و عواطفشان با کافران است ﴿**بجز مؤمنان**﴾ یعنی: مؤمنان را دوست خویش نمی‌گیرند ﴿**آیا عزت را نزد آنان می‌جویند**﴾ که این خیالی خام است ﴿**چراکه عزت، همه از آنِ خداست**﴾ پس به هر که بخواهد از آن می‌بخشد و آن را از هرکه بخواهد باز می‌دارد. باید دانست که عزّت و ارجمندی موجود در نزد غیر حق تعالی، همه از فیض و فضل اوست، پس مؤمن، عزّت را جز از خداوند ﷻ نمی‌طلبد. عزّت: غلبه و قوّت و نیرومندی است. تفسیر عملی این آیه در عصر ما، وابستگی برخی از فرزندان مسلمین به احزاب کفر و جریانهای انحرافی دین ستیز یا دین گریز است، که این ساده‌لوحان، عزّت خویش را در پیوستن به آنان می‌جویند.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِى ٱلْكِتَـٰبِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا۟ مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا۟ فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِۦٓ ۚ إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ جَامِعُ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱلْكَـٰفِرِينَ فِى جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾

﴿**و البته خدا در کتاب**﴾ خویش قرآن و دقیقاً در آیهٔ (۶۸) از سورهٔ «انعام»؛

﴿بر شما نازل کرده که: هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان ننشینید تا به سخنی غیراز آن درآیند﴾ یعنی: در هنگام شنیدن کفر و استهزا به آیات خدا ﷻ، باکفّار همنشین مشوید تا به سخنی‌دیگر غیراز آن بپردازند **﴿چراکه در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود﴾** یعنی: اگر در مجالس تمسخر و استهزای آنان بنشینید و از این کار دست برندارید، در آن صورت، شما هم در کفر مانند آنان هستید، پس اجتناب از مجالس کسانی‌که به آیات الهی کفر ورزیده و آن را مورداستهزا قرار می‌دهند، از تقوی است و بدانید که: **﴿خداوند گردآورندهٔ منافقان و کافران است همه یکجا در دوزخ﴾** به جهت یکجابودن آنها در کفر و استهزا در دنیا، پس چنان‌که منافقان با کافران در کفرشان مشارکت کردند؛ همچنین خداوند متعال میان آنان در جاودانه‌بودن در دوزخ مشارکت می‌آورد. آیهٔ (٦٨) سورهٔ «انعام» این است: (وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِيْنَ يَخُوْضُوْنَ... ✿ و چون دیدی کسانی به‌قصد تخطئه در آیات ما فرو می‌روند، از آنان روی برتاب تا در سخنی غیراز آن درآیند). این حکم آن‌گاه نازل‌شد که گروهی از مسلمانان با مشرکان و یهودیان همنشینی می‌کردند، درحالی‌که آنها در مجالس خویش قرآن را به ریشخند و استهزا می‌گرفتند، پس مؤمنان از این همنشینی‌ها منع شدند.

برخی از علما با استدلال به همین آیه، همنشینی با فاسقان و اهل بدعت را از هر جنسی که باشند، حرام دانسته‌اند.

آن‌گاه حق تعالی با بیان اوصاف بیشتری از منافقان بر شناختمان از آنان می‌افزاید:

ٱلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ ٱللَّهِ قَالُوٓاْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِن كَانَ لِلْكَٰفِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوٓاْ أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ

وَنَمۡنَعۡكُم مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ فَٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤١﴾

﴿**همانها که مترصّد شمایند**﴾ یعنی: انتظار می‌کشند که چه بر سر شما می‌آید و کدامین خیر یا شرّی به شما می‌رسد ﴿**پس اگر از جانب خداوند به شما فتحی برسد**﴾ با پیروزساختنتان بر مخالفان کافرتان ﴿**می‌گویند: مگر ما با شما نبودیم**﴾ در آراستگی به اسلام و پایبندی به احکام آن؟ لذا سهم ما را از غنیمت بدهید ﴿**و اگر کافران نصیبی برند**﴾ از پیروزی و غلبه بر شما، به سبب حکمتی که خداوند ﷻ تحقّق آن را اراده کرده است ﴿**می‌گویند**﴾ این منافقان به کافران: ﴿**مگر ما بر شما تسلّط نداشتیم**﴾ یعنی: مگر ما به شما روشن نساختیم که بر کیش شماهستیم، ولی با مسلمانان درمی‌آمیزیم تا آنها را از جنگیدن با شما سست کنیم؟ یا معنی این است: آیا ما بر شما تسلّط نداشتیم و این امکان برای ما موجود نبود که شما را بکشیم و مسلمانان را علیه شما برانگیزیم؟ ﴿**و آیا شما را از ضرر مسلمانان باز نداشتیم؟**﴾ یعنی: آیا ما با سست‌ساختن و ترسانیدن مسلمانان از شما، آنها را از شما دور نکردیم تا بدانجا که دلهایشان از دفاع سست شد و از انتقام‌گرفتن از شما ناتوان شدند؟

مراد آیه این است که: منافقان به آن گروهی گرایش پیدا می‌کنند که غلبه و پیروزی با وی باشد و به گروه غالب چنین وانمود می‌کنند که با آنان علیه گروه مغلوب همدست بودند. این است شیوهٔ منافقان ـ خداوند ﷻ لعنتشان کند.

کسانی از اهل اسلام که به پیروی از روش منافقان در کسب مال و جاه و قدرت، به صاحبان بهره‌های دنیا تمایل ورزند و با آنان از در تملّق و دوستی و خضوع و فروتنی درآیند و در جانب مقابل با کسانی که بهره‌ای از دنیا ندارند، به‌درشتی و سختی و بداخلاقی رفتار کنند و آنها را تحقیر و تمسخر نموده و با آنها

به گونهٔ ناپسند رفتار کنند، نیز شبیه این منافقان هستند ـ که خدای عزّوجلّ اخلاق اهل نفاق را محو و آنان را سیه‌روی و بی‌پناه گرداند. ﴿**پس خداوند روز قیامت میان شما داوری می‌کند**﴾ یعنی: ای مؤمنان و منافقان! بدانید که خداوند ﷻ به زودی در روز قیامت میان شما داوری می‌کند و در این روز است که حقایق آفتابی شده و پنهان‌کاریها برملا می‌گردد ﴿**و خداوند هرگز برای کافران، بر**﴾ زیان ﴿**مؤمنان راه تسلّطی قرار نداده است**﴾ اگر مراد از (راه تسلّط)، پیروزی و نصرت مؤمنان بر آنان باشد، این در روز قیامت است و اگر مراد از آن، حجّت و برهان باشد، این در دنیاست. یعنی: خداوند ﷻ کافران را بر مؤمنان در حجّت غلبه نمی‌دهد، بلکه حجّت همواره از آن مؤمنان است. برخی آیه را چنین معنی می‌کنند: خدای سبحان برای کافران بَر زیان مؤمنان راه تسلّطی قرار نمی‌دهد، مادامی که آنان پایبند عمل به حق بوده و به باطل راضی نباشند، پس تا زمانی که مؤمنان به شریعت خداوند ﷻ عامل بوده و به‌طور بایدوشاید رهرو راه شریعت باشند، حتماً حق تعالی کفّار و منافقان را سرکوب نموده و با برترساختن درجات مؤمنان بر درجات کفّار و منافقان، کرامت اهل ایمان را نمایان می‌گرداند.

صاحب تفسیرالمنیر و حضرت شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گویند: «مراد آیهٔ کریمه این است که خداوند ﷻ کافران را بر مؤمنان چنان مسلّط نمی‌سازد که اهل اسلام را به کلّی مستأصل و ریشه‌کن ساخته و شوکت و دولت آنها را تماماً از بین ببرند بنابراین، آیهٔ کریمه پاسخی است به منافقانی که به انتظار زوال و نابودی کامل دولت مؤمنان بودند و با کفّار از آن‌رو سازش و همکاری می‌کردند که ـ به پندار خام خود ـ در هنگام ریشه‌کن‌شدن مؤمنان، از پایمال‌شدن بیمناک بودند».

إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾

﴿منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند﴾ با آشکارساختن ایمان و پنهان داشتن کفر. یا معنی این است: منافقان به دوستان خدا ﷻ نیرنگ می‌زنند. پس به این معنی، حق تعالی فریب‌بازی با دوستانش را ــ به عنوان گرامیداشتی برای مؤمنان ــ فریب‌بازی با خود معرّفی کرد، چنان‌که در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «هرکس دوست مرا آزار داد، بی‌گمان مرا آزار داده است». **﴿و حال آن‌که خداوند به آنان نیرنگ می‌زند﴾** یعنی: خداوند متعال با آنان چون نیرنگ‌زننده‌ای رفتار می‌کند، بدین‌گونه که آنان را در دنیا بر همان حال تظاهر به اسلام وا می‌گذارد تا بدین‌وسیله خونها و اموالشان از تعرّض مصون بماند و عذابشان را به سرای آخرت محوّل کرده و دربرابر نیرنگشان، درَک اسفل از دوزخ را جایگاهشان می‌گرداند **﴿و چون منافقان به‌سوی نماز برخیزند، با کسالت بر می‌خیزند﴾** پس درحالی نماز می‌خوانند که کاهل، کسل، دلمرده و گرانبارند، نه به ثوابی امیدوارند و نه از عذابی بیمناک و **﴿با مردم ریا می‌کنند﴾** ریا: نمایاندن کار و رفتاری پسندیده و زیبا به منظور نمایش دادن به مردم است، نه به منظور پیروی از امر خدا ﷻ. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرکس نماز را در جایی که مردم او را می‌بینند، نیکو بخواند، امّا در خلوت که کسی او را نمی‌بیند، آن را سرسری از سر بگذراند، این توهینی است که به آن بر پروردگار عزّوجلّ اهانت روا داشته است». **﴿و یاد نمی‌کنند﴾** منافقان **﴿الله را جز اندکی﴾** یعنی: نماز نمی‌خوانند مگر اندکی زیرا منافقان اصلاً دور از دیدگان مردم نماز نمی‌خوانند. یا معنی این است: منافقان خدا ﷻ را به تسبیح و تهلیل ــ جز به طور اندک و نادر ــ ذکر نمی‌گویند و اگر این ذکر اندک هم خالصانه برای خدا ﷻ بود؛ قطعاً بسیار بود، ولی این هم خالصانه نیست.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در وصف نماز منافق فرمودند: «این نماز منافق است، این نماز منافق است، این نماز منافق است: منتظر آفتاب می‌ماند تا چون آفتاب در میان دو شاخ شیطان قرار گرفت [یعنی در شرف غروب

بود]، برمی‌خیزد ، پس چهار منقار می‌زند و در آن خدا ﷻ را جز اندکی یاد نمی‌کند » . همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است : « سنگین‌ترین نمازها برمنافقان نماز عشاء و نماز بامداد است و اگر آنها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی است ، حتماً به این دو نماز می‌آمدند ، هرچند به حالت سینه‌خیز ـ یعنی بر روی زانو و شکم خویش ... » .

مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ وَلَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ ۚ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلًا ﴿١٤٣﴾

﴿**در میان این و آن متردّدند**﴾ یعنی : منافقان در کار خویش میان مؤمنان و مشرکان و میان کفر و ایمان ، متردّد و دودل‌اند ، نه ایمانی خالصانه می‌آورند و نه صراحتاً به کفر می‌پیوندند ﴿**و هرکه را خدا گمراه کند**﴾ یعنی : هرکه را خداوند ﷻ خوار سازد و توفیق را از وی سلب نماید ﴿**پس هرگز راهی برای او نخواهی یافت**﴾ یعنی : راهی که او را به حق برساند ، یا اصلاً برای او هیچ راهی نخواهی یافت؛ بلکه او هر روز در راهی است و هیچ ثبات و استقراری ندارد .

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلْكَٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُواْ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَٰنًا مُّبِينًا ﴿١٤٤﴾

﴿**ای مؤمنان! کافران را دوست نگیرید**﴾ یعنی : کافران را از خواص و نزدیکان خویش نگردانید و با آنان رابطهٔ دوستی برقرار نسازید ﴿**بجای**﴾ برادرانتان از ﴿**مؤمنان**﴾ چنان‌که منافقان چنین کردند ﴿**آیا می‌خواهید در پیشگاه خداوند برای خود**

حجّتی روشن ﴾ و الزام‌آور ﴿قرار دهید ﴾که شما را به‌سبب این حجّت، یعنی موالات و دوستی با کافران، عذاب کند؟ ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «سلطان» در قرآن همه‌جا به معنای حجّت است.

إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾

﴿هرآینه منافقان در دَرْك اسفل جهنّم‌اند ﴾ دَرْك: فروترین پلّه و طبقه است و به آنچه در بالا قرار دارد، «درَج» گفته می‌شود. یعنی: درجه در بلندی به‌کار می‌رود و «دَرْك» در پایینی. روایت شده است که دوزخ دارای هفت طبقه است و منافق در فروترین طبقهٔ آن که «هاویه» نامیده می‌شود، قرار دارد ﴿و هرگز برای آنان هیچ یاوری نخواهی یافت ﴾که از این دَرْك اسفل نجاتشان دهد. عبدالله‌بن‌مسعود ﷺ می‌گوید: «منافقان در دَرْك اسفل در صندوقهای سربسته‌ای از آتش قرا دارند». دلیل سخت‌تر بودن عذاب منافق از کافر این است که:

۱ ـ منافق در دنیا از شمشیر مسلمانان درامان مانده است، پس عدالت ایجاب می‌کند که در آخرت تاوان آن را بازپس دهد.

۲ ـ علاوه براین که منافق در کفر خود همانند کافر است، اسلام و مسلمین را هم به ریشخند گرفته است.

۳ ـ کفر منافق شدید و غائله‌ها و فتنه‌گری‌های او بسیار است.

إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَٱعۡتَصَمُواْ بِٱللَّهِ وَأَخۡلَصُواْ دِينَهُمۡ لِلَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَسَوۡفَ يُؤۡتِ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَجۡرًا

عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾

﴿مگر کسانی که توبه کردند﴾ از نفاق خویش ﴿و اصلاح نمودند﴾ آنچه را با نفاق از احوال خویش فاسد ساخته بودند ﴿و به خدا چنگ زدند﴾ چنگ‌زدن به حق تعالی؛ تمسّک به او و اعتماد به وعده‌های وی است ﴿و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند﴾ به‌طوری‌که به اطاعت غیر وی آلوده نگردد ﴿پس آن گروه، همراه مؤمنانند﴾ در احکام دنیا و آخرت. سپس خداوند متعال آنچه راکه به این مؤمنان وعده داده است، بیان نموده می‌فرماید: ﴿و خداوند به‌زودی به مؤمنان پاداش بزرگی می‌بخشد﴾ پس باید منافقان به‌سوی توبه و اصلاح بشتابند زیرا برای کسانی‌که به راه خلوص و صلاح برمی‌گردند، نیز مانند این پاداش است.

مَّا يَفْعَلُ ٱللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَءَامَنتُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٤٧﴾

﴿اگر شکر کنید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟﴾ بدون تردید عذاب نمودن شما چیزی بر ملک و اقتدار حق تعالی نمی‌افزاید، چنان‌که عذاب نکردن شما چیزی از قدرت و ملک وی نمی‌کاهد، پس اگر شکرگزار و مؤمن باشید، خدا ﷻ از عذاب نمودن شما چه منفعتی می‌برد؟

ملاحظه می‌کنیم که در این عبارت، دعوتی لطف‌آمیز به منافقان پیشکش شده‌است تا خود را اصلاح نمایند. حق تعالی شکر را برایمان مقدّم گردانید زیرا شخص عاقل در آغاز به نعمت‌های بزرگی که در وجود وی و دنیای هستی قرار دارد، می‌نگرد آن‌گاه شکر و سپاس مبهمی را تقدیم منعم خود می‌نماید و چون نگرش‌هایش به شناخت منعم انجامید، در اینجاست که به منعم ایمان می‌آورد،

آن‌گاه دیگر پیوسته شکرگزار وی است ﴿**و خدا همواره شکرپذیر داناست**﴾ یعنی: قدردان بندگانش در برابر طاعت آنهاست و در قبال شکرگزاریشان به ایشان اجر عظیمی می‌دهد و آن را از ایشان می‌پذیرد.

﴿لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾﴾

﴿**خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد**﴾ مانند دادکشیدن و صدابلندکردن در فحش و دشنام، حتّی اگر آنچه که به شخص دشنام‌داده‌شده نسبت می‌دهند، صحیح نیز باشد؛ ﴿**مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد**﴾ یعنی: کسی که موردستم قرار گرفته، این حق را دارد که بانگ بردارد، داد بکشد و بگوید: فلانی بر من ستم کرد. به قولی دیگر: مراد این است که مظلوم می‌تواند ستمگر خود را نفرین کند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «از دعای مظلوم بپرهیزید زیرا درمیان او و خداوند ﷻ هیچ حجابی نیست». همچنین مظلوم می‌تواند از ظالم شکایت کند و بگوید: «فلان بر من ستم کرد، یا فلان شخص ستمگری است». لذا برای کسی که موردستم قرار می‌گیرد، جایز است تا علیه ستمگرش سخنی را بر زبان آورد که برای او بد و آزاردهنده باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «تعلّل و بهانه‌جویی بدهکاری که به پرداخت بدهی خویش قادر است، ظلم است و موجب رواشدن مجازات و پایمال‌کردن حرمت و آبروی وی می‌گردد». امّا برای مظلوم جایز نیست که در فریادزدن به بدی علیه ظالم، از حقّ خود تجاوز کند که اگر چنین کرد، تجاوزگر به‌شمار می‌رود ﴿**و خداوند شنوای داناست**﴾ داد و فریاد مظلوم را می‌شنود و ظلم ظالم را می‌داند.

آن‌گاه حق تعالی بندگانش را به گذشت و عفو برانگیخته و می‌فرماید:

إِن تُبْدُواْ خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُواْ عَن سُوٓءٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾

﴿**اگر خیری را آشکار کنید، یا پنهانش دارید**﴾ یعنی: اگر خیری را آشکارا یا پنهانی انجام دهید؛ ﴿**یا از بدی‌ای**﴾ که در حقّ شما می‌شود ﴿**عفوکنید**﴾ و اصلاً آن را به دل نگیرید ﴿**هرآینه خدا عفوکننده است**﴾ از بندگانش و ﴿**توانا**﴾ است بر انتقام‌گرفتن از آنان به سزای آنچه کرده‌اند. یعنی: به خدای سبحان اقتدا کنید زیرا او درعین توانایی‌ای که دارد، درمی‌گذرد و عفو می‌کند پس شیوهٔ عفو و گذشت حتّی در مواردی که شخص حق‌به‌جانب نیز باشد، بهتر است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بار مسؤولیّت دو شخص دشنام‌دهنده بر کسی است که شروع به دشنام دادن می‌کند تا آن‌گاه که مظلوم از حدّ درنگذرد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ مالی از صدقه‌دادن کم نشد و خداوند ﷻ در برابر عفو جز عزّت نیفزود و هر کس برای رضای خدا ﷻ تواضع کند، حق تعالی وی را رفعت می‌دهد». پس عفو و گذشت از سوی کسی که به گرفتن حقّ خویش قادر است ولی در عین حال آن را به خدا ﷻ وا می‌گذارد، بهتر است امّا کسی که از گرفتن حقّ خویش ناتوان است، عفو و گذشت وی هم ارزشی ندارد.

این دو آیه بر این امر دلالت دارند که عفو و گذشت و نگه‌داشت زبان، از قضایای اساسی در موضوع ایمان است زیرا سیاق آیات کلاً دربارهٔ ایمان می‌باشد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيْنَ ٱللَّهِ

وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٖ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٖ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾

﴿**کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند**﴾ کفر به برخی از پیامبران، در واقع کفر به خدا ﷻ و به تمام پیامبرانش می‌باشد ﴿**و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند**﴾ یعنی: آنها به‌سبب کفر به برخی از پیامبران، به همهٔ ایشان کفر ورزیده‌اند ولی در عین حال مدّعی هستند که به خداوند ﷻ ایمان دارند پس این درواقع جدایی‌افکندن است میان خدا و میان پیامبرانش ﴿**و می‌گویند: به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم**﴾ مراد از آنان یهودیان‌اند که به حضرت موسی ایمان آورده و به حضرات عیسی و محمّد علیهما السلام کفر ورزیدند. همچنین مراد نصاری هستند که به حضرت عیسی ایمان آورده امّا به حضرت محمّد ﷺ کفر ورزیدند ﴿**و می‌خواهند میان این‌دو، راهی برای خود اختیار کنند**﴾ یعنی. می‌خواهند تا در میان ایمان و کفر، دینی بینابین را در پیش بگیرند تا خود را از حجّتی که گریبانگیرشان می‌شود، برهانند.

این آیه محکوم کنندهٔ اندیشه و رفتار کسانی است که تحمّل نام کافر بر آنان دشوار می‌آید ولی در عین حال به تمام إلزامات ایمان گردن نمی‌نهند و حقّ و حرمت آن را چنان‌که باید رعایت نمی‌کنند.

أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ حَقّٗاۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ﴿١٥١﴾

﴿**آنان به حق کافرند**﴾ یعنی: آنان در کفر خویش کامل و تمام عیارند؛ کفری

حقیقی و واقعی ﴿و ما برای کافران عذابی خفت‌بار آماده کرده‌ایم﴾.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَمۡ يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ أُوْلَٰٓئِكَ سَوۡفَ يُؤۡتِيهِمۡ أُجُورَهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ﴿١٥٢﴾

﴿و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ‌کدام از آنان﴾ با دیگری ﴿فرق نمی‌گذارند﴾ بلکه به همگی آنها ایمان دارند ـ و این صفت بعد از بعثت حضرت محمّد ﷺ در کسی جز پیروان ایشان فراهم نیست زیرا این امّت محمّد ﷺ است که به تمام پیامبران و تمام کتاب‌های آسمانی ایمان دارد ـ آری! هم آنان‌اند که ﴿خداوند به‌زودی پاداششان را خواهد داد و خدا آمرزندهٔ مهربان است﴾ آمرزندهٔ گناهانشان است، اگر گناهی داشته باشند؛ مهربان است به ایشان در دنیا و آخرت.

این یکی از قواعد فهم موضوع کفر و ایمان بود و آن‌گاه که این قاعده تثبیت شد، سیاق آیات به بیان ستمگری یهودیانی می‌پردازد که به رسول خدا ﷺ ایمان نیاوردند:

يَسۡـَٔلُكَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيۡهِمۡ كِتَٰبٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِۚ فَقَدۡ سَأَلُواْ مُوسَىٰٓ أَكۡبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوٓاْ أَرِنَا ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ بِظُلۡمِهِمۡۚ ثُمَّ ٱتَّخَذُواْ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَعَفَوۡنَا عَن ذَٰلِكَۚ وَءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ سُلۡطَٰنٗا مُّبِينٗا ﴿١٥٣﴾

﴿**اهل کتاب از تو می‌خواهند که یکباره کتابی از آسمان برایشان نازل کنی**﴾. در بیان **سبب‌نزول** آمده است: یهودیان از رسول خدا ﷺ خواستند تا در برابر دیدگانشان به آسمان بالا رفته و بر صحّت ادّعای خود کتاب نوشته‌شده‌ای را که دلیل راستگویی ایشان باشد، یکباره بر آنان فرود آورند چنان‌که موسی یکباره تورات را به میان آنان آورد. گفتنی است که این درخواستشان به انگیزهٔ عناد و سرسختی و لجاجت بود، نه از روی حقیقت‌جویی، به‌دلیل این که آن ملعونان: ﴿**از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده پس صاعقه آنان را فروگرفت**﴾ یعنی: آتشی از آسمان برآنان فرود آمد و هلاکشان‌ساخت ﴿**به‌سزای ظلمشان**﴾ که از روی عناد ولجبازی چنین درخواستی را مطرح کردند و گرنه موسی‌ﷺ خود نیز از خداوند ﷻ همین درخواست را کرد ولی درخواست وی از روی ایمان و شوق بود امّا آنان ایمان آوردن خود را به تحقّق این درخواست مشروط و معلّق ساختند درحالی که رؤیت عینی پروردگار در دنیا ممتنع است. البتّه این امر، مستلزم امتناع رؤیت پروردگار در آخرت نیست، به‌دلیل این که در بارهٔ وقوع حتمی این رؤیت احادیث متواتری آمده است پس هرکه با این آیه بر امتناع رؤیت پروردگار در روز قیامت استدلال کرده، مرتکب اشتباه آشکاری شده‌است. و از احادیث وارده در بارهٔ رؤیت پروردگار متعال در آخرت، این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ است: «بی‌گمان شما در آخرت پروردگارتان را خواهید دید چنان‌که این ماه را می‌بینید، در رؤیت پروردگار بر یکدیگر ازدحام نمی‌کنید و در جای بر یکدیگر تنگ نمی‌گیرید پس اگر می‌توانستید که نمازی قبل از طلوع خورشید و نمازی قبل از غروب آن از شما فوت نشود، حتماً این کار را بکنید».

﴿**سپس گوساله را به پرستش گرفتند**﴾ بجز خدا ﷻ[1] ﴿**بعد از آن‌که بیّنات برای آنان آمد**﴾ یعنی: بعد از آن که معجزات نه گانهٔ موسی‌ﷺ را نیز دیدند، گوساله را به

۱ــ داستان گوساله‌پرستی‌شان در سوره‌های «بقره/۵۴»، «اعراف/۱۵۳ــ۱۴۸» و «طٰهٰ/۹۸ــ۸» بیان شده است.

پرستش گرفتند. بیّنات: معجزات روشن ـ چون ید بیضا، عصا و شکافته‌شدن دریاست ﴿و از آن هم درگذشتیم﴾ یعنی: از آن لجبازی و عناد و گوساله‌پرستی‌شان هم ـ از روی فضل و بخشایش خویش ـ درگذشتیم و آنان را پاک برنینداختیم ﴿و به موسی سلطانی روشن﴾ یعنی: حجّتی آشکار ﴿عطا کردیم﴾ که عبارت از معجزات و نشانه‌های دیگر بود. امّا آنان با وجود همهٔ این معجزات، بازهم به انحراف و عناد خویش ادامه دادند.

حق تعالی «حجّت» را «سلطان» نامید زیرا هر کس دارای حجّت باشد، خصمش را مقهور و منکوب می‌گرداند.

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ ٱلطُّورَ بِمِيثَٰقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ٱدْخُلُوا۟ ٱلْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا۟ فِى ٱلسَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَٰقًا غَلِيظًا ﴿۱۵۴﴾

﴿وکوه طور را برای گرفتن پیمانشان بالای سرشان برافراشتیم﴾ روایت شده‌است که: چون قوم یهود از قبول شریعت موسی﷣ و پایبندی به احکام تورات سرباز زدند، خدای عزّوجلّ کوه طور را بر بالای سرشان برافراشت تا بدانجا که کوه همانند سایبانی بر بالای سرشان قرارگرفت ﴿و به آنان گفتیم: سجده‌کنان از در درآیید﴾ یعنی: به دروازهٔ شهر بیت‌المقدِس در حالی وارد شوید که سرهایتان را فروانداخته باشید و این در هنگامی بود که خداوند ﷻ به آنان اذن فتح بیت‌المقدس را داد امّا آنان فرمان خدا ﷻ را دگرگون کردند و درحال خزیدن بر نشیمنگاههایشان وارد شهر شدند و در اینجا نیز عصیان ورزیدند، چراکه طبیعتشان با عصیان و مخالفت در آمیخته است ﴿و به آنان گفتیم: در روز شنبه تجاوز نکنید﴾ و به شکار ماهی نپردازید امّا به شیوهٔ همیشگی‌شان مخالفت ورزیدند و عصیان کردند ﴿و از آنان پیمانی محکم گرفتیم﴾ این همان پیمانی است که پروردگار متعال

از آنان در تورات گرفت، بر این که: اوصاف حضرت محمّد ﷺ را که در تورات است، بیان کنند و آن را پنهان ننمایند.

فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَٰقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَقَتْلِهِمُ ٱلْأَنۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌۢ ۚ بَلْ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾

﴿**پس به‌سزای پیمان‌شکنی‌شان**﴾ حرام ساختیم برآنان پاکیزگی‌هایی را که برآنان حلال بود. گفتنی است که تحریم پاکیزگی‌ها بر آنان، همان نتیجه گیری‌ای است که بعد از ادامهٔ بحث در آیهٔ (۱۶۰): (فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا...) مطرح می‌شود. و ادامهٔ ماجرا این است: ﴿**و انکارشان نسبت به آیات خدا و کشتار ناحق آنان از انبیا**﴾ کشته‌شدگان حضرات یحیی و زکریّا علیهماالسّلام و غیر ایشان بودند ﴿**وگفتارشان که دلهای ما غلف است**﴾ غُلف: جمع اغلف، به‌معنای پوشیده با غلاف است، یعنی: دلهایمان در پرده است، از این رو آنچه را که تو می‌گویی، فهم نمی‌کنیم ﴿**نه بلکه خدا به‌سبب کفرشان بر دلهایشان مُهر زده**﴾ پس عدم پذیرش حق ازسوی آنان، به سبب درغلاف‌بودن دلهایشان ــ به آن معنایی که اراده دارند ــ نیست بلکه بر اساس مهر زدن حق تعالی بر دلهایشان است ﴿**و درنتیجه، جز شماری اندک ایمان نمی‌آورند**﴾ بنابراین، سبب عدم پاسخگویی‌شان به ندای حق، کمی یا نبودِ ایمان در آنان است.

وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَٰنًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾

﴿و به‌سبب کفرشان﴾ به مسیح ﷺ **﴿و سخنشان که به مریم بهتان بزرگی زدند﴾** آن سخن، متّهم‌ساختنش به زنا با شخصی به‌نام یوسف نجّار از صالحان، بود.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا ٱلْمَسِيحَ عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَـٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ لَفِى شَكٍّ مِّنْهُ ۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًۢا ﴿١٥٧﴾

﴿و به‌سبب گفته‌شان که ما مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدارا کشتیم﴾ یهودیان به‌دروغ ادّعا کردند که عیسی ﷺ را کشته‌اند و به قتل وی افتخار کردند. شاید یادکردن عیسی به‌نام پیامبر خدا ﷺ از سوی آنان نیز، به قصد استهزا و ریشخند بود زیرا یهود منکر رسالت عیسی ﷺ هستند و به این که عیسی ﷺ پیامبر است اعتراف نمی‌کنند. بنابراین، آنها فقط به کفر اکتفا نکردند بلکه به ادّعای کشتن عیسی ﷺ نیز افتخار و شادمانی کردند **﴿و حال آن‌که نه او را کشتند و نه بر دار کردند﴾** و این ادّعایشان دروغی بیش نیست **﴿ولیکن امر بر آنان مشتبه شد﴾** یعنی: شَبَه عیسی ﷺ بر غیروی افکنده‌شد و آنها کس دیگری را به جای عیسی ﷺ کشتند درحالی که از حقیقت حال وی در شکّ بودند **﴿و بی‌گمان کسانی که در بارۀ عیسی اختلاف کردند﴾** به این ترتیب که برخی از آنان گفتند: او را کشتیم! امّا کسانی که بالابردن وی به‌سوی آسمان را دیدند، گفتند: نه! او را نکشتیم. بعضی گفته‌اند: اختلاف در میانشان از آنجا ناشی شد که فرقۀ نسطوری‌ها از نصاری گفتند: عیسی ــ العیاذبالله ــ از جهت انسانی (ناسوت) خود بر دار کشیده‌شد نه از جهت خدایی (لاهوت) خود. و فرقۀ ملکانی‌ها گفتند: کشتن و بر دارکشیدن مسیح به

کمال و تمام در ناسوت و لاهوت وی انجام شده. پس آنها ﴿**از حال او در شکند**﴾ و در تردّد و سردرگمی، در این شکّ و تردیدشان دست‌وپا زده و در جهل خویش سرگردان و متحیّرند ﴿**و هیچ علمی بدان ندارند، فقط از حدس و گمان پیروی می‌کنند**﴾ یعنی: آنان به حال مسیح علمی قاطع ندارند بلکه فقط از گمانشان پیروی می‌کنند و از این‌رو مضطرب و متردّدند ﴿**و او را به‌یقین نکشته‌اند**﴾ یعنی: کشتن وی در نزدشان یقینی نیست بلکه امری مشکوک و موهوم است. یا معنی این است: قطعاً و یقیناً او را نکشته‌اند.

بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾

﴿**بلکه خدا او را به‌سوی خود بالا برد**﴾ بیان بالابردن عیسی علیه السلام به آسمان در سورهٔ «آل عمران / ۵۵» گذشت. در روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنه آمده‌است: «آن‌گاه که خدای عزّوجلّ ارادهٔ بالابردن عیسی راکرد ... عیسی علیه السلام به یارانش که دوازده تن از حواریّون بودند، گفت: کدامیک از شما حاضر است تا شباهت من در وی افگنده شده و بجایم کشته شود و به‌پاداش این کار، در عین درجه و مرتبه‌ام (در بهشت) همراد من باشد؟ پس تازه‌جوانی از کم سن‌وسال‌ترین ایشان برخاست و داوطلب این کار شد ... آن‌گاه شباهت عیسی علیه السلام در وی افگنده شد و عیسی علیه السلام از روزنه‌ای که در آن خانه بود، به‌سوی آسمان برکشیده شد. یهودیان که خانه را در محاصرهٔ خود داشتند، به‌طلب وی به خانه درآمدند و شَبیه وی را گرفته به قتلش رساندند، سپس بر دارش آویختند ...». ﴿**و خدا غالب و حکیم است**﴾ غالب و تواناست؛ پس هر کس که به آستانش التجا نماید، بی‌پناه نمی‌ماند، با حکمت است؛ در تمام آنچه که می‌آفریند یا انجام می‌دهد و از جمله در امر بالابردن عیسی علیه السلام.

وَإِن مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦۖ وَيَوۡمَ

ٱلْقِيَٰمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾

﴿و از اهل کتاب کسی نیست، مگر آن‌که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد﴾ یعنی: هیچ یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌میرد، مگر این‌که به مسیح ایمان اورده باشد. به قولی معنی این است: عیسی علیه السلام نمی‌میرد مگر این‌که تمام اهل کتاب در عصر وی ــ آخرالزّمان ــ به او ایمان می‌آورند. به قولی دیگر معنی این است: گروه‌هایی از اهل کتاب در زمان برانگیختن عیسی علیه السلام در آخرالزّمان، او را درمی‌یابند و به او ایمان می‌آورند. پس مراد؛ ایمان آوردن به وی در هنگام فرودآمدنش از آسمان در آخرالزّمان است چنان‌که احادیث زیادی در این باره نقل شده و قول راجح نیز همین است. خاطر نشان می‌شود که امّت‌اسلام بر فرودآمدن عیسی علیه السلام از آسمان در آخرالزّمان اجماع دارند و از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیشتر از هفتاد حدیث و از صحابهٔ کرام رضی الله عنهم بیشتر از چهل اثر در این باره وارد شده است[1]. نصاری نیز بر همین عقیده‌اند و از کتابهای یهود نیز این استنباط برمی‌آید.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فرزند مریم به عنوان حاکمی عادل در میان شما فرود می‌آید، صلیب را می‌شکند، خوك (دجّال) را می‌کشد، جزیه را وضع می‌کند، مردم را به‌سوی اسلام فرامی‌خواند و خدای عزّوجلّ در زمان وی تمام ملل ــ بجز ملّت اسلام ــ را هلاك می‌گرداند ... سپس در روی زمین امنیّت عام و تام برپا می‌شود ... و عیسی چهل سال زندگی می‌کند، آن‌گاه می‌میرد و مسلمانان بر وی نماز جنازه می‌گزارند ...». ﴿و روز قیامت او﴾ یعنی: عیسی علیه السلام ﴿بر آنان﴾ یعنی: براهل کتاب ﴿گواه است﴾ علیه یهود شهادت می‌دهد که او را تکذیب کرده‌اند و علیه نصاری شهادت می‌دهد که در وی غلوّ و افراط کرده‌اند تا بدانجا که گفتند: او فرزند

۱ــ عبدالحیّ لکنوی در این باره، کتابی به‌نام: «التّواتر الصّریح فی نزول المسیح» تألیف نموده است، کسی که خواهان تحقیق در این موضوع است، به آن کتاب مراجعه کند.

خداست. همچنین عیسیﷺ در حقّ کسانی که حقیقتاً به او ایمان آورده‌اند، گواهی می‌دهد.

فَبِظُلْمٍ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾

﴿پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد﴾ که این ستم بزرگ عبارت از: جرایم متعدّد آنهاست، همان جرایم و جنایاتی که در آیات سابق برشمرده شد، ﴿و﴾ نیز ﴿به‌سبب این‌که آنان﴾ خود و دیگران ﴿بسیاری را از راه خدا بازداشتند﴾ با جلوگیری از پیروی محمّدﷺ، تحریف کتاب خدا، کشتن انبیا علیهم‌السلام و دیگرگناهان معروفی که از آنان سرزد. آری! به همهٔ این اسباب: ﴿چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم﴾ نه به‌سبب دیگری پس این پندارشان نادرست است که این محرّمات بر پیشینیانشان نیز حرام بوده‌است.

خدای سبحان چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حرام شد، در آیهٔ: (وَ عَلَى الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِيْ ظُفُرٍ...) [انعام/۱۴۶] بیان نموده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «ممکن است این تحریم، تحریم قَدْری باشد، به این معنی که خداوند متعال آنان را بر تأویل و تحریف کتابشان برگماشت به‌طوری که چیزهای حلال را بر خود حرام کردند تا بر خود سخت بگیرند. همچنین محتمل است که این تحریم، تحریم شرعی بوده و از سوی حق تعالی انجام گرفته باشد. به هر حال؛ مهم این است که بدانیم: این فرمودهٔ حق تعالی (حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ ✿ برآنان چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نمودیم که برایشان حلال شده بود)، متعلّق به تمام ماقبل و مابعد خود؛ یعنی به تمام آیات (١٦٦) تا (١٥٥) مربوط است و بسان نتیجه گیری‌ای برای این آیات می‌باشد».

وَأَخْذِهِمُ ٱلرِّبَوٰاْ وَقَدْ نُهُواْ عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلْبَـٰطِلِ ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَـٰفِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦١﴾

﴿**و نیز به‌سبب رباگرفتنشان ــ با آن که از آن نهی شده بودند ــ و به ناروا مال مردم خوردنشان**﴾ به رشوه و سایر وجوه حرامی که می‌گرفتند؛ ما آن چیزهای پاکیزه را برآنان حرام ساختیم ﴿**و ما برای کافرانشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم**﴾ در آخرت هم، به علاوهٔ عذاب دنیا.

لَّـٰكِنِ ٱلرَّٰسِخُونَ فِى ٱلْعِلْمِ مِنْهُمْ وَٱلْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ ۚ وَٱلْمُقِيمِينَ ٱلصَّلَوٰةَ ۚ وَٱلْمُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلْمُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ أُوْلَـٰٓئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: آیهٔ کریمه دربارهٔ عبدالله‌بن سلام، **ثعلبه‌بن سعیه، اسد و زیدبن سعیه و اسدبن عبید نازل شد** که به اسلام در آمده و رسالت حضرت محمّد ﷺ را تصدیق کردند.

﴿**لیکن راسخان آنان در علم**﴾ یعنی: پایداران و ثابت‌قدمان از اهل کتاب در علم کتاب ﴿**و مؤمنان**﴾ مراد از مؤمنان، یا مؤمنان اهل کتاب‌اند، یا مؤمنان مهاجر و انصار، یا همگی آنان. آری! اینان ﴿**به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند و بخصوص نمازگزاران و زکات‌دهندگان و مؤمنان به خدا و روز بازپسین، به‌زودی به ایشان پاداشی بزرگ خواهیم داد**﴾.

آن‌گاه حق تعالی خبر می‌دهد که فرستادن وحی و فرودآوردن کتاب بر

محمّد ﷺ امری نوپدید نیست بلکه خداوند متعال چنان‌که بر سایر پیامبران علیهم السلام وحی فرستاد؛ به آن حضرت ﷺ نیز وحی و کتاب فرستاد:

﴿إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيۡمَٰنَۚ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ١٦٣﴾

﴿ما همچنان‌که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، به تو نیز وحی فرستادیم﴾ پس ای محمّد ﷺ! کار تو در امر رسالت، مانند کار انبیای پیشین علیهم السلام است و تو تافتهٔ جدابافته‌ای نیستی. از نوح علیه السلام مخصوصاً یادآوری شد زیرا او اوّلین پیامبری است که بر زبانش قوانین الهی مشروع گردید.

ابن‌اسحاق از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** روایت می‌کند: آیهٔ کریمه دربارهٔ جمعی از یهودیان ازجمله عدیّ‌بن زید نازل شد که به رسول خدا ﷺ گفتند: خداوند جل جلاله پس از موسی به هیچ‌کس وحی نفرستاده است. ﴿**و نیز به‌سوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط وحی فرستادیم**﴾ اسباط: قبایل‌اند از تبار یعقوب، یعنی: به‌سوی پیامبران آن قبایل وحی فرستادیم ـ والله اعلم. ﴿و﴾ نیز وحی فرستادیم به‌سوی ﴿**عیسی و ایوب و یونس و سلیمان و به داوود زبور بخشیدیم**﴾ زبور: کتاب نازل شده بر داوود علیه السلام است. قُرطبی می‌گوید: «زبور دارای یکصدوپنجاه سوره است که در آنها حکمی از احکام و حلال و حرام بیان نشده بلکه همهٔ آنها حکمت و اندرز است». مزمور: فصلی است مشتمل بر

سخنانی از داوود ﷺ که در آن به بارگاه خدای عزّوجلّ از دشمنانش دادخواهی می‌کند، خداوند ﷻ را علیه آنها به یاری می‌خواند و گاهی هم در آن به موعظه‌هایی می‌پردازد.

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَٰهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾

﴿و پیامبرانی﴾ یعنی: فرستادیم پیامبرانی را ﴿**که داستان آنان را برتو خوانده‌ایم**﴾ و اخبار آنان را به‌تو گفته‌ایم ﴿**پیش از این**﴾ در همین سوره و در غیرآن از سوره‌های قرآن ــ که ایشان مجموعاً بیست‌وپنج پیامبر اند ﴿**و پیامبرانی که داستان آنان را بر تو نخوانده‌ایم**﴾ و سرگذشت آنان را به‌تو بازگو نکرده‌ایم زیرا در قرآن از آنها ذکری نرفته است ﴿**و خداوند آشکارا با موسی سخن گفت**﴾ حقیقتاً نه مجازاً، بی‌میانجی و واسطه‌ای. گفتنی است که مخصوص‌ساختن موسی ﷺ به سخن‌گفتن، تشریف و گرامیداشتی برای وی است که نشانهٔ قدر و منزلتش به بارگاه خدای سبحان می‌باشد و بدین جهت، موسی ﷺ «کلیم‌الله» لقب گرفت. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذر ﷺ آمده است که: «از رسول خدا پرسیدم که شمار انبیا چند تن است؟ فرمودند: صدوبیست‌وچهارهزار تن. گفتم: رسولان ایشان چند تن‌اند؟ فرمودند: سیصدوسیزده تن ــ جمعی بسیارند». ابن‌کثیر می‌گوید: «انبیایی که نامهایشان در قرآن ذکر شده است عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، ایّوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریّا، یحیی، عیسی، ذوالکفل و سرور همهٔ آنان محمّد علیهم‌الصّلاة والسّلام».

رُّسُلاً مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعْدَ ٱلرُّسُلِۚ وَ كَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾

﴿**پیامبرانی که مژده‌دهنده و بیم‌دهنده بودند**﴾ مژده‌دهنده بودند به مطیعان و بیم‌دهنده بودند به گناهکاران ﴿**تا پس از فرستادن پیامبران، مردم را بر خداوند حجّتی نباشد**﴾ یعنی: آنهارا به‌خاطر آن فرستادیم تا بعد از فرستادنشان، هیچ بهانه و عذری برای هیچ بهانه‌جویی باقی نماند. همین مضمون در سورهٔ [طه / ۱۳۴] چنین آمده است: (و اگر پیش از آن آیات و معجزات، آنان را به عذابی نابود می‌ساختیم، بی‌شکّ می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی تا پیش از آن‌که خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟) ﴿**و خدا عزیز و حکیم است**﴾ یعنی: بر مجازات منکران در برابر انکارشان غالب و تواناست و در برانگیختن پیامبران دارای حکمت است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هیچ کس از خداوند ﷻ غیرتمندتر نیست، بدین جهت بی‌حیایی و زشتی‌ها را ـ چه علنی باشد چه پنهان ـ حرام گردانید و هیچ کس از خداوند ﷻ مدح و ستایش را بیشتر دوست ندارد بدین جهت، او خودش را ستایش گفت و هیچ کس عذر را بیشتر از خداوند ﷻ دوست ندارد، بدین جهت است که او پیامبران را مژده‌دهنده و بیم‌دهنده فرستاد» تا برای هیچ‌کس در ردّ و انکار حق، عذری باقی نماند.

شهید سیّد قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «چون خدای سبحان می‌دانست که عقل انسان در رساندن وی به سرمنزل هدایت، ابزار ناقصی است و عقل از ترسیم راه و روشی راستین برای انسان در زندگی دنیا قاصر است پس حکمت و رحمت وی چنین اقتضا کرد که پیامبران را به‌سوی مردم بفرستد و مردم را مورد بازپرسی قرار ندهد مگر بعد از تبلیغ و رسالت».

لَّـٰكِنِ ٱللَّهُ يَشْهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيْكَ ۖ أَنزَلَهُۥ بِعِلْمِهِۦ ۖ وَٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ يَشْهَدُونَ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا ﴿١٦٦﴾

ابن‌اسحاق در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمدند، رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: به‌خدا سوگند من خوب می‌دانم که شما به خوبی می‌دانید که من فرستادهٔ خدا هستم! ولی آنان در جواب آن حضرت ﷺ گفتند: خیر! ما به چنین چیزی علم و آگاهی نداریم! این بود که خدای عزّوجلّ نازل فرمود: ﴿**لیکن خدا به**﴾ حقّانیّت ﴿**آنچه بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد و آن را به علم خویش نازل کرده است**﴾ یعنی: چون حق تعالی به شایسته‌بودنت برای رسالت، عالم و داناست، ازاین‌رو قرآن را بر تو فرودآورده، علمی که دیگران از آن بی‌بهره اند. یا کتاب را به سبب علمی که به مصالح بندگان داشت، فرودآورد. دلیل این که حق تعالی قرآن را به علم خویش فروفرستاد این است که: قرآن دربرگیرندهٔ اموری است که علم انسان مطلقاً از آنها قاصر است و هرگز ممکن نیست که علم وی به آنها برسد ـ مانند دانستن امور غیبی ـ یا مخصوصاً در زمان نزول قرآن ممکن نبود که علم انسان به آنها برسد ـ چون بسیاری از رازهای این کائنات ﴿**و فرشتگان نیز گواهی می‌دهند**﴾ به نبوّت و رسالت رسول خدا ﷺ ﴿**و کافی است که خدا گواه باشد**﴾ بر معجزاتت که دلیل صحّت نبوّت توست، هرچند دیگران گواهی ندهند پس بر تکذیب کفّار اندوهگین نباش زیرا گواهی خدای عزّوجلّ برایت کافی است و معجزاتی که به تو داده است دلایل روشن و قاطعی بر صحّت نبوّت توست.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَصَدُّوا۟ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ قَدْ ضَلُّوا۟ ضَلَـٰلًۢا

بَعِيدًا ﴿١٦٧﴾

﴿هرآینه کسانی که کافر شدند و از راه خدا﴾ که دین اسلام است، مردم را ﴿بازداشتند﴾ با انکار نبوّت حضرت محمّد ﷺ و با این سخنشان که: اوصاف وی را در کتاب خویش نمی‌یابیم بلکه آنچه می‌دانیم این است که نبوّت در نسل هارون و داوود منحصر می‌باشد! و با این سخنشان که: شریعت موسی علیه السلام منسوخ نمی‌شود؛ آنان ﴿بی‌تردید به گمراهی دورودرازی افتاده‌اند﴾ زیرا به علاوهٔ کفر خود، دیگران را نیز از راه حق بازداشته‌اند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَظَلَمُواْ لَمْ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿١٦٨﴾

إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦٩﴾

﴿هرآینه کسانی که کفر ورزیدند﴾ با انکار وجود خدای سبحان و انکار آیات و کتابها و پیامبرانش ﴿و ظلم کردند﴾ به دیگران؛ با بازداشتنشان از راه راست، یا ظلم کردند بر محمّد ﷺ؛ با کتمان نبوّت ایشان، یا ظلم کردند بر خود؛ با کفر خویش ﴿خداوند بر آن نیست که آنان را بیامرزد﴾ چنانچه بر کفر خویش استمرار ورزند و بر کفر بمیرند ﴿و﴾ خداوند برآن نیست که آنان را ﴿به راهی هدایت کند﴾ در راستای خیر و رشد و رستگاری؛ ﴿مگر راه جهنّم﴾ زیرا آنان با انتخاب بدی که داشتند و با

زیاده‌روی در شقاوت خویش، مرتکب اعمالی شدند که موجب این فرجام نامیمون برای آنان می‌شود ﴿که جاودانه تا ابد در آن می‌مانند﴾ یعنی: به جاودانگی همیشگی‌ای که هیچ پایانی ندارد ﴿و این امر﴾ یعنی: جاودانه‌ماندن ابدی آنان در جهنّم ﴿بر خدا آسان است﴾ زیرا هیچ‌چیز بر خدای سبحان دشوار نیست.

این آیه و آیهٔ قبل، در مورد گروهی است که خدای عزّوجلّ به علم ازلی خویش دانسته است که آنان ایمان نمی‌آورند بلکه بر کفر می‌میرند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَكُمُ ٱلرَّسُولُ بِٱلْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ فَـَٔامِنُوا۟ خَيْرًا لَّكُمْ ۚ وَإِن تَكْفُرُوا۟ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

﴿**ای مردم! این پیامبر، حقّ و حقیقت را از جانب پروردگارتان برای شما آورده‌است پس ایمان بیاورید که به خیر شماست**﴾ یعنی: ایمان‌آوردن برای شما بهتر است و به خیر و صلاح شماست بنابراین، کسی که دین حق و راستین خدای عالمیان را می‌خواهد، باید بداند که آن دین؛ فقط دین محمّد ﷺ است ﴿**و اگر کافر شوید**﴾ یعنی: اگر بر کفرتان پایدار باشید، بدانید که: ﴿**آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست**﴾ پس کسی که آفرینندهٔ شما و کائنات دیگر باشد، قطعاً برمجازاتتان دربرابر افعال زشتتان نیز تواناست و هم او از شما و از ایمانتان بی‌نیاز بوده و از کفر و ناسپاسی‌تان متضرر نمی‌شود ﴿**و خدا دانای حکیم است**﴾ داناست به آنان‌که ایمان می‌آورند یا کفر می‌ورزند و با حکمت است؛ از آن‌رو که میان مؤمن و کافر در جزا برابری قائل نمی‌شود.

يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ إِنَّمَا ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلۡقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرۡيَمَ وَرُوحٞ مِّنۡهُۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۖ وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌۚ ٱنتَهُواْ خَيۡرٗا لَّكُمۡۚ إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ سُبۡحَٰنَهُۥٓ أَن يَكُونَ لَهُۥ وَلَدٞۘ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا ﴿١٧١﴾

﴿**ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید**﴾ غُلُوّ: افراط و درگذشتن از حدّ است. مراد، غُلوّ نصاری دربارهٔ عیسیﷺ است ــ تا بدانجا که او را به خدایی گرفتند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خداﷺ فرمودند: «در مدح و ستایش من مبالغه نکنید چنان‌که نصاری دربارهٔ عیسی‌بن مریم مبالغه کردند زیرا جزاین نیست که من بندهٔ خدا هستم پس بگویید: محمّد بندهٔ خدا و رسول وی». در مقابل افراط نصاری در تقدیس عیسیﷺ، تفریط یهود در دشمنی و اهانت به وی است تا بدانجا که به او ــ پناه برخدا ــ نسبت حرامزادگی دادند. گفتنی است که غلوّ دری فراخ دارد و شامل امور بسیاری می‌شود؛ از عقاید گرفته تا عبادات و غیره ﴿و﴾ ای اهل کتاب! ﴿**بر الله جز حق را نگویید**﴾ یعنی: حق تعالی را جز به صفات علیا و اسمای حسنای وی و جز به آنچه که سزاوار وی است از حق وصف نکنید پس برای او زن و فرزند قرار ندهید چنان‌که یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. قطعاً چنین باورهای ناروایی در مورد پروردگار سبحان، تجاوز از حقّ و حقیقت است ﴿**جزاین نیست که مسیح ــ عیسی‌بن مریم ــ پیامبر خداست**﴾ پس او نه فرزند خدای سبحان است و نه پروردگار بلکه

پیامبری است همچون سایر پیامبران. ابن منظور در لغت‌نامهٔ «لسان‌العرب» دربارهٔ وجه‌تسمیهٔ مسیح چند وجه یاد کرده‌است، ازجمله این که: چون عیسی علیه السلام بیماران اکمه و ابرص را با مسح‌کردن بدن آنها به‌اذن الهی شفا می‌بخشید؛ او را مسیح نامیدند. یادآور می‌شویم که کلمهٔ مسیح یازده‌بار در قرآن به‌کار رفته است.

﴿و﴾ مسیح ﴿کلمهٔ اوست که آن را به‌سوی مریم افگنده﴾ یعنی: پروردگار متعال مسیح علیه السلام را با کلمهٔ (کُنْ) تکوینی خویش ایجاد کرد لذا او بی واسطهٔ پدر، بشری گردید و مانند سایر افراد بشر با مقیاس‌های عالم اسباب آفریده نشد. یا مراد این است که: عیسی علیه السلام کلمهٔ خداست زیرا او وسیلهٔ هدایت قرار می‌گیرد چنان‌که کلمات وسیلهٔ هدایت قرار می‌گیرند ﴿و روحی از جانب الله است﴾ زیرا حق تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا بر گریبان پیراهن مریم بدمد و او بعد از آن به اذن الله جل جلاله باردار شد.

نسبت دادن روح به‌سوی الله جل جلاله در اینجا، برای تکریم و تشریف است چنان‌که اضافت ناقه و بیت به‌سوی حق تعالی در آیهٔ: (هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ...) [اعراف/۷۳]، و آیهٔ: (طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ...) [حج/۲۶] برای تکریم و تشریف بیت و ناقه است وگرنه تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه‌ها آفریدهٔ حق تعالی است. مسیح (روح) نامیده شد؛ زیرا او به اذن الله جل جلاله مردگان جسم و جان را زنده می‌کرد و مرده دلان را نیز به اذن الله جل جلاله با انوار حیاتبخش دین حق حیات می‌بخشید ﴿پس به خداوند و پیامبرانش ایمان بیاورید﴾ یعنی: ایمان آورید به این که حق تعالی خدای یگانه‌ای است که کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و هیچ‌کس همتای وی نیست و ایمان آورید به این که پیامبرانش همگی راستگویند پس نه تکذیبشان کنید و نه در مورد آنان چنان غلو و افراط نمایید که برخی از آنها را به خدایی برگزینید ﴿و نگویید معبودان سه‌اند﴾ نصاری با مذاهب و فرقه‌های گونه‌گونی که دارند، همگی بر تثلیث (سه‌گانه‌پرستی) متّفق‌القول‌اند. البتّه مرادشان از (ثلاثة)، اقانیم سه‌گانه است، بدین‌گونه که آنان خدای سبحان را «جوهر واحد» یعنی موجود قائم به

نفسی می‌شناسند که دارای سه اقنوم (اصل و تشخّص) است، اقنوم وجود، اقنوم حیات و اقنوم علم. و بسا می‌شود که از اقانیم ثلاثه به «اب» و «ابن» و «روح‌القدس» تعبیر می‌کنند. همچنین مرادشان از معبودان سه‌گانه، خدای سبحان، مریم و مسیح است. شکّی نیست که نصاری در این پندارهایشان، درگزافه و نادانی و خبطی عمیق درافتاده‌اند. ﴿**بازایستید از این**﴾ عقیدهٔ باطل تثلیث ﴿**که به خیر شماست**﴾ این بازایستادن لذا از این عقیدهٔ کفرآمیز بدرآیید ﴿**جز این نیست که الله معبودی یگانه است**﴾ و برای او شریکی نیست ﴿**پاک و منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد**﴾ به پاکی و تنزیهی تمام، آخر چگونه برای او فرزندی است درحالی که: ﴿**آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ اوست**﴾ پس شریک یا فرزندی هم که برای او قرار دادید، نیز از جملهٔ این آفریده‌ها و در قلمرو ملک اوست ﴿**و خداوند کارسازی را کافی است**﴾ او تدبیر کار آسمانها و زمین را بسنده است پس کسی به فرزند نیاز دارد که خودش از عهدهٔ کاری برنیاید و لذا به فرزندی نیازمند گردد که او را یاری نماید درحالی‌که خدای سبحان از همه چیز بی‌نیاز است و همه به او نیازمندند پس چگونه او دارای فرزندی است؟!

لَّن يَسْتَنكِفَ ٱلْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ٱلْمُقَرَّبُونَ ۚ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾

﴿**مسیح هرگز ابا ندارد از این‌که بندهٔ خدا باشد**﴾ یعنی: مسیح نه از بندگی خدا ننگ و نفرت دارد، نه عبودیّت برای حق تعالی را عیب می‌پندارد و نه خود را از مقام بندگی که بلندترین مقام برای انسان است برتر می‌شناسد بلکه او به‌حق این بندگی را کرامتی بزرگ برای خود دانسته و هرگز از آن برائت نمی‌جوید، چنانچه

نصاری خود در انجیل می‌خوانند که: عیسی علیه السلام پیوسته به‌سوی خدا تضرّع و زاری می‌کرد و اورا پرستش می‌نمود و می‌گفت: پروردگار معبود ما، خدایی است یگانه. ﴿**و نه فرشتگان مقرّب ابا می‌ورزند**﴾ و تکبّر می‌کنند از این‌که بندگان مطیع خدای سبحان باشند. این ردّ پندار نصاری و پرستندگان فرشتگان از قوم عرب است. مراد از: فرشتگان مقرّب، «کرّوبیان»، یعنی فرشتگانی اند که پیرامون عرش به‌سر می‌برند، چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام و کسانی‌که در طبقهٔ ایشان قرار دارند.

علما در باب افضلیّت بشر بر فرشتگان گفته‌اند: خواصّ بشر ــ یعنی انبیایشان ــ بهتر از خواصّ فرشتگان، یعنی رسولان ایشان؛ چون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل ... هستند امّا خواصّ فرشتگان از عوام مؤمنان بشر بهترند و عوام مؤمنان بشر ــ که مراد صالحان ایشانند ــ بهتر از عوام فرشتگان‌اند. ﴿**و هر کس از پرستش حق تعالی ابا داشته باشد و کبر بورزد**﴾ یعنی: هر کس به انگیزهٔ تکبّر و بزرگ‌شماری خویش، از عبادت خداوند متعال سرباز زند ﴿**پس به‌زودی خداوند همگی آنان را**﴾ اعم از اباآورندگان و غیر آنان را ﴿**نزد خویش گرد می‌آورد**﴾ و با حسابرسی عادلانهٔ خویش، هر کس را دربرابر عملش، جزای مناسب می‌دهد.

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُوَفِّيهِمۡ أُجُورَهُمۡ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضۡلِهِۦۖ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡتَنكَفُواْ وَٱسۡتَكۡبَرُواْ فَيُعَذِّبُهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۷۳﴾

﴿امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداششان را به تمام‌وکمال می‌دهد و از فضل خود به ایشان افزون‌تر می‌بخشد و امّا کسانی که استنکاف و استکبار

ورزیده‌اند، به عذابی دردناک دچارشان می‌سازد و دربرابر خداوند برای خود هیچ یار و یاوری نمی‌یابند ﴾ تفسیر نظیر این آیه گذشت.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَكُم بُرْهَـٰنٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا ﴿١٧٤﴾

﴿**ای مردم! درحقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده‌است** ﴾ با کتابها و پیامبرانی که به‌سوی شما فرستاده و با معجزات و برهانهایی که برای شما نمایانده است. بُرهان: دلیل از بین‌برندهٔ عذر، و حُجّت: دورکنندهٔ شبهه است. ﴿**و ما به‌سوی شما نوری تابناک نازل کردیم** ﴾ که همانا قرآن است. قرآن را نور نامید زیرا به‌وسیلهٔ آن از ظلمت گمراهی به فراخنای نور هدایت، راهیاب توان شد پس این نور تابناک راه شما را روشن می‌سازد و همهٔ قضایا را فراورویتان واضح و آشکار می‌گرداند به‌طوری که در برابر عقل‌ها و دلهایتان هیچ تاریکی‌ای باقی نمی‌گذارد.

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَٱعْتَصَمُواْ بِهِۦ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِى رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾

﴿**امّا کسانی که به الله ایمان آوردند و به او چنگ زدند** ﴾ یعنی: به آستان الله ﷻ، یا به نور یادشده که قرآن است، چنگ زدند ﴿**پس به‌زودی آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش در** ﴾ بهشت در ﴿**آوَرَد و ایشان را به‌سوی خود، به راهی راست هدایت کند** ﴾ راهی که در آن هیچ کژی‌ای نیست، که این راه عبارت است از: تمسّک به اسلام و ترک غیرآن از ادیان. در **حدیث‌شریف** به روایت علی ﷺ از

رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «قرآن صراط مستقیم خداوند و حبل متین اوست». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت علی﵁ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هان! آگاه باشید که به زودی فتنه‌هایی رخ خواهد داد. گفتم: یا رسول الله! راه خروج از آن فتنه‌ها چیست؟ فرمودند: کتاب خدا ...».

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ ٱللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي ٱلْكَلَٰلَةِ ۚ إِنِ ٱمْرُؤٌا۟ هَلَكَ لَيْسَ لَهُۥ وَلَدٌ وَلَهُۥٓ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ ۚ وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ ۚ فَإِن كَانَتَا ٱثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا ٱلثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ ۚ وَإِن كَانُوٓا۟ إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَآءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ ۗ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا۟ ۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌۢ ﴿۱۷۶﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از جابربن عبدالله﵁ روایت شده است که فرمود: من بیماری از هوش رفته بودم که رسول خدا ﷺ به عیادتم آمدند، آن‌گاه بر من آبی پاشیدند، به هوش آمدم و به ایشان گفتم: میراث‌بران من فقط «کلاله» هستند، بفرمایید که تقسیم میراث ایشان چگونه است؟ در این هنگام حق تعالی آیهٔ فرائض (میراث) را نازل کرد.

﴿**از تو فتوی می‌طلبند**﴾ دربارهٔ کلاله ﴿**بگو: خداوند دربارهٔ کلاله به شما چنین فتوی می‌دهد**﴾ کلاله: کسی است که پدر و فرزندی ندارد. تفسیر آن در آغاز این سوره [آیهٔ /۱۲] نیز گذشت. ﴿**اگر مردی هلاک شود**﴾ یعنی: بمیرد ﴿**و فرزندی نداشته باشد**﴾ فرزند: لفظ مشترکی است که بر پسر و دختر هردو اطلاق می‌شود. به ذکر

عدم وجود فرزند در اینجا بسنده شد ــ با آن که عدم وجود پدر نیز در کلاله معتبر است ــ به‌خاطر روشن‌بودن این حکم. والله اعلم ﴿و﴾ آن مرد کلاله ﴿**خواهری داشته باشد پس نصف ترکه از آن اوست**﴾ مراد از خواهر: به اجماع علما خواهر اعیانی است که از پدر و مادر شخص است و اگر خواهر اعیانی نبود، خواهر پدری (علاّتی) نیز قائم‌مقام اوست، نه خواهر مادری (اخیافی) زیرا سهم خواهر مادری ــ چنان‌که در آیهٔ (۱۲) از همین سوره گذشت ــ سُدس ($\frac{1}{6}$) قسمت مال متروکه است.

جمهور علما برآنند که خواهران پدری و مادری (اعیانی)، یا خواهر پدری (علاّتی) همراه با دختران متوفّی، عَصَبَه به‌شمار می‌روند و اگر با آنان برادری نبود، مال باقی‌مانده از ذوی‌الفروض (سهم‌برانِ) را همراه با دختران متوفّی به‌ارث می‌برند بنابراین، اگر از متوفّی یک دختر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر نصف ترکه و سهم خواهر نیز نصف آن است و اگر از وی یک دختر و یک دختر پسر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر، نصف و سهم دختر پسر، سدس و سهم خواهر، باقی‌ماندهٔ مال است ــ از راه عَصَبَه بودن. ﴿و﴾ اگر زنی بمیرد و برادری داشته باشد ﴿**آن برادر از او ارث می‌برد**﴾ یعنی: همهٔ ترکهٔ خواهرش را به ارث می‌برد ﴿**درصورتی‌که زن فرزندی نداشته باشد**﴾ مراد فرزند ذکور است. همچنان برادر، ترکهٔ باقی‌مانده از ذوی‌الفروض را به ارث می‌برد. مثلاً اگر از زن، شوهر و برادری بجا ماند، شوهر نصف ترکه را می‌برد و باقی‌ماندهٔ ترکه، یعنی نصف دیگر، به‌طریق تعصیب از آن برادر می‌شود. این حکم کلّی در مورد همهٔ عصبات است که اگر با خود ذوی‌الفروضی نداشته باشند، کلّ مال متروکه را می‌برند و در غیرآن، ایشان باقی‌ماندهٔ مال متروکه را بعد از سهم ذوی‌الفروض، به ارث می‌برند ﴿**پس اگر خواهران دو تن باشند**﴾ یا بیشتر از دو تن ﴿**برای آنان دوسوم ترکهٔ میّت است**﴾ اگر میّت فرزندی نداشته باشد ــ چنان‌که گذشت ﴿**و اگر آنان**﴾ که از راه اخوّت میراث می‌برند ﴿**گروهی برادر و خواهر باشند**﴾ یعنی: برادر و خواهر باهم

مختلط باشند ﴿پس برای هر مرد﴾ از آنان ﴿سهمی مانند سهم دو زن است﴾ در آنچه از ترکه که از راه تعصیب می‌گیرند ﴿خدا برای شما بیان می‌کند﴾ حکم میراث «کلاله» و سایر احکام را ﴿تا گمراه نشوید﴾ زیرا دوست ندارد که در ظلمت نادانی، از وادی گمراهی سر بیرون آورید ﴿و خداوند به هرچیزی داناست﴾ و از جمله به تقسیم‌نمودن میراثهای شما در میان بازماندگان ارث‌برتان، به‌روش شایسته و نمونه‌ای که مقتضای حکمت بالغهٔ اوست.

در **حدیث‌شریف** به روایت عمر رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ هیچ حکمی را بیشتر از حکم کلاله سؤال نکردم تا بدانجا که آن حضرت ﷺ از اصرار زیاد من بر این سؤال به‌ستوه آمده و با انگشت خویش به سینه‌ام زدند و فرمودند: «مگر آیهٔ صیف[1] که در آخر سورهٔ نساء است، برایت کفایت نمی‌کند؟». خطابی می‌گوید: «حق تعالی دربارهٔ کلاله دو آیه نازل کرد، یکی را در زمستان؛ و آن آیهٔ اوّل سورهٔ نساء است که حکم کلاله را به‌اجمال بیان می‌کند و دیگری در تابستان، که آیهٔ آخر سورهٔ نساء است پس آیهٔ اوّل را آیهٔ (شتاء ✿ زمستان) و آیهٔ دوّم را آیهٔ (صیف ✿ تابستان) نامیدند». همچنان از عمر رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: «ای کاش رسول خدا ﷺ در مورد سه قضیهٔ زیر به ما فرمانی می‌دادند که دربرابر آن بازمی‌ایستادیم و حکم نهایی و فیصله کنی از آن می‌گرفتیم: ۱ ــ حکم میراث جَدّ (پدر بزرگ). ۲ ــ حکم میراث کلاله. ۳ ــ بابی از بابهای ربا».

۱ــ یعنی: آیه‌ای که در تابستان نازل شده است.

فهرست شش مجلد

جلد اول

جلد دوم

جلد سوم

جلد چهارم

جلد پنجم

جلد ششم

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی ، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی

ترتیب و ترجمه :

عبدالروف مخلص

جلد دوم

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر و هبة الزحیلی

(جلد دوم)

ترتیب و ترجمه:

عبدالروف مخلص

مخلص، عبدالروف، گردآورنده و مترجم
تفسیر انوار القرآن: گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی
و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی/ ترتیب و ترجمه عبدالروف مخلص. - تربت جام: احمد جام، ۱۳۹۲.
۶ج.
ISBN: 978- 964-6765-36-5 (دوره)
ISBN: 978-964-6765-27-6 (ج.1) ISBN: 978-964-6765-28-3 (ج.2)
ISBN: 978-964-6765-31-9 (ج.5) ISBN: 978-964-6765-29-0 (ج.3)
ISBN: 978-964-6765-37-7 (ج.6) ISBN: 978-964-6765-30-6 (ج.4)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. تفاسیر اهل سنت - - قرن ۱۴. الف. شوکانی، محمد بن علی، ۱۱۷۳ - ۱۲۵۰ ق. فتح القدیر، برگزیده. ب. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۷۰۰ - ۷۷۴ق. فتح القدیر. برگزیده. ج. زحیلی، وهبه Zuhayli, Wahbah د. تفسیر المنیر، برگزیده. ه. عنوان. و. عنوان: فتح القدیر. برگزیده.
ز. عنوان: تفسیر المنیر. برگزیده.
BP۹۸/م۳۶ ت۷ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۲۵۰۵۸ - ۸۰ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی

(جلد دوم)

ترتیب و ترجمه: عبدالروف مخلص

ناشر: شیخ الاسلام احمد جام تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸
تیراژ: ۱۵۰۰ دوره
نوبت چاپ: ششم - ۱۳۹۲
چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲ - ۰۵۱۱
قیمت دوره شش جلدی: ۹۰۰۰۰ تومان
شابک: ۳ - ۲۸ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۵ - ۳۶ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ مائده

مدنی‌است و دارای صدوبیست آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به‌سبب آن‌که دربرگیرندهٔ داستان مائده است، سورهٔ «مائده» نامیدند. به‌نام سورهٔ «عقود» و سورهٔ «منقذه» نیز نامیده می‌شود.

سورهٔ مائده دربرگیرندهٔ احکام تشریعی و سه داستان است. از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده‌است که فرمود: «مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شد پس آنچه که در آن از حلال می‌یابید؛ حلال بشمارید و آنچه که در آن از حرام می‌یابید؛ حرام بشناسید». بعضی گفته‌اند: مراد عائشه رضی‌الله‌عنها از سخن فوق این است که: هیچ آیهٔ منسوخه‌ای در این سوره وجود ندارد. امّا ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما برآن است که دو آیه در آن منسوخ می‌باشد ــ که در جای خود بیان خواهیم کرد.

صاحب تفسیر «فی‌ظلال‌القرآن» می‌گوید: «در این سوره با موضوعات مختلفی روبرو می‌شویم امّا آنچه که همهٔ آنها را به‌هم مربوط می‌سازد، هدف یگانه‌ای‌است که قرآن کریم برای به ثمر رساندن آن آمده است، این هدف

عبارت است از: به وجودآوردن امّت، برپاساختن دولت و شیرازه ساختن جامعه‌ای ویژه، بر اساس عقیده، جهانبینی و ساختاری مخصوص که در آن یگانگی خدای عزّوجلّ درالوهیّت، ربوبیّت و حاکمیّت، اصل و اساس امور است، خداوندی که انسان مؤمن، راه و رسم زندگی، نظامنامه‌ها، معیارها و ملاکهای ارزشی خود را فقط از او می‌گیرد ...».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِۚ أُحِلَّتۡ لَكُم بَهِيمَةُ ٱلۡأَنۡعَٰمِ إِلَّا مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ غَيۡرَ مُحِلِّي ٱلصَّيۡدِ وَأَنتُمۡ حُرُمٌۗ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾

﴿ای مؤمنان﴾ نقل است که شخصی نزد عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه آمد و به او گفت: به من اندرزی ده! ابن‌مسعود رضی الله عنه فرمود: «چون شنیدی که خداوند متعال می‌فرماید: (یا اَیُّهَاالَّذِیْنَ آمَنُوْا ﴿ ای مؤمنان!) پس خوب گوش فراده زیرا یا خیری است که حق تعالی به آن امر می‌کند، یا شرّی است که از آن نهی می‌نماید». آری! ای مؤمنان! ﴿به عقود وفا کنید﴾ مراد از عُقُوْد: عهدها و پیمانهایی‌است که خداوند جل جلاله در مورد اجرای احکام و قوانین خویش از بندگانش گرفته و آن پیمانها را بر ذمّه‌شان لازم گردانیده و ایشان نیز آنها را به گردن گرفته‌اند و با این سخن خود: (سَمِعْنا وَاَطَعْنا ﴿ شنیدیم و اطاعت کردیم)، یا مانند آن از تعبیرات، به آن متعهّد شده‌اند چنان‌که این عقدها شامل پیمانها و معاهداتی که مؤمنان در میان همدیگر استوار می‌کنند نیز می‌شود، از جمله، قراردادها، معاهدات و معاملاتی که از دوران جاهلیّت در میان مردم باقی مانده بود. پس معنای اجمالی آیۀ کریمه این است: به عهدها و قراردادهایی که با خدا و خلقش بسته‌اید وفا کنید. در

حدیث‌شریف آمده‌است: «هر حلف و پیمانی که در جاهلیّت بود، اسلام جز محکمی بیشتر چیز دیگری بر آن نیفزود امّا در اسلام حلفی نیست». گفتنی است که وفاکردن به پیمانهای بجامانده از دوران جاهلیّت، به آن معاهدات و پیمانهایی محدود می‌شود که در حوزهٔ تعاون و همیاری بر امور خیر قرارداشته باشد، نه پیمانها و قراردادهای مبتنی بر گناه و تجاوز.

﴿**بر شما چارپایان از قسم انعام حلال گردیده**﴾ أنْعامْ: اسمی است که بر شتر و گاو و گوسفند اطلاق می‌شود ﴿**جز آنچه حکمش بر شما خوانده خواهدشد**﴾ و آن عبارت از محرّماتی است که خدای سبحان در آیهٔ (۳) از همین سوره بیان کرده است ﴿**در حالی که نباید شکار را در حال إحرام، حلال بشمارید**﴾ این جمله استثنا از (بَهِيْمَةُ الأنْعَامْ) است، یعنی: برشما چارپایان مذکور حلال گردیده، جز حیوانی که در حال إحرام شکار می‌شود زیرا شکار خشکی و خوردن از گوشت آن برای شخص مُحرم (در حال احرام) حرام است، همچنین شکار حرم مکّه بر مُحرم و غیرآن حرام می‌باشد. مراد از (حُرُم): کسی است که به حجّ، یا عمره، یا به هردو إحرام بسته باشد. ﴿**خداوند هر حکمی که بخواهد مقرر می‌دارد**﴾ از احکامی که مخالف با عادات و رسوم اعراب است زیرا فقط اوست که حقّ حلال ساختن و حرام ساختن و قانون‌گذاری را دارد، چراکه او پروردگار شماست بنابراین، به مصالح بندگان خویش داناتر است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحِلُّواْ شَعَـٰٓئِرَ ٱللَّهِ وَلَا ٱلشَّهْرَ ٱلْحَرَامَ وَلَا ٱلْهَدْيَ وَلَا ٱلْقَلَـٰٓئِدَ وَلَآ ءَآمِّينَ ٱلْبَيْتَ ٱلْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَٰنًا ۚ وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَٱصْطَادُواْ ۚ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ

قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا۟ وَتَعَاوَنُوا۟ عَلَى ٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا۟ عَلَى ٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿۲﴾

﴿ای مؤمنان! شعائر الله را هتک حرمت نکنید﴾ با اخلال وارد کردن به چیزی از مناسک حجّ، یا با ایجاد مانع میان این شعائر و میان کسانی که می‌خواهند به بزرگداشت آنها پرداخته و عبادت خدای عزّوجلّ را در آنها به‌جای آورند. شعائر: جمع شعیره؛ عبارت از هر چیزی است که به‌مثابهٔ شعار و نشانه قرار داده شده باشد امّا مراد از آن در اینجا، پاسداشت و رعایت حرمت اماکن اعمال حجّ؛ اعمّ از صفا و مروه و غیر آن است. یا مراد از شعائر در اینجا: فرایض و مقدّسات الهی است **﴿و هتک حرمت نکنید ماه حرام را﴾** یعنی: حرمت ماههای چهارگانه حرام را که عبارت‌اند از: ذی‌القعده، ذی‌الحجّه، محرّم و رجب، با جنگیدن در آنها و بازداشتن حاجیان و عمره‌گزاران از بیت‌الله‌الحرام، درهم نشکنید و حلال نشمارید.

اجماع علما بر آن است که خدای عزّوجلّ جنگیدن با مشرکان و کافران را در ماه‌های حرام و غیر آن از ماه‌های سال، حلال گردانیده است بنابراین، حکم این بخش از آیه منسوخ است. امّا به قولی دیگر معنی آیه این است: در ماه‌های حجّ اعمالی را انجام ندهید که سبب بازداشتن مردم از انجام حجّ گردد. بنابراین تفسیر، نسخی در کار نیست. **﴿و نه﴾** هتک حرمت کنید **﴿هدی را﴾** هَدْی: جمع هَدِیَّه، به معنی قربانی‌ای است که به بیت‌الله الحرام اهدا می‌شود؛ اعم از شتر، یا گاو، یا گوسفند. پس حق تعالی مؤمنان را نهی می‌کند از این که حرمت حیوانات اهدایی را رعایت نکنند، به این که مثلاً آن را از صاحبش بگیرند، یا میان هدیه و میان

رسیدن آن به بیت‌الحرام مانع ایجاد کنند ﴿و نه﴾ هتک حرمت کنید ﴿**آنچه را که در گردن آن قلاده می‌اندازند**﴾ و آن عبارت از چهارپایانی است که در هنگام اهدای آنها به بیت‌الحرام، بر آنها گردن‌بند می‌نهند و هتک حرمت آنها، گرفتن آنها به غصب است. عطف (قربانی‌های قلاده‌دار) بر (هدی)، از باب عطف خاص به عام و به‌منظور سفارش بیشتر مؤمنان به رعایت حرمت قربانی است. خاطر نشان می‌شود که نهادن گردن‌بند (قلاده) بر گردن حیوانات قربانی، سنّت ابراهیمی است که اسلام نیز آن را إبقا کرد. ابن‌کثیر در معنی آیهٔ کریمه می‌گوید: «افگندن قلاده برگردن حیوانات هدیه را ترک نکنید تا بدین‌وسیله، حیوانات هدیه از چهارپایان دیگر متمایز گردند و این امر شناخته شود که آنها به کعبه اهدا گردیده‌اند تا اگر کسی قصد تعرّض به آنها را دارد، از این کار دست بردارد». ﴿و نه﴾ هتک حرمت کنید ﴿**قصدکنندگان بیت‌الحرام را که فضل و خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبند**﴾ یعنی: حرمت زائران و راهیان بیت‌الحرام را نیز نگه دارید، به این معنی که ایشان را از رفتن به بیت‌الحرام به منظور ادای حجّ، یا عمره، یا سکونت در حریم آن، یا تجارت در آن منع نکنید، همانان که در گشایش معاش و بدست‌آوردن منافع تجارت، جویای فضل پروردگار خویش و با انجام دادن مناسک حجّ، جویای خشنودی و رضای وی هستند. پس مراد از فضل در اینجا: تجارت، یا ثواب است.

بنا به روایتی، **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه این بود که: مشرکان بنا بر آیین خود، به حجّ و عمره می‌آمدند و قربانی اهدا می‌کردند، در این میان مسلمانان خواستند تا بر آنها حمله برند، همان بود که آیهٔ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ...) نازل شد و تجاوز به آنان را حرام گردانید. امّا بعد از آن حق تعالی با این فرموده‌اش: (فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا ۞ مشرکان بعد از این سال، دیگر نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند) [توبه / ۲۸]، این حکم را منسوخ کرد. ابن‌جریر نقل کرده است: اجماع بر آن است که قتل مشرک ـ چنانچه به وی امان داده نشده

بود ــ جواز دارد، هرچند قصد بیت‌الحرام یا بیت‌المقدِس را هم کرده باشد. علما می‌گویند: حتّی اگر مشرک، برگردن یا بازوهای خویش تماماً پوست درختان حرم را هم آویخته باشد، کشته می‌شود، در صورتی‌که پیمان یا امانی از سوی مسلمانان نداشته باشد. ولی جمعی بر آنند که آیهٔ کریمه منسوخ نیست بلکه از مُحکمات است و حکم آن مربوط به حجّاج و زوّار مسلمان می‌باشد. **﴿و چون از إحرام خود بیرون آمدید پس﴾** می‌توانید **﴿شکار کنید﴾** در بیرون از سرزمین حرم.

از زیدبن اسلمؓ در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ با یارانشان در حدیبیّه بودند که مشرکان ایشان را از ورود به حرم بازداشتند و این بر مسلمانان بسیار سخت و ناگوار بود، در این میان، گروهی از مشرکان اهالی مشرق که قصد انجام عمره را داشتند، از راه رسیدند. اصحاب رسول خدا ﷺ موقع را مغتنم شمرده گفتند: اینک نوبت ماست، ما نیز اینان را از ورود به حرم باز می‌داریم چنان‌که یارانشان ما را از آن بازداشتند! پس خدای عزّوجلّ نازل فرمود: **﴿و البتّه کینه‌توزی سخت گروهی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند، نباید شما را به تعدّی وادارد﴾** یعنی: بغض و دشمنی شما با آنان ــ به‌سبب آن‌که شما را از مسجدالحرام بازداشتند ــ نباید شما را به تجاوز برآنان وا دارد. برخی از سلف گفته‌اند: نیکوترین شیوهٔ برخورد با کسی که خدای عزّوجلّ را در مورد تو نافرمانی کرده، این است که: تو حق تعالی را در مورد وی فرمان بری. پس فقط تعامل به این شیوه است که تحسین برانگیز می‌باشد.

﴿و در بِرّ و پرهیزگاری با یک‌دیگر همکاری کنید﴾ یعنی: باید برخی از شما در نیکوکاری و پرهیزگاری، با برخی‌دیگر همکار و مددکار باشید. بِرّ: کلمهٔ فراگیری است که «آیهٔ برّ» در سورهٔ «بقره» آن را تفسیر کرده است. همچنان این **حدیث‌شریف**: «اَلْبِرُّ مٰا اِطْمَأَنَّتْ اِلَيْهِ النَّفْس... ❁ برّ چیزی است که روان انسان به آن آرام گیرد...». از سیاق آیه دانسته می‌شود که مراد از (برّ) در اینجا، عفو و گذشت و پرهیز از انتقام‌گیری است. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلدّٰالُّ

عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ ۞ کسی که بر کار خیر راهنمایی می‌کند، همچون انجام‌دهندهٔ آن کار خیر است». ﴿**و با یک‌دیگر بر اثـم و عـدوان هـمکاری نکـنید**﴾ إِثْم: نـافرمانی خداوند ﷻ، و عُدوان: تعدّی بر مردم به ستم و نارواست. گفتنی است که این نهی الهی شامل هزاران شکل از اشکال عمل بشری می‌گردد زیرا روابط اجتماعی غالباً از دوحال خارج نیست؛ یا تعاون بر نیکوکاری و برّ و تقوی است، یا تعاون بر گناه و تجاوز ﴿**و از خدا پروا دارید که خدا**﴾ بر نافرمانان بی‌تقوی و معاونان بـر گـناه و تجاوز ﴿**سخت‌کیفر است**﴾.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در ایـن جـملهٔ اخـیر از ایـن آیـه، قرآن‌کریم در بارهٔ یک مسئلهٔ اصولی و اساسی که روح کـلّ نـظام عـالم بـوده و صلاح و فلاح و زندگی و بقای انسان به آن بستگی دارد که همان مسأله تعاون و همیاری با یکدیگر است، قضاوت حکیمانه‌ای فرموده‌است زیرا هر انسان هوشیار و دانایی به این مسأله واقف است که انتظام کامل جهان بر تعاون و همکاری استوار گردیده و هیچ فرد دانشمند، یا ثروتمند و یا قدرتمندی به تنهایی قادر به تهیّهٔ لوازم زندگی خویش نمی‌باشد مثلاً انسان قادر نیست جهت تهیّهٔ نان خود از کشت گندم گرفته تا بهره گیری از آن و یا جهت آماده کردن لباس از کشت پنبه تا درست شدن پارچه‌های مورد نظر تمام مراحل را به تنهایی طیّ نماید.

منظور این است که انسان در هر قسمتی از زندگی خویش به همیاری هزارها و شاید صدهاهزار انسان دیگر نیازمند است. زیرا نظام کلّ جهان بر این تعاون متّکی است. با اندکی تأمّل معلوم می‌شود، انسان نه تنها در مورد زندگی دنیوی خویش به همیاری و همبستگی دیگران احتیاج دارد بلکه در مرحلهٔ مردن تا دفـن در قـبر و حتّی بعد از آن به دعای مغفرت و ایصال ثواب بازماندگان محتاج است.

خداوند جلّ شأنه از حکمت بالغه و قدرت کاملهٔ خویش برای این جهان نظام مـحکمی سـاخته، هـر انسـان را مـحتاج دیگـری قـرار داده‌است. مستمند را بـه ثروتمند، ثروتمند را جهت انجام کارش به کارگر، تاجر را به مشتری، مشتری را به

تاجر، معمار را به آهنگر ... محتاج ساخته و همهٔ آنان نیازمند به خداوند ﷻ هستند. اگر این احتیاج همگانی نمی‌بود و تعاون تنها بر برتری اخلاقی قرار می‌داشت چه کسی کار دیگری را انجام می‌داد؟ عاقبت چنین وضعی مانند سرانجام ارزشهای اخلاقی موجود در این دنیا می‌شد. چنانچه این تقسیم کار از طرف سازمان دولتی یا بین‌المللی‌ای به‌صورت یک قانون مطرح می‌گردید امروز در سراسر جهان همانند دیگر قانونهای بین‌المللی که دچار چالش اند، با مشکل بوبرو می‌شد. پس این تنها نظام الهی قادر مطلق و حکیم‌الحکما است که در قلوب مردمان مختلف آرزو و استعداد کارهای گوناگون را پدید آورده تا آنان محور زندگی خویش را بر این شیوهٔ زنجیره‌ای از تعاون قرار دهند.

هریکی را بهر کاری ساختند**میل او را در دلش انداختند

آری! اگر یک ادارهٔ بین المللی یا دولتی در میان مردم تقسیم کار انجام می‌داد و گروهی را برای آب رسانی، بعضی را برای تهیّهٔ غذا مقرّر می‌کرد، چه کسی از چنین دستوراتی اطاعت می‌کرد که مثلاً راحتی و خواب خوش شب خود را ترک کرده و در این کار مشغول باشد. الله تعالی هر انسانی را برای انجام کار خاصّی خلق کرده و رغبت آن امور را در قلبش ایجاد کرده تا بدون اجبار قانونی به آن مشغول بوده و از آن طریق ارتزاق نماید.

نتیجهٔ این نظم است که انسان با مصرف مقداری پول قادر است لوازم زندگی خویش را به آسانی فراهم نماید. مثلاً خوراک پخته و لباس دوخته شده و اثاثیّهٔ ساخته شدهٔ منزل و خانه‌های آماده با پول به آسانی تهیّه می‌گردد. و اگر چنین نظمی وجود نمی‌داشت یک انسان میلیاردر با خرج تمام ثروتش قادر به تهیّهٔ یک دانه گندم نبود.

بر اثر همین نظام خداوندی است که اگر شما در هتل باشید و غذای مورد استفادهٔ خویش را خوب مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهید پی خواهید برد که آرد آن از جایی، روغن آن از جایی، گوشت از جایی، ادویّه از جاهای

مختلف، ظروف و میز و صندلی از کشورهای دیگر، کارگر و آشپز از شهرهای مختلف است و لقمه‌ای که به دهان شما می‌رسد و سبب ترشّح بزاق می‌گردد نتیجهٔ کار و فعّالیّت صدها انسان و کارخانه و حیوان می‌باشد.

چنانچه صبح از خانه بیرون آیید و بخواهید یکی دو فرسخ راه را طیّ کنید از تاکسی و یا اتوبوس و غیره جهت کار خویش استفاده می‌کنید در صورتی که آهن آن مثلاً از استرالیا، چوب از برمه، موتور از آمریکا، راننده از جایی و کمک راننده از جایی دیگر است، این همه وسایل خلق خدا از کجا و چرا آن‌هم برای مبلغی ناچیز در خدمت شما هستند، آیا دولت موظّف و مجبورشان کرده تا چنین آمادگی را داشته باشند؟ بااندکی تأمّل در خواهید یافت که این یک قانون الهی است که خداوند ﷻ به‌طور تکوینی در دلها ایجاد و به مرحلهٔ اجرا در آورده‌است»[1].

حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ
بِهِۦ وَٱلۡمُنۡخَنِقَةُ وَٱلۡمَوۡقُوذَةُ وَٱلۡمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ
ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَأَن تَسۡتَقۡسِمُواْ
بِٱلۡأَزۡلَٰمِۚ ذَٰلِكُمۡ فِسۡقٌۗ ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا
تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِۚ ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ

۱ ــ به نقل از تفسیر «معارف القرآن» با تلخیص ــ ترجمهٔ علّامه محمّد یوسف حسین پور.

نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٣﴾

﴿**بر شما حرام شده است مردار**﴾ یعنی: حیوانی که خود ـ بدون ذبح شرعی ـ می‌میرد.

﴿**و**﴾ بر شما حرام شده است ﴿**خون**﴾ یعنی: خون ریختهٔ سیّال امّا خوردن خون کبد، سپرز (طحال) و خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی می‌ماند، مباح است.

﴿**و**﴾ بر شما حرام شده است ﴿**گوشت خوک و**﴾ بر شما حرام شده است ﴿**آنچه نامی جز خدا به‌هنگام ذبحش برده باشند**﴾ علما دربارهٔ مذبوحه‌ای که بردن نام خدا ﷻ عمداً یا سهواً درآن ترک شده باشد، اختلاف‌نظر دارند، که بیان آرایشان در سورهٔ «انعام» خواهد آمد. تفسیر محرّمات یادشده، در آیهٔ (۱۷۳) سورهٔ «بقره» نیز گذشت.

﴿**و**﴾ بر شما حرام شده است ﴿**آنچه به خفه‌کردن مرده باشد**﴾ براثر فعل خود حیوان، یا براثر فعل آدمی، یا به غیرآن از علل؛ فی‌المثل ریسمان در گردن آن بپیچد تا بمیرد. یادآور می‌شویم که اهل جاهلیّت گوسفند را خفه می‌کردند و چون می‌مرد آن را می‌خوردند.

﴿**و**﴾ بر شما حرام شده است ﴿**آنچه به سنگ یا چوب مرده باشد**﴾ بی آن‌که ذبح شود. در **حدیث‌شریف** آمده است که عدیّ‌بن‌حاتم رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! من شکار را با معراض[1] هدف قرار می‌دهم و شکارش می‌کنم. فرمودند: «اگر شکار را با معراض زدی و تیر در بدنش فرو رفت، آن را بخور و اگر با پهنا به نشانه

۱ـ مِعراض: تیر بی‌پر و ستبرمیانی است که به پهنا به نشانه برسد، نه به نوک.

اصابت کرد، بدان‌که آن (وقیذ) است پس آن را نخور». اجماع فقها نیز بر مفادّ این حدیث شریف منعقد شده‌است.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿آنچه از بلندی افتاده باشد﴾ مثلاً به چاهی افتاده باشد، یا از کوهی به پایین افتاده و براثر آن مرده باشد.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿آنچه به شاخ‌زدن حیوان دیگری مرده‌باشد﴾ بدون ذبح، هرچند شاخ آن حیوان او را خونی کرده و حتّی از ذبحگاهش هم خون خارج شده باشد.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿آنچه درنده از آن خورده باشد﴾ یعنی: آنچه را که درندهٔ نیشداری چون شیر و پلنگ و گرگ، از هم دریده، برخی از آن را بخورد و حیوان براثر آن جراحت، بدون ذبح بمیرد ﴿مگر آنچه﴾ که بعد از این آفت‌ها ﴿ذبح کرده باشید﴾ یعنی: آنچه را که قبل از مردن آنها به‌موقع ذبح شرعی کرده باشید و هنوز در آنها آثار و نشانه‌های حیات باقی مانده باشد به‌طوری که در هنگام ذبح، از خود اضطراب و عکس‌العمل نشان دهند؛ بر شما حلالند. گفتنی است که این استثنا بر حیوان خفه‌کرده و مابعد آن جاری می‌شود نه بر ماقبل آن زیرا استثنا از (مُنخنقه ✿ حیوان خفه کرده) شروع می‌شود و این مذهب جمهور فقها (ابوحنیفه، شافعی و احمد) است.

﴿و آنچه برای نُصب ذبح شده‌است﴾ به‌منظور تعظیم و بزرگداشت آنها ﴿بر شما حرام است﴾ نُصُبْ: سنگهایی بود که در جاهلیّت نصب می‌شد و مورد پرستش قرار می‌گرفت و بت‌پرستان خون حیوانات ذبح‌شده را بر آنها می‌ریختند. مجاهد می‌گوید: «نُصُبْ، سنگهایی بود در حوالی مکّه که مشرکان حیوانات را بر روی آنها ذبح می‌کردند».

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿این‌که شناخت قسمت و نصیب خود را به تیرهای ازلام طلب کنید﴾ اَزلام: تیرهای مخصوصی بود که اعراب به‌وسیلهٔ آنها فال می‌گرفتند و آنها را به سه قسمت تقسیم کرده در دستهٔ اوّل جملهٔ «بکن» و در دستهٔ دوم جملهٔ

«نکن» را می‌نوشتند و دستهٔ سوم سفید بود و هیچ‌چیز بر آنها نوشته نشده بود و چون کسی از مشرکان می‌خواست تا شانس و قسمت خود را ـ مثلاً در ازدواج یا سفر یا امر مهمّ دیگری ـ بشناسد، آن تیرهای شبیه به هم را در کیسه‌ای می‌انداخت، سپس دستش را به آن کیسه داخل می‌کرد و یکی از آنها را بیرون می‌آورد، اگر از تیرهای «بکن» بیرون می‌آمد، آن کاری را که برآن تصمیم گرفته بود انجام می‌داد، اگر از تیرهای «نکن» بیرون می‌آمد، آن کار را انجام نمی‌داد و اگر از تیرهای سفید بیرون می‌آمد، فال زدن را تکرار می‌کرد تا یکی از تیرهای دستهٔ اوّل یا دوم بیرون آید. پس خدای عزّوجلّ این کار را حرام گردانید زیرا این کار نوعی ادّعای علم غیب و از «تکهّن» است.

﴿**اینها همه فسق است**﴾ یعنی: این محرّمات یاد شده، یا این تیرهای ازلام، خروج از طاعت حق تعالی است. (فِسْق) در اینجا، شدیدتر از کفر است ﴿**امروز کافران از دین شما ناامید گردیده‌اند**﴾ یعنی: امروز آنها از نابودکردن دینتان و این‌که شما را به دین خویش برگردانند، ناامید شده‌اند. خاطر نشان می‌شود که این آیه، در روز عرفهٔ سال دهم هجری در حجّةالوداع نازل شد. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه می‌گوید: «اهل مکّه از این امر که شما مسلمانان به دین‌شان ـ یعنی پرستش بتان ـ بازگردید، مأیوس شده‌اند». در **حدیث‌شریف** آمده است: «شیطان از این‌که نمازگزاران در جزیرةالعرب او را پرستش کنند، مأیوس شده‌است و به این راضی شده که در غیر این از اموری که آن را حقیر می‌پندارید، مورد اطاعت قرارگیرد ...». ﴿**پس از آنان نترسید**﴾ از این‌که بر شما غلبه کنند، یا دینتان را نابود گردانند ﴿**و از من بترسید**﴾ به‌طور خالصانه تا شمارا همیشه برآنان نصرت بخشیده و در دنیا و آخرت از آنان برتر گردانم ﴿**امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم**﴾ با غالب ساختن آن بر همهٔ ادیان و باکامل‌ساختن احکامی که مورد نیازتان است؛ اعم از حلال و حرام و غیره.

این آیه در روز جمعه ـ که روز عرفه نیز بود ـ بر رسول اکرم ﷺ درحالی نازل

شد که خدای عزّوجلّ اسلام را پیروز ساخته و پیامبرش را نصرت داده بود.
روایت شده‌است که مردی از یهودیان نزد عمربن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! شما آیه‌ای را در کتاب خویش می‌خوانید که اگر بر ما جماعت یهود نازل می‌شد، قطعاً روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. عمر رضی الله عنه پرسید: کدام آیه؟ یهودی گفت: آیهٔ (اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ...). عمر رضی الله عنه فرمود: «به‌خدا سوگند که من به روز و ساعتی که این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل شد، دانایم و آن ساعت، شبانگاه روز عرفه و روز جمعه بود». ﴿**و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم**﴾ با کامل‌ساختن دین، فتح مکّه، سرکوب کفّار و ناامیدکردنشان از غلبه و پیروزی بر شما همان طوری که کامل‌ساختن نعمت را با این فرموده‌ام به شما وعده داده بودم: (وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِيْ عَلَيْكُمْ...) [بقره/١٥٠]. ﴿**و دین اسلام را برای شما پسندیدم**﴾ همین دینی را که شما امروز برآنید، به‌عنوان دین پسندیده و آیین برگزیدهٔ خویش تا واپسین دم از عمر دنیا برگزیدم. ابن‌جریر می‌گوید: «رسول خدا ﷺ پس از این تاریخ، فقط هشتادویک روز زنده بودند، سپس به‌سوی رفیق اعلی شتافتند».

بیان نعمت کامل ساختن دین در سیاق بیان حکم این محرّمات، نشان‌دهندهٔ این حقیقت است که تحریم پلیدیهای یادشده، از کمال این دین می‌باشد.

﴿**و هر کس در مخمصه‌ای ناچار شود**﴾ یعنی: هر کس به‌حکم ضرورت و اضطرار گرسنگی، مجبور به خوردن گوشت مردار و دیگرمحرّماتی که بعد ازآن ذکرشد، گردد ﴿**بی‌آن‌که به گناه متمایل باشد**﴾ یعنی: بی‌آن که این محرّمات را به‌قصد لذّت‌جویی یا تجاوز از حدود الهی و نافرمانی وی تناول کند ﴿**بی‌تردید خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ بر آن فرد مضطرّ می‌آمرزد و نسبت به وی مهربان است، چراکه آن چیزهای حرام را بر وی مباح گردانیده است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «فقها برآنند که تناول گوشت مردار ـ بر حسب حالات مختلف ـ گاهی واجب، گاهی مستحبّ و گاهی مباح است؛ و وجوب تناول آن

در زمانی است که شخص بیم هلاک داشته و چیز دیگری غیراز آن را برای خوردن نیابد ». همچنان ابن‌کثیر می‌گوید: « در جواز تناول گوشت مردار، این امر شرط نیست که بر شخص سه روز بگذرد و او غذای حلالی برای خوردن نیابد ـ چنان‌که بسیاری از مردم عوام و غیرآنان چنین می‌پندارند ـ بلکه هرگاه که ناچار شد، خوردن آن برایش جایز است ». در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: « قطعاً خدای عزّوجلّ دوست دارد که رخصتهایش عملی گردد، همان‌گونه که از انجام معصیت خود بد می‌برد ».

این آیه بنابر قول محقّقان، آخرین آیهٔ نازل‌شدهٔ قرآن نیست بلکه آخرین آیه؛ آیهٔ کریمهٔ: (وَاتَّقُوْا يَوْماً تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ إِلَى اللّٰه ...) [بقره/۲۸۱] می‌باشد.

يَسْـَٔلُونَكَ مَاذَآ أُحِلَّ لَهُمْ ۖ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ ۙ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ ٱلْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللَّهُ ۖ فَكُلُوا۟ مِمَّآ أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَٱذْكُرُوا۟ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَيْهِ ۖ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿٤﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده‌است: عدیّ‌بن‌حاتم و زیدبن‌مهلهل از رسول‌خدا ﷺ سؤال‌کردند: یارسول‌الله! حق تعالی گوشت مردار را حرام گردانیده پس بفرمایید که از خوردنی‌ها چه‌چیزهایی برما حلال است؟ همان بود که نازل شد: **﴿از تو می‌پرسند چه‌چیز﴾** از خوراکی‌ها **﴿برایشان حلال شده است؟ بگو﴾** ای پیامبر ﷺ **﴿برای شما همهٔ پاکیزه‌ها حلال گردیده﴾** یعنی: هرآنچه که پلید نیست بر شما حلال است. آری! این پاکیزه‌ها، شامل همه چیزهایی می‌شود که حکم تحریم آنها در

کتاب خدا ﷻ، یا سنّت پیامبرش، یا اجماع امّت، یا قیاس اثبات نشده است. برخی (طیّبات) را به حیوانات ذبح‌شده‌ای که به هنگام ذبح آنها نام خدا ﷻ برده می‌شود، تفسیر کرده‌اند ﴿**و آنچه دست‌آموز کرده باشید از حیوانات شکاری در حالتی که شکار تعلیم‌دهندگانید**﴾ مُکَلِّب: مربّی سگهای شکاری است که کیفیّت شکارکردن را به آنها تعلیم می‌دهد و مربّی سایر حیوانات و پرندگان شکاری را نیز مُکلِّب می‌نامند. پس مُکلِّب کسی است که انواع فوت‌وفن‌های شکار را به جانوران شکاری آموزش می‌دهد. یعنی: همچنین خداوند متعال بر شما صید حیوانات شکاری دست‌آموزتان را حلال گردانیده است، که این حیوانات شکاری عبارت‌اند از: سگ‌ها تازی‌ها و سایر درندگان و پرندگان شکاری، همچون چرغ و باز که انسان به‌کمک آنها شکار می‌کند. قُرطبی می‌گوید: «اگر سگ از شکاری که آن را صید می‌کند چیزی نخورد و در شکار از زخم یا نیش خود اثری بجا گذاشت و مسلمان شکارچی در هنگام فرستادن آن به شکار نام خدا ﷻ را برآن برد، قطعاً شکار آن درست است و بی هیچ خلافی خورده می‌شود». ﴿**که با آنچه خدا به شما آموخته‌است**﴾ یعنی: با آنچه که خداوند ﷻ در شما آفریده‌است، از عقل و خردی که راهکارها و روشهای آموزش و تمرین‌دادن حیوانات شکاری را به‌وسیلهٔ آن فرامی‌گیرید ﴿**آنها را دست‌اموز می‌کنید**﴾ و در نتیجهٔ آن آموزش‌هاست که این حیوانات، شکاری می‌شوند. نشانهٔ شکاری‌بودن حرفه‌ای سگ بعد از آموزش دادن آن این است که: صید را به‌طور مکرّر و حدّاقل تا سه‌بار متوالی بگیرد و از آن صید چیزی هم نخورد. ﴿**پس**﴾ اگر حیوانات شکاری با این شرایط برای شما شکار کردند ﴿**از آنچه برای شما نگه‌داشته‌اند بخورید**﴾ امّا اگر خودآنها از شکار خوردند، این دلیل بر آن است که صید را برای خود شکار کرده و برای خود نگه‌داشته‌اند پس خوردن آن برای شما حلال نیست. که این **حدیث‌شریف** رسول اکرم ﷺ در خطاب به عدیّ‌بن حاتم نیز دلیل بر حرمت آن است: «چون سگ دست‌آموز خویش را به‌شکار فرستادی و

نام خدا ﷻ را بر آن بردی، از آنچه برای تو می‌گیرد و نگه‌می‌دارد بخور ولی اگر خودش از آن صید خورد، تو دیگر از آن نخور زیرا از آن بیم دارم که آن را فقط برای خودش نگه‌داشته باشد».

ولی برخی از فقها گفته‌اند: اگر پرندهٔ شکاری از شکار خویش خورد، خوردن آن، شکار را حرام نمی‌گرداند زیرا صرف انس‌گرفتن پرندهٔ شکاری به صاحبش و برگشتن وی نزدش همراه با شکار، نشانهٔ آموزش‌دیدگی وی است. **﴿و نام خدا را بر آن ببرید﴾** یعنی: بر حیوان شکاری در هنگام فرستادن آن به شکار، نام خدا ﷻ را ببرید و اگر صیّاد نام خدا ﷻ را بر آن نبرد، آن شکار در نزد جمهور فقها ـ بجز شافعی ـ حلال نیست، مگر این‌که نام خدا ﷻ را به فراموشی ترک کرده باشد. و اگر صیّاد شکار را درحالی دریافت که صید دارای حیات یقینی بود، باید آن را ذبح کند و نام خدا ﷻ را بر آن ببرد. گفتنی است که صید تیر نیز همانند صید حیوان است و چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است، باید در هنگام شلیک‌کردن تیر به‌سوی صید، نام خدا ﷻ برده شود. **﴿و از خداوند پروا کنید﴾** یعنی: از مخالفت امر وی در تمام احکام فوق بپرهیزید **﴿که الله زود حساب‌کننده است﴾** و از شما در برابر افعالتان حساب می‌گیرد.

ٱلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ ۖ وَطَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ ۖ وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَٰفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِىٓ أَخْدَانٍ ۗ وَمَن يَكْفُرْ

بِٱلۡإِيمَٰنِ فَقَدۡ حَبِطَ عَمَلُهُۥ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴿٥﴾

﴿**امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده**﴾ حق تعالی این حکم را به عنوان تأکیدی بر احسان و منّت خویش، تکرار فرمود ﴿**و طعام اهل کتاب برای شما حلال است**﴾ طعام: نام هرچیزی است که خورده می‌شود، که مذبوحهٔ اهل کتاب از آن جمله است. لذا تمام خوراکی‌های پاکیزهٔ یهود و نصاری ـ بدون فرق میان گوشت و غیرآن ـ برای مسلمین حلال است. امّا در اینجا مراد آیه از طعام ـ از باب ذکر عام و ارادهٔ خاصّ ـ مذبوحهٔ اهل کتاب است. علی، عائشه و ابن‌عمر ﷺ گفته‌اند: «اگر می‌شنوی که شخص کتابی‌ای نام غیرخدا ﷻ را در هنگام ذبح حیوان برآن می‌برد، از گوشت آن حیوان نخور». ولی مالک ﷺ گفته است: «بردن نام غیرخدا ﷻ از سوی اهل کتاب در هنگام ذبح حیوان، سبب کراهیّت خوردن از آن می‌شود نه سبب حرمت آن». ولی درصورتی‌که مسلمان از این امر آگاهی نداشت که شخص کتابی در هنگام ذبح حیوان چه گفته است، در آن صورت، خوردن مذبوحهٔ وی بی‌هیچ خلافی حلال است زیرا این خبر به صحّت رسیده‌است که رسول خدا ﷺ از گوسفند به زهرآلوده‌ای که زن یهودی به ایشان اهدا کرد، تناول کردند. لیکن مذبوحهٔ مجوس (آتش‌پرستان) حلال نیست، همچنین مذبوحهٔ ملحدان و بت‌پرستان و هر کافر دیگری غیر از یهود و نصاری حلال نیست. نکاح زنانشان نیز جایز نیست زیرا آنها اهل کتاب نیستند. امّا بجز حیوانات مذبوحه، سایر غذاهایشان به اجماع حلال است، چراکه این غذاها برای عموم مردم مباح می‌باشد و هیچ دلیلی بر تخصیص و تبعیض آنها وجود ندارد ﴿**و طعام شما برای آنان حلال است**﴾ یعنی: طعام مسلمین برای اهل کتاب حلال است بنابراین، هیچ گناهی بر مسلمانان نیست که اهل کتاب را از حیوانات مذبوحهٔ خویش إطعام کنند چنان‌که ایشان از حیوانات مذبوحهٔ آنها می‌خورند و این از باب پاداش‌دهی و مقابله به‌مثل و مبادلهٔ نیکویی‌هاست.

﴿ و ﴾ نیز ای مؤمنان! برای شما حلال است ﴿ **ازدواج با زنان عفیفهٔ مؤمن** ﴾ نه زنان زناکار. نسفی می‌گوید: «عفیف بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحّت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استحباب برمی‌آید نه وجوب بنابراین، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیرپاکدامن نیز برای مسلمان حلال است». فقها نیز ــ بجز امام احمدبن‌حنبل ــ عفّت را شرط صحّت عقد ازدواج میان مرد و زن مسلمان قرار نداده‌اند ﴿ **و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به انان کتاب داده شده** ﴾ نیز برای شما با ازدواج حلالند.

ملاحظه می‌کنیم که آیهٔ کریمه از این مسأله که طعام ما مسلمین برای اهل کتاب حلال است یادکرد امّا از این امر که زنان مسلمان برای مردان اهل کتاب حلالند، ذکری به‌میان نیاورد، که این خود، دلیل حرمت زنان مسلمان بر آنان است. شرط حلال‌بودن زن کتابی برای ما ــ در نزد جمهور فقها ــ پاکدامنی اوست بنابراین، در تحت این آیهٔ کریمه زنان آزاد عفیفهٔ یهودی و نصرانی داخل می‌شوند، نه زنان زناکار و بدکارهٔ آنها ﴿ **به شرط این‌که مهرهای آنان را به آنان بپردازید** ﴾ این قید دلیل بر آن است که مهر، حقّ زن است ــ چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان ــ بنابراین، مهر گرفتن از زن حرام می‌باشد چنان‌که بعضی از غربی‌ها چنین می‌کنند بلکه عکس آن‌که همانا دادن مهر به زن باشد، واجب است ﴿ و ﴾ به شرط این‌که ﴿ **عفّت جوینده باشید** ﴾ یعنی: انگیزهٔ شما از ازدواج با زنان کتابی، طلب پاکدامنی و عفّت برای خودتان باشد ﴿ **نه شهوت رانان** ﴾ یعنی: نه به زنای آشکار روآورندگان ﴿ **و نه آن‌که زنان را پنهانی دوست خویش بگیرید** ﴾ با هدف شهوت‌رانی و زناکاری با آنان. خَدَن: در اینجا به‌معنای دوست و معشوقه است و بر مرد و زن هردو اطلاق می‌شود.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ؛ عفّت‌جویی، عدم روآوردن به زنای آشکار و عدم گرفتن دوستان پنهانی را در ازدواج مردان مسلمان با زنان کتابی شرط قرار داد چنان‌که در زنان اهل کتاب نیز، عفیفه‌بودن آنها را شرط قرارداد ﴿ و

هر کس به ایمان کفر ورزد ﴾ یعنی: هر کس مُرتَد گردیده و به شرایع و قوانین اسلام کفر ورزد ﴿قطعاً عمل ﴾نیک سابق ﴿وی تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است ﴾زیرا بهشت را باخته و به‌جای آن جاودانگی ابدی در دوزخ را خریده‌است پس چه زیانی از این بزرگتر می‌باشد؟!

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى ٱلْمَرَافِقِ وَٱمْسَحُواْ بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى ٱلْكَعْبَيْنِ ۚ وَإِن كُنتُمْ جُنُبًا فَٱطَّهَّرُواْ ۚ وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَآءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ ٱلْغَآئِطِ أَوْ لَـٰمَسْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُواْ مَآءً فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَٱمْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ ۚ مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَـٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾

﴿ای مؤمنان! چون به نماز برخاستید ﴾و بی‌وضو بودید ﴿پس روهای خود را بشویید ﴾با آب و وضو بگیرید. فریضهٔ وضو قبلاً با فرضیّت نماز در مکّه فرض گردیده بود و در اینجا بر فرضیّت آن تأکید می‌شود تا جزء آیات تلاوت‌شدهٔ قرآن قرار گیرد. یادآور می‌شویم که وضوگرفتن برای هر وقت نمازی مستحبّ است و فقط آن‌گاه فرض می‌شود که انسان بی‌وضو بوده و قصد نماز گزاردن را داشته

باشد. انس‌بن مالک رضی الله عنه فرمود: «رسول خدا ﷺ به هنگام ادای هر نماز، وضویی جدید می‌گرفتند. از وی پرسیده‌شد: شما چگونه عمل می‌کردید؟ فرمود: ما نمازها را ـ تا آن‌گاه که بی‌وضو نمی‌شدیم ـ با یک وضو می‌خواندیم». بنابراین، وضو بالای وضو فقط یک امر مستحبّی است، امّا فضیلت زیادی دارد، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «وضو بالای وضو، نوری بر بالای نور است». نقل است که: «هر کس بر بالای وضو، وضو کند برایش دَه حسنه نوشته می‌شود». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: رسول خدا ﷺ در روز **فتح** مکّه همهٔ نمازها را با یک وضو خواندند، عمر رضی الله عنه از ایشان پرسید: امروز شما کاری کردید که تاکنون نمی‌کردید. رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای عمر! من قصداً این کار را کردم»، یعنی: تا چنین تصوّر نشود که وضو کردن برای هر نماز، واجب است.

فقها گفته‌اند: مضمضه و استنشاق (آب در دهان و بینی کردن) نیز جزء شستن روی است چنان‌که بر خلال‌کردن ریش نیز دلیل شرعی آمده و درصورتی که ریش انبوه باشد، خلال‌کردن آن مستحبّ است. در مذهب مالک و شافعی، مضمضه و استنشاق در وضو و غسل مستحبّ، در مذهب احمدبن حنبل واجب و در مذهب ابوحنیفه در غسل فرض و در وضو مستحبّ است. ﴿**و**﴾ بشویید ﴿**دستهای خود را تا مِرفَق**﴾ مِرْفَقْ: مفصلی است میان مچ دست و بازو که آرنج نامیده می‌شود. و چون نمازگزار وضو می‌کند، باید آب را بر هردو آرنج خویش نیز سرازیر نماید ﴿**و سرهای خود را مسح کنید**﴾ با آب. فرض مسح در نزد احناف؛ مقدار یک‌چهارم سر، در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها؛ کلّ سر و در نزد شافعی؛ حدّاقل آنچه که اسم مسح بر آن اطلاق می‌شود، در این‌باره کافی است حتّی اگر بخشی جزئی از موی سرش را هم مسح کرد. همچنین در مذهب شافعی، تکرار مسح تا سه‌بار مستحبّ است، در مذهب احناف، سه‌بار مسح با یک آب مستحبّ است و در مذهب احمدبن حنبل، یک‌بار مسح‌کردن کافی است ﴿**و پاهای خود را تا شتالنگ بشویید**﴾ شتالنگ: قوزک پاهاست و قوزکها عبارت از دو استخوان

مدوّرمانند برآمده در پایین‌ترین قسمت استخوان ساق پایند. خاطر نشان می‌شود که احادیث دربارهٔ شستن پا بسیار است، از آن جمله در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ وضو گرفته و هر دو پایشان را شستند و فرمودند: «این وضویی است که خداوند ﷻ نماز را جز با آن قبول نمی‌کند». مسح بر موزه‌ها نیز به احادیث متواتر ثابت شده‌است.

﴿**و اگر جنب بودید پس غسل کنید**﴾ یعنی: تمام بدن خود را با آب بشویید، طوری‌که چیزی از آن ناشسته باقی نماند ﴿**و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان نزدیکی کرده باشید و آبی نیافتید پس با خاک پاک تیمّم کنید و از آن به چهره و دستهایتان بکشید**﴾ تفسیر نظیر این مقطع از آیه، در سورهٔ نساء (آیهٔ/۴۳) به‌طور شافی و کافی بیان شد، همچنین سخن دربارهٔ ملامست زنان و تیمّم بر خاک پاک در آنجا گذشت. ﴿**خداوند نمی‌خواهد برای شما دشواری قرار دهد**﴾ در باب طهارت، به‌همین سبب است که به شما در هنگام بیماری و فقدان آب ـ به‌عنوان گشایش و رحمتی از سوی خویش ـ رخصت تیمّم داد ﴿**لیکن می‌خواهد تا شما را پاک سازد**﴾ از گناهان، یا می‌خواهد شما را با خاک، پاک سازد زیرا پاکسازی با آب برای شما مقدور نبود. پس انسان مسلمان به‌وسیلهٔ وضو از پلیدی‌های حسّی و معنوی هر دو پاک شده و در نماز پاک و مصفّا به محضر پروردگارش قرار می‌گیرد. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: گناهان همراه با قطرات آب وضو از اعضای بدن انسان فرومی‌ریزند. ﴿و﴾ خداوند ﷻ می‌خواهد که ﴿**نعمت خود را بر شما تمام کند**﴾ با رخصت‌دادن تیمّم برای شما در هنگام نبودن آب. یا می‌خواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند؛ به وسیلهٔ مشروع کردن احکام شرعی‌ای که به سبب آنها شما را شامل ثواب گردانیده است ﴿**باشد که شکرگزاری کنید**﴾ نعمت‌های پروردگار را بر خود و با شکرگزاری، مستحقّ ثواب شکرگزاران گردید.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «کلید بهشت نماز و کلید نماز وضوء است».

همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «کسی از شما نیست که وضو کند و وضویش را کامل سازد و بعد از آن بگوید: اَشْهَدُ اَنْ‌لااِلٰهَ اِلاَّاللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ مگر این که درهای هشت‌گانهٔ بهشت برایش گشوده می‌شود که از هر دری می‌خواهد به آن درآید». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده‌است که رسول خدا ﷺ وضوکنندگان را تشویق کردند که بعد از وضوی خود بگویند: «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنَ‌التَّوّابِيْنَ وَاجْعَلْنِيْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِيْنَ ۞ خدایا! مرا از توبه‌کاران و پاک‌شدگان قرارده».

وَٱذْكُرُواْ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَٰقَهُ ٱلَّذِى وَاثَقَكُم بِهِۦٓ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَاۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٧﴾

﴿**و نعمت الله را بر خود به‌یاد آورید**﴾ مراد؛ نعمت والای اسلام عزیز است ﴿**و**﴾ به‌یاد آورید ﴿**میثاق الله را که به آن با شما عهد بسته است، آن‌گاه که گفتید: شنیدیم و فرمانبرداری کردیم**﴾ یعنی: به‌یاد آورید پیمان خود را هنگامی‌که این سخن را گفتید و با گفتن آن در حقیقت با خدا ﷻ عهدی محکم بستید. به قولی: مراد از این پیمان، عهدی است که رسول خدا ﷺ در شب عقبه از مسلمانان گرفتند، به این مضمون که: در سختی و آسانی از ایشان بشنوند و فرمان برند. بعد از آن، هر کس دیگری هم که به اسلام مشرّف می‌شد، با رسول خدا ﷺ براین شرط بیعت می‌کرد. این خود دلالت می‌کند بر این که سخن مؤمنان: (سَمِعْنا وَاَطَعْنا ۞ شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ عهد و میثاقی با رسول خدا ﷺ نیز هست.

خدای عزّوجلّ این پیمان را به این دلیل به خود منسوب ساخت که عقد آن در «عقبه»[1]، به امر و اذن او بود چنان‌که می‌فرماید: (اِنَّ الَّذِيْنَ يُبايِعُوْنَكَ اِنَّما يُبايِعُوْنَ

۱ـ داستان بیعت عقبه در کتابهای سیرت آمده است.

اللهُ ﴿ ای پیامبر! همانا کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند ...) [فتح/١٠]. بایستهٔ یادآوری است که این آیه با آیهٔ اوّل این سوره: (یَا أَیُّهَاالَّذِیْنَ آمَنُوْا اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ...) در معنی به‌هم پیوسته است. در کتب حدیث آمده‌است که صیغهٔ بیعت مؤمنان با رسول خدا ﷺ چنین بود: «بَایَعْنَا رَسُولَ اللّٰهِ عَلَیَ السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ، فِيْ مَنْشَطِنَا وَ مَكْرَهِنَا، وَ أَثَرَةً عَلَیْنَا، وَ أَنْ لاٰنُنَازِعَ الْاَمْرَ أَهْلَهُ ﴿ با رسول خدا ﷺ بر شنیدن و فرمان‌بردن در همهٔ اوامر و در آسانی و سختی بیعت کردیم، به‌عنوان یک انتخاب و گزینشی که ما برای خود برگزیده‌ایم و بر این که در کار (حکومت) با اهل آن کشمکش نکنیم». به قولی دیگر: مراد از میثاق الهی در این آیه، عهدی است که حق تعالی در روز (اَلَست) از بنی آدم گرفت، عهدی که آیهٔ کریمهٔ: (وَإِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِيْ آدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ...) [اعراف/١٧٢]، از آن خبر داده است. مجاهد می‌گوید: «هرچند که ما آن پیمان را به‌یاد نمی‌آوریم امّا همین‌که خدای عزّوجلّ از آن به ما خبر داده، کافی‌است». ﴿و از خدا پروا دارید﴾ در شکستن پیمان ﴿که خداوند به راز دلها﴾ یعنی: به آنچه که دلها از خیر و شرّ پنهان می‌دارند ﴿آگاه است﴾ این جمله، هم وعده و هم وعید است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلْقِسْطِ ۖ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعْدِلُواْ ۚ ٱعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

﴿ای مؤمنان! به داد برخیزید برای خدا﴾ یعنی: به برپاداشتن حقّ الله ﷻ متعهّد باشید و برآن بپاخیزید؛ به منظور کسب رضا و تعظیم امر وی و به انگیزهٔ طمع در ثواب و بیم از عقاب وی، نه برای رضای مردم و کسب نام نیک در میان آنان.

تفسیر نظیر آن در سورۀ نساء (آیۀ/۱۳۵) نیز گذشت. تعبیر (قَوّامِیْنْ) به صیغۀ مبالغه، مفید آن است که مؤمنان مأمورند تا به بهترین شکل به برپاداشتن حقّ الهی بپاخیزند ﴿**گواهی‌دهندگان به قسط باشید**﴾ نه به ستم. قِسْط: عدل است ﴿**و دشمنی قومی، شما را بر ترک عدالت واندارد**﴾ در حقّ آنان تا گواهی‌ای را که به نفع آنان است، پنهان کنید ﴿**عدالت کنید که آن**﴾ یعنی عدالت ﴿**به تقوا نزدیکتر است**﴾ همان تقوایی که نه یک‌بار بلکه همیشه به آن مأمور شده‌اید. یا عدالت کنید که عدالت به پرهیزنمودنتان از آتش دوزخ نزدیکتر است ﴿**و از خدا پروا دارید**﴾ در اوامر و نواهی وی ﴿**که خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است**﴾ این جمله نیز، هم وعده و هم وعید است. رعایت مساوات میان فرزندان و عدم تبعیض میان آنها نیز، از عدالت می‌باشد.

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٌ عَظِيمٞ ﴿٩﴾

﴿**خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده‌است**﴾ این پاداش بزرگ بهشت است، وه! چه بزرگ است این پاداش!

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ﴿١٠﴾

﴿**وکسانی که کافر شدند و آیات**﴾ تشریعی و تکوینی ﴿**ما را تکذیب کردند، ایشانند اهل دوزخ**﴾ که هرگز از آن جدایی ندارند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ هَمَّ قَوۡمٌ أَن

يَبْسُطُوٓاْ إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

﴿ای مؤمنان! نعمت الله را بر خود یاد کنید، آن‌گاه که قومی آهنگ آن کردند که برشما دست یازند﴾ و به قتلتان برسانند **﴿و خدا دستانشان را از شما کوتاه داشت و از خدا پروا دارید و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند﴾** زیرا اوست که مصائب و بلیّات را از ایشان دفع می‌کند و هم‌او ایشان را کافی است. آری! این نعمت الهی، نعمتی‌است مکرّر که صحابه ﷺ آن را بارها مشاهده کردند و مسلمانان در هر عصر و زمانی آن را لمس می‌کنند.

از ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: یهودیان بنی‌نضیر خواستند تا در یک سوء قصد برنامه‌ریزی شده علیه جان پیامبر ﷺ، سنگی بزرگ را از فراز قلعهٔ خویش بر سر پیامبر ﷺ و همراهانشان که به‌منظور فیصله‌دادن قضیه‌ای به آنجا رفته‌بودند، بیفگنند. جبرئیل ﷺ آمد و پیامبراکرم ﷺ را از این توطئه باخبر ساخت، همان بود که رسول خدا ﷺ و یاران همراهشان بی‌درنگ از آنجا برخاستند و به مدینه پیوستند، آن‌گاه این آیه نازل شد. بعضی برآنند که سبب نزول آیهٔ کریمه، این روایت جابربن عبدالله ﷺ است: «رسول خدا ﷺ در یکی از سفرها به محلّی فرود آمدند و یارانشان برای دورماندن از آزار گرمای سوزان آفتاب، به سایهٔ درختان بیابانی پناه بردند، خود رسول خدا ﷺ نیز شمشیر خویش را بـه درختی آویخته بودند. در این اثنا اعرابی‌ای برجست و شمشیر آن حضرت ﷺ را برگرفته از غلاف کشید و تهدیدکنان به‌سوی ایشان رو آورد و گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ رسول خدا ﷺ با آرامش و اطمینان کاملی فرمودند: خداوند! اعرابی دو، یا سه‌بار همین تهدیدش را تکرار کرد و رسول اکرم ﷺ باکمال خونسردی فرمودند: خداوند! در اینجا بود که آن

اعرابی شمشیر را در غلاف کرد. رسول خدا ﷺ یاران خویش را فراخوانده و ایشان را از کار آن اعرابی آگاه ساختند درحالی که او در کنار ایشان نشسته بود امّا او را مجازات نکردند».

با تأمّل در این مقطع از آیات، ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ ندای (ای مؤمنان) را پنج‌بار تکرار نموده است؛ بار اوّل: در امر به وفا به عهدها و پیمان‌ها. بار دوم: در کار حلال‌ساختن امور معیّنی بر ایشان. بار سوم: در امر به طهارت. بار چهارم: در امر به عدالت. و بار پنجم: در یادآوری از نعمت‌ها. همچنان ملاحظه می‌کنیم که در خلال این نداها، امر به رعایت تقوا نیز بسیار تکرار می‌شود. پس مؤمن باید همیشه در قلب، زبان و دیگر اعضای خویش به خدای سبحان تسلیم بوده و پیوسته عهد خود با خدای خویش را به‌یاد داشته باشد. و از مقتضای آن این است که: خود را از پلیدی‌های حسّی و معنوی برکنار داشته و به نماز پایبند باشد و از مقتضای پاکیزگی و نماز این است که: در شکم و شهوت مرتکب حرام نگردد، از محرّمات الهی اجتناب کند، به کسی در گناه و تجاوز دست یاری و کمک ندهد، بر نیکوکاری و تقوا یار و یاور باشد و نعمت‌های الهی را بر خود به‌یاد آورد. پس این اوامر همه در یک تسلسل منطقی و در یک انسجام و هماهنگی کاملی، باهم مرتبط و به‌هم پیوسته می‌باشند.

۞ وَلَقَدْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَـٰقَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ ٱثْنَىْ عَشَرَ نَقِيبًا ۖ وَقَالَ ٱللَّهُ إِنِّى مَعَكُمْ ۖ لَئِنْ أَقَمْتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَيْتُمُ ٱلزَّكَوٰةَ وَءَامَنتُم بِرُسُلِى وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكَفِّرَنَّ

عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ فَمَن
كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿١٢﴾

﴿و همانا خداوند از بنی‌اسرائیل پیمان گرفت﴾ به‌طور مؤکّد و محکم، در رابطه با آنچه که در آخر همین آیه می‌آید ﴿و از میان آنان دوازده نقیب برانگیختیم﴾ نقیب: سالار و سرکردهٔ قوم است ـ چون به ساماندهی و تدبیر امورشان برگزیده شود. به قولی: مراد از برانگیختن این سرکردگان این است که هریک از آنها به‌نمایندگی از یک «سبط» و در مجموع دوازده نقیب از دوازده سبط، به‌عنوان پیشاهنگ برگزیده شدند تا اخبار و اوضاع سرزمین شام و فلسطین و مردم ستمگر آن را به بررسی و تحقیق گرفته و نیرو و توان جنگی‌شان را مورد سنجش قراردهند؛ نقبای یاد شده پس از مطالعهٔ اوضاع دریافتند که ستمگران آن دیار از نیرویی بس عظیم برخوردارند لذا این تصوّر برآنان چیره شد که بنی‌اسرائیل توان رویارویی با فلسطینیان را ندارند. ولی آنان در میان خود عهد بستند که این راز را از بنی‌اسرائیل مخفی نگهداشته و آن را فقط با موسی عليه‌السلام در میان گذارند. امّا پس از برگشت از آن سفر مطالعاتی، ده‌تن از آنان خیانت کردند و کسان و نزدیکان خویش را از اوضاع مطّلع ساختند. همان بود که این خبر شایع شد تا بدانجا که حملهٔ بنی‌اسرائیل به فلسطین کلاً خنثی گردید و بنی‌اسرائیل به موسی عليه‌السلام گفتند: تو و پروردگارت بروید بجنگید، ما همین‌جا نظاره گریم! به قولی دیگر: آن نقبا و سرکردگان، مأموریّت دیگری داشتند و آن این بود که: هر نقیبی کفیل و ضامن سبط خویش بوده و از سبط خویش بر ایمان و خداترسی بیعت بگیرد و این است معنای برانگیختن‌شان.

﴿و خداوند گفت﴾ به بنی‌اسرائیل. و این همان مضمون پیمانی است که از آنان گرفت: ﴿من با شما هستم﴾ با نصرت و یاری و حمایت خود ﴿اگر نماز را

برپاداشتید ﴾ به شیوهٔ درست آن، همان‌گونه که آن را مشروع ساخته‌ایم ﴿ **و اگر زکات را دادید** ﴾ مراد صدقاتی است که حق تعالی بر ایشان فرض گردانیده بود ﴿ **و اگر به پیامبران من ایمان آوردید** ﴾ بدون فرق نهادن میان احدی از آنان ﴿ **و ایشان را تقویت کردید** ﴾ یعنی: اگر ایشان را گرامی داشتید، یا دشمنانشان را از ایشان دفع کردید و نصرت و یاریشان دادید ﴿ **و اگر الله را وام دادید وامی نیک** ﴾ یعنی: اگر در راههای خیر بی هیچ منّت و آزاری إنفاق کردید؛ آری! اگر این کارها را کردید: ﴿ **البتّه از شما گناهان شما را نابود سازم و البتّه شما را به باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است درآورم امّا اگر پس از این** ﴾ میثاق ﴿ **کسی از شما کفر ورزد، قطعاً راه راست را گم کرده است** ﴾ یعنی: از راهی که مقصد نهایی آن رسیدن به خشنودی خدا ﷻ است، خارج گردیده است.

همچنین رسول خدا ﷺ در شب عقبه ـ در آستانهٔ هجرت به مدینه ـ که قبایل اوس و خزرج به دعوت ایشان لبّیک گفته بودند، دوازده تن نقیب از آنان برگزیدند، سه تن از اوس و نُه‌تن از خزرج و از آنان پیمان گرفتند که: به خدای عزّوجلّ چیزی را شریک نیاورند، شرایع و قوانین اسلام را برپادارند و رسول خدا ﷺ را حمایت کنند و یاری دهند و در قبال وفا به این پیمان، پاداش ایشان بهشت است لذا آن دوازده‌تن نمایندگان اوس و خزرج، به نمایندگی از قوم خود با رسول خدا ﷺ بیعت کردند و پیمان بستند. چنان‌که تفصیل این واقعه در کتب سیرت آمده‌است.

ملاحظه می‌کنیم که از بنی‌اسرائیل در پنج چیز میثاق گرفته شد ولی آنها پیمان را شکستند و به کیفر این پیمان‌شکنی به قسوت قلب و لعنت دچار شدند چنان‌که در آیهٔ بعدی می‌خوانیم. پس هر کس در دل خویش قسوت و سختی‌ای یافت، باید بنگرد که در کدام‌یک از این امور یا سایر اوامر الهی کوتاهی نموده است.

در عصر ما دلهای مردم بسیار سخت شده‌است پس باید به دنبال راهی باشیم که دلهایمان را نرم گرداند و این راه چیزی جز برگشت به دین خدا ﷻ نیست.

فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَٰقَهُمْ لَعَنَّٰهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَٰسِيَةً ۖ يُحَرِّفُونَ ٱلْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ ۙ وَنَسُوا۟ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا۟ بِهِۦ ۚ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۖ فَٱعْفُ عَنْهُمْ وَٱصْفَحْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾

﴿ **پس به‌سبب پیمان‌شکنی‌شان، لعنت‌شان کردیم** ﴾ یعنی: یهودیان را به این سبب، از رحمت خویش طرد نمودیم و دور ساختیم ﴿ **و دلهایشان را سخت گردانیدیم** ﴾ چنان‌که خیری را فرانمی‌گیرند و دربرابر سخن خیر و حرکت خیر، هیچ نرمش و رقّت و انعطافی از خود نشان نمی‌دهند تابدانجا که ﴿ **کلمات را از مواضع آنها تحریف می‌کنند** ﴾ یعنی: آنها را تغییر می‌دهند، یا برخلاف تأویل حقیقی آنها تأویل می‌کنند[1] و قطعاً سنگدلی‌ای سخت‌تر از افترابستن بر خدای عزّوجلّ و تغییردادن وحیش وجود ندارد ﴿ **و بخشی از آنچه را که بدان اندرز داده شده بودند، به فراموشی سپردند** ﴾ یعنی: آنان بخش بزرگی از تورات را ترک نموده، یا آن را به غفلت و فراموشی سپردند ﴿ **و تو همواره بر خائنه‌ای از آنان آگاه می‌شوی** ﴾ خَائِنَة: خیانت، دروغ، نافرمانی، بدکارگی، نیرنگ و توطئه است که یهودیان پیوسته با پیامبران الهی به‌کار می‌بردند و ای رسول ما! با تو نیز همین شیوه را به‌کار می‌برند ﴿ **مگر عدهٔ اندکی از آنان** ﴾ آنان مؤمنان ایشان ـ چون عبدالله‌بن سلام و یارانش ـ هستند لذا از ایشان بیم خیانت نداشته‌باش ﴿ **پس از آنان درگذر و إعراض کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد** ﴾ یعنی: از خیانت‌کاران بنی‌اسرائیل درگذر و از کردار

۱ـ نگاه کنید به تفسیر آیهٔ (۴۶) از سورهٔ «نساء».

ناشایست‌شان چشم‌پوشی کن و فعلاً از جنگیدن با آنـان صـرف‌نظر نـما. سـپس حق تعالی این حکم را در (آیهٔ/ ۲۹) از سورهٔ «توبه» منسوخ گردانید و فرمود: (قَاتِلُوا الَّذِيْنَ لاَيُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لاٰ بِالْيَوْمِ الآخِرْ...)؛ و پیامبر ﷺ را به جنگیدن با آنان تا هنگامی که در کمال ذلّت و حقارت به دست خویش جزیه بپردازند، فرمان داد.

وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰٓ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَهُمۡ فَنَسُواْ حَظّٗا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَأَغۡرَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ وَسَوۡفَ يُنَبِّئُهُمُ ٱللَّهُ بِمَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ ﴿١٤﴾

﴿**و از کسانی که گفتند: ما نصاراییم؛ میثاق آنان را گرفتیم**﴾ یعنی: از کسانی که به ادّعای نصرت‌دادن حق تعالی خود را نصاری نامیدند، نـیز مـانند پـیشینیانشان از بنی‌اسرائیل ـ که قبلاً ذکرشان رفت ـ پیمان گرفتیم ﴿**پس بخشی از آنچه را که بدان اندرز داده شده بودند، فراموش کردند**﴾ یعنی: بخش بزرگی از میثاقی را که از آنان گرفته شده بود، بی‌درنگ پس از گرفتن آن نادیده گرفته و پشت‌پا افگندند ﴿**پس ما هم تا روز قیامت میانشان**﴾ یعنی: میان یهود و نصاری، یا مخصوصاً میان نصاری ﴿**دشمنی و کینه افگندیم**﴾ که به فرقه‌های متعدّدی ـ چـون یـعقوبیّه، نسـطوریّه و ملکانیّه ـ تقسیم و تجزیه شده، همدیگر را تکفیر کرده و آشکارا در میان خویش به دشمنی پرداختند، که این دشمنی همچنان تا روز قیامت ادامه دارد ﴿**و خداوند بـه‌زودی آنـان را از آنـچه مـی‌کردند، خبر مـی‌دهد**﴾ یـعنی: بـه زودی جزای پیمان‌شکنی‌شان را در روز قیامت در می‌یابند.

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این که: به‌فراموشی سپردن بخشی از وحی الهی و فروگذاشتن عملی آن، به دشمنی و کشمکش میان یک امّت می‌انجامد پس ما

امّت اسلام نیز که عملاً بخش‌هایی از وحی الهی را ترک کرده‌ایم، باید به دین مبین خویش رو آوریم؛ باشد که خدای عزّوجلّ میان دلهایمان الفت افگند.

يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ كَثِيرٗا مِّمَّا كُنتُمۡ تُخۡفُونَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖۚ قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ﴿١٥﴾

﴿ای اهل کتاب! پیامبر ما﴾ یعنی: حضرت محمّد ﷺ ﴿به‌سوی شما آمده‌است تا بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی﴾ تورات و انجیل که بر شما نازل شده بود ﴿پنهان داشته‌اید﴾ چون آیۀ «رجم»، داستان «اصحاب شنبه» که به بوزینه مسخ شدند و اوصاف پیامبر آخرالزّمان ﴿را بر شما روشن کند و از بسیاری﴾ دیگر از اموری که پنهان داشته‌اید ﴿در می‌گذرد﴾ و آن را بیان نمی‌کند زیرا انسانیّت دیگر به بیان آنها نیازی ندارد. یا معنی این است: از بسیاری از شما درمی‌گذرد و بنابراین، شما را در قبال خطاهایی که از شما سر می‌زند، مؤاخذه نمی‌کند ﴿هرآینه از جانب الله نوری و کتاب روشنی برای شما آمده است﴾ مراد از نور: حضرت محمّد ﷺ اند. بعضی گفته‌اند: مراد از نور، اسلام یا قرآن است.

يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿١٦﴾

﴿که خداوند به‌سبب آن﴾ نور و کتاب روشن ﴿کسانی را که از رضای او پیروی

می‌کنند ﴾ یعنی: از آنچه که او پسندیده و بـه آن راضـی است ﴿ **بـه‌سوی راهـهای سلامت** ﴾ و نجات از عذاب ﴿ **رهنمون می‌گردد** ﴾ راههایی که بـه «دارالسّـلام» کـه همانا بهشت‌برین است منتهی می‌شود؛ بهشتی که از هرگونه آفتی پاک و مبرّاست ﴿ **و آنان را به اراده** ﴾ و توفیق ﴿ **خویش از تاریکی‌ها** ﴾ ی کفر و شرک و شکّ و نفاق و فسق و فجور ﴿ **به‌سوی نور** ﴾ اسلام ﴿ **بیرون می‌برد و به راهی راست هدایت‌شـان می‌کند** ﴾.

از عکـرمه در بـیان **سبب‌نزول** روایت شـده است کـه گـفت: یـهودیان نـزد رسول خدا ﷺ آمده و حکم «رَجْم» را از ایشان پرسیدند. رسول خدا ﷺ به آنان فـرمودند: دانـاترین شـما کـیست؟ آنـها بـه‌سوی «ابـن‌صوریا» اشـاره کـردند. رسول خدا ﷺ ابن‌صَوریا را به خداوندی که تورات را بر موسی ﷺ نـازل کـرد و طور را بر بالای سرشان برافراشت و پیمانهایی از آنان گرفت، سوگند دادند کـه: حقیقت را پنهان نکند و بگوید که آیا ادّعای پیامبر اسلام ﷺ در بودن آیهٔ رجم در تورات، با واقع امر منطبق نیست؟ ابن‌صوریا از سوگندهای جدّی رسول خدا ﷺ به لرزه درآمد و از بیم عذاب، حقیقت را افشا نمود و گفت: واقعیّت این است که چون عمل زنا در میان ما رایج شد، آیهٔ رجم را کنار نهادیم و مرتکبان زنا را صد تازیانه زده و به‌جای رجم، سر مجرم را تراشیدیم. همان بود که رسول خدا ﷺ به رَجْم زناکار یهودی حکم کردند و این آیهٔ کریمه نازل شد.

لَّقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ أَن يُهْلِكَ ٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا

بَيْنَهُمَا ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

﴿**کسانی که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است، مسلماً کافر شده‌اند**﴾ یعنی: با این سخن‌شان از کافران شده‌اند و چه کفری زشت‌تر از آن است که به بشری نسبت خدایی دهند ﴿**بگو: اگر خدا اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر... را که در زمین است، جملگی به هلاکت رساند، چه‌کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟**﴾ یعنی: چه‌کسی قادر است که حق تعالی را از این کار بازدارد؟ پس هرگاه کسی قادر به بازداشتن خداوند ﷻ از این کار نیست، نتیجهٔ طبیعی چنین امری این است که جز آن ذات یگانه، هیچ خدا و ربّ و معبود برحقّی وجود ندارد و اگر چنان‌که نصاری می‌پندارند، مسیح خدا می‌بود، قطعاً باید قدرت و سلطه‌ای در اختیار می‌داشت، در نتیجه باید قادر می‌بود که هر نیرنگ و توطئه‌ای را از خود دفع نماید. درحالی‌که به پندار شما او به دار آویخته‌شده و به قتل رسیده‌است پس اگر او به‌راستی خدا بود، چرا این حملهٔ ـ به ظنّ شما ـ نابودکننده را از خود دفع نکرد و چرا قادر نشد که مرگ را از مادرش به هنگام دررسیدن اجل وی دفع کند؟ پس هرگاه او توان دفع مرگ را از مادر ـ این گرامی‌ترین موجود برای خود ـ نداشته، مسلّماً از دفع نمودن چیزی از عذاب خدا ﷻ از شما، عاجزتر و ناتوان‌تر است ﴿**و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه مابین آنهاست، از آنِ خداست، هرچه بخواهد، می‌آفریند**﴾ چنان‌که عیسی را بدون واسطهٔ پدر از مادری آفرید لذا قدرت حق تعالی مطلق است بنابراین، از مرد و زن هر دو فرزند می‌آفریند؛ چون عموم انسانها، از زن بدون مرد فرزند می‌آفریند؛ چون آفرینش عیسی ؑ و بدون مرد و زن هم انسان می‌آفریند؛ چون آفرینش آدم ؑ ﴿**و خدا بر هرچیزی تواناست**﴾ و اینها همه دلایل روشن عظمت و نشانه‌های کمال قدرت وی است پس چگونه به چیزی از اینها، بر خدایی غیروی استدلال می‌کنید.

سیاق آیات همه در ردّ بر نصاری است.

وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ وَٱلنَّصَـٰرَىٰ نَحْنُ أَبْنَـٰٓؤُاْ ٱللَّهِ وَأَحِبَّـٰٓؤُهُۥ ۚ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم ۖ بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

﴿**و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران خدا و دوستان اوییم**﴾ یهودیان همان چیزی را برای خودشان ادّعا کردند که برای «عُزیر» ادّعا کرده بودند، آنجا که گفتند: (عُزیر پسر خداست)! نصاری نیز آنچه را که برای مسیح می‌پنداشتند ـ آنجا که گفتند: (مسیح پسر خداست)! ـ به خود نیز منسوب ساختند پس خود را ـ به‌صرف ادّعاهای باطل و آرزوهای لاطائل و بیهوده ـ دوستان خدا ﷻ و پسران وی پنداشتند ﴿**بگو**﴾ اگر به‌راستی شما در این جایگاه و منزلت قرار دارید ﴿**پس چرا**﴾ خداوند ﷻ ﴿**شما را بر گناهانتان عذاب می‌کند**﴾ با کشتن و مسخ‌کردنتان در دنیا و با آتش دوزخ در آخرت؟ که خود نیز به این عذاب معترفید. ای بی‌خردان! آیا نمی‌دانید که پسر از جنس پدر خویش است و چیزی که صدور آن از پدرش محال باشد، از او سرنمی‌زند درحالی که از شما گناه صادر می‌شود؟! آیا نمی‌دانید که دوست؛ دوست خویش را عذاب نمی‌کند درحالی که شما مورد عذاب قرار می‌گیرید؟! پس این خود، دلیل بر آن است که شما در این ادّعایتان دروغ گویید ﴿**بلکه شما هم بشری هستید از جملهٔ کسانی که**﴾ حق تعالی ﴿**آفریده‌است**﴾ همچون سایر بندگان خویش پس از جنس بشر هستید نه فرزندان وی پس بدانید که حق تعالی بر تمام بندگان خویش حاکم است: ﴿**هرکه را بخواهد، می‌آمرزد و هرکه را بخواهد، عذاب می‌کند**﴾ یعنی: بندگان خود را در برابر خیر و شرّ

محاسبه می‌کند و هر کس را دربرابر عملش جزا می‌دهد پس او خواسته‌است که هرکه را بر کفر می‌میراند، به عدل خویش عذاب کند و بر کسانی که از کفر توبه کرده‌اند، به فضل خویش بیامرزد و گنهکاران را ــ اگر بخواهد عفو و اگر بخواهد، عذاب کند ﴿**و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آن خداوند است و بازگشت همه به‌سوی اوست**﴾.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: نعمان‌بن اضاء، بحریّ‌بن‌عمرو و شاس‌بن عدی نزد رسول خدا ﷺ آمدند و با آن حضرت ﷺ گفت‌وگو کردند. رسول خدا ﷺ آنان را به‌سوی خدای عزّوجلّ دعوت نموده و از عذابش بیم دادند ولی آن سیه‌رویان گفتند: ای محمّد! تو ما را از چه‌چیز می‌ترسانی؟ آیا نمی‌دانی که: (ما پسران خدا و دوستان وی هستیم؟) همان بود که پروردگار متعال آیهٔ: (وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ...) را نازل فرمود.

يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ عَلَىٰ فَتۡرَةٖ مِّنَ ٱلرُّسُلِ أَن تَقُولُواْ مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٖ وَلَا نَذِيرٖۖ فَقَدۡ جَآءَكُم بَشِيرٞ وَنَذِيرٞۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿١٩﴾

﴿**ای اهل کتاب! هرآینه پیامبر ما**﴾ حضرت محمّد ﷺ ﴿**به سوی شما آمده است که برای شما بیان می‌کند**﴾ حقایق و معارف الهی، احکام و قوانین شرعی و آنچه را که پنهان می‌کردید و آنچه را که در آن دچار اختلاف شده بودید ﴿**در دوران فترت رسولان**﴾ زیرا قبل از بعثت حضرت محمّد ﷺ، رسالت آسمانی مدّت مدیدی انقطاع یافته بود. روایت شده است که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما فرمود: «میان میلاد عیسی و

محمّد ﷺ پانصدوشصت‌ونُه سال فاصله بود». ابن‌کثیر می‌گوید: «بنابراین، نعمت بعثت آن حضرت ﷺ در آن برهه از زمان، ازکامل‌ترین نعمتها بود و نیاز به این بعثت هم، نیازی بود عام و فراگیر زیرا فساد بر همهٔ بلاد دامن گسترده و طغیان و جهل بر همهٔ بندگان ـ بجز اندکی از احبار یهود و زهّاد نصاری که بر بقایایی از دین حق متمسّک باقی مانده بودند ـ خیمه فروهشته بود».

آری! پیامبر ما به‌سوی شما آمده است: ﴿**تا نگویید**﴾ در روز قیامت ﴿**که هیچ مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای نزد ما نیامد**﴾ یعنی: ما پیامبر خود را فرستادیم تا مبادا در مقام عذرخواهی ازکوتاهی و تقصیر خویش، در روز قیامت چنین سخنی بگویید ﴿**پس قطعاً برای شما مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای آمده است**﴾ یعنی: راه این عذر و بهانه بر شما مسدود شد زیرا اینک پیامبر مژده‌بخش و هشداردهنده‌ای نزد شما آمده‌است که مؤمنان را بشارت و کفّار را بیم می‌دهد ﴿**و خدا بر هرچیزی تواناست**﴾ پس ازکمال قدرت وی است که حضرت محمّد ﷺ را با این‌همه کمالات به رسالت فرستاد، مطیعان را در راه حق ثابت‌قدم و استوار و نافرمانان را درگمراهی و فلاکت نگونسار گردانید.

وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ جَعَلَ فِيكُمۡ أَنۢبِيَآءَ وَجَعَلَكُم مُّلُوكٗا وَءَاتَىٰكُم مَّا لَمۡ يُؤۡتِ أَحَدٗا مِّنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢٠﴾

﴿**و یادکن زمانی راکه موسی به‌قوم خودگفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد کنید**﴾ در آغاز از آنها خواست که نعمت خدا ﷻ را اجمالاً بر خود به‌یاد آورند، آن‌گاه ـ به‌طور خاصّ ـ سه نعمت از این نعمتها را به تفصیل این‌گونه یادآوری

کرد: ﴿**آن‌گاه که در میان شما پیامبرانی قرارداد و شما را پادشاهانی ساخت**﴾ یعنی: در میان شما پیامبرانی برانگیخت و برخی از شمارا پادشاه ساخت. اطلاق پادشاهان به آنان از این باب است که مثلاً نزدیکان شاه می‌گویند: ما پادشاهانیم! بعضی گفته‌اند: مراد از (مُلُوْکاً) این است که: آنان مالک امر و صاحب اختیار خویش شدند، بعد از آن که مملوکانی در قبضهٔ تصرّف فرعون و قبطیان بیش نبودند. مجاهد می‌گوید: (وَ جَعَلَکُمْ مُلُوْکاً) به این معنی است: شمارا صاحب خانه‌ها، همسران و خدمتکاران گردانید». به تأیید این دیدگاه تفسیری، روایت شده است که: «مردی از عبدالله‌بن‌عمروبن‌عاص رضی الله عنه پرسید: مگر ما از فقرای مهاجرین نیستیم؟ عبدالله به وی گفت: آیا زنی داری که نزد وی قرار و آرام یابی؟ مرد پاسخ داد: آری! گفت: آیا مسکنی داری که درآن سکونت گزینی؟ مرد پاسخ داد: آری! گفت: پس تو از اغنیا هستی. آن مرد گفت: خدمتکاری نیز دارم. عبدالله گفت: در این صورت از پادشاهان هستی». ﴿**و داد به شما**﴾ یهودیان ﴿**آنچه که به هیچ‌یک از عالمیان نداد**﴾ چون نعمت منّ و سلوی، سنگ چشمه‌بار، ابر سایه‌بان در صحرای سینا، کثرت انبیا علیهم السلام، کثرت شاهان و غیراین از نعمتها. یا معنی این است: داد به شما آنچه که به هیچ یک از عالمیان زمانتان نداد زیرا بنی‌اسرائیل در زمان خویش نسبت به یونانیان و قبطیان و سایر تیره‌های بنی آدم، شریف‌ترین مردم بودند. ابن‌کثیر نیز این معنی دوم را ترجیح داده است.

يَٰقَوۡمِ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡأَرۡضَ ٱلۡمُقَدَّسَةَ ٱلَّتِي كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَرۡتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدۡبَارِكُمۡ فَتَنقَلِبُواْ خَٰسِرِينَ ﴿٢١﴾

آن‌گاه موسی علیه السلام بر یادکرد نعمت، یک امر و یک نهی را بنیان نهاد، امر این بود: ﴿**ای قوم من! به سرزمین مقدّس**﴾ فلسطین ﴿**درآیید**﴾ مقدّس: یعنی پاک

شده، یا مبارک ﴿که خداوند برای شما مقرّر داشته است﴾ یعنی: خداوند ﷻ آن سرزمین را در علم ازلی خویش قسمت و تقدیر شما کرده و مسکن و مأوای شما گردانیده است. امّا باید دانست که این قسمت و تقدیر مربوط به زمانی بود که بنی اسرائیل نیکوکار بودند و چون فاسد شدند و به فسادگری روی آوردند، خداوند ﷻ به وسیلهٔ بندگان شایسته‌اش آنهارا از آن سرزمین اخراج کرد و امروز نیز که یهودیان تبه‌کارترین قوم روی زمین هستند، هرگز شایستگی حضور در آن را ندارند.

و نهی موسی به آنان این بود: ﴿و بر پشت خود روگردان نشوید﴾ یعنی: از فرمان من رونگردانید و به عقب بازنگردید و دستور من در مورد جنگ با ستمگران را به‌سبب ترسویی و ضعف، بر زمین نگذارید ﴿که﴾ در آن صورت ﴿زیانکار می‌شوید﴾ و خیر دنیا و آخرت را از دست می‌دهید.

قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَٰخِلُونَ ﴿٢٢﴾

﴿گفتند: ای موسی! در آنجا قومی زورآور هستند﴾ یعنی: در فلسطین مردمی هستند زورآور با قامتهای بلند و پیکرهای تنومند که مردم را بر آنچه که بخواهند، مجبور می‌گردانند. مراد از آنان: قوم «عمالقه» اند ﴿و تا آنان از آنجا بیرون نروند، ما هرگز وارد آن نمی‌شویم﴾ یعنی: با جنگ وارد آن نمی‌شویم ﴿پس اگر از آنجا بیرون روند﴾ بدون جنگ ﴿ما وارد می‌شویم﴾. این بیان صریح علّت امتناعشان از ورود به فلسطین است، یعنی: عدم ورود ما به آن، علّتی جز این ندارد.

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمَا ٱدْخُلُواْ عَلَيْهِمُ

ٱلۡبَابَ فَإِذَا دَخَلۡتُمُوهُ فَإِنَّكُمۡ غَٰلِبُونَۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿٢٣﴾

﴿**دو مرد از آنان که می‌ترسیدند و خداوند بر آنان انعام کرده بود گفتند**﴾ آن دو مرد، یوشع‌بن‌نون و کالب‌بن‌یوفنا از نقبای دوازده گانهٔ بنی‌اسرائیل و از خداترسان و متّقیان بودند. یا آنها از ضعف و جُبن بنی‌اسرائیل می‌ترسیدند. و خداوند ﷻ با پایدارساختن‌شان در ایمان و دادن یقین به وعده‌های نصرت و پیروزی خویش، بر آنان نعمت داده بود. آری! آن دو گفتند: ﴿**ای قوم! از راه دروازه بر آنان وارد شوید**﴾ یعنی: از دروازهٔ شهر بر ستمگران عمالقه وارد شوید ﴿**که اگر از آن درآمدید، قطعاً پیروز خواهیدشد**﴾ آن دو این سخن را با ایمان و اطمینانی که به وعده‌های الهی داشتند، گفتند چنان‌که در پایان سخنشان افزودند: ﴿**و اگر مؤمنید، به خدا توکّل کنید**﴾ زیرا ایمان به خداوند متعال، مقتضی توکّل است. توکّل: عبارت است از: قطع علایق و پیوندهای قلبی از غیر خدا ﷻ و ترک کرنش و تملّق ناروا در برابر مخلوقات وی.

قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّا لَن نَّدۡخُلَهَآ أَبَدٗا مَّا دَامُواْ فِيهَا فَٱذۡهَبۡ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ ﴿٢٤﴾

﴿**گفتند**﴾ بنی‌اسرائیل به حضرت موسی ؈ ﴿**ای موسی! ما ابداً در آن وارد نمی‌شویم مادام که آنان**﴾ یعنی: عمالقه ﴿**در آنجا هستند**﴾ این سخنشان از روی جُبن و بزدلی، یا به‌انگیزهٔ عناد و جسارت بر خدای عزّوجلّ و رسول وی بود. به‌این‌ترتیب، آنها ورود به شهر بیت‌المقدِس را نفی کرده و سپس این نفی را با ذکر

(اَبَداً) مؤکّد ساختند، آن‌گاه ورود به آن را به بیرون رفتن جبّاران از آن مشروط ساختند ﴿**پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین‌جا می‌نشینیم**﴾ یعنی: ما پیوسته در این مکان می‌مانیم، نه با تو پیش می‌رویم و نه به عقب برمی‌گردیم. این سخن را از روی نادانی نسبت به خدای عزّوجلّ و صفات وی و به انگیزهٔ کفر به حقایق و واجبات مربوط به ذات و صفات الهی گفتند. نقل است که: «رسول خدا ﷺ در روز بدر، از باب کسب رأی اصحابشان با ایشان مشورت نموده فرمودند: اینک جنگ حتمی است پس چه باید کرد؟ مقدادبن‌عمرو رضی الله عنه به‌نمایندگی از دیگر اصحاب برخاست و گفت: سوگند به ذات اقدس الهی که ما چون بنی‌اسرائیل نیستیم که بگوییم: تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین‌جا نشسته‌ایم! بلکه ما از سمت راست، از سمت چپ، از پیش رو و از پشت سر شما با آنان می‌جنگیم. یاران دیگر نیز با تعابیری از این دست، اعلام آمادگی کردند ... عبدالله‌ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: آن‌گاه دیدم که چهرهٔ مبارک آن حضرت ﷺ از این سخنان شکفت و ایشان بسیار شادمان شدند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَآ أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِيۖ فَٱفْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ ٱلْقَوْمِ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿۲۵﴾

﴿**گفت**﴾ موسی علیه السلام از باب شکوی به‌سوی پروردگار خویش: ﴿**پروردگارا! من**﴾ در راه یاری‌دادن دینت ﴿**جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم**﴾ امّا قوم من که از فرمانم سرپیچیدند و تو خود شاهد هستی! ﴿**پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز**﴾ ما را از آنان متمایز گردان و در مجازات به آنان نپیوندان. یا معنی این است: تو خود میان ما و آنان فیصله کن.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (٢٦)

﴿فرمود﴾ خداوند متعال به موسی ﴿پس آن سرزمین﴾ یعنی: سرزمین مقدّس ﴿چهل سال﴾ نه بیشتر از آن ﴿بر آنان﴾ یعنی: بر آن گروه سرکش و نافرمان ﴿حرام شده است﴾ به‌سبب سر باززدنشان از جنگ با ستمگران ﴿در زمین سرگردان می‌شوند﴾ و حیران و سرگشته این‌سو و آن‌سو می‌روند و می‌آیند، بی آن‌که راه و مقصد روشنی در پیش داشته باشند. سعیدبن جبیر می‌گوید: «بنی‌اسرائیل در طول این چهل سال، هرروز بامداد به‌راه افتاده سرگشته و حیران در بیابانها راه می‌پیمودند و هیچ وقت قرار و آرام نداشتند. این سرزمین حیرانی و پریشانی، سرزمین سینا بود که قرآن آن را «تِیْه» یعنی محلّ سرگردانی و گم‌گشتگی نامید و موسی علیه‌السلام نیز در دشت تیه با آنان بود». ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «آنان چهل سال تمام، گم‌گشته و سرگردان بودند چنان‌که موسی و هارون علیهماالسلام و نیز همه کسانی که عمرشان از چهل‌سال متجاوز بود، در تیه درگذشتند و چون آن چهل سال گذشت، یوشع‌بن‌نون که بعد از موسی علیه‌السلام رهبر قوم گردید، آنان را به خیزش و جهاد فراخواند و با بهره‌گیری از توان معنوی نسل نوپایی که به‌دست موسی علیه‌السلام بر مبانی ایمان و جهاد و دانش و پایداری، تربیت و پرورش یافته بودند، قیام کرد و فلسطین را فتح کرد». مفسّران نقل کرده‌اند: احدی از کسانی که گفته بودند: (ما وارد آن شهر نمی‌شویم مادام که آن جبّاران در آن هستند ...)، در آن چهل سال، وارد سرزمین فلسطین نشد. ﴿پس﴾ ای موسی! ﴿بر گروه فاسق ستمگر اندوهگین نباش﴾ بدین‌سان خدای عزّوجلّ به‌سبب ترک جهاد فرض، دوبار آن گروه از بنی‌اسرائیل را «فاسق» نامید.

ملاحظه می‌کنیم که این داستان، متضمّن سرزنش یهود و بیان رسوائی‌هایشان و

نیز مخالفتهایشان با خدای عزّوجلّ و پیامبر وی است.

﴿ وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ٱبْنَيْ ءَادَمَ بِٱلْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ ٱلْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾

﴿و﴾ای پیامبر خاتم ﷺ! ﴿**بر آنان داستان دو پسر آدم را به‌راستی بخوان، هنگامی که هریک از آن‌دو قربانی‌ای عرضه داشت**﴾ قُرْبان: آنچه که به‌وسیلهٔ آن به خدای عزّوجلّ تقرّب جسته می‌شود؛ از ذبح حیوان یا تقدیم صدقه‌ای ﴿**پس، از یکی از آن دو**﴾ قربانی‌اش ﴿**پذیرفته شد**﴾ او هابیل بود ﴿**و از دیگری پذیرفته نشد**﴾ که او قابیل بود.

ابن‌کثیر در شرح داستان قابیل و هابیل می‌گوید: «درآن زمان سنّت چنان بود که حوّا در یک شکم دو فرزند توأمان به‌دنیا می‌آورد که یکی از آنها پسر و دیگری دختر بود. آدم به ضرورت حال، دخترانش را به پسرانش تزویج می‌کرد؛ به این نحو که دختر این شکم را به عقد پسر شکم دیگر در می‌آورد. و این‌کار درآن زمان روا بود. از قضا خواهر هابیل از جمال بی‌بهره. و خواهر قابیل زیبا بود. آدم‌علیه‌السلام طبق سنّت و قانون آن زمان، خواست تا خواهر هابیل را به عقد قابیل و خواهر قابیل را به عقد هابیل در آورد امّا قابیل نپسندید و گفت: من با خواهر خودم عقد می‌کنم! آدم‌علیه‌السلام گفت: حال که تو نمی‌پسندی پس هردویتان قربانی‌ای تقدیم کنید، قربانی هر کس که پذیرفته‌شد، آن دختر زیبا از آن وی باشد. قربانی قابیل دسته‌ای از خوشهٔ گندم بود زیرا او شغل کشاورزی داشت و او آن را از پست‌ترین محصول گندم خویش انتخاب کرد ولی هابیل که صاحب گوسفندانی

بود، گوسفندی از بهترین آنها را برای قربانی برگزید. پس خدای عزّوجلّ قربانی هابیل را پذیرفت و آن را به بهشت بالا برد امّا قربانی قابیل مورد قبول قرار نگرفت و در اینجا بود که قابیل با هابیل حسد ورزید» ﴿**گفت**﴾ قابیل به هابیل ﴿**حتماً تو را خواهم کشت**﴾ انگیزهٔ وی از این سخن، غیرت و رشک بود ﴿**هابیل گفت: خدا فقط از متقیان می‌پذیرد**﴾ گویی او به برادرش گفت: آنچه دیدی از خودت دیدی، نه از من زیرا سبب عدم پذیرش قربانیت، همانا بی‌تقوایی خودت بود. آن‌گاه افزود:

لَئِنۢ بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقۡتُلَنِي مَآ أَنَا۠ بِبَاسِطٖ يَدِيَ إِلَيۡكَ لِأَقۡتُلَكَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢٨﴾

﴿**اگر دست به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی**﴾ یعنی: اگر قصد قتلم را بکنی ﴿**من دستم را به‌سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم، چراکه من از خداوند، پروردگار جهانیان می‌ترسم**﴾ یعنی: من عمل تبه‌کارانهٔ تو را با عملی همانند آن، پاسخ نمی‌دهم زیرا در آن صورت من و تو هردو در ارتکاب گناه باهم برابر می‌شویم و بدان‌که علّت اقدام نکردن من به قتل، همانا ترس از ربّ‌العالمین است.

این سخن هابیل به‌معنی تسلیم‌شدن وی به قتل است. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «آن‌گاه که فتنه برخاست، مانند بهترین دو فرزند آدم باش». ایّوب سختیانی می‌گوید: «درحقیقت اوّلین کسی که به این آیه عمل کرد، عثمان‌بن عفّان رضی الله عنه بود». چنان که سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه به هنگام فتنهٔ زمان عثمان رضی الله عنه گفت: گواهی می‌دهم که این **حدیث‌شریف** را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمودند: «همانا به‌زودی فتنه‌ای روی خواهدداد که در آن شخص نشسته بهتر از شخص ایستاده، شخص ایستاده بهتر از شخص رونده و شخص رونده بهتر از شخص شتابنده است». گفتم: یارسول الله! اگر کار چنان بود که شخص مهاجم بر من در خانه‌ام

وارد شد و خواست تا مرا به قتل رساند؟ فرمودند: «در آن صورت همانند فرزند آدم [هابیل] باش».

هرچند در شریعت ما دفاع از نفس ــ اجماعاً ــ جایز است و کسی که به‌ناحق مورد هجوم قرار می‌گیرد، مأمور به دفاع از خود می‌باشد امّا در این که این دفاع بر وی واجب است یا خیر؟ میان علما اختلاف نظر وجود دارد امّا قول صحیح‌تر، وجوب دفاع از نفس است زیرا در آن معنای نهی از منکر وجود دارد و نیز به‌دلیل این فرمودهٔ خداوند متعال: ﴿ وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ﴾ و اگر خداوند بعضی از مردم را به‌وسیلهٔ بعضی‌دیگر دفع نمی‌کرد، همانا فساد زمین را فرا می‌گرفت) [بقره/۲۵۱]. گفتنی است که ارجحیّت دفاع از نفس، در شرایطی است که فتنه و شبهه‌ای در میان نباشد ولی آن‌گاه که فتنه به‌پاخاسته بود و هریک از طرفین چنین می‌پنداشت که در راه خدا ﷻ می‌جنگد پس از نظر برخی؛ در چنین شرایطی، ترک دفاع از نفس ــ به‌دلیل همین آیات ــ اولی و ارجح است.

إِنِّىٓ أُرِيدُ أَن تَبُوٓأَ بِإِثْمِى وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلنَّارِ ۚ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُا۟ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۲۹﴾

هابیل در ادامه گفت: **﴿من می‌خواهم که گناه مرا ببری﴾** یعنی: گناه کشتن مرا **﴿و گناه خود را﴾** یعنی: گناهانی را که قبل از کشتنم مرتکب شده‌ای، نیز برداری، و به‌سبب همین گناهان هم بود که قربانیت پذیرفته نشد. یادآور می‌شویم که آن گناهان قابیل عبارت بود از: نافرمانی والدین، کینه و حسد **﴿پس در نتیجه از اهل دوزخ باشی و این است سزای ستمگران﴾** یعنی: دوزخ سزای ستمگران است.

فَطَوَّعَتْ لَهُۥ نَفْسُهُۥ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُۥ فَأَصْبَحَ مِنَ

ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴿٣٠﴾

﴿پس نفس وی کشتن برادرش را در نظرش سهل و آسان نمود﴾ یعنی: نفس «امّاره باالسّوء» قابیل، کشتن برادر را بر وی آسان نمایان ساخت و او را بدان ترغیب کرد و این تصوّر را در او القا نمود که قتل برادر بسیار سهل و گواراست و او از آن شرف و دستاوردی خواهد داشت **﴿پس﴾** با آهنی که در دست داشت **﴿او را کشت و از زیانکاران شد﴾** با ریختن خون به‌ناحقّ برادر.

فَبَعَثَ ٱللَّهُ غُرَابًا يَبۡحَثُ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُرِيَهُۥ كَيۡفَ يُوَٰرِي سَوۡءَةَ أَخِيهِۚ قَالَ يَٰوَيۡلَتَىٰٓ أَعَجَزۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِثۡلَ هَٰذَا ٱلۡغُرَابِ فَأُوَٰرِيَ سَوۡءَةَ أَخِيۖ فَأَصۡبَحَ مِنَ ٱلنَّٰدِمِينَ ﴿٣١﴾

﴿پس خداوند زاغی را فرستاد که زمین را﴾ با چنگال و منقارش **﴿می‌کاوید تا بدین‌وسیله به او بنمایاند که چگونه جسد برادرش را پنهان کند﴾** آری! چون قابیل برادرش هابیل را کشت، نمی‌دانست که چگونه جسدش را پنهان کند زیرا هابیل اوّلین کس از اولاد آدم بود که جان باخته بود پس خداوند ﷻ دو زاغ را فرستاد و آن دو زاغ در پیش چشم قابیل باهم جنگیدند و درنهایت یکی از آنها دیگری را کشت، آن‌گاه با چنگ و منقار برایش گودالی حفر کرده جسدش را در آن افگند و سپس بر آن خاک پاشید، قابیل که این صحنه را دید **﴿گفت: ای ویل بر من!﴾** وَیْل: کلمه‌ای ناشی از حسرت و حزن و به‌معنی هلاکت است، یعنی: ای‌خاک نابودی برسرم باد! **﴿آیا ناتوان هستم از آن‌که مانند این زاغ باشم و سوأت برادر خود را بپوشم﴾** سَوأَتْ: یعنی پیکر جان‌باختهٔ قابیل را. **﴿پس از پشیمان‌شدگان شد﴾** آن‌گاه

با افسوس و اندوه جسد برادر را به خاک سپرد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «هیچ شخصی به ستم کشته نمی‌شود، مگر این که اوّلین قاتل فرزند آدم نیز از خون وی سهمی دارد زیرا قابیل اوّلین کسی بود که شیوهٔ کشتن را بنیان گذاشت».

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفْسًۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا ۚ وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِٱلْبَيِّنَٰتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي ٱلْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿۳۲﴾

﴿**به این جهت**﴾ یعنی: به‌سبب قتل یادشده بود که ﴿**بر بنی‌اسرائیل حکم کردیم**﴾ یعنی: حادثهٔ پدیدآمده در میان دو فرزند آدم و انواع مفاسد برآمده از قتل عمد بود که سبب مشروع‌ساختن این حکم بر بنی‌اسرائیل گردید: ﴿**که هر کس کسی را به غیرعوض کسی**﴾ یعنی: به غیرعوض کشتن کسی که موجب قصاص است ﴿**یا به غیرفساد در روی زمین**﴾ که همانا شرک به خدای عزّوجلّ می‌باشد ﴿**بکُشد پس چنان است که همهٔ مردم را کشته باشد**﴾ مجاهد می‌گوید: «یعنی: خدای عزّوجلّ جزای کسی را که انسان مؤمنی را به‌عمد می‌کُشد، جهنّم قرار داده، بر او خشم گرفته، او را لعنت کرده و عذابی بزرگ را برایش آماده‌ساخته است پس اگر او بر فرض تمام مردم را هم می‌کُشت، جزای وی بیش از این نبود».

برخی در تفسیر (فساد در زمین) گفته‌اند: فساد در زمین عامّ است در شرک و غیر آن و برخی از مظاهر فساد عبارت است از: راهزنی، خون‌ریزی، دریدن و

پایمال‌کردن مقدّسات و نوامیس و ارزشها، غارت و چپاول اموال، تجاوز بر بندگان خدا ﷻ به‌ناحق، ویران‌کردن آبادیها، قطع درختان، ازبین‌بردن و خشکاندن نهرها و هرگونه فساد دیگری که موجب کشتن فاعل آن باشد. ﴿**و هر کس، کسی را زنده بدارد**﴾ یعنی: هر کس از کسی که قتلش واجب شده، درگذرد. مجاهد می‌گوید: «زنده‌داشتن نفس، نجات‌دادن وی از غرق، یا از آتش سوزی، یا از زیر آوار، یا از ورطهٔ نابودی است» ﴿**پس چنان است که همهٔ مردم را زنده داشته است**﴾ یعنی: سپاسگزاری از وی بر همهٔ مردم لازم است. برخی در معنی آن گفته‌اند: یعنی: پاداش وی چنان عظیم است که گویی همهٔ مردم را زنده داشته است. با توجّه به این که حکم فوق در همهٔ ادیان عام و مشترک است، شاید دلیل تخصیص بنی‌اسرائیل به این حکم در این آیه، که از عبارت: (بر بنی‌اسرائیل حکم کردیم) بر می‌آید، این باشد که: آنان اوّلین امّتی بودند که وعید الهی در مورد قتل نفس، بر ایشان نازل شد چنان‌که عامل دیگر این تخصیص، کثرت خونریزی و کشتن پیامبران ﷩ ازسوی آنان است. ﴿**و هرآینه پیامبران ما برای بنی‌اسرائیل نشانه‌های روشنی آوردند پس ازآن، بسیاری از آنان در زمین زیاده‌روی می‌کنند**﴾ در کشتار و خونریزی تا بدانجا که آنان پیامبران ﷩ را کشتند.

إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ ذَٰلِكَ لَهُمۡ خِزۡيٞ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾

این آیهٔ کریمه دربارهٔ حدّ «حرابة» یا حکم راهزنان (قطّاع‌الطّریق) و کسانی از مسلمانان نازل شد که به فسادافگنی در روی زمین می‌پردازند.

﴿**همانا جزای کسانی که با خدا و پیامبر وی به محاربه برمی‌خیزند**﴾ با ستیز علیه دین خدا ﷻ و کتاب و شریعت و دوستان وی. محاربه با خدا ﷻ؛ عصیان و گردنکشی علیه وی، محاربه با رسول خدا ﷺ؛ حمل سلاح برضدّ ایشان است و جنگیدن با مسلمانان در عصر پیامبر و بعد از آن همانند آن می‌باشد؛ چنانچه محاربان با اسلحه بر مردم حمله کنند و راهها را به منظور غصب اموال مردم و کشتن آنها بدون وجود شبهه، یا ارادهٔ اصلاح، یا دفع فسادی قطع نمایند. باید دانست که حکم آیهٔ کریمه در مورد مشرکان و غیر آنان از کسانی‌که مرتکب این جنایت بزرگ می‌گردند، عامّ است. امام ابوحنیفه و یارانشان می‌گویند: «محاربه، فقط شامل راهزنی‌است و حمله به دیگران در شهرها شامل این مضمون نمی‌شود زیرا در شهرها برای فریادگر امکان فریادرسی هست، برخلاف راهها که از چنین امکانی به‌دور می‌باشد». ﴿و﴾ همانا جزای کسانی که ﴿**در زمین به‌قصد فساد می‌شتابند**﴾ یعنی: در آن فسادافروزی می‌کنند ﴿**این است که کشته شوند**﴾ بدون به دار آویختن و قطع دست و پا، چنانچه فقط نفس بی‌گناهی را به‌قتل رسانده بودند ﴿**یا بر دار کرده شوند**﴾ چنانچه هم مال را گرفته و هم کشتار کرده بودند. به‌دارآویختن فقط بعد از کشتن است پس جایز نیست که محارب قبل از کشته‌شدن به دار آویخته شود ﴿**یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت یک‌دیگر بریده شود**﴾ چنانچه فقط مال را گرفته و مرتکب کشتار نشده بودند. مراد ازآن: فقط بریدن دست راست و پای چپ است ﴿**یا از وطن تبعید شوند**﴾ چنانچه نه مرتکب قتل نفس شده و نه مالی را گرفته باشند بلکه با راهزنی مسلّحانه فقط به إرعاب مردم پرداخته باشند زیرا راهزن مسلّح و دارای نیرو مورد تعقیب قرار داده می‌شود تا آن که دستگیر شود و حدّ بر وی اقامه گردد، یا به تعقیب وی تا بدانجا ادامه داده می‌شود که از دار اسلام بگریزد و دیگر امکانی برای تعقیب وی وجود نداشته

باشد.

فقها در تفسیر «نفی» یعنی تبعید، آرای متعدّدی دارند. شافعیؒ در معنی آن می‌گوید: «از شهری به شهری و از سرزمینی به سرزمینی گریزانده می‌شوند و مورد تعقیب و جست‌وجو قرار داده می‌شوند تا حَدّ بر آنان اقامه گردد». مالکؒ می‌گوید: «راهزن از سرزمینی که این جنایت را در آن مرتکب شده، به محلّ دیگری تبعید می‌گردد و در آنجا زندانی می‌شود، همانند زناکار». احمدبن حنبلؒ می‌گوید: «معنای نفی این است که محاربان تارومار شوند و به آنان امکان اقامت در هیچ سرزمینی داده نشود». ابوحنیفه و یارانش می‌گویند: «مراد از نفی در اینجا، زندانی‌کردن راهزن است». امّا از ظاهر آیه چنین استنباط می‌شود که: راهزن فقط از آن سرزمینی که در آن مرتکب این عمل شده، طرد می‌شود، بدون‌این که زندان یا مجازات دیگری بر وی اعمال شود. برخی دیگر از علما گفته‌اند: امام (حاکم) در میان به‌کاربردن این مجازاتهای چهارگانه مخیّر است پس هرچه از آنها راکه می‌خواهد، اعمال نماید.

بنابراین، مجازات راهزنان مسلّح (قطاعِ‌الطّریق) مجموعاً دارای چهار حالت است:

۱ــ کشتن آنان؛ درصورتی‌که فقط مرتکب قتل شده باشند.

۲ــ به دار آویختن آنان؛ چنانچه مرتکب قتل و چپاول اموال ــ هردو ــ گردیده باشند.

۳ــ بریدن دست و پای آنان به کیفیّتی که ذکر شد؛ چنانچه فقط مال را چپاول کرده و مرتکب قتل نشده باشند.

۴ــ نفی و تبعیدشان از وطن ــ با تفصیلی که فقها به آن نگریسته‌اند.

باید دانست که در «محاربان» سه شرط باید تحقّق یابد:

۱ــ این که: محاربان دارای قوّت و شوکت و اسلحه باشند، چه محارب یک تن باشد، یا بیشتر از آن تا از دزدان متمایز گردند.

۲ ــ این که: عمل راهزنی در دار اسلام انجام گرفته باشد.
۳ ــ این که: محاربان مال را علناً بگیرند زیرا اگر آن را پنهانی بگیرند، دزد به‌شمار می‌روند نه محارب، که در آن صورت حدّ آنها حدّ سرقت است.

﴿**این**﴾ مجازات هایی که ذکر شد ﴿**خِزیی برای آنان در دنیاست**﴾ خِزْی: ذلّت و رسوایی است ﴿**و در آخرت هم برای آنان عذابی بزرگ است**﴾ که همانا آتش دوزخ می‌باشد.

دربیان **سبب‌نزول** آیهٔ «حرابه» از انس‌بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: گروهی هشت‌نفره از قبیلهٔ «عکل» به مدینه نزد رسول خدا ﷺ آمده و بر اسلام بیعت کردند امّا آب‌وهوای مدینه بر آنان سازگار نیفتاد و بیمار شدند پس از این حالت نزد رسول خدا ﷺ شکایت کردند، آن حضرت ﷺ فرمودند: «آیا با ساربان به صحرا بیرون نمی‌روید تا از شیر و ادرار شتران وی بنوشید [و بهبود یابید]؟» گفتند: چرا! بیرون می‌رویم. پس بیرون رفتند و از شیر و ادرار شتران نوشیدند و بهبود یافتند، آن‌گاه ساربان را به‌قتل رسانده و شتران را ربودند. خبر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ به تعقیب آنان فرستادند. سرانجام مأموران گماشتهٔ تعقیب، دستگیرشان کرده نزد آن حضرت ﷺ آوردند. آن حضرت ﷺ دستور دادند تا دستها و پاهایشان را بریده و بر چشمهایشان میخ آهنین بکوبند، سپس آنان را در آفتاب افگنند تا به ذلّت بمیرند. و چنان کردند.

إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِن قَبۡلِ أَن تَقۡدِرُواْ عَلَيۡهِمۡۖ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٣٤﴾

﴿**مگر کسانی که پیش از آن که بر آنان دست یابید، توبه کرده باشند**﴾ یعنی: در این صورت، حدود یاد شده از آنان ساقط می‌شود، جز آنچه که به حقّ بندگان

(حقّ‌العباد) مربوط باشد ﴿ پس بدانید که الله آمرزندهٔ مهربان است ﴾ اگر توبه کنند، آنان را می‌آمرزد و بر آنان رحمت آورده و عذابشان نمی‌کند.

لذا آیهٔ کریمه آن محاربانی را که قبل از دست‌یافتن بدیشان توبه می‌کنند، از مجازات استثنا کرده است بنابراین، محاربی که قبل از قدرت‌یافتن بر وی توبه می‌کند، به هیچ بندی از بندهای مجازات یاد شده در آیهٔ قبل، مورد مجازات قرارنمی‌گیرد. ولی بعضی از اهل علم، ازجمله احناف برآنند که: توبهٔ محارب قبل از قدرت‌یافتن به وی، مجازات قصاص و سایر حقوق بندگان را از وی ساقط نمی‌گرداند. حکم دیگری که در مورد «محارب» وجود دارد، این است که: طالب خون (ولیّ‌دَم) هیچ سلطه و اختیاری در مورد مجازات محارب قاتل ندارد و عفوش در مورد وی جایز و نافذ نیست بلکه قضیه موکول به امام (حاکم) است که در محدودهٔ اختیاراتش در قبال وی تصمیم بگیرد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴿٣٥﴾

﴿ای مؤمنان! از خداوند پروا دارید ﴾ با پرهیز از نواهی وی ﴿ و به‌سوی او طلب وسیله کنید ﴾ یعنی: چیزی را طلب کنید که شما را به او نزدیک سازد. پس «وسیله» به‌اتّفاق و اجماع مفسّران، عبارت است از: عمل قربت و طاعتی که به آن قرب الهی خواسته می‌شود و از مصادیق آن تقوا و دیگر صفات نیکی است که بندگان با توسّل به آن به پروردگارشان تقرّب می‌جویند. امّا توسّل به مخلوق، اگر به معنی طلب دعا از وی باشد، در جایز بودن آن شکّی نیست؛ در صورتی که آن مخلوق زنده باشد، همان‌گونه که عمر رضی الله عنه در هنگام استسقا (دعای طلب باران) به حضرت عبّاس رضی الله عنه عموی پیامبراکرم ﷺ توسّل جست. ولی اگر آن مخلوق مرده

باشد، توسّل به وی جایز نیست و این گونه توسّل از بدعت‌هایی است که هیچ‌یک از سَلَف صالح آن را انجام نداده‌اند. امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله نیز توسّل‌جستن به یکی از بندگان و قسم دادن خداوند متعال را به حقّ یکی از مخلوقات وی، ناجایز دانسته و رأی ابن‌تیمیّه نیز همین است. بایزید بسطامی می‌گوید: «استغاثهٔ مخلوق به مخلوق مانند استغاثهٔ زندانی به زندانی دیگر است». لیکن علاّمه «اُلوسی» در تفسیر «روح المعانی» با آن‌که توسّل به اسماءالله را ترجیح می‌دهد امّا توسّل به رسول خدا ﷺ را در زندگی و مرگشان نیز جایز می‌داند.

﴿**و در راه او جهاد کنید**﴾ یعنی: علیه کسانی که دین و آیین‌شان مورد قبول حق تعالی نیست، با مالها، جانها و زبانهایتان جهاد کنید ﴿**باشد که رستگار شوید**﴾ بنابراین؛ تقوی، عمل صالح و جهاد، راه رستگاری است پس کسی که در یکی از اینها کوتاهی کرد، قطعاً در حرکت به‌سوی رستگاری کوتاهی کرده‌است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُۥ مَعَهُۥ لِيَفْتَدُواْ بِهِۦ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٣٦﴾

﴿**در حقیقت، اگر تمام آنچه در زمین است برای کافران باشد و مثل آن را نیز با آن داشته باشند تا به‌وسیلهٔ آن خود را از عذاب روز قیامت باز خرند، هرگز از آنان قبول نمی‌شود و برای آنان است عذابی دردناک**﴾ پس هیچ راه نجاتی فرارویشان نیست.

يُرِيدُونَ أَن يَخْرُجُواْ مِنَ ٱلنَّارِ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنْهَا ۖ وَلَهُمْ

عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٧﴾

﴿**می‌خواهند که از دوزخ بیرون آیند، در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند و برای آنان عذابی پایدار است**﴾ این عذاب دائم و پایدار، برای کفّار است نه برای گنهکاران مسلمین زیرا گنهکاران مسلمین بعد از معذّب‌شدن در دوزخ به‌اندازهٔ گناهانشان، از آن بیرون آورده‌شده و به بهشت وارد ساخته می‌شوند چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوٓاْ أَيْدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلًا مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٨﴾

چون خدای سبحان حکم «محارب» را که به زورگیری علنی اموال مردم و راهزنی آشکار می‌پردازد، بیان داشت، اکنون به‌دنبال آن، حکم دزد (سارق) را که به ربودن پنهانی مال مردم می‌پردازد، بیان می‌نماید: ﴿**و مرد دزد و زن دزد؛ دست آنان را ببرّید**﴾ یعنی: حدّ شرعی مرد و زن دزد این است که دست راست هریک از آنان را از بند ببرّید ﴿**به کیفر آنچه کرده‌اند**﴾ از عمل دزدی. این مجازات ﴿**نِکالی است**﴾ یعنی: عذابی است بازدارنده و عبرت‌انگیز ﴿**از جانب الله**﴾ پس بر آنان اندوهگین نباشید ﴿**و خداوند عزیزِ حکیم است**﴾ یعنی: حق تعالی غالبی است که در حکم خویش مورد معارضه قرار نمی‌گیرد، همان گونه که در حکم خویش بر بریدن دست مرد و زن دزد، صاحب حکمت نیز هست. سرقت: گرفتن چیزی است که دارای حفاظ یا نگهبان (حِرز) باشد به‌طور پنهانی از چشم دیگران. مال دارای حِرز؛ یعنی مال دارای حریم حفاظتی بر دو نوع است: یکی آن مالی است که خود دارای حِرز می‌باشد، چون مال نهاده شده در خانه یا صندوق کسی.

دیگری مالی است که دارای حِرز بیرونی است، چون اماکنی که پاسبان و نگهبان دارد.

مال مسروقه باید چهار صفت داشته باشد:

۱ ـ باید به مقدار نصاب شرعی باشد. لازم به ذکر است که نصاب سرقت در نزد احناف، یک دینار یا دَه درهم شرعی است و در کمتر از ده درهم حدّی جاری نمی‌شود. امّا نصاب سرقت در نزد جمهور فقها، ربع دینار، یا سه درهم است.

۲ ـ مال مسروقه باید از نظر شرعی، مالیّت و ملکیّت داشته و فروش آن جایز باشد. پس اگر شراب و خوک ـ مثلاً ـ که مالیّت ندارند، مورد دستبرد قرارگیرند، مال مسروقه به‌شمار نمی‌روند.

۳ ـ سارق در مال مسروقه، ملکیّت یا شبههٔ ملکیّت نداشته باشد.

۴ ـ مال مسروقه باید از جملهٔ اموالی باشد که سرقت در آن موضوعیّت داشته باشد، نه ـ مثلاً ـ بردهٔ بزرگسال که سرقت آن موضوعیّت ندارد.

امّا شرایط معتبر در سارق عبارت است از:

۱ ـ بلوغ. ۲ ـ عقل. ۳ ـ عدم ملکیّت مال مسروقه. ۴ ـ عدم ولایت وی بر کسی که مالی را از او می‌دزدد.

باید دانست که حدود به شبهات دفع می‌شوند چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِدْرَأُوْا الْحُدُوْدَ بِالشُّبَهَاتِ ۞ حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

فَمَن تَابَ مِنۢ بَعۡدِ ظُلۡمِهِۦ وَأَصۡلَحَ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَتُوبُ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ﴿٣٩﴾

﴿پس هرکه بعد از ستم‌کردنش﴾ یعنی: بعد از بریدن دستش به‌سبب دزدی **﴿توبه کند و به صلاح آورد﴾** عمل خویش را با برگرداندن مال دزدی‌شده **﴿خدا توبهٔ او را**

می‌پذیرد زیرا خداوند آمرزندهٔ مهربان است ﴾ از در رحمت به‌سوی وی باز می‌گردد و توبهٔ وی را می‌پذیرد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ بعد از قطع دست سارقی به وی فرمودند: «به‌سوی خدا توبه کن». سارق گفت: توبه کردم. فرمودند: «خداوند توبه‌ات را پذیرفت».

در سنّت پیامبر اکرم ﷺ دلایلی وجود دارد بر این که: اگر حدود به‌سوی ائمّه (حکّام) ارجاع شد، اجرای آنها واجب و لازم و إسقاط آنها ممتنع است امّا اگر قبل از إرجاع به‌سوی حاکم، سارق مورد عفو قرار گرفت، یا توبه کرد، حدّ از وی ساقط می‌گردد.

أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَيَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴿٤٠﴾

﴿**آیا ندانسته‌ای**﴾ ای محمد ﷺ! یا ای انسان! ﴿**که فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداست، هرکه را بخواهد عذاب می‌کند**﴾ پس او خواسته‌است تا کسانی را که بر کفر مرده‌اند، عذاب نماید ﴿**و هرکه را بخواهد، می‌بخشد**﴾ و او وعده داده است که توبه کاران را بیامرزد ﴿**و خدا بر هرچیزی تواناست**﴾ از جمله بر عفو و بر عذاب.

۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحۡزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِ مِنَ
ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَلَمۡ تُؤۡمِن قُلُوبُهُمۡۛ وَمِنَ ٱلَّذِينَ
هَادُواْ سَمَّٰعُونَ لِلۡكَذِبِ سَمَّٰعُونَ لِقَوۡمٍ ءَاخَرِينَ لَمۡ

يَأۡتُوكَۖ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ مِنۢ بَعۡدِ مَوَاضِعِهِۦۖ يَقُولُونَ إِنۡ أُوتِيتُمۡ
هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمۡ تُؤۡتَوۡهُ فَٱحۡذَرُواْۚ وَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ فِتۡنَتَهُۥ
فَلَن تَمۡلِكَ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـًٔاۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ
قُلُوبَهُمۡۚ لَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴿٤١﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیات دربارهٔ مرد و زن یهودی‌ای نازل شد که زنا کرده بودند و یهودیان که حکم سنگسار (رجم) زناکاران را لغو کرده و مجازاتی سبک را جانشین آن ساخته بودند، در آن قضیه نزد رسول خدا ﷺ آمدند، بدین منظور که ایشان نیز برآن مرد و زن یهودی همچون خود یهودیان حکم کنند تا بدین‌وسیله بتوانند در پیشگاه خداوند ﷻ بر تغییر دادن حکم تورات در مورد رجم، حجّتی به‌دست آورند. امّا رسول خدا ﷺ به رجم آن دو فرمان دادند[۱].

﴿**ای پیامبر! کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند**﴾ به هنگام وجود هر فرصت و به اندک بهانه‌ای ﴿**تو را اندوهگین نسازند؛ از آنان‌که به زبان خود گفتند: ایمان آوردیم! حال آن‌که دلهایشان ایمان نیاورده‌است**﴾ و آنها منافقان‌اند ﴿**و از آنان که یهودی شدند**﴾ گروهی هستند که: ﴿**به سخن دروغ گوش می‌سپارند**﴾ یعنی: سخنان دروغ رؤسای تحریف‌گرشان را که به تحریف تورات پرداخته‌اند، می‌پذیرند. یا معنی این است: شنوای سخن تو هستند تا بر تو دروغ بسته، سخنت را تحریف نمایند ﴿**برای گروه دیگری خبرچینی می‌کنند**﴾ که این گروه دیگر ﴿**هنوز پیش تو**

۱ــ داستان در کتب حدیث به تفصیل آمده است.

نیامده‌اند ﴾ و به مجلست حاضر نشده‌اند. آنها طایفه‌ای از یهودیان بودند که به‌انگیزهٔ تکبّر و تمرّد، خودشان به مجلس رسول اکرم ﷺ حاضر نمی‌شدند امّا از میان خود جاسوسانی را به مجلس آن حضرت ﷺ فرستاده و آنها را با تعلیمات خود توجیه می‌کردند **﴿ اینان کلمات ﴾** کتاب آسمانی **﴿ را از جاهای خود بعد از ثبوت آنها در مواضع آنها تحریف می‌کنند ﴾** یعنی: از جملهٔ اوصاف گروه یادشده این است که: کلمات خدا ﷻ را از مواضع آن که حق تعالی در آن نهاده‌است، از حیث لفظ یا از حیث معنی تغییر می‌دهند. شاید مراد این باشد که: آنها تورات را تحریف می‌کنند و از جملهٔ این تحریفاتشان، حکم رجم (سنگسارکردن) مرد و زن زناکار بود که بجای آن، حکم سیاه کردن روی و رسواکردن زناکاران را نهادند.

﴿ می‌گویند ﴾ این تحریف‌گران به پیروان خود **﴿ اگر این ﴾** حکم تحریف شده **﴿ به شما داده شد، آن را بپذیرید ﴾** و بدانید که آن حقّ است **﴿ و اگر این به شما داده نشد پس دوری کنید ﴾** یعنی: اگر محمّد ﷺ این سخن تحریف‌شدهٔ ما را به شما تحویل داد، آن را بگیرید و بدان عمل کنید امّا اگر غیر آن را به شما گفت، از پذیرفتن آن و عمل به آن بپرهیزید **﴿ و هرکه الله فتنهٔ او را ﴾** یعنی: گمراهی او را **﴿ اراده کند، هرگز برای او دربرابر خداوند ازدست تو چیزی برنمی‌آید ﴾** یعنی: تو هرگز نمی‌توانی آن فتنه و گمراهی را از او دفع کنی و قادر نیستی که به او نفعی رسانده و او را به راه راست هدایت کنی. این عبارت، قطع کنندهٔ امید آن حضرت ﷺ از ایمان آوردن آنهاست **﴿ اینان کسانی هستند که خداوند نخواسته است دلهایشان را پاک کند ﴾** از پلیدیهای کفر و نفاق چنان‌که دلهای مؤمنان را پاک ساخت زیرا آنها خود کفر و نفاق را برگزیده‌اند **﴿ در دنیا برای آنان رسوایی‌ای است ﴾** از سوی خداوند متعال، با آشکارکردن نفاق منافقان، تحمیل جزیه بر کافران یهود و برملاکردن تحریفها و پنهان‌کاری‌های آنان در مورد احکام منزّلهٔ الهی در تورات **﴿ و برای آنان در آخرت عذاب بزرگی است ﴾** که همانا جاودانگی در دوزخ می‌باشد.

سَمَّٰعُونَ لِلۡكَذِبِ أَكَّٰلُونَ لِلسُّحۡتِۚ فَإِن جَآءُوكَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُمۡ أَوۡ أَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡۖ وَإِن تُعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ فَلَن يَضُرُّوكَ شَيۡـٔٗاۖ وَإِنۡ حَكَمۡتَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ﴿٤٢﴾

﴿**آنان پذیرا و شنوای سخن دروغ و خورندهٔ سُحت اند**﴾ سُحْت: هر مال حرامی است و به معنی زایل شدن است، چراکه حرام طاعات را ازبین برده و پاداش آن را محو می‌کند. بعضی گفته‌اند: مراد از سُحت در اینجا رشوه است زیرا آیهٔ کریمه دربارهٔ یهودیان نازل‌شد که چون مجرم و مقصّر با رشوه نزد حکّامشان می‌رفت، سخن وی شنیده می‌شد و به قول خصم مُحقّ وی، هیچ توجّهی به‌عمل نمی‌آمد ﴿**پس اگر نزد تو آمدند، میان آنان حکم کن، یا از آنان روی بگردان**﴾ یعنی: ای رسول ما ﷺ! تو در قبال آنان مخیّری، که در میانشان حکم کنی یا از آنان روی برگردانی.

علما اجماع دارند بر این که اگر مسلمان و ذمّی‌ای نزد حکّام مسلمین در قضیه‌ای دادخواهی کردند، بر آنها واجب است تا میان آنان حکم نمایند امّا در مورد دادخواهی اهل ذمّه نزد حکّام مسلمان در قضایای داخلی‌شان، میان علما اختلاف نظر وجود دارد؛ به قولی: حکم‌نمودن میان آنان جایز است، یعنی حاکم مسلمان می‌تواند میانشان حکم کند و هم می‌تواند آنان را برگردانده و در میانشان حکم نکند. به قولی دیگر: حکم‌کردن میان آنان واجب است. بنابراین قول، جمعی از مفسّران برآنند که مخیّرکردن رسول خدا ﷺ و حکّام مسلمان بعد از ایشان در این مورد، منسوخ شده است به این فرمودهٔ حق تعالی: (وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ... ✿ و در میان آنان بر حسب آنچه خداوند نازل کرده است، حکم

کن) [مائده/۴۹]. ﴿ و اگر از آنان روی برتابی، هرگز زیانی به تو نمی‌رسانند ﴾ یعنی : اگر انتخاب تو إعراض و روی‌گردانی از آنان و حکم‌نکردن در میانشان باشد، آنها هیچ راهی به‌سوی سلطه‌گری و زیان رسانی بر تو ندارند ﴿ و اگر حکم کردی ﴾ یعنی : اگر انتخابت، داوری‌کردن در میانشان بود ﴿ پس در میانشان به قسط حکم کن ﴾ یعنی : به عدالت و انصافی که حق تعالی تو را بدان فرمان داده و آن را بر تو نازل کرده است ﴿ هرآینه الله عدالت‌کنندگان ﴾ در همهٔ امور ﴿ را دوست می‌دارد ﴾.

وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ ٱلتَّوْرَىٰةُ فِيهَا حُكْمُ ٱللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ ۚ وَمَآ أُو۟لَـٰٓئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾

﴿ و چگونه تو را داور قرار می‌دهند و حال آن‌که تورات در نزد آنان است که در آن حکم خدا آمده است ﴾ در این آیه، رسول خدا ﷺ از این امر که از سوی یهودیان به حکمیّت برگزیده شوند، به تعجّب درافگنده می‌شوند، چنین امری از آن رو شگفت برانگیز است که یهودیان نه به آن حضرت ﷺ ایمان دارند و نه به کتاب نازل‌شده بر ایشان، از سوی دیگر، آنچه که رسول خدا ﷺ را در مورد آن به داوری فرامی‌خوانند، نزد خودشان در کتابشان تورات موجود است ــ چون حکم رجم و نظایر آن ــ بنابراین، فراخواندن رسول خدا ﷺ به داوری از سوی آنها، فقط می‌تواند از یک عامل ناشی شده‌باشد و آن طمع آنها به موافقت و همراهی پیامبر ﷺ با تحریف‌گری‌ها و هوسبازیهای آنان است و بس امّا هنگامی که پیامبر خدا ﷺ با اهداف ناپاکشان همراه و هم‌آوا نشدند ﴿ آن‌گاه آنان بعد از این ﴾ داوری خواهی، از پیامبر خدا ﷺ ﴿ پشت می‌کنند و واقعاً آنان مؤمن نیستند ﴾ نه به تو و نه به کتاب خودشان.

إِنَّآ أَنزَلۡنَا ٱلتَّوۡرَىٰةَ فِيهَا هُدٗى وَنُورٞۚ يَحۡكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسۡلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلرَّبَّٰنِيُّونَ وَٱلۡأَحۡبَارُ بِمَا ٱسۡتُحۡفِظُواْ مِن كِتَٰبِ ٱللَّهِ وَكَانُواْ عَلَيۡهِ شُهَدَآءَۚ فَلَا تَخۡشَوُاْ ٱلنَّاسَ وَٱخۡشَوۡنِ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِـَٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗاۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿٤٤﴾

﴿**همانا ما تورات را فرود آوردیم، در آن هدایت و نوری است**﴾ آن هدایت و نور عبارت است از: بیان احکام شرعی، مژدهٔ بعثت محمّد ﷺ و وجوب پیروی از ایشان ﴿**که به موجب آن**﴾ یعنی: به موجب تورات ﴿**پیامبرانی که مسلم اند**﴾ یعنی: انبیای بنی‌اسرائیل که مسلمان و منقاد فرمان خدا ﷻ بودند ﴿**برای یهود حکم می‌کردند**﴾ (الَّذِيْنَ أَسْلَمُوْا ✿ آنان‌که مسلمان بودند)؛ صفتی است در مدح پیامبران بنی‌اسرائیل علیهم السلام که پروردگار عزّوجلّ با این توصیف، پوزهٔ یهود را به خاک می‌مالد، چراکه در واقع به آنها می‌گوید: ای نگونبختان! پیامبرانتان پیرو و منقاد دین اسلامی بوده‌اند که اکنون محمّد ﷺ برای احیای آن برانگیخته شده‌است، در حالی‌که شما در ورطه‌های هلاک دست‌وپا می‌زنید! آری! به هیچ پیامبری از پیامبران، یهودی یا نصرانی گفته نمی‌شود بلکه تمام آنها مسلمان بوده‌اند ﴿**و همچنین ربّانیّون**﴾ به تورات حکم می‌کنند. ربّانیّون: علمای برخوردار از حکمت و بینش و آگاه به سیاست مردم و تدبیر امور آنان‌اند. همچنین ﴿**احبار**﴾ یعنی: دانشمندان فهیم و خبرهٔ یهود به تورات حکم می‌کنند. آری! همهٔ آنها به تورات حکم می‌کردند و حکم می‌کنند ﴿**به‌سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده**

بود ﴾ یعنی: انبیای بنی اسرائیل، آن علمای ربّانی را به نگهداری تورات از هرگونه تغییر و تبدیلی امر کرده و آن را به عنوان امانتی به ایشان سپرده بودند ﴿ **و بر آن، شهدا بودند** ﴾ شهدا: یعنی: ایشان مراقبان و نگهبانانی بودند که با نظارت خویش، تورات را از تغییر و تبدیل حفظ می‌کردند و بر کتاب الله ﷻ گواه بودند.

﴿ **پس** ﴾ ای رؤسای یهود! ﴿ **از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید** ﴾ یعنی: حکم‌کردن به کتاب نازل شدهٔ الهی را به‌سبب ترس از دیگران، یا به‌انگیزهٔ تمایل به منفعت، یا به‌دست آوردن رشوه‌ای، کنار نگذارید ﴿ **و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود کافرند** ﴾ حکم این آیه شامل همهٔ کسانی نیز می‌شود که عهده‌دار امر حاکمیّت جامعهٔ اسلامی می‌شوند امّا به کتاب خدا ﷻ حکم نمی‌کنند. بعضی برآنند که این آیه محمول بر آن است که فروگذاشتن (حکم بما انزل الله)؛ از روی استخفاف، یا حلال‌شمردن، یا انکار احکام منزّلهٔ الهی باشد.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده‌است که فرمود: «هر کس منکر حکم کردن به آنچه که خدا ﷻ نازل کرده، گردد، قطعاً کافر شده است ولی کسی‌که به (ما انزل الله) معترف و مؤمن بود امّا به آن حکم نکرد، قطعاً ظالم و فاسق است». همچنان از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده‌است که فرمود: «مراد از این کفر؛ کفری نیست که حاکم مسلمان را از آیین اسلام خارج سازد بلکه کفر مراتبی دارد و این کفری است در مرتبه‌ای پایین‌تر چنان‌که ظلم هم مراتبی دارد و ظُلمی است فروتر از ظلمی دیگر، همان‌طوری که فسق نیز مراتبی دارد و فسقی است فروتر از فسقی‌دیگر پس کفر و ظلم و فسق دارای پلّه‌ها و مراتبی‌است».

باید یادآور شد که: در اینجا در خصوص حکم نکردن به (ما انزل الله) سه آیه داریم که عبارتند از: آیات (۴۴، ۴۵ و ۴۷). در آیهٔ (۴۴) آمده‌است: (وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ۞ و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان کافرند). در آیهٔ (۴۵) آمده است: (وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا

أَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظّٰالِمُوْنَ ۞ و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان ستمگرند) و در آیهٔ (۴۷) آمده‌است: (وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفٰاسِقُوْنَ ۞ و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان فاسق اند). ابن‌جریرطبری می‌گوید: «آیهٔ اوّل دربارهٔ مسلمین، آیهٔ دوم دربارهٔ یهود و آیهٔ سوم دربارهٔ نصاری است».

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ وَٱلْأُذُنَ بِٱلْأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُۥ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٤٥﴾

﴿و در آن﴾ یعنی: در تورات ﴿بر آنان﴾ یعنی: بر یهود ﴿**مقرّر داشتیم که جان دربرابر جان است**﴾ یعنی: در تورات قصاص را ـ با کشتن نفس دربرابر نفس ـ بر یهود لازم گردانیدیم، چه مقتول بزرگسال باشد چه خردسال، چه مرد باشد و چه زن. یادآور می‌شویم که شریعت پیشینیان ما ـ اگر منسوخ نشده باشد ـ شریعت ما نیز هست بنابراین، حکم قصاص بر ما نیز لازم است.

امام ابوحنیفه؆ با استدلال به عام بودن این آیه برآن است که: مسلمان دربرابر کافر ذمّی و آزاد دربرابر برده کشته می‌شود. امّا رأی جمهور فقها در این دو حکم، مخالف با رأی ایشان است. لیکن جمهور فقها در حکم قصاص مرد دربرابر زن، متّفق‌القول‌اند ﴿**و چشم دربرابر چشم است**﴾ یعنی: اگر چشم انسانی توسّط انسان دیگری به عمد کور ساخته شد، یا از حدقه در آورده شد و در آن

هیچ امکانی برای بینایی باقی نماند، در این صورت، چشم شخص جنایتکار در برابر آن کور ساخته می‌شود یا برکنده می‌شود ﴿**و بینی دربرابر بینی است**﴾ یعنی: اگر کسی بینی کسی را تماماً برید، بینی جنایت پیشه دربرابر آن بریده می‌شود ﴿**و گوش دربرابر گوش است**﴾ یعنی: اگر کسی گوش کسی را تماماً برید، گوش وی دربرابر آن بریده می‌شود ﴿**و دندان دربرابر دندان است**﴾ یعنی: اگر دندان کسی به‌عمد کنده یا شکسته شد، مقابلتاً با دندان جانی همان گونه عمل می‌شود و در همهٔ دندانها به‌طور برابر عمل می‌شود و بعضی بر بعضی‌دیگر برتری ندارند پس هیچ فرقی میان دندانهای پسین، دندانهای نیش، دندانهای آسیاب و... نیست. همچنان لازم است تا قصاص گرفتن از جانی با آنچه که بر مجنی‌علیه رفته است، همانند باشد، مثلاً دربرابر گوش راست باید گوش راست قصاص شود، نه گوش چپ ﴿**و زخمها نیز**﴾ به همان ترتیب ﴿**قصاص دارند**﴾ لذا، از جانی همانند زخمی که بر مجنی‌علیه وارد نموده، قصاص گرفته می‌شود؛ چنانچه از قصاص گرفتن زخم، بیم إتلاف نفس نمی‌رفت و در عین حال، مقدار زخم از نظر عمق یا طول یا عرض شناخته می‌شد، در غیرآن، از جانی اُرش (دیّهٔ جراحت) گرفته می‌شود.

بایستهٔ یادآوری است که ائمّهٔ فقه، اُرش هر زخمی را به مقادیری مشخّص، تعیین کرده‌اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «زخم گاهی در مفصل است: چون قطع دست، پا و مانند آن، که اجماعاً قصاص در آن واجب است. گاهی در مفصل نیست بلکه در استخوان است، که فقها در این بخش اختلاف‌نظر دارند. ابوحنیفه‌ﷺ و یارانش می‌گویند: بجز دندان، در سایر استخوانها قصاص واجب نیست. شافعی‌ﷺ می‌گوید: قصاص گرفتن از استخوانها، مطلقاً در هیچ موردی واجب نیست. مشهور از مذهب امام احمدﷺ نیز همین است». اینها همه درصورتی است که جنایات فوق به‌گونهٔ عمدی صادر شده باشد امّا جنایت درحال خطا موجب دیّه یا تعویض قضائی است ﴿**و هرکه از آن قصاص درگذرد پس آن، کفّارهٔ گناهان اوست**﴾ که خدای عزّوجلّ با درگذشت از وی، گناهانش را محو می‌کند. در **حدیث‌شریف** به

روایت ابودرداءﷺ از رسول‌اکرم ﷺ آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که در چیزی از جسمش به وی عمداً زخم و جراحت وارد گردد و از آن درگذرد، مگر این که خداوند ﷻ با آن، درجه‌ای به وی برتری داده و گناهی را از وی کم می‌کند».

﴿**و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود ستمگرند**﴾ یعنی: قطعاً ستمی که از آنان سرزده، ستمی به غایت بزرگ است زیرا تحقّق عدالت جز با حکم خدای عزّوجلّ متصوّر نیست لذا هر کس از حکم وی روی برتابد، یقیناً مرتکب ستم بزرگی شده است.

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ ۖ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾

﴿**و به‌دنبال این پیامبران**﴾ مسلمان که قبلاً وصفشان گذشت ﴿**عیسی پسر مریم را فرستادیم درحالی که تورات را که پیش از او بود، مصدّق بود**﴾ یعنی: عیسی پسر مریم را ادامه‌دهنده و دنبال‌کنندهٔ راه پیامبران بنی‌اسرائیل گردانیدیم درحالی که او به تورات مؤمن بود، به مفادّ آن حکم می‌کرد و آن را اساس دین و دعوت خویش قرارداده بود ﴿**و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری است و تصدیق‌کنندهٔ توراتِ قبل از آن است**﴾ لذا حقایق آن را تأیید و تثبیت می‌کند، نه این که ناقض آن باشد ﴿**و**﴾ انجیل همچنان ﴿**هدایت و موعظه‌ای برای متّقیان است**﴾ زیرا فقط آنان‌اند که از اندرزها و هدایات آن پند می‌گیرند.

وَلۡيَحۡكُمۡ أَهۡلُ ٱلۡإِنجِيلِ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فِيهِۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**و باید که اهل انجیل به آنچه که خدا در آن نازل کرده، حکم کنند**﴾ یعنی. به اهل انجیل فرمان دادیم که به آن حکم کنند ﴿**وکسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود فاسقند**﴾ یعنی: از دایرهٔ طاعت حق تعالی خارجند. پس دستور الهی به مسیحیان این بود که نباید به‌انگیزهٔ رغبت در دنیا، یا بیم و هراس از مردم، احکام انجیل را ترک کنند. آری! حکم کردن به انجیل قبل از بعثت محمّدی ﷺ حق بود امّا بعد از آن؛ این حقیقت روشن است که پیروان انجیل در چندین جا از کتاب خودشان به عمل بر آنچه که خداوند ﷻ در قرآن بر محمّد ﷺ نازل کرده، مأمور شده‌اند زیرا قرآن ناسخ آن بخش از احکام کتابهای نازل شدهٔ قبلی‌است که با احکام آن مخالف باشد.

شیخ ابومنصور ماتریدی می‌گوید: «جایز است که هر سه آیهٔ (۴۷، ۴۵ و ۴۴) را بر منکران حکم (بِما أنْزَلَ الله) حمل کنیم، یعنی منکران حکم (بِما أنْزَلَ الله)؛ هم کافر، هم ظالم و هم فاسق‌اند زیرا ظالم و فاسق مطلق، کافر است، نه شخص مسلمان». قول دیگر در تفسیر: (وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰه ...) در هر سه آیه این است: هر کس به آنچه خداوند ﷻ نازل کرده حکم نکند، او به نعمت حق تعالی کافر، در حکم خود ظالم و در فعل خود فاسق است.

وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِۖ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۖ وَلَا تَتَّبِعۡ

أَهْوَآءَهُمْ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلْحَقِّ ۚ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِى مَآ ءَاتَىٰكُمْ ۖ فَٱسْتَبِقُوا۟ ٱلْخَيْرَٰتِ ۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال خطاب به پیامبرش حضرت محمّد ﷺ می‌فرماید: ﴿**و ما این کتاب**﴾ یعنی: قرآن ﴿**را به‌حق به‌سوی تو نازل کردیم درحالی که تصدیق‌کنندهٔ کتابهای پیشین**﴾ یعنی: کتابهایی است که حق تعالی بر انبیای پیشین نازل کرده ﴿**است**﴾ زیرا قرآن دربرگیرندهٔ دعوت به‌سوی الله ﷻ، امر به خیر و نهی از شرّ است چنان‌که کتابهای پیشین مشتمل بر اینهاست ﴿**و**﴾ به علاوهٔ آن، قرآن ﴿**بر آنها مُهیمن است**﴾ یعنی: قرآن شاهد صحّت و درستی کتابهای نازل شدهٔ پیشین و تثبیت‌کنندهٔ آن بخش از آیات و احکام آنهاست که منسوخ نگردیده‌اند و ناسخ آن بخش است که مخالف آیات آن می‌باشد. پس با توجّه به معنای (هَیْمَنَهْ)، باید گفت که:

۱ ــ قرآن بر کتب پیشین مراقب و ناظر است.

۲ ــ قرآن نگهبان اصول قوانین و برنامه‌های دینی آنهاست.

۳ ــ قرآن بر آنها حاکم و غالب است زیرا قرآن تنها مرجع شناخت محکم و منسوخ آنها می‌باشد.

۴ ــ قرآن بر آنها امین و مؤتمن است زیرا مشتمل بر احکام و آیاتی از کتب پیشین است که مورد عمل قرار می‌گیرند، یا منسوخ و متروک گردیده‌اند.

۵ ــ و نهایتاً این که قرآن بیان‌کنندهٔ بسیاری از امور و احکامی است که علمای یهود

و نصاری آنها را تحریف کرده و در آنـها دست بـرده‌انـد . و لفـظ (مُـهَیْمِنْ) در آیهٔ کریمه ، شامل همهٔ این معانی است .

﴿**پس در میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده**﴾ در قرآن ﴿**حکم کن**﴾. جمهور علما بر آنند که این آیه ، مخیّرگذاشتن پیامبر ﷺ در امر حکم‌کردن یا حکم‌نکردن میان اهـل کـتاب را کـه در آیـهٔ [مـائده/۴۲] آمـده‌است ، مـنسوخ مـی‌کند . ﴿**و از هواهایشان**﴾ یعنی : از هوس‌ها و خواهش‌های امّت‌های پیشین ﴿**پیروی نکـن ، بـا دورشدن از حقّی که به‌سوی تو آمده**﴾ یعنی : با دورشدن از حقّی که خدا ﷻ بر تـو نازل کرده زیرا پیروان هر دین و آیینی در این اندیشه هستند که کار بر وفق مـراد آنان و مطابق با اعتقادات و احکام و قوانینی باشد که از پیشینیان خـود دریـافت کرده‌اند ، هرچند آن قوانین ، باطل و منسوخ گشته یا از حکم حقیقی‌ای که خداوند بر انبیا علیهم السلام نازل کرده ، با دست‌بردها و تحریفات بشری فاصله گرفته باشد . چنان‌که یهود احکامی چون سنگسار (رجم) زناکار و نـظایر آن را در تـورات تـحریف نمودند پس تو ای محمّد ﷺ! با پـیروی از هـوس‌هایشان ، از راه حـق عـدول یـا انـحراف نکـن ﴿**بـرای هـریک از شـما**﴾ امّت‌هـا ﴿**شـریعت و راه روشـنی قـرار داده‌ایم**﴾ یعنی : تورات ، انـجیل و قـرآن را بـرای پـیروانشـان ، شـریعت و بـرنامهٔ روشنی قرار داده‌ایم . گفتنی است که این حکم قبل از منسوخ‌شدن شـریعت‌های پیشین به‌وسیلهٔ قرآن بود امّا بعد از آن ، دیگر جز آنچه حضرت محمّد ﷺ با خود آورده‌اند ، هیچ شریعت و راه حقّی در میان نیست ﴿**و اگر خدا می‌خواست شما را یک امّت می‌گردانید**﴾ با داشتن یک شریعت ، یک کتاب و یک پیامبر ﴿**ولی چنین نکرد تا شما را در آنچه به شما بخشیده است**﴾ یعنی : از شریعتهای مختلف برشما نـازل کرده‌است ﴿**بیازماید**﴾ با اختلاف شریعت‌ها؛ تا میزان متابعت و فـرمانبرداری هـر امّت از شریعت آن ، در عمل نمایان گردد که آیا بدان پایبند هست و بدان اذعان و باور دارد ، یا این که آن را ترک کرده و به هواها و هـوسهایش مـتمایل گشـته و خریدار گمراهی در برابر هدایت گردیده‌است .

این آیه دلیل بر آن است که یکی از حکمت‌های اختلاف شریعت‌ها، به علاوهٔ رعایت مصالح بندگان که با اختلاف زمانها و اشخاص مختلف می‌شود، ابتلا و آزمایش امّت‌هاست ﴿**پس در انجام کارهای نیک سبقت بگیرید**﴾ یعنی: ای مسلمانان! بر غیرخود از اصحاب شریعت‌هایی که بر اساس شریعت خودشان به‌سوی طاعت الله ﷻ شتافته‌اند، سبقت گرفته و براساس شریعت خود، به طاعت الله ﷻ عمل کنید ﴿**بازگشت همهٔ شما یکجا به‌سوی خداست، سپس دربارهٔ آنچه که در آن اختلاف می‌کردید، شما را آگاه خواهدساخت**﴾ با جزادادنتان به آنچه که مناسب حال شماست، امری که میان اهل حق و اهل باطل از شما جدایی افگنده و این دو گروه را از یک‌دیگر متمایز می‌گرداند. این جمله علّت سفارش به سبقت‌گرفتن در کارهای نیک را بیان می‌کند.

وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ﴿٤٩﴾

﴿**و میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن**﴾ این تأکید مجدّدی بر وجوب حکم‌کردن به احکام منزّلهٔ الهی است ﴿**و از خواهش‌های آنان پیروی نکن**﴾ یعنی: اگر اهل کتاب نزد تو آمدند تا در میانشان حکم کنی و تو هم می‌خواستی که میانشان حکم کنی پس باید حکمت موافق با آن چیزی باشد که بر تو نازل کرده‌ایم، نه طبق آنچه که هواها و هوسهای آنان می‌طلبد، یا طبق آنچه که در کتابهای تحریف‌شدهٔ آنهاست ﴿**و از آنان برحذر باش؛ مبادا که تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده، به فتنه دراندازند**﴾ یعنی: مبادا تورا از آن به بیراهه برند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ پیامبرش را ـ با آن که معصوم و امین بودند ـ نسبت به فتنهٔ کفّار هشدار داد تا امّت ایشان به ایشان اقتدا کنند و تا طمع اهل هوا و هوس از این امّت به کلّی قطع گردد ﴿**پس اگر إعراض کردند**﴾ از پذیرفتن حُکمت ﴿**بدان که خدا می‌خواهد آنان را به کیفر بعضی از گناهانشان برساند**﴾ یعنی: بدون شکّ این إعراضشان بدان جهت است که خداوند ﷻ اراده کرده تا آنان را به کیفر برخی از گناهانشان برساند که این گناهشان عبارت است از: روگردانی از تو و پشت‌نمودن به آنچه که به همراه آورده‌ای، ﴿**و هرآینه بسیاری از مردم نافرمانند**﴾.

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این که: هیچ انسان یا امّت یا گروه یا حکومتی، از حکم خداوند متعال روبرنمی‌تابد، مگر این که خداوند ﷻ به‌سبب این روگردانی، مصیبت دنیوی‌ای را بر او نازل خواهد کرد. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: کعب‌بن اسد، ابن‌صلوبا، عبدالله‌بن صوریا و شاس‌بن قیس یهودی با یکدیگر گفتند: بیاییم نزد محمّد برویم، شاید بتوانیم او را از دینش رویگردان کنیم! پس نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای محمّد! تو می‌دانی که ما دانشمندان یهود و اشراف و رهبران ایشان هستیم لذا اگر ما از تو پیروی کنیم، تمام یهودیان از ما پیروی می‌کنند و با ما مخالفت نمی‌ورزند پس اینک به تو پیشنهادی می‌دهیم؛ آن پیشنهاد این است که میان ما و قوم‌مان خصومتی است و ما در این خصومت تو را به داوری خواهیم طلبید، آن وقت تو به‌نفع ما علیه آنان حکم کن، که در این صورت به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

أَفَحُكْمَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

﴿**آیا خواستار حکم جاهلیّت‌اند؟**﴾ یعنی: ای پیامبر! آیا از حکم تو که مبتنی بر آیات الهی است رو برگردانده به آن پشت می‌کنند و حکم دوران جاهلیّت را که برآیند جهل، کوته‌فکری و هوس‌های آنان است می‌طلبند؟!. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس از رسول اکرم ﷺ آمده است که فرمودند: «منفورترین مردم نزد خدای عزّوجلّ دوکس‌اند؛ اوّل: کسی که در اسلام سنّت جاهلیّت را می‌طلبد. دوم: کسی که خون شخصی را به‌ناحق می‌طلبد تا آن را بر زمین بریزد». ﴿**و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟**﴾ یعنی: در نزد اهل یقین، حکمی بهتر از حکم خداوند ﷻ وجود ندارد، برخلاف اهل جهل و هوا که فقط همان حکمی را می‌پسندند که با هوسهایشان سازگار باشد، ولو این که آن حکم، باطل و بی‌اساس هم باشد.

این آیه بر فضیلت یقین دلالت می‌کند و نشان می‌دهد که تجدید حیات امّت اسلامی برمبنای قرآن و شریعت، جز با پرورش یقین در نهاد مسلمانان امکان پذیر نیست.

ابن‌کثیر در تعلیقی بر این آیه می‌گوید: «در زمان ما، تاتارها کتابی به‌نام (یاسا) را که برساختهٔ سیاستهای پادشاهشان چنگیزخان و آمیزه‌ای از احکام برگرفته از شریعت‌های یهودی، نصرانی، اسلام و غیره است و بسیاری از احکام آن بر هواهای خودِ آن پادشاه مبتنی است، حاکم ساخته و آن را بر کتاب خدا ﷻ و سنّت رسول وی ﷺ مقدّم می‌گردانند پس هر کس از آنان چنین کند، کافر است و جنگیدن با وی واجب می‌باشد تا آن‌گاه که به حکم خدا ﷻ و رسول وی ﷺ برگردد».

شیخ سعید حوّی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «آنچه که ابن‌کثیر آن را نمونهٔ قابل استشهاد در عصر و زمان خودش دیده، ما هم‌اکنون در بسیاری از کشورهای اسلامی به‌صورت حاکمیّت قوانین غیراسلامی مشاهده می‌کنیم و به همان فتوایی نیز فتوا می‌دهیم که ابن‌کثیر به آن فتوا داده‌است». سپس می‌افزاید: «ما هر

حکومتی را که مجموعهٔ برنامه‌ها و قوانین حاکم برآن، ناقض شهادتین شمرده شود، کافر می‌شناسیم، همین گونه مؤیّدان و پشتیبانان آن حکومت را ولی اضافه می‌کنیم که: حکم تکفیر یک نظام حاکم، به این معنی نیست که بر هر فردی از افرادی که در آن نظام کار می‌کنند، به کفر حکم شود بلکه گاهی ممکن است یک نظام، نظامی کافر شناخته شود ولی رئیس خود آن نظام مسلمان باشد پس حکم کفر بر افراد ـ بنابر تعیُّن ـ تابع فتوای شخص آگاه و بابصیرتی است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ۘ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾

در بیان **سبب‌نزول** این آیات روایات متعدّدی آمده‌است. به روایت سُدّی این آیات دربارهٔ دو مردی نازل شد که یکی از آنان بعد از غزوهٔ احد به رفیقش گفت: امّا من نزد فلان یهودی می‌روم و به آیین وی درمی‌آیم تا اگر حادثه‌ای روی داد، یا خطری پدید آمد، این کار برایم سودمند باشد. آن دیگر نیز گفت: من هم نزد فلان نصرانی در شام رفته به آیین وی درمی‌آیم و به وی پناه می‌گیرم.

﴿ای مؤمنان! یهود و نصاری را دوست نگیرید﴾ بجای خدا ﷻ تا با آنان همیاری و هم‌پیمانی کنید. به قولی: مخاطب این سخن منافقان‌اند که با یهود و نصاری موالات و دوستی برقرار می‌کردند و وصفشان به ایمان، به اعتبار ظاهر حالشان است. سپس حق تعالی علّت نهی از موالات با یهود و نصاری را ذکر نموده می‌فرماید: **﴿بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند﴾** یعنی: یهودیان دوستان یکدیگر و نصاری نیز دوستان یک‌دیگرند پس اگر با شما اظهار دوستی نمایند هرگز در این

امر صادق نخواهند بود. به قولی دیگر: مراد آیه این است که یهودیان در دشمنی با پیامبر ﷺ و دشمنی با دعوت ایشان، دوستان و پشتیبانان نصاری و نصاری دوستان و پشتیبانان آنانند، هرچند که در میان خود نیز درگیر دشمنی و تضاد می‌باشند لذا کفّار در برابر اسلام و مسلمین ملّت واحده‌ای هستند ﴿**و هرکس از شما آنان را دوست گیرد، جزو آنان است**﴾ یعنی: او ازجملهٔ آنان و در شمار آنان است. این جمله، وعید و هشدار سختی است به مسلمانانی که در برقرارساختن پیوند دوستی با یهود و نصاری متساهل اند ﴿**همانا الله گروه ستمکاران را**﴾ یعنی: کسانی را که با موالات و دوستی با کفّار، بر خود ستم می‌کنند ﴿**هدایت نمی‌کند**﴾ به‌سوی راه راست.

فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَٰرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰٓ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ ۚ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِٱلْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِۦ فَيُصْبِحُواْ عَلَىٰ مَآ أَسَرُّواْ فِيٓ أَنفُسِهِمْ نَٰدِمِينَ ﴿٥٢﴾

﴿**پس کسانی را که در دلهایشان بیماری است**﴾ یعنی: بیماری نفاق و شکّ در دین است ﴿**می‌بینی که در**﴾ دوستی و هم‌پیمانی با ﴿**یهود و نصاری می‌شتابند**﴾ و آن‌گاه در توجیه هم‌پیمانی با آنان ﴿**می‌گویند: می‌ترسیم به ما حادثهٔ ناگواری برسد**﴾ یعنی: بیماردلان، دوستی و موالات خود با یهود و نصاری را این‌گونه توجیه می‌کنند: می‌ترسیم کفّار بر محمّد ﷺ غلبه کنند، آن‌گاه دولت و شوکت از آن ایشان گردد و دولت محمّد ﷺ برافتد و در آن صورت از سوی آنان بر سرما بلایی بیاید. در زمان ما نیز منافقان به آستان کفّار و به خدمت آنان می‌شتابند و به وسایل و شیوه‌هایی پناه می‌برند که آنهارا به کفّار نزدیک گرداند ﴿**پس نزدیک**

است که الله فتح را بیاورد ﴾که همانا غلبه و پیروزی محمّد ﷺ بر کافران است. که للّه‌الحمد این وعده به‌زودی هم تحقّق یافت زیرا طوایف یهود از مدینه تارومار گردیدند؛ بدین‌سان که جنگندگان طایفهٔ بنی‌قریظه کشته شده و زنان و کودکانشان به اسارت درآمدند و طایفهٔ بنی‌نضیر از سرزمین خود تبعید گردیدند. به قولی دیگر: مراد، فتح سرزمین‌های مشرکان و پدیدآوردن گشایش و رهایشی در کار مسلمانان است. ﴿یا﴾ زودا که خداوند ﷻ ﴿امر دیگری را از جانب خود﴾ بیاورد، چنان امری که شکوه و شوکت یهود و همراهان و هم‌پیمانانشان را درهم شکند. به قولی: مراد از آوردن امر دیگر، افشای حال منافقان و آگاهانیدن رسول خدا ﷺ از اندیشه‌های پنهانی درون آنها و صادرنمودن فرمان قتل آنهاست ﴿تا سرانجام از آنچه در دل خود پنهان داشته‌اند﴾ از نفاقی که آنها را بر دوستی و موالات با کفّار واداشت ﴿پشیمان گردند﴾ به‌سبب آشکار گشتن بطلان اسباب و عللی که برای موالاتشان با کفّار تصوّر می‌کردند و ثبوت خلاف آن در عرصهٔ واقعیّت. بنابراین، اصلی را که باید دریابیم این است که: نفاق، بیماری‌ای است در قلب، همچون بیماری کفر یا حسد یا کینه یا کبر و غیره، که نمود و مظهر اصلی آن، ولایت و دوستی با کافران و منافقان است؛ این ولایت گاهی پنهانی است و گاهی آشکار، گاهی به‌شکل و شیوه‌ای است و زمانی به شیوه‌ای دیگر پس انسان مؤمن باید همیشه به‌هوش بوده و در جهت پاکسازی نهاد خویش از شائبه‌های نفاق و مظاهر ولایت و دوستی با کفّار و منافقان، تلاش ورزد.

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ إِنَّهُمۡ لَمَعَكُمۡۚ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَأَصۡبَحُواْ خَٰسِرِينَ ﴿٥٣﴾

﴿و مؤمنان می‌گویند: آیا اینان﴾ یعنی: منافقان، که در آیهٔ کریمه از آنان به

اشارهٔ (أَهؤُلاءِ) تعبیر شده. آری! چون نفاق منافقان آشکار گردد، مؤمنان به یک‌دیگر می‌گویند، یا مؤمنان یهودیان را مخاطب‌ساخته و درحالی‌که به‌سوی منافقان اشاره می‌کنند، می‌گویند: آیا اینان ﴿**بودند که سخت‌ترین سوگندهایشان را به‌نام خدا می‌خوردند که جداً همراه و همدست شمایند**﴾ با یاری‌کردن و پشتیبانی از شما در جنگ. «جُهد ایمان»: غلیظ‌ترین سوگندهاست. ﴿**امروز اعمال آنان نابود شد**﴾ یعنی: امروز اعمالی که منافقان در موالات با کفّار و یهود و نصاری انجام دادند، تباه گشت. یا هر عملی که انجام داده بودند، تباه گشت. این از سخن خدای عزّوجلّ به‌عنوان گواهی‌ای بر هدر رفتن اعمالشان است ﴿**پس زیانکار گشتند**﴾ در دنیا و آخرت.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِۦ فَسَوْفَ يَأْتِى ٱللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ يُجَـٰهِدُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ ۚ ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾

بعد از بیان این حقیقت که موالات با کفّار از سوی مسلمانان، کفر و نوعی از انواع ارتداد است، حق تعالی در این آیه به بیان احکام مرتدّان می‌پردازد: ﴿**ای مؤمنان! هر کس از شما از دین خود برگردد پس به‌زودی خدا قومی را به عرصه می‌آورد که ایشان را دوست می‌دارد و ایشان نیز او را دوست می‌دارند**﴾ مراد از این قوم که خدای سبحان آوردنشان را به عرصه وعده داده‌است، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه و لشکرش از صحابه و تابعین‌اند که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ با اهل ردّة

(مرتدّان) جنگیدند . همچنان آیهٔ کریمه همه مؤمنانی را دربر می‌گیرد که بعد از ایشان می‌آیند و با مرتدّان می‌جنگند؛ در همهٔ زمانها . پس این مؤمنانی که با مرتدّان جنگیدند ، یا در آینده می‌جنگند ، همگی دارای اوصاف عظیمی هستند که در مدح و ستایش پروردگار متعال از ایشان جلوه‌گر شده است ، چون این وصف که : ایشان خدای عزّوجلّ را دوست می‌دارند و او نیز دوست‌شان می‌دارد و این که آنان : ﴿ **با مؤمنان مهربان و فروتن و بر کافران درشت‌طبع و سخت‌گیرند** ﴾ یعنی : در برابر مؤمنان عاطفه و شفقت و فروتنی و دربرابر کفّار ، شدّت و غلظت و گردن‌فرازی را به‌نمایش می‌گذارند و چون این وصف بزرگ که : ﴿ **در راه الله جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌ترسند** ﴾ یعنی : آنان به حدّی در عقیده و عمل خویش راسخ و پایدار و سرسخت هستند که اصلاً به نیرنگ‌های دشمنان حق و حزب شیطان که به‌انگیزهٔ حسد و بغض و نفرت از حق و اهل آن ، مؤمنان را مورد تحقیر و تمسخر قرارداده و خوبی‌ها و زیبایی‌هایشان را زشت و کارنامه‌ها و مفاخرشان را معیوب جلوه‌گر می‌سازند ، هیچ ارزش و اهمّیّتی نمی‌دهند .

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود : « خلیل من رسول خدا ﷺ مرا به هفت‌چیز فرمان داد :

١ ــ این که با مساکین دوستی و نزدیکی کنم .

٢ ــ این که همیشه به فرودست خود بنگرم ، نه به فرادست خود .

٣ ــ این که صِلهٔ رَحِم (پیوند با نزدیکان) را بجا آورم ، هرچند آنان به من پشت کنند .

۴ ــ این که از کسی چیزی درخواست نکنم .

۵ ــ این که سخن حق را بگویم ، هرچند تلخ باشد .

٦ ــ این که در راه خدا جلّ جلاله از سرزنش و ملامت هیچ ملامتگری نترسم .

٧ ــ و این که (لاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ إِلاّبِاللهِ) را بسیار بگویم زیرا این کلمات از گنجی در زیر عرش خدای سبحان است » .

﴿این﴾ اوصافی که ذکر شد: ﴿**فضل الهی است که آن را به هرکه بخواهد می‌دهد و خداوند گشایشگر داناست**﴾ از گشایشگری وی است که فضل و رحمتش بسیار است و از دانایی وی است که این اوصاف را به کسانی می‌بخشد که شایستگی آن را داشته باشند.

باید دانست که این آیهٔ کریمه، نمایانگر بُعدی از ابعاد اعجاز قرآن کریم است زیرا درحالی از ارتداد اعراب خبر می‌دهد که هنوز این پدیده در میانشان ظهور نکرده بود و یک امر غیبی به‌شمار می‌رفت. آری! بعد از مدّتی پدیدهٔ ارتداد ظهور کرد و در عهد ابوبکر صدّیق رضی الله عنه به‌شکل گسترده‌ای خود را نشان داد به‌طوری که قبایل بزرگی از اعراب، چون «غطفان» و «فزاره» و «بنی‌سلیم» و در مجموع یازده گروه مرتدّ شدند.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ ﴿٥٥﴾

﴿**جز این نیست که ولیّ شما، تنها الله است**﴾ یعنی: خداوند تبارک و تعالی ولیّ و یاوری است که دوست داشتن و موالات با وی فرض عین ذمّهٔ هر مسلمانی است ﴿و﴾ جز این نیست که ولیّ شما ﴿**رسول اوست و کسانی که ایمان‌آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند در حالی که در رکوع‌اند**﴾ مراد از رکوع: خشوع و خضوع برای الله جل جلاله است. یعنی: نماز را درحالی‌که خاشع و خاضع‌اند برپا می‌دارند و زکات را در حالی که بر فقرا تکبّر نورزیده و برآنان برتری نمی‌جویند، می‌پردازند پس ایشان پیوسته فروتن‌اند. خداوند متعال (ولیّ) را در آیهٔ کریمه به صیغهٔ مفرد آورد درحالی که از ولایت یک جمع یاد شده است؛ تا به این حقیقت توجّه‌دهد که ولایت وی اصل و ولایت غیر وی تبع است و اگر به

صیغهٔ جمع «اَوْلِیاؤُکُمُ ...» می‌فرمود ؛ دیگر در سخن ، اصل و تبعی مطرح نبود .

وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿٥٦﴾

﴿و هر کس که خدا و پیامبر او و مؤمنان را ولیّ خود بداند﴾ پیروز است ، چراکه ﴿حزب خدا همان پیروزمندانند﴾ حزب خدا ﷻ: مؤمنانی هستند که به یاری شریعت خدا ﷻ برخاسته اند . به این ترتیب ، خدای عزّوجلّ به کسانی وعدهٔ پیروزی بر دشمنانشان می‌دهد که او و پیامبرش و مؤمنان را به دوستی بگیرند .

در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت شده‌است : چون طایفهٔ یهودی بنی‌قینقاع با رسول خدا ﷺ جنگیدند ، عبدالله‌بن‌ابیّ منافق بر اساس پیمانی که با آنان داشت ، از یاری مسلمانان سر باز زد درحالی که می‌گفت : من مردی هستم که از روز بد می‌ترسم و از اتّحاد با دوستانم دست بر نمی‌دارم ! امّا عُبادةبن‌صامت ﷺ که او نیز دوستان و هم‌پیمانان زیادی از یهودیان داشت ، نزد رسول خدا ﷺ رفت و از حلف و دوستی با یهودیان برائت جست و از تمام تعهّداتی که با آنها داشت ، خلع‌ید کرد و گفت : از هم‌سوگندی و ولایت و دوستی با این کافران به‌بارگاه خدا ﷻ و پیامبرش بیزاری می‌جویم .

این سه آیه ، اوصاف حزب الله را بیان کرده‌اند پس بر هر فرد و هر جمع مسلمانی است که به خود بنگرد و نیک بیندیشد که آیا این اوصاف در او هست یا خیر؟.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَكُمْ هُزُوًا وَ

لَعِبًا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ وَٱلْكُفَّارَ أَوْلِيَآءَۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

﴿ای مؤمنان! کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند، چه از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و چه از کافران، دوستان خود نگیرید﴾ این آیه از موالات و هم‌پیمانی با کسانی نهی می‌کند که دین خدا ﷻ را به تمسخر و ریشخند می‌گیرند و این معنی عام است در تمام کسانی که به ورطهٔ مخالفت با دین خدا ﷻ درمی‌افتند؛ اعم از مشرکان، اهل کتاب و اهل بدعت‌هایی که به اسلام منتسب اند **﴿و اگر به راستی مؤمنید، از خداوند پروا کنید﴾** و گرد دوستی و یاری و هم‌پیمانی با گروههای دشمن با خدا ﷻ و رسولش نگردید، چنان نباشد که آنان دینتان را به مسخره بگیرند امّا شما در مقابل، آنان را به دوستی بگیرید بلکه باید این کار آنها با انکار و دشمنی از جانب شما، مقابله شود.

ملاحظه می‌کنیم که اگر آیهٔ (۵۱) از موالات با یهود و نصاری نهی کرد، این آیه، نهی از موالات با همهٔ کفّار، اعم از ملحدان، مشرکان، آتش‌پرستان، هنود، بودایی‌ها و دیگر فرقه‌های معاند با اسلام را دربر می‌گیرد.

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًاۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾

﴿و چون به‌سوی نماز ندا می‌کنید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند﴾ برخی از یهودیان به هنگامی که صدای أذان را می‌شنیدند، آن را به مسخره گرفته و می‌گفتند: خدا دروغگو را لعنت کند! و چون مسلمانان به نماز برمی‌خاستند و

رکوع و سجده می‌کردند، به مسلمانان می‌خندیدند و ایشان را مسخره مـی‌کردند ﴿**این به‌سبب آن است که آنان مردمی‌اند که نمی‌اندیشند**﴾ زیرا نفس عادت استهزا و تمسخر، شأن و شیوهٔ نابخردان و سبک مغزان است، چه رسد به آن‌که شعائر دین حق مورد تمسخره قرارگیرد.

در روایات آمده است که: أذان بعد از هجرت به هنگام تحویل قبله بـه‌سوی کعبه مشروع شد و أذان از شعائر اسلام و نشانهٔ جداکـننده مـیان «دارحـرب» و «داراسلام» است چنان‌که رسول خدا ﷺ چون گـروه جـنگی (سـریّه) ای را بـه جهاد می‌فرستادند، به آنان دستور می‌دادند که اگر در محلّه و سرزمینی صـدای أذان را شنیدند، دست به سلاح نبرند و اگر در آن صدای أذان را نشنیدند، حمله برند.

قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّآ إِلَّآ أَنْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَٰسِقُونَ ﴿٥٩﴾

﴿**بگو: ای اهل کتاب! آیا جز به خاطر این بر ما عیب مـی‌گیرید**﴾ یـا بـا مـا سـتیزه می‌کنید، یا انکار می‌ورزید، یا نسبت به ما بدبین هستید: ﴿**که به خدا و آنچه بر ما و آنچه پیش از ما نازل شده‌است، ایمان داریم**﴾ درحالی‌که به‌خوبی می‌دانید کـه مـا برحق هستیم؟ ﴿**و آیا**﴾ این شیوهٔ رفتار شما با ما ﴿**جز به‌خاطر آن است که بیشتر شما فاسقید؟**﴾ بـا تـرک ایـمان و بـیرون‌رفتن از حـوزهٔ امـتثال اوامـر الله ﷻ؟ آری! عیب‌جویی و انکار شما ناشی از فسق و نافرمانی شماست.

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِ ۚ مَن لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَ

غَضِبَ عَلَيۡهِ وَجَعَلَ مِنۡهُمُ ٱلۡقِرَدَةَ وَٱلۡخَنَازِيرَ وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَۚ أُوْلَٰٓئِكَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضَلُّ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ﴿٦٠﴾

آن‌گاه خدای سبحان این حقیقت را به پیامبرش روشن می‌کند که در اینجا مردمی هستند نکوهیده و دارای عیب که به‌واقع باید آن را عیب گفت و آن کفرشان است که موجب لعنت خدای‌سبحان و خشم وی بر آنان گردید تا بدانجا که این لعنت و خشم به فرجام نامیمون مسخ آنان انجامید: ﴿**بگو**﴾ای پیامبر ﷺ ﴿**آیا شما را به بدتر از این به اعتبار مثوبت**﴾ یعنی: به اعتبار کیفر ثابت و غیرقابل برگشت ﴿**در پیشگاه الله خبر دهم؟**﴾ اینک شما را از این مردم بد عاقبت‌تر خبر می‌دهم: ﴿**همانان که خدا لعنت‌شان کرده**﴾ یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده ﴿**و برآنان خشم گرفته و آنان را بوزینگان و خوکان گردانید**﴾ یعنی: برخی را به‌صورت بوزینه و برخی را به‌صورت خوک مسخ کرد. مراد قوم یهودند زیرا خدای سبحان حرمت‌شکنان روز شنبه را به بوزینه مسخ کرد ـ چنان‌که تفصیل داستان آن در سورهٔ «اعراف» می‌آید ـ و از نصاری نیز، منکران مائدهٔ نازل‌شده بر عیسی علیه السلام را به خوک مسخ کرد. (مَثُوبَت): غالباً در مورد احسان و نیکی به کار می‌رود امّا در این آیه به معنای کیفر و مجازات به‌کار رفته. ﴿**و**﴾نیز گردانید از آنان ﴿**پرستشگران طاغوت**﴾ یعنی: کسانی که طاغوت را می‌پرستند. طاغوت: شیطان یا کاهن است ﴿**اینانند که از نظر منزلت**﴾ و جایگاه در روز قیامت ﴿**بدتر و از راه راست گمراه‌ترند**﴾ پس آنچه در مورد گمراهی مسلمانان می‌پندارند، ناروا و بی‌اساس است بلکه این وصف‌الحال خودشان می‌باشد.

وَإِذَا جَآءُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَقَد دَّخَلُواْ بِٱلۡكُفۡرِ وَهُمۡ قَدۡ

خَرَجُواْ بِهِۦۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا كَانُواْ يَكۡتُمُونَ ﴿٦١﴾

﴿و چون نزد شما می‌آیند، می‌گویند: ایمان آوردیم﴾ یعنی: اظهار اسلام می‌کنند ﴿و حال آن‌که با کفر وارد شده و قطعاً با کفر بیرون رفته‌اند﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! نزد تو در حال کفر وارد شدند و باز با کفر از نزد تو بیرون رفتند پس آنچه از تو شنیدند؛ قطعاً در آنان هیچ تأثیری نکرد بلکه همان‌طوری که وارد شده بودند، به همان وضع هم بیرون رفتند ﴿و الله داناتر است به آنچه پنهان می‌داشتند﴾ در نزد تو از کفر و اظهار می‌داشتند از اسلام، همراه با آشکارکردن شادمانی ظاهری برای تو.

وَتَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ وَأَكۡلِهِمُ ٱلسُّحۡتَۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٦٢﴾

﴿و بسیاری از آنان را﴾ یعنی: از منافقان، یا از یهود، یا جمعاً از هردو گروه را ﴿می‌بینی که در گناه شتاب می‌کنند﴾ یعنی: به‌سوی دروغ، یا به‌سوی شرک می‌شتابند ﴿و﴾ می‌شتابند به‌سوی ﴿تعدّی﴾ یعنی: ستمی که به دیگران متعدّی می‌شود، یا به‌سوی درگذشتن از حدّ در ارتکاب گناهان ﴿و﴾ نیز شتاب می‌ورزند به‌سوی ﴿حرامخواری خویش﴾ سُحت: مال حرام و مخصوصاً رشوه است ﴿واقعاً چه اعمال بدی انجام می‌دادند﴾.

لَوۡلَا يَنۡهَىٰهُمُ ٱلرَّبَّٰنِيُّونَ وَٱلۡأَحۡبَارُ عَن قَوۡلِهِمُ ٱلۡإِثۡمَ وَأَكۡلِهِمُ ٱلسُّحۡتَۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ ﴿٦٣﴾

﴿**چرا خداپرستان و دانشمندان، آنان را از دروغ‌گفتن‌شان و حرامخوارگی‌شان نهی نمی‌کنند؟**﴾ یعنی: چرا علمایشان مردم را از منکراتی چون دروغگویی، حرامخواری و رشوت و ظلم که در میانشان شیوع یافته، نهی نمی‌کنند و نهی از منکر را فروگذاشته‌اند؟ ﴿**راستی چه بد است آنچه انجام می‌دادند**﴾ یعنی: چه بد است این کار و کردار علمایشان که قوم و مردم خویش را می‌بینند که در حرام و گناه فرورفته‌اند ولی با وجود آن، آنها را به‌حال خود وا می‌گذارند، بی آن‌که هیچ اهمّیّتی به این امر بدهند، یا در صدد تغییر این حالت برآیند، یا از مشاهدهٔ این منکرات چهره درهم کشند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این آیه، «خواص» را که علمای تارک «امربه‌معروف» و «نهی‌ازمنکر» اند، به شدیدترین وجه و حتّی سخت‌تر از توبیخی که در حقّ انجام‌دهندگان این گناهان روا داشته، توبیخ و سرزنش می‌کند زیرا این علما از آن جاهلان به گناه و ستم و حرام‌آلوده، بدبخت‌تر و تیره روزتر و بد فرجام‌تر و مجرم‌ترند. پس خدای سبحان ببخشاید و نگه دارد آن عالمی را که در موضوع فریضهٔ امربه‌معروف و نهی از منکر، به مسؤولیّت خود قیام می‌کند. در صحیح ترمذی آمده است: «آن‌گاه که مردم ظالم را ببینند امّا دست وی را از ارتکاب ظلم نگیرند، نزدیک است که خداوند ﷻ آنان را به عذابی عام از نزد خود درافگند». از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «این آیه شدیدترین آیهٔ قرآن در رابطه با توبیخ علما می‌باشد».

وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغْلُولَةٌ ۚ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا۟ بِمَا قَالُوا۟ ۘ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَآءُ ۚ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَٰنًا وَكُفْرًا ۚ وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ ٱلْعَدَٰوَةَ وَٱلْبَغْضَآءَ

إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۚ كُلَّمَآ أَوْقَدُوا۟ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا ٱللَّهُ ۚ وَيَسْعَوْنَ فِى ٱلْأَرْضِ فَسَادًا ۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾

دربیان **سبب‌نزول** آمده است که این آیه دربارهٔ «فنحاص» یهودی نازل شد که گفت: (اِنَّ اللّٰهَ فَقِیْرٌ وَ نَحْنُ اَغْنِیاءُ ۞ خدا فقیر و ما بی‌نیاز و ثروتمند هستیم) [آل عمران/۱۸۱]، در این هنگام ابوبکر صدّیقﷺ بر او سیلی‌ای زد(۱). به قولی دیگر: این آیه دربارهٔ یهودی دیگری نازل شد که گفت: ای محمّد! پروردگارت بخیل است و انفاق نمی‌کند.

﴿**و یهودیان گفتند: دست خدا بسته است**﴾ مراد یهودیان ـ لعنةالله‌علیهم ـ در اینجا این است که خداوند ـ العیاذ بالله ـ بخیل است ﴿**به گردن بسته باد دستهای آنان**﴾ این نفرینی است علیه آنان که: به بخل گرفتار گردند. همچنان جایز است مراد آیه این باشد که: دستهای آنان با اسارت در دنیا، یا با عذاب در آخرت، بسته می‌شود ﴿**و به‌سبب آنچه گفتند، لعنت شدند**﴾ یعنی: به‌سبب آن که گفتند: دست خدا ﷻ بسته است، از رحمت خداوند ﷻ دور ساخته شدند. ﴿**بلکه هردو دست او گشاده است**﴾ یعنی: چنان نیست که شما یهودیان ملعون می‌پندارید بلکه حق تعالی در منتهای جُود و سخا و بخشش و گشاده دستی قراردارد، آیا این‌همه نعمت‌هایی که در آسمانها و زمین است، جز ثمرهٔ فضل دستان بلاکیف اوست؟ سپاس و ثنا بر وی باد! ملاحظه می‌کنیم که یهودیان به صیغهٔ مفرد گفتند: (دست خدا بسته‌است)! امّا خدای سبحان در پاسخ آنان به صیغهٔ تثنیه فرمود: (بلکه هر دو دست او گشاده‌است) تا منتهای جود و سخای خویش را نشان دهد، چراکه اوج جُود و سخای یک جَوّاد در آن است که با هر دو دست خود ببخشد ﴿**هرگونه**

۱ـ نگاه کنید به آیهٔ [۱۸۱/آل عمران].

که بخواهد انفاق می‌کند ﴾ یعنی: بخشش و انفاق خدای سبحان به مقتضای مشیّت اوست پس اگر بخواهد رزق و روزی را گشاده می‌دارد و اگر هم بخواهد آن را تنگ می‌گرداند زیرا پدیدآورندهٔ گشایش و تنگدستی اوست لذا اگر روزی و نعمت را تنگ گرداند، این نیز به مقتضای حکمت بالغهٔ او می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره‌ﷺ از رسول‌اکرم ﷺ آمده است که فرمودند: «همانا دست خدا پُر است و بخشش و انفاق، از آن چیزی کم نمی‌کند ...». ﴿**و قطعاً آنچه به سوی تو از جانب پروردگار تو فرو فرستاده‌شده** ﴾از قرآن که دربرگیرندهٔ احکام نیکوست ﴿**بر طغیان و کفر بسیاری از آنان** ﴾یعنی: بسیاری از یهود و نصاری ﴿**می‌افزاید** ﴾ یعنی: آیات منزّله برتو، بر کفر و طغیان آنان می‌افزاید، به‌سبب رشک و حسدی که در نهادشان است ﴿**و در میان آنان** ﴾یعنی: در میان یهود، یا در میان یهود و نصاری ﴿**تا روز قیامت دشمنی و کینه افگندیم** ﴾که این دشمنی و کینه هرگز انقطاع نمی‌پذیرد و اگر اتّفاق و هم‌پیمانی‌ای هم در میانشان مشاهده شود، این فقط یک پدیدهٔ ظاهری و نمایشی است ﴿**هربار که آتشی را برای جنگ برافروختند، خداوند آن را خاموش ساخت** ﴾یعنی: هربار که جمعی را به جنگ رسول خدا ﷺ بسیج کردند و برای آن سازوبرگ و نیرو آماده نمودند، خدای‌سبحان جمعشان را پراکنده و نیرویشان را متلاشی ساخت پس نه کاری از پیش بردند و نه سودی به‌چنگ آوردند. آری! آنها پیوسته علیه اسلام جنگ افروزی کرده و برای آن سازوبرگ و نیرو گرد می‌آورند امّا خدای عزّوجلّ این تلاش‌ها و تکاپوهایشان را بی‌اثر و بی‌سرانجام می‌گذارد. در عصر ما نیز یهود و نصاری در برخی از نبردها بر مسلمانان پیروز نگشتند، مگر بدین سبب که دربرابر پرچمهایی می‌جنگیدند که به‌نام اسلام برافراشته نشده بود ﴿**و در زمین به فساد می‌کوشند** ﴾یعنی: در ارتکاب اعمالی که فسادبار و فسادانگیز است جدّوجَهد می‌ورزند، که تلاش در جهت نابودی اسلام و توطئه علیه اهل اسلام از بزرگترین مصادیق فسادانگیزیهایشان است چنان‌که انتشار فحشا و نابودی اخلاق ملّتها نیز از

مفاسد بزرگشان می‌باشد ﴿و خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد﴾.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوْاْ لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَٰهُمْ جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٦٥﴾

﴿و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند﴾ به آنچه که محمّد ﷺ به همراه آورده‌است، همان‌طوری که در کتاب‌های نازل شدهٔ الهی بر خود به این کار مأمور شده‌اند ﴿و﴾ اگر ﴿پرهیزگاری می‌کردند﴾ از گناهان، که شرک به خداوند متعال و انکار دعوت رسول‌اکرم ﷺ از بزرگترین آنهاست ﴿قطعاً گناهانشان را﴾ که مرتکب شده اند، هرچند هم بسیار و گوناگون است ﴿می‌زدودیم و آنان را به بوستانهای﴾ بهشتی ﴿پرنعمت درمی‌آوردیم﴾ چراکه دیگر در شمار مسلمانان درآمده بودند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ ٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُواْ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمۚ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَآءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾

﴿و اگر آنان تورات و انجیل را بر پا می‌داشتند﴾ یعنی: اگر احکام مندرج در آنها را که ایمان به رسالت محمّد ﷺ از جملهٔ آن است، بر پا می‌داشتند ﴿و﴾ اگر آنان ﴿آنچه را که از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده‌است﴾ از دیگرکتب الهی، برپا می‌داشتند ﴿قطعاً از بالای سرشان﴾ از برکات آسمانی ﴿و از زیر پاهایشان﴾ از برکات زمینی ﴿برخوردار می‌شدند﴾ با فراهم‌شدن اسباب رزق و روزی و کثرت و

تعدّد انواع آن بر ایشان. آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این که عمل به طاعت خدای عزّوجلّ سبب گشایش رزق است ﴿از میان آنان گروهی میانه‌رو هستند﴾ و آنان مؤمنانشان ــ چون عبدالله‌بن‌سلام و پیروانش و طایفه‌ای از نصاری هستند. ابن‌کثیر می‌گوید: «حق تعالی اقتصاد و میانه‌روی را بلندترین مقامات یهود و نصاری ذکر کرد درحالی که میانه‌روی از مقامات متوسّط این امّت است و مرتبهٔ (سابقین) فوق آن می‌باشد»، چنان‌که در سورهٔ [فاطر/۳۲] آمده‌است: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللّٰهِ...). که ترجمه و تفسیر آن خواهد آمد. ﴿و بسیاری از آنان چه بدکردارند﴾ آنان کسانی‌اند که بر کفرشان اصرار ورزیده و از اجابت دعوت محمّد ﷺ و ایمان‌آوردن به رسالت ایشان سربر می‌تابند.

۞ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُۥ ۚ وَٱللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿٦٧﴾

﴿ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به‌سویت نازل شده، ابلاغ کن﴾ در این دستور، پیامبر خدا ﷺ مأمور شدند تا تمام آنچه را که از سوی خدای عزّوجلّ به ایشان نازل شده، به مردم برسانند و چیزی از آن را پنهان نکنند و هیچ چیز از احکام و معارف منزّلهٔ الهی بر خود را، با احدی به‌عنوان راز در میان نگذارند بلکه آن را به همگان ابلاغ کنند. و رسول خدا ﷺ این مأموریّت را به شایسته‌ترین شکل آن انجام دادند. بخاری از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت می‌کند که فرمود: «هر کس به تو بگوید: محمّد ﷺ چیزی از احکام و امور منزّلهٔ الهی را پنهان ساخته درحالی

که خدای عزّوجلّ به او چنین مأموریّت داده است که: (بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ اِلَيْكَ ...)، بدان که او دروغگوست». همچنان از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده‌است که فرمود: «اگر حضرت محمّد ﷺ پنهان‌کنندهٔ چیزی از قرآن می‌بود، باید این آیه را که در مورد ازدواج ایشان با زینب است پنهان می‌کرد: (...وَ تُخْفِيْ فِيْ نَفْسِكَ مَااللّٰهُ مُبْدِيْهِ... ۞ و چیزی را که خدا آشکارکنندهٔ آن بود، تو در دل خود پنهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی، با آن که خدا سزاوارتر بود که از وی بترسی... [احزاب/۳۷]». **﴿و اگر چنین نکنی﴾** یعنی: اگر برخی از این آیات منزّله را، هرچند تا مدّتی پنهان سازی **﴿پیامش را نرسانده‌ای﴾**. و به‌خاطر اهمّیّت امر تبلیغ بود که رسول خدا ﷺ بعد از رساندن پیام الهی به مردم، در چندین جا آنان را گواه گرفتند و فرمودند: «هَلْ بَلَّغْتُ ۞ آیا پیام الهی را به شما رسانده‌ام؟». و مردم به ابلاغ رسالت از سوی ایشان گواهی دادند. **﴿و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد﴾** مراد از مردم در اینجا، کفّاراند، به‌دلیل مابعد آن: **﴿هرآینه خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند﴾** زیرا آنان خود راه هدایت را انتخاب نکرده‌اند، همین‌گونه، آنان را بر رساندن آسیب و گزندی به تو راه نمی‌نماید زیرا از امروز به بعد خدای منّان تو را بی‌هیچ وسیله‌ای از کید و توطئهٔ کسانی‌که خواسته باشند به تو آسیبی برسانند، نگاه می‌دارد پس دیگر هیچ مانعی فراروی تو در ابلاغ همهٔ آنچه که از جانب حق تعالی به سویت وحی می‌شود، وجود ندارد لذا چیزی از آن را پنهان نکن.

خدای سبحان در این آیه به رسولش ازآن رو وعدهٔ حفظ و حمایت می‌دهد تا این توهّم دشمنان را که گویا مصلحت‌اندیشی رسول خدا ﷺ در امر نگهداشت خود از آسیب مردم، ایشان را به پنهان کردن پیام الهی وا می‌دارد، دفع نماید. از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده‌است که فرمود: «رسول خدا ﷺ از سوی اصحابشان مورد حراست قرار می‌گرفتند و چون آیهٔ (وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاس) نازل شد، سر خویش را از قبّه بیرون آورده و خطاب به نگهبانان فرمودند: ای مردم!

بازگردید زیرا خدای عزّوجلّ مرا در پناه نگهبانی خویش گرفت». و هر کس توطئه‌ها و سوءقصدهای فراوان علیه جان پیامبر ﷺ را از جانب قریش، یهود و غیرآنان را مورد بررسی قراردهد و به‌رغم اینها، سالم‌ماندن آن حضرت ﷺ را از آسیب این توطئه‌ها ملاحظه نماید؛ کمال این معجزه را درمی‌یابد.

قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَسۡتُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۖ فَلَا تَأۡسَ عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٦٨﴾

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است که فرمود: نافع‌بن‌حارثه، سلام‌بن‌مشکم، مالک‌بن‌صیف و رافع‌بن‌حرمله از یهود، نزد رسول‌اکرم ﷺ آمدند و گفتند: ای محمّد! آیا تو نمی‌پنداری که به دین و آیین ابراهیم هستی و به آنچه که از تورات نزد ما است ایمان داری و گواهی می‌دهی که اینها به‌راستی از سوی خداوند متعال است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری! چنان است که می‌گویید ولی شما بدعتها پدید آوردید و آنچه را که در تورات در مورد گرفتن پیمان از شما در امر تصدیق من آمده است، انکار کردید و به آنچه که مأمور تبیین آن به مردم شده بودید، کفر ورزیدید لذا من نیز از این بدعت‌هایتان برائت جستم». گفتند: حال که چنین است، بدان که ما بر حقّ و هدایت قرارداریم و به آنچه در دست ما است، تمسّک می‌جوییم، لذا نه به تو ایمان می‌آوریم و نه از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که خدای عزّوجلّ در ردّ این پندارهایشان نازل نمود: ﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**ای اهل کتاب! شما بر چیزی**﴾ از حقّ و هدایت ﴿**نیستید تا**﴾ آن‌گاه که ﴿**به تورات و انجیل عمل نکرده‌اید**﴾ یعنی: تا

آن‌گاه که به تمام اوامر و نواهی‌ای که در تورات و انجیل وجود دارد ـ و از جمله دستور به پیروی از محمّد ﷺ و پرهیز از مخالفت با وی ـ عمل نکرده‌اید ﴿و﴾ نیز تا برپا ندارید ﴿آنچه را که به شما از سوی پروردگارتان نازل شده‌است﴾ که قرآن است، چرا که عمل به آن دو کتاب، بدون عمل به این کتاب اخیر، صحّت پیدا نمی‌کند ﴿و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید﴾ یعنی: نزول قرآن، کفری بر کفرشان و طغیانی بر طغیانشان می‌افزاید ﴿پس بر قوم کافر اندوه مخور﴾ یعنی: دیگر دریغ و افسوس‌خوردن بر این گروه را بس کن و بدان که با وجود پیروان مؤمنت، تو را به آنها و ایمانشان هیچ نیازی نیست.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِـُٔونَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٩﴾

﴿کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند، و صابئین﴾ بیان معنای (صابئین) در سورۀ [بقره/٦٢] گذشت ﴿و نصاری﴾ یعنی: حاملان انجیل ﴿هر کس﴾ از آنان ﴿که به خدا و روز آخرت ایمان آوَرَد و کار نیکو کند پس نه ترسی بر آنان است﴾ در هنگام لقاءالله ﴿و نه اندوهگین می‌شوند﴾ بنابراین، هرکسی از آن طوایف که به این باورها ایمانی راستین و خالصانه داشته باشد و کارهای شایسته انجام دهد، البتّه بر او هیچ بیم و اندوهی نیست، یعنی اندیشه و اعتقاد سابقش به او هیچ زیانی نمی‌رساند.

بایستۀ یادآوری است که اجماع مسلمانان منعقد است براین که: یهودیان،

نصرانیان و صابئیانی که دعوت رسول خدا ﷺ به آنان رسیده امّا مسلمان نشده‌اند، از اهل دوزخ می‌باشند.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَـٰقَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَأَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمْ رُسُلًا ۖ كُلَّمَا جَآءَهُمْ رَسُولٌۢ بِمَا لَا تَهْوَىٰٓ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا۟ وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿٧٠﴾

﴿همانا ما از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم﴾ بر توحید و یکتاپرستی ﴿و به‌سوی آنان پیامبرانی را فرستادیم﴾ تا برنامه‌ها و قوانین دین را به آنان بشناسانند و از مخالفتها بیم‌شان دهند امّا ﴿هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف دلخواهشان آورد، گروهی را به دروغ نسبت دادند و گروهی را کشتند﴾ یعنی: برخی از آن پیامبران را دروغگو انگاشته و برخی را هم کشتند، که از جملهٔ تکذیب‌شدگان، عیسی و امثال وی از انبیا هستند و از شمار کشته‌شدگان، زکریّا و یحیی علیهما السلام.

وَحَسِبُوٓا۟ أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا۟ وَصَمُّوا۟ ثُمَّ تَابَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا۟ وَصَمُّوا۟ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ ۚ وَٱللَّهُ بَصِيرٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٧١﴾

﴿و پنداشتند که فتنه‌ای در کار نیست﴾ یعنی: بنی‌اسرائیل پنداشتند که آزمایش و امتحانی ـ با انواع سختی‌ها ـ در کار نخواهد بود تا میزان پایبندی‌شان به پیمان مذکور در عرصهٔ واقعیّت آشکار شود. گفتنی است که این پندارشان به‌خاطر این بود که می‌گفتند: (ما فرزندان خدا و دوستان وی هستیم) [مائده/۱۸] بنابراین از

سودای امتحان آسوده‌خاطر می‌باشیم. ﴿**پس کور و کَر شدند**﴾ یعنی: از دیدن راه هدایت کور و از شنیدن حق کر شدند، آن‌گاه که با احکام تورات مخالفت ورزیده و «اشعیاء» پیامبر را کشتند ﴿**سپس**﴾ بعد از آن که توبه کردند ﴿**خدا توبهٔ آنان را پذیرفت**﴾ و قحطی را از آنان برداشت؛ ﴿**دیگربار بسیاری از آنان کور و کر شدند**﴾ اشاره به اعمالی است که بعد از توبه مرتکب شدند؛ چون کشتن یحیی فرزند زکریّا و سوءقصد به جان حضرت عیسی علیه‌السلام ﴿**و خداوند به آنچه می‌کنند، بیناست**﴾ پس آنان را برحسب اعمالشان جزا می‌دهد.

لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ ۖ وَقَالَ ٱلْمَسِيحُ يَٰبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّى وَرَبَّكُمْ ۖ إِنَّهُۥ مَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ ٱلْجَنَّةَ وَمَأْوَىٰهُ ٱلنَّارُ ۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ﴿٧٢﴾

﴿**قطعاً کسانی که گفتند: الله همان مسیح پسر مریم است، کافر شدند**﴾ گویندگان این سخن، فرقه‌ای از نصاری به‌نام «یعقوبیّه»، و به قولی: فرقهٔ دیگر به‌نام «ملکانیّه»[1] بودند که گفتند: خداوندY در ذات عیسی حلول کرده است! امّا خدای سبحان این پندار غلطشان را با این فرموده‌اش ردّ می‌کند: ﴿**حال آن‌که مسیح می‌گفت: ای بنی‌اسرائیل! الله را بپرستید؛ پروردگار من و پروردگار شما**﴾ پس درحالی‌که مسیح خود دعوتگر راه توحید بود، آنها چگونه به خود اجازه می‌دهند

۱ــ اصطلاح رایج معاصر در مورد این دو فرقه، «کاتولیک» و «ارتودکس» می‌باشد.

که در حقّ کسی ادّعای الوهیّت کنند که خودش به بندگی اعتراف می‌کند و می‌گوید: من هم بنده‌ای همچون یکی از شما هستم؟ همان مسیحی که گفت: ﴿هر کس به خدا شریک ورزد، قطعاً او بهشت را بر وی حرام کرده است و جایگاه وی دوزخ است و برای ستمکاران هیچ یاری‌دهنده‌ای نیست﴾ آری! این سخن نیز، حکایت ادامهٔ سخن عیسی علیه السلام است. امّا به قولی‌دیگر: این سخن خداوند جلّ جلاله است.

لَّقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۳﴾

﴿هرآینه کسانی که گفتند: الله سومِ سه کس است، کافر شدند﴾ مراد از سه کس: خدای سبحان، عیسی و مریم‌اند. به قولی‌دیگر: مراد این سخن‌شان است که گفتند: خداوند از حیث شخصیّت سه گانه است، در عین این که طبیعت یا ذات او یگانه می‌باشد. این سه شخصیّت یا سه «اقنوم»، عبارتند از: «اقنوم پدر»، «اقنوم پسر» و «اقنوم روح‌القدس». ﴿و حال آن‌که خدایی جز خدای یکتا نیست﴾ یعنی: در دایرهٔ هستی، معبود برحقّی جز خدای سبحان نیست. به قولی: این دنبالهٔ سخن نصاری است. یعنی گفتند: خدایان سه شخص‌اند، در عین‌حال آن سه خدا، یکتا و یگانه‌اند ﴿و اگر از آنچه می‌گویند﴾ که سراسر کفر است ﴿بازنایستند﴾ و آن را ترک نکنند ﴿به کافرانشان عذابی دردناک خواهد رسید﴾ امّا کسانی‌که اسلام آوردند، یا اسلام می‌آورند، از این حکم مستثنا هستند.

أَ فَلَا يَتُوبُونَ إِلَى ٱللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُۥ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧٤﴾

﴿آیا توبه نمی‌کنند﴾ و رجوع نمی‌نمایند **﴿به‌سوی الله و از وی آمرزش نمی‌خواهند﴾** از بستن چنان افترایی که خدای عزّوجلّ را بر سر خشم می‌آورد و آنان را در برابر مجازات سخت و سنگین وی قرار می‌دهد؟ **﴿و خدا آمرزندهٔ مهربان است﴾** و این از منتهای کَرَم و جُود و لطف و رحمت وی بر خلقش می‌باشد که با وصف ارتکاب این افترا و بهتان عظیم، باز هم آنان را به‌سوی توبه و مغفرت فرامی‌خواند.

مَّا ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ وَأُمُّهُۥ صِدِّيقَةٌ ۖ كَانَا يَأْكُلَانِ ٱلطَّعَامَ ۗ ٱنظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ ٱلْـَٔايَـٰتِ ثُمَّ ٱنظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾

﴿عیسی پسر مریم جز پیامبری که پیش از او نیز پیامبرانی گذشته اند، نیست﴾ یعنی: عیسی علیه السلام فقط در مقام پیامبری قرار دارد و هرگز مقام او از این محدوده فراتر نرفته و نمی‌رود تا به پندار باطلشان به مرتبهٔ الوهیّت یا فرزندی خدای (لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُوۡلَد) برسد بلکه او از جنس پیامبرانی است که قبل از وی آمده بودند و معجزاتی هم که خدای سبحان به‌دست وی پدیدار ساخت، موجب الوهیّت وی نمی‌شود زیرا پیامبران قبل از وی نیز، نظیر این معجزات را آورده‌اند چنان‌که حق تعالی عصا را در دست موسی زنده گردانید و آدم را بدون پدر آفرید لذا اگر طبق پندار آنان، عیسی علیه السلام به‌خاطر این معجزات، خدا یا فرزند خدا گردیده پس پیامبران قبل از وی نیز ــ العیاذ بالله ــ خدا بوده‌اند!! **﴿و مادرش زنی صدّیقه**

بود ﴾ یعنی: مریم زنی صادق و راستگو، یا تصدیق‌کنندهٔ فرزندش عیسی علیه السلام در رسالت وی بود لذا این امر که او مادر عیسی بود، مستلزم الوهیّت وی نیست بلکه او هم در وصف زن بودنش، زنی مانند دیگر زنان است چنان‌که تصدیق عیسی علیه السلام ازسوی مادرش مریم، دلیل بر آن است که مریم پیامبر نیز نبود. پس نظر ابن‌حزم و جمعی‌دیگر مبنای محکمی ندارد که مادر عیسی، مادر موسی و ساره زن ابراهیم علیه السلام را پیامبر می‌دانند، با استدلال به این‌که فرشتگان با ساره و مریم سخن گفته‌اند و پروردگار متعال دربارهٔ مادر موسی فرموده است: (و به مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر بده) [قصص/۷].

آری! رأی جمهور علما بر آن است که خداوند جل جلاله جز از جنس مردان، پیامبری برای بشر برنینگیخت. حتّی شیخ ابوالحسن اشعری می‌گوید: «مسلمین بر این امر اجماع دارند». ﴿**هردو غذا می‌خوردند**﴾ یعنی: عیسی و مریم همچون سایرافراد بشر غذا می‌خوردند پس کسی که چون سایر آفریدگان غذا بخورد، قطعاً پروردگار نیست زیرا فقط کسی غذا می‌خورد که به غذا نیازمند باشد و اگر غذاخوردن را ترک نماید، هلاک گردد. همچنان، کسی که غذا بخورد، برای قضای حاجت به مستراح می‌رود درحالی که پروردگار سبحان نه به غذا نیازی دارد و نه می‌میرد ـ پاک و برتر است پروردگار سبحان از این افتراها به پاکی و برتریی بزرگ ﴿**بنگر چگونه آیات خود را برای آنان روشن می‌سازیم**﴾ و بطلان پندارهای بی‌بنیادشان را برملا می‌گردانیم؟ و این عبارت، مخاطبان را از حال این گروهی که بشری را برمسند خدایی می‌نشانند، به تعجّب در می‌افکند. ﴿**باز بنگر چگونه رویگردان می‌شوند**﴾ از شنیدن حق و تأمّل در آن، بعد از این بیان روشن؟ عجبا بر حال این گروه!

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ۚ وَ

ٱللَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٧٦﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**آیا غیر از خدا چیزی را می‌پرستید که اختیار زیان و سودی را برای شما ندارد؟**﴾ پس کسی که نه می‌تواند به‌شما سودی برساند و نه می‌تواند زیانی را از شما باز دارد، چگونه از سوی شما مورد پرستش قرارمی‌گیرد؟ مراد، مسیح و مادرش مریم علیهما السلام اند ﴿**و همانا خداوند شنوای داناست**﴾ و هر کس چنین باشد، فقط او به رساندن نفع و بازداشتن زیان تواناست، بدان جهت که او بر هر شنیدنی و دانستنی‌ای احاطه دارد بنابراین، فقط او خدای برحقّ است نه غیر وی.

قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ﴿٧٧﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق از حدّ نگذرید**﴾ یعنی: افراط گرایی و گزافه گویی و تجاوز از حدّ ـ چون ادّعای الوهیّت عیسی و درپیش گرفتن روشهای افراطی ناروا ـ را کنار بگذارید. ولی باید دانست که غلو و افراط در حق، یعنی به کارگرفتن تمام سعی و کوشش بشری در جست‌وجوی حقّ و حقیقت و کشف آن، مطلوب است و چنین افراطی مذموم نیست ﴿**و خواهشهای نفسی قومی را که پیش از این گمراه شدند و بسیاری**﴾ از مردمان ﴿**را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند، پیروی نکنید**﴾ آنان، پیشینیان و پیشوایان یهود و نصاری قبل از بعثت محمّدی ﷺ بودند. مراد این است که اسلاف یهود و نصاری خود قبل از بعثت حضرت محمّد ﷺ گمراه شده و بسیاری از مردم را در آن دوران

گمراه ساختند و آیندگان‌شان نیز بعد از بعثت آن حضرت ﷺ به روش گمراه‌سازی مردم ادامه دادند زیرا روش گمراهی را برای پسینیان خود بنیان گذاشته و خطّ انحراف را ترسیم کردند.

لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا۟ وَّكَانُوا۟ يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾

﴿کسانی از بنی‌اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی‌بن مریم﴾ یعنی: در تورات و انجیل ﴿مورد لعنت قرار گرفتند، این بدان سبب بود که عصیان ورزیده و از حدّ می‌گذشتند﴾ مانند از حدّگذشتن‌شان در شکستن حرمت روز شنبه و کفرشان به عیسی علیه‌السلام. یعنی: سبب این لعنت و نفرین، نافرمانی و تجاوزشان بود، نه چیز دیگری.

آن‌گاه در تفسیر بیشتر این عصیان می‌فرماید:

كَانُوا۟ لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ ۚ لَبِئْسَ مَا كَانُوا۟ يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾

﴿آنان یک‌دیگر را از عمل زشتی که مرتکب آن می‌شدند، منع نمی‌کردند﴾ یعنی: آن لعنت‌شدگان بنی اسرائیل، انسانهای گنهکار و متجاوز را از تکرار گناهی که انجام داده بودند، یا از ارتکاب گناهی که برای انجام دادن آن آماده می‌شدند، نهی نمی‌کردند.

لازم به یادآوری است که امربه معروف و نهی از منکر، از مهمترین قواعد

اسلام و بزرگترین فرایض شرعی آن است. ابن‌عطیّه می‌گوید: «اجماع مسلمانان بر این است که نهی از منکر بر کسی که توان آن را دارد و در صورت انجام دادن آن، از رسیدن زیان بر خود و بر مسلمانان ایمن است، فرض می‌باشد امّا اگر بیم چنین زیانی متصوّر بود، باید در دلش منکر را انکار نموده و مرتکب منکر را ترک نماید و با وی آمیزش نکند». ﴿**چه بد است آنچه می‌کردند**﴾ از ترک انکار آنچه که انکارش بر آنان فرض بود. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «همانا اوّلین نقصی که در کار بنی‌اسرائیل وارد آمد، از آنجا ناشی شد که چون مردی با مرد دیگری روبرو می‌شد و وی را در منکری می‌دید، به او می‌گفت: ای مرد! از خدا پروا کن و از این منکر دست بردار زیرا این کار بر تو جایز نیست امّا همین‌که فردای آن بار دیگر با همان شخص ملاقات می‌کرد، ارتکاب منکر از سوی او، وی را از این‌که با او در یک‌جا بخورد و بیاشامد و همنشینی کند، بازنمی‌داشت پس وقتی چنین کردند، خداوند دلهای بعضی از آنها را به بعضی‌دیگر زد [یعنی در میانشان بغض و دشمنی افگند] و سپس لعنت‌شان کرد». همچنان رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «همانا خداوند عامّهٔ مردم را به عمل خاصّهٔ آنان [یعنی اندکی از آنان که مرتکب منکرات می‌شوند] عذاب نمی‌کند تا آن‌گاه که منکر را در میان خویش ببینند و با وجود آن‌که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند پس وقتی چنین کردند، خداوند [خشک و تَر را باهم می‌سوزاند] و خاصّه و عامّه هردو را عذاب می‌کند».

تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۚ لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِى ٱلْعَذَابِ هُمْ خَٰلِدُونَ ﴿٨٠﴾

﴿بسیاری از آنان را﴾ یعنی: از یهودیان را ﴿می‌بینی که با کافران﴾ یعنی: با مشرکان ﴿دوستی می‌کنند﴾ درحالی‌که مشرکان بر دین استوار و حقّی قرار ندارند ﴿راستی چه زشت است آنچه نفس‌های آنان برای آنان پیش فرستاده است﴾ از کارنامهٔ ننگینی که با آن به عرصه‌گاه قیامت وارد می‌شوند ﴿آن چیز خشم‌گرفتن الله بر آنان است و آنان در عذاب جاودانند﴾ یعنی: آنها درواقع برای خود خشم خداوند ﷻ در آخرت را پیش فرستاده‌اند پس چون در روز قیامت برانگیخته شوند، در جایگاه خشم الهی فرود می‌آیند و این، جایگاه حتمی آنهاست.

وَلَوْ كَانُواْ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلنَّبِيِّ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا ٱتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَآءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿٨١﴾

﴿و اگر به خدا و پیامبر﴾ یعنی: پیامبر خود، یا پیامبر آخرالزّمان ﴿و آنچه که به‌سوی او فرود آمده﴾ از کتاب ﴿ایمان می‌آوردند﴾ به ایمانی خالصانه بدون هیچ آمیزه‌ای از نفاق، در این صورت ﴿آنان را﴾ یعنی: مشرکان را ﴿به دوستی نمی‌گرفتند﴾ زیرا خدا ﷻ و پیامبرش آنها را از دوستی با مشرکان نهی کرده‌اند پس دوستی با مشرکان خود دلیل نفاق است ﴿ولی بسیاری از آنان فاسقند﴾ یعنی: از دایرهٔ ولایت و طاعت الله ﷻ خارج گردیده و به کفر و نفاق خویش استمرار می‌دهند.

۞ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَٰوَةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلْيَهُودَ وَٱلَّذِينَ أَشْرَكُواْ ۖ وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰ ۚ

ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٨٢﴾

ای مخاطب! ﴿**مسلماً یهودیان و مشرکان را دشمن‌ترینِ مردم نسبت به مسلمانان می‌یابی**﴾ پس، خطاب متوجّه هرکسی‌است که صلاحیّت مخاطب‌شدن با آن را دارد. یعنی: یهودیان و مشرکان ـ لعنهم‌الله ـ سرسخت‌ترین همهٔ مردم در دشمنی با مؤمنان اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» در بیان دشمنی تاریخی یهودیان با مؤمنان می‌گوید: «کسی که جنگ احزاب را علیه مسلمانان برانگیخت، یهودی بود... کسی که در فتنهٔ زمان عثمان رضی الله عنه عوام را برانگیخت، گروه‌ها را برشوراند و شایعات را پراکند، یهودی بود... کسی که حرکت وضع احادیث دروغین از رسول خدا ﷺ و وضع روایات جعلی را در تاریخ و سِیَر رهبری کرد، یهودی بود... کسی که نعره‌های قومی را در آخرین خلافت مسلمانان (دوران عثمانی) برانگیخت، آتاتورک یهودی بود... و شما در پشت سر هر فتنه و توطئه‌ای علیه مسلمین، دست یهودیان را می‌بینید. از این که بگذریم؛ در پشت سر اندیشهٔ مادّی‌الحادی، یک یهودی است... در ورای اندیشهٔ ویرانگر محوری‌بودن غریزهٔ جنسی در زندگی انسان، یک یهودی قراردارد... و بالآخره در پشت سر همهٔ مکاتب و اندیشه‌های ویرانگر، یهودیان قرار دارند». ﴿**و قطعاً مهربانترین مردم نسبت به مؤمنان کسانی را می‌یابی که گفتند: ما نصاراییم، این بدان سبب است که از آنان کشیشان و راهبانی هستند**﴾ یعنی: نصاری را به دوستی و مودّت با مؤمنان از آن رو نزدیکتر می‌یابی که در میان نصاری، کشیشان دانشمند و راهبان حق‌پرستی هستند که فروتنی برای خداوند جل جلاله، رحم، سودرسانی به مردم و حق‌جویی را به آنان آموزش می‌دهند. مراد از کشیشان در آیهٔ کریمه، نیایشگران حق‌پرست و پیروان دانشمندان دینی هستند. رهبانیّت و ترَهُّب: عبارت است از: تعبّد در صومعه‌ها و کلیساها ﴿**و نیز**﴾ دوستی و محبّت نصاری با مؤمنان ﴿**به‌سبب آن است**

که آنان کبر نمی‌ورزند ﴾از پذیرفتن سخن حق بلکه در برابر آن متواضعند، بر خلاف یهودیان که از این وصف به‌دور می‌باشند زیرا کفرشان، کفر عناد و انکار است. نسفی می‌گوید: «آیهٔ کریمه دلیل برآن است که علم سودمندترین چیزهاست، هرچند علم کشیشان باشد. همین‌طور بیزاری از کبر، سودمندترین چیزهاست؛ هرچند این بیزاری از سوی نصرانی‌ای باشد».

وَإِذَا سَمِعُوا۟ مَآ أُنزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرَىٰٓ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا۟ مِنَ ٱلْحَقِّ ۖ يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿۸۳﴾

﴿**و چون اینان**﴾ یعنی: این دسته از نصاری که وصفشان گذشت ﴿**آنچه را بر این پیامبر نازل شده‌است بشنوند، می‌بینی که چشمانشان از اشک لبریز می‌شود**﴾ یعنی: آنها در هنگام شنیدن قرآن، به پُری چشمانشان اشک می‌ریزند ﴿**به‌سبب آنچه از حقّ شناخته‌اند**﴾ یعنی: به‌سبب آنچه که از قرآن شنیده‌اند زیرا دریافته‌اند که این شنیده‌هایشان حقّ و حقیقت است زیرا این حقایق را در کتاب خود (انجیل) نیز یافته‌اند ﴿**می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم**﴾ به این کتابی که از سوی تو بر محمّد ﷺ نازل شده است و نیز ایمان آورده‌ایم به پیامبری که این کتاب را بر وی نازل کرده‌ای ﴿**پس ما را در زمرهٔ گواهان بنویس**﴾ یعنی: ما را در شمار امّت محمّد ﷺ قرار ده، همانان که بر مردم در روز قیامت گواهی می‌دهند. یا ما را در زمرهٔ گواهان بر صدق و راستگویی محمّد ﷺ و این که او فرستادهٔ برحقّت به‌سوی مردم است، بنویس.

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَمَا جَآءَنَا مِنَ ٱلْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا

رَبُّنَا مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٨٤﴾

﴿**و ما را چه شده است که به خدا و آنچه از حق که به ما رسیده، ایمان نیاوریم**﴾ یعنی: چه سدّ و مانعی در میان ما و ایمان به‌حقیقت ــ که همانا رسالت حضرت محمّد ﷺ است ــ می‌تواند حایل شود درحالی که مقتضی ایمان موجود است و آن طمع ما به دریافت إنعام الهی است: ﴿**و حال آن‌که طمع داریم که پروردگارمان ما را با قوم صالحان همراه و وارد کند**﴾ یعنی: درحالی‌که ما چشم داریم تا در مصاحبت صالحان ــ از انبیا ؈ و پیروان فرمانبردارشان ــ به بهشت وارد شویم زیرا دیگر هرگز به عواملی که ما را بر کفر به خداوند ﷻ و پیامبرش وادارد، التفاتی نمی‌کنیم.

فَأَثَٰبَهُمُ ٱللَّهُ بِمَا قَالُواْ جَنَّٰتٍ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٨٥﴾

﴿**پس به پاس آنچه گفتند، خدا به آنان باغهایی پاداش داد که از زیر درختان آن نهرها جاری است، در آن جاودانه می‌مانند و این پاداش نیکوکاران است**﴾ آری! خدای عزّوجلّ در برابر این سخنشان که آن را به اخلاص گفتند و به مضمون آن نیز معتقد و باورمند بودند، چنین پاداش شایسته‌ای به ایشان داد.

دربیان **سبب‌نزول** آمده‌است: رسول خدا ﷺ عمروبن‌امیهٔ ضمری را همراه با نامه‌ای به‌سوی نجّاشی پادشاه حبشه فرستاده او را به دین حق دعوت کردند پس نجّاشی به دنبال راهبان و کشیشان فرستاده همهٔ آنان را گرد آورد، سپس از جعفربن‌ابی‌طالب ؓ خواست تا بر آنان قرآن بخواند، جعفر ؓ بر ایشان سورهٔ «مریم» را قرائت کرد پس همهٔ آنان ایمان آوردند و چشمانشان از اشک لبریز شد

و همانان‌اند که خداوند ﷻ آیهٔ: (وَلَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً) را تا (فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِیْن) در شأن ایشان نازل کرد.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَآ أُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾

و برای این که کسی از آیات قبل چنین برداشت نکند که ستایش یادشده، شامل همهٔ نصاری است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنان اهل دوزخ اند**﴾ پس بدانید که ثنا و ستایش ذکرشده، از آن گروه خاصّی از نصاری است که اوصاف فوق در آنها یکجا شده است؛ که پذیرفتن اسلام از سوی ایشان در رأس آن اوصاف است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَـٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوٓاْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾

از ابن عبّاس رضی الله عنه دربیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است: گروهی از صحابه ــ که عثمان‌بن مظعون رضی الله عنه یکی از ایشان بود ــ گفتند: آلت‌های تناسلی خود را قطع می‌کنیم و شهوات دنیا را ترک نموده فقط به عبادت و نیایش حق تعالی مشغول می‌شویم و همانند راهبان به منظور عبرت‌گرفتن و عبادت، در زمین به سیر و سفر می‌پردازیم! چون این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ به‌دنبال ایشان فرستاده و شنیده‌های خود را در این باره با آنها درمیان گذاشتند. آنان خبر رسیده را تصدیق کردند و گفتند: آری! چنین گفتیم و قصد

چنین کاری را داریم! رسول خدا ﷺ فرمودند: «ولی من روزه می‌گیرم و می‌خورم، نماز می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم پس هر کس به سنّت من چنگ زند، او از من است و هر کس به سنّت من چنگ نزند، او از من نیست». همان بود که دربارهٔ این گروه از صحابه نازل شد:

﴿ای مؤمنان! طیّباتی را که الله برای شما حلال ساخته است حرام نشمارید﴾ طَيِّبَاتْ: لذایذی است که خدای عزّوجلّ آنها را به بندگانش حلال ساخته‌است. بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را نهی می‌کند از این که چیزی از پاکیزگی‌ها را برمبنای این پندار بر خود حرام سازند که حرام‌کردن پاکیزگی‌ها، به معنای طاعت و تقرّب به حق تعالی‌است و از مقولهٔ زهد و رویگردانی از دنیا می‌باشد، یا به هر بهانهٔ دیگری نباید حلالی از حلال‌های خداوند ﷻ را بر خود حرام گردانند. چنان‌که برخی از عوام‌النّاس در هر عصر و زمانی چنین می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: این چیز بر من حرام است! آن چیز را بر خود حرام ساختم! و الفاظی مانند اینها ـ که نهی قرآنی شامل آن می‌شود **﴿و از حدّ در نگذرید﴾** با حلال کردن آنچه که حق تعالی آن را بر شما حرام گردانیده. یعنی: در إعمال رخصتها و فرورفتن در تساهل و آسان‌گیری، کار را به آنجا نرسانید که حرامی را بر خود حلال گردانید زیرا این کار نیز بر شما نارواست، همان‌گونه که سخت‌گیری‌های بی‌مورد، چون حرام‌کردن حلالها ناجایز می‌باشد **﴿همانا الله ازحدگذرندگان را دوست نمی‌دارد﴾**.

امام ابوحنیفه، امام احمدبن حنبل و پیروانشان برآنند که: هر کس چیزی را تناول کرد که آن را بر خود حرام ساخته بود، بر وی کفّارهٔ یمین (سوگندشکنی) لازم می‌شود.

وَكُلُوا۟ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلًا طَيِّبًا ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ أَنتُم بِهِۦ

مُؤۡمِنُونَ ﴿٨٨﴾

﴿و آنچه الله به‌شما روزی داده‌است؛ حلال و پاکیزه بخورید﴾ لذا نه آنها را بر خود حرام بشمارید و نه پلید و نجس ﴿و از آن خدایی که به او ایمان دارید پروا دارید﴾ یعنی: در همهٔ امور از خداوند متعال پروا دارید، از جمله در حلال و حرام وی. این آیه دلالت می‌کند براین که ایمان به خداوند ﷻ، موجب تقوا و پروا داشتن از وی در امر و نهی وی است.

و از آنجایی که حرام‌کردن پاکیزگی‌ها بر خود، غالباً با سوگند همراه است پس بیان حکم سوگند در اینجا مناسب می‌نمود، به همین جهت فرمود:

لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلۡأَيۡمَٰنَۖ فَكَفَّٰرَتُهُۥٓ إِطۡعَامُ عَشَرَةِ مَسَٰكِينَ مِنۡ أَوۡسَطِ مَا تُطۡعِمُونَ أَهۡلِيكُمۡ أَوۡ كِسۡوَتُهُمۡ أَوۡ تَحۡرِيرُ رَقَبَةٖۖ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖۚ ذَٰلِكَ كَفَّٰرَةُ أَيۡمَٰنِكُمۡ إِذَا حَلَفۡتُمۡۚ وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴿٨٩﴾

﴿خداوند شما را به سوگندهای لغو بازخواست نمی‌کند﴾ یعنی: سوگندهای لغو، بازپرسی و مؤاخذه‌ای ندارند و پرداخت کفّاره هم در آنها واجب نیست. سوگند لغو: در مذهب شافعی رحمه الله این است که شخص در اثنای سخنش بگوید: نه والله! آری والله!، بی‌آن که از آن قصد قسم خوردن را داشته‌باشد، که این نوع از

سوگندهای بیهوده، اغلب به‌طریق عادت از انسان صادر می‌شود. امّا از نظر جمهور فقها: سوگند لغو آن است که شخص در خبردادن از گذشته یا از حال، گمان خویش را بر مبنای وقوع مفاد آن خبر قرار داده و بر وقوع آن امر پنداری سوگند بخورد؛ درحالی‌که واقعیّت امر برخلاف آن باشد. بیان حکم سوگند لغو در سورهٔ «بقره» نیز گذشت. ﴿**ولی شمارا به‌سبب محکم‌کردن سوگندها به‌قصد مؤاخذه می‌کند**﴾ یعنی: شما را به سوگندهای محکم و منعقده‌ای که از روی قصد و اراده یاد می‌کنید، مؤاخذه می‌کند، در صورتی که این سوگندها را بشکنید.

پس سوگندها عموماً بر دو نوع اند:

۱ ـ سوگندهای لغو. ۲ ـ سوگندهای محکم و از روی اراده. امّا در این‌جا نوع سومی از سوگند است که آن را «یمین غموس» می‌نامند. سوگند غموس در نزد احناف عبارت است از: سوگندخوردن قصدی بر وقوع امری در گذشته یا حال که واقع نشده است. احناف برآنند که سوگند «غموس» کفّاره‌ای ندارد زیرا سزای آن فروغلتیدن و غوطه‌ورشدن در جهنّم است چنان‌که از نام آن پیداست. ﴿**پس کفّارهٔ آن**﴾ یعنی: کفّارهٔ سوگند منعقده، از کسی که با اراده و آگاهانه سوگند می‌خورد و سوگند خود را می‌شکند: ﴿**طعام‌دادن ده مسکین است از جنس میانهٔ آنچه که خانوادهٔ خود را می‌خورانید**﴾ یعنی: آن ده مسکین را از میانگین آنچه که عادتاً به کسان و خانوادهٔ خود می‌خورانید، إطعام کنید و طعام‌دادن ایشان از غذاهای اعلا بر شما واجب نیست، همان‌گونه که خوراندن به مسکین از طعام ادنی و پست نیز جایز نمی‌باشد و إطعام آنها تا سرحدّ سیرکردن آنهاست. احناف می‌گویند: إطعام به‌طور اعلیٰ؛ سه نوبت غذادادن با نان‌خورش، إطعام به‌طور ادنی؛ یک‌بار غذادادن از خرما یا جو و إطعام به‌طور اوسط؛ دو نوبت غذادادن در نهار و شام است. عمر و عائشه رضی‌الله عنهما گفته‌اند: برای هر یک از ده مسکین، نیم صاع از گندم یا خرما بپردازد. رأی احناف نیز همین است. امّا شافعی

می‌گوید: برای هر مسکین یک «مُدّ»[۱] بپردازد. ﴿یا﴾ کفّارهٔ سوگند قصدی ﴿پوشانیدن آنان است﴾ یعنی: پوشانیدن لباسی به آن ده مسکین است که بدنشان را بپوشاند، هرچند یک قواره لباس باشد. به قولی: مراد از (کِسْوَت)، آن مقدار از لباس است که با پوشیدن آن، خواندن نماز جایز باشد. ولی احناف برآنند که حدّ ادنای لباس، لباسی‌است که تمام بدن را بپوشاند، از این جهت، دادن فقط یک ازار و عمّامه کافی نیست. ﴿یا﴾ کفّارهٔ سوگند قصدی ﴿آزادکردن برده‌ای است﴾ از قید بردگی. شافعی شرط کرده‌است که آن برده باید مؤمن باشد امّا احناف، مؤمن‌بودن وی را شرط نکرده‌اند. بنابراین، کسی که سوگند می‌خورد و باز سوگند می‌شکند، در میان سه کار یاد شده مخیّر است و هریک از آنهارا که می‌خواهد، می‌تواند انجام دهد.

﴿پس هرکه اینها را نیافت، بر اوست که سه روز روزه بگیرد﴾ یعنی: هر کس یکی از سه چیز یادشده را نیافت، روزه گرفتن سه روز پیاپی، کفّارهٔ وی است. و این رأی جمهور فقهاست. امّا مالکی‌ها می‌گویند: گرفتن سه روز روزه به‌طور متفرّق نیز درست است. ﴿این است کفّارهٔ سوگندهای شما هنگامی‌که سوگند خوردید﴾ و بعد از آن سوگند شکسته و حانث گردیدید زیرا دادن کفّاره قبل از سوگندشکنی ـ چنان‌که احناف گفته‌اند ـ جایز نیست ﴿و سوگندهای خود را نگاه دارید﴾ این عبارت به سه معنی است:

۱ ـ سوگندهای خود را نگاه‌دارید و به سوگندخوردن شتاب نورزید.
۲ ـ سوگندهایی را که خورده‌اید نگاه‌دارید و به شکستن آنها نشتابید.
۳ ـ چنانچه سوگندهای خود را شکستید، در پرداخت کفّاره سهل‌انگاری نکنید.

﴿این‌گونه خداوند برای شما آیات خود را بیان می‌کند﴾ با این‌چنین بیان روشنی ﴿باشد که شکر کنید﴾ این نعمتهایی را که او بر شما منّت نهاده‌است، چون نعمت

۱ـ صاع: عبارت از (۲۷۵۱) گرم، و مُدّ: یک‌چهارم صاع است.

بیان شریعت و روشن‌ساختن احکام خود.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴿٩٠﴾

﴿**ای مسلمانان! جز این نیست که خمر و میسر**﴾ تفسیر خمر و میسر (شراب و قمار) در سورهٔ «بقره» گذشت. از ابن‌عبّاس ﷺ روایت شده است که فرمود: تمام انواع قمار از «میسر» است، حتّی بازی بچّه‌ها با گردو و مهره‌های نرد. ﴿**و**﴾ جز این نیست که ﴿**انصاب**﴾ یعنی: بتانی که برای پرستش نصب شده بودند ﴿**و ازلام**﴾ یعنی: تیرهای قرعه، که تفسیر آن در اوایل این سوره گذشت ﴿**رِجْس است**﴾ رِجْس: بر پلیدیها و نجاستها اطلاق می‌شود ﴿**و از عمل شیطان است**﴾ زیرا این شیطان است که اعمال یادشده را برای‌شما نیکو جلوه داده و آنها را آرایش می‌دهد ﴿**پس، از آن پرهیز کنید**﴾ یعنی: از پلیدی، یا از عمل شیطان پرهیز کنید؛ و در هردو صورت معنی یکی است. ﴿**باشد که رستگار شوید**﴾ و به فیض رستگاری نایل گردید.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی با چندین تأکید، شراب و قمار را حرام إعلام کرد: تأکید اوّل این که: آنها را در ردیف پرستش بتان قرار داد. تأکید دوم این که: آنها را رجْس، یعنی نجس معنوی معرّفی کرد، هرچند به قول بعضی: در شراب نجاست حسّی نیز هست. تأکید سوم این که: آن دو را از عمل شیطان نامید و روشن است که از شیطان جز شَرّ خالص سرنمی‌زند. تأکید چهارم این که: مؤمنان را دستور داد تا از آن بپرهیزند، که این تعبیر در نهی، از معنای (ترک‌کردن) بلیغ‌تر است. و نهایتاً این که: پرهیز از آنها را موجب رستگاری اعلام کرد پس هرگاه پرهیز از آنها رستگاری باشد، روشن است که ارتکاب آنها،

سراسر زیان و خسارت است.

از ابن‌عمر رضی الله عنهما روایت شده‌است که فرمود: دربارهٔ شراب سه آیه نازل شده است، اوّلین آنها آیهٔ: (یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ...) [بقره/۲۱۹] است و بعد از نزول آن، برخی از اصحاب رضی الله عنهم چنین تبصره کردند که شراب حرام گشته لذا به رسول خدا ﷺ گفتند: اجازه بدهید تا چنان‌که خداوند متعال در این آیه فرموده، از منافع شراب بهره گیریم! رسول خدا ﷺ در قبال این درخواست آنها سکوت نمودند. بعد از آن آیهٔ: (لاتَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ...) [نساء/۴۳] نازل شد، باز برخی چنین تبصره کردند که شراب حرام شده است لذا اصحاب رضی الله عنهم گفتند: یا رسول‌الله! بسیار خوب؛ در نزدیک اوقات نماز شراب نمی‌نوشیم. بازهم رسول خدا ﷺ سکوت نمودند. سپس آیهٔ: (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ...) نازل شد. در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمودند: اکنون دیگر شراب (به‌طور قطع) حرام گردید.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ، وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ، وَمَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَمَاتَ وَهُوَ يُدْمِنُهَا لَمْ يَتُبْ، لَمْ يَشْرِبْهَا فِي الْآخِرَةِ ✿ هر چیز مستی‌آوری شراب است و هر مستی‌آوری حرام است پس هر کس شراب نوشید و درحالی مُرد که هنوز به آن معتاد بود و از آن توبه نکرده بود، آن را در آخرت نمی‌نوشد».

إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيْطَـٰنُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ ٱلْعَدَٰوَةَ وَٱلْبَغْضَآءَ فِى ٱلْخَمْرِ وَٱلْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ ﴿٩١﴾

بعد از آن‌که حق تعالی در آیهٔ سابق حکم تحریم شراب و قمار را اعلام کرد، اکنون در این آیه حکمت تحریم آنها را بیان می‌کند: **«همانا شیطان می‌خواهد با**

شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه بیندازد﴾ این از مفاسد دنیوی شراب و قمار است ﴿**و**﴾ از مفاسد دینی نیز در آنها بسیار است، از جمله این که شیطان می‌خواهد: ﴿**شما را از یاد الله و از نماز بازدارد پس آیا شما دست برمی‌دارید؟**﴾ و از آنها به‌طور نهایی بازمی‌ایستید؟ یعنی: دیگر بس است، بازایستید! عمرﷺ چون این آیه را شنید، فرمود: بازایستادیم پروردگارا!

احناف برآنند که: بازی با نرد، شطرنج، قاب قمار، منقل چینی، ورق و مانند اینها مکروه تحریمی است، هرچندکه با قمار همراه نباشد امّا امام ابویوسف بازی با شطرنج را مباح دانسته، مشروط به این شرایط که:

۱ ــ بازی شطرنج با قمار همراه نباشد.

۲ ــ شخص به‌طور دایم به آن پایبند نباشد.

۳ ــ به واجبی از واجبات وی خلل وارد نسازد.

۴ ــ بر آن بسیار سوگند نخورد.

وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَٱحْذَرُواْ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿۹۲﴾

﴿**و از خدا و پیامبر اطاعت کنید و برحذر باشید**﴾ از نافرمانی خدا ﷻ و پیامبرش، یعنی: ترس و حذر از مخالفت را با طاعت خدا ﷻ و رسولش یکجا گردانید ﴿**پس اگر روگردانیدید**﴾ از فرمانبرداری و ترس از خدا ﷻ و اطاعت رسولش ﷺ ﴿**بدانید که بر پیامبر ما جز پیام‌رساندن آشکار نیست**﴾ یعنی: در آن صورت، شما بر پیامبر هیچ زیانی وارد نساخته‌اید زیرا مأموریّت وی فقط ابلاغ آیات است و بس بلکه بر خود زیان رسانده‌اید؛ چراکه از تکلیف خویش روی برتافته‌اید.

لَيْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوٓاْ إِذَا مَا ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّأَحْسَنُواْ ۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۹۳﴾

﴿بر کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند، در آنچه خوردند﴾ قبل از تحریم شراب، از هر نوع خوراکی و نوشیدنی‌ای که میل داشتند **﴿گناهی نیست، چون تقوا پیشه کردند﴾** یعنی: چراکه از آنچه بر آنان حرام گشته بود؛ چون شرک و غیره، پرهیز کردند **﴿و ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند و باز تقوا پیشه کردند﴾** و پرهیزگاری کردند از آنچه که بعداً بر آنان حرام شد، با وجود آن که قبلاً برآنان مباح بود **﴿و ایمان آوردند﴾** به تحریم آن **﴿و باز تقوا پیشه کردند﴾** و پرهیزگاری کردند از آنچه که بعد از آن تحریم، بر آنان حرام شد و قبلاً بر آنان مباح بود **﴿و نیکوکاری کردند﴾** یعنی: اعمال نیک انجام دادند.

مراد از تقوا و ایمانی که در اوّل ذکر شد؛ تحقّق اصل تقوا و اصل ایمان در آنان است، مراد از تقوا و ایمانی که بار دوم ذکر شد؛ ثبات و دوام ایشان بر تقوا و ایمان است و مراد از تقوای سوم؛ پرهیز از ظلم بر بندگان و احسان و مواسات با آنان است. یا مراد از تقوای اوّل؛ خودداری از شرک، مراد از تقوای دوم؛ خودداری از محرّمات و مراد از تقوای سوم؛ خودداری از شُبهات است **﴿و الله نیکوکاران را دوست می‌دارد﴾**.

سبب‌نزول: چون آیهٔ تحریم شراب و قمار نازل شد، گروهی از صحابه گفتند: چگونه خواهد بود سرانجام‌کار کسانی از ما که قبل از تحریم درگذشتند درحالی‌که تادم مرگ شراب می‌نوشیدند و تا دم مرگ اموال به‌دست آمده از قمار را می‌خوردند و درحالی مردند که این غذاهای حرام در شکم‌شان بود؟ پس

آیهٔ کریمه نازل شد و روشن ساخت که چون آنها قبل از تحریم شراب و قمار درگذشته‌اند لذا بر آنان گناهی نیست درحالی که پرهیزگار هم بوده‌اند.

بایستهٔ یادآوری است که حدّ شراب، بنابر رأی جمهور فقها هشتاد شلّاق (درّه) است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَيَبْلُوَنَّكُمُ ٱللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلصَّيْدِ تَنَالُهُۥٓ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ ٱللَّهُ مَن يَخَافُهُۥ بِٱلْغَيْبِ ۚ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾

﴿ای مؤمنان! هرآینه خداوند شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه‌های شما باشد خواهد آزمود﴾ یعنی: شما را به چنان شکار آماده‌ای می‌آزماید که در آن به‌تیراندازی، راندن حیوانات شکاری و تعقیب و دنبال نمودن آنها نیازی نباشد بلکه آن شکارها ـ به منظور آزمایشتان ـ همه در دسترس و در بُرد نیزه‌هایتان قرار داشته باشد. آری! شکار یکی از موارد تأمین زندگی مادّی اعراب بود و خدای عزّوجلّ ایشان را با تحریم آن در حال إحرام و در سرزمین حرم، مورد آزمایش قرار داد چنان‌که بنی‌اسرائیل را با عدم تجاوز از حدود مقرّره در روز شنبه، مورد آزمایش قرار داد **﴿تا معلوم بدارد که چه‌کسی غایبانه از وی می‌ترسد﴾** یعنی: خدای عزّوجلّ این آزمایش را ترتیب خواهد داد تا به علم ظهور معلوم بدارد که چه کسی از شما پنهان از چشم مردم، از او پروا می‌دارد، همان‌گونه که از او در پیش چشم و گوش مردم پروا می‌دارد زیرا پرواداشتن ازخداوند ﷻ به‌طور غایبانه و نهان از چشم و گوش مردم، خود برهان ایمان است **﴿پس هر کس بعد از آن تجاوز کند، برای اوست عذاب دردناک﴾** به‌جهت مخالفت وی با امر و شرع الهی.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه در عمرهٔ حدیبیّه نازل شد، آن‌گاه که انبوهی از جانوران و پرندگان بر مسلمانان در محلّ اردویشان درآمده و آن محل را پوشانیدند، به‌گونه‌ای که ایشان در گذشته چنین جمع انبوهی از حیوانات و پرندگان شکاری را هرگز ندیده بودند. همان بود که خدای عزّوجلّ ایشان را از کشتن شکار درحال إحرام نهی کرد.

بایستهٔ یادآوری است که این آزمایش برای مؤمنان تا روز قیامت استمرار دارد چنان‌که می‌فرماید:

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقْتُلُواْ ٱلصَّيْدَ وَأَنتُمْ حُرُمٌ ۚ وَمَن قَتَلَهُۥ مِنكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًۢا بَـٰلِغَ ٱلْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّـٰرَةٌ طَعَامُ مَسَـٰكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِۦ ۗ عَفَا ٱللَّهُ عَمَّا سَلَفَ ۚ وَمَنْ عَادَ فَيَنتَقِمُ ٱللَّهُ مِنْهُ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ ﴿۹۵﴾

﴿ای مؤمنان! درحالی‌که مُحرِمید﴾ یعنی: درحالی که جهت انجام حجّ یا عمره یا هردو، إحرام بسته‌اید **﴿شکار را نکشید و هر کس از شما عمداً آن را بکشد﴾** یعنی: درحالی آن را بکشد که به‌یادآورندهٔ إحرام خویش است، یا از حرمت کشتن آن آگاه است **﴿باید نظیر آنچه کشته است کفّاره‌ای بدهد﴾** یعنی: بر وی تحمّل کیفر و پرداخت کفّاره‌ای همانند با آنچه کشته؛ واجب است **﴿از چهارپایان﴾** یعنی: از شتر، یا گاو، یا گوسفند **﴿که حکم کند به آن﴾** یعنی: به آن جزا و کیفر، یا به همانند

بودن آنچه که کشته است **﴿دو تن عادل از میان شما﴾** یعنی: دو مرد معروف به عدالت از میان مسلمانان به آن حکم کنند پس چون آن دو به آن حکم کردند، آن کفّاره بر وی لازم می‌شود **﴿و به‌صورت هدْی به کعبه برسد﴾** یعنی: اگر دو تن حَکَم عادل به کفّاره حکم کردند، با آن حیوان کفّاره، همان کاری انجام می‌شود که با قربانی انجام می‌شود؛ از فرستادن آن به‌سوی مکّه و ذبح‌نمودن آن در آنجا. البتّه مراد آیه عین کعبه نیست زیرا قربانی در خودِ کعبه ذبح نمی‌شود بلکه مراد سرزمین حرم است و هیچ خلافی در این نیست **﴿یا باید کفّاره‌ای بدهد که عبارت است از: طعام دادن مساکین، یا برابر آن روزه بگیرد﴾** امّا بر کسی که بدون عمد شکار را می‌کشد، کفّاره‌ای نیست. برخی گفته‌اند: بر وی نیز کفّاره است.

بایستهٔ یاد آوری است که علما مقدار کفّاره در هر گونه صیدی را مقرّر داشته‌اند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «جزای صید یکی از سه چیز تواند بود:

۱ ــ همانند صید را در حرم ذبح کند. این همانندی در نزد شافعی به خلقت و هیأت و در نزد ابوحنیفه به قیمت است زیرا مماثلت به خلقت و هیأت متعذّر می‌باشد پس مراد مماثلت معنوی است و داوران باید قیمت آن را بسنجند نه حیوانی مانند آن را.

۲ ــ به قیمت صید، خوراکی‌ای خریده و آن را به مسکینان بدهد. در نزد شافعی باید به هر مسکین مُدّی از طعام و در نزد ابوحنیفه به هر مسکین نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو بدهد[1].

۳ ــ بجای إطعام هر نفر مسکین به‌شمار مسکینان یک روز روزه بدارد. پس جانی در میان سه نوع کفّارهٔ یادشده مخیّر است **﴿تا وبال کردار خود را بچشد﴾** وَبال: یعنی: سرانجام بد و جزای کشتن شکار را **﴿الله از آنچه گذشت﴾** از جانب شما، در مورد شکارکردن صید حَرَم قبل از نزول حکم کفّاره **﴿عفو کرده است ولی هر کس**

۱ــ یک صاع (۲۷۵۱) گرم است، و مُدّ یک‌چهارم صاع است.

که بازگردد ﴾ به‌سوی کشتن شکار، بعد از این بیان قاطع ﴿پس خدا از او انتقام می‌گیرد﴾ در آخرت و او را به‌سبب گناهانش عذاب می‌کند ﴿و خداوند غالب و صاحب انتقام است﴾ بر کسی که از حدود اسلام تجاوز کند. برخی گفته‌اند: معنی این است که خداوند ﷻ از او با وضع نمودن کفّاره انتقام می‌گیرد چنان‌که جمهور فقها از جمله امام ابوحنیفه، پرداخت کفّاره را بر تکرارکنندهٔ این جنایت، واجب شناخته‌اند بنابراین، در نزد آنان جزا با تکرار شکار تکرار می‌شود زیرا جزای آخرت مانع وجوب جزای دنیا بر وی نیست. امّا شریح و سعیدبن جبیر گفته‌اند: او در اوّلین‌باری که مرتکب این عمل شد، باید کفّاره بدهد، ولی اگر این عمل را تکرار کرد، بار دوم بر وی به کفّاره حکم نمی‌شود بلکه به وی گفته می‌شود: برو که خدای عزّوجلّ از تو انتقام می‌گیرد! یعنی: گناه تو بزرگتر از آن است که با کفّاره جبران شود.

خاطر نشان می‌شود که برمبنای احادیث شریف، حیوانات و حشرات موذی ذیل از حکم قتل صید در حالت إحرام مستثنا هستند: ۱ ـ کلاغ. ۲ ـ زغن (غلیواج). ۳ ـ عقرب. ۴ ـ موش. ۵ ـ سگ درنده. و گرگ نیز به سگ ملحق می‌شود. پس در کشتن آنها گناه و کفّاره‌ای نیست.

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ ٱلْبَحْرِ وَطَعَامُهُۥ مَتَـٰعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ ۖ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ ٱلْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا ۗ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾

﴿برای شما﴾ حتّی در حال إحرام نیز ﴿شکار دریا حلال شده است﴾ شکار دریا: شکار حیوانات آبی (آبزیان) است. مراد از دریا در اینجا: هر آبی است که در آن شکار دریایی یافت می‌شود، هرچند آن آب، آب نهر یا چاهی باشد ﴿و﴾ همچنین برای شما حلال شده ﴿طعام دریا﴾ طعام دریا: خوردنی‌ای از

خوردنی‌های آن است که دریا به بیرون افگند، یا بر روی آب آید. امّا در نزد ابوحنیفه، ماهی مرده‌ای که بر روی آب دریا می‌آید، خورده نمی‌شود و بجز ماهی، خوردن سایر حیوانات دریایی نیز در نزد احناف روا نیست. ولی غیراحناف، (صید) را در آیهٔ کریمه به شکاری که از دریا زنده گرفته می‌شود و (طعام) را به آنچه که دریا بعد از مردن آن را به بیرون می‌افگند، تفسیر کرده‌اند.
آری! شکار و طعام دریارا برای شما حلال گردانیدیم ﴿**تا برای شما منفعتی باشد**﴾ و مقیمانی که آن را به طور تازه مصرف می‌کنند، از آن نیرو برگیرند ﴿**و برای قافله**﴾ یعنی: منفعتی باشد برای مسافران شما که از آن توشه برمی‌گیرند و گوشت حیوان شکارشده را خشک می‌کنند، یا آن را در یخچالها نگهداری می‌کنند ـ چون عصر حاضر ـ ﴿**ولی شکار بیابان بر شما حرام گردیده است، مادام که مُحرِم باشید**﴾ یعنی: تا آن‌گاه که لباس إحرام برتن داشته باشید. همچنان شکار غیر مُحرم بر مُحرم حرام است، اگر غیر مُحرم آن را جهت استفادهٔ مُحرم شکار کرده بوَد، مگر در رأی احناف که خوردن شکار خشکی را که به وسیلهٔ غیرمُحرم صید شده باشد؛ در هرحال برای مُحرم جایز می‌دانند، چه به‌منظور استفادهٔ وی شکار شده‌باشد، چه در غیر آن. شکار خشکی شامل هر حیوانی می‌شود که در خشکی تخم‌گذاری و تولید نسل نماید، هرچند پاره‌ای از اوقات در دریا زندگی کند، چون مرغابی ﴿**و از خدایی که نزد او محشور می‌شوید پروا دارید**﴾ زیرا او شما را دربرابر اعمالتان جزا می‌دهد.

۞ جَعَلَ ٱللَّهُ ٱلْكَعْبَةَ ٱلْبَيْتَ ٱلْحَرَامَ قِيَٰمًا لِّلنَّاسِ وَٱلشَّهْرَ ٱلْحَرَامَ وَٱلْهَدْيَ وَٱلْقَلَٰٓئِدَ ۚ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَأَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿۹۷﴾

﴿**خداوند کعبه را که بیت الحرام است، سبب قوام امور مردمان**﴾ یعنی: مایه و مدار سامان‌یابی و انتظام امور معاش و معاد و دین و دنیایشان ﴿**گردانید**﴾ زیرا در حجّ، منافع و مصالحی نهفته است که سبب رونق دین و دنیایشان می‌شود؛ آری! در حجّ نیایشگرانشان به اوج عبودیّت واصل می‌شوند، خائف و هراسناکشان ایمن می‌شود، ضعیفشان نصرت داده می‌شود، تجّارشان در آن سود می‌برند، فقرایشان در آن إطعام می‌شوند و اخیراً این که خداوند ﷻ مناسک حجّ را سبب آبادانی وادی‌ای غیرمزروع گردانید، وگرنه در آن هیچ‌کسی اقامت نمی‌گزید ﴿**و**﴾ خداوند ﷻ ﴿**ماه حرام را**﴾ نیز سبب انتظام و سامان‌یافتن امور مردم گردانید، طوری‌که مردم در ماههای حرام ـ ذوالقعده، ذوالحجّه، محرّم و رجب ـ نه خونی را می‌طلبند، نه با دشمنی می‌جنگند و نه به امر مقدّس و ارزش مورد احترامی بی‌حرمتی می‌کنند پس ماههای حرام ـ از این حیث ـ نیز مایهٔ قوام و انتظام امور مردم است. ولی باید گفت که: حرمت قتل و قتال عادلانه در ماههای حرام، در شریعت ما منسوخ شده است ﴿**و**﴾ خداوند ﷻ ﴿**هَدْی را**﴾ یعنی: حیواناتی را که به مکّه إهدا می‌شود ﴿**و قربانی‌های قلّاده‌دار را**﴾ نیز سبب انتظام امور مردم گردانید زیرا بجز منافع دیگری که در آنهاست، وقتی کسی حیوان دارای گردن‌بند (قلّاده) را با خود همراه کند، فهمیده می‌شود که او عزم حجّ یا عمره را دارد و بنابراین، کسی متعرّض وی نمی‌گردد. و قربانی قلّاده دار را مخصوصاً یاد کرد درحالی که این نوع قربانی نیز از (هَدْی) است، به خاطر آن‌که ثواب آن بیشتر و شکوه حجّ با آن جلوه‌گرتر است ﴿**این بیان برای آن است تا بدانید که الله آنچه را که در آسمانهاست و آنچه را که در زمین است می‌داند و تا بدانید که الله به همه‌چیز داناست**﴾ پس براساس حکمت و علم مطلق خویش، احکام را مشروع می‌گرداند.

اَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ وَأَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۹۸﴾

﴿**بدانید که عقوبت الله سخت است**﴾ بر کسی که احکام وی، حرَم قدسی وی و حرمت إحرام را سبک انگارد و به مقدّسات و ارزشهای وی بی‌حرمتی کند ﴿**و بدانید که خدا آمرزندۀ مهربان است**﴾ بر تائبان و بازگشت‌کنندگانی که به آستان عفو و رحمت وی باز می‌آیند.

مَّا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا تَكۡتُمُونَ ﴿٩٩﴾

﴿**بر عهدۀ پیامبر جز رساندن پیغام**﴾ برای شما ﴿**نیست**﴾ پس اگر امتثال و اطاعت نکردید، مسلّماً جز به‌خودتان زیان نرسانده و جز در حقّ خودتان جنایت نکرده‌اید امّا تا جایی‌که به رسول خدا ﷺ مربوط است؛ ایشان به تکلیف خود عمل کرده، دستور خدای عزّوجلّ را انجام داده و به واجب تبلیغ قیام کرده است پس برای شما در کوتاهی‌ها و تقصیرهایتان هیچ عذری نیست ﴿**و خداوند آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند**﴾ لذا نفاق یا وفاق شما بر او پنهان نمی‌ماند.

قُل لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡخَبِيثُ وَٱلطَّيِّبُ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ كَثۡرَةُ ٱلۡخَبِيثِۚ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴿١٠٠﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**خبیث و طیب**﴾ یعنی: پلید و پاک ﴿**برابر نیست**﴾ مراد از خبیث: حرام و مراد از طیّب: حلال است. یا مراد؛ انسان‌های بد و شرور و مردمان خوب و پاکند. یا مراد؛ اعمال بد و اعمال نیک است. قُرطبی می‌گوید: «لفظ،

عامّ است و همهٔ این معانی را دربر می‌گیرد». آری! این دو برابر نیستند **﴿هرچند کثرت پلیدیها تو را به شگفت آوَرَد﴾** زیرا پلیدی یک چیز، سود و ثمر آن را ازبین برده و برکت آن را نابود می‌کند **﴿پس ای صاحبان خرد! از الله پروا کنید﴾** و اعمال صالحه را بر کردارهای ناشایست برگزینید و از پاکان و نیکان مردم باشید، نه از تبه‌کاران و پلیدان آنها **﴿تا رستگار شوید﴾**.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسۡـَٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ وَإِن تَسۡـَٔلُواْ عَنۡهَا حِينَ يُنَزَّلُ ٱلۡقُرۡءَانُ تُبۡدَ لَكُمۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهَاۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٞ ﴿١٠١﴾

پس از آن‌که خداوند ﷻ حکم شکار در حال إحرام را بیان کرد، در اینجا مؤمنان را از مطرح کردن پرسش‌هایی که به انگیزهٔ گرایش به تحریم اشیا عنوان می‌شود، نهی کرده و به آنان چنین ادب می‌آموزد: **﴿ای مؤمنان! از آن چیزهایی نپرسید﴾** که به پرسیدن از آنها نیازی ندارید و به شما در امر دینتان مدد نمی‌رسانند. آری! از پیامبر خدا ﷺ در چنین مواردی سؤال نکنید **﴿زیرا اگر حقیقت آنها برای شما آشکار شود، شما را غمگین می‌کند﴾** و بر شما ناخوش می‌آید. از جهتی دیگر، سؤال‌کردن از امور بی‌فایده و از آنچه که بدان نیازی نیست، ممکن است سبب وجوب آن امر بر سؤال‌کننده و بر دیگران شود چنان‌که یکی از روایات وارده در بیان **سبب‌نزول** این آیه، دالّ بر این امر است. در این روایت آمده است؛ یکی از اصحاب از رسول خدا ﷺ پرسید: آیا حجّ در هر سال فرض است؟ رسول خدا ﷺ خشمگین شدند و فرمودند: اگر بگویم: آری! بی‌گمان بر شما واجب می‌شود. همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد. **﴿و اگر از آنها هنگامی که قرآن**

نازل می‌شود سؤال کنید ﴾بدانید که با وجود رسول خدا ﷺ در میانتان و نزول وحی بر وی؛ ﴿**البتّه برای شما روشن ساخته می‌شود**﴾ جواب آن سؤالتان؛ با پاسخ رسول اکرم ﷺ یا با نزول وحی در بارهٔ آن موضوع ﴿**خدا از آنها گذشت**﴾ یعنی: خدا ﷻ از آنچه در گذشته سؤال کردید درگذشت پس دیگربار به این شیوه بازنگردید. یا خدا ﷻ از مکلّف‌کردنتان به آن تکالیف درگذشت ﴿**و خداوند آمرزندهٔ بردبار است**﴾ و از بردباری وی است که شما را ــ جز بعد از هشدار دادنتان ــ مجازات نمی‌کند.

حاصل معنی این‌است: در پیرامونتان اموری است که قرآن از آنها سکوت کرده و شما را در مورد آنها به چیزی مکلّف نکرده است پس، از آن چیزها سؤال نکنید ولی اگر به‌رغم این سؤال کردید، حکم آن بر شما نازل می‌شود، هرچند که شمارا غمگین کند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان از نظر جرم، کسی است که از چیزی سؤال می‌کند که حرام نشده است امّا به‌سبب سؤال وی حرام می‌شود».

بعد از نزول این آیه، صحابهٔ رسول خدا ﷺ به این ادب پایبند شدند به‌طوری که از طرح سؤالات بی‌فایده پرهیز کرده و فقط به آنچه که پیامبراکرم ﷺ به ایشان ابلاغ می‌نمود، اکتفا می‌کردند. امّا بعد از عصر رسول اکرم ﷺ، طرح سؤالات در مورد امور شرعی جایز است زیرا امروزه دیگر بیم آن نمی‌رود که حلال یا حرامی نازل شود.

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُواْ بِهَا كَـٰفِرِينَ ﴿١٠٢﴾

﴿**همانا قومی پیش از شما، از مانند آنها سؤال کردند، باز به آن کافر شدند**﴾ یعنی: کسانی از امّت‌های پیشین، سؤال‌هایی مطرح کردند که نیازی به طرح آنها نبود و ضرورتی دینی طرح آنها را ایجاب نمی‌کرد امّا چون بر اساس پرسشهای خود به

تکالیفی مکلّف شدند، به آن تکالیف عمل نکردند، که نمونهٔ این‌چنین اموری در آیین‌های یهود و نصاری فراوان است.

پس قاعده‌ای که از این آیات برمی‌آید این است: از رسول خدا ﷺ ابتدائاً چیز نوی را نپرسید امّا جایز است که دربارهٔ آنچه نازل شده، به‌قصد فهمیدن و عمل‌کردن به آن، توضیح بخواهید.

مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٍ وَلَا سَآئِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَـٰكِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾

﴿الله هیچ بحیره و سائبه و وصیله و حامی‌ای را مشروع نگردانیده است﴾ بحیره: ماده‌شتری بود که اهل جاهلیّت گوش آن را می‌شگافتند و شیر آن را به بتان اختصاص می‌دادند پس کسی حقّ دوشیدن آن را برای خود نداشت و شگافتن گوش آن نشانه‌ای بر این امر بود. سائبه: ماده‌شتری بود که نذر بتان می‌کردند و رهایش می‌ساختند، یا شتر نری بود که کسی به این نیّت مشروط نذر بتان می‌کرد که اگر مثلاً خداوند ﷻ او را از بیماری‌ای به‌سلامت برهاند، یا او را از سفر به منزل و مأوایش برگرداند، در این صورت آن شتر را آزاد بگذارد که در هرجایی می‌خواهد به چرا و آب برود و کسی بر آن سوار نشود. وصیله: ماده‌شتری بود که اگر دوشکم مادینه می‌زایید، به خودشان تعلّق می‌گرفت امّا اگر نرینه‌ای می‌زایید، به بتان اختصاص می‌یافت. حامی: شتر نری بود که چون از پشت وی ده فرزند به‌وجود می‌آمد، می‌گفتند: حالا دیگر پشتش داغ شده پس رهایش می‌کردند و دیگر نه کسی بر آن سوار می‌شد، نه او را از آب و علفی باز می‌داشتند. اینها اموری چند بود که اهل جاهلیّت آنها را اختراع کرده و در آنها به روش پیشینیانشان تمسّک می‌جستند. **﴿ولی کافران بر الله دروغ می‌بندند﴾** زیرا آنها این

چیزها را به‌انگیزهٔ تدیّن و تعبّد بر خود حرام کرده و این تحریم را به خدای سبحان نسبت می‌دادند؛ درحالی‌که خدای عزّوجلّ آنها را حرام نکرده بود ﴿و بیشترشان تعقّل نمی‌کنند﴾ زیرا افعال و دیدگاه آنان از عقل و فهم نشأت نمی‌گیرد. چنان‌که آیهٔ بعدی، نمونهٔ دیگری از جهل و بی‌خردی آنان را این گونه معرّفی می‌کند:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ قَالُواْ حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ ۚ أَوَلَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾

﴿**و چون به آنان گفته شود: به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی پیامبرش بیایید؛ می‌گویند: آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است**﴾ یعنی: هرگز به قرآن و به پیامبر ایمان نمی‌آوریم زیرا دین پدرانمان برای ما کافی است ﴿**آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند**﴾ یعنی: حتّی اگر هم پدرانشان جاهلانی گمراه بوده باشند، باز هم بر دین آنان باقی می‌مانند؟ حال آن‌که سزاوار نیست کسی فقط به‌خاطر این‌که پیشینیانش در راهی روان بوده‌اند، به کیش و آیین آنان باقی بماند، بویژه آن‌گاه که فساد شیوه‌های پیشینیان آشکار باشد، یا راه و روش آنان با کُتاب خدا ﷻ و سنّت پیامبرش ﷺ در مخالفت قرار داشته باشد. بنابراین، اگر اقتدا به کسی لازم است؛ آن‌کس باید عالمی راه‌یافته باشد درحالی که پدرانشان نه علمی داشتند و نه از هدایتی برخوردار بودند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ ۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا

ٱهۡتَدَيۡتُمۡۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

﴿ای مؤمنان! به خودتان بپردازید﴾ یعنی: شما در قبال خودتان مسؤول هستید پس خودتان را بپایید، یا خودتان را نگاه دارید ﴿هرگاه شما راه‌یافته باشید، کسی که گمراه شده‌است، به شما زیان نمی‌رساند﴾ یعنی: چنانچه شما خود در حدود مسؤولیّت نفس خویش، به‌سوی حق راهیاب و هدایت‌شده باشید، گمراهی کسانی از مردم که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند.

باید دانست که این آیه به معنای نفی وجوب امر به معروف و نهی از منکر نیست زیرا آیات قرآنی و احادیث نبوی بسیاری، بر وجوب حتمی و قطعی امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر دلالت می‌کنند. پس این آیهٔ کریمه که بر مسؤولیّت شخصی تأکید می‌کند، بر کسانی حمل می‌شود که توانایی قیام به واجب «امر به معروف و نهی از منکر» را ندارند، یا بر کسانی حمل می‌شود که گمان نمی‌کنند امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر به هیچ حالی از احوال در مخاطبشان تأثیری بجا گذارد، یا از آن بیم دارند که از امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر با چنان زیانی روبرو شوند که صرف تصوّر وقوع آن، ترک آن را به آنان توجیه می‌کند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه آمده است که فرمود: شما این آیه را می‌خوانید و آن را در غیر جایگاه آن می‌نهید ... [یعنی آن را بر ترک امر به معروف و نهی از منکر حمل می‌کنید] درحالی که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «آن‌گاه که مردم منکر را دیدند و آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خدای عزّوجلّ همهٔ آنان را به عذاب خویش گرفتار کند». از ابوثعلبهٔ خشنی نیز روایت شده‌است که فرمود: دربارهٔ این آیه از شخص بسیار آگاهی سؤال کردم، آری! دربارهٔ آن از رسول خدا ﷺ سؤال کردم پس در **حدیث‌شریف** فرمودند: «بلکه باید به‌معروف امر و از منکر نهی کنید تا آن‌گاه که چون [در زمانی قرار گرفتید که فقط] از بخل و حرص اطاعت و از هوای نفس پیروی می‌شد و خودپرستی و دنیامحوری مدار

اعتبار بود و هر صاحب رأی و نظری فقط به رأی خویش دلخوش و فریفته می‌گردید پس در آن وقت بر شما مخصوصاً مسئولیّت نفس خود شماست ... ».

﴿بازگشت همگی شما به‌سوی خداوند است، آن‌گاه شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌سازد﴾ یعنی: راه‌یافتگان و گمراهان هردو به‌سوی خدا ﷻ باز می‌گردند و او به‌زودی تمام آنها را از اعمالشان خبر داده و در برابر عملشان محاسبه‌شان خواهدکرد، سپس همگی را دربرابر اعمالشان جزا خواهد داد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَـٰدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ
حِينَ ٱلْوَصِيَّةِ ٱثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ
إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِى ٱلْأَرْضِ فَأَصَـٰبَتْكُم مُّصِيبَةُ ٱلْمَوْتِ ۚ تَحْبِسُونَهُمَا
مِنۢ بَعْدِ ٱلصَّلَوٰةِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِى بِهِۦ ثَمَنًا وَ
لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۙ وَلَا نَكْتُمُ شَهَـٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلْـَٔاثِمِينَ ﴿١٠٦﴾

آیات سه‌گانهٔ زیر از نظر إعراب، لفظ و حکم، از دشوارترین آیات قرآنی است:

﴿ای مؤمنان! نصاب شهادت در میان شما﴾ شهادت در اینجا: عبارت از گواهی‌ای است که از سوی شهود ارائه می‌شود. آری! نصاب شهادت در میان شما **﴿هنگامی که مرگ یکی از شما حاضر آید﴾** حضور مرگ: حضور علائم و نشانه‌های آن است **﴿این است که در موقع وصیّت باید از میان خود دو تن را﴾** یعنی: دو تن از مردان مسلمان را **﴿به گواهی در میان خود فراخوانید که عادل باشند﴾** یعنی:

این دو تن شاهد مسلمان باید عادل باشند ﴿**یا دو تن از غیرتان را**﴾ یعنی: از کفّار را ﴿**به گواهی فراخوانید، اگر در زمین سفر کرده باشید**﴾ و گواه مسلمانی موجود نبود ﴿**و مصیبت مرگ شمارا فرارسید**﴾ یعنی: نشانه‌های مرگتان در رسید. پس در چنین شرایطی می‌توانید دو تن کافر را به گواهی فراخوانید که بعد از مرگتان حامل وصیّت‌تان به‌سوی ورثه‌تان گردند و نیز حامل مال بجامانده از شما به‌سوی آنان باشند.

آیهٔ کریمه دلیل جایزبودن گواهی اهل ذمّه بر مسلمانان در سفر و در مورد وصایا می‌باشد. یعنی: جواز گواه گرفتن کافر، مقیّد به دو شرط یاد شده است. و اگر به گواهان کافر مشکوک شده و علیه آنها ادّعای خیانت کردید: ﴿**آنان را**﴾ برای ادای سوگند ﴿**بعد از نماز**﴾ عصر، یا غیرآن از نمازها ﴿**بازدارید**﴾. خاطر نشان می‌شود که ادای سوگند و فیصلهٔ قضایا بعد از نماز عصر در میان مسلمانان مرسوم بود. و حکمت در سوگند دادن بعد از نماز، تغلیظ و به‌تکان‌واداشتن وجدان و ضمیر سوگندخورنده است ﴿**پس اگر در صداقت آنان شک کردید**﴾ و مردّد بودید ﴿**به الله قسم خورند**﴾ آن دو تن شاهد، به این مضمون ﴿**که: ما این حق را به هیچ قیمتی نمی‌فروشیم**﴾ یعنی: ما بهره‌مان از سوی خداوند ﷻ را به این متاع ناچیز دنیا نمی‌فروشیم تا به‌خاطر دستیابی به مال دنیا، به‌نام مقدّس او سوگند دروغ یاد کنیم! ﴿**هرچند کسی که به‌نفع او گواهی می‌دهیم، صاحب قرابت باشد**﴾ یعنی: هرچند فرد (مشهودلَهُ) از نزدیکان ما باشد، ما قطعاً حق و راستی را بر رضای وی ترجیح می‌دهیم ﴿**و گواهی الله را پنهان نمی‌کنیم**﴾ یعنی: گواهی‌ای را که خدای عزّوجلّ به نگهداری و بزرگداشت آن امر کرده، پنهان نمی‌کنیم ﴿**که در غیر این صورت، از گناهکاران خواهیم بود**﴾ این جمله نیز در حکم قسم داخل است.

فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰٓ أَنَّهُمَا ٱسْتَحَقَّآ إِثْمًا فَـَٔاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا

مِنَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْأَوْلَيَـٰنِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ لَشَهَـٰدَتُنَآ أَحَقُّ مِن شَهَـٰدَتِهِمَا وَمَا ٱعْتَدَيْنَآ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٠٧﴾

﴿و اگر معلوم شد که آن‌دو دستخوش گناه شده‌اند﴾ یعنی: اگر بعد از اجرای مراسم تحلیف، آگاهی حاصل شد که آن دو شاهد، یا آن دو وصیّ، با دروغ‌گفتن در شهادت یا در سوگند، یا با ظهور خیانتی دیگر مرتکب گناهی گردیده‌اند؛ **﴿پس دو کس دیگر بجای آنها بایستند که قرابت نزدیکتری به متوفّی داشته باشند﴾** یعنی: دو تن دیگر که از نزدیکان متوفّی باشند، بجای آن دو، جهت ادای سوگند علیه آنها بپا ایستند و بر آنچه که حقّ و حقیقت است؛ شهادت بدهند یا سوگند بخورند **﴿از گروهی که هر یک از دو گواه دروغ به زبردستی بر آنان، مال را حقّ خود ساخت﴾** یعنی: این دو تن شاهد نزدیک به متوفّی، از کسانی باشند که از سوی آن دو شاهد اوّل، بر آنان جفا رفته و ستم شده است **﴿پس به الله سوگند خورند که گواهی ما درست‌تر از گواهی آن دو است﴾** یعنی: علیه دو شاهد کافر سوگند یاد کنند که: شهادت ما از شهادت آنها درست‌تر است و آنها دروغگو و خائن هستند و ما امانت‌دار و راستگو **﴿و ما از حدّ تجاوز نکرده‌ایم﴾** یعنی: ما این سوگند را علیه آنها به دروغ و بهتان نخورده‌ایم **﴿و در غیر این صورت از ستمکاران باشیم﴾** اگر در کارمان دروغ و دغلی وجود داشته باشد.

ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِٱلشَّهَـٰدَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَآ أَوْ يَخَافُوٓا۟ أَن تُرَدَّ أَيْمَـٰنٌۢ بَعْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ ۗ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱسْمَعُوا۟ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَـٰسِقِينَ ﴿١٠٨﴾

﴿**این**﴾ روش ﴿**نزدیکتر است به آن‌که شهادت را بر وجه آن ادا کنند**﴾ یعنی: این روش نزدیکتر به آن است که گواهان بردارندهٔ گواهی وصیّت، گواهی را بر وجه درست و به‌طور شایدوباید آن ادا کنند و آن را تحریف و تبدیل نکرده و در آن خیانت نورزند ﴿**یا از آن بترسند که سوگندها بعد از سوگندهای آنان برگردانده شود**﴾ یعنی: این روش نزدیکتر به آن است که گواهان وصیّت ایمن باشند از این ترس که سوگندها به ورثه برگردانده شده و آنها برخلاف گواهی آنان سوگند بخورند زیرا اگر کسی بداند که بعد از سوگند وی، سوگند دیگری از جانب مدّعی نخواهد بود، سوگند دروغ می‌خورد لذا سوگند ورثه بعد از سوگند شهود وصیّت، سبب می‌شود تا شهود وصیّت از سوگند خوردن به‌دروغ، پرهیز و احتیاط کنند ﴿**و از خدا پروا دارید**﴾ در امر خیانت و سوگند دروغ ﴿**و حکم او را بشنوید**﴾ به شنیدن پذیرش و اجابت ﴿**و الله گروه فاسقان را راه نمی‌نماید**﴾ یعنی: بیرون‌روندگان از دایرهٔ اطاعت خود را به حق راهیاب نمی‌گرداند.

حاصل معنای دو آیهٔ کریمه فوق این است: اگر به کسی نشانه‌های مرگ دررسد، باید وصیّت کند و دو تن شاهد عادل مسلمان را بر وصیّت خود گواه بگیرد و چنانچه در سفر بود و جز کافران کس دیگری در حول‌وحوش وی نبود و دو تن شاهد مسلمان نیافت، جایز است تا دو تن شاهد کافر را بر وصیّت خویش گواه بگیرد. سپس اگر ورثهٔ شخص وصیّت‌کننده، در گواهی آن دو تن شک کردند، باید آن دو کافر به خداوند ﷻ سوگند بخورند بر این که: به‌حق شهادت داده و چیزی از شهادت را کتمان نکرده‌اند و در مال متروکهٔ متوفّی که به آنها سپرده، خیانت ننموده‌اند. آن‌گاه اگر بعد از این سوگند، در عمل خلاف سوگندشان به‌ظهور رسید، یا تصوّر می‌رفت که چیزی از ترکهٔ متوفّی به وجهی از وجوه در ملکیّت آن دو تن درآمده است، در این هنگام، دو تن از مردان ورثهٔ متوفّی، علیه آن دو گواه کافر سوگند بخورند و بعد از آن به مفادّ این سوگند عمل می‌شود.

از ابن‌عبّاس ﷺ دربیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: «تمیم داری و عدی‌بن بدّاء دو تن از نصرانیانی بودند که در مکّه تجارت می‌کردند ... و چون رسول‌اکرم ﷺ به مدینه هجرت کردند، آنان مرکز تجاری خویش را به مدینه انتقال دادند. در مدینه، یک تن از مسلمانان به‌نام بُدَیل سهمی یکجا با آنان به‌قصد تجارت عازم شام گردید، بُدَیل در راه بیمار شد و احساس کرد که از آن بیماری جان به‌سلامت نخواهد برد پس به‌دست خویش وصیّتی نوشته و آن را در درون کالای تجارتی‌اش پنهان نمود، آن‌گاه وصیّت کرد و آنها را بر وصیّت خویش گواه گرفت. و چون درگذشت، آنها از میان کالای تجارتی‌اش ظرفی را که با طلا نقش‌ونگار یافته بود، برای خود برداشتند و چون به مدینه آمدند، ماجرای بیماری و مرگ بُدَیل را به خانواده‌اش بازگفته و اموالش را به آنان سپردند. هنگامی‌که خانوادهٔ بُدَیل کالایش راگشودند، وصیّت‌نامهٔ او را که صورت اموال خود را نیز درآن نوشته بود، یافتند امّا از آن ظرف خبری نبود. لذا نزد رسول‌اکرم ﷺ شکایت نمودند، همان بود که آیات مبارکه نازل شد ...».

ابن‌جریر طبری می‌گوید: «ترجیح این است که حکم آیه منسوخ نیست بلکه مُحکم است».

۞ يَوْمَ يَجْمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبْتُمْ ۖ قَالُوا۟ لَا عِلْمَ لَنَآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّـٰمُ ٱلْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾

﴿**روزی که خدا، پیامبران را گرد می‌آورد**﴾ که همانا روز قیامت است. مخاطب آیه مؤمنانند که باید این روز را به‌یاد آورند، یا از آن حذر کنند. آری! روزی که خداوند ﷻ پیامبران را گرد می‌آورد ﴿**پس می‌فرماید: چه پاسخی به شما داده‌شد؟**﴾ یعنی: امّت‌هایتان که خدای عزّوجلّ شما را به‌سوی آنان برانگیخت، به

شما چه پاسخی دادند؟ **﴿می‌گویند: ما علمی نداریم، تویی که دانای رازهای نهانی﴾** با آن که پیامبران علیهم السلام به چگونگی پاسخی که امّت‌هایشان به ایشان داده‌اند دانا بودند ولی به‌منظور اظهار عجز و ناتوانی خود در پیشگاه خدای علاّم‌الغیوب، چنین گفته و پاسخ این سؤال حق تعالی را به خود وی تفویض کردند. به قولی‌دیگر: پیامبران علیهم السلام از هول و وحشت عرصهٔ محشر، پاسخ امّت‌هایشان را از یاد بردند. و این قولی است که می‌تواند یکجا کنندهٔ این سخن‌شان با گواهی‌ای باشد که بعداً در بارهٔ امّت‌هایشان می‌دهند. به قولی‌دیگر: محتمل است که مراد پیامبران علیهم السلام این باشد که: ما به اخلاص امّت‌هایمان علمی نداریم زیرا فقط تویی که دانای آشکار و نهان هستی.

إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱذْكُرْ نِعْمَتِى عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِى ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا ۖ وَإِذْ عَلَّمْتُكَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ ۖ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيْـَٔةِ ٱلطَّيْرِ بِإِذْنِى فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًۢا بِإِذْنِى ۖ وَتُبْرِئُ ٱلْأَكْمَهَ وَٱلْأَبْرَصَ بِإِذْنِى ۖ وَإِذْ تُخْرِجُ ٱلْمَوْتَىٰ بِإِذْنِى ۖ وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ عَنكَ إِذْ جِئْتَهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنْهُمْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۱۰﴾

﴿هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی پسرم مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به‌یاد آور﴾ ابن‌کثیر می‌گوید: «یادآوری این نعمت به عیسی‌ؑ بعد از بالابردن وی به‌سوی آسمان بود. یا این یادآوری به وی در روز قیامت است و تعبیر از آن به صیغهٔ ماضی، برای آن است که بر وقوع حتمی آن دلالت کند». هدف از یادآوری نعمت براو و بر مادرش، همانا آشناساختن امّت‌ها به کرامت، عُلوّ مقام و رفعت شأنی است که خداوند ﷻ آن‌دو را بدان مفتخر، معزّز و ممتاز گردانید چنان‌که این یادآوری، دربرگیرندهٔ توبیخ کسانی نیز هست که آن دو را به خدایی گرفتند زیرا آنان در واقع از این حقیقت غفلت کرده‌اند که این انعام‌ها بر عیسی و مادرش همه از جانب خدای سبحان بوده و آن‌دو، بندگانی از زمرهٔ بندگان وی‌اند که از این نعمت‌هایش برخوردار شده‌اند پس عیسی و مریم هیچ صلاحیّت و قدرتی، افزون برآنچه که خدای سبحان به آنها عنایت کرده، ندارند. آری! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به‌یاد آور **﴿آن‌گاه که تو را تأیید کردم﴾** یعنی: نیرو دادم **﴿به روح‌القدس﴾** یعنی: روح پاکی که خداوند ﷻ عیسی‌ؑ را به آن مخصوص گردانید. به قولی: روح‌القدس، جبرئیل‌ؑ است. یعنی: تو را به‌وسیلهٔ جبرئیل تأیید و تقویت کردم **﴿با مردمان در گهواره﴾** به اعجاز **﴿سخن می‌گفتی﴾** درحال کودکی **﴿و در میانسالی﴾** نیز سخن می‌گفتی، و سخن گفتنت در هر دو حالت، هیچ تفاوتی باهم نداشت **﴿و آن‌گاه که به تو کتاب را آموختم﴾** یعنی: خطّ و سواد، یا مطلق کتاب ـ یعنی جنس آن را **﴿و حکمت﴾** یعنی: سخن محکم و استواز را **﴿و تورات﴾** یعنی: کتاب موسی‌ؑ را **﴿و انجیل را﴾** یعنی: کتابی را که بر خودت وحی کردم **﴿و آن‌گاه که به اذن من از گِل به‌شکل پرنده می‌ساختی، آن‌گاه در آن می‌دمیدی پس به‌اذن من پرنده‌ای می‌شد﴾** متحرّک و زنده، مانند سایر پرندگان **﴿و کور مادرزاد و پیس را به‌اذن من شفا می‌دادی و آن‌گاه که مردگان را بیرون می‌آوردی﴾** زنده از قبرهایشان و این برای تو معجزه‌ای بزرگ بود؛ **﴿به‌اذن من﴾** همهٔ اینها به حکم و فرمان الهی بود و عیسی‌ؑ در همهٔ اینها هیچ نقشی جز

این نداشت که فقط از امر الهی پیروی کند ﴿**و هنگامی که بازداشتم**﴾ یعنی: دفع کردم و برگردانیدم ﴿**از تو شرّ بنی‌اسرائیل را**﴾ وقتی قصد کشتن تو را کردند ﴿**آن‌گاه که برای آنان حجّتهای آشکار**﴾ یعنی: معجزه‌های روشن ﴿**آوردی پس کسانی از آنان که کافر شده‌بودند گفتند: اینها جز سحر آشکار نیست**﴾ چون در برابر درخشش این معجزات بزرگ خیره ماندند و تجلّی آنها، چشم و روانشان را پر ساخت، قادر به انکار کلّی آنها نشده بلکه آنها را به سحر و جادو نسبت دادند.

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى ٱلْحَوَارِيِّـۧنَ أَنْ ءَامِنُوا۟ بِى وَبِرَسُولِى قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا وَٱشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ﴿١١١﴾

﴿**و چون وحی کردم**﴾ یعنی: الهام کردم ﴿**به‌سوی حواریّون، که به من و پیامبرم ایمان آورید**﴾ پس نور توحید و اخلاص را در دلهایشان افگندم. به قولی‌دیگر معنی این است: به حواریّون بر زبان پیامبرم عیسی ﷺ دستور دادم که به من و رسالت پیامبرم ایمان آورید. حواریّون: شاگردان و پیروان راستین عیسی ﷺ بودند ﴿**گفتند: ایمان آوردیم**﴾ یعنی: آنها دعوت عیسی ﷺ را اجابت کردند ﴿**و**﴾ گفتند: ﴿**گواه باش که ما مسلمانیم**﴾ یعنی: پروردگارا! گواه باش به این که ما در ایمان خویش کاملاً مخلص و به تو کاملاً تسلیم هستیم.

إِذْ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ يَـٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ۖ قَالَ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾

این آیه بیانگر داستان «مائده» است، داستانی که این سوره نسبت خود را از

آن بر گرفته.

﴿**هنگامی که حواریّون گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو می‌تواند که برما مائده‌ای از آسمان فرو فرستد؟**﴾ به قولی: این درخواست حواریّون ازآن‌رو نبود که در توانایی خداوند متعال شکّ کرده باشند زیرا آنها به قدرت حق تعالی باور راسخ داشتند بلکه به سبب نیاز آنها به خوراکی بود. به قولی‌دیگر: آنها با درخواست مائده، خواستار طمأنینه و آرامش قلبی شدند چنان‌که ابراهیم علیه السلام گفت: (پروردگارا! به من بنمایان که مردگان را چگونه زنده می‌کنی ...) [بقره/۲۶۰]. و آیهٔ بعد، گواه هر دو قول است زیرا نیاز به خوراک و اطمینان قلبی هردو در آن مطرح شده است. مائده: سفره‌ای است که بر آن غذا نهاده شده باشد. عیسی علیه السلام در پاسخ حواریّون ﴿**گفت: اگر مؤمنید، از خدا پروا کنید**﴾ یعنی: چنانچه در ایمان خود راستگویید، از خدا پروا کنید و از این درخواست و امثال آن صرف‌نظر نمایید زیرا از شأن مؤمن به‌دور است که چنین پیشنهاداتی را به حق تعالی ارائه کند.

قَالُواْ نُرِيدُ أَن نَّأۡكُلَ مِنۡهَا وَتَطۡمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعۡلَمَ أَن قَدۡ صَدَقۡتَنَا وَنَكُونَ عَلَيۡهَا مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿١١٣﴾

﴿**گفتند: می‌خواهیم که از آن بخوریم**﴾ زیرا جمع بزرگی با عیسی علیه السلام همراه بودند که غذای کافی برای خوردن نداشتند ﴿**و دلهای ما آرام گیرد**﴾ با مشاهدهٔ کمال قدرت خداوند جل جلاله، یا به این امر که خداوند متعال درخواست ما را مورد اجابت قرار داده است ﴿**و بدانیم که به ما راست گفته‌ای**﴾ یعنی: به عین الیقین بدانیم که تو در ادّعای نبوّتت به ما راست گفته‌ای ﴿**و در نزول آن**﴾ یعنی: در فرود آمدن مائده از آسمان ﴿**از گواهان باشیم**﴾ در نزد کسانی از بنی‌اسرائیل یا از سایر مردم که شاهد

فرود آمدن آن نیستند.

قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِّأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةً مِّنكَ وَٱرْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿١١٤﴾

چون **﴿عیسی‌بن مریم﴾** این سخنان آنها را که بیانگر هدفشان از فرودآوردن مائده بود، شنید **﴿گفت: بارالها! پروردگارا! از آسمان خوانی﴾** پر از غذا **﴿بر ما نازل فرما تا عیدی برای ما باشد﴾** یعنی: تا روز فرود آمدن آن برای ما عیدی باشد **﴿برای اوّل و آخر﴾** امّت **﴿ما﴾** یعنی: هم برای آنان‌که در عصر ما زندگی می‌کنند و هم برای کسانی که بعد از ما می‌آیند. به قولی: نزول مائده برآنان در روز یکشنبه بود و از این جهت نصاری آن روز را عید خود قراردادند **﴿و﴾** تا **﴿نشانه‌ای از جانب تو﴾** باشد. یعنی: دلالت و حجّت روشنی باشد بر کمال قدرتت و درستی ادّعای کسی که به رسالتش فرستاده‌ای **﴿و ما را روزی ده﴾** که با آن بر عبادتت نیروگیریم **﴿و تو بهترین روزی‌دهندگانی﴾** بلکه در حقیقت، غیر از تو روزی‌دهنده‌ای نیست.

قَالَ ٱللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّيٓ أُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١١٥﴾

﴿خدای سبحان﴾ خواستهٔ عیسی علیه السلام را اجابت کرد و **﴿فرمود: من فروفرستندهٔ آن بر شما هستم﴾** و وعدهٔ من حقّ است و من خُلف وعده نمی‌کنم **﴿ولی پس از**

آن ﴾ یعنی: پس از فرود آوردن مائده ﴿اگر کسی از شما کافر شود﴾ و انکار ورزد ﴿پس او را به عذابی تعذیب کنم که به آن﴾ یعنی: به‌مانند آن ﴿هیچ‌یک از اهل عالَم را عذاب نکرده باشم﴾ چراکه آنها در آن صورت، معجزه‌ای را تکذیب کرده‌اند که محسوس است و آن را به چشم سر دیده‌اند پس عذابشان نیز عذابی سنگین و بی‌مانند خواهد بود.

جمهور مفسّران بر آنند که مائده بر آنان نازل شد، برخلاف قولی که می‌گوید: وقتی آنها به عذاب تهدید شدند، گفتند: به نزول مائده نیازی نداریم. از ابن‌عبّاس ﷻ روایت شده است که فرمود: «مائده، بر عیسی ﷺ و حواریّون نازل شد و آن خوانی آماده از ماهی و نان بود که از آن در هرجایی که می‌رفتند و در هر زمانی که می‌خواستند، می‌خوردند». ابن‌کثیر بر اساس روایت عمّاربن یاسر ﷻ می‌گوید: «... آنها مأمور بودند که خیانت نکرده و غذای امروز را برای فردا ذخیره نکنند امّا خیانت نموده و ذخیره کردند پس پروردگار به کیفر آن، به خوک و بوزینه مسخشان کرد».

ابن‌عبّاس ﷻ روایت کرده‌است که قریش نیز به رسول‌اکرم ﷺ گفتند: از پروردگارت بخواه تا کوه صفا را برای ما طلا گرداند و آن‌وقت به تو ایمان می‌آوریم ...! رسول‌اکرم ﷺ دعا کردند و جبرئیل ﷺ فرود آمد و گفت: پروردگارت بر تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: اگر می‌خواهی، کوه صفا را برای آنان به طلا تبدیل می‌کنم امّا اگر کسی بعد از آن کفر ورزید، او را چنان عذاب کنم که احدی از جهانیان را عذاب نکرده باشم. و اگرهم می‌خواهی، در توبه و رحمت را به‌روی آنان گشاده بدارم [و کوه صفا را به طلا تبدیل نکنم]. رسول خدا ﷺ گفتند: «بلکه در توبه و رحمت را [برکوه طلا] ترجیح می‌دهم».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این گفت‌وگو میان عیسی ﷺ و حواریّون، ما را به طبیعت قوم عیسی ﷺ و برگزیده‌ترین‌هایشان آشنا می‌سازد.. ملاحظه می‌کنیم که میان آنها و اصحاب رسول اکرم ﷺ فرقی است بزرگ زیرا

حواریّون با آن‌همه معجزات حسّی آشکاری که از عیسی علیه السلام دیدند، بازهم خواستار معجزه‌ای دیگر شدند درحالی که اصحاب محمّد ﷺ بعد از آن‌که اسلام آوردند، حتّی یک معجزه هم درخواست نکردند... این است تفاوت عظیم حواریّون عیسی علیه السلام با حواریّون محمّد ﷺ».

وَإِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَـٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِى وَأُمِّىَ إِلَـٰهَيْنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَـٰنَكَ مَا يَكُونُ لِىٓ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِى بِحَقٍّ ۚ إِن كُنتُ قُلْتُهُۥ فَقَدْ عَلِمْتَهُۥ ۚ تَعْلَمُ مَا فِى نَفْسِى وَلَآ أَعْلَمُ مَا فِى نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّـٰمُ ٱلْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾

﴿**و یاد کن هنگامی را که خداوند گوید: ای عیسی‌بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بجز خداوند به خدایی گیرید؟**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! روز قیامت را به یاد آور که حق تعالی در آن روز این سخن را به عیسی علیه السلام می‌گوید. این رأی جمهور مفسّران در تفسیر آیهٔ کریمه است. ولی به قولی دیگر: خداوند متعال این سخن را به‌هنگام بالابردن عیسی علیه السلام به آسمان، جهت ردّ پندارهای نصاری در بارهٔ وی بعد از بالابردنش به آسمان به وی گفت. و با آن‌که خداوند جل جلاله می‌دانست که عیسی علیه السلام چنین سخنی به نصاری نگفته‌است امّا به منظور توبیخ نصاری و قطع حجّت‌شان، از عیسی علیه السلام در این باره سؤال کرد. به قولی: حق تعالی این سخن را بدان جهت نیز عنوان کرد تا به مسیح علیه السلام بیاگاهاند که قومش بعد از او منحرف گردیده و به او پندارهایی دروغین بسته‌اند؛ چون گرفتنش به خدایی و پرستش وی و مادرش درحالی که خداوند متعال او را به‌سویشان برای این فرستاد که آنان را

به‌یگانگی پرستی دعوت نماید. ﴿**عیسی گفت: تو را به‌پاکی یاد می‌کنم**﴾ یعنی: پروردگارا! تو منزّهی و من تو را از این بهتان‌ها تنزیه می‌کنم ﴿**مرا نسزد که آنچه را از حقّ من نیست بگویم**﴾ یعنی: سزاوار من نیست که به خود چیزی را که از حقّ و حدّ من نیست، ادّعا کنم. سپس عیسی علیه السلام این امر را به علم الهی ارجاع داد و گفت: ﴿**اگر این سخن را گفته‌باشم پس بی‌شک تو آن را دانسته‌ای**﴾ یعنی: من به‌سوی تو چه عذری پیش آورم درحالی که تو خود به حقیقت امر دانایی ﴿**می‌دانی آنچه را در ضمیر من است**﴾ و آن را از مردم پنهان می‌دارم ﴿**و نمی‌دانم آنچه را در ضمیر توست**﴾ لیکن من به علم نهان تو و آنچه که می‌خواهی انجام دهی، هیچ آگاهیی ندارم ﴿**این فقط تو هستی که دانای رازهای نهانی**﴾ یعنی: تو فقط دانای هر چیزی هستی که از دسترس حواسّ و ادراک بنی‌آدم دور است.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَآ أَمَرْتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۖ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾

﴿**جز آنچه خود مرا به آن فرمان داده‌بودی، به آنان نگفته‌ام**﴾ یعنی: به آنان جز آنچه را که تو خود به من فرمان داده بودی، فرمان نداده‌ام بنابراین، من به آنان گفته‌ام: ﴿**که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست، بپرستید و مادام که در میان آنان بودم، بر آنان شاهد بودم**﴾ یعنی: بر آنان نگهبان و ناظر بودم و احوالشان را تحت اشراف و مراقبت خود داشتم و آنان را از مخالفت فرمانت بازمی‌داشتم ﴿**پس آن‌گاه که مرا متوفی کردی، تو خود بر آنان نگهبان بوده‌ای**﴾ یعنی: چون مرا به آسمان بردی، تو خود بر آنان نگهبان و به آنان دانا و گواه بوده‌ای. پس (وفات)

در اینجا به‌معنی مرگ نیست زیرا عیسی‌عليه‌السلام در آسمان بر همان حیاتی که در دنیا داشت، باقی است تا آن‌که در آخرالزّمان به زمین فرودآید ﴿و تو بر همه‌چیز نگهبانی﴾ هم بر سخن و عمل من و هم بر سخن و عمل آنان.

إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾

﴿اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تواند﴾ پس با آنان هرآنچه خواهی، می‌کنی ﴿و اگر بر آنان بیامرزی پس تویی عزیز﴾ یعنی: قادر و توانا بر این کار ﴿حکیم﴾ و فرزانه هستی در افعال خویش.

عیسی‌عليه‌السلام این سخن را بر وجه استعطاف، یعنی درخواست مهربانی از حق تعالی برای آنان، مطرح کرد چنان‌که مولیٰ در حقّ غلام خویش مورد این درخواست قرار می‌گیرد. همچنان ملاحظه می‌کنیم که عیسی‌عليه‌السلام در این سخن، از توانایی حکم‌کردن در مورد امّتش در روز قیامت بیزاری می‌جوید بلکه حکم‌کردن در بارهٔ آنان را فقط به خداوند یگانهٔ متعال مربوط می‌داند که هرچه خواهد با آنان می‌کند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذر رضي‌الله‌عنه آمده‌است که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وسلم شبی تا بامداد این آیه را تلاوت نموده و با همین یک آیه، رکوع و سجده می‌کردند پس چون صبح دمید، گفتم: یا رسول‌الله! شما تمام شب پیوسته تا بامداد این آیه را می‌خواندید و با آن رکوع و سجده می‌کردید، راز این کار در چیست؟ فرمودند: «من [در این شب] برای امّت خود از پروردگار عزّوجلّ درخواست شفاعت نمودم و او این شفاعت را به من عطا کرد. امّت من به این شفاعت دست می‌یابد ـ ان‌شاءالله ـ امّا این شفاعت مخصوص کسی است که به خدای عزّوجلّ چیزی را شریک نیاورد».

قَالَ ٱللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنفَعُ ٱلصَّٰدِقِينَ صِدْقُهُمْ ۚ لَهُمْ جَنَّٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۚ رَّضِىَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا۟ عَنْهُ ۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿۱۱۹﴾

﴿**خداوند فرمود: این روزی است که در آن راستگویان را راستی‌شان**﴾ یعنی: راستگویی‌شان در دنیا، یا: راستگویی‌شان در آخرت ﴿**نفع می‌رساند**﴾ و ممکن است هر دو قول را جمع کرد و گفت: یعنی راستگویی پیوسته‌شان در دنیا و آخرت به آنان در روز قیامت نفع می‌رساند. ﴿**برای آنان باغهایی است**﴾ یعنی: در بهشت ﴿**که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه درآنند، خدا از آنان خشنود شد**﴾ با طاعات خالصانه‌ای که برای وی انجام دادند ﴿**و آنان نیز از او خشنود شدند**﴾ با پاداشی که دریافت کردند، پاداشی فراوان که اصلاً به‌خیالشان خطور نمی‌کرد و عقلهایشان از تصوّر آن عاجز بود ﴿**این است فوز عظیم**﴾ زیرا این رستگاری، باقی و ماندگار است درحالی که رستگاری دنیا ناپایدار می‌باشد. فوز: دست‌یافتن به مطلوب به کاملترین و عالی‌ترین شکل آن است.

لِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌۢ ﴿۱۲۰﴾

﴿**فرمانروایی آسمانها و زمین برای الله است**﴾ پس این فرمانروایی نه ازآن عیسیﷺ است، نه از آن مادرش، نه از آن سایر کسانی‌که به دروغ به پروردگاری نسبت داده شده‌اند و نه هم از دیگر مخلوقات خدای سبحان ﴿**و**﴾ برای الله است

﴿فرمانروایی آنچه در آنهاست﴾ یعنی: فرمانروایی آنچه در آسمانها و زمین است از تمام خلایق، همگی تماماً ملک خداوند متعال‌اند، از آن رو که او از داشتن فرزند و پدر منزّه است ﴿و او بر همه‌چیز تواناست﴾ پس هرگز به یاری دادن یاریگری از آنان محتاج نیست.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ انعام

مکّی است و دارای صدوشصت‌وپنج آیه است.

وجه تسـمیه: به سبب آن‌که در آیات (۱۳۸، ۱۳۹) این سوره، از (انعام ✿ چارپایان) سخن رفته است، آن را «انعام» نامیدند.

فضیلت آن: در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی الله عنهما از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «سورهٔ انعام تماماً یکباره بر من نازل شد درحالی که هفتادهزار فرشته با بانگ تسبیح و تحمید آن را همراهی می‌کردند». علمای اسلام می‌گویند: این سوره صف‌آرای محاجّه و مبارزه با مشرکان و تکذیب‌کنندگان معاد است و به پایدارساختن اصول عقیده و ایمان در بنیاد اندیشه و خرد و ضمیر انسان توجّه دارد.

شش آیه از این سوره مدنی است.

ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَـٰتِ وَ

ٱلنُّورَۖ ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ ۝١

در آغاز این سوره، حق تعالی همراه با ستایش خود، از قدرت کاملهٔ خویش خبر می‌دهد، حقیقتی که یگانگی و شایستگی‌اش برای تمام ستایش‌ها را اثبات می‌کند پس می‌فرماید: ﴿**ستایش آن خدایی راست که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و نور**﴾ یعنی: سیاهی شب و روشنی روز و تاریکی‌های کفر و نور ایمان ﴿**را پدید آورد**﴾ (ظلمات) را به صیغهٔ جمع امّا (نور) را به صیغهٔ مفرد ذکر کرد، از آن‌رو که ظلمات کفر و نفاق بسیار و نور هدایت یکی است ﴿**آن‌گاه کافران**﴾ با وجود این حجّتها و نشانه‌ها ﴿**با پروردگار خویش**﴾ غیر وی را ﴿**برابر می‌کنند**﴾ یعنی: کافران بعد از مشاهدهٔ این آفرینش عظیم، بجای آن‌که فقط حق تعالی را ستایش کنند، نعمت‌هایش را ناسپاسی کرده، معبودان باطلی را با او برابر می‌کنند و شریک می‌آورند که بر چیزی از آنچه که خداوند متعال بدان تواناست، قادر نیستند و این، نشان‌دهندهٔ منتهای حماقت و نادانی و بی‌شرمی آنهاست.

هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلٗاۖ وَأَجَلٞ مُّسَمًّى عِندَهُۥۖ ثُمَّ أَنتُمۡ تَمۡتَرُونَ ۝٢

﴿**اوست آن‌که شما را از گِل آفرید**﴾ مراد، آفرینش آدمعليه السلام است که اصل و بنیاد نوع بشر می‌باشد ﴿**آن‌گاه اجلی را مقرر داشت**﴾ برای شما، یعنی: وقت مرگ شما را ﴿**و نزد او میعادی معیّن است**﴾ برای برپاساختن قیامت. به قولی: اجل اوّل؛ فاصلهٔ میان آفرینش انسان تا مرگ او و اجل دوم؛ فاصلهٔ میان مرگ تا زنده‌شدن مجدّد اوست. به قولی‌دیگر: اجل اوّل؛ مدّت عمر دنیاست و اجل دوم؛ مدّت عمر انسان

تا هنگام مرگ وی است ﴿**با این‌همه شما شک می‌کنید**﴾ یعنی: با آن‌که مشاهده می‌کنید که از آغاز تا انتها بر شما چه می‌رود، باز هم در امر بعثت خویش، شکّ می‌کنید!! آیا نمی‌دانید، آن ذاتی که شما را از گِل آفرید و زندگانی دانا و با خرد گردانید و برای شما این حواسّ و این اندامها را پدید آورد، سپس همهٔ آنها را از شما سلب کرده و شما را بعد از آن، مردگانی بی‌جان و استخوانهایی پوسیده و پراکنده می‌گرداند به‌طوری که به اصل جمادی خود باز می‌گردید؛ همان ذات قادر متعال، از برانگیختن مجدّد شما نیز ناتوان نیست و یقیناً اجسام شما را به‌شکل اوّلیّهٔ آن برمی‌گرداند و ارواح را بدان بازمی‌گرداند؟!

وَهُوَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِي ٱلۡأَرۡضِۖ يَعۡلَمُ سِرَّكُمۡ وَجَهۡرَكُمۡ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡسِبُونَ ﴿٣﴾

﴿**و اوست الله در آسمانها و در زمین**﴾ یعنی: اوست معبود، یا مالک، یا متصرّف آسمانها و زمین ﴿**نهان و آشکار شما را می‌داند و نیز آنچه را که عمل می‌کنید می‌داند**﴾ و هیچ پوشیده‌ای بر او پنهان نیست.

آیات سه‌گانهٔ فوق، درواقع چون مقدّمه‌ای برای سورهٔ «انعام» است و به مضمون اصلی این سوره که عبارت از محاجّه با مشرکان و منکران معاد و پایدارساختن اصول عقیده در نهاد بشر است، اشاره دارد.

وَمَا تَأۡتِيهِم مِّنۡ ءَايَةٖ مِّنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِمۡ إِلَّا كَانُواْ عَنۡهَا مُعۡرِضِينَ ﴿٤﴾

﴿و برای آنان﴾ یعنی: برای مشرکان ﴿هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان نمی‌آید﴾ همانند معجزات انبیا علیهم السلام و سایر نشانه‌هایی که از قدرت حیرت‌انگیز پروردگار صادر می‌شود ﴿مگر این‌که از آن روی بر می‌تافتند﴾ بی‌آن‌که بدان کمترین توجّه و التفاتی داشته باشند. آری! آنها ازنشانه‌هایی روی برمی‌تابند که هر کس ذرّه‌ای عقل و خرَد داشته باشد، نمی‌تواند در این حقیقت که آنها اثر فعل خدای سبحان‌اند، شک کند، آنها باید به‌وسیلهٔ همین آیات و نشانه‌ها، به یگانگی خداوند متعال راه می‌یافتند امّا اسفا! که هیچ نشانه‌ای از این نشانه‌ها را ندیدند، جز این که از آن روی بر تافتند. روایت شده است که: مشرکان مکّه به رسول خدا ﷺ گفتند؛ دعاکن تا ماه دو نیم شود، آن‌گاه ما ایمان می‌آوریم! ایشان دعاکردند و ماه دونیم شد، نیمی از آن به جانب کوه حراء رفت و نیمی به جانب دیگر، چنان‌که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «من کوه حراء را در میان دو نیمهٔ ماه دیدم». امّا آنها باوجود مشاهدهٔ این معجزه ایمان نیاوردند و گفتند: این سحری است آشکار!

فَقَدْ كَذَّبُواْ بِٱلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنۢبَـٰٓؤُاْ مَا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥﴾

﴿به تحقیق آنان حق را﴾ یعنی: قرآن را ﴿تکذیب کردند﴾ زیرا قرآن بزرگترین معجزه و نشانهٔ پروردگار است، به‌دلیل این که چون آنها در مورد قرآن به معارضه (تحدّی) فراخوانده شدند، از آوردن مانند آن ناتوان گردیدند. یا معنی این است: اگر آنان از نشانه‌های الهی رو بگردانند، جای استبعاد نیست درحالی که بزرگتر از آن، یعنی قرآن را ﴿آن‌گاه که به‌سویشان آمد﴾ تکذیب کردند و به قولی معنی این است: آن‌گاه که محمّد ﷺ به‌سویشان آمد، او را تکذیب کردند ﴿پس به‌زودی اخبار آنچه بدان استهزا می‌کردند، به آنان خواهد رسید﴾ یعنی: به‌زودی برای

آنان آشکار خواهد شد که آنچه بدان استهزا و تمسخر می‌کردند، در جایگاه استهزا قرار نداشته‌است و آشنایی‌شان به این حقیقت: در هنگام ارسال عذاب الهی بر آنان، یا در هنگام پیروزی و غلبهٔ اسلام در دنیا، یا در روز قیامت است.

أَلَمْ يَرَوْا۟ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّـٰهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا ٱلسَّمَآءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا ٱلْأَنْهَـٰرَ تَجْرِى مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَـٰهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ ﴿٦﴾

﴿آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چه بسیار قرن‌ها را هلاک کردیم﴾ قَرْن: بر مدّت انقضای عمر اهل هر عصری اطلاق می‌شود. یعنی: آیا از طریق شنیدن اخبار و معاینهٔ آثار، این حقیقت برایشان آشکار نشده که چه‌بسیار امّت‌ها را در عصری پس از عصر دیگر ــ به‌سبب این که انبیای خود را تکذیب می‌کردند ــ نابود کردیم **﴿امّتهایی که آنان را در زمین به‌قدری تمکین داده بودیم که شما را تمکین نداده‌ایم﴾** یعنی: مابه آن امّت‌های تکذیب پیشه که قبل از شما بودند، از مال دنیا و طول عمر و نیرومندی بدني، به اندازه‌ای اقتدار و امکانات داده بودیم که به شما نداده‌ایم ولی با این حال، همگی آنان را نابود کردیم پس نابودکردن شما با این ضعف و بی‌اقتداریتان بر ما آسانتر است. گفتنی است که مردم مکّه نخستین مخاطبان قرآن در این موردند. **﴿و بارانهای آسمان را پی‌درپی بر آنان فروفرستاده‌بودیم و رودبارها را از زیر آنان﴾** یعنی: از زیر درختان و منازل آنان **﴿روان ساختیم، آن‌گاه آنان را به‌سبب گناهانشان هلاک کردیم﴾** پس اقتدار و

امکاناتشان هیچ سودی به‌حالشان نکرد **﴿و بعد از آنان امّتی دیگر﴾** یعنی: نسلی دیگر **﴿پدید آوردیم﴾** تا آنان را بیازماییم امّا آن نسل نیز همانند آنها عمل کردند و همانند آنها هم نابود شدند پس شما ای اهل مکّه! و ای منکران در همه جا و هر زمان! به خود آیید.

این آیه بیانگر سنّت الهی در عذاب‌کردن و نابودساختن جوامعی است که غرق گناه و نافرمانی حق تعالی می‌شوند. باید دانست: از اموری که مردم در آن بسیار زود فریب می‌خورند، این است که بدکاران سرکش و مفسدان عاصی، یا ملحدان کافر را در زمین، مقتدر و متمکّن می‌بینند ... ولی حقیقت این است که مردم در قضاوت خویش شتاب می‌کنند، آنها آغاز یا میانهٔ راه را می‌بینند امّا به پایان راه فکر نمی‌کنند و پایان راه فقط آن‌گاه دیده می‌شود که تحقّق یابد! پایان راه دیده نمی‌شود، مگر در ویرانه‌های گذشتگان و خرابه‌های ستمگران. که قرآن در بسیاری از داستان‌های خود، ما را به همین وادهای ویران می‌برد تا درس عبرت بگیریم.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَٰبًا فِى قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

سبب‌نزول: این آیهٔ کریمه دربارهٔ نضربن حارث و دو تن دیگر از قریشیان نازل شد که گفتند: ای محمّد! به تو ایمان نمی‌آوریم تا برای ما از نزد خداوند نوشته‌ای نیاوری که چهار فرشته همراه آن بر صحّت آن و درستی رسالتت گواهی دهند.

﴿و اگر کتابی نوشته بر کاغذ بر تو نازل می‌کردیم، آن‌گاه آنان با دستان خویش آن را لمس می‌کردند﴾ تا بدانجا که از طریق حسّ بینایی و بساوایی‌شان هردو، آن را در می‌یافتند **﴿قطعاً کافران﴾** آنان **﴿می‌گفتند: این، جز سحری آشکار نیست﴾** بنابراین،

به آنچه که مشاهده و لمس کرده بودند، از روی عناد و سرکشی ایمان نمی‌آوردند پس درحالی که رفتار آنان با یک حقیقت دیدنی و محسوس این‌چنین باشد، دیگر حال آنها با وحی مجرّد بر رسول خدا ﷺ که به‌وسیلهٔ فرشته موکّلی نازل می‌شود که نه آن را می‌بینند و نه احساس می‌کنند، چگونه خواهد بود؟

وَقَالُواْ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌۖ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكٗا لَّقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾

سبب‌نزول: رسول خدا ﷺ قوم خویش را به‌سوی اسلام فراخواندند و حکم خدای عزّوجلّ را به آنان ابلاغ کردند امّا جمعی از سران قریش گفتند: ای محمّد! کاش با تو فرشته‌ای همراه گردانیده می‌شد تا دربارهٔ رسالتت با مردم سخن می‌گفت ...! همان بود که نازل شد: ﴿**و کافران گفتند: چرا بر پیامبر فرشته‌ای فرود آورده نشد**﴾ یعنی می‌گویند: ای محمّد! چرا خداوند بر تو فرشته‌ای نازل نکرد، به گونه‌ای که ما آن را ببینیم و او با ما دراین‌باره که تو پیامبر هستی، سخن بگوید تا به تو ایمان آورده و از تو پیروی کنیم؟ ﴿**و اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم**﴾ یعنی: به همان اوصافی که آنها پیشنهاد کردند، به‌گونه‌ای که او را مشاهده کرده و با او سخن می‌گفتند و از او سخن می‌شنیدند؛ ﴿**قطعاً کار تمام شده بود**﴾ یعنی: بی‌تردید آنان را هلاک ساخته بودیم؛ چنانچه در هنگام فرودآمدن فرشته و دیدن وی، ایمان نمی‌آوردند ﴿**باز دیگر مجال و مهلتی داده نمی‌شدند**﴾ بعد از فرود آمدن و مشاهدهٔ آن فرشته. یا معنی این است: اگر فرشته را مشاهده می‌کردند، از هول و هراس دیدن او جان می‌باختند و نابود می‌شدند. انبیا ﷺ هم که گاهی فرشتگان را به‌صورت اصلی آنها می‌دیدند ـ چنان‌که در مورد رسول‌اکرم ﷺ روایت شده‌است ـ به این دلیل بود که ایشان با وجود آن‌که بشرند ولی استعداد و

قابلیّت‌های روانی و روحی و قلبی آنها با بشر عادّی فرق می‌کند.

وَلَوْ جَعَلْنَـٰهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَـٰهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ ﴿٩﴾

﴿**و اگر آن فرستاده را فرشته‌ای می‌گردانیدیم، بی‌گمان اورا به‌صورت مردی درمی‌آوردیم**﴾ یعنی: اگر هم آن فرستاده به‌سوی پیامبراکرم ﷺ را فرشته‌ای می‌گردانیدیم که او را مشاهده کنند و مورد خطابش قراردهند، بی‌گمان او را مرد می‌گردانیدیم زیرا انسانها نمی‌توانند فرشتگان را به صورت حقیقی‌ای که حق تعالی ایشان را بر آن آفریده، ببینند، مگر بعد از آن‌که به‌شکل اجسام مشابه با اجسام بنی‌آدم ـ با همان تراکم و جسامت و چگالی آن ـ مجسّم شوند چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما فرمود: «اگر آنها فرشته را به صورت اصلی آن می‌دیدند، قطعاً می‌مردند زیرا تاب و توان دیدن فرشته را نداشتند». حتّی در مقیاس عالم ماده نیز ثابت شده‌است که: میدان درک حواسّ بشر محدود است و چشم بشر نمی‌تواند مادّه را در صورت تلطیف شدهٔ آن، یا در حالتی که دارای چگالی و تراکم بسیار بالایی باشد، ببیند، همان گونه که «انشتین» این قانون را توضیح داده‌است. پس هرگاه در عالم مادّه چنین باشد، در عالم غیب چگونه خواهد بود؟ بنابراین، اگر خدای عزّوجلّ رسول خویش به‌سوی بشر را فرشتهٔ مشاهده‌شدهٔ موردخطابی قرار می‌داد، قطعاً انسانها از او می‌گریختند و با او انس نمی‌گرفتند و رعب و وحشت از او سراپای وجودشان را فرا می‌گرفت، آن وقت، طبیعی بود که ترس حاصله از این امر، آنان را از سخن‌گفتن با آن فرشته و مشاهدهٔ وی باز می‌داشت ﴿**و هرآینه کار را بر آنچه که هم‌اکنون اشتباه می‌کنند، بر آنان مشتبه می‌گردانیدیم**﴾ یعنی: همین التباس و خلطیّتی که هم‌اکنون درآنند و می‌گویند که پیامبر هم بشری مانند ماست،

در آن صورت نیز اتّفاق می‌افتاد زیرا وقتی آنان فرشته را به صورت انسانی وی می‌دیدند، قطعاً می‌گفتند: این هم انسان است و فرشته نیست پس کار همچنان بر آنان مشتبَه و آشفته باقی می‌ماند.

وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُوا۟ مِنْهُم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾

آن‌گاه حق تعالی پیامبراکرم ﷺ را از این که با تکذیب دروغ انگاران قومش روبرو می‌گردد، تسلیت و دلجویی نموده می‌فرماید: **﴿و همانا پیش از تو نیز پیامبرانی به استهزا گرفته شدند﴾** یعنی: اگر تو با استهزای آنان روبرو هستی، انبیای پیشین نیز در معرض چنین استهزایی قرارداشته‌اند **﴿امّا آنچه را ریشخند می‌کردند، گریبانگیر ریشخندکنندگان آنان شد﴾** یعنی: آنچه بدان ریشخند می‌کردند، بر خودشان فرود آمد و استهزایشان به «حق»، سبب نابودیشان گردید.

قُلْ سِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ ثُمَّ ٱنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿در زمین سیر کنید، آن‌گاه بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟﴾** یعنی: در زمین سیروسفر کرده و آثار و ویرانه‌های بجامانده از پیشینیانتان را بنگرید تا بدانید که چه عقوبتهایی بر سر آنان فرود آمده‌است، بعد از آن که در نعمتهای بزرگ مستغرق بودند پس اگر شما نیز همچنان شیوهٔ نادرست و نقش پای آنان را در تکذیب حق دنبال کنید، به آنان پیوسته و بسان آنان هلاک

می‌شوید.

قُل لِّمَن مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ قُل لِّلَّهِۚ كَتَبَ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَۚ لَيَجۡمَعَنَّكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا رَيۡبَ فِيهِۚ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿۱۲﴾

﴿از آنان بپرس﴾ ای پیامبر ﷺ که **﴿آنچه در آسمانها و زمین است، از آنِ کیست؟ بگو: از آنِ خداست﴾** یعنی: از آنان این سخن را بپرس پس اگر پرسیدند: از آن کیست؟ بگو: از آن خداست، به اعتراف خودتان ـ چراکه مشرکان در این حقیقت شکّی نداشتند ـ یا برای آنان در این‌باره که آسمانها و زمین از آن خدا ﷻ است، حجّت و دلیل بیاور و چون به این اصل اعتراف کردند؛ فهم این حقیقت که خدای مالک آسمانها و زمین بر فرودآوردن عذابی عاجل قادر است، نیز بر آنها دشوار نخواهد بود ولی حق تعالی **﴿رحمت را بر خود مقرّر کرده است﴾** مراد این است که: با وعده‌ای مؤکّد، رحمت خویش را به بندگانش وعده داده‌است و وعدهٔ او خواه‌ناخواه تحقّق پذیرفتنی است بنابراین، بندگانش را به شتاب عذاب نمی‌کند بلکه از آنان توبه و انابت را می‌پذیرد چنان‌که فرستادن پیامبران ﷺ، فرودآوردن کتابهای آسمانی و برپاداشتن ادلّه بر حقّانیّت حق نیز از رحمت وی بر آنهاست.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره ؓ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «آن‌گاه که خدای عزّوجلّ آفرینش خلق را به پایان رساند، نامه‌ای به عبارت زیر نوشت و آن را در نزد خویش بر بالای عرش نهاد: همانا رحمت من بر خشمم پیشی گرفته‌است». **﴿یقیناً شما را در روز قیامت گرد می‌آورد که هیچ شکّی در آن

نیست ﴾ یعنی: هیچ شکّی در روز قیامت یا در گردآوردنتان نیست امّا خداوند متعال مهلتتان می‌دهد و گردآور-نتان را از قبرهایتان تا روزی که منکر آن هستید، به‌تأخیر می‌اندازد ﴿کسانی که بر خود زیان زده‌اند، ایمان نمی‌آورند ﴾ یعنی: کسانی که به این حقیقت ایمان ندارند، به‌زودی در روز گردآوری، بر آنان روشن خواهد شد که با این عمل خویش به خود زیان زده و خود را غرق خسران کرده‌اند.

۞ وَلَهُۥ مَا سَكَنَ فِي ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿١٣﴾

﴿و برای اوست آنچه در شب و روز ساکن است ﴾ یعنی: همه چیزهایی که در شب و روز آرام و ساکنند، از آن حق تعالی هستند. آری! با تأمّل در پدیده‌های هستی، ملاحظه می‌کنیم که بَعضی اشیا همه‌وقت درحال سکون و آرامش به‌سر می‌برند؛ چون جمادات و بعضی اشیا در شب آرام‌اند؛ چون اغلب حیوانات و بعضی از آنها در روز آرام‌اند؛ مانند بسیاری از پرندگان و درندگان و حشرات. به قولی: مراد این است که هرچه در شب و روز آرام است و هرچه هم که تحرّک و تکاپو دارد، جملگی از آن حق تعالی است.

عنوان کردن حرکت و سکون در این مقام، به معنای برپاداشتن حجّت علیه کافران است زیرا حرکت و سکون، مقتضی حدوث عالم است و حدوث عالم، بر وجود آفریننده‌ای برای آن دلالت می‌کند و آفرینندهٔ آن مالک آن است و چیزی از وی پنهان نیست، به همین دلیل، آیهٔ کریمه را این‌گونه به‌پایان برد: ﴿و اوست شنوای دانا ﴾ لذا هیچ چیز بر او پنهان نیست. پس هرگاه چنین است، مکلّفان باید از روز قیامت حذر کنند زیرا ذاتی که احوال و اوضاعشان را نقد می‌کند، به همه امور آگاه و بیناست و حساب هم سخت است، جز بر کسی که خدا ﷻ خود آن را بر وی آسان سازد.

قُلْ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ ۗ قُلْ إِنِّىٓ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ ۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**آیا غیراز خدا ــ فاطر آسمانها و زمین ــ را ولیّ خود گیرم؟**﴾ در حالی‌که اوست که آنها را از کتم عدم اختراع کرده و آفریده است؟ نقل است که مشرکان رسول خدا ﷺ را به پرستش بتان دعوت کردند پس آن حضرت ﷺ مأمور شدند که این سخن را به آنان بگویند ﴿**و اوست که به همگان روزی می‌خوراند و خود روزی نمی‌خورد**﴾ یعنی: حق تعالی به مردم رزق و خوراک می‌دهد درحالی که خود از خوردوخوراک و کسی که إطعامش کند بی‌نیاز است پس از آنجایی که هیچ نیرویی جز خدای سبحان نمی‌آفریند و روزی نمی‌دهد لذا شایستگی این را که به پرستش گرفته شود، نیز ندارد. آری! ای پیامبر! بعد از آن که ولایت و سروری غیرخدا ﷻ را انکار می‌کنی، به آنان ﴿**بگو: من مأمورم که نخستین مسلمان باشم و به من فرمان داده‌شده که هرگز از مشرکان نباش**﴾ مأمورم تا اوّلین کسی از قوم خود باشم که به طاعت و توحید حق تعالی گردن می‌نهد و اوّلین کس از این امّت باشم که دربست تسلیم فرمان خدای عزّوجلّ است. به‌راستی هم چنین بود زیرا رسول خدا ﷺ از همهٔ امّت خویش در اسلام جلو بودند.

قُلْ إِنِّىٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم**﴾ با پرستش غیروی، یا مخالفت امر یا نهی وی ﴿**هرآینه از عذاب روز بزرگ می‌ترسم**﴾ که همانا روز قیامت

است، آن‌گاه که گردنکشان و نافرمانان در برابر اعمالشان موردمحاسبه و عذاب قرار می‌گیرند ـ جز آن کس که خداوند ﷻ او را شامل رحمت خویش گرداند.

مَّن يُصۡرَفۡ عَنۡهُ يَوۡمَئِذٖ فَقَدۡ رَحِمَهُۥۚ وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡمُبِينُ ﴿١٦﴾

﴿**آن روز، کسی که عذاب از وی برگردانده شود**﴾ یعنی: هرکسی که عذاب از وی در روز قیامت بازداشته شود ﴿**قطعاً خدا بر او رحمت آورده**﴾ یعنی: یقیناً او از اهل رحمت عظمی، یعنی از اهل نجات است و به‌زودی به بهشت وارد خواهد شد ﴿**و این همان فوز آشکار است**﴾ فوز: عبارت از به‌دست آوردن سود و منتفی شدن زیان است لذا مسلّم است که نجات در روز قیامت، فوز و رستگاری کامل و آشکاری است.

وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يَمۡسَسۡكَ بِخَيۡرٖ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿١٧﴾

﴿**و اگر خداوند به تو زیانی برساند**﴾ و سختی و بلا و ضرری چون فقر، بیماری یا بلای دیگری را بر تو نازل کند ﴿**کسی جز او برطرف‌کنندهٔ آن نیست**﴾ یعنی: کسی جز او قادر به برداشتن آن زیانی که برتو نازل می‌شود، نیست ﴿**و اگر خیری به تو برساند**﴾ چون گشایش و نعمت و رفاه، یا عافیت و سلامتی، یا غیرآن از نعمت‌ها ﴿**پس او بر همه چیز تواناست**﴾ و از جملهٔ این توانایی وی، رساندن شرّ و خیر است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ لاٰ مٰانِعَ لِمٰا اَعْطَيْتَ وَ لاٰمُعْطِيَ لِمٰا مَنَعْتَ وَ لاٰ يَنْفَعُ ذَاالْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ» بارخدایا! عطای تو را هیچ بازدارنده‌ای نیست و آنچه را که تو بازش داری، هیچ بخشنده‌ای نیست و

جایگاه و ثروت هیچ صاحب جلال و ثروتی در دنیا، در آخرت به وی از جانبت سودی نمی‌رساند» بلکه آنچه که به وی سود می‌رساند، ایمان و عمل صالح است و بس.

بعد از آن‌که خدای عزّوجلّ پیشنهاد کافران را در مورد فرستادن فرشته و فرودآوردن نامه‌ای از آسمان که دالّ بر تصدیق رسالت باشد، بیان کرد و روشن ساخت که این‌گونه پیشنهادات، ناشی از عناد و استهزای آنان است، نه از سر اشتیاق به کشف و دریافت حقیقت، اینک در این آیات به پیامبرش دستور می‌دهد که به مشرکان چهار سخن را بگوید و به‌کار بستن این چهار دستور، داروی درد کافران است پس هر کس از اهل کفر که بخواهد ایمان آورد، راه همین است که باید برود:

۱ ـ سیروسفر در زمین و عبرت‌گرفتن از فرجام کار تکذیب‌کنندگان.

۲ ـ شناخت مالکیّت و فرمانروایی همه‌جانبهٔ حق تعالی و دیدن آثار رحمت وی بر همه چیز.

۳ ـ نگرش در آفرینش حق تعالی.

۴ ـ اعلان ترس و نگرانی از عذاب خدا ﷻ.

وَهُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١٨﴾

﴿و اوست قاهر﴾ یعنی: غالب و چیره و برتر ﴿بر بندگان خود﴾ که گردنهای گردنکشان دربرابر وی فرو افتاده و سرهای جبّاران در پیشگاه وی به ذلّت نگونسار شده است. خاطر نشان می‌شود؛ در «قهر» معنای مزیدی است که در «قدرت» نیست و آن بازداشتن دیگران از رسیدن به مراد و مقصود خویش است ﴿و اوست حکیم﴾ در اجرای مراد خود ﴿آگاه﴾ به آن کس که سزاوار قهر است از بندگان وی.

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَٰدَةً قُلِ ٱللَّهُ شَهِيدٌۢ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ
إِلَيَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ
أَنَّ مَعَ ٱللَّهِ ءَالِهَةً أُخْرَىٰ قُل لَّآ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ وَ
إِنَّنِي بَرِيٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿۱۹﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿چه کسی برتر است در باب شهادت﴾** یعنی: کدامین گواه در گواهی خود برتر است؟ پاسخ این است: **﴿بگو: خدا، که میان من و شما گواه است﴾** پس وقتی خدای سبحان میان پیامبر خود ﷺ و میان آنان گواه باشد، قطعاً او در گواهی برای رسول خویش، برتر است. به قولی: جواب سؤال در (قُلِ اللّٰه) تمام می‌شود، یعنی: خدا برتر است در گواهی‌دادن. دراین صورت، جملهٔ بعد از آن: (شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ) جملهٔ مستقلّ دیگری است. یعنی: او میان من و میان شما گواه است **﴿و این قرآن به من وحی شده است تا شما را با آن بیم دهم وکسی را نیز که قرآن به او می‌رسد، بیم دهم﴾** آوردن این عبارت بعد از بیان گواهی خدای عزّوجلّ، این معنی را می‌رساند که فرودآوردن قرآن بر پیامبر ﷺ، بخشی از گواهی حق تعالی برای پیامبرش می‌باشد. یعنی: قرآن بدان جهت بر من وحی شده است تا شما و تمام مردم ــ اعم از انس و جنّ ــ را با همهٔ ملل و اقشار و اصناف مختلفشان، چه آنان‌که در حال حاضر موجودند و چه آنان که در زمانهای آینده ــ تاروز قیامت ــ به‌وجود خواهند آمد، با آن بیم و هشدار دهم زیرا احکام قرآن، فراگیر همهٔ بشر و همهٔ جنّ است، چه آنان‌که در عصر رسالت موجود بوده‌اند و چه آنان‌که بعداً به‌وجود آمده یا می‌آیند، به‌شرط آن‌که دعوت اسلام به آنان برسد و این قرآن را بشنوند. همین طور، پیامبر ﷺ نیز بیم‌دهندهٔ آنهاست

زیرا آنان در هنگام لقای الهی از چگونگی پاسخ‌گویی خود به دعوت الله ﷻ که به وسیلهٔ پیامبرش ابلاغ شده و از اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند، مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرند چنان‌که رسول اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «از سوی خدای عزّوجلّ [پیام وی را] برسانید و ابلاغ کنید زیرا هرکس آیه‌ای از کتاب خدا به او برسد، در حقیقت فرمان خداوند به او رسیده است».

﴿آیا شما شهادت می‌دهید که خدایان دیگری با الله وجود دارند؟ بگو﴾ ای پیامبر ﷺ! اگر شما شهادت دهید **﴿من چنین شهادتی نمی‌دهم﴾** زیرا این شهادت از باطل‌ترین باطل‌هاست **﴿بگو: جز این نیست که او معبودی یگانه است و بی‌تردید، من از آنچه شما شریک او قرار می‌دهید، بیزارم﴾** یعنی: از بتانی‌که آنها را خدایان خویش قرار می‌دهید، یا از شرک آوردنتان به خدای عزّوجلّ، بیزار و برکنارم زیرا من فقط به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهم.

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که تبلیغ اسلام بر مسلمانان فرض است.

ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ يَعْرِفُونَهُۥ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَآءَهُمُ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾

﴿کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده‌ایم﴾ چون تورات و انجیل **﴿او را می‌شناسند﴾** یعنی: رسول خدا ﷺ را با شمایل و اوصافش می‌شناسند زیرا این شمایل و اوصاف در کتابهایشان بیان شده است **﴿همان‌گونه که فرزندانشان را می‌شناسند﴾** و کسی همچون پدر و مادر انسان، او را نمی‌شناسد پس اهل کتاب در این سخن خود که: ما محمّد ﷺ را نمی‌شناسیم، دروغگویند. روایت شده‌است که بعد از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، عمر ﷺ به عبدالله‌بن سلام گفت: خدای عزّوجلّ این آیه را ـ که شما پیامبر خاتم وی را همچون فرزندانتان

می‌شناسید ـ نازل فرموده لذا به من بگو که شناخت شما از ایشان چگونه است ؟ عبدالله‌بن سلام گفت : سوگند به خدا ﷻ که چون او را در میان شما دیدم ، چنان شناختمش که فرزندم را می‌شناسم ، حتّی من ـ بدون تردید ـ محمّد ﷺ را از فرزندم نیز بهتر می‌شناسم زیرا من نمی‌دانم که زنان چه کرده‌اند ... ! » . ﴿**کسانی که بر خود زیان زده‌اند**﴾ از مشرکان و ملحدان و منکران رسالت ـ اعم از اهل کتاب و تمام کفّار ﴿**آنان ایمان نمی‌آورند**﴾ یعنی : انکارشان از رسالت پیامبر ﷺ ناشی از عدم شناخت نیست بلکه ناشی از عناد و تمرّدشان است ، عناد و تمرّدی که به سبب آن به خود زیان وارد کرده‌اند .

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِـَٔايَٰتِهِۦٓ ۗ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٢١﴾

﴿**و کیست ستمکارتر از آن‌کس که برخدا دروغ بسته**﴾ یعنی : هیچ کس ستمکارتر از آن‌کس نیست که بر خدا ﷻ دروغ بسته و مدّعی بودن چیزی در تورات یا انجیل یا قرآن شده که در آنها نیست ﴿**یا آیات او را**﴾ یعنی : معجزات روشن و آشکار ، یا آیات قرآن عظیم او را ﴿**تکذیب کرده**﴾ و با این تکذیب ، دروغ‌بستن بر خدای عزّوجلّ را با دروغ‌انگاشتن فرمان وی در مورد لزوم و وجوب ایمان به قرآن و پیامبر ﷺ ، یکجا گردانیده و به این ترتیب ، هم کاذب شده و هم مکذّب ﴿**بی‌تردید ستمکاران رستگار نمی‌شوند**﴾ و چگونه رستگار می‌شوند؛ درحالی‌که دو چیز باطل ـ یعنی دروغ انگاشتن دین حق و دروغ بستن بر خداوند ﷻ ـ را باهم یکجا کرده‌اند؟ .

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوٓا۟ أَيْنَ شُرَكَآؤُكُمُ

ٱلَّذِينَ كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ ﴿٢٢﴾

﴿و﴾ ای محمّد! یادآوری کن به آنان از **﴿روزی که همهٔ آنان را حشر می‌کنیم﴾** یعنی: از روز قیامت، که خدای عزّوجلّ پرستندگان و پرستش‌شدگان باطل را همه یکجا در آن گرد می‌آورد **﴿آن‌گاه به کسانی که شرک آورده‌اند، می‌گوییم﴾** از روی توبیخ **﴿شریکان شما که آنها را شریک خدا می‌پنداشتید، کجایند؟﴾** یعنی: کجایند خدایان پنداری شما که در چنین حالی به شما هیچ سودی نمی‌رسانند؟ یا خدایانشان احضار می‌شوند ولی از آنجایی که به‌هیچ‌وجه منفعتی از آنان بر نمی‌آید، وجود آنها همانند عدم وجودشان است بنابراین، خدای سبحان با این خطاب آنان را توبیخ می‌کند. آری! درحقیقت شریکی برای خدای عزّوجلّ وجود نداشته بلکه آنها بوده‌اند که به‌ناروا معبودان باطلی را که بجز خدای یگانه یا همراه با او مورد پرستش قرار می‌دادند، شرکای وی نامیدند.

ثُمَّ لَمۡ تَكُن فِتۡنَتُهُمۡ إِلَّآ أَن قَالُواْ وَٱللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشۡرِكِينَ ﴿٢٣﴾

﴿آن‌گاه فتنهٔ آنان جز این نیست که می‌گویند: قسم به الله ــ پروردگارمان ــ که ما مشرک نبوده‌ایم﴾ یعنی: جواب آنها جز انکار و بیزاری‌جستن از شرک، چیز دیگری نیست. مفسّران در بیان معنای «فتنه» در این آیه، چند وجه ذکر کرده‌اند که قوی‌ترین آن «عاقبت» است. یعنی: عاقبت و فرجام کفرشان که به آن افتخار کردند و بر سر آن جنگیدند، چیزی جز انکار و بیزاری‌جستن از شرک نیست. از دیگر وجوه در معنای «فتنه»، این نظر ابن‌عبّاس ﷺ است: «فتنهٔ آنان، یعنی حجّت آنان». عطاء می‌گوید: «فتنهٔ آنان، یعنی عذرخواهی آنان».

ٱنظُرۡ كَيۡفَ كَذَبُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡۚ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ

يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾

﴿بنگر، چگونه بر خود دروغ بستند﴾ با انکار شرکی که از آنان در دنیا روی داد ﴿و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم گشت﴾ یعنی: افترایشان بر باد رفت و نابود شد و این پندار یاوه‌شان که شریکان آنها را به خدا ﷻ نزدیک می‌کنند، متلاشی و باطل گشت و میان آنها و چیزهایی که بجز الله ﷻ پرستش می‌کردند، جدایی افتاد و در نتیجه، این معبودان باطل نتوانستند هیچ نیازی را برای آنان برآورده کنند.

وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ ۖ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا ۚ وَإِن يَرَوْا۟ كُلَّ ءَايَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا۟ بِهَا ۚ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوكَ يُجَٰدِلُونَكَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِنْ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما و دیگران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: ابوجهل و سران قریش شبانگاه دور از دیدهٔ مردم و بی‌آن‌که یکی از آنها از حال دیگری آگاه باشد، به قرآن گوش می‌سپردند پس نازل‌شد: ﴿و از آنان﴾ یعنی: از مشرکان ﴿کسانی هستند که به تو گوش می‌دهند﴾ آن‌گاه که قرآن می‌خوانی ﴿ولی ما بر دلهایشان پرده‌ها افگنده‌ایم تا آن را نفهمند﴾ یعنی: درحالی‌که قطعاً ما بر دلهایشان پرده‌هایی کشیده‌ایم، چون دوست نداریم که آنها قرآن را درک کنند ﴿و در گوشهایشان سنگینی‌ای نهاده‌ایم﴾ یعنی: از شنیدن قرآن ناشنوایشان ساخته‌ایم ﴿تا بدانجا که کافران چون نزد تو آیند، با تو مجادله می‌کنند﴾ یعنی: آنها در کفر و

عنادشان بدانجا رسیده‌اند که به‌صرف ایمان نیاوردن اکتفا نکرده بلکه جدال‌کنان نزد تو می‌آیند و ﴿**می‌گویند: این جز افسانه‌های پیشینیان نیست**﴾ یعنی: این قرآن، جز از جنس داستانها و افسانه‌های بی‌پایه‌ای که پیشینیان آن را در کتابهایشان نوشته‌اند، نیست. آری! آنها پنداشتند که حضرت محمّد ﷺ قرآن را از این داستانها و اخبار برگرفته است درحالی که قرآن جز فروفرستادهٔ خدای عزیز و حمید نیست.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْـَٔوْنَ عَنْهُ ۖ وَإِن يُهْلِكُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾

﴿**و آنان مردم را از او باز می‌دارند و خود نیز از او دور می‌شوند**﴾ یعنی: مشرکان هم مردم را از ایمان به قرآن، یا محمّد ﷺ بازمی‌دارند و هم خود از آن حضرت ﷺ دور می‌شوند. یا: مردم را از آسیب رساندن به آن حضرت ﷺ باز می‌دارند امّا در عین حال، خود نیز از رسول خدا ﷺ دوری می‌گزینند. بنابر روایتی دربیان **سبب‌نزول**: این آیه دربارهٔ ابوطالب عموی پیامبر ﷺ نازل شد زیرا او در همان حالی که کفّار را از آزاردادن پیامبر ﷺ بازمی‌داشت، خود نیز از اجابت دعوت پیامبر ﷺ در مورد پذیرش اسلام دوری می‌کرد. ﴿**و هلاک نمی‌کنند مگر خود را ولی نمی‌دانند**﴾ یعنی: آنچه از بازداشتن مردم و دورشدن از اجابت دعوت حق از آنان سر می‌زند، سبب نابودی خود آنان می‌شود زیرا با این کار، خود را در معرض عذاب الهی و خشم وی قرار می‌دهند امّا نمی‌دانند که چه بلایی بر سر خویش می‌آورند.

وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ وُقِفُوا۟ عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُوا۟ يَـٰلَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ

بِـَٔايَـٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾

﴿ **و اگر آنان را هنگامی که بر آتش عرضه می‌شوند، ببینی** ﴾ بی تردید منظرهٔ هولناک و حالت دهشتناکی را خواهی دید زیرا در حالی که بر پل (صراط) بر فراز جهنّم نگاه داشته می‌شوند و آتش را مشاهده می‌کنند؛ ﴿ **می‌گویند: ای کاش بازگردانیده شویم!** ﴾ به‌سوی دنیا ﴿ **آن‌گاه آیات پروردگار خویش را به دروغ نسبت ندهیم و از مؤمنان شویم** ﴾ و گذشتهٔ عبرت‌انگیز خود را جبران نماییم. آری! چنین آرزویی می‌کنند ولی هیهات که این آرزویشان برآورده شود.

بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُوا۟ يُخْفُونَ مِن قَبْلُ ۖ وَلَوْ رُدُّوا۟ لَعَادُوا۟ لِمَا نُهُوا۟ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَـٰذِبُونَ ﴿٢٨﴾

﴿ **نه؛ بلکه آنچه را پیش از این نهان می‌داشتند، بر آنان آشکار شده است** ﴾ یعنی: چون عقاید و اعمال نابکارشان برآنان آشکار شد و دانستند که حتماً به‌سبب شرکشان نابود می‌شوند، از روی استیصال و درماندگی، به آرزوها و وعده‌های دروغین روی آوردند. یا: حقیقت باوری که در دنیا به راستگویی محمّد ﷺ داشتند امّا آن را پنهان کرده و در محافل و مجامع خود ایشان را تکذیب می‌کردند، بر آنان در آخرت آشکار شد. یا: کفر و شرک‌شان که آن را در آخرت با این سخن پنهان می‌کردند: (به خدا ــ پروردگار ما ــ سوگند که ما مشرک نبودیم)[انعام/۲۳]، در آخرت با گواهی‌دادن اعضا و اندامهایشان، بر آنان آشکار شد. پس آیهٔ کریمه سه وجه تفسیری دارد. ﴿ **و اگر بازگردانده هم بشوند** ﴾ به‌سوی دنیا، آن‌طور که آرزوکردند ﴿ **قطعاً برمی‌گردند به** ﴾ انجام‌دادن ﴿ **آنچه از آن نهی شده بودند** ﴾ از امور ناروایی که در رأس آنها شرک است،

همان‌گونه که ابلیس دید آنچه را از آیات الهی دید ولی بازهم عناد ورزید و سر به تمرّد برداشت ﴿ و قطعاً آنان دروغگویند ﴾ در این وعده‌شان که در صورت بازگشت به دنیا از مؤمنان می‌گردند بلکه این سخن را فقط به‌انگیزهٔ نجات از مهلکه‌ای که در آن درافتاده‌اند، می‌گویند.

آری! وقتی با این طبیعت نابهنجار و این منش نابکارشان آشنا شویم، آن‌گاه درمی‌یابیم که چرا سزاوار جاودانگی در دوزخ گردیده‌اند.

وَقَالُوٓاْ إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ ﴿٢٩﴾

﴿ و گفتند: حیاتی جز همین زندگی این‌جهانی ما نیست ﴾ لذا ما همهٔ توانمان را برای ساماندهی این زندگانی دنیا و بهره‌برداری شهوانی در آن، مایه می‌گذاریم و هرگز برای آخرت کاری نمی‌کنیم زیرا آخرت وجود ندارد ﴿ و ما برانگیختنی نیستیم ﴾ بعد از مرگ. وه! این چه جهالتی است بزرگ!!

وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ وُقِفُواْ عَلَىٰ رَبِّهِمۡۚ قَالَ أَلَيۡسَ هَٰذَا بِٱلۡحَقِّۚ قَالُواْ بَلَىٰ وَرَبِّنَاۚ قَالَ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ﴿٣٠﴾

﴿ و اگر ببینی آن‌گاه که درحضور پروردگار خویش بازداشته می‌شوند ﴾ برای حساب‌وکتاب، یقیناً کاری بزرگ، منظره‌ای هولناک و دهشت انگیز را مشاهده کرده‌ای، در آن حال که ﴿ خدا به آنان می‌گوید: آیا این حق نیست؟ ﴾ یعنی: آیا این رستاخیزی که شما منکر آن بودید، حقیقت ندارد؟ و آیا این کیفری که شما آن را انکار می‌کردید، حاضر و آماده نیست؟ ﴿ می‌گویند: چرا، سوگند به پروردگارمان ﴾ که این حقّ است. آری! آنها به آنچه منکر آن بودند، اعتراف

می‌کنند و این اعترافشان را با سوگند، مؤکّد می‌سازند ﴿ **می‌گوید** ﴾ حق تعالی ﴿ **پس به‌سبب آن که کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید** ﴾ یعنی: به‌سبب کفرتان به حقّ، اینک کیفرتان را دریابید.

قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱللَّهِ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتْهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُواْ يَـٰحَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ ﴿٣١﴾

﴿ **در حقیقت، کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند زیانکار شدند** ﴾ مراد، تکذیبشان به رستاخیز و کیفر آخرت است ﴿ **تا آن‌گاه که قیامت بناگاه بر آنان دررسد، می‌گویند: ای دریغ بر ما، بر آنچه دربارهٔ آن کوتاهی کردیم** ﴾ یعنی: ای دریغ‌ها! مارا فراگیرید، وای و صد افسوس و حسرت برما و بر غفلت و قصور بسیار مان در باب قیامت! که بدان بها ندادیم و اهمیّت قائل نشدیم و آن را تصدیق نکردیم! ﴿ **و آنان بارهای خویش را** ﴾ یعنی. بار گناهان خویش را ﴿ **بر می‌دارند** ﴾ به این معنی که چون گناهان گریبانگیرشان شده است، از بردوش کشیدن آن گرانبار شده‌اند، گویی این گناهان بر پشت آنهاست ﴿ **آگاه شوید؛ چه بد است آنچه برمی‌دارند** ﴾ و چه زشت است آنچه بر دوش می‌کشند! یعنی: آنها درحالی حشر می‌شوند که گناهانشان بر پشت‌شان است تا به‌سبب آن عذاب شوند.

وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ ٱلْـَٔاخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٣٢﴾

﴿**و زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست**﴾ مراد آیه، تکذیب این سخن کفّار است که: حیاتی جز این زندگانی دنیا نیست. لذا بشر باید بداند که حیات حقیقی‌ای که باید برای آن کار کرد، همانا حیات آخرت است زیرا حیات آخرت، دائمی و ناگسستنی است ﴿**و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند**﴾ از شرک و معاصی ﴿**بهتر است**﴾ این عبارت دلیل بر آن است که جز اعمال متّقیان هرچه هست؛ بازی و سرگرمی و بیهودگی است ﴿**آیا درنمی‌یابید؟**﴾ و اندیشه نمی‌کنید تا ایمان آورید؟ و آیا به بی‌ارزش بودن زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت هیچ نمی‌اندیشید تا برای آخرت عمل کنید؟ آخر باید بیندیشید که حیات؛ محدود به این مقطع کوتاه عمر دنیوی نیست بلکه حیات از نظر طولی در عمق زمان، از نظر عرضی در عمق آفاق و از نظر عمقی در ژرفای عوالم بی‌کران باری تعالی امتداد یافته و از نظر حقیقت خود هم متنوّع است.

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُۥ لَيَحْزُنُكَ ٱلَّذِى يَقُولُونَ ۖ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿۳۳﴾

﴿**همانا می‌دانیم که آنچه آنان می‌گویند تو را اندوهگین می‌کند**﴾ یعنی: پس اندوهگین نباش که ﴿**درواقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند**﴾ یعنی: به شخص تو نسبت دروغگویی نمی‌دهند زیرا آنان به راستگویی و صداقت شخص تو معترفند ولی تکذیب آنها به آنچه که از پیام الهی به‌همراه آورده‌ای، برمی‌گردد، از این جهت فرمود: ﴿**ولی ستمکاران آیات الله را انکار می‌کنند**﴾ یعنی: آنها درحقیقت آیات الهی و کتاب وی را تکذیب می‌کنند. چنان‌که دربیان **سبب‌نزول** آمده‌است: ابوجهل به رسول اکرم ﷺ گفت: بدان که ما شخص تو را دروغگو نمی‌شناسیم ولی آنچه را که با خود آورده‌ای، دروغ می‌دانیم. در روایت دیگری آمده‌است که

گفت : ... به‌خدا سوگند که من می‌دانم او پیامبر است ولی ما چه وقت پیرو طایفهٔ «عبد مناف» بوده‌ایم که حالا باشیم ؟!

وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا۟ عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا۟ وَأُوذُوا۟ حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمْ نَصْرُنَا ۚ وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ ۚ وَلَقَدْ جَآءَكَ مِن نَّبَإِى۟ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾

﴿و هرآینه پیامبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند﴾ پس طبیعت نفس بشری‌ای که به کفر آلوده‌شده، در هر عصر و زمانی این‌گونه بوده است ﴿ولی﴾ آن پیامبران ﴿بر آنچه تکذیب شدند و بر آزاری که دیدند صبر کردند تا یاری ما به آنان رسید و برای وعده‌های الله﴾ در یاری دادن به پیامبرانش ﴿هیچ تغییر دهنده‌ای نیست﴾ این آیه، دلجویی از رسول خدا ﷺ و تسلّی بخش ایشان است. یعنی: ای رسول گرامی ما! بر آزارها و انکارها شکیبا باش و به پیامبران پیش از خود اقتدا کن و اندوه نخور چنان‌که آنان بر آزارها و انکارها صبر پیشه کردند تا پیروزی و نصرت ما به تو نیز برسد چنان‌که به ایشان رسید و تو یقیناً بر دروغ‌انگاران پیروز و غالب هستی ــ و سپاس خدای عزّوجلّ را که چنین هم شد ﴿و همانا از اخبار پیامبران به تو رسیده است﴾ یعنی: بعضی از اخبار پیامبران و کیفیّت نجات‌دادن ایشان و همراهان مؤمن‌شان و این که چگونه خدای عزّوجلّ تکذیب‌کنندگان را هلاک گردانید، به‌تو رسیده است پس این اخبار، خود دلیل روشن آن است که سرانجام ما تو را پیروز می‌گردانیم.

وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ ٱسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِىَ نَفَقًا فِى

ٱلۡأَرۡضِ أَوۡ سُلَّمٗا فِي ٱلسَّمَآءِ فَتَأۡتِيَهُم بِـَٔايَةٖۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمۡ عَلَى ٱلۡهُدَىٰۚ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ﴿٣٥﴾

﴿**و اگر رویگردانی آنان بر توگران می‌آید**﴾ آری! رویگردانی قوم رسول خدا ﷺ از اجابت دعوت حق بر ایشان سخت گران می‌آمد و آن را بسیار بزرگ انگاشته برآن سخت اندوهگین می‌شدند پس خدای سبحان به آن حضرت ﷺ روشن ساخت که آنچه از رویگردانی کفّار از دعوت حق می‌بینند، خواه‌ناخواه روی‌دادنی است، بدان جهت که این کار در علم او سبقت گرفته‌است لذا اصلاح حالشان قبل از آن‌که او بدان اذن دهد، از توان آن حضرت ﷺ خارج است. آری! اگر رویگردانی آنان بر تو گران می‌آید؛ ﴿**پس اگر می‌توانی که نقبی در زمین بجویی**﴾ تا از آن نقب برای آنان نشانه و معجزه‌ای بیاوری ﴿**یا نردبانی در آسمان**﴾ بجویی ﴿**تا برای آنان معجزه‌ای بیاوری**﴾ چنین کن! ولی چنین نتوانی کرد پس حزن و اندوه را کنار بگذار. آری! خدای سبحان در این امر که به پیامبرش ﷺ معجزهٔ حسّی دائمی نداد، حکمت روشنی قرارداده است زیرا اگر او به پیامبرش معجزه‌ای می‌داد که به‌وسیلهٔ آن کفّار را به ایمان‌آوردن ناچار سازد، در آن صورت، برای «تکلیف» که مدار آن بر ابتلا و امتحان بندگان است، هیچ معنی و موضوعیّتی باقی نمی‌ماند، به همین دلیل است که فرمود: ﴿**و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را بر هدایت گرد می‌آورد**﴾ به شیوهٔ إجبار و إکراه ولی او این کار را نخواست بلکه موضوع را به انتخاب خود آنان واگذاشت ــ و از آن خداست حکمت بالغه ﴿**پس از جاهلان نباش**﴾ زیرا شدّت اشتیاقت به اجابت کفّار و سختی اندوهت بر إعراض آنان ــ قبل از آن‌که خداوند متعال به ایمانشان اذن دهد ــ از کارکرد اهل جهل است و تو قطعاً از آنان نیستی. یا: از کسانی نباش که این حقیقت را نمی‌دانند و حکمت‌های بزرگ حق تعالی را در این کار

درنمی‌یابند.

﴿ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ ٱلَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَٱلْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ ٱللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٣٦﴾

﴿تنها کسانی اجابت می‌کنند﴾ دعوت حق را **﴿که می‌شنوند﴾** به شنوایی فهم و قبول، بدان‌گونه که عقل اقتضا می‌نماید و فهم ایجاب می‌کند؛ که گروه یاد شده از آنان نیستند بلکه آنان به‌منزلهٔ مردگانی هستند که نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند **﴿و مردگان را خداوند در روز قیامت برمی‌انگیزد پس به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند﴾** یعنی: چنان‌که خداوند ﷻ در روز قیامت مردگان را برمی‌انگیزد، همین طور ممکن است که دلهای مردهٔ این گروه کفّار را به‌سوی فهم آنچه که تو به‌همراه آورده‌ای، متمایل و راهیاب گردانیده و این دلمردگان را زنده دل گرداند. ابن‌کثیر می‌گوید: «خدای عزّوجلّ کفّار را که مرده‌دل اند، به تن مردگان تشبیه کرد و این از باب تهکّم و استهزای آنهاست».

وَقَالُوا۟ لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۚ قُلْ إِنَّ ٱللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يُنَزِّلَ ءَايَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾

﴿وگفتند: چرا آیه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده‌است؟﴾ مرادشان از (آیه) در اینجا، نشانه و معجزه‌ای است که به ایمان‌آوردن ناچارشان گرداند، مانند فرودآوردن فرشتگان در جلو چشم آنان، یا برکندن کوه و بالابردن آن بر فراز سرشان ... پس خدای عزّوجلّ به پیامبرش دستور داد: **﴿بگو﴾** ای پیامبر ﷺ در

پاسخ آنان ﴿بی‌گمان خداوند قادر است برآن‌که آیه‌ای فروفرستد﴾ بر من که شما را به ایمان آوردن مجبور گرداند ولی او این کار را نکرد تا فایدهٔ «تکلیف» که ابتلا و امتحان است، نمایان گردد. همچنان، اگر حق تعالی نشانه‌ای از آن دست که آنان طلب کردند، نازل می‌کرد، دیگر بعد از نزول آن نشانه، به آنان مهلت نمی‌داد بلکه اگر ایمان نمی‌آوردند، بی‌درنگ عذابشان می‌کرد ﴿ولی بیشترِ آنان نمی‌دانند﴾ که خداوند ﷻ بر فرودآوردن معجزهٔ پیشنهادی آنان قادر است، همچنان نمی‌دانند که در صورت فرودآوردن این معجزهٔ پیشنهادی، فرجام آن، چه‌قدر برایشان سنگین و فاجعه‌بار خواهد بود.

وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُمۚ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يُحۡشَرُونَ ﴿٣٨﴾

﴿و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خویش می‌پرد مگر آن‌که آنها﴾ نیز ﴿امت‌هایی همانند شما هستند﴾ یعنی: آنها گروهها و دسته‌های گوناگونی همانند شما هستند که هریک در پیدایش، چگونگی زیست، تجمّع، تغذیه، نیاز به کارپرداز و مدبّر... و غیراین از شئون زندگی خویش، دارای نظام و برنامهٔ مخصوص به خود می‌باشند و خدای عزّوجلّ آنان را نیز همچون شما آفریده و روزی داده‌است و این گروههای مختلف از مخلوقات خدای عزّوجلّ نیز، در حیطهٔ علم و تقدیر و سلطه و احاطهٔ وی قرار دارند. به قولی‌دیگر: (أَمۡثَالُكُم ✿ همانند شما هستند) به این معنی است: این امّتها نیز در ذکر خدای عزّوجلّ و راهیابی فطری به‌سوی وی و برخورداری از هدایت تکوینی، همانند شما هستند. قید پرواز پرندگان با (دو بال)، برای نفی مجاز و تأکید بر ارادهٔ معنای حقیقی پرواز است. ﴿در کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم﴾ از امور شما و امور

این امّت‌ها. مراد از «کتاب»، لوح محفوظ است زیرا خداوند متعال تمام حوادث را در آن به ثبت رسانده‌است. یا مراد؛ قرآن است. یعنی: هیچ چیز از آنچه را که خلق به بیان آن نیاز دارند، فروگذار نکردیم، مگر این که قرآن را فراگیر آن ساختیم.

بیان حقیقت جامعیّت و فراگیری قرآن کریم در سیاق ذکر انواع جنبندگان زمین، به اعجاز علمی قرآن کریم اشاره دارد، که علم زیست‌شناسی گوشه‌هایی از این اعجاز را به‌نمایش گذاشته‌است.

﴿**پس همه به‌سوی پروردگارشان محشور می‌شوند**﴾ یعنی: همه امّت‌های مذکور، در قیامت حشر می‌شوند. این تعبیر براین حقیقت دلالت دارد که امّت‌های جنبنده و پرنده نیز همچون بنی‌آدم محشور می‌شوند. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: «هیچ جنبنده و پرنده‌ای نیست مگر این که در روز قیامت محشور خواهد شد، آن‌گاه برای برخی از آنها از برخی‌دیگر قصاص گرفته می‌شود، حتّی از حیوان شاخ‌دار برای حیوان بی‌شاخ، سپس به آن حیوان گفته می‌شود: به خاک تبدیل شو! و در این هنگام است که کافر می‌گوید: (يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً ۞ ای کاش من هم خاک بودم!). امّا به قولی: مراد از «حشر» در اینجا، مرگ این جانوران است. به قولی‌دیگر: مراد از «حشر»، حشر کفّار است.

وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا صُمّٞ وَبُكۡمٞ فِي ٱلظُّلُمَٰتِۗ مَن يَشَإِ ٱللَّهُ يُضۡلِلۡهُ وَمَن يَشَأۡ يَجۡعَلۡهُ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ۝٣٩

﴿**وکسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند، کَرند**﴾ یعنی: باگوش‌هایشان سخن حق را نمی‌شنوند ﴿**و گنگ‌اند**﴾ با زبانهایشان سخن حق را نمی‌گویند ﴿**و در تاریکی‌هایند**﴾ یعنی: در تاریکی‌های کفر و جهل و حیرت سرگشته‌اند و به چیزی

که صلاحشان در آن است، راهیاب نمی‌شوند زیرا از بینایی‌ها و شنوایی‌هایشان بهره نمی‌گیرند، از این رو همچون حواس‌باختگانی هستند که به هیچ‌حال از حواسّ خود بهره گرفته نمی‌توانند، همانند شخص کر و کور و لالی که در تاریکی سختی دست‌وپا می‌زند، نه می‌تواند راهش را ببیند، نه مردم را به‌یاری فراخواند تا او را راهنمایی کنند و نه هم کسی او را از دور می‌بیند تا راهنمایی‌اش کند پس چگونه چنین کسی به‌سوی راه نجات رهنمون می‌شود و به مقصد خویش می‌رسد؟ **﴿الله هرکه را بخواهد، گمراه می‌کند و هرکه را بخواهد، بر راه راست قرارش می‌دهد﴾** به این شیوه که او را به‌سوی اسلام هدایت می‌کند.

این آیه دلیل بر آن است که: حق تعالی خالق افعال است و معاصی شامل ارادهٔ وی اند و وضع «اصلح» بر او واجب نیست.

قُلْ أَرَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ ٱلسَّاعَةُ أَغَيْرَ ٱللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٤٠﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿به من خبر دهید: اگر عذاب الهی به شما دررسد، یا قیامت به شما دررسد، آیا کسی جز خدا را می‌خوانید؟﴾** یعنی: آیا در این حالت ــ که حالت رسیدن عذاب یا برپایی قیامت است ــ کسی غیر خدا ﷻ را ــ از قبیل بتانی که پرستش می‌کنید ــ به زاری می‌خوانید، یا فقط خدای سبحان را می‌خوانید؟ **﴿اگر راستگویید﴾** در این ادّعای خود که بتان شما نفع و ضرر می‌رسانند و چنان‌که می‌پندارید، خدایانند؟

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَآءَ وَتَنسَوْنَ مَا

تُشۡرِكُونَ ﴿٤١﴾

﴿نه بلکه تنها او را می‌خوانید﴾ نه دیگران را. آری! در آن احوال سخت که پریشانی بر شما چیره شده و دستتان از اسباب مادّی کوتاه می‌گردد، فقط اورا می‌خوانید، آن هم با نهایت اخلاص و تضرّع ﴿پس﴾ خداوند متعال ﴿اگر بخواهد آنچه را که برای دفع آن دعا می‌کنید، دفع می‌کند﴾ و آن عذاب و وحشت را از شما بر می‌دارد ﴿و آنچه را که برای او شریک قرار داده‌اید، فراموش می‌کنید﴾ از بتان و مانند آنها پس در آن‌حال نه آنها را می‌خوانید و نه دفع بلیّه‌ای را که در آن افتاده‌اید، از آنها انتظار دارید بلکه از آنها همانند روگردانی فراموشکار، رو برمی‌گردانید زیرا می‌بینید که در آن هنگام از آنها برای شما هیچ سودی متصوّر نیست. آری! بازگشت انسان در مواقع سختی به‌سوی خدای عزّوجلّ، خود دلیل قاطعی است براین که ایمان به خدا ﷻ و یگانگی وی، در فطرت انسان سرشته شده است.

وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٖ مِّن قَبۡلِكَ فَأَخَذۡنَٰهُم بِٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمۡ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾

﴿و به‌یقین ما به‌سوی امّت‌هایی که پیش از تو بودند، پیامبرانی فرستادیم و آنان را به بأساء دچار ساختیم﴾ بأساء: فقر و مصایب در اموال است ﴿و به ضرّاء﴾ ضرّاء: بیماری و مصایب در ابدان است ﴿تا زاری کنند﴾ یعنی: تا ما را با تضرّع که همانا شکستگی و خاکساری است بخوانند و از گناهان خویش توبه کنند زیرا قاعده این است که دلها در هنگام فرودآمدن سختی‌ها، خاشع و فروتن می‌شوند.

فَلَوۡلَآ إِذۡ جَآءَهُم بَأۡسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَٰكِن قَسَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَزَيَّنَ

لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

﴿پس چرا وقتی که عذاب ما به‌سراغشان آمد، تضرّع نکردند﴾ به سبب شدّت تمرّد و افراط در کفر چنان‌که می‌فرماید: ﴿ولی﴾ حقیقت این است که ﴿دلهایشان قسی شد﴾ یعنی: سخت و درشت شد پس از این عذاب درس عبرت نگرفته بلکه بر سرکشی‌شان افزودند ﴿و شیطان، کار و کردارشان را در نظرشان آراست﴾ یعنی: با مصمّم‌ساختن‌شان بر کفر، به اغوایشان پرداخت.

فَلَمَّا نَسُوا۟ مَا ذُكِّرُوا۟ بِهِۦ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَٰبَ كُلِّ شَىْءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُوا۟ بِمَآ أُوتُوٓا۟ أَخَذْنَٰهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾

﴿پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند﴾ یعنی: چون هشدارها و تذکّرهای عبرت‌انگیز ما در یادآوری مصیبتهای مالی و جانی، هیچ اثری از پندپذیری و دردوسوز در آنان ایجاد نکرد و از این پندها روی برتافتند؛ ﴿درهای همه‌چیز را بر آنان گشودیم﴾ یعنی: از باب «استدراج»، درهای نعمت را با همهٔ انواع آن به‌روی آنان باز کردیم ﴿تا چون به آنچه داده شده بودند﴾ از نعمت‌های گونه گون ﴿شاد شدند﴾ به شاد شدن سرمستی و ناسپاسی و گردنکشی و تکبّر و پنداشتند که از این‌همه رفاه و نعمت به‌سبب آن برخوردار گشته‌اند که کفر و انکارشان درست و برحقّ است؛ ﴿ناگهان آنان را فروگرفتیم﴾ به‌طور غیرمترقّبه و به گونه‌ای که اصلاً انتظار آن را نداشتند ﴿پس یکباره نومید شدند﴾ مُبلِس: کسی است که به‌سبب شدّت بدبختی و بدروزی‌ای که بر وی فرود آمده‌است، غرق حزن و اندوه گردیده و از هرخیری مأیوس می‌شود.

اگر به تاریخ، نگاهی گذرا داشته باشیم، ملاحظه می‌کنیم که واقعیّت زندگی

بشر، نمونهٔ چنین امّت‌هایی را فراوان شناخته است؛ زیرا امّت‌های بسیاری را می‌یابیم که خدای سبحان آنها را در اوج مدنیّت و رفاه و نعمت، به سراشیب اضمحلال و فروپاشیدگی درافگنده‌است و این سنّت الهی است و سنّت الهی را هیچ دگرگونی‌ای نیست. عقبه‌بن عامر رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌است که در **حدیث‌شریف** فرمودند: «چون دیدی که خدای عزّوجلّ در عین فرورِوی بنده در نافرمانی‌های وی، به او دوست‌داشتنی‌های دنیا را می‌دهد پس بدان که آن استدراج است»، آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند. همچنین از عبادةبن صامت رضی الله عنه روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «چون خداوند برای قومی بقا یا رشد و بالندگی را اراده داشته باشد، به آنان وارستگی و میانه‌روی در تنعّمات را ارزانی می‌کند و چون به آنان ارادهٔ نابودی و ریشه‌کن شدن را داشته باشد، دَر خیانتی را بر آنان می‌گشاید». آن‌گاه این آیهٔ کریمه و آیهٔ بعدی را تلاوت کردند.

فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ ۚ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٤٥﴾

﴿**پس بنیان و ریشهٔ ستمکاران برکنده شد**﴾ یعنی: همهٔ آنها از اوّل تا آخر به‌طور یکپارچه ریشه‌کن و نابود شدند و بعد از آن، دیگر به ساحت وجود دنیوی و دوران رشد و توسعه و بالندگی باز نمی‌گردند ﴿**و سپاس خداوندراست که پروردگار جهانیان است**﴾ یعنی: سپاس خدای عزّوجلّ را بر نابودی آنان.

این آیه به مؤمنان می‌آموزد که باید در هنگام فرودآمدن نعمت‌ها ـ که نابودی ظالمان از بزرگترین آنهاست ـ خدای عزّوجلّ را ستایش گویند زیرا ظالمان ـ یعنی آنان که در زمین فساد کرده و در صلاح نمی‌کوشند ـ بر بندگان

خدای عزّوجلّ از هر سختی و مصیبتی سخت‌تر و خطرناکترند. پس بارخدایا! بندگان مؤمنت را از ظلم ظالمان برهان و شرّ آنها را از سرشان کم کن و ریشهٔ آنها را برکن و بر ویرانه‌های ستم آنان کاخ عدل همگانی و همه‌جایی را برافراز.

همچنین از این آیات درمی‌یابیم که: رفاه و نعمت، همچون ابتلای شدّت، ابتلای دیگری است و ابتلا در نعمت، سخت‌تر از ابتلا در مصیبت است.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ ٱللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَـٰرَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم مَّنْ إِلَـٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِهِ ۗ ٱنظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ ٱلْـَٔايَـٰتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ: ﴿**به من خبر دهید**﴾ یعنی به نظر شما: ﴿**اگر الله شنوایی شما را و چشمهای شما را بازگیرد**﴾ یعنی: نیروهایی را که در این دو حاسّهٔ شماست، از شما بازگیرد، یا هردو حاسّهٔ یادشده را کاملاً محو و نابود گرداند ﴿**و بر دلهایتان مُهر نَهد**﴾ تا بدانجا که دیگر فهم چیزی در امکان آنها نباشد ﴿**کیست معبودی غیر از خداوند که آنها را به شما برگرداند؟**﴾ پس در این امر خوب بیندیشید. ﴿**بنگر**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**که چگونه آیات خود را گونه‌گون بیان می‌کنیم!**﴾ این جمله مفید «تعجیب ✿ به‌شگفتی واداشتن» است، یعنی: از این بیان بلیغ و بدیع در شگفت شو. تصریف آیات: آوردن آنها بر وجوه مختلف؛ گاهی با هشدار و إنذار، زمانی با نمایاندن عذرها، وقتی با ترغیب و گاهی با تخویف و إرعاب و تهدید است ﴿**آن‌گاه آنان روی برمی‌تابند**﴾ از این آیات؟!.

قُلْ أَرَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا

ٱلۡقَوۡمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٤٧﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿به‌نظر شما اگر عذاب الله بر شما بیاید﴾ یعنی: به من خبر دهید که اگر عذاب خدا ﷻ به شما برسد؛ ﴿ناگهانی﴾ بَغۡتَةً: به‌طور غافلگیرانه و بدون بروز هیچ‌گونه نشانه و مقدّمه‌ای که بر رسیدن عذاب دلالت کند ﴿یا آشکارا﴾ جَهۡرَةً: عذاب آشکار این است که بعد از بروز مقدّماتی که بر وقوع آن دلالت کند، روی دهد و با آن نشانه‌ها دریابند که لابد عذاب الهی آمدنی است. آری! اگر چنین شود؛ ﴿آیا جز قوم ستمکار هلاک می‌شوند؟﴾ یعنی: قطعاً اگر چنین شود، جز گروهی که با کفر به پروردگار عزّوجلّ برخود ستم کرده‌اند، به عذاب و خشم الهی نابود نمی‌شوند.

وَمَا نُرۡسِلُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَۖ فَمَنۡ ءَامَنَ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٤٨﴾

﴿و ما پیامبران را نمی‌فرستیم جز بشارت‌دهنده﴾ به وعدهٔ پاداش بزرگ برای کسانی که از ایشان پیروی کنند ﴿و بیم‌دهنده﴾ از عذاب سخت برای کسانی که ایشان را نافرمانی کنند ﴿پس هرکه ایمان آوَرد﴾ به آنچه که پیامبران ﷺ با خود آورده‌اند ﴿و اصلاح کرد﴾ حال خود را با انجام دادن آنچه که پیامبران ﷺ به‌سوی آن فرامی‌خوانند ﴿پس هیچ بیمی﴾ به‌هیچ‌وجهی از وجوه ﴿بر آنان نیست﴾ نسبت به آینده‌ای که پیش رو دارند ﴿و نه اندوهگین می‌شوند﴾ بر آنچه که از دنیا از دست داده‌اند.

وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَمَسُّهُمُ ٱلۡعَذَابُ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ﴿٤٩﴾

﴿و کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، به آنان به‌سبب فسقشان عذاب می‌رسد﴾ یعنی: به‌سبب خارج شدنشان با کفر از دایرهٔ فرمان‌های خدای عزّوجلّ، به عذاب گرفتار می‌شوند.

قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُۚ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های﴾ قدرت ﴿خدا نزد من است﴾ تا هر معجزه‌ای را که پیشنهاد کنید، بیاورم ﴿و نمی‌گویم که غیب را می‌دانم﴾ تا از امور ناپیدا به شما خبر داده و شما را از رویدادهایی که در روزگاران آینده واقع خواهد شد، آگاه گردانم.

گفتنی است که خداوند ﷻ پیامبرش را بر پاره‌ای از علوم غیب آگاه گردانید و به هر مسلمان دیگری نیز گاهی امر حقّی را الهام می‌کند ـ که چه‌بسا این نیز به‌نوعی با امر غیبی‌ای پیوند داشته باشد ـ ولی باید دانست که این اساس و زیربنایی نیست که یک مسلمان همهٔ امور خویش را بر آن بنا کند.

﴿و به شما نمی‌گویم که من فرشته هستم﴾ تا مرا به کارهای خارق‌العادّه‌ای مکلّف گردانید که بشر تاب‌وتوان آن را ندارد ﴿من جز آنچه را که به‌سویم وحی می‌شود﴾ و به تبلیغ آن برای شما مأمور گردیده‌ام ﴿پیروی نمی‌کنم﴾ و حتّی یک سر سوزن هم از آن تخطّی نمی‌نمایم ﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿آیا نابینا و بینا برابَرند؟﴾ یعنی: گمراهان و هدایت‌یافتگان، یا کافر و مسلمان، هرگز باهم برابر نیستند ﴿آیا تفکّر نمی‌کنید﴾ در این امر تا عدم برابری میان آنهارا دریابید و آن‌گاه از

روش کسانی پیروی کنید که حق را دیده و راه را یافته‌اند ؟

وَأَنذِرۡ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحۡشَرُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ لَيۡسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ﴿٥١﴾

﴿و به‌وسیلهٔ قرآن کسانی را که از محشورشدن درنزد پروردگارشان اندیشناکند، هشدار بده﴾ زیرا هشداردادن در آنها تأثیر می‌کند، به سبب این که خداترس‌اند، برخلاف کسانی از گروه‌های کفر که به سبب انکار رستاخیز، از حشرونشر نمی‌ترسند و بنابراین، هشداردادن در آنها تأثیری نمی‌کند.

این آیه دربرگیرندهٔ همهٔ کسانی است که به برانگیخته‌شدن پس از مرگ ایمان دارند؛ اعم از مسلمانان، اهل ذمّه و برخی از مشرکانی که هرچند ـ در اصل ـ روز حشر را باور ندارند ولی از آن بیم دارند که خبر دادن رسول خدا ﷺ در این مورد، صحّت داشته باشد. بنابراین، کسانی که به معاد اعتقاد داشته و از فرارسیدن آن بیمناک اند، پنددادنشان مفیدتر و هشداردادنشان سودمندتر است. و این خود نشان‌دهندهٔ آن است که اوّلین قضیهٔ مهم در دعوت اسلامی؛ قضیهٔ ایمان است. چنان‌که روایت شده‌است که ابن‌عمر ﷺ فرمود: «قبل از آن که قرآن به ما آموخته شود، ایمان به ما داده می‌شد». **﴿برای آنان بجز الله هیچ دوست و شفیعی نیست﴾** یعنی: به‌وسیلهٔ قرآن کسانی را هشدار بده که از آن بیمناکند که جز خداوند ﷻ هیچ دوست و یاور و شفاعت‌گری نداشته‌باشند تا آنان را یاری و نصرت دهد، یا در نزد خدای عزّوجلّ شفاعت و سفارش آنان را بکند تا درنتیجه از عذاب وی نجات یابند **﴿باشد تا پرهیزگاری کنند﴾** یعنی: به‌وسیلهٔ این هشدار، در زمرهٔ اهل تقوی درآیند.

این آیه، پندار کسانی از کفّار معترف به حشر را رد می‌کند که تصوّر می‌کنند؛

پدران یا بتانشان برایشان شفاعت می‌کنند و آنان منحرفان اهل کتاب، یا مشرکانی هستند که می‌پندارند؛ بتان برایشان شفاعت می‌کنند.

وَلَا تَطْرُدِ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَوٰةِ وَٱلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُۥ ۖ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَىْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَىْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۵۲﴾

از ابن‌مسعود رضی الله عنه دربیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است که فرمود: مصعب، بلال، عمّار، خبّاب و غیر آنها از ضعفا و فقرای مسلمانان در محضر رسول خدا ﷺ بودند، که گروهی از اشراف قریش نزد آن حضرت ﷺ آمدند و گفتند: ای محمّد! آیا به همین گروه بی‌همه‌چیز دل خوش کرده و از قومت بریده‌ای؟ آیا همین گروه بینوا هستند که خداوند از میان ما بر آنان منّت نهاده‌است؟ آیا می‌پنداری که ما پیرو همین‌ها می‌شویم؟! آنان را از خود بران! شاید اگر آنان را برانی، ما از تو پیروی کنیم! همان بود که نازل شد: ﴿**وکسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان به نیایش می‌خوانند درحالی‌که خشنودی او را می‌خواهند، از خود مران**﴾ یعنی: کسانی را که صبح و شام برای حق تعالی نماز می‌گزارند و ذکر او را بر دل و بر زبان دارند درحالی که در عبادت خود اخلاص داشته و جز رضای او هیچ هدف و مرام دیگری را دنبال نمی‌کنند، از خود مران. سعیدبن مسیّب می‌گوید: «مراد، اداکنندگان نمازهای فرض اند». آری! اینان را از خود مران بلکه از نزدیکان و رازداران خود قرار بده ﴿**چیزی از حساب آنان بر تو و چیزی از حساب تو بر آنان نیست**﴾ نه تو عهده‌دار چیزی از حساب آنان هستی و نه آنان عهده‌دار چیزی از حساب تو پس دیگر چرا آنان را از خود می‌رانی؟ پس به

آنان روی آور، با آنان بنشین و مبادا به‌انگیزهٔ رعایت حقّ کسانی که در دین و فضل به پایه و مقام آنها نیستند، آنان را از خود برانی ﴿**که برانیشان و از ستمکاران گردی**﴾ یعنی: اگر آنان را برانی، از ستمکاران می‌گردی.

وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوٓا۟ أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنۢ بَيْنِنَآ ۗ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَعْلَمَ بِٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٥٣﴾

﴿**و بدین‌گونه ما برخی از آنان را به برخی‌دیگر آزمودیم**﴾ یعنی: مستکبران را با مستضعفان آزمودیم و امتحان کردیم ﴿**تا بگویند**﴾ مستکبران و گردنکشان ﴿**آیا اینانند**﴾ کسانی ﴿**که خدا از میان ما بر آنان منّت نهاده است**﴾ و آنان را با واصل کردن به حق، گرامی داشته است؟ درحالی‌که ما رؤسا و پیشوایان قوم هستیم؟ خداوند متعال فرمود: ﴿**آیا خداوند خود به احوال شکرگزاران آگاه‌تر نیست؟**﴾ پس شما را چه شده‌است که جاهلانه اعتراض می‌کنید و منکر فضل فضلا می‌گردید؟.

شایان یادآوری است که غالب پیروان رسول خدا ﷺ در آغاز بعثت، مستضعفان و بینوایان ـ از مردان و زنان و بردگان ـ بودند و از اشراف ـ جز اندکی ـ از آن حضرت ﷺ پیروی نکردند، که خدای عزّوجلّ در این آیات، از این مستضعفان و همهٔ مستضعفان دیگری که در طول تاریخ، پیشگام پذیرفتن حق و پیشاهنگ قافلهٔ آن می‌شوند، تجلیل کرده است.

وَإِذَا جَآءَكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِنَا فَقُلْ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ ۖ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ ۖ أَنَّهُۥ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوٓءًۢا بِجَهَٰلَةٍ ثُمَّ

تَابَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَصۡلَحَ فَأَنَّهُۥ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٥٤﴾

﴿و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند﴾ آنان همان مستضعفان مؤمنی هستند که خداوند ﷻ پیامبرش را از راندن ایشان نهی کرد ﴿پس بگو﴾ ای پیامبر ﷺ برای خوش‌ساختن خاطر و تجلیل و گرامی‌داشت مقدم‌شان: ﴿سلام بر شما﴾. یا معنی این است: سلام خداوند ﷻ را به آنان برسان. و چنان بود که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه، هروقت آن مستضعفان را می‌دیدند، در سلام‌گفتن بر ایشان، سبقت می‌جستند ﴿پروردگارتان بر خود رحمت را لازم گردانیده﴾ یعنی: به آن مستضعفان بگو که پروردگارتان از روی فضل و احسان خویش، این رحمت و مهربانی را بر خود واجب گردانیده پس ایشان را به رحمت وسیع پروردگارشان مژده بده. به قولی‌دیگر، معنی این است: پروردگارتان در لوح محفوظ برخود رحمت را نوشته‌است. ﴿هر کس از شما که از روی جهالت مرتکب کار ناشایستی شود﴾ یعنی: کار جاهلان را انجام دهد، نه کار اهل حکمت و تدبیر را[1] ﴿آن‌گاه بعد از آن﴾ یعنی: بعد از ارتکاب آن عمل زشت ﴿توبه کند و اصلاح نماید﴾ آنچه را که با معصیت و گناه فاسد کرده بود پس، از روی اخلاص به راه صواب و عمل طاعت بازآید ﴿بداند که خداوند آمرزندهٔ مهربان است﴾ بر اهل ایمان می‌آمرزد و رحم می‌کند.

وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ وَلِتَسۡتَبِينَ سَبِيلُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿٥٥﴾

﴿و بدین‌سان آیات خود را به روشنی بیان می‌داریم﴾ در امر دین و حکم هر گروهی را با نسبتی که به دین دارند، به تفصیل و توضیح تمام روشن می‌سازیم ﴿تا

۱ـ باید گفت که هر گناهی از روی جهالت سر می‌زند. نگاه کنید به تفسیر [نساء/ ۱۷].

راه‌ورسم مجرمان آشکـار گـردد» یعنی: تـا ای پـیامبر ﷺ! راه و روش کـافران و معاندانی که تو را به راندن مستضعفان امر می‌کنند، از راه و روش مؤمنان، بر تـو متمایز گردد.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۚ قُل لَّآ أَتَّبِعُ أَهْوَآءَكُمْ ۙ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ **«من نهی شدم»** یعنی: به ادلّهٔ سمعی و عقلی برگردانیده شدم از این **«که آن کسانی را که شما بجز الله می‌پرستید، عبادت کنم. بگو: من از هوا و هوسهای شما»** یعنی: از راه و رسم‌ها و هدفهای فاسدتان کـه مسبّب افـتادن در گمراهی می‌شود **«پیروی نمی‌کنم»** از قبیل این خواسـته کـه مـعبودان بـاطلتان را پرستش کنم و مستضعفان مؤمن را از خود برانم! **«آن‌گاه»** اگر از هوا و هوس‌های شما پیروی کنم **«گمراه شده‌باشم و از راه‌یافتگان نباشم»**.

آیهٔ کریمه روشن می‌سازد که پیروی از هـوا و هـوس، سـبب فـروافـتادن در گمراهی است و آنان به همین سبب، از راه‌یافتگان نبودند.

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِۦ ۚ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِۦٓ ۚ إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۖ يَقُصُّ ٱلْحَقَّ ۖ وَهُوَ خَيْرُ ٱلْفَٰصِلِينَ ﴿٥٧﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ **«هرآینه من از سـوی پـروردگار خـود بـر حـجّت آشکـاری هستم»** یعنی: من از جانب پروردگار خود به پشتوانهٔ برهانْ و یقین روشنی استوار هستم و شکّ و هوا و هوس، تکیه‌گاه من نیست چنان‌که شما در پیروی از شبهات

باطل و شک‌ورزیهای بی‌اساس، هیچ تکیه گاهی جز هوس‌های ناروا ندارید **﴿و شما آن را دروغ پنداشتید﴾** یعنی: پروردگار را، یا حجّت آشکار را. **﴿آنچه به شتاب از من می‌طلبید﴾** از عذاب الهی **﴿در نزد من نیست﴾** یعنی: در اختیار من نیست. نقل است که مشرکان از فرط تکذیب و از روی استهزا و تمسخر، خواستار نزول عذاب عاجل و شتابان الهی می‌شدند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: معجزاتی که از من به شتاب می‌طلبید در نزد من نیست **﴿حکم جز به‌دست خداوند نیست﴾** در همه‌چیز، از جمله در اجابت یا عدم اجابت درخواست عجولانهٔ عذاب، یا فرودآوردن معجزات **﴿او گویای حقّ است﴾** یعنی: خداوند متعال در آنچه که بدان حکم می‌کند، بیان‌کنندهٔ حقّ و حقیقت است و هیچ حکمی از احکام وی خالی از حکمت نیست. یا او بیان‌کنندهٔ قضایای حقّ است **﴿و او بهترین فیصله‌کنندگان است﴾** میان حقّ و باطل، با آنچه که در میان بندگانش حکم می‌کند و فیصله می‌دهد. فَصْل: قضاوت و داوری است.

قُل لَّوۡ أَنَّ عِندِي مَا تَسۡتَعۡجِلُونَ بِهِۦ لَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡۗ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥٨﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿اگر آنچه را به شتاب از من می‌طلبید، نزد من بود﴾** یعنی: اگر فرودآوردن عذاب درخواست شدهٔ شما در توان من بود **﴿همانا کار بین من و شما یکسره می‌شد﴾** زیرا آن را بر شما فرود می‌آوردم، آن‌گاه دیگر کار میان من و شما به انجام خود می‌رسید **﴿و خداوند به ستمکاران آگاه‌تر است﴾** به همین جهت، عذاب را ــ به‌مقتضای علم و حکمتش ــ در وقت مناسب آن فرود می‌آورد.

۞ وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَ

ٱلْبَحْرِ ۚ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴿٥٩﴾

بعد از این گفت وگوی طولانی که خدای عزّوجلّ میان پیامبرش و معاندان دین حق ترتیب داد، اینک سیاق آیات به موضوع علم الهی می‌پردازد: ﴿**وکلیدهای غیب**﴾ یعنی: گنجینه‌های غیب. یا کلیدهای گنجینه‌های غیب ﴿**تنها نزد اوست، هیچ‌کس جز او آن را نمی‌داند**﴾ یعنی: احدی از خلقش به چیزی از امور غیبی‌ای که او علم آنها را به خودش مخصوص ساخته، آگاهی ندارد.

این آیه، اباطیل و یاوه گویی‌های کاهنان، منجّمان، رمّالان و دیگرانی را که مدّعی دانستن اموری فراتر از حدّ و شأن خویش هستند، دفع می‌کند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس نزد عرّاف (کاهن، منجّم، رمّال) برود و از او چیزی را سؤال کند، چهل شب از وی نمازی پذیرفته نمی‌شود». همچنین در **حدیث‌شریف** راجع به «علم غیب» آمده است: «کلیدهای غیب پنج چیز است که جز خدای سبحان کسی به آنها علم ندارد:

۱ ـ کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که فردا چه کاری انجام می‌دهد.

۲ ـ کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که در رَحِم‌ها چیست [از اوصاف اخلاقی و ایمانی جنین].

۳ ـ کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که باران چه‌وقت نازل می‌شود.

۴ ـ کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که قیامت چه‌وقت برپا می‌شود.

۵ ـ و کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد»[1].

﴿**و آنچه را در خشکی و دریاست**﴾ از نبات و حیوان و جماد و جواهر و عناصر و

---

۱ برای آگاهی بیشتر از مفاد و مصادیق این امور، نگاه کنید به تفسیر سورهٔ [لقمان / ۳۴].

غیره ﴿می‌داند﴾ به علم تفصیلی ﴿و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر این‌که آن را می‌داند﴾ یعنی: هیچ برگی از هیچ درختی فرونمی‌افتد، مگر این که حق تعالی به آن آگاه است و شمار، زمان و مکان سقوط آن را می‌داند ﴿و هیچ دانه‌ای﴾ نیست ﴿در تاریکی‌های زمین﴾ یعنی: در اماکن تاریک آن، چون بطن زمین ﴿و هیچ تروخشکی نیست﴾ این تعبیر، شامل تمام موجودات می‌شود ﴿مگر این‌که در کتابی روشن ثبت است﴾ که همانا لوح محفوظ، یا علم خداوند متعال می‌باشد.

وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبۡعَثُكُمۡ فِيهِ لِيُقۡضَىٰٓ أَجَلٞ مُّسَمّٗىۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٦٠﴾

﴿و اوست آن‌که در شب شما را قبض روح می‌کند﴾ یعنی: در شب شما را به خواب فرو می‌برد و ارواح شما را که به‌وسیلهٔ آن قادر به تمییز و تصرّف می‌گردید، در آن قبض می‌کند، از این‌رو گفته‌اند که: خواب مرگ صغری است. ﴿و آنچه را در روز کسب کرده‌اید﴾ یعنی: آنچه را از خیر و شرّ با اندامها و اعضای وجود خود در روز انجام داده‌اید ﴿می‌داند﴾ این تعبیر بدان معنی نیست که حق تعالی افعالی را که ما در شب انجام می‌دهیم، نمی‌داند، یا ما را در روز به‌وسیلهٔ خواب قبض روح نمی‌کند زیرا مخصوص ساختن یک چیز به یادآوری، دلیل بر نفی ماعدای آن نیست ﴿سپس شما را در آن﴾ یعنی: در روز ﴿برمی‌انگیزد﴾ مراد بیدار شدن انسان از خواب در روز است ﴿تا میعاد معیّن﴾ یعنی: تا میعادی که برای زندگی و رزق و روزی هر فردی از افراد بندگان تعیین شده است، ﴿به‌انجام رسانده شود، سپس بازگشت شما به‌سوی اوست، آن‌گاه

شما را از آنچه می‌کردید خبر می‌دهد ﴾ این آیهٔ کریمه بر احاطهٔ علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش در همهٔ احوال و اطوار هستی و مرگشان دلالت می‌کند.

خدای عزّوجلّ در این آیه، خواب را «وفات»، و در جای دیگری آن را «مرگ» نامیده؛ بنابراین، از تعابیر فوق چنین برمی‌آید که ما می‌توانیم به وسیلهٔ خواب، چیزهایی را در مورد عالم مرگ، عالم برزخ، عذاب، یا نعمتهای قبر بدانیم زیرا در همان حالی که ما شخص به خواب‌رفته را ساکن و آرام و بی‌حرکت می‌بینیم، ممکن است او درحال عذاب یا نعمت قرار داشته باشد و با خوابهایی که می‌بیند، این حالات را احساس کند. البتّه این بدان معنی نیست که حال شخص مرده و شخص به خواب‌رفته یکی است بلکه این بدان معنی است که خواب تابلویی کوچک‌شده از مرگ است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلنَّوْمُ اَخُوالْمَوْتِ ❁ خواب برادر مرگ است».

وَهُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِۦ ۖ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾

﴿ و اوست قاهر بر بندگان خود ﴾ یعنی: حق تعالی بر کار خود دربارهٔ آنها غالب است **﴿ و بر شما نگهبانانی می‌فرستد ﴾** یعنی: فرشتگانی که آنها را نگهبان شما از افتادن در آفات قرار داده‌است چنان‌که این فرشتگان، اعمال شما را نیز نگاه می‌دارند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در میان شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی‌درپی می‌آیند، این دو گروه در نماز بامداد و نماز عصر باهم یکجا می‌شوند، سپس آنان که شب را در میان شما گذرانده بودند، عروج می‌کنند، آن‌گاه پروردگارشان ــ درحالی‌که او خود به کار ایشان داناتر است ــ از ایشان می‌پرسد: بندگانم را در چه حالی بجا گذاشتید؟ می‌گویند: آنان را درحالی

ترک کردیم که نماز می‌خواندند و درحالی به میانشان آمدیم که نماز می‌خواندند».

حکمت در این امر که فرشتگان نگهبان، اعمال انسان را می‌نویسند ـ با آن‌که خدای عزّوجلّ خود به همه‌چیز از همه‌کس داناتر است ـ همانا آوردن دلیل مادّی محسوسی برای إقامهٔ حجّت بر انسان است و نیز بدان جهت که اگر انسان بداند که اعمالش این‌گونه دقیق، ضبط و تدوین می‌شود، خود را از منهیّات بازداشته و به طاعات و عبادات روی می‌آورد. **﴿تا وقتی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما او را قبض روح می‌کنند﴾** که این فرشتگان، ملک‌الموت (عزرائیل) و یاوران او هستند. تَوَفَّتْهُ: یعنی: طلب کرد دریافت روح او را. **﴿درحالی‌که آنان تفریط نمی‌کنند﴾** یعنی: آن فرشتگان، در آنچه که بدان ـ از إکرام یا إهانت به ارواح ـ مأمور گشته اند، هیچ کوتاهی و فروگذاشتی نمی‌کنند. در اینجا بخشی از یک **حدیث‌شریف** طولانی‌ای را که به این ارتباط در تفسیر ابن‌کثیر آمده‌است، نقل می‌کنم. ابوهریره رضی الله عنه از رسول‌اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمودند: «فرشتگان درحال احتضار شخص بربالای سر وی حاضر می‌شوند پس اگر آن شخص نیکوکار باشد، می‌گویند: بیرون‌آی ای روح پاکیزه‌ای که در جسم پاکیزه‌ای بوده‌ای، بیرون آی خوشحال و ستوده، نه خشم‌آلود و ناستوده ... و اگر شخص بدکرداری باشد، می‌گویند: بیرون‌آی ای روح پلیدی که در جسم پلیدی بوده‌ای، بیرون آی نکوهش‌شده و مژده باد تو را به جوشاب و چرکاب ...».

ثُمَّ رُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ ٱلْحَقِّ ۚ أَلَا لَهُ ٱلْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ ٱلْحَـٰسِبِينَ ﴿٦٢﴾

﴿آن‌گاه به‌سوی خداوند ـ مولای برحقشان ـ بازگردانیده می‌شوند﴾ یعنی:

فرشتگان موکّل مرگ، ارواح بندگان را بعد از قبض نمودن آنها، به‌سوی خدای عزّوجلّ که مالک عادل آنهاست باز می‌گردانند **﴿آگاه باشید که حکم از آنِ اوست﴾** در دنیا و آخرت پس اگر خدانشناسان ظاهراً در دنیا با حق تعالی کشمکش می‌کنند، قطعاً در آخرت چنین نیست؛ در آنجا حکم در ظاهر و باطن از آن اوست **﴿و او سریع‌ترین حسابرسان است﴾** لذا در کار حسابرسی و حسابگری به تأمّل نیازی ندارد چنان‌که بندگان در حسابرسی به تفکّر و تدبّر و تأمّل نیاز دارند.

قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ تَدْعُونَهُۥ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَىٰنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٦٣﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ! **﴿کیست که شما را از تاریکی‌های بیابان و دریا نجات می‌دهد؟﴾** آن‌گاه که **﴿او را به زاری و مناجاتِ پنهانی می‌خوانید که: اگر ما را نجات دهد﴾** یعنی: اگر ما را نجات دهی **﴿از این محنت﴾** و شدّتی که بر ما فرود آمده‌است **﴿بی‌گمان از شکرگزاران خواهیم شد﴾** برای تو به اخلاص تمام، دربرابر نعمت نجات دادن‌مان از این سختی‌ها.

قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿الله شما را از آن﴾** تاریکی‌ها و سختی‌ها **﴿نجات می‌دهد و از هر کُربی﴾** کُرب: غم و اندوهی است که روح انسان را می‌آزارد **﴿و باز شما شرک می‌ورزید﴾** به خدای سبحان بعد از آن‌که به شما احسان کرد؛ با رهاساختنتان از چنگال سختی‌ها و محنت‌ها و غمها و گرفتاری‌ها درحالی که شریکان نمی‌توانند هیچ سودی به شما برسانند و هیچ گرفتاری‌ای را از شما برطرف کنند پس چگونه

این شرک‌گزاری را به‌جای آن شکرگزاری‌ای که خود وعده داده بودید، قرار می‌دهید؟ چه‌قدر غافل و ناسپاس هستید؟!

قُلۡ هُوَ ٱلۡقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبۡعَثَ عَلَيۡكُمۡ عَذَابٗا مِّن فَوۡقِكُمۡ أَوۡ مِن تَحۡتِ أَرۡجُلِكُمۡ أَوۡ يَلۡبِسَكُمۡ شِيَعٗا وَيُذِيقَ بَعۡضَكُم بَأۡسَ بَعۡضٍۗ ٱنظُرۡ كَيۡفَ نُصَرِّفُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَفۡقَهُونَ ﴿٦٥﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿اوست توانا براین‌که بر شما عذابی را بفرستد﴾** از همهٔ اطراف و جوانبتان: **﴿از بالای سر شما﴾** و آن عذابی است که از آسمان فرود می‌آید؛ چون بارانهای ویرانگر، باریدن سنگ و صاعقه‌های مهلک ـ چنان‌که پروردگار متعال؛ قوم لوط و اصحاب فیل را سنگ‌باران کرد **﴿یا از زیر پاهای شما﴾** با فروبردنتان در زمین (خسف) و با زلزله و غرق چنان‌که فرعون را غرق و قارون را در زمین فرو برد. در **حدیث‌شریف** مربوط به «نشانه‌های قیامت» آمده‌است: «همانا در میان این امّت، قذف، خسف و مسخ پدید می‌آید». **﴿یا شما را گروه‌گروه به‌هم اندازد﴾** یعنی: حق تعالی تواناست براین‌که شما را گرفتار هواهای متضادّ، نحله‌ها و اندیشه‌های مختلف، آرا و نظریّات تفرقه‌بار و اختلاف کلمه نماید به‌طوری که سرتاپا غرق کشمکش و معارضهٔ درونی با یک‌دیگر گردید، یا با یک‌دیگر بجنگید **﴿و شرّ و بلای بعضی از شما را به بعضی‌دیگر بچشاند﴾** چون کشتن و غارت و به‌اسارت‌گرفتن همدیگر چنان‌که در عصر حاضر، امّت اسلام در بسیاری از نقاط زمین مبتلای این عذاب است **﴿بنگر چگونه آیات خود را گونه‌گون بیان می‌کنیم﴾** یعنی: حجّت‌ها و دلایل آشکار را از وجوه مختلف و به شیوه‌های گونه‌گون برایشان بیان می‌کنیم **﴿باشد که بفهمند﴾** حقیقت را پس به

وسیلهٔ بیانهای متنوّع و روشهای گونه‌گون ، به‌سوی حقّی که آن را برایشان روشن ساخته‌ایم ، بازگردند . در **حدیث‌شریف** به روایت سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه آمده است که فرمود : روزی رسول خدا ﷺ از محلّ اقامت خود در بالای مدینه ، به‌سوی قسمت سفلای آن آمدند و چون در راهشان به مسجد بنی‌معاویه (قریه‌ای از قرای انصار) رسیدند ، به آن مسجد وارد شده و در آن دو رکعت نماز گزاردند و ما نیز با ایشان نماز گزاردیم ، آن‌گاه با پروردگارشان مناجات طولانی‌ای نمودند ، سپس به‌سوی ما بازگشتند و فرمودند : « از پروردگارم سه چیز را درخواست کردم؛ امّا او دو تا از آنها را به من داد و یکی را از من بازداشت : از او خواستم که امّتم را با غرق‌نمودن و با قحطی هلاک نکند؛ و او این‌دو را به من عطا کرد و از او خواستم که شرّ و بلای آنان را در میان خودشان نیفگند [آنان را دچار اختلاف کلمه نگرداند] امّا او آن را از من بازداشت » . البتّه این حدیث شریف بدین معنی نیست که بخش‌هایی از این امّت ، هرگز به قحطی و غرق گرفتار نمی‌شوند بلکه به این معنی است که امّت اسلام با این بلیّات ریشه‌کن نمی‌شود و کاملاً نابود نمی‌گردد . ابن‌کثیر نقل می‌کند که رسول‌اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند : « من بر امّتم جز از ائمّهٔ [حکّام] گمراه‌گر بیم ندارم زیرا چون شمشیر در میان امّتم نهاده شد تا روز قیامت از میانشان برداشته نخواهد شد » .

وَكَذَّبَ بِهِۦ قَوۡمُكَ وَهُوَ ٱلۡحَقُّۚ قُل لَّسۡتُ عَلَيۡكُم بِوَكِيلٖ ﴿٦٦﴾

﴿ و آن را قوم تو دروغ شمردند درحالی که آن حقّ است ﴾ یعنی : قومت قریش ، قرآن یا عذاب را تکذیب کردند درحالی که اینها حقّ و راست اند **﴿ بگو ﴾** ای پیامبر ﷺ ! **﴿ بر شما نگهبان نیستم ﴾** یعنی : من نگهبان اعمال شما نیستم تا شما را در برابر تکذیبتان کیفر دهم بلکه من رسول پروردگارم هستم و بر رسولان بلاغ باشد و بس .

لِّكُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾

﴿هر خبری را مستقرّی است﴾ یعنی: هر خبری که قرآن از آن خبر می‌دهد ـ اعم از امور دنیا یا آخرت ـ وقت وقوعی دارد که لابدّ در آن وقت به‌وقوع می‌پیوندد. یا برای هر خبر در آینده سرانجامی است که این امر که آن خبر حق یا باطل بوده است، در آن آشکار می‌شود ﴿و به‌زودی خواهید دانست﴾ نهایت و سرانجام آنچه را که من از وقوع و نزول آن بر شما خبر داده‌ام. این هشداری محکم و مؤکّد بر وقوع و تحقّق اخبار قرآن است.

وَإِذَا رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِۦۚ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيْطَٰنُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ ٱلذِّكْرَىٰ مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٦٨﴾

﴿و چون کسانی را که در آیات ما فرو می‌روند﴾ به‌قصد تخطئه، یا تکذیب و ردّ و استهزا ﴿ببینی، از آنان روی‌گردان﴾ یعنی: آنان را به‌حال خود واگذار و با آنان در گوش سپردن به همچو منکر بزرگی همراه مشو. پس اگر با گروهی نشستی و در این اثنا، آنان به کندوکاو تخطئه گرانه و فروروی جدال پردازانه در آیات ما پرداختند، بی‌درنگ از مجلس آنان برخیز ﴿تا وقتی که به سخنی غیراز آن بپردازند﴾ یعنی: تا سخنی را که با آن مغایر باشد، در میان آورند. بدین‌سان خدای عزّوجلّ رسول خویش و به‌تبع ایشان مؤمنان را، به رویگردانی و إعراض از مجالسی که در آنها به آیات خدا ﷻ توهین روا داشته می‌شود و از هم‌نشینی و انس گرفتن با بدعت‌گذاران

گمراه کننده نهی می‌کند زیرا در همنشینی و مؤانست با آنان، چندین برابر آفاتی است که در همنشینی با گناهکاران وجود دارد.

از ابن‌عبّاس ﷺ روایت شده است که فرمود: آیهٔ کریمه ناظر بر همنشینی با کسانی است که در آیات خدای عزّوجلّ جدال و بگومگو می‌کنند. **﴿و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت﴾** که از مجلس آنان برخیزی و ترکشان کنی **﴿پس بعد از آن‌که به‌یاد آوردی﴾** فرمان ما را **﴿با قوم ستمکار منشین﴾** بلکه دردم برخیز.

باید یادآور شد که بر انبیا ﷺ در تبلیغ احکام شرع که برایشان واجب است، اصلاً فراموشی روی نمی‌دهد بلکه پدید آمدن فراموشی بر ایشان، در امور عادّی همچون سهو در اثنای نماز و مانند آن ممکن است.

علما گفته‌اند: هرکس در آیات خدای عزّوجلّ به‌ناحق و در غیرصواب فرورَوی کرد ـ چه مؤمن بود، چه کافر ـ باید همنشینی با وی فروگذاشته شود و آمیزش و معاشرت با فاسق مطلقاً مکروه است، مگر این‌که معاشرت با بدعتیان و فسادپیشگان، به‌قصد موعظه و اندرزدهی و اصلاح مفاسدشان باشد.

وَمَا عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَلَٰكِن ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٦٩﴾

﴿و چیزی از حساب کافران برعهدهٔ پرهیزگاران نیست﴾ یعنی: بر کسانی که از جدال و فرورَوی تخطئه‌گرانه در آیات خدا ﷻ می‌پرهیزند، از همنشینی با فرورَوندگان در این آیات ـ چنانچه با آنان همنشینی کردند ـ هیچ گناهی نیست زیرا گناه فرورَونده در آیات الهی، بر عهدهٔ خود وی است **﴿ولی برآنان پنددادن لازم است﴾** یعنی: پرهیزگاران باید از مجلس آنان برخیزند تا با این کار خود، عظمت گناهشان را، به آنان یادآور شوند **﴿باشد که پرهیز کنند﴾** آن گمراهان و

این عمل ناشایست خود را ترک نمایند.

تفسیر آیهٔ کریمه دو وجه دارد: بنابر وجه اوّل؛ هم‌نشینی با کفّار برای متّقیان مؤمن ـ چنانچه در فرورویهایشان مشارکت نورزند ـ رخصت داده شده زیرا روایت شده‌است که مسلمانان گفتند: اگر ما در هر وقتی که آنان به قرآن استهزا می‌کنند، از مجالسشان برخیزیم، دیگر نه می‌توانیم در مسجدالحرام بنشینیم و نه طواف کنیم! همان بود که به ایشان در این امر رخصت داده‌شد. وجه دوم این است: اگر از هم‌نشینی با آنان پرهیز کردید، گناه فرورَوی آنان در آیات خدا ﷻ برعهدهٔ شما نیست.

وَذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَهُمۡ لَعِبٗا وَلَهۡوٗا وَغَرَّتۡهُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَاۚ وَذَكِّرۡ بِهِۦٓ أَن تُبۡسَلَ نَفۡسُۢ بِمَا كَسَبَتۡ لَيۡسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ وَإِن تَعۡدِلۡ كُلَّ عَدۡلٖ لَّا يُؤۡخَذۡ مِنۡهَآۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أُبۡسِلُواْ بِمَا كَسَبُواْۖ لَهُمۡ شَرَابٞ مِّنۡ حَمِيمٖ وَعَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ ﴿۷۰﴾

﴿**و کسانی را که دین خود را**﴾ همان دین حقّی که پذیرش و عمل به آن بر آنان واجب است ﴿**به بازی و سرگرمی گرفتند، رها کن**﴾ و هرچند مأمور رساندن حجّت به آنان هستی امّا دلت را آویختهٔ آنان نکن زیرا آنها اهل تعصّب و سرسختی و گردنکشی هستند ﴿**و زندگانی دنیا آنان را فریفته است**﴾ تا بدانجا که آن را بر حیات جاودانی آخرت ترجیح داده و منکر رستاخیز گشته‌اند ﴿**و به‌وسیلهٔ این قرآن**

اندرزده، مبادا کسی به‌سبب کار و کردارش به مهلکه افتد ﴾إبسال: تسلیم‌شدن شخص به هلاکت است. یعنی: چه‌بسا کسی که به وسیلهٔ قرآن پند گرفته، بخواهد که خود را از عذاب الهی ــ قبل از آن که بدان گرفتار آید ــ نجات دهد زیرا آن‌گاه که عذاب نازل شد: **﴿او را دربرابر خداوند نه یاوری است و نه شفیعی و اگر هر فدیه‌ای بدهد، از او پذیرفته نمی‌شود ﴾** یعنی: اگر این انسانی که به عذاب الهی وا نهاده‌شده، هر فدیه و عوضی را برای رهایی خود تقدیم کند، آن فدیه از وی پذیرفته نمی‌شود و درنتیجه، او همچنان در مهلکهٔ خویش دست‌وپا می‌زند **﴿آن گروه ﴾**که دین خویش را به بازی گرفته‌اند، هم‌آنان **﴿اند که به وبال آنچه کردند به مهلکه گذاشته شدند ﴾** یعنی: همان گروه هستند که به‌سبب کار و کردار خویش، به هلاکت سپرده‌شدند **﴿برای آنان آشامیدنی‌ای از آب جوشان است ﴾**که چون آن را می‌نوشند، روده‌هایشان را قطع می‌کند **﴿و برای آنان است عذاب دردناک ﴾** و سخت **﴿به‌سبب آن که کافر بودند ﴾**.

قُلْ أَنَدْعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰٓ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ كَٱلَّذِى ٱسْتَهْوَتْهُ ٱلشَّيَـٰطِينُ فِى ٱلْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُۥٓ أَصْحَـٰبٌ يَدْعُونَهُۥٓ إِلَى ٱلْهُدَى ٱئْتِنَا ۗ قُلْ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلْهُدَىٰ ۖ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٧١﴾

﴿بگو ﴾ای پیامبر ﷺ! به این گروه کفّار **﴿آیا به‌جای خداوند چیزی را بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زیانی ﴾** یعنی: چگونه به‌جای خداوند ﷻ بتانی را بپرستیم که اگر از آنان طالب منفعتی گردیم، به هیچ وجه نمی‌توانند سودی به ما

برسانند چنان‌که به هیچ وجه از زیان آنها نیز بیمی نداریم ؟ پس کسی که فاقد هرگونه توان و سلطه‌ای باشد ، قطعاً سزاوار پرستش نیست ﴿**و آیا بعد از آن‌که خدا ما را هدایت کرده‌است، بر پاشنه‌های خود بازگردانیده شویم؟**﴾ یعنی : به‌سوی شرک و گمراهی‌ای بازگردیم که خدای‌سبحان ما را از آن بیرون آورده و به اسلام هدایت کرده‌است؟ ﴿**مانند کسی که شیطانها در زمین او را از راه به‌در برده‌اند**﴾ آنان غولهای بیابانی ، یا سرکشان از جنّیان‌اند که در بیابان راه را بر انسان گرفته و او را به‌نام و نام پدر و جدّش فرامی‌خوانند و او هم ــ با این پندار که او را به راه سلامت رهنمون می‌شوند ــ از آنان دنباله‌روی می‌کند امّا چون بر سر عقل می‌آید و چشم باز می‌کند ، می‌بیند که او را به بیابان برهوت بی‌آب‌وعلف و ناپیدایی درافگنده‌اند که در آن سربه‌نیست می‌شود و از تشنگی می‌میرد . این است مثل کسی که بجز خدای برحقّ لاشریک ، خدایان دروغین را به پرستش گیرد . آری ! این انسان درافتاده در دام غولان بیابان : ﴿**حیران است**﴾ و سرگشته ، نه راه به‌جایی می‌برد و نه می‌داند که چه کار باید بکند تا از این مهلکه به‌درآید ﴿**برای وی یارانی است که او را به سوی راه راست می‌خوانند، که: به‌سوی ما بیا**﴾ یعنی : آن شخص سرگشته ، در راه رفیقان و همراهانی دارد که وی را به‌سوی راه راستی که به مسکن و مأوایش می‌رساند ، فرامی‌خوانند و به او می‌گویند : با ما بیا ! امّا او به سخن آنان گوش فرانمی‌دهد و از راهنمایی آنان بهره نمی‌گیرد زیرا او حیران است و نمی‌داند که کدام یک از طرفین او را به راه درست فرامی‌خوانند ﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ! ﴿**بی‌گمان هدایت، همان هدایت الهی است**﴾ یعنی : قطعاً دین راست و درست ، دین وی است که آن را برای بندگانش پسندیده و غیراز آن هر چه هست ، باطل و گمراه‌کننده است ﴿**و**﴾ بگو : ﴿**دستور یافته‌ایم به این‌که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم**﴾ یعنی : خالصانه او را عبادت کنیم و کسی را با وی شریک قرار ندهیم .

وَأَنْ أَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّقُوهُ ۚ وَهُوَ ٱلَّذِىٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾

﴿و این‌که نماز را برپا دارید و از او بترسید﴾ یعنی: همچنین دستور یافته‌ایم به این که نماز را برپا داشته و خداترس باشیم. پس این همان راه هدایت است ﴿و هم‌اوست که به‌سویش محشور می‌شوید﴾ یعنی: تنهاوتنها به‌سوی او گرد آورده می‌شوید و حکم در محشر و بعد از آن تنهاوتنها به دست بلاکیف اوست و در آن روز، جز آنچه از اعمال نیکو ـ که در رأس آنها تقوا و نماز است ـ پیش فرستاده‌اید، هیچ چیز دیگر به‌شما سودی نمی‌رساند.

وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ ۖ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ ۚ قَوْلُهُ ٱلْحَقُّ ۚ وَلَهُ ٱلْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ ۚ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ۚ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾

﴿و او کسی است که آسمان و زمین را آفرید، به﴾ آفرینشی ﴿حق﴾ یعنی: با تدبیری محکم و به عدل پس اوست آفریننده و مالک و مدبّر آسمانها و زمین و هرچه در آنهاست ﴿و روزی که بگوید: موجود شو، بی‌درنگ موجود شود؛ سخن او حقّ است﴾ یعنی: چون خلایق را به حشر و رستاخیز فرمان می‌دهد، جملگی از وی فرمان می‌برند، چراکه هرچیزی بی‌درنگ به‌دستور او موجود می‌شود و همهٔ سخنان و کارهای او مبتنی بر حقّ و حکمت است پس چگونه ما به‌جای این خدای بزرگ، چیزی را بخوانیم که نه منفعتی به ما می‌رساند و نه زیانی و از آن گذشته، با پرستش آن به قهقرا برمی‌گردیم؟ ﴿و روزی که در صور دمیده شود؛ فرمانروایی از آنِ اوست﴾ صُوْر: شاخی (شیپوری) است که اسرافیل‌علیه‌السلام در آن می‌دمد، که دمیدن اوّل برای میراندن زندگان و دمیدن دوم برای احیای مجدّد آنهاست. مراد در اینجا دمیدن دوم است. ابن‌کثیر می‌گوید: «درحقیقت سه نفخه (دمیدن) است، نفخهٔ

اوّل؛ برای ایجاد هول و هراس از قیام قیامت، نفخهٔ دوم؛ برای هلاک ساختن خلق و نفخهٔ سوم؛ نفخهٔ برخاستن برای حضور در پیشگاه ربّ‌العالمین است» ﴿دانای غیب و شهود است﴾ خدای سبحان داناست به هر آنچه که نهان است و هر آنچه که پیداست ﴿و اوست حکیم﴾ یعنی: فرزانهٔ استوارکار در تمام آنچه که از وی سرمی‌زند، از جمله در زنده‌ساختن و میراندن ﴿آگاه﴾ است به همه‌چیز، از جمله به حساب و جزا.

۞ وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّيٓ أَرَىٰكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٧٤﴾

﴿و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت﴾ ابراهیم ابوالانبیا، دهمین فرد از اولاد «سام» جدّ بزرگ اعراب است که در شهر «اور» (یعنی نور) از سرزمین «کلدان» که هم‌اکنون به‌نام «اورفه» معروف است و در جنوب ترکیه در مجاورت مرز سوریه واقع شده، به دنیا آمد. به قولی: نام پدر ابراهیم، «تارح» بود، به قولی‌دیگر: پدرش دو نام داشت: آزر و تارح. آری! ابراهیم به پدرش گفت: ﴿آیا بتان را به خدایی می‌گیری؟﴾ و آنها را می‌پرستی؟ درحالی‌که آنها شایستهٔ الوهیّت نیستند؟ این استفهام، توبیخی است ﴿همانا من تو و قومت را﴾ که با تو در پرستش بتان موافقند ﴿در گمراهی‌ای آشکاری می‌بینم﴾ از راه حقّ و حقیقت. آری! کدامین گمراهی آشکارتر و بزرگتر از گرفتن غیر خداوند ﷻ به خدایی است؟.

وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبْرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلِيَكُونَ

مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾

﴿و این‌گونه، ملکوت آسمانها و زمین را﴾ یعنی: آنچه که در آنها از آفرینش و عظمت و قدرت و فرمانروایی است ﴿به ابراهیم نمایاندیم﴾ نُرِیْ: نمایاندیم و نشان دادیم. آری! چنان بود که آزر و قومش؛ بتان، ستارگان، خورشید و مهتاب را می‌پرستیدند پس خدای عزّوجلّ خواست تا آنها را به اشتباهشان متوجّه گرداند لذا با نمایاندن گسترهٔ فرمانروایی خویش بر ابراهیم ﷺ، زمینهٔ احتجاج وی را بر قومش فراهم گردانید. به قولی: حق تعالی گسترهٔ مُلک و فرمانروایی عظیم خود در پهنای آسمانها و زمین را به ابراهیم ﷺ بدانسان نمایان و مکشوف ساخت که او از بالا به‌سوی عرش و از پایین به‌سوی فروترین طبقات زمین نگریست. ابن‌کثیر می‌گوید: «محتمل است که خداوند ﷻ حجابها را از برابر بینایی حسّی ابراهیم ﷺ دور کرده باشد و بنابراین، او آنها را به چشم‌سر دیده باشد. همچنین احتمال دارد که ابراهیم ﷺ با بصیرت قلبی و بینش درونی خود، این حقایق را دیده و دریافته باشد». به قولی‌دیگر: ابراهیم ﷺ فقط آنچه را که خداوند متعال در این آیه از ملکوت آسمانها و زمین حکایت کرده‌است، مشاهده کرد ﴿تا از جملهٔ یقین‌کنندگان باشد﴾ یعنی: عجایب آفرینش و غرایب ملکوت خود را به ابراهیم ﷺ نشان دادیم تا او پیامبری برخوردار از علم و آگاهی بوده و علم وی از روی یقین باشد به‌طوری که نسبت به عظمت و قدرت حق تعالی بر همه‌چیز، ذرّهٔ شکّی در نهاد خود نداشته باشد.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱلَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَـٰذَا رَبِّى ۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلْـَٔافِلِينَ ﴿٧٦﴾

﴿پس چون شب بر او پرده افگند﴾ یعنی: او را با تاریکی خویش پوشاند ﴿او ستاره‌ای را دید﴾ نقل است که ابراهیم‌ علیه‌السلام ستارهٔ مشتری، یا زهره را دید ﴿گفت: این پروردگار من است﴾ دربارهٔ این سخن ابراهیم‌ علیه‌السلام و سایر سخنان وی در این باب ـ که در دو آیهٔ بعدی می‌آید ـ میان مفسّران دو نظر وجود دارد؛ یک نظر این است که: ابراهیم‌ علیه‌السلام این سخنان را هنگامی گفت که در دورهٔ طفولیّت خویش به‌سر می‌برد و دارای بینش آنچنان عمیقی نبود. نظر دوم این است که: او این سخنان را در مقام مناظره و به‌مثابهٔ حکایت از حال و اعتقادات آن بت‌پرستان می‌گفت تا آنان را در حجّت ملزم گرداند پس هدفش از طرح این سخنان، اقامهٔ حجّت علیه قومش بود، نه این که به آنها باور داشته باشد. ابن‌کثیر این قول را که سخنان ابراهیم‌ علیه‌السلام در این باب، در مقام مناظره بود، نه از روی تأمّل و قناعت درونی وی، ترجیح داده‌است ﴿پس چون افول کرد﴾ یعنی: چون آن ستاره غروب کرد ﴿گفت﴾ ابراهیم‌ علیه‌السلام: بی‌گمان آنچه غروب کند، خدا نیست زیرا خدا؛ زنده، پاینده و تدبیرکنندهٔ امور آسمانها و زمین می‌باشد پس ﴿من افول‌کنندگان را﴾ یعنی: خدایانی را که غروب می‌کنند ﴿دوست ندارم﴾.

فَلَمَّا رَءَا ٱلْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٧٧﴾

﴿پس چون ماه را تابان دید﴾ یعنی: طلوع‌کنان دید ﴿گفت: این است پروردگار من! آن‌گاه چون افول کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند﴾ به‌سوی راه و روش حق ﴿قطعاً از گروه گمراهان می‌شوم﴾ یعنی: از کسانی می‌شوم که به حق راه نیافته و بر خود ستم می‌کنند و خود را از بهرهٔ خیر خویش، محروم می‌گردانند. بدین‌سان، ابراهیم‌ علیه‌السلام به قومش فهماند که هر کس ماه را به خدایی بگیرد؛ گمراه است. و چرا

ابراهیم﵇ به افول استدلال کرد نه به طلوع؟ زیرا استدلال به افول، بر بطلان الوهیّت آن چیز افول کننده، دلالت‌کننده‌تر است.

فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمۡسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَآ أَكۡبَرُۖ فَلَمَّآ أَفَلَتۡ قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ ﴿٧٨﴾

﴿**پس چون خورشید را طلوع‌کرده دید، گفت: این پروردگار من است**﴾ زیرا ﴿**این بزرگتر است**﴾ از ستارگان و مهتاب لذا این سزاوارتر به آن است که خدا باشد ﴿**و چون افول کرد، گفت: ای قوم من! هرآینه من از آنچه شریک مقرّر می‌کنید بیزارم**﴾ یعنی: از اجرام فلکی‌ای که آنها را شرکای خدا قرار داده و به پرستش آنها می‌پردازید، بیزار و برکنارم. ابراهیم﵇ این سخن را هنگامی گفت که برایش روشن شد که این پدیده‌ها آفریدگانی هستند که به رساندن نفع و دفع زیانی قادر نمی‌باشند و هیچ یک آنها هم خدای هستی نیستند، به‌دلیل این که اُفول می‌کنند. یا ابراهیم﵇ از باب مناظره، قوم خود را قدم‌به‌قدم با شیوهٔ حکیمانه و منطقی، به‌سوی این باور رهنمونی کرد که اعتقاداتشان، هیچ پشتوانه‌ای از دلیل و برهان ندارد.

إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ﴿٧٩﴾

﴿**همانا من روی خود را**﴾ یعنی: تمام و کلیّت وجود و شخصیّت و عبادت خود را ﴿**به‌سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را آفریده است**﴾ و آنها را از کتم عدم

پدید آورده است ﴿درحالی‌که حنیف هستم﴾ یعنی: گراینده هستم از همهٔ ادیانی که چیزی از خلق خدا ﷻ را با وی شریک می آورند به‌سوی دین حق، پاک‌دین و پاکدل هستم ﴿و از مشرکان نیستم﴾ که چیزی از خلق خداوند ﷻ را با وی شریک گردانم.

وَحَآجَّهُۥ قَوۡمُهُۥۚ قَالَ أَتُحَٰٓجُّوٓنِّي فِي ٱللَّهِ وَقَدۡ هَدَىٰنِۚ وَلَآ أَخَافُ مَا تُشۡرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّي شَيۡـٔٗاۗ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمًاۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾

از دلایلی که تأیید می‌کند، ابراهیم علیه السلام این سخنان را در مقام مناظره با قوم خود گفت، نه از سر تأمّل و گرایش به الوهیّت این پدیده‌ها؛ این فرمودهٔ خداوند متعال است: ﴿و قومش با او محاجّه کردند﴾ یعنی: با او در امر توحید ستیزه و مجادله کردند، همان توحید خالصانه‌ای که او به آن رسیده بود پس خواستند تا او را به صحّت و درستی پرستش خدایان باطل قانع نموده و او را از زیان و خشم آن خدایان بترسانند ﴿گفت: آیا با من دربارهٔ الله محاجّه می‌کنید﴾ یعنی: در بارهٔ این حقیقت روشن که او از شریک و همتا منزّه است ﴿حال آن‌که او مرا هدایت کرده‌است﴾ به‌سوی توحید و یگانگی خویش درحالی که شما می‌خواهید تا من در شرک و گمراهی و جهالت و عدم هدایت، همانند شما باشم؟ ﴿و من از آنچه شریک او می‌سازید، بیمی ندارم﴾ یعنی: من از آنچه که خود مخلوقی از مخلوقات خداست ـ چون سنگی که نه زیانی می‌رساند و نه نفعی ـ هیچ بیمی ندارم ﴿مگر آن‌که پروردگارم چیزی﴾ از زیان برایم ﴿اراده کند﴾ دربرابر گناهی که مرتکب گردیده باشم، که در این هنگام فرمان از آن اوست و دراین صورت، این زیان از

سوی اوست نه از سوی معبودات باطل شما ﴿**و علم پروردگار من به هر چیزی احاطه یافته است**﴾ و به همه‌چیز فراگیر است پس اگر فرودآوردن شرّی را بر من اراده کند، آن شرّ، خواه‌ناخواه به من می‌رسد ﴿**پس آیا پند نمی‌گیرید**﴾ و متذکّر نمی‌شوید تا میان توانا و ناتوان تمییز دهید؟.

وَكَيْفَ أَخَافُ مَآ أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِٱللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ عَلَيْكُمْ سُلْطَٰنًا ۚ فَأَيُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِٱلْأَمْنِ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾

﴿**و چگونه از آنچه شریک خدا می‌گردانید، بترسم درحالی‌که شما از آن‌که برای خداوند چیزی را شریک ساخته‌اید که هیچ دلیلی بر آن بر شما فرونفرستاده‌است، نمی‌هراسید؟**﴾ یعنی: چگونه از آنچه که نه زیان می‌رساند و نه سود، نه می آفریند و نه روزی می‌دهد، بترسم حال آن که شما از شریک آوردن به خدای لاشریک نمی‌ترسید، با آن که او زیان‌رسان و نفع‌رسان و آفریننده و روزی‌دهنده است و از سوی دیگر، او هیچ حجّت و دلیلی هم بر این شرک بر شما نازل نکرده که به آن استدلال و احتجاج کنید ﴿**پس کدام‌یک از ما دو گروه به امن**﴾ و امان از عذاب ﴿**سزاوارتر است؟**﴾ گروه مؤمنان به خدای قویِّ قادر و کافران به بت ناتوان، یا گروه مؤمنان به بت ناتوان و کافران به خدای قویِّ قادر؟ آری! به من خبر دهید که کدام یک از این دو گروه، به امن و امان و عدم ترس و بیم سزاوارتر است ﴿**اگر می‌دانید**﴾ و برهانهای راستین را شناخته و آنها را از شبهه‌های نادرست و باطل تمییز می‌دهید؟.

سپس ابراهیم عليه السلام خود به این سؤال چنین پاسخ داد:

ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَـٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ﴿٨٢﴾

﴿کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم نیالودند، آن گروه ایشان‌راست ایمنی و ایشانند راه‌یافتگان﴾ یعنی: ایشان از کسانی که شرک آورده‌اند، به ایمن بودن سزاوارترند. معنای: (لَمْ يَلْبَسُوا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ) این است که: ایشان ایمانشان را به شرک نیالودند زیرا مراد از ظلم در اینجا، شرک است.

از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: چون آیهٔ کریمه نازل شد، این حکم بر اصحاب رسول خدا ﷺ دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما بر نفس خود ظلم نمی‌کند؟ اگر کار چنان باشد که همهٔ ما از ایمنی بی‌بهره باشیم، در این صورت همه بیچاره گشته‌ایم؟ همان بود که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «معنای آیهٔ کریمه چنان نیست که شما می‌پندارید بلکه چنان است که لقمان به فرزندش گفت: فرزندم! به خدا شریک نیاور زیرا بی‌گمان شرک ظلمی است عظیم». یعنی: مراد از ظلم در این آیه، شرک است.

وَتِلۡكَ حُجَّتُنَآ ءَاتَيۡنَـٰهَآ إِبۡرَٰهِيمَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦۚ نَرۡفَعُ دَرَجَـٰتٍ مَّن نَّشَآءُۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾

﴿و آن حجت ما است﴾ یعنی: حجّت‌هایی که ابراهیم علیه السلام بر قومش اقامه کرد و بیان آن گذشت، حجّت ما است **﴿که به ابراهیم دربرابر قومش دادیم﴾** یعنی: او را با آموختن این حجّتها نصرت دادیم و به‌وسیلهٔ آنها بر قومش غلبه کرد **﴿درجات هر کس را که بخواهیم بلند می‌گردانیم﴾** با هدایت و راهنمایی وی به‌سوی حق و تلقین

حجّت و علم و حکمت به وی چنان‌که درجات و مراتب ابراهیمﷺ را بلند بردیم **﴿هرآینه پروردگار تو حکیم است﴾** در بلندبردن مقام و مرتبهٔ هرکسی که بخواهد **﴿داناست﴾** به کسانی که شایستگی این رفعت و برتری را دارند.

وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۚ كُلًّا هَدَيْنَا ۚ وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ ۖ وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾

﴿و به او﴾ یعنی: به ابراهیمﷺ **﴿اسحاق و یعقوب را بخشیدیم﴾** به‌عنوان بخششی از سوی خود. یعقوبﷺ فرزند فرزندش اسحاقﷺ است **﴿و هریک از آنان را هدایت کردیم﴾** زیرا همهٔ ایشان را به نبوّت برگزیدیم **﴿و نوح را﴾** که جدّ ابراهیمﷺ است **﴿پیش از این هدایت کردیم﴾** این خود، ما را به فضل الهی بر ابراهیمﷺ در اجداد و احفادش نیز رهنمایی می‌کند **﴿و از نسل او﴾** یعنی: از نسل نوحﷺ **﴿داوود و سلیمان﴾** فرزند وی را **﴿و ایّوب و یوسف﴾** فرزند یعقوب **﴿و موسی و هارون را هدایت کردیم﴾** نسل نوح را جداگانه نام برد زیرا یونس و لوط که در آیهٔ بعد از آنها نام برده می‌شود، از نسل ابراهیمﷺ نیستند، چراکه لوط فرزند هاران فرزند آزر، برادرزادهٔ ابراهیمﷺ است. دلیل این که خدای سبحان هدایت این گروه انبیاﷺ را از زمرهٔ نعمتهایی بر می‌شمارد که بر ابراهیمﷺ ارزانی داشت، این است که: فضل و شرف فرزندان، به پدران می‌پیوندد **﴿و این‌گونه، نیکوکاران را پاداش می‌دهیم﴾** یعنی: همان گونه که این گروه انبیا را که اعمال خود را با جهاد و دعوت و پایداری نیکو ساختند، پاداش دادیم، همچنین هر نیکوکار دیگری را پاداش می‌دهیم.

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ ۖ كُلٌّ مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٨٥﴾

﴿و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همگی از صالحان بودند، هدایت کردیم﴾ به قولی: الیاس، همان ادریس است. ولی این قول درست نیست زیرا ادریس قبل از نوح می‌زیست درحالی که الیاس از نسل نوح است زیرا او برادرزادهٔ هارون برادر موسی ؊ است. چنان‌که این آیات نیز بر این امر دلالت می‌کند.

ذکر عیسی در زمرهٔ نسل ابراهیم یا نوح، دلیل بر آن است که فرزندان دختری از نسل مرد به‌حساب می‌آیند زیرا نسبت عیسی به ابراهیم از راه مادرش مریم ؊ است. داخل‌بودن حسن و حسین رضی‌الله عنهما در نسل رسول خدا ﷺ نیز مانند این است چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت صحیح‌البخاری آمده‌است که آن حضرت ﷺ به حسن‌بن‌علی رضی‌الله عنهما فرمودند: «همانا این فرزندم سیّد است و شاید که خداوند ﷻ به‌وسیلهٔ او میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و آشتی برقرار کند».

وَإِسْمَٰعِيلَ وَٱلْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا ۚ وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٨٦﴾

﴿و اسماعیل و یَسَع را هدایت کردیم﴾ به قولی: یَسَع، خضر ؊ است. به قولی دیگر: او از اصحاب الیاس ؊ است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی ؊ می‌زیستند **﴿و﴾** نیز هدایت کردیم **﴿لوط را﴾** لوط برادرزادهٔ ابراهیم ؊ بود **﴿و هریک را بر عالمیان برتری دادیم﴾** یعنی: هریک از این گروه پیامبران را با نبوّت، بر غیر وی از مردم برتری دادیم پس انبیا ؊ بهترین بشرند.

وَمِنْ ءَابَآئِهِمْ وَذُرِّيَّـٰتِهِمْ وَإِخْوَٰنِهِمْ ۖ وَٱجْتَبَيْنَـٰهُمْ وَهَدَيْنَـٰهُمْ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۸۷﴾

﴿و برخی از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان را﴾ هدایت کردیم و بر جهانیان برتری دادیم ﴿و آنان را برگزیدیم﴾ اِجْتَباء: برگزیدن، یا خالص‌ساختن، یا برتری‌دادن است ﴿و آنان را به‌سوی راه راست هدایت کردیم﴾ یعنی: به‌سوی اسلام که همانا دین یگانهٔ خداوند ﷻ در همهٔ عصرهاست.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیات فوق، اوّلاً چهارتن از انبیا ﷺ را نام برد که عبارتند از: نوح، ابراهیم، اسحاق و یعقوب ﷺ، سپس از ذرّیّهٔ (نسل) آنان چهارده تن دیگر از انبیا ﷺ را ـ که در مجموع هجده تن می‌شوند ـ ذکر کرد. امّا ترتیب در میانشان معتبر نیست زیرا حرف «و» در این آیات، موجب ترتیب نمی‌باشد.

حکمت دراین‌که انبیا ﷺ دراین آیات به سه دسته تقسیم شده‌اند، عبارت است از این‌که:

۱ ـ داوود، سلیمان، ایّوب، یوسف، موسی و هارون ﷺ در میان نبوّت و پادشاهی جمع کردند زیرا داوود و سلیمان پادشاه بودند، ایّوب امیر، یوسف وزیر و موسی و هارون ﷺ حاکم بودند چنان‌که فرمودهٔ خداوند متعال دربارهٔ ایشان: (وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ) نیز به این معنی است که نیکوکاران را با یکجاساختن میان ریاست دنیا و نعمتهای آن و نعمت هدایت دینی و ارشاد مردم، این‌گونه پاداش می‌دهیم.

۲ ـ زکریّا، یحیی، عیسی و الیاس ﷺ به زهد در دنیا ممتاز بودند لذا خدای عزّوجلّ ایشان را به وصف (صالحین) توصیف کرد.

۳ ـ اسماعیل، یسع، یونس و لوط، نه از پادشاهان بودند؛ مانند گروه اوّل و نه از

دنیا رویگردان بودند؛ مانند گروه دوم بلکه بر جهانیان زمان خود برتری داشتند، از این جهت به فضل و برتری بر جهانیان توصیف شدند.

ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهْدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦۚ وَلَوْ أَشْرَكُواْ لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾

﴿این است هدایت الله﴾ یعنی: هدایت و برتری و گزینشی که از آیات گذشته در مورد انبیا علیهم السلام دانسته شد، همانا هدایت الله جل جلاله است ﴿که هرکه را از بندگان خویش بخواهد، به آن هدایت می‌کند﴾ از روی فضلش و هرکه را بخواهد گمراه می‌گرداند؛ از روی عدلش و هدایت‌یافتگان کسانی هستند که خداوند جل جلاله ایشان را به گزینش خیر و پیروی از حق توفیق داده‌است ﴿و اگر ایشان﴾ یعنی: آن گروه انبیای یاد شده و وابستگان و پیروانشان ﴿شریک مقرر می‌کردند، قطعاً حبطه شدی از آنان﴾ یعنی: از حسناتشان ﴿آنچه انجام داده بودند﴾ حبوط: بی‌اثر گردیدن و تباه‌شدن است.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَۚ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَٰٓؤُلَآءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَٰفِرِينَ ﴿٨٩﴾

﴿این گروه﴾ انبیایی که ذکرشان رفت ﴿کسانی هستند که آنان را کتاب و حُکم دادیم﴾ حُکم: یعنی علم و حکمت ﴿و نبوّت﴾ دادیم که بلندترین مراتب بشری و بلندترین مقامات عبودیّت برای حق تعالی‌است ﴿پس اگر این گروه﴾ یعنی: کفّار قریش که معاندان رسول خدا صلی الله علیه وسلم هستند و غیر آنان از سایر اهل زمین ﴿به آیات قرآن کافر شوند، بی‌گمان ما برای ایمان به آن﴾ یعنی: برای ایمان به آیات قرآن

﴿**گروهی دیگر را گماردیم که هرگز کافر نمی‌شوند**﴾ نه چیزی از قرآن را انکار می‌کنند و نه یک حرف از آن را ردّ می‌نمایند و ایشان مهاجرین و انصارند که به برداشتن بار این امانت توفیق داده‌شدند تا بدانجا که گویی بر این کار گمارده شده‌اند. همچنان از موکّلان و گماشتگان به ایمان کسانی هستند که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** به ایشان چنین اشاره کرده‌اند: «گروهی از امّت من پیوسته بر حقّ آشکار قرار دارند و مخالفان ایشان به ایشان زیانی رسانده نمی‌توانند تا آن که امر خدا ﷻ [قیامت] در رسد».

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقْتَدِهْۗ قُل لَّآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًاۖ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَٰلَمِينَ ﴿٩٠﴾

﴿**این جماعت**﴾ انبیای ذکر شده ﴿**کسانی هستند که الله آنان را هدایت کرد پس به هدایت آنان اقتدا کن**﴾ لذا رسول خدا ﷺ در اموری که بر ایشان دربارۀ آن نصّی نازل نشده بود، به اقتدای انبیای پیشین مأمور بودند ﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**از شما هیچ مزدی برآن درخواست نمی‌کنم**﴾ یعنی: دربرابر انجام رسالت خویش و تبلیغ قرآن از شما هیچ مزدی نمی‌طلبم ﴿**این قرآن جز تذکّری برای جهانیان نیست**﴾ یعنی: قرآن: موعظه، یادآور و بیدارگری برای تمام خلق، اعمّ از جنّ و انس و همۀ کسانی است که در هنگام نزول آن موجود بودند، یا آنان که بعداً به‌وجود می‌آیند.

وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦٓ إِذْ قَالُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍۗ قُلْ مَنْ أَنزَلَ ٱلْكِتَٰبَ ٱلَّذِي جَآءَ بِهِۦ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى

لِلنَّاسِۖ تَجۡعَلُونَهُۥ قَرَاطِيسَ تُبۡدُونَهَا وَتُخۡفُونَ كَثِيرٗاۖ وَعُلِّمۡتُم مَّا لَمۡ تَعۡلَمُوٓاْ أَنتُمۡ وَلَآ ءَابَآؤُكُمۡۖ قُلِ ٱللَّهُۖ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ فِي خَوۡضِهِمۡ يَلۡعَبُونَ ﴿٩١﴾

﴿ **و خداوند را چنان‌که سزاوار اوست، قدر نگذاشتند** ﴾ یعنی: قدر و حرمت خداوند متعال را چنان‌که باید نشناختند، یا او را چنان‌که شایستهٔ عظمت اوست، بزرگ نشمردند؛ ﴿ **آن‌گاه که گفتند: خداوند هیچ چیز را بر هیچ بشری نازل نکرده‌است** ﴾ یعنی: آن‌گاه که مشرکان قریش، منکر ارسال پیامبران و نزول کتابها از سوی حق تعالی شدند ﴿ **بگو** ﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿ **چه‌کسی کتابی را که موسی آن را آورده‌است فرو فرستاد؟** ﴾ شما مشرکان به فرودآوردن تورات بر موسی اذعان و اعتراف دارید و از طریق اخباری که از یهودیان دریافت کرده‌اید، این امر را می‌دانید، از این گذشته یهودیان را در فرودآمدن چنین کتابی بر آنان تصدیق هم می‌کنید؟ ﴿ **همان کتابی که** ﴾ یعنی: توراتی که ﴿ **روشنی و هدایتی برای مردم بود، و آن را به صورت طومارها در می‌آورید** ﴾ خطاب از مشرکان به‌سوی یهود برمی‌گردد، یعنی: شما یهودیان تورات را ورق‌پاره‌های جدا شده و از هم شکافته‌ای می‌گردانید تا به این ترتیب، هدفتان از تحریف و تبدیل تورات برحسب دلخواهتان از جمله پنهان‌ساختن اوصاف حضرت محمّد ﷺ که در آن ذکر شده است، برآورده شود ﴿ **آنچه را از آن می‌خواهید آشکار می‌کنید** ﴾ از کاغذهایی که از تورات جدا کرده‌اید ﴿ **و بسیاری را** ﴾ یعنی: بسیاری از تورات را ﴿ **پنهان می‌کنید** ﴾ پس یهودیان، تورات را به دو بخش طومارهای جداگانه‌ای تقسیم کرده بودند تا به آشکارساختن یا پنهان کردن آنچه که می‌خواستند، قادر گردند ﴿ **درصورتی‌که به شما** ﴾ یهودیان در قرآن ﴿ **آنچه که شما و پدرانتان نمی‌دانستید آموخته شد** ﴾ آموزه‌های یهودیان از

قرآن، اخباری است که پیامبر ما حضرت محمّد ﷺ از وحی خداوند ﷻ به ایشان دادند زیرا وحی الهی در قرآن مشتمل بر خبرهایی است که یهود و نصاری نه از کتب خویش آنها را آموخته بودند، نه از زبان پیامبران خویش دریافته بودند و نه پدرانشان آنها را آموخته بودند. یا خطاب متوجّه این امّت است، که در این صورت معنی چنین می‌شود: چه‌کسی بر شما قرآنی راکه در آن اخبار گذشتگان و آیندگان است، نازل کرد؟ اخباری که نه شما آن را می‌دانستید و نه پدرانتان؟ **﴿بگو: خدا﴾** یعنی: خدا ﷻ آن را نازل کرد **﴿آن‌گاه آنان را بگذار تا در کندوکاوشان بازی کنند﴾** یعنی: آن‌گاه رهایشان کن تا همانند کودکان بازی‌گوش، در ژرفای باطل خود بازی کنند و هیچ پروایشان را نداشته‌باش.

سعیدبن جبیر ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: مردی از یهودیان به‌نام مالک‌بن صیف نزد رسول خدا ﷺ آمد و با ایشان مشاجره کرد، آن‌گاه از سر خشم گفت: (مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى بَشَرٍ مِّنْ شَیْءٍ ۞ خداوند هیچ چیز بر هیچ بشری نازل نکرده است)! پس این آیهٔ کریمه در ردّ پندار وی نازل شد. امّا روایت راجح در بیان سبب نزول، روایت ابن‌عبّاس ﷺ است که می‌گوید: آیهٔ کریمه دربارهٔ قریش نازل شد.

وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ مُّصَدِّقُ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ ٱلۡقُرَىٰ وَمَنۡ حَوۡلَهَاۚ وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۖ وَهُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ﴿٩٢﴾

﴿و این﴾ قرآن **﴿کتابی است مبارک﴾** یعنی: بسیار بابرکت و دارای منافع و فواید عظیم؛ بدان جهت که مشتمل بر منافع دنیا و آخرت و علوم اوّلین و آخرین است

﴿که ما آن را فروفرستادیم﴾ بر محمّد ﷺ پس شما یهودیان چگونه می‌گویید که: (خداوند هیچ‌چیز بر هیچ‌بشری نازل نکرده‌است)؟ **﴿تصدیق کنندهٔ آن‌چیزی است که پیش از آن آمده است﴾** یعنی: قرآن موافق کتابهایی چون تورات و انجیل است که خداوند ﷻ بر پیامبران پیشین نازل کرده است **﴿و تا مردم امّ‌القری و کسانی را که پیرامون آنند﴾** از قبایل عرب و سایر طوایف بنی‌آدم؛ از عرب و عجم **﴿بیم دهی﴾** امّ‌القری (مادرشهر): مکّهٔ مکرّمه است که در منزلت و جایگاه خویش، از همهٔ شهرها بزرگتر می‌باشد زیرا اوّلین خانه‌ای که برای عبادت مردم بنا گردیده، در آن واقع شده‌است، همچنان، به‌خاطر آن که مکّه قبله‌گاه این امّت و محلّ حجّ آنان است و در ناف زمین قرار دارد لذا ابلاغ پیام به مردم مکّه و هشداردادن آنان، معناً إنذار و بیم‌دهی سایر اهل زمین را نیز دربر دارد، چراکه اهل زمین تابع این مادرشهر بزرگ امّت اسلام‌اند **﴿و البتّه مؤمنان به آخرت، به قرآن ایمان می‌آورند و آنان بر نماز خود محافظت می‌کنند﴾** یعنی: سزاوار کسانی که به سرای آخرت معتقدند، آن است که به این کتاب ایمان آورند زیرا تصدیق به آخرت و بیم از عاقبت، موجب پذیرفتن دعوت کسی است که مردم را به‌سوی چیزی فرامی‌خواند که خیر آخرت به‌وسیلهٔ آن در دسترس و دفع زیان آخرت هم به‌وسیلهٔ آن مقدور می‌باشد پس ایمان به آخرت و خوف از عاقبت، اصل دین و نماز هم ستون دین است، بدین جهت از این دو امر مخصوصاً یاد شد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ ۗ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلْمَوْتِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓا۟ أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوٓا۟ أَنفُسَكُمُ ۖ

ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ بِمَا كُنتُمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَكُنتُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهِۦ تَسۡتَكۡبِرُونَ ﴿۹۳﴾

﴿ و ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بر می‌بندد کیست؟ ﴾ همچون کسانی که گفتند: خداوند ﷻ بر هیچ بشری هیچ چیز نازل نکرده‌است. یا معنی این است: چگونه می‌گویید که خداوند ﷻ بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده‌است درحالی که این سخن شما مستلزم تکذیب انبیا ﷺ است و هیچ کس ستمکارتر نیست از آن کس که بر خدا ﷻ دروغ بربندد و چنین بپندارد که پیامبر است درحالی که در واقع امر پیامبر نیست، یا بر خدای سبحان در چیزی از چیزهای دیگر ــ همچون تحریم حیوانات اختصاص‌یافته به بتان ــ دروغ بربندد **﴿ یا ﴾** کیست ستمکارتر از آن کس که **﴿ می‌گوید: به من وحی شده، حال آن‌که در حقیقت چیزی بر وی وحی نشده‌است ﴾** همچون کسانی که به‌دروغ مدّعی نبوّت می‌شوند پس اینان نیز ستمکارترین مردم‌اند. آری! بی‌گمان خدای عزّوجلّ انبیایش را از گفتن دروغ، مصون و محفوظ نگه داشته است، بر خلاف آنچه شما مشرکان در مورد ایشان می‌پندارید زیرا ادّعای دروغ، شأن و شیوهٔ رهبران کذّاب جریانهای ضلالت ــ همچون مسیلمهٔ کذّاب، اسوَد عَنْسی و سَجاح است ــ که به‌دروغ مدّعی نبوّت شدند **﴿ و ﴾** کیست ستمکارتر از **﴿ آن کس که گفت: به‌زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده‌است، نازل می‌کنم ﴾** چراکه بر معارضهٔ قرآن توانا هستم و می‌توانم قرآنی همانند آن انشا کنم. «انشاء» را از باب مشاکلت، «إنزال» نامید.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه در مورد کسانی نازل شد که گفتند: (لَوۡ نَشَآءُ لَقُلۡنَا مِثۡلَ هَٰذَآ ۞ اگر می‌خواستیم، قطعاً مانند این قرآن را می‌گفتیم) [انفال/۳۱].
یک روایت دیگر در بیان سبب نزول آیهٔ کریمه این است که: آیهٔ کریمه در بارهٔ عبدالله‌بن‌ابی‌سرح نازل شد که نویسندهٔ وحی بود و چون رسول خدا ﷺ آیهٔ: (ثُمَّ

انشَأْناهُ خَلْقاً آخَرْ) را بر او إملا کردند، بی‌درنگ با خود گفت: (فَتَبارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخالِقِيْن). آن حضرت ﷺ به او فرمودند: «بنویس؛ این‌چنین نازل شده است که تو خواندی». پس چون سخنش با وحی موافق گردید، در شکّ افتاد و با خود گفت: اگر محمّد در ادّعای نبوّت راستگو باشد؛ در واقع به من نیز مانند او وحی فرستاده شده و اگر دروغگو باشد؛ من هم سخنی همسان سخن وی گفته‌ام! بنابراین، از اسلام مرتدّ شد و به مشرکان پیوست. امّا در روز فتح مکّه مجدّداً اسلام آورد ــ چنان‌که داستان وی معروف است.

﴿**و اگر بنگری آن‌گاه که ظالمان در غمرات مرگ باشند**﴾ غمرات: جمع غمره، به‌معنی شدّت است یعنی: اگر بنگری آن‌گاه که ظالمان ــ یعنی منکران وحی خدا ﷻ، یا مدّعیان دروغین نبوّت، یا پرچمداران معارضه با قرآن ــ در سکرات مرگ و سختی‌های جان‌کندن قرار دارند؛ بی‌گمان کار بزرگی را دیده‌ای ﴿**و فرشتگان دستهایشان را بر آنان گشوده‌اند**﴾ برای گرفتن ارواحشان، یا برای عذاب نمودنشان درحالی‌که پتکهای آهنین در دستهایشان است و به آنان چنین نهیب می‌زنند: ﴿**روح‌های خود را بیرون آرید**﴾ از این شداید و سختی‌های جان‌کندن که در آن در افتاده‌اید، یا جانهای خود را از دست ما بیرون آرید و آنها را از عذاب نجات دهید، یا ارواح خود را بیرون آرید تا آن را از اجساد شما برگیریم و جانهایتان را برای ما تسلیم کنید ﴿**امروز به‌سبب آنچه به‌ناحق به خداوند نسبت می‌دادید**﴾ از انکار فرودآوردن کتابها از سوی خدای متعال بر پیامبرانش و ادّعای این‌که خدای عزّوجلّ شرکایی دارد ﴿**و به‌سبب آن‌که از آیات او سرکشی می‌کردید**﴾ یعنی: از تصدیق آیات الهی و عمل به آنها تکبّر می‌ورزیدید؛ ﴿**به کیفر عذاب خوارکننده می‌رسید**﴾ پس این عذاب خوارکننده‌ای که بدان کیفر یافته‌اید، کیفری متناسب و برابر با جرم شماست.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَٰدَىٰ كَمَا خَلَقْنَٰكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُم مَّا

خَوَّلۡنَٰكُمۡ وَرَآءَ ظُهُورِكُمۡۖ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمۡ شُفَعَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُمۡ أَنَّهُمۡ فِيكُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْۚ لَقَد تَّقَطَّعَ بَيۡنَكُمۡ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ ﴿٩٤﴾

﴿و﴾ می‌گوییم به آنان در روز قیامت: **﴿همانا پیش ما تنها آمده‌اید﴾** یعنی: یکی‌یکی، جدا از خانواده و مال و یاران و پشتیبانان خود و هرآنچه که بجای خدای‌سبحان می‌پرستیدید، پیش ما آمده‌اید و امروز چیزی از آنها به کارتان نمی‌آید **﴿چنان‌که شما را نخستین‌بار آفریدیم﴾** یعنی: بر همان وصفی پیش ما می‌آیید که در هنگام خارج‌شدن از شکمهای مادرانتان بر آن قرار داشتید؛ عریان و ختنه نشده **﴿و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده‌اید﴾** خَوَل: ناز و نعمت‌ها و خدم و حشمی را که در دنیا به شما بخشیده بودیم، همه را پشت سر نهاده و چیزی از آنها را نزد ما با خود همراه نیاورده‌اید و نه به وجهی از وجوه، از آنها به‌نفع خود استفاده کرده‌اید. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برای تو از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و فنایش ساخته‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش کرده‌ای، یا صدقه داده‌ای و باقی گذاشته‌ای؟ بدان که هرچه جزاین گذاشته‌ای، همه از بین رفتنی است و در واقع آن را برای مردم گذاشته‌ای». **﴿و شفاعت‌کنندگان شما را با شما نمی‌بینیم﴾** همانان که در دنیا عبادتشان کردید و گفتید: (ما آنها را جز برای آن‌که هرچه بیشتر ما را به خدا نزدیک کنند، نمی‌پرستیم) [۳۹/۳]. **﴿همانان که گمان می‌کردید؛ در عبادت شما شریکند﴾** با خداوند متعال و از سوی شما سزاوار پرستش می‌باشند، همان‌گونه که حق تعالی سزاوار آن است **﴿به‌یقین پیوند میان شما بریده شد﴾** یعنی: اینک در آخرت پیوند میان شما و معبودان باطلتان بریده

شد ﴿ و آنچه را که می‌پنداشتید ﴾ از شرک و شرکا ﴿ از دست شما رفت ﴾ و میان شما و میان آنان، فاصلهٔ وصل‌نشدنی افتاد.

ابن‌جریرطبری دربیان **سبب‌نزول** روایت کرده است؛ نضربن حارث گفت: لات و عزّی برای من شفاعت می‌کنند! همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلْحَبِّ وَٱلنَّوَىٰ ۖ يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ ٱلْمَيِّتِ مِنَ ٱلْحَىِّ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٩٥﴾

﴿ **هرآینه الله شکافندهٔ دانه‌ها و هسته‌هاست** ﴾ شکافندهٔ دانه‌هاست که از آنها گیاهان و نباتات را بیرون می‌آورد و شکافندهٔ هسته‌هاست که از آنها درختان را بیرون می‌آورد. نَوی: جمع «نواة»، بر هر میوه و محصولی اطلاق می‌شود که دارای هسته باشد، مانند خرما و زردآلو و هلو. ﴿ **زنده را از مرده بیرون می‌آورد** ﴾ یعنی: موجود دارای حیات حیوانی و نباتی را از موجود ضعیف و ناچیزی همچون نطفه و بیضه و زمین مرده بیرون می‌آورد درحالی که آنها فاقد حیات هستند.

در تفسیر جدید علمی گفته شده: مراد از بیرون‌آوردن زنده از مرده؛ شکل‌گیری و قوام‌پذیری حیاتی موجودات زنده از غذاهاست بنابراین، موجود زنده با خوردن اشیای مرده رشد و نمو می‌کند زیرا غذا مرده است و رشد نمی‌کند.

﴿ **و بیرون‌آورندهٔ مرده از زنده است** ﴾ یعنی: بیرون‌آورندهٔ نطفه و بیضه از حیوانات زنده است. یا معنای دو جملهٔ فوق این است: بیرون‌آورندهٔ مؤمن از کافر و بیرون‌آورندهٔ کافر از مؤمن است ــ با ولادت.

در تفسیر جدید علمی گفته شده: مراد از بیرون آوردن مرده از زنده؛ خارج شدن مایعاتی همچون شیر از بدن موجودات زنده است زیرا شیر مایع سیّالی است

که در آن چیز زنده‌ای وجود ندارد درحالی که نطفه دارای حیوانات (سلولهای) زنده‌ای است که از بدن حیوان زنده خارج می‌شود.

﴿این﴾ یعنی: صانع این صنع عجیب و پدیدآورندهٔ این کارگاه بدیع که ذکر شد، همانا ﴿الله است پس چگونه به بیراهه برگردانیده می‌شوید؟﴾ یعنی: با آن که این صنع بدیع و این قدرت کامل پروردگار را می‌بینید، چگونه از حق برگشته و از آن روی بر می‌تابید؟.

فَالِقُ ٱلۡإِصۡبَاحِ وَجَعَلَ ٱلَّيۡلَ سَكَنًا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ حُسۡبَانًاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ﴿٩٦﴾

﴿هم اوست که شکافندهٔ صبح است﴾ یعنی: شکافندهٔ ستون صبح از تاریکی شب است، یا آفرینندهٔ نور و روشنی روز است ﴿و شب را آرامگاه گردانید﴾ که مردم در آن از جنب‌وجوش و تکاپو برای معاششان آرام گرفته و از خستگی روز می‌آسایند و به خواب می‌روند، همان‌گونه که دوستان خداوند متعال، شبانگاه از وحشت خلق به‌سوی انس با حق، آرام می‌گیرند ﴿و خورشید و ماه را معیار حساب گردانید﴾ یعنی: آنها را وسیله و نشانهٔ حساب و کتابی قرارداد که مصالح بندگان به آن وابسته است زیرا سیروسفر خورشید و ماه، بر اندازه‌های معیّنی استوار می‌باشد که کم و زیاد نمی‌شود و هریک از آنها را منازلی است که در تابستان و زمستان و دیگر فصلهای سال، آن را می‌پیمایند پس اختلاف شب و روز از نظر درازی و کوتاهی، بر این حرکت مترتّب است. آری! بدین‌سان پروردگار متعال خورشید و ماه را وسیله و معیار حساب قرار داد تا بندگانش را به قدرت عظیم و صنع بدیع خویش رهنمون گردد ﴿این است اندازه‌گیری آن توانای دانا﴾ و ذات ذوالجلالی که از توانایی‌ها و دانایی‌های او، یکی هم راهبری خورشید و ماه بر چنین تدبیر استوار

و محکمی است .

وَهُوَ ٱلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهْتَدُواْ بِهَا فِی ظُلُمَـٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْأَيَـٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٩٧﴾

﴿و اوست آن‌که برای شما ستارگان را بیافرید تا به‌وسیلهٔ آنها در تاریکی‌های﴾ شب، به هنگام راهپیمایی‌تان در: **﴿خشکی و دریا راه یابید﴾** آری! هنگامی که راههای خشکی و دریا بر شما مشتبَه و ناپیدا می‌شود، ستارگان بهترین وسیلهٔ پیداکردن راه برای شماست و این یکی از منافعی است که خدای عزّوجلّ ستارگان را برای برآوردن آن آفریده‌است.

بی مناسبت نیست اگر به این حقیقت «علمی ـ تجربی» اشاره کنیم که: خطوط طول و عرض، به شکلی از اشکال به وضعیّت ستارهٔ قطب ارتباط دارند و این خطوط، اساس راهیابی انسان معاصر در فضا، دریا و خشکی می‌باشند **﴿به‌یقین ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان کرده‌ایم﴾** پس تدبّر و علم و معرفت است که افق روشنی را به‌سوی آیات و نشانه‌های الهی می‌گشاید.

وَهُوَ ٱلَّذِیٓ أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْأَيَـٰتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٩٨﴾

﴿و اوست آن‌که شما را از یک تن﴾ یعنی: از آدمعليه السلام **﴿پدید آورد﴾** که این درعین دلالت بر قدرت حق تعالی، بر وحدت اصل و نوع انسانی نیز دلالت می‌کند، امری که خود مقتضی لزوم شناخت و تعاون میان مردم است، چه آنان همه از یک

پدرند و برادران یکدیگر می‌باشند و برادر با برادر یار و غمخوار است، نه دشمن مکّار ﴿**پس برای شما قرارگاهی است و ودیعتگاهی**﴾ یعنی: برای شما بر روی زمین قرارگاهی و در اندرون آن ودیعتگاهی است. به قولی‌دیگر معنی این است: برای شما قرارگاهی است در رَحِم زنان و ودیعتگاهی است در صُلب (پشت) مردان. ﴿**هرآینه آیات را به‌تفصیل برای قومی که می‌فهمند**﴾ و اهل درک و خرد ﴿**بیان کرده‌ایم**﴾.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در ذکر نجوم، تعبیر: (لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْن) و در اینجا تعبیر: (لِقَوْمٍ يَفْقَهُوْن) را به کار برد زیرا پی‌بردن به حکمت آفرینش بشر از یک تن واحد و تطوّر آن به احوال مختلف، به دقّت‌نظر و عمق فهم و فکر نیاز دارد، که معنای «فقه» نیز همین است امّا دانستن جایگاههای ستارگان و راهیابی به‌وسیلهٔ آنها در خشکی و دریا، با مقداری از دانش و مشاهدهٔ ظاهری هم ممکن است و به دقّت‌نظر و تفکّر عمیق متوقّف نیست، ازاین جهت، تعبیر «علم» برای آن متناسب بود بنابراین، هریک از دو تعبیر فوق، مطابق مقتضای حال می‌باشد.

وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّتَرَاكِبًا وَمِنَ ٱلنَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّٰتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَٱلزَّيْتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَٰبِهٍ ۗ ٱنظُرُوٓاْ إِلَىٰ ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثْمَرَ وَيَنْعِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَأٓيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾

﴿و اوست آن‌که از آسمان آبی فرودآورد﴾ که آب باران است **﴿پس به‌وسیلهٔ آن آب، هرگونه گیاه﴾** یعنی: گونه‌های مختلف گیاهی **﴿را برآوردیم﴾** تعبیر: (فَأَخْرَجْنَا بِهِ ✿ پس به وسیلهٔ آن بر آوردیم)؛ التفاتی است از حالت غایب به حالت تکلّم، که این «التفات»، مفید عنایت به شأن انسان و نعمتهایی است که به زندگی او مربوط می‌شود **﴿و از آن گیاه، جوانهٔ سبزی بیرون آوردیم﴾** خَضِر: سبزیجات تروتازه است **﴿که از آن جوانهٔ سبز، دانه‌های متراکمی برمی‌آوریم﴾** یعنی: دانه‌های درهم‌رسته‌ای که برخی با برخی به‌هم‌پیوسته‌اند چنان‌که در ترکیب خوشه‌ها می‌بینیم **﴿و از شکوفهٔ درختان خرما خوشه‌هایی است نزدیک به زمین﴾** یعنی: به فرمان حق تعالی خوشه‌های درختان خرما از شکوفه‌های آن بیرون می‌آید، در حالی که «دانیه» است. دانیه: یعنی: نزدیک است به‌طوری که شخص در هردو حال ایستاده و نشسته به آن دسترسی دارد. زجاج می‌گوید: «معنی این است که: بعضی از این خوشه‌ها نزدیک و در دسترس است و بعضی دور. و جملهٔ (بعضی از آنها دور است) حذف شد زیرا ماقبل آن بر آن دلالت می‌کرد». **﴿و نیز باغهایی از درختان انگور و زیتون و انار ـــ همانند و غیرهمانند ـــ بیرون آوردیم﴾** یعنی: میوه‌هایی که در حجم و رنگ همانند و در طعم و مزه غیرهمانند هستند.

سپس خدای سبحان به فرزندان آدم‌ﷺ فرمان می‌دهد تا به‌سوی این میوه‌ها در مرحلهٔ شکوفه‌دهی و در مرحلهٔ پختگی و نضج آنها که مرحلهٔ بهره‌برداری از آنهاست و برای بدنشان در آن هنگام بسیار سازگار و مفید است، به دیدهٔ عبرت بنگرند و در این حقیقت نیک تأمّل کنند که خدای عزّوجلّ چگونه از خاک تیره میوه‌های الوان پدید می‌آورد، چگونه از یک خاک و یک آب، هزاران گونه گیاه و ثمر با هزاران گونه خواصّ و طعم و رنگ تقدیم انسان می‌کند؟ پس فرمود: **﴿به میوهٔ آن چون ثمر دهد بنگرید﴾** که چگونه شکوفهٔ آن ضعیف و غیر قابل‌بهره گیری است **﴿و﴾** نیز بنگرید به‌سوی **﴿پختگی آن، آن‌گاه که برسد. قطعاً در اینها برای مردمی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هاست﴾** یعنی: در آنچه که به‌اجمال و

تفصیل ذکر شد؛ برای اهل ایمان نشانه‌هایی است راه‌گشا به‌سوی وجود و یگانگی خدای توانای حکیم زیرا پدیدآوردن اجناس مختلف و گوناگون از یک اصل؛ فقط به‌قدرت آفرینندهٔ توانایی ممکن است که به راز و رمزهای مخلوقاتش به‌خوبی آگاه است پس تأمّل در هربخشی از آنها، فتح بابی به‌سوی این آیات و نشانه‌هاست.

آری! آیهٔ (۹۹) تا (۹۵)، متضمّن چهار نوع از ادلّه بر وجود خدای آفریننده و بر یگانگی، علم، قدرت و حکمت وی است:

نوع اوّل: برگرفته از دلالت احوال نباتات و حیوانات است.

نوع دوم: برگرفته از احوال نجوم و افلاک است.

نوع سوم: برگرفته از احوال انسان و خلقت وی از یک اصل و یک ریشه است.

و نوع چهارم: برگرفته از روش رویانیدن و تنوّع گونه‌های اشجار و نباتات و اختلاف انواع میوه‌ها و محصولات است. که علم جدید در هر بابی از این ابواب، میادین عظیمی را پیموده و افقهای جدیدی را در جهت ایمان و یقین به روی عقل و قلب انسان رهپوی جستجوگر گشوده است. پس در واقع ما در این آیات، در برابر کتاب باز شدهٔ هستی پروردگار عزّوجلّ قرار داریم. اسفا! که غافلان هرلحظه از کنار آنها می‌گذرند امّا لختی هم در برابر آنها درنگ نکرده و دمی دیدهٔ جان و دلشان را بر شگفتی‌ها و ابداعات آن باز نمی‌کنند.

وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ ۖ وَخَرَقُواْ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتٍۭ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۱۰۰﴾

﴿و برای خدا شریکانی از جنّ قرار دادند﴾ یعنی: مشرکان، شیطان‌های جنّی را شریک خدای عزّوجلّ پنداشته و به پرستش و تعظیم آنها پرداختند، همان‌گونه که

به پرستش و تعظیم پروردگار می‌پرداختند ﴿حال آن‌که خداوند آنان را آفریده‌است﴾ یعنی: درحالی‌که به قطعیّت می‌دانند که خداوند ﷻ جنّیان را آفریده‌است. یا: درحالی‌که مشرکان به‌طور قطع می‌دانند که خدای عزّوجلّ آفرینندهٔ آنهاست پس چگونه دیگران را با آفریدگار متعال خود به پرستش می‌گیرند؟ ﴿و برای او، پسران و دخترانی تراشیدند﴾ یعنی: مشرکان در خیال خود برای خداوند متعال پسران و دخترانی برساختند زیرا ادّعا کردند که فرشتگان دختران خدایند. نصاری نیز ادّعا کردند که مسیح ﷺ پسر خداست، یهود هم ادّعا کردند که عُزَیر پسر خداست ﴿بدون علم﴾ بلکه از روی جهل خالص و نادانی محض ﴿او پاک است﴾ و مقدّس ﴿و برتر است﴾ و فراتر ﴿از آنچه وصف می‌کنند﴾ برایش از سخنان باطل و بی‌اساس.

بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٌ ۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَىْءٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾

﴿نوپدیدآورندهٔ آسمانها و زمین است﴾ یعنی: حق تعالی مبدع و نوآورندهٔ آنها بر این وضع محکم و متین و منظّم و استوار، بدون نمونه‌برداری پیشینی است ﴿چگونه برای او فرزندی باشد﴾ یعنی: چگونه کسی که به وصف آفرینندگی آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست، موصوف می‌باشد؛ دارای فرزند است؟ آخر چگونه او آنچه را که خود آفریده، به فرزندی می‌گیرد؟ از سوی دیگر، ولادت از صفات اجسام است و مخترع اجسام، خود جسم نیست تا برایش فرزند یا مانندی باشد ﴿درصورتی که برای او همسری نبوده﴾ پس هرگاه برایش همسری وجود نداشته باشد، وجود فرزند هم برای وی ناممکن است. همچنان فرزند باید از دو شیئی که با هم تناسب داشته باشند، متولّد گردد درحالی‌که هیچ چیز از

مخلوقات خداوند متعال با او هیچ نوع تناسب و تشابهی ندارد؛ زیرا ﴿او همه‌چیز را آفریده است﴾ و از آن‌جمله فرشتگان و مسیح و عُزیر را ﴿و او به هرچیزی داناست﴾ پس هر کس بر این اوصاف باشد، از همه چیز بی‌نیاز است درحالی که فقط نیازمندان خواستار فرزند هستند.

ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَىْءٍ فَٱعْبُدُوهُ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾

﴿این است الله، پروردگار شما﴾ یعنی: ذات متّصف به اوصاف برتر سابق، همانا الله پروردگار شماست ﴿هیچ خدایی جز او نیست، آفرینندهٔ همه‌چیز است پس او را بپرستید﴾ یعنی: هر کس جامع این اوصاف باشد، فقط او سزاوار پرستش است بنابراین، غیراو را نپرستید ﴿و او بر همه‌چیز نگهبان است﴾ و ناظر همهٔ اعمال شما می‌باشد.

لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَٰرُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَٰرَ ۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾

﴿چشمها او را درنمی‌یابند﴾ یعنی: چشمها به کُنه حقیقت او نمی‌رسند. لذا آنچه در اینجا نفی شده‌است، دریافتن و احاطه‌نمودن بر حق تعالی است، نه اصل رؤیت وی؛ زیرا مؤمنان، خداوند متعال را در آخرت می‌بینند چنان‌که خود می‌فرماید: (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ۞ در آن روز، صورتهایی شاداب و مسرورند و به پروردگار خویش می‌نگرند) [القیامه/۲۲ ـ ۲۳]. همچنان دیدن

حق تعالی در آخرت با احادیث متواتر ــ به چنان تواتری که شکّ و شبهه‌ای را در آن راهی نیست ــ نیز ثابت شده است ﴿و او دیدگان را درمی‌یابد﴾ یعنی: حق تعالی به آنها احاطه می‌کند و به کُنه و حقیقت آنها می‌رسد به‌طوری که هیچ پوشیده‌ای از آنها بر او پنهان نمی‌ماند.

از عکرمه دربارهٔ آیهٔ: (لاٰ تُدْرِكُهُ الْأَبْصٰارُ... ✿ چشمها او را درنمی‌یابند)، سؤال شد، در پاسخ گفت: آیا شما آسمان را نمی‌بینید؟ گفتند: چرا؟ گفت: آیا همهٔ آن را می‌بینید و نگاهتان همهٔ آن را احاطه می‌کند؟ گفتند: خیر! گفت: پس دیدن خداوند متعال در آخرت نیز این‌چنین است. قتاده می‌گوید: «او بزرگتر از آن است که دیدگان او را دریابند».

صاحب تفسیر «فی‌ظلال القرآن» می‌گوید: «بینایی بشر و حواسّ و ادراکات ذهنی او همه برای آن آفریده شده تا او به وسیلهٔ آنها با این کائنات تعامل کرده و به تکلیف خلافت در زمین قیام نماید و آثار وجود الهی را در صفحات این هستی آفریده شده درک نماید. امّا در بارهٔ ذات خدای سبحان باید گفت که: قدرت دریافت وی به بشر داده نشده زیرا حادث توان آن را ندارد که وجود ازلی و ابدی را ببیند ... بگذریم از این‌که قیام به امر خلافت در زمین، مستلزم دیدن خدای سبحان نیز نیست ... به هر حال؛ اگر پیشینیان گاهی چنین درخواستی می‌کردند، می‌گوییم که آنها ساده‌اندیش و کوته‌نظر بوده‌اند ولی درخواست معاصران در این مورد را بر امری جز سماجت نمی‌توان حمل کرد زیرا اینان از «اتم» و «الکترون» و «پروتون» و «نیوترون» سخن می‌گویند درحالی که هیچ یک از آنها، اتم و الکترون و امثال آنها را ندیده‌اند ولی چون آثار این پدیده‌ها را می‌بینند؛ وجود آنها را هم مسلّم گرفته‌اند امّا وقتی برای آنان از وجود خدای سبحان سخن می‌رود، آن هم از طریق آثار بی‌نهایتی که وجود مطلق وی دارد؛ بی‌هیچ دانش و هدایت و برهان روشنی، دراین موضوع جدال می‌کنند و خواهان دلیل مادّی محسوس می‌گردند، گویی این هستی به تمامی خود و این زندگی با همه

اعـجوبه‌هایش کـافی نـیست کـه در مـقام ایـن دلیـل قـرار گـیرد ». ﴿و اوست لطیف﴾ یعنی: حق تعالی بر بندگانش مهربان است. لطف از سوی حق تعالی: توفیق و عصمت اوست. بعضی گفته‌اند: لطیف کسی است که رازها را به‌آسانی درک می‌کند. و اوست ﴿آگاه﴾ که به همهٔ اشیاء، اعمّ از آشکار و نهان آنها احاطهٔ علمی دارد.

قَدْ جَآءَكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِۦ وَمَنْ عَمِىَ
فَعَلَيْهَا وَمَآ أَنَا۠ عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ ﴿١٠٤﴾

﴿به‌راستی بصائری از سوی پروردگارتان بـرای شـما آمـده‌است﴾ بـصائر: جـمع بصیرت؛ به چند معنی اطلاق می‌شود: نور و باور قلب، شناخت ثابت و پایدار، یقین، عبرت و نیرویی که به‌وسیلهٔ آن حقایق علمی درک و دریافت می‌شود. و در مقابل آن «بَصَرْ» قرار دارد که اشیای حسّی به‌وسیلهٔ آن درک می‌شود پس مراد از بصائر: حجّتها و برهان‌های روشنی است که هر کس در آنها به‌چشم خرد بنگرد، حق را می‌بیند. این حجّتها در آیات این سوره و غیرآن از سوره‌ها، و همچنین در احادیث رسول خدا ﷺ که وحی خفی می‌باشد، تجلّی یافته‌است. ﴿پس هرکه به دیدهٔ بصیرت بنگرد، به‌سود خودِ اوست﴾ یعنی: هر کس حجّت را خردورزانه درک و باور کرده و به مفادّ آن عمل کند، این‌کار به‌نفع خود اوست ﴿و هر کس نـابینا ماند﴾ از دیدن حجّت و آن را درک نکرده و به آن باور ننماید ﴿پس به زیان خودِ اوست﴾ و خود او از مشاهدهٔ حقیقت کور مانده است.

بگو: ای محمّد! ﴿و من بر شما نگهبان نیستم﴾ تا اعمالتان را بر شما شمرده و بر شما نظارت و نگهبانی کنم بلکه من پیامبری هستم که پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و اوست که بر شما نگهبان است.

وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ ٱلۡأٓيَٰتِ وَلِيَقُولُواْ دَرَسۡتَ وَلِنُبَيِّنَهُۥ لِقَوۡمٍ يَعۡلَمُونَ ﴿١٠٥﴾

﴿و این‌گونه، آیات خود را گوناگون بیان می‌کنیم﴾ به گونه‌های وعد و وعید، القای بیم و امید و موعظه و تنبیه در بیان عقیدهٔ توحید ﴿تا مبادا بگویند: تو درس خوانده‌ای﴾ مشرکان در هنگام شنیدن آیات قرآن خواهند گفت: ای محمّد! بی‌گمان تو این پیام را از سوی پروردگار نیاورده‌ای بلکه این همان علم و دانش اهل کتاب است که آن را فراگرفته و از آنان آموخته‌ای. پس خدای متعال برای دفع این شبهه؛ قرآن را به‌طوری گوناگون بیان کرد تا مجال این القائات نادرست برای آنان فراهم نشود زیرا بیانی این‌چنین، به‌صرف خواندن کتابهای پیشین و بدون وحی‌الهی، از کسی برنمی‌آید ﴿و تا این‌که آن را﴾ یعنی: قرآن را ﴿برای گروهی که می‌دانند﴾ حق را؛ پس از آن پیروی می‌کنند و می‌شناسند باطل را؛ پس از آن اجتناب می‌کنند ﴿بیان کنیم﴾.

ٱتَّبِعۡ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ﴿١٠٦﴾

﴿پیروی کن﴾ ای محمّد! ﴿از آنچه از جانب پروردگارت به‌تو وحی شده﴾ در اینجا خدای متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که ذهن و فکر خود را به مشرکان مشغول نکند بلکه به پیروی آنچه که بدان مأمور شده است، مشغول باشد ﴿هیچ معبودی جز او نیست﴾ از این‌رو فقط باید به وحی و امر وی اندیشید و از آن پیروی کرد ﴿و از مشرکان روی بگردان﴾ با عفو و گذشت و تحمّل آزارها و ترک‌نمودنشان به نرمی

و ملایمت؛ تا خدای عزّوجلّ بر تو و دعوتت از طریق هجرت و جهاد و غیر آن گشایشی پدید آورد و آن‌گاه بتوانی احکام خداوند ﷻ را در میانشان برپاداری. این حکم قبل از نزول آیهٔ «قتال» بود و به آیه قتال منسوخ شد.

وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشْرَكُوا۟ ۗ وَمَا جَعَلْنَٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾

﴿و اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند﴾ یعنی: قطعاً خداوند متعال قادر است بر این که همهٔ آنان را مؤمن گرداند به‌طوری که شرک نیاورند و اگر می‌دانست که ایمان را انتخاب می‌کنند، یقیناً آنان را به‌سوی ایمان رهنمایی می‌کرد ولی حق تعالی به علم فراگیر خویش دانست که آنان شرک را انتخاب می‌کنند، هم از این‌رو برای آنان شرک را اراده کرد؛ پس فرمان در دست اوست لذا ای محمّد ﷺ! تو این‌قدر بر ایمانشان حریص نباش. این آیه دلیل بر آن است که: شرک نیز به مشیّت خدای سبحان تعلّق دارد. ﴿و تو را برآنان نگهبان نگردانیدیم﴾ یعنی: تو را مراقب و ناظر اعمال آنان و محکوم به‌سبب جرایم آنان نگردانیدیم ﴿و تو وکیل آنان نیستی﴾ یعنی: تو قیّم آنچه که نفعشان در آن است نیستی تا منفعت را به‌سوی آنان جلب کنی لذا تو جز ابلاغ رسالت، هیچ مسؤولیّت و تعهّد دیگری در قبال آنان نداری.

وَلَا تَسُبُّوا۟ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّوا۟ ٱللَّهَ عَدْوًۢا بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ

فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾

از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما دربیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: مشرکان مکّه گفتند: ای محمّد! یا از دشنام‌دادن خدایان ما دست بردار، یا که پروردگارت را هجو می‌کنیم و او را به‌باد دشنام و ناسزا می‌گیریم! همان بود که نازل شد: ﴿و﴾ای مسلمانان! ﴿**آنهایی را که مشرکان جز خدا می‌پرستند، دشنام ندهید چراکه آنها از سر دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد**﴾ یعنی: خدایان باطل مشرکان را دشنام ندهید زیرا در آن صورت، آنها از روی ظلم و تجاوز از حق و از روی نادانی نسبت به آنچه که در حقّ خدای‌سبحان از تقدیس و تعظیم واجب است، او را دشنام خواهند داد ﴿**این‌گونه برای هر امّتی کردارشان را آراستیم**﴾ یعنی: به مانند آرایش‌دادن این باطل آشکار در پیش چشم و دل مشرکان، برای هر امّتی از امّت‌های کفر، کردار آنان را آراستیم ﴿**آن‌گاه بازگشت‌شان به‌سوی پروردگارشان است و او آنان را از حقیقت کار و کردارشان آگاه می‌سازد**﴾ و در برابر آن جزایشان می‌دهد.

چه‌قدر زشت و نفرت‌بار است حال کسانی که دشنام‌دادن پروردگار متعال در پیش چشم و دلشان، برای دفاع از بت یا طاغوتی آراسته می‌شود. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «کسی که پدر و مادرش را دشنام می‌دهد، ملعون است. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! چگونه شخص پدر و مادرش را دشنام می‌دهد؟ فرمودند: او پدر شخص دیگری را دشنام می‌دهد و آن شخص هم مقابلتاً پدرش را دشنام می‌دهد، همچنان او مادر شخص دیگری را دشنام می‌دهد و آن شخص هم مقابلتاً مادرش را دشنام می‌دهد». پس درصورتی‌که فراهم‌ساختن زمینهٔ دشنام دادن پدر و مادر، مستوجب این‌همه توبیخ باشد، چگونه است حال کسانی که سبب دشنام‌دادن خداوند تعالی و تَقَدّس می‌شوند!

شیخ‌سعیدحوّی در تفسیر «الاساس» به مناسبت این آیه، سخنی را از علّامه

الوسی نقل کرده ، آن‌گاه چنین نتیجه می‌گیرد : « چنانچه طاعت ، فرض یا واجب یا سنّت یا مستحبّ بود ، باید آن را انجام داد ، بدون پرواداشتن از پیامدی که بر آن مترتّب می‌شود امّا اگر امری از امور ، مباح بود و بر انجام‌دادن آن مفسده و مصلحتی مترتّب می‌گشت؛ در این صورت ، شخص باید ببیند که جنبهٔ مصلحت مقدّم‌تر است یا جنبهٔ دفع مفسده ، آن‌گاه با در نظر داشت آن عمل کند و در هر دو صورت هم مأجور است » .

وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِن جَآءَتۡهُمۡ ءَايَةٞ لَّيُؤۡمِنُنَّ بِهَاۚ قُلۡ إِنَّمَا ٱلۡأٓيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِۖ وَمَا يُشۡعِرُكُمۡ أَنَّهَآ إِذَا جَآءَتۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿١٠٩﴾

﴿و﴾ مشرکان ﴿با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند﴾ یعنی : به سخت‌ترین سوگندهایی که در قدرت و توانشان بود ﴿که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید، حتماً به آن ایمان می‌آورند﴾ یعنی : اگر محمّد ﷺ معجزه‌ای از معجزاتی را که آنان پیشنهاد داده‌اند یا می‌دهند ، بیاورد؛ قطعاً به او ایمان می‌آورند . و از آنجا که مشرکان عقیده داشتند که خداوند ﷻ ، خدای اعظم است ، از این‌رو به‌نام او سوگند خوردند . ﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿جزاین نیست که معجزات تنها در اختیار الله است﴾ این معجزهٔ پیشنهادی شما و غیر آن از معجزات ، همه در اختیار حق تعالی است و هیچ چیز ازاین معجزات در اختیار من نیست پس اگر خدا ﷻ بخواهد ، آن را فرود می‌آورد و اگر نخواهد فرود نمی‌آورد ﴿و شما چه می‌دانید که اگر معجزه‌ای هم بیاید، باز ایمان نمی‌آورند﴾ یعنی : ای مسلمانان ! چه چیز شما را آگاه ساخته‌است که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید ، ایمان می‌آورند ؟ نه ! چنین نیست ، آنان ایمان نمی‌آورند و حقیقت حال همین است که من شما را از آن آگاه ساختم پس این‌قدر بر ایمان آوردنشان حریص نباشید .

از محمّدبن‌کعب قرظی دربیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ با قریش گفت‌وگو کرده و از آنان خواستند که ایمان بیاورند امّا آنها در پاسخ گفتند: ای محمّد! به ما خبر می‌دهی که با موسی عصایی بود ... عیسی مردگان را زنده می‌کرد ... ثمود ماده‌شتری داشت و ... پس تو هم برای ما از این‌گونه معجزات بیاور تا تو را تصدیق کنیم! رسول خدا ﷺ فرمودند: «دوست دارید که به شما چه چیزی را بیاورم؟» گفتند: کوه صفا را برای ما طلا گردان. فرمودند: «اگر چنین کنم، مرا تصدیق می‌کنید؟»، گفتند: آری! والله که اگر چنین کنی، ما همه از تو پیروی می‌کنیم. آن‌گاه رسول خدا ﷺ برخاستند و به دعا مشغول شدند، همان بود که جبرئیل علیه السلام دررسید و به ایشان چنین فرمود: «اگر می‌خواهی، خداوند جل جلاله کوه صفا را به طلا تبدیل می‌کند امّا اگر در آن‌هنگام نیز تو را تصدیق نکردند، قطعاً عذابشان می‌کند و اگر هم می‌خواهی آنان را به حال خودشان واگذار تا توبه‌کارشان توبه کند». رسول خدا ﷺ فرمودند: «بلکه ترجیح می‌دهم که توبه‌کارشان توبه کند». همان بود که خدای عزّوجلّ آیهٔ: (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ...) را نازل کرد.

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۱۰﴾

﴿و دلها و دیدگانشان را برمی‌گردانیم﴾ در روز قیامت بر شعله‌های سوزان و اخگرهای فروزان جهنّم **﴿چنان‌که نخستین بار به آن﴾** یعنی: به قرآن **﴿ایمان نیاوردند﴾** در دنیا بلکه دربارهٔ قرآن آرا و اندیشه‌های باطلی را به‌هم بافتند و سخنان درهم و برهم بسیاری گفتند. یا ممکن است معنی چنین باشد: **شما چه می‌دانید که ما دلها و دیدگانشان را بر می‌گردانیم، در نتیجه حقیقت را درنیافته و حق را**

نمی‌بینند بنابراین، اگر حتّی معجزه‌ای محسوس هم نازل شود ایمان نمی‌آورند چنان‌که اوّلین‌بار در هنگام نزول آیات ما ایمان نیاوردند ﴿**و آنان را رها می‌کنیم**﴾ یعنی: در دنیا مهلت‌شان می‌دهیم و مجازاتشان نمی‌کنیم ﴿**تا در طغیانشان سرگردان بمانند**﴾ و سرگشته و حیران در طغیان و تجاوزشان دست‌وپا زنند.

۞ وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَآ إِلَيْهِمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ ٱلْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَىْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوا۟ لِيُؤْمِنُوٓا۟ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾

﴿**و اگر ما**﴾ درخواست این گروه مشرک را اجابت کرده و ﴿**فرشتگان را به‌سوی آنان می‌فرستادیم**﴾ تا به چشم سر آنها را دیده و با آنان سخن بگویند و از زبان ایشان از صدق و راستگویی‌ات باخبر شوند ﴿**و اگر مردگان با آنان سخن می‌گفتند**﴾ یعنی: اگر طبق پیشنهاد دیگری که دادند، مردگانی که برای آنان شناخته‌شده هستند، به‌فرمان ما زنده ساخته می‌شدند و به آنان می‌گفتند: همانا این پیامبر ﷺ در ادّعای رسالتش از سوی خدا ﷻ راستگوست پس به او ایمان آورید؛ ﴿**و**﴾ اگر ﴿**بر آنان هرچیزی را**﴾ از جنس معجزات و نشانه‌ها ﴿**دسته دسته گرد می‌آوردیم**﴾ قُبُلاً: دسته‌دسته و گروه گروه، یا به‌طور رویاروی و قابل مشاهده ﴿**هرگز ایمان نمی‌آوردند**﴾ به اختیار و انتخاب خود ﴿**مگر آن‌که خدا بخواهد**﴾ که ایمان آورند. یعنی: پس تو ای پیامبر! دل‌نگران ایمان آوردنشان نباش بلکه همچنان که مأمور شده‌ای، فقط پیامت را به آنها ابلاغ کن. ﴿**ولی بسیاری از آنان نمی‌دانند**﴾ این حقیقت را تا از خداوند متعال ملتمسانه درخواست هدایت کنند. یا معنی این است: بسیاری از مؤمنان نمی‌دانند که حتّی اگر خواسته‌ها و پیشنهادات

اینان برآورده هم بشود، باز هم ایمان نمی‌آورند.
ابن‌عبّاس رضی الله عنهما دربیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت می‌کند: گروهی از کفّار مکّه و زعمای آن نزد رسول خدا ﷺ آمده و به ایشان گفتند: یا فرشتگان را به ما نشان بده که بر رسالت تو گواهی بدهند، یا بعضی از مردگانمان را زنده کن تا از آنان بپرسیم که آیا تو بر حق هستی یا خیر؟ یا خدا و فرشتگان را با ما رویاروی گردان...! همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَٰطِينَ ٱلْإِنسِ وَٱلْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ ٱلْقَوْلِ غُرُورًا ۚ وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ ۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٢﴾

﴿ و بدین‌گونه برای هر پیامبر دشمنانی را پدید آوردیم ﴾ یعنی: چنان‌که تو را به کفر و عناد این مشرکان معاند مبتلا کردیم، پیامبران قبل از تو را نیز به این آزمایشها مبتلا کرده و بر هریک از آنان دشمنانی از کفّار زمانشان برگماردیم زیرا ابتلا سبب ثبات و پایداری و بسیار شدن اجر و ثواب است. نقل است که ورقة‌بن نوفل به رسول خدا ﷺ گفت: «قطعاً هیچ‌کس پیامی همچون پیام تو نیاورده است مگر این‌که مورد دشمنی قرار گرفته». آری! این دشمنان **﴿از شیاطین انس﴾** اند، چون کاهنان و ساحران و رؤسای کفر ـ که از خدای ذوالجلال نمی‌ترسند **﴿و﴾** از شیاطین **﴿جنّ﴾** اند. شیاطین جنّ: فرزندان ابلیس لعنهُ‌الله هستند که سایر جنّیان و همچنان آدمیان را گمراه می‌سازند. در **حدیث‌شریف** آمده است که ابوذر رضی الله عنه نماز می‌خواند، رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «ای ابوذر! آیا از شیاطین انس و جنّ پناه جستی؟». ابوذر گفت: مگر از آدمیان هم شیاطینی وجود دارند؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری!» آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند. ﴿**بعضی از آنها به بعضی‌دیگر سخنان به‌ظاهر آراسته القا می‌کنند**﴾ یعنی: بعضی از آنها بعضی‌دیگر را به‌طریق پنهانی وسوسه می‌کنند و سخنان باطل خود را با روکشی دروغین می‌آرایند ﴿**تا فریب دهند**﴾ با آن سخنان همدیگر را ﴿**و اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین نمی‌کردند**﴾ یعنی: اگر او می‌خواست، شیاطین را از وسوسه‌افگنی باز می‌داشت ولی او این کار را نکرد تا مؤمنان را بیازماید و بر ثوابشان بیفزاید ﴿**پس آنان را با آنچه به‌دروغ می‌سازند**﴾ بر تو و بر خداوند ﷻ ﴿**واگذار**﴾ زیرا حق تعالی آنان را مجازات نموده و سرانجام، تو را بر آنان پیروز می‌گرداند.

وَلِتَصۡغَىٰٓ إِلَيۡهِ أَفۡـِٔدَةُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ وَلِيَرۡضَوۡهُ وَلِيَقۡتَرِفُواْ مَا هُم مُّقۡتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾

﴿**و**﴾ شیاطین سخنان فریبندهٔ به ظاهر آراسته را القا می‌کنند ﴿**تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، میل کند**﴾ یعنی: تا دلهای باطل‌پرستان و عاشقان دنیا به‌سوی باطل و به‌سوی ظاهرآرایی‌های شیاطین انس و جنّ، میل کند ﴿**و تا**﴾ این باطل پرستان ﴿**آن**﴾ فریب و سخن باطل ﴿**را بپسندند**﴾ برای خود، بعد از گوش‌سپردن و گرویدن به آن ﴿**و تا هر چه عمل کنندهٔ آنند، بکنند**﴾ از گناهان و معاصی‌ای که لایق شأنشان است.

أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡتَغِي حَكَمٗا وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مُفَصَّلٗاۚ وَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡلَمُونَ أَنَّهُۥ مُنَزَّلٞ مِّن رَّبِّكَ

بِٱلۡحَقِّۖ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ﴿١١٤﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿آیا داوری جز خدا طلب کنم؟﴾ حق تعالی به‌پیامبرش دستور می‌دهد تا درخواست مشرکان را در تعیین داور میان خود و آنان در مورد آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، ردّ کند زیرا خدای سبحان میان او و آنان داوری عادل است و چگونه داوری جز او می‌طلبند: ﴿با این که اوست که این کتاب را به‌سوی شما واضح شده فروفرستاد﴾ یعنی: کتابی را به شما فروفرستاد که شیوا و روشن، تبیین شده و فراگیر، جداکنندهٔ میان حقّ و باطل و به‌طور مفصّل جوابگوی همه قضایاست ﴿وکسانی که بدیشان کتاب داده‌ایم﴾ یعنی: اهل کتاب ﴿می‌دانند که قرآن از جانب پروردگار تو به‌راستی فرو فرستاده شده‌است﴾ و به این حقیقت علم راسخ دارند، هرچند که اظهار انکار و مکابره کنند، چراکه نزد آنان در کتب منزّلهٔ الهی ــ چون تورات و انجیل ــ براین حقیقت دلایل روشنی وجود دارد ﴿پس، از تردیدکنندگان مباش﴾ نقل است که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه فرمودند: «نه شکّ و تردید می‌کنم و نه سؤال می‌نمایم». پس این خطاب مقتضی وقوع شکّ از سوی آن حضرت ﷺ نیست. یا خطاب متوجّه شنونده است، یعنی: ای شنونده! در این که اهل کتاب به حقّ و حقیقت داناهستند، از تردیدکنندگان مباش.

وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿١١٥﴾

﴿و سخن پروردگارت به صدق و عدل سرانجام گرفته است﴾ یعنی: بی‌گمان خدای عزّوجلّ وعدهٔ خویش را به اتمام رسانده و شریعت خویش را نازل کرده و

به‌وسیلهٔ آن حق را آشکار و باطل را رسوا نموده است، وعده‌ها، هشدارها و خبرهای او آراسته به صدق و راستی و اوامر و احکام و قوانینش برخوردار از عدل و داد است ﴿**کلمات او را دگرگون‌کننده‌ای نیست**﴾ نه در آنها خلافی است و نه برای آنچه که او به آن حکم کرده، تغییردهنده‌ای است ﴿**و او شنوای داناست**﴾ شنواست به آنچه می‌گویند، داناست به آنچه که در اندرون خویش پنهان می‌دارند.

وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾

﴿**و اگر از بیشتر اهل زمین**﴾ یعنی: از کفّار ﴿**فرمانبرداری کنی**﴾ زیرا آنان اکثریّت هستند ﴿**تو را از راه خدا گمراه می‌کنند**﴾ و از دین وی به بیراهه می‌کشند.

آری! سنّت خدای‌سبحان در خلقش بر آن رفته‌است که حق جز به‌دست اقلّیّتها پای نمی‌گیرد امّا اکثر مردم، پیرو خواهشها و هواهای نفسانی خویش در امور دین هستند و ﴿**جز از وهم و گمان پیروی نمی‌کنند**﴾ وهم و گمانی که هیچ اصل و اساسی از علم و عقل ندارد، مثلاً این گمان که: معبودان باطل سزاوار پرستش‌اند و آنان بندگان را به خداوند متعال نزدیک می‌سازند! همچنان سایر پندارهای بی‌اساس در اندیشهٔ دینی بشر ﴿**و جز این نیست که دروغ می‌بافند**﴾ یعنی: آنان در ادّعاهای باطل خود، حدس و تخمین و دروغ به‌هم می‌بندند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِۦۖ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾

﴿بی‌گمان پروردگار تو به کسانی که از راه وی دور می‌شوند داناتر است و او به راه‌یافتگان نیز داناتر است﴾ پس ادّعاهای آنچنانی، در نزد وی هیچ قدر و قیمتی ندارد.

فَكُلُوا۟ مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ إِن كُنتُم بِـَٔايَـٰتِهِۦ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

﴿پس، از آنچه نام خدا به‌هنگام ذبح بر آن برده شده‌است، بخورید﴾ و چیزی از آن را بر خود حرام نگردانیده و تحت عنوان تدیّن، از خوردن آن امتناع نکنید زیرا حیوان حلال گوشتی که در هنگام ذبح آن نام خدا ﷻ بر آن برده شود، حلال است **﴿اگر به آیات او﴾** یعنی: اگر به احکام او از اوامر و نواهی **﴿ایمان دارید﴾** فقط گوشت حیواناتی را بخورید که نام خدا ﷻ بر آن برده می‌شود، نه نام خدایان پنداری آنان و نه گوشت حیوان خود مرده (مردار) را.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا۟ مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا ٱضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَآئِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾

﴿و شما را چه شده‌است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده، نمی‌خورید؟﴾ یعنی: چه چیز شما را از خوردن گوشت حیوان حلالی که نام خدا ﷻ را در هنگام ذبح آن برده‌اید، بازمی‌دارد، بعد از آن‌که خدای عزّوجلّ خود برای شما از آن اذن خوردن داده‌است **﴿حال آن‌که خداوند آنچه را بر شما حرام کرده، به‌تفصیل برایتان بیان کرده‌است﴾** یعنی: خوراکی‌های حرام را به بیانی مفصّل و روشن که هیچ جایی

برای شکّ‌وشبهه برایتان باقی نمی‌گذارد، با این فرمودهٔ خود: (قُلْ لاٰ أَجِدُ فِیمٰا أُوْحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً...) [انعام/ ۱۴۵] ــ که تفسیر آن بعداً می‌آید ــ بیان کرده‌است. همچنین بیان محرّمات در آیات (۵ ــ ۱) سورهٔ «مائده» نیز گذشت **﴿جز آنچه بدان ناچار باشید﴾** یعنی: جز محرّماتی که به خوردن آن ناچار و مضطرّ باشید زیرا ضرورت، حرام را مباح می‌گرداند **﴿و همانا بسیاری، مردم را به خواهش نفس خویش از روی نادانی گمراه می‌کنند﴾** همانند کفّاری که حیوانات «بحیره» و «سائبه» و مانند آنها را بر خود تحریم کردند[1] و نیز همهٔ کسانی که با تحریم و تحلیل‌های برخاسته از هوی و هوس خود، مردم را گمراه ساخته‌اند و مردم نیز از آنها پیروی کرده و غافل از آنند که این راه و رسم، پیروی از جهل و گمراهی‌است چنان‌که در میان بسیاری از ملّتها محرّماتی رواج دارد که منشأ تحریم آنها فقط هوی و هوس و نادانی می‌باشد **﴿بی‌گمان پروردگار تو به تجاوزکاران﴾** از حق به‌سوی باطل **﴿داناتر است﴾**.

وَذَرُوا ظَٰهِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَبَاطِنَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡسِبُونَ ٱلۡإِثۡمَ سَيُجۡزَوۡنَ بِمَا كَانُواْ يَقۡتَرِفُونَ ﴿١٢٠﴾

﴿وگناه آشکار و پنهان را رها کنید﴾ گناه آشکار: گناه اعضا و اندامهای بیرونی و گناه پنهان: افعال قلب است. یا معنی این است: هم گناهانی را که آشکارا مرتکب می‌شوید و هم گناهانی را که در نهان انجام می‌دهید، همه را ترک کنید. به قولی‌دیگر: مراد زنای علنی و زنای پنهان، یا انجام فعل زنا با زناکاران معروف و مشهور، یا با معشوقه‌های پنهانی است. در **حدیث‌شریف** به‌روایت نواس‌بن

۱ــ نگاه کنید به تفسیر [مائده/۱۰۳].

سمعان ﷺ آمده است که گفت: از رسول خدا ﷺ راجع به گناه پرسیدم، فرمودند: «اَلْاِثْمُ ما حاكَ فِيْ صَدْرِكَ وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلِعَ النّاسُ عَلَيْهِ * گناه چیزی است که در دلت رسوخ کند و دوست نداشته باشی که مردم برآن آگاه شوند». ﴿**بی‌شک کسانی که مرتکب گناه می‌شوند، جزا داده خواهند شد**﴾ در قیامت ﴿**در برابر آنچه که می‌کردند**﴾ در دنیا.

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿۱۲۱﴾

﴿**و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده نخورید**﴾ چون حیوانات مردار (خودمرده) و آنچه که به نام غیرخدا ﷻ ذبح شده‌است. امّا حیوانی که مسلمان آن را ذبح کرده‌است، ترک عمدی نام‌بردن از الله ﷻ در هنگام ذبح آن ـ در نزد جمهور فقها ـ موجب حرمت تناول آن می‌گردد ولی، ترک آن به فراموشی زیانی ندارد. ولی شافعی و دیگران گفته‌اند: بردن نام خدا (بسم الله ...) در هنگام ذبح، مستحبّ است نه واجب پس اگر مسلمان آن را ـ ولو به عمد ـ ترک کرد، هیچ زیانی ندارد و موجب حرمت نمی‌گردد زیرا نام خدا ﷻ در قلب هر مسلمانی وجود دارد. بعضی گفته‌اند: آیهٔ کریمه در بیان حکم حیوانات مردار (خودمرده‌ای) که اصلاً ذبح نشده‌اند و حکم حیواناتی نازل شده که به‌نام غیر خدا ﷻ ذبح گردیده‌اند. ﴿**و آن قطعاً فسق است**﴾ یعنی: خوردن گوشت حیوانی که به‌نام غیرخدا ﷻ ذبح شده و خوردن گوشت خودمرده و مانند آن، بیرون‌رفتن از دایرهٔ فرمان حق تعالی و حکم وی است ﴿**و هرآینه شیاطین وسوسه القا می‌کنند به‌سوی دوستان خویش تا با**

شما خصومت کنند ﴾ یعنی: شیاطین در ذهن و ضمیر دوستان خود القائات و شبهاتی می‌افگنند که پایهٔ خصومت و جدال آنان با شما قرار می‌گیرد، مانند این سخن آنان در مورد خوردن گوشت حیوان خودمرده به دوستانشان: «شگفتا! از آنچه که خدا آن را کشته‌است، نمی‌خورید امّا از آنچه که شما خود آن را کشته‌اید، می‌خورید؟» ، که این القای باطل، آنان را به خوردن حیوانات خودمرده و جدال با شما در این امر، بر می‌انگیزد **﴿ و اگر از آنان فرمانبرداری کنید ﴾** در امر و نهی‌شان و در مورد حلال‌شمردن حلالهای خدا ﷻ **﴿ قطعاً شما هم مشرک هستید ﴾** مانند آنان زیرا هر کس به حلال‌کردن چیزی که خداوند ﷻ آن را حرام کرده، اعتقاد یقینی داشته باشد، قطعاً کافر است.

از ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که فرمود: چون آیهٔ: (وَ لَا تَأْكُلُواْ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...) نازل شد، فارسیان که در جاهلیّت از دوستان قریش بودند و میانشان مراوده و مکاتبه برقرار بود، نزد قریش فرستاده و به آنان چنین پیغام دادند: با محمّد جدال کنید و به او بگویید؛ آیا حیوانی را که تو با دست خود به‌وسیلهٔ کارد ذبح می‌کنی حلال است امّا آنچه که خداوند ﷻ با کاردی از طلا آن را ذبح نموده (یعنی حیوان خودمرده)، حرام می‌باشد؟! همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَـٰهُ وَجَعَلْنَا لَهُۥ نُورًا يَمْشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَـٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَـٰفِرِينَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾

﴿ آیا کسی که مرده بود پس زنده‌اش گردانیدیم ﴾ یعنی: کافر بود پس به‌سوی

اسلام هدایتش نمودیم زیرا ایمان حیاتبخش دلهاست **﴿و نوری به او بخشیدیم که با آن میان مردم راه می‌رود﴾** مراد از نور در اینجا: هدایت و ایمان است. بعضی گفته‌اند: نور، قرآن است. به قولی‌دیگر: نور، حکمت است. پس صاحب ایمان و قرآن و حکمت؛ در امور زندگی و در میان مردم، با پشتوانهٔ بصیرت و بینشی از سوی پروردگار خویش حرکت می‌کند و زندگی می‌نماید، آری! آیا چنین کسی **﴿همانند کسی است که وصفش این است که گرفتار تاریکی‌ها﴾**ی کفر و گمراهی **﴿است و از آن بیرون‌آمدنی نیست﴾** و زمینه و فضای این را که اَز کفر و گمراهی دست بکشد، از دست داده است؟ **﴿بدین‌سان برای کافران کار و کردارشان آراسته شده‌است﴾**.

از زیدبن اسلم دربیان **سبب‌نزول** نقل شده است که گفت: این آیه در شأن عمربن‌الخطاب رضی الله عنه و ابوجهل‌بن هشام نازل گردید زیرا آن دو در حال گمراهی مرده بودند امّا خدای عزّوجلّ عمر رضی الله عنه را به اسلام زنده گردانید و عزّت بخشید و ابوجهل را در کفر و گمراهی‌اش إبقا کرد و این بدان جهت بود که رسول خدا ﷺ دعا کردند: «بارخدایا! اسلام را به ابی‌جهل‌بن هشام یا عمربن الخطاب عزّت بخش» و دعایشان در حقّ عمر رضی الله عنه مستجاب گردید. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مفادّ آیهٔ کریمه عامّ است و شامل هر مؤمن و کافری می‌شود».

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَٰبِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا۟ فِيهَا ۖ وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۲۳﴾

﴿و بدین گونه﴾ که بزرگان مکّه را فاسقان آن قرار دادیم **﴿در هر شهری گناهکاران بزرگش را پدید آوردیم تا در آن مکر ورزند﴾** مَکْر: تدبیر پنهانی برای برگردانیدن دیگری از برآوردن خواسته‌اش با حیله و نیرنگ یا چرب‌زبانی است و

معنای آن در اینجا: گردنکشی و ستم و به‌کاربردن حیله و نیرنگ در مخالفت با راه استقامت می‌باشد. گفتنی است که مخصوص‌ساختن گناهکاران بزرگ به‌یادآوری از آن‌روست که رؤسا و سردمداران بر ارتکاب فساد تواناتر و جسورترند ﴿و بی‌گمان مکر نمی‌ورزند مگر در حقّ خود﴾ یعنی: وبال و فرجام بد مکرورزیدنشان به خودشان برمی‌گردد ﴿و درک نمی‌کنند﴾ این حقیقت را از فرط جهل و فروروی‌شان در خواهش‌ها و هوسهای پلید.

آری! سنّت خدای عزّوجلّ در جوامع بشری این است که کشمکش میان حق و باطل را برافروخته و صف‌بندی میان ایمان و کفر را تشدید می‌کند و در آغاز؛ نفوذ و تسلّط از آن سردمداران جرم و رهبران فسق و عصیان و اهل انحراف است ولی سرانجام کار؛ فوز و فلاح نهایی از آن اهل حق و ایمان و استقامت می‌باشد.

وَإِذَا جَآءَتۡهُمۡ ءَايَةٞ قَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ حَتَّىٰ نُؤۡتَىٰ مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ رُسُلُ ٱللَّهِۘ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥۗ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ أَجۡرَمُواْ صَغَارٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعَذَابٞ شَدِيدُۢ بِمَا كَانُواْ يَمۡكُرُونَ ﴿١٢٤﴾

﴿و چون آیتی برآنان بیاید﴾ یعنی: چون آیتی از آیاتی را که خدای عزّوجلّ بر تو نازل کرده است، به بزرگان و رؤسای قریش خبر دهی، یا برایشان معجزه‌ای بیاوری؛ ﴿می‌گویند: هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آن‌گاه که مانند آنچه به پیامبران الهی داده‌شده، به ما نیز داده شود﴾ مرادشان این است که: ایمان نمی‌آورند مگر آن که به وحی و رسالت برگزیده شوند ﴿خدا بهتر می‌داند رسالتش را در کجا قراردهد﴾ زیرا رسالت، مانند مناصب دنیوی نیست که بتوان آن را به سعی و کوشش و مال و جاه به‌دست آورد، بلکه فضلی از جانب الله ﷻ و مقام و منصبی

دینی است که ضوابط و شرایط مخصوص به خود را دارد لذا حق تعالی آن را به هرکه خواهد می‌بخشد پس بدانید که انتخاب الهی براین قرار گرفته تا رسالت را در شخص محمّد ﷺ، رسول برگزیده و محبوب خویش قراردهد لذا آنچه را که از شأن شما نیست و لیاقت آن را ندارید، درخواست نکنید. از واثلةبن‌اسقع روایت شده است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «خداوند از اولاد ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از قریش، بنی‌هاشم را و از بنی‌هاشم مرا». **﴿به‌زودی این مجرمان را از جانب الله صِغاری خواهد رسید﴾** صِغار: خواری و ذلّت و رسوایی‌است **﴿و عذابی سخت به‌سبب آن‌که مکر می‌کردند﴾** زیرا این سردمداران نگفتند آنچه را که گفتند، مگر به‌سبب کبری که در دلهایشان وجود داشت.

این آیه چنان‌که دربیان **سبب‌نزول** آمده است؛ دربارهٔ ولیدبن مغیره نازل شد که گفت: اگر به‌راستی نبوّت حق بود، بی‌گمان من از محمّد به آن سزاوارتر بودم زیرا من هم سنّاً از او بزرگترم و هم در مال و اولاد از او بیش و افزونتر می‌باشم!

فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِۚ كَذَٰلِكَ يَجۡعَلُ ٱللَّهُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿١٢٥﴾

﴿پس هرکه را که خدا بخواهد هدایت کند، سینهٔ وی را برای اسلام گشاده می‌کند﴾ یعنی: دلش را باز و گشاده می‌کند تا اسلام را با سینهٔ باز و منشرح بپذیرد. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالرّزّاق، ابن‌جریرطبری و غیر ایشان آمده است: اصحاب از رسول خدا ﷺ راجع به این آیه پرسیدند؛ یا رسول‌الله! چگونه سینهٔ انسان راه‌یافته گشاده می‌شود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «نُورٌ يُقْذَفُ فِيهِ، فَيَنْشَرِحُ

لَهُ وَ يَنفَسِحُ ۞ نوری است که در او افکنده می‌شود پس سینه‌اش از آن نور، باز و گشاده می‌شود». گفتند: آیا برای این گشادگی و إنشراح، نشانه‌ای هم هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: «اَلاِنابَةُ اِلَی دَارِالخُلُودِ، وَالتَّجافِي عَن دَارِالغُرُورِ، وَالاِستِعدادُ لِلمَوتِ قَبلَ لِقَاءِ المَوْتِ ۞ آری! نشانهٔ آن رجوع به‌سوی سرای جاودانگی، دل برکندن از سرای غرور و قرار و آرام‌نگرفتن در آن، و آمادگی برای مرگ قبل از روبروشدن با آن است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد: از مؤمنان چه کسی هشیارتر و زیرکتر است؟ فرمودند: «بیشترین آنان در یادآوری از مرگ و بیشترین آنان در آمادگی برای بعد از مرگ». **﴿وَ هر کس را که﴾** خداوند **﴿** ﷻ **بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را تنگ می‌گرداند در نهایت تنگی﴾** به‌طوری که در آن هیچ‌جایی برای ایمان و هدایت نباشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی سینه‌اش را برای پذیرش (لااله الا الله) تنگ می‌گرداند تا بدانجا که این کلمهٔ طیّبه به آن وارد نمی‌شود». زجاج می‌گوید: «حَرَج، نهایت تنگی است». **﴿چنان‌که گویی به‌زحمت در آسمان بالا می‌رود﴾** زیرا کسی که به آسمان بالا رود، به‌دلیل فشار هوا و کمبود اکسیژن، سخت احساس سینه‌تنگی می‌کند، گویی نزدیک است که خفه شود.

گفتنی است که با اکتشافات جدید علمی، روشن شده که این تشبیه از معجزات قرآن کریم می‌باشد زیرا حقیقت علمی‌ای که این آیه به بیان آن پرداخته، در عصر نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. آری! این آیه، حال معنوی کسی را که به‌سوی اسلام فراخوانده می‌شود ــ درحالی‌که برای وی گمراهی مقدّر شده‌است ــ به حالت حسّی کسی تشبیه می‌کند که از بالارفتن به‌سوی آسمان سخت احساس سینه‌تنگی می‌کند، گویی می‌خواهد خفقان بگیرد و این معنی که صعود به‌بالا سبب نفس تنگی می‌شود در روزگار نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. خاطر نشان می‌شود؛ آوردن این آیهٔ معجز در سیاق این فقره که با بیان درخواست معجزه از سوی مشرکان آغاز گردید، پیام بس روشنی به همراه دارد.

﴿این‌گونه خداوند رِجس را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند می‌اندازد﴾ رِجْس: پلیدی و ناپاکی، یا عذاب، یا هر چیزی است که فاقد خیر باشد.

وَهَٰذَا صِرَٰطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾

﴿و این راه پروردگار توست﴾ یعنی: راهی که پیامبراکرم ﷺ و همراهان مؤمنشان برآن هستند، دین پروردگار عزّوجلّ است **﴿که مستقیم است﴾** و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست **﴿هرآینه ما آیات خود را برای گروهی که پند می‌پذیرند﴾** یعنی: دارای فهم و درک پندپذیری از سوی خدا و رسول وی هستند **﴿به روشنی بیان کرده‌ایم﴾**.

۞ لَهُمْ دَارُ ٱلسَّلَٰمِ عِندَ رَبِّهِمْ ۖ وَهُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾

﴿برای آنان﴾ یعنی: برای این گروهی که پند می‌پذیرند **﴿نزد پروردگارشان دارالسّلام است﴾** دارالسّلام: بهشت است زیرا بهشت، سرای سلامتی از هر ناخوشی و ناملایماتی است و مؤمنان از آن‌رو مستحقّ این سرای سلامتی هستند که با سیر در صراط مستقیم از آفات انحراف و کجروی سالم باقی مانده‌اند **﴿و او ولیّ آنان است﴾** یعنی: خداوند ﷻ مددکار و کارساز و متولّی امر آنان است تا آن‌که درحالی به بهشت درآیند که از هر ستم و ناخوشی‌ای ایمنند **﴿به‌سبب آنچه می‌کردند﴾** یعنی: به‌سبب اعمال نیک و پاکیزه‌شان.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَـٰمَعْشَرَ ٱلْجِنِّ قَدِ ٱسْتَكْثَرْتُم مِّنَ ٱلْإِنسِ ۖ وَقَالَ أَوْلِيَآؤُهُم مِّنَ ٱلْإِنسِ رَبَّنَا ٱسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَآ أَجَلَنَا ٱلَّذِىٓ أَجَّلْتَ لَنَا ۚ قَالَ ٱلنَّارُ مَثْوَىٰكُمْ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ ۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾

﴿و روزی که خداوند همهٔ آنان را یکجا حشر کند﴾ یعنی: همهٔ بشر و جنّ را در محشر گرد آورد، می‌فرماید: ﴿ای گروه جنّیان﴾ یعنی: ای شیطانهای جنّی ﴿از آدمیان پیروان بسیار گرفتید﴾ یعنی: از آنان بسیاری را اغوا و گمراه کردید تا در حکم پیروان شما شدند، در نتیجه، ما نیز آنان را با شما یکجا حشر کردیم. ﴿و دوستان آنها از آدمیان می‌گویند﴾ یعنی: پیروانشان از کفّار انسی، در پاسخ به آن فرمودهٔ حق تعالی می‌گویند: ﴿پروردگارا! ما از همدیگر بهره‌مند شدیم﴾ بهره‌برداری جنّیان از آدمیان، لذّت‌گرفتن‌شان از پیروی آدمیان است امّا بهره‌مندی آدمیان از جنّیان این است که: چون آرایش‌دهی گناهان را از جنّیان پذیرفتند و در گناهان فروافتادند، از آن گناهان لذّت بردند و بهره‌مند شدند، همچنان اهل جاهلیّت و هم‌قطارانشان، جنّیان را در القائاتشان تصدیق می‌کردند و از این تصدیق خویش لذّت می‌بردند و کاهنان و عرّافان هم دربرابر آن، به چیزی از بهره‌های دنیا دست می‌یافتند ﴿و به میعادی که برای ما مقرّر داشته بودی، رسیدیم﴾ یعنی: به میعاد روز قیامت. این نوعی حسرت‌خوردن برگذشته و اعترافی از سویشان به فرارسیدن میعادگاه الهی‌ای است که آن را در دنیا تکذیب می‌کردند. ﴿خدا می‌فرماید: آتش دوزخ جایگاه شماست﴾ یعنی: اقامتگاه و منزلگاه شما و دوستان شماست ﴿جاودانه درآنید مگر آنچه خدا بخواهد﴾ مگر در آن وقتی که خداوند ﷻ، نبودنتان را در

دوزخ بخواهد. یا: مگر در آن اوقاتی که از عذاب سوزان به عذاب سرد زمهریر یا آب جوشان درآیید ﴿**بی‌گمان پروردگار تو حکیم داناست**﴾ به آنچه که با دوستان و دشمنانش انجام می‌دهد.

روایت شده‌است که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در تبصره‌ای بر این آیه فرمود: «برای هیچ‌کس سزاوار نیست که بر خدای عزّوجلّ در مورد خلقش حکم کرده و آنان را از پیش خود به بهشت یا دوزخ فرود آورد». مراد ابن‌عبّاس رضی الله عنهما این است که نباید کسی حکم خدا جل جلاله را در مورد کسی ـ اعم از مؤمن یا کافر ـ پیشگویی کرده و قاطعانه بگوید که: جایگاه فلان ـ مثلاً ـ در بهشت یا در دوزخ است.

وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعْضًۢا بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ ﴿١٢٩﴾

﴿**و این‌گونه بعضی از ستمکاران را بر بعضی‌دیگر مسلّط می‌کنیم**﴾ یعنی: این گونه ستمکاران جنّ را بر ستمکاران انس و نیز بعضی از ستمکاران را بر بعضی‌دیگر مسلّط می‌کنیم تا آنان را هلاک کنند و به ذلّت کشانند. یا معنی این است: بعضی از ستمکاران را در دوزخ، دوستان یا پیروان بعضی دیگر قرارمی‌دهیم؛ ﴿**به کیفر آنچه می‌کردند**﴾ یعنی: مسلّط‌ساختن بعضی از ظالمان بر بعضی‌دیگر، به‌سبب کار و کردار کفرآمیز و گناه‌آلودشان است. از اعمش روایت شده‌است که گفت: «از سلف صالح شنیدم که می‌گفتند: چون زمانه فاسد شود، خدای عزّوجلّ بدترین مردم را بر مردم حاکم می‌کند». فضیل‌بن عیاض گفت: «هرگاه دیدی که ظالمی از ظالم دیگر انتقام می‌گیرد پس بپاخیز و با خوشحالی تماشا کن».

يَٰمَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ
ءَايَٰتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا ۚ قَالُواْ شَهِدْنَا عَلَىٰٓ أَنفُسِنَا ۖ

وَغَرَّتۡهُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَشَهِدُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ كَٰفِرِينَ ﴿١٣٠﴾

﴿**ای گروه جنّ و انس**﴾ یعنی: روزی که آنان را محشور می‌کنیم، به آنان از باب سرزنش می‌گوییم: ای گروه جنّ و انس! ﴿**آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان شما را بیم دهند؟**﴾ یعنی: آیا فرستادگانی از انس نزد شما نیامدند که کتابهای خداوند ﷻ را بر انس و جنّ تلاوت کنند و شما را از ملاقات روز قیامت بیم دهند؟ زیرا جمهور سلف و خلف برآنند که از جنّ پیامبری مبعوث نشده است و جنّیان فقط حامل پیامی به‌سوی طایفهٔ خویش هستند که آن را از پیامبر انسی می‌شنوند. ﴿**می‌گویند: برخود اعتراف کردیم**﴾ که پیامبران آمدند و پیامت را به ما ابلاغ کردند. این اقراری از سویشان به این حقیقت است که حجّت خدای عزّوجلّ بر آنان در فرستادن پیامبرانش واجب گردیده است ﴿**و زندگی دنیا آنان را فریب داده بود**﴾ زندگی دنیا با آرایشها و زینتهای خود، آنان را به خود مشغول گردانیده بود بنابراین، دلهایشان به‌سوی آن گروید تا بدانجا که این گرایش، آنان را به‌سوی تکذیب پیامبران کشانیده و از ایمان به ایشان باز داشت ﴿**و بر خود گواهی دادند که کافر بوده‌اند**﴾ در دنیا به پیامبران مرسل حق تعالی و آیاتی که ایشان با خود آورده بودند. این گواهی دیگری از سوی آنان بر ضدّ خودشان است.

ذَٰلِكَ أَن لَّمۡ يَكُن رَّبُّكَ مُهۡلِكَ ٱلۡقُرَىٰ بِظُلۡمٖ وَأَهۡلُهَا غَٰفِلُونَ ﴿١٣١﴾

﴿**این**﴾ فرستادن پیامبران و خواندن آیات ﴿**به‌سبب آن است که هرگز پروردگار تو هلاک‌کنندهٔ شهرها از روی ستم نیست درحالی که مردم آنها غافل باشند**﴾ آری!

خدای عزّوجلّ هلاک‌کنندهٔ مردم شهرها به‌ستم نیست زیرا او برتر از آن است که ستم کند بلکه به امّتها عذر نمایانده و فقط در صورتی هلاکشان می‌کند که سزاوار این هلاکت باشند و او با فرستادن پیامبران حامل بیم و امید به‌سوی مردم، پردهٔ پندار و غفلت و بی‌خبری را از جلو روی آنان برمی‌دارد. یا معنی این است: خداوند ﷻ هلاک‌کنندهٔ شهرها نیست به سبب ستمی که کرده‌اند، مگر بعد از برپاکردن حجّت بر آنان.

وَلِكُلٍّ دَرَجَٰتٌ مِّمَّا عَمِلُواْۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٢﴾

﴿و برای هریک طبق کار و کردارشان درجاتی است﴾ برای هریک از دو گروه جنّ و انس در آخرت، برحسب اعمالشان، درجات و مراتب متفاوتی ـ در بهشت یا دوزخ ـ است ﴿و پروردگارت از آنچه می‌کنند، غافل نیست﴾ ابویوسف و محمد رحمهماالله با این آیه استدلال کرده‌اند بر این که: جنّیان نیز در برابر طاعت حق تعالی پاداش داده می‌شوند و به بهشت وارد می‌شوند.

وَرَبُّكَ ٱلْغَنِىُّ ذُو ٱلرَّحْمَةِۚ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنۢ بَعْدِكُم مَّا يَشَآءُ كَمَآ أَنشَأَكُم مِّن ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ ءَاخَرِينَ ﴿١٣٣﴾

﴿و پروردگار تو غنی و صاحب رحمت است﴾ یعنی: خدای سبحان از خلقش بی‌نیاز است، نه به خودشان نیازی دارد نه به عبادتشان، نه ایمانشان به وی نفعی می‌رساند، نه کفرشان به وی زیانی امّا با وجود این بی‌نیازی، بر آنان صاحب

رحمت و مهربانی است ، که رحمت وی بر ایشان با وجود کمال بی‌نیازی ، خود بیانگر منتهای فضل و کَرَم وی است و از رحمت اوست که آنان را به تکالیف چندی مکلّف کرده است تا ایشان را در معرض منافعی همیشگی قرار دهد **﴿اگر بخواهد، شما را از میان می‌برد﴾** و با عذاب ریشه کن می‌کند ای بندگان نافرمان ! **﴿و بعد از شما﴾** یعنی : بعد از نابودساختنتان **﴿هرکه را بخواهد﴾** از خلقش **﴿جانشین می‌سازد﴾** از آنان که نسبت به شما در برابر او فرمان پذیرترند **﴿همچنان که شما را از نسل قومی دیگر پدید آورد﴾** به قولی : مراد از آن قوم ، سرنشینان کشتی نوح عليه السلام اند .

إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَأَتٍ ۖ وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ﴿١٣٤﴾

﴿قطعاً آنچه به شما وعده داده می‌شود﴾ از برانگیختن در قیامت و مجازات در آخرت **﴿آمدنی است﴾** خواه‌ناخواه و به‌طور حتم زیرا خداوند ﷻ خُلف وعده نمی‌کند **﴿و شما گریزنده نیستید﴾** از عذاب من و نمی‌توانید مرا درمانده کنید . اعراب می‌گویند : « اعجزنی فلان ✿ فلان مرا درمانده ساخت »؛ آن‌گاه که از نزد وی بگریزد و او نتواند خود را به وی برساند . این تعبیر ردکنندهٔ این پندار مشرکان است که می‌گفتند : « من مات فقد فات ✿ هر کس مرد؛ در حقیقت فنای ابدی شد و جان به‌در برد » . از ابی‌سعید خدری رضی الله عنه روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند : « يَا بَنِي آدَمَ، إِنْ كُنْتُم تَعْقِلُونَ فَعُدُّوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ الْمَوْتَىٰ، وَالَّذِي نَفْسِيْ بِيَدِهِ إِنَّمَا تُوْعَدُوْنَ لَآتٍ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ ✿ ای فرزندان آدم ! اگر شما اهل خرد و اندیشه هستید ، خود را از مردگان بشمارید زیرا سوگند به آن ذاتی که جانم در ید اوست ، آنچه وعده داده شده‌اید البتّه آمدنی است و شما گریزنده نیستید » .

قُلْ يَـٰقَوْمِ ٱعْمَلُوا۟ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّى عَامِلٌ ۖ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن

تَكُونُ لَهُۥ عَٰقِبَةُ ٱلدَّارِۗ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿١٣٥﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**ای قوم من! بر حالت خویش عمل کنید**﴾ این جمله دارای دو معنی است:

۱ ــ بر همان راه و روشی که هستید پایداری کنید، اگر می‌پندارید که بر جادهٔ هدایت روان هستید.

۲ ــ هرچه در توان شماست انجام دهید و بر کفر و دشمنی‌تان پای بفشارید.

﴿**من نیز عمل‌کننده‌ام**﴾ من هم بی‌پروا به شما و بی‌آن که به کفرتان اهمّیّتی بدهم، بر راه و روش و برنامهٔ خود پایبند و پایدار و مقاوم و برقرار هستم ﴿**به‌زودی خواهید دانست**﴾ چه کسی برحقّ است و چه کسی بر باطل و به‌زودی خواهید دانست ﴿**که عاقبت پسندیدهٔ سرا**﴾ یعنی: پیروزی و وراثت زمین در سرای دنیا و نیک‌فرجامی سرای آخرت ﴿**از آن کیست**﴾ آیا از آن ماست یا از آن شما؟ ﴿**بی‌گمان ستمکاران**﴾ یعنی: کافران ﴿**رستگار نمی‌شوند**﴾ آری! خدای عزّوجلّ وعده‌اش را برای پیامبرش محقّق کرد و او را بر سرزمین‌های مخالفانش مسلّط گردانیده مکّه را برای وی گشود و او را بر تکذیب‌کنندگان قومش غالب و بر کلّ جزیرةالعرب مسلّط گردانید و همهٔ اینها در حیات آن حضرت ﷺ روی داد و بعد از حیات ایشان در دوران خلفای‌ایشان نیز، شهرها و قلمروهای بزرگ دیگری فتح گردید.

در این آیه خدای سبحان یکی از شیوه‌های ادبی إنذار و هشدار را که تعجیز و تحدّی است و در قرآن کریم نمونه‌های دیگری نیز دارد، به کار برده است.

وَجَعَلُواْ لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ ٱلۡحَرۡثِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ نَصِيبٗا فَقَالُواْ هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعۡمِهِمۡ وَهَٰذَا لِشُرَكَآئِنَاۖ فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمۡ فَلَا

بَصِلُ إِلَى ٱللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَآئِهِمْ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾

در آیات ذیل، خدای عزّوجلّ انواعیْ چند از احکامی را که اهل جاهلیت برای خود اختراع کرده‌بودند، در میان می‌گذارد، که نوع اوّل عبارت است از: ﴿ **و برای خداوند از زراعت و چهارپایانی که خودِ او آفریده‌است، بهره‌ای قائل شدند و به پندار خود گفتند که: این سهم برای الله است و این سهم برای شرکایی که ما مقرّر کرده‌ایم** ﴾ یعنی: کفّار عرب برای خداوند ﷻ از آنچه خود از کشت و میوهٔ درختان و نسل‌های چهارپایان آفریده، سهمی مقرّر کرده آن را صرف مسکینان و میهمانان می‌کردند، همین‌گونه برای خدایان باطل خود نیز بهره‌ای از این اشیا مقرّر کرده و آن را صرف متولّیان بتان و خدمتکاران آستان آنان می‌کردند و چون اموال اختصاص یافته به بتان تمام می‌شد؛ از سهمی که برای خدا مقرّر کرده بودند، برداشته و به وجوه مصارف بتان می‌افزودند و می‌گفتند: خداوند از این وجوه بی‌نیاز است. یا اگر چیزی از سهم خداوند ﷻ در سهم بتان در هم می‌آمیخت، آن را به حال خود واگذاشته و می‌گفتند: خدا بدان نیازی ندارد. ولی اگر از سهم بتان در سهم خداوند ﷻ در می‌آمیخت، آن را جدا کرده و می‌گفتند: بتان بدان نیاز مندند. ﴿ **پس آنچه خاصّ شرکایشان بود، به خدا نمی‌رسید** ﴾ یعنی: به مصارفی نمی‌رسید که خداوند ﷻ صرف اموال در آنها را مشروع گردانیده، همچون صدقه، صلهٔ‌رَحم و اطعام میهمان ﴿ **ولی آنچه خاصّ خدا بود، به شرکای آنان می‌رسید** ﴾ یعنی: آن را در مصارف مربوط به دستگاه بتان و بت‌سالاران مصرف می‌کردند ﴿ **چه بد حکم می‌کنند** ﴾ در این که خدایان باطل خود را بر خدای سبحان برگزیده و مخلوقی ناتوان را بر خالق توانا ترجیح می‌دهند. قطعاً این‌گونه سخنان و اعمال، صِرفاً بر پندار غلط آنان متّکی است، که خداوند ﷻ نه آنها را بدان امر

کرده، نه همچو تقسیم‌بندی‌ای را برایشان مشروع گردانیده است.

وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَٰدِهِمْ شُرَكَآؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُواْ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ ۖ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا فَعَلُوهُ ۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٧﴾

نوع دوم از احکام اختراع‌کردهٔ اهل جاهلیّت عبارت بود از: ﴿**و این گونه**﴾ که شیاطین اختصاص دادن سهمی برای خدا ﷻ و سهمی دیگر برای بتان را در چشم مشرکان آراستند، همین‌گونه ﴿**شرکایشان در نظر بسیاری از آنان قتل فرزندانشان را آراستند**﴾ یعنی: شیاطین این عمل زشت را نیز در چشم و دلشان نیکو جلوه دادند ﴿**تا آنان را هلاک کنند**﴾ یعنی: تا سرانجام، آن دختران و پسران بی‌گناه را هلاک کنند، با کشتن و زنده‌به‌گورکردن به‌ناحقّ آنان. یا شیاطین، مشرکان را با گمراه‌کردنشان هلاک و نابود کنند ﴿**و تا مشتَبَه**﴾ و درهم و برهم ﴿**سازند**﴾ شیاطین ﴿**بر آنان دین‌شان را**﴾ و در نتیجه آنان نتوانند میان آنچه که برایشان مشروع است، با آنچه که مشروع نیست، فرق بگذارند. بعضی گفته‌اند: مراد از شرکا در اینجا، خدمتکاران بتان از کاهنان و پرده‌داران اند که زنده‌به‌گورکردن دختران را از بیم نیازمندی یا به‌اسارت درآمدن آنها و کشتن فرزندان را از بیم فقر و درویشی، در چشم و دل مشرکان می‌آراستند. همین طور به‌نام خدای بزرگ سوگند یاد می‌کردند که اگر به آنان این تعداد (عددی معیّن را ذکر می‌کردند) از اولاد پسر عنایت نماید، یکی از آنان را برای او قربانی می‌کنند چنان‌که عبدالمطّلب، چنین نذر کرد و قرعه به‌نام عبدالله پدر پیامبر اکرم ﷺ برآمد، و سرانجام او با فدیه‌دادن صد شتر، از ذبح وی منصرف شد ﴿**و اگر خدا**

می‌خواست چنین نمی‌کردند ﴾ یعنی: این جنایت از سوی آنان به ارادهٔ تکوینی خداوند ﷻ سرزد، بر اساس حکمتی که او خود به آن داناتر است ﴿**پس آنان را با آنچه افترا می‌بندند واگذار**﴾ یعنی: آنان و افترابستن‌شان بر خدای سبحان را رها کن؛ زیرا این اعمالشان به تو زیانی نمی‌رساند.

وَقَالُواْ هَٰذِهِۦٓ أَنۡعَٰمٞ وَحَرۡثٌ حِجۡرٞ لَّا يَطۡعَمُهَآ إِلَّا مَن نَّشَآءُ بِزَعۡمِهِمۡ وَأَنۡعَٰمٌ حُرِّمَتۡ ظُهُورُهَا وَأَنۡعَٰمٞ لَّا يَذۡكُرُونَ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَا ٱفۡتِرَآءً عَلَيۡهِۚ سَيَجۡزِيهِم بِمَا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ﴿١٣٨﴾

نوع سوم از انواع احکام ساختگی اهل جاهلیّت این بود: ﴿**وگفتند: این چهارپایان و زراعت ممنوع است**﴾ یعنی: حرام و ممنوع (قرنطینه) است زیرا به بتان ما اختصاص دارد ﴿**و جز کسی که ما بخواهیم، هیچ‌کس نباید از آن بخورد، به‌زعم خودشان**﴾ و آنان خدمتگزاران بتان و مردان بودند که منحصراً حقّ استفاده از آن اموال را داشتند ﴿**و چهارپایانی دیگر است که سواری بر پشت آنها حرام شده است**﴾ و آن عبارت است از: حیوانات «بحیره»، «سائبه» و «حام» که به‌نوعی توتم عصر جاهلی بودند[1]. پس از روی جهالت، سواری یا حمل بار بر این نوع از چهارپایان را تحریم می‌کردند ﴿**و چهارپایان دیگری است که نام خدا را بر آنها نمی‌گیرند**﴾ این نوع سوم از چهارپایان ذکرشده در این آیه است و آن عبارت از: چهارپایانی است که آنها را به‌نام بتانشان و برای آنان ذبح می‌کردند، نه به‌نام خداوند ﷻ. بعضی گفته‌اند: مراد آیه این است که حتّی آنان سوار بر این

۱ـ نگاه کنید به تفسیر [مائده/۱۰۳].

چهارپایان به مناسک حجّ هم نمی‌رفتند تا بر پشت آنها نام خدا ﷻ را ببرند ﴿**به محض افترا بر خدا**﴾ یعنی: در این ادّعای خود که این اعمال از دین خدا ﷻ است، دروغ گو بوده و بر خدا افترا می‌بستند ﴿**خداوند به‌زودی آنان را دربرابر آنچه که افترا می‌بستند، جزا خواهد داد**﴾.

وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ خَالِصَةٞ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِنَاۖ وَإِن يَكُن مَّيۡتَةٗ فَهُمۡ فِيهِ شُرَكَآءُۚ سَيَجۡزِيهِمۡ وَصۡفَهُمۡۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٞ ﴿۱۳۹﴾

﴿**و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان است**﴾ مراد آنها جنین‌های شکم چهارپایان «بحیره» و «سائبه» بود ﴿**خاص مردان ماست**﴾ یعنی: فقط برای آنها حلال است ﴿**و بر همسران ما حرام است**﴾ مرادشان همهٔ زنان اعم از دختران، خواهران، همسران و مانند آنها از زنان بودند. بعضی برآنند که مراد آیه: شیر آن حیوانات بود که آن را برای مردان حلال و برای زنان حرام گردانیدند ﴿**و اگر مرده باشد**﴾ یعنی: اگر جنینی که در شکم آن چهارپایان است، مرده باشد ﴿**پس آنان همه در آن**﴾ یعنی: در جنین مرده ﴿**شریکند**﴾ و مرد و زن هر دو از آن می‌خورند. از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده‌است که فرمود: «اگر گوسفند، جنین نر می‌زایید، آن را ذبح می‌کردند و فقط مردان حقّ تناول از آن را داشتند نه زنان و اگر جنین ماده می‌زایید، آن را رها کرده و ذبح نمی‌کردند و اگر جنین، مرده متولّد می‌شد، مردان و زنان همه در آن شریک بودند چنان‌که حق تعالی در این آیه فرموده است». ﴿**خداوند به‌زودی وصف آنان را جزا خواهد داد**﴾ یعنی: به‌زودی دربرابر این سخنان و احکام اختراعی‌شان به آنان سزای مناسب خواهد داد ﴿**زیرا او**

حکیم ﴾ است در افعال و اقوال و شریعت و مقدّرات خویش ﴿ داناست ﴾ به عقیده و اعمال خیر و شرّ بندگان خویش پس جزای همه را به کاملترین وجه خواهد داد.

قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ قَتَلُوٓاْ أَوْلَٰدَهُمْ سَفَهَۢا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُواْ مَا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ٱفْتِرَآءً عَلَى ٱللَّهِ ۚ قَدْ ضَلُّواْ وَمَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ ﴿١٤٠﴾

﴿ هرآینه کسانی که فرزندان خود را ﴾ یعنی: دختران خود را ﴿ کشتند ﴾ با زنده به گورکردنشان ﴿ از روی سفاهت و نادانی ﴾ نه از روی حجّت عقلی یا شرعی ﴿ زیانکار شدند ﴾ سفاهت: سبک‌مغزی، کم‌خردی و نادانی است. آری! آنان از روی جهل و کم خردی ندانستند که این خداوند ﷻ است که روزی‌دهندهٔ فرزندانشان است، نه خودشان ﴿ و ﴾ نیز زیانکار شدند کسانی که ﴿ آنچه را خداوند روزیشان داده بود، حرام کردند ﴾ از چهارپایانی که آنها را «بحیره» و «سائبه» می‌نامیدند ﴿ از روی افترا به خداوند ﴾ زیرا خدای سبحان هیچ‌چیز از این اشیا را حرام نکرده است ﴿ در حقیقت آنان گمراه شدند و راه‌یافته نبودند ﴾ به‌سوی راه صواب در این حرام ساختن‌های خویش.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده‌است که فرمود: «اگر دوست داری که از جهالت اعراب آگاه شوی پس آیات بعد از صدوسوم از سورهٔ انعام: (قَدْ خَسِرَ الَّذِيْنَ قَتَلُوا ...).را بخوان».

۞ وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَ جَنَّٰتٍ مَّعْرُوشَٰتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَٰتٍ وَٱلنَّخْلَ وَٱلزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُۥ وَٱلزَّيْتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُتَشَٰبِهًا

وَغَيْرَ مُتَشَٰبِهٖۚ كُلُواْ مِن ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثْمَرَ وَءَاتُواْ حَقَّهُۥ يَوْمَ حَصَادِهِۦۖ وَلَا تُسْرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿١٤١﴾

﴿ **و اوست کسی که باغهای داربست‌دار** ﴾ یعنی: برداشته‌شده بر ستونها ﴿ **و بدون داربست را** ﴾ یعنی: درختان فروگذاشته بر روی زمین را که بر ستونها برافراشته نیستند ﴿ **پدید آورد** ﴾ به‌قولی: درختان داربست‌دار (معروشات)، درختانی است که بر روی زمین پهن می‌شود، مانند انگور و خربزه و خیار و غیره، یا به‌وسیلهٔ ستونها برپا می‌شود تا شاخه‌ها بر آن فرو غلتد و درختان بدون داربست (غیرمعروشات)، درختانی است که بر ساق خود ایستاده‌باشد، مانند درخت خرما و سایر درختان ستون‌دار ﴿ **و پدید آورد درختان خرما و زراعتی را که محصولات آن گوناگون است** ﴾ یعنی: بروبار و طعم و لذّت و میوهٔ آن و دانه یا گوشتی که از آن می‌خورند، گوناگون است. بدین‌سان خدای عزّوجلّ با این گوناگونی طعمها و لذّتهایی که برای نوع بشر آفریده است، مهربانی‌اش را بر بندگانش منّت می‌گذارد ﴿ **و پدید آورد زیتون و انار را که شبیه به یک‌دیگر و غیرشبیه‌اند** ﴾ در رنگ و طعم خود. تفسیر این مفاهیم در آیهٔ (۹۹) گذشت ﴿ **بخورید از میوه‌های آن چون میوه داد** ﴾ هرچند که آن میوه به پختگی نرسید ﴿ **و حق آن را در روز بهره‌برداری از آن بدهید** ﴾ به قولی: این آیه مبیّن فرضیّت ادای زکات کشت و میوه است. به قولی دیگر: بر مالک واجب است تا در روز درویدن و چیدن کشت و میوه، بر مساکینی که بر سر چیدن محصول حاضرند، مقداری از آن؛ چون یک مشت، یا یک دسته و مانند آن بدهد و آنان را محروم نکند. امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله با تمسّک به این آیه و عام‌بودن حدیث نبوی‌ای که بخاری آن را در این مورد از ابن‌عمررضی‌الله‌عنهما روایت کرده است، پرداخت زکات را در هرآنچه که از زمین می‌روید، چه موادّ خوراکی باشد یا غیرآن ــ بجز هیزم و علف خشک و سبزیجات تازه و انجیر و شاخهٔ خشک

درخت خرما و نی‌بوریا (اقارون) و نی‌شکر ــ واجب دانسته است. آن حدیث‌شریف به روایت ابن‌عمرﷺ این است: «در آنچه که آسمان آن را آب می‌دهد، عُشر است و در آنچه که به‌وسیلهٔ شتر یا به‌وسیلهٔ دلو و چرخ آبکش آبیاری می‌شود، نصف عُشر است».

امّا رأی جمهور فقها بر این است که: زکات در کشت و میوه واجب نیست؛ مگر در آنچه که قابل‌بهره‌برداری غذایی و قابل ذخیره‌کردن باشد. وقت وجوب زکات ــ به‌قول راجح که همانا رأی ابوحنیفهﷺ است ــ روز چیدن یا روز دروکردن است **﴿ولی اسراف نکنید﴾** یعنی: در خوردن یا در صدقه دادن **﴿که او اسراف‌کاران را دوست ندارد﴾** زیرا آنان حق را پایمال کرده و از حدّ درگذشته‌اند.

ابن‌جریج در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: آیهٔ (وَ لاَ تُسْرِفُوا...) دربارهٔ ثابت‌بن قیس‌بن‌شمّاس نازل شد که خرمای نخلستان خود را چید و گفت: هیچ‌کس امروز نزد من نمی‌آید مگر این که او را اطعام می‌کنم پس تا شامگاه مردم را باچنان دست و دلبازی‌ای إطعام کرد که هیچ‌چیز برای خودش باقی نماند.

وَمِنَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ حَمُولَةٗ وَفَرۡشٗاۚ كُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ﴿١٤٢﴾

﴿و نیز پدید آورد از چهارپایان، حیوانات بارکش و حیوانات کُرک و فرش دهنده را﴾ یعنی: خداوند متعال برای شما از چهارپایان، اصناف هشت‌گانه‌ای را پدید آورد که در آیهٔ بعدی ذکر می‌کند، در حالی که باربردارنده و فرش‌دهنده‌اند. **حَمُولَة**: حیوان باری، یعنی شتر است امّا فرش: حیوانی است که مردم از مو و پشم و کرک آن برای خود فرش می‌سازند. بعضی گفته‌اند: **حَمُولَه**؛ شتران بزرگ‌سال اند و فرش: شتران خردسال که بر آنها بار حمل نمی‌شود **﴿از آنچه الله﴾** از این اشیاء

﴿**شما را روزی داده‌است بخورید و از گامهای شیطان پیروی نکنید**﴾ چنان‌که مشرکان کردند؛ با تحریم آنچه که خداوند ﷻ حرام نکرده و حلال‌ساختن آنچه که او حلال نگردانیده ﴿**هرآینه او برای شما دشمنی آشکار است**﴾ پس همیشه شیطان لعین را در امر دینتان متّهم و محکوم بدانید.

ثَمَٰنِيَةَ أَزۡوَٰجٖۖ مِّنَ ٱلضَّأۡنِ ٱثۡنَيۡنِ وَمِنَ ٱلۡمَعۡزِ ٱثۡنَيۡنِۗ قُلۡ ءَآلذَّكَرَيۡنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ أَمَّا ٱشۡتَمَلَتۡ عَلَيۡهِ أَرۡحَامُ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۖ نَبِّـُٔونِي بِعِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿١٤٣﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: مالک بن عوف و یارانش گفتند؛ آنچه در شکم این چهارپایان «بحیره» و «سائبه» است خاصّ مردان ماست، لذا فقط برای آنها حلال است و بر همسران ما حرام می‌باشد پس نازل گردید:

﴿**آفرید**﴾ برای شما از چهارپایان بارکش و حیوانات دارای کُرک و پشم ﴿**هشت جفت را**﴾ یعنی: هشت فرد را زیرا هریک از نر و ماده جفت آن دیگر است و به آن «زوجان» هم گفته می‌شود ﴿**از گوسفند دو قسم**﴾ نر و ماده. ضَأن: گوسفندان دارای پشم‌اند ﴿**و از بز دو قسم**﴾ نر و ماده. مَعز: برخلاف ضَأن، گوسفند موداری است که گوشهای کوتاهی دارد ﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**آیا خداوند این دو نر را یا این دو ماده را حرام کرده است؟**﴾ مراد از دو نر: قوچ و بز نر و مراد از دو ماده: میش و بز ماده است ﴿**یا آنچه را که رَحِم آن دو ماده دربر گرفته است؟**﴾ این استفهام؛ انکار و توبیخ بر مشرکان در امر تحریم این حیوانات است، یعنی: آیا رَحِم حیوان بیش از یک نر یا یک ماده را دربر می‌گیرد پس چرا بعضی از آن را حرام و بعضی را حلال می‌گردانید؟ اگر به‌نظر شما ماده بودن حیوان سبب حرمت

آن است، باید هر حیوان ماده‌ای حرام باشد، و اگر نر بودن سبب حرمت آن است، باید هر حیوان نری حرام باشد، و اگر هر چیزی که رحم حیوان آن را برمی‌دارد حرام باشد پس باید همه‌جنین‌ها حرام باشند، نه فقط جنین حیوان ماده پس علّت و قیاس شما همه فاسد است. ﴿**مرا از روی علم خبر دهید**﴾ یعنی: به علمی که مستند به خبر خبردهندهٔ صادقی باشد لذا هرگاه دلیل عقلی‌ای بر این تحریم ندارید پس نقلیِ صحیح از کتب الهی یا از شریعت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام و دلیلی از کلام خداوند متعال بیاورید ﴿**اگر راستگو هستید**﴾ در این که خدای متعال آنها را حرام کرده است.

این آیه بیانگر جهل اعراب قبل از اسلام در مورد آن چیزهایی است که بر خود از چهارپایان تحریم می‌کردند. یعنی خدای عزّوجلّ می‌فرماید: ما نه این چهارپایان و نه چیزی از نتاج آنها را بر شما حرام نساخته‌ایم، بلکه همهٔ آنها را برای بهره‌برداری بنی‌آدم آفریده‌ایم.

وَمِنَ ٱلۡإِبِلِ ٱثۡنَيۡنِ وَمِنَ ٱلۡبَقَرِ ٱثۡنَيۡنِۗ قُلۡ ءَآلذَّكَرَيۡنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ أَمَّا ٱشۡتَمَلَتۡ عَلَيۡهِ أَرۡحَامُ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۖ أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ وَصَّىٰكُمُ ٱللَّهُ بِهَٰذَاۚ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ عِلۡمٍۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٤٤﴾

﴿**و همچنین از شتر دو قسم و از گاو دو قسم**﴾ یعنی: نر و ماده ﴿**آفرید. بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**آیا نرهای آنها را حرام کرده‌است یا ماده‌های آنها را، یا آنچه را که رَحِم‌های آن دو ماده دربر گرفته است؟**﴾ استفهام همچون آیهٔ قبل انکاری و توبیخی است.

پس حالا که دلیل عقلی‌ای بر این تحریم ندارید، دلیل نقلی‌ای بیاورید: ﴿**مگر وقتی که خداوند شما را به آن سفارش کرد، حاضر بودید؟**﴾ یعنی: اگر دلیل مستند علمی‌ای در دست ندارید؛ آیا در هنگامی که خداوند ﷻ به این تحریم حکم کرد، حاضر و شاهد بودید که آنها را حرام می‌پندارید؟ نقل است که مالک بن‌عوف در این هنگام سکوت کرد و چیزی نگفت. رسول خدا ﷺ فرمودند: بگو، چرا سخن نمی‌گویی؟ گفت: تو بگو، من حرفی برای گفتن ندارم، من می‌شنوم. لذا آن حضرت ﷺ دنبالهٔ آیه را خواندند: ﴿**پس چه کسی ستمکارتر است از آن‌کس که بر خدا دروغ بندد تا مردم را بی‌هیچ علم و اطلاعی به گمراهی بکشاند؟**﴾ یعنی: هیچ‌کس از آن کس که بر خدا ﷻ دروغ بندد و چیزی را حرام گرداند که باری تعالی آن را حرام نکرده، و باز آن را به دروغ و افترا به خدای سبحان نسبت دهد، ستمکارتر نیست چنان‌که رهبران مشرکان چنین کردند ﴿**بی‌گمان خداوند قوم ستم‌پیشه را هدایت نمی‌کند**﴾ یعنی: کسانی را که علم وی بر آن پیشی‌گرفته که بر کفر می‌میرند، به سبب آنچه که از ستم مرتکب گردیده‌اند.

این آیه بیانگر بزرگی گناه کسی است که چیزی از آفریده‌های حق تعالی را بدون دلیل و سند صحیحی تحریم می‌کند.

قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ أَوۡ فِسۡقًا أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿١٤٥﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿در آنچه به من وحی شده‌است﴾** تا ساعت نزول این آیه ــ زیرا بعد از نزول این آیه، چیزهایی حرام گردید ــ **﴿هیچ‌چیز بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد حرام نمی‌یابم﴾** از خوردنیها و آشامیدنی‌ها. یا معنی این است: در آنچه بر من از قرآن وحی شده است، هیچ چیز حرامی نمی‌یابم زیرا وحی از طریق سنّت چیزهایی را حرام گردانید. یا معنی این است: در آنچه بر من در مورد چهارپایان وحی شده است، هیچ چیز حرامی نمی‌یابم **﴿مگر آن‌که مردار باشد﴾** مردار: عبارت از حیوان حلال‌گوشتی است که ذبح نشده باشد **﴿یا خون ریخته﴾** یعنی: خون روان امّا خون غیرریخته؛ چون خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی می‌ماند و خون کبد و طحال (جگر و سپرز) و آنچه از گوشت حیوان که در هنگام ذبح به خون آغشته شده، بخشوده و مباح است **﴿یا گوشت خوک زیرا که این﴾** یعنی: خوک **﴿پلید است، یا آنچه که از روی فسق به‌هنگام ذبح نام غیرخدا بر آن برده شده باشد﴾** یعنی: به‌نام بتان ذبح شده باشد. که این کار به‌سبب فرورَوی مرتکب آن در فسق و نافرمانی، فسق نامیده شد. از ابن‌عبّاس، ابن‌عمر و عایشه رضی الله عنهم روایت شده‌است که فرمودند: «جز آنچه که خدای سبحان در این آیه ذکر کرده، هیچ حرام دیگری وجود ندارد». آری! آیهٔ: (قُلْ لاَآجِدُ فِيْ مَا اُوْحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّماً ...)، بر انحصار محرّمات در آنچه که ذکر شد، دلالت می‌کرد ــ اگر این آیه مکّی نمی‌بود ــ امّا چون این آیه مکّی است، بعد از آن در مدینهٔ منوّره با نزول سورهٔ «مائده» چهار چیز دیگر که عبارت از: (منخنقه، موقوذه، متردّیه و نطیحه) است، نیز بر محرّمات فوق اضافه شد[1]. به علاوهٔ اینها، تحریم هردرندهٔ نیش‌دار، هر پرندهٔ چنگال دار، خر اهلی و سگ نیز در سنّت رسول‌اکرم ﷺ به‌اثبات رسیده است. **﴿پس کسی که بدون سرکشی و زیاده‌خواهی ناچار﴾** به خوردن این محرّمات **﴿گردد، قطعاً پروردگار تو﴾** بر شخص مضطرّ و ناچار چنانچه از

۱ــ نگاه کنید به تفسیر آیهٔ سوم از سورهٔ «مائده».

محرّمات یادشده تناول کرد ﴿آمرزندهٔ مهربان است﴾[1].

از ابن‌عبّاس رضي الله عنه روایت شده است که فرمود: «اهل جاهلیّت چیزهایی را می‌خوردند و چیزهایی را پلید می‌دانستند و نمی‌خوردند پس خدای عزّوجلّ پیامبرش را برانگیخت و کتابش را نازل کرد و حلال خود را حلال و حرام خود را حرام نمود لذا آنچه راکه خداوند متعال حلال گردانیده، حلال است و آنچه راکه حرام کرده، حرام است و آنچه که از آن سکوت کرده، بخشوده است. آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت نمود».

وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا كُلَّ ذِى ظُفُرٍ ۖ وَمِنَ ٱلْبَقَرِ وَٱلْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَآ إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَآ أَوِ ٱلْحَوَايَآ أَوْ مَا ٱخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ۚ ذَٰلِكَ جَزَيْنَٰهُم بِبَغْيِهِمْ ۖ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿١٤٦﴾

آن‌گاه خداوند متعال روشن می‌سازد که آنچه را در تورات بر یهودیان حرام کرده بود، محرّماتی است که دراین آیه ذکر می‌شود پس اهل جاهلیّت ازکجا و با چه استنادی چیزهای خاصّی را بر خود تحریم کردند درحالی که تحریم آنها نه در تورات آمده است و نه در قرآن؟

﴿و بر یهود هر جانور ناخن‌داری را حرام ساختیم﴾ از مجاهد روایت شده‌است که گفت: «مراد از جانور ناخن‌دار: هر حیوانی است که انگشتان پای آن از هم

۱ــ تفسیر «مضطرّ» و حالت «اضطرار» در سورهٔ «بقره» آیهٔ (۱۷۳) گذشت.

شکافته نباشد زیرا حیواناتی که انگشتان آنها از هم شکافته است ، بر یهودیان حلال بود . او اضافه می‌کند : چون انگشتان پای مرغ خانگی و گنجشک از هم شکافته است پس این پرندگان ، بر یهودیان حلال بود و یهودیان از گوشت آنها می‌خوردند امّا چون کف پای شتر ، شترمرغ و غاز ، دارای انگشتان شکافته‌شده نیست ، اینها و هر پرنده یا حیوان دیگری که دارای سپل (سُم) بوده و انگشتان از هم شکافته شده‌ای ندارند ، بر آنان حرام بود » . ﴿**و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم**﴾ که عبارت از : پیه کلّیه‌ها و پیه رقیقی است که بر روی شکمبۀ آنها قرار دارد . آن‌گاه حق تعالی پیه پشت و روده‌ها و استخوانها را از این تحریم استثنا کرده فرمود : ﴿**مگر آنچه بر پشت آن دو، یا بر روده‌هاست، یا آنچه به استخوان چسپیده است**﴾ در تمام مواضع بدن حیوان و از آن جمله دنبۀ وی زیرا دنبه به استخوان دُم حیوان چسپیده است پس این سه نوع پیه و چربی ، بر یهودیان حرام نیست ﴿**این**﴾ تحریم ﴿**را به‌سزای ستم‌کردنشان به آنان کیفر دادیم**﴾ یعنی : این اشیائی که بر یهودیان حرام گردید و در قرآن حرام اعلام نشده ، اساساً از پاکیزه‌هاست امّا به‌مثابۀ کیفری بر ظلم و ستم و تجاوز یهودیان ، بر آنان حرام گردانیده شد ﴿**و همانا ما راستگوییم**﴾ در خبری که پیرامون تحریم اشیای فوق بر یهودیان ، به تو دادیم پس این پندارشان که یعقوب (اسرائیل) آنها را بر خود حرام کرده بود ، اصلاً درست نیست . یا معنی این است : ما در کیفری که به آنان دادیم ، عادل هستیم .

فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُۥ عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿١٤٧﴾

﴿**پس اگر تو را دروغگو انگاشتند**﴾ یعنی : اگر یهودیان تو را در این اموری که به تو وحی نمودیم ، دروغگو شمردند ، یا : اگر مشرکانی که چهارپایان را به اقسام

مختلف ذکر شده در آیات (۱۳۹ ـ ۱۳۸) تقسیم کردند و بعضی از آنها را حلال و بعضی را حرام پنداشتند، تو را دروغگو شمردند؛ ﴿**بگو: پروردگار شما صاحب رحمتی گسترده‌است**﴾ و از رحمت اوست حلم و بردباری او به شما و عدم شتابش به کیفردادنتان ﴿**ولی عقوبت او از گروه مجرمان بازگردانده نمی‌شود**﴾ زیرا اگر سزاوار عذاب شتابان و عاجل باشند، آن را بر آنها فرود می‌آورد پس دروغ‌انگاران نباید به رحمت واسعهٔ باری تعالی فریفته شده و از بیم عذابش آسوده‌خاطر باشند.

در این آیه ترغیب و ترهیب (بیم و امید) باهم پیوست گردانیده‌شده و این شیوهٔ قرآن کریم در بسیاری از آیات آن است.

سَيَقُولُ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشْرَكْنَا وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن شَيْءٍۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُواْ بَأْسَنَاۗ قُلْ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَآۖ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿١٤٨﴾

﴿**زود باشد که مشرکان**﴾ قریش و غیرآنان ﴿**بگویند**﴾ بر سبیل مناظره و شبهه‌پراکنی: ﴿**اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را**﴾ خودسرانه ﴿**تحریم نمی‌کردیم**﴾ هدف مشرکان از این سخن این است که آنچه انجام داده‌اند، حقّ است و اگر حق نمی بود، باید خدای سبحان به‌سوی پدرانشان پیامبرانی می‌فرستاد تا آنها را به فروگذاشتن شرک و ترک تحریم آنچه که او حرام نگردانیده و حلال نشمردن آنچه که او حرام گردانیده، دستور دهند پس هرگاه حق تعالی چنین نکرده، این بدان معنی است که او از این اعمالشان راضی بوده

است **﴿پیشینیان آنان هم به همین‌گونه تکذیب کردند﴾** یعنی: پیشینیانشان هم با استناد به همچو حجّت‌های بی‌اساسی، پیامبران خویش را تکذیب کردند **﴿تا آن‌که عقوبت ما را چشیدند﴾** و عذاب خویش را برآنان فرود آوردیم. پس اگر حجّت آنان درست می‌بود، خدای سبحان به آنان عذاب نمی‌چشانید **﴿بگو: آیا نزد شما علمی هست تا آن را برای ما آشکار کنید﴾** یعنی: آیا دلیلی بر این امر دردست دارید که خدای سبحان به شرک شما و نیز به حلال‌سازیها و حرام‌سازیهای شما راضی بوده‌است؟ قطعاً چنین نیست پس بدانید که صرف وقوع فساد از سوی شما، به‌هیچ‌وجه بر خشنودی خداوند متعال از شما دَلالت نمی‌کند، چراکه مشیّت باری تعالی در همه حال، عین رضای او نیست **﴿شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید﴾** یعنی: حقیقت این است که شما جز از پندار و خیال و اعتقادات فاسد پیروی نمی‌کنید، پندارها و باورهایی که خواستگاهی جز جهل و نادانی و اشتباه ندارند **﴿و شما جز دروغگو نیستید﴾** یعنی: شما فقط دروغ و خیال به‌هم می‌بافید.

قُلْ فَلِلَّهِ ٱلْحُجَّةُ ٱلْبَٰلِغَةُ ۖ فَلَوْ شَآءَ لَهَدَىٰكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿حجّت رسا و روشن﴾** که عذرهایشان در پیشگاه آن منقطع شده و شبهه‌ها، پندارها و توهّماتشان در برابر آن هیچ می‌شود **﴿از آنِ خداوند است﴾** و مختصّ و ویژهٔ اوست **﴿پس اگر خدا می‌خواست﴾** که همگی شما را یکجا بدون تعلیم و ارشاد و اندیشه و استدلال، هدایت کند، **﴿قطعاً همهٔ شما را هدایت می‌کرد﴾** و چون فرشتگان شما را خلقتاً همیشه مؤمن و مُطاع می‌گردانید تا در حوزهٔ انتخاب و اراده و تمییز دادن میان خیر و شرّ و حقّ و باطل، هیچ نقشی نداشته باشید ولی از حکمت اوست که هدایت و گمراهی ــ هر دو ــ را بر اسباب آنها معلّق گردانید لذا در کسانی که شایستگی هدایت را دارند ــ به توفیق خویش ــ هدایت را آفرید و در کسانی که سزاوار گمراهی هستند ــ به عدل

خویش ــ گمراهی را آفرید.

قُلْ هَلُمَّ شُهَدَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ ٱللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا ۖ فَإِن شَهِدُواْ فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ ۚ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**گواهان خود را که گواهی می‌دهند به این‌که خدا اینها را**﴾ یعنی: این اشیای پنداری شما را ﴿**حرام کرده‌است بیاورید پس اگر هم شهادت دادند**﴾ بدون علم و اطّلاع و فقط از روی گزافه گویی و تعصّب ﴿**تو با آنان شهادت نده**﴾ یعنی: تو آنان را تصدیق نکن و به این گواهی دروغ آنان تسلیم نشو ﴿**و از هوسهای کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، پیروی نکن**﴾ زیرا آنان سردمدار دروغ‌انگاران آیات ما بوده و به آخرت ناباوراند ﴿**و آنان با پروردگار خود همتا قرار می‌دهند**﴾ یعنی: برای او از مخلوقاتش ــ چون بتان ــ همتایانی قرار می‌دهند پس چگونه از کسانی پیروی می‌کنی که خردهایی این‌چنین سست و بی‌بنیاد داشته و فقط از هوا و هوسشان پیروی می‌کنند؟.

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که تکذیب‌کنندگان آیات الهی، پیرو هوا و هوس خویش هستند زیرا اگر از دلیل پیروی می‌کردند، باید آیات الهی را تصدیق می‌نمودند.

۞ قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ ۖ أَلَّا تُشْرِكُواْ بِهِۦ شَيْـًٔا ۖ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ۖ وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَوْلَٰدَكُم مِّنْ إِمْلَٰقٍ ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ

إِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا۟ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا۟ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾

ابن‌مسعود رضی الله عنه فرمود: هر کس می‌خواهد به وصیّت مُهر شدهٔ رسول خدا ﷺ بنگرد، باید آیات [۱۵۳ ـ ۱۵۱] از سورهٔ «انعام» را بخواند: ﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده‌است، برای شما بخوانم**﴾ این محرّمات الهی عبارت‌اند از: ﴿**این‌که چیزی را با او شریک قرار ندهید**﴾ یعنی: نخستین چیز از محرّمات این است که: حق تعالی بر شما لازم گردانیده، یا شما را برای آن آفریده که چیزی را با او شریک قرار ندهید. ﴿**و به پدر و مادر احسان کنید**﴾ با امتثال امر و نهی آنها و این خود به معنای نهی از نافرمانی آنها نیز هست. ﴿**و فرزندان خود را از بیم إملاق نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم**﴾ زیرا رزق بندگان بر عهدهٔ مولایشان است. بنابراین، سومین حرام؛ کشتن فرزندان است. إملاق: فقر است. یادآور می‌شویم که اهل جاهلیّت فرزندان خود را ـ اعم از ذکور و اناث ـ از بیم فقر و تنگدستی می‌کشتند و به‌علاوه در خصوص دختران، این رفتار ظالمانه را از بیم عار و ننگ نیز إعمال می‌کردند. ﴿**و به فواحش**﴾ یعنی: گناهان ﴿**نزدیک نشوید**﴾ و از آن جمله است زنا و لواط ﴿**آنچه آشکار باشد از آن و آنچه پوشیده باشد**﴾ یعنی: چه آن کارهای زشت و ناشایست علنی باشد، چه پنهان. این چهارمین حرام است. ﴿**و هیچ نفسی را که خداوند کشتنش را حرام ساخته‌است، جز به‌حق نکشید**﴾ کشتن نفس به قصاص، کشتن آن به‌سبب ارتکاب زنا در حال إحصان و کشتن آن به‌سبب إرتداد، از حقّ است و این همان اسبابی است که شرع شریف در باب قتل مسلمان آنهارا مشروع گردانیده

است. چنان‌که احادیث بسیاری بر آن ناطق است، از آن جمله روایت ابن‌مسعودرضي‌الله‌عنه از رسول خدا ﷺ است که در **حدیث‌شریف** فرمودند: «ریختن خون شخص مسلمانی که بر یگانگی خداوند و رسالت من گواهی می‌دهد حلال نیست مگر به یکی از سه سبب: زنای مرد زن دار یا زن شوهردار، کشتن نفس به قصاص نفس و کشتن کسی که دین خود را ترک کرده و از جماعت مسلمین بریده‌است». پس حرام پنجم کشتن نفس به ناحقّ است. ﴿**اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده‌است**﴾ یعنی: شما را به آنها امر کرده و رعایت آنها را بر شما فرض گردانیده‌است ﴿**باشد که شما بفهمید**﴾ امر و نهی خداوند متعال را.

وَلَا تَقْرَبُواْ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥ ۖ وَأَوْفُواْ ٱلْكَيْلَ وَٱلْمِيزَانَ بِٱلْقِسْطِ ۖ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۖ وَإِذَا قُلْتُمْ فَٱعْدِلُواْ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۖ وَبِعَهْدِ ٱللَّهِ أَوْفُواْ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۱۵۲﴾

﴿**و به مال یتیم نزدیک نشوید**﴾ یعنی: به‌هیچ‌وجه متعرّض مال یتیم نشوید ﴿**مگر به**﴾ شیوه و ﴿**نحوه‌ای که**﴾ آن شیوه ﴿**هرچه نیکوتر باشد**﴾ نسبت به غیر آن از شیوه‌ها و آن شیوه‌ای است که صلاح و نفع یتیم و رشد و نموّ مال وی، در آن نهفته باشد ﴿**تا زمانی که به حدّ رشد**﴾ یعنی: کمال بلوغ و سنّ جوانی ﴿**خود برسد**﴾ و آن زمانی است که یتیم در تصرّفات مالی خویش، شیوه‌ای استوار و به‌هنجار و راه و روش رشدیافتگان را دنبال کند، نه روش بی‌خردان و اسراف‌کاران را. پس ششمین حرام؛ خوردن مال یتیم است. ﴿**و پیمانه و ترازو را به**

قسط ﴾ یعنی : به عدالت تمام در دادوستد ﴿بپیمایید ﴾ در هنگام خرید و فروش. پس هفتمین حرام؛ کاستن از پیمانه و وزن است.

﴿هیچ‌کس را جز به‌قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم ﴾ در تمام تکالیف شرعی و از آن‌جمله تکلیف پیمودن پیمانه و ترازو به شیوهٔ عادلانه‌ای که پرهیز از کاستن و افزودن در آن ممکن باشد ﴿و چون سخن گویید ﴾ در داوری، یا شهادت، یا جرح، یا تعدیل[1] ﴿پس انصاف را رعایت کنید ﴾ و در سخن خویش جویای صواب باشید، لذا به‌خاطر رعایت نزدیکی کسی، یا به‌انگیزهٔ دوری کسی؛ روش متعصّبانه و طرفدارانه‌ای را در پیش نگیرید و هرگز به حساب حقّ و عدل، به‌سوی دوستی ــ به‌خاطر دوستی‌اش ــ متمایل نشوید و بر دشمنی ــ به‌صرف دخالت‌دادن انگیزهٔ دشمنی خود با وی ــ إجحاف و ستم روا ندارید بلکه در میان مردم به عدل و داد رفتار کنید ﴿هرچند ﴾ آن صاحب دعوی، که سخن به‌نفع یا علیه اوست ﴿صاحب قرابت باشد ﴾ با شما. پس حرام هشتم؛ دروغ‌گفتن و شهادت‌دادن به ناحقّ و نارواست.

﴿و به عهد الله وفا کنید ﴾ یعنی : هرگاه در نذر، یا سوگند، یا هر امر حقّ دیگری با خدا ﷻ عهد بستید، به آن وفا کنید. همچنان کسی که اسلام آورده است، در حقیقت با خدای عزّوجلّ بر طاعت وی عهد بسته است بنابراین، تعبیر وفا به عهد خدای عزّوجلّ، شامل عهد وی در اعتراف به ربوبیّتش و عهد وی بر طاعتش در امر و نهیش نیز می‌شود. پس نهمین حرام عهدشکنی است. ﴿اینها ﴾ که ذکر شد ﴿خدا شما را به آن سفارش کرده‌است ﴾ یعنی : با امری مؤکّد و محکم، شما را به آنها فرمان داده است ﴿باشد که پند گیرید ﴾ و از آنچه خدا ﷻ شما را از آن نهی کرده، خود را باز دارید.

۱ــ حکم به بطلان صحّت روایت، یا ادای شهادت کسی را به‌خاطر وجود عیب و ایراد شرعی در وی، جرح و حکم به عدالت شخص را تعدیل گویند.

وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسْتَقِيمًا فَٱتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا۟ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۵۳﴾

﴿**و بدانید که این است راه راست و درست من**﴾ یعنی: راه رساننده به سرمنزل رضای من که همانا دین من است، همین راه است ﴿**پس**﴾ فرمان من به شما این است که ﴿**از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید**﴾ یعنی: از ادیان و اندیشه‌هایی که راههای متّضاد و بینابینی را دنبال می‌کنند، پیروی نکنید ﴿**که این راهها شما را جدا می‌کنند**﴾ یعنی: دور می‌افگنند و منحرف می‌کنند ﴿**از راه الله**﴾ یعنی: از راه راست الله ﷻ که همانا دین اسلام است. تعبیر (راههای دیگر) در آیهٔ کریمه، مفهومی است عام که شامل یهودیّت، نصرانیّت، مجوسیّت و سایر ملل و نیز تمام شیوه‌های مبتنی بر بدعت و گمراهی و متّکی بر هواها و اندیشه‌های انحراف انگیز و فساد آمیز می‌شود. پس دهمین حرام؛ پیروی از راه و روشهای غیرالهی است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ با دست مبارک خود در زمین خطّی کشیدند، سپس فرمودند: این راه راست و مستقیم خداست، آن‌گاه خطوطی از راست و چپ آن خط کشیدند و فرمودند: اینها راههای دیگر است و هیچ راهی از آنها نیست مگر این که بر آن شیطانی قرار دارد که به‌سوی آن فرامی‌خواند. آن‌گاه آیهٔ کریمهٔ: (وَ اَنَّ هٰذا صِراطِیْ مُسْتَقِیْماً...) را تلاوت کردند». ﴿**اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده‌است، باشد که تقوا پیشه کنید**﴾ و از پیروی هوی و هوسها بپرهیزید.

از عبادة‌بن صامت رضی الله عنه روایت شده‌است که رسول‌اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** خطاب به **اصحاب** خود فرمودند: «کدام یک از شما بر مفادّ این سه آیه با من بیعت می‌کند؟ سپس تلاوت نمودند: (قُلْ تَعالَوْا اَتْلُ...) تا از تلاوت هر سه آیه فارغ شدند ... آن‌گاه فرمودند: هر کس به آنها وفا کند، پاداش وی بر

خدا ﷺ است و هر کس از آنها چیزی کم کند و خدای عزّوجلّ او را در دنیا (به مجازات) دریابد، این همان کیفر اوست و هر کس را که به آخرت بیندازد پس سروکارش با اوست که اگر خواهد، وی را بدان مورد مؤاخذه قرار می‌دهد و اگر خواهد، از وی درمی‌گذرد». پس اینها در مجموع، ده وصیّت الهی برای انسان است.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی آیهٔ اوّل از این سه آیه را با (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُون)، آیهٔ دوم را با (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُون) و آیهٔ سوم را با (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُون) به‌پایان آورد، که مناسبت هریک از تعابیر در هریک از آیات روشن است زیرا اگر انسانها تعقّل و تفکّر کنند، به هوش می‌آیند و پند می‌گیرند و اگر پند گرفتند؛ از محرّمات پرهیز کرده و به‌تقوی می‌گرایند پس هر یک از آنها زمینه‌ساز دیگری است.

ثُمَّ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ تَمَامًا عَلَى ٱلَّذِىٓ أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٤﴾

«آن‌گاه به موسی کتاب آسمانی دادیم» تقدیر سخن چنین است: ای محمّد! به مشرکان بگو؛ ما قبل از آن که قرآن را بر محمّد ﷺ نازل کنیم، به موسی نیز کتاب آسمانی دادیم بنابراین، توصیه‌هایی که ذکرشد، درشریعت‌های الهی دیگر نیز آمده است. پس روی سخن در مجموع با مشرکان است. **«تَمَاماً عَلَى الَّذِىٓ أَحْسَنَ»** مفسّران این جمله را به دو وجه معنی کرده‌اند:

۱ ـ تورات را به شیوه‌ای که نیکوترین و جامع‌ترین شیوه‌هاست، به اتمام رساندیم.

۲ ـ به این منظور به موسی کتاب آسمانی دادیم تا نعمت را بر کسی که با پایبندی به طاعت خدای عزّوجلّ نیکی کرده‌است ـ که خود موسی ؑ است ـ به‌پایهٔ اتمام

برسانیم. ﴿و برای این که همه چیز را به‌روشنی بیان کنیم﴾ یعنی: احکام همه‌چیز را ﴿و﴾ برای این که تورات ﴿هدایت و رحمتی باشد تا آنان﴾ یعنی: بنی‌اسرائیل ﴿به ملاقات پروردگار خویش ایمان بیاورند﴾ یعنی: رستاخیز و حساب و دیدار پروردگار عزّوجلّ در محشر را باور کنند.

وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ مُبَارَكٌ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُوا۟ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٥٥﴾

﴿و این﴾ قرآن کریم ﴿کتابی مبارک است﴾ یعنی: بسیار بابرکت است، به سبب آن که دربرگیرندهٔ خیر و منفعت دینی و دنیوی است ﴿که ما آن را نازل کرده‌ایم پس از آن پیروی کنید﴾ و پیروی از آن بر شما حتمی است ﴿و پرهیزگاری کنید﴾ از مخالفت با قرآن و تکذیب آنچه که در آن است ﴿باشد که شما﴾ اگر آن را بپذیرید و با آن مخالفت نورزید ﴿مورد رحمت﴾ خداوند متعال ﴿قرار گیرید﴾.

أَن تَقُولُوٓا۟ إِنَّمَآ أُنزِلَ ٱلْكِتَٰبُ عَلَىٰ طَآئِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَٰفِلِينَ ﴿١٥٦﴾

﴿تا نگویید﴾ ای اعراب ﴿که کتاب آسمانی﴾ یعنی: تورات و انجیل ﴿فقط بر دو طایفهٔ پیش از ما نازل شده‌است﴾ که یهود و نصاری هستند و بر ما کتابی نازل نشده ﴿و به‌تحقیق که ما از تلاوت آنان﴾ یعنی: از تلاوت کتابهای آنان به زبانهایشان ﴿بی‌خبر بوده‌ایم﴾ یعنی: نمی‌دانستیم که در آنها چه بوده‌است، چراکه زبانشان را نمی‌فهمیده‌ایم و مخاطب آن کتابها نبوده‌ایم.

مراد؛ اثبات حجّت بر مشرکان با فرودآوردن قرآن بر محمّد ﷺ است تا مشرکان در روز قیامت نگویند که: تورات و انجیل بر دو امّت قبل از ما نازل گردیده بود و ما از مضامین آنها غافل بودیم.

أَوْ تَقُولُواْ لَوْ أَنَّآ أُنزِلَ عَلَيْنَا ٱلْكِتَـٰبُ لَكُنَّآ أَهْدَىٰ مِنْهُمْ ۚ فَقَدْ جَآءَكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ ۚ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا ۗ سَنَجْزِى ٱلَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ ءَايَـٰتِنَا سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يَصْدِفُونَ ﴿١٥٧﴾

﴿ **یا بگویید که: اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می‌شد** ﴾ چنان‌که بر دو طایفهٔ پیش از ما نازل شد ﴿ **قطعاً از آنان راه‌یافته‌تر بودیم** ﴾ زیرا ما اعراب؛ اذهانی بیدارتر، فهمی راسختر و حافظه‌ای نیرومندتر داشتیم. بنابراین، چنین سخن و چنین معذرتی **از** سوی شما با فرستادن محمّد ﷺ و فرودآوردن قرآن بر وی، به کلّی **ناوارد** و مردود است ﴿ **پس به‌تحقیق که برای شما حجّتی از جانب پروردگارتان آمده است** ﴾ یعنی: ای گروه عرب! خداوند ﷻ بر پیامبرتان کتابی روشن نازل کرده و این پیامبر از میان خود شماست پس به عذرهای باطل و بهانه‌های مردود و ناوارد توسّل نجویید ﴿ **و هدایت و رحمتی است** ﴾ این کتاب الهی برای بندگانی که پیرو آنند ﴿ **پس ستمکارتر از آن‌کس که آیات خدا را** ﴾ که رحمت و هدایتی برای مردم‌اند ﴿ **دروغ پندارد و از آنها إعراض کند** ﴾ و با رویگردانی از آنها گمراه شود ﴿ **کیست؟ به‌زودی کسانی را که از آیات ما روی می‌گردانند، به‌سبب إعراضشان، به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد** ﴾.

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ أَوْ يَأْتِىَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِىَ بَعْضُ ءَايَـٰتِ رَبِّكَ ۗ يَوْمَ يَأْتِى بَعْضُ ءَايَـٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَـٰنُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِىٓ إِيمَـٰنِهَا خَيْرًا ۗ قُلِ ٱنتَظِرُوٓا۟ إِنَّا مُنتَظِرُونَ ﴿١٥٨﴾

﴿**آیا جز این انتظار دارند**﴾ یعنی: ما حجّت را بر وحدانیّت و ثبوت رسالت پیامبر خویش برپاداشته و باورهای نادرست‌شان را ابطال کرده‌ایم لذا بعد ازاین، جز این انتظاری ندارند؛ ﴿**که فرشتگان به‌سویشان بیایند**﴾ یعنی: فرشتگان مرگ برای قبض ارواحشان بیایند ﴿**یا پروردگار تو بیاید**﴾ در روز قیامت برای داوری نهایی میانشان ﴿**یا بعضی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید**﴾ یعنی: نشانه‌ها و علائمی که بر فرارسیدن قیامت دلالت می‌کند ﴿**روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید**﴾ یعنی: همان نشانه‌هایی که آنان پیشنهاد کرده‌اند و عبارت از نشانه‌هایی است که آنان را به ایمان‌آوردن مجبور می‌کند؛ چون طلوع خورشید از مغرب و خروج دابّةالارض که با آنها سخن می‌گوید؛ در آن روز: ﴿**نفعی نمی‌بخشد هیچ کسی را ایمان‌آوردن آن**﴾ به‌سبب این که در آن روز تکلیف ایمان‌آوردن برداشته می‌شود زیرا آن روز، روزی است که همگان حق را به رأی‌العین می‌بینند و همه باالإجبار به آن ایمان می‌آورند بنابراین، ایمان آوردن در آن به کسی سودی نمی‌رساند، چرا ﴿**که ایمان نیاورده بود پیش ازاین**﴾ یعنی: پیش از آمدن بعضی از آن نشانه‌ها ﴿**یا در ایمان‌آوردن خود خیری به‌دست نیاورده بود**﴾ با عمل صالحی که تقدیم کرده باشد. یعنی: در آن روز که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید، از هیچ‌کس عمل صالحی پذیرفته نمی‌شود؛ در صورتی که قبلاً به آن عمل صالح عامل نبوده باشد

بنابراین ، هر کس پیش از آمدن نشانه‌های قیامت ، فقط ایمان آورده امّا در ایمان خویش هیچ عمل شایسته‌ای نکرده‌باشد ، یا عمل شایسته‌ای کرده ولی ایمان نیاورده باشد؛ بی‌گمان این ایمان یا این عمل نیک ، به‌حال وی هیچ سودی ندارد ﴿ بگو: انتظار بکشید ﴾ یکی از سه‌چیز یاد شده در اوّل آیه را ، ﴿ ما نیز منتظریم ﴾ برای شما یکی از آنها را .

در **حدیث‌شریف** آمده است : « قیامت برپا نمی‌شود تا آن که خورشید از غروبگاه خود طلوع نکند پس چون خورشید از غروبگاه خود طلوع کرد و همهٔ مردم آن را دیدند ، در آن هنگام همگی آنها ایمان می‌آورند امّا این ایمان‌آوردنشان در وقتی است که برای هیچ کسی ایمان‌آوردن آن سودی نمی‌بخشد ... » .

إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍۚ إِنَّمَآ أَمْرُهُمْ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ ﴿١٥٩﴾

﴿ **به‌تحقیق کسانی که دین خود را پراکنده ساختند** ﴾ یعنی : دین خود را تکه تکه کرده ، برخی از آن را گرفتند و برخی را وانهادند . مراد : یهود ، نصاری و مشرکان‌اند که بعضی از آنها بتان را پرستیدند و بعضی فرشتگان را ، همچنان مراد همهٔ کسانی هستند که در دین خدا ﷻ بدعت نهاده و اموری را به‌میان می‌آورند که خدای عزّوجلّ بدانها فرمان نداده‌است ﴿ **و فرقه‌فرقه شدند** ﴾ یعنی : گروه گروه و حزب‌حزب شدند . پس این معنی بر هر امّتی صادق است که اساس کارشان در امر دین بر وحدت و اجتماع و یگانگی استوار بوده ، سپس هر گروهی از آنان ، رأی نادرست شخصی از سرکردگان خود را پیروی کرده و در نتیجه ، از آنها فرقه‌ها و گروههای مختلفی پدید آمده‌است ﴿ **تو هیچ‌گونه مسؤول آنان نیستی** ﴾ یعنی : تو از بدعتها و تفرقه‌سازی‌های آنان ، بیزار و پاک و مبرّا هستی و بر تو فقط هشداردادن و

بیم‌دادن است و بس. عمر‌﷛ روایت کرده است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** به عایشهٔ صدّیقه رضی‌الله عنها فرمودند: «کسانی که دین خود را پراکنده ساخته و فرقه‌فرقه شدند، آنها اصحاب بدعتها و اصحاب هواها و اصحاب گمراهی از این امّت هستند، ای عائشه! بدان‌که برای هر صاحب گناهی توبه‌ای است، بجز صاحبان بدعتها و هواها که برایشان توبه‌ای نیست، من از آنان بیزارم و آنان نیز از ما بیزارند». ﴿**جز این نیست که کارشان فقط با خداوند است**﴾ پس اوست که به آنچه مقتضای مشیّت وی است، مجازاتشان می‌کند ﴿**آن‌گاه**﴾ در روز قیامت ﴿**آنان را از حقیقت آنچه می‌کردند**﴾ از اعمالی که مخالف با شریعت و تکالیف و واجبات معیّنهٔ وی بر آنان بود ﴿**آگاه می‌سازد**﴾ و حقیقت اعمالشان را به آنان خبر می‌دهد.

مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَاۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجۡزَىٰٓ إِلَّا مِثۡلَهَا وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ﴿١٦٠﴾

﴿**هر کس کار نیکی بیاورد، ده‌چندان آن پاداش دارد**﴾ این همان پاداشی است که خدای منّان آن را بر خود لازم گردانیده. و گاهی بر ده‌چندان نیز می‌افزاید، همانند دانه‌ای که هفت خوشه می‌رویاند و در هر خوشه صد دانه است. حتّی روایاتی آمده است که بر اساس مفادّ آن، انجام‌دهندهٔ بعضی از اعمال نیک، پاداشی بی‌حساب دریافت می‌کند به‌طوری که نمی‌توان آن را به حدّومرزی معیّن محدود کرد ﴿**و هر کس کار بدی بیاورد**﴾ از کارهای ناشایست ﴿**پس جز مانند آن جزا داده نمی‌شود**﴾ بی‌آن که بر آن افزوده شود. پس کیفر کار بد، بدی‌ای همانند آن است در سبکی و سنگینی خود. مثلاً کیفر شرک، جاودانگی در آتش است و کیفر گناهی که یک مسلمان انجام می‌دهد، سزایی همانند آن است. البتّه این درصورتی است که مرتکب معصیت توبه نکند امّا چنانچه توبه کرد، یا ثوابهایش

بر گناهانش غلبه کرد، یا خدای منّان او را به رحمت خود درپوشانید و با آمرزش خویش بر او بخشید پس در همهٔ این صورتها، بر وی مجازاتی نیست. گفتنی است که حدّ و کیفر عقوبات در دنیا نیز مشخّص ساخته شده‌است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «بی‌گمان پروردگارتان رحیم است پس هر کس قصد کار نیکی کند ولی آن را انجام ندهد، برایش یک حسنه نوشته می‌شود امّا اگر آن را انجام داد، از ده تا هفتصد حسنه تا مراتب بسیار بیشتر از آن، برای او نوشته می‌شود و هر کس قصد انجام کار بدی را بکند امّا آن را به‌عمل نیاورد، برای او یک بدی نوشته می‌شود، یا هم خدای عزّوجلّ آن بدی را از کارنامهٔ وی محو می‌کند...» **﴿و بر آنان﴾** یعنی: بر کسانی که کار نیک یا بدی در آخرت می‌آورند **﴿ستم نخواهد شد﴾** با کاستن از ثواب حسنات نیکوکاران، یا افزودن بر کیفر بدکاران.

قُلْ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ دِينٗا قِيَمٗا مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۚ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ﴿١٦١﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿هرآینه پروردگارم مرا به‌سوی راه راست هدایت کرده‌است﴾** این راه راست؛ **﴿دینی است استوار﴾** و پایدار، که در آن هیچ کجی‌ای نیست، این راه و روش استوار؛ **﴿آیین ابراهیم حنیف است﴾** حنیف: یعنی: حق‌گرا **﴿و او از مشرکان نبود﴾**. در **حدیث‌شریف** آمده است که چون رسول‌اکرم ﷺ شب را به صبح می‌آوردند، می‌فرمودند: «أَصْبَحْنَا عَلَى مِلَّةِ الْإِسْلَامِ وَكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ وَدِينِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَمِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ = بر آیین اسلام و کلمهٔ اخلاص و دین پیامبرمان حضرت محمّد ﷺ و ملّت حق‌گرای ابراهیم که از مشرکان نبود، صبح کردیم».

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٢﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**درحقیقت نماز من**﴾ مراد از نماز: تمام انواع نمازهاست ﴿**و نُسُك من**﴾ نُسُك: جمع نسیکه، به‌معنای ذبیحه است. یعنی: قربانی من. بعضی گفته‌اند: نُسُك به‌معنی عبادت است، یعنی: عبادات من ﴿**و زندگانی و مرگ من**﴾ یعنی: آنچه راکه از اعمال خیر در زندگانی‌ام انجام می‌دهم، یا اعمال خیری که ثواب آنها پس از مرگم به من می‌رسد؛ چون وصیّت‌کردن به صدقات و انواع دیگر از اموری که خیر جاری است و مایهٔ تقرّب به‌سوی خدا ﷻ است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ خود زندگانی و مرگ است. آری! اینها همه ﴿**برای خدا، پروردگار جهانیان است**﴾ یعنی: خاصّ و خالص برای اوست.

لَا شَرِيكَ لَهُۥ ۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾

﴿**او را هیچ شریکی نیست**﴾ یعنی: هیچ چیز را با او در نماز و نیایش و زندگانی و مرگم شریک نمی‌آورم ﴿**و به همین راه و روش فرمان یافته‌ام**﴾ از سوی پروردگارم ﴿**و من نخستین مسلمانانم**﴾ یعنی: نخستین مسلمان امّت خویش هستم زیرا اسلام هر پیامبری بر اسلام امّتش مقدّم است. در **حدیث‌شریف** به روایت علی ؓ آمده است که رسول خدا ﷺ چون نماز را شروع می‌کردند، چنین می‌گفتند: «وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ تا ـ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِیْن». که شافعی‌ها با استدلال به همین روایت، بعد از تکبیر افتتاح این آیه را می‌خوانند و حنفی‌ها: (سُبْحَانَكَ اللّٰهُمّ...) را می‌خوانند ولی مالکی‌ها بعد از تکبیر هیچ چیز دیگر نخوانده و رأساً به قرائت فاتحه آغاز می‌کنند.

قُلْ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ ۚ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ

نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَاۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿آیا غیر از الله پروردگاری بجویم﴾ یعنی: چگونه جز الله ﷻ پروردگاری دیگر جسته و پرستش الله ﷻ را رها کنم؟ یا چگونه برای الله ﷻ شریکی قرارداده و آن‌دو را باهم پرستش کنم؟ ﴿و﴾ حال آن که ﴿اوست پروردگار همه‌چیز﴾ پس آنچه که مرا به عبادتش فرامی‌خوانید، پروردهٔ او و مخلوقی همانند من است و بر رساندن نفع یا ضرری قادر نیست پس چگونه جز حق تعالی پروردگاری دیگر بجویم؟ ﴿و هیچ‌کس جز بر زیان خود گناهی انجام نمی‌دهد﴾ یعنی: هیچ‌کس قادر نیست که گناهی به زیان غیر خود انجام دهد.پس اگر گناهی انجام دهد، این گناه به زیان خود اوست ﴿و هیچ باربرداری، بار گناه دیگری را برنمی‌دارد﴾ بنابراین، هیچ انسان پاک و بی‌گناهی، گناه شخص ناپاک و گنهکاری را برنمی‌دارد و به گناه او مؤاخذه نمی‌شود ﴿سپس بازگشتتان به‌سوی پروردگارتان است، آن‌گاه شما را از حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتید﴾ در امر ادیانی که در آنها متفرّق گشته بودید ﴿آگاه می‌سازد﴾ و تفرقه‌سازان را به کیفر می‌رساند.

در این آیه، روش اهل جاهلیّت که با گناه یک شخص، کسی از نزدیکانش را، یا با گناه عضوی از یک قبیله، عضو دیگری از آن قبیله را موردمؤاخذه قرار می‌دادند، مردود اعلام شده است. یادآورمی‌شویم که فرمودهٔ حق تعالی در آیهٔ (۲۵) از سورهٔ «نحل»: (لِيَحْمِلُوٓا۟ أَوْزَارَهُمْ... ۞ تا روز قیامت، بار گناهان خود را تمام بردارند و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می‌کنند. آگاه باشید، چه بدباری را می‌کشند!)، بدین معنی است که: شخص گمراه‌گر، بخشی از بار گناه گمراهی پیروانش را نیز در روز قیامت بر دوش می‌کشد، بی‌آن که از گناه آن شخص گمراه چیزی کم شود.

وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَكُمْ خَلَٰٓئِفَ ٱلْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَٰتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِى مَآ ءَاتَىٰكُمْ ۗ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ ٱلْعِقَابِ وَإِنَّهُۥ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌۢ ﴿۱۶۵﴾

﴿و اوست کسی که شما را در زمین جانشین یک‌دیگر قرار داد﴾ یعنی: شما را در عمران و آبادانی زمین، خلیفه و جانشین یک‌دیگر گردانید. بعضی گفته‌اند: مراد این است که نوع انسان در زمین، خلیفهٔ خداوند ﷻ است **﴿و برخی از شما را بر برخی‌دیگر به درجاتی برتری داد﴾** در خلقت و رزق و نیرومندی و فضل و علم و او در این کار حکمتهایی دارد **﴿تا شما را در آنچه به شما داده‌است﴾** از این نعمتها **﴿بیازماید﴾** که چگونه این نعمتها را شکر می‌گزارید و غنی با فقیر، شریف با وضیع و حاکم با محکوم چگونه رفتار می‌کند؟! **﴿همانا پروردگار تو زودکیفر است﴾** و هرچند این کیفر در آخرت می‌باشد، لیکن هر امر آمدنی‌ای نزدیک است **﴿و هم‌او آمرزندهٔ مهربان است﴾** یعنی: حق تعالی بر کسانی که به او و پیامبران و کتابهایش ایمان آورند و آنچه را که از هدایت نازل کرده، پیروی کنند و شکرگزارش باشند، بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است.

ملاحظه می‌کنیم که خدای منّان بر حقیقت آمرزگاری و مهربانی خود نسبت به سرعت در کیفرش، بیشتر تأکید می‌گذارد و این خود می‌رساند که رحمت حق تعالی از خشمش وسیع‌تر و بزرگتر است چنان‌که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرموده‌اند: «آن‌گاه که خداوند ﷻ خلقش را آفرید، در کتابی که نزد وی بر فراز عرش قرار داشت، چنین نوشت: بی‌گمان رحمت من بر خشمم غلبه کرده است».

همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدای عزّوجلّ رحمت را صد بخش گردانید، نودونه بخش از آن را

در نزد خویش نگه‌داشت و فقط یک بخش از آن را به زمین فرود آورد پس از همین یک بخش است که خلایق در میان یک‌دیگر به مهر و مرحمت می‌پردازند تا بدانجا که حیوان سمّ خود را از بچه‌اش دور نگه می‌دارد، از بیم آن که سمّش به وی اصابت کند و به او آسیبی برسد».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ اعراف

مکّی است و دارای دویست‌وشش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب آمدن اسم اعراف در آن ــ که داستانش خواهد آمد ــ «اعراف» نامیده شد.

سورۀ اعراف ــ بجز هشت آیه از آن ــ مکّی است، که آیات مکّی از این فرمودۀ خداوند متعال: (وَسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ...) شروع و تا آیۀ: (وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ...) ادامه دارد.

موضوع این سورۀ مبارکه، بیان اصول عقیده و تفصیل داستانهای انبیا عليهم السلام است.

المٓصٓ ﴿١﴾

﴿الف. لاَم. میم. صَ﴾ از حروف مقطّعه است و خداوند ﷻ به مرادش از آوردن این حروف داناتر می‌باشد. گفتنی است که سخن در بارۀ حروف مقطّعه در

آغاز سورۀ «بقره» نیز گذشت.

کِتَٰبٌ أُنزِلَ إِلَيۡكَ فَلَا يَكُن فِي صَدۡرِكَ حَرَجٞ مِّنۡهُ لِتُنذِرَ بِهِۦ وَذِكۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٢﴾

﴿کتابی است﴾ یعنی: این قرآن کتابی است **﴿که به‌سوی تو فرو فرستاده شده پس نباید در سینه‌ات از ناحیۀ آن هیچ تنگی‌ای باشد﴾** یعنی: ای محمّد ﷺ! از بیم آن‌که مردم تو را در ابلاغ این کتاب تکذیب کرده و به تو آزار و اذیّتی برسانند، هیچ تنگدل مباش زیرا خدای عزّوجلّ خود نگهبان و یاور توست. همچنان از این امر تنگدل مباش که به قرآن ایمان نیاورده و به دعوت تو لبّیک نگفته‌اند زیرا وظیفۀ تو فقط بلاغ است و بس. به قولی دیگر؛ مراد این است: نباید در این امر که قرآن کتاب حق تعالی است و آن را برای دعوت بندگان خویش به‌سوی دین حق بر تو نازل کرده، در سینه‌ات هیچ تردید و ابهامی وجود داشته باشد. **﴿تا به وسیلۀ آن هشدار دهی﴾** یعنی: قرآن برتو فرود آورده‌شد تا به‌وسیلۀ آن مردم را بیم و هشدار دهی **﴿و برای مؤمنان پندآموزی باشد﴾** زیرا کتاب خدا ﷻ مردم را گاه‌به‌گاه به‌یاد پروردگارشان افگنده و ایشان را به آنچه که شایستۀ طاعت وی است، رهنمون می‌شود پس این کتاب، درواقع از طریق پیامبر اکرم ﷺ به‌سوی مردم فرستاده شده‌است.

ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

﴿آنچه را از جانب پروردگارتان به‌سوی شما فرود آورده شده، پیروی کنید﴾ که همانا قرآن عظیم و سنّت نبی‌کریم ﷺ است زیرا سنّت، مبیّن و مفسّر قرآن می‌باشد چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (وَ مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُوْلُ... ﴿ و آنچه را که پیامبر به شما داده، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، بازایستید) [حشر/۷]. **﴿و بجز او از دوستان دیگر پیروی نکنید﴾** این جمله دو وجه دارد:

۱ ـ غیر خدا ﷻ را معبود خویش نگیرید و آنها را شرکای خدای یگانه قرار ندهید.

۲ ـ بجای کتاب خداوند ﷻ از دوستانی پیروی نکنید که دین خویش را از آنان تقلید کرده‌اید چنان‌که اهل جاهلیّت با اطاعت از رؤسای خود در حلال و حرام، چنین می‌کردند.

﴿چه اندک پند می‌گیرید!﴾ یعنی: بشر از آن رو به حقیقت امر ایمان کم توجّه کرده و این حقّ بدیهی را فراموش می‌کند، یا از برابر آن به نادانی می‌گذرد، که دین خدای عزّوجلّ را فروگذاشته و از مراجع و معبودان دیگر پیروی می‌کند.

وَ کَم مِّن قَرْیَةٍ أَهْلَکْنٰهَا فَجَآءَهَا بَأْسُنَا بَیٰتًا أَوْ هُمْ قَآئِلُونَ ﴿٤﴾

﴿و چه‌بسیار شهرها که هلاکشان کردیم﴾ یعنی: بسیاری از مردم شهرهای تکذیب‌کنندۀ حق را به‌سبب مخالفت‌شان با پیامبرانشان نابود کردیم **﴿پس، شبانگاه عذاب ما به سوی آنان آمد﴾** درحالی‌که به خواب آرمیده بودند **﴿یا به‌هنگامی که در قیلوله بودند﴾** قیلوله: خواب نیمروز است. بعضی گفته‌اند: قیلوله، استراحت در نیمروز به‌سبب شدّت گرماست، چه با خواب همراه باشد چه نباشد. خدای سبحان این دو وقت را مخصوصاً برای فرودآوردن عذاب مقرّر کرد زیرا این دو وقت، اوقات آرامش و استراحت است لذا فرودآمدن عذاب در آنها سخت‌تر و وحشتناک‌تر می‌باشد. نسفی می‌گوید: «قوم لوط ﵇ شبانگاه به وقت سحر و قوم شعیب ﵇ به وقت قیلوله نابود ساخته شدند».

فَمَا كَانَ دَعْوَىٰهُمْ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَآ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٥﴾

﴿**و هنگامی که عذاب ما بر آنان آمد، سخنشان جز این نبود که گفتند: به‌راستی که ما ستمکار بودیم**﴾ یعنی: دعای آنان به بارگاه پروردگارشان در هنگام فرودآمدن عذاب، جز اعترافشان به ظلم بر خویشتن، چیز دیگری نبود امّا این اعترافِ بعد از وقت، هیچ سودی به‌حالشان نداشت.

فَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾

﴿**پس، قطعاً از کسانی که پیامبران به‌سوی آنان فرستاده شده‌اند**﴾ یعنی: از امّتهای گذشته ﴿**خواهیم پرسید**﴾ از این که به دعوت پیامبرانشان چه پاسخی داده‌اند ﴿**و قطعاً از خودِ فرستادگان نیز خواهیم پرسید**﴾ یعنی: از پیامبرانی که آنان را برانگیخته‌ایم نیز خواهیم پرسید که امّتهایشان به دعوتشان چه پاسخی داده‌اند، چه کسی از آنان اطاعت کرده و چه کسی عصیان ورزیده است.

ابن‌عبّاس ﷺ در تفسیر آن می‌گوید: «از پیامبران در مورد آنچه که ابلاغ کرده‌اند، خواهیم پرسید و این پرسش‌ها به‌خاطر آن است که این حقیقت بر همگان هویدا گردد که ما بر مردم شهرهای نابود شده ستم نکردیم، هنگامی که نابودشان ساختیم بلکه آنان خود با تکذیب پیامبران ﷺ بر خویشتن ستمگر بوده‌اند». در **حدیث‌شریف** آمده است: «همهٔ شما راعی هستید و همه از رعیّت خویش موردپرسش قرار می‌گیرید پس امام (زمامدار) از رعیّت خویش، مرد از خانوادهٔ خویش، زن از خانهٔ شوهر خویش و برده از مال مولای خویش مورد سؤال قرار می‌گیرند».

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ ۖ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾

﴿همانا از روی علم به آنان بیان خواهیم کرد﴾ یعنی: آنچه را که در میانشان به‌هنگام دعوت پیامبران علیهم السلام روی داده‌است، به آنان گزارش خواهیم‌داد درحالی که به حقیقت آن رخدادها و به احوال آشکار و نهانشان در نحوهٔ پاسخگویی به پیامبرانشان دانا هستیم ﴿و ما غایب نبوده‌ایم﴾ از آنان و احوالشان تا چیزی از آنچه که در میانشان روی داده‌است، بر ما پنهان باشد.

این خود دلیل بر آن است که پرسش حق تعالی از آنان، به‌خاطر کسب آگاهی از اخبار مجهولی نیست بلکه برای آگاه کردنشان از رویدادهایی است که در میانشان واقع شده است.

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ ۚ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨﴾

﴿و در آن روز وزن حقّ است﴾ یعنی: اعمال بندگان در روز قیامت به‌وسیلهٔ میزان (ترازو)، به شیوهٔ عادلانه و بی ذرّه‌ای ستم و إجحاف، به وزن حقیقی سنجیده می‌شود. و هرچند که اعمال اَعراض‌اند و در حقیقت امر، جرم و جسامتی ندارند ولی ــ چنان‌که از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده‌است ــ حق تعالی در روز قیامت آنها را به اجسام تبدیل می‌کند ﴿پس هر کس که کفهٔ اعمال او﴾ یعنی: کفهٔ اعمال نیک وزن‌شدهٔ او ﴿سنگین باشد، ایشان خود رستگاران‌اند﴾.

جمهور علما برآنند که نامه‌های اعمال در روز قیامت با ترازویی که دارای زبانه و دو پلّه است وزن می‌شود تا خلایق به‌سوی آن بنگرند و درنتیجه، عدل الهی آشکار و راه عذر بر معذرت‌خواهان مسدود شود چنان‌که زبانها و اندامهایشان نیز

بر اعمالشان گواهی می‌دهند. بسیاری از علما برآنند که وزن اعمال مخصوص مؤمنان است و اعمال کفّار؛ هرچه باشد نابود می‌شود.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

﴿**و هر کس کفهٔ اعمال**﴾ نیک ﴿**او سبک باشد**﴾ و کفّهٔ بدیها و گناهانش برتری و سنگینی یابد ﴿**پس آن گروه، آنانند که به خود زیان زده‌اند، به‌سبب آن‌که به آیات ما ستم می‌کردند**﴾ یعنی: با آیات ما برخلاف شیوه‌ای که سزاوار آن بود، تعامل می‌کردند زیرا سزاوار آیات ما این بود که مورد تعظیم و احترام قرار گیرند، نه این‌که با تکذیب و انکار روبرو شوند. ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است.

وَلَقَدْ مَكَّنَّـٰكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَـٰيِشَ ۗ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿١٠﴾

﴿**و همانا شما را در زمین استقرار دادیم**﴾ یعنی: برای شما در آن، جای بودوباش قرار دادیم، یا شما را بر تصرّف در زمین توانا گردانیدیم ﴿**و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم**﴾ از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و غیره ﴿**امّا چه کم سپاسگزاری می‌کنید**﴾ شکرگزاریتان دربرابر این نعمت‌ها چه اندک است!.

وَلَقَدْ خَلَقْنَـٰكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَـٰكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِـَٔادَمَ

فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ لَمۡ يَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿١١﴾

﴿و به‌تحقیق که شما را آفریدیم﴾ یعنی: آدمؑ را از خاک آفریدیم ﴿باز به صورتگری شما پرداختیم﴾ یعنی: آدمؑ و به‌تبع آن همهٔ شما را صورت بخشیدیم. یا معنی این است: ما اوّلاً ارواح را آفریده و سپس کالبدها را در آنها صورت و سامان بخشیدیم. یا معنی این است: شما را در پشتهای مردان آفریده و در رحمهای زنان صورت‌نگاری کردیم ﴿آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید﴾ به سجدهٔ تحیّت و شادباش ﴿پس سجده کردند﴾ فرمان ما را اجابت کردند و بی‌درنگ سجده نمودند ﴿مگر ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود﴾ و به‌انگیزهٔ تکبّر از سجده کردن برای آدمؑ ابا ورزید.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسۡجُدَ إِذۡ أَمَرۡتُكَۖ قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ﴿١٢﴾

﴿فرمود﴾ خداوند متعال به ابلیس ﴿چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را از این‌که سجده کنی بازداشت؟﴾ طرح این سؤال به منظور برپاداشتن حجّت علیه ابلیس و نمایاندن کفر و کبر و عناد و افتخار او به اصل خویش و برای کوبیدن و توبیخ وی است، وگرنه خدای سبحان به علّت سرپیچی ابلیس از اطاعت فرمانش داناست و به طرح این پرسش نیازی ندارد ﴿گفت﴾ ابلیس در پاسخ خداوند متعال ﴿برای این‌که من از او بهترم﴾ لذا به پندار ابلیس، عامل بازدارنده‌اش از سجده برای آدم؛ باورش به برتری بر آدم و عیب‌پنداشتن این امر بود که کسی به‌پایهٔ وی برای کسی به‌پایهٔ آدمؑ سجده کند ﴿مرا از آتشی آفریده‌ای و او را از گِل﴾ ابلیس بر این باور بود که عنصر آتش از عنصر گِل بهتر است، به دلیل این‌که عنصر آتش

نورانی و عنصر گِل ظلمانی است درحالی که این قیاس ابلیس، قیاسی باطل و اشتباهی آشکار اَز سوی آن ملعون بود زیرا از شأن خاک و گِل، سنگینی و وقار و بردباری و پایداری است چنان‌که گِل محلّ رویش سبزه و رشد و بالندگی و اصلاح نیز هست درحالی که از شأن آتش، سوزندان و شتاب و سبکی است چنان‌که آتش وسیلهٔ عذاب نیز می‌باشد درحالی که خاک چنین نیست، به همین دلیل بود که عنصر سازندهٔ ابلیس او را تباه ساخت درحالی‌که عنصر سازندهٔ آدم، او را به ساحل توبه و انابت و انقیاد و نهایتاً مغفرت و نجات کشانید.

قَالَ فَٱهۡبِطۡ مِنۡهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخۡرُجۡ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ﴿١٣﴾

﴿فرمود﴾ خداوند ﷻ به ابلیس ﴿پس از آن فروشو﴾ یعنی: اکنون که تکبّر ورزیده‌ای، از آسمان فرودآی زیرا آسمان جایگاه فرمانبردارانی چون فرشتگان است که خدای عزّوجلّ را در فرمان وی سرکشی نمی‌کنند، از این مقام به‌سوی زمینی فرو شو که مقرّ عاصیان و مطیعان هردوست ﴿پس تو را نرسد که در آن تکبّر نمایی﴾ زیرا آسمان برای متکبّرانی چون تو که از فرمان پروردگار خویش سربرمی‌تابند، جایگاهی مناسب و آماده نیست ﴿پس بیرون شو﴾ یعنی: از بهشت ﴿هرآینه تو از خوارشدگانی﴾ تو به کیفر استکبار و گردن‌کشی‌ات، نزد خدای سبحان و بندگان نیکوکارش، از اهل خواری و ذلّت و حقارت هستی و هرکسی‌که ردای استکبار را بر دوش افکند، با پوشش خواری و خُردی و بی‌مقداری عذاب می‌شود و هرکسی‌که ردای تواضع و فروتنی را درپوشد؛ خدای عزّوجلّ قدر و مرتبتش را گرامی و فراتر می‌گرداند.

قَالَ أَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ﴿١٤﴾

﴿گفت﴾ ابلیس **﴿بارالها! مرا تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند مهلت ده﴾** گویی او درخواست کرد که هرگز نمیرد زیرا پس از روز رستاخیز، دیگر مرگی درکار نیست. امّا او تا برانگیخته‌شدن آدم و ذرّیه‌اش برای حسابرسی روز قیامت، یعنی تا دمیدن در صور مهلت‌داده شد، نه بیشتر.

قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾

﴿فرمود﴾ خداوند ﷻ به ابلیس **﴿همانا تو از مهلت‌داده‌شدگانی﴾** نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز دمیدن در صور. به‌قولی: حکمت در مهلت‌دادن به وی: قراردادن بندگان در معرض آزمایش است تا مطیعان از عاصیان در عرصهٔ ظهور شناخته شوند. گفتنی است که ابلیس با وجود نافرمانی‌اش، جسارت این درخواست را به خود داد زیرا به حلم ذات ذوالجلال دانا بود.

قَالَ فَبِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأَقۡعُدَنَّ لَهُمۡ صِرَٰطَكَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ﴿١٦﴾

﴿گفت﴾ ابلیس **﴿پس به‌سبب آن‌که مرا گمراه کردی، من هم برای فریفتن آنان حتماً بر سر راه راست تو می‌نشینم﴾** یعنی: به‌سبب آن‌که مرا به بیراهه افگندی تا بدانجا که سجده برای آدم را ترک کردم و درنتیجه مرا به عذابی مهلک روبرو ساختی، اینک من هم در فریفتن آدمیان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنم تا به‌سبب من تباه گردند، همچنان‌که من به‌سبب فروگذاشتن سجده برای پدرشان آدم، تباه گردیدم بنابراین، بر سر راه اسلام درکمین آنان می‌نشینم تا ایشان را به دام گمراهی خویش درافگنم چنان‌که دشمن بر سر راه دشمن کمین می‌کند.

ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ وَعَنۡ أَيۡمَٰنِهِمۡ وَعَن شَمَآئِلِهِمۡۖ وَلَا تَجِدُ أَكۡثَرَهُمۡ شَٰكِرِينَ ﴿۱۷﴾

﴿آن‌گاه بر آنها از پیش‌روی آنان می‌تازم﴾ تا ایشان را در امر آخرت به شکّ درافگنم ﴿و از پشت سرشان﴾ بر آنان می‌تازم تا ایشان را به‌دنیا راغب گردانم ﴿و از طرف راست‌شان﴾ یعنی: از طرف نیکی‌ها و حسناتشان بر آنان می‌تازم تا ایشان را از آن برگردانم ﴿و از طرف چپشان﴾ یعنی: از طرف گناهان و بدکاریهایشان نیز برایشان می‌تازم تا ایشان را به آن درافگنم؛ پس با این هدف که آنان را به هر وسیلهٔ ممکن از راه راستت به بیراهه برم، از هر چهار جهت بر آنان می‌تازم زیرا دشمن از همین چهار جهت بر دشمنش می‌تازد. ذکر دو جهت بالا و پایین را به‌سبب آن فروگذاشت که رحمت از بالا به‌سوی آدمیان فرود می‌آید و پایین هم محلّ سجده است.

از عبدالله‌بن عمر رضی الله عنهما روایت شده‌است که فرمود: رسول خدا ﷺ هیچ‌گاه این دعاها را در صبح و شام ترک نمی‌کردند: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةْ، اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَ الْعَافِيَةَ فِي دِيْنِيْ وَ دُنْيايَ وَ اَهْلِيْ وَ مالِيْ. اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَوْراتِيْ وَ آمِنْ رَوْعاتِيْ، اَللّٰهُمَّ احْفِظْنِيْ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَ مِنْ خَلْفِيْ وَ عَنْ يَمِيْنِيْ وَ عَنْ شِمالِيْ وَ مِنْ فَوْقِيْ وَ اَعُوْذُ بِعَظَمَتِكَ اَنْ اُغْتالَ مِنْ تَحْتِيْ»[۱].

آن‌گاه شیطان افزود: ﴿و بیشترشان را شکرگزار نمی‌یابی﴾ به علّت تأثیر وسوسه و اغوای من در آنان.

۱ـ بارخدایا! از تو در دنیا و آخرت عافیت می‌طلبم. بارخدایا! من از تو در دین و دنیایم و در خانواده و مالم عافیت می‌طلبم. خدایا! عیبهایم را بپوشان و نگرانی‌هایم را به آرامش مبدّل کن. خدایا! مرا از پیش رویم و از پشت سرم و از جانب راستم و از جانب چپم و از فرازسرم حفظ کن و به بزرگی‌ات پناه می‌برم از این‌که از طرف پایین گرفتار گردم.

آری! بدین‌سان بود که ابلیس در بنی‌آدم گمانی زد و تیر گمانش به هدف نشست و بنابراین، اکثریّت بنی‌آدم از شاکران؛ یعنی از مؤمنان نشدند چنان‌که باری تعالی می‌فرماید: (وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلاَّ فَرِيقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ۞ قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان، بقیّه از او پیروی کردند) [نساء / ۲۰].

قَالَ ٱخۡرُجۡ مِنۡهَا مَذۡءُومٗا مَّدۡحُورٗاۖ لَّمَن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴿۱۸﴾

﴿**فرمود**﴾ خداوند متعال خطاب به ابلیس ﴿**از آن بیرون رو**﴾ یعنی: از آسمان، یا از بهشت ﴿**نکوهیده و رانده‌شده**﴾ از رحمت من ﴿**که قطعاً هرکه از آدمیان از تو پیروی کند، قطعاً دوزخ را از همهٔ شما یکجا پر می‌کنم**﴾ این سوگند و هشداری از سوی حق تعالی به کسانی است که طاعت او را وانهاده و از راه شیطان پیروی می‌کنند.

وَيَٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ فَكُلَا مِنۡ حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۱۹﴾

﴿**وگفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید**﴾ این سخن بعد از اخراج ابلیس از آسمان، یا از بهشت به ایشان گفته شد ﴿**پس از هرجا که می‌خواهید بخورید**﴾ از هر نوعی از انواع میوه‌های بهشتی که می‌خواهید. ﴿**ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد**﴾ با نافرمانی من و مخالفت امر من. پس حق تعالی بهره گیری از تمام درختان بهشت را ــ بجز این یک درخت ــ برای آدم

و حوّا مباح گردانید.

مفسّران در نوعیّت این درخت ممنوعه اختلاف‌نظر دارند و در تعیین آن روایت صحیحی هم نقل نشده است لذا از بحث در بارهٔ آن فایده‌ای متصوّر نیست، و ما وارد این بحث نمی‌شویم.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيْطَٰنُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُۥرِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَٰتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ ٱلْخَٰلِدِينَ ﴿٢٠﴾

﴿**پس شیطان آن‌دو را وسوسه کرد**﴾ یعنی: با آنان به‌طور آهسته و به تکرار سخن گفت ﴿**تا برایشان آنچه را از شرمگاههایشان که از دیدشان پوشیده بود آشکار گرداند**﴾ یعنی: شیطان خواست تا با آشکارساختن عورتهای آدم و حوّا که از دیدشان مستور بود، به آنان بدی کند زیرا قبل از آن، آدم و حوّا نه خود عورتهای خویش را می‌دیدند و نه یکی از آنها عورت دیگری را می‌دید.

این آیه دلیل بر آن است که برهنگی (کشف عورت)، از بزرگترین مصیبتهاست و پوشش عورت از ایجابات طبع و عقل سلیم می‌باشد چنان‌که برهنگی، فطرتی حیوانی است که انسان سلیم به آن گرایش نمی‌یابد. علما گفته‌اند: عورت آدم و حوّا فقط برای خودشان آشکار گردید نه برای دیگران ﴿**و گفت**﴾ ابلیس به آدم و حوّا ﴿**پروردگارتان شما را نهی نکرده‌است**﴾ از خوردن ﴿**این درخت، جز برای این‌که مبادا دو فرشته گردید**﴾ یعنی: برای آن‌که فرشته نگردید ﴿**یا از جاودانگان شوید**﴾ یعنی: تا از کسانی نگردید که هرگز نمی‌میرند و همیشه ساکن بهشت هستند.

وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ ﴿٢١﴾

﴿و برای آن‌دو، سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم﴾ زیرا من پیش از شما ساکن این مکان بوده‌ام و می‌دانم که راز جاودانگی در چیست. یا معنی این است: چنان‌که ابلیس بر خیرخواهی خویش برای آنان سوگند خورد، آن‌دو نیز، بر قبول این مرام او سوگند خوردند، یعنی آدم و حوّا او را تصدیق کردند و این اندیشه در نهادشان خطور نکرد که او دروغگوی گمراه‌کننده‌ای است و تعبیر (قاسَمَهُما) که از باب مفاعله است و بر انجام دوطرفهٔ فعل دلالت می‌کند، نیز مؤیّد این معنی است.

فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٍۚ فَلَمَّا ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِۖ وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٢﴾

﴿پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید﴾ تَدْلِيَةٌ وَ إِدْلاءٌ: فرستادن یک چیز از بالایی به‌سوی پایینی است. پس معنی این است: شیطان به‌وسیلهٔ این سوگند دروغ فریبنده و با این وسوسهٔ خود، آدم و حوّا را از مرتبهٔ بلندی و برتری که همانا مرتبهٔ طاعت و کرامت است، به پستی و هبوط کشانید ﴿پس چون آن دو از آن درخت چشیدند﴾ یعنی: چون از آن درخت خوردند ﴿عورتهایشان بر آنان آشکار شد﴾ زیرا لباس از تن‌شان فروریخت ﴿و شروع کردند به چسبانیدن برگهای درختان بهشت بر خود﴾ به قولی: آن برگها، برگ درخت انجیر بود که آن را بر عورتهای خود به‌صورت طبقه‌ای از برگها بر بالای طبقه‌ای دیگر می‌چسباندند تا عورتهای

خود را بپوشانند ﴿**و پروردگارشان به آنان ندا درداد**﴾ درحالی‌که سرزنش‌کنان به آنان می‌گفت: ﴿**که مگر شما را از این درخت نهی نکرده بودم**﴾ آری! این خطاب، عتاب و سرزنشی از سوی خداوند متعال بر آدم و حوّاست، از آن رو که آنان با دستور خدا ﷻ مخالفت کرده و از آن درخت معیّن ممنوعه خوردند و از آنچه که باید حذر و احتیاط می‌کردند ـ که همانا کید شیطان بود ـ حذر نکردند درحالی که حق تعالی قبلاً آنان را از نیرنگ‌های شیطان برحذر داشته بود چنان‌که می‌فرماید: ﴿**و به شما نگفته بودم که بی‌گمان شیطان دشمن آشکار شماست**﴾ یعنی: دشمنی وی با شما تابدانجا آشکار است که او این دشمنی خویش را پنهان هم نمی‌کند.

قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٢٣﴾

﴿**گفتند**﴾ آدم و حوّا ﴿**پروردگارا! بر خود ستم کردیم**﴾ اعتراف می‌کنیم که با این مخالفت، مرتکب گناه گردیده‌ایم و بر خود ستم کرده‌ایم. این اعتراف آدم و حوّا، برخلاف شیوهٔ ابلیس بود که از معصیت خویش عذرخواهی نکرد و از پروردگار خویش آمرزش نخواست بلکه استکبار ورزید ﴿**و اگر بر ما نیامرزی و به ما رحم نکنی، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود**﴾. البتّه این دعا و زاری نیز نمایانگر توبهٔ آنهاست.

قَالَ ٱهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ وَلَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾

﴿فرمود: فرود آیید﴾ این خطاب الهی هم شامل آدم و حوّا و ذرّیّهٔ آن دو و هم شامل ابلیس است ﴿بعضی از شما برای بعضی‌دیگر دشمنید﴾ خداوند متعال دشمنی آنها در میان یک‌دیگر را، نوعی از مجازات برای آنان قرار داد ﴿و برای شما در زمین مستقرّی است﴾ یعنی: جایگاه استقراری است ﴿و﴾ برای شما در آن ﴿بهره‌مندی‌ای است﴾ که در آن از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها و مانند آنها برخوردار و بهره‌مند می‌شوید ﴿تا وقتی معیّن﴾ که همانا وقت مرگ شما، یا وقت برپایی قیامت است.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

﴿فرمود﴾ خداوند متعال: ﴿در آن﴾ یعنی: در زمین ﴿زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن برانگیخته می‌شوید﴾ به‌سوی سرای آخرت، به منظور دریافت پاداش و جزای خویش.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیات، سه نمونه از خلق خویش را معرّفی می‌کند: نمونه‌ای که در طاعت مطلق و تسلیم کامل قراردارد، نمونهٔ دیگری که در عصیان مطلق و استکبار منفور غوطه‌ور است و طبیعت سوم که ترکیبی از خیر و شرّ را باهم دارد، که همانا طبیعت بشری است.

يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ قَدۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمۡ لِبَاسٗا يُوَٰرِي سَوۡءَٰتِكُمۡ وَرِيشٗاۖ وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞۚ ذَٰلِكَ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ ﴿٢٦﴾

﴿ای فرزندان آدم! هرآینه ما بر شما لباسی را فرود آوردیم که عورتهای شما را می‌پوشاند﴾ این لباس از پشم و پنبه و از سایر اجناسی است که خداوند متعال

صنعت آنها را به فرزندان آدم آموخت و با فرودآوردن آنها بر آنان منّت گذاشت تا عورتهای خود را که ابلیس بر آنان آشکار ساخت ، بپوشانند . و از آن به « إنزال ✿ فرودآوردن » تعبیر شد؛ زیرا آب که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم سرمنشأ همهٔ منافع و از آن جمله لباس است ، از آسمان فرود می‌آید . ﴿**و برای شما ریشی است**﴾ مراد از ریش در اینجا : لباس زینت است ، یعنی بر شما دو لباس فرود آوردیم ، لباسی برای پوشش عورتهایتان و لباس دیگری برای آرایشتان پس حکمت از انواع لباسها و پوشیدنی‌هایی که حق تعالی استفاده از آنها را به بنی‌آدم الهام کرد ، هم پوشش و هم زینت است . در **حدیث‌شریف** به روایت علیؑ آمده است که فرمود : از رسول خدا ﷺ شنیدم که در هنگام پوشیدن لباس فرمودند : « اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ رَزَقَنِیْ مِنَ الرِّیَاشِ ما اَتَجَمَّلُ بِهِ فِی النَّاسِ وَ اُوَارِیْ بِهِ عَوْرَتِیْ ✿ ستایش خدایی را که به من از جامه‌های فاخر ، آن مقدار ارزانی فرمود که با آن در میان مردم خود را بیارایم و عورتم را نیز با آن بپوشانم » . ﴿**ولی لباس تقوا؛ این بهتر است**﴾ یعنی : لباس ایمان و عمل صالح ، لباس زهد و پرهیزگاری از گناهان و لباس ترس از خدای عزّوجلّ؛ بهترین و زیباترین لباس‌هاست . به قولی : مراد از لباس تقوا ، زره و کلاهخودی است که مجاهد فی‌سبیل‌الله آن را در جهاد می‌پوشد ﴿**این**﴾ فرودآوردن انواع لباسها و بیان لباس تقوا ﴿**از نشانه‌های الله است**﴾ که بر فضل و رحمت وی به بندگانش دلالت می‌کند ﴿**باشد که متذکّر شوند**﴾ و این نعمت عظیم را بشناسند .

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در این آیه ، نعمت خویش بر ما بندگان را به دادن دو لباس؛ یعنی لباس حسّی و لباس تقوی یادآور گردید زیرا درواقع میان هر دو نوع لباس ، تلازم وجود دارد چه لباس تقوی؛ عورتهای ضمیر و قلب انسان را می‌پوشاند و نهاد وی را به نور معنویّت می‌آراید و لباس حسّی؛ عورتهای جسم وی را می‌پوشاند و تن وی را می‌آراید پس پوشش جسم نیز نشانه‌ای از نشانه‌های تقواست .

يَـٰبَنِيٓ ءَادَمَ لَا يَفۡتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيۡطَـٰنُ كَمَآ أَخۡرَجَ أَبَوَيۡكُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ يَنزِعُ عَنۡهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوۡءَٰتِهِمَآۚ إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمۡ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنۡ حَيۡثُ لَا تَرَوۡنَهُمۡۗ إِنَّا جَعَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿٢٧﴾

﴿ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان شما را گمراه نسازد چنان‌که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند﴾ یعنی: برحذر باشید از این‌که شیطان شما را بفریبد و از طاعت الهی به بیراهه برد؛ آن‌گاه از تنتان لباس حسّی، یا از روح و قلبتان لباس تقوا را بیرون کشد و درنتیجه، شما را از ورود به بهشت محروم کند. یا برهنگی را دربرابر دید کسانی که نظرکردن به عورتتان بر آنان حلال نیست، در چشم و دلتان بیاراید؛ زیرا شیطان را در این میدان ید طولایی است ـ همان‌گونه که پدر و مادرتان را فریفت **﴿و لباسشان را از آنان برکند تا عورتهایشان را بر آنان نمایان کند﴾** بدین‌سان ایشان را در معصیتی درافگند که مجازات آن نمایان‌گشتن عورت‌هایی بود که از دیدشان پنهان بود **﴿هرآینه شیطان و قبیله‌اش شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند﴾** لذا خود را از این‌که شیطان شما را عریان ببیند، نگهدارید زیرا حق تعالی شما را از نمایان‌ساختن عورتهایتان نهی کرده است.

تردیدی نیست که هر کس ـ همانند شیطان ـ فرزندان آدم را از آنجایی ببیند که آنان او را نمی‌بینند، بی‌گمان چنین کسی دارای نیرنگ بس بزرگی است پس شایسته آن است که انسان در قبال چنین دشمن بزرگی، نهایت خودداری و پاسداری را از حریم ارزشهای خویش بنماید. چنان‌که احادیث وارده در این باب نیز، مؤکّد این معنی‌است. ذوالنّون مصری می‌گوید: «اگر شیطان تو را از جایی

می‌بیند که تو او را نمی‌بینی؛ پس تو هم از کسی یاری بخواه که شیطان را از جایی می‌بیند که او وی را نمی‌بیند. آن کس؛ همان کریم پرده‌پوش و رحیم آمرزگار است». (قَبِیْلُهُ): یعنی قبیلهٔ شیطان. مراد از قبیلهٔ شیطان، یاران و لشکریان و نسل‌وتبار وی از شیاطین‌اند **﴿همانا ما شیاطین را اولیای نامؤمنان گردانده‌ایم﴾** یعنی: ما شیاطین را بر کافران یاور و توجیه‌کننده و مربّی و مسلّط ساخته‌ایم.

علّامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی»، در ذیل این آیه تحقیقی را پیرامون امکان دیدن جنّ بیان کرده و از آن چنین نتیجه می‌گیرد: آیهٔ کریمه قضیهٔ مطلق و همیشگی‌ای را بیان نمی‌کند بنابراین، نفی دیدن جنّ برحسب عادت است و دیدن آن برای بشر امکان دارد چنان‌که در احادیث و اخبار و آثار آمده است.

وَإِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً قَالُواْ وَجَدۡنَا عَلَيۡهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَاۗ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴿۲۸﴾

﴿و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده‌است﴾ درحالی‌که بودن پدرانشان بر راه‌ورسمی زشت و ناشایست، هرگز انجام‌دادن آن کار زشت را از سوی آنان توجیه نمی‌کند و خدای سبحان هرگز آنان را به کارهای زشت فرمان نداده است بلکه آنان را به پیروی از شیوه و راه انبیا علیهم السلام و عمل به کتابهای نازل‌شده فرمان داده و از مخالفت با انبیا علیهم السلام و کتابهای خویش و از جمله ارتکاب فحشا و دیگراعمال خلاف عفّت، نهیشان کرده‌است.

دربیان **سبب‌نزول** آمده‌است: این آیه دربارهٔ طواف برهنهٔ مشرکان به خانهٔ کعبه نازل شد زیرا مشرکان با اقتدا به پدران خویش، به‌طور برهنه به خانهٔ کعبه طواف می‌کردند و مدّعی بودند که از سوی خدای سبحان به این شیوه مأمور هستند. تأویلشان نیز این بود که در جامه‌ای طواف نمی‌کنند که خدا جلّ جلاله را در آن جامه

نافرمانی کرده‌اند. ﴿**بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد**﴾ پس چگونه چنین افترایی بر خدای سبحان می‌بندید؟ ﴿**آیا چیزی را که نمی‌دانید به خداوند نسبت می‌دهید؟**﴾ درحالی‌که سخن‌گفتن از روی جهل و نادانی، در هر امری زشت و ناپسند است پس کار چگونه خواهد بود اگر این سخن برخواسته از جهل و آمیخته با دروغ، به خدای سبحان نسبت داده شود؟

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ۖ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۚ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**پروردگارم به قِسط فرمان داده‌است**﴾ و به آنچه که در نزد هرعاقلی نیکو و زیباست پس او چگونه به زشتی‌ها فرمان می‌دهد؟ آری! اوامر و فرمانهای خداوند متعال، مبتنی بر قسط است لذا به من بگویید که برهنگی و دیگر اعمال زشت شما درکجای این قاموس جای دارد و اینها را از کجا آورده‌اید؟. قِسط: عدل است و خدای عزّوجلّ با تعبیر به قسط، روشن می‌سازد که به عدل فرمان می‌دهد نه به فحشا؛ آن‌گونه که آنان پنداشته‌اند ﴿**و**﴾ فرمان داده است به ﴿**این که در هر مسجدی روی خود را مستقیم کنید**﴾ یعنی: در هر مسجدی که بودید، برای حق تعالی نماز بگزارید درحالی که در نماز خویش روی دل به‌سوی او کرده و روی تن به‌سوی قبله نمایید ﴿**و او را بخوانید درحالی‌که دین خود را برایش خالص گردانیده‌اید**﴾ یعنی: خداوند متعال را در حالی عبادت کنید که دعا یا عبادت خویش را برای او خالص گردانیده و چیزی را با او شریک نمی‌آورید ﴿**همچنان‌که شما را آفرید، به‌سوی او برمی‌گردید**﴾ یعنی: همان‌گونه که شما را در آغاز آفرینشتان پدید آورد، باز آفرینشتان را إعاده می‌کند و بازآفرینی از نوآفرینی بر او مشکل‌تر نیست. به قولی‌دیگر: چنان‌که شما را از شکمهای مادرانتان عریان و

بی‌همه‌چیز بیرون آورد، باز به‌سوی او درحالی برمی‌گردید که هیچ‌چیز با شما نیست چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ در موعظه‌ای فرمودند: «ای مردم! بی‌گمان شما لخت و عریان و ختنه‌نشده به‌سوی خدای عزّوجلّ حشر می‌شوید. آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند: کَمَا بَدَأْنَا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيْدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا اِنَّا كُنَّا فَاعِلِيْنَ».

با این آیات، متوجّه این حقیقت می‌شویم که موضوع لباس و پوشش و نحوهٔ آرایش، جدا از شریعت خدا جل جلاله و برنامهٔ وی برای زندگی نیست، از این جهت است که در سیاق آیات، میان موضوع لباس، و موضوع ایمان و شرک، چنین ارتباطی برقرار گردیده است.

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلضَّلَٰلَةُ ۗ إِنَّهُمُ ٱتَّخَذُوا۟ ٱلشَّيَٰطِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾

آری! به‌سوی حق تعالی درحالی باز می‌گردید که به دوگروه تقسیم شده‌اید: ﴿**گروهی را راه نمود**﴾ که هماناگروه نیکبختان یعنی مسلمانانند ﴿**و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده‌است**﴾ که گروه بدبخت کفّار می‌باشند ﴿**زیرا آنان شیاطین را به‌جای خدا سرور و معبود خود گرفته‌اند**﴾ یعنی: این بدبختی و گمراهی‌شان به‌سبب آن است که شیاطین را در نافرمانی خدا جل جلاله اطاعت کرده‌اند ﴿**و می‌پندارند که راه‌یافته اند**﴾ و این حال و وضع هرکافری است که با وجود قرارداشتن در نهایت گمراهی؛ می‌پندارد که درنهایت هدایت و معرفت و صواب قرار دارد.

۞ يَٰبَنِىٓ ءَادَمَ خُذُوا۟ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا۟ وَٱشْرَبُوا۟

وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ﴿٣١﴾

﴿**ای فرزندان آدم! زینت خود را در هر مسجدی برگیرید**﴾ به این ترتیب، خداوند متعال بندگانش را به آراسته‌شدن به زینت و پوشیدن عورت در هنگام حضور در مساجد جهت انجام نماز و طواف، دستور می‌دهد.

این آیه ـ چنان‌که دربیان **سبب‌نزول** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنه آمده‌است ـ عمل مشرکانی را که در خانهٔ کعبه برهنه طواف می‌کردند، مردود اعلام می‌کند. به‌دلیل همین آیه و احادیثی که در معنی آن روایت شده‌است، سنّت است که شخص نمازگزار درحال نماز به بهترین شکل‌وشمایل خویش حاضر شود زیرا نماز، مناجات با پروردگار متعال است بنابراین، به‌کارگرفتن زینت و استعمال خوشبویی در هنگام ادای نماز مستحب می‌باشد و چنان‌که در احادیث شریف آمده‌است، لباس سفید از بهترین لباسهاست. جمهور فقها برآنند که پوشیدن عورت، فرضی از فرایض نماز است. ﴿**و بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید**﴾ یعنی: اسراف و زیاده‌روی در خوردونوش و در همه‌چیز، ناپسند است ﴿**هرآینه الله اسراف‌کاران را**﴾ یعنی: متجاوزان از حلال به‌سوی حرام را ﴿**دوست ندارد**﴾ بنابراین، باید با رعایت میانه‌روی از پاکیزگی‌ها بهره‌برداری کرد پس ترک غذا و نوشیدنی، از زهد نیست و کسی که کلاً غذا و نوشیدنی را ترک می‌کند، کشندهٔ نفس خویش است و از اهل دوزخ می‌باشد و کسی که غذا و نوشیدنی را به گونه‌ای کم می‌خورد که دراثر آن بدن وی به ضعف گراید و از انجام تکالیف خویش ـ اعم از طاعات و عبادات، یا ادای مسؤولیّت‌های مربوط به خود و کسان تحت تکفّلش ـ ناتوان گردد؛ با اوامر و ارشادات الهی مخالفت کرده است. همان‌گونه که اسراف در انفاق مال و خورد و نوش و آرایشها و آسایشهای زندگی بر وجهی که جز بی‌خردان و اسراف‌ورزان بدان روی نمی‌آورند، نیز مخالف با فرامین و احکامی است که حق تعالی برای بندگانش مشروع گردانیده‌است. و همهٔ اینها در این نهی

قرآنی داخل است.

برخی از سلف گفته‌اند: خداوند متعال همهٔ علم طب را در نصف آیه گرد آورده است: (كُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَ لاٰ تُسْرِفُوْا).

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزْقِۚ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِۗ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْأٓيَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۳۲﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش بیرون آورده، حرام کرده‌است؟﴾** زینت: چیزی است که انسان خود را به آن می‌آراید، اعم از لباس یا غیرآن از اشیای مباح؛ همچون زیورآلات، جواهر و غیره. معنای: (برای بندگانش بیرون آورده) این است که: باری تعالی این زینت‌ها را برایشان رام و مسخّر گردانیده؛ با آفریدن اصل آنها ـ همچون آفرینش پنبه از زمین و ابریشم از کِرم ـ بنابراین، بر کسی که جامهٔ فاخر و گران‌قیمت می‌پوشد، هیچ مانع و حرجی نیست، چنانچه در حدّ اسراف داخل نشود و آن پوشیدنی از چیزهایی نباشد که حق تعالی آنها را حرام کرده است. همچنان بر کسی که خود را به چیزی می‌آراید که آن را تحت عنوان کلّی «زینت» می‌توان جای داد، هیچ حرجی نیست، درصورتی‌که مانع شرعی دربرابر آن وجود نداشته‌باشد و هر کس می‌پندارد که بهره‌گیری از زینت الهی با این مصادیقی که ذکر کردیم، مخالف با زهد و پرهیزگاری است، بدون شکّ در اشتباه است.

﴿و﴾ نیز خداوند متعال حرام نکرده‌است **﴿پاکیزه‌ها را از رزق﴾** یعنی: خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاک را پس بدان‌که ترک این پاکیزگی‌ها نیز از زهد

نیست. ترک خوردن گوشت و خوردنی‌های پاکیزه و لذیذ دیگر ـ چون میوه‌ها، شیرینی‌ها و غیره ـ نیز شامل این نهی الهی می‌باشد. آری! آیهٔ کریمه برای این آمده‌است تا بر کسانی که این پاکیزگی‌ها و زینتها را بر خود یا بر دیگران تحریم می‌کنند، انکار نماید و این روش نادرست‌شان را مردود اعلام کند. از رسول خدا ﷺ روایت شده‌است که در **حدیث‌شریف** فرمودند: «دور از خودپسندی و تکبّر و اسراف بخورید، بنوشید، صدقه کنید و بپوشید زیرا حق تعالی دوست دارد تا اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند».

﴿**بگو**﴾ای پیامبر ﷺ ﴿**این نعمتها برای مؤمنان در زندگانی دنیا است**﴾ یعنی: این نعمتها ـ اعم از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و دیگر پاکیزگی‌ها ـ اصالتاً در زندگانی دنیا برای مؤمنان است، هرچند کفّار نیز به‌طور تبعی و طفیلی در این برخورداریها با آنان مشارکت دارند تا آن‌گاه که زنده باشند ﴿**برای آنان در روز قیامت خالص شده است**﴾ یعنی: این نعمتها در روز قیامت نیز خاصّ و مختصّ مؤمنان می‌باشد و کفّار در آنها با ایشان مشارکت ندارند ﴿**بدین‌سان آیات خود را بیان می‌کنیم**﴾ تا حلال از حرام متمایز گردد ﴿**برای گروهی که می‌دانند**﴾ که خدای عزّوجلّ شریکی ندارد.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلْإِثْمَ وَٱلْبَغْيَ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُوا۟ بِٱللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ سُلْطَٰنًا وَأَن تَقُولُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾

﴿**بگو**﴾ای پیامبر ﷺ ﴿**جز این نیست که پروردگارم فواحش را حرام کرده‌است**﴾ فواحِش: گناهان بسیار زشت و ناشایست است ﴿**آنچه آشکار باشد از آن**

و آنچه پوشیده باشد ﴾ یعنی : چه این فواحش به گونهٔ علنی انجام بگیرد و چه به‌طور پنهانی ﴿ **و گناه را حرام کرده‌است** ﴾ و این معنی ، شامل هرگونه معصیتی است که سبب عذاب الهی گردد ﴿ **و** ﴾ حرام کرده‌است ﴿ **تعدّی ناحق را** ﴾ یعنی : ستم و کبر و گردنکشی‌ای بر مردم را که از حدّ و حقّ متجاوز است ﴿ **و این‌که چیزی را با خدا شریک مقرّر کنید که او هیچ دلیلی بر حقّانیّت آن نازل نکرده‌است** ﴾ البتّه روشن است که خدای سبحان بر این امر که دیگری با او شریک گردانیده شود؛ هرگز حجّت و برهانی نازل نمی‌کند پس این تعبیر ، به منظور ردّ پندار مشرکانی به‌کار گرفته شده که ادّعا کردند؛ به فرمان خدا ﷻ شرک آورده‌اند ﴿ **و** ﴾ حرام کرده‌است بر شما ﴿ **این‌که چیزی را که نمی‌دانید** ﴾ حقیقت آن را و این که خداوند ﷻ آن را گفته باشد؛ ﴿ **به خدا نسبت دهید** ﴾ مانند حلالها و حرامهایی که مشرکان به خدای سبحان نسبت می‌دادند درحالی که خداوند ﷻ هرگز بدانها فرمان نداده است .

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾

﴿ **و برای هر امّتی اجلی است** ﴾ یعنی : برای هر امّتی وقت معیّن و محدودی است که حق تعالی آن امّت را در آن میعاد معیّن می‌میراند و هلاک می‌گرداند ﴿ **پس چون اجلشان فرارسد** ﴾ یعنی : چون میعاد امّتی از امّتها فرارسد ﴿ **نه ساعتی پس افتند و نه ساعتی پیش افتند** ﴾ و آنچه بر آنان مقدّر گردیده‌است ، هم درآن ساعت واقع می‌شود . امّا از نظر معنوی ، حیات و عزّت و سعادت یک امّت ، به پیروی از شرع خدای عزّوجلّ و پایبندی و تمسّک به دین و اخلاق و فضیلت وابسته است چنان‌که مرگ و بدبختی آن امّت ، به روگردانی از دین و انتشار مفاسد و منکرات و مظالم وابسته می‌باشد و این مرگ نیز میعاد معیّنی دارد.

يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ إِمَّا يَأۡتِيَنَّكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَقُصُّونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِي فَمَنِ ٱتَّقَىٰ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٣٥﴾

﴿ای فرزندان آدم! اگر برای شما پیامبرانی از جنس خودتان بیایند﴾ یعنی: اگر نزد شما پیامبرانی از جنس خودتان آمدند که **﴿آیات مرا بر شما می‌خوانند﴾** یعنی: احکام من را به شما خبر می‌دهند و آن را برای شما تبیین می‌کنند پس از این گروه پیامبران ﷺ اطاعت کنید و ایشان را تصدیق و پیروی نمایید **﴿پس هرکه پرهیزگاری کند﴾** از معاصی خدای سبحان **﴿و اصلاح کند﴾** حال نفس خویش را؛ با پیروی از پیامبران ﷺ و لبّیک‌گفتن به ندای دعوت آنان **﴿پس هیچ ترسی بر آنان نیست﴾** از ستم یا عذابی که در آینده گریبانگیرشان شود **﴿و نه ایشان اندوهگین می‌شوند﴾** در روز قیامت بر آنچه که در دنیا پشت سر گذاشته‌اند. یا معنی این است: آنها اصلاً در هیچ حالی بیمی ندارند؛ زیرا در تمام امور خویش زیر سایهٔ عنایت الهی به‌سر می‌برند و در هیچ حالی هم اندوهگین نیستند زیرا در همهٔ امورشان به خدا ﷻ توکّل می‌کنند.

وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٣٦﴾

﴿و کسانی که آیات ما را﴾ که پیامبران ما بر آنان خوانده‌اند **﴿دروغ انگاشتند و از آنها﴾** یعنی: از اجابت و عمل به آنچه که در آنهاست **﴿تکبّر ورزیدند، اینان همدم دوزخند و در آن جاودانند﴾** لذا به‌سبب کفرشان هرگز از آن بیرون برده نمی‌شوند.

فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِـَٔايَٰتِهِۦٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ يَنَالُهُمۡ نَصِيبُهُم مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوۡنَهُمۡ قَالُوٓاْ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالُواْ ضَلُّواْ عَنَّا وَشَهِدُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ كَٰفِرِينَ ﴿٣٧﴾

﴿پس ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد، یا آیات او را تکذیب کند، کیست؟ ﴾ یعنی: هیچ‌کس ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای سبحان دروغ بسته و از کار دین چیزی را مشروع گرداند که او بدان فرمان نداده است، یا آنچه را که پیامبران ﷺ آورده‌اند، تکذیب نماید **﴿آن گروه ﴾** دروغگو بر خدای عزّوجلّ و دروغ‌انگار آنچه که به وسیلهٔ پیامبران ﷺ به‌سویشان آمده است؛ **﴿به آنها بهرهٔ آنان از آنچه در کتاب ﴾** یعنی: در لوح محفوظ **﴿برآنان نوشته شده ﴾** از خیر و زینت دنیا و پاکیزگی‌های آن ـ اعم از خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی **﴿می‌رسد تا آن‌گاه که چون نزد آنان فرستادگان ما ﴾** یعنی: ملَك‌الموت و همکارانش **﴿بیایند که جانشان را بستانند، گویند: کجاست آنچه بجز خداوند می‌پرستیدید؟ ﴾** یعنی: کجاست خدایان باطلی که بجز خداوند می‌خواندید و می‌پرستیدید؟ اینک آنها را جست‌وجو کنید تا امروز برای شما کاری بکنند و نفعی برسانند **﴿می‌گویند: آنان از نظر ما ناپدید شدند ﴾** و ما راگم کردند پس نمی‌دانند که ما کجاییم. یا از نزد ما رفتند و ناپدید شدند و ما نمی‌دانیم که آنها کجایند **﴿و علیه خود گواهی دادند که کافر بوده‌اند ﴾** یعنی: به کفر خود اعتراف و اقرار کردند.

قَالَ ٱدۡخُلُواْ فِيٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِكُم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ فِي

ٱلنَّارِۖ كُلَّمَا دَخَلَتۡ أُمَّةٞ لَّعَنَتۡ أُخۡتَهَاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا ٱدَّارَكُواْ فِيهَا جَمِيعٗا قَالَتۡ أُخۡرَىٰهُمۡ لِأُولَىٰهُمۡ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ أَضَلُّونَا فَـَٔاتِهِمۡ عَذَابٗا ضِعۡفٗا مِّنَ ٱلنَّارِۖ قَالَ لِكُلّٖ ضِعۡفٞ وَلَٰكِن لَّا تَعۡلَمُونَ ﴿٣٨﴾

﴿ **می‌فرماید** ﴾ خداوند متعال ﴿ **که داخل آتش شوید در میان امّت‌هایی که پیش از شما بوده‌اند** ﴾ یعنی: همراه با امّت‌هایی که قبل از شما گذشته‌اند؛ ﴿ **از جنّ و انس** ﴾ و آنان کفّار دو نوع جنّ و انس از همهٔ امّتها هستند ﴿ **هرگاه که امّتی در آتش درآید** ﴾ از امّتهای گذشته ﴿ **امّت دیگرِ مانند خود را لعنت می‌کند** ﴾ یعنی: امّت دیگری را که قبل از او به دوزخ درآمده‌است، لعنت می‌کند، چراکه این امّت اخیر به‌سبب اقتدا به امّت پیشین، به این سرانجام شوم پیوسته است ﴿ **تا وقتی که چون همه یکجا در دوزخ به یک‌دیگر رسند** ﴾ اعم از امّتهای پیشین و پسین و رهبران و پیروان. تدارُک: به یک‌دیگر پیوستن و ملحق‌شدن، پی‌درپی آمدن و گردهم‌آمدن است ﴿ **می‌گوید گروه متأخر از آنان** ﴾ یعنی: کسانی که در ورود به دوزخ آخرین‌هایند، که فرومایگان و پیروان یا متأخّران در زمان می‌باشند ﴿ **در حقّ گروه متقدّم از آنان** ﴾ که در ورود به دوزخ بر آنان پیشگام بوده‌اند و آنان رؤسا و بزرگانشان، یا متقدّمان در زمان‌اند. آری! می‌گویند: ﴿ **پروردگارا! آنان ما را گمراه کردند** ﴾ جایزاست مرادشان این باشد که: گروه متقدّم ما را گمراه کرده‌اند زیرا ما متأخّران از آنان تبعیّت کرده و بعد از آنان به دین‌شان اقتدا کردیم و آنان را الگو و پیشوای خویش قرار دادیم. همچنان جایز است مراد این باشد که: رؤسا و رهبران ما را گمراه کردند ﴿ **پس از عذاب آتش، مضاعف به آنان بده** ﴾ **ضِعْف**: افزون شدن بر مانند خود به یک‌بار یا چندین‌بار است، یعنی: عذابی دوچند یا چند و چندین برابر به آنان بده ﴿ **الله می‌فرماید: برای هرکدام عذاب مضاعف است** ﴾ یعنی: هر گروه از شما، چه

گروه اوّل و چه آخر، چه متقدّمان و چه متأخّران، چه رهبران و چه پیروان، همه عذابی دوچندان یا به‌مراتب چندین برابر دارید زیرا اگر پیروان نمی‌بودند، رهبران از خود هیچ سلطه‌ای نداشتند و اگر متأخّران از متقدّمان پیروی نمی‌کردند، می‌توانستند چنین کنند ﴿ولی شما نمی‌دانید﴾ عذابی را که برای هر گروه هست. یا یک گروه مقدار عذاب گروه دیگر را نمی‌داند.

وَقَالَتۡ أُولَىٰهُمۡ لِأُخۡرَىٰهُمۡ فَمَا كَانَ لَكُمۡ عَلَيۡنَا مِن فَضۡلٖ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡسِبُونَ ﴿٣٩﴾

﴿و گروه متقدّم از آنان به گروه متأخر می‌گویند﴾ یعنی: پیش‌درآمدگان در دوزخ به کسانی که بعداً به آنان می‌پیوندند، یا پیشوایان به پیروان می‌گویند: ﴿شما را بر ما هیچ برتریی نیست﴾ یعنی: برای شما هیچ تخفیفی در عذاب نیست زیرا آنچه دراینجا معتبر است، دستاورد و عمل خود انسان است و در این‌که در دنیا پیرو باطل بوده است نه پیش‌رو در آن، هیچ عذری از او پذیرفته نیست لذا ما هردو گروه؛ اعم از پیشوا و پیرو، در کفر و استحقاق عذاب، برابریم ﴿پس عذاب آتش را بچشید﴾ چنان‌که ما چشیده‌ایم ﴿به‌سبب آنچه می‌کردید﴾ از نافرمانی‌های حق تعالی و کفر به وی.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمۡ أَبۡوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَلَا يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلۡجَمَلُ فِي سَمِّ ٱلۡخِيَاطِۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿٤٠﴾

﴿هرآینه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و از پذیرفتن آنها تکبّر ورزیدند، هرگز برای آنان﴾ یعنی: برای ارواحشان، آن‌گاه که بمیرند ﴿دروازه‌های آسمان گشوده نمی‌شود﴾ چنان‌که در این باب احادیث بسیاری نیز روایت شده‌است. به قولی دیگر: درهای آسمان به‌روی دعاهایشان؛ چون دعا نمایند و به‌روی اعمالشان؛ چنانچه عمل نیکی بکنند، گشوده نمی‌شود پس دعا و عملشان نه به‌سوی خدای عزّوجلّ برداشته می‌شود و نه موردپذیرش قرار می‌گیرد بلکه به خودشان برگردانده می‌شود، آن‌گاه فرشتگان آن را بر رویشان می‌کوبند. ابن‌جریج می‌گوید: «نه درهای آسمان به‌روی ارواحشان گشوده می‌شود و نه به‌روی اعمالشان». که این سخن، جامع هردو قول است. ﴿و به بهشت درنمی‌آیند تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن درآید﴾ یعنی: در هیچ‌حالی از احوال به بهشت درنمی‌آیند، بدین جهت درآمدنشان به بهشت را به محال معلّق گردانید و فرمود: (تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن درآید). سوراخ سوزن را بویژه از این جهت یاد کرد که در غایت تنگی قرار دارد. جَمَل: شتر نر است. بعضی گفته‌اند: جَمَل به‌معنی طناب کلفت است ﴿و بدین‌سان﴾ یعنی: به‌مانند این جزای وحشتناکی که بیان کردیم ﴿مجرمان را کیفر می‌دهیم﴾.

لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤١﴾

﴿آنان را از دوزخ فرشهاست﴾ مهاد: فرش است ﴿و از بالایشان پوششهاست﴾ غواشی: لحافهاست، یعنی از بالایشان آتش‌هایی است که آنان را همانند لحاف می‌پوشاند. حاصل سخن این‌که: بسترها و بالاپوشهایشان از آتش جهنّم است ﴿و این‌گونه، بیدادگران﴾ بر نفسهای خویش ﴿را سزا می‌دهیم﴾.

آن‌گاه به سرانجام نیک مؤمنان پرداخته، می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٤٢﴾

﴿و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، هیچ کس را جز به‌قدر توانش مکلّف نمی‌کنیم﴾ بنابراین، چنین فهمیده نشود که ورود به بهشت؛ منوط به انجام دادن اعمالی است که در حیطهٔ توان و امکان انسان قرار ندارد ﴿آن گروه﴾ مؤمن نیکوکردار ﴿همدم بهشتند، ایشان در آنجا جاودان می‌باشند﴾.

﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلّٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُۖ لَقَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلۡحَقِّۖ وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٤٣﴾

﴿و هرگونه کینه‌ای را از سینه‌هایشان می‌زداییم﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ کینه‌هایی راکه بهشتیان در دنیا بر یک‌دیگر داشته‌اند، از سینه‌هایشان پاک می‌کند و می‌سترد تا بدانجا که دلهایشان صاف و شفّاف می‌شود و یک‌دیگر را از ته دل دوست می‌دارند، چه اگر در دلهایشان به مانند دنیا غلّ‌وغش و کینه وجود داشته باشد، قطعاً این امر در التذاذ و برخورداریشان از نعمتهای بهشت کاستی و کمی پدید

می‌آورد زیرا کسانی که با یک‌دیگر کینه می‌ورزند، زندگی برآنان در کنار هم خوش نمی‌گذرد. غِلّ: کینهٔ پنهان در سینه‌هاست. بعضی برآنند که: زدودن کینه در بهشت، به این معنی است که بهشتیان در برتری مقامها و درجات و منزلتهایشان، با یک‌دیگر حسد نمی‌ورزند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعید خدری ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن‌گاه که مؤمنان از آتش دوزخ نجات می‌یابند، بر سر پلی که میان بهشت و دوزخ است متوقّف ساخته می‌شوند، سپس در مظالمی که میانشان در دنیا بوده‌است از یک‌دیگرشان قصاص گرفته می‌شود تا آن‌که چون پاک و مصفّا گشتند، به آنان اجازهٔ ورود به بهشت داده می‌شود. سوگند به ذاتی که جانم درید (قدرت) اوست، آنان منزل و مأوای خویش در بهشت را بهتر از مسکنی که در دنیا داشته‌اند، می‌شناسند».

علی ﷺ دربیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه فرموده‌است: «به‌خدا که این آیه دربارهٔ ما اهل بدر نازل گردید». ﴿**از زیر قصرهایشان نهرها جاری است و می‌گویند: ستایش خدایی‌راست که ما را به این، هدایت نمود**﴾ یعنی: ما را به این پاداش بزرگ که همانا جاودانگی در بهشت و زدودن کینه از دلهایمان است، راه‌نمود. یا در دنیا به ایمان و عمل صالح که وسیلهٔ این رستگاری عظیم است، هدایتمان نمود ﴿**و ما هرگز مستعدّ راه‌یافتن نبودیم**﴾ و توان راه‌یابی به این‌همه فیض و منزلت را نداشتیم ﴿**اگر الله ما را رهبری ننمودی**﴾ پس او راهبر شد تا ما راه یافتیم ﴿**بی‌شک فرستادگان پروردگار ما به راستی و درستی آمدند**﴾ بهشتیان از سر شادمانی و شادکامی از عاقبت خوشی که بدان رسیده‌اند، این سخن را می‌گویند ﴿**و ندا داده شوند**﴾ به‌مثابهٔ پیام تبریکی برایشان بر این نعمت عظمای الهی: ﴿**اینک این بهشتی است که آن را به پاداش آنچه انجام می‌دادید، میراث یافته‌اید**﴾ یعنی: آن را با عمل خویش که از فضل الهی برشما بود، به‌دست آورده‌اید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید و با اعمال شایسته به خدا تقرّب جویید ولی بدانید که هرگز کسی با عملش وارد بهشت نمی‌شود. اصحاب گفتند: حتّی شما یارسول‌الله؟ آن

حضرت ﷺ فرمودند: حتّی من؛ مگر این که خدای عزّوجلّ مرا به رحمت خویش درپوشاند». پس اگر فضل خدای سبحان بر شخص عمل‌کننده نباشد و او را بر عمل توانایی نبخشد، او هرگز موفّق به انجام عمل شایسته نمی‌شود. همچنین روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «بهشتیان چنین مورد خطاب قرارمی‌گیرند: صحیح و تندرست باشید؛ و هرگز بیمار نشوید، شادمان و نیکوحال و در نازونعمت باشید؛ و هرگز در رنج و سختی و آزار قرار نگیرید، جوان شوید؛ و هرگز پیر و فرتوت نگردید، جاودان باشید؛ و هرگز نمیرید».

وَنَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ أَصۡحَٰبَ ٱلنَّارِ أَن قَدۡ وَجَدۡنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقّٗا فَهَلۡ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمۡ حَقّٗاۖ قَالُواْ نَعَمۡۚ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنُۢ بَيۡنَهُمۡ أَن لَّعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٤﴾

ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبۡغُونَهَا عِوَجٗا وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ كَٰفِرُونَ ﴿٤٥﴾

﴿**و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا دهند**﴾ بعد از آن که هریک از دو گروه در منزل و مقام خویش استقرار می‌یابند: ﴿**که ما آنچه را پروردگارمان به ما**﴾ از نعمتها ﴿**وعده داده بود، راست یافتیم**﴾ یعنی: به آن رسیدیم ﴿**پس آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما**﴾ از عذاب دردناک ﴿**وعده کرده بود، راست یافتید**﴾ یعنی: به آن رسیدید؟ بهشتیان این سخن را در مقام اعتراف به نعمتهای خداوند ﷻ مطرح می‌کنند ﴿**گفتند**﴾ دوزخیان ﴿**آری**﴾ ما نیز وعدهٔ پروردگارمان را راست یافتیم. ابن‌کثیر

می‌گوید: «رسول خدا ﷺ کشتگان مشرکان در بدر را که به چاهی افگنده شدند، نیز با این ندای کوبنده مورد خطاب قراردادند: ای اباجهل‌بن هشام! ای عتبه‌بن ربیعه! ای شیبة‌بن ربیعه ...! آیا آنچه را که پروردگارتان به‌شما وعده کرده بود، راست یافتید؟ زیرا من آنچه را که پروردگارم به من وعده کرده بود، راست یافتم». در این اثنا عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! شما گروهی را مورد خطاب قرارمی‌دهید که اکنون گندیده‌اند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به خدایی که جانم در ید (قدرت) اوست، شما به آنچه من می‌گویم، نسبت به آنها شنواتر نیستید ولی آنان نمی‌توانند پاسخ دهند».

﴿**آن‌گاه آوازدهنده‌ای در میان آنان**﴾ یعنی: در میان دو گروه ﴿**آواز درمی‌دهد**﴾ به قولی: این آوازدهنده از فرشتگان گماشته بر دوزخ است ﴿**که: لعنت خدا بر ستمگران باد! هم‌آنان که مردم را از راه الله**﴾ یعنی: از پیمودن راه حق ﴿**باز می‌داشتند و برای آن راه کجی را می‌خواستند**﴾ یعنی: مردم را از آن راه می‌رمانیدند و در راستی و درستی آن راه، عیب و اشکال وارد می‌کردند؛ با این سخن‌شان که این راه، راه ناحق و ناصوابی است و حق فقط همان چیزی است که ما خود در آنیم ﴿**و آنان آخرت را منکرند**﴾ از این رو، باکی از سخنان و اعمال منکرشان ندارند، چراکه از عقاب و حسابی نمی‌ترسند.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى ٱلْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَٰهُمْ وَنَادَوْا۟ أَصْحَٰبَ ٱلْجَنَّةِ أَن سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾

﴿**و در میان آن دو، حجابی است**﴾ یعنی: در میان آن دو گروه، یا در میان بهشت و دوزخ، دیواری است ﴿**و بر اعراف مردمانی هستند**﴾ اعراف: بلندیهای دیواری است که در میان بهشتیان و دوزخیان زده شده‌است و در لغت: به معنی مکان بلند

و مرتفع می‌باشد.

علما دربارهٔ اصحاب اعراف بر چند وجه اختلاف‌نظر دارند: بعضی برآنند که اصحاب اعراف، شهدایند. بعضی برآنند که آنان، فضلا و صلحای مؤمنان‌اند که فارغ از مشغلهٔ وانفسای خود در اعراف به مطالعهٔ احوال مردم مصروف می‌باشند ـ که این قول مجاهد است. بعضی برآنند که اصحاب اعراف، فرشتگانی‌اند که بر آن دیوار گماشته شده‌اند و مؤمنان و کافران را قبل از ورودشان به بهشت و دوزخ از هم جدا می‌کنند. بعضی برآنند که آنان مردمی‌اند که ثواب‌ها و گناهانشان برابر است و اعمال نیکشان کمتر از آن است که بتوانند به‌وسیلهٔ آن وارد بهشت گردند، سپس به فضل و رحمت الهی وارد بهشت می‌شوند و آخرین کسانی که به بهشت وارد می‌شوند، ایشان‌اند. که این قول ابن‌عبّاس و ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنهما و عدّهٔ دیگری از سلف است و ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح داده و از دیگر اقوال قوی‌تر می‌باشد. به‌هرحال؛ بر اعراف مردمانی هستند: **﴿که هریک از اهل بهشت و دوزخ را به سیمای آنان می‌شناسند﴾** یعنی: به نشانه‌های آنان؛ چون سپیدی یا سیاهی چهره‌هایشان **﴿و اهل بهشت را ندا می‌دهند﴾** یعنی: کسانی که بر اعرافند، هنگامی که اهل بهشت را می‌بینند، ایشان را به‌عنوان تحیّت و شادباش و إکرامشان چنین ندا می‌دهند: **﴿که سلام بر شما باد. اینان هنوز وارد بهشت نشده‌اند امّا طمع آن را دارند﴾** یعنی: اصحاب اعراف هنوز وارد بهشت نشده‌اند ولی به ورود درآن طمع داشته و چنین امیدی را در سر می‌پرورانند زیرا فضل و رحمت الهی بر اهل بهشت را می‌بینند و می‌نگرند که رحمت خداوند متعال بر خشم وی غلبه کرده است.

روایت شده است که رسول اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «آن‌گاه که ربّ‌العالمین از داوری میان بندگانش فارغ می‌شود، به اصحاب اعراف می‌گوید: شما آزادکردگان منید پس در هرجایی از بهشت که می‌خواهید، بهره ببرید و بخرامید».

۞ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَٰرُهُمْ تِلْقَآءَ أَصْحَٰبِ ٱلنَّارِ قَالُوا۟ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٧﴾

﴿و چون چشمانشان﴾ یعنی: چشمان اصحاب اعراف ﴿به‌سوی دوزخیان گردانیده شود، می‌گویند: پروردگارا! ما را در زمرهٔ گروه ستمکاران﴾ که به دوزخ در افتاده‌اند ﴿قرار نده﴾.

وَنَادَىٰٓ أَصْحَٰبُ ٱلْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُم بِسِيمَٰهُمْ قَالُوا۟ مَآ أَغْنَىٰ عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾

﴿و اهل اعراف مردانی﴾ از سران کفّار ﴿را ندا می‌دهند که آنان را به قیافه‌هایشان می‌شناسند﴾ یعنی: به نشانه‌هایشان و ﴿می‌گویند: جمعیّت شما﴾ که آن را برای بازداشتن از راه خدا ﷻ گرد می‌آوردید. یا آن مالهایی را که در جهت باطل گرد می‌آوردید ﴿و آن‌همه سرکشی که می‌کردید﴾ یعنی: استکبار و گردنکشی‌تان ﴿کفایت‌تان نکرد﴾ و به کارتان نیامد، بلکه سرانجام به این روزگار بد و این عذاب ابد درافتادید.

أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ ٱللَّهُ بِرَحْمَةٍ ۚ ٱدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَآ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٤٩﴾

﴿آیا هم‌اینان بودند که شما سوگند یاد می‌کردید که هرگز خدا شامل هیچ رحمتی

قرارشان نمی‌دهد؟ ﴾ یعنی : اصحاب اعراف در حالی که به‌سوی فقرا و مستضعفان مسلمان که به بهشت درآمده‌اند ، اشاره می‌کنند ، خطاب به کفّار می‌گویند : مگر هم‌اینان نبودند که شما آنها را به‌حساب نمی‌آوردید و سوگند یاد می‌کردید که خدا ﷻ هیچ رحمتی به آنان نخواهد رسانید **﴿ اینک به بهشت درآیید، نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید ﴾** این از ادامهٔ سخن اصحاب اعراف است . یعنی اصحاب اعراف به مسلمانان می‌گویند : اینک به بهشت درآیید ... به قولی‌دیگر : این سخن خداوند ﷻ خطاب به خودِ اصحاب اعراف است که ایشان را به رحمت خود وارد بهشت می‌گرداند .

از سدّی نقل شده است که گفت : « اصحاب اعراف مردم را از سیمایشان می‌شناسند؛ اهل دوزخ را با سیاهی چهره‌هایشان و اهل بهشت را با سپیدی چهره‌هایشان پس چون از برابر گروهی که آنان را به‌سوی بهشت می‌برند ، عبور می‌کنند؛ می‌گویند : سلامٌ علیکم ! و چون از برابر گروهی که آنان را به‌سوی دوزخ می‌برند ، عبور می‌کنند؛ می‌گویند : پروردگارا ! ما را با قوم ستمگر همراه مگردان » .

وَنَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِ أَصۡحَٰبَ ٱلۡجَنَّةِ أَنۡ أَفِيضُواْ عَلَيۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ أَوۡ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُۚ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٥٠﴾

﴿ و دوزخیان بهشتیان را ندا می‌دهند که : چیزی از آب، یا از سایر آنچه که الله به‌شما روزی داده‌است، بر ما بریزید ﴾ چرا آنان ــ درحالی‌که از اجابت طلب خویش مأیوس‌اند ــ از بهشتیان چنین درخواستی می‌کنند؟ برای آن که شخص درمانده و متحیّر ، سخنان بافایده و بی‌فایده هردو را می‌گوید . و تعبیر (اَفِيضُوا ۞ بر ما بریزید) ، دلیل بر آن است که بهشت بر فراز دوزخ قراردارد **﴿ می‌گویند ﴾** اهل

بهشت ﴿هرآینه الله این هردو را﴾ یعنی: آب و دیگرخوردنی‌ها و نوشیدنی‌های گوارا را ﴿بر کافران حرام ساخته است﴾ پس ما با چیزهایی که خدای سبحان بر شما حرام کرده است؛ نمی‌توانیم به شما مدد و معاونتی بکنیم.

ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَهُمۡ لَهۡوٗا وَلَعِبٗا وَغَرَّتۡهُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَاۚ فَٱلۡيَوۡمَ نَنسَىٰهُمۡ كَمَا نَسُواْ لِقَآءَ يَوۡمِهِمۡ هَٰذَا وَمَا كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَجۡحَدُونَ ﴿٥١﴾

آن‌گاه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿کسانی که دین خود را به بازی گرفتند و زندگانی دنیا فریبشان داد﴾ لذا آخرت را فراموش کرده و به بقای طولانی در دنیا فریفته شدند ﴿پس امروز آنان را فراموش می‌کنیم﴾ یعنی: در دوزخ رهایشان می‌کنیم ﴿چنان‌که آنان ملاقات این روز خویش را﴾ یعنی: ملاقات روز آخرت را ﴿فراموش کردند و چنان‌که آیات ما را انکار می‌کردند﴾ بنابراین، خصلت‌هایی که سبب هلاکت‌شان گردید، عبارت بود از: حبّ دنیا، فراموش کردن آخرت و دروغ‌انگاشتن آیات الهی.

وَلَقَدۡ جِئۡنَٰهُم بِكِتَٰبٖ فَصَّلۡنَٰهُ عَلَىٰ عِلۡمٍ هُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ﴿٥٢﴾

آن‌گاه حق تعالی برای اعلام این حقیقت که با فرستادن پیامبران علیهم السلام به‌سوی مشرکان، حجّت را بر آنها تمام کرده و جای هیچ‌گونه عذری را برایشان باقی

نگذاشته‌است، می‌فرماید: ﴿**و هرآینه برای آنان کتابی آوردیم**﴾ که همانا قرآن است ﴿**که روشن و شیوایش ساخته‌ایم**﴾ یعنی: حلال و حرام و اندرزها و داستانهای آن را روشن و متمایز ساخته‌ایم ﴿**از روی علم**﴾ یعنی: درحالی که به کیفیّت روشن‌ساختن احکام آن دانا و عالم بوده‌ایم ﴿**و هدایت و رحمتی برای اهل ایمان است**﴾ پس قرآن در عین این که واضح و روشن است، هدایت و رحمتی نیز هست، لیکن برای مؤمنان.

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُۥ ۚ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُۥ يَقُولُ ٱلَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَآءَ فَيَشْفَعُوا۟ لَنَآ أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ ٱلَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ۚ قَدْ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿۵۳﴾

﴿**آیا آنان جز در انتظار تأویل آنند؟**﴾ یعنی: کفّار جز عذابی را که در قرآن به آنان وعده داده شده‌است، انتظار نمی‌کشند، عذابی که سرانجام، کارشان بدان منتهی خواهد شد. ربیع در تفسیر آن می‌گوید: «پیوسته از تأویل قرآن مسائلی نو به‌میان می‌آید تا آن‌که روز حساب فرارسد و در آن روز است که تأویل آن به‌اتمام می‌رسد». ﴿**روزی که تأویل آن فرارسد**﴾ که همانا روز قیامت است ﴿**کسانی که آن را پیش از آن فراموش کرده بودند**﴾ یعنی: کسانی‌که قرآن را قبل از آن‌که مصداق وعده‌های آن فرارسد و فرجام مورد بحث در آن، تحقّق یابد، ترک کرده بودند؛ ﴿**می‌گویند: بی‌شک فرستادگان پروردگار ما حقّ و حقیقت را آورده بودند**﴾ بدین‌گونه، در جایی به این حقیقت اقرار و اعتراف می‌کنند که این اعتراف در آنجا هیچ

سودی به حالشان ندارد ﴿**پس آیا امروز ما را شفاعتگرانی هست؟**﴾ این جمله به معنای تمنّاست. یعنی: ای کاش برای ما شفاعتگرانی می‌بود ﴿**تا برای ما شفاعت کنند**﴾ در نزد پروردگارما تا ما را از عذاب دوزخ معاف گرداند ﴿**یا بازگردانیده شویم**﴾ یا برای ما شفاعت کنند که خدای سبحان ما را به‌سوی دنیا بازگرداند ﴿**آن‌گاه عمل کنیم**﴾ اگر بازگشت داده شویم ﴿**غیرآنچه می‌کردیم**﴾ از معاصی و اعمال شرک‌آلود ﴿**به‌راستی که به خود زیان زدند**﴾ یعنی: آنان از زندگی و توانمندیهای خود در جهت صلاح و فلاح خویش هیچ بهره‌ای نگرفتند پس زندگی آنان بر آنان بلا و محنت گردید، گویی هستی خود را باخته‌اند، همانند تاجری که رأس‌المال خود را می‌بازد ﴿**وگم شد از آنان آنچه افترا می‌کردند**﴾ یعنی: دروغ‌بافی‌هایشان که در دنیا برمی‌ساختند، تباه و نابود شد، یا معبودهایی که در دنیا شریک خدای سبحان قرار می‌دادند، از نزدشان ناپدید شد و هیچ سودی به آنان نرسانید.

إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُغْشِي ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ يَطْلُبُهُۥ حَثِيثًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتٍۭ بِأَمْرِهِۦٓ ۗ أَلَا لَهُ ٱلْخَلْقُ وَٱلْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٥٤﴾

﴿**همانا پروردگار شما آن اللّٰهی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید**﴾ به قولی: این روزها از روزهای دنیا بود. به قولی‌دیگر: این روزها از روزهای آخرت بود که هر روز آن به‌اندازهٔ هزار سال دنیاست. نقل‌است که:

اوّلین روز از این روزهای شش‌گانه، یک‌شنبه و آخرین آن، روز جمعه بود.
علما در بیان حکمت این آفرینش تدریجی گفته‌اند:
۱ ــ هرچند خدای سبحان بر آفرینش خلقت در یک آن‌واحد هم قادر است و همین که به آن بگوید: «کُنْ ۞ موجود باش»، بی‌درنگ موجود می‌شود ولی برای هرچیز نزد او میعادی است و سنّتش بر آن رفته که آفرینش روند تدریجی داشته و مرحله‌به‌مرحله به تکامل برسد.
۲ ــ باری تعالی با این آفرینش تدریجی، خواسته است تا به ما تأنّی در امور را بیاموزاند.
۳ ــ ایجاد یک چیز بعد از چیز دیگر، بر وجود آفرینندهٔ مدبّر مرید مختار و فعّال مایشاء دلالت‌کننده‌تر است.
﴿**سپس بر عرش مستوی شد**﴾ اِسْتِواء: عبارت از برتری و استقرار است و خدای سبحان خود به کیفیّت آن داناتر می‌باشد و ما به آن به‌گونه‌ای که به جلال و عظمت وی سزاوار است، عقیده داریم. از امّ‌سلمه در تفسیر: (ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْش) روایت شده‌است که فرمود: درک کیفیّت استوا در حیطهٔ عقل نیست امّا استوا مجهول هم نیست، و اقرار به آن ایمان و انکار آن کفر است. از مالک‌بن انس رحمه‌الله نیز روایت شده است که شخصی از وی پرسید: خدای سبحان چگونه بر عرش استوا یافت؟ مالک گفت: «استوا معلوم است (یعنی در لغت) و کیف (یعنی کیفیّت این استوا) مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال‌کردن از آن بدعت می‌باشد». این است مذهب سلف صالح در این باب. عرش: عبارت از تخت جهانداری است که بزرگترین مخلوقات خدای عزّوجلّ می‌باشد. ﴿**شب را به روز می‌پوشاند**﴾ یعنی: حق تعالی شب را همچون پرده‌ای برای روز می‌گرداند که با ظلمت خویش، روشنی آن را می‌پوشاند ﴿**شب، روز را به‌شتاب می‌طلبد**﴾ یعنی: درحالی شب را به روز می‌پوشاند که شب شتابان در طلب روز است و در هیچ حال و لحظه‌ای از طلب آن سست نمی‌شود. گفتنی است که این تعبیر، یکی از

معجزات بزرگ علمی قرآن‌کریم است که حرکت و دوران محوری زمین را اثبات می‌کند. ﴿**و آفتاب و ماه و ستارگان را**﴾ آفرید ﴿**که رام‌شدهٔ فرمان اویند**﴾ یعنی: برطبق اراده و امر تکوینی او بی‌هیچ‌گونه تخلّفی سیر می‌کنند ﴿**آگاه شو که خلق و امر او راست**﴾ یعنی: کائنات همه آفریدهٔ او و فرمان در آن، فرمان اوست. «امر» عبارت از: فرمانهای تکوینی و احکام تشریعی حق تعالی است ﴿**الله، پروردگار جهانیان به غایت بزرگ است**﴾ یعنی: برکت و خیر او بسیار بزرگ و پرگستره است.

ابودرداء رضی الله عنه از رسول‌اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** این دعای مأثور را روایت کرده است: «اَللّٰهُمَّ لَكَ الْمُلْكُ كُلُّهُ وَ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ وَ اِلَيْكَ يَرْجِعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ، اَسْاَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ ٭ بارخدایا! تمام ملک ازآن توست و تمام حمد از آن توست و تمام امر به‌سوی تو برمی‌گردد پس، از تو تَمام خیر را می‌طلبم و از تمامَ شرّ به تو پناه می‌برم».

ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةًۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ﴿٥٥﴾

﴿**پروردگارتان را به زاری بخوانید**﴾ یعنی: با تضرّع و تذلّل و تملّق و اخلاص و رغبت، به‌سوی او دعا کنید ﴿**و**﴾ پروردگارتان را به ﴿**خفیه**﴾ بخوانید. خُفْیَه: خواندن خداوند متعال به‌طور پنهان از چشم و گوش مردم است زیرا خواندن حق تعالی بدین شیوه، رگ‌وریشهٔ ریا را به کلّی قطع می‌کند. احناف با این آیه، بر خفیه‌خواندن آمین در نماز استدلال کرده‌اند زیرا در نزد آنان، آمین دعاء است. ﴿**هرآینه او از حدگذرندگان را**﴾ یعنی: تجاوزکنندگان از مرز اوامر خود را ــ چه در دعا و چه در امور دیگر ــ ﴿**دوست ندارد**﴾.

یادآور می‌شویم؛ تجاوز در دعا چنین است که: دعاکننده در دعا صدایش را بسیار بلندکند و فریاد برآورد، یا در دعایش چیزی را بخواهد که حقّ وی نیست؛ چون جاودانگی در دنیا، یا دست‌یافتن به آنچه که ذاتاً محال است، یا دستیابی به

منازل و مقامات انبیاء علیهم السلام در آخرت. چنان‌که از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: مردم صداهایشان را در دعا بلند نمودند پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم در **حدیث‌شریف** فرمودند: «ای مردم! بر خود آسان بگیرید زیرا شما ذات ناشنوا یا غایبی را نمی‌خوانید بلکه ذاتی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک است ...». عبدالله‌بن مغفل رضی الله عنه از فرزندش شنید که می‌گوید: «بارخدایا! من از تو می‌خواهم که چون به بهشت وارد می‌شوم، به من قصری سپید ببخشی! عبدالله گفت: فرزندم! از خدا بهشت را بخواه و به او از دوزخ پناه ببر و همین قدر کافی است زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که در **حدیث‌شریف** فرمودند: «گروهی هستند که در دعا و وضو، از حدّ در می‌گذرند».

خلاصهٔ آداب دعا این است:

۱ ــ دعاکننده باید باوضو باشد.

۲ ــ رو به قبله باشد.

۳ ــ قلبش را از خطرات و مشغولیّت‌ها خالی گرداند.

۴ ــ دعا را با درود آغاز و با درود به‌پایان برد.

۵ ــ دستها را به‌سوی آسمان بردارد.

۶ ــ مؤمنان را در آن شریک سازد.

۷ ــ جویای ساعاتی باشد که ساعات اجابت دعاست؛ همچون ثلث اخیر شب، وقت افطار، روز جمعه، حالت سفر و دیگر مواردی که در روایات آمده است.

وَلَا تُفْسِدُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَٰحِهَا وَٱدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا ۚ إِنَّ رَحْمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

﴿و در زمین بعد از اصلاح آن فساد نکنید﴾ یعنی: بعد از آن که خدای منّان با

فرستادن پیامبران علیهم السلام و نازل کردن کتب و تبیین قوانین و احکام، زمین را به صلاح آورد و بعد از آن که مؤمن یا کافری آن را آبادان کرد، درآن فساد نکنید؛ با کشتن مردم و ویران‌ساختن منازلشان و قطع درختانشان و مسدودساختن انهارشان. و از جملهٔ فساد در زمین: کفر به خدای سبحان، افتادن در معاصی وی و لغوکردن قوانین و شرایع وی بعد از برقرارشدن آنهاست **﴿و او را با بیم و امید بخوانید﴾** بیم از این که خدای عزّوجلّ دعایتان را اجابت نکند و امید به این که دعایتان را مورد اجابت قراردهد. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «بیم از فرجام فلاکت‌بار عذاب باری تعالی و امید به ثواب خجسته و فرخندهٔ وی». **﴿هرآینه رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است﴾** این تعبیر، بندگان را به‌سوی خیر ترغیب و به آنها در این جهت نشاط و شادابی می‌بخشد. نیکوکاران: کسانی‌اند که ایمان به وجود و یگانگی خدای سبحان را با ایمان به غیب یکجا کرده، فرایض خدا جل جلاله را بجا آورده و از محرّمات وی می‌پرهیزند و ترس و مراقبت الله جل جلاله را در دل دارند، هم از این رو اعمالشان را نیک می‌گردانند.

وَهُوَ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَقَلَّتۡ سَحَابٗا ثِقَالٗا سُقۡنَٰهُ لِبَلَدٖ مَّيِّتٖ فَأَنزَلۡنَا بِهِ ٱلۡمَآءَ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ كَذَٰلِكَ نُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾

این آیه، متضمّن ذکر نعمتی از نعمتهای بی‌شماری است که خداوند جل جلاله بر بندگانش ارزانی نموده، درعین‌حال که دلیلی از دلایل وحدانیّت و ثبوت الوهیّت حق تعالی نیز هست: **﴿و اوست آن‌که بادها را مژده‌رسان پیشاپیش رحمت خود﴾** که باران است **﴿می‌فرستد﴾** یعنی: بادها مژده‌رسان بارانند **﴿تا آن‌گاه که ابرهای گرانبار**

را بردارند ﴾ یعنی : تا آن‌گاه که چون بادها ابرهایی را که با محمولهٔ آب خود گرانبارند ، حمل کنند ، دراین هنگام : ﴿**آن را** ﴾ یعنی : ابر را ﴿**به‌سوی زمین مرده‌ای** ﴾ یعنی : سرزمین بایر و بی‌گیاهی ﴿**می‌رانیم. پس، از آن** ﴾ ابر گرانبار ﴿**آب فرود می‌آوریم** ﴾ به آن سرزمین بایر و مرده ﴿**آن‌گاه از آن هر میوه‌ای برآوریم** ﴾ یعنی : با آن آب همه‌گونه میوه و سبزه می‌رویانیم و برمی‌آوریم ﴿**بدین‌سان مردگان را بیرون می‌آوریم** ﴾ یعنی : مردگان را نیز همانند بیرون‌آوردن میوه‌ها و رستنی‌ها ، در روز محشر از قبرها بیرون می‌آوریم زیرا وقتی در پیشگاه قدرت حق تعالی بیرون‌آوردن میوه‌ها به این صورت عجیب و با این عملیّهٔ پیچیده و عظیم ، ممکن بود ، دیگر چه چیزی ، آن قادر لایزال را از بیرون‌آوردن مردگان از قبرهایشان ناتوان می‌گرداند؟ ﴿**باشد که پند گیرید** ﴾ و به قدرت عظیم خداوند متعال و صُنع بدیع وی و این‌که او بر زنده‌ساختن مجدّد و برانگیختن دوبارهٔ شما تواناست ، پی ببرید زیرا میان دو بیرون‌آوردن فوق ، هیچ فرقی نیست .

وَٱلْبَلَدُ ٱلطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُۥ بِإِذْنِ رَبِّهِۦ ۖ وَٱلَّذِى خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا ۚ كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾

﴿**و شهر پاک، گیاهش به‌اذن پروردگارش برمی‌آید** ﴾ در اینجا مراد از بَلَد : زمین و خاک است . یعنی : خاک پاک ، گیاهش به‌اذن پروردگار و فراهم‌ساختن شرایط ضروری برای روییدن آن؛ به نیکوترین ، تمامترین و کاملترین شکل خود بیرون می‌آید ﴿**و آن زمینی که ناپاک است، گیاهش جز اندک و بی‌فایده برنمی‌آید** ﴾ یعنی : خاک پلید ، جز گیاهی پلید و ناچیز بیرون نمی‌آورد . نَکِدْ: یعنی بی‌خیر و ناچیز . این تمثیلی برای دلهاست ، که قلب پندپذیر مؤمن را به زمین پاکیزه و قلب فاسق پندگریز را به زمین پلید تشبیه کرده است ﴿**این‌گونه، آیات خود را برای مردمی که**

شکرگزاری می‌کنند﴾ از حق تعالی و به نعمت‌های وی اعتراف می‌کنند ﴿**گونه‌گون بیان می‌کنیم**﴾.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر: (وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ...) می‌گوید: «این مثلی است که خدای عزّوجلّ برای مؤمن زده‌است زیرا می‌فرماید: مؤمن پاکیزه است و عملش نیز پاکیزه است چنان‌که زمین پاکیزه میوهٔ پاکیزه دارد، و: (اَلَّذِیْ خَبُثَ...) مثلی است که برای کافر زده شده‌است زیرا او همانند زمین شوره‌زاری است که از آن برکت برنمی‌آید پس کافر خود پلید است و عمل وی نیز پلید می‌باشد».

از ابی‌موسی اشعری رضی الله عنه روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «مَثَل آنچه که حق تعالی مرا بر آن از هدایت و علم برانگیخته است؛ همانند بارانی بسیار است که بر زمینی فرود آید پس بخشی از آن زمین، پاک و حاصلخیز است که آب را می‌پذیرد و علف و سبزهٔ فراوان می‌رویاند و بخشی از آن خشک و سخت است که آب را بر بستر خود نگه می‌دارد و خداوند ﷻ مردم را از آبش نفع می‌رساند که از آن نوشیده و حیوانات خود را سیراب می‌کنند و با آن کشت و زرع می‌نمایند. امّا بخش دیگری از آن زمین، بیابانی هموار است که نه آبی را بر بستر خود نگه می‌دارد و نه گیاهی را می‌رویاند. پس این است مَثَل کسی که در دین خدای عزّوجلّ آگاهی کسب نموده و بنابراین، آنچه که خدای عزّوجلّ مرا بر آن برانگیخته، به وی نفع بخشیده است از این رو، هم خود آن را دریافته و هم آن را به دیگران تعلیم داده‌است. همچنان این است مَثَل کسانی که هدایت و علم الهی که برای ابلاغ آن برانگیخته شده‌ام، به آنان رسیده امّا دربرابر آن سری بلند نکرده و آن را نپذیرفته‌اند».

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَقَالَ يَـٰقَوْمِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَـٰهٍ غَيْرُهُۥٓ إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾

خداوند متعال داستان آدمعليه السلام را در آغاز سوره بیان کرد، اکنون به بیان داستانهای انبیای دیگر عليهم السلام پرداخته و ابتدا از نوحعليه السلام آغاز می‌کند زیرا او اوّلین فرستادهٔ خداوند جل جلاله به‌سوی بشر بعد از آدمعليه السلام است: ﴿**هرآینه نوح را به‌سوی قومش فرستادیم**﴾ نوحعليه السلام در سرزمین عراق می‌زیست و خدای عزّوجلّ او را در سنّ پنجاه‌سالگی به رسالت مبعوث گردانید. ابن‌کثیر می‌گوید: «میان آدم و نوح عليهما السلام ده قرن فاصله بود، که در طول این ده قرن، مردم همه بر آیین اسلام و توحید پایدار بودند و در عصر نوح بود که شرک و انحراف پدیدار شد». نام نوح، (۴۳) بار در قرآن‌کریم ذکر شده و داستان وی نیز به تفصیل در سوره‌های اعراف، هود، مؤمنون، شعرا، قمر و نوح آمده است و شغل وی نجّاری بود. ترمذی و دیگران گفته‌اند: تمام خلق هم‌اکنون از نسل نوحعليه السلام هستند. بعضی برآنند که ادریسعليه السلام قبل از نوحعليه السلام می‌زیسته است. ﴿**گفت**﴾ نوحعليه السلام ﴿**ای قوم من**﴾ فقط ﴿**خدا را بپرستید که شما را بجز او هیچ خدایی نیست**﴾ تا سزاوار این باشد که معبود شما قرار گیرد. بدین‌سان، نوحعليه السلام پرچم دعوت خویش را بر مبنای توحید و پرستش حق تعالی برافراشت و از قومش خواست تا به‌سوی آیین توحید بازگردند، همان آیینی که آدمعليه السلام و نسل‌های بعد از وی بر آن بوده‌اند ﴿**هرآینه من بر شما از عقوبت روزی بزرگ بیمناکم**﴾ یعنی: اگر خدای‌سبحان را نپرستید، بر شما از عذاب روز قیامت، یا عذاب روز طوفان بیمناکم. قوم نوحعليه السلام بتانی را برای پرستش برگزیده بودند که خداوند متعال در سورهٔ «نوح» به ذکر آنها پرداخته است و نامهای آنها: وَد، سُواع، یَغُوث، یَعُوق و نَسر بود.

ماجرای پدید آمدن اوّلین بت‌پرستی در میان فرزندان آدم این‌گونه بود که: در میان آنها اشخاص نیکوکار و صالحی زندگی می‌کردند و چون آنها مردند، قومشان بر سر گورهایشان مساجدی بنا کرده و تمثال آنها را در آن مساجد به تصویر کشیدند تا احوال نیک آنها را همیشه به‌یاد آورده و خود را پایبند شیوهٔ ایشان گردانند و چون زمان درازی بر این منوال گذشت، رفته‌رفته مجسّمه‌ها و

نمادهایی بر مثال این تصویرها ساخته و آنها را به‌نام آن گروه صالح نام‌گذاری کردند و در نتیجه، بتانی به‌نامهای وَد، سواع، یغوث، یعوق و نَسر که همه از صالحان بودند، تراشیدند.

قَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾

﴿ملأ از قوم نوح گفتند﴾ مَلأ: اشراف و رؤسای قوم‌اند **﴿بی‌گمان ما تو را در گمراهیِ آشکاری می‌بینیم﴾** در دعوتت به‌سوی پرستش خداوند یگانه.

قَالَ يَٰقَوْمِ لَيْسَ بِى ضَلَٰلَةٌ وَلَٰكِنِّى رَسُولٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦١﴾

﴿گفت﴾ نوح علیه‌السلام **﴿ای قوم من! در من هیچ‌گونه گمراهی‌ای نیست بلکه من پیامبری از سوی پروردگار عالمیان هستم﴾** که مرا به‌سوی شما فرستاده است تا خیر و فضیلت را به‌سوی شما سوق داده و شرّ و رذیلت را از شما دفع کنم. بدین‌سان بود که نوح علیه‌السلام ضلالت را از خود نفی و رسالت را برای خود اثبات نمود.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّى وَأَنصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

﴿به شما پیامهای پروردگارم را می‌رسانم﴾ که حق تعالی آن پیامها را برای ابلاغ به شما به من وحی کرده است **﴿و برای شما نیکخواهی می‌کنم﴾** یعنی: نیّت خود را

در خیرخواهی برای شما، از شائبه‌های فساد خالص گردانیده‌ام و فقط صلاح امور شما را می‌جویم ﴿و از جانب خداوند چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید﴾ از اوصاف بی‌مثال، قدرت عظیم و شدّت خشم وی بر دشمنانش زیرا حق تعالی مرا از این امور آگاه می‌گرداند.

أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَآءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُواْ وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾

﴿أَوَعَجِبْتُمْ﴾ آیا بعید پنداشتید، یا: تکذیب کردید، یا: انکار ورزیدید و **تعجّب کردید** ﴿**از آن‌که به‌شما ذکری**﴾ یعنی: وحی و موعظه‌ای ﴿**از جانب پروردگارتان بر مردی از خودتان آمد؟**﴾ یعنی: بر زبان مردی از میان خودتان که او را می‌شناسید و او از جنس دیگری ـ مثلاً از جنس فرشته‌گان و جنّ ـ نیست تا از او برمید بلکه بشری همانند شماست که به او انس می‌گیرید، همچنان او مردی از خود شماست که او را از اوان نوجوانی به راستگویی و امانتداری می‌شناسید و می‌دانید که نه گمراه بوده‌است و نه دروغگو و آمده‌است ﴿**تا شما را بیم دهد**﴾ از عاقبت کفر ﴿**و تا شما پرهیزگاری کنید و باشد که**﴾ به‌سبب فوایدی که این بیم‌دادن به شما می‌رساند و به‌سبب پرهیزگاریتان ﴿**مورد رحمت**﴾ و رضای خدای سبحان ﴿**قرار گیرید**﴾.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنجَيْنَٰهُ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥ فِى ٱلْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ ۚ إِنَّهُمْ كَانُواْ قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾

﴿**امّا او را تکذیب کردند پس او و کسانی را که با وی بودند**﴾ یعنی: ایمان آورده و

همراه وی بودند ﴿نجات دادیم در کشتی﴾ این همان کشتی‌ای است که خداوند متعال نوح علیه السلام را به ساختن آن دستور داد تا او و مؤمنان همراهش به‌وسیلهٔ آن از خطر طوفان نجات یابند ﴿و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند﴾ و بر این شیوهٔ ناروا استمرار ورزیده به‌سوی توبه بازنگشتند ﴿غرق کردیم﴾ در همان دار و دیارشان ﴿زیرا آنان گروهی نابینا بودند﴾ یعنی: کوردل بودند، به‌گونه‌ای که نه موعظه‌ای به آنان سود می‌رساند و نه پندی در آنان کارگر بود. تفصیل این داستان در (آیات ۴۸ ـ ۳۵) سورهٔ «هود» آمده است.

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۗ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾﴾

﴿و به‌سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم﴾ یعنی: یکی از اعضای قبیلهٔ آنها به‌نام «هود» را زیرا «برادر» در اینجا به معنی برادر نسبی نیست.

قبیلهٔ عاد، قومی عرب از قدیمی‌ترین امّتهای موجود در روی زمین و ظاهراً قدیمی‌تر از قوم ابراهیم علیه السلام بوده‌اند لذا ذکر داستانشان بعد از داستان نوح علیه السلام مناسب می‌نمود. مراد از قوم عاد در اینجا، قوم عاد اوّل است که ساکن احقاف ـ ریگزار میان عمّان و حضرموت در سرزمین یمن ـ بوده‌اند و بعد از نابودی آنان، قبیلهٔ عاد دیگری پدید آمد که آنها نیز ساکنان یمن ـ امّا نه در احقاف بلکه در حدود سرزمین قحطان و سبا ـ می‌زیسته‌اند که آنان را عاد دوم می‌نامند. گفتنی است که ذکر عاد بجز قرآن، در سایر کتب آسمانی نیامده است. ﴿گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست پس آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟﴾ چنین بود که هود علیه السلام آنان را به‌سوی عبادت و توحید الهی دعوت کرد، دعوتی که درنهایت به تقوی و پرهیزگاری می‌انجامد.

قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوْمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا
لَنَظُنُّكَ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٦٦﴾

﴿اشراف و بزرگانی که کافر بودند از قومش، گفتند: هرآینه ما تو را در سفاهت می‌بینیم﴾ سفاهت: سبک‌خردی و حماقت است. بدین‌گونه بود که آنها به‌ناروا آن پیامبر عالیقدر را به سبک‌مغزی و کم‌خردی متّهم کردند و وقیح‌تر این که گفتند: **﴿و هرآینه ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم﴾** در ادّعای رسالت.

قَالَ يَٰقَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ
ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦٧﴾
أُبَلِّغُكُمْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَأَنَا۠ لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾

﴿گفت: ای قوم من! در من سفاهتی نیست بلکه من فرستاده‌ای از بارگاه پروردگار عالمیان هستم، پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم﴾ امین: شناخته‌شده به امانت‌داری و صداقت، که ضدّ خیانت است. یعنی: مطمئناً من در پیامهای الهی هیچ‌گونه تغییری وارد نکرده‌ام.

أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَآءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْۚ وَ
ٱذْكُرُوٓاْ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ

فِی ٱلۡخَلۡقِ بَصۜۡطَةٗۖ فَٱذۡكُرُوٓاْ ءَالَآءَ ٱللَّهِ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴿٦٩﴾

﴿آیا تعجّب کردید که بر مردی از خودتان پندی از جانب پروردگارتان برایتان آمده تا شما را بیم دهد؟ و یادکنید زمانی را که خداوند شما را پس از قوم نوح جانشینان آنان قرار داد﴾ هود علیه السلام به فرمان خداوند جل جلاله نعمتی از نعمتهایش را به قوم خود یادآوری کرد، این نعمت؛ قراردادن آنها به‌عنوان ساکنان زمین بعد از هلاکت قوم نوح علیه السلام، یا قراردادن آنها به‌عنوان پادشاهان روی زمین بود. آن‌گاه به ذکر نعمت دیگری پرداخت: ﴿و در خلقت، بر قوّت شما افزود﴾ یعنی: در آفرینش، به شما قدّوقامتی تنومند و بلند ــ افزون بر آنچه که دیگران از نظر بدنی داشتند ــ عنایت نمود. نقل است که: بلندی قامت شخص بلندقدّشان صد گز و از کوتاه‌قدّشان شصت گز بود ﴿پس نعمتهای خدا را به‌یاد آورید﴾ بر خود که از جملهٔ آنها، نعمت جانشین‌ساختنتان در زمین و افزودن در خلقت و نیرومندیتان و سایر نعمتهایی است که به شما ارزانی داشته‌است ﴿باشد که رستگار شوید﴾ زیرا یادآوری نعمت، انگیزه‌بخش شکر آن است و هرکه شکر و سپاس حق تعالی را بجا آورد، بی‌شک رستگار می‌گردد.

قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِنَعۡبُدَ ٱللَّهَ وَحۡدَهُۥ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَاۖ فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٧٠﴾

﴿گفتند: آیا به‌سوی ما آمده‌ای تا تنها الله را بپرستیم﴾ حال آن که این شیوهٔ یگانه‌پرستی در نزد ما ناشناخته و ناپسند است زیرا ما پدرانمان را برخلاف این شیوه ــ که تو ما را به‌سوی آن می‌خوانی ــ یافته‌ایم. از همین رو گفتند: ﴿و﴾ آیا ﴿آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند، رها کنیم﴾ و دیگر دنبال راه و رسم پدران

خویش نگردیم ؟ نه ! چنین چیزی از ما ساخته نیست ﴿**پس اگر از راستگویان هستی، آنچه را به ما وعده می‌دهی، برای ما بیاور**﴾ آنها از بس که در برابر خدای سبحان متمرّد و متکبّر بودند ، با این سخن عذابی را که هود ﷺ بدان هشدارشان می‌داد ، به شتاب طلبیدند .

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ ۖ أَتُجَٰدِلُونَنِي فِيٓ أَسْمَآءٍ سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم مَّا نَزَّلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَٰنٍ ۚ فَٱنتَظِرُوٓاْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ ﴿٧١﴾

﴿**گفت: به‌راستی که بر شما از جانب پروردگارتان عقوبت و خشم ثابت شد**﴾ یعنی : حقّاکه سزاوار خشم و عذاب الهی گشتید و خواه‌ناخواه این عذاب و خشم بر شما فرودِ آمدنی است . هود ﷺ عذابی را که انتظار وقوع آن می‌رفت ، همانند امر واقع معرّفی کرد ، به‌منظور دادن این هشدار به آنان که این عذاب حتماً برآنان واقع می‌گردد . رِجْس: عذاب سخت است ﴿**آیا با من در باب نامهایی چند مجادله می‌کنید**﴾ یعنی : نامهای بتانی که می‌پرستید؟ هود ﷺ بتان را مجرّد نامهای بی‌مسمّی معرّفی کرد زیرا نه فقط مسمّیات آنها دارای هیچ حقیقتی نیست بلکه حتّی اطلاق نام « خدایان » برآنها در اصل بی‌پایه است پس گویی این خدایان ، معدوم‌اند و هیچ وجود خارجی ندارند و آنچه که موجود است ، فقط نامهای آنهاست؛ ﴿**که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید**﴾ یعنی : شما و پدرانتان از نزد خود معبودان باطلتان را به این نامها نامیده‌اید و درواقع امر ، اینها هیچ حقیقتی ندارند ﴿**و خداوند هیچ حجّت و برهانی بر آن نازل نکرده‌است**﴾ که به آن بر صحّت این راه‌ورسم باطلتان حجّت آورید . سپس آنان را به سخت‌ترین هشدار تهدید کرد و فرمود : ﴿**پس منتظر باشید**

که من هم با شما از منتظرانم ﴾ یعنی: منتظر عذابی باشید که آن را درخواست کرده‌اید زیرا من هم با شما از منتظران نزول این عذاب هستم و این عذاب قطعاً بر شما آمدنی است.

فَأَنجَيْنَـٰهُ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا ۖ وَمَا كَانُوا۟ مُؤْمِنِينَ ﴿٧٢﴾

﴿پس او و کسانی را که با او بودند﴾ یعنی: به دعوتش ایمان آورده بودند ﴿به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم﴾ از عذاب فرودآمده بر کافران ﴿و کسانی را که آیات ما را دروغ شمردند، ریشه‌کن کردیم﴾ به‌طوری که حتّی یک تن از آنان هم باقی نماند که جانشین‌شان گردد ﴿و از مؤمنان نبودند﴾ یعنی: ریشهٔ این قوم سرکشی را که میان تکذیب به آیات و عدم ایمان به‌حق جمع کرده بودند، بریدیم پس این ریشه‌کن کردن در جای مناسب خود بود.

یادآور می‌شویم؛ عذابی که خدای سبحان بر قوم هود﷤ نازل کرد، تندباد سرکش بسیار سردی بود که دیار و اشجارشان را پاک ویران کرد، تندبادی که صخره‌های بزرگ را با خود حمل می‌کرد و بر چهره‌هایشان می‌کوبید و آنها را از جا برکنده بر زمین می‌کوفت چنان‌که حق تعالی در سورهٔ «الحاقّه» می‌فرماید: (امّا عاد؛ به‌وسیلهٔ تندبادی توفنده و سرکش هلاک شدند که خدا آن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گماشت پس آن قوم را در آن مدّت فروافتاده می‌دیدی، گویی آنها تنهٔ نخلهای میان تهی هستند) [آیات ۸ــ۶].

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَـٰلِحًا ۗ قَالَ يَـٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ

إِلَـٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ قَدۡ جَآءَتۡكُم بَيِّنَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡۖ هَـٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمۡ ءَايَةٗۖ فَذَرُوهَا تَأۡكُلۡ فِيٓ أَرۡضِ ٱللَّهِۖ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٖ فَيَأۡخُذَكُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿۷۳﴾

﴿و﴾ فرستادیم ﴿به‌سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را﴾ ثمود: قبیله‌ای از اعراب اوّلیّه بودند که در منطقهٔ «حِجر» واقع در شمال مدینهٔ منوّره در میان حجاز و شام نزدیک وادی‌القری سکونت داشتند. قبیلهٔ ثمود بعد از قوم عاد وارث دیار و سرزمین آنها شدند چنان‌که آیهٔ (۷۴) از همین سوره تصریح می‌کند. این قبایل همه از اعراب اوّلیّه بوده‌اند که قبل از ابراهیم علیه السلام می‌زیسته‌اند. ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ در سال نهم هجری ـ هنگامی که به مقصد تبوک روان بودند ـ از برابر دیار و منازل قوم ثمود گذشتند، او می‌گوید: «چون رسول خدا ﷺ لشکر را در تبوک فرود آوردند، مردم از چاههای آبی که قبیلهٔ ثمود آب آشامیدنی خود را از آنها تهیّه می‌کردند، آب کشیدند و از آن آب خمیر ساخته دیگها را نصب کردند تا غذا بپزند، رسول خدا ﷺ به آنان فرمان دادند که غذای دیگها را بیرون ریخته و خمیرها را علوفهٔ شتران کنند، آن‌گاه ایشان را از آن محل کوچانیدند تا به چاهی رسیدند که شتر صالح علیه السلام از آن می‌نوشید پس در آن محلّ فرود آمدند». همچنین آن حضرت ﷺ اصحاب‌شان را از ورود به منازل قومی که به عذاب الهی گرفتار شده بودند، نهی می‌کردند و می‌فرمودند: «در حقیقت، من می‌ترسم که به‌شما مانند آنچه که به آنان رسید، برسد لذا به منازلشان وارد نشوید». باید یادآور شد که آثار مدائن صالح علیه السلام تا به امروز باقی است و به‌نام «فتح‌النّاقه» شناخته می‌شود.

﴿گفت﴾ صالح علیه السلام **﴿ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما معبودی جز او نیست﴾** صالح علیه السلام قومش را به عبادت خدای‌سبحان فراخواند، عبادتی که باری تعالی خلق را به‌خاطر آن آفریده‌است، او به آنان فهماند که عبادت جز برای خدای یگانه سزاوار نیست و جز وی هیچ معبودی این صلاحیّت را ندارد که به پرستش گرفته شود. آری! دعوت به‌سوی توحید و نفی شرک، خلاصه و عصارهٔ دعوت همهٔ پیامبران علیهم السلام بوده است چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (و همانا در هر امّتی پیامبری فرستادیم، با این پیام که: خدای یگانه را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید) [نحل/ ٣٦]. صالح علیه السلام خطاب به قومش افزود: **﴿در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان بیّنه‌ای آمده است﴾** بیّنه: یعنی معجزهٔ روشن و آشکار، که عبارت بود از: بیرون‌آوردن ماده‌شتری از سنگ سخت و خارا **﴿این ماده‌شتر خداست که معجزه‌ای برای شماست پس آن را بگذارید تا در زمین خدا بخورد﴾** یعنی: آن را رها کنید و آزاد بگذارید که در زمین خدا جل جلاله بچرد و هرچه خواست از آن بخورد زیرا این شتر؛ شتر خدا جل جلاله است و زمین هم که زمین وی می‌باشد پس او را از آنچه که مال و ملک شما نیست، بازندارید. صالح علیه السلام آن را شتر خدا جل جلاله نامید زیرا آن شتر با امر تکوینی خداوند جل جلاله بدون داشتن پدر و مادری آفریده شده بود **﴿و به او﴾** هیچ‌گونه **﴿آسیبی نرسانید﴾** یعنی: به هیچ وجه باگزند و آزار متعرّض او نشوید **﴿که آن‌گاه شما را عذابی دردناک فرومی‌گیرد﴾**.

نقل است که قوم صالح علیه السلام خود از او خواستند تا برایشان از صخره سنگی خارا، ماده‌شتری بیرون آورد که خروج آن را به رأی‌العین ببینند پس صالح علیه السلام از آنها عهدها و پیمانها گرفت که اگر خواسته‌شان را اجابت کند، قطعاً به او ایمان خواهند آوَرْد و چون آنها این عهدها و پیمانها را سپردند، صالح علیه السلام دعا کرد و آن صخره سنگ به جنبش در آمد و ــ همان‌گونه که خواسته بودند ــ ماده‌شتری پاک، تنومند و بی‌عیب از آن بیرون آمد و چنان بزرگ و قوی و پرهیبت بود که

چون از برابر چهارپایان دیگر می‌گذشت ، همه از او می‌رمیدند . در این هنگام ، رئیس آن قوم و پیروانش ایمان آوردند . صالح علیه السلام به فرمان خدای عزّوجلّ چنین مقرّر کرد که یک روز آن ماده‌شتر آب چاهشان را بنوشد و روز دیگر آنان از آب آن چاه استفاده کنند و در آن روز که او آب چاه را می‌نوشید ، آنها از شیر وی می‌نوشیدند زیرا چنان شیرآور بود که چون او را می‌دوشیدند ، هر مقدار از ظروفی که می‌خواستند ، از شیر آن پر می‌شد و قوم همه از شیرش سیر و سیراب می‌شدند .

وَٱذْكُرُوٓاْ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ ٱلْجِبَالَ بُيُوتًا ۖ فَٱذْكُرُوٓاْ ءَالَآءَ ٱللَّهِ وَلَا تَعْثَوْاْ فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾

﴿ و به‌یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد جانشینان آنان گردانید ﴾ یعنی : حق تعالی شما را در زمین جانشین قوم عاد گردانید . یا شما را در آن فرمانروا گردانید **﴿ و به شما در زمین جای مناسب داد ﴾** یعنی : شما را در آن مستقرّ گردانید ، به‌طوری **﴿ که از بخشهای هموار و نرم آن برای خود قصرها می‌ساختید ﴾** یعنی : از خاکهای آن سرزمین ، خشت و آجر و مانند آن از مصالح ساختمانی دیگر ساخته و با آن ، کاخها و قصرها بنا می‌کردید . (بَوَّأَ) : از مصدر « مباءة » ، عبارت است از : منزلی که انسان در آن ساکن می‌شود **﴿ و از کوه‌ها برای خود خانه‌هایی می‌تراشیدید ﴾** قوم ثمود ، با بهره‌گیری از نیرو و صلابت بدنی و تنومندبودن هیکل‌هایشان ، کوهها را تراشیده و در دل کوهها برای خود مغاره‌ها و خانه‌های مسکونی می‌ساختند . به قولی : انتخاب درون صخره‌های سخت و کوههای

مستحکم برای سکونت از سوی آنها، به این دلیل بود که ساختمانها و سقفهای دیگر، قبل از به پایان آمدن عمرشان ویران می‌شد ــ از بس عمر طولانی‌ای داشتند ﴿**پس نعمتهای خدا را به یاد آورید**﴾ تفسیر نظیر این عبارت در داستان قبل گذشت ﴿**و در زمین سر به فساد بر ندارید**﴾ یعنی: در آن با نافرمانی خدا و رسولش، فتنه و فساد برپا نکنید.

قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ لِلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَٰلِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۚ قَالُوٓا۟ إِنَّا بِمَآ أُرْسِلَ بِهِۦ مُؤْمِنُونَ ﴿٧٥﴾

﴿**سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند**﴾ و تحت ستم و استضعاف آنان قرارداشتند ﴿**گفتند: آیا می‌دانید که صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده است؟**﴾ این سخن را از باب استهزا و تمسخر گفتند. ﴿**اهل ایمان**﴾ یعنی: پیروان صالح علیه‌السلام ﴿**گفتند: بی‌تردید ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است، مؤمنیم**﴾ یعنی: ما نه فقط به صدق و راستی او در این ادّعا داناییم بلکه به او و رسالتش مؤمن بوده و از آن گذشته، تابع و مطیع امرش نیز هستیم.

قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا۟ إِنَّا بِٱلَّذِىٓ ءَامَنتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٧٦﴾

﴿**کسانی که استکبار می‌ورزیدند، گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید**﴾ یعنی: به رسالت صالح علیه‌السلام ﴿**کافریم**﴾ این سخن را درحالی گفتند که

معجزهٔ آشکار و حجّت پایدار حق تعالی درمیان آنان بود ـ پس لعنت خداوند ﷻ بر کافران باد.

فَعَقَرُواْ ٱلنَّاقَةَ وَعَتَوۡاْ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِمۡ وَقَالُواْ يَٰصَٰلِحُ ٱئۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿٧٧﴾

﴿**پس آن ماده‌شتر را پی کردند**﴾ یعنی: پَی‌های آن را بریدند، یا آن را ذبح کردند. و با آن‌که همهٔ آنها درکشتن ماده‌شتر مستقیماً شرکت نداشتند بلکه یک تن از آنان او را کشت ولی از آنجا که این کار با رضا و موافقت همگی آنان انجام گرفت لذا این عمل به همهٔ آنان نسبت داده شد ﴿**و از فرمان پروردگار خود سرپیچیدند**﴾ یعنی: از قبول فرمان باری تعالی در مورد ماده‌شتر و همچنان از گردن‌نهادن به دین وی استکبار و عناد ورزیدند ﴿**وگفتند: ای صالح! اگر از پیامبران هستی، آنچه را به ما وعید می‌دهی**﴾ از عذاب ﴿**برای ما بیاور**﴾ این سخن را از روی تحدّی (مبارزه‌طلبی) و استخفاف گفتند.

فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلرَّجۡفَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دَارِهِمۡ جَٰثِمِينَ ﴿٧٨﴾

﴿**پس آنان را رَجْفَه فروگرفت**﴾ رَجْفَه: یعنی زلزلهٔ سخت. برخی گفته‌اند: رَجْفَه، فریادی سخت و سهمگین بود که با یک تکان سخت، دلهایشان را از جا برکند ﴿**و در سرای خویش**﴾ یعنی: در شهر و سرزمین خویش ﴿**از پا در آمدند**﴾ جَاثِمِیْن: بر زانوها و چهره‌های خویش به زمین چسبیده و بی‌جان و بی‌حرکت گردیدند، همانند پرنده‌ای که بر روی درافتد و از پا درآید. روایت شده است که: پَی‌کردن

ماده‌شتر از سوی آنان در روز چهارشنبه و نزول عذاب بر آنان در روز شنبه بود پس همه ــ جز صالح علیه السلام و پیروانش از اهل ایمان ــ هلاک شدند.

فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَٰقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ ٱلنَّٰصِحِينَ ﴿۷۹﴾

﴿پس صالح از آنان روی برتافت﴾ آن‌گاه که از اجابت دعوت حق از سوی آنان مأیوس شد و درحالی‌که به آنان پشت کرده و از آنان رویگردان شده بود، از سرزمین‌شان رفت ﴿وگفت﴾ صالح علیه السلام، در بیان حقیقت حال خویش به آنان: ﴿ای قوم من! به راستی که من پیام پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیر خواهی کردم ولی شما نصیحتگران را دوست نمی‌دارید﴾ من از هیچ کوششی در ابلاغ رسالت حق به شما فروگذار نکردم، امّا شما این دعوت را نپذیرفتید و از آن سر برتافتید پس عذاب الهی بر شما لازم گشت و اینک آنچه را که تکذیب کرده و به شتاب می‌طلبیدید، بر شما فرود می‌آید. همچنان محتمل است که صالح علیه السلام این سخن را بعد از مرگشان ــ از روی حسرت بر آنچه که از ایمان و سلامتی از عذاب از دست دادند ــ خطاب به آنان گفته باشد.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ أَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۸۰﴾

﴿و﴾ فرستادیم ﴿لوط را﴾ به رسالت. لوط علیه السلام فرزند هاران فرزند آزر، برادزادهٔ

ابراهیمﷺ بود که با عمویش ابراهیمﷺ از سرزمین عراق به سرزمین بیت‌المقدِس هجرت کرد، سپس خدای عزّوجلّ او را به‌سوی اهالی شهری به‌نام «سدوم» در نزدیکی بیت‌المقدس، به رسالت برانگیخت ﴿**هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن فاحشه را مرتکب می‌شوید**﴾ یعنی: آن خصلت بسیار زشت و سخت ناشایست را که فعل لواط می‌باشد ﴿**که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟**﴾ یعنی: احدی قبل از شما آن را مرتکب نگردیده است؟ زیرا فعل لواط، قبل از آنان در میان هیچ امّتی از امّت‌ها شایع نبود.

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾

﴿**همانا شما از روی شهوت، به‌جای زنان با مردان در می‌آمیزید**﴾ یعنی: شما، همسرانی را که خداوند متعال برایتان آفریده است و به‌حسب فطرت برای آمیزش آماده بوده و صلاحیّت مقاربت را دارند و فقط آنانند که جایگاه برآوردن شهوت و موضع لذّت‌جویی می‌باشند، فروگذاشته و به فعل لواط با مردان رو می‌آورید، فعل ناشایستی که هدفی سازگار با عقل و فطرت سالم نداشته و جز شهوت‌رانی هیچ منظور دیگری از آن ندارید پس شما در ارتکاب این عمل زشت، همانند چهارپایانی هستید که صرفاً به انگیزهٔ شهوت‌رانی بر همدیگر فرومی‌جهند ﴿**بلکه شما قومی مسرف و تجاوزکارید**﴾ که این فعل شما مستوجب لعنت و خشم خداوند ﷻ است زیرا این فعلی است انحرافی که باعقل سلیم و فطرت مستقیم هیچ سازگاری ندارد و علّت خارج بودن آن از مقتضای فطرت، اسراف و خارج‌شدن لواط‌کار از حدّ اعتدال بشری می‌باشد.

امام ابوحنیفه برآن است که: گواهی دوتن در انجام فعل لواط کافی است و مجازات لواط کار این است که از مکانی مرتفع به‌پایین افگنده شده سپس با پرتاب سنگ دنبال گردد چنان‌که با قوم لوط چنین شد و این جزا تعزیر است نه حدّ. امّا جمهور فقها (مالک، شافعی و احمدبن‌حنبل) برآنند که: مجازات لواط، حدّ است نه تعزیر و حدّ لواط، رجم (سنگسار) فاعل و مفعول تا مرگ آنهاست، خواه شخص لواط کار محصن (زن‌دار) باشد، خواه غیر محصن. در یک روایت دیگر از شافعی: حدّ لواط مانند حدّ زنا است بنابراین، اگر لواط کار محصن بود، رجم می‌شود، در غیرآن، صد شلّاق زده می‌شود. مقاربت با زنان از راه پشت (دبر) نیز که «لواط صغری» نامیده می‌شود، به اجماع علما حرام است.

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْۖ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾

﴿ولی جواب قوم او﴾ دربرابر انکار و محکوم‌کردن این عمل از سوی لوط علیه‌السلام ﴿جز این نبود که گفتند: آنان را﴾ یعنی: لوط و پیروانش را ﴿از شهرتان بیرون کنید﴾ و از روی استهزا افزودند: ﴿هرآینه آنان مردمی منزّه طلب هستند﴾ که از افتادن در عمل لواط تبرّی جسته و پاکی می‌طلبند بنابراین، نباید با ما در شهر ما سکونت داشته باشند. این پاسخ استهزا آلودشان، هیچ ارتباطی به نصیحت لوط علیه‌السلام نداشت بلکه پاسخ مناسب این بود که نبوّت وی را تصدیق کرده و از فرمان وی اطاعت می‌کردند و به خواستهٔ وی پاسخ مساعد می‌دادند ولی آنان این پاسخ زشت را که از نفس‌های پلید و فطرتهای واژگونه‌شان برخاسته بود، به وی تحویل دادند، عجبا از این منطق واژگونه! منطقی که می‌گوید: باید کسانی که پاک و

پرهیزکارند، از شهر بیرون روند تا پلیدان و ناپاکان در آن باقی بمانند؟! این منطق؛ منطق جاهلیّت در هر زمان و مکانی است چنان‌که در عصر حاضر نیز مشاهده می‌کنیم که اغلب پاکان و پرهیزکاران، در طرد و تبعید به‌سر می‌برند.

فَأَنجَيْنَـٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَـٰبِرِينَ ﴿٨٣﴾

﴿**پس او و اهل خانهٔ او را نجات دادیم**﴾ آن‌گاه که در صبحگاه شبی که عذاب ما بر مردم شهر «سدوم» فرود آمد، لوط و خانواده‌اش را از آن شهر بیرون آوردیم[1] ﴿**مگر زنش را**﴾ حق تعالی زن لوط علیه السلام را از اهلش استثنا کرد زیرا او به لوط علیه السلام ایمان نیاورده بود ﴿**که**﴾ به همین جهت زن لوط علیه السلام ﴿**از باقی‌ماندگان بود**﴾ در عذاب خداوندی و حکم حق تعالی این بود که او نیز در زمرهٔ نابودشدگان باشد.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾

﴿**و بر سر آنان بارشی بارانیدیم**﴾ غیراز آن بارشی که بدان عادّی بودند، که این بارش، همانا بارش گل پختهٔ سنگ‌شده بر آنان بود چنان‌که در آیهٔ: (وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ) [هود/۸۲] آمده است. ﴿**پس بنگر که آخر کار مجرمان**﴾ یعنی: کافران ﴿**چگونه بود!**﴾.

۱ـ تفصیل این داستان در سورهٔ هود [آیات ۸۳ ـ ۷۷] آمده است.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۗ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ۖ قَدْ جَآءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ فَأَوْفُوا۟ ٱلْكَيْلَ وَٱلْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا۟ ٱلنَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَٰحِهَا ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۸۵﴾

این پنجمین داستان از داستانهای انبیا علیهم‌السلام در این سوره، بعد از داستانهای نوح، هود، صالح و لوط علیهم‌السلام است:

﴿**و به‌سوی قوم مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم**﴾ یعنی: به‌سوی مردم مدین، پیامبری از خودشان را که شعیب علیه‌السلام بود فرستادیم. شعیب علیه‌السلام ــ پیامبر قومش مدین ــ از انبیای عرب است و از وی در قرآن کریم ــ در سوره‌های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت ــ یازده‌بار یاد شده‌است و بعثت وی به‌پیامبری، قبل از حضرت موسی علیه‌السلام بود. علما او را خطیب انبیا علیهم‌السلام می‌نامند، به‌سبب آن‌که او دعوت خویش را با حجّتی رسا به قومش ابلاغ کرد. یادآور می‌شویم که شهر «مدین»، نزدیک «معان» واقع در جنوب‌شرق اردن بر سر راه حجاز قراردارد و مدین هم بر قبیلهٔ مدین و هم بر شهرشان اطلاق می‌شود ﴿**گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست**﴾ شعیب علیه‌السلام با یادآوری این نکته به قومش که آنان قوم او هستند و او یکی از خود آنهاست پس طبعاً دوست‌دار چیزی است که صلاحشان در آن می‌باشد، آنها را به‌سوی پرستش خداوند جل‌جلاله دعوت کرد سپس آنها را به یگانه‌شناسی و یگانه‌پرستی که در رأس دعوت همهٔ پیامبران علیهم‌السلام قرار دارد، فرمان داد و این پندار را که پرستش چیزی از بتانشان حق

باشد، رد کرد و همه را باطل و نابود شده خواند ﴿**در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان برهانی روشن**﴾ یعنی. معجزه‌ای آشکار ﴿**آمده است**﴾ ولی قرآن بیان نکرده که معجزهٔ شعیب‌ﷺ چه بود پس این خود دلیل بر آن است که هر پیامبری معجزه‌ای داشته است، چه معجزهٔ وی بیان شود و چه نشود. آری! این پیام شعیب‌ﷺ بود به قومش از جنبهٔ اعتقادی آن، امّا او از جنبهٔ عملی نیز، به روی عمده‌ترین انحراف عملی‌شان انگشت گذاشت و گفت: ﴿**پس پیمانه و ترازو را تمام نهید**﴾ یعنی: به خریدار یا فروشنده، با به‌کارگرفتن پیمانه یا عیاری ناقص، کم ندهید و به غیر آن از شیوه‌های دیگر کاستن و افزودن در اشیای مورد معامله، به حق‌خوری از دیگران نپردازید. آری! قوم شعیب‌ﷺ معاملات خود را با پیمانه و ترازو انجام می‌دادند ولی پیمانه و ترازو را تمام ننهاده و از حقّ صاحب حق می‌کاستند ﴿**و به مردم اشیای آنان را ناقص ندهید**﴾ بَخْس: عبارت است از: نقص و آن یا با معیوب‌ساختن کالا، یا با کم‌کردن از آن، یا به تردستی، فریبکاری و نیرنگبازی انجام می‌گیرد و همهٔ اینها شامل معنای خوردن اموال مردم به نارواست. بعضی گفته‌اند: قوم شعیب‌ﷺ از هر چیزی که در بازارهایشان وارد می‌شد، عوارض و حقوق گمرکی می‌گرفتند و نهی الهی ناظر براین معنی است ﴿**و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید**﴾ تفسیر نظیر این عبارت، در آیهٔ (۵۶) گذشت ﴿**این**﴾ رهنمودها ﴿**برایتان بهتر است**﴾ در دنیا و آخرت ﴿**اگر باور دارید**﴾ سخنم را.

وَلَا تَقْعُدُوا۟ بِكُلِّ صِرَٰطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ
مَنْ ءَامَنَ بِهِۦ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا ۚ وَٱذْكُرُوٓا۟ إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا

فَكَثَّرَكُمْ وَٱنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٨٦﴾

﴿**و بر سر هر راهی ننشینید که بترسانید**﴾ مردم را از شکنجه و آزارتان. نقل است که: قوم شعیب علیه السلام بر سر راه‌هایی که به خانهٔ وی منتهی می‌شد، می‌نشستند و کسانی را که قصد رفتن به‌نزد وی را داشتند، از عذاب و عقاب خویش بیم داده و می‌گفتند: او شخصی است کذّاب لذا نزد او نروید ﴿**و**﴾ تا ﴿**کسی را که به او ایمان آورده است، از راه الله بازدارید**﴾ مراد از بازداشتن از راه الله جل جلاله، بازداشتن مردم از رسیدن به شعیب علیه السلام است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ نهی آنان از نشستن بر سر راه دین و بازداشتن کسانی است که قصد رفتن به آن را دارند، نه نشستن حقیقی بر سر راه‌ها پس حقیقت لفظ، مراد نیست ﴿**و برای آن راه، کجی نجویید**﴾ یعنی: برای راه خدا جل جلاله کجی، ناهمواری و ناهنجاری نجویید و آن را برای مردم به این وصف معرّفی نکنید ﴿**و هنگامی را به یادآورید که شما اندک بودید**﴾ از نظر تعداد ﴿**پس شما را بسیار گردانید**﴾ از طریق توالد و تناسل. بعضی در معنی آن گفته‌اند: شما فقیر بودید، امّا حق تعالی شما را توانگر گردانید ﴿**و بنگرید که فرجام کار فسادکاران**﴾ از امّتهای گذشته؛ چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علیهم السلام ﴿**چگونه بوده است؟**﴾ مگر جز این بود که خدای عزّوجلّ هلاکشان کرد و آثار وجودشان را از عرصهٔ هستی محو گردانید؟!

وَإِن كَانَ طَآئِفَةٌ مِّنكُمْ ءَامَنُوا۟ بِٱلَّذِىٓ أُرْسِلْتُ بِهِۦ وَطَآئِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا۟ فَٱصْبِرُوا۟ حَتَّىٰ يَحْكُمَ ٱللَّهُ بَيْنَنَا ۚ وَهُوَ خَيْرُ ٱلْحَـٰكِمِينَ ﴿٨٧﴾

﴿**و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده‌ام ایمان آورده و گروهی دیگر**

ایمان نیاوردند پس صبر کنید ﴾ یعنی : انتظار بکشید ﴿ **تا خداوند در میان ما حکم کند، که او بهترینِ حکم‌کنندگان است** ﴾ زیرا حکم و داوری او ، بر حقّ و عدل مبتنی است و بیم آن نمی‌رود که او در حکم خویش ستم کند . آری ! حکم خداوند ﷻ در میان دو گروه ، مانند حکم کردن میان دو خصم است : یعنی این‌که محقّان را بر مبطلان پیروز می‌سازد .

در این آیه ، مؤمنان به صبر بر آزار کفّار مأمور گردیده‌اند تا آن‌که خدای عزّوجلّ پیروزشان گرداند .

۞ قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ لَنُخْرِجَنَّكَ يَـٰشُعَيْبُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِى مِلَّتِنَا ۚ قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَـٰرِهِينَ ﴿٨٨﴾

﴿ **سران قومش که استکبار ورزیده بودند** ﴾ یعنی : اشراف و بزرگان سرکش ، مستکبر و کافرشان ﴿ **گفتند: ای شعیب! یا بی‌گمان تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون می‌کنیم، یا به کیش ما برگردید** ﴾ بدین گونه ، آن سران مستکبر فقط به ترک ایمان و انکار دعوت حق اکتفا نکرده بلکه از روی سرکشی ، سبکسری ، غرور ، ناسپاسی و تجاوز ، پا را از این حدّ فراتر گذاشتند و پیامبر خویش و مؤمنان را به بیرون‌کردن از شهر نیز تهدید کردند . یعنی از نظر آنها ، شعیب ؑ و همراهانش ناگزیر دو راه بیشتر در پیش رو ندارند : یا بیرون‌شدن از شهر و یا بازگشت به کیش باطل کفری آنان ﴿ **گفت** ﴾ شعیب ؑ ﴿ **حتّی اگر دلمان نخواهد؟** ﴾ یعنی : آیا ما را به کیش خویش باز می‌گردانید ، هرچند ما از بازگشت به

آن کراهت و نفرت داشته باشیم؟ یا معنی این است: آیا از شهر بیرونمان می‌کنید، هرچند ما خواهان بیرون‌شدن از آن نباشیم؟ قطعاً شما چنین حقّی ندارید و برای شما روا نیست به چیزی مجبورمان کنید که دلمان آن را نمی‌خواهد زیرا کسی‌که زیر فشار و إجبار قرار گیرد و از خود اختیاری نداشته باشد، نه موافقتش موافقت به حساب می‌آید و نه بازگشتش به آیین دیگری، بازگشت حقیقی تلقّی می‌شود.

قَدِ ٱفْتَرَيْنَا عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّىٰنَا ٱللَّهُ مِنْهَا ۚ وَمَا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّعُودَ فِيهَآ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّنَا ۚ وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا ۚ عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْنَا ۚ رَبَّنَا ٱفْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِٱلْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْفَٰتِحِينَ ﴿٨٩﴾

﴿در حقیقت، اگر بعد از آن‌که خدا ما را از آن نجات بخشید، به دین شما﴾ که شرک است **﴿برگردیم، به خدا دروغ بسته‌ایم﴾** زیرا شرک، دروغ‌بستن به خدای سبحان است، ازآن‌رو که کائنات جز آفریدگار، مدبّر و معبودی یگانه که همانا الله ﷻ است، آفریدگار دیگری ندارد پس هر کس به خدای سبحان شریک قایل شود، بی‌گمان به او دروغ بسته و مدّعی نقص الوهیّت و ربوبیّت وی شده است. جملهٔ: (بعد از آن‌که خدا ما را از آن نجات بخشید) مفید این معنی است که جرم بازگشت مؤمن به کفر، بزرگتر از جرم کسی است که حق برای وی روشن نشده و در اصل کافر بوده است زیرا کسی‌که بعد از ایمان مرتدّ می‌شود، در کفری بزرگتر و الحادی سخت‌تر از کفر کسانی فرورفته که در اصل کافر بوده‌اند **﴿و هرگز ما را**

نسزد ﴾ یعنی: هرگز برای ما درست نیست و نه هم اصولی و قاعده‌مند است ﴿ **که به آن بازگردیم** ﴾ به هیچ حالی از احوال، بعد از آن‌که خداوند ﷻ ما را از آن نجات بخشید ﴿ **مگر آن‌که الله، پروردگارما بخواهد** ﴾ یعنی: مگر آن‌که در مشیّت خداوند ﷻ چنین رفته باشد که ما به کفر برمی‌گردیم زیرا امور کائنات همه ــ اعم از خیر و شرّ ــ به مشیّت او وابسته است ﴿ **پرورگار ما از روی دانش بر هر چیزی احاطه دارد** ﴾ یعنی: علم وی به همهٔ موجودات احاطه دارد پس او می‌داند که چه دگرگونی‌هایی بر احوال بندگانش روی می‌دهد ﴿ **بر خدا توکّل کرده‌ایم** ﴾ فقط بر او تکیه و اعتماد کرده‌ایم در این‌که ما را بر ایمان پایدار و ثابت‌قدم بدارد، میان ما و کفر و اهل آن مانع و حائل ایجاد کند، نعمت خویش را بر ما تمام گرداند و ما را از عذاب خود در پناه عصمت خویش نگه‌دارد ﴿ **پروردگارا! میان ما و میان قوم ما به‌راستی فیصله کن، که تو بهترین فیصله‌کنندگانی** ﴾ یعنی: میان ما و میان قوم ما به حق و راستی حکم و داوری کن، با پیروز ساختن اهل حق بر اهل باطل. گویی ایشان خواستار فرودآمدن عذاب بر کافران شدند.

وَقَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ لَئِنِ ٱتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَٰسِرُونَ ﴿٩٠﴾

﴿ **و آن اشرافی از قومش که کافر بودند، به یاران خود گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید** ﴾ یعنی: اگر به دین وی در آیید و دین خودتان را فروگذارید ﴿ **در این صورت قطعاً زیانکارید** ﴾ مرادشان از زیانکارشدن؛ هلاکت‌شان است. یا مراد: زیان کردن به‌سبب تمام‌دادن پیمانه و وزن و ترک کم‌فروشی‌ای است که براساس آن با مردم معامله می‌کردند.

فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلرَّجۡفَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دَارِهِمۡ جَٰثِمِينَ ﴿٩١﴾

﴿پس رَجْفَه﴾ یعنی: زلزله ﴿آنان را فرو گرفت﴾ بعضی گفته‌اند: رَجْفَه، بانگ مرگبار عذاب بود ﴿پس در سرای خویش، مرده به زانو درافتاده صبح کردند﴾ و کاملاً از پا درآمدند. تفسیر نظیر این عبارت، در داستان صالح علیه السلام گذشت.

ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ شُعَيۡبٗا كَأَن لَّمۡ يَغۡنَوۡاْ فِيهَاۚ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ شُعَيۡبٗا كَانُواْ هُمُ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴿٩٢﴾

﴿کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، گویی خود هرگز در آن سرزمین ساکن نبوده‌اند﴾ یعنی: آن قوم چنان ریشه کن شدند و آن دیار بعد از نزول عذاب، چنان خراب و خالی شد که گویی کسی قبلاً در آن سکونت نداشته است. اعراب می‌گویند: «غَنیتُ بِالمَکان» آن‌گاه که در مکانی اقامت گزینند ﴿تکذیب کنندگان شعیب، خود همان زیانکاران بودند﴾ که خود و مایملک خویش را همه پاک باختند. یعنی: آن گونه نبود که اشراف مستکبر ادّعا می‌کردند زیرا بر عکس پندارشان، آن زیان، نصیب مؤمنان به شعیب علیه السلام نگردید بلکه آن زیان در فرجام به خود آنان و موافقانشان پیوست.

فَتَوَلَّىٰ عَنۡهُمۡ وَقَالَ يَٰقَوۡمِ لَقَدۡ أَبۡلَغۡتُكُمۡ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَنَصَحۡتُ لَكُمۡۖ فَكَيۡفَ ءَاسَىٰ عَلَىٰ قَوۡمٖ كَٰفِرِينَ ﴿٩٣﴾

﴿پس، از آنان روی برتافت﴾ یعنی: شعیب علیه السلام چون نزول عذاب را بر آنان مشاهده کرد، از آنان روی برتافت ﴿و گفت: ای قوم من! به راستی که پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیرخواهی کردم، دیگر چگونه بر قوم کافر﴾ به خدای سبحان، پای‌فشارنده بر کفر و متمرّد از اجابت دعوت حق ﴿اندوه بخورم؟﴾ نه! هرگز بر آنان دریغ و اندوه نمی‌خورم.

وَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّآ أَخَذۡنَآ أَهۡلَهَا بِٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمۡ يَضَّرَّعُونَ ﴿٩٤﴾

﴿و در هیچ شهری، پیامبری﴾ از پیامبران ﴿را نفرستادیم﴾ که بعد از آن مردم آن شهر و منطقه اورا تکذیب کرده باشند ﴿مگر آن‌که مردم آن را به بأساء﴾ یعنی: سختی و فقر ﴿و ضرّاء﴾ یعنی: رنج و مرض ﴿گرفتار کردیم تا باشد که به زاری درآیند﴾ یعنی: برای این‌که به زاری و خاکساری در آیند و در نتیجه، استکبار و تکذیب پیامبران علیهم السلام را فروگذارند.

ثُمَّ بَدَّلۡنَا مَكَانَ ٱلسَّيِّئَةِ ٱلۡحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَواْ وَّقَالُواْ قَدۡ مَسَّ ءَابَآءَنَا ٱلضَّرَّآءُ وَٱلسَّرَّآءُ فَأَخَذۡنَٰهُم بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ﴿٩٥﴾

﴿سپس﴾ بعد از گرفتارکردن مردم آن شهرها و مناطق به احوال بد، تنگدستی و مرض و عدم عبرت‌گرفتن و بیدارشدن آنها از خواب غفلت و سکرات غرور و استکبار، وضع را دگرگون ساخته و ﴿به‌جای بدی﴾ ای که به آنان از بلاها و

محنت‌ها رسانیده بودیم؛ ﴿**نیکی را قرار دادیم**﴾ به‌قصد امتحان، که بر اثر آن در خیر، فراوانی، ایمنی و گشایش قرار گرفتند ﴿**تا آن‌که انبوه شدند**﴾ در جمعیّت و در مال و مکنت خویش ﴿**و گفتند: پدران ما را هم همین‌گونه رنج و راحت می‌رسیده است**﴾ یعنی: قطعاً آنچه که به ما از رنج، فقر و بیماری و بعداً از فراوانی، گشایش و نعمت رسید، همان رخدادی است که قبل از ما بر پدران و نیاکانمان نیز همانند آن گذشته است.

مرادشان از این سخن این بود که: رخدادها و دگرگونی‌های مشتمل بر سختی و آسانی و رنج و راحت، گردش روزگار و عادت زمانه است که در پیشینیان و آیندگان همه یکسان جاری و ساری بوده و می‌باشد و تا زمان و زندگی بوده، این تحوّلات هم بوده است پس قطعاً این از باب مؤاخذه و مجازات در برابر اعمال و رفتار ما و به عنوان ابتلا و امتحان ما نیست.

با چنین نحوۀ نگرشی بود که آنها تصدیق نکردند که این رویدادها از جانب خدای سبحان با هدف ابتلای آنها و مجازاتشان در برابر ظلم و ستم‌شان بوده است. البتّه حال این مکذّبان برخلاف حال مؤمنانی است که در راحتی و نعمت شکر کرده و بر رنج و ناخوشی صبر می‌کنند چنان‌که در **حدیث شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده‌است: «شگفتا بر کار مؤمن؛ خدای عزّوجلّ هیچ حکمی را بر او اجرا نمی‌کند، مگر این‌که آن حکم برایش خیر است زیرا اگر به او رنج و سختی‌ای برسد؛ صبر پیشه می‌کند و این به خیر اوست و اگر به او خوشی و راحتی‌ای برسد؛ شکر می‌گزارد و این هم به خیر اوست». همچنین در **حدیث شریف** دیگری آمده است: «مؤمن پیوسته مبتلای رنج و بلاست تا آن‌که از گناهانش پاک و صفا بیرون آید، امّا مَثَل منافق، همچون مَثَل خر است، که نمی‌داند صاحبش او را در کجا و به‌خاطر چه بسته کرده و به‌خاطر چه رها کرده است».

﴿**سپس آنان را بناگاه فروگرفتیم**﴾ یعنی: به‌دنبال آن‌که این سخن را گفتند، بناگاه

آنان را بی هیچ تأخیر و مهلتی گرفتار عذاب کردیم. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَوْتُ الْفُجْأَةِ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِ وَ أَخْذَةُ أَسَفٍ لِلْكَافِرِ ۞ مرگ ناگهانی، رحمتی برای مؤمن و فروگرفتن تأسّف‌باری برای کافر است». آری! آنان را بناگاه فروگرفتیم ﴿**درحالی‌که بی‌خبر بودند**﴾ از این فروگرفتن ناگهانی و اصلاً انتظار وقوع آن را نداشتند. این نحوهٔ فروگرفتن‌شان از جانب باری تعالی، خود برای افزودن بر عذاب‌شان است، چه حق تعالی آنان را درحالی فرو نگرفت که در رنج و سختی بودند بلکه درحالی آنان را گرفتار سرپنجهٔ عذاب خویش ساخت که در نعمت و راحتی و گشایش و رفاه قرار داشتند تا این‌گونه گرفتارساختن؛ عذاب‌شان را سخت‌تر و هولناک‌تر گرداند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوْاْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَٰتٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَٰهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ ﴿۹۶﴾

﴿**و اگر اهل آن شهرها**﴾ که پیامبران خویش را به‌سویشان فرستادیم ﴿**ایمان آورده بودند**﴾ به آن پیامبران علیهم السلام ﴿**و پرهیزگاری کرده بودند**﴾ از پافشاری بر کفر و اصرار بر زشتی‌ها و پلیدی‌هایی که مرتکب می‌گشتند ﴿**قطعاً بر آنان برکاتی از آسمان و زمین می‌گشودیم**﴾ یعنی: برای آنان خیرات و برکات آسمان و زمین را فراهم و میسّر می‌ساختیم چنان‌که درهای بسته با بازکردن گشوده می‌شود. مراد از خیر آسمان: باران و مراد از خیر زمین: رستنی‌ها و سایر برکات آن است. این آیه دلیل بر آن است که رفاه سالم اقتصادی، با ایمان و تقوی و پایبندی به شریعت الله جل جلاله در دسترس است ﴿**ولیکن**﴾ اهالی آن شهرها ﴿**تکذیب کردند**﴾ آیات و پیامبران ما را، از این رو، نه ایمان آوردند و نه تقوی پیشه کردند ﴿**پس آنان را به**﴾ سبب ﴿**آنچه**

می‌کردند ﴾ از گناه و کفر ﴿ فروگرفتیم ﴾ به عذاب و بلا.

أَ فَأَمِنَ أَهْلُ ٱلْقُرَىٰٓ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَٰتًا وَ هُمْ نَآئِمُونَ ﴿٩٧﴾

﴿ **آیا اهل شهرها** ﴾ یعنی: کافران آنها ﴿ **ایمن شده‌اند از این‌که عذاب ما شبانگاه ـ درحالی که به خواب فرو رفته‌اند ـ به آنان برسد؟** ﴾ مراد؛ ساکنان شهرهایی چون عاد و ثمود و مدین‌اند که قبلاً ذکرشان رفت. به قولی دیگر: مراد از «قری»، شهر مکّه و ماحول آن است، از آن رو که رسول خدا ﷺ را تکذیب می‌کردند.

أَ وَ أَمِنَ أَهْلُ ٱلْقُرَىٰٓ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾

﴿ **یا اهل شهرها ایمن شده‌اند از این‌که عذاب ما نیمروز به آنان در رسد** ﴾ آن‌گاه که آفتاب می‌درخشد و بالا می‌آید ﴿ **درحالی که به‌بازی سرگرمند** ﴾ یعنی: درحالی‌که مشغول اموری هستند که هیچ فایده‌ای برایشان در بر ندارد لذا بیشتر به بازی می‌ماند؟

أَ فَأَمِنُواْ مَكْرَ ٱللَّهِۚ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿٩٩﴾

﴿ **آیا از مکرالله** ﴾ یعنی: از عذابی که برایشان اندیشیده است ـ درحالی‌که از آن بی‌خبرند ﴿ **ایمن شده‌اند؟** ﴾ به قولی دیگر: مکر خدا در اینجا، استدراج او برای آنان با بخشیدن نعمت و سلامتی و فروگذاشتن‌شان بر همین حال؛ سپس فروگرفتن

ناگهانی‌شان است ﴿با آن‌که جز گروه زیانکار﴾ که همانا کافرانند ﴿کسی خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند﴾.

أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلْأَرْضَ مِنۢ بَعْدِ أَهْلِهَآ أَن لَّوْ نَشَآءُ أَصَبْنَٰهُم بِذُنُوبِهِمْ ۚ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

﴿آیا برای کسانی‌که زمین را پس از هلاک ساکنان آن به ارث می‌برند، روشن نشده است که اگر می‌خواستیم آنان را به کیفر گناهانشان می‌رساندیم﴾ و نابودشان می‌کردیم، همان گونه که ساکنان قبلی آن سرزمین را نابود کردیم؟ ﴿و بر دلهایشان طبع می‌نهیم تا دیگر نشنوند﴾ طَبْع: مُهر نهادن و قفل‌کردن چیزی است به‌طوری که هیچ چیز به اندرون آن نفوذ نکند. یعنی: آنها به‌سبب مُهرنهادن بر دلهایشان، چنان گشته‌اند که پندها، حجّتها و بیم و هشدارهای پیامبران الهی را نمی‌شنوند لذا حقیقت گرفتار ساختن‌شان به چنگ عذاب ـ با وصف روشنی و وضوح خود ـ برآنها روشن نمی‌شود و از این امر غافلند که میان آنان و پیشینیانشان هیچ‌گونه فرقی وجود ندارد.

تِلْكَ ٱلْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآئِهَا ۚ وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَمَا كَانُوا۟ لِيُؤْمِنُوا۟ بِمَا كَذَّبُوا۟ مِن قَبْلُ ۚ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿١٠١﴾

﴿این شهرها را﴾ که قبلاً ذکر آنها رفت و نابودشان ساختیم، که عبارت از: شهرهای اقوام نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم‌السلام بودند، ﴿برخی از خبرهای آن را بر تو﴾ ای محمّد ﷺ ﴿حکایت می‌کنیم﴾ ولی آنها خبرهای دیگری هم دارند که ما آن را بر تو حکایت نکرده‌ایم ﴿در حقیقت پیامبرانشان معجزات روشن برایشان آوردند، امّا آنان بر آن نبودند که ایمان آورند﴾ در هنگام آمدن پیامبران حامل معجزات، ﴿به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند﴾ یعنی: قبل از آن‌که پیامبران علیهم‌السلام آن معجزات را برایشان بیاورند. یا معنی این است: هنگامی که این معجزات را دیدند، ایمان نیاوردند، به‌سبب آن‌که قبل از دیدن آن معجزات تکذیب پیشه کرده بودند پس حالشان در هنگام آمدن پیامبران با این معجزات، همانند حالشان قبل از آن است ﴿این گونه، خدا بر دلهای کافران مُهر می‌نهد﴾ زیرا دانسته است که آنها پایداری بر کفر را انتخاب می‌کنند، از این رو، هیچ پند و تذکّر، ترغیب و تشویق و بیم و تهدیدی در آنان سودمند واقع نمی‌شود.

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَآ أَكْثَرَهُمْ لَفَٰسِقِينَ ﴿۱۰۲﴾

﴿و در بیشتر آنان﴾ یعنی: در بیشتر مردم ﴿وفایِ به عهد نیافتیم﴾ بلکه عهد شکنی خوی و شیوهٔ آنهاست. مراد از (عهد)، همان عهدی است که از بشر در «عالم ذرّ»[1] گرفته شد. به قولی دیگر: مراد از عهدشکنان، کفّارند به‌طور عام که اکثرشان عهد و وفایی ندارند و فقط اندکی از آنان گاهی به عهد خویش وفا نموده و بر آن پایدار باقی می‌مانند ﴿و بیشتر آنان را جداً نافرمان یافتیم﴾ لذا علّت هلاک

۱ـ نگاه کنید به تفسیر [اعراف/۱۷۲].

ساختن مردم آن شهرها، جز این نبود که فرمانهای ما را پشت پا افگنده و آن را پاس نداشتند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنۢ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَظَلَمُوا۟ بِهَا ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾

﴿آن‌گاه بعد از آنان﴾ یعنی: بعد از پیامبران یاد شده ﴿موسی را فرستادیم﴾ یعنی موسی فرزند عمران علیه السلام بزرگترین انبیای بنی‌اسرائیل را ﴿به همراه آیات خویش﴾ یعنی: با معجزاتی که ذکر آن می‌آید؛ چون اژدها، ید بیضا و غیره. یادآور می‌شویم که نام موسی علیه السلام بیش از صدوسی بار در قرآن کریم ذکر شده و زندگی او ــ از همان آغاز تولّد که مادرش او را در درون صندوقی نهاد و به نیل انداخت تا مرحلهٔ تربیتش که در کاخ فرعون سپری شد، سپس هجرتش، باز بعثتش و داستانهای بعد از آن ــ داستانهای شگفتی دارد. آری! او را با معجزات خویش ﴿به‌سوی فرعون﴾ پادشاه مصر ﴿و ملاء وی﴾ یعنی: اشراف قومش فرستادیم. مخصوص‌ساختن اشراف قوم فرعون به یادآوری، ازآن‌روست که دیگران پیروانشان هستند. شایان ذکر است؛ در آن دوران هر کسی که بر سرزمین مصر پادشاهی می‌کرد، فرعون لقب می‌گرفت لذا نام فرعون زمان موسی علیه السلام بنا به قولی: منتاح فرزند رمسیس [۱۲۲۵ ق.م] بود. ﴿ولی آنها به آیات ما ستم کردند﴾ یعنی: آیات ما را تکذیب کردند زیرا تکذیب به آنچه که از راست‌ترین راستهاست، بدون‌شک ستمی بزرگ است. به قولی دیگر معنی این است: بر مردم به‌سبب این آیات ما ستم کردند زیرا آنها را از ایمان به این آیات باز داشتند. یا معنی این است: در حقّ خود به‌سبب این آیات ستم کردند، از آن‌رو که این آیات را دروغ

انگاشتند ﴿**پس ببین که فرجام مفسدان چگونه بود**﴾ یعنی: پایان کار دروغ‌انگاران و کافران به این آیات، پایانی بس ننگین بود زیرا آنان به دریا غرق شدند.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَٰفِرۡعَوۡنُ إِنِّي رَسُولٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٠٤﴾

آن‌گاه خدای عزّوجلّ از مناظرهٔ موسی علیه السلام با فرعون و لگام‌زدن او و بر وی با حجّت و آشکارساختن معجزات روشن به دست او در حضور فرعون و قومش خبر داده می‌فرماید: ﴿**و موسی گفت: ای فرعون! بی‌تردید من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان هستم**﴾ پس کسی‌که فرستادهٔ پروردگار تمام جهانیان باشد، قطعاً شایستهٔ اجابت و سزاوار تصدیق است.

حَقِيقٌ عَلَىٰٓ أَن لَّآ أَقُولَ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ قَدۡ جِئۡتُكُم بِبَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ فَأَرۡسِلۡ مَعِيَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ﴿١٠٥﴾

﴿**سزاوارم که به خداوند جز سخن حق نسبت ندهم**﴾ یعنی: من سخت مشتاق و سزوار آن هستم که شما را از متن پیام خویش ــ چنان‌که هست، بی‌هیچ دخل وتصرّفی در آن ــ با خبر و آگاه گردانم ﴿**من در حقیقت برای شما از سوی پروردگارتان بیّنه‌ای آورده‌ام**﴾ یعنی: برهان‌هایی به همراه آورده‌ام که به وسیلهٔ آنها راستگویی‌ام در این حقیقت که فرستاده‌ای از سوی ربّ‌العالمین هستم، واضح و آشکار می‌شود ﴿**پس بنی‌اسرائیل را همراه من بفرست**﴾ موسی علیه السلام از فرعون خواست تا بنی‌اسرائیل را آزاد بگذارد تا همراه وی به سرزمین مقدّس بازگردند زیرا بنی‌اسرائیل در آن زمان نزد فرعون در تبعید و اسارت قرار داشته و از بازگشت

به بیت‌المقدِس باز داشته شده بودند.

قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِـَٔايَةٍ فَأْتِ بِهَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ ﴿١٠٦﴾

﴿گفت﴾ فرعون به موسی؛ نه تو را در آنچه که گفتی تصدیق می‌کنم و نه تو را در آنچه خواستی اجابت می‌نمایم ولی ﴿اگر معجزه‌ای آورده‌ای﴾ از نزد خداوند ﷻ چنان‌که ادّعا می‌کنی ﴿آن را حاضر کن﴾ تا آن را مشاهده کنیم و در آن بنگریم ﴿اگر از راستگویان هستی﴾ در ادّعای خود.

فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِىَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٠٧﴾

﴿پس موسی عصایش را افکند و بناگاه﴾ در واقعیّتی قابل رؤیت، به‌طور نمایان و بی هیچ‌گونه التباسی ﴿اژدهایی آشکار شد﴾ و چون فرعون این اژدهای واقعی را دید، متوحّش گشته از جای خود برجست و فریاد زد؛ ای موسی! آن را بگیر! که به تو ایمان می‌آورم ...! و موسی آن را گرفت. ثَعبان: اژدهای بزرگ نرینه است.

وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِىَ بَيْضَآءُ لِلنَّـٰظِرِينَ ﴿١٠٨﴾

﴿و دست خود را بیرون کشید﴾ یعنی: موسی دست خود را از گریبان خویش خارج کرد، یا آن را از زیر بغل خویش بیرون کشید ﴿پس بناگاه برای تماشاگران سپید و درخشنده پدیدار شد﴾ یعنی: دست وی به گونه‌ای سپید و درخشان پدیدار شد و از آن چنان نوری ساطع می‌گشت که برای هر بیننده‌ای آشکار بود، بی آن‌که

آن سپیدی به علّت پیسی و عیب دیگری باشد.

قَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَـٰذَا لَسَـٰحِرٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۹﴾

﴿**ملاء**﴾ یعنی: اشراف ﴿**از قوم فرعون با یک‌دیگر گفتند**﴾ هنگامی که تبدیل شدن عصا را به اژدها و درخشان‌شدن دست موسیعليه‌السلام را بی هیچ‌گونه پیسی یا عیب دیگری مشاهده کردند؛ ﴿**بی‌شک این شخص**﴾ یعنی: موسیعليه‌السلام ﴿**ساحری داناست**﴾ یعنی: او در علم سحر، بسیار داناست.

همین سخن در سورهٔ «شعراء»، در حکایت از زبان فرعون نه اشراف قومش بیان شده است پس طریق جمع کردن در میان دو آیه این است که: یا فرعون و اشراف قومش هر دو این سخن را گفتند، یا در آغاز، فرعون این سخن را گفت، سپس اشراف قوم، سخنش را مبنی قرار دادند.

يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ ۖ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿۱۱۰﴾

آن‌گاه برخی به برخی دیگر گفتند، یا فرعون به آنان گفت: ﴿**می‌خواهد شما را از سرزمینتان**﴾ که سرزمین مصر بود ﴿**بیرون کند پس چه می‌فرمایید**﴾ یعنی: دربارهٔ موسی چه رأی و نظری دارید و چه دستور می‌دهید؟ گویی فرعون می‌خواست چنین وانمود کند که او اجراکنندهٔ اوامر آنهاست در حالی‌که فقط چند لحظه قبل (اَنَا رَبُّكُمُ الاَعْلٰى) می‌گفت.

قَالُوٓاْ أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِى ٱلْمَدَآئِنِ حَـٰشِرِينَ ﴿۱۱۱﴾

﴿گفتند﴾ اشراف قوم فرعون در پاسخ وی: ﴿ای فرعون! او و برادرش را بازدار﴾ یعنی: موسی و برادرش را باز دار و مجازات آنها را تا زمانی دیگر به تأخیر انداز ﴿وگردآورندگانی را به شهرها بفرست﴾ یعنی: گروهی را در شهرهایی که ساحران در آن زندگی می‌کنند، بفرست.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَـٰحِرٍ عَلِيمٍ ﴿١١٢﴾

﴿تا﴾ آن گروه گماشته ﴿هر ساحر دانایی را﴾ که در فنّ سحر مهارت داشته و به این فنّ بسیار دانا و آشناست ﴿نزد تو آورند﴾ شایان ذکر است که سحر در آن زمان، رواج و رونق بسیاری داشت.

وَجَآءَ ٱلسَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوٓاْ إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ ٱلْغَـٰلِبِينَ ﴿١١٣﴾

﴿و ساحران نزد فرعون آمدند﴾ یعنی: فرعون گروهی را به شهرها فرستاد و آنها ساحران را جمع کردند و نزد فرعون آوردند ﴿وگفتند: همانا ما را مزدی می‌باید اگر غالب شویم﴾ ساحران از فرعون خواستند تا اگر با سحر خویش بر موسی علیه السلام غالب شدند، برایشان پاداشی درخور و شایسته مقرّر دارد.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿١١٤﴾

فرعون در پاسخ آنان ﴿گفت: آری! و مسلماً شما از مقرّبان خواهید بود﴾ یعنی:

قطعاً اگر غالب شوید، برایتان پاداشی بزرگ خواهد بود و به علاوهٔ آن، نزد من مقام و قربی ویژه نیز خواهید یافت. یعنی: او به آنان وعدهٔ منصب و مقام را داد.

قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ نَحۡنُ ٱلۡمُلۡقِينَ ﴿١١٥﴾

﴿گفتند: ای موسی! اوّل تو می‌افگنی﴾ عصایت را **﴿یا این‌که ما می‌افگنیم؟﴾** یعنی: انتخاب نوبت با تو است. این سخن را گفتند تا اعتمادبه‌نفس خویش را در این کار به نمایش گذاشته و چنین وانمود کنند که پیروز میدان خواهند بود؛ هرچند که نوبت آخر از آنان باشد.

قَالَ أَلۡقُواْۖ فَلَمَّآ أَلۡقَوۡاْ سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ وَجَآءُو بِسِحۡرٍ عَظِيمٖ ﴿١١٦﴾

موسی ﷺ در پاسخشان **﴿گفت: شما بیفگنید﴾** موسی ﷺ ترجیح داد تا آنان شروع کننده باشند و این خود، نشانهٔ این واقعیّت بود که او به آنها اهمّیّتی نمی‌دهد و از آنچه با خود آورده‌اند، ترس و واهمه‌ای ندارد زیرا موسی ﷺ یقین کامل داشت که هیچ چیز بر معجزه غالب نمی‌شود. نقل است که: حکمت در مقدّم‌ساختن ساحران این بود تا مردم کار آنها را بنگرند و در آن خوب تأمّل کنند و چون از مشاهدهٔ باطل بزک‌کردهٔ آنها فارغ شوند، آن‌گاه حقّ آشکار و روشن در میان آید، که قطعاً در این هنگام، اثر آن در نهادشان عمیق‌تر خواهد بود **﴿پس چون افگندند﴾** ساحران ریسمانها و عصاهای خود را **﴿دیدگان مردم را به سحر بستند﴾** یعنی: آنان با باطل بزک‌کرده و آرایش‌دادهٔ خویش و با نیروی خیالی‌ای

که جادوگران، شعبده‌بازان و فن‌آوران عرصهٔ تردستی و حقّه‌بازی در دیگران می‌افگنند، چشمان مردم را از این‌که بتوانند ادراکی درست و واقعی داشته باشند، فروبستند ﴿و مردم را به هول و هراس انداختند﴾ ترس و هراس سختی در دلهای مردم افگندند ﴿و سحری بزرگ در میان آوردند﴾ در چشمهای بینندگان و تماشاگران؛ هرچند که سحرشان درواقع امر، هیچ حقیقتی نداشت و نوعی از سحر بود که خیال‌افگنی و تردستی بیش نیست[1]. در روایات آمده است که ساحران فرعون در زیر طنابها و عصاهایشان مادّهٔ «زئبق» را جاسازی کردند و چون آن مادّه براثر نیروی حرارت به تمدّد آغاز کرد، طنابها و عصاهایشان نیز به‌حرکت و جنب‌وجوش در آمد.

﴿وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ۖ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾﴾

﴿و به موسی وحی فرستادیم که عصای خود را بیفگن! پس﴾ عصایش را انداخت و اژدها شد و ﴿آنچه را به دروغ ساخته بودند﴾ از ریسمانها و عصاها ﴿فرو بلعید﴾ حق تعالی ساخته‌هایشان را دروغ نامید زیرا آن ساخته‌ها درواقع دارای هیچ حقیقتی نبود بلکه شعبده‌بازی و خیال‌افکنی‌ای بی‌اساس و دروغین بود و بس.

﴿فَوَقَعَ ٱلْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾﴾

﴿پس حق واقع شد﴾ یعنی: حق با آنچه که موسی علیه السلام با خود آورده بود،

۱ـ ولی نوعی از سحر، دارای حقیقت و تأثیر است. نگاه کنید به تفسیر [بقره/۱۰۲].

آشكار و روشن گشت ﴿**و آنچه آنان مى‌كردند**﴾ از سحر ﴿**باطل شد**﴾ يعنى: بطلان سحرشان آشكار شد.

فَغُلِبُواْ هُنَالِكَ وَٱنقَلَبُواْ صَٰغِرِينَ ﴿١١٩﴾

﴿**پس مغلوب شدند**﴾ فرعون و پيروانش و ساحران ﴿**در آنجا**﴾ يعنى: در آن صحنه‌اى كه سحر خويش را به ميدان افگندند و ﴿**بازگشتند**﴾ از آن صحنه و ميدان ﴿**خوارشده**﴾ و خُرد و ذليل و شكست‌خورده، با كارها و كوشش‌هاى برباد رفته.

وَأُلْقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ ﴿١٢٠﴾

﴿**و ساحران**﴾ بى‌اختيار ﴿**به سجده در افتادند**﴾ زيرا آنها از آنچه ديده بودند، سخت تكان خورده و به حقيقت ماجرا پى برده بودند لذا براى خداى عزّوجلّ به سجده درافتادند.

قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٢١﴾

رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ﴿١٢٢﴾

﴿گفتند﴾ ساحران **﴿به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون﴾** آنها دانستند که کار موسی‌علیه السلام سحر نیست و امکان ندارد که معجزهٔ وی ساخت دست بشر باشد لذا این حقیقت را به صراحت اعلام کردند که به پروردگار جهانیان؛ پروردگار موسی و هارون ایمان آورده‌اند تا گمانه‌زنانی از قوم فرعون در این گمان نیفتند که سجدهٔ آنها برای فرعون بوده است.

قَالَ فِرۡعَوۡنُ ءَامَنتُم بِهِۦ قَبۡلَ أَنۡ ءَاذَنَ لَكُمۡۖ إِنَّ هَٰذَا لَمَكۡرٞ مَّكَرۡتُمُوهُ فِي ٱلۡمَدِينَةِ لِتُخۡرِجُواْ مِنۡهَآ أَهۡلَهَاۖ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ﴿١٢٣﴾ لَأُقَطِّعَنَّ أَيۡدِيَكُمۡ وَأَرۡجُلَكُم مِّنۡ خِلَٰفٖ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴿١٢٤﴾

﴿فرعون گفت: آیا پیش از آن‌که من به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟﴾ این پرسش، ناشی از سوء اندیشه و سبکی خرد فرعون بود زیرا او از این امر غفلت یا تغافل کرد که ایمان آوردن به حق، به اجازهٔ کسی مربوط نیست، چرا که نجات انسان، در گرو این ایمان و نابودی وی در ترک آن است پس چگونه حرکت به‌سوی نجات و فرار از ورطهٔ هلاک، به اذن کسی نیازمند است؟ امّا فرعون که غرق خودپرستی بود، به سخن خویش چنین ادامه داد: **﴿قطعاً این مکری است که آن را در این شهر اندیشیده‌اید﴾** یعنی: این نیرنگی است که شما ساحران به همدستی موسی ـ براساس قرار و توافقی که از قبل با یک‌دیگر داشته‌اید ـ در شهر به راه انداخته‌اید **﴿تا از آن﴾** یعنی: از شهر مصر **﴿اهل آن را﴾** از قبطیان

﴿**بیرون کنید**﴾ و خود بر آن مسلّط شوید و با بنی‌اسرائیل در آن حاکم گردید. معنای: (فِي الْمَدِينَةِ) این است: شما این نیرنگ و توطئه را هنگامی سازماندهی و تدارک دیدید که در شهر بودید، قبل از آن‌که با موسی به میدان خارج از شهر جهت مبارزه بیرون آیید ﴿**پس به زودی خواهید دانست**﴾ که: ﴿**البتّه دستها و پاهایتان را به خلاف یک‌دیگر**﴾ یعنی: پای راست و دست چپ، یا پای چپ و دست راست هر یک از شما را ﴿**می‌برّم، آن‌گاه همگی‌تان را**﴾ بدون استثنا ﴿**به دار می‌آویزم**﴾ بر تنه‌های درختان خرما.

قَالُوٓاْ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ﴿١٢٥﴾

﴿**گفتند**﴾ ساحران؛ هرچه خواهی بکن، ما از مرگ هیچ پروایی نداریم زیرا ﴿**ما به‌سوی پروردگارمان باز خواهیم گشت**﴾ و به او روی خواهیم آورد و یقین داریم که به‌زودی خدای عزّوجلّ تو را در قبال این عملت مجازات خواهد کرد و با ما ــ به پاداش آنچه که در راه وی به جان خریده‌ایم ــ به نیکویی رفتار خواهد نمود.

پس هنگامی که فرعون ساحران را به عذاب دنیا هشدار داد، ایشان او را به عذاب الهی در آخرت هشدار دادند.

وَمَا تَنقِمُ مِنَّآ إِلَّآ أَنْ ءَامَنَّا بِـَٔايَـٰتِ رَبِّنَا لَمَّا جَآءَتْنَا ۚ رَبَّنَآ أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ﴿١٢٦﴾

﴿**و بر ما عیب و ایراد نمی‌گیری**﴾ و ما را کینه‌توزانه مجازات نمی‌کنی ﴿**جز برای این‌که ما به معجزات پروردگارمان ــ هنگامی‌که برایمان آمد ــ ایمان آوردیم**﴾ با آن‌که

این ایمان‌آوردن، یقیناً شرفی بزرگ و خیری کامل است و آراسته‌شدن به این شرف بزرگ و این خیر و کمال، مستوجب درود و شادباش و تحسین است، نه عیب و انکار و انتقام‌گیری.

آن‌گاه ساحران، گفت‌وگو با فرعون را فروگذاشته روی سخن به جناب معبود برحقّ خویش آوردند، تحفۀ نیاز پیشکش کردند و با سپردن کار خویش به او گفتند: ﴿**پروگارا! بر ما شکیبایی فرو ریز**﴾ یعنی: چنان بارشی از صبر و شکیبایی بر ما فروریز که ریزش قطرات نورانی و اطمینان‌بخش آن، کاملاً غرقمان گرداند. بدین‌گونه بود که آنها بلیغ‌ترین و کاملترین انواع صبر را درخواست کردند زیرا اوّلاً بر عذابی که از سوی فرعون در شرف فرودآمدن بود، آمادگی عام و تام داشتند و خود این درخواست، نشانۀ روشن این آمادگی است و ثانیاً هدف‌شان از این درخواست این بود که خود را به پایداری در راه حق و ثابت‌قدمی بر ایمان مصمّم ساخته و با استقامت، پیمانی استوار ببندند، از آنجا که به پروردگار استقامت پیوسته‌اند ﴿**و ارواحمان را درحالی قبض کن که مسلمان باشیم**﴾ نه تحریف‌گر و تقلّب‌گر، نه تبدیل‌کنندۀ باطل به حق و نه فریفتۀ باطل و باطل‌پرستان، یا فریبندۀ مردم از راه راستی.

از سدّی روایت شده‌است که گفت: «فرعون همۀ آن ساحران را کشت و قطعه‌قطعه‌شان کرد». ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریبگر و در آخر آن، شهدایی پاکیزه‌روح پاک‌پیکر بودند».

وَقَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِ فِرۡعَوۡنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوۡمَهُۥ لِيُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَۚ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبۡنَآءَهُمۡ وَنَسۡتَحۡيِۦ

نِسَآءَهُمۡ وَإِنَّا فَوۡقَهُمۡ قَٰهِرُونَ ﴿١٢٧﴾

﴿**و اشراف از قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند؟**﴾ با افگندن پراکندگی، برهم‌زدن وحدت و یکپارچگی و نابودکردن دینی که مردم این سرزمین بر آن قرار دارند؟ این‌گونه است که دعوت به‌سوی حاکمیّت خداوند ﷻ و براندازی حاکمیّت طاغوت، از نظر طاغوتیان، فسادافگنی در زمین شناخته می‌شود ﴿**و**﴾ آیا موسی را رها می‌کنی تا ﴿**تو را رها کند؟**﴾ یعنی: از عبادتت برائت جسته و به پرستشت گردن ننهد ﴿**و**﴾ همچنان، عبادت ﴿**معبودانت را**﴾ رها کند؟ به قولی: فرعون بتانی داشت که قومش آنها را به قصد قربت می‌پرستیدند و به قولی‌دیگر: فرعون خود، خورشید را می‌پرستید ﴿**فرعون گفت: به زودی پسرانشان را می‌کشیم و دخترانشان را زنده نگاه می‌داریم**﴾ یعنی: فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل را می‌کشیم و فرزندان اناثشان را برای خدمتکاری و کنیزی، زنده نگاه می‌داریم.

این دومین فرمان از سوی فرعون بر این جنایت بود؛ زیرا او قبل از تولّد موسی علیه السلام نیز ـ به سبب پیشگویی منجّمان ـ با بنی‌اسرائیل چنین کرده بود، امّا در عمل، خلاف برنامه‌ریزی وی تحقّق یافت زیرا به‌فرمان الهی، موسی علیه السلام در درون کاخش پرورش یافت ﴿**و ما بر آنان مسلّطیم**﴾ یعنی: بر بنی اسرائیل برتریم و با قهر و غلبهٔ خویش، بر آنان دست بالا را داریم پس آنان مقهور و محکوم ما هستند و هر چه بخواهیم با آنان می‌کنیم. ولی فرعون از آنچه که خدای سبحان برای وی و پیروانش برنامه‌ریزی کرده بود، غافل بود و نمی‌دانست که چه فرجام شومی در انتظار وی است!.

قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱللَّهِ وَٱصۡبِرُوٓاْۖ إِنَّ ٱلۡأَرۡضَ لِلَّهِ

يُورِثُهَا مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۖ وَٱلْعَـٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾

﴿موسی به قوم خود گفت﴾ آن گاه که ایشان از این تهدید فرعون به وحشت افتادند ﴿از خدا مدد طلب کنید و صبر نمایید﴾ بر این محنت ﴿چراکه زمین از آن خداوند است، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، به میراث می‌دهد﴾ این وعده‌ای از سوی موسی علیه السلام به قومش، به پیروزی بر فرعون و قوم وی است. سپس آنان را بشارت داد به این‌که: ﴿و عاقبت از آن پرهیزگاران است﴾ یعنی: عاقبت نیک و سرانجام ستوده و پسندیده در دنیا و آخرت، از آن بندگان پرهیزگار حق تعالی، یعنی من و همراهان من است. عاقبت هرچیز: آخر آن است.

قَالُوٓا۟ أُوذِينَا مِن قَبْلِ أَن تَأْتِيَنَا وَمِنۢ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا ۚ قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٩﴾

بنی اسرائیل غرولندکنان از روی شکّ و تردید ﴿گفتند﴾ ای موسی! ﴿پیش از آن‌که تو نزد ما بیایی﴾ به‌عنوان پیامبر ﴿مورد آزار قرار گرفتیم﴾ هنگامی که فرعون قبل از تولّدت، فرزندان ذکور ما را می‌کشت ﴿و بعد از آن‌که به‌سوی ما آمدی﴾ به‌عنوان پیامبر، نیز مورد آزار قرار گرفتیم زیرا هم اکنون نیز فرزندان ذکورمان به قتل می‌رسند. به قولی دیگر معنی این است: قبل از آن‌که تو نزد ما بیایی، مورد اذیّت و آزار قرار گرفتیم؛ با به کارگرفتنمان از سوی فرعون در اعمال شاقّهٔ بدون مزد و بعد از آن‌که نزد ما آمدی، نیز مورد اذیّت و آزار قرار گرفتیم؛ با

ترسی که هم اکنون در مورد خود و فرزندان و خانواده‌هایمان داریم. ﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿امید است که پروردگارتان دشمنتان را هلاک کند و شما را در زمین خلیفه گرداند﴾ یعنی: به شما در زمین فرمانروایی و پادشاهی عنایت کند. این تصریحی است بر آنچه که موسی علیه السلام قبلاً به‌طور رمزگونه و سربسته به آن اشاره کرده بود، آنجا که گفت: (زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به میراث می‌دهد ...) [۱۲۸]. ﴿آن‌گاه بنگرد که چگونه عمل می‌کنید﴾ آیا شما نیز همانند فرعون و قومش استکبار می‌ورزید، یا به شیوه‌ای عمل می‌کنید که مورد رضای حق تعالی است.

وَلَقَدۡ أَخَذۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ بِٱلسِّنِينَ وَنَقۡصٍ مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣٠﴾

﴿و در حقیقت ما آل فرعون را﴾ مراد از آل فرعون در اینجا، قوم وی است ﴿به قحطی‌ها گرفتار کردیم﴾ یعنی: به خشکسالی‌ها و قحطی‌های پیاپی و مصیبت‌بار ﴿و به نقصان میوه‌ها﴾ به‌سبب عدم فرودآمدن باران و بسیاری آفات و بلیّات ﴿باشد که عبرت گیرند﴾ و پند بپذیرند و در نتیجه از گمراهی باز گردند؛ زیرا مردم در سختی‌ها، نرمدل‌تر و فروتن‌تر اند.

فَإِذَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَٰذِهِۦۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةٞ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓۗ أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ وَ

لَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۱﴾

﴿پس هنگامی که حَسَنه‌ای به آنان روی می‌آوَرد﴾ مراد از حسنه؛ گشایش و فراوانی نعمت و ارزانی نرخ‌هاست ﴿می‌گفتند: سزاوار این هستیم﴾ یعنی: این نعمتها را بر اساس لیاقت و استحقاق خودمان به دست آورده‌ایم و این از شایستگی‌های خود ماست ﴿و اگر به آنان ناخوشی‌ای می‌رسید﴾ چون خشکسالی و قحطی و بسیاری امراض و مانند آن از بلیّات ﴿به موسی و همراهان او شگون بد می‌زدند﴾ یعنی می‌گفتند: این همه از شومی آنهاست! ﴿آگاه باشید که شگون بد آنان تنها نزد خداست﴾ یعنی: سبب و منشأ خیر و شرّ و گشایش و قحطی‌ای که به آنان می‌رسد، همه از نزد خداوند متعال است، نه از نزد موسی و همراهانش. این پاسخی است به آنان به‌همان شیوهٔ اعتقاد و فهم خودشان، به همین دلیل؛ از خیر و شرّی که به قَدَر خداوند متعال و حکمت و مشیّت وی جاری می‌شود، به «طائر» یعنی فال و شگون تعبیر شد و این از باب «مشاکله»[1] است لذا مراد از آن، اثبات اعتقاد به فال و شگون نیست. ﴿ولی بیشتر آنان نمی‌دانند﴾ این حقیقت را که همه‌چیز از نزد خداوند متعال است بلکه فقط از روی جهل و نادانی، خیر و شرّ را به غیر خداوند متعال نسبت می‌دهند.

وَقَالُواْ مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِۦ مِنْ ءَايَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۲﴾

﴿و گفتند﴾ قوم فرعون، ای موسی! ﴿هر گونه نشانهٔ شگرفی برای ما بیاوری که

۱ـ مشاکله: به معنای هم‌شکل گویی؛ عبارت از: اتّحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

به‌وسیلهٔ آن ما را سحر کنی، ما به تو ایمان آورنده نیستیم ﴾ عناد و اصرار بر کفر و فساد، چنان با جان و روانشان درهم آمیخته بود که ادّعا کردند؛ میان معجزه و سحر هیچ‌گونه فرقی نیست و بر مبنای این پندار بود که به موسی گفتند: اگر بسان ساحران که با سحر خویش پدیده‌های شگرفی می‌آورند؛ تو نیز به ما هرچه بیاوری تا ما را از این راه و روش‌مان برگردانی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم. بدین‌گونه، خواستند موسی علیه السلام را کاملاً از ایمان آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دعوت حق را به آنان پیشکش نکنند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلطُّوفَانَ وَٱلْجَرَادَ وَٱلْقُمَّلَ وَٱلضَّفَادِعَ وَٱلدَّمَ ءَايَٰتٍ مُّفَصَّلَٰتٍ فَٱسْتَكْبَرُوا۟ وَكَانُوا۟ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿١٣٣﴾

﴿ پس برآنان طوفان را فرستادیم ﴾ طوفان: سیلی سخت و فراگیر است که زمین را غرق و منازل و درختان را نابود می‌کند. به قولی دیگر: مراد از طوفان؛ مرگ است ﴿ و ملخ ﴾ را فرستادیم تا کشتزارهایشان را بخورد و فوج ملخ چنین کرد ﴿ و قمّل ﴾ یعنی: شپش و کَنّه‌ریز را فرستادیم. به قولی: «قمّل»، ملخ کوچک (ملخ پیاده) است قبل از آن‌که بپرد. به قولی دیگر: کَیک است ﴿ و غوکها ﴾ را فرستادیم. غوک: حیوان معروفی است که در آب زندگی می‌کند ﴿ و خون را ﴾ فرستادیم. روایت شده است که رود نیل برآنان خون سیلان کرد. به قولی دیگر: مراد از آن، خون‌بینی است. آری! اینها را فرستادیم ﴿ به صورت نشانه‌هایی مفصل ﴾ یعنی: روشن و آشکار ﴿ و باز هم استکبار کردند ﴾ یعنی: بعد از فرودآوردن این نشانه‌ها، بازهم از ایمان به خداوند متعال تکبّر ورزیدند ﴿ و قومی مجرم بودند ﴾ که به حق راه نیافته و از باطل دست نمی‌کشیدند.

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ ٱلرِّجْزُ قَالُوا۟ يَٰمُوسَى ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ ۖ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا ٱلرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿١٣٤﴾

﴿**و هنگامی که عذاب برآنان فرود آمد**﴾ با آفات و بلیّاتی که ذکر شد. به قولی: مراد از عذاب در اینجا، طاعون است که فقط در یک روز هزاران تن از قبطیان را به‌کام خود کشید ﴿**گفتند: ای موسی! پروردگارت را به آن عهدی که نزد تو دارد، برای ما بخوان**﴾ یعنی: او را به آن اسماء و ادعیه‌ای که به تو وحی کرده‌است، یا به آنچه که تو را به‌وسیلهٔ آن به نبوّت مخصوص گردانیده است، برای ما بخوان. یا برای ما درحالی دعا کن که به عهد و پیمانی که از حق تعالی نزد خودداری، متوسّل می‌گردی ﴿**اگر این عذاب را از ما برطرف کنی، حتماً به تو ایمان می‌آوریم**﴾ یعنی: نبوّتت را تصدیق می‌کنیم ﴿**و بنی‌اسرائیل را قطعاً با تو می‌فرستیم**﴾ که با تو به سرزمین مقدّس بروند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلرِّجْزَ إِلَىٰٓ أَجَلٍ هُم بَٰلِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ ﴿١٣٥﴾

﴿**و چون عذاب را ــ تا مدّتی که آنان بدان رسنده‌اند ــ از آنان برداشتیم**﴾ یعنی: تا مدّتی که برای هلاک‌ساختن‌شان به‌وسیلهٔ غرق مقرّر کرده بودیم ﴿**بناگاه عهد می‌شکستند**﴾ و آن پیمانی را که داده بودند، بی‌محابا پشت‌پا می‌زدند، هم

ازاین‌رو برخلاف آنچه که قبلاً بدان متعهّد گردیده بودند، از فرستادن بنی‌اسرائیل با موسی علیه السلام امتناع ورزیدند.

فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿۱۳۶﴾

﴿سرانجام از آنان انتقام گرفتیم﴾ چرا که عهدشکنی کردند ﴿و در دریا غرقشان ساختیم، به‌سبب آن‌که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند و از آنها غافل بودند﴾ یعنی: در نشانه‌های شگرف ما هیچ نمی‌اندیشیدند.

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا ۖ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا ۖ وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿۱۳۷﴾

﴿و به آن قومی که به استضعاف کشیده می‌شدند﴾ یعنی: به بنی‌اسرائیل که با کشته‌شدن و خدمتکاری فرعون و قومش، پیوسته به خواری و تحقیر کشیده می‌شدند ﴿مشارق و مغارب سرزمینی را که در آن برکت نهادیم﴾ و سرزمین فلسطین بود ﴿به میراث دادیم﴾ برکت نهادن در سرزمین فلسطین؛ بیرون آوردن میوه‌ها و

محصولات زراعتی در آن به بهترین و سودبارترین شکل است زیرا سرزمین فلسطین، حاصلخیزترین و آماده‌ترین سرزمین‌ها برای کشاورزی است **﴿و وعدهٔ نیک پروردگارت بر بنی‌اسرائیل تحقق یافت﴾** یعنی: آن وعده به شکل کامل خود تحقّق و استمرار یافت، که عبارت بود از: (وَ نُرِیْدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ ۞ می‌خواهیم بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منّت نهاده و ایشان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم) [القصص/۵] **﴿به‌سبب آن‌که صبر کردند﴾** بر آنچه که به آنان از سوی فرعون و قومش می‌رسید، همین‌گونه بر جهاد در راه خدا ﷻ نیز صبر و پایداری کردند **﴿و آنچه را که فرعون و قومش ساخته بودند﴾** از آبادیها و قصرها و کارخانه‌ها **﴿و آنچه که بر می‌افراشتند﴾** از بوستانها **﴿ویران کردیم﴾** به قولی: (یَعْرِشُوْن) به معنای «یَبْنُوْن» است، یعنی: کاخهای استواری را که بنا می‌کردند، کاملاً ویران کردیم. آری! خداوند متعال فلسطین را به بنی‌اسرائیل داد ــ هنگامی که مسلمان بودند ــ و اکنون آن را به ما داده‌است زیرا ما مسلمان هستیم و آنها کافر پس فلسطین امروز و فردا از آن مسلمانان است و بر آنان است که آن را از چنگ دشمن بازگیرند.

وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتَوۡاْ عَلَىٰ قَوۡمٖ يَعۡكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصۡنَامٖ لَّهُمۡۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ ﴿١٣٨﴾

﴿و بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم﴾ یعنی: به آنان قدرت و توان عبور از

« دریای سرخ » را دادیم ، آن‌گاه که موسی با عصایش به آن دریا زد و آب دریا از هم شکافته شد و ایشان از آن عبور کردند **﴿تا به قومی رسیدند که بر بتان خویش مجاورت می‌کردند﴾** یعنی : بتان خود را عبادت می‌کردند . به قولی : آنان از قبیلهٔ « لخم » بودند و بتانشان عبارت بود از : تمثالهای گاو . به قولی‌دیگر : آن قوم از کنعانیان بودند . **﴿گفتند﴾** بنی‌اسرائیل **﴿ای موسی! همان‌گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما نیز معبودی قرار ده﴾** یعنی : برایمان بتی قرارده که آن را پرستش کنیم ، همان‌گونه که این قوم بتانی را می‌پرستند **﴿گفت: به‌راستی شما قومی هستید که نادانی می‌کنید﴾** زیرا شما چنان معجزات و نشانه‌های روشنی را مشاهده کردید که هر کس کمترین علم و دانایی‌ای می‌داشت ، بعد از مشاهدهٔ آنها ، از پرستش غیر حق تعالی وحشت می‌کرد و سخت تکان می‌خورد ، امّا شما در جهل و عناد و رنگ‌به‌رنگ‌شدن ، سرسخت‌ترین خلق خدا هستید زیرا با وجود مشاهدهٔ آن همه معجزات ، چنین درخواست وقیحانه‌ای را عنوان می‌کنید .

در روایات آمده است : یاران رسول‌خدا ﷺ دیدند که مشرکان درختی به‌نام « ذات‌انواط » را به پرستش گرفته و سلاح خویش را بر آن می‌آویزند پس به رسول خدا ﷺ گفتند : « برای ما نیز ذات‌انواطی قرار دهید چنان‌که آنها ذات‌انواطی دارند » ! رسول خدا ﷺ برآشفتند و فرمودند : « نزدیک است شما نیز همان سخنی را بگویید که قوم موسی به وی گفتند : برای ما خدایی قرار ده چنان‌که آنان خدایانی دارند ! » .

إِنَّ هَـٰٓؤُلَآءِ مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَبَـٰطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿١٣٩﴾

آن‌گاه موسی علیه السلام بر جهل آنان تأکید نهاده گفت : **﴿در حقیقت آنچه این گروه﴾** بت پرست **﴿در آنند﴾** از پرستش بتان **﴿برباد و نابود است﴾** تبار: نابودی و

تباهی است ﴿و آنچه انجام می‌دادند باطل است﴾ یعنی: تمام اعمالی که انجام می‌دادند ــ و از جمله پرستش بتان ــ بر باد و بی‌بنیاد است پس ای قوم جاهل من! چرا از حق دلتنگ شده و دنبال این مزخرفات می‌گردید؟.

قَالَ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٤٠﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿آیا غیر از خدا معبودی برای شما بجویم﴾ یعنی: چگونه غیر از خدا جل جلاله معبودی برای شما بجویم درحالی‌که شما نشانه‌ها و معجزات بزرگی را از جانب حق تعالی مشاهده کرده‌اید که حتّی مشاهدهٔ بعضی از آنها هم برای گرایشتان به یگانه‌پرستی کافی بود، آخر چگونه چنین کنم: ﴿با آن‌که او شما را بر جهانیان﴾ زمانتان ﴿برتری داده است؟﴾ با نعمت هایی که بر شما بخشیده است؛ چون نابودکردن دشمنانتان، جانشین‌ساختنتان در زمین، بیرون‌کردنتان از زیر بار خواری و پستی به‌سوی جایگاه برتری و عزّت و هدایت نمودنتان به‌سوی دین حق؟ چگونه این همه نعمت معبود یگانه را با پرستش غیر وی پاسخ می‌دهید؟!

نسفی به مناسبت این آیه چنین روایت کرده‌است: «یهودی‌ای به حضرت علی رضی الله عنه گفت: شما بعد از درگذشت پیامبرتان ــ قبل از آن‌که حتّی آب وی[۱] خشک شود ــ باهم اختلاف کردید! علی رضی الله عنه در پاسخ وی فرمود: شما هنوز آب پاهایتان[۲] خشک نشده بود که به موسی علیه السلام گفتید: بتی را برای ما خدا قرار ده!!».

وَإِذْ أَنجَيْنَٰكُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ ۖ يُقَتِّلُونَ

۱ــ یعنی: آب غسل وی، یا آبی که بر قبرش پاشیدید.

۲ــ بعد از خروج از دریای سرخ.

أَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَآءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿١٤١﴾

﴿**و یاد کنید هنگامی که شما را از دست فرعونیان نجات دادیم، که شما را سخت شکنجه می‌کردند؛ پسرانتان را می‌کشتند و دخترانتان را زنده می‌گذاشتند**﴾ و شما را با چنان عذاب سختی تعذیب می‌کردند تا بدانجا که به آن عذاب عادت کرده بودید، همانند شتری که به چراگاه خویش عادت می‌کند پس چگونه بعد از نجات از چنان عذابی، بازهم دیگران را با ما شریک می‌گردانید؟ ﴿**و در این**﴾ نجات‌دادنتان از زیانها و عذابهای بزرگ ﴿**برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود**﴾ یعنی: نعمت بزرگی بود که خداوند ﷻ شما را با آن نعمت، آزمایش و امتحان می‌کرد که آیا به حقّ شکرگزاری وی قیام می‌کنید یا خیر؟

۞ وَوَٰعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَٰهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَٰتُ رَبِّهِۦٓ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ۚ وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَٰرُونَ ٱخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿١٤٢﴾

﴿**و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم**﴾ از جملهٔ گرامیداشت و تجلیل خداوند ﷻ از موسی علیه السلام، تعیین این مدّت به‌عنوان موعدی برای مناجات و سخن‌گفتن با وی بود. شاید بردن او به این میعادگاه برای آن بود تا حق تعالی بر ایمان و یقینش بیفزاید چنان‌که با محمّد ﷺ در شب «اسراء و معراج» چنین کرد و نیز برای آن بود تا با وی پیمان ببندد و تورات را به وی بسپارد پس موسی علیه السلام به میعادگاه رفت و آن مدّت را روزه گرفت ﴿**و آن میعاد را با ده شب دیگر به اتمام**

رساندیم تا آن‌که میعاد پروردگارش در چهل شب به‌سر آمد ﴾ یعنی: بعد از آن‌که موسی علیه السلام به وعده‌گاه رفت، بر آن میعاد، ده شب دیگر افزودیم.

بیشتر مفسّران برآنند که آن چهل‌شب عبارت بود از: تمام ماه ذی‌القعده و ده روز از ماه ذی‌الحجّه بنابراین، موسی علیه السلام میقات را در روز عید قربان به اتمام رسانید و حق تعالی با وی در این روز سخن‌گفت. همچنین در همین روز بود که خداوند متعال، دین اسلام را برای حضرت محمّد صلی الله علیه وسلم به اکمال رسانید چنان‌که می‌فرماید: (اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلامَ دِيْنًا) [مائده/۳]. ﴿ **و موسی به برادرش هارون گفت** ﴾ هنگامی که عازم کوه طور ـ میعادگاه مناجات با پرورگارش ـ بود ﴿ **در میان قوم من جانشین من باش و در اصلاح** ﴾ حال بنی‌اسرائیل ﴿ **بکوش** ﴾ با حسن سیاست، ادارهٔ امور آنان به مهربانی و رسیدگی دلسوزانه به اوضاع و احوال آنان ﴿ **و از راه‌وروش فسادگران پیروی نکن** ﴾ یعنی: راه عاصیان را نرو و یاور ستمگران نباش بلکه راه اهل صلاح و اصلاح را بپیمای. این سخن؛ نصیحت، بیدارباش و تذکّری از سوی موسی به برادرش هارون بود و الاّ هارون خود، نزد خداوند متعال پیامبری بزرگ مقدار است.

وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَـٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ قَالَ رَبِّ أَرِنِىٓ أَنظُرْ إِلَيْكَۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِى وَلَـٰكِنِ ٱنظُرْ إِلَى ٱلْجَبَلِ فَإِنِ ٱسْتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوْفَ تَرَىٰنِىۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًاۚ فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبْحَـٰنَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۴۳﴾

﴿**و چون موسی به وعده‌گاه ما آمد**﴾ برای سخن‌گفتن با ما ﴿**و پروردگارش با او سخن گفت**﴾ یعنی: کلام خویش را بی‌واسطه و بدون کیفیّت به او شنوانید. به قولی: موسی علیه‌السلام کلام خداوند متعال را از تمام جهات شنید و آن هفتاد تنی که برای رفتن با وی به میعادگاه انتخاب شده بودند، نیز کلام حق را شنیدند ﴿**عرض کرد: پروردگارا! مرا به خویش بینا کن تا به‌سوی تو بنگرم**﴾. قتاده می‌گوید: «چون موسی کلام الهی را شنید، به دیدن وی نیز طمع بست و مشتاق دیدارش گردید».

﴿**فرمود**﴾ خدای سبحان ﴿**هرگز مرا نخواهی دید**﴾ با این چشم فانی در این دنیای فانی بلکه رؤیت من با چشمی ممکن است که باقی باشد، در سرایی که باقی و جاویدان است.

تعبیر (لَنْ تَرَانِيْ) مفید آن است که موسی خداوند متعال را در وقتی که طالب دیدن وی شد، ندید، امّا دیدن حق تعالی در آخرت به احادیث متواتر به اثبات رسیده است، چنان تواتری که بر آشنایان به سنّت مطهّر پیامبر ﷺ مخفی نیست، هم ازاین‌رو، خداوند متعال نفرمود: «لَنْ أُرٰى ✿ من هرگز دیده نمی‌شوم» بلکه فرمود: (لَنْ تَرانِيْ ✿ تو مرا نمی‌بینی). ﴿**ولی به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرار گرفت، مرا خواهی دید**﴾ یعنی: نه تو توان دیدن مرا داری و نه آنچه که از نظر جرم، صلابت و قوّت از تو بزرگتر است ـ که عبارت از کوه می‌باشد ـ لذا اگر در هنگامی که من خود را به کوه می‌نمایانم، کوه بر جای خود قرار گرفت و متزلزل نشد ﴿**مرا خواهی دید**﴾ ولی اگر کوه از برداشت تجلّی رؤیت من ناتوان گشت، بدان‌که تو از کوه ناتوان‌تری. این سخن به‌منزلهٔ ارائهٔ تمثیلی برای موسی علیه‌السلام به وسیلهٔ کوه است. ﴿**پس چون پروردگارش به کوه تجلّی کرد**﴾ یعنی: به کوه ظهور کرد. تجلّی یک چیز، نمایان شدن آن است ﴿**آن کوه را ریزریز کرد**﴾ یعنی: تجلّی ذات حق، آن کوه را پخش و متلاشی کرد، چندان که کوه در هم فروریخت و به زمین همواری تبدیل شد. به قولی: آن کوه؛ کوه طور بود. در **حدیث‌شریف** مرفوع

انس آمده است: «کوه در زمین فرو رفت». ﴿**و موسی بیهوش بر زمین افتاد**﴾ صَعِقًا: مأخوذ از صاعقه است، یعنی: از هوش رفت و برزمین فروافتاد. ﴿**و چون به خود آمد**﴾ از آن بیهوشی ﴿**گفت: تو منزّهی**﴾ سُبْحَانَكَ: ای خدای سبحان! تو را تنزیه می‌کنم و به پاکی یاد می‌نمایم، به تنزیهی تمام ﴿**به درگاهت توبه کردم**﴾ از تکرار چنان درخواستی در دنیا ﴿**و من نخستین مؤمنانم**﴾ به تو، قبل از قوم خود که به عظمت و جلالت معترفند. در **حدیث شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «حجاب پروردگار نور است، اگر آن را بردارد، انوار روی وی، تمام آنچه را که در منظرش از مخلوقاتش قرار می‌گیرند، می‌سوزاند».

قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّي ٱصۡطَفَيۡتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِي وَبِكَلَٰمِي فَخُذۡ مَآ ءَاتَيۡتُكَ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

﴿**فرمود: ای موسی! همانا من تو را به پیامها و به کلام خویش بر مردم برگزیدم**﴾ یعنی: تو را از میان مردم روزگارت به رسالت و شنوانیدن سخن خود ـ بی هیچ واسطه‌ای ـ مخصوص گردانیدم ﴿**پس آنچه را به تو عطا کرده‌ام، بگیر**﴾ یعنی: این شرف بزرگ و این فخر عظیم نبوّت و حکمت، یا کلام و مناجات را بگیر ﴿**و از شکرگزاران باش**﴾ بر این عطای بزرگ و این إکرام سترگ.

وَكَتَبۡنَا لَهُۥ فِي ٱلۡأَلۡوَاحِ مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡعِظَةٗ وَتَفۡصِيلٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ فَخُذۡهَا بِقُوَّةٖ وَأۡمُرۡ قَوۡمَكَ يَأۡخُذُواْ بِأَحۡسَنِهَاۚ سَأُوْرِيكُمۡ

دَارَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴿١٤٥﴾

﴿**و برای موسی در الواح از هر چیزی**﴾ یعنی: از هر آنچه که بنی‌اسرائیل در دین و دنیایشان به آن نیاز داشتند ﴿**موعظه‌ای**﴾ قراردادیم، که بنی‌اسرائیل و غیر آنان از آن پند و اندرز بگیرند ﴿**و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم**﴾ از احکامی که به روشنگری و تفصیل نیاز دارد ﴿**پس فرمودیم: آن را به قوّت بگیر**﴾ یعنی: ای موسی! الواح را، یا موعظه‌ها و روشنگری‌های همراه با تفصیل را، با جدّیت و نشاط بگیر و به آنچه در آنهاست، عمل کن. الواح: به‌قول راجح، الواح تورات بود ﴿**و به قومت دستور بده تا به بهترین آنچه در آن است عمل کنند**﴾ یعنی: به بهترین احکامی که در تورات است ـ از تکالیفی که پاداش آنها بیشتر است ـ عمل کنند. شایان ذکر است که صبر و پایداری دربرابر نیرنگ و تجاوز دیگران، عفو و گذشت، عمل به عزیمت نه رخصت، انجام دادن احکام شرعی به نیکوترین وجه آن و ترک اعمال منهیّه، از جملهٔ بهترین موعظه‌ها و احکام تورات بود. بدین‌سان، موسی علیه السلام مأمور شد تا خودش احکام تورات را با قوّت و شدّتی بیشتر از آنچه که قومش را بدان امر می‌کند، بگیرد و بدانها عمل کند ﴿**به‌زودی سرای نافرمانان را به شما نشان خواهم داد**﴾ تا از دیدن آن عبرت بگیرید. به قولی: مراد از سرای نافرمانان، منازل کفّار از ستمگران فرعونی و عمالقه است.

سَأَصۡرِفُ عَنۡ ءَايَٰتِيَ ٱلَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَ
إِن يَرَوۡاْ كُلَّ ءَايَةٖ لَّا يُؤۡمِنُواْ بِهَا وَ إِن يَرَوۡاْ سَبِيلَ ٱلرُّشۡدِ لَا
يَتَّخِذُوهُ سَبِيلٗا وَإِن يَرَوۡاْ سَبِيلَ ٱلۡغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلٗاۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ

كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا وَكَانُواْ عَنْهَا غَـٰفِلِينَ ﴿١٤٦﴾

﴿**به زودی کسانی را که در زمین به‌ناحق تکبّر می‌ورزند، از آیات خود**﴾ یعنی: از فهم کتاب خود، یا از ایمان‌آوردن به آن ﴿**باز خواهم داشت**﴾ زیرا تکبّر، فقط شایستهٔ ذات من است ﴿**به‌طوری که اگر هر نشانه‌ای را بنگرند، به آن ایمان نیاورند**﴾ با وجود بسیاری نشانه‌ها و معجزه‌ها و دلالت روشن آنها بر حق ﴿**و اگر راه راستی را ببینند، آن را در پیش نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه خود قرار دهند، این**﴾ بازداشتن و رویگردان ساختن‌شان از نشانه‌های حق و مخالفت‌شان با حق ﴿**بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و از آن غافل ماندند**﴾ به غفلت عناد و إعراض، نه غفلت سهو و جهل. یعنی: حق تعالی دلهایشان را بدان جهت از ایمان و تصدیق به رسالت برگردانید که آنها به انگیزهٔ استکبار و گردنکشی، بر تکذیب و رویگردانی از حق اصرار ورزیدند، به رغم آن‌که معجزات بسیاری را هم دیدند.

وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا وَلِقَآءِ ٱلْأَخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَـٰلُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿١٤٧﴾

﴿**و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را**﴾ یعنی: روبروشدن با آنچه را که در آخرت بدان وعده داده شده‌اند ﴿**تکذیب کردند، اعمالشان حبط شده است**﴾ با آن‌که این اعمال در جایگاهی قرار داشت که از آن امید منفعت برده می‌شد. حبط‌شدن: بی‌اثر شدن اعمالی است که صورت ظاهر آنها، صورت طاعت است؛ چون صدقه و صِلهٔ رحم ﴿**آیا جز دربرابر کار و کردارشان جزا می‌یابند؟**﴾ یعنی:

خداوند به هیچ‌وجه برآنها ستم نکرده و بر کیفری که سزاوار آن بوده‌اند، نیفزوده است.

وَ ٱتَّخَذَ قَوۡمُ مُوسَىٰ مِنۢ بَعۡدِهِۦ مِنۡ حُلِيِّهِمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٌۚ أَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّهُۥ لَا يُكَلِّمُهُمۡ وَلَا يَهۡدِيهِمۡ سَبِيلًاۘ ٱتَّخَذُوهُ وَكَانُواْ ظَٰلِمِينَ ﴿۱۴۸﴾

﴿**و قوم موسی پس از او**﴾ یعنی: پس از رفتنش به کوه طور ﴿**از زیورهای خود**﴾ یعنی: از زیورهایی که در شب گریز خود، از مصریان به عاریت گرفته بودند ﴿**مجسمهٔ گوساله‌ای برای خود ساختند**﴾ یعنی: تمثالی از گوسالهٔ کامل بی روحی ﴿**که صدای گاو داشت**﴾ آن‌گاه این گوساله را به خدایی گرفتند. شایان ذکر است که گاوپرستی عادتی از عادات قوم فرعون بود. خُوار: صدای گاو است، چون بانگ برکشد.

روایت شده‌است که موسی با قوم خود وعده گذاشت که به مدّت سی شب به طور برود و پس از آن، از میعادگاه برگردد. امّا چون مأمور شد که ده شب دیگر را بر آن مدّت بیفزاید، نتوانست سر قرار معیّن به‌میان قومش بازگردد. دراین هنگام «سامری» که بنی‌اسرائیل از وی حرف‌شنوی داشتند، به آنان گفت: با شما زیوراتی از کسان فرعون است که آنها را به عاریت گرفته بودید تا خود را در مراسم عید بیارایید و اکنون که خداوند کسان او را غرق کرده، آن زیورات را نزد من آورید. بنی‌اسرائیل از وی اطاعت کرده زیورات را به وی سپردند و او از آنها تمثال گوساله‌ای ساخت، سپس مشتی از خاکی را که از نقش سُم اسب جبرئیل علیه‌السلام

برگرفته بود، در آن افگند و در نتیجه، آن تمثال آواز گاو برداشت. ﴿**آیا ندیدند که آن گوساله با آنان هیچ سخن نمی‌گوید**﴾ چه رسد به این‌که قادر به جلب منفعت یا دفع مضرّتی از آنان باشد ﴿**و هیچ راهی بدانها نمی‌نمایاند؟**﴾ یعنی: آیا ندیدند که آنان را به هیچ راه خیر حسّی یا معنوی‌ای دلالت و راهنمایی نمی‌کند؟ پس چگونه او را بر کسی ترجیح می‌دهند که اگر تمام دریاها مرکّب گردند تا کلماتش را بنویسند، قبل از آن‌که کلمات وی به‌پایان آید، آب دریاها تمام می‌شود و هم‌اوست که خلق را به‌سوی حق هدایت کرده‌است؟ ﴿**آن**﴾ گوساله ﴿**را گرفتند**﴾ به خدایی و پرستش ﴿**در حالی که ستمکار بودند**﴾ بر نفس خود به این کار. یا ستمکار بودند در همه چیز. و چه ستمی از شرک بزرگتر است؟

وَلَمَّا سُقِطَ فِيٓ أَيۡدِيهِمۡ وَرَأَوۡاْ أَنَّهُمۡ قَدۡ ضَلُّواْ قَالُواْ لَئِن لَّمۡ يَرۡحَمۡنَا رَبُّنَا وَيَغۡفِرۡ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

﴿**و چون سخت پشیمان شدند**﴾ از پرستش گوساله. به قولی: این ندامت‌شان پس از بازگشت موسی ﷺ از میقات بود ﴿**و دیدند که واقعاً گمراه شده‌اند**﴾ یعنی: دریافتند که با پرستش گوساله، به معصیت خدای سبحان مبتلا گشته‌اند ﴿**گفتند: اگر پرودگار ما به ما رحم نکند و بر ما نبخشاید، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود**﴾ در دنیا و آخرت.

چنین بود که با فریاد و استغاثه و تضرّع مخلصانه، به خدای منّان پناه بردند و با خلوص دل به وی التجا کردند.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ غَضۡبَٰنَ أَسِفٗا قَالَ بِئۡسَمَا

خَلَفْتُمُونِي مِنۢ بَعْدِيٓ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى ٱلْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُۥٓ إِلَيْهِ قَالَ ٱبْنَ أُمَّ إِنَّ ٱلْقَوْمَ ٱسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا۟ يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ ٱلْأَعْدَآءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۱۵۰﴾

﴿**و چون موسی خشمناک و اندوهگین به‌سوی قوم خود بازگشت**﴾ از کوه طور. بعضی گفته‌اند: تأسّف، حالتی فراتر و سخت‌تر از خشم است ﴿**گفت: پس از من، چه بد جانشینی برای من بودید!**﴾ و در غیابم چه بد عمل کردید! ﴿**آیا بر فرمان پروردگارتان شتاب کردید**﴾ یعنی: آیا بر میعاد چهل‌روزه‌ای که پروردگارم به من وعده داده بود، شتاب کردید؟ چرا مهلت ندادید که این میعاد به‌سر آید؟ و در غیابم این عمل زشت و نامیمون را مرتکب شدید؟ یا معنی این است: آیا با پرستش گوساله به‌سوی عذاب پروردگارتان شتاب کردید؟ ﴿**و الواح را افگند**﴾ یعنی: موسی علیه‌السلام چون بر قومش وارد شد و دید که به پرستش گوساله زانو زده و معتکف عبادت آن هستند، از شدّت خشم و تأسّف، الواح را بر زمین افگند. این قول جمهور علما ــ از سَلَف و خَلَف ــ است. نقل است که الواح تورات از زمرّد، یا از یاقوت بود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند بر موسی ببخشاید؛ به‌راستی که بیننده چون شنونده نیست زیرا وقتی خدای عزّوجلّ به او خبر داد که قومش بعد از او گمراه شده‌اند، با شنیدن این خبر الواح را به زمین نیفگند ولی چون آنان را به معاینه و مشاهده در این حالت دید، الواح را به زمین افگند». ﴿**و سر برادرش را گرفت و او را به‌طرف خود می‌کشید**﴾ موسی علیه‌السلام در اعتراض به این امر که چرا برادرش هارون، جلو این فتنهٔ سامری را نگرفته و رسم باطل پرستش گوساله را تغییر نداده، سر وی را گرفت و او را می‌کشید ﴿**هارون گفت: ای فرزند مادرم! این قوم مرا ضعیف

شمردند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند ﴾ پس توان آن را نداشتم که این انحراف و باطلشان را تغییر دهم. دلیل این‌که هارون علیه‌السلام گفت: ای فرزند مادرم! و نگفت: ای برادرم! این بود که آن جمله، جمله‌ای مهرانگیز و عاطفه‌باری بود وگرنه، موسی و هارون دو برادر اعیانی (پدری و مادری) یک‌دیگر بودند. دلیل دیگر این بود که مادرشان ــ چنان‌که گفته‌اند ــ زنی مؤمنه بود ﴿ **پس مرا دشمن‌شاد نکن** ﴾ با مؤاخذه و اهانت به من، که این همان آرزوی قلبی گوساله‌پرستان است ﴿ **و مرا در شمار گروه ستمگر قرار نده** ﴾ یعنی: با خشمگین شدنت برمن، مرا در شمار قوم ستمگر، یعنی گوساله‌پرست قرار نده، آخر من بسان آنان مرتکب این عمل زشت نگردیده‌ام. یا معنی این است: به این باور نباش که من هم از آنان هستم.

قَالَ رَبِّ ٱغْفِرْ لِى وَلِأَخِى وَأَدْخِلْنَا فِى رَحْمَتِكَ ۖ وَأَنتَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿۱۵۱﴾

پس چون برای موسی علیه‌السلام برائت هارون محقّق شد ﴿ **گفت: پرودگارا! من و برادرم را بیامرز** ﴾ موسی علیه‌السلام خواست تا با این دعا، بیم شماتت و دشمن‌کامی را از ساحت برادرش برطرف سازد، گویی او نحوهٔ رفتار خود با برادرش را به نکوهش گرفت و چنین نشان داد که رفتاری این‌گونه با وی، هیچ توجیهی نداشته است و در عوض کوتاهی و قصوری که از او در حقّ برادرش سرزد، برایش از بارگاه حق تعالیٰ طلب مغفرت کرد و به علاوهٔ آن، از پروردگارش چنین تمنّا کرد: ﴿ **و ما را در پناه رحمت خود درآور، که تو مهربان‌ترین مهربانانی** ﴾ پس عصمت خویش در دنیا و بهشت خویش در آخرت را از ما دریغ نکن.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ ٱلۡعِجۡلَ سَيَنَالُهُمۡ غَضَبٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَذِلَّةٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُفۡتَرِينَ ﴿١٥٢﴾

﴿**همانا کسانی که گوساله را گرفتند**﴾ به خدایی و پرستش ﴿**به زودی خشمی از جانب پروردگارشان به آنان خواهد رسید**﴾ و چه‌بسا که این خشم، همان کیفر کشتن یک‌دیگر باشد که در دنیا بر آنان نازل شد[1] زیرا مأمورشدنشان به کشتن یک‌دیگر؛ از خشم خداوند ﷻ بود ﴿**و**﴾ به زودی به آنان ﴿**ذلّتی در زندگی دنیا**﴾ خواهد رسید. این ذلّت مخصوص کسانی است که گوساله را به پرستش گرفتند و شامل نسل‌های بعد از آنان نمی‌شود ﴿**و ما افتراکنندگان را این‌گونه جزا می‌دهیم**﴾ و از آن جمله، این گروهی را که به عبادت تمثال گوساله روآوردند، درحالی‌که معبودشان نبود. پس هر کسی که بر خدای سبحان افترا و دروغ بندد، به‌زودی در زندگی دنیا بر او خشم و خواری‌ای از سوی خدای سبحان خواهد رسید چنان‌که به آن گوساله‌پرستان رسید.

علما می‌گویند: هر صاحب بدعتی ذلیل است.

وَٱلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِهَا وَءَامَنُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿١٥٣﴾

﴿**ولی کسانی که مرتکب سیئات شدند**﴾ هر سیّه‌ای؛ اعّم از کفر و معاصی ﴿**سپس بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند**﴾ با خلوص نیّت و از صدق دل ﴿**قطعاً پروردگار**

۱ــ نگاه کنید به تفسیر سورهٔ [بقره/٥٤].

تو بعد از آن ﴾ یعنی: بعد از آن توبه، یا بعد از ارتکاب آن سیّئه ﴿**آمرزگار مهربان است** ﴾ لذا کارنامهٔ سیاهشان را محو کرده و به رحمت خویش آنان را به بهشت وارد می‌کند.

البتّه این حکم عامّی است که شامل پرستشگران گوساله نیز می‌شود تا بدانند که گناه هرچند بزرگ باشد، عفو خداوند متعال از آن بزرگتر است.

وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى ٱلْغَضَبُ أَخَذَ ٱلْأَلْوَاحَ وَفِى نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾

﴿**و چون خشم موسی خاموش شد، الواح را** ﴾ که در هنگام خشم خویش آنها را افگنده بود ﴿**برگرفت** ﴾ از «سکون» خشم به «سکوت» آن تعبیر شد، گویی خشم انسان در حالت فوران و جوشش، سخن می‌گوید. زمخشری می‌گوید: «این آیه خشم را به‌صورت شخص برآشفته‌ای تصویر می‌کند که امر و نهی می‌کند و مثلاً به موسای خشم‌آلود می‌گوید: به قومت چنین و چنان بگو، الواح را بینداز، سر برادرت را بکش! و این از لطایف تشبیه قرآنی است». ﴿**و در نسخهٔ آن برای کسانی که از پروردگارشان بیمناک بودند، هدایت و رحمتی بود** ﴾ یعنی: در آنچه که از الواح شکسته استنساخ گردیده و به الواح جدید نقل داده شده بود، هدایت و رحمتی بود، هدایتی که بنی‌اسرائیل به‌وسیلهٔ آن به احکام شرعی راه می‌یافتند و رحمتی که از عمل به آن احکام، بر آنان فیضان می‌شد.

قتاده می‌گوید: «موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح تورات اوصاف امّتی را می‌یابم که بهترین امّت پدید آورده‌شده در روی زمین برای مردم هستند، امّتی که به معروف امر و از منکر نهی می‌کند.. پس آنان را امّت من گردان!

پروردگار متعال فرمود: آن امّت؛ امّت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح اوصاف امّتی را می‌یابم که در آفرینش خویش آخرین، امّا در ورود به بهشت، پیش آهنگ است، پروردگارا! ایشان را امّت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امّت؛ امّت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح اوصاف امّتی را می‌یابم که مصاحفشان در سینه‌هایشان است و آن را از سینه‌های خویش می‌خوانند، پروردگارا! ایشان را از امّت من گردان. پروردگار متعال فرمود: آن امّت؛ امّت احمد است. قتاده می‌گوید: به ما نقل شده است که در این هنگام موسی علیه السلام الواح را بر زمین انداخت و گفت: بار خدایا! پس مرا نیز از امّت احمد بگردان»[1].

وَٱخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُۥ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَـٰتِنَا ۖ فَلَمَّآ أَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّـٰىَ ۖ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَّآ ۖ إِنْ هِىَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَآءُ وَتَهْدِى مَن تَشَآءُ ۖ أَنتَ وَلِيُّنَا فَٱغْفِرْ لَنَا وَٱرْحَمْنَا ۖ وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْغَـٰفِرِينَ ﴿١٥٥﴾

﴿**و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات ما**﴾ یعنی: برای آوردن ایشان به وعده گاهی که ما برایش مقرّر کرده بودیم ﴿**برگزید**﴾ زیرا بعد از آن‌که قومش به

۱ـ ابن‌کثیر این روایت را در تفسیر خویش نقل کرده و آن را ضعیف هم نخوانده است.

گوساله‌پرستی روی آوردند، پروردگار عزّوجلّ به وی دستور داد که با جمعی از بنی‌اسرائیل، در آن میعاد معیّن به کوه طور بیاید تا نمایندگان قومش از پرستش گوساله عذرخواهی کنند **﴿و چون رَجْفَه﴾** یعنی: زلزلهٔ سخت **﴿آنان را فروگرفت﴾** نقل است که آنها را چنان زلزله‌ای فروگرفت که همه مردند **﴿موسی گفت: ای پروردگار من! اگر می‌خواستی آنان را و مرا پیش از این هلاک می‌کردی﴾** موسیعليه‌السلام این سخن را از سر افسوس و اندوه گفت. یعنی: اگر ارادهٔ نابودساختن ما را داشتی، ای کاش ما را قبل از آن‌که به‌سویت بیاییم، به علّت گناهانمان نابود می‌کردی زیرا اکنون از آن بیم دارم که بنی‌اسرائیل بگویند؛ من آنان را با نیرنگ و توطئهٔ پیش‌ساخته‌ای از سوی خود، به قتلگاه کشانیده‌ام! آن‌گاه ادامه داد: **﴿آیا ما را به سزای آنچه کم‌خردان ما کرده‌اند، هلاک می‌کنی؟﴾** به قولی: مراد موسیعليه‌السلام از «کم‌خردان»، سامری و یارانش بودند **﴿این حادثه جز امتحان تو نیست﴾** یعنی: قضیهٔ سامری و پرستش گوساله، فقط آزمایشی از سوی توست **﴿هر که را بخواهی به وسیلهٔ آن گمراه و هرکه را بخواهی، هدایت می‌کنی﴾** پس تو هستی که هدایت و گمراهی به دست توست، امر؛ امر تو و حکم؛ حکم توست، هرکه را بخواهی، هدایت می‌کنی و هرکه را بخواهی، گمراه می‌گردانی، مُلک؛ تماماً مُلک تو و خلق و امر همه از آن توست لذا اگر بخواهی، قطعاً این بی‌خردان را هدایت می‌کنی.

آن‌گاه موسیعليه‌السلام به‌سوی دعا و جلب مهربانی پروردگار بازگشت و گفت: **﴿تو ولیّ مایی﴾** یعنی: متولّی و کارساز امور مایی **﴿پس ما را بیامرز﴾** در برابر لغزشها و گناهانی که مرتکب شده‌ایم **﴿و به ما رحم کن﴾** به رحمت گستردهٔ خویش که فراگیر همه چیز است **﴿و تو بهترین آمرزندگانی﴾**.

۞ وَٱكۡتُبۡ لَنَا فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِنَّا هُدۡنَآ

إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِيٓ أُصِيبُ بِهِۦ مَنْ أَشَآءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَـٰتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٦﴾

﴿**و بنویس**﴾ یعنی: مقدّر کن ﴿**برای ما در این دنیا نیکی‌ای**﴾ یعنی: با توفیق‌دادن ما بر انجام اعمال صالح، یا با سرازیرساختن نعمتها در این دنیا بر ما فضل و عنایت بفرما، که در رأس آنها، نعمت عافیت و گشایش در رزق است ﴿**و در آخرت نیز**﴾ یعنی: در آخرت نیز برای ما بهشت را بنویس ﴿**زیرا که ما به‌سوی تو بازگشته‌ایم**﴾ و از گمراهی توبه کرده‌ایم. از حضرت علی کرّم‌الله وجهه روایت شده‌است که فرمود: «بنی‌اسرائیل را ازآن‌رو، یهود نامیدند که آنان گفتند: اِنّـا هُدْنَا اِلَيْكَ». ﴿**خداوند فرمود: عذاب خود را به هر کس بخواهم می‌رسانم**﴾ از کسانی که برآن نیستم تا آنان را ببخشایم. مراد از عذاب: زلزلهٔ سختی است که بدان گرفتار شدند، یا هرگونه عذابی ــ از جمله عذاب این گروه ــ در تحت آن داخل است ﴿**و رحمتم همه چیز را فراگرفته است**﴾ اعم از مکلّفان و غیرآنها و مسلمان و کافر را.

سپس حق تعالی خبر می‌دهد که او به‌زودی این رحمت فراگیر را بر گروههای زیر مقرّر خواهد داشت:

﴿**و به زودی رحمت کاملهٔ خود را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند**﴾ از شرک و گناهان ﴿**و زکات**﴾ فرض ﴿**را می‌دهند و کسانی‌که به آیات ما ایمان می‌آورند**﴾ یعنی: به تمام کتابهای ما تصدیق و اذعان می‌کنند، ﴿**مقرّر می‌دارم**﴾ که اینان امّت محمّد ﷺ هستند.

ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلْأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَىٰهُمْ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُوا۟ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ ۙ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾

﴿ **همانان که از این پیامبر امّی پیروی می‌کنند** ﴾ که محمّد ﷺ است. امّی: یعنی: از امّت‌های غیر اهل کتاب. به قولی: امّی کسی است که خواندن و نوشتن را نمی‌داند و در اصل از «امّ» یعنی مادر است، به این معنی که مادرش او را از خود جدا نکرده تا علم و دانش بیاموزد. کلمهٔ «امّی» به‌عنوان وصف رسول گرامی اسلام، فقط دو بار در قرآن کریم به‌کار رفته است، یکی در این آیه و دیگری در آیهٔ بعدی ﴿ **همان که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند** ﴾ یعنی: یهود و نصاری، نام و اوصاف آن حضرت ﷺ را در دو کتابی که مرجع دینی آنهاست، نوشته می‌یابند.

از عطاءبن‌یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله‌بن‌عمروبن‌عاص رضی الله عنه ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول خدا ﷺ بیاگاهان! فرمود: «آری والله! آن حضرت ﷺ در تورات به بعضی از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده‌اند، از جمله این‌که در

تورات آمده است: ای پیامبر آخرالزّمان! بی‌گمان ما تو را شاهد، مژده‌دهنده، بیم‌دهنده و پناهگاهی برای امّی‌ها فرستادیم، تو بندهٔ ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکّل نامیده‌ایم، تو نه درشتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و دادکننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی‌دهی بلکه عفو می‌کنی و درمی‌گذری و هرگز خداوند تو را قبض‌روح نمی‌کند تا آن‌گاه که به‌وسیلهٔ تو ملّت کج و منحرف را راست گرداند، به این‌که بگویند: لااله‌الاالله و به‌وسیلهٔ تو چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دلهای غلف‌شده را باز می‌گرداند». ﴿**پیامبری که آنان را به معروف امر می‌کند**﴾ معروف: تمام مکارم اخلاقی‌ای است که در دلها پسندیده است، نه زشت و ناپسند ﴿**و آنان را از منکر نهی می‌کند**﴾ منکر: یعنی آنچه که دلها آن را زشت و ناپسند می‌شناسد؛ چون بدی‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی و کردارها و گفتارهای زشت و نامیمون. در **حدیث‌شریف** آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: «چون حدیثی را از من شنیدید که دلهای شما آن را می‌پسندید و موها و پوستهای شما برای آن نرم و ملایم می‌شد [یعنی بر جان و دل شما می‌نشست و بر تن و روان شما تأثیر می‌گذاشت] و چنین می‌یافتید که آن حدیث به (قلب) شما نزدیک است پس من سزاوارترین شما به (گفتن) آن حدیث هستم، امّا اگر حدیثی را از من شنیدید که دلهایتانَ آن را نپسندید و موها و پوستهایتان از آن نفرت ورزید [یعنی از شنیدن آن منزجر شدید] و چنین می‌یافتید که آن حدیث از شما دور است؛ بدانید که من دورترین شما از آن حدیث هستم». ﴿**و پیامبری که برای آنان پاکیزه‌ها را حلال می‌گرداند**﴾ یعنَی: اشیای لذیذ را و به‌خصوص آنچه را که بر بنی‌اسرائیل به‌سبب گناهانشان حرام گردیده بود ﴿**و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند**﴾ یعنی: نجاستها و پلیدی‌های حقیقی ـ همانند حشرات و گوشت خوک ـ را، به‌سبب قبح و زیانی که در آنهاست. خبائث: هر چیزی است که طبع سلیم آن را پلید و نفس آن را ناپاک بشمارد و تناول آن سبب درد و آفت گردد.

بعضی از علما می‌گویند: هر خوراکی‌ای را که خداوند متعال حلال گردانیده، آن خوراکی پاکیزه است و هم در جسم و هم در دین سودمند می‌باشد و هرچه را که خداوند متعال حرام گردانیده، آن چیز ــ هم در جسم و هم در دین ــ پلید و زیانبار است. ﴿**و پیامبری که‌از دوش آنان بار گران آنان را**﴾ یعنی: تکالیف شاقّهٔ سنگین را ﴿**و قیدوبندهایی را که برآنان بوده است، بر می‌دارد**﴾.

تکالیف شاقّه‌ای که بنی‌اسرائیل به آن مکلّف بودند، تکالیفی نبود که در آن مصلحتی ذاتی نهفته باشد بلکه آن تکالیف، به‌عنوان مجازاتی بر اعمال بدشان برآنان وضع شده بود؛ چون تحریم غنایم جنگی، تحریم همنشینی با زن حائض، بریدن موضع نجاست از لباس و قتل نفس به‌عنوان نشانه‌ای بر توبه پس بدانید که این پیامبر امّی؛ پیام‌آور آسانی و بخشایش است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «بُعِثْتُ بِالْحَنَفِيَّةِ السَّمْحَةِ ✿ به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام».

﴿**پس کسانی‌که ایمان آوردند**﴾ از شما بنی‌اسرائیل و از دیگران ﴿**به او**﴾ یعنی: به محمّد ﷺ ﴿**و بزرگش داشتند**﴾ یعنی: حرمت او را نگه‌داشتند ﴿**و یاریش کردند**﴾ یعنی: به‌یاری وی علیه دشمنانش قیام کردند ﴿**و**﴾ به‌همراه پیروی از خودش ﴿**نوری را**﴾ یعنی: قرآنی را ﴿**که با او نازل شده‌است، پیروی کردند**﴾ با عمل به سنّت وی که شامل اوامر و نواهی است ﴿**آنان همان رستگارانند**﴾ که به خیر و فلاح فائز شده‌اند، نه غیر آنان از امّتهای دیگر.

این اوصافی است که اوّلاً و قبل از هر کس دیگر بر صحابهٔ بزرگوار، پاک‌کردار و منقبت آثار رسول خدا ﷺ انطباق دارد، صحابهٔ عالی مقداری که به آن پیامبر هُدی ایمان آورده و همراه با ایشان جهاد کردند، ایشان را بزرگ و گرامی داشتند، از ایشان حمایت کردند و جانهای خود را در راه نشر دعوت ایشان فدا نمودند. بعداز آن این اوصاف، بر تابعین آنان، یعنی کسانی‌که از صحابه به‌نیکی تبعیّت کردند، انطباق دارد. سپس بر هر کس دیگری که تا روز قیامت بر روش و سیرت

ایشان حرکت کند. البتّه کسانی از بنی‌اسرائیل که به پیامبر ما ﷺ ایمان آورده و ایشان را یاری کرده‌اند، یا می‌کنند، نیز شامل این بشارت هستند.

پس در روز میعاد با بنی‌اسرائیل در کوه طور بود که خدای عزّوجلّ قبالهٔ رحمت را به‌نام امّت اسلامی نوشت. از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «موسی علیه السلام از پروردگارش درخواستی کرد، امّا خدای عزّوجلّ آنچه را او خواسته بود، به محمّد ﷺ و امّت‌شان داد و فرمود: (فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...) لذا هرچه را که موسی علیه السلام از پروردگارش در این آیه خواسته بود، همه را به محمّد ﷺ عنایت کرد».

قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ٱلَّذِى لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْىِۦ وَيُمِيتُ ۖ فَـَٔامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِىِّ ٱلْأُمِّىِّ ٱلَّذِى يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾

﴿**بگو: ای مردم!**﴾ این خطابی عام برای همهٔ مردم است، اعم از سرخ و سیاه و عرب و عجم‌شان ﴿**من پیامبر خدا به‌سوی همهٔ شما هستم**﴾ بدون استثنا. بنابراین، رسول خدا ﷺ به‌سوی همهٔ بشریّت و فراتر از آن به‌سوی کافّهٔ انس و جنّ فرستاده شده‌اند، نه چون غیرشان از پیامبران علیهم السلام که مخصوصاً به‌سوی قوم خود برانگیخته می‌شدند. پس آشکارترین مزیّت رسالت اسلامی این است که: این رسالت؛ عام، فراگیر و ابدی است.

احادیث بسیاری نیز بر اصل عمومیّت رسالت نبوی ﷺ تأکید گذاشته‌اند، چون **حدیث‌شریف** وارده به روایت جابربن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ که فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده که به هیچ‌یک از انبیای قبل از من داده نشده است:
۱ ـ با رعب و وحشتی که از من در قلب دشمنم افگنده می‌شود، به اندازهٔ مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.
۲ ـ تمام زمین برایم سجده‌گاه و پاک قرار داده شده پس هر کس از امّتم در هرجایی از زمین که هست، همین‌که وقت نمازش فرا می‌رسد، باید نماز بگزارد.
۳ ـ غنایم جنگ برایم حلال شده، درحالی‌که قبل از من برای کسی حلال نشده بود.
۴ ـ به من (حقّ) شفاعت داده شده.
۵ ـ پیامبران قبل از من مخصوصاً به‌سوی قوم خویش برانگیخته می‌شدند، درحالی‌که من به‌سوی عموم مردم برانگیخته شده‌ام»[1].

آری! ای پیامبر! بگو: من فرستادهٔ خدا جلّ جلاله به‌سوی عموم شما هستم ﴿**همان خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست، هیچ معبودی جز او نیست**﴾ زیرا کسی که فرمانروای آسمان و زمین و مابین آنها باشد، فقط او معبود برحقّ است. همچنین بگو: پروردگار من کسی است ﴿**که زنده می‌کند و می‌میراند**﴾ لذا فقط او سزاوار یگانگی در ربوبیّت است ﴿**پس به خدا و به پیامبرش که نبیّی امّی است ایمان آرید**﴾ امّی‌بودن پیامبر ﷺ، از بزرگترین ادلّهٔ رسالت ایشان است زیرا پیامبری که خود امّی است، قرآنی را به‌عنوان معجزهٔ نبوّت خود آورده که شگفتی‌های آن پایان ناپذیر است و سنّتی را با خود به‌همراه آورده که کمالات آن حدّومرزی ندارد ﴿**کسی که الله و کلمات او را تصدیق می‌کند**﴾ یعنی: پیامبری که آنچه را پروردگار بر خودش و بر انبیای قبل از وی نازل کرده، تصدیق می‌کند ﴿**و او را**

۱ـ این حدیث شریف، برای استشهاد، در چندین جا از این تفسیر شریف به تکرار نقل شده است.

پیروی کنید، باشد که هدایت شوید ﴾ به‌سوی راه راست . یعنی : بی‌گمان راه‌یابی به امور دین ، با پیروی از آن حضرت ﷺ ممکن و میسّر است ، چه از سوی بنی‌اسرائیل و چه غیرشان از امّت‌ها و ملّت‌ها .

وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰٓ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِٱلْحَقِّ وَبِهِۦ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٩﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال ، داستان سامری و یارانش و تزلزل بنی‌اسرائیل را در دین‌شان بیان کرد ، در اینجا حال گروه دیگری از قوم موسی علیه السلام را بیان می‌کند که با آن گروه مخالفند : ﴿ **و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند** ﴾ یعنی : مردم را به‌سوی هدایت دعوت می‌کنند ، درحالی‌که خود به لباس حق ملبّس و به زیور هدایت آراسته‌اند . یا معنی این است : به‌وسیلهٔ حقّی که خود به آن آراسته‌اند ، مردم را راهنمون می‌شوند ﴿ **و به آن** ﴾ یعنی : به حق ﴿ **داوری می‌نمایند** ﴾ به شیوهٔ عادلانه در حکم و قضاوت میان خویش . یا به حق عمل می‌کنند ـ همچون عبدالله‌بن سلام و امثال وی از اهل کتاب .

وَقَطَّعْنَٰهُمُ ٱثْنَتَىْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا ۚ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ إِذِ ٱسْتَسْقَىٰهُ قَوْمُهُۥٓ أَنِ ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْحَجَرَ ۖ فَٱنۢبَجَسَتْ مِنْهُ ٱثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ۚ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْغَمَٰمَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْوَىٰ ۖ كُلُوا۟ مِن طَيِّبَٰتِ مَا

رَزَقْنَـٰكُمْ ۚ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾

﴿**و آنان را**﴾ یعنی: قوم موسی علیه السلام را ﴿**به دوازده سبط تقسیم کردیم**﴾ یعنی: بعضی از آنان را از بعضی دیگر متمایز گردانیدیم، تمایزی که به تقسیم‌شدن آنها به واحدهای «اسباط» انجامید به‌طوری که هر سبط منفرداً معروف و شناخته شده بود و ازخود نقیب (نماینده‌ای) داشت. اسباط جمع سبط: نام واحد اجتماعی یهودیان قدیم است ﴿**که هر یک امتی بودند**﴾ یعنی: هر سبط، قبیله‌ای از نسل یک پدر ــ از فرزندان یعقوب علیه السلام ــ بودند ﴿**و به موسی وحی فرستادیم، آن‌گاه که قومش از او آب خواستند**﴾ هنگامی که در دشت (تیه) دچار تشنگی شدند ﴿**که با عصایت بر سنگ بزن پس، از آن جوشید**﴾ یعنی: موسی علیه السلام با عصایش به سنگ زد، آن‌گاه از آن سنگ جوشید و روان شد ﴿**دوازده چشمه**﴾ به تعداد اسباط و برای هرسبطی چشمه‌ای پدید آمد که از آن می‌نوشیدند ﴿**هرگروهی آبشخور خود را بشناخت**﴾ یعنی: هر سبطی چشمهٔ مخصوص به خود را که از آن می‌نوشید، شناخت ﴿**و ابر را بر فراز آنان سایبان کردیم**﴾ تا در آن دشت، آنان را از گرمای خورشید نگهبان باشد و هرجا که می‌رفتند، آن ابر سایبان با آنان حرکت می‌کرد و می‌رفت و هرجا که اقامت می‌گزیدند، با آنان می‌ایستاد و مقیم می‌شد ﴿**و بر آنان منّ و سلوی**﴾ یعنی: ترنجبین و بلدرچین ﴿**را نازل کردیم**﴾ توضیح منّ و سلوی، در سورهٔ [بقره/۵۷] گذشت ﴿**از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی‌تان کرده‌ایم بخورید**﴾ یعنی به آنان گفتیم: از چیزهای لذیذ و پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم، بخورید ﴿**و بر ما ستم نکردند**﴾ با مخالفت و کفران نعمت و عدم قدرشناسی آنچه که باید پاس آن را می‌داشتند ﴿**بلکه بر خودشان ستم می‌کردند**﴾ زیرا فرجام شوم این ناسپاسی‌شان، به خودشان برمی‌گشت.

پس قومی که با پیامبر خودشان چنین رفتاری داشته باشند، از آنان بعید نیست

که دین و دعوت جدید را هم رد نمایند لذا ای امّت محمّد ﷺ! موضع‌گیری‌های یهود در قبال دعوت اسلامی را بعید نپندارید، در عین حال، به‌هوش باشید که مانند آنان در این منجلاب نیفتید.

وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ ٱسْكُنُوا۟ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةَ وَكُلُوا۟ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا۟ حِطَّةٌ وَٱدْخُلُوا۟ ٱلْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيٓـَٰٔتِكُمْ ۚ سَنَزِيدُ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٦١﴾

﴿**و یادکن هنگامی را که به آنان گفته شد: در این شهر سکونت گزینید**﴾ یعنی: در شهر بیت‌المقدِس ﴿**و از آن بخورید**﴾ یعنی: از نعمتها و پاکیزگی‌هایی که در آن سرزمین است، بخورید ﴿**هرجا که خواستید**﴾ یعنی: در هر مکانی از مکانهای آن‌که خواستید ﴿**و بگویید: حِطَّةٌ**﴾ تفسیر «حِطَّةٌ» در سورهٔ [بقره/۵۸] گذشت ﴿**و سجده‌کنان از دروازهٔ شهر در آیید**﴾ یعنی: با گفتن کلمهٔ «حِطَّةٌ»، از دروازهٔ بیت المقدس سجده‌کنان درآیید ﴿**تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم**﴾ یعنی: چون پیروزمندانه وارد شهر بیت‌المقدِس شدید و غرور و بدمستی پیروزی بر شما چیره نشد، در نتیجه برای ما خاشع و زبون و فروتن گشته گوشی شنوا و جانی مطیع و به‌فرمان داشتید؛ این خود آمرزشی برای گناهان شماست ﴿**و به‌زودی بر پاداش نیکوکاران خواهیم افزود**﴾ با نعمت‌هایی که برآنان می‌بخشاییم.

به‌این‌ترتیب، به آنان دو وعده داده شد: یکی وعدهٔ آمرزش عام برای همگی به‌شرط اطاعت و دیگری وعده‌ای مخصوص به نیکوکاران در مورد افزودن بر پاداششان. از روایات چنین بر می‌آید که: دستور ورود به بیت‌المقدِس برای

یهودیان، در زمان یوشع، جانشین موسی علیه السلام داده شد.

فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ ٱلَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٢﴾

﴿**پس کسانی از آنان که ستم کردند، سخنی را که به آنان گفته شده بود، به سخن دیگری تبدیل کردند**﴾ یعنی: به‌جای (حِطَّةٌ)، کلمهٔ بی‌معنای دیگری چون «حِنْطَةٌ» یا «حَبَّةٌ فِيْ شَعْرَةٍ» گفتند، که بیان آن در سورهٔ «بقره» گذشت ﴿**پس به سزای آن‌که ستم می‌کردند**﴾ یعنی: به‌سبب ستم‌شان ﴿**عذابی از آسمان بر آنان فرو فرستادیم**﴾ که این عذاب به قول گروهی از علما، عذاب طاعون بود. گویند: در این طاعون، هفتادهزارتن از بنی اسرائیل در یک روز هلاک شدند.

نظیر این آیه در سورهٔ [بقره/۵۹] نیز گذشت.

وَسْـَٔلْهُمْ عَنِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ ٱلْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي ٱلسَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُم بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ ﴿١٦٣﴾

﴿**و سؤال کن**﴾ ای محمّد صلی الله علیه وسلم! ﴿**از یهود**﴾ برای توبیخ، یادآوری و متوجّه‌ساختن آنها نسبت به آنچه بر گذشتگانشان روی داد، همانان که چون دین خدای عزّوجلّ را به بازی گرفتند و بر امر و نهی وی نیرنگ‌بازی کردند، مسخشان

کرد ، آنان عبارت بودند : ﴿**از اهالی آن شهری که در کنار دریا بود**﴾ بیشتر مفسّران برآنند که : مراد از آن ، شهر «ایله» است که در جوار خلیج عقبه واقع شده. امروزه نیز خلیج «ایلات» معروف است و یهودیان نام قدیمی آن را احیاکرده و شهر مجاورش را «ایلات» نامیده‌اند. به قولی‌دیگر : آن شهر ، شهر «طبریّه» بود. اعراب ، شهر را قریه می‌نامند ، به این جهت ، تعبیر : (وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ) گویای معنی است. ﴿**هنگامی که تجاوز می‌کردند**﴾ از حدود الهی با شکار ماهی ﴿**در روز شنبه**﴾ درحالی‌که در آن روز از شکار ماهی منع شده بودند ﴿**آن‌گاه که روز شنبه آنان**﴾ یعنی : روزی که آنان به تعظیم روز شنبه مشغول می‌شدند ﴿**ماهیهایشان به‌طور آشکاری بر روی آب می آمدند**﴾ به‌گونه‌ای که در دسترس و آمادۀ شکار بودند ﴿**و روزی که شنبه نمی‌داشتند**﴾ یعنی : روزهای دیگر ، غیر از روز شنبه ﴿**به‌سوی آنان**﴾ ماهی‌ای برروی آب ﴿**نمی‌آمد، این‌گونه ما آنان را به‌سبب آن‌که نافرمانی می‌کردند، می‌آزمودیم**﴾ یعنی : خدای عزّوجلّ به‌سبب ظهور نافرمانی در میانشان ، آنان را مورد ابتلا و آزمایش قرارداد و با دستور بزرگداشت روز شنبه ، از شکارکردن در آن روز که سبب حرمت‌شکنی آن می‌شد ، نهی‌شان کرد ولی در عین حال ، برای آزمایش آنان چنین مقدّر کرد که در آن روز ، ماهیان بسیاری بر سطح آب بیایند به‌طوری که گرفتن و شکارکردن آنها بسیار سهل و ساده بود ، امّا در روزهای دیگر ، ماهی‌ها اصلاً به سطح دریا و بر روی آب نمی آمدند به‌طوری که به‌سختی قادر به شکارکردن آنها بودند.

آری ! این فرمان الهی ، امتحانی برای آنان بود که میزان توانایی‌شان را بر شکیبایی در برابر محرّمات الهی نشان می‌داد پس گروهی از آنان نتوانستند از شکار در این روز شکیبایی کنند لذا برای شکار در آن ، حیله‌ای اندیشیدند ــ که تفصیل آن در سوره‌های «بقره» و «نساء» گذشت.

وَإِذۡ قَالَتۡ أُمَّةٞ مِّنۡهُمۡ لِمَ تَعِظُونَ قَوۡمًا ٱللَّهُ مُهۡلِكُهُمۡ أَوۡ مُعَذِّبُهُمۡ عَذَابٗا شَدِيدٗاۖ قَالُواْ مَعۡذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾

﴿**و آن‌گاه که گروهی از آنان گفتند**﴾ گروهی از صالحان آن شهر به جمعی‌دیگر از صالحان که در نصیحت و موعظهٔ تجاوزگران و حرمت‌شکنان روز شنبه جدّوجهدی بلیغ می‌کردند، گفتند: ﴿**برای چه قومی را پند می‌دهید که خداوند هلاک‌کنندهٔ آنهاست**﴾ یعنی: ریشه کن کنندهٔ آنهاست با عذاب؟ ﴿**یا عذاب‌کنندهٔ آنان است به عذابی سخت**﴾ به‌سبب حرمت‌شکنی و گناه و نافرمانی‌شان؟ این سخن را هنگامی گفتند که از قبول موعظه از سوی حرمت شکنان و دست‌کشیدنشان از ارتکاب گناه، مأیوس شدند. ﴿**گفتند**﴾ اندرز دهندگان: ﴿**تا برای ما عذری نزد پروردگارتان باشد**﴾ یعنی: اندرز ما به آنان در حکم پیشکش کردن معذرتی به درگاه پروردگار است تا حق تعالی ما را به ترک امر به‌معروف‌ونهی‌ازمنکر که از واجبات مهمّ دینی برذمّهٔ ماست، مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار ندهد ﴿**و شاید آنان پرهیزگاری کنند**﴾ و بر اثر این اندرزهای پیهم ما، از نافرمانی‌ای که در آن غوطه‌ورند، دست بکشند.

بایستهٔ یادآوری است که بنی‌اسرائیل، در مورد شکار در روز شنبه به سه گروه تقسیم شده بودند: گروهی نافرمانی نموده و شکار کردند، گروهی بی‌طرفی و گوشه‌گیری اختیار کرده نه از آن نهی کردند و نه خود نافرمانی نمودند و گروه سوم در عین این‌که خود نافرمانی نکردند، حرمت‌شکنان را نیز از نافرمانی نهی کردند.

فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦٓ أَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلسُّوٓءِ وَ

أَخَذْنَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابٍۭ بَـِٔيسٍۭ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾

﴿پس هنگامی که آنچه را بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند﴾ یعنی: هنگامی که نافرمانان آن شهر، پند و موعظهٔ صالحان نهی‌کننده از منکر را نادیده گرفتند و از یاد بردند **﴿کسانی را که از کار بد نهی می‌کردند، نجات دادیم و ستمکاران را﴾** که همان نافرمانان تجاوزگر در روز شنبه بودند **﴿به عذابی سخت گرفتار کردیم﴾** بَئِيس: یعنی: شدید و سخت **﴿به‌سبب آن‌که نافرمانی می‌کردند﴾** با بیرون رفتن از دایرهٔ فرمان و اطاعت ما.

فَلَمَّا عَتَوْاْ عَن مَّا نُهُواْ عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَٰسِـِٔينَ ﴿١٦٦﴾

﴿و چون از ترک آنچه که از آن نهی شده بودند، سرپیچی کردند﴾ یعنی: چون حرمت‌شکنان روز شنبه، در نافرمانی خداوند متعال به انگیزهٔ تمرّد و تکبّر، از حدّ گذشتند **﴿به آنان گفتیم: بوزینگانی خوار شده شوید﴾** و همان گونه که به آنان فرمان دادیم، بوزینگانی زبون و مطرود شدند، به‌این‌ترتیب؛ آنان را به عذاب مسخ، عذاب کردیم.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده‌است که فرمود: «نهی‌کنندگان از منکر نجات یافتند و مرتکبان منکر هلاک شدند ولی من نمی‌دانم که با بی‌طرفان خاموش چگونه عمل شد؟ به خدا سوگند؛ اگر می‌دانستم آن قومی که گفتند: چرا این قوم را پند می‌دهید ... بانهی‌کنندگان نجات یافته‌اند، این امر برایم از شتران سرخ‌فام دوست داشتنی‌تر بود ولی می‌ترسم که عذاب بر هر دو گروه، یعنی مرتکبان حرام و بی‌طرفان خاموش ـ باهم ـ نازل شده باشد». همچنین از عکرمه روایت شده است که فرمود: «پیوسته به ابن‌عبّاس رضی الله عنهما دلیل می‌گفتم تا سرانجام در این نظر با من

همراه شد که آن بی‌طرفان نیز نجات یافته‌اند و چون به این نتیجه رسید، بر من به‌عنوان جایزه حلّه‌ای[۱] پوشانید».

وَإِذۡ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبۡعَثَنَّ عَلَيۡهِمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَن يَسُومُهُمۡ سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِۗ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ ٱلۡعِقَابِۖ وَإِنَّهُۥ لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿۱۶۷﴾

﴿**و یاد کن هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت**﴾ به بنی‌اسرائیل ﴿**که البتّه تا روز قیامت بفرستد**﴾ یعنی: مسلّط سازد و برگمارد ﴿**برآنان، کسانی را که بدیشان عذاب سخت بچشانند**﴾ این وعدهٔ الهی است و وعدهٔ الهی حقّ است، بدین جهت؛ یهودیان در طول تاریخ به‌دست ملّت‌های مختلف، خوار و زبون و زیر شکنجه و عذاب بوده‌اند و همیشه جزیه می‌پرداخته‌اند و تا روز قیامت نیز درگیر عذاب خواهند بود؛ چنان‌که حق تعالی سلیمان﷣ را برآنان برگماشت تا به آنان عذاب بچشاند پس از وی بابلی‌های مجوس را برآنان برگماشت که به فرماندهی «بخت‌النّصر» برآنان یورش برده کشتند و بردند و به اسارت گرفتند و برآنان جزیه نهادند، سپس نصاری را برآنان برگماشت و در نهایت مسلمانان را ﴿**آری! پروردگار تو زود کیفر است و همو آمرزندهٔ بسیار مهربان می‌باشد**﴾.

شایان ذکر است که سلطهٔ معاصر یهودیان بر فلسطین، امری عارضی و موقّت است که به اذن پرورگار از بین‌رفتنی است چراکه ما به وعده و کلام الهی ایمانی راسخ داریم.

وَقَطَّعۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أُمَمٗاۖ مِّنۡهُمُ ٱلصَّٰلِحُونَ وَمِنۡهُمۡ دُونَ

۱ـ حلّه: جامه‌ای است که همهٔ تن را می‌پوشاند.

ذَٰلِكَ وَبَلَوْنَٰهُم بِٱلْحَسَنَٰتِ وَٱلسَّيِّـَٔاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾

مجازات یادشده در آیهٔ قبل برای یهودیان، اوّلین مجازاتشان است و دومین مجازاتشان این است: ﴿**و بنی‌اسرائیل را در زمین به‌صورت گروههایی پراکنده ساختیم**﴾ پس هیچ منطقه‌ای از نواحی روی زمین نیست، مگر این‌که گروهی از آنان در آن وجود دارند ﴿**برخی از آنان صالحانند**﴾ ایشان کسانی‌اند که به حضرت محمّد ﷺ ایمان آوردند، یا در آینده ایمان می‌آورند و نیز کسانی از ایشانند که قبل از بعثت محمّدی ﷺ بر حق مرده‌اند، بی‌آن‌که در اعتقاد و عمل خویش تحریف و تبدیلی آورده‌باشند ﴿**و برخی از آنان جز اینند**﴾ یعنی: برخی دیگر، در صلاح و شایستگی غیر از آن گروه‌اند، به این معنی که: فاسق و نافرمان می‌باشند ﴿**و آنان را به حسنات و سیئات آزمودیم**﴾ یعنی: با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، خیر و شرّ، امنیّت و ناامنی، فراوانی و تنگدستی و نعمت و مشقّت امتحانشان کردیم، همچون سنّت ما در هر امّتی ﴿**باشد که آنان بازگردند**﴾ از کفر و معاصی‌ای که درآن هستند.

فَخَلَفَ مِنۢ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا ٱلْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُۥ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَٰقُ ٱلْكِتَٰبِ أَن لَّا يَقُولُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ وَدَرَسُوا۟ مَا فِيهِ وَٱلدَّارُ ٱلْءَاخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦٩﴾

﴿**آن‌گاه بعد از آنان، جانشینانی بد از پی آمدند**﴾ یعنی : نسلی که جانشین آن گروه صالح شده و بعد از آنان به عرصهٔ وجود آمدند ، مردمانی ناشایست بودند . خَلْف : به سکون لام ، بر جانشین صالح و بد هردو اطلاق می‌شود ، امّا « خَلَف » به فتح لام ، فقط بر جانشین صالح اطلاق می‌شود ﴿**و**﴾ این جانشینان بد ﴿**وارث کتاب شدند**﴾ یعنی : تورات را از اسلاف‌شان به میراث بردند و هرچند آن را می‌خواندند ولی بدان عمل نمی‌کردند ، به همین جهت است ﴿**که متاع این دنیای پست را اختیار می‌کنند**﴾ یعنی : به‌سوی منافع آن می‌شتابند؛ با گرفتن رشوت و مال حرام در مقابل تحریف کلمات خدا ﷻ ، رسمی‌ساختن باور سهل‌انگارانه در عمل به احکام تورات و کتمان آیات آن ﴿**و می‌گویند: آمرزیده خواهیم شد**﴾ یعنی : به بهانهٔ این‌که شامل مغفرت الهی قرار خواهند گرفت ، در گناهان می‌لولند و با آن‌که در گمراهی درازدست و جسورند ، از سر غفلت و سماجت می‌گویند : بر ما باکی نیست ، هرچه بکنیم ، خداوند آمرزنده است .

قُرطبی می‌گوید : « این وصفی که خدای سبحان یهودیان را بر آن نکوهش کرده ، هم‌اکنون در میان ما مسلمانان موجود است . آن‌گاه روایتی از معاذبن جبل رضی الله عنه را نقل می‌کند که فرمود : « به زودی قرآن در سینهٔ گروههایی از مردم چنان کهنه خواهد شد که جامه کهنه می‌شود ، آن را می‌خوانند ولی از آن لذّت و بهره‌ای نمی‌برند ، پوست میشان را بر دل گرگان می‌پوشانند ، اعمالشان همه از روی طمع است و با خوف الهی آمیخته نیست ، اگر در عمل کوتاهی ورزند؛ می‌گویند : باز کامل می‌کنیم ! و اگر بدی کنند؛ می‌گویند : به زودی بر ما آمرزیده می‌شود زیرا ما به خداوند چیزی را شریک نمی‌آوریم ! » . ﴿**و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می‌ستانند**﴾ و باز هم مغفرت الهی را بهانه و تکیه‌گاه جنایت خود قرار می‌دهند و این‌گونه است که پیوسته ، باری بعد از بار دیگر ، مرتکب جنایت می‌شوند و هر بار هم به مغفرت الهی استناد می‌کنند .

سدّی می‌گوید: «بنی‌اسرئیل هیچ قاضی‌ای را به کار قضاوت برنمی‌گماشتند، مگر این‌که رشوه می‌گرفت پس اگر از او می‌پرسیدند: چرا رشوه می‌خوری؟ می‌گفت: بر من آمرزیده می‌شود! پس بر او ایراد می‌گرفتند و طعن می‌زدند، امّا اگر او می‌مرد یا برکنار می‌شد و شخصي از آنان که بر او طعن زده‌بود، به‌جایش منصوب می‌گشت، باز خود او هم رشوه می‌گرفت پس مراد خداوند متعال از عبارت: (و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می‌ستانند)، همین است». آنها غافل از آنند که اصرار بر گناه و به ازاء آن، استناد به مغفرت الهی، پایه و مبنایی ندارد چراکه: ﴿**آیا از آنان در کتاب**﴾ آسمانی تورات ﴿**پیمان گرفته نشده که بر خداوند جز راستی و درستی نسبت ندهند**﴾ بدون تحریف یا تبدیل کلام وی به انگیزهٔ بیم یا طمع از کسی؟ ﴿**با این‌که آنچه را که در تورات است خوانده‌اند؟**﴾ یعنی: عمل به این پیمان را درحالی ترک کرده‌اند که آنچه را در تورات است، خوانده و دانسته‌اند پس مفادّ این پیمان را از روی علم و آگاهی ترک کرده‌اند، نه از روی جهل و نادانی و این گناهی شدیدتر و جرمی بزرگتر است ﴿**و سرای آخرت بهتر است**﴾ از این متاع پست و ناقابل دنیوی ﴿**برای کسانی که پروا پیشه می‌کنند**﴾ از خدا ﷻ لذا از ارتکاب معاصی وی اجتناب و از تحریف کلام وی و نیرنگ‌جویی بر وی، حذر می‌کنند ﴿**آیا بازهم تعقّل نمی‌کنید؟**﴾ یعنی: کسانی که از این شیوه دست برنمی‌دارند، از چنان عقل و خردی برخوردار نیستند که آنها را از این راه و رسم باطل باز دارد، به همین جهت، به‌سوی این تعقّل فراخوانده شدند.

وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلْكِتَٰبِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُصْلِحِينَ ﴿١٧٠﴾

﴿و کسانی که به کتاب تمسّک می‌کنند﴾ یعنی: از یهودیان گروهی هستند که به کتاب تورات تمسّک جسته و به آنچه که در آن است، عمل می‌کنند و در امر دین خویش به آن رجوع می‌کنند ﴿و نماز را برپا داشته‌اند﴾ نماز؛ به‌جهت اهمّیّتی که دارد، به یادآوری مخصوص شد. پس آنان نیکوکارانی هستند که پاداش آنها نزد خدا ﷻ ضایع نمی‌شود زیرا چنگ زدن به کتاب آسمانی، نماد و نشانهٔ نیکوکاریشان است لذا بدانند که ﴿ما پاداش مصلحان را ضایع نمی‌کنیم﴾.

۞ وَإِذْ نَتَقْنَا ٱلْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُۥ ظُلَّةٌ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُۥ وَاقِعٌۢ بِهِمْ خُذُواْ مَآ ءَاتَيْنَٰكُم بِقُوَّةٍ وَٱذْكُرُواْ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧١﴾

﴿و یادکن هنگامی را که کوه را بر فرازشان برافراشتیم﴾ یعنی: کوه طور را از ریشه برکنده بر فراز سرشان قراردادیم ﴿گویی که سایبانی بود﴾ یعنی: گویی آن کوه، ابری سایبان‌آسا بود ﴿پس چنان پنداشتند که کوه بر سرشان فرو خواهد افتاد﴾ و به آنان گفتیم: ﴿آنچه را که به شما داده‌ایم به قوّت بگیرید﴾ یعنی: آن را با جدّوجهد و تصمیم بگیرید ﴿و آنچه را که در آن است﴾ از احکامی که برای شما مشروع گردانیده‌ایم ﴿به خاطر بسپارید﴾ و فراموش نکنید ﴿شاید که به تقوی گرایید﴾.

قتاده می‌گوید: خدای عزّوجلّ کوه را از ریشه برکند و آن را بر فراز سرشان قرارداد، سپس فرمود: یا دستور مرا بگیرید، یا شما را با این کوه تیرباران می‌کنم. آنها همان لحظه آن را پذیرفتند ولی بعد از آن، مجدّداً به نافرمانی روی آوردند، درحالی‌که اقتضای فطرت غیراز این بود چنان‌که می‌فرماید:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ

عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُواْ بَلَىٰ ۛ شَهِدْنَآ ۛ أَن تَقُولُواْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَـٰذَا غَـٰفِلِينَ ﴿١٧٢﴾

﴿ و یاد کن ﴾ عهد فطرت را ﴿ هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریهٔ آنان را برگرفت ﴾ چنان‌که در روایات آمده است: خدای سبحان چون آدم را آفرید، پشتش را مسح کرد و ذریهٔ وی را از آن بیرون آورد، آن‌گاه از آنان بر ربوبیّت خویش عهد گرفت، که این عهد را «عهد اَلَست» و آن عالم را؛ «عالم ذرّ» می‌نامند لذا خداوند متعال فطرت بشر را بر توحید و خداشناسی سرشته است ﴿ و آنان را بر خودشان گواه ساخت ﴾ یعنی: هریک از آنان را بر شخص خودش گواه ساخت ﴿ که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواه شدیم ﴾ بر خودمان به این‌که تو پروردگار ما هستی ﴿ تا مبادا روز قیامت بگویید، ما از این امر بی‌خبر بودیم ﴾ یعنی: از شما عهد گرفتیم تا در روز قیامت نگویید: ما به این امر که الله پروردگارما، یگانه و لاشریک است؛ هیچ علم و آگاهی قبلی نداشته‌ایم.

أَوْ تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أَشْرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنۢ بَعْدِهِمْ ۖ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿١٧٣﴾

﴿ یا بگویید که: پدران ما در گذشته مشرک بوده‌اند و ما نسلی پس از آنان بودیم ﴾ که به حق راه نیافته و راه صواب را نمی‌شناختیم لذا کار در میان ما نیز بر همان شیوه‌ای استمرار یافت که پیشینیان ما برآن بودند ﴿ آیا ما را به خاطر آنچه باطل‌اندیشان ﴾ از پدران ما ﴿ انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی؟ ﴾ درحالی‌که ما گناهی

نداریم، چرا که در جهل قرارداشته و از اندیشیدن ناتوان بوده‌ایم و فقط از ردپای پدرانمان پیروی کرده‌ایم؟ یعنی: اگر حجّت برآنان بر پا نمی‌شد و از آنان عهد قبلی گرفته نمی‌شد، ازاین عذر و بهانه‌ها می‌آوردند.

علما در تفسیر آیهٔ «عهد اَلَسْت» بر دو رأی‌اند: رأی اوّل؛ رأی سَلَف و رأی دوم؛ رأی خَلَف است. رأی سلف بر آن وجهی است که ما تفسیر کردیم، یعنی این‌که: پروردگار عزّوجلّ حقیقتاً ذریّهٔ آدم را از پشت وی بیرون آورد و از آنان عهد و پیمان گرفت. امّا رأی خَلَف این است که: این آیه از باب مجاز و تمثیل است و خدای عزّوجلّ ذریّهٔ آدم را از پشت وی بیرون نیاورد بلکه ادلّهٔ کَونی را بر وحدانیّت خویش إقامه کرد و عقل‌های بنی‌آدم بر وحدانیّت حق تعالی گواهی داد پس اقامهٔ ادلّه بر توحید، به‌منزلهٔ آن است که گویا باری تعالی به مخلوقش گفته است: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم پاسخ داده‌اند: چرا، تو پروردگار مایی و ما بر این حقیقت گواهیم. لذا مراد از این گواه گرفتن، خلقت فطری آنها بر توحید و یگانه‌پرستی است. این گروه از علما می‌گویند: به همین دلیل است که پروردگار نفرمود: ما ذریّه را از پشت آدم بیرون آوردیم. بلکه فرمود: ذریّه را از پشت بنی‌آدم بیرون آوردیم. یعنی: نسلهای بنی‌آدم را یکی از پی دیگری آفریدیم و برای هر نسل هم از طریق پیامبران علیهم السلام و کتابهای آسمانی و همچنان کتاب مشاهَد و منظور کَونی خویش ــ که کائنات است ــ دلایل توحیدی اقامه کردیم و آن نسلها در طول عصرها به زبان قال و حال هر دو، بر توحید ما گواهی دادند.

ابن‌کثیر میان این دو توجیه تفسیری ــ از حیث قاعده و مبدأ ــ هیچ‌گونه تعارضی نمی‌بیند و هر دو را موجّه می‌داند. در باب بیرون آوردن نسل آدم علیه السلام از پشت وی در عالم «ذرّ»، احادیثی آمده است، که قائلان به رأی دوم (رأی خَلَف)، احادیث را نیز بر معنای مورد نظر خود تفسیر کرده‌اند.

وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْأَيَٰتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٧٤﴾

﴿و این‌گونه، آیات خود را به تفصیل بیان می‌کنیم و باشد که آنان بازگردند﴾ به‌سوی حق و باطلی را که برآنند ترک کنند.

از این دو آیه چنین می‌فهمیم که خداوند متعال برای هیچ کس، در فرار از عبودیّت خود، عذر و حجّتی باقی نگذاشته است.

وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ٱلَّذِيٓ ءَاتَيْنَٰهُ ءَايَٰتِنَا فَٱنسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ ٱلشَّيْطَٰنُ فَكَانَ مِنَ ٱلْغَاوِينَ ﴿١٧٥﴾

﴿و خبر آن کس را که به او آیات خود را بخشیده بودیم، بر آنان بخوان﴾ یعنی: واقعهٔ دیگری را که برای یکی از اسلاف بنی‌اسرائیل روی داد، به آنان یادآوری کن، همان کسی که به او علم آیات خویش را بخشیده بودیم، هنگامی که فرمان پروردگار خود را به‌خاطر هوای نفسش ترک کرد و خدای سبحان هم به کیفر آن در کفر نگونسارش ساخت. از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «او مردی به‌نام بلعم‌بن‌باعورا از اهالی بیت‌المقدِس بود که اسم اعظم خداوند جل جلاله را می‌دانست، چون موسی علیه السلام با سپاه بنی‌اسرائیل به قصد حمله به جبّاران (عمالقه) فرود آمد، خویشان بلعم همراه با پسرعموهایش نزد وی آمدند و گفتند: موسی مردی تندمزاج و خشم‌آلود است و با او لشکری است بسیار، شکّی نیست که اگر بر ما پیروز شود، همگی‌مان را نابود می‌کند لذا به بارگاه خداوند دعا کن تا موسی و همراهانش را از ما برگرداند. بلعم گفت: اگر من به بارگاه الله جل جلاله چنین دعایی بکنم، دنیا و آخرتم همه از دست می‌رود. بنابراین، این درخواست‌شان را رد

کرد، امّا آنها از وی دست برنداشتند و پیوسته اصرار کردند تا سرانجام به خواستهٔ آنان تسلیم شد و به بارگاه الهی دعا کرد. در روایات آمده است: هر دعایی که او علیه موسی و همراهانش می‌کرد، خداوند ﷻ زبانش را به‌سوی قوم خودش برمی‌گرداند و هر دعایی که به سود قوم خودش می‌کرد، خداوند ﷻ زبانش را به‌سوی بنی‌اسرائیل برمی‌گرداند. قومش که ناظر این صحنه بودند، به او گفتند: ای بلعم! آیا می‌دانی که چه می‌کنی؟ آخر به نفع آنها و علیه ما دعا می‌کنی! گفت: این دیگر، چیزی است که در اختیار من نیست، این چیزی است که خداوند ﷻ بر آن غلبه کرده است. راوی می‌افزاید: در این اثنا، زبانش از کامش برروی سینه‌اش بیرون افتاد و به آنان گفت: حالا دیگر، دنیا و آخرت از دست من رفت، جز نیرنگ و حیله چیز دیگری برایم باقی نماند. پس به آنان این نیرنگ را آموخت که زنان را آرایش کرده به‌میان لشکر بنی‌اسرائیل بفرستند. آنها چنین کردند و مردی از بنی‌اسرائیل با یکی از آنان زنا کرد، آن‌گاه خداوند ﷻ بر بنی‌اسرائیل طاعونی نازل کرد که در یک روز هزاران تن از آنان را به کام مرگ کشید ...».

﴿**پس، از آن آیات عاری گشت**﴾ یعنی: بلعم باعورا از علم آن آیات به کلّی تهی گشت چنان‌که گوسفند از پوست خویش کشیده می‌شود و برهنه می‌گردد ﴿**و آن‌گاه شیطان در پی او افتاد**﴾ یعنی: شیطان او را دنبال کرد تا به او رسید و قرین و همدم وی شد ﴿**پس از گمراهان گشت**﴾ گمراهانی که در گمراهی جاافتاده‌اند، که کفّار فجّاراند.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَٰهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُۥٓ أَخْلَدَ إِلَى ٱلْأَرْضِ وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ ۚ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ ٱلْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ۚ

ذَّٰلِكَ مَثَلُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَاۚ فَٱقۡصُصِ ٱلۡقَصَصَ لَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٧٦﴾

﴿ **و اگر می‌خواستیم، قدر او را به‌سبب آن آیات بالا می‌بردیم** ﴾ یعنی: اگر می‌خواستیم، به سبب علم آن آیات، قدر و منزلتش را بالا برده و او را گرامی می‌داشتیم و به جایگاه علمای ابرار، ارتقایش می‌دادیم ﴿ **امّا او به زمین گرایید** ﴾ یعنی: به‌سوی دنیا گرایید و آن را بر آخرت ترجیح داد ﴿ **و از هوای نفس خود پیروی کرد** ﴾ در ترجیح دادن دنیا و لذّتهای آن بر آخرت و نعمت‌های جاودانه‌اش. آری! او به جیفهٔ دنیای دون که ستمگران به وی دادند تا علیه اهل حق دعا کند و بر آنان نیرنگ زند، دل بست ﴿ **ازاین‌رو وصف او** ﴾ در پستی و خسّت ﴿ **مانند وصف سگ است** ﴾ در پست‌ترین احوال آن‌که بیرون آوردن زبان از کام خویش است ﴿ **که اگر بر آن حمله‌ور شوی، زبان از کام برآوَرَد و اگر هم آن را به حال خود وا گذاری، باز هم زبان از کام برآوَرَد** ﴾ یعنی: بلعم باعورا چنان است که اگر فهم و حکمت را بر او بار کنی، آن را برنمی‌دارد و اگر هم او را به حال خودش واگذاری، به خیری راه نمی یابد. به قولی دیگر معنی این است: اگر پندش دهی، گمراه می‌شود و اگر او را به حال خودش واگذاری، نیز گمراه می‌شود پس او در گمراهی‌ای پیوسته قرارداشته و گمراهی همیشه گریبانگیرش می‌باشد، به سبب آن‌که از آیات پرورگارش تهی و عاری شده لذا او همچون سگی است که اگر به حال خود رها باشد، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر بر وی حمله‌ور شوند، نیز زبان از دهان بیرون می‌آورد، درحالی‌که سایر حیوانات چنین نیستند زیرا اگر بر آنان حمله‌ور شوی، زبان از دهان بیرون می‌آورند و در غیر آن خیر، امّا سگ در هر دو حالت، زبان از دهان بیرون می‌آورد.

﴿**این مَثَل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند**﴾ یعنی: این مَثَل پست و خفّت‌بار، مَثَل و وصف گروهی است که بعد از علم و آگاهی به آیات ما، آنها را تکذیب نمودند و تحریف کردند؛ اعم از یهود و غیر آنان ﴿**پس این داستانها را برآنان حکایت کن**﴾ یعنی: داستان مرد تهی شده از آیات ما و غیر آن از داستانهای پندآموز را بر آنان حکایت کن چراکه مَثَل و وصفشان، همانند مَثَل این گروهی از یهود است که تو را تکذیب می‌کنند ﴿**شاید آنان بیندیشند**﴾ و از گمراهی باز آمده به‌سوی راه صواب روی آورند.

سَآءَ مَثَلًا ٱلْقَوْمُ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا وَأَنفُسَهُمْ كَانُوا۟ يَظْلِمُونَ ﴿١٧٧﴾

﴿**چه زشت است از روی مَثَل**﴾ یعنی: چه زشت است داستان و وصف ﴿**قومی که آیات ما را تکذیب کردند**﴾ چراکه افعالشان زشت است ﴿**و به خود ستم می‌کردند**﴾ یعنی: با تکذیب آیات بر کسی دیگر جز بر خود ستم نمی‌کردند.

مَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِى ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ ﴿١٧٨﴾

﴿**هر که را خدا هدایت کند، همانا او راه‌یافته است**﴾ به سوی شرع و امر خداوند ﷻ به بندگانش پس هدایتی جز به توفیق حق تعالی و آفرینش وی نیست ﴿**و کسانی را که گمراه نماید، آن گروه ایشانند زیانکاران**﴾ که در زیان کامل فرو افتاده‌اند.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ ۖ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ ءَاذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَآ ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ كَٱلْأَنْعَـٰمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْغَـٰفِلُونَ ﴿۱۷۹﴾

﴿و در حقیقت، بسیاری از جنّ و انس را﴾ که عبارت‌اند از کفّار هر دو گروه **﴿برای جهنّم آفریدیم﴾** البتّه خداوند متعال درحال آفرینش‌شان می‌دانست که فرجام کارشان سرانجام به‌سوی جهنّم است، چراکه اختیاراً به عمل اهل دوزخ عمل می‌کنند. آری! او ـ قبل از آن‌که آنان به دنیای هستی قدم گذارند ـ می‌دانست که در زندگی خود چگونه عمل خواهند کرد. آن‌گاه در علّت جهنّمی بودنشان می‌فرماید: **﴿چراکه آنان دلهایی دارند که با آنها در نمی‌یابند﴾** حقایق را چنان‌که رهیافتگان درمی‌یابند **﴿و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند﴾** راه رشد و راستی و نشانه‌های الهی را **﴿و گوشهایی دارند که با آنها نمی‌شنوند﴾** پندها و اندرزها را بنابراین، از چشمانشان دیدن راه هدایت رخت بربسته، هرچند که چشمانشان در غیر این میادین، از دید و بینایی برخوردار است و از گوشهایشان شنیدن پندهای سودمند و قوانین و احکامی که کتابهای منزّل و سنن پیامآوران خدا ﷺ در بردارند، از بین رفته لذا این چیزها را نمی‌شنوند، هرچند که از نیروی شنوایی کلاً بی‌بهره نبوده و غیر آن از سخنان را می‌شنوند و می‌پذیرند **﴿آنان﴾** که موصوف به این اوصافند **﴿همانند چهارپایانند﴾** در سودنگرفتن از حواسّ و مشاعر خود **﴿بلکه گمراه‌ترند﴾** از چهارپایان زیرا چهارپایان آنچه را که به سود و زیانشان است، در

می‌یابند و بنابراین، از آنچه که برایشان سودمند است، سود گرفته و از آنچه که زیانبار است، پرهیز می‌کنند، امّا این گروه؛ در میان سود و زیان خود ـ به اعتبار آنچه که خدای عزّوجلّ از آنان خواسته و آنها را بدان مکلّف نموده ـ هیچ‌گونه تمییزی نمی‌دهند ﴿آن گروه، همانا غافلانند﴾ یعنی: آنان نسبت به خداوندی خدا ﷻ و آیات و شریعت وی و آنچه که برای اهل طاعت و معصیت آماده کرده است، در غفلت کامل قراردارند.

وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿١٨٠﴾

﴿و برای الله نامهای نیکو است﴾ یعنی: نیکوترین نامها از آن خداوند ﷻ است و به وی اختصاص دارد زیرا نامهای وی بر نیکوترین مسمّی که ذات ذوالجلال اوست و بر شریف‌ترین معانی؛ چون رحمت، قدرت، علم، حکمت، آگاهی، عزّت و غیره دلالت می‌کنند ﴿پس او را به آن نامها بخوانید﴾ مثلاً بگویید: یا الله! یا رحمن! یا رحیم! یا علیم!... زیرا خواندن خدای سبحان با نامهای نیکوی وی، از اسباب اجابت دعاء است ﴿و کسانی را که در مورد نامهای الله کژروی می‌کنند واگذارید﴾ يُلحِدُونَ: الفاظ یا معانی نامهای الهی را تحریف می‌کنند ﴿به زودی به سزای آنچه انجام می‌دادند، کیفر خواهند یافت﴾.

شایان ذکر است که الحاد (کجروی) در اسماء خداوند متعال بر سه وجه است:

۱ ـ تغییردادن اسماء الهی ـ چنان‌که مشرکان کردند ـ زیرا آنها اسم «لات» را از الله، اسم «عزّی» را از عزیز و اسم «مناة» را از منّان گرفتند.

۲ ــ افزودن بر نامهای الله ﷻ، چون اختراع نامهایی برای وی که بدانها اذن نداده است زیرا نامهای خداوند متعال، توقیفی است که در آنها مجال دخل و تصرّف وجود ندارد.
۳ ــ کم‌کردن از اسمای خداوند متعال؛ با انکار بعضی از آنها.
در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه دربارهٔ مردی از مسلمانان نازل شد که در نماز خویش می‌گفت: یا رحمٰن! یا رحیم! در این اثنا کسی از مشرکان گفت: مگر محمّد و یارانش نمی‌پندارند که پروردگار یگانه‌ای را می‌پرستند پس چرا این مرد دو پروردگار را می‌خواند؟ در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا خدای عزّوجلّ نودونه نام دارد ــ صد تا بجز یکی ــ و هر کسی که آنها را بشمارد [حفظ کند] به بهشت وارد می‌شود. همانا خداوند متعال فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

وَمِمَّنۡ خَلَقۡنَآ أُمَّةٞ يَهۡدُونَ بِٱلۡحَقِّ وَبِهِۦ يَعۡدِلُونَ ﴿١٨١﴾

﴿و از میان کسانی‌که آفریده‌ایم﴾ آنها را برای بهشت **﴿گروهی هستند که به حق دلالت می‌کنند و به حق حکم می‌کنند﴾** به قولی: مراد از آنان فرقه‌ای از این امّت مرحومه هستند که پیوسته بر جادّهٔ آشکار حق روانند و اصطلاحاً «فرقهٔ ناجیه» نامیده می‌شوند ــ چنان‌که در حدیث صحیح آمده است.

وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا سَنَسۡتَدۡرِجُهُم مِّنۡ حَيۡثُ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿١٨٢﴾

امّا فرقهٔ دوم: **﴿وکسانی که آیات ما را تکذیب کردند، آنان را به تدریج از جایی که نمی‌دانند فرو می‌گیریم﴾** استدراج: فروگرفتن تدریجی و پایه به پایه، با فروریختن

نعمتها بر مستدرجان و افگندن فراموشی شکر این نعمتها بر دل و جان و زبانشان است؛ در حالی که پندار مستدرجان این است که پی‌درپی آمدن نعمتها بر آنان، نشانهٔ نزدیکی‌شان به خداوند ﷻ و إکرام و گرامیداشت او از آنهاست و غافل از آنند که این امر، نشانهٔ خواری و دوری و مهجوری آنها از الطاف حق تعالی می‌باشد زیرا آنان با سرازیر شدن نعمتها در غفلت فرورفته، به لجن گمراهی غوطه‌ور می‌شوند و به راههای هدایت پشت می‌کنند.

وَأُمْلِي لَهُمْ ۚ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿١٨٣﴾

﴿و به آنان مهلت می‌دهم﴾ یعنی: مدّت این بهره‌گیری‌هایشان را طولانی ساخته و از آنان مجازات را به تأخیر می‌اندازم ﴿همانا کید من استوار است﴾ کید خداوند ﷻ تدبیر اوست و او تدبیر خویش را «کید» نامید زیرا فروریختن نعمت در عین مهلت‌دادن به آنان ظاهراً کید است؛ چراکه در ظاهر امر احسان ولی در حقیقت امر خواری و خسران می‌باشد.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا ۗ مَا بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١٨٤﴾

﴿آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد؟﴾ یعنی: آیا در این امر نیندیشیده‌اند که رسول خدا ﷺ که همنشین‌شان است هیچ جنونی ندارد و او به‌هیچ وجه دیوانه نیست ﴿او جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیست﴾ که آنان را از سوی خداوند ﷻ بیم و هشدار می‌دهد و بر نبوّت خویش دلیل و برهان آشکار هم دارد.

قتاده در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ به کوه صفا بالا رفته، قبیلهٔ قریش را یکایک به‌نام تیره‌ها و شاخه‌های آن فراخواندند، آن‌گاه خطاب به آنان فرمودند: ای بنی‌فلان! ای بنی‌فلان!.. و آنان را از عذاب خداوند ﷻ و رخدادهای عبرت‌بار وی برحذر ساختند. در این اثنا سخنگویی از آنان گفت: بی‌گمان این همنشین شما دیوانه است! و تا بامداد بر این سخن عربده می‌کشید، همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

أَوَلَمْ يَنظُرُواْ فِي مَلَكُوتِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ قَدِ ٱقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُۥ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٥﴾

﴿**آیا در ملکوت آسمانها و زمین ننگریسته‌اند؟**﴾ یعنی: در حقیقت، این گروه در فرمانروایی عظیم پروردگار بر آسمانها و زمین و مخلوقاتش، به دیدهٔ تأمّل و استدلال ننگریسته و نیندیشیده‌اند تا از این نگرش و اندیشه بهره‌مند شده و به‌وسیلهٔ آن به‌سوی ایمان به وجود و وحدانیّت پروردگار متعال راه‌یابند ﴿**و**﴾ نیز آیا نیندیشیده‌اند ﴿**در آنچه که خداوند از هر چیزی آفریده است**﴾ اعم از حیوان و نبات و افلاک ... ؟ قطعاً نیندیشیده‌اند زیرا اگر می‌اندیشیدند، آفرینش خدای سبحان خود، بازتابگر تجلیّات وجود و عظمت اوست و قطعاً نظر و اندیشه درآن، راهگشاست ﴿**و**﴾ آیا نیندیشیده‌اند در ﴿**این‌که چه‌بسا اجلشان نزدیک شده باشد**﴾ و به‌زودی بمیرند؟ پس چرا قبل از آن‌که مدّت تعیین شده برای اندیشه و ایمان و عبادت، با به‌سررسیدن اجلهایشان به پایان آید، در آنچه که وسیلهٔ هدایت و

منفعت‌شان است تأمّل و اندیشه نمی‌کنند ؟ ﴿**پس بعد از قرآن، به کدام سخن ایمان می‌آورند؟** ﴾ یعنی : اگر به قرآن ایمان نیاورند ، جز آن به کدام سخن ایمان می آورند در حالی‌که از قرآن هیچ سخنی بهتر و انگیزه‌بخش‌تر بر اندیشه و تأمّل و عبرت‌گرفتن و ایمان ، نیست؟ .

مَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَلَا هَادِىَ لَهُۥ ۚ وَيَذَرُهُمْ فِى طُغْيَٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٨٦﴾

﴿**هرکه را خداوند گمراه کند، برای او هیچ هدایتگری نیست و** ﴾ خداوند ﷻ ﴿**آنان را در طغیانشان** ﴾ یعنی : در کفرشان ﴿**سرگردان وا می‌گذارد** ﴾ یعنی : سنّت وی این است که آنان را واگذارد تا در تاریکی‌های گمراهی‌شان سرگردان بمانند .

باید دانست که نسبت دادن گمراه‌سازی به خداوند متعال در آیهٔ کریمه ، از باب نسبت‌دادن آن به‌سوی نظامی است که او وضع کرده و به‌سوی سنّتی است که در آفرینش انسان منظور داشته است لذا اگر انسان خود گمراهی را انتخاب کند ، غیر از خدا ﷻ هیچ کس را راهبر خویش نخواهد یافت چراکه سنّت وی ، واگذاشتن گمراهان در تاریکی‌های گمراهی است بنابراین ، از سوی خداوند ﷻ هیچ إجباری بر گمراه‌ساختن‌شان وجود ندارد .

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّى ۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَآ إِلَّا هُوَ ۚ ثَقُلَتْ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً ۗ يَسْـَٔلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِىٌّ عَنْهَا ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٧﴾

﴿**از تو سؤال می‌کنند**﴾ سؤال‌کنندگان که یهودیانند و به قولی: قریش‌اند ﴿**دربارهٔ ساعت**﴾ یعنی: در بارهٔ قیامت. قیامت را (ساعت) نامید زیرا به طور ناگهانی روی می‌دهد. یا این‌که قیامت با وجود فاصلهٔ زمانی خود، در نزد خدای عزّوجلّ همچون ساعتی از ساعات در نزد خلق وی است. آری! از تو می‌پرسند: ﴿**که استقرار آن چه وقت است؟**﴾ یعنی: خداوند ﷻ چه وقت قیامت را برپا می‌کند؟ مُرْساها: لنگرگاه آن چنان‌که کشتی‌ای که از آن سوی دریا می‌آید، در کنار ساحل لنگر می‌اندازد ﴿**بگو: علم آن، تنها نزد پروردگار من است**﴾ و جز او کسی دیگر آن را نمی‌داند پس باری تعالی نه وقت آن را به فرشتهٔ مقرّبی خبر داده و نه به پیامبری. حکمت در پنهان نگه‌داشتن وقت قیامت این است که: پنهان نگه‌داشتن وقت آن، بر طاعت خدای عزّوجلّ برانگیزاننده‌تر و بر بازداشتن از گناه، هشداردهنده‌تر است چنان‌که حق تعالی وقت مرگ را نیز به همین دلیل پنهان نگه‌داشته است ﴿**جز او هیچ کس آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند**﴾ یعنی: جز خدای سبحان کسی دیگر آن را پدید نیاورده و پردهٔ غیب را از برابر آن کنار نمی‌زند ﴿**بر آسمانها و زمین گران است**﴾ یعنی: آسمانها و زمین به دلیل بزرگی حادثهٔ قیامت تاب و توان تحمّل آن را ندارند زیرا در هنگام این رخداد، آسمان شگافته شده، ستارگان تار و مار می‌شوند و دریاها می‌خشکند. یا معنی این است: فرشتگان و جنّ و انس، همه در آرزوی آن هستند که وقت آن را بدانند و پنهان‌بودن این امر بر آنان گران و سنگین است ﴿**جز ناگهان به شما نمی‌رسد**﴾ یعنی: درحالی به‌شما می‌رسد که شمارا غافلگیر می‌کند و شما از بیم وقوع آن ایمن‌اید.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «بی‌گمان قیامت مردم را هیجان زده و سراسیمه می‌سازد زیرا درحالی فرا می‌رسد که شخصی حوضش را مرمّت می‌کند، دیگری چهارپایانش را آب می‌دهد، آن دیگر کالایش را در بازار به نمایش می‌گذارد و ترازویش را بالا و پایین می‌برد ...».

﴿از تو می‌پرسند چنان‌که گویا تو از آن آگاهی﴾ یعنی: چنان‌که گویی تو از زمان وقوع آن آگاهی. یا چنان‌که گویی تو از آن کاوش‌کرده و دربارهٔ آن بسیار پرس‌وجو می‌کنی؛ ﴿بگو: جز این نیست که علم آن تنها نزد خداست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند﴾ که علم قیامت مخصوص خداوند ﷻ است.

گفتنی است؛ کلیدهای غیب که جز خدای عزّوجلّ کسی آنها را نمی‌داند، پنج چیز است و یکی از آنها وقت برپایی قیامت می‌باشد[1].

قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾

﴿بگو: جز آنچه خدا خواسته است، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم﴾ این آیه تأکیدی بر آیهٔ قبلی است که حاکی از عدم علم پیامبر در بارهٔ موعد فرارسیدن قیامت و چند و چون آن بود. یعنی: هرگاه برای خودم اختیار سود و زیانی را ندارم، دیگر به طریق اَوْلیٰ، بر دانستن آنچه که خداوند ﷻ علم آن را ویژهٔ خود گردانیده، نیز توانا نیستم ﴿و اگر غیب﴾ یعنی: آینده را ﴿می‌دانستم، قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم﴾ پس ـ مثلاً ـ خرید می‌کردم؛ هنگامی که در خریدم منفعتی می‌بود و می‌فروختم؛ هنگامی که منفعتم در فروختن می‌بود و در نتیجه، مالم بسیار می‌شد. از سوی دیگر، در هیچ معامله‌ای زیان نمی‌کردم زیرا فقط به‌سوی آن معامله‌ای می‌شتافتم که سود آور است ... و همین‌گونه در تمام امور؛ به‌طوری

۱ـ نگاه کنید به [انعام/۵۹].

که ـ مثلاً ـ در جنگها همیشه پیروز می‌بودم ﴿**و هرگز هیچ ناگواری‌ای به من نمی‌رسید**﴾ زیرا با علمی که به غیب داشتم، خود را از هر زیان و ناخوشی و آسیبی حفظ می‌کردم ﴿**من جز بیم‌دهنده و مژده‌آور برای گروهی که ایمان می‌آورند، نیستم**﴾ یعنی: من مبلّغی از سوی خداوند ﷻ برای احکامش هستم که مردم را به وسیلهٔ آن بیم و بشارت می‌دهم و قطعاً من کسی نیستم که غیب خدای سبحان را بداند لذا نه خبردادن از غیب در حوزهٔ مأموریّت من است و نه علم و آگاهی به آن، از اوصاف و خصوصیّات من.

۞ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَجَعَلَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا لِيَسۡكُنَ إِلَيۡهَاۖ فَلَمَّا تَغَشَّىٰهَا حَمَلَتۡ حَمۡلًا خَفِيفٗا فَمَرَّتۡ بِهِۦۖ فَلَمَّآ أَثۡقَلَت دَّعَوَا ٱللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنۡ ءَاتَيۡتَنَا صَٰلِحٗا لَّنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿١٨٩﴾

﴿**اوست کسی که شما را از نفس واحدی آفرید**﴾ که آدم ؑ است. به قولی: مراد از نفس واحد، جنس و شکل یگانه است، یعنی: شما را از یک جنس و به یک ساختار آفرید ﴿**و همسرش**﴾ حوّا ﴿**را از وی پدید آورد**﴾ و او را از یکی از دنده‌های آدم آفرید ﴿**تا**﴾ آدم ﴿**بدان آرام گیرد**﴾ و انس یابد زیرا جنس با جنس خویش، انس و آرامش می‌یابد. البتّه این رخداد در بهشت بود ﴿**پس چون آدم با او آمیزش کرد**﴾ تَغَشَّاهَا: کنایه از جماع (مقاربت جنسی) است ﴿**باردار شد**﴾ حوّا ﴿**به باری سبک**﴾ یعنی: بعد از جماع، نطفهٔ جنین در رحم حوّا بسته شد و این دورهٔ اوّل بارداری (علقه) است که زن از آن درد و مشقّتی احساس نمی‌کند ﴿**پس چندی با آن بار سبک رفت و آمد کرد**﴾ یعنی: حوّا چندی با آن حمل گذراند، برمی‌خاست و

می‌نشست و حرکت می‌کرد و به رتق‌وفتق امور خویش می‌پرداخت و از آن حمل، احساس سنگینی نمی‌کرد **﴿و چون سنگین‌بار شد﴾** به سبب بزرگ‌شدن بچّه در شکمش **﴿هردو﴾** یعنی: آدم و حوّا **﴿به جناب پروردگار خویش دعا کردند که اگر به ما فرزندی شایسته عطا کنی﴾** یعنی: فرزندی صالح که دارای اخلاقی به‌هنجار و اندامهایی استوار باشد **﴿قطعاً از شکرگزاران خواهیم بود﴾** برای تو در برابر این نعمت و همچنان، نسلهای برآمده از ما. به قولی: مراد از فرزند صالح، فرزند سالم و طبیعی است، نه فرزند ناقص‌الخلقه‌ای که ایشان از تولّدش بیمناک بودند.

فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحًا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾

﴿پس چون خداوند﴾ دعایشان را اجابت کرد و **﴿به ایشان فرزندی صالح عطا کرد، برای او در عطایش شریکانی مقرّر کردند و خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند برتر است﴾** سخن در اینجا از آدم و حوّا به نسل پدید آمده از ایشان ــ از مرد و زن ــ حمل می‌شود بنابراین، جمعی از مفسّران بر آنند که شریک آورندگان در عطای الهی از جنس بنی‌آدمند، نه خود آدم و حوّا. حسن بصری می‌گوید: «مراد از این مشرکان، یهود و نصاری‌اند که حق تعالی به آنان فرزندانی سالم عطا کرد، امّا آنها یهودی و نصرانی شدند».

ابن‌کثیر این تفسیر را از نیکوترین تفاسیر در این موضوع دانسته و می‌گوید: «ما قاطعانه برآنیم که آدم و حوّا شرک نورزیدند و مراد آیه، برخی از نسل ایشان است».

ولی برخی دیگر از مفسّران ــ چون سیوطی و شاه ولی‌الله دهلوی ــ بر آنند که:

مراد خود آدم و حوّا هستند. تکیهٔ این گروه از مفسّران بر حدیث ضعیفی است به روایت سمره﷜ از رسول خدا ﷺ که فرمودند: «چون حوّا زایمان کرد، ابلیس نزد وی آمد و به وی گفت: فرزندت را عبدالحارث نام کن، که اگر چنین کنی، زنده می‌ماند ـ و قبلاً چنان بود که فرزندان وی می‌مردند ـ پس این از القاآت شیطان بود». به تأیید این روایت، روایات اسرائیلی بسیاری که هیچ پایه و اساسی ندارند، نقل شده است که نمی‌توان برآنها استناد کرد. آری! شرک و امثال آن، از اعمال لایق شأن انبیا ﷤ نیست ـ چنان‌که از آیهٔ بعدی که به صیغهٔ جمع آمده است، نیز پیداست:

أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿١٩١﴾

وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَآ أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ ﴿١٩٢﴾

﴿**آیا موجوداتی را با او شریک می‌گردانند که چیزی را نمی‌آفرینند**﴾ یعنی: آیا مشرکان پدیدآمده از نسل آدم و حوّا، بتان را در امر پرستش شرکای خدای سبحان قرار می‌دهند، با آن‌که می‌دانند که آنها چیزی از مخلوقات را نیافریده‌اند تا سزاوار آن باشند که مورد پرستش قرارگیرند ﴿**و خودشان مخلوقند؟**﴾ یعنی: این بتان، یا شیاطین، یا دیگر چیزهایی که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار می‌دهند؛ خود مخلوق و آفریدهٔ پروردگار لاشریک هستند ﴿**و نمی‌توانند یاری‌ای به آنان برسانند**﴾ اگر مشرکان از آنها یاری بجویند ﴿**و نه می‌توانند خود را یاری دهند**﴾ اگر کسی آنها را درهم بشکند و نابود کند. پس هر کس از یاری‌دادن به خود عاجز باشد، مسلّماً از یاری‌دادن دیگران عاجزتر است.

وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ ۚ سَوَآءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ

أَمۡ أَنتُمۡ صَٰمِتُونَ ﴿١٩٣﴾

﴿و اگر بتان را به راه هدایت فراخوانید، از شما پیروی نمی‌کنند﴾ و شما را در این دعوت اجابت نمی‌کنند ﴿چه آنهارا بخوانید، یا خاموش بمانید، برای شما یکسان است﴾ حال آنها در هنگام خواندن و عدم خواندن شما یکسان است زیرا آنها چیزی بیش از سنگهای تراشیده و جامد نیستند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿١٩٤﴾

﴿در حقیقت، کسانی را که به‌جای الله می‌خوانید، بندگانی امثال شما هستند﴾ حتّی شما از آنها کامل‌ترید زیرا شما زندگانی هستید که سخن می‌گویید، راه می‌روید، می‌شنوید و می‌بینید، درحالی‌که بتان این‌گونه نیستند ولی همانندی آنها با شما در این است که آنها نیز مانند شما مملوک خدای یگانه و رام شدهٔ فرمان وی می‌باشند ﴿پس آنها را بخوانید﴾ برای جلب منفعت یا دفع زیانی ﴿اگر راست می‌گویید﴾ در این ادّعایتان که آنها بر رساندن نفع و ضرر قادراند ﴿باید شما را اجابت کنند﴾ اگر که زنده‌اند؟ خطاب از باب تعجیز و بیان ناتوانی آنهاست.

أَلَهُمۡ أَرۡجُلٞ يَمۡشُونَ بِهَآۖ أَمۡ لَهُمۡ أَيۡدٖ يَبۡطِشُونَ بِهَآۖ أَمۡ لَهُمۡ أَعۡيُنٞ يُبۡصِرُونَ بِهَآۖ أَمۡ لَهُمۡ ءَاذَانٞ يَسۡمَعُونَ بِهَاۗ قُلِ ٱدۡعُواْ

شُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ ﴿١٩٥﴾

آن‌گاه، همانندی کامل بتان با انسانها را نفی نموده می‌فرماید: ﴿**آیا بتان پاهایی دارند که با آن راه بروند؟**﴾ یعنی: این بتانی که شما آنها را در پرستش، شرکای خدای سبحان قرار داه‌اید، چیزی از وسایل و ابزارهایی را که شما دارید، از جمله، ابزار راه رفتن را در اختیار ندارند ﴿**یا دستهایی دارند که با آن کاری انجام دهند؟**﴾ يَبْطِشُونَ بِهَا: به وسیلهٔ آن چیزی را بگیرند، یا به وسیلهٔ آن بزنند ﴿**یا چشمهایی دارند که با آن ببینند، یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند**﴾ همانند شما؟ قطعاً چنین نیست پس چگونه چیزهایی را که این همه ناتوان و بی‌آلت و ابزار و تا این حدّ عاجز و بیچاره هستند، به خدایی می‌خوانید؟ بَطْش: گرفتن به قوّت است ﴿**بگو: شریکان خود را بخوانید**﴾ ای مشرکان! ﴿**سپس در بارهٔ من حیله به‌کار برید**﴾ یعنی: اگر شما و آنان بر چیزی از نیرنگ و توطئه علیه من توانا هستید، به اتّفاق هم؛ هر کید و نیرنگ و بداندیشی‌ای که دارید، در بارهٔ من روا دارید و هیچ کوتاهی نکنید ﴿**و مرا مهلت ندهید**﴾ یعنی: در فرودآوردن آسیب و زیان به من، هیچ تأخیری روا ندارید. بدین‌گونه، خدای متعال پیامبرش را مأمور مبارزه‌طلبی با آنان کرد تا عجز و ناتوانی خدایان باطل‌شان را در انجام کارها، برآنان آشکار گرداند.

ابن‌کثیر روایت می‌کند: «معاذبن‌عمروبن‌جموح و معاذبن‌جبل دو نوجوان بودند که با هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه مسلمان شدند، آن دو نوجوان غیور مسلمان، شبانگاه بر بتان مشرکان هجوم برده آنها را می‌شکستند و خُرد و ریز نموده و از آنها برای بیوه‌زنان، هیزم درست می‌کردند تا قومشان از این امر عبرت بگیرند و به ماهیّت بی‌جان و بی‌ارزش بتان پی‌ببرند. از قضا که عمروبن‌جموح پدر معاذبن‌جبل که رئیس قومش نیز بود، بتی داشت که آن را می‌آراست و معطّر

می‌کرد و می‌پرستید پس آن دو شبانگاه می‌آمدند و بت وی را بر سرش واژگون کرده آن را به پلیدی‌ها می‌آغشتند. عمروبن‌حجوح که به‌خانه می‌آمد و بت خویش را بر این وضع می‌دید، از این وضع ناراحت شده آن را می‌شست و خوشبو می‌ساخت و نزد آن شمشیری نهاده خطاب به آن می‌گفت: از خودت دفاع کن! امّا آن دو نوجوان، بازهم این کار را با آن بت تکرار می‌کردند و او نیز مجدّداً آن بت را می‌شست و می‌آراست. تا این‌که سرانجام، آنها بتش را گرفته و آن را با سگ مرده‌ای به‌هم بستند و آن دو را بر ریسمان چاهی که در آن نزدیکی بود، آویختند. چون عمرو آمد و این منظره را دید، تأمّلی کرد، آن‌گاه به خود آمد و متوجّه شد که دین وی، دین باطل و بی‌بنیادی بوده است پس گفت:

تَـاللّٰهِ لَـوكُنْتَ إلٰهًا مُستدن — لَم تَكُ والكلبُ جميعاً في قرن

به خدا سوگند؛ اگر تو خدایی سزاوار پرستش بودی؛
این‌گونه با سگ مرده هم آغوش نمی‌شدی.

سپس اسلام آورد و مؤمنی نیکو شد و در روز احد به فیض شهادت نایل گشت ــ که خداوند ﷻ از او راضی باد!

إِنَّ وَلِـِّۧيَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَۖ وَهُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٩٦﴾

﴿**بی‌تردید، کارساز من‌الله است، آن‌که قرآن را فرو فرستاده**﴾ یعنی: چگونه از بتانی که دارای اوصاف کذایی هستند، هراسی در دل راه دهم، درحالی‌که سرور و کارسازی چون خدای عزّوجلّ دارم که به‌سوی او پناه می‌برم، از او یاری می‌جویم و او مرا بر شما پیروز می‌گرداند ﴿**و همو متولی صالحان است**﴾ یعنی: اوست که شایستگان را حفظ می‌کند، ایشان را نصرت می‌دهد و میان آنان و میان دشمنانشان مانع می‌شود و این از سنّت وی است. صالح: هر کسی است که

عقیده‌اش از خرافات و اوهام سالم و اعمالش نیکو باشد.

وَٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَآ أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ ﴿١٩٧﴾

وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا۟ ۖ وَتَرَىٰهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٩٨﴾

﴿**و کسانی را که به‌جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند و نه خود را یاری دهند و اگر آنها را به راه هدایت فراخوانید، نمی‌شنوند**﴾ زیرا آنها نه عقلی دارند و نه حیاتی ﴿**و آنها را می‌بینی که به‌سوی تو می‌نگرند در حالی‌که هیچ نمی‌بینند**﴾ مشرکان، بتان‌را به‌صورت تمثالهایی به شکل آدمیان، یا حیوانات دارای دست و پا و چشم می‌ساختند و چشمان آنها را چنان باز به نقش و تصویر می‌کشیدند که گویی خیره به دیگران می‌نگرند، لیکن آن پیکرهای بی‌جان، تمثالهای جامدی بیش نبودند که نه می‌توانستند چیزی را بگیرند، نه کاری را انجام دهند، نه راه بروند و نه چیزی را ببینند.

خُذِ ٱلْعَفْوَ وَأْمُرْ بِٱلْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿١٩٩﴾

﴿**عفو پیشه کن**﴾ خُذِالعَفو: یعنی آنچه را که سهل و آسان است از اخلاق و اعمال و صدقات مردم، بگیر و بپذیر، بی‌آن‌که به امری مکلّفشان گردانی که بر آنان دشوار است. سپس بعد از نزول این آیه، مسلمانان به اجرای حدود و

پرداخت زکات مکلّف شدند. لذا مراد از «عفو» در این آیه، درپیش‌گرفتن شیوهٔ بخشایش و آسان‌گیری، نه سخت‌گیری و فشار در رفتار و معامله با مؤمنان است.

آری! رسول خدا ﷺ به پیروی از این دستور، هیچ‌گاه در میان دو کار مخیّر ساخته نشدند، مگر این‌که آسان‌ترین آن را انتخاب کردند، مشروط به این‌که آن کار آسان‌تر، گناه نمی‌بود چنان‌که در **حدیث‌شریف** فرمودند: «آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و نفرت برنینگیزید». ﴿**و به معروف امر کن**﴾ معروف: هر خصلت پسندیده‌ای است که عقلها آن را بپسندد و روانها بدان اطمینان یابد ﴿**و از نادانان روی بگردان**﴾ یعنی: چون در دستوردادنشان به معروف، برای آنان حجّت بر پا داشتی، امّا آن کار معروف را انجام ندادند، در این صورت از آنان روی بر تاب و در مقابل این جهالتی که از آنان سر می‌زند، با آنان بگومگو و مشاجره نکن.

باید یادآور شد که قواعد و اصول سه‌گانهٔ مطرح شده در این آیه، تبیین کنندهٔ اصول فضایل و مکارم اخلاقی در اموری است که به رفتار و معاملهٔ انسان با دیگران تعلّق می‌گیرد. در **حدیث‌شریف** آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای جبرئیل! توضیح این آیه چیست؟ جبرئیل گفت: پروردگارت می‌فرماید: توضیح آیه این است که باکسی که با تو قطع پیوند می‌کند، بپیوندی و به کسی‌که تو را محروم می‌گرداند، بدهی و از کسی که بر تو ستم می‌کند، درگذری». امام جعفرصادق ؈ فرمود: «در این آیه، خداوند متعال پیامبرش را به مکارم اخلاق دستور می‌دهد و در قرآن، آیه‌ای جامع‌تر از این آیه دربارهٔ مکارم اخلاق وجود ندارد».

وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيْطَـٰنِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ ۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ

عَلِيمٌ ﴿۲۰۰﴾

از آنجاکه دستور روگرداندن از جاهلان، با دستور پناه بردن به خداوند سبحان از شرّ شیاطین ــ برای پرهیز از مفاسد و شرارتهایشان ــ مناسبت داشت پس فرمود: ﴿**و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بَر زیرا که او شنوای داناست**﴾ یعنی: به او التجا کن زیرا او این التجای تو را می‌شنود و می‌داند بنابراین، شرّ شیطان را از تو دفع می‌کند. نَزْغ: وسوسه کردن به فساد است، اعراب می‌گویند: نَزَغَ بَيْنَنا: یعنی در میان ما فساد افگند.

خطاب در این آیه، متوجّه کلّ مکلّفان و در رأس آنان، پیامبر اکرم ﷺ است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ إِذَا مَسَّهُمْ طَـٰٓئِفٌ مِّنَ ٱلشَّيْطَـٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ ﴿۲۰۱﴾

﴿**در حقیقت، متّقیان چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد، خدا را به یاد آورند**﴾ یعنی: عظمت امر و نهی پروردگارشان را به‌یاد می‌آورند ﴿**و بناگاه بینا شوند**﴾ یعنی: بیدار می‌شوند و می‌دانند که این خیال و خطرهٔ شیطانی است لذا خود را از نافرمانی خدای سبحان باز داشته بر شیطان می‌شورند و او را نافرمانی می‌کنند. وسوسهٔ شیطان: آراستن گناه و دستور دادن او به انجام بدی در هنگام خشم است. طائِف: یعنی وسوسهٔ طوافگر زیرا وسوسه القایی از سوی شیطان است که به وسوسهٔ خیال شباهت دارد، بر انسان سرک می‌کشد و چون طوافگری بر گرد او می‌تند.

وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ﴿۲۰۲﴾

﴿**و برادرانشان آنان را به گمراهی می‌کشانند و هیچ کوتاهی نمی‌کنند**﴾ یعنی: شیاطین، برادران و یاران بدکار و فاسق خویش از گمراهان انسی را، در راه گمراهی جلو داده و ریسمان فساد را برایشان رها می‌کنند تا در چراگاههای گمراهی بچرند. گمراهان انسی نیز این جلوداری را از شیاطین پذیرفته به آنان اقتدا می‌کنند و بسان حیوانی رام، مشتاقانه به چراگاههای فساد و انحراف و ظلمت وارد می‌شوند پس شیاطین در این عرصه هیچ فروگذاشت و کوتاهی نورزیده و هرگز از رها کردن ریسمانهایشان باز نمی‌ایستند و میان گمراهان انسی و خواسته‌های گناه‌آلودشان هیچ مانعی ایجاد نمی‌کنند بلکه پیاپی بر وسوسه و گمراه کردنشان می‌افزایند تا سرانجام در باتلاق فساد و گمراهی نابود شوند.

اصل در این مضمون تشبیه‌گونه این است که: مالک حیوان، رسنش را در دست خویش گرفته آن را وا می‌گذارد که بچرد و چون حیوان، محیط نزدیک به خود را از علف پاک کرد، باز مالکش، چندی دیگر از آن ریسمان را رها می‌کند تا آن حیوان در میدانی وسیع‌تر از آن بچرد، امّا اگر حیوان می‌خواست به جایی برود که از رفتن به آنجا برایش زیانی متصوّر بود، صاحبش، ریسمان را جمع کرده و حیوان را به‌سوی خود واپس می‌کشاند. ولی شیطان چنین نیست بلکه گمراهان را در میادین ضلالت و ظلمت تا بدانجا پیش می‌افگند که هلاک گردند.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا ۚ قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِن رَّبِّي ۚ هَٰذَا بَصَائِرُ مِن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۲۰۳﴾

﴿**و هرگاه برای آنان آیه‌ای نیاوری، می‌گویند: چرا از خود برنگزیدی؟**﴾ چون نزول وحی به تأخیر می‌افتاد، کفّار به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: چرا آیات را از نزد خود انشا نمی‌کنی؟ ﴿**بگو: من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم**﴾ و به شما ابلاغ می‌نمایم ﴿**این**﴾ قرآن نازل‌شده بر من، همانا ﴿**روشنگریهایی از سوی پروردگارتان است**﴾ که هر کس آن را بپذیرد، به‌وسیلهٔ آن راهیاب شده و به‌نیروی بینش ایمانی مجهّز می‌شود، امّا مرا در آن دخل و تصرّفی نیست ﴿**و برای گروهی که به آن ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی است**﴾ که مؤمنان به وسیلهٔ آن به آنچه که مایهٔ رضا و خشنودی پروردگارشان است، رهنمون می‌شوند.

وَإِذَا قُرِئَ ٱلْقُرْءَانُ فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥ وَأَنصِتُوا۟ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٢٠٤﴾

﴿**و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش بسپارید و خاموش مانید**﴾ تا بدان نفع گیرید و به آنچه که در آن از حکمتها و مصلحتهای بزرگ است، بیندیشید. البتّه گوش‌فرادادن و خاموش‌ماندن در هنگام تلاوت قرآن ــ در نماز و غیر آن ــ یک واجب عامّ است بنابراین، قرآن را چون سایر سخنان قرار ندهید که هر کس بخواهد، از آن روی بر می‌گرداند ﴿**تا مشمول رحمت شوید**﴾ یعنی: تا با امتثال امر خدای سبحان در شنیدن آیات کتابش، به رحمت و رستگاری نایل گردید.

آیهٔ کریمه از جملهٔ دلایل احناف بر کراهیّت قرائت مقتدی پشت سر امام است.

وَٱذْكُر رَّبَّكَ فِى نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ ٱلْجَهْرِ مِنَ

ٱلْقَوْلِ بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْغَٰفِلِينَ ﴿۲۰۵﴾

﴿**و پروردگار خود را در دل خویش یاد کن**﴾ به‌طور آهسته و همراه با تأمّل و تدبّر. این حکمی عام در همهٔ اذکار است؛ اعم از قرائت قرآن، دعا، تسبیح، تهلیل و غیره. آری! یادکن باری تعالی را ﴿**به زاری و ترس و بدون بانگ‌برداشتن**﴾ یعنی: طوری اورا با ترس و زاری یادکن که به‌خودت بشنوانی پس صدایت را در ذکر بلند نکن زیرا یادکردن پنهانی، به اخلاص نزدیکتر و به اندیشیدن ممدتر است. آری! او را این‌گونه یادکن ﴿**در بامدادان**﴾ غُدُوّ: اوقات بامداد و غدوة: بامداد است ﴿**و شامگاهان**﴾ یعنی: در اوقات شبانگاه. اصیل: بعد از عصر تا مغرب است ﴿**و از غافلان نباش**﴾ یعنی: از غافلان ذکر و یاد خدای عزّوجلّ و از غافلان قرائت در نماز نباش.

إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَيُسَبِّحُونَهُۥ وَ
لَهُۥ يَسْجُدُونَ ۩ ﴿۲۰۶﴾

﴿**به یقین، کسانی که نزد پروردگار تو هستند**﴾ مراد فرشتگانند ﴿**از عبادت او گردنکشی نمی‌کنند و او را تسبیح می‌گویند**﴾ یعنی: خداوند متعال را به بزرگی می‌ستایند و او را از هر عیب و نقصی به پاکی یاد می‌کنند ﴿**و فقط برای او سجده می‌کنند**﴾ یعنی: او را به عبادت سجده که شریف‌ترین عبادات است، مخصوص می‌گردانند.

این اوّلین سجدهٔ تلاوتی در قرآن کریم است که بر خواننده و شنوندهٔ آن ــ اجماعاً ــ سجده واجب می‌شود.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ انفال

مدنی است و دارای هفتاد و پنج آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به «انفال»، بیان حکم غنایم جنگی در آن است.

این سوره در غزوهٔ «بدرکبری» نازل شد و از احکام جهاد فی‌سبیل‌الله، قوانین جنگ و صلح و ناکام‌ماندن توطئه‌های مشرکان علیه رسول گرامی اسلام ﷺ سخن می‌گوید.

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَنفَالِ ۖ قُلِ ٱلْأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ ۖ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَصْلِحُوا۟ ذَاتَ بَيْنِكُمْ ۖ وَأَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١﴾

﴿ای پیامبر! از تو دربارهٔ انفال﴾ یعنی: غنایم جنگ **﴿می‌پرسند، بگو: انفال به خدا و رسول او اختصاص دارد﴾** یعنی: صدور حکم دربارهٔ آنها به خدا و رسول او اختصاص دارد، که رسول او آن را میان شما طبق فرمان خدای سبحان تقسیم

می‌کند و شما در این باره هیچ اختیاری ندارید. انفال: در کلام عرب به هر احسان و نیکوکاری‌ای اطلاق می‌شود که نیکوکار آن را از روی فضل و لطف، در حقّ کسی انجام دهد، بی‌آن‌که انجام آن بر وی واجب باشد. پس «انفال»، از ریشهٔ «نفل» به معنای فضل و بخشش است بنابراین، غنایمی که خداوند متعال آن را بر مؤمنان حلال گردانیده است، احسان و فضل ویژهٔ او بر ایشان است چراکه این غنایم، بر امّت‌های دیگر قبل از امّت محمّدی ﷺ حرام بود. شاهد سخن ما این **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پنج چیز به من داده شده که قبل از من به هیچ کس دیگری داده نشده است»، سپس به بیان این پنج چیز پرداختند تا به موضوع غنایم رسیدند و فرمودند: «و غنایم برایم حلال شد در حالی‌که قبل از من برای هیچ کس حلال نبوده است»[۱].

از عبادةبن‌صامت ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: هنگامی که مسلمانان و مشرکان در بدر با هم روبرو شدند، خدای عزّوجلّ مشرکان را شکست داد و بعد از شکست دشمن، اصحاب به سه گروه تقسیم شدند؛ گروهی دشمن را تعقیب و تار و مار می‌کردند، گروهی به اردوگاه درهم فروریختهٔ دشمن ریخته اموال و اشیای برجای مانده از آنان را جمع‌آوری می‌کردند و گروه سوم پیرامون رسول خدا ﷺ حلقه زده بودند تا دشمن بر آن حضرت ﷺ حملهٔ ناگهانی نیاورد. چون شب فرا رسید و هر سه گروه گرد هم آمدند، در این هنگام کسانی‌که غنایم را جمع کرده بودند، گفتند: چون ما آن را جمع کرده‌ایم لذا کس دیگری جز ما در آن سهمی ندارد. از سوی دیگر، کسانی که به جست‌وجوی دشمن و تعقیب آن پرداخته بودند، گفتند: شما از ما به این غنایم ذی‌حق‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که دشمن را از این اموال دور کرده و او را به شکست روبرو کردیم. گروه سوم نیز که رسول خدا ﷺ را در میان خویش گرفته بودند، گفتند: شما دو

۱ــ این **حدیث‌شریف** به طور کامل در سورهٔ «اعراف» نقل شد.

گروه از ما در این غنایم ذی‌حق‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که پیرامون رسول خدا ﷺ حلقه زده و از بیم آن‌که مبادا دشمن به ایشان گزندی ناگهانی برساند، به ایشان مشغول شدیم. همان بود که آیهٔ کریمهٔ: (یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ، قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ...) نازل شد، آن‌گاه رسول خدا ﷺ غنایم را میان اصحاب تقسیم کردند.

بعضی در تفسیر آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه، غنایم را ملك رسول خدا ﷺ گردانید و سپس این حکم با [آیهٔ ۴۱] از همین سوره: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...) منسوخ شد.

در تفسیری دیگر، ابن‌عبّاس رضی الله عنه «انفال» را به بخششی معنی کرده که امام (حاکم) آن را بعد از تقسیم غنایم به بعضی از رزمندگان ــ افزون بر استحقاقشان ــ می‌دهد؛ چون پول و کالا و سلاح شخص کشته‌شده (سَلَب) یا مانند آن. همین معنی به فهم بسیاری از فقها نیز شتافته است، چنانچه مذهب شافعی، ابوحنیفه و مالك این است که انفال عبارت است از: اموالی که امام بنابر اجتهاد خود از حساب خمس به کسانی خاص از لشکریان می‌بخشد و به آن برخی از لشکریان را براساس شجاعت‌شان، یا دلیل دیگری بر دیگران ترجیح می‌دهد. بنابراین، انفال از (خُمس) پرداخته می‌شود، نه از چهار قسمت دیگر که سهم صاحبان غنیمت است.

﴿**پس از خدا پروا دارید**﴾ در اجرای اوامر و اجتناب از نواهی وی ﴿**و**﴾ از آن جمله این‌که: ﴿**بایک‌دیگر سازش نمایید**﴾ زیرا اصحاب بدر در تقسیم غنایم اختلاف کرده بودند. مکحول می‌گوید: «ایجاد سازش و اصلاح ذات‌البین در میانشان بدین گونه میسّر بود که غنایم همه برگردانده شود و در میان کسانی که استحقاقشان نزد رسول خدا ﷺ ثابت شده و در میان کسانی که جنگیده‌اند و غنیمت گرفته‌اند، تقسیم شود». ﴿**و اگر به راستی مؤمن هستید، از خدا و پیامبرش**

اطاعت کنید ﴾ این ارشاد برای تهییج و برانگیختن مؤمنان بر تقوی و اصلاح ذات‌البین و اطاعت خدا و رسول وی است زیرا ایمان به‌سامان نمی‌شود مگر با این سه چیز، از این جهت اطاعت خدا و رسول به‌عنوان نشانه‌ای بر صدق ایمان معرّفی شد.

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۲﴾

﴿ **جزاین نیست که مؤمنان** ﴾ کامل ﴿ **همان کسانی هستند که چون یاد خدا به‌میان آید، دلهایشان بترسد** ﴾ یعنی: پدیدآمدن ترس و بیم از خداوند متعال در هنگام یادکرد وی، از شأن مؤمنان است. سدّی می‌گوید: «این صفت از اوصاف کسی است که چون می‌خواهد ستمی بنماید، یا چون قصد ارتکاب گناهی را می‌کنند، به وی گفته می‌شود: از خدا بترس! در این هنگام قلبش می‌لرزد و احساس عظمت و عزّت و جلال باری تعالی، وجدان و نهادش را تکان داده از آن ستم و گناه باز می‌ایستد». ﴿ **و** ﴾ مؤمنان کامل همان کسانی هستند که ﴿ **چون آیات خدا بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید** ﴾ زیرا پشت‌سرهم آمدن ادلّه، درک و یقین انسان مؤمن را نیرومندتر می‌گرداند ﴿ **و** ﴾ مؤمنان کامل همان کسانی هستند که ﴿ **بر پروردگار خود توکّل می‌کنند** ﴾ نه بر غیر وی. توکّل بر خدا: تفویض و سپردن کار به اوست، از همین رو، سعیدبن‌جبیر رحمه‌الله گفته است: «توکّل بر خدای عزّوجلّ، همهٔ ایمان است».

ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۳﴾

﴿**همانان که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند**﴾ یعنی: آنان همان مؤمنانی هستند که میان اعمال قلب؛ چون بیم از خدای عزّوجلّ، اخلاص و توکّل و میان اعمال اعضا و اندامها؛ چون نماز و زکات جمع می‌کنند.

ملاحظه می‌کنیم که دو آیهٔ فوق، گردآورندهٔ پنج وصف (تقوی، اصلاح ذات‌البین، اطاعت اوامر خدا و رسول، خشیت الهی و توکّل) است و همین پنج وصف، تمام انواع خیر را در بر می‌گیرد، به همین جهت، خداوند متعال بعد از بیان آنها می‌فرماید:

أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّاۚ لَّهُمْ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

﴿**آن گروه**﴾ که به اوصاف یاد شده موصوف‌اند ﴿**در حقیقت، ایشانند مؤمنان**﴾ یعنی: مؤمنان کامل و راستین که در ایمان به عالی‌ترین درجات و نهایی‌ترین مراتب آن رسیده‌اند. (حَقًّا): مفید این معنی است که ایشان به کلّی از کفر بری و برکنارند. امام ابوحنیفه، با استناد به این آیه می‌گوید: «اگر کسی از شما پرسید که آیا مؤمنید؟ باید بگویید، آری! من حقّاً مؤمن هستم! و نگویید: من مؤمنم إن شاءالله». ﴿**برای آنان درجاتی است**﴾ یعنی: برای این گروه، منازل و مقامات خیر و کرامت و شرفی است در بهشت، که بعضی از این منزلها ــ به‌حسب ایمان و اعمال صالح صاحبان خود ــ از بعضی دیگر برتر است چنان‌که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «همانا کسانی که (دربهشت) در مراتب پایین‌تر از اهل علّیّین قراردارند، آنها را چنان می‌بینند که شما ستارهٔ فرورفته در

افقی از افق‌های آسمان را می‌بینید». آری! این درجات برایشان ﴿نزد پروردگارشان﴾ است. بیان این‌که این درجات نزد پروردگارشان است، متضمن افزودن بزرگ‌داشت و تشریف و تفخیم ایشان می‌باشد ﴿و﴾ برای ایشان ﴿آمرزشی است﴾ گناهانشان را ﴿و روزی‌ای نیک است﴾ که از فضل بیکران پروردگار و دریای پایان‌ناپذیر جود او، بر ایشان سرازیر می‌شود.

در **حدیث‌شریف** آمده است که روزی حارث‌بن‌مالک انصاری رضی الله عنه به محضر رسول خدا ﷺ مشرّف شد، ایشان به وی فرمودند: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يا حارِثُ؟ قالَ: أَصْبَحْتُ مُؤْمِناً حَقّاً. قالَ أُنْظُرْ ما تَقُولُ، فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيْقَةٌ، فَمَا حَقِيقَةُ إِيْمانِكَ؟ فَقالَ: عَزَفْتُ نَفْسِيْ عَنِ الدُّنْيا فَأَسْهَرْتُ لَيْلِيْ وَ أَظْمَأْتُ نَهارِيْ، وَ كَأَنِّيْ أَنْظُرُ إِلىٰ عَرْشِ رَبِّيْ بارِزاً، وَ كَأَنِّيْ أَنْظُرُ إِلىٰ اَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزاوَرُوْنَ فِيْها، وَ كَأَنِّيْ أَنْظُرُ إِلىٰ اَهْلِ النّارِ يَتَضاغَوْنَ فِيْها. فَقالَ: يا حارِثُ! عَرِفْتَ فَأَلْزِمْ ـ ثَلاثاً ✿ ای حارث! حالت چگونه است و در چه حالی قرار داری؟ حارث گفت: در این حال که مؤمن راستین گردیده‌ام! رسول خدا ﷺ فرمودند: بنگر که چه می‌گویی ای حارث! زیرا برای هر چیزی حقیقتی است، به من بگو که حقیقت ایمان تو چیست؟ حارث گفت: نفسم را از دنیا بازداشته‌ام لذا شبم را زنده دار بوده و روزم را تشنه می‌دارم و گویی به‌سوی عرش پروردگارم چنان می‌نگرم که در برابرم بارز و آشکار است و گویی به‌سوی اهل بهشت ـ درحالی‌که با هم دیدار می‌کنند ـ می‌نگرم و گویی به‌سوی اهل دوزخ می‌نگرم که به یک‌دیگر بانگ می‌زنند و صدایشان را به فریاد و گریه بلند می‌کنند. رسول‌خدا ﷺ فرمودند: ای حارث! شناختی پس [به مستلزمات این شناخت] پایبند باش! و این سخن را سه بار تکرار کردند».

كَمَآ أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنۢ بَيْتِكَ بِٱلْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ

لَكَـٰرِهُونَ ﴿٥﴾

﴿**همچنان‌که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق**﴾ یعنی: به حکمت و صواب ﴿**بیرون آورد**﴾ به‌سوی جنگ بدر ﴿**و حال آن‌که گروهی از مؤمنان سخت کراهت داشتند**﴾ از این‌که از مدینه بیرون روند. کاف در (كَمَا أَخْرَجَكَ) برای تشبیه است و کراهیّت اصحاب در حکم غنایم را ــ هرچند که به آن رضا دادند ــ به کراهیّت‌شان در عزیمت به جنگ بدر تشبیه می‌کند.

خداوند متعال در این آیه و مابعد آن، به بیان این حقیقت می‌پردازد که در پیروزی بدر، فضل و منّت فقط به او برمی‌گردد لذا غنایم نیز از آن او و پیامبرش هست. آری! از فضل بی‌پایان او بود که مؤمنان را از مدینه به جنگ مشرکان بیرون آورد، درحالی‌که اکثرشان از این امر کراهت داشتند و باز آنان را به میدان جنگ با سپاه کفّار کشانید، درحالی‌که اکثرشان قصد این رویارویی را نداشتند، همین‌گونه، فضل و منّت وی بر ایشان با امدادرساندنشان به وسیلهٔ فرشتگان تا غیر این از احسانهای دیگری که این سوره به بیان آنها می‌پردازد.

در اینجا مختصر اشاراتی به واقعهٔ بدر لازم است. ابن‌کثیر روایت می‌کند: «چون رسول خدا ﷺ شنیدند که ابوسفیان با کاروان تجارتی قریش از شام عازم مکّه است، خطاب به اصحاب‌شان فرمودند: این قافلهٔ قریش با اموال آنهاست، به‌سوی آن بیرون آیید، شاید خدای منّان از فضل خود آن را بهرهٔ شما گرداند. پس، برخی از مردم سبکبال برخاستند و با پیامبر ﷺ به راه افتادند، امّا برخی دیگر، سنگینی نمودند و نرفتند چراکه رسول خدا ﷺ برای این کار داوطلب خواسته بودند و بیرون رفتن اجباری نبود. از سوی دیگر، اصحاب در این اندیشه نبودند که با قریش جنگی در میان خواهد آمد.

از آن طرف، ابوسفیان وقتی نزدیک حجاز رسید، از بیم مسلمانان دل‌نگران و

جویای اخبار بود و چون از حرکت ایشان به قصد کاروان خویش آگاه شد، بی‌درنگ پیکی به مکّه فرستاد و قریش را به جنگ برانگیخت لذا آنان با همهٔ ساز و برگ خویش چابک به سوی مدینه حرکت کردند. در این میان، رسول خدا ﷺ با اصحاب‌شان به قصد قافلهٔ ابوسفیان در حرکت بودند که در جایی به‌نام «ذفران» از خبر حرکت قریش آگاه شدند، در اینجا بود که با اصحاب خویش به مشورت پرداختند، اصحاب از مهاجر و انصار یک‌صدا اعلام کردند که به جنگ آماده‌اند. همان بود که غزوهٔ بدر روی داد، غزوه‌ای که اهمّ وقایع آن را در این سوره مرور خواهیم کرد».

يُجَٰدِلُونَكَ فِي ٱلۡحَقِّ بَعۡدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى ٱلۡمَوۡتِ وَهُمۡ يَنظُرُونَ ﴿٦﴾

﴿با تو دربارهٔ حق ـ بعد از آن‌که روشن گردید ـ مجادله می‌کردند﴾ مجادلهٔ اصحاب با رسول خدا ﷺ از آنجا ناشی می‌شد که آن حضرت ﷺ ایشان را به‌قصد کاروان تجارتی از مدینه بیرون برده بودند ولی قافلهٔ تجارتی از دست رفت چرا که ابوسفیان با زرنگی آن را از راه و مسیر معیّنش به بیراهه برد و راه ساحلی را درپیش گرفت پس پیامبر اکرم ﷺ اصحاب را درحالی به جنگ فراخواندند که ایشان آمادگی چندانی برای آن نداشتند، به همین جهت، فرمان جنگ برآنان دشوار آمد و گفتند: اگر قبلاً ما را از وقوع جنگ آگاه می‌کردید، قطعاً برای آن آمادگی پیدا کرده و مقدّمات آن را فراهم می‌کردیم. (فِي‌الحَقِّ): یعنی باتو دربارهٔ جنگ بعد از آن مجادله می‌کردند که برایشان آشکار شد که تو جز به اذن خداوند متعال به هیچ امری دستور نمی‌دهی **﴿گویی به‌سوی مرگ رانده می‌شوند و ایشان در آن**

می‌نگرند﴾ یعنی: درحالی به میدان جنگ رهسپار شدند که از پیروزی نا امید بودند و اصلاً به فکر آنها خطور نمی‌کرد که در این نبرد، پیروز شوند، بر عکس در انتظار شکست هم بودند به‌طوری که گویی در حال و وضع کسی قرار گرفته‌اند که به‌سوی قتلگاه رانده شده و اسباب و وسایل قتلش را چنان فراهم می‌بیند که در وقوع آن کمترین شکّی ندارد.

وَإِذْ يَعِدُكُمُ ٱللَّهُ إِحْدَى ٱلطَّآئِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُحِقَّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَيَقْطَعَ دَابِرَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٧﴾

﴿و به یاد آورید هنگامی را که خدا به شما یکی از دو گروه را وعده داد﴾ دو گروه: یکی کاروان تجارتی قریش و دیگری سپاه ابوجهل بود ﴿که از آنِ شما باشد﴾ حق تعالی به پیامبرش در هنگام بیرون رفتن‌شان به‌سوی بدر وحی فرستاد که: قطعاً پیروزی از آن شماست؛ یا با تصاحب قافلهٔ قریش که حامل کالای تجارتی از شام بود، یا با غلبه بر سپاه قریش که از مکّه به‌قصد جنگ با مسلمانان حرکت کرده بود ﴿و شما دوست داشتید که دستهٔ بی‌سلاح﴾ یعنی: قافلهٔ تجارتی ﴿برای شما باشد﴾ زیرا این قافله، غنیمتی بی‌دردسر و دور از تیرگی و دشواری جنگ بود چراکه سپاهی همراه قافله نبود که به دفاع از آن بپردازد ﴿حال آن‌که خداوند می‌خواست که دین حق را به فرمانهای خویش ثابت کند﴾ با پیروزساختن‌تان بر سپاه تا دندان مسلّح قریش و کشتن سران آن و اسیرگرفتن بسیاری از آنان، با این هدف که نیرومندی اسلام نمایان شود ﴿و می‌خواست تا بنیاد کافران را ببرّد﴾ و آنان

را ریشه کن کند.

یعنی: شما خواستار منفعتی عاجل و زودگذر بودید، درحالی‌که خداوند ﷻ اموری والاتر از آن؛ چون برتر ساختن کلمهٔ خویش و پیروزی حق را اراده داشت پس میان این دو هدف، تفاوت و فاصلهٔ بسیاری است.

لِيُحِقَّ ٱلْحَقَّ وَيُبْطِلَ ٱلْبَٰطِلَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾

﴿می‌خواست تا حق را ثابت کند﴾ یعنی: اسلام را در زمین پایدار گرداند و بنیان آن را مستحکم کند ﴿و باطل را نابود گرداند﴾ یعنی: شرک را محو و نابود کند ﴿هرچند مجرمان﴾ یعنی: مشرکان قریش، یا تمام گروهها و طوائف کفر ﴿خوش نداشته باشند﴾.

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّى مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾

﴿هنگامی را﴾ به‌یاد آورید ﴿که پروردگار خود را به فریاد می‌طلبیدید﴾.

آری! چون فرمان الهی در رسید و مسلمانان دانستند که از جنگ با سپاه قریش هیچ گریزی ندارند و از سوی دیگر فزونی لشکر قریش و کمی تعداد خود را دیدند، در این هنگام به جناب پروردگار خویش فریاد و استغاثه برآوردند، حتّی شخص رسول اکرم ﷺ وقتی این صحنه را دیدند، رو به قبله نموده دستان خویش را به آسمان برافراشتند و شروع کردند به راز و نیاز و ناله و فریاد به بارگاه پروردگار خویش و به صدای بلند او را چنین می‌خواندند: «اَللّٰهُمَّ آتِنِیْ مَا وَعَدْتَنِیْ،

اَللّٰهُمَّ اِنْ تُهْلِكْ هٰذِهِ‌الْعَصَابَةَ مِنْ اَهْلِ‌الْاِسْلامِ لاٰ تُعْبَدْ فِي‌الْاَرْض ۞ بار الها! آنچه را که به من وعده داده‌ای، محقّق گردان! بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را هلاک گردانی، دیگر در زمین مورد پرستش قرار نمی‌گیری». ﴿پس دعای شما را اجابت کرد که: من یاری‌دهندهٔ شما هستم با هزار کس از فرشتگان﴾ که دوشادوشتان علیه مشرکان وارد کارزار شوند ﴿که﴾ آن فرشتگان ﴿از پی خود گروهی دیگر آورند﴾ به‌طور پیاپی. زیرا خداوند متعال در آغاز، مسلمانان را با هزار کس از فرشتگان مدد رساند، سپس آن تعداد را به سه هزار افزایش داد و بعداً آنان را با پنج‌هزار تن به حدّ کمال رساند.

وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِۦ قُلُوبُكُمْ ۚ وَمَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

﴿و خداوند این را﴾ یعنی: مددرساندنتان به وسیلهٔ فرشتگان را ﴿جز بشارتی قرار نداد﴾ برای شما بر پیروزی‌تان ﴿و تا آن‌که دلهای شما بدان﴾ امداد ﴿آرام گیرد و پیروزی جز از نزد خدانیست﴾ پس بدانید که پیروزی مسلّما ،ر نزد فرشتگان نیست زیرا نصرت‌دهندهٔ شما و فرشتگان هردو، خود باری تعالی است ﴿همانا الله عزیز﴾ و غالبی است که مغلوب نمی‌شود ﴿و حکیم است﴾ در تمام کارهای خود و از آن‌جمله در مشروع ساختن جهاد برای سرکوب دشمنان خویش.

از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ما در این حقیقت که فرشتگان در روز بدر همراه ما بودند، هیچ شکّی نداریم امّا در غزوات دیگر بعد از بدر؛ خدای عزّوجلّ خود به آن داناتر است». همچنین روایات، حاکی از مشاهدهٔ عینی فرشتگان در غزوهٔ بدر ــ از سوی صحابه و مشرکان هردو ــ است.

إِذۡ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةٗ مِّنۡهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذۡهِبَ عَنكُمۡ رِجۡزَ ٱلشَّيۡطَٰنِ وَلِيَرۡبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمۡ وَيُثَبِّتَ بِهِ ٱلۡأَقۡدَامَ ﴿١١﴾

﴿**هنگامی که شما را در پردهٔ خوابی سبک که آرامش بخشی از سوی او بود، پوشاند**﴾ یعنی: خداوند ﷻ در بدر چنان سکون و آرامشی بر دلهایتان مسلّط گردانید که بدون احساس هیچ‌گونه بیم و هراسی، آرام به خواب رفتید و این خواب در همان شبی بود که فردای آن جنگ واقع می‌شد. بعضی گفته‌اند: بلکه در حال رویارویی دو صفّ نبرد، ایشان را خواب سبک فراگرفت و سبب آرامش‌شان در جنگ شد ﴿**و از آسمان آبی بر شما فروریخت**﴾ خداوند ﷻ قبل از شروع جنگ، بر لشکر مسلمانان بارانی فرود آورد تا بدانجا که از وادی بدر سیل سرازیر شد ﴿**تا شما را با آن پاک گرداند**﴾ یعنی: تا پلیدی‌ها را از شما بزداید لذا به آن آب غسل کرده و به بهترین و کاملترین وجه نماز گزاردید. قابل ذکر است که تا آن وقت، تیمّم در اسلام مشروع نگردیده بود. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مشرکان قریش بر چشمهٔ آب بدر فرود آمده بودند لذا آب از دسترس مسلمانان خارج بود پس تشنگی بر ایشان غلبه کرد، به‌علاوه، در حال جنابت یا بی‌وضویی نماز می‌خواندند، همان بود که خداوند متعال از آسمان آبی نازل کرد که مؤمنان نه فقط از آن آشامیدند بلکه ظروف خویش را پر از آب نموده، چهارپایان خود را سیراب و از جنابت نیز غسل کردند». ﴿**و از شما پلیدی شیطان را بزداید**﴾ یعنی: هراس و وسوسهٔ تشنگی و وسوسه‌های دیگری را که شیطان بر شما می‌افگند ﴿**و تا دلهایتان را محکم سازد**﴾ و در صحنه‌های جنگ، پایدار و نیرومند گرداند ﴿و

گامهایتان را بدان استوار دارد ﴾ زیرا در میان سپاه مسلمانان با لشکر مشرکان، زمین ماسه‌زاری قرارداشت پس خداوند ﷻ باران را فرستاد تا سستی و شکنندگی و گردوغبار آزاردهندهٔ آن زمین ماسه‌زار را از بین ببرد.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا ۚ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٢﴾

سپس خداوند متعال فضل و نعمت دیگری از نعمتهای خود بر مؤمنان را یادآوری می‌کند: ﴿**آن‌گاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی می‌فرستاد که من با شما هستم**﴾ با تأیید و یاری خویش ﴿**پس مؤمنان را ثابت‌قدم بدارید**﴾ یعنی: به آنان مژدهٔ پیروزی بدهید، یا آنان را بر جنگ ثابت‌قدم بدارید؛ با حاضر شدن در صحنه به همراهشان و بسیارساختن شمارشان ﴿**به زودی در دل کافران رعب خواهم افگند**﴾ تفسیر نظیر این عبارت، در سورهٔ [آل‌عمران/۱۵۱] گذشت ﴿**پس فراز گردنها را بزنید**﴾ یعنی: فراز گردنهای مشرکان را بزنید، چراکه فراز گردنها جای مفاصلی است که زدن در آنها بر سرعت قطع‌شدن گردن می‌افزاید. به قولی: این دستور متوجّه فرشتگان و به قولی دیگر: متوجّه مؤمنان بود. امّا قول اوّل رجحان دارد ﴿**و از آنان همهٔ سرانگشتانشان را بزنید**﴾ یعنی: سرانگشتان دست‌های مشرکان را بزنید زیرا چون سرانگشتان قطع شود، فرد مضروب از جنگ باز می‌ماند، برخلاف سایر اعضا. ربیع‌بن‌انس ﷺ می‌گوید: «مردم در روز بدر، کشتگان مشرکان به‌دست فرشتگان را با نشانهٔ قطع‌شدن فراز گردنها و سرانگشتانشان

می‌شناختند و سرانگشتان کشتگان چنان بود که گویی در آتش سوخته است».

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ وَمَن يُشَاقِقِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿١٣﴾

﴿**این**﴾ کشتار مشرکان ﴿**به‌سبب آن است که آنان با خدا و پیامبرش به مخالفت برخاستند**﴾ و دشمنی و عناد نمودند ﴿**و هرکس با خدا و پیامبرش به مخالفت برخیزد، قطعاً خدا سخت‌کیفر است**﴾.

ابن‌کثیر می‌گوید: «مجازات مشرکان در روز بدر، از نوع مجازات تکذیب‌کنندگان امّت‌های پیشین بود».

ذَٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٤﴾

﴿**اینها را**﴾ یعنی: این عذاب عاجلی را که گریبانگیر شما مشرکان شد ﴿**بچشید**﴾ درد آن را احساس کنید و غصّهٔ آن را جرعه‌جرعه بنوشید ﴿**و بدانید که برای کافران عذاب آتش جهنّم مهیّاست**﴾ اشاره به عذاب پایدار و درازمدّت آیندهٔ آنان در آخرت است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلْأَدْبَارَ ﴿١٥﴾

﴿ای مؤمنان! چون با انبوه کافران رودر رو شدید﴾ زَحْفاً: به هم گلاویز شده و به‌سوی همدیگر روی آوردید ﴿پس به آنان پشت نکنید﴾ و به شکست و انهزام تن در ندهید.

وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأْوَىٰهُ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٦﴾

﴿و هر کس در آن روز پشت خود را به‌سوی آنان بگرداند﴾ یعنی: هر کس در روز رویارویی بدر با قبول انهزام و شکست، به دشمن پشت کند، مورد خشم خداوند ﷻ قرار می‌گیرد ﴿مگر آن‌که برای نبردی﴾ مجدّد ﴿کناره‌جو باشد﴾ و از روی به‌کاربردن تاکتیک و نیرنگ جنگی و فریب‌دادن دشمن، از یک جناح به جناح دیگر جنگ و از یک سنگر به سنگر دیگر برود، بسان رزمنده‌ای که از روی تاکتیک به دشمن پشت می‌کند تا این گمان را در وی بیفگند که گویا شکست خورده است تا دشمن او را تعقیب کند و بدین‌وسیله، او بتواند مجدّداً دشمن را غافلگیر ساخته و بر دستیابی به وی قادر شود زیرا جنگ فریب است. پس یا این باشد و ﴿یا پناه‌جو باشد به جمعی﴾ دیگر از مسلمانان هم‌رزمش ـ جز آن گروهی که در مقابل دشمن قرار دارد ـ حتّی اگر مجاهدی عضو یک گروه جنگی بود و از خطّ اوّل رویارویی به‌سوی فرمانده خویش، یا به‌سوی مرکزیّت و پایتخت آن دولت (رئیس حکومت) بگریخت، در تحت این رخصت داخل است ولی اگر پایتخت و مرکزیّت خود مورد هجوم دشمن قرار گرفته بود و مسلمانان سنگر دیگری نداشتند، دیگر گریز از صحنهٔ نبرد توجیهی ندارد و باید همه تا مرز شهادت بجنگند. امّا اگر فرار از صحنهٔ جنگ، شامل هیچ یک از دو مورد یاد شده

نمی‌شد : ﴿ **پس قطعاً** ﴾ شخص فرارکننده از میدان جنگ ﴿ **به خشمی از سوی الله گرفتار شده است** ﴾ یعنی : بجز رزمنده‌ای که با هدف جنگ مجدّد با دشمن به‌طور تاکتیکی از میدان کناره می‌گیرد ، یا رزمنده‌ای که به جمع دیگری از مسلمانان هم‌رزمش پناه می‌برد ، هر فرارکنندهٔ دیگری از صحنهٔ جنگ ، به خشمی مسلّم از سوی خدا ﷻ بازگشته است ﴿ **و جایگاهش دوزخ است** ﴾ پس فرارش او را در بلایی سخت‌تر و عقوبتی بزرگتر از آنچه از آن گریخته ، درافگنده است ﴿ **و چه بد سرانجامی است** ﴾ دوزخ ، که او به سبب پشت کردن به دشمن ، بدان پیوسته است .

بایستهٔ یاد آوری است که پشت‌کردن در نبرد ، از گناهان کبیره و از جملهٔ هفت گناه هلاک‌کننده‌ای است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** بیان کرده‌اند : « از هفت گناه هلاک‌کننده بپرهیزید . اصحاب پرسیدند : یا رسول‌الله ! این هفت گناه هلاک‌کننده چیست؟ فرمودند : شریک آوردن به خدای سبحان ، سحر ، کشتن نفسی که خداوند ﷻ قتل او را حرام کرده‌است ــ جز به حق ــ خوردن ربا ، خوردن مال یتیم ، پشت‌کردن به دشمن در روز جنگ و متهم ساختن زنان پاکدامن مؤمن بی‌خبر به زنا » .

احناف بر آنند که عقب‌نشینی از میدان جنگ و پناه‌گزیدن به نیروهای پشت خطّ اوّل نبرد ــ اعم از مرکزیّت فرماندهی ، یا پایتخت دولت اسلامی ــ در صورتی جایز است که سپاه اسلام در میدان جنگ از دوازده هزار نفر کمتر باشد ، امّا اگر سپاه اسلام دوازده هزار نفر یا بیشتر از آن بود ، جایز نیست که در برابر دشمن فرار و عقب‌نشینی نمود ، هرچند تعداد دشمن به مراتب بیش از مسلمانان باشد . احناف در این حکم به این **حدیث‌شریف** استدلال کرده‌اند : « بهترین همراهان چهارتن ، بهترین سریّه‌ها (گروههای جنگی پارتیزانی) چهارصدتن و بهترین لشکرها چهار هزارتن‌اند و سپاهی که دوازده‌هزار تن باشد ، از کمی تعداد شکست نمی‌خورد و هرگز به این علّت مغلوب نمی‌شود » .

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَـٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ ۚ وَلِيُبْلِيَ ٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَآءً حَسَنًا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾

﴿**پس شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت**﴾ با فراهم ساختن اسباب و مقدّمات پیروزی شما ﴿**و ای محمّد! تو نیفگندی وقتی که افگندی**﴾ آن مشت خاک را ﴿**بلکه خدا بود که افگند**﴾ یعنی: در حقیقت این تو نبودی که افگندی بلکه صورت افگندن از تو و حقیقت آن از خدای متعال بود زیرا اگر حقیقتاً افگننده تو می‌بودی، اثر یک مشت شن و خاک جز به همان اندازه که عادتاً از انداختن یک فرد بشر متصوّر است، بیش نبود و آنچنان اثری گسترده و شکننده از آن ایجاد نمی‌شد که ذرّات یک مشت خاک، به چشم و بینی تمام اعضای لشکر مشرکان برسد و همه را تارومار گرداند پس در حقیقت، این انداختن، فعل خدای سبحان بود که چنین اثر بزرگی بر آن مترتّب گشت، اثری که بشر تاب و توان تحمّل آن را ندارد.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت می‌کند: رسول اکرم ﷺ در روز بدر، دستهای خود را به آسمان بلند کرده و به بارگاه الهی چنین التجا نمودند: «پروردگارا! اگر این جمع را هلاک‌کنی، دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرارنمی‌گیری». در این اثنا جبرئیل علیه السلام در رسید و به آن حضرت ﷺ گفت: مشتی خاک برگیر و آن را بر روی مشرکان بیفگن! رسول خدا ﷺ مشتی خاک را گرفته و آن را برروی مشرکان افگندند و فرمودند: «شَاهَتِ الْوُجُوْه ✿ چهره‌های مشرکان منفور باد» پس کسی از مشرکان نماند مگر این‌که بر چشمها و سوراخ‌های بینی و دهان وی چیزی از این مشت خاک رسید، در این هنگام بود که همه پشت کردند و تار و مار شدند. ﴿**و تا مسلمانان را از نزد خویش بخششی**

نیکو عطا کند﴾ یعنی: خداوند متعال این کار را فقط برای آن کرد تا بر مسلمانان نعمتهای نیکو و زیبای خود را ارزانی بدارد. مراد از (بَلاءً حَسَناً) بخششی نیکو است. ﴿همانا الله شنواست﴾ دعای آنان را ﴿داناست﴾ به احوالشان.

ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿۱۸﴾

﴿حال این بود﴾ که بیان کردیم؛ از پیروزساختن مؤمنان و نگونسار کردن کفّار ﴿و بدانید که خدا نیرنگ کافران را سست می‌گرداند﴾ یعنی: قطعاً هدف از این عنایات الهی بر شما که در این آیات بیان شد، انعام‌نمودن به مؤمنان و نقش‌برآب ساختن نقشهٔ کافران بود.

إِن تَسْتَفْتِحُوا۟ فَقَدْ جَآءَكُمُ ٱلْفَتْحُ ۖ وَإِن تَنتَهُوا۟ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَإِن تَعُودُوا۟ نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْـًٔا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۹﴾

﴿اگر طلب فتح می‌کردید پس فتح به شما آمد﴾ خطاب متوجّه کفّار است و هدف از آن استهزایشان می‌باشد زیرا در بیان **سبب نزول** آمده است: مشرکان قریش هنگامی که از مکّه برای جنگ با مسلمانان بیرون می‌رفتند، از خداوند ﷻ خواستند تا میان آنها و مسلمانان داوری نماید و در جنگی که پیش رو است، گروه بر حق را پیروز گرداند. لذا خدای عزّوجلّ با لحنی تمسخرآلود خطاب به آنان می‌فرماید: اگر داوری می‌خواستید، اینک نتیجهٔ داوری برایتان

آمد! ﴿و اگر باز ایستید﴾ از کفر و دشمنی با رسول خدا ﷺ ﴿آن﴾ بازایستادن از کفر و دشمنی ﴿برای شما بهتر است؛ و اگر باز گردید﴾ به‌سوی کفر و دشمنی و نبرد علیه اسلام و مسلمانان ﴿ما هم بر می‌گردیم﴾ با مسلّط‌ساختن مؤمنان بر شما، همان‌گونه که ایشان را در بدر بر شما مسلّط کردیم ﴿و بدانید که گروه شما هر چند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد﴾ مراد از این گروه، قوم قریش در مکّه است ﴿و بدانید که خدا با مؤمنان است﴾ پس هر کس خدا با او باشد، قطعاً پیروز است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَوَلَّوْاْ عَنْهُ وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿٢٠﴾

﴿ای مؤمنان! خدا و فرستادهٔ او را فرمان برید﴾ در همه چیز و از آن جمله در جنگ ﴿و از او روی برنتابید درحالی‌که می‌شنوید﴾ ندای او را.

وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ قَالُواْ سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٢١﴾

﴿و مانند کسانی نباشید که گفتند: شنیدیم﴾ پیام حق را و اطاعت کردیم ﴿و حال آن‌که نمی‌شنوند﴾ و در حقیقت اطاعت نمی‌کنند. آنان منافقان یا یهودیانند زیرا با گوشهایشان پیام حق را می‌شنوند، بی‌آن‌که آن را بفهمند و بدان عمل کنند پس آنان همانند کسی هستند که اصلاً نشنیده است. یا مراد این است: آنان پیام حق را شنیدند ولی آن را اجابت نکردند بلکه گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم!

﴿إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلۡبُكۡمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ۝٢٢﴾

﴿**قطعاً بدترین جنبندگان**﴾ که برروی زمین می‌جنبند و حرکت می‌کنند ﴿**نزد خداوند**﴾ یعنی: در حکم و داوری وی ﴿**ناشنوایان لالی هستند که نمی‌اندیشند**﴾ در آنچه که نفعشان در آن است تا به‌سوی آن بشتابند و در آنچه که زیانشان در آن است تا از آن اجتناب کنند پس آنان در نزد خداوند ﷻ بدترین جنبندگان هستند زیرا هر جنبنده‌ای جز آنان در روی زمین، میان خیر و شرّ ـ به نسبت ـ فرق نهاده و نفع و ضرر خود را از هم تمییز می‌دهد.

وصف‌کردن کفّار به ناشنوایان گنگ ـ درحالی‌که به‌ظاهر هم می‌شنوند و هم نطق می‌کنند ـ به سبب عدم بهره‌گیری‌شان از موهبت شنوایی و نطق در جهت صلاح و فلاح خویش است.

﴿وَلَوۡ عَلِمَ ٱللَّهُ فِيهِمۡ خَيۡرٗا لَّأَسۡمَعَهُمۡۖ وَلَوۡ أَسۡمَعَهُمۡ لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ ۝٢٣﴾

﴿**و اگر خدا در آنان**﴾ یعنی: در آن گروه کرولال ﴿**خیری می‌یافت، قطعاً به آنان می‌شنوانید**﴾ به چنان شنوایی‌ای که از آن سود برده و در اثر آن، حجّتها و برهانها را دریابند ﴿**و اگر آنان را شنوا می‌کرد، حتماً باز به حال إعراض، روی برمی‌تافتند**﴾ زیرا این امر که آنان ایمان نمی‌آورند، در علم باری تعالی سبقت گرفته است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا

يُحۡيِيكُمۡۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ ﴿٢٤﴾

﴿**ای مؤمنان! به ندای خداوند و پیامبر که شما را به پیامی حیات‌بخش فرامی‌خواند، لبّیک اجابت بگویید**﴾ یعنی: به‌سوی اطاعت ما و اطاعت از پیامبر ما ﷺ و اجرای اوامر وی بشتابید زیرا بی‌تردید، کمال حقیقی و زندگی سعادتمندانه و با عزّت شما، در گرو این اطاعت و عمل به این اوامر است، از آنجاکه پیامبر شما را به‌سوی اموری فرامی‌خواند که حیات حقیقی‌تان در آن است؛ چون علم شریعت زیرا علم؛ حیات است و جهل؛ مرگ و همانند پذیرش اوامر و نواهی قرآن؛ زیرا حیات ابدی و نعمت سرمدی در گرو امتثال فرمانهای قرآن است و همانند جهاد؛ زیرا جهاد سبب بقای حیات شماست، چراکه اگر دشمن مورد هجوم قرار نگیرد، خود بر شما هجوم برده و نابودتان می‌کند.

امّا از سیاق آیات چنین بر می‌آید که لبّیک گفتن به ندای خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ در اینجا، بیشتر ناظر بر اجابت فرمان جهاد است چنان‌که محمّدبن اسحاق از عروةبن زبیر رضی الله عنه چنین نقل کرده است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌سعیدبن معلّی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «من در مسجد مشغول ادای نماز بودم که در این اثنا رسول خدا ﷺ مرا فراخواندند ولی [به‌تصوّر این‌که به‌پایان رساندن نماز اولیٰ است] اجابت‌شان نگفتم لذا چون نماز را تمام کردم به محضر ایشان شتافتم و گفتم: یا رسول‌الله! شما مرا در حالی فراخواندید که مشغول ادای نماز بودم! فرمودند: مگر خداوند متعال نفرموده است که: به ندای خدا و پیامبر ــ چون شما را فراخواند ــ لبّیک اجابت بگویید؟». ﴿**و بدانید که خداوند میان آدمی و دلش حائل می‌گردد**﴾ یعنی: مادامی که

دلهایتان نرم و به فرمان است ، به‌سوی اجابت اوامر خداوند متعال بشتابید ، قبل از آن‌که احوال متغیّر شود و دلهایتان از شما فرمان نبرد . فرمان نبردن دل از انسان با مرگ وی است که نقطهٔ پایان عمل اوست . یا : هر کس بسیار گناه کند ، چه‌بسا که قلبش از معانی ایمانی دور شود و بعد از آن به اجابت‌گفتن حق تعالی و پیامبرش مایل نگردد .

در **حدیث‌شریف** به روایت امّ‌سلمه آمده است که رسول‌خدا ﷺ این دعا را بسیار می‌خواندند : « اَللّٰهُمَّ مُقَلِّبَ الْقُلُوْبِ ثَبِّتْ قَلْبِيْ عَلىٰ دِيْنِكَ ✿ بارالها ! ای گرداننده دلها ! دلم را بر دینت ثابت نگه دار » . گفتم یا رسول الله ﷺ ! مگر دلهارا دگرگونی‌ای است؟ فرمودند : « آری ! خدای عزّوجلّ هیچ کس از بنی‌آدم را نیافریده ، مگر این‌که قلبش در میان دو انگشت از انگشتان بلا کیف اوست پس اگر بخواهد ، آن را راست و مستقیم و اگر هم بخواهد کج و منحرفش می‌گرداند لذا از الله پروردگارمان درخواست می‌کنیم که دلهایمان را ـ بعد از آن‌که هدایتمان نموده ـ منحرف نگرداند و از او می‌طلبیم تا رحمتی از بارگاه خود بر ما ببخشاید ، همانا او بسیار بخشاینده است ... » . ﴿**و بدانید که به‌سوی او حشر خواهید شد**﴾ در روز قیامت ، آن‌گاه به شما بر حسب سلامت دلها و اخلاص در طاعاتتان ، پاداش می‌دهد .

وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ﴿٢٥﴾

﴿**و از فتنه‌ای**﴾ یعنی : از آزمون و محنتی ﴿**بپرهیزید که فقط به ستمکاران شما نمی‌رسد**﴾ یعنی : از فتنه‌ای بپرهیزید که از ظالم گذشته ، دامن‌گیر خوبان نیز می‌شود

و صالح و طالح همه را دربرمی‌گیرد زیرا آن‌گاه که به اوامر خدا و رسولش لبّیک نگویید و در مقام تأیید حق و انکار باطل بر نیایید، چه‌بسا فتنه‌ای در رسد که ستمکاران را نابود کرده از آنان بگذرد و دامن اهل صلاح را نیز بگیرد. در **حدیث‌شریف** به روایت عدی‌بن‌عمیره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدای عزّوجلّ عامّهٔ مردم را به سبب اعمال بد عدّهٔ به‌خصوصی از آنان عذاب نمی‌کند، مگر این‌که منکر را در میان خود ببینند و در حالی که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند، آن وقت است که خداوند ﷻ خاصّ و عام همه را عذاب می‌کند». ﴿**و بدانید که خداوند سخت کیفر است**﴾ و عذاب نمودن کسانی که مباشرتاً و مستقیماً مرتکب اسباب عذاب نشده بلکه به‌طور غیرمستقیم مسبّب آن گردیده‌اند، نشانه‌ای از شدّت عقاب وی است. آری! آنان کسانی‌اند که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و بر اثر آن، در جامعه فساد شیوع یافته است، در این هنگام است که عذاب بر اهل منکر ـ مخصوصاً ـ فرود نمی‌آید بلکه به‌طور عام و همگانی، بر اصحاب منکر و معروف همگی نازل می‌شود. بنابراین، جهاد در راه خدا ﷻ و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، دو عامل بزرگ حیاتبخش برای مسلمین است.

وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ أَنتُمۡ قَلِيلٞ مُّسۡتَضۡعَفُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ ٱلنَّاسُ فَـَٔاوَىٰكُمۡ وَأَيَّدَكُم بِنَصۡرِهِۦ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴿٢٦﴾

﴿**و یاد کنید**﴾ ای مهاجران! و به قولی: ای امّت عرب! ﴿**هنگامی را که شما در**

زمین، اندک و مستضعف بودید ﴾ مراد: سرزمین مکّه است ﴿ **می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند** ﴾ مراد از مردم: مشرکان قریش و به قولی: فارسیان و رومیانند. خَطْف: گرفتن و ربودن به سرعت است. ﴿ **پس او شما را جای داد** ﴾ یعنی: خدای منّان شما را به مدینه، یا به‌سوی انصار، جای و مأوی داد ﴿ **و شما را به پیروزی خود نیرومند گردانید** ﴾ در روز بدر ﴿ **و شما را از چیزهای پاکیزه روزی داد** ﴾ که از جملهٔ آنها یکی هم غنایم جنگ است ﴿ **تا باشد که سپاس بگزارید** ﴾ این نعمت‌ها را و بنابراین، خدا و رسول وی را در همه چیز اجابت و اطاعت کنید.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَخُونُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ وَتَخُونُوٓاْ أَمَـٰنَـٰتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾

﴿ **ای مؤمنان! به خدا و پیامبر او خیانت نکنید** ﴾ با ترک آنچه که شما را بدان مکلّف نموده‌ایم و با فروگذاشتن آنچه که پیامبرما ﷺ شما را به انجام آن سفارش کرده و شما را بر آن امین قرار داده است ﴿ **و در امانت‌های یک‌دیگر** ﴾ که در میان خودتان بر آن امین قرار داده شده‌اید، نیز ﴿ **خیانت نکنید** ﴾ که از جملهٔ آنها، افشا کردن اسرار مؤمنان برای کافران و منافقان است ﴿ **در حالی‌که خود می‌دانید** ﴾ که این کار خیانت است، امّا عمداً مرتکب این خیانت می‌شوید. به این ترتیب، خداوند متعال مؤمنان را از خیانت به خود، پیامبرش و همدیگرشان نهی کرد.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «آیهٔ کریمه دربارهٔ ابی‌لبابه بن عبدالمنذر نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ او را نزد طایفهٔ بنی‌قریظه فرستادند تا این پیغام را که باید به داوری رسول‌خدا ﷺ دربارهٔ خود تن در دهند، به آنان برساند. پس چون ابولبابه پیغام رسول خدا ﷺ را به آنان رساند، با او در این امر مشورت کردند، او

به زبان خویش به آنان چنین مشورت داد که: حکم رسول خدا ﷺ را دربارهٔ خود ـ هرچه که باشد ـ بپذیرند ولی با دست، به حلقوم خویش اشاره کرد! یعنی این‌که: پذیرش حکم رسول خدا ﷺ به‌معنی گردن‌زدن شماست! ولی بی‌درنگ متوجّه شد که با این کار به خدا و رسولش خیانت کرده است لذا سوگند خورد که لب به هیچ خوردنی و نوشیدنی‌ای نمی‌زند تا بمیرد، یا خدای منّان بر وی توبه‌پذیر شود. آن‌گاه به مسجدالنّبی رفت و خود را محکم به یکی از ستونهای مسجد بست و به مدّت نه روز در این حال باقی ماند تا کارش بدانجا رسید که از گرسنگی و تشنگی بی‌هوش و بی‌رمق می‌افتاد. همان بود که خدای عزّوجلّ از پذیرش توبهٔ او به پیامبرش خبر داده این آیه را نازل فرمود. در این هنگام مردم آمدند و به وی مژده دادند و خواستند تا او را از ستون مسجد باز کنند، امّا او سوگند خورد که باید خود رسول‌خدا ﷺ با دست مبارکشان او را باز نمایند، همان بود که رسول خدا ﷺ آمدند و وی را باز کردند ...».

وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَأَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

﴿**و بدانید که اموال و اولاد شما فتنه هستند**﴾ یعنی: آنها سبب افتادنتان در فتنه هستند زیرا همین اموال و اولادند که باعث سقوط شما در دامن بسیاری از گناهان و در نتیجه عذاب باری تعالی می‌شوند. یا معنی این است: اموال و اولاد شما آزمایشی برای شما هستند تا در عینیّت آشکار شود که شما حدود و احکام الهی را در مورد آنها رعایت می‌کنید یا خیر؟ ﴿**و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است**﴾ پس حقّ خداوند متعال را بر اموال و اولادتان مقدّم بدارید و مبادا اموال و

اولادتان سبب آن گردند که امانت را خیانت کنید.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

﴿ای مؤمنان! اگر از خدا پروا دارید، برای شما فرقانی قرار می‌دهد﴾ یعنی: برای شما به وسیلهٔ تقوی، از ثبات دل و قدرت بصیرت و حسن هدایت چنان نیرویی قرار می‌دهد که بتوانید با آن، میان حقّ و باطل فرق گذاشته، شبهات را بشناسید و در روشنی آن، از آنچه مایهٔ بیم و هراس شماست حذر کنید. یا «فرقان» به معنی پیروزی است زیرا این پیروزی است که حق را از باطل متمایز و نمایان می‌گرداند ﴿و﴾ اگر از خدا ﷻ پروا بدارید ﴿سیئات را از شما می‌زدایید و شما را می‌آمرزد﴾ یعنی: گناهان شما را محو می‌سازد و از آنها در می‌گذرد. در روایتی آمده است: مراد از «سیّئات» گناهان صغیره و مراد از «ذنوب»، گناهان کبیره است ﴿و خدا صاحب فضل بزرگ است﴾ بر بندگانش. پس بدانید که تقوی کلید این همه موهبت‌هاست.

وَإِذۡ يَمۡكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثۡبِتُوكَ أَوۡ يَقۡتُلُوكَ أَوۡ يُخۡرِجُوكَۚ وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَـٰكِرِينَ ﴿٣٠﴾

﴿و یاد کن هنگامی را که کافران دربارهٔ تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا اخراج کنند﴾.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: شبی سران قریش در مکّه پیرامون این موضوع با هم مشورت کردند که کار رسول خدا ﷺ را یکسره نمایند پس برخی از آنان گفتند: چون صبح بر او دمید، او را به بند کشید. برخی دیگر گفتند: بلکه از مکّه اخراجش کنید. برخی دیگر گفتند: از هر قبیله جوانی را انتخاب کنید که همه به‌طور دسته‌جمعی بر او یورش برند و او را باضربه‌ای چون ضربهٔ یک مرد به قتل رسانند، در آن صورت، خون او میان همهٔ قبایل توزیع خواهد شد و قطعاً بنی‌هاشم قدرت جنگیدن با تمام قبایل و تیره‌های قریش را ندارند. سرانجام بر این رأی اجماع کردند. همان بود که خدای عزّوجلّ پیامبرش را از نیرنگ و نقشهٔ دشمنان آگاه کرد. آن‌گاه حضرت علی رضی الله عنه مأمور شد تا بر بالین آن حضرت ﷺ بخوابد تا دشمنان غافل گردند و آن حضرت ﷺ شبانگاه با ابوبکر صدّیق رضی الله عنه راه هجرت به‌سوی مدینه را در پیش گرفتند تا به غار ثور رسیدند.

﴿**و آنان مکر می‌کردند و خداوند هم مکر می‌کرد**﴾ یعنی: مشرکان در خفا علیه رسول‌خدا ﷺ نیرنگها و توطئه‌ها می‌تنیدند، امّا خدای عزّوجلّ در مقابل، نیرنگهایشان را بی‌اثر می‌کرد و بدانند که در برابر این نیرنگها مجازاتشان می‌کند و نیرنگهایشان را به خودشان بر می‌گرداند. مجازات الهی از باب «مشاکله[1]» مکر نامیده شد ﴿**و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است**﴾.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتُنَا قَالُوا۟ قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَآءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَـٰذَآ ۙ إِنْ هَـٰذَآ إِلَّآ أَسَـٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٣١﴾

۱ــ مشاکله یا هم‌شکل‌گویی: اتّحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

﴿و چون آیات ما بر آنان خوانده شود، می‌گویند﴾ از روی سرسختی، تعصّب، تمرّد و دوری از حق **﴿شنیدیم﴾** آنچه را که تو بر ما می‌خوانی **﴿اگر بخواهیم مانند این را﴾** که تو بر ما خوانده‌ای **﴿می‌گوییم﴾** امّا چون به دنبال آن رفتند که مانند آیات قرآن را بسازند، از این کار ناتوان شدند، آن‌گاه ناگزیر از روی عناد و تمرّد گفتند: **﴿این جز اساطیر پیشینیان نیست﴾** یعنی: این قرآن، همان چیزی است که نویسندگان و اسطوره‌پردازان، از اخبار و داستانهای پیشینیان می‌نویسند.

در بیان **سبب نزول** آمده است: گوینده این سخن، نضربن حارث ـ لعنه‌الله ـ بود، او سپس در جنگ بدر اسیر شد و رسول خدا ﷺ دستور دادند تا به سختی کشته شود و همچنان شد.

وَإِذْ قَالُوا۟ ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَـٰذَا هُوَ ٱلْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۳۲﴾

﴿و هنگامی که گفتند: خدایا! اگر این قرآن همان حقّ از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور﴾ این سخن را از سر جهل و تندروی و افراط‌گری در انکار و تکذیب‌شان گفتند، درحالی‌که حق این بود تا بگویند: خدایا! اگر این قرآن حقّ است، ما را به‌سوی آن هدایت کن و به ما توفیق بده تا از آن پیروی کنیم!

وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ ۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿۳۳﴾

﴿و مادام که تو در میانشان هستی، خداوند عذاب‌کنندهٔ آنـان نـیست﴾ یـعنی: ای محمّد ﷺ! مادام که تو در میانشان هستی، آنان از عذاب استیصال و بـرانـدازی کامل در مهلت قراردارند زیرا سنّت خدای عزّوجلّ بر آن است که هیچ امّـتی را درحالی‌که پیامبرشان در میانشان است، به عذاب استیصال عذاب نکـنـد **﴿و خـدا عذاب‌کنندهٔ آنان نیست درحالی‌که استغفار می‌کنند﴾** یعنی: خداوند ﷻ عـذاب کـنندهٔ مشرکان نیست مادامی که آمرزش می‌خواهند. روایت شده است که کفّار قریش به هنگام طواف می‌گفتند: «غُفْرانَكَ ✿ پروردگارا! از تـو آمـرزش مـی‌خواهـیم». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «در میان کفّار قریش دو امان وجود داشت: یکی وجـود پیامبر خدا ﷺ و دیگری استغفار پس پیامبرخدا ﷺ از میانشان رفتند، امّا استغفار باقی ماند». همچنان ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «خداوند هیچ قومی را ــ مادامـی‌که انبیایشان در میانشان باشند ــ به عذاب ریشه کن نمی‌کند تا آن‌که انبیا را از میانشان بیرون بَرَد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «خدای عزّوجلّ دو امان برای امّتم نازل نموده است: (وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ، وَمَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُوْنَ) [یک امان، وجود من در میانشان است و امان دیگر، استغفار] پس چون من در گذرم، استغفار را تا روز قیامت در میانشان باقی می‌گذارم». امّا به قولی معنی این است: اگر از کسانی باشند که به خدا ایمان داشته باشند و از او آمرزش بخواهند، او عـــذاب‌کـــنندهٔشان نـــیست. بـــه قـــولی دیگـر مـعنی ایـن است: خداوند ﷻ عذاب‌کنندهٔشان نیست مادامی که در میانشان کسانی از مسلمانان هستند که استغفار می‌کنند ولی چون مسلمانان از میانشان بیرون رفتند، خـداونـد ﷻ در روز بدر و بعد از آن، عذاب‌شان کرد.

وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ ٱللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَ

مَا كَانُوٓاْ أَوۡلِيَآءَهُۥٓۚ إِنۡ أَوۡلِيَآؤُهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٣٤﴾

﴿و چیست آنان را که خداوند عذاب‌شان نکند، حال آن‌که﴾ آنان مردمی را که به خدای یگانه ایمان آورده و از پیامبرش پیروی می‌کنند ﴿از مسجدالحرام باز می‌دارند﴾ و به ایشان امکان ادای مناسک را نمی‌دهند. یعنی: آنان به‌سبب فجایعی که مرتکب شده‌اند، مستحقّ عذاب خداوند ﷻ هستند ولی این عذاب به برکت اقامت رسول‌خدا ﷺ در میانشان، بر آنان نازل نگشت. ﴿و﴾ آنان مردم را از مسجدالحرام در حالی باز می‌دارند که ﴿متولّیان آن نیستند﴾ این ردّ سخن مشرکان است که می‌گفتند: ما متولّیان کعبه هستیم ﴿اولیای آن جز متّقیان نیستند﴾ یعنی: متولّیان آن فقط کسانی‌اند که از شرک و معاصی می‌پرهیزند زیرا خانهٔ کعبه از آن خدا ﷻ است پس دوستان و اولیای بتان، بر آن هیچ‌گونه ولایتی ندارند. در **حدیث‌شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: اولیا و دوستان شما چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «هر شخص باتقوایی». آن‌گاه تلاوت کردند: (إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُوْن). ﴿ولی بیشتر آنان نمی‌دانند﴾ این حقیقت را که چه کسی سزاوار دوستی خدا ﷻ، یا شایستهٔ تولیت حرم وی است.

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمۡ عِندَ ٱلۡبَيۡتِ إِلَّا مُكَآءٗ وَتَصۡدِيَةٗۚ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ﴿٣٥﴾

﴿و نماز آنان در خانهٔ کعبه جز سوت کشیدن و کف‌زدن نیست﴾ یعنی: در دورهٔ

سلطهٔ مشرکان، خانهٔ کعبه به چنان عبادتی که خداوند ﷻ در آن بر وجه مشروع مورد تعظیم قرارگیرد، آبادان نبود بلکه کعبه با حرکات سبک و بی‌معنایی چون سوت کشیدن و کف زدن ـ آن هم به‌نام نماز ـ عرصه‌گاه حرکات وقیحانهٔ آنان شده بود به قولی معنی این است: مشرکان در خانهٔ کعبه سوت می‌کشیدند و دست می‌افشاندند و این حرکات را فقط به این هدف به جای نماز قرار می‌دادند که نمازگزاران مسلمان را از نمازشان باز داشته و ایشان را در نمازشان به اشتباه افگنند ﴿**پس ای کافران! به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید**﴾ یعنی: این است پاداش شما در برابر آنچه کردید. مراد سزایی است که در روز بدر به آنان رسید.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾

محمّدبن‌اسحق در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه نقل می‌کند: بعد از شکست مشرکان در بدر، فرزندان مشرکانی که در بدر کشته شده بودند، از ابوسفیان و دیگرانی که در قافلهٔ تجارتی قریش اموالی داشتند، خواستند که آن اموال، صرف انتقام‌گرفتن از مسلمانان شود و آنها نیز پذیرفتند پس نازل شد: ﴿**همانا کافران اموالشان را خرج می‌کنند تا مردمان را از راه الله بازدارند**﴾ با به راه انداختن نبرد علیه رسول خدا ﷺ و جمع‌کردن لشکری برای این هدف ﴿**پس زود باشد که آن را خرج کنند، باز**﴾ فرجام ﴿**آن انفاقشان، حسرتی بر آنان باشد**﴾ و غرق حسرت و ندامت گردند زیرا آن اموال را ـ بی‌آن‌که حاصلی از آن به دست آورند ـ می‌بازند و

تلاشهای مذبوحانه‌شان سراسر برایشان مصیبت‌بار خواهد بود ﴿**سپس مغلوب می‌شوند**﴾ و این وعدهٔ ما است چنان‌که فرموده‌ایم: (کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِيْ ۞ خدا مقرّر کرده‌است که حتماً من و فرستادگانم غالب خواهیم شد) [مجادله/۲۱]. سرانجام کار نیز این‌گونه بود و وعدهٔ خدای سبحان به واقعیّت پیوست. لذا اخبار این آیه از معجزات است و در صورت تکرار شرایط؛ این معجزه تا روز قیامت به حال خود باقی است ﴿**و کافران به‌سوی دوزخ رانده می‌شوند**﴾ پس هم اموالشان تباه می‌شود، هم در دنیا مغلوب می‌گردند و هم در آخرت مورد عذاب قرار می‌گیرند و این‌همه به‌سود مؤمنان است.

لِيَمِيزَ ٱللَّهُ ٱلْخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ ٱلْخَبِيثَ بَعْضَهُۥ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُۥ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُۥ فِي جَهَنَّمَ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿٣٧﴾

﴿**چنین است تا خداوند**﴾ گروه ﴿**پلید را**﴾ که کفّارند ﴿**از**﴾ گروه ﴿**پاک**﴾ که مؤمنانند ﴿**جدا کند و ناپاکی را روی یک‌دیگر نهد پس آن همه را یکجا توده سازد**﴾ یعنی: گروه‌های کفّار را برروی هم نهد و یکجاشان سازد تا از فرط ازدحام و انبوهی‌شان، همچون پشتهٔ هیزمی برهم نهاده و بهم فشرده، متراکم گردند ﴿**پس**﴾ آن‌گاه ﴿**آن را**﴾ یعنی: آن گروه پلید را ﴿**در جهنّم اندازد، اینان همان زیانکارانند**﴾ که خود و اموال خود را باخته‌اند.

قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِن يَعُودُواْ فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾

﴿**به کافران بگو: اگر باز ایستند**﴾ از دشمنی رسول‌خدا ﷺ و مخالفت با وی، با ورود در اسلام ﴿**آنچه گذشته است**﴾ از کفر و اعمال بدشان، از جمله دشمنی و جنگشان علیه مسلمانان ﴿**برآنان آمرزیده می‌شود**﴾ زیرا ــ چنان‌که در احادیث آمده است ــ اسلام، ماقبلش را محو می‌کند.

امام ابوحنیفه رحمه‌الله به استناد این آیه می‌گوید: «اگر مرتدّ مسلمان شد، قضاآوردن عبادتهای ترک‌شده بر وی لازم نیست».

﴿**و اگر باز گردند**﴾ یعنی: اگر به جنگ و دشمنی و کفر خود استمرار دهند ﴿**به یقین سنّت خدا در مورد پیشینیان گذشته است**﴾ یعنی: بدانند که سنّت خدا جل‌جلاله بر آنان نیز خواهد گذشت چنان‌که بر امّت‌های پیشینی که عملکردی مانند عملکردشان داشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند، گذشت پس اینان نیز باید فرجامی مانند فرجام آنان را انتظار داشته باشند.

وَقَـٰتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ ۚ فَإِنِ ٱنتَهَوْا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣٩﴾

﴿**و با آنان**﴾ یعنی: با کفّار ﴿**بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین، همه برای الله باشد**﴾ یعنی: تا مسلمانی یافته نشود که در دین خویش مورد آزار قرار گیرد. البتّه این آرمان زمانی برآورده خواهد شد که سلطهٔ عالم همه از آن مسلمانان گردد و بساط حاکمیّتهای کفر برچیده شود.

آیهٔ کریمه، بیانگر این حقیقت است که هدف نهایی جهاد مسلّحانه در اسلام، رسیدن به وضعیّتی جهانی است که در آن کلمهٔ خداوند جل‌جلاله برتر و سلطه از آن مسلمانان باشد، نه به این معنی که کسی بر گردن نهادن به دین اسلام مجبور ساخته

شود بلکه به این معنی که چنان سلطه‌ای بر روی زمین باقی نماند که مانع دخول انسانها به دین اسلام شود. تفسیر نظیر این عبارت در سورهٔ [بقره/۱۹۳] نیز گذشت. ﴿**پس اگر باز ایستند**﴾ از کفر ﴿**قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهند، بیناست**﴾ بنابراین، آنان را بر اسلامشان پاداش می‌دهد.

وَإِن تَوَلَّوْاْ فَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَوْلَىٰكُمْۚ نِعْمَ ٱلْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ ٱلنَّصِيرُ ﴿٤٠﴾

﴿**و اگر روی برتافتند**﴾ از ایمان و از کفر باز نایستادند ﴿**پس بدانید**﴾ ای مؤمنان ﴿**که الله مولای شماست**﴾ یعنی: نصرت‌دهندهٔ شماست لذا به ولایت و نصرت وی اعتماد کنید ﴿**چه نیکو مولایی و چه نیکو یاری‌دهنده‌ای است**﴾ لذا هر کس به شرف ولایت و دوستی الله ﷻ نایل شد؛ رستگار و هر کس که از نصرت وی برخوردار گشت؛ پیروز است.

۞ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ ٱلْفُرْقَانِ يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعَانِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٖ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾

﴿**و بدانید که هر چیزی را**﴾ اندک یا بسیار ﴿**از کافران به غنیمت گرفتید**﴾ چگونگی تقسیم آن این است که: ﴿**یک پنجم آن برای خدا و برای پیامبر و خویشاوندان او و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است**﴾ غنیمت: آن بخش از اموال کفّار است که مسلمانان به شیوهٔ قهر و غلبه بر آن دست یابند و غنایم شامل هر چیزی ــ اعم از زمین، کالا، پول و ... است ــ که مسلمانان از کفّار به غنیمت می‌گیرند و باید امام (زمامدار) آنها را براساس سهام مقرّر در این آیه، تقسیم کند ولی احناف در مورد زمین برآنند که: امام در تقسیم یا إبقای آن به‌دست مالکان اصلی آن، عوض، مقرّرکردن خراج بر آن، مخیّر است و در صورت تعیین خراج؛ زمین کمافی‌السّابق ملک مالکان خود می‌گردد.

امام شافعی رحمه‌الله می‌گوید: خمس (یک‌پنجم) غنایم به پنج قسمت تقسیم می‌شود زیرا سهم خداوند جلّ جلاله و رسول وی ﷺ یکی است که در مصالح مؤمنان به مصرف می‌رسد و چهار سهم باقی مانده، به چهار صنفی تعلّق می‌گیرد که در آیه ذکر شده است. ولی امام ابوحنیفه رحمه‌الله می‌گوید: خمس غنایم فقط بر سه صنف تقسیم می‌شود: یتیمان، مساکین و در راه‌ماندگان (مسافران). زیرا حکم سهم رسول خدا ﷺ و اقربایشان با وفات ایشان از بین رفتهٔ است و اگر سهمی هم به اقربای پیامبر ﷺ برسد، فقط از باب فقر و مسکنت‌شان است ــ چنانچه فقیر باشند ــ نه از باب قرابت‌شان. مراد از (لِذِي‌الْقُرْبىٰ): اقارب پیامبر ﷺ؛ یعنی بنی‌هاشم و بنی مطّلب اند.

این در مجموع چگونگی تقسیم همان یک سهم «خمس» است، امّا چهار سهم باقی‌ماندهٔ غنایم بر غنیمت‌گیرانی تقسیم می‌شود که در جنگ حضور داشته‌اند. مذهب امام ابوحنیفه رحمه‌الله در این باره این است که به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم داده می‌شود. ولی امام شافعی و امام مالک رحمهماالله بر آنند که: سوار سه سهم دارد و پیاده یک سهم.

﴿اگر به خداوند ایمان آورده‌اید﴾ یعنی: اگر به خداوند مؤمن و باورمندید پس به حکم و فرمان وی در بارهٔ چگونگی تقسیم غنایم که در اینجا به شما اعلام کرده، تسلیم باشید و از آنچه که شما را در آن سهمی نیست، قطع طمع کنید و به چهارپنجم سهم خود قناعت ورزید ﴿و﴾ اگر ﴿به آنچه که فرو فرستادیم بر بندهٔ خویش﴾ محمّد ﷺ؛ از فرشتگان و پیروزی و معجزات و آیات ﴿در روز فرقان﴾ ایمان آورده‌اید، در حکم غنایم همین‌گونه عمل کنید که فرمان داده‌ایم. «روز فرقان»: روز بدر است زیرا این روز بود که میان اهل حق و اهل باطل، جدایی افگند ﴿روزی‌که آن دو گروه﴾ یعنی: مسلمانان و کافران ﴿با هم رو در رو شدند. و خداوند بر هر چیز توانا است﴾ از آن جمله بر نصرت‌دادن جمعی اندک بر جمعی بسیار چنان‌که در بدر چنین کرد.

سپس در بیان تفصیلی بعضی از رخدادهای بدر می‌فرماید:

إِذۡ أَنتُم بِٱلۡعُدۡوَةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُم بِٱلۡعُدۡوَةِ ٱلۡقُصۡوَىٰ وَٱلرَّكۡبُ أَسۡفَلَ مِنكُمۡۚ وَلَوۡ تَوَاعَدتُّمۡ لَٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِي ٱلۡمِيعَٰدِ وَلَٰكِن لِّيَقۡضِيَ ٱللَّهُ أَمۡرٗا كَانَ مَفۡعُولٗا لِّيَهۡلِكَ مَنۡ هَلَكَ عَنۢ بَيِّنَةٖ وَيَحۡيَىٰ مَنۡ حَيَّ عَنۢ بَيِّنَةٖۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٢﴾

﴿آن‌گاه که شما در کنارهٔ نزدیک بودید﴾ یعنی: شما در دامنه‌ای از وادی بدر اردو زده بودید که به مدینه نزدیک‌تر بود ﴿و آنان در کنارهٔ دورتر بودند﴾ یعنی: دشمن در دامنهٔ دورتر از مدینه و نزدیکتر به سمت مکّه موضع گرفته بود ﴿و کاروان پایین‌تر از

شما بود ﴾ مراد، کاروان تجارتی ابوسفیان است که در موقعیّتی پایین‌تر از دو گروه، در نزدیک ساحل دریا راه می‌پیمود. پس در حالی‌که وضعیّت این‌گونه بود، خدای عزّوجلّ با یاری‌دادن مؤمنان بر کفّار، بر ایشان منّت گذاشت ﴿ **و اگر با یک‌دیگر وعدهٔ جنگ گذاشته بودید، قطعاً در وعده‌گاه خود اختلاف می‌کردید** ﴾ یعنی: اگر شما و مشرکان مکّه با هم بر این امر که در این موضع رو در رو شوید، وعدهٔ قبلی می‌گذاشتید، قطعاً با یک‌دیگر وعده خلافی می‌کردید زیرا شما را قلّت تعدادتان و کثرت دشمنتان از وفا به وعده سست می‌کرد و آنان را ترس و هیبتی که از رسول خدا ﷺ در دل داشتند، یا آنان را تمایل به سالم‌ماندن قافله‌شان، از آمدن به میعادگاه باز می‌داشت ﴿ **ولیکن** ﴾ حق تعالی شما و آنان را در این آوردگاه گرد آورد ﴿ **تا الله کاری را که کردنی بود به انجام رساند** ﴾ از پیروزساختن دوستان و خوارساختن دشمنانش و عزّت‌بخشیدن به دینش و به ذلّت‌کشانیدن کفر در حالی‌که هرگز محاسبهٔ دو گروه بر این مبنا نبود که این اتّفاق به این صورت روی می‌دهد، امّا خدای عزّوجلّ این اتّفاق را به همین شکل محقّق گردانید ﴿ **تا هلاک گردد کسی که هلاک شدنی است بعد از قیام حجّت و زنده بماند کسی که زنده ماندنی است بعد از قیام حجّت** ﴾ و بعد از آن؛ دیگر هیچ‌کس را بر خدای عزّوجلّ عذر و حجّتی باقی نماند.
بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: تا کفر کسی که کافر شده است، بی‌هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد، همین‌گونه؛ اسلام کسی که اسلام آورده است، بی هیچ گونه شبهه‌ای باشد زیرا با پیروزی اهل ایمان در بدر و جداسازی میان حقّ و باطل، شبهه به کلّی از میان رفت بنابراین، اگر بعد از این انسانی به‌سبب استمرارش بر کفر، در وادی هلاکت افتاد و سزاوار عذاب گردید، هلاکت وی بی هیچ‌گونه شبهه‌ای است و در روز قیامت برایش حجّتی باقی نمانده است که بگوید: من در شبهه بودم و کار بر من پوشیده و آشفته بود. همین گونه برای اهل ایمان در این‌که بر حق هستند، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند زیرا دیگر این حقیقت برایشان روشن و

آفتابی شده است که دین خدا ﷻ پیروز است و دوستانش فاتح و مسلّط‌اند ﴿**و همانا الله شنوای داناست**﴾ تمام سخنان بندگان را می‌شنود و همه چیز آنان را می‌داند ــ اعم از کفر کافر و ایمان مؤمن را.

إِذۡ يُرِيكَهُمُ ٱللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلٗاۖ وَلَوۡ أَرَىٰكَهُمۡ كَثِيرٗا لَّفَشِلۡتُمۡ وَلَتَنَٰزَعۡتُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ سَلَّمَۗ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٤٣﴾

﴿**هنگامی که خداوند آنان را**﴾ یعنی: لشکر مشرکان را ﴿**در خوابت به تو اندک نشان داد**﴾ رسول خدا ﷺ در خواب، لشکر مشرکان را اندک دیدند و این خواب را به یاران خویش نقل کردند و نقل آن، سبب ثبات و پایداری اصحابشان گردید ﴿**و اگر آنان را به تو بسیار نشان می‌داد، البتّه سست می‌شدید و حتماً با یک‌دیگر در کار نزاع می‌کردید**﴾ یعنی: اگر رسول خدا ﷺ لشکر مشرکان را در خواب بسیار می‌دیدند، بی‌گمان اصحابشان از جنگیدن با کفّار احساس جبن و انفعال و سستی می‌کردند و در کار جنگ با یک‌دیگر نزاع و کشمکش می‌نمودند که آیا با کفّار رودر رو شوند یا خیر؟ ﴿**ولی خدا به سلامت داشت**﴾ شما را و از سستی و بزدلی در پناه عصمت خویش در آورد لذا آنان را در چشم رسول خدا ﷺ کم نشان داد ﴿**چراکه او به راز دلها داناست**﴾ و نقاط ضعف و قوّت بندگانش را به درستی می‌داند.

وَإِذۡ يُرِيكُمُوهُمۡ إِذِ ٱلۡتَقَيۡتُمۡ فِيٓ أَعۡيُنِكُمۡ قَلِيلٗا وَيُقَلِّلُكُمۡ فِيٓ أَعۡيُنِهِمۡ

لِيَقْضِيَ ٱللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٤٤﴾

﴿**و آن‌گاه که با هم روبروشدید، آنان را در دیدگان شما اندک نمایاند و شما را نیز در دیدگان آنان اندک نمایاند**﴾ تا هریک از دوگروه را علیه دیگری ــ با ضعیف نشان‌دادن آن ــ برانگیزد. این اندک نمایی تا بدانجا بود که گوینده‌ای از مسلمانان به دیگری گفت: آیا مشرکان را در حدّ هفتاد تن تخمین می‌زنی؟ او در پاسخش گفت: آنها در حدود صد تن‌اند. حال آن‌که شمار واقعی مشرکان، نزدیک به هزار تن بود. همین‌گونه مسلمانان را در چشم مشرکان کم نمایاند تا بدانجا که گوینده‌ای از مشرکان گفت: آنها در حدّ خورندگان یک گوسفند در یک نوبت غذا بیش نیستند. البتّه اندک‌نمایاندن مسلمانان در چشم کفّار قبل از شروع جنگ بود، امّا چون جنگ آغاز شد، خداوند ﷻ مسلمانان را در چشم مشرکان بسیار نشان داد[۱] ﴿**تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند**﴾ یعنی: این اندک نمایاندن طرفین در دید یک‌دیگر، برای آن بود تا خداوند ﷻ میان آنان جنگ را برافروزد؛ برای تعذیب کسانی که ارادهٔ انتقام‌گرفتن از آنان را دارد و إنعام‌بخشیدن بر کسانی که قصد نعمت‌دادن به آنان را دارد ﴿**و کارها به‌سوی خدا بازگردانده می‌شود**﴾ پس به آنچه بخواهد حکم می‌کند ــ و سپاس او را که به سود اهل ایمان حکم کرد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَٱثْبُتُواْ وَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾

۱ــ نگاه کنید به [آل عمران/۱۳].

﴿ای مؤمنان! چون با گروهی رو در رو شدید، ثابت‌قدم باشید﴾ و در نبرد با دشمنان دین، سست و جبون نشوید. البتّه گاهی ثبات و پایداری جز با عقب‌نشینی به‌منظور آماده‌شدن برای نبردی مجدّد، یا پیوستن به جمعی دیگر از هم‌رزمان، حاصل نمی‌شود.

این آیات آموزندهٔ آداب جنگ و شیوهٔ شجاعت از سوی خداوند متعال برای بندگان مؤمنش در هنگام رویارویی با دشمنان است و در مجموع شامل پنج قاعده می‌شود که اوّلین آنها ثبات و پایداری است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «ای مردم! آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خداوند متعال عافیت بخواهید ولی چون با دشمن روبرو شدید، ثابت‌قدم و پایدار باشید و بدانید که بهشت در زیر سایهٔ شمشیرهاست».

قاعدهٔ دوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: **﴿و خدارا بسیار یاد کنید﴾** در میدانهای جنگ، بویژه در هنگام اضطراب و مشوّش بودن دلهایتان چراکه یاد خدا ﷻ شما را بر ثبات و پایداری و اطمینان قلبی یاری می‌کند و او را به زبانهایتان یاد کنید و در میادین و سنگرهای نبرد به او التجا برید چنان‌که یاران طالوت در عرصه‌گاه نبرد گفتند: (رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اَقْدامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ) [بقره/۲۵۰]. **﴿باشد که رستگار شوید﴾** یعنی: به مراد خویش در کسب پیروزی و دریافت پاداش الهی برسید.

وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡۖ وَٱصۡبِرُوٓاْۚ إِر ... مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿٤٦﴾

قاعدهٔ سوم از قواعد جنـ... و عوامـ... وزی این است: **﴿و از خدا و پیامبرش**

اطاعت کنید ﴾ در همه چیز و از جمله؛ در امر جهاد و مبارزه، نه از هواها و تمایلات خویش.

قاعدهٔ چهارم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: ﴿**و با یکدیگر نزاع نکنید که در این صورت بزدل می‌شوید**﴾ تنازُع؛ عبارت از: اختلاف در رأی است، که این امر سبب جُبن و سستی در جنگ می‌شود ﴿**و**﴾ در صورت اختلاف و تنازع ﴿**شأن و شوکتتان بر باد می‌رود**﴾ مراد از ریْح: نیرومندی و پیروزی و به قولی: دولت و شوکت است، که حق تعالی در اینجا نافذ بودن امر دولت را به باد در وزش آن، تشبیه کرده است ﴿**و صبر کنید، همانا الله با صابران است**﴾ این قاعدهٔ پنجم از قواعد جنگ و آداب آن است.

وَلَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ خَرَجُوا۟ مِن دِيَـٰرِهِم بَطَرًا وَرِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾

﴿**و مانند کسانی نباشید که از خانه‌هایشان با حالت سرمستی و نمایشگری در چشم مردم خارج شدند**﴾ آنان قبیلهٔ قریش بودند که در روز بدر، مغرورانه و خرامان با زنان آوازخوان و طبل و دهل و موسیقی خارج شدند و با وجود آن‌که در میان راه به آنان خبر رسید که قافلهٔ ابوسفیان به سلامت رسته و خطر از آن دفع شده است، امّا به مکّه باز نگشتند بلکه گفتند: ناگزیر باید به بدر برویم و در آنجا خیمه و خرگاه برپاساخته، شراب بنوشیم و به عیش و عشرت و پایکوبی و دست‌افشانی بپردازیم و زنان آوازخوان برای ما آواز بخوانند تا اعراب آوازهٔ قوّت و شوکتمان را بشنوند. پس این حرکت‌هایشان جز به انگیزهٔ سرمستی و تکبّر و خودنمایی در چشم مردم و جلب سپاس و ثنای آنان و فخر فروشی و ریا نبود، از همین رو در

حدیث‌شریف آمده است که چون رسول خدا ﷺ قریش را این‌گونه مغرور و سرمست دیدند، به بارگاه الهی مناجات کردند و گفتند: «بارالها! این قریش است که با فخر و کبکبهٔ خویش به میدان روی آورده تا با تو زورآزمایی کند و پیامبرت را تکذیب نماید، بارالها! آنان را به هنگام بامداد کمرشکن کن». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند سکوت را در سه چیز دوست دارد:

۱ ــ به هنگام تلاوت قرآن.

۲ ــ به هنگام جنگ.

۳ ــ به هنگام حمل جنازه».

مطالعهٔ فنون جنگ نیز نشان می‌دهد که سروصدا و همهمه در جنگ، نشانهٔ ضعف روحیّه است. ﴿و﴾ مانند کسانی نباشید که ﴿**از راه الله باز می‌دارند**﴾ صَدّ: حائل‌شدن میان مردم و میان راههای هدایت و گمراه‌ساختن آنان است. یعنی: در خارج شدن به میدان جنگ، همانند این گروه ریاکار بازدارنده از راه خدا ﷻ نباشید ﴿**و خدا به آنچه می‌کنند، احاطه دارد**﴾ این، تهدیدی برای مشرکان است.

وَإِذۡ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ ٱلۡيَوۡمَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَإِنِّي جَارٞ لَّكُمۡۖ فَلَمَّا تَرَآءَتِ ٱلۡفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّنكُمۡ إِنِّيٓ أَرَىٰ مَا لَا تَرَوۡنَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَۚ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ﴿٤٨﴾

﴿و﴾ به یاد آورید **﴿هنگامی را که شیطان اعمالشان را برایشان بیاراست﴾** یعنی: در آنان این پندار را افگند که با جنگیدن علیه مسلمانان، کاری نیک انجام می‌دهند. آری! شیطان در رأس لشکری از شیاطین به‌صورت انسانی متمثّل شد **﴿و گفت﴾** به مشرکان **﴿امروز هیچ کس از مردم بر شما غلبه‌کننده نیست و همانا من جار شما هستم﴾** یعنی: پناه‌دهندهٔ شما هستم از هر دشمنی، یا امان‌دهندهٔ شما هستم و گفت: من از قبیلهٔ بنی‌کنانه هستم. ابلیس خود، به‌صورت «سراقه‌بن‌مالک‌بن‌جعشم» که از سران قبیلهٔ یاد شده بود به میدان بدر آمد و قریش از قبیلهٔ بنی‌بکر هراس داشت که از پشت، به وی ضربه نزنند **﴿پس چون هر دو گروه﴾** یعنی: گروه مسلمانان و گروه مشرکان **﴿روبرو شدند، شیطان بر پاشنه‌های خود بازگشت﴾** یعنی: به عقب بازگشت **﴿و گفت: همانا من از شما بیزارم﴾** زیرا او نشانه‌های پیروزی مسلمانان را با امداد خداوند ﷻ از طریق فرستادن فرشتگان دید، به همین جهت از مشرکان برائت جست، سپس در بیان علّت بیزاری‌جستن خویش گفت: **﴿همانا من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید﴾** شیطان جبرئیل عليه السلام را درحالی دید که فرشتگان همراه وی بودند **﴿همانا من از الله می‌ترسم﴾** شیطان از آن ترسید که از سوی فرشتگانی که در معرکه حاضر بودند، به وی بلایی برسد. به قولی دیگر: چون دید که نه او را یارای رویارویی است و نه مشرکان را لذا بیم و ترس از خدای عزّوجلّ را بهانه قرار داد و بدین‌گونه تعلّل ورزید. آن‌گاه ادامه داد: **﴿و خدا سخت کیفر است﴾** بر کسانی که بخواهد مجازاتشان کند.

إِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَـٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَـٰٓؤُلَآءِ دِينُهُمْ ۗ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾

﴿**هنگامی که منافقان**﴾ در مدینه، همان کسانی که اظهار ایمان کردند ولی در باطن کافر بودند ﴿**وکسانی‌که در دلهایشان بیماری است**﴾ یعنی: شکّاکانی که نفاقی ندارند ولی به جهت این که نومسلمانند، عقیدهٔ حق در آنان کاملاً رسوخ نکرده است؛ ﴿**می‌گفتند: این گروه را**﴾ یعنی: مسلمانان را ﴿**دینشان فریفته است**﴾ تا بدانجا که با تکلّف و دشواری، تن به کاری سخت چون جنگ با قریش می‌دهند، درحالی‌که هرگز تاب و توان این کار را ندارند. حق تعالی در پاسخشان می فرماید: ﴿**و هر کس برخدا توکّل کند، بداند که خداوند، عزیز حکیم است**﴾ پس هیچ نیرویی نمی‌تواند بر وی غالب شود و از غلبهٔ اوست که اندک را بر بسیار و ضعیف را بر قوی مسلّط می‌کند و از حکمت اوست که دوستان و دشمنانش را با هم برابر نمی‌سازد و توکّل‌کنندگان بر خود را خوار و ذلیل نمی‌گرداند.

وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَٰرَهُمْ وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾

﴿**و اگر ببینی**﴾ ای بیننده! ﴿**هنگامی که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند**﴾ مراد. کافرانی هستند که فرشتگان در روز بدر آنان را به قتل رساندند. به قولی دیگر: مراد فرشتگان موکّل مرگ اند که ارواح کافران را قبض می‌کنند. آری! اگر صحنهٔ قبض ارواحشان را ببینی، بی‌گمان کاری بزرگ را دیده‌ای ﴿**بر چهره‌ها و بر پشتهای آنان می‌زنند**﴾ به قولی: زدن فرشتگان بر چهره‌ها و بر پشتهای کفّار، به هنگام مرگ و جان‌ستاندن آنهاست. به قولی دیگر: این کار در روز قیامت است، هنگامی که فرشتگان، کفّار را به‌سوی دوزخ می‌رانند ﴿**و عذاب سوزان را بچشید**﴾ یعنی: فرشتگان به کفّار می‌گویند: عذاب سوزان را بچشید. در

حدیث‌شریف آمده است: «چون ملك‌الموت با چهره‌ای عبوس و هولناك در هنگام احتضار کافر نزد وی می‌آید، به او چنین می‌گوید: ای روح پلید! بیرون آی به‌سوی باد سوزان و آب جوشان و سایه‌ای از دود تار. آن‌گاه روح وی در اجزای بدنش متفرّق می‌شود و فرشتگان موکّل آن را از تنش چنان با فشار بیرون می‌آورند که سیخ کباب از گوشت سخت و مرطوب به فشار بیرون آورده می‌شود، به‌گونه‌ای که عروق و اعصاب وی همه باآن زار و افگار می‌شود».

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾

﴿این﴾ مجازات سخت ﴿به‌سبب آن کرداری است که دستان شما پیش فرستاده است﴾ یعنی: به‌سبب معاصی‌ای است که مرتکب شده‌اید ﴿و﴾ به‌سبب ﴿آن است که الله بر بندگان ستمگر نیست﴾ زیرا حق تعالی پیامبران خویش را به‌سویشان فرستاده و کتابهای خویش را بر آنان فرود آورده و راه را برآنان روشن ساخته ولی آنان این ارزشها را پاس نداشتند لذا مستحقّ این کیفر عادلانه گردیدند.

كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ ۙ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِىٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٥٢﴾

بعد از آن‌که خدای سبحان، از نزول عذاب خویش بر مشرکان در بدر خبر داد، اینک به دنبال آن، حقیقتی را عنوان می‌نماید که از سنّت وی در گروههای کفّار حکایت می‌کند: ﴿همانند عادت فرعونیان و پیشینیان آنان که به آیات الهی کفر ورزیدند، آن‌گاه خداوند آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد، هرآینه الله توانای سخت

کیفر است ﴾ یعنی : سنّت الهی در عذاب کردن گروه قریش ، همانند سنّت پیشین وی در تعذیب گروههای کفّاری است که عادت و شیوهٔ آنها کفرورزیدن به آیات الهی بوده است لذا این کفرشان است که سبب فرود آمدن عذاب خدای سبحان بر آنان شده است پس همان‌گونه که آنان بر عادت و شیوهٔ خویش در تکذیب ادامه می‌دهند؛ متقابلاً عادت و سنّت الهی هم بر تعذیب‌شان جریان یافته است . دأب: عادت است .

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ لَمۡ يَكُ مُغَيِّرٗا نِّعۡمَةً أَنۡعَمَهَا عَلَىٰ قَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ﴿٥٣﴾

﴿ **این** ﴾ عذابی که خداوند ﷻ برآنان فرود آورد ﴿ **بدان سبب است که خداوند دگرگون‌کنندهٔ نعمتی نیست که بر قومی ارزانی داشته** ﴾ یعنی : عادت الهی در بندگانش ، عدم دگرگون‌ساختن نعمتها برآنان است؛ ﴿ **مگر آن‌که آنان آنچه را که در دل دارند، تغییر دهند** ﴾ از احوال و اخلاق خویش . با کفران نعمتهای الله ﷻ و ناسپاسی إحسان و إهمال اوامر و نواهی وی . پس دگرگون ساختن نعمت بر آل فرعون و بر مشرکان مکّه ، نتیجهٔ عملکرد و احوال خود آنان است و قانون الهی در همهٔ عصرها و نسل‌ها همین‌گونه بوده است ﴿ **و خداوند شنواست** ﴾ سخنان تکذیب‌کنندگان را ﴿ **داناست** ﴾ به آنچه که انجام می‌دهند .

كَدَأۡبِ ءَالِ فِرۡعَوۡنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ فَأَهۡلَكۡنَٰهُم بِذُنُوبِهِمۡ وَأَغۡرَقۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَۚ وَكُلّٞ كَانُواْ ظَٰلِمِينَ ﴿٥٤﴾

﴿همانند عادت فرعونیان و کسانی‌که پیش از آنان بودند﴾ تکرار این جمله برای تأکید است، همچنین با بیان نوع عذاب در این آیه، بر تفصیل موضوع افزوده شده است ﴿آیات پروردگار خویش را دروغ شمردند پس ما آنان را به سزای گناهانشان هلاک و فرعونیان را غرق کردیم و همهٔ آنها ستمکار بودند﴾ یعنی: کسان فرعون و پیشینیانشان و همین‌طور مشرکان مکّه که در بدر به عذاب الهی گرفتار شدند، همه برخود و دیگران ستمکار بودند، به‌سبب این‌که مرتکب اعمالی چون کفر به خدای‌سبحان و آیات و پیامبرانش و نیز ظلم بر دیگران در برخورد و رفتارشان می‌گردیدند پس سنّت الله ﷻ این بود که آنان را به عقوبت فرو گیرد و فرعونیان را با غرق و دیگران را نیز به شیوه‌های گوناگون هلاک گرداند. در سیرت آمده است: چون خبر کشته‌شدن ابوجهل در بدر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ حرکت کردند تا بر سر نعش وی رسیدند، آن‌گاه ایستادند و فرمودند: «این شخص، فرعون این امّت بود».

إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿٥٥﴾ ٱلَّذِينَ عَٰهَدتَّ مِنۡهُمۡ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهۡدَهُمۡ فِي كُلِّ مَرَّةٖ وَهُمۡ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾

﴿بی‌تردید، بدترین جنبندگان﴾ یعنی: بدترین آنچه که بر روی زمین از انواع جانداران می‌جنبد ﴿در نزد خدا﴾ یعنی: در حکم وی ﴿کسانی‌اند که کفر ورزیده‌اند﴾ یعنی: کسانی‌اند که بر کفر خویش اصرار ورزیده و در گمراهی غوطه‌ور شده‌اند زیرا این کفّار کودن، عقل و خردشان را در آنچه که باید، به کار

نگرفته و به آنچه که صلاحشان در آن است، راه نیافته‌اند **﴿پس آنان ایمان نمی‌آورند﴾** اصلاً و ابداً از گمراهی‌شان باز نمی‌گردند و به دلیل پافشاری بر کفر، هرگز انتظار نمی‌رود که از آن بازگردند **﴿همان کسانی که از آنان پیمان گرفتی، سپس پیمان خود را﴾** که از آنان گرفته بودی **﴿در هربار می‌شکنند﴾** یعنی: در هرپیمانی **﴿و پروایی﴾** از پیمان‌شکنی **﴿ندارند﴾** و از عاقبت آن نترسیده و از اسباب آن نمی‌پرهیزند. و از این گروهند طائفهٔ بنی‌قریظه که رسول خدا ﷺ با آنان بر این امر که کفّار را یاری نکنند، پیمان بستند، امّا آنها به این عهد خود وفا نکرده بلکه به مکّه رفتند تا کفّار را به جنگ مسلمانان برانگیزند و به آنها وعدهٔ یاری و کمک بدهند، که بر اثر آن، قریش و قبایل مشرک دیگر به‌سوی غزوهٔ خندق شتافتند. پس از آنجا که بنی‌قریظه عهد خویش را با مسلمانان شکستند، مسلمانان نیز به دنبال شکست و فرار مشرکان در غزوهٔ خندق، حساب‌کار را با آنان یکسره کردند چنان‌که این داستان در سیرت نبوی به تفصیل آمده است.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در این آیه، کفّار را بدترین جنبندگان روی زمین معرّفی کرد، آن‌گاه از میان آنان پیمان شکنان را به این وصف مخصوص گردانید.

فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي ٱلْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِم مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٥٧﴾

﴿پس اگر در جنگ آنان را یافتی﴾ یعنی: اگر در میدان جنگ بر آنان قدرت یافته و بر مغلوب ساختن‌شان توانا شدی **﴿به‌سبب آنان﴾** یعنی: با کشتن و تیره‌روزساختن آنان **﴿کسانی را که پشتیبان آنان هستند﴾** از محاربان اهل شرک

﴿**متفرّق ساز**﴾ و تار و مار کن ﴿**باشد که عبرت گیرند**﴾ یعنی: چنان درسی به آنان بده که عبرت پشتیبانانشان گردد تا از تو هراسی عمیق در دل بدارند و از بیم آن‌که برآنان همان فرود آید که بر پیشاهنگانشان فرود آمد، از جنگ با تو دست بردارند.

وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴿۵۸﴾

﴿**و اگر از گروهی بیم خیانت داری**﴾ یعنی: اگر از گروهی که با آنان عهد بسته‌ای، بیم نیرنگ و پیمان‌شکنی داری و اگر از آنان نشانه‌های خیانت به ظهور رسید ﴿**پس بینداز به‌سوی آنان**﴾ پیمانی را که میان تو و آنان است ﴿**به‌طور برابر**﴾ یعنی: به شیوه‌ای که تو و آنان به‌طور یکسان بدانید که آن پیمان، شکسته‌شده و دیگر قابل اعتبار نیست لذا به‌گونهٔ آشکار و اعلام‌شده، طرف مقابل را از بی‌اعتبار بودن پیمان باخبر و آگاه گردان و جنگ را با آنان به‌طور غافلگیرانه و ناگهانی آغاز نکن. هرچند آیهٔ کریمه در شأن یهود مدینه نازل شده ولی حکم آن عامّ است و هر هم‌پیمانی را که بیم شکستن عهد از او متصوّر باشد، دربر می‌گیرد ﴿**زیرا خدا خائنان را دوست نمی‌دارد**﴾ این هشداری برای رسول‌خدا ﷺ است که مبادا قبل از اعلام صریح و بی‌پردهٔ بی‌اعتبار بودن عهد طرف مقابل، به آنان حمله کنند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بیهقی از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «سه چیز است که مسلمان و کافر در آن برابرند:

۱ـ کسی‌که با وی عهدی بسته‌ای، به عهد با وی وفا کن؛ مسلمان باشد یا کافر زیرا عهد برای خدا ﷻ است.

۲ ـ کسی‌که میان تو و او رابطهٔ رَحِمْ [خویشاوندی و قرابتی] است، آن رابطه را بپیوند؛ مسلمان باشد یا کافر.
۳ ـ کسی که تو را بر امانتی امین می‌گرداند، امانتش را به وی برگردان؛ مسلمان باشد یا کافر».

وَلَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَبَقُوٓاْ ۚ إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿٥٩﴾

﴿و باید که نپندارند کافران﴾ دربارهٔ خود ﴿که آنان پیشی جسته‌اند﴾ یعنی: نپندارند که از نزد ما جان به‌در برده و به سلامت جسته‌اند، یا نپندارند که نیرومندتر از آن هستند که تو را بر آنان غالب گردانیم ﴿زیرا آنان عاجز نتوانند کرد﴾ یعنی: هرچند برخی از آنان از معرکهٔ «بدر» گریخته و جان به‌در برده‌اند ولی بدانند که خواه ناخواه آنان را با عذاب خویش در خواهیم یافت و گریزی از عذاب ما ندارند پس ای پیامبر ﷺ! مطمئن باش که جان به‌در بردگان از بدر، سرانجام گرفتار خواهند شد.

و از آنجا که مبارزه علیه کفّار آمادگی می‌طلبد، مسلمانان باید مجهّز باشند زیرا عذاب خداوند ﷻ بر کفّار، به دست مؤمنان فرود می‌آید:

وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ ٱلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ

أَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٦٠﴾

﴿ و ﴾ای مسلمانان! ﴿ **هر چه در توان دارید برای آنان از قوه مهیّا سازید** ﴾ قوّه: هر چیزی است که بتوان با آن در جنگ نیرومند شد و توان رزمی را بالا برد، از آن جمله؛ تجهیز نفرات، تأمین سلاح، مهمّات، ساختن دژها و سنگرهای مستحکم، آموزش فنون جنگ و سایر تدبیرات جنگی‌ای که باید توان و تلاش مسلمانان صرف آن بشود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای قوّه وسیع است». شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** (قوّه) را به «رمی ✿ افگندن تیر» تفسیر کرده اند: «أَلاَ إِنَّ الْقُوَّةَ اَلرَّمْيُ ✿ آگاه باشید که قوّه، تیر اندازی است». لذا آماده‌ساختن وسایل تیر اندازی و شلیک گلوله با همه انواع آن ــ از توپ‌های مختلف گرفته تا بمب اتمی و غیره ــ در مفهوم «رمی»، شامل است ﴿ و ﴾ای مسلمانان! هر چه در توان دارید ﴿ **از اسبان آماده** ﴾ در برابر دشمن، مهیّا سازید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر بسته شده؛ [یعنی] پاداش و غنیمت». ﴿ **تا با این** ﴾ تدارکات و آمادگی‌ها ﴿ **دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید** ﴾ که همانا مشرکان مکّه و غیر آنان از گروه‌هایی‌اند که با شما می‌جنگند ﴿ و ﴾ نیز بترسانید ﴿ **قوم دیگری را جز آنان که شما آنان را نمی‌شناسید و خداوند می‌شناسدشان** ﴾ که همانا منافقان و به قولی: یهود و به قولی: فارس و روم و دیگرانی هستند که دشمنی آنها تا هنوز برای شما شناخته نشده است ﴿ **و آنچه در راه الله انفاق کنید** ﴾ یعنی: در جهاد ﴿ **هرچه باشد** ﴾ اندک و ناچیز، یا انبوه و بسیار ﴿ **پاداشش به شما تمام داده می‌شود** ﴾ در دنیا و آخرت به چند و چندین برابر ﴿ **و شما مورد ستم قرار نمی‌گیرید** ﴾ در بازگرفتن پاداشتان بلکه پاداش خود را به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

بدین‌گونه ، خدای متعال آیهٔ کریمه را با دستور آماده‌سازی نیروها آغاز و با امر به إنفاق به پایان برد زیرا بسیج و آماده‌سازی نیرو ، بدون إنفاق مال میسّر نیست .

۞ وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَٱجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٦١﴾

﴿ و اگر به صلح گراییدند ، تو نیز به آن میل کن ﴾ یعنی : اگر دشمنان به صلح و دادن جزیه متمایل‌شدند ، از آنان بپذیر .

به قولی : این آیه ، به آیهٔ « سیف » در سورهٔ « برائة » : (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوْهُمْ) [آیه/٥] منسوخ گردید . امّا ابن‌کثیر ــ ترجیحاً ــ بر آن است که نه این آیه منسوخ است و نه در آن تخصیصی است بلکه امر به قتال ، ناظر بر هنگام استطاعت و پذیرش صلح ناظر بر هنگام عجز مسلمانان و نیرومندی دشمن و عدم توازن میان نیروی آنان با نیروی مسلمانان است .

شایان ذکر است که ترتیب دادن عقد صلح با دشمن به اتّفاق علما جایز است ولی به‌سر رساندن آن الزامی نیست ، به این معنی که اگر نشانه‌های خیانت دیده شد ، إلغای پیمان صلح به‌طور اعلام‌شدهٔ آن جایز است ﴿ و بر خدا توکّل کن ﴾ در گرایش به‌سوی صلح و از نیرنگ آنان اندیشناک نباش زیرا ﴿ که او شنوای ﴾ آن چیزی است که می‌گویند ﴿ داناست ﴾ به آنچه می‌کنند .

وَإِن يُرِيدُوٓاْ أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ ٱللَّهُ ۚ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِۦ وَبِٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾

﴿**و اگر بخواهند که تو را فریب دهند**﴾ با صلح در حالی‌که خیانت و نیرنگشان را پنهان می‌دارند ﴿**خدا برای تو بس است**﴾ و شرارتهای آنها با غَدْر و پیمان‌شکنی را از تو باز می‌دارد ﴿**همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرو داد**﴾ پس همان خدایی که در گذشته (روز بدر) تو را بر آنان با یاری خویش نیرومند گردانید، همو در آینده نیز ـ هنگامی که از سوی آنان فریب و پیمان‌شکنی روی دهد ـ تو را بر آنان نصرت داده و نیرومند خواهد گردانید.

وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۚ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾

﴿**و هم اوست که میان دلهایشان**﴾ یعنی: دلهای مؤمنان که وسیلهٔ نیرومندی تو هستند ﴿**الفت انداخت**﴾ مراد؛ الفت انداختن میان دلهای اوس و خزرج است که در جاهلیّت عصبیّت شدید و جنگهای بزرگی در میانشان مشتعل بود پس خدای عزّوجلّ با توفیق دادنشان به ایمان، در میان دلهایشان الفت انداخت. به قولی: مراد؛ الفت‌انداختن میان دلهای مهاجران و انصار است ﴿**اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دلهایشان الفت برقرار کنی**﴾ از آنجا که عصبیّت و عداوت در میانشان به حدّی رسیده بود که دفع آن به وسایل مادّی به هیچ وجه ممکن نبود ﴿**ولی الله میان آنان الفت افگند**﴾ به فضل و رحمت و با قدرت عظیم و صنع بدیع خویش و با حکمت و بینشی که به وسیلهٔ دین استوار و قویم خوَیش به ایشان عنایت نمود. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ هنگامی که برای انصار دربارهٔ غنایم حنین سخنرانی می‌کردند، خطاب به ایشان فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و

خـداونـد ﷻ شـما را بـه‌وسیلهٔ من هـدایت کـرد؟ آیـا شـما را فـقیر نـیافتم و خداوند ﷻ شـما را بـه‌سبب مـن تـوانگـر کـرد؟ و آیـا شـما مـتفرّق نـبودید پس خداوند ﷻ به وسیلهٔ من میان شما الفت افگند؟ » . ﴿**همانا او غالب است**﴾ و کسانی را که به فریب مؤمنان متوسّل مـی‌شوند ، سـرکوب و مـقهور مـی‌گردانـد ﴿**و بـا حکمت**﴾ است ، در پیروز ساختن مؤمنان .

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٦٤﴾

﴿**ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که پیرو تو هستند تو را کافی است**﴾ یعنی : خدا ﷻ برای تو کافی است و مؤمنان نیز برای تو کافی‌اند . هـمچنین مـحتمل است کـه مـعنی این‌گونه باشد : خدا ﷻ هم برای تو کافی است و هم برای مـؤمنانی کـه پـیرو تـو هستند .

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَى ٱلۡقِتَالِۚ إِن يَكُن مِّنكُمۡ عِشۡرُونَ صَٰبِرُونَ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ يَغۡلِبُوٓاْ أَلۡفٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَفۡقَهُونَ ﴿٦٥﴾

﴿**ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز**﴾ و رغبت ده . البـتّه رسـول خـدا ﷺ بـه پیروی از این فرمان ، همیشه امّت‌شان را به جـهاد تشـویق و تـحریک مـی‌کردند چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که آن حضرت ﷺ در روز بدر بـه یـارانشـان فرمودند : « بپاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن به وسعت همهٔ آسمانها و زمین

است» [آل‌عمران/۱۳۳]. در این اثنا یکی از اصحاب به نام عمیربن‌حمام رضی الله عنه گفت: پهنای آن به وسعت آسمانها و زمین است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! گفت: به! به! آن‌گاه خرمایی چند را که در دست داشت، انداخت و گفت: تا من این خرماها را بخورم، این مدّت، زمانی طولانی است! سپس پیش تاخت و جنگید تا که به شهادت رسید».

آن‌گاه خداوند متعال برای پایدارساختن دلهای مؤمنان و آرام‌ساختن خاطر ایشان چنین بشارتشان می‌دهد: ﴿**اگر از شما بیست تن صابر باشند، بر دویست تن غالب می‌شوند**﴾ این بشارت به همین نسبت ـ یک‌تن از مسلمانان در برابر ده تن از کفّار ـ در هر شماری جاری است ﴿**و اگر از شما صد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند**﴾ و هر گروهی از مسلمانان که به کمتر از این تعداد مغلوب گشت، این از ضعف ایمان یا عدم صبر و پایداری، یا عدم آمادگی، یا به‌خاطر وجود نزاع و اختلاف در میانشان، یا غیر این از علل و اسبابی است که در این سوره به برخی از آنها اشاره شده است. به قولی: این آیهٔ کریمه هرچند به صیغهٔ خبری آمده، امّا به معنی امر است، یعنی: مسلمانان از سوی خدای سبحان مأمورند به این‌که یک گروه جنگی از آنان، در مقابل دشمنی که ده برابرشان است پایداری کند ﴿**چراکه آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند**﴾ حکمت جنگ را چنان‌که شما می‌فهمید زیرا آنان فقط به قصد برتری‌جویی و توسعه‌طلبی می‌جنگند ولی شما برای اعلای کلمةالله جهاد می‌کنید پس آنها بدون داشتن بینش و درکی متعالی از جنگ و اهداف آن می‌جنگند و هر کس این‌چنین باشد، او اکثراً مغلوب است.

ٱلْـَٔـٰنَ خَفَّفَ ٱللَّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا ۚ فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّا۟ئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا۟ مِا۟ئَتَيْنِ ۚ وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوٓا۟ أَلْفَيْنِ

بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿٦٦﴾

و چون جنگیدن با کفّار به این حساب و معیار، بر مسلمانان دشوار آمد و آن را بسیار سخت پنداشتند و ضعفشان در عینیّت نمایان شد، خدای مهربان بر آنان تخفیف و رخصت داد و فرمود: ﴿**اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی است پس اگر از شما صد تن شکیبا باشند، بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، بر دو هزار تن غالب آیند ــ به اذن الله**﴾ بنابراین، خداوند متعال در این تخفیف، مسلمانان را مکلّف گردانید که یک تن از ایشان در برابر دو تن از کفّار پایداری کرده و بر آن دو تن غلبه نماید ﴿**و خداوند با صابران است**﴾ به عنایت و رحمت و نصرت خود.

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ﴿٦٧﴾

﴿**برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد تا در زمین از آنان سخت کشتار کند**﴾ زیرا با کشتار است که مقاومت کفّار کاملاً سلب شده و قدرت و توان آنها بر سازماندهی حرکتی فعّال علیه شما، از بین می‌رود لذا از کفّار کشتار سختی به‌پا کنید.

خدای سبحان در این آیه خبر می‌دهد که در روز بدر، کشتن مشرکان واجب ذمّهٔ مسلمانان بود نه اسیرساختن و گرفتن فدیه (سربها) از آنان، آن‌گونه که مسلمانان در آن روز عمل کردند ﴿**شما متاع دنیا را می‌خواهید**﴾ با آنچه که از فدیه (سربها) می‌گیرید ﴿**و خداوند آخرت را می‌خواهد**﴾ برای شما، با پاداشی که در

بسیارکشتن کفّار برایتان تعلّق می‌گیرد ﴿و الله غالب﴾ است پس دشمنانش را سرکوب می‌کند و ﴿با حکمت است﴾ در سرزنش نمودن دوستانش.

لَّوۡلَا كِتَٰبٞ مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمۡ فِيمَآ أَخَذۡتُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴿٦٨﴾

﴿اگر حکم پیشین الهی نبود﴾ در این‌که مسلمانان را با عمل اجتهادی آنان عذاب نکند ﴿قطعاً به شما در آنچه گرفتید﴾ از مال، به‌عنوان فدیهٔ اسیران بدر ﴿عذابی بزرگ می‌رسید﴾ آری! تصمیم مسلمانان به گرفتن فدیه از اسیران بدر، عملی اجتهادی بود زیرا اجتهادشان بر این مبنی استوار بود که زنده نگه‌داشتن کفّار، چه‌بسا سبب مسلمان‌شدن آنان گردد و از سویی، با اموال به دست آمده از درک فدیه، می‌توان بنیهٔ مالی جهاد را تقویت کرد. امّا به قولی: مراد از حکم پیشین الهی، حکم وی به آمرزشِ گناهان گذشته و آیندهٔ اهل بدر است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «حکم اسیران در نزد جمهور علما بر همین منوال باقی ماند و استمرار یافت، یعنی این‌که، امام (زمامدار مسلمانان) دربارهٔ اسیران کافر مخیّر است؛ اگر می‌خواهد آنان را بکشد چنان‌که رسول خدا ﷺ با بنی‌قریظه چنین کردند و اگر می‌خواهد فدیه (سربها) بگیرد چنان‌که ایشان با اسیران بدر عمل کردند».

فَكُلُواْ مِمَّا غَنِمۡتُمۡ حَلَٰلٗا طَيِّبٗاۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٦٩﴾

﴿**پس، از آنچه به غنیمت برده‌اید، حلال و پاکیزه بخورید**﴾ یعنی : از فدیه‌ای که به غنیمت برده‌اید، گوارا بخورید زیرا فدیهٔ اسیران از جملهٔ غنایمی است که خدای عزّوجلّ آن را برای شما حلال ساخته است. بدین‌گونه، خدای منّان ــ بعد از آن‌که در آیهٔ گذشته مسلمانان را بر اسیرگرفتن کافران عتاب و سرزنش نمود ــ در این آیه بهره‌گیری از فدیهٔ اسیران را برایشان مجاز اعلام می‌کند تا مسلمانان از مفاد این سرزنش و عتاب، چنین استنباط نکنند که اموال فدیه بر ایشان حرام است ﴿**و از خداوند پروا دارید**﴾ در رویدادهای آینده لذا دست به کاری نزنید که شما را بدان فرمان نداده است ﴿**همانا خدا آمرزنده است**﴾ آن تقصیری را که از شما سرزد ﴿**مهربان است**﴾ به شما، از همین رو به شما رخصت داد تا از فدیهٔ اسیران بهره‌برداری نمایید و آن را بر خود حرام تلقّی نکنید.

از ابن‌مسعود رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود : چون غزوهٔ بدر با پیروزی مسلمانان به پایان رسید، اسیران را آوردند، در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه وسلم رو به اصحاب‌شان کرده فرمودند : رأی شما دربارهٔ این اسیران چیست؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت : یا رسول‌الله! اینان قوم و خانوادهٔ شما هستند لذا آنها را نکشید، چه‌بسا که خدای عزّوجلّ بر آنها توبه‌پذیر شود. عمر رضی الله عنه گفت : یا رسول‌الله! اینان شما را تکذیب کرده و شما را از دیارتان بیرون رانده و با شما جنگیده‌اند لذا آنان را پیش افگنید و گردنهایشان را بزنید. عبدالله‌بن‌رواحه رضی الله عنه گفت : یا رسول‌الله! بنگرید که در کجا وادیی پر از هیزمی است پس آنان را در آن وادی افگنده بر آنان آتش افروزید تا در کام شعله‌های آن فرو روند. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن آرای یادشده فرمودند : «همانا شما تنگدست و فقیر هستید پس احدی از آنان نباید از نزد شما رهایی یابد؛ جز با فدیه یا با گردن‌زدن». همان بود که خدای عزّوجلّ آیهٔ : (مَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَكُوْنَ لَهُ اَسْرٰى ...) را نازل نمود و رسول خویش را بر این امر مورد عتاب قرارداد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّمَن فِيٓ أَيۡدِيكُم مِّنَ ٱلۡأَسۡرَىٰٓ إِن يَعۡلَمِ ٱللَّهُ فِي قُلُوبِكُمۡ خَيۡرٗا يُؤۡتِكُمۡ خَيۡرٗا مِّمَّآ أُخِذَ مِنكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿۷۰﴾

﴿**ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو**﴾ همانها که در روز بدر به اسارتشان گرفته و از آنان فدیه (سربها) گرفته‌اید ﴿**اگر خداوند در دلهای شما خیری سراغ داشته باشد**﴾ یعنی: حسن ایمان و صلاح نیّتی ﴿**البته بهتر از آنچه از شما گرفته شده**﴾ از فدیه ﴿**به شما عطا می‌کند**﴾ یعنی: به شما در همین دنیا، یا در آخرت، رزقی بهتر و سودمندتر از آن را عوض می‌دهد ﴿**و بر شما می‌آمرزد**﴾ گناهانتان را ﴿**و الله آمرزندهٔ مهربان است**﴾.

ابن‌جریر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «عبّاس ﷺ عموی پیامبر ﷺ فرمود: این آیه دربارهٔ من نازل شد زیرا من رسول خدا ﷺ را از اسلام‌آوردن خویش آگاه ساخته و از ایشان خواستم تا بیست اوقیه‌ای را که از من به عنوان سربها (فدیه) در بدر گرفته شده، به من برگردانند، امّا ایشان ابا ورزیدند پس خدای عزّوجلّ در عوض، به من بیست غلام عنایت نمود که همهٔ آنها تاجر بودند و هر یک از آنها به اندازهٔ تمام آن مالم ثروت داشتند». ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «اسیران بدر به رسول خدا ﷺ گفتند: به پیامی که با خود آورده‌ای، ایمان آوردیم و گواهی می‌دهیم که فرستادهٔ خداوند ﷻ هستی و برایت نزد قوم خویش خیرخواهی می‌کنیم. همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد».

وَإِن يُرِيدُواْ خِيَانَتَكَ فَقَدۡ خَانُواْ ٱللَّهَ مِن قَبۡلُ فَأَمۡكَنَ مِنۡهُمۡۗ وَ

ٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

﴿و اگر بخواهند به تو خیانت کنند﴾ یعنی: اگر سخن‌شان در مورد پذیرفتن اسلام و خیرخواهی برای مسلمانان دروغ باشد ﴿همانا پیش از این نیز به خدا خیانت کرده بودند﴾ زیرا کفر ورزیدند و با تو جنگیدند ﴿پس خداوند مسلّط کرد﴾ تو را ﴿برآنان﴾ بنابراین، اگر بازهم به خیانت باز گردند؛ خداوند ﷻ مجدّداً تو را برآنان مسلّط خواهد کرد ﴿و خدا دانای حکیم است﴾ پس او سرانجام کارها و حکمتی را که در آنها نهفته است، بهتر می‌داند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍۚ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْۚ وَإِنِ ٱسْتَنصَرُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيْكُمُ ٱلنَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمِۭ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَٰقٌۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢﴾

خداوند متعال این سورهٔ مبارکه را با بیان حکم «موالات» به پایان برده و مؤمنان را به چهار گروه دسته‌بندی می‌کند و جایگاه هردسته از آنان را در قبال این حکم بیان می‌کند تا هرگروه، دوستانشان را که از آنان یاری می‌جویند، بشناسند. در جانب مقابل؛ کفّار را نیز دوستان (اولیاء) یک‌دیگر معرّفی می‌نماید: ﴿همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند﴾ حق تعالی پناه گزینان به‌سوی مدینه را

« مهاجر » نامید زیرا ایشان به طلب رضا و لبّیک‌گفتن به ندای او ، وطن خویش را ترک کردند . پس مهاجران در حکم موالات ، اوّلین گروه‌اند **﴿ و کسانی‌که جای دادند و نصرت کردند ﴾** یعنی : انصار مدینه **﴿ اینان بعضی دوستان بعضی دیگرند ﴾ و** در نصرت و یاری‌گری کارساز یک‌دیگر می‌باشند . البتّه ایشان در حکم موالات دستهٔ دوم اند . یادآور می‌شویم که علما بر برتری مهاجران بر انصار اجماع دارند .

به قولی معنی این است : مهاجران و انصار در میراث نیز با هم مشارکت داشته و از یک‌دیگر میراث می‌برند . چنان‌که در صدر اسلام چنین بود و مهاجران و انصار ، با هجرت و نصرت از یک‌دیگر میراث می‌بردند ، سپس خداوند متعال حکم میراث میان آنها را با آیهٔ (۷۵) از همین سوره : (وَأُولُواالأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ ...) منسوخ گردانید .

﴿ و کسانی که ایمان آورده اند ولی هجرت نکرده‌اند ، شما را از ولایت آنان هیچ چیزی نیست ﴾ یعنی : شما به نصرت و یاری آنان مکلّف نیستید . یا شما از میراث آنان هیچ سهمی ندارید ، هرچند از نزدیکان نسبی شما هم باشند زیرا آنان به فریضهٔ هجرت قیام نکرده و هنوز در « دارحرب » به‌سر می‌برند **﴿ مگر آن‌که هجرت کنند ﴾ و** الزامات خویشاوندی دینی را به‌جا آورند . اینان دستهٔ سوم از مؤمنان در حکم موالات اند . **﴿ و اگر درکار دین از شما مدد طلب کردند ﴾** یعنی : اگر این گروهی که ایمان آورده امّا هجرت نکرده‌اند ، از شما علیه مشرکان یاری خواستند؛ **﴿ پس بر شماست یاری‌کردن آنان ﴾** یعنی : یاری‌کردن آنان بر شما فرض است **﴿ مگر ﴾** این‌که از شما یاری بجویند **﴿ علیه گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است ﴾** که دراین صورت ، نباید آنها را علیه گروه هم پیمان خود یاری کنید زیرا عهد و پیمان ناگزیر باید رعایت شود در حالی‌که یاری‌کردن مسلمانان موصوف علیه هم پیمانانتان ، شکستن این پیمان است و خداوند ﷻ خائنان و پیمان‌شکنان را دوست ندارد پس عهدی را که میان شما و میان آن گروه هم پیمانتان است تا به پایان‌رسیدن مدّت

آن نشکنید ﴿و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست﴾ لذا به هوش باشید که از حدود مشروع الهی تجاوز نکنید.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍۚ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي ٱلْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿٧٣﴾

﴿و کسانی‌که کفر ورزیدند، برخی از آنان دوستان برخی دیگرند﴾ این بیان، دربرگیرندهٔ این پیام کنایی برای مسلمانان است که: نباید با کفّار دوستی و همیاری نمایند و هر نوع ولایتی میان آنان منتفی است ﴿اگر این دستور را به‌کار نبندید﴾ یعنی: ای مسلمانان! اگر دستور موالات با مؤمنان و همیاری با آنان را با تفصیلی که ذکر شد، همین‌گونه دستور ترک موالات باکافران را به‌کار نبندید ﴿در زمین فتنه و فسادی بزرگ پدید خواهد آمد﴾ هم در دین و هم در دنیا، چه اگر مسلمانان علیه کفّار ید واحده نشوند و کفر را علیه خود ید واحده نشناسند، در این صورت، لابد کفر غلبه خواهد کرد و فساد فراگیر خواهد شد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ جَامَعَ الْمُشرِكَ وَ سَكَنَ مَعَهُ فَإِنَّهُ مِثْلُهُ ✿ هر کس با مشرک درآمیخت و همراه او در یک مکان سکونت گزید پس او نیز مانند وی است».

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّاۚ لَّهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾

﴿و کسانی‌که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه الله جهاد نمودند و کسانی که پناه داده و نصرت کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند﴾ یعنی: آنان در ایمان خود کاملند زیرا ایجابات و مقتضیات ایمان ـ چون هجرت از وطن و جدایی از خانواده و مال و مسکن به خاطر عقیده و در راه آن ـ را فراهم آورده‌اند **﴿برای آنان است﴾** از نزد خداوند متعال **﴿آمرزشی﴾** برای گناهانشان در آخرت **﴿و﴾** برای آنان در دنیا **﴿رزق کریمی است﴾** رِزق کریم: روزی شایسته‌ای است که از هرگونه آلودگی خالص و پاک بوده و در عین حال گوارا و لذیذ باشد، یا روزی‌ای است که هیچ انقطاعی نداشته باشد.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡۚ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ﴿٧٥﴾

﴿و کسانی‌که بعد از این ایمان آورده‌اند﴾ یعنی: بعد از نزول این آیات **﴿و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند﴾** یعنی: بالآخره به کاروان جهاد و هجرت پیوسته‌اند **﴿این گروه نیز از زمرۀ شمایند﴾** یعنی: ایشان در استحقاق موالات و یاری‌گری، کمال ایمان و مغفرت و برخورداری از روزی‌ای نیک و شایسته، از جملۀ مهاجران و انصارند. یادآور می‌شویم که اینان در حکم موالات دستۀ چهارم از مؤمنانند **﴿و صاحبان قرابت﴾** یعنی: نزدیکان نسبی، یا خویشاوندان سببی **﴿نسبت به یک‌دیگر در کتاب خدا﴾** یعنی: در حکم وی **﴿سزاوارترند﴾** که قبل از هر چیز دیگر، میراث‌بردن آنها از یک‌دیگر شامل این سزاوارتر بودن می‌شود،

به‌خاطر وجود سبب آن‌که همانا نزدیکی و قرابت است **﴿آری، خدا به هر چیزی داناست﴾**.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «رسول خدا ﷺ در میان اصحاب خود عقد برادری بستند، که بر این اساس، بعضی از آنها از بعضی دیگر به حکم پیوند و خویشاوندی عقیده، میراث می‌بردند تا آن‌که این آیهٔ کریمه نازل شد: (وَ أُوْلُوا الْأَرْحامِ...)، آن‌گاه میراث بردن بر اساس خویشاوندی عقیده منسوخ گردید و میراث به نسب تعلّق گرفت». یعنی: این آیه ناسخ آن حکم است. امّا «ولایت عامّه» یعنی رابطهٔ نصرت و تعاون میان مسلمانان و خویشاوندی عقیده، امری است پایدار که تا روز قیامت باقی است.

سورهٔ توبه

مدنی است و دارای صد و بیست و نه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «توبه» نامیدند که در آن بیان توبهٔ مؤمنان عموماً و توبهٔ تخلّف کنندگان از جنگ تبوک مخصوصاً، مطرح شده است.

شایان ذکر است که سورهٔ توبه در سال نهم هجری، یعنی یک سال بعد از فتح مکّه نازل شد.

مفسّران نقل می‌کنند: رسول خدا ﷺ بعد از برگشتن از غزوهٔ تبوک، در این اندیشه بودند که به سفر حجّ بروند، لیکن به یاد آوردند که مشرکان در این سال هم به عادت سالهای قبل، در خانهٔ کعبه برهنه طواف می‌کنند پس از این‌که با آنان یکجا باشند، احساس کراهت کردند، از این‌رو در آن سال ابوبکر صدّیق رضی الله عنه را امیر حجّ تعیین کردند تا مناسک حجّ را به مردم إقامه کند و چون ابوبکر رضی الله عنه عازم شد، آن حضرت ﷺ به‌دنبال وی، ده آیهٔ اوّل از این سوره را با علی رضی الله عنه فرستادند تا این آیات را به مردم مکّه و به کافّهٔ مردم در مناسک حجّ ابلاغ نماید و پیمانهای مشرکان را ـ بعد از آن‌که پیمان‌شکنی از سویشان بسیار شده بود ـ به‌سوی آنان افگنده و ملغی اعلام کند؛ علی رضی الله عنه مردم را در مناسک این گونه ندا می‌کرد:

«ای مردم! جز انسان مؤمن، کسی دیگر به بهشت داخل نمی‌شود.
بعد از این، هیچ کس نباید در خانهٔ کعبه برهنه طواف کند.
بعد از گذشت این سال، دیگر مسلمان و کافر نباید باهم در بیت‌الحرام گرد آیند.
هر کس که میان او و رسول خدا ﷺ پیمانی است، پیمانش تا به پایان رسیدن مدّتش دارای اعتبار است و هر کس که با ایشان پیمانی ندارد، بداند که مهلت وی فقط چهارماه است و بس».

از عثمان رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «سورهٔ «انفال» از اوایل سوره‌های نازل شده در مدینه و سورهٔ «برائه» از آخرین سوره‌های نازل شده در آن است و از آنجا که داستان «برائه» شبیه داستان «انفال» بود، من چنین پنداشتم که «برائه» جزء «انفال» است، از طرفی رسول خدا ﷺ رحلت کردند درحالی که برای ما بیان نکرده بودند که «برائه» جزء «انفال» است یا خیر، به همین جهت، من این دو سوره را به هم پیوسته ساخته و میان آنها [آیهٔ فاصله دهندهٔ] بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم را ننوشتم».

باید دانست که اصحاب رضی الله عنهم بعد از امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه نیز به وی اقتدا کرده و در آغاز آن (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) را ننوشتند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «از علی رضی الله عنه پرسیدم که چرا در آغاز سورهٔ برائه (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) نوشته نشده؟ فرمود: زیرا (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) امان است و برائه حکم شمشیر و ملغی کردن پیمانها را فرود آورد لذا در آن، امانی نیست».
بدین‌جهت، «برائه» و «عذاب» از نامهای مشهور این سوره است و برای آن چندین نام دیگر نیز روایت شده است چنان‌که نسفی نامهای آن را چنین نقل می‌کند: «برائه، توبه، مقشقشه (بیزاری کننده از نفاق)، مبعثره (افشاکنندهٔ رازهای منافقان)، مشرّده (برهم زنندهٔ منافقان و مشرکان)، مخزیه (خوارکنندهٔ منافقان و مشرکان)، فاضحه (رسواگر منافقان و مشرکان)، مثیره، حافره، منکّله

و مدمدمه ــ که در معنی شبیه هم‌اند ــ یعنی تارومار کنندۀ کفّار و منافقان».

علما در روشنی آیات این سوره گفته‌اند: اهل کتاب، در میان سه انتخاب زیر قرار دارند:

۱ ــ پذیرفتن اسلام.

۲ ــ تن‌دادن به جنگ.

۳ ــ قبول جزیه.

امّا مشرکان عرب ــ به اجماع علما ــ دو انتخاب بیشتر پیش رو ندارند: پذیرفتن اسلام، یا کشته‌شدن. ولی فقها در غیر مشرکان عرب اختلاف‌نظر دارند ولی در طول تاریخ، با غیر از مشرکان عرب ــ از جمله با مجوس ــ مانند اهل کتاب رفتار شده، یعنی از آنان جزیه نیز پذیرفته شده. شایان ذکر است که جزیه، رمز گردن‌نهادن به سلطۀ اسلام و مسلمانان است.

البتّه آیات نخست این سوره، از اعلام برائت و جنگ علیه مشرکان و اهل کتاب سخن می‌گوید.

بَرَآءَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ﴿١﴾

﴿این﴾ آیات **﴿اعلام برائتی است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با آنان عهد بسته بودید﴾** عَهْد: عقد و پیمانی‌است که با سوگند محکم ساخته شده باشد. خدای عزّوجلّ به مسلمانان خبر می‌دهد که او و پیامبرش به‌سبب پیمان‌شکنی‌هایی که از سوی کفّار روی داده است، از این معاهدات اعلام برائت و بیزاری می‌کنند بنابراین، بر معاهدین مسلمان واجب است تا عهدها و پیمانهای آنان را بی‌اعتبار إعلام کنند.

در یک نگاه کلّی ملاحظه می‌کنیم که در آن موقعیّت، وضعیّت مشرکان در

قبال مسلمانان خارج از حالات زیر نبود :

یا این‌که آنها با مسلمانان پیمانی داشتند ، یا پیمانی نداشتند و کسانی که با مسلمانان پیمانی داشتند؛ یا پیمانشان مدّت معیّنی داشت یا نداشت و کسانی که پیمانشان مدّت معیّنی داشت ، یا این مدّت کمتر از چهار ماه بود ، یا بیشتر از آن و کسانی که پیمانشان بیشتر از چهارماه وقت داشت ، یا صاحبان آن به تعهّدات خود وفادار بودند یا خیر.

بنابراین ، إعلام شد که :

۱ ـ کسانی که نیّت خیانت و پیمان‌شکنی علیه مسلمانان دارند ، حکم‌شان این است که پیمانشان لغو و بی‌اعتبار اعلام شود (این حکم در سورهٔ انفال گذشت) .

۲ ـ کسانی که به تعهّدات خود وفادارند و پیمانشان بیشتر از چهار ماه وقت دارد ، باید به پیمان با آنان وفا کرد .

۳ ـ کسانی که پیمانی مطلق از قید زمان دارند ، یا پیمانشان کمتر از چهار ماه وقت دارد ، باید به آنان چهار ماه فرصت داد ـ چنان‌که در آیهٔ بعد می‌خوانیم ـ و بعد از آن ، دیگر هیچ عهد و پیمانی با آنان مدار اعتبار نیست .

۴ ـ مشرکانی که پیمانی با مسلمانان ندارند ، حکم آنان در مقدّمهٔ این سوره بیان شد .

فَسِيحُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَرۡبَعَةَ أَشۡهُرٖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُمۡ غَيۡرُ مُعۡجِزِي ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُخۡزِي ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٢﴾

﴿**پس ای مشرکان! چهارماه دیگر در زمین بگردید**﴾ یعنی : خدای سبحان بعد از بی‌اعتبار إعلام کردن پیمان مشرکان ، به آنان مجال داد که چهارماه دیگر به‌طور

آزادانه و با امنیّت کامل در زمین سیر کنند و به هرجایی که می‌خواهند بروند و برای جنگ آماده شوند ولی بعد از این مدّت، دشمن جنگی خدا و رسولش شناخته شده و در هرجایی‌که یافته شوند، کشته می‌شوند. ابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که آغاز این مدّت، روز حجّ اکبر سال نهم هجری و پایان آن، دهم ربیع‌الآخر سال دهم هجری بود. ﴿و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را عاجز گردانید﴾ یعنی: بدانید که تعیین این مهلت چهارماهه برای شما از روی عجز ما نیست بلکه از روی مصلحتی است تا کسی که توفیق توبه می‌یابد، توبه‌کار شود و بدانید که از خداوند ﷻ گریزی ندارید و نمی‌توانید او را به ستوه آورید ﴿و بدانید که خدا رسواکنندهٔ کافران است﴾ یعنی: خوار و خُردکنندهٔ آنان است، در دنیا؛ با کشتن و به اسارت‌درآوردن و در آخرت؛ با عذاب‌نمودن کسانی که بر کفر پای می‌فشارند.

وَأَذَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوۡمَ ٱلۡحَجِّ ٱلۡأَكۡبَرِ أَنَّ ٱللَّهَ بَرِيٓءٌ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ وَرَسُولُهُۥۚ فَإِن تُبۡتُمۡ فَهُوَ خَيۡرٌ لَّكُمۡۖ وَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُمۡ غَيۡرُ مُعۡجِزِي ٱللَّهِۗ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣﴾

﴿و اذانی است﴾ أذان: یعنی: إعلام و إعلان عامّی است ﴿از جانب الله و رسول او برای مردم﴾ یعنی: برای کافّهٔ مردم، بدون اختصاص قوم و گروهی ﴿در روز حجّ اکبر﴾ که این روز، در مذهب مالک روز عید اضحی و در مذهب احناف و

شافعی ، روز عرفه است . توصیف آن به «اکبر» به این دلیل است که مردم همه در این روز ، گردهم می‌آیند چراکه معظم افعال حجّ در آن انجام می‌شود ، یا بدان‌سبب که عمره «حجّ اصغر» نامیده شده ، این مناسک ، «حجّ اکبر» نامیده می‌شود . دلیل تعیین این وقت خاصّ برای ابلاغ این اعلامیّه ، این است که اعلام آن در این روز؛ چنان عام ، آشکار و فراگیر می‌باشد که بعد از آن ، تهمت پیمان‌شکنی به هیچ‌وجه به مسلمانان نمی‌چسبد ، از سوی دیگر ، رسیدن آن به تمام مردم در این روز ، تضمین شده است .

متن این اعلامیّه این است : ﴿**که خدا از مشرکان بیزار است**﴾ یعنی : بی‌گمان او از مشرکان پیمان‌شکن برائت می‌جوید ﴿**و رسول او نیز**﴾ **قطعاً** از آنان بیزار است . ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیهٔ اوّل ، از ثبوت «برائت» و بیزاری از مشرکان خبر داد و در این آیه ، آن را إعلام می‌دارد . البتّه ثبوت «برائت» در آیهٔ اوّل ، ناظر بر مشرکانی بود که با مسلمانان پیمانی داشتند ، امّا إعلام برائت در اینجا ، عامّ است در مورد تمام مشرکان . ﴿**پس اگر توبه کردید**﴾ از کفر ، ﴿**آن**﴾ توبه ﴿**برای شما بهتر است**﴾ از استمرارتان در آن ﴿**و اگر روی بگردانید**﴾ و بر کفر خویش باقی بمانید ﴿**پس بدانید که شما درمانده‌کنندهٔ خداوند نیستید**﴾ یعنی : از وی گریزنده نیستید بلکه او دریابندهٔ شماست لذا شما را در برابر اعمالتان مجازات می‌کند ﴿**و کافران را از عذاب دردناک خبر ده**﴾ به عنوان جزایی بر کفرشان .

إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْـًٔا وَلَمْ يُظَٰهِرُوا۟ عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوٓا۟ إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾

﴿**مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از تعهّدات خود را نسبت به‌شما فروگذار نکرده‌اند**﴾ و از جانبشان هیچ فروگذاشتی در تعهّداتشان ـ ولو ناچیز ـ روی نداده است، به این معنی که عهد شما را نقض نکرده‌اند ﴿**و هیچ‌کس**﴾ از دشمنانتان ﴿**را علیه شما پشتیبانی نکرده‌اند پس پیمان آنان را تمام کنید**﴾ یعنی: به عهد خود با آنان به طور تامّ و کامل پایبند باشید ﴿**تا مدّتشان**﴾ یعنی: تا همان مدّتی که با آنان عهد بسته‌اید، هرچند بیشتر از چهار ماه باشد ﴿**چراکه خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد**﴾ یعنی: کسانی را که از او در محرّماتش پروا می‌دارند و بنابراین، به عهد خویش وفا می‌کنند.

این آیه دلیل بر آن است که: از اهل عهد و پیمان با مسلمانان، کسانی بودند که عهد خود را شکسته و کسانی هم بودند که بر آن پایداری کرده بودند لذا خدای سبحان به پیامبرش اجازه داد تا باکسانی که پیمان‌شکنی کرده‌اند، پیمان‌شکنی کند و دستور داد که به عهد خود باکسانی که پیمان‌شکنی نکرده‌اند تا به سررسیدن مدّت آن وفا نماید.

ملاحظه می‌کنیم که این آیه، امر به گردش در مدّت چهار ماه را که در آیهٔ (۲) آمده است، در مورد این گروه استثنا کرد و در موردشان مجال را از آن فراتر برد.

فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلۡأَشۡهُرُ ٱلۡحُرُمُ فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ وَخُذُوهُمۡ وَٱحۡصُرُوهُمۡ وَٱقۡعُدُواْ لَهُمۡ كُلَّ مَرۡصَدٖۚ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡۚ إِنَّ

ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾

﴿**پس چون ماههای حرام سپری شد**﴾ یعنی: همان چهارماهی که ما به آنان تا پایان آن مهلت داده‌ایم؛ ﴿**مشرکان را هر جا که یافتید بکشید**﴾ یعنی: در هر مکانی که آنان را یافتید، با آنان بجنگید تا به قتلشان رسانید، همراه با رعایت احکامی که خداوند ﷻ در جنگ با کفّار مشروع گردانیده است ﴿**و آنان را بگیرید**﴾ یعنی: آنان را به اسارت بگیرید زیرا کسی که از آنان دستگیر می‌شود، اسیر است ﴿**و آنان را به حصر درآورید**﴾ حصر: بازداشتن‌شان از تصرّف در بلاد مسلمانان جز به اجازهٔ خود آنهاست ﴿**و برای آنان در هر مرصدی بنشینید**﴾ مَرْصَد: کمین‌گاهی است که دشمن از آن مورد ترصّد قرار می‌گیرد. یعنی: برای آنان در مواضعی بنشینید که از آن مواضع، آنان را مراقبت و ترصّد کنید.

این آیهٔ کریمه که متضمّن دستور کشتن مشرکان بعد از به‌سر رسیدن چهار ماه حرام است، در مورد همهٔ مشرکان عام بوده و هیچ مشرکی از حکم آن خارج نیست؛ جز آنان که سنّت نبوی استثنایشان کرده است، که عبارتند از: زنان، کودکان نابالغ، افراد عاجز و ناتوانی که به هر دلیلی توان جنگیدن را نداشته و غیر محارب شناخته می‌شوند و اهل کتابی که جزیه می‌پردازند.

همچنین این آیه، هر آیهٔ دیگری را که در آن مؤمنان به روی‌گرداندن از مشرکان و شکیبایی بر آزارشان دستور یافته‌اند، منسوخ می‌کند زیرا این آیه اعلام می‌دارد که دیگر دورهٔ صبر و شکیبایی در برخورد با مشرکان به‌پایان آمده است، به همین دلیل، این آیهٔ کریمه را «آیهٔ سیف» نامیده‌اند. از ابن‌عمر رضی الله عنهما در **حدیث‌شریف** متواتر روایت شده است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «مأمور شده‌ام که با مردم[1] بجنگم تا آن‌که گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمّد

۱ـ مراد از مردم در این حدیث شریف، به اجماع علما مشرکان عرب‌اند.

رسول خداست و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و چون این گونه کردند، خونها و اموالشان از جانب من در پناه است مگر به حقّ اسلام و حساب کارشان با خداست». چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: ﴿**پس اگر توبه کردند و نماز برپاداشتند و زکات دادند، راه را بر آنان گشاده گردانید**﴾ یعنی: آنان را به حال خود واگذاشته نه اسیرشان کنید، نه به محاصره‌شان درآورید و نه آنان را بکشید ﴿**زیرا خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ آمرزنده است آنچه را که قبل از اسلام ـ از کفر و خیانت ـ مرتکب گشته‌اند، مهربان است؛ زیرا حکم قتل را از آنان بعد از مسلمان شدنشان برمی‌دارد.

وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَـٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُۥ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

﴿**و اگر کسی از مشرکان**﴾ غیر معاهد بعد از گذشت چهار ماه نزد تو آمد و ﴿**از تو پناه خواست**﴾ یعنی: از تو امان خواست ﴿**به او پناه بده**﴾ یعنی: پناه او باش و از او حمایت کن ﴿**تا کلام خدا را بشنود**﴾ از تو و چنان‌که باید، در آن تدبّر کند و بر حقیقت دعوتت واقف شود ﴿**سپس او را به جای امنش برسان**﴾ یعنی: اگر بعد از شنیدن کلام خدا ﷻ، مسلمان نشد، او را به سرزمینی که در آن ایمن است برسان و بعد از آن‌که او را به مأمنش رساندی، برایت جایز است تا با وی بجنگی زیرا در آن هنگام، او دیگر از جوار (پناه) تو خارج شده و به مأمن خویش رسیده است. این آیه دلیل بر آن است که: مستأمن نباید مورد آزار قرار گیرد و باید به او امکان بازگشت به کشورش داده شود. ﴿**این**﴾ فرمان پناه‌دادن به آنان ﴿**از آن است که آنان قومی نادانند**﴾ یعنی: آنان از علم نافعی که وسیلهٔ تمییز خیر از شرّ است،

بی‌بهره‌اند لذا امان‌دادن به این گروه را بدین سبب مشروع گردانیده‌ایم تا نسبت به دین ما آگاهی پیدا کنند و دعوت ما در میان بندگانمان منتشر شود.

آیهٔ کریمه مفید عام‌بودن حکم امان برای اهداف دینی، یا سیاسی، یا تجاری است ــ چنانچه این امان از امام (زمامدار مسلمان) یا نایب وی خواسته شود. البتّه احناف بر این امر تصریح کرده‌اند که: مستأمن حقّ اقامت دائمی در دار اسلام را نداشته و می‌تواند فقط به مدّت چهار ماه ــ برای ضرورتی ــ در دار اسلام اقامت گزیند پس بر امام (زمامدار مسلمان) واجب است تا مستأمن را به هنگام برآمدن نیاز وی، به خروج از کشور اسلامی دستور دهد و به او إعلام کند که اگر بعد از دستور خروج، باز هم به مدّت یک سال به إقامت در کشور اسلامی ادامه داد، او بعد از این مدّت، به یک شهروند ذمّی تبدیل می‌شود و بنابراین، جزیه بر وی مقرّر است و باید آن را بپردازد.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ رَسُولِهِۦٓ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّمْ عِندَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۖ فَمَا ٱسْتَقَٰمُوا۟ لَكُمْ فَٱسْتَقِيمُوا۟ لَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾

﴿**چگونه برای مشرکان نزد خدا و نزد فرستادهٔ او عهدی تواند بود**﴾ یعنی: محال است که این گروه، عهد و پیمانی نزد خداوند ﷻ و نزد رسولش داشته باشند، حال آن‌که اضداد شما هستند و غدر و خیانت را برای شما پنهان داشته و در پی‌فرصتی هستند تا عهد شما را بشکنند پس به این امر طمع ندوزید که با آنان عهد و پیمانی ببندید و با خود در این رابطه، حدیث نفس هم نکنید ﴿**مگر در مورد کسانی که با آنان**

کنار مسجدالحرام عهد بسته بودید ﴾و آن عهد را نشکستند ﴿**پس مادام که با شما بر سر عهد پایدارند شما نیز با آنان پایدار باشید**﴾ یعنی: با آنان نجنگید. مراد؛ پیمان صلح حدیبیّه است که یک‌سال قبل از نزول این سوره، در میان پیامبراکرم ﷺ و مشرکان منعقد گردید. به قولی: مراد از آن قوم پایدار بر عهد خود: قوم «بنی‌کنانه» بودند.

باید دانست که رسول خدا ﷺ و مسلمانان، بر اساس فرمان الهی، در عهد خود با قریش و مردم مکّه استوار باقی ماندند و بر مبنای معاهدهٔ حدیبیّه، از ذی‌القعدهٔ سال ششم هجری تا سال هشتم هجری، متارکه میان قریش و مسلمانان استمرار داشت؛ تا آن‌که قریش عهد خود را شکسته و قبیلهٔ بنی‌بکر را که هم‌پیمانشان بودند بر قبیلهٔ خزاعه که هم پیمان رسول خدا ﷺ بودند، یاری دادند، در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ به جنگ با آنان مصمّم شده و در رمضان سال هشتم هجری مکّه را فتح کردند ﴿**هرآینه خداوند متقیان را دوست می‌دارد**﴾ اشاره است به این‌که وفا به عهد و پایداری و استواری برآن، از اعمال متّقیان است.

كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُواْ عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُواْ فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُم بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿٨﴾

﴿**چگونه برای آنان**﴾ یعنی: برای مشرکان ﴿**عهدی است، با این‌که اگر بر شما دست یابند**﴾ و غلبه پیدا کنند ﴿**در باب شما نگاه نمی‌دارند**﴾ یعنی: در حقّ شما مراعات نمی‌کنند ﴿**اِلّی را**﴾ اِلّ: قرابت و خویشاوندی است ﴿**و نه ذمّه‌ای را**﴾ ذمّه: عهد و پیمان است ﴿**شما را با زبانشان راضی می‌کنند**﴾ با مجامله و خوشگویی، برای این‌که دلهایتان را به‌دست آورند و شما را راضی نگه‌دارند ﴿**حال آن‌که**

دلهایشان از آن ابا دارد ﴾ و برخلاف آن می‌تپد زیرا دلهایشان پر از کینه و بغض علیه شماست ، دلهایشان دوست‌دار چیزی است که زیان و نقص شما در آن نهفته است ﴿ **و بیشترین آنان فاسقند** ﴾ فسقشان عبارت است از : تمرّد و بی‌باکی در کفر ، جسارت بر نافرمانی و بیرون‌شدن از دایرهٔ حق با پیمان‌شکنی و عدم رعایت معاهدات .

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَن سَبِيلِهِ ۚ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩﴾

﴿ **آیات خدارا به بهای ناچیزی فروختند** ﴾ یعنی : آیات قرآن راکه از جملهٔ آن ، آیات متضمّن دستور وفا به عهد است ، به بهای اندک و پستی که همانا بهره‌های فانی موردنظر آنهاست ، فروختند ﴿ **و از راه الله باز داشتند** ﴾ خود از حق روی‌برتافتند و غیر خویش از مردم را نیز از راه حق بازداشتند ﴿ **به راستی آنان چه بد اعمالی انجام می‌دادند** ﴾ یعنی : این کارکردشان چه بد و ناشایست بود .

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿١٠﴾

﴿ **دربارهٔ هیچ مؤمنی** ﴾ اعمّ از یاران رسول خدا ﷺ ، یا غیر ایشان ﴿ **هیچ إلّ** ﴾ یعنی : پیوند خویشاوندی ﴿ **و ذمه‌ای** ﴾ یعنی : پیمانی ﴿ **را رعایت نمی‌کنند** ﴾ یعنی : نزد آنان مطلقاً و به هیچ وجه ، مراعات هیچ حقّی از حقوق مؤمنان مطرح نیست . به این ترتیب در آیهٔ (٨) عدم رعایت حق از سوی آنان را در خصوص اصحاب رسول خدا ﷺ ذکر کرد و در اینجا در مورد همهٔ مؤمنان به

طور عام بیان فرمود ﴿ **و آنان همان تجاوزکارانند** ﴾ یعنی : آنان با پیمان‌شکنی ، از حدّ حلال به‌سوی حرام تجاوز کرده‌اند . یا در شرّ و تمرّد به منتهای آن رسیده‌اند . پس کسانی که دارای وضع و حالی این‌چنین باشند ، چگونه شایستهٔ برخورداری از امنیّت هستند و چگونه می‌توان از جنگ با آنها دست برداشت؟

فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخْوَٰنُكُمْ فِى ٱلدِّينِ ۗ وَنُفَصِّلُ ٱلْأَيَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١١﴾

﴿ **پس اگر توبه کردند** ﴾ از شرک و به احکام اسلام گردن نهاده پرستش لات و منات و عزّی را فروگذاشتند و به وحدانیّت خدا ﷻ و رسالت رسول بر حقّ وی ﷺ گواهی دادند ﴿ **و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند، در این صورت، آنان برادران شما در دین** ﴾ و مسلمانانی همانند شما ﴿ **هستند** ﴾ بنابراین ، جنگیدن با آنان برای شما جایز نیست . از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود : « این آیهٔ کریمه جنگیدن با اهل نماز ، یا ریختن خون آنها را حرام کرده است » . ﴿ **و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌داریم** ﴾ پس باید در آیات ما تأمّل کنند .

ابوبکر صدّیق رضی الله عنه در جنگ با بازدارندگان زکات به این آیهٔ کریمه و امثال آن از آیات تکیه کرد . در عصر ما نیز بسیاری از مسلمانان ، زکات نمی‌پردازند ، آیا اگر امروز هم ابوبکری در میان ما بود؛ اینان آسوده خاطر بودند؟ !

وَإِن نَّكَثُوٓاْ أَيْمَٰنَهُم مِّنۢ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِى دِينِكُمْ فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ ۙ إِنَّهُمْ لَآ أَيْمَٰنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ ﴿١٢﴾

﴿**ولی اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند**﴾ یعنی: اگر پیمانهایی را که با مسلمانان بسته‌اند و آن پیمانها را با سوگند استوار کرده‌اند، شکستند و به علاوهٔ آن ﴿**به شما در دینتان طعنه زدند**﴾ یعنی: پیمان‌شکنی را با طعنه‌زدن به دین اسلام و دشنام‌گویی به آن همراه کردند ﴿**پس با ائمهٔ کفر**﴾ یعنی: با سران و پیشوایان آن ﴿**بجنگید**﴾ تخصیص سران کفر به یادآوری از آن رو است که قتل آنان مهم‌تر است لذا این بدان معنی نیست که کفّار دیگر، کشته نمی‌شوند ﴿**چراکه برای آنان سوگندی نیست**﴾ یعنی: سوگندهای کافران هرچند در صورت سوگند است، امّا در حقیقت سوگند نیست تا آنان به‌خاطر آن سزاوار مصون‌ماندن خون و مالشان باشند. آری! با آنان بجنگید ﴿**باشد که بازایستند**﴾ از کفر و پیمان‌شکنی و طعنه زدن به اسلام لذا به هوش باشید که برای باز داشتن‌شان از فساد، هیچ راهی جز جنگ وجود ندارد.

أَلَا تُقَٰتِلُونَ قَوۡمٗا نَّكَثُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُمۡ وَهَمُّواْ بِإِخۡرَاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٍۚ أَتَخۡشَوۡنَهُمۡۚ فَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخۡشَوۡهُ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿۱۳﴾

﴿**آیا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که رسول خدا را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟**﴾ این خطاب به منظور برانگیختن مؤمنان بر جنگ و تأکید بر تحقّق آن است زیرا کسانی‌که پیمان را بشکنند و پیامبر ﷺ را از مکّه اخراج کنند و خود آغازگر جنگ هم باشند، مسلّماً سزاوار آنند که با آنان پیکار شود و هر کس از جنگیدن با آنان کوتاهی

ورزد، بی‌گمان شایستهٔ توبیخ است ﴿آیا از آنان می‌ترسید؟﴾ یعنی: می‌ترسید که از سوی آنان به شما حادثه‌ای ناخوش‌آیند برسد و به‌همین علّت جنگ با آنان را فرومی‌گذارید؟ ﴿**خدا سزاوارتر به آن است که از وی بترسید، اگر مؤمنید**﴾ زیرا زیان‌رسان و نفع‌رسان حقیقی فقط اوست پس باید تنها از او بترسید و بدانید که جنگیدن با کسانی‌که حق تعالی شما را به جنگ آنها فرمان داده است، از نشانه‌های خداترسی شماست و بدانید که ایمان کامل مستدعی آن است که مؤمن جز از پروردگارش از هیچ نیروی دیگری نترسد و از دیگران پروایی نداشته باشد لذا از غیر خدا ﷻ نترسید.

قَٰتِلُوهُمۡ يُعَذِّبۡهُمُ ٱللَّهُ بِأَيۡدِيكُمۡ وَيُخۡزِهِمۡ وَيَنصُرۡكُمۡ عَلَيۡهِمۡ وَيَشۡفِ صُدُورَ قَوۡمٖ مُّؤۡمِنِينَ ﴿١٤﴾

وَيُذۡهِبۡ غَيۡظَ قُلُوبِهِمۡۗ وَيَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٥﴾

﴿**با آنان بجنگید، خداوند آنان را به‌دست شما عذاب می‌کند و رسوایشان می‌سازد و شما را بر آنان پیروز می‌گرداند و سینه‌های گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد**﴾ لذا بر جنگ شما با مشرکان، فواید و آثار مثبت بسیاری مترتّب است، از جمله:

۱ ــ عذاب نمودن کفّار به‌دست مؤمنان؛ با کشتن و اسیرکردن آنان.

۲ ــ رسواساختن آنان، که این رسوا ساختن یا با اسارت آنها به دست مؤمنان است، یا با ذلّت و پستی‌ای که بر آنان فرود می‌آید.

۳ ــ پیروزساختن و مسلّط کردن مسلمانان بر آنان.
۴ ــ شفا بخشیدن و خنک گردانیدن دلها و سینه‌های قوم مؤمنی که خود شاهد و حاضر عرصهٔ جنگ نبوده‌اند. و بنابر روایات؛ این قوم، قبیلهٔ «خزاعه» هم پیمان رسول خدا ﷺ بودند که حق تعالی سینه‌هایشان را از سرکوب قبیلهٔ «بنی‌بکر» تشفّی داد و آنان را به شکست‌شان دلشاد کرد. ﴿**و خشم و خروش دلهایشان را ببرد**﴾ یعنی: خدای سبحان با جنگ، خشم و غیظ دلهای مؤمنان را که به‌سبب پیمان‌شکنی کفّار سخت برافروخته بودند، برطرف می‌کند. باید یادآور شد که این وعده‌ها همه تحقّق یافت و این معجزهٔ قرآن کریم است ﴿**و خدا توبهٔ هر که را بخواهد می‌پذیرد**﴾ چنان‌که توبهٔ کسانی از مردم مکّه را که در روز فتح مکّه توبه کردند و اسلام آوردند و اسلامشان نیک به‌سامان شد، پذیرفت. این هم خبری است که قرآن کریم از مسلمان شدن قریب الوقوع مشرکان و توبهٔ آنان می‌دهد و این خبر نیز به تحقّق پیوست ﴿**و خدا دانای حکیم است**﴾ به رویدادهای آینده دانا و در قبول توبه از توبه‌کاران صاحب حکمت است.

أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تُتۡرَكُواْ وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمۡ وَلَمۡ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَا رَسُولِهِۦ وَلَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَلِيجَةٗۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴿١٦﴾

بعد از اعلام بیزاری از مشرکان، اعلام فرضیّت جنگ و بیان حکمت و ضرورت آن، اینک سیاق قرآنی به تصحیح دیدگاه و جهان‌بینی مؤمنان می‌پردازد: ﴿**آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید**﴾ بی آن‌که در اموری مورد ابتلا و آزمایش قرار بگیرید که مؤمن و منافق با آن امور از یک‌دیگر متمایز ساخته می‌شوند ﴿**در حالی که خداوند تا هنوز کسانی از شما را که جهاد کرده‌اند، متمایز**

نگردانیده است؟ ﴾ یعنی: چنین نپندارید که به حال خود واگذاشته می‌شوید، با آن‌که خداوند ﷻ هنوز کسانی را که در جهادشان مخلص‌اند از غیر مخلصان متمایز نگردانیده است ﴿ **و** ﴾ کسانی را نیز که ﴿ **جز خدا و پیامبر و مؤمنان هیچ دوست پنهانی نگرفته‌اند** ﴾ از مشرکان متمایز نساخته است؟ وَلِیْجَه: محرم اسرار و دوست پنهانی است. حاصل معنی این است: خداوند ﷻ حتماً گروه مجاهد باصلابت و سازش ناپذیر را از کسانی که جز خدا، رسولش و مؤمنان، برای خود از مشرکان هم‌راز و دوست پنهانی گرفته‌اند و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش کرده و از امور و مسائل مسلمانان آگاهشان کرده‌اند، متمایز می‌گرداند ﴿ **و خداوند به کار و کردار شما** ﴾ اعم از خیر و شرّ ﴿ **آگاه است** ﴾ و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَن يَعْمُرُوا۟ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ شَٰهِدِينَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِم بِٱلْكُفْرِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ وَفِى ٱلنَّارِ هُمْ خَٰلِدُونَ ﴿١٧﴾

﴿ **مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند** ﴾ یعنی: برای آنان صحیح و روا نیست که مساجد را در عبادات باطلشان مورد بهره‌برداری قرارداده و به امر آبادانی و خدمت مساجد بپردازند. به قولی: مراد این آیه، مخصوصاً مسجدالحرام است ﴿ **درحالی‌که به کفر خویش شهادت می‌دهند** ﴾ با انجام دادن عملی کفر؛ چون نصب بتان، گرفتن آنها به خدایی و تقدیم عبادت و نیایش برای آنها پس چگونه می‌توان میان چنین اعمالی با آبادساختن مساجد که فقط از شأن مؤمنان است، جمع کرد؟ به قولی: مراد از گواهی دادن آنها بر کفر، این قول آنان است در طواف خویش: «لَبَّيْكَ لاَشَرِيْكَ لَكَ اِلاَّ شَرِيْكًا هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلَكَ ـــ پروردگارا! به فرمان حاضریم، برای تو شریکی نیست، جز شریکی که از خود توست و تو مالک آن شریک

هستی و مالک آنچه که او دارد !! » ﴿آنانند که اعمالشان ﴾ که بدان افتخار می‌کردند و می‌پنداشتند که اعمال خیری است ﴿ تباه شده ﴾ و از جمله ، آبادسازی مساجد . یعنی این اعمالشان باطل شده و هیچ اثری برای آن باقی نمانده ﴿ و خود در آتش جاودانند ﴾ .

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَـٰجِدَ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا ٱللَّهَ ۖ فَعَسَىٰٓ أُو۟لَـٰٓئِكَ أَن يَكُونُوا۟ مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ ﴿۱۸﴾

﴿ مساجد خدارا تنها کسانی آباد می‌کنند ﴾ به آبادساختن معنوی و حسّی ﴿ که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و نماز برپاداشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده‌اند ﴾ و شکّی نیست که تنها انسان مؤمن ، این اعمال شایسته را ـ چنان‌که پروردگار متعال بدان فرمان داده ـ انجام می‌دهد بنابراین ، فقط مؤمن یکتاپرست سزاوار آبادساختن مساجد است نه کسی که از این اوصاف تهی باشد . مراد از این‌که ایشان جز خدا ﷻ از هیچ کس دیگر نترسیده‌اند ، این است که : ایشان از بتی ، یا بشری ، یا خدای پنداری‌ای یا از غیر آنها در باب دین نترسیده‌اند ، به این معنی که چنان نبوده تا به‌سبب ترس از آن امر غیر خدایی ، رضای غیر خدا ﷻ را بر رضای وی برگزینند ، در غیر آن؛ ترس از چیزهای ترسناک یک امر طبعی است که انسان قادر به نگهداری خود از آن نمی‌باشد ﴿ پس امید است که این گروه از راه‌یافتگان باشند ﴾ هرگاه راه‌یابی و هدایت این مؤمنان یکتاپرست ، فقط در حدّ امید و توقّع باشد ، چگونه خواهد بود حال کفّاری که به هیچ‌یک از این صفات موصوف

نیستند! ابن‌کثیر می‌گوید: هر «عَسَی ﴿ امید است» در قرآن کریم که مربوط به خداوند ﷻ باشد، حق و ثابت است و یقیناً تحقق‌یافتنی است. به قولی: امید در این آیه راجع به بندگان است، یعنی: آنها باید به راه‌یافته بودن خود امیدوار باشند.

﴿ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾

﴿**آیا آب‌دادن به حاجیان و آبادکردن مسجدالحرام را همانند عمل کسی قرارداده‌اید که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده‌است؟ نه! این دو نزد خدا یکسان نیستند**﴾ یعنی: این گروه کافر آب‌دهنده به حجّاج و آبادکنندهٔ مسجدالحرام، با آن گروه مؤمن به خدا ﷻ و روز آخرت و جهادگر در راه وی، برابر نیستند پس چگونه ادّعا می‌کنند که از نظر عمل و جایگاه، بر مؤمنان بهتری و برتری دارند؟ ﴿**و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند**﴾ آنان را ستمگر نامید، چراکه آبادکردن مسجدالحرام هیچ سودی به حالشان ندارد.

سپس گروه برتر را معرّفی نموده، می‌فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾

﴿**کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با اموال و جانهایشان جهاد کرده‌اند**﴾ یعنی: جمع‌کنندگان میان ایمان و هجرت و جهاد با مال و جان ﴿**نزد خدا مقامی والاتر دارند**﴾ و به دریافت خیری که نزد خداوند متعال است، نسبت به گروه مشرکی که به اعمال تباه‌شدهٔ خویش افتخار می‌کنند، سزاوارترند ﴿**و آن گروه**﴾ موصوف به اوصاف یاد شده ﴿**ایشان همان رستگارانند**﴾ یعنی: ایشانند اختصاص‌یافتگان به رستگاری در نزد خداوند ﷻ، نه غیر آنان از اهل شرک، هرچند که آن گروه مشرک به حاجیان آب بدهند و کعبه و مسجدالحرام را آباد کنند.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَٰنٍ وَجَنَّـٰتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾

خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾

﴿**پروردگارشان آنان را**﴾ یعنی: آن گروه مؤمن مجاهد را ﴿**به رحمتی از جانب خود و به خشنودی و به باغهایی که در آنها نعمت‌های دائم و پایدار دارند، مژده می‌دهد**﴾ و اینها نعمت‌هایی است که از توصیف توصیف‌گران و تصوّر تصوّرکنندگان خارج است. نعیم مُقیم: نعمتهای دائم و پایداری که هیچ‌گاه از صاحب خود جدا نمی‌شود. ﴿**جاودانند در آن به‌طور ابد، بی‌گمان خداست که نزد او پاداشی بزرگ است**﴾ و این‌که این پاداش هرگز انقطاعی ندارد، نشانهٔ عظمت آن است.

از ابن‌عبّاس رضي الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود:

«چون پدرم عبّاس ﷺ در روز بدر اسیر شد، در پاسخ به‌سرزنش مؤمنان گفت: اگر شما در اسلام و هجرت و جهاد بر ما پیشدستی کردید، ما هم از کسانی هستیم که مسجدالحرام را آباد کرده، حجّاج را آب داده و اسیران را از بند رها می‌کردیم. پس خداوند متعال نازل فرمود: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...). یعنی: اعمال کذایی شما، در دوران شرک بوده است و حق تعالی اعمال نیکی را که در دوران شرک انجام شده باشد، نمی‌پذیرد». در روایتی دیگر آمده است: «این علیّ بن ابی طالب ﷺ بود که حضرت عبّاس را به سختی توبیخ کرد و او را از حضور در جنگ علیه رسول خدا ﷺ و قطع رَحِم به درشتی سرزنش نمود».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمْ وَإِخْوَٰنَكُمْ أَوْلِيَآءَ إِنِ ٱسْتَحَبُّواْ ٱلْكُفْرَ عَلَى ٱلْإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿۲۳﴾

﴿ای مؤمنان! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دادند، آنان را به دوستی نگیرید﴾ این حکم قطع پیوند ولایت و دوستی میان مؤمنان و کفّار است که تا روز قیامت باقی است ﴿و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند﴾ بر خود، بر مؤمنان و بر دین و شریعت خداوند متعال. حکم به ستمکاربودن آنان دلیل بر آن است که: دوستی با کفّار، از بزرگترین و سنگین‌ترین گناهان است.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیهٔ کریمه و آیهٔ بعد از آن، دربارهٔ سرزنش متخلّفان از هجرت و برانگیختن مؤمنان بر ترک بلاد کفر نازل شد و مؤمنانی را که

پدران و برادرانشان در کفر باقی مانده بودند، از موالات با آنان ــ که نوعی تأیید از آنان تلقّی می‌شود ــ نهی کرد.

قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٢٤﴾

﴿**بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و عشیرهٔ شما**﴾ عشیرهٔ شخص، نزدیکان نسبی او هستند ﴿**و اموالی که کسب کرده‌اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید**﴾ مراد از کساد اموال در اینجا: عدم فروش آن به سبب فوت وقت به‌خاطر هجرت و مفارقت از وطن، یا به به‌سبب مقاطعهٔ کافران با مؤمنان است ﴿**و منزلهایی که می‌پسندید**﴾ یعنی: آنها را خوش داشته و بدانها بسیار مایلید و همیشه دست‌اندرکار رسیدگی به آنها و تجهیز اسباب و اثاثیهٔ آنها هستید تا پیوسته دل‌پسند و زیبا باشند. آری! اگر این چیزها ﴿**نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است**﴾ به‌طوری‌که با مشغول‌شدن به آنها از حقّ خداوند ﷻ و اجرای اوامر وی و هجرت و جهاد در راه وی غافل مانده‌اید ﴿**پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا درآورد**﴾ و عذاب و مجازاتی را که مقتضای مشیّت وی است، محقّق گرداند ﴿**و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند**﴾ زیرا کسانی که آنچه را ذکر شد، از خدا ﷻ و رسول وی ﷺ دوست‌تر داشته و به جهاد در راه وی

تمایل نداشته باشند، فاسق‌اند و سزاوار هدایت نمی‌باشند.

این آیهٔ کریمه، إنذار و هشدار بزرگی است برای کسانی که با پیش‌کشیدن عذرها و بهانه‌های واهی، از جهاد تخلّف می‌کنند ــ که این گروه در عصر ما فراوانند! چه‌قدر غافل و از خود راضی‌اند مسلمانانی که از خداوند ﷻ طمع‌ها و انتظارات دورودرازی دارند، درحالی‌که خود سزاوار عذاب وی می‌باشند؟! پناه بر خدا از خشم و عذاب وی. در **حدیث‌شریف** آمده است: «آن‌گاه که مال را به مبلغی بیشتر از قیمت حقیقی آن به نسیه معامله کردید و آن‌گاه که دم‌های گاو را گرفتید [کنایه از حکومت ستم و جور است] و آن‌گاه که به کشاورزی راضی شده و جهاد در راه خدا ﷻ را ترک کردید، بی‌گمان خداوند ﷻ بر شما ذلّتی را مسلّط می‌گرداند که تا به دین خویش برنگردید، قطعاً آن را از شما دور نمی‌کند».

لَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْـًٔا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾

﴿**قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرد و نیز در روز حنین**﴾ شما را یاری کرد. «حُنَیْن» وادی‌ای در میان مکّه و طائف است ﴿**آن‌هنگام که بسیاری تعداد شما، شما را به شگفت آورده بود**﴾ امّا در غزوات قبل از حنین، مسلمانان از نظر تعداد کم بودند لذا در آن غزوات، به بسیاری تعداد خویش شاد و شگفت‌زده نمی‌شدند ﴿**ولی آن بسیاری تعداد، به هیچ وجه چیزی را از شما دفع نکرد و زمین با همهٔ فراخی بر شما تنگ گردید**﴾ براثر ترس و بیمی که بر شما چیره شده بود ﴿**سپس**

درحالی‌که پشت به دشمن کرده بودید، برگشتید ﴾ یعنی: شکست خوردید.

در شوّال سال هشتم هجری ـ بعد از فتح مکّه ـ به رسول خدا ﷺ خبر رسید که قبایل «هوازن» و «ثقیف» به رهبری مالک‌بن‌عوف متّحد شده و برای نبرد با ایشان آماده گردیده‌اند و هم‌اینک با زنان، فرزندان، گوسفندان و چهارپایانشان به میدان روی آورده‌اند. رسول خدا ﷺ با مسلمانان همراهشان که به (۱۲۰۰۰) مرد جنگی بالغ می‌شدند، به مقابلهٔ آنها شتافتند. در این هنگام گوینده‌ای از مسلمانان گفت: امروز از کمی تعداد خویش مغلوب نمی‌شویم! همان بود که مسلمانان شکست خوردند و تنها رسول اکرم ﷺ با گروه اندکی از مسلمانان که تعدادشان به حدود صد تن بالغ می‌شد ـ و ابوبکر، عمر، عبّاس عموی پیامبر ﷺ و ابوسفیان رضی الله عنه از آن جمله بودند ـ پایداری کردند، سپس مسلمانان فراری به ندای رسول اکرم ﷺ لبّیک گفته به خود آمدند و از عقبه‌های فرار، به میدان کارزار باز گشتند و نهایتاً پیروزی و ظفر نصیب ایشان شد. یادآور می‌شویم که حنین آخرین غزوه بر ضدّ مسلمانان است که مسلمانان نهایتاً در آن پیروز شدند و مشرکان شکست خوردند. دراین غزوه بود که رسول خدا ﷺ از مرد مشرکی به‌نام صفوان‌بن‌امیّه، زره‌ها و سلاح‌هایی را به عاریت گرفتند.

امام ابوحنیفه رحمه الله و امام شافعی رحمه الله با استناد به این روایت گفته‌اند: اگر سلطهٔ غالب، سلطهٔ اسلام باشد، باکی نیست که از مشرکان علیه مشرکان یاری‌جسته شود، امّا اگر حاکمیّت شرک برتر بود، یاری جستن از مشرکان مکروه است.

ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٢٦﴾

﴿آن‌گاه خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد﴾ یعنی: پس از شکست موقّت مسلمانان در حنین، خداوند متعال آرامشی را که مایهٔ تسکین خاطر ایشان شد بر ایشان فرودآورد و ترس و هراس را از ایشان برطرف کرد و در نتیجه، مسلمانان جرأت یافتند که مجدّداً به میدان جنگ با مشرکان برگردند و به رسول خدا ﷺ که پایدارانه در میدان بودند، بپیوندند. مراد این است که خداوند متعال آرامش خود را هم بر کسانی‌که پایداری کردند و شکست نخوردند و هم بر کسانی‌که فرار کردند امّا مجدّداً بازگشتند و جنگیدند ـ که اغلب آنها از انصار بودند ـ هردو نازل نمود ﴿و سپاهیانی فرو فرستاد که آنها را نمی‌دیدید﴾ که فرشتگان بودند ﴿و کافران را عذاب کرد﴾ با قتل و اسارت و از دست‌دادن اموال و فرزندان ﴿و این است سزای کافران﴾.

ثُمَّ يَتُوبُ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٢٧﴾

﴿سپس خداوند بعد از این، توبهٔ هر کس را بخواهد می‌پذیرد﴾ یعنی: خداوند بعد از عذابی که بر کافران در حنین فرو فرستاد، بر کسانی‌که به‌سوی اسلام رو آورند، توبه‌پذیر می‌شود چنان‌که قبول اسلام را بر بقیّهٔ قبیلهٔ هوازن الهام کرد و از آنان توبه‌پذیرگشت به‌طوری که بعد ازگذشت بیست روز از واقعهٔ حنین، آنها با خلعت مسلمانی به ملاقات رسول خدا ﷺ شتافتند ﴿و خدا آمرزندهٔ مهربان است﴾.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ

ٱلْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا ۚ وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦٓ إِن شَآءَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۲۸﴾

﴿**ای مؤمنان! حقیقت این است که مشرکان نجس‌اند**﴾ مراد نجاست معنوی، یعنی نجاست شرک و ظلم و اخلاق و عادات زشت آنهاست لذا کافر ذاتاً نجس‌العین نیست زیرا خدای سبحان، خوردن غذای کفّار اهل کتاب را بر مسلمانان حلال گردانیده است، همچنان ثابت شده که رسول خدا ﷺ در ظروف کفّار خوردند و آشامیدند، در ظروف آنها وضو گرفتند و کفّار را در مسجد خویش فرود آوردند. و این قول جمهور علماء است. ولی به قولی: کفّار ذاتاً نجس‌اند، از آن گذشته، آنان غسل جنابت نمی‌کنند بنابراین، جسماً هم نجس‌اند ﴿**پس نباید که به مسجدالحرام نزدیک شوند**﴾ یعنی: کفّار نباید به حرم مکّی ــ از جمله به مسجدالحرام ــ وارد شوند، هرچند به منظور انجام دادن حجّ و عمره زیرا به آنان اجازه داده نمی‌شود که مطابق آیین‌های شرکی خود، حجّ یا عمره بگزارند. امّا دربارهٔ مساجد دیگر ــ بجز مسجدالحرام ــ باید گفت: اهل مدینه بر آنند که باید هر مشرکی را از هر مسجدی منع کرد زیرا آنان نجس‌اند و مساجد، پاک و پاک‌کننده و نهی مشرکان از نزدیک‌شدن به مسجدالحرام، در حقیقت به معنای نهی مسلمانان از دادن چنین امکانی به آنهاست و این مذهب امام مالک‌﷫ است. ولی احناف، ورود به مساجد را ــ اعم از مسجدالحرام یا غیر آن ــ برای کفّار مباح شمرده‌اند زیرا هدف آیه، نهی از حجّ و عمرهٔ مشرکان است. امّا شافعی‌﷫ بر آن است که مشرکان باید ــ مخصوصاً ــ از مسجدالحرام بازداشته شوند. ﴿**بعد از این سال**﴾ یعنی: بعد از سال نهم هجری. شایان ذکر است؛ این همان سالی است که ابوبکر﷛ طبق فرمان رسول خدا ﷺ، امارت حجّاج را برعهده داشت. پس بر

مبنای این آیه، ورود مشرکان به حرم مکّی از آغاز سال دهم هجری ممنوع شد ﴿**و اگر از فقر بیمناکید پس به‌زودی خدا ــ اگر بخواهد ــ از فضل خودشمارا توانگر خواهد ساخت**﴾ عکرمه می‌گوید: «خداوند متعال مسلمانان را با فرودآوردن پیاپی و فراوان باران، رویاندن سبزیجات، حاصلخیزکردن زمین‌ها، اسلام‌آوردن اعراب ــ که اسباب توانگری و وسایل مورد نیاز مؤمنان را به مکّه حمل می‌کردند ــ و با اموال غنیمت و فیء و جزیه، توانگر ساخت». جملهٔ (اگر بخواهد)، به مؤمنان می‌آموزد که همه امور را به مشیّت خداوند متعال معلّق سازند و همه امیدها را به او بربندند ﴿**همانا خداوند داناست**﴾ به تمام امور، از جمله به مصالح بندگانش ﴿**حکیم**﴾ است در برآوردن آرزوها و در هر آنچه که حکم و اراده کند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: چون مسلمانان، مشرکان را از ورود به حرم مکّی و محلّ برگزاری مناسک منع کردند، از آنجا که همین مشرکان موادّ غذایی و اموال تجارتی را به‌سوی حرم مکّی می‌آوردند؛ شیطان ترس از فقر را در دلهای مسلمانان انداخت و با خود گفتند: منبع درآمد ما که همین‌ها بودند، اکنون زندگی خود را از کدام منبع تأمین کنیم؟ همان بود که خدای عزّوجلّ به ایشان وعده داد که از فضل خویش، توانگرشان خواهد ساخت ــ و سپاس او را که چنان کرد.

قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا
حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلۡحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ
ٱلۡكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعۡطُواْ ٱلۡجِزۡيَةَ عَن يَدٖ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ ﴿۲۹﴾

این آیه اتمام حجّتی علیه اهل کتاب است زیرا اهل کتاب ، حقیقت را به طور آشکار و هویدا در تورات و انجیل می‌دیدند لذا کفرشان سخت مستوجب سرزنش است .

﴿**با کسانی از اهل کتاب کارزار کنید که به خدا ایمان نمی‌آورند** ﴾ یعنی : خداوند ﷻ را به حقّ معرفتش نمی‌شناسند ﴿ **و به روز آخرت نیز ایمان نمی‌آورند** ﴾ این دو جمله ، به بیان جرمشان از جنبهٔ اعتقادی می‌پردازد ﴿ **و آنچه را خدا و پیامبرش** ﴾ در کتاب و سنّت ﴿ **حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند** ﴾ این جمله ، بیانگر فزون بودن جرمشان با مخالفت حکم شرع در اعمال است ﴿ **و به دین حق گردن نمی‌نهند** ﴾ که دین اسلام است . این جمله تأکیدی بر معصیت و نافرمانی آنان ، با انحراف و عناد و تکبّر از تسلیم‌شدن به حقّ است . آری ! با آنان بجنگید ﴿ **تا آن‌که با کمال خواری به دست خود جزیه دهند** ﴾ بی‌هیچ نکول و امتناعی . به قولی؛ معنی این است : تا آن‌گاه که به دست خود جزیه بدهند ، بی آن‌که کسی دیگر را در پرداخت آن وکیل و نمایندهٔ خویش سازند . قید : (کمال خواری) ، مفید آن است که ذمّی باید جزیه را درحالی بدهد که خوار و ذلیل باشد به‌طوری که خودش شخصاً ــ و نه از طریق نماینده‌ای ــ با کمال ذلّت آن را حاضر کند و درحال پرداخت جزیه ، خودش ایستاده و کسی که آن را از وی تحویل می‌گیرد ، نشسته باشد . جزیه : مبلغی از مال است که پرداخت آن بر کافری که به وی اجازهٔ اقامت در دار اسلام داده می‌شود ، به عنوان جزایی بر کفر وی ، مقرّر گشته است .

مذهب شافعی و احمدبن حنبل این است که جزیه جز از اهل کتاب یا امثالشان ــ چون مجوس ــ گرفته نمی‌شود . امّا ابوحنیفه بر آن است که از تمام عجم‌های غیر مسلمان ــ چه از اهل کتاب باشند و چه از مشرکان ــ جزیه گرفته می‌شود ولی از اعراب جزیه گرفته نمی‌شود ــ مگر این‌که از اهل کتاب باشند ــ لذا اعراب دو راه بیشتر ندارند؛ یا باید مسلمان شوند و یا شمشیر بر آنها حاکم است .

امام مالک بر آن است که گرفتن جزیه از تمام کفّار ــ اعم از کتابی، مجوسی و بت‌پرست ــ جایز است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیهٔ کریمه، اوّلین فرمانی است که در قضیهٔ جنگ با اهل کتاب صدور یافت زیرا بعد از آن‌که جزیرةالعرب کاملاً در حوزهٔ فرمانروایی اسلام در آمد، خداوند پیامبرش را به جنگ با اهل کتاب فرمان داد و این در سال نهم هجری به هنگامی بود که رسول خدا ﷺ به جنگ روم آماده‌شده و غزوهٔ تبوک را تدارک می‌دیدند». در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بر یهود و نصاری در سلام گفتن جلو نیفتید و چون با یکی از آنها در راهی روبرو شدید، او را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین آن راه مجبور کنید». به همین جهت بود که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه شروطی را بر ذمیّان اهل کتاب وضع کرد که بهترین معرّف خواری و نگونساری آنهاست، این شروط معروف است و ما بخشی از آن را در اینجا از تفسیر ابن‌کثیر نقل می‌کنیم:

- « ... در شهر خویش دیر و کلیسا ایجاد نمی‌کنیم ...
- آنچه را که از معابدمان ویران شود، مجدّداً آباد نمی‌کنیم ...
- دروازهٔ کلیساهایمان را به روی احدی از مسلمانان در شب و روز نمی‌بندیم و همیشه در آنها را به روی رهگذران و مسافران باز می‌گذاریم.
- کسانی از مسلمانان را که از شهر ما می‌گذرند، سه روز پذیرایی نموده و ایشان را إطعام می‌کنیم.
- در منازل، یا کلیساهای خود، جاسوسی را جای نمی‌دهیم ...
- به فرزندانمان قرآن نمی‌آموزیم ...
- هیچ‌یک از نزدیکانمان را از ورود به اسلام ــ چنانچه بخواهند به آن درآیند ــ باز نمی‌داریم.
- به مسلمانان حرمت می‌گذاریم و اگر در مجالس ما قصد نشستن داشتند،

جلوروی آنان بپا می‌خیزیم.
✿ به مسلمانان در چیزی از لباسهایشان ـ اعم از کلاه و عمّامه و نعلین و شکافتن فرق سر ـ خود را مشابه نمی‌گردانیم.
✿ به زبان مسلمانان سخن نمی‌گوییم و القاب و کنیه‌های آنان را بر خود نمی‌گذاریم.
✿ بر چهارپایان به‌طور برهنه ـ بدون زین ـ سوار می‌شویم.
بر گردن‌هایمان شمشیر نمی‌آویزیم و برای خود هیچ سلاحی برنمی‌گیریم...
✿ موهای جلو سر خود را می‌چینیم تا از دور شناخته شویم و در هرجا که بودیم، به شیوه و سنّت خودمان در لباس و شکل و شمایل پایبندیم.
✿ بر کمرهایمان زنّار می‌بندیم.
✿ بر فراز کلیساهایمان صلیب نصب نمی‌کنیم... تا به آخر».

به راستی قبول این شرایط، نمایانگر کمال ذلّت و خواری کفّار و اوج اعتلا و عزّت مسلمانان در آن عصر است. شایان ذکر است؛ اوّلین کسانی‌که قبل از وفات رسول خدا ﷺ جزیه پرداختند، اهالی شام بودند.

جادارد تا ما مسلمانان، امروزه اندکی در حال و روز خویش تأمّل کرده و بیندیشیم، مگر نه این است که حال و روز ما اکنون شبیه حال دیروز آنان شده است؟ و این نیست مگر به علّت دوریمان از اصول اسلام، که فروگذاشتن جهاد، از جملهٔ مهمترین مظاهر آن است.

وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَـٰرَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللَّهِ ۖ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَٰهِهِمْ ۖ يُضَـٰهِـُٔونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن

قَبۡلُۚ قَـٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۚ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ﴿٣٠﴾

﴿و یهود گفتند: عُزَیر پسر خداست﴾ این سخن را هنگامی گفتند که عُزَیر علیه السلام تورات را برای آنان ــ بعد از آن‌که آن را فراموش کرده بودند ــ از حافظهٔ خود إملا کرد ﴿و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست﴾ این سخن را هنگامی گفتند که دیدند؛ او مردگان را زنده می‌کند، به علاوه خود هم بدون پدر به‌دنیا آمده است ﴿این سخن آنان است به دهانهایشان﴾ یعنی: از آنجا که این سخن نه پشتوانه‌ای از بیان دارد و نه از منطق و برهان پس صرفاً یک ادّعای میان‌تهی است که هیچ ارزشی ندارد و جز این‌که همین‌گونه از دهانهایشان خارج شده، مفید هیچ فایدهٔ در خور اعتباری نیست ﴿به سخن قومی تشبّه می‌جویند که پیش از این کافر شدند﴾ زیرا نسبت پدردادن به خدای سبحان، گمراهی نفرین‌شدهٔ قدیمی است که آن را در بسیاری از ادیان انحرافی قدیم می‌یابیم و از جمله، در میان پرستشگران بتان که می‌گفتند: لات، منات، عزّی و فرشتگان دختران خدایند! ﴿خدا آنان را بکشد﴾ این نفرینی از سوی حق تعالی علیه آنهاست که نابود می‌شوند؛ زیرا کسی‌که خدا جلّ جلاله او را بکشد، هلاک شده است. به قولی معنی این است: خدا آنان را لعنت کرد. به قولی دیگر معنی این است: آنها سزاوار آنند که مورد این نفرین قرار گیرند. آری! خدا آنان را بکشد؛ ﴿چگونه بازگردانده می‌شوند؟﴾ یعنی: چگونه بعد از آن‌که برایشان دلیل و برهان اقامه شد، از حق به‌سوی باطل بازگردانده شده و به بیراهه می‌روند؟!

ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَـٰنَهُمۡ أَرۡبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَـٰهًا وَٰحِدًاۖ لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَۚ

سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴿٣١﴾

﴿اینان دانشمندان و راهبان خود را بجز الله به خدایی گرفتند﴾ زیرا آنچه را که دانشمندان و راهبانشان برایشان حلال می‌کردند، حلال می‌شمردند و آنچه را که بر آنان حرام می ساختند، حرام می‌شمردند و در امر و نهی‌هایی که با احکام خداوند ﷻ مخالف بود، از آنان اطاعت می‌کردند. بدین‌گونه بود که آنچه را در کتابهای حق تعالی بود، نسخ کرده و از اعتبار ساقط کردند پس در حقیقت، به‌منزلهٔ کسانی شدند که برای خویش خدایانی غیر از خدای یگانه گرفته‌اند زیرا از علما و راهبانشان چنان اطاعت کردند که از خدایان اطاعت می‌شود ﴿و﴾ همچنان، نصاری ﴿مسیح پسر مریم را﴾ به خدایی گرفتند و او را معبود خویش قراردادند. این تعبیر اشاره به آن دارد که یهود نیز «عُزَیْر» را معبود خویش گرفته‌اند. امروزه در کشورهای اسلامی نیز بسیاری از احزاب و مؤسّسات و بسیاری از رهبران و حاکمان، نقش معبود را در جامعه ایفا می‌کنند و خود را برای مردم به منزلهٔ بت قرار داده‌اند ـ پناه برخدا ﴿با این‌که مأمور نبودند جز این‌که خدای یگانه را بپرستند﴾ یعنی: دانشمندان و راهبان و عیسی و عُزَیر، جز به عبادت خداوند یگانه مأمور نبودند پس چگونه می‌توانند خودشان خدا باشند؟ و چگونه پیروان آنها حق دارند آنها را به خدایی بگیرند؟ ﴿معبودی جز او نیست، منزّه است او از آنچه با او شریک می‌گردانند﴾ یعنی: باری تعالی از این‌که با وی در طاعت و عبادتش شریک آورند، پاک و منزّه است.

يُرِيدُونَ أَن يُطۡفِـُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَيَأۡبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿٣٢﴾

﴿**می‌خواهند**﴾ این گروه اهل کتاب که ﴿**نور الله را با دهانهایشان خاموش کنند**﴾ نوع دیگری از گمراهی اهل کتاب، تلاشهای بی‌ثمرشان در جهت ازبین بردن حق با سخنان باطل و مجادلات مردود و بی‌پایه است پس آنها در مَثَل به کسی می‌مانند که می‌خواهد نوری را که در همهٔ افقها پرتو گسترده، خاموش کند، آنهم با فوت‌کردنی لذا او چه قدر باید دیوانه و احمق باشد؟! ﴿**و الله نمی‌گذارد، مگر آن‌که نور خود را**﴾ یعنی: دین استوار و شریعت نورانی خود را ﴿**کامل کند، هرچند کافران ناخوش شوند**﴾ زیرا آنان خواسته‌ای دارند و خداوند ﷻ خواسته‌ای و البتّه این خواستهٔ خداوند ﷻ است که نافذ و جاری است.

آری! هر کس تاریخ مبارزات اهل کتاب علیه مسلمانان را بررسی نموده و فقط این امر را مورد توجّه قراردهد که مؤسّسات «تبشیری» وابسته به بنیادگرایان مسیحی، چه مقدار سرمایه‌های هنگفتی را علیه اسلام به مصرف می‌رسانند؛ آن‌گاه، بقا و گسترش اسلام را مورد تأمّل قراردهد، بی‌شک معنی آیه را بهتر درک می‌کند.

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ﴿٣٣﴾

﴿**هم اوست که پیامبر خود**﴾ محمّد ﷺ ﴿**را با هدایت فرستاد**﴾ یعنی: با برهانها و معجزات و احکامی که آنها را برای بندگانش مشروع کرده است و مردم را به وسیلهٔ آنها هدایت می‌کند ﴿**و**﴾ هم‌اوست که پیامبر خود را با ﴿**دین حق**﴾ که اسلام است فرستاد، اسلامی که ممثّل عقیدهٔ حق و معرّف توحید خالص است و از صرف عبادت برای هر گونه مخلوقی، عاری و منزّه می‌باشد ﴿**تا آن را**﴾ یعنی: تا

پیامبرش ، یا دین حق را به وسیلهٔ حجّتها و برهانهایی که اسلام دربرگیرندهٔ آن است **﴿بر همهٔ ادیان پیروز گرداند﴾** و سپاس خدای عزّوجلّ را که این وعده هم روی داد **﴿هرچند مشرکان خوش نداشته باشند﴾** این پیروزی و غلبه را ولی به کوری چشم همهٔ آنها ، اسلام همیشه غالب و پیروز است . در **حدیث‌شریف** آمده است : « إِنَّ اللّٰهَ زَوٰى لِيْ اَلْأَرْضَ مَشٰارِقَهٰا وَ مَغٰارِبَهٰا وَ سَيَبْلُغُ مُلْكَ أُمَّتِيْ مٰا زُوِيَ لِيْ مِنْهٰا ٭ خدای عزّوجلّ زمین را با مشارق و مغارب آن برای من در هم پیچید [به‌طوری که همهٔ این گستره را دیدم] و به زودی فرمانروایی امّتم به آن محدوده‌ای از زمین که برایم در هم پیچیده شد ، خواهد رسید » .

۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۗ وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ﴿٣٤﴾

﴿ای مسلمانان ! در حقیقت ، بسیاری از دانشمندان و راهبان اهل کتاب ، اموال مردم را به ناروا می‌خورند﴾ یعنی : بسیاری از سردمدارانی که یهود و نصاری آنان را به خدایی گرفته‌اند ، مال حرام ــ همچون رشوت ــ را می‌خورند . احبار : علمای یهود و رهبان : زاهدان نصاری اند . سفیان بن عیینه می‌گوید : « هر کس از علمای ما که فاسد شود ، در او مشابهتی به یهود است و هر کس از عبّاد و زهّاد ما که فاسد شود ، در او مشابهتی به نصاری است » . **﴿و﴾** همچنان آن احبار و رهبان **﴿آنها را**

از راه خدا باز می‌دارند ﴾ یعنی: مردم را از رفتن به راهی که به رضا و قرب حق تعالی می‌انجامد ــ که همانا دین اسلام است ــ باز می‌دارند ﴿ **و کسانی که طلا و نقره را کنز می‌کنند** ﴾ یعنی: کسانی که زکات اموال خود را نمی‌پردازند زیرا مالی که زکات آن ادا شود، کنز نیست، هرچند هم بسیار باشد ــ که قول راجح در تفسیر (کنز) همین است. کنز: هر چیزی است که برروی هم جمع آوری و ذخیره و گنج شود. ﴿ **و آن را** ﴾ یعنی: آن گنجها و اموال را ﴿ **در راه الله خرج نمی‌کنند پس این گروه را به عذابی دردناک بشارت بده** ﴾ مراد از آنان: یا همان احبار و راهبان اهل کتابند ــ که مسلمانان دارای این صفت، نیز شامل این حکم می‌شوند ــ یا این‌که مراد مسلمانان گردآورندهٔ اموال و انفاق نکنندهٔ آنند که از باب تغلیظ و توبیخ، با احبار حرام‌خوار اهل کتاب یکجا ذکر شده‌اند. بشارت دادن آنان به عذاب، از باب استهزا و تحقیر آنهاست.

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿٣٥﴾

﴿ **روزی که آن گنجینه‌ها را در آتش دوزخ بگدازند** ﴾ یعنی: روزی که آتش دوزخ را با حرارت و دمای شدیدی که دارد، با آن اموال و گنجها برافروزند ﴿ **و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند** ﴾ این اعضا به سبب آن به یادآوری مخصوص شد که آن ممسکان چون فقیری را می‌دیدند، روترش می‌کردند و چون در مجلسی با فقیری روبرو می‌شدند، از او رو برتافته و با پشت کردن و پهلو گرداندن به او، تحقیرش می‌کردند. یا معنی این است: این عذاب بر هر چهار سوی بدنشان شعله‌ور است ﴿ **این است آنچه برای خود ذخیره نهادید** ﴾ یعنی: از باب استهزا و

توبیخ به آنها گفته می‌شود: این همان اموالی است که آن را اندوخته‌اید تا از آن سود برگیرید، این است سود آن؛ ﴿پس آنچه را ذخیره می‌کردید، بچشید﴾ یعنی: کیفر و فرجام بد آن را بچشید. ابن‌عمر رضی الله عنهما در تفسیر آیهٔ کریمه فرمود: «مفادّ این آیه ناظر بر مال‌اندوزی قبل از فرضیّت زکات است و چون زکات فرض شد، خدای عزّوجلّ آن را پاک‌کنندهٔ اموال گردانید، سپس اضافه کرد: اگر به اندازهٔ کوه احد طلا داشته باشم، مشروط به این‌که شمار آن را بدانم و زکات آن را بدهم و در آن به طاعت خدا ﷻ عمل کنم، هیچ باکی ندارم».

در **حدیث‌شریف** آمده است: «هنگامی که مردم طلا و نقره را گنج می‌کنند، شما این گروه از کلمات را برای خود گنج نمایید: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ الثُّبَاتَ فِی الْأَمْرِ وَالْعَزِیْمَةَ عَلَی الرُّشْدِ، وَاَسْأَلُكَ شُكْرَ نِعْمَتِكَ، وَاَسْأَلُكَ حُسْنَ عِبَادَتِكَ، وَاَسْأَلُكَ قَلْباً سَلِیْماً، وَاَسْأَلُكَ لِسَاناً صَادِقاً، وَأَسْأَلُكَ مِنْ خَیْرِ مَا تَعْلَمُ، وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا تَعْلَمُ، وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا تَعْلَمُ، اِنَّكَ عَلاَّمُ الْغُیُوْبِ» بارخدایا! من از تو در کار (خیر) پایداری و بر راه رشد؛ تصمیم و عزم محکم می‌طلبم و از تو می‌خواهم که به من توفیق شکرگزاری نعمتت را ارزانی بداری و ازتو می‌خواهم که به من توفیق دهی تا عبادتت را به نیکویی انجام دهم و ازتو دلی سالم و زبانی صادق می‌طلبم و از تو از خیر آنچه که می‌دانی، می‌طلبم و به تو از شرّ آنچه که می‌دانی، پناه می‌برم و از تو از آنچه که می‌دانی، آمرزش می‌خواهم، همانا تو دانای غیب‌هایی». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عمر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: «آیا تو را از بهترین آنچه که شخص گنج می‌کند آگاه نکنم؟ آن بهترین، زن شایسته است که چون شخص به‌سوی وی بنگرد، او را شادمان گرداند و چون وی را فرمان دهد، اطاعتش کند و چون از وی غایب شود، نگهدار (آبرو و مال) وی است».

إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثۡنَا عَشَرَ شَهۡرًا فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوۡمَ

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا۟ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ وَقَٰتِلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمْ كَآفَّةً وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿۳۶﴾

﴿**همانا شمار ماهها نزد خداوند**﴾ یعنی: در حکم و قضا و حکمت وی ﴿**در کتابش**﴾ یعنی: در آنچه که مطابق سنن و قوانین هستی خود در نظام و کتاب بزرگ کائناتش به ثبت رسانده و مقرّر داشته ﴿**از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، دوازده ماه است**﴾ یعنی: این دوازده ماه، از آغاز آفرینش عالم، در علم و قضای وی ثابت است ﴿**از این دوازده ماه، چهار ماه حرام است**﴾ که عبارتند از ماههای: ذوالقعده، ذوالحجّه، محرّم و رجب، که سه ماه اوّل پیاپی و ماه اخیر فرد است.

دلیل این‌که ماههای حرام به این ترتیب قرار داده شده، این است تا زمینه برای برگزاری مناسک حجّ و عمره به خوبی فراهم شود. آری! ماه ذوالقعده قبل از شروع ماههای حجّ حرام قراداده شد تا مردم در آن از جنگ باز ایستند و زمینه برای سفر حجّ مساعد و آماده باشد و ماه ذی‌الحجّه حرام قرارداده شد تا مردم با امنیّت و آرامی خاطر، مناسک حجّ را در آن انجام دهند، بعد از آن ماه محرّم حرام قرارداده شد تا در آن با ایمنی کامل به سرزمین‌ها و مناطقشان برگردند و ماه رجب در وسط سال حرام قرارداده شد تا در آن با ایمنی تمام عمره انجام دهند ﴿**این است دین استوار**﴾ یعنی: قراردادن این ماهها به این شیوه و حرمت گذاشتن به این چهار ماه حرام؛ همانا دین درست و مستقیم، حساب صحیح و استوار و عددی به تمام و کمال است ﴿**پس در آنها بر خود ستم نکنید**﴾ یعنی: در ماههای حرام، یا در تمام ماهها ـ با ارتکاب گناهان، برافروختن جنگ و هتک حرمت آن

ماهها ــ بر خود ستم نکنید. به قولی: تحریم جنگ در ماههای حرام به دلیل این آیهٔ کریمه، ثابت و محکم است و منسوخ نگردیده. امّا به‌قول مشهورتر؛ این حکم منسوخ است و جنگ در راه خدا ﷻ در همه ماهها بی‌هیچ مانعی بر مسلمانان فرض است ﴿**و همگی شما**﴾ با همدستی و تعاون همدیگر ﴿**با مشرکان بجنگید چنان‌که آنان همگی با شما**﴾ به همدستی و تعاون با همدیگر ﴿**می‌جنگند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است**﴾ لذا آنان را نصرت می‌دهد و پایدارشان می‌گرداند و هر کس خدا ﷻ با او باشد، قطعاً پیروز است و سرانجام‌کار، از آن اوست. بدین‌سان خداوند متعال مؤمنان را به تقوی بر می‌انگیزد و در صورت داشتن تقوی، پیروزی را برایشان تضمین می‌کند.

إِنَّمَا ٱلنَّسِيٓءُ زِيَادَةٞ فِي ٱلۡكُفۡرِۖ يُضَلُّ بِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُحِلُّونَهُۥ عَامٗا
وَيُحَرِّمُونَهُۥ عَامٗا لِّيُوَاطِـُٔواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ فَيُحِلُّواْ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُۚ
زُيِّنَ لَهُمۡ سُوٓءُ أَعۡمَٰلِهِمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٣٧﴾

﴿**جز این نیست که نَسِیء فزونی‌ای در کفر است**﴾ نَسِیْء: عبارت است از: به تأخیرافکندن تحریم ماههای حرام و جابجاکردن آنها از ماهی به ماهی دیگر.

در جاهلیّت، اعراب به دو هدف در زمان ماههای حرام دخل و تصرّف می‌کردند؛ اوّل این‌که: ترک جنگ و غارت در سه ماه متوالی (ذی‌القعده، ذی‌الحجّه و محرّم) بر آنان دشوار بود. دوم این‌که: عبادت و تجارت در موسم حجّ ــ در فصل تابستان که فصل گرماست، بر آنان سخت تمام می‌شد.

شیوهٔ دست بردن آنان در زمان نیز به دو گونه بود؛ اوّل: کبیسه کردن سال

قمری، یعنی کامل کردن نقص آن تا با سال شمسی برابر شود زیرا دوران ماهانهٔ قمر (۲/۸ ثانیه + ۴۴ دقیقه + ۱۲ ساعت + ۲۹ روز است) که با این حساب؛ سال قمری از سال شمسی تقریباً یازده روز کمتر می‌شود و از طرفی، ماههای قمری همیشه از یک فصل به فصل دیگر در حال گردش است بنابراین، اعراب به هر سه سال قمری یک ماه می‌افزودند تا آن نقص را کامل کرده و سال قمری را با سال شمسی مساوی گردانند و به این وسیله بتوانند وقت حجّ را منطبق با منافع و مصالح مادّی خویش در زمان معیّنی قرارداده و تجارت خویش را در آن زمان سروسامان دهند. روش دوم: نَسئ بود؛ نَسِئ: به تأخیرافگندن حرمت یک ماه به ماهی دیگر است، مثلاً آنها به‌خاطر اهدافی که ذکر شد، در بعضی از سالها ماه محرّم را حلال و بجای آن ماه صفر را حرام می‌گردانیدند لذا حق تعالی تصرّف‌شان در جابجاکردن ماههای قمری را نکوهش کرد و فرمود: این کار شما (فزونی‌ای در کفر است). یعنی: این کار بر کفر شما به خدا ﷻ و رسول وی و روز آخرتﷺ می‌افزاید زیرا تغییردادن سنّت الهی، معصیتی است بزرگ و هر معصیتی از سوی کافر، سبب فزونی در کفر وی است ﴿**که کافران به‌وسیلهٔ آن گمراه ساخته می‌شوند**﴾ یعنی: کسی‌که این روش باطل را برای آنان بنیان گذاشته، آنان را با این روش و سنّت غلط، گمراه می‌گرداند ﴿**آن را**﴾ یعنی: آن ماه حرام را ﴿**یک‌سال حلال می‌شمرند**﴾ با بدل‌کردن آن به ماهی دیگر از ماههای حلال ﴿**و یک‌سال دیگر آن را حرام می‌شمارند**﴾ یعنی: حرمت آن را به‌حال خود نگه داشته، جنگ را در آن حلال نمی‌شمارند ﴿**تا با شمارهٔ ماههایی که خداوند حرام کرده است، موافق سازند و در نتیجه آنچه را خداوند حرام کرده، بر خود حلال گردانند**﴾ آری! مشرکان هیچ ماهی از ماه‌های حرام را بر خود حلال نمی‌کردند، مگر این‌که ماهی دیگر را به‌جای آن حرام می‌گردانیدند تا ماههای حرام همچنان ــ علی‌الظّاهر و فقط در شمار ــ چهار ماه باقی بماند. پس خداوند متعال این دست‌بردنشان را که

انگیزهٔ آن فقط هوای نفسشان در برافروختن جنگ در ماه حرام بود، مردود اعلام می‌کند ﴿کردارهای بد آنان برایشان آراسته شده است﴾ یعنی: شیطان بدکرداریهایشان و از جمله «نسیء» را برایشان آراسته است ﴿و خداوند گروه کافران را﴾ یعنی: کسانی را که بر کفر خویش استمرار ورزیده و پایداری بر باطل را بر گزیده‌اند ﴿هدایت نمی‌کند﴾.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِۚ أَرَضِيتُم بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مِنَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ فَمَا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿۳۸﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: در راه خدا بیرون آیید، سنگین شده به‌سوی زمین میل می‌کنید﴾ تا در خانه و دیارتان باقی بمانید. یا به‌سوی دنیا و شهوات آن میل می‌کنید و رنجها و دشواریهای سفر را ناخوش می‌دارید.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است که این آیهٔ کریمه در عتاب و سرزنش کسانی نازل شد که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوهٔ تبوک تخلّف کردند.

یادآور می‌شویم که غزوهٔ تبوک در سال نهم هجری، یعنی یک‌سال بعد از فتح مکّه واقع شد. و تبوک، جایی در میان وادی‌القری و شام است. نفیر: بیرون‌رفتن برای جنگ است. اصل (اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْض)، «تَثَاقَلْتُمْ» است، یعنی: سست و گرانجان شده و به باقی‌ماندن در سرزمین خود میل کردید **﴿آیا به‌جای آخرت به زندگی دنیا﴾** یعنی: به نعمت‌های آن **﴿دل خوش کرده‌اید؟﴾** مگر نمی‌دانید که

نعمتهای آخرت با جهاد در راه ما دستیافتنی است، نه با نشستن و بهره‌ور بودن از نعمتهای مادّی؟ ﴿متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت﴾ یعنی: در پهلوی آخرت و در برابر آن ﴿جز اندکی نیست﴾ که اصلاً ارزش و اهمّیّتی ندارد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز چنان‌که یکی از شما این انگشتش را ــ و به‌سوی انگشت سبّابهٔ خویش اشاره کردند ــ در دریا داخل کند نیست پس باید بنگرد که آن را با چه مقدار از آب بیرون می‌آورد!».

إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْـًٔا وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

﴿اگر بیرون نیایید﴾ به‌سوی جهاد ﴿شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند﴾ با سرکوب نمودن و به ذلّت‌کشیدنتان به دست دشمنانتان، یا به عذاب کَوْنی و بلایای طبیعی ﴿و بجای شما قوم دیگری را می‌آورد﴾ که دین خدا ﷻ را یاری دهند و در نتیجه؛ دولت و عزّت در آنها قرارگیرد ﴿و به او هیچ زیانی نمی‌رسانید﴾ با فروگذاشتن فرمان وی در رفتن به میادین جهاد. یا هیچ زیانی به رسول خدا ﷺ نمی‌رسانید؛ با ترک یاری وی و رهسپار نشدن با وی به‌سوی جهاد ﴿و خدا بر همه چیز تواناست﴾ و از جملهٔ توانایی‌های وی، عذاب نمودنتان و عوض‌کردنتان با قوم دیگری است.

آیهٔ کریمه دربرگیرندهٔ تهدید و هشدار بزرگی است برای گرانجانان و سنگین‌دلان از رفتن به جهاد.

إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ

ٱثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِى ٱلْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَـٰحِبِهِۦ لَا تَحْزَنْ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلسُّفْلَىٰ ۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِىَ ٱلْعُلْيَا ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

﴿**اگر او را یاری ندهید**﴾ یعنی: اگر یاری رسول خدا ﷺ را فروگذارید، بدانید که خداوند ﷻ متکفّل و عهده‌دار کار وی است و ﴿**قطعاً خداوند او را نصرت داد**﴾ در دوران کمی‌ها و کاستی‌ها و تنگناها و او را بر دشمنانش پیروز ساخت. یا کسانی که در گذشته نصرتش داده‌اند ــ هنگامی که با پیامبر ﷺ جز یک تن، کسی دیگر همراه نبود ــ باز هم او را نصرت خواهند داد ﴿**آن‌گاه که کافران او را بیرون‌کردند**﴾ از مکّه ﴿**و او نفر دوم از دو تن بود**﴾ که آن دو تن، یکی خود رسول خدا ﷺ و دیگری ابوبکر صدّیق رضی الله عنه بود ﴿**هنگامی‌که این دوکس در غار بودند**﴾ این غار در کوه «ثور» در سمت راست مکّه، به فاصلهٔ یک ساعت راه از آن قرار دارد، که رسول خدا ﷺ با یارشان ابوبکر رضی الله عنه، سه روز را در آن به‌سر بردند ﴿**آن‌گاه که می‌گفت**﴾ پیامبر ﷺ ﴿**به یار خود**﴾ ابوبکر رضی الله عنه ﴿**اندوهگین نباش که خدا با ماست**﴾ با یاری و نگهداری‌اش و هر کس که خدا ﷻ با او باشد؛ هرگز مغلوب نمی‌شود و هر کس مغلوب نشود؛ سزاوار آن است که اندوه و نگرانی را بر او رنگی نباشد ﴿**پس خداوند سکینهٔ خود را بر او فرو فرستاد**﴾ سکینه: آرامش است. یعنی: تشویش و تلاطم و اضطراب پیامبر خویش را تسکین داد تا بدانجا که ترس و نگرانی از دل آن حضرت ﷺ بیرون رفت و کاملاً آرامش یافتند. به قولی مراد این است:

خداوند ﷻ اضطراب ابوبکر ﷛ را تسکین داد. ولی قول اوّل راجح است ﴿**و او را به لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید، قوّت داد**﴾ که این لشکریان فرشتگان بودند و چهره‌ها و دیدگان کفّار را از یافتن مخفی‌گاه پیامبر ﷺ برگردانیدند. یا بعد از آن، فرشتگان را در غزوات به یاری پیامبر خویش فرستاد چنان‌که در بدر چنین کرد ﴿**و کلمهٔ کسانی را که کفر ورزیدند، فروتر ساخت**﴾ یعنی: کلمهٔ شرک را، در نتیجه؛ دولت مشرکان را به پایان آورد ﴿**و کلمهٔ خداست که برتر است**﴾ که این کلمه؛ کلمهٔ توحید و دعوت اسلامی می‌باشد، کلمه‌ای که وصف همیشگی آن، برتری و فوقیّت بر هر کلمهٔ دیگری است. آری! اسلام همیشه برتر است، هیچ‌گاه پستی را نمی‌پذیرد و هیچ چیز بر آن برتری نمی‌یابد ﴿**و خداوند عزیز حکیم است**﴾ یعنی: غالب و قاهر است؛ با نصرت‌دادن اهل کلمهٔ خویش، حکیم است؛ و جز آنچه را که با حکمت و صواب منطبق باشد، انجام نمی‌دهد، که از آن جمله است ذلیل ساختن اهل شرک.

انفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَٰهِدُوا بِأَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

﴿**بیرون آیید**﴾ به جهاد ﴿**سبکبار و گرانبار**﴾ یعنی: شاد و بانشاط، یا افسرده و بی‌نشاط، فقیر و غنی، پیر و جوان، پیاده و سواره، مجرّد و متأهّل و خلاصه همگی شما؛ جز کسی که دارای عذری است، به جهاد بیرون آیید ﴿**و با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید**﴾ جهاد در راه خدا ﷻ فرض کفایه است ولی اگر جز بسیج تمام مسلمانان در منطقه یا مناطقی از زمین، نیروی دیگری نمی‌توانست جلو دشمن را سدّ کند و دشمن به آن منطقه یا مناطق، غالب شده بود، جهاد بر

عموم مسلمانان آن منطقه؛ و در صورت عدم کفایت، قدم به قدم بر مناطق همجوار آن فرض عین می‌شود و اگر دشمن به داراسلام نزدیک گشته امّا به آن وارد نشده بود، نیز جهاد بر همگی فرض عین است. همچنان بر امام (حاکم مسلمانان) فرض است تا در هرسال یک‌بار بر دشمنان اسلام یورش برد تا یا به اسلام در آیند و یا این‌که با حقارت جزیه بپردازند ﴿**این**﴾ امر به نفیر عام و امر به جهاد ﴿**برای شما خیر است**﴾ یعنی: به ذات خود خیری است بزرگ، یا بهتر از استراحت و نشستن در خانه است ﴿**اگر بدانید**﴾ و کسی که از بهتربودن جهاد آگاه نباشد، نادان است.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «روزی ابوطلحه سورهٔ (برائه) را می‌خواند و چون به این آیه رسید، گفت: از این آیه چنین در می‌یابم که پروردگار متعال همهٔ ما ــ اعم از پیر و جوان ــ را به جهاد فراخوانده است پس ای فرزندانم! مرا مجهّز کنید که عازم جهاد شوم. فرزندانش گفتند: پدر جان! خداوند ﷻ بر تو رحم کند، آخر تو همراه رسول خدا ﷺ جهاد کردی تا رحلت کردند، بعد از آن همراه ابوبکر رضی الله عنه جهاد کردی تا رحلت کرد، سپس همراه عمر رضی الله عنه جهاد کردی تا به شهادت رسید، پدرجان! این همه مجاهدات تو را بس است و ما از جای تو به جهاد می‌رویم! ولی ابوطلحه نپذیرفت و به نیروی دریایی مسلمانان پیوسته به کشتی نشست و عازم جهاد شد، امّا در میان راه درگذشت و مجاهدان جزیره‌ای را نیافتند تا او را در آن دفن کنند ــ مگر بعد از نه روز از درگذشتش ــ ولی با وجود گرمی هوا، جسد مبارکش در طول این مدّت هیچ تغییری نکرد، سرانجام او را در آن جزیره دفن کردند».

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَلَـٰكِن بَعُدَتْ

عَلَيۡهِمُ ٱلشُّقَّةُۚ وَسَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَوِ ٱسۡتَطَعۡنَا لَخَرَجۡنَا مَعَكُمۡ يُهۡلِكُونَ أَنفُسَهُمۡ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ﴿٤٢﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال فرجام ترک جهاد را بیان کرد و به نفیر عام فرمان داد؛ اینک به درمان آفت تخلّف از جهاد می‌پردازد: ﴿**اگر منفعتی زودیاب در پیش می‌بود**﴾ یعنی: ای پیامبر! اگر آنچه ایشان را به آن فرامی‌خوانی، غنیمتی نزدیک و در دسترس می‌بود، نه سفری دور و توان‌فرسا ﴿**و اگر سفری آسان**﴾ و متوسّط ـ نه خیلی دور و نه خیلی نزدیک ـ در پیش می‌بود ﴿**قطعاً از تو پیروی می‌کردند**﴾ یعنی: این گروه متخلّف از جهاد، قطعاً همراه تو می‌آمدند ﴿**ولی راه پرمشقّت**﴾ یعنی: غزوهٔ تبوک ﴿**برآنان گران آمد**﴾ زیرا از یکسو این غزوه سفری دور و پرمشقّت بود و از سوی دیگر، سال؛ سال قحطی و تنگدستی و فصل؛ فصل گرما بود ﴿**و به‌زودی**﴾ تخلّف‌کنندگان از غزوهٔ تبوک ﴿**به خدا سوگند خواهند خورد**﴾ درحالی‌که می‌گویند: ﴿**اگر می‌توانستیم**﴾ یعنی: اگر تاب و توان مالی و بدنی می‌داشتیم ﴿**حتماً با شما بیرون می‌آمدیم**﴾ و از جهاد تخلّف نمی‌کردیم ولی آنها با این سوگند دروغ ﴿**خود را هلاک می‌کنند**﴾ زیرا کسی‌که به دروغ سوگند خورَد؛ بی‌گمان خودش را هلاک ساخته است ﴿**و خدا می‌داند که آنان دروغ‌گویند**﴾ در این سوگندی که به شما خواهند خورد؛ بلکه آنها توان بیرون‌آمدن به جهاد را داشتند، امّا سرپیچی و سستی کردند و به‌سبب زحمت و مشقّت جهاد، از آن روی برتافتند.

عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَتَعۡلَمَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ﴿٤٣﴾

﴿خدایت ببخشاید﴾ این عتابی لطف آمیز برای رسول خدا ﷺ است زیرا با بخشایش او تعالی آغاز شد ﴿**چرا پیش از آن‌که حال راستگویان بر تو معلوم گردد و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی؟**﴾ چرا با عذرهایی که نزد تو مطرح کردند، در دادن اجازهٔ تخلّف از جهاد به آنان شتاب کردی؟ و قدری تأنّی و درنگ ننمودی تا صدق و راستی راستگویان در پیش‌کشیدن عذرها و دروغ دروغگویان در این امر، بر تو روشن شود؟

لَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ أَن يُجَـٰهِدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾

﴿**کسانی‌که به الله و روز آخرت ایمان آورده‌اند، در این‌که به مالها و جانهای خود جهاد کنند، از تو اجازه نمی‌طلبند**﴾ یعنی: مؤمنان، در باب تخلّف از جهاد از تو اجازه نمی‌طلبند بلکه عادت و شیوهٔ آنها این است که بی هیچ توقّفی و بی آن‌که منتظر صدور اجازه از سوی تو بمانند، به‌سوی جهاد می‌شتابند.

حق تعالی جهاد با مال را بر جهاد با نفس مقدّم ساخت؛ زیرا جهاد با نفس بدون مقدّم ساختن جهاد با مال، قابل تحقّق نیست ﴿**و خدا به حال تقواپیشگان داناست**﴾ همانان که از تو اجازهٔ تخلّف نخواستند.

إِنَّمَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ وَٱرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِى رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾

﴿جز این نیست که تنها کسانی از تو اجازه﴾ سرپیچی از جهاد و تخلّف از آن را ﴿می‌طلبند که به الله و روز آخرت ایمان ندارند﴾ و آنان منافقانند. ذکر ایمان به خدا و روز آخرت ازآن‌روست که این دو امر، برانگیزانندهٔ جهاد در راه خدا ﷻ است ﴿و دلهایشان شک آورده است پس آنان در شک خود سرگردان﴾ و متحیّر ﴿اند﴾ بنابراین، گروهی که از تو اجازهٔ تخلّف می‌طلبند و هیچ عذری هم ندارند، مؤمن نیستند بلکه در دین خود شکّاک و متحیّر و مضطربند، آنها به‌سوی راه صواب ره نیافته و به پاداش الهی امیدی ندارند.

﴿ وَلَوْ أَرَادُوا۟ ٱلْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا۟ لَهُۥ عُدَّةً وَلَـٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ ٱقْعُدُوا۟ مَعَ ٱلْقَـٰعِدِينَ ﴿٤٦﴾ ﴾

﴿و اگر اینان به‌راستی ارادهٔ بیرون رفتن﴾ به جهاد را ﴿داشتند، قطعاً برای آن سازوبرگی تدارک می‌دیدند﴾ و از تدارک قبلی ساز و برگ سفر، تغافل نمی‌کردند چنان‌که مؤمنان برای این امر آماده‌گی گرفتند لذا آنها در این ادّعایشان دروغگویند و در اصل، قصد رهسپارشدن به جهاد را نداشتند و نه برای آن توشهٔ راه و سلاحی آماده کرده بودند ﴿ولی الله برانگیختن آنان را خوش نداشت پس آنان را از حرکت منصرف گردانید﴾ یعنی: آنان را از بیرون‌رفتن با تو باز داشت و منصرف گردانید چراکه گفتند: اگر به ما اجازهٔ ماندن داده نشود و به عازم شدن مجبور شویم، فساد برپا کرده و دشمن را علیه مؤمنان برمی‌انگیزیم. پس سست ساختن و بازداشتن آنها از حرکت، به مصلحت مؤمنان بود ﴿و به آنان گفته شد: بنشینید﴾ یعنی: خداوند متعال گرایش به نشستن را در دلهایشان افگند؛ برای این‌که آنان را خوار و ذلیل فروگذارد و با ذلّت در خانهٔ خود وامانند ﴿با

خانه‌نشینان ﴾ یعنی: با آفت‌زدگان معذور؛ از کوران و بیماران و زنان و کودکان. در این تعبیر؛ چنان تحقیر و تمسخر و کوچک‌شماری‌ای برای آنها نهفته است که بر هیچ عاقلی مخفی نتوان بود.

لَوْ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُواْ خِلَٰلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ ٱلْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّٰعُونَ لَهُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٧﴾

﴿ **اگر با شما بیرون می‌آمدند، جز خبال برای شما نمی‌افزودند** ﴾ یعنی: جز فساد و شرّ چیز دیگری برای شما نمی‌افزودند زیرا آنان بزدلانی خوار و حقیر بیش نیستند. این تعبیر، تسلیت و دلجویی‌ای برای مؤمنان از تخلّف منافقان است. خَبالْ: فساد، دو به هم‌زنی، اختلاف افکنی و شایعه‌پراکنی است ﴿ **و البتّه به سرعت خود را میان شما می‌افگندند** ﴾ یعنی: با تمام شتاب در میان شما به فسادانگیزی و فتنه‌جویی می‌پرداختند، با دروغها و اکاذیبی که برمی‌ساختند و بر می‌پراکندند، دروغهایی که موجب فساد ذات‌البین است ﴿ **و در حقّ شما فتنه‌جویی می‌کردند** ﴾ با برهم‌انگیختن و دوبهم‌زدن و تیره کردن روابط نیک شما ﴿ **و در میان شما سخن شنوایانی دارند** ﴾ که دروغ‌پردازیهای آنان را شنیده و پذیرفته، سپس آن را به شما انتقال می‌دهند و در نتیجه میان شما و برادران دینی‌تان اختلاف و فساد ذات‌البین می‌پراکنند. یا معنی این است: در میان شما جاسوسانی هستند که سخنانتان را شنیده و به آنان انتقال می‌دهند ﴿ **و خدا به ستمگران داناست** ﴾ و می‌داند که اگر با شما به جهاد بیرون آیند، چه آفاتی از سوی آنان علیه شما متصوّر خواهد بود! از این جهت، حکمت بالغهٔ وی چنین اقتضا کرد که همراه شما به‌جهاد بیرون نیایند.

شایان ذکر است که این گروه متخلّف، از رؤسای اوس و خزرج بودند و

عبدالله‌بن‌ابیّ رئیس منافقان از جملهٔ آنان بود. آری! در میان بیرون‌رفتگان به جهاد از انصار مدینه، کسانی بودند که ازاین‌رؤسای خویش سخن شنوی داشتند چراکه هنوز برای آن رؤسا در میان قومشان شأن و هیبتی بود.

لَقَدِ ٱبْتَغَوُاْ ٱلْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَقَلَّبُواْ لَكَ ٱلْأُمُورَ حَتَّىٰ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَهُمْ كَـٰرِهُونَ ﴿٤٨﴾

﴿هرآینه پیش از این نیز فتنه را طلب کرده بودند﴾ یعنی: منافقان پیش از غزوهٔ «تبوک» نیز، جویای فسادانگیزی، دو بهم‌زنی، شایعه‌پراکنی، جوّسازی، متفرّق‌ساختن وحدت کلمهٔ مؤمنان و پراکنده‌ساختن جمعشان گشته بودند و این در آغاز تشریف‌فرمایی رسول خدا ﷺ به مدینه بود که اعراب همه از یک تیرکش به‌سوی مؤمنان هجوم آورده و یهود مدینه و منافقان نیز با آنان هم‌داستان شدند و در غزوهٔ احد کردند آنچه کردند ﴿و کارها را بر تو وارونه ساختند﴾ یعنی: آرا و نظریّاتی گوناگون علیه اسلام مطرح ساخته و نیرنگها و توطئه‌های مختلفی را سازمان دادند تا شاید چیزی از این وارونه‌سازی‌ها در مسلمانان و در تو اثر کرده و عزمتان را بر جهاد سست کند ﴿تا آن‌که حق آمد﴾ یعنی: نصرت و تأیید حق تعالی آمد ﴿و امر خدا آشکار شد﴾ با عزّت‌دادن دین، برترساختن شریعت و سرکوب دشمنانش ﴿درحالی‌که آنان ناخشنود بودند﴾ از پیروزی حق و این پیروزی به‌رغم میل آنان بود.

وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ٱئْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّيٓ ۚ أَلَا فِي ٱلْفِتْنَةِ سَقَطُواْ ۗ وَ

إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٤٩﴾

بعد از بیان اجمالی موضع‌گیری منافقان در آیات قبل؛ اینک حق تعالی به بیان حال مجموعه‌هایی می‌پردازد که هریک از آنها، معرّف و مصداق نمونهٔ مشخّصی از نمونه‌های نفاق اند: ﴿**و از آنان**﴾ یعنی: از منافقان ﴿**کسی است که می‌گوید**﴾ به رسول خدا ﷺ ﴿**مرا اجازه ده**﴾ در تخلّف از جهاد و باقی ماندن در مدینه ﴿**و مرا در فتنه نینداز**﴾.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «چون رسول خدا ﷺ قصد عزیمت به غزوهٔ تبوک را داشتند، به جدّبن‌قیس فرمودند: ای جدّ! رأی تو در جهاد با بنی‌الاصفر (روم) چیست؟ جدّبن‌قیس گفت: یا رسول‌الله! من شخصی هستم شیفتهٔ زنان و چون زنان بنی‌الاصفر (رومیان) را ببینم، فریفتهٔ آنان می‌شوم پس به من اجازهٔ ماندن بده و مرا در فتنه نینداز! به قولی دیگر؛ معنی این است: به من اجازهٔ ماندن بده و مرا در فتنه ـ یعنی در گناه ـ نینداز زیرا اگر به من اجازهٔ ماندن هم ندهی، اذن تو هم که نباشد، من تخلّف می‌کنم و در این صورت به گناه در می‌افتم. ﴿**آگاه باش که هم‌اکنون در فتنه افتاده‌اند**﴾ یعنی: در آن فتنه‌ای که از آن نام بردند، که عبارت از فتنهٔ تخلّف از جهاد و بهانه‌تراشی‌های بی‌اساس و بیهوده است، در افتاده‌اند و چه فتنه‌ای بزرگتر از تخلّف از جهاد است! ﴿**و همانا دوزخ دربرگیرندهٔ کافران است**﴾ و آنان را از آن گریز و گزیری نیست زیرا اسباب و علل احاطهٔ دوزخ در آنها فراهم است.

إِن تُصِبۡكَ حَسَنَةٞ تَسُؤۡهُمۡۖ وَإِن تُصِبۡكَ مُصِيبَةٞ يَقُولُواْ قَدۡ أَخَذۡنَآ أَمۡرَنَا مِن قَبۡلُ وَيَتَوَلَّواْ وَّهُمۡ فَرِحُونَ ﴿٥٠﴾

﴿اگر به تو حسنه‌ای برسد، آنان را ناخوش می‌کند و اگر به تو مصیبتی برسد، می‌گویند: ما از قبل حساب کار خود را داشتیم﴾ یعنی: ما از قبل احتیاطمان را نموده و جانب حَزْم و دوراندیشی را از دست نداده‌ایم و بنابراین، به جنگ بیرون نیامدیم چنان‌که مؤمنان بیرون آمدند و به این مصیبت درافتادند. حسنه: غنیمت و فتح و پیروزی و مصیبت: زخم و جراحت است. ﴿و شادمانه روی برتافته، برمی‌گردند﴾ در حالی که از سلامت خود و مصیبت مؤمنان شادمانند.

در اینجاست که خداوند متعال به پیامبرش ﷺ دستور می‌دهد که برایشان سه اصل زیر را تفهیم کند:

قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَىٰنَاۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

﴿بگو: هرگز به ما جز آنچه که الله برای ما نوشته است﴾ در لوح محفوظ از خیر و شرّ ﴿نمی‌رسد﴾ و چون او ما را به جنگ مأمور نموده پس ما به‌هرحال، امر او را اطاعت می‌کنیم ﴿اوست مولای ما﴾ یعنی: اوست نصرت‌دهنده و کارساز ما، اوست که سرانجام، کار را به سود ما رقم زده و قطعاً دین خویش را بر تمام ادیان پیروز می‌گرداند و هر رخدادی هم که برای ما اتّفاق بیفتد ـ هرچند در ظاهر امر شرّ باشد ـ در نهایت به خیر دنیا و آخرت ماست ﴿و باید که مؤمنان بر خدا توکّل کنند﴾ توکّل بر خدا ﷻ، سپردن امور به وی است و مؤمنان جز به خداوند ﷻ، بر کسی دیگر توکّل نمی‌کنند و شایستهٔ آنها نیز همین است که چنین مطیع و متوکّل باشند.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَآ إِلَّآ إِحْدَى ٱلْحُسْنَيَيْنِ ۖ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ ٱللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِۦٓ أَوْ بِأَيْدِينَا ۖ فَتَرَبَّصُوٓا۟ إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾

اصل دوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: ﴿**بگو: آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می‌برید؟**﴾ آیا برای ما جز پیروزی یا شهادت، چیز دیگری را انتظار می‌برید؟ مگر نمی‌دانید که هردوی اینها نزد ما بس خوش آیند و گواراست؟ ﴿**درحالی‌که ما انتظار می‌کشیم**﴾ در بارهٔ شما یکی از دو بدی و بدفرجامی را؛ یا ﴿**که خداوند به شما از نزد خود عذابی برساند**﴾ یعنی: عذاب کوبنده‌ای که از آسمان فرود می‌آید و شما را نابود می‌کند ﴿**یا**﴾ بچشاند به شما عذابی ﴿**با دست ما**﴾ یعنی: با غالب‌ساختن ما مؤمنان بر شما و کشتن و اسیرگرفتن و غارت‌کردن و به بدکشیدن شما ﴿**پس انتظار بکشید**﴾ برای ما آنچه را که ذکر کردیم از سر انجام میمون و خجسته ﴿**که ما نیز با شما در انتظاریم**﴾ آن فرجام نامیمونی را که کار شما بدان خواهد انجامید.

قُلْ أَنفِقُوا۟ طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ ۖ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ﴿٥٣﴾

اصل سوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: ﴿**بگو: چه با رغبت انفاق کنید، چه با بی‌میلی، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود**﴾ اگر به میل و رغبت خود، امّا

بدون دستوری از جانب خدا ﷻ و رسولش انفاق کنید، یا با بی‌میلی به امر خدا ﷻ و رسولش، انفاق کنید بدانید که انفاق شما هرگز نزد حق تعالی پذیرفته نیست ﴿چراکه شما قومی فاسق بوده‌اید﴾ در حالی که خداوند ﷻ فقط از تقواپیشگان می‌پذیرد. فسق: نافرمانی و تمرّد است.

وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَـٰتُهُمْ إِلَّآ أَنَّهُمْ كَفَرُوا۟ بِٱللَّهِ وَبِرَسُولِهِۦ وَلَا يَأْتُونَ ٱلصَّلَوٰةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَـٰرِهُونَ ﴿٥٤﴾

﴿**و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد جز این‌که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با حال کسالت به نماز نمی‌آیند**﴾ خداوند متعال در این آیه، سه چیز را به‌عنوان عوامل بازدارندهٔ پذیرفته‌بودن انفاق آنان ذکر می‌کند: اوّل کفر. دوم این‌که جز در حال کسالت و کاهلی و گرانجانی نماز نمی‌گزارند زیرا آنان نه از نمازگزاردن امید ثوابی دارند و نه از عذابی می‌ترسند پس نمازشان چیزی جز ریا نیست. سوم این‌که: ﴿**انفاق نمی‌کنند**﴾ اموالشان را ﴿**جز با کراهت**﴾ نه با رغبت و دلخوشی، از آن رو که آنها می‌پندارند؛ انفاق مال در راه خدا ﷻ، قراردادن آن در معرض اتلاف و نابودی است چراکه به وعده‌های خداوند ﷻ و رسول وی ﷺ در پاداش انفاق مال، هیچ باور ندارند.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَـٰدُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِى

ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَـٰفِرُونَ ﴿٥٥﴾

﴿**پس اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نـیاوَرَد**﴾ و آنـچه را کـه از امـوال و فرزندان دارند، نیک مپندار زیرا ﴿**جزاین نیست که خدا می‌خواهد به‌وسیلهٔ اینها در زندگی دنیا عذاب‌شان کند**﴾ به سبب این‌که آنـها پـروردگاری را کـه بـخشندهٔ ایـن نعمتهاست، شکرگزار نبوده و پرداخت زکات آن اموال و دادن صدقات دیگر را در موارد لزوم، فرومی‌گذارند ﴿**و جانشان درحالی بیرون آید که کافر باشند**﴾ یعنی: خداوند متعال می‌خواهد تا ارواحشان در حال کفر از بدنهایشان بیرون آید بـدان جهت که پیامهای منزّله بر انبیا علیهم‌السلام را نپذیرفته و بر کفر مصمّم‌اند و با لجـاجت و سماجت، در گمراهی فرورفته‌اند.

وَيَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَـٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ﴿٥٦﴾

﴿**و به خدا سوگند یاد می‌کنند که قطعاً از شما هستند**﴾ یعنی: مسلمانند و از جملهٔ شما هستند ﴿**در حالی که آنان از شما نیستند**﴾ زیرا نهاد و عواطفشان با کـفّار است ﴿**لیکن آنان گروهی هستند که می‌ترسند**﴾ از رویارویی با دشمنان، به علّت جبن. یا مراد این است: از آن می‌ترسند که بر آنان نیز همان کشتار و اسارت وبدبختی‌ای فرودآید که بر مشرکان فرود آمد و بنابراین، نزد شما از روی تقیّه به اسلام تظاهر می‌کنند در حالی‌که حقیقت و واقع امر غیر از این است.

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَـًٔا أَوْ مَغَـٰرَٰتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْاْ إِلَيْهِ وَهُمْ

يَجۡمَحُونَ ﴿٥٧﴾

﴿**اگر پناهگاهی را بیابند**﴾که خود را در آن از آسیب شما نگه دارند ﴿**یا غارهایی را**﴾بیابند که خود را در آن از دید شما پنهان دارند تا آنان را به بیرون‌رفتن همراهتان به میدانهای جنگ ملزم نگردانید ﴿**یا سوراخی را**﴾یعنی: جایی چون تونل یا کانالی را بیابند که در آن از دید شما مخفی شوند ﴿**قطعاً شتابزده به‌سوی آن روی می‌آورند**﴾یعنی: چنان با شتاب به‌سوی آن پناهگاه روی آورده و از نزد شما می‌گریزند که هیچ‌چیز آنها را برنمی‌گرداند چنان‌که اسب ـ اگر بر آن مهار نزنند ـ به تندی می‌گریزد. پس اینان مخفیگاهی را برای پنهان کردن خود نمی‌یابند، هم از این روست که جز تظاهر به غیر حقیقت، دیگر راه و چاره‌ای فراورویشان وجود ندارد.

وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ ﴿٥٨﴾

در اینجا حق تعالی به بیان اوصاف مجموعۀ دوم از منافقان می‌پردازد:

﴿**و برخی از آنان در صدقات**﴾یعنی: در توزیع و تقسیم اموال زکات ﴿**بر تو خرده می‌گیرند پس اگر به آنان از آن داده شود**﴾به‌اندازه‌ای که می‌خواهند ﴿**خشنود می‌گردند**﴾از نحوۀ عملت لذا بر تو عیب نمی‌گیرند، از آن‌رو که جز بهرۀ ناچیز و فانی دنیای دون، دیگر مرام و مقصدی ندارند و از دین و تدیّن به‌دورند ﴿**و اگر به آنان از آن داده نشود**﴾در حدّی که می‌خواهند و جویای آن هستند ﴿**بناگاه به خشم می‌آیند**﴾و اظهار ناخشنودی کرده، می‌غرّند و بر خود می‌پیچند.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید : « اموال زکاتی را نزد رسول خدا ﷺ آوردند ، ایشان آن اموال را در موارد معیّن آن تقسیم کردند ، در این حال ، مردی از انصار که همه جا پشت سر ایشان حرکت می‌کرد ، گفت : این تقسیم عادلانه نبود ! همان بود که این آیه نازل شد » .

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا۟ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَقَالُوا۟ حَسْبُنَا ٱللَّهُ سَيُؤْتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ وَرَسُولُهُۥٓ إِنَّآ إِلَى ٱللَّهِ رَٰغِبُونَ ﴿۵۹﴾

﴿ **و اگر آنان بدانچه خدا و پیامبرش به آنان داده‌اند** ﴾ یعنی : بدانچه که خداوند ﷻ برایشان مقرّر داشته و رسول وی ﷺ به آنان داده است ﴿ **راضی می‌شدند** ﴾ هرچند که بهره‌شان اندک هم می‌بود ، آری ! اگر چنین می‌کردند؛ قطعاً برایشان بهتر بود ﴿ و ﴾ اگر ﴿ **می‌گفتند: خدا ما را بس است، به‌زودی خدا از فضلش و رسول او به ما می‌دهند** ﴾ و این همان چیزی است که ما توقّع و انتظار آن را داریم؛ ﴿ **ما به‌سوی الله راغبیم** ﴾ در این‌که به ما از فضل خود آنچه را امیدوار آن هستیم بدهد ، آری ! اگر چنین می‌کردند؛ قطعاً رفتاری این‌گونه ، بهتر از خشم و اعتراضشان بود .

این آیهٔ کریمه آداب بزرگی را به ما می‌آموزد .

۞ إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱلْعَٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَٰرِمِينَ وَفِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ

ٱلسَّبِيلِۖ فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾

چون منافقان در تقسیم صدقات (اموال زکات) بر رسول خدا ﷺ خرده گرفتند، خداوند متعال وجوه مصرف صدقات را بیان نمود تا طعن و اعتراضشان را دفع و به فتنه‌انگیزیشان پایان دهد: ﴿**جز این نیست که صدقات به فقیران اختصاص دارد**﴾ فقیر: کسی است که چیزی ندارد. زیادبن‌حرث ﷺ می‌گوید: «مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: از اموال زکات به من بدهید. رسول خدا ﷺ فرمودند: بدان‌که خدای عزّوجلّ به حکم پیامبر یا کس دیگری در باب صدقات (اموال زکات) راضی نشده بلکه خودش در بارۀ آن فیصله نموده و آن را به هشت قسمت تقسیم کرده پس اگر تو هم از آن اصناف هستی، اینک به تو نیز از آن می‌دهم».

﴿**و**﴾ اموال زکات ﴿**به مساکین اختصاص دارد**﴾ در **حدیث‌شریف** آمده است که اصحاب ﷺ گفتند: مسکین کیست یا رسول‌الله؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز کند، توانگر نیز بر احوالش پی نمی‌برد و متوجّه فقر وی نمی‌شود تا بر وی صدقه کند و او خود نیز از مردم چیزی درخواست نمی‌کند». در نزد احناف مسکین کسی است که وضع اقتصادیش از فقیر بدتر باشد. همچنین در نزد احناف، کسی‌که مالک بیست دینار یا دویست درهم شرعی، یعنی نصاب زکات است، نباید زکات بگیرد و کسی‌که منزل و خادمی دارد، به اجماع علما از زکات بی‌نیاز پنداشته نمی‌شود.

﴿**و**﴾ اموال زکات ﴿**به کارگزاران جمع‌آوری آن اختصاص دارد**﴾ یعنی: کسانی که حاکم مسلمانان آنها را برای جمع آوری اموال زکات می‌فرستد، آنان نیز یکی از اصناف هشت‌گانۀ مستحقّ اموال زکات به‌شمار می‌روند.

﴿**و**﴾ اموال زکات ﴿**به مؤلّفة‌القلوب اختصاص دارد**﴾ آنان زعمای قبایلی بودند که

رسول خدا ﷺ دلهایشان را به‌دست می‌آوردند تا مسلمان شوند، یا بر اسلام پایداری نمایند. نسفی می‌گوید: «مؤلّفة‌القلوب سه دسته‌اند: دسته‌ای که رسول خدا ﷺ با دادودهش، آنها را به اسلام علاقه‌مند می‌ساختند تا مسلمان شوند، دستهٔ دوم کسانی بودند که اسلام آورده بودند ولی همراه با ضعف و دستهٔ سوم کسانی بودند که شرّشان از مؤمنان به وسیلهٔ مال دفع می‌شد». احناف و مالکی‌ها می‌گویند: با انتشار اسلام و قدرتمندشدن آن، سهم مؤلّفة‌القلوب ساقط شده است لذا اکنون مستحقّان زکات فقط هفت دسته‌اند. شیخ سعید حوّی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «شکّی نیست که اگر بار دیگر اسلام به غربت خویش بازگشت و مسلمانان ضعیف شدند، حاکم مسلمان می‌تواند سهم مؤلّفة القلوب را احیا کند».

﴿و﴾ اموال زکات ﴿**در راه آزادی بردگان اختصاص دارد**﴾ به این ترتیب که بردگانی مَکاتَبْ شده[1] را خریداری کرده و آزادشان کنند و این مذهب شافعی‌ها و حنفی‌هاست. امّا مالکی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: خریدن برده و سپس آزادکردن بالاستقلال آن نیز شامل این معنی است.

﴿و﴾ اموال زکات ﴿**به وام‌داران اختصاص دارد**﴾ مراد از آنها: کسانی‌اند که زیر بار قرض بوده و توان‌بازپرداخت آن را ندارند، امّا کسی که به سبب تصرّفات ناموجّه و اسراف آمیز خود مقروض شده باشد، وامش از وجوه زکات یا غیر آن پرداخت نمی‌شود، مگر مشروط به آن‌که از تکرار این شیوه در معاملات مالی‌اش توبه کند. رسول‌اکرم ﷺ خود، کسانی را که زیر بار قرض بودند از وجوه زکات یاری کردند و همین طور به یاری‌کردنشان از بابت این وجوه، ارشاد نمودند. احناف می‌گویند: «غارم» کسی است که وامی بر گردن وی است و مالک نصابی که از

۱ـ مَکَاتَبْ: برده‌ای است که با مولای خود عقد می‌بندد بر این‌که آزادی خود را در برابر بهایی بازخرید کند و چون آن مبلغ را به مولایش داد، آزاد می‌گردد.

وامش افزون باشد، نیست.

﴿و﴾ اموال زکات ﴿**در راه خدا اختصاص دارد**﴾ این صنف عبارت‌اند از: مجاهدان و مرزدارانی[1] که در سنگرها و مرزهای کشور اسلامی آمادهٔ رویارویی با هر خطر احتمالی می‌باشند، که به منظور تأمین هزینه‌های جهاد و تقویت استحکامات دفاعی، از وجوه زکات به ایشان پرداخت می‌شود، هرچند توانگر هم باشند. ولی احناف فقیر بودن آنها را برای دریافت زکات، شرط کرده‌اند. همچنین حجّاجی که از مال و ثروت خویش جدا افتاده‌اند، شامل این دسته می‌شوند، هرچند توانگر هم باشند.

﴿و﴾ اموال زکات ﴿**به ابن السّبیل اختصاص دارد**﴾ ابن‌السّبیل: مسافری است که توشهٔ رسیدن وی به خانه و دیارش در سفر تمام شده، یا به هر دلیلی از دسترس وی خارج است و در راه بازمانده پس بر چنین کسی، از اموال زکات پرداخت می‌شود، هرچند در محل بودوباش و زندگی خود، از اغنیا هم باشد ﴿**این فریضه‌ای از جانب خداست**﴾ یعنی: محدودبودن صرف اموال زکات در اصناف یاد شده؛ حکمی ثابت و لازم است که حق تعالی آن را بر بندگانش فرض نموده و ایشان را از تجاوز از آن نهی کرده است ﴿**و خدا دانا**﴾ است به مصلحت بندگانش و به آنچه که در توان آنهاست و بر ایشان دشوار نیست ﴿**حکیم است**﴾ در تعیین فریضهٔ زکات، در چگونگی توزیع آن و در همه چیز.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا زکات ناگزیر باید بر همهٔ هشت صنف یاد شده صرف شود، یا اگر به بعضی از آن اصناف هم داده شد، کافی است؟ فقها در این باره بر دو قول‌اند: حنفی‌ها و مالکی‌ها صرف آن را به برخی از اصناف یاد شده جایز و شافعی‌ها آن را ناجایز می‌دانند.

۱ــ کسانی که در مرزها، یا اردوگاههای نظامی، آمادهٔ فرمان و مشغول حراست هستند، اصطلاحاً «مُرابط» نامیده می‌شوند.

وَ مِنۡهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلنَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٞۚ قُلۡ أُذُنُ خَيۡرٖ لَّكُمۡ يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَيُؤۡمِنُ لِلۡمُؤۡمِنِينَ وَرَحۡمَةٞ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡۚ وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ رَسُولَ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿٦١﴾

آن‌گاه حق تعالی حال مجموعهٔ سوم از منافقان را این‌گونه بیان می‌کند:

﴿**و از آنان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند که او زودباور است**﴾ أُذُن: به کسی گفته می‌شود که سخن هرکسی را که می‌شنود، تصدیق می‌کند و میان سخن درست و نادرست فرقی نمی‌گذارد. منافقان هنگامی این سخن را به رسول‌اکرم ﷺ نسبت دادند که به حلم آن حضرت ﷺ و گذشت‌شان از جنایات خویش ــ که ناشی از بزرگواری و بردباری و چشم‌پوشی ایشان بود ــ غرّه شدند. که این نوعی دیگر از رسوایی‌های منافقان است ﴿**بگو: أُذُنی نیکو برای شما است**﴾ یعنی: پیامبر ﷺ از شما می‌شنود ولی او نیکوشنونده‌ای برای شماست زیرا او سخن خیر را باور می‌دارد نه سخن شرّ را و خیر را از شرّ باز می‌شناسد. آن‌گاه حق تعالی (أُذُن خَيْر) را این‌گونه تفسیر می‌کند: ﴿**به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند**﴾ یعنی: پیامبر ﷺ به خداوند ﷻ باور دارد و سخن او را تصدیق می‌کند، از آن رو که عظمت و جلال و نشانه‌های کمال لایتناهی او را شناخته است، همچنان، پیامبر ﷺ سخن مؤمنان را می‌شنود، می‌پذیرد و تصدیق می‌کند ﴿**و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را می‌آزارند عذاب دردناکی در پیش دارند**﴾ در هر دو سرای دنیا و آخرت.

شیخ سعید حوّی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «گوش‌سپردن به سخن دیگران، از بارزترین اوصاف رهبران بزرگ است زیرا گوش‌سپردن به دیگران، در

به‌دست آوردن دلهایشان اثر بزرگی برجا می‌گذارد ولی منافقان این خصلت ممتاز را نقیصه‌ای برای رسول خدا ﷺ قلمداد کردند، درحالی‌که آیهٔ کریمه نشان داد که گوش‌دادن رسول خدا ﷺ به سخن دیگران، همراه با احتیاط و دقیقاً هوشمندانه بوده است به‌طوری که ایشان میان سخنان حقّ مؤمنان و سخنان باطل دیگران، فرق می‌گذاشتند».

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَن يُرْضُوهُ إِن كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾

﴿**برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را خشنود گردانند**﴾ منافقان در خلوت و مجالس خصوصی‌شان بر رسول خدا ﷺ طعنه می‌زدند و چون این خبرها به مؤمنان می‌رسید، نزد مؤمنان آمده و به ایشان سوگند می‌خوردند که آنچه دربارهٔ آنها به گوش ایشان رسیده، واقعیّت ندارد و آنها چنان سخنانی نگفته‌اند ﴿**در صورتی که اگر مؤمن باشند، سزاوارتر است که خدا و فرستادهٔ او را خشنود سازند**﴾ با طاعت و فرمانبرداری خود ولی آنان به سبب کوری باطنی خود، عظمت خداوند ﷻ و مقام منیع پیامبرش را درنمی‌یابند بنابراین، قصد دارند تا مسلمانان را با سوگندهای دروغین خود ارضا نمایند.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: مردی از منافقان گفت؛ اگر آنچه محمّد می‌گوید، حق باشد مسلمانان از خر هم بدترند! فردی از مسلمانان این سخنش را شنید و آن را به رسول خدا ﷺ رساند، ایشان به دنبال آن منافق فرستاده و او را مورد بازپرسی قرار دادند، امّا او پشت‌سرهم سوگند می‌خورد که چنین سخنی نگفته است! همان بود که این آیه نازل شد.

أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّهُۥ مَن يُحَادِدِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَأَنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ
خَٰلِدٗا فِيهَاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡخِزۡيُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٦٣﴾

﴿آیا ندانسته‌اند که هر کس با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد﴾ و با ایشان درافتد و دشمنی کند ﴿بی‌گمان برای او آتش جهنم است که در آن جاودانه می‌ماند، این﴾ عذاب، همانا ﴿خفت و خواریی بزرگ است﴾ و چه خواریی از افتادن به دوزخ و جاودانگی در آن بزرگتر می‌باشد؟!

يَحۡذَرُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيۡهِمۡ سُورَةٞ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمۡۚ قُلِ
ٱسۡتَهۡزِءُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مُخۡرِجٞ مَّا تَحۡذَرُونَ ﴿٦٤﴾

﴿منافقان از آن بیم دارند که بر مسلمانان﴾ یعنی: بر رسول اکرم ﷺ ﴿سوره‌ای فرود آورده شود﴾ در بارۀشان ﴿که آنان را﴾ یعنی: منافقان را ﴿از آنچه در دلهایشان است﴾ از کفر و نفاق و دشمنی با خدای عزّوجلّ و پیامبرش ﴿خبر دهد﴾ یعنی: آنان را از نفاق نهانی‌ای که افزون بر نفاق آشکار خود پنهان می‌دارند، خبر دهد. مراد؛ آگاه‌ساختن منافقان از این امر است که مؤمنان از آنچه آنها در دلهای خود پنهان می‌دارند، آگاهند ﴿بگو﴾ به منافقان ﴿مسخره کنید﴾ این تهدیدی برایشان است ﴿بی‌گمان خداوند آشکارکنندۀ چیزی است که از آن بیمناکید﴾ یا با فرودآوردن سوره‌ای و یا با آگاه‌ساختن پیامبرش از رازهای خائنانه‌تان.

وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَ

ءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿٦٥﴾

﴿و اگر از آنان بپرسی﴾ دربارهٔ آنچه که در طعنه زدن به دین و عیب‌جویی مؤمنین گفته‌اند، بعد از آن‌که خداوند ﷻ تو را بر آن آگاه کرده است؛ ﴿مسلماً می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم﴾ یعنی: ما به چیزی از کار تو و مؤمنان مشغول نبوده، فقط سرگرم بازی خویش بوده‌ایم ﴿بگو: آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟﴾ بدین‌سان خداوند متعال انکار دروغین‌شان را رد کرد و آنان را در جایگاه معترفان به وقوع این جنایت قرار می‌دهد.

لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ إِن نَّعۡفُ عَن طَآئِفَةٖ مِّنكُمۡ نُعَذِّبۡ طَآئِفَةَۢ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ مُجۡرِمِينَ ﴿٦٦﴾

﴿عذر نیاورید﴾ زیرا این عذرآوری و التماس دروغین از شما پذیرفته نیست و دیگر این کارها بعد از بر ملاساختن رازهای خائنانه‌تان، هیچ سودی به حالتان ندارد ﴿همانا شما بعد از ایمانتان﴾ یعنی: بعد از آن‌که اظهار ایمان کرده بودید ﴿کافر شده‌اید﴾ یعنی: کفرتان را با استهزایی که از سویتان روی داد، نمایان ساخته‌اید ﴿اگر از گروهی از شما درگذریم﴾ مراد از آنان: کسانی بودند که ایمانشان را از کدورت نفاق خالص ساخته و از نفاق توبه کردند. و یکی از آنان، شخصی به‌نام مخشی‌بن‌حمیر بود که در پیامبر ﷺ درآویخت و به زاری می‌گفت: ای رسول خدا ﷺ! نام خودم و نام پدرم بر من اثر کرد[1] و این خریّت را مرتکب شدم! در روایات آمده است: توبهٔ مخشی پذیرفته شد و نامش را عبدالرّحمن

۱ـ مخشی: یعنی متعفّن و گندیده. حمیر: یعنی خر. پس مخشی‌بن‌حمیر، یعنی گندیده فرزند خر.

گذاشتند و او از خداوند ﷻ درخواست کرد تا در مکانی نامعلوم به شهادت رسد ، همان بود که در روز جنگ « یمامه » به شهادت رسید و هیچ نشانی از او نیافتند .

آری ! اگر گروهی را که از نفاق توبه کردند ، مورد بخشایش قراردهیم ﴿**البته گروهی دیگر را عذاب می‌کنیم چراکه آنان مجرم بودند**﴾ یعنی : بر نفاق خویش مصرّ بودند و از آن توبه‌کار نشدند .

از عبدالله‌بن‌عمر ﷺ در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که فرمود : « شخصی در غزوهٔ تبوک در مجلسی گفت : ما همانند این قاریان خویش به شکم راغب‌تر ، به زبان دروغگوتر و در هنگام نبرد جبون‌تر ندیده‌ایم ! مردی از اهل آن مجلس در پاسخ وی گفت : دروغ گفتی ، تو منافق هستی و این یاوه‌ها را از سر نفاق می‌گویی ، قطعاً من رسول خدا ﷺ را از سخنانت آگاه خواهم ساخت . همان بود که این ماجرا به رسول خدا ﷺ رسید و در این ارتباط قرآن نازل شد . راوی اضافه می‌کند : من آن شخص منافق را دیدم که بر تنگ میان بند شتر رسول خدا ﷺ درآویخته بود ، درحالی‌که سنگها پاهایش را می‌خراشید و می‌گفت : « یا رسول‌الله ! ما فقط بازی و سرگرمی می‌کردیم ! و رسول خدا ﷺ به او می‌گفتند : اَبِاللّٰهِ وَ آيٰاتِهِ وَ رَسُوْلِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُوْن ✿ آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟ » .

ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتُ بَعْضُهُم مِّنۢ بَعْضٍۚ يَأْمُرُونَ بِٱلْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْۚ نَسُوا۟ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمْۗ إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿٦٧﴾

﴿**مردان و زنان منافق همه از یک‌دیگرند**﴾ مردان منافق، در نفاق همانند زنانشان هستند و احوالشان در این امر با هم یکسان است ﴿**امر به منکر و نـهی از مـعروف می‌کنند**﴾ بدین‌سان است که در نفاق و دوری از ایـمان، حـدّ نـهایی انـحطاط را می‌پیمایند ﴿**و دستهای خود را فرو می‌بندند**﴾ یعنی: از انفاق مال در صدقه و صلهٔ رَحم و جهاد که اموری لازمی است، بخل می‌ورزند ﴿**خدا را فراموش کردند**﴾ تا بدانجا که بیم و پروای وی در ذهن و نهادشان خـطور نـمی‌کند ﴿**پس خـدا هـم فراموششان کرد**﴾ یعنی: آنـان را از رحـمت و فـضل خـویش بـه‌دور داشت ﴿**در حقیقت، این منافقانند که فاسقند**﴾ یعنی: منافقان در فسقشان کـاملند، فسـقی کـه عبارت از تمرّد و بریدن از هر گونه خیری است.

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱلْمُنَـٰفِقَـٰتِ وَٱلْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَـٰلِدِينَ فِيهَا ۚ هِيَ حَسْبُهُمْ ۚ وَلَعَنَهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٦٨﴾

﴿**خدا به مردان و زنـان مـنافق و کـافران، آتش دوزخ را وعـده داده است، در آن جاودانه‌اند، آن برایشان کافی است**﴾ یعنی: آتش دوزخ بـرایشـان بس است و بـه عذابی برتر از آن نیازی ندارند. این تعبیر خـود، بـر سـختی عـذاب‌شـان دلالت می‌کند ﴿**و خدا آنان را لعنت کرد**﴾ یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرد و دور ساخت ﴿**و برای آنان عذاب پایداری است**﴾ که از آنان هیچ جدایی ندارد.

كَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوٓا۟ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَٰلًا وَأَوْلَـٰدًا فَٱسْتَمْتَعُوا۟ بِخَلَـٰقِهِمْ فَٱسْتَمْتَعْتُم بِخَلَـٰقِكُمْ كَمَا ٱسْتَمْتَعَ

ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُم بِخَلَٰقِهِمۡ وَخُضۡتُمۡ كَٱلَّذِي خَاضُوٓاْۚ أُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴿٦٩﴾

آن‌گاه خطاب به منافقان می‌فرماید: ﴿**مانند کسانی که پیش از شما بودند**﴾ یعنی: شما منافقان مانند پیشینیانتان از کفّار هستید، یا عمل شما مانند عمل پیشینیانتان است، آنها ﴿**از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتری بودند پس از نصیب خویش**﴾ که خداوند ﷻ برایشان از لذّت‌های دنیا مقدّر کرده بود ﴿**برخوردار شدند و شما نیز**﴾ ای منافقان! ﴿**از نصیب خویش برخوردار شدید**﴾ همان نصیبی که خداوند ﷻ برای شما مقدّر کرده بود ﴿**همان‌گونه که آنان که پیش از شما بودند، از نصیب خویش برخوردار شدند**﴾ بدین‌سان است که خداوند متعال غرق‌شدن در بهره‌های دنیا را ــ بدان گونه که به غفلت از حقّ منعم ذوالمنن بینجامد ــ بر هر دو گروه عیب گرفته و نکوهش می‌کند ﴿**و شما فرورفتید**﴾ در لذّتهای دنیا و لهو و لعب آن و به قولی: در تکذیب آیات خدا ﷻ ﴿**همان‌گونه که آنان فرو رفتند**﴾ در این اعمال و در این امور ﴿**آن گروه**﴾ موصوف به این اوصاف ﴿**حبط شد**﴾ یعنی: تباه و نابود شد ﴿**اعمالشان**﴾ مراد اعمالی است که از نظر شکلی و صُوری، اعمال نیک است. آری! اعمال نیک آنان تباه شد ﴿**در دنیا و آخرت**﴾ تباهی اعمالشان در دنیا به این طریق است که سرانجام، غنا و بی‌نیازی‌ای که بدان امیدوارند، به فقر و مسکنت می‌انجامد و عزّت و شرفی که بدان چشم دارند، به ذلّت می‌پیوندد و قوّتی که بدان امیدوارند، به ضعف می‌گراید. امّا تباهی اعمالشان در آخرت به این است که: سرانجام به دوزخ رهسپار می‌شوند و به چیزی از اعمالی که آن را طاعت و قربت می‌پنداشتند، بهره‌مند نمی‌شوند ﴿**و آن گروه همان زیانکارانند**﴾ زیرا در برابر این اعمال خویش، هیچ ثواب و پاداشی ندارند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست، قطعاً شما وجب به وجب و قدم به قدم از سنّت‌های پشینیانتان پیروی می‌کنید؛ تا بدانجا که اگر آنان به سوراخ سوسماری درآمده باشند، شما هم به آن وارد می‌شوید». اصحاب ﷺ گفتند: یا رسول‌الله! مراد شما از پیشینیان ما چه کسانی‌اند؟ آیا اهل کتابند؟ فرمودند: «آری! چه کسانی جز آنانند؟».

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾

﴿**آیا به آنان**﴾ یعنی: به منافقان ﴿**خبر کسانی که پیش از آنان بودند، نرسیده است**﴾ خبر و گزارشی که دارای اهمّیّت و در خور توجّه و تأمّل است؟ و آن عبارت است از: گزارش کارنامهٔ پیشینیانشان و جزایی که در قبال آن به آنها تعلّق گرفت.

آن‌گاه خداوند متعال از آن پیشینیان شش گروه را ذکر می‌کند که اعراب فی‌الجمله اخبارشان را شنیده و از داستانهایشان آگاه بودند.

اوّل خبر: ﴿**قوم نوح**﴾ که به وسیلهٔ توفان، به هلاکت رسیدند.

﴿**و**﴾ دوم: خبر قوم ﴿**عاد**﴾ که به وسیلهٔ بادی مهلک نابود ساخته شدند.

﴿**و**﴾ سوم: خبر قوم ﴿**ثمود**﴾ که به بانگ مرگبار گرفتار شدند.

﴿و﴾ چهارم: خبر ﴿قوم ابراهیم﴾ که خداوند ﷻ پشه را بر آنان مسلّط کرد و نمرود ملعون را به وسیلهٔ پشه به هلاکت رساند.
﴿و﴾ پنجم: خبر ﴿اصحاب مدین﴾ که قوم شعیب عليه السلام بودند و زلزله آنان را فرو گرفت.
﴿و﴾ ششم: خبر ﴿اهل مؤتکفات﴾ یعنی: مردم شهرهای زیر و زبرشدهٔ قوم لوط عليه السلام که خداوند ﷻ با سنگباران به هلاکت‌شان رسانید. و آن شهرها را بدان جهت که از ریشه و پایه برآنان منقلب و واژگون گشت به طوری که فراز آنها به فرود آنها تبدیل شد، «مؤتکفات» نامیدند.
﴿پیامبرانشان﴾ یعنی: پیامبران آن گروه‌ها و طوایف شش‌گانه ﴿معجزات روشنی برای آنان آوردند پس هرگز خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند﴾ زیرا پیامبرانش آنان را بیم و هشدار دادند ﴿ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشتند﴾ به‌سبب کفر به خداوند ﷻ و عدم انقیاد در برابر پیامبرانش.

وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللَّهُ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

چون حق تعالی صفات ذمیمهٔ منافقان را ذکر کرد، به‌دنبال آن صفات ستودهٔ مؤمنان را بیان نموده می‌فرماید: ﴿و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان

یک‌دیگرند ﴾ یعنی: دلهایشان در محبّت و عطوفت دوجانبه، با همدیگر متّحد است و عاملی که ایشان را با هم یکجا و هم‌آوا ساخته، کار دین و ایمان به خدای عزّوجلّ است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مؤمن برای مؤمن همانند ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را مستحکم می‌گرداند، آن‌گاه انگشتانشان را در یک‌دیگر داخل کردند». پس مؤمنان ﴿**به معروف امر می‌کنند**﴾ یعنی: به آنچه که در شرع معروف و پسندیده است نه منکر و ناپسند، که توحید خدای سبحان و ترک پرستش غیر وی از آن جمله است ﴿**و از منکر**﴾ یعنی: از آنچه که در دین ناپسند است ﴿**نهی می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و خدارا فرمانبرداری می‌کنند**﴾ در انجام آنچه که ایشان را بدان دستور داده است ﴿**و رسول او را**﴾ نیز در اوامر و نواهی وی که همه از سوی حق تعالی است، پیروی می‌کنند ﴿**آن گروه**﴾ موصوف به این اوصاف؛ ﴿**خدا به زودی آنان را مشمول رحمت خود قرار خواهد داد**﴾ در دنیا و آخرت، با برآوردن وعده‌های خویش ﴿**همانا الله غالب و حکیم است**﴾ غالب است بر هر چیز، از جمله بر پاداش دادن و مجازات آنان، حکیم است؛ که هم پاداش و هم عقاب را در جای مناسب آن قرار می‌دهد.

البتّه هر کس حال مسلمانان را در عصر ما مورد تأمّل قرار دهد، به این واقعیّت می‌رسد که عامّهٔ مسلمانان، از مجموعهٔ این اوصاف فاصله گرفته‌اند و عامل انحطاط اوضاع و احوالشان نیز همین است.

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَـٰتِ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَـٰكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنَّـٰتِ عَدْنٍ ۚ وَرِضْوَٰنٌ

مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٧٢﴾

﴿**خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی وعده داده‌است که از فرودست آن**﴾ یعنی: از فرودست درختان و غرفه‌های آن ﴿**نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند و نیز خانه‌های پاک**﴾ و پسندیده‌ای وعده داده است که هیچ پلیدی و نابسامانی‌ای در آنها نیست، در آنها خوش می‌زیند و در اوج برخورداری و رفاه به‌سر می‌برند ﴿**در بهشتهای عدن**﴾ عدن: یعنی: جاویدان که اقامت در آنها هرگز انقطاع و پایانی ندارد. «عدن» به‌قول راجح: نام شهری در بهشت است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «گفتیم؛ یا رسول‌الله! به ما از بهشت بگویید که ساختمان آن چگونه است؟ فرمودند: خشتی از طلا و خشتی از نقره است، ملاط آن مشک است، ریگهای آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران، هر کس که به آن درآید، خوش‌برخوردار شده و هرگز آزاری نمی‌بیند، جاودانه می‌زید و نمی‌میرد، نه جامه‌هایش کهنه می‌شود و نه جوانی‌اش از بین می‌رود». ﴿**و خشنودی‌ای**﴾ هرچند اندک ﴿**از**﴾ سوی ﴿**الله، بزرگتر است از همه**﴾ این نعمتهای بهشتی‌ای که خداوند متعال به ایشان داده است زیرا ایشان برای همیشه از خشم باری تعالی ایمن می‌شوند و مسلّماً هیچ چیز از لذّات جسمانی ـ هرچند هم که بزرگ باشد ـ با کمترین خشنودی‌ای از سوی حق تعالی برابر نیست زیرا رضای خداوند متعال سبب هر رستگاری و سعادتی است ﴿**این**﴾ باغهای بهشتی و خشنودی حق تعالی ﴿**همان کامیابی بزرگ است**﴾ و هر رستگاری و کامیابی دیگری که مردم آن را کامیابی و رستگاری می‌پندارند، دون آن می‌باشد.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند متعال به اهل بهشت می‌فرماید: ای اهل بهشت! می‌گویند: لبّیک ای

پرودگار ما! به فرمان حاضریم و خیر همه در دست توست. می‌فرماید: آیا راضی شدید؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است که راضی نباشیم درحالی‌که تو به ما چیزهایی بخشیده‌ای که به هیچ یک از مخلوقاتت عطا نکرده‌ای؟ می‌فرماید: آیا به شما بهتر از این را عطا نکنم؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر چه چیز بهتر از این است؟ می‌فرماید: خشنودی‌ام را بر شما روا داشته و بعد از آن هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم».

یَـٰٓأَیُّهَا ٱلنَّبِیُّ جَـٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَـٰفِقِینَ وَٱغْلُظْ عَلَیْهِمْ ۚ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِیرُ ﴿٧٣﴾

﴿**ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن**﴾ جهاد با کفّار؛ جنگیدن با آنهاست تا یا مسلمان شوند، یا جزیه بپردازند. و جهاد با منافقان، إقامهٔ حجّت و بر پاداشتن حدود بر آنان است زیرا آنان بیشترین کسانی‌اند که موجبات إقامهٔ حدود را مرتکب می‌شوند چراکه از حق تعالی نمی‌ترسند ﴿**و بر آنان غلظت کن**﴾ غلظت: شدّت دگرگونی و خشونت است. آری! رفتار مؤمنان با این دو گروه در دنیا باید این‌چنین باشد ﴿و﴾ امّا در آخرت؛ ﴿**جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است!**﴾ علیّ‌ابن‌ابی‌طالب ﷺ می‌فرماید: «خدای متعال رسول خود ﷺ را با چهار شمشیر برانگیخت: شمشیری برای مشرکان، شمشیری برای کفّار اهل کتاب، شمشیری برای منافقان و شمشیری برای باغیان». آن‌گاه آیات مربوط به جهاد با این چهار گروه را تلاوت کرد. از این روایت چنین دانسته می‌شود که منافقان اگر نفاقشان را اظهار نمایند، جهاد مسلّحانه علیه آنان لازم است و این قول؛ انتخاب ابن‌جریر طبری است.

يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ ٱلْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلَٰمِهِمْ وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ ۚ وَمَا نَقَمُوٓاْ إِلَّآ أَنْ أَغْنَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ مِن فَضْلِهِۦ ۚ فَإِن يَتُوبُواْ يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ ۖ وَإِن يَتَوَلَّوْاْ يُعَذِّبْهُمُ ٱللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۚ وَمَا لَهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾

﴿**به خدا سوگند می‌خورند که نگفته‌اند**﴾ سخن کفر را. در یکی از روایات، در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: این آیه به‌سبب سخن یکی از منافقان نازل شد که گفت: اگر محمّد در سخنانش نسبت به برادران ما ـ که سروران و برگزیدگان ما هستند ـ صادق باشد پس، ما بدتر از درازگوشیم! رسول خدا ﷺ از این سخن وی آگاه شدند ولی گویندهٔ آن شروع به سوگند خوردن کرد که این سخن کفرآمیز را نگفته است. ﴿**در حالی که قطعاً سخن کفر را گفته‌اند**﴾ و آن همان سخنی است که بیان کردیم ﴿**و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند**﴾ یعنی: بر فرض صحیح‌بودن اسلامشان، آنچه راکه موجب کفر است انجام داده‌اند، یا بعد از اظهار اسلام، اظهار کفر کرده‌اند ﴿**و قصد کاری را کرده‌اند** که **موفق به انجام آن نشدند**﴾ به قولی: این قصدشان عبارت بود از سوء قصد به جان رسول خدا ﷺ در راه بازگشت از غزوهٔ تبوک، که دوازده تن از منافقان سازمان دهندهٔ آن بودند ﴿**و به عیب‌جویی برنخاستند مگر بر آن‌که خدا از فضل خود آنان را بی‌نیاز ساخت و رسول وی**﴾ یعنی: به انکار و اعتراض و عیب‌جویی برنخاستند، مگر بر آنچه که درخور ثنا و ستایش است نه سزاوار اعتراض و انکار و آن عبارت است از: بی‌نیازساختن

خداوند ﷻ و رسولش آنان را از فضل خویش زیرا قبل از تشریف آوری رسول خدا ﷺ به مدینه، آنان در تنگی معیشت به‌سر می‌بردند ولی بعد از آن‌که رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، وضع زندگی‌شان رو به بهبودی و گشایش نهاد و اموالشان بسیار شد ﴿**پس اگر توبه کنند**﴾ از نفاقشان ﴿**برایشان بهتر است**﴾ از این نفاقی که در آن دست‌وپا می‌زنند ﴿**و اگر روی برتابند**﴾ از توبه و ایمان ﴿**خداوند آنان را عذاب می‌کند به عذابی دردناک در دنیا**﴾ با کشتن و به اسارت‌درآوردنشان به دست مؤمنان ﴿**و**﴾ در ﴿**آخرت**﴾ با عذاب دوزخ ﴿**و برایشان در زمین هیچ ولی و نصیری نیست**﴾ که از عذاب الهی نجاتشان دهد.

۞ وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۷۵﴾

﴿**و از آنان**﴾ یعنی: از منافقان ﴿**کسانی‌اند که با خدا عهد بسته‌اند که اگر از فضل خویش**﴾ یعنی: از مال و ثروت ﴿**به ما عطا کند، قطعاً صدقه می‌دهیم و از نیکوکاران خواهیم شد**﴾ با شکرگزاری برای خداوند ﷻ به وسیلهٔ ایمان و عمل صالح.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه دربارهٔ یکی از اهالی مدینه به‌نام ثعلبه‌بن‌حاطب نازل شد و او از کسانی بود که مسجد ضرار را بنا کردند. ابن‌جریر طبری به اختصار داستان ثعلبه‌بن‌حاطب را با اسانید آن از ابن‌عبّاس و حسن و قتاده روایت نموده و سپس این داستان را به تفصیل، امّا با سند ضعیفی از ابی‌امامهٔ باهلی چنین نقل کرده است: ثعلبه‌بن‌حاطب نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! از خدا بخواهید که به من مالی ارزانی دارد زیرا سوگند به ذاتی که شما را به حق برانگیخته است، اگر او به من مالی عنایت کند، قطعاً حقّ هر ذی‌حقّی را

از آن خواهم داد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «وای برتو ای ثعلبه! مال اندکی که شکر آن را بتوانی گزارد، بهتر از مال بسیاری است که تاب شکر آن را نتوانی آورد». ولی او گفت: یا رسول‌الله! التماس می‌کنم که از خدا برای من این گونه درخواست کنید. پس رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «بارالها! به ثُعلبه مالی ارزانی دار». راوی می‌گوید: پس از آن، ثعلبه گوسفندانی را پروراند و آن گوسفندان چنان‌که کرمها و حشرات به‌زودی و به انبوهی رشد و تکثّر می‌کنند، تکثّر کردند تا بدانجا که در اندک مدّتی، مدینه بر آنها تنگ آمد و ثعلبه بناچار با آنها از مدینه به صحرا بیرون رفت، باز هم گوسفندان او بیشتر و بیشتر شدند و این روند چنان روبه فزونی بود که او باز هم از حول‌وحوش مدینه دورتر رفت، سر انجام، کار او بدانجا انجامید که نه به نماز جمعه‌ای حاضر می‌شد و نه به جنازه‌ای. در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای وای بر ثعلبه‌بن‌حاطب! ای وای بر ثعلبه‌بن حاطب!».

سپس آن حضرت ﷺ دو تن از اصحاب ﷺ را برای جمع آوری زکات اموال و احشام مردم، به اطراف و نواحی فرستادند، آن دو تن نزد ثعلبه نیز آمدند و از او خواستند تا زکاتش را بپردازد ولی او گفت: آنچه که شما زکات نامش گذاشته‌اید، چیزی جز جزیه نیست! بدین گونه، از دادن زکات سرباز زد. آن دو به مدینه بازگشتند و چون رسول خدا ﷺ ایشان را دیدند، قبل از آن‌که با ایشان سخنی بگویند، فرمودند: «ای وای بر ثعلبه‌بن‌حاطب!». همان بود که خدای عزّوجلّ این سه آیه را در بارهٔ وی نازل کرد. یکی از نزدیکان ثعلبه که این آیات را شنید بی‌درنگ نزد وی آمد و به وی گفت: وای بر تو ای ثعلبه! دربارهٔ تو این ... و این آیه نازل شده است. راوی می‌گوید: همان بود که ثعلبه به مدینه آمد و زکات مال خویش را به رسول خدا ﷺ تقدیم کرد و گفت: یا رسول‌الله! این زکات مال من است که اینک تقدیم شما می‌کنم. امّا رسول خدا ﷺ خطاب به وی فرمودند:

خدای عزّوجلّ مرا از پذیرفتن زکات تو منع کرده است. ثُعلبه شروع به گریستن کرد و بر سر خود خاک می‌افشاند ولی هرچه التماس کرد، رسول خدا ﷺ از وی نپذیرفتند. سپس بعد از ایشان، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه نیز در عهد خویش از وی نپذیرفت، بعد از او، عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه نیز از وی نپذیرفتند و سرانجام، در خلافت عثمان رضی الله عنه مرد.

فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضۡلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ ﴿٧٦﴾

﴿**پس چون از فضل خویش به آنان بخشید، بدان بخل ورزیدند**﴾ و بر عکس سوگندی که خورده بودند، چیزی از آن را صدقه ندادند ﴿**و إعراض‌کنان برگشتند**﴾ از طاعت حق تعالی، درحالی‌که بر این إعراض خویش مُصرّ بودند.

فَأَعۡقَبَهُمۡ نِفَاقٗا فِي قُلُوبِهِمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ يَلۡقَوۡنَهُۥ بِمَآ أَخۡلَفُواْ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ﴿٧٧﴾

﴿**در نتیجه، به‌سزای آن‌که وعدهٔ خویش را با خداوند خلاف کردند و از آن روی که دروغ می‌گفتند، در دلهایشان ــ تا روزی که او را دیدار می‌کنند ــ پیامدهای نفاق را باقی گذارد**﴾ پس این سزا به دو دلیل است، یکی خُلف وعده و دیگری دروغ، به همین جهت، رسول خدا ﷺ خُلف وعده و دروغ را دو نشانه از نشانه‌های نفاق معرّفی کرده‌اند. آری! خدای متعال به سزای بخلشان، پیامدهای نفاق را در دلهایشان مستمرّاً تا روز قیامت باقی گذاشت، روزی که با خدای عزّوجلّ ملاقات می‌کنند. یا معنی این است: بُخل، نفاقی پایدار در دلهایشان باقی گذارد زیرا سبب نفاقشان

چیزی جز بُخل نبود.

أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَىٰهُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ ﴿٧٨﴾

﴿**آیا ندانسته‌اند**﴾ منافقان ﴿**که خداوند راز و نجوایشان را می‌داند**﴾ در مورد طعنه‌زدن بر پیامبراکرم ﷺ، بر یارانشان و بر دین اسلام ﴿**و خداوند دانای غیبهاست**﴾ پس هیچ چیز ـ ازجمله آنچه که از منافقان سر می‌زند ـ بر وی مخفی نمی‌ماند.

ٱلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ فِى ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ ۙ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

در بیان **سبب نزول** آمده است: منافقان، مسلمانان داوطلبی را که به میل و رغبت خود ـ افزون بر زکات فرض ـ به‌طور داوطلبانه صدقهٔ نافله می‌دادند، مورد طعن و تمسخر قرار می‌دادند و چون یکی از مؤمنان، چیز اندکی از مال خود داوطلبانه صدقه می‌کرد، منافقان می‌گفتند: خدا از این صدقهٔ وی بس بی‌نیاز است! و اگر یکی از ایشان مال بسیاری را صدقه می‌کرد، باز هم طعنه‌زنان می‌گفتند: این شخص فقط از روی ریا چنین کرده و صدقهٔ وی خالصانه برای خ

نبوده است! همان بود که نازل شد: ﴿**کسانی‌که بر داوطلبان مؤمن در صدقات عیب می‌گیرند و عیب می‌گیرند بر کسانی که جز به اندازهٔ توانشان**﴾ چیزی را برای صدقه‌کردن ﴿**نمی‌یابند**﴾ و آن مال اندک هم حاصل دست‌رنج و زحمت‌شان است ﴿**و آنان را مورد تمسخر قرار می‌دهند**﴾ یعنی: آن منافقان، هم کسانی را که کم انفاق می‌کنند و هم کسانی را که بسیار انفاق می‌کنند، مورد تمسخر قرار می‌دهند؛ سزای آنها این است که: ﴿**خدا تمسخرشان کرد**﴾ یعنی: خوار و ذلیل و رسوایشان کرده و در برابر این تمسخر جزایشان می‌دهد ﴿**و برایشان عذابی دردناک است**﴾ در آخرت.

ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴿۸۰﴾

﴿**چه برای آنان آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی**﴾ **هرگز خداوند** ﷻ **بر آنان** نمی‌آمرزد. یعنی: آمرزش‌خواستن و عدم آن از جانب پیامبر ﷺ برای منافقان یکسان است بدان جهت که آنها شایستگی این را ندارند که پیامبر ﷺ برایشان آمرزش بخواهد، یا خدای سبحان آنان را مورد مغفرت قرار دهد ﴿**اگر هفتادبار برای آنان آمرزش طلب کنی، خداوند هرگز آنان را نمی‌آمرزد**﴾ یعنی: خدای سبحان هرگز برآنان نمی‌آمرزد، هرچند برایشان به دفعات بسیار و با پافشاری و اصرار زیاد، آمرزش بخواهی. پس مراد، عدد هفتاد نیست و ذکر عدد هفتاد ازآن‌روست که اعراب، عدد هفتاد را در مبالغهٔ کثرت به‌کار می‌برند

﴿**این**﴾ نیامرزیدن بر آنان ﴿**به‌سبب آن است که آنان به خدا و رسولش کفر ورزیده‌اند**﴾ یعنی: سبب عدم آمرزش آنان، کفرشان به خدا و رسول وی است و برای کافران آمرزشی نیست ﴿**و خدا گروه فاسقان را**﴾ یعنی: متمرّدان خارج از اطاعت و فرمان را ﴿**هدایت نمی‌کند**﴾ زیرا آنان به سبب فسق خویش، موفّق به یافتن راهی که آنها را به مطلوب برساند، نمی‌شوند.

فَرِحَ ٱلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓا۟ أَن يُجَٰهِدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُوا۟ لَا تَنفِرُوا۟ فِى ٱلْحَرِّ ۗ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا ۚ لَّوْ كَانُوا۟ يَفْقَهُونَ ﴿۸۱﴾

﴿**برجای گذاشتگان، به خانه‌نشینی خود پس از رسول خدا شادمان شدند**﴾ آنان منافقانی بودند که تنبلی، تن‌پروری، نفاق و شیطان لعین، آنها را از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوهٔ تبوک بازداشت لذا از رسول خدا ﷺ اجازه خواستند که در خانه بنشینند و به کاروان جهاد نپیوندند. رسول خدا ﷺ نیز به آنان اجازه داده و در مدینه برجاشان گذاشتند و آنان با این نشستن بعد از رسول خدا ﷺ و تخلّف از جهاد، شادمان شدند ﴿**و از این‌که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند، کراهت داشتند**﴾ سبب این نفرتشان از جهاد، حرص و بخلشان بر مال و جان، عدم ایمان و اخلاص و نفاقشان بود ﴿**و گفتند: در این گرما بیرون نروید**﴾ منافقان به برادران خویش در نفاق چنین گفتند تا آنها را از رهسپردن به جهاد سست نموده و همدیگر را به مخالفت با فرمان خدا و رسولش سفارش کنند. یا این سخن را به مؤمنان گفتند تا عزم ایشان را در جهاد سست کنند ﴿**بگو: آتش جهنّم گرمتر است، اگر در**

مابند ﴾ یعنی : ای منافقان ! چگونه از این گرمای اندک می‌گریزید ، درحالی‌که آتش جهنّم که به آن وارد خواهید شد و جاودانه در آن خواهید ماند ، از آنچه که هم‌اکنون از آن فرار می‌کنید ، گرمتر و سوزان‌تر است زیرا آتش دوزخ گرمایی است نامتناهی و پایان‌ناپذیر پس یقیناً کسی که برای مصون ماندن از مشقّتی اندک ، خود را در مشقّتی ابدی می‌افکند ، از هر جاهلی جاهل‌تر است .

در **حدیث‌شریف** به روایت انس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ آیهٔ : (...نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الحِجَارَةُ) را خواندند ، آن‌گاه فرمودند : « خدای سبحان هزار سال بر آتش دوزخ برافروخت تا سپید شد ، سپس هزار سال دیگر بر آن برافروخت تا سرخ شد ، آن‌گاه هزار سال دیگر بر آن افروخت تا سیاه شد لذا آتش دوزخ همانند شب سیاه است و شعله‌های آن روشنی بر نمی‌تاباند » .

فَلْيَضْحَكُواْ قَلِيلاً وَلْيَبْكُواْ كَثِيرًا جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾

﴿ **پس به‌سزای انچه می‌کردند** ﴾ از معاصی و نافرمانی‌ها ﴿ **اندکی بخندند و بسیار بگریند** ﴾ یعنی : منافقان در آخرت کم خواهند خندید و بسیار خواهند گریست ، همان‌گونه که در دنیا دین خود را به بازی و تمسخر گرفته و بسیار می‌خندیدند و این امری است قطعی و محتوم .

فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٍ مِّنْهُمْ فَٱسْتَـْٔذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخْرُجُواْ مَعِىَ أَبَدًا وَلَن تُقَـٰتِلُواْ مَعِىَ عَدُوًّا ۖ إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِٱلْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَٱقْعُدُواْ مَعَ ٱلْخَـٰلِفِينَ ﴿٨٣﴾

﴿پس اگر خدا تورا﴾ از غزوهٔ تبوک ﴿به‌سوی گروهی از آنان باز آورد﴾ دلیل این‌که فرمود: (به‌سوی گروهی از آنان) ، نه به‌سوی همهٔ آنان زیرا کسانی از منافقان بودند که از نفاق خویش توبه کرده و از تخلّف و واپس‌مانی از جهاد نادم شدند. آری! اگر از تبوک بازگشتی ﴿و﴾ بعد ازآن، آن گروه منافق ﴿از تو برای بیرون‌آمدن﴾ همراهت در غزوهٔ دیگری ﴿اجازه خواستند، بگو﴾ به آنان: ﴿شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد﴾ پس محرومیّت از شرف جهاد، اوّلین مجازات معنوی آنان است، همچنان این ممنوعیّت بدان جهت است که همراهی‌شان با مؤمنان، مفسده برانگیز و فتنه‌خیز است ﴿زیرا شما نخستین بار به نشستن راضی شدید﴾ در غزوهٔ تبوک ﴿پس اکنون هم با خانه‌نشینان﴾ یعنی: با بیماران، زنان و کودکان که به دلیل عذر، از رفتن به غزوهٔ تبوک بازماندند، در خانه ﴿بنشینید﴾.

وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِۦٓ ۖ إِنَّهُمْ كَفَرُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُوا۟ وَهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿٨٤﴾

دومین مجازات منافقان این است: ﴿و هرگز بر هیچ یک از آنان﴾ یعنی: از منافقان ﴿که بمیرد، نماز نگذار و بر سر قبرش نایست﴾ قبلاً چنان بود که وقتی کسی دفن می‌شد، آن حضرت ﷺ بر سر قبر وی می‌ایستادند و برایش دعا می‌کردند ولی در این آیه از ایستادن بر سر قبر هر منافقی به منظور دعاکردن بر وی منع شدند. از آن پس، چون به جنازه‌ای فراخوانده می‌شدند، در بارهٔ شخصیّت متوفّی سؤال می‌کردند، اگر از او ستایش می‌شد، بر او نماز می‌گزاردند، در غیر آن به نزدیکانش می‌گفتند: «شَأْنُكُمْ بِهَا ✿ شما دانید و جنازهٔ‌تان» و بر آن نماز

نمی‌گزاردند. همچنین عمر﵁ بر جنازهٔ شخص مجهول‌الحال نماز نمی‌گزارد تا حذیفه‌بن‌یمان﵁ بر او نماز نگزارد زیرا حذیفه، امین راز پیامبر ﷺ بود و منافقان را به نام و هویّت‌شان دقیقاً می‌شناخت ﴿**چراکه آنان به خدا و رسول او کافر شدند و درحال فسق مردند**﴾ پس این است علّت منع آن حضرت ﷺ از نمازگزاردن بر مردهٔ منافقان و ایستادن بر سر قبر آنان. بدین‌گونه حق تعالی منافقان را بعد از وصف‌نمودن به کفر، به فسق نیز وصف نمود زیرا کافر گاهی در دین خویش پایدار است، امّا دروغ، نفاق، نیرنگ، جبن و خباثت که از اوصاف منافقان است، منافق را از کافر نیز زشت‌تر و ناشایست‌تر گردانیده است.

ابن‌عبّاس﵄ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «از عمربن‌الخطاب﵁ شنیدم که فرمود: چون عبدالله‌بن‌ابیّ سرکردهٔ منافقان مدینه مرد، رسول خدا ﷺ به خواندن نماز جنازه بر وی دعوت شدند و بر جنازهٔ وی حاضر شدند و چون به‌پا ایستادند تا بر وی نماز بگزارند، به ایشان گفتم: آیا بر دشمن خدا عبدالله‌بن‌ابیّ نماز می‌گزارید که گویندهٔ این ... و این ... سخن بود؟ بدین‌گونه ایّام و کارنامه‌های ننگین او را بر می‌شمردم و رسول خدا ﷺ تبسّم می‌کردند تا چون بسیار گفتم، فرمودند: ای عمر! دست از من بدار، آخر من از بارگاه حق تعالی مخیّر ساخته شده‌ام، به من گفته شده: (اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ... ﴿ چه بر آنان آمرزش بخواهی و چه نخواهی، اگر برایشان هفتاد بار آمرزش بخواهی، هرگز خداوند بر آنان نمی‌آمرزد» پس اگر بدانم که بیش از هفتاد بار آمرزش خواهی‌ام سبب آمرزش وی می‌شود، قطعاً بر هفتاد بار می‌افزایم! آن‌گاه بر وی نماز خواندند و جنازهٔ وی را مشایعت کرده بر سر قبرش ایستادند تا از تدفین وی فارغ شدند. عمر﵁ می‌گوید: من از جرأت خود بر رسول خدا ﷺ در شگفت شدم ـ و خدا و رسولش به آنچه می‌گویم داناترند ـ ولی به خدا سوگند که اندک زمانی بیش نگذشت که این دو آیه نازل شد: (وَلاَ تُصَلِّ عَلىٰ اَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ اَبَداً وَ لاَ تَقُمْ عَلىٰ

قَبْرِهِ...) . بعد از آن رسول خدا ﷺ بر هیچ منافقی نماز جنازه نگزاردند » .

نهی خدای عزّوجلّ از نمازگزاردن بر منافقان ، مقابلتاً بیانگر این حقیقت نیز هست که نماز جنازه از بزرگترین قربتها در حقّ مؤمنان می‌باشد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است : « هر کس به جنازه تا نماز گزاردن بر میّت حاضر شود ، برایش یک قیراط (پاداش) است و هر کس تا هنگام دفن وی بماند ، برایش دو قیراط است » . از رسول‌خدا ﷺ پرسیده شد که آن دو قیراط چیست؟ فرمودند : « کوچکترین آنها همانند کوه احد است » . همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عثمان رضی الله عنه راجع به فضیلت ایستادن بر سر قبر مؤمن آمده است : رسول خدا ﷺ چون از دفن مرده فارغ می‌شدند ، بر سر قبرش می‌ایستادند و می‌فرمودند : « برای برادرتان آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او هم‌اکنون مورد پرسش قرار می‌گیرد » .

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَٰلُهُمْ وَأَوْلَٰدُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِى ٱلدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٨٥﴾

﴿ و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد، جز این نیست که خدا می‌خواهد آنها را به وسیلهٔ آن در دنیا عذاب کند و جانشان در حال کفر بیرون رود ﴾ تفسیر نظیر این آیهٔ کریمه در آیهٔ (**۵۵**) گذشت . نسفی در حکمت تکرار آن می‌گوید : « تکرار آن برای تأکید است تا مخاطب همیشه این معنی را در نظر داشته باشد ، در عین حال که هر آیه در جای خود پیام خاص خود را دارد ، از جمله آن‌که این آیه ، بیانگر سومین مجازات معنوی منافقان است » .

وَإِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَجَٰهِدُواْ مَعَ رَسُولِهِ ٱسْتَـْٔذَنَكَ أُوْلُواْ ٱلطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُواْ ذَرْنَا نَكُن مَّعَ ٱلْقَٰعِدِينَ ﴿٨٦﴾

﴿**و چون سوره‌ای**﴾ به قولی: مراد همین سوره، یعنی سورهٔ «برائه» است ﴿**نازل شود**﴾ بدین مضمون ﴿**که: به خداوند ایمان آورید و همراه با پیامبرش جهاد کنید**﴾ علیه دشمنان دین خدا ﷻ ﴿**توانمندانشان**﴾ یعنی: صاحبان مال و ثروت و مکنت، یا رؤسا و بزرگانشان که چشم مردم به‌سوی آنهاست ﴿**از تو عذر و اجازه می‌خواهند و می‌گویند: بگذار که ما با خانه‌نشینان باشیم**﴾ یعنی: اجازه بده که ما با برجای‌ماندگان معذور از جنگ؛ همچون ضعفا و بیماران زمین‌گیر بنشینیم و از همراهی با تو در جنگ معاف باشیم.

رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾

﴿**به این راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند**﴾ یعنی: آنها به سبب نفاق و بیماری باطنی و شکّ و جُبنی که در دلهایشان است، ابا نورزیدند از این‌که پشت سر رسول خدا ﷺ با زنانی که در خانه‌ها از مردان جانشینی می‌کنند، باقی بمانند ﴿**و بر دلهایشان مُهر زده شده است**﴾ از آن رو که خود کفر و نفاق را انتخاب کرده‌اند ﴿**در نتیجه قدرت درک ندارند**﴾ که بفهمند؛ در جهاد چه رستگاری و سعادتی و در تخلّف از جهاد؛ چه نابودی و شقاوتی نهفته است.

لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ جَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡخَيۡرَٰتُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿٨٨﴾

﴿ **ولی** ﴾ اگر این گروه منافق از جهاد تخلّف کردند، کسانی که بهتر از آنانند، به جهاد بپاخاستند؛ یعنی: ﴿ **پیامبر و کسانی‌که با او ایمان آورده‌اند، با اموال و جانهای خود جهاد کردند و اینانند که همهٔ خیرات برای آنان است** ﴾ خیرات: شامل همه خوبیها و نیکی‌هاست بنابراین، منافع دین و دنیا همه را دربر می‌گیرد. به قولی؛ خیرات: زنان خوبروی تن آرا در بهشت‌اند ﴿ **و این گروه همان رستگارانند** ﴾ که به هر مطلوبی نایل می‌شوند. از خدای عزّوجلّ مسئلت می‌کنیم که ما را از این فوز عظیم محروم نگرداند.

أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٨٩﴾

﴿ **خداوند برای آنان باغهایی آماده کرده است که از زیر** ﴾ درختان و ساختمانهای آن ﴿ **نهرها روان است و در آن جاودانه‌اند. این همان رستگاری بزرگ است** ﴾.

وَجَآءَ ٱلۡمُعَذِّرُونَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ لِيُؤۡذَنَ لَهُمۡ وَقَعَدَ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿٩٠﴾

سپس مجموعهٔ دیگری از آیات می‌آید که در مورد عذر نرفتن به جهاد سخن می‌گوید؛ این‌که چه وقت این عذر صحیح و چه وقت صحیح نیست؟ و از خلال، بیان این موضوع، ما به طبیعت نفاق و اوصاف منافقان آشنا می‌شویم: ﴿**و معذّران اعرابی نزد تو آمدند تا به آنان اجازه**﴾ ترک جهاد ﴿**داده شود**﴾ مُعَذِّر: کسی است که عذر پیش می‌افکند، امّا درواقع عذری ندارد. یعنی: گروهی از بادیه‌نشینان عرب، عذر و بهانه‌هایی نادرست پیش کشیدند تا رسول خدا ﷺ به آنان اجازهٔ نرفتن به جهاد را بدهند ولی گروه دیگری بودند که هیچ عذری مطرح نکرده بلکه بدون عذرخواهی نشستند و از جهاد تخلّف ورزیدند، که آنان منافقان اعراب بودند ﴿**و کسانی‌که به خدا و رسول او دروغ گفتند، در خانه نشستند**﴾ و با وجود آن‌که با رسول خدا ﷺ بر حرف‌شنوی و اطاعت بیعت کرده بودند، امّا نه ایمان آوردند و نه تصدیق کردند بنابراین، با تخلّفشان از جهاد بدون مطرح کردن هیچ عذری، این حقیقت نمایان شد که آنها در بیعت بر ایمان نیز دروغگو بوده‌اند.

پس متخلّفان از جهاد سه گروه بودند:

۱ ـ کسانی که به‌سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد بازماندند.

۲ ـ کسانی که هیچ عذری نداشته امّا در نرفتن به جهاد، عذرهای بی‌اساسی پیش افگندند و اجازهٔ نشستن خواستند.

۳ ـ کسانی که نه عذری داشتند و نه اجازهٔ نشستن خواستند، که اینان بدترین سه گروه بودند.

﴿**به زودی به کافران از آنان**﴾ یعنی: به کافران از بادیه‌نشینان متخلّف عذرتراش غیرمعذور و تکذیب کنندگان بی‌پروا ﴿**عذاب دردناک خواهد رسید**﴾.

ابن‌اسحاق در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: این آیه دربارهٔ گروهی از **قبیلهٔ بنی‌غفار** نازل شد.

لَّيْسَ عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى ٱلْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُواْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ ۚ مَا عَلَى ٱلْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٩١﴾

آن‌گاه خداوند متعال بیان می‌دارد که چه کسانی به حق و به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد تخلّف می‌کنند: ﴿**بر ناتوانان هیچ گناهی نیست**﴾ که زنان و کودکانند ﴿**و بر بیماران هیچ گناهی نیست**﴾ مراد از آنان: بیماران مزمن، پیران فرتوت، نابینایان، لنگان و امثال آنانند. یعنی: بر آنان هیچ ایراد و گناهی در تخلّف از جهاد نیست، به این دلیل که عذرشان واقعی و موجّه است و این عذرها به بدن و جسم مربوط می‌شود. سپس به بیان عذرهایی می‌پردازد که به مال برمی‌گردد نه به بدن و می‌فرماید: ﴿**و بر کسانی‌که چیزی نمی‌یابند تا**﴾ در راه جهاد ﴿**خرج کنند، هیچ گناهی نیست**﴾ پس باوجود داشتن چنان معاذیر بدنی یا مالی‌ای، جهاد از آنان ساقط بوده و برایشان فرض نیست ﴿**به شرط آن‌که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی کنند**﴾ نصیحت و خیرخواهی برای خدا ﷻ عبارت است از: ایمان آوردن به وی، عمل به شریعت وی و ترک اموری که با شریعتش مخالف است و شکّی نیست که خیرخواهی به بندگان خدا ﷻ، محبّت مجاهدان راه وی، خیراندیشی برایشان در امر جهاد و یاری نکردن دشمنانشان به وجهی از وجوه، در قدم اوّل شامل معنی خیرخواهی برای خدا ﷻ است. امّا نصیحت و خیراندیشی برای پیامبر ﷺ عبارت است از: تصدیق نبوّت ایشان، اطاعت‌شان در هرآنچه که بدان امر یا نهی می‌کنند، موالات و دوستی با دوستان آن حضرت ﷺ، دشمنی با دشمنان ایشان، محبّت و تعظیم آن حضرت ﷺ و احیای سنّت‌شان بعد از

رحلت‌شان با تمام توان و با همهٔ سعی و امکان.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا دین، نصیحت است و سه بار این جمله را تکرار کردند. اصحاب گفتند: یارسول الله! نصیحت و خیرخواهی برای چه کسی؟ فرمودند: برای خدا، برای کتاب و پیامبرش و برای پیشوایان (زمامداران) مسلمانان و عامّهٔ آنان». ﴿**بر نیکوکاران هیچ راهی نیست**﴾ یعنی: بر معذوران خیراندیش و خیرخواه، هیچ ایراد و عتاب و عقابی در نرفتن به جهاد نیست و ثواب جهاد برایشان مترتّب است، به‌سبب این‌که ترک جهاد از سوی آنان، نه به انگیزهٔ بی‌رغبتی به آن بلکه به سبب وجود عذر موجّهی بوده است ﴿**و خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ لذا بر کسانی که به سبب عذر از جهاد تخلّف کرده‌اند؛ می‌آمرزد و به کسانی که مستحقّ رحمت وی هستند، مهربان است.

ابن‌کثیر برای آیهٔ کریمه دو **سبب‌نزول** نقل کرده و گفته است: بخش اوّل آیه، در بارهٔ معذوران جسمی ــ از جمله عائذبن‌عمرو مزنی ــ و بخش دوم، دربارهٔ بنی‌مقرن‌بن مزینه و غیر آنان از انصار که «بَكّاءُوْن ۞ گریندگان» لقب گرفتند؛ نازل شد.

وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا۟ وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا۟ مَا يُنفِقُونَ ﴿٩٢﴾

﴿**و نیز گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی**﴾ بر مرکبها، برای این‌که به جهاد رهسپار شوند ﴿**گفتی: چیزی پیدا نمی‌کنم تا بر آن سوارتان کنم**﴾ یعنی: تو مرکبی نیافتی که بر آن سوارشان کنی و در نتیجه ﴿**برگشتند؛ در حالی‌که چشمانشان سرشار از اشک بود**﴾ چون به آنان گفتی: وسیله‌ای برای سوار

کردنتان نمی‌یابم ! از نزد تو درحالی برگشتند که گریان و نالان بودند ﴿**از اندوه این که چرا چیزی نمی‌یابند که خرج راه کنند**﴾ نه در نزد خود و نه در نزد تو .

ایشان گروهی از انصار بودند که چون پیامبراکرم ﷺ برای غزوهٔ تبوک بسیج عمومی اعلام کردند ، نزد ایشان آمدند و خواستند تا وسیلهٔ سواری در اختیارشان قرار داده شود که عازم آن غزوه گردند . به قولی : ایشان از پیامبر ﷺ توشهٔ راه خواستند . به قولی دیگر : ایشان از پیامبر ﷺ ، جز کفش هیچ چیز دیگری نخواستند . در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به شرکت‌کنندگان در جهاد فرمودند : « همانا مردانی را در مدینه برجای گذاشته‌اید که هیچ وادی‌ای را نمی‌پیمایید و هیچ راهی را نمی‌روید ، مگر این‌که با شما در پاداش شریکند ، ایشان را عذر ــ و به روایتی بیماری ــ از مشارکت در جهاد بازداشت » .

پس آنان مجموعاً چهار گروهند که دارای معاذیر حقیقی به‌شمار می‌روند و برایشان در تخلّف از جهاد هیچ گناهی نیست .

۞ إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسۡتَـٔۡذِنُونَكَ وَهُمۡ أَغۡنِيَآءُۚ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلۡخَوَالِفِ وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٩٣﴾

آن‌گاه خداوند متعال به بیان حال گروهی می‌پردازد که به هیچ وجه معذور نیستند : ﴿**جز این نیست که راه**﴾ عتاب و ایراد و مؤاخذه ، فقط ﴿**بر کسانی است که با این‌که توانگرند**﴾ و وسیله‌ای را که خود را بدان به‌جهاد مجهّز کنند ، می‌یابند ، با آن‌هم ﴿**از تو اجازه می‌طلبند**﴾ در تخلّف از جهاد ﴿**به این راضی شده‌اند که با زنان خانه‌نشین باشند**﴾ خَوالِف : زنان خانه‌نشین هستند ﴿**و خدا بر دلهایشان مُهر نهاده است، در نتیجه آنان**﴾ به‌سبب این مُهر نهادن ﴿**نمی‌فهمند**﴾ آنچه را که سودشان در

آن است تا آن را بر آنچه که مایهٔ خسران و زیانشان است، ترجیح دهند.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُل لَّا تَعْتَذِرُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٤﴾

﴿**هنگامی که به‌سوی آنان باز گردید، برای شما عذر می‌آورند**﴾ این جمله، از حال منافقان متخلّفی که در مدینه باقی‌ماندند، چنین خبر می‌دهد که آنها به‌زودی در هنگام بازگشت مؤمنان از غزوهٔ تبوک، از عدم مشارکت خود در جهاد نزد آنان عذر پیش می‌آورند ﴿**بگو: عذر نیاورید که هرگز سخن شما را باور نمی‌کنیم**﴾ یعنی: شما را در این عذآوریتان تصدیق نمی‌کنیم.

آن‌گاه سبب تصدیق نکردن آنهارا بیان کرده، می‌فرماید: ﴿**همانا خداوند ما را از بعضی از خبرهای شما آگاه گردانیده**﴾ یعنی: عذرتان را بدان جهت نمی‌پذیریم که خدای عزّوجلّ از طریق وحی، ما را به دروغ بودن معاذیرتان آگاه کرده و هم‌اینک ما به حقیقت حال شما واقفیم ﴿**و خدا و رسول او عمل شما را خواهند دید**﴾ در آینده، که آیا از شرّ و فسادی که هم‌اکنون بر آن هستید، دست برمی‌دارید یا خیر ﴿**آن‌گاه به‌سوی دانای نهان و آشکار**﴾ که خدای تبارک و تعالی است ﴿**باز گردانیده می‌شوید و شما را از آنچه می‌کردید خبر می‌دهد**﴾ زیرا او به هر قول و عمل و نیّتی که از شما صدور یافته ــ اعم از آنچه که نهان می‌داشتید، یا آنچه که بدان تظاهر می‌کردید ــ داناست و در نتیجه، شما را در قبال آن جزا می‌دهد.

سَيَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمْ إِذَا ٱنقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا۟ عَنْهُمْ ۖ فَأَعْرِضُوا۟ عَنْهُمْ ۖ إِنَّهُمْ رِجْسٌ ۖ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾

﴿چون به‌سوی آنان باز گردید، به‌زودی نزد شما به خدا سوگند خواهند خورد﴾ یعنی: به‌زودی عذرهای بی‌اساسی را که آورده‌اند، با سوگندهای دروغ مؤکّد خواهند ساخت ﴿تا از آنان صرف‌نظر کنید﴾ یعنی: هدف‌شان از آن سوگندهای دروغین، این است که شما مؤمنان از آنان درگذرید و صرف‌نظر کنید و به سبب تخلّفشان از جهاد، سرزنش و مؤاخذه‌شان نکرده و هیچ بازپرسی از آنان ننمایید و در عوض، از آنان اظهار رضایت و خشنودی کنید ﴿پس از آنان رو بگردانید﴾ یعنی: ترک و طردشان کرده، از گناهشان در نگذرید و از آنان اعلام رضایت نکنید ﴿چراکه آنان پلیدند﴾ و تمام اعمالشان پلید و زشت است پس به این علّت، دیگر اهلیّت پذیرش پند و ارشاد به‌سوی خیر و دریافت هشدار در مورد پرهیز از شرّ را ندارند بنابراین، تنها برخوردی که سزاوار شأن آنهاست، واگذاشتن‌شان به‌حالشان می‌باشد ﴿و به سزای آنچه می‌کردند، جایگاهشان دوزخ است﴾.

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا۟ عَنْهُمْ ۖ فَإِن تَرْضَوْا۟ عَنْهُمْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْفَـٰسِقِينَ ﴿٩٦﴾

﴿برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید﴾ یعنی: هدف حقیقی آنها

از سوگندخوردن این است تا سوگندهایشان شما را راضی سازد و بنابراین، دشمنی‌تان به دنیایشان زیان نرساند ﴿**پس اگر شما از آنان خشنود شوید**﴾ برای کمک به حال و وضعشان چنان‌که خواستهٔ آنان نیز همین است، بدانید که ﴿**قطعاً خدا از گروه فاسقان خشنود نمی‌شود**﴾.

هدف باری تعالی، نهی مؤمنان از خشنودی و راضی بودن از منافقان است زیرا راضی بودن از کسانی‌که خداوند ﷻ از آنان راضی نیست، کاری است که هرگز هیچ مؤمنی آن را انجام نمی‌دهد. این تعبیر بدان جهت به‌کار گرفته شد تا چنین پنداشته نشود که رضای مؤمنان از منافقان، مقتضی رضای خدای متعال نیز هست.

ٱلْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا۟ حُدُودَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾

﴿**بادیه‌نشینان عرب، در کفر و نفاق سخت‌ترند**﴾ از دیگران زیرا آنان دلهایی سخت‌تر، طبیعت‌هایی درشت‌تر و زبانهایی خشن‌تر دارند بنابراین، آنها باالطّبع از پذیرش کتابهای الهی و پیامهای پیامبران وی دورترند. چنان‌که احادیثی روایت شده است که مشعر بر این حقیقت است، از جمله **حدیث‌شریف** وارده به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها که فرمود: گروهی از بادیه‌نشینان عرب نزد رسول خدا ﷺ آمده بودند، آنها از یاران رسول خدا ﷺ پرسیدند: آیا شما کودکانتان را می‌بوسید؟ یاران فرمودند: آری! گفتند: ولی سوگند به خدا که ما کودکانمان را نمی‌بوسیم! در این اثنا رسول خدا ﷺ فرمودند: «وقتی خدای عزّوجلّ رحمت و مهر را از دلهایتان برداشته است، من چه می‌توانم بکنم!». اَعْرابْ: ساکنان بادیه از قوم عربند. پس کسانی از قوم عرب که ساکن شهرهایند، «عربی» و کسانی از آنان

که در بادیه و صحرا سکونت دارند ، « اعرابی » نامیده می‌شوند .

﴿ و ﴾ بادیه‌نشینان عرب ﴿ **سزاوارترند به این‌که حدود شریعتی را که خدا بر پیامبرش نازل کرده، ندانند** ﴾ به سبب دوریشان از اماکن انبیا ﷺ و از دیار نزول وحی ﴿ **و خدا دانای حکیم است** ﴾ داناست به احوالشان ، صاحب حکمت است در إمهال و فرصت دادن به آنان .

ابن‌کثیر می‌گوید : « به‌سبب درشت‌خویی و سنگدلی بادیه‌نشینان بود که خداوند ﷻ از آنان پیامبری برنینگیخت بلکه پیامبران ﷺ را از مردم شهرها برانگیخت » .

وَمِنَ ٱلْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ ٱلدَّوَآئِرَ ۚ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٩٨﴾

﴿ **و از اعراب** ﴾ یعنی : از بادیه‌نشینان ﴿ **کسانی هستند که آنچه را انفاق می‌کنند** ﴾ در راه خدا ﷻ ﴿ **تاوان می‌شمارند** ﴾ برای خود و بر این باور اند که این خسارتی برایشان است پس فقط از روی ریا و تقیّه انفاق می‌کنند ﴿ **و برای شما دوائر را انتظار می‌برند** ﴾ دائرة : پیش‌آمد مصیبت‌بار و تقلّب روزگار است که در آن نعمت به بلا دگرگون می‌شود . آری ! اینان برای شما انتظار چنین روزی را می‌کشند تا غلبهٔ شما از میان برود و آن وقت ، زکات اموال خود را نپردازند .

شایان ذکر است که بعد از درگذشت رسول خدا ﷺ مصداق این خبر قرآنی به تحقّق پیوست پس این آیه ، معجزه‌ای از معجزات غیبی قرآن کریم است .

﴿ **پیشامدِ بد** ﴾ و حادثه‌های ناگوار؛ چون شرّ و شکست و عذاب و بلا و هر پیش‌آمد ناگوار دیگری ﴿ **برآنان باد** ﴾ بدین‌گونه خداوند متعال نفرین خود را با آن

رخدادی که آنها در حقّ مسلمانان انتظار می‌برند، همانند گردانید ﴿و خدا شنواست﴾ به آنچه که می‌گویند ﴿داناست﴾ به آنچه که در ضمیر خویش پنهان می‌دارند.

وَمِنَ ٱلْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَٰتٍ عِندَ ٱللَّهِ وَصَلَوَٰتِ ٱلرَّسُولِ ۚ أَلَآ إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ ۚ سَيُدْخِلُهُمُ ٱللَّهُ فِى رَحْمَتِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۹۹﴾

﴿و برخی دیگر از اعراب﴾ یعنی: از بادیه‌نشینان ﴿کسانی‌اند که به خدا و روز آخرت ایمان دارند﴾ اینان گروه دوم از بادیه‌نشینان هستند ﴿و آنچه را انفاق می‌کنند﴾ در راه خدا جَلَّ جَلالُهُ ﴿سبب تقرّب نزد خدا می‌شمارند﴾ قُرُبات: آنچه که انسان به سبب آن به خدا جَلَّ جَلالُهُ تقرّب و نزدیکی جوید ﴿و صلوات پیامبر را﴾ یعنی: دعاهای نیک و آمرزش‌خواهی پیامبر را نیز مایهٔ تقرّب نزد خدای سبحان می‌شمارند، از آن رو که به خدا جَلَّ جَلالُهُ و پیامبرش ایمانی نیرومند و باوری راسخ دارند ﴿آگاه باش که بی‌گمان این﴾ انفاق و صدقاتشان و نیز دعاها و آمرزش‌خواهی پیامبر ﷺ ﴿قربتی است﴾ مقبول و پذیرفته‌شده ﴿برای آنان﴾ نزد خدای متعال ﴿به‌زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش در می‌آوَرَد﴾ رحمت پروردگار متعال: محبّت وی است با مؤمنان و آنچه که از خیر دنیا و بهشت آخرت به ایشان عنایت می‌کند ﴿همانا خداوند آمرزنده است﴾ و عیب مقصّران را می‌پوشاند ﴿مهربان است﴾ و تلاش و کوشش اندک‌مایه‌گان را می‌پذیرد.

وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحْسَٰنٍ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾

﴿**و سابقون الأوّلون از مهاجران و انصار**﴾ سابقون الأوّلون از مهاجران: پیشگامان و سبقت‌کنندگان نخستین از اصحابی‌اند که به هر دو قبله نماز خوانده‌اند، یعنی سابقهٔ آنها در اسلام به عهدی می‌رسد که هر دو قبله را دریافته‌اند. یا کسانی‌اند که شاهد «بیعت‌الرّضوان» بوده‌اند. یا اهل «بدر» اند؛ و بهترین‌شان خلفای چهارگانه‌اند به ترتیب، سپس شش تن باقی مانده از «عشرهٔ مبشّره»، آن‌گاه اهل «بدر»، سپس مجاهدان «اُحُد»، آن‌گاه اهل «بیعت‌الرّضوان» در «حدیبیّه». و سابقون الأوّلون از انصار: نخستین پیشگامانی از انصار هستند که با رسول خدا ﷺ در «بیعت عقبهٔ اوّل و دوم»، بیعت‌کرده اند، که تعدادشان در بیعت عقبهٔ اوّل هفت‌تن و در بیعت عقبهٔ دوم، هفتاد تن بود ﴿**و کسانی‌که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند**﴾ یعنی: کسانی که از نخستین پیشروان پیشگام مهاجر و انصار، پیروی کرده‌اند. ایشان دنباله روان و از پی‌آیندگان آنانند؛ از صحابه ﷺ و تابعینی که بعد از ایشان آمده‌اند، یا تا روز قیامت می‌آیند، در صورتی‌که از نخستین پیشگامان دین و دعوت، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند. آری! همین پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و پیروان راستین آنان هستند که: ﴿**خدا از ایشان خشنود شد**﴾ و طاعات و عباداتشان را پذیرفت و از تقصیراتشان در گذشت و برآنان خشم نگرفت ﴿**و ایشان نیز از او خشنود شدند**﴾ بر آنچه که از فضل خویش به آنان عطا کرد و از نعمت دینی و دنیوی خویش بر آنان سرازیر کرد ﴿**و برای**

آنان ﴾ همراه با رضای خویش ﴿ **باغهایی آماده کرده که از زیر آن نـهرها روان است، همیشه در آن جاودانند، این است همان کامیابی بزرگ** ﴾.

پس این آیه، گواهی و مژده و بشارتی است از سوی خدای منّان به بـهشت و رستگاری در آخرت برای پیشروان و پیشگامان از اصحاب پـیامبر ﷺ چـنان‌که این آیه مژده بخش کسانی نیز هست که رهرو راه ایشان بوده و ایشان را برای خود مقتدا و الگو قرار می‌دهند.

دلیل این‌که پروردگارمتعال سابقه‌داران را بر دیگر مسلمانان بـرتری و فـضیلت داد، همانا ایمان و إنفاقشان در دوران ضعف اسلام و قـبل از غـلبه و انـتشار آن است.

وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ﴿١٠١﴾

در اینجا با مجموعهٔ دیگری از آیات روبرو می‌شویم که به ما زوایای بیشتری از اوصاف و روشهای منافقان را روشن ساخته و در مقابل، اوصاف مؤمنان را نـیز روشن می‌کند: ﴿ **و برخی از بادیه‌نشینانی که پیرامون شما هستند، مـنافق‌انـد** ﴾ ایـن گروه، منافقانی بودند که پیرامون مدینه سکونت داشـتند ﴿ **و نـیز بـعضی از اهـل مدینه** ﴾ مردمانی منافق‌اند که ﴿ **بر نفاق خوگرفته‌اند** ﴾ یعنی: بر نفاق پایداری کرده، در آن مهارت کسب نموده و شـدیداً بـر آن سـرسختی نشـان مـی‌دهند و از آن منصرف نگشته اند. شایان ذکر است که مهارتشان در نفاق تا بدانجا بود که نفاقشان

حتّی بر رسول خدا ﷺ نیز مخفی ماند، چه رسد به سایر مؤمنان ﴿**تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! تو آنان را به اشخاص و اعیانشان نمی‌شناسی؛ زیرا آنان در نفاق ماهرند و از آنچه که موجب شکّ و شبهه در ایمانشان گردد، دوری می‌گزینند به‌طوری که نفاقشان بر انسان مخفی مانده و جز برای خدای سبحان بر دیگران آشکار نیست ﴿**ما به‌زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم**﴾ مراد از دوبار عذاب، یکی رسوا ساختن و برملا کردن نفاقشان و دیگری عذاب نمودنشان در آخرت است. به قولی: مراد از دو بار عذاب؛ یکی نزول مصایب بر اموال و اولاد و جانهایشان و دیگری عذاب قبر است. ﴿**آن‌گاه به‌سوی عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند**﴾ یعنی: به‌سوی درک اسفل در دوزخ.

وَءَاخَرُونَ ٱعۡتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمۡ خَلَطُواْ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ﴿١٠٢﴾

در این آیه، خداوند ﷻ به بیان حال گروه دیگری از متخلّفان می‌پردازد که تخلّفشان از جهاد، به انگیزهٔ نفاق نبوده بلکه گناهی همراه با ایمان بوده است: ﴿**و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کردند**﴾ یعنی: از اهل مدینه گروهی دیگرند که در واقع امر مؤمن بوده امّا از غزوهٔ تبوک بی‌هیچ عذر موجّهی تخلّف کردند و بعداً از این کار خود پشیمان شدند ولی برای توجیه تخلّف خویش نزد رسول خدا ﷺ، به پیش‌کشیدن عذرهای دروغین متوسّل نگشته بلکه در عوض امیدوار بودند که خداوند ﷻ برآنان توبه‌پذیر شود ﴿**عملی نیک را**﴾ یعنی: اعمالی را که قبلاً انجام داده بودند؛ از پایبندی به احکام و برنامه‌های اسلام و رفتن به جهاد در سایر غزوات ﴿**با عمل دیگر که بد است درآمیخته‌اند**﴾ مراد: تخلّفشان از

غزوهٔ تبوک است. ولی ایشان یک‌بار دیگر این عمل بد را با عمل نیکی دنبال کردند که عبارت از: اعترافشان به آن عمل بد و توبه‌شان از آن است ﴿**نزدیک است که خداوند توبهٔ آنان را بپذیرد**﴾ زیرا اعترافشان به گناه، خود توبه است ﴿**که همانا خداوند آمرزندهٔ مهربان است**﴾ گناهان را می‌آمرزد و بر بندگانش بزرگوارانه می‌بخشد.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: آیهٔ کریمه در شأن ابولبابه و گروهی از یارانش نازل شد که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوهٔ تبوک تخلّف کردند و چون آن حضرت ﷺ از تبوک بازگشتند، آنان خود را به ستونهای مسجد بسته، سوگند خوردند که جز رسول‌خدا ﷺ کسی دیگر نباید از ستونها بازشان کند. و بعد از نزول این آیه، رسول خدا ﷺ شخصاً آنهارا از ستونهای مسجد باز کردند. ولی حکم آیهٔ کریمه دربارهٔ همهٔ مؤمنان خطاکار، عامّ است.

خُذْ مِنْ أَمْوَٰلِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ۖ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٣﴾

﴿**از اموال آنان صدقه‌ای بگیر**﴾ که کفّارهٔ گناهانشان باشد. به قولی: مراد از آن، ادای زکات فرض است. به قولی دیگر: مراد؛ دادن صدقه مخصوصاً از سوی این گروهی است که به گناهانشان اعتراف کرده‌اند زیرا آنها بعد از پذیرش توبه‌شان اموال خویش را تقدیم رسول خدا ﷺ کردند، همان بود که این آیه نازل شد و آن حضرت ﷺ را به گرفتن بعضی از اموالشان ـ نه کلّ آن ـ دستور داد ﴿**تا آنها را با آن**﴾ زکات، یا صدقه‌ای که از آنان می‌گیری ﴿**پاک و پاکیزه‌سازی**﴾ تطهیر: از بین‌بردن اثر گناهی است که دامنگیر آنان شده بود. تزکیه: افزودن بیشتر و کاملتر

در این پاکسازی است .

آیهٔ کریمه دلیل بر فضیلت صدقه است زیرا گناه به وسیلهٔ آن محو می‌شود ، هرچند در بزرگی خود به‌مانند تخلّف از جهاد باشد .

﴿**و برای آنان دعاکن**﴾ یعنی : بعد از گرفتن این صدقه از اموالشان ، درحقّ آنان دعای خیر کن . از این جهت ، سنّت است که گیرندهٔ صدقه به هنگام گرفتن آن ، در حقّ‌دهندهٔ صدقه دعا کند ﴿**زیرا دعای تو برای آنان سَکَنی است**﴾ سَکَن : آنچه که روان بدان آرام و اطمینان گیرد ﴿**و خدا شنوای داناست**﴾ شنوای دعایت ، یا شنوای اعتراف به‌گناه و دعای آنان است ، داناست به آنچه که در نهادشان از اندوه و پشیمانی بر گناه وجود دارد .

عبدالله‌بن‌ابی‌اوفی رضي الله عنه می‌گوید : « چون زکات قومی را نزد رسول خدا ﷺ می‌آوردند ، رسول خدا ﷺ برایشان دعا می‌کردند ... » .

أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِۦ وَيَأْخُذُ ٱلصَّدَقَٰتِ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

آن‌گاه ایشان را به رو آوردن به‌سوی توبه و دادن صدقه برانگیخته می‌فرماید : ﴿**آیا ندانسته‌اند که تنها خداوند است که از بندگانش توبه را می‌پذیرد**﴾ زیرا او از اطاعت مطیعان بی‌نیاز است و از معصیت عاصیان ، پروایی ندارد ﴿**و صدقات را می‌گیرد**﴾ یعنی : می‌پذیرد ﴿**و**﴾ آیا ندانسته‌اند ﴿**که خداست که خود توبه‌پذیر مهربان است**﴾ به کسانی که صدق و راستگویی‌شان را در توبه و إنابت بداند؟ .

این آیه ، گرامی‌داشت و تشریفی بزرگ برای عمل صدقه و انجام‌دهندگان آن است و مفید این معنی است که پذیرفتن توبه و صدقه ، در حوزهٔ اختیارات

رسول خدا ﷺ یا دیگران نیست بلکه فقط مخصوص خداوند ﷻ می‌باشد پس صدقه‌دهندگان باید فقط رضای او را مدّنظر داشته باشند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند صدقه را پذیرفته و آن را با دست [بلاکیف] راستش می‌گیرد، آن‌گاه برای شما آن را چنان پرورش می‌دهد که یکی از شما کرّه اسبش را پرورش می‌دهد تا بدانجا که یک لقمه از صدقهٔ او، همانند کوه احد می‌شود».

وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۖ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

﴿ **وبگو** ﴾ ای محمّد ﷺ! به این گروه توبه‌کار و غیر ایشان: ﴿ **عمل کنید که به‌زودی خدا و رسول وی و مؤمنان در عمل شما خواهند نگریست** ﴾ پس به‌سوی اعمال خیر و بی‌ریا بشتابید و اعمالتان را برای خدای عزّوجلّ بی‌آلایش گردانید. و عمل اگر نیکو و شایسته باشد، مؤمنان آن را می‌شناسند ﴿ **و به‌زودی** ﴾ پس از مرگ ﴿ **به‌سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید** ﴾ یعنی: به‌سوی خدای بزرگی که هیچ چیز بر وی پنهان نیست و تمام دانستنی‌ها نزد وی یکسان است، چه آن را آشکار سازید، چه پنهان دارید ﴿ **آن‌گاه شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد** ﴾ و در برابر آن، شما را جزا خواهد داد.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر یکی از شما در درون صخرهٔ بی‌منفذی که نه دری دارد و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان خداوند عملش را ــ هرچه که باشد ــ برای مردم بیرون خواهد افکند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا اعمالتان بر اقارب و عشایر متوفّایتان عرضه می‌شود پس اگر اعمالتان خیر باشد، آنها بدان شادمان می‌شوند و اگر غیر از این

باشد ، می‌گویند : بارخدایا ! آنان را نمیران تا هدایت‌شان کنی چنان‌که ما را هدایت کردی » .

وَءَاخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ ٱللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠٦﴾

آن‌گاه حق تعالی به ما از گروه دیگری از متخلّفان مؤمن سخن می‌گوید که همچون گروه اوّل ، در توبه سعی و مجاهده نکردند و خداوند ﷻ قبول توبهٔ آنان را به تأخیر افکند ولی سرانجام توبه‌شان را پذیرفت : ﴿**و دیگرانی هستند که به امر الهی واگذاشته اند، یا این است که آنان را عذاب می‌کند**﴾ اگر بر حالی که در آن قراردارند ، باقی بمانند ﴿**و یا توبهٔ آنها را می‌پذیرد**﴾ اگر توبهٔ راستینی کرده و در توبه‌شان به اخلاصی تمام آراسته گردند ﴿**و خدا دانای حکیم است**﴾ دانا است به راستین‌بودن یا دروغین‌بودن توبهٔ ایشان ، صاحب حکمت است در به تأخیرافگندن پذیرش توبه از ایشان .

در بیان **سبب‌نزول** آمده است : ایشان سه تن از انصار به‌نامهای؛ کعب‌بن‌مالک ، هلال‌بن‌امیّه و مراره‌بن‌ربیع بودند که از غزوهٔ تبوک تخلّف کردند و هرچند همانند گروه ابولبابه ، از این کار پشیمان بودند ولی خود را به ستونهای مسجد نبسته و در توبه جدّیت نکردند پس در چنین حالتی ، کارشان به‌فرمان الهی موقوف ماند . در آخر سوره خواهد آمد که خداوند ﷻ سرانجام توبهٔ آنان را نیز پذیرفت .

وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًۢا بَيْنَ

ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥ مِن قَبْلُ ۚ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَآ إِلَّا ٱلْحُسْنَىٰ ۖ وَ ٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿١٠٧﴾

در این آیه خداوند متعال از گروه دیگری به ما سخن می‌گوید که از عوامل نفوذی و به اصطلاح معاصر، «ستون پنجم» دشمن‌اند: ﴿**و آنهایی که مسجدی برای زیان‌رسانیدن ساختند**﴾ تا به مسلمانان زیان برسانند. این گروه، منافقانی بودند که به رهبری شخصی به‌نام ابوعامر راهب، در جوار مسجد قبا مسجدی بنا کردند که به‌نام «مسجد ضرار» لقب گرفت. ضِرَاراً: یعنی: به قصد ضرررساندن به مؤمنان و آزارافگنی در میانشان. ﴿و﴾ آن مسجد را ﴿**برای کفر**﴾ ساختند زیرا از ساختن آن مسجد، قصدی جز تقویت اهل کفر و نفاق نداشتند ﴿**و برای تفرقه‌افگندن میان مسلمانان**﴾ همین‌گونه آن منافقان خواستند تا به بهانهٔ ساختن «مسجد ضرار»، در مسجد «قباء» حاضر نشوند و در نتیجه، جماعت مسلمانان کم شود، که این کارشان، زایندهٔ اختلاف، از بین برندهٔ الفت و محبّت و دارای چنان ابعاد خطرناکی بود که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست ﴿و﴾ آن مسجد را بنا کردند جهت ﴿**کمینگاه‌ساختن برای کسانی‌که پیش از این**﴾ یعنی: پیش از ساختن مسجد ضرار ﴿**با خدا و پیامبر او به محاربه برخاسته بودند**﴾ که آنان همان گروه نفاق، به رهبری ابوعامر راهب بودند ﴿**و البتّه سوگند می‌خورند که**﴾ از بنای این مسجد ﴿**هدفی جز نیکی و خیر**﴾ یعنی: ذکر خدا ﷻ و مهربانی به مسلمانان ﴿**نداشتیم. ولی خدا گواهی می‌دهد که آنان قطعاً دروغگویند**﴾ در این سوگند خود.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: ابوعامر راهب، مردی از اشراف طایفهٔ خزرج بود که در جاهلیّت نصرانی شده بود و هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و ظهور اسلام، رؤیاهای شیرین او را در ریاست و رهبری قومش پریشان ساخته بود پس به جبههٔ

نفاق پیوست و گروهی تشکیل داد و به آن گروه منافق گفت: مسجدتان را بسازید و آنچه می‌توانید از نیرو و سلاح آماده کنید زیرا من آهنگ قیصر ـ شاه روم ـ را دارم و از روم چنان لشکر عظیمی را خواهم آورد که محمّد و یارانش را با آن از مدینه بیرون کنم. و چون از بنای مسجد خود فارغ شدند، برای رسمیّت‌دادن به آن، نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! ما مسجدی را برای معلولان و نیازمندان و برای شبهای سرد و بارانی بنا نهاده‌ایم و دوست داریم که شما تشریف بیاورید و به ما در آن نماز إقامه کنید! آن حضرت ﷺ فرمودند: من اکنون عازم سفر هستم و اگر ان‌شاءالله از سفر بازگشتیم، به میان شما خواهیم آمد و در آن مسجد برای شما نماز خواهیم گزارد. همان بود که وحی نازل شد و آن حضرت ﷺ را از راز توطئه و نیرنگشان آگاه کرد. پس چون از سفر بازگشتند، دو تن از اصحاب ﷺ را فراخوانده به ایشان فرمودند: به‌سوی این مسجدی که اهل آن ستمگرند، بروید و آن را ویران کنید و آتش بزنید. آن دو، شتابان به آن مسجد رفتند و در حالی‌که منافقان طرّاح آن توطئه در میان آن بودند، مسجد را آتش زدند و ویران کردند و سپس از آنجا رفتند.

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا ۚ لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ ۚ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا ۚ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ﴿۱۰۸﴾

﴿**هرگز در آن نایست**﴾ مراد: نهی پیامبر ﷺ از نمازگزاردن در مسجد ضرار است ﴿**هرآینه مسجدی که از روز نخست بنیادش بر تقوی نهاده شده**﴾ که مسجد «قباء» و به قولی: مسجدالنّبی ﷺ است. مراد از (مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ) روز تأسیس آن است ﴿**سزاوارتر است که در آن**﴾ یعنی: در مسجد تقوی ﴿**ایستاده شوی**﴾ یعنی: اگر

حتّی نمازگزاردنت در مسجد منافقان جایز می‌بود، بی‌گمان ایستادنت به نماز و ذکر خدا ﷻ در مسجدی که بر بنیاد تقوی تأسیس شده، سزاوارتر بود ﴿**در آن، مردانی‌اند که دوست دارند خود را پاک سازند**﴾ از همه پلیدی‌ها ــ به وسیلهٔ وضو و غسل ــ و بر پاکسازی خود در هنگام عارض‌شدن موجب آن، حریصند ﴿**و خداوند پاکیزگان**﴾ از نجاسات و گناهان ﴿**را دوست می‌دارد**﴾ و از آنان راضی است. در بارهٔ فضیلت مسجد «قباء» احادیثی آمده است، از آن‌جمله این **حدیث‌شریف** است: «گزاردن نمازی در مسجد قباء، همانند انجام دادن یک عمره است».

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه دربارهٔ نمازگزاران مسجد قباء نازل شد. رسول خدا ﷺ از ایشان سؤال کردند که شما چگونه خود را پاک می‌سازید؟ گفتند: بعد از استنجا با کلوخ، به آب نیز استنجا می‌کنیم.

آیهٔ کریمه، دلیل بر استحباب نمازگزاردن در مساجد قدیمی بناشده بر بنیاد توحید و تقوی و بر استحباب نمازگزاردن همراه با جماعت صالحان و پاکیزگان است. در **حدیث‌شریف** آمده است: روزی رسول خدا ﷺ برای یاران خود نماز بامداد را **اقامه** کردند و در آن سورهٔ «روم» را خواندند ولی در قرائت به اشتباه افتادند و چون از نماز فارغ شدند فرمودند: «قرآن بر ما پوشیده می‌شود، [علّت این است که] مردمانی از شما همراه ما نماز می‌خوانند که وضوی خویش را کامل انجام نمی‌دهند پس هر کس همراه ما در نماز حاضر می‌شود، باید وضوی خویش را نیکو گرداند».

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَـٰنَهُۥ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَـٰنَهُۥ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَٱنْهَارَ بِهِۦ فِى نَارِ جَهَنَّمَ ۗ وَٱللَّهُ

لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٠٩﴾

﴿آیا کسی که بنیاد خود را بر خداترسی و خشنودی الهی نهاده بهتر است، یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی‌ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرو می‌افتد؟﴾ یعنی: کسی‌که بنیادکار خود را بر زیربنای قوی و محکم که همانا تقوای الهی و خشنودی اوست پی‌ریزی کرده ــ چون تأسیس مسجد قباء ــ بهتر از آن کسی است که به خلاف این، بنایش را بر لب پرتگاهی مشرف به‌سقوط گذاشته است که آن ساختمان با بانی خود یکجا در آتش جهنّم فرو می‌افتد؟ پس ساختن آبادی براساس تقوی؛ کنایه از اخلاص در اعمال است و ساختن بنا بر کنارۀ رودخانۀ مُشرف به سقوط؛ کنایه از ریا و عُجب و داشتن نیّت ناخالص در اعمال است. جُرُف: کناره و لبۀ وادی‌ای است که در معرض هجوم آب و سیل‌بردگی قرار دارد. هٰار: یعنی: مُشرف به سقوط **﴿و خدا گروه بیدادگران را هدایت نمی‌کند﴾** یعنی: به آنان ــ به عَنوان مجازاتی بر نفاقشان ــ توفیق خیر نمی‌دهد.

لَا يَزَالُ بُنْيَـٰنُهُمُ ٱلَّذِى بَنَوْا۟ رِيبَةً فِى قُلُوبِهِمْ إِلَّآ أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾

﴿همواره آن ساختمانی که بنا کرده‌اند، در دلهایشان سبب شک﴾ و برانگیزانندۀ شبهه و نفاق **﴿است﴾** زیرا بانیان مسجد ضرار، منافقانی شکّاک بودند که بعد از ویران‌ساختن آن مسجد و خنثی‌شدن نیرنگ و توطئه‌شان، به تصمیم خود بر کفر و دشمنی و کینه علیه اسلام، افزودند **﴿تا آن‌که دلهایشان پاره‌پاره شود﴾** یعنی: پیوسته در شکّ و نفاق به‌سر می‌برند تا دلهایشان؛ یا با مرگ، یا با شمشیر پاره‌پاره

شود و فقط در این هنگام است که شکّ و شبهه از دلهایشان رخت بر می‌بندد. یا مراد این است: پیوسته در شکّ و نفاق به‌سر می‌برند تا دلهایشان به‌وسیلهٔ توبه و پشیمانی از نفاق، پاره و پریشان شود ﴿و خدا دانای حکیم است﴾ داناست به نیّت‌هایشان، صاحب حکمت است در جزادادن آنها به سبب جرایم‌شان.

۞ إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَۖ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ وَٱلۡقُرۡءَانِۚ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِۚ فَٱسۡتَبۡشِرُواْ بِبَيۡعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعۡتُم بِهِۦۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿١١١﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال رسوایی‌های منافقان را شرح داد، در اینجا فضیلت جهاد را بیان می‌کند: ﴿**همانا خداوند از مسلمانان جانها و مالهایشان را به این‌که بهشت برایشان باشد، خریده است**﴾ یعنی: گروه مجاهد، جانهایشان را به خدای متعال در قبال بهشت فروخته‌اند زیرا جانها و مالهایشان را به جهاد بخشیده‌اند و خدای متعال هم در مقابل، بهشت را به ایشان بخشیده است ﴿**همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند**﴾ یعنی: در میدانهای جنگ به قصد کشتن کفّار پیش می‌تازند و در این راه، حتّی خود نیز تن به کشته‌شدن می‌دهند پس اگر چنین کردند، بی‌گمان سزاوار بهشت گردیده‌اند، هرچند بعد از تعرّض و اقدام علیه کفّار و قراردادن خود در معرض کشته‌شدن،

کشته هم نشدند ﴿**این به‌عنوان وعدهٔ حقّی در تورات و انجیل و قرآن برعهدهٔ اوست**﴾ خدای سبحان خبر می‌دهد که استحقاق بهشت برای مجاهدان، وعدهٔ راستین و ثابتی از سوی او در کتابهای تورات و انجیل است، همچنان‌که این وعده در قرآن نیز هست ﴿**و چه‌کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟**﴾ مسلّماً هیچ کس! زیرا حق تعالی صادق‌الوعدی است که وعدهٔ خویش را هرگز خلاف نمی‌کند ﴿**پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید، شادمان باشید**﴾ و اظهار مسرّت و بهجت نمایید زیرا در آن چنان سودی کرده‌اید که هیچ یک از مردم در هیچ معامله‌ای آنچنان سودی نمی‌کند ـ مگر کسی که به‌مانند شما عمل کند ﴿**و این همان کامیابی بزرگ است**﴾ زیرا هیچ کامیابی‌ای بزرگتر از بهشت نیست پس کجایند کسانی که با خدای خویش چنین معاملهٔ سراسر منفعت‌باری انجام دهند؟

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه در شأن هفتاد تن از انصاری نازل شد که با آن حضرت ﷺ در «عقبهٔ کبری» بیعت کردند. **عبدالله‌بن‌رواحه**ؓ در بیان این رخداد می‌گوید: «در آنجا من به رسول خدا ﷺ گفتم: هرچه می‌خواهید برای پروردگار متعال و برای خود شرط نمایید». آن حضرت ﷺ فرمودند: «برای پروردگارم شرط می‌نمایم که او را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نیاورید و برای خودم شرط می‌نمایم که آنچه را از جانها و مالهایتان باز می‌دارید، از من نیز باز دارید». بیعت‌کنندگان گفتند: اگر چنین کنیم، پاداشمان چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «پاداش شما بهشت است». انصار گفتند: معامله سود کرد، نه فسخ می‌کنیم و نه طالب فسخ آن می‌شویم! همان بود که نازل شد: «اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ...».

ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلۡعَٰبِدُونَ ٱلۡحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ

ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلۡأٓمِرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١١٢﴾

امّا چه کسانی خود را برای این معامله آماده می‌کنند؟: ﴿**آنان توبه‌کنندگانند**﴾ یعنی: بازگشت کنندگانند از شرک و نفاق و معصیت به‌سوی طاعت خدا ﷻ ﴿**عبادت‌کنندگانند**﴾ یعنی: قیام‌کنندگانند به عبادت خدای عزّوجلّ همراه با اخلاصی که بدان مأمور شده‌اند ﴿**حمدگویانند**﴾ که خدای متعال را در رنج و راحت، و در سختی و آسانی، سپاس و ثنا می‌گویند ﴿**سائحانند**﴾ به قولی: سائحان؛ روزه‌داران و به اقوالی دیگر: مجاهدان، یا دانشجویان، یا سیروسفرکنندگان در زمین به منظور پند و عبرت گرفتن از احوال مردم‌اند ﴿**رکوع و سجده‌کنندگانند**﴾ یعنی: بر نماز خویش مواظب و نگهبانند ﴿**امرکنندگانند به معروف**﴾ یعنی: به آنچه که در شریعت، پسندیده است ﴿**و نهی‌کنندگانند از منکر**﴾ منکر: چیزی است که شرع شریف آن را انکار نماید و ناپسند بداند ﴿**و نگاه‌دارندگان حدود خدایند**﴾ یعنی: به احکام و برنامه‌های خداوند ﷻ و اوامر و نواهی وی که آن را در کتب خویش و بر زبان پیامبرانش نازل کرده، پایبندند. ﴿**و مؤمنان را**﴾ یعنی: کسانی را که به اوصاف یادشده موصوفند و به‌راستی شایستهٔ وصف ایمان می‌باشند؛ ﴿**بشارت ده**﴾.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر کس بر این اوصاف بمیرد، مرگ او در راه خدا ﷻ است».

پس اینها در مجموع، ده وصف است و دعوتگران و مربیّان این امّت، اگر می‌خواهند که نسلی را براساس ایمان و عقیده تربیت کنند، باید این اوصاف ده‌گانه را نصب‌العین خویش قرار دهند.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرْبَىٰ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: چون ابوطالب به حال احتضار در آمد، رسول خدا ﷺ ــ در حالی‌که ابوجهل و عبدالله‌بن‌امیّه نیز نزد وی بودند ــ بر سر بالین وی نشستند و به وی فرمودند: ای عمّ من! بگو: لااله‌الاالله تا با آن نزد خدا ﷻ برایت حجّت آورم. ولی ابوجهل و عبدالله‌بن‌امیّه به وی گفتند: ای ابوطالب! آیا از آیین عبدالمطلّب رو بر می‌گردانی؟! رسول خدا ﷺ پیوسته این سخن را به ابوطالب تکرار می‌کردند و در مقابل؛ ابوجهل و ابن‌امیّه او را به عناد و مخالفت بر می‌انگیختند، سرانجام، آخرین سخنی که ابوطالب به ایشان گفت، این بود: من بر آیین عبدالمطلّب هستم! و از این‌که «لااله الاالله» بگوید، ابا ورزید. پس چون رسول خدا ﷺ از ایمان‌آوردن وی مأیوس شدند، فرمودند: «حالا که چنین است، من هم تا آن‌گاه که از آمرزش‌خواستن برایت نهی نشوم، برایت آمرزش می‌طلبم». همان بود که نازل شد: ﴿**بر پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند خویشاوندانشان باشند پس از آن‌که برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ‌اند**﴾ بدان جهت که بر شرک مرده‌اند.

این آیه متضمّن قطع موالات با کفّار، تحریم آمرزش‌خواهی برای آنان و تحریم درخواست چیزی برای آنهاست که آن درخواست، برایشان جایز نیست. همچنین نمازخواندن بر جنازهٔ کافر، آمرزش‌خواهی برای وی است و از آن نهی به‌عمل آمده است. البتّه نزدیکی و خویشاوندی انسان مؤمن با کافری، هیچ سودی ــ در امثال این امور ــ به‌حال وی ندارد.

در روایت دیگری از ابن مسعود ﷺ در بیان **سبب‌نزول** این آیه آمده است:

« رسول خدا ﷺ روزی به گورستان رفتند و بر سر قبری از مقابر نشسته زمان درازی را با رازونیاز گذراندند و گریستند و من هم بر گریهٔ ایشان گریستم، آن‌گاه فرمودند: این قبری که بر سر آن نشسته‌ام، قبر مادرم هست و من از پروردگارم اجازه خواستم که در حقّ وی دعا کنم، امّا او به من اجازه نداد ».

وَمَا كَانَ ٱسْتِغْفَارُ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ۚ إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٌ ﴿١١٤﴾

آن‌گاه خداوند متعال، عذر ابراهیمؑ را در آمرزش‌خواهی وی برای پدرش ذکر می‌کند: ﴿ **و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش، جز برای وعده‌ای که به او داده بود، نبود** ﴾ آن‌گاه که به پدرش گفت: (لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ)(۱). همچنین وعدهٔ ابراهیم به پدرش قبل از آن بود که برایش از طریق وحی روشن شود که او از اهل دوزخ و از دشمنان خدا ﷻ است ﴿ **ولی هنگامی که برای ابراهیم روشن شد که او دشمن خداست، از او بیزاری جست چراکه ابراهیم اوّاهی حلیم بود** ﴾ اَوّاه: زاری‌کنندهٔ فروتنی است که چون خطاهایش را به یاد آوَرَد، از آن در آه و درد و ناله می‌افتد و می‌گوید: آه! از گناهانم، آه! از مجازاتی که به سبب این گناهان با آن روبرو می‌شوم! حَلِیْم: شخص بردباری است که از اشتباهات درمی‌گذرد و بر آزارها صبر می‌کند.

وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًۢا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

۱ــ نگاه کنید به سورهٔ [ممتحنه/٤].

﴿ **و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آن‌که هدایت‌شان کرد، گمراه کند، مگر آن‌که چیزی را که باید از آن پرواکنند، برایشان بیان کرده باشد** ﴾ یعنی: خداوند ﷻ بعد از آن‌که گروهی را به‌سوی اسلام و تطبیق برنامه‌های آن هدایت کرد، گمراهی را بر آنان روا نمی‌دارد تا آن‌گاه که بر چیزی از محرّمات وی ـ بعد از آن‌که برایشان روشن شده باشد که آن چیز حرام است ـ قصد نکرده باشند؛ امّا اگر قبل از آن‌که برایشان روشن شود که آن چیز حرام است، مرتکب آن کار حرام گردند، در این صورت گناهی بر آنان نیست و بدان مؤاخذه نمی‌شوند زیرا اطاعت و معصیت، بعد از بیان اوامر و نواهی است ﴿ **همانا خداوند به همه چیز داناست** ﴾ و هیچ چیز از حیطهٔ بیکران علم وی خارج نیست.

إِنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۚ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ﴿١١٦﴾

﴿ **در حقیقت، فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداوند است، زنده می‌کند و می‌میراند و برای شما جز خدا یار و یاوری نیست** ﴾ پس به نصرت خدا ﷻ مطمئن و دلگرم باشید و از دشمنان وی نهراسید.

در **حدیث‌شریف** به روایت حکیم‌بن‌حزام ﵁ آمده است: روزی رسول خدا ﷺ در میان اصحابشان بودند، در این اثنا خطاب به ایشان فرمودند: «آیا آنچه را من می‌شنوم، شما نیز می‌شنوید؟» اصحاب ﷺ گفتند: ما چیزی نمی‌شنویم. رسول خدا ﷺ فرمودند: «**امّا من صدای نالهٔ آسمان را می‌شنوم و نباید آسمان را بر این‌که ناله می‌کند، سرزنش کرد؛ در حالی‌که جای وجبی در آن نیست مگر این‌که بر آن فرشته‌ای یا سجده می‌کند، یا به عبادت ایستاده است**».

آیهٔ کریمه برانگیزانندهٔ مؤمنان بر تقوی و جهاد است.

﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلْعُسْرَةِ مِنۢ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْۚ إِنَّهُۥ بِهِمْ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧﴾

﴿به یقین، خداوند بر پیامبر ببخشود﴾ در این‌که به واپس‌ماندگان متخلّف از غزوهٔ تبوک اجازهٔ تخلّف داد، یا در این‌که برای مشرکان آمرزش‌خواست ﴿و﴾ نیز ببخشود بر ﴿مهاجران و انصار﴾ گناهانشان را بدان جهت ﴿که در آن ساعت دشوار﴾ که همانا غزوهٔ تبوک بود ﴿از پیامبر پیروی کردند﴾ و از پیروی او تخلّف نورزیدند ﴿بعد از آن‌که چیزی نمانده بود که دلهای دسته‌ای از آنان از جای برود﴾ و از قید طاعت و اطاعت بگردد و منحرف شود.

آنان گروهی بودند که به سبب دشواری جهاد و سختی بزرگی که در آن افتاده بودند، در اندیشهٔ برگشت از جبههٔ جهاد فرورفتند.

﴿باز بر ایشان توبه‌پذیر شد﴾ یعنی: بر کسانی‌که نزدیک بود تخلّف کنند، یا بر همگی مؤمنان ﴿چرا که او نسبت به آنان رئوف و رحیم است﴾.

عمر رضی الله عنه در وصف دشواری و سختی غزوهٔ تبوک می‌گوید: «هنگامی با رسول خدا ﷺ به غزوهٔ تبوک عازم شدیم که چلّهٔ تابستان بود و هوا سخت گرم، روزی در منزلی فرود آمدیم و در آن به ما تشنگی سختی دست داد تا بدانجا که گمان کردیم گردنهای ما بریده خواهد شد ... در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! خدای عزّوجلّ شما را به دادن خیر در دعایتان عادت داده است لذا تمنّا

می‌کنم برای ما دعا کنید. رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا دوست داری که چنین کنم؟» ابوبکر گفت: آری! پس رسول خدا ﷺ دستانشان را به آسمان به دعا برداشتند و هنوز آنها را پایین نیاورده بودند که آسمان باریدن گرفت و تند و پیوسته بارید، سپس آرام گرفت و اصحاب ﷺ ظروفی را که به همراه داشتند، از آب پر کردند. در این اثنا رفتیم تا بنگریم که گستره و میدان بارش باران تا کجا بوده است؟ با کمال شگفتی دیدیم که باران از محیط قرارگاه ما فراتر نرفته است».

آری! پیروی اصحاب ﷺ از پیامبر ﷺ در همچو ساعات دشواری‌ای بود که سبب بخشایش حق تعالی بر آنان گردید زیرا تصمیم قاطع ایشان به جهاد در تنگدستی و شدّت گرما، با علم به نیرومندی دشمنی چون امپراطوری روم، تصمیمی بسیار سخت و توان‌فرسا بود که مؤمنان دشواری آن را با همهٔ وجود خود لمس می‌کردند، امّا آن همه سختی را در راه خدا ﷻ و نشر اسلام و تقویت دولت و صولت آن، تحمّل کردند، هم ازین‌رو، شایستهٔ برتری درجات شده و از توبه و مغفرت برخوردار گشتند و در نهایت، خدای عزّوجلّ هم از ایشان راضی شد و هم راضی‌شان ساخت.

سبب نزول آیهٔ کریمه، غزوهٔ تبوک بود.

وَعَلَى ٱلثَّلَـٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوٓاْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾

﴿و برآن سه کس که بازپس داشته شدند﴾ یعنی: همچنین خداوند ﷻ بر آن سه

تنی که از پیوستن به جهاد در تبوک تأخیر کردند و توبهٔ آنان همچون توبهٔ گروه متخلّف دیگر ــ از صاحبان عذر که ذکرشان گذشت ــ در دم پذیرفته نشد[۱]، نیز توبه‌پذیر گردید و رسول خدا ﷺ توبهٔ آنها را پذیرفته تلقّی نکردند تا آن‌که این آیه و آیهٔ بعدی در بارهٔ قبول توبه‌شان نازل شد ﴿**تا آنجا که زمین با همهٔ فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید**﴾ به سبب روگردانی مردم از آنان و سخن‌نگفتن کسی با آنان چراکه رسول خدا ﷺ مردم را از سخن‌گفتن با آنان نهی کرده بودند ﴿**و از خود به تنگ آمدند**﴾ یعنی: قبول توبهٔ ایشان تا بدانجا به تعویق افتاد که آنان از خود هم به‌تنگ آمده و به سبب وحشت تنهایی و اندوه زیاد، سخت تنگدل شدند ﴿**و دانستند که پناهی از خدا جز به‌سوی او نیست**﴾ یعنی: دانستند که هرگز هیچ پناهی از خدای سبحان جز به‌سوی خود او ندارند؛ آن هم با توبه و استغفار ﴿**سپس خدا به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند**﴾ یعنی: حق تعالی به رحمت خود برآنان بازگشت تا توبه کنند و در آینده با استقامت و استواری عمل نمایند و اگر از آنان کوتاهی و گناهی سر زد، از آن نادم گردند و با توبه، به‌سوی خدای سبحان بازگردند.

داستان توبهٔ این سه تن (کعب‌بن‌مالک، مرارة‌بن‌ربیع و هلال‌بن‌امیّه) که به رسول خدا ﷺ راست گفتند و عذرهایی دروغین پیش نیفگنده بلکه به خطای خود در تخلّف از غزوهٔ تبوک اعتراف‌کردند، در کتب سیرت و در **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه[۲] آمده و داستانی معروف و مشهور است و در این داستان، برای مؤمنان عبرتها و موعظه‌هایی است بزرگ.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿١١٩﴾

﴿**ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید**﴾ آیهٔ کریمه به این حقیقت

۱ــ نگاه کنید به آیهٔ [۱۰۶].
۲ــ همچنین در آیهٔ [۱۰۶] همین سوره.

اشاره دارد که توبهٔ آن سه تن که پذیرفته شد، بر اثر صدق و راستی‌ایشان بود پس راستی، نجات‌بخش انسان از مهالک است.

نسفی با این آیه، بر حجّیّت اجماع استدلال کرده زیرا خداوند ﷻ به ما دستور داده تا با صادقان باشیم و این خود، مستلزم پذیرفتن سخنشان نیز هست.

مَا كَانَ لِأَهْلِ ٱلْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ ٱلْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُوا۟ عَن رَّسُولِ ٱللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا۟ بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِۦ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَـُٔونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ ٱلْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٌ صَٰلِحٌ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۱۲۰﴾

در این آیهٔ کریمه، خدای متعال آن عدّه از اهالی مدینه و ما حول آن از اعراب را که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوهٔ تبوک تخلّف کردند، مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد: ﴿**برای مردم مدینه و کسانی که پیرامون ایشانند از بادیه‌نشینان**﴾ چون قبایل مزینه، جهینه و اشجع ﴿**سزاوار نیست که از همراهی رسول خدا باز پس مانند**﴾ یعنی: آنان را نرسد که وقتی رسول خدا ﷺ خود به نفس نفیس و تن پاکیزهٔ خویش به‌سوی جهاد می‌شتابد، آنان از همراهی آن حضرت ﷺ ــ چه در غزوهٔ تبوک و چه در غیر آن از غزوات ــ بدون دستور ایشان تخلّف ورزند؛ بر خلاف غیر مردم مدینه از اعراب زیرا بدون شکّ مردم مدینه و پیرامون آن، به سبب نزدیکی و همجواری با رسول خدا ﷺ، سزاوارتر به یاری و متابعت ایشان

بودند و از دیگر اعراب خواسته نشده بود تا با پیامبر ﷺ به غزوهٔ تبوک بروند ﴿**و نه این**﴾ سزاوار آنهاست ﴿**که جان خود را از جان او عزیزتر بدارند**﴾ و فقط به حفظ جان خود و مصون‌نگاه‌داشتن آن از سختی‌ها حریص بوده امّا به حفظ و صیانت جان جانان، سالار دو جهان، عزیز و گرامی‌ترین خلق پروردگار عالمیان و رسول خدا ﷺ به‌سوی انس و جانّ، هیچ اشتیاقی از خود نشان ندهند بلکه بر آنها فرض است تا همراه با رسول خدا ﷺ، رنجها و مشقّتها را به‌جان خریده و جان خود را به پای جان آن حضرت ﷺ بذل و نثار کنند ﴿**این**﴾ وجوب متابعت آن حضرت ﷺ و نهی از تخلّف ﴿**به سبب آن است که به آنان هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی‌ای در راه خدا**﴾ یعنی: در طاعت وی و جهاد با دشمنانش ﴿**نمی‌رسد**﴾ ظَمَأٌ: تشنگی، نَصَبٌ: رنج و تعب و مَخْمَصَه: گرسنگی شدیدی است که شکم بر اثر آن فرونشیند، به‌گونه‌ای که گویی پنهان شده است ﴿**و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد، قدم نمی‌گذارند**﴾ یعنی: هیچ جایی از اماکن کفّار را با گامهایشان، یا با سمّ اسبانشان نمی‌کوبند، که آنها را به سبب این کوبیدن، به خشم و غیظ در آورند ﴿**و هیچ دست‌بردی از دشمنی به‌دست نمی‌آورند**﴾ با کشتن، یا اسیرگرفتن، یا شکست دادن و یا غنیمت‌گرفتن از آن ﴿**مگر این‌که به سبب آن، عمل صالحی برایشان نوشته می‌شود**﴾ یعنی: برایشان حسنهٔ پذیرفته‌شده‌ای نوشته می‌شود که به سبب آن پاداش می‌یابند ﴿**زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند**﴾ یعنی: آنان نیکوکارند پس باید بدانند که خداوند ﷻ پاداششان را ضایع نمی‌کند.

وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿١٢١﴾

﴿ **و** ﴾ این گروه مجاهد در راه خدا ﷻ ﴿ **هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و هیچ وادیی را** ﴾ یعنی: کوره‌راهی را در میان کوهها، یا پشته‌ای را ﴿ **نمی‌پیمایند، مگر این‌که به حساب آنان نوشته می‌شود** ﴾ یعنی: این عمل صالح‌شان در إنفاق و جهاد، به حساب حسناتشان نوشته می‌شود ﴿ **تا خدا آنان را** ﴾ به سبب آن عمل صالح ﴿ **در مقابل نیکوترین آنچه می‌کردند، پاداش دهد** ﴾ یعنی: پاداشی بهتر از آنچه می‌کردند به آنان بدهد، یا پاداش بهترین اعمالشان را بدهد، بدین معنی که اعمال دون‌پایه‌تر ایشان را نیز به اعمال برترشان بپیوندانند تا پاداششان هرچه بیشتر و بیشتر گردد.

امیرالمؤمنین عثمان ﷺ از این آیهٔ کریمه حَظّی وافر و بهره‌ای عظیم برده بود زیرا او فقط در غزوهٔ تبوک، سیصد شتر را با جُلّ و جهاز آن به‌علاوهٔ وجوه نقدی بسیاری انفاق کرد تا بدانجا که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از امروز به بعد، بر ابن‌عفّان هیچ عملی زیان نمی‌رساند».

۞ وَمَا كَانَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا۟ كَآفَّةً ۚ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا۟ فِى ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُوا۟ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿١٢٢﴾

﴿ **و شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند** ﴾ و مدینه را خالی گذارند ﴿ **پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، گروهی رهسپار نشدند** ﴾ تا دیگران در مدینه باقی بمانند ﴿ **تا** ﴾ آنان‌که در مدینه باقی مانده‌اند ﴿ **در دین دانشمند شوند تا قوم خود را ــ وقتی به‌سوی آنان بازگشتند ــ بیم دهند، باشد که آنان بترسند** ﴾ از کیفر الهی؟

یعنی: جمعی از یک فرقه باید به جهاد بیرون آیند و کسانی‌که از همان جمع در مدینه باقی مانده‌اند، برای طلب علم ماندگار شوند و چون مجاهدان از جنگ برگشتند، آن علم و دانش را به ایشان تعلیم دهند تا ایشان از کیفر الهی بترسند. همچنین احتمال دارد که معنی آیه این باشد: تا کسانی‌که با پیامبر ﷺ رهسپار جهاد شده‌اند، با آنچه از قرآن و احکام دین که در مورد جنگ و معاملات و غیره از پیامبر ﷺ می‌آموزند، در دین فقیه و دانشمند شوند و وقتی بر می‌گردند، آن دانسته‌ها را به قوم خویش تعلیم دهند تا آنها از کیفر الهی بترسند.

براساس این آیه طلب علم فرض کفایه است. ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «چون خداوند جل جلاله بر تخلّف‌کنندگان از جهاد سخت گرفت، مردم گفتند: دیگر هیچ یک از ما، از همراهی با هیچ غزوه یا سریّه‌ای تخلّف نخواهیم کرد. پس به مجرّد اعزام سپاهی از سوی رسول خدا ﷺ به مقصدی از مقاصد، همه با آن سپاه همراه می‌شدند و رسول خدا ﷺ در مدینه تنها باقی ماندند. ابن‌عبّاس رضی الله عنه اضافه می‌کند: لذا این آیه مخصوص به سریّه‌ها (دسته‌های جنگی) است، امّا نهی از تخلّف به معنی عامّ آن، در مواردی است که رسول خدا ﷺ خود به نفس نفیس خویش عازم غزوه‌ای گردند».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلۡكُفَّارِ وَلۡيَجِدُواْ فِيكُمۡ غِلۡظَةٗۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کسانی از کافران که نزدیک شما هستند بجنگید﴾ خدای سبحان به مؤمنان فرمان می‌دهد تا در جنگ با کفّاری که نزدیک ایشانند، سخت‌کوشی نمایند، براین اساس بود که رسول خدا ﷺ به جنگ

مشركان در جزيرةالعرب اولويّت دادند ﴿**و بايد كه كافران در شما درشتى بيابند**﴾ يعنى: مسلمانان بايد در جنگ با كفّار، شيوۀ خشونت و درشتى را در پيش گيرند، چه با زبان و چه با سلاح. و هرچند جهاد عليه كلّ كفّار فرض است، امّا آغاز كردن به جنگ با كفّارى كه به مجاهدان نزديكند، مهمتر و مقدّم‌تر مى‌باشد، سپس در مرحلۀ دوم، جهاد با كفّارى مطرح است كه از نظر مكانى دورتر از آنان قرار دارند و اين اولويّت از نظر فاصلۀ مكانى، همين‌طور مرحله به مرحله درجه‌بندى مى‌شود ﴿**و بدانيد كه خدا با متّقيان است**﴾ با پيروزساختن ايشان در جهاد.

آرى! حركت جهادى در قرنهاى سه گانۀ اوّل اسلام كه بهترين اين امّت در آن مى‌زيستند، بر اين منوال بود و همراه با حركت جهادى، فتوحات‌اسلامى نيز پيوسته جريان داشت تا اين‌كه چون فتنه‌ها سربرآوردند و هواها و اختلافات در ميان شاهان و امراى ممالك اسلامى بالا گرفت و جهاد با كفّار به خاموشى گراييد، دشمنان در بلاد اسلام طمع كردند و بر بسيارى از سرزمين‌هاى آنان مسلّط شدند.

پس اين رهنمودهاى قرآن، براى حركت‌هاى جهادى داراى اهميّت خاصّى است.

وَإِذَا مَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنًا ۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ فَزَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾

﴿**و چون سوره‌اى نازل شود، از ميان آنان**﴾ يعنى: از ميان منافقان ﴿**كسى است كه مى‌گويد**﴾ به برادرانش در نفاق ﴿**اين**﴾ سورۀ نازل شده ﴿**ايمان كدام يک از شما را افزود؟**﴾ منافقان اين سخن را از روى انكار و به استهزا كشاندن مؤمنان مى‌گويند.

خداوند متعال در ردّ سخنشان می‌فرماید: ﴿**امّا کسانی که ایمان آورده‌اند، قطعاً بر ایمانشان افزوده است**﴾ یعنی: نزول آن سوره، به‌سبب موعظه‌ها و ارشاداتی که دربر دارد، بر ایمانشان به خدای متعال و تصدیقشان به کتاب و اخبار وی افزوده است، از سوی دیگر؛ آیات آن سوره بر تکالیفشان در میدان عمل و جهاد می‌افزاید پس طبیعی است که در قبال افزایش تکالیف و به تبع آن، افزایش طاعات و عباداتشان، ایمانشان نیز افزون می‌شود ﴿**و آنان شادمان می‌شوند**﴾ یعنی: مؤمنان همراه با افزایش ایمان، از نزول وحی و منافع دینی و دنیوی‌ای که برآن مترتّب است، شادمان می‌شوند.

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كَٰفِرُونَ ﴿١٢٥﴾

﴿**و امّا کسانی‌که در دلهایشان بیماری**﴾ شکّ و نفاق ﴿**است پس**﴾ سورهٔ نازل شده ﴿**پلیدی‌ای بر پلیدیشان**﴾ یعنی: کفری بر کفرشان ﴿**افزود**﴾ بنابراین، در این کفر و فساد سرسخت‌ترشده و آن را در درون جانهای پلیدشان بیشتر رسوخ می‌دهند و بر آن استمرار می‌ورزند ﴿**و**﴾ سرانجام ﴿**در حال کفر مردند**﴾ پس تا دم مرگ بر کفر قرار دارند.

أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾

﴿**آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند**﴾ یُفْتَنُونَ: آزموده می‌شوند به قحطی و سختی و امراض و آفات، یا با دستور یافتن به جهاد همراه با پیامبر اکرم ﷺ ﴿**باز هم توبه نمی‌کنند**﴾ از نفاق خویش و به‌خود نمی‌آیند به‌سبب این آزمایش ﴿**و پند و عبرت هم نمی‌گیرند**﴾ تا در روش خود تجدید نظر کنند؟

این آیه از حال منافقان و تعصّب و سرسختی‌شان در نفاق، به تعجّب وامی‌دارد.

وَإِذَا مَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَىٰكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ ٱنصَرَفُوا۟ ۚ صَرَفَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾

﴿**و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می‌کنند**﴾ و از روی انکار وحی و تمسخر به آن، به‌سوی همدیگر چشمک می‌زنند در حالی‌که می‌گویند: ﴿**آیا کسی**﴾ از مؤمنان ﴿**شما را می‌بیند؟**﴾ تا اگر نبیند، از جایی که وحی در آن نازل می‌شود به‌در رویم زیرا ما تحمّل شنیدن آیات را نداریم و باید به جایی برویم که فارغ‌البال به طعن و تمسخر مشغول گردیم و بر مؤمنان بخندیم ﴿**سپس باز می‌گردند**﴾ مخفیانه از مجلس وحی به‌سوی منازل خود، یا باز می‌گردند از آنچه که مقتضی هدایت و ایمان است، به‌سوی آنچه که مقتضی کفر و نفاق می‌باشد ﴿**خدا دلهایشان را بازگردانیده است**﴾ از فهم قرآن و از خیر و از آنچه که مایهٔ رشد و هدایت‌شان است و خوار و بی‌مقدارشان کرده است ﴿**زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند**﴾ آنچه را که شنیده‌اند، از آن رو که تدبّر نمی‌کنند و انصاف ندارند.

لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾

﴿**قطعاً، برای شما**﴾ای گروه عرب، یا ای مسلمانان، یا ای بنی آدم! ﴿**پیامبری آمده است**﴾که خداوند ﷻ او را به‌سوی شما فرستاده است، پیامبری جلیل‌القدر و عظیم‌الشّأن ﴿**از خودتان**﴾از جنس‌تان در این‌که عرب و بشر است.

بایستهٔ یادآوری است که در میان اعراب، هیچ قبیله‌ای نبود مگر این‌که با رسول خدا ﷺ نسبتی نژادی داشت، اعم از «مضری» ها و «ربیعی» های آن و دیگران. یعنی: نسب رسول خدا ﷺ در تمام قبایل عرب شاخه و ریشه می‌دواند. بنابراین تفسیر، معنی این است: ای گروه عرب! این پیامبر از میان شما برخاسته است. امّا زجاج می‌گوید: این خطابی برای تمام جهانیان است لذا معنی این است: ای بشریّت! این پیامبر از جنس بنی‌آدم است که خداوند ﷻ وی را به‌عنوان رحمتی به‌سویشان فرستاده است ﴿**دشوار است بر وی رنج شما**﴾یعنی: هر رنجی که شما می‌برید، بر این پیامبر سخت و سنگین است. عَنَتْ: رنج و مشقّت حاصل از تحمّل عذاب دنیا، یا عذاب آخرت است ﴿**بر شما حریص است**﴾یعنی: حریص است بر این‌که در آتش دوزخ نیفتید، یا حریص است برایمان و هدایت شما ﴿**و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است**﴾پس شما را چه شده که حقّ خدا ﷻ را در بارهٔ وی ادا نمی‌کنید و همراه وی به جهاد بر نمی‌خیزید؟!

به روایت ابیّ‌بن‌کعب، این آیه از نظر ترتیب نزول، آخرین آیهٔ قرآن کریم است.

فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ حَسْبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ

هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿١٢٩﴾

﴿**پس اگر روی برتافتند**﴾ از تو ای محمّد ﷺ! و به آنچه که به‌همراه آورده‌ای، عمل نکردند و آن را نپذیرفتند ﴿**بگو: خدا برایم بس است، هیچ معبودی جز او نیست**﴾ یعنی: خدایی که در الوهیّت یکتاست، برایم بس است و من نیازمند اتّکا بر غیر وی نیستم، یا به‌سوی کسی جز وی التجا نمی‌کنم ﴿**بر او توکّل کردم**﴾ یعنی: تمام امورم را به او تفویض نمودم ﴿**و او پروردگار عرش عظیم است**﴾ و هر کس صاحب عرش عظیم ـ که بزرگترین مخلوقات است ـ باشد، بی‌گمان توکّل بر او، آدمی را از تمام خلق بی‌نیاز می‌گرداند.

از ابوالدّرداء ﷺ روایت شده است که فرمود: «هر کس در صبح و شام، هفت بار: حَسْبِيَ اللّٰهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ ـ را بخواند، خدای عزّوجلّ هر مهمّی را از وی کفایت و هر حاجتی را برایش برآورده می‌کند».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ یونس
مکّی است و دارای صدونه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب ذکر داستان یونس پیامبر در آن؛ «یونس» نامیده شد.

موضوع آن همانند موضوعات سوره‌های مکّی دیگر، بر محور اثبات توحید، ویران‌سازی مبانی شرک، اثبات نبوّت و معاد، دفع شبهات گمراهان و پایدارساختن روح تقوی در ضمیر مؤمنان می‌چرخد.

الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿١﴾

﴿**الف، لام، راء**﴾ سخن دربارهٔ حروف مقطّعهٔ اوایل سوره‌ها، در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت ﴿**این**﴾ آیاتی که سورهٔ یونس متضمّن آن است ﴿**آیات کتاب**﴾ یعنی قرآن ﴿**حکیم است**﴾ یعنی: کتابی که با بیان حلال و حرام و حدود و احکام؛ محکم و استوار ساخته شده. امّا به قولی: (حکیم) در اینجا به معنی

حکمت آموز است زیرا قرآن کریم مشتمل بر حکمتهاست. به قولی دیگر: (حکیم) در اینجا به معنی حاکم است چنان‌که این آیه شاهد مدّعا است: (وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ✿ و با پیامبران، کتاب را به راستی فرود آورد تا آن کتاب، میان مردم در آنچه پیرامون آن اختلاف کرده‌اند، حکم کند ...» [بقره/ ۱۱۳].

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنذِرِ ٱلنَّاسَ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ ۗ قَالَ ٱلْكَـٰفِرُونَ إِنَّ هَـٰذَا لَسَـٰحِرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾

در این آیه، خداوند متعال تعجّب و شگفتی در امر رسالت پیامبر ﷺ را مورد انکار و معترضان به قرآن را مورد محکومیّت و سرزنش قرار می‌دهد: ﴿**آیا برای مردمان شگفت‌آور است**﴾ یعنی: چگونه برای آنان مایهٔ شگفتی است ﴿**که به‌سوی مردی از خودشان وحی فرستادیم که مردم را بیم ده؟**﴾ یعنی: پیامهای حق را که در قرآن و در این سوره می‌آید، به‌طور هشدار آمیز به آنان برسان؟ در حالی‌که در وحی‌فرستادن به‌سوی مردی از اهل جنس خودشان، چیزی که مایهٔ تعجّب باشد وجود ندارد زیرا با اهل یک جنس و نژاد، فقط اهل همان جنس می‌تواند آمیزش و معاشرت داشته باشد و بنابراین، فقط چنین کسی می‌تواند پیامها، اخبار و ارشادات الهی را به آنان منتقل کند پس اگر پیامبر از جنس فرشتگان، یا از جنس جنّیان می‌بود، برآوردن این هدف، متعذّر و دشوار می‌گردید چراکه انسانها به او انس نمی‌گرفتند.

این در صورتی است که تعجّب و شگفتی‌شان از این باشد که آن حضرت ﷺ پیامبری از جنس و نژاد خودشان است، امّا اگر سبب تعجّب‌شان یتیم بودن، یا فقر رسول خدا ﷺ باشد، باید گفت؛ این امر که یک یتیم یا یک فقیر، جامع خصلت‌های خوب، برخوردار از کمال و شرف و دیگر اوصافی باشد که او را شایستهٔ امانت‌داری وحی و رسالت الهی گرداند، نیز به هیچ‌وجه شگفت‌آور نیست.

واقعیّتی مسلّم است که حضرت محمّد ﷺ قبل از آن‌که از سوی خدای متعال به رسالت برگزیده شوند، چنان در نزد قریش و در دل و دیدهٔ آن به اوصاف و خصلتهای کمال و برتری شناخته شده بودند که این حقیقت نزدشان از انوار خورشید نیز درخشان‌تر بود تا بدانجا که آنها حضرتش را «امین» می‌نامیدند. **﴿و مؤمنان را به این که ایشان را نزد پروردگارشان قَدَم صدقی‌است بشارت ده﴾** قَدَم صِدْق: یعنی مقام و منزلت راستین و درجه و مرتبه‌ای عالی و رفیع. به قولی: «قَدَم» به معنی «متقدّم» است. یعنی برایشان در صدق و راستی سابقهٔ شرف است. به قولی دیگر: مراد از «قَدَم»، خیر و نیکی‌ای است که پیش گذشته است. بنابراین، معنی چنین می‌شود: برای آنان اعمال شایسته‌ای است که آن را پیشاپیش خویش برای روز معاد فرستاده‌اند **﴿کافران گفتند: همانا این مرد﴾** یعنی محمّد ﷺ **﴿جادوگری آشکار است﴾** پس ای پیامبر! بر این سخنانشان شکیبا باش و به راه دعوتت پایدارانه ادامه بده.

إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ۖ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ

إِذْنِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

﴿**همانا پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید**﴾ یعنی: از روزهای دنیا. که قول صواب در نزد جمهور همین است. امّا به قولی دیگر: مراد از این شش روز، روزهایی است که هر روز آن، برابر با هزار سال در مقیاس دنیاست چنان‌که در آیهٔ کریمهٔ (۴۷) از سورهٔ «حج» آمده است: (و بی‌گمان یک روز نزد پروردگارت، مانند هزار سال است از آنچه که می‌شمرید). ﴿**سپس بر عرش مستقرّ شد**﴾ واین ترجمهٔ شاه ولی‌الله دهلوی است. در برخی از ترجمه‌های دیگر آمده است: (سپس بر عرش استیلا یافت). عرش: بزرگترین مخلوقات خدای متعال و سقف همهٔ آنهاست و چنان‌که در تفسیر ابن‌کثیر آمده، عرش یاقوتی است سرخ‌فام[1] ﴿**امر را تدبیر می‌کند**﴾ یعنی: حق تعالی، کار فرمانروایی آسمانها و زمین و عرش و سایر مخلوقات را به مقتضای حکمت خویش، به یگانگی سامان می‌دهد ﴿**هیچ شفاعتگری مگر بعد از اذن او نیست**﴾ یعنی: به کسی این امکان داده نمی‌شود که نزد خداوند متعال در امری از امور ـ جز بعد از اذن و دستور خود وی ـ شفاعت کند زیرا حق تعالی به جایگاه حکمت و صواب داناتر است. البتّه این معنی، بیانگر انفراد و انحصار پروردگار متعال در تدبیر همهٔ امور در همهٔ چیزهاست ﴿**این است خدا پروردگار شما**﴾ با این صنع بدیع و اقتدار عظیمش ﴿**پس او را بپرستید**﴾ به یگانگی؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش است نه غیر او ﴿**آیا پند نمی‌گیرید؟**﴾ زیرا کسی که کمترین استعدادی برای پندآموزی و پایین‌ترین توانی برای عبرت‌گیری داشته باشد، این حقیقت بر وی مخفی نمی‌ماند که کسی جز حق تعالی سزاوار پرستش نیست و مگر برای شناخت این حقیقت، جز وحی و رسالت راه دیگری وجود دارد؟.

---

۱ ـ تفسیر استوا بر عرش، قبلاً گذشت.

حاصل سخن این است: چگونه فرستادن رسولی به‌سوی مردم از جنس خودشان بر خداوندی که همچو اقتدار عظیمی دارد، محلّ تعجّب خواهد بود؟!

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا ۖ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقًّا ۚ إِنَّهُۥ يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ لِيَجْزِىَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ بِٱلْقِسْطِ ۚ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْفُرُونَ ﴿٤﴾

﴿**بازگشت همهٔ شما یکجا به‌سوی اوست**﴾ پس با ره‌توشه‌ای از پیروی وحی حق تعالی برای ملاقات وی آماده شوید. این از جنس همان هشداری است که در آغاز سوره به اجمال مطرح گردید و بعد از آن به مؤمنان بشارت داده شد[۱]. ﴿**وعدهٔ خدا حقّ است**﴾ یعنی: بازگرداندن همگی‌تان به‌سوی او، وعده‌ای حقّ و راستین از سوی وی است که آن را هرگز خلاف نمی‌کند ﴿**بی‌گمان هموست که آفرینش را آغاز می‌کند**﴾ از خاک پس همو که آغازگر و ایجادگر است، به طریق اولی امکان بازآفرینی نیز در حوزهٔ قدرت مطلقهٔ وی می‌باشد ﴿**سپس آن را باز می‌گرداند**﴾ به‌سوی حیات اخروی بعد از مرگ آن ﴿**تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به قسط**﴾ یعنی: به عدالتی که در آن هیچ ستمی نیست ﴿**پاداش دهد و کسانی که کافر شدند، برای آنها آشامیدنی‌ای از حمیم است**﴾ حَمِیم: آب نهایت داغ و جوشان است ﴿**و**﴾ آن کافران ﴿**به سزای کفرشان عذابی دردناک**

۱ــ نگاه کنید به (آیهٔ/۲).

در پیش دارند ﴾.

هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ ضِيَآءٗ وَٱلۡقَمَرَ نُورٗا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَۚ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ يُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ﴿٥﴾

﴿**او کسی است که آفتاب را ضیاء و ماه را نور ساخت**﴾ ضیاء: روشنی و درخششی است که از ذات یک چیز پدید آمده باشد، مانند روشنی آتش و چراغ، امّا نور: روشنی‌ای است که از چیز دیگری که خارج از ذات یک چیز است به‌وسیلهٔ پرتوافگنی و انعکاس نور به وجود می‌آید، مانند انعکاس نور از آیینه. و از آنجا که نور ماه از نور خورشید پدید می‌آید پس آیهٔ کریمه، با دقّتی معجزانه این معنی را به‌دست داده و یکی از معجزات علمی قرآن کریم را به تجلّی گذاشته است.

﴿**و**﴾ هموست که ﴿**برای ماه منزلهایی معیّن کرد**﴾ یعنی: مسیر ماه را در منزلهایی، مقدّر و معیّن کرد. منزل ماه: مسافتی است که ماه آن را با حرکت مخصوص به خود در یک شبانه‌روز طیّ می‌کند و منازل آن جمعاً بیست و هشت منزل است که ماه هر شب در یکی از آنها فرود آمده و از آن تجاوز نمی‌کند به‌طوری که در اوّلین منزل خود بسیار کوچک نمایان گشته و سپس کم‌کم بزرگ و بزرگتر پدیدار می‌شود تا که به کمال خود رسیده و به شکل ماهی تمام می‌درخشد و چون به‌سوی آخرین منازل خود حرکت کند، باز در یک سیر نزولی، باریک و مقوّس و ضعیف و ضعیف‌تر نمایان می‌شود تا بدانجا که در آخر ماه، دو یا یک شب از انظار پنهان می‌گردد. آری! حق تعالی برای ماه منزلهایی معیّن کرد ﴿**تا شمار سالها**

و حساب را بدانید ﴾ و اگر این برنامهٔ معیّن و مقدّر الهی برای سیرماه و خورشید نبود، مردم شمار سالها و حساب امور خویش را نمی‌شناختند و باالطّبع، بسیاری از مصالح و منافعشان را که به شمار حساب سال و ماه مربوط است، نمی‌دانستند. این آیه به آموختن علم نجوم و حساب تقویم و شناسه‌های زمانی دعوت می‌کند ﴿ **خداوند اینها را جز به حق نیافریده‌است** ﴾ یعنی: خداوند متعال آسمانها و زمین را نیافریده و در آنها نیکوترین برنامه‌ها و نظامها را برنامه‌ریزی نکرده، مگر برای آن‌که عظمت و قدرت و حکمت و حقّانیّت او دانسته شود و لذا مورد پرستش قرار بگیرد. ﴿ **نشانه‌های خود را** ﴾ یعنی: دقایق و باریکی‌های نظام هستی را ﴿ **برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌کند** ﴾ پس هرگاه خدای عزّوجلّ از بیان چنین اموری غفلت نمی‌کند، دیگر چگونه امری به عظمت وحی و رسالت را فرو می‌گذارد؟ لذا شگفتی شکّاکان از فرودآوردن وحی، کاملاً بی‌مورد است.

إِنَّ فِي ٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾

﴿ **به راستی در آمدورفت شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده، برای گروهی که پرهیزگاری می‌کنند** ﴾ از حق تعالی با اجتناب از عذاب و خشم وی ﴿ **نشانه‌هاست** ﴾ بنابراین، تقواپیشه‌گان از ترس این‌که مبادا در ورطه‌ای درافتند که با رضای خداوند ﷻ مخالف باشد، در مخلوقات وی به إمعان و دقّت نظر می‌اندیشند. البتّه این تفکّر و اندیشهٔ ایشان بدان جهت نیز هست که ایشان، فرجام و عاقبت کار و آنچه را که در معاد به صلاح‌شان است، مورد توجّه قرار می‌دهند. تفسیر در پی یک‌دیگر آمدن و آمدورفت شب و روز، در سورهٔ

[بقره/۱۶۴] گذشت.

إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱطۡمَأَنُّواْ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ ﴿۷﴾
أُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ﴿۸﴾

﴿**همانا کسانی‌که به لقای ما امید ندارند**﴾ نه از آن ترس و بیمی دارند و نه طمع و امیدی به آن بسته‌اند ﴿**و به زندگی دنیا خشنود شده‌اند**﴾ به‌جای آخرت، با برگزیدن اندک فانی بر بسیار باقی ﴿**و بدان اطمینان یافته‌اند**﴾ یعنی: به زندگانی دنیا دل سپرده‌اند و نفسهایشان بدان آرام گرفته و خوش و خرّم شده است به‌طوری که اندک اضطراب و پریشانی‌ای از اندیشهٔ آخرت در نهادشان باقی نمانده است ﴿**و هم کسانی‌که از آیات ما**﴾ یعنی: از دلایل و نشانه‌های وحدانیّت ما ﴿**غافل‌اند**﴾ و در آنها تفکّر و تأمّل نمی‌کنند؛ ﴿**اینان جایگاهشان**﴾ محلّ اقامتشان ﴿**آتش است، به سبب آنچه می‌کردند**﴾ از کفر به کتاب و رسالت و تکذیب معاد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ يَهۡدِيهِمۡ رَبُّهُم بِإِيمَٰنِهِمۡۖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿۹﴾

﴿**کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند**﴾ یعنی: میان ایمان و عمل صالح جمع کرده‌اند ﴿**پروردگارشان به ایمانشان آنان را هدایت می‌کند**﴾ یعنی: آنان

را به سبب ایمانشان به‌سوی عمل صالح و شاهراه هدایت رهنمون می‌شود پس بدین‌وسیله ﴿**به باغهای پر ناز و نعمت**﴾ واصل می‌شوند در بهشت برین ﴿**که جویباران از فرودست آنان جاری است**﴾ یعنی: از فرودست باغهای بهشتیان، یا از پیش‌روی آنان جویباران جاری است زیرا ایشان بر تختهای برافراشته‌ای قرار دارند.

دَعْوَىٰهُمْ فِيهَا سُبْحَـٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَـٰمٌ ۚ وَءَاخِرُ دَعْوَىٰهُمْ أَنِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿١٠﴾

﴿**دعوایشان در آنجا**﴾ یعنی: دعا و ندا و نیایش بهشتیان در بهشت این سخن است: ﴿**سُبحانَکَ اللّهُمَّ** ۞ **خداوندا! پاکی تو راست**﴾ پس دعایی که بهشتیان آن را زمزمه می‌کنند، تسبیح و تقدیس خدای سبحان است ﴿**و تحیتشان در آنجا سلام است**﴾ یعنی: درود و دعایشان در میانشان، یا تحیّت و درود خداوند ﷻ یا فرشتگان برایشان، سلام گفتن است ﴿**و پایان دعایشان این است که: الحمدلله ربّ‌العالمین**﴾ یعنی: پایان‌بخش دعایشان که تسبیح الهی است، این است که می‌گویند: همه ستایشها از آن خداوند، پروردگار عالمیان است.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «براهل بهشت تسبیح و تحمید همان‌گونه الهام می‌شود که نَفَس‌کشیدن به آنان الهام می‌شود». یعنی بهشتیان از گفتن حمد و تسبیح خدای عزّوجلّ، هیچ نوع دشواری‌ای احساس نمی‌کنند بلکه یاد خدا ﷻ آرام‌بخش جانها و روانهایشان است.

۞ وَلَوْ يُعَجِّلُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ ٱلشَّرَّ ٱسْتِعْجَالَهُم بِٱلْخَيْرِ لَقُضِىَ إِلَيْهِمْ

أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا فِي طُغْيَـٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١﴾

﴿و اگر خداوند به همان شتابی که مردم خیر را می‌طلبند، شرّ را به آنها به شتاب می‌رسانید﴾ یعنی: اگر خداوند ﷻ عذاب را برای مردم به شتاب می‌رسانید، همان‌گونه که آنها به‌سوی خیر و پاداش شتاب می‌ورزند؛ **﴿قطعاً اجلشان فرا می‌رسید﴾** یعنی: قطعاً نابود ساخته می‌شدند ولی حق تعالی به آنان مهلت می‌دهد. به قولی معنی این است: اگر خداوند ﷻ دعای بد مردم را در حقّ جانها و مالها و نزدیکانشان، همانند دعاهای خیرشان زود اجابت می‌کرد، قطعاً هلاکشان می‌ساخت زیرا بسیاری از مردم در حقّ خود یا دیگران به مرگ و هلاکت نفرین می‌کنند و برآورده‌شدن این نفرین‌ها را به شتاب می‌طلبند، امّا حق تعالی شرّ و بدی را شتابان به آنان نمی‌رساند بلکه مهلتشان می‌دهد و اجابت دعاهای بدشان را به تأخیر می‌اندازد و این به خاطر حلم و رحمت بالغهٔ او به بندگان است. از همین‌رو در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاتَدْعُوْا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ، لاتَدْعُوْا عَلٰىٓ اَوْلادِكُمْ، لاتَدْعُوْا عَلٰى اَمْوالِكُمْ، لاتُوافِقُوْا مِنَ اللّٰهِ ساعَةً فِيْها اِجابَةٌ فَيُسْتَجِيْبُ لَكُمْ ✿ در حقّ جانهایتان دعای بد نکنید، در حقّ فرزندانتان دعای بد نکنید، در حقّ اموالتان دعای بد نکنید، با (قضای) خدا ﷻ در ساعتی که ساعت اجابت است و دعای بدتان هم درآن مستجاب می‌شود، موافق نیفتید». چنان‌که مشرکان مکّه دعا می‌کردند: «خدایا! اگر این دین، دین حقّی است که از نزد تو آمده است پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا بر ما عذابی دردناک بفرست» [انفال/۳۲]. ولی خدای متعال دعایشان را اجابت نکرد، به‌خاطر این حکم حکیمانهٔ خویش که برای بسیاری از آنان، ایمان را مقدّر کرده بود.

﴿پس کسانی را که به دیدار ما امیدی ندارند، در بیراهی‌شان سرگردان وا می‌گذاریم﴾ یعنی: نامؤمنان را در گردن‌کشی و تکبّر و حق ناباوری و

حق‌ستیزیشان، متحیّر و سردرگم فرو می‌گذاریم؛ زیرا آنان خواهند گفت که ما از خداوند ﷻ خواستیم تا بر ما سنگ بباراند پس اگر قرآن حق می‌بود، او این کار را می‌کرد و چون این کار را نکرد، دیگر مسلّم شد که قرآن بر حق نیست! بگذار که در این خیال سرگردان باشند.

وَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَآئِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُۥ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَآ إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُۥ ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾

﴿**و چون به انسان**﴾ کافر ﴿**رنجی برسد، ما را**﴾ برای دورساختن آن رنج ﴿**به پهلو یا نشسته یا ایستاده می‌خواند**﴾ گویی فرمود: به بارگاه ما در تمام حالات یاد شده و غیر آن از حالات دعا می‌کند و به هیچ حال از دعا دست بر نمی‌دارد ﴿**و چون گرفتاریش را برطرف کنیم، به راه خود می‌رود، گویی ما را برای دفع‌کردن رنجی که به او رسیده، نخوانده بود**﴾ یعنی: چون گرفتاریش را برطرف کنیم، همان راه و روش کفرآلود و ناسپاسانه‌ای را در پیش می‌گیرد که قبل از رسیدن رنج و آسیب برآن روان بود و حالت سختی و بلا و محلّ دعا و تضرّع را فراموش می‌کند و به آن باز نمی‌گردد، گویی اصلاً با آن حال، هیچ سابقه و آشنایی‌ای نداشته است.

این حالت برای بسیاری از مسلمانان نیز اتّفاق می‌افتد زیرا زبانهایشان در هنگام نزول مصایب و رنجها و آفتها، به دعا و نیایش و زاری نرم می‌شود، امّا چون خدای متعال آن رنج و آفت را از ایشان برطرف کرد، دیگر غافل می‌شوند و واجب شکر نعمت در برابر اجابت دعا و برطرف‌ساختن رنج و آسیب و بدی از

خود را از یاد می‌برند در حالی‌که این‌کار لایق شأن مؤمنان نیست. در **حدیث شریف** آمده است: «تَعَرَّفْ اِلَی اللهِ فِی الرَّخاءِ، یَعْرِفُكَ فِی الشِّدَّةِ ﴿ خداوند ﷻ را در راحتی بشناس؛ تو را در سختی می‌شناسد». پس بارخدایا! ما را بر شکر نعمتهایت برانگیز و آن حالاتی را که با اجابت دعاهایمان در آنها، بر ما منّت گذاشتی، همیشه در خاطرهایمان حاضر و زنده نگه بدار تا شکرت را بسیار بجا آوریم زیرا هرچند تو از شکر و سپاس ما بی‌نیازی، امّا ما سخت به آن نیازمندیم. ﴿**این‌گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است**﴾ یعنی: إعراض و رویگردانی از دعا، غفلت از شکر و سرگرمی و اشتغال به شهوات، درنظر اسرافکاران آراسته ساخته شده است.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿١٣﴾

﴿**و هرآینه قرن‌های پیش از شما را**﴾ یعنی: امّتهای پیشین را ﴿**هلاک کردیم، آن‌گاه که ستم کردند**﴾ با تکذیب و جرأت و جسارت علیه پیامبران ما و تطاول و درازدستی‌شان در گناهان و نافرمانی‌ها ﴿**و پیامبرانشان**﴾ که ما به‌سویشان برانگیخته بودیم ﴿**با نشانه‌های روشن**﴾ و معجزاتی که بر صدق و راستگویی آن پیامبران دلالتی آشکار و روشن داشت ﴿**به‌سوی آنان آمدند ولی هرگز مستعد آن نبودند که ایمان بیاورند**﴾ راه ایمان به‌روی آنان بدان جهت هموار نشد که برای آن آمادگی نداشتند و نیز الطاف الهی از آنان سلب شده بود ﴿**این‌گونه مردم مجرم**﴾ یعنی کافر ﴿**را جزا می‌دهیم**﴾ و این هشداری است سخت برای کفّار مکّه و دیگر تکذیب‌کنندگان رسالت پیامبر خاتم ﷺ.

ثُمَّ جَعَلۡنَٰكُمۡ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لِنَنظُرَ كَيۡفَ تَعۡمَلُونَ ﴿١٤﴾

﴿آن‌گاه شمارا﴾ ای کسانی که محمّد ﷺ به‌سویتان به رسالت مبعوث شده است ﴿بعد از آنان در زمین خلیفه ساختیم﴾ یعنی: بعد از آن امّتهایی که اخبارشان را می‌شنوید و آثارشان را می‌نگرید، شما را در زمین جانشین ساختیم ﴿تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید﴾ آیا اعمال خیر انجام می‌دهید، یا اعمال شرّ؟ و بدانید که با شما بر حسب عملتان رفتار می‌کنیم و بدانید که شما زیر نظر ما قرار دارید پس می‌نگریم که آیا عمل شما به‌گونه‌ای است که از پیشینیانتان عبرت‌گرفته‌اید، یا این‌که به‌ناز و نعمت و آسایشی که در آن قرار دارید، فریفته می‌باشید؟ در **حدیث‌شریف** آمده است: «بی‌گمان دنیا شیرین و سبز است و همانا خداوند ﷻ جانشین کنندهٔ شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید لذا از دنیا بپرهیزید و از زنان بپرهیزید زیرا اوّلین فتنهٔ بنی‌اسرائیل از زنان بود».

وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُۚ قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ﴿١٥﴾

﴿**و چون آیات بیّنات ما بر آنان خوانده شود**﴾ مراد آیاتی در کتاب مجید الهی است که بر اثبات توحید و ابطال شرک دلالت می‌کند ﴿**کسانی‌که به دیدار ما امید ندارند**﴾ یعنی منکران معاد ﴿**می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور**﴾ که در آن پرستش بتان مورد نکوهش قرارنگرفته باشد ﴿**یا آن را عوض کن**﴾ با منسوخ‌ساختن و از میان برداشتن بخشی از آیات یا کلّ آیات آن و نهادن آیاتی دیگر به‌جای آن‌که با اهداف ما سازگار باشد ﴿**بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم**﴾ بلکه این در حوزهٔ فرمان خدای متعال است که اگر بخواهد، به تغییر قرآن فرمان می‌دهد پس این کار هرگز در توان و امکان من نیست ﴿**جز آنچه را که به من وحی می‌شود**﴾ از نزد خدای سبحان ﴿**پیروی نمی‌کنم**﴾ بی هیچ‌گونه تغییر و تبدیل و تحریفی ﴿**در حقیقت اگر من پروردگارم را نافرمانی کنم**﴾ بر فرض و تقدیر ـ با انجام‌دادن آنچه که شما از من می‌طلبید ﴿**از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم**﴾ که همانا روز قیامت است.

قُل لَّوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوْتُهُۥ عَلَيْكُمْ وَلَآ أَدْرَىٰكُم بِهِۦ ۖ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِۦٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾

﴿**بگو: اگر خدا می‌خواست، آن را بر شما نمی‌خواندم**﴾ یعنی: اگر خدا ﷻ می‌خواست که قرآن را بر شما نخوانم و آن را به شما ابلاغ نکنم، قطعاً آن را بر شما نمی‌خواندم زیرا خواندن کتابی اعجازگر از سوی شخص امّی‌ای چون من، کاری فراتر از مرز عادت است ﴿**و**﴾ اگر خدا ﷻ می‌خواست ﴿**خود او هم شما را بدان آگاه نمی‌گردانید**﴾ یعنی: شما را از قرآن به زبان من آگاه نمی‌گردانید ﴿**قطعاً پیش از آن**﴾ یعنی پیش از نزول قرآن ﴿**عمری در میان شما به‌سر برده‌ام**﴾ یعنی:

زمان درازی به مدّت چهل سال را، که در همهٔ آن مدّت مرا به راستگویی و امانتداری می‌شناختید و می‌دانستید که از کسانی نبودم که خواندن و نوشتن می‌دانند بنابراین، کتابهای نازل‌شده بر پیامبران ﷺ را نخوانده‌ام و علومی را که نزد دانشمندان است، نیاموخته‌ام و دنبال چیزی از این باب نرفته‌ام و نه مشتاق آن بوده‌ام، آن‌گاه در چنین اوضاع و احوالی، به رسالت مبعوث شدم و کتابی را به شما آوردم که از آوردن سوره‌ای همانند آن عاجز و از معارضه با آن درمانده‌اید در حالی‌که شما قوم عرب، در فصاحت و بلاغت شهرتی عالمگیر دارید ﴿**آیا تعقل نمی‌کنید؟**﴾ تا این حقیقت را بدانید که صدور همچو قرآنی از شخصی مانند من با آن پیشینه، ممتنع است؟

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِـَٔايَـٰتِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿١٧﴾

﴿**پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغی بر خدا بربندد، یا آیات او را تکذیب کند؟**﴾ چون مشرکان از رسول خدا ﷺ خواستند تا قرآنی غیر از این قرآن را به آنها بیاورد، یا آن را تبدیل کند، آن حضرت ﷺ برایشان روشن ساخت که اگر چنین کند، بر خدای عزّوجلّ دروغ بسته‌است و ستمی بزرگتر از این وجود ندارد ﴿**به راستی مجرمان رستگار نمی‌شوند**﴾ یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به مرادی نمی‌رسند.

خدای عزّوجلّ با این سه آیه، بر این حقیقت که قرآن از سوی وی است، حجّت اقامه کرد.

عبدالله‌بن‌سلام ﷺ می‌گوید: چون رسول خدا ﷺ به مدینه تشریف آوردند،

یهودیان از آن حضرت ﷺ رمیده و از پذیرش دین حق گریزان شدند و من هم از کسانی بودم که از ایشان رمیده بودند ولی چون ایشان را دیدم، دانستم که چهرهٔ ایشان، چهرهٔ مردی کذّاب نیست ... و اوّلین سخنی که از ایشان شنیدم این **حدیث‌شریف** بود: «ای مردم! سلام گفتن را در میان خود انتشار دهید، محتاجان را إطعام کنید، صلهٔ ارحام را برقرار کنید و در شب ــ هنگامی که مردم در خوابند ــ نماز بگزارید، در این صورت، به سلامتی به بهشت وارد می‌شوید».

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ أَتُنَبِّـُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِى ٱلْأَرْضِ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾

﴿و﴾ در حالی که مشرکان پرستش خداوند ﷻ را به‌طور کلّی ترک هم نمی‌کنند، امّا ﴿**به‌جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند**﴾ اگر آنها را نپرستند ﴿**و نه به آنان سود می‌رساند**﴾ درصورتی‌که آنها را بپرستند. درحالی‌که معبود راستین کسی است که هرگاه بخواهد، سود و زیان برساند و اگر چنین نباشد پس فایدهٔ پرستش وی چیست؟ ﴿**و می‌گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند**﴾ مشرکان می‌پندارند که بتان برای آنها نزد خداوند ﷻ شفاعت می‌کنند و او بر اثر این شفاعت، آنان را در برابر گناهانشان عذاب نمی‌کند، همچنان می‌پندارند که خدایانشان نزد الله ﷻ در اصلاح احوال دنیایشان نیز برایشان واسطه می‌شوند! این است منطق سخیف و ابلهانهٔ شرک ﴿**بگو: آیا خداوند را از چیزی که در آسمانها و زمین نمی‌داند، آگاه می‌کنید؟**﴾ یعنی: خدای سبحان برای خود از تمام

مخلوقاتش که در آسمانها و زمین وی به‌سر می‌برند، هیچ شریک و شفیعی را سراغ ندارد پس شما این شریکان را از کجا برای وی یافته‌اید؟! ﴿**پاک و برتر است از آنچه شریک وی قرار می‌دهند**﴾.

وَمَا كَانَ ٱلنَّاسُ إِلَّآ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَٱخْتَلَفُوا۟ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِىَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٩﴾

آنگاه حق تعالی از این واقعیّت خبر می‌دهد که پدیدهٔ شرک در میان مردم امری نوپیداست و بشریّت در اصل همگی بر یک دین بوده‌اند: ﴿**و مردم، جز امّتی واحد نبودند**﴾ امّتی موحّد و یکتاپرست برای خدای سبحان و مؤمن به وی. این یگانگی دینی، یا در عهد آدمؑ و قرنهای ده گانهٔ بعد از وی بوده است، یا بعد از طوفان نوحؑ که بر روی زمین هیچ کافری باقی نگذاشت ﴿**پس اختلاف پیدا کردند**﴾ بعد از آن، یعنی بعضی کافر شدند و بعضی دیگر همچنان مؤمن باقی ماندند و در نتیجه، بعضی با بعضی دیگر در دین اختلاف پیدا کردند ﴿**و اگر کلمه‌ای که سابقاً از سوی پروردگارت صادر شده است نبود**﴾ آن کلمه این است که خداوند متعال در مورد این اختلاف، جز در روز قیامت میانشان داوری نخواهد کرد. آری! اگر این کلمه نبود: ﴿**قطعاً فیصله می‌کرد**﴾ خدای سبحان ﴿**میان آنان**﴾ در دنیا ﴿**در آنچه که درآن اختلاف دارند**﴾ و در نتیجه، مُحق را از مُبطل جدا می‌ساخت ولی پروردگار متعال، نظر به آن کلمه‌ای که هرگز برگشت‌پذیر نیست، از این کار امتناع کرد.

نسفی می‌گوید: «حکمت در این فیصلهٔ الهی این بود که سرای دنیا، سرای تکلیف است و سرای آخرت، سرای جزا و پاداش». به قولی: آن کلمه این است

که خداوند متعال کسی را جز به حجّت مؤاخذه نمی‌کند، این حجّت عبارت است از: فرستادن پیامبران ﷺ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِيْنَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُوْلاً﴾ و ما تا پیامبری نفرستیم، عذاب کننده نیستیم» [اسراء/۱۵].

نتیجهٔ سخن این است که: برانگیختن پیامبران ﷺ و فرود آوردن وحی؛ در واقع برای بازگرداندن مردم به اصل توحیدیشان می‌باشد پس چرا مردم از آن در شگفت می‌شوند؟

وَيَقُولُونَ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ فَقُلْ إِنَّمَا ٱلْغَيْبُ لِلَّهِ فَٱنتَظِرُوٓا۟ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ ﴿٢٠﴾

﴿**و می‌گویند: چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او فروفرستاده نشده است؟**﴾ گویندهٔ این سخن مردم مکّه بودند، گویی آنان به نشانه‌های آشکار و معجزات بزرگ و استواری که بر رسول خدا ﷺ نازل شده بود، هیچ اهمّیّتی نداده و از آن حضرت ﷺ خواستار معجزهٔ جدیدی چون زنده‌ساختن مردگان، تبدیل‌نمودن کوهها به طلا و امثال آن شدند ﴿**بگو: جز این نیست که غیب فقط مخصوص خداوند است**﴾ یعنی: فروفرستادن معجزه، امری غیبی است و علم آن به خود خداوند ﷻ اختصاص دارد بنابراین، نه مرا به آن علمی است، نه شما و نه سائر مخلوقات را ﴿**پس انتظار بکشید**﴾ فرود آمدن آنچه را که پیشنهاد کرده‌اید ﴿**که من هم با شما از منتظرانم**﴾ حکم خدا ﷻ را دربارهٔ خود و دربارهٔ شما.

ابن‌کثیر می‌گوید: «اگر خداوند ﷻ می‌دانست که آنها به خاطر کسب یقین و هدایت، طالب معجزهٔ جدیدی هستند، قطعاً اجابتشان می‌کرد ولی دانست که فقط از روی عناد و مکابره و لجاجت، این درخواست را پیش افگنده‌اند پس آنان را

در عناد و لجاجتشان واگذاشته و با این آیات، بر حقّانیّت قرآن و پیامبر ﷺ و بطلان عقاید مشرکان و خواسته‌های نابجای آنان حجّت بر پا کرد و شبهات بی‌بنیاد آنان پیرامون رسالت را ویران کرد».

امام ابو محمّد بن حزم اندلسی، بخشی از معجزات رسول اکرم ﷺ را که به تواتر نقل شده است، چنین بر می‌شمرد:

۱ ــ قرآن کریم.

۲ ــ شقّ القمر که به درخواست قریش در مکّه روی داد.

۳ ــ إطعام گروهی بسیار با غذایی اندک در منزل جابر رضی الله عنه و در منزل أبوطلحه رضی الله عنه در روز جنگ خندق و إطعام سپاهی که تعدادشان نهصدتن بود از خرمایی چند که از بس اندک بود، دختر بشیربن سعد آن را به دست خود آورد و همه ازآن خوردند تا سیر شدند و هنوز هم از آن خرما چیزی باقی ماند.

۴ ــ فواره زدن آب از میان انگشتان آن حضرت و نوشیدن و سیراب شدن تمام یک لشکر از آن. همچنان، ریختن از آب وضوی آن حضرت ﷺ در چشمهٔ خشک تبوک و جوشیدن آب از آن و نوشیدن تمام لشکر تبوک که هزاران تن بودند از آن چشمه و سیراب شدن آنها و آب دارشدن این چشمه تا روز قیامت. همین طور از آب وضوی ایشان در چاه حدیبیّه ریخت و در حالی که آن چاه قبلاً خشک بود و آب نداشت، آب از آن جوشیدن گرفت به‌طوری که هزارو چهارصد تن از آن نوشیدند و همه سیراب شدند.

۵ ــ زدن سپاه مشرکان در بدر با مشتی خاک و رسیدن آن خاک به چشم همهٔ آنها و تارومار شدنشان که آیهٔ (۱۷) سورهٔ «انفال» مبیّن آن است.

۶ ــ نالهٔ ستونی در مسجدالنّبی که رسول اکرم ﷺ در پای آن خطبه می‌خواندند بعد از ساختن منبر و شنیدن تمام حاضران صدای نالهٔ آن را که چون آواز شتر می‌نالید و مویه می‌کرد ــ که بعد از آن، رسول اکرم ﷺ او را در بغل گرفتند و آرام

شد.

۷ ـ دعوت ایشان از یهودیان که اگر بهشت مخصوص آنهاست و در این ادّعا راستگو هستند، آرزوی مرگ کنند و عجز یهودیان از این امر ـ که قرآن این ماجرا را حکایت کرده است.

۸ ـ خبردادن ایشان از غیب، از جمله در موارد آتی:

✿ خبر دادن ایشان از این‌که عمّار ﷺ را گروهی باغی به شهادت می‌رسانند ـ و چنین شد.

✿ خبر دادن ایشان از این‌که به عثمان ﷺ بلوایی می‌رسد و در قبال آن بهشت از آن وی است ـ و چنین شد.

✿ خبر دادن ایشان از این‌که حسن بن علی رضی‌الله‌عنهما سیّد و سالاری است که خداوند ﷻ به وسیلهٔ او میان دو گروه عظیم از مسلمانان صلح پدید می‌آورد ـ و چنین شد.

✿ خبر دادن ایشان در مورد دوزخی بودن مردی که در جهاد حاضر بود و بعداً آن مرد خودکشی کرد ـ و چنان شد که خبر داده بودند.

۹ ـ سراقه‌بن‌مالک‌بن‌جعشم در راه هجرت ایشان به مدینه، ایشان را دنبال کرد تا با دستگیر نمودنشان، جایزهٔ مشرکان مکّه را از آن خود کند ولی پاهای اسب وی در زمین فرورفت و به دنبال آن دودی او را دنبال کرد و التماس سراقه در این حال از آن حضرت ﷺ و دعای ایشان و به راه افتادن مجدّد اسب وی.

۱۰ ـ خبر دادن ایشان از این که دستبندهای کسری شاه فارس، در دستان سراقه گذاشته می‌شود ـ و چنین شد.

۱۱ ـ خبردادن ایشان از کشته شدن اسود عنسی که به دروغ ادّعای نبوت کرده بود، در شب قتل وی در حالی‌که او در صنعاء یمن بود و نیز خبردادن ایشان در همان شب از این که چه کسی او را به قتل رسانده است ـ و چنان بود که خبر

دادند.

۱۲ ـ اعلام مرگ نجّاشی از سوی ایشان در حالی‌که میان او و ایشان چندین روز راه فاصله بود و بیرون شدن ایشان و تمام اصحابشان به گورستان بقیع و نماز جنازه خواندن بر او و صحّت یافتن این خبر که او در همان روز وفات کرده بود.

۱۳ ـ بیرون شدن ایشان از خانهٔ خود در مکّه از حلقهٔ محاصرهٔ دوازده تن از افراد قریش که منتظر ایشان بودند تا ایشان را به زعم خود بکشند و پاشیدن خاک بر سر آنان و در نتیجه ندیدن آنها ایشان را.

۱۴ ـ شکایت شتر نزد ایشان و تواضع آن در برابر ایشان در حالی‌که اصحابشان نیز حاضر بودند.

۱۵ ـ دعوت ایشان از دو درخت که نزد ایشان بیایند و آمدن هر دو درخت و یکجا شدن آنها، سپس دستوردادن ایشان به رفتن آن دو درخت و رفتن آنها.

۱۶ ـ آن حضرت ﷺ بیشتر میانه بالا بودند ولی چون باقد بلندان راه می‌رفتند، از آنها بلندتر دیده می‌شدند.

۱۷ ـ آن حضرت ﷺ نصاری را دعوت به مباهله کردند و خبردادند که اگر آنان مباهله کنند، همگی نابود می‌شوند و نصاری با اطمینان از صحّت سخن آن حضرت ﷺ، حاضر به مباهله نشدند ـ که قرآن کریم نیز شاهد این خبر است.

۱۸ ـ خبردادن ایشان از این‌که خود کشندهٔ ابیّ‌بن‌خلف‌جمحی خواهند بود ـ و چنان شد زیرا آن حضرت ﷺ در روز احد اندک خدشه‌ای بر او وارد کردند ـ که بر اثر آن هلاک گشت.

۱۹ ـ سخن گفتن بازوی مسموم گوسفند با ایشان ـ که من را به سم آلوده اند و از من تناول نکنید.

۲۰ ـ آن حضرت ﷺ در روز بدر به اصحابشان خبردادند که قتلگاه رهبران قریش در کجا و کجا از میدان بدر خواهد بود و چنان شد که فرموده بوند.

۲۱ ــ آن حضرت ﷺ خبردادند که گروه‌هایی از امّت ایشان در دریا به جنگ دشمن خواهند رفت و به امّ حرام بنت ملحان گفتند: تو نیز از آنان هستی و او نیز از ایشان گردید.

۲۲ ــ زمین برای آن حضرت ﷺ درهم پیچانده شد به‌طوری که مشارق و مغارب آن را دیدند و خبردادند که فرمانروایی امّتشان به آن محدوده‌ها که دیده بودند، خواهد رسید ــ و چنان شد زیرا فرمانروایی امّت ایشان از اوّل مشرق تا بلاد سند و ترک و تا آخر مغرب به اوقیانوس اطلس و سرزمین بربر رسید، امّا فرمانروایی آنها در جنوب و شمال به مانند مشرق و مغرب، گسترده نشد.

۲۳ ــ به فاطمه دختر خود ــ رضی‌الله‌عنها ــ خبردادند که او اوّلین فرد از اعضای خانوادهٔ ایشان خواهد بود که بعد از درگذشت‌شان به ایشان ملحق خواهد شد ــ و چنان شد.

۲۴ ــ به همسران خویش خبردادند که آن کسی که در إنفاق از دیگران دراز دست تراست، زودتر به ایشان ملحق خواهد شد و زینب بنت جحش که در صدقه دادن دستی درازتر داشت، اوّلین همسرایشان بود که بعد از درگذشت ایشان به ایشان پیوست.

۲۵ ــ پستان گوسفندی را مسح کردند و بر اثر آن، پستان خشکیدهٔ آن لبریز از شیرشد، که همین معجزه سبب اسلام عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه گردید. بار دیگر در خیمهٔ امّ معبد خزاعی چنین معجزه‌ای از ایشان روی داد.

۲۶ ــ در روز خیبر بر چشمان علی رضی الله عنه که ناراحتی داشت، از آب دهان خود مالیدند و چشمان وی دردم شفایافت و بعد از آن دیگر هرگز او به چشم درد مبتلا نشد و پرچم را به او دادند و فرمودند: جز فاتحانه برنمی گردد ــ و چنان شد.

۲۷ ــ اصحاب رضی الله عنهم، تسبیح گفتن غذا را در میان دستان آن حضرت ﷺ می‌شنیدند.

۲۸ ــ حَکَم‌بن‌ابی‌العاص، از روی استهزا راه رفتن رسول اکرم ﷺ را تقلید کرد،

فرمودند: همچنان باش! و تا مرد، بدنش مرتعش بود».

وَإِذَآ أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ رَحْمَةً مِّنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُم مَّكْرٌ فِىٓ ءَايَاتِنَا ۚ قُلِ ٱللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا ۚ إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿٢١﴾

﴿**و چون به مردم پس از سختی‌ای که به آنان رسیده است، رحمتی بچشانیم، بناگاه آنان را در آیات ما نیرنگی است**﴾ یعنی: چون خداوند متعال بر مردم با فرودآوردن باران و به‌عمل‌آوردن میوه‌ها و محصولات، نعمت ارزانی داشته و بر آنان در معیشت و ارزاق، وسعت و گشایش پدید آورد ـ بعد از آن‌که بر اثر خشکسالی و تنگی معیشت، رنجها به آنان رسیده است ـ آنها نعمت‌هایش را شکر نگزارده و چنان‌که باید، قدر آن را نمی‌شناسند بلکه مشرکان این نعمتها را به بتان بی‌جان ناتوان و غیر قادر بر رساندن سود و زیان نسبت داده و در آیات خدا ﷻ طعن زدند و در جهت دفع این آیات، به هر حیله و نیرنگی متوسّل گشتند ﴿**بگو: خداوند در مکر سریع‌تر است**﴾ یعنی: در مجازات کردن شتابان‌تر است ﴿**درحقیقت، فرستادگان ما آنچه را نیرنگ می‌کنید، می‌نویسند**﴾ مراد از فرستادگان: فرشتگان (کرام الکاتبین) هستند که نیرنگهای کفّار را نوشته و آن را بر دانای آشکار و نهان عرضه می‌کنند لذا وقتی این امر بر فرشتگان نگهبان مخفی نباشد، چگونه بر خداوند قدیر علیم و خبیر، مخفی تواند بود؟

هُوَ ٱلَّذِى يُسَيِّرُكُمْ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمْ فِى ٱلْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا۟ بِهَا جَآءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَآءَهُمُ

ٱلْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٢٢﴾

﴿**اوکسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند**﴾ یعنی: شما در خشکی به وسیلۀ پاهایی که حق تعالی برای بهره گیری‌تان آفریده است و به وسیلۀ چهارپایان و دیگر وسایل نقلیه‌ای که برای سواریتان خلق کرده است، راه می‌پیمایید و به شما فنّ ساختن کشتی‌هایی را که عرض و طول دریاها و اوقیانوسها را بر آنها می‌پیمایید، نیز الهام کرد ﴿**تا وقتی‌که در کشتیها نشینید و آنها با بادی خوش**﴾ که کشتی‌ها را به جلو می‌راند و توفانی و ناپایدار نیست که کشتی‌ها را بشوراند ﴿**آنان را ببرند و آنان بدان باد موافق شاد شوند، بناگاه بر آنان بادی تند وزد**﴾ عَصُوْف: شدّت وزش باد است ﴿**و موج از هر طرف**﴾ یعنی: از تمام جهات و از همۀ اطراف ﴿**برآنان تازد و یقین کنند که از هر سو گرفتار شده‌اند**﴾ و درمحاصرۀ امواج سرکش افتاده اند، یعنی هلاکت و نابودی بر گمانهایشان غلبه کند ﴿**در آن حال به جناب الله دعا کنند**﴾ و خالصانه به‌سوی او متوجّه شوند، از آن‌رو که می‌دانند: فقط او بر نجات‌دادنشان تواناست ﴿**در حالی‌که دین خود را برایش پاک و خالص کرده‌اند**﴾ یعنی: در این حال، دعایشان را به هیچ شائبه‌ای نمی‌آلایند چنان‌که عادتشان در غیر چنین تنگنایی بر آن بود که بتانشان را در دعا شریک می‌ساختند. و با تأکید و سوگند می‌گویند: ﴿**که اگر ما را از این بلا برهانی، قطعاً از شکرگزاران خواهیم شد**﴾.

البتّه برگشت به آستان الله ﷻ در هنگام سختی‌ها، خود دلیل بر آن است که نهاد خلق، بر بازگشت به‌سوی خدای متعال سرشته شده و بشر فطرتاً خداپرست و خداشناس است. همچنین این آیه نشان دهندۀ آن است که دعای فرد مضطّر و بیچاره مستجاب می‌شود، هرچند کافر باشد.

فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمۡ إِذَا هُمۡ يَبۡغُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۗ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغۡيُكُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۖ مَّتَـٰعَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ ثُمَّ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُكُمۡ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿۲۳﴾

﴿**پس چون نجاتشان داد**﴾ خداوند ﷻ از این محنت و دعایشان را اجابت کرد ﴿**ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند**﴾ و بی آن‌که شبهه‌ای داشته باشند، فقط از روی تمرّد و عناد، در زمین فساد ورزیده و به بیراهه مـی‌روند و آن دعـاها و سوگندها و پیمانها و عهدهایی را که با خداوند ﷻ بسته بودند، فراموش مـی‌کنند ﴿**ای مردم! جز این نیست که سرکشی شما فقط به زیان خود شماست**﴾ پس سرکشی و تجاوز انسان به دیگران، در واقع تجاوز و سرکشی بر خود وی است، به اعتبار این‌که فرجام و پیامد آن تجاوز ـ که چیزی جز مجازات و انتقام نیست ـ به خود وی برمی‌گردد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ گناهی چون تـجاوز و قطع پیوند رَحِمْ سزاوارتر به آن نیست کـه خـداونـد عـقوبت آن را در دنـیا زود برساند، به همراه آنچه که برای صاحبش در آخرت از عذاب ذخـیره مـی‌کند».
﴿**بهرهٔ زندگانی دنیاست**﴾ یعنی: بهره‌مندیِ شما از سرکشی، فقط محدود به زمان تنگ زندگانی دنیاست ﴿**سپس بازگشتتان به‌سوی ماست**﴾ بعد از این زندگی گذرا و بهره‌مندی چند روزهٔ دنیا ﴿**آن‌گاه شما را از آنچه می‌کردید**﴾ در دنیا از خیر و شرّ ﴿**باخبر خواهیم کرد**﴾ و شما را در برابر آن جزا خواهیم داد بنابراین، هر کس خیری می‌بیند؛ باید خدا ﷻ را سپاس گوید و هر کس شرّی می‌بیند؛ باید جز خودش کسی دیگر را سرزنش نکند.

مکحول با استناد به **حدیث‌شریف** می‌گوید: «سه خصلت است که هر کس آنها را

داشته باشد، آن سه خصلت علیه خود وی‌اند: نیرنگ، تجاوز و پیمان‌شکنی».

إِنَّمَا مَثَلُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنزَلْنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلْأَنْعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَآ أَنَّهُمْ قَٰدِرُونَ عَلَيْهَآ أَتَىٰهَآ أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَٰهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِٱلْأَمْسِ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْأَيَٰتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

بعد از آن‌که خدای متعال از بهرهٔ دنیا یاد کرد، اکنون جملهٔ مستأنفه و مستقلّی را می‌آورد که متضمّن بیان حال دنیا و سرعت انقضای آن است: ﴿**جزاین نیست که مَثَل زندگانی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان فروریختیم**﴾ یعنی: مَثَل زندگانی دنیا در سرعت زوال خود، همانند وصف گیاهان روی زمین در سرعت زوال بهجت و شادابی و خرّمی آن است ﴿**پس با آن**﴾ آب ﴿**رستنیهای زمین درهم آمیخت**﴾ و براثر آن، رستنی‌ها به حدّ کمال خود رسید ﴿**از آنچه مردم و چهارپایان می‌خورند**﴾ از دانه‌ها و میوه‌ها و علوفه ﴿**تا آن‌گاه که چون زمین پیرایهٔ خود را برگرفت و آراسته گردید**﴾ یعنی: چون زمین با انواع رستنی‌ها و گلها و گیاهان رنگارنگ، طنّاز و زیبا و نگارینه شد و جلوه‌ها و آراستگی‌های خود را به تمام و کمال به نمایش گذاشت، رستنی‌هایی که بعضی از آنها مشابه رنگ طلا، بعضی مشابه رنگ نقره، بعضی مشابه رنگ یاقوت، بعضی مشابه رنگ زمرّد و ... است.

خدای متعال در این آیه، زمین را به زنی تشبیه کرده که جامه‌های زیبا و

رنگارنگ و زیوراتی گونه گون بر خود می‌پوشد و خود را به انواع آرایش‌ها می‌آراید تا انظار را به خود جلب نماید. ﴿**و ساکنان آن پنداشتند که بر آن**﴾ یعنی: بر چیدن محصولات آن و بهره گیری از آن ﴿**توانا هستند، بناگاه فرمان ما**﴾ یعنی عذاب ما ﴿**شبی یا روزی به زمین آمد پس آن را مانند زراعت از بن بریده گردانیدیم**﴾ یعنی: کشت آن را شبیه محصول از بن درویده و تباه شده‌ای گردانیدیم ﴿**که گویی دیروز**﴾ به‌صورت سبز و تازه و شاداب ﴿**وجود نداشته است، این‌گونه**﴾ یعنی: به مانند این تفصیل بدیع و این بیان رفیع ﴿**آیات**﴾ یعنی: حجّت‌ها و ادلّهٔ قرآنی ﴿**را**﴾ که از جملهٔ آنها یکی‌هم این آیه است ﴿**برای مردمی که اندیشه می‌کنند**﴾ و از این مَثَلها به زوال دنیا و سرعت نابودی و تباهی آن پی می‌برند و درس عبرت می‌گیرند، ﴿**به روشنی بیان می‌کنیم**﴾.

وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٢٥﴾

آن‌گاه که خدای متعال ارزش ناپایدار زندگی دنیا و سرعت دگرگونی و زوال آن را برای بندگانش بیان کرد، در اینجا آنان را به سرای آخرت ترغیب می‌کند: ﴿**و خدا شما را به‌سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند**﴾ یعنی: سرای بهشت که سرای سلامتی از آفات است ﴿**و هرکه را خواهد، به‌سوی راه راست هدایت می‌کند**﴾ یعنی: توفیق می‌دهد. آری! خداوند ﷻ همهٔ بندگان را به‌سوی سرای سلامتی فرامی‌خواند، امّا جز هدایت‌یافتگان به آن وارد نمی‌شوند. در **حدیث‌شریف** به روایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «در خواب دیدم که جبرئیل بالای سر من و میکائیل پایین پای من است و یکی از آنها به دیگری

می‌گوید: برای او (پیامبر) مَثَلی بزن. در این هنگام یکی از آنها خطاب به من می‌گوید: جز این نیست که مَثَل تو و مَثَل امّتت همانند مَثَلِ پادشاهی است که برای خود سرایی برگرفته، سپس در آن سرا خانه‌ای بنا کرده و باز در آن خانه، سفره‌ای گسترده، آن‌گاه فرستاده‌ای برانگیخته تا مردم را به‌سوی غذایش دعوت کند ولی برخی از آنها آن فرستاده را اجابت گفته و برخی هم به آن دعوت اعتنایی نمی‌کنند پس آن پادشاه، خداوند ﷻ است، آن سرا، اسلام است و آن خانه بهشت و تو ای محمّد! آن فرستاده هستی پس هر کس تو را اجابت گفت، به اسلام در آمد و هر کس به اسلام در آمد، به بهشت در آمد و هر کس به بهشت درآمد، از نعمتها بهره‌مند شد».

﴿ لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ ٱلْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾ (۲۶)

﴿**برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی‌ای است**﴾ یعنی: برای کسانی که به تکالیف و واجبات الهی بر ذمّهٔ خود، به نیکویی قیام کرده و آنها را به درستی انجام داده‌اند و از نواهی او خود را بازداشته‌اند، پاداش نیکویی است که همانا بهشت است ﴿**و زیادتی بر آن است**﴾ آن زیادت؛ فضل و عنایت الهی بر ایشان با دادن این امکان است که: بر روی حضرتش در بهشت بنگرند. تفسیر (زِيَادَةٌ) به نظر کردن الی وجه الله؛ قول جمهور علما از سَلَف و خَلَف می‌باشد.

در **حدیث‌شریف** به روایت امام احمد و امام مسلم از صهیب ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت کردند، آن‌گاه فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، منادی‌ای چنین ندا می‌کند: ای اهل بهشت!

همانا شما نزد خداوند ﷻ وعده‌ای دارید که می‌خواهد به آن وعده برای شما وفا کند. می‌گویند: آن وعده چیست؟ مگر میزان اعمال نیک ما را سنگین نساخت، مگر روسپیدمان نگردانید، مگر ما را به بهشت وارد نکرد و از دوزخ دورمان نساخت؟ در این هنگام حق تعالی حجاب را از برابر آنان کنار می‌زند و ایشان به‌سوی او می‌نگرند. سوگند به خدای عزّوجلّ که او چیزی را دوست داشتنی‌تر و آرام‌بخش‌تر برای آنان، از نظرکردن به‌سوی خویش نبخشیده است». ﴿**و چهره‌هایشان را هیچ غبار و ذلّتی نمی‌پوشاند**﴾ نه روی آنان را سیاهی‌ای می‌پوشاند و نه دود و دخان دوزخ، گرد خواری و حسرت و ندامت و افسردگی را بر چهره‌هایشان می‌نشاند ﴿**اینان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود**﴾.

وَٱلَّذِينَ كَسَبُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ جَزَآءُ سَيِّئَةِۭ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٞۖ مَّا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنْ عَاصِمٖۖ كَأَنَّمَآ أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعٗا مِّنَ ٱلَّيْلِ مُظْلِمًاۚ أُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**و کسانی که مرتکب بدیها شده‌اند، بدانند که جزای بدی مانند آن است**﴾ یعنی: خداوند متعال جزای یک بدی را با یک بدی می‌دهد و بر آن نمی‌افزاید پس جزای بدی در کوچکی و بزرگی خود، همانند بدی است نه بیش از آن ﴿**و بر آنان غبار خواری نشیند**﴾ از اثر گناهانشان و ترس و دلهره‌ای که از آن دارند ﴿**برای آنان در برابر خداوند هیچ پشت و پناهی نیست**﴾ یعنی: هیچ کس آنها را از خشم و عذاب خدای قهّار پناه نمی‌دهد ﴿**گویی چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شب تار پوشیده شده است**﴾ از بس که دود و دخان آتش و سیاهی آن، چهره‌هایشان را فرو پوشانیده

است ﴿**آنان اصحاب آتش‌اند که** ﴾هیچ جدایی‌ای از آن ندارند و ﴿**جاودانه درآنند** ﴾.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا۟ مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَ
شُرَكَآؤُكُمْ ۚ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ ۖ وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ﴿۲۸﴾

﴿**و روزی که همگی آنان را حشر کنیم** ﴾یعنی : تمام اهل زمین؛ اعم از انس و جنّ ، نیکوکار و بدکار ، موحّدان و پرستشگران معبودان باطل را برای بازپرسی گرد آوریم ﴿**آن‌گاه به کسانی که شرک ورزیده‌اند ، می‌گوییم** ﴾به منظور سرکوب و سرزنش آنها در حضور اهل محشر و در حضور معبودانشان : ﴿**شما و شریکانتان** ﴾که آنها را همراه با خدای لاشریک به پرستش گرفته بودید ﴿**بر جای خود باشید** ﴾یعنی : در جای معیّن خود ، جدا از مقام و موضع مؤمنان بایستید ﴿**پس میان آنها جدایی می‌افگنیم** ﴾یعنی : معبودان را از عبادت‌کنندگانشان جدا می‌کنیم ، یا مشرکان و مؤمنان را از یک‌دیگر جدا می‌کنیم و هرگونه پیوندی را که در دنیا میان آنان بوده است ، می‌گسلانیم ﴿**و شریکانشان** ﴾به آنان ﴿**می‌گویند: شما ما را نمی‌پرستیدید** ﴾یعنی : ما شما را به پرستش خویش دستور نداده و فرا نخوانده بودیم بلکه شما هوس و گمراهی خود و نیز شیاطینتان را که گمراهتان کرده بودند ، می‌پرستیدید زیرا آنان بودند که شما را به پرستش ما فرمان دادند و شما هم از آنان اطاعت کردید . بنابراین ، معنی انکار پرستش عابدان از سوی معبودان ، انکار این امر است که به آنان چنین دستوری داده باشند .

فَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًۢا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ

لَغَـٰفِلِينَ ﴿٢٩﴾

﴿**پس خدا به عنوان گواه میان ما و میان شما بس است**﴾ یعنی: خدای سبحان گواه است بر این‌که: ما شما را به عبادت خویش دستور نداده‌ایم، یاگواه است بر این‌که: ما به این کار شما راضی و خشنود نبوده‌ایم ﴿**همانا ما از پرستش شما بی‌خبر بودیم**﴾ ما آگاه نبودیم که شما ما را می‌پرستید و نه هم این کار را از شما خواسته بودیم چراکه عقل و شعوری نداشتیم.

این سرزنشی است بزرگ برای مشرکان که خدایان ناشنوا، نابینا و بی‌شعوری را به پرستش گرفته‌اند.

هُنَالِكَ تَبْلُواْ كُلُّ نَفْسٍ مَّآ أَسْلَفَتْۚ وَرُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ ٱلْحَقِّۖ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾

﴿**آنجاست**﴾ یعنی: در آن مکان یا در آن زمان است ﴿**که هرکسی آنچه را پیش فرستاده بود، در می‌یابد**﴾ یعنی: هر کس جزای عملی را که پیش فرستاده بود، می‌چشد و می‌آزماید؛ که آیا عملش زشت بوده یا زیبا، سودمند بوده یا زیانبار، مورد قبول بوده یا مردود؟ ﴿**و به‌سوی خدا، مولای حقیقی خود باز گردانیده می‌شوند**﴾ یعنی: آنان‌که شرک ورزیده‌اند، به‌سوی پروردگار بر حقّ خویش که ربوبیّتش حقّ است بازگردانیده می‌شوند، نه به‌سوی معبودات باطلی که برگرفته اند ﴿**و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم شد**﴾ خدایان باطلشان در آخرت ناپدید شده و هیچ سودی به آنها نمی‌رسانند و نه می‌توانند برای آنان میانجی‌گری و شفاعتی بکنند پس قبل از آن‌که چنین روزی در رسد، باید از پرستش این معبودهای باطل

دست بردارند.

قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَـٰرَ وَمَن يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾

﴿**بگو: کیست که به شما از آسمان روزی می‌بخشد**﴾ با فرستادن باران و بخشیدن نتایج و ثمرات آن ﴿**و**﴾ کیست که به شما از ﴿**زمین**﴾ روزی می‌بخشد؛ با رویاندن نباتات و پدید آوردن معادن؟ پس لابد اعتراف می‌کنید که خداوند ﷻ، بخشنده و آفرینندهٔ اینهاست ﴿**یا کیست که مالک گوشها و دیدگان است**﴾ چه کسی آنها را بر این اوصاف عجیب و بر این خلقت شگفت‌انگیز آفریده است، بدان گونه که از آنها به چنین بهره‌مندی عظیمی برخوردار می‌شوید؟ ﴿**و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد**﴾ یعنی: چه کسی انسان را از نطفه، جوجه را از تخم، سبزی را از دانه، عالم را از جاهل و مؤمن را از کافر بیرون می آورد؟ ﴿**و مرده را از زنده بیرون می‌آورد**﴾ یعنی: چه کسی نطفه را از انسان، جاهل را از عالم و کافر را از مؤمن بیرون می آورد؟ ﴿**و کیست که کار جهان را تدبیر می‌کند**﴾ یعنی: آن را به نظم و نظامی بی‌مانند، اداره می‌کند و سامان می‌بخشد؟ ﴿**خواهند گفت: خدا**﴾ یعنی: اگر انصاف دهند و بر اساس ایجابات فکر صحیح و عقل سلیم قضاوت کنند، به زودی به این سؤالت چنین پاسخ خواهند داد که: فاعل این امور، همانا خداوند ﷻ است چنان‌که مشرکان به این حقیقت اعتراف داشتند ﴿**بگو: پس چرا پروا نمی‌کنید**﴾ یعنی: با آن‌که این حقیقت را می‌دانید، چرا از خدایی که این پدیده‌ها را

نظم و سامان می‌بخشد، پروا نمی‌کنید تا او را به یگانگی پرستش کنید.

فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾

﴿**این است خدا، پروردگار حقیقی شما**﴾ نه آنچه را که با وی شریک قرار داده‌اید و بر چیزی توانا نیستند ﴿**و بعد از حق جز گمراهی چیست؟**﴾ پس، ربوبیّت حق تعالی به اقرار خودتان حقّ است لذا غیر آن باطل می‌باشد ﴿**پس چگونه بازگردانیده می‌شوید؟**﴾ یعنی: چگونه از حقّ آشکار عدول کرده به بیراهه می‌روید و غیر باری تعالی را به پروردگاری می‌گیرید؟!

كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ فَسَقُوٓاْ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

﴿**این‌گونه**﴾ یعنی: به مانند این حقیقت، یا به مانند برگشتن این گروه از حق ﴿**کلمهٔ پروردگارت**﴾ یعنی حکم و فیصلهٔ وی ﴿**بر کسانی که فسق ورزیدند**﴾ یعنی: از حق به‌سوی باطل خارج شده و از روی عناد و مکابره، در کفر خویش تمرّد کردند ﴿**به حقیقت پیوست که: آنان ایمان نمی‌آورند**﴾ آری! این است آن حکم ازلی خداوند ﷻ که: کافر معاند و فاسق، اهلیّت و شایستگی هدایت را ندارد و خدای عزّوجلّ او را هدایت نمی‌کند.

قُلۡ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥۚ قُلِ ٱللَّهُ يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ ﴿٣٤﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال بر ربوبیّت خویش حجّت برپا داشت، اینک با بیان عجز معبودان باطل، بر نفی شرک و محکومیّت مشرکان، حجّت برپا می‌دارد: **﴿بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند و باز آن را برگرداند﴾** با آفریدن انسان و سپس برانگیختنش بعد از مرگ و بازگردانیدن شب بعد از روز و غیره؟ **﴿بگو: فقط خداست که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را بر می‌گرداند﴾** یعنی: شما جز این دیگر پاسخی ندارید و هرگز نمی‌توانید برای شریکان پنداری‌تان، چنین توانایی‌ای را ادّعا کنید **﴿پس چگونه بازگردانیده می‌شوید﴾** از حقّ به‌سوی باطل؟.

قُلۡ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّۚ قُلِ ٱللَّهُ يَهۡدِي لِلۡحَقِّۗ أَفَمَن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّيٓ إِلَّآ أَن يُهۡدَىٰۖ فَمَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ ﴿٣٥﴾

﴿بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به‌سوی دین حق راه نماید؟﴾ یعنی: به‌سوی دین اسلام ارشاد کرده و مردم را به‌سوی حق دعوت نماید؟ طبعاً پاسخ آنان منفی است پس چون گفتند: نه! **﴿بگو: خداست که به‌سوی دین حق راه می‌نماید﴾** به وسیلهٔ فرستادن پیامبران علیهم السلام و نازل کردن کتابهایش و به وسیلهٔ

نشانه‌هایی که در مخلوقات خویش آفریده و آنها را جلو چشم و عقل بشر قرار داده تا با تأمّل و نگرش در آنها از طریق به‌کارگیری خرد و فهم خویش، به حق رهنمون شوند ﴿**پس، آیا کسی که به‌سوی حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است که مورد پیروی قرار گیرد، یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن‌که خود، هدایت شود؟**﴾ یعنی: آیا کسی که مردم را به‌سوی حق هدایت می‌کند ـ که خدای سبحان است ـ سزاوارتر به پیروی و اقتدا می‌باشد، یا کسی که حتّی خودش به نیروی خود هدایت نمی‌شود، مگر این‌که دیگری او را هدایت نماید، چه رسد به این‌که غیر خویش را هدایت کند؟ ﴿**شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟**﴾ این چه حکمی است که با شریک گرفتن این گروه برای خدای سبحان، بدان حکم می‌کنید؟ آخر چگونه میان خدا ﷻ و خلقش تساوی قایل می‌شوید؟ مگر عقلهایتان پاک از بین رفته و خردهایتان تباه شده است؟

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا ۚ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

﴿**و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند**﴾ یعنی: این شیوهٔ پندار و عملشان، نه از روی خرد و بصیرت بلکه حاصل پندار و گمانی است که بر خاسته از گمان پیشینیانشان است، همانان که می‌پنداشتند: این خدایان دروغین، آنها را به خدای بزرگ نزدیک می‌سازند و نزد وی برایشان شفاعت می‌کنند. آری! این گمانشان هرگز بر حجّت و سند و تکیه‌گاهی از خرد و بینش متّکی نبوده بلکه صرفاً پندار و خیالی باطل و بی‌اساس است ﴿**و گمان به هیچ وجه از معرفت حق بی‌نیاز نمی‌گرداند**﴾ زیرا کار دین بر علم و یقین مبتنی است، نه بر خیال و پندار و با علم

است که حقّ از باطل متمایز می‌شود نه با گمان و تکهّن ﴿**همانا خدا به آنچه می‌کنند**﴾ از پیروی گمان و فروگذاشتن حقّ ﴿**داناست**﴾ پس این کارهایشان بی‌کیفر نمی‌ماند.

وَمَا كَانَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانُ أَن يُفْتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ ٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٣٧﴾

﴿**و چنان نیست که این قرآن از سوی کسی غیر از خداوند به دروغ ساخته شده باشد**﴾ یعنی: با منطق و عقل برابر نیست که چنین قرآنی با این شأن والا و این معجزات عظیم، ساخته و پرداختهٔ دیگران، امّا منسوب به خداوند ﷻ باشد زیرا جز خدای عزّوجلّ، هیچ کسی بر آوردن نظیر آن توانا نیست ﴿**بلکه**﴾ خدای سبحان این قرآن را نازل کرده در حالی‌که ﴿**تصدیق‌کنندهٔ آنچه پیش از آن است، می‌باشد**﴾ از کتابهای منزّل بر انبیا علیهم‌السلام و آن کتابها قبل از نزول قرآن به آن بشارت داده‌اند پس قرآن آمده است تا آنها را تصدیق کند ﴿**و**﴾ احکام و قوانین بیان شده در قرآن ﴿**تفصیل کتاب است**﴾ یعنی: بیانگر همه چیز است، اعم از حلال و حرام و غیر آن از احکامی که بر مردم مقرّر گردیده چنان‌که در **حدیث شریف** آمده است: «در قرآن خبر پیشینیان و پسینیان شماست و حکم آنچه در میان شماست». ﴿**در آن هیچ شبهه‌ای نیست، از جانب پروردگار عالمیان است**﴾ بنابراین، تعجّب شما از فرود آوردن آن بر رسول اکرم ﷺ کاملاً بی‌مورد است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۸﴾

﴿ یا می‌گویند ﴾ کفّار مکه ﴿آن را به دروغ ساخته است ﴾ پیامبر از نزد خود ﴿بگو: پس سوره‌ای مانند آن بیاورید ﴾ در بلاغت، حسن صنعت ادبی و ساختار معجز بیانی زیرا شما نیز در شناخت زبان عرب و بلاغت کلام آن،

مانند من هستید ﴿ و فراخوانید هر که را می‌توانید ﴾ فراخوانید و به وی استعانت جویید از همیاران و پشتیبانان خود ـ اعم از قبایل عرب و خدایان باطلی که آنها را شرکای خدای سبحان می‌پندارید ﴿اگر راستگو هستید ﴾ در این ادّعای خود که قرآن به دروغ بر ساخته شده! پس اگر چنین کردید، آن وقت در اتّهامی که به من نسبت می‌دهید، راستگو هستید. امّا مشرکان و معاندان به هنگام شنیدن این سخن منصفانه و این تسلیم جدلی، حتّی کلمه‌ای مانند قرآن را هم به میدان آورده نتوانستند بلکه فقط به دامن عنادهای بی‌پایه و لجبازی‌های بی‌پشتوانه‌شان چسبیدند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این سومین مورد از اعلام هماوردطلبی (تحدّی) قرآن با مشرکان است و در هر سه جا هم، عجزشان آشکار شد».

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿۳۹﴾

﴿بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند ﴾ یعنی: به تکذیب

قرآن قبل از آن شتاب ورزیدند که آن را مورد تدبّر قرار داده و معانی آن را بفهمند و بر آنچه که دربرگیرندهٔ آن است، احاطهٔ علمی داشته باشند و هر کس چیزی را قبل از آن‌که به آن احاطهٔ علمی داشته باشد، تکذیب نماید بی‌گمان در این تکذیب خویش، جز به جهل و بی‌دانشی به هیچ اصل و تکیه‌گاه دیگری متمسّک نشده و بنابراین، با این تکذیب به بلندترین صدا، منادی جهل و بی‌خردی و اثبات‌کنندهٔ کوته‌بینی و کوته اندیشی خویش از دریافت حجّتها و برهانها شده است ﴿**و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است**﴾ یعنی: سرانجام اخبار غیبی‌ای که در قرآن وعده داده شده، هنوز برآنان روی نداده تا بدانند که آیا این اخبار راست است یا دروغ؟ پس چرا گزاف می‌گویند و سفسطه می‌بافند؟!

حاصل معنی این‌که: قرآن از دو جهت کتاب اعجازگری است؛ یکی از جهت اعجاز لفظی و دیگری از جهت اخبار غیبی خود، امّا مشرکان قبل از آن‌که در اعجاز لفظی آن نگریسته و اخبار غیبی آن را در محک آزمون قرار دهند، به تکذیب آن مبادرت کردند ﴿**کسانی که پیش از آنان بودند**﴾ از امّتها نیز ﴿**همین‌گونه**﴾ بی‌پشتوانهٔ دلیل و برهان ﴿**تکذیب کردند**﴾ پیامبرانشان را و هنگامی‌که پیامبرانشان حجّتها و برهانهای خداوند ﷻ را برایشان آوردند، قبل از آن‌که به علم آن احاطه داشته و به تأویل اخبار آن برسند، آنهارا تکذیب کردند ﴿**پس بنگر که عاقبت ستمگران**﴾ از امّتهای پیشین ﴿**چگونه بوده است**﴾ و آنها با چه فرجام بدی روبرو شدند! چنان‌که قرآن داستانهایشان را بیان کرده. پس ای تکذیب‌کنندگان! از سرنوشتی همچون سرنوشت آنان حذر کنید، که مبادا گریبان‌گیر شما نیز بشود.

وَمِنۡهُم مَّن يُؤۡمِنُ بِهِۦ وَمِنۡهُم مَّن لَّا يُؤۡمِنُ بِهِۦۚ وَرَبُّكَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُفۡسِدِينَ ﴿٤٠﴾

﴿**و از آنان کسی است که بدان ایمان می‌آورد**﴾ یعنی: از آنان کسی است که در نهان و ژرفنای وجود خود به قرآن ایمان آورده و می‌داند که قرآن راست و بر حقّ است ولی صرفاً به انگیزهٔ مکابره و عناد، آن را تکذیب می‌کند ﴿**و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی‌آورد**﴾ و در نهان وجود خود نیز، قرآن را تصدیق نمی‌کند بلکه به انگیزهٔ جهل، آن را تکذیب می‌نماید ﴿**و پروردگار تو به حال مفسدان داناتر است**﴾ پس آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. مراد از مفسدان: کسانی‌اند که بر عناد خویش اصرار می‌ورزند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «حق تعالی به کسانی که مستحقّ هدایتند، داناتر است؛ پس هدایتشان می‌کند و به کسانی‌که مستحقّ گمراهی‌اند نیز داناتر است؛ پس گمراهشان می‌گرداند لذا حق تعالی عادلی است که هرگز ستم نمی‌کند».

وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيٓـُٔونَ مِمَّآ أَعْمَلُ وَأَنَا۠ بَرِيٓءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾

﴿**و اگر تو را تکذیب کردند**﴾ یعنی: اگر بر تکذیب خویش استمرار ورزیدند و از این‌که دعوتت را اجابت کنند، ناامید شدی ﴿**بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما اختصاص دارد**﴾ یعنی: از آنان و از عملشان بیزاری بجوی و بگو: جزای عمل من به خود من و جزای عمل شما به خود شما اختصاص دارد زیرا من پیام حق را به شما ابلاغ کرده‌ام و جز این، بر عهدهٔ من هیچ تکلیف دیگری نیست ﴿**شما از آنچه من می‌کنم بری و برکنارید و من از آنچه شما می‌کنید بری و برکنارم**﴾ یعنی: شما به عمل من مؤاخذه نمی‌شوید و من به عمل شما مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرم.

وَمِنۡهُم مَّن يَسۡتَمِعُونَ إِلَيۡكَۚ أَفَأَنتَ تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ وَلَوۡ كَانُواْ لَا يَعۡقِلُونَ ﴿٤٢﴾

﴿و﴾ای پیامبر ﷺ! ﴿از آنان کسانی هستند که به سوی تو گوش فرامی‌دهند﴾ آن‌گاه که قرآن می‌خوانی و احکام و برنامه‌های اسلام را تعلیم می‌دهی، امّا چه سود که به گوش هوش نمی‌شنوند ﴿آیا تو می‌توانی به ناشنوایان بشنوانی﴾ یعنی: به کسانی که فراروی شنوایی‌شان مانعی وجود دارد و این مانع، همان بغض و نفرتی است که آنان را از پذیرفتن حق باز می‌دارد؟ پس هر کس ناشنوا و لایعقل باشد، یقیناً چیزی را نمی‌فهمد و سخنی را که به وی گفته شود، نمی‌شنود ﴿هرچند که تعقل نکنند؟﴾ یعنی: آیا تو اصرارداری که به ناشنوایان بشنوانی، هرچند با وجود ناشنوایی، از عقل هم بی‌بهره باشند؟ زیرا ناشنوای عاقل، چه‌بسا بافراست چیزی را دریابد، امّا اگر نبود عقل و شنوایی هردو باهم یکجا شد، دیگر فهم چیزی ناممکن است.

وَمِنۡهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيۡكَۚ أَفَأَنتَ تَهۡدِي ٱلۡعُمۡيَ وَلَوۡ كَانُواْ لَا يُبۡصِرُونَ ﴿٤٣﴾

﴿و از آنان کسی است که به‌سوی تو﴾ به چشم حقارت ﴿می‌نگرد، آیا تو نابینایان را ــ هرچند نبینند ــ هدایت توانی کرد؟﴾ و هر کس که کوری ظاهر و باطن در او جمع شود، یقیناً از دریافت حق ناتوان است.

هدف این آیه، تسلیت و دلجویی از رسول‌اکرم ﷺ است. آری! طبیب اگر

بیماری را ببیند که اصلاً علاج‌پذیر نیست، از وی رو بر می‌گرداند و از مشغول‌شدن به وی صرف‌نظر می‌کند پس رسول اکرم ﷺ نیز که طبیب دلهایند، باید از این کوردلان بی‌بصیرت روی برگردانند.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظْلِمُ ٱلنَّاسَ شَيْـًٔا وَلَـٰكِنَّ ٱلنَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾

﴿**در حقیقت، خداوند به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند**﴾ با سلب حواس و خرد از آنان ﴿**بلکه مردم خود بر خویشتن ستم می‌کنند**﴾ به سبب تعصّب و لجبازی در برابر حق که در طبیعت‌هایشان نهفته است و در نتیجه، تباه ساختنِ حواس و خرد خویش پس این خود آنان هستند که با این تعصّب و عناد، بر خویشتن ستم کرده‌اند و خدای عزّوجلّ به هیچ‌وجه بر آنان ستم نکرده بلکه آنان را آفریده و برایشان مشاعر و ادراکاتی قرارداده که بوسیلهٔ آن بتوانند حقایق را به کاملترین شکل دریابند و حواسّی را در آنها خلق کرده که به وسیلهٔ آن به خواسته‌های خود رسیده و مصالح و منافع دنیوی‌شان را برآورده سازند، همچنان او راه را میان آنان و مصالح دینی‌شان باز گذاشته تا غبار دیده و دل را بشویند و به جادّهٔ حق روان گردند، امّا اسفا که هوسهای رنگارنگ، همچون پرندهٔ براقش بر نفسهایشان بر نشسته و دمادم لحظه‌های غفلت‌شان را شکار می‌کند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوٓا۟ إِلَّا سَاعَةً مِّنَ ٱلنَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ ۚ قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِلِقَآءِ ٱللَّهِ وَمَا كَانُوا۟ مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾

﴿**و روزی که آنان را حشر می‌کند، گویی جز به اندازهٔ ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند**﴾ در دنیا، یا در گورهایشان. این مدّت دراز را بدان جهت بسیار کم می‌پندارند که عمرهای خود را در دنیا ضایع کرده بودند، یا لذّتهای دنیا را به سبب طول درنگ و توقّف در محشر فراموش می‌کنند، گویی این لذّتها اصلاً وجود واقعی نداشته است ﴿**با هم اظهار آشنایی می‌کنند**﴾ یعنی: احساس می‌کنند که در دنیا جز زمانی اندک که بعضی با بعضی دیگر در آن آشنا شده و سپس از هم جدا گشته‌اند، به‌سر نبرده‌اند و این اظهار آشنایی هم، در هنگام برخاستن از گورهاست، سپس همین آشنایی اندک نیز در صحنهٔ هولناک محشر از بین می‌رود، از این‌رو آنها در محشر هیچ منفعتی را از یک‌دیگر امیدوار نیستند ﴿**قطعاً کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند زیان‌کار شدند**﴾ و کدام زیان از باختن خود و کسان و نزدیکان خویش، بزرگتر است ﴿**و راه‌یافته نبودند**﴾ در راه و روشی که در پیش گرفته بودند زیرا پایان این راه، به دوزخ انجامید و چون برای جزا و حساب محشور شوند، به این حقیقت پی می‌برند.

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ ٱلَّذِى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ ٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾

﴿**و اگر بعضی از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم، به تو بنمایانیم**﴾ در زندگی‌ات، چون پیروزساختن دینت با قتل و اسارت آنان ﴿**یا تو را بمیرانیم**﴾ قبل از آن‌که این وعده‌ها محقّق گردد ﴿**به‌هرحال؛ بازگشتشان به‌سوی ماست**﴾ و آنان را در آخرت عذاب می‌کنیم، آن‌گاه در آنجا عذابشان را به‌تو می‌نمایانیم پس اگر به‌طور زود هنگام و عاجل از آنان انتقام نگیریم، قطعاً بدان که در آخرت از آنان انتقام

می‌گیریم ﴿**سپس خدا بر آنچه می‌کنند گواه است**﴾ یعنی: سپس خداوند ﷻ در روز قیامت علیه آنان به آنچه که بعد از تو کرده‌اند، گواهی می‌دهد. نظیر آن این نقل قول قرآن از عیسی علیه السلام است: (وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيْداً مَا دُمْتُ فِيْهِمْ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِيْ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيْبَ عَلَيْهِمْ ۞ من تا آن‌گاه که در میانشان بودم، بر آنان گواه بودم، امّا چون مرا به سوی خود فراخواندی، تو خود بر آنان ناظر و گواه بوده‌ای) [مائده/۱۱۷].

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**و برای هر امتی**﴾ از امّتهای گذشته ﴿**پیامبری است**﴾ که خدای متعال او را به‌سوی آنان فرستاد و آن پیامبر احکام مشروعهٔ وی را به آنان بیان نمود ﴿**پس چون پیامبرشان آمد**﴾ و پیامی را که خداوند ﷻ او را برای ابلاغ آن فرستاده بود، به آنان ابلاغ کرد، آنها همگی تکذیبش کردند ﴿**میانشان به قسط**﴾ یعنی به عدل ﴿**داوری می‌شود**﴾ یعنی: میان آن امّت و پیامبرش در دنیا داوری می‌شود پس پیامبر نجات می‌یابد و تکذیب‌کنندگان هلاک می‌گردند ﴿**و برآنان ستم نمی‌رود**﴾ با این عذاب زیرا آنها مجرمند و در برابر جرم خویش کیفر یافته‌اند.

بعضی از مفسّران برآنند که این رخداد در آخرت است. یعنی میان هر امّتی و پیامبرش در روز قیامت داوری می‌شود... تا به آخر.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٤٨﴾

﴿**و می‌گویند**﴾ بعد از آن‌که به آنان اعلام شد که عذاب در انتظارشان است ﴿**اگر**

راست می‌گویید ﴾که وعدهٔ عذاب حقّ است پس ﴿**این وعده چه وقت است؟**﴾ این سؤال را از سر شتاب‌زدگی و استبعاد مطرح می‌کنند.

پس رسول خدا ﷺ مأمور شدند تا این‌گونه به آنان پاسخ دهند:

قُل لَّآ أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ ۗ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ۚ إِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَـْٔخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾

﴿**بگو: برای خود زیان و سودی در اختیار ندارم**﴾ پس چگونه می‌توانم چنین اختیاری را برای دیگران داشته باشم؟ ﴿**مگر آنچه خدا خواسته است**﴾ لیکن آنچه که خدا ﷻ از این سود و زیان در حقّ من خواسته است، تحقّق می‌یابد زیرا من هم بنده‌ای از بندگان خداوند ﷻ هستم و فرمان و مشیّت وی بر من جاری است.

امام شوکانی در تفسیر «فتح‌القدیر» می‌گوید: «در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداری بس بلیغ برای کسانی است که خوی و عادتشان بر آن قرار گرفته که رسول خدا ﷺ را پیوسته به فریادرسی بخوانند و در هنگام نزول حوادث و مصایبی که جز خدای سبحان هیچ کس دیگری بر دفع آن قادر نیست، به آن حضرت ﷺ استغاثه بجویند. همچنین در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداری بس بلیغ برای کسانی است که از رسول خدا ﷺ چیزهایی را می‌طلبند که جز خدای سبحان، کس دیگری به برآوردن آن قادر نیست زیرا مقام حاجت‌خواهی، مقام رب‌العالمین است. اینان طلب حاجت از خدای پرورندهٔ آفرینندهٔ دهندهٔ بازدارندهٔ روزی رسان را فروگذاشته و به‌جای آن یا به جناب رسول الله ﷺ یا به دیگر اموات متوسّل می‌گردند و تحقّق مراد خویش را از آنان می‌طلبند. چگونه است که اینان از مخالفتی که با معنی لااله‌الاالله در آنان حلول کرده، دست بر نداشته گاهی

این اموات را رأساً و بالاستقلال به فریاد می‌طلبند و گاهی همراه با ذات ذوالجلال و شکّی نیست که شیطان با این وسیله، به [گمراه ساختن] بسیاری از این امّت متوسّل گردیده است (وَ هُمْ يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُوْنَ صُنْعا ۞ آنان می‌پندارند که این کار نیکی است که انجامش می‌دهند) [کهف / ۱۰۴]. پس بر این مصیبت عظمی اِنّا لله وَ اِنّا اِلَيْهِ رَاجِعُون می‌گوییم».

﴿برای هر امتی اجلی است﴾ که آنچه را خدای سبحان در بارهٔ آن امّت ـ از عذاب یا غیر آن ـ اراده کرده است، در آن میعاد معیّن بر آن امّت فرود می‌آورد ﴿و چون اجلشان فرا رسد، نه ساعتی پس افتند﴾ از این اجل و میعاد معیّن ﴿و نه﴾ ساعتی از آن ﴿پیش افتند﴾ پس ای تکذیب کنندگان! به نزول عذاب شتاب نکنید.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُهُۥ بَيَٰتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾

﴿**بگو: به من خبر دهید؛ اگر عذاب او شب یا روز به شما در رسد، به هرحال، مجرمان چه چیزی از آن عذاب به شتاب می‌خواهند؟**﴾ زیرا عذاب امری منفور است که دلها از آن نفرت داشته و طبایع از آن می‌پرهیزد پس موجب شتابشان در طلب عذاب چیست؟ و درحالی‌که سزاوار شأن مجرم این است که به سبب جرم خویش از عذاب بترسد، آنها چگونه عذاب را به شتاب می‌طلبند؟!

أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنتُم بِهِۦٓ ءَآلْـَٰٔنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِۦ

تَسۡتَعۡجِلُونَ ﴿٥١﴾

﴿**سپس آیا هنگامی که واقع شد، اکنون به آن ایمان می‌آورید؟**﴾ آیا بعد از آن‌که عذاب‌الهی بر شما فرود آمد و خشم و انتقام وی بر شما وارد شد، به او ایمان می‌آورید در حالی‌که این ایمان به‌حال شما هیچ سودی نداشته و هیچ زیانی را از شما دفع نمی‌کند؟ آری! ﴿**آیا اکنون**﴾ به آن ایمان آورده‌اید ﴿**درحالی‌که پیش از این آن را**﴾ یعنی عذاب را ﴿**به شتاب می‌طلبیدید**﴾ از روی تکذیب و استهزا؟!.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡخُلۡدِ هَلۡ تُجۡزَوۡنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمۡ تَكۡسِبُونَ ﴿٥٢﴾

﴿**سپس به کسانی که ستم کرده‌اند**﴾ با کفر و تکذیب و شکّ و انکار ﴿**گفته می‌شود: عذاب جاوید را**﴾ که هیچ گسست و انقطاعی ندارد ﴿**بچشید، آیا جز به کیفر آنچه می‌کردید**﴾ در زندگی‌تان از کفر و تکذیب و استهزا و نافرمانی ﴿**جزا داده می‌شوید؟**﴾ هرگز!.

۞ وَيَسۡتَنۢبِـُٔونَكَ أَحَقٌّ هُوَۖ قُلۡ إِي وَرَبِّيٓ إِنَّهُۥ لَحَقّٞۖ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ ﴿٥٣﴾

آن‌گاه حق تعالی سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می‌کند: ﴿**و از تو خبر می‌گیرند که آیا آن حق است؟**﴾ یعنی: آیا آنچه را که به ما از عذاب و معاد و قیامت

وعده می‌دهی، راست است؟ ﴿**بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعاً حق است و شما عاجزکننده نیستید**﴾ یعنی: شما نمی‌توانید خدای سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگریزید پس حتماً گرفتار آن می‌شوید.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است».

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي ٱلْأَرْضِ لَٱفْتَدَتْ بِهِۦ ۗ وَأَسَرُّوا۟ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ ۖ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ ۚ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٥٤﴾

﴿**و اگر برای هرکسی که ستم کرده است، آنچه در زمین است می‌بود، قطعاً آن‌را فدیهٔ خود می‌داد**﴾ یعنی: اگر تمام آنچه در روی زمین از اشیا و اموال نفیس و ذخایر گران‌بها وجود دارد، در روز قیامت از آن هر کافری می‌بود، قطعاً دوست داشت تا آن را برای رهایی از عذاب، فدیه و بلاگردان خویش کند ﴿**و چون عذاب را ببینند، پشیمانی خود را پنهان دارند**﴾ یعنی: چون عذاب آخرت را که هیبت و وحشت آن، عقلهایشان را ربوده است، ببینند، پشیمانی خود را پنهان می‌دارند تا از شماتت و سرزنش مؤمنان در امان بمانند و این پنهان ساختن ندامت، در هنگام دیدن عذاب است، امّا بعد از ورود در عذاب می‌گویند: (يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهِ ✿ ای دریغ بر ما، بر آنچه دربارهٔ آن کوتاهی کردیم» [انعام/۳۱] و بدین‌گونه، آنچه را که پنهان کرده بودند، آشکار می‌کنند ﴿**و میان آنها**﴾ یعنی: میان مؤمنان و کافران، یا میان رؤسا و پیروانشان ﴿**به قسط**﴾ یعنی به عدل ﴿**فیصله می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود**﴾.

أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٥٥﴾

﴿**آگاه باشید که آنچه در آسمانها و زمین است، از آنِ خداوند است**﴾ پس او بر آوردن آنچه که به آنان وعده می‌دهد، تواناست ﴿**آگاه باشید که در حقیقت وعدهٔ خدا حقّ است**﴾ یعنی: وعدهٔ او خواه‌ناخواه شدنی و تحقّق‌یافتنی است ﴿**ولی بیشتر آنان**﴾ یعنی بیشتر کفّار ﴿**نمی‌دانند**﴾ که صلاح و فسادشان در چیست تا خود را برای دیدار الهی آماده کنند.

هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴿٥٦﴾

﴿**او زنده می‌کند و می‌میراند**﴾ پس انتظار بکشید که با شما چه انجام می‌دهد ﴿**و به‌سوی او باز گردانیده می‌شوید**﴾ و قطعاً شما را در برابر عقاید و اعمالتان جزا می‌دهد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٥٧﴾

﴿**ای مردم! به یقین که برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی آمده است**﴾ یعنی: برای شما کتابی آمده است که مشتمل بر پند و اندرز به شیوهٔ بیم و امید دهی است و این یکی از ویژگی‌های قرآن است که همهٔ معانی را به شیوهٔ وعظ و اندرز مطرح

می‌کند **﴿و شفایی است برای آنچه در سینه‌هاست﴾** یعنی: قرآن شکوک و شبهاتی را که بر شکّاکان چیره می‌شود، درمان کرده و پوچی و ناروایی عقاید باطل را اثبات می‌کند. که این ویژگی دیگری از ویژگی‌های قرآن است **﴿و هدایتی‌است﴾** یعنی: ارشاد و رهنمودی است برای کسانی که از آن پیروی کرده و در آن می‌اندیشند و راهنمای آنها به‌سوی راهی است که به بهشت می‌انجامد **﴿و رحمتی است برای مؤمنان﴾** پس قرآن برای مؤمنان سراسر هدایت و رحمت است. این نیز یکی از ویژگی‌های قرآن است که انسان به اندازهٔ ایمان و استعدادش از آن بهره می‌گیرد، امّا کافران و منافقان را در آن بهره‌ای نیست.

قُلْ بِفَضْلِ ٱللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا۟ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾

﴿بگو: به فضل و رحمت خداست که باید شادمان شوند﴾ یعنی: باید مؤمنان به فضل و رحمتی که خدا ﷻ در قرآن برایشان داده و ایشان را از اهل قرآن گردانیده است و نیز به غیر آن از فضل‌های بیکران و رحمتهای بی‌پایان الهی شادمان شوند **﴿این از هر چه گرد می‌آورند﴾** از بهره‌های فانی دنیا **﴿بهتر است﴾** از ابن عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «فضل خدا، قرآن و رحمت وی اسلام است».

در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «خدای عزّوجلّ بر پیشانی کسی‌که او را به اسلام هدایت کرده و به او قرآن را آموخته ولی او از فقر و فاقه شکایت می‌کند ــ تا روزی‌که او را ملاقات کند ــ فقر را می‌نویسد. آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند: قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ، فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوْا، هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُوْنَ».

قُلْ أَرَءَيْتُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَامًا وَحَلَٰلًا قُلْ ءَآللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ ۖ أَمْ عَلَى ٱللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿٥٩﴾

﴿**بگو: به من خبر دهید، آنچه از روزی که خدا برای شما فرود آورده، چرا بخشی از آن را حرام و بخشی از آن را حلال گردانیده‌اید**﴾ درحالی‌که حرام‌ساختن و حلال‌ساختن، فقط حقّ ویژهٔ خداوند ﷻ است؟ یادآور می‌شویم که مشرکان این حلال و حرام ساختن را در گوشت چهارپایان اعمال می‌کردند و بعضی از حیوانات را بر مردان حلال و بر زنان حرام می‌گردانیدند[1] ﴿**بگو: آیا خدا به شما اجازه داده، یا بر خدا دروغ می‌بندید؟**﴾ اگر این حلال و حرام ساختن به صرف هوی و هوسهای شما باشد، این کار به اتّفاق عقلا مردود است ولی اگر با این اعتقاد باشد که اینها حکم خداوند ﷻ است، حکم خداوند ﷻ فقط از جانب پیامبرانش شناخته می‌شود، درحالی‌که هیچ حجّت و برهانی بر این امر ندارید که پیامبران ﷺ آنچه را که شما حرام ساخته‌اید، حرام کرده باشند بنابراین، شما در این حلال و حرام‌سازی فقط بر خدای عزّوجلّ افترا می‌بندید.

امام شوکانی در تفسیر «فتح‌القدیر» می‌گوید: «در این آیهٔ شریفه، هشداری سخت به شتاب کنندگان در عرصهٔ فتوی است، آنان که به شتاب در مورد تحلیل یا تحریم، یا جواز و عدم آن، برای بندگان خدا ﷻ در شریعتش فتوی صادر می‌کنند. آری! این آیه زنگ خطر را در بیخ‌گوش آنان به صدا درآورده و آنان را متوجّه این حقیقت می‌گرداند که باید در حجّتهای خدا ﷻ ژرف اندیشانه فرووروند و آنها را چنان‌که باید از کتاب و سنّت بفهمند و به این امر اکتفا نکنند که مستند نهایی و تکیه‌گاه قطعی‌شان از علم، فقط نقل و حکایت قول قائلی از این

۱ــ نگاه کنید به سورهٔ انعام [آیهٔ/۱۳۹] و ما بعد آن.

امّت باشد که از او در امر دین خویش تقلید کرده و به آنچه او از کتاب و سنّت عمل کرده، عمل کرده‌اند و آنچه را که به آن شخص مجتهد نرسیده، یا رسیده ولی او چنان‌که باید آن را نفهمیده، یا این‌که فهمیده ولی در اجتهاد و ترجیح خویش در مورد آن به خطا رفته است، منسوخ تلقّی کرده و حکم آن را از بندگان خدا ﷻ مرفوع پنداشته‌اند.

آنها باید به این امر توجّه داشته باشند که آن امام مجتهدّ مرجع تقلید، خود نیز مکلّف و متعبّد به این شریعت است، همان‌گونه که آنان مکلّف و متعبّدند و چنان نیست که او در مسند تقنین احکام و إصدار تکالیف و اوامر قرار داشته باشد و دیگران در جایگاه عمل و تقلید بلکه او اجتهادش را کرده و رأیش را ابراز داشته و در واقع آنچه را که بر عهدهٔ وی بوده انجام داده و در صورت رسیدن به حق، به دو پاداش و در غیر آن به یک پاداش دست یافته است لذا بر غیرِ وی از اهل علم که بر نگرش در دلایل کتاب و سنّت قادرند، پیروی از وی بدون شناخت دلیل و اندیشیدن در حجّتش شایسته نیست».

وَمَا ظَنُّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَشۡكُرُونَ ﴿٦٠﴾

﴿**وکسانی‌که بر خدا دروغ می‌بندند، روز قیامت چه گمان دارند؟**﴾ یعنی: می‌پندارند که در آن روز با آنان چه خواهد شد؟ آیا در برابر جرم عظیم افترا بر خدای سبحان، همین طور بدون مجازات رها خواهند گشت؟ ﴿**همانا خدا بر مردم صاحب فضل است**﴾ زیرا به آنان عقل و خرد بخشیده و در کنار آن، پیامبران ﷺ را به‌سویشان فرستاده و حلال و حرام را برایشان تبیین کرده ﴿**ولی**﴾ با همهٔ این فضل و

احسانها ﴿بیشترشان سپاسگزاری نمی‌کنند﴾ و کفران نعمت کرده با دین خدا ﷻ می‌ستیزند و شریعت وی را به بازی می‌گیرند.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِن قُرْءَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٦١﴾

﴿و نمی‌باشی﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿در هیچ شغلی﴾ یعنی: در هیچ کاری از کارهایی که برایت پیش می‌آید، ﴿و نمی‌خوانی هیچ آیه‌ای از قرآن را که از سوی باری تعالی آمده﴾ یعنی: در این حال، آیات قرآن را برای اعلام چگونگی حکم آن کار، به امّت نمی‌خوانی تا حکم آنها با خواندنت دانسته شود ﴿و شما هیچ عملی نمی‌کنید﴾ خطاب برای رسول خدا ﷺ و امّت ایشان است ﴿مگر این‌که ما بر شما گواهیم﴾ شما را می‌بینیم و از شما می‌شنویم ﴿آن‌گاه که بدان مبادرت می‌ورزید﴾ به گفتار و کردار ﴿و هم‌وزن ذره‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست﴾ ذرّه: موریانهٔ سرخ‌رنگ، یا کوچکترین جزء از اجزای مادّه است ﴿و نه کوچکتر از آن﴾ یعنی: کوچکتر از ذرّه، همچون اجزای اتم (الکترون، پروتون و نوترون) ﴿و نه بزرگتر﴾ از آن ﴿چیزی نیست، مگر این‌که﴾ آن چیز نزد خدا ﷻ ﴿در کتابی روشن﴾ که لوح محفوظ است ﴿نوشته شده است﴾ پس چگونه از او پنهان می‌ماند؟!

هـدف از اعـلام ایـن حـقایق ، اوّلاً : ردّ بـر کسـانی است کـه مـی‌پندارنـد؛ خدای متعال به جزئیّات دانا نیست ، ثانیاً : رساندن اهل خرد به این نتیجهٔ منطقی است که فقط دارندهٔ چنین اوصافی شایستهٔ آن است که حلال و حرام وضع کند و به یگانگیِ مورد پرستش قرار گیرد .

أَلَآ إِنَّ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

﴿**آگاه باشید که قطعاً بر اولیای الله نه بیمی است**﴾« اولیاء الله ✿ دوستان خدا » : نخبگان و برگزیدگان از مؤمنانند که گویی با طاعت خدای سبحان و پرهیز از معصیت وی ، به او نزدیک شده‌اند پس بر این گروه نه در هنگامهٔ رستاخیز و حشر و نشر و عرصات قیامت ، بیمی است چراکه خدای متعال ضمانت کرده است که ایشان از هول و هراس آن روز ایمن باشند ﴿**و نه آنان اندوهگین می‌شوند**﴾ بر آنچه که از دنیا از دست داده و پشت سرگذاشته‌انـد چـنان‌که دوست‌داران دنـیا بـر از دست‌دادن آن اندوهگین می‌شوند .

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

این گروه دوستان خدا ﷻ ﴿**همانان**﴾ اند ﴿**که ایمان آورده‌اند**﴾ به آنچه که بـاید بدان ایمان می‌آوردند ﴿**و تقوی ورزیده‌اند**﴾ یعنی : از خدای سبحان پروا داشته‌اند؛ با پایبندی به امر و نهی وی . آری ! اینان هرگز به مانند دیگران بیم و هراسی ندارند زیرا به تکالیفی که خداوند ﷻ بر ایشان وضع کرده ، عمل نموده‌اند و خـود را از معاصی و نواهی وی بازداشته‌انـد پس ایشـان ضـمن این‌که از اعـتماد بـه نـفس برخوردار بوده‌اند ، به پروردگار خویش نیز گمان نیک داشته‌اند . همچنین آنان ، بر

از دست دادن خواسته‌ای از خواسته‌ها و مقصدی از مقاصد دنیا اندوهگین نمی‌شوند زیرا می‌دانند که این هم به قضا و قَدَر الهی است پس سینه‌هایشان برای هرگونه رخدادی، باز و گشاده، جسم و جانشان پرنشاط و دلهایشان شادمان و مسرور است. در **حدیث‌شریف** به روایت سعیدبن جبیر ﷺ آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: «اولیای خدا ﷻ کیستند؟» فرمودند: «کسانی اند که دیدنشان خدا ﷻ را به یاد انسان می‌آورد».

لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْآخِرَةِ ۚ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٦٤﴾

﴿برای ایشان﴾ یعنی: برای اولیاءالله از جانب خداوند ﷻ **﴿در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است﴾**.

مفسّران در تفسیر این بشارت، چهار وجه را ذکر کرده‌اند:

۱ ـ این بشارت، از طریق وحی الهی بر انبیایش ﷺ در مورد حالشان در آخرت است که ایشان را به بهشت خویش در می‌آورد و از ایشان خشنود می‌شود.

۲ ـ این بشارت، با خوابهای نیکویی است که به آنان در زندگی دنیا، مژدهٔ نیک می‌دهد چنان‌که در **حدیث‌شریف** مرفوع آمده است: «بعد از من، از وحی جز مبشّرات، یعنی رؤیای صالحه‌ای که مؤمن آن را می‌بیند، یا دیگران در حقّ وی می‌بینند، باقی نمانده است».

۳ ـ این بشارت، فضل خداوند ﷻ بر مؤمنان با اجابت دعاهایشان در دنیاست.

۴ ـ این بشارت، مژده‌دادن فرشتگان به مؤمنان در هنگام احتضارشان است و مضمون این مژده این است: (لاتَخافُوْا وَلاتَحْزَنُوْا وَاَبْشِرُوْا بِاالْجَنَّةِ الَّتِيْ كُنْتُمْ تُوْعَدُوْن

✿ بیم نداشته باشید و اندوهگین نباشید و مژده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد» [فصلت/۳۰].

امّا بشارت برای اولیاءالله در آخرت، عبارت است از: ملاقات فرشتگان با ایشان و دادن پیغام کامیابی ایشان به نعمتهای بهشت و به‌سلامت‌ماندنشان از عذاب دوزخ. ﴿**کلمات خدا را تبدیلی نیست**﴾ سخنان خدا ﷻ را عموماً تغییر و تبدیلی نیست و از جمله، وعده‌های او برای بندگان نیکوکارش را. یعنی این وعده‌ها خواه‌ناخواه تحقّق یافتنی است ﴿**این**﴾ پاداش وافر در زندگی دنیا و آخرت ﴿**همان کامیابی بزرگ است**﴾.

وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۚ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٦٥﴾

﴿**و سخن آنان تو را غمگین نکند**﴾ سخنی که متضمّن طعن و تکذیب و عیب‌جویی تو و دین توست زیرا ﴿**عزّت به تمامی از آنِ خداست**﴾ یعنی: غلبه و قهر در گسترهٔ مُلک و فرمانروایی باری تعالی، فقط مخصوص اوست پس چگونه آنان را بر تو دستی است تا از سخنانشان اندوهگین شوی؟ ﴿**او شنوای داناست**﴾ سخنان بندگانش را می‌شنود و به احوالشان داناست پس آنان را در برابر آن جزا می‌دهد.

أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ ۗ وَمَا يَتَّبِعُ ٱلَّذِينَ
يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُرَكَآءَ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا
يَخْرُصُونَ ﴿٦٦﴾

﴿**آگاه باش که هر که**﴾ و هر چه ﴿**در آسمانها و هر که**﴾ و هر چه ﴿**در زمین است، از آن خداست**﴾ در عبودیّت و در خلق و امر پس همه ـ از جمله این گروه مشرک ـ ملک حق تعالی هستند و او در آنان آن‌گونه که بخواهد تصرّف می‌کند بنابراین، چگونه می‌توانند برخلاف اذن وی به پیامبرش آزاری برسانند؟ آیهٔ کریمه متضمّن هشدار نابودی کسانی است که بشر و فرشتگان و جمادات را به پرستش می‌گیرند زیرا آنها مملوک را پرستیده و مالک را فروگذاشته‌اند ﴿**و کسانی که جز خدا شریکانی را می‌خوانند، از آنها پیروی نمی‌کنند، اینان در حقیقت جز از گمان پیروی نمی‌کنند**﴾ یعنی: مشرکان هرچند معبودات باطل خود را شرکای خداوند ﷻ می‌نامند، لیکن این معبودات نیز مملوک خدای سبحان هستند پس در حقیقت امر، آنها شرکای وی نه بلکه نامهای بی‌مسمّایی هستند که صلاحیّت مشارکت با آفرینندهٔ خویش را ندارند لذا مشرکان نه از این معبودات باطل بلکه قطعاً از این گمان خویش که بتان خدایانی سزاوار پرستش هستند، پیروی می‌کنند و گمان هم که به هیچ وجه انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند ﴿**و آنان جز دروغگو نیستند**﴾ یعنی: آنان به حدس و گمان، معبودات باطل را شرکای خدای سبحان فرض می‌کنند، درحالی‌که این حدس و گمان، فرضیّه‌ای باطل و دروغی محض است.

هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ لِتَسۡكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبۡصِرًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ ﴿٦٧﴾

﴿**اوست آن‌که شب را برای شما آفرید تا در آن بیارامید**﴾ یعنی: در آن از حرکت و خستگی به سکون و آرامش پیوسته و خود را از رنج کار و مشغلهٔ روزگار،

فارغ‌بال و راحت گردانید ﴿و روز را روشن﴾ و روشنگر ﴿گردانید﴾ که در آن دیدنی‌ها، آشکار و قابل رؤیت می‌شوند و در نتیجه، انسانها در این عرصه‌گاه روشن، به کار و تلاش منفعت بار پرداخته اسباب و اوضاع زندگی و معیشت خویش را سامان می‌بخشند ﴿بی‌گمان در این امر، برای گروهی که می‌شنوند﴾ آنچه را که برآنان از آیات تنزیلی خوانده می‌شود و در آن اندیشه و تأمّل کرده و به دیدهٔ عبرت می‌نگرند؛ ﴿نشانه‌هایی است﴾ زیرا این اندیشه و تأمّل، خود از بزرگترین اسباب ایمان می‌باشد.

قَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۖ هُوَ ٱلۡغَنِيُّۖ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ إِنۡ عِندَكُم مِّن سُلۡطَٰنِۭ بِهَٰذَآۚ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٦٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال نمونه‌هایی از سخنان فاسد این مشرکان را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿**کافران گفتند: خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است، او منزه است، او بی‌نیاز است**﴾ بدین‌گونه، خدای سبحان از این باطل آشکار تنزیه جسته و این حقیقت را که از چنین تعلّقی بی‌نیاز است، روشن می‌سازد زیرا فرزند فقط از روی نیازمندی خواسته می‌شود در حالی‌که بی‌نیاز مطلق، هیچ حاجتی ندارد که فرزند آن را برایش برآورده گرداند. همچنین، کسی محتاج فرزند است که خود در معرض انقراض بوده و خواستار فرزندی است که جانشین وی گردد در حالی‌که خدای عزّوجلّ زندهٔ پاینده‌ای است که بر او مرگ یا فنایی عارض نمی‌شود از این‌رو، او به این تعلّق و تعلّقاتی مانند آن هیچ نیازی ندارد ﴿**آنچه در آسمانها و آنچه**

در زمین است از آن اوست ﴾ پس درست نیست که چیزی از آنها فرزند وی باشد زیرا میان مالکیّت و پدری و فرزندی، منافات وجود دارد ﴿**شما را بر این ادّعا** ﴾که خداوند ﷻ دارای فرزند است ﴿**هیچ حجّتی نیست** ﴾و هیچ دلیل و برهانی بر این ادّعا ندارید ﴿**آیا چیزی را که نمی‌دانید** ﴾بی‌پشتوانهٔ علم و حجّت و برهان ﴿**به دروغ بر خدا می‌بندید؟** ﴾این، تهدید و توبیخی سخت برای آنان است.

قُلۡ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ﴿٦٩﴾

﴿**بگو: در حقیقت کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند** ﴾با نسبت‌دادن فرزند و شریک برای وی ﴿**رستگار نمی‌شوند** ﴾به بهشت و نجات یافتن از عذاب دوزخ.

مَتَٰعٞ فِي ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ ٱلۡعَذَابَ ٱلشَّدِيدَ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ ﴿٧٠﴾

﴿**متاعی است** ﴾فانی ﴿**در دنیا** ﴾یعنی: اگر هم صاحب این افترا به چیزی از خواسته‌های گذرای خود نایل شود، قطعاً آن بهره‌مندیی اندکی در دنیاست ﴿**سپس بازگشتشان به‌سوی ماست** ﴾با مرگ ﴿**آن‌گاه به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدند، به آنان عذاب سخت می‌چشانیم** ﴾یعنی: افتراکنندگان را به سبب کفرشان که عللی چون دروغ‌بستن بر خدای سبحان در پشت‌سر آن قرار دارد، به عذابی ابدی معذّب می‌کنیم.

۞ وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ نُوحٍ إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ إِن كَانَ كَبُرَ

عَلَيْكُم مَّقَامِي وَ تَذْكِيرِي بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ فَعَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوٓاْ أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ ٱقْضُوٓاْ إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ ﴿٧١﴾

﴿**و خبر نوح را بر آنان بخوان**﴾ یعنی: داستان وی را با قومش که به‌پیام حقّ وی کفر ورزیدند چنان‌که کفّار قریش با تو چنین کردند، بر آنان بخوان ﴿**آن‌گاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر اقامت من**﴾ در میان شما ﴿**و اندرز دادن من به آیات خدا**﴾ یعنی آیات تکوینی و تنزیلی وی ﴿**بر شما گران آمده است**﴾ و تاب تحمّل آن را ندارید ﴿**پس**﴾ بدانید که من ﴿**بر خدا توکّل کرده‌ام**﴾ بنابراین، روش شما را جز با توکّل بر خدای عزّوجلّ، به شیوهٔ دیگری پاسخ نداده و بی‌باک از عملکرد شما، به راه دعوت خویش ادامه می‌دهم ﴿**پس عزمتان را جزم کنید**﴾ و تصمیمتان را استوار گردانید ﴿**همراه شریکان خویش**﴾ یعنی: آنها را در تصمیم‌گیری‌تان علیه من، یا یاری دادنتان علیه من، به همراهی فراخوانید ﴿**باز کارتان بر شما پوشیده نباشد**﴾ یعنی: در توطئه علیه من، هیچ پرده پوشی نکرده و هر تصمیمی که علیه من می‌گیرید، به‌طور آشکار و عریان بگیرید ﴿**سپس برسانید به من**﴾ یعنی: آن کاری را که در حقّ من اراده کرده و آن تصمیمی را که در بارهٔ من گرفته‌اید، به معرض اجرا بگذارید ﴿**و مهلتم ندهید**﴾ بلکه در کارتان تعجیل کنید و آنچه می‌خواهید با من انجام دهید زیرا من از شما هیچ پروایی ندارم و می‌دانم که شما هیچ‌کاره‌اید.

این سخن نوح علیه السلام، از روی اعتماد و اطمینان کامل وی به نصرت پروردگارش و اهمّیّت ندادن و بی‌پروایی وی به تهدیدهای قومش بود.

فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۷۲﴾

﴿پس اگر روی گردانیدید﴾ از پندها و موعظه‌های من و از پروای خدا ﷻ و پیروی از من ﴿بدانید که من از شما هیچ مزدی را نخواسته‌ام﴾ یعنی: من در برابر پند و اندرز خویش، از شما هیچ مزد و پاداشی را نخواسته‌ام تا مرا در دعوتم، به چشمداشت‌های مادّی متّهم سازید ﴿پاداش من جز بر عهدهٔ خدا نیست﴾ و فقط اوست که اجر و ثواب مرا عنایت می‌نماید، چه شما ایمان آورید و چه روی گردانید ﴿و دستور یافته‌ام که از مسلمانان باشم﴾ یعنی: از اهل تسلیم و از اهل اسلام باشم، اسلامی که دین همهٔ انبیای عظام ﷺ است، هرچند شریعتهایشان متنوّع و متعدّد باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۖ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ ﴿۷۳﴾

﴿پس او را تکذیب کردند﴾ یعنی: قوم نوح ﷺ به تکذیب خود استمرار و بر مخالفت و عناد خویش اصرار ورزیدند ﴿آن‌گاه او و کسانی را که با او بودند﴾ از مؤمنانی که ـ به‌رغم عناد و ایذای قومشان ـ از او در دین پیروی کرده و در راه حق پایداری ورزیدند ﴿نجات دادیم در کشتی﴾ ای که نوح ﷺ را مأمور ساختن آن کردیم ﴿و آنان را جانشینان گردانیدیم﴾ در زمین، زمینی که قبلاً از آن نابودشدگان در توفان بود ﴿و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند﴾ از کفّار معاند با نوح ﷺ

﴿**غرق کردیم**﴾ به وسیلهٔ توفان ﴿**پس بنگر**﴾ ای محمّد ﷺ و ای مخاطب که: ﴿**فرجام کار بیم‌داده‌شدگان چگونه بود**﴾ یعنی: پایان کارشان چه عبرت‌انگیز بود؟ و ما با دروغ‌انگاران حضرات پیامبران، این‌چنین می‌کنیم. این تسلیت و دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ و تهدیدی برای مشرکان‌است.

داستان نوح علیه السلام قبلاً در سورهٔ «اعراف» نیز گذشت و این داستان و امثال آن از داستانهای قرآنی، در برخی از سوره‌های دیگر هم تکرار می‌شود پس راز و حکمت این تکرار در چیست؟

شیخ‌سعید حوّی در تفسیر «الاساس» برای این تکرار، دو عامل را ذکر می‌کند: اوّل این‌که: داستانی که در یک سوره مطرح می‌شود، به سیاق آن سوره و جایگاه آن در ترتیب قرآنی کمک می‌کند. یعنی آن داستان، به عنوان بخشی از مضمون تبیین‌کنندهٔ آن سوره، به معانی مورد نظر آن، پیوند می‌خورد.

دوم این‌که: داستانهای قرآنی در چهارچوب اندرزهای مطرح شده در آن، نقش ویژهٔ خود را در هرسوره ایفا می‌کنند و این داستانها بر اساس طول، توسّط یا کوتاه‌بودن یک سوره، هماهنگ با آن عمل می‌نمایند». بنابراین، طرح داستان نوح علیه السلام، به سیاق و موضوع عام سورهٔ «یونس» کمک می‌کند و آن عبارت از نفی تعجّب و شگفتی آنان از فرستادن پیامبر هشداردهنده‌ای است. چنان‌که طرح این داستان، به شفای قلب بیماردلان از بیماری شکّ نیز کمک کرده و مؤمن را بر درپیش گرفتن موضعی درست و محکم در برابر کفّار تربیت می‌کند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنۢ بَعْدِهِۦ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَآءُوهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَمَا كَانُوا۟ لِيُؤْمِنُوا۟ بِمَا كَذَّبُوا۟ بِهِۦ مِن قَبْلُ ۚ كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ

ٱلۡمُعۡتَدِينَ ﴿٧٤﴾

﴿آن‌گاه پس از نوح پیامبرانی را به‌سوی قومشان فرستادیم﴾ چون هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب علیهم السلام را ﴿پس برای آنان﴾ یعنی: برای قومشان ﴿بیّنات را آوردند﴾ یعنی: معجزات، ادلّه، برهانها و احکام دین را ﴿ولی آنان هرگز مستعدّ آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند﴾ یعنی: ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خویش اصرار و استمرار ورزیده و به سبب اصرار پیشین‌شان بر تکذیب پیامبران، توفیق ایمان نیافتند. یا معنی این است: اقوام این گروه پیامبرانی که بعد از نوح علیه السلام مبعوث شدند، بر آن نبودند تا به آنچه که قوم نوح علیه السلام قبلاً آن را تکذیب کرده بود، ایمان بیاورند ﴿این‌گونه ما بر دلهای تجاوزکاران﴾ از حدّ در کفر و فساد ﴿مهر می‌نهیم﴾ و در نتیجه، دلهایشان پذیرای ایمان نمی‌شود. بنابراین، مهرنهادن، به سبب تجاوز خود آنهاست.

ثُمَّ بَعَثۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِم مُّوسَىٰ وَهَٰرُونَ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِۦ بِـَٔايَٰتِنَا فَٱسۡتَكۡبَرُواْ وَكَانُواْ قَوۡمٗا مُّجۡرِمِينَ ﴿٧٥﴾

﴿سپس بعد از آنان﴾ یعنی: بعد از پیامبرانی که ذکرشان رفت و بعد از امّتهایشان ﴿موسی و هارون را با آیات خویش به‌سوی فرعون و سران قوم وی فرستادیم﴾ آیات: شامل معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که در سوره‌های قبل ذکر شد ﴿ولی آنان گردنکشی کردند﴾ یعنی: از پذیرفتن آیات، تکبّر ورزیده و در برابر آن تسلیم نشدند و به آنچه که این آیات دربرگیرندهٔ آن بود، اذعان ننمودند ﴿و قومی مجرم بودند﴾ به سبب استکبار و گردنکشی از پیروی آنچه که موسی و هارون علیهما السلام با خود

آورده بودند، به همین جهت، موضعی هماهنگ با طبیعت تبه‌کارانه و مجرمانهٔ خود در پیش گرفتند.

فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلۡحَقُّ مِنۡ عِندِنَا قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰذَا لَسِحۡرٞ مُّبِينٞ ﴿٧٦﴾

﴿**پس چون حق از جانب ما به‌سویشان آمد، گفتند**﴾ از روی مکابره و عناد ﴿**بی‌گمان این سحری آشکار است**﴾ فرعونیان حق را با تأکید هر چه تمامتر، سحر و جادو خواندند، درحالی‌که می‌دانستند این سخنشان دروغی بیش نیست.

قَالَ مُوسَىٰٓ أَتَقُولُونَ لِلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَكُمۡۖ أَسِحۡرٌ هَٰذَا وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّٰحِرُونَ ﴿٧٧﴾

﴿**موسی گفت**﴾ اعتراض‌کنان بر آنان ﴿**آیا وقتی حق به‌سوی شما آمد، می‌گویید این سحر است؟ آیا این سحر است؟**﴾ درحالی‌که همین معجزهٔ حق بود که سحر ساحران را تماماً بی‌اثر کرد پس این، دورترین چیز از سحر می‌باشد ﴿**و حال آن‌که ساحران رستگار نمی‌شوند**﴾ یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به خیری نمی‌رسند و از شرّ و بلایی نجات نمی‌یابند پس چگونه کسی که فرستادهٔ الله ﷺ و از اهل نجات و رستگاری است، به این وادی سراسر زیان در می‌افتد؟

قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِتَلۡفِتَنَا عَمَّا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا ٱلۡكِبۡرِيَآءُ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا نَحۡنُ لَكُمَا بِمُؤۡمِنِينَ ﴿٧٨﴾

﴿گفتند﴾ فرعونیان **﴿آیا به‌سوی ما آمده‌ای تا ما را از دینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم﴾** یعنی از پرستش بتان **﴿بازداری و تا کبریا در زمین برای شما باشد﴾** ای موسی و هارون؟ مراد از کبریا: ریاست و پادشاهی است. پس فرعون و فرعونیان، علّت عدم پذیرش دعوت موسی علیه السلام را به دو امر مربوط ساختند: یکی تمسّک به تقلید از پدرانشان و دیگری حرص بر ریاست، چه اگر آنان دعوت موسی علیه السلام را اجابت گفته و او را تصدیق می‌کردند، در این صورت، کلیدهای امر امّت وی در اختیارش قرار می‌گرفت و برای فرعون، ریاست تامّ و کاملی باقی نمی‌ماند، چرا که تدبیر و ادارهٔ شئون مردم به‌وسیلهٔ دین، ادارهٔ فرعون را با سیاستها و روشها و منشهای وی، ملغی و بی‌اعتبار می‌گردانید. **﴿و ما به شما دوتن ایمان نمی‌آوریم﴾** این همان قرار نهایی و فیصلهٔ آخرینی بود که آن را اعلان کردند.

وَقَالَ فِرۡعَوۡنُ ٱئۡتُونِي بِكُلِّ سَٰحِرٍ عَلِيمٖ ﴿٧٩﴾

و چون فرعون معجزهٔ ید بیضا و عصای موسی علیه السلام را دید، برای این‌که موضع خویش در قبال دعوت موسی علیه السلام را به مردم، موضعی درست و بر حق نمایش دهد، به گردآوردن جادوگران و ترتیب دادن نمایشنامه‌ای بدین مضمون دستور داد: **﴿و فرعون گفت: هرجادوگر دانایی را پیش من آورید﴾** زیرا او بر این باور بود که معجزات موسی علیه السلام از نوع سحر و جادوست پس بر آن شد تا مردم را تحمیق کند و بفریبد و با سحر و شعبده‌بازی و ایجاد آشوب و هیاهو و غوغاسالاری، با پیام موسی علیه السلام معارضه نماید پس خدای متعال این نیرنگ و توطئهٔ وی را بی‌اثر کرد چنان‌که می‌فرماید:

فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلۡقُواْ مَآ أَنتُم مُّلۡقُونَ ﴿٨٠﴾

﴿**و چون جادوگران آمدند، موسی به آنان گفت: آنچه را اندازنده هستید، بیندازید**﴾ یعنی: آنچه را که با خود از ریسمانها و عصاها دارید به میدان افگنید.
دلیل این‌که موسی علیه السلام آنهارا به پیشگام شدن در اجرای نمایششان فراخواند این بود که: او می‌دانست؛ نمایش آنها خیالاتی بیش نیست و آنها نمی‌توانند عصاها و ریسمانهای خود را در میدان واقعیّت به مارها و اژدهای حقیقی تبدیل کنند و چون آنها این خیال‌افگنی‌هایشان را به میدان افگنند، او با إبطال و درهم چیدن عصاها و ریسمانهایشان، جادویشان را محو و بی‌اثر می‌گرداند و بدین‌گونه، عجز و ناتوانی‌شان برای همهٔ کسانی که در صحنه حاضرند، آشکار می‌شود چراکه او عصایش را می‌افگند و پس از تبدیل آن به اژدها، مجدّداً آن را به حال اوّلش بر می‌گرداند و مردم هم آن را در دستش می‌بینند که موجود است، امّا ریسمانها و عصاهای ساحران نابود می‌شود، از آن‌رو که تخیّل‌افگنی‌ای بیش نبوده که بر باد رفته است و اثری واقعی و برجای ماندنی از خود ندارد.

فَلَمَّآ أَلْقَوْاْ قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُم بِهِ ٱلسِّحْرُ إِنَّ ٱللَّهَ سَيُبْطِلُهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٨١﴾

﴿**پس چون افگندند، موسی گفت: آنچه را شما به میان آوردید سحر است**﴾ یعنی: باطل قلاّبی‌ای است که به‌وسیلهٔ آن اموری غیر واقعی را که هیچ حقیقتی ندارد، در خیال مردم به صورت اموری واقعی در می‌افگنید، به‌خلاف آوردهٔ من که حقّ و واقعیّت است زیرا نشانه و معجزه‌ای از معجزات خداوند جلّ جلاله می‌باشد ﴿**به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد**﴾ یعنی: خداوند متعال به زودی برساخته‌هایتان را محو و بی‌اثر خواهد کرد به‌طوری که مردم، بطلان آن را ـ با نشانه‌های اعجازگری که

خدای سبحان بر دست من آشکار می‌گرداند ـ خواهند دانست و به حقیقت امر آن پی خواهند برد ﴿**خدا کار مفسدان را تأیید نمی‌کند**﴾ و برنامه‌هایشان را به کرسی حقیقت نمی‌نشاند زیرا این سنّتی از سنّت‌های خداوند ﷻ است که عمل مفسد، قابلیّت اصلاح را ندارد.

آن‌گاه حق تعالی سنّتی دیگر از سنن خویش را که متمّم و مکمّل این سنّت وی است، ذکر نموده و می‌فرماید:

وَيُحِقُّ ٱللَّهُ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾

﴿**و خدا حق را ثابت می‌گرداند**﴾ یعنی: حق را به عرصهٔ ظهور آورده و آن را به کرسی می‌نشاند و در زمین به آن تمکین می‌دهد. به قولی معنی این است: حق را تبیین کرده و آن را روشن می‌کند ﴿**با کلمات خود**﴾ که آنها را در کتابهایش بر انبیای خویش فرود آورده است، کلماتی که در برگیرندهٔ حجّتها و برهانهای او می‌باشند ﴿**هر چند مجرمان**﴾ از کسان فرعون و دیگران ﴿**را خوش نیاید**﴾ یا مراد از کلمات: فرمانهای تکوینی باری تعالی است، چون این فرمان وی به عصا که: به اژدها تبدیل شود و ریسمانها و عصاهایشان را فرو بلعد.

فَمَآ ءَامَنَ لِمُوسَىٰٓ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِۦ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ ۚ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿٨٣﴾

﴿ **سرانجام، کسی به موسی ایمان نیاورد جـز ذرّیـه‌ای از قـوم وی** ﴾ از زاد و ولد بنی‌اسرائیل. به قولی دیگر: مراد از «ذرّیّه»، گـروهی از جـوانـان و کسـان قـوم فرعونند. یعنی جز شماری اندک از نژاد و کسان فرعون، کسی دیگر از آنان بـه موسی علیه السلام ایمان نیاورد و از آن جمله بود مؤمن آل فرعون که ایـمانش را پـنهان می‌داشت[1] و از آن جمله بودند آسیه زن فرعون، ماشطه دخترش و زن خزانه دار وی که: ﴿ **با وجود خوف از فرعون و ملأ آنها** ﴾ یعنی: اشراف قومش ﴿ **که مبادا آنان را در فتنه افگنند** ﴾ یعنی: آنهارا از دین حق با آزار و شکنجه برگردانند؛ به موسی علیه السلام ایمان آوردند ﴿ **و همانا فرعون در آن سرزمین گردنکش بود** ﴾ یعنی: او در سرزمین مصر و بر مردم آن برتری‌جو، سرکش، متکبّر و مستبدّ بود ﴿ **و او از اسـرافکـاران بود** ﴾ در کفر و در آنچه که از کشتن و به دارآویختن و انواع گوناگون شکنجه‌ها و عذابها بر مردم إعمال می‌کرد.

از برخی روایات تاریخی بر می‌آید که فرعون زمان موسی علیه السلام، رعمسیس دوم بود که در مصر منشوری عام صادر کرد و در آن اعلان پروردگاری نمود. و در روشنی این روایات تاریخی، به عمق معنی این آیه پی‌می‌بریم.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَـٰقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ ﴿٨٤﴾

﴿ **و موسی گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده‌اید پس بر وی توکّل کنید، اگر اهل تسلیمید** ﴾ این فرمانی است به بنی‌اسرائیل که آنها را براین امر برمی‌انگیزد که به خدای عزّوجلّ توکّل کنند و خود را به او تسلیم کنند؛ یعنی خود را برای وی پاک

۱ـ نگاه کنید به سورهٔ [غافر/۲۸].

و خالص گردانند به‌طوری که شیطان را در نفس‌هایشان هیچ بهره‌ای نباشد زیرا توکّل جز با اخلاص تحقّق پیدا نمی‌کند و بدون توکّل هم هیچ امّتی نمی‌تواند به هدف والای الهی خویش دست یابد.

فَقَالُواْ عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٨٥﴾

﴿**پس گفتند**﴾ بنی‌اسرائیل: ﴿**بر خدا توکّل کردیم**﴾ و این فرمان را پذیرا گشتیم. آن‌گاه به بارگاه حق تعالی روآورده و چنین دعا کردند: ﴿**پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای قوم ستمگر مگردان**﴾ یعنی: آنان را بر ما مسلّط نکن تا ما را با هدف برگرداندن از دینمان شکنجه کنند. یا ما را فتنه‌ای برای آنان نگردان که دیگران را به‌وسیلهٔ ما بفریبند، بدین‌گونه که به آنان بگویند: اگر این گروه بر حق می‌بودند، ما هرگز بر آنان مسلّط نمی‌شدیم که این‌گونه در بندشان کشیده و شکنجه‌شان کنیم.

وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٨٦﴾

﴿**و**﴾ نیز بنی‌اسرائیل گفتند: پروردگارا! ﴿**ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده**﴾ و این‌چنین‌اند مؤمنان که با خداترسی و امید به فضل حق تعالی، از او درخواست عافیت و نجات می‌کنند.

وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ
ٱجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٧﴾

﴿و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دوتن، برای قوم خود در مصر خانه‌هایی ترتیب دهید﴾ یعنی: برای قوم خود در مصر، مساجدی را به منظور عبادت خدای متعال بنا کنید. به قولی: مراد از مصر در این آیه، شهر اسکندریّه است و به قولی دیگر: مراد مصر قدیم است که در جوار قاهرهٔ فعلی قرار داشت **﴿و خانه‌های خود را رو به قبله بسازید﴾** یعنی: مساجد خود را رو به قبله بسازید. به قولی: مراد خانه‌های مسکونی آنهاست که مأمور شدند تا آنها را روبه‌رو و نزدیک همدیگر بسازند زیرا در این کار مصالحی وجود دارد که بر کسی پنهان نیست. بنابر قول اوّل: مراد از قبله، جهت بیت‌المقدس، یا جهت کعبه است **﴿و نماز را برپا دارید﴾** همان نمازی که خدای متعال شما را به اقامهٔ آن فرمان داده است **﴿و مؤمنان را بشارت ده﴾** ای موسی به آنچه که خداوند ﷻ از پیروزی و جانشین ساختنشان در زمین به آنان وعده داده است.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَآ إِنَّكَ ءَاتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُۥ زِينَةً وَأَمْوَٰلًا فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِكَ ۖ رَبَّنَا ٱطْمِسْ عَلَىٰٓ أَمْوَٰلِهِمْ وَٱشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُواْ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾

﴿و موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و اشراف وی زینت و مالهای بسیار در زندگانی دنیا داده‌ای﴾ زینت: نام هر چیزی است که ابزار آرایش قرار می‌گیرد؛ از لباس، وسیلهٔ سواری، زیورات، فرش، سلاح و غیره **﴿پروردگارا! تا گمراه کنند از راه تو﴾** یعنی: فرجام کارشان این بود که نعمت‌هایت را، در برگرداندن مردم از دین حقّ مورد بهره‌برداری قراردادند **﴿پروردگارا! اموالشان را نابودکن﴾** و

بی‌برکت و محو گردان ﴿**و دلهایشان را سخت‌کن**﴾ یعنی: آنها را سنگدل گردان و بر دلهایشان مُهر بنه که حق را نپذیرند و به استقبال ایمان نشتابند، به‌گونه‌ای ﴿**که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند**﴾ یعنی: ایمان آنها با دیدن عذابت همراه شود، که در این هنگام، دیگر ایمان سودی به حالشان ندارد.

این نفرین‌های موسی علیه السلام علیه آنان، حکایتگر خشم وی به خاطر خدا جل جلاله و دینش، علیه فرعون و سران قوم وی، یعنی کسانی بود که برای موسی علیه السلام روشن شده بود که خیری در آنان نیست، به‌همین جهت بود که خدای متعال دعای او را اجابت کرد چنان‌که می‌فرماید:

قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

﴿**خداوند فرمود: دعای هر دوی شما اجابت شد پس استقامت کنید**﴾ استقامت: ثبات و پایداری آنها بر تمسّک به دین، عدم بیرون رفتن از دایرهٔ احکام آن و دعا و التجایشان به‌سوی خدای عزّوجلّ است ﴿**و از راه جاهلان پیروی نکنید**﴾ یعنی: از شریعت خدا جل جلاله منحرف نشوید؛ با پیروی از کسانی که علم و دانشی در دین ندارند. و هرچند که دعاکننده موسی علیه السلام بود، لیکن چون هارون علیه السلام نیز به دعای موسی علیه السلام آمین می‌گفت، در اینجا صیغهٔ تثنیه به کار گرفته شد.

علاّمه آلوسی در تفسیر «روح‌المعانی» از شیخ ابومنصور ماتریدی نقل می‌کند که گفت: «رضا به کفر از حیث این‌که کفر است، کفر می‌باشد، امّا رضا به کفر کافر نه از این حیث بلکه از حیث این که سبب عذاب دردناک برای وی است، کفر نیست و دعای موسی علیه السلام از همین مقولهٔ دوم بود».

۞ وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ وَجُنُودُهُۥ بَغۡيٗا وَعَدۡوًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَدۡرَكَهُ ٱلۡغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱلَّذِيٓ ءَامَنَتۡ بِهِۦ بَنُوٓاْ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَأَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ﴿٩٠﴾

﴿**و بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم**﴾ خداوند متعال دریا را خشک کرد و بنی‌اسرائیل را از آن عبور داد و به ساحل رسانید[1] ﴿**پس فرعون و لشکریانش از راه ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند**﴾ بغی: ستم و عدْو: تجاوز است ﴿**تا وقتی که**﴾ فرعون ﴿**در شرف غرق‌شدن قرارگرفت**﴾ و آب تا دهانش بالا آمد، ﴿**گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی بجز آن‌که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، نیست**﴾ زیرا هنگامی که فرعون و کسانش در تعقیب موسی علیه السلام و قومش به دریا زدند تا از همان راه از دریا بگذرند، آب از هر دو سو به‌هم آمد و غرقشان کرد، در همین کشاکش غرق بود که فرعون این سخن را گفت. آن لعین صراحتاً نگفت که: به خدا جل جلاله ایمان آوردم زیرا هنوز در او عِرْقی از دعوای الوهیّت باقی مانده بود ﴿**و**﴾ گفت ﴿**من از مسلمانانم**﴾ یعنی: از تسلیم شدگان به امر خدا جل جلاله و از کسانی هستم که او را به یگانگی خوانده و ماسوایش را نفی می‌کنند. البتّه آن ایمان در چنان وقتی، به‌حال وی سودی نکرد چنان‌که خدای متعال فرمود:

ءَآلۡـَٰٔنَ وَقَدۡ عَصَيۡتَ قَبۡلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ﴿٩١﴾

﴿**اکنون؟**﴾ یعنی: آیا اکنون ایمان می‌آوری ﴿**درحالی‌که پیش از این نافرمانی**

۱ـ تفسیر این واقعه در سورهٔ [بقره/۵۰] گذشت.

می‌کردی و از تبهکاران بودی؟ ﴾ پس بدان که ایمان آوردن در هنگام دیدن مرگ، هیچ سودی به حالت ندارد. به قولی: گویندهٔ این سخن به وی، جبرئیل‌ عليه السلام بود.

اجماع امّت بر آن است که ایمان فرعون پذیرفته نشد، به سبب این سنّت الهی که: ایمان در حال فرودآمدن عذاب پذیرفته نمی‌شود.

فَٱلۡيَوۡمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنۡ خَلۡفَكَ ءَايَةٗۚ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ عَنۡ ءَايَٰتِنَا لَغَٰفِلُونَ ﴿٩٢﴾

﴿**پس امروز تو را با جسدت می‌رهانیم**﴾ یعنی: تو را از دریا با جسد بی‌روحت بیرون می‌آوریم. آری! دریا فرعون را مرده به ساحل افگند به‌طوری که همگان جسد وی را مشاهده کردند ﴿**تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند، آیتی باشد**﴾ از آیات و نشانه‌های ما، که امّت‌های آینده وقتی خبر این واقعهٔ عبرت‌انگیز را می‌شنوند، از آن عبرت بگیرند و کذب و بهتان این ناکسی را که مدعی ربوبیّت اعلی شد، بدانند و در نتیجه از تکبّر و گردنکشی و تمرّد علیه خدای سبحان بپرهیزند. آری! اینک این جثّهٔ بی‌جان وی است که در ساحل دریا در فضایی باز افگنده شده پس بروید و آن را ببینید؛ ببینید که او نه خداست و نه ربّ اعلی بلکه جسد بی‌جان بی‌نوایی است سپرده شده به ماسه‌های سوزان ساحل. بایستهٔ یادآوری است که جسد فرعون تا به امروز هم در موزهٔ آثار باستانی مصر در قاهره موجود است و در معرض بازدید عموم قرار دارد، که همه روزه، جهانگردان بسیاری از آن دیدن می‌کنند و اهل اعتبار از آن عبرت می‌گیرند ﴿**و بی‌گمان، بسیاری از مردم از آیات ما**﴾ یعنی: از نشانه‌های ما که موجب عبرت‌گرفتن و اندیشیدن است و انسان را از خواب غفلت بیدار می‌کند ﴿**غافلند**﴾ و از آنها درس

عبرت فرا نمی‌گیرند.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ فَمَا ٱخْتَلَفُوا۟ حَتَّىٰ جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۹۳﴾

﴿**به راستی ما بنی‌اسرائیل را در جایگاه‌های نیکو منزل دادیم**﴾ یعنی: آنان را در سرزمین نیک و ستوده‌ای که همانا سرزمین بیت‌المقدِس و ما حول آن است، اسکان دادیم و فرود آوردیم ﴿**و از چیزهای پاکیزه**﴾ یعنی: از روزی حلال و پاکیزه در پیش طبع و شرع ﴿**به آنان روزی بخشیدیم پس اختلاف نکردند**﴾ در امر دینشان و در آن به شعبه‌های متفرّق منشعب نشدند، بعد از آن‌که بر راه و روش واحدی قرارداشتند؛ ﴿**مگر پس از آن‌که علم برای آنان حاصل شد**﴾ یعنی: مگر بعد از آن‌که تورات را خواندند و به احکام آن دانا شدند. به قولی معنی این است: اختلاف نکردند مگر بعد از آن‌که علم ــ یعنی قرآن ــ به آنان آمد، آن‌گاه در کار قرآن اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف بود که جمعی به آن ایمان آوردند و دیگران به آن کافر شدند ﴿**همانا پروردگار تو در روز قیامت میانشان دربارهٔ آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردند**﴾ از امور دین و دنیا ﴿**داوری خواهد کرد**﴾ پس محق را در برابر عملش به‌حق پاداش داده و مبطل را به آنچه که سزاوار آن است، مجازات خواهد کرد.

فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ فَسْـَٔلِ ٱلَّذِينَ يَقْرَءُونَ

ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكَ ۚ لَقَدْ جَآءَكَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُمْتَرِينَ ﴿٩٤﴾

﴿ و اگر از آنچه به سوی تو فرو فرستاده‌ایم در تردیدی ﴾ خطاب برای هر شنونده یا برای پیامبر ﷺ است که مراد از آن امّت ایشانند ﴿ **از کسانی که پیش از تو کتاب می‌خواندند، بپرس** ﴾ یعنی: از اهل کتابی که اسلام آورده و به دعوتت ایمان آورده‌اند ـ همچون عبدالله‌بن سلام رضی الله عنه ـ بپرس زیرا ایشان به تو خبر خواهند داد که قرآن کتاب بر حقّ خدا جل جلاله است و تو پیامبر راستین وی هستی چراکه تورات به این حقیقت شاهد و ناطق است ﴿ **قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است** ﴾ این بیانی است که هرگونه شکّی را قلع و قمع می‌کند زیرا به گواهی خدای سبحان براین حقیقت ناطق است که: آنچه باطل‌پرستان در آن تشکیک می‌کنند، حقّی است که هیچ باطلی با آن آمیخته نیست و شائبهٔ هیچ شبهه‌ای در آن وجود ندارد ﴿ **پس از شک‌آورندگان نباش** ﴾ یعنی: از دودلان متردّد و متحیّر نباش.

از قتاده رحمه الله روایت شده است که گفت: به ما رسیده است که آن حضرت ﷺ بی‌درنگ پس از نزول این آیه فرمودند: «نه شکّ می‌کنم و نه [ازاهل کتاب] سؤال می‌نمایم بلکه گواهی می‌دهم که قرآن حقّ است». پس، تعبیر: (از شک‌آورندگان نباش) که در این آیه خطاب به رسول اکرم ﷺ به کار گرفته شده، به معنای این نیست که آن حضرت ﷺ در این مورد شکّی داشته اند بلکه این تعبیر در میان اعراب کاربرد دیگری نیز دارد، مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: اگر تو به راستی فرزند منی پس شجاع باش! چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن نیز در میان اعراب مألوف است.

ابواللّیث سمرقندی در تفسیرش «بحرالعلوم» می‌گوید: «خداوند جل جلاله خود به

این امر داناتر است که نه آن حضرت ﷺ شکّ کردند و نه شکّ می‌کردند ولی او می‌خواست تا ایشان بگویند که: شکّی ندارم! چنان‌که به عیسیؑ فرمود: (آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را معبود خویش بگیرید؟) [مائده/۱۱۶] در حالی‌که خود می‌دانست عیسی چنین سخنی نگفته است ولی می‌خواست تا او بگوید: «من به مردم چنین سخنی نگفته‌ام».

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «فرض‌نمودن شکّ، گاهی مفید اثبات عکس آن می‌باشد که یقین است و این نظریه‌ای است که فلاسفه‌ای مانند دکارت به آن باور دارند بنابراین، از تعبیر فوق این معنی برنمی‌آید که رسول خدا ﷺ در قرآن شکّی داشته‌اند».

تأویل دیگر این است که: مخاطب، رسول اکرم ﷺ اند ولی مراد شکّاکان امّت ایشان می‌باشند نه خود ایشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده است و در میان آنان این شیوه رایج است که گاهی کسی را به چیزی مخاطب می‌کنند در حالی‌که غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «إیّاكِ أعني واسمعي یا جاریه ✿ هدفم تویی، امّا دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوهٔ سخن رایج است و این ضرب المثلی است که می‌گویند: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو».

یادآور می‌شویم که شیوهٔ مخاطب ساختن رسول اکرم ﷺ و اراده داشتن غیر ایشان، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ ٱلْخَـٰسِرِينَ ﴿٩٥﴾

﴿و از زمرهٔ کسانی که آیات خدا را دروغ انگاشتند نباش، که از زیانکاران

می‌شوی ﴾ این خطاب نیز از باب برانگیختن و پایدارساختن پیامبر ﷺ و امّتشان بر راه حق و قطع طمع‌های باطل‌پرستان است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ حَقَّتۡ عَلَيۡهِمۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَوۡ جَآءَتۡهُمۡ كُلُّ ءَايَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ ﴿٩٧﴾

﴿ **همانا کسانی که حکم پروردگارت** ﴾ به عذاب ﴿ **برآنان ثابت شده** ﴾ و قضا و قدرالهی براین‌که آنان بر کفر اصرار می‌ورزند و بر کفر هم می‌میرند، برآنان لازم گردیده ﴿ **إیمان نمی‌آورند** ﴾ پس از اینان به هیچ حالی از احوال، ایمان بر نمی‌آید ﴿ **هرچند هرگونه آیتی برایشان بیاید** ﴾ از آیات تکوینی و تنزیلی خداوند ﷻ زیرا آیات (نشانه‌ها و معجزات) هیچ سودی به حال آنان نمی‌کند ﴿ **تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند** ﴾ پس فقط در هنگام مشاهدهٔ عذاب است که ایمان می‌آورند چنان‌که فرعون ایمان آورد ولی این ایمان، نه فایده‌ای به حالش داشت و نه نجات‌بخش او بود.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خدای عزّوجلّ توبهٔ بنده را ـ تا آن‌گاه که او در غرغرهٔ جان‌کندن نباشد ـ می‌پذیرد». حالت غرغره، حالت مرگ است که انسان در تب و تاب آن دست و پا می‌زند.

فَلَوۡلَا كَانَتۡ قَرۡيَةٌ ءَامَنَتۡ فَنَفَعَهَآ إِيمَٰنُهَآ إِلَّا قَوۡمَ يُونُسَ لَمَّآ ءَامَنُواْ كَشَفۡنَا عَنۡهُمۡ عَذَابَ ٱلۡخِزۡيِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَمَتَّعۡنَٰهُمۡ

إِلَىٰ حِينٍ ﴿۹۸﴾

﴿چرا هیچ شهری نبود که اهل آن ایمان بیاورد﴾ آن‌گاه که عذاب را می‌بیند ﴿و ایمان آن به حالش سود بخشد؟ مگر قوم یونس﴾ که ایمانشان ـ به عنوان یک استثنا ـ در حال مشاهدهٔ عذاب پذیرفته شد. یا معنی این است: پس چرا مردم حتّی یک شهر از این شهرهایی که ما هلاکشان ساختیم، نبودند که ایمانی به‌هنگام و عبرت‌انگیز بیاورند، چنان ایمانی که برای خدا ﷻ خالص بوده و قبل از مشاهدهٔ عذاب وی باشد و آن را به تأخیر نیندازند چنان‌که فرعون به تأخیر انداخت؛ مگر قوم یونس ﷺ ﴿که وقتی﴾ در هنگام مشاهدهٔ مقدّمات عذاب ﴿ایمان آوردند﴾ به ایمانی معتبر و صادقانه ﴿عذاب رسواگر را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم﴾ این همان عذابی است که یونس ﷺ نزولش را به آنان وعده داده بود، امّا آنها عین آن را ندیدند بلکه علامات و نشانه‌های آن را که ابری سیاه و دارای دود غلیظی بود، مشاهده کردند ﴿و تا مدّتی آنان را بهره‌مند ساختیم﴾ بعد از برطرف ساختن عذاب از آنان.

داستان قوم یونس ﷺ، سومین داستان ذکر شده در این سوره پس از داستان نوح و موسی ﷺ است.

قتاده در تفسیر آیه، بنا را بر وجه اوّلی که در معنی آن ذکر کردیم، قرار داده و می‌گوید: «حالتی که برای قوم یونس ﷺ روی داد، در امّتهای قبل از آن رخ نداده بود. یعنی ایمان مردم هیچ شهری که کافر شده و سپس در هنگام مشاهدهٔ عذاب ایمان آورده بودند ـ بجز ایمان قوم یونس ﷺ ـ سودمند واقع نگردید بنابراین، خدای عزّوجلّ قوم یونس ﷺ را از این سنّت عامّ که عدم پذیرش ایمان در هنگام رؤیت عذاب است، استثنا کرد. قتاده اضافه می‌کند: به ما نقل شده که قوم یونس ﷺ در نینوی از سرزمین موصل می‌زیستند پس چون پیامبرشان را گم

کردند ــ زیرا وقتی ایمان نیاوردند، او خشمگین از میانشان بیرون رفت، که خود این، یکی از نشانه‌های آشکار نزول عذاب برآنان بود ــ در این هنگام، خدای عزّوجلّ گرایش به توبه را در دلهایشان افگند پس پوشاک‌های زبر پشمینه‌ای پوشیده به صحرا بیرون رفتند و چهارپایان خود را نیز با خود بردند و میان هر حیوانی با فرزندش جدایی افگندند و چهل بامداد دراین حالت به‌سوی خدای عزّوجلّ بانگ ناله سر دادند و فریاد و ضجّهٔ حیوانات نیز همراه با آنان زمین را پر کرده بود پس چون خدای عزّوجلّ صدق و راستی را از دلهایشان دریافت و توبه و ندامت راستینشان از اعمال گذشته‌شان را به علم ظهور دانست؛ عذاب را از آنان برطرف ساخت، بعد از آن‌که عذاب برآنان فرو آویخته شده و میان آنان و نزول نهایی عذاب، جز اندک زمانی باقی نمانده بود. این واقعه در روز جمعه، مطابق روز عاشورا اتّفاق افتاد».

وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَأٓمَنَ مَن فِى ٱلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ۚ أَفَأَنتَ تُكْرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا۟ مُؤْمِنِينَ ﴿٩٩﴾

﴿و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً هر که در زمین است همه یکجا ایمان می‌آوردند﴾ به طوری که همه برایمان یکدل و یکدست می‌بودند و در آن هیچ پراکندگی و اختلافی نمی‌داشتند ولی پروردگار تو این امر را نخواست زیرا ایمانی این‌چنین، مخالف مصلحتی است که خدای سبحان آن را اراده دارد، این مصلحت؛ همانا حکمت بالغهٔ پروردگار در این است که قضیهٔ ایمان را به اختیار انسان واگذارد **﴿آیا تو﴾** ای محمّد ﷺ! **﴿مردم را به إکراه وامیداری تا مؤمن شوند؟﴾** بدان که نه این کار در وسع و توان توست و نه جزء تکالیف تو زیرا در امر

پذیرفتن دین هیچ‌گونه اجباری نیست و سنّت الهی بر آن رفته که فاسقان ستمگرِ متکبّر و گردنکش را هدایت نکند.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَيَجْعَلُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾

﴿و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا﴾ و خواست وی ﴿ایمان بیاورد﴾ بنابراین، آنچه که خدا ﷻ نخواهد هرگز روی نمی‌دهد ﴿و بر کسانی که نمی‌اندیشند، پلیدی را قرار می‌دهد﴾ یعنی: عذاب را، یا خواری و رسوایی‌ای را که همانا سبب عذاب است بر کفّاری واقع می‌گرداند که در حجّتهای خدا ﷻ تعقّل نمی‌کنند و در آیات و ادلّه‌ای که باری تعالی برایشان بر پا کرده، تدبّر و اندیشه نمی‌نمایند. چنان‌که از عدم‌تعقّل آنان یکی این است که به این حقیقت که ایمان و هدایت در اختیار باری تعالی است پی‌نبرده‌اند، به همین جهت، به بارگاه وی التجا نکردند تا به راه راست خویش هدایتشان کند و نتیجه این شد که در پلیدیشان باقی ماندند، خواری و رسوایی برآنان استمرار یافت و سزاوار خشم حق تعالی گشتند.

قُلِ ٱنظُرُوا۟ مَاذَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَا تُغْنِى ٱلْـَٔايَـٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠١﴾

﴿بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟﴾ یعنی: در آفریده‌هایی که دالّ بر وجود، وحدت و کمال قدرت صانع و آفرینندهٔ خویش‌اند، تفکّر و اندیشه کنید

﴿ولی﴾ باید دانست که ﴿نشانه‌های عبرت‌انگیز و هشدارها﴾ یعنی: معجزات، آیات و پیامبران علیهم‌السلام ﴿برای گروهی که ایمان نمی‌آورند﴾ و ایمان نیاوردنشان در علم ازلی خدای سبحان رفته است ﴿سود نمی‌بخشد﴾ پس هر کس این‌چنین باشد، مشاهدهٔ هیچ نشانه و معجزه‌ای در وی سودبخش نیست و هیچ دافعی هم نمی‌تواند کفر را از وی دفع کند زیرا کسانی که شقاوت آنها به حدّ نهایی خود رسیده است، دیگر تفکّر و تدبّر در این دلایل نیز، برایشان مفید هیچ فایده‌ای نخواهد بود.

فَهَلۡ يَنتَظِرُونَ إِلَّا مِثۡلَ أَيَّامِ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِهِمۡۚ قُلۡ فَٱنتَظِرُوٓاْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلۡمُنتَظِرِينَ ﴿١٠٢﴾

﴿پس آیا جز همانند روزهای کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می‌برند؟﴾ یعنی: این گروه کفّار معاصر محمّد ﷺ، با تکذیب خود، جز نظیر واقعات خدای سبحان بر کفّاری را که پیش از آنان درگذشته‌اند انتظار نمی‌برند زیرا انبیای پیشین علیهم‌السلام، کفّار زمانشان را از پیش آمد ایّامی که در برگیرندهٔ انواع عذاب است هشدار می‌دادند، امّا آنان، پیامبران خود را تکذیب کرده و بر کفر خویش بیشتر پای می‌فشردند تا سرانجام، خدای عزّوجلّ عذاب خویش را بر آنان فرود می‌آورد و انتقام خویش را بر آنان روا می‌داشت ﴿بگو: انتظار بکشید﴾ تحقّق هشدار پروردگار خویش را ﴿همانا من نیز با شما از منتظرانم﴾ تحقّق هشدار پروردگارم را در حقّتان.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيۡنَا نُنجِ

ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

﴿**سپس، پیامبران خود و مؤمنان را نجات می‌دهیم**﴾ یعنی: امّتهای تکذیب پیشه را نابود می‌کنیم، آن‌گاه پیامبران خود و مؤمنان همراهشان را نجات می‌دهیم ﴿**بدین‌گونه نجات می‌دهیم مؤمنان**﴾ به محمّد ﷺ از قریش و دیگران ﴿**را**﴾ از عذابی که برای کفّار آماده کرده‌ایم ﴿**وعده داده‌ایم؛ وعدهٔ حقّ لازم بر خود**﴾ که چنین کنیم.

پس کسی که در تاریخ بنگرد و زندگی پیامبران ﷺ و اهل ایمان و فرجام کافران را مورد بررسی قرار دهد، یقیناً این امر، انگیزه‌های نیرومندی برای ایمان او ایجاد می‌کند، مگر این‌که از کوردلان باشد.

قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِى شَكٍّ مِّن دِينِى فَلَآ أَعْبُدُ ٱلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَـٰكِنْ أَعْبُدُ ٱللَّهَ ٱلَّذِى يَتَوَفَّىٰكُمْ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾

﴿**بگو: ای مردم! اگر از دین من**﴾ که عبادت خداوند و احد لاشریک است ﴿**در شکّ هستید**﴾ و حقیقت آن را درنیافته‌اید ﴿**پس بدانید که من کسانی را که شما بجای خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم**﴾ در هیچ حالی از احوال و از پرستش آنها بیزارم ﴿**بلکه خدایی را می‌پرستم که جان شما را می‌گیرد**﴾ و شما را به سختی عذاب می‌کند ﴿**و دستور یافته‌ام که از مؤمنان باشم**﴾ و دینم را برای او خالص گردانم.

این آیه نشان دهندهٔ آن است که هرگاه مؤمن با موضع‌گیری‌های شکّ برانگیز در برابر قرآن و دین خویش روبرو شد، باید از شکّاکان بیزاری جسته و بیش از

گذشته به خدای خویش روی آورد.

وَأَنۡ أَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ﴿١٠٥﴾

﴿**و به من دستور داده شده که به سوی دین حنیف روی آور**﴾ یعنی: من فرمان یافته‌ام که در راه دین حنیف، استقامت و پایداری کرده و در آن به هیچ حالی از احوال تزلزل و تردیدی به خود راه ندهم. وجه: یعنی چهره را به یادآوری خاصّ گردانید زیرا چهرهٔ آدمی شریف‌ترین اعضای اوست. حَنِیْف: یعنی مایل از هر دینی به‌سوی دین‌اسلام ﴿**و**﴾ به من دستور داده شده که ﴿**زنهار از مشرکان مباش**﴾ نه در عقیده، نه در عمل و نه در راه و روش.

وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٠٦﴾

﴿**و**﴾ به من دستور داده شده که: ﴿**به‌جای خدا چیزی را که هیچ سود و زیانی به تو نمی‌رساند، نخوان**﴾ زیرا پرستش کسی‌که نه سودی را جلب نموده و نه بر دفع زیانی قادر باشد؛ بدون شکّ کاری بیهوده است که هیچ عاقلی آن را انجام نمی‌دهد ﴿**که اگر چنین کنی**﴾ و آنها را بخوانی و مورد پرستش قراردهی ﴿**در آن صورت، قطعاً از جملهٔ ستمکارانی**﴾ بر خود زیرا ستمی بزرگتر از شرک نیست. پس خواندن اموات و جمادات به قصد جلب منفعت یا دفع ضرر، شرک به خدای متعال است و پرهیز و احتیاط از آن لازم می‌باشد.

آن‌گاه خداوند متعال به بیان این حقیقت می‌پردازد که مالک نفع و زیان فقط

اوست پس نباید بیم یا امید از دیگران، انسان را از پرستش او به عبودیّت غیرش بکشاند:

وَإِن يَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ ۖ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهِۦ ۚ يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٠٧﴾

﴿**واگر خدا به تو زیانی برساند**﴾ یعنی: این فقط خدای سبحان است که زیان‌رسان نفع‌بخش است پس اگر به بندهٔ خود زیانی برساند، یا وی را در جسمش به آفتی مبتلا گرداند ﴿**پس برطرف کننده‌ای برای آن جز خود او نیست**﴾ یعنی: هیچ کس ـ هر کس و هر نیرویی که باشد ـ نمی‌تواند آن شرّ و بلا را از وی دفع کرده و میان او و آن شرّ و بلا مانع گردد، بجز خود خدای یگانه و لاشریک ﴿**و اگر خیری برایت بخواهد**﴾ یعنی: اگر خداوند متعال بخواهد تا به تو خیری برساند ﴿**پس فضل او را هیچ ردّکننده‌ای نیست**﴾ یعنی: هیچ‌کس نمی‌تواند میان او و آن فضل و بخشش حائل گردد و هر خیری که به انسان می‌رسد، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است زیرا نعمتهایی که او بر بندگان خود ارزانی می‌دارد، براساس استحقاق آنها نیست بلکه او نعمتها را بی هیچ استحقاقی بر آنان می‌فرستد که آفرینش‌شان، نیکوساختن شکل و شمایل‌شان، جای دادنشان در زمین و هر نعمت دیگری که بر آنان ارزانی می‌دارد، از جملهٔ این نعمتهاست و از آن جمله است هدایت نمودنشان به راه راست و از آن جمله است نبوّتی که محمّد ﷺ را بدان مخصوص گردانیده است پس این نعمتها جملگی از فضل خدای عزّوجلّ است و هیچ کس

قادر به بازداشتن آنها نیست.

﴿آن را﴾ یعنی: فضل خود را ﴿به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند﴾ به محض اختیار خود ﴿و او آمرزندهٔ مهربان است﴾ و از جملهٔ آنچه که می‌آمرزد، کوتاهی و قصور بندگانش از شکر و سپاس نعمتهای وی است. پس حال که دانستید؛ خیر و شرّ، نفع و ضرر و رحمت و مغفرت همه در اختیار خداوند ﷻ است دیگر چگونه غیر او را سزاوار پرستش می‌دانید.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس بن مالک ؓ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أُطْلُبُوا الْخَيْرَ دَهْرَكُمْ كُلَّهُ، وَ تَعَرَّضُوْا لِنَفَحَاتِ رَبِّكُمْ، فَإِنَّ لِلّٰهِ نَفَحَاتٌ مِنْ رَحْمَتِهِ يُصِيْبُ بِها مَن يَّشاءُ مِنْ عِبادِهِ، وَاسْأَلُوْهُ أَنْ يَسْتُرَ عَوْراتَكُمْ وَ يُؤَمِّن عَوْراتَكُمْ» در تمام عمرتان طالب خیر باشید و خود را برای دهش و بخشش‌های پروردگارتان پیش اندازید زیرا خدای متعال را وزش‌هایی از رحمت است که آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند و از او بخواهید تا عیوب شما را بپوشاند و ترسها و نگرانی‌های شما را برطرف گرداند».

قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَكُمُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۖ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ ﴿۱۰۸﴾

﴿**بگو: ای مردم! حقّ از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هرکه هدایت یافت، جز این نیست که به سود خودش هدایت یافته است و هرکه گمراه شد، جز این نیست که به زیان خودش گمراه می‌شود**﴾ یعنی: سود راهیابی وی مخصوص به خودش هست و زیان کفرش نیز محدود و منحصر به خودش بوده و به دیگری متعدّی نمی‌شود و خدا ﷻ را به ایمان و هدایت کسی هیچ نیازی نیست ﴿و من بر

شما نگهبان نیستم ﴾ تا عهده‌دار و وکیل امور شما بوده و شما را به هدایت مجبور کنم ، جز این نیست که من مژده‌رسان بیم‌دهنده‌ای هستم و بس .

وَٱتَّبِعۡ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ وَٱصۡبِرۡ حَتَّىٰ يَحۡكُمَ ٱللَّهُۚ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ﴿١٠٩﴾

﴿ و ﴾ ای محمّد ﷺ ! ﴿ از آنچه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن ﴾ و اوامر و نواهی ما را بجا آور ﴿ و شکیبا باش ﴾ در برابر آزارهای کفّار و مشقّتهای تبلیغ و بر رنجهایی که از رنگارنگ‌بودن اخلاق مشرکان و درشتی‌ها و ناکسی‌ها و کجروی‌های آنها می‌بری ﴿ تا خداوند فیصله کند ﴾ یعنی : میان تو و آنان حکم کند؛ در دنیا با پیروز ساختنت برآنان و در آخرت؛ با عذاب‌نمودنشان در آتش دوزخ ﴿ و او بهترین فیصله‌کنندگان است ﴾ لذا برایت سزاوار نیست که در فرارسیدن این داوری نهایی عجله کنی زیرا این داوری حتماً روی می‌دهد و هیچ شکّی در آن نیست .

تفسیر

انوار القرآن

و

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی ، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی

ترتیب و ترجمه :

عبدالروف مخلص

جلد سوم

تفسير

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی

(جلد سوم)

ترتیب و ترجمه:

عبدالروف مخلص

مخلص، عبدالروف، گردآورنده و مترجم
تفسیر انوار القرآن: گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی/ ترتیب و ترجمه عبدالروف مخلص. - تربت جام: احمد جام، ۱۳۹۲.
۶ج.

ISBN: 978- 964-6765-36-5 (دوره)
ISBN: 978-964-6765-27-6 (ج.1) ISBN: 978-964-6765-28-3 (ج.2)
ISBN: 978-964-6765-31-9 (ج.5) ISBN: 978-964-6765-29-0 (ج.3)
ISBN: 978-964-6765-37-7 (ج.6) ISBN: 978-964-6765-30-6 (ج.4)

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. الف. شوکانی، محمد بن علی، ۱۱۷۳ - ۱۲۵۰ ق. فتح القدیر، برگزیده. ب. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۷۰۰ - ۷۷۴ق. فتح القدیر. برگزیده. ج. زحیلی، وهبه Zuhayli, Wahbah د. تفسیر المنیر، برگزیده. ه. عنوان. و. عنوان: فتح القدیر. برگزیده.
ز. عنوان: تفسیر المنیر. برگزیده.
BP ۹۸/م۳۶ ت ۷ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۸۰ - ۲۵۰۵۸ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی،

ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی

(جلد سوم)

ترتیب و ترجمه: عبدالروف مخلص

ناشر: شیخ الاسلام احمد جام تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

تیراژ: ۱۵۰۰ دوره

نوبت چاپ: ششم - ۱۳۹۲

چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲ - ۰۵۱۱

قیمت دوره شش جلدی: ۹۰۰۰۰ تومان

شابک: ۰ - ۲۹ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸

شابک دوره: ۵ - ۳۶ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سورهٔ هود

مکّی است و دارای صد وبیست وسه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن‌که مشتمل بر داستان هود ﷺ است، «هود» نامیده شد.

در **حدیث‌شریف** به روایت ترمذی و حاکم آمده است که ابوبکر صدّیق ﷺ گفت: یا رسول الله! شما هم که پیر شده‌اید! آن حضرت ﷺ فرمودند: «مرا سوره‌های هود، واقعه، مرسلات، عمّ یتسائلون و اذالشّمس کوّرت پیر ساخت». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد: چه چیز از سورهٔ هود شما را پیر ساخت؟ فرمودند: این دستور خدای متعال: (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ۞ چنان‌که مأمور شده‌ای، استقامت کن).

فضیلت آن: در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سورهٔ هود را در روز جمعه بخوانید».

این سوره، در معنی، موضوع، افتتاح و اختتام خود با سورهٔ «یونس» هماهنگ است و آنچه را که در آن سوره از امور اعتقادی‌ای مانند وصف اسلام، قرآن، پیامبر ﷺ، دعوت به‌سوی ایمان، اثبات وحی، توحید، معاد، ثواب و عقاب، اعجاز قرآن، محاجّه با مشرکان و ذکر داستانهای بعضی از انبیا ﷺ به اجمال بیان

شده است، با اندک تفصیل بیشتری بیان می‌دارد.

الٓرۚ كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿الف، لاَم، را﴾ تفسیر حروف مقطّعه در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت. ﴿این﴾ قرآن کریم ﴿**کتابی است که آیات آن استوار ساخته شده**﴾ یعنی: آیات قرآن چنان محکم و متقَن گردانیده شده که همچون بنایی استوار، از هرگونه نقص و نقض و کوتاهی و رخنه‌ای برکنار است و این کتاب ــ برخلاف تورات و انجیل ــ منسوخ هم نشده است ﴿**سپس به تفصیل بیان شده است**﴾ با تبیین وعده‌ها، هشدارها و ثواب و عقاب در آن. مجاهد و قتاده در تفسیر آیه می‌گویند: «قرآن در لفظ خود محکم و در معنی خود مفصّل است لذا قرآن در صورت و معنی ــ هردو ــ کامل می‌باشد». ﴿**از جانب حکیمی آگاه**﴾ یعنی: قرآن را خداوندی استوار ساخته که حکیم است و کسی آن را به تفصیل بیان کرده که به جایگاه نزول احکام و عواقب آنها دانا و آگاه می‌باشد.

أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۚ إِنَّنِي لَكُم مِّنۡهُ نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ ﴿٢﴾

﴿**که**﴾ این تفصیل و تبیین، به این مضمون است: ﴿**جز خدا را نپرستید**﴾ یعنی: پیام آیاتی که خداوند ﷻ آنها را در قرآن محکم و استوار ساخته و سپس به توضیح و تفصیل آنها پرداخته، مربوط به پرستش اوست که این پرستش باید فقط از آن او بوده و احدی بجز او مورد پرستش قرار نگیرد ﴿**به راستی من از جانب او برای شما هشداردهنده‌ام**﴾ و نافرمانان را از عذاب وی بیم می‌دهم ﴿**و بشارت**

دهنده‌ام ﴾که فرمانبرداران را به بهشت و خشنودی او مژده می‌دهم.

وَأَنِ ٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَٰعًا حَسَنًا إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِى فَضْلٍ فَضْلَهُۥ وَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿٣﴾

﴿و﴾ نیز خداوند ﷻ در قرآن شما را فرمان داده است به ﴿این‌که: از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید﴾ آمرزش خواستن را بر توبه مقدّم گردانید زیرا هدف مورد نظر و مطلوب از توبه، مغفرت و آمرزش است و توبه سبب دست‌یافتن به آن می‌باشد. به قولی معنی این است: آمرزش بخواهید از گناهان صغیره و توبه کنید به‌سوی خداوند ﷻ از گناهان کبیره ﴿تا شما را بهره‌مند سازد﴾ در دنیا ﴿به بهرهٔ نیک﴾ مانند بخشیدن گشایش در روزی و بخشیدن رفاه و فراوانی در معیشت ﴿تا میعادی معلوم﴾ که نزد خداوند ﷻ مقدّر است و آن هنگام مرگ‌تان می‌باشد ﴿و تا به هر صاحب فضلی﴾ در عقیده و عمل ﴿فضل او را﴾ یعنی: پاداش فضل او را ﴿بدهد﴾ در دنیا، یا در آخرت، یا در هر دو. به قولی؛ معنی این است: خداوند ﷻ برای هر کسی که حسناتش بسیار باشد، از فضلی که بدان بر بندگانش تفضّل می‌کند، می‌بخشد پس فضل اهل فضل از جانب حق تعالی است.

ابن‌مسعود ؓ در تفسیر (وَيُؤْتِ كُلَّ ذِىْ فَضْلٍ فَضْلَهُ) می‌گوید: «هر کس مرتکب گناهی شود، بر دفتر اعمالش یک گناه نوشته می‌شود و هر کس یک عمل ثواب انجام دهد، بر دفتر اعمالش ده ثواب نوشته می‌شود. پس اگر در برابر گناهی که مرتکب شده است، در دنیا عذاب شود، همهٔ آن ده ثواب برایش باقی می‌ماند و اگر با آن در دنیا عذاب نشود، از ده ثواب او فقط یکی گرفته می‌شود و نه ثواب

دیگر برایش باقی می‌ماند. سپس فرمود: هلاک شد کسی که یگانهای او بر دهگانهایش غلبه کرد». ﴿و اگر رویگردان شوید﴾ از عبادت و استغفار و توبه ﴿پس در حقیقت من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم﴾ که عذاب روز قیامت است.
البتّه این مقام، مقام ترهیب و تخویف است چنان‌که مقام اوّل ذکر شده در آغاز آیه، مقام ترغیب بود.

إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤﴾

﴿بازگشت شما به‌سوی خداست﴾ با مرگ، سپس زنده شدن بعد از آن و آن‌گاه دریافت پاداش و جزا ﴿و او بر هر چیزی تواناست﴾ از جمله بر عذاب‌کردن شما در مقابل ترک اوامرش.
پس این آیات، مقاصد قرآن را در دو چیز خلاصه کرده‌اند: عبادت و استغفار، و بشارت و انذار زیرا هیچ کس نمی‌تواند عبادت حق تعالی را چنان‌که باید انجام دهد لذا همراه با عبادت، استغفار نیز لازم است.

أَلَآ إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا۟ مِنْهُ ۚ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٥﴾

سبب‌نزول آیهٔ کریمه این بود که: چون رسول خدا ﷺ از برابر کفّار می‌گذشتند، برخی از آنان سینه‌های خود را پیچانیده و پشت‌های خود را بر می‌گردانیدند و جامه‌های خود را بر سر خویش می‌کشیدند تا رسول خدا ﷺ آنهارا نبینند.
به قولی: این آیه دربارهٔ گروهی از مشرکان نازل شد که گفتند؛ چون پرده‌های خانه‌هایمان را فروانداخته و پتوهایمان را بر سرهایمان بیندازیم، آن‌گاه

سینه‌هایمان را بر دشمنی محمّد ﷺ بپیچانیم، چه کسی از این حال ما آگاه می‌شود؟

﴿آگاه باش که آنان سینه‌های خود را می‌پیچند﴾ یعنی: کافران سینه‌های خود را از پیامبر ﷺ بر می‌پیچند و از ایشان به سبب اصرار بر کفر روی بر می‌گردانند. یا آنها دشمنی با اسلام و پیامبر را در سینه‌های خود پنهان می‌دارند؛ ﴿تا از او پنهان شوند﴾ یعنی: تا از خدا ﷻ یا پیامبرش با اعمال بد خود پنهان شوند و بنابراین، خداوند ﷻ پیامبر خود و مؤمنان را از اعمال بدشان آگاه نگرداند؛ ﴿آگاه باش، آن‌گاه که آنها جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند﴾ یعنی: آن‌گاه که بر بسترهای خواب خود جای گرفته و پتوهای خود را بر سرهای خود می‌پوشانند، یا آن‌گاه که جامه بر سرمی‌کشند تا رسول خدا ﷺ آنها را نبینند؛ ﴿می‌داند﴾ خدای سبحان ﴿آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند﴾ پس از این پنهان‌سازی خود هیچ سودی نمی‌برند زیرا پنهان و آشکارشان نزد خداوند ﷻ یکسان است ﴿چرا که او دانای راز سینه‌هاست﴾ مراد از صَدْر: ضمیر انسان است که سینه در برگیرندهٔ آن می‌باشد.

﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلّٞ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ﴿٦﴾

﴿و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این‌که روزیش بر عهدهٔ خداست﴾ حق تعالی انواع خوراکی‌هایی را که سزاوار حال هرگونه جانداری با اختلاف انواع و گونه‌های آنهاست، تأمین می‌کند. البتّه تأمین روزی آنان، فضل و بخشش و احسانی از جانب اوست، نه این‌که بر وی واجب باشد. پس هرگاه خداوند متعال از حال هیچ جانداری ـ به اعتبار آنچه که به وی از رزق و روزی مقدّر کرده است ـ غافل نمی‌ماند، دیگر چگونه از احوال، اعمال و اوضاع آنان غافل

می‌ماند؟ ﴿ **و محلّ استقرار آن را می‌داند** ﴾ یعنی: حق تعالی جایی از زمین را که آن جاندار در آن استقرار می‌یابد و آرام می‌گیرد، می‌داند ﴿ **و بازگشتگاه آن را** ﴾ یعنی: جایی را که آن جنبنده در آن می‌میرد، نیز می‌داند ﴿ **همه در کتابی مبین ثبت است** ﴾ یعنی: همهٔ آنچه که در بارهٔ جانداران ذکر شد؛ از محلّ استقرار آنها گرفته تا محلّ مردن و رزق و روزی آنها، در کتابی روشن که همانا لوح محفوظ می‌باشد، ثبت است.

شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله در معنی: (یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا) می‌گوید: «مستودع جایی است که آن جاندار را به غیر اختیارش در آنجا نگاه داشته بودند؛ مانند صُلب مرد و رحم زن امّا مستقرّ جایی است که او به اختیار خود در آن می‌ماند؛ مانند خانه».

وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُۥ عَلَى ٱلْمَآءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۗ وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُم مَّبْعُوثُونَ مِنۢ بَعْدِ ٱلْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

﴿ **و اوست آن‌که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید** ﴾ برای این‌که تأنّی و تأمّل را به بندگانش بیاموزاند ﴿ **در حالی که عرش وی بر آب بود** ﴾ یعنی: قبل از آفرینش آسمانها و زمین، عرش حق تعالی بر آب بود. عرش: مرکز تنظیم ملک و فرمانروایی الله جلّ جلاله و مصدر تدبیر اوست که از آسمانها و زمین بزرگتر است. از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما پرسیدند: «در آن هنگام آب بر چه چیزی قرار داشت؟ فرمود: بر

بستر باد». این آیه دلیل بر آن است که عرش و آب قبل از آفرینش آسمانها و زمین آفریده شده بودند و علم جدید در این راستا روشنی‌هایی افگنده است. ﴿**تا شمارا بیازماید که کدام‌یک نیکوکار ترید**﴾ در امتثال اوامر و نواهی خداوند ﷻ، آن‌گاه نیکوکار را در برابر نیکوکاری اش و بدکردار را در برابر بدکرداری‌اش پاداش می‌دهد. دلیل این‌که فرمود: (اَحْسَنُ عَمَلا ۞ نیکو کردار ترید) و نفرمود: «اَکْثَرُ عَمَلا ۞ بیشتر عمل کننده ترید»، این است که مدار عمل بر کیفیّت است نه بر کمّیّت و عمل نیکو نیست تا برای خدای عزّوجلّ خالص نبوده و با شریعت پیامبرش ﷺ منطبق نباشد. پس هرگاه عملی فاقد یکی از این دو شرط بود، آن عمل هدر و بی‌ثمر است ﴿**و اگر بگویی: شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد، قطعاً کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند: این سخن جز سحری آشکار نیست**﴾ یعنی: جز باطلی همانند بطلان سحر و فریبی چون فریب آن نیست.

وَلَئِنۡ أَخَّرۡنَا عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابَ إِلَىٰٓ أُمَّةٖ مَّعۡدُودَةٖ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحۡبِسُهُۥٓۗ أَلَا يَوۡمَ يَأۡتِيهِمۡ لَيۡسَ مَصۡرُوفًا عَنۡهُمۡ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿٨﴾

﴿**و اگر عذاب را از آنان تا مدتی شمرده شده به تأخیر افگنیم**﴾ یعنی: تا مدّتی اندک شمار. و به قولی: تا آن هنگام که عمر گروهی شمرده شده از مردم سپری شود ﴿**می‌گویند: چه چیز آن را باز می‌دارد؟**﴾ یعنی: منافقان در این هنگام می‌گویند: چه چیز عذاب را از فرود آمدن باز می‌دارد؟ این سخن را از روی شتابزدگی و استهزا و تکذیب می‌گویند ﴿**آگاه باش، روزی که عذاب به آنان برسد از آنان بازگشتنی نیست**﴾ یعنی: از آنان بازداشتنی نیست بلکه حتماً و خواه‌ناخواه برآنان فرود

می‌آید **﴿و آنچه را که مسخره می‌کردند آنان را فروخواهد گرفت﴾** یعنی: عذابی که آن را از روی استهزا و تمسخر به شتاب می‌طلبیدند، برآنان احاطه خواهد کرد و این امری قطعی است. شایان ذکر است که «امّت» در قرآن کریم در معانی متعدّدی به‌کار رفته که از آن جمله است: ۱ــ امام. ۲ــ دین و آیین. ۳ــ جماعت. ۴ــ فرقه و طائفه. ۵ــ زمان.

وَلَئِنْ أَذَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَٰهَا مِنْهُ إِنَّهُۥ لَيَـُٔوسٌ كَفُورٌ ﴿٩﴾

﴿و اگر از جانب خود به انسان رحمتی بچشانیم﴾ مانند آماده کردن روزی، بخشیدن سلامتی و دورماندن از رنجها و محنتها. رحمت: نعمت است **﴿سپس آن را از وی برگیریم﴾** یعنی: آن نعمت را از وی سلب کنیم **﴿قطعاً او نا امید است﴾** از رحمت ما و از بازگشت آن نعمت و امثال آن سخت مأیوس است **﴿و ناسپاس﴾** کَفُور: بسیار ناسپاس و کفران‌کنندهٔ نعمت است لذا همهٔ نعمتهایی را که در گذشته از آنها بهره مند بوده، فراموش می‌کند و بر نمی‌گردد تا بعد از زوال آنها شکر و سپاس نعمتهای از دست رفته را بکند.

البتّه نا امیدی پس از زوال نعمت و غفلت بعد از زوال مصیبت، از طبیعت بشر است و شامل انسان مؤمن و کافر ــ هر دو ــ می‌شود.

وَلَئِنْ أَذَقْنَٰهُ نَعْمَآءَ بَعْدَ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ ٱلسَّيِّـَٔاتُ عَنِّيٓ إِنَّهُۥ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾

﴿و اگر به آدمی پس از محنتی که به او رسیده نعمتی بچشانیم، می‌گوید: سختی‌ها از من دور شد﴾ یعنی: اگر خدای سبحان به بندهٔ خود ـ بعد از آن‌که در رنج و بلای فقر، یا بیماری، یا ترس و بیم گرفتار بوده است ـ نعمتهای خود ـ از جمله سلامتی و توانگری ـ را بچشاند، او این نعمت‌ها را به آنچه که از شکرش سزاوار است مقابله نمی‌کند بلکه می‌گوید: مصیبتها و رنج و محنتهایم از من دور شد و اثر آنها از بین رفت! بی آن‌که در برابر دورکردن آن حال و روز بد، شکرگزار خداوند متعال، یا منّت‌پذیر وی باشد **﴿بی‌گمان او شادمان و فخر فروش است﴾** یعنی: او به آنچه که خداوند ﷻ بر وی از نعمتهای آمادهٔ خود منّت نهاده، بسیار فخر فروش، گردنکش، خودستا و برتری جو و از روی سرمستی، سبکسری، تکبّر و ناسپاسی بسیار شادمان و به خود بالنده است.

آری! این طبیعت انسان است، به‌جز کسانی که به وصف صبر و عمل صالح موصوف باشند:

إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٞ ﴿١١﴾

﴿مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده‌اند﴾ پس آنها در هر دو حال نعمت و نکبت، در مقام شکر و صبر پایدار بوده خدای عزّوجلّ را در همه حال و از جمله در هنگام زوال نعمت نیز شکر می‌گزارند و حمد و سپاس وی را بر زبان دارند، همان طوری که او را در هنگام زوال نکبت و بلا و حصول نعمت و رفاه یاد می‌کنند، از آن رو که می‌دانند این نعمتها از سوی اوست. پس به داشتن نعمت، سرمست و متکبّر نمی‌شوند **﴿آن گروه﴾** موصوف به وصف صبر و عمل به شایستگی‌ها **﴿برای آنان است آمرزشی﴾** برای گناهانشان **﴿و پاداشی بزرگ﴾** و بسیار

عظیم برای اعمال شایسته‌شان. در **حدیث‌شریف** آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست [بلاکیف] اوست، خدای عزّوجلّ در بارهٔ مؤمن هیچ حکمی نمی‌کند مگر این‌که آن حکم به خیر اوست زیرا مؤمن چنان است که اگر به‌او شادی و گشایشی برسد، شکر می‌گزارد پس این به خیر اوست و اگر به او رنج و سختی‌ای برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست و جز مؤمن هیچ‌کس دیگر چنین حالی ندارد».

فَلَعَلَّكَ تَارِكُۢ بَعۡضَ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ وَضَآئِقُۢ بِهِۦ صَدۡرُكَ أَن يَقُولُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ كَنزٌ أَوۡ جَآءَ مَعَهُۥ مَلَكٌۚ إِنَّمَآ أَنتَ نَذِيرٞۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٌ ﴿۱۲﴾

بعد از آن‌که خدای عزّوجلّ به بیان این حقیقت پرداخت که قرآن برای تحقّق عبودیّت و معرفت وی نازل شده است و بعد از آن‌که حکمت آفرینش آسمانها و زمین و موضع اهل کفر و ایمان را در قبال سختی‌ها و نعمت‌ها بیان کرد، اکنون پیامبرش ﷺ را به پایداری در تمسّک به قرآن فرامی‌خواند زیرا هرگونه اخلالی در تطبیق قرآن، اخلال به عبادت حق تعالی و اخلال در تحقّق حکمت آفرینش هستی است: ﴿**و مبادا برخی از آنچه را که به‌سویت وحی می‌شود، فروگذاری**﴾ یعنی: مبادا به خاطر خشونت و درشتی کفر و تکذیبی که از سوی کفّار می‌بینی و به سبب این‌که آنان از روی عناد و هوس، معجزات و نشانه‌های حسّی را درخواست می‌کنند، برخی از آنچه را که حق تعالی بر تو نازل کرده و تو را به تبلیغ آن مأمور کرده، ترک کنی؛ مانند اموری که شنیدن یا عمل کردن به آن بر آنها دشوار می‌آید، مانند دشنام‌دادن خدایان باطلشان و دستور دادنشان به یگانه‌پرستی. پس نباید چنین

کاری از تو سر زند بلکه تو مأموری تا تمام آنچه راکه بر تو نازل کرده‌ایم به آنان ابلاغ کنی، چه آن را دوست بدارند و چه از آن نفرت داشته باشند. لَعَلَّ: در اینجا برای توقع و ترجّی نیست بلکه استفهام انکاری‌ای است که مراد از آن نفی یا نهی است ﴿**و مبادا از آن دل تنگ داری که بگویند: چرا گنجی بر او فروفرستاده نشده**﴾ که از آن بهره گیرد ﴿**یا چرا فرشته‌ای با او نیامده است**﴾ تا او را تصدیق کرده و از صحّت رسالتش به ما خبر دهد؟ ﴿**جز این نیست که تو فقط هشداردهنده‌ای، و خدا بر هر چیزی نگهبان است**﴾ پس بر او توکّل کن و وحی الهی را با دلی گشاده و سینه‌ای فراخ تبلیغ کن، بی‌آن‌که به استکبار و استهزای آنان پروا داشته باشی و بدان که حق تعالی به‌حالشان داناست پس آنان را در برابر سخنان و اعمالشان مجازات می‌کند.

سپس خداوند متعال اعجاز قرآن کریم را به معرض تحدّی و هم‌آوردطلبی گذاشته می‌فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ ۖ قُلْ فَأْتُوا۟ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِۦ مُفْتَرَيَـٰتٍ وَٱدْعُوا۟ مَنِ ٱسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿۱۳﴾

﴿**یا می‌گویند: این قرآن را به دروغ ساخته است**﴾ و آن را افتراکنان به خداوند ﷻ نسبت می‌دهد؟ ﴿**بگو: پس ده سورهٔ برساخته شده مانند آن بیاورید**﴾ که در بلاغت، حسن نظم و ترتیب، استحکام الفاظ و استواری و بلندمرتبگی معانی، مانند آن باشد. یعنی: بر فرض که من قرآن را برساخته باشم، آیا جز این است که من نیز بشری مانند شما هستم. پس اگر من این قرآن را بر ساخته‌ام، اینک شما هم به میدان آیید و کمترین تعداد از این سوره‌هایی راکه من بر ساخته‌ام، بر سازید ﴿**و فرا خوانید**﴾ برای پشتیبانی خود بر ساختن ده سوره مانند قرآن ﴿**هر که را**

می‌توانید ﴾ که فراخوانید، از انسانهایی که به یاری جستن از آنان توانایید و همچنان از کسانی که آنها را عبادت کرده و شریک خدای سبحان قرار می‌دهید ﴿اگر راستگو هستید﴾ در این پندارتان که من این قرآن را برساخته‌ام زیرا اگر قضیه چنان باشد که شما ادّعا می‌کنید، در آن صورت در امکان شما نیز هست که مانند آن را بیاورید.

شاه ولی الله هلوی﷫ می‌گوید: «نخست به ده سوره تحدّی واقع شد و چون از آن عاجز شدند به یک سوره تحدّی فرمود. مانند کسی که دیگری را به نوشتن ده سطر به مبارزه می‌خواند و چون عجز و درماندگی او در انظار بینندگان روشن شد، می‌گوید: ده سطر نه؛ فقط یک سطر از تو می‌خواهم! خداوند متعال این‌چنین بر اعجاز قرآن حجّت اقامه کرد و این حجّت تا روز قیامت برپاست». ابن‌کثیر می‌گوید: «اعجاز قرآن در این است که کلام پروردگار سبحان به کلام مخلوق هیچ شباهتی ندارد چنان‌که ذات و صفات وی نیز هیچ شباهتی به ذات و صفات مخلوق ندارد ــ مقدّس و منزّه است پروردگار ذوالجلال از آنچه باطل اندیشان می‌گویند».

فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٤﴾

﴿پس اگر شما را اجابت نکردند﴾ یعنی: اگر از عهدهٔ کاری که شما از آنان خواسته‌اید و در آن تحدّی و معارضه طلبی کرده‌اید، بر نیامدند و آن را انجام ندادند ﴿پس بدانید﴾ به علم یقین ای مؤمنان! یا ای کافران! ﴿که قرآن نازل کرده شده است به علم خدا﴾ یعنی: به علم مخصوص به او که عقلها را به کُنه و حقیقت آن دسترسی نیست زیرا قرآن مشتمل بر اعجازی است که احاطه برآن از توان و

امکان بشر خارج است ﴿و بدانید که هیچ معبودی جز او نیست﴾ یعنی: حق تعالی در الوهیّت منفرد و یکتاست و دیگران بر آنچه که او بر انجام آن تواناست، توانا نیستند ﴿پس آیا شما گردن می‌نهید؟﴾ یعنی: آیا شما مسلمانان بر اسلام ثابت قدم و برای خدای عزّوجلّ مخلص هستید و بر طاعات خود می‌افزایید؟ آری! این‌گونه باشید و برای خدا ﷻ گردن نهید زیرا با عجز کفّار از آوردن نظیر ده سوره مانند قرآن، برای شما آرامش و بینشی افزونتر از آنچه که قبلاً بر آن قرار داشته‌اید، حاصل شده است، هرچند که از قبل نیز، مسلمان و مطیع بوده‌اید. امّا اگر مخاطب کفّار باشند، معنی چنین است: ای کافران! شما باید بعد از این حجّت قاطع مسلمان شوید زیرا عجزتان از آوردن قرآن، خود مستلزم گردن نهادن به اعجاز آن است و لازمهٔ آن این است که: یگانگی خدا ﷻ را باور نموده و اسلام را بپذیرید.

مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا وَهُمۡ فِيهَا لَا يُبۡخَسُونَ ﴿١٥﴾

﴿کسانی که زندگی دنیا و تجمّل آن را خواسته باشند، حاصل اعمالشان را در همین دنیا به تمامی به آنان می‌دهیم و به آنان در دنیا کم داده نخواهد شد﴾ یعنی: کسانی که بعد از حجّت قاطع یادشده، باز هم به قرآن ایمان نیاورند، مسلّماً با این إعراض، جز دستیابی به دنیا هیچ هدف و مقصود دیگری ندارند و هر کس با عمل خویش فقط طالب بهرهٔ دنیا باشد، به پاداش دنیا ــ چون سلامتی، امنیّت، گشایش در روزی، بالارفتن میزان برخورداری، برآورده شدن خواسته‌های مادّی و مانند اینها ــ دست می‌یابد و این امر نیز براساس مشیّت خدای سبحان است، به‌دلیل این‌که می‌فرماید: (مَنْ كٰانَ يُرِيدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنٰا لَهُ فِيهٰا مٰا نَشٰاءُ لِمَنْ نُرِيد ❁ هر کس خواهان دنیای زودگذر است، به زودی هر که را بخواهیم نصیبی از آن می‌دهیم)

[اسراء / ۱۸] .

شاه ولی الله دهلوی رحمه الله در تفسیر (وَهُمْ فِيهَا لا يُبْخَسُونَ) می‌گوید : « پاداش صدقه و صلهٔ رَحمی که کفّار انجام می‌دهند ، در دنیا ــ با گشاده ساختن روزی و سلامت بدنی آنان ــ داده می‌شود » .

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيۡسَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿١٦﴾

﴿**اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نیست**﴾ به سبب آن‌که در قبال چیزی از اعمال نیک خود قصد پاداش آخرت را نداشته‌اند تا به‌خاطر آن پاداش نیک سرای آخرت را دریافت نمایند ﴿**و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته**﴾ یعنی : آنچه که در دنیا از اعمال به ظاهر نیک انجام داده‌اند ، در سرای آخرت به هدر رفته زیرا آنان با فساد در اهداف و عدم خلوص نیّت ، اعمال خود را فاسد و تباه گردانیده‌اند ﴿**و آنچه به عمل می‌آوردند ، باطل گردیده است**﴾ یعنی : اعمالشان از اصل و اساس ، باطل بوده است زیرا آن اعمال به وجه درستی که موجب پاداش اخروی باشد ، انجام نگردیده است .

شایان ذکر است که هر دو آیهٔ فوق در حکم خود عام‌اند و شامل تمام کسانی می‌شوند که با عمل خویش خواستار دنیا باشند؛ چه کافر و چه مؤمن .

أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّهِۦ وَيَتۡلُوهُ شَاهِدٞ مِّنۡهُ وَمِن قَبۡلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامٗا وَرَحۡمَةًۚ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۚ وَمَن يَكۡفُرۡ بِهِۦ

مِنَ ٱلۡأَحۡزَابِ فَٱلنَّارُ مَوۡعِدُهُۥۚ فَلَا تَكُ فِي مِرۡيَةٍ مِّنۡهُۚ إِنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿١٧﴾

﴿آیا کسی که از جانب پروردگارش بر بیّنه‌ای روشن قراردارد﴾ در ایمان به او و پیروی از پیامبرش ﷺ، همانند کسی است که تمام هدف و مقصدش زندگانی دنیا و آرایش‌ها و آسایشهای آن است؟ مراد از بیّنه: قرآن است که حجّت روشن حق تعالی می‌باشد. به قولی: مراد از کسی که بر حجّت روشن قراردارد، رسول اکرم ﷺ اند ﴿و شاهدی از جانب پروردگار او پیرو اوست﴾ آن شاهد، قرآن کریم است. و به قولی: شاهد، معجزات پیامبر اکرم ﷺ، یا انجیل است. به قولی دیگر: شاهد، فطرت و قلب و عقل است. ابن‌عبّاس و مجاهد می‌گویند: «شاهد، جبرئیل علیه‌السلام است». یعنی: آیا کسی که بر حجّتی روشن قراردارد و پیوست به آن حجّت، گواه و شاهدی از جانب پروردگار خویش نیز دارد؛ همانند خواستاران دنیای دون است؟ هرگز! ﴿و پیش از قرآن، کتاب موسی امام و مایهٔ رحمت بود﴾ تقدیر آیه چنین است: با آن گواه، گواه دیگری که پیش از آن است پیوسته می‌باشد، آن گواه کتاب موسی علیه‌السلام است، کتابی که مژده‌آور بعثت محمّد ﷺ گردید و از این حقیقت که ایشان فرستادهٔ خداوند متعال اند خبر داد. آری! کتاب موسی علیه‌السلام راهنما و مایهٔ رحمت و نعمت بزرگی بود که خدای عزّوجلّ به وسیلهٔ آن بر امّت موسی علیه‌السلام منّت گذاشت. امام: کسی یا چیزی است که در دین به آن اقتدا شود. ﴿این گروه﴾ یعنی: کسانی‌که از جانب پروردگار خویش بر حجّتی روشن قرار دارند و به گواهی آن دو شاهد ذکر شده، دانا هستند ﴿به آن ایمان می‌آورند﴾ یعنی: پیامبراکرم ﷺ یا قرآن را تصدیق می‌کنند و بهشت از آن ایشان است ﴿و هر کس از احزاب به آن کفر ورزد﴾ اعم از مردم مکّه و غیر آنها از تمامی اهل ادیان. احزاب: گروه‌ها. ﴿پس آتش وعده‌گاه اوست﴾ یعنی: او خواه‌ناخواه از

اهل آتش است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «سوگند به‌ذاتی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست، احدی از این امّت پیام من را به گوش یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌رساند و سپس او به من ایمان نمی‌آورد مگر این‌که به آتش وارد می‌شود».
﴿پس، از آن در شبهه مباش﴾ یعنی: از نزول قرآن، یا از وعده‌گاه آتش برای آنان، در شکّ و شبهه مباش **﴿که آن حقّ است از جانب پروردگارت﴾** پس در آن مجال هیچ شکّ و شبهه‌ای نیست **﴿ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند﴾** به سبب عنادی که دارند، با وجود آشکار بودن دلایل موجبهٔ ایمان و روشن بودن حجّت و برهان.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ ٱلْأَشْهَـٰدُ هَـٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ كَذَبُوا۟ عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۚ أَلَا لَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٨﴾

﴿و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بر بست﴾ با این سخن خویش که بتان نزد خداوند ﷻ برای ما شفاعت می‌کنند و فرشتگان دختران خدا ﷻ اند و مانند این از یاوه‌ها و اراجیف دیگر **﴿آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند﴾** در صحرای محشر پس آنان را در برابر اعمالشان مورد محاسبه قرارمی‌دهد **﴿و گواهان می‌گویند﴾** مراد از گواهان: فرشتگان و پیامبران و علمایی‌اند که آنچه را خدای عزّوجلّ به تبلیغ آن دستور داده است، به آنان ابلاغ کرده‌اند. آری! این گواهان در هنگامی که آن ستمکاران بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، می‌گویند: **﴿اینان﴾** یعنی: این عرضه‌شدگان **﴿همان کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند﴾** با شرکی که به او نسبت دادند **﴿هان! لعنت خدا بر**

ستمگران باد ﴾ یعنی: بر کسانی باد که با دروغ بستن بر خدای عزّوجلّ، بر خود ستم کرده‌اند.

بخاری و مسلم و غیر آنها از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** شنیدم که فرمودند: «خدای عزّوجلّ در روز حساب، مؤمن را به خود نزدیک می‌کند تا بدانجا که او را در پناه رحمتش قرار داده و از چشم مردم مستور می‌گرداند، سپس او را به گناهانش مقرّ و معترف ساخته و به او می‌گوید: آیا فلان گناه را که در دنیا مرتکب شده‌ای به یاد می‌آوری؟ آیا فلان گناه دیگر... را به یاد می‌آوری؟ مؤمن می‌گوید: پروردگارا! به یاد می‌آورم! و چون او را به گناهانش معترف و مقرّ گردانید و او نزد خود متیقّن شد که به هلاکت رسیده است، در این هنگام می‌فرماید: امّا من این گناهان را در دنیا بر تو ستر نمودم و پوشاندم و امروز هم آنها را برایت می‌آمرزم. سپس نامهٔ حسناتش به وی داه می‌شود. امّا گواهان در بارهٔ کافر و منافق می‌گویند: «هٰؤُلاٰءِالَّذِیْنَ کَذَبُواْ عَلیٰ رَبِّهِمْ اَلاٰ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الظّٰالِمِیْنَ ۞ اینان همان کسانی بودند که بر پروردگار خویش دروغ بستند؛ هان! لعنت خداوند ﷻ بر ستمگران باد».

ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبۡغُونَهَا عِوَجٗا وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ﴿١٩﴾

﴿ **همانان که مردم را از راه خدا باز می‌دارند** ﴾ یعنی: این ستمگران همان کسانی هستند که هر که را می‌توانند از دین خدا ﷻ باز دارند، از آن باز می‌دارند ﴿ **و برای آن راه، کجی را می‌خواهند** ﴾ یعنی: راه خدا ﷻ را به کجی وصف می‌کنند تا مردم را از آن متنفّر و بدان بداندیش کنند ﴿ **و هم آنان آخرت را منکرند** ﴾ و باور ندارند.

آری! در عصر حاضر نیز بسیاری از شیاطین انسی را می‌یابیم که همیشه در پی

یافتن نقطه ضعفی برای دین خدا ﷻ هستند و هرگاه به ظنّ خود درآن کجی و عیبی تراشیدند، آن را در بوق و کرنا گذاشته اینجا و آنجا تبلیغ می‌کنند. که لعنت خداوند ﷻ بر این ستمگران باد.

أُوْلَٰٓئِكَ لَمۡ يَكُونُواْ مُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا كَانَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنۡ أَوۡلِيَآءَۘ يُضَٰعَفُ لَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ مَا كَانُواْ يَسۡتَطِيعُونَ ٱلسَّمۡعَ وَمَا كَانُواْ يُبۡصِرُونَ ﴿٢٠﴾

﴿آنان در زمین عاجزکننده نیستند﴾ یعنی: آنان از عذاب خدا ﷻ در دنیا گریزی ندارند؛ چنانچه بخواهد آنان را مجازات کند بلکه در زیر قهر و غلبه و در قبضه و سلطهٔ وی قراردارند ﴿و جز خدا دوستانی برای آنان نیست﴾ تا عقوبت وی را از آنان دفع کند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خداوند ﷻ به ستمگر مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را فروگرفت، دیگر او را از درگرفت وی نجاتی نیست». هم به این دلیل می‌فرماید: ﴿عذاب برای آنان دو چندان می‌شود﴾ به سبب افترایشان بر خدای عزّوجلّ، بازداشتنشان از راه او و وصف‌نمودن امّت‌اسلامی به کجی و نقص و بنابر همهٔ این عوامل است که عذاب آنان نسبت به عذاب کفّاری که افعالی مانند افعال آنها را مرتکب نشده‌اند، مضاعف می‌باشد ﴿آنان توان شنیدن حق را نداشتند و حق را نمی‌دیدند﴾ یعنی: آنان در اعراض از حق و بغض وکین در برابر آن تا بدانجا افراط کردند که گویی از شدّت تنفّر نسبت به حق، نه توان شنیدن آن را داشتند و نه یارای دیدن آن را.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ

يَفۡتَرُونَ ﴿٢١﴾

﴿ایناننده که ﴾ با پرستش غیر خدا ﷻ ﴿به خود زیان زده‌اند ﴾ زیرا خود را به عذاب ابدی دوزخ در افکنده‌اند ﴿ و آنچه بر می‌بستند از آنان گم شد ﴾ یعنی : شرکای باطلی که بر خدای سبحان افترا می‌بستند و مدّعی شفاعتشان بودند ، ناپدید شد و جز زیان و خسران چیز دیگری برایشان باقی نماند .

لَا جَرَمَ أَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡأَخۡسَرُونَ ﴿٢٢﴾

﴿بدون شکّ آنان در آخرت زیانکارترند ﴾ زیرا بهشت برین را به دوزخ جحیم فروخته‌اند .

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَخۡبَتُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ
أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢٣﴾

سپس حق تعالی بعد از بیان حال اشقیا و سیه روزان ، به بیان حال نیک‌بختان می‌پردازد : ﴿بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و فروتنی کرده‌اند رونموده به‌سوی پروردگار خویش ﴾ یعنی : در برابر پروردگار خود خشیّت و خشوع داشته و در پناه یاد و نام او آرامش یافته‌اند ﴿آنان اهل بهشتند و درآن جاودانند ﴾ .

۞ مَثَلُ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ كَٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡأَصَمِّ وَٱلۡبَصِيرِ وَٱلسَّمِيعِۚ
هَلۡ يَسۡتَوِيَانِ مَثَلًاۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

سپس خداوند متعال برای کافران و مؤمنان مَثَلی زده و می‌فرماید: ﴿**مَثَل این دو گروه، چون نابینا و ناشنوا با بینا و شنواست**﴾ پس کافر به کسی تشبیه شده که هم کور و هم کر است و مؤمن به کسی تشبیه شده که هم شنوایی دارد و هم بینایی ﴿**آیا در مَثَل یکسانند؟**﴾ یعنی: آیا آن دو گروه در حال و وصف خود برابرند؟ هرگز! ﴿**پس آیا پند نمی‌گیرید**﴾ از تأمّل در عدم برابری میان آنها و در تفاوت آشکاری که میان آنها وجود دارد تا به خود آیید و از اهل ایمان گردید؟.

وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦٓ إِنِّي لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٌ ﴿۲۵﴾

﴿**و به راستی نوح را به‌سوی قومش فرستادیم**﴾ درحالی‌که می‌گفت: ﴿**بی‌گمان من برای شما بیم‌دهنده‌ای آشکار هستم**﴾ از جانب حق تعالی و با من حجّتی است روشن بر این‌که پیامبر او هستم.

أَن لَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ أَلِيمٖ ﴿۲۶﴾

سپس نوح‌ﷺ افزود؛ مضمون دعوت من این است: ﴿**که جز خدا را نپرستید زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم**﴾ نوح‌ﷺ این روز سهمگین را به‌طور مبهم یاد نمود و آن را برایشان تفسیر نکرد. و تفسیر آن: روز قیامت، یا روز طوفان است.

فَقَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ مَا نَرَىٰكَ إِلَّا بَشَرٗا مِّثۡلَنَا وَ
مَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمۡ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ ٱلرَّأۡيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمۡ

عَلَيۡنَا مِن فَضۡلِۭ بَلۡ نَظُنُّكُمۡ كَٰذِبِينَ ﴿۲۷﴾

﴿**پس ملأی که کافر بودند از قوم او گفتند**﴾ ملأ: سران و اشرافند. این تعبیر متضمّن آن است که برخی از اشراف قوم نوح علیه‌السلام، کافر نبودند. آری! اشراف کافر از قوم نوح علیه‌السلام پاسخ او را به گونه‌ای دادند که از سه وجه مقتضی طعنشان در نبوّت وی است:

وجه اوّل این سخنشان است: ﴿**ما تو را جز بشری مانند خویش نمی‌بینیم**﴾ ای نوح! نه تو فرشته هستی و نه فرمانروا، از این رو، تو از چنان مزیّت خاصّی برخوردار نیستی که با آن سزاوار نبوّت باشی ولی ما نباشیم.

وجه دوم این سخنشان است: ﴿**و نمی‌بینیم کسی جز اراذل ما از تو پیروی کرده باشد**﴾ اراذل: از نظر آنان فقرا و کسانی بودند که مشاغل و حرفه‌های فرومایه‌ای داشته و از حسب و شرف ظاهری‌ای برخوردار نبودند. یعنی: کسی از اشراف از تو پیروی نکرده است پس تو را با این مشت فرومایه از پیروانت، بر ما هیچ مزیّتی نیست زیرا این فرومایگان در آنچه می‌شنوند به نقاط ضعف و اشتباه پی نمی‌برند بلکه هر کسی را که به‌سوی مذهب و راه و روش جدیدی فراخواند، بی‌آنکه از سخن وی فهم و برداشت درستی داشته باشند، پیروی می‌کنند ﴿**آن هم نسنجیده**﴾ یعنی: این فرومایگان از تو به طور سرسری، بی‌تأمّل و نسنجیده پیروی می‌کنند، بی‌آن‌که در این امر که تو آیا حقیقتاً پیامبر هستی یا خیر، تعمّق و تحقیق کنند.

وجه سوم از طعنهایشان این سخن بود: ﴿**و برای شما بر خود هیچ برتری نمی‌بینیم**﴾ این بخش از سخنانشان را خطاب به نوح علیه‌السلام و پیروانش ــ هر دو ــ گفتند. یعنی: ای نوح! ما برای تو و کسانی از فرومایگان که از تو پیروی کرده‌اند، هیچ‌گونه فضل و برتری‌ای بر خود نمی‌بینیم که با آن بر ما امتیازی داشته و شایستهٔ این تفوّق ادّعایی خویش باشید.

سپس آنها بر سبیل استدراک از آن طعنهای سه‌گانه دست برداشته به گمان بی‌بهره از برهان خویش که جز عصبیّت محض و حسد و حرص بر باقی ماندن ریاست دنیوی‌شان، هیچ تکیه‌گاه دیگری نداشت، منتقل شدند و گفتند: **﴿بلکه شما را دروغگو می‌پنداریم﴾** یعنی: تو را ای نوح در دعوتت و شما پیروانش را در اجابت و تصدیقش، دروغگو می‌پنداریم و شما در دعوت و اجابت با هم تبانی کرده‌اید تا ریاست و رهبری را به چنگ آورید.

قَالَ يَـٰقَوْمِ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِۦ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَـٰرِهُونَ ﴿۲۸﴾

﴿گفت﴾ نوح علیه‌السلام **﴿ای قوم من! به من خبر دهید که اگر از سوی پروردگارم بر حجّتی روشن باشم﴾** یعنی: اگر از سوی پروردگارم در نبوّت خود حجّت و برهان روشنی داشته باشم که بر صحّت نبوّتم دلالت کند و پذیرش آن را بر شما حتمی گرداند چه‌طور؟ آیا باز هم دعوتم را انکار می‌کنید؟ **﴿و﴾** آیا باز هم انکار می‌کنید اگر حق تعالی **﴿مرا از نزد خود رحمتی﴾** مانند نبوّت **﴿بخشیده باشد که از دید شما پنهان مانده باشد﴾** یعنی: بر شما پوشیده مانده باشد؟ شما باید بدانید که برابر بودن در وصف بشریّت، مانع داشتن امتیاز در وصف نبوّت نیست زیرا ممکن است که همهٔ انسانها در آدمیّت برابر باشند ولی لزوماً همهٔ آنها شایستگی وصف نبوّت را نداشته باشند **﴿پس آیا ما شما را بدان ملزم کنیم﴾** یعنی: آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش این دعوت مجبور کنیم و ایمان را علی‌رغم میل‌باطنی‌تان به دلهایتان فرونماییم؟ **﴿درحالی‌که شما بدان اکراه داشته باشید﴾** بی‌آنکه در آن تدبّر و اندیشه کنید؟ **قطعاً** این کاری است که جز خدای عزّوجلّ، هیچ کس دیگری بر آن توانا نیست.

وَيَٰقَوۡمِ لَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مَالًاۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۚ وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۚ إِنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَلَٰكِنِّيٓ أَرَىٰكُمۡ قَوۡمٗا تَجۡهَلُونَ ﴿۲۹﴾

﴿**و ای قوم من! بر این امر**﴾ یعنی: بر تبلیغ رسالت ﴿**مالی از شما درخواست نمی‌کنم**﴾ زیرا فرستادهٔ خدا ﷺ در برابر تبلیغ رسالت، از کسی مال و منالی طلب نمی‌کند تا با این کار در موضع تهمت قرار گیرد ﴿**مزد من فقط بر خداوند است**﴾ و او برایم کافی است ﴿**و من طردکنندهٔ کسانی که ایمان آورده‌اند**﴾ از فقرا ﴿**نیستم**﴾ چنان‌که شما می‌خواهید ﴿**قطعاً آنان با پروردگارشان دیدار کننده‌اند**﴾ یعنی: آن فقرای مسلمان به لقای پروردگارشان مشرّف می‌شوند و این همه فضل و برتری دارند پس در واقع امر، اَشراف حقیقی آنانند که به بارگاه حق تعالی قرب و منزلتی داشته و در برابر ایمانشان از او پاداش دریافت می‌کنند. یا معنی این‌است: اگر طردشان کنم، آن‌گاه که با پروردگارشان ملاقات کنند، از من شکایت می‌کنند ﴿**ولی من شما را قومی می‌بینم که جهالت می‌کنید**﴾ و قطعاً فرومایه پنداشتن فقرا و درخواست طرد آنان، از جهل و نادانی شما ناشی شده است، شما باید بدانید که اشراف حقیقی همانا پیروان حقّ‌اند، هرچند که فقیر و بی حسب و نسب باشند و در مقابل، کسانی‌که با حق می‌ستیزند، اراذل و اوباش فرومایه‌اند، هرچند که توانگر و سرمایه‌دار باشند و این حقیقتی است که در آن کمترین شکّ و شبهه‌ای وجود ندارد. همچنین این سخن شما که: فقرای مؤمن، سرسری نگر، بی‌تأمّل و نسنجیده کارند، نکوهشی برایشان نیست زیرا وقتی حق روشن بود، دیگر برای رأی و اندیشه و فکر و تأمّل، هیچ مجالی باقی نمی‌ماند و اصولاً فکر و تأمّل در امر حقّی که روشن و آفتابی است، خود مستوجب مذمّت و نکوهش است

چـنان‌که نـقطهٔ مـقابل آن مـحلّ ستایش مـی‌باشد، بـه‌همین دلیـل است کـه رسول خدا ﷺ در حدیث‌شریف راجع بـه سـتایش ابـوبکر صـدّیق رضي الله عنه فـرمودند: «هیچ‌کس را به‌سوی اسلام دعوت نکردم مگر این‌که بـرایش درنگـی بـود، جـز ابوبکر که هیچ درنگی نکرد و بی‌تأمّل پذیرا شد».

وَيَٰقَوۡمِ مَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِن طَرَدتُّهُمۡۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٠﴾

﴿و ای قوم من! اگر آنان را طرد کنم، چه کسی مرا در برابر خداوند یاری خـواهـد کرد؟﴾ درحالی‌که ایشان به‌سوی ایمان و اجابت دعوتی که خداوند جل جلاله مـرا بـرای برافراشتن پرچم آن فرستاده است، سبقت گرفته و پیشی جسته‌اند؟ بنابراین، فقرا به سبب پیشدستی در ایمان، به إکرام و ترفیع مقام شایسته‌تر و سزاوارترند تا به طرد و راندن و اهانت پس جز جاهلان به حقّ خدای عزّوجلّ، کسی دیگر با آنان چـنان رویّه‌ای در پیش نمی‌گیرد و من درحالی‌که فرستادهٔ خدا جل جلاله هستم، چگونه به صفّ جاهلان از خدا بی‌خبر بپیوندم؟ وانگهی اگر مرتکب این معصیت بشوم، چه کسی مرا در برابر خداوند جل جلاله یاری خواهد کرد زیرا شکّـی نـیست کـه مـؤمنان شـتابگر به‌سوی طاعت خدا جل جلاله، اولیا و دوستان وی‌اند، هر چند که فقیر بـوده و مـالك چیزی نباشند پس اگر من به آنان بدی کنم و طردشان نمایم، یقیناً خـدای قـهّار خصم من خواهد بود، آن وقت چه کسی مرا در برابر مجازات او یاری خـواهـد کرد؟ ﴿آیا پند نمی‌گیرید﴾ و نمی‌فهمید که هرکس به خداوند جل جلاله ایمان آوَرَد، نباید طرد شود بلکه باید مورد إکرام و تجلیل قرار گیرد؟

این خـواسـتهٔ قـوم نـوح عليه السلام هـمانند خـواسـتهٔ کـافران هـمانندشان، از خـاتم پیامبران ﷺ است که ضعفا را از خود طرد کرده و با اشراف قوم نشست مخصوصی داشته باشد و به آنان شأن و منزلتی ویژه قایل شود.

وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٞ وَلَآ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزۡدَرِيٓ أَعۡيُنُكُمۡ لَن يُؤۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ خَيۡرًاۖ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا فِيٓ أَنفُسِهِمۡ إِنِّيٓ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۳۱﴾

نوح ﷺ افزود: ﴿**و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا پیش من است**﴾ تا به این طریق برای خود فضیلتی را مدّعی شوم که شما با نیافتن آن در من، بر دروغگو بودنم استدلال نمایید. مراد از گنجینه‌های خدا ﷻ: گنجینه‌های روزی وی است ﴿**و غیب نیز نمی‌دانم**﴾ یعنی: این ادّعا را نیز ندارم که غیب خداوند ﷻ را می‌دانم و بر نهان کار پیروان خویش دانایم بلکه جز این به شما نمی‌گویم که: من هشداردهندهٔ آشکاری هستم و بس ﴿**و نمی‌گویم**﴾ به شما ﴿**که من فرشته‌ام**﴾ تا شما بگویید که ما تو را جز بشری مانند خویش نمی‌بینیم ﴿**و دربارهٔ کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می‌نگرد**﴾ از مؤمنان به خدای عزّوجلّ ﴿**نمی‌گویم که خدا هرگز بدیشان هیچ خیری نخواهد داد**﴾ بلکه بی‌گمان خدای عزّوجلّ ﷻ با بخشیدن گوهر ایمان، به آنان خیر و نعمت داده است و او یقیناً برتری دهندهٔ آنهاست در دنیا و پاداش‌دهندهٔ آنهاست به پاداشی عظیم در آخرت ﴿**خدا به آنچه در ضمیر آنهاست**﴾ از صدق ایمان و اخلاص ﴿**داناتر است**﴾ پس در قبال آن به آنها پاداش می‌دهد. یعنی: اگر در دلهایشان خیری وجودداشته باشد، قطعاً خدای عزّوجلّ مطابق آن، از فضل خود به آنان ارزانی می‌دارد و این امر که آنها ضعیف و فقیرند، هرگز مانع دادودهش الهی و ریزش نعمتهایش بر آنان نیست و اگر جز این بگویم: ﴿**من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود**﴾ یعنی: اگر ایشان را طرد کرده و ایمانشان را نپذیرم و بگویم که خداوند ﷻ هرگز به ایشان خیر و نعمتی نمی‌دهد ـ در حالی که بدانچه در ضمیرشان است هیچ علمی ندارم ـ بی‌شک از

ستمکاران خواهم بود.

نوح‌ﷺ این گونه با پاسخ‌های بلیغ، حکیمانه، قاطع و در عین حال نرم خود، سخنانشان را ردّ کرد.

قَالُواْ يَٰنُوحُ قَدْ جَٰدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَٰلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿۳۲﴾

﴿**گفتند: ای نوح! به‌راستی با ما مجادله کردی و بسیار هم جدال کردی**﴾ یعنی: سخنان ما را با هر گونه حجّتی دفع کردی ﴿**پس آنچه را به ما وعده می‌دهی**﴾ از عذاب، همان که از یک‌سو ما را از آن می‌ترسانی و از سویی خود نیز از فرود آمدن آن بر ما بیمناکی ﴿**برای ما بیاور، اگر از راستگویان هستی**﴾ در این وعدهٔ خویش.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ ٱللَّهُ إِن شَآءَ وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ﴿۳۳﴾

﴿**گفت: تنها خداست که اگر بخواهد آن را برای شما می‌آورد**﴾ چه آن را بر شما به تعجیل بفرستد، چه به تأخیر. پس آوردن عذاب در اختیار من نیست بلکه در اختیار کسی است که شما منکر وی هستید ﴿**و شما عاجزکننده نیستید**﴾ که توان باز داشتن تحقّق ارادهٔ الهی را در مورد خود داشته باشید و بدانید که با گریختن یا دفاع از خود، از دست رفتنی هم نیستید بلکه هر جا که باشید، در قلمرو قدرت و علم و ارادهٔ او هستید.

وَلَا يَنفَعُكُمْ نُصْحِيٓ إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ ٱللَّهُ يُرِيدُ أَن

يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٤﴾

﴿و اگر خدا خواسته باشد که شما را﴾ به سبب کبر و ستمتان ﴿گمراه کند﴾ از راه رشد و هدایت و جدا کند از راه حقّ ﴿نصیحت من﴾ که آن را براساس حقّ نصیحت و خیرخواهی برای خدا ﷻ ــ با ابلاغ رسالت و روشن‌کردن حقیقت ــ به شما نثار کرده‌ام و بسیار هم نثار کرده‌ام ﴿به شما سود نمی‌بخشد اگر بخواهم﴾ باز هم ﴿شما را نصیحت کنم﴾ و من نمی‌دانم که خداوند ﷻ دربارهٔ شما چه اراده دارد؟ ﴿او پروردگار شماست﴾ پس گمراه کردن و راه‌نمودن همه در اختیار او و مفوّض به‌سوی اوست ﴿و به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید﴾ پس شما را در قبال اعمالتان جزا می‌دهد.

أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ قُلْ إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُۥ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا۠ بَرِيٓءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ ﴿٣٥﴾

اکنون در میانهٔ داستان نوح ﷺ، آیهٔ معترضه‌ای می‌آید که رفتار قوم محمّد ﷺ را در قبال داعی حق به زیر سؤال می‌برد: ﴿آیا می‌گویند آن را بر بسته است﴾ یعنی: آیا کفّار مکّه می‌گویند: محمّد ﷺ داستان نوح ﷺ را از نزد خود بر بسته است؟ ﴿بگو: اگر آن را به دروغ سر هم کرده باشم﴾ این جرمی است عظیم ﴿در آن صورت گناه من﴾ و جزای عملکرد من ﴿بر عهدهٔ خود من است ولی من از جرمی که به من نسبت می‌دهید بر کنارم﴾ بنابراین، فرجام خفّت‌بار این افترای شما در بارهٔ من، گریبانگیر خود شماست و من از آن بیزار و برکنارم.

وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُۥ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ ءَامَنَ فَلَا

تَبۡتَئِسۡ بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ﴿٣٦﴾

﴿و به‌سوی نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو جز کسانی که تاکنون ایمان آورده‌اند هرگز کسی ایمان نخواهد آورد﴾ حق تعالی با این خبر قاطع، نوح علیه السلام را از ایمان آوردنشان مأیوس کرد تا از دعوتشان دست برداشته و برای نجات آماده شود. بنابراین، این سخن خداوند جل جلاله، نوح علیه السلام را از ایمان کسانی که تا آن وقت ایمان نیاورده بودند، نومید می‌کند ﴿پس به سبب آنچه می‌کردند اندوه مخور﴾ و بدان که گاه انتقام از دشمنانت به سبب عملکردشان فرارسیده است. اِبْتِئاس: اندوه خوردن به سختی و دشواری است.

وَٱصۡنَعِ ٱلۡفُلۡكَ بِأَعۡيُنِنَا وَوَحۡيِنَا وَلَا تُخَٰطِبۡنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِنَّهُم مُّغۡرَقُونَ ﴿٣٧﴾

﴿و زیر نظر ما و به وحی ما کشتی را بساز﴾ یعنی: کشتی را پیش دیدگان ما و با حفظ و حمایت ما و براساس آنچه که به‌سوی تو از کیفیّت ساختن آن وحی می‌فرستیم، بساز. قتاده می‌گوید: «طول کشتی نوح علیه السلام سیصد گز و عرض آن پنجاه گز بود». به قولی دیگر: ارتفاع آن سی گز در سه طبقه بود، هر طبقه ده گز، طبقهٔ زیرین به چهارپایان و حیوانات وحشی اختصاص داشت، طبقهٔ میانی به انسانها و طبقهٔ فوقانی به پرندگان. ﴿و در باب کسانی‌که ستم کرده‌اند، با من سخن مگوی﴾ یعنی: از من برای آنان درخواست مهلت و شفاعت نکن ﴿چراکه آنان غرق شدنی هستند﴾ و حکم محکومیّت به غرق از جانب ما برای آنان صادر شده و قضای بی‌برگشت ما هم بدان رفته است پس هیچ راهی به‌سوی دفع یا تأخیر آن نیست و آنان قطعاً در وقتی که تعیین شده است، غرق‌شدنی هستند.

وَيَصْنَعُ ٱلْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِۦ سَخِرُوا۟ مِنْهُ ۚ
قَالَ إِن تَسْخَرُوا۟ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿۳۸﴾

﴿**و نوح کشتی را می‌ساخت**﴾ یعنی: شروع به ساختن آن کرد ﴿**و هربار که اشرافی از قوم او بر آن کشتی می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند**﴾ و می‌گفتند: ای نوح! بعد از نبوّت، اکنون نجّار شده‌ای! یا می‌گفتند: شگفتا! در خشکی کشتی می‌سازی، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور می‌شود؟ ﴿**می‌گفت: اگر ما را مسخره می‌کنید**﴾ امروز به سبب ساختن کشتی ﴿**ما نیز شما را همان‌گونه که مسخره می‌کنید، مسخره خواهیم کرد**﴾ در فردای عذاب، به هنگام غرق‌شدنتان در توفان.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ
مُّقِيمٌ ﴿۳۹﴾

﴿**پس به‌زودی خواهید دانست که بر سر چه کسی عذابی می‌آید که خوارش سازد**﴾ و آن، غرق شدن در دنیاست ﴿**و بر او عذابی پایدار فرود می‌آید**﴾ که همانا عذاب پایدار دوزخ در آخرت است؟.

حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَمْرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ قُلْنَا ٱحْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ
زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ ٱلْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ ۚ وَ
مَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿۴۰﴾

﴿تا آن‌گاه که فرمان ما ﴾ یعنی: عذاب ما ﴿در رسید و تنّور فوران کرد ﴾ یعنی: آب چنان جوشش گرفت که حتّی از تنّور نانوایی فوران کرد. به قولی: مراد تنّور نانوایی نیست بلکه مراد روی زمین است و فوران آن نشانهٔ آغاز توفان بود ﴿گفتیم: در کشتی از هر جنسی ﴾ یعنی: از هر صنفی از اصناف حیوانات روی زمین ﴿دو نر و ماده را حمل کن و نیز خانواده‌ات را ﴾ ایشان شامل همسر وی، فرزندانش و همسرانشان بودند ﴿مگر آن‌کسی که حکم ما از پیش بر او مقرّر شده است ﴾ که از غرق‌شدگان است، او را حمل نکن و بدان که این حکم بر او مقرّر نشده مگر از روی علم به این امر که او کفر را به ارادهٔ خویش انتخاب می‌کند ﴿و بردار ﴾ در کشتی ﴿کسانی را که ایمان آورده‌اند ﴾ با تو از قومت. سپس خدای سبحان قلّت ایمان‌آورندگان همراه با نوح علیه السلام را نسبت به کسانی که به وی کفر ورزیده بودند وصف نموده می‌فرماید: ﴿و با او جز عدّهٔ اندکی ایمان نیاورده بودند ﴾ به قولی: همهٔ آنان هشتاد تن بودند که سه تن از پسران نوح علیه السلام به نامهای سام، حام و یافث با همسرانشان نیز در جملهٔ آنان قرارداشتند.

۞ وَقَالَ ٱرْكَبُواْ فِيهَا بِسْمِ ٱللَّهِ مَجْر۪ىٰهَا وَمُرْسَىٰهَآ ۚ إِنَّ رَبِّى لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٤١﴾

﴿و گفت ﴾ نوح علیه السلام ﴿در کشتی سوار شوید، به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش ﴾ روان‌شدن کشتی در توفان و لنگر انداختنش پس از پایان آن، به نام خدا جل جلاله و به لطف و رحمت وی است. این سخن را گفت تا آنان را متوجّه الطاف الهی بگرداند ﴿همانا پروردگار من آمرزنده ﴾ است گناهان مؤمنان با اخلاص را ﴿مهربان است ﴾ که نجات‌دادن این گروه برای بقای نسل بشر و نسل حیوانات و جاندارانی که نوح علیه السلام آنها را با خود در کشتی بعد از طوفان حمل کرد، از مهربانی

و فضل و بخشایش وی است. شایان ذکر است که بر مبنای سنّت نوح ؊، بردن نام خدا ﷻ در آغاز سوارشدن بر کشتی یا هر وسیلهٔ سواری دیگری مستحبّ است چنان‌که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرموده‌اند: «امان امّتم از غرق ــ وقتی‌که به کشتی سوار می‌شوند ــ این است که بگویند: بِسْمِ اللهِ الْمَلِكُ (وَ مٰا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْقٰالُوْا مَا اَنزَلَ اللهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ. قُلْ مَنْ اَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِيْ جَاءَ بِهِ مُوْسَى نُوْراً وَ هُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُوْنَهُ قَرَاطِيْسَ تُبْدُونَهَا وَ تُخْفُوْنَ كَثِيْراً وَ عُلِّمْتُمْ مَّا لَمْ تَعْلَمُوْا اَنْتُمْ وَ لاَ ءَابَاؤُكُمْ. قُلِ اللهُ. ثُمَّ ذَرْهُمْ فِيْ خَوْضِهِمْ يَلْعَبُوْنَ) [انعام/۹۱]، (بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِيْهٰا وَ مُرْسٰاهٰا إِنَّ رَبِّيْ لَغَفُوْرٌ رَحِيْمٌ)».

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَٱلْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبْنَهُۥ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَٰبُنَيَّ ٱرْكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿۴۲﴾

قَالَ سَـَٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ ٱلْمَآءِ ۚ قَالَ لَا عَاصِمَ ٱلْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَ ۚ وَحَالَ بَيْنَهُمَا ٱلْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُغْرَقِينَ ﴿۴۳﴾

﴿و آن کشتی، آنان را در میان موجی کوه آسا می‌برد﴾ این تعبیر، بیانگر شدّت هول و هراسها و نیرومندی توفانی است که تمام روی زمین را فراگرفته و پوشانده بود ولی خداوند ﷻ به فضل و رحمت خویش کشتی و سرنشینان آن را به رغم آن توفان مهیب و در دل آن موجهای کوه پیکر که سرتاسر زمین را فراگرفته بود، به سلامت نگه داشت **﴿و نوح، پسرش را بانگ در داد﴾** به قولی: نام این پسر وی کنعان، و او از جملهٔ کافران بود. و به قولی: او از منافقان بود **﴿که در کناری بود﴾** از قوم و نزدیکانش، به نحوی که این سخن نوح؊ که گفت: در آن سوار

شوید ... به گوش وی نرسیده بود. به قولی دیگر معنی این است: او در کناری بود از دین پدرش. آری! نوح ﷺ خطاب به او و چنین بانگ درداد: ﴿**ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش**﴾ در خارج ازکشتی، یا بر دین آنان مباش زیرا آنان نابود می‌شوند. امّا او جاهلانه بر این باور بود که توفان به قلّهٔ کوهها نمی‌رسد بنابراین، در پاسخ پدرش: ﴿**گفت: به‌زودی به‌سوی کوهی پناه می‌برم که مرا از آب نگاه دارد**﴾ یعنی: با ارتفاعش مرا از غرق‌شدن در آب باز دارد ﴿**نوح گفت: امروز هیچ نگاه دارنده‌ای از عذاب خدا نیست**﴾ زیرا این روزی است که در آن عذاب همگانی به تحقّق می‌پیوندد ﴿**مگر کسی که خدا بر وی رحم کند**﴾ یعنی: لیکن کسی که خدا ﷻ بر وی رحم کرده باشد، او را در پناه حمایت خویش نگاه می‌دارد و این رحمت‌شدگان فقط کشتی‌نشینانند و بس ﴿**و**﴾ در این هنگام بود که ﴿**موج میان آن دو حایل شد**﴾ یعنی: امواج فراز آمد و چنان بزرگ و فلک آسا گشت که میان نوح و پسرش حایل گردید و بنابراین، نجات وی از غرق دشوار گشت ﴿**پس، از غرق‌شدگان شد**﴾ ابن‌کثیر نقل می‌کند: «امواج آب پانزده گز، و به قولی هشتاد مایل از قلّهٔ کوه‌ها ارتفاع گرفت».

وَقِيلَ يَٰٓأَرۡضُ ٱبۡلَعِي مَآءَكِ وَيَٰسَمَآءُ أَقۡلِعِي وَغِيضَ ٱلۡمَآءُ وَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَٱسۡتَوَتۡ عَلَى ٱلۡجُودِيِّۖ وَقِيلَ بُعۡدٗا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٤﴾

﴿**و گفته شد: ای زمین! آب خود را فروبر**﴾ به یکباره، نه آن‌گونه که زمین عادتاً و به تدریج آب را در خود فرومی‌برد ﴿**و ای آسمان! بازمان**﴾ از باریدن. گفته می‌شود: «اَقْلَعَ الْمَطَرُ ٭ باران باز ماند» آن‌گاه که از باریدن باز ایستد ﴿**و آب کم ساخته شد**﴾ یعنی: آب فروکش کرد و فروکاست تا خشک شد ﴿**و فرمان گزارده شد**﴾ یعنی: کار به سرانجام خود رسید و خداوند ﷻ قوم نوح ﷺ را جملگی نابود

کرد **﴿وکشتی بر کوه جودی قرار گرفت﴾** جُودی: کوهی معروف در نزدیکی «موصل» است. یادآور می‌شویم که خدای عزّوجلّ کشتی نوحﷺ را بر کوه جودی ابقا کرد تا عبرت و نشانه‌ای برای آیندگان باشد و پیشینیان این امّت آن را دیده‌اند.

شیخ‌سعید حوّی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «جودی کوهی است در الجزیره امّا در سِفر «تکوین» آمده است که آن کوه، کوه «آرارات» است. گفتنی است که ماهواره‌ها ـ و قبل از آنها یکی از کاوشگران ـ بقایای کشتی نوح را که معجزهٔ همیشگی دین حقّ است، در کوهی از کوههای ارمنستان کشف کرده‌اند. والله اعلم». قتاده می‌گوید: «نوحﷺ و دیگر سرنشینان کشتی، در ماه رجب بر آن سوار شدند و صد و پنجاه روز را در آن به‌سر بردند و در روز عاشورا از کشتی بیرون آمدند». این روایت را حدیثی مرفوع نیز تأیید می‌کند. **﴿وگفته شد: مرگ بر قوم ستمکار﴾**.

علمای بلاغت جملگی اتّفاق نظر دارند بر این‌که این آیهٔ شریفه، در جایگاهی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که در وصف نمی‌گنجد و توان توانایان فنون بلاغت و میداناران علم بیان و پیشاهنگان علم لغت، از آوردن سخنی که حتّی در این عرصه به آن نزدیک باشد، عاجز است. ابوحیّان توحیدی در تفسیر «البحر المحیط» می‌گوید: «به رغم آن‌که این آیهٔ شریفه، نوزده لفظ بیشتر ندارد ولی در آن بیست‌ویک نوع از انواع بدیع گرد آمده است، از جمله: مناسبت، مطابقت، مجاز، استعاره، اشاره، تمثیل، إرداف، تعلیل، إحتراس، إیضاح، مساوات وصف و ...»، ابوحیّان هر یک از این انواع را بر شواهد آن در این آیه تطبیق کرده است[1].

---

۱ ـ نگاه کنید به حاشیهٔ تفسیر «البحرالمحیط ۲۲۷/۵».

وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبْنِى مِنْ أَهْلِى وَإِنَّ وَعْدَكَ ٱلْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ ٱلْحَـٰكِمِينَ ﴿٤٥﴾

﴿و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا! پسرم از اهل من است﴾ یعنی: او از همان کسانی است که تو نجات آنان را با این فرمودهات: (وَاَهْلَكَ...) به من وعده دادهای **﴿و البتّه وعدهٔ تو راست است﴾** که در آن هیچ خلافی نیست **﴿و تو بهترین حکم‌کنندگانی﴾** یعنی: تو داناترین و عادل‌ترین حکم کنندگانی.

قَالَ يَـٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيْرُ صَـٰلِحٍ ۖ فَلَا تَسْـَٔلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ ۖ إِنِّىٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْجَـٰهِلِينَ ﴿٤٦﴾

پروردگار عزّوجلّ در پاسخ وی **﴿فرمود: ای نوح! در حقیقت او از اهل تو نیست﴾** که من وعدهٔ نجات آنان را دادهام زیرا او از کسانی نبوده است که به تو ایمان آورده و از تو پیروی کرده‌اند پس نزدیکی و قرابت مورد اعتبار، قرابت در دین است نه قرابت در نسب **﴿همانا او عملی ناشایست است﴾** از بس که او در کردار ناشایست غرق شده، گویی خود عین عمل ناشایست است. پس این تعبیر، گویای مبالغه در نکوهش و مذمّت این فرزند نوح علیه السلام می‌باشد. یعنی: تو ای نوح! می‌دانی که هرگز عمل ناشایست را با تو نسبت و مناسبتی نیست، او در حقیقت از خانواده و کسان تو نیست، خانواده‌ای که پیامبران خدا علیهم السلام به‌سوی تشکیل آن دعوت کرده‌اند. بر مبنای این دعوت، فقط آن رابطه‌ای پابرجا و دارای وجود حقیقی خواهد بود که میان مؤمنان به خدا جل جلاله برقرار شده باشد لذا اگر میان دوستان خدا جل جلاله و میان دشمنانش رابطهٔ دوستی و موالات وجود داشت، آن رابطه غیر

قابل قبول است و قطع شده اعلام می‌شود ﴿**پس چیزی راکه بدان علم نداری، از من مخواه**﴾ یعنی: اگر در علم ازلی من رفته بود که فرزندت مؤمن است، بی‌گمان او را نجات می‌دادم. این آیه دلیل بر عدم جایز بودن دعایی است که انسان به عدم مطابقت آن با شرع علم دارد ﴿**من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی**﴾ یعنی: ای نوح ﷺ! من تو را از این‌که از نادانان باشی و از من چیزی را بخواهی که خواستن آن برایت روا نیست، بر حذر می‌دارم بلکه از عالمان با عمل باش.

و چون نوح ﷺ دانست که این درخواستش مطابق رضای خداوند ﷻ نبوده بلکه ناشی از گمانی بوده که او در آن به‌سر می‌برده، بی‌درنگ به خطای خویش اعتراف نمود و طلب مغفرت و رحمت کرد:

قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْـَٔلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِۦ عِلْمٌۖ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِيٓ أَكُن مِّنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٤٧﴾

﴿**گفت**﴾ نوح ﷺ ﴿**ای پروردگار من! همانا من به تو پناه می‌برم از آن‌که از تو چیزی بخواهم**﴾ در آینده ﴿**که بدان علم ندارم**﴾ یعنی: به درستی و جایز بودن آن علمی ندارم ﴿**و اگر بر من نیامرزی**﴾ گناه آنچه راکه از روی ناآگاهی و بی‌علمی از تو خواسته‌ام ﴿**و به من رحم نکنی**﴾ با پذیرفتن توبه‌ام ﴿**از زیانکاران باشم**﴾ در اعمال خود و از اعمال خود هیچ سودی نخواهم برد.

قِيلَ يَٰنُوحُ ٱهْبِطْ بِسَلَٰمٍ مِّنَّا وَبَرَكَٰتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰٓ أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَكَۚ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾

﴿گفته شد: ای نوح! فرودآی﴾ از کشتی به‌سوی زمین، یا از کوه به‌سوی زمین هموار زیرا زمین به فرمان پروردگار آبش را فروبلعید و خشک شد. آری! فرودآی ﴿با سلامی از جانب ما﴾ یعنی: با درود و سلامی از جانب ما، یا با ایمنی کامل ﴿و با برکت‌هایی﴾ یعنی: با نعمتهای پایدار، فزاینده و رشدیابنده‌ای ﴿فرود آمده بر تو﴾ و این برکات در حقّ نوح علیه السلام، بسیاری نسل و تبار اوست، به‌طوری که اکثر انبیا علیهم السلام و ائمهٔ دین از نسل وی‌اند ﴿و﴾ با برکت‌هایی فرود آمده ﴿بر امّتهایی از همراهان تو﴾ مراد امّتهایی‌هستند که از نسل شاخه‌های مختلف همراهان نوح علیه السلام در کشتی به وجود می‌آیند، همچنین این تعبیر شامل حیوانات حمل شده بر کشتی نوح علیه السلام نیز می‌شود زیرا آنها نیز امّتها، یعنی گروه‌های مختلف و انواعی گونه‌گون و جداگانه از جانوران بودند ﴿و امّت‌هایی دیگرند که به زودی آنان را در دنیا بهره‌مند می‌کنیم، سپس به آنان از جانب ما﴾ در آخرت ﴿عذابی دردناک می‌رسد﴾ مراد: گروه‌هایی از نسل امّتهای یادشده تا روز قیامت اند که کافر می‌شوند. پس خداوند جل جلاله آنان را در دنیا بهره‌مند و برخوردار می‌سازد ولی در آخرت بهره‌ای ندارند.

تِلْكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْغَيْبِ نُوحِيهَآ إِلَيْكَ ۖ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هَٰذَا ۖ فَٱصْبِرْ ۖ إِنَّ ٱلْعَٰقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾

﴿این﴾ داستان نوح علیه السلام ﴿از اخبار غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. پیش از این﴾ وحی ما در قرآن ﴿نه تو آن را می‌دانستی﴾ ای محمّد صلی الله علیه و سلم ﴿و نه قوم تو﴾ آن را می‌دانستند. پس بیان این داستان از سوی تو با این تفصیل شگرف که گویای حقیقت است، خود دلیلی است برای اهل خرد بر این امر که تو رسول بر حقّ خداوند جل جلاله هستی ﴿پس صبر کن﴾ ای محمّد صلی الله علیه و سلم! بر آنچه که از کفّار زمانت

می‌بینی چنان‌که نوح ﷺ صبر کرد ﴿**بی‌گمان عاقبت**﴾ نیک و پسندیده در دنیا و آخرت ﴿**از آنِ تقواپیشگان است**﴾ یعنی: از آن خداترسانی است که به پیام پیامبران ﷺ ایمان دارند، همان‌گونه که فرجامَ نیک از آن نوح ﷺ و متّقیان همراهش بود.

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۚ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ۖ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿٥٠﴾

﴿**و فرستادیم به‌سوی عاد**﴾ یعنی: به‌سوی قبیلهٔ عاد که ساکن احقاف یمن بودند ﴿**برادرشان هود را**﴾ زیرا هود ﷺ یک تن از اعضای قبیلهٔ آنها بود ﴿**گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، جز او هیچ معبودی برای شما نیست، شما جز افتراکننده نیستید**﴾ با گرفتن معبودی جز خدای یگانه و نامیدن آن به نام خدا و دادن حقوق الوهیّت به وی.

يَٰقَوْمِ لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى ٱلَّذِى فَطَرَنِىٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾

﴿**ای قوم من! برای این**﴾ تبلیغی که به شما می‌کنم و اندرزی که به‌شما می‌دهم ﴿**پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم**﴾ و بی‌چشمداشت هیچ پاداشی از شما، رسالتم را ابلاغ می‌نمایم ﴿**پاداش من جز بر عهدهٔ کسی‌که مرا آفریده است، نیست**﴾ و اوست که مرا در برابر این دعوتم پاداش می‌دهد ﴿**پس آیا تعقّل نمی‌کنید**﴾ وقتی نصیحت کسی را ردّ می‌کنید که از شما در برابر آن هیچ پاداشی نمی‌طلبد؟!

وَيَٰقَوۡمِ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ يُرۡسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡكُم مِّدۡرَارٗا وَيَزِدۡكُمۡ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمۡ وَلَا تَتَوَلَّوۡاْ مُجۡرِمِينَ ﴿۵۲﴾

﴿و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید﴾ از کفر و گناهی که از شما سر زده است ﴿سپس به‌سوی او توبه کنید تا آسمان را﴾ یعنی: باران را ﴿بر شما ریزان گشته بفرستد﴾ مِدرَاراً: بارانی بسیار ریزان، پیگیر و فراوان. ناقةٌ مدرار: یعنی شتر بسیار شیردهنده. پس این آیه دلالت می‌کند براین‌که استغفار و توبه، جلب‌کنندهٔ روزی آسمان و برکات زمین است و در این باره **حدیث‌شریف** بسیار بزرگی آمده است که برای آمرزش‌خواهان هدیه‌ای بس روح‌افزاست: «مَنْ لَزِمَ الْاِسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجاً وَمِنْ كُلِّ ضَيْقٍ مَخْرَجاً وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِبُ ✿ هر کس بر استغفار پایبندی نماید، خداوند ﷻ به او از هر نگرانی‌ای گشایشی و از هر تنگنایی راه بیرون رفتی پدید می‌آورد و او را از آنجا که حساب نمی‌کند، روزی می‌بخشد». ﴿و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید﴾ یعنی: آمرزش بخواهید و توبه کنید تا گشایش و آسایشی بر فراز گشایش و آسایش شما، یا عزّتی بر عزّت شما بیفزاید ﴿و مجرمانه روی برنتابید﴾ یعنی: از آنچه که شما را به‌سوی آن دعوت می‌کنم، تبهکارانه روی بر نگردانید که در این صورت، مرتکب جرم روگردانی از دعوت خدای عزّوجلّ و کفر به آیات و به فرستادهٔ وی می‌شوید.

قَالُواْ يَٰهُودُ مَا جِئۡتَنَا بِبَيِّنَةٖ وَمَا نَحۡنُ بِتَارِكِيٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوۡلِكَ وَمَا نَحۡنُ لَكَ بِمُؤۡمِنِينَ ﴿۵۳﴾

﴿گفتند: ای هود! برای ما بیّنه‌ای نیاوردی﴾ یعنی: برای ما دلیل و حجّت روشنی

نیاوردی که بر مبنای آن عمل کنیم و با آن بر این امر راه بریم که تو فرستادۀ بر حقّ خدا هستی و در این ادّعای خود بر خدا دروغ بر نمی‌بندی. امّا این سخنشان دروغی بیش نبود زیرا هر یک از پیامبران الهی معجزاتی با خود آورده‌اند که انسانهای منصف با مشاهدۀ آنها به ایمان پیوسته اند ﴿و ما به گفتۀ تو﴾ یعنی: به‌خاطر این سخن بی‌حجّت تو، یا از روی پشت پازدن به سخن تو و اهمّیّت ندادن به آن ﴿ترک‌کنندۀ معبودان خود﴾ که بجز خدا ﷻ آنان را عبادت می‌کنیم ﴿نیستیم و ما تو را باوردارنده نیستیم﴾.

إِن نَّقُولُ إِلَّا ٱعۡتَرَىٰكَ بَعۡضُ ءَالِهَتِنَا بِسُوٓءٖۗ قَالَ إِنِّيٓ أُشۡهِدُ ٱللَّهَ وَٱشۡهَدُوٓاْ أَنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ ﴿٥٤﴾
مِن دُونِهِۦۖ فَكِيدُونِي جَمِيعٗا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ﴿٥٥﴾

﴿چیزی جز این نمی‌گوییم که بعضی از خدایان ما﴾ که تو بر آنها عیب و ایراد می‌گیری و رأی ما را در پرستش آنها، بر کم‌خردی و نادانی ما حمل می‌کنی ﴿به تو آسیبی رسانده‌اند﴾ مرادشان از این آسیب، جنون و دیوانگی است. یعنی: آنچه به ما در نفرت انگیزی و فرافکنی علیه بتان می‌گویی و آن را پیوسته تکرار می‌کنی، نشانۀ جنون و دیوانگی توست ﴿گفت﴾ هود ﷺ ﴿همانا من خدا را گواه می‌گیرم و شما نیز گواه باشید که من از آنچه جز او شریک وی می‌گیرید، بیزارم﴾ یعنی: من از پرستش آنها برائت می‌جویم و اعلام می‌کنم که من از کسانی نیستم که آنها را به ربوبیّت گرفته‌اند بلکه من دشمن آنها هستم و از شرک‌آوری شما بیزارم ﴿پس همۀ شما در بارۀ من هر کید و نیرنگی که دارید به‌کار برید﴾ یعنی: شما و خدایانتان ــ اگر می‌پندارید که آنها بر آسیب رساندن به من توانایند ــ هر تصمیمی که می‌خواهید

در بارهٔ من بگیرید و هر آنچه می‌خواهید با من بکنید ﴿سپس مهلتم ندهید﴾ زیرا من از شما و نیرنگ شما هیچ پروایی ندارم و برای بتان بی‌جان شما هیچ ارزش و اعتباری قایل نیستم.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُم ۚ مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌۢ بِنَاصِيَتِهَآ ۚ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾

﴿در حقیقت، من بر خدا پروردگار خود و پروردگار شما توکّل کردم﴾ پس او مرا از نیرنگ شما نگاه می‌دارد، هرچند که شما در جستجوی راههای آسیب‌رساندن به من، تمام سعی و توانتان را هم به‌کار برید زیرا هر کس بر خدا ﷻ توکّل کرد، او برایش بس است ﴿هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این‌که او مهار هستی‌اش را در دست دارد﴾ یعنی: هر گونه جنبنده‌ای ــ و از آن جمله خود شما ــ در قبضهٔ قدرت و ارادهٔ حق تعالی و تحت سلطهٔ وی قرارداريد و مهار هستی همه، در غایت تسخیر و نهایت خضوع و خواری به‌دست باکفایت بلاکیف توانای اوست. معنی: (آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا ✿ موی پیشانی او را در دست گرفته) این است که: او مالک همهٔ جنبنده‌ها، حاکم بر همهٔ آنها، قادر بر تصرّف در آنها و مقهورکنندهٔ آنهاست که «نَاصِيَةٌ ✿ دسته موی جلو»، تمثیلی براین معنی است ﴿همانا پروردگار من بر راه راست است﴾ یعنی: ارادهٔ او در جهت حقّ و عدل است پس شما را بر من مسلّط نمی‌سازد زیرا من به او مؤمن هستم و به‌سوی راهش دعوت می‌کنم، در حالی که شما به او کافر بوده و از دعوتش روگردانید.

به‌حق که این سخنان هود ؑ، متضمّن حجّتی بالغه و دلالتی قاطع بر حقّانیّت دعوتش و بطلان راه و روش مشرکان منکر وی است.

فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّآ أُرْسِلْتُ بِهِۦٓ إِلَيْكُمْ ۚ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّى قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُۥ شَيْـًٔا ۚ إِنَّ رَبِّى عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ حَفِيظٌ ﴿۵۷﴾

﴿پس اگر روی بگردانید﴾ یعنی: اگر بر روگردانـی از اجـابت دعـوت حـق و تصمیمتان بر کفر استمرار ورزیـد؛ ﴿به‌یقین پیغامی را که به منظور آن به‌سوی شـما فرستاده شده‌ام، به شما رسانیدم﴾ و جز این هیچ تکلیف دیگـری بـر عـهدهٔ مـن نیست. پس حجّت بر شما تمام است ﴿و پروردگارم قومی جز شما را جانشین خواهد کرد﴾ یعنی: یقیناً خداوند ﷻ شما را به سبب این موضع‌گیریتان در برابر فرستاده‌اش و اعراضتان از دعوت وی، نابود خواهد کرد سپس قومی غیر از شما را به مـیان خـواهـد آورد کـه در دیـار وامـوالتـان جـانشینتان بـاشند ﴿و بـه او هـیچ زیـانی نمی‌رسانید﴾ با این رویگردانی‌تان؛ نه زیانی بسیار و نه اندک بلکه فرجام بد این کفر و شرک به خود شما بر مـی‌گردد ﴿در حـقیقت، پـروردگارم بـر هـمه چـیز حـفیظ است﴾ یعنی: ناظر و مسلّط و نگهبان است پس اعمال شما بر او پنهان نمی‌ماند و سرانجام شما را در برابر آن جزا می‌دهد، همچنین او مرا از هرگونه گزندی از سوی شما نگاه می‌دارد.

وَلَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَنَجَّيْنَٰهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿۵۸﴾

﴿و چون فرمان ما﴾ یعنی: عذاب ما که هلاک کنندهٔ قوم عاد بود ﴿در رسید، هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند﴾ و جملگی چهار هـزار تـن بـودند ﴿بـه رحمتی از جانب خود﴾ یعنی: به رحمتی بزرگ از جانب خود ﴿نجات دادیم﴾ زیـرا

هیچ کس جز به رحمت ما نجات پیدا نمی‌کند ﴿از عذابی غلیظ﴾ یعنی: از عذابی سخت. به قولی: آن عذاب، باد سموم بود که دیارشان را ویران و خودشان را نابود ساخت تا بدانجا که از آنان احدی باقی نماند.

وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُواْ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْاْ رُسُلَهُۥ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٥٩﴾

﴿و این است عاد﴾ اشاره به گورستان و ویرانی‌های برجای مانده از قوم عاد است، گویی حق تعالی فرمود: در زمین بگردید و در آثار و ویرانه‌های قوم عاد به دیدهٔ اعتبار بنگرید ﴿آیات پروردگار خود را انکار کردند﴾ یعنی: به آن کفر ورزیده و آن را تکذیب کردند و منکر معجزات وی شدند ﴿و فرستادگانش را نافرمانی نمودند﴾ یعنی: فقط هودعليه‌السلام را نافرمانی کردند زیرا در عصر هودعليه‌السلام پیامبر دیگری غیر از وی نبود. ولی آیهٔ کریمه به این حقیقت اشاره دارد که هر کس یکی از پیامبران را تکذیب کرد، در واقع تمام آنها را تکذیب کرده است و از جمله، پیامبرانی را که قبل از عصر وی مبعوث شده بودند ﴿و فرمان هر جبّار عنیدی را پیروی کردند﴾ جبّار: متکبّر، و عنید: سرکش طغیانگر و ستیزنده‌ای است که حق را نمی‌پذیرد و به آن گردن نمی‌دهد. یعنی: آنان به سبب إعراضِ از طاعت خدا ﷻ و طاعت پیامبرش و به سبب پیروی از رؤسای سرکش و رهبران حق‌ستیز خود در راه شرّ و فساد، به این سرانجام بد روبرو شدند.

وَأُتْبِعُواْ فِى هَـٰذِهِ ٱلدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۗ أَلَآ إِنَّ عَادًا كَفَرُواْ رَبَّهُمْ ۗ أَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ﴿٦٠﴾

﴿و﴾ سرانجام ﴿**در این دنیا از پی آنان لعنتی فرستاده شد**﴾ که لعنت کنندگان همیشه آنها را نفرین می‌کنند، از این رو لعنت پیوسته گریبانگیر آنهاست، بدان‌گونه که تا این دنیا باقی باشد، این لعنت هم از آنان جدایی نداشته و همیشه بدرقهٔ راه آنان خواهد بود ﴿و﴾ لعنت در ﴿**روز قیامت نیز**﴾ گریبانگیر آنان شد و در آنجا نیز مورد لعنت قرارگرفتند چنان‌که در دنیا مورد لعنت قرارگرفتند ﴿**آگاه باش که همانا عادیان به پروردگار خود کافر شدند**﴾ یا نعمت پروردگار خود را کفران و ناسپاسی کردند ﴿**هان! دوری بر عاد قوم هود باد**﴾ یعنی: آنها همیشه از رحمت خدای قهّار دور و مطرودند پس نفرین خداوند ﷻ بر آنان باد. (قوم هود) از باب عطف بیان بر (عاد) عطف شد تا این قوم که «عاد اوّل» اند، از عاد دوم که عاد «ارم» است، متمایز شوند.

۞ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًا ۚ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ۖ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَٱسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَٱسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوٓا۟ إِلَيْهِ ۚ إِنَّ رَبِّى قَرِيبٌ مُّجِيبٌ ﴿٦١﴾

﴿و﴾ فرستادیم ﴿**به‌سوی ثمود برادرشان صالح را**﴾ قوم صالح بعد از قوم عاد به میان آمدند و در منطقهٔ «حِجر» که در میان مدینه و شام واقع است، سکونت داشتند ﴿**گفت: ای قوم من! خدا را عبادت کنید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست، او شما را از زمین پدید آورد**﴾ یعنی: او آفرینش شما را از زمین آغاز کرد زیرا تمام بشر از صلب آدم عليه السلام اند و او از زمین خلق شده است. (وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا) یعنی: ﴿**او شما را آبادکنندگان زمین گردانید**﴾ که در آن خانه‌ها بنا نموده و درختان را غرس می‌کنید ﴿**پس از او آمرزش بخواهید**﴾ یعنی: از خدای عزّوجلّ بخواهید تا جرم

بزرگ پرستش بتان و سایر گناهانی را که مرتکب گردیده‌اید، بر شما بیامرزد **﴿سپس به‌سوی او توبه کنید﴾** یعنی: به‌سوی عبادت خدای یکتا بازگشته و بر قصور و تجاوز از حدود وی که از شما سرزده است، نادم شوید **﴿که بی‌گمان پروردگار من نزدیک﴾** است به رحمت خود **﴿اجابتگر است﴾** برای کسی که او را بخواند.

بدین‌گونه است که می‌بینیم؛ دعوت پیامبرانعليهم السلام همه یک پیام دارد و آن: عبادت حق تعالی و استغفار از وی می‌باشد.

قَالُواْ يَٰصَٰلِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَآ ۖ أَتَنْهَىٰنَآ أَن نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ ءَابَآؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِى شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَآ إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٦٢﴾

﴿گفتند: ای صالح! به‌راستی تو پیش از این در میان ما مایهٔ امید بودی﴾ یعنی: ما پیش از این امیدوار بودیم که تو در میان ما سرور و سالاری مطاع باشی که از رأی و اندیشه‌ات سود بریم، البتّه قبل از آن‌که داعیهٔ نبوّت و دعوت به‌سوی توحید را سردهی. عجبا برآن قوم! که چون صالحعليه السلام آنها را به‌سوی خدای عزّوجلّ دعوت کرد، گفتند: اکنون امید ما از تو قطع شد!! **﴿آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز می‌داری؟﴾** استفهام انکاری است. یعنی: این کار تو ناپسند و محکوم است **﴿و بی‌گمان ما از آنچه تو ما را بدان می‌خوانی﴾** از عبادت خداوند به یگانگی و ترک عبادت بتان **﴿سخت دچار شکّیم﴾** این دعوت قویاً محلّ شبهه و سبب نگرانی و ناآرامی ماست.

قَالَ يَٰقَوْمِ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّى وَءَاتَىٰنِى مِنْهُ

رَحۡمَةٗ فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِنۡ عَصَيۡتُهُۥۖ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيۡرَ تَخۡسِيرٖ ﴿٦٣﴾

﴿گفت: ای قوم من! آیا دیدید﴾ أَرَأَيۡتُمۡ: یعنی در سخنم اندیشه کنید و به من خبر دهید که: ﴿اگر﴾ در این ادّعا ﴿بر بیّنه‌ای﴾ یعنی: بر حجّتی روشن و برهانی صحیح و راستین ﴿از سوی پروردگار خود باشم و او به من از جانب خود رحمتی﴾ یعنی: نبوّت را ﴿عطا کرده باشد پس اگر او را نافرمانی کنم﴾ در تبلیغ رسالت و برای رعایت خاطر شما از شما بترسم و بنابراین، تکلیف و وجیبهٔ خود را در رساندن پیامهای حق به شما ــ دایر بر این‌که پرستش طاغوتها را فروگذاشته و خدای عزّوجلّ را به یگانگی بپرستید ــ به کناری بگذارم، در آن صورت؛ ﴿چه کسی مرا در برابر خدا نصرت می‌دهد﴾ یعنی: چه کسی مرا از عذاب وی باز می‌دارد؟ آری! شما فرض را بر این قرار دهید که من حجّت روشنی از جانب پروردگار خود دارم و پیامبری حقیقی و راستین هستم در این صورت، اگر اوامر پروردگارم را نافرمانی کنم، یقیناً مرا از عذاب وی گریز و نجاتی نیست. پس راه نجاتم فقط در این است که رسالت و دعوت خداوند ﷻ را که مرا بر آن امین خویش قرار داده، به شما ابلاغ نمایم ﴿در نتیجه، شما جز بر زیان من نمی‌افزایید﴾ یعنی: شما با سست کردن و بازداشتنم از اجرای این تکلیف، مرا سخت زیانکار می‌گردانید زیرا عملم را نابود ساخته و مرا بر عذاب خداوند ﷻ پیش می‌افگنید.

وَيَٰقَوۡمِ هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمۡ ءَايَةٗۖ فَذَرُوهَا تَأۡكُلۡ فِيٓ أَرۡضِ ٱللَّهِۖ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٖ فَيَأۡخُذَكُمۡ عَذَابٞ قَرِيبٞ ﴿٦٤﴾

﴿و ای قوم من! این ماده شتر خداست که برای شما آیه‌ای است﴾ یعنی: این ماده شتر برای شما معجزهٔ آشکار و پدیدهٔ شگرفی است زیرا خدای متعال طبق در

خواست خودتان و در جلو نگاه‌تان، آن را از کوهی برایتان بیرون آورد. شایان ذکر است که شتر برای آنان از شش وجه معجزه بود:

۱ ـ آفرینش آن از صخره.

۲ ـ بیرون آوردن آن از دل کوه.

۳ ـ آفرینش آن همراه با حمل، بی‌نزدیکی به جفت.

۴ ـ آفرینش آن به یکباره با آن هیکل بزرگ، بدون ولادت آن از شتری دیگر.

۵ ـ پیکر عظیم آن؛ به گونه‌ای که آب چشمهٔ قوم صالح یک روز از آنِ وی و روز بعد از آن کلِّ آن قوم بود.

۶ ـ شیر بَسیاری می‌داد که خلقی عظیم را بسنده بود[1].

﴿**پس بگذارید اورا تا در زمین خدا بخورد**﴾ از آن چراگاه‌هایی که حیوانات دیگر از آن می‌خورند پس در چراگاه بر آن تنگ نگیرید زیرا این ماده شتر خدا ﷻ است و از زمین او می‌خورد ﴿**و آسیبش نرسانید که آن‌گاه شما را عذابی زودرس فرومی‌گیرد**﴾ یعنی: عذابی زودهنگام که نزدیک به آسیب رساندنتان به آن شتر است. و چنین هم شد زیرا آن عذاب، سه روز بعد از پی کردن شتر برآنان نازل گردید.

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا۟ فِى دَارِكُمْ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍ ۖ ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ﴿٦٥﴾

﴿**پس آن ماده شتر را پَی کردند**﴾ یعنی: آن را به وسیلهٔ شمشیر یا مانند آن از وسایل کشتند ﴿**پس گفت**﴾ صالح ﷺ به آنان ﴿**سه روز در خانه‌هایتان برخوردار**

---

۱ ـ تفصیل این داستان در سورهٔ «اعراف» گذشت.

شوید ﴾ یعنی: در منازل‌تان سه روز از زندگی بهره گیرید زیرا بعد از آن، عذاب بر شما فرود آمدنی است ﴿این وعده‌ای بی‌دروغ است﴾.

فَلَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَٰلِحًا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ ۗ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلْقَوِيُّ ٱلْعَزِيزُ ﴿٦٦﴾

﴿پس چون فرمان ما در رسید﴾ بر فرود آمدن عذاب ﴿صالح وکسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خود رهانیدیم و از خزی آن روز نجات دادیم﴾ و آن خزی؛ هلاک ساختن قومش با «صیحة» یعنی بانگ مرگبار بود. خزی: ذلّت و حقارت و خواری است ﴿به‌یقین پروردگارتو همان نیرومند شکست‌ناپذیر است﴾ که بر نجات‌دادن دوستان و نابودکردن دشمنانش توانا می‌باشد.

وَأَخَذَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمْ جَٰثِمِينَ ﴿٦٧﴾

﴿و ستمکاران را آن بانگ سخت فراگرفت﴾ یعنی: بانگی سخت و مرگبار برآنان در داده شد، در نتیجه همه مردند. به قولی: آن بانگ؛ بانگ جبرئیل ؑ بود، و به قولی دیگر: بانگی از آسمان بود که دلهایشان را تکّه پاره کرد ﴿پس صبح کردند در خانه‌هایشان از پا در آمده﴾ یعنی: بامدادان بر روهای خویش چنان درافتاده و بی‌جان بودند که بر خاک چسبیده بودند، همانند پرنده که بر خاک درمی‌غلطد و مرده بر روی می‌افتد. امّا در سورۀ «اعراف» آمده است که آنها با «زلزله» نابود ساخته شدند. پس وجه جمع میان آیات این دو سوره آن است که: زلزله و بانگ مرگبار هر دو برآنان فرود آمد.

كَأَن لَّمْ يَغْنَوْاْ فِيهَآ ۗ أَلَآ إِنَّ ثَمُودَاْ كَفَرُواْ رَبَّهُمْ ۗ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ ﴿٦٨﴾

﴿گویی هرگز آنجا نبودند﴾ یعنی: چنان نابود شدند که گویی هرگز در دیارشان مقیم نبوده‌اند و در آن دیار، خانه و بار و بنه ننهاده بودند ﴿آگاه باشید که ثمود به پروردگارشان کفر ورزیدند﴾ پس سزاوار عذاب شدند ﴿هان! دوری بر ثمود باد﴾ از رحمت خداوند ﷻ، و چنین هم شد.

قطعاً این عذاب، درسی بزرگ برای دعوتگران راه حق و عبرتی سهمگین برای منکران آن است.

وَلَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُنَآ إِبْرَٰهِيمَ بِٱلْبُشْرَىٰ قَالُواْ سَلَٰمًا ۖ قَالَ سَلَٰمٌ ۖ فَمَا لَبِثَ أَن جَآءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ﴿٦٩﴾

﴿و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند﴾ چون خداوند ﷻ فرشتگان را فرستاد تا بر قوم لوط عذاب فرودآورند، آنان در راه رفتن به‌سوی شهر لوط ﷺ نزد ابراهیم ﷺ فرود آمدند تا او را به تولّد اسحاق ﷺ فرزندش، و به قولی: به هلاکت قوم لوط مژده دهند ﴿آنها سلام گفتند، ابراهیم جواب سلام را داد﴾ فرشتگان به صیغهٔ (سَلاماً) که به تقدیر (سَلَّمْنَا سَلاماً) است و مفید گذرا بودن سلامشان می‌باشد، به ابراهیم ﷺ سلام گفتند، امّا او با صیغهٔ (سلامٌ) که اسم مرفوع است و مفید دوام و استمرار می‌باشد، به آنها سلام گفت بنابراین، سلام گفتن ابراهیم ﷺ بلیغ‌تر بود ﴿پس دیری نپایید که﴾ ابراهیم ﷺ ﴿گوساله‌ای بریان آورد﴾ حَنِیْذ: یعنی: گوشت بریان شده با سنگ داغ، بی‌آنکه آتش به آن برسد. آری! ابراهیم ﷺ از

میهمانان ناشناختهٔ خود این‌گونه به گرمی پذیرایی کرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَومِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ = هر کس به خداوند ﷻ و روز آخرت ایمان دارد، باید که همسایهٔ خود را گرامی بدارد و هر کس به خداوند ﷻ و روز آخرت ایمان دارد، باید که میهمان خود را گرامی بدارد».

فَلَمَّا رَءَآ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾

﴿**پس چون دید که دستهایشان به غذا نمی‌رسد**﴾ یعنی: چون ابراهیم ﷺ دید که آنها دستهای خود را به‌سوی گوساله دراز نمی‌کنند ﴿**ناپسند یافت از آنان**﴾ یعنی: این کارشان را ناپسند تلقّی کرد و پنداشت که آنها برایش شرّی به همراه آورده‌اند زیرا عرف و عادت براین بود که چون میهمان وارد خانه می‌شد امّا از غذایشان نمی‌خورد، گمان بر این می‌رفت که او با خود شرّی آورده و در حقّ میزبان قصد بدی دارد ﴿**و از آنان در دل خود ترسی احساس کرد**﴾ و از آنان وحشتی در دل گرفت ﴿**گفتند: نترس، همانا ما فرستاده شده‌ایم**﴾ با عذاب ﴿**به‌سوی قوم لوط**﴾ یعنی: ما فرستادگان پروردگاریم و به‌سوی قوط لوط ﷺ فرستاده شده‌ایم تا عذابشان کنیم.

وَامْرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَٰهَا بِإِسْحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسْحَٰقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾

﴿**و زن ابراهیم ایستاده بود پس خندید**﴾ زیرا درحالی‌که ابراهیمؑ با فرشتگان نشسته بود، او به خدمت ایستاده بود پس به سبب از بین رفتن ترس و نگرانی، خندید، یا از غفلت قوم لوط با وجود نزدیکی عذاب برآنان خندید. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «خندهٔ او به سبب خوشحالی‌اش از نابودی قوم لوط بود». به قولی دیگر، معنی (ضَحِکَتْ) این است که: زن ابراهیمؑ در این اثنا حیض شد در حالی‌که پیره‌زنی نازا بود و در سنّ یائسگی قرارداشت. پس بنابراین توجیه، (ضَحِکَتْ) به معنی خنده نیست بلکه بدین معنی است که: او حیض شد. ﴿**پس مژده دادیمش به اسحاق**﴾ که او را برای ابراهیمؑ به دنیا می‌آورد ﴿**و**﴾ مژده دادیمش ﴿**از پی اسحاق به یعقوب**﴾ که از فرزندش اسحاق به دنیا می‌آید. دلیل این‌که ساره زن ابراهیمؑ به فرزند مژده داده شد نه خود وی، این بود که زنان از به دنیا آمدن فرزند شادتر می‌شوند، نیز به این دلیل که ابراهیمؑ از هاجر فرزند دیگری داشت که اسماعیلؑ است در حالی‌که ساره فرزندی نداشت.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه از صحیح‌ترین، واضح‌ترین و نیکوترین دلایل بر این امر است که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق زیرا ممتنع است که از یکسو مژدهٔ تولّد اسحاق و سپس به دنیا آمدن یعقوبؑ از صُلب وی داده شود و باز در عین حال که او هنوز طفل خردسالی است، فرمان قربان کردن وی صادر گردد».

قَالَتْ يَٰوَيْلَتَىٰٓ ءَأَلِدُ وَأَنَا۠ عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِى شَيْخًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾

﴿**گفت**﴾ ساره ﴿**وای بر من!**﴾ این کلمه‌ای است که چون کاری شگفت‌آور بر زنان پیش آید، بر زبانشان بسیار جاری می‌شود ﴿**آیا فرزند می‌زایم با آن که من پیره‌زنم**﴾ که عمری از من گذشته است. به قولی: او در این هنگام، نود سال

داشت ﴿و این شوهرم پیرمرد است؟ واقعاً این چیز بسیار عجیبی است﴾ یعنی: شوهرم ابراهیم﵇ نیز پیرمردی است که زنان از چنین کسی باردار نمی‌شوند. به قولی: ابراهیم﵇ در این حال صدوبیست‌سال داشت.

قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ ﴿۷۳﴾

﴿فرشتگان گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی﴾ درحالی‌که چیزی در پیشگاه قدرت وی مستحیل نیست؟ دلیل انکار از تعجّب وی و بی‌جا تلقّی نمودن آن ـ با آن‌که تعجّب ساره در امری از امور خارق العادّه بود ـ این است که ساره از بیت نبوّت و مهد معجزات و خوارق عادات بود لذا بر همچون اویی این حقیقت پنهان نبود که این کار از مقدورات خدای سبحان است. آری! تعجّب نکن زیرا این و امثال آن از نعمت‌ها و موهبت‌های دیگر ﴿رحمت خدا و برکات او بر شماست ای اهل این خانه﴾ یعنی: ای اهل‌بیت نبوّت که تو ای همسر ابراهیم﵇، نیز یکی از آنان هستی. برکت: رشد و نموّ و فزونی است ﴿بی‌گمان خداوند حمید است﴾ یعنی: ستوده‌ای است که موجبات ستایش وی از جانب بندگانش بسیار فراوان است ﴿مجید﴾ است، یعنی: صاحب مجد و رفعت و بزرگی است.

بدین‌گونه بود که آرزوی دیرینهٔ ساره هم به ثمر نشست زیرا او در آرزوی آن بود که مانند هاجر پسری داشته باشد، امّا به سبب کبر سنّ خود، از داشتن فرزند مأیوس بود تا این‌که خدای عزّوجلّ او را از طریق فرشتگانش به این موهبت بشارت داد.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنۡ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلرَّوۡعُ وَجَآءَتۡهُ ٱلۡبُشۡرَىٰ يُجَٰدِلُنَا فِي قَوۡمِ

لُوطٍ ﴿٧٤﴾

﴿پس چون ترس ابراهیم﴾ که از این میهمانان ناآشنا در دل خویش احساس کرده بود ﴿زایل شد و بشارت﴾ فرزند دارشدن ﴿به او رسید﴾ دیگر مطمئن گردید و ﴿شروع کرد به جدال‌کردن با ما در باب قوم لوط﴾ یعنی: با فرستادگان ما در بارهٔ قوم لوط چون و چرا می‌کرد. به قولی معنی این است: دربارهٔ قوم لوط با ما چون و چرا می‌کرد تا شاید راهی برای به تأخیرافگندن عذاب از آنان بیابد. به قولی: چون ابراهیم علیه السلام این سخن فرشتگان را که گفتند: (ما به یقین هلاک‌کنندهٔ اهل این شهر هستیم) شنید، فرمود: آیا اگر در میانشان پنجاه تن از مسلمانان باشند، شما نابودشان می‌کنید؟ فرشتگان گفتند: نه! فرمود: اگر چهل تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: اگر بیست تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: اگر ده تن باشند ... اگر پنج تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: و اگر یک‌تن باشد؟ گفتند: نه! در اینجا بود که گفت: (یقیناً لوط در آن شهر است. گفتند: ما به کسانی که در آن‌هستند داناتریم، قطعاً او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم) [العنکبوت / ۳۲].

إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّٰهٌ مُّنِيبٌ ﴿٧٥﴾

﴿بی‌گمان ابراهیم بردبار و نرم‌دل و بازگشت‌کننده بود﴾ به‌سوی خدا جل جلاله. حلیم: بردبار بود که در کارها و در انتقام گرفتن از بدکاران شتاب نمی‌کرد. اوّاه: بسیار آه کشنده، دردمند، پر از سوز و گداز و نرم‌دل بود. منیب: بازگشت کننده بود به‌سوی خداوند جل جلاله. پس این سه دلیل روشن بر رقّت قلب، رأفت و رحمت ابراهیم علیه السلام است.

از آیهٔ کریمه چنین بر می‌آید که او صاف یادشده بود که ابراهیم علیه السلام را به جدال و چانه زدن در بارهٔ قوم لوط واداشت.

يَـٰٓإِبْرَٰهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَـٰذَآ ۖ إِنَّهُۥ قَدْ جَآءَ أَمْرُ رَبِّكَ ۖ وَإِنَّهُمْ ءَاتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿٧٦﴾

پس، از بارگاه الهی جواب آمد: ﴿ای ابراهیم! از این چون وچرا بگذر﴾ زیرا چون و چرای تو در امری است که از آن فراغت حاصل شده و قضای بی‌برگشت ما بر آن رفته است ﴿قطعاً فرمان پروردگارت در رسیده است﴾ بر عذاب نمودنشان و قضایش بر این امر سبقت گرفته ﴿و بی‌گمان عذابی بی‌بازگشت برآنان خواهد آمد﴾ یعنی: نه آن عذاب را دعایی بر می‌گرداند و نه جدال و چون و چرایی بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه برآنان آمدنی است، نه برگشت‌پذیر است و نه دفع شدنی.

وَلَمَّا جَآءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيٓءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَـٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾

﴿و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، به آمدنشان ناراحت شد﴾ بعد از آن‌که فرشتگان از نزد ابراهیم ﷺ بیرون رفتند، آنها به شکل میهمانانی نزد لوط آمدند. یادآور می‌شویم که در میان محلّ اقامت ابراهیم ﷺ و شهر لوط فقط چند فرسخ فاصله بود. یادآور می‌شویم که لوط برادرزادهٔ ابراهیم ﷺ است. آری! فرشتگان ــ به عنوان ابتلایی از سوی خداوند متعال بر قوم لوط ــ به هیأت جوانانی پاکیزه روی و زیبا صورت نزد لوط آمدند و چون لوط ایشان را دید، از آمدنشان ناراحت و اندوهگین گردید ﴿و بر آنان تنگدل شد﴾ زیرا او این خوبرویان را نمی‌شناخت که چه کسانی‌اند و چه مأموریّتی دارند و فقط آنان را میهمانانی محض می‌پنداشت، از این‌رو تنگدل شد که مبادا قوم تبه‌کارش برآنان تجاوز کنند

چرا که عمل فسق و لواط کاری آنان بر وی هویدا بود ﴿**و گفت: امروز، روزی سخت است**﴾ زیرا دانست که او برای جلوگیری قومش از إعمال آن عادت پلید با میهمانانش، ناچار به دفاع خواهد شد و تصوّر می‌کرد که قومش در این مبارزه احتمالاً بر او پیروز می‌شوند و او نهایتاً قادر به دفع آنان نخواهد شد.

سدّی می‌گوید: «فرشتگان در راه خود از نزد ابراهیمؑ به‌سوی شهر لوط، در نیم روز به رودخانهٔ سدّوم رسیدند و با دختر لوط روبرو شدند که از آن رودخانه آب می‌گرفت، گفتند: ای دختر! آیا منزلی هست که پذیرای ما باشد؟ گفت: همین‌جا درنگ کنید تا نزد شما برگردم. پس نزد پدرش رفت و حکایت را بازگفت ... لوط آنان را به منزل خویش آورد به طوری که جز خانواده‌اش کسی دیگر از آمدنشان آگاه نشد، امّا زن لوط از خانه بیرون رفت و قومش را از آمدنشان آگاه کرد و آنها به‌مجرّد شنیدن این خبر، شتابان به‌سوی خانهٔ لوط روی آوردند.

وَجَآءَهُۥ قَوۡمُهُۥ يُهۡرَعُونَ إِلَيۡهِ وَمِن قَبۡلُ كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطۡهَرُ لَكُمۡۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ فِي ضَيۡفِيٓۖ أَلَيۡسَ مِنكُمۡ رَجُلٞ رَّشِيدٞ ﴿٧٨﴾

﴿**و قوم او شتابان به سویش آمدند**﴾ با هجوم و تهدید. به قولی: (يُهۡرَعُونَ) بدین معنی است که آنان می‌دویدند، گویی برای ارتکاب عمل زشت لواط با میهمانان لوط، به‌شتاب از یک‌دیگر پیشی می‌گیرند ﴿**و پیش از آن، کارهایی زشت می‌کردند**﴾ یعنی: پیش از آن نیز، عادت زشت مقاربت با مردان در میانشان مسلّط بود. پس چون شیوهٔ فسق و فجور، نزدشان امری عادّی بود، دیگر به طور آشکارا

و با حالت هجومی، بسان تندری به‌سوی لوط ﷺ آمده و به منظور ارتکاب این عمل با میهمانانش، قصد ایشان کردند، لوط دفاع کنان به‌سوی آنان برخاست و **﴿گفت: ای قوم من! اینان دختران منند، آنان برای شما پاکیزه‌ترند﴾** به قولی: مراد لوط ﷺ این بود که با دخترانم ازدواج کنید. بدین‌گونه بود که او خواست تا دختران خویش را سپر نگهبان میهمانانش گرداند و این منتهای کرم و بزرگواری است. یادآور می‌شویم که در عهد وی، به‌نکاح دادن زنان مسلمان برای کفّار جایز بود. و به قولی: مرادش از این سخن که (اینان دختران منند)، تمام زنان آن شهر بود زیرا پیامبر یک قوم، پدر همگی‌شان است، گویی او توجّه‌شان را به‌سوی زنانشان معطوف ساخت. به قولی دیگر: این سخن از سوی لوط به شیوهٔ مدافعه صادر شد تا میهمانانش را به عافیت برگرداند. پس او از این سخنش حقیقت را اراده نداشت و منظورش این نبود که حتماً دخترانش را به عقد نکاح آنان در می‌آورد **﴿آنان برای شما پاکیزه‌ترند﴾** یعنی: حلال‌تر و پاک‌ترند **﴿پس، از خدا بترسید﴾** با ترک آن عمل زشت و انجام این امر مباح **﴿و مرا در باب میهمانانم رسوا نکنید﴾** این ننگ و رسوایی را در حقّ میهمانانم بر من روا ندارید **﴿آیا در میان شما هیچ مرد رشیدی نیست﴾** تا شما را به ترک این عمل زشت ارشاد کرده و از آن باز دارد؟.

قَالُواْ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنۡ حَقّٖ وَإِنَّكَ لَتَعۡلَمُ مَا نُرِيدُ ﴿٧٩﴾

﴿گفتند: تو خوب می‌دانی که ما را به دخترانت هیچ حقّی نیست﴾ یعنی: تو می‌دانی که ما به دخترانت هیچ شهوت و حاجتی نداریم. به قولی: آنها قبلاً از دختران لوط ﷺ خواستگاری کرده بودند، امّا او خواستهٔ آنان را ردّ کرده بود، از این رو

این سخن را گفتند ﴿و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم﴾ یعنی: تو می‌دانی که ما امردان را می‌خواهیم، نه زنان را.

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ ءَاوِيٓ إِلَىٰ رُكْنٖ شَدِيدٖ ﴿٨٠﴾

﴿لوط گفت: کاش برای مقابله با شما قوّتی می‌داشتم﴾ یعنی: ای کاش بر دفع کردن شما قادر می‌بودم، یا یار و مددکاری را با خود می‌یافتم که به همکاری وی شما را خرد و خوار سازم ﴿یا به رکنی شدید پناه می‌جستم﴾ یا کاش می‌توانستم به تکیه‌گاهی استوار، مکانی امن و دژی مستحکم پناه گیرم. به قولی: هدف وی از «رکن شدید»، قوم و قبیلهٔ قوی و زورآوری بود که از وی حمایت کند زیرا لوط علیه السلام خود با آن قوم هیچ نسبت عشیره‌ای و قومی نداشت، چه او از اهالی عراق بود. یعنی: ای کاش یکی از این دو امر برایم فراهم می‌بود: نیرومندی و قدرت، یا قوم و قبیلهٔ زورآور که اگر چنین می‌بود، یقیناً شما را با تمام شدّت از هتک حرمت به حریم خانه و میهمانانم باز می‌داشتم و در مقابل شما سخت مقاومت نموده و شما را چنان سرکوب می‌کردم که درس عبرتی برای دیگران گردد.

در حدیث‌شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده است که فرمودند: «رحمت خداوند بر لوط باد، در حقیقت او به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جست»، یعنی: حمایت خدای متعال.

قَالُواْ يَٰلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوٓاْ إِلَيۡكَۖ فَأَسۡرِ بِأَهۡلِكَ بِقِطۡعٖ
مِّنَ ٱلَّيۡلِ وَلَا يَلۡتَفِتۡ مِنكُمۡ أَحَدٌ إِلَّا ٱمۡرَأَتَكَۖ إِنَّهُۥ مُصِيبُهَا
مَآ أَصَابَهُمۡۚ إِنَّ مَوۡعِدَهُمُ ٱلصُّبۡحُۚ أَلَيۡسَ ٱلصُّبۡحُ بِقَرِيبٖ ﴿٨١﴾

فرشتگان **﴿گفتند: ای لوط! همانا ما فرستادگان پروردگار توییم﴾** یعنی: تکیه‌گاهت سخت محکم و استوار است زیرا ما فرستادگان پروردگار تو هستیم. بنابراین **﴿آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت﴾** هرگز قدرت آن را نخواهند یافت که بر تو دست یافته و گزندی به تو برسانند زیرا ما فرشتگان خداییم که ما را به‌سویت فرستاده است تا از تو و مؤمنان دفاع کرده و کفّار فجّار را به هلاکت رسانیم. آن‌گاه به وی دستور دادند تا از میانشان بیرون رود و گفتند: **﴿پس پاسی از شب گذشته﴾** یعنی: در ساعتی از شب که تاریک باشد **﴿کسان خود را ببر﴾** با خود به قصد کوچ از این شهر **﴿و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد﴾** یعنی: هیچ‌کس از شما نباید به دنبال خود نگاه کند، یا نباید به آنچه که پشت سر خود از مال و غیره دارد، مشغول شود **﴿مگر زنت﴾** یعنی: لیکن زنت از این دستور مخالفت کرده و به واپس می‌نگرد زیرا **﴿که به او رسیدنی است آنچه به آنان رسد﴾** از عذاب **﴿بی‌گمان وعده‌گاه آنان صبح است﴾** گویی لوط ﷺ پرسید: وعده‌گاه نابودیشان چه وقت است؟ پس به او گفته شد: صبح هنگام! گویی او مدّتی سریعتر از این را خواست پس به او گفتند: **﴿آیا صبح نزدیک نیست؟﴾** خداوند ﷻ صبح را وقت هلاکشان گردانید زیرا مردم در آن هنگام در آرامش به‌سر می‌برند و از سوی دیگر، آنها در آن وقت در منازل خود مجتمع اند و برای پرداختن به مشاغل و کارهای خود، پراکنده نشده‌اند.

فَلَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ ﴿۸۲﴾

﴿پس چون فرمان ما آمد﴾ بر وقوع عذاب **﴿آن شهر را زیر و زبر کردیم﴾** یعنی: شهر لوط و نواحی آن را چنان واژگون کردیم که بلندای آن زیرین آن شد و زیرین

آن بلندای آن. به قولی: خداوند ﷻ به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که آن منطقه را به وسیلهٔ بال خود از زمین برداشته و با ساکنانش جملگی واژگون کند و او چنین کرد **﴿و بر آن، سنگ پاره‌هایی از سجّیل لایه به لایه باراندیم﴾** یعنی: بر آنها سنگ و گل پیاپی، لایه به لایه، بعضی بر بالای بعضی دیگر باراندیم. سِجِّیْل: گلی است که با پختن در کوره، یا غیر آن به سنگ تبدیل می‌شود. از عبدالله‌بن عبّاس رضی الله عنهما نقل شده است که فرمود: «سجّیل، معرّب سنگ و گل است و این کلمه در اصل فارسی است».

مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَۖ وَمَا هِيَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ بِبَعِيدٖ ﴿٨٣﴾

﴿سنگهایی که نزد پروردگارت نشان کرده بود﴾ یعنی: آن سنگها در خزانه‌های پروردگارت، یا در حکم وی نشانه‌گذاری شده بود و نشانهٔ قومی را داشت که به آن رجم می‌شوند. به قولی: بر سنگها علامتهایی مانند مهر نهاده شده بود. به قولی دیگر: بر هر سنگی نام کسی که باید بر او زده شود، نوشته شده بود. بایستهٔ یادآوری است که شهرهای قوم لوط در میان شام و مدینه منوّره قرار دارد و از مردم مکّه ــ که در هنگام نزول آیه از ستمکاران مشرک بودند ــ دور نیست.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «در آخر امّت من قومی خواهند آمد که مردانشان به مردان اکتفا می‌کنند و زنانشان به زنان پس چون وضع چنین شد، شما عذاب قوم لوط را انتظار داشته باشید: این‌که خدای عزّوجلّ برآنان سنگهایی از سجّیل بفرستد. سپس آن حضرت ﷺ آخر این آیه را تلاوت کردند: وَ مٰاهِیَ مِنَ الظّٰالِمِیْنَ بِبَعِیْد ۞ این نقمت و عذاب سخت از ستمگران دور نیست».

ابن‌کثیر می‌گوید: «امام شافعی ــ در روایتی از وی ــ و جمعی دیگر از علما برآنند که: لواط کار باید کشته شود، چه محصن باشد چه غیر محصن. امّا امام ابوحنیفه بر آن است که لواط کار باید از مکان بلندی به پایین افگنده شود، آن‌گاه

اگر زنده ماند، با پرتاب سنگ مورد هدف قرار داده شود»[1].

﴿وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ وَلَا تَنقُصُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَۚ إِنِّيٓ أَرَىٰكُم بِخَيۡرٖ وَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ مُّحِيطٖ ٨٤﴾

﴿و﴾ فرستادیم ﴿به‌سوی مدین برادرشان شعیب را﴾ یعنی: به‌سوی قوم مدین برادر نسبی‌شان شعیب علیه السلام را فرستادیم. قوم مدین را به نام پدرشان مدین‌بن ابراهیم، «مَدْیَنْ» نامیدند و داستانشان در سورۀ اعراف: [آیات ۸۵ــ۹۳] گذشت. شعیب علیه السلام را خطیب انبیا نامیده‌اند، به سبب آن‌که او در امر دعوت، به رسایی و شیوایی هر چه تمام با قومش گفت‌وگو و محاجّه می‌کرد ﴿گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما جزاو معبودی نیست﴾ بدین‌گونه او مانند همۀ پیامبران علیهم السلام، دعوت خویش را با ندای توحید آغاز کرد ﴿و پیمانه و ترازو را کم نکنید﴾ بلکه آن را به تمام و کمال بپردازید ﴿به راستی من شما را در نعمت می‌بینم﴾ یعنی: من شما را در ثروت و رفاه و آسایش می‌بینم پس نعمت خدا جل جلاله را بر خود با معصیت وی و زیان‌رسانی به بندگانش تغییر ندهید زیرا در این نعمت چنان گشایشی فراروی شما قرار دارد که شما را از گرفتن اموال مردم به‌ناروا، بی‌نیاز می‌کند ﴿و در حقیقت، من بر شما از عذاب روزی فراگیر می‌ترسم﴾ که هیچ یک از شما را استثنا نکند و کسی از شما را از آن گریزگاه یا پناهگاهی نباشد. مراد از این عذاب فراگیر، یا عذاب ریشه‌کن کننده در دنیا، یا عذاب آخرت است.

---

۱ ــ آرای فقها در بارۀ لواط کار، در سورۀ [اعراف/ ۸۱] گذشت.

وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ﴿٨٥﴾

﴿**و ای قوم من! پیمانه و ترازو را تمام و کمال دهید به قسط**﴾ یعنی: به عدل و داد که این عدل و داد عبارت از عدم کاستن و افزودن در آن است ﴿**و به مردم اجناسشان را کم ندهید**﴾ با کاستن از حقّشان؛ از طریق غشّ و خیانت، یا تردستی و فریبکاری، یا معامله به شیوهٔ نادرست و رویّه‌ای ناهنجار ﴿**و در زمین فسادکنان تبهکاری نکنید**﴾ عَیْث: شدیدترین فتنه و فساد ــ مانند دزدی و غارت و راهزنی است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ قومی روش کم‌فروشی را در پیمانه و ترازو در پیش نگرفت مگر این‌که خدای عزّوجلّ آنان را به قحطی و گرانی مبتلا کرد».

بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ﴿٨٦﴾

﴿**باقیماندهٔ حلال خدا برای شما بهتر است**﴾ یعنی: خیر و برکت در آن چیزی است که خداوند ﷻ از حلال برای شما باقی می‌گذارد ــ بعد از تمام و کمال‌دادن حقوق مردم به عدل و قسط ــ و در کم‌دادن و کم‌فروشی و فساد در زمین هیچ خیر و برکتی نیست ﴿**اگر مؤمنید**﴾ زیرا این مؤمنانند که از حلال خدا ﷻ بهره می‌گیرند، نه کفّار ﴿**و بر شما نگهبان نیستم**﴾ که بر اعمال شما نظارت و مراقبت و نگهبانی کنم و شما را در قبال آن محاسبه کرده پاداشتان دهم یا مجازاتتان کنم بلکه من ابلاغگری بیش نیستم.

قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوۡ أَن نَّفۡعَلَ فِيٓ أَمۡوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾

﴿گفتند﴾ قوم شعیب ﷺ به شیوۀ تهکّم و استهزا ﴿ای شعیب! آیا نمازت به‌تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند﴾ از بتان ﴿ترک کنیم؟﴾ هدفشان از این سخن، به ریشخندگرفتن نماز شعیب ﷺ بود. و از آنجاکه شعیب ﷺ بسیار نماز می‌خواند، آنان به ویژه از نماز یاد کردند. حسن می‌گوید: «آری والله! این نماز شعیب ﷺ بود که به او فرمان می‌داد تا آنها پرستش بتان را ترک کنند». ﴿یا﴾ آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که ﴿در اموالمان به میل خود تصرّف نکنیم﴾ از گرفتن و دادن و افزودن و کاستن؟ آخر این اموال ماست پس بر ما هیچ حرج و مانعی نیست که در آنها هرطور که می‌خواهیم و می‌پسندیم تصرّف کنیم ﴿بدون شکّ تو بردبار و رشیدی﴾ این سخن را نیز به شیوۀ استهزا و تمسخر به شعیب ﷺ گفتند زیرا آنان معتقد بودند که او برخلاف این دو وصف است. به قولی: او در باور آنان به راستی بردبار و فهیم و فرزانه بود لذا آن امر و نهی‌هایی راکه به پندارشان برخلاف بردباری و رشد بود، از وی ناپسند شمردند.

قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنۡهُ رِزۡقًا حَسَنٗاۚ وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ أُخَالِفَكُمۡ إِلَىٰ مَآ أَنۡهَىٰكُمۡ عَنۡهُۚ إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾

﴿گفت﴾ شعیب ﷺ در مقام برپاداشتن حجّت علیه آنان، همانند هر پیامبر دیگری: ﴿**ای قوم من! به من خبر دهید اگر از جانب پروردگار خود بر بینه‌ای باشم**﴾ یعنی: اگر در آنچه که شما را به آن امر، یا از آن نهی می‌کنم بر حجّتی روشن از جانب پروردگار خود قرار داشته باشم ﴿**و به من از جانب خود روزی نیک داده باشد**﴾ بازهم سزاوار این سرزنش و این گونه برخوردی هستم؟ آیا بازهم امر و نهی شما را به صرف این‌که شما آن را ردّ می‌کنید فروگذارم؟ نقل است که شعیب ﷺ توانگر بود و مال بسیاری داشت. ولی به قولی: هدفش از «روزی نیک» نبوّت بود. به قولی دیگر: هدف وی برخورداری از اندیشه و حکمت بود ﴿**و من نمی‌خواهم که در آنچه شما را از آن باز می‌دارم، با شما مخالفت کنم**﴾ یعنی: در شأن من نیست که شما را از چیزی نهی کنم و باز خود مرتکب آن گردم ﴿**من قصدی جز اصلاح ندارم**﴾ یعنی: از امر و نهیی که می‌کنم، قصدی جز اصلاح شما و دفع فساد در دین و معاملاتتان ندارم ﴿**تا آنجا که بتوانم**﴾ تا حدّی که در گنجایش توان و طاقتم باشد ﴿**و توفیق من جز به تأیید خدا نیست**﴾ یعنی: من پیامبر و هدایتگر و راهبر نشده‌ام مگر به تأیید خدای سبحان و توان‌بخشی و فضل و بخشایش وی بر من، در تفویض این موهبتهای بزرگ ﴿**بر او توکّل کردم**﴾ در تمام امور خویش ﴿**و به‌سوی او باز می‌گردم**﴾ یعنی: تمام امورم را به انتخاب او تفویض می‌کنم و در همه حال به‌سوی او باز می‌گردم.

وَيَٰقَوۡمِ لَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شِقَاقِيٓ أَن يُصِيبَكُم مِّثۡلُ مَآ أَصَابَ قَوۡمَ نُوحٍ أَوۡ قَوۡمَ هُودٍ أَوۡ قَوۡمَ صَٰلِحٖۚ وَمَا قَوۡمُ لُوطٖ مِّنكُم بِبَعِيدٖ ﴿٨٩﴾

﴿**و ای قوم من! زنهار تا مخالفت شما با من، شما را بدانجا نکشاند که بلایی مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به‌شما نیز برسد**﴾ یعنی: مبادا دشمنی

و ستیزه‌جویی، شما را به تکذیب من وا دارد که در آن صورت مجازات شما فرودآمدن عذاب خواهد بود چنان‌که این عذاب بر پیشینیانتان فرودآمد ﴿**و قوم لوط چندان از شما دور نیست**﴾ منطقهٔ آنها از منطقهٔ شما، یا زمان آنها از زمان شما دور نیست زیرا قوم لوط از نظر زمانی، نزدیکترین قوم نابود شده به شما هستند پس، اگر شما نیز مانند آنان خدا ﷻ را عصیان کنید، باید از تکرار ایّامی برخود مانند ایّام آنان بیمناک باشید.

از این آیه چنین بر می‌آید که ترتیب میان داستانها در این سوره، ترتیبی زمانی است، یعنی از نظر زمان ابتدا نوح، سپس هود، بعد از آن صالح، سپس ابراهیم و لوط و در نهایت شعیب علیهم السلام می‌زیسته‌اند.

وَٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّى رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿٩٠﴾

﴿**و از پروردگار خود آمرزش بخواهید**﴾ در گناهان گذشتهٔ خود ﴿**سپس به درگاه او توبه‌کنید**﴾ از گناهانی که بعداً از شما سر می‌زند ﴿**همانا پروردگار من مهربان**﴾ است بر تائبان و ﴿**دوستدار است**﴾ بندگان به‌فرمان را زیرا او آنچه را که مقتضای محبّت است، با توبه‌کاران آمرزش‌خواه انجام می‌دهد؛ از لطف‌کردن به آنان، سوق‌دادن خیر به‌سویشان و دفع شرّ از ایشان.

قَالُواْ يَٰشُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَىٰكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَٰكَ وَمَآ أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ﴿٩١﴾

﴿**گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می‌گویی، نمی‌فهمیم**﴾ تو به ما خبرهایی از عالم غیب می‌دهی که ما نسبت به آنها هیچ آشنایی و معرفتی نداریم، همچون

خبر رستاخیز و حشر و نشر و ما آن گونه که امور محسوس قابل مشاهده را درک می‌کنیم، این سخنانت را نمی‌فهمیم و درک نمی‌کنیم. یا معنی این است: ما صحّت و درستی سخنانت را در نمی‌یابیم **﴿و واقعاً تو را در میان خود ناتوان می‌بینیم﴾** یعنی: تو چنان نیرویی نداری که با آن از خود در مقابل ما دفاع کنی و توان مخالفت با ما را داشته باشی **﴿و اگر قبیلهٔ تو نبود قطعاً سنگسارت می‌کردیم﴾** رَهْط: عشیره و قبیلهٔ شخص‌اند که او به آنان تکیه کرده و از توان و نیرومندی آنان نیرو می‌گیرد. دلیل این‌که آنها قبیلهٔ شعیب‌علیه‌السلام را مانع زیان‌رساندن خود به وی معرّفی کردند ـ در حالی‌که قبیلهٔ وی از نظر شمار اندک و آنان هزاران هزار تن بودند ـ این بود که قبیلهٔ شعیب نیز بر دین و آیین آن کفّار قرارداشتند. پس آنها چنین وانمود کردند که به احترام هم‌کیشان خود و نه به خاطر ترس از آنان، از شعیب در می‌گذرند **﴿و تو بر ما عزیز نیستی﴾** که گرامی‌ات بداریم بلکه سنگسار کردنت را به خاطر حرمتی که به قبیله‌ات قایل هستیم، فروگذاشته‌ایم.

قَالَ يَـٰقَوْمِ أَرَهْطِيٓ أَعَزُّ عَلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَٱتَّخَذْتُمُوهُ وَرَآءَكُمْ ظِهْرِيًّا ۖ إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿۹۲﴾

﴿گفت﴾ شعیب‌علیه‌السلام **﴿ای قوم من! آیا قبیلهٔ من پیش شما از خدا گرامی‌تر است؟﴾** زیرا توهین به انبیاعلیهم‌السلام در حقیقت توهین به خدای عزّوجلّ می‌باشد پس چگونه شما به خدای عزّوجلّ در مورد رعایت حقّ پیامبرش حرمت نگذاشته و به قبیله‌ام بیشتر از حرمتی که به خدا جلّ‌جلاله قایلید، حرمت می‌گذارید؟ **﴿و خدا را﴾** به سبب عدم اعتنا و ارج‌گذاری به پیامبری که به‌سوی شما فرستاده است **﴿پشت سر خویش گرفته‌اید﴾** یعنی: او را فراموش کرده و با او همانند چیزی که پس پشت افگنده می‌شود، رفتار کرده‌اید، بی آن‌که هیچ اهمّیّتی به او قایل شوید؟ **﴿در**

حقیقت پروردگارم به آنچه انجام می‌دهید، احاطه دارد ﴾ بنابراین، چیزی از اعمال شما بر او پنهان نمانده و او شما را در برابر آن مجازات می‌کند.

وَيَٰقَوۡمِ ٱعۡمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ إِنِّي عَٰمِلٞۖ سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ مَن يَأۡتِيهِ عَذَابٞ يُخۡزِيهِ وَمَنۡ هُوَ كَٰذِبٞۖ وَٱرۡتَقِبُوٓاْ إِنِّي مَعَكُمۡ رَقِيبٞ ﴿۹۳﴾

و چون شعیب ﷺ اصرار آنان بر کفر و تصمیمشان بر دین پدرانشان و عدم تأثیر پندواندرز را در آنان دید، از آنان مأیوس شد و آنان را تهدید کرد که هر چه در توان و امکان دارند، فروگذار نکنند: ﴿ **و ای قوم من! بر حالت خود عمل کنید** ﴾ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ: بر روش و حالت و بر حسب توان و امکانات خود عمل کنید ﴿ **همانا من نیز عمل می‌کنم** ﴾ بر حسب امکانات و به شیوهٔ خودم ﴿ **به زودی خواهید دانست** ﴾ فرجام حال و اعمالتان را که مبتنی بر عبادت غیر خداوند ﷻ و زیان رساندن به بندگانش می‌باشد، آری! خواهید دانست ﴿ **که عذاب رسواکننده** ﴾ و خوارکنندهٔ فضیحت‌بار ﴿ **بر چه کسی فرود می‌آید و دروغگو کیست؟** ﴾ آیا من عذاب شونده خواهم بود یا شما؟ آیا من در دعوت و پیام خویش دروغگو بوده‌ام، یا شما در انکار و استکبار و سخنان باطلتان؟ قطعاً عذاب او، گریبانگیر مستکبران و برتری‌طلبان می‌شود ﴿ **و انتظار برید که من هم با شما منتظرم** ﴾ حکمی را که خداوند ﷻ در میان من و شما فیصله می‌کند.

وَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا شُعَيۡبٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَأَخَذَتِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيۡحَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمۡ جَٰثِمِينَ ﴿۹۴﴾

﴿**و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خویش**﴾ که همانا هدایت‌کردنشان به راه ایمان بود ﴿**نجات دادیم**﴾ از عذاب خفّت‌بار ﴿**و کسانی را که ستم کرده بودند**﴾ به دیگران؛ با گرفتن اموالشان به‌ناحق و ستم کرده بودند بر خود؛ با تصمیم و پای‌فشردن بر کفر ﴿**بانگ سخت فروگرفت**﴾ جبرئیل ﷺ برآنان چنان بانگی برآورد و آن بانگ وی چنان سخت و مرگبار بود که همه قالب تهی کردند و ارواح از اجسادشان رخت بربست ﴿**پس در خانه‌هایشان از پا در آمدند**﴾ تفسیر (جَاثِمِينْ) در آیهٔ (٦٧) گذشت.

كَأَن لَّمْ يَغْنَوْاْ فِيهَآ أَلَا بُعْدًا لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ﴿٩٥﴾

﴿**گویی در آن خانه‌ها هرگز اقامت نداشته‌اند**﴾ یعنی: گویی هرگز در خانه‌ها و کاشانه‌هایشان زندگی نکرده‌بودند ﴿**آگاه باش، دوری باد بر مردم مدین، همان‌گونه که ثمود دور افتادند**﴾ بُعْداً: یعنی مرگ بر مردم مدین، همان‌گونه که ثمود هلاک شدند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَـٰتِنَا وَسُلْطَـٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٩٦﴾

﴿**و به راستی، موسی را با آیات خود**﴾ تورات ﴿**و با سلطانی مبین فرستادیم**﴾ سلطان مبین: معجزات روشن و حجّتهای آشکار است. به قولی مراد از «آیات»، معجزات نه‌گانه‌ای است که در سورهٔ «اسراء» بیان شد و مراد از «سلطان»، معجزهٔ تبدیل شدن عصا به اژدهاست.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱتَّبَعُوٓاْ أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَآ أَمْرُ فِرْعَوْنَ

بِرَشِيدٖ ﴿٩٧﴾

﴿**به‌سوی فرعون و ملأ وی**﴾ ملأ: اشراف و سران قوم‌اند که سایر قوم در هر امر کوچک و بزرگی، پیرو آنان می‌باشند ﴿**ولی سران از امر فرعون پیروی کردند**﴾ یعنی: از فرمان وی بر کفر پیروی کردند. همچنین محتمل است که مراد از «امر» فرعون، راه و روش وی باشد ﴿**و فرمان فرعون صواب نبود**﴾ بِرَشِيْد: یعنی اصلاً در فرمان وی رشد و صوابی وجود نداشت بلکه فرمان وی یکسره گمراهی واغواگری و عناد بود.

يَقۡدُمُ قَوۡمَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَأَوۡرَدَهُمُ ٱلنَّارَۖ وَبِئۡسَ ٱلۡوِرۡدُ ٱلۡمَوۡرُودُ ﴿٩٨﴾

﴿**او روز قیامت پیشاپیش قومش می‌رود**﴾ یعنی: فرعون در سبقت‌گرفتن به‌سوی آتش دوزخ پیشاهنگ آنهاست، همچنان که در دنیا جلودار آنان در کفر بود و از او پیروی می‌کردند ﴿**پس آنان را به آتش درمی‌آورد**﴾ او پیشاپیش آنان در حرکت است و ازاو پیروی می‌کنند تا آنان را یکجا با خود وارد دوزخ می‌کند ﴿**و دوزخ چه ورودگاه بدی برای واردان است**﴾ وِرْد: آبی است که شتر برآن وارد می‌شود تا رفع عطش کند. و کسی که به آب در می‌آید، برای آن در می‌آید که گرمای عطش را از خود فرونشاند در حالی‌که آتش دوزخ ضدّ آن است. پس تعبیر (بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُوْد) متضمّن پیامی بس هولناک برای دوزخیان است.

وَأُتۡبِعُواْ فِي هَٰذِهِۦ لَعۡنَةٗ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ بِئۡسَ ٱلرِّفۡدُ ٱلۡمَرۡفُودُ ﴿٩٩﴾

﴿و از پی آنان لعنتی آورده شد﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ بعد از نابود کردن فرعون و سران قومش، آنان را به لعنت بدرقه کرد، یعنی: از رحمت خویش طرد کرد ﴿و روز قیامت نیز﴾ به لعنت بدرقه می‌شوند و اهل محشر آنان را لعنت می‌کنند. پس لعنت در دنیا و آخرت همیشه بدرقهٔ راه و گریبانگیر حالشان است ﴿چه بد عطیه‌ای است که به آنان داده شده﴾ یعنی: این لعنت پیوسته و همیشگی چه بد عطا و إعانه‌ای است که به آنان داده شده!.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْقُرَىٰ نَقُصُّهُۥ عَلَيْكَ ۖ مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ ﴿١٠٠﴾

بعد از آن که خداوند ﷻ داستان مجموعه‌ای از پیامبران را در این سوره بیان کرد، می‌فرماید: ﴿این﴾ اخباری که در این سوره حکایت کردیم ﴿از اخبار آن شهرهاست که آن را بر تو حکایت می‌کنیم، بعضی از آنها﴾ یعنی: بعضی از آن شهرها ﴿هنوز بر سر پا هستند﴾ بر سقفها و ستونهای خود ﴿و بعضی بر باد رفته‌اند﴾ حَصِيْد: درو و ویران شده‌اند به طوری که مبانی و ساختمانهای آنها فروافتاده و نابود شده است تا بدانجا که از آنها اثری هم برجای نمانده است.

خداوند متعال در این آیه، نوع اوّل از آن شهرها را به کشتزاری تشبیه کرد که بر ساقهٔ خویش ایستاده است و نوع دوم را به کشتزاری که درو شده است.

وَمَا ظَلَمْنَٰهُمْ وَلَٰكِن ظَلَمُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ ۖ فَمَآ أَغْنَتْ عَنْهُمْ ءَالِهَتُهُمُ ٱلَّتِى يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ لَّمَّا جَآءَ أَمْرُ رَبِّكَ ۖ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ﴿١٠١﴾

﴿و ما به آنان ستم نکردیم﴾ با نابودکردنشان به وسیلهٔ عذاب ﴿ولی آنان خود بر خویشتن ستم کردند﴾ با کفر و معاصی‌ای که سبب نابودی است لذا این خود آنان بودند که نابودی را برای خود خریدند ﴿پس چون فرمان پروردگارت﴾ یعنی: عذاب وی ﴿آمد، معبوداتشان که آنها را بجز خدا می‌خواندند، هیچ دفع نکردند از آنان﴾ عذاب را ﴿و جز بر هلاکت آنان نیفزودند﴾ یعنی: بتانی که آنها عبادت می‌کردند، جز هلاکت و زیان بر آنها نیفزودند در حالی‌که آنها بر این باور بودند که بتان در به‌چنگ‌آوردن منافع، یاریشان می‌رسانند.

وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ﴿١٠٢﴾

﴿و گرفتن پروردگارت این‌گونه است؛ وقتی که شهرها را﴾ یعنی: مردم شهرها را ﴿درحالی‌که ستمگر باشند فرومی‌گیرد﴾ یعنی: حق تعالی در حالی اهالی آن شهرها را فرومی‌گیرد که ستمگر باشند ﴿بی‌گمان گرفتن او﴾ یعنی: مجازات و عذاب او ﴿دردناک و سخت﴾ و سهمگین و سنگین ﴿است﴾ این هشداری است به هر ستمگری که نباید به مهلت خدای عزّوجلّ مغرور شود. چنان‌که بخاری و مسلم از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «همانا خدای سبحان به ظالم مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را گرفت، دیگر رهایش نمی‌کند»، سپس این آیه را تلاوت کردند: (وَكَذٰلِكَ اَخْذُ رَبِّكَ اِذَا اَخَذَ الْقُرٰى وَهِىَ ظَالِمَةٌ اِنَّ اَخْذَهٗ اَلِيْمٌ شَدِيْد).

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّمَنۡ خَافَ عَذَابَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ ذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّجۡمُوعٞ لَّهُ

ٱلنَّاسُ وَ ذَٰلِكَ يَوۡمٌ مَّشۡهُودٌ ﴿١٠٣﴾

﴿قطعاً در اين﴾ يادآوری‌ها و در اين داستانها ﴿آيتی است﴾ يعنی: عبرت و اندرزی است ﴿برای كسی كه از عذاب آخرت می‌ترسد﴾ زيرا فقط آنانند كه از عبرتها درس گرفته و از موعظه‌ها پند می‌گيرند ﴿آن روز، روزی است كه مردم درآن گردآورده می‌شوند﴾ همگی از اوّل تا آخر، برای محاسبه و دريافت پاداش يا مجازاتشان ﴿و آن روز، روزی است كه جملگی درآن حاضر كرده می‌شوند﴾ يعنی: اهل محشر جملگی اعم از فرشتگان، پيامبران و خلايق ــ انس، جنّ، پرندگان، جانوران و جنبندگان ــ در آن احضار می‌شوند.

وَمَا نُؤَخِّرُهُۥٓ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعۡدُودٍ ﴿١٠٤﴾

﴿و ما آن را﴾ يعنی: روز قيامت را ﴿جز تا زمان معيّنی﴾ كه به شمار و عدد معلوم است ﴿به تأخير نمی‌افكنيم﴾ و بعد از آن مدّت، ويرانی دنيا و تحقّق جزا را مقدّر كرده ايم.

يَوۡمَ يَأۡتِ لَا تَكَلَّمُ نَفۡسٌ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ فَمِنۡهُمۡ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾

﴿روزی است﴾ روز قيامت ﴿كه چون فرارسد، هيچ‌كس سخن نگويد﴾ در باب حجّت يا شفاعتی ﴿جز به اذن وی﴾ در سخن گفتن به اين حجّت يا شفاعت زيرا كار در آن روز تنها از آن خدای تبارك و تعالی است و هيچ شفاعتگری نيست مگر بعد از اذن وی ﴿آن‌گاه بعضی از آنان تيره‌بخت و بعضی نيكبخت هستند﴾ يعنی:

آن وقت مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: اصحاب دوزخ که شقیّ و نگونبخت اند و اصحاب بهشت که سعید و نیکبخت اند.

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُواْ فَفِي ٱلنَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾

﴿**امّا آنان که تیره‌بخت شده‌اند**﴾ از کفّار و گنهکاران. یعنی: در سرنوشت‌شان به سبب کفر و فساد اعمالشان، شقاوت و تیره‌بختی نوشته شده است ﴿**پس در آتش باشند، برای آنان در آنجا فریاد و عربده‌ای است**﴾ زَفِیْر: بیرون آوردن نَفَس همراه با آواز و نالهٔ سخت از اثر شدّت درد سینه‌هایشان است. زَفِیْر در اصل، همان مقدّمهٔ عرعر خر است. شهیق: دم فروبردن، یعنی ضدّ زفیر است.

خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾

﴿**تا آسمانها و زمین برجاست، در آن ماندگارند**﴾ یعنی: آنان در دوزخ به طور ابدی ماندگارند که این امر هیچ انقطاع و انتهایی ندارد. مراد از آسمانها و زمین، آسمانها و زمین آخرت است. به قولی: مراد جاودانگی کفّار در دوزخ بر سبیل تمثیل است چنان‌که اعراب می‌گویند: «چنین و چنان ... نمی‌کنم تا کبوتر آواز بخواند، ستاره بدرخشد و تا آسمان و زمین پابرجا باشند». ﴿**مگر آنچه پروردگارت بخواهد**﴾ از واپس افگندن گروهی از آنان از همراهی با این قافلهٔ ابدی؛ به سبب وجود چیزی از ایمان در دلهایشان. به قولی: مراد از این استثنا، گنهکاران مؤمن‌اند که از دوزخ بیرون آورده می‌شوند ﴿**زیرا پروردگار تو همان کند**﴾ در دنیا و آخرت ﴿**که خواهد**﴾.

همان طوری که از نقل دو قول یاد شده نیز بر می‌آید، مفسّران در این امر که مراد از این استثنا کیست، بر چندین قول اختلاف نظر دارند؛ ابن‌جریر طبری بسیاری از این اقوال را نقل کرده و سپس از میان آنها این قول را انتخاب نموده است: «استثنا، به گنهکارانی از اهل توحید بر می‌گردد که خدای ارحم‌الرّاحمین آنهارا به‌سبب شفاعت شفاعتگران از دوزخ بیرون می‌آورد، سپس «رحمت» وی در می‌رسد و کسانی را که هرگز عمل خیری انجام نداده امّا روزی از روزگاران، کلمۀ (لا اله الا الله) را بر زبانشان جاری کرده‌اند، از دوزخ بیرون می‌آورد چنان‌که احادیث صحیح از رسول گرامی اسلام ﷺ مبیّن این امر است و بعد از آن، در دوزخ جز کسی‌که جاودانه بودن در آن بر وی ثابت و مؤکّد شده است، باقی نمی‌ماند». و این قولی است که بسیاری از علمای متقدّم و متأخّر برآنند. از عمر ﷺ روایت شده است که فرمود: «اگر اهل دوزخ به اندازۀ ریگهای بیابان هم در دوزخ بمانند، قطعاً برایشان روزی خواهد بود که در آن از دوزخ بیرون آورده می‌شوند». والله‌اعلم.

۞ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي ٱلۡجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَۖ عَطَآءً غَيۡرَ مَجۡذُوذٖ ﴿١٠٨﴾

﴿و امّا کسانی‌که نیکبخت شده‌اند﴾ یعنی: سعادت و نیکبختی در حقّشان نوشته شده است ـ به سبب ایمان و اعمال صالحشان ﴿تا آسمانها و زمین برجاست، در بهشت جاودانند مگر آنچه پروردگارت بخواهد﴾ از واپس افگندنشان در قبرهایشان و در محشر ـ قبل از ورود به بهشت. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «استثنا در اینجا ناظر بر این معنی است که دوام‌آوردنشان در بهشت، امری واجب بالذّات نیست بلکه به مشیّت خداوند ﷻ موکول است». ﴿این بخششی غیر منقطع است﴾ یعنی: تا

بی‌نهایت پیوسته و بادوام است و هرگز گسستنی و بریدنی نیست . ابن‌کثیر می‌گوید : « خداوند ﷻ بعد از استثنای فوق و ذکر مشیّت ، این جمله را آورد تا کسی گمان نکند که بهشت را بر بهشتیان انقطاع و گسستی است بلکه ماندگاربودن همیشگی آنها در آن ، امری حتمی و برگشت‌ناپذیر است » .

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَٰٓؤُلَآءِ ۚ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ ءَابَآؤُهُم مِّن قَبْلُ ۚ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ ﴿١٠٩﴾

﴿**پس در بارهٔ آنچه که این گروه می‌پرستند، در شبهه مباش**﴾ یعنی : در بطلان آنچه که مشرکان از بتان می‌پرستند ، هیچ شکّ و تردیدی نداشته باش ، بتانی که نه به رساندن سودی قادرند و نه به دفع زیانی ﴿**آنان جز همان‌گونه که قبلاً پدرانشان می‌پرستیدند، نمی‌پرستند**﴾ یعنی : هرگز نقل صحیحی از جانب خداوند ﷻ ، یا عقل صریحی از درون خمیرمایهٔ خردهایشان ، وادارندهٔ آنها به پرستش بتان نیست بلکه این پرستش ، تقلیدی محض از پدرانشان است و لاغیر ﴿**و البتّه ما بهرهٔ آنها را**﴾ از عذاب ﴿**تمام و ناکاسته خواهیم داد**﴾ چنان‌که به تمام و کمال به پدرانشان دادیم ، به‌طوری که هیچ چیز از عذابشان کاسته نمی‌شود . به قولی : مراد بهرهٔ آنان از خیر و شرّ است . البتّه این عبارت متضمّن تسلیت و دلجویی از رسول‌خدا ﷺ و مؤمنان نیز هست .

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ فَٱخْتُلِفَ فِيهِ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ ﴿١١٠﴾

﴿و در حقیقت ما به موسی کتاب﴾ تورات را ﴿دادیم پس در آن﴾ یعنی: در مورد آن و در تفاصیل احکام آن ﴿اختلاف واقع شد﴾ به گونه‌ای که گروهی به آن ایمان آوردند و گروهی دیگر عمل به بعضی از آن را ترک کردند. پس ای محمّد! تو نیز از آنچه از سوی این گروه در مورد قرآن روی داده، تنگدل مباش ﴿و اگر سخنی که از جانب پروردگارت پیشی گرفته است نبود، قطعاً میان آنها فیصله شده بود﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! اگر از قبل حکم و وعدهٔ حق تعالی به تأخیر عذاب آنها تا روز قیامت نمی‌رفت ـ به‌سبب مصلحتی که در این تأخیر دانسته است ـ یقیناً در میان قومت یا در میان قوم موسی علیه السلام داوری می‌شد و در نتیجه محقّان به پاداش و باطل‌پرستان به عذاب روبرو می‌شدند ﴿و بی‌گمان آنان دربارهٔ آن﴾ یعنی: دربارهٔ عذاب، یا دربارهٔ تورات ﴿در شکّی قوی‌اند﴾ پس در این باطل خویش یقین ذهنی و آرامش قلبی ندارند.

وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَٰلَهُمْ ۚ إِنَّهُۥ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١١﴾

﴿و قطعاً پروردگارت نتیجهٔ اعمال هر یک را به تمام و کمال به آنان خواهد داد﴾ یعنی: بی‌گمان خداوند جلّ جلاله جزای هر یک از این گروههایی را که اختلاف کرده‌اند ـ اعمّ از نیکوکاران و بدکاران ـ به تمام و کمال خواهد داد ﴿و همانا او به آنچه می‌کنند، آگاه است﴾ و هیچ حرکت و عملی از وی پنهان نیست.

فَٱسْتَقِمْ كَمَآ أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا۟ ۚ إِنَّهُۥ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٢﴾

﴿پس همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن﴾ که تمام اوامر و نواهی

پروردگار به آن حضرت ﷺ، شامل این خطاب می‌شود. یعنی: در تمام آنها استواری و پایداری کن ﴿و هرکه با تو توبه کرده﴾ یعنی: کسانی که توبه کرده و رو به خدا ﷻ آورده‌اند، نیز باید با تو پایداری و ایستادگی کنند.

پیام این آیه و موضوع آن بسیار سخت و سنگین است زیرا جز نفس‌های زکیّه و روان‌های تطهیر شده، هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند ــ آن گونه که خداوند ﷻ بدان دستور داده ــ استقامت و پایداری کند ﴿و طغیان نکنید﴾ طغیان: تجاوز از حدّ است. یعنی: با ارتکاب معاصی از حدّ در نگذرید ﴿همانا او به آنچه می‌کنید بیناست﴾ پس شما را مطابق استحقاقتان پاداش می‌دهد زیرا او نه از چیزی غافل است و نه چیزی بر وی پنهان می‌ماند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «آیه‌ای دشوارتر و سخت‌تر از این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل نشده است»، از این جهت فرمودند: «سورهٔ هود و اخوات آن (یعنی واقعه، مرسلات، عمّ یتسائلون و اذالشّمس کوّرت) مرا پیر ساخت». که بیان آن در آغاز سوره گذشت.

وَلَا تَرْكَنُوٓا۟ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنْ أَوْلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿١١٣﴾

﴿و به‌سوی کسانی‌که ستم کرده‌اند، متمایل نشوید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید﴾ به سبب گرایش و تمایلتان به ستمگران. تمایلی که از آن نهی به عمل آمده، راضی‌بودن به حال و وضعی است که ستمگران بر آن قراردارند، یا نیکو جلوه‌دادن و آراستن روش ظالمان در نزد دیگران و مشارکت با آنان در چیزی از این گونه اعمال است، امّا آمیزش و معاشرت با ظالمان برای دفع زیان و جلب منفعت عاجلی، شامل حکم تمایل و گرایش به آنان نیست. قتاده می‌گوید: «معنی

آیه این است که به شرک برنگردید که در آن صورت آتش دوزخ به شما می‌رسد» ﴿و در برابر خدا برای شما دوستانی نیست﴾ یعنی: هنگامی که آتش دوزخ به شما رسید، دیگر کسی وجود ندارد که شما را یاری داده و از آن برهاند، از جمله این گروه ظلمه‌ای که به‌سویشان گرایش یافته‌اید، برای خود و شما هیچ کاری از پیش برده نمی‌توانند ﴿و سرانجام نصرت داده نمی‌شوید﴾ از جانب خدای سبحان زیرا این امر در علم وی سبقت گرفته که شما را به سبب این گرایش که از آن نهی شده‌اید، عذاب می‌کند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلْمَرْءُ عَلَى دِيْنِ خَلِيْلِهِ، فَلْيَنْظُرْ اَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلْ ۞ انسان بر دین دوستش می‌باشد پس یکی از شما باید بنگرد که با چه کسی دوستی می‌کند».

وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ ذَٰلِكَ ذِكۡرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ ﴿١١٤﴾

﴿**و در دو طرف روز نماز را برپادار**﴾ مراد از آن: اوقات بامداد و عصر، و به قولی: اوقات بامداد و شام است. آیهٔ کریمه دلیل بر این قول امام ابوحنیفه است که: تأخیر ادای نماز بامداد تا سپیدهٔ صبح و تأخیر ادای نماز عصر افضل است زیرا این آیه بر اقامهٔ نماز در دوطرف روز، یعنی زمان اوّل نزدیک به طلوع و زمان اوّل نزدیک به‌غروب، دلالت می‌کند ﴿**و ساعتی چند از شب**﴾ زُلَفاً: یعنی: ساعتی بعد از ساعت دیگر نماز شب را برپادار، یا مراد نماز «عشاء» است ﴿**همانا حسنات**﴾ به طور مطلق که نماز از جملهٔ آنها بلکه ستون آنهاست ﴿**گناهان را**﴾ به‌طور مطلق ﴿**از میان می‌برد**﴾. به قولی: مراد از سیّئات، گناهان صغیره است که حسنات: یعنی طاعات و عبادات از بین برندهٔ آنهاست، به گونه‌ای که گویی اصلاً وجود نداشته‌اند ﴿**این**﴾ اوامری که ذکر شد ﴿**پندی برای پندپذیران است**﴾.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر صدّیق‌ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَذْنِبُ ذَنْباً فَيَتَوضَّأُ وَ يُصَلِّىْ رَكْعَتَيْنِ اِلاَّ غُفِرَ لَهُ ۞ هیچ مسلمانی نیست که گناهی مرتکب شود سپس وضو گیرد و دو رکعت نماز بگزارد مگر این‌که بروی آمرزیده می‌شود». همچنین آن حضرت ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «اَلصَّلَواتُ الْخَمْسُ وَ الْجُمُعَةُ اِلَى الْجُمُعَةِ وَ رَمَضانُ اِلٰى رَمَضانَ مُكَفِّراتٌ لِما بَيْنَهُنَّ مَااجْتُنِبَتِ الْكَبائِرُ ۞ نمازهای پنجگانه و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان، کفّارهٔ گناهانی‌است که در میان آنهاست، به شرط آن‌که از ارتکاب گناهان کبیره اجتناب شده باشد». همچنین آن حضرت ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «اِتَّقِ اللّٰهَ حَيْثُ كُنْتَ، وَ اَتْبِعِ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ تَمْحُها وَخالِقِ النّاسَ بِخُلْقٍ حَسَنٍ ۞ هر کجا که هستی، از خدا ﷻ بترس و گناه را با نیکی و ثواب دنبال کن که آن را از بین می‌برد و با مردم به خلقی نیکو رفتار کن».

امّا شروط توبهٔ راستین چهار چیز است:

۱ـ دست کشیدن از گناه. ۲ـ پشیمانی از آن. ۳ـ تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده. ۴ـ انجام دادن عمل صالحی که به از بین بردن اثر گناه کمک کند.

ترمذی در **سبب‌نزول** این آیه از ابی‌ایسرﷺ روایت می‌کند که فرمود: زنی نزدم آمد تا از من خرمایی بخرد پس به او گفتم: در خانه بهتر از این را دارم. و چون به خانه‌ام آمد، او را بوسیدم. آن‌گاه پشیمان شده نزد رسول خدا ﷺ رفتم و حکایت را به ایشان باز گفتم. فرمودند: با زن مجاهدی که در راه خدا ﷻ به جهاد رفته، در غیابش این گونه عمل کردی؟ آیا آن مجاهد را با چنین عملی پشتیبانی کردی؟! پس ازآن، لحظاتی دراز درنگ کردند، آن‌گاه این آیه نازل شد.

وَٱصۡبِرۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١١٥﴾

﴿**و شکیبایی پیشه‌کن**﴾ بر آنچه که به آن مأمور شده‌ای؛ از استقامت و

پایداری، عدم طغیان و سرکشی، عدم گرایش به‌سوی ظالمان و برپا داشتن نماز ﴿که خدا پاداش محسنین را ضایع نمی‌گرداند﴾ بلکه آن را به تمام و کمال به ایشان می‌دهد. این تعبیر اشاره بدان دارد که «محسنین ✿ نیکوکاران» کسانی هستند که این اوامر و نواهی را به معرض اجرا گذاشته باشند.

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ ٱلْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُوْلُواْ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْفَسَادِ فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ ۗ وَٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَآ أُتْرِفُواْ فِيهِ وَكَانُواْ مُجْرِمِينَ ﴿١١٦﴾

﴿پس چرا از قرنهایی﴾ یعنی: از امّت‌هایی که ﴿پیش از شما﴾ عذاب شدند ﴿صاحبان فضلی نبودند﴾ بَقِيَّةٌ: آنچه که از یک چیز بعد از میان رفتن اکثر آن باقی می‌ماند، این کلمه اکثراً در چیز اصلحی که باقی می‌ماند، به کار می‌رود زیرا عادتاً آنچه پست و دنی است از بین رفته و آنچه که خوب و با ارزش است باقی می‌ماند و این است همان قانون «بقای اصلح». از همین باب است این سخن اعراب: «فَلان من بقيّة القوم ✿ فلان از برگزیدگان قوم است». پس معنای بقیّه در اینجا این است: چرا باقی‌مانده‌ای از اهل اندیشه و خرد و دین در امّتهای گذشته نبودند ﴿که نهی کنند﴾ مردم را ﴿از فساد در زمین، جز اندکی﴾ یعنی: لیکن اندکی بودند ﴿از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم﴾ یعنی: این شمار اندک از فسادافگنی در زمین نهی می‌کردند لذا ما نجاتشان دادیم ﴿و کسانی که ستم کردند، به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند، رفتند﴾ یعنی: نازپروردگان تنعّم و سرمستان بادهٔ رفاه و عشرت، این ناز و نعمت را بر مشغول‌شدن به اعمال آخرت ترجیح دادند و عمر خویش را در شهوات و خواهشهای فانی غرق کردند ﴿و آنان مجرم بودند﴾ یعنی:

چون از شهوات خویش پیروی کردند لذا با این کار، مجرم و تبهکار بودند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هنگامی‌که مردم منکر را دیدند ولی آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خداوند ﷻ همهٔ آنان را به عذاب خویش فروگیرد».

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ﴿١١٧﴾

سپس خداوند متعال سنّت خویش در نابود کردن مردم شهرها را بیان داشته و می‌فرماید: ﴿**و هرگز پروردگار تو برآن نبوده است که شهرها را به ستم هلاک کند در حالی‌که مردمانش اصلاحگر باشند**﴾ و با یک‌دیگر به عدل و انصاف رفتار نمایند. پس خدای عزّوجلّ آنهارا به مجرّد شکّ و شرکشان هلاک نمی‌سازد تا آن‌که فساد در زمین را با شکّ و شرک ضمیمه نکنند و این از فرط رحمت خدای عزّوجلّ و سهل‌گیری وی در حقوق خویش است، از این جهت، فقها در هنگام تزاحم حقوق، حقوق العباد را بر حقوق الله مقدّم ساخته‌اند.

سپس به بیان حکمت اختلاف پرداخته می‌فرماید:

وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةً وَٰحِدَةً ۖ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾

إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ ۚ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ ۗ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾

﴿**و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً همهٔ مردم را امّت واحدی قرار می‌داد**﴾ به

طوری که همه بر حق استوار و پایدار می‌بوده و در آن اختلاف نمی‌کردند و همه بر دین اسلام گردآمده و ادیان دیگر را رها می‌کردند ﴿**و همیشه در اختلافند**﴾ یعنی: پیوسته مردم در اختلافند؛ بعضی به راه حق روانند و بعضی به راه باطل، بعضی کافرند و بعضی مؤمن. یا معنی این است: مردم پیوسته ـ به سبب پیروی از هوی‌وهوس و سرکشی و استکبارشان ـ در حق اختلاف می‌کنند ﴿**مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده**﴾ با هدایت نمودنشان به‌سوی دین حق. پس اینان بر اصول و ارکان عمدهٔ دین حقّ، اتّفاق نظر دارند و در آن اختلاف نمی‌ورزند ﴿**و**﴾ حق تعالی ﴿**برای همین**﴾ چیزی که ذکر شد از اختلاف، یا برای رحمت خویش ﴿**آنان را آفریده است**﴾ به قولی: اشارهٔ «ذلك» به مجموعهٔ اختلاف و رحمت برمی‌گردد. یعنی: آنان را برای این آفریده است که در حقّ و باطل اختلاف کنند، در نتیجه او حق‌پرستان را به رحمت خویش دریابد. ابن‌جریر طبری به نقل از امام مالک در تفسیر: «وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ» می‌گوید: «یعنی: آنان را برای این آفریده تا گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند». ﴿**و تمام شد کلمهٔ پروردگار تو**﴾ یعنی: وعده و هشدار و قضا و امر وی ثابت شد و در آن هیچ تغییر و تبدیلی نیست. به قولی: مراد از «کلمه» این سخن پروردگار است: ﴿**البتّه جهنّم را از جنّ و انس**﴾ یعنی: از کسانی که سزاوار آنند ازاین دوگروه ﴿**یکسره پر می‌کنم**﴾ زیرا در ازل چنین مقدّر کرده‌ام و این قضا و فرمان من است که از هر نوع تغییر و تبدیلی به‌دور است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند متعال به بهشت فرمود: تو رحمت منی پس به‌وسیلهٔ تو بر هرکه بخواهم رحم می‌کنم و به دوزخ فرمود: تو عذاب منی پس به‌وسیلهٔ تو هر که را بخواهم عذاب می‌کنم و بر من است پر ساختن هر یک از شما».

وَكُلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِۦ فُؤَادَكَ ۚ وَجَآءَكَ

فِي هَٰذِهِ ٱلْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٠﴾

﴿ **و هر یک از سرگذشتهای پیامبران را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم** ﴾ با افزودن بر یقینت، تقویت طمأنینه و آرامشت و مستحکم‌تر کردن تکیه‌گاه‌های روحی‌ات ﴿ **و برای تو در این** ﴾ سوره ﴿ **حق آمده** ﴾ یعنی: برتو در این سوره برهان‌های قاطعی نازل شده که دالّ بر درستی عقیده به مبدأ و معاد است ﴿ **و موعظه و تذکری برای مؤمنان است** ﴾ که مؤمنان آگاه از آن پند می‌گیرند و کسی از ایشان که در آن تفکّر کند، به وسیلهٔ آن متذکّر و متنبّه می‌شود. مؤمنان را از آن جهت به این امر مخصوص گردانید که فقط ایشان اهلیّت و شایستگی پند گرفتن و توجّه و تنبّه به آیات قرآن را دارند.

این سوره دربرگیرندهٔ موعظه‌ها، تذکّرات و اندرزهای بسیاری در ضمن طرح داستانهای پیامبرانﷺ با امّتهایشان است؛ و روشن می‌سازد که چگونه آن پیامبران، دعوت امّتهایشان به‌سوی خدای عزّوجلّ را تداوم و استمرار بخشیده و مجادله‌ها، مخاصمه‌ها، آزار و اذیّت‌های اقوامشان را در این راه تحمّل کرده‌اند. همچنین در این سوره، خداوند ﷻ کیفیّت نجات دادن پیامبرانش و مؤمنان همراهشان را به تفصیل تمام بیان کرده و این امر را روشن کرده است که او چگونه ستمگران را نابود کرده و آنها را بعد از آن‌که وجود عینی داشته‌اند، به آثار برجای مانده‌ای از یک ویرانهٔ نابود شده، تبدیل کرده است.

مراد از بیان همهٔ این درسها و ماجراها، استوار ساختن قلب رسول گرامی اسلام ﷺ در دعوتشان و تذکّر دادن و توجیه اهل حقّ به‌سوی این حقیقت است که سرانجام نیک و عاقبت خوش و پیروزمندانه، در نهایت از آن ایشان است.

در اینجا مناسبت دارد تا به نقل از تفسیر «الأساس»، اهداف داستان (قصّه) در قرآن کریم را به اجمال بیان کنیم:

۱ ـ یکی از هدفهای بیان داستانها در قرآن خبردادن از تواریخ برخی از امّتهای

گذشته و روشنی افگندن بر حوادث غیبی مهمّی است که رسول‌اکرم ﷺ و هیچ‌یک از قومشان، از آنها آگاهی نداشتند.

۲ ـ یکی دیگر از این هدفها، آگاه کردن مردم از کوشش‌ها و مجاهداتی است که پیامبران جلیل‌القدر الهی در راه نشر دعوتشان به خرج داده‌اند و آگاه کردن مؤمنان از این حقیقت است که قافلهٔ پیامبران الهی علیهم‌السلام برای اظهار حق و إبطال باطل، مجادلات و مناقشات بزرگی را از سر گذرانده‌اند.

۳ ـ از دیگر اهداف، اظهار این حقیقت است که پیامبران علیهم‌السلام همه در اصول رسالت، یعنی: در ایمان به توحید، معاد، تبیین حق، تعریف ارزشها و ضدّ ارزشها و همچنان تأیید یک‌دیگر در دعوت به‌سوی توحید، اتّفاق تمام داشته‌اند.

۴ ـ داستان، عنصری است شوق‌برانگیز، جذّاب و دلچسپ که با به تصویرکشیدن رخدادهای حسّی، به امر تربیت و تعلیم و اثبات برهانهای عقلی کمک نموده و در این رابطه أثری اعجاب‌انگیز دارد و پیران، جوانان، زنان و مردان را یکسان تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد.

۵ ـ داستان قرآنی مبیّن این حقیقت است که مأموریّت پیامبران علیهم‌السلام فقط تبلیغ وحی و آگاه کردن مردم از هشدارهای الهی در وقوع عذاب بوده است.

۶ ـ داستان، ابعاد استعداد طبایع بشری را در امر ایمان و کفر و خیر و شرّ روشن می‌سازد.

۷ ـ با داستانهای قرآن، سلطهٔ مطلقه و قدرت بی‌انتهای الهی با پیش فرستادن عذاب دنیوی که نمونه‌ای از عذاب اخروی است، نمایان می‌گردد.

۸ ـ داستان قرآنی متضمّن تأیید الهی از پیامبران علیهم‌السلام و آشکارسازندهٔ معجزات و حجّتهای او برای مردم است.

۹ ـ هر یک از داستانهای قرآن مشتمل بر موعظه‌ها و عبرتهای خاصّی است که با تنوّع و اختلاف نقش پردازان آن، متنوّع و مختلف می‌باشد، به طور مثال؛ داستان نوح علیه‌السلام تمثیل‌کنندهٔ غرور، داستان قوم عاد تمثیل‌کنندهٔ استبداد و بهادادن به

قدرت ، داستان قوم لوطﷺ ، تمثیل‌کنندهٔ انحطاط انسانی و انحراف جنسی ، داستان قوم شعیبﷺ ، مظهری از مظاهر انحراف یا ستم اجتماعی و داستان قوم فرعون ، تمثیل روشنی از تکیهٔ نافرجام بر سلطه و ثروت و جاه است که یادآوری عاقبت نامیمون این اعمال ، کیان و کرسی هر ستمگر طغیان پیشه و فرعون منش را در هر زمان و مکانی می‌لرزاند .

۱۰ ــ داستان در کلّ ، ارائه کنندهٔ پند و اندرز و درمان‌گر نفسها و روانهاست .

۱۱ ــ خبر دادن یک پیامبر امّی که به نوشتن و روایتگری نا آشناست ــ یعنی حضرت محمّد ﷺ ــ از این داستانها ، خود دلیل قاطعی بر نبوّت ایشان است .

۱۲ ــ داستان‌های قرآنی تبیین کنندهٔ صلابت و استواری تمام پیامبرانﷺ در راه دعوتشان است .

۱۳ ــ تکرار یک داستان در سوره‌های مختلف قرآن ، برای برآوردن مقاصد و اهداف و معانی بسیاری است که هر بار پیامی نو ، اجرایی جدید و اهداف مخصوص به‌خود را به همراه دارد و گاهی این اهداف در جمع‌بندی نهایی حول یک محور واحد گرد می‌آیند .

وَقُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ٱعْمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَـٰمِلُونَ ﴿١٢١﴾

﴿ و ﴾ ای محمّد ﷺ ﴿ **به کسانی که ایمان نمی‌آورند** ﴾ به حق و نه پند می‌گیرند ، نه به‌هوش می‌آیند و نه بیدار می‌شوند ﴿ **بگو: بر مکانت خود عمل کنید** ﴾ مَكانَتِكُمْ : یعنی بر حسب امکانات و بر حال و شیوه و برنامه و جهت‌گیری خود عمل کنید ﴿ **که ما هم عمل خواهیم کرد** ﴾ بر راه و روش و برنامهٔ خویش .

وَٱنتَظِرُوٓاْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ ﴿١٢٢﴾

﴿**و منتظر باشید که ما نیز منتظریم**﴾ یعنی: منتظر فرجام کار ما باشید زیرا ما نیز منتظر فرجام کار شما ـ یعنی آنچه که بر شما از عذاب و عقوبت خداوند ﷻ فرود می‌آید ـ هستیم. البتّه این انتظار به درازا نکشید زیرا دیری نگذشت که رسول‌خدا ﷺ و مؤمنان، شامل نصرت پروردگار متعال شدند و ستم و سلطهٔ کافران از صحنهٔ روزگار برافتاد.

وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ ٱلْأَمْرُ كُلُّهُۥ فَٱعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٢٣﴾

﴿**و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداوند است**﴾ یعنی: علم تمام آنچه که در آسمانها و زمین از بندگان غایب است، از آن خداوند ﷻ است و دیگران در این علم با وی مشارکت ندارند ﴿**و تمام کارها به‌سوی او بازگردانده می‌شود**﴾ در روز قیامت پس همگان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. لذا ای محمّد ﷺ! این امر قطعی است که خدای عزّوجلّ برای تو از آنان انتقام می‌گیرد ﴿**پس او را عبادت کن و براو توکّل کن**﴾ زیرا او تو را بسنده است و او از هرآنچه که ناخوش می‌داری، بازدارندهٔ توست و هرآنچه را که دوست می‌داری به تو می‌دهد ﴿**و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست**﴾ بلکه به تمام اعمال بندگانش داناست. پس در برابر اعمال خیر؛ به شما پاداش خیر و در برابر اعمال بد؛ به شما سزای بد خواهد داد.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هوشیار کسی است که نفس خود را خوار کرده و برای بعد از مرگ عمل کند و ناتوان کسی است که به‌دنبال هواهای نفس خود رفته و بر خداوند ﷻ آرزوها و تمنّاها ببندد».

بدین‌گونه است که سورهٔ مبارکهٔ «هود» با همان پیامی به پایان می‌رسد که با آن آغاز شده بود، یعنی: پیام توحید در عبادت و پیام توبه و انابت.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ یوسف

مکّی است و دارای صدویازده آیه است.

علما گفته‌اند: خداوند ﷻ داستانهای دیگر انبیا ﷺ را در قرآن به معنای واحد امّا در شکلها و روشهای گونه گون و به الفاظ مختلف تکرار کرده است، امّا داستان یوسف ﷺ را فقط در این سوره بیان کرده و آن را دیگر تکرار نکرده است به هر حال، نه مخالفان را توان معارضه با داستانهای مکرّر قرآن است و نه توان معارضه با داستانهای غیر مکرّر آن.

گفتنی است که خداوند ﷻ این سوره را «أَحْسَنَ الْقَصَصْ ✿ نیکوترین داستانها»، «آيَاتٌ لِّلسَّائِلِيْن ✿ نشانه‌هایی برای پرسشگران»، «عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابْ ✿ عبرتی برای خردمندان» و «تصدیق‌کنندهٔ کتب آسمانی قبل از قرآن» نامیده است که این خود بیانگر شأن والا و اهمّیّت بالای این داستان می‌باشد. چنان‌که در این داستان از مواقف ابتلا به سختی‌ها، ابتلا به شهوات، ابتلا به قدرت و بیان عاقبت همهٔ اینها، به زیبایی و رسایی‌ای که فقط شایستهٔ شأن کلام معجز حق تعالی است، سخن رفته است.

موقعیّت زمانی نزول این سوره بعد از اوج گرفتن بحران سختی‌ها بر پیامبر ﷺ در مکّه از سوی قریش و بعد از «عام الحزن» که در آن رسول خدا ﷺ همسر خویش خدیجه و عمّ خویش ابوطالب را از دست دادند، نیز نسیم‌های اطمینان‌بخشی از تسلیت و دلجویی را برای رسول‌گرامی اسلام ﷺ به همراه داشت و چشم‌اندازی روشن از فرجام امیدبخش کار دعوتشان را به تصویر کشید.

بنابر یکی از روایات، **سبب‌نزول** این سوره این بود که اصحاب رسول خدا ﷺ گفتند: کاش سوره‌ای بر ما نازل شود که در آن امر و نهی و حدود و احکامی نباشد. پس این سوره نازل شد.

الٓر ۚ تِلْكَ ءَايَـٰتُ ٱلْكِتَـٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿**الف، لام، راء**﴾ و سخن دربارهٔ حروف مقطّعهٔ آغاز سوره‌ها، در ابتدای سورهٔ «بقره» گذشت ﴿**این آیات، آیات کتاب مبین است**﴾ یعنی: این آیاتی که در این سوره بر تو نازل شده، همانا از آیات قرآن مبین است، به این معنی که: حقیقت نزول آنها از جانب خداوند ﷻ روشن، و اعجاز آنها نیز واضح و آشکار است چنان‌که به این معنی نیز مبین و روشنگر است که در آنها احکام و عبرتها و موعظه‌های فراوانی وجود دارد. یا معانی قرآن بدان جهت واضح و روشن است که قرآن به زبان فصیح عربی نازل شده است. یا معانی قرآن برای کسی که در آنها تدبّر کند روشنگر است زیرا او از تدبّر در این آیات **قطعاً** به این نتیجه می‌رسد که این آیات از نزد خداوند ﷻ است نه از سوی بشر.

إِنَّآ أَنزَلْنَـٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

﴿**ما آن را**﴾ یعنی: قرآن را ﴿**قرآنی عربی**﴾ یعنی: به زبان عربی ﴿**نازل کردیم،**

باشد که شما بیندیشید ﴾ یعنی : برای این‌که معانی آن را بدانید، مضامین آن را بفهمید و در آن بیندیشید . و این امکان از آن رو برای شما میسّر است که زبان عربی؛ فصیح‌ترین ، واضح‌ترین و فراگیرترین زبانها از نظر ظرفیّت‌های لغوی ، و غنی‌ترین آنها در دادن معانی‌ای است که بر دلها می‌نشیند و بر ذهن‌ها و اندیشه‌ها جای می‌گیرد . بدین‌گونه است که خداوند متعال شریف‌ترین کتاب را با شریف‌ترین زبانها ، بر شریف‌ترین پیامبران ، با سفارت شریف‌ترین فرشتگان و در شریف‌ترین اماکن زمین نازل کرد و آغاز نزول آن را در شریف‌ترین ماه‌های سال که ماه رمضان المبارك است قرارداد بنابراین ، آن را از همهٔ وجوه ، به کمال و جمال و شکوه آراست .

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ ٱلْقَصَصِ بِمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِۦ لَمِنَ ٱلْغَٰفِلِينَ ﴿٣﴾

﴿**ما برتو نیکوترین داستان را** ﴾ در بارهٔ سرگذشت امّتهای گذشته و سنّت‌های خود در بارهٔ بندگان خویش ﴿**حکایت می‌کنیم، با وحی فرستادن خود به‌سوی تو این قرآن را** ﴾ و این نیکوترین حدیثی است که کسی با کسی در میان می‌گذارد ﴿**و تو قطعاً پیش از این از بی‌خبران بودی** ﴾ نسبت به این داستان و غیر آن از داستانهایی که از طریق وحی الهی به تو رسیده است .

مفسّران گفته‌اند : این سوره ، بدین سبب «احسن القصص» است که :

۱ ــ متضمّن عبرتها ، موعظه‌ها و حکمت‌هایی است که در غیر آن از سوره‌ها وجود ندارد .

۲ ــ در این سوره؛ داستان حال پیامبران ، صالحان و فرشتگان و نیز سیرت پادشاهان ، بردگان ، تاجران ، مردان و زنان و نیرنگ‌ها و مکرهایشان آمده است .

۳ ـ هر کسی که در این داستان از او یاد شده است، مآل و سرانجام کارش نجات و سعادت بوده است.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَٰجِدِينَ ﴿٤﴾

﴿یاد کن﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿زمانی را که یوسف به پدرش گفت﴾ پدر یوسف؛ یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم علیهم السلام است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن‌ابراهیم ✿ گرامی فرزند گرامی فرزند گرامی فرزند گرامی، یوسف فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم». آری! یوسف به پدرش گفت: ﴿ای پدر! من﴾ در خواب ﴿یازده ستاره را باخورشید و ماه دیدم﴾ تأویل یازده ستاره، برادران یوسف علیه السلام اند که یازده تن بودند ـ چنان‌که در آخر سوره خواهد آمد ـ و تأویل خورشید و ماه؛ مادر و پدر یوسف علیه السلام اند ﴿دیدم آنها برای من سجده می‌کنند﴾ یوسف علیه السلام، در تعبیر بیانی خود ستارگان و ماه و خورشید را به‌جای عقلا نشاند زیرا آنها را به وصف عقلا که سجده است، توصیف کرد.

قَالَ يَٰبُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰٓ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا۟ لَكَ كَيْدًا ۖ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ لِلْإِنسَٰنِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾

﴿یعقوب گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت نکن﴾ زیرا یعقوب علیه السلام تأویل خواب فرزندش را دانست و از آن ترسید که اگر خوابش را به

برادرانش بیان کند، آنها نیز تأویل آن را بفهمند و لذا بر وی رشک برند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «برای برآوردن حوایج خویش، از کتمان آنها یاری جویید زیرا هر صاحب نعمتی محسود حاسدان است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «رؤیا ـ تا آن‌گاه که صاحبش از آن سخنی نگوید ـ به پای پرنده‌ای آویخته است امّا اگر آن را حکایت کرد، آن رؤیا به واقعیّت می‌پیوندد لذا خواب خود را جز به شخص عاقل، یا دوست، یا شخص خیراندیشی حکایت نکنید». یعنی: آن را به کسی بازگو کنید که از آن تعبیری نیکو به شما ارائه دهد.

﴿**که آن‌گاه در حقّ تو نیرنگی می‌اندیشند**﴾ یعنی: اگر خوابت را به برادرانت بیان کنی، مبادا در بارۀ تو نیرنگی پنهانی که تو به آن پی‌نبری، سازمان دهند و بنابراین، تو را به انگیزۀ حسد به هلاکت رسانند ﴿**زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است**﴾ و چه بزرگ دشمنی که دشمنی خود با انسان را اعلان می‌کند! پس قطعاً او برادرانت را بر این نیرنگ واخواهد داشت.

وَكَذَٰلِكَ يَجۡتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ وَعَلَىٰٓ ءَالِ يَعۡقُوبَ كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَىٰٓ أَبَوَيۡكَ مِن قَبۡلُ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَۚ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ﴿٦﴾

﴿**و اینچنین پروردگارت تو را بر می‌گزیند**﴾ یعنی: همان گونه که پروردگارت تو را با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را بر سایر بندگان به نبوّت بر می‌گزیند و برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند چنان‌که اجرام آسمانی‌ای را که در خواب دیدی، برایت رام کرد و آنها را در پیشگاهت به سجدۀ انحنا و تعظیم واداشت ﴿**و به تو از علم تأویل الاحادیث**﴾ یعنی: تعبیر و تفسیر خواب ﴿**می‌آموزد و**

نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند ﴾ و نبوّت و پادشاهی را ــ هر دو ــ برایت فراهم می‌آورد که بدون شک در اجتماع این دو نعمت، خیر دنیا و آخرت هر دو وجود دارد. پس بدان که این رؤیایی که خداوند ﷻ به تو در خواب نمایانده است، بر همهٔ این معانی دلالت می‌کند ﴿ **همان‌گونه که قبلاً آن را** ﴾ یعنی: نعمت خود را ﴿ **بر پدرانت تمام کرد؛ ابراهیم** ﴾ که خداوند ﷻ او را از آتش نجات داد، به نبوّتش برگزید و او را به موهبت خلیل‌اللّهی خویش مفتخر ساخت ﴿ **و اسحاق** ﴾ که به قولی: خداوند متعال او را نیز به نبوّت برگزید و از این دو بزرگوار، نسل و تباری پاکیزه و موحّد پدید آورد. از این آیه دانسته می‌شود که اسم پدر گاهی بر پدربزرگ (جَدّ)، و بر پدرِ پدر بزرگ (جَدِّ جَدّ) نیز اطلاق می‌شود ﴿ **همانا پروردگار تو داناست** ﴾ به خلق خویش و به کسانی که سزاوار این گزینش هستند ﴿ **حکیم است** ﴾ در صُنع خویش؛ پس کارها را چنان که باید سامان می‌دهد.

﴿ لَّقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِۦٓ ءَايَٰتٌ لِّلسَّآئِلِينَ ﴿٧﴾ ﴾

﴿ **به راستی در سرگذشت یوسف و برادرانش برای پرسندگان نشانه‌هاست** ﴾ که این نشانه‌ها بر بسیاری از حقایق و از جمله بر نبوّت حضرت محمّد ﷺ دلالت می‌کند. پرسندگان؛ یهودیان بودند زیرا در یکی از روایات وارده در **سبب‌نزول** این سوره آمده است: رسول خدا ﷺ هنوز در مکّه بودند که یهودیان از ایشان دربارهٔ داستان یوسف ؑ سؤال کردند و در مکّه احدی از اهل کتاب یا کسانی که از سرگذشت انبیا ؑ آگاهی‌ای داشته باشند وجود نداشت، در چنین حالی بود که خداوند ﷻ سورهٔ «یوسف» را به یکباره بر آن حضرت ﷺ نازل فرمود.

همچنین جابر ؓ روایت می‌کند که مردی از یهود مشهور به «بستانهٔ یهودی»، نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: ای محمّد! مرا از ستارگانی که یوسف ؑ در خواب دید خبر ده که نامهای آنها چیست؟ راوی می‌گوید: رسول خدا ﷺ ساعتی

سکوت کرده و در پاسخ وی چیزی نگفتند، در این اثنا جبرئیل ﷺ فرود آمد و ایشان را از نامهای آن ستارگان با خبر ساخت، آن‌گاه ایشان به دنبال آن یهودی فرستاده و به او فرمودند: «اگر من تو را از نامهای آن ستارگان آگاه کنم، ایمان می‌آوری؟» بستانه گفت: آری! فرمودند: «نامهای آنها عبارت است از: جریان، طارق، ذیّال، ذوالکنفات، قابس وثّاب، عمودان، فلیق مصبح، ضروح، ذوالفرغ، ضیاء و نور». یهودی گفت: آری والله! نامهای آنها همین‌هاست که بر شمردید. برادران یوسف ﷺ نیز یازده تن بودند، به نامهای: یهوذا، روبیل، شمعون، لاوی، ربالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد و آشر که این یازده تن، از «لیا» دخترخالهٔ یعقوب ﷺ به دنیا آمده بودند و چون «لیا» درگذشت، یعقوب ﷺ با خواهر وی «راحیل» ازدواج کرد و او بنیامین و یوسف ﷺ را به دنیا آورد.

إِذْ قَالُواْ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰٓ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾

﴿**هنگامی‌که**﴾ برادران یوسف ﷺ ﴿**گفتند: یوسف و برادرش**﴾ بنیامین ﴿**نزد پدر ما از ما دوست داشتنی‌ترند**﴾ فقط بنیامین را برادر یوسف ﷺ خواندند در حالی‌که خود نیز همگی برادران وی بودند، از آن رو که بنیامین برادر اعیانی (پدر و مادری) وی بود، امّا ایشان برادران علاّتی (پدری) وی بودند ﴿**درحالی‌که ما جمعی نیرومند هستیم**﴾ به قولی عُصْبَة: جمعی است بیش از یک نفر تا ده‌تن. یعنی: درحالی‌که ما جمعی قوی و نیرومند هستیم، دیگر چگونه پدر ما آن دو تن را که کودکانی خردسال هستند بر همگی ما ترجیح می‌دهد ﴿**قطعاً پدر ما در خطای آشکاری است**﴾ با ترجیح دادن آن دو بر ما و بی‌التفاتی به ما.

ٱقۡتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ ٱطۡرَحُوهُ أَرۡضٗا يَخۡلُ لَكُمۡ وَجۡهُ أَبِيكُمۡ وَتَكُونُواْ مِنۢ بَعۡدِهِۦ قَوۡمٗا صَٰلِحِينَ ﴿٩﴾

﴿**یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید**﴾ یعنی: یکی از برادران گفت؛ با یوسف علیه السلام یکی از دو کار را باید انجام دهید؛ یا کشتن، یا افگندن وی در سرزمینی گمنام و دور از آبادی که از وی سراغی گرفته نشود. یا برخی به کشتن وی رأی دادند و برخی دیگر به افگندن وی در چنان سرزمینی ﴿**تا توجه پدرتان فقط به شما معطوف گردد**﴾ یعنی: در آن صورت، پدر صاف و خالص از آن شما می‌شود، فقط به شما می‌پردازد و شما را به کمال و تمام دوست می‌دارد ﴿**و پس از آن**﴾ یعنی: پس از یوسف علیه السلام ﴿**مردمی درستکار شوید**﴾ در امور دین و فرمانبرداری از پدرتان. یا مردمی شایسته شوید در امور دنیایتان چراکه عامل مخدوش کنندهٔ عشرت و صفا و شایستگی شما در دنیا، همانا حسد به یوسف علیه السلام است و قطعاً این عامل با غیبتش برطرف می‌شود.

ابن‌کثیر در تفسیر: (وَ تَكُوْنُواْ مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صٰالِحِيْن) می‌گوید: «بدین‌گونه، آنان قبل از ارتکاب گناه، نیّت توبه کردند».

قَالَ قَآئِلٞ مِّنۡهُمۡ لَا تَقۡتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلۡقُوهُ فِي غَيَٰبَتِ ٱلۡجُبِّ يَلۡتَقِطۡهُ بَعۡضُ ٱلسَّيَّارَةِ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ ﴿١٠﴾

﴿**گوینده‌ای از میانشان گفت**﴾ به قولی: او «یهوذا» بود ﴿**یوسف را نکشید بلکه او را در نهانگاه چاه بیندازید**﴾ غِيَابَتِ الْجُبِّ: در قعر چاه بیندازید که دیدگان بر وی نیفتد. و این چاه در سرزمین بیت‌المقدِس بود ﴿**تا برخی از مسافران او را**

برگیرند ﴾ آن‌گاه او را با خود به سرزمینی گم‌وگور ببرند، به‌طوری‌که از چشم پدر و از دید آشنایان پنهان و گمنام بماند ﴿اگر کننده‌اید ﴾ یعنی: اگر در کار یوسف علیه السلام به این مشورت من عمل می‌کنید. طرح این توطئه از سوی برادران یوسف علیه السلام دلیل برآن است که آنان «نبی» نبوده‌اند. محمّدبن اسحق در تأیید این نظر که برادران یوسف علیه السلام نبی نبوده‌اند، می‌گوید: «آنان بر کاری بزرگ همداستان شدند، کاری که قطع رحم، عقوق و نافرمانی پدر، قلّت رأفت و رحم بر طفلی کوچک و بی‌گناه و جدایی افگندن میان او و پدر محبوب، کهنسال و قابل رعایتش را همه یکجا گرد آورده بود ـ خداوند جل جلاله بر ایشان بیامرزد». ابن‌کثیر نیز می‌گوید: «بدان که بر نبوّت برادران یوسف علیه السلام هیچ دلیلی وجود ندارد».

قَالُواْ يَـٰٓأَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأۡمَ۬نَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُۥ لَنَـٰصِحُونَ ﴿١١﴾

و آن‌گاه که بر افگندن وی در چاه همداستان شدند، نزد پدر رفتند و ﴿گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی ﴾ یعقوب علیه السلام به‌خاطر علاقهٔ فراوانی که به یوسف علیه السلام داشت، بر وی سنگین بود که او را با برادرانش بفرستد و شاید این خود از ترسی ناشی می‌شد که از جانب آنان بر جان وی داشت. گویی آنان قبلاً نیز از یعقوب علیه السلام خواهان بیرون آمدن یوسف علیه السلام با خودشان شده بودند، امّا او نپذیرفته بود. پس حالا با آن پیشینه‌ای که از موضوع داشتند، این سؤال را از وی کردند و افزودند: ﴿در حالی که ما خیرخواه او هستیم ﴾ و در حفظ و نگهداری‌اش می‌کوشیم تا او را به سلامت و عافیت نزد تو برگردانیم؟.

أَرۡسِلۡهُ مَعَنَا غَدٗا يَرۡتَعۡ وَيَلۡعَبۡ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَـٰفِظُونَ ﴿١٢﴾

﴿فردا او را همراه ما بفرست تا بگردد﴾ و بخرامد در چمن‌ها، سرگرم شود و میوه بخورد ﴿و بازی کند﴾ از بازیهای مباحی که فقط برای شادمانی و سرگرمی است ﴿و مابه خوبی او را نگهبانیم﴾ از این‌که به وی آسیبی برسد.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِيٓ أَن تَذْهَبُواْ بِهِۦ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ ٱلذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَٰفِلُونَ ﴿١٣﴾

یعقوب علیه السلام ﴿گفت: این‌که او را ببرید، سخت مرا اندوهگین می‌کند﴾ به این ترتیب، به ایشان خبر داد که از فرط محبّتی که به یوسف علیه السلام دارد و از بیم و نگرانی‌ای که بر جان وی احساس می‌کند، از غیبت وی غمگین می‌شود ﴿و می‌ترسم از آن‌که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید﴾ به‌سبب مشغول بودنتان به گردش و بازی، یا به‌سبب عدم اهتمام و عنایتتان به حفظ و نگه‌داری‌اش. به قولی: یعقوب علیه السلام این سخن را از بیم و نگرانی‌ای که از ناحیهٔ خود آنان بر جان یوسف علیه السلام داشت گفت و در واقع این جمله که: (می‌ترسم او را گرگ بخورد)، یک تعبیر کنایی بیش نبود ـ پس مقصود او از «گرگ»، خود برادران بودند. به قولی دیگر: آن سرزمین، سرزمینی گرگ خیز بود پس این تعبیر به معنای حقیقی خود است.

قَالُواْ لَئِنْ أَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّآ إِذًا لَّخَٰسِرُونَ ﴿١٤﴾

﴿گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با این‌که ما گروهی نیرومند هستیم﴾ و بر دفع گرگ توانابیم ﴿در آن صورت ما قطعاً زیانکار خواهیم بود﴾ لَخَاسِرُوْن: اگر بر ساده‌ترین کار

که نگه‌داری از یک پسربچه است قادر نباشیم، در آن صورت، از فرط ضعف و عجز مردمی بی‌مقدار و نابود شونده خواهیم بود لذا شرط به‌سبب انتفای مشروط منتفی است، یعنی: ما آن قدر بی‌عرضه نیستیم که گرگ او را از نزد ما برباید.

فَلَمَّا ذَهَبُواْ بِهِۦ وَأَجْمَعُوٓاْ أَن يَجْعَلُوهُ فِى غَيَٰبَتِ ٱلْجُبِّ ۚ وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

﴿**پس وقتی او را بردند**﴾ از نزد یعقوب﵇ ﴿**و همداستان شدند**﴾ و عزم خود را با هم جزم کردند؛ ﴿**که او را در نهانگاه چاه بگذارند**﴾ چنین کردند. تفسیر «غَيَابَةِ الْجُبِّ» در آیهٔ (۱۰) گذشت ﴿**و به‌سوی او**﴾ یعنی: به‌سوی یوسف﵇ ﴿**وحی کردیم**﴾ به منظور برطرف کردن وحشت وی و آرامش دادن به وی چراکه او پسر بچهٔ خردسالی بود که ده مرد جفاجو ـ آن هم از برادرانش ـ با دلهای سختی که از رحم و عاطفه بیگانه شده و مهر و رأفت از آنها رخت بربسته بود، بر وی تاخت آورده بودند تا هر طوری شده او را از سر راه خود بردارند. آری! به او وحی کردیم ﴿**که قطعاً آنان را از این کارشان با خبر خواهی ساخت**﴾ یعنی: سرانجام، بعد از نجات خویش برادرانت را از چون و چند این توطئه‌ای که در حقّ تو سازمان دادند، با خبر و آگاه خواهی نمود. چنان‌که در آیهٔ (۸۹) سخنان یوسف﵇ خطاب به برادرانش هنگامی که ایشان برای خرید آذوقه نزد وی به مصر می‌روند، مطرح می‌شود، بعد از آن‌که او دیگر یوسف﵇ گم‌گشته در نهانگاه چاه نیست بلکه متولّی تمام گنجینه‌های مصر است. آری! آنان را آگاه‌خواهی ساخت ﴿**در حالی که نمی‌دانند**﴾ ابن‌عبّاس﵄ در تفسیر آن می‌گوید: «به زودی آنهارا از این کاری که با تو کردند، درحالی آگاه خواهی ساخت که تو را نمی‌شناسند زیرا اصلاً به خیال آنها هم نمی‌رسد که روزی با تو در مسند پادشاهی روبرو شوند».

در روایات آمده است: برادران بعد از آن‌که یوسف﷣ را زدند و به وی اهانت کردند، پیراهنش را از تنش بیرون کشیده سپس او را در دلو چاه گذاشتند و چون دلو به نیمهٔ چاه رسید، او را همان‌گونه با دلو در چاه افگندند تا بمیرد. یوسف﷣ در آب افتاد، سپس به صخره‌ای پناه برد، در این هنگام بر او بانگ زدند، او به گمان این‌که دلشان به‌حال وی سوخته است و نسبت به وی بر سر رحم و شفقت آمده‌اند، پاسخ داد، امّا قضیه بر عکس بود زیرا آنان خواستند تا صخره‌ای را بر وی بیندازند که پاک نابودش کند، امّا یهوذا ایشان را از این کار بازداشت. نسفی می‌گوید: «خداوند ﷻ به یوسف در کودکی وحی فرستاد چنان‌که به یحیی و عیسی﷩ در کودکی وحی فرستاد».

وَجَآءُوٓ أَبَاهُمۡ عِشَآءٗ يَبۡكُونَ ﴿١٦﴾

﴿و شامگاهان گریان نزد پدر خود آمدند﴾ یعنی: در تاریکی شب با گریه‌های ساختگی نزد یعقوب﷣ آمدند تا این گریه‌ها را پشتوانهٔ دروغ خود ساخته غدر و نیرنگ خویش را رونق دهند و نقابی از تزویر بر روی آن بپوشانند. اعمش می‌گوید: «بعد از آگاهی از داستان برادران یوسف﷣، هیچ شخص گریانی را تصدیق نکن».

قَالُواْ يَٰٓأَبَانَآ إِنَّا ذَهَبۡنَا نَسۡتَبِقُ وَتَرَكۡنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَٰعِنَا فَأَكَلَهُ ٱلذِّئۡبُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُؤۡمِنٖ لَّنَا وَلَوۡ كُنَّا صَٰدِقِينَ ﴿١٧﴾

﴿گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم﴾ یعنی: مسابقهٔ دویدن، یا مسابقهٔ اسب سواری، یا مسابقهٔ تیراندازی. ازهری می‌گوید: «نضال» مسابقهٔ تیراندازی، و

«رهان» مسابقهٔ اسب سواری است و کلمهٔ «نَسْتَبِقُ» جامع هر دو معنی است. گفتنی است که هدف از آن مسابقه، تمرین و آموزش مهارتهای جنگی بوده است ﴿و یوسف را پیش کالای خودگذاشته بودیم﴾ تا از آنها حفاظت کند ﴿آن‌گاه گرگ او را خورد ولی تو باورداردندهٔ ما نیستی﴾ در این عذری که پیش آوردیم، به‌علّت این‌که ما در قلب و نهانت متّهم هستیم و به سبب محبّت وافری که به یوسف‌ﷺ داری ﴿هرچند﴾ در نزد تو، یا در واقع امر ﴿راستگو باشیم﴾.

وَجَآءُو عَلَىٰ قَمِيصِهِۦ بِدَمٍ كَذِبٍۚ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًاۖ فَصَبْرٌ جَمِيلٌۖ وَٱللَّهُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

﴿و پیراهنش را آغشته به خونی دروغین آوردند﴾ برادران، گوسفندی را کشته پیراهن یوسف‌ﷺ را به خون آن آغشتند، امّا فراموش کردند که پیراهنش را پاره کنند. پس یعقوب‌ﷺ خطاب به آنان گفت: چه قدر این گرگ ادّعایی شما هشیار و فرزانه بوده است که یوسف‌ﷺ را می‌خورد، امّا پیراهنش را پاره نمی‌کند!! ﴿نه بلکه نفس‌های شما کاری بد را﴾ که با برادرتان انجام دادید ﴿برای شما﴾ یعنی: در پیش چشم و دل شما ﴿آراسته است پس کار من صبری جمیل است﴾ در حدیث‌شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: صبر جمیل چیست؟ ایشان فرمودند: «صبری که با خود شکایت و گلایه‌ای به همراه نداشته باشد». ﴿و از خدا مدد طلبیده می‌شود﴾ یعنی: از او مدد و یاری می‌طلبم ﴿بر آنچه توصیف می‌کنید﴾ یعنی: از او بر آشکار کردن و برملا ساختن دروغی که اظهار کردید، مدد می‌طلبم. یا از او بر تحمّل آنچه که شما وصف می‌کنید، مدد می‌طلبم.

وَجَآءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُواْ وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُۥۖ قَالَ يَٰبُشْرَىٰ

هَٰذَا غُلَٰمٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَٰعَةً وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِمَا يَعۡمَلُونَ ﴿١٩﴾

سپس خداوند متعال از حال یوسفعليه السلام در قعر چاه خبر می‌دهد: ﴿**و کاروانی**﴾ یعنی: گروه همسفری که از شام عازم مصر بود ﴿**آمد پس وارد خود را فرستادند**﴾ وارِدْ: سقّایی است که برای گروه آب آشامیدنی می‌آورد ﴿**پس دلوش را انداخت**﴾ یعنی: دلوش را به چاه افگند تا آب بکشد، در این هنگام یوسف خود را در ریسمان آویخت و چون سقّا دلو را بالا کشید، به جای آب یوسفعليه السلام را دید ﴿**گفت مژده باد، این یک پسر است**﴾ این مژده را یا به خود، یا به یاران همسفرش داد ﴿**و او را پنهان ساختند، کالایی دانسته**﴾ یعنی: کاروانیان مسافر، این موضوع را که از چاه چنین پسری را یافته‌اند، پنهان داشته و گفتند: مالکان این آب این پسر را به ما داده‌اند تا او را در مصر برایشان بفروشیم. یوسفعليه السلام هم سکوت کرد، از بیم آن که مبادا برادرانش او را گرفته و به قتل برسانند. امّا ابن‌عبّاسرضي الله عنهما در تفسیر (وَ أَسَرُّوهُ بِضَاعَة) می‌گوید: «برادران یوسفعليه السلام راز کار وی را پنهان داشتند و به کاروانیان نگفتند که او برادرشان است و یوسفعليه السلام نیز از بیم آن‌که برادران او را به قتل رسانند، راز کار خویش را پنهان داشت». ﴿**و خدا دانا بود به آنچه می‌کردند**﴾ با یوسفعليه السلام از این اعمال محنت‌بار و از ستم و ابتذالی که ـ با به فروش رساندنش ـ او را در آن افگنده بودند درحالی‌که او «کریم ابن‌الکریم ابن‌الکریم ابن‌الکریم» بود. البتّه خداوند جل جلاله بر دگرگون‌ساختن حال وی و دفع این بلا از وی توانا بود، امّا در این کار، حکمتی نهفته داشت.

وَشَرَوۡهُ بِثَمَنِۢ بَخۡسٖ دَرَٰهِمَ مَعۡدُودَةٖ وَكَانُواْ فِيهِ مِنَ ٱلزَّٰهِدِينَ ﴿٢٠﴾

﴿و او را به بهایی ناچیز ــ درهمی چند ــ فروختند﴾ یعنی: رئیس آن کاروان و همراهانش او را در مصر به بهایی اندک فروختند. به قولی: مراد این است که برادران یوسفؑ او را فروختند (بِثَمَنٍ بَخْسٍ) به بهایی کمتر از بهای بردهای که در وضع و حالی همچون حال و وضع او بود. ابن‌مسعودؓ می‌گوید: «او را به بیست درهم فروختند». ابن‌کثیر این قول را که برادران یوسفؑ او را فروختند، ترجیح می‌دهد و دلیل او این عبارت است: ﴿و در باب یوسف از بی‌رغبتان بودند﴾ که علاقه‌ای به وی نداشته و اهمّیّتی به وی نمی‌دادند. ابن‌کثیر می‌گوید: «کاروانیان از یافتن یوسفؑ بسیار شادمان شده و به او به خاطر آن علاقه‌مند شدند که او را به بهایی مناسب بفروشند. پس این بی‌رغبتان همان برادر یوسفؑ بودند».

وَقَالَ ٱلَّذِي ٱشْتَرَىٰهُ مِن مِّصْرَ لِٱمْرَأَتِهِۦٓ أَكْرِمِي مَثْوَىٰهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدًاۚ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُۥ مِن تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِۚ وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمْرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾

﴿و آن‌کس از اهل مصر که یوسف را خریده بود﴾ او عزیز مصر بود که عهده‌دار امر انبارها و گنجینه‌های آن بود ﴿به همسرش گفت: او را گرامی‌دار﴾ ای همسرم و به او به‌خوبی رسیدگی کن، با دادن غذایی پاکیزه و پوشاندن لباسی نیکو به وی ﴿شاید به حال ما سود بخشد﴾ یعنی: شاید او برخی از کارها و نیازهای ما را که از همچو اویی ساخته است، بر آورده کند ﴿یا او را به فرزندی اختیار کنیم﴾ یعنی: او را به فرزندی برگزیده و فرزند خویش گردانیم.

راویان گفته‌اند: عزیز مصر که نزد پادشاه مصر پست وزارت داشت، عقیم بود و از وی فرزندی به دنیا نمی‌آمد. عزیز: به زبان عربی یعنی «مَلك». ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «نام وی «قطفیر» و نام همسرش «زلیخا» یا «راعیل» بود و شاه مصر در آن وقت شخصی بود به‌نام «ریّان» فرزند «ولید» از قوم «عمالقه» که بعداً به نبوّت یوسف علیه السلام ایمان آورد و در حیات یوسف علیه السلام درگذشت». روایت شده است که عزیز مصر یوسف علیه السلام را در هفده سالگی‌اش خرید، او سیزده سال در منزلش زندگی کرد و ریّان پادشاه مصر در سی سالگی‌اش او را به وزارت برگزید و آن پیامبر جلیل‌القدر در صدوبیست سالگی وفات یافت.

﴿**و بدین‌گونه**﴾ اشاره است به آنچه گذشت؛ از نجات دادن یوسف علیه السلام از چنگ برادرانش، بیرون آوردن وی از چاه و مهربان ساختن دل عزیز مصر بر وی تا بدانجا که به جاه و مکنت رسید چنان‌که می‌فرماید: ﴿**ما یوسف را در آن سرزمین مکنت بخشیدیم**﴾ و او را بر امر و نهی فرمان دادیم ﴿**و تا بیاموزیم به او تأویل احادیث را**﴾ یعنی: تعبیر خوابها را ﴿**و خدا بر کار خویش تواناست**﴾ یعنی: کارها همان‌گونه روی می‌دهد که خدای سبحان بخواهد، هرچند مردم در جهت خلاف آن، تدبیرها به کار بندند ﴿**ولی اکثر مردم نمی‌دانند**﴾ که خداوند جل جلاله بر کار خویش تواناست و نمی‌دانند حکمت وی را در خلقش که این اکثریّت، مشرکان و منکرانند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥٓ ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٢٢﴾

﴿**و چون یوسف به عنفوان جوانی رسید**﴾ اَشُدّ: وقت رسیدن به کمال قوّت و اوج رشد است که بعد ازآن روند کاستی و فرسودگی بدن شروع می‌شود. به قولی:

یوسف ﷺ در این وقت سی و سه ساله، و به قولی: هجده ساله بود. به قولی دیگر: او در این وقت به حدّ بلوغ رسیده بود. آری! در این وقت ﴿**به او حکمت و علم عطا کردیم**﴾ به قولی: حکمت عبارت بود از نبوّت و علم عبارت بود از دانش در دین و دانستن تعبیر خواب. ﴿**و نیکوکاران را این‌چنین پاداش می‌دهیم**﴾ پس هر کس که عملش را نیکو ساخت، خدای عزّوجلّ هم پاداشش را نیکو می‌گرداند.

وَرَٰوَدَتۡهُ ٱلَّتِي هُوَ فِي بَيۡتِهَا عَن نَّفۡسِهِۦ وَغَلَّقَتِ ٱلۡأَبۡوَٰبَ وَقَالَتۡ هَيۡتَ لَكَۚ قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ رَبِّيٓ أَحۡسَنَ مَثۡوَايَۖ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٢٣﴾

﴿**و آن زنی که یوسف در خانه‌اش بود، با یوسف گفت و شنود کرد تا از او کام گیرد**﴾ او زن عزیز مصر بود که نامش ـ بنابرآنچه نقل کرده‌اند ـ زلیخا بود. رَاوَدَتْهُ: از مراوده؛ به معنای خواستن و طلبیدن به نرمی و مهربانی است و گاهی مخصوص به درخواست جماع و کامجویی است ﴿**و درها را بست**﴾ به قولی: در آنجا هفت در بود که زلیخا یکی را پس از دیگری بست ﴿**و گفت: پیش آی**﴾ یعنی: ای یوسف! بشتاب و پیش من بیا که از آن توام! بدین گونه او را به کامجویی خویش فراخواند ﴿**گفت**﴾ یوسف ﷺ ﴿**معاذ الله**﴾ یعنی: پناه می‌برم به خدا ﷻ به پناه بردنی استوار، از آنچه که تو مرا به‌سوی آن فرامی‌خوانی ﴿**او آقای من است، جای مرا نیکو ساخت**﴾ یعنی: چگونه با تو چنین کاری بکنم در حالی‌که شوهرت عزیز آقا و سرور و مولای من است که مرا پرورش داده، جایم را نیکو ساخته و به من منزلتی والا بخشیده زیرا هم او بود که به تو گفت: جایگاه او را گرامی دار! پس چگونه او را در حریم همسرش خیانت کرده و تو را در این خواسته‌ات اجابت گویم؟ ﴿**قطعاً**

ستمکاران ﴾ یعنی: کسانی که نیکی را با بدی پاسخ می‌دهند ﴿رستگار نمی‌شوند﴾.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِۦ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَآ أَن رَّءَا بُرْهَـٰنَ رَبِّهِۦ ۚ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلْفَحْشَآءَ ۚ إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿٢٤﴾

﴿و در حقیقت آن زن آهنگ وی کرد و یوسف نیز آهنگ او کرد ـ اگر برهان پروردگارش را ندیده بود﴾ پس هر یک آنها به مقتضای طبیعت بشری و سرشت آفرینش، به دیگری میل و رغبت کردند. ثعلب می‌گوید: «زلیخا آهنگ معصیت کرد و بر ارتکاب معصیت مُصرّ بود و یوسف علیه السلام نیز قصد کرد ولی قصدش را عملی نساخت. پس تفاوت میان دو قصد بسیار است». به قولی: یوسف علیه السلام آهنگ زدن زلیخا را کرد. برهان پروردگار: به یادآوردن عهد و پیمان خدا جل جلاله از سوی یوسف علیه السلام در این مورد بود که او از بندگانش عهد گرفته که او را معصیت نکنند. به قولی دیگر: یوسف علیه السلام چهرهٔ یعقوب علیه السلام را در برابر خود در هیأتی دید که سرانگشتش را به دندان گزیده و او را از ارتکاب فحشا هشدار می‌داد. **﴿چنین کردیم﴾** یعنی: از جانب خود به یوسف علیه السلام برهانی را نشان دادیم تا به خود آید و عهد و پیمان را به‌یاد آورد **﴿تا از وی بدی﴾** یعنی: خیانت به عزیز در مورد همسرش **﴿و فحشا﴾** یعنی: زنا **﴿را باز گردانیم چرا که او از بندگان مخلص ماست﴾** یعنی: یوسف علیه السلام از کسانی است که خدای عزّوجلّ او را برای رسالت خویش خالص گردانیده و او را از افتادن در چاه معصیت معصوم نگه داشته است.

وَٱسْتَبَقَا ٱلْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُۥ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا ٱلْبَابِ ۚ قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسْجَنَ أَوْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

﴿و آن دو به‌سوی در بر یک‌دیگر سبقت کردند﴾ یعنی: یوسفﷺ و زلیخا هر دو به‌سوی در شتافتند، یوسفﷺ قصد فرار و بیرون‌رفتن از در را داشت و زلیخا قصد آن را داشت تا بر وی سبقت گرفته و از بیرون رفتن بازش دارد ﴿و آن زن پیراهن یوسف را از پشت پاره‌کرد﴾ زلیخا می‌خواست تا با کشیدن پیراهن یوسفﷺ، او را از بیرون‌رفتن باز دارد که در این اثنا پیراهن یوسفﷺ از پشت سر پاره شد ﴿و شوهر زن را نزدیک دروازه یافتند﴾ یعنی: در این هنگام عزیز شوهر زلیخا را در آنجا یافتند. مراد از «سیّد ۞ آقا» در اینجا شوهر است ﴿گفت﴾ زن عزیز ﴿جزای کسی که قصد بدی به زن تو کرده چیست؟﴾ زلیخا این سخن را از روی مکر و نیرنگ گفت تا بر قصد بد خود پرده پوشی کند. بدین‌سان بود که این قصد بد را به یوسفﷺ نسبت داد و اضافه کرد: جزای کسی که قصد بدی به زن تو کرده ﴿جز این﴾ نیست ﴿که زندانی یا دچار عذابی دردناک شود﴾ به این ترتیب زلیخا خواست تا به انتقام این‌که یوسفﷺ از خواسته‌اش نافرمانی کرده، او را به زندان افگند یا به زیر تازیانه اندازد ولی در ظاهر امر به شوهرش چنین وانمود ساخت که یوسفﷺ سزاوار این کیفر است چراکه او بوده که به وی تجاوز کرده است.

قَالَ هِيَ رَٰوَدَتْنِي عَن نَّفْسِي ۚ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَآ إِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٢٦﴾

﴿یوسف گفت: این او بود که با من گفت و شنود کرد تا مرا از محافظت نفس من غافل کند﴾ یعنی: این زن تو بود که از من با نرمی و مهر و نیرنگ، کام خواست و من هرگز به وی قصد بدی نکرده‌ام ﴿و شاهدی از خانوادهٔ آن زن شهادت داد﴾ صحیح

این است که آن گواه، طفلی در گهواره بود که به سخن آمد، به‌دلیل حدیثی که در این باب از پیامبر ﷺ نقل شده است که ایشان از جملهٔ چهار طفلی که در گهواره سخن گفته‌اند، یکی هم شاهد یوسف‌ﷺ را ذکر کرده‌اند. و شهادت وی این بود که گفت: ﴿اگر پیراهن او﴾ یعنی: یوسف‌ﷺ ﴿از جلو﴾ یعنی: از پیش رو ﴿چاک خورده پس این زن راست گفته است﴾ که یوسف‌ﷺ در حقّ وی قصد بدی داشته است ﴿و﴾ در این صورت ﴿یوسف از دروغگویان است﴾ دراین سخنش که زلیخا از وی کام خواسته است.

وَإِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٖ فَكَذَبَتۡ وَهُوَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٢٧﴾

﴿و اگر پیراهنش از پشت﴾ سرش ﴿چاک خورده پس این زن دروغ گفته است﴾ در ادّعای خود علیه یوسف‌ﷺ ﴿و یوسف از راستگویان است﴾ در ادّعایش علیه آن زن.

فَلَمَّا رَءَا قَمِيصَهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٖ قَالَ إِنَّهُۥ مِن كَيۡدِكُنَّۖ إِنَّ كَيۡدَكُنَّ عَظِيمٞ ﴿٢٨﴾

﴿پس چون دید﴾ عزیز ﴿که پیراهنش﴾ یعنی: پیراهن یوسف‌ﷺ ﴿از پشت پاره شده﴾ در این هنگام حقیقت را دریافت و ﴿گفت: این﴾ یعنی: این ماجرا ﴿از کید شماست﴾ ای گروه زنان ﴿که همانا نیرنگ شما زنان، بزرگ است﴾ کَید: مکر و نیرنگ است.

يُوسُفُ أَعۡرِضۡ عَنۡ هَٰذَاۚ وَٱسۡتَغۡفِرِي لِذَنۢبِكِۖ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ

ٱلۡخَاطِـِٔينَ ﴿٢٩﴾

آن‌گاه شوهرش برای آن‌که این خبر میان مردم شایع نشود، به یوسف علیه السلام گفت: **﴿ای یوسف! درگذر از این﴾** ماجرا و آن را پوشیده‌دار و از آن سخن نگو تا خبر میان مردم شایع نشود **﴿و تو ای زن، برای گناه خود﴾** که از تو رزی داده است **﴿آمرزش بخواه، بی‌گمان تو﴾** به سبب این کار **﴿از خطاکاران بوده‌ای﴾** به قصد و عمد. بدین‌گونه بود که عزیز با همسرش به نرمی برخورد کرد، یا به دلیل این‌که غیرت دینی نداشت، یا او را در امری که نمی‌توانست برآن شکیبایی کند، معذور شمرد.

۞ وَقَالَ نِسۡوَةٞ فِي ٱلۡمَدِينَةِ ٱمۡرَأَتُ ٱلۡعَزِيزِ تُرَٰوِدُ فَتَىٰهَا عَن نَّفۡسِهِۦۖ قَدۡ شَغَفَهَا حُبًّاۖ إِنَّا لَنَرَىٰهَا فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴿٣٠﴾

﴿و زنانی چند در شهر﴾ مصر **﴿گفتند﴾** یعنی: برخلاف خواستهٔ عزیز، خبر بر سر زبانها افتاد و زنانی چند که به قولی: زن حاجب، زن ساقی، زن نانوا، زن زندانبان و زن متولّی چهارپایان شاه بودند، گفتند: **﴿زن عزیز از غلام خود کام می‌خواهد تا او را از حفظ نفس وی غافل کند، همانا محبّت او در دلش جای گرفته است﴾** یعنی: محبّت یوسف علیه السلام در دلش جا خوش کرده و او را بیمار ساخته است. شغاف قلب: غلاف آن است **﴿به‌راستی ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم﴾** چرا که با این کار از راه رشد و اقتضای عقل و خرد منحرف شده است.

فَلَمَّا سَمِعَتۡ بِمَكۡرِهِنَّ أَرۡسَلَتۡ إِلَيۡهِنَّ وَأَعۡتَدَتۡ لَهُنَّ مُتَّكَـٔٗا وَءَاتَتۡ كُلَّ وَٰحِدَةٖ مِّنۡهُنَّ سِكِّينٗا وَقَالَتِ ٱخۡرُجۡ عَلَيۡهِنَّۖ فَلَمَّا رَأَيۡنَهُۥٓ

أَكْبَرْنَهُۥ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَٰشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنْ هَٰذَآ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

﴿**پس چون**﴾ زن عـزیز ﴿**مکر آنان را**﴾ یعنی: غـیبت آنـان را در مـورد خـود ﴿**شنید**﴾ به قولی: آنان خواستند تا از این طریق به دیدار یوسف﷣ نایل گردند، بدین‌گونه که زلیخا را بر سر خشم آورند تا یوسف﷣ را به آنان نشان دهـد، از این‌رو سخن آنان را «مکر» نامید، البتّه آنها در این مکر به مراد خـود نـیز دست یافتند زیرا همسر عزیز: ﴿**نزد آنان فرستاد**﴾ تا ایشان را فـراخـوانـد کـه بـه جـمال یوسف﷣ بنگرند و در همان دامی بیفتند که او در آن افتاده است ﴿**و برای آنـان متّکایی آماده ساخت**﴾ یعنی: برای آنان مجلسی آراست و جایگاههایی آماده کرد که بر آن تکیه زنند ﴿**و به هر یک از آنان کاردی داد**﴾ تا میوه‌هایی را که بـرایشـان آورده بود، پوست بکنند و قطعه قطعه کنند؛ مانند سیب و غـیره ﴿**و گـفت**﴾ بـه یوسف﷣ ﴿**بر آنان درآی**﴾. این برنامه ریزی زلیخا نیز از کوتاهی شوهرش بود زیرا با وصف آنچه که از زلیخا در حقّ یوسف﷣ روی داد، باز هم شوهرش (عزیز) آن دو را در منزل یکجا باقی گـذاشـته بـود ﴿**پس چـون زنـان اورا دیـدند بـزرگ یافتندش**﴾ آنان از حسن و جمال بی‌مانند یوسف﷣ مدهوش و بی‌خود شدند و او را بسی عجیب و شگرف یافتند تا بدانـجا کـه انـدامـهایشان بـه لرزه در آمـد ﴿**و دستانشان را بریدند**﴾ چون حسن دلربـای یـوسف﷣ را دیـدند، چـنان هـوش و حواسّ خود را از دست داده و هیجان‌زده شدند که بـه‌جای مـیوه، دسـتانشان را بریدند و احساس درد هم نکردند، از بس که دلهایشان به یوسف﷣ مشغول بود ﴿**و گفتند: پاک است خدا، این آدمی زاد نیست**﴾ زیرا چنان زیبایی حیرت انگیز و جمال شگرفی دارد که در هیچ بشری دیـده نشـده است ﴿**ایـن جـز فـرشته‌ای بـزرگوار نیست**﴾ که در سرشت و طبیعت ایشان، زیبایی‌هایی برتر و فوق‌العادّه‌ای نهاده شده است.

قَالَتۡ فَذَٰلِكُنَّ ٱلَّذِي لُمۡتُنَّنِي فِيهِۖ وَلَقَدۡ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفۡسِهِۦ فَٱسۡتَعۡصَمَۖ وَلَئِن لَّمۡ يَفۡعَلۡ مَآ ءَامُرُهُۥ لَيُسۡجَنَنَّ وَلَيَكُونٗا مِّنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ﴿۳۲﴾

﴿**زن عزیز گفت: این همان**﴾ نوجوانی ﴿**است که دربارهٔ او سرزنشم کرده بودید**﴾ و مرا در عشق و دلباختگی به‌وی ملامت کرده‌اید. این سخن را هنگامی به آنان گفت که شگفتی و دلربایی یوسف﷣ را در چشم و دلشان حاکم دید و آنان را جملگی مفتون و شیدا و عاشق وی یافت تا عذر خود را برای آنها آشکار ساخته باشد و افزود: ﴿**آری! من از او کام خواستم ولی او خود را نگاه داشت**﴾ یعنی: از من نافرمانی کرد و راه عفّت و پاکدامنی را برگزیده از برآوردن خواسته‌ام امتناع کرد تا خود را از این کار در پناه نگاه دارد. بدین‌گونه بود که زلیخا به کامخواهی از یوسف﷣ صریحاً اعتراف کرد و ادامه داد: ﴿**و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم نکند، قطعاً زندانی خواهد شد**﴾ یعنی: در حقّ او نیرنگی خواهم تنید که سرانجام به زندانش در افگند ﴿**و حتماً از خوارشدگان خواهد شد**﴾ به سبب آن‌که نعمت از وی سلب می‌شود و گرفتار رنج و زحمت می‌شود.

قَالَ رَبِّ ٱلسِّجۡنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِۖ وَإِلَّا تَصۡرِفۡ عَنِّي كَيۡدَهُنَّ أَصۡبُ إِلَيۡهِنَّ وَأَكُن مِّنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ﴿۳۳﴾

﴿**یوسف گفت**﴾ مناجات‌کنان با پروردگار سبحان ﴿**پروردگارا! زندان**﴾ که این زن مرا از آن بیم می‌دهد ﴿**برای من دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا به‌سوی آن می‌خوانند**﴾ تا آن را انجام دهم و در معصیت بزرگی که خیر دنیا و آخرت را از میان می‌برد، درافتم. از این تعبیر و هم از این سخن پادشاه به زنان که در آیات

بعدی می آید: «وقتی از یوسفﷺ کام می‌خواستید، چه منظوری داشتید؟» چنین برمی آید که زنان دیگر نیز که در محفل زلیخا گردهم آمده بودند، یوسفﷺ را به‌سوی خود خوانده بودند ﴿**و اگر نیرنگ آنان را**﴾ در بر انگیختنم به تسلیم ﴿**از من بازنداری**﴾ و مرا به مخالفت و سرپیچی از اجابت خواستهٔ آنان مصمّم نگردانی ﴿**البتّه به‌سوی آنان خواهم گروید**﴾ و مشتاق و دلباختهٔ آنان خواهم گشت ﴿**و از جملهٔ نادانان خواهم شد**﴾ **یعنی**: از کسانی خواهم شد که کار جهّال و نادانان را مرتکب می‌شوند. بدین‌گونه بود که یوسفﷺ به‌سوی خدای عزّوجلّ التجا کرد، آن‌گاه که بلا بر او گران و سنگین شد و از در افتادن در فتنهٔ بزرگ ترسید. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از رسول خداﷺ آمده است: «هفت کس‌اند که خدای عزّوجلّ ایشان را در سایهٔ (رحمت) خویش جای می‌دهد، روزی که سایه‌ای جز سایهٔ (رحمت) او نیست ...» و از این هفت کس مردی را نام بردند که او را زنی صاحب جاه و جمال به‌سوی خود فرامی‌خواند، امّا او می‌گوید: من از خدای عزّوجلّ می‌ترسم.

فَٱسْتَجَابَ لَهُۥ رَبُّهُۥ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

﴿**پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بگردانید**﴾ **یعنی**: پروردگار یوسفﷺ به او لطف کرد و او را از افتادن در معصیت در پناه عصمت خویش قرار داد زیرا آن‌گاه که خدای عزّوجلّ نیرنگشان را از او بازداشت، چیزی از خواستها و هواهایشان دراو کارگر نیفتاد ﴿**همانا او شنواست**﴾ دعای دعاکنندگان را ﴿**داناست**﴾ به احوال التجاکنندگان به‌سوی خویش.

ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا رَأَوُاْ ٱلۡأٓيَٰتِ لَيَسۡجُنُنَّهُۥ حَتَّىٰ حِينٖ ﴿٣٥﴾

﴿**سپس به نظرشان آمد**﴾ رأی و اندیشه‌ای درکار یوسف علیه السلام ﴿**بعد از آن که نشانه‌ها را دیدند**﴾ یعنی: نشانه‌هایی را که دالّ بر برائت و پاکدامنی وی بود ﴿**که البتّه او را تا مدّتی**﴾ نامعلوم ﴿**به زندان افگنند**﴾ آری! رأی عزیز و دیگران در به زندان افگندن یوسف علیه السلام بدین خاطر بود تا بساط این رسوایی خود را جمع کرده و به شایعه‌هایی که در این باره میان مردم افتاده بود، پایان دهند و در قضاوت مردم، برائت زلیخا را به کرسی بنشانند. همچنان احتمال دارد که عزیز خواسته باشد تا با زندانی نمودن یوسف علیه السلام، میان وی و زنش مانع ایجاد کند.

نشانه‌های دالّ بر برائت یوسف علیه السلام که در این آیه بدانها اشاره شده، به قولی عبارت بود از: پیراهن چاک شده، گواهی آن طفل و بریدن زنان دستان خود را. ولی مشاهدهٔ آن نشانه‌ها هیچ تأثیری در آنان نکرد بلکه زلیخا زن عزیز همچنان بر عشق خویش پایدار و بر رأی خویش استوار بود و هر چه را که از نظر وی به امر دستیابی به یوسف علیه السلام کمک می‌کرد، انجام می‌داد و یکی از اقدامات وی در این راستا، به اجرا گذاشتن تهدید قبلی فرستادن یوسف علیه السلام به زندان بود.

وَدَخَلَ مَعَهُ ٱلسِّجۡنَ فَتَيَانِۖ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَعۡصِرُ خَمۡرٗاۖ وَقَالَ ٱلۡأٓخَرُ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَحۡمِلُ فَوۡقَ رَأۡسِي خُبۡزٗا تَأۡكُلُ ٱلطَّيۡرُ مِنۡهُۖ نَبِّئۡنَا بِتَأۡوِيلِهِۦٓۖ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٣٦﴾

﴿**و دو جوان همراه یوسف به زندان درآمدند**﴾ یعنی: سرانجام آنها یوسف علیه السلام را به زندان انداختند و با او دو جوان (یعنی دو برده) به زندان افگنده شدند که

به روایتی یکی از آنها نانوای ملک و دیگری ساقی وی بود، آن دو غلام چون یوسف علیه السلام را دیدند به او انس و الفت یافتند. به قولی: آن دو با همدستی یک‌دیگر در غذای ملک سمّی ریختند، سپس ساقی از این کار پشیمان شد و به پادشاه گفت: این غذا را نخور که مسموم است. ابن‌جریر طبری می‌گوید: آن دو از یوسف علیه السلام راجع به علم و دانشش پرسیدند، گفت: من تعبیر خواب را می‌دانم. آن‌گاه از وی دربارهٔ خوابهایی که دیده بودند، سؤال کردند چنان‌که خداوند متعال حکایت می‌کند: ﴿**یکی از آن دو گفت: من خویشتن را به خواب دیدم که انگور می‌فشارم**﴾ یعنی: در خواب دیدم که برای ساختن شراب، انگور می‌فشارم ﴿**و دیگری**﴾ یعنی: آن غلام نانوا ﴿**گفت: من خویشتن را به خواب دیدم که روی سرم نانی را برداشته‌ام که پرندگان از آن می‌خورند. ما را از تعبیر آن آگاه کن**﴾ یعنی: از تعبیر خوابهایی که بر تو حکایت کردیم ﴿**همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم**﴾ یعنی: تو را از کسانی می‌یابیم که خواب را به نیکویی تعبیر می‌کنند، یا تو را از نیکوکاران با زندانیان می‌یابیم.

قَالَ لَا يَأۡتِيكُمَا طَعَامٞ تُرۡزَقَانِهِۦٓ إِلَّا نَبَّأۡتُكُمَا بِتَأۡوِيلِهِۦ قَبۡلَ أَن يَأۡتِيَكُمَاۚ ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّيٓۚ إِنِّي تَرَكۡتُ مِلَّةَ قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ﴿٣٧﴾

﴿**گفت: غذایی را که روزی داده می‌شوید برای شما نمی آورند**﴾ در همین روز و روزهای دیگر ﴿**مگر آن‌که من از تعبیر آن**﴾ یعنی: بیان ماهیّت و کیفیّت آن ﴿**به شما خبر می‌دهم، پیش از آن‌که به شما برسد**﴾ یعنی: پیش از آن‌که آن غذا یا چگونگی آن به‌شما برسد. این سخن یوسف علیه السلام نظیر این سخن عیسی علیه السلام است: (و به‌شما از

آنچه می‌خورید، خبرمی‌دهم) [آل‌عمران/۴۹]. یوسف﵇ این سخن را به آن دو جوان به این‌خاطر گفت تا آنان به دعوتی که بعداً در مورد ایمان به خداوند ﷻ و ترک کفر از آنان می‌کند، منقاد گردند و این خود، زمینه‌ای برای نفوذ دعوت وی در آنان گردد لذا بدانند که او از اهل بیت نبوّت است و به اذن خداوند ﷻ از غیب خبر می‌دهد. مراد از: « تُرْزَقَانِهِ ✿ غذایی که روزی داده می‌شوید »؛ عبارت از غذایی بود که از سوی پادشاه یا دیگران به آنها می‌رسید ﴿**این**﴾ تعبیر خواب ﴿**از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است**﴾ از راه وحی و الهام. پس این نه از باب فال بینی و کاهنی و نه از باب ستاره‌شناسی و غیب‌گویی است ﴿**همانا من آیین قومی را که به خدا ایمان نمی‌آورند و منکر آخرت هستند**﴾ یعنی: کیش و آیین فرمانروای مصر و غیر او را ﴿**رها کرده‌ام**﴾.

این بیان یوسف﵇ دلیل بر آن است که برای فرد ناشناس جایز است تا از خردش توصیف کند برای این‌که شناخته شود و از او بهره گرفته شود.

وَٱتَّبَعْتُ مِلَّةَ ءَابَآءِيٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَۚ مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشْرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَيْءٍۚ ذَٰلِكَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾

آن‌گاه یوسف﵇ به منظور ترغیب دو رفیق زندانیش بر ایمان آوردن به خدای عزّوجلّ افزود: ﴿**و آیین پدرانم ابراهیم واسحق و یعقوب را پیروی کرده‌ام**﴾ هر سهٔ آنها را پدر نامید زیرا پدربزرگ نیز پدر انسان است چنان‌که ابن‌عبّاس﵄ با استدلال به همین آیه، برای « جدّ ✿ پدربزرگ » سهمی همچون پدر در ارث قایل بود ﴿**برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا گردانیم**﴾ یعنی: برای ما گروه

انبیاءعليهم السلام که من و پدرانم از آنان هستیم، شرک آوردن درست نیست ﴿این﴾ ایمان و توحید ﴿از فضل خدا﴾ و از لطف وی ﴿بر ماست﴾ به سبب نبوّتی که در ما قرار داده است، نبوّتی که متضمّن عصمت از معاصی است ﴿و﴾ همچنان این ایمان و توحید، از فضل خداست ﴿بر مردم﴾ عموماً، به همین خاطر پیامبرانعليهم السلام را به‌سویشان برانگیخته تا آنان را به‌سوی پروردگارشان راهنمایی کنند و راه و روش حق را برایشان بیان نمایند ﴿ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند﴾ خدای سبحان را در برابر نعمتهایش لذا به او شرک می‌ورزند.

يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ﴿٣٩﴾

مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۚ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٤٠﴾

و بعد از مقدّمهٔ فوق، اینک وقت آن رسیده که یوسفعليه السلام آن دو جوان را به سوی دین حق دعوت نماید: ﴿ای دورفیق زندانیم، آیا معبودان پراکنده بهترند یا خداوند یگانهٔ قهّار؟﴾ یعنی: آیا خدایان پراکنده در ذات، مختلف در صفات و جداگانه در تعداد، برای شما بهترند، یا خدای معبود بر حقّی که در ذات و صفات خویش متفرّد و یگانه است و برایش هیچ همتا و شریکی نیست، خدای قهّار مقتدری که هیچ غلبه‌کننده‌ای بر وی غالب نمی‌شود و هیچ معاندی نمی‌تواند با

وی عناد ورزد؟ به قولی: هنگامی که یوسفعليه‌السلام این دعوت الهی را به آن دو هم‌بند خویش عرضه می‌کرد، در برابر آن دو، بتانی قرارداشت که آنها را می‌پرستیدند، از این‌رو افزود: ﴿**شما به جای باری‌تعالی جز نامهای**﴾ بی‌مسمّای ﴿**چند را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده‌اید**﴾ از نزد خود، درحالی که برای آنها بجز همین نامهای خشک و خالی دروغین، چیز دیگری از الوهیّت نیست زیرا این خدایان اسمی، جماداتی هستند که نه می‌شنوند و نه می‌بینند، نه سودی می‌رسانند و نه زیانی ﴿**خدا بر آنها**﴾ یعنی: بر حقّانیّت این نامگذاری‌ها ﴿**هیچ‌گونه برهانی**﴾ یعنی: حجّت و دلیلی که بر صحّت آنها دلالت کند ﴿**نازل نکرده است، فرمانروایی جز برای خدا نیست**﴾ یعنی: جز خدا جلّ‌جلاله کس دیگری فرمانروا و حاکم نیست ﴿**دستور داده که جز او را نپرستید**﴾ و فقط خود او مستحقّ پرستش است نه غیر وی ﴿**این**﴾ مخصوص ساختن وی به پرستش ﴿**دین قیّم است**﴾ یعنی: دین مستقیم و درست است ﴿**ولی بیشتر مردم نمی‌دانند**﴾ این حقیقت را که فقط این دین، دین درست و این راه، راه مستقیم است.

چنین بود که یوسفعليه‌السلام از فرصتی که برایش در زندان پیش آمد، با حکیمانه‌ترین شیوه برای عرضه کردن دعوتش استفاده کرد، بدین‌سان که در برابر آنان روش تدرّج در دعوت و إلزام حجّت را به‌کار گرفت، یعنی: اوّلاً برتری توحید و یکتاپرستی را بر تعدّد خدایان برایشان بیان کرد، ثانیاً: بر عدم شایستگی خدایان اسمی‌شان برای الوهیّت، برهان اقامه نمود و ثالثاً: متن و خلاصهٔ حقّ و حقیقت راستین را درکمال رسایی و ایجاز به آنان عرضه کرد.

آن‌گاه به تعبیر خواب آن دو پرداخته فرمود:

يَـٰصَـٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ أَمَّآ أَحَدُكُمَا فَيَسۡقِي رَبَّهُۥ خَمۡرٗاۖ وَأَمَّا ٱلۡأٓخَرُ فَيُصۡلَبُ فَتَأۡكُلُ ٱلطَّيۡرُ مِن رَّأۡسِهِۦۚ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ ٱلَّذِي فِيهِ تَسۡتَفۡتِيَانِ ﴿٤١﴾

﴿**ای دو رفیق زندانیم، امّا یکی از شما**﴾ که ساقی پادشاه بوده ﴿**به مولای خود باده می‌نوشاند**﴾ گویی یوسف علیه السلام گفت: امّا تو ای ساقی! بار دیگر به همان شغل سقّایی خویش برمی‌گردی و پادشاه تو را مجدّداً به دربار خویش فرامی‌خواند و از زندان آزادت می‌کند ﴿**و امّا آن دیگر**﴾ که نانوای پادشاه بود ﴿**به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند**﴾ و این است تعبیر خوابش که بر سرش نان حمل می‌کند و پرندگان از آن می‌خورند. در بعضی از تفاسیر به نقل از ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است: بعد از آن‌که یوسف علیه السلام خواب آنان را تعبیر کرد، گفتند: ما اصلاً چنین خوابهایی ندیده بودیم بلکه فقط می‌خواستیم مهارتت را در تعبیر خواب بیازماییم. امّا یوسف علیه السلام در پاسخشان فرمود: ﴿**امری که شما دو تن از من جویا شدید، فیصله شده است**﴾ یعنی: تعبیری که من از خوابهای فرضی شما کردم، تحقّق خواهد یافت و به واقعیّت خواهد پیوست. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «خواب به پای پرنده‌ای آویخته است تا آن‌گاه که تعبیر نشود پس چون تعبیر شد، محقّق می‌شود».

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٖ مِّنۡهُمَا ٱذۡكُرۡنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَىٰهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ ذِكۡرَ رَبِّهِۦ فَلَبِثَ فِي ٱلسِّجۡنِ بِضۡعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾

﴿**و یوسف به یکی از آن دو که گمان می‌کرد نجات می‌یابد گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن**﴾ یوسف علیه السلام فقط گمان می‌کرد که آن شخص آزاد می‌شود و به این امر یقین نداشت زیرا تعبیرکنندهٔ خواب فقط گمان می‌کند و گمان مبنای داوری اوست. آری! یوسف علیه السلام به آن شخص سفارش کرد که او را نزد مولای خویش (پادشاه مصر) به‌یاد آورد و به آنچه که در او از تعبیر خواب و آگاهی بر اموری از علم غیب مشاهده کرده، توصیفش نماید تا این یادآوری، سبب جلب توجّه

پادشاه به ستم آشکاری گردد که با به زندان افگندنش بر وی رفته است، بعد از آن‌که پادشاه نشانه‌هایی را که دالّ بر برائت وی است، مورد توجّه و تأمّل قراردهد ﴿**ولی شیطان یادآوری به مولایش را از یاد او برد**﴾ آن بردهٔ ساقی از زندان آزاد شد و از سوی پادشاه مجدّداً به کار ساقی‌گری گمارده شد ولی شیطان سفارش یوسفؑ را از یاد و خاطر وی برد. در روایتی از ابن‌عبّاس و مجاهد، ضمیر «رَبَّهُ» به یوسفؑ برمی‌گردد، یعنی: شیطان یاد پروردگار را از خاطر یوسفؑ برد و در نتیجه او چند سال در زندان ماند. امّا صواب تفسیر اوّل است ﴿**در نتیجه یوسف چند سال در زندان ماند**﴾ بِضْع سنین: مابین سه تا نه سال. اکثر مفسّران بر این نظرند که یوسفؑ هفت سال در زندان ماند.

وَقَالَ ٱلْمَلِكُ إِنِّيٓ أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَٰتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنۢبُلَٰتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٍ ۖ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَٰيَ إِن كُنتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾

﴿**و پادشاه گفت**﴾ پادشاه مصر در این دوران، ریّان بن ولید بود که عزیز شوهر زلیخا وزیر وی بود ﴿**من دیدم**﴾ در خواب ﴿**هفت گاو فربه است که**﴾ به دنبال آنها ﴿**هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند**﴾ گاوهای لاغر به گاوهای فربه حمله برده و آنها را می‌خورند ﴿**و دیدم هفت خوشهٔ سبز**﴾ که دانه‌های آنها شیرازه بسته ﴿**و هفت خوشهٔ خشکیدهٔ دیگر**﴾ که به حدّ درو رسیده‌اند. یعنی: دیدم که هفت خوشهٔ خشک به هفت خوشهٔ سبز رسیده و بر آنها پیچیده‌اند و بر آنها چیره شده و نابودشان ساخته‌اند ﴿**ای سران قوم! دربارهٔ خواب من به من نظر دهید**﴾ یعنی: مرا از تعبیر این خواب آگاه سازید ﴿**اگر تعبیر خواب می‌کنید**﴾ این خواب پادشاه مصر به خواست و

تقدیر الهی سبب شد تا یوسف‌ع به طور آبرومندانه و با عزّت و کرامت از زندان آزاد شود.

قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمٖۖ وَمَا نَحۡنُ بِتَأۡوِيلِ ٱلۡأَحۡلَٰمِ بِعَٰلِمِينَ ﴿٤٤﴾

﴿گفتند﴾ سران و درباریان پادشاه مصر در پاسخ وی ﴿این خوابهایی پریشان است﴾ حلم: خواب شوریده و درهم و دروغینی است که دارای هیچ حقیقتی نیست، همان گونه که بر اثر تشویش‌های درونی و وسواس شیطان، خیالات دروغین و تصوّرات بی‌اساسی به انسان دست می‌دهد ﴿و ما به تعبیر خوابهای آشفته دانا نیستیم﴾ و تفسیر خوابهای آشفته و پریشان را نمی‌دانیم. به قولی: قصدشان این بود که تصویر آن خواب را از خاطر پادشاه محو کنند تا ذهن وی بدان مشغول و مشوّش نباشد.

وَقَالَ ٱلَّذِي نَجَا مِنۡهُمَا وَٱدَّكَرَ بَعۡدَ أُمَّةٍ أَنَا۠ أُنَبِّئُكُم بِتَأۡوِيلِهِۦ فَأَرۡسِلُونِ ﴿٤٥﴾

﴿و گفت آن کس از آن دو تن که نجات یافته بود﴾ یعنی: آن جوان ساقی که زندانی بود ﴿و بعد از مدّتی به یادآورد﴾ یعنی: بعد از سالهایی که یوسف‌ع در زندان گذرانده بود، یوسف‌ع را و آنچه که در وی از علم تعبیر خواب مشاهده کرده بود، به یادآورد ﴿من شما را از تعبیر آن آگاه می‌سازم﴾ با سؤال کردن از کسی که در تعبیر خواب دانشی دارد و او کسی جز یوسف‌ع نیست ﴿پس مرا بفرستید﴾ پادشاه را با تعظیم مورد خطاب قرارداد و خواست که او را به زندان نزد یوسف‌ع بفرستد تا خواب وی را بر او حکایت کرده و با تعبیر آن نزد وی

برگردد.

يُوسُفُ أَيُّهَا ٱلصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَٰتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنۢبُلَٰتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٍ لَّعَلِّيٓ أَرْجِعُ إِلَى ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾

پس او را به زندان فرستادند و او نزد یوسف علیه السلام آمد و گفت: ﴿**ای یوسف! ای مرد راستگوی! دربارهٔ این خواب که هفت گاو فربه، هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشهٔ سبز و هفت خوشهٔ خشکیدهٔ دیگر، به ما نظر بده**﴾ یعنی: این خواب را تعبیر کن ﴿**تا به‌سوی مردم برگردم**﴾ یعنی: به‌سوی پادشاه و کسانی که نزد وی‌اند از سران و بزرگان برگردم ﴿**تا آنان بدانند**﴾ تعبیر این خواب را و بدانند فضل و دانش تو را در فنّ تعبیر خواب.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي سُنۢبُلِهِۦٓ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾

ثُمَّ يَأْتِي مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾

ثُمَّ يَأْتِي مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ ٱلنَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ﴿٤٩﴾

یوسف علیه السلام بی‌آن‌که آن جوان را از بابت فراموش‌کاری‌اش در امر یادآوری

حالش به پادشاه سرزنش کند و بی‌آن‌که بیرون آوردن خویش از زندان را پیش شرط قرار دهد: ﴿**گفت: هفت‌سال پی‌درپی بر عادت خود می‌کارید پس آنچه را درویدید، با خوشه‌اش کنار بگذارید**﴾ یوسف علیه السلام هفت گاو فربه و هفت خوشهٔ سبز را به هفت سال فراخ و حاصل‌خیز، و هفت گاو لاغر و هفت خوشهٔ خشک را به هفت سال خشک و قحط و بی‌محصول تعبیر کرد و گفت: آنچه را در هر سال از این سالهای حاصل‌خیز و فراخ می‌دروید، همچنان در خوشه‌هایش واگذاشته و گندم را از خوشهٔ آن جدا نکنید تا موریانه‌ها و حشرات آن را نخورند ﴿**جز اندکی که از آن می‌خورید**﴾ برای تغذیهٔ همان سالتان، بقیّه را همچنان در خوشه‌ها واگذارید.

﴿**آن‌گاه پس از آن**﴾ یعنی: پس از سالهای فراخی و فراوانی ﴿**هفت سال سخت**﴾ یعنی: هفت سال خشک و قحط که تحمّل آنها بر مردم سخت و دشوار است ﴿**می‌آید که آنچه را قبلاً برای آنها ذخیره کرده‌اید**﴾ از این دانه‌های وانهاده در خوشه‌ها ﴿**می‌خورند، جز اندکی را که ذخیره می‌کنید**﴾ از این حبوبات.

﴿**آن‌گاه پس از آن**﴾ چهارده سال؛ ﴿**سالی می‌آید که به مردم در آن باران می‌رسد و در آن آب می‌گیرند**﴾ چه از میوه‌هایی مانند انگور، چه غیر آن از میوه‌ها و حبوبات، مانند کنجد و غیره، یعنی: مردم در آن سال از قحط و گرانی نجات می‌یابند. مراد وی این بود که پس از گذشت این هفت سال، از سوی خداوند ﷻ بر آنها فَرَج و گشایش پدید می‌آید و رودخانهٔ نیل پراز آب می‌شود زیرا کشت و کار مصریان به آب نیل وابسته است نه به باران. شاید یوسف علیه السلام به این امر از آن رو پی برد که هفت سال قحط و خشک به پایان نمی‌رسد مگر با سالی فراخ و حاصلخیز.

در اینجا یوسف علیه السلام آنان را از امری آگاه ساخت که از او راجع به آن چیزی نپرسیده بودند، گویی خدای عزّوجلّ از طریق وحی او را برآن آگاهانید.

وَقَالَ ٱلْمَلِكُ ٱئْتُونِي بِهِۦ ۖ فَلَمَّا جَآءَهُ ٱلرَّسُولُ قَالَ ٱرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ

فَسْئَلْهُ مَا بَالُ ٱلنِّسْوَةِ ٱلَّٰتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّۚ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿۵۰﴾

﴿**و پادشاه گفت: او را نزد من آورید**﴾ بعد از این‌که پادشاه با توصیف غلام ساقی و یافتن تعبیر خواب خویش، به فضل و شرف یوسف؈ پی برد، مشتاق دیدار و آشنایی با آن حضرت؈ گردید ﴿**پس هنگامی که آن فرستاده نزد یوسف آمد، یوسف**﴾ به او ﴿**گفت: نزد ربّ خود**﴾ یعنی: مولا و آقای خود ﴿**برگرد و از او بپرس که چگونه است حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند؟ همانا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است**﴾ بدین‌گونه، یوسف؈ از خارج شدن از زندان سرباز زد و دعوت پادشاه را به طور شتابزده اجابت نگفت تا برائت ساحت وی برای مردم روشن شود. بی‌تردید این حلم و صبر در جایگاه و پایگاهی قراردارد که عرصهٔ اذهان از تصوّر آن تنگ است، از این جهت در **حدیث شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر من به آن اندازه که یوسف؈ در زندان باقی ماند، باقی مانده بودم، دعوت پادشاه را بی‌درنگ اجابت می‌کردم». البتّه این حدیث رسول خدا ﷺ برای بیان رخصت در حقّ امّتشان و از روی مهربانی به این امّت است تا کسی از امّتشان با تکیه بر سنّت یوسف؈ إثبات برائت ذمّهٔ خود را شرط رهایی از هر مشکلی قرار ندهد.

قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَٰوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِۦۚ قُلْنَ حَٰشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوٓءٍۚ قَالَتِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْـَٰٔنَ حَصْحَصَ ٱلْحَقُّ أَنَا۠ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿۵۱﴾

﴿**گفت**﴾ پادشاه خطاب به آن زنان ﴿**حال شما چه حالی بود**﴾ یعنی: چه منظوری

داشتید ﴿وقتی که با یوسف گفت و شنود کردید تا او را از حفظ نفس وی بلغزانید؟ ﴾رَاوَدْتُنَّ: مراوده عبارت از خواستن با ملایمت و نرمی است و گاهی مخصوصاً به معنی کام خواستن است. از جملهٔ کسانی که خطاب پادشاه شامل حالشان شد، یکی هم زلیخا زن عزیز مصر بود ﴿گفتند: حاش لِلّه ﴾یعنی: پناه بر خدا ﷻ ﴿ما هیچ بدی و زشتی‌ای از او سراغ نداریم ﴾که بتوانیم آن را به او نسبت دهیم. پس ساحت یوسف﵇ از هرگونه اتّهامی مبرّاست ﴿زن عزیز گفت ﴾اقرارکنان بر نفس خود به کامخواهی از یوسف﵇ ﴿اکنون حق آشکار شد ﴾یعنی: بعد از آن‌که حق مدّتی در پردهٔ خفا باقی مانده بود، اکنون بسیار روشن و واضح درخشید و اینک من اعتراف می‌کنم که این ﴿من بودم که از او کام خواستم ﴾و از سوی او هیچ‌گونه مراوده و کامخواهی‌ای از من، روی نداده است ﴿و بی‌شک او از راستگویان است ﴾در آنچه که در مورد تبرئهٔ خویش و نسبت‌دادن مراوده و کامخواهی به من، گفته است.

ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِٱلْغَيْبِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ ٱلْخَآئِنِينَ ﴿٥٢﴾

﴿گفت ﴾یوسف﵇ ﴿این ﴾درخواست اعادهٔ حیثیّت و نفی تهمت ﴿برای آن است تا او ﴾یعنی: عزیز مصر ﴿بداند که من به او در نهان خیانت نکرده‌ام و بداند که خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند ﴾أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ: من به عزیز در مورد زنش به طور پنهانی درحالی‌که او از من غایب است، یا من از دید وی غایبم، خیانت نکرده‌ام.

۞ وَمَآ أُبَرِّئُ نَفْسِيٓ إِنَّ ٱلنَّفْسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ

رَبِّيٓ إِنَّ رَبِّي غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿۵۳﴾

﴿**و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم**﴾ به طور مطلق و کلّی. این نیز از سخن یوسف﷣ است که از باب هضم نفس و عدم تزکیهٔ خود عنوان کرد. امّا ابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که این و آیهٔ قبل هردو حکایت از سخن زن عزیز است و اضافه می‌کند که این قول، مشهورتر و به سیاق داستان مناسب‌تر است. پس اگر ــ چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید ــ این از سخنان زن عزیز مصر باشد، معنی چنین است: این سخن را که گفتم برای آن است تا یوسف﷣ بداند که من پنهانی در حقّ وی خیانت نکرده‌ام و آن‌گاه که پادشاه از من سؤال کرد، حقیقت را گفتم ولی با این وجود نفس خود را از خیانت تبرئه نمی‌کنم زیرا وقتی یوسف﷣ از نزد من گریخت به او خیانت کردم و او را به زندان افگندم ﴿**چراکه نفس قطعاً بسیار به بدی امر می‌کند**﴾ یعنی: بی‌گمان از شأن نفس بشری فرمان‌دادن به بدی است، به‌سبب این‌که نفس به شهوات گرایش داشته و شهوات در آن تأثیر طبعی دارد و بازداشتن و مهار کردن آن از این گرایش دشوار است ﴿**مگر کسی را که پروردگار من رحم کند**﴾ بر او و او را از افتادن در معصیت نگاه دارد. یا مگر آن وقت که پروردگارم رحم کند و انسان را از افتادن در این ورطه نگاه دارد ﴿**همانا پروردگار من آمرزندهٔ مهربان است**﴾.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چه می‌گویید دربارهٔ رفیقی که به‌همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعتش کنید و او را بپوشانید، شما را به بدترین فرجام می‌رساند و اگر او را خوار سازید و عریان و گرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام می‌رساند؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست، این رفیق همانا نفس‌های شماست که در میان پهلوهایتان است».

وَقَالَ ٱلْمَلِكُ ٱئْتُونِي بِهِۦٓ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي ۖ فَلَمَّا كَلَّمَهُۥ قَالَ إِنَّكَ ٱلْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿٥٤﴾

﴿**و پادشاه گفت: او را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود کنم**﴾ زیرا عادت شاهان بر آن است که چیزهای نفیس را مخصوص خود می‌گردانند، به‌طوری‌که دیگران در آن هیچ سهمی نداشته باشند ﴿**پس چون با او سخن گفت**﴾ یعنی: چون پادشاه با یوسف علیه السلام سخن گفت و به شایستگی‌هایش بهتر آشنا شد ﴿**گفت: ای یوسف، بی‌گمان تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی**﴾ آری! ارمغان یوسف علیه السلام چنان بزرگ و ارزشمند بود که مهر و محبّت او را بر دل پادشاه نشاند و جایگاه او را در اندرون جان وی راسخ کرد که این سخن پادشاه خود مظهر چنین محبّتی است. مَكِيْن: صاحب جاه و جایگاه و امانت، به نحوی که هر چه را از پادشاه بخواهد، بدان دست یابد، و امین: امانت‌داری که پادشاه او را بر راز کار خود، یا بر آنچه که به وی از وظایف و مناصب می‌سپرد، امین بشمارد.

قَالَ ٱجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَآئِنِ ٱلْأَرْضِ ۖ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ﴿٥٥﴾

﴿**یوسف گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار**﴾ یعنی: مرا متولّی امر نگهداری خزانه‌های سرزمین مصر و ذخایر خواروبار آن بگردان. یوسف علیه السلام این منصب را از پادشاه مطالبه کرد تا از این جایگاه به نشر عدالت و محو ستم توفیق یافته و از این مقام به عنوان وسیله‌ای در جهت دعوت اهالی مصر به‌سوی ایمان به خداوند جل جلاله و ترک پرستش بتان استفاده کند زیرا به عهده گرفتن این مقام، یوسف علیه السلام را در موقعیّت مطلوبی برای تحقّق این اهدافش قرار می‌داد ﴿**همانا من نگهبانی دانا هستم**﴾ یعنی: من با داشتن سواد نوشتن و حساب‌دانی و مانند آن از

راه کارهای حفظ و نگهبانی، نگهبان این خزانه‌ها و ذخایر هستم و آن را در غیر مصارف آن صرف نمی‌کنم و به وجوه جمع و تفریق و درآمد و برآمد آنها به خوبی دانایم.

وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَآءُ ۚ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَآءُ ۖ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

﴿**و بدین‌گونه یوسف را در آن سرزمین تمکّن بخشیدیم**﴾ یعنی: به او جایگاه و مقامی نیکو و قدرت و نفوذی مهمّ در سرزمین مصر عطا کردیم تا بدانجا که فرمانروایی مصر از پایگاه رأی و امر او رهبری می‌شد ﴿**که در آن هر جا که بخواهد قرار گیرد**﴾ یعنی: تا در هر جا از سرزمین مصر که بخواهد، فرود آید و سکنی گزیند و در آن چنان تصرّف کند که شخص در منزل خویش تصرّف می‌کند ﴿**به هر که خواهیم**﴾ از بندگان خویش ﴿**رحمت خود را می‌رسانیم**﴾ پس در دنیا با احسان و انعام خویش بر وی رحم می‌کنیم ﴿**و مزد نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم**﴾ همان گونه که مزد یوسف علیه السلام را ضایع نکردیم؛ آن‌گاه که بر بلای ما صبر کرد و به جهت رضای ما و حاضر و ناظر دانستن ما، خود را در هنگام فتنه، نگاه داشت و عفّت و پاکدامنی اختیار کرد.

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این‌که به عهده گرفتن مقام‌ومنصب در نظام پادشاه ستمگر و حتّی کافر جایز است، امّا برای کسی که در برپاداشتن حقّ و عدل از ناحیهٔ خود مطمئن بوده و از چنین اعتماد به‌نفسی برخوردار باشد و به شرط این‌که کارش با مراد و هوای آن ستمگر موافق نباشد. چنان‌که آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که طلب حکومت و اظهار آمادگی برای عهده‌دار شدن مقام و مسئولیّت، برای کسی‌که به نفس و دین و علم خویش مطمئنّ است و این شایستگی را نیز

دارد، جایز است. امّا نهی وارده از طلب امارت در **حدیث‌شریف** ذیل که رسول خدا ﷺ خطاب به عبدالرحمن‌بن سُمره‌ﷺ فرمودند: «لاٰ تَسْأَلِ الْاِمٰارَةَ ✿ درخواست امارت نکن ...»؛ ناظر بر کسانی است که در برپاداشتن حقّ ولایت عامّه، بر نفس خویش اعتماد ندارند، نظر به ضعف و ناتوانی‌ای که دارند. نهی از خودستایی و تزکیهٔ نفس در این آیهٔ کریمه: «فَلاٰ تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ ✿ خود را تزکیه نکنید» [نجم۵۳/۳۲] نیز ناظر بر حالتی است که انسان به عدم پاک بودن نفس خود آگاهی داشته ولی با وجود آن به تزکیهٔ خویش می‌پردازد و از خود ستایش می‌کند. و روشن است که هیچ یک از دو حالت فوق، بر یوسف پیامبرﷺ انطباق نداشت.

وَلَأَجْرُ ٱلْـَٔاخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾

﴿و البتّه اجر آخرت برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌کردند، بهتر است﴾ بدین‌سان خداوند متعال خبر می‌دهد که آنچه برای پیامبرش یوسفﷺ و دیگر مؤمنان با تقوی در سرای آخرت ذخیره کرده است، بزرگ‌تر و بیشتر و باشکوه‌تر از نعمتهای دنیاست.

وَجَآءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ ﴿٥٨﴾

﴿و برادران یوسف آمدند﴾ به مصر از سرزمین کنعان. سبب آمدنشان به سرزمین مصر این بود که چون یوسفﷺ عهده‌دار وزارت گردید و سالهای فراخ و حاصلخیزی سپری شد و در پی آن سالهای سختی در رسید، قحطی سرزمین مصر

را فراگرفت و به سرزمین کنعان رسید، در این مرحله بود که یوسفؑ با احتیاط تمام به توزیع عادلانهٔ غلّه می‌پرداخت و خود و پادشاه و لشکریانش فقط یک وعده غذا در میانهٔ روز می‌خوردند و صرفه‌جویی را به کمال و تمام رعایت می‌کردند. پس آوازهٔ عدل و داد یوسف مصر به اکناف و اقطار پیچید و مردم از دوردست‌ها برای دریافت آذوقه به مصر می‌آمدند. گفتنی است؛ روش یوسفؑ در کار توزیع غلّه چنین بود که در طول یک سال به یک نفر بیشتر از بار یک‌شتر نمی‌داد. در این برهه بود که برادران یوسفؑ نیز جزء کسانی بودند که از کنعان برای دریافت آذوقه به مصر آمدند ﴿پس﴾ برادران یوسفؑ ﴿**بر او وارد شدند و او آنان را شناخت**﴾ زیرا او هنگامی از آنان جدا شده بود که آنان مردانی تمام سال بودند ﴿**ولی آنان او را نشناختند**﴾ زیرا در هنگام کودکی‌اش از او جدا شده بودند و حالا که بروی وارد می‌شدند، او مردی شده بود تمام عیار و با شوکت و ابّهت یک پادشاه.

وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ٱئْتُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّيٓ أُوفِي ٱلْكَيْلَ وَأَنَا۠ خَيْرُ ٱلْمُنزِلِينَ ﴿٥٩﴾

﴿**و چون آنان را به خواروبارشان مجهّز کرد**﴾ و آنچه از آذوقه که خواسته بودند به آنان داد، با آنان وارد گفت‌وگو شد و کم‌کم آنان را به حرف آورد تا داستان خویش را به وی روایت کردند و گفتند: ما دوازده برادر بودیم که یکی از آنان در بیابان سَربه‌نیست شد!! و او دوست داشته‌ترین ما نزد پدر بود و از وی برادر اعیانی دیگری نزد پدر باقی مانده که پدر او را به‌سبب آرامش دل خویش نزد خود نگه داشته است. در این هنگام بود که یوسفؑ موقعیّت را مناسب دیده و ﴿**گفت: برادر پدری خود را نزد من آورید**﴾ یعنی: این‌بار که برای تهیّهٔ آذوقه می‌آمدید،

برادر پدری خود را نیز نزد من آورید. منظور وی «بنیامین» برادر پدرومادری (اعیانی) خود وی بود. و افزود: ﴿**مگر نمی‌بینید که من پیمانه را تمام می‌دهم**﴾ و این شیوهٔ همیشگی و پیوستهٔ من است ﴿**و من بهترین میزبانان هستم**﴾ برای کسی که نزد من آید چنان‌که شما را به نیکویی میهمانداری کردم؟ آری! یوسف ﷺ از آنان به بهترین وجه پذیرایی کرد تا آنان را به آمدن مجدّد برانگیزد و تشویق کند.

فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِۦ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِندِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٦٠﴾

سپس در صورت نیاوردن برادر، آنان را تهدید کرد و گفت: ﴿**پس اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما هرگز نزد من پیمانه‌ای نیست**﴾ یعنی: در آن‌صورت هرگز در آینده چیزی را به شما نمی‌فروشم ﴿**و هرگز به من نزدیک نشوید**﴾ که در آن صورت از شما پذیرایی نمی‌کنم چنان‌که این‌بار هم پذیرایی کرده و هم پیمانه را به شما تمام دادم.

قَالُوا۟ سَنُرَٰوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَٰعِلُونَ ﴿٦١﴾

﴿**گفتند: گفت‌وگو می‌کنیم با پدرش تا از او دست باز دارد**﴾ یعنی: او را از پدر خواهیم خواست و به جدّیّت تمام سعی و کوشش خواهیم کرد تا دل پدر را به‌دست آورده اورا به آوردنش راضی سازیم و این خواهش تو را بر آورده کنیم. به قولی: مرادشان این بود که او را با نیرنگ و فریب از پدر باز خواهیم ستاند و به هر تدبیر و ترفندی که شده او را نزد تو خواهیم آورد ﴿**و ما البتّه این کار را خواهیم کرد**﴾ و در آن هیچ کوتاهی نخواهیم ورزید.

وَقَالَ لِفِتْيَٰنِهِ ٱجْعَلُوا۟ بِضَٰعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَآ إِذَا

ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ﴿٦٢﴾

﴿**و یوسف به غلامان خود گفت: بضاعتشان را در بارهایشان بگذارید**﴾ یعنی: سرمایه‌شان را نیز پنهانی در همان ظرفهایی بگذارید که خوارو‌بارشان را نهاده‌اید، به گونه‌ای که خود بدان پی نبرند. بضاعة: سرمایهٔ آنان؛ عبارت از درهمهای نقره‌ای بود که با خود از دیار خویش آورده بودند تا با آن آذوقه خریداری کنند ﴿**تا وقتی نزد خانوادهٔ خود برمی‌گردند، آن را بازیابند، باشد که آنان باز آیند**﴾ یعنی: وقتی بدانند که آن خوارو‌بار را بی هیچ بهایی گرفته‌اند، لابدّ به این ارج و احترام در حقّ خود پی‌برده و تشویق می‌شوند تا مجدّداً به مصر برگردند و نسبت به این احسانی که در بارهٔ آنها شده است، سپاسگزاری کنند. شاید هم حکمت برگرداندن بهای کالا به آنان، نگرانی یوسف ؑ از این امر بود که آنها بهایی پیدا نکنند تا مجدّداً برای خرید آذوقه به مصر برگردند. یا کرم و بزرگواری یوسف ؑ به او این اجازه را نداد تا از پدر و برادرانش پولی بگیرد. یا انگیزهٔ او از برگرداندن سرمایه این بود که برادرانش تصوّر کنند؛ آن پول اشتباهاً در باروبنه‌شان نهاده شده بنابراین، جهت برگرداندن امانت هم که شده، دوباره برگردند.

فَلَمَّا رَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَبِيهِمۡ قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مُنِعَ مِنَّا ٱلۡكَيۡلُ فَأَرۡسِلۡ مَعَنَآ أَخَانَا نَكۡتَلۡ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴿٦٣﴾

﴿**پس چون به‌سوی پدر خویش بازگشتند**﴾ همراه با آن آذوقه ﴿**گفتند: ای پدر! پیمانه از ما منع شد**﴾ در آینده، سپس سخن یوسف ؑ را در مورد آوردن برادر با وی درمیان گذاشته و گفتند: ﴿**پس با ما برادر ما**﴾ بنیامین ﴿**را بفرست تا پیمانه بگیریم**﴾ از آذوقه به سبب فرستادن او. یعنی: اگر او را بفرستی، پیمانهٔ جدید

می‌گیریم، در غیر آن از دریافت پیمانه محروم می‌گردیم ﴿و همانا او را﴾ یعنی: برادرمان بنیامین را ﴿نگهبانیم﴾ از آن‌که به او آسیب یا ناراحتی‌ای برسد.

قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَآ أَمِنتُكُمْ عَلَىٰٓ أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَٱللَّهُ خَيْرٌ حَـٰفِظًا ۖ وَهُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿٦٤﴾

﴿گفت﴾ یعقوب علیه‌السلام ﴿شما را در حق او امین نمی‌بینم مگر همان‌گونه که پیش از این، شما را بر برادر وی امین گردانیده بودم﴾ یعقوب علیه‌السلام از آن ترسید که آنان در مورد بنیامین نیز به او خیانت کنند چنان‌که در مورد یوسف علیه‌السلام خیانت کردند و مگر در حقّ یوسف علیه‌السلام هم نگفته بودند که: «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُوْن ۞ همانا ما نگهبان او هستیم»؟! **﴿پس خدا بهترین نگهبان است و اوست مهربان‌ترین مهربانان﴾** یعنی: حق تعالی به‌خاطر پیری و ناتوانی‌ام و اشتیاق فراوانم به دیدار یوسف علیه‌السلام بر من رحم خواهد کرد و من امیدوارم که خداوند جل‌جلاله او را به من برگرداند پس بر او توکّل کردم و او بهترین مهربانان است.

وَلَمَّا فَتَحُوا۟ مَتَـٰعَهُمْ وَجَدُوا۟ بِضَـٰعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ ۖ قَالُوا۟ يَـٰٓأَبَانَا مَا نَبْغِى ۖ هَـٰذِهِۦ بِضَـٰعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا ۖ وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ۖ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾

﴿و هنگامی‌که بار و بنه خودرا باز کردند، سرمایهٔ خود را﴾ که به مصر برده بودند تا با آن آذوقه بخرند **﴿بازگردانده شده به خود یافتند، گفتند: پدرجان! دیگر بیش از این**

چه می‌خواهیم ﴾از این پادشاه رعیّت پرور نیکو منظر، بعد از آن‌که با ما چنین احسان بزرگ و شفقت بسیاری کرده؛ چراکه سرمایه‌مان را برگردانده و ما را در هنگامی که نزد وی بوده‌ایم سخت گرامی داشته و اکرام کرده است؟ به قولی: «مَا نَبْغِىْ» به این معنی است: بعد از این دیگر چه بگوییم و چه توصیفی بالاتر از این را بیابیم که برایت بیفزاییم ﴿این سرمایهٔ ماست که به ما بازگردانده شده ﴾پس کسی که بر ما با بازگرداندن سرمایه مان چنین فضل و احسانی کرده است، به راستی سزاوار ستایش و قدردانی است لذا ای پدر! به ما اجازه بده که برویم و بنیامین را نیز با خودمان ببریم ﴿و برای خانوادهٔ خود آذوقه می‌آوریم ﴾مِيْرَةٌ: غلّه و خوراک است ﴿و برادر خود ﴾بنیامین را ﴿نگهبانی می‌کنیم ﴾از آنچه که تو بروی بیم‌داری ﴿و زیاده می‌آوریم ﴾به سبب بردن او ﴿پیمانهٔ یک شتر ﴾یعنی: بار یک شتر دیگر را، افزون برآنچه که این بار آورده‌ایم ﴿و این پیمانه‌ای ناچیز است ﴾یعنی: افزودن بار یک شتر بر پادشاه، کاری سهل و ساده است و او این‌بار اضافه را هرگز بسیار نمی‌شمرد و برما درآن مضایقه نمی‌کند.

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُۥ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ ٱللَّهِ لَتَأْتُنَّنِى بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يُحَاطَ بِكُمْ ۖ فَلَمَّآ ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

﴿گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم تا آن‌که عهدی به نام خدا به من بدهید ﴾یعنی: تا به من چیزی بدهید که بتوانم به آن اعتماد کرده و پشت‌گرم باشم که آن چیز، فقط سوگند شما به نام خداوند متعال است: ﴿که حتماً او را نزد من باز آورید ﴾یعنی: باید به نام خداوند ﷻ سوگند یاد کنید که بنیامین را به من بر می‌گردانید ﴿مگر آن‌که گرفتار شوید ﴾یعنی: مگر آن‌که چارهٔ کار دربارهٔ وی از کف اختیار شما برود، یا در پای وی هلاک شوید که اگر چنین شوده این نزد من عذری موجّه برای شما

خواهد بود ﴿پس چون عهد خود را با او استوار کردند﴾ یعنی: به نام خدا ﷻ نزد وی سوگند خوردند ﴿گفت﴾ یعقوب ﷺ ﴿خداوند بر آنچه می‌گوییم وکیل است﴾ یعنی: آگاه و ناظر است زیرا هیچ امر پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی‌ماند. پس او کیفردهندهٔ کسانی است که عهدشکنی کرده و سوگند خود را زیر پا می‌گذارند.

وَقَالَ يَٰبَنِيَّ لَا تَدۡخُلُواْ مِنۢ بَابٖ وَٰحِدٖ وَٱدۡخُلُواْ مِنۡ أَبۡوَٰبٖ مُّتَفَرِّقَةٖۖ وَمَآ أُغۡنِي عَنكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍۖ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَعَلَيۡهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾

﴿و گفت: ای پسران من! همه از یک دروازه به شهر وارد نشوید﴾ یعقوب ﷺ از رسیدن زیان و آفتی همگانی به آنان ترسید بنابراین، در این اندیشه افتاد که اگر ایشان در هنگام ورود به شهر از هم جدا و پراکنده باشند، مصیبت سبکتر خواهد بود. به‌قول جمهور مفسّران: یعقوب ﷺ از آن ترسید که اگر فرزندان وی یکجا باشند، به ایشان چشم زخمی برسد زیرا ایشان بسیار زیبا و با ابّهت و با هیبت بودند و در عین این زیبایی و ابّهت و هیبت، همه فرزندان یک مرد بودند که این نیز موجب شگفتی و چشم‌زخم است ﴿بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید﴾ زیرا این روش شایسته تر به آن است که سلامت بمانید؛ چنانچه کسی قصد زیان رساندن به شما را داشته باشد ﴿و البتّه من﴾ با این سفارش ﴿نمی‌توانم چیزی از قضای خدا را از شما دور بدارم﴾ یعنی: من با این تدبیر خویش نمی‌توانم از شما زیانی را دفع کنم یا منفعتی را برای شما جلب نمایم، اگر خدای عزّوجلّ اراده داشته باشد که به وسیلهٔ این سفارشم به شما نفعی نرساند ﴿حکم، جز از آن خداوند نیست﴾ یعنی: تصرّف در آفرینش از آن اوست و هر چه در کائنات روی می‌دهد به فرمان اوست؛ پس اگر

بخواهد تدبیر اندیشه‌وران را تباه می‌گرداند، هرچند که بر مبنای سنن کونی وی کارها به اسبابی سامان می‌یابند که او مسبّب‌هارا به وجود آن اسباب موکول و وابسته کرده است ﴿براو توکّل کردم﴾ یعنی: سرو ته کارم را جملگی به او تفویض نموده و بر او تکیه کردم و رشتهٔ کارم را محکم به قبضهٔ مشیّت و به نفحات رحمت و عنایت او سپردم ﴿و توکّل کنندگان باید براو توکل کنند﴾ توکّل: سپردن کار به خداوند متعال و تکیه کردن به اوست.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ همیشه از چشم‌زخم به خدای عزّوجلّ پناه می‌بردند و می‌گفتند: «اَعُوْذُ بِکَلِمٰاتِ اللهِ التّٰامَّةِ مِنْ کُلِّ شَیْطٰانٍ وَ هٰامَّةٍ وَ مِنْ کُلِّ عَیْنٍ لاٰمَّةْ ◆ به کلمات تامّهٔ خداوند پناه می‌برم از شرّ هر شیطانی و از شرّ هر حشرهٔ موذی‌ای و از چشم‌زخم هر چشم بدی». ولی در صورتی که چشم زخم زننده در حقّ کسی‌که به وی چشم بد می‌زند دعای برکت کند، چشم بد به‌وی‌زیانی نمی‌رساند، آن دعا این است: «تَبٰارَکَ اللهُ اَحْسَنَ الْخٰالِقِیْن. اَللّٰهُمَّ بٰارِکْ فِیْهِ ◆ بزرگ است خدایی که نیکوترین آفرینندگان است، بار خدایا! در او برکت بنه».

وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِي عَنْهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَىٰهَاۚ وَإِنَّهُۥ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَٰهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾

﴿**و چون همان‌گونه که پدرشان به آنان دستور داده بود، وارد شدند**﴾ یعنی: از دروازه‌های مختلف وارد شدند، نه از یک دروازه ﴿**نمی‌توانست از سر آنان دفع کند**﴾ این ورود از دروازه‌های مختلف ﴿**در برابر خدا**﴾ یعنی: از جانب وی ﴿**چیزی**

را ﴾از چیزهایی که خداوند ﷻ برآنان مقدّر کرده بود، از جمله این‌که حق تعالی مقدّر کرده بود که یوسف ﷺ، بنیامین را نزد خود نگه دارد ﴿**جزاین‌که یعقوب نیازی را که در دلش بود براورد**﴾ که آن نیاز، شفقت وی بر فرزندانش و علاقهٔ وی به سلامتی آنان بود پس این نیاز خود را با آن سفارش، برآورده کرد. به قولی: در ضمیر یعقوب ﷺ این تشویش و بی‌قراری پدید آمد که وقتی پادشاه مصر آنان را با آن شکل و شمایل و سیمای شجاعتمندانه‌ای که در وجودشان هویداست یکجا ببیند، به آنان حسد و کینه خواهد ورزید، یا از آنان ترس و بیم در دل خواهد گرفت لذا ممکن است به ایشان گزندی برساند ﴿**و بی‌گمان او**﴾ یعنی: یعقوب ﷺ ﴿**از برکت آنچه بدو آموخته بودیم**﴾ از توسّل به اسباب و گرفتن احتیاط و در عین وقت توکّل وی بر ما ﴿**دارای دانشی**﴾ فراوان ﴿**بود ولی بیشتر مردم نمی‌دانند**﴾ چنان‌که او می‌دانست، یا نمی‌دانند که انبیای الهی ﷺ به این حقایق دانایند.

وَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَيۡهِ أَخَاهُۖ قَالَ إِنِّيٓ أَنَا۠ أَخُوكَ فَلَا تَبۡتَئِسۡ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٦٩﴾

﴿**و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، برادرش را نزد خود جای داد**﴾ یعنی: یوسف ﷺ برادر اعیانی خود بنیامین را در کنار خود گرفت. به قولی: یوسف ﷺ فرمان داد تا هر دو تن از برادرانش را در یک منزل جای دهند و چون تعداد آنها یازده تن بود، برادرش بنیامین فرد ماند لذا بی‌آن‌که برادران دیگر متوجّه شوند، او را به خود ملحق ساخت و در کنارش گرفت و به او ﴿**گفت: همانا من برادر تو**﴾ یوسف ﷺ ﴿**هستم**﴾ او این سخن را در خلوت و در خفا به وی گفت و برادران دیگرش را بر آن آگاه نساخت و اضافه کرد: ﴿**پس، از آنچه**﴾ برادران در

گذشته با ما ﴿می‌کردند، اندوهگین مباش﴾.

از سیاق آیات چنین برمی‌آید که یوسف علیه السلام بنیامین را به پنهان داشتن این راز از برادرانش دستور داد و با او به توافق رسید که برای نگاه‌داشتنش در نزد خود، چاره‌ای خواهد اندیشید.

فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ ٱلسِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا ٱلْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَٰرِقُونَ ﴿٧٠﴾

﴿پس هنگامی که آنان را به ساز و برگشان مجهّز کرد، جام آبخوری را﴾ که قبلاً پادشاه با آن آب می‌نوشید، سپس از آن به عنوان پیمانه استفاده می‌شد ﴿در بار برادر خود﴾ بنیامین ﴿نهاد﴾ رَحْل: ظرفی بود که در آن غلّهٔ خریداری شده از مصر نهاده می‌شد ﴿سپس﴾ به دستور یوسف علیه السلام ﴿ندا دهنده‌ای بانگ در داد که ای کاروان﴾ یعنی: ای کاروانیان! ﴿قطعاً شما دزد هستید﴾ عِیر: شترسواری‌ای است که بار و بنه بر آن نهاده شده است.

قَالُواْ وَأَقْبَلُواْ عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ ﴿٧١﴾

قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ ٱلْمَلِكِ وَلِمَن جَآءَ بِهِۦ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا۠ بِهِۦ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾

پس چون برادران یوسف علیه السلام این سخن را شنیدند: ﴿گفتند؛ در حالی‌که به آنان﴾ یعنی: در حالی که به آن بانگ دردهنده از مأموران ﴿روی کرده بودند: چه

گم کرده‌اید؟ **گفتند** ﴾ مأموران یوسف﷣ ﴿ **پیمانهٔ پادشاه را گم کرده‌ایم** ﴾ صَواع: پیمانه است ﴿ **و برای هر کس که آن را بیاورد، یک بار شتر خواهد بود** ﴾ یعنی: هر کس داوطلبانه ــ بی آن‌که از وی بازرسی و تفتیش به عمل آید ــ آن را بیاورد، یک بار شتر جایزه دارد. بعیر: شتر مذکّر است. سپس آن منادی افزود: ﴿ **و من ضامن این وعده هستم** ﴾ یعنی: من ضامنم که این بار به او داده شود.

قَالُواْ تَٱللَّهِ لَقَدۡ عَلِمۡتُم مَّا جِئۡنَا لِنُفۡسِدَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا كُنَّا سَٰرِقِينَ ﴿٧٣﴾

﴿ **گفتند: به خدا سوگند شما خوب می‌دانید که ما نیامده‌ایم تا در زمین فسادکنیم و ما هرگز دزد نبوده‌ایم** ﴾ یعنی: برادران یوسف﷣ سوگندخوران گفتند: **قطعاً** یوسف﷣ و یارانش می‌دانند که ساحت ما از این اتّهام مبرّاست و دامن ما از پلیدی فساد افروزی در زمین که دزدی از بزرگترین گونه‌ها و نمونه‌های آن می‌باشد، پاک است و شما این حقیقت را در سفر قبلی‌مان به مصر خوب دانسته‌اید، به همین دلیل نیز بود که سرمایه‌مان را در بارهایمان نهاده و آن را به ما برگرداندید که این خود دلیل نهایت امانتداری ماست.

قَالُواْ فَمَا جَزَٰٓؤُهُۥٓ إِن كُنتُمۡ كَٰذِبِينَ ﴿٧٤﴾

﴿ **گفتند** ﴾ مأموران یوسف﷣، یا آن منادی ﴿ **پس اگر دروغگو باشید** ﴾ در آنچه که از برائت‌تان ادّعا می‌کنید ﴿ **کیفر آن چیست؟** ﴾ یعنی: در آن صورت، نزد شما جزای سرقت پیمانه چیست؟.

قَالُواْ جَزَٰٓؤُهُۥ مَن وُجِدَ فِي رَحۡلِهِۦ فَهُوَ جَزَٰٓؤُهُۥۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٧٥﴾

﴿گفتند﴾ برادران یوسف‌ﷺ ﴿کیفرش همان کسی‌است که جام در بار او پیدا شود پس کیفرش خود اوست﴾ یعنی: کیفر دزدی پیمانه، گرفتن همان کسی است که پیمانه در بار او پیدا شود. آری! جزای دزد در آیین یعقوب‌ﷺ این بود که به مدّت یکسال بردهٔ آن کسی می گشت که از وی دزدی کرده بود ﴿ما ستمکاران را﴾ که بر دیگران با ار تکاب سرقت ستم می‌کنند ﴿این‌گونه کیفر می‌دهیم﴾ و یوسف‌ﷺ هم دقیقاً در انتظار شنیدن همین سخن بود.

فَبَدَأَ بِأَوۡعِيَتِهِمۡ قَبۡلَ وِعَآءِ أَخِيهِ ثُمَّ ٱسۡتَخۡرَجَهَا مِن وِعَآءِ أَخِيهِۚ كَذَٰلِكَ كِدۡنَا لِيُوسُفَۖ مَا كَانَ لِيَأۡخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ ٱلۡمَلِكِ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ نَرۡفَعُ دَرَجَٰتٖ مَّن نَّشَآءُۗ وَفَوۡقَ كُلِّ ذِي عِلۡمٍ عَلِيمٞ ﴿٧٦﴾

﴿پس شروع کرد﴾ یوسف ﴿به﴾ بازرسی ﴿بارهای آنان﴾ یعنی: بارهای برادران ده گانه ﴿پیش از بار برادرش﴾ برای دفع تهمت از خود و پنهان کردن حیله‌ای که اندیشیده بود ﴿آن‌گاه آن را﴾ یعنی: آن جام یا پیمانه را ﴿از بار برادرش بیرون آورد، این‌گونه به یوسف تدبیر و ترفند آموختیم﴾ یعنی: به او این ترفند را وحی کردیم. کید: حیله‌ای است که فرجام آن افتادن شخص فریب خورده از جایی که احساس نمی‌کند در امر ناخوشایندی است که هیچ راهی برای دفع آن وجود ندارد ﴿چراکه او نمی‌توانست برادرش را طبق رسم و آیین پادشاه بازداشت کند﴾ زیرا در آیین

پادشاه کیفر دزد این بود که مورد ضرب و شتم قرار گرفته و دو برابر مالی را که دزدیده است، غرامت بدهد، نه این‌که ـ مانند شریعت یعقوب علیه السلام ـ به مدّت یک‌سال برده ساخته شود ﴿لیکن او را اسیر گرفت﴾ یوسف علیه السلام ﴿به مشیّت خداوند﴾ که این راه را بدو نمود ﴿درجات کسانی را که بخواهیم بالا می‌بریم﴾ با بخشیدن انواع علوم و معارف و عطیّه‌ها و کرامت‌ها به آنان چنان‌که درجهٔ یوسف علیه السلام را با این مواهب بلند بردیم ﴿و فوق هر صاحب دانشی﴾ از آنان‌که خداوند جل جلاله ایشان را با علم، رفعت و برتری داده است ﴿دانشوری است﴾ که از نظر مرتبهٔ علمی، از ایشان برتر و بلندمرتبه‌تر است. حسن بصری در تفسیر این جمله می‌گوید: «هیچ دانشمندی نیست مگر این‌که فوق آن دانشمندی است تا این‌که کار به خدای عزّوجلّ منتهی می‌شود و اوست که بر فراز همه دانایان و دانشوران قراردارد». به قولی دیگر: معنای «فَوْقَ كُلِّ ذِىْ عِلْمٍ عَلِيمٌ» این است: برتر از همهٔ اهل علم و دانش، دانایی است که خدای سبحان می‌باشد.

۞ قَالُوٓاْ إِن يَسۡرِقۡ فَقَدۡ سَرَقَ أَخٞ لَّهُۥ مِن قَبۡلُۚ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفۡسِهِۦ وَلَمۡ يُبۡدِهَا لَهُمۡۚ قَالَ أَنتُمۡ شَرّٞ مَّكَانٗاۖ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿۷۷﴾

﴿گفتند﴾ برادران یوسف علیه السلام ﴿اگر او دزدی کرده﴾ یعنی: اگر این‌بار بنیامین دزدی کرده، دور از تصوّر نیست زیرا ﴿پیش از این نیز برادرش دزدی کرده بود﴾ منظور آنها یوسف علیه السلام بود. به قولی: یوسف علیه السلام به انگیزهٔ مبارزه با منکر، بت طلایی‌ای را از جدّ مادری خویش ربوده و آن را شکست و در راه افگند. به قولی دیگر: برادران یوسف علیه السلام هنوز هم در دل بر وی حسد می‌بردند لذا در اینجا به دروغ

نسبت دزدی به وی دادند و اصلاً چنین کاری از سوی یوسف‌علیه السلام ــ حتّی در مورد آن بت ــ سابقه نداشت **﴿پس یوسف این سخن را در ضمیر خود پنهان داشت﴾** یعنی: یوسف‌علیه السلام آزار و صدمهٔ روحی‌ای را که این سخنشان به وی وارد کرد، فروخورد و اصلاً آن را بروز نداد، لیکن در دل خود **﴿گفت: شما بدترید در منزلت خود﴾** از آن کسی که به او نسبت دزدی دادید و او از این نسبت دروغین کاملاً پاک و مبرّاست. یعنی: این شما بودید که کردید آنچه کردید؛ از افگندن من در چاه، دروغ‌گفتن به پدر و افعال دیگری که گویای دنائت و پستی شماست **﴿و خدا به آنچه وصف می‌کنید﴾** از باطل و ناروا، با نسبت دادن دزدی به من و برادرم بنیامین **﴿داناتر است﴾**.

قَالُواْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡعَزِيزُ إِنَّ لَهُۥٓ أَبٗا شَيۡخٗا كَبِيرٗا فَخُذۡ أَحَدَنَا مَكَانَهُۥٓۖ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٧٨﴾

و چون به اقتضای اعتراف خود برادران، برده‌ساختن بنیامین الزامی شد، آن وقت شروع کردند به دلجویی یوسف‌علیه السلام و برانگیختن عاطفهٔ وی: **﴿گفتند: ای عزیز! همانا او پدری پیر و سالخورده دارد﴾** که نمی‌تواند بر فراق وی شکیبایی کند، از سویی پدرش به علّت ضعف و کهولت سنّ قادر نیست که خود نزد پسر آید **﴿پس یکی از ما را به جای وی بگیر﴾** که نزد تو بماند زیرا بنیامین در قلب پدر منزلتی دارد که هیچ یک از ما دارای آن نیستیم بنابراین، او چنان‌که از فراق بنیامین دردمند و نالان می‌شود، از فراق هیچ یک از ما نمی‌شود **﴿همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم﴾** بر کافهٔ مردم و مخصوصاً بر خود. پس با برآوردن این خواسته، احسان خویش را بر ما به انجام و اتمام رسان.

قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ أَن نَّأۡخُذَ إِلَّا مَن وَجَدۡنَا مَتَٰعَنَا عِندَهُۥٓ إِنَّآ إِذٗا لَّظَٰلِمُونَ ﴿۷۹﴾

﴿گفت ﴾ یوسف﷣ ﴿پناه بر خدا از آن‌که جز کسی را که کالای خود را نزد وی یافته‌ایم، بازداشت کنیم ﴾ و او کسی جز بنیامین نیست. پس بنابر فتوای خودتان، برده گرفتن او برای ما رواست نه فرد دیگری بجز وی ﴿زیرا در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود ﴾ اگر بی‌گناهی را به‌جایش به بردگی گیریم.

فَلَمَّا ٱسۡتَيۡـَٔسُواْ مِنۡهُ خَلَصُواْ نَجِيّٗاۖ قَالَ كَبِيرُهُمۡ أَلَمۡ تَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ أَبَاكُمۡ قَدۡ أَخَذَ عَلَيۡكُم مَّوۡثِقٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَمِن قَبۡلُ مَا فَرَّطتُمۡ فِي يُوسُفَۖ فَلَنۡ أَبۡرَحَ ٱلۡأَرۡضَ حَتَّىٰ يَأۡذَنَ لِيٓ أَبِيٓ أَوۡ يَحۡكُمَ ٱللَّهُ لِيۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ﴿۸۰﴾

﴿پس چون از او ﴾ یعنی: از یوسف﷣ و یاری وی در دادن پاسخ مساعد به این درخواست؛ ﴿نومید شدند، مشورت‌کنان تنها به خلوت رفتند ﴾ یعنی: خود را به کناری کشیده با همدیگر نجوا و مشورت کردند ﴿گفت بزرگترشان ﴾ در سنّ که نامش «روبیل» بود. به قولی: مراد بزرگترشان در رأی و خرد است که نامش «شمعون» بود، به دلیل این‌که او رئیس‌شان بود ﴿مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما به نام خدا پیمانی استوار گرفته است ﴾ که پسرش را حفظ کنید و او را به وی برگردانید ﴿و پیش از این هم دربارهٔ یوسف تقصیر کردید ﴾ یعنی: به تقصیر خود در حقّ

یوسف‌علیه‌السلام و این‌که عهد پدر را در بارهٔ وی نگاه نداشته و رعایت نکردید، نیز دانایید ﴿پس من هرگز از این سرزمین﴾ مصر ﴿قدم بیرون نمی‌گذارم﴾ و پیوسته در آن اقامت می‌گزینم ﴿تا وقتی‌که پدرم به من اجازه دهد﴾ به ترک مصر و خارج شدن از آن ﴿یا خدا در حقّ من داوری کند و او بهترین داوران است﴾ زیرا اوست که به عدالت حکم می‌کند. در معنی جملهٔ (یا خدا در حقّ من داوری کند) سه وجه آمده است:

۱ ــ خداوند جلّ جلاله به پیروزی‌ام بر کسی که برادرم را گرفته است حکم کند لذا با وی بجنگم و برادرم را از وی باز گیرم.

۲ ــ خداوند جلّ جلاله به پدرم یعقوب‌علیه‌السلام حقیقت ماجرا را وحی کند.

۳ ــ در مصر بمیرم.

ٱرۡجِعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَبِيكُمۡ فَقُولُواْ يَـٰٓأَبَانَآ إِنَّ ٱبۡنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدۡنَآ إِلَّا بِمَا عَلِمۡنَا وَمَا كُنَّا لِلۡغَيۡبِ حَـٰفِظِينَ ﴿٨١﴾

سپس به برادرانش دستور داد که عذر خویش را به پدر بازگویند و گفت: ﴿ای برادران! پیش پدرتان بازگردید و بگویید: پدرجان! پسرت دزدی کرد﴾ حکمشان به دزدی در حقّ بنیامین، به سبب آن بود که بیرون‌کردن پیمانهٔ پادشاه را از باردان وی مشاهده کردند ﴿وگواهی ندادیم جز به آنچه می‌دانستیم﴾ از بیرون آوردن پیمانه از باردان وی ﴿و ما نگهبان علم غیب نبودیم﴾ تا کُنه و باطن ماجرا بر ما روشن شود که آیا واقع امر همان است که ما دانسته‌ایم، یا واقعیّت برخلاف آن است؟

شاید هدفشان از این تعبیر: (و ما نگهبان علم غیب نبودیم) القاء این معنی بود که بنیامین در حالی دزدی کرده که ایشان به خواب بوده‌اند، یا در حالی مرتکب دزدی شده است که از چشمشان پنهان بوده است بنابراین، حقیقت را فقط

خدا ﷻ می‌داند و گواهی‌شان در این مورد بر اساس ظاهر قضیه است. یا مرادشان این بود که: ما به عواقب امور دانا نبوده‌ایم پس وقتی که به تو عهد سپردیم؛ بنیامین را بر می‌گردانیم، چه می‌دانستیم که او دزدی می‌کند؟.

وَسْـَٔلِ ٱلْقَرْيَةَ ٱلَّتِى كُنَّا فِيهَا وَٱلْعِيرَ ٱلَّتِىٓ أَقْبَلْنَا فِيهَا ۖ وَإِنَّا لَصَـٰدِقُونَ ﴿٨٢﴾

﴿و﴾ ای برادران! به‌پدر بگویید: پدرجان! ﴿**از دهی که در آن بوده‌ایم بپرس**﴾ یعنی: از مردم ده محلّ بودوباش ما که از قرای مصر است، بپرس ﴿**و از کاروانی که درآن آمده‌ایم**﴾ یعنی: همچنان از کاروانیانی که همراه با آنان در یک قافله به دیارمان برگشته‌ایم، بپرس. به قولی: آن کاروانیان، مردمی شناخته شده از همسایگان یعقوب ﷺ بودند ﴿**و ما قطعاً راست گوییم**﴾ در آنچه گفتیم.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا ۖ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ۖ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَأْتِيَنِى بِهِمْ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٨٣﴾

﴿**گفت**﴾ یعقوب ﷺ پس از آن که سخنانشان را شنید: ﴿**بلکه نفسهای شما امری را برای شما آراسته است**﴾ یعقوب ﷺ آنهارا نظر به سابقه‌ای که در کار یوسف ﷺ داشتند، متّهم دانست و گفت: چنین نیست که شما می‌گویید بلکه بار دیگر نفسهای امّاره‌تان شما را به گردابی دیگر افگنده است لذا این سخنتان که (پسرت دزدی کرد)، خود ترفندی دیگر است و در واقع امر او دزدی نکرده است. به قولی: مراد وی از این سخن این بود که شما از بردن بنیامین و جداکردنش از من هدفی

جز منفعت‌طلبی خود نداشته‌اید ﴿پس صبر من، صبری است جمیل﴾ صبر جمیل: صبری است که صاحب آن از خود شکوَه و گلایه‌ای بروز نمی‌دهد بلکه استرجاع (إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُوْن) گفته و کار خویش را به خداوند متعال تفویض می‌کند ﴿امید که خداوند همهٔ آنان را﴾ یعنی: یوسف، برادرش بنیامین و فرزند سومم را که در مصر باقی مانده است ﴿به‌سوی من یکجا باز آورد، همانا او دانای با حکمت است﴾ داناست به حال محزون و پریشان من، با حکمت است در کارها و قضا و قدر خویش و از جمله در مبتلاساختن من به این پریشانی.

وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَٰٓأَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَٱبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ ٱلْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٨٤﴾

﴿و﴾ بعد از آن، یعقوب ﴿از آنان روی گردانید﴾ و از سخن‌گفتن با آنان امتناع کرد ﴿و گفت: ای دریغ بر یوسف!﴾ چرا که این غم جدید، غم کهنه امّا همیشه شعله‌ور فراق یوسف را در نهاد وی زنده کرده بود ﴿و چشمانش از اندوه سپید شد﴾ یعنی: از بسیاری گریه، سیاهی چشمانش به سپیدی تبدیل شد و نابینا گشت ﴿پس او از غم پر شده بود﴾ چرا که اندوه خود را فرومی‌خورد و آن را اظهار نمی‌کرد.

البتّه اندوه خوردن در سختی‌ها و مصیبت‌ها، امری انسانی است که اگر به شکیبایی و خود نگه‌داری مقرون باشد، شرعاً مذموم نیست چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ بر فوت پسرشان ابراهیم گریستند و فرمودند: «در حقیقت چشم می‌گرید و دل می‌گیرد، امّا جز آنچه که پروردگارمان را خشنود سازد نمی‌گوییم و ای ابراهیم! البتّه ما از فراق تو محزونیم».

قَالُواْ تَاللَّهِ تَفْتَؤُاْ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ ٱلْهَٰلِكِينَ ﴿٨٥﴾

﴿گفتند﴾ فرزندان یعقوب علیه السلام ﴿به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی﴾ از روی تأسّف و درد و دریغ و اندوه و از شدّت احساس فراق و دلتنگی، پیوسته نامش را بر زبان داری ﴿تا زار و نزار شوی﴾ حَرَض: تباهی در جسم یا در عقل از اثر اندوه، یا پیری یا مانند آن است ﴿یا از هلاک‌شدگان گردی﴾ و بمیری.

هدف فرزندان یعقوب علیه السلام از این سخن، بازداشتن پدر از گریه و اندوه، به انگیزهٔ شفقت و دلسوزی بر وی بود، هرچند که آنان خود سبب این غمهایش بودند. یعنی: ای پدر! یوسف علیه السلام دیگر از میان رفته است، یا ـ چنان‌که ادّعا کرده بودند ـ او را گرگ خورده است و دیگر تا بمیری هرگز او را نخواهی دید. پس دیگر گریه و ناله به حالت چه سودی دارد؟.

قَالَ إِنَّمَآ أَشْكُواْ بَثِّي وَحُزْنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

﴿گفت﴾ یعقوب علیه السلام ﴿جز این نیست که من شکایت غم و اندوه سخت خود را پیش خدا می‌برم﴾ بَثّ: آنچه که به انسان از امور بسیار اندوه‌بار می‌رسد، به‌طوری که آن اندوه چنان سخت و دشوار است که او بر پنهان کردن آن قادر نیست. پس «بَثّ» بزرگترین و دشوارترین اندوه است ﴿و از جانب خدا آنچه را که شما نمی‌دانید می‌دانم﴾ از لطف و احسان وی و پاداش دادنش بر مصیبت. به قولی: مراد یعقوب علیه السلام از این سخن، آگاهی‌اش از طریق وحی بر زنده بودن یوسف علیه السلام بود.

به قولی دیگر: مراد وی علمش به این حقیقت بود که رؤیای یوسف علیه السلام، رؤیایی راستین بوده است و حتماً تحقّق پیدا می‌کند.

يَٰبَنِيَّ ٱذۡهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَاْيۡـَٔسُواْ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿٨٧﴾

﴿ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش تحسّس کنید﴾ تَحَسُّس: جست‌وجو در کار خیر است، امّا تجسّس، جست‌وجو در کار شرّ ﴿و از رَوح خدا﴾ یعنی: از گشایش و فَرَج وی ﴿نومید مباشید﴾ و هر چه که انسان از آن به جنبش و نشاط در آید و لذّت ببرد، «رَوح» نامیده می‌شود ﴿زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود﴾ زیرا کافران به قدرت خدای سبحان و صنع عظیم و الطاف پنهانی وی، علم ندارند.

فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَيۡهِ قَالُواْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهۡلَنَا ٱلضُّرُّ وَجِئۡنَا بِبِضَٰعَةٖ مُّزۡجَىٰةٖ فَأَوۡفِ لَنَا ٱلۡكَيۡلَ وَتَصَدَّقۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَجۡزِي ٱلۡمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾

﴿پس چون﴾ برادران بار سوم ﴿بر او﴾ یعنی بر یوسف علیه السلام ﴿وارد شدند، گفتند: ای عزیز﴾ برخی از مفسّران از اطلاق لقب «عزیز» بر یوسف علیه السلام، چنین فهمیده‌اند که او در این وقت به مقام مولایش در مسند پادشاهی مصر نشسته بود ولی قول راجح این است که لقب «عزیز» در مصر برای هر صاحب مقام و منصبی بزرگ به

کاز می‌رفت. آری! برادران گفتند: ای عزیز ﴿**به ما و خانوادهٔ ما آسیب رسیده است**﴾ یعنی: به ما و خانوادهٔ ما از کمی باران، گرسنگی و نیازمندی، رنج و بیماری، ضعف و ناتوانی رسیده است ﴿**و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم**﴾ سرمایه‌ای که تجّار به‌سبب کمی و بی‌مقداری، آن را نمی‌پذیرند و مستردّ می‌کنند ﴿**پس به ما پیمانه‌ای تمام وکمال بده و بر ما تصدّق کن**﴾ یا به آنچه که افزون بر سرمایه‌مان به ما می‌دهی، یا به چشم پوشیدن از ناسره‌بودن سرمایه‌ای که باخود آورده‌ایم. یا مرادشان برگرداندن برادر به آنان بود ﴿**که خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد**﴾ در اینجا او را به زبان ایمان مخاطب ساختند.

قَالَ هَلۡ عَلِمۡتُم مَّا فَعَلۡتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذۡ أَنتُمۡ جَٰهِلُونَ ﴿٨٩﴾

پس چون یوسف‌ؑ حال و روز سختی را که خانواده‌اش درآن‌قرارداشتند، از زبان برادرانش شنید و پدر و اندوه سخت وی را در از دست‌دادن دو فرزند محبوبش به یادآورد، رقّت و رأفت و شفقت بر پدر و برادرانش در جان او شوری به‌پاکرد و بیش از این نتوانست خود را نگاه دارد و ﴿**گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟**﴾ آن‌گاه که به گناهی که در آن اعمالتان بود، علم نداشتید و پایهٔ معرفتتان از درک فرجام آن اعمال کوتاه بود؟ شایان ذکر است که آنچه با یوسف‌ؑ کردند، همان است که خدای سبحان در این سوره داستان آن را بیان کرده، امّا آنچه با برادرش بنیامین کردند، اندوه و دردی بود که از فراق برادرش یوسف‌ؑ در جان وی افگندند و اهانت‌ها و تحقیرهایی بود که بنیامین از آنان می‌دید. از پدرش ـ یعقوب‌ؑ ـ که چه دردها و اندوه‌ها در فراق وی و بنیامین کشیده بود ـ نام نبرد، به‌سبب تعظیم پدر و والا شمردن قدر و جایگاه وی.

قَالُوٓاْ أَءِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُۖ قَالَ أَنَا۠ يُوسُفُ وَهَٰذَآ أَخِيۖ قَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ

عَلَيۡنَآۖ إِنَّهُۥ مَن يَتَّقِ وَيَصۡبِرۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿۹۰﴾

برادران ﴿گفتند: آیا به تحقیق تو خود یوسفی؟﴾ این سؤالشان از روی تعجّب و شگفت‌زدگی بود. به قولی: آنان به مجرّد این‌که یوسف‌ﷺ گفت: (مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ ۞ با یوسف و برادرش چه‌کردید؟)، یوسف‌ﷺ را شناختند زیرا با شنیدن این سخن، یکباره به خود آمدند و فهمیدند که جز یوسف‌ﷺ کسی دیگر نمی‌تواند در این موقعیّت با چنین لحنی در این باره سخن بگوید ﴿گفت: آری، من یوسفم﴾ گویی او گفت: آری! من همان مظلوم غریبی‌هستم که شما حرام را در حقّ وی حلال پنداشته و قصد کشتن و سر به‌نیست‌کردن وی را کردید ﴿و این برادر﴾ مظلوم ﴿من است﴾ که بر وی نیز ستم روا داشته‌اید ﴿به راستی خداوند بر ما منّت نهاد﴾ با نجات دادنم از چاه و زندان، بالابردن مقام و جایگاهم و فراهم کردن اسباب وصل و الفت بعد از فراقی سخت و پر محنت. چنین بود که یوسف‌ﷺ قبل از آن‌که به‌سرزنش و عتاب آغاز نماید، به یادآوری نعمت شتافت ﴿بی‌گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند﴾ بدین‌سان بود که یوسف‌ﷺ قبل از هر چیز، به بیان فضل عظیم خداوند ﷻ بر خود و بر برادرش بنیامین پرداخت و بدان اقرار کرد.

قَالُواْ تَٱللَّهِ لَقَدۡ ءَاثَرَكَ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا وَإِن كُنَّا لَخَٰطِـِٔينَ ﴿۹۱﴾

در اینجا بود که برادران به فضل و برتری یوسف‌ﷺ اعتراف کرده و ﴿گفتند: به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده﴾ و به اوصاف کمال تو را برما برگزیده است؛ از جمله به حسن صورت، خوبی سیرت، پادشاهی و قدرت، نبوّت و غیره ﴿و ما بی‌گمان خطا کار بوده‌ایم﴾ خاطی: کسی است که تعمّداً از وی اعمال ناشایست سرزند، امّا مُخطیء: کسی است که قصد انجام دادن کار خوبی را دارد

ولی از رسیدن به آن کار نیک در خطا افتاده و به راهی غیر از آن می‌رود. خطأ: گناه است.

بدین‌گونه بود که برادران دانستند که از اعتراف به خطاهای گذشتهٔ خود؛ از آن جمله افگندن یوسف علیه السلام در چاه و خطاهای جدید خود؛ از آن جمله متّهم کردن وی به سرقت، هیچ گریز و گزیری ندارند.

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ يَغْفِرُ ٱللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿٩٢﴾

﴿**یوسف گفت: امروز بر شما هیچ سرزنشی نیست**﴾ یعنی: امروز نه شما را محکوم می‌کنم و نه به شما توبیخ و ملامت روامی‌دارم و مادام که به گناه خود اعتراف کرده‌اید، نسبت به شما با عفو و گذشت برخورد می‌کنم. پس اگر امروز که روز سرزنش است، بر شما سرزنشی نباشد، بدانید که در آینده نیز نخواهد بود. سپس در حقّشان چنین دعا کرد: ﴿**خداوند شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است**﴾ یعنی: وقتی بندهٔ بینوایی مانند من، شما را عفو کند، دیگر از بی‌نیاز آمرزگار، جز عفو و آمرزش چه انتظار دیگری می‌توان داشت؟.

ٱذْهَبُوا۟ بِقَمِيصِى هَٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِى يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِى بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٣﴾

﴿**این پیراهن مرا ببرید و آن را بر روی پدرم بیفگنید تا بینا شود**﴾ و نور دیده به وی برگردد. آن پیراهن ـ به‌قول صحیح‌تر ـ پیراهن ابراهیم علیه السلام بود که خدای عزّوجلّ

دراثنایی که نمرودیان او را در آتش افگندند، بر وی از حریر بهشت پوشاند، سپس ابراهیمﷺ آن را بر تن اسحاقﷺ، اسحاقﷺ بر تن یعقوبﷺ و یعقوبﷺ بر تن یوسفﷺ پوشاند زیرا بر وی از چشم‌زخم بیم داشت ـ چنان‌که از رسول خداﷺ نیز روایت شده است ﴿**و اهل خویش را همه یکجا نزد من آورید**﴾ از زنان و کودکان و غیره تا از آثار پادشاهی‌ام متنعّم گردند چنان‌که از اخبار هلاکتم متألّم گشتند.

وَلَمَّا فَصَلَتِ ٱلْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَآ أَن تُفَنِّدُونِ ﴿۹۴﴾

﴿**و چون کاروان رهسپار شد**﴾ از مصر به‌سوی شام و از آبادیهای شهر مصر فاصله گرفت ﴿**پدرشان**﴾ یعقوبﷺ ﴿**گفت**﴾ به کسانی از خانواده‌اش که در کنعان نزد وی بودند ﴿**همانا من بوی یوسف را می‌یابم**﴾ زیرا باد صبا به اذن باری‌تعالی رایحهٔ روح‌نواز یوسفﷺ را از آن فاصلهٔ دور که به قولی سه شبانه روز راه و به قولی هشت شبانه روز یا بیشتر «هشتاد فرسخ» بود، به مشام جان یعقوبﷺ رساند و او را سرمست و خرّم و فرحمند گردانید. یعقوبﷺ افزود: ﴿**اگر مرا به کم خردی نسبت ندهید**﴾ یعنی: من بوی یوسف را می‌یابم اگر مرا به خرفتی متّهم نکنید. خرفتی عبارت از: کم‌شدن عقل به‌خاطر زیادی سنّ است.

قَالُواْ تَٱللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَٰلِكَ ٱلْقَدِيمِ ﴿۹۵﴾

﴿**گفتند: سوگند به خدا که تو سخت در خطای دیرینت هستی**﴾ یعنی: حاضران خانواده به وی گفتند: ای یعقوبﷺ! قطعاً تو بر همان شیوهٔ همیشگی خود به

سبب افراط در محبّت یوسف ﷺ، از قضاوت واقعی در بیراهه قرار داری، پیوسته به یاد او هستی، هرگز او را فراموش نمی‌کنی، می‌پنداری که او زنده است و امیدواری که به‌سویت باز گردد در حالی‌که از زمانی دور به این‌سو، گرگ او را خورده و او دیگر در قید حیات نمی‌باشد.

البتّه پاسخی به این درشتی در جواب پدر پیر پیامبری، از ادب به دور بود.

فَلَمَّآ أَن جَآءَ ٱلْبَشِيرُ أَلْقَىٰهُ عَلَىٰ وَجْهِهِۦ فَٱرْتَدَّ بَصِيرًا ۖ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّىٓ أَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۹۶﴾

﴿پس چون مژده رسان آمد﴾ و به یعقوب ﷺ رسید **﴿آن پیراهن را بر چهرهٔ او انداخت پس بینا گشت﴾** یعنی: بینایی یعقوب ﷺ با افکندن پیراهن یوسف ﷺ بر چهرهٔ وی به وی برگشت و چشمانش سلامتی خود را بازیافت زیرا شادی و نشاط و بهجت، توان از دست رفتهٔ وی را مجدّداً به وی برگردانید. مژده‌رسان به قول سدّی: یهوذا فرزند یعقوب ﷺ بود و دلیل این‌که او حامل این مژده شد، این بود که همو حامل پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف ﷺ نزد پدر نیز بود پس خواست تا آن ننگ را با این رنگ بشوید **﴿گفت﴾** یعقوب ﷺ **﴿آیا به شما نگفته بودم﴾** که من شمیم عطر یوسف ﷺ را می‌یابم ولی شما در پاسخم گفتید آنچه گفتید! و آیا به شما نگفته بودم: **﴿که همانا من از جانب خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید﴾** مراد یعقوب ﷺ سخنی است که قبلاً به آنان گفته بود: (اِنَّمَا اَشْکُوْ بَثِّیْ وَ حُزْنِیْ اِلَی اللّٰهِ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لاٰ تَعْلَمُوْنَ) [آیهٔ/۸۶].

قَالُوا۟ يَـٰٓأَبَانَا ٱسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَـٰطِـِٔينَ ﴿۹۷﴾

قَالَ سَوۡفَ أَسۡتَغۡفِرُ لَكُمۡ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٩٨﴾

﴿گفتند: پدرجان! برای ما دربارۀ گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم﴾ یعنی: چون برادران یوسف علیه السلام بعد از رسیدن پیک مژده‌رسان به کنعان نزد پدر رسیدند، این سخن را گفتند و این‌گونه به گناه خویش اعتراف کردند. یعقوب علیه السلام به این درخواست‌شان وعدۀ مساعد داد و **﴿گفت: به زودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش خواهم کرد، همانا او آمرزندۀ مهربان است﴾** زجاج می‌گوید: یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود لذا خواست تا در سحرگاهان در خلوت خویش با خدایش در حقّشان دعایی خالصانه نموده و جویای ساعت اجابت گردد چراکه این وقت برای اجابت دعا مساعدتر است. و این از شفقت وی بر فرزندانش بود تا شاید خداوند منّان از تقصیراتشان درگذرد. به قولی دیگر: یعقوب علیه السلام ازآن رو آمرزش خواستن برایشان را به تأخیر افکند تا رأی یوسف علیه السلام را دربارۀ آنان بداند، یا راستین‌بودن توبۀ آنان را بیازماید.

فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَيۡهِ أَبَوَيۡهِ وَقَالَ ٱدۡخُلُواْ مِصۡرَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ ﴿٩٩﴾

آن‌گاه یعقوب علیه السلام با همۀ کسان و نزدیکانش به‌سوی مصر حرکت کرد. ابن‌کثیر می‌گوید: چون یوسف علیه السلام از نزدیک‌شدنشان به مصر آگاه شد، به پیشوازشان بیرون آمد و پادشاه امرای خود و بزرگان مردم را فرمان داد تا همراه با یوسف علیه السلام به پیشواز یعقوب پیامبر خدا بیرون آیند **﴿پس چون بر یوسف در آمدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت﴾** یعنی: ایشان را به قرارگاه خود نزد خودش فرود آورد. مفسّران می‌گویند: مراد از (مادر یوسف) زن یعقوب علیه السلام است که خالۀ

یوسف﵇ بود زیرا مادر یوسف﵇ در هنگام زایمان برادرش بنیامین از دنیا رفته بود. البتّه این روایت به نقل از منابع اهل کتاب است، امّا آنچه از آیه برمی‌آید، گویای این است که مراد، مادر حقیقی یوسف﵇ می‌باشد ﴿**وگفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید**﴾ که از هر امر ناخوشایندی ایمنید. سبب ایمنی‌شان، جایگاه و منزلتی بود که یوسف﵇ در مصر داشت. به قولی: وقتی یوسف﵇ در خارج از شهر مصر به پیشواز آنان بیرون آمد و به انتظار آنان در محلّی ایستاد و ایشان بر وی وارد شدند، در اینجا بود که: (پدر و مادرش را در کنار خود گرفت و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید).

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدًاۖ وَقَالَ يَٰٓأَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُءْيَٰيَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّاۖ وَقَدْ أَحْسَنَ بِيٓ إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ ٱلسِّجْنِ وَجَآءَ بِكُم مِّنَ ٱلْبَدْوِ مِنۢ بَعْدِ أَن نَّزَغَ ٱلشَّيْطَٰنُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِيٓۚ إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

﴿**و پدر و مادرش را به تخت برنشاند**﴾ یعنی: آنان را با خود بر همان تخت پادشاهی‌ای برنشاند که پادشاهان بنا برعادت برآن می‌نشینند ﴿**و آنان در پیشگاه او به سجده در افتادند**﴾ یعنی: پدر و مادر و برادران همه در پیش او به سجده در افتادند و این سجده ـ که سجدهٔ تحیّت و تکریم است نه سجدهٔ عبادت ـ در شریعتشان جایز بود ﴿**و گفت**﴾ یوسف﵇ ﴿**ای پدر! این است تعبیر خواب من که**

پیش از این دیده بودم ﴿ و آن را همان وقت به شما حکایت کردم ﴿ **به‌یقین پروردگارم آن را راست گردانید** ﴾ با محقّق ساختن تعبیر آن در عرصهٔ واقعیّت ﴿ **و حقّا که به من احسان کرد** ﴾ پروردگار بزرگ من ﴿ **آن‌گاه که مرا از زندان خارج ساخت** ﴾.

یوسف‌ﷺ به بیرون آوردن خود از چاه، اشاره‌ای نکرد زیرا یادآوری آن نوعی سرزنش به برادران بود، درحالی که او خود قبلاً به آنان گفته بود: امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست! ﴿ **و شما را از بیابان** ﴾ یعنی: از صحرای کنعان در سرزمین شام ﴿ **به اینجا آورد** ﴾ یادآور می‌شویم که خانوادهٔ یوسف‌ﷺ اهل بیابان و صاحب چهارپایان بودند و از آب و چراگاهی به آب و چراگاه دیگری کوچ می‌کردند ﴿ **پس از آن‌که شیطان میانهٔ من و برادرانم را به‌هم زد** ﴾ و میان ما خلاف افگنده بعضی از ما را علیه بعضی دیگر برشوراند. بدین‌گونه بود که یوسف‌ﷺ از روی ادب و به‌لحاظ گرامی‌داشت و رعایت خاطر برادران، گناه آنان را به شیطان حوالت کرد ﴿ **بی‌گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد لطیف است** ﴾ یعنی: او در برآوردن آنچه که بخواهد، صاحب لطف و مهربانی است و آن را به آسان‌ترین شیوه محقّق می‌گرداند چراکه مشیّت حق تعالی بر هر امر سهل یا دشواری نافذ است ﴿ **زیرا او دانا** ﴾ است به خلقش و به راههای مصلحت آنها ﴿ **حکیم است** ﴾ در سخنان و افعال و قضا و قَدَر خویش.

۞ رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ ٱلْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِۚ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّۦ فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْأٓخِرَةِۖ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٠١﴾

﴿ **پروردگارا! تو به من بهره‌ای از پادشاهی دادی** ﴾ که آن بهره، تولیت وزارت

دارایی (مالیه) در دولت پادشاهی مصر از سوی وی بود **﴿و به من از تأویل احادیث﴾** یعنی : تفسیر کتب الهی و تعبیر خوابها **﴿آموختی، ای فاطر آسمانها و زمین﴾** فاطر: یعنی : آفریننده ، ابداع‌گر و پدیدآورنده **﴿تویی ولیّ من﴾** یعنی : یاری‌دهنده و متولّی امور من **﴿در دنیا و آخرت﴾** کارساز و پشتیبان من در آنها تو هستی **﴿مرا مسلمان بمیران و مرا به صالحان ملحق گردان﴾** یعنی : مرا در طول زندگی‌ام بر اسلام پایدار گردان ، به گونه‌ای که از اسلام لحظه‌ای جدا نشوم تا سرانجام بر آن بمیرم و مرا به نیکان و صالحان از پیامبران علیهم السلام ــ اعم از پدرانم و غیر ایشان ــ ملحق گردان تا به پاداشی همانند پاداش و درجات آنان در نزد تو نایل شوم .

ابن‌کثیر می‌گوید : « در اینجا سه احتمال وجود دارد؛ اوّل این‌که یوسف علیه السلام این دعا را در هنگام احتضار خویش کرده باشد . دوم این‌که او رحلت از دنیا برحال اسلام و پیوستن به صالحان را در هنگامی که اجلش فرامی‌رسد و عمرش به‌پایان می‌آید ، مسئلت کرده باشد ، نه این‌که دردم خواهان مرگ گردیده باشد . سوم این‌که او در دم طالب مرگ گردیده باشد . باید دانست که طلب مرگ در شریعتشان جایز بوده است » . ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید : « هیچ پیامبری قبل از یوسف علیه السلام آرزوی مرگ نکرد » . البتّه چنین آرزویی در شریعت ما جایز نیست چراکه در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده است : « هرگز یکی از شما به خاطر رنج و سختی‌ای که به وی فرود آمده ، آرزوی مرگ نکند زیرا اگر او نیکوکار باشد ، با ادامهٔ حیات بر نیکوکاری خود می‌افزاید و اگر بدکار باشد ، چه‌بسا که در ادامهٔ زندگی ، از پروردگار خویش طلب بخشودگی کند پس باید بگوید : اَللّٰهُمَّ أَحْيِنِيْ مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْراً لِيْ، وَ تَوَفَّنِيْ اِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيراً لِيْ ✿ بار خدایا ! مرا تا آن‌گاه که زندگی به خیر من است ، زنده بدار و مرا بمیران آن‌گاه که مرگ به خیر من است » .

امّا در اینجا یک استثنا وجود دارد و آن زمان ظهور فتنه‌ها در دین است که

طلب مرگ دراین هنگام جایز می‌باشد چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت معاذ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «... پروردگارا! چون به قومی فتنه‌ای را می‌خواستی، مرا به‌سویت درحالی قبض کن که به آن فتنه درنیفتاده باشم».

یادآور می‌شویم که یوسف علیه السلام در صدوبیست یا صدوهفت سالگی درگذشت و مصریان در محلّ دفنش اختلاف کردند، امّا نهایتاً به این نتیجه رسیدند که او را در صندوقی از مرمر نهاده و در بلندای نیل دفن کنند تا برکت وی هر دو جناح نیل را دربرگیرد، سپس موسی علیه السلام پیکر او را به مدفن پدرانش در فلسطین انتقال داد.

از یعقوب علیه السلام بگوییم: بنابه برخی از روایات؛ او بعد از آمدن به مصر، مدّت بیست و چهارسال با فرزندش یوسف علیه السلام در آنجا اقامت کرد، سپس درگذشت و وصیّت کرده بود که او را درکنار پدرش در شام دفن کنند. پس جنازهٔ او را به آنجا بردند و درکنار پدرش دفن کردند، یوسف علیه السلام بعد از دفن کردن پدر در شام به مصر برگشت و بعد از آن بیست و سه سال دیگر نیز زندگی کرد.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ ۖ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوٓا۟ أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿١٠٢﴾

﴿این داستان از اخبار غیب است که آن را به‌سوی تو وحی می‌کنیم﴾ ای محمّد ﷺ! در حالی که قبل از وحی ما، تو چیزی از این اخبار را نمی‌دانستی **﴿و تو نزد آنان﴾** یعنی: نزد برادران یوسف علیه السلام **﴿نبودی، آن‌گاه که کارشان را هماهنگ و عزمشان را جزم کردند﴾** و با هم بر افگندن یوسف علیه السلام در چاه همداستان شدند **﴿درحالی‌که آنان﴾** در این حالت **﴿نیرنگ می‌کردند﴾** در حقّ یوسف علیه السلام و برایش تاروپود غایله‌ها را می‌تنیدند. پس از آنجا که رسول خدا ﷺ به هنگام وقوع این رویداد نزد آنان نبودند و از آنجا که ایشان در میان قومی که از احوال امّت‌های گذشته آگاه

باشد، نیز نبودند و نه با چنان قومی آمیزش و معاشرت داشتند بنابراین، آگاهی پیامبر ﷺ از این داستان، هیچ منبع دیگری جز وحی الهی ندارد لذا آن حضرت ﷺ فقط از طریق وحی خدای سبحان از این داستان آگاه شدند. پس این برهان خود، برای ایمان آوردن منکران کافی است.

وَمَآ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ وَلَوۡ حَرَصۡتَ بِمُؤۡمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

﴿و﴾ لیکن با وصف مشاهدهٔ این همه آیات ﴿**بیشتر مردم هر چند مشتاق باشی**﴾ و در این راه نهایت سعی و تلاش خود را هم به‌کاربری ﴿**ایمان نمی‌آورند**﴾ به خدای متعال؛ جز کسی که او خود بر وی رحم کند؛ بدان جهت که بیشتر مردم بینایی باطنی خود را از دست داده و بر کفر پدران خویش مصمّم‌اند.

بنا به روایتی: قریش و یهود از رسول خدا ﷺ داستان یوسف﵇ و برادرانش را پرسیدند پس رسول خدا ﷺ از طریق وحی از این داستان آگاه و آن را به شیوایی تمام به آنان تشریح کردند، به امید آن‌که این امر سبب ایمانشان گردد امّا آنها ایمان نیاورده و شیوه‌ای را درپیش گرفتند که دور از انتظار رسول خدا ﷺ بود و این امر رسول خدا ﷺ را سخت محزون گردانید، بدین جهت خداوند متعال آن حضرت ﷺ را به صبر و شکیبایی دعوت کرد و دلجویی نمود.

وَمَا تَسۡـَٔلُهُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۚ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٠٤﴾

﴿**و تو از آنان برای آن مزدی نمی‌طلبی**﴾ یعنی: تو در برابر تبلیغ قرآن و تلاوت آن برایشان، مزدی از آنان نمی‌طلبی. یا از آنان در برابر ایمان آوردنشان یا در برابر داستانهایی که برایشان حکایت می‌کنی، مزد و مقرّری‌ای نمی‌طلبی چنان‌که علما و احبار یهود چنین کرده و در برابر ابلاغ آیات تحریف شدهٔ تورات، از مردم اغوا

شدهٔ خویش مزد و پاداش می‌طلبند ﴿آن﴾ یعنی: قرآن ﴿جز پندی برای﴾ عموم ﴿عالمیان نیست﴾ پس فقط به قریش اختصاص ندارد.

وَكَأَيِّن مِّنْ ءَايَةٍ فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٠٥﴾

﴿و چه بسیار نشانه‌ها در آسمانها و زمین است﴾ که آنان را به یگانگی خداوند ﷻ دلالت و راهنمایی می‌کند؛ که از جملهٔ نشانه‌ها در آسمانها؛ استوار بودن آنها بدون ستون و آراسته بودن آنها به ستارگان درخشان اعم از سیّارات و ثوابت است و از جملهٔ نشانه‌ها در زمین؛ کوه‌ها، بیابانها، دریاها، سبزیها و جاندارانند که بشر را به یگانگی خدای سبحان و این‌که او آفرینندهٔ همهٔ این پدیده‌هاست، دلالت و راهنمایی می‌کنند ولی بیشتر مردم ﴿بر آنها﴾ یعنی: از برابر آن نشانه‌ها ﴿می‌گذرند در حالی که از آنها﴾ یعنی: از تأمّل در آنها ﴿روی بر می‌گردانند﴾ و بی‌اعتنا و بی‌توجّه به آنچه که این نشانه‌ها از دلایل و براهین دربر دارند، وجود آفریننده و یگانگی وی را انکار می‌کنند و اگر هم به چشم خویش در آنها بنگرند، امّا قطعاً از تفکّر و اندیشه و استدلال و عبرت‌گرفتن و درس آموختن از آنها روی‌گردانند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ ﴿١٠٦﴾

﴿و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز این‌که شریک می‌گیرند﴾ یعنی: بیشتر مردم یگانگی آفرینندهٔ روزی‌دهندهٔ زنده کنندهٔ میراننده را انکار نموده و غیر او را با وی در عبادت شریک می‌گردانند چنان‌که اهل جاهلیّت چنین می‌کردند زیرا

آنان از یک‌سو به خدای سبحان و به این‌که او آفرینندهٔ آنهاست مُقرّ و معترف بودند ولی از سوی دیگر برای او شرکایی قرارداده و آنها را پرستش می‌کردند تا به ظنّ و گمانشان آن شرکا به خداوند ﷻ نزدیک‌شان گردانند.

باید یادآور شویم که یهودیان و نصاری که کشیشان و خاخام‌های خود را بجز خدا ﷻ به الوهیّت می‌گیرند، نیز مانند آن گروهند. همچنین مانند آنانند معتقدان به مردگان؛ **یعنی کسانی که** مردگان را بر آنچه که هیچ نیروی دیگری جز خدای **سبحان بر آن قادر نیست، توانا** می‌پندارند چنان‌که بسیاری از پرستشگران قبور و مزارات را براین **اعتقاد** می‌بینیم. اینان از سویی به خدای عزّوجلّ ایمان دارند ولی در عین حال، غیر وی را صاحب اختیار نفع و زیان می‌پندارند و بدین‌گونه، بخشی از عبادت و نیایش را صرف آنان می‌کنند ـ که البتّه این عین شرک است.

از ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «هان ای مردم! از شرک بپرهیزید زیرا این شرک از خزیدن موریانه پنهان‌تر است»، سپس به یارانشان روش پرهیز از شرک خفیّ را این‌گونه بیان کردند؛ بگویید: اَللّٰهُمَّ اِنّٰا نَعُوذُ بِكَ مِنْ اَنْ نُشْرِكَ بِكَ شَيْئاً نَعْلَمُهُ وَ نَسْتَغْفِرُكَ لِمٰا لانَعْلَمُهُ ۞ بار خدایا! به تو پناه می‌بریم از این‌که چیزی را با تو شریک آوریم که می‌دانیم و از تو برای آنچه که نمی‌دانیم، آمرزش می‌خواهیم».

أَفَأَمِنُوٓاْ أَن تَأۡتِيَهُمۡ غَٰشِيَةٞ مِّنۡ عَذَابِ ٱللَّهِ أَوۡ تَأۡتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ﴿١٠٧﴾

﴿آیا ایمنند از این‌که عذاب فراگیر خدا به آنان در رسد﴾ غاشِيَهٔ: عذابی است همه‌گیر که همگان را پوشش دهد. به قولی: مراد از غاشیه، همان برپاشدن قیامت است. به قولی دیگر: غاشیه عبارت از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست **﴿یا قیامت ناگهان**

برآنان فرارسد ﴾ یعنی : غافل‌گیرانه ﴿ **در حالی که بی‌خبر باشند** ﴾ از آمدن آن؟ پس اگر کار چنین است که آنان در میان فرودآمدن عذاب یا فرارسیدن قیامت قرار دارند ، دیگر چرا ایمان نمی‌آورند و باز هم بر شرک خویش اصرار می‌ورزند؟.

قُلْ هَـٰذِهِۦ سَبِيلِىٓ أَدْعُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ ۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِى ۖ وَسُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٨﴾

﴿ **بگو: این است راه من** ﴾ این دعوتی که به‌سوی آن فرامی‌خوانم و این راه و روشی که برآن هستم ، راه من است؛ یعنی سنّت من است . سپس این « راه » را چنین تفسیر می‌کند : ﴿ **با بصیرت به‌سوی خدا دعوت می‌کنم** ﴾ یعنی : با حجّت آشکار و با یقین و برهان و شناختی که از صحّت و درستی پیام خود دارم ، به‌سوی خدا ﷻ دعوت می‌کنم ﴿ **من و پیروانم** ﴾ یعنی : کسانی که پیرو من‌اند و به راه و روش من رهنمون شده اند نیز به‌سوی این راه دعوت می‌کنند . یا معنی این است : من و پیروانم هر دو بر حجّتی آشکار از سوی خداوند ﷻ قرارداریم ﴿ **و خدا منزّه است** ﴾ یعنی : او را از هرگونه شریک و همتایی تنزیه و تقدیس می‌کنم ﴿ **و من از مشرکان** ﴾ به خدای سبحان ، یعنی از کسانی‌که به او شرکا و همتایانی مقرّر می‌کنند ﴿ **نیستم** ﴾.

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِىٓ إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰٓ ۗ أَفَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۗ وَلَدَارُ ٱلْـَٔاخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠٩﴾

﴿**و پیش از تو نیز جز مردانی از اهل شهرها را**﴾ به رسالت ﴿**نفرستادیم که به آنان وحی می‌فرستادیم**﴾ یعنی: به آن رسولان بشر وحی می‌فرستادیم چنان‌که به تو وحی می‌فرستیم و رسولان ما در میان بشر، فرشته نبوده‌اند پس چگونه آنها فرستادن تو را به رسالت انکار کرده و بعید می‌پندارند.

نظر جمهور علمای اهل سنّت این است که خداوند متعال پیامبرانش را از مردان برانگیخت نه از زنان، از آدمیان برانگیخت نه از فرشتگان و جنّیان و از اهل شهرها برانگیخت نه از اهل صحرا و بیابان؛ زیرا مردم شهرها عاقل‌تر، بردبارتر، فاضل‌تر و داناترند، در حالی که مردم دهات و بیابان، خشک مزاج و خشن می‌باشند، از این جهت علما گفته‌اند: از شرایط رسول این است که آدمی، مرد و مدنی باشد. بنابراین، روایتی که می‌گوید: «در میان زنان نیز چهار تن از انبیاء بوده‌اند: حوّا، آسیه، مریم و مادر موسی»، روایتی بی‌پایه است.

﴿**آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند، بنگرند؟**﴾ یعنی: آیا مشرکان در زمین خدا ﷻ سیر و سفر نکرده‌اند تا به هلاکت‌گاه‌های امّت‌های گذشته نگریسته و از آنان درس عبرت بگیرند و در نهایت از تکذیب و شرک خود دست بردارند ﴿**و قطعاً سرای آخرت**﴾ یعنی: بهشت ﴿**برای متقیان بهتر است**﴾ از سرای دنیا ﴿**آیا نمی‌اندیشید؟**﴾ و فهم نمی‌کنید؟!

حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسْتَيْـَٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُواْ جَآءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مَن نَّشَآءُ ۖ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾

﴿**تا این‌که چون فرستادگان ما نومید شدند**﴾ یعنی: قبل از تو جز مردانی را به پیامبری برنینگیختیم ولی پیروزی ایشان به تأخیر افتاد تا سرانجام از پیروزی ناامید شده و پنداشتند که ما اقوام منکرشان را عذاب نمی‌کنیم ﴿**و پنداشتند که به دروغ**

وعده داده شده‌اند ﴾به قولی، معنی این است: پیامبرانعليهم‌السلام براثر دیرکرد پیروزی تحت تأثیر این القاء درونی قرارگرفتند که در وعدهٔ پیروزی مورد خلف وعده قرارگرفته‌اند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده. این معنی که بنابر قرائت تخفیف یعنی: (كُذِبُوْا) به تخفیف ذال است، از ابن‌عبّاس، عاصم، حمزه و کسائی روایت شده. به قولی دیگر معنی این است: امّتها پنداشتند که پیامبرانعليهم‌السلام در آنچه که از پیروزی وعده داده‌اند، مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند. یا معنی بنابر قرائت دیگر که قرائت تشدید: «كُذِّبُوْا» است و این قرائت از عائشه رضی‌الله‌عنها نقل شده، چنین است: پیامبرانعليهم‌السلام از ایمان تکذیب پیشه‌گان قوم خویش مأیوس شده و پنداشتند که مؤمنان امّت‌هایشان نیز آنان را دروغ‌گو شناخته‌اند. ابواللّیث سمرقندی در تفسیر خویش نقل می‌کند که: این تفسیر عائشه رضی‌الله‌عنها نیکوترین تفسیر و شایسته‌تر به مقام انبیای الهی است. ﴿آن‌گاه بود که نصرت ما به آنان در رسید﴾ یعنی: بعد از آن بود که نصرت خدای سبحان به طور ناگهانی به پیامبرانعليهم‌السلام در رسید ﴿پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند﴾ که آنان، پیامبرانعليهم‌السلام و مؤمنان همراهشان بودند و تکذیب‌کنندگان هلاک شدند ﴿و عذاب ما از گروه مجرمان﴾ در هنگامی که برآنان فرود می‌آید ﴿برگشت ندارد﴾.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۗ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١١١﴾

﴿به راستی در سرگذشت آنان﴾ یعنی: در سرگذشت پیامبرانعليهم‌السلام و اقوام و امّتهایشان، یا در سرگذشت یوسفعليه‌السلام و برادران و پدرش ﴿برای صاحبان خرد

عبرتی است ﴾ عبرت: بینایی‌ای است که از جهل و حیرت رها و مبرّا باشد. اولوالالباب: صاحبان خردهای سالمی‌اند که به وسیلهٔ اندیشه و خرد، پند و عبرت می‌گیرند و نهایتاً آنچه را که مصالح دینشان در آن نهفته است، به چشم بصیرت می‌بینند و با دیدهٔ دل می‌نگرند و می‌دانند ﴿**سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد** ﴾ یعنی: قرآنی که مشتمل بر این سرگذشتها و داستانهاست، سخنی دروغ و بربافته نیست ﴿**بلکه تصدیق آنچه که پیش از آن بوده** ﴾ از کتابهای نازل شده، مانند تورات و انجیل و زبور ﴿**است و روشنگر هر چیز است** ﴾ از قوانین و برنامه‌های کلّی‌ای که به شرح و تفصیل نیاز دارند ﴿**و هدایتی است** ﴾ در دنیا که هر کس خداوند ﷻ ارادهٔ هدایتش را داشته باشد، به وسیلهٔ آن راه می‌یابد ﴿**و رحمتی** ﴾ است در آخرت ﴿**برای مردمی که ایمان می‌آورند** ﴾ یعنی: قرآن را تصدیق می‌کنند و به آنچه که قرآن از ایمان به خدا ﷻ، فرشتگان، کتابها، پیامبران، شریعتها و قضا و قَدَر وی متضمّن است باور دارند، امّا جز آنان هر که باشد، از آن نفع نمی‌برد و به آن هدایت نمی‌شود و بنابراین، مستحقّ آنچه که ایشان سزاوار آنند، نیست.

عبرتها و اندرزهایی که از داستان یوسف علیه‌السلام برگرفته می‌شود، بسیار است که از آن جمله به چند مورد آن به‌طور خلاصه می‌پردازیم:

۱ ــ نقمت و محنت، گاهی به نعمت و راحت می‌انجامد، همان گونه که داستان یوسف علیه‌السلام با غمها و حوادث سخت آغاز شد، امّا سرانجام به تخت پادشاهی انجامید.

۲ ــ گاهی ممکن است در میان برادران چنان کینه‌ها و عقده‌هایی پدید آید که آنان را به نابودکردن همدیگر بکشاند.

۳ ــ پیدایش و رشد یوسف علیه‌السلام در خاندان نبوّت و برخورداری وی از تربیت و اخلاق متعالی، روزنه‌هایی از نور و نصرت را در تنگناهای حوادث و محنتها به‌سوی او گشود.

۴ ــ عفّت، امانت‌داری و استقامت، منشأ هر خیری برای بشر؛ اعم از مرد و زن است.

۵ ــ خلوت مرد با زن بیگانه، برانگیزندهٔ فتنه است، بدین جهت، اسلام آن را حرام گردانید.

٦ ــ ایمان به اصول و مبادی حق و سرسختی و صلابت در عقیده، سپری محکم برای رویاروی با هجوم مکاید و توطئه‌هاست؛ چنان‌که یوسف علیه السلام در پناه این سپر، از مهالک نجات یافت.

۷ ــ چنگ زدن به آستان خدا جلّ جلاله در هنگام سختی، پشتوانه و تکیه‌گاه مؤمن است.

۸ ــ محنت و مصیبت، مؤمن را از مسؤولیّت‌هایش در قبال دعوت باز نمی‌دارد چنان‌که زندان، یوسف علیه السلام را از دعوت در راه خدا جلّ جلاله باز نداشت.

۹ ــ حسد، سبب خواری و خسران است.

۱۰ ــ صبر، کلید گشایش است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ رعد

مدنی است و دارای چهل‌وسه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب آن‌که در آن از رعد و برق و صاعقه و فرود آوردن باران سخن رفته است، «رعد» نامیدند.

سورهٔ «رعد» از آن بخش از مقاصد سوره‌های مدنی سخن می‌گوید که به مقاصد سوره‌های مکّی شباهت دارد؛ و آن عبارت است از: اثبات توحید، رسالت، معاد و ردّ شبهات مشرکان.

بنا به روایتی، آیاتی از این سوره مکّی است.

الٓمٓرۚ تِلۡكَ ءَايَـٰتُ ٱلۡكِتَـٰبِۗ وَٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ وَلَـٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿الف، لام، میم، راء﴾ و سخن دربارهٔ حروف مقطّعهٔ اوایل

سوره‌ها در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت ﴿**این**﴾ یعنی: آیات این سوره ﴿**آیات کتاب است و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حقّ است**﴾ مراد کلّ قرآن است، یعنی قرآن موصوف به این وصف است که حقّ است ﴿**ولی بیشتر مردم**﴾ با وجود وضوح و روشنی این آیات ﴿**ایمان نمی‌آورند**﴾ به این حقّی که خداوند ﷻ آن را بر تو نازل کرده، از آن رو که در ستیز و عناد و نفاق به‌سر می‌برند و در قرآن به درستی تأمّل و اندیشه نمی‌کنند.

ٱللَّهُ ٱلَّذِي رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمّٗىۚ يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ يُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُم بِلِقَآءِ رَبِّكُمۡ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾

﴿**خداوند ذاتی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید، برافراشت**﴾ عَمَدْ: ستونهاست. یعنی: آسمانها بدون اتّکا به ستون بر پایند. به قولی؛ معنی این است که: آسمانها دارای ستونهایی ــ مانند نیروی جاذبه ــ هستند ولی شما آنها را نمی‌بینید ﴿**سپس بر عرش استیلا یافت**﴾ و او خود به کیفیّت این استیلا داناتر است و ما به آن ــ بدون بیان کیفیّت، بدون تشبیه، تأویل و تعطیل ــ ایمان داریم. و چنان‌که امام مالک ﷺ گفته است: «استوا مجهول نیست، امّا درک کیفیّت آن در حیطهٔ عقل نمی‌باشد و ایمان به آن واجب و سؤال‌کردن از آن بدعت است». ﴿**و خورشید و ماه را رام گردانید**﴾ برای تأمین منافع خلق و مصالح بندگان که باید به وسیلهٔ آنها برآورده شود ﴿**هر کدام برای مدّتی معیّن سیر می‌کنند**﴾ یعنی: هر یک از خورشید و ماه در مدار فلکی خود تا میعادی معیّن که وقت فنای دنیا و برپایی قیامت است، سیر می‌کنند. به قولی: مراد از (اَجَلٍ مُسَمّٰی)

منازل خورشید و ماه است که خورشید این منازل را در مدّت یک سال و ماه آن را در مدّت یک ماه طیّ می‌کند **﴿خداوند کار آفرینش را تدبیر می‌کند﴾** یعنی: او آفرینش را آن گونه که بخواهد اداره می‌کند **﴿و آیات خود را به روشنی بیان می‌کند﴾** یعنی: نشانه‌هایی را که دالّ بر کمال قدرت و ربوبیّت وی‌اند، به روشنی بیان می‌کند که آنچه گذشت؛ از بر افراشتن آسمانها بدون ستون یا بدون ستون قابل رؤیت، رام کردن خورشید و ماه و به سیر واداشتن آنها تا میعادی معیّن، از جملهٔ این نشانه‌هاست. یا معنی این است: کتاب نازل کردهٔ خود را بیان می‌کند **﴿باشد که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید﴾** و در صدق و راستی این ملاقات، هیچ شکّی به خود راه ندهید و بدانید؛ ذاتی که بر آفریدن این اشیا و سامان دادن و ادارهٔ آنها توانا باشد، بر اعادهٔ خلقت شما و گردهم آوردنتان در محضر خویش برای حساب و جزا نیز تواناست.

وَهُوَ ٱلَّذِي مَدَّ ٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ وَأَنْهَٰرًا ۖ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ ۖ يُغْشِي ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۳﴾

﴿و اوست آن‌که زمین را گسترانید﴾ در طول و عرض تا انسان و حیوان امکان گردش و حرکت بالای آن و بهره گیری از منافع آن را بیابند.

باید دانست که گسترده‌بودن زمین ـ فی نفسه ـ منافی با کرویّت آن نیست، بدان جهت که ابعاد آن طولانی و گسترده است و به‌دلیل همین طول مسافت و دوری ابعاد آن است که زمین ـ با آن که کروی است ـ برای ساکنان خود گسترده

ظاهر می‌شود[۱]. ﴿و﴾ اوست آن‌که ﴿درآن، کوه‌ها و نهرها نهاد﴾ رَواسِیَ: کوه‌های شامخ و استوار است.

گفتنی است؛ کتابهای جغرافیا و علم زمین‌شناسی از بیان این حقیقت پر هستند که اگر کوه‌ها نبود، قشر زمین به شکل هولناکی در معرض شکافها، لرزه‌ها و زلزله‌ها قرار می‌گرفت.

آری! حق تعالی زمین را گسترانید ﴿و از هرگونه میوه‌ای در آن زوجی دوگانه قرار داد﴾ یکی نر و یکی ماده. این تصریحی اعجازگرانه بر حقیقتی است که جدیداً در مورد وجود دو جنس نر و ماده در میوه‌ها کشف و شناخته شده و خود یکی از آیات علمی معجز قرآن کریم است[۲].

﴿روز را به شب می‌پوشاند﴾ یعنی: روز را به ظلمت شب پوشانیده و شب را همچون لباسی قیرگون بر چهرهٔ روز می‌نشاند و آن را تیره و تار می‌گرداند، بعد از آن‌که سپید و روشن و روشنگر بود ﴿قطعاً در این امور برای مردمی که تفکّر می‌کنند، نشانه‌هایی وجود دارد﴾ دالّ بر وجود و وحدانیّت خدای تبارک و تعالی زیرا آفرینش آنها با این اهداف و منظورهای متعدّد و گونه‌گون، خود دلیل وجود آفریننده‌ای حکیمی است که کاروبار آنها را بدین نظم و استحکام سامان داده است ولی کسانی که تفکّر نمی‌کنند از دیدن این نشانه‌ها کورند.

وَفِى ٱلْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَـٰوِرَٰتٌ وَجَنَّـٰتٌ مِّنْ أَعْنَـٰبٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَآءٍ وَٰحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِى ٱلْأُكُلِ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

---

۱ ــ برای آشنایی با تفسیر علمی کرویّت زمین از نظر قرآن، نگاه کنید به کتاب «جلوه‌های جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» ص ۱۸۳، از مترجم. ۲ ــ نگاه؛ مرجع سابق.

﴿**و در زمین قطعه‌هایی است**﴾ یعنی: کرتهایی است ﴿**کنار هم**﴾ یعنی: نزدیک و چسبیده به هم که خاک آنها یکی است و آب آنها یکی است ولی این قطعه‌ها و کرتهای متجانس و یکدست با وجود این تجانس، انواع مختلف و گونه گونی از میوه‌ها را می‌رویانند ﴿**و باغهایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه**﴾ یعنی: در زمین انواع و اصنافی همانند و انواع و اصنافی ناهمانند از درختان انگور و خرما وجود دارد. ابن عبّاسﷺ می‌گوید: «صنْوان، درخت خرمایی است که دو سر و یک تنه دارد» ﴿**که همه با یک آب سیراب می‌گردند، و**﴾با وجود این ﴿**برخی از آنها را در میوه بر برخی دیگر برتری می‌دهیم**﴾ پس طعم برخی از آنها شیرین و طعم برخی دیگر ترش است، این یکی در منتهای خوبی و خوش‌مزّگی و آن دیگر در مرتبهٔ پایین‌تر از آن قرار دارد، این یکی سرخ است، آن یکی سپید و آن دیگر زرد... با آن‌که همه از یک زمین روییده و از یک آب سیراب شده‌اند! پس هر کس در این حقایق عمیقاً تأمّل و تفکّر نماید، بی‌تردید به این قطعیّت و یقین می‌رسد که اینها جز ثمرهٔ صنع پروردگار حکیم و آگاه چیز دیگری نیست زیرا هنگامی که کشتزار یکی بوده و کرتهای زمین به هم متّصل و چسبیده باشد و آبی که زمین با آن آبیاری می‌شود نیز یکی باشد، از نظر عقل هیچ عامل و سببی برای اختلاف گونه‌های درخت و میوه ــ جز این قدرت بزرگ و این صُنع عجیب صانع بی‌مِثل و مثال ــ باقی نمی‌ماند ﴿**بی‌گمان در این امر دلایل روشنی است برای مردمی که تعقّل می‌کنند**﴾ و کار تفکّر و اندیشه را که موجب درک این جلوه‌های پر درخشش از قدرت و صنع پروردگار تواناست، ترک نکرده و مهمل نمی‌گذارند لذا در عرصه‌های عبرت‌آموز موجودات، آنچنان که باید تأمّل نموده و از آنها درسهای ایمان آفرینی بر می‌گیرند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ در سه آیهٔ فوق، سه دلیل از ادلّهٔ آسمانی و شش دلیل از ادلّهٔ زمینی را بر قدرت و عظمت و وجود و یگانگی خویش گرد

آورده که دلایل آسمانی عبارتند از:
۱ ــ برافراشتن آسمانها بدون ستون قابل رؤیت.
۲ ــ تسلّط بر عرش.
۳ ــ و رام نمودن خورشید و ماه.
امّا دلایل زمینی عبارتند از:
۱ ــ گسترانیدن زمین نسبت به شخص بیننده ــ در عین کرویّت آن.
۲ ــ آرام ساختن و تعادل بخشیدن به زمین به وسیلهٔ کوه‌های استوار.
۳ ــ به جریان انداختن نهرها و شکافتن چشمه‌ها.
۴ ــ قراردادن زوجیّت در میوه‌ها.
۵ ــ پوشانیدن روز به‌وسیلهٔ شب.
٦ ــ تفاوت تولیدات زمین در کیفیّت و کمّیّت، با وجود اتّحاد و یگانگی خاک و آب.

سپس خداوند متعال به بیان سه موقف از مواقف و موضع‌گیریهای کفّار می‌پردازد:
موضع‌گیری اوّل: انکار روز آخرت، موضع‌گیری دوم: به شتاب خواستن عذاب و موضع‌گیری سوم: درخواست معجزات است. خدای متعال این موضع‌گیری‌هایشان را در حالی مطرح می‌کند که در آیات قبل، با تبیین اصل آفرینندگی خود، به ردّ ضمنی آنها پرداخت زیرا پروردگاری که بر آفرینش همهٔ آن پدیده‌های شگرف توانا باشد، بی‌شکّ بر اعادهٔ آفرینش انسان نیز توانا بوده و از فرستادن عذاب دنیوی هم ناتوان نیست، در عین حال، معجزات و نشانه‌هایش بیشتر از آن است که باز از وی نشانه‌های جدید دیگری خواسته شود.

اینک بنگریم به نخستین موضع‌گیری از این مواضع کفّار:

﴿ وَإِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبًا أَءِنَّا لَفِي خَلْقٍ

جَدِيدٍ ۗ أُولَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ ۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلْأَغْلَٰلُ فِىٓ أَعْنَاقِهِمْ ۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٥﴾

﴿**و اگر تعجب کنی**﴾ای محمّد ﷺ از تکذیب آنان ﴿**پس این سخن آنان عجیب‌تر است**﴾که در تکذیب معاد گفتند: ﴿**آیا وقتی خاک شدیم، به راستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟**﴾ یعنی: آیا از بستر خاکی‌مان دوباره به خلعت وجود آراسته می‌شویم و به میدان حشر و نشر در عرصه‌گاه معاد باز می‌آییم؟ بدین‌گونه، اعادهٔ حیات خویش را انکار کرده و آن را بعید پنداشتند در حالی‌که پروردگار توانا بر ایجاد خلق بی‌هیچ گونه نمونهٔ سابقی، به طریق اولٰی بر اعادهٔ مجدّدشان نیز توانا می‌باشد ﴿**اینان همان کسانی اند که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند**﴾ یعنی: این گروهی که منکر قدرت حق تعالی بر بعث و حشرند، در حقیقت کسانی‌اند که در کفر لجاجت ورزیده و در پیمودن درکات منحطّ آن، به پلّهٔ نهایی رسیده‌اند ﴿**و در گردنهایشان غل و زنجیرهاست**﴾پس این غل و زنجیرها آنان را از راه ایمان باز می‌گرداند و بنابراین، به ایمان آوردن قادر نمی‌شوند. به قولی: غل و بندها عبارت است از اعمال بدشان که همچون گریبانگیربودن طوق برگردن، گریبانگیرشان می‌شود. ابوحیّان می‌گوید: «در قیامت زنجیرها و طوقها در گردنهایشان است و آنان را با آن زنجیرها به‌سوی دوزخ می‌کشانند» ﴿**و ایشانند اهل آتش، جاودانه در آنند**﴾.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبْلَ ٱلْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ ٱلْمَثُلَٰتُ ۗ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ ۖ وَإِنَّ

رَبَّكَ لَشَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٦﴾

آن‌گاه موضع‌گیری دوم کفّار چنین بیان می‌شود: ﴿**و پیش از حسنه، به‌شتاب از تو سیئه می‌طلبند**﴾ سیّئه: عذاب مهلک، و حسنة: عافیت و راحت و سلامتی است. یعنی: آنان از شدّت کفر، عذاب را قبل از سلامت و عافیت می‌طلبند ﴿**حال آن‌که پیش از آنان عقوبتها گذشته است**﴾ یعنی: برامثالشان از تکذیب‌کنندگان، عذابها گذشته است پس چرا از سرگذشتهای ننگین پیشینیانشان درس عبرت نگرفته و از فرود آمدن نظیر آنچه که بر امّتهای پیشین گذشته است، خود را بر کنار نگه نمی‌دارند ﴿**و به‌راستی پروردگارت بر مردم بخشایشگر است**﴾ یعنی: صاحب گذشت و بخشایشی بزرگ است ﴿**با وجود ستمکاربودنشان**﴾ پس با وصف استمرارشان در ارتکاب گناه، به شتاب عذابشان نمی‌کند و این است راز عدم فرودآمدن عذاب عاجل برآنان.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «این امیدوارترین آیه در کتاب خدا جل جلاله است». سعیدبن مسیّب رحمه الله می‌گوید: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وسلم در **حدیث‌شریف** فرمودند: «اگر عفو و گذشت خداوند جل جلاله نمی‌بود، هیچ‌کس به گوارایی و خوشی زندگی نمی‌کرد و اگر بیم و عذاب وی نمی‌بود، بی‌گمان هر کس بر عفو و کرمش تکیه می‌کرد»، یعنی: از ارتکاب هیچ محظوری ابا نمی‌ورزید. ﴿**و بی‌گمان پروردگارت سخت کیفر است**﴾ پس سرکشان تکذیب‌کنندهٔ کافر را به عذابی سخت ـ بر وفق آنچه مشیّت وی اقتضا کند ـ عذاب می‌کند، بدین جهت، او مهلت می‌دهد امّا مهمل و متروک نمی‌گذارد و سرانجام به حساب کارها رسیدگی می‌کند.

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦٓ ۗ إِنَّمَآ أَنتَ

مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿٧﴾

امّا موضع سوم از مواضع ستیزه‌جویانهٔ کفّار عبارت است از: **﴿و کافران می‌گویند: چرا بر این پیامبر نشانه‌ای آشکار از سوی پروردگارش نازل نشده است؟﴾** یعنی: چرا بر او معجزهٔ دیگری غیر از آنچه با خود از آیات معجز آورده، نازل نگردیده، همچون معجزات حسّی‌ای که بر پیامبران دیگر نازل شد، مانند عصای موسی و شتر صالح و امثال آن؟ عجب است که آنها نشانه‌های حسّی‌ای مانند انشقاق قمر، انقیاد درخت، تبدیل‌شدن عصا به شمشیر، جوشیدن آب از بین انگشتان پیامبر ﷺ و امثال آن از معجزات را دیدند، امّا از روی عناد باز هم نشانه‌های جدیدی درخواست کردند. پس بدان که مشکل آنها نبودن نشانه و معجزه نیست **﴿ای پیامبر! تو فقط هشداردهنده‌ای﴾** که آنان را از آتش دوزخ بیم و هشدار می‌دهی و کار معجزات به تو هیچ ارتباطی ندارد. آری! رسول خدا ﷺ طبق فرمان الهی مسؤولیّت إنذار و بیم‌دهی را که بر عهده‌شان بود، به نیکوترین شکل به‌سر رسانده و به بلیغ‌ترین وجه انجام دادند **﴿و برای هر قومی راهنمایی است﴾** یعنی: پیامبری است که آنان را به‌سوی آنچه که هدایت و رشدشان در آن است، دعوت و راهنمایی می‌کند.

ٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُۥ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾

﴿خداوند می‌داند آنچه را که هر زنی در شکم بار می‌گیرد﴾ از نطفه، یا علقه، یا مضغه؛ از نر یا ماده، از زیبا یا زشت، از سعید یا شقیّ و این‌که آن جنین در چه حال و وضعی قرار دارد **﴿و﴾** نیز می‌داند **﴿آنچه را که رحمها می‌کاهند و آنچه را که**

می‌افزایند ﴾ مراد افزایش حجم رَحم با رشد روبه‌فزون حمل در آن و کم‌شدن حجم رحِم با بیرون آمدن طفل از آن است. یا مراد، افزونی حجم رحِم با افزونی تعداد بچه است زیرا گاهی رحِم حامل دوقلو یا چندقلو می‌شود. یا مراد از کاستی رحِم، کاستی آن با سقط جنین است. همچنان محتمل است که افزونی یا کاستی حجم رحِم، به مدّت زایمان نیز بستگی داشته باشد. پس در هر یک از این امور، معجزه‌ای است ﴿ و هر چیزی نزد او اندازه‌ای معیّن دارد ﴾ که خداوند ﷻ آن را با موازین، مقادیر و نسبت‌های ثابت و معلومی در نزد خویش مرتّب و مقدّر نموده و بر وفق نظام محاسبه شده‌ای آن را به حرکت درآورده است که از جملهٔ این پدیده‌های هدفدار با برنامه و نظم و حساب، یکی هم نوع جنین و حجم رحِم‌های زنان و مدّت حملَ و حیض آنان است.

این یکی دیگر از آیات معجز علمی قرآن کریم است که گسترهٔ تمامِ علوم و معارف تجربی را در نوردیده به طوری که هر اندازه دانشمندان در عرصه‌های هستی کاوش کنند و هر چه به میدان آورند، در راستای کشف جلوه‌های شهودی این آیه است.

عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ ﴿٩﴾

﴿ دانای غیب و شهادت است ﴾ یعنی: خدای متعال دانای هر امر پنهان از میدان حسّ و دانای هر آشکار محسوس و حاضری است. یا دانای هر معدوم و هر موجودی است ﴿ بزرگ بلند مرتبه است ﴾ یعنی: حق تعالی با قدرت و عظمت و سلطهٔ قاهرانهٔ خویش، از هر چیز بزرگ و برتر است.

سَوَآءٞ مِّنكُم مَّنۡ أَسَرَّ ٱلۡقَوۡلَ وَمَن جَهَرَ بِهِۦ وَمَنۡ هُوَ مُسۡتَخۡفِۭ

بِٱلَّيۡلِ وَسَارِبُۢ بِٱلنَّهَارِ ﴿١٠﴾

﴿**یکسان است**﴾ در علم وی ﴿**کسی از شما سخن را پنهان بدارد و کسی‌که آن را فاش گرداند**﴾ پس حق تعالی هر چه را که انسان پنهان کند، می‌داند همان گونه که علم وی به آنچه که او از خیر و شرّ آشکار می‌گرداند، نیز احاطه دارد ﴿**و**﴾ **می‌داند** ﴿**کسی‌که در شب پنهان است**﴾ یعنی. حق تعالی به موجوداتی که در پردهٔ شب پنهان و از عرصهٔ دید چشمها دورند، علم و احاطه دارد ﴿**و**﴾ نیز احاطه دارد به ﴿**کسی که در روز آشکارا حرکت کند**﴾ بنابراین، موجودات آشکار، یا پنهان در پردهٔ تاریکی‌ها، همه در پیشگاه علم خدای دانا یکسان و برابرند.

ملاحظه می‌کنیم که در این سه آیه، کمال علم الهی با بیانی نهایت رسا، شافی و کافی متجلّی شده است. آری! حق تعالی به همهٔ جزئیّات و مفردات هستی داناست، به مقادیر و حدود اشیا داناست، به همهٔ موجودات نهان و به همهٔ اشیای آشکار داناست، علم وی بر همهٔ اشیا ـ بی هیچ گونه فرقی میان پنهان‌ها و آشکارها ـ محیط است؛ او ناظر است بر دل تاریکی‌ها چنان‌که ناظر است بر درخشش‌ها و جلوه گریها.

لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٌ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوۡمٍ سُوٓءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ ﴿١١﴾

﴿**برای او فرشتگانی‌است از پی یک‌دیگر آینده که او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش نگهبانی می‌کنند**﴾ یعنی: بر هر یک از انسانها در همهٔ حالات،

فرشتگانی گماشته‌اند که او را مطابق آنچه که خداوند ﷻ به ایشان فرمان داده است نگهبانی می‌کنند، نه این‌که قادر باشند تا از امر الهی سرپیچی کنند. به قولی: فرشتگان انسانها را از آسیب جنّیان نگهبانی می‌کنند. به قولی دیگر: او را به امر خدا ﷻ از امر وی نگهبانی می‌کنند ولی چون قضا و قَدَر آمد، از وی دست بر می‌دارند. اینان فرشتگان نگهبان (ملائکهٔ حفظه) اند که بعضی از پی بعضی دیگر می‌آیند و اورا از همهٔ جهات و جوانب در نگهبانی خود دارند.

از ابن عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «این آیه کنایه‌ای در مورد شاهان و امیران است که پاسدارانی را از پیش رو و پشت سر برای نگهبانی خود می‌گمارند، خداوند ﷻ می‌فرماید: آیا از آنان در برابر امر من نگهبانی می‌کنند؟ غافل از آن‌که چون من به کسی بدی‌ای را اراده کنم، هیچ نیرویی توان برگرداندن آن بدی را از وی ندارد و نگهبانان هرگز چیزی را از او دفع نمی‌توانند کرد».

بلی! خدای منّان به هر انسان چهار فرشته را در شب و چهار فرشته را در روز اختصاص داده است که دو تن از آنان نگهبان و دو تن نویسنده‌اند و فرشتگان شب از پی فرشتگان روز می‌آیند. فرشتگان نگهبان وظایفی دارند، مانند نگهبانی انسان در شب و روز از مضرّات و حوادث به اذن و امر و رعایت الهی که این فرشتگان دو تن‌اند، یکی از جلو او را نگهبانی می‌کند و دیگری از پشت سر. دو فرشتهٔ دیگر، مأمور حفظ و نگهبانی اعمال خیر و شرّ انسانند که یکی از آنها به جانب راست وی گمارده است و دیگری به جانب چپش و این دو فرِشته، اعمال وی را می‌نویسند، فرشتهٔ دست راست اعمال نیک او و فرشتهٔ دست چپ، اعمال بد او را می‌نویسد. پس مجموع فرشتگان گمارده و موکّل برای هر انسان، چهار فرشته در روز و چهار فرشته در شب اند که در هر نوبت، دو تن محافظ و دو تن نویسنده می‌باشند. چنان که در **حدیث‌شریف** آمده است: «بر شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی‌درپی می‌آیند و هر دو گروه در نماز صبح و نماز عصر یکجا می‌شوند ...». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «همانا با شما کسانی هستند که

هرگز از شما جدا نمی‌شوند مگر در هنگام رفتن به قضای حاجت و در هنگام جماع. پس از آنان حیا کنید و گرامی‌شان بدارید».

﴿**در حقیقت خداوند حال قومی را تغییر نمی‌دهد**﴾ از نعمت و عافیت ﴿**تا وقتی آنان آنچه در دلهایشان دارند**﴾ از طاعت خدا ﷻ ﴿**تغییر دهند**﴾ پس پروردگار نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته است، سلب نمی‌کند تا آن قوم، آنچه را که در ضمیرش از خیر و اعمال نیک است، تغییر ندهد لذا حفظ و نگهداری فرشتگان نعمتی است که خدای عزّوجلّ در هنگام دگرگون شدن نفسها به سوی شرّ، آن را دگرگون می‌کند ﴿**و چون خداوند برای قومی بدی‌ای را بخواهد**﴾ یعنی: آسیب و نابودی و عذابی را ﴿**پس هیچ برگشتی برای آن نیست**﴾ یعنی: هیچ برگردانی ندارد. به قولی معنی این است: چون خداوند ﷻ برای قومی بدی‌ای اراده کند، دلهایشان را کور می‌کند تا بلا را برگزینند ﴿**و برای آنان بجز او هیچ کار سازی نیست**﴾ که کاروبارشان را به سامان آورد و چون به سویش پناه برند، عذاب الهی را از آنان دفع کند. بنابراین، تحوّل از طاعت خدای عزّوجلّ به‌سوی معصیت وی، در نهایت؛ تحوّل از نعمت به سوی مصیبت، از آسایش به سوی رنج و از عزّت به سوی ذلّت است ــ که خدای عزّوجلّ ما را از این ورطهٔ مهلک در پناه خود نگاه دارد.

هُوَ ٱلَّذِى يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ ﴿۱۲﴾

﴿**و اوست آن‌که برق را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند**﴾ تا بترسید و امید بندید. ترس برای مسافر است که با مشاهدهٔ رعدوبرق، دل نگران فرودآمدن باران می‌شود زیرا او از باران متأذّی می‌گردد امّا امید برای مقیم است که چون برق را ببیند، به نزول باران امیدوار می‌شود ﴿**و**﴾ اوست آن که ﴿**ابرهای گرانبار را**﴾ که به

سبب آبی که در آنهاست، گرانبارند ﴿پدیدار می‌کند﴾.

وَيُسَبِّحُ ٱلرَّعْدُ بِحَمْدِهِۦ وَٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِۦ وَيُرْسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَآءُ وَهُمْ يُجَـٰدِلُونَ فِى ٱللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ ٱلْمِحَالِ ﴿۱۳﴾

﴿**رعد به حمد او تسبیح می‌گوید**﴾ مانعی از آن وجود ندارد که خداوند متعال رعد را به نطق آورد زیرا صدای مهیب رعد، شاهد عظمت و قدرت خداوند ﷻ است. به قولی: تسبیح رعد، گواهی وی به قدرت خداوند ﷻ است، بی‌آن‌که نطق کند ﴿**و فرشتگان نیز از بیم او**﴾ تسبیحش می‌گویند ﴿**و صاعقه‌ها را می‌فرستد و با آنها هر که را بخواهد**﴾ از خلقش ﴿**مورد اصابت قرار می‌دهد**﴾ و بدین‌گونه او را نابود می‌کند ﴿**درحالی که آنان دربارهٔ خدا مجادله می‌کنند و او شدید المحال است**﴾ مِحَالْ: مکر است. مکر خداوند ﷻ: رساندن ناخوشی و بدی به هر کسی است که مستحقّ آن باشد.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** آیه می‌گوید: رسول خدا ﷺ مردی را به‌سوی کسی از فراعنهٔ عرب فرستاده به آن فرستاده فرمودند: «برو و او را به‌سوی من فراخوان». آن مرد رفت و به او گفت: رسول خدا ﷺ تو را فرامی‌خوانند. آن فرعون متکبّر در پاسخ وی گفت: مگر رسول خدا کیست و خدا ﷻ چیست؟ آیا او از طلاست، یا از نقره، یا از سرب؟ آن مرد نزد رسول خدا ﷺ بازگشت و به ایشان گفت: یا رسول‌الله! من به شما گفتم که او سرکش‌تر از آن است که چنین دعوتی را اجابت گوید، رفتم و او در پاسخم چنین و چنان گفت. رسول خدا ﷺ برای بار دوم او را به سویش فرستادند، او رفت و این‌بار نیز از وی چنین پاسخی شنید. بار سوم در

اثنایی که فرستادهٔ رسول خدا ﷺ با وی در حال گفت‌وگو بود، ناگهان خدای عزّوجلّ ابری را بر سر آن مرد فرعون منش فرستاد، آن ابر غرّیدن گرفت و از آن صاعقه‌ای جهید و بر فرق سرش فرود آمد و نابودش کرد. همان بود که خدای عزّوجلّ این آیهٔ کریمه را نازل فرمود. در بیان سبب نزول این آیه، روایات دیگری نیز آمده است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ چون صدای رعد را می‌شنیدند و برق صاعقه را می‌دیدند، می‌گفتند: «اَللّٰهُمَّ لاٰ تَقْتُلْنٰا بِغَضَبِكَ وَ لاٰ تُهْلِكْنٰا بِعَذٰابِكَ وَ عٰافِنٰا قَبْلَ ذٰلِكَ ۞ بار خدایا! ما را با غضب خود نکش، با عذاب خود هلاک نکن و قبل از اینها ما را عافیت بخش». همچنان طبرانی از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «چون صدای رعد را شنیدید، خدا جلّ جلاله را یاد کنید زیرا رعد بر ذاکر خدا جلّ جلاله اصابت نمی‌کند». لذا خواندن این دو آیه در هنگام رؤیت رعد و برق سنّت است. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که چون رسول خدا ﷺ صدای رعد را می‌شنیدند، این آیه را می‌خواندند: «سُبْحانَ مَنْ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلاٰئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْر ۞ پاکا خدایی که رعد به حمد وی و فرشتگان نیز از بیم وی تسبیح می‌گویند و او بر همه چیز تواناست». سپس فرمودند: «اگر کسی این دعا را خواند و باز صاعقه بر او اصابت کرد، دیّت وی بر من‌است». و از آنجاکه صاعقه نقمتی است که خدای عزّوجلّ با آن انتقام می‌گیرد پس این پدیده در آخرالزّمان بسیار واقع می‌شود. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هنگامی که قیامت نزدیک شود، صاعقه‌ها بسیار می‌شود ...».

لَهُۥ دَعۡوَةُ ٱلۡحَقِّۖ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيۡءٍ إِلَّا كَبَٰسِطِ كَفَّيۡهِ إِلَى ٱلۡمَآءِ لِيَبۡلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَٰلِغِهِۦۚ وَمَا

دُعَآءُ ٱلۡكَـٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَـٰلٍ ﴿١٤﴾

﴿دعوت حق برای اوست﴾ ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «دعوت حق، کلمهٔ حق یعنی لا اله الا الله است». یعنی: برای خدا جلّ جلاله است بر عهدهٔ خلق وی که او را به یگانگی بخوانند و دین خویش را برای او خالص گردانند. امام شوکانی در تفسیر «دعوت حق» می‌گوید: «یعنی دعای حق از آن خدای سبحان است و آن عبارت است از دعای انسان به بارگاه الهی در هنگام ترس و بیم زیرا در این حال جز خدای سبحان کسی دیگر به یاری خوانده نمی‌شود چراکه در هنگام انقطاع اسباب مادّی، فقط حق تعالی قادر به اجابت گفتن انسان درمانده است. پس کسی که او را در این حال بخواند، بی‌گمان او را به حقّ خوانده است». ﴿و کسانی که جز خدا را می‌خوانند، به هیچ وجه جوابی به آنان نمی‌دهند﴾ یعنی: خدایانی که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می‌خوانند و پرستش می‌کنند، هیچ پاسخی به هیچ خواسته‌ای از خواسته‌هایشان ـ هر چه که باشد ـ نمی‌دهند ﴿مگر مانند کسی که دو دستش را به‌سوی آب بگشاید تا آب به‌دهانش برسد درحالی که هرگز آن﴾ آب ﴿به او رسنده نیست﴾ یعنی: خدایان به پرستشگران خویش در دعاهایشان هیچ پاسخی نمی‌دهند مگر مانند پاسخ دادن آب برای کسی که دو دوستش را از دور به‌سوی آن دراز نموده و می‌خواهد تا آب از همان دوردست حرکت کند و خود را به او برساند، طبیعی است که آب هیچ پاسخی به این شخص نمی‌دهد زیرا آب نیاز آن شخص را به خود احساس نمی‌کند و قادر نیست که خواستهٔ وی را اجابت گوید. به قولی: کسانی که بتان و مردگان را می‌خوانند، به کسی تشبیه شده‌اند که دستش را بدون در کار بودن ریسمان و دلوی، به‌سوی چاه آب دراز نموده و از آن آب می‌طلبد ﴿و دعای کافران جز در بی‌فایدگی نیست﴾ یعنی: دعای کافران هدر و باطل و نابود است زیرا این دعا به هیچ وجهی از وجوه به حالشان سودی نمی‌بخشد.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَـٰلُهُم بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْآصَالِ ۩ ﴿۱۵﴾

﴿و هر که در آسمانها و زمین است برای خدا ــ خواهان و ناخواهان ــ سجده می‌کند﴾ به سجدهٔ تعبّد و انقیاد در برابر امر و حکم پروردگار، چون امر وی به صحّت و بیماریشان، زندگی و مرگشان و فقر و توانگریشان، چه این سجده به رضا و رغبت باشد؛ مانند سجدهٔ فرشتگان و مؤمنان و چه ناخواسته و از روی کراهیّت؛ مانند سجدهٔ کافران و منافقان در سختی‌ها و تنگناها، یا تسلیم‌بودن اجباری آنها به سنّت‌های مسلّط الهی زیرا کفّار به‌طور ناخواسته در حالات سختی و ضرورت و از ترس شمشیر مجاهدان، به حکم خدای عزّوجلّ گردن می‌نهند چنان‌که مؤمنان به دلخواه خود منقاد اویند و حق تعالی را آن‌گونه که به آنان فرمان دهد، عبادت می‌کنند **﴿و سایه‌هایشان به وقت صبح و شام سجده می‌کنند﴾** مراد از آن: سایهٔ انسان است که او را دنبال می‌کند و این سایه به فرمان خدا ﷻ در هیأت سجده قرار داده شده، به گونه‌ای که چون انسان می‌ایستد، سایهٔ وی به حال سجده بر زمین می‌افتد. صبح و شام را مخصوص ساخت زیرا نمایان‌بودن سایه در این دو وقت، بیشتر مشخّص است. غُدُوّ: جمع «غداة»، عبارت از اوّل روز است چنان‌که آصال: جمع «اصیل»، عبارت از وقت بعد از عصر تا هنگام غروب است.

قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ قُلِ ٱللَّهُ ۚ قُلْ أَفَٱتَّخَذْتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا ۚ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي ٱلظُّلُمَـٰتُ وَٱلنُّورُ ۗ أَمْ

جَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُواْ كَخَلۡقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلۡخَلۡقُ عَلَيۡهِمۡۚ قُلِ
ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّٰرُ ﴿١٦﴾

سپس خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد تا از کفّار سؤال کند: ﴿**بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟**﴾ آن‌گاه بی‌درنگ خود فرمود: ﴿**بگو: خدا**﴾ پس گویی پروردگار از پاسخ و باور خود آنان حکایت کرد زیرا کفّار مکّه به این امر که خداوند ﷻ آفریننده است، مقرّ و معتقد بودند ﴿**بگو: پس آیا بجز او سرورانی گرفته‌اید**﴾ یعنی: هرگاه عقیده دارید که خدای عزّوجلّ آفریننده است پس شما را چه شده است که جز او سروران و سرپرستانی گرفته‌اید ﴿**که برای خود هم مالک سود و زیانی نیستند؟**﴾ یعنی: آن سرورانتان چنان عاجز و ناتوانند که برای خود هم اختیار سودی را ندارند تا از آن سود برند و اختیار زیانی را هم ندارند که با آن به غیرخویش زیانی برسانند، یا آن زیان را از خود دفع کنند پس چگونه شما از این خدایان ناتوان امید سود و زیان را دارید در حالی‌که آنان حتّی برای خود هم مالک این سود و زیان نیستند؟ ﴿**بگو: آیا برابرند نابینا**﴾ در دین خود که انسان کافر است ﴿**و بینا**﴾ در دین خود که انسان موحّد است؟ قطعاً برابر نیستند زیرا اوّلی به واجبات و مکلّفیّت‌های خود جاهل، و دوّمی به این واجبات و الزامات داناست ﴿**یا آیا ظلمات و نور**﴾ یعنی: کفر و ایمان ﴿**برابرند؟**﴾ هرگز نه! ﴿**یا مگر برای خدا شریکانی مقرّر کرده‌اند که مانند آفریدن خدا آفریده‌اند پس در نتیجه، این دو آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟**﴾ یعنی: آیا برای خدا ﷻ شرکایی را گرفته‌اند که همچون او آفریننده باشند تا در نتیجه، امر آفرینش بر آنان مشتبه شود و بناچار بگویند: این گروه نیز همچون خدا ﷻ آفرینشگرند بنابراین، سزاوار پرستش می‌باشند چنان‌که او سزاوار آن است؟ نه! هرگز چنین نیست بلکه آنها برای خدای سبحان شرکایی گرفته‌اند که عاجز و ناتوانند و حتّی بر آنچه که انسان خود برانجام آن قادر است،

توانا نیستند چه رسد به آنچه که آفرینندهٔ برحق به آن تواناست؛ پس چگونه کار بر آنان مشتبه شده است؟ ﴿**بگو: خدا آفرینندهٔ هرچیزی است**﴾ پس آفریننده‌ای غیر از او وجود ندارد بنابراین، این‌که حق تعالی شریکی در عبادت داشته باشد در حالی‌که در آفرینش شریکی ندارد، به هیچ وجه با منطقی و معقول نیست ﴿**و اوست یگانهٔ قهّار**﴾ و غیر او هر چه هست، مقهور و تحت فرمان است پس هر کس چنین شأن و عظمتی داشته باشد، فقط او سزاوار پرستش و اطاعت می‌باشد.

اهل سنّت با این آیه استدلال کرده‌اند براین‌که افعال بندگان همه مخلوق خداوند متعال است و بنده خود خالق فعل خویش نیست زیرا فعل او «شیء» است و حق تعالی خالق هر «شیء» است پس آنچه در حوزهٔ توان انسان است، همانا عمل و انتخاب چیزی است که خداوند ﷻ برایش آفریده است، نه بیشتر از آن.

أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا فَٱحْتَمَلَ ٱلسَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًاۚ وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي ٱلنَّارِ ٱبْتِغَآءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَٰعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُۥۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْحَقَّ وَٱلْبَٰطِلَۚ فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَآءًۖ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي ٱلْأَرْضِۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ ﴿١٧﴾

﴿**هموکه از آسمان آبی فروفرستاد پس رودخانه‌هایی روان شدند**﴾ یعنی: آب رودخانه‌ها روان شد ﴿**به‌اندازهٔ گنجایش خودشان**﴾ پس اگر رودخانه کوچک بود، آب کم و اگر رودخانه بزرگ بود، آب بسیار در آن روان گشت. در این آیه،

خداوند ﷻ نزول قرآن را که جامع هدایت و بیان است، به نزول باران، و رودخانه‌ها را به دلها تشبیه کرده است پس برخی از دلها برای گنجاندن خیر و دانش، بزرگ و فراخ‌اند و برخی از آنها برخلاف آن تنگ و کوچک بوده عرصهٔ چندانی برای گنجاندن خیر و حکمت ندارند ﴿**و سیل کفی بلند روی خود برداشت**﴾ زَبَدْ: کف سپید بالا آمده بر روی سیل است. رابی: بلند و بالا آمده بر روی آب ﴿**و از آنچه در آتش می‌گدازند**﴾ از اجسام معدنی ﴿**به طلب پیرایه**﴾ یعنی: برای به‌دست‌آوردن زیورآلاتی چون طلا و نقره که بدان زینت و آرایش می‌کنند ﴿**یا به طلب کالایی**﴾ چون ظرفها و ابزارهایی که از آهن و برنج و مس و سرب می‌سازند ﴿**کفی مانند آن بر می‌آید**﴾ زیرا بر روی گداختهٔ این آهن‌آلات و فلزات نیز، کفی از پلیدی و خاک و فضلات آنها بیرون می‌آید ﴿**خداوند برای حقّ و باطل این‌چنین مَثَل می‌زند؛ امّا آن کف، بیرون افتاده از میان می‌رود**﴾ یعنی: سیل، کف را بر روی زمین می‌افکند و در نتیجه آن کف خشک شده از میان می‌رود و در زمین قرار نمی‌گیرد. همین‌گونه صنعتگر، کف گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افگنده نه از آن زیوری می‌سازد و نه کالا و ابزاری. پس همچنین است باطل که نابود می‌شود ﴿**امّا آنچه به مردم سود می‌رساند**﴾ از آب صاف و گداخته‌های خالص معدنی ﴿**پس بر روی زمین باقی می‌ماند**﴾ یعنی: در زمین قرار می‌گیرد، بدین‌سان که آب به عروق زمین و بافتهای آن سرازیر شده و درنتیجه، مایهٔ انتفاع و بهره گیری مردم می‌شود و موادّ مذاب اجسام معدنی نیز در کارگاه‌های زرگری و ریخته گری به‌صورت زیورات و ابزار آلات کارآمد و مفید در می‌آیند و این است مَثَل حق.

پس مَثَل مؤمن و عقیده‌اش و منافع ایمان، مانند مَثَل آبی است که از آن در رویاندن گیاهان و درختان زمین و کسب حیات و طراوت موجودات زنده بهره‌برداری می‌شود و منفعت آن همانند منفعت طلا و نقره و سایر جواهر و فلزاتی است که در معرض بهره گیری مردم قرار می‌گیرند. امّا مَثَل کافر و کفرش، همانند

کفی است که برباد می‌رود و بسان پلیدی آهن و پلیدیهای دیگری است که آتش از جوهر طلا و نقره به بیرون می‌افگند و به هیچ دردی نخورده از بین می‌رود و به زباله‌دانها افگنده می‌شود ﴿خداوند مَثَلها را این‌چنین می‌زند﴾ یعنی: به مانند این مَثَل‌زدن عجیب، خداوند ﷻ در هر بابی مثلها می‌زند. چنان‌که در سورهٔ «بقره» برای منافقان دو مَثَل زده و در سورهٔ «نور» برای کفّار دو مَثَل زده ـ که بیان آن می‌آید ـ همچنین در سوره‌های دیگر.

خلاصه این‌که مَثَل قرآن کریم ـ این کلام نور و تجلّی‌گاه حقیقت و ایمان ـ در زنده‌کردن دلها، مانند آبی است که زمین را پس از مردن آن زنده می‌کند و مانند معدن خالص و بی‌آلایشی است که منافع بسیاری را برای مردم تأمین می‌کند. امّا کفر و عقیدهٔ باطل مشرکان، همانند کف روی آب یا غشّ و پلیدی بی‌سود و ثمر برآمده از معادن است.

در سنّت نیز مَثَلهای مشابهی آمده است. چنان‌که رسول خدا ﷺ حال بهره‌گیران از سنّت خود را به حال سه نمونهٔ مختلف زمینی تشبیه کرده‌اند که آب بر آنها فرود می‌آید؛ در **حدیث‌شریف** به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است: «در حقیقت مَثَل آنچه ـ از هدایت و علم ـ که خداوند ﷻ مرا بر آن مبعوث کرده، مانند مَثَل بارانی است که بر زمین فرود می‌آید پس بخشی از آن زمین، آب را پذیرفته و جذب می‌کند و درنتیجه گیاه و علف فراوان می‌رویاند و بخشی از آن، خشک و سخت است که آب را جذب نکرده و بر روی خود نگه می‌دارد و درنتیجه مردم از آن بهره‌مند می‌شوند؛ می‌نوشند و به حیوانات خود نوشانده و آبیاری و کشت‌وکار می‌کنند ولی بخشی از آن آب بر زمینی فرود می‌آید که دشت و هامون است، به‌طوری که نه آبی را در خود نگه می‌دارد و نه گیاهی را می‌رویاند. پس این است مَثَل کسی که در دین خدا ﷻ فقیه شده و خدای عزّوجلّ او را از آنچه که مرا بدان برانگیخته و بهره‌مند ساخته، بهره‌مند گردانیده است. چنین کسی خود می‌داند و به دیگران هم می‌آموزاند. همچنین این است

مَثَل کسی که سری برای آن برنیفراشته و هدایت خدای عزّوجلّ را که بدان فرستاده شده‌ام، نمی‌پذیرد».

لِلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱلَّذِينَ لَمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَهُۥ لَوۡ أَنَّ لَهُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفۡتَدَوۡاْ بِهِۦٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ سُوٓءُ ٱلۡحِسَابِ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ﴿۱۸﴾

﴿برای کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده‌اند﴾ آن‌گاه که ایشان را به‌سوی یگانگی خود و تصدیق انبیا و عمل به برنامه‌هایش فراخواند **﴿حسنی است﴾** یعنی: پاداشی بس نیکو است که همانا بهشت برین است **﴿و کسانی که وی را اجابت نکرده‌اند﴾** یعنی: کسانی که دعوت حق تعالی را ردّ کرده‌اند **﴿اگر سراسر آنچه در زمین است﴾** از انواع و اصناف اموال **﴿و مانند آن را با خود داشته باشند﴾** یعنی: مانند سراسر آنچه در زمین است، نیز به آن ضمیمه شود و از آنان باشد **﴿قطعاً آن را برای بازخرید خود﴾** یعنی: برای برطرف‌کردن عذاب بزرگ و هول عظیم روز قیامت که در آن قراردارند **﴿خواهند داد﴾** امّا ــ برفرض اگر این هم در توانشان باشد ــ از آنان هرگز پذیرفته نخواهدشد بلکه **﴿آن گروه﴾** یعنی: کسانی که ندای پروردگارشان را نشنیده گرفته و او را اجابت نکرده‌اند **﴿برای آنان سختی حساب است﴾** در سرای آخرت. سختی حساب آن است که شخص دربرابر کلّ گناهانش مورد محاسبه قرار گیرد و هیچ چیز از گناهانش آمرزیده نشود **﴿و جایشان در دوزخ است﴾** یعنی: دوزخ مسکن و مأوایشان است **﴿و چه بدجایگاهی است﴾** دوزخ که در آن مستقرّ می‌شوند.

﴿ أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ٱلْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰٓ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَـٰبِ ﴿١٩﴾

﴿آیا کسی که می‌داند آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده حقّ است﴾ و هیچ شکّ و شبهه‌ای در آن نیست ﴿مانند کسی است که نابیناست﴾ و کوردل لذا این حقیقت را نمی‌داند؟ ﴿فقط خردمندانند﴾ یعنی: صاحبان خردهای برترند ﴿که پند می‌پذیرند﴾ امّا آنان که از خردی سالم بی‌بهره‌اند، پند نمی‌پذیرند و هر کس پند نپذیرفت، نابیناست.

سپس خدای‌سبحان ویژگی‌های هر دو گروه را بیان می‌کند و در آغاز به اوصاف و ویژگی‌های اهل حق پرداخته می‌فرماید:

ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ ٱللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ ٱلْمِيثَـٰقَ ﴿٢٠﴾

﴿همان کسانی که به عهد خدا﴾ یعنی: به پیمانهایی که میان خود و پروردگار خویش، یا میان خود و دیگر بندگان ـ به‌نام خدا ﷻ ـ بسته‌اند ﴿وفا می‌کنند و پیمان او را﴾ که بر خود الزام کرده و آن را با سوگند و امثال آن از صیغه‌های تأکید، مؤکّد و مستحکم ساخته‌اند ﴿نمی‌شکنند﴾ و هرآنچه را که بنده بر خود واجب گرداند یا به گردن بگیرد، چون نذر و مانند آن نیز شامل «میثاق» می‌شود. پس نخستین وصف اهل حق: وفا به عهد است.

وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلْحِسَابِ ﴿٢١﴾

دومین وصف اهل حق این است: ﴿**و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده، می‌پیوندند**﴾ همچون صلهٔ رَحِم. در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که دوست دارد تا در رزقش توسعه داده شود و باقی‌ماندهٔ عمرش طولانی شود، باید رَحِم خود را بپیوندد».

سومین وصف اهل حق این است: ﴿**و از پروردگار خویش می‌ترسند**﴾ ترسی که آنان را بر انجام تکالیفشان و اجتناب از محرّمات وامی‌دارد. خشیة: ترسی است که با شناخت کسی که انسان از او می‌ترسد، همراه باشد.

چهارمین وصف اهل حق این است: ﴿**و از سختی حساب می‌ترسند**﴾ حساب سخت: حسابی است همراه با بررسی و دقّت و تجسّس در همهٔ جوانب و اطراف قضیه و مناقشه و پی‌جویی در آن لذا کسی که در حساب مورد پی‌جویی و کاوش قرار گیرد، نمی‌تواند از پس آن برآید و لذا به کیفر روبرو می‌شود. بنابراین، یکی از اوصاف اهل حق این است که قبل از آن که مورد چنین محاسبه‌ای قرار گیرند، با خود محاسبه می‌کنند.

وَٱلَّذِينَ صَبَرُواْ ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ﴿٢٢﴾

پنجمین وصف اهل حق این است: ﴿**و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند**﴾ مراد: شکیبایی بر طاعت خدا ﷻ، شکیبایی از محرّمات وی و شکیبایی بر مقدّرات دردآور و المناک وی است.

ششمین وصف اهل حق این است: ﴿**و نماز را برپا داشتند**﴾ یعنی: آن را در

اوقات مخصوص آن بروفق آداب و ارکانی که خداوند ﷻ آن را مشروع کرده، همراه با خشوع و اخلاص ادا می‌کنند.

هفتمین وصف اهل حق این است: ﴿**و از آنچه روزیشان دادیم، انفاق کردند**﴾ لذا زکات اموالشان را ادا کرده و در جایی که واجب یا مستحبّ است، بذل و انفاق کرده‌اند ﴿**در نهان**﴾ به‌طور خفیه و پنهانی ﴿**و آشکارا**﴾ به‌طور علنی تا دیگران نیز به ایشان اقتدا کنند. پنهان دادن صدقه در صدقات نفل افضل است و آشکار دادن آن در زکات فرض.

هشتمین وصف اهل حق این است: ﴿**و بدی را با نیکی دفع می‌کنند**﴾ یعنی: بدی کسی را که به ایشان بد کرده است، با احسان و نیکی به وی دفع می‌کنند، یا عمل بد را با عمل صالح پاسخ می‌دهند، یا گناه را با توبه دفع می‌کنند ﴿**آن گروه**﴾ موصوف به صفات یاد شده ﴿**ایشان راست فرجام خوش آن سرای**﴾ یعنی: ایشان راست نیک‌سرانجامی سرای آخرت و دربرگرفتن بهشت و نیز فرجام نیک سرای دنیا و به میراث بردن زمین.

جَنَّٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنْ ءَابَآئِهِمْ وَأَزْوَٰجِهِمْ وَذُرِّيَّٰتِهِمْ ۖ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾

﴿**همان بهشتهای عدن که درآن وارد می‌شوند**﴾ بهشتهایی که اهل آن در آن اقامت همیشگی داشته و از آن اصلاً کوچانده نمی‌شوند. عَدْن: لغتاً به معنای اقامت است. در تفسیر کشف‌الاسرار، «جنّات عدن» به «بهشتهای پایندگی» معنی شده است ﴿**و**﴾ وارد می‌شود در آن ﴿**هر که از پدرانشان که نیکوکار باشد**﴾ پدران از باب تغلیب ذکر شده‌اند و این عبارت شامل مادران نیز می‌شود ﴿**و زنانشان و فرزندانشان**﴾ یعنی: هم خودشان به بهشتهای عدن وارد می‌شوند و هم برای

گرامیداشت آنان، پدران و مادران و زنان و فرزندانشان به ایشان ملحق ساخته می‌شوند تا با دیدار دوستان و عزیزان، انس و آرامش تمام یافته و از کمال آسایش برخوردار گردند.

این آیه دلیل بر آن است که با شفاعت و نزدیکی نیکان، درجهٔ انسان علوّ و برتری می‌یابد چنان‌که جملهٔ: (هرکه نیکوکار باشد از پدران و ...) دلیل بر آن است که از نزدیکان این گروه، فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که نیکوکار باشند و صرف این‌که شخص، پدر یا زن یا فرزند کسی از آن گروه باشد ـ بی‌آنکه خود صالح باشد ـ کافی نیست بلکه همراه با نزدیک بودن به ایشان، شرط صلاح نیز شرطی الزامی است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در بیماری وفاتشان به فاطمه رضی‌الله‌عنها فرمودند: «ای فاطمه دختر محمّد! از مال من هر چه می‌خواهی درخواست کن زیرا من نمی‌توانم هیچ چیز از جانب خدا ﷻ را از تو دفع کنم». ﴿**و فرشتگان از هر دری برآنان وارد می‌شوند**﴾ یعنی: فرشتگان از تمام درهای منازلی که این گروه بهشتی درآنها سکونت می‌گزینند، وارد بهشت شده آن‌گاه به رسم شادباش به ایشان می‌گویند:

سَلَٰمٌ عَلَيۡكُم بِمَا صَبَرۡتُمۡۚ فَنِعۡمَ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ﴿٢٤﴾

﴿**سلام بر شما**﴾ یعنی: از تمام آفات به سلامت مانید ﴿**به‌پاداش آنچه صبر کردید**﴾ یعنی: این پاداش به سبب صبر شما بر تقوای الهی و رعایت اوامر وی است ﴿**راستی چه نیکوست فرجام آن سرای!**﴾ یعنی: فرجام سرای بهشت. این مدح و ستایشی است برآنچه که خدای عزّوجلّ به ایشان از نیک‌فرجامی عنایت کرده است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا می‌دانید اوّلین کسانی از خلق خدا ﷻ که وارد بهشت می‌شوند کیستند؟ یاران گفتند: خدا ﷻ و

رسولش داناترند. فرمودند: اوّلین کسانی از خلق خدا ﷻ که وارد بهشت می‌شوند، فقرای مهاجرانی هستند که مرزها به وسیلهٔ ایشان نگهبانی می‌شود، سیل ناملایمات و تهاجمات به وسیلهٔ ایشان سدّ می‌گردد و یکی از ایشان می‌میرد درحالی که نیازش در سینه‌اش باقی مانده و توانایی برآوردن آن را در زندگی‌اش نداشته است. پس خداوند ﷻ به کسانی از فرشتگانش که بخواهد می‌گوید: نزد آنان بروید و بر آنان درود و شادباش بگویید. فرشتگان می‌گویند: ما ساکنان آسمانت و برگزیدگان از میان خلقت هستیم، آیا ما را می‌فرمایی که نزد آنان رفته و بر آنان درود و سلام بگوییم؟ پروردگار عزّوجلّ می‌فرماید: ایشان بندگانی برای من بودند که فقط مرا پرستیده و چیزی را با من شریک نمی‌آوردند، مرزها به وسیلهٔ ایشان نگهبانی و بدیها و سختی‌ها به وسیلهٔ ایشان دفع می‌شد و یکی از ایشان می‌مُرد درحالی که نیاز وی در سینه‌اش بود و آن را نمی‌توانست برآورده کند. آن‌گاه فرشتگان نزد ایشان رفته و از هر دری بر ایشان وارد می‌شوند و می‌گویند: سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: رسول خدا ﷺ در رأس هر سال به زیارت قبور شهدا رفته آن‌گاه خطاب به ایشان این آیه را می‌خواندند: (سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ).

وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَـٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ ۙ أُو۟لَـٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ﴿٢٥﴾

سپس خداوند متعال به بیان صفات کوردلانی می‌پردازد که حق را نمی‌شناسند و بدان راه نمی‌یابند: **﴿و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را**

خدا به پیوستنش فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند ﴾ با کفر، ارتکاب معاصی و زیان‌رساندن به جانها و مالهای مردم. ﴿ **بر آن گروه** ﴾ به‌سبب این فسادافروزیشان ﴿ **لعنت است** ﴾ یعنی: طرد و دوری از رحمت خداوند ﷻ است ﴿ **و برای آنان بدفرجامی آن سرای است** ﴾ یعنی: بدفرجامی سرای دنیاست که عذاب دوزخ می‌باشد.

ٱللَّهُ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ وَفَرِحُوا۟ بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ إِلَّا مَتَـٰعٌ ﴿٢٦﴾

﴿ **خدا برای هرکه بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می‌گرداند** ﴾ پس حق تعالی گاهی روزی را برای کافر گشایش داده و آن را بر مؤمن ـ از روی ابتلا و امتحان وی ـ تنگ می‌گرداند لذا نه گشایش در روزی دلیل کرامت و بزرگواری انسان است و نه تنگی رزق و روزی، دلیل ذلّت و اهانت وی ﴿ **و کافران به زندگی دنیا شاد شدند** ﴾ و نسبت به آنچه که نزد خدا ﷻ است، غافل و جاهل ماندند ﴿ **و زندگی دنیا دربرابر آخرت جز بهره‌ای ناچیز نیست** ﴾ در **حدیث‌شریف** آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز مانند این‌که یکی از شما این انگشتش را در دریا فروبرد، نیست ـ و به انگشت سبّابهٔ خویش اشاره کردند ـ پس باید بنگرد که با آن چه چیز را از دریا بیرون می‌آورد!».

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۗ قُلْ إِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِىٓ إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ ﴿٢٧﴾

﴿و کافران می‌گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای براو نازل نشده است؟ ﴾گویی ادلـهٔ ایمان ناقص و ناکافی است!! درحالی‌که قرآن عظیم، بزرگترین معجزهٔ الهی می‌باشد. لذا خداوند ﷻ در این آیه و آیات بعد، در پاسخ به این درخواست مشرکان چندین ردّیه را عنوان می‌کند ﴿بگو: در حقیقت خداست که هرکه را بخواهد گمراه می‌کند ﴾چنان‌که این گروهی را که می‌گویند: چرا بر او معجزه‌ای نازل نشده، گمراه نمود ﴿و هر کس را که به‌سوی او بازگردد ﴾و با توبه و دست‌کشیدن از گناهی که بر آن بوده است، به قلب خویش به‌سوی او روی آورد؛ ﴿به‌سوی خود راه می‌نماید ﴾بنابراین، فرودآوردن نشانه‌ها و معجزات را در امر هدایت و گمراهی هیچ تأثیری نیست بلکه هدایت و گمراهی همه به‌دست خدا ﷻ است. پس هر کس را سزاوار هدایت بداند راه می‌نماید، در غیرآن او را در سراشیبی گمراهی رها می‌کند.

پس شایستگان راه هدایت کیستند؟:

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ﴿٢٨﴾

﴿همان کسانی که ایمان آورده اند ﴾یعنی: راه‌یافتگان همان کسانی هستند که خدا ﷻ هدایتشان کرده لذا به‌سوی او بازگشته‌اند و ایمان آورده‌اند ﴿و دلهایشان به‌یاد خدا آرام می‌گیرد ﴾یعنی: دلهایشان با ذکر خدای سبحان به زبان؛ چون تلاوت قرآن، تسبیح، تمجید، تکبیر و کلمهٔ توحید، یا با شنیدن این اذکار از دیگران، انس گرفته و آرامش می‌یابد ﴿آگاه باش که با یاد خدا ﴾نه با یاد دیگران ﴿دلها آرامش می‌یابد ﴾و هرچند نگرش در مخلوقات خدای سبحان و شگفتی‌های آفرینش وی و معجزاتش، فی‌الجمله آرام‌بخش دلهاست ولی آرامش دادن اینها،

همچون آرامشی که یاد خدا ﷻ در انسان ایجاد می‌کند، نیست.

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ طُوبَىٰ لَهُمۡ وَحُسۡنُ مَـَٔابٖ ﴿٢٩﴾

سپس حق تعالی اهل ایمان را مژده داده می‌فرماید: ﴿**کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خوشا به حالشان**﴾ طُوبیٰ: حال خوش است؛ از شادی و آرامش روح، زندگانی گوارا و خیر و نعمت فراوان. به قولی: طوبیٰ درختی در بهشت است چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت سهل‌بن‌سعد ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «طوبیٰ درختی است در بهشت که سوار در سایهٔ آن صد سال راه می‌پیماید، امّا هنوز آن را نمی‌تواند طیّ کند». و هیچ جای شگفتی هم نیست زیرا چنان که در **حدیث‌شریف** آمده است: «در بهشت چیزهایی است که نه آنها را چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است». قُرطبی این قول را صحیح‌تر دانسته است. ﴿**و خوش سرانجامی دارند**﴾ و خوش‌جایگاهی که همان سرای بهشت است.

كَذَٰلِكَ أَرۡسَلۡنَٰكَ فِيٓ أُمَّةٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهَآ أُمَمٞ لِّتَتۡلُوَاْ عَلَيۡهِمُ ٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ قُلۡ هُوَ رَبِّي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ مَتَابِ ﴿٣٠﴾

﴿**بدین‌گونه تو را در میان امتی که پیش از آن امتهای بسیاری گذشته‌اند**

فرستادیم ﴾ یعنی: تو را در میان گروهی از مردم فرستادیم که پیش از آن گروه‌های بسیاری گذشته‌اند، گروه‌هایی که به‌سوی آنان نیز پیامبرانی را فرستاده بودیم بنابراین، این امّت آخرین امّتهاست و تو نیز خاتم پیامبرانﷺ هستی ﴿ **تا آنچه را به‌سوی تو وحی کردیم بر آنان بخوانی** ﴾ یعنی: تو را در میان این امّت فرستادیم تا قرآن و سایر وحیانیّات ما را بر آنان بخوانی ﴿ **در حالی که آنان به رحمان کفر می‌ورزند** ﴾ یعنی: مشرکان مکّه منکر آنند که خداوندﷻ اسمی به‌نام رحمان داشته باشد چنان‌که گفتند: ما نمی‌دانیم که رحمان و رحیم کیست؟ ﴿ **بگو** ﴾ ای محمّد در پاسخ آنها ﴿ **او پروردگار من است** ﴾ یعنی: رحمان آفرینندهٔ من است ﴿ **جز او خدایی نیست** ﴾ یعنی: جز او هیچ کس و هیچ چیز دیگر سزاوار عبادت و پرستش نمی‌باشد ﴿ **بر او توکّل کرده‌ام** ﴾ در تمام امور خویش ﴿ **و به‌سوی اوست** ﴾ نه به‌سوی غیر وی ﴿ **بازگشت من** ﴾ زیرا کسی جز او شایستهٔ آن نیست که مرجع قرار گیرد.

وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ ٱلْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ ٱلْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ
بِهِ ٱلْمَوْتَىٰ بَل لِّلَّهِ ٱلْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَاْيْـَٔسِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن لَّوْ
يَشَآءُ ٱللَّهُ لَهَدَى ٱلنَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ تُصِيبُهُم
بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ ٱللَّهِ إِنَّ
ٱللَّهَ لَا يُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ ﴿٣١﴾

﴿ **و اگر قرآنی بود که کوهها بدان روان می‌شد** ﴾ به قولی: این آیه متّصل به جواب این سخن مشرکان است که گفتند: (چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر وی

نازل نشده است؟) [آية/٢٧]. يعني: اگر آنان تفكّر كنند، به اين حقيقت پى مى‌برند كه قرآن خود بزرگترين معجزه است زيرا اگر در عرصۀ هستى كلامى مى‌بود كه وقتى خوانده مى‌شد، كوهها به‌سبب آن روان گشته و از محلّ استقرار خود به‌حركت در مى‌آمدند؛ ﴿**يا زمين بدان قطعه قطعه مى‌گرديد**﴾ و با خواندن آن از آن چشمه‌ها و انهار جارى مى‌شد، يا زمين از خشيت خدا ﷻ در هنگام قرائت آن شكافته مى‌شد، يا خوانندۀ آن مسافتهاى زمين را به وسيلۀ آن مى‌پيمود. پس اين جمله سه وجه دارد. ﴿**يا مردگان بدان به سخن در مى‌آمدند**﴾ يعنى: يا مردگان با قرائت آن زنده مى‌شدند و درنتيجه، هنگام مخاطب قرارگرفتن به قرآن، آن را همچون زندگان مى‌فهميدند، آرى! اگر تحقّق همۀ اين معجزات با كلام و قرائتى منظور و ملحوظ ارادۀ خداى سبحان مى‌بود، آن كلام بدون شكّ قرآن بود زيرا در عرصۀ معجزات الٰهى، حجّت و معجزه‌اى بليغ‌تر و مؤثّرتر از قرآن در تأثيرگذارى بر انديشه‌ها، روانها و ضماير نازل نشده است، قرآنى كه اگر خداى عزّوجلّ آن را بر كوهى فرود مى‌آورد، يقيناً آن كوه از ترس خدا ﷻ خُرد و درهم‌كوفته و فروتن مى‌شد.

امّا اگر پروردگار متعال همۀ اين امور را با قرآن به انجام مى‌رساند، باز هم آن مشركان ايمان نمى‌آوردند.

ابن‌عبّاس ﷺ در بيان **سبب‌نزول** آيۀ كريمه مى‌گويد؛ مشركان به رسول خدا ﷺ گفتند: اگر چنان كه ادّعا مى‌كنى به‌راستى پيامبر هستى؛ پس پدران و بزرگان نخستين ما را كه مرده‌اند، به ما بنمايان [زنده گردان] تا با آنان سخن بگوييم، همچنين اين كوههاى مكّه را كه به‌سختى در تنگناى آنها قرار داريم براى ما فراخ گردان. همان بود كه آيۀ كريمه نازل شد.

﴿**بلكه كار همه يكجا از آن خداست**﴾ يعنى: اگر قرآنى مى‌بود كه همۀ درخواستهايشان با آن محقّق مى‌شد، يقيناً آن همين قرآن بود، از آنجا كه چنان اعجازى در آن وجود دارد كه اگر همۀ انس و جنّ گردآيند، نظير آن را نمى‌توانند

بیاورند و از آنجا که قرآن چنان کتابی است که باطل از پس و پیش آن بر آن وارد نمی‌شود.

ولی خداوند متعال آن درخواستهایشان را با این قرآن محقّق نکرد بلکه قرآن را بر همین تأثیر و اعجاز لفظی و معنوی کنونی‌اش قرار داد؛ چرا که در برآوردن خواسته‌هایشان حکمت و مصلحتی نهفته نبود و اگر در برآوردن خواسته‌هایشان حکمت و مصلحتی نهفته می‌بود، قطعاً خداوند ﷻ آن را برآورده می‌ساخت. آری! اگر او می‌خواست که آنان قهراً ایمان آورند، یقیناً ایمان می‌آوردند، امّا مشیّت او بر ایمان همهٔ آنان نرفته است بنابراین، نه به‌راه‌افتادن کوهها در آنها تأثیری می‌گذارد و نه تحقّق دیگر پیشنهاداتشان. پس اگر از این نشانه‌ها هر چه بیاید و هر چه ببینند، باز هم بر کفر خویش پای می‌فشرند، به همین جهت فرمود: **﴿آیا کسانی که ایمان آورده‌اند، ندانسته اند﴾** و برایشان روشن نشده است **﴿که اگر خدا می‌خواست، قطعاً مردمان را همه یکجا هدایت می‌کرد﴾** بی آن‌که معجزات و نشانه‌ها را مشاهده کنند؟ ولی حق تعالی جز کسانی را که شایستهٔ هدایت‌اند و عنایت وی در حقّشان پیشی گرفته، هدایت نمی‌کند. در آیهٔ کریمه «یأس» به معنی علم به کار رفت زیرا یأس از یک چیز، متضمّن علم به آن است.

روایت است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** ذیل پیرامون عظمت معجزهٔ قرآن فرمودند: «هیچ پیامبری نیست مگر این‌که به او از نشانه‌هایی داده شده که بشر به مانند آن نشانه‌ها و معجزات ایمان می‌آورد، امّا آنچه که به من داده شده، وحیی است که خداوند ﷻ آن را به من وحی کرده است. پس امیدوارم که پیروان من در روز قیامت از همهٔ آنان بیشتر باشند». معنای این فرمودهٔ پیامبر ﷺ این است که: معجزهٔ هر پیامبری با فوت آن پیامبر ختم شده در حالی‌که قرآن معجزه و حجّتی جاودانه و ابدی است که شگفتی‌های آن هرگز به‌پایان نمی‌آید و دانشمندان و شیفتگان حقیقت هرگز از آن سیر نمی‌شوند و حق تعالی آن را برای صاحبان خرد و اندیشه، معجزه و نشانه‌ای تامّ گردانیده است **﴿و کسانی که کافر**

شده‌اند، پیوسته به‌سزای آنچه کرده‌اند، مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد ﴾ این هشداری به کفّار مکّه است که به‌سبب آنچه از کفر و تکذیب پیامبر ﷺ مرتکب گردیده‌اند، مصیبتی کوبنده یعنی: بلایی بسیار بزرگ و سخت به آنان می‌رسد؛ مانند کشتن، به‌اسارت درآمدن، جنگ و قحطی. قارعه: رنج و بلا و مصیبت است ﴿ **یا فرود می‌آید** ﴾ این ضربهٔ کوبنده ﴿ **نزدیک خانه‌هایشان** ﴾ و شهرشان که قطعاً از فرودآمدن آن ترسناک و متوحّش می‌شوند. به قولی معنی این است: تو ای پیامبر! در فتح مکّه نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آیی ﴿ **تا وعدهٔ خدا فرارسد** ﴾ با فرارسیدن مرگشان، یا با برپایی قیامت، یا با فتح مکّه ــ به قول ابن‌عبّاس رضی الله عنه و جمعی دیگر ــ ﴿ **هرآینه خداوند وعدهٔ خود را خلاف نمی‌کند** ﴾ و وعده‌اش قطعاً رسیدنی است.

بدین‌گونه پاسخ سؤال و شبههٔ کافران در مورد درخواست معجزه که در [آیهٔ/۲۷] مطرح گردید، به شیوه‌ای مستدلّ و منطقی داده شد. و بازهم پاسخ‌های دیگری عنوان می‌شود، از جمله سومین ردّ بر کافران که ضمن آن رسول خدا ﷺ این‌گونه مورد دلجویی قرار می‌گیرند:

وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ ۖ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٣٢﴾

﴿ **و بی‌گمان پیامبران پیش از تو نیز مورد تمسخر قرارگرفتند** ﴾ لذا تو تنها پیامبری نیستی که با تکذیب و استهزا روبرو شده است ﴿ **پس به کافران مهلت دادم** ﴾ املاء: مهلت‌دادن است ﴿ **سپس آنان را فروگرفتم پس کیفر من چگونه بود** ﴾ بر گروه‌های کفّاری که به پیامبران استهزا کردند؟!

سپس حق تعالی از قیّومیّت خویش و این‌که مشرکان سزاوار عذاب هستند و از

سنّت خویش در کسانی که ارادهٔ گمراهی‌شان را دارد، خبر داده می‌فرماید:

أَفَمَنْ هُوَ قَآئِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ ۗ وَجَعَلُوا۟ لِلَّهِ شُرَكَآءَ قُلْ سَمُّوهُمْ ۚ أَمْ تُنَبِّـُٔونَهُۥ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِى ٱلْأَرْضِ أَم بِظَٰهِرٍ مِّنَ ٱلْقَوْلِ ۗ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا۟ عَنِ ٱلسَّبِيلِ ۗ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ ﴿۳۳﴾

﴿**آیا کسی که بر هر شخصی بدانچه کرده است، مراقب است**﴾ مانند کسی است که از همه جا بی‌خبر می‌باشد؟ یعنی: آیا خدایی که متولّی امور و مدبّر احوال خلق و تعیین آجال و ارزاقشان و ناظر و مراقب تمام اعمال و احوال آنها می‌باشد، همانند بتان بی‌جان و بی‌شعور و همانند مردگانی است که مشرکان آنها را ــ بجز وی ــ به خدایی و پرستش گرفته‌اند؟ بتانی که نه بر چیزی ناظر و مراقب هستند و نه تدبیر امری از امور را برعهده دارند؟ قطعاً او همانند آنان نیست ﴿**و برای خدا شریکانی قرار دادند**﴾ یعنی: با آن‌که هرگز نمی‌توان میان خدای سبحان و بتان بی‌جان همانندیی دید، با آن هم، این کافران برای خدای سبحان شریکانی قرار دادند ﴿**بگو**﴾ ای محمّد! ﴿**نامهایشان را بیان کنید**﴾ یعنی: از این شریکانی که برای خدای سبحان قرار داده‌اید، نام ببرید که آنها کیستند؟ بدانید که آنها حقیرتر از آنند که «خدایان» نامیده شوند. شاه ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: «یعنی: اوصاف آنان را ذکر کنید تا با اوصاف خداوند ﷻ مقابله شود و فنّ مماثلت آشکار گردد ــ والله‌اعلم». ﴿**یا مگر او را**﴾ یعنی: خداوند ﷻ را ﴿**به آنچه او در زمین نمی‌داند**﴾ و نمی‌شناسد ﴿**خبر می‌دهید**﴾ از شرکایی که می‌پرستید؟ یعنی خدای دانا

با وجود آن که به آنچه در آسمانها و زمین است آگاه می‌باشد و هیچ چیز بر او پنهان نیست، امّا در روی زمین چنین شرکایی را برای خود سراغ ندارد پس شما این شرکا را از کجا آورده‌اید؟ دلیل این‌که حق تعالی فقط زمین را مخصوص ساخت، این است که مشرکان شرکایی را فقط در زمین برایش ادّعا کردند نه در آسمان ﴿**یا به سخنی سرسری فریفته می‌شوید**﴾ بی آن‌که برای آن حقیقتی باشد؟ یعنی: یا از پدرانتان در سخنی بی‌اصل و اساس و سطحی و میان‌تهی تقلید می‌کنید؟ ﴿**بلکه برای کافران مکرشان آراسته شده**﴾ مکرشان: کفری است که سردمداران و شیاطین، پیروانشان را به آن می‌فریبند تا به‌وسیلهٔ آن گمراهشان سازند ﴿**و از راه بازداشته شده‌اند**﴾ یعنی: خدای سبحان به‌عنوان مجازاتی بر شرکشان، آنان را از راه خود بازداشته، یا شیطان آنان را از راه حق بازداشته است ﴿**و هر که را خدا گمراه کند**﴾ و مشیّت وی گمراه ساختنش را اقتضا نماید ﴿**او را هیچ راهبری نیست**﴾ که به‌سوی خیر رهنمونی‌اش کند.

حق تعالی در این دو آیه، از طریق اقامهٔ حجّت بر بطلان راه و روشی که مشرکان بر آن قرار دارند، درخواست معجزات از سوی آنان را نیز به‌طور ضمنی ردّ کرده است.

و بعد از اقامهٔ حجّت، این هشدار مطرح می‌شود:

لَّهُمْ عَذَابٌ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَعَذَابُ ٱلْـَٔاخِرَةِ أَشَقُّ ۖ وَمَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٍ ﴿٣٤﴾

﴿**برایشان در زندگی دنیا عذابی است**﴾ با کشته‌شدن، به اسارت درآمدن و مصیبتهای دیگر ﴿**و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر است**﴾ از عذاب دنیا زیرا عذاب دنیا سپری می‌شود در حالی‌که عذاب آخرت همیشگی و ابدی است، همچنین آتش

دوزخ نسبت به آتش دنیا هفتاد برابر سوزان‌تر و سخت‌تر است ﴿**و برایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست**﴾ که آنان را از عذابش نگه دارد و نه هیچ پناه‌دهنده‌ای که از عذاب وی پناهشان دهد.

سپس بشارت به اهل تقوی و هشدار به اهل کفر در یک آیه می‌آید:

۞ مَّثَلُ ٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ أُكُلُهَا دَآئِمٞ وَظِلُّهَاۚ تِلۡكَ عُقۡبَى ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْۚ وَّعُقۡبَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ٱلنَّارُ ﴿۳۵﴾

﴿**مَثَل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده**﴾ یعنی: وصف شگفت‌آسا و شأن والای بهشت برین این است که: ﴿**جویباران از فرودست آن**﴾ یعنی: از فرودست درختان و منازل آن ﴿**جاری است، میوه‌های آن همیشگی است**﴾ که هرگز انقطاعی ندارد، آن‌گونه که میوه‌های درختان دنیا به‌پایان می‌رسد و تمام می‌شود ﴿**و سایهٔ آن همچنین**﴾ همیشگی است، کوتاه نمی‌شود و خورشید آن را از بین نمی‌برد ﴿**این است سرانجام متقیان و فرجام کافران آتش است**﴾ و آنان جزاین، فرجام و عاقبت دیگری ندارند.

در **حدیث‌شریف** به روایت جابر ﵁ آمده است: «روزی مشغول خواندن نماز ظهر بودیم که ناگهان دیدیم رسول خدا ﷺ جلو رفتند و ما نیز به پیروی از ایشان جلو رفتیم. سپس دست بردند تا چیزی را بگیرند، آن‌گاه واپس آمدند. چون نماز تمام شد، ابیّ‌بن کعب ﵁ به ایشان گفت: یا رسول‌الله! امروز در حال نماز کاری کردید که تاکنون ندیده‌ایم که آن را انجام دهید؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! امروز بهشت، طراوتها، گلها و میوه‌های آن در حال نماز بر من عرضه شد پس از

میوه‌های آن خوشه‌ای انگور را به‌دست گرفتم تا برای شما بیاورم، امّا میان من و آن خوشه مانع ایجاد شد و اگر آن را به شما می‌آوردم و تمام کسانی که در میان زمین و آسمانند از آن می‌خوردند، قطعاً چیزی از آن نمی‌کاستند».

وَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَفۡرَحُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَۖ وَمِنَ ٱلۡأَحۡزَابِ مَن يُنكِرُ بَعۡضَهُۥۚ قُلۡ إِنَّمَآ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱللَّهَ وَلَآ أُشۡرِكَ بِهِۦٓۚ إِلَيۡهِ أَدۡعُواْ وَإِلَيۡهِ مَـَٔابِ ﴿٣٦﴾

﴿**و کسانی که به ایشان کتاب**﴾ تورات و انجیل را ﴿**داده‌ایم**﴾ و به مقتضای کتابشان عمل می‌کنند ﴿**از آنچه به‌سوی تو نازل شده، شاد می‌شوند**﴾ پس اهل راستین آن دو کتاب، از نزول قرآن شاد می‌شوند زیرا آنان قرآن را موافق و مصدّق کتابهایشان می‌یابند. یا مراد: مسلمانان اهل کتابند؛ چون عبدالله‌بن سلام و همراهانش از یهود و مانند اسلام آوردگان نصاری که هشتاد مرد بودند، چهل تن درنجران، هشت تن در یمن و سی‌ودو تن در حبشه ﴿**و از احزاب کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می‌کنند**﴾ یعنی: از احزاب و دسته‌های یهود و نصاری کسانی هستند که بر ضدّ این دین عمل می‌کنند زیرا منکر آنند که احکام و برنامه‌های قرآن، ناسخ برنامه‌های ادیانشان است. بنابراین، شادمانی عدّه‌ای از آنان به نزول قرآن، فقط به آن بخش از قرآن برمی‌گردد که با کتابهایشان موافق است و انکار منکرانشان هم، متوجّه بخشی از قرآن است که مخالف کتابهایشان می‌باشد. در عصر حاضر نیز مبشّران و مستشرقان اهل کتاب همین گونه‌اند. ﴿**بگو: جزاین نیست که من مأمورم تا خدا را بپرستم و به او شرک نورزم**﴾ یعنی: جز این نیست که در کتاب نازل شده بر خود، به عبادت خدای عزّوجلّ و یکتاپرستی‌اش مأمور گردیده‌ام و

این اصلی است که همهٔ کتابهای آسمانی بر آن متّفق بوده و تمام ملل اقتداکننده به پیامبرانﷺ نیز بر عدم انکار آن وحدت کامل دارند ﴿**به‌سوی او**﴾ یعنی: به‌سوی الله ﷻ ﴿**دعوت می‌کنم**﴾ نه به‌سوی غیر وی ﴿**و بازگشتم به‌سوی اوست**﴾ نه به‌سوی غیروی پس چگونه دعوتی این‌چنین مورد کفر و انکار قرار می‌گیرد؟!

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَٰهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا ۚ وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم بَعْدَ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ﴿٣٧﴾

﴿**و بدین‌سان قرآن را حکمی عربی فروفرستادیم**﴾ یعنی: قرآن را به گونه‌ای نازل کردیم که دربرگیرندهٔ اصول و فروع شریعت بوده و به زبان عربی روشنی بیان شده است و میان مردم در وقایع و قضایا به مقتضای حکمت حکم می‌کند چنان‌که کتابهای آسمانی دیگر بر پیامبرانﷺ را به زبانهای خودشان نازل کردیم ﴿**و اگر از هوا و هوسهایشان پیروی کنی**﴾ یعنی: از هوا و هوسهای کفّار؛ اعم از مشرکان و اهل کتاب، هوا و هوسهایی که آنان موافقت و همراهی تو را برآنها می‌طلبند، مثلاً از تو می‌طلبند تا بر قبلهٔ آنان ـ پس از منسوخ شدن آن ـ نماز بخوانی ﴿**پس از دانشی که به تو رسیده**﴾ و خداوند ﷻ آن را به تو تعلیم داده؛ از جمله علمت به منسوخ بودن برنامه‌هایشان، آری! اگر چنان کنی، در آن صورت ﴿**دربرابر خدا هیچ دوست و حمایتگری نخواهی‌داشت**﴾ که متولّی و کارساز امر تو گردیده تو را یاری دهد و از عذاب وی حفظ کند.

این بیان الهی برای قطع نهایی طمع‌های اهل کتاب و مشرکان و نیز برای تحریک مؤمنان بر ثبات در دین خویش است، یعنی: مؤمن نباید بعد از آن‌که به حجّت چنگ زده است، در هنگام روبروشدن با شبهات، متزلزل گردد.

با این آیه، سومین ردّ قران بر درخواست معجزات از سوی مشرکان، به پایان

می‌رسد.
و اینک ردّ چهارم:

وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَذُرِّيَّةٗۚ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأۡتِيَ بِـَٔايَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ لِكُلِّ أَجَلٖ كِتَابٞ ﴿٣٨﴾

﴿و هرآینه پیش از تو نیز پیامبرانی فرستادیم و برایشان زنان و فرزندانی قراردادیم﴾ یعنی: پیامبرانﷺ نیز از جنس بشرند و طبیعتاً زنانی دارند و فرزندانی که از ایشان و زنانشان به دنیا آمده‌اند زیرا ما پیامبرانﷺ را از جنس فرشتگان ــ که نه ازدواج می‌کنند و نه توالد و تناسلی دارند ــ نفرستاده‌ایم. پس ای محمّد ﷺ! تو در این امر تافتهٔ جدابافته از پیامبران دیگر نیستی. امّا شما ای معاندان! چه شده است که در حقّ پیامبر ما ﷺ چیزی را ناجایز می‌پندارید که پیامبران قبل از وی نیز آن را داشته اند؟

کلبی در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: یهودیان، رسول خدا ﷺ را مورد طعن قرارداده و گفتند: ما برای این مرد جز زنان و نکاح دیگر همّ‌وغمّی نمی‌یابیم و اگر طوری که می‌پندارد او به‌راستی پیامبر می‌بود باید کار نبوّت از زنان بازش می‌داشت! همان بود که خدای عزّوجلّ این آیهٔ کریمه را نازل فرمود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «چهار چیز از سنن پیامبران است: استعمال عطر، مسواک، حنا و عقد نکاح». **﴿و هیچ پیامبری را نرسد که هیچ معجزه‌ای بیاورد﴾** از جمله، آنچه که کفّار از پیامبر ﷺ درخواست می‌کنند **﴿مگر به‌اذن خدا﴾** و به حکم وی **﴿برای هر قضایی کتابی است﴾** یعنی: برای هر امری که خداوند ﷻ آن را در حکم و قضای خویش آورده، کتابی است که حق تعالی آن حکم را با میعاد موقّت آن در آن نوشته‌است و آن کتاب: لوح محفوظ است ــ والله‌اعلم. یا معنی

این است: برای هر رخدادی، وقت و زمان معیّن و محدودی است که احکام و برنامه‌ها نیز بر اساس حکمتی که خداوند متعال به آن داناست در همان وقت و زمان معیّن خود مشروع می‌شوند بنابراین، برنامه‌های الهی مبتنی بر مفادّ و مصالحی است که با اختلاف احوال و اوقات مختلف می‌شوند، بدین جهت، شرایع همهٔ انبیا علیهم‌السلام، متناسب با وقت و زمان خود آمده است. همین‌گونه، برای عمرها، ارزاق و اعمال مردم، وقت و زمان معیّنی است که آن میعاد زمانی در موعد مقرّر و مکتوب خود سر می‌رسد لذا تورات و انجیل به زمانهای خاصّی مربوط بوده‌اند و این قرآن عظیم هم به این بخش باقی مانده از عمر دنیا مربوط است. از این جهت خداوند جلّ جلاله فرمود:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿٣٩﴾

﴿**خداوند آنچه را بخواهد**﴾ از کتاب‌ها ﴿**محو می‌کند**﴾ و منسوخ می‌گرداند چنان‌که کتابهای آسمانی پیشین را با نزول قرآن کریم منسوخ گردانید ﴿**و آنچه را بخواهد، اثبات می‌کند**﴾ و منسوخ نمی‌کند، چون قرآن‌کریم و شریعت محمّدی صلی الله علیه وسلم. به قولی معنی این است: خداوند جلّ جلاله نابودی هر چه را بخواهد، نابودش می‌کند؛ از شقاوت، سعادت، رزق، عمر، خیر یا شرّ، یعنی: این را به آن تبدیل می‌کند و آن را به‌جای این می‌نشاند ﴿**و امّ‌الکتاب**﴾ یعنی: اصل کتاب که نه آن را تبدیلی است و نه تغییری ﴿**نزد اوست**﴾ به قولی: محو و اثبات در نامه‌هایی است که به‌دست فرشتگان قرار دارد، امّا لوح محفوظ (امّ‌الکتاب) را نه محوی است و نه تبدیلی بلکه آیات ناسخ و منسوخ و آنچه که محو یا تبدیل می‌شود و آنچه که باقی می‌ماند و حکم آن ازبین نمی‌رود، همه در آن ثبت و محفوظ است. پس لوح محفوظ ـ به اصطلاح معاصر ـ حکم بانک مرکزی اطّلاعاتی‌ای را دارد که هرگز هیچ چیز از آن محو نمی‌شود.

در **حدیث شریف** آمده است: «همانا انسان به سبب گناهی که مرتکب می‌شود، از رزق محروم می‌گردد و قضا را جز دعا برنمی‌گرداند و در عمر جز نیکوکاری نمی‌افزاید».

خلاصه: عقیدۀ ما این است که:

۱ــ برای قضای خداوند متعال، دگرگونی و تبدیلی نیست.

۲ــ محو و اثبات احکام نیز از جملۀ اموری است که قضای خدا ﷻ سابقاً بر آن رفته است.

۳ــ بخشی از قضای الهی حتماً واقع می‌شود و آن قضایی است که ثابت و تغییرناپذیر است و بخشی از آن به اسباب برگردانده می‌شود و آن اموری است که به وسیلۀ اسباب محو و نابود می‌شوند و محو شدن آنها یا به دعاست، یا به صلۀ رَحِم و نیکوکاری با نزدیکان.

۴ــ محو آن بخش از قضای الهی که به اسباب برگردانده می‌شود، شامل نسخ شریعت‌ها نیز می‌گردد، یعنی: گاهی شریعتی، شریعت ماقبل خود را منسوخ می‌کند، مانند نسخ کتابهای آسمانی دیگر به قرآن. و همۀ اینها به قضا و قدر خداوند ﷻ مربوط است.

۵ــ امور همه به اوقات خود وابسته می‌باشند.

که البتّه نصّ آیات و احادیث شریف، به همۀ این مواد ناطق است.

وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعۡضَ ٱلَّذِي نَعِدُهُمۡ أَوۡ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ
ٱلۡبَلَٰغُ وَعَلَيۡنَا ٱلۡحِسَابُ ﴿٤٠﴾

﴿و اگر پاره‌ای از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم﴾ از عذاب **﴿به تو بنمایانیم﴾** قبل از درگذشتت **﴿یا روح تو را پیش از آن بگیریم﴾** و تو را قبل از آن‌که

عذابشان را ببینی، بمیرانیم **﴿به‌هرحال جزاین نیست که بر تو رساندن پیام است﴾** یعنی: برعهدهٔ تو جز تبلیغ احکام رسالت نیست **﴿و بر ماست حساب﴾** یعنی: محاسبهٔ آنان در برابر اعمالشان و مجازاتشان در برابر این اعمال بر عهدهٔ ما است و تو متکفّل آن نیستی که کار در حیاتت با ایمان‌آوردن یا تعذیبشان به‌پایان برسد.

بدین‌گونه، خدای عزّوجلّ پیامبرش را دلجویی کرده و او را به عدم شتابزدگی در امر ایمان آوردن یا عذاب نمودنشان فرامی‌خواند.

سپس خداوند متعال نظر کفّار را به سوی یکی از معجزات و نشانه‌ها جلب می‌کند و آن این نشانه است:

أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِي ٱلْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَاۚ وَٱللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِۦۚ وَهُوَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿۴۱﴾

﴿آیا نمی‌بینند﴾ مردم مکّه **﴿که ما قصد می‌کنیم به زمین﴾** یعنی: به سرزمین کفر **﴿و از اطراف آن می‌کاهیم؟﴾** یعنی: ما با فتوحات مسلمین از اطراف و جوانب سرزمین کفر اندک‌اندک می‌کاهیم تا سرانجام با فتح مکّه که مرکز شرک در آن زمان بود، پایگاه کفر درهم ریخته و کار به‌اتمام رسید. شایان ذکر است که با قرائت علم جدید، آیهٔ کریمه بر بیضوی‌بودن و گسترده‌بودن زمین و عدم کروی‌بودن آن به‌طور تمام مدوّر دلالت کرده و اثبات می‌کند که زمین از اطراف خود کاسته است و تماماً کروی نیست.

﴿و خداست که حکم می‌کند، برای حکم او هیچ بازدارنده‌ای نیست﴾ یعنی: خداوند ﷻ آنچه بخواهد در خلقش حکم می‌کند پس این یکی را بالا برده و آن یکی را به‌زیر می‌کشد، این یکی را زنده می‌کند و آن یکی را می‌میراند و قطعاً او به

عزّت اسلام و برتری آن بر ادیان دیگر حکم کرده است. (لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ) هیچ کس حکم خدای سبحان را نمی‌تواند برگرداند با کاستن یا تغییردادن آن ﴿و او سریع‌الحساب است﴾ پس نیکوکار و بدکار را به سرعت جزا می‌دهد و حسابرسی آنان او رابه دشواری نمی‌اندازد چنان‌که محاسبهٔ یکی از آنان او را از محاسبهٔ دیگری به خود مشغول نمی‌گرداند بلکه او تمام مردم را در یک وقت و زمان محاسبه می‌کند.

البتّه سیاق آیات، متضمّن بشارت به فتح سرزمینهای کفر است.

سپس خداوند متعال به ما از نیرنگ کفّار سخن می‌گوید:

وَقَدْ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ ٱلْمَكْرُ جَمِيعًا ۖ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ ۗ وَسَيَعْلَمُ ٱلْكُفَّٰرُ لِمَنْ عُقْبَى ٱلدَّارِ ﴿٤٢﴾

﴿**و به‌یقین کسانی که پیش از آنان بودند، نیرنگ کردند**﴾ یعنی: کفّاری که پیش از کفّار مکّه بودند با پیامبرانی که خداوند ﷻ ایشان را به‌سوی آنها فرستاده‌بود، نیرنگ کرده و به ایشان کافر شدند ولی آن نیرنگ‌ها بی‌اثر و نابود گشت ﴿**زیرا تدبیر همه یکجا از آنِ خداست**﴾ و نیرنگ دیگران هیچ اهمّیّتی نداشته و در مقابل مکر خداوند ﷻ با مکرکنندگان، هیچ ارزش و اثری بر نیرنگ آنها مترتّب نیست. سپس در تفسیر این امر که مکر همه از آن اوست، می‌فرماید: ﴿**آنچه راکه هرکسی به‌عمل می‌آورد، می‌داند**﴾ پس هر کس آنچه راکه همه به عمل آورند بداند و برای اعمالشان جزای مناسب آن را آماده کند، یقیناً تمام مکر و تدبیر از آن اوست و مکر دیگران در برابر مکرش بی‌اثر است ﴿**و به‌زودی کافران بدانند که فَرجام آن سرای از کیست**﴾ یعنی: به زودی می‌دانند که فرجام پسندیده و عاقبت خوش سرای دنیا یا سرای آخرت، از آن کدام یک از دو گروه است، از آن مؤمنان یا غیر

ایشان؟.

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلًا ۚ قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًۢا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْكِتَٰبِ ﴿٤٣﴾

﴿**و کافران می‌گویند: تو پیامبر نیستی**﴾ یعنی: تو ای محمّد! فرستادهٔ خدا ﷻ به‌سوی مردم نیستی ﴿**بگو: کافی است خدا در میان من و شما گواه باشد**﴾ لذا حق تعالی برای من در مورد صحّت رسالت و صدق دعوتم گواهی می‌دهد ــ با معجزاتی که به دستم به اجرا گذاشته است ــ و این گواهی برایم کافی است، همچنین او به کذب و بطلان راه و روش شما در مورد تکذیب من و مقابله با گواهی‌اش در حقّ من، آگاه است ﴿**و بس است کسی که نزد او علم کتاب است**﴾ یعنی: بس است گواهی علمای اهل کتاب در حقّ من که اوصافم را در کتابهایشان می‌یابند. به قولی این آیه مدنی است و در این صورت معنی این است: گواهی کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند ــ مانند عبدالله‌بن سلام ــ برایم بس است زیرا مسلمانان اهل کتاب بر صدق رسالت من گواهی می‌دهند. به قولی دیگر: مراد کسی است که علم لوح محفوظ نزد اوست و او خود خداوند ﷻ است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ابراهیم
مکّی است و دارای پنجاه‌ودو آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به نام «ابراهیم»، بیان داستان این پیامبر اولی‌العزم الهی در آن است، داستانی که یادآور حقایق فراوان اعتقادی می‌باشد، همان حقایقی که قریش و مشرکان از آن غفلت کردند.

پیام اصلی و مضمون اساسی سورهٔ «ابراهیم»، بیرون‌آوردن مردم از تاریکی‌ها به سوی نور است.

الٓرۚ كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿الف، لام، راء﴾ و سخن دربارهٔ حروف مقطّعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت ﴿**کتابی است که آن را به‌سوی تو**

فروفرستادیم ﴾ یعنی : ای محمّد ﷺ ! این قرآن کتابی است که ما آن را بر تو نازل کردیم ﴿تا مردم را بیرون آوری ﴾ با دعوتشان به‌سوی این قرآن و تربیت‌نمودنشان بر اساس این قرآن ﴿از تاریکی‌ها به‌سوی روشنایی ﴾ یعنی : از تاریکی‌های کفر و شهوت و شرک و شکّ و جهل و گمراهی ، به‌سوی نور ایمان و علم و هدایت و رهایی ﴿به‌اذن پروردگار شان ﴾ یعنی : به‌وسیلهٔ این حکم و فرمان پروردگار متعال به تو که آنها را به‌سوی ایمان دعوت کنی و احکام و برنامه‌های روشنگر دین حق را به آنان تعلیم دهی . یا معنی این است : احدی از آنان از ظلمت به‌سوی نور بیرون نمی‌رود مگر کسی که خداوند ﷻ به بیرون رفتن وی از آن حکم داده است ، یا احدی از آنان به‌سوی نور بیرون نمی‌رود مگر به امر و توفیق حق تعالی ﴿به‌سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده ﴾ راه خداوندی که بر همه چیز غالب و قاهر ، و در همهٔ افعال و اقوال و شرع و امر و نهی خویش ستوده است که آن همان راه‌وروش روشنی است که او برای بندگانش مشروع کرده است .

شیخ سعید حوّی ﷺ در تفسیر « الاساس » می‌گوید : « از این آیه و آیهٔ (وَاِنْ مِنْ أُمَّةٍ اِلاَّ خَلا فِیْها نَذِیْر ۞ و هیچ امّتی نبوده مگر این‌که در آن هشداردهنده‌ای گذشته است) [فاطر / ۳۵] چنین دانسته می‌شود که : این فهم برخی از مردم که پیامبران الهی جز در منطقهٔ عربی و بلادشام برانگیخته نشده‌اند ، فهم نادرستی است و پیامبران الهی در میان هر امّتی با هر زبانی مبعوث گردیده‌اند » .

ٱللَّهِ ٱلَّذِى لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۗ وَوَيْلٌ لِّلْكَـٰفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٢﴾

﴿خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ اوست ﴾ در آفرینش و در فرمانروایی ﴿و ویل بر کافران از عذابی سخت ﴾ ویل: کلمه‌ای است به معنای عذاب

و هلاکت. لذا با این کلمه، حکم خدای سبحان به «عذاب و هلاکت» بر کفّاری که به وسیلهٔ راهنمایی رسول خدا ﷺ از تاریکی‌های کفر و شرک به‌سوی نور هدایت بیرون نمی‌روند، ثابت و لازم گردیده است. به قولی: معنی (ویل بر آنها از عذابی سخت) این است: کفّار از عذاب سختی که گرفتار آن شده‌اند، داد و واویلا و ضجّه و شیون و ناله سر می‌دهند. به قولی دیگر: ویل، خود عذاب است.

ٱلَّذِينَ يَسۡتَحِبُّونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبۡغُونَهَا عِوَجًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلِۭ بَعِيدٖ ﴿٣﴾

سپس در بیان صفات کفّار می‌فرماید: ﴿**همانان که زندگی دنیا را**﴾ به‌سبب محبّتی که به آن دارند ﴿**بر آخرت**﴾ یعنی: بر زندگی جاودان آخرت و نعمتهای ابدی آن ﴿**ترجیح می‌دهند**﴾ ازآن‌رو که به آخرت ایمان ندارند ﴿**و مردم را از راه خدا باز می‌دارند**﴾ با برگرداندن و بازداشتن آنان از رفتن به آن راه ﴿**و در آن کجی‌ای می‌طلبند**﴾ یعنی: برای راه‌خدا ﷻ کجی و انحراف و اشتباه می‌طلبند تا با هوی و هوسهایشان سازگار گشته و نیازها و اهدافشان را برآورده کند. یا آن را کج می‌طلبند تا در آن طعن و ایراد وارد کنند ﴿**آنانند که در گمراهی دورودرازی هستند**﴾ از راه حق و صواب. گمراهی به دوری وصف شد زیرا این گمراهی است که صاحب خویش را از راه حق دور می‌کند.

پس این آیات برای کفّار سه وصف را بر می‌شمارد:

١ ــ برگزیدن زندگانی دنیا بر آخرت.

٢ ــ بازداشتن از راه خدا ﷻ.

٣ ــ طلب کجی و عیب برای راه خدا ﷻ.

البتّه کفّار همه در این سه وصف شریکند.

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ۖ فَيُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٤﴾

﴿**و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم**﴾ تا آنچه را که می‌گوید، به‌آسانی دریابند زیرا اگر پیامبر به زبانی غیراز زبان قومش سخن می‌گفت، قطعاً آنان سخنان او را درک نمی‌کردند و خطاب او را در نمی‌یافتند. پس این لطفی است بسیار بزرگ از جانب خدای منّان بر بندگانش ﴿**تا بیان کند برایشان**﴾ شریعتی راکه خداوند متعال برایشان مشروع کرده است و باز قوم آن پیامبرند که شریعتش را به اقوام دیگری که به زبانهای دیگر تکلّم می‌کنند، بیان و تبلیغ می‌کنند تا آنان نیز اوامر خداوند ﷻ و شریعت وی را همچون قوم آن پیامبر و اهل زبانش بفهمند و دریابند ﴿**پس خدا هرکه را بخواهد گمراه می‌کند**﴾ یعنی: حق تعالی کسانی را که اسباب گمراهی را برگزیده‌اند، گمراه می‌کند ﴿**و هرکه را بخواهد هدایت می‌کند**﴾ یعنی: کسانی را که اسباب هدایت را برگزیده‌اند، هدایت می‌کند ﴿**و اوست غالب باحکمت**﴾ غالب است؛ زیرا در خواستهٔ خود مغلوب نمی‌شود و با حکمت است در افعال خویش؛ پس هرکه را که شایستهٔ هدایت است، هدایت و هرکه راکه سزاوار گمراهی است، گمراه می‌کند.

حاصل معنی این است: آن‌گاه که پیامبر مرسل، شرع خدای عزّوجلّ را به قومش به زبان خودشان بیان کرد، دیگر او را بر هدایت‌کردن کسی هیچ قدرتی نیست زیرا هدایتگر و گمراه کننده خود خدای عزّوجلّ است. یا معنی چنین است: درحقیقت خدای عزّوجلّ کافرانی را که گفتند: محمّد به زبان ما سخن می‌گوید و او یکی از خودِ ماست پس این نبوّت برایش از کجا آمده؟ گمراه کرده است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى

ٱلنُّورِ وَذَكِّرۡهُم بِأَيَّىٰمِ ٱللَّهِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ ﴿٥﴾

﴿**و هرآینه موسی را با نشانه‌های خود فرستادیم**﴾ یعنی: ای محمّد! چنان‌که تو را به پیامبری فرستاده و بر تو کتاب نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به‌سوی نور رهبری کنی، همچنان پیامبران دیگر و از جمله موسی علیه السلام را نیز با همین هدف فرستادیم. مراد از نشانه‌های نازل شده بر موسی علیه السلام، معجزات نُه گانه‌ای است که به وی داده شد. آری! موسی علیه السلام را فرستادیم با این پیام: ﴿**که قوم خود**﴾ بنی‌اسرائیل ﴿**را**﴾ که تحت فرمانروایی و در قید بندگی فرعونند ﴿**بیرون آور از تاریکی‌ها**﴾ یعنی: از تاریکی‌های کفر یا جهلی که به‌سبب آن به موسی علیه السلام گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنان‌که این بت‌پرستان خدایی دارند ﴿**به‌سوی نور**﴾ یعنی: به‌سوی ایمان، یا به‌سوی علم، یا به‌سوی حرّیّت و آزادگی ﴿**و ایام الله را به آنان یادآوری کن**﴾ ایّام الله: وقایعی است که خداوند جل جلاله برای رهایی آنان پدید آورد، چون واقعهٔ بیرون‌آوردنشان از زیر اسارت فرعون، شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، فرودآوردن منّ و سلوی و دیگر نعمتهایش بر آنان. همچنان مجازاتهای حق تعالی در روزهای بزرگ وی که در آنها از قوم نوح و عاد و ثمود انتقام گرفت، شامل ایّام‌الله اند. پس ایّام‌الله هم شامل روزهای نعمت است و هم شامل روزهای نقمت و نکبت ﴿**قطعاً در این**﴾ یادآوری از ایّام الله ﴿**نشانه‌هاست**﴾ یعنی: دلالتهای بزرگی است که انسانها را بر توحید و کمال قدرت الهی راه می‌نماید ﴿**برای هر صبّار شکوری**﴾ صبّار: بسیار شکیبا در محنتها و مصیبتهاست. شکور: بسیار سپاسگزار دربرابر نعمتهای خداوند متعال است. چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در **حدیث‌شریف** فرمودند: «بی‌گمان کار مؤمن همه شگرف و شگفت است؛ خداوند جل جلاله هیچ قضایی را در حق وی مبرم نمی‌سازد مگر این‌که آن قضا به خیر اوست، چه اگر به او آفت و رنجی برسد، شکیبایی می‌کند و این به خیر اوست و اگر هم به او خوشی و نعمتی برسد، شکر می‌گزارد و این نیز به خیر

اوست».

جملهٔ: (إِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُوْر) مفید آن است که: فقط کسی از ایام الله عبرت می‌گیرد که در او دو وصف صبر و شکر وجود داشته باشد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ٱذْكُرُواْ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنجَىٰكُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْۚ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَآءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٦﴾

سپس خداوند متعال از سخنان موسی ﷺ در یادآوری از ایّام‌الله برای قومش، چنین حکایت می‌کند: ﴿**و یاد کن هنگامی راکه موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خود به‌یاد آورید آن‌گاه که شما را از فرعونیان رهانید**﴾ آن‌گاه که من شما را از سرزمین مصر کوچاندم و خدای عزّوجلّ دریا را برایتان گشود و فرعون و لشکریانش را درآن غرق ساخت ﴿**همان کسانی که بر شما عذاب سخت می‌چشانیدند**﴾که آن عذاب سخت عبارت بود از: برده کردن بنی‌اسرائیل و به‌کارگرفتنشان در اعمال شاقّه ﴿**و پسرانتان را سر می‌بریدند و دخترانتان را زنده می‌گذاشتند**﴾ تا خوار و بی‌مقدارشان سازند ﴿**و در این امر**﴾که ذکر شد از افعال فرعونیان علیه شما و سپس رهانیدنتان از چنگال آنان ﴿**برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود**﴾ تا در عرصهٔ ظهور معلوم دارد که شما این نعمتها را چگونه پاس می‌دارید! یا معنی این است: نجات‌دادنتان نعمتی عظیم از جانب حق تعالی بود که شما از شکرگزاری آن عاجزید.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْۖ وَلَئِن

كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾

﴿و آن‌گاه که پروردگارتان اعلام کرد﴾ به شما به اعلامی عام و همگانی تا سخن او را بشنوید و آن را به‌درستی دریابید: ﴿که اگر شکر کنید﴾ یعنی: اگر نعمت‌های یاد شدهٔ مرا بر خود واقعاً سپاسگزاری کنید ﴿بر نعمت شما می‌افزایم﴾ یعنی: نعمتی بر نعمت دیگر بر شما می‌افزایم، به‌عنوان بخششی از جانب خود. و به قولی معنی این است: قطعاً از طاعت خود بر شما می‌افزایم و شما را بیشتر از پیش، گرویدهٔ راه حق می‌سازم ﴿و اگر ناسپاسی کنید﴾ این نعمتهایم را و آن را انکار نمایید ﴿قطعاً عذاب من سخت است﴾ با سلب کردن این نعمتها. پس ناگزیر آنچه که باید، از این عذاب سخت بر شما رسیدنی است و هیچ برگشتی ندارد.

قشیری از صوفیّه در تعریف شکر می‌گوید: «حقیقت شکر نزد اهل تحقیق، مقرّ بودن به نعمت منعم بر وجه فروتنی است». شبلی می‌گوید: «شکر، دیدن منعم بوَد، نه دیدن نعمت».

وَقَالَ مُوسَىٰٓ إِن تَكْفُرُوٓاْ أَنتُمْ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٨﴾

﴿و موسی گفت: اگر شما و هرکه در روی زمین است همگی کفر ورزید﴾ یعنی: اگر شما و تمام خلق همه یکجا نعمتهای حق تعالی را ناسپاسی کنید و آن را هیچ شکر و سپاس نگزارید ﴿بی‌گمان خدا بی‌نیاز است﴾ از شکرگزاری شما و بدانید که از این ناسپاسی شما هیچ نقصی هم دامنگیر وی نمی‌شود ﴿ستوده است﴾ یعنی: سزاوار ستایش است؛ به‌خاطر ذات خود، به‌خاطر بسیار بودن نعمتهایش و به‌خاطر منافعی که از شکرگزاری و ستایشتان برای وی به خود شما عاید می‌گردد چراکه حق تعالی

با این شکرگزاری از شما راضی شده و به فضل و بخشایش خود برشما می‌افزاید.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا۟ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ ۛ وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعْدِهِمْ ۛ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا ٱللَّهُ ۚ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَرَدُّوٓا۟ أَيْدِيَهُمْ فِىٓ أَفْوَٰهِهِمْ وَقَالُوٓا۟ إِنَّا كَفَرْنَا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ وَإِنَّا لَفِى شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَآ إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٩﴾

﴿**آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند؛ قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان**﴾ یعنی: بعد از اقوام ذکر شده ﴿**آمدند، به شما نرسیده است؟ کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد**﴾ یعنی: کسی جز خدای سبحان شمار آنها را نمی‌داند و بر آنان به سبب کثرت‌شان احاطهٔ علمی ندارد. مفسّران از این تعبیر چنین فهمیده‌اند که شناخت دقیق تاریخ زندگی بشر امری است که از حیطهٔ توان بشر خارج است بنابراین، به آنچه مورّخان در این باره نوشته‌اند، نمی‌توان اعتماد مطلق کرد.

محتمل است که این آیه نیز حکایت دنبالهٔ سخنان موسی علیه السلام به قومش باشد بنابراین، این آیه در مضمون یادآوری از ایّام‌الله برای آنها، داخل است. همچنین احتمال دارد که این آیه بر سبیل «استطراد»[1]، آیه‌ای مستقلّ و جملهٔ مستأنفه‌ای از کلام خدای سبحان خطاب به امّت محمّد صلی الله علیه و سلم باشد که آنان را از مخالفت با آن ذات متعال هشدار می‌دهد. ابن‌کثیر احتمال دوم را ترجیح داده، به دلیل این‌که داستان عاد و ثمود در تورات نیامده است.

---

۱ ـ استطراد: انتقال از موضوعی به موضوع دیگری است ـ به‌دنبال کوچکترین مناسبت.

﴿**پیامبرانشان بینات**﴾ یعنی: حجّتها و دلایل روشن و معجزات را ﴿**برایشان آوردند ولی آنان دستهایشان را در دهانهایشان نهادند**﴾ تا از روی غیظ و خشم از آنچه که پیامبران علیهم السلام برایشان آورده‌اند، پشت دست به دندان بگزند زیرا پیامبران علیهم السلام درواقع بر بی‌خردی و سفاهتشان و بر بی‌اعتبارساختن بتانشان حجّتهای کوبنده آوردند. به قولی مراد این است که: آن امّت‌ها دستانشان را بر دهان پیامبران علیهم السلام نهادند تا ایشان را خاموش گردانند؛ به‌انگیزهٔ ردّ و اعتراض بر سخنانشان ﴿**وگفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم و همانا از آنچه ما را بدان می‌خوانید**﴾ از ایمان به خدای یگانه و ترک ماسوای آن ﴿**سخت در شکّیم**﴾ یعنی: حقیقت آنچه که شما برایمان آورده‌اید، موجب شکّ و شبهه‌ای سخت و اضطراب و نگرانی بسیار است. پس هرگاه این پیام توحیدی شما امری مشکوک و غیر یقینی است، دیگر چگونه از ما می‌خواهید تا بدان ایمان آوریم در حالی‌که ما در اصل صحّت نبوّت شما شکّ داریم؟ همچنان محتمل است که آنان علیه پیامبران علیهم السلام ادّعایی بدین مضمون کرده باشند که: شما غیر از آنچه اظهار می‌دارید، نیّات و اهداف اعلام نشدهٔ دیگری دارید که عبارت است از به‌دست‌آوردن قدرت و حاکمیّت در میان اقوامتان، به‌دست‌آوردن اموال و دستیابی به ثروتهای کلان.

البتّه آنها این سخن را به خاطر آن گفتند تا عزم پیامبران علیهم السلام را در کار دعوت به‌سوی حق سست ساخته و ارادهٔ ایشان را متزلزل کنند.

۞ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي ٱللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ قَالُوٓا۟ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَآؤُنَا

فَأۡتُونَا بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ ﴿١٠﴾

﴿پیامبرانشان گفتند: مگر در بارهٔ خدا ــ آفرینندهٔ آسمانها و زمین ــ شکّی هست؟﴾ یعنی: آیا در وجود و یگانگی حق تعالی ــ ذاتی که اختراع‌کننده و ایجادگر آسمانها و زمین بعد از عدم آنهاست ــ شکّ و تردیدی هست؟ درحالی‌که وجود و وحدانیّت او در منتهای روشنی و وضوح بوده و فطرتها گواه وجود او می‌باشند؟ استفهام انکاری است، یعنی: در این‌باره هیچ شکّی وجود ندارد ﴿او شما را دعوت می‌کند﴾ به‌سوی ایمان به وجود و یگانگی خود ﴿تا بر شما از گناهانتان بیامرزد﴾ یعنی: تا حق تعالی پاره‌ای از گناهانی را که آمرزش آن را بخواهد، بر شما بیامرزد ﴿و تا مدّتی معیّن شما را مهلت دهد﴾ و در دنیا عذابتان نکند. آن مهلت، وقت مرگ شماست ﴿گفتند﴾ هر یک از امّتهای تکذیب‌کننده درپاسخ پیامبرانشان: ﴿شما جز بشری مانند ما﴾ در شکل و شمایل و صورت خود ﴿نیستید﴾ می‌خورید و می‌آشامید چنان‌که ما می‌خوریم و می‌آشامیم و شما فرشته نیستید ﴿می‌خواهید که ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند﴾ از بتان و مانند آنها ﴿بازدارید پس﴾ اگر شما در این ادّعا که از نزد خدا ﷻ فرستاده شده‌اید، صادقید ﴿برای ما حجّتی آشکار بیاورید﴾ که بر صحّت ادّعایتان دلالت کند. این درخواست را درحالی مطرح کردند که پیامبران علیهم السلام برایشان حجّتهای آشکار آورده بودند. پس این‌گونه برخورد با پیامبران علیهم السلام، نمایانگر نوعی تعصّب و سرسختی در عقاید فاسدشان بود.

قَالَتۡ لَهُمۡ رُسُلُهُمۡ إِن نَّحۡنُ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأۡتِيَكُم بِسُلۡطَٰنٍ إِلَّا

بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ﴿١١﴾

﴿**پیامبرانشان به آنان گفتند: آری**﴾ چنان‌که شما گفتید ﴿**ما جز بشری مانند شما نیستیم**﴾ در شکل و هیأت و خلقت حقیقی خود ﴿**ولی خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد منّت می‌گذارد**﴾ با برگزیدنش به نبوّت پس او خواسته‌است تا با انتخاب مابه نبوّت، بر ما فضل و منّت گذارد ﴿**و ما را نرسد که برای شما سلطانی بیاوریم**﴾ یعنی: برای ما مقدور نیست که به شما حجّتی از حجّتها را بیاوریم ﴿**جز به‌اذن خدا**﴾ یعنی: به مشیّت وی. به قولی: مراد از «سلطان» در اینجا، معجزاتی است که کفّار بر سبیل سرسختی و لجاجت و تعصّب از پیامبرانﷺ می‌طلبیدند ﴿**و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند**﴾ نه بر چیز دیگری. گویی سخن پیامبرانﷺ در بیان این ویژگی برای مؤمنان، در قدم اوّل ناظر بر خودشان بود و ایشان خود را مدّ نظر داشتند. یعنی: توکّل ما پیامبرانﷺ باید فقط بر خدای عزّوجلّ باشد، نه بر گرایش شما به ایمان و پشتیبانی‌تان از ما.

وَمَا لَنَآ أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى ٱللَّهِ وَقَدۡ هَدَىٰنَا سُبُلَنَاۚ وَلَنَصۡبِرَنَّ عَلَىٰ مَآ ءَاذَيۡتُمُونَاۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢﴾

سپس پیامبرانﷺ به سخن خود چنین ادامه دادند: ﴿**و چرا بر خدا توکّل نکنیم**﴾ یعنی: ما چه عذری داریم که بر حق تعالی توکّل نکنیم ﴿**و حال آن‌که ما را به راههایمان هدایت کرده است؟**﴾ یعنی: حال آن‌که حق تعالی با ما به‌گونه‌ای عمل کرده است که توکّل ما را بر او واجب و لازم می‌گرداند، از آن‌جمله، هدایت‌نمودن ما به‌سوی راهی است که ما را به سرمنزل رحمتش می‌رساند ﴿**و البتّه ما بر آزار شما صبر خواهیم‌کرد**﴾ یعنی: ما سوگند می‌خوریم بر این‌که در آنچه از

سوی شما علیه ما از تکذیب و طرح درخواستهای باطل و سرسختی‌های بی‌جا روی می‌دهد، صابر و شکیبا خواهیم بود ﴿**و توکّل‌کنندگان باید تنها بر خدا توکّل کنند**﴾ نه بر غیروی. تکرار این جمله، مفید پایداری پیامبرانﷺ در مقام توکّل است.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِّنْ أَرْضِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَاۖ فَأَوْحَىٰٓ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٣﴾ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ ٱلْأَرْضَ مِنۢ بَعْدِهِمْۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾

در اینجا بود که آن اقوام سرکش به تهدید متوسّل شدند: ﴿**و کافران**﴾ متمرّد و سرکش ﴿**به پیامبرانشان گفتند: البتّه شما را از سرزمین خود اخراج می‌کنیم، یا این‌که به کیش ما بازگردید**﴾ چنین بود که آنان پیامبرانﷺ را میان بیرون‌رفتن از سرزمین خود یا بازگشتن به آیین کفر مخیّر ساختند، یعنی: اصرار کردند تا یکی از این دو امر را بر پیامبرانﷺ تحمیل نمایند. البتّه این ظلم و تجاوزی آشکار از سوی آنان بود که پیامبرانﷺ را به صرف این‌که دعوت خداوندﷻ را برایشان آورده‌اند، از خانه و سرزمین خودشان و از میان کسان و نزدیکانشان اخراج نمایند ﴿**پس پروردگارشان به آنان**﴾ یعنی: به پیامبران خویش در این حالت خطیر ﴿**وحی کرد که حتماً ستمگران را**﴾ یعنی: همین گروه کافر متمرّد را ﴿**هلاک خواهیم‌کرد**﴾.

﴿**و قطعاً شما را پس از آنان**﴾ یعنی: پس از نابودکردنشان ﴿**در آن سرزمین سکونت خواهیم داد**﴾ یعنی: در سرزمین این کافرانی که شما را به اخراج از آن، یا

بازگشت به دین خود تهدید کرده‌اند ﴿این﴾ وعده‌ای که گذشت؛ از به‌هلاکت‌رساندن ستمگران و سکونت دادن مؤمنان در منازل و مساکن آنان ﴿برای کسی است که از ایستادن در حضور من﴾ در روز حشر و حساب ﴿بترسد﴾ به قولی دیگر معنی این است: این وعده‌ای که گذشت؛ از به‌هلاکت‌رساندن ستمگران و سکونت دادن مؤمنان در منازل و مساکنشان، برای کسی است که از حضور من بالای سر خود و مراقبت و نظارت من بر خود بترسد چراکه من بر همهٔ اعمال بندگان حاضر و ناظر هستم ﴿و از هشدار من بترسد﴾ یعنی: از تهدید و هشدارم به عذاب، بیم داشته باشد. به قولی: مراد از هشدار، خود عذاب است. یعنی: از عذاب من بترسد.

وَٱسۡتَفۡتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٖ ﴿۱۵﴾

﴿و طلب فتح کردند﴾ یعنی: پیامبران علیهم‌السلام از خدای عزّوجلّ علیه دشمنانشان فتح و گشایش و نصرت خواستند. یا معنی این است: کفّار به گمان این‌که حق با آنهاست از خدا جل‌جلاله خواستند تا میان آنان و پیامبران علیهم‌السلام داوری نموده، ظالم را نابود ساخته و مظلوم را یاری نماید پس چون خدای عزّوجلّ میانشان داوری کرد، پیامبران علیهم‌السلام و مؤمنان را نصرت داد ﴿و سرانجام هر جبّار عنیدی ناکام شد﴾ جبّار: متکبّر و زورگویی است که برای هیچ‌کس بر خود حقّی را به رسمیّت نمی‌شناسد. عنید: معاند و ستیزه‌جویی است که در برابر حق ستیزه پیشه کرده و از آن کناره می‌جوید، یعنی: کسی است که از اقرار به کلمهٔ توحید: «لا اله الا الله» سرباز می‌زند.

مِّن وَرَآئِهِۦ جَهَنَّمُ وَيُسۡقَىٰ مِن مَّآءٖ صَدِيدٖ ﴿۱۶﴾

﴿**آن کس که دوزخ پیش روی اوست**﴾ یعنی: دوزخ در طلب آن گردنکش ستیزنده است و به‌زودی او را درخواهد یافت ﴿**و از آبی چرکین به او نوشانده می‌شود**﴾ صَدِیْد: آبی است از چرک و خون که از پوست دوزخیان سرازیر می‌شود.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «دوزخ در روز قیامت حاضر ساخته می‌شود، آن‌گاه خلایق را نداکرده و می‌گوید: همانا من بر هر گردنکش ستیزنده‌ای گمارده شده‌ام ...».

يَتَجَرَّعُهُۥ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُۥ وَيَأۡتِيهِ ٱلۡمَوۡتُ مِن كُلِّ مَكَانٖ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٖۖ وَمِن وَرَآئِهِۦ عَذَابٌ غَلِيظٞ ﴿١٧﴾

﴿**آن را**﴾ یعنی: آن آب چرکین را ﴿**جرعه جرعه می‌نوشد**﴾ به دفعات، نه به‌یکباره، به سبب این‌که آن چرکاب بسیار تلخ و داغ است ﴿**و نزدیک نیست که آن را به‌سهولت فروبرد**﴾ چراکه آن آب زهرآگین گلوگیر او می‌شود. پس عذاب آن جبّار عنید به درازا می‌کشد؛ باری با تشنگی سخت و بار دیگر با نوشیدن این زردآب در این حال مرگبار ﴿**و مرگ**﴾ یعنی: اسباب مرگ ﴿**از هر سو به‌سراغ او می‌آید ولی نمی‌میرد**﴾ تا از آن دردها و سختی‌های جان‌فرسا راحت شود ﴿**و عذابی سخت و سنگین در پیشاپیش خود دارد**﴾ یعنی: برای او بعد از همهٔ اینها، عذاب سخت و سنگین دیگری است که از عذاب قبلی بسیار تلخ‌تر و دردناک‌تر است.

مَّثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡۖ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَرَمَادٍ ٱشۡتَدَّتۡ بِهِ ٱلرِّيحُ فِي يَوۡمٍ عَاصِفٖۖ لَّا يَقۡدِرُونَ مِمَّا كَسَبُواْ عَلَىٰ شَيۡءٖۚ ذَٰلِكَ هُوَ

ٱلضَّلَـٰلُ ٱلۡبَعِيدُ ﴿١٨﴾

سپس خداوند ﷻ برای اعمال تمام کفّار مَثَلی زده می‌فرماید: ﴿**مَثَل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، اعمال آنان مانند خاکستری است که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد**﴾ یعنی: اعمال نیک کفّار ــ مانند صلهٔ رحم، دادن صدقه به فقرا، نیکی با والدین و امثال آن ــ تباه و مردود است و خداوند ﷻ آن را محو و نابود می‌کند چنان‌که باد تند در روز طوفانی به سرعت خاکستر را برداشته و آن را به همه‌جا می‌پراکند، به‌طوری که آن خاکستر کلاً نابود شده و جای آن چنان خالی می‌ماند که گویی در آنجا هیچ چیزی نبوده است ﴿**بر هیچ چیز از آنچه کسب کرده بودند، قدرت ندارند**﴾ یعنی: کفّار از این اعمال به هدر رفته و بی‌اثر، هیچ نشانی در آخرت نمی‌بینند تا دربرابر آن پاداش و ثوابی دریافت دارند زیرا این اعمالشان بر زیربنای ایمان استوار نبوده تا باقی بماند ﴿**این است همان گمراهی دور و دراز**﴾ از راه حقّ و صواب.

أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ إِن يَشَأۡ يُذۡهِبۡكُمۡ وَيَأۡتِ بِخَلۡقٖ جَدِيدٖ ﴿١٩﴾

﴿**آیا درنیافته‌ای**﴾ ای انسان! ﴿**که خدا آسمانها و زمین را به‌حق آفرید؟**﴾ یعنی: آنها را بر وجه درست و تدبیر محکمی آفرید و حق هم این بود که آنها را این‌گونه بیافریند تا با این آفرینش متین، بر کمال قدرت وی استدلال شود ﴿**اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق جدیدی به‌میان می‌آورد**﴾ یعنی: او توانایی دارد تا نافرمانان را ازمیان برده و کسانی از خلقش را ــ از نوع انسان یا نوع دیگری ــ به میان آورد که از او فرمان برند.

وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿٢٠﴾

﴿و این کار بر خداوند دشوار﴾ و ممتنع ﴿نیست﴾ زیرا حق تعالی بر هرچیز قادر است. به‌همین جهت، تابلویی از تابلوهای قیامت را در برابر ما این‌گونه به تصویر می‌کشد:

وَبَرَزُوا۟ لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ ٱلضُّعَفَٰٓؤُا۟ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا۟ إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ ۚ قَالُوا۟ لَوْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ لَهَدَيْنَٰكُمْ ۖ سَوَآءٌ عَلَيْنَآ أَجَزِعْنَآ أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ ﴿٢١﴾

﴿و همگی در پیشگاه خداوند ظاهر می‌شوند﴾ یعنی: همگی در روز قیامت از قبرهای خود به‌سوی «بَراز» بیرون می‌آیند و آن عرصهٔ محشر است که جایی است فراخ و نمایان و همگی ـ اعم از نیکوکار و بدکار ـ یکجا در آن گرد می‌آیند ﴿پس ناتوانان﴾ در اندیشه و خرد ﴿به گردنکشان﴾ و رؤسای متکبّری که در دنیا رئیس و سردمدارشان بوده‌اند ﴿می‌گویند: همانا ما پیرو شما بوده‌ایم﴾ در دنیا و به پیروی از شما، پیامبران علیهم‌السلام را تکذیب کرده و به خدای سبحان کفر ورزیده‌ایم ﴿پس آیا شما چیزی از عذاب خدا را﴾ یعنی: بعضی از چیزها را که همانا عذاب خدا جل‌جلاله است، یا بعضی از این عذاب خدا جل‌جلاله را که در آن قرار داریم ﴿از ما دفع‌کننده هستید؟ می‌گویند﴾ آن گردنکشان در پاسخشان ﴿اگر خداوند ما را هدایت کرده بود﴾ به‌سوی ایمان ﴿ما نیز قطعاً شما را هدایت می‌کردیم﴾ به‌سوی آن ﴿برای

ما یکسان است، چه بی‌تابی کنیم و چه شکیبایی ورزیم، ما را هیچ گریزگاهی نیست ﴾ یعنی: بی‌قراری و اضطراب و صبر و شکیبایی هر دو برای ما یکسان است و نتیجهٔ کار را تغییر نمی‌دهد زیرا ما به‌هیچ‌وجه از عذاب خلاصی نداریم.

وَقَالَ ٱلشَّيْطَٰنُ لَمَّا قُضِيَ ٱلْأَمْرُ إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ ٱلْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ ۖ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَٰنٍ إِلَّآ أَن دَعَوْتُكُمْ فَٱسْتَجَبْتُمْ لِي ۖ فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوٓاْ أَنفُسَكُم ۖ مَّآ أَنَا۠ بِمُصْرِخِكُمْ وَمَآ أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ ۖ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ ۗ إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٢﴾

﴿ **و چون کار یکسویه شد** ﴾ یعنی: چون داوری صورت گرفت و بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآمدند ﴿ **شیطان گفت: همانا خداوند به شما وعده داد، وعدهٔ راست** ﴾ در امر رستاخیز و حساب و پاداش‌دادن نیکوکار دربرابر نیکوکاری‌اش و مجازات بدکار دربرابر بدکاری‌اش ﴿ **و من به شما وعده دادم** ﴾ وعدهٔ نادرست؛ که رستاخیز و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست ﴿ **پس با شما خلاف کردم** ﴾ آنچه را که وعده داده بودم زیرا وعدهٔ من دروغی بیش نبود ﴿ **و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود** ﴾ و اگر شما خود نمی‌خواستید، نمی‌توانستم به زور و اجبار شما را به کفر درآورم ﴿ **جز این‌که شما را دعوت کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید** ﴾ یعنی: لیکن آنچه بود، فقط این بود که من شما را به‌سوی کفر دعوت کرده و آن را دربرابر شما آراستم و شما هم شتابان مرا اجابت گفتید لذا هیچ الزام

و اجباری از سوی من بر شما نبود ﴿پس مرا ملامت نکنید﴾ در آنچه که به‌سبب وعدهٔ نادرست و بی‌اساس من به آن در افتاده‌اید ﴿و خود را ملامت کنید﴾ در این‌که به دعوتم لبّیک گفته و وعدهٔ راستین خدا ﷻ و دعوت وی به‌سوی سرای سلامتی را فروگذاشتید، با وجود آن‌که حجّت حق برپا، و برهانهایش که بر هیچ عاقلی پنهان نیست در میان بود و آن برهانها فقط بر کسانی پوشیده ماند که تن به خواری و رسوایی سپرده و خفّت و ذلّت پیروی مرا خریدار شدند؛ ﴿من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید﴾ تا بتوانم به شما در این عذابی که گرفتار آن شده اید، یاری و کمکی بکنم، یا شما بتوانید مرا از این عذاب رسواگر نجات دهید. یعنی: شیطان خود در این حالت به همان عذابی مبتلاست که آنان گرفتار آنند و او خود محتاج فریادرسی است که به‌فریادش برسد و او را از آن عذاب خفّت‌بار برهاند. پس چگونه طمع به یاری و فریادرسی کسی می‌بندند که او خود نیازمند یاریگری و فریادرسی است ﴿هرآینه من به آنچه که پیش از این مرا در کار خدا شریک می‌دانستید، کافرم﴾ اینک امروز به‌شما تصریح می‌کنم که به کار شما در شریک آوردنم در ربوبیّت خدای سبحان، کافرم. بدین‌گونه است که شیطان در روز قیامت در برابر پیروانش موضع و موقفی در پیش می‌گیرد که پشتشان را می‌شکند و دلهایشان را ازهم می‌درد ﴿هرآینه ستمکاران، برایشان عذابی دردناک است﴾.

در این‌که آیا این جملهٔ اخیر از تتمّهٔ سخن ابلیس است که خدای عزّوجلّ آن را به ما حکایت می‌کند، یا سخن مستقلّی است؟ مفسّران بر دو قول‌اند و در این‌که آیا این سخنرانی ابلیس برای پیروانش قبل از ورودشان به دوزخ است یا بعد از آن؟ نیز دو قول است که ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده. ولی مفسّران در تأیید قول اوّل حدیثی نقل کرده‌اند و از آن چنین بر می‌آید که سخنرانی ابلیس بعد از فیصله‌شدن کار حساب و قبل از ورود به دوزخ خواهد بود.

وَأُدْخِلَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ ۖ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَٰمٌ ﴿٢٣﴾

﴿و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به بهشت‌هایی درآورده می‌شوند که از زیر درختان آن جویبارها روان است، به‌حکم پروردگار خویش در آنجا جاودانند و دعای خیرشان در آنجا سلام است﴾ یعنی: درود فرشتگان به بهشتیان در بهشت، سلام‌گفتن برایشان به‌حکم پروردگارشان است. یا درود برخی از بهشتیان بر برخی دیگر در بهشت سلام گفتن است.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ ﴿٢٤﴾

﴿آیا ندیدی﴾ یعنی: آیا ندانستی **﴿که خداوند چگونه مَثَلی زد؛ سخن پاکیزه را مانند درخت پاکیزه ساخت﴾** سخن پاک، همانا کلمهٔ اسلام؛ یعنی «لا اله الا الله» یا هر سخنی است که به معروف امر یا از منکر نهی کند. یعنی: حق تعالی کلمهٔ طیّبه و سخن پاکیزه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده **﴿که ریشه‌اش استوار است﴾** و گشن بیخ، محکم و پایدار است در زمین **﴿و شاخه‌اش در آسمان است﴾** مانند درخت خرما و غیر آن از درختان مثمر. پس همچنین است کلمهٔ توحید که در قلب مؤمن استوار است، هم در دنیا و هم در آخرت.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در حقیقت داستان ایمان مانند داستان درختی استوار است، درختی که ایمان عروق آن، نماز ریشهٔ آن، زکات بیخچه‌های آن، روزه شاخه‌های آن، آزاردیدن در

راه خدا ﷻ سبزهٔ آن، حسن خلق برگهای آن و بازداشتن خود از محرّمات خدا ﷻ میوهٔ آن است».

تُؤْتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۭ بِإِذْنِ رَبِّهَاۗ وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾

آری! آن درخت؛ ﴿**میوه‌اش را لحظه‌به‌لحظه به‌اذن پروردگارش**﴾ یعنی: به‌اراده و مشیّت وی ﴿**می‌دهد**﴾ به قولی: مراد از این درخت پاکیزه، درخت خرمایی است که در تمام اوقات شبانه روز، بدون فرق میان زمستان و تابستان میوه می‌دهد. پس همچنین است کلمهٔ توحید و کلمهٔ خیر که همیشه میوهٔ خیر داده و حامل خویش را در هر زمانی به‌سوی عمل نیک پیش می‌افگند و انسان مؤمن به‌سبب آن وارد بهشت می‌شود. **حدیث‌شریف** ذیل مؤیّد قول فوق است که رسول خدا ﷺ خطاب به اصحاب ﷿ فرمودند: «به من از درختی خبر دهید که همانند انسان مسلمان است، از برگهای آن هیچ نمی‌ریزد و میوهٔ خود را در هر زمانی می‌دهد؟ سپس خود فرمودند: این درخت، درخت خرماست» ﴿**و خدا برای مردم مثلها می‌زند تا بوَد که متذکّر شوند**﴾ چراکه زدن مَثَلها، یادآوری، تفهیم و تصویر معانی را تسریع و به آن کمک شایانی می‌کند.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ٱجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ ٱلْأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ ﴿٢٦﴾

﴿**و مَثَل سخنی ناپاک**﴾ که عبارت از کلمهٔ کفر و هر سخنی است که به‌سوی شرّ و

بدی فراخواند ﴿**چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده**﴾ یعنی: ریشه کن شده لذا باد آن را درهم می‌تکاند و دیری نمی‌پاید که آن درخت از بین می‌رود. به قولی: مراد از این درخت، درخت «حنظل» است ﴿**آن را هیچ قراری نیست**﴾ یعنی: آن درخت بر روی زمین هیچ استقراری ندارد. پس همچنین است کلمهٔ کفر و باطل و شرّ که اگر چندی در میان مردم رونق گیرد ولی به‌زودی از رمق افتاده راه فنا درپیش می‌گیرد و از آنجا که کلمهٔ کفر و شخص کافر اساساً از هیچ حجّتی بهره‌مند نیست پس نه در آن ثباتی است، نه هرگز از آن خیری به‌دست می‌آید و نه از آن سخن یا عملی پاک پدیدار می‌شود در حالی‌که کلمهٔ حق و انسان مؤمن هم در ملکوت اعلی شاخ‌وبرگ دارد و هم در دنیا پیوسته اوج و صعود تازه‌ای می‌یابد و مردم از او بهره‌مند می‌شوند.

يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْأَخِرَةِ ۖ وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَ ۚ وَيَفْعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ ﴿۲۷﴾

﴿**خدا مؤمنان را با سخن استوار**﴾ که همانا کلمهٔ طیّبهٔ: «أشهد ان لا اله الا الله و انّ محمّداً رسول‌الله» و سایر سخنان حقّ است ﴿**ثابت می‌گرداند**﴾ زیرا گویندگان این سخن استوار، برآن استمرار ورزیده و پیوسته برآن پایدار می‌مانند، هم ﴿**در زندگی دنیا**﴾ چراکه هرگاه دشمنان خدا ﷻ در دنیا ایشان را زیر فشار قرار دهند، یا شیطانهای انسی و جنّی ایشان را به وسوسه درافگنند، ایشان بر کلمهٔ حق ثابت و پایدار باقی می‌مانند ﴿**و**﴾ هم ﴿**در آخرت**﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ مؤمنان را در وقت پرسش نکیر و منکر در قبر و در روز قیامت نیز، با سخن استوار ثابت می‌گرداند.

جمهور مفسّران برآنند که مراد از استواری مؤمن در زندگی آخرت، استواری

وی در گفتن کلمهٔ حق در قبر است ، یعنی : وقتی مؤمنان از دین و معتقدات خود در قبر موردپرسش قرار گیرند ، آن را با سخنان ثابت ، استوار و روشن ، بی هیچ لکنت و تردّد و یا نادانی‌ای بیان می‌کنند چنان‌که در جانب مقابل ، کسی که از این توفیق بی‌بهره است ، در پاسخ سؤال نکیر و منکر می‌گوید : « نمی‌دانم ! » . آن‌گاه به وی گفته می‌شود : « نه دانستی و نه هم خواندی » . امام رازی نیز می‌گوید : « به قول مشهور ، این آیه دربارهٔ پرسش دو فرشتهٔ نکیر و منکر در قبر و این‌که خداوند ﷻ کلمهٔ حق را بر مؤمن تلقین نموده و او را بر گفتن حق استوار می‌گرداند ، آمده است » . ﴿**و خدا ستمگران را گمراه می‌کند**﴾ یعنی : حجّتشان را از نزدشان گم‌وگور می‌کند. پس در قبرهایشان و در هنگامهٔ حساب روز حشر ، قادر به بیان آن نمی‌شوند .

در **حدیث‌شریف** به روایت عثمان‌بن عفّان رضی الله عنه آمده است : « چون رسول خدا ﷺ از دفن میّت فارغ می‌شدند ، بر سر قبر وی می‌ایستادند و می‌فرمودند : برای برادرتان آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او همین حالا مورد پرسش قرار می‌گیرد » . ﴿**و خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد**﴾ یعنی : در وقت مرگ توفیق ادای کلمهٔ شهادت می‌دهد و در وقت سؤال نکیر و منکر مؤمن را به قول حق گویا می‌کند لذا مشیّت وی مطلق است و از آنچه می‌کند مورد پرسش قرار نمی‌گیرد .

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود : « چون مرگ مؤمن فرارسد ، فرشتگان نزد او حاضر شده و بر او سلام می‌گویند ، آن‌گاه به او مژدهٔ بهشت می‌دهند و چون بمیرد با جنازهٔ وی همراه می‌شوند ، سپس همراه مردم بر او نماز می‌گزارند ، آن‌گاه چون دفن شود ، در قبر خویش نشانده می‌شود و به او گفته می‌شود : پروردگارت کیست؟ می‌گوید : پروردگارم خداوند ﷻ است . سپس به او گفته می‌شود : پیامبرت کیست؟ می‌گوید : پیامبرم محمّد ﷺ است . سپس به او گفته می‌شود : شهادتت چیست؟ می‌گوید : اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمّداً

رسول الله . در این هنگام قبرش به‌اندازهٔ امتداد ساحهٔ دیدش بر وی فراخ ساخته می‌شود . امّا کافر؛ پس حکایت وی چنین است که فرشتگان در هنگام مرگ بر وی فرود می‌آیند و بر چهره و پشتش می‌زنند و چون به قبر درآورده شود ، او را می‌نشانند ، آن‌گاه به او گفته می‌شود : پروردگارت کیست؟ امّا او هیچ جوابی نمی‌دهد زیرا خداوند ﷻ این حقیقت را فراموش وی می‌گرداند و چون به وی گفته‌شود : پیامبری که به‌سویت مبعوث شده کیست؟ باز هم درمی‌ماند و هیچ پاسخی نمی‌دهد . و خدا ستمگران را این‌چنین گمراه می‌کند » .

۞ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ ٱلْبَوَارِ ﴿٢٨﴾

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا ۖ وَبِئْسَ ٱلْقَرَارُ ﴿٢٩﴾

﴿**آیا به کسانی که شکر نعمت خدا را به ناسپاسی بدل کردند، ننگریستی؟**﴾ خداوند متعال ، پیامبرش ﷺ را از حال کفّار مکّه به تعجّب فرا می‌خواند ، از آنجا که آنان با تکذیب وی؛ نعمت عظمای بعثت ایشان را از میان خود به پیامبری ، مورد ناسپاسی قرار دادند ، در حالی که گزینش آن حضرت ﷺ از میانشان ، انعامی بزرگ و بی‌مانند برآنان بود که می‌باید برآن شکرگزار می‌بودند ﴿**و**﴾ با این ناسپاسی ﴿**قوم خود را به سرای هلاکت فرود آوردند**﴾ که جهنّم است . بوار : هلاکت است . به قولی : مراد از این گروه ، سران قریش بودند که در روز بدر ، قوم خویش را با کشته‌شدنشان به‌دست لشکر اسلام به سرای نیستی که عذاب نابود کنندهٔ آخرت است فرود آوردند .

آن‌گاه (دارالبوار) را این‌گونه معرّفی می‌کند : ﴿**در آن سرای هلاکت که جهنّم**

است، در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است! ﴾.

وَجَعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِهِۦ قُلْ تَمَتَّعُواْ فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى ٱلنَّارِ ﴿٣٠﴾

﴿**و**﴾ این گروهی که به جهنّم در می‌آیند ﴿**برای خداوند همتایانی**﴾ یعنی: شرکایی در ربوبیّت ﴿**قرار دادند تا از راه او گمراه کنند**﴾ یعنی: تا قوم خویش را از راه خدا ﷻ به بیراهه در افگنند و این است کار سران شرک و کفر؛ از متولّیان بتان و دیگر سردمداران مذاهب ضالّه‌ای که از سوی مردم گمراه مورد پیروی قرار می‌گیرند ﴿**بگو: برخوردار شوید**﴾ به آنچه که در آن هستید از شهوات و گمراه سازی مردم ﴿**و بدانید که قطعاً بازگشت شما به‌سوی آتش است**﴾ یعنی: قطعاً مرجع و مقام نهایی شما آتش دوزخ و همان «دارالبوار» است. گویی گفته شد: اگر بر این شیوه ادامه دهید، بدانید که حتماً بازگشت شما به‌سوی دوزخ است.

قُل لِّعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَٰلٌ ﴿٣١﴾

﴿**به آن بندگانم که ایمان آورده‌اند، بگو**﴾ خداوند متعال از باب تشریف و گرامیداشت، مؤمنان را به بندگی خودش نسبت داده. آری! به ایشان بگو: ﴿**نماز را برپا دارند**﴾ با ادای آن در اوقات مخصوص آن و رعایت ارکان و آداب آن ﴿**و**﴾ به ایشان بگو: ﴿**از آنچه ما به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا انفاق کنند پیش از آن‌که روزی فرارسد که در آن نه خرید و فروشی باشد و نه دوستی‌ای**﴾ یعنی: در روز

قیامت دادوستدی نیست تا کسی که در عمل کوتاهی کرده، با دادن عوض و جریمه‌ای خود را از عذاب خداوند ﷻ بازخرید کند همچنین در آن روز پیوندهای دوستی و رفاقت نیز وجود ندارد تا دوست برای دوستش میانجیگری و شفاعت کرده او را از عذاب برهاند بنابراین، بنده باید برای نجات خویش، خود توشه و زادوبرگ ایمانی کسب کرده به نماز و انفاق و دیگر اعمال شایسته روی آورد.

به قولی: انفاق پنهانی، در صدقات نافله و اختیاری بهتر است و انفاق آشکار در زکات فرض.

ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْأَنْهَٰرَ ﴿۳۲﴾

بعد از آن که خداوند ﷻ احوال و اوصاف نیکبختان و بدبختان را روشن ساخت، اینک ادلّه‌ای را که بر وجود و یگانگی و کمال علم و قدرتش دلالت می‌کند، بیان می‌کند تا وجوب شکرش بر بندگان محرز شود و کفّاری که این نعمتها را ناسپاسی می‌کنند، در معرض توبیخ بیشتر قرار گیرند: ﴿**خدا آن ذاتی است که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فروفرستاد پس به‌وسیلهٔ آن آب، از میوه‌ها برای شما روزی‌ای بیرون آورد**﴾ یعنی: از محصولات و میوه‌های گوناگون روزی‌ای برای بنی‌آدم بیرون آورد که به وسیلهٔ آن زندگی کنند. پس کسی که این‌چنین جایگاهی داشته باشد، بی‌شکّ سزاوار آن است که مورد پرستش قرار گرفته و در راه وی انفاق شود ﴿**وکشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او**﴾ طبق خواستهٔ شما ﴿**در دریا روان شود**﴾ و آن را در مصالح و منافع خود به کار گیرید ﴿**و رودها را**

برای شما مسخّر کرد ﴾ تا آنها را در هرجایی که می‌خواهید به جریان اندازید و نیز بر رودخانه‌ها کشتیرانی کنید. پس خدایی که این همه بر شما منّت نهاد، بی‌شک سزاوار پرستش و شکر است.

وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ دَآئِبَيْنِ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ﴿٣٣﴾

﴿**و برای شما خورشید و ماه را ــ که پیوسته روانند ــ رام گردانید** ﴾ تا از نور و روشنی و سایر منافع آنها استفاده کنید، خورشید و ماهی که پیوسته فعّالند و به حیات انسان، حیوان، رستنی‌ها و غیره نیرو و مدد می‌رسانند. یا معنی این است: خورشید و ماه، همیشه به پیروی از فرمان خدا ﷻ در حرکت و جریانند و هرگز از سیر و حرکت باز نمی‌مانند ﴿**و رام ساخت برای شما شب و روز را** ﴾ که از پی یکدیگر می‌آیند. پس روز برای سعی و تلاشتان در امور معاش است و شب هم برای آرام‌گرفتن و استراحتتان و این همه، شکر و سپاس او را می‌طلبند.

وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ۚ وَإِن تَعُدُّوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحْصُوهَآ ۗ إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾

﴿**و از هر چه که از او خواستید به شما عطا کرد** ﴾ و از هر چه هم که نخواستید، امّا مورد نیاز شماست و از آن بهره‌مند می‌شوید، نیز به شما عطا کرد ﴿**و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به‌شمار درآورید** ﴾ یعنی: به‌هیچ وجهی از وجوه، توان شمارش و احاطۀ نعمتهای حق تعالی را ندارید و اگر فردی از افراد بشر بخواهد تا

نعمتهای خدای عزّوجلّ را بر خود در آفرینش عضوی از اعضا یا حسّی از حواسّش به‌شمار آورد، هرگز بر این کار قادر نیست پس چگونه خواهد بود شمارش دیگر نعمتهایی که حق تعالی در کلّ اعضای وجودش آفریده است و نیز سایر نعمتهایی که از خارج وجودش بر او احاطه کرده و با اجناس و الوان مختلف و متنوّع خود، او را در هر وقت و هر زمان از همه جهت زیر پوشش خویش قرارداده است.

امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «چون خواهی لقمهٔ نانی برگیری و به دهان بری ... در این امر نیک تأمّل کن که این لقمهٔ نان به‌سامان نمی‌رسد مگر آن‌که این عالم به تمام‌وکمال بر درست‌ترین وجه فعّال باشد»، سپس او شرحی شافی و کافی از روند شکل‌یابی این امر ارائه کرده و در پایان می‌گوید: لذا با آنچه یاد کردیم، آشکار شد که شناخت سود و منافع همین یک لقمه، جز با شناخت جزئیّات بسیار دیگری مقدور نیست و عقل‌ها از درک ذرّه‌ای از این مباحث قاصرند». در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری آمده است که رسول اکرم ﷺ در دعای خویش می‌گفتند: «اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ غَيْرَ مُكْفٍي وَ لاٰ مُوَدَّعٍ وَ لاٰ مُسْتَغْنٍي عَنْهُ رَبَّنَا ✿ بارخدایا! شکر و سپاس برای توست، بی‌آن‌که تو به شکر و سپاس ما نیازی داشته باشی، یا آن را ترک کنیم و با آن وداع گوییم، یا از آن بی‌نیاز باشیم پروردگارا».

پس بارخدایا! ما تو را بر هر نعمتی که به ما داده‌ای و جز تو هیچ‌کس دیگر، حدّ و مرز و مقدار آن را نمی‌داند، شکر و سپاس می‌گوییم: «اَللّٰهُمَّ إِنَّا نَشْكُرُكَ عَلٰى كُلِّ نِعْمَةٍ اَنْعَمْتَ بِهٰا عَلَيْنٰا مِمّٰا لاٰ يَعْلَمُهُ اِلاّٰ أَنْتَ» ﴿**همانا انسان ستم پیشه است**﴾ بر خود با غفلت از شکر نعمت ﴿**ناسپاس است**﴾ کَفّار: بسیار ناسپاس است نعمتهای خداوند ﷻ را بر خود و منکر آن نعمتهاست و چنان‌که باید شکرگزار آنها نیست.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَٰذَا ٱلْبَلَدَ ءَامِنًا وَٱجْنُبْنِي وَبَنِيَّ

أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ ﴿۳۵﴾

﴿**و یاد کن هنگامی را که ابراهیم گفت**﴾ بعضی از مفسّران برآنند که ذکر داستان ابراهیمؑ در اینجا همچون مثالی برای کلمهٔ پاکی است که در هروقت میوه‌ای پاک می‌دهد[1] لذا ابراهیمؑ در عبادت خدای عزّوجلّ الگو و نمونه است و باید موحّدان به او اقتدا کنند. آری! ابراهیمؑ دعای پایداری بر آیین توحید کرد و گفت: ﴿**پروردگارا، این شهر را**﴾ یعنی: مکّه را ﴿**جایی امن بگردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار**﴾ به قولی: مراد وی فرزندان صلبی‌اش، و به قولی دیگر: مراد وی تمام ذریّه و تبارش بود. صنم: تمثالی بود که اهل جاهلیّت از سنگ و مانند آن می‌ساختند و آن را پرستش می‌کردند.

وقتی ابراهیمؑ ـ این قافله‌سالار توحید و پدر پیامبرانؑ ـ از عبادت بتان به خدا ﷻ پناه برده و دعا می‌کند که حق تعالی او را از آن دور بدارد پس دیگران به ترس از افتادن در این ورطه سزاوارترند زیرا هر عصری دارای بتان و اصنام مخصوص به خود است که گاهی حتّی بر تیزبینان آن عصر هم پنهان و ناشناخته می‌مانند لذا باید به‌هوش بود و بتان زمان خویش را شناخت.

رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِۖ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّيۖ وَمَنۡ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿۳۶﴾

﴿**پروردگارا، آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند**﴾ یعنی: با آنکه این بتان جماداتی بی‌درک و شعور بیش نیستند، امّا سبب گمراهی بسیاری از مردم شده‌اند

---

۱ ـ نگاه کنید به [آیهٔ/۲۵] از همین سوره.

پس گویی مردم را گمراه کرده‌اند ﴿پس هرکه از من پیروی کند﴾ در دینم و مسلمانی موحّد شود ﴿بی‌گمان او از من است﴾ یعنی: از اهل دین من است ﴿و هر که مرا نافرمانی کند﴾ و از من پیروی نکرده و در آیین من در نیاید ﴿پس به یقین تو آمرزندهٔ مهربانی﴾ هر چند گناه وی هم بزرگ باشد.

به این مناسبت خاطر نشان می‌شود که: اهل سنّت و جماعت میان جایز عقلی و جایز شرعی در حقّ خداوند متعال فرق می‌گذارند، یعنی در نزد آنان عقلاً جایز است که خداوند متعال هر گناهی را بیامرزد ولی چون خود او خود خبر داده که شرک را نمی‌آمرزد پس عقیده به این‌که آمرزش شرک مستحیل‌الوقوع (غیرممکن) می‌باشد، نیز واجب است. هرچند به قولی: مراد ابراهیم علیه السلام در اینجا از نافرمانی، نافرمانی از وی در غیر شرک است.

رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡـِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ وَٱرۡزُقۡهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡكُرُونَ ﴿٣٧﴾

﴿پروردگارا! هرآینه من بعضی از فرزندانم را﴾ مراد فرزندش اسماعیل علیه السلام است ﴿در وادیی بی‌کشت﴾ و بی آب و علف که وادی مکّه است ﴿نزد خانهٔ محرّم تو سکونت دادم﴾ به قولی: خانهٔ کعبه را از آن رو «محرّم» نامیدند که بر متجاوزان ستمگر هتک حرمت آن حرام گردیده و نیز هرنوع بی‌احترامی و استخفاف و اهانت به آن حرام است ﴿پروردگارا! تا نماز را برپا دارند﴾ یعنی: ایشان را در این وادی اسکان دادم تا در آن نماز را بر پا دارند ﴿پس دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده﴾ به سبب محبّت خود و خانه‌ات و به تبع آن محبّت مجاوران

خانه‌ات تا در آن حجّ و عبادت انجام دهند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: اگر ابراهیم علیه السلام به‌جای «دلهای برخی از مردم»، «دلهای همهٔ مردم» می‌گفت، قطعاً دلهای فارس و روم و تمام مردم به کعبه مشتاق می‌شد. ﴿**و آنان را از محصولات مورد نیازشان روزی‌ده**﴾ محصولاتی که در آن می‌رویانی، یا به‌سوی آن از جاهای دیگر جلب می‌کنی ﴿**باشد که سپاسگزاری کنند**﴾ نعمتهای تو را.

پس خداوند عزّ و جلّ دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت کرد و کعبه را حرم امنی گردانید که تمام محصولات به‌سوی آن آورده می‌شود تا بدانجا که انسان میوهٔ بهاری و تابستانی و پاییزی و زمستانی را در یک روز واحد در آن می‌یابد

رَبَّنَآ إِنَّكَ تَعۡلَمُ مَا نُخۡفِي وَمَا نُعۡلِنُۗ وَمَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ﴿٣٨﴾

﴿**پروردگارا! بی‌گمان تو آنچه را که پنهان می‌داریم و آنچه را که آشکار می‌کنیم، می‌دانی و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند**﴾ آری! تو به احوال و مصالح ما از خود ما داناتری و از خود ما به خود ما مهربان‌تری پس نیازی وجود ندارد که ما طلب کنیم، لیکن ما تو را برای اظهار عبودیّت و ابراز فقر خود به‌سوی رحمتت می‌خوانیم؛ همچنین بدان جهت که ما به دریافت این برکات شتاب داریم.

تکرار ندای «ربّنا» برای مبالغه در تضرّع و زاری به بارگاه حق تعالی است.

ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلۡكِبَرِ إِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَۚ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ﴿٣٩﴾

﴿سپاس خداوندی را که با وجود سالخوردگی﴾ من و زنم **﴿اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به‌راستی پروردگار، شنوای دعاء است﴾** به قولی: اسماعیل‌ﷺ در نودونُه‌سالگی و اسحاق‌ﷺ در صدودوازده‌سالگی ابراهیم‌ﷺ به‌دنیا آمدند.

رَبِّ ٱجْعَلْنِي مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي ۚ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ ﴿٤٠﴾

﴿پروردگارا! مرا برپادارندۀ نماز قرار ده و از فرزندان من نیز﴾ یعنی: برخی از نسل و تبارم را نیز برپادارندۀ نماز قرار ده. ابراهیم‌ﷺ همه را در دعای خویش شامل نساخت زیرا می‌دانست که بعضی از آنان از جملۀ کفّار خواهند بود و نماز را برپا نخواهند داشت و خدای عزّوجلّ خود او را از این امر آگاه کرده بود **﴿پروردگارا! و دعای مرا بپذیر﴾** یعنی: دعایم را اجابت کن، یا عبادتم را بپذیر.

رَبَّنَا ٱغْفِرْ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ ٱلْحِسَابُ ﴿٤١﴾

﴿پروردگارا! روزی که حساب برپا می‌شود﴾ یعنی: روز ثبوت حساب بر مکلّفان در محشر و این تعبیر چنان است که گفته می‌شود: بازار برپا شد **﴿بر من و بر پدر و مادرم بیامرز﴾** به قولی: او قبل از آن‌که بدانند پدر و مادرش دشمن خدای سبحانند، برای آنها طلب مغفرت کرد **﴿و بر مؤمنان﴾** نیز بیامرز. از میان بندگان خدا ﷻ مؤمنان را به دعای مغفرت مخصوص ساخت زیرا دعای مغفرت در حقّ کفّار جایز نیست.

وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعْمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَ ۚ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ ٱلْأَبْصَٰرُ ﴿٤٢﴾

﴿و خدا را از آنچه ستمکاران می‌کنند، غافل مپندار﴾ یعنی: چون ستمگران را در سلامتی و امنیّت و نعمت دیدی، این پندار بر ذهن و ضمیرت غالب نشود که خدای سبحان از سزاوار بودن آنها برای عذاب غافل است ﴿جز این نیست که آنان را﴾ یعنی: مجازات آنان را دربرابر ستمشان ﴿برای روزی که چشمها در آن خیره شود به‌تأخیر می‌اندازد﴾ یعنی: آنها را دردم مجازات نمی‌کند بلکه کیفر آنان را برای روزی به‌تأخیر می‌اندازد که چشمهای محشریان در آن باز مانده و بسته نمی‌شود؛ از هول آنچه که در این روز می‌بینند و از شدّت حیرت و دهشتی که بر آنها چیره می‌شود.

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ ۖ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ﴿٤٣﴾

سپس خداوند متعال کیفیّت برخاستنشان از قبرها و شتافتن‌شان به سوی میدان حشر را بیان کرده می‌فرماید: ﴿شتابانند﴾ به‌سوی محشر در پی ندای دعوتگر ﴿سر به بالا برداشتگان﴾ به‌سوی آسمان و نگاه کنندگان به‌سوی آن؛ با نگاه‌های پراز هول و هراس و بیچارگی و ذلّت، به‌طوری‌که همه سر به آسمان دارند و کسی به دیگری نمی‌نگرد ﴿چشمشان به‌سویشان باز نمی‌گردد﴾ یعنی: چشمهایشان همچنان باز و مبهوت باقی می‌ماند ﴿و دلهایشان خالی است﴾ از عقل و فهم و جرأت، به‌سبب پریشانی و هراس و حیرت و دهشتی که به آن در افتاده‌اند.

وَأَنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ ۗ أَوَلَمْ تَكُونُوا

أَقۡسَمۡتُم مِّن قَبۡلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٖ ﴿٤٤﴾

﴿و بترسان﴾ ای پیامبر! ﷺ ﴿مردم را از روزی که عذاب بر آنان می‌آید﴾ که آن روز، روز قیامت است ﴿پس آنان که ستم کرده‌اند، می‌گویند﴾ یعنی: کافران در آن روز می‌گویند: ﴿پروردگارا! ما را تا چندی مهلت بخش﴾ ما را تا زمانی معیّن که دور نیست، مهلت ده و به دنیا برگردان ﴿تا دعوت تو را﴾ که بر زبان پیامبرانت مطرح کرده‌ای ﴿اجابت کنیم و از پیامبران پیروی کنیم﴾ در آن برنامه‌ها و تکالیفی که به ما ابلاغ کرده‌اند و در این مهلت، آنچه را که در قبال آن کوتاهی و اهمال کرده‌ایم، جبران کنیم.

در اینجاست که به شیوهٔ توبیخ در پاسخشان گفته می‌شود: ﴿مگر شما پیش از این قسم نمی‌خوردید که شما را هیچ زوالی نیست؟﴾ آیا این شما نبودید که در دنیا سوگند می‌خوردید که فناناپذیرید و هرگز در پی آن دنیا قیامت و معادی نیست؟!

وَسَكَنتُمۡ فِي مَسَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَتَبَيَّنَ لَكُمۡ كَيۡفَ فَعَلۡنَا بِهِمۡ وَضَرَبۡنَا لَكُمُ ٱلۡأَمۡثَالَ ﴿٤٥﴾

﴿و سکونت گزیدید﴾ یعنی: مستقرّ شدید ﴿در منازل کسانی که بر خود ستم کردند﴾ آن منازل عبارت از: شهرهای ثمود و مانند آن از اماکن کفّاری است که با کفر به خدای سبحان و نافرمانی وی بر خویشتن ستم کردند ﴿و برای شما آشکار شد﴾ با مشاهدهٔ آثار عذابشان ﴿که با آنان چگونه معامله کردیم﴾ و چه مجازات و عذاب سختی در برابر جرایم و گناهان و نافرمانی‌هایشان به آنان رساندیم، امّا با وجود مشاهدهٔ این آثار، درس عبرت نگرفتید ﴿و مَثَلها برای شما زدیم﴾ در کتابهای خود و بر زبان پیامبران خویش؛ به‌جهت توضیح و بیان بیشتر و اتمام و

اکمال حجّت. یعنی: پس چرا آن همه حجّت را مورد انکار قرارداده و از آنها درس نگرفتید؟!

وَقَدْ مَكَرُواْ مَكْرَهُمْ وَعِندَ ٱللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ ٱلْجِبَالُ ﴿٤٦﴾

﴿**و به‌یقین آنان نیرنگ خود را به‌کار بردند**﴾ در انکار حق و اثبات باطل بزرگی که تمام توش و توان خود را در راه آن نهاده‌اند ﴿**و مکرشان نزد خداست**﴾ یعنی: با دوستان خدای سبحان مکر می‌ورزند در حالی‌که او آنان را در حال مکرورزی می‌بیند و بر مکر و نیرنگشان احاطه داشته و آن را دقیقاً می‌داند ﴿**هرچند از مکرشان کوهها از جای برآیند**﴾ یعنی: هرچند نیرنگ آنان تا بدان پایه نیرومند باشد که به از جا کنده‌شدن کوهها بینجامد، امّا باوجود آن نیرنگ بزرگ، خدای عزّوجل دین خویش را نصرت می‌دهد. به قولی دیگر معنی این است: خداوند ﷻ از نیرنگشان آگاه است و او نیرنگشان را چنان بزرگ نمی‌داند که کوهها بر اثر آن از جای برآیند بلکه نیرنگشان بسیار ضعیف است. پس درحالی‌که آفرینش کوهها با آن بزرگی بر خدای عزّوجلّ بس آسان است، چگونه بی‌اثر ساختن نیرنگشان بر وی دشوار می‌باشد؟ به قولی دیگر: خداوند ﷻ در این آیه اهل ایمان را به کوه‌ها تشبیه کرده است.

فَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِۦ رُسُلَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ ﴿٤٧﴾

﴿پس مپندار که خداوند وعدهٔ خود به پیامبرانش را خلاف می‌کند﴾ مراد، وعدهٔ خدای سبحان به پیامبرانش با این فرمودهٔ وی است: (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا ۞ **ما قطعاً** پیامبران خود را نصرت می‌دهیم) [غافر ۵۱/۴۰] و فرمودهٔ وی: (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي ۞ خداوند فیصله کرده است که قطعاً من و پیامبرانم پیروز می‌شویم) [مجادله ۲۱/۵۸]. **﴿بی‌گمان خداوند غالب﴾** است پس هیچ کس نمی‌تواند بر او غلبه کند **﴿صاحب انتقام است﴾** پس قطعاً از دشمنانش برای دوستانش انتقام می‌گیرد.

يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ ۖ وَبَرَزُوا۟ لِلَّهِ ٱلْوَٰحِدِ ٱلْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾

﴿روزی که زمین به غیر این زمین مبدّل گردانیده شود﴾ در رأی اکثر مفسّران، مراد از آن: تغییر دادن اوصاف زمین است. امّا به قولی: مراد تغییر دادن ذات زمین می‌باشد **﴿و آسمانها به غیر این آسمانها مبدّل گردانیده شود﴾** تغییردادن آسمانها نیز ــ بنا بر اختلاف فوق در میان مفسّران ــ به‌معنای تغییر دادن اوصاف یا تغییر دادن ذات آنهاست.

تغییر دادن اوصاف زمین در روز قیامت عبارت است از: هموارکردن تلها و بلندیهای آن، درهم‌کوبیدن و هموارکردن کوههای آن و گستراندن و هم‌سطح‌ساختن نابرابریهای آن. و تبدیل‌کردن اوصاف آسمانها عبارت است از: متلاشی ساختن و درهم‌شکافتن ستارگان، درهم پیچاندن خورشید و تاریک‌کردن ماه. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مردم در روز قیامت بر زمین سفید بی‌نشانی حشر می‌شوند که همانند قرص نان پاک و صافی[1] است و در آن از هیچ کس علامت و

۱ــعبارت حدیث شریف «قرصة‌النّقی» است، قرصة‌النّقی نانی است که آرد آن چندین بار غربال شده باشد.

نشانی وجود ندارد ». در روایت دیگری آمده است: « زمین محشر، زمینی است سفید که نه بر آن خونی ریخته است و نه بر آن گناهی انجام گرفته است ». همچنین از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ دربارهٔ آیهٔ: (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ...) سؤال کردم و گفتم: یا رسول‌الله! در آن روز که زمین به زمین دیگری تبدیل می‌شود، مردم کجا هستند؟ فرمودند: « بر بالای صراط ». ﴿و مردم به حضور خداوند یگانهٔ قهّار ظاهر شوند﴾ یعنی: مردم از قبرهای خود ظاهر و آشکار شوند، یا آنچه را که در دنیا از اعمال خود کتمان می‌کردند، آشکار شود. ذکر وحدانیّت حق تعالی در کنار قهّاریّت وی، مفید آن است که کار در آن روز، نهایت سخت و سنگین است.

وَتَرَى ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِى ٱلْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾

﴿و مجرمان را در آن روز دست و پا به‌هم بسته در زنجیرها می‌بینی﴾ یعنی: مشرکان را در روز قیامت می‌بینی که در زنجیرها به هم بسته شده‌اند، یا با شیاطین به‌هم بسته شده‌اند، یا دستهایشان در زنجیرها و بندها به پاهایشان بسته شده است. چنان‌که در ترجمهٔ شاه ولیّ‌الله دهلوی رحمه‌الله آمده است.

سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ ﴿٥٠﴾

﴿تن پوشهایشان از قطران است﴾ یعنی: لباسها و پیراهنهایشان از مادّهٔ « قطران » است که از آن بر پوست بدنشان مالیده می‌شود. و چرا این مادّه انتخاب شده است؟ زیرا آتش در این مادّه به سرعت مشتعل می‌شود و نیز این مادّه بوی گندیده‌ای دارد. قطران: صمغی رقیق، چسبنده و سیاهرنگ است که از جوشاندن چوب و زغال یا مانند آن به دست می‌آید و سخت قابل اشتعال می‌باشد.

ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «قطران مس گداخته است». در بعضی از ترجمه‌ها «قطران» به «قیر» معنی شده است ﴿**وآتش چهره‌هایشان را می‌پوشاند**﴾ یعنی: آتش بر روی چهره‌هایشان زبانه می‌کشد و آنان را عذاب می‌دهد. مخصوصاً پوشش آتش بر چهره‌هایشان ذکر شد زیرا حواسّ مدرکه در چهره قرار دارد و چهره گرامی‌ترین بخش ظاهری بدن است چنان‌که قلب گرامی‌ترین عضو باطنی بدن می‌باشد.

لِيَجْزِيَ ٱللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿٥١﴾

﴿**تا خداوند هر کسی را، بر وفق آنچه کرده است**﴾ از خیر یا شرّ ﴿**جزا دهد، همانا خداوند زود حساب‌گر است**﴾ چیزی او را از کار حساب به خود مشغول نمی‌سازد همچنین حساب یکی از آنان او را از حساب دیگران به خود مشغول نمی‌سازد لذا او این حساب را همزمان با تمام خلایق انجام می‌دهد.

هَٰذَا بَلَٰغٌ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا۟ بِهِۦ وَلِيَعْلَمُوٓا۟ أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٥٢﴾

﴿**این بلاغی است**﴾ یعنی: این قرآن، یا آنچه که در این سوره آمده است ابلاغی است که برای پند و اندرز گرفتن کافی است؛ ﴿**برای مردم**﴾ همگی‌شان؛ زیرا با قرآن، حجّت کامل برآنان اقامه می‌شود ﴿**و تا بدان بیم یابند**﴾ یعنی: تا با این ابلاغ، به خود آیند و به راه گرایند ﴿**و تا بدانند که او معبودی یگانه است**﴾ یعنی: تا با ادلّهٔ تکوینی‌ای که قبلاً ذکر شد و با آیات قرآنی تلاوت شده در این سوره، به وحدانیّت خدای سبحان و عدم وجود شریکی برای او پی برده و به خوبی به این

امر دانا گردند ﴿و تا صاحبان خرد پند گیرند﴾ و با این ابلاغ، از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آیند.

به این ترتیب، این آیهٔ کریمه مقاصد این سوره را در ابلاغ، انذار، اعلام وحدانیّت خداوند ﷻ و پند و تذکّر برای مردم خلاصه کرده است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ حِجْر

مکّی است و دارای نود و نه آیه است.

وجه تسمیه: این سورهٔ مبارکه به سبب بیان داستان اصحاب حِجْر در آن، «حِجْر» نام گرفت. «حِجْر» وادی‌ای است در میان مدینه و شام و اصحاب حِجْر، قوم ثمود اند.

این سوره در موضوع خود اهداف سوره‌های مکّی را دنبال می‌کند، یعنی محور آن: اثبات توحید، نبوّت و معاد می‌باشد.

الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَـٰتُ ٱلۡكِتَـٰبِ وَقُرۡءَانٖ مُّبِينٖ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿الف، لام، راء﴾ و بحث بر سر حروف مقطّعه، در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت ﴿این﴾ آیاتی که سورهٔ حِجْر متضمّن آن است؛ ﴿**آیات کتاب و قرآن مبین است**﴾ مراد از کتاب نیز قرآن است و در اینجا هر دو اسم برای آن باهم ذکر شد. مُبین: یعنی روشنگر و مفید بیان. آری! قرآن روشنگر و اثبات کنندهٔ وجود، صفات و سنن الهی، بیانگر دین و شریعت، تبیین کنندهٔ طبیعت و

ویژگی‌های انسان، گویای دردها و درمانهای او و نهایتاً روشنگر تمام نیازهای او می‌باشد.

رُّبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ ﴿٢﴾

﴿**چه‌بسا کسانی که کافر شدند، آرزو کنند که کاش مسلمان بودند**﴾ مراد این است که چون در روز قیامت پرده‌های ظلمانی دنیای مادّی از برابر دل و دیدهٔ انسانها به کنار رود و حقیقت بر کفّار آشکار گشته بطلان شیوهٔ کافریشان روشن گردد و این امر بر آنان هویدا شود که دین حق نزد خدای سبحان همانا دین اسلام است و دین حقّی غیر از آن وجود نداشته، در این هنگام است که آنان در این آرزو می‌افتند که کاش مسلمان می‌بودند ولی این آرزویشان فقط از روی حسرت و ندامت و ملامت‌کردن نفس‌هایشان از قصور در پیشگاه خداوند ﷻ است و هیچ سود و ثمری برایشان در بر ندارد. به‌قولی: کفّار در وقت جان‌کندن این آرزو را می‌کنند آن‌گاه که حجاب‌ها از برابر آنان کنار زده می‌شود. به‌قولی دیگر: هنگامی این آرزو را می‌کنند که مسلمانان به بهشت وارد می‌شوند چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «چون دوزخیان و کسانی از اهل قبله که خداوند ﷻ خواسته است [یعنی گنهکارانشان] در دوزخ با هم یک‌جا شوند، کفّار به مسلمانان می‌گویند: آیا شما مسلمان نبوده‌اید؟ می‌گویند: چرا؛ مسلمان بوده‌ایم. می‌گویند: امّا اسلام شما هیچ بلایی را از شما دفع نکرد و اینک با ما در دوزخ همدم گشته‌اید؟ مسلمانان در پاسخشان می‌گویند: ما گناهانی داشته‌ایم که بدانها مورد مؤاخذه قرارگرفته‌ایم! آن‌گاه خدای عزّوجل که شنوای گفت‌وگوی آنان است، دستور می‌دهد تا کسانی از اهل قبله را که در دوزخ هستند از آن بیرون آورند. پس چون کفّار این رویداد را می‌بینند، می‌گویند: ای کاش ما هم مسلمان بودیم تا چنان‌که آنان از دوزخ بیرون

آورده شدند، ما نیز از آن بیرون آورده می‌شدیم».

دلیل این‌که از آرزوی کفّار به (رُبَمَا) که مفید تقلیل است، تعبیر شد درحالی‌که در چنان مقامی باید چنین آرزویی بسیار باشد، این است که: کفّار چنان در هول و هراس دوزخ و قیامت گرفتار می‌شوند که این هول و هراس، مجال فکر کردن در چنین اموری را به آنان نمی‌دهد.

ذَرۡهُمۡ يَأۡكُلُواْ وَيَتَمَتَّعُواْ وَيُلۡهِهِمُ ٱلۡأَمَلُۖ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ﴿٣﴾

سپس خداوند متعال کفّار را چنین مورد تهدید قرار می‌دهد: ﴿**بگذارشان**﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿**تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوی دراز سرگرمشان کند پس به‌زودی خواهند دانست**﴾ یعنی: رهایشان کن تا سرگرم دنیای دون خودشان بوده، هرگز به خود نیایند و هیچ‌گاه از باطل به‌سوی حقّ ره نسپرند، بگذارشان در فرورویهای باطل و بیهوده‌شان؛ مانند خوردن، خوابیدن و بهره‌مندشدن از لذایذ و خوش گذرانی‌های دنیا زیرا آنان همانند چهارپایانی هستند که جز این دیگر همّ و غمّی ندارند. آری! بگذارشان در این آرزوهای طولانی و «طول أمل»؛ تا آرزوهای پرپهنای دنیوی، آنان را از پیروی‌ات به خود سرگرم سازد امّا به‌زودی زشتی و پلیدی عملکرد و فرجام عبرتبار کار خویش را خواهند دانست.

شایان ذکر است که در نکوهش طول «أمل» ــ یعنی آرزوهای طویل مادّی و دنیوی ــ احادیث زیادی آمده است؛ از جمله این **حدیث‌شریف** است: «فرزند آدم پیر می‌شود امّا دو چیز همچنان در او جوان می‌گردد: حرص و أمل». در**حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «چهار چیز از بدبختی است: خشک بودن چشم، قساوت قلب، طول آرزو و حرص بر دنیا».

هدف آیهٔ کریمه، نومیدساختن پیامبر ﷺ از این امر است که کفّار به خود آیند و از کفر بازایستند و اعلام این واقعیّت به ایشان است که آنان اهل خواری و

خفّت‌اند لذا نصیحتشان هیچ سودی در بر ندارد.

وَمَآ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤﴾

بعد از آن‌که خداوند ﷻ پیامبرش ﷺ را به ترک کردن این گروه از کفّار فرمان داد، علل این فرمان را در آیات ذیل چنین بیان می‌کند:

﴿**و ما هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آن‌که اجل مکتوب معیّنی داشت**﴾ که آن اجل نزد خدای عزّوجلّ در لوح محفوظ نوشته است. لذا نابودی مجرمان نه از آن موعد پیش می‌افتد و نه پس و این موعد نزد حق تعالی نه مجهول است و نه فراموش شده.

مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَـْٔخِرُونَ ﴿٥﴾

﴿**هیچ امّتی از اجل خویش نه پیش می‌افتد**﴾ یعنی: قبل از فرارسیدن اجل خود نابود نمی‌شود ﴿**و نه پس می‌ماند**﴾ از اجل خویش لذا مهلتی که به امّت‌ها داده می‌شود، نباید عاقلان را فریفتهٔ خود گرداند.

بنابراین، سنّت و قانونمندی خداوند ﷻ در امّت‌ها یکی است و آن این است که: او مردم هیچ سرزمینی را هلاک نمی‌کند مگر بعد از اقامهٔ حجّت بر آنان و به نهایت‌رسیدن اجل مقرّر و موعودشان در لوح محفوظ. پس وقتی سنّت الهی این است، بدان ای محمّد! که اجل محتوم کفّاری که با تو ستیزه درپیش گرفته‌اند نیز فرامی‌رسد، بدین جهت، آنان را در حال و روزگار تأسّف‌بارشان فروگذار.

وَقَالُوا۟ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِى نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾

لَوۡ مَا تَأۡتِينَا بِٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٧﴾

﴿و گفتند﴾ کفّار مکّه به رسول خدا ﷺ از روی تهکّم و استهزا ﴿ای آن‌که قرآن بر او نازل شده است﴾ یعنی: ای کسی که به زعم و ادّعایش بر او قرآن نازل شده است ﴿به یقین تو دیوانه‌ای﴾ یعنی: تو به سبب این ادّعا که می‌گویی رسول خدا ﷺ و مأمور تبلیغ احکام وی هستی، یقیناً دیوانه‌ای زیرا به نظر ما کسی که عاقل باشد، چنین ادّعای بزرگی نمی‌کند. آری! علّت دیگری که باید کفّار مکّه را به‌حالشان واگذاری این گونه سخنان است.

آن گاه کفّار مکّه افزودند: ﴿اگر از راست‌گویان هستی، چرا فرشته‌ها را پیش ما نمی‌آوری﴾ تا بر راستگویی‌ات گواهی دهند؟ به‌قولی معنی این است: اگر از راست‌گویان هستی، چرا فرشتگان را بر سر ما نمی‌آوری تا ما را به سبب تکذیب تو مجازات کنند؟.

مَا نُنَزِّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَمَا كَانُوٓاْ إِذٗا مُّنظَرِينَ ﴿٨﴾

خداوند متعال این سخنانشان را ردّ کرده می‌فرماید: ﴿فرشتگان را جز به حق﴾ یعنی: جز برای آنچه که حکمت و مشیّت ربّانی ما اقتضا کند ﴿فرو نمی‌فرستیم﴾ و آن مناسبت حق، یا در فرودآوردن پیام و وحی است، یا در نازل کردن عذاب پس درخواست شما از آن اموری نیست که فرستادن فرشتگان در آن لازم و قرین حکمت باشد ﴿و در آن هنگام، دیگر مهلت نیابند﴾ یعنی: اگر ما فرشتگان را فرودآوریم، قطعاً کفّار در آن هنگام مورد مجازات سخت قرار می‌گیرند ونابود ساخته می‌شوند زیرا سنّت ما این است که اگر طبق درخواست مردم معجزهٔ حسّی نازل کنیم امّا آنها بعد از مشاهدهٔ آن ایمان نیاورند، به‌دنبال آن بی‌درنگ عذاب ریشه کن کننده بر آنها نازل می‌کنیم لذا فرودآوردن فرشتگان

مسلّماً به زیان آنهاست نه به سودشان و حکمت ما بر این نیست که به شتاب عذابشان کنیم زیرا این امر در علم ازلی‌ما سبقت گرفته که برخی از آنان و از فرزندانشان به زودی ایمان می آورند.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَـٰفِظُونَ ﴿٩﴾

سپس حق تعالی در ردّ اتّهام جنون به رسول خدا ﷺ به سبب نزول قرآن بر ایشان، می‌فرماید: ﴿**بی‌تردید ما این قرآن را نازل کرده‌ایم**﴾ یعنی: این قرآنی را که آنها منکر آنند و تو را به سبب آن به دیوانگی متّهم می‌کنند، ما فرود آورده‌ایم ﴿**و قطعاً ما خود نگهبان آنیم**﴾ از اشتباه و تحریف و افزودن و کاستن و مانند اینها؛ از آنچه که سزاوار آن نیست. آری! این ویژگی مهمّ قرآن کریم است که حق تعالی در گذر زمان تا ابدالدّهر عهده دار حفظ و نگهداشت آن گردیده، بر خلاف کتاب‌های پیشین که علما و روحانیّون مأمور حفظ آنها بودند ولی امانت را رعایت نکرده و آن کتابها را تبدیل و تحریف نمودند بلکه حتّی کار را بدانجا رساندند که اصل آن کتابها نابود و ناپدید شد و امروز دیگر اثری از آنها برجای نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي شِيَعِ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾

آن‌گاه خداوند متعال از باب تسلیت و دلجویی پیامبرش خطاب به ایشان می‌فرماید: ﴿**و به‌یقین پیش از تو نیز در گروه‌های پیشینیان**﴾ یعنی: در امّت‌ها، فرقه‌ها و طوائف نخستین و آیندگان آنان ﴿**پیامبرانی فرستادیم**﴾ پس ای محمّد ﷺ! تنها تو نیستی که در میدان رسالت، با این امواج سرکش مخالفت روبرو شده‌ای. شِیَع: جمع شیعه است و شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متّفق باشد.

وَمَا يَأۡتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿١١﴾

﴿و هیچ پیامبری برآنان نیامد جز آن‌که او رابـه مسـخره مـی‌گرفتند﴾ چـنان‌که ای محمّد ﷺ! این گروه کفّار با تو چنین رویّه‌ای در پیش‌گرفتند.

كَذَٰلِكَ نَسۡلُكُهُۥ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿١٢﴾

﴿بدین‌گونه آن را در دل مجرمان راه می‌دهیم﴾ یعنی: گمراهی را در دل مجرمان و بزهکاران جدید راه می‌دهیم چنان‌که آن را در دل مجرمان پیشین راه دادیم. به‌قولی معنی این است: بدین‌گونه قـرآن را در دل آنـان راه مـی‌دهیم پس آن را تکذیب می‌کنند چنان‌که پیشینیان پیامهای ما را تکذیب کردند.

لَا يُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَقَدۡ خَلَتۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

﴿که به آن ایمان نمی‌آورند﴾ یعنی: به قرآنی کـه آن را فـرود آوردیـم، ایـمان نمی‌آورند ﴿و هرآینه سنّت پیشینیان گذشت﴾ یعنی: راه و رسم پـیشینیان پـیوسته چـنین بـوده است. هـمچنین سنّتی کـه خـداوند ﷻ در نـابود کـردنشان بـنیان گذاشته ـ آنجاکه روش تکذیب و استهزا را در پیش گیرند ـ تغییر ناپذیر است، بدین جهت ای محمّد ﷺ! به مسلمان شدنشان طمع مبند و آنهارا فروگذار تـا در باتلاق اندیشه‌ها و آرزوهای پست خود فرو روند.

وَلَوۡ فَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَابٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَظَلُّواْ فِيهِ يَعۡرُجُونَ ﴿١٤﴾
لَقَالُوٓاْ إِنَّمَا سُكِّرَتۡ أَبۡصَٰرُنَا بَلۡ نَحۡنُ قَوۡمٞ مَّسۡحُورُونَ ﴿١٥﴾

﴿و اگر بر آنان﴾ یعنی: بر این گروه معاند تکذیب‌کنندهٔ استهزاگر به محمّد ﷺ ﴿دری از آسمان می‌گشودیم﴾ و به آنان امکان می‌دادیم تا برآن صعود کنند ﴿پس همواره در آن بالا می‌رفتند﴾ به‌وسیلهٔ ابزار و تجهیزات فضایی، یا بدون ابزار تا آنچه را در آسمان از عجایب ملکوت است، مشاهده کنند، آری! اگر چنین می‌کردیم ﴿قطعاً می‌گفتند﴾ این کفّار نابکار، از فرط عناد و سرکشی و لجاجت‌شان ﴿جز این نیست که ما چشم‌بندی شده‌ایم﴾ و چشمان ما از دریافت، حقیقت بسته شده است. به‌قولی معنای سخنشان این است: اختلال پدید آمده در دیدگان ما بر اثر مستی شراب است ﴿بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم﴾ بنابراین، آنچه می‌بینیم هیچ حقیقتی ندارد.

این تصویری است واقعی از عنادشان زیرا وقتی آنان معجزهٔ حسّی‌ای که ایمان به خدا ﷻ، فرشتگان، پیامبران ﷺ و کتبش را بر آنان الزام می‌کند ببینند ولی به بینایی خود این نسبت را بدهند که ادراک آن به سبب عارضهٔ سکر و مستی یا جادو و افسون‌زدگی، ادراکی حقیقی و منطبق با واقع نیست پس در چنین حال و وضعی، جز فروگذاشتنشان دیگر چه راهی باقی می‌ماند؟ مگر پند و موعظه سودی به حالشان دارد؟!

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّٰهَا لِلنَّٰظِرِينَ ﴿١٦﴾

﴿و بی‌گمان در آسمان برجهایی آفریدیم﴾ مراد از برجها: ستارگان سیّار دوازده‌گانهٔ مشهورند که نامهای آنها عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی است که دانش نجوم و شناخت منازل ستارگان از بزرگترین علوم است که اندیشمندان از تعمّق در آنها به عظمت خالق متعال راه می‌یابند، به‌علاوهٔ این‌که بشر از فواید و منافع این شناخت نیز برخوردار می‌گردد؛ زیرا از آن در جهت یافتن راههای

خشکی و دریا، شناخت اوقات و امور بسیار دیگری بهره می‌برد **﴿و آن را﴾** یعنی: آسمان را **﴿برای بینندگان آراستیم﴾** و نقش ستارگان در زیباسازی آسمان بر هیچ‌کس پوشیده نیست، بویژه بر اندیشمندانی که در آنها به دیدهٔ عبرت و تأمّل می‌نگرند و بر دانشمندانی که دست‌اندرکار علم نجوم و بهره‌گیری از فواید آن بوده و از آن به وجود و قدرت آفریدگار بزرگ راه می‌برند.

وَحَفِظْنَٰهَا مِن كُلِّ شَيْطَٰنٍ رَّجِيمٍ ﴿١٧﴾
إِلَّا مَنِ ٱسْتَرَقَ ٱلسَّمْعَ فَأَتْبَعَهُۥ شِهَابٌ مُّبِينٌ ﴿١٨﴾

﴿و آن را﴾ یعنی: آسمان را **﴿از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم﴾** به‌طوری که شیاطین نمی‌توانند به آن دستبرد زده و چیزی از وحی یا غیر آن را بشنوند **﴿مگر کسی که دزدیده گوش فرادهد که شهابی روشن در پی او می‌افتد﴾** و بی‌درنگ او را دنبال کرده یا به قتلش می‌رساند، یا او را آشفته‌حال و درمانده می‌گرداند چنان‌که در هر حال از استراق سمع بازش می‌دارد.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «قبل از تولّد عیسی علیه السلام شیاطین از آسمانها بازداشته نبودند لذا به آسمانها وارد شده اخبار غیب را از فرشتگان می‌شنیدند و سپس آن را به منجّمان و کاهنان انتقال می‌دادند و چون عیسی علیه السلام متولّد شد، شیاطین از سه آسمان بازداشته شدند و بعد از آن‌که رسول خدا ﷺ متولّد شدند، آنها از همهٔ آسمانها ممنوع شدند، از این جهت کار کاهنی با بعثت رسول خدا ﷺ از رونق افتاد».

وَٱلْأَرْضَ مَدَدْنَٰهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ وَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيْءٍ

مَّوۡزُونٖ ﴿١٩﴾

﴿**و زمین را گسترانیدیم**﴾ یعنی: آن را مانند فرشی هموار گردانیدیم تا برای زندگی‌کردن انسان و حیوان آماده باشد. گفتنی است که گسترده بودن زمین با کرویّت آن منافاتی ندارد بلکه خود یکی از دلایل علمی کرویّت آن می‌باشد که اندیشمندان از تأمّل در آن به عظمت آفریدگار متعال راه می‌برند[1] ﴿**و در آن کوههای استوار افگندیم**﴾ تا انسان بر سطح آن دچار اضطراب نشده تعادلش را از دست ندهد و با آرامش و آسایش زندگی نماید ﴿**و از هر چیز، به‌طور سنجیده در آن رویانیدیم**﴾ یعنی: در زمین از هر چیزی در حدّی معیّن و به اندازه و سنجش رویانیدیم. چنان‌که دانشمندان گفته‌اند: هرچیزی که در زمین است، با ترازوی حکمت سنجیده و به حدّ حاجت مقدّر شده است.

بایستهٔ یادآوری است که در روشنی اکتشافات علمی جدید، معجزات بس بزرگی از این آیات متجلّی شده است.

وَجَعَلۡنَا لَكُمۡ فِيهَا مَعَٰيِشَ وَمَن لَّسۡتُمۡ لَهُۥ بِرَٰزِقِينَ ﴿٢٠﴾

﴿**و برای شما در زمین اسباب معیشت قرار دادیم**﴾ از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و غیره، که به‌وسیلهٔ آنها زندگی می‌کنید. به‌قولی: «معایش» عبارت از تصرّف در اسباب رزق و روزی در مدّت زندگانی است ﴿**و برای کسانی که شما روزی دهندهٔ آنها نیستید**﴾ نیز در زمین اسباب و وسایل معیشت قرار دادیم که آنان مردم دیگر غیر از شما و نیز چهارپایان و جانوران دیگر ــ با اختلاف انواع و

۱ــ شیخ محمّد متولی الشعراوی رحمه الله در کتاب «معجزة القرآن الکریم» کرویّت زمین را از این آیه استنباط کرده و در روشنی علم مستدلاً آن را به بررسی گرفته، که مترجم آن مبحث را در کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» نقل کرده است پس به آن کتاب مراجعه کنید.

اجناس خود ــ می‌باشند.

وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢١﴾

﴿**و هیچ چیز نیست مگر آن‌که گنجینه‌های آن نزد ماست**﴾ یعنی: همهٔ ممکنات، مملوک و مقدور قدرت حق تعالی است و آنها را به هر کمّ و کیفی که بخواهد، از عدم به عرصهٔ وجود می‌آورد ﴿**و ما آن**﴾ اشیاء ﴿**را جز به اندازهٔ مقرر فرود نمی‌آوریم**﴾ از آسمان به‌سوی زمین. یا آن را برحسب مشیّت و حکمت بالغه و رحمت بی‌کران خود به خلق خویش، به مقدار نیاز آنان پدید می‌آوریم.

در این آیهٔ مبارکه نیز اعجازهای عظیم علمی به تجلّی نشسته است، که علوم جدید دست اندرکار آنهاست.

وَأَرْسَلْنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَسْقَيْنَٰكُمُوهُ وَمَآ أَنتُمْ لَهُۥ بِخَٰزِنِينَ ﴿٢٢﴾

﴿**و بادها را باردارکننده فرستادیم**﴾ که ابرها را با بخار آب بارور می‌سازند و در نتیجه ابرها از آب گرانبار می‌شوند. همچنین بادها را سبب باردار شدن درختان گردانیدیم، با انتقال‌دادن گردهٔ نر و تلقیح آن با گردهٔ ماده تا درنتیجهٔ این پیوند، میوه‌ها شکل گیرند و متولّد شوند.

این بخشی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم است که در عصر جدید تجلّیات آن بهتر شناخته شده، هرچند که مفسّران قدیم ــ مانند ابن‌کثیر ــ توانسته‌اند با فهم هر چند محدود آن، از عصر خود جلوتر باشند مثلاً ابن‌کثیر در تفسیر آن

می‌گوید: «أی تلقح السحاب فتدر ماءً و تلقح الشجر ...»[1]. ﴿پس شما را بدان سیراب نمودیم﴾ یعنی: آن آب باران را برای نوشیدن شما و حیواناتتان و سیراب‌ساختن اراضی‌تان آماده و مهیّا کردیم ﴿و شما آن را خزینه‌کننده نیستید﴾ در ابرها، چاهها، آب‌گیرها، چشمه‌ها و کلاًّ در دل زمین بلکه این ما هستیم که آن را نگه داشته و از بین نمی‌بریم تا شما و همهٔ موجودات زندهٔ حیوانی و نباتی از آن بهره برید.

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِۦ وَنُمِيتُ وَنَحْنُ ٱلْوَٰرِثُونَ ﴿٢٣﴾

﴿و بی‌تردید، این ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم﴾ پس پدیدهٔ زنده‌ساختن و میراندن به طور قطع، بر وجود و وحدانیّت ما دلالت می‌کند ﴿و ما وارث هستیم﴾ زمین و همه چیزهایی راکه برروی آن است زیرا این فقط ماییم که بعد از فنای خلق خویش نیز باقی و پایدار و حیّ و قیّوم هستیم. آری! حق تعالی بازماندهٔ جاویدانی است که زندهٔ لایزال است و هرگز نمی‌میرد.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَـْٔخِرِينَ ﴿٢٤﴾

﴿و بی‌گمان پیشینیان شمارا دانسته‌ایم و قطعاً پسینیان شما را نیز دانسته ایم﴾ مراد کسانی‌اند که در تولّد و مرگ متقدّم یا متأخّر می‌باشند. یعنی: دانسته‌ایم همهٔ کسانی راکه از زمان آدمؑ زنده شده و مرده‌اند و همچنین کسانی راکه هم‌اکنون زنده‌اند یا بعداً تا روز قیامت زنده می‌شوند و می‌میرند و علم محیط ما به همهٔ امور و احوال آنها فراگیر است. حسنؒ در تفسیر آن می‌گوید: «دانسته‌ایم پیشاهنگان

۱ــ ترجمه: بادها ابرها را بارور می‌سازند و در نتیجه ابر باران را فرو می‌ریزاند و نیز همین بادها با عمل تلقیح درختان را بارور می‌سازند.

در اطاعت خویش ــ همچون نمازگزاران در اوّل وقت و اوّل صفّ و پیشاهنگان جبههٔ جهاد ــ و پس آمدگان در آن را زیرا پیشاهنگی در این امور، بی‌تردید از فضیلت برخوردار است».

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحۡشُرُهُمۡۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

﴿**و مسلماً پروردگار توست که آنان را محشور می‌کند**﴾ پس نیکوکار را در برابر نیکوکاری و بدکار را در قبال بدکرداری‌اش پاداش و جزا می‌دهد زیرا هدف از حشر و نشر همین است و جز حق تعالی کس دیگری بر این کار توانا نیست ﴿**هرآینه او حکیم داناست**﴾ از حکمت خود هر چیز را در جای مناسب آن قرار می‌دهد و دانش او نیز بر همه چیز فراگیر است پس چگونه کافران به او کفر می‌ورزند؟!

وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ ﴿٢٦﴾

﴿**و بی‌گمان انسان را از گل خشک از نوع لای سیاه بوی گرفته آفریدیم**﴾ مراد آفرینش آدمﷺ است. صلصال: گل خشک است که چون حرکت داده شود صدا و آواز می‌دهد و همین گل خشک چون در آتش پخته شود تبدیل به سفال (فخار) می‌شود. حمأ: گل سیاه دگرگون شده. مسنون: بدبو و گندیده. پس وقتی خاک خیس شود، به گل تبدیل می‌گردد و چون آن گل بدبو و گندیده شود به «حمأمسنون» تبدیل می‌گردد و چون خشک شود، به «صلصال» تبدیل می‌گردد.

وَٱلۡجَآنَّ خَلَقۡنَٰهُ مِن قَبۡلُ مِن نَّارِ ٱلسَّمُومِ ﴿٢٧﴾

﴿**و پیش از آن**﴾ یعنی: پیش از آدمﷺ ﴿**جنّ را از آتش سموم خلق کردیم**﴾ مراد

پدر جنّیان ابلیس علیه‌اللّعنه است و او را جنّ یا «جانّ» نامیدند، به سبب آن‌که از چشمها پنهان است. سموم: باد سوزانی است که در روزهای گرم پدیدار گشته و در منافذ جلد نفوذ می‌کند. این تعبیر اشاره‌ای است بر برودت طبع انسان و حرارت طبع جنّ و تنبیهی است بر شرف و برتری آدم بر جنّ.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ إِنِّي خَـٰلِقُۢ بَشَرًا مِّن صَلْصَـٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٨﴾

﴿**و یادکن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: هرآینه من بشری را از گل خشک از قسم لای سیاه بوی گرفته خواهم آفرید**﴾ اعلام این امر به فرشتگان، گرامیداشتی از آنان و تعلیمی برای بندگان است تا شایستگان را از کارهای خود آگاه ساخته و اهل خبره و خرد را در جریان تصامیم خویش قراردهند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَـٰجِدِينَ ﴿٢٩﴾

﴿**پس وقتی آن را آفریدم**﴾ یعنی: وقتی صورت انسانی آن را برابر و به سامان آورده و اجزای وجودش را کامل کردم ﴿**و در آن از روح خود دمیدم پس پیش او به سجده درافتید**﴾ ای فرشتگان! به سجدهٔ شادباش و گرامی‌داشت، نه سجدهٔ عبادت و نیایش. قُرطبی می‌گوید: «روح جسمی است لطیف که عادت خداوند ﷻ بر آن رفته تا حیات را در بدن با این جسم لطیف بیافریند». البتّه خداوند ﷻ روح را از باب نسبت‌دادن آفریده به آفریدگار، به خودش نسبت داد، یعنی: در آن از روحی دمیدم که آفریدهٔ عجیبی از آفریدگان من است. در عین حال، اضافت روح به‌سوی پروردگار، تشریف و تکریمی برای آدم ؑ نیز هست.

باید دانست که خدای عزّوجلّ هر کس از مخلوقاتش را که بخواهد، به هر کیفیّتی که بخواهد و به وسیلهٔ هر چیزی که بخواهد، مورد إکرام و گرامی‌داشت خویش قرار می‌دهد؛ و این از مواهب حق تعالی است که کسی نمی‌تواند بر آن اعتراض کند.

فَسَجَدَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمۡ أَجۡمَعُونَ ﴿٣٠﴾

﴿پس فرشتگان همگی یکباره سجده کردند﴾ در هنگام صدور فرمان الهی؛ بی هیچ‌گونه تأخیر و درنگی.

إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰٓ أَن يَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٣١﴾

﴿جز ابلیس که سر باز زد از این‌که با سجده‌کنندگان باشد﴾ به‌قولی: ابلیس از جنس فرشتگان بود ولی از روی استکبار و حسد به آدم، از سجده کردن سر باز زد و در نتیجه سزاوار عذاب الهی شد. به‌قولی دیگر: او از فرشتگان نبود ولی همراه آنان بود، بدین‌جهت نام فرشتگان بر وی غلبه یافت و به همان امری مأمور شد که آنان بدان مأمور شدند امّا از روی ردّ و انکار سجده نکرد.

قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٣٢﴾

﴿خداوند فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟﴾ یعنی: از سجده‌نکردن برای آدم چه هدفی را دنبال می‌کنی؟.

قَالَ لَمۡ أَكُن لِّأَسۡجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقۡتَهُۥ مِن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ ﴿٣٣﴾

﴿گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گل خشک، از قسم لای سیاه بد بو آفریده‌ای، سجده کنم﴾ پندار ابلیس این بود که عنصر آفرینش او برتر از عنصر آفرینش آدم است.

قَالَ فَٱخۡرُجۡ مِنۡهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٞ ﴿٣٤﴾

﴿فرمود: پس از این مقام﴾ یعنی: از بهشت یا از آسمان و مقام بزرگی که در آن قرارداری **﴿بیرون شو، بی‌گمان تو رانده شده‌ای﴾** یعنی: تو ملعون هستی و از رحمت من مطرودی. حق تعالی او را «رجیم ◎ سنگباران شده» نامید زیرا کسی‌که طرد شود، با سنگ زده می‌شود.

وَإِنَّ عَلَيۡكَ ٱللَّعۡنَةَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ﴿٣٥﴾

﴿و هرآینه تا روز قیامت بر تو لعنت است﴾ یعنی: طرد و دوری و راندن از رحمت من تا روز جزا به‌طور مستمرّ گریبانگیر توست و هرگز از آن جدایی نداری.

قَالَ رَبِّ فَأَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ﴿٣٦﴾

﴿گفت﴾ ابلیس **﴿پروردگارا! پس مرا مهلت ده﴾** یعنی: اجلم را به تأخیر انداز و مرا نمیران **﴿تا روزی که برانگیخته شوند﴾** آدم و نسل وی. گویی او درخواست کرد تا هرگز نمیرد زیرا هرگاه مرگش تا روز رستاخیز به تأخیر افتد پس دیگر مرگی در کار نیست چراکه روز رستاخیز روزی است که در آن حیات از نو اعاده می‌شود و در آن برای مکلّفان مرگی نیست. به‌قولی: ابلیس درخواست نکرد که نمیرد بلکه

درخواست کرد که عذابش تا روز قیامت به تأخیر افتد و در دنیا معذّب نشود.

در این آیه و آیات دیگر ملاحظه می‌کنیم که ابلیس می‌گوید: (پروردگارا!) و این دلیل بر آن است که او به وجود و ربوبیّت خداوند ﷻ معترف است. پس از این تعبیر چنین بر می‌آید که هر کس به وجود و ربوبیّت خداوند ﷻ معترف بود، لزوماً مؤمن و مسلمان و نجات یابنده نیست بلکه این اعتراف باید با ملزومات خود ــ از جمله اطاعت بی‌چون و چرا از حق تعالی ــ همراه باشد.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ ﴿۳۷﴾
إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡوَقۡتِ ٱلۡمَعۡلُومِ ﴿۳۸﴾

﴿**فرمود: هرآینه تو از مهلت داده‌شدگانی**﴾ پروردگار متعال درخواست ابلیس را پذیرفت و به او خبر داد که او از جملهٔ آن مخلوقاتی است که اجلهایشان را ﴿**تا روز وقت معلوم**﴾ یعنی: تا روز قیامت به تأخیر انداخته است و در این روز است که ابلیس همراه سایر خلایق با نفخهٔ اوّل می‌میرد.

بنابراین، خداوند متعال برای او تا برانگیخته‌شدن مجدّد خلق مهلت نداد بلکه براساس سنّت خود در خلایقش، مرگ و فنا در دنیا را بر وی حتمی گردانید.

قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴿۳۹﴾

﴿**گفت: پروردگارا! به سبب آن‌که مرا گمراه ساختی، البتّه من هم برایشان در زمین می آرایم**﴾ گناهانشان را. یعنی. به گمراه ساختنت سوگند می‌خورم که البتّه تا آن‌گاه که بندگانت در دنیا باشند، گناهانشان را برایشان بیارایم. گفتنی است که این آراستن از جانب ابلیس، یا به آراستن گناهان در چشم و نفس آدمیان و افگندنشان

در ورطهٔ آن است، یا با مشغول‌ساختنشان به زینت‌ها و آرایشهای دنیاست تا از پرداختن به اوامر الهی غافل شوند، به‌طوری‌که در مشغلهٔ شهوات خویش سرگرم بوده و هیچ التفاتی به غیر آن نکنند. سپس ابلیس افزود: ﴿**و البتّه آنان را همه، یکجا گمراه می‌سازم**﴾ از راه هدایت و آنان را به راه اغوا و گمراهی در می‌افکنم.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾

﴿**مگر بندگان خالص تو از میان آنان را**﴾ یعنی: جز کسانی را که تو از میان مردم برای عبادت خویش خالص ساخته و از شائبه‌ها و آلایش‌ها پاکشان ساخته‌ای. در قرائتی دیگر: (اَلْمُخْلِصِیْن) به کسر لام نیز خوانده شده، که معنی چنین می‌شود: مگر بندگانی که عبادت خود را برای تو از ریا یا فساد خالص ساخته‌اند. ابلیس لعین این سخن را از آن روی گفت که می‌دانست؛ کید وی در مخلصان واقعی کارگر نیست. پس دعا می‌کنیم: اَللّٰهُمَّ اجْعَلنا مِنَ المُخْلَصِیْن ✿ خدایا! ما را از خالص شدگان خویش قرارده.

قَالَ هَٰذَا صِرَٰطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾

﴿**خداوند فرمود: این راهی است راست که به من می‌رسد**﴾ یعنی: من بر خود حقّ و واجب گردانیده‌ام که تو را بر بندگان خالصم سلطه‌ای نباشد. به‌قولی: معنی چنان است که چون کسی را تهدید می‌کنی، به او می‌گویی: راه تو بر من و بازگشتت هم به‌سوی من است. یا معنی این است: راه اخلاص راهی راست است که رأساً به‌سوی من منتهی می‌شود.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَٰنٌ إِلَّا مَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾

﴿در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلّطی نیست﴾ مراد از بندگان در اینجا، بندگان باالخلاص خداوند ﷻ اند ﴿مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند﴾ پس این گمراهانند که از تو پیروی می‌کنند تا بدانجا که زمام خود را به دست می‌دهند تا آنها را به وادی های گمراهی و سرانجام به دوزخ رهسپارکنی. پس همانانند که تو را بر آنها سلطه و غلبه‌ای است.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٣﴾
لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَٰبٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿٤٤﴾

﴿و قطعاً وعده‌گاه همهٔ آنان﴾ یعنی: وعده‌گاه همهٔ پیروان گمراه تو ﴿دوزخ است﴾.

﴿که برای آن﴾ یعنی: برای دوزخ ﴿هفت در است﴾ که دوزخیان از آنها داخل می‌شوند. علّت این‌که دوزخ هفت در دارد، بسیاری تعداد اهل دوزخ است ﴿برای هر دری، از آنان﴾ یعنی: از پیروان گمراه شیطان ﴿بخشی معیّن است﴾ که از بخش‌های دیگر متمایز می‌باشد.

بخاری ـ در تاریخ خود ـ و ترمذی از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ دراین **حدیث‌شریف** فرمودند: «جهنّم هفت در دارد و دری از آن مخصوص کسانی است که بر روی امّت من شمشیر کشیده‌اند». همچنین از علی ﷺ روایت شده است که فرمود: «درهای جهنّم بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار دارد پس در اوّل پر می‌شود آن‌گاه در دوم، سپس در سوم تا آن‌که همه درهای آن پر می‌شود». ابن‌جریج می‌گوید: «درهای دوزخ هرکدام نامی دارد: در اوّل جهنّم، در دوّم لظی، در سوّم حطمه، در چهارم سعیر، در پنجم سقر، در ششم جحیم و در هفتم هاویه است». از ابن‌عبّاس ﷺ نیز مانند آن روایت شده

است.

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ ٱدْخُلُوهَا بِسَلَٰمٍ ءَامِنِينَ ﴿٤٦﴾

﴿**بی‌گمان، پرهیزگاران در باغها و چشمه‌سارانند**﴾ و به ایشان قبل از آن‌که به آن وارد شوند، گفته می‌شود: ﴿**در آنجا با سلامت و ایمنی درآیید**﴾ یعنی: با سلامت از آفات و ایمنی از هر آنچه که اسباب خوف و هراس است. یا معنی این است: درآیید همراه با سلامی بر شما از جانب خدای عزّوجلّ و از سوی فرشتگان. یا معنی این است: آن‌گاه که بهشتیان وارد باغهای بهشت می‌شوند، چون از باغی به باغ دیگری می‌روند، به آنان گفته می‌شود: در آن به سلامتی و ایمنی وارد شوید.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَٰبِلِينَ ﴿٤٧﴾

﴿**و آنچه در سینه‌های آنان از غلّ بود، بیرون کشیم**﴾ غلّ: کینه و دشمنی است. یعنی: اگر یکی از بهشتیان در دنیا بر دیگری کینه‌ای داشته است، خدای عزّوجلّ آن کینه را از قلب وی بیرون کشیده و دلهایشان را نسبت به همدیگر پاک و صاف می‌گرداند ﴿**برادر یک‌دیگر شده**﴾ یعنی: آنها چنان باهم صاف و صمیمی می‌شوند که در دین و دوستی و مهربانی، برادران هم گشته‌اند و این خود دلالت دارد بر این‌که «اخوّت» و «غلّ» با هم در منافات قرار دارند. پس مسلمان باید مشتاق باشد که در رابطه‌اش با مؤمنان دل خود را از غلّ و کینه و حسد پاک سازد ﴿**بر تختها، روبه‌روی یک‌دیگر کرده**﴾ یعنی: بهشتیان برادروار و صمیمی بر تختها و تکیه‌گاه‌ها نشسته به چهره‌های یک‌دیگر نظاره می‌کنند، از جام صهبای عاطفه و

مهر برادری سر می‌کشند و بر چمن‌های سرسبز بهشت، شمیم دل‌آسای همدلی و همزبانی را استشمام می‌کنند. سریر: جایگاه بلندی است که برای محفل شادمانی آماده ساخته می‌شود.

از چندین طریق روایت شده است که علی ﷺ بعد از واقعهٔ جمل به فرزند طلحة‌بن‌زبیر ﷺ که پدرش در آن واقعه کشته شده بود، گفت: حقیقتاً من امیدوارم که من و پدرت از کسانی باشیم که خداوند ﷻ در شأن آنان فرموده است: (وَ نَزَعْنٰا مٰا فِيْ صُدُوْرِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوٰاناً عَلىٰ سُرُرٍ مُتَقٰابِلِيْن). در **حدیث‌شریف** آمده است: «مؤمنان از آتش رهایی یافته آن‌گاه بر روی پلی که در میان بهشت و دوزخ است نگه داشته می‌شوند، سپس از برخی از آنان برای برخی دیگر در مظالمی که میانشان در دنیا بوده است، قصاص گرفته می‌شود و آن‌گاه که همه پاک و مهذب شدند، به ایشان اذن ورود به بهشت داده می‌شود».

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿۴۸﴾

﴿**در آنجا**﴾ یعنی: در بهشت ﴿**به آنان هیچ رنجی**﴾ یعنی: هیچ خستگی و ماندگی‌ای ﴿**نمی‌رسد و آنان از آنجا بیرون شدنی نیستند**﴾ که این بزرگترین دلیل کمال نعمت بر ایشان است. آری! کدام نعمت از جاودانگی در نعمت بزرگتر می‌باشد؟.

۞ نَبِّئْ عِبَادِيٓ أَنِّيٓ أَنَا ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۴۹﴾

﴿**به بندگان من خبر ده**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**که منم آمرزندهٔ مهربان**﴾ یعنی: من بسیار آمرزندهٔ گناهانشان هستم و برایشان بسیار مهربانم. در بیان **سبب‌نزول** آمده است: «رسول خدا ﷺ بر جمعی از یارانشان ــ درحالی‌که آنان خندان

بودند ــ وارد شدند پس به ایشان فرمودند: «بهشت را به یاد آورید ولی دوزخ را نیز به یاد آورید». آن‌گاه این آیه نازل شد و جبرئیل ﷺ به رسول خدا» پیغام داد که پروردگار عزّوجلّ می‌فرماید: ای محمّد! چرا بندگانم را نومید می‌کنی؟».

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ ٱلْعَذَابُ ٱلْأَلِيمُ ﴿٥٠﴾

﴿و﴾ به بندگان من خبر ده ﴿که همانا عذاب من، عذابی است دردناک﴾.

این دو آیه در کنار هم، بر دو مقام خوف و رجا دلالت می‌کند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اگر بنده اندازهٔ عفو خداوند ﷻ را می‌دانست، هرگز از هیچ حرامی پرهیز نمی‌کرد و اگر مقدار عذاب او را می‌دانست، بی‌گمان خود را نابود می‌ساخت». یعنی: از بسیاری غم و غصّه.

گفتنی است که دو آیهٔ فوق، به عنوان مقدّمه‌ای بر داستانهایی است که بعد از آن می‌آید که بخشی از این داستانها از مصادیق خبر رحمت و برخی هم از مصادیق خبر عذاب است.

وَنَبِّئْهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَٰهِيمَ ﴿٥١﴾

﴿و به آنان خبر ده﴾ یعنی: به امّت خویش ﴿از میهمانان ابراهیم﴾ ایشان فرشتگانی بودند که به صورت بشر نزد وی آمدند. کلمهٔ «ضیف» برای مفرد، تثنیه، جمع، مؤنث و مذکّر به یک لفظ به‌کار می‌رود. یعنی به امّت خود از آنچه که برای ابراهیم ﷺ اتّفاق افتاد و در آن خوف و رجا هر دو جمع شده بود، خبر ده تا از این داستان پند بگیرند و به سنّت خدای سبحان در مورد بندگانش پی برند.

إِذْ دَخَلُوا۟ عَلَيْهِ فَقَالُوا۟ سَلَـٰمًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ ﴿٥٢﴾

﴿هنگامی‌که براو وارد شدند و سلام گفتند. ابراهیم گفت: همانا ما از شما هراسانیم﴾ ابراهیمعليه‌السلام این سخن را بعد از آن گفت که گوسالهٔ بریان را به آنان نزدیک کرد تا بخورند امّا آنها چیزی از آن نخوردند. چنان‌که در سورهٔ «هود» گذشت.

قَالُواْ لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٍ ﴿٥٣﴾

﴿گفتند﴾ فرشتگان به ابراهیمعليه‌السلام ﴿نترس﴾ و از ما هیچ هراسی به‌دل راه نده ﴿همانا ما تو را به پسری دانا﴾ که اسحاقعليه‌السلام است ﴿مژده می‌دهیم﴾ یعنی: تو ایمن و حتّی مورد بشارت هستی پس هیچ دلیلی برای ترس و هراست وجود ندارد.

قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰٓ أَن مَّسَّنِيَ ٱلْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ﴿٥٤﴾

﴿گفت﴾ ابراهیمعليه‌السلام، تعجّب‌کنان از این مژدهٔ آنان ﴿آیا با وجود آن‌که پیری به من رسیده است، بشارتم دادید﴾ یعنی: من و این حالت سالخوردگی و فرزند؟ یعنی چه؟ ﴿پس چه بشارتی به من می‌دهید؟﴾ من در شگفتم از این‌که با وجود این پیری و سالخوردگی برایم فرزندی به دنیا آید و اساساً بشارت دادن به آنچه که عادتاً وقوع آن ممکن نیست، موضوعیّتی ندارد.

قَالُواْ بَشَّرْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْقَٰنِطِينَ ﴿٥٥﴾

﴿گفتند: ما تو را به حق﴾ یعنی: به امری یقینی که هیچ خلافی در آن نیست ﴿مژده دادیم پس از نا امیدان﴾ در آنچه تو را به آن بشارت داده‌ایم ﴿مباش﴾.

قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ ﴿٥٦﴾

﴿گفت: چه کسی ـ جز گمراهان ـ از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟﴾ یعنی: من پدید آمدن فرزند را برای خود نه به سبب ناامید بودن از رحمت پرودگارم بلکه از آن جهت بعید پنداشتم که سالخورده‌ام.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿٥٧﴾

﴿گفت: پس چیست خبر شما ای فرستادگان؟﴾ یعنی: مأموریّت دیگرتان چیست و بجز این مژده‌ای که به من دادید، دیگر چه خبری با خود آورده‌اید؟.

قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٥٨﴾

﴿گفتند: همانا ما به‌سوی گروه مجرمان فرستاده شده‌ایم﴾ مرادشان، قوم لوط بود.

إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٩﴾

﴿مگر آل لوط﴾ یعنی: کسان و پیروان و خانواده‌اش **﴿که ما قطعاً همهٔ آنان را نجات می‌دهیم﴾** یعنی: ما یقیناً خانواده و پیروان و اهل دین لوط علیه السلام را که مجرم نیستند، از عذاب نجات می‌دهیم.

إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ قَدَّرْنَآ إِنَّهَا لَمِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٦٠﴾

﴿جز زنش را که مقدّر کرده‌ایم او از بازماندگان باشد﴾ یعنی: حکم کرده‌ایم که او همراه با کافران از باقی‌ماندگان در عذاب باشد. فرشتگان این حکم را به خود

نسبت دادند در حالی‌که این حکم از خدای سبحان است، به سبب قرب و اختصاصی که به حق تعالی دارند.

فَلَمَّا جَآءَ ءَالَ لُوطٍ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾
قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ﴿٦٢﴾

﴿**پس چون فرستادگان**﴾ یعنی: فرشتگان ﴿**نزد خاندان لوط آمدند، لوط گفت: همانا شما گروهی ناآشنا هستید**﴾ یعنی: شما مردمی ناشناس هستید و من شما را نمی‌شناسم.

قَالُواْ بَلْ جِئْنَٰكَ بِمَا كَانُواْ فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾

﴿**گفتند**﴾ نه ﴿**بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که درآن تردید می‌کردند**﴾ یعنی: عذابی را بر دشمنانت به همراه آورده‌ایم که قومت در آن شکّ می‌کردند بنابراین، حامل چیزی هستیم که تو را خشنود می‌سازد.

وَأَتَيْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿٦٤﴾

﴿**و حق را**﴾ یعنی: وعدهٔ راستین را که همانا عذاب قطعی فرودآینده بر قوم توست ﴿**برای تو آورده‌ایم و قطعاً ما راستگویانیم**﴾ در این خبری که به تو دادیم.

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ ٱلَّيْلِ وَٱتَّبِعْ أَدْبَٰرَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ

مِنكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾

﴿پس پاسی از شب گذشته، خانواده‌ات را همراه ببر﴾ تفسیر نظیر این عبارت در سورهٔ «هود/آیهٔ ۸۱» گذشت ﴿و خودت به دنبال آنان برو﴾ یعنی: تو از پی آنان باش تا از ایشان مراقبت کنی که مبادا یکی از ایشان عقب بماند و درنتیجه گرفتار عذاب شود. مفسّران می‌گویند: سنّت همیشگی پیامبر ما ﷺ نیز این بود که در راه، یاران خویش را پیش می‌انداختند و می‌فرمودند: «پشت سرم را برای فرشتگان بگذارید». ﴿و هیچ یک از شما نباید که به عقب بنگرد﴾ یعنی: نه تو و نه هیچ یک از آنان نباید که به عقب خویش بنگرد زیرا در آن صورت عذابی را که بر آنان نازل شده می‌بینید و به آن مشغول می‌شوید لذا سرعت حرکت‌تان کند می‌شود و باز می‌مانید. یا بر احوال و عذاب سهمگینشان آگاه شده و چنان صحنه‌های هولناکی را می‌بینید که دیدن آنها را تاب نمی‌آورید ﴿و آنجا که به شما دستور داده می‌شود، بروید﴾ یعنی: به همان سمتی که خدای سبحان شما را به رفتن آن دستور داده، بروید. به‌قولی: جایی که باید می‌رفتند، سرزمین ابراهیم خلیل ؑ بود.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾

﴿و به سوی او وحی فرستادیم﴾ یعنی: به‌سوی لوط ؑ ﴿این امر را﴾ یعنی: نابودی قومش را. سپس «امر» را با این فرموده‌اش تفسیر می‌کند: ﴿که ریشهٔ آن گروه، صبحگاهان بریده می‌شود﴾ یعنی: آخرین کسی که از آنان باقی مانده، نیز صبحگاهان هلاک می‌شود.

وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٦٧﴾

﴿و﴾ از سوی دیگر ﴿مردم شهر شادی‌کنان روی آوردند﴾ یعنی: مردم شهر «سدوم» که شهر قوم لوط بود، درحالی‌که از قدوم میهمانان لوط شاد و مسرور بودند، به انگیزهٔ طمع در ارتکاب عمل فحشا باآنان، به‌سوی خانهٔ لوط روی آوردند.

قَالَ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ ضَيۡفِي فَلَا تَفۡضَحُونِ ﴿٦٨﴾

﴿گفت﴾ لوط علیه السلام به قومش ﴿هرآینه اینان مهمانان منند﴾ لوط علیه السلام فرشتگان را به هیأت مهمانان دید، درحالی‌که قومش ـ به عنوان ابتلایی از سوی حق تعالی ـ ایشان را امردانی نیکوروی دیدند، از این جهت در آنان طمع کردند. لوط علیه السلام افزود: ﴿پس مرا رسوا نکنید﴾ با تعرّض به آنان به منظور ارتکاب فحشا زیرا در آن صورت آنها می‌دانند که من از حمایتشان به عنوان کسانی که به مثابهٔ میهمان نزدم فرود آمده‌اند، ناتوانم و این رسوایی‌ای برای من است.

وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ ﴿٦٩﴾

﴿و از خدا پروا کنید﴾ در کارشان ﴿و مرا خوار نسازید﴾ خِزْی: ذلّت و خواری است. لوط علیه السلام از آن ترسید که اگر از حمایت میهمانانش عاجز شود، ذلیل و بی‌مقدار خواهد شد.

ابن‌کثیر می‌گوید: «لوط علیه السلام این سخن را به قومش قبل از آن گفت که بداند؛ آنان فرستادگان خداوند جل جلاله اند ـ چنان‌که در سورهٔ «هود» آمده است ـ و در اینجا نیز سیاق آیات مقتضی ترتیب نیست، چراکه برخلاف این ترتیب، دلیل آمده است.

قَالُوٓاْ أَوَلَمۡ نَنۡهَكَ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٧٠﴾

﴿گفتند: آیا تو را از جهانیان منع نکرده بودیم؟ ﴾ یعنی: آیا قبلاً نزد تو نیامدیم و تو را منع نکردیم از این‌که با ما دربارهٔ احدی از مردم ــ چون بر او قصد ارتکاب فحشا کردیم ــ سخن نگویی؟ نقل است که آنان بر هر شخص غریبی تعرّض می‌کردند و لوط علیه السلام هم به قدر توان خود آنان را از این تجاوز و تعرّض منع می‌کرد. به‌قولی: قوم لوط علیه السلام او را از میهمان‌کردن مردم بیگانه منع کرده بودند.

قَالَ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِيٓ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ ﴿٧١﴾

﴿گفت: اینان دختران منند ﴾ پس به نکاح‌شان درآورید **﴿اگر می‌خواهید کاری انجام دهید ﴾** یعنی: اگر می‌خواهید با میهمانان من مرتکب فحشا شوید، یا اگر می‌خواهید از خود دفع شهوت کنید پس اینک اینان دختران منند، آنان را به نکاح حلال بگیرید و مرتکب حرام نشوید. به‌قولی: مراد او از دخترانش، زنان قومش بودند زیرا پیامبر یک قوم، حکم پدر آن قوم را دارد.

لَعَمۡرُكَ إِنَّهُمۡ لَفِي سَكۡرَتِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ﴿٧٢﴾

﴿سوگند به عمر تو ﴾ اهل تفسیر اتّفاق نظر دارند براین‌که این عبارت، سوگندی از سوی خداوند ﷻ بر مدّت حیات پیامبرش حضرت محمّد ﷺ است. گفتنی است که خدای سبحان به هر چه و هر که از مخلوقاتش که بخواهد سوگند یاد می‌کند، مانند سوگند خوردنش به ستاره، به وقت چاشت، به خورشید، به شب و مانند اینها. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «نشنیده‌ام که خدای عزّوجلّ به حیات کسی جز حیات محمّد ﷺ سوگند یاد کرده باشد زیرا او کسی را گرامی‌تر نزد خود از محمّد ﷺ نیافریده است». آری! سوگند به جان تو ای محمّد ﷺ؛ **﴿که آنان در مستی خود سرگشته بودند ﴾** سَكۡرَةٌ: در اینجا به معنای طغیان شهوت حرام است.

یعنی: آنان در گمراهی و سرمستی‌شان چنان سرگردان و مستغرق بودند که طغیان شهوت حرام و لجام‌گسیختگی نفس، عقل و بصیرت را از سر و نهادشان گریزانده بود. حق تعالی آنان را در گمراهی‌شان سرگشته خواند زیرا گمراهی، خرد را از سر صاحب خود می‌برد چنان‌که مستی شراب، خرد را از بین می‌برد.

فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾

﴿**پس آنان را فریاد هولناک**﴾ و مرگبار، یا فریاد جبرئیل علیه السلام ﴿**فروگرفت**﴾ درحالی‌که ﴿**به هنگام طلوع آفتاب**﴾ قرارداشتند. یعنی: وقت طلوع آفتاب برآنان درآمده بود.

فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾

﴿**پس آن شهر را زیر و زبر کردیم**﴾ یعنی: شهر آنان را با کسانی از مردم که در آن بودند، زیروزبر و نگونسار کردیم، بدین‌گونه که جبرئیل علیه السلام آن را به آسمان برداشت و سپس به حالت معکوس آن را بر زمین واژگون کرد به‌طوری‌که همه در زیر آن دفن و نابود شدند ﴿**و برآنان سنگهایی از سنگ گل باراندیم**﴾ یعنی: از گل پختهٔ سنگواره.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾

﴿**بی‌گمان در این**﴾ بیانی که ذکر شد؛ از داستان و سرگذشت عبرتبار آنان ﴿**برای عبرت‌گیرندگان نشانه‌هاست**﴾ یعنی: متفکّرانی که درآن هوشیارانه می‌نگرند و تأمّل می‌کنند، به وسیلهٔ آن به حقیقت راهیاب می‌شوند. وَاسِمْ: کسی است که از فرق

سر تا قدم به‌سویت می‌نگرد. در حدیث‌شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از فراست مؤمن بپرهیزید زیرا او با نور خدا می‌نگرد» سپس این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند.

وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ﴿٧٦﴾

﴿و هرآینه آن شهر بر سر راهی دایر برجاست﴾ یعنی: شهر قوم لوط بر سر راهی است که همیشه رفت و آمد در آن جریان دارد و آن راه مدینه به‌سوی شام است و آثار برجای مانده از خرابه‌های قوم لوط هنوز محو نگردیده و عابران آن را مشاهده می‌کنند پس آیا از دیدن آن درس عبرت نمی‌گیرند؟!

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

﴿بی‌گمان در این﴾ بیانی که ذکر شد؛ از سرگذشت عبرتبار مردم شهر لوط و عذاب خفّت‌باری که برآنان به سبب تکذیب و نافرمانی پیامبرشان، ارتکاب فحشای لواط، راهزنی و اصرارشان بر ارتکاب منکرات دیگر به‌طور علنی فرود آورده شد ﴿برای مؤمنان نشانه‌ای است﴾ که بدان عبرت می‌گیرند.

وَإِن كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾

این داستان سوم پس از داستان آدم‌ؑ و ابلیس و داستان ابراهیم‌ؑ و لوط‌ؑ است که در این سوره بیان می‌شود.

﴿و هرآینه اهل أیکه ستمگر بودند﴾ أیکَه: بیشه، یعنی تودهٔ انبوهی از درخت است. به‌قولی: أیکَه نام قریه‌ای است که اهل أیکه، یعنی قوم شعیب‌ؑ در آن

به‌سر می‌بردند. البتّه نباید اهل أیکه با اهل مدین که شعیب علیه السلام به سوی آنان نیز فرستاده شد یکی تصوّر شوند چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌عمرو رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «مدین و اصحاب أیکه دو امّت اند که خداوند جلّ جلاله شعیب علیه السلام را به‌سوی [هر دوی] آنان فرستاد».

فَٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٖ مُّبِينٖ ﴿٧٩﴾

﴿**پس، از آنان انتقام گرفتیم**﴾ و هلاکشان ساختیم، با گرمی سوزان بی سایهٔ هفت روزه و سپس فرستادن آتشی بر آنان ﴿**و آن دو شهر بر سر راهی آشکار است**﴾ یعنی: شهر قوم لوط و محلّ زیست أهل أیکه هر دو بر سر راه آشکاری قراردارند پس آیا کسانی که از کنار آنها عبور می‌کنند، از مشاهدهٔ آثار و ویرانه‌های آنها درس عبرت نمی‌گیرند؟ و آیا آگاهان در این فرجام عبرتبار تأمّل نمی‌کنند؟.

وَلَقَدۡ كَذَّبَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡحِجۡرِ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿٨٠﴾

﴿**و بی‌گمان اهل حِجر پیامبران ما را تکذیب کردند**﴾ حِجْر: نام شهر قوم ثمود ــ یعنی قوم پیامبر خدا صالح علیه السلام ــ است که در میان مکّه و تبوک قرار دارد. اعراب هر مکانی راکه به سنگها و صخره‌ها محاط شده باشد، حجر می‌نامند. و از آنجاکه آنها پیامبر خویش صالح علیه السلام را تکذیب کردند و هر کس یکی از پیامبران علیهم السلام را تکذیب کند، در واقع همهٔ ایشان را تکذیب کرده است، از این رو، از تکذیب آنها به صیغهٔ جمع (مُرْسَلِیْن) خبر داده شد.

وَءَاتَيۡنَٰهُمۡ ءَايَٰتِنَا فَكَانُواْ عَنۡهَا مُعۡرِضِينَ ﴿٨١﴾

﴿و آیات خود را ﴾که بر پیامبرشان فرو فرستاده شده بود **﴿به آنان دادیم ﴾**ک
جملهٔ این آیات و معجزات، یکی هم آن شتر معروف بود **﴿ولی از آنها ، ردان
شدند ﴾**به آیات ما هیچ اهمّیّتی نداده و در آنها اندیشه نکردند به همین جهت شتر
را پی کرده و دستورهای پیامبرشان را نادیده گرفتند.

وَكَانُواْ يَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ ﴿٨٢﴾

﴿و از کوهها خانه‌هایی می‌تراشیدند ﴾یعنی: قوم صالح؈ درون کوهها را
می‌شکافتند و در آن برای خود خانه‌ها می‌تراشیدند **﴿که در امان بمانند ﴾**از عذاب،
با تکیه بر نیرومندی و محکمی آن خانه‌ها. یا در امان بمانند از این‌که خانه‌ها بر
سرشان ویران شود، یا دزد بر آنها نقب بزند.

فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾

﴿پس صبحدم بانگ مرگبار آنان را فروگرفت ﴾و آن در چهارمین صبحگاه از آن
روزی بود که صالح؈ آنان را به عذاب تهدید کرده بود.

فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾

﴿پس آنچه کسب می‌کردند از آنان دفع نکرد ﴾یعنی: آنچه از اموال که به دست
آورده بودند و آنچه از خانه‌ها و قلعه‌های مستحکم که در کوهها می‌تراشیدند،
چیزی از عذاب خدای سبحان را از آنان دفع نکرد بلکه از یک‌سو زلزله آنان را
فروگرفت و از سویی جبرئیل؈ بر آنان بانگی مرگبار در داد که همه هلاک شدند.
پس سنّت خداوند متعال در نابودساختن امّت‌هایی که پیامبرانش را تکذیب کنند،

جاری است ولی هر چیز نزد او میعادی دارد.

یادآور می‌شویم که تفسیر داستان اهل حجْر در (آیات ۸۳ ـ ۸۲) سورهٔ «هود» با تفصیلی بیشتر از اینجا گذشت.

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَإِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَءَاتِيَةٌ فَٱصْفَحِ ٱلصَّفْحَ ٱلْجَمِيلَ ﴿۸۵﴾

﴿**و ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم**﴾ یعنی: آنها را به آفرینشی حق و با هدف آفریده‌ایم، نه به باطل و بیهوده. یا مراد از این حق، فواید و مصالحی است که در آنها وجود دارد. یا مراد از حق، پاداش‌دادن نیکوکار در قبال نیکوکاریش و مجازات بدکار در قبال بدکاری وی است ﴿**و یقیناً قیامت آمدنی است**﴾ پس خداوند ﷻ در هنگام فرارسیدن آن، از کسانی که سزاوار عذابند انتقام گرفته و به کسانی که سزاوار احسانند، احسان می‌کند ﴿**پس به درگذشتی نیکو درگذر**﴾ از بی‌ادبی‌های آنان و با عفو و گذشتی نیکو عفوشان کن و با آنان به بردباری و گذشت و حلم رفتار نما. به‌قولی: این حکم با آیهٔ قتال منسوخ گردید.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۸۶﴾

﴿**هرآینه پروردگار تو همان آفرینندهٔ داناست**﴾ یعنی: او آفرینندهٔ تمام خلق است لذا به احوال تو و احوال آنان و به کسانی از آنان که نیکوکار یا بدکارند، دانا می‌باشد.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَٰكَ سَبْعًا مِّنَ ٱلْمَثَانِي وَٱلْقُرْءَانَ ٱلْعَظِيمَ ﴿۸۷﴾

﴿**و به راستی، به تو سبع‌المثانی را عطا کردیم**﴾ اکثر مفسّران برآنند که مراد از «سبع‌المثانی»، آیات هفت‌گانهٔ سورهٔ «فاتحه» است. آنها را مثانی نامیدند، بدان جهت که در هر نمازی تکرار می‌شوند. به‌قولی دیگر: مراد از «سبع‌المثانی»، هفت سورهٔ بلند قرآن است که عبارتند از سوره‌های: بقره، آل‌عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال ﴿**و به تو قرآن بزرگ را عطا کردیم**﴾ یعنی: تمام قرآن را.

بعد از آن‌که حق تعالی این نعمت عظمای دینی را به رسول گرامیش ﷺ یادآوری کرد، ایشان را از لذّت‌های زودگذر و فانی دنیا متنفّر ساخته و می‌فرماید:

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

﴿**و به‌سوی آنچه دسته‌هایی از آنان را بدان بهره‌مند ساخته‌ایم چشم مدوز**﴾ یعنی: به‌سوی آرایش‌ها و پیرایش‌های دنیا آن‌گونه چشم مدوز که با گرایش و میل مفرط به آنها همراه باشد. مراد از «ازواج» اصناف توانگرانند. گفتنی است که نگریستن پیوسته و چشم‌دوختن مداوم به‌سوی بهره‌های مادّی متمکّنان و توانگران، بر نیکوشمردن و آرزو بردن آن بهره‌ها دلالت می‌کند ﴿**و بر آنان اندوه مخور**﴾ از این‌که ایمان نیاورده‌اند و بر کفر و عناد خود مصمّم باقی مانده‌اند ﴿**و بال خویش را برای مؤمنان فروگستر**﴾ گستراندن بال؛ کنایه از تواضع و نرم‌خویی و فروتنی در برابر مؤمنان، اعم از توانگران و فقرایشان است.

وَقُلْ إِنِّيٓ أَنَا ٱلنَّذِيرُ ٱلْمُبِينُ ﴿٨٩﴾

﴿و بگو﴾ به تمام مردم ﴿من همان هشداردهندۀ آشکارم﴾ یعنی: من هشداردهنده‌ای هستم که به قومش آنچه را به آنان از عذاب خداوند ﷻ خواهد رسید آشکارا بیان و اظهار می‌دارد ــ در صورتی که بر تکذیب و انکار خویش استمرار دهند.

كَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَى ٱلۡمُقۡتَسِمِينَ ﴿٩٠﴾

﴿همان‌گونه که عذاب را بر تقسیم‌کنندگان فرود آوردیم﴾ یعنی: شما را از عذابی که بر تقسیم‌کنندگان فرود آوردیم، بیم می‌دهم. به قولی: آنان شانزده تن بودند که ولیدبن‌مغیره آنها را در ایّام حجّ بر سر راهها و گلوگاه‌های مکّه برمی‌گماشت و آنها بر آن راهها تقسیم شده به هر کسی که وارد مکّه می‌شد، می‌گفتند: مبادا فریفتۀ این کسی گردی که از میان ما به ادّعای نبوّت برخاسته است زیرا او دیوانه است. و بسا می‌گفتند: او ساحر است. و بسا می‌گفتند: او شاعر است. و بسا می‌گفتند: او کاهن است. پس به همین جهت «مُقْتَسِمِيْن» نامیده شدند. به‌قولی دیگر: (مُقْتَسِمِيْن) اهل کتابند که قرآن را به بخشها و اجزایی تقسیم کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند چنان‌که از آیۀ بعدی بر می‌آید:

ٱلَّذِينَ جَعَلُواْ ٱلۡقُرۡءَانَ عِضِينَ ﴿٩١﴾

﴿همانان که قرآن را بخش بخش کردند﴾ یعنی: آن را به اجزای گونه‌گون و پراکنده‌ای تقسیم کرده بعضی از آن را شعر، بعضی از آن را سحر، بعضی را کهانت و مانند این شمردند. به‌قولی: معنای «عِضِيْن» ایمان آوردنشان به بعضی از قرآن و کفرشان به بعضی دیگر از آن است. با تأسّف که این آفت هم‌اکنون ــ اگر نه در عقیده ــ امّا در عمل، دامن‌گیر امّت ما نیز شده است.

فَوَرَبِّكَ لَنَسْـَٔلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۹۲﴾
عَمَّا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿۹۳﴾

﴿**پس سوگند به پروردگارت که البتّه از آنان همگی می‌پرسیم**﴾ یعنی: یقیناً از این گروه کفّار ــ همگی آنان ــ در روز قیامت می‌پرسیم؛ ﴿**از آنچه می‌کردند**﴾ در دنیا؛ از اعمالی که در برابر آن مورد سؤال و محاسبه قرار می‌گیرند.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ در تفسیر (فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ اَجْمَعِيْن) فرمودند: «از لا اله الّا اللّٰه مورد پرسش قرار می‌گیرند».

فَٱصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿۹۴﴾

﴿**پس آنچه را بدان مأمور می‌شوی، آشکار کن**﴾ یعنی: با دعوت نمودن از آنان به‌سوی توحید، دین حق را آشکار و جمع و کلمهٔ آنها را پراکنده کن زیرا آنان بعد از آشکار شدن دعوتت متفرّق می‌شوند، به این ترتیب که گروهی از آنان به تو ایمان آورده و گروهی دیگر به تو کفر می‌ورزند ﴿**و از مشرکان روی برتاب**﴾ یعنی: چون تو را بر آشکار ساختن دعوتت سرزنش کردند، به آنان هیچ اهمّیّتی نده و التفاتی نکن.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که رسول خدا ﷺ پیوسته دعوتشان را مخفی می‌داشتند تا این آیهٔ کریمه نازل شد و بعد از نزول آن، خود و اصحابشان علناً به میدان آمدند و دعوت خویش را آشکار کردند.

إِنَّا كَفَيْنَـٰكَ ٱلْمُسْتَهْزِءِينَ ﴿۹۵﴾

﴿**هرآینه ما تو را از شرّ تمسخرکنندگان کفایت کننده‌ایم**﴾ با آن‌که آنان از سران و بزرگان کفّار و در میانشان از اهل قدرت و شوکت اند، لیکن بدان که خداوند ﷻ شرّ آنها را از تو باز خواهد داشت.

این گروه تمسخرکننده، پنج تن از رؤسای و بزرگان مکّه به نامهای: ولیدبن‌مغیرة، عاص‌بن‌وائل، اسودبن‌مطلب، اسودبن‌عبدیغوث و حرث‌بن‌طلاطله بودند که خدای عزّوجلّ همگی‌شان را نابود کرد و شرّ آنان را در یک روز واحد، از سر پیامبرش برداشت.

انس در بیان **سبب‌نزول** روایت می‌کند: «روزی رسول خدا ﷺ از برابر آن گروه می‌گذشتند پس بعضی از آنها به‌سوی آن‌حضرت ﷺ اشاره کرده و گفتند: این است همان کسی که می‌پندارد پیامبر است!! در این اثنا جبرئیل ﷸ با رسول خدا ﷺ بود پس با انگشتش به سوی آنها اشاره کرد و در اثر آن در اجسامشان بسان اثر ناخنی نشان افتاد، سپس آن مواضع به زخم تبدیل شد و بر اثر آن، تن آنها به‌حدّی فاسد شد که کسی نمی‌توانست از فرط بدبویی به آنان نزدیک شود و سرانجام همه بدان علّت مردند».

ٱلَّذِينَ يَجۡعَلُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۚ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ﴿٩٦﴾

﴿**همانان که با خدا معبودی دیگر مقرّر می‌کنند**﴾ پس جرمشان تنها استهزا و تمسخر به رسول خدا ﷺ نیست بلکه جرم دیگری هم دارند که عبارت از شرک به خدای سبحان می‌باشد ﴿**پس به زودی خواهند دانست**﴾ که عاقبت کارشان در آخرت چگونه خواهد بود!.

وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدۡرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿٩٧﴾

﴿و به‌خوبی می‌دانیم که سینهٔ تو تنگ می‌شود به سبب آنچه می‌گویند﴾ از متّهم ساختنت به سحر و جنون و کهانت و دروغ، یا به سبب آنچه که دربارهٔ قرآن یا دربارهٔ خدای سبحان می‌گویند.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٩٨﴾

﴿پس پروردگار خود را با ستایش او تسبیح‌گوی و از سجده‌کنندگان باش﴾ یعنی: از نمازگزاران باش زیرا وقتی چنین کردی، خدای عزّوجلّ اندوه و نگرانیت را برطرف می‌سازد و غم و پریشانی را از تو دور کرده و سینه‌ات را باز و گشاده می‌کند.

این آیه دلیل بر آن است که علاج دل‌تنگی، همانا تسبیح، تحمید، تقدیس الهی و نمازگزاردن بسیار است.

وَٱعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ ٱلْيَقِينُ ﴿٩٩﴾

﴿و پروردگارت را پرستش کن تا وقتی‌که یقین تو فرارسد﴾ یقین: در اینجا به معنی مرگ است. یعنی: پروردگارت را برای همیشه تا آن‌گاه که زنده هستی عبادت کن.

این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات ــ همچون نماز گزاردن ــ بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کارکند. پس مؤمن باید در هر وضعیّت جسمی‌ای که قرار دارد به حسب حالش نماز بگزارد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی‌توانستی نشسته و اگر نمی‌توانستی به پهلو».

همچنین این آیه دلیل بر عدم صحّت قول برخی از ملحدانی است که می‌گویند:

مراد از «یقین» در این آیه «معرفت» است لذا از نظر آنها معنی این است: پروردگارت را تا وقتی که به سر حدّ معرفت و یقین می‌رسی عبادت کن بنابراین، وقتی یکی از آنان ــ به پندار خود ــ به حدّ معرفت رسید، تکلیف از وی ساقط می‌شود. شکّی نیست که این رأی ــ چنان‌که ابن‌کثیر گفته ــ کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آن‌که انبیا ﷺ و اصحابشان خداشناس‌ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده‌اند، در عین حال عابدترین و مواظب ترین آنها بر عبادت خداوند ﷻ و انجام دادن خوبی‌ها تا دم مرگ خویش نیز بوده‌اند و هرگز کمال معرفتشان به پروردگار متعال، ایشان را از انجام تکالیف و عباداتشان باز نداشته بلکه بر خشوع و خضوع و نیایش و شکر و ریاضتشان افزوده است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نحل

مکّی است و دارای صد و بیست و هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب این‌که در آن داستان «نحل» یا زنبور عسل آمده است، «نحل» نامیده شده. همچنین این سوره را به سبب نعمت‌هایی که خداوند متعال در آن بر بندگانش برشمرده است، سورهٔ «نِعَم» نیز نامیده‌اند.

محور این سوره همچون عموم سوره‌های مکّی، اثبات توحید، معاد و نبوّت، بیان دلایل یگانگی، قدرت و عظمت حق تعالی و طرح شبهات منکران و دفع آنهاست.

أَتَىٰٓ أَمۡرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسۡتَعۡجِلُوهُۚ سُبۡحَـٰنَهُۥ وَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴿١﴾

﴿هان، امر خدا در رسید﴾ جمهور مفسّران برآنند که مراد از «امر خدا» در این آیه، روز قیامت است. یعنی روز قیامت خواه‌ناخواه به زودی آمدنی است. خاطرنشان می‌شود؛ اعراب عادتاً به امری که وقوعش حتمی است، می‌گویند:

« آن امر آمد » و از آن به زمان گذشته (ماضی) تعبیر می‌کنند. روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه نیز مؤیّد قول این گروه از مفسّران است: « چون جملهٔ (اَتٰی اَمْرُ اللّٰهْ) نازل شد، اصحاب رسول خدا ﷺ سراسیمه از جا برخاستند، همان بود که: (فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوْه ۞ آن رابه شتاب طلب نکنید) نازل شد، در این هنگام اصحاب نشستند و آرام گرفتند ». به‌قولی: مراد از « امر خدا »، بعثت حضرت محمّد ﷺ است. به‌قولی دیگر: مراد از آن، فرودآوردن عذاب خداوند جل جلاله بر مشرکان است **﴿پس آن را به‌شتاب طلب نکنید﴾** یعنی: فرارسیدن قیامت یا عذاب را قبل از وقت مقرّر آن درخواست نکنید. کفّار به انگیزهٔ تمسخر و تکذیب هشدارها و وعده‌های الهی در برپایی قیامت یا نزول عذاب، آنها را به شتاب می‌طلبیدند **﴿او منزّه و فراتر است از آنچه با وی شریک مقرّر می‌کنند﴾** یعنی: خدای سبحان منزّه و برتر است از شرک‌آوری آنان، یا از این‌که شریکی داشته باشد. البتّه شتابزدگی آنان در نزول عذاب که برخاسته از استهزا و تکذیبشان است، نیز دلالت برآن دارد که این کارشان از شرک است زیرا اگر آنها خدای عزّوجلّ را به یگانگی می‌شناختند، تماماً تسلیم وی می‌شدند و عذاب را از سر انکار و استهزاء به‌شتاب نمی‌طلبیدند.

يُنَزِّلُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦٓ أَنْ أَنذِرُوٓا۟ أَنَّهُۥ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱتَّقُونِ ﴿٢﴾

﴿فرشتگان را با روح﴾ یعنی: با وحی، یا با قرآن که از وحی است **﴿به امر خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرود می‌آورد﴾** یعنی: خداوند جل جلاله انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگانش آن را به ایشان فرود می‌آورند، مخصوص ساخته است. از وحی به « روح » تعبیر نمود زیرا وحی دلهای مرده را زنده

می‌گرداند چنان‌که روح، بدنهای مرده را زنده می‌کند. مضمون این وحی الهی این است: ﴿**که بیم دهید**﴾ یعنی: مردم را آگاه کنید و به آنان اعلام کنید ﴿**که معبودی جز من نیست**﴾ یعنی: آنان را به توحید و یکتاپرستی‌ام دستور دهید و این وحدانیّتم را همراه با بیم‌دهی به آنان اعلام کنید. پس توحید، محور دعوت همه پیامبران علیهم‌السلام است ﴿**پس، از من پروا کنید**﴾ ای بندگان من! این هشداری است به آنان که مبادا به وی شرک آورند.

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴿٣﴾

﴿**آسمانها و زمین را به حق آفرید**﴾ یعنی: آنها را به تدبیری درست، نظامی مستحکم و زیربنای متینی از حکمت آفرید تا بر قدرت و وحدانیّت وی دلالت کنند لذا خداوند متعال؛ ﴿**از آنچه با وی شریک می‌گردانند**﴾ یعنی: از شرک‌آوری آنان، یا از آنچه با وی شریک مقرّر می‌کنند ﴿**بلند قدر است**﴾ یعنی: برتر، مقدّس‌تر و فراتر است؛ زیرا اوست که به استقلال و انفراد آسمانها و زمین را آفرید پس فقط اوست که سزاوار پرستش می‌باشد لذا چگونه غیر وی را با او شریک می‌آورند؟!.

خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٖ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ مُّبِينٞ ﴿٤﴾

﴿**انسان را از نطفه‌ای**﴾ یعنی: از جماد پست و بی‌ارزشی چون آب منی که از بدن وی خارج می‌شود ﴿**آفرید**﴾ سپس آن آب منی را در روند تطوّر قرار داد تا صورت انسانی آن کامل شد آن‌گاه در آن روح دمید و سرانجام او را از شکم مادرش به این سرای دنیا فرودآورد تا در آن زندگی کند ﴿**آن‌گاه او**﴾ بعد از آفرینشش با این وصف و بیرون‌آوردنش از این کارگاه با این همه کمال و بعد از

طیّ آن همه مراحل پیچیده ﴿ستیزه‌جویی آشکار است﴾ یعنی: همچون ستیزنده‌ای است با خدای سبحان در قدرتش، که ستیز و خصومتش واضح و آشکار است درحالی‌که او آفریده شده تا بنده باشد نه ستیزنده.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ ابیّ‌بن‌خلف نازل شد آن‌گاه که او استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول خدا ﷺ آورد و گفت: ای محمّد! آیا می‌پنداری که خداوند این را بعد از آن‌که پوسیده است، زنده می‌کند؟!

وَٱلۡأَنۡعَـٰمَ خَلَقَهَاۗ لَكُمۡ فِيهَا دِفۡءٞ وَمَنَـٰفِعُ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ﴿٥﴾

﴿و چهارپایان را برای شما آفرید﴾ که عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند **﴿در آنها برای شما پوششی است﴾** گرمابخش. دِفْ: آنچه که وسیلهٔ گرمابخشی است؛ از پشم و کرک و موی آنها **﴿و﴾** برای شما در آنها **﴿منفعت‌های دیگر است﴾** که عبارت است از: شیر، سواری بر آنها، زاد و ولد، کشاورزی به وسیلهٔ آنها و مانند آن از منافع بسیار دیگر **﴿و از آنها﴾** یعنی: از گوشت و چربی آنها **﴿می‌خورید﴾**.

وَلَكُمۡ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسۡرَحُونَ ﴿٦﴾

﴿و﴾ افزون برآنچه گذشت **﴿در آنها برای شما تجمّلی است﴾** یعنی: در چهارپایان برای شما زیبایی و زینتی است **﴿آن‌گاه که شامگاهان آنها را از چراگاه بر می‌گردانید و هنگامی که بامدادان آنها را به چراگاه می‌برید﴾** چهارپایان هنگام رفت و برگشت خود به صحرا و چراگاه، شما را با منظری چشم و دلنواز به بهجت می‌آورند ـ و لذّت نگاه نیز نعمتی است بزرگ. خداوند ﷻ مخصوصاً این دو

وقت را یادکرد زیرا صاحبان مواشی و دامداران به چهارپایان خود در این دو وقت اهتمام و عنایت بیشتری می‌ورزند. وقت برگشت آنها از چراگاه را بر وقت رفتن آنها مقدّم گردانید زیرا این حیوانات در وقت برگشت، سر و سراب و خرّم و با مایه‌هایی پر از شیر از صحرا می آیند، ظرفها را پر از شیر، دلها را پر از سرور و چشمها را پر از بهجت می‌سازند و سخت دل‌آرا و چشم‌نواز می‌شوند.

وَتَحۡمِلُ أَثۡقَالَكُمۡ إِلَىٰ بَلَدٖ لَّمۡ تَكُونُواْ بَٰلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ ٱلۡأَنفُسِۚ إِنَّ رَبَّكُمۡ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴿٧﴾

﴿**و بارهای شمارا می‌برند**﴾ یعنی: کالاهای سنگین مسافران؛ مانند خوارو‌بار و غیره را. به‌قولی مراد این است که: خود شما را بر دوش خود می‌برند ﴿**به شهری که جز با مشقّت بدنها بدان نمی‌توانستید برسید**﴾ یعنی: اگر با شما شتر سواری‌ای نمی‌بود که بارهای شما را بردارد، جز با دشواری و مشقّتی که بدنهایتان را به رنج و گدازی سخت وامی‌داشت، نمی‌توانستید به آن شهر برسید، چه در آن صورت ناچار بودید که بارهایتان را بر دوش خویش حمل کنید. آری! تصوّر کنید که اگر یک حاجی یا یک تاجر ناگزیر باشد که بار و بنهٔ خود را بردوش خویش از این طرف دنیا به آن طرف حمل کند، چه وضعی پیش خواهد آمد؟! ﴿**قطعاً پروردگار شما رئوف و مهربان است**﴾ نسبت به شما، از آنجا که این چهارپایان را برایتان آفرید.

وَٱلۡخَيۡلَ وَٱلۡبِغَالَ وَٱلۡحَمِيرَ لِتَرۡكَبُوهَا وَزِينَةٗۚ وَيَخۡلُقُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٨﴾

﴿و اسبان و استران و خران را آفرید﴾ یعنی: این اصناف سه گانه از چهارپایان را برای شما آفرید ﴿تا بر آنها سوار شوید﴾ و منافع آنها در غیر سواری هم معلوم است؛ چون بردن کالا بر آنها و بهره‌های دگر....

امام ابوحنیفه‌ رحمه الله با این آیه و نیز **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ به روایت خالدبن‌ولید رضی الله عنه که آن حضرت ﷺ در آن از خوردن گوشت اسبان و قاطران و خران نهی کردند، بر عدم جواز خوردن گوشت اسب استدلال کرده است زیرا اسب برای سواری است نه برای خوردن. ولی رأی جمهور فقها بر جواز خوردن گوشت اسب است.

﴿و﴾ این چهارپایان برای شما ﴿مایهٔ تجمّل نیز هست﴾ زیرا آنها را به جلّ و جهاز و زین و غیره زینت کرده سوارشان می‌شوید و از این کار به وجد و شادی و انبساط در می‌آیید ﴿و آنچه را نمی‌دانید، می‌آفریند﴾ یعنی: جز آنچه که در اینجا برای شما برشمردیم، مخلوقات دیگری را در خشکی و دریا می‌آفرینیم که شما بدانها احاطهٔ علمی ندارید، نه از آنها چیزی شنیده اید و نه آنها را دیده‌اید.

شاید مراد این باشد که حق تعالی پیوسته از وسایل نقلیه و اسباب زینت چیزهایی را می‌آفریند که بشر قبل از اختراع آنها نسبت به آنها علم ندارد چنان‌که ماشین، کشتی‌های بخار، هواپیما و دیگر وسایل مدرن را آفرید و بر مبنای این آیه، هنوز هم اشیای ناشناختهٔ دیگری را می‌آفریند... و این روند پیوسته ادامه دارد.

این آیه یکی از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که مرزهای مکان و زمان را پشت سر گذاشته است.

وَعَلَى ٱللَّهِ قَصْدُ ٱلسَّبِيلِ وَمِنْهَا جَآئِرٌ وَلَوْ شَآءَ لَهَدَىٰكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩﴾

سپس خداوند ﷻ در میانهٔ بحث از نعمت‌های مادّی خویش بر انسان، به راههای معنوی دینی نیز توجّه داده و می‌فرماید: ﴿**و نمودن راه میانه بر خداوند است**﴾ یعنی: نمودن راه راستی که انسان مؤمن را به آسانی و سهولت به مطلوب می‌رساند، بر عهدهٔ خداوند ﷻ است ﴿**و برخی از آنها کج است**﴾ یعنی: برخی از آن راهها، از راه میانه به چپ و راست متمایل است، مانند راه و روش یهودیّت، نصرانیّت و مجوسیّت. یا معنی این است: برخی از این چهارپایان و اسبان و وسایل سواری، از راه راست میل کرده و شما را به راههای کج می‌برند بنابراین، راه را بر شما طولانی می‌سازند و در نتیجه، از رسیدن به جاهایی که می‌خواستید به موقع بدانها برسید، در تأخیر می‌افتید امّا هدایت و راهنمایی از سوی خداوند ﷻ است ﴿**واگر خدا می‌خواست، مسلّماً همهٔ شما را راه می‌نمود**﴾ به‌سوی راه درست ولی او نخواست بلکه بر اساس سنّت خویش، برخی را هدایت و برخی را گمراه می‌کند.

امّا چنان‌که در مقدّمهٔ آیه گفتیم، مراد از «راه میانه» در این آیه، ترجیحاً راههای معنوی است نه راه‌های مادّی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مراد از آیهٔ: (وَ عَلَى اللّٰهِ قَصْدُ السَّبِيْلِ) راه معنوی است. یعنی: خدای عزّوجلّ است که با انزال کتب و اقامهٔ ادلّه، راه راست را به انسان روشن نموده و او را به حقّ و خیر می‌رساند. (وَ مِنْهٰا جٰائِرٌ) یعنی: بعضی راهها مانند یهودیّت، نصرانیّت، مجوسیّت و غیره، کج و معوج و منتهی به‌سوی گمراهی است پس راه راست همانا دین اسلام و راه کج غیر آن از ادیان است. ابن‌کثیر اضافه می‌کند: «در قرآن کریم، گذر از امور حسّی به امور معنوی بسیار واقع شده و چون حق تعالی در آیات قبل از وسایل سواری و راههای حسّی ذکر کرد، به دنبال آن در این آیه به بیان راههای معنوی پرداخت».

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗۖ لَّكُم مِّنۡهُ شَرَابٞ وَمِنۡهُ شَجَرٞ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾

﴿اوست آن‌که از آسمان برای شما آبی فرود آورد که آب آشامیدنی شما از آن است﴾ یعنی: آن آب را شیرین و زلال گردانید نه شور و تلخ تا مردم و چهارپایان از آن بیاشامند ﴿و روییدنی‌هایی که رمه‌های خود را در آن می‌چرانید، نیز از آن است﴾ یعنی: بخشی از آن آب، آبی است که رستنی‌ها با آن می‌روید و در نتیجه، چهارپایان خود را در بیشه‌ها و مراتع می‌چرانید. گفتنی است که آب چاهها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها همه در اصل از همان آب آسمان است.

يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾

﴿به‌وسیلهٔ آن آب، کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر گونه محصولات دیگر﴾ یعنی: تمام انواع و اصناف میوه‌ها و محصولات نافع دیگر ﴿را برای شما می‌رویاند، قطعاً دراین﴾ فرودآوردن آب و رویاندن درختان و گیاهان ﴿نشانه‌ای است﴾ بزرگ، دالّ بر کمال قدرت و یگانگی حق تعالی در ربوبیّت وی ﴿برای مردمی که تعقّل می‌کنند﴾ در مخلوقات و مصنوعات خداوند متعال لذا نگرش در مصنوعات وی را فرونگذاشته و از برابر آنها بی‌تفاوت نمی‌گذرند.

وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ﴿١٢﴾

﴿و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید﴾ رام‌ساختن آنها برای مردم، نافع‌گردانیدن آنها برایشان برحسب اقتضای مصالحشان است. آری! این

پدیده‌های کَونی، مانند بندهٔ فرمان‌برداری برای مولای خویش که هرگز از فرمان وی مخالفت نکرده و از سعی و تلاش در راه نفع‌رساندن به مخلوقات وی باز نمی‌ایستند، همیشه پی‌درپی می‌آیند ﴿**و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند**﴾ که در شبهای ظلمانی نور می‌پاشند و مردم سرگشته و مسافران بیابان و دریا را به‌سوی مقاصدشان راهنمون می‌گردند و هر یک از سیّارات آنها با نظامی دقیق و حرکتی سنجیده در مدار خویش شناور است ﴿**مسلماً در این**﴾ امور ﴿**برای مردمی که تعقّل می‌کنند**﴾ یعنی: عقل‌ها و خردهایشان را در آثاری که دالّ بر وجود صانع و یگانگی وی و عدم وجود شریکی برای اوست، به‌کار می‌اندازند؛ ﴿**نشانه‌هاست**﴾ لذا کافی است که انسان از عقل خویش استفاده نماید تا به معرفت خدای عزّوجلّ نایل گردد.

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي ٱلْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَٰنُهُۥٓ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾

﴿**و**﴾ همچنین ﴿**آنچه برای شما در زمین به رنگهای گوناگون آفرید**﴾ یعنی: مخلوقات زمینی‌ای که به رنگهای متنوّع برای شما آفرید و رام گردانید، خود نشانه‌ای عظیم و آیتی بزرگ بر وجود آفریننده و یگانگی وی است.

البتّه حکمت در این‌که خداوند ﷻ این پدیده‌ها را به رنگهای گونه‌گون آفریده، رعایت منفعت و در نظر داشت مصلحت بشر است زیرا تنوّع رنگ‌ها، منبع عظیمی برای توسعهٔ معارف و شناخت‌ها و جلوه‌گاه پرگستره‌ای برای شادی و انبساط جانها و روانهاست و اگر اشیا و پدیده‌ها همه به رنگ واحدی می‌بود، این منافع و شناخت‌ها راه کمال پیموده نتوانسته و از جامعیّت بهرهٔ چندانی نمی‌برد. شایان ذکر است که «علم الوان» امروزه فرازهایی از اعجاز این آیهٔ کریمه را به

نمایش گذاشته است.

﴿**بی‌گمان در این**﴾ امور ﴿**نشانه‌ای است**﴾ روشن ﴿**برای مردمی که به یاد می‌آورند**﴾ نعمت‌های الهی را بر خود لذا آنها را سپاس گزارده و از مشاهدهٔ آنها پند و اندرز می‌گیرند زیرا کسی که پند پذیرفت، عبرت می‌گیرد و کسی که عبرت گرفت، به مطلوب خود راهیاب می‌شود.

سبب این‌که خداوند متعال آیهٔ (۱۱) را با (یَتَفَکَّرُوْن) و آیهٔ (۱۲) را با (یَعْقِلُوْن) و آیهٔ کنونی را با (یَتَذَکَّرُوْن) به پایان آورد، این است که: در آیهٔ (۱۲) ادلّهٔ آسمانی مطرح شد و از آنجا که دلالت آن ادلّه بر قدرت و وحدانیّت پروردگار آشکار است پس مجرّد تعقّل در آنها ـ هرچند با تفکّر و تأمّل عمیق نیز همراه نباشد ـ برای رسیدن به هدف کافی است، بدین جهت آن آیه را با (یَعْقِلُوْن) به پایان آورد. ولی از آنجا که ادلّهٔ زمینی در دلالت خود بر اثبات وجود خداوند ﷻ به تفکّر و تأمّل و تدبّر بیشتر نیاز دارند، آیهٔ (۱۱) را با (یَتَفَکَّرُوْن) به پایان آورد. و آیهٔ کنونی را بدان جهت با (یَتَذَکَّرُوْنْ) به پایان آورد تا به این امر توجّه داده باشد که در همهٔ این پدیده‌های زمینی، تأثیرگذار و فاعل مختار حکیم، ذات ذوالجلال اوست و بس لذا بندگان باید این حقیقت را همیشه به‌خاطر داشته باشند.

وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلْبَحْرَ لِتَأْكُلُواْ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُواْ مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى ٱلْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾

﴿**و اوست آن‌که دریا را مسخّر گردانید**﴾ برای شما، با دادن امکان سواری بر امواج آن و بیرون‌آوردن صید و جواهر و معادن و منافع دیگری که در آن است

﴿**تا از آن گوشت تازه**﴾ یعنی: گوشت ماهی ﴿**بخورید**﴾ وصف گوشت ماهی به تازگی و طراوت، برای توجّه دادن به لطافت آن است زیرا گوشت حیوانات آبزی، بیشترین لطافت و طراوت را داراست ﴿**و تا پیرایه‌ای که آن را می‌پوشید از آن بیرون آورید**﴾ مانند مروارید و مرجان که پوشیدن آنها برای مردان نیز همچون زنان جایز است. به‌قولی: مراد این است که زنان آنها را می‌پوشند ولی خطاب «تَلْبَسُونَهَا» را بدان جهت به صیغهٔ مذکّر آورد، که زنان این زیورآلات را به‌خاطر مردان می‌پوشند ﴿**و کشتی‌ها را در آن شکافندهٔ آب می‌بینی**﴾ یعنی: کشتی‌ها را رونده در دریا می‌بینی، درحالی‌که امواج آن را با سینه‌های خود می‌شکافند ﴿**و**﴾ مسخّر کرد برای شما دریا را ﴿**تا از فضل او طلب معیشت کنید**﴾ یعنی: تا در آن تجارت کنید و از فضل خدای سبحان سود برید ﴿**و باشد که شما شکرگزارید**﴾ یعنی: چون فضل حق تعالی را بر خود سرازیر یافتید، به نعمت وی اعتراف می‌کنید آن‌گاه با زبان و قلب و اعضا، شکر و سپاس وی را به‌جا می‌آورید.

وَأَلْقَىٰ فِي ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَٰرًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵﴾

﴿**و در زمین کوههای استوار**﴾ و مستحکم ﴿**پی‌افگند تا شما را نجنباند**﴾ و نلرزاند. امروزه علم بیولوژی به این حقیقت پرداخته است که اگر کوهها نبودند، گسل‌ها و شکاف‌های قشر زمین و آتشفشانها و زلزله‌ها به حدّی بسیار می‌شد که زندگی را بر روی زمین ناممکن می‌ساخت ﴿**و رودها و راهها را آفرید**﴾ در زمین ﴿**تا شما راه خود را پیدا کنید**﴾ به وسیلهٔ آنها در سفرهایتان.

وَعَلَٰمَٰتٍ ۚ وَبِٱلنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۱۶﴾

﴿**و نشانه‌هایی دیگر نیز آفرید**﴾ در راهها که عبارت‌اند از: علایم راهنما و هر علامت فارقهٔ دیگری ﴿**و آنان به وسیلهٔ ستارگان راه‌یابی می‌کنند**﴾ یعنی: مردم مخصوصاً با انواع ستارگان مختلف راه‌یابی می‌کنند و به‌وسیلهٔ آنها جهات اربعه و از جمله جهت قبله را می‌شناسند و در سفرهای شبانهٔ دریایی و برّی، با نگریستن به ستارگان راه‌یاب می‌شوند. به‌قولی: مراد از نجم در اینجا، ستارهٔ «جدی» یا ستارهٔ «قطبی» است.

أَ فَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ ۗ أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾

﴿**پس آیا کسی که می‌آفریند**﴾ این مصنوعات بزرگ را و این کارهای شگفت را سامان و سرانجام می‌دهد ﴿**مانند کسی است که نمی‌آفریند**﴾ چیزی از آنها را و بر ایجاد حتّی یکی از آن پدیده‌ها قادر نیست؟ که مراد بتان بی‌جانند ﴿**آیا پند نمی‌گیرید؟**﴾ ای مشرکان! تا به فساد این راه و روشتان پی برده و بدانید که پرستش، جز برای ذات آفریننده سزاوار نیست؟.

وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَةَ ٱللَّهِ لَا تُحْصُوهَآ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٨﴾

سپس حق تعالی به بسیاری و فراوانی نعمت‌ها و احسانهای خویش توجّه داده می‌فرماید: ﴿**و اگر نعمت‌های خداوند را شماره کنید، نمی‌توانید آن را احاطه کنید**﴾ و برشمارید، چه رسد به این‌که به حقّ آنها قیام ورزیده و شکر آنها را ادا نمایید! به طور مثال؛ اگر در جزئیّ از اجزای انسان کوچکترین خلل و ساده‌ترین نقصی پدیدار شود، یقیناً نعمت‌ها بر او ناگوار و تلخ می‌شوند و او آرزو می‌کند تا اگر همهٔ دنیا هم در مالکیّت وی باشد، آن را بدهد تا این خلل از وی برطرف گردد ﴿**قطعاً خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ و شما را به کوتاهی‌تان در شکر نعمت‌هایش

مؤاخذه نمی‌کند. پس انسان مؤمن باید خاشعانه بگوید: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَشْکُرُكَ عَدَدَ مٰا شَکَرَكَ الشّٰاکِرُوْنَ بِکُلِّ لِسٰانٍ فِیْ کُلِّ زَمٰانٍ ✿ بارخدایا! من تو را شکر می‌گزارم به شمار آنچه که شکرگزاران به هر زبانی و در هر زمانی شکر گزارده‌اند».

وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعۡلِنُونَ ﴿١٩﴾

﴿**و خدا آنچه را که پنهان می‌دارید**﴾ از امور ﴿**و آنچه را که آشکار می‌سازید، می‌داند**﴾ این هشداری است به مشرکان که بدانند؛ روز قیامت حتماً در برابر اعمالشان جزا داده می‌شوند.

وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ﴿٢٠﴾

﴿**و کسانی را که کافران جز خدا می‌پرستند**﴾ یعنی: خدایان و معبودان دروغین کفّار ﴿**چیزی**﴾ از مخلوقات را اصلاً ﴿**نمی‌آفرینند**﴾ نه بزرگ و نه کوچک، نه ارزشمند و نه حقیر را ﴿**در حالی که خود آفریده می‌شوند**﴾ و مخلوقند پس هر کس چنین باشد، او عبد است نه ربّ. یا معنی این است: کفّار بتان را از چوب یا سنگ و غیره می‌سازند لذا بتان در هستی خود نیازمند آفرینشند، درحالی‌که خدا باید واجب‌الوجود باشد.

أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ﴿٢١﴾

﴿**مردگانند**﴾ این بتان بی‌روح ﴿**نه زندگان**﴾ و اگر به راستی خدای حقیقی می‌بودند، دیگر مردن آنها جایز نبود ﴿**و نمی‌دانند**﴾ این بتان جامد و بی‌روح ﴿**کی برانگیخته خواهند شد**﴾ پرستشگرانشان. یا معنی این است: این بتان بی‌جان

نمی‌دانند که خود کی برانگیخته می‌شوند پس به چه دلیلی آنها را مورد پرستش قرار می‌دهید؟ در حالی که فقط کسی سزاوار خداوندی است که زندهٔ آفریننده، دانای غیب و دهندهٔ پاداش و عقاب باشد.

إِلَـٰهُكُمْ إِلَـٰهٌ وَٰحِدٌ فَٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْـَٔاخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ ﴿٢٢﴾

لذا تنها حقیقتی که باید اظهار شود و اینک بدان تصریح می‌شود، این حقیقت است که: ﴿**معبود شما، معبودی است یگانه**﴾ آری! حقیقت وحدانیّت خدای سبحان، حقیقتی بی‌رقیب است که با آیات گذشته به اثبات رسید ﴿**پس کسانی‌که به آخرت ایمان ندارند، دلهایشان انکارگر است**﴾ وحدانیّت حق را لذا هیچ موعظه‌ای در آنها تأثیر نکرده و هیچ پند و اندرزی در آنها سودمند واقع نمی‌شود ﴿**و آنان مستکبرند**﴾ و سرکش به همین جهت به حق تن نداده و آن را نمی‌پذیرند.

لَا جَرَمَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿٢٣﴾

﴿**شکّی نیست که خداوند آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌سازند**﴾ از گفتار یا کردار خویش ﴿**می‌داند**﴾ پس آنها را در برابر آن مجازات می‌کند ﴿**هرآینه او مستکبران را دوست نمی‌دارد**﴾ که از آن جمله اند این گروهی که از اقرار به یگانگی الله ﷻ استکبار می‌ورزند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوٓاْ أَسَـٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾

در این آیه و آیات بعد از آن، چندین شبهه از شبهات منکران مشرک مطرح می‌شود. شبهۀ اوّل که در این آیه مطرح شده، طعن زدن مشرکان به قرآن است[1]: ﴿**و چون به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟**﴾ به قولی: سؤال‌کنندگان مسلمانانند که مشرکان منکر مستکبر در پاسخشان: ﴿**می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است**﴾ یعنی: چیزی که شما مسلمانان مدّعی فرود آمدن آن از آسمان هستید، اباطیل، ترهات و افسانه‌هایی است که مردم از قرنهای پیشین به این‌سو از آنها سخن می‌گویند. اساطیر: جمع اسطوره به معنی خرافه است. البتّه این شیوه از قدیم الایّام تاکنون، شیوه و منطق بی‌پایۀ مستکبران بوده است که حق را مشتی خرافه و افسانه می‌پنداشته‌اند. پس دلهای مستکبران در طول قرنها همانند و بیماریشان یکی است، فرقی که هست در این است که هر نسلی به شیوۀ مخصوص خود از این ماهیّت سخن می‌گوید.

لِيَحْمِلُوٓاْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۙ وَمِنْ أَوْزَارِ ٱلَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ ﴿۲۵﴾

﴿**تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند**﴾ یعنی: مآل و فرجام تکذیب‌شان به قرآن و این ادّعایشان که قرآن افسانه‌هایی محض است، این است که: گناهانشان؛ از جمله این سخن و غیر آن از سخنان بر دوش آنها تا روز قیامت باقی می‌ماند و همۀ این گناهان را گرانبار؛ به تمام و کمال با خود می‌آورند درحالی‌که هیچ چیز از این گناهان بر آنها بخشیده نشده است، به علّت این‌که مسلمان نشده‌اند زیرا این اسلام است که سبب کفّارۀ گناهان می‌شود ﴿**و نیز بخشی از بار گناهان**

۱ــ شبهات دیگر در آیات (۳۳، ۳۵، ۳۸ و ۴۳) مطرح شده است.

کسانی را که آنان را گمراه می‌کنند ﴾ بر می‌دارند ﴿ **از روی نادانی** ﴾ یعنی : درحالی که از آنچه بر ذمّهٔ آنان از گناهان پیروان گمراهشان تعلّق می‌گیرد ، بی‌خبرند؛ گناه همان کسانی که دروغ‌هایشان در مورد قرآن را تصدیق کرده‌اند زیرا هر کس سنّت بدی را بنیان گذارد ، گناه آن سنّت بد و گناه کسانی که بدان عمل کنند ، نیز بر دوش اوست ، بی آن‌که از گناه مرتکبان چیزی کاسته شود . چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است : « هر کس به‌سوی هدایتی دعوت کند ، برای او از پاداش همانند پاداش کسانی است که از او پیروی کرده‌اند ، که این پاداش وی از پاداش آنان چیزی کم نمی‌کند و هر کس به‌سوی گمراهی‌ای فراخواند ، بر ذمّهٔ او از گناه مانند گناهان کسانی است که از او پیروی کرده‌اند ، این گناه وی از گناهان آنان چیزی کم نمی‌کند » . ﴿ **آگاه باشید ، چه بد باری را بر دوش می‌کشند** ﴾ یعنی : این بار گناهشان چه بدباری است ! .

قَدْ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَى ٱللَّهُ بُنْيَـٰنَهُم مِّنَ ٱلْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ ٱلسَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ وَأَتَىٰهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾

﴿ **هرآینه کسانی پیش از آنان بودند که مکر کردند** ﴾ یعنی : ترتیب دادند آنچه ترتیب دادند؛ از تهیّهٔ اسباب و آماده کردن مقدّمات تا مردم را به تکذیب پیام و پیامبران حق وادارند ﴿ **ولی خدا از پایه بر بنیانشان زد** ﴾ فرمان خداوند ﷻ از جهت پایه‌های آن بنا در رسید ، پایه‌های آن را به لرزه درآورد و آن را فرو غلتاند . یا معنی این است : آنان فلسفه‌ها و تفکّرات خود را بر زیربنای باطلی بنا کردند پس خدای عزّوجلّ این بنای باطل فکری‌شان را در هم فرو ریخت . چنان‌که در عصر حاضر می‌بینیم که فلسفه‌های باطل ، چگونه یکی از پی دیگری سقوط می‌کنند ﴿ **پس بر آنان سقف برافتاد** ﴾ و فرو ریخت ﴿ **از بالای سرشان** ﴾ لذا هلاک شدند و

امکان گریز نیافتند ﴿و عذاب﴾ هلاک ﴿بر سر آنان از جایی نازل شد که فکرش را نمی‌کردند﴾ بلکه براین گمان واهی بودند که از آنجا کاملاً در امانند.

بیشتر مفسّران برآنند که مراد از پیشینیان در این آیه، نمرودبن‌کنعان است زیرا او کاخ بس بزرگی به ارتفاع پنج هزار گز در بابل بنا کرده بود تا به ظنّ خود از آن به آسمان بالا رفته و با اهل آسمان بجنگد. پس خدای عزّوجلّ به باد فرمان داد و باد آن بنای عظیم را بر او و بر قومش فرو غلتاند که جملگی هلاک شدند. البتّه این هشداری است به کفّار معاصر آن حضرت ﷺ که مکر و نیرنگشان نیز به زودی به خودشان برخواهد گشت.

و این سرانجام عبرتبارشان در دنیاست، امّا در آخرت:

ثُمَّ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآءِىَ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تُشَٰٓقُّونَ فِيهِمْ ۚ قَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ إِنَّ ٱلْخِزْىَ ٱلْيَوْمَ وَٱلسُّوٓءَ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٢٧﴾

﴿سپس روز قیامت آنان را رسوا می‌کند﴾ با وارد نمودنشان در دوزخ ﴿و﴾ در آن هنگام پروردگار عزّوجلّ از روی توبیخ و سرکوب به آنان ﴿می‌گوید: کجایند آن شریکان﴾ پنداری و ادّعاییِ ﴿من که دربارهٔ آنها مخالفت می‌کردید﴾ با پیامبران علیهم السلام و مؤمنان و با ایشان جدال و دعوا داشتید؟ ﴿اهل علم می‌گویند﴾ به قولی: مراد از اهل علم، پیامبران علیهم السلام و علمای ربّانی‌اند که در دنیا مشرکان را به‌سوی حق و توحید فرامی‌خواندند ولی با انکار و استهزایشان روبرو می‌شدند. آری! اینان در روز قیامت از باب شماتت و سرزنش به امّت‌هایشان می‌گویند: ﴿هرآینه رسوایی امروز﴾ یعنی: رسوایی روز قیامت ﴿و سختی﴾ عذاب آن ﴿بر کافران

است ﴾ یعنی : مخصوص آنان است .

ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡۖ فَأَلۡقَوُاْ ٱلسَّلَمَ مَا كُنَّا نَعۡمَلُ مِن سُوٓءِۭۚ بَلَىٰٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٢٨﴾

﴿ همانان که فرشتگان ارواحشان را قبض می‌کردند درحالی‌که بر خود ستمکار بوده‌اند ﴾ به سبب کفرشان به وحی منزّل الهی ﴿ پس آن کافران ﴾ در هنگام احتضار و دیدن فرشتگان مرگ ، یا در روز رستاخیز ﴿ از در تسلیم در می‌آیند ﴾ و به ربوبیّت حق تعالی اقرار کرده ستیز و جدال با حق را فرومی‌گذارند و می‌گویند : ﴿ ما هرگز هیچ کار بدی نمی‌کردیم ﴾ این سخن را به دروغ می‌گویند . یا : آنها ــ به پندار خود ــ عمل بدی نکرده بودند . امّا اهل علم، یا فرشتگان به آنان چنین پاسخ می‌دهند : ﴿ آری! بی‌گمان خدا به آنچه می‌کردید، داناست ﴾ یعنی : چنان نیست که می‌گویید بلکه شما عمل بد می‌کردید لذا این دروغ و ادّعای باطل و بی‌هنگام شما هیچ سودی به حالتان ندارد . کلبی می‌گوید : « مراد از آنان : گروهی از مردم مکّه بودند که ادّعای ایمان داشتند و تحت فشار مشرکان با آنها عازم جنگ بدر شدند ولی چون قلّت شمار مؤمنان را دیدند، به شرک برگشته و در آن جنگ کشته شدند » .

فَٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَلَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢٩﴾

﴿ پس به دروازه‌های دوزخ درآیید ﴾ یعنی : این سخن در هنگام مرگ ، یا در روز رستاخیز به آنان گفته می‌شود . ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده است ﴿ در آن

جاودان بمانید و حقا که جایگاه متکبران ﴾از ایمان و عبادت که جهنّم سوزان می‌باشد؛ ﴿**چه بد است** ﴾.

﴿ وَقِيلَ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ مَاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمْۚ قَالُواْ خَيْرًاۗ لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةٞۚ وَلَدَارُ ٱلْأٓخِرَةِ خَيْرٞۚ وَلَنِعْمَ دَارُ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٣٠﴾

بعد از بیان موضع مستکبران در برابر آیات منزّل الهی، اینک حق تعالی از موضع مؤمنان باتقوی سخن می‌گوید: ﴿**و به پرهیزگاران گفته شود**﴾ یعنی: از مؤمنان باتقوا سؤال می‌شود که: ﴿**پروردگارتان چه نازل کرد؟ می‌گویند: خیر**﴾ یعنی: او خیر و رحمت و برکت نازل کرد، او این پیام را نازل کرد که: ﴿**برای نیکوکاران در این دنیا نیکی است**﴾ یعنی: برای کسانی‌که اعمالشان را در دنیا نیکو کرده‌اند، در دنیا و آخرت ـ هر دو ـ پاداش نیک است. به‌قولی: این جمله از سخن خدای سبحان است. به قولی دیگر: اینها همه حکایت از سخن مؤمنان است.

گفتنی است؛ این سؤال از مؤمنان به وسیلهٔ زائرانی می‌شد که به منظور زیارت کعبه از اطراف و اکناف به مکّه می‌آمدند و چون از مشرکان می‌پرسیدند که محمّد ﷺ چه پیامی دارد؟ مشرکان درپاسخشان می‌گفتند: (اَسَاطِيْرُ الاَوَّلِيْن ۞ پیام او همان خرافه‌های پیشینیان است)! و چون به مسلمانان می‌رسیدند و از ایشان می‌پرسیدند که محمّد ﷺ چه پیامی دارد؟ چنین پاسخ می‌شنیدند: پیام محمّد ﷺ همه خیر و رحمت و برکت است.

﴿**و قطعاً سرای آخرت بهتر است**﴾ یعنی: پاداش آن بهتر از چیزی است که در دنیا به ایشان داده شده ﴿**و سرای پرهیزگاران**﴾ یعنی: سرای آخرت ﴿**چه**

نیکوست ﴾. در **حدیث‌شریف** آمده است: «از بالای سر گروه‌هایی از اهل بهشت ابر می‌گذرد درحالی‌که آنان بر بزم شراب خویش نشسته‌اند پس هیچ کس از ایشان چیزی را اشتها نمی‌کند مگر این‌که آن ابر همان چیز را بر وی می‌باراند تا بدانجا که از آنان کسی است که می‌گوید: ای ابر! بر ما دوشیزگان همسال پستان‌برجسته بباران. و ابر همان را می‌باراند که او خواسته است». چنان‌که حق تعالی در وصف سرای پرهیزگاران می‌فرماید:

جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ لَهُمۡ فِيهَا مَا يَشَآءُونَۚ كَذَٰلِكَ يَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾

﴿**بهشتهای عدن**﴾ یعنی: بهشت برین، دارای بوستانهای اقامت همیشگی است ﴿**که در آن داخل می‌شوند**﴾ متّقیان پس باید بر تقوی حریص بود تا به بوستانهای اقامت همیشگی درآمد ﴿**رودها از زیر آنها**﴾ یعنی: از زیر درختان و منازل آنها ﴿**روان است، در آنجا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است**﴾ یعنی: در بهشت‌های ماندگار، همه خواستها و آرزوهایشان، خالص و بی‌تکلّف در یک آن واحد به مجرّد اشتهایشان برایشان آماده و مهیّا می‌گردد ﴿**خدا متّقیان را این‌گونه پاداش می‌دهد**﴾ متّقیان همهٔ کسانی هستند که از شرک و گناهانی که موجب ورود به دوزخ است، می‌پرهیزند.

سپس حق تعالی از حال متّقیان در هنگام احتضارشان خبر داده می‌فرماید:

ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمُ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٣٢﴾

﴿همان کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند درحالی‌که پاکند﴾ از شـرک، یـا نیکوکارند، یا کردارها و گفتارهایشان پاک است، یا شادمانند به سبب آن‌که به دریافت پاداش الهی یقین و اعتماد راسخی دارند. که این معانی همه از مصادیق «طیّبین» است **﴿به آنان می‌گویند: سلام بر شما باد﴾** یعنی: فرشتگان بر آن نیکوکاران سلام می‌گویند، سلامی که مظهر امان است و می‌افزایند: **﴿به پاداش آنچه انجام می‌دادید﴾** یعنی: به سبب عملتان **﴿به بهشت درآیید﴾** باید دانست که روح مؤمن بعد از مرگ وی به بهشت وارد می‌شود و ورود کامل وی با جسم و روح به بهشت، بعد از رستاخیز است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید امّا بدانید که هرگز کسی با عمل خویش به بهشت وارد نخواهد شد». گفته شد: حتّی شما یا رسول‌الله؟ فرمودند: «حتّی من؛ مگر این‌که خداوند ﷻ مرا به رحمت خود درپوشاند».

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ أَوْ يَأْتِىَ أَمْرُ رَبِّكَ ۚ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَـٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۳۳﴾

در این آیه حق تعالی به طرح یکی دیگر از شبهات منکران نبوّت که عبارت از پیشنهاد فرودآمدن فرشته‌ای از آسمان برای گواهی‌دادن بر صدق ادّعای نبوّت آن حضرت ﷺ است، می‌پردازد: **﴿کافران انتظار نمی‌کشند﴾** در درنگ بی‌معنای خود در تصدیق نبوّتت **﴿جز این‌که فرشتگان به‌سویشان آیند﴾** درحالی‌که بر صدق نبوّت گواهی دهند **﴿یا فرمان پروردگارت در رسد﴾** بر عذابشان در دنیا، که ریشه‌کن کنندهٔ آنان است **﴿کسانی که پیش از آنان بودند نیز این‌گونه رفتار کردند﴾** در اصرار بر

کفر و تکذیب و استهزا پس عذاب الهی به آنان در رسید و یکسره نابود شدند **﴿و خدا به آنان ستم نکرد﴾** با درهم کوبیدنشان به عذاب زیرا حق تعالی با ارسال پیامبران علیهم السلام و فرود آوردن کتابهای خویش، حجّت را بر آنان تمام کرد **﴿بلکه آنان به خود ستم می‌کردند﴾** چراکه خداوند جل جلاله چیزی را برآنان فرود آورد که آنها به سبب کفر سزاوار آن بودند.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٣٤﴾

﴿پس گناهانی که کردند به آنان رسید﴾ یعنی: کیفر اعمال بدشان به آنان رسید **﴿و آنان را فراگرفت﴾** و بر آنان به‌طور فراگیر نازل شد **﴿آنچه به آن استهزا می‌کردند﴾** یعنی: عذابی که بدان استهزا می‌کردند و آن را مسخره می‌پنداشتند، بر آنان فرود آمد.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيْءٍ نَّحْنُ وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيْءٍۚ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْۚ فَهَلْ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿٣٥﴾

شبهۀ دیگر منکران نبوّت تکیه بر صحّت نظریۀ «جبر» برای ایراد طعن در نبوّت است: **﴿و مشرکان﴾** مکّه **﴿گفتند: اگر خدا می‌خواست، غیر از او هیچ چیزی را نمی‌پرستیدیم﴾** یعنی: اگر او می‌خواست تا ما چیزی غیر او را نپرستیم، هرگز آن

چیز را نمی‌پرستیدیم ﴿**نه ما و نه پدران مان**﴾ که بر این شیوه و آیین شرک بوده‌اند ﴿**و بدون فرمان او هیچ چیز را حرام نمی‌شمردیم**﴾ مانند حیوانات سائبه، بحیره وصیله و مانند آنها را[۱].

البتّه هدفشان از این سخن، ایراد طعن در نبوّت بود. یعنی: اگر آنچه پیامبر ﷺ بدان فرامی‌خواند ــ از منع پرستش غیر خدا ﷻ و منع تحریم چیزهایی که او حرام نساخته است ــ حق می‌بود، یقیناً از ما هم خلاف آنچه که خدا ﷻ خواسته بود، سر نمی‌زد زیرا در آن صورت مشیّت حق تعالی بر آن رفته بود که ما غیر او را پرستش نکرده و حلال او را حرام نشمریم و قطعاً آنچه او بخواهد تحقّق می‌یابد و آنچه که نخواهد تحقّق نمی‌یابد. پس وقتی غیر او از جانب ما مورد پرستش قرار گرفته و حلال او حرام گردانیده شده، این خود دلیل بر آن است که این عملکرد ما مطابق مراد و موافق با مشیّت او می‌باشد.

بدین‌گونه بود که آنها وجود شرک را در خود، دلیل رضای خدای سبحان به آن شمردند درحالی‌که خدای سبحان به کفر بندگانش راضی نیست و میان مشیّت و رضایش فرق است. یعنی همه چیز در دایرهٔ هستی به مشیّت اوست در حالی‌که همه چیز به امر و رضای او نیست پس امر و رضایش با هم تلازم دارد، درحالی‌که میان رضا و مشیّتش هیچ تلازمی وجود ندارد. بنابراین، مشیّت خداوند ﷻ با مسؤولیّت انسان و اختیار وی هیچ منافاتی ندارد زیرا قدرت حق تعالی بر وفق ارادهٔ اوست و ارادهٔ او بر وفق علمش و علم کشف‌کننده است نه اجبارکننده. باری! خدای عزّوجلّ در ازل دانسته است که ــ مثلاً ــ فلان کس چنین و چنان خواهد کرد، سپس ارادهٔ وی به علم ازلی‌اش تعلّق می‌گیرد و با قدرتش آن را به عرصهٔ فعلیّت می‌آورد ولی هیچ‌یک از اینها به معنی مجبورکردن کسی بر انجام آن کار نیست.

۱ــ نگاه کنید به سورهٔ [مائده/۱۰۳].

گفتنی است که آنچه در بارهٔ مترتّب‌شدن ارادهٔ الهی بر علم وی ذکر کردیم، فقط برای تفهیم قضیه بود و گرنه در ازل هیچ ترتیب زمانی‌ای مانند مقیاسهای ما وجود ندارد بنابراین، حق تعالی هم در ازل علم داشته و هم در آن اراده کرده است.

﴿**چنین کردند کسانی‌که پیش از آنان بودند**﴾ از گروه‌ها و طوایف کفر زیرا آنان نیز به خدای عزّوجلّ شریک آورده حلال او را حرام گردانیدند و با پیامبران وی ﷺ به ناروا ستیز و مجادله کرده ایشان را مورد استهزا قرار دادند ﴿**ولی آیا جز ابلاغ آشکار چیز دیگری برعهدهٔ پیامبران است؟**﴾ یعنی: کفّار در پندارهای باطل خویش در اشتباهند زیرا چنان نیست که خداوند متعال شرک و کفر و بدکرداری‌هایشان را مورد انکار قرار نداده باشد بلکه این‌گونه اعمال وروش‌ها را به سخت‌ترین وجه مورد نکوهش و انکار قرار داده و برای تفهیم حقایق، پیامبرانی را در هر امّتی مبعوث گردانیده و پیامبرانش مأموریّت خود را به تمام و کمال انجام داده‌اند امّا حساب امّت‌هایشان بر خدا ﷻ است نه بر آنان و پیامبران وظیفه ندارند که مردم را بر ایمان مجبور گردانند.

خلاصه این‌که: ثواب و عقاب به دو امر مرتبط است؛ مشیّت خداوند ﷻ و حرکت بنده به‌سوی نجات یا نابودی. و هدایت خداوند ﷻ نیز بر دو نوع است؛ هدایت ارشاد و رهنمونی، که پیامبران ﷺ بدان قیام می‌کنند و هدایت توفیق و یاری حق تعالی، که این وابسته به رفتار خود بنده است.

وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ فَمِنۡهُم مَّنۡ هَدَى ٱللَّهُ وَمِنۡهُم مَّنۡ حَقَّتۡ عَلَيۡهِ ٱلضَّلَٰلَةُۚ فَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ٣٦

﴿**و هرآینه در میان هر امّتی پیامبری را برانگیختیم**﴾ برای برپاداشتن حجّت بر آنان، با این پیام: ﴿**که خداوند را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید**﴾ یعنی: هر معبودی بجز الله ﷻ ـ مانند شیطان، کاهن، بت و هر کسی را که به‌سوی گمراهی دعوت می‌کند ـ ترک کنید.

سپس حق تعالی موضوع مشیّت را در چارچوب درست آن قرار داده می‌فرماید: ﴿**پس، از آنان**﴾ یعنی: از آن امّت‌هایی که خداوند ﷻ پیامبرانش را به‌سویشان فرستاد ﴿**کسی بود که خدا او را هدایت کرد**﴾ به‌سوی دین حق و توحید خویش و اجتناب از طاغوت، به سبب انتخاب خود وی این هدایت را و شایستگی وی برای این هدایت ﴿**و از آنان کسی بود که گمراهی بر وی ثابت شد**﴾ یعنی: واجب و لازم شد، به سبب اصرار وی بر کفر و عناد و انتخاب این راه و روش و نهایتاً استحقاق وی برای گمراهی در حالی‌که واجب ذمّهٔ آنها این بود که فرمان خدای عزّوجلّ را اطاعت کرده و دعوت او را لبّیک گویند، نه این‌که به ستیز و جدال روآرده و حجّت‌های بی‌پایه‌ای ـ مانند حجّت یاد شده ـ را پیش کشند. بنابراین، خداوند متعال همگی را به ایمان امر می‌کند امّا هدایت را فقط برای بعضی اراده می‌کند نه برای همه زیرا اگر او هدایت را برای همگان اراده می‌داشت، دیگر کسی کافر نمی‌شد.

خلاصه این‌که: «مشیّت تشریعی» کفر در حقّ حق تعالی منتفی است، یعنی هرگز مراد حق تعالی بر کفر نمی‌باشد زیرا او بر زبان پیامبرانش مردم را از کفر نهی کرده است. امّا «مشیّت کَونی» وی بر تمکین دادن بعضی از مردم بر کفر و مقدّرکردن آن برایشان به محض ارادهٔ خودشان ثابت است ولی این امری است که اجبارکنندهٔ آنها بر کفر نیست بنابراین، مشیّت کَونی برای آنان حجّت و دستاویزی بوده نمی‌تواند.

﴿**پس در زمین سیر کنید**﴾ به سیری عبرت‌آمیز ﴿**و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان**﴾ از امّت‌های پیشین مانند عاد و ثمود ﴿**چگونه بوده است**﴾ در آن

هنگام است که ویرانه‌های برجای‌مانده از آنان را مشاهده می‌کنید و در می‌یابید که آخر کارشان به نابودی خودشان و خرابی دار و دیارشان انجامیده است.

إِن تَحۡرِصۡ عَلَىٰ هُدَىٰهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَن يُضِلُّۖ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٣٧﴾

سپس خداوند ﷻ به پیامبرش ﷺ خبر می‌دهد که چنانچه او گمراهی‌شان را اراده داشته باشد، حرص و اشتیاق وی بر هدایت آنان هیچ سودی به حالشان ندارد: ﴿**اگر بر هدایت آنان حریص باشی**﴾ و با تلاش و کوشش مجدّانه‌ات، هدایتشان را بخواهی، چه سود ﴿**که خداوند کسی را که گمراه می‌شود، هدایت نمی‌کند**﴾ یعنی: مسلّماً خدای سبحان کسی را که گمراهی را انتخاب کرده و حکم حق تعالی به گمراهی‌اش از پیش گذشته است، هدایت نمی‌کند. دلیل این معنی، قرائت متواتری است که یاء (يَضِلُّ) را مفتوح می‌داند. به‌قولی دیگر معنی این است: هرکه را خداوند ﷻ گمراه کند ـ به سبب آن‌که دانسته است او از اهل گمراهی است ـ هیچ کس نمی‌تواند او را به راه آورد ﴿**و آنان را هیچ یاری کنندگانی نیست**﴾ که بر هدایت کسانی‌که خدا ﷻ گمراهشان کرده است یاری‌شان دهند، یا آنها را با دفع‌کردن عذاب نصرت دهند.

وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَا يَبۡعَثُ ٱللَّهُ مَن يَمُوتُۚ بَلَىٰ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٣٨﴾

یکی دیگر از شبهات منکران نبوّت این بود: ﴿**و با محکم‌ترین**

سوگندهایشان ﴾ یعنی: با تمام قوّت و تمام کوشش خود با سخت ترین سوگندها ﴿**به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد** ﴾از بندگانش ﴿**بر نمی‌انگیزد** ﴾ درحالی‌که آنان ـ خدا بکشدشان ـ با این سوگندهای خود بر دروغگو بودن خداوند متعال سوگند می‌خورند! و هر کس به‌نام خدا ﷻ سوگند یاد کند، قطعاً با محکم‌ترین سوگندهایش، سوگند یاد کرده است.

پس حق تعالی این پندار باطل‌شان را با این فرموده‌اش ردّ می‌کند: ﴿**نه چنان است که می‌گویند** ﴾ یعنی: او به طور حتم آنان را برمی‌انگیزد ﴿**این است وعده‌ای که به حق برعهدهٔ اوست** ﴾ و هیچ خلافی در آن نیست پس او قطعاً آن را به انجام می‌رساند ﴿**ولی بیشتر مردم نمی‌دانند** ﴾ این حقیقت را که اعادهٔ حیات و برانگیختن مجدّد، بر حق تعالی سهل و ساده است و دشواریی ندارد زیرا این اکثریّت از معجزهٔ حیات اوّلیّهٔ خود غفلت کرده‌اند... همان طوری که آنان از قدرت الهی و این‌که این قدرت هرگز با تصوّرات بشری و با نیروهای بشری نمی‌تواند مقایسه شود، نیز غفلت کرده‌اند.

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي يَخۡتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّهُمۡ كَانُواْ كَٰذِبِينَ ﴿٣٩﴾

سپس حق تعالی حکمت خویش در معاد و رستاخیز اجساد در روز قیامت را یادآوری کرده، می‌فرماید: ﴿**تا برای آنان بیان کند** ﴾ یعنی: قطعاً برمی‌انگیزدشان تا برایشان روشن کند ﴿**آنچه را در مورد آن اختلاف دارند** ﴾ از حقیقت امر دین حق. که اختلافشان در این امر، با مؤمنان است ﴿**و تا کسانی که کافر شده‌اند** ﴾ به خدای سبحان و منکر زندگی بعد از مرگ گشته‌اند ﴿**بدانند که آنها خود دروغگو بوده‌اند** ﴾ در جدال و انکار بعث بعد از مرگ با این سخنشان که: (خداوند کسانی را

که می‌میرند برنمی‌انگیزد) [آیۀقبل]. چنان‌که در مکّه شخص مشرکی که مسلمانی از وی وامش را خواسته بود و به او در میانۀ سخنانش گفته بود: «امیدوارم که آن را بعد از مرگم از تو بازستانم»، سوگند یاد کرد که: «خداوند کسانی را که می‌میرند مجدّداً برمی‌انگیزد». **سبب‌نزول** آیۀ (۳۸) نیز همین واقعه بود.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَآ أَرَدْنَـٰهُ أَن نَّقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾

سپس حق تعالی بعد از بیان سهولت إعادۀ حیات و بعث مجدّد بر وی به بیان قدرت مطلقۀ خود بر همه چیز و بیان کیفیّت ایجاد ابتدایی پرداخته و می‌فرماید: **﴿فرمان ما دربارۀ چیزی که اراده‌اش را کرده‌ایم جز این نیست که به آن می‌گوییم: موجود شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود﴾**.

وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً ۖ وَلَأَجْرُ ٱلْأَاخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

﴿و کسانی‌که هجرت کردند﴾ از مکّه به‌سوی مدینه **﴿در راه خدا﴾** یعنی: در راه یاری دادن دین وی و طاعتش. هجرت: ترک دیار و خانواده است **﴿بعد از آن‌که بر آنان ستم شد﴾** یعنی: بعد از آن‌که در راه خدا ﷻ مورد شکنجه و اهانت قرار گرفتند زیرا اهل مکّه گروهی از مسلمانان را شکنجه و آزار می‌دادند تا بدانجا که تعدادی از آنان ــ ناخواسته ــ همان سخنی را که مشرکان از آنان می‌خواستند، بر زبان آوردند و چون از ایشان دست برداشتند، از مکّه هجرت کردند **﴿البتّه آنان را در دنیا به سرایی نیک جای می‌دهیم﴾** به قولی مراد: فرودآوردن مؤمنان به مدینه و سپس استیلایشان بر سرزمین‌هایی دیگر با فتح قلمروها و گشودن شهرهاست و به

علاوه ستایش و ثنایی است که بعد از آن برایشان باقی می‌ماند و افتخار و شرفی است که نصیب فرزندانشان می‌شود ﴿و قطعاً پاداش آخرت﴾ یعنی: پاداش اعمالشان در آخرت ﴿بزرگتر است﴾ از آنچه که مهاجران از بهره‌های نیکوی یادشده در دنیا به‌دست آوردند ﴿اگر می‌دانستند﴾ یعنی: اگر آن گروه ستمگر این حقیقت را می‌دانستند که مهاجران چه مقام و مرتبهٔ بزرگی دارند، قطعاً به هجرت مبادرت می‌ورزیدند.

این آیه مؤمنان زیر فشار را به هجرت در راه خدا ﷻ ترغیب می‌کند زیرا با هجرت بود که اسلام نیرومند شد.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه دربارهٔ شش تن از صحابه رضی الله عنهم نازل شد که عبارت بودند از: صهیب، بلال، عمّار، خبّاب، عابس و جبیر که بردگان آزادشدهٔ قریش بودند و به‌خاطر عقیده‌شان مورد شکنجه قرار گرفتند تا سرانجام هجرت کردند. امّا قتاده می‌گوید: این آیه دربارهٔ مهاجران به حبشه نازل شد که گروهی نزدیک به هشتادتن بودند و سپس خدای عزّوجلّ ایشان را در سرای نیکو ــ یعنی در مدینه ــ جای داد. ابن‌عطیّه می‌گوید: روایت قتاده در بیان سبب نزول آیه صحیح است.

ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾

﴿همانان که صبر کردند﴾ بر آزارهای مشرکان و بر تلخی و دشواریهای هجرت ﴿و﴾ مخصوصاً ﴿بر پروردگارشان توکّل می‌کنند﴾ در تمام امور خویش. پس از آنجا که صبر و توکّل هر دو در آنان جمع شد لذا خدای عزّوجلّ ایشان را در دنیا و آخرت عاقبت به خیر گردانید.

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِيٓ إِلَيْهِمْ ۚ فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ

ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٤٣﴾

﴿و پیش از تو جز مردانی را که بدیشان وحی می‌کردیم، نفرستادیم﴾ در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه در ردّ این پندار قریش نازل شد که می‌گفتند: خدای سبحان بزرگتر و والاتر از آن است که از جنس بشر پیامبری بفرستد **﴿پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر سؤال کنید﴾** یعنی: ای مشرکان! اگر خود نمی‌دانید از مؤمنان اهل کتاب سؤال کنید زیرا آنان به شما خبر خواهند داد که تمام پیامبران الهی از جنس بشر بوده‌اند و شما نظر به روابط دوستانه‌ای که با اهل کتاب دارید، سخنشان را زودتر تصدیق می‌کنید. کتاب را «ذکر» نامید زیرا کتاب پند و اندرزی برای غافلان است.

بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِۗ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾

آن پیامبران را **﴿با بیّنات و زُبُر﴾** فرستادیم. بیّنات: حجّت‌ها و برهانها، و زُبُر: کتابهاست **﴿و ذکر را به‌سوی تو فرود آوردیم﴾** یعنی: قرآن را. البتّه قرآن هم کتاب و هم در عین حال، معجزه است **﴿تا برای مردم﴾** همگی‌شان **﴿بیان کنی﴾** با سخنان و افعال و مجموعهٔ سنّت و سیرت پاکیزه‌ات **﴿آنچه را به‌سوی آنان نازل شده است﴾** در این کتاب از احکام شرعی و مژده‌ها و هشدارها.

از این آیه درمی‌یابیم که تبیین کتاب از مهمترین مأموریّت‌های پیامبر ﷺ است، بدین سبب است که تمام افعال، اقوال و احوال آن حضرت ﷺ بیان و تفسیر کتاب الهی می‌باشد و نیز بدین سبب است که فهم کتاب، بدون فهم سنّت کامل نیست **﴿و تا باشد که آنان تفکّر کنند﴾** یعنی: در هشدارهای قرآن تأمّل و اندیشه کرده و

افکارشان را به کار اندازند و در نتیجه، پند و اندرز بگیرند. این جمله، بر لزوم تفکّر برای خوانندهٔ قرآن دلالت می‌کند.

أَفَأَمِنَ ٱلَّذِينَ مَكَرُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَخْسِفَ ٱللَّهُ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾

أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِى تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾

أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٤٧﴾

﴿**آیا کسانی که مکرهای بد اندیشیدند**﴾ با سعی و تلاش پنهانی در جهت ایذای رسول خدا ﷺ، ایذای اصحابشان، حیله‌گری در بی‌اثرکردن اسلام و دشمنی با اهلش و توطئه برای منحرف کردن مردم از تصدیق پیامبر ﷺ. مکر: سعی‌کردن به فساد به‌طور پنهانی است و این مکرکنندگان، مردم مکّه بودند. آری! آیا این مکرکنندگان ﴿**ایمن شده‌اند از این‌که**﴾ یکی از این چهار چیز آنان را فرو گیرد:

اوّل: ﴿**خدا آنان را در زمین فرو برد**﴾ چنان‌که قارون را فرو برد؟

دوم: ﴿**یا از آن جایی که نمی‌دانند**﴾ یعنی: حدس نمی‌زنند و کاملاً از آن غافلند ﴿**عذاب برآنان بیاید**﴾ چنان‌که خداوند ﷻ با قوم لوط و دیگر امّت‌های دروغ انگار چنین کرد؟

سوم: ﴿**یا در حال رفت و آمدشان**﴾ در سفرها و تجارت‌ها و رفت و برگشت‌شان در شب و روز ﴿**آنان را بگیرد؟ پس عاجزکننده نیستند**﴾ یعنی: باید بدانند که به‌وسیلهٔ هیچ نیروی مدافع و پشتیبانی، از عذاب گریزنده یا بازداشته شده نیستند.

چهارم: ﴿**یا آنان را در حالی که وحشت زده اند فروگیرد**﴾ یعنی: آیا ایمن شده اند

که بعد از پدیدارشدن قرائن نابودی، یا بعد از کم کردن آنها بر اثر کشته‌شدن یا مرگ آنان را به عذاب فروگیرد به طوری‌که اندک‌اندک از اطراف و نواحی فرو گرفته شوند و کم گردند تا این‌که سرانجام یکباره بر همگی‌شان عذاب فرود آید؟

روایت شده است که روزی عمر بر منبر از اصحاب سؤال کرد: در تفسیر (أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ) چه می‌گویید؟ اصحاب ساکت ماندند. در این اثنا پیرمردی از قبیلهٔ «هذیل» برخاست و گفت: این آیه به لهجه و گویش ما نازل شده است؛ تخوّف یعنی تَنَقُّص و کم‌شدن تدریجی. ﴿**همانا پروردگار شما رئوف و مهربان است**﴾ لذا بر فرودآوردن عذاب شتاب نمی‌کند بلکه از روی رأفت و مهربانی مهلت‌تان می‌دهد پس سزاوار است که شما نیز از مکر و توطئه و پیروی از شیطان دست بردارید.

أَوَلَمْ يَرَوْاْ إِلَىٰ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُاْ ظِلَٰلُهُۥ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَٱلشَّمَآئِلِ سُجَّدًا لِّلَّهِ وَهُمْ دَٰخِرُونَ ﴿٤٨﴾

﴿**آیا به چیزهایی**﴾ چون کوهها و درختان و مانند آنها ﴿**که خدا آفریده است ننگریسته‌اند که چگونه سایه‌های آنها می‌گردد**﴾ یعنی: سایه‌های آنها از یک جانب به جانب دیگر میل می‌کند، در اوّل روز بر این حالت است که آرام آرام حرکت می‌کند، سپس در آخر روز به حالتی دیگر باز می‌گردد ﴿**از جانب راست و از جانب چپ**﴾ یعنی: از هر دو جانب راست و چپ ﴿**سجده‌کنان برای خداوند**﴾ یعنی: درحالی‌که سایه برای الله سجده کننده است. بنابراین، باید دانست که سرشت همه چیزها بر طاعت حق تعالی قرار داده شده زیرا پدیده‌های هستی همان‌گونه هستند که خداوند متعال اراده کرده است. مجاهد می‌گوید: در هنگام زوال خورشید همه‌چیز برای خدای عزّوجلّ سجده می‌کند ﴿**فروتنانه**﴾ یعنی: سجده

می‌کنند درحالی‌که برای حق تعالی فروتن و خوار شده‌اند و سر برخاک تواضع و تذلّل نهاده‌اند. گفتنی است که این سجدهٔ جمادات است، سپس حق تعالی از سجدهٔ جانداران سخن می‌گوید:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾

﴿**و آنچه در آسمانهاست**﴾ همگی ﴿**و آنچه در زمین است از جنبندگان**﴾ که برروی آن می‌جنبند ﴿**برای خدا سجده می‌کنند**﴾ یعنی: فقط برای اوی یکتا و یگانه فروتنی و انقیاد می‌کنند نه برای غیرش.

از ظاهر آیه چنین فهمیده می‌شود که در آسمان نیز همچون زمین موجودات زنده‌ای وجود دارند. گفتنی است که در عصر ما، سخن از احتمالات وجود حیات در اجرام دیگر بسیار می‌رود و بر فرض کشف موجودات زنده‌ای در آنها، می‌توان این کشف را در راستای تفسیر این آیهٔ کریمه دانست.

﴿**و فرشتگان نیز سجده می‌کنند و آنان گردنکشی نمی‌کنند**﴾ از عبادت پروردگارشان و از سجده کردن برای او.

يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۩ ﴿٥٠﴾

﴿**از پروردگارشان از فوق خویش می‌ترسند**﴾ مِنْ فَوْقِهِمْ: یعنی فرشتگان از پروردگارشان می‌ترسند در حالی‌که او بر ایشان با سلطه و غلبهٔ مطلق خویش مسلّط است ﴿**و انجام می‌دهند**﴾ فرشتگان، یا تمام چیزهایی‌که ذکر شد ﴿**آنچه که بدان مأمور می‌شوند**﴾ از اطاعت خدای عزّوجلّ. پس هرگاه همهٔ اشیاء برای

خدای عزّوجلّ سجده می‌کنند، دیگر چرا این مشرکان در سلک مطیعان در نمی‌آیند؟!

﴿وَقَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓاْ إِلَٰهَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ۝٥١﴾

﴿و خداوند فرمود: دو معبود برای خود نگیرید﴾ چنان‌که ثنوی‌ها به پندار خود دو خدا را به عبودیّت می‌گیرند؛ خدای نور و خدای ظلمت را ﴿جز این نیست که او خدایی یگانه است﴾ سپس تأکید می‌کند که الوهیّت به یک خدای واحد یعنی به الله ﷻ منحصر می‌باشد: ﴿پس تنها از من بترسید﴾ یعنی: اگر شما از چیزی می‌باید بترسید، آن چیز فقط من هستم نه غیر من.

از مفادّ آیهٔ کریمه چنین برداشت می‌کنیم که جایز نیست در قلب انسان ترس و هراسی از غیر خدای عزّوجلّ وجود داشته باشد و هرگاه به حکم طبیعت و سرشت بشری چنین ترسی در نهاد او پدید آمد، باید آن را از خود دفع کند.

﴿وَلَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًاۚ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ ۝٥٢﴾

﴿و آنچه در آسمانها و زمین است، از آنِ اوست﴾ در ملک، در آفرینش و در بندگی ﴿و دین پایدار﴾ واصِباً: یعنی دین و انقیاد خالص، ثابت و دایم که هرگز زایل نمی‌شود ﴿نیز ازآنِ اوست﴾ دین: به معنی طاعت و اخلاص و انقیاد است.

بنابراین، هیچ مرجع مطاع و فرمانروایی نیست مگر این‌که این اطاعت از وی در

زمانی قطع می‌شود؛ یا با زوال یا با ناکامی‌اش، بجز خداوند ﷻ چراکه طاعت و اخلاص و انقیاد به‌طور زوال‌ناپذیری همیشه برایش دوام دارد ﴿**پس آیا از غیر خدا می‌ترسید؟**﴾ یعنی: آیا از کسانی غیر الله ﷻ که به نام خدا و معبود نام‌نهاده شده‌اند و در سراشیب زوال و نابودی قراردارند، می‌ترسید؟ چنین نکنید بلکه فقط از خدایی پروا کنید که الوهیّت، ربوبیّت تنها از آن اوست و اطاعت اوست که استمرار دارد.

وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ۖ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْـَٔرُونَ ﴿٥٣﴾

﴿**و آنچه از نعمت با شماست**﴾ با انواع گونه‌گون آن ﴿**از خداست**﴾ نعمت؛ یا نعمت دینی است که عبارت است از معرفت حق تعالی و معرفت خیر و نیکی به منظور عمل به آن. یا نعمت دنیوی است؛ اعم از نعمت روحی، یا بدنی، یا خارجی ــ چون توانگری و رفاه مالی و غیره... که همهٔ اینها از جانب خدای سبحان است. پس بر عاقل لازم است که منعم را در برابر همهٔ این نعمت‌ها شکر گزارده و از شرک آوردن به خدای سبحان بپرهیزد ﴿**سپس چون به شما سختی رسد، به‌سوی او می‌نالید**﴾ و زاری و تضرّع می‌کنید که آن آسیب و سختی را از شما برطرف کند، نه به‌سوی غیر وی زیرا فطرتاً می‌دانید که فقط حق تعالی بر دور ساختن آن بلا از شما تواناست. ضُرّ: بیماری، بلا، نیازمندی، قحطی و هر چیزی است که انسان از آن متضرّر می‌شود.

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾

﴿**سپس چون آن سختی را از شما برداشت، آن گاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌ورزند**﴾ لذا در سختی‌ها یگانه‌پرست اند امّا در آسانی‌ها به خدایی که با برطرف‌کردن آن رنج و سختی بر آنان انعام نهاد، شرک می‌ورزند و شرک را جانشین شکر می‌نمایند، درحالی‌که او سزاوار شکرورزی است، نه شرک ورزی.

لِيَكْفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيْنَٰهُمْ فَتَمَتَّعُواْ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

﴿**تا ناسپاسی کنند آنچه را به آنان دادیم**﴾ یعنی: عاقبت آن همه ناله‌وزاری و استغاثه چیزی جز این کفر و ناسپاسی نیست، گویی آنان با شرک‌ورزی خود، در صدد کفران نعمت و انکار الهی بودن آن نعمت اند ﴿**اکنون بهره‌مند شوید**﴾ از آنچه که در آن از عبادت غیر حق تعالی قرارداريد پس هر چه دلتان می‌خواهد بکنید. و این تهدیدی است سخت و سنگین ﴿**پس به‌زودی خواهید دانست**﴾ عاقبت و فرجام کار خود و عذابی را که بر شما در این سرا و در سرای آخرت فرود خواهد آمد.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَٰهُمْ تَٱللَّهِ لَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ ﴿٥٦﴾

﴿**و تعیین می‌کنند**﴾ مشرکان ﴿**برای آنچه که نمی‌دانند**﴾ یعنی: برای خدایان بی‌شعور و نادان خود که جماداتی بیش نیستند، یا برای آنچه که مشرکان نمی‌دانند که آنها زیان می‌رسانند ولی نمی‌توانند شفاعتی بکنند ﴿**نصیبی از آنچه به آنان روزی داده‌ایم**﴾ یعنی: بعد از آن همه زاری و ناله‌ای که به بارگاه خدای سبحان کرده‌اند تا رنج و آسیب را از آنان برطرف سازد، باز برای جمادات و شیاطینی که حقیقت

آنها را نمی‌دانند، بهره‌ای از اموالی را قرار می‌دهند که خداوند متعال روزیشان کرده است تا با اموالی که نذر آن بتان می‌کنند، به زعم خود به خدای عزّوجلّ تقرّب جویند ﴿**به خداسوگند که البتّه از آنچه به دروغ برمی‌بافتید، پرسیده خواهید شد**﴾ بدین‌سان حق تعالی به ذات عظیم خود سوگند یاد می‌کند که آنها را از این افترا مورد سؤال و پرسش قرار خواهد داد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ ٱلْبَنَٰتِ سُبْحَٰنَهُۥ ۙ وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ ﴿٥٧﴾

﴿**و برای خدا دخترانی قائل می‌شوند**﴾ چنان که قبایل خزاعه و کنانه می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند ﴿**منزّه است او**﴾ از آنچه که این گروه جفاکار به او نسبت می‌دهند ﴿**و برای خودشان آنچه را میل دارند، قرار می‌دهند**﴾ یعنی: برای خدای سبحان آنچه را که ناخوش دارند ـ یعنی دختران را ـ نسبت می‌دهند درحالی‌که حق تعالی از داشتن فرزند منزّه است امّا برای خود پسران را که بدانها علاقه دارند، مقرّر می‌دارند بدین‌گونه است که بر اساس پندار خویش، برترین‌ها را به خود اختصاص می‌دهند.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُۥ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾

﴿**و چون یکی از آنان به تولّد دختر بشارت داده شود چهره‌اش سیاه می‌گردد**﴾ یعنی: چهرهٔ کسی که دختری برایش به دنیا آمده است از اثر ظهور علائم اندوه و افسوس، در هم فرورفته و دگرگون می‌شود ﴿**درحالی‌که او پر از اندوه است**﴾ از اثر خشم و شدّت سرخوردگی، لیکن خشم و اندوهش را پنهان داشته و آن را آشکار نمی‌سازد. بشارت: عرفاً به خبر شادی‌آور گفته می‌شود امّا در اصل به‌معنای خبری است که در دگرگون‌کردن چهره (بُشره) تأثیرگذار باشد؛ یا به سبب شادی یا به

سبب اندوه.

يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓۚ أَيُمۡسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمۡ يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِۗ أَلَا سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ﴿٥٩﴾

﴿**از قوم خود پنهان می‌شود**﴾ یعنی: آن کسی که دختری برایش به دنیا آمده است از قوم و قبیلهٔ خود غایب می‌شود و از آنان روی می‌پوشاند؛ ﴿**از ناگواری آنچه بدو بشارت داده شده**﴾ یعنی: از ناخوشی و اندوه و عار و ننگی که به سبب تولّد دختر برایش پیش آمده است ﴿**آیا او را با خواری نگاه دارد**﴾ یعنی: به تأمّل فرو می‌رود و پیوسته میان دو امر در تردید است؛ یکی نگاه‌داشتن دختر، که اگر او را نگاه دارد، البتّه با خواری و انفعال و انکسار نگاه می‌دارد ﴿**یا در خاک پنهانش کند**﴾ با زنده‌به‌گورکردن ﴿**وه، چه بد داوری می‌کنند**﴾ در این‌که دختران مورد نفرت خود را به خدای سبحان نسبت داده و پسران دلخواه را به خود نسبت می‌دهند، چه بد است زنده‌به‌گورکردن دختران بی‌گناه و معصوم.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس دختری داشته باشد و وی را ادب آموخته به نیکی تربیت کند، به نیکوترین وجه تعلیمش دهد و از نعمت‌هایی که خدای عزّوجلّ بر او فرو ریخته بروی بریزد، آن دختر برایش حجاب و پرده‌ای از آتش دوزخ می‌شود».

لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ مَثَلُ ٱلسَّوۡءِۖ وَلِلَّهِ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٦٠﴾

﴿**برای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، وصف زشت است**﴾ این وجه دیگری است در ردّ بر کسانی که گفتند: فرشتگان دختران خدایند!! یعنی: آنها با انتخاب ضعیف‌ترین دو جنس برای خدای سبحان، خواستند تا این مثال اضعف، وصف و مثالی برای او باشد زیرا فرزند مانند پدر خویش است. نه! چنین نیست بلکه وصف و مثال زشت که عبارت از جهل و کفر به خدای سبحان است، از آن گروهی است که وی را به زشتی‌ها وصف می‌کنند ﴿**و وصف والا از آنِ خداست**﴾ این وصف عبارت است از: بی‌نیازی کامل وی از فرزند و تعلّقات، سخای فراگیر، علم وسیع و دیگر اوصاف جلال و کمالش ﴿**و اوست عزیز**﴾ یعنی: قدرتمند در ملکش، که در کمال و مطلقیّت قدرتش یگانه است ﴿**حکیم**﴾ است و به کمال حکمت در صنع و آفرینش موصوف می‌باشد، از این روی به بندگان گمراه و ستمگر خویش مهلت می‌دهد.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَـْٔخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾

﴿**و اگر خداوند مردم را به سبب ستم آنان گرفتار می‌کرد**﴾ مراد از مردم در اینجا، کفّار یا تمام گنهکارانند. از جملهٔ ستم کفّار، یکی هم این ادّعایشان است که بتان دختران خدایند. آری! اگر خدای سبحان مردم را به سبب ستمشان مؤاخذه می‌کرد: ﴿**هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت**﴾ قتاده می‌گوید: «خدای سبحان در زمان نوح علیه السلام چنین کرد و تمام جاندارانی را که در روی زمین بودند ـ جز آنچه در کشتی حمل شده بود ـ همه را هلاک ساخت». بیهقی نقل

می‌کند: «ابوهریره رضی الله عنه از مردی شنید که می‌گوید؛ ستمگر جز به خودش زیان نمی‌رساند. پس در ردّ قول وی فرمود: به خدا جل جلاله سوگند چنان نیست که تو می‌گویی بلکه حتّی مرغان در آشیانه‌های خود به سبب ظلم ظالم می‌میرند». در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون خداوند جل جلاله به قومی عذاب را اراده کند، به همهٔ کسانی که در میان آن قوم هستند [اعم از بدکار و نیکوکار] عذاب درمی‌رسد، لیکن پس از آن، آنان براساس نیّت یا بر وفق اعمال خود برانگیخته می‌شوند».

دلیل این‌که حق تعالی ظالم و غیر وی و هیچ جنبندهٔ دیگری را بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت، درحالی‌که ستم فقط از بعضی صادر می‌شود نه از همه؛ این است که: ظالم با گرفتار شدن در چنبرهٔ انتقام و دیگران هم از شومی ظلمش نابود می‌شوند؛ به وسیلهٔ خشکسالی یا غیر آن از بلایا و کوبنده‌ها.

﴿**لیکن**﴾ کیفر ﴿**آنان را تا وقتی معیّن**﴾ که وقت انتهای حیات و به سررسیدن عمرشان، یا میعاد سررسیدن عذاب‌شان، یا روز قیامت است ﴿**بازپس می‌اندازد پس چون اجلشان فرارسد، نه ساعتی پس و نه ساعتی پیش افتند**﴾ تفسیر نظیر این جمله، در (آیهٔ / ۳۴) از سورهٔ «اعراف» گذشت.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند جل جلاله عمر چیزی را که اجلش فرارسد، به تأخیر نمی‌اندازد و جز این نیست که افزودن بر عمر، به وسیلهٔ فرزندان شایسته‌ای است که خداوند جل جلاله آنان را به بنده‌اش ارزانی می‌دارد زیرا آنان بعد از مرگش برایش دعا می‌کنند و دعایشان در حقّ وی، در قبرش به وی می‌پیوندد. پس این است معنی افزودن در عمر».

وَيَجۡعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكۡرَهُونَ وَتَصِفُ أَلۡسِنَتُهُمُ ٱلۡكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ ٱلۡحُسۡنَىٰۖ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ ٱلنَّارَ وَأَنَّهُم مُّفۡرَطُونَ ﴿٦٢﴾

﴿و چیزی را که خوش نمی‌دارند﴾ نسبت‌دادن آن را به‌سوی خود ﴿برای خدا قرار می‌دهند﴾ یعنی: دختران را که محلّ نفرتشان است به خدای سبحان نسبت می‌دهند، داشتن شریک در ملک و مال را که برای خود ناپسند می‌دارند، به خدای سبحان نسبت می‌دهند و اگر کسی به فرستادهٔ آنها اهانت کند، ناخشنود می‌شوند درحالی‌که به فرستادگان خدای سبحان اهانت روا می‌دارند ﴿و زبانشان دروغ پردازی می‌کند که نیکویی از آنِ ایشان است﴾ یعنی: به دروغ می‌پندارند که خصلت نیک ـ که به ظنّشان اولاد ذکور است ـ یا پاداش نیک بهشت، از آن ایشان است ﴿شکّی نیست که آتش برای آنان است﴾ و این است چیزی که شایستهٔ آنهاست نه آنچه که پنداشته‌اند ﴿و آنان در این راه رها شدگانند﴾ یعنی: آنها در دوزخ رها و فراموش می‌شوند. قتاده در معنی (مُفْرَطُوْن) می‌گوید: «آنها به‌سوی آتش دوزخ پیشتازند و در وارد شدن به آن شتاب می‌کنند».

تَٱللَّهِ لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٖ مِّن قَبۡلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ ٱلۡيَوۡمَ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿٦٣﴾

﴿سوگند به خدا که همانا پیامبران را به‌سوی امّت‌های پیش از تو فرستادیم پس شیطان کردارهای﴾ پلید ﴿شان را برایشان آراست﴾ مانند کفر و تکذیب و استهزا را ﴿پس امروز هم همو یار این کافران است﴾ یعنی: شیطان در حال حاضر نیز قرین و همدمشان است. به‌قولی: مراد این است که شیطان در روز قیامت و در دوزخ نیز یار و یاورشان است. پس اگر یارای یاری دادن را دارد، باید از او یاری بخواهند!! ﴿و برایشان عذابی دردناک است﴾ در روز قیامت.

وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ

هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٦٤﴾

﴿و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این‌که بیان کنی برای آنان آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند﴾ از توحید، معاد و سایر عقاید و احکام شرعی ﴿و آن کتاب برای قومی که ایمان می‌آورند﴾ به خدای سبحان لذا پیامهای پیامبران ﷺ و مضامین کتابهای آسمانی را تصدیق می‌کنند ﴿رهنمود و رحمتی است﴾.

وَٱللَّهُ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٥﴾

﴿و خدا از آسمان آبی فروفرستاد و با آن، زمین را پس از مرگ آن زنده ساخت﴾ یعنی: زمین را بعد از آن‌که خشک و بی‌جان بود، با رویاندن گیاهان زنده ساخت ﴿هرآینه در این﴾ فرودآوردن و زنده‌ساختن ﴿نشانه‌ای است﴾ روشن بر وحدانیّت خداوند ﷻ و قدرت وی بر برانگیختن خلق و بر مجازاتشان ﴿برای گروهی که می‌شنوند﴾ کلام خدا ﷻ را و می‌فهمند عبرت‌ها و اندرزهایی را که کلام الهی متضمّن آن است.

وَإِنَّ لَكُمْ فِى ٱلْأَنْعَٰمِ لَعِبْرَةً ۖ نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِى بُطُونِهِۦ مِنۢ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَآئِغًا لِّلشَّٰرِبِينَ ﴿٦٦﴾

﴿و قطعاً در أنعام برای شما عبرتی است﴾ أنعام: شتر و گاو و گوسفند است. عبرت موجود در چهارپایان، رام‌کردن آنها برای صاحبانشان و اطاعتشان از

آنهاست. همچنان این عبرت در مضمونی‌است که این فرمودهٔ حق تعالی متضمّن آن است: ﴿**به شما از آنچه در شکمهایشان است، از میان سرگین و خون، شیری ناب می‌نوشانیم که برای نوشندگان گواراست**﴾ و لذیذ زیرا در هنگام نوشیدن گلوگیر آنان نمی‌شود بلکه سهل و گوارا فرو می‌رود و هضم آن آسان بوده و نوشنده از آن بهره‌مند می‌شود. فَرْث: فضله‌ای است که به شکمبه فرود می‌آید و چون از شکمبه بیرون رود به آن فرث نمی‌گویند. یعنی در زیر شیر نابی که شما می‌نوشید، سرگین و بر بالای آن خون قراردارد و شیر ناب تصفیه‌شده از سرخی خون و پلیدی سرگین در میان این دو مجری جاری است بعد از آن‌که خون و شیر و سرگین همه در یک‌جا به هم آمیخته بوده‌اند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرگاه یکی از شما غذایی خورد، باید بگوید: «اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيْهِ وَ اَطْعِمْنَا خَيْراً مِنْه ۞ بارخدایا! برای ما در آن برکت بنه و ما را به غذایی بهتر از آن اطعام کن. امّا چون شیر می‌نوشد، باید بگوید: أَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيْهِ وَ زِدْنَا مِنْهُ ۞ بارخدایا! برای ما در آن برکت بنه و ما را از آن فزونتر بخش زیرا هیچ چیز دیگری جز شیر، هم جای غذا و هم جای نوشیدنی را نمی‌گیرد».

در این آیهٔ کریمه معجزهٔ بزرگ علمی نهفته است زیرا این آیه از چگونگی عملیّهٔ تشکیل شیر در پستان حیوانات با چنان دقّت علمی‌ای سخن می‌گوید که بشر بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن به شناخت آن توفیق یافته است.

وَمِن ثَمَرَٰتِ ٱلنَّخِيلِ وَٱلْأَعْنَٰبِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

﴿**و**﴾ نیز ﴿**از میوه‌های درختان خرما و درختان انگور شرابی مستی‌آور برای خود می‌گیرید**﴾ سَكَر: شرابی است که مستی می‌آورد ﴿**و از آن روزی نیکو**

می‌گیرید﴾ روزی نیکو؛ تمام چیزهایی است که از این دو درخت بر می‌آید؛ مانند خرما، شیره، کشمش، سرکه و دیگر فرآورده‌ها ﴿**قطعاً در این برای مردمی که تعقّل می‌کنند**﴾ در آیات تکوینی پروردگار ﴿**نشانه‌ای است**﴾ روشن بر وجود و یگانگی وی.

یادآور می‌شویم که نزول این آیه قبل از تحریم شراب بود و این اوّلین آیه‌ای است که از مستی‌آور بودن شراب یاد می‌کند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در هنگام نزول این آیه فرمودند: «همانا پروردگارتان برای تحریم شراب مقدّمه چینی می‌کند». علما گفته‌اند: مقدّمه چینی این آیه در این اشارهٔ ظریف نهفته است که خداوند متعال در آن رزق نیکو را به شراب عطف کرده و عطف مقتضی تغایر است. پس این عطف خود بر این امر دلالت می‌کند که شراب از رزق نیکو نیست.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحْلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾

﴿**و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد**﴾ مراد از این وحی، الهام غریزی است. یعنی: پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد و اعمال شگفت‌آسایی را که عقلای بشر از آن عاجزند، در طبع و غریزهٔ آن قرار داد زیرا زندگی زنبور عسل از چنان نظام اجتماعی و تعاونی دقیق و حیرت آوری برخوردار است که بشر را به شگفتی و اعجاب واداشته است تا بدانجا که در این باره کتابها نوشته و دفترها انباشته‌اند. آری! به زنبور عسل الهام کردیم؛ ﴿**که از کوهها و از درختان و از آنچه مردم بنا می‌کنند**﴾ از گل و چوب و غیره مصنوعات ﴿**برای خود خانه‌ها بساز**﴾ یعنی: در روزنه‌های کوهها، در جوف درختان و در ساختمانهایی که فرزندان آدم از دیوار

و چوب و غیره می‌سازند، خانه‌هایی موافق و همساز با طبع خود بساز. تعبیر (یَعْرِشُوْن) اکثراً در آن بناهایی به کار می‌رود که از چوب ساخته می‌شوند.

ثُمَّ كُلِى مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ فَٱسْلُكِى سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا ۚ يَخْرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهُۥ فِيهِ شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾

﴿**سپس**﴾ به زنبور عسل الهام کردیم که ﴿**از همهٔ میوه‌ها**﴾ و گل‌ها ﴿**بخور آن‌گاه راههای پروردگارت را برو**﴾ یعنی: راههایی را که پروردگارت به تو شناسانده و آموزش داده است در کوهها و جوف درختان بپوی، یا آنچه را که خورده‌ای در راههای پروردگارت ـ یعنی در آن مجاری‌ای ـ بریز که خوردنی‌هایت در آن مجاری ـ به قدرت بی‌مثال ما ـ از شیره به عسل تبدیل می‌شود. یا آن‌گاه که در مکانهایی دور میوه‌ها را خوردی، به‌سوی خانه و آشیانه‌ات روان شو، درحالی‌که به راههای پروردگارت باز گشته و هرگز آن راهها را گم نمی‌کنی بلکه آنها را به طور رهبری شده می‌پیمایی ﴿**رام شده**﴾ یعنی: به راههای پروردگارت رام‌شده و فرمانبردارانه برو، بی آن‌که رفتن در آنها برایت دشوار باشد.

دانشمندان گفته‌اند: گاهی زنبور عسل برای تأمین غذای خود تا بیست‌ودو کیلومتر راه می‌پیماید، سپس بی آن‌که راه را گم کند، یکراست به آشیانهٔ خود بر می‌گردد.

﴿**آن‌گاه از درون شکم آن، شرابی**﴾ که مراد از آن: عسل است ﴿**به رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آید**﴾ پس نوعی از عسل سفید است، نوعی قرمز، نوعی زرد و نوعی آبی ﴿**در آن برای مردم شفایی است**﴾ جمعی گفته‌اند: این شفا مخصوص به

بعضی از امراض است، هم از این روی «شَفَاءٌ» به صیغهٔ نکره بیان شد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «دو شفا را بر خود لازم گیرید، عسل و قرآن را». اطبّای عصر جدید از ترکیب شیمیایی عسل که مرکّب از گلوکز، لیفیلوز و آب می‌باشد، به نتایج اعجاب‌آوری دست یافته‌اند و آن را مغذّی، مقوّی، ضدّ تسمّم از مواد سمّی، ضدّ تسمّم از امراض عضوی، شفای بیماریهای قلب، احتقان مخّ و التهابات حادّ کلیوی می‌دانند[1] ﴿**بی‌گمان در این**﴾ زنبور عسل و دنیای شگفت‌انگیز آن ﴿**برای مردمی که تفکّر می‌کنند**﴾ و افکارشان را در امر نگرش در صُنع خدای سبحان و عجایب مخلوقات وی به کار می‌اندازند ﴿**نشانه‌ای است**﴾ زیرا زندگی زنبور عسل از شگفت‌ترین، حیرت‌آورترین، پیچیده‌ترین، دقیق‌ترین و محکم‌ترین اشکال زندگی مخلوقات است امّا کسانی که تفکّر نمی‌کنند، عادت و الفت‌گرفتن آنها به دیدن این موجودات، از دیدن این نشانه کورشان می‌سازد.

وَٱللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّىٰكُمْۚ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ لِكَىْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْـًٔاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٧٠﴾

﴿**و خدا شما را آفرید**﴾ پس این نعمت را بر خود به‌یاد آورید ﴿**باز شما را می‌میراند**﴾ پس او را به وصف زنده کنندهٔ میراننده بشناسید ﴿**و بعضی از شما تا خوارترین دورهٔ عمر بازگردانده می‌شود**﴾ و آن هنگامی است که انسان از اثر کبر سنّ به فرتوتی و خرفتی می‌رسد و به‌منزلهٔ کودکی بی‌تمیز می‌گردد. عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، کارش به اینجا نمی‌رسد». گفتنی است که سنّ خرفتی،

---

۱ ــ علاّمه سعید حوّی دربارهٔ عسل، زنبور آن و فواید این مادّهٔ حیاتی، در (۱۶) صفحه بحثی شافی وکافی دارد. نگاه؛ تفسیر الأساس ۶/۲۹۶۷، طبع سوم، دارالسّلام ــ قاهره.

در همه حالات امری یکسان و یکنواخت نیست و نظر به شرایط اجتماعی، اقتصادی و غیره فرق می‌کند، هرچند از علی﷛ روایت شده است که فرمود: «خوارترین عمر، سنّ هفتاد و پنج سالگی است». ﴿چندان‌که پس از دانستن﴾ بسیاری چیزها که برایش در زندگی روی داده بود، دیگر ﴿چیزی نمی‌داند﴾ نه بسیار و نه کم، از این جهت در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری از انس﷛ آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا می‌کردند: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ وَ الْكَسَلِ وَ الْهَرَمِ وَ أَرْذَلِ الْعُمُرِ وَ عَذابِ الْقَبْرِ وَ فِتْنَةِ الدَّجّالِ وَ فِتْنَةِ الْمَحْيا وَ الْمَماتِ ✿ خدایا! به تو پناه می‌برم از بخل، تنبلی، فرتوتی و خوارترین عمر، عذاب قبر، فتنهٔ دجّال و فتنهٔ زندگی و مرگ». ﴿قطعاً خدا دانایِ تواناست﴾ داناست به حکمت‌های برگرداندن انسان از کاملترین حال به خوارترین مآل، یا از حال زندگی به حال فنا، تواناست بر تبدیل آنچه که بخواهد، آن گونه که بخواهد.

وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلرِّزۡقِۚ فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّي رِزۡقِهِمۡ عَلَىٰ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَهُمۡ فِيهِ سَوَآءٌۚ أَفَبِنِعۡمَةِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ ﴿٧١﴾

﴿**و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است**﴾ یعنی: روزی را بر برخی از بندگانش گشاد و فراخ و بر برخی دیگر چنان تنگ گردانیده که قوْت لایموت و طعمهٔ روز خود را نمی‌یابد پس این یکی را مالک گردانیده و آن یکی را مملوک و این از حکمت بالغهٔ وی است.

شهید سیّد قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» پیرامون این امر می‌گوید: «برتری‌دادن در رزق، اسباب و عللی دارد که این اسباب و علل تابع سنّت الهی

است پس گاهی ممکن است که انسان متفکّر، دانشمند و اهل خرد بوده امّا موهبتش در کسب روزی محدود و اندك باشد، از آن روی که او در میدانهای دیگر دارای مواهب دیگری است. گاهی بر عکس یک انسان کودن و نادان به مال و ثروتی گسترده دست می‌یابد امّا بدانید که این انسان قطعاً در این بعد خاصّ، از موهبت برخوردار است. پس ساده‌لوحانه است اگر بپنداریم که وسعت رزق و روزی، به توانمندی و استعداد انسان ارتباطی ندارد. البتّه گاهی هم گشایش و تنگی در رزق، ابتلایی از جانب خدای سبحان است. به هرحال، براساس همین حکمت‌های بالغه است که علاوه بر تفاوت در مال و دارایی، در سایر ابعاد زندگی انسانها نیز تفاوتهایی قرار داده شده است؛ مانند تفاوت در هوش، زیبایی، خرد، سلامتی، داشتن اسم زیبا و غیره ...». به‌قولی معنی آیه این است: خدای سبحان به مالکان بردگان بهتر از بردگانشان روزی داده است، به‌دلیل این فرموده‌اش: ﴿**پس کسانی که فزونی داده شدند، بازگردانندۀ روزی خود بر مملوکان خود نیستند**﴾ یعنی: صاحبان و مالکان اموال، مال و دارایی خود را به بردگان خود نمی‌دهند ﴿**تا همۀ آنان**﴾ یعنی: مالکان و مملوکان ﴿**در آن**﴾ یعنی: در روزی و مال و دارایی ﴿**برابر باشند**﴾ پس ای مشرکان! شما چگونه بندگانم را با من شرکایی برابر قرار داده و آنها را پرستش می‌کنید، درحالی‌که خود بردگانتان را شریک‌مال خویش نمی‌گردانید؟ ﴿**پس آیا نعمت خداوند را انکار می‌ورزند**﴾ با شرک آوردن به وی؟!

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُم
بَنِينَ وَحَفَدَةٗ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِۚ أَفَبِٱلۡبَٰطِلِ يُؤۡمِنُونَ وَ
بِنِعۡمَتِ ٱللَّهِ هُمۡ يَكۡفُرُونَ ﴿٧٢﴾

﴿**و خدا برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید**﴾ که با آنان اُنس و الفت می‌گیرید و اگر همسرانتان از نوعی دیگر آفریده می‌شدند، آن انس و الفت و محبّت میان شما و آنان برقرار نمی‌شد. پس این از رحمت حق تعالی بر شماست ﴿**و برای شما از زنانتان فرزندان و حَفَده‌ای آفرید**﴾ حَفَدَهْ: نوادگان، یعنی فرزندان فرزندانند. به‌قولی: حَفَدَهْ فرزندانی‌اند که خدمت پدر را می‌کنند ﴿**و شما را از پاکیزه‌ها روزی داد**﴾ که از آنها به‌گوارایی تمام می‌خورید و لذّت می‌برید ﴿**آیا**﴾ باز هم ﴿**به باطل ایمان می‌آورند**﴾ مراد از باطل: این عقیدهٔ آنان دربارهٔ بتانشان است که نفع و زیان می‌رسانند ﴿**و به نعمت خدا کفر می‌ورزند**﴾ و آن را به غیر وی نسبت داده یگانگی او را در بخشندگی و نعمت ارج نمی‌گذارند؟.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾

﴿**و به‌جای خداوند چیزهایی را**﴾ یعنی: معبوداتی را ﴿**می‌پرستند که به هیچ وجه مالک روزی دادن آنان از آسمانها و زمین نیستند و توانایی ندارند**﴾ در این‌که آن روزی را مالک گشته و در آن تصرّف کنند زیرا این معبودات از جماداتند و هیچ شعور و توانی ندارند. پس کسی که این گونه بیچاره باشد، چگونه لایق آن است که مورد پرستش قرار گیرد؟.

فَلَا تَضْرِبُوا۟ لِلَّهِ ٱلْأَمْثَالَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾

و از آنجا که پرستشگران غیر خدای سبحان این پرستش خود را با فلسفه‌بافی‌های بی‌اساس توجیه کرده و در این باره مَثَل می‌زنند، خدای سبحان

فرمود: ﴿پس برای خدا مَثَل نزنید﴾ یعنی: برای او مِثل و مانندی قرار ندهید زیرا او یگانه است و مِثْل و مانندی ندارد.

مشرکان می‌گفتند: خدای عالَم بزرگتر و بلندمرتبه‌تر از آن است که یکی از ما مستقیماً او را پرستش نماید، از این‌روی به بتان و ستارگان توسّل جسته آنها را وسیلهٔ قرب خود به حق تعالی می‌شناختند چنان‌که مردم زیردست و پایین‌مرتبه به بزرگان خدمت می‌کنند و باز آن بزرگان به خدمت شاه می‌پردازند ﴿هرآینه خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید﴾ او می‌داند که همتایی ندارد امّا شما با جهل‌تان برایش همتا قائل می‌شوید.

۞ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا عَبۡدٗا مَّمۡلُوكٗا لَّا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَمَن رَّزَقۡنَٰهُ مِنَّا رِزۡقًا حَسَنٗا فَهُوَ يُنفِقُ مِنۡهُ سِرّٗا وَجَهۡرًاۖ هَلۡ يَسۡتَوُۥنَۚ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٧٥﴾

سپس خداوند ﷻ برای ردّ و ابطال شرک‌شان دو مَثَل می‌زند؛ مَثَل اوّل این است: ﴿خداوند مَثَلی می‌زند بین برده‌ای مملوک که بر هیچ کاری قدرت ندارد﴾ که آن را انجام دهد بنابراین مالک چیزی هم نیست ﴿و بین کسی که از سوی خویش به وی روزی نیکو بخشیده‌ایم﴾ از آزادگانی که هم مالک اموال است و هم هرگونه که خواسته باشد در اموال خویش تصرّف می‌کند ﴿پس او از آن روزی خرج می‌کند﴾ در راههای خیر و انواع امور پسندیده ﴿پنهان و آشکارا﴾ یعنی: در هر وقتی که خواسته باشد، با تمام اختیار و ارادهٔ خود ﴿آیا این دو برابرند؟﴾ یعنی: آیا آن شخص برده و این شخص آزاد که به اوصاف ذکر شده موصوف است، یکسان و برابرند؟ مسلّماً برابر نیستند. پس همچنین بدانید که پروردگار آفرینندهٔ

روزی‌دهنده، با بتان جامدی که مالک هیچ نفع و زیانی نبوده و عاجزترین موجودات می‌باشند، برابر نیست ﴿الحمد لله﴾ همه سپاس‌ها مخصوص خداست؛ در برابر کمالاتش ﴿بلکه بیشترشان نمی‌دانند﴾ این حقیقت را تا فقط آن ذاتی را بپرستند که پرستش شایستهٔ اوست و تا آن منعمی را بشناسند که به آنان نعمت‌های بزرگی ارزانی کرده است.

وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَآ أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَىٰهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِى هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۷۶﴾

امّا مَثَل دوم: ﴿و خدا مَثَلی دیگر می‌زند﴾ برای خود و برای بتان که از مَثَل قبلی روشنتر و آشکارتر است ﴿دو مردهستند که یکی از آنها گنگ است﴾ اَبْکَم: از سخن‌گفتن کاملاً درمانده و ناتوان است. به‌قولی: اَبْکَم کسی است که بریده‌بریده سخن می‌گوید و به خوبی قادر به سخن گفتن نیست ﴿و هیچ کاری از او بر نمی‌آید﴾ به سبب عدم فهم و عدم قدرتش بر نطق و بیان ﴿و او سربار است بر سرپرست خویش﴾ و بار دوش سرپرست و نزدیکان خویش است ﴿هر جا که او را می‌فرستد، هیچ خیری به همراه نمی‌آورد﴾ زیرا او از هرگونه تصرّف و کارکرد نیکی عاجز است و برایش امکان سخن‌گفتن هم وجود ندارد ﴿آیا این شخص﴾ با این اوصافی که دارد ﴿با کسی که به عدل فرمان می‌دهد﴾ و دارای هوش و حواسّی سالم است ﴿و او خود﴾ شخصاً ﴿بر راه راست است﴾ یعنی: بر دین مستقیم و پایدار و بر سیرت و روشی نیکو است ﴿برابر است؟﴾ قطعاً برابر نیست. هدف از این مَثَل نیز، امتناع برابری میان خدای سبحان و میان بتان بی‌زبان، بی‌اختیار و ناتوانی است

که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار می‌دهند.

وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَآ أَمْرُ ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ ٱلْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٧٧﴾

﴿و علم غیب آسمانها و زمین از آنِ خداست﴾ یعنی: مختصّ اوست و هیچ کس دیگر با او در آن مشارکت ندارد **﴿و﴾** از امور غیبی که مختصّ به اوست **﴿کار قیامت﴾** است که در نزدیکی و سرعت برپایی‌اش **﴿جز مانند یک چشم برهم‌زدن یا نزدیکتر از آن نیست﴾** پس این است وصف سرعت قدرت حق تعالی بر آوردن قیامت. یعنی: کار برپاساختن قیامت در سرعت و سهولت خود، در پیشگاه حق تعالی چیزی جز مانند یک چشم برهم‌زدن و حتّی کمتر از آن نیست زیرا حق تعالی همین که به یک چیز بگوید: «موجود شو»، آن چیز بی‌درنگ موجود می‌شود **﴿بی‌گمان خدا بر هر چیزی تواناست﴾** و برپاکردن سریع قیامت از جملهٔ توانایی‌های اوست.

سپس سیاق آیات مجدّداً به برشمردن نعمت‌های حق تعالی بر می‌گردد:

وَٱللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْـًٔا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۙ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

﴿و خدا شما را از شکم مادرانتان ــ درحالی‌که هیچ‌چیز نمی‌دانستید﴾ یعنی: کودکان نادانی بودید که به هیچ چیز علم نداشتید **﴿بیرون آورد و برای شما گوش و چشمها و دلها قرارداد﴾** تا به‌وسیلهٔ آنها علمی را که در هنگام بیرون آمدن از

شکمهای مادرانتان نداشتید، به‌دست آورید و حاصل نمایید ﴿باشد که شکر کنید﴾ و شکر آنها به این است که هر حاسّه و ابزاری را در همان چیزی به کار اندازید که برای آن آفریده شده است و از این راه است که نعمت‌های خدای عزّوجلّ را پاس می‌دارید و شکر و سپاس او را به‌جا می‌آورید.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى ٱلطَّيْرِ مُسَخَّرَٰتٍ فِى جَوِّ ٱلسَّمَآءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا ٱللَّهُ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٧٩﴾

﴿آیا به‌سوی پرندگان رام‌شده ننگریسته اند؟﴾ پرندگانی که به‌وسیلهٔ بالها و سایر اسباب لازمی که خداوند ﷻ برایشان آفریده است، برای پرواز رام ساخته شده اند، وسایل و اسبابی چون نازکی قوام هوا، الهام نمودن این امر به آنها که بالهای خود را باز و بسته کنند و دیگر خصوصیّات لازم برای پرواز پس همچنان‌که شناکننده در آب شنا می‌کند، آنها ﴿در فضای آسمان﴾ در هوای آزاد به سمت بالا شنا می‌کنند ﴿آنان را نگاه نمی‌دارد﴾ در فضا ﴿جز خداوند﴾ به قدرت بی‌مثال خویش زیرا سنگینی اجسام پرندگان و رقّت قوام هوا، دو عاملی‌اند که مقتضی سقوط آنها به زمین می‌باشند، چراکه پرندگان نه از بالای سر خود به رشته‌ای آویخته‌اند و نه از پایین پای خود به چیزی متّکی‌اند که سقوط نکنند ﴿هرآینه در این﴾ نمونه از صُنع پروردگار ﴿نشانه‌هاست﴾ که بر وحدانیّت خدای سبحان و قدرت وی دلالت می‌کند امّا این نشانه‌ها ﴿برای گروهی﴾ است ﴿که ایمان می‌آورند﴾ به خدای سبحان و به شریعت‌های وی که پیامبرانش ﷺ آورده‌اند.

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ

ٱلْأَنْعَـٰمِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَآ أَثَـٰثًا وَمَتَـٰعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٨٠﴾

﴿و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایهٔ آرامش پدید آورد﴾ که در آنها آرامش می‌یابید و روح و جسمتان از حرکت و رنج و خستگی به سکون و راحتی و امنیّت خاطر می‌پیوندد ﴿و برای شما از پوست چهارپایان خانه‌هایی نهاد﴾ که عبارتند از خانه‌های چادرنشینان و مسافران، مانند خیمه‌ها و قبّه‌ها ﴿که آنها را سبک می‌یابید﴾ یعنی: حمل آنها بر شما سبک است ﴿در روز جابجاشدنتان﴾ ظعن: سیر و سفر صحرانشینان برای جستجوی آب و گیاه و چراگاه و جابه‌جاشدن از موضعی به موضعی دیگر است ﴿و﴾ آنها را سبک می‌یابید ﴿روز اقامت‌تان﴾ که آن خیمه‌ها را مجدّداً به سادگی بر پا می‌دارید ﴿و از پشمها و کرکها و موهای آنها اثاثیه قرار داد﴾ پشم از آن گوسفند است، کرک از آن شتر و مو از آن بز. اثاثیّه: عبارت است از متاع خَانه، چون فرشی که در منازل گسترده می‌شَود و خانه‌ها بدان آراسته می‌شود. و بهره گیریتان ازاین اثاثیّه؛ ﴿تا وقتی معیّن﴾ است، یعنی تا آن هنگام است که نیاز خویش را از آنها برآورده سازید. یا تا آن زمان است که کهنه شوند و از کار بیفتند.

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَـٰلًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْجِبَالِ أَكْنَـٰنًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلْحَرَّ وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾

﴿**و خدا از آنچه آفریده، به سود شما سایه‌سارها پدید آورد**﴾ یعنی: اشیایی چون درختان و سقف‌ها را پدید آورد که از گرمای خورشید به سایهٔ آنها پناه می‌برید ﴿**و از کوهها برای شما غارها پدید آورده**﴾ که بدانها از باران در امان می‌مانید. ابن‌کثیر «أکْنان» را به دژها و قلعه‌ها معنی نموده، که این معنی دقیق‌تر و عام‌تر است ﴿**و برای شما تن‌پوشهایی ساخت**﴾ که عبارتند از: پیراهن و جامه‌های دیگر ساخته‌شده از پشم، پنبه، کتان و غیره ﴿**که شما را از گرما حفظ می‌کند**﴾ و همچنین از سرما. مخصوصاً از گرما یاد شد نه از سرما، به سبب اکتفا به ذکر یکی از ضدّین از ذکر دیگری، چراکه نگه‌داری از زیان گرما امری است که انسان گاهی متوجّه آن نمی‌شود پس ذکر آن لازم بود. همچنان محتمل است که عدم ذکر سرما به سبب این باشد که آیهٔ کریمه فقط در مورد منّت‌نهادن به آن چیزی است که از گرما محافظت می‌کند ﴿**و**﴾ برای شما ﴿**تن‌پوشهایی**﴾ آفرید ﴿**که شما را از آسیب جنگتان حمایت می‌کند**﴾ که عبارتند از: زره‌ها و جوشن‌هایی که مردم در جنگ می‌پوشند و به‌وسیلهٔ آنها خود را از ضرب و طعن و تیر دشمن نگه می‌دارند ﴿**این‌گونه وی نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند**﴾ با انواع و اصناف نعمت‌هایی که در اینجا ذکر شد و با غیر آن از نعمت‌ها ﴿**تا باشد که منقاد شوید**﴾ و به فرمانش گردن نهید زیرا کسی‌که به إمعان نظر و تأمّلی درخور در این نعمت‌ها بنگرد، جز مسلمان شدن و گردن نهادن به حق، راه دیگری در پیش روی او باقی نمی‌ماند.

فَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلَـٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿۸۲﴾

﴿**پس اگر رویگردان شدند**﴾ از پذیرش تمام اسلام ﴿**جز این نیست که بر تو ابلاغ و رساندن آشکار است**﴾ و جز این، چیز دیگری بر عهدهٔ تو نیست زیرا خداوند متعال تو را بر آن مکلّف نساخته که آنها را هر طوری شده به ایمان وادار کنی.

يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿٨٣﴾

﴿**نعمت خدا را می‌شناسند**﴾ یعنی: می‌دانند که این حق تعالی است که بر آنان فضل و منّت نهاده امّا ﴿**باز هم منکر آن می‌شوند**﴾ با اعمال وقیحانهٔ خود؛ از جمله با پرستش غیر الله ﷻ و گفتن سخنان باطل و بیهوده، مانند این سخن که: این نعمت‌ها بر اثر شفاعت و میانجیگری بتان به ما ارزانی شده است و این‌که: ما این نعمت‌ها را از پدرانمان به ارث برده‌ایم! به‌هرحال، آنان این نعمت‌ها را در راهی که فراهم‌آورندهٔ رضای پروردگار سبحان باشد، به‌کار نمی‌گیرند ﴿**و بیشترین‌شان کافرند**﴾ یعنی: ناسپاس و منکر نعمت‌های خدای منّانند.

مجاهد در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: اعرابی‌ای نزد رسول خدا ﷺ آمد و از ایشان راجع به کار دعوتشان سؤال کرد، رسول خدا ﷺ این آیه را بروی قرائت کردند: (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا ✿ و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایهٔ آرامشی قرار داد)، اعرابی گفت: آری! چنین است. باز قرائت کردند: (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِالْأَنْعَامِ بُيُوتاً ✿ و از پوست حیوانات برای شما خانه‌هایی قرار داد)، اعرابی گفت: آری! چنین است. تا این‌که رسیدند به: (كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ... ✿ این‌گونه او نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند، باشد که به فرمانش گردن نهید). در این هنگام آن اعرابی روی گردانید پس نازل شد: (يَعْرِفُوْنَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُوْنَهَا ...).

وَيَوۡمَ نَبۡعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدٗا ثُمَّ لَا يُؤۡذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ وَلَا هُمۡ يُسۡتَعۡتَبُونَ ﴿٨٤﴾

﴿**و آن روز که از هر امّتی گواهی را برانگیزیم**﴾ گواه هر امّت، پیامبر آن است که در حقّش به ایمان و تصدیق و علیه آن به کفر و انکار و تکذیب گواهی می‌دهد و آن روز، روز قیامت است ﴿**سپس به کافران اجازه داده نمی‌شود**﴾ که عذرخواهی کنند زیرا نه حجّتی دارند و نه عذری، یا به آنان اجازه داده نمی‌شود که به‌سوی دار دنیا برگردند ﴿**و نه از آنان عتاب طلب کرده می‌شود**﴾ طلب عتاب، یعنی طلب بازگشت به مرضیّات الهی. یعنی: به آنان گفته نمی‌شود که هم‌اکنون پروردگارتان را راضی کنید. این امر بدان جهت از آنها مطالبه نمی‌شود که آخرت دار جزاست نه دار تکلیف و عمل پس پذیرش عذر و درخواست جبران مافات، وقتی مفید است که راه برگشت به رضای خدای سبحان هموار باشد.

وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٥﴾

﴿**و چون ستم‌پیشگان**﴾ یعنی: کافران و مشرکان ﴿**عذاب را ببینند**﴾ یعنی عذاب جهنّم که به سبب شرک آوردن سزاوار آن شده‌اند، در این هنگام به آنان اضطراب و بی‌قراری دست می‌دهد ﴿**پس از آنان سبک کرده نشود**﴾ این عذاب به مدّت حتّی یک لحظه ﴿**و مهلت داده نمی‌شوند**﴾ تا توبه کنند.

وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ أَشْرَكُواْ شُرَكَآءَهُمْ قَالُواْ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا ٱلَّذِينَ كُنَّا نَدْعُواْ مِن دُونِكَ فَأَلْقَوْاْ إِلَيْهِمُ ٱلْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿٨٦﴾

﴿و چون کسانی که شرک ورزیده‌اند، شریکان خود را ببینند﴾ یعنی: بتان و معبودانی را که در دنیا عبادت کرده‌اند زیرا بتان و معبودان باطل نیز با مشرکان برانگیخته می‌شوند ﴿می‌گویند: پروردگارا! ایناننند شریکان ما که ما بجز تو می‌پرستیدیم﴾ هدفشان از این سخن انداختن تمام بار گناه بر گردن بتان و معبودان باطل است ﴿ولی شریکان این سخن آنان را رد می‌کنند﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ آن بتان و شیاطین را ناطق می‌گرداند و آنها سخن مشرکان را ردّ کرده و به آنها می‌گویند: ﴿که شما جداً دروغگویید﴾ در این پندار که گناهتان را تماماً به دوش ما می‌افگنید بلکه گناه، گناه خود شماست. به‌قولی: مراد این است که بتان و معبودان، مشرکان را در این سخنشان که آنان شریکان خدای سبحان بوده‌اند، تکذیب کرده و شریک بودن خود برای خدای سبحان را نفی می‌کنند زیرا خدای عزّوجلّ شریکی ندارد.

وَأَلْقَوْاْ إِلَى ٱللَّهِ يَوْمَئِذٍ ٱلسَّلَمَ ۖ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾

﴿و آن روز به‌سوی خداوند پیغام انقیاد را بیفگنند﴾ یعنی: آن روز کفّار از در تسلیم درآمده و در برابر جلال و جبروت و عزّت الهی، منقاد می‌گردند و به عذاب وی تسلیم می‌شوند ﴿و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم شود﴾ یعنی: کسانی که به ناروا مورد پرستش آنان قرار می‌گرفتند، گم و ناپدید می‌شوند و لذا نمی‌توانند برای پرستشگران خود هیچ کاری بکنند.

ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ زِدْنَٰهُمْ عَذَابًا فَوْقَ ٱلْعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾

سپس خدای عزّوجلّ جزای کسانی را که میان کفر و بازداشتن از راه خدا ﷻ جمع کرده‌اند بیان کرده و می‌فرماید: ﴿**کسانی‌که**﴾ خود ﴿**کفر ورزیدند و**﴾ غیر خود از مردم را نیز ﴿**از راه خدا**﴾ که راه اسلام است ﴿**بازداشتند**﴾ و با آراستن کفر برایشان، آنها را به کفر وادار ساختند ﴿**عذابی بر عذابشان می‌افزاییم**﴾ عذابی به سبب کفرشان؛ و عذابی دیگر هم به سبب بازداشتنشان از پیروی حق لذا افزون بر آن عذابی که به‌سبب گمراهی خود مستحقّ آن بودند، سزاوار عذاب دیگری می‌شوند ﴿**به سبب آن‌که فساد می‌کردند**﴾ یعنی: دیگران را از راه حق به بیراهه می‌کشانیدند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «اهل دوزخ چون از جوشش گرمای آن به فغان و فریاد در می‌آیند، به محلّی کم‌عمق از آتش دوزخ پناه می‌برند پس چون به آن می‌رسند، عقربهایی به سراغشان می‌آیند که گویی استرانی بزرگند و افعی‌هایی که گویی شترانی قوی و درازگردنند پس آنها را نیش می‌زنند و این است معنی فزونی عذابشان».

وَيَوۡمَ نَبۡعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدًا عَلَيۡهِم مِّنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَجِئۡنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِۚ وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ﴿٨٩﴾

﴿**و**﴾ به یادآور ﴿**روزی را که در هر امتی گواهی**﴾ یعنی: پیامبری ﴿**از خودشان**﴾ یعنی: از جنسشان ﴿**برآنان برانگیزیم**﴾ برای اتمام حجّت و قطع معذرت ﴿**و تو را هم بر اینان گواه آوریم**﴾ که بر له یا علیه‌شان گواهی دهی. به‌قولی معنی این است: به نفع امّتت گواهی می‌دهی. نظیر این آیه در سوره‌های «بقره/ ۱۴۳» و

«نساء/۳۳» نیز گذشت ﴿**و بر تو کتاب را**﴾ یعنی: قرآن را ﴿**تبیانی برای هر چیز فرود آوردیم**﴾ یعنی: قرآن برای همهٔ امور دین و دنیایتان روشنگری است و در آن دستور داده شده‌اید که از رسول ما ﷺ در احکامی که ابلاغ می‌کند، پیروی کنید.

ابن‌جریر و ابن‌أبی‌حاتم از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «همانا خدای عزّوجلّ این کتاب را روشنگر همه چیز نازل فرموده ولی علم و دانش ما از آنچه که برای ما در قرآن تبیین شده، کوتاه است». بنابراین، در اسلام هیچ قضیه‌ای از قضایای فردی و اجتماعی مورد نیاز انسان فروگزار نشده است ﴿**و رهنمودی است**﴾ قرآن برای بندگان ﴿**و رحمتی**﴾ است برای آنان ﴿**و بشارتی است برای مسلمانان**﴾ مخصوصاً نه برای غیر آنان زیرا این مسلمانانند که از قرآن بهرهٔ کافی می‌برند.

۞ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾

﴿**در حقیقت، خدا به عدل و احسان امر می‌کند**﴾ عدل: انصاف و میانه‌روی است که در میان دو طرف افراط و تفریط قرار دارد و ـ چنان‌که ابن‌عطیّه گفته است ـ شامل هر امر واجبی می‌شود؛ اعم از عقاید، احکام، معامله با مردم در ادای امانات، ترک ستم و در پیش‌گرفتن شیوهٔ دادگری و انصاف. امّا احسان: عبارت است از تفضّل و نیکی به دیگران در آنچه که واجب نیست؛ چون دادن صدقهٔ نافله، انجام دادن عبادات نافله و دیگر اعمال نیکی که خدای عزّوجلّ بر انسان فرض نگردانیده. احسان در عبادت ـ چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت عمر رضی الله عنه آمده است ـ «عبارت از آن است که خداوند جل جلاله را آن‌گونه عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند». البتّه برترین و

بهترین نوع احسان، احسان به کسی است که نسبت به انسان بدی می‌کند زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به کسی که به تو بدی کرده، احسان کن تا مسلمانی راستین گردی».

﴿و﴾ حق تعالی شما را امر می‌کند به ﴿**بخشش به خویشاوندان**﴾ و نزدیکان، آنچه را که نیازشان بدان محسوس است و این معنی شامل صلهٔ رحم نیز می‌شود ﴿**و نهی می‌کند از فحشاء**﴾ فحشاء: عبارت از خصلتی است که بسیار زشت و قبیح باشد ــ اعم از گفتار یا کردار ناشایست ــ مانند زنا و بخل ﴿**و**﴾ شما را منع می‌کند از ﴿**مُنکَر**﴾ مُنکَر: چیزی است که شرع شریف آن را ناپسند شمرده و از آن نهی کرده است، که این معنی شامل تمام گناهان می‌شود ﴿**و**﴾ شما را منع می‌کند از ﴿**بغی**﴾ بغی: عبارت است از کبر، ستم و تجاوز مادّی یا معنوی بر مردم. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ گناهی چون بغی و قطع صلهٔ رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند ﷻ مجازاتش را در دنیا برای صاحبش شتابان بفرستد، به‌همراه آنچه که برایش در آخرت ذخیره می‌کند». ﴿**به شما اندرز می‌دهد**﴾ با آنچه که در این آیه از اوامر و نواهی بیان کرده است ﴿**باشد که پندگیرید**﴾ از این اندرزها.

ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «این آیه جامع‌ترین آیه در کتاب خداوند ﷻ برای [مفاهیم] خیر و شرّ است». یادآور می‌شویم که همین آیهٔ کریمه، سبب اسلام‌آوردن بسیاری از عقلای عرب گردید که عثمان‌بن‌مظعون رضی الله عنه از آن جمله بود.

وَأَوْفُواْ بِعَهْدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمْ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلْأَيْمَٰنَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ ٱللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾

﴿**و چون با خدا پیمان بستید، به عهد خدا وفا کنید**﴾ این معنی، شامل هر عهد و

پیمانی است که انسان می‌بندد، مانند عهد بیعت با خلیفه و غیره. بَریده رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه دربارهٔ بیعت با رسول خدا ﷺ نازل شد. ﴿**و سوگندهای خود را پس از استوار کردن آنها نشکنید**﴾ یعنی: سوگندهای مربوط به پیمانها و میثاقها را بعد از مؤکّد ساختن و استوار نمودن آنها نشکنید ﴿**حال آن‌که خدا را بر خود کفیل گرفته‌اید**﴾ یعنی: او را بر خود گواه گرفته اید. به قولی معنی این است: او را بر خود ضامن گرفته اید ﴿**بی‌گمان خدا از آنچه می‌کنید، آگاه است**﴾ پس شما را در قبال آن جزا می‌دهد.

وَلَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّتِى نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنۢ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَـٰثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَـٰنَكُمْ دَخَلًۢا بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِىَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ ۚ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ ٱللَّهُ بِهِۦ ۚ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٩٢﴾

﴿**و**﴾ در شکستن سوگندها و گسستن پیمانها ﴿**مانند آن زنی نباشید که رشتهٔ خود را**﴾ یعنی: آنچه را که بافته بود ﴿**پس از محکم‌بافتن آن**﴾ یعنی: پس از استوارساختن و به انجام رساندن آن پارچهٔ بافته شده ﴿**یکی یکی از هم گسست**﴾ یعنی: اگر سوگندها و پیمانهایتان را بشکنید، همانند آن زنی هستید که تکّه‌ای را محکم می‌بافت، سپس آن را رشته‌رشته از هم می‌گسست و به حال اوّل آن بر می‌گرداند. ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «در مکّه زنی احمق و ابله بود که چون رشته‌ای را می‌بافت، آن را از هم باز می‌کرد و دیگر بار آن را می‌رشت و باز آن را از هم می‌گسست». ﴿**تا سوگندهای خود را در میان خود وسیلهٔ**

تقلّب سازید ﴾ دَخَلْ: نیرنگ، فریب، تقلّب و دغلی است ﴿**که**﴾ این نیرنگ و دغل به خیال این است که ﴿**گروهی از گروهی افزون‌ترند**﴾ از نظر تعداد و مال و منال. یعنی: شما برای مردم ــ وقتی از شما در تعداد و مال و منال بیشتر باشند ــ سوگند می‌خورید تا به شما اطمینان کنند ولی چون بر آنان امکان غدر و خیانت یافتید، به آنان غدر می‌کنید.

هدف آیهٔ کریمه، نهی از بازگشتن به کفر به سبب فریفته شدن به کثرت کفّار و کثرت اموالشان است. به قولی: این هشداری است به مؤمنان از این‌که مبادا به بسیاری تعداد قریش و فراوانی اموالشان فریفته شده و بیعت خود را با رسول خدا ﷺ نقض کنند. مجاهد می‌گوید: «اعراب با حلیفان خویش پیمان می‌بستند امّا چون گروهی دیگر را از آنان افزونتر و نیرومندتر می‌دیدند، آن پیمان را شکسته و با این گروه نیرومندتر هم‌پیمان می‌شدند لذا از این کار منع شدند». ﴿**جز این نیست که خدا شما را به آن افزونی می‌آزماید**﴾ یعنی: شما را امتحان می‌کند که آیا به ریسمان وفا چنگ می‌زنید، یا به فزونی مال و شمار دیگران فریفته شده عهد و بیعت‌تان را می‌شکنید ﴿**و البتّه برای شما در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف می‌کردید، بیان می‌کند**﴾ پس در آن روز، خداوند ﷻ حق را نمایان ساخته و درجات حق‌باوران را بالا می‌برد و در جانب مقابل، باطل و باطل‌پرستان را نمایان و عریان کرده عذابی را که سزاوار آنند برآنها فرود می‌آورد.

وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَـٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَ
يَهْدِى مَن يَشَآءُ ۚ وَلَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

﴿**و اگر خدا می‌خواست، قطعاً شما را امّتی واحد قرار می‌داد**﴾ که به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق

تمام سر در این راه می‌داشتید و بر حق و حقیقت متّفق و همداستان می‌بودید ﴿ولی﴾ حکمت الهی اقتضا کرد تا شما را در عرصهٔ اعتقاد و عمل مختار بگذارد لذا بر اساس این سنّت و حکمت است که ﴿**هر که را بخواهد گمراه می‌کند**﴾ یعنی: خداوند ﷻ هرکه را که علم ازلی وی بر آن رفته که او آزادانه گمراهی را انتخاب می‌کند، گمراه می‌کند و او را خوار و بی‌مقدار می‌گرداند و این حکمی عادلانه از سوی وی دربارهٔ آنان است بنابراین، آنان بر اثر گمراهی، پیمان‌شکنی و سوگندشکنی را سهل و ساده می‌پندارند ﴿**و هر که را بخواهد هدایت می‌کند**﴾ یعنی: خداوند ﷻ هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او هدایت را انتخاب می‌کند، با توفیق‌دادنش به راه هدایت ــ به‌عنوان فضلی از سوی خویش ــ هدایت می‌کند پس گمراه‌ساختن حق تعالی، عدل وی است و هدایت‌کردن وی، فضلش ﴿**و البتّه از چون و چند آنچه می‌کردید**﴾ از اعمال در دنیا ﴿**از شما پرسیده خواهد شد**﴾ در روز قیامت و در برابر آن جزا خواهید یافت.

وَلَا تَتَّخِذُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ فَتَزِلَّ قَدَمُۢ بَعۡدَ ثُبُوتِهَا وَ
تَذُوقُواْ ٱلسُّوٓءَ بِمَا صَدَدتُّمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَكُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴿٩٤﴾

سپس نهی از سوگندشکنی را مجدّداً تکرار می‌کند: ﴿**و زنهار، سوگندهایتان را دستاویز تقلّب میان خود قرار ندهید**﴾ مراد از این سوگندها؛ سوگند بیعت با رسول خدا ﷺ و دیگر سوگندها است. بدین‌سان، خدای عزّوجلّ کسانی را که با رسول وی ﷺ بیعت کرده‌اند، از شکستن عهد اسلام و یاری دادن دین حق، نهی می‌کند ﴿**تا لغزش قدمی پس از استواری‌اش پیش آید**﴾ یعنی: کسی که پیمان می‌شکند، خطای بزرگی مرتکب شده و چه بسا که این لغزش او را رهسپار ورطهٔ هلاک گرداند؛ بعد از آن‌که در ثبات و پایداری بر پیمان، استوار و ثابت‌قدم بوده

است ﴿و به‌سزای آن‌که﴾ مردم را ﴿از راه خدا بازداشته‌اید، عذاب را بچشید﴾ در دنیا قبل از آخرت زیرا کسی‌که بیعت را بشکند و مرتدّ شود، دیگران نیز در این کار به او اقتدا می‌کنند پس او در واقع دیگران را نیز از راه خدا ﷻ باز داشته است چراکه با این کار خود سنّت بدی را مرسوم ساخته لذا گناه آن و گناه کسی که از آن الگوبرداری کند، بر ذمّهٔ وی است ﴿و برای شما عذابی بزرگ باشد﴾ در آینده که همانا عذاب آخرت است.

در بیان **سبب‌نزول** از کلبی روایت شده است: آیهٔ کریمه در بارهٔ مردی از حضرموت به‌نام عبدان بن أشوع نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ از امرأالقیس کندی شکایت کرد و گفت: او در کنار زمین من زمینی دارد و بخشی از زمین من را بریده به زمین خودش پیوند داده و آن را از من ربوده است. رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: «آیا برآنچه می‌گویی گواهی هم داری؟». گفت: یارسول الله! قوم همه می‌دانند که من در آنچه می‌گویم صادقم ولی او را از من گرامی‌تر می‌دارند. آن حضرت ﷺ به امرأالقیس فرمودند: «رفیقت چه می‌گوید؟». او گفت: دروغ و باطل می‌گوید. پس دستور دادند که سوگند بخورد. امّا عبدان گفت: امرأالقیس مردی فاجر است و پروایی از سوگند خوردن ندارد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «حال که گواهانی نداری، سوگند او را بپذیر». عبدان گفت: جز پذیرفتن سوگندش دیگر هیچ راهی ندارم؟ فرمودند: «خیر!». سپس به امرأالقیس دستور دادند که سوگند بخورد امّا همین که برخاست تا سوگند بخورد، آن حضرت ﷺ او را عقب زدند و گفتند: «برگرد». پس چون از نزد ایشان برگشت، این آیه نازل شد.

وَلَا تَشْتَرُوا۟ بِعَهْدِ ٱللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۚ إِنَّمَا عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩٥﴾

مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ ٱلَّذِينَ صَبَرُوٓاْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

﴿ **و پیمان الهی را به بهای ناچیزی نفروشید** ﴾ و آن هرگونه متاع دنیوی‌ای است، هرچند که در شکل ظاهری بسیار و با ارزش باشد ﴿ **زیرا آنچه نزد خداست** ﴾ از پیروزی، غنایم جنگ، رزق فراخ در دنیا و آنچه نزد وی در آخرت از نعمت‌های بهشت است ﴿ **همان برای شما بهتر است، اگر بدانید** ﴾ یعنی: اگر از اهل علم و تمیز باشید زیرا ﴿ **آنچه نزد شماست** ﴾ از بهره‌های دنیا ﴿ **فانی می‌شود** ﴾ هرچند فراوان و بالاتر از حدّ توقّع و تصوّر شما هم باشد ﴿ **و آنچه نزد خداست** ﴾ از گنجینه‌های رحمت وی ﴿ **باقی است** ﴾ و فناناپذیر و پاینده، که هرگز گسست و انقطاعی ندارد ﴿ **و البتّه صابران را بر حسب نیکوترینِ آنچه عمل می‌کردند، پاداش می‌دهیم** ﴾ یعنی: قطعاً به آنان به سبب شکیبایی‌شان در ثبات و پایداری بر عهد با رسول‌خدا ﷺ، استمرارشان بر ایستادگی در پای میثاق تکلیف، جهادشان با کافران و نیز شکیبایی و پایداریشان بر آزارها و شکنجه‌های دشمن، پاداش می‌دهیم و این پاداش و مزد برحسب نیکوترین طاعاتی است که می‌کردند، بدین معنی که بر گناهان و بدی‌هایی که در گذشته کرده‌اند، قلم عفو می‌کشیم.

مَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾

کلبی در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون دو آیهٔ فوق نازل شد، امرأالقیس گفت؛ آری! حقیقت این است که آنچه نزد من است نابود می‌شود ولی رفیقم (عبدا...

حسب نیکوترین آنچه عمل می‌کند، پاداش می‌یابد. بارخدایا! او در آنچه که علیه من ادّعا کرده صَادق است، من زمین او را بریدم و به زمین خود ضمیمه کردم امّا به خدا سوگند که نمی‌دانم چه اندازه؟ پس هر چه می‌خواهد از زمین من بگیرد و مانند آن را نیز همراه آن، به اضافهٔ آنچه از محصول آن خورده‌ام! همان بود که نازل شد: ﴿**هر کس از مرد یا زن که کار نیک کند**﴾ کار نیک: کار موافق با کتاب خدا ﷻ و سنّت پیامبر وی ﷺ است ﴿**و او مؤمن باشد**﴾ زیرا عمل نیک کافر هیچ ارزش و اعتباری ندارد ﴿**بی‌گمان به زندگی پاک و پسندیده‌ای زنده‌اش می‌داریم**﴾ در دنیا؛ با بخشیدن رزق و روزی حلال به او و توفیق بخشیدنش به دریافت حلاوت طاعت و با آماده ساختن تمام وجوه راحت و آسایش وی. ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از آن؛ فراهم ساختن زمینهٔ کار پاکیزه و عمل شایسته برای وی است». به‌قولی دیگر: مراد از زندگی پاکیزه، زندگی در بهشت است ﴿**و مسلماً به آنان**﴾ در آخرت ﴿**بر حسب نیکوترینِ آنچه می‌کردند، پاداش می‌دهیم**﴾ تفسیر نظیر این جمله، در آیهٔ قبل گذشت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «قطعاً هر کس به اسلام راه یافت و معیشت مادّی زندگی‌اش در حدّ کفاف بود و به آن حدّ قناعت ورزید، رستگار گشت».

فَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَـٰنِ ٱلرَّجِيمِ ﴿٩٨﴾

﴿**پس آن گاه که می‌خواهی قرآن بخوانی، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر**﴾ یعنی: از خدای سبحان بخواه تا تو را از وسوسه‌های شیطان رانده‌شده و ملعون، در پناه خود بدارد. باید دانست که قرائت «اَعُوذُ بِاالله ...» خواننده را از آشفتگی فکری در هنگام تلاوت باز داشته و به او امکان می‌دهد تا در آیات قرآن تدبّر و تفکّر کند. گفتنی است که خطاب به نبیّ‌اکرم ﷺ خطاب به امّت‌شان است بلکه خطاب به امّت در اولویّت قرار دارد زیرا رسول خدا ﷺ از وسوسه‌های

شیطان معصوم بوده‌اند.

امر به خواندن «اَعُوذُ بِا الله...» در هنگام تلاوت قرآن، به اجماع علما مفید استحباب است. همچنین جمهور علما بر آنند که مستحبّ خواندن «اَعُوذُ بِا الله...» قبل از تلاوت قرآن است نه بعد از آن.

إِنَّهُۥ لَيۡسَ لَهُۥ سُلۡطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٩٩﴾

﴿هرآینه شیطان را سلطانی نیست﴾ یعنی: او تسلّط و غلبه‌ای ندارد ﴿بر﴾ اغوای ﴿کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند﴾ یعنی: امور خویش را ــ در هر سخن و عملی ــ به او تفویض می‌کنند زیرا ایمان به خدا ﷻ و توکّل به وی، شیطان را از وسوسه کردن آنان باز می‌دارد و اگر هم او در یکی از آنان وسوسه‌ای القاء نماید، وسوسه‌اش تأثیری ندارد.

إِنَّمَا سُلۡطَٰنُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوۡنَهُۥ وَٱلَّذِينَ هُم بِهِۦ مُشۡرِكُونَ ﴿١٠٠﴾

﴿جز این نیست که سلطهٔ او﴾ به اغوا و فریفتن ﴿فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند﴾ یعنی: شیطان را به ولایت و دوستی گرفته، از او در وسوسه‌هایش اطاعت کرده و خداوند ﷻ را نافرمانی می‌کنند ﴿و﴾ همچنین سلطهٔ شیطان ﴿بر کسانی﴾ است ﴿که آنان برای خدا شریک مقرّر می‌کنند﴾ به‌خاطر شیطان و به سبب وسوسهٔ وی.

سپس خداوند متعال به طرح و ردّ دو شبهۀ کفّار پیرامون قرآن می‌پردازد: شبهۀ اوّل در مورد قضیۀ «نسخ» و شبهۀ دوم در این مورد است که قرآن به ظنّ باطل آنان، منشأ بشری دارد:

وَإِذَا بَدَّلْنَآ ءَايَةً مَّكَانَ ءَايَةٍ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مُفْتَرٍۭ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

﴿و چون آیتی را به‌جای آیتی بدل کنیم﴾ یعنی: چون آیه‌ای را منسوخ کنیم[1] با آوردن آیه‌ای دیگر به‌جای آن؛ ﴿و خدا به آنچه نازل می‌کند داناتر است، می‌گویند﴾ کفّار قریش که از حکمت نسخ بی‌خبر می‌باشند ﴿جز این نیست که تو﴾ ای محمّد! ﴿افتراکننده‌ای﴾ یعنی: تو بر خدا دروغ و افترا می‌بندی و آنچه را که او نگفته، بر وی بر می‌سازی، از آنجا که می‌پنداری خداوند تو را به امری فرمان داده، سپس مجدّداً تو را برخلاف آن دستور داده است! خدای متعال در ردّ این پندار کفّار می‌گوید: ﴿بلکه اکثر آنان نمی‌دانند﴾ حکمت در نسخ را و این‌که در مشروع‌ساختن حکم منسوخ شده، مصلحتی موقّت و مقطعی در کار بوده که بعد از گذشت آن وقت معیّن، قطعاً مصلحت در آن است که حکم دیگری مشروع گردد.

قُلْ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلْحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿١٠٢﴾

۱ـ سخن دربارۀ «نسخ»، در سورۀ [بقره/۱۰۶] گذشت.

﴿**بگو: آن را**﴾ یعنی: قرآن را ﴿**روح القُدُس**﴾ یعنی: جبرئیل؈ که از پلیدیهای بشری پاک است ﴿**از جانب پروردگارت**﴾ و به فرمان وی ﴿**به حق فرود آورده است**﴾ حقّی که هیچ خطایی در آن نیست و مبتنی بر حکمت‌های بالغه‌ای که صلاح خلق در آنها نهفته است ﴿**تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، استوار گرداند**﴾ بر ایمان، به وسیلهٔ این قرآن ﴿**و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است**﴾ زیرا آنان را به‌سوی احکام ناسخ هدایت می‌کند و باورمندان به ناسخ و منسوخ و غیر آن از کتاب خداوند ﷻ را به پاداش عظیم بشارت می‌دهد. پس قرآن از یک جهت پایدار سازندهٔ مؤمنان بر ایمان است و از جهتی دیگر، هدایتگر و مژده بخش آنهاست.

وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّهُمۡ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُۥ بَشَرٞۗ لِّسَانُ ٱلَّذِي يُلۡحِدُونَ إِلَيۡهِ أَعۡجَمِيّٞ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيّٞ مُّبِينٌ ﴿١٠٣﴾

سپس حق تعالی شبههٔ دوم کافران را این‌گونه مطرح نموده و ردّ می‌نماید: ﴿**و نیک می‌دانیم که کافران می‌گویند: جز این نیست که بشری به او آموزش می‌دهد**﴾ یعنی: بی‌گمان محمّد ﷺ قرآن را از بشری از بنی‌آدم می‌آموزد نه از فرشته‌ای. خاطرنشان می‌شود؛ بشری که این گمان را به او بستند ـ بنا به روایتی در بیان **سبب‌نزول** ـ غلام فاکه‌بن‌مغیره به‌نام «جبر» بود که در آغاز عقیدهٔ نصرانی داشت و بعداً به اسلام گروید. این غلام در پای کوه صفا به شغل فروشندگی مشغول بود و گه‌گاهی رسول خدا ﷺ با او می‌نشستند و چند کلمه‌ای با او سخن می‌گفتند، زبان این غلام، عجمی (رومی) بود و او زبان عربی را فقط در حدّی می‌دانست که پاسخ طرف را ـ بسیار به مشکل آن هم در حدّ ضرورت ـ داده می‌توانست.

قطعاً این پندارشان بی‌اساس است زیرا: ﴿**زبان کسی که این نسبت را به او**

می‌دهند، عجمی است ﴾ و زبان عجمی در برابر زبان عربی الکن بوده و بهرهٔ چندانی از فصاحت ندارد **﴿ در حالی‌که این ﴾** قرآن **﴿ به زبان عربی شیوا و روشن است ﴾** و از بلاغت عربی و بیانی روشن و اعجازگونه برخوردار می‌باشد پس چگونه می‌پندارید که بشری از عجم این قرآن را به او می‌آموزد، درحالی‌که شما خود که سردمداران فصاحت و علمداران بلاغت هستید، از معارضه با سوره‌ای از قرآن عاجز گشته‌اید؟ پس کسی که کمترین بهره‌ای از عقل داشته باشد، چنین اتّهامی نمی‌بندد و چنین سخنی نمی‌گوید.

إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ ٱللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

﴿ در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند ﴾ یعنی: قرآن را تصدیق نمی‌کنند **﴿ خدا آنان را هدایت نمی‌کند ﴾** به‌سوی حقّ و راه نجات؛ به‌دلیل آنچه که او در علم ازلی خود از شقاوتشان دانسته است **﴿ و برایشان عذابی دردناک است ﴾** به سبب کفر و تکذیبشان.

إِنَّمَا يَفْتَرِى ٱلْكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَـٰذِبُونَ ﴿١٠٥﴾

﴿ جز این نیست که فقط کسانی دروغ‌پردازی می‌کنند که به آیات خدا ایمان ندارند ﴾ پس چگونه از پیامبر ﷺ دروغ‌پردازی روی می‌دهد درحالی‌که او در رأس مؤمنان به آیات الله ﷻ قرار دارد؟ **﴿ و آنان ﴾** که به این وصف موصوفند

﴿خود دروغگویانند﴾ یعنی: بی‌گمان دروغ، وصفی لازم برای خود آنان و عادتی از عادات همیشگی خودشان است.

این آیه ردّی بر هر دو شبهۀ یاد شدۀ کفّار؛ یعنی قضیۀ «نسخ» و این شبهۀ باطل آنان است که قرآن منشأ بشری دارد.

مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا فَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴿١٠٦﴾

﴿هر کس پس از ایمان‌آوردن خود، به خدا کفر ورزد﴾ او عذابی سخت و دردناک در پیش دارد و مستوجب خشم خدا ﷻ می‌گردد ﴿مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان آرام و استوار است﴾ این آیه ناظر بر کسانی است که با نطق سخن کفر یا با ارتکاب عمل کفر، مرتدّ می‌شوند بعد از آن‌که به اسلام در آمده بودند.

باید دانست که گفتن سخن کفر یا ارتکاب عمل کُفر دارای دو حالت است: یکی این‌که چنین چیزی به رضا و اختیار انسان از وی صادر شود. دوم این‌که کسی دیگر او را به گونه‌ای بر کفر إکراه و إجبار نماید که بیم کشته‌شدن وی متصوّر باشد پس در این هنگام از روی ناچاری فقط به زبان کلمۀ کفر را بگوید درحالی‌که قلبش به ایمان مطمئنّ است. لذا حکم این دو حالت یکسان نیست زیرا إکراه و إجبار بر کفر مستوجب سزا و گناه نبوده و اگر کسی به زور وادار ساخته می‌شود که سخنی کفرآمیز بگوید، یا فعل کفری‌ای همچون سجده کردن برای غیر خدا ﷻ را انجام دهد، بر او گناهی نیست، به شرط این‌که قلبش در حال صدور این قول یا فعل کفری، به ایمان مطمئنّ باشد بنابراین، بر چنین کسی به کفر حکم نمی‌شود.

امّا حسن، اوزاعی، شافعی و سحنون رحمهم‌الله برآنند که این رخصت فقط در گفتن سخن کفر است، نه در انجام‌دادن فعل کفر پس در انجام‌دادن فعل کفر هیچ رخصتی نیست.

امّا حالت دیگر گرایش به کفر: ﴿**ولی کسی که**﴾ از روی اختیار و عمد مرتدّ شود ﴿**و به کفر سینه گشاده کند**﴾ یعنی: به کفر راضی باشد و به آن اطمینان یافته و پایداری کند ﴿**پس غضبی از جانب خدا برآنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود**﴾ لذا چنین کسانی در معرض خشم و عذاب الهی قرار دارند.

عبدالرّزّاق، ابن‌سعد و ابن‌جریر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: «مشرکان عمّاربن‌یاسر را گرفته و سخت شکنجه و آزارش دادند و رهایش نکردند تا رسول خدا ﷺ را دشنام داده و خدایانشان را به نیکی یاد کند. سرانجام او در زیر فشار شکنجه، به گفتن این سخن وادار شد آن‌گاه آشفته و اندوهناک نزد رسول خدا ﷺ آمد، آن حضرت ﷺ به وی گفتند: حکایت چیست؟ گفت: حکایت شرّ و شرمساری؛ مرا چنان شکنجه کردند تا به اجبار زبان به دشنام شما آلودم و خدایانشان را ستودم! فرمودند: امّا قلبت را چگونه می‌یابی؟ گفت: مطمئنّ به ایمان. فرمودند: باکی نیست، اگر دگربار نیز به همچو حالی روبرو شدی و از تو خواستند تا نظیر آن سخن را بگویی؛ بگو، که بر تو حرج و گناهی نیست. همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد».

امّا بهتر و اولی این است که مؤمن بر دینش پایداری کند، هرچند این امر به قتل وی بینجامد، از همین‌روی علما اجماع دارند بر این‌که: اگر کسی بر کفر اجبار می‌شود و عمل به عزیمت را انتخاب کرده تن به کشته شدن می‌دهد، نزد خدای عزّوجلّ از کسی که رخصت را انتخاب کرده، پاداش بزرگتری دارد. بنابراین، دستور رسول خدا ﷺ به عمّار رضی‌الله‌عنه در بازگشت به گفتن کلمهٔ کفر در صورت بازگشت کفّار به عمل شکنجه، مفید اباحت است نه مفید ندب و وجوب، به‌دلیل این‌که خُبیب رضی‌الله‌عنه در برابر فشارهای قریش تن به تقیه نداد تا سرانجام او را به

شهادت رساندند و شکّی نیست که مقام و مرتبتش نزد رسول خدا ﷺ بهتر از عمّار ﷺ بود که تن به تقیه داده بود.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسْتَحَبُّوا۟ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا عَلَى ٱلْـَٔاخِرَةِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿١٠٧﴾

﴿این﴾ کفر بعد از ایمان ﴿**به سبب آن است که آنان زندگانی دنیا را دوست داشتند**﴾ یعنی: به سبب برتری‌دادن آنان است زندگانی دنیا را ﴿**بر آخرت و به سبب آن است که خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند**﴾ به‌سوی ایمان؛ مادامی که آنها ترجیح دهندهٔ کفر بر ایمان باشند و این سنّت حق تعالی است در خلقش.

أُو۟لَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَـٰرِهِمْ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْغَـٰفِلُونَ ﴿١٠٨﴾

﴿**آنان**﴾ یعنی: مرتدّان برتری‌دهندهٔ دنیا بر امر خدای و عزّوجلّ و ایمان به وی ﴿**کسانی‌اند که خدا بر دلها و بر گوش و دیدگانشان مهر نهاده است**﴾ پس اندرزها را به سمع قبول نمی‌شنوند و نمی‌فهمند و نشانه‌هایی را که به‌وسیلهٔ آنها به حق راه‌یافته می‌شود، نیز نمی‌بینند ﴿**و آنان خود غافلانند**﴾ از فرجام بدی که خدای عزّوجلّ دربارهٔ آنان اراده کرده است و هیچ غفلتی همانند این غفلت نیست.

ملاحظه می‌شود که خداوند متعال در این دو آیه، شش حکم را علیه مرتدّان صادر کرده است.

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ ﴿١٠٩﴾

﴿شک نیست در این‌که آنها در آخرت همان زیان‌کارانند﴾ یعنی: در خسران و زیان کامل قراردارند و به حدّی درآن فرورفته‌اند که فوق آن دیگر حدّ و مرزی متصوّر نیست.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِنۢ بَعْدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَٰهَدُواْ وَصَبَرُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۱۰﴾

﴿از سوی دیگر، پروردگارت نسبت به کسانی که هجرت کردند﴾ از دار کفر به‌سوی دار اسلام **﴿بعد از آن‌که مورد شکنجه قرار گرفتند﴾** یعنی: بعد از آن‌که کفّار آنان را با شکنجه و آزار به فتنه درافگندند و آنها در زیر شکنجه و فشار به گفتن کلمهٔ کفر مجبور شدند **﴿سپس جهاد کردند﴾** در راه خدا **﴿و صبر کردند﴾** بر جهاد و بر سختی‌های تکلیف **﴿بی‌گمان پروردگارت بعد از آن﴾** افتادنشان در فتنهٔ کفّار **﴿قطعاً آمرزنده و مهربان است﴾** زیرا آنها کلمهٔ کفر را به إجبار و در زیر شکنجهٔ کفّار گفته‌اند و سینه‌ها و دلهایشان پذیرای کفر نگردیده است. به‌قولی معنی این است: حق تعالی بر کسانی که مورد فتنه و شکنجه قرارگرفته و از بیم از دست رفتن جان خود کلمهٔ کفر را بر زبان آوردند و کار بدانجا انجامید که سینه‌هایشان هم پذیرای کفر شد، آمرزگار مهربان است، چنانچه به‌سوی او توبه‌کار شده و به دار الهجرة پیامبرش هجرت کنند و همراه با وی علیه دشمنان دین و دعوت جهاد نمایند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه ناظر بر گروه دیگری از مسلمانان است که در مکّه به‌سر می‌بردند و از زمرهٔ مستضعفان بوده در میان قوم خود هیچ ارج و مقامی نداشتند، آنها در زیر فشار زبونساز و زجرآور کفّار سرانجام به فتنه پیوستند امّا آخرالامر امکان هجرت یافته خود را از چنگ آنان رهانیده و به طلب خشنودی و آمرزش الهی، سرزمین و خانواده و اموال خود را ترک کردند و به سلک مؤمنان

در آمده با کفّار جهادی پایدارانه نمودند، که پروردگار متعال در این آیه به آنان وعدهٔ آمرزش داد».

۞ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَٰدِلُ عَن نَّفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١١١﴾

﴿آن روز که هر کس دفاع‌کنان از طرف شخص خود می‌آید﴾ تا خود را از عذاب نجات دهد. یعنی: هر انسانی در روز قیامت فقط برای نجات و خلاصی خودش حجّت و عذر پیش می‌آورد و فقط به خود می‌اندیشد و کسی دیگر برایش اهمّیّتی ندارد ﴿و هر کس به جزای آنچه کرده﴾ از خیر یا شرّ ﴿بی کم و کاست پاداش می‌یابد و بر آنان ستم نمی‌رود﴾ یعنی: نه از پاداش خیر کاسته می‌شود و نه بر کیفر شرّ افزوده می‌گردد.

وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ ٱللَّهِ فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلْجُوعِ وَٱلْخَوْفِ بِمَا كَانُوا۟ يَصْنَعُونَ ﴿١١٢﴾

﴿و خدا شهری را مَثَل زده است﴾ این مَثَلی است که خدای عزّوجلّ برای مردم مکّه زده است تا قریش بیدار شود، به خود آید و بر گمراهی‌اش استمرار نورزد.

به‌قولی مراد از «قریه» در اینجا خود شهر مکّه است که خداوند ﷻ آن را برای غیر آن از شهرهای ستمگر مَثَل زده است و این در زمانی بود که رسول خدا ﷺ در

حق مکّیان دعای بد کردند و گفتند: «اَللّٰهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلیٰ مَضَرْ وَاجْعَلْهٰا عَلَیْهِمْ سِنِیْنَ کَسِنِیِّ یُوْسُفْ ٭ بارالها! فشارت را بر مضر سخت کن و آن فشار را برآنان قحطی‌ای چون قحطی عهد یوسف؈ بگردان» پس دعای رسول خدا ﷺ مستجاب شد و آنان به قحطی سختی مبتلا شدند تا بدانجا که استخوانهای پوسیده را می‌خوردند. همچنین این مَثَل، اندرز و هشداری به غیر مکّیان است که از مانند چنین فرجامی بپرهیزند.

آری! تأمّل کنید در مَثَل آن شهر: ﴿**که امن و امان بود**﴾ و مردم آن نه ترسی داشتند، نه نگرانی و هراس و پریشان‌حالی‌ای ﴿**روزیش از هر سو به خوشی و فراوانی می‌رسید**﴾ یعنی: سرزمین های دور و نزدیک، نعمت‌های خود را به‌سوی مکّه گسیل می‌داشت ﴿**پس کافر شدند**﴾ مردم آن شهر به خدای سبحان و پیامبرانش و ﴿**به نعمت‌های خداوند**﴾ که برآنان منّت نهاده بود ناسپاسی کردند ﴿**پس خداوند به سزای آنچه می‌کردند، لباس گرسنگی و ترس را بر آن**﴾ یعنی: بر مردم آن شهر ﴿**چشانید**﴾ و به‌وسیلهٔ این عذاب آنان را چنان لاغر و رمق باخته و فلاکت‌زده ساخت که گویی این حال بد، لباسی است که برتن آنان پوشانده شده است. این‌گونه بود که خداوند متعال دو حالت اوّل را به ضدّ آنها تبدیل نمود؛ یعنی گرسنگی را به‌جای فراوانی و گشایش، و ترس و هراس را به‌جای امنیّت.

وَلَقَدْ جَآءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ ٱلْعَذَابُ وَهُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿۱۱۳﴾

﴿**و به یقین، به‌سوی آنان**﴾ یعنی: به‌سوی مردم مکّه، یا به‌سوی شهری که به آن مَثَل زده شده است ﴿**پیامبری از خودشان آمد**﴾ یعنی: از جنسشان که آنها او و نسبش را نیک می‌شناختند ﴿**امّا او را تکذیب کردند**﴾ در پیامی که به همراه آورده

بود ﴿**پس عذاب آنان را فروگرفت**﴾ یعنی: از سوی خدای سبحان بر آنـان عـذاب فرود آمد ﴿**درحالی‌که ستمکار بودند**﴾ بر نفس‌های خود، با درافگندن خـویش در این عذاب خفّت‌بار.

فَكُلُوا۟ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلًا طَيِّبًا وَٱشْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾

﴿**پس، از آنچه خدا روزیتان داده است، حلال و پاکیزه بخورید**﴾ یعنی: حـلال و پاکـیزه را بـخورید و پـلیدی‌ها را تـرک کـنید، کـه عـبارتند از: گـوشت مـردار (خودمرده)، خون ریخته و دیگر محرّمات بیان شده در شریعت ﴿**و نـعمت خـدا را**﴾ که بر شما ارزانی داشته ﴿**شکر گزارید**﴾ و حقشناس و سپاسگزار بشناسید ﴿**اگر تنها او را می‌پرستید**﴾ نه غیر او را زیرا از مقتضیات پرستش، شکر نعمت اوست.

امّا قرائتی از دین که عبادت را با حرمان از پاکیزگی‌ها و کـناره‌جویی از آنـها همراه می‌کند، قرائت و برداشت اشتباهی است کـه بـا دیـدگاه اسـلامی در ایـن موضوع همخوانی و همآوایی ندارد.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحْمَ ٱلْخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيْرِ ٱللَّهِ بِهِۦ ۖ فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٥﴾

سپس خداوند ﷻ به بیان محرّمات پرداخته مـی‌فرماید: ﴿**جز این نیست که خدا مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده بر شـما حـرام گردانیده است امّا اگر کسی به خوردن آنها ناگزیر و مضطرّ شود و تجاوزکار و زیاده‌خواه**

نباشد، قطعاً خدا آمرزندهٔ مهربان است ﴾ تفسیر نظیر این آیه در سورهٔ | بقره: ۱۷۳ | گذشت.

وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ﴿١١٦﴾

﴿ و ﴾ ای مشرکان! و ای همه فروافتادگان در ورطهٔ حرام! ﴿ برای آنچه که زبان شما به دروغ می‌پردازد ﴾ و برآن هیچ حجّتی ندارید ﴿ نگویید که این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید ﴾ یعنی: تحلیل و تحریم را به حق تعالی ـ بی‌آن‌که از جانب وی باشد ـ نسبت ندهید تا بدین‌گونه بر او دروغ بندید پس بدانید که تحلیل و تحریم و مشروع‌ساختن احکام دین، تنها حقّ خداوند متعال است و بنابراین، احدی از بشر را نسزد که حکم دینی‌ای را از جانب خود بنیان گزارد و اگر بشری چنین کرد و حکم دینی‌ای را از نزد خود مرسوم ساخت، سپس آن را به خداوند ﷻ نسبت داد، این کار وی ـ مضاف بر گناه حرام و حلال‌سازی ـ متضمّن گناه افترا و دروغ‌بستن بر خداوند متعال نیز هست ﴿ بی‌گمان کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار و مفلح نمی‌شوند ﴾ نه در دنیا و نه در آخرت. فلاح: دست‌یافتن به مطلوب است.

از ابی‌نضره روایت شده است که گفت: «چون این آیه از سورهٔ نحل را خواندم، از آن زمان به بعد همیشه از فتوادادن می‌ترسم». ابی‌نضره راست می‌گوید زیرا این آیه با عمومیّتی که دارد، شامل فتاوای همهٔ کسانی که برخلاف کتاب خدا ﷻ و سنّت رسولش ﷺ فتوا می‌دهند، می‌شود همان‌گونه که بسیاری از

ترجیح‌دهندگان و مقدّم‌دارندگان رأی بر روایت، یا جاهلان به علم کتاب و سنّت در این ورطه درمی‌افتند. پس شایسته این است که چنین کسانی از فتوادادن بازداشته شوند و از جهالت‌هایشان منع گردند زیرا آنان بی داشتن علمی از سوی حق تعالی، یا رهنمود و حجّتی روشن فتوی می‌دهند پس به علاوهٔ این‌که خود گمراه می‌شوند، دیگران را نیز گمراه می‌سازند. بدین‌جهت بود که ائمهٔ فقه در فتوادادن سخت احتیاط می‌کردند چنان‌که امام ابوحنیفه رحمه‌الله می‌گوید: «اگر ادای مسئولیّت نمی‌بود، فتوا نمی‌دادم زیرا چه سود از امری که گوارایی‌های آن از دیگران و مظلمهٔ آن از آن ما باشد».

مَتَـٰعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١٧﴾

﴿**برخورداری اندکی است**﴾ یعنی: این‌که بر اساس هوای نفس خویش چیزهایی را حرام یا حلال می‌گردانند، برایشان بهره و برخورداری اندکی است ﴿**و سپس عذابشان دردناک است**﴾ در آخرت.

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این‌که حرام و حلال‌کردن اشیاء بر اساس هوی نفس، کفر است.

وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِن قَبْلُ ۖ وَمَا ظَلَمْنَـٰهُمْ وَلَـٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٨﴾

بعد از آن‌که خداوند جلّ جلاله حلال‌ها، حرام‌ها و رخصت‌ها بر امّت محمّد ﷺ را بیان کرد، اینک به بیان محرّمات بر یهود ـ قبل از نسخ شریعتشان ـ می‌پردازد تا مسلمانان آن آسانی را با این سختی مقایسه کرده و شکرگزار نعمت حق تعالی بر

خود باشند: ﴿و بر یهودیان حرام گردانیدیم﴾ یعنی: مخصوصاً برآنان حرام گردانیدیم نه بر غیرشان ﴿آنچه را پیشتر بر تو خوانده‌ایم﴾ با این فرموده‌ٔ خویش: ﴿وَ عَلَى الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِيْ ظُفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُوْمَهُمَا ۞ و بر یهودیان هر حیوان چنگال‌داری را حرام گردانیدیم و از گاو و گوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام گردانیدیم، به استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست، یا آنچه با استخوان درآمیخته است) [انعام/۱۴۶]. یعنی: تمام محرّمات از اغذیه و خوراکی‌ها که خداوند ﷻ آنها را در قرآن و در تورات بر همهٔ مردم یا مخصوصاً بر یهود حرام گردانیده، همان است که در آیهٔ (۱۱۵) این سوره و آیهٔ (۱۴۶) سورهٔ «انعام» برای شما بیان کرده‌ایم پس حکم حرمت آنچه را که بجز اینها حرام گردانیده‌اید، از کجا آورده‌اید؟ ﴿و ما بر آنان﴾ یعنی: بر یهودیان ﴿ستم نکردیم﴾ با این تحریم زیرا این جزای سرکشی خودشان بود ﴿بلکه آنها به خود ستم می‌کردند﴾ از آنجا که خودشان اسباب و مقدّمات این تحریم را فراهم کردند و ما هم این چیزها را به عنوان مجازاتی، برآنان حرام گردانیدیم.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَـٰلَةٍ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٩﴾

﴿با این همه پروردگار تو نسبت به کسانی که به نادانی﴾ یعنی: از روی غلبهٔ شهوت و به انگیزهٔ لذّت هوی نه عصیان مولی ﴿مرتکب گناه شده اند، سپس بعد از آن﴾ یعنی: بعد از ارتکاب عمل گناه ﴿توبه کرده و اصلاح کرده‌اند﴾ آن بخش از اعمالشان را که به فسادی آلوده بوده است ﴿بی‌گمان پروردگار تو بعد از این﴾ توبه و اصلاح ﴿آمرزگار مهربان است﴾ تفسیر نظیر این آیه در سورهٔ [نساء/۱۷] گذشت.

إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِّلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٠﴾

﴿به راستی ابراهیم یک امت بود﴾ به تنهایی خود، به سبب کمال وی در اوصاف خیر. یعنی: او امامی بزرگوار و پیشوایی مطیع بود که بدو اقتدا می‌شود. یا او به این معنی امّت بود که نشانهٔ راهنما و مناره‌ای از مناره‌های خیر و خوبی و کمال و هدایت بود. یا به این معنی که جامع خصلت‌های خیر بود. یا او به آنچه که خداوند متعال برایش از شریعت‌ها آموخته بود، عالم بود ﴿برای خداوند قانت بود﴾ یعنی: ابراهیم عليه السلام انسان مطیعی بود که بیم و خشیت الله جل جلاله بر اعضا و اندامهای وجودش حاکم شده بود ﴿حنیف بود﴾ یعنی: از ادیان باطل به‌سوی دین حق گرایش یابنده بود ﴿و از مشرکان نبود﴾ به خدای سبحان، بر خلاف ادّعای کفّار قریش که می‌پندارند او بر دین باطلشان بوده است.

شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِ ۚ ٱجْتَبَىٰهُ وَهَدَىٰهُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٢١﴾

همچنین ابراهیم عليه السلام ﴿نعمت‌های خداوند را﴾ که بر او منّت نهاده بود ﴿شکرگزار بود، خدا او را برگزید﴾ به نبوّت ﴿و به راهی راست هدایتش کرد﴾ که آیین اسلام و دین حقّ است.

وَءَاتَيْنَٰهُ فِى ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً ۖ وَإِنَّهُۥ فِى ٱلْءَاخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٢٢﴾

﴿و در این دنیا به او حسنه عطا کردیم﴾ یعنی: خصلت حسنه، که به‌قولی: عبارت از فرزند صالح؛ به‌قولی: عبارت از نبوّت؛ و به‌قولی: عبارت از این است که تمام

اهل ادیان به ولایت و دوستی وی می‌نازند و هوادار وی اند. ابن‌کثیر مـی‌گوید: «یعنی برای ابراهیمؑ خیر دنیا را از تمام آنچه که مؤمن در اکمال زندگی پاکیزه‌اش بدان نیازمند است، گرد آوردیم». و همهٔ این اقوال صحیح است ﴿و **هرآینه او در آخرت**﴾ نیز ﴿**از شایستگان است**﴾.

بدین‌سان خداوند ﷻ در سه آیه، ابراهیم خلیلش را با نُه وصف مدح و ستایش کرد. شکّی نیست که گرد آمدن این اوصاف در یک انسان، از او نمونه و الگویی از یک مسلمان کامل می‌سازد، بدین جهت خداوند متعال ابراهیمؑ را برای پیامبر خاتم ﷺ مقتدا قرار داد چنان‌که می‌فرماید:

ثُمَّ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ أَنِ ٱتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًا ۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٣﴾

﴿**سپس به تو وحی فرستادیم**﴾ ای محمّد ﷺ! با وجود علوّ درجه و مقامت ﴿**که از آیین حنیف ابراهیم پیروی کن**﴾ در توحید و دعوت به‌سوی آن، در بیزاری جستن از بتان و معبودات باطل، در تدیّن به دین اسلام و در تمام شریعت وی مگر در آنچه از شریعتش که منسوخ شده است ﴿**و از مشرکان نبود**﴾ پس موحّدی پاک نهاد و حق‌گرا چون ابراهیمؑ، به‌حق شایستهٔ پیروی می‌باشد.

إِنَّمَا جُعِلَ ٱلسَّبْتُ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ ۚ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٢٤﴾

یهودیان می‌پنداشتند که بزرگداشت روز شنبه از شریعت ابراهیمؑ است پس

خدای سبحان این ادّعایشان را ردّ کرده و از این واقعیّت خبر داد که او بزرگداشت روز شنبه را فقط بر کسانی مقرّر کرده است که در آن اختلاف ورزیده‌اند لذا پایبندی به تعظیم آن جزو فرایض دینی ابراهیم علیه السلام و فرزندانش نبوده است:

﴿**جز این نیست که شنبه فقط بر کسانی مقرّر شد که در آن اختلاف کردند**﴾ یعنی: و بال و فرجام بد روز شنبه که همانا مسخ صوری طائفه‌ای از یهود بود، فقط بر کسانی مقرّر شد که دربارهٔ آن اختلاف کردند. یا تعظیم و بزرگداشت روز شنبه فقط بر کسانی مقرّر شد که دربارهٔ آن اختلاف کردند و آنان یهود و نصاری بودند؛ زیرا خداوند جل جلاله بزرگداشت روز جمعه را بر آنان مقرّر کرده بود پس، از آن عدول کرده و روز شنبه و یکشنبه را برگزیدند. نقل است که: موسی یهودیان را امر کرد تا یک روز از هفته را ــ که روز جمعه باشد ــ به عبادت خدای متعال اختصاص دهند و شش روز دیگر را به کار و کسب و مشاغل زندگی بپردازند. امّا آنها از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روزشنبه را برگزیدند. سپس عیسی نیز در دورهٔ رسالت خود روز جمعه را به‌عنوان روز عبادت به نصاری پیشنهاد کرد امّا آنها نیز از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز یکشنبه را برگزیدند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «ما در دنیا آخرین ولی در روز قیامت از همه پیشتازیم... این روز جمعه همانا روز آنان بود که خداوند متعال ما را به آن راهنمایی فرمود پس مردم [امّت‌های دیگر] در آن دنباله رو ما هستند، روز یهود فردا، و روز نصاری پس فرداست». یعنی: یهود و نصاری از بزرگداشت روز جمعه که برایشان امری الزامی نبود، سرباز زدند پس خداوند جل جلاله آن را ویژهٔ امّت محمّد صلی الله علیه وسلم گردانید زیرا این روز، ششمین روز در برنامهٔ آفرینش است که خداوند متعال آفرینش را در آن به اکمال رساند و نعمت خود را در آن کامل گردانید ﴿**و بی‌گمان پروردگارت روز رستاخیز در میان آنان**﴾ یعنی: در میان اختلاف‌کنندگان در آن ﴿**در بارهٔ آنچه که در مورد آن اختلاف می‌کردند، حکم می‌کند**﴾ پس هر یک را به آنچه که سزاوار او از ثواب یا عقاب است جزا می‌دهد.

ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۖ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ ۖ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۱۲۵﴾

سپس حق تعالی رسول خاتم ﷺ را که وارث آیین ابراهیم علیه السلام است مخاطب ساخته می‌فرماید: ﴿**دعوت کن**﴾ مردم را ﴿**به‌سوی راه پروردگار خویش**﴾ که همانا اسلام است ﴿**به حکمت**﴾ یعنی: با بیانی محکم و استوار. به‌قولی: مراد از حکمت، حجّت‌های یقین‌آور و باور رسان است ﴿**و اندرز نیکو**﴾ اندرز نیکو، بیان و موعظه‌ای است که شنونده آن را نیکو پنداشته و مجذوب آن گردد و به اندرون جان و خردش چنان رسوخ و نفوذی محکم پیدا کند که قناعتش بدان فراهم آمده و به مفادّ و مضمون آن عمل نماید، چنین اندرز نیکویی به اعتبار این‌که شنونده از آن بهره‌مند می‌شود، «حسنه» است. به‌قولی: «موعظهٔ حسنه» عبارت از حجّت‌های ظنّی اقناعی‌ای است که تصدیق به مقدّمات قابل قبولی را در پی آورد ﴿**و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است، مجادله کن**﴾ یعنی: به روش و طریقه‌ای با آنان مناظره کن که نیکوترین طرق مناظره است و آن عبارت است از:

- برگزیدن ساده‌ترین روشها و محکم‌ترین دلایل.
- به کار گرفتن بیانی خوش در گفت‌وگو.
- در پیش گرفتن ملایمت و نرمی در گفت‌وگو.
- مقابلهٔ بدی در کلام و بیان با نیکی.
- بلند نکردن صدا در گفت‌وگو و دشنام ندادن و آزار نرساندن به خصم. که اینها اصول مناظره و جدال بیانی در اسلام است.

﴿**در حقیقت پروردگار تو به حال کسی‌که از راه حق گمراه شده داناتر**

است ﴾ خداوند ﷻ با این جمله، این حقیقت را اعلام می‌کند که رشد و هدایت در اختیار رسول او ﷺ نیست که آن را به هر کس بخواهد ببخشد بلکه این امر در اختیار خود وی است ﴿و او به راه‌یافتگان﴾ یعنی: به کسانی که حق را دیده و دریافته و بی‌هیچ عناد و سرسختی‌ای به آن توجّه می‌کنند ﴿داناتر است﴾.

با مطالعهٔ سیرت و سنّت طیّبهٔ رسول اکرم ﷺ ملاحظه می‌کنیم که آن حضرت ﷺ در دعوت به سوی حق کمال رفق و ملایمت را به‌کار می‌گرفتند، چنان که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوامامه رضی الله عنه آمده است که پسر جوانی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! آیا به من اجازهٔ زناکردن می‌دهید؟ مردم از این لحن جسورانهٔ وی برآشفته و بر سر وی داد کشیدند امّا رسول خدا ﷺ فرمودند: دست از وی بدارید و او را به من نزدیک گردانید! پس آن جوان به ایشان نزدیک شد و در پیش روی ایشان نشست آن‌گاه به وی فرمودند: ای جوان! آیا دوست داری که با مادرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله. فرمودند: همین گونه مردم آن را برای مادرانشان نمی‌پسندند؟ آیا دوست داری با دخترت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای دخترانشان دوست ندارند. فرمودند: آیا دوست داری با خواهرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای خواهرانشان دوست ندارند. آن‌گاه آن حضرت ﷺ دست مبارک خود را بر سینه‌اش گذاشتند و فرمودند: بارخدایا! دلش را پاک گردان، گناهش را بیامرز و شرمگاهش را از حرام نگه دار. از آن پس، هیچ عملی نزد آن جوان نفرتبار از عمل زنا نبود».

وَإِنۡ عَاقَبۡتُمۡ فَعَاقِبُواْ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبۡتُم بِهِۦۖ وَلَئِن صَبَرۡتُمۡ لَهُوَ خَيۡرٞ لِّلصَّٰبِرِينَ ﴿١٢٦﴾

از آنجا که دعوت به‌سوی الله ﷻ در بسیاری از اوقات با ردّ و انکار و ایذا روبرو می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**و اگر عقوبت کردید**﴾ یعنی: اگر خواستید کسی را مجازات کنید ﴿**پس نظیر آنچه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید، عقوبت کنید**﴾ یعنی: مقابله به مثل کنید و از این حدّ تجاوز ننمائید ﴿**و اگر صبر کردید**﴾ در باز گرفتن حقّتان از کسی که بر شما ستم کرده است؛ آن‌گاه که بر وی دست می‌یابید ﴿**البتّه آن صبر برای صابران بهتر است**﴾ نسبت به انتقام گرفتن.

این آیه در رأی جمهور مفسّران مدنی است و چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده است، دربارهٔ مُثله کردن حضرت حمزه ﷺ نازل شد. زیرا دوایت شده است که رسول خدا ﷺ در هنگام شهادت حمزه رضی الله عنه که به سختی از سوی مشرکان مُثله شده بود، بسیار متأثّر شده و بر سر جنازهٔ مطهّر وی ایستادند و فرمودند: «قطعاً به انتقام تو هفتاد تن از مشرکان را مُثله خواهم کرد» پس در همان حال که رسول خدا ﷺ بر سر جنازهٔ وی ایستاده بودند، جبرئیل علیه السلام سه آیهٔ اخیر سورهٔ «نحل» را فرود آورد ... و رسول خدا ﷺ از مُثله کردن مشرکان پرهیز کردند.

وَٱصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِ ۚ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِى ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٧﴾

﴿**و صبر کن**﴾ بر آنچه که به تو از انواع آزارها می‌رسد ﴿**و صبر تو جز به توفیق خدا**﴾ و پایدارساختن وی ﴿**نیست. و بر آنان**﴾ یعنی: بر کافران ﴿**اندوه مخور**﴾ که چرا از تو إعراض می‌کنند ﴿**و نباش در تنگی**﴾ یعنی: در دل‌تنگی ﴿**از آنچه نیرنگ می‌کنند**﴾ در حقّ تو در آینده.

إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوا۟ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ ﴿١٢٨﴾

﴿**بی‌گمان خدا با پرهیزگاران است**﴾ یعنی: با کسانی است که از شرک و معاصی می‌پرهیزند ﴿**و با کسانی است که آنها نیکوکارند**﴾ با انجام‌دادن طاعات و اجرای اوامر پس این گروه هستند که خدای عزّوجلّ یاریشان می‌دهد. گفتنی است که این معیّت و همراهی خدای عزّوجلّ، معیّت مخصوصی است که مراد از آن یاری و تأیید و هدایت وی است، هدایتی از نوعی ویژه که مخصوص حق تعالی می‌باشد.

باید دانست که آیات اخیر این سوره، قانون اساسی دعوت و دعوتگران راه خدا ﷻ است پس باید دعوتگران عمیقاً به این آیات توجّه نمایند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ اسراء

مکّی است و دارای صد و یازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «اسراء» نامیده شد که متضمّن إخبار از رویداد عظیم و معجزهٔ بزرگ سیردادن شبانگاهی خاتم انبیاء و مرسلین حضرت محمّد ﷺ از مکّه به‌سوی مسجدالاقصی در جزئی از یک شب است، معجزه‌ای که خود دلیل روشن قدرت خدای عزّوجلّ و گرامی‌داشت بزرگی برای رسول معظّم ﷺ وی است. چنان که این سوره به سبب بیان داستان دوبار آواره‌شدن یهودیان در زمین به علّت فسادشان، سورهٔ «بنی‌اسرائیل» نیز نامیده می‌شود.

فضیلت آن: در بیان فضیلت این سوره از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ هر شب سوره‌های بنی‌اسرائیل و زمر را تلاوت می‌کردند».

سُبۡحَـٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى

ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَا ٱلَّذِى بَٰرَكْنَا حَوْلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنْ ءَايَٰتِنَآ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿١﴾

﴿پاک و منزّه است﴾ سُبْحانَ: اسم عَلَم است به معنی تسبیح که عبارت از تنزیه حق تعالی از تمام صفات عجز و نقص می‌باشد، صفاتی که به جلال و کمال ذات اقدس وی سزاوار نیست. آری! پاک و منزّه است ﴿آن خدایی که بندهٔ خود﴾ محمّد ﷺ ﴿را سیرداد﴾.

خدای عزّوجلّ به منظور گرامی‌داشت و تشریف آن حضرت ﷺ ایشان را به مقام عظیم عبودیّت که از شریف‌ترین مقامات است، منتسب نمود و فرمود: (بندهٔ خود را) و نفرمود: «پیامبر خود را»، یا «نبیّ خود را»، یا «محمّد را» چنان‌که حق تعالی آن حضرت ﷺ را در مقام وحی نیز به عین این وصف توصیف کرده و فرموده است: (فَاَوْحیٰ اِلیٰ عَبْدِهِ مٰا اَوْحیٰ ❁ پس وحی کرد به بندهٔ خود آنچه را وحی کرد) [نجم/۱۰]. همچنان در مقام دعوت نیز ایشان را به همین وصف توصیف کرده و فرموده است: (وَاِنَّهُ لَمّٰا قٰامَ عَبْدُ اللّٰهِ یَدْعُوْهُ ❁ و چون بندهٔ خدا برخاست که خدا را بخواند) [جنّ/۱۹].

آری! سیر داد بندهٔ گرامی خود محمّد ﷺ را ﴿شبانگاهی از مسجدالحرام به‌سوی مسجدالاقصی﴾ یعنی: از سرزمین حرم ــ و دقیقاً از منزل امّ‌هانی دختر ابوطالب در جوار مسجدالحرام ــ به‌سوی مسجدالاقصی. از سرزمین حرم به «مسجدالحرام» تعبیر شد زیرا گاهی بر مکّه یا بر حرم نیز مسجدالحرام اطلاق می‌شود، به سبب آن‌که هر یک از آن دو به مسجدالحرام احاطه دارند. و چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما فرموده، همهٔ حرم مسجد است. امّا مسجدالاقصی به اتّفاق علما همان مسجد بیت‌المقدِس است و آن را «اقصی ❁ دور» نامیدند، به سبب بعد مسافت میان آن و مسجدالحرام زیرا فاصلهٔ مکّه تا شام به مقیاس وسایل نقلیهٔ

قدیم، چهل شب راه است.

﴿که پیرامون آن را برکت داده‌ایم﴾ با درختان مثمر، رودخانه‌ها، قراردادن منازل انبیا علیهم‌السلام و صالحان در آن و برکات فراوان دینی و دنیوی دیگر **﴿تا از نشانه‌های خود﴾** نشانه‌هایی که دالّ بر وحدانیّت و قدرت ماست **﴿به او بنمایانیم﴾** مراد از نشانه‌ها: شگفتی‌ها و عجایبی است که خدای سبحان در این شب به آن حضرت ﷺ نشان داد و حکمت ترتیب‌دادن سفر اسراء برایشان نیز نمایاندن همین نشانه‌ها بود. از جملهٔ نشانه‌هایی که آن حضرت ﷺ دیدند، مشاهدهٔ بهشت، دوزخ، احوال آسمانها و عرش و کرسی و ملاقات با انبیا علیهم‌السلام بود **﴿بی‌گمان او﴾** تعالی **﴿شنواست﴾** هر شنیدنی‌ای را **﴿بیناست﴾** به هر دیدنی‌ای؛ از جمله به اقوال و افعال رسول خویش در سفر معراج ـ آن‌گاه که او را به ملاء أعلی فراخواند و مناجات او را با خود شنید.

ابن‌کثیر در تفسیر خویش روایات وارده دربارهٔ «اسراء» را با تفصیل آن طیّ بیست‌ویک صفحه نقل کرده سپس می‌گوید: «این روایات از صحابه رضی‌الله‌عنهم به حدّ تواتر نقل شده است، به‌طوری که مسلمانان بر آن اجماع دارند و بجز زنادقه و ملحدین کسی آنها را انکار نمی‌کند... و چون بر مجموع این احادیث آگاهی حاصل شود، مضمون آنچه که مسلمانان در موضوع «اسراء و معراج» پیرامون آن اتّفاق نظر دارند، به‌دست می‌آید. آن‌گاه به نقل از زهری می‌گوید: اسراء یک‌سال قبل از هجرت رسول خدا ﷺ در ماه ربیع‌الاوّل روی داد و روایت وارده در این‌باره که اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، سند صحیحی ندارد. سپس می‌افزاید: حق این است که آن حضرت ﷺ در بیداری نه در خواب و به قول اکثر علمای مسلمین با بدن و روح خود به این سیروسفر که دو مرحلهٔ زمینی و آسمانی داشت برده شدند».

در احادیث آمده است که اسراء از مکّه به سوی بیت‌المقدِس بر مرکبی به نام «براق» انجام گرفت و چون رسول خدا ﷺ به دروازهٔ مسجد الأقصی رسیدند،

« براق » را بر آستان در بسته کردند و به مسجد در آمده دو رکعت نماز تحیّهٔ مسجد را در قبلهٔ آن گزاردند، سپس با جبرئیل علیه السلام به معراج رفتند و معراجشان مانند نردبانی پلّه به پلّه بود که از یک پلّه به پلّهٔ دیگر آن صعود می‌کردند، در این عروج ابتدا به آسمان دنیا و سپس به بقیّهٔ آسمانهای هفت‌گانه صعود کردند و از عجایب و آیات دیدند آنچه دیدند و آن‌گاه همان مسیر را برگشته باردیگر به مسجدالاقصی آمدند و با انبیا علیهم السلام نماز جماعت گزارده و در نماز امام ایشان شدند آن‌گاه در همان شب مجدّداً سوار بر براق به مکّه برگشتند. که تفصیل داستان عروج آن حضرت ﷺ به آسمانها در سورهٔ « نجم » می‌آید.

خاطر نشان می‌شود که در موضوع فرض شدن نماز در مکّه ـ در شب اسراء و معراج ـ میان علما هیچ اختلافی نیست.

سبب‌نزول آیهٔ « اسراء » این بود که چون رسول خدا ﷺ از سفر اسراء و معراج بازگشتند، به مسجدالحرام رفتند و قریش را از ماجرا آگاه کردند امّا قریشیان که وقوع چنین رخدادی را محال می‌پنداشتند، آن را انکار کردند و حتّی گروهی از کسانی که به رسول خدا ﷺ ایمان نیز آورده بودند، مرتدّ شدند. در این میان تنی چند از آنان به شتاب نزد ابوبکر رضی الله عنه آمده و او را از این خبر آگاه کردند، ابوبکر رضی الله عنه فرمود: اگر رسول خدا ﷺ چنین خبری داده باشند، قطعاً راست گفته‌اند. آنها گفتند: آیا تو او را بر این خبرش تصدیق می‌کنی؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: من او را در بزرگتر از این خبر تصدیق می‌کنم؛ او را صبح و شام در این‌که برایش از آسمان وحی می‌آید، تصدیق می‌کنم. پس از آن روز بود که ابوبکر به « صدّیق » ملقّب شد. بعد از آن، کسانی از قریش که به بیت‌المقدِس سفر کرده بودند از رسول خدا ﷺ خواستند تا اوصاف آن را برایشان بیان نمایند، در این هنگام بیت‌المقدِس به فرمان خدای عزّوجلّ در برابر دیدگان رسول خدا ﷺ نمایان گشت و ایشان شروع کردند به نگریستن به‌سوی آن و بازگویی اوصاف آن. پس چون مشرکان اوصاف آن را از زبان ایشان شنیدند، گفتند: امّا در توصیف بیت‌المقدِس

که واقعاً درست گفت. سپس گفتند: به ما از قافله‌مان که در راه شام به‌سوی مکّه است خبر ده، چراکه حتماً در راه با آن برخورد کرده‌ای. پس رسول خدا ﷺ شمار شتران آن قافله و تمام اوصاف و احوال آن را بیان کرده و سپس افزودند: کاروان شما هنگام طلوع خورشید فلان روز به مکّه می‌رسد، درحالی‌که شتری ابلق پیشاپیش آن است. پس قریشیان بامداد همان روز معیّن بر یکی از بلندیهای بیرون مکّه فراز آمده منتظر قافله شدند و ناگهان دیدند که در همان وقت معیّن قافله از گرد راه رسید و همان شتر ابلق پیشاپیش آن است. ولی با وجود آن‌که همهٔ این نشانه‌ها را مشاهده کردند، باز هم ایمان نیاوردند و گفتند: «این جز سحری آشکار نیست». پس خدای عزّوجلّ برای تصدیق پیامبر خویش ﷺ این آیه را نازل فرمود.

وَءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلْنَٰهُ هُدًى لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا۟ مِن دُونِى وَكِيلًا ﴿٢﴾

بعد از آن‌که خداوند ﷻ از واقعهٔ «اسراء» سخن گفت، ذکر موسی ـ کلیم خویش ﷺ ـ را نیز بدان عطف می‌نماید زیرا خداوند متعال در بسیاری از جاهای قرآن کریم، موسی و محمّد ﷺ و تورات و قرآن را با هم مقرون و پیوسته یاد می‌کند: ﴿**و به موسی کتاب را دادیم**﴾ یعنی: تورات را ﴿**و آن را**﴾ یعنی: آن کتاب را ﴿**برای بنی‌اسرائیل هدایتی گردانیدیم**﴾ که به وسیلهٔ آن به‌سوی حقّ و حقیقت راه یابند و به ایشان فرمان دادیم ﴿**که: زنهار، بجز من وکیلی نگیرید**﴾ وکیل: سرپرست و متولّی امور است.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾

﴿**فرزندان کسانی که آنان را همراه با نوح سوار کشتی کردیم**﴾ یعنی: ای نسل و تبار کسانی که آنان را همراه با نوح علیه السلام در کشتی نجات دادیم! راه پدرتان را دنبال کنید و او را الگوی خویش قرار دهید. خطاب یا متوجّه بنی‌اسرائیل است که امّت ما نیز به تبع آن مخاطب قرار می‌گیرد، یا این‌که خطاب مستقیماً متوجّه امّت محمّد ﷺ است ﴿**همانا نوح بنده‌ای بسیار شکرگزار بود**﴾ در شادی و غم و سختی و آسانی. بدین‌سان حق تعالی نوح علیه السلام را به شکرگزاری بسیار توصیف کرد تا ذرّیهٔ وی را بر شکر و سپاس خویش برانگیزد. شکر عبارت است از: ثنای منعم در عقیده و عمل و به زبان قال و زبان حال چنان‌که در روایات آمده است: نوح علیه السلام خدای عزّوجلّ را در هنگام خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن و در همهٔ حالات شکر می‌کرد، از این جهت «عبد شکور» نامیده شد.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «خدای عزّوجل از بنده‌ای خشنود می‌شود که چون غذایی می‌خورد یا نوشیدنی‌ای می نوشد، حمد و سپاس او را بر آن به‌جا می‌آورد».

وَقَضَيْنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ فِي ٱلْكِتَٰبِ لَتُفْسِدُنَّ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤﴾

﴿**و به بنی‌اسرائیل در کتاب**﴾ تورات ﴿**خبر دادیم که البتّه در زمین دوبار فساد خواهید کرد**﴾ مراد سرزمین بیت‌المقدِس است که مسجدالاقصی در آن قرار دارد. به قولی: فساد بنی‌اسرائیل در بار اوّل، کشتن اشعیا، یا زندانی کردن ارمیا، یا مخالفت با احکام تورات بود و فسادشان در بار دوم: کشتن یحییٰ فرزند زکریّا و عزمشان بر کشتن عیسی علیه السلام بود. به‌قولی دیگر: فسادشان در بار اوّل تحقّق یافته امّا دومین فسادشان هنوز واقع نشده است ﴿**و البتّه طغیان خواهید کرد به طغیان بسیار**

بزرگی ﴾ یعنی : شما در این هردو بار ، پرچم برتری‌جویی و استکبار منشی خود بر مردم را بر خواهید افراشت و دولت شما بر مبنای ستم ، سرکشی ، تجاوز و از حدّ گذری ، قدرت و صولت خود را به نمایش خواهد گذاشت .

فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثۡنَا عَلَيۡكُمۡ عِبَادٗا لَّنَآ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ فَجَاسُواْ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِۚ وَكَانَ وَعۡدٗا مَّفۡعُولٗا ﴿٥﴾

﴿پس چون وعدهٔ نخستین بار ﴾ از آن دو باری که ذکر شد ﴿ فرارسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم ﴾ یعنی : بندگانی را که در جنگ و ستیز نیرویی سهمگین دارند ، بر شما مسلّط می‌کنیم . به‌قولی : مراد این آیه ، بختنصر و لشکریانش از اهل بابلند که در زمان ارمیا یا اشعیاء﵇ که یکی از آنها به‌دست بنی‌اسرائیل کشته شد ، بر بنی‌اسرائیل یورش برده و آنها را تارومار کردند ﴿پس میان خانه‌ها به جست‌وجو درآیند ﴾ یعنی : آن زورآوران جنگجو اندرون خانه‌هایتان را جست‌وجو و بازرسی کرده و در همه‌جا خانه به خانه به‌دنبالتان گشته شما را یافته و به قتل می‌رسانند ﴿ و این ﴾ تهدید ﴿ تحقّق یافتنی است ﴾ و خواه نخواه انجام می‌یابد .

شاه ولی‌الله دهلوی﵀ می‌گوید : « این وعده با مسلّط‌ساختن جالوت پادشاه عمالقه بر بنی اسرائیل ، تحقّق یافت » .

ثُمَّ رَدَدۡنَا لَكُمُ ٱلۡكَرَّةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَمۡدَدۡنَٰكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ أَكۡثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾

﴿**پس از چندی دوباره شما را برآنان چیره می‌کنیم**﴾ و پرچم دولت و قدرت شما را بر می‌افرازیم و این در هنگامی است که توبه می‌کنید ﴿**و شما را با اموال و فرزندان مدد می‌رسانیم**﴾ بعد از آن‌که اموالتان چپاول و فرزندانتان اسیر گشته‌اند ﴿**و تعداد نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم**﴾ از تعداد دشمنان شما، از نظر مردان جنگی‌ای که به میدان نبرد بیرون می‌روند. شاه ولیّ‌الله دهلوی رحمه الله می‌گوید: «این معنی در جانشینی حضرت داوود علیه السلام محقّق گشت».

إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ ۖ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ۚ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ﴿۷﴾

﴿**اگر نیکو کنید**﴾ سخنان و کردارتان را بر وجهی که از شما خواسته شده ﴿**به خود نیکویی کرده‌اید**﴾ زیرا پاداش این نیکوکاری به خود شما برمی‌گردد ﴿**و اگر بدی کنید**﴾ در رفتار و گفتارتان ﴿**پس به خود بد کرده اید**﴾ نه به دیگران زیرا فرجام این بدکرداری به‌خودتان برمی‌گردد ﴿**پس چون وعدهٔ دیگر**﴾ یعنی: چون وقت مقرّر دوم که به آن تهدید شده‌اید؛ ﴿**فرارسد، باز بندگان خود را بفرستیم تا روی شما راناخوش سازند**﴾ یعنی: آنها را بر شما چنان نیرومند و غالب می‌گردانیم تا با شما کاری کنند که نشان فلاکت و پریشانی را بر همه جای وجودتان بگستراند و بعد از آن‌که سرمست تکبّر و غرور و افتخار بودید، غبار شکست و خواری و پریشانی را بر چهره‌هایتان بنشانند ﴿**و تا به مسجد درآیند چنان‌که بار اوّل درآمده بودند**﴾ پیروزمندانه و فاتحانه ﴿**و تا از پا بیفگنند**﴾ یعنی: به کلّی ویران و نابود کنند ﴿**بر هر چه دست یافتند**﴾ از بلادتان در مدّت حاکمیّت و برتری‌شان ﴿**به از پا**

افگندنی ﴾ یعنی: یکسره نابود کنند و براندازند. شاه ولیّ‌الله دهلوی‌ﷺ می‌گوید: «این وعده محقّق شد آن‌گاه که حضرت یحیی‌ﷺ را کشتند و بعد از آن حق تعالی بختنصر را بر آنان مسلّط کرد». به‌قولی: در این دومین بار، شاه بابل که اسمش «گودرز» یا «خردوس» بود برآنان مسلّط شد و کشتاری عظیم از آنان برپا کرد و همه‌چیزشان را نابود کرد.

امّا بعضی از علما برآنند که مراد از نابودی‌شان در بار دوم، این عصر حاضر است که سلطه و غلبهٔ بنی‌اسرائیل به ظهور انجامیده و نوبت نابودی‌شان فرارسیده پس یقیناً این‌بار نیز پاک نابود می‌شوند و از پا در می‌آیند و نابودی‌شان به وسایلی مدرن همچون بمب‌افگن‌ها و غیرآن محقّق خواهد شد و این همان تفسیر (مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا) می‌باشد. والله اعلم.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ ۚ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا ۘ وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾

﴿نزدیک است که پروردگارتان بر شما رحم کند﴾ یعنی: ای بنی‌اسرائیل! در تورات به شما گفتیم که بعد از انتقام گرفتن از شما در بار دوم، نزدیک است که بر شما رحم کنیم؛ چنانچه توبه کنید ﴿ولی اگر باز گردید﴾ به فساد افروزی برای بار سوم ﴿ما نیز باز می‌گردیم﴾ به‌سوی مجازات و کیفر شما. بنابر یکی از وجوه تفسیری در این باب، بنی‌اسرائیل با تکذیب محمّد ﷺ به فساد بازگشتند پس خدای عزّوجلّ پیامبرش را بر آنان مسلّط گردانید و آن حضرت ﷺ طایفهٔ بنی قریظه را نابود و طایفهٔ بنی‌نضیر را تبعید کردند و برآنان جزیه مقرّر نمودند چنان‌که خداوند ﷻ در هنگامی که بنی‌اسرائیل همراه با لشکر دجّال به میدان می‌آیند، با آنان چنین خواهد کرد ﴿و دوزخ را برای کافران زندان قراردادیم﴾ پس در آن

محصور و محبوس می‌گردند و هرگز از آن رهایی ندارند. یعنی: به‌علاوهٔ مجازات دنیا، این سزای ننگین اخروی هم در انتظارشان است.

شیخ سعید حوی‌ﷺ بعد از آن‌که نظرات مختلف تفسیری پیرامون این آیات را در تفسیر «الأساس» نقل می‌کند، در نتیجه‌گیری نهایی می‌گوید: «به هر حال؛ عبارت (وَ إِنْ عُدْتُّمْ عُدْنا ۞ و اگر شما باز گردید، ما نیز باز می‌گردیم) در این آیات، حامل بشارتی عظیم برای مسلمانان است، این بشارت بر این امر صراحت دارد که هر بار یهود بر مسجدالاقصی مسلّط گردند و در زمین فساد کنند، خداوند ﷻ آنان را مغلوب و منکوب خواهد ساخت بنابراین، لازم است به این حقیقت توجّه داشته باشیم که غلبهٔ کنونی یهود بر مسجدالاقصی قطعاً ابدی و همیشگی و تا قیام قیامت نیست ـ بر عکس آنچه که برخی از علما از روایاتی‌که می‌گوید: مسیح‌ﷺ یهود را در هنگام نزول خویش از آسمان به قتل می‌رساند؛ چنین استنباط کرده‌اند ـ زیرا یهودیانی که در آن هنگام به دست مسیح‌ﷺ به قتل می‌رسند، کسانی‌اند که با دجّال همراه گردیده‌اند و نصوص و روایات بر این امر صراحت دارد که مسجدالاقصی در آن وقت به دست مسلمانان است و قدس پایتخت خلافت‌اسلامی می‌باشد و این نشانه‌ها همه با وضع کنونی که یهود بر آن دیار مقدّس مسلّط اند، منافات دارد»[1].

إِنَّ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿٩﴾

پس ای بنی‌اسرائیل! چرا به قرآن ایمان نمی‌آورید، درحالی‌که: ﴿قطعاً این

۱ـ ان شاءالله که انتفاضهٔ کنونی فلسطینیان علیه یهود، طلیعهٔ پیروزی مسلمین و اضمحلال یهود باشد.

قرآن به آیینی که پایدارتر است راه می‌نماید ﴾این آیین پایدارتر، همانا آیین حنیف اسلام است که استوارترین و درست‌ترین آیین‌هاست، آیینی که مبنای آن توحید حق تعالی و ایمان به همهٔ پیامبرانش بوده و به‌سوی ارزشهای والای حقّ و عدل و خیر دنیا و آخرت راهنمون می‌گردد ﴿**و مؤمنان را بشارت می‌دهد**﴾ با وعده‌ها و مژده‌های نیک امّا نه همهٔ مؤمنان را بلکه فقط کسانی را ﴿**که کارهای شایسته می‌کنند**﴾ کارهایی که قرآن به انجام‌دادن آنها فرمان داده است، این بشارت عبارت است از این ﴿**که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود**﴾ در آخرت، که این پاداش بهشت برین است.

وَأَنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْـَٔاخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾

﴿**و این‌که برای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند**﴾ و اخبار و احکام مربوط به آن را که در قرآن بیان‌شده باور نمی‌دارند ﴿**عذابی دردناک آماده کرده‌ایم**﴾ که همانا عذاب دوزخ است. حاصل معنی این‌که: خداوند متعال مؤمنان را به دو نوع از بشارت مژده می‌دهد؛ یکی به پاداش دادن خودشان و دیگری به عذاب‌کردن دشمنانشان.

وَيَدْعُ ٱلْإِنسَـٰنُ بِٱلشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِٱلْخَيْرِ ۖ وَكَانَ ٱلْإِنسَـٰنُ عَجُولًا ﴿١١﴾

﴿**و آدمی به بدی دعا می‌کند**﴾ و آن نفرین شخص علیه خود و فرزندانش به آنچه که دوست ندارد مورد اجابت قرارگیرد؛ در هنگام تنگ‌دلی است ﴿**همانند دعای وی به خیر**﴾ برای خود و خانواده‌اش، چون طلب عافیت و روزی و مانند آن. پس

اگر خداوند ﷻ دعای بدش را علیه خودش اجابت نماید، یقیناً او هلاک می‌شود ولی حق تعالی از روی فضل و رحمت دعای بد وی را در حقّ خودش و فرزندانش اجابت نمی‌کند ﴿**و آدمی شتابکار است**﴾ یعنی: طبیعت وی بر شتابکاری سرشته‌شده و از شتابزدگی و عجله کاری اوست که شرّ و بدی را همچون خیر و خوبی برای خود درخواست می‌کند. در **حدیث‌شریف** به روایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «بر خود و اموال خود نفرین نفرستید که مبادا از جانب خدا با ساعتی همراه و موافق شوید که دعا در آن مورد اجابت قرار می‌گیرد».

شیخ سعید حوی رحمه الله در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «مناسبت این بیان بعد از سخن گفتن در مورد مسجدالاقصی و بنی‌اسرائیل این است که شتابزدگی بسیاری از مردم در پایان دادن به اشغال یهود بر سرزمین قدس، آنان را بر آن واداشته که از اسلام دست بردارند و راه و روش‌های دیگری را که گمان می‌کنند آنها را زودتر به مقصد می‌رساند در پیش بگیرند امّا بی‌گمان این راه و روش‌ها آنان را بیچاره‌تر و یهود را مستحکم‌تر ساخته است پس نزول این دو آیه در میانهٔ بحث از بنی‌اسرائیل، به این حقیقت اشاره دارد که راه حلّ قضیهٔ فلسطین در چنگ‌زدن به قرآن و ایمان و عمل شایسته است و بس».

وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ءَايَتَيْنِ ۖ فَمَحَوْنَآ ءَايَةَ ٱلَّيْلِ وَجَعَلْنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا۟ فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا۟ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلْحِسَابَ ۚ وَكُلَّ شَىْءٍ فَصَّلْنَٰهُ تَفْصِيلًا ﴿١٢﴾

﴿**و شب و روز را دو نشانه قراردادیم**﴾ بر وجود و آفرینندگی خویش، به سبب

عجایبی که در آنها وجود دارد؛ چون پیاپی آمدن آنها، اختلاف آنها در درازی و کوتاهی ـ به طوری که شب و روز در طول سال از روزی تا روز دیگر و از مکانی در زمین تا مکان دیگر اختلاف پیدا می‌کنند ـ و نیز اختلاف آنها در گرما و سرما و در تاریکی و روشنی. بنابراین، شب و روز برای کسانی که در آفرینش شگفت‌آسای آنها تفکّر کنند، نشانه و دلیلی روشن بر وجود آفریننده و قدرت بی‌مثال وی‌اند ﴿**پس نشانهٔ شب را محو ساختیم**﴾ یعنی: یکی از آن دو نشانه را که شب است، تاریک و فاقد روشنی آفریدیم. به‌قولی: مراد از نشانهٔ شب، مهتاب است ﴿**و نشانهٔ روز را روشنی‌بخش گردانیدیم**﴾ یعنی: روز را روشنی‌بخش گردانیدیم، به‌طوری که اشیا در آن دیده می‌شود ﴿**تا در آن فضلی را از پروردگارتان بجویید**﴾ یعنی: تا در روشنی روز به رتق و فتق امور و پیشبردن راههای معیشت‌تان دسترسی یابید امّا شب را به سبب آن تاریک گردانیدیم تا در آن آرام گیرید ﴿**و تا عدد سالها و حساب**﴾ عمرها و رویدادها ﴿**را بدانید**﴾ زیرا شناخت شمارهٔ سالها و حساب ماهها و روزها، جز با اختلاف شب و روز میسّر نیست.

پس بنابر قول اوّل در تفسیر «نشانهٔ شب» که مراد از آن خود شب است نه مهتاب، مراد سالهای شمسی است ولی بنابر قول دوم که مراد از «نشانهٔ شب» مهتاب است، سالها به حساب قمری است.

فرق در میان «عدد» و «حساب» این است که: عدد عبارت از شمارش همانندهای چیزی است که در مجموع تشکیل دهندهٔ آن چیزند امّا حساب: عبارت از شمارش یک دستهٔ معیّنی است که یک چیز از آنها ساخته می‌شود. پس سال نظر به این‌که از روزها متشکّل است، (۳۶۵) روز می‌باشد و این عدد است امّا نظر به این‌که یک سال از دوازده ماه تشکیل‌یافته و هر ماهی سی‌روز است و هر روزی (۲۴) ساعت، از این نظر حساب است.

﴿**و هر چیزی را به تفصیل بیان کرده‌ایم**﴾ یعنی: همه چیزهایی را که قصد بیان آنها را برایتان داشته‌ایم ـ از کار دین و دنیایتان ـ به روشنی تمام برایتان بیان

کرده‌ایم.

وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا ﴿١٣﴾

﴿ **و کارنامهٔ هر انسانی را به او متّصل ساخته‌ایم بسته در گردن او** ﴾ طائر: نزد اعراب عبارت از نصیب و قسمت است و به آن «بخت» هم گفته می‌شود و هرچند بخت کلمه‌ای فارسی است امّا عربها نیز آن را به کار می‌برند. اصل «طائر» این است که اعراب به عبور پرندگان از بالای سر خود فال می‌گرفتند و می‌پنداشتند که پرندگان خیر و شرّ را می‌دانند پس خداوند متعال در این آیه روشن کرد که بهرهٔ انسان همراه خود اوست و این نصیب و بهره به صلاح و استواری دل و فعلش یا به فساد آن دو بستگی دارد و پرندگان از این امور هیچ آگاهی ندارند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «عمل هیچ روزی نیست مگر این‌که [در پایان آن روز] بر آن مهر زده می‌شود و چون مؤمن بیمار شود، فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! بندهٔ خویش [فلان] را از عمل بازداشته‌ای! پروردگار عزّوجلّ می‌فرماید: برایش به مانند عملی‌که در حال سلامتی انجام می‌داد، مهر زنید تا آن‌که شفا یابد یا بمیرد». ﴿ **و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند، بیرون می‌آوریم** ﴾که در آن نامه، اعمال شایسته و اعمال پلید وی ذکر شده است تا از مشاهدهٔ ثوابها و نیکی‌های خود شادمان شده و از ملاحظهٔ بدی‌ها و گناهان خویش توبیخ و سرزنش گردد.

ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا ﴿١٤﴾

﴿ **نامه‌ات را بخوان** ﴾ یعنی: به او می‌گوییم؛ نامهٔ اعمالت را بخوان. به قولی: این

نامه را همگان می‌خوانند، چه آنان‌که خوانایند و چه آنان که بی‌سواد و ناخوانند ﴿**کافی است که امروز خودت حسیب خود باشی**﴾ حَسِیْب: به معنی محاسبه کننده است، یعنی: هر انسانی با نگریستن به این نامه می‌تواند که نتیجه و حاصل کار خود را بشناسد و آن را حسابرسی کند پس نیاز به کسی که او را در این کار کمك نماید، ندارد.

مَّنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿۱۵﴾

﴿**هر کس به راه آمد، جز این نیست که به نفع خود راهیاب شده است**﴾ یعنی: ثواب راهیابی کسی که با تلاش و کوشش مجدّانه به هدایت دست یافته است، به خودش تعلّق می‌گیرد ﴿**و هرکه گمراه شد پس جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شود**﴾ یعنی: فرجام گناه و گمراهی وی مربوط به خودش هست ﴿**و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را برنمی‌دارد**﴾ بلکه هر انسانی بار گناهش را خودش برمی‌دارد و هیچ کس دیگری به‌جایش این بار را برنمی‌دارد. وِزْر: بار و سنگینی است، که مراد از آن در اینجا گناه است.

این آیه بیانگر اصل مسئولیّت شخصی و فردی است که پروردگار متعال از روی عدل و رحمتش آن را وضع کرده است.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که فرمود: این آیه دربارهٔ ولیدبن‌مغیره نازل شد آن‌گاه که به مردم مکّه گفت: به محمّد کافر شوید و گناه همگی شما بر دوش من! ﴿**و ما عذاب‌کننده نیستیم مگر آن‌که پیامبری را بفرستیم**﴾ این حقیقت نیز از عدل حق تعالی خبر می‌دهد.

علما گفته‌اند: کسانی که در زمان انقطاع پیامبران (عهد فترت) یا در طفولیّت

ـ قبل از آن‌که به سنّ تکلیف برسند ـ مرده‌اند، چنین کسانی در عرصات قیامت مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گیرند.
بنابراین، خدای عزّوجلّ بندگانش را عذاب نمی‌کند مگر بعد از آن‌که با فرستادن پیامبران و فرودآوردن کتابهایش، حجّت را بر آنها تمام کرده و عذر را به آنان نمایانده باشد، از این‌رو، قبل از برپاداشتن حجّت بر آنان، هیچ مؤاخذه‌ای در کار نیست.

باید گفت که علمای توحید دربارهٔ اهل فترت (دوران انقطاع پیامبران) بر دو رأی‌اند: أشاعره برآنند که آنها ـ نه در اصول و نه در فروع ـ مخاطب احکام و تکالیف شرع نیستند امّا ماتریدی‌ها بر آنند که: آنها در اصول مخاطب تکالیف شرعی‌اند نه در فروع. معتزله می‌گویند: آنها در اصول و فروعی که عقل به نیکویی آنها حکم کند، مخاطب اند. گفتنی است که سخن معتزله با نصوص وارده در این باب، مردود است.

علما دربارهٔ اطفال مشرکان بر سه قول اختلاف نظر دارند:
۱ ـ آنان در بهشت اند.
۲ ـ آنان با پدرانشان در دوزخ‌اند.
۳ ـ دربارهٔ آنان توقّف باید کرد. یعنی خدای عزّوجلّ خود داناتر است که با آنان چه می‌کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول اخیر، همهٔ ادلّهٔ وارده در این بحث را که مورد اختلاف علماء است باهم گرد می‌آورد».

وَإِذَآ أَرَدۡنَآ أَن نُّهۡلِكَ قَرۡيَةً أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا ﴿١٦﴾

سپس خدای متعال از چگونگی وقوع عذاب بعد از فرستادن پیامبران علیهم‌السلام چنین

خبر می‌دهد: ﴿**و چون بخواهیم که قریه‌ای را**﴾ یعنی: شهری را ﴿**هلاک کنیم، سرکشان آن را فرمان می‌دهیم**﴾ به طاعت و خیر امّا آنان عصیان کرده و مرتکب شرّ و جنایت می‌گردند. به‌قولی: معنی (أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا) این است: فسّاق و نافرمانانشان را بسیار می‌گردانیم زیرا «آمَرَ» و «أَمَرَ» در یکی از لغات و لهجه‌های عرب، به معنای بسیارگردانیدن است. مُتْرَفِين: متنعّمان و توانگرانی‌اند که نعمت و رفاه و نازپروردگی، آنها را مغرور و سرمست و گردنکش گردانیده و عمدتاً از جبّاران سلطه‌گر و مستبدّ، شاهان بیدادگر و توانگران فاجر و فاسق تشکیل شده‌اند. آری! چون بخواهیم مردم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وامی‌داریم یا بسیار می‌گردانیم؛ ﴿**پس در آن**﴾ شهر ﴿**نافرمانی می‌کنند**﴾ آن خوشگذرانان مترف ﴿**و در نتیجه عذاب بر آن شهر ثابت گردد پس آن را یکسره زیر و زبر کنیم**﴾ یعنی: آن شهر را با نابودساختن مردم آن به کلّی نابود و ویران می‌کنیم.

آیهٔ کریمه نشان‌دهندهٔ این حقیقت است که هرگاه گناه و معصیت در یک جامعه‌ای شیوع و تکثّر یافت و در آن جامعه به‌سبب امر به معروف و نهی از منکر دگرگونی مثبتی روی نداد، این شیوع و گستردگی فساد و گناه، عامل نابودی کلّ آن جامعه می‌گردد.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ ٱلْقُرُونِ مِنۢ بَعْدِ نُوحٍ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا ﴿١٧﴾

﴿**و چه بسیار نسلها را که ما پس از نوح به هلاکت رساندیم**﴾ مانند امّت‌های عاد و ثمود را ﴿**و پروردگار تو به گناهان بندگانش بس آگاه است**﴾ هرچند آن گناهان را در اندرونشان پنهان دارند ﴿**و بس بیناست**﴾ هر چند بر گناهانشان پرده‌ها فروهشته دارند زیرا هیچ امر پنهانی‌ای بر حق تعالی مخفی نمی‌ماند.

مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصْلَىٰهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا ﴿١٨﴾

﴿**هر کس خواهان دنیای زودگذر است**﴾ یعنی: هر کس با اعمال نیک یا اعمال آخرت خویش، بهرهٔ زودگذر دنیا و آسایش و رفاه آن را خواسته باشد ﴿**وی را در آن**﴾ یعنی: در دنیای زودگذر ﴿**هر چه که بخواهیم به شتاب دهیم**﴾ نه هر چه که آن مرید دنیا بخواهد ﴿**برای هر کس که بخواهیم**﴾ یعنی: این بهرهٔ شتابان را برای هر کس از آنان که بخواهیم می‌دهیم نه برای کسی که خود بخواهد بنابراین، کسانی که در تلاش و تکاپوی رسیدن به بهره‌های زودگذر دنیا هستند، به مطلوب و خواسته‌شان نمی‌رسند مگر آن‌گاه که خداوند ﷻ آن را برایشان اراده کرده باشد پس چه بسیارند دوندگان و تکاپوگران تشنهٔ دستیابی به دنیا که با تن و روحی خسته و فگار در عشق آن می‌میرند و حسرت آن را همچنان در دل با خود به گور می‌برند ﴿**آن‌گاه جهنّم را برای او مقرر می‌داریم**﴾ به سبب این‌که اوامر ما در مورد عمل برای آخرت و خالص‌ساختن آن از آلودگی‌ها و شائبه‌ها را فروگذاشته است ﴿**درآید به آن**﴾ یعنی: به جهنّم ﴿**نکوهیده**﴾ یعنی: سرزنش‌شده ﴿**رانده‌شده**﴾ یعنی: طردشده از رحمت‌الله، دورگردانده از آن؛ به سبب برگزیدن دنیای فانی بر جهان باقی.

وَمَنْ أَرَادَ ٱلْـَٔاخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا ﴿١٩﴾

﴿**و هر کس آخرت را بخواهد**﴾ یعنی: هر کس با اعمالش خواهان سرای آخرت باشد ﴿**و چنان‌که سزاوار آن است**﴾ یعنی: سزاوار طالب سرای آخرت است ﴿**برای**

آن سعی کند ﴾با مبنی قراردادن قانون شرع، به دور از بدعت‌گذاری و هوای نفس ﴿**و او مؤمن باشد**﴾ به ایمانی درست و راستین ﴿**پس این گروه سعی‌شان مشکور است**﴾ نزد خدا ﷻ. یعنی: سعی‌شان مقبول است نه مردود لذا سعی‌شان قطعاً مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد.

كُلًّا نُّمِدُّ هَٰٓؤُلَآءِ وَهَٰٓؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ ۚ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾

﴿**هر یک**﴾ از دو دستهٔ یاد شده ﴿**را؛ این گروه و آن گروه را از عطای پروردگارت پی‌درپی می‌دهیم**﴾ یعنی: هم مؤمنان و هم کفّار، هم اهل طاعت و هم اهل معصیت را پیوسته، پی‌درپی و بی‌انقطاع از روزی و مواهب دنیا به محض فضل و بخشش خویش می‌بخشیم و معصیت و نافرمانی گنهکار در قطع روزی دنیوی وی تأثیری ندارد ﴿**و بخشش پروردگارت بازداشته شده نیست**﴾ از کسی از بندگان وی لذا آن را در دنیا از هیچ مؤمن و کافری باز نمی‌دارد.

ٱنظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ وَلَلْءَاخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَٰتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿٢١﴾

﴿**ببین**﴾ به دیدهٔ عبرت ﴿**چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم**﴾ در روزی و جاه دنیا! لذا در میان مردم هم اغنیا را می‌یابید هم فقرا را، هم اقویا را می‌یابید هم ضعفا را، هم تندرستان را می‌یابید هم بیماران را و البتّه این تفاوتها به سبب حکمت بالغه‌ای است که عقل‌ها از ادراک آن قاصرند ﴿**و قطعاً**

آخرت بزرگتر است در رفعت درجات و بیشتر است در برتری ﴾ یعنی: درجات آخرت و برتریهای مؤمنان در آن بر کفّار، فوق برتری‌ها و تفاوتهای موجود در دنیا و مراتب و درجات اهل آن در دارایی و نداری و مانند آن است زیرا تفاوت در آخرت با بهشت و درجات آن و با آتش و درکات آن است پس انسان عاقل به آخرت عنایت می‌ورزد نه به دنیا. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است: «قطعاً صاحبان درجات برتر در بهشت، اهل علّیّین را چنان می‌بینند که شما ستارهٔ فرورفته در افق آسمان را می‌بینید».

لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومًا مَّخۡذُولًا ﴿٢٢﴾

﴿معبود دیگری را با خدا قرار نده ﴾ابن‌کثیر می‌گوید: «مخاطب این امر، مکلّفان از امّت محمّد ﷺ اند». یعنی: ای مکلّف! در پرستش پروردگار شریکی برای او قرار نده **﴿که آن‌گاه نکوهیده و بی‌یار و یاور بنشینی ﴾** یعنی: در آن صورت، دو چیز را یکجا با هم برای خود گرد آورده‌ای؛ یکی نکوهش خداوند ﷻ، فرشتگان وی و بندگان صالحش و دوم؛ خوارساختن و بی‌پناهی‌ات از سوی خدای سبحان زیرا تو که با او معبود دیگری را شریک ساخته‌ای، او هم تو را به همان معبود بیچاره‌ات وا می‌گذارد.

۞ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾

﴿**و پروردگار تو حکم کرد**﴾ یعنی: فرمان داد به فرمانی قاطع ﴿**که جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید**﴾ یعنی: همچنین فرمان داد به این‌که با والدین به نیکی تمام رفتار کنید زیرا بعد از خداوند ﷻ که سبب حقیقی وجود انسان است، والدین سبب ظاهری وجود و تربیت وی در فضایی آکنده از مهر و عطوفت و ایثار می‌باشند.

سپس حق تعالی حالت سالمندی والدین را مخصوصاً ذکر می‌کند زیرا ایشان در این حالت نسبت به حالات دیگر به نیکی فرزند نیازمندترند پس می‌فرماید: ﴿**اگر یکی از آنان یا هر دو نزد تو**﴾ یعنی: در پناه حمایت و تکفّل تو ﴿**به سالخوردگی برسند**﴾ پس بر توست که این پنج دستور را در رفتار با ایشان رعایت کنی:

اوّل: ﴿**پس به آنان اُف مگو**﴾ یعنی: به آنان سخنی نگو که در آن کمترین بار ایذایی وجود داشته باشد و حتّی کلمهٔ «اُف» رابه ایشان نگو زیرا این کلمه یا صدایی‌است که از تنگدلی و دل‌آزاری و گرانباریافتن ایشان در قلبت خبر می‌دهد. بدین‌گونه، خدای سبحان فرزند را از ملال و دل‌تنگی نسبت به پدر و مادر، یا گرانباریافتن ایشان بر خود، نهی می‌کند.

دوم: ﴿**و بر آنان بانگ مزن**﴾ نَهْر: پرخاش‌کردن و درشت‌خویی است. یعنی: با آنان از سر پرخاش و درشتی سخن مگوی و بر روی آنها داد مزن.

سوم: ﴿**و با آنان**﴾ به‌جای اُف گفتن و فریاد کشیدن ﴿**سخنی شایسته**﴾ یعنی: نرم و لطف‌آمیز ﴿**بگو**﴾ به نیکوترین وجهی که می‌توان از یک سخن نرم و مهرآمیز و محترمانه تعبیر کرد، توأم با رعایت ادب، حیا، وقار و سنگینی. و از ادب است که پدر و مادر را رودررو به نام‌شان نخوانی بلکه بگویی: پدر جان! مادر جان!

وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ﴿٢٤﴾

چهارم : ﴿**و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر**﴾ اصل آن این است که چون پرنده خواسته باشد به جوجه‌اش ابراز محبّت کند و برای پرورشش او را به خود بچسباند ، بال خویش را بر او می‌گستراند پس گویی حق تعالی به فرزند می‌گوید : تکفّل و سرپرستی والدینت را به گونه‌ای بر دوش بگیر که ایشان را در زیر بال رعایتت بگیری و به خودت ضمیمه کنی چنان‌که آنان در خردسالی‌ات با تو همین کار را کرده‌اند .

پنجم : ﴿**و بگو**﴾ در بزرگسالی آنها و بعد از وفاتشان ﴿**پروردگارا! آن دو را مورد مرحمت قرارده چنان‌که مرا در خُردی پروردند**﴾ یعنی : رحمت و بخشایشی همانند پرورش‌دادن آنان مرا ، یا به‌سبب پرورش‌دادن آنان مرا ، به ایشان عنایت کن . البتّه لفظ « رحمت » جامع همه خوبی‌های دین و دنیاست .

یادآور می‌شویم که دربارهٔ نیکی به پدر و مادر احادیث بسیاری آمده است؛ از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت ابوهریره و انس رضی‌الله‌عنهما است : « رسول خدا ﷺ بر منبر برآمدند آن‌گاه فرمودند : آمین ! آمین ! آمین ! گفته شد : یا رسول‌الله ! برای چه آمین می‌گویید؟ فرمودند : جبرئیل نزدم آمد و گفت : ای محمّد ! خاک بر بینی کسی که نامت نزد وی برده شود و او بر تو درود نگوید ، بگو : آمین ! من گفتم : آمین ! آن‌گاه گفت : خاک بر بینی کسی‌که ماه رمضان بروی درآید و آن ماه سپری شود امّا بر وی آمرزیده نشود ، بگو : آمین ! من گفتم : آمین ! سپس گفت : خاک بر بینی کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها را دریابد امّا آنان او را به بهشت وارد نکنند ، بگو : آمین ! و من گفتم : آمین ! » همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت مالک‌بن‌ربیعه ﷺ آمده است که فرمود : « در اثنایی که من نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودم ، مردی از انصار به حضور ایشان مشرّف شد و گفت : یا رسول‌الله ! آیا پس از مرگ والدینم چیزی از نیکی با آنها بر ذمّه‌ام باقی مانده است تا آن را در حقّشان بجا آورم؟ فرمودند : « آری ! چهار چیز : دعاکردن و آمرزش‌خواستن برای آنها ، به اجرا گذاشتن عهد آنها ،

گرامی‌داشتن دوست آنها و پیوستن و بجاآوردن صلهٔ رَحمی که برایت جز از جانب ایشان نیست. پس اینهاست که بر ذمّه‌ات از نیکویی با آنها بعد از مرگشان باقی مانده است».

رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِن تَكُونُواْ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلْأَوَّٰبِينَ غَفُورًا ﴿۲۵﴾

﴿**پروردگارتان به آنچه در نفسهایتان است**﴾ یعنی: به آنچه در ضمایر و نهادهایتان است ﴿**داناتر است**﴾ مانند اخلاص در طاعات و عدم آن؛ از جمله نیکی‌تان به والدین یا نافرمانی‌تان نسبت به آنها ﴿**اگر شایسته باشید قطعاً او برای اوّابین**﴾ یعنی: برای رجوع‌کنندگان از گناهان به‌سوی توبه ﴿**آمرزنده است**﴾ پس کسی‌که از صدق دل توبه کند، خدای عزّوجلّ توبهٔ وی را می‌پذیرد لذا گناهی که از آن توبه کرده‌اید، به شما زیانی نمی‌رساند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیهٔ کریمه ناظر بر کسی است که از او حرکتی بی‌جا در برخورد با والدینش سر می‌زند، درحالی‌که او از آن حرکت قصد سرپیچی و نافرمانی از آنها را ندارد بلکه نیّت وی خیر است لذا خدای عزّوجلّ او را بدان مؤاخذه نمی‌کند و ندامتش را می‌پذیرد».

وَءَاتِ ذَا ٱلْقُرْبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلْمِسْكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ﴿۲۶﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال به نیکی با والدین سفارش کرد، اینک نیکی با

نزدیکان و پیوندان رَحِم را که با هم رابطهٔ تنگاتنگی دارند به نیکی با ایشان عطف می‌کند: ﴿**و به صاحب قرابت حقّ او را بده**﴾ یعنی: به نزدیکان نسبی‌ات حقّشان را بده و حقّشان عبارت است از: رعایت صلهٔ رَحمی که خداوند ﷻ بدان امر کرده و باید انسان در حدّی که توان دارد و برحسب اقتضای حال، آن را بجا آورد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مادر و پدرت، سپس نزدیکتر و نزدیکترت». یعنی: صلهٔ رَحِم مراتب متفاوت و پله‌های اولی و ادنایی دارد. ابوسعید خدری ﷺ روایت می‌کند: «چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ دخترشان فاطمه رضی‌الله عنها را فراخوانده و باغ فدک را به وی دادند». امّا ابن‌کثیر بر این روایت اشکال وارد کرده و گفته است: «این آیه به قول مشهور مکّی است، درحالی‌که روایت فوق چنین اقتضا می‌کند که آیه مدنی باشد». ﴿**و نیز به مسکین**﴾ یعنی: به فقیر و مستمندی که از کسب و کار عاجز است، نیز حقّ وی را بده ﴿**و**﴾ نیز به ﴿**ابن‌السّبیل**﴾ ابن‌السّبیل: کسی است که در راه سفر وامانده و توشه‌ای ندارد که به راهش ادامه دهد. مراد صدقه‌دادن به مساکین و در راه ماندگان از صدقهٔ نفل یا صدقهٔ فرض است ﴿**و اسراف نکن به اسراف کردنی**﴾ مراد از آن: اسراف و خرج بی‌رویّه و ناپسند در راه‌های حلال است که چنین اسرافی تجاوز از حدّ شرعی‌است. همچنین مراد از آن؛ صرف‌کردن مال در غیر حق و در راه‌های حرام است، هرچند اندک باشد.

إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا ﴿٢٧﴾

﴿**همانا اسراف‌کاران برادران شیاطین‌اند**﴾ و اسراف در انفاق مال از شیطان است پس هرگاه کسی اسراف کرد، از شیطان اطاعت کرده و به وی اقتدا نموده است.

امّا به قول جمهور فقها، در عمل خیر اسرافی نیست چنان‌که ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «تبذیر، انفاق در غیر حقّ است». ﴿**و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس است**﴾ لذا جز عمل شرّ را انجام نداده و جز به کار شرّ فرمان نمی‌دهد پس اسراف‌کاران نیز نسبت به پروردگار بزرگ ناسپاسند، از آنجا که قرین و همدم شیطان می‌باشند.

وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ٱبْتِغَآءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلاً مَّيْسُوراً ﴿٢٨﴾

﴿**و اگر از آنان**﴾ یعنی: از صاحبان قرابت و از مسکین و درمانده در راه ﴿**به انتظار رحمتی از پروردگار خود که بدان امیدواری، روی می‌گردانی**﴾ یعنی: اگر رویگردانی‌ات از آنها به سبب آن است که رزقی از جانب پروردگارت در اختیار نداری که به آنان بدهی ولی امیدواری که خداوند جل جلاله به تو در این باره گشایشی ارزانی دارد؛ ﴿**پس با آنان سخنی ملایم**﴾ و نرم و دلجویانه ﴿**بگو**﴾ و وعده‌ای نیک بده، مانند گفتن این سخن به آنان که: وقتی رزق خدا جل جلاله در رسید، ان‌شاءالله شما را از یاد نخواهیم برد. یا عذر مقبول دیگری پیش‌افکن.

ضحّاک در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «آیهٔ کریمه دربارهٔ همهٔ مستمندانی نازل شد که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم درخواست کمک می‌کردند».

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ ٱلْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَّحْسُوراً ﴿٢٩﴾

سپس خداوند متعال به میانه روی در امور مادّی و معیشتی دستور داده بخل را نکوهش و از اسراف و تبذیر نهی می‌کند: ﴿**و دست خود را بر گردنت نبند و بسیار هم گشاده دستی نکن**﴾ یعنی: حال بخیل همانند حال کسی است که دست وی بر گردنش بسته باشد و توان تصرّف در آن را نداشته باشد؛ پس نه دستت را بر گردنت ببند و نه بسیار گشاده‌دستی و اسراف پیشه کن ﴿**که آن‌گاه ملامت شده و حسرت زده برجای بنشینی**﴾ به سبب بخل، یا به سبب اسراف و گشاده‌دستی. لذا در خرج کردن و انفاق، حالت میانه‌روی را برگزین. مَحْسُوْرا: یعنی وامانده و جدا افتاده از دنبال‌کردن مقاصد خود به‌سبب فقر.

ابن‌مسعودﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: پسربچّه‌ای نزد رسول خداﷺ آمد و گفت: مادرم از شما این و این ... را می‌خواهد، آن حضرتﷺ فرمودند: امروز نزد ما چیزی نیست. کودک گفت: پس از شما می‌خواهد که بر وی پیراهنی بپوشانید. آن حضرتﷺ پیراهن خود را از تن مبارک خویش بیرون آورده و به او دادند و خود درمانده در خانه نشستند. پس این آیه نازل شد.

آیهٔ کریمه ردّی بر قول کسانی است که می‌گویند: انسان مؤمن باید تمام مالش را انفاق کرده و هیچ چیز را برای فردایش ذخیره نکند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «کسی‌که میانه‌روی پیشه کرد، فقیر نشد».

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا ﴿٣٠﴾

﴿**بی‌گمان پروردگار تو بر هرکه بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می‌گرداند**﴾ یعنی: او به سبب حکمت بالغه‌ای که دارد، روزی را بر بعضی گشاده و بر بعضی دیگر تنگ

می‌گرداند پس ای پیامبر! هیچ سرزنشی متوجّه تو نیست **﴿در حقیقت او به بندگان خود دانا و بیناست﴾** و هیچ چیز بر او پنهان نیست.

آیهٔ کریمه تسلّی بخش رسول خدا ﷺ در تنگدستی ایشان است که این تنگدستی، نه از روی بی‌مهری پروردگار نسبت به ایشان بلکه به خاطر حکمتی است. در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «همانا از بندگان مؤمنم کسانی هستند که ایمانشان را جز فقر سامان نمی‌دهد و اگر ایشان را توانگر سازم، بی‌گمان دینشان را بر ایشان تباه ساخته‌ام و همانا از بندگان من کسانی هستند که ایمانشان را جز توانگری درست نمی‌کند و اگر ایشان را فقیر سازم، محقّقاً دینشان را بر ایشان تباه ساخته‌ام». امّا گاهی غنا و توانگری در حقّ بعضی از مردم «استدراج»، و فقیر ساختنشان عذاب است ــ پناه بر خدای سبحان؛ هم از این و هم از آن.

وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَوْلَـٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَـٰقٍ ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۚ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْـًٔا كَبِيرًا ﴿۳۱﴾

﴿و از بیم تنگدستی فرزندان خود را نکشید﴾ چنان‌که برخی از اعراب در جاهلیّت مرتکب این جنایت می‌شدند **﴿ماییم که هم آنان و هم شما را روزی می‌دهیم﴾** و شما روزی‌دهندهٔ آنان نیستید که در حقّ آنان چنین جنایتی روا می‌دارید **﴿بی‌گمان کشتن آنان گناهی بزرگ است﴾** ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه دلالت می‌کند بر این‌که خداوند ﷻ به بندگان خود از پدر نسبت به فرزندش مهربان‌تر است».

وَلَا تَقْرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَـٰحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلًا ﴿۳۲﴾

﴿و به زنا نزدیک نشوید﴾ با انجام دادن مقدّمات آن؛ مانند بوسه و کنار و

حرکات دیگر. البتّه نهی از نزدیکی به زنا به طریق اولیٰ نهی از خود زنا را نیز شامل می‌شود ﴿**هرآینه آن فاحشه است**﴾ یعنی: زنا بسیار زشت، و تجاوز از حدّ شرع و عقل می‌باشد ﴿**و آن بد راهی است**﴾ زیرا به آمیخته‌شدن نسب‌ها می‌انجامد و به دوزخ می‌کشاند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بعد از شرک، هیچ گناهی نزد خداوند ﷻ بزرگتر از آن نیست که مردی نطفه‌ای را در رحمی قراردهد که برایش حلال نیست».

وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۗ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ﴿٣٣﴾

﴿**و نفسی را که خداوند حرام کرده است**﴾ یعنی: کسی را که حق تعالی او را با پناه دین، یا با پناه عهد ذمّه یا عهد امان، محفوظ و محترم قرار داده است ﴿**جز به حق نکشید**﴾ کشتن به‌حق، شامل مواردی است که قتل نفس در آنها مباح است؛ مانند ارتداد، زنای محصن (شخص دارای همسر) و قصاص‌گرفتن از قاتل در قتل عمد و تجاوز ﴿**و هر کس به ستم کشته شود**﴾ نه به سببی که شرعاً مجوّزی برای کشتن وی است ﴿**پس بی‌گمان به ولیّ وی سلطه‌ای داده‌ایم**﴾ یعنی: به کسی از ورثهٔ مقتول که سرپرست و متولّی امر وی است، قدرتی علیه قاتل داده‌ایم که اگر بخواهد او را بکشد، اگر بخواهد عفو کند و اگر بخواهد دیّه بگیرد ﴿**پس او**﴾ یعنی: ولیّ مقتول ﴿**نباید در قتل زیاده‌روی کند**﴾ به این‌که مثلاً قاتل را مُثله کند، یا او را شکنجه نماید، یا به‌جای قاتل شخص یا اشخاص دیگری را به قتل رساند ﴿**بی‌گمان او یاری داده شده است**﴾ یعنی: قطعاً ولیّ مقتول از سوی خداوند ﷻ مؤیّد و یاری داده شده است زیرا حق تعالی متولّیان امور جامعهٔ اسلامی را به یاری دادنش و بپاخاستن برای احقاق حقّش فرمان داده تا حقّش را بگیرند و به وی باز دهند. در

حدیث‌شریف آمده است: «همانا از بین‌رفتن دنیا در نزد خداوند ﷻ آسان‌تر از کشتن مسلمانی است».

نسفی که از احناف است در تفسیرش می‌گوید: «ظاهر آیه بر این امر دلالت می‌کند که در میان شخص آزاد و برده و در میان مسلمان و ذمّی حکم قصاص جاری می‌شود».

وَلَا تَقْرَبُوا۟ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥ ۚ وَأَوْفُوا۟ بِٱلْعَهْدِ ۖ إِنَّ ٱلْعَهْدَ كَانَ مَسْـُٔولًا ﴿٣٤﴾

﴿و به مال یتیم ــ جز به شیوه‌ای که نیکوتر است ــ نزدیک نشوید﴾ نهی از نزدیک‌شدن به مال یتیم، از باب مبالغه است و هدف از آن، نهی از دست‌بردن به مال یتیم می‌باشد؛ به تلف‌کردن آن، یا به شیوه‌ای که تباه‌کنندۀ مال وی است امّا به‌کارانداختن مال یتیم ازسوی ولیّ به شیوه‌ای که نیکوتر است، مانعی ندارد این شیوه عبارت است از: نگه‌داری مال یتیم، سرمایه‌گذاری با آن در اموری که سودآور است و منفعت یتیم در آن نهفته می‌باشد و انفاق بر یتیم از آن بدون اسراف **﴿تا آن‌گاه که به رشد خود برسد﴾** پس چون یتیم به رشد و بلوغ عقلی خود دست یافت، یعنی عقلش به کمال رسید و قوای حسّی و حرکتی وی کامل شد، به‌طوری‌که به امور مالی خویش می‌توانست رسیدگی کند، در این حالت است که شما باید مالش را به وی بسپارید، یا در آن با اجازه‌اش تصرّف کنید. البتّه بلوغ جنسی بدون بلوغ عقلی کافی نیست **﴿و به عهد وفا کنید﴾** یعنی: به عهد خود با خدای خود بر وجه شرعی آن قیام کنید و این با نگه‌داشت و رعایت اوامر و نواهی حق تعالی و تطبیق قانون موردپسند شرع انور میسّر است. همچنین عهد و پیمان خود با مردم را نگه دارید؛ مگر آن‌که بر جواز عهدشکنی با آنان دلیل به‌خصوصی

وجود داشته باشد ﴿**زیرا که از عهد پرسش خواهد شد**﴾ در آخرت، که به عـهد و پیمان خود با خدا ﷻ و مردم چه کرده‌اید؟.

وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ إِذَا كِلۡتُمۡ وَزِنُواْ بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلٗا ﴿٣٥﴾

﴿**و چون پیمانه می‌کنید، پیمانه را تمام دهید**﴾ و از آن نکـاهید ﴿**و بـا قسـطاس مستقیم وزن کنید**﴾ قِسْطَاس: ابزار سنجش کالا است، که قپان، ترازوهای سنجش طلا و غیر آن از ابزارهای سنجش را در بر می‌گیرد. قِسْطَاس مستقیم: آن ترازو و ابزار سنجشی است که از وزن حقیقی نه چیزی کم کند و نه بر آن بیفزاید بلکه اشیا را به طور درست آن وزن نماید. به‌قولی: «قسطاس» به زبان رومی، همان پیمانه است ﴿**این**﴾ تمام‌دادن پیمانه و وزن ﴿**بهتر است**﴾ برای شما در نزد خدا ﷻ و در نزد مردم، که نتیجهٔ آن نام نیک، پاداش نیک و گرایش مردم به معامله با کسـی است که این گونه درست‌کار و باانصاف باشد ﴿**و**﴾ این تمام‌دادن پـیمانه و وزن ﴿**خوش فرجام‌تر است**﴾ یعنی: انجام و عاقبت بهتری دارد.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «کسی بر انجام دادن حرام قادر نمی‌شود و سپس آن را تـرک نـمی‌کند درحـالی‌که از تـرک آن هـیچ انگـیزهٔ دیگـری جـز تـرس خداوند متعال ندارد مگر این‌که خداوند به طور عـاجل در دنـیا قـبل از آخـرت چیزی را که بهتر از آن است به او عوض می‌دهد».

وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا ﴿٣٦﴾

﴿**و چیزی را که بدان علم نداری دنبال نکن**﴾ به این ترتیب، خدای متعال نهی می‌کند از این‌که انسان چیزی بگوید یا به چیزی عمل کند که به آن علم ندارد، مانند نکوهش مردم و متّهم‌ساختنشان بدون علم و پیروی از حدسها و گمانها. همچنین این معنی، شامل گواهی دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن‌زدن به دیگران، جست‌وجوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار و غیر این از دغلبازی‌ها، تقلّب‌ها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیز می‌شود. بدبختانه امروزه بر اثر ضعف دین و ایمان و اخلاق، این روش ناپسند در میان مسلمانان شیوع پیدا کرده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «از گمان بر حذر باشید چراکه گمان دروغ‌ترین سخن‌هاست». ﴿**زیراگوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد**﴾ یعنی: از صاحب آنها پرسیده می‌شود که این حواسّ خود را در چه راهی به‌کار گرفته است زیرا حواسّ انسان آلات‌وابزاری اند که اگر او آنها را در خیر به‌کار گیرد، سزاوار دریافت پاداش است و اگر آنها را در شرّ به‌کار گیرد، سزاوار عقاب می‌باشد. به‌قولی: خداوند ﷻ این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق می‌آورد و آنها از آنچه که صاحبشان انجام داده است خبر می‌دهند. چنان‌که آیات و احادیث گواه این حقیقت است.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ۖ إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ﴿۳۷﴾

﴿**و در زمین به نخوت راه نرو**﴾ مَرَح: نخوت، فخر، خودبینی و خرامان بودن است ﴿**چراکه هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت**﴾ با راه‌رفتن متکبّرانه بر آن. این تعبیر متضمّن تهکّم و تحقیر مستکبران نخوت‌منش است ﴿**و نه در درازی به کوهها توانی رسید**﴾ یعنی: نه هرگز با خودنگری و فخر و خودبزرگ‌بینی، قدرتت به آنجاها

می‌رسد که با کوهها برابری کنی تا بزرگی هیکل و جثّه‌ات تو را به کبر و نخوت وادارد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او را رفعت می‌بخشد پس او نزد خود حقیر امّا نزد خداوند بزرگ است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «در اثنایی که مردی از امّت‌های قبل از شما خرامان خرامان راه می‌رفت و دو جامهٔ گران‌قیمت پوشیده و به‌آنها می‌بالید، ناگهان زمین او را فروبرد و او تا روز قیامت در آن می‌جنبد». یعنی همچنان در آن فرو می‌رود.

كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكۡرُوهًا ﴿٣٨﴾

﴿**همهٔ این خصلت‌ها، بدش نزد پروردگار تو ناپسند است**﴾ یعنی: آن بخش از خصلت‌هایی که فوقاً از آنها نهی به عمل آمد، نزد حق تعالی ناپسند بوده و او از آنها نفرت دارد و هرگز بدانها راضی نیست پس باید آنها را ترک کرد.

ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِۗ وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلۡقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدۡحُورًا ﴿٣٩﴾

﴿**این**﴾ سفارشهایی که ذکر آنها در آیات قبل گذشت و از آیهٔ: (لا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ إلٰهاً آخَر) که نهی از شرک است شروع و به این آیه که باز هم با نهی از شرک: (وَ لاٰ تَجْعَلْ مَعَ اللهِ إلٰهاً ...) ختم می‌شود و در مجموع بیست‌وپنج تکلیف را از اوامر و نواهی دربر می‌گیرد؛ ﴿**از جملهٔ آن چیزهایی است که پروردگارت از حِکمت به‌سویت وحی فرستاده است**﴾ یعنی: این مجموعهٔ بیست‌وپنج حکمی که از آیهٔ (۲۳) شروع و به آیهٔ (۳۹) ختم می‌شود و ـ چنان‌که گفتیم ـ آغاز و انجام آنها امر به توحید و

نهی از شرک است ، از جملهٔ احکام مُتقَن و محکمی است که هرگز فساد را بدانها راهی نیست . ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید : « همهٔ کتاب تورات در پانزده آیه از سورهٔ بنی‌اسرائیل خلاصه شده است » .

﴿**و با خدای یگانه، معبودی دیگر قرار نده**﴾ بدین‌سان ، خداوند متعال برای تأکید و تثبیت این حقیقت که توحید رأس خصلت‌های دین و ستون آن است ، نهی از شرک را در آخر این احکام تکرار نمود ﴿**وگرنه حسرت زده و مطرود**﴾ که هم تو خود را ملامت کنی و هم خدا ﷻ و خلق تو را ملامت کنند در حالی‌که از رحمت حق رانده و حسرت‌زده هستی ﴿**در دوزخ افکنده خواهی شد**﴾.

أَفَأَصْفَىٰكُمْ رَبُّكُم بِٱلْبَنِينَ وَٱتَّخَذَ مِنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنَٰثًا ۚ إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

بعد از این گلگشت وسیع در میدان اوامر و نواهی که تمسّک به آنها اثر و ثمر عقیدهٔ توحید است ، خدای عزّوجلّ موقفی از مواقف اهل شرک را بیان می‌کند : ﴿**آیا پروردگارتان شما را به**﴾ داشتن ﴿**پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟**﴾ این خطابی است به کفّاری که می‌پندارند؛ فرشتگان دختران خدایند . یعنی : آیا حق تعالی به پندارتان شما را بر خود برتری داده لذا شما را به داشتن فرزندان پسر اختصاص داده و دختران را برای خود برگرفته است؟ ﴿**هرآینه شما سخنی بس بزرگ می‌گویید**﴾ که در جرأت و جسارت بر خدای عزّوجلّ و زشتی و وقاحت به پایه‌ای است که فروتر از آن هیچ حدّ و پایه‌ای نمی‌توان تصوّر کرد .

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لِيَذَّكَّرُوا۟ وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا

نُفُورًا ﴿٤١﴾

﴿ **و به راستی، ما در این قرآن** ﴾ حقایق را ﴿ **گونه‌گون بیان کرده‌ایم** ﴾ از بیان امثال گرفته تا طرح وعده، مژده، هشدار و غیره. یا معنی این است: ما سخن‌ها و معانی را در قرآن، هر بار به روشی دیگر و آهنگ و ترتیب و تمثیلی جدید که بشر از آوردن نظیر آن عاجز است، تکرار کرده‌ایم ﴿ **تا پند گیرند** ﴾ و با به‌کارانداختن خردهایشان، راه تدبّر و تفکّر در قرآن را اختیار کنند تا بر بطلان آنچه که می‌گویند، آگاه شوند ﴿ **ولی جز بر رمیدن آنان نمی‌افزاید** ﴾ یعنی: قرآن جز بر نفرت و دوری کفّار و ستمگران از حق و غفلت آنها از اندیشیدن در راه درست و صواب نمی‌افزاید و این نیست جز به سبب بیماری دلها، عقل‌ها و روانهایشان.

قُل لَّوۡ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٞ كَمَا يَقُولُونَ إِذٗا لَّٱبۡتَغَوۡاْ إِلَىٰ ذِي ٱلۡعَرۡشِ سَبِيلٗا ﴿٤٢﴾

﴿ **بگو: اگر با او خدایانی دیگر بود چنان‌که** ﴾ مشرکان ﴿ **می‌گویند، در آن صورت حتماً در صدد جستن راهی به‌سوی خداوند صاحب عرش برمی‌آمدند** ﴾ یعنی: در آن صورت، آن خدایان ادّعایی راهی می‌جستند تا با حق تعالی کشمکش کرده و بر او غلبه نمایند چنان‌که شاهان و قدرتمندان با یک‌دیگر چنین کرده، بر سر قدرت پیکارها به راه می‌اندازند و کشتارها به‌پا می‌کنند. یا معنی این است: در آن صورت، آن خدایان ادّعایی‌ای که شما به آنها به دیدهٔ واسطه‌هایی برای خود نزد خدای یگانه می‌نگرید، خودشان حق تعالی را پرستش و نیایش کرده و در صدد قرب و نزدیکی به او بر می‌آمدند. پس شما دیگر چرا برای نزدیکی به خدا ﷻ به آستان آنها چنگ می‌زنید، درحالی‌که نیازی به این نیست که میان شما و او

واسطه‌ای وجود داشته باشد.

سُبْحَـٰنَهُۥ وَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤٣﴾

﴿**او پاک و منزّه است**﴾ تسبیح: به معنای تنزیه و پاکی است ﴿**و بسی والاتر**﴾ و برتر ﴿**است از آنچه می‌گویند**﴾ این ستمگران؛ از سخنان زشت و بهتانهای عظیم ﴿**به برتری‌ای بزرگ**﴾ یعنی: خداوند ﷻ در نهایت بزرگی و در نهایت دوری از این پندارهایشان بوده و در برترین مراتب وجود قرار دارد زیرا او واجب‌الوجود و باقی بالذّات است، درحالی‌که فرزند گرفتن از ادنی مراتب وجود می‌باشد چه در میان قدیم و حادث و غنی و محتاج، منافاتی تامّ وجود دارد.

تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتُ ٱلسَّبْعُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ ۚ وَإِن مِّن شَىْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِۦ وَلَـٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۗ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤٤﴾

﴿**آسمانهای هفت‌گانه و زمین و هرکه در آنهاست**﴾ از مخلوقاتی که دارای عقل و خردند ــ مانند فرشتگان و انس و جنّ ــ و نیز غیر آنان از موجوداتی که دارای عقل نیستند ﴿**او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر این‌که او را در حال ستایش تسبیح می‌گوید**﴾ به زبان قال یا به زبان حال. پس این معنی شامل همهٔ مخلوقاتی می‌شود که «شئ» نامیده می‌شوند ــ هر چه که باشند ــ آری! تمام مخلوقات گواهی می‌دهند به این‌که خداوند ﷻ آفریننده و تواناست ﴿**ولی شما تسبیح آنها را درنمی‌یابید**﴾ و آنچه راکه جمادات از تسبیح حق تعالی می‌گویند، نمی‌فهمید.

به‌قولی: خطاب متوجّه کفّاری است که از اندیشه و تدبّر دراین نشانه‌ها و از عبرت‌گرفتنِ از آنها روی برمی‌تابند ﴿**بی‌گمان او بردبار آمرزگار است**﴾ از بردباری وی است که شما را مهلت می‌دهد و از آمرزگاری وی است که توبه‌کاران شما را مؤاخذه نمی‌کند.

جمعی از مفسّران گفته‌اند: تسبیح‌گفتن تمام اشیا برای خداوند ﷻ بنابر حقیقت خود می‌باشد، یعنی این‌که: تمام اشیا به‌طور حقیقی نه مجازی به تسبیح گفتن خداوند متعال ناطق‌اند ولی بشر این تسبیح آنها را نمی‌شنود و نمی‌فهمد. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «موری بدن یکی از انبیا علیهم‌السلام را گزید پس آن پیامبر امر کرد تا لانهٔ مورچگان را آتش زدند آن‌گاه خداوند ﷻ به او وحی فرستاد که: به‌خاطر آزار یک مور، امّتی از امّت‌ها را که برای سن تسبیح می‌گفتند، آتش زدی؟!».
ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنه می‌گوید: «ما درحال خوردن غذا، تسبیح گفتن غذا را می‌شنیدیم».
ابوذر رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که: «رسول خدا ﷺ سنگریزه‌هایی را به‌دست گرفتند پس صدای تسبیح‌گفتن آنها همانند آواز زنبورعسل شنیده می‌شد». همچنین نقل است که صدای تسبیح سنگریزه‌ها در دست ابوبکر و عمر و عثمان رضی‌الله‌عنهم شنیده می‌شد. نیز در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌سعیدخدری رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «جنّ و انس و درخت و سنگ و کلوخ و هیچ چیز دیگر صدای مؤذّن را نمی‌شنوند مگر این‌که برایش در روز قیامت گواهی می‌دهند».

پس با نگاهی به این روایات و دیگر روایاتی که نقل آنها در اینجا میسّر نیست، در می‌یابیم که قول این گروه از مفسّران بر قول کسانی از ایشان که می‌گویند: تسبیح‌گفتن جمادات مجازی و به زبان حال است نه به زبان قال، ترجیح دارد.
ابن‌کثیر نیز قول اوّل را ترجیح داده است.

وَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

بِٱلۡأٓخِرَةِ حِجَابٗا مَّسۡتُورٗا ﴿٤٥﴾

﴿**و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم**﴾ یعنی: کافران به سبب روگردانی و تغافل از قرائت تو، همانند کسانی‌اند که میان تو و آنان حجابی پوشاننده قراردارد که آنها را از شنیدن قرائتت بازمی‌دارد. به‌قولی معنی این است: میان تو و آنان پرده‌ای قرار می‌دهیم که تو را نمی‌بینند و از آزارشان ایمن می‌مانی، درحالی‌که قرائت تو را نمی‌شنوند و نمی‌فهمند. به تأیید این قول نیز روایاتی آمده است؛ از آن جمله روایت ابن‌کثیر از اسماء دختر ابوبکرﷺ است که فرمود: «چون سورهٔ (تَبَّتْ یَدااَبِی‌لَهَب) نازل شد، امّ‌جمیل زن ابولهب درحالی‌که سنگ بر دست داشت و رَجَز می‌خواند، ولوله‌کنان پیامبر خدا ﷺ را می‌جست تا به ایشان حمله کند امّا ایشان راکه در کنار ابوبکرﷺ نشسته بودند، نمی‌دید».

از این آیه چنین بر می‌آید که منکران آخرت تحمّل شنیدن آیات الهی را ندارند.

وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۚ وَإِذَا ذَكَرۡتَ رَبَّكَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ وَحۡدَهُۥ وَلَّوۡاْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِمۡ نُفُورٗا ﴿٤٦﴾

﴿**و بر دلهایشان پوششهایی می‌نهیم تا آن را نفهمند**﴾ آیا مراد از این پوشش‌ها همان حجاب ذکر شده در آیهٔ قبل است، یا مراد حجابی دیگر افزون بر حجاب قبل می‌باشد؟ ابن‌جریر طبری ترجیح می‌دهد که مراد از آن حجابی دیگر افزون بر آن پوششهاست ﴿**و در گوشهایشان سنگینی‌ای**﴾ یعنی: کری و گرانی‌ای قرار می‌دهیم. ﴿**و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی**﴾ بی آن‌که خدایانشان

را نزد او شفیع آوری ﴿**با نفرت پشت می‌کنند**﴾ تا قرآن را نشنوند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: جمعی از اشراف قریش به دیدار ابوطالب آمدند، در این اثنا رسول خدا ﷺ وارد خانه شدند و به قرائت قرآن پرداخته آیات توحید را مرور کردند، سپس فرمودند: «ای گروه قریش! (لااله‌الاالله) بگویید تا با این کلمه عرب از آن شما شود و عجم برای شما مطیع گردد. امّا آنها روبرگرداندند. همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد.

نَّحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَسۡتَمِعُونَ بِهِۦٓ إِذۡ يَسۡتَمِعُونَ إِلَيۡكَ وَإِذۡ هُمۡ نَجۡوَىٰٓ إِذۡ يَقُولُ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ﴿٤٧﴾

﴿**هنگامی که به‌سوی تو گوش فرامی‌دارند، ما بهتر می‌دانیم که به‌چه منظور گوش می‌دهند**﴾ یعنی: منظور آنان از گوش‌دادن به تو استهزا و استخفاف به تو و به قرآن است تا با به راه انداختن سر و صدا و همهمه در هنگامی که تو پروردگارت را به یگانگی یاد می‌کنی، چنان غلغله‌ای ایجاد کنند که کسی صدایت را نشنود و پیامت را نفهمد ﴿**و نیز آن‌گاه که به نجوا می‌پردازند**﴾ یعنی: ما داناتریم به آنچه که در میان خویش مطرح می‌کنند آن‌گاه که پیرامون تکذیب و استهزای تو باهم راز گفته و نجوا می‌کنند؛ ﴿**وقتی که این ستمگران می‌گویند: جز مردی افسون‌شده را پیروی نمی‌کنید**﴾ که بر اثر جادو عقلش درهم و برهم گشته و از حدّ اعتدال خارج شده است.

ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ﴿٤٨﴾

﴿**بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند**﴾ باری گفتند که تو کاهنی، باری گفتند که جادوگری، باری گفتند که شاعری و باری گفتند که دیوانه‌ای ﴿**پس گمراه شدند**﴾ از راه صواب در تمام این پندارهای خود ﴿**و در نتیجه راه به جایی نمی‌برند**﴾ یعنی: به‌سوی هدایت راه نمی‌توانند برد، یا نمی‌توانند به‌سوی چنان طعن و تمسخری بر تو راه ببرند که عقلها آن را بپذیرد و باورها بدان منفعل شود.

وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَـٰمًا وَرُفَـٰتًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٤٩﴾

﴿**وگفتند: آیا وقتی استخوانی چند و اعضایی پوسیده و از هم پاشیده شدیم**﴾ رُفات: آنچه که در هم شکند و کهنه و پاشان گردد از همه اشیا. یعنی: آن‌گاه که بعد از مرگ بپوسیم و اجسادمان در هم پاشیده شود. به‌قولی: رُفات خاک است، یعنی: وقتی که خاک شویم ﴿**آیا به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟**﴾ استفهام برای استبعاد و انکار است، یعنی: چنین چیزی را بسیار بعید و غیرقابل قبول می‌دانیم.

۞ قُلْ كُونُواْ حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ﴿٥٠﴾

﴿**بگو: سنگ باشید یا آهن**﴾ یعنی: اگر سنگ یا آهن هم باشید، یقیناً خداوند متعال شما را از نو باز می‌آفریند، چنان که ابتداءً شما را آفرید و یقیناً شما را می‌میراند سپس زنده می‌کند چنان‌که اوّلین بار شما را پدید آورد.

أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ ۚ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا ۖ قُلِ

ٱلَّذِي فَطَرَكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖۚ فَسَيُنۡغِضُونَ إِلَيۡكَ رُءُوسَهُمۡ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَۖ قُلۡ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ قَرِيبٗا ﴿٥١﴾

﴿ **یا نوعی دیگر شوید از آنچه که در دلهای شما بزرگ می‌نماید** ﴾ یعنی: یا از نوعی شوید که در امر تباین و تضادّ با حیات، بزرگتر از سنگ و آهن اند امّا بدانید که هر چه بشوید، خواه نخواه برانگیخته می‌شوید ﴿ **پس خواهند گفت: چه کسی ما را باز می‌گرداند** ﴾ به‌سوی حیات، بعد از آن‌که خاک شدیم یا سنگ یا آهن یا چیزی سخت‌تر از آنها گردیدیم؟ ﴿ **بگو: همان کسی که نخستین بار شما را آفرید** ﴾ یعنی: همان کسی شما را باز می‌آفریند که نخستین بار در هنگام آغاز آفرینشتان بی نمونهٔ سابق یا تمثال و شکل متقدّمی شما را پدید آورد و اختراع کرد ﴿ **آن‌گاه سرهای خود را به طرف تو تکان خواهند داد** ﴾ به علامت استهزا ﴿ **و خواهند گفت: آن کی خواهد بود** ﴾ یعنی: آن برانگیختن و اعادهٔ مجدّد چه وقت خواهد بود؟ ﴿ **بگو: شاید که نزدیک باشد** ﴾ یعنی: آن اعادهٔ مجدّد نزدیک است زیرا هر چه که آمدنی باشد نزدیک است پس به هوش باشید.

يَوۡمَ يَدۡعُوكُمۡ فَتَسۡتَجِيبُونَ بِحَمۡدِهِۦ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٥٢﴾

﴿ **روزی که شما را بخواند** ﴾ خداوند ﷻ به‌سوی محشر ﴿ **پس حمدگویان دعوت او را اجابت می‌کنید** ﴾ یعنی: منقادانه و ستایشگرانه به دعوتش لبّیک می‌گویید ﴿ **و می‌پندارید که درنگ نکرده بودید** ﴾ در دنیا یا در قبرهایتان ﴿ **مگر** ﴾ زمان ﴿ **اندکی** ﴾ یعنی: چون صحنه‌های هولناک قیامت را ببینید، دنیا در نظرتان کوچک و ناچیز می‌نماید.

وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٗا مُّبِينٗا ﴿٥٣﴾

﴿**و به بندگانم بگو: سخنی را که بهتر است بگویند**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! به بندگان مؤمنم در مقام فرماندهی به ایشان بگو: در هنگام گفت‌وگو میان یک‌دیگر یا گفت‌وگو با مشرکان سخنی را به‌کار برید که خوبتر و بهتر است زیرا خشونت و درشتی در کلام و گفتن سخنان بدوبیراه، چه‌بسا زمینه‌ساز نفوذ شیطان در میانتان و انگیزه‌ساز نفرت و رمیدن کفّار از اجابت دعوت حقّتان گردد ﴿**چراکه شیطان میانشان را به‌هم می‌زند**﴾ یعنی: شیطان با فسادافگنی، القای دشمنی و تحریک مؤمنان علیه یک‌دیگر، در میان ایشان نزاع می‌افگند ﴿**همانا شیطان همواره برای آدمی دشمنی آشکار است**﴾ یعنی: او آشکارکننده، برملا سازنده و اعلان کنندهٔ دشمنی خود با انسان است، به همین سبب در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ از این‌که شخص سلاحی را به‌سوی برادر مسلمان خویش نشانه‌گیری کند، نهی کردند زیرا شیطان او را وسوسه می‌کند و دستش را به نشانه‌روی برمی‌انگیزد پس چه‌بسا که او را با آن سلاح هدف قرار دهد آن‌گاه در گودالی از دوزخ درافتد.

رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِكُمۡۖ إِن يَشَأۡ يَرۡحَمۡكُمۡ أَوۡ إِن يَشَأۡ يُعَذِّبۡكُمۡۚ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ وَكِيلٗا ﴿٥٤﴾

﴿**پروردگار شما به حال شما داناتر است**﴾ ای مردم! پس او داناتر است به کسانی از شما که سزاوار هدایتند و به کسانی که این شایستگی را ندارند ﴿**اگر بخواهد به**

شما رحم می‌کند و اگر بخواهد شما را عقوبت می‌کند ﴾به قولی: این خطاب متوجّه مشرکان است لذا معنی چنین است: اگر خدا ﷻ بخواهد به شما توفیق اسلام آوردن می‌دهد و بدین‌سان به شما رحم می‌کند، یا اگر راه عذاب را برگزیدید، شما را بر شرک می‌میراند و عذابتان می‌کند ﴿**و تو را**﴾ ای محمّد! ﴿**بر آنان نگهبان نفرستاده‌ایم**﴾ یعنی: ما تو را به بازداشتنشان از کفر و اجبارشان بر ایمان بر نگمارده‌ایم بلکه وظیفهٔ تو بلاغ است و بس.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِۗ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ عَلَىٰ بَعْضٍۖ وَءَاتَيْنَا دَاوُۥدَ زَبُورًا ﴿٥٥﴾

﴿**و پروردگارت به هرکه در آسمانها و زمین است داناتر است**﴾ که ذاتاً چه و که هستند، داناتر است به حالشان و به استحقاق و شایستگی‌شان و داناتر است به مراتبشان در طاعت و معصیت ﴿**و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیده‌ایم**﴾ و این اثری از آثار علم محیط ماست چنان‌که ابراهیم ؑ را خلیل خویش خواندیم، موسی ؑ را کلیم خویش، عیسی ؑ را روح و کلمهٔ خویش، به سلیمان ؑ فرمانروایی عظیمی بخشیدیم و بر محمّد ﷺ گناهان قبل و بعد از بعثتش را آمرزیدیم [فتح/۲].

این آیه با **حدیث‌شریف** نقل شده در بخاری و مسلم که رسول خدا ﷺ فرمودند: «انبیا را بر یک‌دیگر برتری ندهید»، منافاتی ندارد زیرا مراد رسول خدا ﷺ در آن حدیث، برتری‌دادن از روی عصبیّت است نه به مقتضای دلیل ﴿**و به داوود**﴾ کتاب ﴿**زبور را دادیم**﴾ که به‌نام مزامیر داوود نامیده می‌شود و همهٔ آن موعظه و اذکار است. قتاده می‌گوید: «ما علما در میان خود می‌گفتیم: زبور دعایی است که به داوود ؑ تعلیم داده شد و شامل تحمید و تمجید خدای عزّوجلّ بود و در آن بیان

حلال و حرام و احکام و حدودی وجود نداشت».

قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ﴿٥٦﴾

﴿**بگو**﴾ به کفّار ﴿**کسانی را بخوانید که**﴾ آنان را ﴿**به‌جای او**﴾ خدا ﴿**پنداشتید**﴾ مانند فرشتگان، عیسی، عُزیر و جنّ که به دروغ آنها را خدا پنداشتید. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «در هر جایی از کتاب خدا جل جلاله که کلمهٔ (زعم) آمده است، به‌معنی دروغ می‌باشد» ﴿**پس**﴾ خواهید دید که آنها ﴿**نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه آن را تغییر دهند**﴾ یعنی: خواهید دید که آن خدایان پنداری شما نه قادر به دفع‌کردن زیانی از شما هستند و نه قادر به برگرداندن و تغییردادن آن زیان از حالی به‌حالی دیگر؛ و هر کس از این کار عاجز باشد، **قطعاً** سزاوار الوهیّت نیست.

ابن‌مسعود رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: گروهی از انسانها به پرستش گروهی از جنّیان می‌پرداختند پس آن جنّیان مسلمان شدند درحالی‌که آن انسیان همچنان به عبادتشان متمسّک بودند، همان بود که خدای سبحان این آیه را نازل فرمود.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ﴿٥٧﴾

﴿**آن کسانی که کافران آنان را می‌پرستند، خود به‌سوی پروردگارشان تقرّب**

می‌جویند ﴾ تا بدانند ﴿**که کدام‌یک از آنان به او نزدیکترند** ﴾ یعنی: آن معبودانی که شما مشرکان بجز خدای یگانهٔ لاشریک به خدایی می خوانید، اعم از فرشتگان، مسیح، برخی از جنّیان و ... خود مشتاقانه در طلب آنچه که به حق تعالی نزدیک‌شان گرداند، به‌سوی او روی می‌آورند، با عمل صالح به سوی او تقرّب می‌جویند و با یک‌دیگر در این میدان رقابت می‌کنند تا بدانند که کدام یک از آنان به حق تعالی به‌وسیلهٔ طاعت و عبادت نزدیکترند ﴿**و به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند** ﴾ چنان‌که غیر آنان به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند ﴿**چراکه عذاب پروردگارت همواره در خور پرهیز است** ﴾ عذاب او درخور آن است که بندگان همه، اعم از فرشتگان، انبیا ﷷ و غیر آنان، همه از آن برحذر و بیمناک باشند.

وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا ۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِى ٱلْكِتَـٰبِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾

﴿**و هیچ شهری نیست مگر این‌که ما آن را پیش از روز قیامت به هلاکت می‌رسانیم** ﴾ یعنی: هیچ شهری از شهرهای کفّار نیست مگر این‌که به‌زودی نابود گردانیده می‌شود؛ یا به وسیلهٔ مرگ طبیعی و ﴿**یا عذاب‌کنندهٔ آنیم به عذابی سخت** ﴾ مانند شمشیر، زلزله، غرق، آتش سوزی، سنگ باران و ... که قبل از روز قیامت آنان را ریشه‌کن می‌کند ﴿**این** ﴾ هشداری که ذکر شد از به هلاکت رساندن و تعذیب ﴿**در کتاب** ﴾ یعنی: در لوح محفوظ ﴿**نوشته‌شده است** ﴾ و به قلم رفته است پس هیچ برگشتی ندارد.

وَمَا مَنَعَنَآ أَن نُّرْسِلَ بِٱلْـَٔايَـٰتِ إِلَّآ أَن كَذَّبَ بِهَا ٱلْأَوَّلُونَ ۚ وَ

ءَاتَيْنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُواْ بِهَا ۚ وَمَا نُرْسِلُ بِٱلْأَيَٰتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿٥٩﴾

ممکن است کسی این سؤال را مطرح کند که چرا خدای عزّوجلّ کفّار را عذاب می‌کند، آیا جز عذاب هیچ بدیل دیگری وجود ندارد؟ آیا ممکن نیست با فرستادن معجزات بیشتر آنها را منقاد حق ساخت؟ پس خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿**و چیزی ما را از فرستادن نشانه‌ها**﴾ یعنی: معجزات ﴿**بازنداشت، جز این‌که پیشینیان آن را**﴾ یعنی: معجزات را ﴿**دروغ شمرده بودند**﴾ و همین دروغ شمردن سبب عذاب عاجل آنان گردید پس اینان نیز پیرو سنّت پیشینیانشانند لذا از نزول معجزات بیشتر، هیچ سودی نمی‌برند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: مردم مکّه از رسول خدا ﷺ خواستند تا کوه صفا را برایشان طلا گردانیده و کوههای مکّه را از آنان دور سازد تا از تنگنای آن رهیده در فضایی فراخ زندگی کنند. پس جبرئیل؊ نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: اگر می‌خواهی درخواستهای قومت برآورده می‌شود ولی اگر با وجود آن باز هم ایمان نیاورند، دیگر مهلت داده نمی‌شوند و اگر می‌خواهی با آنان از در مهلت درآیی، نیز اختیار با توست. آن‌گاه این آیه نازل شد. یعنی: اگر معجزات پیشنهادی آنان را بفرستیم و بازهم آن را تکذیب کنند، دیگر به شتاب مورد عذاب قرار گرفته و هرگز مهلت داده نمی‌شوند چنان‌که سنّت خدای سبحان در پیشینیان نیز همین بوده است.

سپس نمونه‌ای عینی از اجرای این سنّت را ارائه کرده، می‌فرماید: ﴿**و به**﴾ قبیلهٔ ﴿**ثمود ماده شتری دادیم**﴾ بر اثر پیشنهادشان ﴿**تا نشانه‌ای باشد**﴾ دالّ بر راستگویی صالح؊ در پیش چشمانشان ﴿**ولی به آن ستم کردند**﴾ یعنی: منکر آن شدند ﴿**و ما نشانه‌ها را جز برای بیم دادن نمی‌فرستیم**﴾ یعنی: ما معجزات را جز به عنوان

مقدّمه‌ای پیشاپیش عذاب برای بیم‌دادن تکذیب‌کنندگان نمی‌فرستیم تا شاید ایمان آورند پس اگر ایمان نیاوردند، قطعاً عذاب بر آنان فرود می‌آید. یا ممکن است مراد از «آیات» وقوع حوادثی چون زلزله‌ها و توفانها باشد چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید: «به ما حکایت کرده‌اند که در زمان ابن‌مسعود رضی الله عنه زلزله کوفه را لرزاند، او گفت: هان ای مردم! در حقیقت پروردگار شما عتابتان می‌کند پس عتاب او را دریابید و به خود آیید». همچنین روایت شده است که در عهد عمر رضی الله عنه مدینه چند بار لرزید پس او خطاب به مردم فرمود: «به خدا که بدعت آوردید! به خدا سوگند که اگر زمین‌لرزه تکرار شد، با شما چنین و چنان خواهم کرد!».

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِٱلنَّاسِ ۚ وَمَا جَعَلْنَا ٱلرُّءْيَا ٱلَّتِىٓ أَرَيْنَٰكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَٱلشَّجَرَةَ ٱلْمَلْعُونَةَ فِى ٱلْقُرْءَانِ ۚ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَٰنًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾

﴿**و یاد کن هنگامی را که به‌تو گفتیم: به راستی پروردگارت همهٔ مردم را احاطه کرده است**﴾ یعنی: مردم همه در قبضهٔ وی و تحت قدرت وی‌اند پس بی‌اعتنا از روگردانی آنان به راه دعوت خویش ادامه بده. به‌قولی: مراد از مردم، مردم مکّه اند و معنی این است: خداوند متعال بر آنان تواناست و به‌زودی تو را بر آنان مسلّط خواهد کرد پس بر عذاب‌کردنشان شتاب مکن ﴿**و آن رؤیایی را که به تو نمایاندیم، جز برای آزمایش مردم قرارندادیم**﴾ مراد از آن رؤیا: چشمدید عینی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در سفر شبانه «اسراء» بود که در ابتدای سوره ذکر شد و خداوند جل جلاله آن را «رؤیا» نامید زیرا در شب روی داد. مراد از آزمایش (فتنه): ارتداد گروهی بود که قبلاً اسلام آورده بودند ولی هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنها

را از سفر اسرای خویش خبر دادند، آنها در این آزمایش ناکام شده و به ارتداد گراییدند. به‌قولی دیگر: خدای سبحان کشتار قریش در بدر را به آن حضرت ﷺ در خواب نشان داد. ﴿و﴾ نیز ﴿**آن درخت لعنت‌شده در قرآن را**﴾ جز آزمایشی برای مردم قرار ندادیم، این درخت که در دورترین مکان از رحمت حق تعالی، یعنی در قعر دوزخ قرار دارد عبارت است از: درخت «زقّوم»، و آزمایش در آن از این قرار است که ابوجهل و غیر وی به مسلمانان گفتند: «رفیق شما به این پندار است که آتش جهنّم سنگ را می‌سوزاند امّا در عین‌حال می‌گوید: در جهنّم درخت می‌روید، آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟». همچنین روایت شده است که چون خدای سبحان از وجود درخت زقّوم در جهنّم خبر داد و نازل فرمود: (اِنّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمِیْن، اِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِیْ اَصْلِ الْجَحِیْم) [صافات / ۶۴-۶۳]، قریش از آن سخت هراسان شدند پس ابوجهل دخترکی را دستور داد تا مقداری خرما و خامه (قیماق) را در هم آمیخته پیش او بیاورد آن‌گاه به یارانش گفت: زقّوم بخورید، یعنی زقّوم همین است و هراسان نباشید.

﴿**و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جز بر طغیان شدید آنها نمی‌افزاید**﴾ یعنی: ما با نزول آیات آنان را بیم می‌دهیم ولی فرستادن آیات جز افزودن بر کفرشان هیچ فایده‌ای به حالشان نمی‌کند.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِـَٔادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾

﴿**و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند، گفت: آیا برای کسی که از گِل آفریده‌ای سجده کنم؟**﴾ تفسیر نظیر این آیه در سوره‌های «بقره» و «اعراف» گذشت.

قَالَ أَرَءَيۡتَكَ هَٰذَا ٱلَّذِي كَرَّمۡتَ عَلَيَّ لَئِنۡ أَخَّرۡتَنِ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَأَحۡتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٦٢﴾

﴿**گفت**﴾ شیطان ﴿**به من خبر ده**﴾ پروردگارا! که چرا آدم را برمن برتری داده‌ای درحالی‌که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل؟ ﴿**اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، قطعاً فرزندانش را از ریشه بر می‌کنم**﴾ یعنی: قطعاً بر آنان ــ با اغوا و گمراه‌سازی خویش ــ مسلّط می‌شوم؛ چنان‌که اسب ــ چون بر وی رسن و لگام زنند ــ به زیر استیلا کشیده می‌شود. آن ملعون این سوگند را از آن‌روی خورد که از نیرومندی نفوذ نیرنگ خود در بنی‌آدم آگاه بود و آگاه بود که می‌تواند در مجاری خون فرزندان آدم درآید. ﴿**جز اندکی از آنان**﴾ را که نیرنگم در آنان کارگر نیست. ایشان کسانی‌اند که خدای عزّوجلّ از شرّ شیطان حفظشان کرده و ایشان را در پناه خویش نگاه داشته است چنان‌که می‌فرماید: (اِنَّ عِبادِیْ لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ... ۞ بی‌گمان تو را بر بندگان مخصوص من تسلّطی نیست مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند) [حِجر/۴۲]، و نیز در آیهٔ (۶۵) از همین سوره به این حقیقت پرداخته است.

قَالَ ٱذۡهَبۡ فَمَن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمۡ جَزَآءٗ مَّوۡفُورٗا ﴿٦٣﴾

﴿**خداوند فرمود**﴾ به ابلیس ﴿**برو**﴾ و راهی را که انتخاب کرده‌ای در پیش بگیر ﴿**که هر کس از آنان تو را پیروی کند**﴾ و اطاعت نماید ﴿**مسلماً جهنم سزای همهٔ شماست**﴾ یعنی: دوزخ سزای ابلیس و پیروانش هست ﴿**که کیفری تمام**

است ﴾ یعنی: جهنّم کیفری تمام و کامل برای شماست که هیچ از کیفرتان کاسته نمی‌شود.

وَٱسْتَفْزِزْ مَنِ ٱسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِى ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَوْلَٰدِ وَعِدْهُمْ ۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾

﴿ **و از آنان هر که را توانستی با آواز خود تحریک کن** ﴾ یعنی: آنان را با وسوسه و آوای عصیان برانگیز خویش سبک‌گردان و از جا بلغزان؛ دعوت‌کنان به‌سوی معصیت من. آواز شیطان: دعوت او به‌سوی معصیت حق تعالی است و هر کسی که به سوی نافرمانی خدای سبحان دعوت کند، او در واقع منادی شیطان است و صدای او صدای شیطان می‌باشد.

روایت شده است که ابن‌عمر رضی الله عنهما آواز نی‌نوازی را شنید که نی می‌نواخت پس انگشتان خود را بر گوشهای خویش نهاد و مرکب خود را از راه به کناری کشید و به خادمش نافع گفت: ای نافع! آیا هنوز آواز او را می‌شنوی؟ نافع می‌گوید: گفتم، آری! پس همچنان انگشتانش در گوشهایش بود، باز می‌پرسید و من می‌گفتم: آری! تا آن‌که گفتم: نه! دیگر آواز وی را نمی‌شنوم. آن‌گاه دستانش را از گوشهایش برداشت و مرکبش را به راه باز آورد و گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که صدای نی‌لبک چوپانی را شنیدند پس چنان کردند که من اکنون کردم. از این جهت قُرطبی می‌گوید: «صدای نی، صدای مغنّی و صدای موسیقی در بزم‌های لهو، صدای شیطان است زیرا صدای هر دعوت‌کننده‌ای به‌سوی معصیت خداوند جل جلاله، صدای شیطان می‌باشد». ﴿ **و با سواران و پیادگانت بر آنان بانگ در**

ده ﴾ یعنی: هر چه در توان داری علیه آنان به کار گیر و هیچ کوتاهی نکن و لشکریان سواره و پیاده‌ات را بر فرزندان آدم بتازان تا تو را برآنان یاری دهند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این امر خداوند متعال به شیطان، امری قدری است نه امری شرعی». ﴿**و با آنان در اموال و فرزندان شریک شو**﴾ مشارکت شیطان در اموال بنی آدم، عبارت است از: هر تصرّفی در اموال که با راه و روش شرع مخالف باشد، چه با گرفتن مال به ناروا باشد و چه با نهادن مال در غیر حق؛ همچون غصب و دزدی و ربا. امّا مشارکت شیطان در فرزندان، عبارت است از: مدّعی‌شدن فرزند بی وجود سببی شرعی، به‌دست‌آوردن فرزند با زنا، نامگذاری فرزندان به نامهای غیرشرعی‌ای مانند عبداللاّت و عبدالعزّی، کشتن فرزندان از ترس فقر، زنده به‌گورکردن دختران و درآوردن فرزندانشان بر آیین کفری‌ای که خود در آن هستند پس همهٔ این معانی و نظایر آن از مصادیق مشارکت شیطان با انسانها در اموال و اولادشان است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اگر یکی از شما آن‌گاه که می‌خواهد با همسرش مقاربت نماید بگوید: (بِاِسْمِ اللّٰهِ، اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطٰانَ وَ جَنِّبِ الشَّيْطٰانَ مٰا رَزَقْتَنٰا ٭ به نام خدا، خدایا! ما را از شیطان برکنار گردان و شیطان را از آنچه که به ما روزی داده‌ای بر کنار کن! پس اگر در میان آن دو به سبب این مقاربت فرزندی مقدّر شود، شیطان هرگز به او زیانی نمی‌رساند». ﴿**و به آنان وعده بده**﴾ فراء می‌گوید: «یعنی به آنان بگو: نه بهشتی در کار است و نه دوزخی پس هر چه می‌خواهید بکنید! و به آنان وعده بده که برانگیخته نمی‌شوند و نظایر این از وعده‌های میان تهی دیگر». ﴿**و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی‌دهد**﴾ شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «این تصویری است از سعی و تلاش شیطان در گمراه کردن اولاد آدم، همچون عمل رئیس دزدان که چون دهی را غارت کند به سواران و پیادگان خود بانگ در می‌دهد که هلا! از این سو بگیرید، از آن‌سو ببندید ...».

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَٰنٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿٦٥﴾

﴿در حقیقت، تو را بر بندگان من﴾ مراد حق تعالی بندگان مؤمن وی‌اند ﴿هیچ تسلّطی نیست﴾ یعنی: تو را برآنان تسلّطی ـ با تبدیل‌کردن ایمانشان به کفر ـ نیست ولی تسلّط تو برآنان فقط با آرایش‌دادن عصیان است ﴿وکارسازی چون پروردگارت بس است﴾ پس بندگان خالص و مخلصم بر حمایت و کارسازی‌ام تکیه می‌کنند و من هم کید شیطان را از آنان بازداشته و آنها را از اغوای وی در پناه خویش نگه می‌دارم. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در حقیقت، مؤمن شیاطین خود را چنان مقهور می‌گرداند چنان‌که یکی از شما شتر خویش را در سفر به فرمان خویش در می‌آورد».

رَّبُّكُمُ ٱلَّذِي يُزۡجِي لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ فِي ٱلۡبَحۡرِ لِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ﴿٦٦﴾

﴿پروردگار شما کسی‌است که برای شما کشتی‌ها را در دریا روان می‌کند﴾ و به حرکت درمی‌آورد ﴿تا از فضل او طلب کنید﴾ یعنی: تا امکان سفر در کشورها و بارگیری کالاها را بیابید و درنتیجه از رزقی که حق تعالی بر بندگانش تفضّل کرده است، سودمند شوید ﴿چراکه او همواره بر شما مهربان است﴾ و از مهربانی اوست که شما را به‌سوی مصالح دنیایتان راهنمایی کرده است پس این امر شکرگزاری و ایمانتان را اقتضا می‌کند نه کفر و عصیانتان را.

وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾

﴿**و چون در دریا بلایی دامنگیرتان شود**﴾ و در وضعی قرار گیرید که بیم غرق‌شدن و صدمه دیدن داشته باشید ﴿**هرکه را که جز او**﴾ از خدایان و یاوران ﴿**می‌خوانید ناپدید می‌گردد**﴾ و یادشان از خاطرتان می‌رود لذا در آن هنگام آنچه را که جز حق تعالی به خدایی و فریادرسی خود می‌خواندید ـ اعم از بتان، یا جنیّان، یا فرشتگان، یا بشر ـ همه گم‌وگور می‌شوند و شما از آنها بریده و مخصوصاً به حق تعالی رجوع می‌کنید زیرا هر یک از شما به علم فطری‌ای‌که هرگز قادر به دفع‌کردن آن نیست می‌داند که بتان و مانند آنها هیچ‌کاره‌اند و در چنین حالی به‌کارش نمی‌آیند ﴿**پس چون شما را به‌سوی خشکی رهانید، رویگردان می‌شوید**﴾ از اخلاص برای حق تعالی و یگانه‌پرستی وی لذا به‌سوی خواندن بتانتان و یاری‌جستن از آنان برمی‌گردید ﴿**و انسان کفور است**﴾ یعنی: بسیار ناسپاس نعمت‌های خداوند ﷻ است.

ابن‌کثیر روایت می‌کند: «عکرمه فرزند ابوجهل در فتح مکّه فرار کرد و سوار کشتی شد تا از راه دریا به حبشه بگریزد پس در دریا بادی تند و طوفانی بر کشتی‌نشینان یورش آورد، در این هنگام سرنشینان کشتی به یک‌دیگر گفتند: حالا دیگر هیچ نیرویی نمی‌تواند این بلا را از ما دفع کند، جز این‌که همه از سر اخلاص خدای یگانه را بخوانیم! در این هنگام بود که عکرمه با خود گفت: سوگند به خدا که اگر در دریا کسی جز او به کار انسان نمی‌آید، در خشکی هم به‌کار وی نمی‌آید؛ بار خدایا! با تو عهد می‌بندم که اگر مرا به سلامت از دریا بیرون آری، می‌روم و دستم را در دست محمّد ﷺ می‌گذارم، چه‌بسا که او را باگذشت و مهربان بیابم. پس از دریا به سلامت رهید و نزد رسول خدا ﷺ بازگشت و اسلام آورد و اسلامش بسی پایدار شد ـ که خدای عزّوجلّ از او راضی باد».

أَفَأَمِنتُمْ أَن يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ ٱلْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ

لَا تَجِدُواْ لَكُمْ وَكِيلًا ﴿٦٨﴾

﴿**آیا ایمن شده‌اید**﴾ یعنی: همین‌که از دریا نجات یافتید، احساس امنیّت کرده و باز از حق روگردان شدید مگر غافل از آنید؛ همان ذاتی که بر نابود کردن شما در دریا توانا بود، همین‌گونه تواناست ﴿**از این‌که شما را در کناری از خشکی به زمین فرو برد**﴾ خَسْف: آن است که زمین یک چیز را در خود فرو برد. بدین‌گونه خداوند متعال آنهارا از غفلت و ایمن‌زدگی پس از نجات از دریا، بر حذر ساخت ﴿**یا بر شما باد تندی سنگریزه افگن بفرستد**﴾ یعنی: آیا ایمن شده‌اید از این‌که حق تعالی شنبادی تند بر شما بفرستد. حَاصِبٌ: بادی است تند که سنگریزه‌های کوچک را با خود برمی‌دارد و بر هر چه و هرکه هست، محکم می‌کوبد ﴿**سپس برای خود هیچ وکیلی نیابید**﴾ یعنی: آن‌گاه نگهبان و یاری‌گری برای خود نمی‌یابید که شما را از عذاب خدا ﷻ باز دارد پس بدانید که تنها جای نگران‌کننده و برهم زنندهٔ امنیّت شما، محیط دریا نیست بلکه حق تعالی قادر است تا در خشکی نیز شما را غرق خاک ولای‌ولجن کند و از آن بالا نیز بر شما طوفانی هلاکت‌بار فرو فرستد پس عاقل باید در هر حالی از خداوند ﷻ بیمناک باشد.

أَمْ أَمِنتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ ٱلرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِۦ تَبِيعًا ﴿٦٩﴾

﴿**یا مگر ایمن شده‌اید**﴾ ای کسانی که به یگانگی ما در دریا معترف گشته ولی در خشکی باز سر خود گرفته به آستان بتان رفتید؛ ﴿**از این‌که**﴾ حق تعالی ﴿**بار دیگر شما را به دریا بازگرداند**﴾ و بدین گونه انگیزه‌هایتان را به‌سوی سفر دریا و سوارشدن بر کشتی تقویت کند ﴿**و تندبادی شکننده بر شما بفرستد**﴾ قاصِف: بادی

تند است که صدایی محکم و هول‌انگیز دارد، یا بادی شکننده است که همه چیز و از جمله کشتی را درهم می‌کوبد ﴿و به سزای آن‌که کفر ورزیدید﴾ یعنی: به سبب کفرتان ﴿غرقتان کند آن‌گاه برای خود هیچ مؤاخذه‌کننده‌ای بر ما به سبب آن غرق نیابید؟﴾ یعنی: هیچ خونخواهی را نمی‌یابید که ما را در برابر آنچه با شما کرده‌ایم، مورد پیگرد قرار دهد و بنابراین، انتقام شما را از ما بگیرد.

۞ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلْنَٰهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَرَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلْنَٰهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿۷۰﴾

سپس حق تعالی نعمت‌هایش را بر بنی آدم به یاد آورده و می‌فرماید: ﴿و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم﴾ زیرا آنان را بر این هیأت نیکو آفریده و به نطق و عقل و تمییز و صورت خوب و قامت معتدل ممتازشان گردانیدیم چنان‌که مختصّات فراوان دیگری چون بهره گیری از غذاها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها را به آنان عنایت کردیم، به گونه‌ای که نظیر این ویژگی‌ها در سایر انواع جانداران وجود ندارد و نیز گرامی‌شان داشتیم با مسلّط‌ساختنشان بر سایر خلق و مسخّرکردن سایر مخلوقات برایشان و نیز گرامیشان داشتیم با دادن موهبت سخن‌گفتن، خط‌نوشتن و فهمیدن زیرا بزرگترین شاخص گرامیداشت فرزندان آدم، موهبت عقل است ﴿و آنان را در خشکی برنشاندیم﴾ بر چهارپایان و آنچه که خود از وسایل سواری دیگر می‌سازند ﴿و﴾ در ﴿دریا﴾ بر کشتی‌ها ﴿و به آنان از پاکیزگی‌ها روزی دادیم﴾ یعنی: از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و رنگارنگ و پوشیدنی‌های فاخر ﴿و آنان را بر بسیاری از آنچه آفریده‌ایم﴾ از سایر حیوانات و اصناف مخلوقات ﴿به فضیلتی آشکار فضیلت دادیم﴾ پس بر فرزندان آدم است که این همه فضل و نعمت و تکریم و تجلیل الهی را دریافته و آنها را به شکر و سپاس مقابله کنند و از

کفران و ناسپاسی پروردگار برحذر باشند.

مراد آیهٔ کریمه، برتری دادن جنس بنی‌آدم بر بسیاری از مخلوقات دیگر است بنابراین، لزوماً از آن تفضیل همهٔ افراد بنی‌آدم برنمی‌آید. امّا در بارهٔ این موضوع که آیا انسان برتر است یا فرشته؟ جمهور علما بر آنند که خواصّ بشر ـ چون پیامبران ـ از خواصّ فرشتگان برترند، صدّیقان بشر از عوام فرشتگان برترند، خواصّ فرشتگان از عامّهٔ بشر و عامّهٔ فرشتگان از عامّهٔ بشر برترند.

يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَـٰمِهِمْ فَمَنْ أُوتِىَ كِتَـٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَـٰٓئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَـٰبَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾

﴿روزی﴾ را به یاد آورید ﴿که هر گروهی را با امامشان فرامی‌خوانیم﴾ مراد از امام: کتابی است که بر آنان نازل شده است پس اهل تورات با تورات فراخوانده می‌شوند و اهل انجیل با انجیل و اهل قرآن با قرآن آن‌گاه چنین مورد خطاب قرارمی‌گیرند: ای اهل تورات! ای اهل انجیل! ای اهل قرآن! یا مراد از امام: پیامبر و پیشوایشان است ﴿پس هر کس کارنامهٔ اعمالش را به‌دست راستش دهند﴾ از این گروه فراخوانده‌شدگان ﴿آن گروه کارنامهٔ خود را﴾ که به ایشان داده شده است ﴿می‌خوانند و به‌قدر یک فتیلی ستم کرده نمی‌شوند﴾ یعنی: از پاداشهایشان به اندازهٔ فتیلی کم نمی‌شود. فتیل: نخکی است که در شگاف میانی هستهٔ خرما قراردارد.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در تفسیر این آیهٔ کریمه و وصف محاسبهٔ روز حشر فرمودند: «یکی از فرزندان آدم فراخوانده شده و نامهٔ اعمال وی به دست راستش داده می‌شود آن‌گاه پیکرش بزرگ و بلند و رخسارش سپید گردانیده می‌شود و بر سرش تاجی درخشان از مروارید نهاده می‌شود، سپس او به‌سوی یارانش می‌رود و چون ایشان از دوردست او را می‌بینند، می‌گویند:

بارخدایا ! او را نزد ما بیاور و برای ما به سبب او برکت بده پس نزد آنان می‌آید و به ایشان می‌گوید : مژده باد شما را ! زیرا برای هر یک از شما نظیر این است . امّا کافر : چهره‌اش سیاه گردانیده شده و در پیکرش امتداد داده می‌شود پس یاران وی او را می‌بینند و می‌گویند : پناه می‌بریم به خدا از او و از شرّش؛ بار خدایا ! او را نزد ما نیاور . امّا او نزد آنان می‌آید . می‌گویند : بارخدایا ! او را از ما دور کن . می‌گوید : خدا دورتان گرداند ، آخر برای هر یک از شما مانند این است » .

وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ﴿٧٢﴾

﴿ **و هر که در این** ﴾ دنیا ﴿ **کور باشد** ﴾ یعنی : کوردل و فاقد بصیرت معنوی باشد به طوری که توان نگرش در حجّت‌ها ، آیات و برهانهای خداوند ﷻ را نداشته باشد ﴿ **پس او در آخرت نیز کور است** ﴾ یعنی : کور چشم است و خداوند متعال کوری دل وی در دنیا را به کوری چشمش در آخرت سزا می‌دهد . احتمال دارد که مراد از کوری وی در آخرت نیز ، کوری دل وی از دیدن حجّت باشد ﴿ **و** ﴾ او ﴿ **از راه خطا کننده‌تر است** ﴾ نسبت به دنیا ، به‌طوری که راه نجات را هرگز نیافته و به راه هدایت ابداً دسترسی ندارد .

وَإِن كَادُواْ لَيَفۡتِنُونَكَ عَنِ ٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ لِتَفۡتَرِيَ عَلَيۡنَا غَيۡرَهُۥۖ وَإِذٗا لَّٱتَّخَذُوكَ خَلِيلٗا ﴿٧٣﴾

﴿ **و نزدیک بود که تو را از آنچه به سویت وحی کرده‌ایم، به فریب باز دارند تا غیر از**

آن را بر ما بربندی ﴾.

در بیان **سبب نزول** آیهٔ کریمه آمده است: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: بیا و خدایان ما را مساس کن آن‌گاه ما همراه تو به دینت درمی‌آییم! همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد و به آن حضرت ﷺ خاطرنشان کرد که اجابت درخواست آنان، مخالفت با حکم قرآن و افترا برخدای سبحان است ﴿**و در آن صورت تورا به دوستی خود می‌گرفتند** ﴾ یعنی: اگر از خواهشهایشان پیروی می‌کردی، آنها با تو دست دوستی و صمیمیّت می‌دادند آن‌گاه از دوستی و ولایت من خارج می‌گشتی.

وَلَوْلَآ أَن ثَبَّتْنَـٰكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْـًٔا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾

﴿**و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم** ﴾ برحق و معصوم نمی‌داشتیم از موافقت و همراهی با آنان ﴿**نزدیک بود که میل کنی** ﴾ و گرایش‌یابی ﴿**به‌سوی آنان اندک میلی** ﴾ ولی عصمت الهی تو را دریافت و تو را از کمترین حدّ تمایل به آنان نیز باز داشت.

سعیدبن‌جبیر رحمه‌الله در بیان **سبب نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ مشغول استلام حجرالاسود بودند که مشرکان راه را برایشان گرفتند و گفتند: به تو اجازه نمی‌دهیم که دیگر بار استلام کنی تا بر خدایان ما دستی نکشی. رسول خدا ﷺ با خود گفتند: بر من چه زیانی خواهد داشت که دستی بر آنها بکشم و بعد از آن به من اجازه دهند که حجرالاسود را استلام کنم؟ زیرا خداوند متعال می‌داند که من از این کار در دل خویش نفرت دارم. امّا خدای عزّوجلّ از این اندک چیز هم ابا ورزید و این آیه را نازل فرمود.

إِذًا لَّأَذَقْنَـٰكَ ضِعْفَ ٱلْحَيَوٰةِ وَضِعْفَ ٱلْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ

عَلَيۡنَا نَصِيرٗا ﴿٧٥﴾

﴿**در آن صورت**﴾ اگر حتّی اندک میلی هم به سوی آنان می‌کردی ﴿**حتماً تو را دو برابر عذاب زندگانی و دو چندان عذاب مرگ می‌چشانیدیم**﴾ یعنی: در آن صورت البتّه عذابت هم در دنیا و هم در آخرت دوبرابر عذاب مشرکان می‌گردید ﴿**آن‌گاه برای خود مددکننده‌ای در برابر ما نمی‌یافتی**﴾ که تو را یاری داده و این عذاب را از تو دفع کند.

وَإِن كَادُواْ لَيَسۡتَفِزُّونَكَ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ لِيُخۡرِجُوكَ مِنۡهَاۖ وَإِذٗا لَّا يَلۡبَثُونَ خِلَٰفَكَ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٧٦﴾

﴿**و نزدیک بود که تو را از این سرزمین بلغزانند تا تو را از آنجا بیرون کنند**﴾ یعنی: چیزی نمانده بود که با تحریک خود تو را به خروج از سرزمین مکّه وادارند تا از آن بیرون روی ولی نهایتاً به این کار توفیق نیافتند و این توطئه‌شان به سرانجام نرسید بلکه خدای عزّوجلّ آنان را از اخراجت بازداشت تا خود ـ بعد از آن‌که قصد جانت را کردند ـ به فرمان ما هجرت کنی ﴿**و در آن صورت آنان هم پس از تو نمی‌ماندند**﴾ یعنی: اگر موفّق می‌شدند که تو را از مکّه اخراج کنند آن‌گاه بعد از بیرون‌ساختنت زنده باقی نمی‌ماندند ﴿**مگر**﴾ زمان ﴿**اندکی**﴾ زیرا نابود ساخته می‌شدند.

در بعضی از روایات در بیان **سبب‌نزول** آیۀ کریمه آمده است: مشرکان یا برخی از یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند: اگر تو به‌راستی پیامبری، در اینجا نمان و به سرزمین شام برو زیرا شام سرزمین انبیا علیهم‌السلام است، تو را چه جای درنگ در این سرزمینی که هیچ تناسبی با نبوّتت ندارد؟ پس رسول خدا ﷺ در این اندیشه افتادند

که از جزیرةالعرب بیرون روند، این بود که آیهٔ کریمه نازل شد آن‌گاه به بارگاه خدای عزّوجلّ دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ لاٰ تَكِلْنِيْ اِلٰى نَفْسِيْ طَرْفَةَ عَيْنٍ ۞ خدایا! مدّت چشم برهم‌زدنی نیز مرا به خودم وامگذار».

سُنَّةَ مَن قَدۡ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِن رُّسُلِنَاۖ وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحۡوِيلًا ﴿٧٧﴾

﴿این﴾ سنّت که چون امّت‌ها پیامبران خود را از میان خود اخراج می‌کردند، یا آنان را به قتل می‌رساندند، عذاب بر آنان نازل می‌شد **﴿همان سنتی است که همواره در میان آنان که پیش از تو فرستاده‌ایم برقرار بوده است و برای سنّت ما هیچ تبدیلی نخواهی یافت﴾** یعنی: عادت و سنّت خداوند ﷻ بر هر چه رفته باشد، هیچ‌کس نه قادر به برگرداندن آن است و نه در آن امکان تغییری وجود دارد.

ممکن است کسی بپرسد که مگر مشرکان مکّه رسول خدا ﷺ را از آن اخراج نکردند؟ پاسخ این است که رسول خدا ﷺ خود به فرمان پروردگار خویش از آن هجرت کردند.

أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودًا ﴿٧٨﴾

سپس مجموعه‌ای از اوامر خطاب به رسول خدا ﷺ صادر می‌شود و صدور این اوامر در این سیاق قرآنی، مفید آن است که اجرای آنها پاسخ مناسبی در برابر کوشش‌های انحراف‌گرایانهٔ دشمنان، و تعبیری عملی از شکر نعمت است.

﴿نماز را از وقت زوال آفتاب﴾ از میانهٔ آسمان و برگشت آن از جانب مشرق به جانب مغرب **﴿برپا دار﴾** که این نماز، عبارت از نماز ظهر است **﴿تا نهایت تاریکی**

شب﴾ که مراد از آن: دو نماز مغرب و عشاء است. غَسَقْ: به‌هم‌آمدن شب و تاریکی آن است. بنابراین، از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب، چهار نماز ـ یعنی نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء ـ را دربر می‌گیرد ﴿**و قرآن‌خواندن صبح را لازم گیر**﴾ مراد: خواندن نماز صبح است زیرا قرائت در نماز صبح، طولانی خوانده می‌شود. پس «قرآن‌خواندن صبح» هم نماز پنجم است. به این ترتیب، آیهٔ کریمه جامع هر پنج نماز است ﴿**بی‌گمان قرآن خواندن صبح همواره مقرون به حضور فرشتگان است**﴾ یعنی: فرشتگان شب و فرشتگان روز در نماز صبح حاضر می‌شوند زیرا هر دو گروه در این هنگام گرد هم می‌آیند چنان‌که این خبر در حدیث صحیح آمده است.

وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ﴿٧٩﴾

﴿**و پاسی از شب را زنده بدار**﴾ تهجّد: نمازگزاردن در شب بعد از بیدار شدن از خواب است. در **حدیث‌شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: بعد از نمازهای فرض کدام نماز افضل است؟ فرمودند: «نماز شب». ﴿**که این نماز شب نافله‌ای مخصوص توست**﴾ افزون بر فرائض. به‌قولی: نماز شب (تهجّد) برای رسول خدا ﷺ فرض بود و برای امّتشان نافله است ﴿**باشد که پروردگارت تو را به مقامی محمود برساند**﴾ مقام محمود: مقامی است که رسول خدا ﷺ در آن به شفاعت عظمی برای تمام مردم در روز قیامت می‌ایستند تا پروردگار متعال آنان را از آن شدّت و زحمت جان‌فرسا بیرون آورد پس اهل محشر جملگی آن حضرت ﷺ را بر این مقام می‌ستایند، درحالی‌که «لوای حمد» در دست مبارک آن سیّد و سالار کونین و آن امام اوّلین و آخرین است.

ابن‌کثیر احادیث متعدّدی را در شرح این مقام نقل کرده و با بیان مقدّمه‌ای که ناظر بر بسیاری از این احادیث است می‌گوید: «در روز قیامت برای رسول خدا ﷺ خصلت‌ها و تشریفات مخصوصی وجود دارد که هیچ کس در آنها با ایشان برابر نیست زیرا:

- آن حضرت ﷺ اوّلین کسی هستند که زمین از پیکر مطهّرشان شکافته می‌شود.
- ایشان به‌سوی محشر سواره برانگیخته می‌شوند.
- برایشان در محشر پرچمی است که آدم و همهٔ فرزندان وی در زیر پرچم ایشان قرار دارند.
- برایشان در محشر حوضی است که خلقی بسیار بر آن وارد می‌شوند.
- برایشان نزد خدای عزّوجلّ شفاعت عظمی است تا حق تعالی بر اثر شفاعت ایشان، برای فیصله‌دادن نهایی میان خلایق تشریف آورد و این بعد از آن است که مردم این شفاعت را از آدم درخواست می‌کنند، سپس از نوح، آن‌گاه از ابراهیم، سپس از موسی و آن‌گاه از عیسی ﷺ امّا همهٔ آنها می‌گویند که ما اهل این شفاعت نیستیم. پس سرانجام نزد محمّد ﷺ می‌آیند و آن حضرت ﷺ در پاسخ درخواستشان می‌گویند: «من اهل آنم! من اهل آنم!».
- از جملهٔ این تشریفات: شفاعت آن حضرت ﷺ در حقّ گروههایی از مردم است که فرمان افگندن‌شان در دوزخ صادر شده ولی در اثر شفاعت ایشان از دوزخ برگردانده می‌شوند و این نوع دیگری از شفاعت است که غیر از شفاعت عُظمیٰ برای جملگی خلایق می‌باشد.
- از جملهٔ این تشریفات یکی این است که ایشان اوّلین پیامبران در قضاوت میان امّتشان هستند، یعنی امّتشان اوّلین امّتی است که خداوند ﷻ حساب کارشان را فیصله می‌دهد.
- ایشان اوّلین پیامبران در گذراندن امّت خویش از پل صراط‌اند.
- ایشان اوّلینَ کسی هستند که در بهشت شفاعت می‌کنند. و این نوع دیگری از

شفاعت خاصّه است.

✿ ایشان اوّلین کسی هستند که به بهشت وارد می‌شوند و امّتشان نیز قبل از همهٔ امّت‌های دیگر به بهشت داخل می‌شوند.

✿ ایشانند که برای بلند بردن درجات گروههایی شفاعت می‌کنند که اعمالشان در حدّ و اندازهٔ آن درجات نیست و این نوع دیگری از شفاعت خاصّه است.

✿ ایشان صاحب «وسیله» ای هستند که برترین منزلت در بهشت است، که این منزلت جز برای آن حضرت ﷺ، لایق شأن هیچ کس دیگری نیست.

✿ چون خدای عزّوجلّ در حقّ گنهکاران اذن شفاعت دهد، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان صالح همه برایشان شفاعت می‌کنند امّا آن حضرت ﷺ در حقّ خلقی عظیم شفاعت می‌کنند که هیچ کس جز خداوند ﷻ شمارشان را نمی‌داند پس هیچ‌کس همانند ایشان شفاعت نمی‌کند».

از جابربن‌عبدالله ؓ روایت شده است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «هر کس در هنگام شنیدن أذان بگوید: (اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التّٰامَّةِ وَ الصَّلاةِ الْقَائِمَةِ آتِ مُحَمَّدِنِالْوَسِيْلَةَ وَ الْفَضِيْلَةَ وَابْعَثْهُ مَقٰاماً مَحْمُوْدَنِالَّذِيْ وَعَدْتَهُ) قطعاً شفاعت من بر وی در روز قیامت حلال می‌شود».

وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَٰنًا نَّصِيرًا ﴿٨٠﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا ﷺ به هجرت مأمور شدند. ﴿**و بگو: پروردگارا! داخل کن مرا به طرز پسندیده و بیرون‌آور مرا به طرز پسندیده**﴾ مراد: داخل کردن آن حضرت ﷺ به مدینه و بیرون‌آوردنشان از مکّه است به ورودی عزّتمندانه و بیرون‌آوردنی پیروزمندانه همراه با مدد و نصرت

حق تعالی. و لله الحمد که چنین شد ﴿و برای من از سوی خویش سلطه‌ای یاری‌بخش﴾ یعنی: حجّتی آشکار و مقهورکننده ﴿قرار ده﴾که مرا با آن بر تمام مخالفانم پیروز گردانی. به‌قولی: آن حضرت ﷺ مأمور شدند تا از پروردگارشان سلطه و دولت دنیوی نیرومندی درخواست کنند که به‌وسیلهٔ آن دولت و قوّت، پایگاهی از عزّت برایشان برپا شود تا در نتیجه، شأن و شوکت دین حق برقرار گردد و نصرت حق تعالی همه وقت شامل حالشان باشد. و لِلّٰه الحمد که چنین شد؛ و خدای عزّوجلّ برای آن حضرت ﷺ پایه‌های دولتی کریمه و مقتدر را در مدینه برافراشت. ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول راجح تر است».

وَقُلْ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَزَهَقَ ٱلْبَٰطِلُ ۚ إِنَّ ٱلْبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾

﴿و بگو: حق آمد﴾ یعنی: آنچه که خداوند ﷻ به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقّق یافت ﴿و باطل نابود شد﴾ یعنی: شرک از میان برافتاد و مضمحلّ شد ﴿هرآینه باطل همواره نابودشدنی است﴾زیرا باطل در ماهیّت و جوهرهٔ عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقّت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاه‌های غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاه‌ها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ امّا حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیّت خود بر می‌گیرد. بخاری و مسلم از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه در حالی وارد آن شدند که بر گرداگرد خانهٔ کعبه سیصد و شصت بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند بر آن بتان می‌کوبیدند و این آیه را می‌خواندند: (جٰاءَالْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰاطِلُ اِنَّ الْـبٰاطِلَ كٰانَ زَهُوْقًا).

وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۙ وَلَا يَزِيدُ

ٱلظَّـٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾

﴿**و از قرآن فرود می‌آوریم آنچه را که شفاست**﴾ برای دلهـا از بـیماریهای بـاطنی آنها؛ با زوال جهل و ازبین‌رفتن شکّ و شبهه و گمراهی از آنها. به‌قولی: این شفا شامل امراض ظاهری نیز می‌شود. چنان‌که رسول خدا ﷺ طلب شـفا بـا قـرآن را تأیید کردند و در ایـن‌باره روایـاتی صـحیح در دست است؛ از آن جـمله تأیـید رسول خدا ﷺ از دم و دعای یکی از اصحاب است که با خواندن سـورۀ فـاتحه شخص مارگزیده را درمان کرد. ﴿**و**﴾ نیز فرود مـی‌آوریم از قـرآن آنـچه را کـه ﴿**برای مؤمنان رحمت است**﴾ زیرا قرآن کریم دربرگیرندۀ علوم سودمندی است که صلاح دین و دنیا درآنهاست و نیز به سبب آن‌که در تلاوت قرآن و تدبّر خاشعانه در آن، پاداشی عظیم و آمرزش و خشنودی‌ای بزرگ از جانب الله ﷻ وجود دارد که به دخول بـهشت و نـجات از عـذاب دوزخ مـی‌انـجامد ﴿**ولی**﴾ قـرآن ﴿**بـر ستمگران**﴾ که تکذیب به دین حق و قرآن را به‌جای تصدیق آن نهاده‌اند ﴿**جز زیان نمی‌افزاید**﴾ یعنی: جز هلاکت و نابودی نمی‌افزاید زیرا شنیدن قرآن آنهارا شدیداً بر سر غیظ و خشم آورده و انگیزۀ تمرّد و سرکشی را در آنان بالا می‌برد، که براثر آن به ارتکاب بیشتر زشتی‌ها و مفاسد روی می‌آورند و در نتیجه هلاک می‌شوند.

قرارگرفتن این آیه بعد از اوامر چهارگانۀ سابق، مشعر بر آن است کـه شـفا و رحمت در اجرای این اوامر است.

وَإِذَآ أَنۡعَمۡنَا عَلَى ٱلۡإِنسَـٰنِ أَعۡرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦۖ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ كَانَ يَـُٔوسًا ﴿٨٣﴾

﴿**و چون بر انسان انعام کنیم**﴾ با نعمت‌هایی که موجب شکـر است، هـمچون

سلامتی، توانگری، فتح و پیروزی ﴿**روی می‌گرداند**﴾ از شکر گزاری برای ما و طاعت و عبادت و ذکر ما ﴿**و پهلوی خود را می‌پیچاند**﴾ از طاعت ما و به آن پشت می‌کند پس از وی چیزی جز تکبّر و شانه‌خالی کردن از قیام به حقوق منعم سر نمی‌زند ﴿**و چون به وی شرّی برسد**﴾ مانند بیماری یا فقر ﴿**یئوس است**﴾ یئوس: سخت نومید است از رحمت خدای عزّوجلّ؛ پس اگر به هدف دست یافت، معبود را فراموش می‌کند و اگر هدفش از دست رفت، آه و افسوس و اندوه بر وی چیره شده و نومید می‌شود، که این هر دو خصلت، زشت و ناپسند است.

البتّه از آیات (۱۱ ــ ۹) سورهٔ «هود» چنین بر می‌آید که موقف یاد شده در این آیه، از مواقف کفّار است نه از مواقف مؤمنان متوکّل چنان‌که آیهٔ بعدی نیز به این حقیقت اشاره دارد:

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

﴿**بگو: هر کس بر طریقهٔ خود عمل می‌کند**﴾ یعنی: بر طریقه و روشی از هدایت یا گمراهی که با حال و وضع و شأن و ساختار وی تناسب و سازگاری داشته و با اخلاق و عادات مألوف وی هماهنگ است ﴿**و پروردگار شما به هرکه راه یافته‌تر باشد، داناتر است**﴾ یعنی: در نهایت امر، ممیّز حق تعالی است پس اوست که میان مؤمنی که در هنگام نعمت اعراض نمی‌کند و در وقت محنت مأیوس نمی‌شود و میان کافری که شأن و شیوهٔ وی سرمستی و سرکشی در برابر نعمت‌ها و نومیدی و یأس در هنگام ناکامی‌هاست، تمییز می‌دهد و هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهد.

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ ۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾

﴿و از تو دربارهٔ روح﴾ یعنی: از حقیقت و کُنْه آن ﴿می‌پرسند﴾ این همان روحی است که انسان به‌وسیلهٔ آن خلعت حیات دربر می‌کند، همان روحی که خداوند ﷻ آن را آفرید امّا کسی را از حقیقت آن آگاه نکرد ﴿**بگو: روح از امر پروردگار من است**﴾ یعنی: حق تعالی علم روح را در حوزهٔ اختصاص خود قرار داده و انبیای خویش را بر آن آگاه نکرده است ﴿**و به شما از علم داده نشده مگر اندکی**﴾ یعنی: علمی که خداوند متعال آن را به شما داده، اندک است و هر قدر علم بشر و میدان مدنیّت انکشاف یابد، بشر از گسترهٔ بی‌کران معلومات جز اندکی از علم بهره ندارد و معلومات آن نسبت به مجهولاتش بسیار ناچیز است.

از سیاق آیه بر می‌آید که این معنی هرچند در کلّ علوم مصداق دارد امّا بیشتر ناظر بر علم و دانش بشر در بارهٔ روح است.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: قریش به یهود گفتند؛ به ما چیزی بیاموزید تا از این مرد (یعنی محمّد ﷺ) بپرسیم. یهود به آنان گفتند: از او دربارهٔ روح سؤال کنید. پس قریشیان سؤال کردند و خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

قابل ذکر است که موضوع روح در تورات نیز مبهم باقی گذاشته شده است.

وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِٱلَّذِيٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِۦ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾

﴿**و اگر بخواهیم، قطعاً آنچه را به تو وحی کرده‌ایم، از بین می‌بریم**﴾ یعنی: اگر

بخواهیم، همین علم اندکی را که به شما داده‌ایم نیز از سینه‌ها و از کتابها برمی‌داریم ــ و از جمله قرآن را ــ تا بدانجا که هرگز اثری از آن‌باقی نماند ﴿آن‌گاه﴾ اگر بخواهیم آن را از عرصهٔ علم تو ببریم و فراموشت گردانیم ﴿**برای خود به سبب آن**﴾ یعنی: برای حفظ آن ﴿**بر ما وکیلی نیابی**﴾ یعنی: کسی را نمی‌یابی که با توکّل و یاری‌گرفتن و پشت گرمی از سوی ما، چیزی از قرآن را برگرداند و آن را برای تو نگه دارد.

إِلَّا رَحۡمَةً مِّن رَّبِّكَۚ إِنَّ فَضۡلَهُۥ كَانَ عَلَيۡكَ كَبِيرٗا ﴿۸۷﴾

﴿**مگر به سبب رحمتی از جانب پروردگارت**﴾ یعنی: به سبب رحمتی که در حقّ تو داریم، این قرآن و این علم را باقی گذاشتیم و نخواستیم آن را از بین ببریم ﴿**بی‌گمان فضل او بر تو همواره بزرگ است**﴾ از آنجا که تو را به خلعت رسالت مفتخر ساخت، بر تو کتاب نازل فرمود، تو را سرور و سالار اولاد آدم گردانید، به تو مقام محمود را عطا فرمود و جز این از نعمت‌های بسیار دیگری که بر تو منّت نهاد.

پس بدانید که قرآن منشأ بشری ندارد بلکه کتابی است ربّانی و از این جهت فرمود:

قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا ﴿۸۸﴾

﴿**بگو: اگر انس و جنّ جمع شوند تا نظیر این قرآن را**﴾ که از نزد خداوند ﷻ در کمال بلاغت و استواری لفظ و حسن ترتیب و فصاحت فرود آورده شده ﴿**بیاورند، هرگز مانند آن را نخواهند آورد**﴾ زیرا مخلوق از آوردن نظیر آنچه که خالق

می‌آورد، عاجز است **﴿هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی دیگر باشند﴾** و به همدیگر مدد و یاری رسانند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰٓ أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٨٩﴾

﴿و به راستی در این قرآن از هر گونه مَثَلی، گوناگون بیان کردیم﴾ یعنی: در قرآن سخن را به هر گونه معنی و مَثَل و داستانی که موجب عبرت‌گرفتن و اندیشه‌ورزیدن است به تکرار بیان کردیم، اعم از بیان پندها، موعظه‌ها، ترغیب، تهدید، اوامر، نواهی، نشانه‌ها، داستانهای پیشینیان و اخبار بهشت و دوزخ و قیامت لذا معانی آنها را مکرّر در مکرّر به وجوه مختلف و متعدّد و به شیوه‌های متنوّع روشن ساختیم تا شاید آنان ایمان آورند و اگر برخی از وجوه و شیوه‌های متنوّع بیانی در کافران تأثیری نگذاشته، برخی دیگر بر آنان تأثیر بگذارد **﴿ولی بیشتر مردم جز کفران را قبول نکردند﴾** و از سر انکار و ناسپاسی رفتار کرده منکر آن شدند که قرآن کلام خدا باشد، بعد از آن‌که حجّت هم به تکرار و به اشکال و صورتهای مختلف بر آنان إقامه شد.

وَقَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ ٱلْأَرْضِ يَنۢبُوعًا ﴿٩٠﴾

﴿و گفتند﴾ رؤسا و سردمداران شرک در مکّه: **﴿تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم﴾** یَنْبُوْع: چشمهٔ آبی است که بسیار آب‌خیز باشد، به‌طوری‌که آب پیوسته و بی‌انقطاع از آن فوّاره کنان بیرون جوشد.

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ ٱلْأَنْهَـٰرَ خِلَـٰلَهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾

﴿يا﴾ ايمان نمى آوريم مگر اين‌كه ﴿برايت جنّتى باشد﴾ يعنى: باغى باشد كه درختان آن زمينش را بپوشاند ﴿از درختان خرما و انگور پس از ميان آنها جوى‌ها روان‌سازى به روان‌ساختنى﴾ يعنى: جويبارهاى بسيار را با نيرومندى در آن به جريان اندازى.

أَوْ تُسْقِطَ ٱلسَّمَآءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِىَ بِٱللَّهِ وَٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾

﴿يا چنان‌كه ادّعا مى‌كنى، آسمان را پاره‌پاره بر سرما فرواندازى﴾ يعنى: ايمان نمى آوريم مگر اين‌كه به‌عنوان عذاب، آسمان را بر سر ما پاره پاره فرواندازى. كِسَفاً: قطعه قطعه و پاره‌پاره ﴿يا خدا و فرشتگان را روبه‌روى ما بياورى﴾ يعنى: آنها را به‌طور آشكار و محسوس در برابر ما حاضر كنى تا آنها را به چشم سر ببينيم. به‌قولى معنى «قَبِيْلاً» اين است: تا اصناف فرشتگان را قبيله قبيله نزد ما بياورى.

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِى ٱلسَّمَآءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَـٰبًا نَّقْرَؤُهُۥ ۗ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّى هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا ﴿٩٣﴾

﴿یا﴾ ایمان نمی آوریم مگر این‌که ﴿برای تو خانه‌ای از زخرف باشد﴾ زُخْرُفْ: یعنی طلا. به‌قولی مراد از زُخْرُفْ این است که: برایت خانه‌ای مزیّن و آراسته به انواع زیورات و اشیای فاخر باشد؛ به عادت توانگران و مرفّهان که خانه‌هایی پر از نقش و نگار و بسیار آراسته برای خود بنا می‌کنند.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پروردگار عزّوجلّ این امر را که اگر بخواهم ریگزار مکّه را برایم طلا گرداند، به خواست من موکول کرد امّا من گفتم: نه! ای پروردگارم! من ترجیح می‌دهم که روزی سیر و روزی دیگر را گرسنه بگذرانم پس چون گرسنه شوم به‌سوی تو زاری کرده و تو را به یاد می‌آورم و چون سیر شوم تو را ستایش گفته و سپاست می‌گزارم».

﴿یا﴾ ایمان نمی آوریم مگر این‌که ﴿به آسمان بالاروی﴾ و در عروجگاه‌های آن صعود کنی ﴿و به بالارفتن تو هم باور نداریم﴾ یعنی: اگر هم ببینیم که در آسمان بالا می‌روی، تو را هرگز به رسالت تصدیق نمی‌کنیم؛ ﴿تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم﴾ کتابی که تو را تصدیق کند و بر نبوّتت دلالت نماید. مجاهد در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی: برای هر یک از ما نامه‌ای از آسمان بیاوری که در آن نوشته باشد: (این نامه‌ای است از جانب خدا برای فلان فرزند فلان ...) که چون صبح از خواب بیدار می‌شود، این نامه بالای سرش گذاشته شده باشد».

امّا آیا در یکی از پیشنهاداتشان بویی از منطق یا عقل یا گرایش به‌سوی حق، به مشام می‌رسد؟ هرگز! از این جهت خداوند متعال فرمود: ﴿بگو: پروردگار من پاک است﴾ از این‌که از آوردن چیزی از اینها عاجز باشد ﴿آیا من جز بشری فرستاده هستم؟﴾ یعنی: من فرشته نیستم تا به آسمان بالا روم، من فردی از افراد بشر هستم و نه بیشتر؛ تنها تفاوتم با سایر افراد بشر در این است که: من از سوی خدای سبحان فرستاده شده‌ام تا پیامش را به شما ابلاغ کنم پس ای پیشنهاد دهندگان امور فوق! آیا شنیده‌اید که بشری بر آوردن چیزی از اینها توانا باشد؟ آخر من هم بنده‌ای مأمور هستم که هرگز حقّ تحکّم را بر پروردگار خویش ندارم تا او را به‌رغم

اراده‌اش وادار به امری از آن امور کنم.

بدین‌گونه، پروردگار بزرگ این پیشنهاداتشان را که همه از سر لجاجت و عناد بود و نه از روی حق جویی و حقیقت پویی، ردّ کرد.

در بیان **سبب‌نزول** این آیات از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: رؤسای قریش نزدیک کعبه گرد آمدند و گفتند: کسی را نزد محمّد بفرستید و با او گفت‌وگو و مرافعه کنید تا در حقّ وی معذور شناخته شوید؛ پس دنبال رسول خدا ﷺ فرستادند، بدین پیغام که: اشراف قومت گرد هم آمده‌اند تا با تو مذاکره نمایند. رسول خدا ﷺ از بس مشتاق هدایت آنان بودند، سریعاً خود را به محلّ اجتماع آنان رساندند. پس مشرکان به ایشان گفتند: ای محمّد! به خدا سوگند هیچ کس از اعراب را سراغ نداریم که نظیر آنچه تو بر سر قومت آورده‌ای، بر سر قومش آورده باشد؛ آخر تو پدران ما را دشنام داده‌ای، دین ما را به مسخره گرفته‌ای، اندیشه‌ها و پندارهایمان را به سبکی و بی‌خردی نسبت داده‌ای و جمع ما را پراکنده ساخته‌ای پس اگر این پیام و این عقیده را برای آن عَلَم کرده‌ای تا به مال و منال برسی، اینک ما برای تو به قدری از اموالمان اختصاص می‌دهیم که سرمایه‌دارترین فرد ما شوی و اگر در میان ما به دنبال شرف و برتری هستی، تو را رئیس و رهبر خود می‌گردانیم و اگر این حالتی که به تو دست می‌دهد، بر اثر جنّ‌زدگی است، هر چه لازم باشد مصرف می‌کنیم تا از آن شفایابی یا که در حقّ تو معذور شناخته شویم!!

رسول خدا ﷺ در پاسخ آنان فرمودند: نه! آنچه شما می‌گویید، هیچ یک در من نیست؛ نه به طلب اموال شما آمده‌ام، نه جویای شرف و منزلت در میان شما هستم و نه قصد حکومت‌کردن بر شما را دارم ولی حقیقت این است که خدای عزّوجلّ مرا به‌سوی شما به رسالت برانگیخته پس اگر دعوتی را که به شما آورده‌ام بپذیرید، قطعاً این بهرهٔ شماست در دنیا و آخرت و اگر آن را به من برگردانید، بر امر خدا ﷻ شکیبایی می‌ورزم تا او خود میان من و شما داوری کند.

گفتند: ای محمّد! اگر این پیشنهادهایمان را نمی‌پذیری، اینک پیشنهاد دیگری داریم... و پیشنهادات بیان شده در این آیات را مطرح کردند که آیات فوق در پاسخ آنان نازل شد.

وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤْمِنُوٓاْ إِذْ جَآءَهُمُ ٱلْهُدَىٰٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَبَعَثَ ٱللَّهُ بَشَرًا رَّسُولًا ﴿٩٤﴾

﴿**و هیچ چیز مردم را ــ وقتی‌که هدایت برایشان آمد ــ از ایمان آوردن باز نداشت، جز این‌که گفتند: آیا خداوند بشری را به پیامبری مبعوث کرده است؟**﴾ یعنی: آنها این حقیقت را که پیامبر از جنس بشر باشد، ردّ و انکار کردند، درحالی‌که این حقیقت نباید محلّ انکار و تردید و اعتراض قرار گیرد زیرا فرستادن پیامبر از جنس خودشان لطف و رحمتی برایشان است چنان‌که خداوند ﷻ می‌فرماید:

قُل لَّوْ كَانَ فِي ٱلْأَرْضِ مَلَٰٓئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَلَكًا رَّسُولًا ﴿٩٥﴾

﴿**بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی می‌بودند که با اطمینان راه می‌رفتند**﴾ یعنی: اگر در روی زمین به‌جای بشری که هم‌اکنون بر روی آن زندگی می‌کند، فرشتگانی می‌بودند که با پاهای خود آرام و مطمئن راه می‌رفتند، چنان که انسانها مطمئن در آن راه می‌روند و در آن مستقرّند ﴿**البتّه بر آنان فرشته‌ای را به عنوان پیامبر از آسمان نازل می‌کردیم**﴾ تا فرستادهٔشان از جنس خودشان باشد؛ پس مقتضای حکمت و اقتضای رحمت ما این است که پیامبر بشر را از جنس خود بشر بفرستیم زیرا جنس

با اهل جنس خود بیشتر انس و الفت می‌گیرد و بهتر می‌تواند ارتباط و تفاهم برقرار کند.

قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًۢا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾

﴿بگو: میان من و شما گواه بودن خدا کافی است﴾ بر این امر که من پیام رسالتی را که بدان فرمان یافته‌ام، به شما ابلاغ کرده‌ام. به‌قولی مراد این است: نازل کردن معجزه به منظور تأیید ادّعای پیامبر، گواهی‌ای ازسوی حق تعالی بر راستگویی اوست ﴿بی‌گمان او به بندگان خود دانا و بیناست﴾ داناست به تمام احوالشان، محیط است به آشکارها و پنهانهایشان؛ پس او داناتر است به این‌که چه کسانی شایستهٔ انعام و احسان و هدایتند و چه کسانی سزاوار بدبختی و گمراهی و انحراف؟ از این جهت فرمود:

وَمَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِهِۦ ۖ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا ۖ مَّأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَٰهُمْ سَعِيرًا ﴿٩٧﴾

﴿و هرکه را خدا هدایت کند، همو رهیافته است﴾ به‌سوی حق ﴿و هرکه را گمراه سازد﴾ یعنی: گمراهی‌اش را اراده کند ﴿پس هرگز برای آنان در برابر او دوستانی بجز خداوند نیابی﴾ که یاری‌شان دهند و به‌سوی حقّی که خداوند ﷻ آنها را از آن به

بیراهه انداخته است، هدایتشان کنند ﴿**و آنان را روز قیامت درافتاده بر چهره‌هایشان برانگیزیم**﴾ این تمثیلی است در مورد به شتاب‌بردنشان به‌سوی جهنّم. به‌قولی: آنها حقیقتاً در روز قیامت بر چهره‌هایشان کشیده می‌شوند چنان‌که در دنیا با کسانی که در اهانت و شکنجهٔشان زیاده‌روی به عمل آید، همین عمل به‌کار برده می‌شود ﴿**کور و گنگ و کر ساخته**﴾ یعنی: آنها در زشت‌ترین صورت و قبیح‌ترین منظر برانگیخته می‌شوند از آنجا که خداوند ﷻ کوری چشم، گنگی زبان و ناشنوایی گوش را همه در آنان جمع می‌کند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از انس ﷺ آمده است که فرمود: «از رسول خدا ﷺ سؤال شد که یا رسول‌الله! چگونه مردم بر چهره‌هایشان برانگیخته می‌شوند؟ فرمودند: ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان کرد، همو نیز قادر است تا آنان را بر چهره‌هایشان روان سازد» ﴿**مأوایشان**﴾ یعنی: جایگاهی که در آن جای می‌گیرند ﴿**جهنّم است، هربار که آتش آن فرونشیند، بر آنان شراره‌ای بیفزاییم**﴾ یعنی: هرگاه شرارهٔ دوزخ فرونشیند، بر آن چیزی می‌افزاییم که شرارهٔ آن را بلندتر و سوزنده‌تر گرداند.

ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَـٰمًا وَرُفَـٰتًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٩٨﴾

﴿**این است جزای آنان، به سبب این‌که به آیات ما کافر شدند**﴾ پس نه آیات تنزیلی ما را تصدیق کردند و نه هم در آیات تکوینی ما تفکّر نمودند ﴿**و گفتند: آیا چون استخوانی چند و اعضایی از هم پاشیده شدیم، آیا در آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم**﴾ تفسیر نظیر این آیه در آیهٔ (۴۹) گذشت.

خداوند متعال در پاسخشان می‌فرماید:

۞ أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى ٱلظَّـٰلِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿٩٩﴾

﴿آیا ندیده‌اند﴾ یعنی: آیا ندانسته‌اند ﴿**که خدایی که آسمانها و زمین را آفرید، قادر است که مانند آنان را بیافریند؟**﴾ یعنی: ذاتی که بر آفرینش آسمانها و زمین توانا باشد، قطعاً بر بازآفرینی و اعادهٔ آنچه که به مراتب از آفرینش این کائنات عظیم ساده‌تر است، تواناتر می‌باشد ﴿**و**﴾ همان خداست که ﴿**برای آنان اجلی که هیچ شبهه‌ای در آن نیست، مقرّر کرده است**﴾ که این اجل، میعاد مرگ آنها یا میعاد قیام قیامت است ﴿**ولی ستمگران جز انکار، چیزی را نپذیرفتند**﴾ یعنی: مشرکان با وجود روشن‌بودن دلیل، جز انکار ورزیدن را نپذیرفتند.

قُل لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّىٓ إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ ٱلْإِنفَاقِ ۚ وَكَانَ ٱلْإِنسَـٰنُ قَتُورًا ﴿١٠٠﴾

﴿**بگو: اگر شما مالک خزانه‌های رحمت پروردگارم بودید**﴾ یعنی: سبب اجابت‌نکردن خواسته‌هایتان در مورد بخشیدن باغها و چشمه‌سارها و غیره این است که اگر شما مالک خزانه‌ها و انبارهای رزق و نعمت پروردگار هم بودید ﴿**بازهم از بیم آن‌که همه را خرج کنید، بخیلی می‌کردید**﴾ و امساک می‌ورزیدید ﴿**و انسان بخیل است**﴾ در انفاق و خرج‌کردن بر خود و بر دیگران و این اصلی است کلّی در مورد مشرکان و غیر آنان.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ ۖ فَسْـَٔلْ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِذْ جَآءَهُمْ فَقَالَ لَهُۥ فِرْعَوْنُ إِنِّى لَأَظُنُّكَ يَٰمُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾

﴿**و به راستی ما به موسی نُه نشانهٔ روشن**﴾ یعنی: نُه معجزهٔ قاطع ﴿**دادیم**﴾ که دالّ بر نبوّت وی بود، گویی نشانه‌های داده شده به موسی علیه السلام برابر با همین اموری بودند که کفّار قریش پیشنهاد کردند[1] بلکه حتّی قوی‌تر از آنها. یعنی: باوجود آن نشانه‌های قوی که اعجاز آنها آشکار و روشن بود، فرعون و قومش به موسی علیه السلام ایمان نیاوردند بلکه فرود آوردن آن معجزات سرانجام به نابودیشان انجامید پس همچنین است آنچه که شما مردم مکّه درخواست می‌کنید لذا اگر خواسته‌های شما هم اجابت بشود، ایمان نمی‌آورید و در آن صورت، سنّت الهی حکم می‌کند که شما را هلاک سازد.

یادآور می‌شویم که نشانه‌های نُه گانهٔ موسی علیه السلام عبارت بودند از: فرستادن طوفان، ملخ، شپش، غوک، فرود آوردن باران خون و قحطی، کمبود میوه‌ها، دادن عصا و ید بیضا که تفسیر بیشتر آنها در سورهٔ اعراف [آیهٔ ۱۳۳] گذشت. به‌قولی مراد از آیات نه گانه: وصایا و سفارشهای نه گانه‌ای است که در تورات مطرح شده است چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت احمد و ترمذی از صفوان‌بن‌عسّال رضی الله عنه آمده است که فرمود: روزی دو یهودی باهم نشسته بودند، در این اثنا یکی از آنها به رفیق خود گفت: بیا نزد این پیامبر برویم و از او سؤالی بکنیم. پس نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده و از ایشان دربارهٔ این فرمودهٔ خداوند جل جلاله: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسٰى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیات نه گانهٔ موسی علیه السلام عبارت بود از این توصیه‌ها:

۱ــ نگاه کنید به آیات [۹۳-۹۰] از همین سوره.

۱ ــ چیزی را با خدا شریک نیاورید.
۲ ــ زنا نکنید.
۳ ــ نفسی را که خداوند ﷻ کشتن آن را حرام ساخته، جز به حق نکشید.
۴ ــ دزدی نکنید.
۵ ــ سحر نکنید.
٦ ــ بی‌گناهی را به‌سوی سلطانی نبرید تا او را به قتل رساند.
۷ ــ ربا نخورید.
۸ ــ زن پاکدامنی را به فحشا متّهم نکنید.
۹ ــ و بر شماست ای یهود ــ مخصوصاً ــ که در روز شنبه تجاوز نکنید».
آن دو یهودی چون این بیان رسول اکرم ﷺ را شنیدند، دستها و پاهای ایشان را بوسیدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که شما رسول بر حقّ خدایید. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «پس چه چیز شما را از اسلام آوردن باز می‌دارد؟»، گفتند: داود﵇ از خدا ﷻ خواست که پیامبری پیوسته در نسل وی باشد لذا ما از آن می‌ترسیم که اگر مسلمان شویم، یهودیان ما را به قتل رسانند».
ابن‌کثیر بعد از نقل این روایت اضافه می‌کند: «این وصایا و سفارشها به اقامهٔ حجّت علیه فرعون و قومش ربطی ندارد و شاید آن دو مرد یهودی از رسول خدا ﷺ راجع به کلمات (احکام) نه گانه در تورات سؤال کرده بودند لذا کار بر راوی مشتبه شده و آنها را (معجزات) تصوّر کرده پس قول مشهور و راجح همان قول اوّل است». ﴿**پس، از بنی‌اسرائیل بپرس آن‌گاه که نزد آنان آمد**﴾ این آیات و نشانه‌ها و پرسش تو از آنها نه برای کسب آگاهی از این امر بلکه از باب استشهاد برای ازدیاد یقین و اطمینان توست. آری! از آنان بپرس که آیا این آیات همان‌گونه نبوده است که ما بیان کرده‌ایم؟ و کسانی که از این امر مورد پرسش قرار می‌گیرند، مؤمنان بنی‌اسرائیل‌اند؛ مانند عبدالله‌بن‌سلام و یارانش ﴿**و فرعون به او**﴾ یعنی: به موسی﵇ ﴿**گفت**﴾ بعد از مشاهدهٔ همهٔ آن معجزات ﴿**ای موسی!**

بی‌گمان من تو را جادو شده می‌پندارم ﴾ مَسْحُوْر: کسی است که جادو شده و بر اثر آن عقلش آشفته و درهم‌وبرهم گشته است.

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّى لَأَظُنُّكَ يَٰفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴿١٠٢﴾

﴿**گفت** ﴾ موسی علیه السلام در پاسخ فرعون: ﴿ **قطعاً تو خوب می‌دانی که این‌ها را** ﴾ یعنی: این نشانه‌ها و معجزات را ﴿ **که باعث بینشها است** ﴾ یعنی: دلایلی روشنگرانه است که به وسیلهٔ آنها به قدرت و وحدانیّت حق تعالی راه توان برد ﴿ **جز پروردگار آسمانها و زمین نفرستاده است و بی‌گمان من تو را** ﴾ ای فرعون ﴿ **هلاک‌شده می‌پندارم** ﴾ ظَنّ: در اینجا به معنی یقین است، یعنی: یقین دارم که تو هلاك می‌شوی. ثُبُوْر: هلاکت و خسران است.

فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ جَمِيعًا ﴿١٠٣﴾

﴿ **پس فرعون تصمیم گرفت که آنان را از آن سرزمین برکَند** ﴾ یعنی: فرعون تصمیم گرفت که بنی‌اسرائیل و موسی علیه السلام را از سرزمین مصر برکَند؛ با تبعیدشان از آن ﴿ **پس او و کسانی را که همراه وی بودند** ﴾ یعنی: فرعون و سپاه وی را که در تعقیب موسی علیه السلام بودند ﴿ **همه یکجا غرق ساختیم** ﴾ در دریای بلا، که دریای سرخ (بحر قلزم) بود.

وَقُلْنَا مِنۢ بَعْدِهِۦ لِبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱسْكُنُوا۟ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ

ٱلۡأٓخِرَةِ جِئۡنَا بِكُمۡ لَفِيفٗا ﴿١٠٤﴾

﴿و پس از او﴾ یعنی: پس از فرعون یا پس از موسی علیه‌السلام، چرا که نصّ هر دو احتمال را دارد ﴿به بنی‌اسرائیل گفتیم: در زمین ساکن شوید﴾ یعنی: در سرزمین بیت‌المقدس. هرچند سیاق مقتضی آن است که تمام زمین مراد باشد، یعنی در سراسر زمین پراکنده شوید ﴿پس چون وعدهٔ آخرت، فرارسد﴾ یعنی: وعدهٔ سرای آخرت که همانا قیامت است. یا نوبت فسادافکنی دیگر شما ــ که در اوّل سوره ذکر شد[۱] ــ فرارسد ﴿شما را درآمیخته با هم محشور می‌کنیم﴾ از قبرهایتان به طوری‌که از هر مکانی با هم در آمیخته‌اید، یعنی: مؤمن با کافر درهم آمیخته است ــ بنا بر وجه اوّل در تفسیر این آیه ــ امّا بنا بر وجه دوم که مراد پراکندن آنان در سراسر زمین می‌باشد، معنی این است: شما را از سرزمین‌های مختلف و پراکنده به‌سوی سرزمین مقدّس گرد می‌آوریم ــ تا برای بار دوم قتل‌عام شوید ــ بنابراین وجه، آیهٔ کریمه بر وضعیّت کنونی بنی‌اسرائیل که در حال گردآمدن در سرزمین مقدّس‌اند مصداق پیدا می‌کند و قطعاً خدای عزّوجلّ زمینه را برای شکست و کشتار دوم آنان آماده خواهد کرد[۲].

وَبِٱلۡحَقِّ أَنزَلۡنَٰهُ وَبِٱلۡحَقِّ نَزَلَۗ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ﴿١٠٥﴾

﴿و آن را﴾ یعنی: قرآن را ﴿به حق فرو فرستادیم و به حق فرود آمده است﴾ یعنی: قرآن را جز به حق و راستی فرود نیاورده‌ایم پس قرآن در همه حال

۱ــ نگاه کنید به آیهٔ (۴) و آیات بعد از آن.

۲ــ برای روشن شدن بیشتر معنی آیه، نگاه کنید به آیات (۷ــ۴) از همین سوره.

به سوی حق فرامی‌خواند و در تمام امور دربرگیرندهٔ حقّ است و همیشه بر حق باقی می‌ماند؛ پس نه با غیر خود آمیخته شده و نه دستخوش کاستی و فزونی و تحریف می‌شود ﴿و تو را جز بشارت دهنده﴾ به بهشت برای کسانی‌که اطاعت ورزیده‌اند ﴿و بیم‌دهنده﴾ به دوزخ برای کسانی که عصیان ورزیده‌اند ﴿نفرستادیم﴾.

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَٰهُ تَنزِيلًا ﴿١٠٦﴾

﴿و قرآنی که آن را به تفریق فرستادیم﴾ یعنی: این همان قرآن عظیمی است که آن را آرام‌آرام، به‌تدریج و بخش بخش برتو نازل کردیم، نه تماماً در یک بار ﴿تا آن را بر مردم به درنگ بخوانی﴾ یعنی: آن را در طول مدّت بیست‌وسه سال، آهسته آهسته و اندک‌اندک به درنگ و تأنّی بر مردم بخوانی زیرا این شیوه به فهم نزدیک‌تر و از نظر حفظ آسان‌تر است ﴿و آن را به فروفرستادنی نازل کردیم﴾ یعنی: آن را اندک اندک و به دفعات برحسب مصالح و رخدادها نازل کردیم زیرا اگر تمام فرایض و مکلّفیّت‌ها در یک آن و یک زمان بر مکلّفان وضع می‌شد، یقیناً آنها می‌رمیدند و تاب نمی‌آوردند.

قُلْ ءَامِنُوا۟ بِهِۦٓ أَوْ لَا تُؤْمِنُوٓا۟ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ مِن قَبْلِهِۦٓ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٠٧﴾

بعد ازآن‌که حقیقت و حکمت نزول تدریجی قرآن ثابت شد آن‌گاه می‌فرماید:

﴿بگو﴾ ای پیامبر! ﴿به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید﴾ نه ایمان شما چیزی بر حقّانیّت قرآن می‌افزاید و نه عدم ایمان شما چیزی از حقّانیّت آن می‌کاهد ﴿بی‌گمان کسانی‌که پیش از آن دانش یافته‌اند﴾ یعنی: شکّی نیست؛ علمایی که کتابهای آسمانی پیشین را خوانده، حقیقت وحی را شناخته و نشانه‌های نبوّت را دریافته‌اند، همچون زیدبن‌عمروبن‌نفیل، ورقةبن‌نوفل و عبدالله‌بن‌سلام ﴿چون﴾ قرآن ﴿برآنان خوانده شود، سجده‌کنان به‌روی درمی‌افتند﴾ برای خدای سبحان؛ زیرا حقّ بر آنان پنهان نمی‌ماند.

وَيَقُولُونَ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعۡدُ رَبِّنَا لَمَفۡعُولٗا ﴿١٠٨﴾

﴿و می‌گویند﴾ دانشمندان حق‌پوی اهل کتاب و آشنایان به معارف الهی ﴿پاک است پروردگار ما، به راستی وعدهٔ پروردگار ما﴾ به پیروز ساختن مؤمنان ﴿قطعاً انجام شدنی است﴾ و سرانجام، حق پیروز است.

وَيَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ يَبۡكُونَ وَيَزِيدُهُمۡ خُشُوعٗا ۩ ﴿١٠٩﴾

﴿و گریه‌کنان برروی خویش می‌افتند﴾ حق تعالی بیان افتادنشان بر رویشان را تکرار کرد تا تأثیر موعظه‌های قرآن در دلهایشان را نشان دهد ﴿و می‌افزاید﴾ قرآن ﴿در آنان﴾ با گوش فرادادنشان به آن ﴿خشوع را﴾ یعنی: نرمی و لطافت قلب و رطوبت چشم را.

حاصل معنی این است: اگر شما مشرکان به قرآن ایمان نیاورید، پروایی نیست زیرا کسانی که از شما بهترند به آن ایمان آورده‌اند، ایشان دانشمندانی هستند که کتابهای پیشین را خوانده، اوصاف قرآن و پیامبر ﷺ را در کتبشان مطالعه کرده، حقیقت وحی و علایم نبوّت را شناخته و قدرت تمییز میان حق و باطل را دارا

شده‌اند.

قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَـٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا ﴿١١٠﴾

ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه می‌گوید: «روزی رسول‌خدا ﷺ در مکّه نماز می‌خواندند پس در دعای خود گفتند: «یا الله! یا رحمان!». مشرکان که این دعایشان را شنیدند، گفتند: به‌سوی این صائبی بنگرید که ما را از خواندن دو خدا نهی می‌کند امّا خود او دو خدا را می‌خواند! پس خداوند متعال نازل فرمود: (قُلِ ادْعُوااللهَ اَوِادْعُوا الرَّحْمٰن...). ﴿**بگو: الله را بخوانید یا رحمان را**﴾ هیچ ایراد و اشکالی ندارد ﴿**هر کدام را که بخوانید**﴾ یعنی: هر اسمی از اسمای حسنای حق تعالی را که بخوانید خوب است و در خواندن آن بر راه درست و صواب قرار دارید؛ از جمله خواندن الله و رحمان را؛ که خواندن هر دو جایز و نیکوست ﴿**زیرا برای او نامهای نیکوست**﴾ معنی نیکوبودن نامهای حق تعالی، **استقلال** هر یک از نامهای او به وصف **جلال** و بزرگی است. یادآور می‌شویم که اسمای حسنای حق تعالی ـ چنان‌که در حدیث صحیح آمده است ـ نودونه اسم است ﴿**و نمازت را**﴾ یعنی: قرائت نمازت را ﴿**نه با صدای بلند بخوان و نه با صدای آهسته و میان این**﴾ و آن ﴿**راهی بجوی**﴾ یعنی: راهی میانه بجوی پس نه به آواز بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته. گفتنی است که این حکم مربوط به نمازگزار منفرد است امّا امام باید در دو رکعت اوّل نمازهای بامداد، مغرب و عشاء و نیز در دو رکعت جمعه و عیدین، قرائت را به آواز بلند بخواند تا کسانی‌که در پشت‌سر او هستند، صدای او را بشنوند.

ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** این بخش از آیه می‌گوید: این حکم هنگامی

نازل شد که رسول خدا ﷺ در مکّه به حال اختفا به‌سر می‌بردند و چون در آن وقت مشرکان صدای قرائت قرآن را می‌شنیدند، هم قرآن را دشنام می‌دادند، هم کسی که آن را نازل کرده و هم کسی که آن را برای مردم آورده است؛ پس پروردگار نازل فرمود که: «نمازت را به آواز بلند نخوان» که مشرکان بشنوند و قرآن را دشنام دهند، «همچنان آن را آهسته نخوان» که یارانت آن را نشنوند بلکه در میان این و آن، شیوه‌ای میانه بجوی. بعد از آن امّت نیز به رعایت این شیوه ملزم شد تا همیشه شرایط و ظروف اوّلیه نزول قرآن را به‌خاطر داشته باشد.

وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ﴿١١١﴾

﴿**و بگو: ستایش خدایی راست که نه فرزندی گرفته**﴾ چنان‌که یهود و نصاری و نیز کسانی از مشرکان که می‌گویند: فرشتگان دختران خدایند، چنین می‌پندارند ﴿**و نه در جهانداری شریکی دارد**﴾ چنان‌که دوگانه‌پرستان و مانندشان از فرقه‌هایی که به تعدّد خدایان قایلند، می‌پندارند ﴿**و نه به سبب ناتوانی او را هیچ دوستی است**﴾ یعنی: نه حق تعالی خوار و ناتوان و ناچار است که به موالات و دوستی کسی نیاز داشته باشد چنان‌که «صابئین» می‌پندارند زیرا او از ناچاری و ناتوانی پاک و مبرّاست پس بنابراین، از دوست و یاور و دستیار و امثال اینها نیز کاملاً بی‌نیاز است ﴿**و او را چنان که باید و شاید بزرگ بشمار**﴾ یعنی: حق تعالی را به تعظیمی تامّ و تمام بزرگ بدار و او را به وصف بزرگی و منزّه بودن از فرزند، شریک، دوست، ناتوانی، ذلّت و هر آنچه که شایستهٔ شأن وی نیست، توصیف کن و بنابراین، او را ستایش بگوی چرا که او به سبب کمال ذات و تفرّد در اوصاف خویش، سزاوار تمام ستایش‌هاست.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه در ردّ بر یهود، نصاری، مشرکان و صابئین نازل شد. در **حدیث‌شریف** به روایت امام احمد و طبرانی از معاذبن‌انس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیة عِزّ این آیه است: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا...). در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «هر کس این آیه را بخواند، خداوند به‌مانند زمین و کوهها به او پاداش می‌دهد زیرا خداوند ﷻ در حقّ کسانی که می‌پندارند برای او فرزندی است، می‌گوید: (تَکَادُ السَّمٰاوٰاتُ... ۞ نزدیک است که آسمانها از این سخن بشکافند، زمین چاک خورد و کوهها به‌شدّت فرو ریزند) [مریم/۹۰]. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «رسول خدا ﷺ مردی را که از قرضداری خود نزد ایشان شکوه کرد، دستور دادند که آیة: (قُلِ ادْعُ اللّٰه...) را تا آخر سوره بخواند، سپس سه‌بار بگوید: تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِیْ لاٰ یَمُوْتُ ۞ بر زندهٔ پاینده‌ای توکّل کردم که هرگز نمی‌میرد».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ کهف
مکّی است و دارای صد و ده آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری آن به «کـهف» بـیان داسـتان شگـفت‌انگـیز اصحاب کهف (یاران غار) در آن است.

در فضیلت این سوره احادیثی روایت شده است؛ از آن جمله این **حدیث‌شریف** است: «هر کس ده آیهٔ اوّل از سورهٔ کهف را حفظ کند ــ در روایت دیگری آمده است ــ هر کس ده آیهٔ اخیر از سورهٔ کهف را بخواند ــ در روایت دیگری آمده است ــ هر کس ده آیه از سورهٔ کهف را بخواند، از فتنهٔ دجّال ایمن مـی‌ماند».

سنّت این است که انسان سورهٔ «کهف» را در روز و شب جمعه تلاوت کند زیرا در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «هر کس سورهٔ کهف را در روز جمعه بخواند، این سوره فاصلهٔ هر دو جمعه را برای او از نور روشن می‌کند». در روایتی دیگر آمده است: «هر کس کهف را در شب جمعه بخواند، این سوره بین او تا خانهٔ کعبه را از نور روشن می‌کند».

استاد سیّدابوالحسن ندوی رحمه الله در کتابش «تأمّلاتٌ فی سورةِ الکـهف» مـی‌گوید:

« تمام این سورهٔ کریمه را پیرو و پیرامون یک موضوع یافتم که می‌توانم عنوان آن را بگذارم: (از ایمان تا مادّیت)، من از این فتح بر خود بالیدم و با آن بعد دیگری از اعجاز قرآن کریم و نبوّت محمّد ﷺ برایم روشن شد زیرا تا آن وقت نمی‌دانستم؛ کتابی که در قرن ششم مسیحی نازل شده است، می‌تواند تصویری روشن و راستین از مدنیّت مادّی قرن حاضر را ارائه کند ».

محمّدبن‌اسحق در بیان **سبب‌نزول** این سورهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت می‌کند که فرمود: قریش نضربن‌حارث و عقبةبن‌ابی معیط را نزد دانشمندان یهود در مدینه فرستاده و به آنان گفتند: از یهودیان دربارهٔ محمّد سؤال کرده و اوصاف و سخنان وی را برایشان نقل کنید زیرا آنان اهل کتاب پیشین هستند و در بارهٔ انبیا علیهم السلام چنان آگاهی‌ای دارند که ما از آن بی‌بهره‌ایم. آن دو به مدینه آمدند و موضوع را با دانشمندان یهود در میان گذاشتند، یهودیان به آنان گفتند: از محمّد در بارهٔ سه چیز ذیل سؤال کنید پس اگر شما را از آنها خبر داد، او پیامبر مرسل است و در غیر آن او مردی مفتری و دروغگوست و خود دانید که با او چه می‌کنید:

۱ ــ از او راجع به داستان جوانانی سؤال کنید که در عصرهای اوّلیه گذشته‌اند، بپرسید که داستانشان چگونه بوده است؟ زیرا آنها داستان شگفتی دارند.

۲ ــ از او راجع به مرد گردشگری که مشرق‌ها و مغربهای زمین را درنوردید بپرسید که اخبار وی چگونه بوده است؟

۳ ــ از او دربارهٔ روح بپرسید که روح چیست؟ پس اگر به شما از این سه موضوع خبر داد، او به حق فرستادهٔ خدا ﷺ است.

نضر و عقبه به مکّه برگشتند و به قریش گفتند: ای گروه قریش! درحقیقت برایتان چیزی آورده‌ایم که میان شما و محمّد فیصله کن است. آن‌گاه سخنان یهود را با آنان در میان گذاشتند. رؤسای قریش بعد از شنیدن گزارش فرستادگان خود، نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای محمّد! ما را از این سه موضوع خبر ده! و

آن سه سؤال را مطرح کردند. رسول خدا ﷺ بی آن‌که استثنا کنند (یعنی ان‌شاءالله بگویند)، به آنان فرمودند: «فردا شما را از آنچه سؤال کردید، خبر می‌دهم». قریش برگشتند امّا رسول خدا ﷺ پانزده روز منتظر وحی باقی ماندند و خداوند متعال برایشان در این‌باره وحیی نفرستاد، به‌علاوه جبرئیل علیه السلام نیز نزدشان نیامد تا آن‌که در مکّه غلغله افتاد که: محمّد به ما «فردا» را وعده داد و امروز پانزده روز از آن وعده‌اش گذشته و هیچ خبری هم از سوی وی نیست! رسول خدا ﷺ از درنگ وحی سخت اندوهناک شدند و سخنان مشرکان مکّه بر ایشان دشوار آمد. سپس جبرئیل علیه السلام از سوی خدای عزّوجلّ سورهٔ «کهف» را بر ایشان فرود آورد که در آن، ضمن این‌که پروردگار متعال پیامبر خویش را از اندوهگین‌شدن بر کفر کفّار برحذر می‌دارد، داستان جوانان کهف، داستان مرد گردشگر (ذوالقرنین) و داستان خضر و موسی علیه السلام را نیز در آن بیان می‌کند و از روح هم که در سورهٔ «اسراء» پاسخ داد.

ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ وَلَمۡ يَجۡعَل لَّهُۥ عِوَجَاۜ ﴿١﴾

در نخستین آیه، خداوند جلّ جلاله بندگانش را تعلیم می‌دهد تا او را در برابر نعمت‌هایی که برایشان ارزانی داشته است و از آن جمله بر نعمت بزرگ فرودآوردن قرآن، سپاس و ستایش گویند:

﴿**همهٔ ستایش‌ها خدایی راست که کتاب را**﴾ یعنی: قرآن را ﴿**بر بندهٔ خود فرو فرستاد**﴾ تا او را به وسیلهٔ آن بر اسرار توحید، احوال فرشتگان و انبیا علیهم السلام و بر احکام شرعی‌ای که او و امّتش را بدانها مکلّف و متعبّد ساخته است، آگاه گرداند ﴿**و در آن هیچ‌گونه کجی‌ای ننهاد**﴾ بنابراین، در قرآن هیچ‌گونه تناقض و اختلافی در

لفظ یا معنی وجود ندارد و در عین حال، هیچ چیز در آن خالی از حکمت نیست.

قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾

﴿**کتابی قیم**﴾ یعنی: قرآن کتابی است راست و درست که در ان هیچ کجی و انحراف و میلی به‌سوی افراط و تفریط نیست. البتّه فایدهٔ جمع کردن میان نفی کجی و اثبات استقامت، تأکید است زیرا چه بسیار چیزهای راست و مستقیمی هستند که چون نیک تأمّل شود، اندک کجی‌ای در آنها مشاهده می‌شود پس این تعبیر، بر نفی وجود کمترین کجی‌ای در قرآن کریم تأکید می‌گذارد. به‌قولی: قرآن بر کتب آسمانی ما قبل خود قیّم؛ یعنی نگهبان، شاهد و مصدّق است.

بعد از آن‌که خداوند ﷻ کتاب خود را به استقامت وصف کرد، حکمت فرودآوردنش را چنین بیان می‌کند: ﴿**تا بیم دهد**﴾ کافران را ﴿**به عذابی سخت**﴾ بَأْس: عذاب است ﴿**از جانب خود**﴾ یعنی: این عذاب سخت از نزد حق تعالی فرود می‌آید ﴿**و تا مؤمنانی را که کارهای شایسته می‌کنند مژده دهد به این‌که برای آنان پاداشی نیکوست**﴾ آن پاداش بهشت است که هر چه در آن است، نیکوست.

مَّٰكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا ﴿٣﴾

آن مؤمنان شایسته‌کار؛ ﴿**ماندگارند در آن**﴾ یعنی: در آن پاداش نیکو ﴿**جاودانه**﴾ یعنی: به ماندنی همیشگی که هرگز آن را گسست و پایانی نیست.

وَيُنذِرَ ٱلَّذِينَ قَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدًا ﴿٤﴾

﴿و تا بیم دهد کسانی را که گفتند: خداوند فرزندی گرفته است﴾ آنان یهود و نصاری و بعضی از کفّار قریش بودند که گفتند: فرشتگان دختران خدایند. شکّی نیست که نسبت‌دادن فرزند به‌سوی خدای سبحان، از زشت‌ترین انواع کفر است.

مَّا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِأَبَآئِهِمْۚ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَٰهِهِمْۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾

﴿به این امر﴾ یعنی: به فرزندداشتن خدای سبحان، یا به این‌که او فرزندی برگرفته است ﴿نه خودشان علمی دارند و نه پدرانشان﴾ یعنی: خود و پیشینیانشان دلیل روشنی بر این امر که خدای سبحان فرزندی گرفته است ندارند بلکه پدرانشان در این پندار و گمان خویش، بر جهل و گمراهی قرار داشتند و فرزندانشان نیز از آنان تقلید کرده و همگی گمراه شدند ﴿بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی‌آید﴾ به کدامین جرأت چنین سخنی را بر زبان آوردند! ﴿جز دروغ نمی‌گویند﴾ دروغی که به هیچ وجه ذرّه‌ای از صدق و راستی در آن نیست.

فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿٦﴾

﴿مگر تو جان خود راکشنده‌ای﴾ یعنی: هلاک‌کنندهٔ خویش هستی ﴿در پی آنان﴾ یعنی: در پی روگردانی و اعراض کفّار ﴿اگر به این سخن﴾ یعنی: به قرآن

﴿ایمان نیاورند، از اندوه ﴾أَسَفاً: یعنی از خشم یا اندوه بر این افترایشان و بر سایر کفرورزی هایشان. یعنی: ای محمّد! کار را بر خود آسان بگیر زیرا مأموریّتی که تو برای انجام آن برانگیخته شده‌ای، فقط ابلاغ رسالتی است که ما بر دوش تو نهاده‌ایم و تو هرگز به این مکلّف نیستی که ایمان را در دلهایشان وارد کرده و خود را در حسرت‌خوردن بر کفرشان تلف گردانی.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى ٱلْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ﴿٧﴾

﴿در حقیقت آنچه را که بر زمین است، ما برای آن آرایشی قرار دادیم﴾ یعنی: ما آنچه را که صلاحیّت آراستگی برای زمین را دارد؛ مانند حیوانات، نباتات و جمادات و آنچه که به بشر اختراع، اکتشاف و ساختن آن را الهام کرده‌ایم؛ مانند تأسیسات، ساختمانها، البسه، کالاهای مصنوعی و غیره ... را برای زمین آرایشی قرار دادیم ﴿تا آنان را بیازماییم که کدام یک از آنان نیکوکارترند﴾ آیا این یکی عمل نیکوتری دارد یا آن یکی؟ و تا بیازماییم که کدام یک از آنان در کاربرد مال، منصب، قدرت و دیگر مواهبی که به وی داده شده، صالح‌تر و شایسته‌تر است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در حقیقت دنیا شیرین و خرّم است و همانا خداوند متعال جانشین کنندهٔ شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید».

وَإِنَّا لَجَٰعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيداً جُرُزاً ﴿٨﴾

سپس حق تعالی از زوال و فنای دنیا خبر داده می‌فرماید: ﴿و ما البتّه﴾ در هنگام به پایان رسیدن عمر دنیا ﴿آنچه را که بر آن است﴾ یعنی بر زمین است از آن آرایش‌ها ﴿میدانی هموار﴾ و بیابانی صاف و ﴿بی‌گیاه خواهیم ساخت﴾ که در آن نه

زراعتی است و نه زینتی ، همانند کشتزاری که ملخ آن را خورده باشد .

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَٰبَ ٱلْكَهْفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُوا۟ مِنْ ءَايَٰتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾

سپس حق تعالی به بیان داستان اصحاب «کهف» می‌پردازد . گفتنی است که‌حکمت در وقوع رخداد «اصحاب‌کهف» ، راه‌نمودن انسانها به امکان وقوع رستاخیز بعد از مرگ و دادن این استنباط به آنان است که اگر آخرت حقّ است ــ که حقّ است ــ دیگر آرایش‌های دنیا در برابر آن قدر و بهایی ندارد .

﴿**آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از جملهٔ نشانه‌های ما، شگفت‌آور بودند**﴾ یعنی : ای محمّد ! مگر پنداشتی که فقط داستان اصحاب کهف و رقیم که از نشانه‌های ماست ، شگفت آور بود؟ نه ! چنین مپندار زیرا همهٔ آیات و نشانه‌های ما بسان این نشانه ــ بلکه بیشتر از آن ــ شگفت آورند . کهف: یعنی غاری در کوه . رقیم: نام وادی یا قریه یا سنگ‌نوشته‌ای است که نامهای اصحاب کهف در آن حکّ شده بود . ابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که رقیم : همان سنگ‌نوشته (لوح) است .

مورّخان در این امر که غار اصحاب کهف در کجا واقع شده ، اختلاف نظر دارند؛ بعضی بر آنند که این غار در وادی‌ای نزدیک عقبه ــ جنوب فلسطین ــ قراردارد ، بعضی آن را در نینوی از سرزمین موصل که در شمال عراق واقع است ، پنداشته‌اند ، بعضی می‌گویند : این غار در جنوب ترکیه در محلّی به نام طرسوس از بلاد روم سابق واقع شده است . البتّه همهٔ این اقوال نیازمند دلیل‌اند . پس بهتر است بگوییم : خداوند ﷻ خود به مکان آن غار داناتر است و اگر در تعیین مکان آن مصلحتی دینی نهفته بود ، قطعاً حق تعالی و پیامبرش ما را به آن

راهنمایی می‌کردند چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ چیز از آنچه که شما را به بهشت نزدیک می‌کند و از دوزخ دور می‌گرداند باقی نگذاشتم مگر این‌که از آن آگاهتان کردم».

إِذْ أَوَى ٱلْفِتْيَةُ إِلَى ٱلْكَهْفِ فَقَالُوا۟ رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿۱۰﴾

﴿**آن‌گاه که جوانان به‌سوی غار آرام گرفتند**﴾ جوانانی چند از اشراف و شاه‌زادگان که پادشاهی ستمگر از آنان خواست تا به شرک و بت‌پرستی گردن نهند، از اجابت این خواستهٔ ناروا سر باز زده و از بیم غارت ایمان خویش از سوی قوم کافر خود، به غاری پناه بردند.

باید دانست که گریز از میان مردم در هنگام رویدادن فتنه‌ها، به‌خاطر حفظ دین خویش امری مشروع است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «نزدیک است دورانی فرابرسد که بهترین مال یکی از شما، گوسفندانی چند باشد که آنها را به قلّهٔ کوهها و جاهای ریزش باران برده و به این ترتیب، با دین خویش از فتنه‌ها می‌گریزد». پس فقط در این حالت، یعنی حالت فتنه است که کناره گیری از مردم مشروع می‌باشد، نه در غیر آن از حالات زیرا با گوشه گیری از مردم، جمعه و جماعت‌ها از انسان فوت می‌شود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مؤمنی که با مردم درمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر می‌کند، بهتر از مؤمنی است که با آنان درنمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر نمی‌کند». ﴿**پس گفتند**﴾ جوانان موصوف آن‌گاه که به غار وارد شدند؛ ﴿**ای پروردگار ما! از جانب خود به ما رحمتی ببخش**﴾ یعنی: از نزد خود به ما رحمتی ببخش که مخصوصاً از گنجینه‌های رحمت توست و آن عبارت از: آمرزش در آخرت، ایمنی از دشمنان و روزی در دنیاست ﴿**و برای ما**

در کار ما راهیابی را آماده ساز ﴾ یعنی: کاری را که ما هم‌اکنون برآن هستیم ــ که عبارت از مقاطعه و بریدن از کفّار است ــ به سامان برسان.

مفسّران نقل کرده‌اند: مردم آن شهر در خارج از آن اجتماع سالیانه‌ای داشتند که در آن گردهم آمده بتان را پرستش کرده و حیوانات را برای آنها قربانی می‌کردند و آن پادشاه ستمگر آنها را به این کار دستور می‌داد پس چون آن جوانان با قوم خود به آن مراسم رفتند، در این کارها به چشم بصیرت نگریسته و دانستند که پرستش جز برای ذاتی که آفرینندهٔ آسمانها و زمین است، شایسته نیست آن‌گاه یکی‌یکی از قوم خویش بریده در مکانی جمع شدند و برای خود معبدی ساختند که در آن فقط خدای یگانه را می‌پرستیدند. پس قومشان به راز کارشان پی برده و شاه را از ماجرایشان آگاه کردند، شاه آنان را إحضار کرد و حقیقت امر را از آنان پرسید، ایشان بی‌محابا حقیقت را گفتند و او را به‌سوی خدای عزّوجلّ دعوت کردند. ولی شاه ایمان نیاورد و تهدیدشان کرد و برایشان مهلتی تعیین نمود تا در آن مهلت به شرک برگردند. البتّه این مهلت از لطف خداوند ﷻ بود که فرصت گریختن را برای آنان آماده کرد.

فَضَرَبْنَا عَلَىٰٓ ءَاذَانِهِمْ فِى ٱلْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾

﴿**پس بر گوشهایشان در آن غار پرده گذاشتیم** ﴾ یعنی: با خواب سنگینی که بر آنان چیره گردانیدیم، گوشهایشان را از شنیدن صداها مسدود کردیم؛ ﴿**سالهایی شمرده شده** ﴾ یعنی: سالهایی بسیار به‌شماری معلوم. گفتنی است که بیان تعداد این سالها در پایان داستان می‌آید.

ثُمَّ بَعَثْنَٰهُمْ لِنَعْلَمَ أَىُّ ٱلْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓاْ أَمَدًا ﴿١٢﴾

﴿**آن‌گاه آنان را برانگیختیم**﴾ یعنی: از آن خواب سنگین بیدارشان کردیم ﴿**تا معلوم بداریم که کدام یک از دو گروه**﴾ از مؤمنان و کافرانی که در مدّت درنگشان در غار با هم اختلاف نظر داشتند ﴿**مدّت درنگشان را شمارنده‌ترند**﴾ یعنی: مدّت باقی‌ماندنشان را در حال خواب در غار، بهتر در ضبط و حساب می‌آورند.

با چهار آیهٔ فوق، داستان اصحاب کهف به طور مختصر بیان شد، اکنون تفصیل داستان می‌آید:

نَّحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ نَبَأَهُم بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّهُمۡ فِتۡيَةٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمۡ وَزِدۡنَٰهُمۡ هُدٗى ﴿١٣﴾

﴿**ما خبرشان را بر تو به راستی و درستی حکایت می‌کنیم**﴾ نه همچون اخبار مشوّش و غیرمضبوط اهل کتاب که در آن از راستی و درستی نشانی نیست ﴿**آنان جوانانی بودند**﴾ یعنی: جوانانی کم سنّ و سال بودند ﴿**که به پروردگار خویش ایمان آوردند**﴾ یعنی: به یگانگی وی باور و اعتراف کردند ﴿**و ما بر هدایتشان افزودیم**﴾ یعنی: بر یقین و شناختشان از حق دربارهٔ آنچه که اهل زمانشان در آن اختلاف می‌کردند افزودیم؛ با بخشیدن پایداری و توفیق به ایشان از جانب خویش.

آیهٔ کریمه به این حقیقت اشاره دارد که: جوانان نسبت به بزرگسالانی که در دین باطل غوطه‌ور شده‌اند، به‌سوی حق روی‌آورنده‌تر و به هدایت گراینده‌تراند. بر این اساس بود که بیشتر اجابت‌کنندگان رسول خدا ﷺ ـ چنان‌که ابن‌کثیر نیز گفته است ـ جوانان بودند امّا سالمندان قریش ـ جز اندکی ـ بر دین باطلشان باقی ماندند. البتّه این خود درسی بلیغ برای دعوتگران است.

وَرَبَطۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ إِذۡ قَامُواْ فَقَالُواْ رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ

ٱلۡأَرۡضِ لَن نَّدۡعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهٗاۖ لَّقَدۡ قُلۡنَآ إِذٗا شَطَطًا ﴿١٤﴾

﴿و دلهایشان را استوار گردانیدیم﴾ یعنی: دلهای آن جوانان را با شکیباساختنشان بر ترک خانواده و دار و دیار، نیرومند و قوی گردانیدیم ﴿آن‌گاه که برخاستند﴾ و در خارج از شهر اجتماع کردند تا بر دین حق و کناره گیری از قوم و دیار خویش هم‌پیمان شوند ﴿پس گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است﴾ چنان‌که گذشت. بنا به قولی: آنان پادشاه ستمگری به‌نام «دقلدیانوس» یا «دقیانوس» داشتند که مردم را به‌سوی پرستش طواغیت فرامی‌خواند پس خدای عزّوجلّ آن گروه از جوانان را بر راه حق استوار گردانید و ایشان را در پناه عصمت خویش قرارداد تا برخاستند و گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است ﴿جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند﴾ نه با شریک آوردن معبودی دیگر با وی و نه به طور مستقلّ ﴿که در غیر این صورت قطعاً سخن دروغ گفته‌ایم﴾ شَطَطْ: غلوّ و تجاوز از حدّ در راه ناصواب و در بهتان و ناروا و دوری از حقّ است.

دو آیهٔ فوق دلالت می‌کنند بر این‌که اگر انسان از همان آغاز کار، در طلب صادق باشد، خداوند ﷻ به او هدایت ارزانی داشته و قلبش را استوار می‌گرداند. البتّه این درسی است بلیغ برای کسانی که می‌خواهند به اسلام درآیند و به آنها می‌آموزد که قبل از هرچیز باید با خدای خویش صادق باشند.

هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ لَّوۡلَا يَأۡتُونَ عَلَيۡهِم بِسُلۡطَٰنِۭ بَيِّنٖۖ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا ﴿١٥﴾

اصحاب کهف افزودند: ﴿این قوم ما بجز خداوند معبودانی اختیار کرده‌اند، چرا بر

حقانیّت آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟ ﴾ یعنی: چرا بر خدابودن آنها دلیلی روشن که قابل تمسّک باشد، نمی‌آورند؟ ﴿ **پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد** ﴾ و بپندارد که او در عبادت شریکی دارد؟ یعنی: هیچ کس از چنین کسی ستمکارتر نیست.

این نیز درسی است بلیغ برای دعوتگران که اسلام انسان، باید با کفر وی به طاغوت و طاغوتیان همراه باشد.

وَإِذِ ٱعۡتَزَلۡتُمُوهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأۡوُۥٓاْ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ وَيُهَيِّئۡ لَكُم مِّنۡ أَمۡرِكُم مِّرۡفَقٗا ﴿١٦﴾

آن‌گاه برخی از آن جوانان برخی دیگر را مخاطب قرار داده گفتند: ﴿ **و ای یاران! چون از آنها کناره گرفتید** ﴾ یعنی: چون از پرستشگران بتان بریدید ﴿ **و کناره گرفتید از آنچه جز خدا می‌پرستند** ﴾ یعنی: از پرستش بتانشان نیز کناره گرفتید ﴿ **پس به‌سوی غار جای گیرید** ﴾ یعنی: چون از آنان به کناره گیری اعتقادی کناره گرفتید پس همین‌گونه به کنارگرفتن جسمانی نیز از آنان کناره گیرید؛ با پناه‌بردن به‌سوی غار و مأوی گزیدن در آن.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که: بریدن حسّی و بدنی از اهل کفر نیز همچون بریدن از آنان با روح و اندیشه، اهمّیّت دارد.

﴿ **تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند** ﴾ یعنی: تا حق تعالی رحمت خویش را بر شما توسعه داده و شما را از دید قومتان پنهان بدارد، یا بر شما از رزق خویش بگستراند ﴿ **و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد** ﴾ یعنی: شما را در عزم مقاومت علیه شرک و کفر که در صدد سازماندهی آن هستید، پایدار گرداند و چنان کارتان را رونق بخشد که از آن بهره‌مند شوید.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که اصحاب کهف در حال و مقال و رفتار، به پروردگار خود عارف شده بودند و از کمال معرفتشان بود که دانستند؛ چون از قوم خویش به غار پناه برند، عطا و بخشش الهی در قبال آن حتمی خواهد بود.

۞ وَتَرَى ٱلشَّمْسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ ٱلْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ وَهُمْ فِى فَجْوَةٍ مِّنْهُ ۚ ذَٰلِكَ مِنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ۗ مَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيًّا مُّرْشِدًا ﴿١٧﴾

﴿**و آفتاب را می‌بینی که چون برمی‌آید، از غارشان به سمت راست میل می‌کند**﴾ و شعاع آن بر ایشان برنمی‌تابد تا اذیّت‌شان کند ﴿**و چون غروب کند از آنان به جانب چپ**﴾ غار ﴿**تجاوز می‌کند**﴾ و باز هم مستقیماً بر آنان نمی‌تابد. یعنی آفتاب در هر دو سوی روز ـ چه قبل از زوال و چه بعد از آن ـ به دو جانب راست و چپ متمایل شده دامن برمی‌چیند و مستقیماً بر غار نمی‌تابد ﴿**در حالی که آنان در گشادگی غار قراردارند**﴾ یعنی: آنان در جایی فراخ و با گستره از غار قرار گرفته‌اند که از آزار تابش مستقیم آفتاب مصونند و در تمام مدّت روز در سایه قرار داشتند لذا خورشید نه در هنگام طلوع و نه در وقت غروب برآنان نمی‌تابید. به‌قولی دیگر معنی این است: در آن غار به‌سوی شمال گشاده بود پس چون خورشید طلوع می‌کرد، آفتاب از دست راست غار بر آن می‌تابید و چون غروب می‌کرد، از دست چپ غار پس از آنجا که آنها در میانهٔ غار قرار داشتند، آفتاب مستقیماً بر آنان نمی‌تابید لذا در عین حال که غار در معرض نور خورشید و تهویهٔ مناسب قرار

داشت، ایشان از گزند شعاع خورشید در امان بودند ﴿**این از نشانه‌های خداست**﴾ که ایشان را در محلّی امن و جایگاهی راحتبخش قرارداد و بدنهایشان را از تلف‌شدن حفظ کرد، از آنجا که ایشان را به غاری راهنمایی کرد که خورشید و هوا هر دو در آن نفوذ و جریان داشت تا بدنهایشان آسیبی نبیند ـ چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. و این خود دلیلی بر قدرت بی‌کران حق تعالی است ﴿**خدا هر که را هدایت کند پس همو راه یافته است و هرکه را گمراه کند پس هرگز برای او ولیّ مرشدی نخواهی یافت**﴾ ولیّ مرشد: یعنی کارساز و یار و راهبر. پس خدایا! از تو می‌خواهیم که ما را از اولیای مرشد خویش قرار دهی.

وَتَحۡسَبُهُمۡ أَيۡقَاظٗا وَهُمۡ رُقُودٞۚ وَنُقَلِّبُهُمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَذَاتَ ٱلشِّمَالِۖ وَكَلۡبُهُم بَٰسِطٞ ذِرَاعَيۡهِ بِٱلۡوَصِيدِۚ لَوِ ٱطَّلَعۡتَ عَلَيۡهِمۡ لَوَلَّيۡتَ مِنۡهُمۡ فِرَارٗا وَلَمُلِئۡتَ مِنۡهُمۡ رُعۡبٗا ﴿١٨﴾

﴿**و می‌پنداری**﴾ ای بیننده! اگر اصحاب کهف را ببینی ﴿**که ایشان بیدارند، درحالی‌که خفته‌اند**﴾ به قولی: درحالی‌که ایشان خواب بودند، چشمهایشان باز بود. به قولی دیگر معنی این است: ایشان را به‌خاطر بسیار پهلوگردانیدنشان بیدار می‌پنداری چنان‌که می‌فرماید: ﴿**و آنان را به جانب راست و جانب چپ می‌گردانیم**﴾ در هنگام خوابشان؛ تا زمین اجسادشان را نفرساید و به تحلیل نبرد. شایان ذکر است که حکمت این پهلوگردانیدن در طبّ جدید شناخته شده زیرا علم جدید به این حقیقت دست یافته که اگر انسان ماه‌های متوالی به‌طور بی‌حرکت بر یک حال باقی بماند، می‌میرد چراکه املاح بدنش در پهلویی که رو به زمین است تراکم پیدا می‌کند ﴿**و سگشان بر آستانهٔ غار دو دست خود را گشاده بود**﴾ وَصِیْد:

درگاه غار یا آستانهٔ در است. ابن‌جریج می‌گوید: سگشان در بیرون در چمباتمه زده بود، گویی از آنان پاسبانی می‌کرد. دلیل این‌که او در خارج در چمباتمه زده بود نه در درون غار؛ این است که فرشتگان به خانه‌ای که سگ در آن باشد وارد نمی‌شوند بنابراین، راه ورود فرشتگان به غار نیز باز بود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «برکت اصحاب کهف شامل سگشان نیز شد و او نیز همانند آنان در این حالت به خواب رفت. و این است فایدهٔ محبّت نیکان، چرا که آن سگ نیز دارای شأن و مقامی شد، به‌طوری‌که حکایت آن در قرآن جاودانه گشت». آری!

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوّتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت، مردم شد

در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در اثنایی که من و رسول خدا ﷺ از مسجد خارج می‌شدیم، در آستانهٔ در با مردی روبرو شدیم، آن مرد پرسید: یا رسول‌الله! قیامت چه وقت است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: چه چیز برای آن آماده کرده‌ای؟ انس رضی الله عنه می‌گوید: گویی مرد فروماند پس درنگی کرد و آن‌گاه گفت: یا رسول‌الله! برای آن نه نماز بسیاری را آماده کرده‌ام، نه روزه و نه صدقهٔ بسیاری را ولی من خدا و رسول وی را دوست می‌دارم. رسول خدا ﷺ فرمودند: پس تو با همان کسانی هستی که دوستشان داشته‌ای».

﴿اگر بر آنان می‌نگریستی، البتّه گریزان روی از آنها برمی‌تافتی و از مشاهدهٔ آنها آکنده از ترس می‌شدی﴾ چنان ترس و هراسی که سینه را پر می‌کند. به‌قولی: سبب هراس از اصحاب کهف، هیبتی بود که خداوند ﷻ بر آنان افگنده بود. به‌قولی دیگر: اصحاب کهف بدان جهت هراسناک شده بودند که موها و ناخن‌هایشان بلند شده بود.

وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَٰهُمْ لِيَتَسَآءَلُواْ بَيْنَهُمْۚ قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْۖ قَالُواْ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍۚ قَالُواْ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَٱبْعَثُوٓاْ أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِۦٓ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَآ أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿۱۹﴾

﴿**و این‌گونه آنان را برانگیختیم**﴾ یعنی: بعد از آن خواب طولانی بیدارشان ساختیم ﴿**تا میان خود از یک‌دیگر سؤال کنند**﴾ در بارهٔ مدّت درنگ‌شان در غار و در نتیجه به قدرت عظیم ما پی ببرند و این رخداد بر یقینشان بیفزاید ﴿**گوینده‌ای از آنان گفت: چقدر درنگ کرده‌اید؟**﴾ یعنی: در خواب؟ این سؤال بدان جهت در ذهنشان خطور کرد که خود را در غیر حالتی دیدند که قبل از خواب از خویشتن به یاد داشتند ﴿**گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کرده‌ایم**﴾ مفسّران می‌گویند: آنان صبحگاه به غار وارد شده بودند و خدای عزّوجلّ در آخر روز از خواب بیدارشان کرد پس این سخنشان برمبنای غالب گمان بود زیرا کسی که در خواب به‌سر می‌برد، مدّت درنگ خویش در حال خواب را نمی‌تواند بسنجد، از این‌روی آنان علم این کار را نهایتاً به خدای سبحان موکول کرده و ﴿**گفتند: پروردگار شما به مقدار درنگ‌کردنتان داناتر است**﴾ یعنی: شما مدّت ماندنتان در غار را نمی‌دانید بلکه آن را فقط خدای سبحان می‌داند و بس ﴿**پس یکی را از میان خود با این ورق خود**﴾ ورق: نقرهٔ مسکوک یا غیر مسکوک است ﴿**به شهر بفرستید**﴾ به‌قول «واحدی»، آن شهر، شهر «افسوس» بود که ایشان قبلاً ساکن آن بودند و امروزه به آن «طرسوس» می‌گویند ﴿**پس باید تأمّل کند که کدام یک پاکیزه‌تر است**﴾ یعنی: آن رفیق ما که به شهر می‌رود، باید بنگرد که کدام یک از غذافروشان شهر،

غذایی پاکیزه‌تر و دست‌پختی حلال تر دارد. به‌قولی: مراد این است که باید بنگرد؛ کدام یک از آنان ذبحی پاک‌تر دارد زیرا غالب مردم آن شهر در زمانی که ایشان به غار پناه‌برده بودند، کافر بودند و برای بتان قربانی ذبح می‌کردند ﴿**پس، از آن**﴾ غذای پاک ﴿**برایتان خوراکی بیاورد و باید تلطّف کند**﴾ یعنی: باید در رفت‌وآمد خود بسیار دقّت و احتیاط کرده و زیرکی به خرج دهد تا شناخته نشود. یا در معامله دقّت کند تا فریب داده نشود ﴿**و هیچ‌کس را از حال شما آگاه نگرداند**﴾ یعنی: چنان عمل نکند که احدی محلّ اختفای شما را بداند.

إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا۟ عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِى مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوٓا۟ إِذًا أَبَدًا ﴿۲۰﴾

﴿**چراکه اگر آنان بر شما قدرت یابند**﴾ یعنی: اگر از شما آگاه شوند و جای شما را بدانند و بر شما دست یابند ﴿**شما را سنگسار می‌کنند**﴾ و به‌قتل می‌رسانند ﴿**یا شما را به کیش خود باز می‌گردانند**﴾ همان کیش و آیینی که ـ قبل از هدایت‌تان ـ بر آن قرار داشتید ﴿**و در آن صورت**﴾ یعنی: در صورت بازگشت به دین باطل آنان ﴿**هرگز رستگار نخواهید شد**﴾ نه در دنیا و نه در آخرت.

وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَآ إِذْ يَتَنَٰزَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ ۖ فَقَالُوا۟ ٱبْنُوا۟ عَلَيْهِم بُنْيَٰنًا ۖ رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ ۚ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُوا۟ عَلَىٰٓ أَمْرِهِمْ

لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيۡهِم مَّسۡجِدٗا ﴿٢١﴾

﴿و بدین گونه﴾ مردم آن سرزمین را ﴿بر حالشان آگاه ساختیم﴾ یعنی: چنان‌که آنان را به خواب فروبرده و از خواب برانگیختیم، مردم را نیز از حالشان آگاه ساختیم ﴿تا بدانند که وعدهٔ خداوند﴾ به برانگیختن بعد از مرگ ﴿راست است﴾ زیرا حال ایشان در به خواب‌بردن طولانی و سپس بیدارساختنشان، همانند حال کسی است که می‌میرد آن‌گاه برانگیخته می‌شود ﴿و﴾ تا بدانند که ﴿در قیامت هیچ شبهه‌ای نیست﴾ پس ذاتی که بر فروبردنشان در خواب به مدّت صدها سال و باقی‌گذاشتنشان بر آن حال بدون غذا و خوراکی‌ای توانا باشد، قطعاً بر زنده کردن مردگان نیز تواناست. به قولی: پادشاه آن عصر از کسانی بود که منکر رستاخیز بودند پس خدای عزّوجلّ این معجزه را به وی نمایاند.

استاد سیّدابوالحسن ندوی﷬ ترجیحاً بر آن است که این رویداد در عهد «هاردین» امپراطور رومانی (۱۳۸ ـ ۱۱۷م) اتّفاق افتاد زیرا در این دوران، دین نصرانیّت در آن منطقه رونق یافته بود و پادشاهان آن به این دین ایمان آورده بودند.

نقل است که: سبب آگاهی مردم از حالشان این بود که چون رفیقشان با پول نقره‌ای که از ضرب دورهٔ دقلدبانوس بود، جهت تهیّهٔ خوراک به بازار رفت و آن سکّه را به بازاریان نشان داد، آنها او را به این متّهم کردند که گنجی یافته است و درحالی‌که او از این طرز رفتارشان و نیز از تغییراتی که در وضع شهر می‌دید، سخت بهت‌زده شده بود، او را به اتّهام‌یافتن گنج نزد پادشاه بردند و او داستان را به آنان باز گفت، پادشاه با درباریانش به‌سوی غار به راه افتادند تا با او به غار رسیدند.

دنبالهٔ ماجرا را قرآن این گونه حکایت می‌کند: ﴿هنگامی‌که﴾ آنان ﴿میان خود در کارشان با یک‌دیگر نزاع می‌کردند﴾ زیرا هنگامی‌که پادشاه و همراهانش از

حالشان آگاه شدند و ایشان را بر آن حال، زنده دیدند خدای عزّوجلّ روح آن جوانان را قبض کرد و ایشان را به‌سوی خود فراخواند آن‌گاه میان گروهی که خداوند ﷻ آنها را از راز کار جوانان و این نشانهٔ عظیم آگاه کرد تا به عقیدهٔ بعث بعد از مرگ باور پیدا کنند، در این امر که با غار آن جوانان چه بکنند، اختلاف پیدا شد ﴿**پس گفتند**﴾ عدّه‌ای از آنان بعد از آن‌که خداوند متعال اصحاب کهف را میراند ﴿**برروی آنها ساختمانی بنا کنید**﴾ یعنی: در غارشان را ببندید و ایشان را به حال خود واگذارید و بر در غار ساختمانی به‌عنوان یادمان‌شان بسازید. گویند: گروهی که این پیشنهاد را دادند، از کفّار آن قوم بودند ﴿**پروردگارشان به حال آنان داناتر است**﴾ نسبت به این گروهی که در بارهٔ ایشان نزاع می‌کنند که آنها که بودند، چه بودند و چه مدّت در غار درنگ کردند. این جملهٔ معترضه‌ای در میان آیه است. ﴿**سر انجام کسانی که بر کارشان غلبه یافتند، گفتند**﴾ یعنی: سرانجام صاحبان قدرت و نفوذ که بر تصمیم‌گیری در بارهٔ آنان مسلّط بودند، گفتند: ﴿**حتماً بر غار آنان مسجدی بنا می‌کنیم**﴾ نقل است که این گروه صاحب نفوذ، مسلمانان‌شان بودند که پادشاه نیزط از ایشان بود و رأی‌شان غالب شد. بنا کردن مسجد نیز بر این حقیقت اشعار دارد که آنان مسلمان بودند.

باید دانست: کسانی از پیشینیان که بر سر قبرها مسجد و معبد بنا کرده‌اند، در سنّت نبیّ اکرم ﷺ مورد نکوهش قرار گرفته‌اند پس از احادیث وارده در این باب چنین دانسته می‌شود که این‌کار از بدعت‌هایی بوده که بعد از گذشت زمان طولانی، در دین نصرانیّت پدید آمده است لذا در شرع انور ما بنا کردن مسجد بر سر مزارات، نمازخواندن در مزارات و ساختمان‌سازی در آنها جایز نیست.

سَيَقُولُونَ ثَلَٰثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ
كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِٱلْغَيْبِ ۖ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ ۚ قُل رَّبِّيٓ

أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَآءً ظَـٰهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٢﴾

﴿**به زودی خواهند گفت**﴾ جمعی از مردم: ﴿**اصحاب کهف سه تن بودند و چهارمین آنها سگشان بود**﴾ گروهی که می‌گفتند: اصحاب کهف، سه یا پنج یا هفت تن بودند، از اهل کتاب و از مسلمانانی بودند که در زمان رسول خدا ﷺ دربارهٔ تعدادشان با یک‌دیگر اختلاف داشتند ﴿**و می‌گویند**﴾ یعنی: بعضی دیگر ﴿**پنج تن بودند و ششمین آنها سگشان بود، رجم به غیب می‌کنند**﴾ رَجْم بِالْغَيْب: یعنی تیر در تاریکی‌انداختن و از روی حدس و گمان یا بی داشتن یقین و دانش سخن گفتن ﴿**و می‌گویند**﴾ جمعی دیگر ﴿**آنها هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود**﴾ گویی سخن این فرقه به صواب نزدیکتر است، به دلالت این‌که خداوند ﷻ آنها را در سِلک راجمین به غیب نیاورد ﴿**بگو: پروردگارم به شمارهٔ آنها داناتر است**﴾ ای گروههای اختلاف‌کننده در این امر. این جمله ارشادی است بر این امر که در چنین مقام و موقعیّتی بهتر این است که علم این امور به خدای عزّوجلّ برگردانده شود و در بارهٔ آن سخن گفته نشود پس نیازی نیست که ما در تعداد اصحاب کهف ژرف نگری کنیم ﴿**نمی‌داند آنان را**﴾ یعنی: نمی‌داند حقیقت وجودشان را، چه رسد به شمار آنان را ﴿**جز اندکی**﴾ از مردم. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «من از همان اندک هستم و شمار آنان را می‌دانم، آنها هفت تن بودند». ﴿**پس دربارهٔ آنان مِراء نکن**﴾ مِراء: در لغت به معنی جدال و بگومگوست زیرا بر جدال و مشاجره در این امر، فایده‌ای مترتّب نیست ﴿**جز به صورت سرسری**﴾ یعنی: جز جدالی سطحی و بی تعمّق و آن فقط حکایت‌کردن چیزی است که خداوند متعال به آن حضرت ﷺ وحی کرده است و بس ﴿**و در باب آنها از هیچ کس از آنان**﴾ یعنی: از اهل کتاب یا غیرشان ﴿**سؤال نکن**﴾ زیرا آنچه که خداوند ﷻ خود در این باب بر تو حکایت

کرده، تو را از سؤال‌کردن از کسانی که از این داستان آگاهی درستی ندارند، بی‌نیاز می‌کند.

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿٢٣﴾ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ ۚ وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰٓ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّى لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا ﴿٢٤﴾

﴿و هرگز در مورد هیچ چیزی مگو که فردا آن را انجام می‌دهم مگر مقرون به ذکر مشیّت خداوند﴾.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: هنگامی که یهود از رسول خدا ﷺ در مورد اصحاب کهف سؤال کردند، آن حضرت ﷺ به آنها گفتند: «فردا به شما پاسخ می‌دهم» و ان شاءالله نگفتند پس وحی مدّتی از ایشان باز داشته شد تا بدانجا که این تأخیر وحی بر ایشان سخت دشوار آمد آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سلیمان‌بن‌داوود ﷺ گفت: امشب بر هفتاد زن گردش می‌کنم [مقاربت می‌کنم] و بعداً هر یک از آنها پسری می‌زاید که در راه خدا ﷻ می‌جنگد. در این اثنا کسی به وی گفت: بگو ان‌شاءالله. امّا سلیمان ﷺ ان‌شاءالله نگفت. پس چون آن شب بر زنانش گردش [مقاربت] کرد، فقط یکی از آنان نصف انسانی را به دنیا آورد. رسول خدا ﷺ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر سلیمان ﷺ ان‌شاءالله می‌گفت، حانث نمی‌شد و به سبب گفتن آن، به نیاز خویش دست می‌یافت».

﴿و پروردگار خود را یادکن﴾ با استغفار، تهلیل و تسبیح **﴿چون فراموش**

کردی ﴾ یعنی: چون فراموش کردی که ان‌شاءالله بگویی، سپس به یادآوردی که ان‌شاءالله نگفته‌ای پس همان‌دم که به یاد آوردی، ان‌شاءالله بگوی.

ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «حتّی اگر کسی بعد از یک سال به یادآورد که در امری از امور ان‌شاءالله نگفته است، باید همان لحظه ان شاءالله بگوید». مراد ابن‌عبّاس ﷺ این است که: باید سنّت «استثنا» را به‌جای آورد نه این‌که گفتن ان‌شاءالله بعد از گذشت آن همه مدّت، در احکام فقهی اثری داشته و مثلاً ساقط کنندهٔ کفّاره یا برطرف‌کنندهٔ حنْث (سوگندشکنی) باشد. ﴿و﴾ هرگاه چیزی را فراموش کردی ﴿**بگو: توقّع است که پروردگارم مرا به راهی که از حیث رشد نزدیکتر از این است، هدایت کند**﴾ یعنی: امیدوارم که پروردگارم به‌جای این چیز فراموش شده، مرا به چیز دیگری که خیر یا نفع بیشتر داشته و به صواب نزدیکتر باشد، هدایت کند. یا امیدوارم که پروردگارم از آیات و دلالات نبوّت چنان مواهبی به من عطا کند که از داستان اصحاب کهف هم به رشد و هدایت نزدیک‌تر و دلالت‌کننده‌تر باشد. و چنان هم شد زیرا خداوند ﷻ داستانهای زیادی از انبیای گذشته را بر آن حضرت ﷺ بیان کرد و ایشان را از امور غیبی زیادی که تا قیام قیامت روی خواهد داد، آگاه گردانید.

وَلَبِثُواْ فِي كَهْفِهِمْ ثَلَٰثَ مِاْئَةٍ سِنِينَ وَٱزْدَادُواْ تِسْعًا ﴿٢٥﴾

﴿**و در غارشان سیصد سال درنگ کردند و نُه سال نیز بر آن افزودند**﴾ یعنی: اصحاب کهف سیصدونه سال قمری در غار خود به حال خواب به‌سر بردند.

قُلِ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُواْۖ لَهُۥ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِۖ أَبْصِرْ بِهِۦ وَأَسْمِعْۚ مَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِۦٓ

أَحَدًا ﴿۲۶﴾

﴿بگو: خدا به مدّتی که درنگ کردند، داناتر است﴾ ابن‌عطیّه می‌گوید: «مراد؛ مدّت بعد از آگاهی بر احوالشان تا زمان حضرت محمّد ﷺ، یا زمان بیدارشدنشان تا هنگام مرگشان است». امّا زجاج می‌گوید: «مراد؛ مدّت درنگ‌کردنشان در غار است که ۳۰۰ سال شمسی و ۳۰۹ سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری می‌شود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صدسال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگار عزّوجلّ فرمود: سیصدسال درنگ کردند و نُه سال هم بر آن افزودند». ﴿علم غیب آسمانها و زمین فقط به او اختصاص دارد﴾ یعنی: علم اموری که از احوال آسمانها و زمین مخفی و غایب مانده است، فقط مخصوص به حق تعالی است و هیچ کس دیگر را بر این امور علمی نیست ﴿چه بینا و شنواست﴾ یعنی: علم او بر همهٔ امور غیبی ــ اعمّ از شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها ــ بسی شگفت‌آور است زیرا در پیشگاه علم حق تعالی غایب و حاضر، پنهان و آشکار و کوچک و بزرگ همه برابرند و هیچ تفاوتی باهم ندارند ﴿برای آنان جز او هیچ یاوری نیست﴾ ضمیر «هُمْ ۞ برای آنان» به همهٔ اهالی آسمانها و زمین بر می‌گردد ﴿و هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌گیرد﴾ حق تعالی به هر چه اراده کند، حکم کرده و آن را به منصهٔ ظهور می‌رساند و هیچ کس را در این امر با خود دخیل نمی‌سازد تا از او در کار خویش مشورت یا فرمان طلب کند زیرا آفرینش و امر همه از آن حق تعالی است و او از شریک، وزیر، یاور و مشاور بی‌نیاز است.

وَٱتْلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ ۖ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَـٰتِهِۦ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلْتَحَدًا ﴿۲۷﴾

﴿**و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، تلاوت کن**﴾ به تلاوت عبادت، تدبّر، عمل و تبلیغ. به این ترتیب خدای سبحان آن حضرت ﷺ را امر کرد که بر تلاوت عاملانه، عابدانه و مدبّرانهٔ قرآن مواظبت کنند ﴿**کلمات او را هیچ تغییر دهنده‌ای نیست**﴾ یعنی: آنچه که حق تعالی از آن خبر داده و بدان امر کرده، هیچ کس قادر به تبدیل آن نیست و هیچ کس نمی‌تواند حکم کلماتش را تغییر دهد ﴿**و جز او هرگز هیچ پشت و پناهی نیابی**﴾ مُلْتَحِدْ: پناهگاه است. یعنی: اگر قرآن را نخوانی، به احکام آن عمل نکنی و از آن پیروی ننمایی، هرگز مکان و مرجعی را نخواهی یافت که بدان پناه بری تا تو را از عذاب خداوند ﷻ نگه دارد.

وَٱصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَوٰةِ وَٱلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُۥ ۖ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُۥ عَن ذِكْرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمْرُهُۥ فُرُطًا ﴿٢٨﴾

﴿**و با کسانی‌که پروردگار خود را به صبح و شام یاد می‌کنند**﴾ با استمرار بر نیایش و دعا در تمام اوقات، یا در دو طرف روز ﴿**شکیبایی پیشه کن**﴾ خدای سبحان به حبیبش دستور می‌دهد که خود را با گروه فقرای مؤمنان هم‌آوا، همراه، پایدار و مقیّد گرداند ﴿**خشنودی او را می‌خواهند**﴾ یعنی: ایشان گروهی هستند که از عبادت و دعایشان فقط خواهان خشنودی حق تعالی هستند ﴿**و باید که چشمانت از آنان درنگذرد**﴾ یعنی: از آن فقرای مؤمن چشم برمگیر تا به غیرشان از صاحبان شوکت و زینت مشغول گردی. به‌قولی معنی این است: چشمانت ایشان را حقیر ننگرند

﴿**که آرایش زندگی دنیا**﴾ یعنی: همنشینی با اهل شرف و سرمایه، یا زینت و تجمّل دنیا ﴿**را بخواهی و از آن کس که دلش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم**﴾ با مهر کوبیدن بر آن ﴿**فرمان مبر**﴾ همانند این گروهی که به دنیا مشغول بودند و از رسول خدا ﷺ خواستند تا فقرا را از مجلس خویش دور گرداند ﴿**و**﴾ بدان که اینان همان کسانی هستند که ﴿**از هوی و هوس خود پیروی کرده**﴾ و آن را بر حق ترجیح داده‌اند و بنابراین، شرک را بر توحید برگزیده‌اند ﴿**و اساس کارش بر از حدّ گذشتن است**﴾ فُرُطاً: از تفریط است، تفریط عبارت است از: ضایع‌کردن حقّ خدا ﷻ و کوتاهی در امر وی به سبب جهالت.

سلمان فارسی رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: مؤلّفة‌القلوب ـ عیینه‌بن حِصن و اقرع‌بن حابس و منسوبانشان ـ نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفتند: یا رسول‌الله! حقیقت این است که اگر شما در صدر مجلس بنشینید و این گروه و بوی بد جبّه‌هایشان را از ما دور سازید ـ منظورشان سلمان، ابوذر، عبدالله‌بن‌مسعود و فقرای مسلمان رضی الله عنهم بودند که جبّه‌هایی پشمینه‌ای بر تن داشتند و جز این دیگر لباسی بر تنشان نبود ـ ما در مجلس شما می‌نشینیم و از شما احکام و مواعظ را می‌گیریم؛ همان بود که آیهٔ: (وَاتْلُ مٰا أُوْحِیَ...) تا (إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمِیْنَ نٰارا...) نازل شد و این اشراف‌پیشگان بزرگ‌منش را به دوزخ تهدید نمود. پس رسول خدا ﷺ بی‌درنگ بعد از نزول این آیه برخاستند و به جست‌وجوی این گروه از فقرای مسلمان پرداختند تا ایشان را در آخر مسجد مشغول ذکر خدا ﷻ یافتند پس فرمودند: «ستایش بر خدایی که مرا نمیراند تا آن‌که مرا به حبس‌کردن نفسم با مردانی از امّتم فرمان داد. ای فقرای مسلمان! زندگی و مرگ من باشماست».

وَقُلِ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَن شَآءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَآءَ فَلْيَكْفُرْ ۚ إِنَّآ

أَعْتَدْنَا لِلظَّـٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا ۚ وَإِن يَسْتَغِيثُوا۟ يُغَاثُوا۟
بِمَآءٍ كَٱلْمُهْلِ يَشْوِى ٱلْوُجُوهَ ۚ بِئْسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٢٩﴾

﴿ **و بگو** ﴾ به این گروه غافل استکبارپیشه ﴿ **حق از سوی پروردگارتان رسیده است** ﴾ نه از سوی غیر وی تا در آن تبدیل و تغییری ممکن باشد. یعنی: من این دین حق را از نزد خود برای شما نیاورده‌ام بلکه آن را فقط ازسوی الله ﷻ آورده‌ام ﴿ **پس هرکه بخواهد ایمان آورد** ﴾ لفظ، لفظ مشیئت است و مراد از آن امر می‌باشد ﴿ **و هرکه بخواهد کافر شود** ﴾ لفظ، لفظ مشیئت است و مراد از آن خبر دادن می‌باشد. یعنی مادامی که حقّ همین است پس کسی که کافر و گمراه می‌شود، جز بر خود ستم نمی‌کند و جز به زیان خود گمراه نمی‌شود ﴿ **بی‌گمان ما برای ستمگران** ﴾ یعنی: برای کسانی که کفر به خدای عزّوجلّ و انکار پیامبرانش را انتخاب کرده‌اند ﴿ **آتشی** ﴾ بزرگ را ﴿ **آماده کرده‌ایم که سراپرده‌هایش آنان را در بر می‌گیرد** ﴾ سُرَادِق: خانهٔ ساخته‌شده از قماش است. پس آیهٔ کریمه آتشی را که به آنان احاطه می‌کند، به سراپرده‌ای تشبیه کرده که بر هرکه در درون آن است، احاطه می‌کند و او را دربرمی‌گیرد ﴿ **و اگر فریاد کنند** ﴾ و فریادرسی جویند تا از گرمای آتش نجاتشان دهد ﴿ **به نوشانیدن آبی مانند فلز گداخته به داد آنان رسیده شود** ﴾ مُهْل: هر چیزی است که به آتش گداخته شود از معادن زمین؛ مانند آهن، مس و سرب. به‌قولی: مُهل، رسوب روغن است ﴿ **که چهره‌ها را بریان می‌کند** ﴾ به سبب داغی خویش ﴿ **وه! چه بد آشامیدنی‌ای است** ﴾ این نوشابهٔ آنان ﴿ **و چه بد آرامگاهی است** ﴾ این دوزخی که آنان برای راحتی خود آن را دربر گرفته و در آن به استراحت می‌پردازند!! تعبیر «آرامگاه» برای دوزخ، از باب تهکّم و استهزای آنهاست.

این آیه بیدار باشی است به کسانی که مناصب، مقامات و هوی نفس، مانند

خوراکی‌ها، نوشابه‌ها و غیر آن از برخورداری‌ها را بـر طـاعت خـداونـد مـتعال ترجیح می‌دهند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿٣٠﴾

أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ جَنَّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ ٱلْأَنْهَٰرُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِۚ نِعْمَ ٱلثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٣١﴾

بعد از آن‌که حق تعالی حال بدبختان سیه‌روز را ذکر کرد، در اینجا حـال نیکبختان را بیان کرده و مـی‌فرماید: ﴿**بی‌گمان کسـانی کـه ایـمان آورده و کـارهای شایسته کرده‌اند**﴾ بدانند که ﴿**یقیناً ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است، ضایع نمی‌کنیم**﴾ در آخرت. ﴿**آنانند که بهشتهای عدن به ایشان اخـتصاص دارد**﴾ عَـدْن: اقامت همیشگی است، یعنی: ایشان علی‌الدّوام در آن بـهشت‌ها مـاندگارند ﴿**از فرودست‌شان**﴾ یعنی: از زیر غرفه‌ها و از زیر درختان آن بوستانها ﴿**جویبارها جاری است، در آنجا با دست‌بندهایی از طلا آراسته می‌شوند**﴾ سُوار: زینتی است که بر بازو نهاده می‌شود و این زینت شاهان و زنان در دنیاست که در بهشت مردان نیز به آن آراسـته مـی‌شوند. در **حـدیث‌شـریف** بـه روایت ابـوهریره رضی الله عنه آمـده است کـه رسول خدا ﷺ فرمودند: «زیور مؤمن در بهشت تا جایی می‌رسد که آب وضو به آن می‌رسد». ﴿**و جامه‌های سبز از سُندس و إستبرق می‌پوشند**﴾ سُـنْدُس: ابـریشم

نازک و اِستَبْرَق: ابریشم ستبر است که آن را دیبا می‌نامند. رنگ سبز را مخصوص ساخت زیرا این رنگ با چشم سازگار است و نیکوترین رنگهاست. چنان‌که علم «الوان» جدیداً به خصوصیّات بسیار اعجاب انگیز این رنگ پی برده است ﴿**در آنجا بر تختها تکیه می‌زنند**﴾ تخت‌هایی که بر آنها پرده‌ها و تشک‌ها قرار دارد، یا در آنجا سریرهایی نرم و راحت قراردارد که خانه و حجلهٔ عروس را به آن می‌آرایند ﴿**نیک پاداشی است**﴾ این پاداشی که خداوند ﷻ به آنها داده است ﴿**و نیکو تکیه‌گاهی است**﴾ این متّکاها و سریرها.

﴿ وَٱضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَٰبٍ وَحَفَفْنَٰهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ﴿٣٢﴾

﴿**و برای آنان مَثَلی بزن دو مرد را**﴾ یعنی: برای کسانی‌که به دنیا و آرایش‌های آن فخر می‌کنند و از همنشینی با فقرا احساس حقارت می‌نمایند، آن دو مرد را مَثَل بزن که یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود؛ ﴿**که به یکی از آنها**﴾ که کافر بود ﴿**دو باغ از درختان انگور**﴾ متنوّع و گوناگون ﴿**دادیم و پیرامون آن دو باغ را با درختان خرما پوشاندیم**﴾ یعنی: برگرداگرد آن دو باغ از تمام جوانب درختان خرما را رویاندیم ﴿**و میان آن دو**﴾ باغ ﴿**کشتزاری قرار دادیم**﴾ که بر رونق و بهجت و غنای آن می‌افزود. به قولی: آن دو مرد، دو برادر از بنی‌اسرائیل بودند. به قولی دیگر: آنها دو برادر از مردم مکّه و از قبیلهٔ بنی مخزوم بودند؛ یکی به نام اسود که کافر بود و دیگری به نام ابی‌سلمه که مؤمن بود.

كِلْتَا ٱلْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِم مِّنْهُ شَيْـًٔا ۚ وَفَجَّرْنَا

خِلَـٰلَهُمَا نَهَرًا ﴿٣٣﴾

﴿هر یک از این دو باغ أُکُل خود را داد﴾ أُکُلَها: یعنی محصول و ثمر وباروبر خود را ﴿و از محصول هیچ کم نکرد﴾ برخلاف آنچه که عادتاً در سایر باغها مشاهده می‌شود زیرا باغها غالباً یک سال میوهٔ بسیار و سال دیگر میوه کم می‌دهند ﴿و میان آن دو جویباری روان کرده بودیم﴾ تا دائماً و بی انقطاع آن دو باغ را آبیاری کند.

وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَـٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكْثَرُ مِنكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾

﴿و برای او﴾ یعنی: برای صاحب آن دو باغ ﴿میوهٔ فراوان بود﴾ یعنی: صاحب آن دو باغ بجز میوه‌های انگور و خرما، صاحب بهره‌های دیگر از زر و سیم و سایر انواع میوه‌ها نیز بود. به‌قولی: مراد از ثمر در اینجا مال و ثروت از طلا و نقره است ﴿پس به رفیقش﴾ یعنی: به برادر مؤمنش ﴿گفت درحالی‌که با او گفت‌وگو می‌کرد﴾ یعنی: در حالی که با او جدال لفظی داشت و بر او فخر می‌فروخت؛ ﴿من از تو در مال بیش و به اعتبار حشم نیرومندترم﴾ یعنی: من نسبت به تو در تحقّق خواسته‌هایم نیرومندتر و موفّق‌ترم زیرا من خدم و حشم بسیاری را به خدمت می‌گیرم. بدین‌سان بود که مال و ثروتش او را ــ همانند هر سرمایه‌دار مغرور دیگری ــ به کبر و غرور کشانیده بود. گفتنی است که فخر ورزیدن به سرمایه، غرّه‌شدن به دنیا و برتری‌منشی بر دیگران با تکیه بر ثروت و پول، حال و وضع دائمی توانگران است؛ مگر کسانی‌که خدای عزّوجلّ برآنان رحم کرده باشد ــ پناه بر خداوند ﷻ از چنین حالی.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدًا ﴿٣٥﴾

﴿و داخل باغش شد﴾ مفسّران می‌گویند: آن شخص مغرور و متکبّر با این هدف که ثروت و مکنت خود را به رخ برادر مسلمان خود بکشد، دست وی را گرفت و او را به باغ خویش برد، او را در آن می‌گرداند و عجایب و زیبایی‌های آن را به وی نشان می‌داد ﴿درحالی‌که او به خود ستمکار بود﴾ با کفر و عُجب و خودنگری خویش ﴿گفت﴾ آن کافر از فرط غفلت، طول أمل، قلّت عقل و ضعف یقین ﴿گمان نمی‌کنم که هرگز این﴾ باغ ﴿نابود شود﴾.

وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنقَلَبًا ﴿٣٦﴾

﴿و گمان نمی‌کنم که قیامت برپا شود﴾ به این ترتیب، او منکر رستاخیز گشته و برادرش را از کفر خود به فنای دنیا و برپایی قیامت خبر داد ﴿و اگر هم به‌سوی پروردگارم بازگردانده شوم، قطعاً بهتر از این را در بازگشت خواهم یافت﴾ او پنداشت که اگر هم به‌فرض و تقدیر ـ چنان‌که رفیقش عقیده دارد ـ به‌سوی پروردگار متعال باز گردانده شود، پروردگار به او در آخرت بهتر از این باغ را خواهد داد. البتّه او این سخن را از روی قیاس غایب بر حاضر گفت، یعنی: چون در دنیا غنی و ثروتمند و مورد إکرام و إعزاز خداوند متعال هستم پس در آخرت نیز این‌چنین خواهم بود. شکّی نیست که این‌گونه برداشت و تحلیل نمایانگر به هم ریختن معیارها و ضوابط در ذهن و نهاد او و ناشی از فرط غرور و بدمستی‌ای بود که بر اثر

ثـروتمندی بـر وی چـیره شـده بـود و ایـن خـود اسـتدراجـی بـرایش از جـانب خدای سبحان بود.

قَالَ لَهُۥ صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَكَفَرْتَ بِٱلَّذِى خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّىٰكَ رَجُلًا ﴿۳۷﴾

﴿**گفت به او رفیق**﴾ مؤمن ﴿**او در حالی که با او گفت‌وگو می‌کرد: آیا به آن کسی که تو را از خاک آفرید، کافر شدی**﴾ از آنجا که پدرت آدمعليه‌السلام را از خاک آفرید و او اصل و سرمنشأ توست ﴿**سپس از نطفه آفرید**﴾ که عبارت است از آب منی ﴿**آن‌گاه تو را در هیأت مردی در آورد؟**﴾ تو را انسانی نرینه گـردانـیده و اعـضای وجـودت را بـه اعتدال و برابری تمام آراست و وجودت را به پایهٔ اکمال رسانید؟ آیا به این بزرگ آفریدگار خویش کافر شدی؟.

این آیه تلویحاً به برانگیختن بعد از مرگ اشاره دارد زیرا ذاتی که بر آفرینش ابتدایی قادر باشد، یقیناً بر احیای مجدّد آن آفریده نیز تواناست.

لَّٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ رَبِّى وَلَآ أُشْرِكُ بِرَبِّىٓ أَحَدًا ﴿۳۸﴾

سپس برادر مـؤمن وی افـزود: ﴿**لیکـن مـن**﴾ اعـتقاد دارم کـه ﴿**اوست خـدا، پروردگار من**﴾ یعنی: من برخلاف تو ولی نعمت خویش را خوب می‌شناسم و بـه خدایی او معترفم ﴿**و هیچ کس را با پروردگار خود شریک نـمی‌سازم**﴾ چـنان‌که تـو شریک گردانیدی.

وَلَوْلَآ إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِ ۚ إِن

تَرَنِ أَنَاْ أَقَلَّ مِنكَ مَالاً وَوَلَدًا ﴿۳۹﴾

فَعَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يُؤۡتِيَنِ خَيۡرًا مِّن جَنَّتِكَ وَيُرۡسِلَ عَلَيۡهَا حُسۡبَانًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَتُصۡبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿۴۰﴾

﴿**و چون وارد باغت شدی، چرا نگفتی ماشاءالله**﴾ یعنی: چرا در هنگام واردشدن به باغت نگفتی: «آنچه الله خواسته باشد، همان شدنی است». این سخن را برای آن گفت تا او را به اعتراف بر این حقیقت برانگیزد که آن باغ و هر چه در آن است، آفریدهٔ خداوند ﷻ و در گرو مشیّت اوست؛ پس اگر بخواهد آن را باقی می‌گذارد و اگر بخواهد فانی‌اش می‌گرداند. و چرا نگفتی: ﴿**لاقوة الاباالله**﴾ یعنی: هیچ نیرویی جز به مشیّت خداوند نیست.

این سخن را برای آن گفت تا او را بر اعتراف به عجز و ناتوانی‌اش برانگیزد و به وی بفهماند که توفیق وی در آبادانی آن باغ، فقط نتیجهٔ یاری الله ﷻ بوده است نه بر اثر قوّت و قدرت خود وی و هیچ کس بر آنچه که در دست وی از دارایی و نعمت قرار دارد، جز به یاری خدا ﷻ توانا و مسلّط نمی‌شود و هیچ چیز جز به مشیّت الله ﷻ صورت تحقّق به خود نمی‌گیرد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به ابوموسی رضی الله عنه فرمودند: «آیا تو را بر گنجی از گنج‌های بهشت راهنمایی نکنم؛ آن گنج لاحول ولا قوّة الاّ باالله است». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «خداوند بر بنده‌ای هیچ نعمتی را ــ اعم از خانواده یا مال یا فرزند ــ ارزانی نمی‌دارد که او بر آن نعمت (ماشاءالله لا قوّةالاّ باالله) بگوید و در آن آفتی ــ بجز مرگ ــ ببیند». یعنی: در آن هیچ آفتی روی نمی‌دهد، جز این‌که اجل موعود آن فرارسیده باشد. از این جهت، برخی از سلف گفته‌اند: «هر کس از حال، یا مال، یا فرزندانش خوشش آمد، باید بگوید: ماشاءالله لَا قُوَّةَ إِلاَّ

بِاللّٰه».

آن گاه شخص مؤمن افزود: ﴿**اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی**﴾ باکی نیست ﴿**پس چه‌بسا پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد**﴾ در دنیا یا در آخرت ﴿**و بر آن**﴾ باغت ﴿**آفتی از آسمان بفرستد**﴾ که آن را بر آن باغ مقدّر نموده است. به‌قولی؛ حُسْبان: عبارت است از صاعقه ﴿**تا به زمینی بی‌گیاه و لغزنده تبدیل گردد**﴾ یعنی: بر اثر آن آفت یا آن صاعقه، باغ توی کافر به زمینی بی‌گیاه تبدیل گردد که از خشکی و بی‌گیاهی پاها در آن بلغزد.

أَوْ يُصْبِحَ مَآؤُهَا غَوْرًا فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُۥ طَلَبًا ﴿٤١﴾

﴿**یا آب آن**﴾ باغت ﴿**فرورفته شود**﴾ در اعماق زمین ﴿**تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری**﴾ به هیچ نیرنگ و هیچ وسیله‌ای.

وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِۦ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَٰلَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّيٓ أَحَدًا ﴿٤٢﴾

﴿**و بر میوه‌های او احاطه کرده شد**﴾ یعنی: سرانجام، آفت آسمانی بر باغش زد و میوه‌های باغش را نابود کرد و آنچه باید به او برسد، رسید ﴿**پس چنان شد که دست بر دست می‌مالید**﴾ یعنی: از افسوس و اندوه و حسرت، دستهایش را برهم می‌زد ﴿**برآنچه در آن باغ خرج کرده بود**﴾ یعنی: بر اموالی که در آبادانی و سامان‌دهی آن باغ هزینه و صرف کرده بود ﴿**درحالی‌که آن باغ بر داربستهای خود فروافتاده بود**﴾ یعنی: ستونهایی که تاکهای انگور را بر آن می‌افگنند، فروریخته بود یا دیوارها و سقفها و آبادیهای آن برروی همدیگر فرو ریخته بود ﴿**و**﴾ با

انـــدوه و حســـرت ﴿مـی‌گفت: ای کـاش بـا پـروردگار خـود هـیچ کس را شـریک نمی‌گرفتم﴾ پس چون بر بادرفتن باغش را دید، آرزو کرد که کاش هیچ چیز را با خدای سبحان شریک نمی‌آورد تا باغش از نابودی به سلامت مـی‌ماند. یـا ایـن سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

وَلَمْ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴿٤٣﴾

﴿و برای او هیچ گروهی نبود که او را در برابر خداوند یاری دهند﴾ یعنی: آن کسان و خدمتکارانی که او در گذشته به آنها افتخار می‌کرد، هیچ کاری برایش انجام داده نتوانسته و هیچ سودی به حالش نکردند ﴿و خود انتقام‌گیرنده نبود﴾ یعنی: خود هم توان و قدرتی نداشت که از الله ﷻ به سبب نابودساختن باغش انتقام بگیرد.

هُنَالِكَ ٱلْوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾

﴿در آنجا فقط ولایت به خداوند حقّ تعلّق دارد﴾ یعنی: در آن موقف، نصرت و کارسازی فقط از آن خدای سبحان است و جز او هیچ‌کس و هیچ نیرویی بر این کارسازی توانا نیست. یا معنی این است: در روز قیامت، سلطه و حاکمیّت فقط از آن حق تعالی است و هیچ کس در آن روز باوی در ملکش کشمکش نمی‌کند ﴿او بهتر است از جهت پاداش﴾ دادن به دوستانش ﴿و او بهتر است از نظر فرجام﴾ یعنی: او بهترین بخشندهٔ نیک‌فرجامی به دوستانش می‌باشد.

باید دانست که در این داستان برای اهل خرد عبرت‌هاست؛ از جـمله ایـن‌که: مغرور شدن به آرایشهای زندگی دنیا به کفر می‌انجامد.

وَٱضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنزَلْنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ

فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا ﴿۴۵﴾

﴿و برای آنان زندگی دنیا را مَثَل بزن﴾ یعنی: برای آنان مَثَلی بزن که در زیبایی و طراوت و زوال زود هنگام خویش به زندگانی دنیا شباهت دارد؛ ﴿که﴾ زندگانی دنیا ﴿مانند آبی است که آن را از آسمان فروفرستادیم؛ سپس گیاه زمین با هم درآمیخت﴾ یعنی: چون آب بر گیاهان زمین فرود آمد، گیاهان با هم در آمیختند و به سبب آب رشد کرده و بسیار شدند تا بدانجا که پخته و رسیده گردیدند ﴿پس آخر کار﴾ آن گیاه ﴿چنان درهم شکسته شد که بادها پراکنده‌اش کردند﴾ در گوشه و کنار زمین و دیگر از آن گیاه هیچ اثری نماند، به‌طوری‌که زمین به همان حال اوّل خود برگشت. یعنی: این‌چنین است حال و وضع زندگی دنیا؛ که برای آن هیچ بقایی نیست و سرانجام آن منتهی به زوال و نابودی است ﴿و خدا همواره بر هر چیز تواناست﴾ ایجاد می‌کند، فانی می‌گرداند و از هیچ کاری عاجز نیست.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿۴۶﴾

﴿مال و فرزندان زیور زندگانی دنیایند﴾ که زندگانی دنیا به آنها رنگ و رونق می‌گیرد پس چنانچه در رضای الهی به کار گرفته نشوند، چیزی نیستند که در آخرت نفعی برسانند ﴿و باقیات الصالحات﴾ یعنی: نیکی‌های ماندگار و طاعات و عباداتی که مسلمانان در دنیا انجام می‌دهند و همهٔ اعمال خیر؛ چه مالی و چه بدنی، اینها هستند که اعمال ماندگار شایسته، یعنی همان باقیات‌الصّالحاتی‌اند که

نزد خدا ﷻ محفوظ می‌مانند، آری! اینها ﴿**نزد پروردگارت از نظر پاداش بهترند**﴾ از آن آرایش‌ها و برای صاحبان خود منفعت بیشتری دربر دارند ﴿**و از نظر امید نیز بهترند**﴾ یعنی: باقیات الصّالحات از چیزهایی که صاحبان اموال و فرزندان به آن چشم می‌دوزند امیدبخش‌ترند زیرا باقیات الصّالحات بر اساس وعدهٔ راستین حق تعالی ماندگارند، درحالی‌که امیدهای مادّی اکثراً دروغین و بی‌پایه می‌باشند.

در **حدیث شریف** به روایت احمد و ابن حبّان از ابی‌سعید خدری ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ به اصحاب فرمودند: «در پی به‌دست آوردن باقیات‌الصّالحات بسیاری باشید. اصحاب پرسیدند: چه چیزهایی باقیات‌الصّالحات اند یا رسول‌الله؟ فرمودند: گفتن تکبیر، تهلیل، تسبیح، تحمید و لاحول ولا قوّة الاّ باالله».

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ ٱلْجِبَالَ وَتَرَى ٱلْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَـٰهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾

سپس خداوند ﷻ به پیامبرش دستور می‌دهد تا منظری از منظره‌های قیامت را به عاشقان دنیا یادآوری نماید: ﴿**و**﴾ یاد کن ﴿**روزی را که کوهها را روان کنیم**﴾ روان‌ساختن کوهها؛ عبارت از برکندن و دورساختن آنها از اماکن آنها و به حرکت در آوردن آنها همانند به حرکت درآوردن ابرهاست. این واقعه در روز قیامت است چنان‌که در آیهٔ دیگری آمده است: (و از تو دربارهٔ کوهها می‌پرسند، بگو: پروردگارم آنها را در روز قیامت ریزریز خواهد ساخت سپس آنها را پهن و هموار خواهد کرد، نه در آنها کجی‌ای می‌بینی و نه ناهمواری‌ای) [طه/۱۰۷-۱۰۵].

﴿**و زمین را بارز شده می‌بینی**﴾ بروز زمین؛ آشکارگشتن آن و از بین‌رفتن چیزهایی است که آن را می‌پوشانند، مانند کوهها، درختان و ساختمانها ﴿**و آنان را گرد می‌آوریم**﴾ یعنی: تمام خلایق را بعد از برانگیختنشان از همه جا به‌سوی موقف محشر گرد می‌آوریم ﴿**پس هیچ کس از آنان را فرو نگذاریم**﴾ مگر این‌که او را به‌سوی آنجا گرد می‌آوریم.

وَعُرِضُواْ عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَّقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَـٰكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍۭ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّن نَّجْعَلَ لَكُم مَّوْعِدًا ﴿٤٨﴾

﴿و آنان به صف بر پروردگارت عرضه می‌شوند﴾ یعنی: همه به صفّ نزد حق تعالی حاضر کرده می‌شوند پس به آنها می‌فرماید: ﴿به راستی همان‌گونه که نخستین بار شما را آفریده بودیم﴾ با پای برهنه و بدن لخت و عریان ﴿به سوی ما آمدید﴾ چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است: «مردم در روز قیامت با پای برهنه، بدن عریان و بدون ختنه حشر می‌شوند». عائشه رضی‌الله عنها می‌گوید: گفتم؛ یا رسول‌الله! مردان و زنان همه به‌سوی یک‌دیگر می‌نگرند؟ فرمودند: «کار سخت‌تر و هولناک‌تر از آن است که بعضی به‌سوی بعضی دیگر بنگرند». ﴿بلکه می‌پنداشتید که هرگز برای شما وعده‌گاهی مقرّر نمی‌کنیم﴾ یعنی: در دنیا بر این پندار بودید که برانگیخته نمی‌شوید و برای شما موعدی مقرّر نمی‌داریم که درآن شما را در برابر اعمالتان مورد بازپرسی و مجازات قرار دهیم.

وَوُضِعَ ٱلْكِتَـٰبُ فَتَرَى ٱلْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَـٰوَيْلَتَنَا مَالِ هَـٰذَا ٱلْكِتَـٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحْصَىٰهَا ۚ وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرًا ۗ وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾

﴿و کتاب در میان نهاده می‌شود﴾ مراد از کتاب، نامه‌های اعمال است. یعنی: کارنامهٔ هر کس در دستش نهاده می‌شود؛ کارنامهٔ نیکبختان در دست راستشان و

کارنامهٔ شقاوت پیشگان در دست چپشان **﴿آن‌گاه مجرمان را از آنچه در آن است، ترسان می‌بینی﴾** یعنی: مجرمان را از افتضاحی که در پی تحویل‌دادن آن نامه در آن جمع عظیم دامنگیرشان می‌شود و نیز از عذاب دردناک، هراسان و بیمناک می‌بینی **﴿و می‌گویند: ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این‌که آن را به حساب آورده است﴾** یعنی: این نامه هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای را فرو نگذاشته، جز این‌که آن را در ضبط و ثبت و حساب آورده و این در مورد گنهکارانی است که مرتکب گناهان کبیره شده و از آنها توبه نکرده‌اند و اینان گناهان صغیره را نیز در نامه‌های اعمالشان می‌یابند. امّا کسانی‌که از گناهان کبیره پرهیز کرده‌اند، متوجّه می‌شوند که گناهان صغیره از نامهٔ اعمالشان محو شده است چنان‌که آیهٔ (۳۱) از سورهٔ «نساء» بر این حقیقت دلالت می‌کند **﴿و آنچه را که کرده بودند﴾** در دنیا از معاصی **﴿حاضر می‌یابند﴾** یعنی: نوشته شده و ثبت شده می‌یابند **﴿و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی‌کند﴾** یعنی: احدی از بندگانش را بی‌گناه مورد مؤاخذه و مجازات قرار نمی‌دهد و از پاداشی که انجام‌دهندهٔ طاعت مستحقّ آن است نمی‌کاهد.

وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ كَانَ مِنَ
ٱلۡجِنِّ فَفَسَقَ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِۦٓۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوۡلِيَآءَ مِن
دُونِي وَهُمۡ لَكُمۡ عَدُوُّۢۚ بِئۡسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلٗا ٥٠

﴿و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند﴾ زیرا او از سجده کردن ابا کرد و استکبار ورزید **﴿او از جنّ بود﴾** حسن بصری می‌گوید: «ابلیس اصل جنّ بود چنان‌که آدم اصل بشر است».

﴿پس از فرمان پروردگار خود سرباز زد﴾ یعنی: از طاعت وی سر پیچید ﴿آیا﴾ با این حال ﴿او و نسلش را دوستان خود می‌گیرید﴾ یعنی: ای مردم! آیا بعد از آن‌که ابلیس از سجده کردن اباورزید و از فرمان الهی سرپیچید، بازهم او و نسلش را به دوستی خود می‌گیرید ﴿به‌جای من؟﴾ در نتیجه، از او و نسلش به‌جای اطاعت من اطاعت می‌کنید و آنها را بدل من می‌طلبید؟ ﴿و حال آن‌که آنها دشمن شمایند؟﴾ یعنی: چگونه کسی را که نه فقط از او هیچ منفعتی ندارید بلکه دشمن شما نیز هست و همه وقت مترصّد زیان‌زدن و ضربه‌زدن به شماست، بدل کسی می‌گیرید که شما را آفریده و نعمت‌هایی را که در آنها مستغرق هستید، بر شما ارزانی داشته است؟ ﴿شیطان چه بد جانشینی برای ستمکاران است﴾ یعنی: موالات و دوستی و اطاعت شیطان به جای موالات پروردگار سبحان، برای ستمکاران چه بد عوضی است.

﴿مَّآ أَشۡهَدتُّهُمۡ خَلۡقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَا خَلۡقَ أَنفُسِهِمۡ وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلۡمُضِلِّينَ عَضُدٗا ﴿٥١﴾﴾

﴿من آنان را﴾ یعنی: ابلیس و نسل وی را ﴿در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم﴾ یعنی: آنها در تدبیر و سامان‌دادن کار عالم شرکای من نبوده‌اند، به دلیل این‌که من آنان را در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم ﴿و نه در هنگام آفرینش خودشان﴾ حتّی در آفرینش خودشان هم از آنان همکاری نخواسته‌ام بلکه آنان نیز همچون سایر مخلوقات، به محض اراده و قدرت مطلقهٔ لایزال من آفریده شده‌اند. البتّه این حجّت و استدلال مانند خورشید درخشان است چراکه مشرکان به این حقیقت که خداوند ﷻ آفرینندهٔ همه اشیاء است، مقرّ و معترف بودند ﴿و من آن نیستم که گمراهان را﴾ یعنی: شیاطین یا کافران را ﴿مددکار خود بگیرم﴾ پس هرگاه در امر آفرینش مددکار من نبوده‌اند،

دیگر چرا آنان را در پرستش شریک من می‌گیرید؟!.
شیخ سعیدحوّی‌ﷺ در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «در همه عصرها و بویژه در عصر ما، رواج نظریّه‌های غلط پیرامون اصل پیدایش هستی و پیدایش انسان، از مهمترین اسباب گمراهی بشر بوده‌اند و این نظریّه‌ها همه از نظر علمی نقض شده‌اند».

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُواْ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُواْ لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا ﴿٥٢﴾

﴿و﴾ یاد کن ﴿**روزی را که خدا می‌گوید**﴾ ای مشرکان! ﴿**آنهایی را که شریکان من می‌پنداشتید**﴾ و بر این پندار بودید که به شما نفعی می‌رسانند و برای شما شفاعت می‌کنند ـ اعم از بتان و غیر آنها را ﴿**ندا دهید**﴾ این خطاب در روز قیامت است ﴿**پس آنها را بخوانند ولی پاسخی به آنان ندهند و ما میانشان موبقی قرار داده‌ایم**﴾ مَوبِقْ: وادی عمیقی است که خداوند متعال به‌وسیلهٔ آن میانشان جدایی می‌اندازد تا یکی به دیگری نرسد پس مراد از مَوْبِقْ: ورطه و مهلکه است.

وَرَءَا ٱلْمُجْرِمُونَ ٱلنَّارَ فَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُواْ عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

﴿**و مجرمان آتش دوزخ را می‌بینند و گمان می‌کنند که درآن خواهند افتاد**﴾ گمان در اینجا به معنی علم و یقین است، یعنی: می‌دانند و یقین‌دارند که به دوزخ فرو می‌افتند ﴿**و از آن، جای بازگشتن نیابند**﴾ یعنی: از دوزخ گریزگاهی نیابند که به آن

بگریزند ، یا پناهگاهی نیابند که به آن پناه برند .

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٍ ۚ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ أَكْثَرَ شَىْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤﴾

در این مقام که مقام برپاداشتن حجّت علیه مشرکان است ، خدای عزّوجلّ نعمت خویش بر خلقش را با نزول قرآن به یاد می‌آورد : ﴿**و به راستی گوناگون بیان کردیم**﴾ صَرَّفْنا : یعنی به تکرار و گوناگون بیان کردیم ﴿**در این قرآن برای مردم**﴾ یعنی : به‌خاطر آنان و برای رعایت مصلحت و منفعت آنان ﴿**از هرگونه مَثَلی**﴾ مانند مَثَلها و داستانهای ذکر شده در این سوره و سوره‌های دیگر را ﴿**و انسان بیش از هر چیز جدل پیشه است**﴾ یعنی : انسان بیشتر از هر موجودی که جدل‌کردن از او متصوّر می‌باشد ، جدل پیشه است . در **حدیث‌شریف** به روایت علیّ‌بن‌ابی‌طالب ﷺ آمده است : شبی رسول خدا ﷺ بر در اتاق من و فاطمه کوبیدند و فرمودند : « آیا شما دو تن نماز نمی‌گزارید؟ » گفتم : یا رسول‌الله ! بی‌گمان جانهایمان در ید حق تعالی است پس هرگاه که بخواهد ، ما را از خواب برمی‌انگیزد . چون این سخن را گفتم ، رسول خدا ﷺ از پشت در بازگشتند و پاسخی به من ندادند ولی در همان حالی‌که می‌رفتند شنیدم که بر ران خود می‌زنند و می‌گویند : « وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْئٍ جَدَلًا » .

حدیث فوق دلالت می‌کند بر این‌که : حجّت آوردن به قدَر الهی در نپیمودن راه کمال ، مقرون به ادب نیست .

وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤْمِنُوٓا۟ إِذْ جَآءَهُمُ ٱلْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا۟ رَبَّهُمْ

إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ أَوۡ يَأۡتِيَهُمُ ٱلۡعَذَابُ قُبُلٗا ﴿٥٥﴾

﴿**و چیزی مانع مردم نشد از این‌که وقتی هدایت**﴾ یعنی: اسباب هدایت؛ مانند کتاب و پیامبر و وحی ﴿**به‌سوی‌شان آمد، ایمان بیاورند و از پروردگارشان طلب آمرزش کنند مگر به انتظار آن‌که سنّت پیشینیان برای آنان نیز پیش آید**﴾ سنّت پشینیان: یعنی عادتی که گریبانگیر آنان شد از این‌که ایمان نیاوردند و آمرزش نطلبیدند تا سرانجام مستحقّ عذاب شدند ﴿**یا**﴾ این‌که ﴿**به آنان عذاب گوناگون بیاید**﴾ قُبُلا: عذاب گوناگون یا عذاب رویارو و قابل مشاهده است. آری! به رغم مشاهدهٔ معجزات و بیان روشن وحی، کفّار از همان عصرهای نخستین پدیداری کفر و انحراف، مردمی تمرّدپیشه بودند و از پیامبران الهی خواستار عذاب می‌شدند تا عذاب می‌آمد و ریشه‌شان را برمی‌کند پس کفّار مکّه هم بسان پیشینیان در انتظار آنند که همان سنّت بر آنان نیز تکرار شود.

وَمَا نُرۡسِلُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَۚ وَيُجَٰدِلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ لِيُدۡحِضُواْ بِهِ ٱلۡحَقَّۖ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَمَآ أُنذِرُواْ هُزُوٗا ﴿٥٦﴾

﴿**و پیامبران را**﴾ یعنی: حاملان رسالت خویش به‌سوی امّتها را ﴿**جز بشارت‌دهنده**﴾ برای مؤمنان ﴿**و بیم‌دهنده**﴾ برای کافران ﴿**نمی‌فرستیم**﴾ یعنی: به همین دلیل، پیامبران ﷺ امکان آن را ندارند که دلهای مردم را به‌سوی هدایت سوق دهند بلکه این امکان از آن خدای سبحان و در اختیار اوست ﴿**و کسانی که کافر شده‌اند، به باطل مجادله می‌کنند تا به‌وسیلهٔ آن حق را پایمال گردانند**﴾ یعنی:

می‌خواهند تا حق را با جدال و شبهه‌های باطل و بیهوده‌شان نابود گردانیده و آن را با این سخنشان به پیامبران ـ که شما جز بشری مانند ما نیستید ـ و امثال آن از سخنان بیهوده، إبطال کنند ﴿و﴾ کافران ﴿**آیات من را**﴾ یعنی: قرآن، حجّت‌ها و خوارق عادات پیامبران را ﴿**و آنچه را که بدان بیم داده شده‌اند**﴾ از هشدارها و تهدیدها ﴿**به تمسخر**﴾ و ریشخند ﴿**گرفتند**﴾.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ۚ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا ۖ وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ فَلَن يَهْتَدُوٓا۟ إِذًا أَبَدًا ﴿۵۷﴾

﴿**و کیست ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند داده شده و از آن روگردان‌شد**﴾ و چنان که باید در آن تدبّر و تفکّر نکرد و به آن ایمان نیاورد ﴿**و فراموش کرد آنچه را دستهای وی پیش فرستاده است**﴾ از کفر و گناهان لذا از آنها توبه نکرد؟ یعنی: کسی ستمکارتر از چنین کسی که دستاورد و کاروکردار پیشین خود را فراموش کند، نیست ﴿**همانا ما بر دلهایشان پرده‌هایی کشیده‌ایم تا قرآن را نفهمند**﴾ یعنی: پرده‌هایی که میان دلهایشان و میان رسیدن فهم و دریافت حقیقت به آنها، حایل و مانع می‌شود ﴿**و در گوشهایشان سنگینی‌ای نهاده‌ایم**﴾ که مانع از استماع حق و پذیرش قرآن می‌گردد ﴿**و اگر آنان را به‌سوی هدایت فراخوانی، باز هرگز راه نیابند**﴾ زیرا خداوند ﷻ به سبب کفر و گناهان، بر دلهایشان مهر نهاده و براثر اصرار و پافشاریشان بر کفر و عصیان، استعداد پذیرش ایمان و هدایت را از آنان سلب کرده است.

این آیات ناظر بر گروهی از مشرکان مکّه است که در علم ازلی خدای عزّوجلّ

چنین رفته که آنها بر کفر خواهند مرد.

وَرَبُّكَ ٱلْغَفُورُ ذُو ٱلرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُوا۟ لَعَجَّلَ لَهُمُ ٱلْعَذَابَ بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ لَّن يَجِدُوا۟ مِن دُونِهِۦ مَوْئِلًا ﴿۵۸﴾

﴿**و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است**﴾ یعنی: او بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و رحمتش بر همه چیز گسترده می‌باشد، از این‌روست که آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند ﴿**اگر به جرم آنچه کرده‌اند**﴾ از نافرمانی‌ها؛ که کفر و مجادله و روی‌گردانی از جملهٔ آنهاست ﴿**آنان را مؤاخذه می‌کرد، قطعاً در عذابشان تعجیل می‌نمود**﴾ چراکه سزاوار این تعجیل بودند ولی چنین نمی‌کند ﴿**بلکه برای آنها میعادی است**﴾ یعنی: برای عذابشان سررسیدی مقرّر و معیّن است ﴿**که هرگز از برابر آن پناهگاهی نمی‌یابند**﴾ که به‌سوی آن پناه برده و از آن عذاب بگریزند.

وَتِلْكَ ٱلْقُرَىٰٓ أَهْلَكْنَٰهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا۟ وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا ﴿۵۹﴾

﴿**و این شهرهایی است**﴾ یعنی: شهرهای عاد و ثمود و امثال آن ﴿**که چون ستم کردند**﴾ مردم آنها با کفر و معاصی ﴿**هلاکشان کردیم و برای هلاکتشان موعدی معیَن کردیم**﴾ که بدون پس‌وپیش واقع گردید. پس کافران در هر زمان و مکانی باید از سرنوشت آنان عبرت گیرند و از تکرار این سنّت الهی در مورد خود برحذر باشند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبْرَحُ حَتَّىٰٓ أَبْلُغَ مَجْمَعَ ٱلْبَحْرَيْنِ أَوْ

أَمۡضِيَ حُقُبٗا ﴿٦٠﴾

﴿و یاد کن هنگامی را که موسی﴾ فرزند عمران پیامبر فرستاده شده به سوی فرعون ﴿به نوجوان خود گفت﴾ آن نوجوان، یوشع فرزند نون همراه و مصاحب موسی علیه السلام بود که هم از او علم می‌آموخت و هم‌خدمتش را می‌کرد. آری! موسی علیه السلام به یوشع گفت: ﴿همیشه راه می‌روم تا به مجمع‌البحرین برسم﴾ یعنی: دست از سیر و طلب برنمی‌دارم تا به محلّ جمع‌شدن و تلاقی دو دریا برسم. به قولی: مراد از بحرین، بحر اردن و بحر قلزم یعنی محلّ تلاقی خلیج سویس با خلیج عقبه است. به‌قولی دیگر: مجمع‌البحرین، محلّ تلاقی دریای روم و اقیانوس اطلس در تنگهٔ جبل‌الطّارق روبروی طنجه است ﴿یا آن‌که بروم مدّت‌هایی دراز﴾ و پیوسته تا روزگارانی دراز راه پیمایی کنم.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابیّ‌بن‌کعب رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «موسی در میان بنی‌اسرائیل مشغول ایراد سخنرانی بود که از او سؤال شد: داناترین مردم کیست؟ در پاسخ گفت: من! این بود که خدای عزّوجلّ بر او عتاب کرد چراکه علم این موضوع را به وی ارجاع نکرده بود. لذا به او وحی فرستاد که ای موسی! من بنده‌ای دارم در مجمع‌البحرین که از تو داناتر است، موسی گفت: پروردگارا! چگونه می‌توانم به او برسم؟ حق تعالی فرمود: ماهی‌ای را بگیر و آن را در زنبیلی قرارده و پا در راه بگذار پس هرجاکه ماهی راگم کردی، آن بنده‌ام در همانجاست. لذا موسی با خدمتکارش به راه افتاد ...».

این آیه درسی است بزرگ برای معلّمان و متعلّمان، که معلّمان باید شایسته‌ترین شاگردان خود را به صحبت خود برگزینند و متعلّمان باید از صحبت و خدمت معلّم سرنپیچند.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجۡمَعَ بَيۡنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلۡبَحۡرِ

سَرَبًا ﴿٦١﴾

﴿پس چون رسیدند﴾ موسی علیه‌السلام و جوان همراهش. و به‌قولی: موسی و خضر علیهما‌السلام **﴿به محلّ جمع‌شدن دو دریا﴾** یعنی: به جایی که محلّ دیدار موسی با خضر علیهما‌السلام بود **﴿ماهی خودشان را فراموش کردند﴾** مفسّران می‌گویند: موسی و یوشع علیهما‌السلام از ماهی بریان توشه‌ای برگرفته و آن را در زنبیلی نهادند و ــ چنان‌که گذشت ــ خدای عزّوجلّ گم‌شدن آن را نشانه‌ای برای موسی و جوان همراهش بر دریافت مطلوبشان قرارداده بود پس چون به محلّ تلاقی دو دریا رسیدند در آنجا به استراحت پرداختند، در این هنگام آن ماهی از زنبیل به دریا پرید و صدای افتادنش به دریا یوشع را از خواب بیدار کرد **﴿و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت مانند نقبی﴾** آری! خدای عزّوجلّ ماهی بریان شده را زنده کرد و آن ماهی از زنبیل برجست و به دریا پرید. رفتن ماهی را در دریا به «نقب» تشبیه کرد زیرا آن ماهی آب را چنان می‌شکافت که آب از دوسویش مانند طاقی بالا آمده و به فرمان خداوند متعال جامد شده بود، گویی او در آب نقب می‌زد و راه می‌پیمود.

آری! زنده شدن ماهی بریان شده، معجزه‌ای برای موسی علیه‌السلام و نشانه‌ای بر محلّ وجود خضر علیه‌السلام بود.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾

﴿پس چون گذشتند﴾ از مجمع‌البحرینی که میعادگاه ملاقات موسی و خضر علیهما‌السلام قرار داده شده بود **﴿گفت﴾** موسی **﴿به جوان خود: غذای چاشتمان را بیاور که به راستی ما از این سفرمان رنج بسیاری دیده‌ایم﴾** به این ترتیب، موسی از یوشع

خواست که آن ماهی بریان‌شده را بیاورد تا تناول کنند چراکه خسته و گرسنه شده‌اند. عجبا! که موسی تا از آن مکان مقرّر نگذشت، در آن سفر احساس خستگی نکرد و همین‌که از آنجا گذشت، به فرمان خداوند ﷻ احساس خستگی نمود.

قَالَ أَرَءَيْتَ إِذْ أَوَيْنَآ إِلَى ٱلصَّخْرَةِ فَإِنِّى نَسِيتُ ٱلْحُوتَ وَمَآ أَنسَىٰنِيهُ إِلَّا ٱلشَّيْطَـٰنُ أَنْ أَذْكُرَهُۥ ۚ وَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِى ٱلْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾

﴿گفت﴾ یوشع به موسی ﴿آیا دیدی؟﴾ یعنی: به سخنم توجّه کن ﴿وقتی که به آن صخره﴾ که در محلّ مجمع‌البحرین قرارداشت ﴿تکیه کرده آرام گرفتیم﴾ یوشع از آن صخره نام برد زیرا یادآوری آن متضمّن تعیین بیشتر آن مکان بود ﴿من﴾ در آنجا ﴿ماهی را فراموش کردم و جز شیطان کسی آن را از یاد من نبرد از آن‌که داستان آن را یاد کنم﴾ یعنی: شیطان بود که با وسوسهٔ خویش از یاد من برد که تو را از داستان عجیب و غریب آن ماهی آگاه کنم که چگونه زنده شد و به دریا پرید ﴿و به‌طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت﴾ به راستی سخت موجب شگفتی بود که ماهی مردهٔ بریان‌شده‌ای که قسمتی از آن هم خورده شده بود، زنده شده به دریا برجهد و اثر روان‌شدنش در آب هم به صورت کانالی باقی بماند. به این ترتیب، یوشع عذر خود را در فراموشی‌اش از یادآوری آن امر، به موسی علیه‌السلام اعلام کرد.

قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ ۚ فَٱرْتَدَّا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿٦٤﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه‌السلام ﴿این همان بود که ما می‌جستیم﴾ یعنی: آنچه تو از گم‌کردن

ماهی در آن مکان یادآوری کردی، دقیقاً همان چیزی است که ما به‌دنبال آن بودیم زیرا این خود همان نشانه‌ای است که حق تعالی برای ما قرار داده و دلالت می‌کند بر این‌که مرد مورد جستجوی ما در همانجاست ﴿**پس جستجوکنان بر ردّپای خود بازگشتند**﴾ یعنی: به همان راهی که از آن آمده بودند بازگشتند، درحالی‌که ردّپای خود را پی‌جویی می‌کردند تا راه را گم نکنند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَآ ءَاتَيْنَٰهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا ﴿٦٥﴾

﴿**پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند**﴾ احادیث صحیح بر این امر دلالت دارند که آن بنده، بَلْیابن‌مَلْکان ملقّب به خضرﷺ بود ﴿**که به او رحمتی از جانب خود دادیم**﴾ به‌قولی: رحمت همان نبوّت است پس بنابراین قول، خضرﷺ پیامبر بود. به‌قولی دیگر: مراد از رحمت، نعمتی است که خداوند متعال به خضرﷺ ارزانی کرده بود و ولایتی است که به وی بخشیده بود. بنابراین قول، خضرﷺ پیامبر نبود ﴿**و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم**﴾ خدای سبحان اموری از علم غیب را که مخصوص خود اوست، به خضرﷺ آموخته بود.

نقل است که موسی خضرﷺ را درحالی دید که خود را به جامه‌ای پوشانده بود پس بر وی سلام کرد. و چون در آن سرزمین سلام کردن رسم نبود، خضرﷺ از وی پرسید: تو کیستی و سلام را در سرزمینت از کجا آورده‌ای؟ گفت: من موسی هستم. خضرﷺ پرسید: موسای بنی‌اسرائیل؟ گفت: آری! نزد تو آمده‌ام تا به من از دانشی که به تو داده‌اند بیاموزانی.

باید دانست که در سیر و سفر موسیﷺ به طلب علم، درسی است بلیغ برای ما مسلمانان، که نباید به هیچ حال از طلب علم دست برداریم، هر چند در آن

مدارجی از کمال را پیموده باشیم. همچنین از این داستان می‌آموزیم که عالم باید در برابر کسی که از او داناتر است، متواضع باشد.

قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا ﴿٦٦﴾

﴿**موسی به او گفت: آیا از تو ـ به شرط این‌که از رشدی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی ـ پیروی کنم؟**﴾ موسی از خضر علیه‌السلام اجازه خواست تا از او پیروی کند، به این شرط که از آنچه خدا جل‌جلاله به او آموخته است، به وی نیز بیاموزاند. باید دانست که اعلم بودن خضر، دلیل افضلیّت وی برموسی علیه‌السلام نیست زیرا گاهی شخص فاضل از شخص مفضول بهرهٔ علمی می‌گیرد؛ چنانچه خداوند جل‌جلاله مفضول را به علمی مخصوص گردانیده باشد که دیگری آن را نمی‌داند. گفتنی است که دانش موسی علیه‌السلام، علم به احکام شرعی بود در حالی‌که دانش خضر علیه‌السلام، علم به بعضی از امور غیبی بود. آری! آموختن موسی از خضر علیه‌السلام به معنی افضلیّت وی بر موسی علیه‌السلام نیست زیرا اگر خضر ولیّ بود موسی علیه‌السلام نبیّ بود و اگر خضر علیه‌السلام نبیّ بود، خدای عزّوجلّ موسی علیه‌السلام را به خلعت رسالت، فضیلت بخشیده بود.

قَالَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ﴿٦٧﴾

﴿**گفت**﴾ خضر به موسی علیه‌السلام ﴿**تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی**﴾ یعنی: تو تاب نمی‌آوری که بر آنچه از علم من می‌بینی، شکیبایی کنی زیرا علم تو با علم من سر وفاق و سازگاری ندارد، علم تو علم ظاهر است و علم من علم باطن، علم تو علم شریعت است و علم من علم غیب.

وَكَيۡفَ تَصۡبِرُ عَلَىٰ مَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ خُبۡرٗا ﴿٦٨﴾

﴿**و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟**﴾ یعنی: چگونه می‌توانی بر علمی که به حقیقت آن احاطه نداری، صبر کنی؟ زیرا من کارهایی می‌کنم که به ظاهر از نظر یک فرد عادّی هم جزء منکرات است، چه رسد به تو که یک پیامبر هستی و به دقایق امور نظر داری.

قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرًا وَلَآ أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾

﴿**گفت**﴾ موسی به خضر علیهما السلام ﴿**مرا ان‌شاءالله شکیبا خواهی یافت**﴾ در همراهی خویش ﴿**و در هیچ فرمانی تو را خلاف نمی‌کنم**﴾ و به طاعت و پیروی تو پایبند خواهم بود. بدین گونه بود که موسی علیه السلام وعدهٔ شکیبایی خود را به مشیّت الله جل جلاله موکول کرد زیرا در آنچه که به گردن گرفته بود، بر خودش اعتماد نداشت. البتّه این شیوهٔ انبیا علیهم السلام است که به اندازهٔ چشم به‌هم‌زدنی نیز بر خویشتن خویش تکیه نمی‌کنند.

قَالَ فَإِنِ ٱتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْـَٔلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰٓ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

﴿**گفت**﴾ خضر به موسی علیهما السلام ﴿**اگر مرا پیروی می‌کنی پس در بارهٔ چیزی از من سؤال نکن**﴾ از افعال مخالف با شریعت که از من مشاهد می‌کنی ﴿**تا خود از آن با تو سخن آغاز کنم**﴾ یعنی: باید این من باشم که تفسیر و تأویل افعال خویش و چرایی و چگونگی آنها را برای تو بیان کنم، نه این‌که تو مرا از آنها مورد سؤال قرار دهی. موسی علیه السلام از باب رعایت ادب شاگرد در برابر استاد، شرط وی را پذیرفت.

فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا رَكِبَا فِي ٱلسَّفِينَةِ خَرَقَهَا ۖ قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْـًٔا إِمْرًا ﴿۷۱﴾

﴿پس رهسپار شدند﴾ و در راه به کشتی‌ای برخوردند پس با کشتی‌نشینان گفت‌وگو کردند که آنان را نیز با خود بردارند، کشتی‌نشینان پذیرفتند و ایشان را با خود برداشتند ﴿تا وقتی که سوار کشتی شدند، آن را سوراخ کرد﴾ به قولی: خضر علیه‌السلام دیوار کشتی را سوراخ کرد تا آن را معیوب گرداند ولی قسمتی را که به آب نزدیک است، سوراخ نکرد تا به غرق‌شدن کشتی‌نشینان نینجامد ﴿گفت﴾ موسی به خضر علیهماالسلام ﴿آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی﴾ موسی نتوانست خود را نگه دارد و بر آنچه که خضر با کشتی انجام داد، اعتراض نکند لذا این کار خضر را ناپسند شمرد چراکه این کار وی در نگاه اوّل، به نابودی جانها و اموال می‌انجامید. در بعضی از روایات آمده است: صاحبان کشتی آن دو را بی‌کرایه و به‌طور رایگان با خود در کشتی سوار کرده بودند زیرا آنها خضر را شناخته بودند پس به او و همراهش حرمت نهادند، از این جهت انکار موسی بر خضر شدیدتر بود. یعنی: آیا درست است که آنها به من و تو احسان کنند و تو در برابر آن احسان، کشتی آنان را معیوب کنی؟ ﴿واقعاً به کاری عظیم مبادرت ورزیدی﴾ یعنی: عجب کار هول‌انگیز و ناروایی را مرتکب شدی!.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۷۲﴾

﴿گفت﴾ خضر علیه‌السلام ﴿آیا نگفته بودم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟﴾ خضر علیه‌السلام همان سخن سابق خود را به وی یادآوری کرد که گفته بود: (إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) [آیهٔ/ ۶۷].

قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿۷۳﴾

موسی به خضر ﴿گفت: "مرا به سبب آنچه فراموش کردم مؤاخذه نکن و در کارم برمن سخت نگیر﴾ و با من آسان‌گیر باش، نه سخت‌گیر. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «این عکس‌العمل اوّل از جانب موسی در برابر خضر، به سبب فراموشی وی بود. در این اثنا گنجشکی آمد و در کنار کشتی به دریا نوک زد، خضر به موسی گفت: بدان که علم من و تو در برابر علم خداوند متعال، جز مانند آنچه که این گنجشک از این دریا کم کرد، نیست».

فَانطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا لَقِيَا غُلَٰمًا فَقَتَلَهُۥ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةًۢ بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْـًٔا نُّكْرًا ﴿۷۴﴾

﴿باز رهسپار شدند﴾ یعنی: خضر و موسی علیه السلام از کشتی پیاده شده و به راه خود ادامه دادند ﴿تا به نوجوانی برخوردند پس﴾ خضر ﴿او را کشت﴾ خضر همین که به آن پسربچّه که با اطفال دیگر مشغول بازی بود رسید، سرش را از بدنش برکند و او را به قتل رساند ﴿گفت﴾ موسی به خضر: ﴿آیا نفس زکیّه‌ای را بدون این‌که کسی را به قتل رسانده باشد کشتی؟﴾ یعنی: بی آن‌که کسی را به ناروا به قتل رسانده باشد تا کشتن آن قصاص تلقّی شود؟ نفس زکیّه: یعنی شخص پاک و بی گناه ﴿واقعاً کار ناپسندی را مرتکب شدی﴾ نُکْراً: یعنی بسیار زشت و ناپسند.

۞ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِىَ صَبْرًا ﴿۷۵﴾

﴿گفت﴾ خضر به موسی: ﴿آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر

کنی؟﴾ در اینجا خضر لفظ «لَكَ: به تو» را افزود زیرا سبب عتاب و سرزنش موسی نسبت به سؤال اوّل وی در اینجا بیشتر و موجب آن قوی‌تر بود چراکه مخالفت موسی یک بار دیگر تکرار شده بود.

قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي عُذْرًا ﴿۷۶﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه‌السلام ﴿**اگر بعد از این از تو چیزی پرسیدم، دیگر با من همراهی نکن**﴾ یعنی: در آن صورت، از رفاقت و همراهی با من صرف نظر کن ﴿**همانا از جانب من به حدّ عذر رسیدی**﴾ یعنی: اگر دیگربار این کار راکردم، تو دیگر در قبال من معذوری و می‌توانی ترکم کنی زیرا اگر بازهم از تو سؤالی بکنم، این سومین بار خواهد بود که با امر تو مخالفت کرده‌ام. البتّه این سخن، سخن شخص نادمی است که از عملکرد گذشتهٔ خویش پشیمان است.

فَانطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَيَآ أَهْلَ قَرْيَةٍ ٱسْتَطْعَمَآ أَهْلَهَا فَأَبَوْاْ أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُۥ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿۷۷﴾

﴿**پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند**﴾ به قولی: آن قریه «ایله» بود ﴿**از مردم آنجا خوراکی خواستند ولی آنها از مهمان‌کردن آن دو خودداری کردند**﴾ یعنی: مردم آن قریه ابا ورزیدند از این‌که حقّ واجبی راکه در قبال آن دو میهمان بر ذمّهٔشان بود،

ادا کنند ﴿**پس در آنجا**﴾ یعنی: در آن قریه ﴿**دیواری را یافتند که می‌خواست فرو ریزد**﴾ یعنی: هیأت و حالت سقوط برآن دیوار نمایان بود ﴿**پس آن را استوار کرد**﴾ یعنی: خضرعليه‌السلام آن دیوار راکج یافت پس آن را به حالت اوّلی‌اش برگردانید و استوار کرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خضر دستش را بر آن دیوار کشید پس دیوار بی‌درنگ راست شد». ﴿**گفت**﴾ موسیعليه‌السلام ﴿**اگر می‌خواستی برای این مزدی می‌گرفتی**﴾ یعنی: می‌توانستی در قبال راست‌ساختن و اصلاح دیوار مزدی بگیری.

قَالَ هَـٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا ﴿٧٨﴾

﴿**گفت**﴾ خضر به موسی ﴿**این است جدایی میان من و تو**﴾ یعنی: این ایرادت بر من که چرا از آنان مزدی نگرفتم، جداکنندهٔ من و توست و دیگر هنگام جدایی من و تو فرارسیده است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وسلم فرمودند: «يَرْحَمَ اللّٰهُ مُوسٰى، لَوَدِدْتُ اَنَّهُ كٰانَ صَبَرَ حَتّٰى يَقُصَّ اللّٰهُ عَلَيْنٰا مِنْ اَخْبٰارِهِمٰا ✿ خدا بر موسی ببخشاید، من دوست داشتم که او شکیبایی می‌ورزید تا خدای عزّوجلّ باز هم از اخبار آن دو بر ما حکایت می‌کرد».

خضر افزود: ﴿**به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت**﴾ تأویل: تفسیر، توجیه و بیان دلایلی است که خضرعليه‌السلام به سبب آن کارهایی را انجام داد که با انکار و استبعاد موسیعليه‌السلام روبرو شد.

آن‌گاه خضرعليه‌السلام به تفسیر و تأویل کارهایش پرداخت:

أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَـٰكِينَ يَعْمَلُونَ فِي ٱلْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ

أَعِيبَهَا وَ كَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٩﴾

﴿امّا کشتی﴾ یعنی: کشتی‌ای که من آن را سوراخ کردم ﴿از آنِ مساکینی چند بود﴾ که ضعیف بودند و بر دفع ظلم از خود قدرت نداشتند ﴿که در دریا کار می‌کردند﴾ و جز آن کشتی مال دیگری نداشتند و آن را به مسافران دریایی به اجاره می‌دادند ﴿پس خواستم که آن را معیوب کنم﴾ با برکندن آن تخته‌پاره ﴿چراکه در ورای آنان﴾ یعنی: در پیش روی آنان، یا در پشت سر آنان ﴿پادشاهی بود﴾ کفر پیشه ﴿که هرکشتی‌ای را به زور می‌گرفت﴾ یعنی: هر کشتی سالم و بی‌عیبی را به زور می‌گرفت، نه کشتی‌های معیوب و ناقص را. نقل است که اسم آن پادشاه هدهد بن‌بدد، یا جلندی‌بن‌کرکر، یا منواربن‌جلندی بود.

وَ أَمَّا ٱلْغُلَـٰمُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَآ أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَـٰنًا وَ كُفْرًا ﴿٨٠﴾

﴿و امّا آن نوجوان﴾ که من او را به قتل رساندم ﴿پدر و مادر وی هردو مؤمن بودند﴾ ولی خودش این‌گونه نبود ﴿پس ترسیدیم از آن‌که برآنان در سرکشی و کفر غالب آید﴾ یعنی: ترسیدیم که با پدر و مادر آزاری خویش و عاق‌شدن ازسوی آنان، در سرکشی و کفران نعمت بر آنها غالب آید. به‌قولی: خضر علیه‌السلام به سبب الهام الهی دانست که آن نوجوان از همان بدو امر به کفر گرایش یافته و به‌زودی کفرش منجر به کفر و گمراهی پدر و مادرش نیز خواهد شد چراکه علاقهٔ مفرط آنان به او، سرانجام به پیروی آنان از او در کفر و طغیان خواهد انجامید.

فَأَرَدْنَآ أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَوٰةً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾

﴿**پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به بهتر از وی عوض دهد**﴾ یعنی: به‌جای آن فرزند، فرزندی بهتر از او را به آنان بدهد ﴿**از روی پاکیزگی**﴾ یعنی: فرزندی پاک‌نهادتر در دین، در صلاح و وارستگی از گناهان ﴿**و نزدیکتر از جهت شفقت**﴾ و مهربانی به پدر و مادرش. در **حدیث‌شریف** آمده است: «لا يَقْضِيَ اللّٰهُ لِلْمُؤْمِنِ قَضٰاءً اِلاّٰ كٰانَ خَيْرًا لَهُ ✿ خداوند در حقّ هیچ مؤمنی قضایی را نافذ نمی‌کند مگر این‌که آن قضا به خیر وی است».

وَأَمَّا ٱلْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي ٱلْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُۥ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبْلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَۚ وَمَا فَعَلْتُهُۥ عَنْ أَمْرِيۚ ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾

﴿**و امّا آن دیوار**﴾ که من آن را استوار کردم؛ ﴿**از آنِ دو نوجوان یتیم در شهر بود**﴾ یعنی: در آن قریه‌ای که قبلاً ذکر شد. ذکر آن به نام «قریه» در آیات قبل و به‌نام «مدینه» در این آیه، دلیل بر آن است که اسم قریه بر شهر نیز اطلاق می‌شود ﴿**و در زیرِ آن گنجی متعلق به آن دو بود**﴾ یعنی: در زیر آن دیوار، مالی بزرگ از آنِ دو نوجوان یتیم پنهان ساخته شده بود. کنز: مال مدفون است ﴿**و پدرشان نیکوکار بود**﴾ لذا صلاح پدر مقتضی آن بود که رعایت حال فرزندانش بشود و مالشان از نابودی حفظ گردد ﴿**پس پروردگار تو خواست که آن دو نوجوان به حدّ رشد برسند**﴾ یعنی: به کمال بلوغ و تمام رشد خود برسند ﴿**وگنجینهٔ خود را بیرون آورند**﴾ از آن مخفی‌گاه پس اگر دیوار فرو می‌ریخت، گنج هم از زیر آن بیرون

می‌آمد و چه بسا تلف می‌شد. ﴿که﴾ این کار و این تدبیر ﴿رحمتی از جانب پروردگارت بود﴾ بر آن دو جوان یتیم، به سبب صالح بودن پدرشان ﴿و من آن را از امر خود﴾ یعنی: از اجتهاد و رأی خود ﴿نکردم﴾ بلکه این کارها همه به‌دستور خداوند ﷻ بود ﴿این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی﴾ یعنی: آنچه گفتم، تفسیر آن کارهایی است که صبر تو از آنها به سرآمد و بر آنها تاب سکوت نیاوردی.

لذا روشن شد که هر سه رویدادی که خضر؈ در آنها دست برد، از باب انتخاب شرّ آسان‌تر در برابر شرّ و زیان سنگین‌تر، یعنی رعایت قاعدهٔ «يُخْتَارُ أَهْوَنَ‌الشَّرَّيْن» بود. در صحیح بخاری آمده است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «خضر را خضر نامیدند زیرا او بر روی بوتهٔ علف خشکی نشست، بناگاه آن بوتهٔ خشک از زیر پایش سبز و خرّم به جنبش درآمد».

جمهور علما بر آنند که خضر؈ درگذشته است، به‌دلیل این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ که اندکی قبل از درگذشت خویش فرمودند: «این شب را خوب به‌خاطر بسپارید زیرا در رأس صد سال بعد از این تاریخ، هیچ یک از کسانی که هم‌اکنون برروی زمین زنده‌اند، زنده باقی نمی‌مانند». امّا گروهی بر آنند که خضر؈ زنده است زیرا از چشمهٔ حیات نوشیده است.

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَن ذِي ٱلْقَرْنَيْنِ ۖ قُلْ سَأَتْلُوا۟ عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا ﴿۸۳﴾

﴿و از تو در بارهٔ ذوالقرنین می‌پرسند﴾ سؤال‌کنندگان، کفّار مکّه بودند که به اشارهٔ یهود از رسول خدا ﷺ در این باره پرسیدند ﴿بگو: به زودی بر شما از حال وی خبری خواهم داد﴾ از طریق وحیی که بر من نازل می‌شود.

ذوالقرنین بنا به‌قولی همان اسکندر فرزند فیلیبوس یونانی (۳۳۰ ق.م) بانی شهر اسکندریّه است که تمام دنیا را تصرّف کرد. امّا اشکال این قول در این است که این اسکندر، کافر و شاگرد ارسطو بود. به‌قولی: ذوالقرنین ابوکرب حمیری است که او نیز جهانگشا بود. و به‌قولی: ذوالقرنین فرشته‌ای از فرشتگان است. به‌قولی دیگر: او «سایرس ــ ۵۹۹ ق.م» است که شرق و غرب دنیارا به زیر فرمان خویش درآورد. ولی بنابر تحقیق مولانا ابوالکلام آزاد، او کورش کبیر (قرن ششم قبل از میلاد) است. به هر حال، نصّ قرآنی در بارهٔ شخصیّت ذوالقرنین و زمان و مکان وی چیزی نمی‌گوید زیرا هدف، عبرت‌گرفتن از داستان اوست و این هدف، با همین مقدار برآورده می‌شود، هرچند که صاحب تفسیر «الأساس» تحقیق مولانا ابوالکلام را از همه اقوال در این باره قوی‌تر دانسته است. از جملهٔ دلایل مولانا ابوالکلام این است که: از کورش در ایران تمثالی به دست آمده که دارای دو شاخ و دو بال می‌باشد. همچنین تحقیق او نشان می‌دهد که کورش، شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را در نوردید و در تنگهٔ «داریال» سدّی نیز بنا کرد که هم‌اکنون در کوه‌های قفقاز موجود است و از جانبی او به دین حقیقی زردشت یعنی به خدای یگانه و روز آخرت مؤمن بود.

وجه تسمیهٔ او به ذی‌القرنین این است که:

۱ ــ او شرق و غرب زمین را درنوردید.

۲ ــ به آغازگاه تابش خورشید از جهت مشرق و غروبگاه آن در بحر از جهت مغرب رسید و همهٔ عالم را به تسخیر خویش در آورد.

۳ ــ یا سرش دو شاخک یا دو برجستگی داشت.

۴ ــ یا تاجش دارای دو شاخک بود.

و با آن‌که مفسّران در ایمان و صلاحش اتّفاق‌نظر دارند امّا صحیح آن است که او پیامبر نیست.

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُۥ فِي ٱلْأَرْضِ وَءَاتَيْنَٰهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾

﴿ما در روی زمین به او تمکین دادیم﴾ یعنی: ما به ذوالقرنین در روی زمین قدرت و نفوذ و برتری دادیم؛ با اسباب و تمهیداتی که برایش فراهم ساختیم، آن گونه که او در روی زمین امکان و دسترس تمام داشت تا هرکجا که بخواهد برود و هرگونه که بخواهد عمل کند ﴿و از هر چیزی بدو وسیله‌ای بخشیدیم﴾ یعنی: از آنچه که به مطلوب و خواستهٔ وی تعلّق می‌گرفت، بدو راه و سررشته و وسیله‌ای بخشیدیم که به‌سبب آن به مطلوب خویش دست یابد. نقل است که: چهار پادشاه همهٔ دنیا را به تمامی به تسخیر خویش در آوردند که دو تن از آنان مؤمن و دو تن کافر بودند، دوتن مؤمن عبارت بودند از: سلیمان و ذوالقرنین و دو تن کافر عبارت بودند از: نمرود و بخت‌النّصر.

فَأَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٨٥﴾

﴿پس در پی سببی افتاد﴾ یعنی: ذوالقرنین در پی راه و وسیله‌ای افتاد که او را به محلّ غروبگاه خورشید برساند. این تعبیر به این حقیقت اشاره دارد که کارهای ذوالقرنین همه در بند اسباب بود، نه از باب خرق عادت.

حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ
وَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا ۗ قُلْنَا يَٰذَا ٱلْقَرْنَيْنِ إِمَّآ أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّآ أَن تَتَّخِذَ
فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾

﴿ **تا آن‌گاه که به غروبگاه آفتاب رسید** ﴾ یعنی : ذوالقرنین به پایان زمین از جانب مغرب رسید که بعد از آن جز اقیانوس چیز دیگری نیست ﴿ **و آن را چنین یافت که در چشمهٔ گل‌ولایی فرو می‌رود** ﴾ حَمِئَةٍ: گل آلود سیاه . به قولی : چون ذوالقرنین به ساحل اقیانوس رسید ، به نظرش چنین آمد که خورشید در آبی گل آلود و سیاه غروب می‌کند . گفتنی است که این فقط حکایت دید ظاهری چشم است ، نه این‌که خورشید حقیقتاً در آب غروب می‌کند چراکه خورشید از زمین بزرگتر است . آری ! در غروبگاه به نظر مسافر دریا که شطّ دریا در معرض دیدش نباشد چنین می آید که خورشید در دریا فرو می‌رود و ناپدید می‌شود ﴿ **و نزدیک آن** ﴾ یعنی : در نزدیک محلّ فرورفتن خورشید ﴿ **قومی را یافت** ﴾ که آن قوم از کفّار بودند ﴿ **گفتیم** ﴾ یعنی : الهام کردیم به او که ﴿ **ای ذوالقرنین ! اختیار با توست، یا آنان را عذاب می‌کنی** ﴾ با کشتن آنان در همان آغاز کار ﴿ **یا در میانشان روشی نیکو در پیش می‌گیری** ﴾ با گرامی‌داشت‌شان و تعلیم شرایع الهی به آنان .

قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُۥ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِۦ فَيُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا نُّكْرًا ﴿٨٧﴾

﴿ **گفت** ﴾ ذوالقرنین : راه دعوتشان به سوی حق را انتخاب می‌کنم ﴿ **امّا هرکه ستم ورزد** ﴾ بر خود، با پای‌فشردن بر شرک و نپذیرفتن دعوتم ﴿ **پس زودا که عذابش کنیم** ﴾ با کشتنش در دنیا ﴿ **سپس به‌سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود** ﴾ در آخرت ﴿ **آن‌گاه او را عذاب می‌کند** ﴾ در آن ﴿ **عذابی سخت** ﴾ نُکرا: یعنی : بسیار سخت و دشوار .

وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَهُۥ جَزَآءً ٱلْحُسْنَىٰ ۖ وَسَنَقُولُ

لَهُۥ مِنۡ أَمۡرِنَا يُسۡرٗا ﴿٨٨﴾

﴿و امّا هرکه ایمان آوَرَد﴾ به خدا ﷻ و دعوتم را تصدیق کند ﴿و عمل کند﴾ به عمل ﴿شایسته﴾ مطابق آنچه که مقتضای ایمان است ﴿پس او پاداشی هر چه نیکوتر خواهد داشت﴾ که همانا بهشت است. همچنین محتمل است که مراد از آن: پاداش دادن وی از سوی ذوالقرنین باشد، یعنی: به او پاداشی نیکو می‌دهم و به او احسان و کرم روا می‌دارم ﴿و به فرمان خود او را به کاری آسان واخواهیم داشت﴾ که بر وی سخت و دشوار نباشد.

ثُمَّ أَتۡبَعَ سَبَبًا ﴿٨٩﴾

﴿باز در پی سببی افتاد﴾ یعنی: باز ذوالقرنین در پی راهی غیر از راه اوّل افتاد، بدین‌سان که جهت مشرق را در پیش گرفت.

حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَطۡلِعَ ٱلشَّمۡسِ وَجَدَهَا تَطۡلُعُ عَلَىٰ قَوۡمٖ لَّمۡ نَجۡعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتۡرٗا ﴿٩٠﴾

﴿تا آن‌گاه که به مطلع‌الشّمس رسید﴾ یعنی: به اوّلین منطقه‌ای از زمین رسید که خورشید از آن برمی‌آید پس ﴿خورشید را چنین یافت که بر قومی طلوع می‌کند که برای آنان در برابر تابش آن پوششی قرار نداده‌ایم﴾ نه از خانه و نه از لباس بلکه آنان قومی پابرهنه و لخت و عریان هستند که در پناه ساختمان و آبادی‌ای قرار ندارند. این آیه معرّف تاریخ زندگی گروهی بدوی است که بی داشتن پناه‌گاه و لباس، به شکل اوّلیه زندگی می‌کرده و از صید ماهی تغذیه می‌نموده‌اند. یا معنی آیه این

است: میان آن قوم و میان خورشید، جز دریا چیز دیگری حایل نبود. بعضی گفته‌اند: چه بسا او به سرزمینی رسید که خورشید در آن دهها روز تابان باقی می‌ماند، نه غایب می‌شود و نه در زیر پرده و حجابی قرار می‌گیرد و این پدیده در شمالی ترین منطقهٔ کرهٔ زمین است.

كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿٩١﴾

﴿چنین بود﴾ داستان شکوه و قدرت ذوالقرنین ﴿و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم﴾ یعنی: آن‌گاه که به وی پادشاهی و جهانگشایی بخشیدیم، صلاحیّت وی را در این امر می‌دانستیم. یا ما بر آنچه که نزد ذوالقرنین از اسباب و آلات و لشکر و غیره بود، آگاهی داشتیم. مراد این است که: کثرت ابزار و آلات و لشکر و سپاه او به‌جایی رسیده بود که جز علم خدای دقیق‌سنج آگاه، علم هیچ‌کس دیگر به آن احاطه نداشت.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾

﴿باز در پی سببی افتاد﴾ یعنی: باز ذوالقرنین راه سومی را که در عرض مشرق و مغرب از جنوب به‌سوی شمال است، دنبال کرد.

حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ ٱلسَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾

﴿تا وقتی که به میان دو سدّ رسید﴾ به‌قولی: این دو سدّ، دو کوه در ناحیهٔ

ارمنستان و آذربایجان است ﴿**در ورای آن دو سدّ قومی را یافت که نزدیک نبود هیچ سخنی را بفهمند**﴾ یعنی: سخن دیگران را نمی‌فهمیدند.

صاحب «المنیر» می‌گوید: «این قوم از صقالبه‌اند که در شرق بحیرهٔ سیاه در سدّی استوار و منیع میان دو کوه نزدیک شهر «باب‌الابواب» یا «دربت» در کوهی به نام «قوقاف» زندگی می‌کنند و جهانگردان قرن حاضر آن را کشف کرده‌اند.

قَالُواْ يَـٰذَا ٱلْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰٓ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾

﴿**گفتند: ای ذوالقرنین!**﴾ این تعبیر مفید آن است که ذوالقرنین سخنان‌شان را فهمید و سخن خویش را نیز به آنان فهماند. به‌قولی: فهمیدن سخنشان از سوی ذوالقرنین از جملهٔ اسبابی بود که خداوند متعال به او داده بود. به‌قولی دیگر: آنها این سخن را به ترجمانشان گفتند تا او به ذوالقرنین بگوید: ﴿**همانا یأجوج ومأجوج سخت در زمین فساد می‌کنند پس آیا خراجی**﴾ یعنی: مالیاتی از اموالمان را ﴿**برای تو مقرّر کنیم به این شرط که در میان ما و آنان سدّی**﴾ استوار و نفوذناپذیر ﴿**بسازی**﴾ که جلو هجوم آنان به‌سوی ما را بگیرد.

یأجوج و مأجوج دو قبیله از بشر و به‌قولی از طایفهٔ اتراک اند. فساد افگنی‌شان در زمین بنا به روایتی: عبارت بود از ظلم، جفاجویی، کشتار و دنبال کردن سایر راه و روش‌های فسادآلود. نقل است که آنان در بهار بیرون می‌آمدند و هیچ سبزه‌ای را نمی‌گذاشتند مگر که آن را می‌خوردند و هیچ چیز خشکی را نمی‌یافتند مگر این‌که آن را بر می‌داشتند و می‌بردند.

صاحب تفسیر «المنیر» به نقل از تفسیر «مراغی» می‌گوید: «یأجوج و مأجوج

دو قبیله از اولاد یافث‌بن‌نوح اند، یأجوج از قوم تاتار و مأجوج از قوم مغول است و اصلشان از پدر واحدی است که «ترک» نامیده می‌شد. بعضی برآنند که: این دو قبیله در بخش شمالی آسیا ساکن بودند و قلمروشان از تبت و چین تا اقیانوس منجمد شمالی امتداد داشته و از ناحیهٔ غربی به سرزمین ترکستان منتهی می‌شود و چنگیزخان منسوب به آنان است. سپس می‌افزاید: ولی صحیح‌تر این است که یأجوح و مأجوج قومی ستمگر و خشن هستند که پیشینیانشان از بحیرهٔ طبریّه می‌گذرند و خدای عزّوجلّ در هنگام نزول عیسی عليه السلام از آسمان آنان را بر می‌انگیزد چنان‌که در صحیح مسلم و شرح نووی بر آن، آمده است».

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾

﴿گفت﴾ ذوالقرنین ﴿آنچه پروردگارم به من دسترس داده است﴾ یعنی: آنچه حق تعالی برایم از قدرت و ملک گسترانده و تمکّن بخشیده است ﴿بهتر است﴾ از خراج شما و مرا به خراج شما نیازی نیست. سپس از آنان یاری خواست و گفت: ﴿مرا با قوّه‌ای مدد کنید﴾ یعنی: نیازی به خراج شما ندارم بلکه مرا به مردانی از خود که با دست و زور بازوی خویش با من همکاری کنند، یاری کنید، یا مرا در تهیّهٔ سامان و آلات ساختمانی یاری کنید ﴿تا میان شما و آنان سدّی محکم﴾ و نفوذناپذیر ﴿بسازم﴾.

ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰٓ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّىٰٓ إِذَا جَعَلَهُۥ نَارًا قَالَ ءَاتُونِيٓ أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٦﴾

﴿**برای من قطعات آهن**﴾ یعنی: آهن‌های بزرگی که در ساختمانهای بزرگ و حجیم‌به کار می‌رود ﴿**بیاورید. تا آن‌گاه که برابر ساخت میان آن دو کوه را**﴾ صَدَفَيْن: دو جانب کوه است. یعنی: آنها برایش قطعات آهن را آوردند و پس از آن‌که او زیر بنا و شالودهٔ سدّ را ریخت، شروع به چیدن آهن‌ها در میان دو کوه کرد و میان دو کوه را از آهن انباشت تا آن را همسطح ساخت آن‌گاه ﴿**گفت**﴾ به عمله و کارگران: ﴿**بدمید**﴾ بر این قطعات آهن با آتش و دمه‌های آهنگری ﴿**تا وقتی که آن قطعات را آتش گردانید**﴾ به قولی: او به نهادن یک دسته از قطعات آهن و سنگ برروی هم فرمان داد آن‌گاه بر آنها هیزم و زغال ریخت و دستور داد که بر آنها آتش افروخته و با دمه‌ها بدمند تا آن‌که حرارت حاصله، آهن‌ها را تا سرحدّ ذوب داغ ساخت ـ و چون بر آهن آتش افروزند، همانند آتش سرخ و مذاب می‌گردد ـ سپس مس مذاب را آوردند و ذوالقرنین آن را بر روی این لایه از آهن و سنگ ریخت و همین‌طور لایه‌های دیگر را برروی آن قرار داد ﴿**گفت: مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم**﴾ درنتیجه لایه‌های آهن و سنگ با مس گداخته خوب به هم جوش خورد و چسبید و خالی‌گاه‌های میان آهن‌ها کاملاً مسدود شد و سرانجام این پیکره از آهن و سنگ و مس گداخته به کوهی آهنین و سدّی مستحکم و نفوذناپذیر تبدیل شد. قِطْر: مس گداخته است.

صاحب تفسیر «فی‌ظلال القرآن» می‌گوید: «جدیداً روش آمیختن مس با آهن برای نیرومند ساختن بیشتر آهن به کار گرفته شده و از افزودن نسبتی از مس به آهن، مقاومت و صلابت آهن دوچندان شده است. گفتنی است؛ این روشی بود که‌خدای عزّوجلّ ذوالقرنین را به آن راه نمود و آن را قرنها قبل از علم جدید بشر در کتاب جاودان خویش ثبت کرد».

فَمَا ٱسْطَـٰعُوٓاْ أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا ٱسْتَطَـٰعُواْ لَهُۥ نَقْبًا ﴿٩٧﴾

﴿درنتیجه یأجوج و مأجوج نتوانستند از آن بالا روند﴾ به دو دلیل: یکی ارتفاع آن و دیگری صافی و لغزندگی آن ﴿و نتوانستند آن را سوراخ کنند﴾ و از زیر آن نقب بزنند، به سبب محکمی و صلابت و ضخامت آن.

مراغی در تفسیر خود می‌گوید: «سدّی که ذوالقرنین آن را بنا کرد و بعضی از مورّخان در اوایل قرن پانزدهم میلادی آن را مشاهده کردند، در ورای جیحون (آمودریا) در منطقهٔ «بلخ» نزدیک «ترمذ» قرار دارد و نام آن «باب‌الحدید» یا (دروازهٔ آهن) است که تیمور لنگ از آن گذشت و شاهرخ بر آن گذر کرد چنان‌که مورّخ اسپانیایی «کلافیگو» در سفر سال «۱۴۰۳ م» خویش به منطقه که به‌عنوان سفیر شاه «قشتاله» در اندلس، به دربار تیمور لنگ می‌رفت، آن را مشاهده کرد، همو در توصیف آن می‌گوید: سدّ باب‌الحدید بر سر راه میان سمرقند و هند قرار دارد». والله اعلم.

قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي ۖ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُۥ دَكَّآءَ ۖ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿٩٨﴾

﴿گفت﴾ ذوالقرنین ﴿این﴾ تمکّن و دسترسی من به ساختن این سدّ ﴿رحمتی از جانب پروردگار من است﴾ یعنی: از آثار رحمت پروردگار بزرگ من بر این قوم، یا بر مردم است زیرا این سدّ میان یأجوج و مأجوج و فسادافروزیشان در زمین حایل می‌شود ﴿ولی چون وعدهٔ پروردگار من﴾ به خروج یأجوج‌ومأجوج در آستانهٔ روز قیامت ﴿فرارسد، آن را در هم کوبد﴾ یعنی: این سدّ را با زمین هموار، هم‌سطح می‌سازد ﴿و وعدهٔ پروردگارم﴾ بر خراب‌ساختن این سدّ و خروج یأجوج‌ومأجوج قبل از روز قیامت؛ ﴿حقّ است﴾ و ثابت و برگشت‌ناپذیر. این آخرین سخن ذوالقرنین است.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «اکنون می‌دانیم که این وعدهٔ پروردگار متعال تحقّق یافته است زیرا چنگیزخان و سلالهٔ او خروج کردند و در زمین ــ اعم از شرق و غرب آن ــ فسادی عظیم پراکندند و نشانه‌ها و مظاهر تمدّن اسلامی را ویران و خلافت عبّاسی را در سال (٦٥٦ ه‍ ق) ساقط کردند». در **حدیث‌شریف** به روایت زینب بنت جحش رضی‌الله‌عنها آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ از خواب بیدار شدند و درحالی‌که چهرهٔ ایشان سرخ شده بود، فرمودند: «وَيْلٌ لِّلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ، فُتِحَ الْيَوْمُ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوْجَ وَ مَأْجُوْجَ مِثْلَ هٰذا و حَلَّقَ... ✿ ای وای بر عرب از شرّی که تحقیقاً نزدیک شده است، امروز از سدّ یأجوج‌ومأجوج به این اندازه گشوده شد ــ و دست خویش را حلقه کردند ــ گفتم: یا رسول‌الله! آیا درحالی‌که نیکان در میان ما هستند، هلاک می‌شویم؟ فرمودند: آری! آن‌گاه که فساد و پلیدی بسیار شود». بلی! آن حلقه که پیامبر اکرم ﷺ بدان اشاره کردند، بزرگ و بزرگتر شد تا آن‌که در نیمهٔ اوّل قرن هفتم هجری به خروج تاتار و مغول انجامید. والله اعلم.

۞ وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ ۖ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ﴿٩٩﴾

﴿**و بعضی از آنان را**﴾ یعنی: بعضی از مردم را ﴿**در آن روز**﴾ یعنی: در روز خروج یأجوج‌ومأجوج ﴿**رها می‌کنیم تا موج آسا در بعضی دیگر درآمیزند**﴾ یعنی: مردم در روز خروج یأجوج‌ومأجوج درهم می‌آمیزند و قتل و کشتار بسیار گشته کشتزارها نابود و سرمایه‌ها تلف می‌شود. و همهٔ اینها قبل از برپایی قیامت و قبل از نفخ صور در زمانی است که برای ما معلوم نیست. یا معنی این است: مردم در روز قیامت موج آسا درهم می‌آمیزند زیرا خروج یأجوج‌ومأجوج از نشانه‌های نزدیکی

قیامت است ﴿و در صور دمیده شود﴾ و دمنده اسرافیل علیه السلام است. به قولی: این نفخهٔ دوم است، به دلیل این فرمودهٔ وی: ﴿پس گرد آوریم آنان را، گردآوردنی﴾ یعنی: پس از متلاشی‌شدن و تبدیل‌شدن اجسادشان به خاک، آنان را زنده می‌گردانیم سپس همه را به‌سوی محشر گرد می‌آوریم.

وَعَرَضۡنَا جَهَنَّمَ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡكَٰفِرِينَ عَرۡضًا ﴿١٠٠﴾

﴿و آن روز دوزخ را آشکا را پیش کافران روبرو آوریم﴾ یعنی: در روزی که گردشان می‌آوریم، دوزخ را برایشان می‌نمایانیم، بدان‌سان که آن را مشاهده کنند تا مشاهدهٔ دوزخ زجری بلیغ و رعبی عجیب در آنان پدید آورد.

ٱلَّذِينَ كَانَتۡ أَعۡيُنُهُمۡ فِي غِطَآءٍ عَن ذِكۡرِي وَكَانُواْ لَا يَسۡتَطِيعُونَ سَمۡعًا ﴿١٠١﴾

﴿به همان کسانی که چشمانشان از یاد من در پرده‌ای بود﴾ یعنی: دوزخ را به همان کسانی می‌نمایانیم که چشمان احساس و بصیرتشان از مشاهدهٔ آیات و نشانه‌های من در پرده‌ای بود، نشانه‌هایی که هر کس اهل تفکّر و عبرت‌گرفتن باشد، از مشاهدهٔ آنها غافل نمانده و خدای عزّوجلّ را با توحید و تمجید وی یاد می‌کند ﴿و﴾ دوزخ رابه همان کسانی نیز می‌نمایانیم که ﴿توانایی شنیدن﴾ حق ﴿را نداشتند﴾ به سبب اعراضشان از ادلّهٔ سماعی.

أَفَحَسِبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن يَتَّخِذُواْ عِبَادِي مِن دُونِيٓ أَوۡلِيَآءَۚ إِنَّآ

أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَٰفِرِينَ نُزُلًا ﴿١٠٢﴾

﴿آیا کافران پنداشته‌اند که بجز من بندگان مرا﴾ که عبارت از فرشتگان و مسیح و شیاطین‌اند ﴿اولیاء بگیرند﴾ یعنی: معبود خویش گیرند؟ آیا این اندیشهٔ ناصواب و ناممکن‌شان موجب عذاب نیست؟ قطعاً موجب عذاب است، آنها باید بدانند که: ﴿همانا ما جهنّم را آماده کرده‌ایم تا جایگاه پذیرایی کافران باشد﴾ یعنی: جهنّم را آمادهٔ پذیرایی کافران ساخته‌ایم که با ورود به آن، با انواع عذاب‌ها مورد پذیرایی قرار می‌گیرند و به جایگاههای خود رهسپار می‌شوند چنان‌که برای میهمان متّکا و جایگاه آماده ساخته می‌شود. این تعبیر از باب تهکّم و استهزای آنهاست.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِٱلْأَخْسَرِينَ أَعْمَٰلًا ﴿١٠٣﴾

ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾

﴿بگو: آیا شما را از کسانی‌که از روی عمل زیان‌کارترین مردمند، آگاه گردانم﴾ یعنی: ای مردم! آیا شما را از کسانی که از روی زیان و خسران اعمال، از بدبخت‌ترین مردم‌اند، آگاه گردانم؟ آری! آگاهتان می‌گردانم؛ آنان: ﴿کسانی‌اند که کوشش آنان در زندگی دنیا گم شده است﴾ گم‌شدن کوشش، بطلان و نابودی و به‌هدررفتن آن است ﴿و خود می‌پندارند که نیکوکردارند﴾ یعنی: خود مفتون و دلباختهٔ راه‌وروش باطل خویش‌اند و می‌پندارند که با درپیش گرفتن این راه و روش، کار خوبی انجام داده و از آثار و نتایج آن نفع می‌برند. پس اینان زیان‌کارترین مردمند.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ فَحَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا ﴿١٠٥﴾

﴿**آنان کسانی‌اند که به آیات پروردگار خویش**﴾ یعنی: به دلایل توحید و یگانگی وی از آیات تکوینی و تنزیلی ﴿**کافر شدند و**﴾ کافر شدند ﴿**به ملاقات او**﴾ یعنی: به بعث بعد از مرگ و مابعد آن از امور آخرت ﴿**درنتیجه اعمالشان تباه گردید**﴾ یعنی: اعمالی که انجام دادند و آن را نیک می‌پنداشتند، تباه شد و دلیل تباه‌شدن آن، کفرشان است ﴿**پس روز قیامت برای آنان هیچ وزنی نخواهیم نهاد**﴾ یعنی: در آن روز برای آنان نزد ما هیچ قدر و قیمتی نخواهد بود و هیچ بهایی به آنان نخواهیم داد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا شخص تنومند و چاق در روز قیامت می‌آید، درحالی‌که [به دلیل اندیشه و عمل ناصواب خویش] نزد خدای عزّوجلّ به اندازهٔ بال پشه‌ای هم، وزن و قیمت ندارد اگر خواستید این آیه را بخوانید: فَلاٰ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً». آری! حدیث شریف ناظر بر کسانی است که در اندیشه و عمل خویش، از مصادیق این آیه می‌باشند.

ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُمۡ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُواْ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾

﴿**این**﴾ هشدار را بگیرند که: ﴿**جهنّم جزای آنان است، به سبب این‌که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به تمسخر گرفتند**﴾ مفسّران در تعیین این «زیانکارترین انسانها» اختلاف‌نظر دارند؛ به‌قولی: آنان یهود و نصاری اند، به‌قولی: آنها کفّار مکّه و به‌قولی: آنها راهبان متولّی صومعه‌ها اند. همچنین روایت شده است که

علی ﷺ خوارج «حروریّه» را نیز از مصادیق آنان دانسته است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّـٰتُ ٱلْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾

﴿بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند﴾ حال و وضع ایشان بر ضدّ حال و وضع کسانی‌است که قبلاً ذکرشان رفت زیرا ﴿باغهای فردوس جایگاه پذیرایی آنان است﴾ که برای گرامیداشت و تجلیل هر چه بیشترشان آماده شده است. فردوس در کلام عرب: به درختان انبوه و به‌هم پیوسته‌ای گفته می‌شود که اغلب آنها درخت انگور باشد و فردوس در زبان رومی، به معنای باغ است.

خَـٰلِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾

﴿جاودانه در آنند و از آنجا درخواست انتقال﴾ به جایی دیگر ﴿نمی‌کنند﴾ زیرا باغهای فردوس فرخنده‌تر و گرامی‌تر از آن است که آنان خواستار جایی دیگر غیر از آن شوند. در **حدیث‌شریف** به روایت احمد و ترمذی از عبادة‌بن‌صامت ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا در بهشت صد درجه است که فاصلهٔ هر درجه از آن با درجهٔ دیگر، مانند فاصلهٔ میان آسمان و زمین است و بلندترین درجهٔ آن، فردوس است که عرش در بالای آن قرار دارد و رودخانه‌های چهارگانهٔ بهشت از آن جاری می‌شود پس هرگاه از خدا ﷻ می‌خواستید، از او فردوس را بخواهید».

قُل لَّوْ كَانَ ٱلْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَـٰتِ رَبِّى لَنَفِدَ ٱلْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ

كَلِمَـٰتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِۦ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾

﴿**بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکّب باشد، پیش از آن‌که کلمات پروردگارم پایان پذیرد قطعاً دریا به پایان می‌رسد، هرچند مانند آن دریا را به طریق مدد بیاوریم**﴾ یعنی : اگر کلمات علم خدا ﷻ و حکمت وی نوشته شوند و آب دریا مرکّب قلم باشد و قلم هم بنویسد ، یقیناً قبل از آن‌که کلمات حق تعالی به پایان رسد ، آب دریا به اتمام می‌رسد و اگر مانند آن دریا باز به مدد آن آورده شود و مرکّب آن قلم گردد ، باز هم آب آن دریای دیگر و همین‌طور دریاهای دیگر ... نیز به پایان می‌رسد ، بی آن‌که کلمات پروردگار به آخر برسد زیرا کلمات الهی نامتناهی است . پس هرگاه علم الهی چنین است ، دیگر چگونه انسان روی دل به سوی او نکرده و به دین وی در نمی‌آید؟ !

از آیهٔ کریمه ، کثرت کلمات پروردگار متعال بر می‌آید ، به نحوی که قلمها و کتابها نمی‌توانند آنها را در ضبط و شمار آورند . نظیر آن است آیهٔ : (وَ لَوْ اَنَّ مٰا فِي الاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلامٌ، وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةَ اَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ كَلِمٰاتُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۞ و اگر درختانی که در زمین است ، همه قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید ، کلمات خدا پایان نپذیرد ، قطعاً خدا شکست ناپذیر حکیم است) [لقمان/٢٧] .

ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید : چون آیهٔ (...وَ مٰا اُوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلاَّ قَلِيلا ۞ و شما از علم جز اندکی داده نشده اید) نازل شد ، یهود گفتند : بلکه به ما علم بسیاری داده شده است زیرا به ما تورات داده شده و هر کس به وی تورات داده شد ، بی‌گمان به او خیر بسیاری داده شده است . همان بود که آیهٔ : (قُلْ لَوْ كٰانَ الْبَحْر ...) نازل شد .

قُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَـٰهُكُمْ إِلَـٰهٌ وَٰحِدٌ فَمَن

كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَـٰلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَاۢ ﴿١١٠﴾

﴿**بگو: جز این نیست که من هم مثل شما بشری هستم**﴾ یعنی: حال من محدود و مقصور به حال بشریّت است و از بشریّت به فرشته بودن یا الوهیّت در نمی‌گذرد بنابراین، من علم غیب را نمی‌دانم و اگر خدای عالم‌الغیب مرا آگاه نمی‌کرد، نمی‌توانستم به شما از داستان اصحاب کهف و ذوالقرنین خبر دهم ﴿**به من وحی می‌شود**﴾ پس همین صفت و ویژگی، برای ایجاد فرق و تمایز میان من و سایر انواع بشر کافی است و محور این وحی بر من این است: ﴿**که خدای شما خدایی یگانه است**﴾ و شریکی ندارد ﴿**پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد**﴾ و چنین توقّعی را که از شأن مؤمنان است در دل می‌پروراند ﴿**باید به کار شایسته بپردازد**﴾ کار شایسته: هر کاری است که شرع شریف بر خیربودن آن راهنمایی و تأکید کرده و انجام‌دهندهٔ آن را سزاوار ثواب معرّفی کرده است ﴿**و هیچ کس را**﴾ از خلق ﴿**در عبادت پروردگار خویش شریک نسازد**﴾ چه آن کس نیکوکار باشد، چه بدکردار، چه حیوان باشد، چه جماد. البتّه ریا نیز که شرک خفی است، شامل این نهی می‌شود.

در **حدیث‌شریف** به روایت احمد و ابن‌سعد از ابی‌سعیدبن‌ابی‌فضالهٔ انصاری رضي الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «اِذا جَمَعَ اللّٰهُ الْاَوَّلِیْنَ وَ الْآخِرِیْنَ لِیَوْمٍ لاٰ رَیْبَ فِیْهِ نادیٰ مُنٰادٍ: مَنْ کٰانَ اَشْرَکَ فِیْ عَمَلٍ عَمِلَهُ لِلّٰهِ اَحَداً، فَلْیَطْلُبْ ثَوابَهُ مِنْ عِنْدِ غَیْرِاللّٰهِ؛ فَاِنَّ اللّٰهَ اَغْنَی الشُّرَکٰاءِ عَنِ الشِّرْکِ» چون خدای عزّوجلّ پیشینیان و پسینیان را برای روزی که هیچ شکّ و شبهه‌ای در آن نیست گرد آورد، منادیی ندا در می‌دهد که: هر کس با خدا در عملی که برای او انجام داده، کسی را شریک آورده است، باید ثواب خویش را از غیر الله ﷻ طلب کند زیرا خدا

بی‌نیازترین شرکا از شرک است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «روز قیامت اعمال بنی‌آدم در نامه‌هایی سر به مهر به پیشگاه خدای عزّوجلّ عرضه می‌شود پس خدای عزّوجلّ می‌فرماید: این یکی را دور افگنید و آن یکی را پیش آورید. فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! به ذات تو سوگند که ما از وی جز خیر چیزی ندیده‌ایم؛ می‌فرماید: آری! ولی عمل وی برای غیر رضای من بود و من امروز فقط آن عملی را می‌پذیرم که هدف از آن خالصاً رضای من بوده است».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مریم
مکّی است و دارای نود و هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب این‌که مشتمل بر داستان بارداری سیّدتنا مریم علیهاالسّلام و ولادت عیسی علیه السلام است، «مریم» نامیدند. ابن مسعود رضی الله عنه در بیان داستان هجرت حبشه می‌گوید: «جعفر بن ابی‌طالب رضی الله عنه صدر این سوره را بر نجّاشی پادشاه حبشه و اصحابش قرائت کرد».

موضوع این سوره همانند سایر سوره‌های مکّی، مشتمل بر اثبات وجود خداوند جل جلاله و وحدانیّت وی و اثبات بعث و جزا از خلال بیان داستانهای گروهی از انبیا علیهم السلام است.

كٓهيعٓصٓ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿كاف، ها، يا، عين، صاد﴾ در «کاف» و «صاد» به مقدار شش حرکت یا سه الف، مدّ طویل کشیده می‌شود، در «ها» و «یا» مدّ به مقدار

یک حرکت یا یک الف متعیّن است و در «عین»، هم مدّ طویل جایز است و هم قصر آن با دو حرکت به مقدار دو الف. این حروف از حروف مقطّعه است و سخن در این باره، در ابتدای سورهٔ «بقره» گذشت.

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُۥ زَكَرِيَّآ ﴿٢﴾

﴿بیان رحمت پروردگار تو بر بنده‌اش زکریّا﴾ یعنی: این آیات یادی از رحمت پروردگار تو بر بنده‌اش زکریّا علیه السلام است. او از انبیای بنی‌اسرائیل بود که شغل نجّاری داشت و همسرش خالهٔ عیسی علیه السلام است.

إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيًّا ﴿٣﴾

﴿آن‌گاه که پروردگار خود را به ندایی آهسته ندا کرد﴾ به قولی: زکریّا علیه السلام بدان جهت پروردگار خویش را آهسته ندا داد که این شیوه، از ریا دورتر است. به‌قولی دیگر: ندای خاموشانهٔ زکریّا از آن روی بود که او سالخورده و ضعیف شده بود و توانایی ندا کردن بلند را نداشت.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلْعَظْمُ مِنِّي وَٱشْتَعَلَ ٱلرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿٤﴾

﴿گفت﴾ زکریّا در آن ندای آهستهٔ خود: ﴿پروردگارا! من استخوانم سست گردیده﴾ مرادش این بود که استخوانهایش ضعیف و ناتوان شده ﴿و سرم از پیری شعله‌ور شده﴾ یعنی: سپیدی بر سرم منتشر شده چنان‌که آتش در هیزم شعله‌ور

می‌شود و این کنایه از پیری وی است ﴿**و ای پروردگارم! من هرگز در دعای تو بی‌بهره نبوده‌ام**﴾ یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، دست خالی و ناامید برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را دارم.

وَ إِنِّي خِفْتُ ٱلْمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا ﴿٥﴾

﴿**و همانا من پس از خود از موالیم بیمناکم**﴾ مراد از موالی در اینجا: اقارب و اقوام عَصَبَه (پشتی) چون پسرعموها و مانندشانند. آری! اقارب و پسرعموهای زکریّا به امر دین بی‌توجّه بوده و از برداشتن بار رسالت سستی ورزیده و این شایستگی را از کف داده بودند، یا گرفتار دنیا گشته بودند و مشغولیّت‌های دنیوی آنها را از برپاداشتن کار دین برای بنی‌اسرائیل به خود سرگرم ساخته بود پس زکریّا از آن بیمناک شد که با مرگش دین حق از بین برود بنابراین، از خدای عزّوجلّ خواست تا ولیّ و سرپرستی را به وی عنایت فرماید که بعد از مرگش به امر دین قیام ورزیده و بر رونق بخشیدن به کار آن، حریص و مشتاق باشد ﴿**و زنم عاقر است**﴾ عاقِر: زنی است که به سبب کبرسنّ از زایایی بازمانده است ﴿**پس عطا کن به من از جانب خود ولیّی**﴾ یعنی: وارث و جانشینی. او بدان جهت تصریحاً طلب فرزند نکرد زیرا می‌دانست که او و زنش در سنّ و حالتی قرار ندارند که پیدایش فرزند به حسب عادت از ایشان ممکن باشد. به‌قولی دیگر: مراد او از ولیّ، فرزند بود.

يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ يَعْقُوبَ وَٱجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿٦﴾

﴿**تا هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب**﴾ وراثت در اینجا بنابر قول راجح:

وراثت علم و نبوّت است نه وراثت مال، به دلیل این **حدیث شریف** رسول خدا ﷺ: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَانُوَرِّثُ ✿ ما جماعت انبیا میراث نمی‌گذاریم». پس معنی سخن زکریاؑ این است که: آن جانشین، علمی را که نزد وی و اولاد یعقوبؑ هست، میراث ببرد و به سرپرستی امور دینی‌شان قیام ورزد **﴿و او را ــ ای پروردگار من ــ پسندیده گردان﴾** در اخلاق و افعال وی، که هم تو از او راضی و خشنود باشی و هم بندگانت او را بپسندند و دوست بدارند تا بدین وسیله، او شایستهٔ برداشت علم دین و تعلیم و تبلیغ آن باشد و بتواند شعایر دینشان را برایشان برپا دارد.

يَٰزَكَرِيَّآ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ ٱسْمُهُۥ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَل لَّهُۥ مِن قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾

خداوند ﷻ دعای وی را اجابت کرد و این ندا را به وسیلهٔ فرشتگان به سوی وی فرستاد: **﴿ای زکریا! ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم، که پیش از این هیچ همنامی برای او قرار نداده‌ایم﴾** یعنی: قبل از او هیچ‌کس را به نام یحیی نام ننهاده‌ایم. مجاهد در بیان معنی آن می‌گوید: «قبلاً برای او هیچ شبیه و نظیری قرار نداده‌ایم». گفتنی است که بیان خصوصیّات یحییؑ بعداً می‌آید. ولی ابن‌جریر معنی اوّل را ترجیح داده است.

قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٌ وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ ٱلْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾

﴿گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آن‌که زنم نازاست و خودم نیز به سبب سالخوردگی به نهایت ضعف رسیده‌ام﴾ یعنی: سنّ و سالم به آخر رسیده و فرسوده و فرتوت شده‌ام. به قولی: او صدوبیست سال و زنش نودوهشت سال سنّ داشتند. از این سخن وی چنین برمی‌آید که او از قدرت خدای عزّوجلّ و صنع بدیع وی که از پیری سالخورده و زنی نازا فرزندی پدید می‌آورد، شگفت زده شد.

قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴿٩﴾

﴿گفت﴾ خداوند متعال از طریق فرشته **﴿همچنین است﴾** یعنی: فرمان چنین است که از شما دو تن در همین سنّ و سال فرزندی پدید آید **﴿پروردگار تو گفته که این کار بر من آسان است﴾** یعنی: این کار در عین دوری و دشواری از نظر تو امّا بر من سهل و ساده و آسان است **﴿و هرآینه خودت را پیش از این ـ درحالی‌که چیزی نبودی ـ آفریدم﴾** تو را نیز از عدم محض به ساحت وجود آوردم پس پدید آوردن فرزند برایت از طریق توالد و تناسل، بر من بسی سهل و آسان است.

قَالَ رَبِّ ٱجْعَل لِّيٓ ءَايَةً قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ﴿١٠﴾

﴿گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده﴾ یعنی: نشانه‌ای که مرا بر تحقّق خواسته‌ام و بشارتت بر باردارشدن زنم به فرزندش یحیی، راهنمایی کند تا روان و

دلم بدان آرام گیرد زیرا بارداری در آغازین مرحله، مخصوصاً از زنی که عادت ماهانهٔ وی به‌سبب کبرسنّ قطع شده، بسیار عجیب و شگفت‌آسا است ﴿**فرمود: نشانهٔ تو این است که سه شبانه روز با این‌که سالمی، با مردم سخن نمی‌گویی**﴾ یعنی: در عین حالی‌که صحیح و سالمی و چنان بیماری‌ای در تو نیست که از سخن‌گفتن بازت دارد ولی در آن مدّت قادر به سخن‌گفتن نیستی.

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ مِنَ ٱلْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰٓ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا۟ بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿١١﴾

﴿**پس**﴾ زکریّا ﴿**از محراب**﴾ یعنی: جای نمازخواندن (مصلّای) خود ﴿**بر قوم خویش در آمد**﴾ و مردم برای نماز انتظار او را می‌کشیدند ﴿**پس به آنان اشاره کرد که صبح و شام تسبیح گویید**﴾ یعنی: این مطلب را از طریق اشاره به آنان فهماند و نتوانست آن را با زبان به آنان انتقال دهد. به‌قولی: برایشان دست‌خطّی نوشت و در آن ایشان را به نمازخواندن صبح و عصر دستور داد. به‌قولی دیگر: دستور داد تا به شکرانهٔ این نعمت، صبح و شام «سبحان‌الله» بگویند.

يَٰيَحْيَىٰ خُذِ ٱلْكِتَٰبَ بِقُوَّةٍ ۖ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿١٢﴾

﴿**ای یحیی! کتاب را بگیر**﴾ یعنی: القصّه یحیی ـ پسرخالهٔ عیسی علیه‌السلام ـ متولّد شد و به سنّی رسید که در آن می‌توانست مورد خطاب قرار گیرد پس به او گفتیم: ای یحیی! کتاب خدا ـ یعنی تورات ـ را بگیر ﴿**به قوّت**﴾ یعنی: با جدّ و جهد و استواری و عزم و با پشت‌گرمی به تأییدات ما ﴿**و در کودکی به او حکم دادیم**﴾ حکم: در اینجا به معنای حکمت است، یعنی از کودکی به او فهم و دانش و بینش کتاب

را دادیم. به‌قولی: مراد از حکم نبوّت است که در دوران کودکی به او داده شد. نقل است که: یحییﷺ در هفت سالگی به پیامبری برگزیده شد.

وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَوٰةً ۖ وَكَانَ تَقِيًّا ﴿١٣﴾

﴿و از سوی خویش بر او رحمت آوردیم﴾ یعنی: یحییﷺ را به رحمتی مخصوص از نزد خویش مفتخر ساختیم. حَنان: رحمت، عاطفه و محبّت است. به‌قولی معنی این است: به او از نزد خویش رحمتی دادیم که در قلب وی پابرجا بود و با آن بر مردم ـ از جمله بر پدر و مادر و نزدیکانش ـ شفقت و عطوفت می‌ورزید و مردم را از کفر و معاصی نجات می‌داد ﴿و به او زکات دادیم﴾ مراد از زکات در اینجا: طهارت نفس و پاکی از گناه و داشتن برکت است، یعنی او را برای مردم مبارک گردانیدیم که به‌سوی خیر هدایتشان می‌کرد ﴿و تقوا پیشه بود﴾ یعنی: یحییﷺ از معاصی خدا ﷻ پرهیزگار و مطیع وی بود.

وَبَرًّا بِوَٰلِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا ﴿١٤﴾

﴿و با پدر و مادر خود نیک‌رفتار بود﴾ و نرم دل و مهربان ﴿و زورگویی نافرمان نبود﴾ یعنی: در برابر والدین یا در برابر پروردگارش، متکبّر و عاصی نبود.

وَسَلَٰمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ﴿١٥﴾

﴿و سلام بر او﴾ یعنی: امانی از جانب خدا ﷻ بر یحیی باد. به‌قولی معنی این است؛ خدای عزّوجلّ بر او سلام گفت در: ﴿روزی که متولّد شد﴾ یعنی: او در روز تولّدش از این‌که شیطان به وی گزندی رسانده و او را لمس کند، در امان و

سلامتی بود ﴿و روزی که می‌میرد﴾ از فتنهٔ قبر و وحشت برزخ در امان است ﴿و روزی که زنده برانگیخته می‌شود﴾ نیز از هول و هراس عرصات محشر در امان است.
به قولی: وحشتناک‌ترین حالاتی که انسان در آن قرار می‌گیرد، همین سه حالت است:

۱ ـ روزی که متولّد می‌شود؛ زیرا در آن روز از جایگاهی که در آن قرار و آرام داشته است، بیرون می‌آید.

۲ ـ روزی که می‌میرد؛ زیرا او در آن روز کسانی را می‌بیند که قبلاً آنان را نمی‌شناخته و با احکام و قضایایی روبرو می‌شود که پیش‌تر با آنها آشنایی نداشته است.

۳ ـ روزی که برانگیخته می‌شود؛ زیرا با هول و هراس روز قیامت روبرو می‌شود.
پس یحیی﷣ در این سه حالت در امان است: از آسیب شیطان در روز ولادت، از عذاب قبر در وقت مردن و از هول و عذاب در روز قیامت.

یحیی﷣ در شریعت موسوی عالمی کامل نیز بود، مردم را به توبه از گناهان فرامی‌خواند و آنان را در رودخانهٔ اردن برای توبه از گناهان غسل می‌داد، که نصاری به این روش وی اقتدا کردند و او را «یوحنّای معمّدان» می‌نامند.

نقل است که یکی از حکّام فلسطین به نام «هیرودس» دختر برادری بسیار زیبا به‌نام «هیرودیا» داشت پس خواست تا دختر برادرش را به عقد خود درآورد ولی یحیی﷣ به‌دلیل حرام‌بودن این ازدواج با آن موافقت نکرد، «هیرودس» عموی دختر از بس که مفتون و شیفتهٔ او بود از او خواست تا هر آرزویی که دارد با وی در میان گذارد تا آرزویش را برآورده کند، آن دختر با توطئه و تحریک مادرش سر یحیی﷣ را از وی خواست و او هم یحیی﷣ را به شهادت رساند. و چون خبر شهادت وی به عیسی﷣ رسید، او دعوتش را در میان مردم نمایان کرد و به تبلیغ و هشداردهی آنان قیام کرد.

وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَرۡيَمَ إِذِ ٱنتَبَذَتۡ مِنۡ أَهۡلِهَا مَكَانٗا شَرۡقِيّٗا ﴿١٦﴾

﴿و یاد کن﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿در کتاب﴾ یعنی: در این سوره، داستان ﴿مریم را آن‌گاه که در مکانی شرقی کناره گرفت﴾ یعنی: به مکانی در جهت شرق بیت‌المقدِس خلوت‌گزین شد. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: به همین سبب نصاری جهت مشرق را قبلهٔ خویش گرفتند زیرا عیسی علیه السلام در این جهت از بیت‌المقدِس متولّد شد. به قولی: مریم علیهاالسّلام به این خاطر از مردم کناره گرفت تا خدای سبحان را در خلوت و فراغت عبادت کند.

فَٱتَّخَذَتۡ مِن دُونِهِمۡ حِجَابٗا فَأَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرٗا سَوِيّٗا ﴿١٧﴾

﴿پس در برابر آنان حجابی برخود گرفت﴾ تا از چشم مردم پنهان باشد و او را در حال عبادت نبینند. حجاب: پرده و مانع است ﴿پس به‌سوی او روح خود را فرستادیم﴾ که جبرئیل علیه السلام است. حق تعالی او را روح نامید زیرا دین به وسیلهٔ وحیی که او حامل آن است زنده می‌شود ﴿پس به‌صورت بشری درست‌اندام بر او نمایان شد﴾ یعنی: جبرئیل علیه السلام به شکل انسانی تمام عیار در دیدهٔ مریم علیهاالسّلام نمایان شد به‌طوری‌که از اوصاف بنی‌آدم هیچ چیزی کم نداشت پس مریم پنداشت که او نسبت به وی قصد بدی دارد به همین جهت:

قَالَتۡ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحۡمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّٗا ﴿١٨﴾

﴿گفت: من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم، اگر پرهیزگار باشی﴾ یعنی: اگر از

کسانی باشی که خداترس و پرهیزگارند، من از تو به خدا ﷻ پناه می‌برم لذا از پرده گاه من بیرون شو. چنان‌که گویند: اگر مؤمنی، به من ستم نکن. نقل است که مریم علیهاالسّلام هنگامی که حیض می‌شد، از پرده گاهش به خانهٔ خاله‌اش می آمد و چون پاک می‌شد به پرده گاه خویش بازمی‌گشت.

قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾

﴿گفت﴾ جبرئیل ﷺ ﴿جز این نیست که من فرستادهٔ پرودگار توام﴾ یعنی: چنان نیست که من نسبت به تو قصد بدی داشته باشم بلکه من از جانب همان پروردگاری به سویت فرستاده شده‌ام که به او پناه بردی و از کسانی نیستم که انتظار بدی از آنان می‌رود و آمده‌ام: ﴿برای این‌که به تو پسری پاکیزه ببخشم﴾ زَكِيّ: پاکیزه از گناهان که بر پاکی و پاکدامنی رشد می‌کند.

قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِى غُلَٰمٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِى بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾

﴿گفت﴾ مریم علیهاالسّلام ﴿چگونه برایم پسری باشد، با آن‌که هیچ بشری به من دست نرسانیده است﴾ یعنی: هیچ شوهری به من نزدیکی نکرده است ﴿و من هرگز زناکار نبوده‌ام﴾ و فرزند عادتاً با یکی از این دو شیوه به دنیا می‌آید. بَغِيّ: زن زناکاری است که مردان را در برابر پول به کام‌خواهی از خود فرامی‌خواند.

قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَىَّ هَيِّنٌ ۖ وَلِنَجْعَلَهُۥٓ ءَايَةً لِّلنَّاسِ وَ
رَحْمَةً مِّنَّا ۚ وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ﴿٢١﴾

﴿گفت﴾ جبرئیلؑ ﴿فرمان حق چنین است﴾ که بی‌پدر، پسری به تو عنایت کند ﴿پروردگار تو فرموده که این بر من آسان است﴾ و هیچ دشواریی ندارد ﴿و تا او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم﴾ یعنی: تا آن طفل را، یا آفرینش وی را بدون پدر، آیه و نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم که با آن به کمال قدرت ما پی برند ﴿و رحمتی ازجانب خویش﴾ قرار دهیم، به سبب هدایت و خیر بسیاری که از جانب او به مردم می‌رسد زیرا هر پیامبری برای امّتش رحمتی است ﴿و این کاری مقدّر شده است﴾ که خدای عزّوجلّ آن را مقدّر کرده، قلم آن را نوشته و در علم ازلی قدیم وی ثبت شده پس قطعاً انجام یافتنی است و هیچ برگشتی ندارد. یعنی: تو ای مریم! ناگزیری که به این انتخاب الهی برای خویش و بر آنچه که به‌دنبال آن از افترای مفتریان و آزار آزاردهندگان پیش خواهد آمد، صبر کنی.

﴿فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِۦ مَكَانًا قَصِيًّا ۝٢٢﴾

﴿پس مریم به او باردار شد﴾ یعنی: جبرئیلؑ در چاک پیراهن مریم علیهاالسّلام دمید و اثر دمیدنش به شکم مریم علیهاالسّلام رسید آن‌گاه او به عیسیؑ باردار شد ﴿و به سبب آن حمل به‌جایی دور از مردم کناره گرفت﴾ ابن‌عبّاسؓ می‌گوید: «مریم در انتهای وادی بیت‌لحم که میان آن و ایلیا چهار مایل راه فاصله است، کناره گرفت».

﴿فَأَجَآءَهَا ٱلْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ قَالَتْ يَٰلَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا ۝٢٣﴾

﴿پس درد زایمان او را به‌سوی تنهٔ درخت خرمایی کشانید﴾ یعنی: درد زایمان

مریم را ناچار و ناگزیر از پناه‌بردن به تنهٔ درخت خرمای خشکی گردانید، گویی او در طلب چیزی بود تا بر آن تکیه داده و به آن درآویزد چنان‌که زن باردار در هنگام شدّت درد زایمان به هر چیز ممکنی درمی‌آویزد و چنگ می‌زند. مَخاضْ: درد زایمان و حالت ولادت است ﴿**گفت**﴾ مریم علیهاالسّلام ﴿**ای کاش پیش از این مرده بودم**﴾ مریم آرزوی مرگ کرد زیرا از آن ترسید که به وی در عفّت و دینش بدگمان شوند. این آیه دلیل بر جایز بودن آرزوی مرگ در هنگام فتنه است زیرا مریم دانست که با این نوزاد، به فتنهٔ مردم مبتلا می‌شود ﴿**و**﴾ ای کاش ﴿**یک‌باره فراموش شده بودم**﴾ نَسِیّ: چیز بی‌ارزشی است که از شأن آن این است تا فراموش شود زیرا از فقدان آن هیچ تألّمی دست نمی‌دهد، مانند گم‌کردن میخ، ریسمان، کفش کهنه و امثال آن‌که مردم عادتاً به آنها هیچ ارزشی نمی‌دهند.

فَنَادَىٰهَا مِن تَحْتِهَآ أَلَّا تَحْزَنِى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿٢٤﴾

﴿**پس او را از زیرپای او ندا داد**﴾ یعنی: چون جبرئیل علیه‌السلام این سخن مریم علیهاالسّلام را شنید، او را از فرودست وی ندا داد زیرا جبرئیل علیه‌السلام در زیر آن تلّ یا در زیر آن درخت خرما بود. به‌قولی: منادی خود عیسی علیه‌السلام بود و مادرش را چنین ندا داد؛ ﴿**که اندوه مخور، بی‌گمان پروردگارت از زیرپای تو جوی آبی پدید آورده است**﴾ سَرِیّ: جوی آب کوچکی است که خدای عزّوجلّ از فرودست مریم برایش جاری کرد تا از آن بیاشامد. به‌قولی: مراد از سریّ در اینجا عیسی علیه‌السلام است زیرا به مردان بزرگ و باعظمت، سریّ می‌گویند.

وَهُزِّىٓ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَٰقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا ﴿٢٥﴾

﴿**و تنهٔ درخت خرما را به‌سوی خویش بجنبان**﴾ یعنی: تنهٔ درخت خرما را بگیر و

آن را به‌سوی خود بتکان ﴿بر تو خرمای تازه‌ای از درخت می‌ریزاند﴾ رُطَبٌ جَنِيّ: خرمای تازه‌ای است که آمادهٔ چیدن باشد. یعنی: بر تو رطب تازهٔ پاکیزه می‌ریزاند. عمروبن میمون می‌گوید: «برای زنان در حال نفاس (زایمان) چیزی بهتر از رطب نیست». در **حدیث‌شریف** به روایت علی عليه السلام از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «عمّهٔ خود درخت خرما را گرامی بدارید زیرا درخت خرما از همان گلی آفریده شد که آدم عليه السلام از آن آفریده شد ...».

آری! مریم عليها السلام قبل از ولادت عیسی بی کسب و کار از سوی حق تعالی روزی پاک بهشتی داده می‌شد[1] و این گرامیداشت و تجلیلی مخصوص برایش بود امّا چون عیسی عليه السلام را به‌دنیا آورد، مأمور به تکاندن درخت خرما شد. علما در توجیه این امر گفته‌اند: مریم قبل از ولادت عیسی عليه السلام تماماً مشغول عبادت حق بود امّا بعد از ولادت، دل وی به دوستی عیسی عليه السلام نیز مشغول شد، از این جهت به کسب و تلاش در جهت به‌دست‌آوردن روزی مأمور گشت.

علما با این آیه استدلال کرده‌اند بر این‌که: هرچند فراهم آمدن رزق حتمی است ولی خداوند ﷻ آن را به سعی و تلاش خود انسان وابسته ساخته است زیرا کسب و کار، سنّت خداوند متعال در بندگانش می‌باشد و این سنّت با توکّل در تضادّ و تعارض نیست زیرا توکّل بعد از توسّل به اسباب است.

فَكُلِي وَٱشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا ۖ فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ ٱلْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِيٓ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ ٱلْيَوْمَ إِنسِيًّا ﴿٢٦﴾

﴿پس﴾ از این رطب و از این آب گوارا **﴿بخور و بیاشام و دیده آسوده**

۱ــ نگاه کنید به [آل‌عمران/۳۷].

دار ﴾ یعنی: روانت را آرام و مطمئن بدار و غم و اندوه را از خود بران ﴿**پس اگر کسی از آدمیان را دیدی، بگو: هرآینه من برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام**﴾ مراد از روزه در اینجا، روزهٔ سکوت است ﴿**و امروز هرگز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت**﴾ مرادش این بود که بعد از دادن این خبر به آنها، با هیچ یک از آنها سخن نخواهد گفت. به قولی: حتّی او این خبر را نیز با تلفّظ کلمات به آنان نداد بلکه با اشارهٔ مفید و قابل فهم این امر را به آنان فهماند. یادآور می‌شویم که روزهٔ سکوت در دیانت‌های پیشین مشروع بود ولی در اسلام مشروعیّت ندارد و سنّت اسلام، سکوت‌کردن از زشتگویی است.

فَأَتَتْ بِهِۦ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُۥ ۖ قَالُوا۟ يَـٰمَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْـًٔا فَرِيًّا ﴿٢٧﴾

﴿**پس مریم او را**﴾ یعنی: عیسی علیه السلام را ﴿**پیش قوم خود آورد**﴾ از آن جای دورافتاده‌ای که خود را در آن کنار کشیده بود ﴿**درحالی‌که او را در آغوش گرفته بود**﴾ پس چون آنها طفلی را در آغوش وی دیدند؛ ﴿**گفتند**﴾ در حال انکار و ابراز اشمئزاز از مشاهدهٔ این حالت: ﴿**ای مریم! به راستی آوردی**﴾ یعنی: مرتکب شدی ﴿**چیزی زشت را**﴾ فَرِیًّا: کار زشت و ناپسند و عجیب و نادری را زیرا فرزندی را بی پدر به‌دنیا آورده‌ای.

يَـٰٓأُخْتَ هَـٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا ﴿٢٨﴾

﴿**ای خواهر هارون**﴾ مراد از این هارون، هارون برادر موسی علیهما السلام نیست زیرا در میان آن دو هزار سال فاصله بود بلکه این هارون مرد نیکوکاری بود که در آن

زمان زندگی می‌کرد. به‌قولی دیگر؛ معنی این است: ای کسی که ما او را در صلاح و عبادت و زهد مانند هارون برادر موسی علیه السلام می‌پنداشتیم، آخر چگونه مرتکب چنین عملی گردیدی؟ یعنی: آنان مریم علیهاالسّلام را در صلاح و عبادت به هارون برادر موسی علیه السلام تشبیه کردند.

در **حدیث‌شریف** به روایت مغیره‌بن‌شعبه رضی الله عنه آمده است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا به‌سوی مردم نجران فرستادند، مردم نجران [که نصاری بودند] به من گفتند: بنگر که شما در قرآن خود می‌خوانید: (یٰا اُخْتَ هٰارُوْن) درحالی‌که موسی علیه السلام سالیان سال قبل از عیسی علیه السلام زندگی می‌کرد؟! راوی می‌گوید: پس چون بازگشتم، این سخنشان را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در میان گذاشتم، فرمودند: آیا به آنان نگفتی که مردم در آن زمان فرزندان خود را به نام پیامبران و صالحان پیشین نامگذاری می‌کردند، یعنی شیوه و عادتشان چنین بود؟ ...». آری! گفتند: ای خواهر هارون! ﴿**پدرت مرد بدی نبود و مادرت نیز زناکار نبود**﴾ یعنی: تو از اهل بیت پاک و پرهیزگاری هستی که به صلاح و عبادت معروفند پس چگونه مرتکب چنین کار بدی گردیدی؟.

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُواْ كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي ٱلْمَهْدِ صَبِيًّا ﴿٢٩﴾

قَالَ إِنِّي عَبْدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿٣٠﴾

﴿**مریم به‌سوی طفل خود**﴾ عیسی علیه السلام ﴿**اشاره کرد**﴾ او فقط به اشاره اکتفا کرد و عیسی علیه السلام را به سخن گفتن دستور نداد زیرا برای خدای عزّوجلّ روزهٔ سکوت نذر کرده بود ﴿**گفتند: چگونه با کسی که در گهواره و در حال کودکی است سخن بگوییم؟**﴾ در اینجا بود که معجزهٔ بزرگی به ظهور پیوست:

﴿**گفت**﴾ عیسی علیه السلام ﴿**من بندهٔ خداوندم**﴾ پس اوّلین سخنی که عیسی علیه السلام به آن

نطق کرد، اعتراف به عبودیّت خداوند بزرگ بود تا به نصاری اعلام کند که آنان در آنچه که بعداً از ربوبیّت به وی نسبت خواهند داد، گمراهند ﴿به من کتاب داده﴾ یعنی: خداوند ﷻ در ازل برایم مقدّر کرده که پیامبری دارای کتاب باشم. و کتابش انجیل است ﴿و مرا پیامبر ساخته است﴾ یعنی: به نبوّتم و به دادن کتاب برایم حکم کرده است. گفتنی است که عیسی ﷺ در این حال کودکی نه پیامبر بود و نه بر وی کتاب نازل شده بود بلکه او از امر یقینی‌ای خبر می‌داد که وقوعش در آینده حتمی بود.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَـٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣١﴾

﴿و هر جا که باشم مرا مبارک ساخته است﴾ مبارک: با برکت، بسیار نفع‌رسان برای بندگان و آموزگار خیر و فضیلت است ﴿و مادام که زنده باشم﴾ یعنی: در مدّت دوام زندگانیم؛ ﴿مرا سفارش کرده است﴾ یعنی: مرا امر کرده است ﴿به نماز و زکات﴾ مراد از زکات: زکات مال، یا پاکسازی نفس است.

وَبَرًّۢا بِوَٰلِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣٢﴾

﴿و مرا در حقّ مادرم نیکوکار ساخته﴾ بدین‌گونه عیسی ﷺ به قدرت لایزال خداوند ﷻ در حال کودکی دانست که پدری نداشته است ﴿و مرا جبّار شقیّ نگردانیده است﴾ جبّار: گردنکش زورگو و شقیّ: بدبخت نافرمان در برابر پروردگار است. یا شقیّ: به معنی نا امید، یا عاق و نفرین شدهٔ مادر است.

برخی از سلف گفته‌اند: هیچ کسی را عاق پدر و مادر نمی‌یابید مگر این‌که

گردنکش، نافرمان حق تعالی و بدبخت می‌باشد.

وَٱلسَّلَٰمُ عَلَيَّ يَوۡمَ وُلِدتُّ وَيَوۡمَ أَمُوتُ وَيَوۡمَ أُبۡعَثُ حَيّٗا ﴿٣٣﴾

﴿و سلام بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم﴾ یعنی: بر من در روزی که متولّد شدم سلامتی مقدّر شده بود زیرا شیطان در آن وقت به من هیچ آسیبی نرسانید و بر من در هنگام مرگم نیز سلامتی مقدّر است زیرا حق تعالی در آن هنگام مرا گمراه نمی‌سازد و مرا به حقّ و صدق ناطق می‌گرداند و بر من در هنگام برانگیختن مجدّدم نیز سلامتی است زیرا در آن روز از هول و هراس محشر در امان هستم.

پس این مجموعاً نُه موضوع بود که عیسی؛ آن را در آغوش مادرش اعلام کرد. مالک‌بن‌انس؛ می‌گوید: «چه‌قدر سخت است این آیات بر معتقدان به عقیدهٔ قدر (قدریه) زیرا عیسی؛ از همهٔ اموری که در بارهٔ وی در گذشته و آینده حکم شده است خبر داد، درحالی‌که قدریه می‌گویند: بنده خالق افعال خویش است!».

ذَٰلِكَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَۖ قَوۡلَ ٱلۡحَقِّ ٱلَّذِي فِيهِ يَمۡتَرُونَ ﴿٣٤﴾
مَا كَانَ لِلَّهِ أَن يَتَّخِذَ مِن وَلَدٖۖ سُبۡحَٰنَهُۥٓۚ إِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾

﴿این﴾ کسی که به اوصاف یادشده توصیف شد و گفت: من بندهٔ خدایم... تا به آخر؛ همانا **﴿عیسی پسر مریم است﴾** نه خدا، یا فرزند خدا چنان که نصاری

می‌پندارند ـ العیاذ باالله **﴿همان سخن راست و درستی که آنان در آن اختلاف می‌کنند﴾** یعنی: این سخن، همان سخن راست و درست دربارهٔ حقیقت عیسی پسر مریم علیهماالسّلام است، نه آنچه که گمراهان و مغضوبان در این باره می‌گویند؛ از جمله این‌که به عیسی نسبت فرزندی خدای سبحان را می‌دهند، درحالی‌که: **﴿خدا را نسزد که فرزندی برگیرد﴾** یعنی: درست و سزاوار نیست که حق تعالی صاحب فرزند باشد **﴿منزّه است او﴾** و مقدّس است از این سخن و از این نسبت نادرست **﴿چون کاری را اراده کند، جز این نیست که به آن می‌گوید: موجود شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود﴾** چنان‌که به عیسی علیه السلام گفت: «کُنْ ۞ موجود باش» و او هم بی‌درنگ موجود شد. پس کسی که دارای این‌چنین شأنی است، چگونه این توهّم در بارهٔ وی می‌رود که دارای فرزندی باشد؟ زیرا داشتن فرزند از نشانه‌های نقص و نیازمندی است که حق تعالی از آن مبرّاست.

وَإِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ ۚ هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٣٦﴾

﴿و﴾ گفت: عیسی علیه السلام **﴿در حقیقت خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید، این است راه راست﴾** یعنی: آنچه به شما دربارهٔ این حقیقت که او پروردگار من و پروردگار شماست، گفتم همانا راه راستی است که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست و روندهٔ این راه، هرگز گمراه نمی‌شود.

فَٱخْتَلَفَ ٱلْأَحْزَابُ مِنۢ بَيْنِهِمْ ۖ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾

﴿امّا احزاب از میانشان اختلاف کردند﴾ یعنی: فرقه‌های نصاری یا مجموعهٔ اهل

کتاب در امر عیسی علیه السلام به اختلاف پرداختند لذا یهودیان گفتند: او ساحر است همچنین گفتند: او پسر یوسف نجّار است. یوسف نجّار مرد عابد و زاهدی از نزدیکان مریم علیهاالسّلام بود که همراه با وی به خدمت بیت‌المقدس اشتغال داشت. نصاری نیز دربارهٔ عیسی علیه السلام به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند؛ فرقهٔ نسطوریّه گفتند: او پسر خداست ـ العیاذبالله ـ و فرقهٔ ملکانیّه گفتند: او سومین سه خداست ـ العیاذ بالله **﴿پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ﴾** و آنچه که در آن از حساب و عقاب به جریان می‌افتد! که این روز، روز قیامت است.

ابن‌کثیر به نقل از علمای تاریخ می‌گوید: «قسطنطین فرقه‌های نصاری را در یکی از مجامع سه‌گانهٔ مشهورشان گرد آورد و شمار اسقف‌هایشان در آن اجتماع عظیم به دو هزاروصدوهفتاد تن رسید، سپس از آنان دربارهٔ عیسی علیه السلام نظرخواهی کرد، آنها دربارهٔ او اختلافی جدّی و فاحش در میان آورده و آرا و اندیشه‌های بسیار متفاوتی ابراز کردند مگر سیصد و هشت تن از آنان که همه بر یک قول متّفق بودند پس قسطنطین که خود به علاوهٔ پادشاهی، فیلسوف نیز بود به آن سیصد و هشت تن گرایش یافت و آنان را به پیشوایی نصاری برگزید و دیگران را طرد کرد. سپس آنها برایش کتابها وضع کرده قوانین و برنامه‌هایی ساختند و پرداختند و بدعت‌های بسیاری را بنا نهاده دین مسیح را تحریف کردند و او در مملکت خویش که شامل سرزمین شام و جزیره و روم بود، برایشان کلیساهای بزرگی بنا کرد و گویند: تعداد این کلیساها به دوازده هزار بالغ می‌شد».

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾

﴿چقدر شنوا و بینا باشند﴾ یعنی: چقدر شنوایی و بینایی‌شان قوی است **﴿روزی**

که به‌سوی ما می‌آیند﴾ برای حساب و جزا زیرا خدای متعال در آن روز بینایی‌شان را نافذ می‌گرداند ﴿**ولی این ستمگران**﴾ که نیایش و پرستش را در غیر محلّ و جایگاه آن قرار داده‌اند ﴿**امروز**﴾ یعنی: در دنیا ﴿**درگمراهی آشکار قراردارند**﴾ و از یافتن حق، کر ولال و کور می‌باشند درحالی‌که می‌پندارند بر راه و رسم درستی قرار دارند امّا هیهات!

وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ ٱلْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ ٱلْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٩﴾

﴿**و آنان را از روز حسرت بیم ده**﴾ یعنی: از روزی که همگان در آن افسوس و حسرت می‌خورند؛ بدکاران بر بدکاری و گناهان خویش و نیکوکاران بر انجام‌ندادن اعمال خیر بیشتر ﴿**آن‌گاه که کار به انجام رسانیده شود**﴾ یعنی: آن‌گاه که خداوند ﷻ از حساب و داوری فارغ گشته کارنامه‌های اعمال درهم پیچیده شود و اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند ﴿**و حال آن‌که آنها در غفلتند**﴾ یعنی: آنها هم‌اکنون در دنیا به علایق و اسباب دنیوی فریفته بوده و از عذابی که در آخرت برایشان آماده ساخته شده، غافلند در حالی‌که اگر می‌دانستند و اندیشه می‌کردند، بی‌گمان در دنیا حال و وضع و کوشش و تلاش‌شان به‌گونه‌ای دیگر و در راستای دیگری بود ﴿**و آنان ایمان نمی‌آورند**﴾ و این در علم ازلی خداوند ﷻ رفته است و هیچ برگشتی ندارد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌سعید خدری ﵁ از رسول‌اکرم ﷺ آمده است که فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند، مرگ ـ که گویی قوچی ابلق است ـ آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ متوقّف ساخته می‌شود آن‌گاه ندا درداده می‌شود: ای اهل بهشت! آیا این را می‌شناسید؟ ایشان گردنهایشان را بلند کرده

می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. سپس ندا درداده می‌شود: ای اهل دوزخ! آیا این را می‌شناسید؟ آنان گردنهایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. آن‌گاه دستور داده می‌شود که آن را ذبح کنند و بعد از ذبح آن چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاوادنگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاوادنگی است و مرگی در کار نیست. سپس رسول خداﷺ این آیه را خواندند و بعداً با دست خویش اشاره کرده فرمودند: امّا اهل دنیا در غفلت دنیا به‌سر می‌برند». در روایتی از ابن‌مسعودؓ اضافه شده است: «پس اهل بهشت چنان شاد می‌شوند که اگر کسی از فرط شادی مردنی باشد، آنها باید بمیرند و اهل دوزخ چنان به‌گریه و ولوله در می‌آیند که اگر کسی از گریه و نوحه بمیرد، باید همانان باشند».

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ ٱلْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿٤٠﴾

﴿**ماییم که زمین را با هر که بر روی آن است به میراث می‌بریم**﴾ لذا از اهل زمین کسی در آن باقی نمی‌ماند تا آنچه را که مردگان از منازل و کالاها و اسباب و وسایل به‌جا گذاشته‌اند، به میراث ببرد ﴿**و به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوند**﴾ یعنی: در روز قیامت پس هر یک را در برابر عملش سزا یا پاداش می‌دهیم.

وَٱذْكُرْ فِي ٱلْكِتَٰبِ إِبْرَٰهِيمَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا ﴿٤١﴾

﴿**و یاد کن**﴾ ای محمّد! ﴿**در کتاب، ابراهیم را**﴾ یعنی: از اخبارش برای مردم در این سوره بخوان زیرا او پدر اعراب است و اعراب همگی به برتری شأن و جایگاه او معترفند تا آنها در نتیجهٔ این یادآوری به‌هوش آیند و در این امر تأمّل کنند که ابراهیم؈ پیرو آیین توحید بود نه از اهل شرک ﴿**بی‌گمان او صدیق و پیامبر**

بود ﴾ صدّیق: بسیار راستگو، یا اهل تصدیقی قوی به آیات الله ﷻ بود. سیوطی نقل می‌کند: ابراهیم ﷺ (۱۷۵) سال زندگی کرد، میان او و آدم ﷺ دو هزار سال و میان او و نوح ﷺ هزار سال فاصله بود و در خت انبیا ﷺ از او شاخ‌وبرگ و باروبر گرفت.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْـًٔا ﴿٤٢﴾

﴿ چون ﴾ ابراهیم ﷺ ﴿ به پدرش گفت ﴾ پدر ابراهیم ﷺ آزر بود چنان‌که در سورهٔ «انعام» آیهٔ (۷۴) گذشت ﴿ پدرجان! چرا چیزی را که نمی‌شنود ﴾ دعا و استغاثهٔ تو را ﴿ و نمی‌بیند ﴾ آنچه را که تو از عبادت و نیایش برایش انجام می‌دهی ﴿ و از تو چیزی را دفع نمی‌کند ﴾ پس نه منفعتی را برای تو جلب می‌کند و نه زیانی را از تو دفع می‌کند ﴿ عبادت می‌کنی؟ ﴾ این چیز بی‌ارزش کور و کر، بتانی بودند که آزر آنها را می‌پرستید.

يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدْ جَآءَنِي مِنَ ٱلْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَٱتَّبِعْنِيٓ أَهْدِكَ صِرَٰطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾

﴿ پدرجان! ﴾ این تعبیری است با لحنی مهرانگیز و لطف آمیز، آمیخته با امید و آرزو ﴿ به راستی که به من از علم چیزی به‌دست آمده که تو را نیامده است ﴾ ابراهیم ﷺ به پدرش فهماند که از جانب خدای سبحان به وسیلهٔ وحی بهره‌ای از علم به او رسیده که به وی نرسیده بنابراین، او در اثر این فیض الهی به

حقایق دسترسی پیدا کرده و از این موهبت و توانایی برخوردار است که گمراهان را به راه حقیقت راهنمون گردد. هم از این‌روی گفت: ﴿**پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست**﴾ و درست، رساننده به مطلوب و نجات‌دهنده از هرگونه آفت و ناخوشی‌ای ﴿**هدایت نمایم**﴾.

يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلرَّحۡمَٰنِ عَصِيّٗا ﴿٤٤﴾

﴿**پدرجان! شیطان را عبادت نکن**﴾ یعنی: از او اطاعت نکن زیرا عبادت بتان اثر اطاعت شیطان است ﴿**هرآینه شیطان عصیانگر خدای رحمان است**﴾ چراکه او فرمان الهی در سجده کردن برای آدم را فرو گذاشت و عاصی سزاوار آن است که نعمت‌ها از وی سلب شده و نقمت‌ها بر وی روی آورند پس پدرجان! در این وادی سراسر خسران و زیان فرو نرو.

يَٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٞ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيۡطَٰنِ وَلِيّٗا ﴿٤٥﴾

﴿**پدرجان! من از آن می‌ترسم که از جانب خدای رحمان عذابی به تو برسد و تو ولی شیطان باشی**﴾ و به سبب موالات و دوستی و یاری وی، با وی در عذاب در افتی و در دوزخ قرین و همدم وی گردی.

قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنۡ ءَالِهَتِي يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرۡجُمَنَّكَۖ وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا ﴿٤٦﴾

﴿**گفت**﴾ آزر با لحنی سرزنش بار ﴿**ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من روگردانی**﴾ یعنی: آیا از پرستش این بتان به‌سوی غیر آنها روی می‌گردانی؟ ﴿**اگر بازنایستی البتّه تو را رجم خواهم کرد**﴾ یعنی: تو را سنگسار خواهم کرد. به‌قولی: معنای «رجم» این است که تو را دشنام خواهم داد ﴿**و برو روزگاری دراز از من دور شو**﴾ یعنی: مدّتی دراز ترک صحبت من کن و از من جدا شو زیرا من بر تو خشمگینم.

قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكَۖ سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا ﴿٤٧﴾

﴿**گفت**﴾ ابراهیم﷣ ﴿**سلام بر تو**﴾ یعنی: درود تودیع و متارکه‌ام تقدیم تو باد و بدان که به پاس حرمت پدری از من به تو آزاری نمی‌رسد. پس این سلام، سلام تودیع است نه سلام تحیّت و گرامی‌داشت و از مصادیق این آیه است: (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ۞ و چون جاهلان، آنان را مخاطب سازند می‌گویند: سلام!) [فرقان/۶۳]. ﴿**به‌زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم زیرا او همواره بر من پر مهر بوده است**﴾ حَفِيًّا: پروردگار متعال همواره بر من بسیار پرلطف و پرمهر و نیکی‌رسان بوده است و هرگاه که او را خوانده‌ام، دعایم را اجابت کرده است. بدین گونه بود که ابراهیم﷣ به پدرش وعده داد که برایش از خدای سبحان طلب مغفرت می‌کند تا بدین‌وسیله الفت وی را جلب نماید و بدین امید که بتواند نرمخویی و ملایمت را به طبع وی برگردانده و سختی و سنگدلی را از جان وی بزداید. البتّه این وعدهٔ ابراهیم﷣ به پدرش قبل از علم وی به این امر بود که او بر کفر می‌میرد.

وَأَعۡتَزِلُكُمۡ وَمَا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدۡعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ

بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٤٨﴾

﴿و از شما و از آنچه غیر از خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم﴾ یعنی: هرگاه نصیحت مرا نپذیرفتید و دعوتم در شما هیچ تأثیری نکرد پس اینک با دین خود از میان شما هجرت کرده و از معبودان باطل شما دوری می‌گزینم ﴿و پروردگارم را می‌خوانم﴾ به یگانگی ﴿امید آن است که در خواندن پروردگارم شقیّ نباشم﴾ یعنی: نا امید و دست‌خالی نباشم. یا عاصی و بدبخت و نا امید نباشم. به قولی: مراد ابراهیمعليه السلام از این دعایش این بود که خدای عزّوجلّ به وی فرزند و خانواده‌ای ببخشد تا در دوران عزلت و گوشه‌گیری و غربت خود با آنان انس بگیرد و در وحشت تنهایی خود به‌وسیلهٔ آنان آرامش یابد.

فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ۖ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾

﴿پس چون از آنها و از آنچه بجز خدا می‌پرستیدند، کناره گرفت﴾ یعنی: چون ابراهیمعليه السلام سرزمین و وطنش را ترک کرد و در راه خداجل جلاله به‌سوی سرزمین بیت‌المقدِس ــ یعنی جایی که بر آشکار ساختن دینش قادر بود ــ هجرت کرد ﴿به او اسحاق﴾ فرزندش ﴿و یعقوب﴾ نوه‌اش ﴿را عطا کردیم﴾ به عوض کسان و نزدیکانی که او ترکشان کرده بود ﴿و همه را پیامبر گردانیدیم﴾ یعنی: هر یک از آنها را پیامبر گردانیدیم. آری! ابراهیمعليه السلام بعد از هجرت با ساره ازدواج کرد که فرزند وی اسحاقعليه السلام از او به‌دنیا آمد و قبل از تولّد اسحاق، نخستین فرزندش اسماعیلعليه السلام از کنیزش هاجر متولّد شده بود، اسحاق (۱۸۰) سال عمر کرد و در «حبرون» که شهر «الخلیل» امروز است، در غار «مکفیله» دفن شد و یعقوبعليه السلام

فرزند اسحاق که نامش اسرائیل بود با دو دختر دایی‌اش «لابان» به نامهای «لیئه و راحیل» در «فدان آرام» ازدواج کرد، سپس بعد از آنان با دو کنیزشان: «زلفا و بلها» ازدواج کرد و فرزندان وی که همه جز «بنیامین» فلسطینی‌المولد بوده و در «آرام» به دنیا آمدند، از همین زنان وی هستند.

وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿٥٠﴾

﴿**و از رحمت خویش به آنان بخشیدیم**﴾ که مراد از آن: نبوّت، کتاب، ثروت، فرزندان و غیر این از مظاهر رحمت است ﴿**و لسان صدقی نهایت بزرگ برایشان قرار دادیم**﴾ لسان صدق: ذکر خیر و ستایش و ثنای نیکو بر زبان بندگان است، به‌طوری‌که نام و آوازهٔ نیک آنها در میان تمام اهل ادیان فراگیر و منتشر می‌باشد؛ از آن جمله این‌که: ما امّت محمّد ﷺ برای ابراهیم علیه‌السلام و آل وی در نماز دعا و درود می‌فرستیم.

وَٱذْكُرْ فِي ٱلْكِتَـٰبِ مُوسَىٰٓ إِنَّهُۥ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٥١﴾

﴿**و یاد کن**﴾ ای محمّد! ﴿**در کتاب**﴾ یعنی: در این قرآن ﴿**موسی را**﴾ زیرا فقط تو نیستی که به رسالت برانگیخته شده‌ای بلکه فرستادنت به رسالت در راستای سنّت الهی در فرستادن پیامبران علیهم‌السلام به سوی بندگانش می‌باشد. این چهارمین داستان در این سوره است. ﴿**هرآینه او خالص کرده شده بود**﴾ یعنی: ما موسی علیه‌السلام را برگزیده و او را از ریا و شرک و همه پلیدیهای دیگر پاک و خالص ساختیم ﴿**و رسولی نبی بود**﴾ موسی علیه‌السلام رسول بود زیرا خداوند ﷻ او را به‌سوی بندگانش فرستاده بود و نبی بود زیرا شریعت خدای عزّوجلّ را به آنان می‌آموخت. رسول کسی است که با خود کتابی الهی به همراه دارد امّا نبی کسی است که پیام الهی را به

مردم می‌رساند، هر چند به او کتاب مستقلّی داده نشده باشد.

وَنَـٰدَيْنَـٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَـٰهُ نَجِيًّا ﴿۵۲﴾

﴿و از جانب طور ایمن او را ندا دادیم﴾ یعنی: با موسی علیه السلام از جانب راست کوه طور و از جانب راست وی سخن گفتیم. طور کوهی است در میان مصر و مدین و هنگامی‌که موسی علیه السلام از مدین به سوی مصر می‌آمد، کلام الهی را از میان درختی در طور شنید ﴿و نزدیک ساختیم او را رازگویان﴾ یعنی: او را به خود نزدیک ساختیم؛ با نزدیک‌ساختن منزلت و جایگاه وی در حالی‌که باوی راز گفتیم و او رازگویی ما را شنید.

وَوَهَبْنَا لَهُۥ مِن رَّحْمَتِنَآ أَخَاهُ هَـٰرُونَ نَبِيًّا ﴿۵۳﴾

﴿و از رحمت خود﴾ یعنی: از نعمت خود ﴿برادرش هارون را پیامبر ساخته به او بخشیدیم﴾ آن‌گاه که موسی علیه السلام از ما چنین درخواست کرد: (وَاجْعَلْ لِيْ وَزِيْراً مِنْ اَهْلِيْ هارُوْنَ اَخِيْ... ✿ و برای من دستیاری از کسانم قرار ده؛ هارون برادرم را، پشتم را به او استوار کن و او را شریک کارم گردان) [طه/ ۲۹ــ۳۲]. هارون چهار سال از موسی علیه السلام بزرگتر بود.

وَٱذْكُرْ فِى ٱلْكِتَـٰبِ إِسْمَـٰعِيلَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿۵۴﴾

﴿و یاد کن﴾ ای محمّد! ﴿در کتاب﴾ یعنی: در قرآن ﴿اسماعیل را، هرآینه وی

راست وعده بود ﴾ خدای سبحان فقط اسماعیل﵇ را به راست وعده بودن توصیف کرد، درحالی‌که تمام انبیا ﵈ چنین بودند زیرا اسماعیل﵇ به صداقت در وعده مشهور و در این امر سخت کوشا بود. در صدق وعد وی همین بس که او به پدرش وعده داد تا بر ذبح و سر بریدن خویش صبر کند و به این وعده هم وفا کرد چنان‌که در سورهٔ [صافات/۱۰۲] می آید.

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾

﴿ **و اهل خود را به نماز و زکات امر می‌کرد** ﴾ به‌قولی مراد از اهل در اینجا: امّتش و به‌قولی دیگر: قوم و قبیله‌اش می‌باشد و قول دوم قوی‌تر است. مراد از نماز و زکات در اینجا، عبارت از همان دو عبادت شرعی معروف است. ﴿ **و همواره نزد پروردگارش پسندیده بود** ﴾ مَرْضِيّا: یعنی اسماعیل﵇ همواره نزد پروردگارش پاک، پسندیده و شایسته بود.

وَٱذْكُرْ فِى ٱلْكِتَٰبِ إِدْرِيسَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا ﴿٥٦﴾

﴿ **و یاد کن** ﴾ ای محمّد! ﴿ **در کتاب** ﴾ یعنی: در قرآن ﴿ **از ادریس** ﴾ ادریس﵇ جدّ پدر نوح﵇ است که اسم وی «اخنوخ» بود، او را بدان‌جهت ادریس لقب دادند که بسیار درس می‌داد زیرا روایت شده است که حق تعالی بر وی سی صحیفه نازل کرد و او اوّلین کسی است که با قلم خط نوشت و اوّلین کسی است که جامه را برید و دوخت و جامهٔ دوخته‌شده به تن کرد و قبل از وی بشر پوست حیوانات را می‌پوشید و او اوّلین کسی است که پیمانه و ترازو و اسلحه را به کار گرفت و با قابلیان مقاتله کرد و او اوّلین پیامبر مرسل بعد از آدم و نوح ﵈ است ﴿ **بی‌گمان او راست‌کردار پیامبری بود** ﴾ علما برای «صدّیق»، «مُخلِصْ» و «مُخْلَصْ»

تعریفات بسیاری ارائه کرده‌اند، از آن جمله:
۱ ـ صادق کسی است که راست‌کردار است و صدّیق کسی است که در احوال مختلف، در راستی و درستی و استقامت خود افزون است.
۲ ـ مُخلِص کسی است که برای خدا ﷻ کار می‌کند و دوست ندارد که مردم او را ستایش کنند.
۳ ـ مُخْلَص کسی است که خداوند ﷻ او را برای خود خالص ساخته لذا در او هیچ گرایشی به‌سوی غیر خداوند ﷻ باقی نمانده است.

وَرَفَعۡنَـٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾

﴿و ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم﴾ به قولی: خداوند متعال او را به آسمان چهارم بالا برد چنان‌که مسلم در صحیحش از **حدیث‌شریف** انس‌بن‌مالک ﷺ روایت کرده است که پیامبر خدا ﷺ در شب معراج بر ادریس ؈ در آسمان چهارم گذر کردند. به‌قولی: مراد از بلندبردن او، ارتقای معنوی‌ای است که از شرف نبوّت به او داده شده بود.

أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ وَمِمَّنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡرَٰٓءِيلَ وَمِمَّنۡ هَدَيۡنَا وَٱجۡتَبَيۡنَآۚ إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَـٰتُ ٱلرَّحۡمَـٰنِ خَرُّواْۤ سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۩ ﴿٥٨﴾

﴿**آنان**﴾ یعنی: پیامبران ذکر شده از اوّل سوره تا به اینجا. یا مراد جنس انبیا ؊ است و شامل همهٔ آنان می‌شود ﴿**کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان انعام**

کرد از فرزندان آدم ﴾ مراد از فرزندان آدم در اینجا، ادریس علیه السلام است که به عهد آدم علیه السلام نزدیک بود ﴿ **و از کسانی که همراه نوح برکشتی سوار کردیم** ﴾ یعنی: برخی از آن پیامبران علیهم السلام از نسل کسانی بودند که با نوح علیه السلام به کشتی سوارشان کردیم و ایشان پیامبران دیگر بعد از ادریس تا عهد ابراهیم علیهم السلام اند ﴿ **و از فرزندان ابراهیم** ﴾ که پیامبران باقی‌مانده‌اند ﴿ **و از فرزندان اسرائیل** ﴾ یعنی: یعقوب؛ که موسی، هارون، زکریّا، یحیی و عیسی علیهم السلام از آن جمله‌اند ﴿ **و از کسانی‌که ایشان را هدایت نمودیم** ﴾ به‌سوی اسلام؛ این دین واحد الهی در طول تاریخ ﴿ **و برگزیدیم** ﴾ تا بدانجا که ایشان را به خلعت پیامبری آراستیم؛ ﴿ **چون برآنان آیات رحمان خوانده می‌شد، سجده‌کنان و گریان به خاک می‌افتادند** ﴾ یعنی: این گروه پیامبران علیهم السلام چون آیات خدای عزّوجلّ را می‌شنیدند، می‌گریستند و برای پروردگار خود در قبال نعمت‌های بزرگی که برآنان ارزانی کرده بود، به سجدهٔ حمد و شکر فرومی‌افتادند. باید دانست که علما با اقتدا به انبیای عظام، بر مشروعیّت سجدهٔ تلاوت در اینجا اجماع دارند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «أُتْلُوالْقُرآنَ وَابْكُوْا، فَإِنْ لَمْ تَبْكُوْا فَتَباكُوْا ۞ قرآن را بخوانید و بگریید پس اگر چشم شما نمی‌نگریست، خود را به زور بگریانید».

۞ فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِۖ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا ﴿٥٩﴾

﴿ **آن‌گاه پس از آنان جانشینانی به‌جای ماندند** ﴾ بد و ناخلف از امّت‌هایشان، که به شعار و نشان ایمان و پیروی از انبیا علیهم السلام آراسته بودند ولی در افعال و اعمالشان مقصّر و برخلاف شیوهٔ انبیا علیهم السلام عمل می‌کردند به همین جهت بود؛ ﴿ **که نماز را تباه ساختند** ﴾ به قولی: مراد این است که آنها نماز را بر وجه مشروع به‌جا نیاوردند.

البتّه روشن است که هر کس نماز را از وقت آن به تأخیر اندازد؛ یا فرضی از فرایض، یا شرطی از شروط، یا رکنی از ارکان آن را ترک کند، بی‌گمان آن را ضایع و تباه گردانیده است و سخت‌تر از وی در تباه کردن نماز کسی است که آن را به کلّی ترک کند، یا منکر فرضیّت آن گردد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «قطعاً اوّلین چیزی که بنده در روز قیامت در بارهٔ آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز وی است پس اگر نماز وی درست و برابر بود، حقّا که رستگار شده است و اگر نماز وی فاسد و تباه بود، حقّا که ناکام و زیانمند گشته است ...».

﴿و﴾ آن جانشینان ناخلف ﴿**از شهوات پیروی کردند**﴾ یعنی: محرّماتی را که نفسهایشان بدان تمایل داشت مرتکب شدند؛ مانند شرابخواری و زنا را. حسن بصری در معنی آن می‌گوید: «آنها مساجد را تعطیل کرده پایبند منفعت‌سراها شدند؛ مانند چسبیدن به دکان و بازرگانی و کشتزار و غیره» ﴿**پس به زودی با غَیّ رو در رو شوند**﴾ غَیّ: شرّ است و به‌قولی: زیان و ناکامی است. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «غیّ، وادیی در جهنّم است». در **حدیث‌شریف** آمده است: «پس از شصت سال از درگذشت من، جانشینانی خواهند آمد که نماز را تباه ساخته و از شهوات پیروی می‌کنند پس اینان به زودی با شرّ و زیان روبرو خواهند شد، سپس بعد از آنان جانشینانی خواهند آمد که قرآن را می‌خوانند امّا از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند. و سه کس قرآن را می‌خواند: مؤمنی، منافقی و فاجری». یکی از علما می‌گوید: «مؤمن به قرآن ایمان دارد، منافق به قرآن کافر است و فاجر به وسیلهٔ قرآن نان می‌خورد». چنین روایت شده است از ابی‌عبدالرّحمن مقری رحمه الله.

إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْـًٔا ﴿٦٠﴾

﴿**مگر**﴾ به شرّ و زیان روبرو نمی‌شوند ﴿**آنان که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند**﴾ یعنی: توبه کردند از تقصیراتی که براثر تباه‌ساختن نمازها و پیروی از شهوات از آنان سر زده و بنابراین، به‌سوی خدای عزّوجلّ و طاعت وی بازگشته، به او ایمان آورده و عمل شایسته و صالح انجام دادند ﴿**پس آن گروه به بهشت در می‌آیند و هیچ ستمی بر ایشان نخواهد رفت**﴾ یعنی: از پاداشهایشان هیچ کاسته نمی‌شود، هرچند هم که اندک باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلتَّائِبُ مِنَ‌الذَّنْبِ کَمَنْ لاذَنْبَ لَهُ ✿ توبه کار از گناه همچون کسی است که هیچ گناهی ندارد».

جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ عِبَادَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّهُۥ كَانَ وَعۡدُهُۥ مَأۡتِيّٗا ﴿٦١﴾

﴿**همان باغهای جاویدانی که خداوند رحمان به بندگانش وعده داده است**﴾ یعنی: به بندگان توبه‌کار شایسته کردارش ﴿**به غیب**﴾ یعنی: بندگانی که به آنها درحالی ایمان آوردند که آنها را ندیده‌اند ﴿**در حقیقت وعدهٔ او قطعاً آمدنی است**﴾ و انجام‌شدنی؛ از آن جمله بهشت جاودانی که اهلش بدان وارد می‌شوند.

لَّا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوًا إِلَّا سَلَٰمٗاۖ وَلَهُمۡ رِزۡقُهُمۡ فِيهَا بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا ﴿٦٢﴾

﴿**در آنجا هیچ سخن لغوی نمی‌شنوند**﴾ لَغْو: سخن بیهوده و یاوه‌ای است که هیچ سود و منفعتی دربر ندارد. به‌قولی: لغو، هر سخنی است که در آن ذکر خدای عزّوجلّ نباشد ﴿**جز سلام**﴾ یعنی: لیکن آن بهشتیان سلام یکدیگر بر خود را می‌شنوند، یا سلام گفتن فرشتگان را بر خود می‌شنوند ﴿**و روزی‌شان صبح و شام**

در آنجا برقرار است ﴾ و هر غذا و میوه‌ای را که بخواهند، به هر وقتی که بدان عادت دارند ـ در صبح و شام و غیر آن ـ نزد آنان مهیّاست و بی‌رنج و اندوه آماده است.
علما می‌گویند: «در بهشت شب و روزی نیست بلکه آنجا به طور ابد نورانی و روشن است». پس مراد از صبح و شام در این آیه: مقداری از وقت به اندازهٔ صبح و شام است.

تِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾

﴿ **این همان بهشتی است که به هریک از بندگان خود که پرهیزگار باشند، به میراث می‌دهیم** ﴾ یعنی: این بهشت‌برین، میراث اعمال شایستهٔ اهل تقوی است؛ بعد از آن‌که آن را بر غیرشان حرام گردانیده‌ایم.

وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ ۖ لَهُۥ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ ۚ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿٦٤﴾

﴿ **و ما** ﴾ فرشتگان ﴿ **جز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آییم** ﴾ یعنی: ای جبرئیل! به رسول ما بگو؛ ما جز به حکم و فرمان حق تعالی فرود نمی‌آییم. **سبب‌نزول** آیه این بود که رسول خدا ﷺ از دیرکرد نزول جبرئیل علیه‌السلام سخت نگران می‌شدند پس خداوند ﷻ جبرئیل علیه‌السلام را مأمور کرد تا به ایشان خبر دهد که فرشتگان جز به امر وی فرود نمی‌آیند. روایت است که رسول خدا ﷺ به جبرئیل گفتند: «چه چیز تو را باز می‌دارد از این‌که بیشتر از اکنون به دیدار ما بیایی؟» همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد. ﴿ **آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است** ﴾ از جهات و اماکن، یا از زمانهای گذشته و آینده ﴿ **همه به او اختصاص دارد** ﴾ پس ما فرشتگان خود را در هیچ کاری ـ جز به فرمان حق تعالی ـ جلو نمی‌اندازیم ﴿ و

پروردگارت هرگز فراموش کار نیست ﴾ یعنی : ای محمّد ! حق تعالی تو را فراموش نکرده است ــ هرچند وحی به تأخیر افتد ــ و او هرگز هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند زیرا غفلت و فراموشی بر او جایز نیست .

رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا فَٱعۡبُدۡهُ وَٱصۡطَبِرۡ لِعِبَٰدَتِهِۦۚ هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا ﴿٦٥﴾

﴿ **پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دوست** ﴾ یعنی : حق تعالی آفریننده و مالک آسمانها و زمین و چیزهایی است که در میان آنهاست ﴿ **پس او را بپرست و در پرستش او شکیبا باش** ﴾ یعنی : بر تحمّل تکالیف و دشواریهای این پرستش پایداری کن ﴿ **آیا برای او همنامی می‌شناسی؟** ﴾ یعنی : برای او همتا و نظیری نیست تا در امر نیایش و عبادت با او مشارکت ورزد . به‌قولی معنی این است : او را در نامش که « الله » است شریکی نیست ، به این معنی که هیچ چیز ــ اعم از بتان یا غیر آنها ــ هرگز به نام « الله » نامگذاری نشده‌اند .

وَيَقُولُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوۡفَ أُخۡرَجُ حَيًّا ﴿٦٦﴾

﴿ **و انسان می‌گوید** ﴾ مراد از انسان در اینجا : انسان کافر است ﴿ **آیا وقتی بمیرم، راستی بیرون آورده خواهم شد** ﴾ از قبر ﴿ **زنده شده؟** ﴾ استفهام در اینجا مفید انکار و استبعاد است .

ابن عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید : این آیه دربارهٔ ولیدبن‌مغیره و یارانش نازل شد .

پاسخ آن انسان کافر منکر معاد این است :

أَوَ لَا يَذْكُرُ ٱلْإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقْنَٰهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْـًٔا ﴿٦٧﴾

﴿**آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما قبلاً او را آفریده‌ایم و حال آن‌که چیزی نبوده است؟**﴾ یعنی: آیا این انسان منکر رستاخیز، در آغاز آفرینش خود نمی‌اندیشد و در این حقیقت تأمّل نمی‌کند که قبل از آفرینش به کلّی معدوم بوده است و ما او را ایجاد کرده‌ایم؟ اگر او در این حقایق تأمّل کند، از آن به امکان اعادهٔ آفرینش راه‌یافته و خیلی ساده به این حقیقت می‌رسد زیرا مسلّماً ابتدای آفرینش یک موجود از بازآفرینی و اعادهٔ آن دشوارتر و شگفت انگیزتر است.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَٱلشَّيَٰطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿٦٨﴾

ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى ٱلرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا ﴿٦٩﴾

﴿**پس به پروردگارت سوگند که البتّه آنان را با شیاطین محشور می‌سازیم**﴾ یعنی: آنان را بعد از بیرون آوردن از قبرهایشان همراه با شیاطینشان که گمراهشان ساخته‌اند، به‌سوی محشر گرد می آوریم ﴿**سپس در حالی که به زانو در افتاده اند**﴾ از فرط آنچه که به آنان از هول موقف قیامت و ترس از حساب دست می‌دهد؛ ﴿**همهٔ آنهارا پیرامون جهنّم حاضر می‌گردانیم. آن‌گاه از هر شیعه‌ای کسانی از آنان را که بر خدای رحمان سرکش‌تر بوده‌اند، بیرون می‌کشیم**﴾ یعنی: از هر دسته و طایفه‌ای از طوایف گمراهی و فساد، سرکش‌ترین و نافرمان‌ترین آنها را که عبارت از رهبران و رؤسای شرّ و فسادند، جدا می‌کنیم و بیرون می‌کشیم. شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متّفق باشد.

ثُمَّ لَنَحۡنُ أَعۡلَمُ بِٱلَّذِينَ هُمۡ أَوۡلَىٰ بِهَا صِلِيّٗا ﴿٧٠﴾

﴿**پس از آن، خود به کسانی که به درآمدن در دوزخ سزاوارترند، داناتریم**﴾ یعنی: قطعاً همان گروهی که در برابر خدای رحمان سرکش‌ترند، همانان به سوختن در آتش هم سزاوارترند.

وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتۡمٗا مَّقۡضِيّٗا ﴿٧١﴾

﴿**و از شما هیچ کس نیست مگر این‌که واردشوندهٔ آن است**﴾ یعنی: ای فرزندان آدم! هیچ یک از شما نیست مگر این‌که به دوزخ وارد خواهد شد. ورود: به معنی مرور و گذشتن از پل «صراط» است ﴿**این امر بر پروردگارت حکمی حتمی است**﴾ یعنی: عبور از دوزخ، امری محتوم و قطعی است که خدای سبحان آن را فیصله کرده و خواه‌ناخواه روی می‌دهد.

در این‌باره احادیثی هم آمده است؛ از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ است که فرمودند: «مردم همگی به صراط وارد می‌شوند و ورود آنان ایستادنشان پیرامون دوزخ است پس با اعمال خویش از صراط می‌گذرند؛ از آنان کسانی هستند که مانند برق می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند باد می‌گذرند ـ همچون اسبان نیکو و تیزتک ـ و از آنان کسانی هستند که مانند شتران نیکو و اصیل می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند دویدن یک مرد می‌گذرند تا بدانجا که آخرین آنان در گذشتن از صراط، مردی است که نور وی در موضع دو انگشت ابهام پاهایش می‌باشد و درحالی از آن می‌گذرد که صراط او را برمی‌گرداند تا به زیر اندازد. صراط پلی لغزنده است که

پاها در آن قرار نمی‌گیرد، بر آن خاری مانند خار حسک[۱] وجود دارد، بر دو کنارهٔ صراط فرشتگانی هستند که همراه آنان قلابهایی از آتش است و مردم را به‌وسیلهٔ آن می‌ربایند تا به دوزخ درافگنند».

ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّـٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ﴿٧٢﴾

﴿**آن‌گاه کسانی را که تقوی پیشه بوده‌اند، نجات می‌دهیم**﴾ یعنی: کسانی را که در دنیا از موجبات آتش دوزخ پرهیز و پروا کرده‌اند نجات می دهیم. موجبات آتش دوزخ عبارت است از: کفر به خدای عزّوجلّ و نافرمانی وی. پس چون مردم همگی بر صراط درآیند، حق تعالی کسانی را که تقوی پیشه‌اند و از وی پروا کرده‌اند، به‌وسیلهٔ ایمان و اعمال صالحشان از صراط می‌گذرانند و از افتادن در آتش نجاتشان می‌دهد ﴿**و ظالمان را آنجا به زانو درافتاده فرو می‌گذاریم**﴾ که از صراط به دوزخ سقوط کرده در آن باقی می‌مانند، درحالی‌که بر زانوهایشان افتاده‌اند و توانایی بیرون‌شدن از آن را ندارند.

عقیدهٔ اهل سنّت و جماعت این است که مرتکب گناهان کبیره ممکن است به قدر گناهان خویش در دوزخ عذاب شود، سپس به طور قطع از آن نجات می‌یابد.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتُنَا بَيِّنَـٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَىُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾

﴿**و چون آیات واضح و روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر**

۱ــ نوعی خار در نجد است که آن را «سعدان» نیز می‌نامند.

ورزیده‌اند ﴾ به‌جای این‌که به آن ایمان آورند، از آیات ما می‌گریزند و با آن معارضه می‌کنند، نه به حجّت بلکه با استدلال فاسد زیرا این کافران؛ **﴿به آنان که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: کدام یک از ما دو گروه جایگاهش بهتر است﴾** مراد از دو گروه: مؤمنان و کافرانند. گویی آنان گفته‌اند: آیا گروه ما از نظر منزل و مسکن؛ بهتر، از روی جاه و مرتبه؛ بزرگتر و از نظر پیروان و یاران و خدم و حشم؛ بیشتر است یا گروه شما **﴿و﴾** کدام یک از ما دو گروه **﴿نیکوتر است از روی مجلس﴾** نَدِی و نَادِی: مجتمع و محفل یک گروه است. یعنی: مجلس و محفل ما ازشما آراسته تر است. مراد آنها ازاین استدلال فاسدشان این است که: ما چگونه با این همه ناز و نعمت و کوکبه و قدرت، بر باطل و ناروا قرارداریم و شما اندکترین‌ها و بی‌همه چیزها، بر حقّ و حقیقت؟.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است. گویندهٔ این سخن نضربن‌حارث و امثال وی از قریش بودند که وقتی اصحاب رسول خدا ﷺ را در تنگدستی و فقر با لباسهای ژنده و خانه‌های درهم تکیده می‌دیدند و خود را در خرّمی و آرایش و رفاه و با جامه‌های فاخر، این سخن را به آنان می‌گفتند؛ گویی معیار حقّ و باطل همین است!!

پروردگار متعال در پاسخ آنان می‌فرماید:

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَٰثًا وَرِءْيًا ﴿٧٤﴾

﴿و چه بسیار قرنها را پیش از آنان هلاک کردیم﴾ قرن: امّت و گروه است **﴿که اثاثی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند﴾** اثاث: مال است به طور مطلق؛ از شتر و گاو و گوسفند تا کالا و پول و غیره. به قولی: اثاث، فقط متاع خانه است؛ مانند فرش، لباس، پرده، تخت، تکیه گاه و امثال آن. رِئْیاً: یعنی نیکو منظرتر بودند در پیش مردم از روی خوش‌پوشی، یاداشتن قد و قواره و اندامهای ظاهر فریب و زیبا و

برخورداری از ناز و نعمت.

بلی! بروید و بنگرید که چه بسیار امّت‌های متمدّن و فرورفته در ناز و نعمت را نابود کردیم که شما قبیلهٔ قریش در مقایسهٔ با آنها از این نظر چیزی به حساب نمی‌آیید.

قُلْ مَن كَانَ فِي ٱلضَّلَٰلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ مَدًّا حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوْا۟ مَا يُوعَدُونَ إِمَّا ٱلْعَذَابَ وَإِمَّا ٱلسَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا ﴿۷۵﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد به این مشرکان ﴿**هرکه در گمراهی است، خدای رحمان به او افزون می‌دهد، افزون‌دادنی**﴾ یعنی: هر کس در دنیا سر به هوای نفس برداشته و رهرو بیراههٔ ضلالت گردیده است، بی‌گمان خداوند متعال این امر را جزای او گردانیده که در گمراهی سخت تیره و تاری فرو گذاردش و بر گمراهی‌اش بیفزاید تا با بار گناه سنگین‌تری به سرای عقبی برود ﴿**تا وقتی ببینند آنچه به آنان وعده داده می‌شود**﴾ که ﴿**یا عذاب**﴾ است در دنیا با کشته‌شدن و اسارت ﴿**یا ببینند قیامت را**﴾ و آنچه که برآنان از عذاب اخروی فرود می‌آید؛ ﴿**پس**﴾ در این هنگام ﴿**خواهند دانست که جایگاه چه کسی بدتر و به اعتبار لشکر ناتوان‌تر است**﴾ یعنی: این گروهی که بر مؤمنان فخر می‌فروختند که در مقام و مجلس؛ آرایش‌ها و زینت‌های مادّی و ناز و نعمت‌های دنیوی از آنان بهترند، در روز قیامت خواهند دانست که خود در جایگاه و منزلگاه بدتری قرار دارند نه نیکوتری و در سپاه و نیرو و توان خویش ضعیف‌تر و ناتوان تر از گروه مؤمنانند، نه قوی‌تر و نیکوتر از ایشان.

باید گفت: منطقی که این آیه از کفّار نقل و نقد می‌کند، امروزه منطق بیشتر

مردم است زیرا بسیاری از مردم در عصر حاضر نیز، آگاه یا ناآگاه به پیشرفت‌های خیره کنندهٔ ملّت‌های متمدّن در غرب استدلال کرده و این پیشرفت‌ها را نشانهٔ بر حق‌بودن آنها می‌پندارند پس منطق کفّار در همهٔ زمانها و مکانها باهم مشابه است.

وَيَزِيدُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱهْتَدَوْا۟ هُدًى ۗ وَٱلْبَـٰقِيَـٰتُ ٱلصَّـٰلِحَـٰتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا ﴿٧٦﴾

﴿و خداوند بر هدایت رهیافتگان می‌افزاید﴾ یعنی: ایشان را بر هدایت پایدارتر گردانیده و بر یقین و بصیرتشان می‌افزاید، این بدان‌جهت است که خیر جلب‌کنندهٔ خیر است پس خداوند ﷻ پاداش متّقیان را بدین‌گونه قرار می‌دهد که بر هدایت و یقینشان بیفزاید چنان‌که جزای کافران را به‌گونه‌ای قرار داد که بر گمراهی‌شان افزود ﴿و باقیات‌الصّالحات نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر است﴾ یعنی: مسلّماً طاعات و عباداتی همچون نماز و ذکر: (سُبحَانَ‌اللهِ وَالحَمدُلله وَاللهُ أکبَرُ وَ لاَحَولَ وَ لاَ قُوَّةَ اِلاَّ بِاللهِ العَلِيِّ‌العَظِيم) و دیگر طاعاتی که به سعادت ابدی می‌انجامد، بازدهی‌ای نافع‌تر و ثمری ماندگارتر دارد، نسبت به نعمت‌های دنیوی‌ای که کفّار از آن بهره‌مندند ﴿و﴾ این باقیات الصّالحات ﴿از جهت فرجام نیکوتر است﴾ مَرَدّ: فرجام، عاقبت و بازگشت است. پس این آیه ردّی است بر آن پندار کفّار که به مؤمنان گفتند: (أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيّاً) [آیهٔ/٧٣].

أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى كَفَرَ بِـَٔايَـٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾

﴿آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید﴾ یعنی: آیا تو را از داستان آن کافری که به آیات ما کفر ورزید آگاه کنیم؟ ﴿وگفت: قطعاً به من مال و فرزند بسیار

داده خواهد شد ﴾ در آخرت؛ اگر آخرتی در کار باشد.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ: (اَفَرَأَیْتَ الَّذِیْ کَفَرَ...) از خبّاب‌بن‌ارت رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: من مردی حدّاد (آهنگر) بودم و به عاص‌بن‌وائل وامی داده بودم. پس آمدم و از وی تقاضای وام خود را کردم امّا او در ردّ تقاضایم گفت: نه! به خدا سوگند که تا به محمّد کافر نشوی، وامت را نمی‌پردازم! گفتم: به خدا سوگند که به محمّد ﷺ کافر نمی‌شوم تا تو بمیری و باز برانگیخته شوی. گفت: بسیار خوب! چون مردم و باز برانگیخته شدم، نزد من آی و مرا در آنجا مال و فرزندان بسیاری است و در آنجا وامت را می‌پردازم! همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را نازل فرمود و سپس آن سخن تمسخرآمیز وی را چنین ردّ کرد:

أَطَّلَعَ ٱلْغَيْبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَـٰنِ عَهْدًا ﴿۷۸﴾

﴿ **آیا بر غیب آگاه شده است** ﴾ تا بداند که در بهشت است و در آنجا مال و فرزندان بسیاری دارد ﴿ **یا از خدای رحمان عهدی گرفته است؟** ﴾ یعنی: یا مگر لااله الاّالله گفته است تا او را با آن مورد مرحمت قرار دهیم؟ یا عمل شایسته‌ای پیش فرستاده که به دریافت پاداش آن امیدوار باشد؟ زیرا عهدی که نزد خدای عزّوجلّ است این است که: مؤمن را فقط آن‌گاه به بهشت وارد کند که اعمال شایسته‌ای انجام داده باشد.

كَلَّا ۚ سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُۥ مِنَ ٱلْعَذَابِ مَدًّا ﴿۷۹﴾

﴿ **نه چنین است** ﴾ که او تصوّر کرده بلکه ﴿ **به زودی آنچه را می‌گوید، خواهیم نوشت** ﴾ و این گفته‌اش را به حسابش ضبط و ثبت خواهیم کرد و در برابر آن او را

در آخرت مجازات خواهیم نمود ﴿**و عذاب را برای او خواهیم افزود، افزودنی**﴾ یعنی: به‌جای آنچه ادّعا می‌کند، عذابی بر بالای عذابش می‌افزاییم.

وَنَرِثُهُۥ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿٨٠﴾

﴿**و آنچه را می‌گوید، از او به ارث می‌بریم**﴾ یعنی: او را می‌میرانیم و مال و فرزندی را که می‌گوید به او داده می‌شود، ما به ارث می‌بریم و در آخرت او بسی تهی دست است ﴿**و پیش ما تنها می‌آید**﴾ در روز قیامت، درحالی‌که نه برایش مالی است و نه فرزندی بلکه همه را از او گرفته‌ایم.

وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُواْ لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾

﴿**و به‌جای خدا معبودانی اختیار کردند تا برایشان سبب عزّت باشند**﴾ یعنی تا آن خدایان در دنیا برایشان یار و مددکار و مایهٔ عزّت و افتخار باشند، یا در آخرت برایشان شفاعتگر باشند.

امّا خداوند ﷻ این پندار بی‌اساسشان را ردّ نموده می‌فرماید:

كَلَّاۚ سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾

﴿**نه چنین است، به زودی عبادتشان را انکار می‌کنند**﴾ یعنی: قضیه چنان نیست که آنان پنداشته‌اند بلکه به زودی آن معبودان، پرستش کفّار را برای خود محکوم کرده و این صفت را از خود نفی می‌کنند؛ آن روز که خدای سبحان آنها را گویا و ناطق گرداند ﴿**و ضدّ آنان می‌گردند**﴾ یعنی خدایانی که از سوی این پرستشگران گمراه مایهٔ عزّت پنداشته می‌شدند پس از آن همه دوستی و علاقه و ایمانی که نثار

آنها کرده‌اند، دشمن و مخالفشان می‌شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّآ أَرْسَلْنَا ٱلشَّيَٰطِينَ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا ﴿٨٣﴾

﴿**آیا ندانسته‌ای که ما شیاطین را به‌سراغ کافران فرستادیم**﴾ یعنی: شیاطین را برآنان مسلّط ساختیم ﴿**که آنان را می‌جنبانند، جنبانیدنی**﴾ یعنی: شیاطین کافران را بر انجام معاصی تحریک نموده و آنها را به ارتکاب معاصی برمی‌انگیزند و از راه منحرفشان می‌کنند.

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ ۖ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ﴿٨٤﴾

﴿**پس برضدّ آنان شتاب نکن**﴾ به این‌که از ما بخواهی تا به سبب مصمّم‌بودنشان بر کفر و عناد، بر نابودکردنشان تعجیل کنیم؛ ﴿**جز این نیست که ما برای آنها مدّت می‌شماریم، شمارکردنی**﴾ یعنی: ما روزها، شبها، ماهها و سالهای عمرشان را تا به پایان رسیدن اجل‌هایشان و اعمالشان را برای جزا و نفس‌هایشان را برای فنا می‌شماریم و چون میعادشان به‌سر آمد، آنها را فرومی‌گیریم.

يَوْمَ نَحْشُرُ ٱلْمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحْمَٰنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾

﴿**روزی که پرهیزگاران را به‌سوی رحمان**﴾ یعنی به‌سوی بهشت وی و سرای کرامتش؛ ﴿**سواره چون میهمانان گرامی محشور می‌کنیم**﴾ چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت علی؈ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «وَ الَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ اِذا خَرَجُوْا مِنْ قُبُوْرِهِمْ اُسْتُقْبِلُوْا بِنُوْقٍ بِيْضٍ لَهٰا اَجْنِحَةٌ عَلَيْهٰا رِحٰالُ الذَّهَبِ ✿ سوگند به ذاتی که جانم در قبضهٔ اوست، بی‌گمان متّقیان چون روز قیامت از

قبرهایشان بیرون آیند، با شترهای سفید رام‌شده‌ای که بال دارند و بر آنها جهازهای طلا قرار دارد، مورد استقبال قرار می‌گیرند».

وَنَسُوقُ ٱلْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا ﴿٨٦﴾

﴿و مجرمان را﴾ با تندی و خشم ﴿در حال تشنگی به‌سوی دوزخ می‌رانیم﴾ وِرْدا: آنان را پیاده و تشنه به دوزخ وارد می‌کنیم، مانند شتری که به آب وارد می‌شود.

لَّا يَمْلِكُونَ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾

﴿اختیار شفاعت را ندارند﴾ یعنی کسی را نمی‌یابند که برایشان شفاعت کند و خود نیز نمی‌توانند برای دیگران شفاعت کنند ﴿جز آن کس که از جانب خدای رحمان عهدی گرفته‌است﴾ عهد و پیمان الهی به معنای گواهی‌دادن به یگانگی خدای عزّوجلّ، عدم شرک‌آوردن به او و پرداختن به حقّ این گواهی است لذا هیچ کس، حتّی متّقیان نیز اختیار شفاعت برای کفّار را ندارند زیرا شفاعت‌کردن فقط در مورد کسی است که همراه با ایمان، «لا اله الا الله» گفته و چیزی را به خدای سبحان شریک نیاورده است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که خطاب به اصحابشان می‌فرمودند: «آیا یکی از شما ناتوان است از این‌که هر صبح و شام از خدای عزّوجلّ برای خود عهدی بگیرد؟ گفته شد: یا رسول‌الله! این عهد چیست؟ فرمودند؛ هر صبح و شام بگوید: «اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ، إِنِّيْ أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِيْ هٰذِهِ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا بِأَنِّيْ أَشْهَدُ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ وَحْدَكَ لاٰ شَرِيْكَ لَكَ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَ رَسُوْلُكَ، فَلاٰ تَكِلْنِيْ إِلٰى نَفْسِيْ، فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِيْ إِلٰى نَفْسِيْ تُبٰاعِدُنِيْ مِنَ الْخَيْرِ، وَ تُقَرِّبُنِيْ مِنَ الشَّرِّ، وَإِنِّيْ لاٰ أَثِقُ إِلاّٰ بِرَحْمَتِكَ، فَاجْعَلْ لِّيْ عِنْدَكَ عَهْداً تُوَفِّيْنِيْهِ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ إِنَّكَ لاٰ تُخْلِفُ الْمِيْعٰادَ ✿ بارخدایا! ای

آفریننده‌ٔ آسمانها و زمین! ای دانای پنهان و آشکار! من به تو در این زندگی دنیا عهد می‌سپارم که گواهی می‌دهم به این‌که: خدایی جز توی یگانه نیست و برایت شریکی نمی‌باشد و گواهی می‌دهم که محمّد بنده و فرستاده‌ٔ توست پس مرا به خودم وا مگذار زیرا اگر مرا به خودم واگذاری، مرا از خیر دور و به شرّ نزدیک کرده‌ای و من جز به رحمت تو تکیه ندارم پس برای من نزد خود عهدی قرار ده که در روز قیامت آن را برایم وفا کنی، بی‌شکّ تو وعده را خلاف نمی‌کنی. پس چون این دعا را بخواند، خدای عزّوجلّ بر آن مُهری نهاده سپس آن را در زیر عرش خود می‌گذارد و چون روز قیامت فرارسد، ندا دهنده‌ای ندا می‌کند: کجایند کسانی که نزد خدا ﷻ عهد و پیمانی دارند؟ آن‌گاه آن بندهٔ مؤمن که این دعا را خوانده است، برمی‌خیزد و وارد بهشت می‌شود».

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَـٰنُ وَلَدًا ﴿۸۸﴾

لَّقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿۸۹﴾

﴿**وگفتند: خدای رحمان فرزند اختیار کرده‌است**﴾ این سخن یهود و نصارا و کسانی از اعراب است که پنداشتند؛ فرشتگان دختران خدایند! البتّه این سخنی است بدون دلیل و در نهایت زشتی و وقاحت: ﴿**واقعاً چیز زشتی را آوردید**﴾ إِدّ: کار بسیار سنگین و بزرگ و امر بسیار زشت و ناباب است. یعنی سخنی بس بزرگ، بسیار عجیب و بسیار ناپسند گفته‌اید.

تَكَادُ السَّمَـٰوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿۹۰﴾

﴿چیزی نمانده است که آسمانها از این سخن بشکافند﴾ تَفَطُّر: شکافته‌شدن است ﴿و زمین بشکافد﴾ یعنی: نزدیک است که زمین نیز از این سخن پاره شود و چاک بخورد ﴿و کوه‌ها بیفتند﴾ و منهدم شوند برای بزرگداشت خدای ذوالجلال ﴿پاره‌پاره شده﴾ یعنی به‌شدّت فرو ریخته، درهم تکیده و پارچه‌پارچه شده زیرا این پدیده‌ها همه آفریدهٔ حق تعالی و بر مبنای یگانگی او استوارند، از این جهت فرمود:

أَن دَعَوْا لِلرَّحْمَـٰنِ وَلَدًا ﴿٩١﴾

﴿از این‌که برای رحمان فرزندی قایل شدند﴾ یعنی: به‌سبب خشم گرفتن الله ﷻ بر کفّار به علّت سخن بس زشتی که گفتند، نزدیک است آسمانها و زمین بشکافند و کوه‌ها تکّه تکّه شوند.

وَمَا يَنۢبَغِى لِلرَّحْمَـٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿٩٢﴾

﴿و خدای رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند﴾ یعنی: برای او فرزندگرفتن درست و زیبنده نیست زیرا این نقص و نیازی است که خدای رحمان از آن منزّه و برتر است.

إِن كُلُّ مَن فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ إِلَّآ ءَاتِى ٱلرَّحْمَـٰنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾

﴿هر که در آسمانها و زمین است جز بنده‌وار پیش خدای رحمان نمی‌آید﴾ یعنی تمام مخلوقات ـ اعم از فرشتگان، انس و جنّ ـ ناگزیرند که روز قیامت در حالی نزد خداوند ﷻ بیایند که به عبودیّت برای او مقرّ و معترف و در برابر او فرمانبردار،

فروتن و ذلیلند پس چگونه یکی از آنان برای او فرزند خواهد بود؟ نسفی می‌گوید: «تکرار و اختصاص اسم رحمان به یادآوری در این آیات، بیانگر این حقیقت است که سرچشمهٔ اصول و فروع همه نعمت‌ها خدای رحمان است پس ای انسان مشرك! باید چشمت را به سوی حقیقت باز کنی و بدانی که تو و هر چه که نزد توست از عطای اوست». بنابراین، کسی که به خدای سبحان فرزندی نسبت دهد، در حقیقت او را جزئی از خلقش قرار داده و سزاوار بودن اسم رحمان را برایش انکار کرده است.

لَّقَدۡ أَحۡصَىٰهُمۡ وَعَدَّهُمۡ عَدّٗا ﴿٩٤﴾

﴿و یقیناً آنها را به احصا آورده﴾ یعنی: حق تعالی همه کسانی را که در آسمانها و زمین اند، تحت حصر و حساب آورده ﴿و شمار کرده‌است آنان را، شمارکردنی﴾ یعنی: بعد از آن‌که آنها را تحت شمارش آورده‌است، افراد و اشخاصشان را نیز شمار کرده است بنابراین، حال احدی از آنان بر او مخفی نیست و کسی نمی‌تواند از حاضرشدن در پیشگاه وی تخلّف کند.

وَكُلُّهُمۡ ءَاتِيهِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَرۡدًا ﴿٩٥﴾

﴿و روز قیامت همهٔ آنها تنها به سوی او خواهند آمد﴾ یعنی: هریك از آنان در روز قیامت به‌تنهایی درحالی نزد خداوند ﷻ می‌آیند که هیچ یار و یاوری با آنان نیست و هیچ مال و دارایی‌ای ندارند پس هرگاه حال همگی خلق این باشد، دیگر چگونه به خداوند متعال نسبت فرزند را می‌دهند؟!

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ﴿٩٦﴾

سپس به مؤمنان این بشارت عظیم می‌رسد: ﴿**همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به‌زودی خدای رحمان برای آنها**﴾ در دل‌های بندگان ﴿**محبتی قرار می‌دهد**﴾ بی آن‌که ایشان با کسی رابطهٔ دوستی برقرار کنند و نیز خود خدای رحمان ایشان را دوست می‌دارد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِذا أَحَبَّ اللّٰهُ عَبْداً نادیٰ جِبْرِیْلَ: إِنِّیْ قَدْ أَحْبَبْتُ فُلاناً فَأَحْبِبْهُ، فَیُنادِیْ فِی السَّماءِ ثُمَّ یُنْزَلُ لَهُ الْمَحَبَّةُ فِیْ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَإِذَا أَبْغَضَ اللّٰهُ عَبْداً نادیٰ جِبْرِیْلَ: إِنِّیْ قَدْ أَبْغَضْتُ فُلاناً، فَیُنادِیْ فِیْ أَهْلِ السَّماءِ، ثُمَّ یُنْزَلُ لَهُ الْبَغْضاءُ فِی الْأَرْضِ ◆ چون خدای عزّوجلّ بنده‌ای را دوست بدارد، جبرئیل را ندا می‌کند که ای جبرئیل! من فلان کس را دوست گرفتم پس تو نیز او را دوست بدار. آن‌گاه جبرئیل در آسمان ندا می‌کند، سپس در میان اهل زمین نیز برایش محبّت فرود آورده می‌شود. و چون خدای عزّوجلّ بنده‌ای را دشمن بدارد، جبرئیل را ندا می‌کند که: من بر فلان کس خشم گرفتم پس او را دشمن بدار. آن‌گاه جبرئیل در اهل آسمان ندا می‌کند، سپس در زمین نیز برایش دشمنی فرود آورده می‌شود».

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَـٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوْمًا لُّدًّا ﴿٩٧﴾

﴿**جز این نیست که ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم**﴾ ای پیامبر ﷺ! با فرودآوردن آن به گویش و لهجه‌ات چنان‌که قرآن را به تفصیل و وضوح نیز بیان کرده‌ایم که بر تو سهل و روان باشد ﴿**تا متقیان را**﴾ یعنی: کسانی را که لباس تقوا و عفّت دربر کرده‌اند ﴿**به آن مژده دهی و مردم ستیزه‌جو را**﴾ که با حق ستیزنده و دشمنند ﴿**به آن بیم دهی**﴾.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ

رِكْزًا ﴿۹۸﴾

﴿و چه بسیار هلاک کردیم پیش از آنان از قرنی﴾ یعنی: از امّتها و نسلهای گذشته را که به آیات الهی کفر ورزیده و پیامبرانش را تکذیب می‌کردند ﴿آیا کسی از آنان را می‌یابی﴾ یعنی: آیا یکی از آنان را می‌بینی؟ ﴿یا صدایی پنهانی از آنان می‌شنوی؟﴾ هرگز! زیرا تمام آنها نابود شدند پس این گروه نیز باید به‌هوش آیند و از چنان سرنوشتی پروا کنند. رِكْز: صدای آهسته و پنهانی است. به‌قولی: رِكْز صدا یا حرکتی است که به سبب آهسته بودن، قابل فهم نباشد.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ طٰهٰ
مکّی است و دارای صدوسی‌وپنج آیه است.

موضوع آن: موضوع این سوره همچون موضوعات سایر سوره‌های مکّی، اثبات توحید و عقاید حقّ است که در خلال یک مقدّمه و دو داستان به آن پرداخته شده‌است. در مقدّمهٔ آن حکمت نزول قرآن بیان می‌شود، سپس داستان موسیﷺ در سه مرحله مطرح می‌گردد آن‌گاه مجدّداً ذکر اوصاف قرآن در میان می‌آید، بعداً داستان آدمﷺ بیان می‌شود و در پایان هم به اقامهٔ حجّت علیه معاندان پرداخته می‌شود.

حکمت از طرح داستان موسی و آدمﷺ در این سوره این است که این سوره بعد از سورهٔ «مریم» نازل شده است و از آنجا که خداوند متعال داستانهای برخی از انبیاﷺ را در سورهٔ «مریم» به تفصیل و از برخی را به اجمال ذکر کرد ــ از آن جمله داستان موسی و آدمﷺ را؛ که سرگذشت اوّلی در آن به اجمال ذکر شده و از دومی فقط نام برده شده نه بیشتر ــ لذا در این سوره به تفصیل آنها می‌پردازد. سپس داستانهای بقیّه پیامبرانی را که در سورهٔ «مریم» از آنها یاد نشده است، در

سورهٔ «انبیاء» بیان می‌کند؛ مانند داستانهای نوح، لوط، داوود، سلیمان، ایّوب، الیسع، ذی‌الکفل و ذی‌النّون علیهم‌السلام.

فضیلت آن: در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی دوهزارسال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، سوره‌های (طٰه) و (یٰس) را خواند پس چون فرشتگان آنها را شنیدند، گفتند: خوشا به حال أمّتی که این قرآن بر وی نازل می‌شود، خوشا به‌حال سینه‌هایی که این قرآن را برمی‌دارند و خوشا به حال زبانهایی که با این قرآن تکلّم می‌کنند».

طه ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: ﴿**طا ها**﴾ سخن دربارهٔ حروف مقطّعهٔ آغاز سوره‌ها، در سورهٔ «بقره» گذشت و «طٰه» از جملهٔ این حروف است. به قولی دیگر: «طٰه» از حروف مقطّعه نیست بلکه معنای آن این است: ای محمّد ﷺ! پای خود را بر زمین فرش کن و آن را راحت بر زمین بگذار. ابن‌انباری گفته‌است: «این دستور بدان جهت صادر شد که رسول خدا ﷺ در ایستادن به نماز چنان بر خود فشار می‌آوردند که نزدیک بود پاهایشان متورّم گردد». ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنه می‌گوید: «در آغاز کار نزول وحی بر آن حضرت ﷺ، ایشان در هنگام ادای نماز بر سینهٔ پاهای خود می‌ایستادند [که این گونه به‌پا ایستادن، فشارآور بود] پس خداوند جل‌جلاله این آیه را نازل کرد».

مَآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لِتَشْقَىٰٓ ﴿۲﴾

ضحّاک در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون خدای عزّوجلّ قرآن را بر پیامبرش

نازل کرد، ایشان و یارانشان در نماز بدان قیام می‌کردند پس مشرکان قریش گفتند: این قرآن بر محمّد نازل نشده است مگر برای آن‌که او در رنج و سختی بیفتد. پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿**قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج افتی**﴾ بلکه برای آن نازل کردیم که در سعادت و راحت قرارگیری پس موضوع چنان نیست که باطل‌پرستان پنداشته‌اند زیرا ما به هر کس علم و حکمت قرآنی داده‌ایم، یقیناً برای او خیر و خوبی و راحت جاودانی را خواسته‌ایم. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «مَنْ يُرِدِاللّٰهُ بِهِ خَيْراً يُفَقِّهْهُ فِي‌الدِّيْنِ ✿ هر کس که خداوند خیرخواه او باشد، او را در دین دانشمند می‌گرداند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون خداوند ﷻ در روز قیامت برای حکم و داوری نهایی میان بندگانش بر کرسی خویش بنشیند، خطاب به علما می‌گوید: من علم و حکمت خویش را در شما قرار ندادم مگر بدان جهت که می‌خواهم بر شما بیامرزم با وجود آنچه که از شما سرزده است و هیچ باکی هم ندارم». همچنین در تفسیر: (مَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقىٰ) نقل شده‌است: ما قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده‌ایم تا با افراط در تأسّف خوردن بر کفر کافران و عدم ایمان آنان، خود را در رنج و تعب افکنی؛ زیرا ایمان آوردن آنها امری است که به تو مربوط نیست و در اختیار تو هم نمی‌باشد.

إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ ﴿٣﴾

﴿**جز این‌که پندآموز کسی باشد که می‌ترسد**﴾ یعنی: ما قرآن را برای آن نازل کرده‌ایم تا یادآور و پندآموز کسانی باشد که به ایشان توفیق تقوا می‌دهیم لذا بر عهدهٔ تو نیست که آنان را به ایمان آوردن مجبور کنی.

این دو آیه بیانگر آن است که: خوشبختی و سعادت دوجهانی، در گرو پایبندی به کتاب خدا ﷻ است و بدون آن سعادتی میسّر نیست.

تَنزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ ٱلْأَرْضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلْعُلَى ﴿٤﴾

﴿**کتابی است نازل‌شده از جانب کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفریده‌است**﴾ مراد آیهٔ کریمه خبردادن به بندگان از کمال عظمت نازل‌کنندهٔ قرآن و بزرگی جلال و مقام وی است تا به قرآن ــ چنان‌که حقّ ارج‌نهادن به آن است ــ ارج گذاشته و آن را مدینهٔ فاضلهٔ سعادت جاودانی خویش بشناسند چنان‌که حق تعالی با همین هدف در ادامه می‌فرماید:

ٱلرَّحْمَٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ ﴿٥﴾

﴿**خدای رحمان بر عرش استوا یافت**﴾ یعنی: بر عرش علوّ و ارتفاع یافت، علوّ و ارتفاعی که برای آن مثل و مانندی نیست. گفتنی است که ما به استوای حق تعالی بر عرش ــ بنا بر عقیدهٔ سَلَف صالح که ائمّهٔ چهارگانهٔ اهل سنّت نیز از آن جمله‌اند ــ ایمان داریم. سَلَف صالح به صفات حق تعالی ــ چنان‌که در قرآن آمده‌است ــ بی هیچ تحریف، تأویل، تشبیه یا تمثیلی ایمان داشتند و در برابر آنها با توجیه، تأویل، تشبیه و تکییف درنگ نمی‌کردند. از امام مالک رحمه‌الله پرسیدند که خدا جلّ جلاله چگونه بر عرش استوا یافت؟ گفت: «استوا معلوم است و درک کیفیّت آن در حیطهٔ عقل نیست و ایمان به آن واجب و سؤال‌کردن از آن بدعت است». یادآور می‌شویم که قول صحیح در بارهٔ عرش و کرسی این است که «عرش» غیر از «کرسی» است.

لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ ٱلثَّرَىٰ ﴿٦﴾

﴿**آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ اوست**﴾ یعنی: حق تعالی مالک و

مدبّر همهٔ آنهاست ﴿و﴾ نیز از آن اوست ﴿آنچه در میان آنهاست﴾ از موجودات ﴿و آنچه زیر خاک است﴾ از اشیاء.

گفتنی است که امروزه در پرتو علوم جدید، بخشی از عظمت این مقطع از آیهٔ کریمه (یعنی دنیای زیرخاک) متجلّی گردیده است.

وَإِن تَجْهَرْ بِٱلْقَوْلِ فَإِنَّهُۥ يَعْلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾

﴿و اگر سخن را آشکارا گویی﴾ یعنی صدایت را بدان بلند کنی ﴿پس او سخن نهان و نهان‌تر را می‌داند﴾ سِرّ: سخنی است که انسان با دیگری به آهستگی و به‌گونهٔ راز در میان می‌گذارد و نهان‌تر از سرّ: سخنی است که انسان با خودش می‌گوید ــ یعنی حدیث نفس می‌کند ــ یا سخنی است که به خاطرش خطور می‌کند و یا در نهاد وی است ولی هنوز آن را با خودش هم مرور نکرده است که علمای روانشناسی امروزه آن را «لاشعور» می‌نامند. یعنی: اگر تو خدای سبحان را به صدای‌بلند بخوانی، بدان که او از این امر بی‌نیاز است زیرا او سخن سرّونهان و آنچه را که از سرّونهان هم نهان‌تر است، می‌داند پس اساساً به بلندکردن صدا در ذکر و دعا نیازی نیست و نباید مناجات انسان با پروردگار به این هدف باشد که آن را به پروردگار متعال بشنواند امّا جاری‌نمودن ذکر و دعا بر زبان همراه با تصوّر معنای آن در ذهن و ضمیر، برای کسب برکات و فیوضات عظیم و برآوردن اهداف دیگری مانند کسب رضا و قرب الهی، یاری‌رساندن قلب به‌وسیلهٔ ذکر، مشغول‌ساختن حواسّ به مقصودی برتر و برگردانیدن آن از تفکّر در امور دنی؛ مشروع و مطلوب و از افضل اعمال است.

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ ﴿٨﴾

﴿الله، جز او معبودی نیست، برای اوست نامهای نیکو﴾ یعنی نیکوترین نامها مطلقاً به الله ﷻ اختصاص دارد، به سبب این‌که این اسمای حسنی بر کمال و جلال حضرت حق ﷻ دلالت می‌کنند. یادآور می‌شویم که اسمای حسنای الٰهی ــ چنان‌که در حدیث صحیح وارد شده ــ نودونُه اسم است و بیان آن در سورهٔ «اعراف / ۱۸۰» گذشت.

پس آیا بعد از جلوهٔ این‌همه اسما و صفات، دیگر کسی هست که ادّعا کند قرآن از نزد غیر الله ﷻ است؟ آیا گرفتن بتانی از سنگ و چوب و غیره به‌عنوان شریک خدای سبحان درست است؟ و آیا کسی که به این صفات نیکو و عظیم موصوف باشد، کتاب نازل کردهٔ او، متضمّن سعادت دوجهانی نیست؟

این آیات مقدّمهٔ سورهٔ مبارکهٔ «طٰه» است و عظمت این آیات بود که به مسلمان شدن عمربن‌خطّاب رضی الله عنه انجامید ــ که داستان اسلام عمر رضی الله عنه معروف است.

وَهَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ ﴿٩﴾

﴿و آیا خبر موسی به تو رسیده‌است﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! داستان موسی با فرعون و اشراف قومش قطعاً به تو رسیده است و تو نیک می‌دانی که فرودآوردن وحی بر موسی، سبب بدبختی وی نبود بلکه او از این موهبت به مدارج علیای سعادت و عزّت رسید پس بدان که فرودآوردن وحی بر تو نیز سبب بدبختی‌ات نمی‌باشد.

از این آیه چنین برمی‌آید که سیاق داستان موسی علیه السلام متضمّن دلجویی و تسلیت به پیامبر گرامی اسلام ﷺ در برابر دشواری‌هایی است که از تکالیف نبوّت می‌دیدند.

إِذۡ رَءَا نَارٗا فَقَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم

مِّنۡهَا بِقَبَسٍ أَوۡ أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾

﴿**هنگامی که آتشی دید**﴾ موسی عليه السلام در شبی تاریک و بارانی، از مدین سرزمین پدرزنش شعیب عليه السلام به‌سوی مصر در حال سفر بود، فصل زمستان بود و هوا ناملایم؛ که بناگاه آتشی را دید ﴿**پس**﴾ چون آتش را دید ﴿**به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید**﴾ یعنی: در جای خود بایستید ﴿**زیرا من آتشی دیدم**﴾ یعنی: از دور آتشی اُنس‌انگیز را دیدم ﴿**امیدوارم که شعله‌ای از آن برای شما بیاورم**﴾ قَبَسْ: شعله و اخگری از آتش است که شخص آن را می‌گیرد تا به‌وسیلۀ آن آتشی‌دیگر را برافروزد ﴿**یا بر آن آتش راهنمایی بیابم**﴾ که مرا به‌سوی راه راهنمایی کرده و راه را به من بازشناساند. گفتنی است که موسی عليه السلام در آن شب تاریک، راه را نیز گم کرده‌بود.

فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ يَٰمُوسَىٰٓ ﴿١١﴾
إِنِّيٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَ إِنَّكَ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوٗى ﴿١٢﴾

﴿**پس چون بدان رسید**﴾ یعنی چون موسی عليه السلام به نزدیک آن آتش رسید، آتش سفیدی را دید که در میان درخت سبزی برافروخته است پس ﴿**ندا داده‌شد**﴾ یعنی خداوند متعال او را ندا داد که: ﴿**ای موسی! همانا من پروردگار توام**﴾ که هم‌اینک با تو سخن می‌گویم.

این آیه به ما می‌آموزد که چون می‌خواهیم کسی را به کاری مکلّف کنیم، باید خود را با اوصاف خویش به او بشناسانیم.

﴿**پس نعلین خود را از پا درآور**﴾ خداوند جل جلاله موسی عليه السلام را به بیرون آوردن کفش‌ها و برهنه ساختن پاهایش دستور داد زیرا برهنه کردن پا، در نشان دادن تواضع گویاتر

و به تشریف و تکریم و رعایت ادب نزدیکتر است ﴿**هرآینه تو در وادی مقدس طُوی هستی**﴾ مقدّس: یعنی پاک یا مبارک. طُویٰ: نام وادیی در سرزمین سیناست.
این جمله به ما می‌آموزد که چون کسی را به کاری دستور می‌دهیم، باید علّت و دلیل آن را نیز برایش بیان کنیم.

وَأَنَا ٱخۡتَرۡتُكَ فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ ﴿١٣﴾

﴿**و من تو را برگزیده‌ام**﴾ به رسالت ﴿**پس بدانچه وحی می‌شود**﴾ هم‌اکنون به‌سوی تو ﴿**گوش فراده**﴾ به گوش هوش و پذیرش و با آمادگی و هُشیاری.
در اینجا خدای عزّوجلّ به موسی علیه السلام تواضع و ادب را آموخت و این دلیل برآن است که نقطهٔ آغازین در امر تربیت، همانا آموختن ادب است.

إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ ﴿١٤﴾

﴿**همانا من الله هستم، خدایی که جز من خدایی نیست**﴾ یعنی: ای موسی! کسی که تو را ندا می‌کند، همانا خداوند یگانهٔ لاشریک است ﴿**پس مرا پرستش کن**﴾ زیرا مختصّ بودن الوهیّت برای من، موجب مخصوص ساختنم به عبادت و پرستش نیز هست ﴿**و نماز را برپا دار برای یادکردن من**﴾ یعنی: نماز را برپا دار تا مرا یاد کنی. یا معنی این است: هرگاه به‌یاد آوردی که نمازی بر ذمّه‌ات هست، آن نماز را برپا دار. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هر کس از نمازی در خواب ماند، یا آن را فراموش کرد پس کفّارهٔ آن این است که وقتی آن را به‌خاطر آورد، آن را به‌جای آوَرَد و جز این هیچ کفّارهٔ دیگری بر او نیست». حق تعالی مخصوصاً نماز را ذکر کرد زیرا نماز برترین طاعات و بهترین عبادات است.

این آیه دلالت می‌کند براین‌که معرفت خداوند ﷻ گام اوّل در پیمودن راه حقّ است و نیز دلالت می‌کند براین‌که بعد از توحید، فریضه‌ای بزرگتر از نماز نیست پس باید مربّیان جامعهٔ اسلامی به این حقایق توجّه داشته باشند.

إِنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكَادُ أُخۡفِيهَا لِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا تَسۡعَىٰ ﴿١٥﴾

ای موسی! ﴿**هرآینه قیامت آمدنی است**﴾ پس برای آن عمل خیر انجام ده، از قبیل عبادت الله ﷻ و ادای نماز ﴿**نزدیک است پنهانش بدارم**﴾ یعنی: نزدیک است خبر آمدن قیامت را از بندگانم پنهان بدارم؛ اگر که در دادن این خبر همراه با پنهان ساختن وقت آن، حکمتی در کار نبود. یا معنی این است: می‌خواهم حتّی آن را از خودم هم پنهان بدارم. این بدان معنی است که خداوند متعال بر پنهان‌داشتن وقت قیامت سخت مصرّ است، بدین جهت از آن با بلیغ‌ترین عبارتی که اعراب در پنهان‌سازی یک امر به کار می‌برند، تعبیر کرده است. یا معنی این است: می‌خواهم قیامت را آشکار و محقّق گردانم ﴿**تا هر کسی به موجب آنچه می‌کند، خبر داده شود**﴾ یعنی: قیامت را بر پا می‌دارم تا هر کسی را دربرابر سعی و تلاشش ــ اعم از خیر یا شرّ ــ جزا دهم.

فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنۡهَا مَن لَّا يُؤۡمِنُ بِهَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ فَتَرۡدَىٰ ﴿١٦﴾

﴿**پس نباید که تو را از آن باز دارد**﴾ یعنی: ای موسی! نباید تو را از ایمان و عمل برای قیامت باز دارد ﴿**کسی که به آن ایمان ندارد**﴾ از کفّار ﴿**و خواهش نفس خود را پیروی کرده‌است**﴾ با فروروی در لذّتهای حسّی فانی حرام ﴿**که آن‌گاه هلاک شوی**﴾ اگر که از ایمان و عمل برای قیامت بازمانی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مخاطب این دستور، همهٔ آحاد مکلّفانند».

وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿۱۷﴾

﴿و﴾ خداوند ﷻ از موسی﵇ پرسید: ﴿**ای موسی! در دست راست تو چیست؟**﴾ سؤال‌کردن از عصای موسی﵇ برای بیدارساختن و توجّه‌دادن او به موضوع عصاست تا بعد از تأمّل وی در آن و تشخیص مؤکّد این امر که این همان عصای حقیقی اوست که می‌شناسد، معجزه در آن روی دهد، در غیرآن خدای عزّوجلّ می‌دانست که در دست موسی﵇ چیست لذا سؤال‌کردن از آن موردی نداشت. بعضی از مفسّران می‌گویند: خداوند ﷻ برای این‌که موسی﵇ را با کلام خود بر سر انس و الفت آورد، این سؤال را از وی کرد.

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَـَٔارِبُ أُخْرَىٰ ﴿۱۸﴾

﴿**گفت**﴾ موسی﵇ ﴿**این عصای من است، بر آن تکیه می‌دهم**﴾ هنگامی که در راه رفتن خسته شوم ﴿**و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم**﴾ یعنی شاخه‌های درختان را با آن می‌تکانم تا برگ آنها فروریزد و گوسفندانم بخورند. به‌قولی معنی این است: با آن گوسفندانم را به جلو می‌رانم و اداره می‌کنم ﴿**و کارهای دیگری نیز برای من از آن برمی‌آید**﴾ یعنی منافع دیگری نیز در این عصا دارم و نیازهای دیگری را نیز بدان برمی‌آورم. البتّه منافع عصا بسیار و شناخته‌شده است. ابن‌عبّاس﵄ می‌گوید: «در دست گرفتن عصا، سنّت انبیا﵈ و نشانه‌ای برای مؤمن است». حسن بصری می‌گوید: «در عصا شش خاصیّت است:

۱ ــ سنّت انبیا﵈ است.

۲ ــ زینت صالحان است.

۳ ـ سلاحی علیه دشمنان است.
۴ ـ کمکی برای ضعیفان است.
۵ ـ غمی برای منافقان است.
٦ ـ افزونی‌ای در طاعات مؤمنان است».

گفتنی است؛ اجماع علما بر آن است که خطیب باید در هنگام خواندن خطبه، بر شمشیر یا عصایی تکیه دهد.

قَالَ أَلْقِهَا يَٰمُوسَىٰ ﴿١٩﴾

﴿فرمود﴾ خداوند متعال: ﴿ای موسی! آن را بیفگن﴾ از دست خود؛

فَأَلْقَىٰهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿٢٠﴾

﴿پس﴾ موسی‌ﷺ ﴿آن را﴾ بر زمین ﴿انداخت و ناگاه ماری شد دوان﴾ به سبب آن‌که خدای سبحان اوصاف و اعراض عصا را برگردانید بدان سان که تبدیل به مار پرجنب‌وجوشی شد که به‌سرعت و چابکی می‌دوید به‌طوری‌که نقل شده است: او در مسیر جنب‌وجوش و خیزش سریع خود به درختی رسید و آن را خورد و به صخره‌ای رسید و آن را فروبلعید پس چون موسی‌ﷺ این صحنه را دید، ترسید و وحشت‌زده پا به فرار گذاشت درحالی‌که اصلاً پشت سر خود را نگاه نمی‌کرد. شهید سیّد قطب‌ﷺ در تفسیر خود می‌گوید: «عصای موسی‌ﷺ به اژدها تبدیل شد و همان معجزه‌ای اتّفاق افتاد که در هر لحظه‌ای از لحظه‌های ما نیز اتّفاق می‌افتد ولی ما متوجّه آن نمی‌شویم؛ آری! آن لحظه، لحظه‌ای بود که معجزۀ حیات روی داد و چه بسیارند میلیونها ذرّۀ مرده و جامدی که مانند آن عصا در هر لحظه به سلّول زنده‌ای تبدیل می‌شوند ولی این فرایند، انسان را مانند عملیّۀ تبدیل شدن

عصا به اژدها، شگفت زده نمی‌کند از آن روی که انسان اسیر حواسّ و اسیر تجارب خویش است ... !».

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلْأُولَىٰ ﴿٢١﴾

﴿فرمود﴾ خدای سبحان به موسی: ﴿آن را بگیر و نترس، به زودی آن را به حال نخستین آن بازخواهیم‌گردانید﴾ بعد از آن‌که تو آن را بگیری.

وَٱضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ ءَايَةً أُخْرَىٰ ﴿٢٢﴾

﴿و دست خود را به جناحت ببر﴾ جناح انسان: پهلو و زیر بازوی اوست ﴿تا سپید و درخشان بیرون آید﴾ با آن‌که پوست بدن موسی علیه السلام گندمگون بود ﴿بدون هیچ عیبی﴾ سوء: عیب است و کنایه از بیماری برص می‌باشد. یعنی سپیدی دست تو ناشی از گزند و آفتی نیست ﴿این آیت دیگری است﴾ یعنی: این بجز عصا معجزهٔ دیگری است.

لِنُرِيَكَ مِنْ ءَايَٰتِنَا ٱلْكُبْرَى ﴿٢٣﴾

﴿می‌خواهیم که به تو بنمایانیم﴾ با این دو معجزهٔ بزرگ ﴿بعضی از آیات بزرگ خود را﴾ یعنی بعضی از معجزات بزرگ و دلایل قدرت خود بر انجام هر کاری را.

ٱذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾

ای موسی! ﴿به‌سوی فرعون برو﴾ به‌عنوان فرستاده‌ای از جانب ما ﴿که او سر به

طغيان برداشته است ﴾ یعنی کافر شده و از حدّ در گذشته‌است.
ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ قبل از فرستادن موسیﷺ به سوی فرعون، به او معجزاتی داد تا این مأموریّت را بر وی آسان و قدرت‌های دیگر را در دید او کوچک و حقیر گرداند. البتّه این آموزشی است برای ما که چون می‌خواهیم کسی را به تکلیف دشواری مکلّف گردانیم، باید قبل از هر چیز او را به وسایلی مجهّز کنیم که این مأموریّت را بر وی آسان گرداند.

قَالَ رَبِّ ٱشْرَحْ لِى صَدْرِى ﴿٢٥﴾

﴿ **گفت** ﴾ موسیﷺ ﴿ **پروردگارا! سینه‌ام را گشاده گردان** ﴾ تا بتواند آزارهای مردم و تکالیف رسالت را بردارد و تحمّل کند.

وَيَسِّرْ لِىٓ أَمْرِى ﴿٢٦﴾

﴿ **و کارم را** ﴾ در تبلیغ رسالت و انجام واجبات آن ﴿ **برایم آسان ساز** ﴾.

وَٱحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِى ﴿٢٧﴾
يَفْقَهُوا۟ قَوْلِى ﴿٢٨﴾

﴿ **و از زبانم گره‌ای بگشای** ﴾ یعنی: گره‌ای از گره‌هایی را که در زبان من است باز کن، به‌اندازه‌ای که بتوانم پیام‌های تو را به مردم تفهیم کنم. نقل است که این گره و لکنت، از دوران کودکی موسیﷺ در زبان وی موجود بود زیرا او در کودکی مویی را از بدن فرعون برکند پس فرعون خشمگین شد و از شرّ وی بیمناک گشت.

در این اثنا زنش گفت: او کودک است و نمی‌داند که چه می‌کند؛ آن‌گاه برای اثبات این امر، جرقّه‌ای از آتش و خرمایی را نزد وی نهاد و موسی علیه السلام به‌جای خرما آن جرقّهٔ آتش را در دهان خود گذاشت پس لکنت زبان وی از اثر آن بود. روایت شده‌است که در زبان امام حسین علیه السلام نیز لکنتی بود و رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «این را از عمویش موسی علیه السلام به‌ارث برده‌است». آری! موسی علیه السلام گشودن گره از زبان خود را در حدّی طلب کرد که بتواند افهام و تفهیم کند لذا همهٔ گرفتگی زبان وی از بین نرفت و بعد از رفع آن گره، باز هم در زبان وی لکنتی بود چنان‌که خداوند جل جلاله در جای دیگری از سخن فرعون چنین حکایت می‌کند: (اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِّنْ هٰذَاالَّذِىْ هُوَ مَهِيْنٌ وَ لاَ يَكَادُ يُبِيْنُ ۞ آیا من از این کس که خود بی‌مقدار است و نمی‌تواند درست بیان کند، بهتر نیستم؟) [زخرف / ۵۲] و نیز به دلیل این‌که موسی علیه السلام خود گفت: ﴿تا سخنم را بفهمند﴾ یعنی: از زبانم به‌قدری گره را باز کن که زبانم در هنگام تبلیغ رسالت گویا شود به گونه‌ای که سخنم را بفهمند.

وَٱجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ﴿٢٩﴾
هَٰرُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾

﴿و برایم از خانواده‌ام وزیری قرارده﴾ یعنی پشتیبان، یاور و پناهگاهی که به من کمک کند و در پاره‌ای از امور دستیار من باشد. سپس از او با تعیین یاد کرد و گفت: ﴿برادرم هارون را﴾.

ٱشْدُدْ بِهِۦٓ أَزْرِي ﴿٣١﴾

﴿پشتم را به او استوار کن﴾ یعنی: پروردگارا! توانایی مرا به سبب هارون

مستحکم گردان.

وَأَشْرِكْهُ فِيٓ أَمْرِي ﴿٣٢﴾

﴿و او را شریک کارم گردان﴾ در امر رسالت. بدین‌گونه بود که موسی برای هارون برادرش شفاعت کرد تا همانند وی پیامبری الهی باشد و به وی در امر رسالت کمک کند. روایت شده‌است که عائشه رضی‌الله‌عنها در سفری که به مکّه برای ادای عمره داشت، از یکی از اعراب شنید که می‌گفت: حقّاکه موسی‌علیه السلام در دنیا نافع‌ترین برادر برای برادرش بود. عائشه رضی‌الله‌عنها فرمود: «به خدا که این اعرابی راست گفت زیرا موسی‌علیه السلام برای برادرش فضیلتی را به‌پایهٔ نبوّت درخواست کرد».

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾
وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾

﴿تا﴾ من و برادرم هارون ﴿تو را فراوان تسبیح گوییم و بسیار یادت کنیم﴾ در نماز و در خارج از آن.

إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾

﴿زیرا تو خود بر احوال ما بینایی﴾ و می‌دانی که من در توفیق یافتن به رسالت خود، ناگزیر از داشتن این موهبتها هستم زیرا بدون «شرح صدر»، انسان نمی‌تواند دعوت الی‌الله را به درستی انجام دهد، بدون آسان ساختن کار؛ قلب دعوتگر

می‌شکند، بدون گشاده‌بودن زبان؛ حجّت اقامه نمی‌شود و مقصود به دست نمی‌آید و بدون داشتن برادری هم‌پشت و غمخوار که از او مشورت خواسته شود و دردها و رازها با او در میان گذاشته شود، دعوتگر تنهایی و غربتی هولناک احساس می‌کند. بدین جهت در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ إِنِّیْ أَسْأَلُكَ مِمَّا سَأَلَكَ اَخِیْ مُوْسی... ✿ خدایا! من از تو آنچه را که برادرم موسی ؑ درخواست کرد، درخواست می‌کنم». آن‌گاه همهٔ خواسته‌های موسی ؑ را که در این آیات آمده است، درخواست کردند و به جای (برادرم هارون) فرمودند: «عَلِیًّا اَخِی ✿ علی برادرم را»؛ که این درخواست مشارکت علی ؓ با ایشان، به مشارکتش در دعوت و ارشاد حمل می‌شود، نه در نبوّت زیرا در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است که چون آن حضرت ﷺ در غزوهٔ تبوک علی ؓ را در مدینه جانشین خویش کردند، به او فرمودند: «آیا بدین امر راضی نیستی که نسبت به من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی ؑ باشی؛ مگر این‌که بعد از من پیامبری نیست».

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَـٰمُوسَىٰ ﴿٣٦﴾

﴿فرمود﴾ خدای منّان در پاسخ به درخواستهای موسی ؑ **﴿ای موسی! خواسته‌ات به تو داده شد﴾** یعنی: آنچه که درخواست کردی؛ از گشاده‌ساختن سینه‌ات، آسان‌نمودن کار رسالتت، گشودن گره از زبانت و مشارکت هارون در نبوّت، همه را به تو دادم. و این‌ها در مجموع هشت خواسته بود.

وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰٓ ﴿٣٧﴾

﴿و به راستی بار دیگر هم بر تو منّت نهادیم﴾ این سخنی است مجدّد و کلامی

است مستقلّ که یادآور نعمت‌های خدای منّان بر موسیؑ در گذشته‌اش؛ یعنی در ایّام ولادت و کودکی و نجاتش از کشته‌شدن به‌دست فرعون می‌باشد. مَنّ: احسان و دادن نعمت است.

إِذْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰٓ ﴿٣٨﴾

سپس در تفسیر آن نعمت می‌فرماید: ﴿**هنگامی که به مادرت آنچه را که باید وحی می‌شد، وحی کردیم**﴾ مراد از وحی کردن به مادر موسی، یا مجرّد الهام کردن به وی است از نوع الهام کردن به مریم، به حواریّون و به زنبور عسل که این وحی نبوّت نیست. یا وحی‌کردن به وی در خواب است. یعنی حق تعالی آنچه را که بعداً بیان می‌شود، به مادر موسیؑ در خواب نشان داد، نه از طریق نبوّت و وحیی که به انبیاؑ فرستاده می‌شود.

أَنِ ٱقْذِفِيهِ فِى ٱلتَّابُوتِ فَٱقْذِفِيهِ فِى ٱلْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ ٱلْيَمُّ بِٱلسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّى وَعَدُوٌّ لَّهُۥ ۚ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّى وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِىٓ ﴿٣٩﴾

سپس حق تعالی از مضمون الهام نمودن خود به مادر موسیؑ چنین حکایت می‌کند: ﴿**که او را**﴾ یعنی موسای کوچک را ﴿**در تابوتی بگذار**﴾ تابوت: صندوقچه‌ای از چوب یا از غیر آن است که چون بر روی آب قرار گیرد، در آن فرونمی‌رود ﴿**پس صندوق را در دریا بیفگن**﴾ یَمّ: دریا یا رودخانهٔ بزرگ است و مراد از آن در اینجا رودخانهٔ نیل می‌باشد ﴿**تا دریا او را به ساحل**

افگند ﴾ خداوند متعال به نیل فرمان داد تا موسی علیه السلام را در کرانهٔ روبروی منزل فرعون به‌ساحل افگند ﴿ و دشمن من و دشمن وی ﴾ یعنی فرعون ﴿ او را برگیرد ﴾ که چنین شد و فرعون او را برگرفت. در روایات آمده است: فرعون در کرانهٔ نیل بر سر برکه‌ای نشسته بود که آن صندوق را دید پس دستور داد که آن را باز کنند، بناگاه در آن پسربچّه‌ای زیبا و شاداب را دید که شدیداً محبّت وی و همسرش به او جلب شد چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: ﴿ و محبتی از جانب خودم بر تو افگندم ﴾ خداوند جلّ جلاله بر موسی علیه السلام محبّتی از جانب خود در دل‌های بندگانش افگند که هیچ کس او را نمی‌دید؛ مگر این‌که دوستش می‌داشت. به‌قولی معنی این است: خداوند متعال به موسی علیه السلام محبّت ورزید پس مردم نیز به او مهر ورزیدند ﴿ و تا زیر نظر من پرورش یابی ﴾ یعنی: تا با عنایت و رعایتی از جانب من که مخصوص به توست، پرورش یابی.

إِذْ تَمْشِىٓ أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُۥ ۖ فَرَجَعْنَٰكَ إِلَىٰٓ أُمِّكَ كَىْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَٰكَ مِنَ ٱلْغَمِّ وَفَتَنَّٰكَ فُتُونًا ۚ فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِىٓ أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَٰمُوسَىٰ ﴿٤٠﴾

سپس حق تعالی در فراز دیگری از بیان نعمت خویش بر موسی علیه السلام، چنین می‌فرماید: ﴿ آن‌گاه که خواهر تو ﴾ مریم بر کرانهٔ رودخانهٔ نیل ﴿ می‌رفت ﴾ تا مسیر صندوقچه را با نگاهش دنبال کند و ببیند که سرانجام آن صندوقچه چه می‌شود، به کجا و به دست چه کسی می‌رسد؟ در این اثنا فرعون و زنش را یافت که در

جست‌وجوی زن شیردهی هستند که موسی علیه السلام را شیر دهد پس خواهرش به آنان گفت: ﴿**آیا کسی را به شما نشان دهم که سرپرستی او را عهده‌دار شود؟**﴾ یعنی: او را پرورش دهد؟ نقل است که هر زن شیردهی را آوردند، موسی علیه السلام پستان او را نگرفت امّا مادرش را که آوردند، پستان وی را گرفت ﴿**پس تو را به‌سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده‌اش روشن شود**﴾ یعنی: تا مادرت به بازگشت فرزندش به آغوش خود شادمان شود، بعد از آن‌که او را در دریا افگند و فراقش بروی بسیار سخت و دشوار گشت ﴿**و غم نخورَد**﴾ به‌سبب حادثهٔ ناگواری که ممکن بود بعد از رهاکردنت به دریا برایت پیش بیاید.

و در فراز دیگری از بیان نعمت خویش بر موسی علیه السلام، می‌فرماید: ﴿**و شخصی را کشتی**﴾ موسی علیه السلام در نوجوانی به فرد قبطی‌ای که با فرد اسرائیلی‌ای درآویخته بود و اسرائیلی از او علیه وی کمک خواسته بود، مشتی زد و او را کشت و کشتن او نه به عمد بلکه از روی خطا بود، از سوی دیگر موسی علیه السلام در آن‌وقت دوازده سال بیشتر نداشت ﴿**پس تو را از غم نجات دادیم**﴾ همان غمی که از بیم مجازات کشتن او به تو دست داده بود ﴿**و چنان‌که بایدوشاید تو را آزمودیم**﴾ یعنی: تو را باری پس از بار دیگر، از محنت‌هایی که در آن می‌افتادی ــ و ذکر برخی از آنها گذشت ــ رهایی بخشیدیم، قبل از آن‌که تو را به رسالت برگزینیم. به‌قولی معنی این است: تو را باربار با انواع ابتلا آزمودیم. این عبارت اشاره‌ای اجمالی است به رخدادهای سخت و محنت‌باری که موسی علیه السلام با آنها روبرو شد؛ مانند هجرت از وطن، ترک یاران و عزیزان و فرار توأم با وحشت با پای پیاده، نبود توشهٔ راه، به‌اجاره‌دادن نفس خود و غیره حوادثی که در اثنای رهسپارشدن از مصر به‌سوی مدین با آنها روبرو شد ﴿**پس چند سالی در میان اهل مدین درنگ کردی**﴾ یعنی: در راه فرار خویش از مصر، به مدین آمدی و در آنجا چند سال درنگ کردی. مدین در هشت منزلی مصر در سرزمین عرب واقع است که موسی علیه السلام به آنجا گریخت و در آنجا ده سال نزد شعیب پیامبر، خدمت و اقامت کرد و این ده سال خدمت

وی، مهر «صفورا» دختر شعیب علیه السلام بود **﴿سپس ای موسی! در زمان مقدّر آمدی﴾** یعنی: در وقتی آمدی که قضا و قدر سابق من بر آن رفته بود که در آن با تو سخن گفته و تو را به رسالت خویش برگزینم.

وَٱصۡطَنَعۡتُكَ لِنَفۡسِي ﴿٤١﴾

﴿و تو را برای خودم ساختم﴾ یعنی: تو را برای وحی و رسالت و برپاداشت حجّتم آماده ساخته و در میان خود و خلق خویش به سفارت برگزیدم.

ٱذۡهَبۡ أَنتَ وَأَخُوكَ بِـَٔايَٰتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكۡرِي ﴿٤٢﴾

﴿برو تو و برادرت با آیات من﴾ یعنی: تو و برادرت هارون به میان مردم بروید و حجّت‌ها، برهانها و معجزاتی که آنها را نشانه‌ای بر صحّت رسالتت قرارداده‌ایم به مردم برسانید. یادآور می‌شویم که آن معجزات، عبارت بود از معجزات نُه گانهٔ عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سنگ چشمه‌های دوازده گانه، فرود آوردن بلاهای ملخ، شپش، قورباغه، خون و برکندن کوه **﴿و در یادکردنِ من سستی نکنید﴾** یعنی: در ذکر و یاد من و تبلیغ رسالتم، از خود کوتاهی و ضعف نشان ندهید.

ٱذۡهَبَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾

﴿به‌سوی فرعون بروید، هرآینه او سر به طغیان برداشته‌است﴾ در کفر و ادعای ربوبیّت و به سرکشی برخاسته است.

فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ ﴿٤٤﴾

﴿و با او سخنی نرم بگویید﴾ قَوْلٌ لَيِّنٌ: سخن برکنار از خشونت است. مراد: ترک خشونت و درشتی از سوی موسی و هارون علیهما السلام در مواجهه با فرعون و گفتن سخنانی نرم و ملایم به اوست، همچون این سخن: (هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ ۝ آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایی؟) [نازعات/١٨]. ﴿شاید که پند پذیرد یا بترسد﴾ یعنی: فرعون را با سخنی نرم و ملایم موردخطاب قرار دهید زیرا این شیوه سزاوارتر به آن است که او را در آنچه که از ذکر و فکر تبلیغ می‌کنید به تأمّل و امعان نظر وادارد و در نتیجه از عذاب موعود من که از زبان شما به آن آگاهی پیدا می‌کند، بترسد.

دلیل این‌که حق تعالی پندپذیرفتن را بر ترسیدن مقدّم ساخت زیرا پندگرفتن از کسی متصوّر است که دربارهٔ یک موضوع تأمّل و تحقیق کند در حالی‌که ترسیدن از کسی متصوّر می‌باشد که از یک امر به واهمه بیفتد. یعنی اگر او به وسیلهٔ تأمّل، به راستگویی شما پی نبرد و پند نپذیرد، لااقلّ این‌قدر از وی متصوّر است که در واهمه افتد و بترسد.

این آیه، درس و اندرز بزرگی برای دعوتگران راه الله ﷻ است[1].

قَالَا رَبَّنَآ إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَآ أَوْ أَن يَطْغَىٰ ﴿٤٥﴾

﴿آن دو﴾ یعنی موسی و هارون علیهما السلام ﴿گفتند: پروردگارا! ما از آن می‌ترسیم که او بر ما تعدّی کند﴾ یعنی: در آزار و شکنجهٔ ما شتاب کند ﴿یا آن‌که طغیان کند﴾ علیه حق و در آزار رساندن به ما.

ترس از دشمنان در حقّ انبیا و اولیاء علیهم السلام ـ در عین معرفت و قربی که به حق تعالی دارند ـ ترسی طبعی است و نمایانگر عام بودن این سنّت خداوند ﷻ در

---

١ ـ نسائی و ابن‌جریر در تفسیر آیهٔ کریمه، روایت طولانی‌ای را از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما نقل کرده‌اند پس هر که دوست دارد از آن آگاهی یابد، به «کتاب تفسیر» از «سنن نسائی» یا به «تفسیر ابن‌کثیر» مراجعه نماید.

بندگانش می‌باشد.

قَالَ لَا تَخَافَآ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ ﴿٤٦﴾

﴿فرمود﴾ خداوند متعال ﴿نترسید﴾ از فرعون زیرا ﴿قطعاً من همراه شما هستم﴾ با نگه‌داری و تأیید و یاری‌کردنتان علیه وی ﴿می‌شنوم و می‌بینم﴾ آنچه را که میان شما و او روی می‌دهد پس قطعاً بدانید که من از حال شما غافل نیستم لذا نگران نباشید.

فَأۡتِيَاهُ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرۡسِلۡ مَعَنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَلَا تُعَذِّبۡهُمۡۖ قَدۡ جِئۡنَٰكَ بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكَۖ وَٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلۡهُدَىٰٓ ﴿٤٧﴾

﴿پس به‌سوی او بروید و بگویید: ما دوتن فرستادگان پروردگار تو هستیم﴾ به‌سویت ﴿پس بنی‌اسرائیل را با ما بفرست﴾ یعنی از سر راهشان برخیز، آنان را از اسارت آزاد کن و اجازه بده تا با ما به سرزمین شام بروند ﴿و آنان را عذاب نکن﴾ زیرا فرعون بنی‌اسرائیل را سخت عذاب می‌کرد؛ پسرانشان را سر می‌برید و دخترانشان را زنده نگه می‌داشت و برآنان چنان کارهای سخت و طاقت‌فرسایی تحمیل می‌کرد که همه ازدست وی به‌جان آمده‌بودند؛ مانند کارهای دشوار ساختمانی، انتقال بارهای سنگین، حفّاری زمین و غیره ﴿به راستی ما برای تو از جانب پروردگارت نشانه‌ای آورده‌ایم﴾ که این نشانه عبارت است از: دو معجزهٔ عصا و ید بیضا ﴿و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند﴾ یعنی: هرکه از هدایت پیروی کند، از خشم خدای عزّوجلّ و از عذاب وی به‌سلامت می‌ماند. پس این سلام، سلام تحیّت و شادباش و درود نیست.

شایان ذکر است که جملهٔ: (وَالسَّلامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی) در مکاتبات رسول اکرم ﷺ برای شاهان و امیران که حاوی دعوت آن حضرت ﷺ از آنان به‌سوی اسلام بود، نوشته می‌شد.

إِنَّا قَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡنَآ أَنَّ ٱلۡعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٤٨﴾

﴿هرآینه به‌سوی ما وحی فرستاده شده‌است﴾ از سوی خدای سبحان ﴿که عذاب﴾ دنیا و آخرت ﴿بر کسی است که تکذیب کند﴾ آیات خداوند ﷻ و رسالت پیامبرانش را ﴿و روی بگرداند﴾ از پذیرش این آیات و ایمان به آنها و از اطاعت حق.

قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ ﴿٤٩﴾

بعد از آن‌که هارون و موسی علیهما السلام این پیام الهی را به فرعون رساندند، او: ﴿گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟﴾ فرعون پروردگار را به آن دو منتسب ساخت نه به خود، به سبب این‌که او منکر ربوبیّت و پروردگاری حق تعالی بود و سخن آنها را در این مورد که خدای عزّوجلّ پروردگار او نیز هست، تصدیق نکرد. علّت این‌که او فقط موسی علیه السلام را مخاطب ساخت نه بِرادرش را، این بود که موسی علیه السلام اصل بود و هارون علیه السلام تبع.

قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿پروردگار ما کسی است که برای هرچیزی آفرینشی را که درخور اوست، بخشیده﴾ یعنی به هرچیز صورت و شکلی بخشیده که با منافع منوط به آن

منطبق و با وضعیّت آن سازگار است؛ مثلاً دست را برای گرفتن، پا را برای راه‌رفتن، زبان را برای نطق و بیان، چشم را برای نگریستن و گوش را برای شنیدن خلق کرده و به هر نوعی از انواع مخلوقات، شکل و هیأتی بخشیده که با خواصّ و ممیّزات آن تناسب دارد. به قولی معنی این است: او به خلق خود هرچیزی را که نیازمند آنند و از آن بهره می‌برند، بخشیده است **﴿سپس آن را هدایت نموده است﴾** یعنی هر مخلوقی را به‌سوی راههای بهره‌گیری از آنچه که به وی بخشیده، هدایت نموده است بنابراین، هر مخلوقی در مسیر وصول به هدفی که برای آن آفریده شده، از هرچیزی که موردنیاز آن است، بهره می‌گیرد.

این آیه از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که همهٔ علوم تجربی و انسانی، در افق‌های بی‌کرانهٔ آن سیر می‌کنند.

قَالَ فَمَا بَالُ ٱلْقُرُونِ ٱلْأُولَىٰ ﴿٥١﴾

﴿گفت﴾ فرعون به قصد گریز از إلزام حجّت موسی علیه السلام **﴿پس حال نسل‌های پیشین چگونه است؟﴾** زیرا آنان نیز به پروردگاری که تو به‌سوی او دعوت می‌کنی، اقرار و باور نداشتند بلکه بتان و مانند آنها از مخلوقات را می‌پرستیدند؟.

قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ﴿٥٢﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام در پاسخ فرعون **﴿علم آن، در کتابی نزد پروردگار من است﴾** یعنی: بی‌گمان تمام اعمالشان نزد خداوند جل جلاله در لوح محفوظ ثبت شده است پس لابدّ همه را در روز قیامت از آن اعمال مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌دهد **﴿پروردگارم نه خطا می‌کند﴾** در علم چیزی از چیزها **﴿و نه فراموش می‌نماید﴾** آنچه را که در حیطهٔ علم وی است از این اشیا ـ پس همه‌چیز در حیطهٔ

علم اوست.

ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ مَهۡدٗا وَسَلَكَ لَكُمۡ فِيهَا سُبُلٗا وَأَنزَلَ
مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّن نَّبَاتٖ شَتَّىٰ ﴿٥٣﴾

﴿**همان کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت**﴾ هموار و آماده که با کمال آسانی و سهولت برآن زندگی می‌کنید و در آن برای شما مرگونه منافعی تأمین شده است ﴿**و برای شما در آن، راهها ترسیم کرد**﴾ و هموار و مهیّا ساخت که بر آنها می‌روید و از میان دشتها و درّه‌ها و دریاها به‌سوی مقاصد خویش رهسپار می‌شوید ﴿**و از آسمان آبی فرود آورد**﴾ که آب باران است ﴿**پس به‌وسیلهٔ آن انواع مختلف از نباتات را، جفت جفت بیرون آوردیم**﴾ یعنی: از انواع گوناگون گیاهان و رستنی‌ها، جفت‌جفت، به رنگها، بویها، اشکال و مزّه‌های مختلف، ترش و تلخ و شیرین، برخی برای استفادهٔ انسان و برخی برای استفادهٔ حیوان و تغذیهٔ طبیعت، بیرون آوردیم. از این جهت فرمود:

كُلُواْ وَٱرۡعَوۡاْ أَنۡعَٰمَكُمۡۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِى ٱلنُّهَىٰ ﴿٥٤﴾

﴿**بخورید**﴾ از آنها ﴿**و چهارپایانتان را بچرانید**﴾ در آنها. بدین‌گونه است که خدای عزّوجلّ بر انسان منّت می‌گذارد که آفرینش این گیاهان و رستنی‌ها با اصناف و انواع مختلف و گوناگون خود، هم برای خودش آماده و مناسب است و هم برای چهارپایانی که مسخّر و رام کردهٔ اویند ﴿**قطعاً در اینها برای خردمندان**﴾ أُولِي النُّهي: صاحبان خردهای برتر ﴿**نشانه‌هایی است**﴾ یعنی دلالت‌ها، حجّت‌ها و برهانهایی است بر وجود ذات کبریایی‌ای که همه چیز در این زمین را

برای خدمت انسان رام کرده است.

﴿ مِنۡهَا خَلَقۡنَٰكُمۡ وَفِيهَا نُعِيدُكُمۡ وَمِنۡهَا نُخۡرِجُكُمۡ تَارَةً أُخۡرَىٰ ﴿٥٥﴾

﴿از این زمین شما را آفریده‌ایم﴾ یعنی در ضمن آفرینش آدمﷺ، شما را از خاک همین زمین آفریده‌ایم و گوشت و خون و استخوانتان همه با تغذیه از همین زمین پرورده شده‌است ﴿و در این﴾ زمین ﴿شما را بازمی‌گردانیم﴾ بعد از مرگتان پس در آن دفن می‌شوید و اجزای وجودتان در آن پراکنده و از هم پاشیده می‌شود تا بدانجا که از جنس خود زمین می‌گردد ﴿و از آن﴾ یعنی از زمین ﴿بار دیگر شما را بیرون می‌آوریم﴾ با برانگیختن و حشرونشر.

وَلَقَدۡ أَرَيۡنَٰهُ ءَايَٰتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ ﴿٥٦﴾

﴿و هرآینه همهٔ آیات خود را به فرعون نمایاندیم﴾ مراد از آن: نشانه‌ها و معجزات نُه گانهٔ ذکرشده در سورهٔ «أسراء» است. به‌قولی دیگر: مراد از آیات، حجّتهای خدای سبحان است که بر توحید وی دلالت می‌کنند ﴿ولی او تکذیب کرد﴾ آیات ما و رسالت موسیﷺ را ﴿و نپذیرفت﴾ دعوت وی را به‌سوی ایمان.

قَالَ أَجِئۡتَنَا لِتُخۡرِجَنَا مِنۡ أَرۡضِنَا بِسِحۡرِكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿٥٧﴾

﴿گفت﴾ فرعون ﴿ای موسی! آیا آمده‌ای تا با سحر خود ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟﴾ یعنی: آمده‌ای و عصا را به اژدها برگردانده‌ای ــ که این خود نوعی از سحر است ــ تا در مردم این توهّم را القا کنی که پیامبر برحقّی هستی و پیرویت بر آنها واجب است آن‌گاه با این نیرنگ به این هدف دست یابی که بر سرزمین ما مسلّط

گشته و ما را از آن بیرون کنی ؟ علّت این‌که فرعون ملعون بیرون‌کردن از سرزمین را عنوان کرد ، این بود تا قوم خویش را از موسی علیه السلام برماند و آنان را نسبت به نیّات وی بدبین ساخته از اجابت‌گفتن به وی روی‌گردان کند .

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِۦ فَٱجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُۥ نَحْنُ وَلَآ أَنتَ مَكَانًا سُوًى ﴿٥٨﴾

سپس فرعون افزود : ﴿ **پس بدان که ما نیز قطعاً سحری همانند آن را برای تو به‌میان خواهیم آورد** ﴾ یعنی ما به آوردن همانند سحری که تو با خود آورده‌ای ، با تو معارضه خواهیم کرد . بدین‌گونه بود که فرعون کوشید تا مسئله را از جنبهٔ دینی آن بیرون ساخته و به آن جنبهٔ سیاسی و وطنی بدهد . البتّه این شیوهٔ همیشگی ستمگران با اهل حقّ است که آنان را در اهدافشان به اتّهامات بی‌اساسی از این دست متّهم می‌سازند . سپس افزود : ﴿ **پس میان ما و خودت موعدی بگذار** ﴾ یعنی روز معلوم و مکان معیّنی را ﴿ **که نه ما آن را** ﴾ یعنی آن وعده را ﴿ **خلاف کنیم و نه تو** ﴾ فرعون تعیین موعد را به موسی علیه السلام تفویض کرد تا کمال اقتدار خیالی‌اش را به نمایش گذاشته باشد ﴿ **آن هم در مکانی هموار** ﴾ یعنی : میعادگاه ما باید مکانی هموار و آشکار باشد تا حق در آن بر همگان نمایان شود . به‌قولی معنی این است : میعادگاه باید مکانی باشد میانه در میان فریقین که مسافت رونده به‌سوی آن ، از هردوسو یکسان باشد . یا : باید مکانی در میانهٔ شهر باشد که همه برای حضور در آن آمادگی داشته باشند .

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحْشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحًى ﴿٥٩﴾

﴿**گفت**﴾ موسی علیه السلام ﴿**وعده‌گاه شما روز زینت باشد**﴾ روز زینت، روز جشنی بود که مردم خود را در آن می‌آراستند و از کارهایشان دست می‌شستند. دلیل این‌که موسی علیه السلام آن روز را معیّن کرد، این بود تا مردم همه با فراغتی که دارند در آن اجتماع شرکت کنند و درنتیجه دعوت حق بر همه نمایان شود. سپس موسی علیه السلام افزود: ﴿**و این‌که مردم در وقت چاشت گرد آورده شوند**﴾ تا روشنی بر همه‌جا پرتوافگن باشد و بعد از ارائهٔ حجّت من و باطل دیگران، وقت کافی برای تحلیل و تبصرهٔ مردم باقی مانده باشد و بنابراین، آنها در معجزهٔ من هیچ شکّی نکنند.

این آیه درسی است بلیغ برای دعوتگران که باید مناسب‌ترین وقت را برای ارائهٔ دعوت خویش به مردم، انتخاب کنند.

فَتَوَلَّىٰ فِرۡعَوۡنُ فَجَمَعَ كَيۡدَهُۥ ثُمَّ أَتَىٰ ﴿٦٠﴾

﴿**پس فرعون برگشت**﴾ یعنی از آن مجلس برخاست و رفت و از موسی علیه السلام روی برگرداند تا به کار گردآوری ساحران بپردازد ﴿**و همهٔ نیرنگ خود را گرد آورد**﴾ یعنی: ساحران را و نیرنگی که بدان دل بسته بود گرد آورد ﴿**سپس بازآمد**﴾ بر سر وعده‌گاه.

قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيۡلَكُمۡ لَا تَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا فَيُسۡحِتَكُم بِعَذَابٖۖ وَقَدۡ خَابَ مَنِ ٱفۡتَرَىٰ ﴿٦١﴾

﴿**موسی به آنان**﴾ یعنی به فرعون و سران قومش و ساحران ﴿**گفت: وای بر شما، به خدا دروغ نبندید**﴾ یعنی: به‌دروغ ادّعای پروردگاری نکنید و به بهتان و افترا به خدای عزّوجلّ شرک نورزید ﴿**که آن‌گاه شما را به عذابی**﴾ سخت ﴿**هلاک می‌کند**﴾ و

ریشه‌کن می‌گرداند ﴿و قطعاً هرکه افترا کرد به مطلب نرسید﴾ یعنی: هر کس بر خدا ﷻ افترا کرد و دروغ بست، زیانکار شد و هلاک گشت.

این آیه نیز درسی است بلیغ برای دعوتگران که به هیچ حال نباید از موعظه غفلت کنند.

فَتَنَٰزَعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَىٰ ﴿٦٢﴾

﴿پس ساحران میان خود دربارهٔ کارشان گفت‌وگو کردند﴾ یعنی: ساحران چون سخن موسی ؑ را شنیدند، باهم مشورت کرده و هریک از آنان سخن را به‌سوی خود کشیدند و موضوع را از همه‌نظر در میان خود موردبررسی قرار دادند. یا ساحران بعد از شنیدن این موعظهٔ موسی ؑ، با یک‌دیگر نزاع و کشمکش کردند و ما دقیقاً مضمون این کشمکش را نمی‌دانیم. ولی گمانه زنی برخی از مفسّران بر آن است که این اختلافشان دربارهٔ موسی ؑ بود که آیا او هم ساحری مانند آنهاست یا خیر؟ ﴿و راز را پنهان گفتند﴾ یعنی: آنها در میان خود پنهان از موسی ؑ به نجوا پرداختند.

قَالُوٓاْ إِنۡ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ يُرِيدَانِ أَن يُخۡرِجَاكُم مِّنۡ أَرۡضِكُم بِسِحۡرِهِمَا وَيَذۡهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلۡمُثۡلَىٰ ﴿٦٣﴾

﴿گفتند﴾ ساحران ﴿البتّه این دو تن ساحرند﴾ و قطعاً موضوع این است ﴿می‌خواهند که شما را از سرزمینتان﴾ مصر ﴿با سحر خود بیرون کنند﴾ همان سحری که آن را آشکار ساختند. ساحران این سخن را با تأثیرپذیری از آنچه که فرعون ترویج کرده بود، گفتند و همان سخن او را تکرار کردند ﴿و می‌خواهند که آیین

پسندیدهٔ شما را ازبین ببرند﴾ یعنی: آن‌دو اگر در سحر خود غالب شدند، سران و اشراف قوم به‌سویشان گرایش یافته و از آنان در آیین‌شان پیروی می‌کنند و مآل و انجام این کار آن است که آیین و رسم و راهتان در بسیط زندگی‌ای که از زندگی سایر امّتها برتر و پیشرفته‌تر است، بر می‌افتد. همچنین احتمال دارد که مرادشان از «طریقهٔ مُثْلیٰ» همان سحرشان باشد زیرا ساحران به‌سبب سحر خویش، در آن روزگار معزّز و مورد احترام بودند و از این بابت برایشان درآمدها و هدایایی فراهم بود پس ترسیدند که اگر مغلوب هارون و موسی علیهما السلام گردند، این همه درآمد از آنان قطع شود.

فَأَجْمِعُوا۟ كَيْدَكُمْ ثُمَّ ٱئْتُوا۟ صَفًّا ۚ وَقَدْ أَفْلَحَ ٱلْيَوْمَ مَنِ ٱسْتَعْلَىٰ ﴿٦٤﴾

﴿**پس نیرنگ خود را گرد آورید**﴾ باید ــ در این نیرنگ ــ عزم همهٔ شما عزمی گروهی بوده و با اتّفاق و همفکری کامل به منصّهٔ ظهور آید ﴿**باز به صف پیش آیید**﴾ به طور هماهنگ و به‌هم‌فشرده تا نظم امورتان آراسته‌تر و هیبت و شکوهتان در بیرابر موسی جلوه گرتر باشد ﴿**درحقیقت امروز هرکه غالب آمد، رستگار می‌شود**﴾ این سخنان یا از کلام ساحران با همدیگر و یا از سخنان فرعون برایشان بود.

قَالُوا۟ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلْقِىَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ ﴿٦٥﴾

سپس ﴿**گفتند**﴾ ساحران ﴿**ای موسی! یا تو می‌افگنی**﴾ اوّلاً عصای خود را قبل از ما ﴿**و یا ما نخستین کسانی باشیم که می‌افگنند**﴾ آنچه را باید از سحر بیفگنند.

قَالَ بَلْ أَلْقُوا۟ ۖ فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِۦ خِيفَةً مُّوسَىٰ ﴿٦٧﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام به آنان ﴿بلکه شما بیفگنید﴾ بدین‌گونه، از آنان خواست که قبل از وی سحرشان را به میدان افگنند؛ به سه دلیل:

۱ـ تا معجزهٔ وی بعد از افگندن آن نیرنگ‌ها، آشکارتر تجلّی کند.

۲ـ تا آنان برساخته‌های خود را به میدان افگنند آن‌گاه عصایش همهٔ برساخته‌هایشان را ببلعد.

۳ـ تا نشان بدهد که به سحرشان هیچ اهمّیّتی نمی‌دهد.

﴿پس ناگهان براثر سحرشان چنین به‌نظرش آمد﴾ یعنی به خیال و گمان موسی علیه السلام و همین‌طور به خیال و واهمهٔ هر بینندهٔ دیگری چنین آمد ﴿که ریسمانها و چوبدستی‌هایشان می‌دوند﴾ و همچون مارها و افعی‌ها به‌سرعت حرکت می‌کنند.

﴿پس موسی در ضمیر خود ترسی را یافت﴾ یعنی: موسی به حکم سرشت و طبیعت بشری، در هنگام مشاهدهٔ کارهای هیجان‌آور و واهمه‌افگن جادوگران احساس ترس کرد که مبادا مغلوب شود.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٦٨﴾

﴿گفتیم: نترس که تو خود برتری﴾ با غلبه و پیروزی بر آنان.

وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوٓا۟ ۖ إِنَّمَا صَنَعُوا۟ كَيْدُ سَـٰحِرٍ

وَلَا يُفْلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ ﴿٦٩﴾

﴿**و آنچه در دست راست داری**﴾ یعنی: عصا را ﴿**بینداز تا هر چه را برساخته‌اند**﴾ از عصاها و ریسمانهای جادویی و قلابی ﴿**فرو برد، درحقیقت، آنچه برساخته‌اند، نیرنگ جادوگر است**﴾ و جز خیال و افسون چیز دیگری نیست ﴿**و جادوگر هرجا برود رستگار نمی‌شود**﴾ یعنی جنس جادوگر رستگاری ندارد زیرا برای سحر حقیقت و بقایی نیست و هدف ساحر هم با سحرش برآورده نمی‌شود.

فَأُلْقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ ﴿٧٠﴾

﴿**پس ساحران به سجده درافتادند**﴾ یعنی: موسی علیه السلام عصایش را افکند و عصای او، عصاها و ریسمانهایشان را فروبلعید و چیزی از آنها در میان نماند، در این هنگام ساحران دانستند که کار موسی علیه السلام از باب سحر و جادو نیست بلکه کار او از جانب خدایی است که بر همه‌چیز تواناست آن‌گاه بی‌درنگ در برابر خدای عزّوجلّ به سجده افتاده و به رسالت موسی علیه السلام ایمان آوردند و ﴿**گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم**﴾ و این‌چنین است حال منصفان که چون نشانه و حجّتی را ببینند، در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آورند.

از ابن‌عباس روایت شده‌است که گفت: «ساحران هفتاد تن بودند و در حال سجده، بهشت و جایگاه‌های خود در آن را دیدند». از مفهوم «أُلْقِيَ ✿ افکنده شدند» چنین برمی‌آید که ساحران چنان تحت تأثیر تابش انوار حقیقت قرارگرفته و سریعاً به سجده در افتادند که گویی به افتادن در سجده مجبور ساخته شده‌اند.

صاحب تفسیر «کشّاف» می‌گوید: «سبحان‌الله! کار ساحران چه‌قدر شگفت‌آسا بود؛ آنها دوبار افکندند: نخستین بار ریسمانها و عصاهای خود را از روی کفر و جحود و دومین بار سرهای خود را برای شکر و سجود؛ و میان این دو

افگندن چه فرق بزرگی است!!». امام رازی در تفسیر خود می‌گوید: «ساحران از مشاهدهٔ پنج دلیل و نشانه به حقیقت پی بردند:

۱ ـ آشکاربودن حرکت عصا، به‌گونه‌ای که چنان حرکتی با حیله و نیرنگ ممکن نیست.

۲ ـ افزایش حجم عصا در هنگام تبدیل‌شدن آن به افعی؛ که چنین چیزی نیز با حیله و نیرنگ ممکن نیست.

۳ ـ نمایان بودن اعضای وجود افعی ـ از چشم و دهان و غیره ـ که این امر نیز با حیله و نیرنگ ممکن نیست.

۴ ـ فروبردن افعی هرآنچه را که برساخته بودند ـ با همهٔ کثرت آنها ـ که این نیز با حیله و نیرنگ ممکن نیست.

۵ ـ بازگشت عصا به‌شکل چوبدستی کوچکی به همان هیأت عصای اوّلیّه. که این هم با حیله و نیرنگ ممکن نیست».

قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُۥ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ ۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِى عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ ۖ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِى جُذُوعِ ٱلنَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ ﴿٧١﴾

﴿فرعون﴾ چون این معجزهٔ خیره‌کننده و خضوع ساحران در برابر آن را دید، خطاب به ایشان **﴿گفت: آیا پیش از آن‌که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟﴾** یعنی: آیا بدون اذن و دستوری از سوی من، سخن موسی‌ؑ را تصدیق کرده و او را در دینش پیروی نمودید **﴿قطعاً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است﴾** یعنی: قطعاً موسی‌ؑ ساحرترین و بلندپایه‌ترین شما در فنّ سحر است. یا

او معلّم و استاد شماست که به شما سحر آموخته است. فرعون با این سخن خواست، تا در اذهان مردم شبهه‌ای پدید آورد که ایمان نیاورند، در غیر آن او خوب می‌دانست که نه ساحران از موسی علیه السلام سحر آموخته‌اند، نه او رئیس آنان بوده‌است و نه میان موسی علیه السلام و ساحران هیچ رابطه و پیوندی وجود داشته است. سپس افزود: ﴿**پس بی‌شک دست‌ها و پاهای شما را یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ قطع می‌کنم**﴾ مِنْ خِلَافٍ: عبارت است از قطع دست راست و پای چپ، یا عکس آن ﴿**و شما را بر تنه‌های درخت خرما بر دار می‌آویزم**﴾ علّت این‌که فرعون تنه‌های درخت خرما را انتخاب کرد، این بود که تنهٔ درخت خرما خشن و آزاردهنده است و نیز این کار سبب تشهیر و آزار روحی آنها می‌شود ﴿**و البته خواهیددانست که عذاب کدام یک از ما سخت‌تر و پاینده‌تر است**﴾ عذاب من یا عذاب پروردگار موسی؟ و هرچند این آیات دنبالهٔ ماجرای تعذیب فرعون را ذکر نمی‌کنند امّا مفسّران گفته‌اند که فرعون تهدیدش را در مورد ساحران عملی کرد و آنان در زیر شکنجهٔ او، برایمان مردند. ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «آنان در اوّل روز ساحرانی مکّار و در آخرروز شهیدانی پاک و نیکوکردار بودند».

قَالُواْ لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِى فَطَرَنَا ۖ فَٱقْضِ مَآ أَنتَ قَاضٍ ۖ إِنَّمَا تَقْضِى هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَآ ﴿٧٢﴾

﴿**گفتند**﴾ ساحران در پاسخ فرعون ﴿**ما هرگز تو را بر آنچه که نزد ما از بینات آمده است، ترجیح نمی‌دهیم**﴾ یعنی: قطعاً تو را بر آنچه که موسی علیه السلام از حجّت‌ها و معجزات روشن از نزد خدای سبحان برای ما آورده‌است، بر نمی‌گزینیم ﴿**و**﴾ هرگز تو را ترجیح نمی‌دهیم ﴿**بر کسی که ما را آفریده‌است**﴾ به‌قولی: این جمله، قسم است. یعنی: سوگند به ذاتی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر

بیّنات و معجزات وی ترجیح نمی‌دهیم ﴿پس هر حکمی می‌خواهی بکن﴾ از کشتن و به دار آویختن ﴿جز این نیست که تو فقط در این زندگانی دنیاست که حکم می‌رانی﴾ و نفوذ سلطهٔ تو بر ما، فقط محدود به همین زندگی دنیاست؛ با آنچه که از انواع آزار و شکنجه و قتل بر ما روا می‌داری امّا بعد از آن، تو را بر ما هیچ سلطه‌ای نیست و ما سرای پاینده و پایدار را انتخاب کرده‌ایم.

إِنَّآ ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَـٰيَـٰنَا وَمَآ أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ ٱلسِّحْرِ ۗ وَٱللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ﴿٧٣﴾

﴿همانا ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا بر ما گناهان ما را بیامرزد﴾ یعنی: گناهانی که از ما گذشته است ـ اعم از کفر و غیر آن ﴿و﴾ تا بیامرزد بر ما ﴿آنچه از سحر را که ما را بر آن مجبور کردی﴾ در ستیز و معارضه با موسی علیه السلام ﴿و خدا بهتر و پاینده‌تر است﴾ یعنی: بهتر است از تو در پاداش‌دادن به مطیعانش و پاینده‌تر است از تو در عذاب نمودن عاصیانش. البتّه این پاسخی است به جسارت فرعون که گفت: (وَ لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَ أَبْقىٰ) [آیهٔ/٧١].

إِنَّهُۥ مَن يَأْتِ رَبَّهُۥ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُۥ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿٧٤﴾

﴿در حقیقت هرکه نزد پروردگارش مجرم برود﴾ یعنی به حال کفر برود ﴿جهنّم برای اوست، در آن نه می‌میرد و نه زندگی می‌یابد﴾ نه در جهنّم می‌میرد به مرگی راحت و نه زنده می‌ماند به زندگی‌ای گوارا و لذّت‌بخش پس شخص جهنّمی درد و زجر می‌کشد چنان‌که زندگان درد و زجر را لمس می‌کنند ولی با وجود آن‌که در زیر فشار عذاب در حال جان‌کندن قراردارد، نمی میرد و با آن‌که جرعهٔ مرگ را

مزه‌مزه می‌کند امّا احساس درد و ألم در او از بین نمی‌رود.

در **حدیث‌شریف** به روایت احمد و مسلم از ابی‌سعیدﷺ آمده است که رسول خداﷺ خطبه‌ای ایراد کردند و در اثنای خطبه به این آیه رسیدند پس فرمودند: «اَمّا اَهْلُها الَّذِیْنَ هُمْ اَهْلُها فَاِنَّهُمْ لا یَمُوْتُوْنَ فِیْها وَ لا یَحْیَوْنَ، وَ اَمَّا الَّذِیْنَ لَیْسُوْا بِأَهْلِها فَاِنَّ النّارَ تُمِیْتُهُمْ اِماتَةً، ثُمَّ یَقُوْمُ الشُّفَعاءُ فَیَشْفَعُوْنَ، فَیُؤْتیٰ بِهِمْ ضَبائِرَ عَلیٰ نَهْرٍ یُقالُ لَهُ نَهْرُ الْحَیاةِ أَوِ الْحَیَوانِ، فَیُنْبَتُونَ کَما یُنْبَتُ الْغُثاءُ فِیْ حَمِیْلِ السَّیْلِ ✿ امّا اهل دوزخ که آنان به‌راستی اهل آن هستند پس نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌مانند. ولی کسانی که اهل دوزخ نیستند، آتش آنان را می‌میراند میراندنی، سپس شفیعان برمی‌خیزند و شفاعت می‌کنند آن‌گاه آنان را گروه گروه بر نهری می‌آورند که به آن نهر حیات یا حیوان گفته می‌شود پس در آن نهر سبز می‌شوند و می‌رویند چنان‌که خاشاک و سبزه‌ها در کف آب سیل می‌روید». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «یُخْرَجُ مِنَ النّارِ مَنْ کانَ فِیْ قَلْبِهِ مِثْقالُ ذَرَّةٍ مِنْ اِیْمانٍ ✿ کسانی که در قلبشان به‌اندازهٔ هم‌سنگ ذرّه‌ای از ایمان بوده است، از آتش بیرون آورده می‌شوند».

وَمَن يَأْتِهِۦ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَـٰتُ ٱلْعُلَىٰ ﴿٧٥﴾

﴿**و هر کس نزد او مؤمن بیاید درحالی‌که**﴾ به پشتوانه و تأیید ایمان ﴿**اعمال شایسته انجام داده باشد**﴾ و طاعات و عبادات و اعمال نیک را پیش فرستاده باشد؛ ﴿**پس این گروه برایشان درجات بلند است**﴾ یعنی: برایشان منازلی رفیع و والاست. سپس حق تعالی خود این درجات بلند را تفسیر نموده و می‌فرماید:

جَنَّـٰتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ

مَن تَزَكَّىٰ ﴿٧٦﴾

﴿جنّات عدن﴾ یعنی بهشتهای همیشه‌ماندگار ﴿که از زیر آن جویبارها روان است، جاودانه در آن می‌مانند و این است پاداش کسی که به پاکی گراییده است﴾ و از کفر و گناهان موجب آورندۀ دوزخ پرهیز کرده است. ابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که این آیات، حکایت سخنان ساحران در پاسخ فرعون است.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِى فَٱضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِى ٱلْبَحْرِ يَبَسًا لَّا تَخَٰفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ ﴿٧٧﴾

﴿و هرآینه به‌سوی موسی وحی فرستادیم﴾ هنگامی که فرعون بعد از مشاهدۀ همه معجزات و مجازات‌های نازل شده بر قوم خود، باز هم اجازه نداد که بنی‌اسرائیل با موسی علیه السلام رهسپار سرزمین شام گردند؛ ﴿که بندگانم را شبانه ببر﴾ از مصر، بی‌آن‌که کسی از حالتان آگاهی یابد ﴿و راهی خشک در دریا برایشان باز کن﴾ یعنی با عصایت بر دریا بزن پس راهی خشک در وسط دریا برایشان شگافته می‌شود. یادآور می‌شویم که آن دریا، دریای قلزم (بحر احمر) بود ﴿که نه از فرارسیدن دشمن بترسی﴾ یعنی: ایمن هستی از این‌که دشمن به تو برسد و تو را دریابد ﴿و نه بیمناک باشی﴾ از فرعون یا از غرق‌شدن در دریا.

این امر که خدای عزّوجلّ بستر دریا را برایشان چنان خشک گردانید که نه در آن آبی بود و نه گِلی، بی‌شکّ معجزه‌ای بس بزرگ برای موسی علیه السلام بود.

فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِۦ فَغَشِيَهُم مِّنَ ٱلْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ﴿٧٨﴾

﴿پس فرعون با لشکریانش﴾ از مصر به تعقیب موسی وقومش بیرون آمد و ﴿آنها را دنبال کرد پس فروپوشانید آنان را از دریا آنچه فروپوشانید﴾ تکرار برای بزرگ نمایاندن و تصویر هولناک بودن این واقعه است. یعنی امواجی بزرگ و سهمگین، فرعون و فرعونیان را در خود فروپوشانید. به قولی معنی این است: همان چیزی آنان را فروپوشانید که تو داستان آن را شنیده‌ای.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُۥ وَمَا هَدَىٰ ﴿٧٩﴾

﴿و فرعون قوم خود را گمراه کرد﴾ از راه رشد و هدایت ﴿و هدایت ننمود﴾ آنان را به‌سوی راه نجات، هنگامی که آنهارا با خود به راهی کشانید که بنی‌اسرائیل از میان دریا آن را پیموده بودند.

يَٰبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ قَدْ أَنجَيْنَٰكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَٰعَدْنَٰكُمْ جَانِبَ ٱلطُّورِ ٱلْأَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْوَىٰ ﴿٨٠﴾

و گفتیم به بنی‌اسرائیل بعد از نجات‌دادنشان از دست فرعون: ﴿ای بنی‌اسرائیل! درحقیقت ما شما را از دشمنتان﴾ فرعون ﴿نجات دادیم و در جانب راست طور با شما وعده نهادیم﴾ یعنی به موسی علیه السلام فرمان دادیم که شما را با خود به طور بیاورد تا در حضور شما با او سخن بگوییم و در نتیجه، شما کلام ما را خطاب به موسی علیه السلام بشنوید. مراد این است که: گروهی برگزیده و انتخاب‌شده از بنی‌اسرائیل که عبارت از هفتاد تن نقبایشان بودند، با موسی علیه السلام به وعده‌گاهی آیند که در جانب راست کوهی در سینا به‌نام «طور» قرارداشت ﴿و بر شما منّ و سلوی فروفرستادیم﴾ در دشت تیه، جایی که سخت نیازمند آن بودید. تفسیر منّ و

سلوٰی (ترنجبین و بلدرچین) در سورهٔ بقره (آیهٔ /۵۷) گذشت .

كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقْنَٰكُمْ وَلَا تَطْغَوْاْ فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي ۖ وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ﴿٨١﴾

﴿**از طیباتِ آنچه که شما را روزی دادیم، بخورید**﴾ مراد از طیّبات : لذایذ و خوراکی‌های حلال است ﴿**و در آن**﴾ یعنی در روزی من ﴿**از حدّ تجاوز نکنید**﴾ یعنی از آنچه که جایز است به‌سوی آنچه که جایز نیست ، تجاوز نکنید . به‌قولی معنی این است : نعمت الله ﷻ را انکار نکنید که در آن صورت طغیانگر و تجاوزکار خواهید بود ﴿**آن‌گاه خشم من بر شما فرود می‌آید و هر کس خشم من**﴾ یعنی عذاب من ﴿**بر او فرود آید، قطعاً در هلاکت افتاده است**﴾ فَقَدْ هَوٰی: یعنی قطعاً رهسپار هاویه شده است که عبارت از قعر دوزخ است .

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا ثُمَّ ٱهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾

﴿**و به یقین من آمرزندهٔ کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید**﴾ یعنی آمرزگارم برای کسی که از کفر و شرک و گناهان توبه کند و به خدا ﷻ و فرشتگان و کتابها و پیامبران و روز آخرت ایمان آورد و اعمال شایسته‌ای را که شرع انور آنها را نیکو شناخته و اجرای آنها را خواسته ، انجام دهد و ﴿**باز به راه راست رهسپار شود**﴾ یعنی تا می‌میرد بر این شیوه استقامت ورزد . به‌قولی ، مراد این است که : علم بیاموزد تا به‌وسیلهٔ آن به‌سوی حقیقت راهیاب شود .

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که هدایت کامل ، اثری از ایمان ، عمل صالح و

توبه است.

﴿ وَمَآ أَعۡجَلَكَ عَن قَوۡمِكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿٨٣﴾

﴿و ای موسی! چه چیز ــ غافل مانده از قوم خود ــ تو را به شتاب آورد﴾ وعدهٔ مقرّر چنان بود که موسی علیه السلام و هفتاد تن نقبا و نخبگان قومش همه باهم به طور آیند، موسی علیه السلام با آنان به راه افتاد امّا سپس به‌شوق وعده‌گاه پروردگارش از میانشان به‌شتاب پیشی گرفت و خود را قبل از همه به میعادگاه رسانید پس خدای عزّوجلّ در مقام انکار به وی فرمود: ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که قومت را ترک کرده و از میانشان شتابان بیرون آیی؟ و این دلیل برآن است که سبقت جستن رهبر به سوی امر خیر و تنها گذاشتن امّت ــ هر چند به نیّت درستی هم باشد ــ انتخاب وضع سلیم نیست و مقرون به صلاح نمی‌باشد.

قَالَ هُمۡ أُوْلَآءِ عَلَىٰٓ أَثَرِي وَعَجِلۡتُ إِلَيۡكَ رَبِّ لِتَرۡضَىٰ ﴿٨٤﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿قوم من، اینان در پی منند﴾ یعنی: در نزدیکی من هستند، هم اینک بعد از من می‌رسند و میان من و آنان مسافتی اندک بیش نیست. سپس دلیل و موجب عجلهٔ خود را بیان نموده فرمود: ﴿و من ــ ای پروردگارم ــ به‌سوی تو شتافتم﴾ به وعده‌گاه ﴿تا خشنود شوی﴾ یعنی: تا بر خشنودیت از من بیفزایی.

قَالَ فَإِنَّا قَدۡ فَتَنَّا قَوۡمَكَ مِنۢ بَعۡدِكَ وَأَضَلَّهُمُ ٱلسَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾

﴿فرمود﴾ خدای سبحان ﴿اما ما قومت را پس از عزیمت تو در فتنه افکندیم﴾ یعنی آنان را مورد آزمایش و ابتلا قراردادیم و در بلا و محنت

افگندیم ﴿و سامری آنها را گمراه کرد﴾ یعنی: آنها را در سردرگمی و گمراهی از حق فروافگند، با فراخواندنشان به پرستش گوسالهٔ طلایی و اجابت گفتنشان از این خواستهٔ وی. سامری از قبیله‌ای به‌نام سامره بود؛ او به همراهانش از بنی‌اسرائیل گفت: موسی بدان سبب از میعادی که میان شما و او بود، تخلّف کرد و از شما پیشی گرفت که این زیورات حرام در میان شما وجود داشت! پس آنها را امر کرد که زیورات را در آتش افگنند، سپس از آن زیورات گوساله‌ای ساخت و شد آنچه شد.

یادآور می‌شویم که بنی‌اسرائیل هنگامی که قصد خروج از مصر را داشتند، زیوراتی را از قبطیان به عاریت گرفته بودند.

فَرَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ غَضۡبَٰنَ أَسِفٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ أَلَمۡ يَعِدۡكُمۡ رَبُّكُمۡ وَعۡدًا حَسَنًاۚ أَفَطَالَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡعَهۡدُ أَمۡ أَرَدتُّمۡ أَن يَحِلَّ عَلَيۡكُمۡ غَضَبٞ مِّن رَّبِّكُمۡ فَأَخۡلَفۡتُم مَّوۡعِدِي ﴿٨٦﴾

﴿پس موسی﴾ بعد از به پایان رساندن میعاد چهل شب مناجات در طور و گرفتن تورات ﴿خشمگین و اندوهناک به‌سوی قوم خود برگشت﴾ أَسِفًا: تأسّف سخت و شدّت خشم است ﴿گفت: ای قوم من، آیا پروردگار شما به شما﴾ بر زبان من ﴿وعدهٔ نیک نداد﴾ وعدهٔ دریافت هر خیری در دنیا و در آخرت؟ از جمله به‌شما بهشت را وعده داد؛ چنانچه بر طاعت وی پایداری ورزید و به شما وعده داد که کلام خود در تورات را بر زبان من به شما بشنواند تا به آنچه که در آن است عمل کنید و درنتیجه مستحقّ پاداش عمل خویش گردید ﴿آیا مدّت بر شما دراز شد﴾ یعنی: آیا زمان و مدّت جدایی‌ام از شما طولانی شد که به سبب آن،

وعده‌های الهی را فراموش کردید، درحالی‌که هنوز از آن مدّت بیش از یک ماه و چند روز نگذشته است؟ ﴿یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید﴾ یا با این عمل خود خواستید کاری کنید که به سبب آن خشم و عذاب الهی گریبانگیرتان شود و بر شما فرود آید ﴿که با وعدهٔ من مخالفت کردید﴾ زیرا قوم موسی علیه السلام به وی وعده داده بودند که تا او از طور به‌سویشان باز می‌گردد، به طاعت خدای عزّوجلّ قیام کنند. به‌قولی: آنان به او وعده داده بودند که در پی او به میعادگاه بیایند ولی همین‌که او از آنان پیشی گرفت، توقّف کرده و از پیوستن به او منصرف شدند و تخلّف ورزیدند.

قَالُواْ مَآ أَخۡلَفۡنَا مَوۡعِدَكَ بِمَلۡكِنَا وَلَٰكِنَّا حُمِّلۡنَآ أَوۡزَارٗا مِّن زِينَةِ ٱلۡقَوۡمِ فَقَذَفۡنَٰهَا فَكَذَٰلِكَ أَلۡقَى ٱلسَّامِرِيُّ ﴿٨٧﴾

﴿گفتند: ما به اختیار خود باتو خلاف وعده نکردیم﴾ بلکه بر خلاف‌کردن وعده مجبور بودیم زیرا این سامری بود که نیرنگ پلیدی در کارکرد. سپس به بیان این نیرنگ وی پرداخته گفتند: ﴿ولی از زر و زیور قوم بارهایی سنگین بر دوش داشتیم﴾ نقل است که بنی‌اسرائیل چون می‌خواستند با موسی علیه السلام از مصر بیرون روند، از مردم آنجا زیورآلاتی را به عاریت گرفته و به آنان چنین وانمود کردند که می‌خواهند در جشن یا عروسی‌ای که دارند از آنها استفاده کنند لذا به این زیورات موقّتاً احتیاج دارند. زیورات را «اَوْزار ‌ گناهان» نامیدند زیرا تصاحب این زیورات برایشان حلال نبود ﴿پس آنها را افکندیم﴾ یعنی: به منظور رهایی از گناه، آن زیورات را در آتش افگندیم و این سامری بود که نیرنگ انداختن زیورات در آتش را به‌کار برد و گفت: این زیورات بر شما حلال نیست و آنها را در آتش اندازید ﴿و سامری همین گونه بینداخت﴾ یعنی: همین‌گونه که ما انداختیم،

سامری نیز آنچه از زیورات که با خود داشت در آتش افگند آن‌گاه از مجموعهٔ آن زیورات برای ما گوساله‌ای از طلا ساخت.

در روایات آمده است که سامری جبرئیل علیه السلام را در همان شکل و صورتی که به زمین فرود می‌آید دید، سپس از خاک قدمگاه وی، یا خاک زیر سمّ اسب وی مشتی برگرفته آن را بر گوسالهٔ طلایی افگند و بر اثر آن، گوساله بانگ بر می‌داشت.

ابن‌کثیر می‌گوید: «بنی‌اسرائیل به قصد زهد و تقوا از زیورات قوم قبط پرهیز کرده و آن را از خود دور افگندند امّا از سوی دیگر به گوساله‌پرستی روی آوردند، بدین‌سان بود که از یک چیز کم اهمّیّت زهد پیشه کرده ولی در برابر یک جنایت بزرگ گردن نهادند چنان‌که نقل است: مردی از اهالی عراق از عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنهما دربارهٔ خون پشه‌ای که لباس بدان آلوده می‌شود پرسید که آیا نمازخواندن در آن لباس جایز است یا خیر؟ عبدالله رضی الله عنه فرمود: شگفتا! به مردم عراق بنگرید؛ فرزند رسول خدا ﷺ ـ حسین رضی الله عنه ـ را کشتند [و دم برنیاوردند] حالا می‌آیند و از ما حکم خون پشه‌ای را می‌پرسند؟!».

این نکته قابل تأمّل است که سامری از روحیّهٔ ورع، زهد و پرهیزگاری مردم سوء استفاده کرد پس از این امر به این نتیجه دست می‌یابیم که اگر مردم از علم و آگاهی درست بی بهره باشند، ممکن است همیشه از آنان چنین سوء استفاده‌هایی بشود چنان‌که عبدالله‌بن سبا از روحیّهٔ ورع و پرهیزگاری موجود در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما سوءاستفاده کرد و در زیر نقاب دفاع از فرهنگ پرهیزگاری، عملکرد عثمان رضی الله عنه را به زیر سؤال برد و آن فتنهٔ کور را که هنوز امّت اسلامی از آثار تفرقه‌بار آن رنج می‌برد، برانگیخت. البتّه در هر زمان مسلمانانی ساده‌لوح وجود دارند که با آویختن به ریسمان زهد بارد و جاهلانه، رهسپار وادی ضلال مبین و گرفتار دام شیطان لعین می‌شوند.

فَأَخۡرَجَ لَهُمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٞ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمۡ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿۸۸﴾

﴿پس﴾ سامری از این طلاها ﴿برایشان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد﴾ یعنی: گوسالهٔ سامری بانگ و آواز برمی‌داشت چنان‌که گوسالهٔ زنده بانگ برمی‌دارد. خُوارْ: بانگ گاو است. به‌قولی: سامری در فنّ پیکرتراشی مهارت بسیاری داشت لذا در پیکر آن گوساله چنان شگاف‌هایی قرار داده‌بود که چون باد در شکم آن داخل می‌شد، آوازی از آن بر می‌خاست بنابراین، در آن گوساله حیاتی وجود نداشت ﴿پس﴾ سامری و کسانی که با او در این کار موافقت و همراهی کرده بودند، خطاب به بنی اسرائیل: ﴿گفتند: این خدای شما و خدای موسی است﴾ لذا او را بپرستید ﴿پس فراموش کرده است﴾ یعنی: موسی﷣ راه را گم کرده و جای این خدایش را پیدا نکرده زیرا از آن آگاهی نداشته پس رفته است تا آن را در طور جست‌وجو کند و بیابد. به‌قولی معنی این است: موسی﷣ فراموش کرد تا به شما بگوید که این گوساله خدای او و خدای شماست. یا ضمیر در (نَسِيَ) به سامری بر می‌گردد. یعنی: سامری پروردگار حقیقی خود را از یاد برد، یا این امر را فراموش کرد که گوساله نمی‌تواند خدا باشد، به دلیل آیهٔ ذیل:

أَفَلَا يَرَوۡنَ أَلَّا يَرۡجِعُ إِلَيۡهِمۡ قَوۡلٗا وَلَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗا ﴿۸۹﴾

﴿مگر نمی‌بینند که به‌سویشان سخنی را بازنمی‌گرداند﴾ یعنی: آیا آن گمراهان کور مغز در این امر اندیشه و تفکّر نکرده‌اند که آن گوساله پاسخ سخنشان را نمی‌دهد ﴿و مالک هیچ سود و زیانی برایشان نیست﴾ پس چگونه می‌پندارند که او خداست؟.

وَلَقَدۡ قَالَ لَهُمۡ هَٰرُونُ مِن قَبۡلُ يَٰقَوۡمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِۦۖ وَإِنَّ رَبَّكُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ فَٱتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوٓاْ أَمۡرِي ﴿٩٠﴾

﴿**و در حقیقت هارون به آنان**﴾ یعنی به پرستشگران گوساله ﴿**پیش از این**﴾ یعنی: پیش از آن‌که موسی علیه السلام از طور به‌سویشان بازگردد؛ ﴿**گفته بود که ای قوم من! جز این نیست که شما به این گوساله مورد فتنه قرار گرفته‌اید**﴾ یعنی: شما به سبب این گوساله در فتنه افتاده و مورد آزمایش قرارگرفته‌اید و به خاطر آن از راه حق گمراه شده‌اید پس آن را پرستش نکنید ﴿**و بی‌گمان پروردگار شما خدای رحمان است**﴾ نه گوسالهٔ بی‌جان ﴿**پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید**﴾ در عبادت خداوند جل جلاله لذا از سامری در دستور وی به پرستش گوساله، پیروی نکنید.

پس ملاحظه می‌شود که هارون علیه السلام به نیکوترین وجه آنان را موعظه نموده بود زیرا او:

اوّلاً: آنان را با این سخنش: (اِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ ✿ همانا شما به سبب این گوساله به فتنه در افتاده‌اید)؛ از بطلان کارشان آگاه کرد.

ثانیاً: آنان را با این سخنش: (وَ اِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ ✿ و همانا پروردگار شما خدای رحمان است)؛ به‌سوی معرفت الله جل جلاله دعوت نمود.

ثالثاً: آنان را با این سخنش: (فَاتَّبِعُوْنِيْ ✿ از من پیروی کنید)؛ به معرفت نبوّت فراخواند.

رابعاً: آنان را با این سخنش: (وَ اَطِيْعُوْا اَمْرِيْ ✿ و از فرمان من اطاعت کنید)؛ به پیروی و انقیاد در برابر احکام و قوانین الهی دستور داد.

قَالُواْ لَن نَّبۡرَحَ عَلَيۡهِ عَٰكِفِينَ حَتَّىٰ يَرۡجِعَ إِلَيۡنَا مُوسَىٰ ﴿٩١﴾

﴿**گفتند**﴾ منحرفان بنی اسرائیل در پاسخ هارونﷺ ﴿**همیشه مجاور خواهیم بود بر**﴾ پرستش ﴿**این گوساله تا موسی به‌سوی ما بازگردد**﴾ آن‌گاه می‌نگریم که آیا او ما را در پرستش آن تأیید می‌کند یا خیر؟ در این هنگام بود که هارونﷺ از آنان کناره گرفت.

قَالَ يَـٰهَـٰرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوٓاْ ﴿٩٢﴾ أَلَّا تَتَّبِعَنِ ۖ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِى ﴿٩٣﴾

سرانجام موسیﷺ از طور بازگشت و خواست تا با سرزنش برادرش هارونﷺ بر اوضاع چیره شود و بساط آن انحراف را برچیند: ﴿**گفت**﴾ موسیﷺ ﴿**ای هارون! وقتی دیدی آنها گمراه شدند**﴾ با پرستش گوساله ﴿**چه چیز تو را بازداشت که از من پیروی کنی؟**﴾ یعنی: به من به پیوندی و مرا از این عملکردشان آگاه گردانی؟ یا معنی این است: چرا در خشمگین‌شدن به خاطر الله ﷻ از من پیروی نکردی و با این گمراهان به مبارزه بر نخاستی؟ ﴿**آیا از فرمانم سرپیچی کردی؟**﴾ یعنی: چگونه دستورم را در ایستادگی برای خدا ﷻ و پشت‌کردن به کسانی که با دین وی به مخالفت برخاسته‌اند، خلاف کردی و در میان گروهی اقامت گزیدی که گوساله را به خدایی گرفته‌اند؟ یادآور می‌شویم که موسیﷺ قبل از رفتن به کوه طور، به برادرش فرمان داده بود که: (در میان قومم جانشین من باش و کار آنان را اصلاح کن و از راه فسادگران پیروی نکن) [اعراف / ۱۴۲].

قُرطبی می‌گوید: «این اصل است در امربه‌معروف و نهی‌از منکر که باید از اهل منکر کناره گرفت لذا کسی که در میان اهل منکر اقامت می‌گزیند، بویژه اگر به عمل آنان راضی باشد، حکم او همچون حکم آنان است».

قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِيٓ إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ
فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿٩٤﴾

﴿**گفت**﴾ هارون علیه السلام ﴿**ای پسر مادرم**﴾ او مخصوصاً بدین سبب مادر را ذکر کرد که دل موسی علیه السلام را بر سر مهر آورد ﴿**نه ریش مرا بگیر و نه سرم را**﴾ یعنی با من این گونه از سر خشم و پرخاش‌گری برخورد نکن. نقل است که موسی علیه السلام با دست چپ خود ریش هارون علیه السلام را و با دست راستش موی سر وی را گرفته بود و به انگیزهٔ خشم و غیرت در راه خدا جل جلاله او را همچنان به‌سوی خود می‌کشید. سپس هارون علیه السلام به بیان عذر خویش در عدم جنگیدن با گوساله‌پرستان پرداخت و گفت: ﴿**من از آن ترسیدم که بگویی: میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداخته‌ای**﴾ یعنی: ترسیدم که اگر از میانشان بیرون روم و ترکشان کنم، یا اگر با آنان بجنگم، متفرّق شوند زیرا اگر از میانشان بیرون می‌رفتم، یا علیه آنان مبارزه می‌کردم، قطعاً گروهی از من پیروی می‌کردند و دیگران همراه سامری بر پرستش گوساله باقی می‌ماندند لذا از آن بیم داشتم که در آن صورت به من بگویی: این تو بودی که جمعشان را پراکنده ساخته‌ای.

گویند که شمار همهٔ آنان در آن زمان ششصدهزار تن بود که جز دوازده‌هزار تن، بقیّه همه به پرستش گوساله روی آوردند ﴿**و**﴾ نیز ترسیدم که بگویی ﴿**سخنم را نگاه نداشتی**﴾ یعنی: به سفارشم دربارهٔ آنها عمل نکردی و نصیحتم را پاس نداشتی. و آن این سفارش موسی به هارون علیهما السلام بود: (اَخْلُفْنِيْ فِي قَوْمِيْ وَ اَصْلِح ✿ در میان قوم من جانشینم باش و کار آنان را اصلاح کن) [اعراف / ۱۴۲]. همچنان هارون به‌سوی موسی علیهما السلام عذر دیگری پیش افگند، با این سخنش: (این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند) [اعراف / ۱۵۰].

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَٰسَٰمِرِيُّ ﴿٩٥﴾

﴿**موسی گفت: ای سامری! منظور تو چه بود؟**﴾ و چه چیز تو را به این کار واداشت؟.

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُواْ بِهِۦ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ ٱلرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿٩٦﴾

﴿**گفت**﴾ سامری ﴿**من به چیزی بینا شدم که دیگران به آن بینا نشدند**﴾ به قولی: مراد او همان رؤیت جبرئیل علیه السلام بود که او را سوار بر اسبی دید پس در ضمیرش چنین افکنده شد که از ردّ پای اسب وی مشت خاکی برگیرد. گفتنی است؛ خاک زیرپای جبرئیل علیه السلام و اسبش بر هیچ جمادی نمی‌افتد مگر این‌که آن جماد زنده می‌شود چنان‌که سامری گفت: ﴿**پس مشتی خاک از ردّ پای فرستادۀ خدا**﴾ یعنی جبرئیل علیه السلام ﴿**برداشتم و آن را در پیکر افکندم**﴾ یعنی در همان پیکری که از زر گداخته به قالب گوساله ریخته و پیراسته بودم ﴿**و نفس من همین وصف را پیش من بیاراست**﴾ و مرا به این دام فریب انداخت پس در این امر نه الهامی الهی داشتم، نه برهانی نقلی یا عقلی بلکه این فقط از آرایش دهی‌های نفسم بود و بس. این سخن سامری اعترافی از سوی وی به اشتباه است، نه توبه و ندامت.

قُرطبی می‌گوید: «از امام ابوبکر طرطشی رحمه الله پرسیدند: چه می‌گوید سیّد فقیه ما دربارۀ گروهی از صوفیّه که برای ذکر اجتماع می‌کنند و سپس برخی از آنان می‌ایستند و به رقص و وجد می‌پردازند تا آن‌که بی‌هوش بر زمین می‌افتند آن‌گاه چیزی آماده کرده و می‌خورند، آیا همراهی و حضور با آنان جایز است؟ امام در پاسخ گفت: خدای عزّوجلّ بر تو رحم کند؛ مذهب این گروه صوفیّه، بطالت و

جهالت و ضلالت است و اسلام چیزی جز کتاب خدا ﷻ و سنّت رسول وی ﷺ نیست. امّا از رقص و وجد بشنو: اوّلین کسانی که آن را پدید آوردند، یاران سامری بودند که چون برایشان گوساله‌ای بانگ برآور ساخت، ایستادند و گرداگرد وی به رقص پرداختند پس این رقص از دین و آیین کفّار و پرستشگران گوساله است ... مگر نخوانده‌ای که چون رسول خدا ﷺ با اصحابش می‌نشست، گویی پرنده بر سرهایشان آشیان ساخته بود، از بس سکوت و وقار و سنگینی و ادب داشتند؟ لذا بر سلطان و نایبانش لازم است تا اینان را از حضور در مساجد و غیرآن باز دارند و برای کسی که به خدا ﷻ و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست که با آنان در مجالسشان حضور یابد و آنان را بر باطلشان مدد کند، این است مذهب مالک و ابوحنیفه و شافعی و احمدبن حنبل و غیر ایشان از ائمهٔ مسلمین» [(۱)].

قَالَ فَٱذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي ٱلْحَيَوٰةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ ۖ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّن تُخْلَفَهُۥ ۖ وَٱنظُرْ إِلَىٰٓ إِلَٰهِكَ ٱلَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا ۖ لَّنُحَرِّقَنَّهُۥ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُۥ فِي ٱلْيَمِّ نَسْفًا ﴿٩٧﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام به سامری ﴿پس برو﴾ از میان ما و بیرون رو از نزد ما ﴿**هرآینه بهرهٔ تو از زندگی این باشد که بگویی: به من دست نزنید**﴾ یعنی: همان گونه که تو به چیزی دست زدی که دست‌زدن به آن برایت جایز نبود ـ یعنی بر خاک پَی موکب جبرئیل ـ پس اکنون سزای تو این است که نه کسی به تو دست زند و

۱ ـ قُرطبی: ۱۱/۲۳۷ـ۲۳۸.

نزدیک شود و نه تو هم به کسی دست می‌زنی و نزدیک می‌شوی. گویند که سامری به هر کس که نزدیک می‌شد، هردو را تب (سُهُم) می‌گرفت. آری! موسی علیه السلام امر کرد که سامری از میان قومش تبعید شود و به بنی‌اسرائیل دستور داد که نه با وی درآمیزند، نه به وی نزدیک شوند و نه با وی سخن گویند؛ به‌مثابهٔ جزایی برای وی در این دنیا ﴿**و بی‌گمان تو را موعدی دیگر است که در آن با تو خلاف نشود**﴾ یعنی: هرگز خداوند جل جلاله آن وعده را در حقّ تو خلاف نمی‌کند و آن روز قیامت است ﴿**و اینک به‌سوی معبود خود که پیوسته در خدمتش معتکف بودی**﴾ و بر پرستش آن پایبند و پایدار ﴿**بنگر، که البتّه می‌سوزانیمش**﴾ به آتش. به‌قولی معنی این است: او را می‌کوبیم و به وسیلهٔ سوهان ذرّه‌ذرّه‌اش می‌کنیم ﴿**سپس آن را در دریا پراکنده می‌کنیم، پراکندنی**﴾ یعنی خاکستر گوساله را در دریا می‌افشانیم تا باد آن را پاک ازبین ببرد و نابود سازد.

إِنَّمَآ إِلَـٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ وَسِعَ كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا ﴿۹۸﴾

﴿**معبود شما تنها آن خدایی است که هیچ معبود برحقّی جز او نیست**﴾ نه این گوساله‌ای که سامری شما را به وسیلهٔ آن در فتنه افگند ﴿**به هرچیز از روی دانش احاطه کرده‌است**﴾ یعنی علم حق تعالی همه‌چیز را دربر گرفته‌است. پس هر کس چنین شأن و جایگاهی داشته باشد، بی‌شکّ تنها او شایستهٔ پرستش است. ای بی‌خردان! وقتی گوساله را به پرستش گرفتید، عقل‌هایتان کجا رفته بود؟!

بدین‌سان بود که موسی علیه السلام به فتنهٔ سامری پایان داد و قومش را به سوی توحید برگرداند.

كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآءِ مَا قَدْ سَبَقَ ۚ وَقَدْ ءَاتَيْنَـٰكَ مِن

لَّدُنَّا ذِكۡرًا ﴿٩٩﴾

﴿**این‌گونه بر تو حکایت می‌کنیم**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! چنان‌که داستان موسی ؈ را بر تو حکایت کردیم، همین گونه بر تو حکایت می‌کنیم: ﴿**از اخبار آنچه گذشته است**﴾ از حوادث و رخدادها در امّت‌های پیشین تا این اخبار، آرام‌بخش جان و تسلّی دهندهٔ خاطر و دلیل صدق و راستگویی‌ات باشد ﴿**و مسلّماً به تو از جانب خود ذکری داده‌ایم**﴾ مراد از ذکر در اینجا: قرآن کریم است که کتابی همانند آن به هیچ‌یک از انبیا ؊ داده نشده است.

مَّنۡ أَعۡرَضَ عَنۡهُ فَإِنَّهُۥ يَحۡمِلُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وِزۡرًا ﴿١٠٠﴾

﴿**هرکس از آن**﴾ یعنی از قرآن ﴿**روی برتابد**﴾ لذا به آن ایمان نیاورده و به آنچه در آن است عمل نکند ﴿**پس او در روز قیامت باری را بر می‌دارد**﴾ یعنی او در آن روز به‌سبب این روگردانی خود، گناهی بزرگ و مجازاتی سنگین را بر دوش می‌کشد.

خَٰلِدِينَ فِيهِۖ وَسَآءَ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ حِمۡلٗا ﴿١٠١﴾

﴿**در آن**﴾ مجازات که آتش دوزخ است ﴿**جاودانه هستند و چه بدباری است**﴾ آن بار سنگین ﴿**برایشان که روز قیامت خواهند داشت**﴾ یعنی: این گناه بزرگشان در روز قیامت چه سربار بدی برایشان است.

يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِۚ وَنَحۡشُرُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ يَوۡمَئِذٖ زُرۡقٗا ﴿١٠٢﴾

﴿روزی که در صور دمیده می‌شود﴾ مراد نفخهٔ دوم، یعنی نفخهٔ رستاخیز است که مردم بعد از آن برای محاسبه حشر می‌شوند ﴿و در آن روز مجرمان را کبودچشم بر می‌انگیزیم﴾ مراد: مشرکان و گنه‌کارانی‌اند که به سبب گناهانی که خداوند ﷻ بر آنان نیامرزیده‌است، مؤاخذه می‌شوند. یعنی: آنان را تشنه برمی‌انگیزیم زیرا سیاهی چشم‌هایشان براثر تشنگی به کبودی می‌گراید. همچنان احتمال دارد که مراد کبودی بدنهایشان و از جمله چشمانشان در اثر شدّت خشم، پشیمانی، حسرت و گرانباریشان باشد.

يَتَخَٰفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾

﴿به طور پنهانی در میان خود می‌گویند﴾ یعنی به آهستگی و آرامی به یک‌دیگر می‌گویند: ﴿شما درنگ نکرده‌اید﴾ در دنیا ﴿جز ده شب﴾ یعنی بر اثر شدّت فشار و سختی‌ای که در آن قرار دارند، مدّت اقامتشان را در دنیا یا در قبرهایشان بسیار کوتاه می‌پندارند.

نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾

﴿ما به آنچه می‌گویند﴾ در میان خویش درحال رازگویی ﴿داناتریم آن‌گاه که نیک روش‌ترین آنان﴾ اَمْثَلُهُمْ طَرِيْقَةً: یعنی عادل‌ترین آنها در سخن‌گفتن، کاملترین آنها در رأی و خرد و داناترین و نیک آیین‌ترین آنها در نزدشان ﴿می‌گوید: درنگ نکرده‌اید﴾ در دنیا ﴿جز یک روز﴾ نسبت‌دادن این سخن به آگاه‌ترین و رهیافته‌ترینشان برای آن است که سخن او بر شدّت هول و هراسشان دلالت‌کننده‌تر

است ، نه این‌که این سخن به صدق و راستی نزدیکتر باشد .

وَ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾

﴿**و از تو دربارهٔ کوهها می‌پرسند**﴾ یعنی : از حال و وضع آنها در روز قیامت می‌پرسند که : آیا در آن روز کوهها باقی می‌مانند ، یا از بین می‌روند ؟ ﴿**بگو: پروردگارم آنها را**﴾ در قیامت ﴿**ریز ریز می‌کند به پراکندنی**﴾ با برکندن آنها از ریشه ، یا منفجرساختن آنها ، به گونه‌ای که ریزریز ذرّات آنها در هوا پخش و پریشان گردد .

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾

﴿**پس آنها را میدانی هموار می‌گذارد**﴾ یعنی کوهها را به میدانی هموار تبدیل می‌کند . یا مواضع آنها را بعد از پراکندن و ازمیان‌بردن کوههایی که بر آنها قرار داشته ، رها می‌کند و فرومی‌گذارد . قَاعْ: زمینی است هموار ، صاف ، بی‌گیاه و بی‌بنا .

لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَآ أَمْتًا ﴿١٠٧﴾

﴿**نه در آن هیچ فرودی می‌بینی و نه هیچ بلندیی**﴾ عِوَجْ: به‌معنی نشیب و فرودآمدگی روی زمین است؛ چون وادی‌ها و مانند آنها . اَمْت: هر فراز و مکان بلندی است؛ مانند تل‌ها و پشته‌های کوچك .

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُۥ ۖ وَخَشَعَتِ ٱلْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَـٰنِ

فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿۱۰۸﴾

﴿**در آن روز، همه از داعی پیروی می‌کنند**﴾ یعنی مردم از منادی خدا ﷻ به‌سوی محشر که اسرافیل ﷺ است پیروی می‌کنند و او چنین ندا در می‌دهد: به‌سوی پهن‌دشت گستردهٔ قرارگرفتن در پیشگاه خدای رحمان بشتابید. البتّه اگر آنها به منادی خدای عزّوجلّ در دنیا نیز لبّیک اجابت می‌گفتند، این برایشان نجات‌بخش بود و در آن صورت از منادی در محشر درحالی پیروی نمی‌کردند که هیچ سودی برایشان دربر نمی‌داشت ﴿**هیچ کجی‌ای از آن پیروی نیست**﴾ یعنی: هیچ راهی برای گریز از پیروی آن منادی نیست و هیچ کس این توانایی را ندارد که از پیروی او منحرف شده و راهی‌دیگر در پیش گیرد بلکه همه شتابان به‌سوی او حرکت می‌کنند ﴿**و صداها همه برای خدای رحمان خاشع می‌گردد**﴾ یعنی همهٔ صداها از خشیت و خوف خدای رحمان و به منظور گوش‌سپردن به سخن او، خاموش می‌گردد ﴿**و جز صدایی آهسته نمی‌شنوی**﴾ هَمْس: صدای آهسته و نرم، یا صدای پای حرکت‌کنندگان است.

يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوْلًا ﴿۱۰۹﴾

﴿**در آن روز شفاعت سود نبخشد**﴾ برای کسی از هیچ شفاعتگری، هر کس که باشد ﴿**مگر برای کسی که خدای رحمان او را اذن داده است**﴾ یعنی: مگر شفاعت کسی که خدای رحمان به او اذن شفاعت داده است ﴿**و او را از روی گفتار پسند کرده است**﴾ یعنی: به‌خاطر آن سخن، شفاعتگر را مورد پسند قرارداده است. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «روز قیامت در زیر عرش خدای رحمان می‌آیم و برای او به سجده در می‌افتم و بر من چنان محامد و اوصاف شگرفی داده می‌شود که اکنون نمی‌توانم آنها را

برشمارم پس خداوند ﷻ مرا به هر مقدار از زمان که بخواهد در حال سجده باقی می‌گذارد، سپس می‌فرماید: ای محمّد! سرت را بردار و سخن بگو؛ که سخنت شنیده می‌شود و شفاعت کن؛ که شفاعتت پذیرفته می‌شود. پس برایم حدّی معیّن در شفاعت مقرّر می‌شود آن‌گاه کسانی را که در این محدوده قرار دارند، وارد بهشت می‌کنم، سپس مجدّداً بازمی‌گردم». راوی می‌گوید: آن حضرت ﷺ از چهاربار بازگشتن مجدّد خود از بهشت به منظور کسب اجازهٔ شفاعت برای جماعت‌های بیشتری، سخن گفتند.

يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ﴿١١٠﴾

﴿**آنچه را پیش روی آدمیان است**﴾ از امر قیامت ﴿**و آنچه را پس از آنان است**﴾ از امر دنیا ﴿**می‌داند، حال آن‌که آنان به او احاطهٔ علمی ندارند**﴾ یعنی دانشهای آنان نه به ذات حق تعالی احاطه دارد، نه به صفات و نه به معلومات وی.

۞ وَعَنَتِ ٱلۡوُجُوهُ لِلۡحَيِّ ٱلۡقَيُّومِۖ وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا ﴿١١١﴾

﴿**و چهره‌ها برای حیّ قیّوم خضوع می‌کنند**﴾ یعنی: چهره‌ها به ذلّت و فروتنی هر چه تمام، برای آن خدای زنده و پاینده خضوع و فروتنی می‌کنند ﴿**و بی‌گمان به مطلب نرسید هر کس بار ظلمی را بر دوش داشت**﴾ یعنی: زیانکار شد هر کس که چیزی از بار ستم را بر دوش داشت. به قولی: مراد از ظلم، شرک است. یعنی: زیانکار شد هر کس بار شرکی را بر دوش گرفت. در **حدیث شریف** آمده است: «اِيّاكُمْ وَالظُّلْم، فَاِنَّ الظُّلْمَ ظُلُماتٌ يَوْمِ الْقِيامَةْ، وَالْخَيْبَةُ كُلُّ الْخَيْبَةِ مَنْ لَقِيَ اللّٰهَ وَ هُوَ بِهِ مُشْرِكٌ، فَاِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ يَقُوْلُ ﴿اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ﴾ هان! از ظلم بپرهیزید زیرا ظلم تاریکی‌های روز قیامت است و نامرادی ــ همهٔ نامرادی ــ برای آن کسی است که

خدا را درحالی ملاقات می‌کند که به وی مشرک است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: بی‌گمان شرک ظلمی بس بزرگ است» [لقمان ۱۳/۳۱].

وَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿١١٢﴾

﴿**و هر کس کارهای شایسته کند**﴾ چون انجام دادن عبادات و طاعات و کارهای خیر ﴿**درحالی که مؤمن باشد**﴾ به خداوند ﷻ ﴿**پس نه از ستمی می‌ترسد**﴾ یعنی از این‌که بی‌گناه مورد مجازات قرارگیرد، نمی‌ترسد ﴿**و نه از هضمی**﴾ هَضْم: کاستن از حق و پاداش حسنات است.

این آیه دلیل بر آن است که عمل شایستهٔ بدون ایمان، هیچ قدر و ارزشی ندارد.

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَٰهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ ٱلْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿١١٣﴾

﴿**و این گونه آن را**﴾ یعنی قرآن را ﴿**به صورت قرآنی عربی نازل کردیم**﴾ یعنی: آن را به زبان عربی که فصیح‌ترین زبانهاست، نازل کردیم تا همه آن را بفهمند زیرا زبانی به فصاحت و روشنی زبان عربی وجود ندارد ﴿**و در آن گونه‌گونه وعید آوردیم**﴾ یعنی در قرآن انواع گونه گونی از هشدارها و بیم‌دهی‌ها را برای ترساندن و تهدید آنها آوردیم. یا در آن بعضی از انواع وعید را به روشهای مختلف تکرار کردیم ﴿**تا باشد که تقوا درپیش گیرند**﴾ یعنی تکرار هشدارهای قرآن برای آن است که بندگان از خدای عزّوجلّ پروا کرده از معاصی وی بپرهیزند و از مجازات وی حذر کنند ﴿**یا برای آنان پندی بیاورد**﴾ یعنی: یا موعظه‌ها و هشدارهای قرآن در

دل‌هایشان پند و عبرتی پدید آوَرد. به‌قولی معنی این است: یا قرآن در دلهایشان زهد و وَرَعی ایجاد کند.

فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡحَقُّۗ وَلَا تَعۡجَلۡ بِٱلۡقُرۡءَانِ مِن قَبۡلِ أَن يُقۡضَىٰٓ إِلَيۡكَ وَحۡيُهُۥۖ وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ﴿١١٤﴾

﴿**پس خدا، فرمانروای برحق بلند مرتبه است**﴾ یعنی خدای سبحان از الحاد ملحدان و از آنچه مشرکان در وصف وی می‌گویند، برتر است زیرا او فرمانروای بر حقّی است که آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست و از جمله؛ ثواب و عقاب همه به‌دست اوست ﴿**و در خواندن قرآن پیش از آن‌که وحی آن بر تو به انجام رسانده شود، شتاب نکن**﴾.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: رسول اکرم ﷺ از اشتیاق فراوانی که به وحی نازل شدهٔ الهی داشتند، هنگامی که جبرئیل علیه السلام وحی می‌آورد، شتاب کرده و پیش از آن‌که او از وحی فارغ شود، به خواندن آیاتی که در آن لحظه بر ایشان درحال نزول بود، مبادرت می‌کردند پس خدای متعال ایشان را از این کار نهی کرد. نظیر این آیه است فرمودهٔ حق تعالی در سورهٔ قیامت: (لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ✿ به خواندن قرآن زبان خود را حرکت نده تا به آن شتاب ورزی) [قیامت/۱۶]. به‌قولی معنی این است: وحی را به مردم قبل از آن‌که بیان تأویل و توجیه آن بر تو فرود آید، اعلام نکن ﴿**و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای**﴾ یعنی: از پروردگارت درخواست کن که بر دانشت بیفزاید. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ اَنْفِعْنِيْ بِمٰا عَلَّمْتَنِيْ وَ عَلِّمْنِيْ مٰا يَنْفَعُنِيْ، وَ زِدْنِيْ عِلْماً وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى كُلِّ حٰالٍ وَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ حٰالِ اَهْلِ النّٰارِ ✿ بار خدایا! مرا از آنچه به من آموخته‌ای، بهره‌مند گردان، آنچه را مایهٔ بهره‌مندی من است به من

بیاموزان و بر دانشم بیفزای و ستایش در هر حال از آن خداوند است و به خداوند عزّوجلّ پناه می‌برم از حال اهل دوزخ».

آیهٔ کریمه به تحصیل علم و پیمودن مدارج عالیهٔ آن ــ تا هر پایه‌ای که خدا ﷻ بخواهد ــ ترغیب می‌کند زیرا مرتبهٔ علم، بلندترین مرتبه‌هاست و دریای علم چنان پر گستره است که هیچ انسانی آن را نمی‌تواند درنوردد. نسفی به نقل از علما می‌گوید: «خدای عزّوجلّ پیامبرش را در هیچ چیزی به افزون طلبی فرمان نداد، جز در طلب علم».

وَلَقَدۡ عَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبۡلُ فَنَسِيَ وَلَمۡ نَجِدۡ لَهُۥ عَزۡمٗا ﴿١١٥﴾

﴿و به‌یقین پیش از این به‌سوی آدم حکم فرستادیم﴾ یعنی به آدم ﷺ پیش از بخشیدن فرزندان به وی امر و سفارش کردیم که از آن درخت معیّن نخورد ﴿ولی فراموش کرد﴾ عمل به عهدی را که در بارهٔ آن به وی حکم صادر کرده بودیم و آنچه را که از او در مورد آن پیمان گرفته شده بود لذا از آن درخت معیّن خورد ﴿و برای او عزمی استوار نیافتیم﴾ عزم در لغت: متعهّدساختن نفس، مصمّم شدن بر انجام کاری و به‌اجرا گذاشتن باورها در هر امری است. البتّه آدم ﷺ خود را به این امر که از آن درخت معیّن نخورد، ملزم و مصمّم گردانیده بود و بدان تعهّد سپرده بود امّا چون شیطان وی را وسوسه کرد، طبیعتش نرم و منفعل و عزمش سست و شکننده شد و ضعف بشری دامنگیر وی گشت لذا نتوانست از نخوردن میوهٔ آن درخت شکیبایی کند. یا معنی این است: آدم را در مخالفت با امر خویش، مصمّم و دارای عزم استواری نیافتیم بلکه این کار وی از روی فراموشی و نسیان بود.

وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ

أَبَىٰ ﴿١١٦﴾

﴿و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد، همه سجده کردند﴾ تفسیر نظیر این آیهٔ کریمه در سورهٔ [بقره/۳۴] گذشت.

فَقُلْنَا يَٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰٓ ﴿١١٧﴾

﴿پس گفتیم: ای آدم! درحقیقت، این ابلیس برای تو و همسرت دشمنی است﴾ خطرناک زیرا نه برایت سجده کرد و نه به فضلتان معترف شد **﴿پس زنهار تا شما را از بهشت بیرون نکند که آن‌گاه در رنج افتی﴾** در زمین چراکه در زمین همه چیز بسان بهشت آماده نیست و تو در زمین گزیری از آن نداری که در کار به‌دست آوردن اسباب زندگانی؛ مانند کشاورزی، دامداری، بنّایی و غیره، هرگونه رنجی را به جان بخری در حالی‌که در بهشت از این خبرها نیست و آنجا همه چیز بی‌رنج و زحمت فراهم است. دلیل این‌که حق تعالی فقط از افتادن آدمؑ در رنج و مشقّت سخن گفت، نه از همسرش؛ این است که مرد مسئول تأمین هزینهٔ زندگی و انفاق بر زنش می‌باشد و اوست که باید تلاش بیشتر بنماید.

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ﴿١١٨﴾

﴿در حقیقت برای تو در بهشت این﴾ امتیاز **﴿هست که نه در آن گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی﴾** یعنی: تو در بهشت از انواع برخورداریها و بهره‌مندی‌ها مستفید و از انواع نعمت‌ها ـ چون خوردنی‌های لذّت‌بخش و گوارا و پوشیدنی‌های فاخر

و تن آرا ـ متنعّم می‌گردی.

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُاْ فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ ﴿١١٩﴾

﴿و هم این‌که در آنجا نه تشنه می‌گردی و نه گرمازدهٔ آفتاب﴾ چنان‌که تشنگی و گرمازدگی، ساکنان زمین را آزار می‌دهد لذا در بهشت از این تیره‌بختی‌ها هیچ اثری نیست. و اساس رنجها و نگون‌بختی‌های دنیا منوط است به: سیر و سیراب‌کردن شکم، پوشاندن تن و مسألهٔ مسکن.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ ٱلشَّيْطَٰنُ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ ﴿١٢٠﴾

﴿پس شیطان به‌سوی وی وسوسه انداخت﴾ یعنی: شیطان با آدم و حوّا به گونهٔ پنهانی وارد گفت‌وگو شد و ﴿گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانگی﴾ یعنی: درختی که هر کس از آن بخورد، اصلاً نمی‌میرد و ﴿بر ملکی که زایل نمی‌شود﴾ و به‌پایان نمی‌رسد؛ ﴿راهنمایی کنم؟﴾ البتّه این سخن از سوی ابلیس ـ علیه‌اللّعنه ـ دروغی بیش نبود تا آن‌دو را اندک‌اندک و نرم‌نرم، به‌سوی معصیت خدای سبحان بکشاند.

شایان ذکر است که این دو گرایش؛ یعنی گرایش به جاودانگی و گرایش به فرمانروایی، دو گرایش عمیق و ریشه دار در طبیعت بشر است که شیطان از آنها در وسوسهٔ آدم و حوا در بهشت بهره‌برداری کرد و او همیشه از همین دو گرایش بهره می‌برد تا انسان را از پیام الهی و کتاب وی دور گرداند.

فَأَكَلَا مِنۡهَا فَبَدَتۡ لَهُمَا سَوۡءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخۡصِفَانِ عَلَيۡهِمَا مِن وَرَقِ ٱلۡجَنَّةِۚ وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ﴿١٢١﴾

﴿آن‌گاه﴾ آدم و حوّا ﴿از آن درخت خوردند پس بر آنان شرمگاههایشان نمایان شد﴾ تفسیر نظیر این آیه و مابعد آن در سورهٔ «اعراف» گذشت ﴿و شروع کردند به چسبانیدن برگهای بهشت بر خود﴾ یعنی: برگهای درختان بهشت را به هم وصله می‌زدند تا عورت خود را بپوشانند. به قولی: آن دو شروع به چسبانیدن برگ‌های درخت انجیر بر خود کردند ﴿و این گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و راه را گم کرد﴾ یعنی: آدم با خوردن از آن درخت، خداوند متعال را نافرمانی کرده به بیراهه رفت و راه صواب را گم کرد. به‌قولی معنی این است: با فرود آورده‌شدن به دنیا زندگی گوارای آدم بر وی تیره وتار شد.

ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ ﴿١٢٢﴾

﴿سپس﴾ بعد از آن‌که آدم از آن معصیت توبه کرد و از پروردگارش به خاطر ارتکاب آن آمرزش طلبید و اعلام کرد که با این معصیت بر خویشتن خویش ستم کرده است ﴿پروردگارش او را برگزید﴾ و به خود نزدیک ساخت ﴿پس به رحمت بازگشت بر وی﴾ یعنی: حق تعالی توبهٔ او را از معصیتش پذیرفت و بر او بخشود ﴿و هدایتش کرد﴾ به‌سوی توبه و مغفرت.

قَالَ ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢاۖ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ ﴿١٢٣﴾

﴿فرمود﴾ حق تعالی به آدم و حوّا ﴿شما هردو، از بهشت فرود آیـید﴾ بـه‌سوی زمین ﴿برخی دشمن برخی‌دیگر﴾ یعنی: در حالی که برخی از شما گروه بشر در دنیا در امر معاش و مانند آن از امور، دشمن برخی دیگر هستید و به‌سبب این دشمنی، در میان شما جنگ و خونریزی و کشمکش پدید می‌آید ﴿پس اگر برای شـما از جانب من رهنمودی رسـد﴾ بـا ارسـال پـیامبران علیهم‌السلام و فـروفرستادن کـتابها؛ در آن صورت ﴿هر کس از هدایتم پیروی کند، نـه گـمراه مـی‌شود﴾ در دنـیا ﴿و نـه رنـج می‌کشد﴾ با تیره‌بخت شدن در آخرت.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ أَعْمَىٰ ﴿١٢٤﴾

﴿و هر کس از ذکر من روبگرداند﴾ یعنی: هر کس از دین من، تلاوت کتاب من و عمل به آنچه که در آن است، دل بگرداند ﴿درحقیقت، زندگیِ تنگ و سختی خواهد داشت﴾ یعنی: بی‌گمان در این دنیا زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت زیرا او از آرامش روان و انشراح صدر بی‌بهره می‌ماند و هرچند ظاهراً مـتنعّم و در رفـاه باشد امّا در حقیقت امر، در نگرانی و اضطراب و حیرت به‌سر می‌برد. در روایتی آمده است که مراد از «زندگیِ تنگ و سـخت»، عـذاب‌کـردن کـافر در قـبرش می‌باشد ﴿و روز قیامت او را نابینا محشور می‌کنیم﴾ یعنی: او را درحالی حشر می‌کنیم که بینایی چشمانش از وی سلب شده است. به‌قولی: مراد نابینایی وی از دیـدن حجّت، یعنی نابینایی قلب است.

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِيٓ أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾

﴿می‌گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آن‌که بینا بودم﴾ در دنیا ؟.

قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَا ۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلْيَوْمَ تُنسَىٰ ﴿١٢٦﴾

﴿می‌فرماید: همان طور که آیات ما بر تو آمد﴾ یعنی: آن‌گاه که در دنیا آیات و نشانه‌های ما برتو آمد، تو خود همین‌طور عمل کردی و از دیدن حق نابینا شدی چراکه ﴿تو آنها را فراموش کردی﴾ یعنی: از آنها روی برگردانده و آنها را ترک کردی و در آنها به دیدهٔ خرد ننگریسته و از آنها تغافل نمودی ﴿همان‌گونه امروز فراموش می‌شوی﴾ یعنی در نابینایی و عذاب دوزخ رها می‌گردی زیرا جزا از جنس عمل است.

باید دانست که فراموش‌کردن لفظ قرآن به‌همراه فهم معنی و قیام به‌مقتضای آن، در این وعید و هشدار داخل نیست، هرچند در وعید دیگری داخل است که این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ ناظر به آن می‌باشد: «مَا مِنْ رَجُلٍ قَرَأَالْقُرآنَ فَنَسِيَهُ اِلاَّلَقِیَ اللّٰهَ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ هُوَ اَجْزَمُ ﴿﴾ هیچ کسی نیست که قرآن را خوانده [یعنی آن را حفظ کرده] و باز آن را فراموش نموده مگر این‌که خدای عزّوجلّ را در روزی که باوی ملاقات می‌کند، درحالی ملاقات می‌کند که بی‌زبان است و نمی‌تواند سخن بگوید». که این حدیث برای این گونه کسان، وعیدی است سخت و تکان دهنده.

وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنۢ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ ۚ وَلَعَذَابُ ٱلْـَٔاخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰٓ ﴿١٢٧﴾

﴿و همچنین سزا می‌دهیم هرکه را اسراف کرده و به آیات پروردگار خود ایمان نیاورده﴾ بلکه آنها را تکذیب کرده است. اسراف: افراط گرایی و فرورفتن در

شهوات و خواهش‌های حرام است که مراد از آن در اینجا تکذیب آیات الهی است ﴿و هرآینه عذاب آخرت سخت‌تر﴾ یعنی: بزرگتر و وحشتناک‌تر از عذاب دنیاست ﴿و پاینده‌تر است﴾ یعنی: دوام‌دارتر و پایدارتر است زیرا هیچ انقطاعی ندارد. از این روی در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ برای مرد و زنی که قصد لعان‌کردن را داشتند، فرمودند: «بی‌گمان عذاب دنیا از عذاب آخرت آسان‌تر است». یعنی: ای مرد لعان کننده! اگر تو به دروغ به زنت نسبت زنا داده‌ای، بدان‌که اجرای حدّ قذف بر تو در دنیا آسان‌تر از قبول عذاب آخرت است پس بگو که به دروغ بر زنم اتّهام بسته‌ام. و امّا تو ای زن! اگر مرتکب فحشا گردیده‌ای، اجرای حدّ زنا بر تو در دنیا آسان‌تر از تحمّل عذاب آخرت است پس اگر چنین است به حقیقت اعتراف کن و از عذاب آخرت بپرهیز.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ ﴿١٢٨﴾

﴿آیا برایشان﴾ یعنی: برای اهل مکّه **﴿روشن نشده‌است که چه بسیار نسلهایی را پیش از آنان نابود کردیم که اینک آنان در سراهای ایشان رفت وآمد می‌کنند﴾** یعنی از منازلشان بهره‌مند می‌شوند. یا در دیار آن هلاک‌شدگان رفت‌وآمد می‌کنند و این رفت‌وآمد به هنگام بیرون‌شدنشان برای تجارت و طلب معیشت و کسب و کار است که آنها در این آمدورفت‌ها، سرزمین‌ها و شهرهای امّتهای گذشته ــ چون اصحاب حِجْر و ثمود و قریه‌های قوم لوط ــ را خراب و خالی می‌بینند پس اگر بیندیشند، بی‌گمان این مشاهدات از جملهٔ امور سخت عبرت‌انگیز است لذا آنان باید از سرنوشت آن امّتها درس عبرت بگیرند تا آنچه بر آنان فرود آمد، بر اینان فرود نیاید **﴿بی‌گمان در این امر برای خردمندان﴾** که خردشان آنها را از کارهای

زشت و ناروا بازمی‌دارد ﴿**نشانه‌هایی است**﴾ عبرت‌انگیز و هشدار دهنده.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿١٢٩﴾

﴿**و اگر نبودی سخنی که سابقاً از پروردگار تو صادر شد**﴾ که عبارت است از: وعدهٔ خدای سبحان در به تأخیرانداختن عذاب از امّت محمّدی ﷺ تا سرای آخرت، ﴿**هرآینه**﴾ مجازات و عذاب گناهانشان ﴿**لازم شده بود**﴾ و حتماً گریبانگیرشان می‌شد پس عذاب به هیچ حال نه از آنان دور و نه به تأخیر افگنده می‌شد ﴿**و اگر اجلی معیّن نبودی**﴾ یعنی: اگر نزد خدای عزّوجلّ برای این گروه تکذیب‌کننده موعد معیّنی نبود، قطعاً عذاب عاجل و ناگهانی برآنان فرود می آمد پس آنان نباید به این وضع و حال خویش فریفته شوند. از این جهت حق تعالی برای دلجویی پیامبرش می‌فرماید:

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ۖ وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿١٣٠﴾

﴿**پس بر آنچه می‌گویند**﴾ در این باره که تو جادوگری دروغگو هستی و مانند آن از طعن و تکذیب‌های ناروا ﴿**شکیبا باش**﴾ و به این یاوه‌هایشان هیچ اهمّیّتی نده زیرا برای عذابشان وقت معیّنی است که هرگز پس‌وپیش نمی‌افتد ﴿**و با حمد پروردگار خویش تسبیح گوی**﴾ مراد از تسبیح گفتن در اوقاتی که در این آیه ذکر می‌شود، ادای نمازهای پنج‌گانه است. آری! تسبیح گوی ﴿**قبل از طلوع**

آفتاب﴾ اشاره به نماز صبح است ﴿**و قبل از غروب آن**﴾ اشاره به نماز عصر است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هرگز کسی که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نماز خوانده است، به دوزخ داخل نمی‌شود».
﴿**و برخی از ساعات شب تسبیح بگوی**﴾ یعنی: نماز بخوان. مراد از آن نماز تهجّد است و برخی آن را بر دو نماز مغرب و عشاء حمل کرده‌اند ﴿**و**﴾ تسبیح گوی در ﴿**اطراف روز**﴾ به‌قولی: مراد از آن، نمازهای ظهر و عصر است. به‌قولی دیگر: جملهٔ (وَ قَبْلَ غُرُوبِها) به نماز ظهر نیز اشاره دارد زیرا نمازهای ظهر و عصر هردو قبل از غروب آفتاب است. بعضی گفته اند: مراد آیهٔ کریمه، نمازهای نافله است. به‌قولی دیگر: مراد گفتن سبحان‌الله در این اوقات است ﴿**باشد که خشنود گردی**﴾ یعنی بدان امید که از نزد خدای سبحان به چیزی نایل گردی که روانت را خشنود و دلت را شاد گرداند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «یَقُوْلُ اللّٰهُ تَعالٰی: یا اَهْلَ الْجَنَّةِ، فَیَقُوْلُوْنَ: لَبَّیْك وَ سَعْدَیْك، فَیَقُوْلُ هَلْ رَضِیْتُمْ؟... اِنِّیْ أَعْطَیْتُکُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِك، فَیَقُوْلُوْنَ: وَاَیُّ شَیءٍ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ؟ فَیَقُوْلُ: أُحِلُّ عَلَیْکُمْ رِضْوَانِیْ فَلا أَسْخَطُ عَلَیْکُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا ✿ خدای متعال می‌فرماید: ای اهل بهشت! می‌گویند: پروردگارا! به فرمان حاضریم و فرمانت خجسته است. می‌فرماید: آیا خشنود شده‌اید؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است که خشنود نباشیم درحالی‌که برای ما چیزهایی عطا کرده‌ای که به هیچ‌یک از خلقت نداده‌ای؟ می‌فرماید: ولی من به شما بهتر از این را نیز می‌دهم. می‌گویند: چه چیز بهتر از آن است؟ می‌فرماید: بر شما خشنودی و رضوان خویش را فرود می‌آورم و بعد از آن، دیگر هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم».

از این آیه چنین بر می‌آید که: تسبیح‌گفتن همراه با حمد خدا ﷻ به اضافهٔ صبر و شکیبایی در برابر آزار دشمنان دین، ادب مسلمان در مقاومت و ایستادگی رویاروی سخنان و ستیزه‌های اهل کفر است چنان‌که تسبیح گفتن همراه با حمد خدا ﷻ، وسیلهٔ مسلمان در نیل به مدارج سعادت دنیا و آخرت نیز می‌باشد.

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٣١﴾

﴿**و به‌سوی آنچه که گروهی از آنان را**﴾ یعنی از کفّار را بدان ﴿**بهره‌مند ساخته‌ایم**﴾ از آرایش‌های زندگی دنیا ﴿**چشم مدوز**﴾ بلکه همّت خویش را در به دست آوردن نعمت‌های جاودانی‌ای که نزد ما است صرف کن ﴿**آرایش زندگانی دنیاست**﴾ یعنی: اینها فقط تجمّل و زینت و بهجت گذرای آن؛ از مال و منال و منازل و فرش و ظرف و وسایل سواری راحت و غیره است ﴿**تا آنان را در آن بیازماییم**﴾ یعنی: تا این بهره‌ها و آرایش‌ها را آزمایش و ابتلایی از جانب خویش برای آنان گردانیم ﴿**و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده‌تر است**﴾ یعنی: آنچه که خداوند ﷻ برایت از روزی دنیا و ثواب و پاداش آخرت مقدّر و میسّر می‌کند، به‌هرحال بهتر از چیزهایی است که در دنیا به کفّار داده‌است. یادآور می‌شویم که تفسیر نظیر این آیه در سورهٔ «حِجْر / ۸۸» گذشت.

بنا بر همین ارشاد الهی بود که رسول خدا ﷺ گریزنده‌ترین مردم از دنیا و زاهدترینشان از آن بودند و هیچ‌چیز را برای فردای خود ذخیره نمی‌کردند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ اَخْوَفَ مٰا اَخٰافُ عَلَيْكُمْ مٰا يَفْتَحِ اللّٰهُ لَكُمْ مِنْ زُهْرَةِ الدُّنْيٰا، قٰالُوْا: وَ مٰا زُهْرَةُ الدُّنْيٰا يٰا رَسُوْلَ اللّٰهِ؟ قٰالَ: بَرَكٰاتُ الْاَرْض ✿ بی‌گمان از شدیدترین آنچه که بر شما بیمناک هستم، چیزهایی است که خدای متعال بر شما از آرایش دنیا فرامی‌گشاید. اصحاب پرسیدند: آرایش دنیا چیست یا رسول‌الله؟ فرمودند: برکات زمین».

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصْطَبِرْ عَلَيْهَا ۖ لَا نَسْـَٔلُكَ رِزْقًا ۖ نَّحْنُ

نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ ﴿١٣٢﴾

﴿ و اهلت را به نماز فرمان ده ﴾ مراد از اهل : خانوادهٔ آن حضرت ﷺ اند. به‌قولی دیگر : مراد تمام امّتشانند ﴿ و خود بر آن شکیبا باش ﴾ با مداومت بر آن. روایت شده‌است که هرگاه به خانوادهٔ پیامبر ﷺ رنجی می‌رسید، آن حضرت ﷺ ایشان را به خواندن نماز فرمان داده و این آیهٔ کریمه را تلاوت می‌کردند ﴿ ما از تو روزی‌دادن را نمی‌طلبیم ﴾ یعنی ما از تو نمی‌طلبیم که خود و خانواده‌ات را روزی بدهی ﴿ ما تو را روزی می‌دهیم ﴾ و آنان را پس نگران روزی نباش و همهٔ همّت خویش را صرف آخرت کن ﴿ و عاقبت از آن تقوا است ﴾ یعنی : سرانجام نیک و پسندیده که بهشت است، از آن اهل تقوا و پرهیزگاری است. در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است : « يَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى، يٰا بَنِيْ آدَمَ تَفَرَّغْ لِعِبادَتِيْ اَمْلَأْ صَدْرَكَ غِنًى وَ أَسُدُّ فَقْرَكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَلَاءْتُ صَدْرَكَ شُغْلاً وَ لَمْ اَسُدَّ فَقْرَكَ ✿ خداوند متعال می‌فرماید : ای فرزند آدم! خود را برای عبادتم فارغ گردان تا سینه‌ات را از بی‌نیازی و توانگری پر سازم و فقر و نیازمندی را از تو دور کنم و اگر چنین نکنی، سینه‌ات را از گرفتاری و مشغله پر ساخته و فقر و بینوایی تو را برطرف نمی‌کنم ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند : « مَنْ كٰانَتِ الدُّنْيا هَمَّهُ، فَرَّقَ اللّٰهُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَ جَعَلَ فَقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ لَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيا اِلاَّ مٰا كُتِبَ لَهُ وَ مَنْ كٰانَتِ الْآخِرَةُ نِيَّتَهُ جُمِعَ لَهُ أَمْرُهُ وَ جُعِلَ غَنٰاهُ فِيْ قَلْبِهِ وَأَتَتْهُ الدُّنْيا وَهِيَ راغِمَةٌ ✿ هر کس همهٔ همّ‌وغمّش دنیا باشد، خداوند کار وی را بر وی پراکنده می‌کند و فقرش را در میان چشمانش قرار می‌دهد و برایش از دنیا جز آنچه که مقدّر شده‌است، به دست نمی‌آید و هر کس نیّتش آخرت باشد، کارش برایش به سامان آورده شده و بی‌نیازی وی در قلبش قرار داده می‌شود و دنیا اجباراً به‌سوی وی روی می‌آورد ».

وَقَالُواْ لَوۡلَا يَأۡتِينَا بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّهِۦٓۚ أَوَلَمۡ تَأۡتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي ٱلصُّحُفِ

ٱلۡأُولَىٰ ﴿١٣٣﴾

﴿**و گفتند**﴾ كافران ﴿**چرا**﴾ محمّد ﷺ ﴿**از جانب پروردگارش معجزه‌ای برای ما نمی‌آورد**﴾ چنان‌كه انبیای قبل از وی می‌آوردند؟ مراد: معجزاتی است كه خود آنان پیشنهاد می‌كردند؛ چون تبدیل كردن كوه صفا به طلا، پدیدآوردن چشمه‌سارها و جویبارها در وادی مكّه و امثال آن. پس خدای عزّوجلّ این پیشنهادشان را ردّ كرد و فرمود: ﴿**آیا دلیل روشن آنچه در صحیفه‌های پیشین است؟**﴾ یعنی دلایل روشن تورات، انجیل، زبور و سایر كتب منزّله ﴿**برایشان نیامده است؟**﴾ درحالی كه در این كتاب‌ها و صحیفه‌ها هم به نبوّت پیامبر اسلام ﷺ تصریح شده و هم به بعثتشان بشارت داده شده‌است؟ پس از آنجا كه این كافران به صدق و صحّت آن كتب منزّله معترفند، این خود بر بی‌پایه بودن انكارشان كافی است زیرا بیان روشن و صریح آن كتاب‌ها در مورد نبوّت پیامبراسلام ﷺ، بر انكارشان مهر بطلان كوبیده و بیراهه‌رویها و گردنكشی‌های آنان از تن‌دادن به حقیقت را باطل و بی‌اثر می‌گرداند. به‌قولی معنی این است: آیا خبر هلاك‌كردن امّت‌هایی كه كفر ورزیده و به‌انگیزهٔ عناد، نشانه‌ها و معجزات افزون‌تری درخواست كردند، به آنان نرسیده است؟ یا معنی این است: آیا به شما معجزه‌ای كه مادر معجزات و بزرگترین آنها در باب اعجاز است، نرسیده؟ كه این ابرمعجزه قرآن كریم می‌باشد، كتابی كه نه فقط گواه صحّت سائر كتب منزّله است و در آن برهانهای روشن آن كتابها وجود دارد بلكه معجزه نیز هست، درحالی‌كه آن كتاب‌ها معجزه نبودند.

وَلَوۡ أَنَّآ أَهۡلَكۡنَٰهُم بِعَذَابٖ مِّن قَبۡلِهِۦ لَقَالُواْ رَبَّنَا لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ مِن قَبۡلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخۡزَىٰ ﴿١٣٤﴾

﴿**و اگر ما آنان را**﴾ یعنی: کافران را ﴿**پیش از وی**﴾ یعنی: پیش از بعثت محمّد ﷺ ﴿**به عذابی هلاک می‌کردیم، قطعاً می‌گفتند**﴾ در روز قیامت ﴿**پروردگارا! چرا پیامبری را به‌سوی ما نفرستادی؟**﴾ در دنیا ﴿**تا آیات تو را**﴾ که آن پیامبرت برای ما می‌آورد، ﴿**پیروی می‌کردیم، پیش از آن‌که خوار شویم**﴾ با فرود آمدن عذاب در دنیا ﴿**و رسوا گردیم**﴾ با ورود به دوزخ در روز قیامت.

قُلْ كُلٌّ مُّتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا۟ ۖ فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَـٰبُ ٱلصِّرَٰطِ ٱلسَّوِىِّ وَمَنِ ٱهْتَدَىٰ ﴿١٣٥﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ به مخالفان کفر پیشهٔ ستیزه‌جوی خود؛ ﴿**همه منتظرند**﴾ یعنی هریک از ما و شما منتظر رخدادی هستیم که کار، سرانجام به‌سوی آن خواهد انجامید ﴿**پس در انتظار باشید**﴾ سرانجام کار را؛ ﴿**زودا که بدانید چه‌کسانی اهل راه راست هستند**﴾ یعنی: چون قیامت فرارسد، خواهیددانست که چه کسی برحقّ است؛ ﴿**و چه‌کسی راه‌یافته است**﴾ به سوی حق و از بی‌راهه‌روی وارسته می‌باشد؟ ما، یا شما؟.

فهرست شش مجلد

جلد اول

جلد دوم

جلد سوم

جلد چهارم

جلد پنجم

جلد ششم

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی ، ابن کثیر دمشقی

و تفسیرالمنیروهبة الزحیلی

ترتیب و ترجمه :

عبدالروف مخلص

جلد چهارم

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر و هبة الزحیلی

(جلد چهارم)

ترتیب و ترجمه:

عبدالروف مخلص

مخلص، عبدالروف، گردآورنده و مترجم
تفسیر انوار القرآن: گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی/ ترتیب و ترجمه عبدالروف مخلص. - تربت جام: احمد جام، ۱۳۹۲.
۶ج.

ISBN: 978- 964-6765-36-5 (دوره)
ISBN: 978-964-6765-27-6 (ج.1)
ISBN: 978-964-6765-28-3 (ج.2)
ISBN: 978-964-6765-29-0 (ج.3)
ISBN: 978-964-6765-30-6 (ج.4)
ISBN: 978-964-6765-31-9 (ج.5)
ISBN: 978-964-6765-37-7 (ج.6)

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. تفاسیر اهل سنت - - قرن ۱۴. الف. شوکانی، محمد بن علی، ۱۱۷۳ - ۱۲۵۰ ق. فتح القدیر، برگزیده. ب. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۷۰۰ - ۷۷۴ق. فتح القدیر. برگزیده. ج. زحیلی، وهبه Zuhaŷli, Wahbah د. تفسیر المنیر، برگزیده. ه. عنوان. و. عنوان: فتح القدیر. برگزیده. ز. عنوان: تفسیر المنیر. برگزیده.
BP ۹۸/م ۳۶ ت ۷ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۸۰ - ۲۵۰۵۸ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی

(جلد چهارم)

ترتیب و ترجمه: عبدالروف مخلص

ناشر: شیخ الاسلام احمد جام تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

تیراژ: ۱۵۰۰ دوره

نوبت چاپ: ششم - ۱۳۹۲

چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲ - ۰۵۱۱

قیمت دوره شش جلدی: ۹۰۰۰۰ تومان

شابک: ۶ - ۳۰ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸

شابک دوره: ۵ - ۳۶ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ انبياء

مکّی است و دارای صدودوازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «انبیاء» نامیدند که متضمّن بیان جهاد و مبارزهٔ انبیای عظام علیهم السلام علیه اقوام بت‌پرست و مشرکشان است. این بیان از داستان ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام که با کمی تفصیل مطرح شده، شروع می‌شود، سپس با داستانهای اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داوود، سلیمان، ایّوب، اسماعیل، ادریس، ذوالکفل، ذوالنّون، یونس، زکریّا، عیسی و سرانجام خاتم‌النّبیّین محمّد مصطفی صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین دنبال گردیده و سرگذشت دعوت آنها با بیانی موجز مطرح می‌شود.

روایت شده است که همزمان با نزول این سوره، مردی از اعراب (بادیه‌نشینان) به مدینه آمد و در منزل عامربن‌ربیعه رضی الله عنه رحل اقامت افگند، عامر از او به نیکویی پذیرایی کرد و دربارهٔ وی با رسول خدا ﷺ سخن گفت، سپس آن مرد به محضر رسول خدا ﷺ مشرّف شد و چون از حضور ایشان برگشت، به عامر گفت: رسول خدا ﷺ به من وادیی‌ای بخشیدند که وادیی بهتر از آن در میان اعراب نیست و من می‌خواهم که قطعه‌ای از آن را به تو ببخشم که از آن تو و بازماندگانت باشد. عامر گفت: «مرا به قطعهٔ زمینت نیازی نیست زیرا امروز

سوره‌ای نازل شد که دنیا را از یادمان برد».

اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿۱﴾

﴿**برای مردم**﴾ یعنی: برای کفّار ـ به دلیل سیاق آیات؛ ﴿**حسابشان نزدیک شده‌است**﴾ یعنی: وقت حسابشان که روز قیامت است، زیرا آنچه از عمر دنیا باقی مانده، کمتر از آن چیزی است که گذشته است. از این جهت در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ ۞ من درحالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشت من نزدیک است» و به دو انگشت سبّابه و میانی خود اشاره کردند. ﴿**و آنان**﴾ یعنی کفّار ﴿**در غفلت**﴾ از حساب خویش ﴿**رویگردانند**﴾ با آن‌که قیامت و حضور در عرصهٔ حساب هم نزدیک است زیرا سرگرم برخورداریهای زندگی و گرفتاریهای دنیا می‌باشند، به همین سبب است که از امر آخرت غافل بوده و برای آن آمادگی ندارند، درحالی‌که دلهای زنده ـ چون دل عامربن ربیعه رضی الله عنه ـ پیامها را در می‌یابند و از آنها تأثیر می‌پذیرند.

مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ﴿۲﴾

﴿**هیچ ذکر تازه‌ای از سوی پروردگارشان برایشان نمی‌آید**﴾ مراد از ذکر در اینجا: آیات قرآن است. یعنی آیاتی از قرآن که جدیداً نازل شده، بر آنان نمی‌آید ﴿**مگر این‌که بازی‌کنان آن را می‌شنوند**﴾ پس دلهایشان گرفتار دنیای مادّی و غوغای نفوس أمّاره باالسّوءشان است لذا در آیات قرآن آن گونه که باید تأمّل نمی‌کنند

چنان‌که می‌فرماید:

لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ ۗ وَأَسَرُّوا۟ ٱلنَّجْوَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ هَلْ هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ ۖ أَفَتَأْتُونَ ٱلسِّحْرَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٣﴾

﴿در حالی که دلهایشان غافل شده﴾ یعنی دلهایشان وابستهٔ بازی و سرگرمی دنیا و خواهش‌های دنیّ مادّیشان است پس به امر مهمّی چون گوش هوش فرادادن به قرآن چنان‌که بایدوشاید التفات نمی‌کنند. ﴿و آنان که ستم کردند پنهان راز گفتند﴾ یعنی در پنهان‌ساختن این رازشان سعی بلیغ کرده و گفتند: ﴿که آیا این شخص جز بشری مانند شماست﴾ که هیچ‌گونه فرقی با شما ندارد؟ یعنی: او هم مانند شما می‌خورد، می‌آشامد، از مادری زاده شده و بالآخره می‌میرد پس او چگونه می‌تواند پیامبر باشد؟ ﴿آیا دیده و دانسته به‌سوی سحر می‌روید؟﴾ یعنی: هرگاه او بشری مانند شماست و آنچه که به همراه آورده سحر و جادو بیش نیست پس چگونه دعوت وی را اجابت کرده و از وی پیروی می‌کنید؟

باری! آنان بر این باور بودند که پیامبر جز فرشته نتواند بود و هر کس از بشر که دعوی رسالت کند، ساحر و جادوگر است.

قَالَ رَبِّى يَعْلَمُ ٱلْقَوْلَ فِى ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٤﴾

﴿گفت﴾ پیامبر ﷺ ﴿پروردگارم هر سخنی را در آسمان و زمین می‌داند﴾ در هر مکانی از اطراف و اکناف آسمانها و زمین که گوینده‌ای سخن بگوید لذا او به

آنچه که شما در میان خود به طور سرپوشیده و با رمز و راز سخن گفته‌اید، داناست ﴿و او شنوای﴾ هر چیزی است که شنیدنی است ﴿داناست﴾ به هر امر دانستنیی؛ از جمله به احوال و اوضاع شما.

بَلْ قَالُوٓاْ أَضْغَـٰثُ أَحْلَـٰمٍۭ بَلِ ٱفْتَرَىٰهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِـَٔايَةٍ كَمَآ أُرْسِلَ ٱلْأَوَّلُونَ ﴿۵﴾

﴿**بلکه گفتند: خوابهای آشفته است**﴾ یعنی: ای پیامبر! آنچه که تو به‌نام قرآن می‌آوری، از خوابهای دروغین و آشفته است. أَضْغَاثٌ: خوابهای پریشانی است که تعبیر و تأویلی نداشته باشد ﴿**بلکه می‌گویند: آن را افترا کرده است**﴾ و بربسته است ﴿**بلکه می‌گویند: او شاعر است**﴾ و آنچه که به نام قرآن با خود آورده، از جنس شعر است.

بی‌تردید این سخنانشان حاکی از سردرگمی و آشفته‌حالی است، از آنجا که نشان‌دهندهٔ آن است که آنها سخت متردّدند و در قضاوتشان راجع به قرآن، رأی و بینش ثابتی ندارند پس این تردّد خود دلیل بر آن است که آنان به حقیقت آنچه که پیامبر ﷺ آورده است آشنایی ندارند لذا نمی‌دانند که قرآن چیست و کُنه و حقیقت آن چگونه است. یا آنان به‌خوبی می‌دانند که قرآن حقّ است و از جانب خدای عزّوجلّ می‌باشد ولی خواستند تا با این آشفته‌گویی‌ها، قضیه را بر پیروان خویش در لفّافهٔ دروغ و نیرنگ‌بازی بپیچانند و آنها را اغفال کنند، هم از این روی گفتند: ﴿**پس باید که برای ما نشانه‌ای**﴾ یعنی معجزه‌ای ﴿**بیاورد، همان‌گونه که پیشینیان به آن فرستاده شدند**﴾ یعنی: همان‌گونه که معجزاتی چون عصا برای موسی‌ علیه‌السلام و شتر برای صالح‌ علیه‌السلام و غیر آن به پیامبران پیشین داده شد، پیامبر اسلام ﷺ نیز باید معجزه‌ای از همین سنخ برای ما بیاورد.

خدای عزّوجلّ در پاسخشان می‌فرماید :

مَآ ءَامَنَتْ قَبْلَهُم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَٰهَآ ۖ أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

﴿**پیش از آنان نیز هیچ شهری که آن را هلاک کرده‌ایم به آیات ما ایمان نیاورده‌بود**﴾ یعنی قبل از آنان نیز مردم شهرهای پیشین که از پیامبرانشان درخواست معجزه کرده‌بودند و معجزات حسّی بزرگی برایشان آمد، به آن معجزات ایمان نیاوردند و در نتیجه آنان را هلاک کردیم، آیا اگر پیشنهاد اینان را نیز برآورده کنیم، به این معجزات ایمان می‌آورند؟!.

این آیه بیانگر این سنّت الهی در حقّ امّتهای پیشین است که هرگاه به آنان معجزهٔ درخواستی‌شان فرستاده می‌شد و سپس ایمان نمی‌آوردند، به طور قطع عذابی ریشه کن کننده و خانمان برانداز برآنان نازل می‌شد. در اینجا نیز خداوند ﷻ می‌فرماید: هرگاه سنّت ما چنین است پس ما چگونه درخواست مشرکان منکر محمّد ﷺ و قرآن را در ارائهٔ معجزات حسّی دیگر ـ افزون بر معجزاتی که وجود دارد ـ برآورده می‌کنیم؟ ﴿**پس آیا اینان ایمان می‌آورند؟**﴾ یعنی: هرگاه امّتهای هلاک شدهٔ پیشین ـ با وصف آن‌که معجزات درخواستی‌شان نیز به آنان ارائه شد ـ ایمان نیاوردند، دیگر چگونه این گروه ایمان خواهندآورد؛ حتّی اگر آنچه را درخواست کرده‌اند به آنان فرستاده شود؟ گو این‌که خداوند متعال با این بیان، به رحمت خویش بر این امّت اشاره کرده و تلویحاً می‌گوید: ما اراده نداریم تا این امّت را به سرنوشت امّتهای پیشین که استیصال و نابودی مطلق‌شان بود روبرو سازیم، به همین دلیل است که پیشنهادشان در فرستادن معجزات حسّی بیشتری را اجابت نمی‌کنیم.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است که مردم مکّه به رسول خدا ﷺ گفتند: «اگر آنچه می‌گویی حقّ است و ایمان‌آوردن ما تو را

خوشحال می‌کند پس کوه صفا را برای ما طلا بگردان». در این هنگام جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: «اگر بخواهی این درخواست قومت برآورده می‌شود ولی در صورتی که برآورده شد و آن‌گاه ایمان نیاوردند، دیگر به آنان هیچ مهلتی داده نمی‌شود. و اگر می‌خواهی که بر قومت مهربانی کنی، نیز مختاری». رسول خدا ﷺ فرمودند: «بلکه بر قومم مهربانی می‌کنم و در فرودآمدن عذاب بر آنان، شتاب و عجله به‌خرج نمی‌دهم و برایشان خواستار مهلت هستم». همان بود که این آیه نازل شد.

وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٧﴾

سپس خداوند جل جلاله در ردّ شبهۀ اوّلشان که پیامبر نباید از جنس بشر باشد، می‌فرماید: ﴿**و پیش از تو نیز جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم، گسیل نداشتیم**﴾ یعنی پیش از تو نیز، به‌سوی امّتهای پیشین جز مردانی از بشر را به رسالت نفرستاده‌ایم و هرگز فرستادگان ما به‌سوی آنان از فرشتگان نبوده‌اند ﴿**پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید**﴾ اهل ذکر: اهل علم به کتابهای آسمانی، یعنی یهود و نصاری اند. یعنی: اگر خود نمی‌دانید که فرستادگان خداوند جل جلاله فقط از نوع بشر بوده‌اند نه از جنس دیگری، در این صورت از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید. همین‌طور در هر امری که انسان نسبت به آن جاهل است، باید از اهل علم و دانش بپرسد. بنا بر همین آیه، علمای اسلام بر وجوب تقلید عامی از عالم، اجماع کرده‌اند.

دلیل این‌که خدای عزّوجلّ در این آیه مشرکان را به اهل کتاب حوالت کرد، این است که مشرکان در کار پیامبر اکرم ﷺ با اهل کتاب مشورتها و تبادل‌نظرهایی

داشتند، از طرفی همهٔ آنها در دشمنی با پیامبر خدا ﷺ باهم همداستان بودند بنابراین، مشرکان مکّه به سخن اهل کتاب اعتماد داشتند. در عین حال، این حقیقت که رسولان همه از جنس بشر بوده‌اند، حقیقتی نبود که اهل کتاب بتوانند آن را پنهان کنند.

وَمَا جَعَلْنَٰهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَمَا كَانُوا۟ خَٰلِدِينَ ﴿٨﴾

سپس حق تعالی ردّ سخنان مشرکان را این‌گونه دنبال می‌کند: ﴿**و پیامبران را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم**﴾ یعنی: پیامبران در قانون و سنّت فطرت و طبیعت، اسوه و الگوی سایر افراد بنی‌آدم‌اند؛ پس می‌خورند؛ چنان‌که دیگر افراد بشر می‌خورند و می‌نوشند؛ چنان‌که آنان می‌نوشند زیرا جسم هیچ انسانی از غذا و نوشیدنی بی‌نیاز نیست بنابراین، انبیاء علیهم السلام نیز از آن بی‌نیاز نیستند. جسد: همان جسم است، با این تفاوت که جسد جز بر انسان اطلاق نمی‌شود درحالی‌که جسم هم بر انسان اطلاق می‌شود و هم بر حیوانات دیگر ﴿و﴾ پیامبران علیهم السلام ﴿**جاویدان هم نبودند**﴾ در دنیا بلکه آنان نیز می‌میرند چنان‌که غیرآنان از بشر می‌میرند.

ثُمَّ صَدَقْنَٰهُمُ ٱلْوَعْدَ فَأَنجَيْنَٰهُمْ وَمَن نَّشَآءُ وَأَهْلَكْنَا ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾

﴿**سپس وعدهٔ خود به آنان را راست گردانیدیم**﴾ یعنی: وعده‌ای را که به پیامبران علیهم السلام در مورد نجات‌دادنشان و نابودساختن تکذیب‌کنندگانشان داده‌بودیم،

محقّق گردانیدیم ﴿و آنها و هرکه را خواستیم﴾ از بندگان مؤمن خود ﴿نجات دادیم﴾ از عذاب ﴿و اسرافکاران را﴾ یعنی: از حدّ گذرندگان در کفر و معاصی را که مشرکانند ﴿هلاک ساختیم﴾ با فرستادن عذاب دنیوی بر آنان.

لَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَيْكُمْ كِتَٰبًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۰﴾

سپس هشدار دیگری نازل شد: ﴿درحقیقت ما به سوی شما﴾ ای گروه قریش، یا ای گروه عرب! ﴿کتابی را نازل کردیم﴾ یعنی قرآن را ﴿که ذکر شما در آن است﴾ یعنی: کتابی که شرف و مقام و منزلت بلند شما در آن است. به‌قولی معنی این است: در قرآن ذکر مکارم اخلاق و اعمال نیکویی است که شما باید آنها را انجام دهید. به‌قولی دیگر معنی این است: قرآن برای شما در برگیرندهٔ پند و موعظه است. به هر توجیه؛ قرآن سبب برتری و رفعت و شرف شماست و حکایت خواب‌های پریشانی که ادّعا می‌کنید، نیست ﴿آیا تعقّل نمی‌کنید﴾ و نمی‌اندیشید که حقیقت چنین است تا برای به‌دست‌آوردن این فضل ـ یعنی آراسته‌شدن به این شرف و عروج به این مقام و منزلت و تخلّق به مکارم اخلاق و اندرزگرفتن از قرآن ـ به آن ایمان آورید؟

شهید سیّد قطب رحمه‌الله در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «مگر اعراب جز این قرآن که به زبانشان نازل شده، دیگر چه توشه و ارمغانی دارند که آن را تقدیم بشریّت کنند...؟ و مگر نژاد عرب بر دیگر نژادها و اقوام بشر چه برتری‌ای دارد؟».

وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ ﴿۱۱﴾

بازهشدار تکان‌دهنده‌تری از قبل می‌آید: ﴿**و چه بسیار شهرها را که**﴾ مردمش ﴿**ستمکار بودند، درهم شکستیم**﴾ با وجود نیرو و سطوت و شوکتی که داشتند؛ از آن روی که به خدای عزّوجلّ کفر ورزیده و آیات وی را تکذیب کردند ﴿**و پس از آنها قوم دیگری پدید آوردیم**﴾ یعنی: بعد از نابودساختن مردم آن شهرها، قوم دیگری را که از آنان نبودند، از نو پدید آوردیم و آن نو درآمدگان را ساکن دیارشان گردانیدیم.

فَلَمَّآ أَحَسُّواْ بَأۡسَنَآ إِذَا هُم مِّنۡهَا يَرۡكُضُونَ ﴿۱۲﴾

﴿**پس چون عذاب ما را احساس کردند**﴾ یعنی: چون آن نابودشدگان عذاب ما را دریافتند یا دیدند و به حسّ و مشاهده باورشان شد که خواه‌ناخواه عذاب بر آنان فرود آمدنی است ﴿**بناگاه از آن می‌گریختند**﴾ رَکْض: فرار و گریز و انهزام است.

در این اثنا به آنان گفته شد و گوینده برخی از فرشتگان بودند:

لَا تَرۡكُضُواْ وَٱرۡجِعُوٓاْ إِلَىٰ مَآ أُتۡرِفۡتُمۡ فِيهِ وَمَسَٰكِنِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تُسۡـَٔلُونَ ﴿۱۳﴾

﴿**نگریزید و به‌سوی آنچه در آن متنعّم بودید**﴾ یعنی: به‌سوی نازونعمت‌هایتان که سبب سرکشی و کفرتان بود ﴿**و به‌سوی خانه‌هایتان باز گردید**﴾ که مهد ناز و نعمتتان بود؛ در آنها می‌نشستید و بدانها افتخار می‌کردید ﴿**باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید**﴾ یعنی: برای سؤال و مشاوره و پرداختن به امور مهمّ دیگر، مورد مراجعه قرار گیرید!! فرشتگان این سخن را به شیوهٔ استهزا و توبیخ به آنها گفتند.

قَالُواْ يَـٰوَيۡلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَـٰلِمِينَ ﴿١٤﴾

﴿گفتند﴾ کفّار گرفتار در سرپنجهٔ عذاب ﴿ای وای بر ما، که ما واقعاً ستمگر بودیم﴾ به این ترتیب، در آن موقف عظیم به ستمگر بودن خود که موجب عذابشان است اعتراف کردند ولی چه سود از این اعتراف در این هنگامهٔ بی‌هنگام؟!

فَمَا زَالَت تِّلۡكَ دَعۡوَىٰهُمۡ حَتَّىٰ جَعَلۡنَـٰهُمۡ حَصِيدًا خَـٰمِدِينَ ﴿١٥﴾

﴿دعوایشان همیشه همین بود﴾ یعنی پیوسته سخنشان همین بود که می‌گفتند: ای وای بر ما! ما واقعاً ستمگر بودیم. آری! این سخن را پیوسته تکرار می‌کردند؛ ﴿تا وقتی که آنان را مانند کِشتی دروشده گردانیدیم﴾ همچنان که کشت با منگال درو می‌شود ﴿فرو مرده﴾ که هیچ جنبش و حرکتی نداشتند، چون آتشی که فرو می‌میرد و تماماً می‌فسرد و خاکستر می‌شود.

وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا لَـٰعِبِينَ ﴿١٦﴾

﴿و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است، به بازیچه نیافریدیم﴾ یعنی: آنها را عبث و بیهوده نیافریدیم بلکه خلقت آنها از فلسفهٔ دقیق و هدف والایی پیروی می‌کند که فواید و منافعی منضبط و برنامه ریزی شده را برآورده می‌گرداند.

لَوۡ أَرَدۡنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهۡوًا لَّٱتَّخَذۡنَـٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن كُنَّا فَـٰعِلِينَ ﴿١٧﴾

﴿اگر می‌خواستیم که لهوی بگیریم﴾ لهو: چیزی است که بدان سرگرم می‌شوند.

به‌قولی : لهو ، زن و فرزند است . فرق در میان « لهو » و « لعب » این است که از « لعب » هدف صحیحی موردنظر نیست ، درحالی‌که هدف از « لهو » ، سرگرمی و خوشگذرانی می‌باشد . پس معنی این است : اگر می‌خواستیم بازیچه و سرگرمی‌ای بگیریم **﴿قطعاً آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم﴾** یعنی : آن را از نزد خود و از خاستگاه قدرت خود بر می‌گرفتیم ، نه از نزد شما و بر اساس ساخت و پرداخت و انتخاب شما **﴿اگر کننده می‌بودیم﴾** یعنی : اگر از کسانی می‌بودیم که به گرفتن اسباب لهوولعب رغبت دارند ولی ما بزرگتر از آن هستیم که سرگرمی و خوشگذرانی اختیار کنیم بلکه همهٔ افعال ما حقّ است و هیچ عبث و بیهودگی‌ای در آن نیست . مجاهد در تفسیر (إِنْ كُنَّا فَاعِلِيْن) می‌گوید : هر « إِنْ » در قرآن برای نفی است ، یعنی : ما انجام دهندهٔ چنین کاری نیستیم و لهو و لعب را اختیار نمی‌کنیم . به قولی : مراد حق تعالی در این آیه ، ردّ سخن کسانی است که گفتند : بتان ، یا فرشتگان دختران خدایند .

بَلْ نَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَى ٱلْبَٰطِلِ فَيَدْمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ ٱلْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

﴿بلکه حق را بر باطل فرو می‌افگنیم﴾ یعنی : قطعاً آنچه گفتند ، دروغ و بی‌اساس است ، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سرگرمی بلکه شأن و وصف و سنّت ما این است که حق را بر باطل فرو می‌کوبیم **﴿پس آن را درهم می‌شکند﴾** و سرکوب می‌کند . اصل دمغ : شکستن و شگافتن سر است تا آنجا که شگاف به دماغ برسد ، که این ضربهٔ کشنده‌ای است . به‌قولی : مراد از حق : حجّت ، و مراد از باطل ، یاوه‌ها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند **﴿پس ناگهان باطل نابود می‌شود﴾** زَاهِق : از بین رونده و ناپدید شونده است **﴿وای**

بر شما از آنچه وصف می‌کنید ﴾ یعنی : شما به‌سبب وصف‌کردن خداوند متعال به آنچه که از آن مقدّس و منزّه است ، سزاوار بدفرجامی سخت و ننگینی مانند عذاب آخرت هستید .

وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَنْ عِندَهُۥ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾

يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾

﴿ و هرکه در آسمانها و زمین است از آنِ اوست ﴾ در ملک و بندگی و آفرینش و حق تعالی آفریننده ، روزی‌دهنده و مالک آنهاست پس چگونه برخی از مخلوقات وی شریک او توانند بود تا همچون او مورد پرستش قرار گیرند ؟! ﴿ و کسانی که نزد او هستند ﴾ یعنی : فرشتگان . « عندیّت ✿ نزد او بودن » در اینجا ، عندیّت تشریف و منزلت معنوی است ، نه عندیّت مکانی . آری ! کسانی که نزد او هستند؛ ﴿ از عبادت او تکبّر نمی‌ورزند ﴾ یعنی فرشتگان ، شأن و منزلت خود را از پرستش حق تعالی بزرگتر نمی‌شمرند و از عبادت و تذلّل در پیشگاه او سر باز نمی‌زنند ﴿ و خسته نمی‌شوند ﴾ از پرستش و نیایش پروردگار سبحان بلکه ﴿ شب و روز ، بی‌آن‌که سستی ورزند تسبیح می‌گویند ﴾ یعنی : فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش حق تعالی پایبنداند ، نه از آن احساس ضعف می‌کنند و نه ملول و دلگیر می‌شوند زیرا چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است؛ تسبیح گفتن برای فرشتگان به‌منزلهٔ نَفَس‌کشیدن برای ما است .

أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿٢١﴾

﴿**یا مگر برای خود خدایانی از زمین گرفته‌اند که آنها مردگان را بر می‌انگیزند؟**﴾ یعنی: یا مگر مشرکان خدایانی از زمین برای خود اختیار کرده‌اند که با وجود حقارت و بیچارگی‌ای که دارند، مردگان را از قبرهایشان بر می‌انگیزند و زنده می‌کنند؟ نه! قضیه چنین نیست زیرا آنچه که آنان به خدایی‌شان گرفته‌اند، از داشتن چنین توانایی و اوصافی بر کنار اند، نه می‌توانند کسی را زنده کنند و نه کسی را بمیرانند پس از چه روی به خدایی گرفته می‌شوند؟.

لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾

﴿**اگر در آن دو**﴾ یعنی: اگر در زمین و آسمان ﴿**جز خدای یگانه خدایان دیگری وجود داشت، قطعاً زمین و آسمان هردو تباه می‌شد**﴾ وجه تباهی آنها این بود که وجود خدایانی چند ایجاب می‌کرد که هریک از آنها باالاستقلال در تصرّف توانا باشند و قطعاً در این هنگام میان آنها تنازع و اختلاف پدید می‌آمد و به‌سبب این تنازع، فساد و تباهی آسمان و زمین حتمی بود ﴿**پس منزّه است خدا پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند**﴾ از شرک و غیر آن از صفاتی که لایق جلال و کمال حق تعالی نیست.

متکلّمان از این آیه بر توحید حق تعالی برهانی اقامه کرده و آن را «برهان تمانع» نامیده‌اند و در شرح آن گفته اند:

اگر وجود خدایانی چند درکار می‌بود، قطعاً میان اراده‌های آنان تعارض و تمانع پیدا می‌شد؛ به این معنی که اگر یکی از آن خدایان چیزی می‌خواست و دیگری ضدّ یا خلاف آن را، قضیه از دو حال بیرون نبود؛ یا مراد هردوی آنها برمی‌آمد، یا مراد یکی از آنها؛ اگر مراد هردو برمی‌آمد، به اجتماع ضدّین

می‌انجامید و میان دو اراده، تضادّ و تداخل پدید می‌آمد و نهایتاً تعارض و تداخل قدرتها کاروبار جهان را مختلّ می‌کرد زیرا ـ مثلاً ـ یکی از آنها می‌خواست که انسان را بیافریند و دیگری نمی‌خواست، یکی می‌خواست باران ببارد و دیگری نمی‌خواست و همین طور تا به آخر... اگر مراد هیچ یک برنمی‌آمد، این خود نشان می‌داد که هیچ یک از آنها خدای قادر و مقتدری نیست و اگر فقط مراد یکی برمی‌آمد، این نشان می‌داد که یکی از آنها قادر است و دیگری بی‌قدرت و آن یکی که بی‌قدرت بود، به همین علّت خدا نبود زیرا خدایی که مقتدر نباشد و قدرت وی مطلق و بی‌نهایت نباشد، شایستهٔ خدایی نیست. پس اکنون که جهان آفرینش از نظم و قانون دقیقی برخوردار است، از حاکمیّت و فراگیری این نظم می‌توان چنین نتیجه گرفت که این نظم و قانون، محصول امر و تقدیر و توانایی خدای واحدی است که هیچ معارضی ندارد[1].

لَا يُسْـَٔلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ ﴿۲۳﴾

﴿الله از آنچه می‌کند پرسیده نمی‌شود﴾ یعنی: حق تعالی به‌سبب قوّت سلطه، عظمت، جلال و یگانگی‌اش در الوهیّت و مالکیّت؛ از سوی احدی از خلقش در بارهٔ چیزی از قضا و قدرش موردپرسش قرار نمی‌گیرد ﴿ولی آنان﴾ یعنی بندگان ﴿پرسیده می‌شوند﴾ از آنچه می‌کنند. یعنی: خدای سبحان آنان را از افعالشان موردپرسش قرار می‌دهد زیرا آنها بندگان و مملوکان اویند همچنین همهٔ مخلوقاتی که مشرکان مدّعی الوهیّت آنان هستند ـ مانند مسیح و فرشتگان ـ مورد بازپرسی قرار می‌گیرند؛ زیرا هیچ مخلوقی صلاحیّت خدایی را ندارد و بنده و آفریدهٔ مطیع

۱ ـ امام فخر الدّین رازی بر وحدانیّت خداوند جَلّ جَلالُه ادلّهٔ عقلی و نقلی دیگری نیز اقامه کرده که مجموع آنها بیست‌ودو دلیل است، چهارده دلیل عقلی و هشت دلیل نقلی پس برای آگاهی از آنها به تفسیر «کبیر» مراجعه کنید.

خدای سبحان است .

أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً ۖ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَـٰنَكُمْ ۖ هَـٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِىَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِى ۗ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٱلْحَقَّ ۖ فَهُم مُّعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾

﴿ **آیا به‌جای او خدایانی را به پرستش گرفته‌اند** ﴾ از مخلوقات زمین یا از مخلوقات آسمان و بدین سبب از محاسبهٔ حق تعالی غافل و از یاد وی روگردانند ؟ ﴿ **بگو برهانتان را بیاورید** ﴾ بر این ادّعا که آنان خدایانند ولی شما هیچ راهی ــ نه از عقل و نه از نقل ــ به‌سوی این برهان ندارید چنان که نفی دلیل عقلی بر شرک در (آیهٔ ۲۲) بیان شد و نفی دلیل نقلی نیز از این فرمودهٔ وی بر می‌آید : ﴿ **این است ذکر کسانی که با منند** ﴾ یعنی : این است وحی نازل شده بر من برای ابلاغ آن به امّتم ﴿ **و این است ذکر کسانی که پیش از من بودند** ﴾ یعنی : اینک این هم کتابهایی که قبل از من نازل شده است پس بنگرید که آیا در یکی از آنها هم راجع به این امر سخن رفته است که خدای سبحان به گرفتن خدایی غیراز خود فرمان داده باشد ؟ ﴿ **بلکه بیشترشان حق را نمی‌دانند** ﴾ یعنی : از آن جاهل و بی‌خبرند و میان حقّ و باطل هیچ فرق و تمییزی نمی‌گذارند ﴿ **پس آنان** ﴾ به سبب این جهل ﴿ **رویگردانند** ﴾ از پذیرش حق و ادامه‌دهنده‌اند بر روگردانی از توحید و پیروی از پیامبر لذا نه در حجّتی تأمّل ، نه در برهانی تدبّر و نه در دلیلی تفکّر می‌کنند .

سپس خداوند متعال برای تأکید و تبیین بیشتر مضمون کتب و رسالتهای آسمانی در امر توحید و یکتاپرستی ، می‌فرماید :

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِىٓ إِلَيْهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّآ

أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ﴿٢٥﴾

﴿و پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این‌که به او وحی می‌فرستادیم که: خدایی جز من نیست پس مرا بپرستید﴾ بنابراین، رسالتهای همهٔ انبیای عظام علیهم السلام بر توحید و یکتاپرستی مبتنی بوده است و لذا مشرکان بر شرک خود هیچ گونه حجّت و برهانی ندارند.

وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَـٰنُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَـٰنَهُۥۚ بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ ﴿٢٦﴾

﴿و گفتند: خدای رحمان فرزندی اختیار کرده﴾ گویندگان این سخن، قبیلهٔ «خزاعه» بودند که می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند! ﴿او منزّه است﴾ از این افترا ﴿بلکه آنان بندگانی ارجمنداند﴾ یعنی: فرشتگان چنان‌که آنان می‌پندارند نیستند بلکه ایشان بندگانی برای خدای سبحان هستند که به سبب تکریم و گرامی‌داشت وی ارجمند و والاقدر شده و به موهبت قرب وی نایل آمده‌اند و از آنجا که عبودیّت با ولدیّت منافات دارد پس آنان فرزندان وی نیستند.

لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ ﴿٢٧﴾

﴿که در هیچ سخنی بر او پیشدستی نمی‌کنند﴾ یعنی: فرشتگان هیچ سخنی نمی‌گویند تا حق تعالی آن را نگوید، یا ایشان را بدان امر نکند ﴿و آنان به فرمان او کار می‌کنند﴾ یعنی: فرشتگان فقط همان کاری را می‌کنند که خداوند ﷻ ایشان را به آن دستور دهد پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنان‌که سخنشان تابع سخن پروردگار است، عملشان نیز مبتنی بر امر وی می‌باشد.

يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ ﴿٢٨﴾

﴿آنـچه در پـیش رویشـان و آنـچه پشت سـرشان است، مـی‌دانـد﴾ یـعنی: خداوند متعال آنچه را که فرشتگان در گذشته عمل کرده‌اند و آنچه را که در آینده عمل خواهندکرد، می‌داند پس ایشان هیچ عملی را انجام نداده و هیچ سخنی را نگفته‌اند و نمی‌گویند مگر به علم حق تعالی **﴿و جز برای کسی که خدا رضایت داده شفاعت نمی‌کنند﴾** وکسانی که حق تعالی به شفاعت فرشتگان در حقّشان رضـایت داده، اهل «لااله‌الاالله» اند که حق تعالی از ایشان خشنود شـده است **﴿و خـود از خشیت حق تعالی هراسانند﴾** خشیت: ترس همراه با تعظیم و بزرگداشت است امّـا إشفاق: ترسی است که با توقّع و احتیاط و حذر همراه باشد. یعنی: فرشتگان بـه سبب شناخت و معرفتی که نسبت به خداوند ﷻ دارند چنان‌که حقّ خشـیت وی است، از وی می‌ترسند.

۞ وَمَن يَقُلۡ مِنۡهُمۡ إِنِّيٓ إِلَٰهٞ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجۡزِيهِ جَهَنَّمَۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٢٩﴾

﴿و هرکس از آنان﴾ یعنی: از فرشتگان **﴿بگوید که: من نیز بجز الله خدا هستم﴾** و سزاوار پرستش می‌باشم، **﴿پس او را به دوزخ کیفر مـی‌دهیم﴾** یـعنی: آن گـویندۀ فرضی را به‌سبب سخنی که گفته است، به عذاب جهنّم مجازات می‌کنیم چنان‌که غـیر وی از مـجرمان را جـزا مـی‌دهیم **﴿آری! سـزای سـتمکاران را ایـن گـونه می‌دهیم﴾** یعنی: مشرکانی را که با شرک‌آوری به خدای سبحان و ادّعای ربوبیّت

غیر وی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند، این گونه به دوزخ کیفر می‌دهیم زیرا آنان الوهیّت را در غیر جای حقیقیِ آن قرارداده‌اند.

أَوَلَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَٰهُمَا ۖ وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَىْءٍ حَىٍّ ۖ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۰﴾

﴿**آیا کافران ندیدند**﴾ یعنی: آیا نیندیشیده و ندانسته‌اند ﴿**که آسمانها و زمین فروبسته بودند**﴾ به قولی: مراد این است که آسمانها همه یک آسمان و زمین‌ها نیز همه یک زمین بودند پس از هم شکافته و جدا ساخته شدند. به قولی‌دیگر: آسمانها و زمین همه به یک‌دیگر چسبیده و متّصل بودند. به‌قولی دیگر: آسمان در حالی قرارداشت که نمی‌بارانید و زمین در حالی قرارداشت که نمی‌رویانید ﴿**پس آن دو را از هم جدا کردیم**﴾ یعنی: بعضی از آن دو را از بعضی دیگر جدا کرده و برگشادیم. بنابر وجه دیگر در تفسیر آیه، معنی چنین است: آسمان را چنان گردانیدیم که بباراند و زمین را چنان گردانیدیم که برویاند. گفتنی است که امروزه هر دوی این تفسیر با دقیق‌ترین نظریّات علمی دانشمندان علوم هستی شناسی سازگار است.

قضیهٔ بسته و پیوسته بودن و سپس ازهم گشاده‌شدن آسمانها و زمین نزد دانشمندان نجوم به‌نام پدیدهٔ «سدیم» معروف است، این دانشمندان برآنند که خورشید، ستارگان و زمین همه یک قطعه و یک پیکرهٔ واحدی بوده‌اند و در اثنای سیر سریع خورشید، زمین و سیّارات دیگر از آن جدا شده‌اند، سپس خداوند متعال برای هریک از آنها برحسب تأثیر نیروی جاذبه، مداری مخصوص قرار داد که در همان مدار معیّن خود سیر می‌کنند. البتّه اینها غیر از آسمانهای به‌هم‌پیوسته‌ای هستند که فرشتگان و ملاء اعلیٰ در آنها زندگی می‌کنند، همان

آسمانهایی که از نظر شیخ سعید حوّی‌﷫ در شمار عالم غیب به حساب می‌روند. همچنین در علم نجوم نظریّه‌ای وجود دارد که می‌گوید: مادّهٔ اصلی کائنات یک چیز است و کائنات در اثر یک انفجار بزرگ پدید آمده‌است.

هرچند ما نمی‌خواهیم که نصوص یقینی و قاطع قرآن را بر نظریّه‌های غیریقینی‌ای حمل کنیم که امروز پذیرفته شده‌اند و چه بسا فردا ردّ شوند؛ همان طوری که نمی‌خواهیم برای قرآن کریم که حقیقتی یقینی است، از نظریّات غیریقینی بشر تصدیق کننده‌ای بجوییم ولی می‌توانیم بگوییم که نظریّات نجومی جدید با حقایق علمی‌ای که قرآن کریم هزار و چهارصد سال قبل اعلام نموده، تصادمی ندارند و در نهایت اگر فرضیّه و نظریّهٔ علمی‌ای درست باشد، آن فرضیّه در راستای تفسیر آیات علمی قرآن کریم قراردارد.

همچنین این تعبیر قرآن کریم: (أَوَلَمْ يَرَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ۞ آیا کافران ندانسته‌اند)، به این حقیقت اشاره دارد که کافران خواهند بود که این حقایق علمی را کشف خواهند کرد. و خود این تعبیر نیز مظهری از مظاهر اعجاز قرآن کریم است.

به هر حال، پیشگامی قرآن کریم در عرصهٔ علم و اعلام وی از یک حقیقت کَونی بزرگ، دلیل روشن و قاطعی بر این امر است که قرآن کلام خداوند ﷻ و وحی مُنزَل وی است[1].

﴿و﴾ آیا کافران ندانسته‌اند که ما ﴿هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟﴾ یعنی: ما هر موجود زنده‌ای را ـ اعم از حیوان و نبات ـ با آبی که آن را از آسمان نازل می‌کنیم، زنده ساختیم و آب را سبب حیات هر موجود زنده‌ای در عرصهٔ زمین گردانیدیم.

این مقطع از آیه نیز نظریّهٔ علمی‌ای را که می‌گوید: منشأ پیدایش حیات اوّلیّه، دریا بوده است، تأیید می‌کند.

---

۱ ـ نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» تألیف مترجم.

﴿آیا باز هم ایمان نمی‌آورند؟﴾ با وجود مشاهدهٔ آن‌همه نشانه‌های عظیمی که مقتضی ایمان قطعی به وجود خدای ذوالجلال است؟.

وَجَعَلْنَا فِي ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾

﴿و در زمین کوههایی استوار افکندیم﴾ رَواسِيْ: کوههای محکم و استوار ﴿تا مبادا زمین آنان را بجنباند﴾ یعنی: تا زمین آنان را نجنباند و مضطرب و ناآرام نسازد ﴿و در آن﴾ یعنی: در کوههای استوار یا در زمین ﴿فجاجی پدید آوردیم﴾ فجاج: عبارت از گشادگی‌هاست. علّامه زجاج در بارهٔ «فجاج» می‌گوید: «هر پارگی و شکافی در میان دو کوه، فجّ است». و این گشادگی‌ها ﴿راهها﴾یی فراخ و آمادهٔ عبورومرور عابران است ﴿تا باشد که آنان راه یابند﴾ به‌سوی مصالح و منافع زندگی و شهرها و اماکن موردنظر خود.

وَجَعَلْنَا ٱلسَّمَآءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا ۖ وَهُمْ عَنْ ءَايَـٰتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿٣٢﴾

﴿و آسمان را سقفی محفوظ قراردادیم﴾ که از سقوط و افتادن بر زمین محفوظ و نگاه‌داشته شده است. فراء در تفسیر آن می‌گوید: «آسمان به وسیلهٔ ستارگان از دستبرد شیاطین محفوظ است» ﴿و آنان از آیات آسمان﴾ یعنی: از نگرش در احوال و نشانه‌های آن ـ همچون خورشید، ماه و غیره که دالّ بر وجود خدای سبحان، وحدانیّت، کمال قدرت و بزرگی حکمت اوست ﴿اعراض می‌کنند﴾ و در آنها به درستی تدبّر و تفکّر نمی‌نمایند تا به وجود و وحدانیّت خالق متعال پی ببرند.

وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ﴿٣٣﴾

﴿و اوست آن‌که شب و روز و آفتاب و ماه را آفرید که هریک در سپهری شناورند﴾ یعنی: هریک از خورشید و ماه و ستارگان، در سپهر (فلک) خاص و معیّن خود در فضا شناورند پس فلک آنها عبارت است از: مدار و خطّ سیر آنها لذا هریک در فلک و مدار خود همچون شناگری که در آب شنا می‌کند، شنا می‌کنند.

اشاره می‌کنیم که تعمّق در هریک از ادلّهٔ شش‌گانهٔ ذکر شده در این آیات، بویژه در عصر حاضر که آیات قرآن کریم بر جبین علوم جدید می‌درخشند، برای ایمان‌آوردن جهانی کافی است.

وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلۡخَٰلِدُونَ ﴿٣٤﴾

﴿و ما پیش از تو هم برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم﴾ در دنیا. اکثر فقها با استناد به این آیهٔ کریمه برآنند که: خضر﵇ نیز درگذشته است. **﴿آیا اگر تو بمیری﴾** به اجل مقرّر و محتوم خود **﴿آنان جاویدانند؟﴾** یعنی: اگر تو می‌میری، آنها نیز می‌میرند بنابراین، در مرگ دشمن هیچ گونه شادی و دشمن‌کامی‌ای نیست.

این آیه چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده است، هنگامی نازل شد که کفّار گفتند: محمّد ﷺ به‌زودی می‌میرد و ما از دست وی راحت می‌شویم. ابن‌منذر از

ابن جریج روایت دیگری را در بیان سبب نزول ذکر کرده و می‌گوید: از ملأ أعلی به رسول خدا ﷺ خبر مرگ ایشان را دادند، آن حضرت ﷺ عرض کردند: پروردگارا! چه کسی برای امّتم باقی می‌ماند تا آنان را رهبری کند؟ همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد.

كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ ۗ وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةً ۖ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾

﴿**هر نفسی چشندهٔ مرگ است**﴾ یعنی: هر روحی چشندهٔ مفارقت و جدایی از جسم خویش است پس احدی از صاحبان ارواح باقی نمی‌ماند مگر این‌که روح از بدنش جدا می‌شود؛ هرکسی که باشد و این مقتضای صفت قهّاریّت حق تعالی است ﴿**و شما را از راه امتحان به بد و نیک مبتلا می‌کنیم**﴾ ابن‌عبّاس ﷺ در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی شما را به آسانی و سختی، سلامتی و بیماری، توانگری و فقر، حلال و حرام، طاعت و معصیت و هدایت و ضلالت می‌آزماییم تا در عینیّت بنگریم که شکر و صبر شما چگونه است». البتّه آزمودن به نعمت، سخت‌تر از آزمودن به نکبت و مصیبت است چراکه بسیاری در آزمون دشواری‌ها موفّق می‌شوند امّا کم‌اند کسانی که در آزمون نعمت‌ها پایداری کنند ﴿**و به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوید**﴾ نه به‌سوی دیگران پس شما را دربرابر اعمالتان جزا می‌دهیم.

وَإِذَا رَءَاكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَـٰذَا ٱلَّذِي يَذْكُرُ ءَالِهَتَكُمْ وَهُم بِذِكْرِ ٱلرَّحْمَـٰنِ هُمْ كَـٰفِرُونَ ﴿٣٦﴾

﴿**و کسانی که کافر شدند**﴾ یعنی: مشرکان ﴿**چون تو را ببینند، فقط به مسخره‌ات می‌گیرند**﴾ هُزو: تمسخر است. و می‌گویند: ﴿**آیا این همان کسی است که خدایانتان را یاد می‌کند؟**﴾ یعنی: به خدایانتان بد می‌گوید و بر آنها عیب می‌گیرد؟ ﴿**درحالی‌که آنان خود، یاد رحمان را منکرند**﴾ یعنی: مشرکان رسول خدا ﷺ را به‌مسخره می‌گیرند که چرا خدایان بی‌جانی را که از سود و زیان رساندن ناتوانند به بدی یاد می‌کند، حال آن‌که خود از یاد کردن خدای رحمان به آنچه که شایستهٔ شأن وی از یگانگی است، کافر و منکرند پس درواقع آنها هستند که سزاوار طعن و تمسخر و سرزنش می‌باشند نه نبیّ رحمت.

سُدی در بیان **سبب‌نزول** روایت می‌کند: رسول خدا ﷺ از کنار ابوجهل و ابوسفیان می‌گذشتند درحالی‌که آن‌دو باهم مشغول گفت‌وگو بودند و چون ابوجهل رسول خدا ﷺ را دید، استهزاکنان خندید و خطاب به ابوسفیان گفت: این همان پیامبر طایفهٔ بنی عبد مناف است!! ابوسفیان خشمگین گشت و گفت: آیا منکر آن هستید که از بنی عبدمناف پیامبری مبعوث گردد؟ رسول خدا ﷺ سخن آن‌دو را شنیدند پس روی به ابوجهل نموده او را تهدید کردند و گفتند: من تو را از عناد و مخالفت دست‌بردار نمی‌بینم تا آن‌گاه که به تو نیز همان برسد که به عمویت ولیدبن مغیره رسید. سپس روی به ابوسفیان کرده فرمودند: امّا تو! تو هم نگفتی آنچه را که گفتی [در دفاع از بنی عبد مناف]، مگر به انگیزهٔ حمیّت و ننگ [قبیله‌وی]. همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

خُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ مِنۡ عَجَلٖۚ سَأُوْرِيكُمۡ ءَايَٰتِي فَلَا تَسۡتَعۡجِلُونِ ﴿٣٧﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ قبیلهٔ قریش نازل شد زیرا آنها عذاب الهی را به‌شتاب طلبیدند.

﴿**انسان از شتاب آفریده شده‌است**﴾ یعنی: شتاب کردن در کارها جزو طبیعت

انسان است ﴿به‌زودی آیات خود را به شما می‌نمایانیم﴾ یعنی: به‌زودی مجازاتهای خود را ـ با عذاب دوزخ ـ بر شما فرود می آوریم ﴿پس از من به‌شتاب نخواهید﴾ فرودآوردن عذاب را قبل از وقت آن چراکه این عذاب خواه‌ناخواه بر شما آمدنی است. به‌قولی: مراد از «آیات» معجزاتی است که بر راستگویی رسول خدا ﷺ دلالت می‌کند و سرانجام نیکی است که خدای عزّوجلّ برای آن حضرت ﷺ و دعوتشان قرار داده‌است.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٣٨﴾

﴿و می‌گویند﴾ مشرکان ﴿اگر راست می‌گویید پس این وعده کی فرامی‌رسد؟﴾ یعنی: ای مسلمانان! اگر شما به وعدهٔ خود دربارهٔ فرودآمدن عذاب و فرارسیدن قیامت صادق هستید ـ همان وعده‌ای که آن را در قرآن تلاوت می‌کنید و می‌گویید که از نزد خداست ـ پس آن وعده کَی فراخواهد رسید؟ البتّه آنها این سخن را از سر تکذیب و انکار و عناد و استبعاد گفتند.

لَوْ يَعْلَمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ ٱلنَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾

پاسخ این است: ﴿اگر کافران صورت حالِ آن وقت راکه آتش را نه از چهره‌هایشان و نه از پشتهایشان بازنمی‌توانند داشت و نه خود نصرت داده می‌شوند، می‌دانستند﴾ چنین سخنانی نمی‌گفتند و قطعاً به اوصاف کفر و استهزا و شتاب‌زدگی وصف نمی‌شدند. آری! اگر آنها با علم یقین به این حالات راه می‌بردند، یقیناً می‌دانستند که قیامت آمدنی است لذا این جهل‌شان است که کفر و

استهزا و انکار قیامت را در نگاه و اندیشه‌شان این‌چنین سهل و ساده گردانیده است.

بَلۡ تَأۡتِيهِم بَغۡتَةٗ فَتَبۡهَتُهُمۡ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ ﴿٤٠﴾

﴿**بلکه**﴾ آتش دوزخ، یا قیامت ﴿**به‌طور ناگهانی به آنان می‌رسد**﴾ به گونه‌ای که غافلگیر می‌شوند ﴿**و آنان را بهت‌زده می‌کند**﴾ یعنی: حیران، سراسیمه و غافلگیرشان می‌گرداند به طوری‌که دست و پای خود را گم می‌کنند و نمی‌دانند که چه باید بکنند ﴿**نمی‌توانند آن را برگردانند**﴾ یعنی: نمی‌توانند آتش دوزخ را از چهره‌ها و پشتهای خود دفع کنند ﴿**و نه به آنان مهلت داده می‌شود**﴾ یعنی: هیچ گونه ضرب‌الاجل و تأخیری هم برایشان منظور نمی‌شود تا توبه کنند و عذری پیش آورند.

وَلَقَدِ ٱسۡتُهۡزِئَ بِرُسُلٖ مِّن قَبۡلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُواْ مِنۡهُم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿٤١﴾

سپس حق تعالی برای دلجویی از پیامبر خویش ﷺ می‌فرماید: ﴿**و مسلماً پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرارگرفتند**﴾ یعنی: اگر این گروه مشرک تو را مورد استهزا قرار داده‌اند، بدان که امّتهای پیشین نیز با پیامبران خود همین روش را در پیش گرفته و به شأن و جایگاه والایشان بی‌حرمتی کردند ﴿**پس کسانی که آنان را مسخره می‌کردند، آنچه که آن را به استهزا می‌گرفتند**﴾ یعنی: جزای استهزایشان

﴿گریبانگیرشان شد﴾ و آن جزا بر کسانی که پیامبران را مورد تمسخر قرار داده و به ایشان استهزا می‌کردند احاطه کرد و از عذاب الهی هیچ گریزگاهی نیافتند. البتّه این وعده‌ای است به رسول خدا ﷺ که فرجام کفّار زمانشان نیز همین خواهد شد چنان‌که فرجام کار تمسخرکنندگان انبیای پیشین چنین بود.

قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ مِنَ ٱلرَّحْمَٰنِ ۗ بَلْ هُمْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِم مُّعْرِضُونَ ﴿۴۲﴾

﴿بگو چه‌کسی شما را شب و روز از عذاب رحمان نگهبانی می‌کند؟﴾ یعنی: چه‌کسی شما را از آنچه که خدای رحمان می‌خواهد بر شما از مجازاتهای دنیا و آخرت فرودآورد، حفظ و حراست می‌کند؟ پاسخ این است که هیچ کس! ﴿بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند﴾ خدای عزّوجلّ را به‌یاد نمی‌آورند و یاد او هم به فکرشان خطور نمی‌کند بلکه از این فکر و اندیشه اعراض کرده و هرگز زحمت فکر کردن در این امور را به خود نمی‌دهند.

أَمْ لَهُمْ ءَالِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِّن دُونِنَا ۚ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُم مِّنَّا يُصْحَبُونَ ﴿۴۳﴾

﴿آیا برای آنان خدایانی غیراز ما است که از آنان حمایت‌کنند؟﴾ یعنی: مگر برایشان جز ما خدایان دیگری است که آنان را از عذاب ما باز دارند؟ نه! آن‌گونه که می‌پندارند نیست؛ ﴿نه می‌توانند خود را نصرت دهند﴾ یعنی: آن خدایان ادّعایی‌شان از یاری دادن خود عاجزند پس چگونه می توانند دیگران را یاری دهند؟ ﴿و نه از

جانب ما هم محفوظ می‌مانند ﴾ یعنی: آن خدایان پنداری از جانب الله ﷻ نیز تأیید و توفیقی نمی‌یابند پس چگونه می‌توانند دیگران را یاری و توفیق دهند؟.

بَلْ مَتَّعْنَا هَٰٓؤُلَآءِ وَءَابَآءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْعُمُرُ ۗ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِى ٱلْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَآ ۚ أَفَهُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿٤٤﴾

﴿**بلکه اینان و پدرانشان را بهره‌مند کردیم** ﴾ یعنی: مردم مکّه و پدرانشان را با نعمت‌هایی که برآنان دادیم، بهره‌مند کردیم ﴿**تا آن‌که عمرشان به درازا کشید** ﴾ پس به این طول عمر فریفته شده و گمان کردند که پیوسته در همین نازونعمت برقرار خواهند ماند ﴿**آیا نمی‌بینند** ﴾ یعنی: آیا نمی‌نگرند تا این حقیقت راکه دلیل آشکار نافذبودن امر الهی و عجز دیگران است ببینند؛ ﴿**که ما می‌آییم و زمین را از جوانب آن فرو می‌کاهیم؟** ﴾ یعنی: سرزمین کفر را از اطراف و جوانب آن ـ با غالب ساختن مسلمانان بر آن ـ می‌کاهیم و آن را برای پیامبر خود ﷺ و مسلمانان ـ کشوری پس از کشور دیگر و قلمروی پس از قلمرو دیگر ـ می‌گشاییم؟ به قولی معنی این است: ما باکشتن و اسیرساختن کفّار، از زمین می‌کاهیم.

بعضی از دانشمندان عصر حاضر برآنند که آیهٔ کریمه بر کاستن از اطراف کرهٔ زمین ـ در شمال و جنوب آن ـ دلالت روشنی دارد و به‌خاطر همین کاستن مداوم از اطراف زمین است که زمین کاملاً مدوّر نیست. البتّه این پدیده‌ای است که دانشمندان از وجود آن در قطب شمال و جنوب، به خطّ «اهلیلجی» تعبیر می‌کنند و این اعجاز دیگری از معجزات علمی قرآن کریم است[1]. ﴿**آیا باز هم آنان پیروزند؟** ﴾ و آنچه بر سر همه می‌آید، بر سرشان نخواهد آمد؟ یعنی: چگونه

---

۱ ـ نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم»، تألیف مترجم.

آنان بر ما پیروز خواهند بود، درحالی‌که ما از اطراف سرزمینشان می‌کاهیم تا بدانجا که آنان را در سرزمینشان محاصره می‌کنیم و سپس آن را بر پیامبر خود و مسلمین می‌گشاییم و کار کفّار را واژگون و بی‌سرانجام می‌گردانیم؟! که این معنی بنا بر تفسیر اوّل است.

قُلْ إِنَّمَآ أُنذِرُكُم بِٱلْوَحْيِ ۚ وَلَا يَسْمَعُ ٱلصُّمُّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾

سپس خداوند متعال به پیامبرش دستور می‌دهد تا به مشرکان چنین بگوید: **﴿بگو: جز این نیست که من فقط شما را به وسیلهٔ وحی هشدار می‌دهم﴾** نه از پیش خودم و این مأموریّتی است که خداوند ﷻ مرا برای انجام آن مبعوث کرده است **﴿ولی چون ناشنوایان بیم داده شوند، دعوت را نمی‌شنوند﴾** یعنی: قطعاً کسی که خداوند ﷻ شنوایی‌اش را از بین برده باشد، دعوت و ندای کسی را که از افتادن در خطر بیمش می‌دهد نمی‌شنود پس این گروه نیز از شنیدن بیم و هشدارهای تو کرند زیرا همچون کران از کنار هشدارهای تو بی‌پروا می‌گذرند.

وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَٰوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٤٦﴾

﴿و اگر شمه‌ای﴾ یعنی: کمترین چیزی **﴿از عذاب پروردگارت به آنان برسد، قطعاً می‌گویند﴾** اعتراف‌کنان **﴿ای وای بر ما، بی‌گمان ما ستمکار بوده‌ایم﴾** یعنی: در آن هنگام است که آنان به ولوله و واویلا پرداخته و به ظلم و ستم خویش اعتراف

می‌کنند.

وَنَضَعُ ٱلْمَوَٰزِينَ ٱلْقِسْطَ لِيَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْـًٔا ۖ وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا ۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ﴿۴۷﴾

﴿**و ترازوهای عدل را**﴾ که راست و درست و دقیق‌سنج‌اند ﴿**در روز قیامت درمیان می‌نهیم**﴾ برای وزن‌کردن اعمال بندگان. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیشتر علما برآنند که ترازوی عدل الهی در روز قیامت یک ترازو است پس (ترازوها) از آن روی به صیغهٔ جمع آمده که اعمالی که در آن روز وزن می‌شوند، متعدّدند». ﴿**پس بر هیچ‌کس در چیزی ستم کرده نشود**﴾ یعنی: آن ترازو چنان به عدل مطلق سنجش می‌کند که از نیکی‌های هیچ نیکوکاری چیزی کم نشده و بر بدی هیچ بدکاری نیز چیزی افزوده نمی‌شود ﴿**و اگر هم‌وزن دانهٔ خردلی باشد**﴾ یعنی: اگر عمل بسیار سبک و ناچیز باشد؛ چون دانهٔ سپندی در کوچکی خویش ﴿**آن را می‌آوریم**﴾ یعنی: آن را از همانجایی که در ملک ما قرار داشته، با همان وزن حقیقی‌اش حاضر می‌کنیم تا بر آن پاداش دهیم ﴿**و ما خود حسابرسی را بسنده‌ایم**﴾ و حساب را به درستی و محکمی هر چه تمامتر برپا می‌داریم پس هیچ چیز از نزد ما فوت نمی‌شود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمٰنِ، سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهِ ــ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيمِ ✿ دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در ترازوی اعمال سنگین و نزد خدای رحمان بسیار دوست‌داشتنی می‌باشند: سبحان الله وبحمده ــ سبحان الله العظيم».

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ٱلْفُرْقَانَ وَضِيَآءً وَذِكْرًا

لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

﴿و هرآینه به موسی و هارون فرقان دادیم﴾ مراد از فُرْقان: تورات است زیرا در آن میان حلال و حرام و حقّ و باطل فرق نهاده شده. به قولی: مراد از فرقان در اینجا، پیروزی بر دشمنان است ﴿و﴾ تورات ﴿روشنی است﴾ یعنی: تورات برای پرهیزگاران هدایت و نوری است پس اگر به آن تمسّک جویند، روانشان از آن روشن گشته و به وسیلهٔ انوار آن بر تاریکی‌های جهل و گمراهی فایق می‌آیند ﴿و برای پرهیزگاران پندی است﴾ که به آنچه در آن است، پندواندرز می‌گیرند پس فقط پرهیزگارانند که از آن نفع می‌برند و فقط آنانند که تورات در حقّشان نور و هدایت و فرقانی است.

ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ وَهُم مِّنَ ٱلسَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾

﴿همان کسانی که از پروردگارشان غائبانه می‌ترسند﴾ یعنی: درحالی از عذاب حق تعالی می‌ترسند که او نسبت به آنان غایب است. یا در خلوت خویش ازبندگان، از عذاب حق تعالی می‌ترسند؛ پس این ترس برآمده از تقوا است ﴿و آنان از قیامت بیمناکند﴾ مُشْفِقُوْن: قبلاً گفتیم که إشفاق ترسی است که با توقّع و احتیاط همراه باشد. یعنی: فقط پرهیزگارانند که از قیامت چنین هراس و نگرانی‌ای دارند. پس این گروه‌اند که تورات در حقّشان فرقان، نور و ذکری است.

و هرگاه تورات نور و ذکری باشد، قرآن از باب اولی چنین است:

وَهَٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنزَلْنَٰهُ ۚ أَفَأَنتُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ ﴿٥٠﴾

﴿و این ذکری است مبارک﴾ یعنی: قرآن برای کسی که از آن پند می‌گیرد،

اندرزی خجسته و موعظهٔ بیدارگر و بسیار پرخیر و برکت است ﴿**که آن را فرو فرستادیم**﴾ بر محمّد ﷺ ﴿**آیا شما به آن منکرید؟**﴾ یعنی: چگونه منکر آنید که قرآن از جانب خدای عزّوجلّ نازل شده است، با آن‌که به این امر که تورات فرو فرستادهٔ حق تعالی است معترفید؟ استفهام برای توبیخ است. قبلاً نیز در این تفسیر شریف بیان کردیم که در بسیاری از مواضع قرآن، پیامبر ما ﷺ با موسی علیه السلام و تورات با قرآن مقرون با هم ذکر می‌شوند.

۞ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَآ إِبْرَٰهِيمَ رُشْدَهُۥ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِۦ عَٰلِمِينَ ﴿٥١﴾

﴿**و درحقیقت، پیش از آن به ابراهیم رشد او را دادیم**﴾ یعنی: پیش از دادن تورات به موسی و هارون، رشدی را که سزاوار ابراهیم و امثال وی از پیامبران علیهم السلام است به او دادیم و او را به راههای خیر و صلاح در دین و دنیا راهنمون کردیم. یا مراد این است: رشد و رهیافت ابراهیم علیه السلام را پیش از نبوّتش به وی دادیم؛ یعنی آن‌گاه که شب بر وی پرده افگند و او ماه و ستارگان را دید، به او توفیق تفکّر و استدلال دادیم [1] ﴿**و ما به او دانا بودیم**﴾ که شایسته و پذیرای رشد است و برای این کار صلاحیّت و آمادگی دارد.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِىٓ أَنتُمْ لَهَا عَٰكِفُونَ ﴿٥٢﴾

﴿**آن‌گاه که**﴾ ابراهیم علیه السلام ﴿**به پدر خود**﴾ آذر ﴿**و به قومش**﴾ نمرود و پیروان وی

۱ ـ تفصیل این موضوع در سورهٔ [انعام/ ۷۶] آمده است.

﴿**گفت: این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟**﴾ یعنی: این بتانی که شما به پرستش آنها پایبند شده‌اید چیستند؟ البتّه این حقیقت که ابراهیمعليه‌السلام از همان کوچکی پرستش مجسّمه‌ها را توسّط قومش به انکار برخواست و بتان را تحقیر کرد، خود بزرگترین نشانهٔ رشد وی بود. اصل تمثال: چیزی است که با چیز دیگری از مخلوقات خدای سبحان شبیه‌سازی شده باشد و بتانی که ابراهیمعليه‌السلام پرستش آنها را به زیر سؤال برد، نیز به تصاویر مختلف صورت نگاری شده بودند. بدین‌سان بود که ابراهیمعليه‌السلام پرستش بتان از سوی قومش را به زیر سؤال برد. روایت شده‌است که علیعليه‌السلام از نزد گروهی که مشغول بازی شطرنج بودند می‌گذشت پس خطاب به آنان به این آیه استشهاد نمود: (مٰا هٰذِهِ التَّمٰاثِيْلُ الَّتِيْ اَنْتُمْ لَهٰا عٰاكِفُوْنَ ۞ این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟) و افزود: اگر یکی از شما اخگری را به‌دست گیرد تا در دست او خاموش شود و خاکستر گردد، بهتر از آن است که به این مهره‌ها دست بزنند.

قَالُواْ وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ ﴿٥٣﴾

پدر ابراهیمعليه‌السلام و بت پرستان دیگر در پاسخ وی ﴿**گفتند: پدران خود را پرستشگران آنها یافتیم**﴾ یعنی: پدران خود را در حالی یافتیم که این مجسّمه‌ها را پرستش می‌کردند پس ما هم با اقتدا به آنان و دنبال کردن راه و رسم‌شان به پرستش آنها پرداخته‌ایم.

قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُمْ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾

﴿**گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید**﴾ از راه حق و این انحراف و کجروی شما بر هیچ صاحب عقل و بصیرتی پنهان نیست.

باید دانست که مقلّدان اهل اسلام نیز ـ چنانچه بر دریافت مستدلّ احکام از کتاب و سنّت قادر باشند ولی درعین‌حال به پیروی بی‌دلیل از پیشینیانشان اکتفا ورزند ـ نوعی شباهت به این گروه دارند و به‌سبب این شباهت است که اگر کسی حکمی را ـ حتّی با پشتوانهٔ برهان و دلیل روشن و آشکار ـ به آنها ابلاغ کند، آن را ردّ کرده و از تقلید خویش دفاع می‌کنند.

قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا بِٱلۡحَقِّ أَمۡ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ ﴿۵۵﴾

﴿**گفتند**﴾ بت پرستان به ابراهیم‌علیه‌السلام ﴿**آیا حق را برای ما آورده‌ای یا تو از بازی‌کنندگانی؟**﴾ یعنی: آیا تو در آنچه می‌گویی جدّی هستی، یا که با ما مزاح و شوخی می‌کنی؟.

قَالَ بَل رَّبُّكُمۡ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا۠ عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿۵۶﴾

ابراهیم‌علیه‌السلام ﴿**گفت**﴾ نه با شما شوخی دارم و نه هم بازیگرم ﴿**بلکه**﴾ حق این است که ﴿**پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است، هموکه آنها را آفریده است**﴾ فَطَرَهُنَّ: آنها را خلق و ابداع کرده است ﴿**و من بر این**﴾ امر که فقط پروردگارتان آفرینندهٔ آسمانها و زمین است، نه غیر وی ﴿**از گواهانم**﴾ یعنی: از دانایان به این حقیقت و از برهان‌اقامه‌کنندگان برآنم زیرا گواه کسی است که امر موردگواهی، بر وی روشن، مبرهن و مستدلّ باشد.

فَجَعَلَهُمۡ جُذَٰذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمۡ لَعَلَّهُمۡ إِلَيۡهِ يَرۡجِعُونَ ﴿۵۸﴾

همچنین ابراهیم علیه السلام گفت: **﴿و سوگند به خدا که بعد از آن‌که پشت کردید و رفتید﴾** از شهر به‌سوی اجتماع جشن خود **﴿البتّه در کار بتانتان کیدی خواهم کرد﴾** یعنی: نسبت به آنها تدبیری عملی به کار خواهم برد و آنها را خواهم شکست. بدین‌گونه بود که ابراهیم علیه السلام به آنان سوگند یاد کرد که با توکّل به خدای سبحان و به انگیزهٔ دفاع از حق به‌زودی از مرحلهٔ محاجّه با زبان، به‌سوی مرحلهٔ تغییر منکر با فعل و عمل، گذر خواهدکرد. نقل است که ابراهیم علیه السلام این سخن را آهسته گفت و مردی از آنان این سخنش را شنید. یادآور می‌شویم که قوم ابراهیم علیه السلام جشن سالیانه‌ای داشتند که همه‌ساله به‌طور گروهی از شهر بیرون رفته و در آن شرکت می‌کردند و چون از مراسم جشن باز می‌گشتند یکراست به بتخانه رفته برای بتان سجده می‌نمودند پس ابراهیم علیه السلام در آن روز با پیش افگندن این بهانه که بیمار است، با آنان بیرون نرفت زیرا بر اجرای نقشه‌اش در مورد بتان مصمّم بود.

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّواْ مُدْبِرِينَ ﴿۵۷﴾

﴿پس آنها را ریزریز کرد﴾ ابراهیم علیه السلام بتان را درهم شکست و خُرد و قطعه قطعه‌شان کرد **﴿مگر بت بزرگترشان را﴾** یعنی: بت بزرگتر از میان بتان را. نقل است که ابراهیم علیه السلام تبر را بر گردن او آویخت، یا آن را در دستش قرار داد **﴿باشد که به‌سوی او﴾** یعنی: به‌سوی آن بت بزرگتر یا به سوی ابراهیم علیه السلام **﴿بازگردند﴾** و ابراهیم علیه السلام با آنان با دلایلی که بعداً می‌آید محاجّه کند. یا: باشد که آنان به‌سوی بت بزرگتر روی آورند و از او جویا شوند که چه کسی بتان دیگر را درهم شکسته است؟ به او بگویند: چرا اینها همه ریزریزند و تو سالمی و تبر بر گردنت آویخته است؟! پس چون از وی بپرسند، هیچ صدایی از وی بر نمی‌خیزد، در این هنگام می‌دانند که آن بت نه قادر به رساندن منفعتی است، نه می‌تواند زیانی را دفع کند و

نه حتّی از هیچ کاری آگاه است.

قَالُواْ مَن فَعَلَ هَـٰذَا بِـَٔالِهَتِنَآ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿٥٩﴾

﴿**گفتند: چه‌کسی با خدایان ما چنین کرده‌است؟ او واقعاً از ستمکاران است**﴾ یعنی: چون از جشن خویش بازگشتند و دیدند که بر سر خدایانشان چه آمده‌است، این سخن را گفتند.

قَالُواْ سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبْرَٰهِيمُ ﴿٦٠﴾

﴿**گفتند**﴾ بعضی از آنان در پاسخ سؤال‌کنندگان. یا همان کسی که سوگند ابراهیم‌ؑ در به‌کاربردن تدبیری علیه بتان را شنیده بود، گفت: ﴿**شنیدیم جوانی از آنان سخن می‌گفت**﴾ یعنی: از بتان به بدی یاد می‌کرد و عیبشان را برملا می‌نمود؛ ﴿**که به او ابراهیم گفته می‌شود**﴾ یعنی: اسم او ابراهیم است. ابن‌عبّاسؓ می‌گوید: «خداوند ﷻ هیچ پیامبری را به نبوّت مبعوث نکرد مگر در جوانی». لذا جوانان باید به‌هوش باشند که فرصت جوانی بهترین فرصت برای پرداختن به کار دین است.

قَالُواْ فَأْتُواْ بِهِۦ عَلَىٰٓ أَعْيُنِ ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾

﴿**گفتند**﴾ زمامداران کفر ﴿**پس او را در پیش چشمان مردم حاضر کنید تا باشد که آنان حاضر باشند**﴾ در صحنهٔ مجازات وی و از این رویداد درس عبرت بگیرند تا دیگر کسی به‌سوی بتان چپ ننگرد. یا مراد این است: مردم را گرد آورید که علیه ابراهیم‌ؑ شهادت دهند تا این شهادت حجّتی باشد علیه وی و با اتمام این حجّت،

آن تصمیمی که در قبال وی گرفته می‌شود، نزد مردم توجیه شده‌باشد. البتّه ابراهیمؑ نیز دقیقاً به‌دنبال چنین هدفی بود تا در یک گردهمایی‌ای بزرگ، جهل و کودنی‌شان در پرستش بتان بی‌جان را که حتّی در دفع زیان از خود هم توانا نیستند، نمایان سازد.

قَالُوٓاْ ءَأَنتَ فَعَلۡتَ هَٰذَا بِـَٔالِهَتِنَا يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ ﴿٦٢﴾

قَالَ بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا فَسۡـَٔلُوهُمۡ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ ﴿٦٣﴾

﴿گفتند﴾ زمامداران کفر خطاب به ابراهیمؑ، بعد از آن‌که او را احضار کردند: ﴿**آیا تو با معبودان ما این کار را کردی ای ابراهیم؟ گفت**﴾ ابراهیمؑ درحالی‌که به‌سوی بت بزرگتری اشاره می‌کرد که آن را نشکسته بود: ﴿**نه! بلکه آن را همین بزرگترشان کرده است**﴾ ابراهیمؑ کار شکستن بتان را به بت بزرگ نسبت داد زیرا تعظیم بسیار زیاد آنان برای وی را می‌دید پس خواست تا بدین وسیله درماندگی او را به آنان نشان دهد آن‌گاه گفت: ﴿**پس، از آنها بپرسید اگر سخن می‌گویند**﴾ یعنی: اگر بتانتان از کسانی هستند که صاحب نطق و بیان می‌باشند و بر سخن‌گفتن توانایند و اگر آنچه را که به آنان گفته می‌شود می‌توانند بفهمند، بفرمایید از خود آنها بپرسید! بدین‌گونه، ابراهیمؑ زمینه را برای ارائهٔ بزرگترین حجّت بر بطلان آیینشان آماده ساخت زیرا وقتی آنها بگویند که بتان نمی‌توانند سخن بگویند، او بی‌درنگ در پاسخشان می‌گوید: پس چگونه به پرستش آنهایی می‌پردازید که حتّی از نطق و بیان هم عاجزند؟ لذا هدف حقیقی ابراهیمؑ نفی آن کار از خود نبود بلکه این نفی به طریق محاجّه از وی صادر شد و این شیوه از

باب مجاز است که در بیان حجّت معمول می‌باشد؛ چنان‌که اگر شما زیبانویس باشید و رفیقتان که خطّ بدی دارد از شما بپرسد که آیا این خط را شما نوشته‌اید ؟ و شما بگویید : نه ! بلکه تو نوشته‌ای !! مراد شما از این سخن دروغ‌گفتن نیست بلکه نوعی طنز و استهزاء است و در عین‌حال تأییدی است بر این‌که خود شما آن را نوشته‌اید .

فَرَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ فَقَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ أَنتُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٦٤﴾

﴿**پس به خود رجوع کردند**﴾ یعنی : کفّار به خود آمدند و به‌سوی یک‌دیگر بسان نگرش کسی که از حجّت درمانده و کاملاً مسکوت و مبهوت می‌شود ، نگریستند زیرا به این حقیقت پی‌بردند که هر کس بر دفع متجاوز و دفع زیان از خود ناتوان باشد ، محال است که سزاوار پرستش باشد ، آخر ابراهیم این بتان را شکسته و باز در کمال قدرت و جرأت رودرروی ما ایستاده است و هیچ گزندی هم به وی نرسیده است ! ﴿**پس با یک‌دیگر گفتند: درحقیقت شما ستمکارید**﴾ بر خویشتن خویش با پرستش این جمادات بی‌جان و ناتوان ، نه این کسی که شکننده بتانی است که شما آنها را خدایان نام گذاشته‌اید زیرا کسی که نتواند تبر را از خود دفع کند ، چگونه می‌تواند از پرستشگران خود ضرر را دفع کند ؟ !

ثُمَّ نُكِسُواْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمۡ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا هَٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ ﴿٦٥﴾

﴿**سپس بر سرهای خویش نگونسار شدند**﴾ یعنی : باز به همان جهل و عناد دیرین خویش بازگشتند و به ابراهیم ﷺ گفتند : ﴿**تو خوب می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند**﴾ پس چگونه از ما می‌خواهی که از آنان بپرسیم ؟ .

قَالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْـًٔا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾

﴿گفت﴾ ابراهیم علیه‌السلام، بعد از آن‌که به عجز بتان خویش اعتراف کردند: ﴿**پس آیا به‌جای خداوند چیزی را می‌پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رساند؟**﴾.

أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

﴿**اُف بر شما**﴾ اُفّ: فریادی است که بر دلتنگی و استهزا دلالت می‌کند. آری اُف بر شما ﴿**و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید**﴾ حقارت و گندیدگی و شرمساری بر شما و بر بتان شما باد! ﴿**مگر نمی‌اندیشید**﴾ تا به قبح و زشتی این کارتان پی برید؟

پس چون در میدان حجّت درمانده و از دادن جواب عاجز شدند، به منطق ستم و ارعاب روی آوردند و این شیوهٔ ستمگران در هر زمان و مکانی است:

قَالُوا۟ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓا۟ ءَالِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَـٰعِلِينَ ﴿٦٨﴾

﴿**گفتند: او را**﴾ یعنی: ابراهیم علیه‌السلام را ﴿**بسوزانید**﴾ این سخن را برای آن گفتند تا تمایلشان به غلبه بر ابراهیم علیه‌السلام را از هر طریقی که باشد، نشان دهند ﴿**و خدایان خود را نصرت دهید**﴾ با انتقام‌گرفتن از ابراهیم که با آنان چنین‌کاری کرده‌است ﴿**اگر کننده‌اید**﴾ کاری را در یاری‌دادن به بتانتان.

نقل است که آنان هیزم بسیاری جمع کردند چندان‌که به مدّت یک ماه مشغول جمع‌آوری هیزم بودند، سپس آتشی عظیم که شراره های هولناکی داشت برافروختند، به گونه‌ای که هرگز نظیر آن آتش دیده نشده بود آن‌گاه ابراهیم علیه‌السلام را به اشارهٔ مردی از بادیه‌نشینان فارس در کفّهٔ منجنیق گذاشته و او را به آتش افگندند پس چون او را به آتش می‌افگندند، فرمود: (حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْل).

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «چون ابراهیم ﷺ در آتش افگنده شد، گفت: اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ فِي السَّماءِ واحِدٌ وَ اَنا فِي الْاَرْضِ واحِدٌ اَعْبُدُكَ ۞ بار خدایا! تو در آسمانها یگانه هستی و من در زمین یگانه کسی هستم که تو را می‌پرستم». روایت شده‌است که چون او را می‌بستند، گفت: «لاَ اِلٰهَ اِلاَّ اَنْتَ سُبْحانَكَ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمُلْكُ لاٰ شَرِيْكَ لَكَ». نقل است که عمر وی در آن هنگام شانزده سال بود. همچنین روایت شده‌است که چون ابراهیم ﷺ را به هوا بلند کردند تا به آتش افگنند، جبرئیل ﷺ در هوا به او گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم ﷺ گفت: امّا به تو؛ خیر! جبرئیل ﷺ گفت: پس از پروردگارت بخواه! ابراهیم ﷺ گفت: علم او به حالم، مرا از درخواست نمودنم بی‌نیاز می‌کند».

قُلْنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ ﴿٦٩﴾

﴿گفتیم: ای آتش! برای ابراهیم سرد و مایهٔ سلامتی باش﴾ یعنی: نمرودیان آتش را برافروختند و ابراهیم ﷺ را در آن افگندند امّا آتش به فرمان ما بر وی سرد و مایهٔ سلامتی شد و هیچ آسیبی به وی نرسانید. روایت شده‌است که چون این فرمان الهی صادر شد، هیچ آتشی در زمین باقی نماند مگر این‌که خاموش شد. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «وقتی ابراهیم در آتش افگنده شد، هیچ خزنده‌ای در روی زمین نبود مگر این‌که آتش را خاموش می‌کرد، بجز مارمولك که آتش را بر ابراهیم می‌دمید»، عائشه رضی‌الله‌عنها می‌افزاید: از این روی رسول خدا ﷺ ما را به کشتن مارمولك دستور دادند. همچنان در**حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «ابراهیم ﷺ در تمام حیات خود هیچ دروغی نگفت مگر در سه مورد که هرسهٔ آن در راه خدا ﷻ بود. یکی این گفتهٔ

وی [خطاب به قوم مشرکش، وقتی از او خواستند تا با آنان به جشنشان برود]: من بیمارم [و نمی‌توانم با شما در جشن‌تان شرکت کنم] درحالی‌که او بیمار نبود. دوم این سخن وی به ساره همسرش: [به آن پادشاه ستمگر] بگو که خواهر من هستی[1]. و سوم این سخن وی: من بتان را نشکسته‌ام بلکه آن بت بزرگتر بوده که بتان دیگر را شکسته‌است».

مفسّران می‌گویند: سخن ابراهیم علیه‌السلام در هرسه‌جا از باب «معاریض» بود که به‌نوعی محملی داشت و چنان‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده‌اند، معاریض گریزگاهی از دروغگویی است.

وَ أَرَادُواْ بِهِۦ كَيْدًا فَجَعَلْنَٰهُمُ ٱلْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

﴿**و خواستند به او نیرنگی بزنند**﴾ با سوزاندنش در آتش ﴿**ولی آنان را زیان‌کارترین مردم**﴾ یعنی: مغلوب‌ترین و پست‌ترین آنها ﴿**گردانیدیم**﴾.

وَ نَجَّيْنَٰهُ وَ لُوطًا إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِي بَٰرَكْنَا فِيهَا لِلْعَٰلَمِينَ ﴿٧١﴾

﴿**و او و لوط را رهانیدیم**﴾ از سرزمین عراق، بعد از آن‌که او را به سلامت از آتش بیرون آوردیم ﴿**به‌سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهادیم**﴾ که سرزمین بیت‌المقدس است، سرزمینی که هم از جهت مادّی و هم از جهت معنوی، مبارک یعنی پربرکت است زیرا آن سرزمین، سرزمینی است بسیار

---

۱ ــ روایت است که چون ابراهیم علیه‌السلام در راه هجرت خود، به سرزمین یکی از حکّام ستمگر فرودآمد، در آنجا کسی به آن حاکم ستمگر خبر داد که: زیباترین زن روزگار در سرزمینت فرود آمده و او با مردی همراه است! پس آن حاکم به‌دنبال ابراهیم علیه‌السلام فرستاد و از وی پرسید که این زن با تو چه نسبتی دارد؟ ابراهیم علیه‌السلام گفت: او خواهر من است! پس آن ستمگر ساره را از وی گرفت امّا هربار که قصد تجاوز به وی را کرد، نتوانست به وی دست برساند لذا ناگزیر هاجر را که کنیز وی بود نیز به ساره بخشید و آزادش کرد.

حاصلخیز و دارای جویبارها و میوه‌ها و محصولات بسیار همچنین ازآن‌روی مبارک است که مهد انبیاعلیهم‌السلام می‌باشد و خداوند متعال اکثر انبیاعلیهم‌السلام را از آنجا برانگیخته و شریعت‌هایشان که بنیاد کمالات و خیرات دینی و دنیوی است، از آنجا در تمام جهان منتشر شده‌است.

لوط برادرزادهٔ ابراهیم‌علیه‌السلام است و خداوند جل‌جلاله هردو را باهم ذکر کرد، به جهت قرابت نسبی و قرابت معنوی آنان که عبارت از اشتراک هردو در مبعوث شدن به نبوّت است.

وَ وَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَـٰقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ۖ وَكُلًّا جَعَلْنَا صَـٰلِحِينَ ﴿۷۲﴾

﴿**و به او اسحاق را بخشیدیم**﴾ زیرا ابراهیم‌علیه‌السلام از خدا فرزندی درخواست کرده بود ﴿**و یعقوب را نافله**﴾ نافِلَه: یعنی به عنوان نعمتی افزون بر آنچه که ابراهیم‌علیه‌السلام درخواست کرده بود، به او بخشیدیم ﴿**و هریک را از صالحان قرار دادیم**﴾ یعنی: هریک از آن چهار تن: ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب‌علیهم‌السلام را صالح، عمل‌کننده به طاعت خدا جل‌جلاله و فروگذارندهٔ معصیت وی گردانیدیم.

وَجَعَلْنَـٰهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا عَـٰبِدِينَ ﴿۷۳﴾

﴿**و آنان را پیشوایانی قراردادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند**﴾ یعنی: آنان را رؤسایی گردانیدیم که در کارهای نیک و طاعات و عبادات ــ به‌وسیلهٔ وحیی که بر آنان نازل می‌کردیم ــ مورد اقتدا و پیروی قرار می‌گرفتند ﴿**و به‌سویشان انجام‌دادن کارهای نیک**﴾ یعنی: تمام اعمال صالح ﴿**و برپاداشتن نماز و دادن زکات را**

وحی کردیم و آنان عبادت‌کنندهٔ ما بودند﴾ یعنی: ایشان انجام دهندهٔ هر چیزی بودند که ما ایشان را بدان دستور می‌دادیم و ترک‌کنندهٔ هر چیزی بودند که ایشان را از آن نهی می‌کردیم زیرا ایشان یکتاپرستانی بودند وارسته و بااخلاص. آری! این‌ها همه جزو بخششهای الهی برای ابراهیم‌ﷺ بعد از نجات‌دادن وی از آتش بود.

وَلُوطًا ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَٰهُ مِنَ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِى كَانَت تَّعْمَلُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ ۗ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمَ سَوْءٍ فَٰسِقِينَ ﴿٧٤﴾

﴿و به لوط حکم و علم عطا کردیم﴾ حکم: نبوّت و علم: شناخت امر دین است. به‌قولی: حکم، عبارت است از داوری و دادرسی در دعاوی بر مبنای حقّ و عدل ﴿و او را از آن شهری که کارهایی ناپاک می‌کرد﴾ یعنی: مردم آن چنان کارهایی می‌کردند ﴿نجات دادیم﴾ مراد شهر «سَدُوْم» است چنان‌که قبلاً بیان آن گذشت. گفتنی است که پلیدکاری مردم شهر سَدُوْم، عبارت از عمل لواط و خالی‌کردن باد شکم در مجالس بود ﴿به‌راستی که آنان قوم فاسقی بودند﴾ فاسقین: یعنی از طاعت و فرمانبرداری الله ﷻ بیرون رفته بودند.

وَأَدْخَلْنَٰهُ فِى رَحْمَتِنَآ ۖ إِنَّهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٧٥﴾

﴿و او را در رحمت خویش﴾ یعنی: در اهل رحمت خویش، یا در بهشت ﴿داخل کردیم زیرا او از صالحان بود﴾ یعنی: او از شایستگانی بود که برایشان از جانب ما خصلت‌های نیکو پیش فرستاده شده است.

پس این‌ها در مجموع چهار نعمت بود که به لوط‌ﷺ عنایت شد.

وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِن قَبْلُ فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ فَنَجَّيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥ مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

﴿**و نوح را یاد کن آن‌گاه که پیش از این**﴾ گروه انبیایی که ذکرشان گذشت ﴿**ندا کرد**﴾ به بارگاه الهی تا ستمگران قومش را نابود کند ﴿**پس ما او را اجابت کردیم**﴾ در دعا و ندایش ﴿**و او را با اهلش از اندوه بزرگ رهانیدیم**﴾ یعنی: از غرق‌شدن با طوفان و از تکذیب اهل طغیان. مراد از اهلش: مؤمنان از اعضای خانواده و کسان وی‌اند که خدای متعال نوح ﷺ و ایشان را در کشتی نجات داد و داستانشان در سورهٔ هود (آیهٔ ۳۶ و مابعد آن) نیز آمده است.

وَنَصَرْنَٰهُ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَآ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾

﴿**و او را بر قومی که آیات ما را دروغ شمردند، نصرت دادیم**﴾ یعنی: نوح ﷺ را حمایت کردیم و او را از این‌که قوم دروغ انگارش به او آزار و آسیبی برسانند، باز داشتیم ﴿**چراکه آنان قوم بدی بودند پس همهٔ آنان را غرق کردیم**﴾ و احدی از آنان را باقی نگذاشتیم بلکه بزرگ و کوچک و مرد و زنشان را به‌سبب اصرار و پافشاریشان بر گناه غرق نمودیم.

وَدَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِى ٱلْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ ٱلْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَٰهِدِينَ ﴿٧٨﴾

﴿و داوود و سلیمان را یادکن﴾ یعنی: داستانشان را **﴿هنگامی که دربارهٔ آن کشتزار داوری می‌کردند﴾** که زمین کشتزار، یا تاکستانی بود **﴿چون شب‌هنگام گوسفندان قومی در آن چریده بودند﴾** یعنی: شب هنگام گوسفندان از آغل خود برآمده و در آن زمین پراکنده شده، کشت و میوهٔ آن را خوردند و تلف کردند. نَفْش: پراکنده‌شدن گوسفندان در شب بدون چوپان است **﴿و ما شاهد داوری آنان بودیم﴾** یعنی: ما شاهد حکم و داوری داوود و سلیمان علیهما السلام بودیم. معنی شاهِدِیْن: «حاضرین» است، یعنی: ما حاضر و ناظر حکم آن‌دو بودیم.

فَفَهَّمْنَٰهَا سُلَيْمَٰنَ ۚ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَٱلطَّيْرَ ۚ وَكُنَّا فَٰعِلِينَ ﴿٧٩﴾

﴿پس آن داوری را به سلیمان فهمانیدیم﴾ مفسّران نقل می‌کنند که: مالک کشتزار و مالک گوسفندانی به دعوی و مرافعه نزد داوود آمدند، مالک کشتزار در شکایت خود گفت: گوسفندان این آقا شبانگاه از آغل بیرون زده به کشتزار من درآمدند و آن را تلف ساخته از آن چیزی باقی نگذاشتند. داوودعليه السلام در داوری میان آنها به دادن آن گوسفندان به وی در عوض کشت تلف‌شده‌اش حکم کرد و گفت: گوسفندان از آن توست. سلیمان‌عليه السلام که در صحنه حاضر بود گفت ــ و در آن هنگام یازده سال بیشتر نداشت ــ آیا غیراز این نمی‌شود حکم کرد؟ بدین‌سان که مالک تاکستان گوسفندان را ببرد و از شیر و منافع آنها بهره‌مند شود و مالک گوسفندان بر آن زمین گمارده شود تا چون تاکستان را به‌مانند همان شبی که گوسفندان در آن چریده‌اند به سامان رساند آن‌گاه او گوسفندانش را بدو بدهد و وی نیز تاکستانشان را به او بازگرداند؟ داوودعليه السلام گفت: حکم همان است که تو کردی! لذا این داوری سلیمان‌عليه السلام را به اجرا گذاشت. البتّه حکم هردو برمبنای

اجتهادشان بود، از این جهت حسن بصری گفته‌است: «اگر این آیه نمی‌بود، قطعاً من تمام قضّات را در هلاکت می‌دیدم». پس حق تعالی سلیمان علیه السلام را در رسیدن به حکم صواب در اجتهادش ستود و داوود علیه السلام را نیز به‌خاطر اجتهادش معذور شمرد.

شایان ذکر است که هردو حکم در شریعت ما منسوخ است زیرا در شریعت ما ــ چنان‌که در **حدیث‌شریف** برّاء رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده ــ حکم این است که: باید مالکان دام و چهارپایان، شب‌هنگام آنها را نگهبانی و نگهداری کنند تا وارد زمین و زراعت مردم نشوند و مقابلتاً مالکان باغها و کشتزارها باید در ظرف روز، زراعت و باغهای خود را نگهبانی و نگهداری کنند. پس هر چه که چهارپایان در شب تلف کردند، ضمان و جبران خسارت آن بر عهدهٔ مالکان آنهاست و این ضمان به‌مقدار آن چیزی است که از زمین و زراعت‌شان تلف شده‌است ــ یا به ردّ عین جنس و یا قیمت آن ــ امّا آسیب‌رساندن چهارپایان به کشت و زرع مردم در روز، ضمانی ندارد که این رأی جمهور علماء است. ولی رأی ابوحنیفه رحمه الله این است که تلف‌کردن زرع و کشت از سوی چهارپایان در صورتی ضمان ندارد که نگهبان یا چوپان همراه آنها نباشد، به‌دلیل این فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم: «جَرْحُ العَجْمَاءِ جَبارٌ ✿ آنچه چهارپایان تلف کنند، هدر و بی‌تاوان است».

﴿**و به هریک از آن‌دو حکمت و دانش عطا کردیم**﴾ یعنی: به هریک از داوود و سلیمان علیهما السلام حکمت و دانشی بسیار عطا کردیم، نه فقط به سلیمان علیه السلام که داوریش صواب و درست بود. این قید بیانی برای آن است تا نسبت به علم داوود علیه السلام گمان قصور و کوتاهی نرود. ﴿**و مسخر گردانیدیم با داوود کوه‌ها را که با او تسبیح می‌گفتند**﴾ یعنی: چون داوود علیه السلام تسبیح می‌گفت، کوهها نیز با وی تسبیح می‌گفتند ﴿**و پرندگان را نیز**﴾ یعنی: پرندگان را نیز مسخّر گردانیدیم تا همراه با او تسبیح گویند زیرا داوود علیه السلام صدای بسیار زیبا و دلکشی داشت. نقل است که ابوموسی رضی الله عنه اشعری نیز صوت بسیار دلکشی داشت، روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم از کنار خانهٔ وی

می‌گذشتند درحالی‌که او مشغول تلاوت قرآن بود. پس ایستادند و به قرائت وی گوش فرادادند آن‌گاه فرمودند: «همانا به او مزماری از مزامیر داوود داده شده‌است». بعد از آن ابوموسی‌ﷺ آگاه شد که رسول خدا ﷺ به قرائت وی گوش فراداده‌اند لذا نزد ایشان آمد و گفت: «اگر می‌دانستم که شما به قرائت من گوش فرامی‌دهید، صدای خود را برای شما می‌آراستم و صدایم نیکوتر از آنچه شنیدید نیز می‌شد».

﴿و ما کنندهٔ این کار بودیم﴾ یعنی: ما انجام‌دهندهٔ کاری بودیم که بیان شد؛ از تفهیم حکم صواب به سلیمان، دادن حکمت و دانش به داوود و سلیمان هردو و به‌تسبیح‌واداشتن کوهها و پرندگان همراه با داوود، هرچند که این امور نزد شما تعجّب برانگیز است. و به‌مناسبت این آیه که مربوط به حکم قضاوت است، **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ را نقل می‌کنیم که فرمودند: «اَلْقُضَاةُ ثَلاثَةٌ، قَاضٍ فِي الْجَنَّةِ وَ قَاضِيَانِ فِي النَّارِ: رَجُلٌ عَلِمَ الْحَقَّ وَ قَضَى بِهِ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ وَ رَجُلٌ حَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ عَلَى جَهْلٍ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ عَلِمَ الْحَقَّ وَ قَضَى بِخِلافِهِ فَهُوَ فِي النَّارِ ✿ قضّات بر سه گروهند: یک گروه از آنان در بهشت است و دو گروه در دوزخ: مردی که خدای عزّوجلّ به او علم حق را داده و او به حق حکم می‌کند، در بهشت است. مردی که در میان مردم بر مبنای جهل حکم کرده، در دوزخ است و مردی که حق را دانسته امّا برخلاف آن حکم کرده‌است، او نیز در دوزخ است».

وَعَلَّمْنَٰهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِّنۢ بَأْسِكُمْ ۖ فَهَلْ أَنتُمْ شَٰكِرُونَ ﴿۸۰﴾

﴿و به داوود فنّ زره‌سازی را آموختیم﴾ داوودﷺ اوّلین کسی است که زره را ساخته است. لَبُوس: زره است. ﴿تا﴾ لباس زره ﴿شما را از زیان کارزارتان﴾ یعنی:

از آسیب جنگتان، یا از فرود آمدن سلاح بر بدنتان؛ ﴿حفظ کند. پس آیا شما شکرگزار هستید﴾ این نعمتی را که ما به شما ارزانی نموده‌ایم؟

بدین‌گونه، قرآن به ما خبر داده است که داوودﷺ صنعتگر نیز بود همچنین رسول خداﷺ به ما خبر داده‌اند که داوود از حاصل دست رنج خویش نان می‌خورد که این، بهترین کسب هاست. آری! اگر به سرگذشت انبیاﷺ توجّه کنیم، ملاحظه می‌نماییم که ایشان اهل کسب و کار بوده‌اند. مثلاً آدم کشاورز بود، نوح نجّار، ادریس و لقمان خیّاط، طالوت دبّاغ یا سقّا... و این دلیل بر آن است که کار کردن، روش و سنّت انبیا و صالحانﷺ بوده‌است. گفتنی است؛ در فضیلت کار و کارگر احادیث بسیاری آمده است.

وَلِسُلَيْمَـٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِى بِأَمْرِهِۦٓ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِى بَـٰرَكْنَا فِيهَا ۚ وَكُنَّا بِكُلِّ شَىْءٍ عَـٰلِمِينَ ﴿۸۱﴾

﴿و﴾ مسخّر ساختیم ﴿برای سلیمان باد را تندرو﴾ یعنی: تندباد توفانی را ﴿که به فرمان او به‌سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده‌بودیم، جریان می‌یافت﴾ مراد سرزمین شام است ﴿و ما به هرچیز دانا بودیم﴾ پس پادشاهی و نبوّت را با آن‌همه قدرت از آن روی به سلیمانﷺ دادیم که این بخشایش مبتنی بر حکمت و مصلحت بود و می‌دانستیم که او شایستهٔ آن است و او ر قومش شکرگزار نعمتهای ما هستند.

یادآور می‌شویم که همین باد رام شده برای سلیمانﷺ در جایی دیگر به «باد نرم» وصف شده است، دلیل تنوّع در وصف آن این است که آن باد به اختیار سلیمانﷺ و زیر فرمان و خواست وی بود لذا طبق خواستهٔ وی گاهی نرم می‌وزید و گاهی تند و توفانی. مفسّران نقل کرده‌اند که: سلیمانﷺ تخت چوبی بسیار بزرگ و عریضی داشت که همهٔ مایحتاج امور مملکت‌داری؛ چون اسبان، شتران،

خیمه‌ها و لشکریان بر آن قرار داده می‌شدند آن‌گاه او به باد فرمان می‌داد که آن را بردارد و باد آن را به هوا برمی‌داشت و در هرجایی که او فرمان می‌داد بر زمین می‌گذاشت. پرندگان نیز به فرمان او در مسیر راه با بالهایشان بر این تخت روان سایه می‌افگندند تا سرنشینان آن فضاپیمای بزرگ را که بشر با ابزارهای مصنوعی خود هرگز قادر به ساختن سفینهٔ هوایی‌ای بدان حجم و کیفیّت نیست، از گزند گرما مصون نگاه دارند.

سعیدبن جبیر می‌گوید: «برای سلیمانعليه السلام در آن تخت روان ششصدهزار صندلی گذاشته می‌شد که در صفّ اوّل نزدیک وی مؤمنان انسی می‌نشستند و در پشت سر آنها مؤمنان جنّی آن‌گاه سلیمانعليه السلام به پرندگان فرمان می‌داد که برآنان سایه افگنند سپس به‌باد فرمان می‌داد که این مجمع بزرگ را بردارد و به آنجا که او می‌خواست ببرد و باد چنین می‌کرد».

وَمِنَ ٱلشَّيَٰطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُۥ وَيَعۡمَلُونَ عَمَلٗا دُونَ ذَٰلِكَۖ وَكُنَّا لَهُمۡ حَٰفِظِينَ ﴿٨٢﴾

﴿**و**﴾ مسخّر ساختیم برای سلیمانعليه السلام ﴿**از شیاطین**﴾ یعنی: از دیوان، گروهی را ﴿**که برای او غوّاصی می‌کردند**﴾ در دریاها و آنچه را که او می‌خواست، از دریا بیرون می‌آوردند. غوّاص: کسی است که برای بیرون آوردن مروارید، در دریا فرو می‌رود ﴿**و**﴾ آن دیوان ﴿**کارهایی غیر از آن هم انجام می‌دادند**﴾ چون ساختن محرابها، مجسّمه‌ها، شهرها، قصرها و انجام دادن غیر آن از اموری که سلیمانعليه السلام آنها را بدان می‌گماشت. نیز محتمل است که مراد این باشد: دیوان در دریا غوّاصی کرده و برای سلیمانعليه السلام کارهای مورد نظرش را در زیر آب انجام می‌دادند ﴿**و ما نگهبان آنان بودیم**﴾ یعنی: مراقب و نگه دارندهٔ کارهای آن دیوان

بوديم، يا نگهبانشان بوديم تا نگريزند، يا از انجام دادن فرمانهاى سليمانؑ سرباز نزنند.

﴿ وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿٨٣﴾

﴿ **و ياد كن ايوب را** ﴾ ايّوبؑ فرزند انوص از پيامبران الهى است كه مادرش از نسل لوطؑ بود، او در سرزمين «عوص» از كوه «سعير» يا بلاد «ادوم» مى‌زيست و بيمارى طولانى‌اى كه چندين سال به درازا كشيد، بر او عارض شد. نام وى در قرآن كريم چهار بار ذكر شده است ﴿ **هنگامى كه به جناب پروردگار خويش ندا كرد كه مرا آسيب رسيده‌است** ﴾ و به بيمارى سختى در بدنم، به نابودى خانواده‌ام و ازبين‌رفتن مال و ثروتم مبتلا گشته‌ام. آرى! خداى عزّوجلّ او را به ازبين‌بردن فرزندانش مورد آزمايش قرارداد، بدين‌سان كه خانه بر سرشان ويران شد و همه مردند. همچنان ايّوبؑ مال و ثروتى بسيار داشت كه خداوند ﷻ در آن ابتلا، مال و ثروتش را نيز از وى گرفت و او با صبورى اين ابتلاهاى الهى را تحمّل كرد و ضمن آن ندا افزود: ﴿ **و تويى مهربان‌ترينِ مهربانان** ﴾ و من به رحمت و مهر تو سخت نيازمندم.

سپس خداى عزّوجلّ از اجابت دعاى وى خبر داد:

فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ فَكَشَفْنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرٍّ ۖ وَءَاتَيْنَٰهُ أَهْلَهُۥ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَٰبِدِينَ ﴿٨٤﴾

﴿پس دعای او را اجابت نمودیم و رنجی را که به او رسیده‌بود، برطرف کردیم﴾ یعنی: بیماریش را شفا عنایت کردیم. مفسّران می‌گویند: بیماری ایّوب از بیماریهای نفرت‌انگیز نبود زیرا انبیا علیهم السلام از ابتلا به چنین بیماری‌هایی معصومند **﴿و خانواده‌اش و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم﴾** به قولی: خدای عزّوجلّ کسان از دست رفته‌اش را برایش زنده ساخت زیرا تمام اعضای خانواده‌اش بجز زنش مرده‌بودند و خدای عزّوجلّ همه را در کمتر از یک چشم‌به‌هم‌زدنی زنده کرد و مانند آنان را نیز در دنیا به وی داد. به‌قولی‌دیگر مراد این است: دوبرابر کسانی که خدای عزّوجلّ آنان را میرانده بود، از نو برای وی متولّد شدند پس بنابراین تفسیر، خداوند جلّ جلاله آن مردگان را زنده نساخت **﴿تا﴾** اینها همه **﴿رحمتی از جانب ما﴾** باشد. یعنی این همه را به وی دادیم، به خاطر آن که بر وی مهربان بودیم **﴿و تا پندی برای عبادت‌پیشگان باشد﴾** که ایشان نیز باید صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان‌که ایّوب علیه السلام صبور بود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَشَدُّ النّاسِ بَلاءً اَلْاَنْبِیاءُ ثُمَّ الصّالِحُوْنَ ثُمَّ الْاَمْثَلُ فَالْاَمْثَلُ، یُبْتَلَی الرَّجُلُ عَلٰی حَسَبِ دِیْنِهِ، فَاِنْ کانَ فِیْ دِیْنِهِ صُلْباً اِشْتَدَّ بَلاءُهُ ✿ سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیا علیهم السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص برحسب دین خویش مرتبه‌به‌مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلایش سخت‌تر است».

وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا ٱلْكِفْلِ ۖ كُلٌّ مِّنَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿٨٥﴾

﴿و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را یاد کن﴾ به قولی: ذوالکفل پیامبر نبود بلکه مردی از بنی‌اسرائیل بود که از هیچ معصیتی پرهیز نمی‌کرد پس توبه کرد و خدای عزّوجلّ بر او آمرزید. امّا گروهی از علما بر آنند که او پیامبر بود و این قول راجح‌تر است. ابن‌کثیر می‌گوید: «از سیاق آیات که پیرامون داستانهای انبیا علیهم السلام است، چنین بر می‌آید که ذوالکفل هم پیامبر بوده است. والله اعلم». مجاهد

می‌گوید: «ذوالکفل متکفّل آن شد که به امور قومش قیام نموده و در میانشان به عدالت حکم کند، از این جهت او را ذوالکفل نامیدند». ﴿هریک﴾ از این گروه ﴿از صابران بودند﴾ در انجام آنچه که خدای عزّوجلّ ایشان را بدان مکلّف ساخته بود.

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا ۖ إِنَّهُم مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۶﴾

﴿و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم﴾ یعنی: در بهشت یا در نبوّت خود ﴿همانا ایشان از صالحان بودند﴾ که رسوب ناخالصی‌های فساد، صفای صلاحشان را نمی‌آلود چراکه از آن ناخالصی‌ها معصوم بودند.

وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾

﴿و ذوالنّون را یاد کن﴾ یعنی: صاحب ماهی را زیرا «نون» به معنی ماهی است. او یونس‌بن متی علیه السلام است که به‌سوی مردم نینوی از سرزمین موصل فرستاده شده بود ﴿آن‌گاه که خشمگینانه رفت﴾ یعنی: او به‌خاطر پروردگار خویش در اعتراض به این‌که چرا قومش به او ایمان نمی‌آورند، خشمگینانه از میانشان بیرون رفت، درحالی‌که او باید شکیبایی می‌کرد و منتظر اذن پروردگار باقی می‌ماند ﴿و پنداشت که ما هرگز بر وی تنگ نگیریم﴾ با بازداشتن وی از راهش و مانع‌شدن وی از اجرای خواسته‌اش. یا پنداشت که هرگز بروی تنگ نمی‌گیریم؛ با فروبردن وی در شکم ماهی.

ابن‌کثیر می‌گوید: «هنگامی که ذوالنون می‌خواست از میان قومش بیرون رود،

به قومش هشدار داد که به دلیل اصرارشان بر عناد پس از سه روز بر آنان عذاب نازل می‌شود. قومش تهدید وی را جدّی گرفتند زیرا دانستند که پیامبر دروغ نمی‌گوید آن‌گاه سر به صحرا برداشته با کودکان و چهارپایان و همهٔ کوچک و بزرگ خویش از شهر بیرون رفتند و میان مادران و کودکان جدایی افگنده شور و ولوله و زاری به آسمان برداشتند و سخت تضرّع نمودند پس خدای عزّوجلّ بر آنها رحم کرد و عذاب را از آنان برطرف کرد. امّا از آن سوی دیگر، یونس ﷺ رفت و با گروهی در کشتی‌ای سوار شد، کشتی در میان راه به تلاطم امواج گرفتار آمد و کشتی‌نشینان از آن ترسیدند که همه غرق شوند لذا برای سبک‌کردن بار کشتی تصمیم گرفتند تا یک تن از میان خود را به دریا افگنند، قرعه انداختند، قرعه به‌نام یونس ﷺ برآمد امّا او را نیفگندند، بار دیگر قرعه انداختند، باز هم به نام یونس ﷺ برآمد امّا این‌بار نیز از انداختن او به دریا ابا کردند، بار سوم قرعه انداختند، باز هم به نام یونس ﷺ برآمد، در این هنگام یونس ﷺ خود برخاست و جامه از تن بیرون کرده خود را به دریا افگند آن‌گاه خدای عزّوجلّ ماهی عظیم‌الجثّه‌ای را فرستاد تا او را فرو بلعد ...».

اینک ادامهٔ ماجرا: ﴿**پس در دل تاریکی‌ها**﴾ تاریکی شب، تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی ﴿**ندا در داد**﴾ با این سخنش: ﴿**که**﴾ بارالها! ﴿**معبودی جز تو نیست، منزّهی تو، به راستی که من از ستمکاران بودم**﴾ در بیرون‌رفتن از میان امّتم بدون اجازه یا فرمان تو. این اعترافی است از یونس ﷺ بر قصورش و توبه‌ای است از لغزشش. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ شخص گرفتاری نیست که به این دعا: (لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ) دعا کند مگر این‌که برای او اجابت می‌شود».

فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ وَنَجَّيْنَٰهُ مِنَ ٱلْغَمِّ ۚ وَكَذَٰلِكَ نُـۨجِى ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

﴿پس دعای او را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم﴾ با بیرون آوردنش از شکم ماهی زیرا ماهی به فرمان پروردگار او را به ساحل افگند. آمده‌است که او سه ساعت، یا سه روز، یا چهل روز در شکم ماهی باقی ماند **﴿و مؤمنان را *این‌چنین نجات می‌دهیم*﴾** *آن‌گاه که به‌سوی ما استغاثه کنند.* *یعنی آنان را از اندوه* و پریشانی می‌رهانیم، به‌سبب اعمال نیکی که پیش فرستاده‌اند و به سبب آنچه که برایشان از رحمت خویش آماده کرده‌ایم. مفسّران می‌گویند: افگندن یونس﷣ در شکم ماهی برای پاکسازی وی از آن لغزش و برای تعلیم و تنبیه وی بود نه برای عذاب کردن وی زیرا بر انبیاء﷨ عذاب نازل نمی‌شود.

وَزَكَرِيَّآ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرۡنِي فَرۡدٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ﴿٨٩﴾

﴿و زکریا را یاد کن، هنگامی که به جناب پروردگار خود ندا کرد: پروردگارا! مرا تنها مگذار﴾ بدون فرزند **﴿و تو بهترین وارثانی﴾** پس اگر به من فرزندی هم عنایت نکنی، باکی نیست زیرا تو همه را بسنده‌ای و من می‌دانم که تو دینت را ضایع نمی‌کنی و حتماً کسانی صالح از بندگانت را برمی‌گزینی که به تبلیغ دینت قیام کنند.

فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَوَهَبۡنَا لَهُۥ يَحۡيَىٰ وَأَصۡلَحۡنَا لَهُۥ زَوۡجَهُۥٓۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ ﴿٩٠﴾

﴿پس﴾ دعای ﴿او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم﴾ تفصیل داستان یحیی علیه السلام در سورۀ «مریم» گذشت ﴿و همسرش را برای او شایسته کردیم﴾ یعنی: زن وی نازا بود پس او را زایا و آمادۀ حمل کردیم. به‌قولی معنی این است: زنش بداخلاق بود پس او را خوش اخلاق گردانیدیم ﴿زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می‌کردند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند﴾ یعنی: زکریّا و همسرش علیهما السلام ما را برای طلب خیر و دفع شرّ، درحال خوشی و ناخوشی، در راحتی و شدّت می‌خواندند و به‌سوی ما زاری می‌کردند پس سزاوار این اجابت بودند ﴿و در برابر ما خاشع بودند﴾ یعنی: متواضع و متضرّع و فروتن بودند.

وَٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلۡنَٰهَا وَٱبۡنَهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴿٩١﴾

﴿و یاد کن﴾ داستان ﴿آن زن را که خود را پاکدامن نگاه‌داشت﴾ او مریم علیهاالسّلام است که دامن خویش را به عفّت پیچید و پاکدامنی خویش را حفظ کرد و هرگز هیچ بشری در حرام به او دست نیازید ﴿پس در او از روح خویش دمیدیم﴾ مراد روح عیسی علیه السلام است. نسبت‌دادن روح عیسی علیه السلام به خداوند جل جلاله، از باب گرامیداشت عیسی علیه السلام است ﴿و او و پسرش را آیتی برای جهانیان گردانیدیم﴾ آیت و نشانۀ شگرف الهی در مریم و عیسی هردو، یک آیت و نشانه است زیرا مریم عیسی علیه السلام را بدون شوهر به دنیا آورد.

بعد از آن‌که خداوند متعال به گوشه‌هایی از زندگی این پیامبران گرامیش اشاره نمود، در اینجا بر وحدت دین الهی در گذر زمان تأکید نموده، می‌فرماید:

إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ ﴿٩٢﴾

﴿**این است امّت شما که امّتی یگانه است**﴾ یعنی: بی‌گمان امّتی که این گروه انبیاء از آنها نمایندگی می‌کنند، امّت یگانهٔ توحید است که شما امّت اسلام نیز به آن منسوب هستید پس دین شما دین واحدی است زیرا میان امّت‌های مختلف هیچ گونه اختلافی در عقیدهٔ توحید نیست، تفاوتی که هست، در شریعتها و فروعات دین است. آری! آیین یگانهٔ الهی در گذر زمان، همانا آیین اسلام است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ أَوْلَادُ عُلَّاتٍ ۞ ما گروه‌های انبیا برادران علاّتی هستیم» عُلّاة: فرزندان یک مرد از زنهای مختلف‌اند ﴿**و من پروردگار شما هستم پس مرا بپرستید**﴾ مخصوصاً، نه غیر من را ـ هر کس که باشد.

وَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡۖ كُلٌّ إِلَيۡنَا رَٰجِعُونَ ﴿٩٣﴾

﴿**ولی امّتها در کارشان**﴾ یعنی: در کار انبیاء ﴿**متفرّق شدند در میان خویش**﴾ یعنی: امّتها میان خود در کار انبیاء پراکنده گشته هر یک راه و روشی را در پیش گرفتند و به بخش و گروه و فرقه‌ای جداگانه تقسیم شدند مگر این امّت اسلام که آیین تمام انبیاء را باور دارند. یا معنی این است: امّت‌ها در کار دین به فرقه‌های مختلف تقسیم شدند تا بدانجا که دین به مانند قطعه‌های پراکنده‌ای در اینجا و آنجا تبدیل شد لذا می‌بینیم که این‌یکی موحّد است، آن‌یکی یهودی و آن دیگر نصرانی، درحالی‌که واجب همگان این بود که بر آیین اسلام و بر کیش توحید پایدار باشند ﴿**هریک به‌سوی ما بازمی‌گردند**﴾ یعنی: هریک از این گروه‌ها ـ اعم از تفرقه گرایان و موحّدان ـ به‌سوی ما باز می‌آیند؛ با برانگیخته شدن پس از مرگ پس آنان را در قبال اعمالشان جزا می‌دهیم.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بنی‌اسرائیل به هفتادویک فرقه متفرّق شدند، هفتاد فرقه از آنان هلاک شد و فقط یک فرقه

نجات یافت و قطعاً امّت من به هفتاد و دو فرقه متفرّق می‌شوند پس هفتاد و یک فرقه از آنان هلاک می‌شود و فقط یک فرقه نجات می‌یابد. اصحاب گفتند: یارسول‌الله! این فرقهٔ ناجیه چه فرقه‌ای است؟ فرمودند: جماعت، جماعت، جماعت».

فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ﴿٩٤﴾

﴿**پس هر کس از کارهای شایسته انجام دهد**﴾ یعنی: چیزی از اعمال صالح را انجام دهد ﴿**و مؤمن هم باشد**﴾ به خدا ﷻ، پیامبرانش ﷺ، روز آخرت و دیگر اعتقادات حقّ ﴿**پس برای کوشش او کفرانی نیست**﴾ یعنی: عملش مورد انکار و ناسپاسی قرار نمی‌گیرد و پاداشش ضایع نمی‌شود ﴿**و هرآینه ما برای او می‌نویسیم**﴾ یعنی: سعی و تلاشش را ثبت کرده و کرام‌الکاتبین را دستور می‌دهیم تا آن را در نامهٔ اعمالش بنویسند.

وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾

﴿**و بر مردم شهری که آن را هلاک کرده‌ایم بازگشتنشان حرام است**﴾ یعنی: بر مردم هر شهر و قریه‌ای که نابودی آنان را مقدّر کرده‌ایم، غیر ممکن است که بعد از هلاکت به‌سوی دنیا بازگردند. به‌قولی معنی این است: بر آنها حرام است که توبه کرده و از کفر به اسلام برگردند، یعنی آنان امکان توبه نمی‌یابند پس مردم باید از چنین فرجام نامیمونی گریزان باشند.

حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتۡ يَأۡجُوجُ وَمَأۡجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٖ يَنسِلُونَ ٩٦

﴿**تا آن‌گاه که یأجوج و مأجوج گشوده شوند**﴾ و به سوی مردم سرازیر گردند. مراد گشودن سدّی است که ذوالقرنین آن را بنا کرد و یأجوج و مأجوج در پشت آن به‌سر می‌برند. یا مراد: هجوم و سرازیری آن قوم بر مناطق زمین و بویژه بر سرزمین شام است، جایی که نابودیشان در آنجا مقدّر شده است، که احادیث وارده در این باب، این معنی را ترجیح می‌دهند زیرا از این احادیث ـ که ابن‌کثیر آنها را نقل نموده ـ این معنی بر نمی‌آید که خروج یأجوج و مأجوج به انهدام سدّ حسّی ارتباطی دارد ﴿**و آنها از هر بلندیی بشتابند**﴾ یعنی: یأجوج و مأجوج از هر تپّه و مکان بلندی از زمین بیرون می‌آیند و به‌سرعت به‌سوی آنجایی که برایشان مقدّر شده‌است، پیش می‌تازند و خروجشان از نشانه‌های قیامت است.

وَٱقۡتَرَبَ ٱلۡوَعۡدُ ٱلۡحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَٰخِصَةٌ أَبۡصَٰرُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَٰوَيۡلَنَا قَدۡ كُنَّا فِي غَفۡلَةٖ مِّنۡ هَٰذَا بَلۡ كُنَّا ظَٰلِمِينَ ٩٧

﴿**و وعدهٔ حق نزدیک گردد**﴾ یعنی: چون یأجوج و مأجوج از بند گشوده‌شوند، وعدهٔ حق که همانا قیامت است، نزدیک می‌گردد زیرا خروج آنان از علائم قیامت است ﴿**پس ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند، خیره می‌شود**﴾ یعنی: به‌سبب شدّت هول و هراسی که بر کفّار روی می‌آورد، چشمانشان به‌سوی حادثهٔ دهشتناکی دوخته می‌شود که فروشان گرفته‌است لذا چشمانشان همچنان بازمی‌ماند و می‌گویند: ﴿**ای وای بر ما، هرآینه ما از این روز در غفلت بودیم**﴾ و در

دنیا برای رستاخیز و حساب آمادگی نداشتیم ﴿بلکه ما ستمگر بودیم﴾ نه! ما غافل نبودیم بلکه ما در حقیقت با تکذیب پیامبرانﷺ و عدم انقیاد برای ایشان، ظالم بودیم. بدین‌سان است که آنان از وصف‌کردن خود به «غفلت» برگشته و خود را «ستمگر» می‌نامند.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَٰرِدُونَ ﴿٩٨﴾

﴿درحقیقت شما﴾ ای کفّار! ﴿و آنچه غیر از خدا می‌پرستید﴾ که عبارتند از بتان، ابلیس و یارانش ﴿هیزم جهنّمید﴾ و آتش‌انگیز آن ﴿و شما وارد آن می‌شوید﴾ هرچند عیسی و عزیر و فرشتگان بجز خدا ﷻ موردپرستش قرار گرفتند امّا در مضمون این آیه داخل نیستند، به دو دلیل: یکی اینکه: «مٰا» در (مٰا تَعْبُدُوْن) برای غیرعقلاء است. دوم این‌که: مخاطب این آیه، مشرکان مکّه‌اند نه غیر آنان و مشرکان مکّه بجز بتان دیگر معبودی را شریک خدای سبحان قرار نمی‌دادند.

لَوْ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا ۖ وَكُلٌّ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٩٩﴾

﴿اگر اینها خدایانی واقعی بودند، وارد آن نمی‌شدند﴾ یعنی: اگر این بتان ـ چنان‌که شما می‌پندارید ـ خدایانی واقعی می‌بودند، قطعاً از ورود به دوزخ بازداشته می‌شدند ولی آنان به دوزخ وارد می‌شوند بنابراین، خدایانی واقعی نیستند ﴿و جملگی در آن جاودانند﴾ یعنی: همهٔ پرستشگران و پرستش‌شوندگان در دانند و از آن بیرون آورده نمی‌شوند.

لَهُمۡ فِيهَا زَفِيرٞ وَهُمۡ فِيهَا لَا يَسۡمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

﴿برای آنان در آنجا ناله‌ای زار است ﴾زَفِیْر: صدای آه و نَفَس شخص غم‌گرفته است ﴿و آنان در آنجا نمی‌شنوند ﴾ یعنی: به سبب شدّت هول و هراسی که در آن قرار دارند، برخی صدای ناله و زاری برخی دیگر را نمی‌شنوند. به‌قولی معنی این است: آنان در دوزخ هیچ چیزی را نمی‌شنوند زیرا شنیدن، خود نوعی انس گرفتن برایشان است پس همین انس ناچیز و اندک هم از آنان دریغ می‌شود.

إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ﴿١٠١﴾

آنچه گذشت بیان حال اهل شقاوت بود پس حال اهل سعادت چگونه است؟:
﴿بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعدهٔ نیکو داده شده است ﴾ یعنی: برایشان خصلت نیکو که همانا سعادت است، مقرّر شده‌است و بنابراین، به عمل اهل بهشت عمل کرده‌اند؛ ﴿آن گروه از آن ﴾ یعنی: از دوزخ ﴿دور داشته خواهند شد ﴾.
در بیان **سبب‌نزول** آمده است: چون آیهٔ (اِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰه... ✿ درحقیقت شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید هیزم جهنّمید و شما وارد آن می‌شوید) [آیهٔ/ ۹۸] نازل شد، یکی از مشرکان قریش به‌نام ابن‌الزّبعری نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمّد! مگر تو نمی‌پنداری که عزیر و عیسی مردانی نیکوکار بودند و مریم نیز زنی نیکوکار بود؟ فرمودند: بلی! من چنین عقیده دارم. گفت: امّا عیسی، عزیر، مریم و فرشتگان بجز خدا ﷻ موردپرستش قرار می‌گیرند پس این گروه براساس سخن خود تو، در دوزخ‌اند! همان بود که خداوند ﷻ نازل فرمود: (اِنَّ الَّذِیْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنٰی اُولٰٓئِكَ عَنْهٰا مُبْعَدُوْن ✿ بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعدهٔ نیکو داده شده است، آن گروه از آن دور داشته خواهند شد).

لَا يَسۡمَعُونَ حَسِيسَهَاۖ وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ ﴿١٠٢﴾

﴿**صدای آن را نمی‌شنوند**﴾ حِسّ و حَسِیس: صدایی است که آن را از چیزی می‌شنوی که از نزدیکت عبور کند ﴿**و آنان در آنچه نفسهایشان خواهش داشته باشد، جاودانند**﴾ آری! دلها به‌سوی نعمتهای بهشت کشش یافته و چشمها از دیدن آنها لذّت می‌برند.

لَا يَحۡزُنُهُمُ ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ هَٰذَا يَوۡمُكُمُ ٱلَّذِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾

﴿**ترس بزرگ**﴾ یعنی: هول و هراسهای روز قیامت بعد از نفخهٔ آخر ﴿**آنان را اندوهگین نمی‌کند و فرشتگان به استقبالشان می‌آیند**﴾ بر دروازه‌های بهشت و به ایشان تهنیت و تبریک عرض کرده و می‌گویند: ﴿**این همان روزی است که به شما**﴾ در دنیا از دریافت نعمت‌های خوشگوار ﴿**وعده**﴾ و بشارت ﴿**داده می‌شد**﴾.

يَوۡمَ نَطۡوِي ٱلسَّمَآءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلۡكُتُبِۚ كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥۚ وَعۡدًا عَلَيۡنَآۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ ﴿١٠٤﴾

﴿**روزی که آسمان را همچون درپیچیدن صفحهٔ کتابها درمی‌پیچیم**﴾ یعنی: چنان که ورق کاغذ بر آنچه که در آن نوشته می‌شود، درپیچیده می‌شود. یادآور

می‌شویم که در عصر نزول قرآن، کتاب به‌شکل فعلی خود شناخته‌شده نبود زیرا صنعت کاغذ و تجلید این‌گونه متطوّر نشده بود بلکه کتابها به‌شکل طومارهایی بودند که درپیچیده می‌شدند ﴿**همان‌گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی‌گردانیم**﴾ یعنی: چنان‌که آفرینش نخستینشان را در شکمهای مادرانشان آغاز کردیم و آنان را پای برهنه، عریان و ختنه نشده از شکمهای مادرانشان بیرون آوردیم، همین‌گونه مجدّداً آنان را در روز قیامت بازمی‌گردانیم ﴿**بر عهدهٔ ما وعده‌ای است که ما قطعاً انجام دهندهٔ آنیم**﴾ یعنی: وفای ما به وعده‌ای که آن را بر خود لازم گردانیده‌ایم، حتمی است، آن وعده عبارت است از: اعادهٔ خلقت و تجدید آفرینش و ما یقیناً بر آنچه بخواهیم توانائیم پس برای روز رستاخیز آماده شوید و برای نجات‌یافتن از چنین هول و هراس‌هایی، اعمال شایسته پیش فرستید.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

امّا وعده‌ای که در دنیا به آنان داده شده بود چنین بود: ﴿**و در حقیقت در زبور بعد از ذکر نوشتیم**﴾ زبور: کتاب داوود، یعنی همان کتاب مزامیر است و ذکر: تورات است. آری! در زبور و تورات نوشتیم: ﴿**که زمین را بندگان شایستهٔ من به ارث می‌برند**﴾ به قولی: مراد زمین بهشت است، به‌دلیل این فرمودهٔ خدای سبحان: (وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِيْ صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ ✿ و بهشتیان گویند: سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و زمین را به ما میراث داد) [زمر / ۷۴]. به‌قولی دیگر: مراد سرزمین مقدّس شام بزرگ است که شامل سوریه، فلسطین، لبنان و اردن فعلی می‌شود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون اهل شام فاسد شوند، دیگر در شما خیری نیست». به‌قولی‌دیگر: این مژده‌ای است برای

امّت محمّد ﷺ به وراثت سرزمین‌های کفّار.

إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَٰغًا لِّقَوۡمٍ عَٰبِدِينَ ﴿١٠٦﴾

﴿به راستی در این﴾ اموری که ذکر شد در سورۀ انبیاء؛ از موعظه‌ها و هشدارها ﴿بلاغی است﴾ یعنی: کفایتی است ﴿برای گروه عبادت پیشه﴾ یعنی: برای کسانی که مشغول عبادت خداوند ﷻ هستند و به این امر چنان‌که باید اهتمام و توجّه دارند. شایان ذکر است که رأس همۀ عبادتها، نماز است.

وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةً لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٠٧﴾

﴿و تو را نفرستادیم﴾ ای محمّد ﷺ! با قوانین و احکام شرع ﴿جز رحمتی برای عالمیان﴾ البتّه تعبیر (عَالَمِیْن) شامل همۀ جهانیان از جمله کفّار نیز می‌شود پس معنای رحمت بودن آن حضرت ﷺ برای کفّار این است که: کفّار به‌سبب بعثت آن حضرت ﷺ، از عذابهای دنیوی چون خسف (فروبردن در زمین)، مسخ و عذاب استیصال (ریشه‌کن‌شدن کلّی از عرصۀ هستی) ایمن شده‌اند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّمَا اَنَا رَحْمَةٌ مُهْدَاةٌ ۞ جز این نیست که من رحمتی اهدا شده هستم».

قُلۡ إِنَّمَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ ﴿١٠٨﴾

﴿بگو جز این نیست که به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس آیا

شما مسلمان می‌شوید؟﴾ یعنی: آیا به عبادت و توحید خدای سبحان گردن می‌نهید؟ یعنی این‌چنین باشید.

فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ ءَاذَنتُكُمْ عَلَىٰ سَوَآءٍ وَإِنْ أَدْرِىٓ أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾

﴿پس اگر روی برتافتند﴾ از اسلام **﴿پس بگو﴾** به آنان **﴿به همهٔ شما به‌طور یکسان اعلام کردم﴾** که میان من و شما دیگر جنگ است و صلحی درکار نیست. یا اعلام کردم به شما آنچه را که بدان مأمور شده‌ام و همهٔ شما را به‌طور برابر و یکسان از حقایق آگاه نمودم و بعضی از شما را به آن مخصوص نگردانیدم پس تبعیضی درکار نیست، برای کسی چیزی را اعلام نمی‌کنم که آن را بر غیر وی پنهان کرده باشم، همه یکسان از حقایق باخبر باشند **﴿و نمی‌دانم که آنچه وعده داده شده‌اید آیا نزدیک است یا دور؟﴾** این وعده، عبارت است از: غلبهٔ اسلام و اهل آن بر کفر و اهل آن. به قولی: مراد از وعده، روز قیامت است زیرا رسول خدا ﷺ از زمان بر پایی قیامت آگاهی نداشتند و علم آن فقط نزد خدای سبحان است.

إِنَّهُۥ يَعْلَمُ ٱلْجَهْرَ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾

﴿هرآینه خدا هم سخن آشکار را می‌داند و هم آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند﴾ پس حق تعالی آنچه را که از کفر و طعنه‌زدن بر اسلام و اهل آن نمایان می‌دارید و آنچه را که از این امور پنهان داشته و مخفی می‌کنید، همه را می‌داند زیرا او پنهانها را همچون آشکارها می‌داند و علم هردوی آن نزد او یکسان است پس شما را در قبال آن مجازات می‌کند.

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُۥ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١١١﴾

﴿**و نمی‌دانم؛ شاید آن برای شما آزمایشی باشد**﴾ یعنی: نمی‌دانم؛ شاید به‌تأخیرانداختن این وعده، برای شما ابتلا و آزمایشی باشد تا در عینیّت آشکار شود که چگونه عمل می‌کنید، آیا همچنان رهرو راه عناد و گمراهی باقی می‌مانید، یا که از این کژراهه برمی‌گردید ﴿**و**﴾ نمی دانم؛ شاید به تأخیر انداختن این وعده ﴿**بهره‌مندیی باشد**﴾ برای شما ﴿**تا مدّتی**﴾ یعنی: تا وقت مقرّری که حکمت حق تعالی اقتضا کرده است.

قَٰلَ رَبِّ ٱحْكُم بِٱلْحَقِّ ۗ وَرَبُّنَا ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١١٢﴾

﴿**گفت**﴾ محمّد ﷺ ﴿**پروردگارا! خودت به حق داوری کن**﴾ میان من و این گروه تکذیب‌کننده. بدین‌گونه بود که آن حضرت ﷺ کار را به خدای سبحان تفویض کردند ﴿**و پروردگار ما خدای رحمان مستعان است**﴾ پس، از او استعانت می‌جوییم ﴿**بر آنچه وصف می‌کنید**﴾ از کفر و تکذیب و هم اوست که به‌زودی با قدرت و حکمت خویش، حق را بر باطل پیروز خواهد کرد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ حج

مدنی است و دارای هفتادوهشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب اعلان فریضۀ حج در آن برای مردم بر زبان ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از بنای بیت عتیق الهی، به‌نام «حج» نامیده شد.

این سورۀ مبارکه دربرگیرندۀ احکامی چون فرضیّت حج و مشروعیّت جهاد مسلّحانه است و هرچند بیان احکام از ویژگی‌های سوره‌های مدنی است امّا در عین‌حال این سوره از موضوعات سُوَر مکّی، چون ایمان به خدای عزّوجلّ، توحید و معاد نیز سخن می‌گوید؛ از این‌روی جمهور علما بر آنند که این سوره، از آیات مکّی و مدنی هردو متشکّل شده است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ ﴿١﴾

﴿**هان ای مردم! از پروردگارتان تقوی کنید**﴾ یعنی: از عذاب وی پرواکنید و خود را به‌وسیلۀ طاعتش ــ یعنی با انجام‌دادن واجبات و ترک محرّمات ــ از عذابش در پناه امنی قرار دهید زیرا تقوی ملکه‌ای در نهاد آدمی است که اثر اعمال نیک است پس امر به تقوا در واقع امر به همۀ آن اعمال نیک می‌باشد ﴿**چراکه زلزلۀ قیامت چیز بزرگی است**﴾ و بسیار هولناک و سهمگین است. این همان زلزله‌ای است که یکی

از نشانه‌های قیامت می‌باشد و به قول جمهور علما، قبل از برپایی روز قیامت در دنیا روی می‌دهد. امّا به‌قولی: این زلزله با نفخهٔ قیامت همراه است، که ابن‌جریر این قول را ترجیح داده و به احادیثی نیز استدلال کرده است.

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّآ أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾

﴿**روزی که آن را**﴾ یعنی: آن زلزله یا قیامت را ﴿**ببینید، هر شیردهنده‌ای از آن کس که شیر می‌دهد، غافل می‌شود**﴾ یعنی: هر شیردهنده‌ای از نوزاد شیری‌اش غافل می‌شود و او را فراموش می‌کند، آن گونه که پنداری اصلاً نوزاد شیر خواری نداشته‌است. و این از شدّت هول و سهمگینی آن زلزله یا از شدّت هول و سهمگینی قیامت است ﴿**و هر آبستنی بار خود را فرومی‌نهد**﴾ یعنی: جنین خود را از شدّت هول و هراس بی‌اختیار فرومی‌افگند، بی آن‌که موعد وضع حملش فرارسیده باشد ﴿**و مردم را مست می‌بینی**﴾ یعنی: بیننده مردم را چنان می‌بیند که گویی مست اند ﴿**و حال آن‌که مست نیستند**﴾ در واقع و حقیقت امر ﴿**ولی عذاب خدا شدید است**﴾ پس به‌سبب این شدّت و هول بزرگ، عقل هایشان از سرشان می‌پرد و فهم هایشان آشفته و مشوّش می‌گردد و بنابراین، مانند شخص مست، مدهوش می‌شوند.

روایت شده است که این دو آیه شب‌هنگام در غزوهٔ بنی‌مصطلق نازل شد و رسول خدا ﷺ آن را بر مردم خواندند و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری‌که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکّر.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيۡطَٰنٖ مَّرِيدٖ ﴿٣﴾

﴿و برخی از مردم بدون هیچ علمی در بارهٔ الله مجادله می‌کنند﴾ یعنی: با وجود پیش‌روی داشتن چنان روزی، باز هم کسانی از مردم هستند که در امر قدرت خدای بزرگ، بگومگو و جدال می‌کنند و می‌پندارند که باری تعالی قادر به برانگیختنشان نیست، این مجادله و ستیز نه مبتنی بر دانشی است و نه مبتنی بر حجّتی که جدل‌پیشه گان آن را به میدان افگنند بلکه فقط و فقط بر اوهام و خیالاتی صرف متّکی می‌باشد که آنها با استناد به آن، اخبار و پیام‌های خدای‌سبحان را که بر زبان پیامبرانش به‌سوی بشر می‌فرستد، ردّ می‌کنند ﴿و پیروی می‌کنند﴾ در آنچه که می‌گویند، می‌پراکنند، بدان احتجاج می‌ورزند و از آن دفاع می‌کنند؛ ﴿هر شیطان متمرّدی را﴾ که در برابر خدای عزّوجلّ سرکشی اختیار کرده است. مراد: ابلیس، لشکریانش و سردمداران کفّارند که پیروانشان را با سخنان آراستهٔ ظاهرفریب، به‌سوی کفر فرامی‌خوانند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه دربارهٔ ولیدبن مغیره و عتبه‌بن ربیعه، یا در بارهٔ نضربن حارث نازل شد.

كُتِبَ عَلَيۡهِ أَنَّهُۥ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُۥ يُضِلُّهُۥ وَيَهۡدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿٤﴾

﴿بر او نوشته شده است﴾ یعنی: بر شیطان؛ اعم از شیطان جنّ و شیطان انس، نوشته و مقرّر شده‌است ﴿که هر کس او را به دوستی گیرد﴾ یعنی: هر کس از شیطان پیروی کرده او را به دوستی گیرد و سخنش را تصدیق نموده و باور به انبیاء علیهم‌السلام و

کتب آسمانی را فرو گذارد؛ ﴿**قطعاً او گمراهش می‌کند**﴾ یعنی: شأن شیطان این است که پیرو و دوست خویش را از راه حق به بیراهه می‌برد ﴿**و به عذاب آتشش می‌کشاند**﴾ یعنی: شیطان دوستانش را به راهی وا می‌دارد که انجام آن، عذاب آتش جهنّم است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡـٔٗاۚ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۭ بَهِيجٖ ﴿٥﴾

در آیات قبل دانستیم که مانع اساسی فراراه تقوا، جهل به الوهیّت و وحدانیّت خداوند متعال بوده و همین جهل است که به پیروی شیطان می‌انجامد، در اینجا حق تعالی روشن می‌سازد که از آثار این جهل، شک ورزیدن در وقوع روز آخرت است.

﴿**ای مردم! اگر از رستاخیز در شکّید**﴾ یعنی: اگر دربارهٔ امکان برانگیخته‌شدن مجدّد و داخل بودن این موضوع در حوزهٔ قدرت ما، شکّ‌وشبهه‌ای دارید، در

این صورت در اصل و آغاز آفرینش خود بنگرید؛ ﴿**پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده‌ایم**﴾ درضمن آفرینش پدرتان آدم؇. همچنین آفرینش خودتان از نطفه است، و نطفه از غذاست و غذا از خاک و آب و هوا ﴿**سپس**﴾ شما را آفریدیم ﴿**از نطفه**﴾ یعنی: از آب منی ﴿**سپس از علقه**﴾ عَلَقَه: قطعه‌ای از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند ﷻ به قطعه‌ای از خون غلیظ یا جامد متحوّل می‌شود ﴿**سپس از مضغه**﴾ مُضْغَهْ: قطعه‌ای از گوشت است که خون جامد به آن متحوّل شده است ﴿**شکل داده شده**﴾ مُخَلَّقَةْ: یعنی پاره‌ای از گوشت دارای صورت واضح، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره ﴿**و شکل داده نشده**﴾ غَیْرِ مُخَلَّقَةْ: مرحله‌ای است از تطوّر همان پارهٔ گوشت قبل از شکل‌گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است ﴿**تا بر شما روشن گردانیم**﴾ کمال قدرت خویش را؛ با متحوّل ساختن اطوار و مراحل آفرینشتان تا در نتیجه، از آن بر امکان رستاخیز راه برید زیرا کسی که بر آفرینش اوّلیّهٔ بشر از خاک و سپس خلقت ثانویّهٔ وی از نطفه قادر باشد ــ درحالی‌که میان آب و خاک تناسبی وجود ندارد ــ و باز بر متطوّرساختن آن نطفه به علقه ــ با آن‌همه تباینی که میان آنها وجود دارد ــ قادر باشد و همین‌طور بر دیگر مظاهر قدرت در این عرصه، حتماً باز گرداندن آن آفرینش بر وی آسان‌تر است ﴿**و آنچه را که بخواهیم در رَحِم‌ها قرار می‌دهیم**﴾ و در نتیجه، جنین سقط نمی‌شود ﴿**تا میعادی معیّن**﴾ و مشخّص که آن را مقدّر نموده‌ایم. یعنی: بعضی از جنین‌ها را هم سقط می‌گردانیم که دورهٔ تطوّر آن به‌اتمام نمی‌رسد. شایان ذکر است که میعاد استقرار جنین در رَحم برای بشر غالباً نُه ماه است و هر جنسی از حیوانات، دورهٔ معیّنی از بارداری را دارد ﴿**آن‌گاه شما را به صورت کودکی بیرون می‌آوریم**﴾ از شکمهای مادرانتان ﴿**باز**﴾ قوای بدنی و عقلی شما تکامل می‌یابد ﴿**تا به حدّ نهایی رشد خود برسید**﴾ اَشُدّ: کمال عقل، کمال نیرومندی و رشد و تمییز است. به قولی: سنّ رشد، از سی تا چهل سالگی

است ﴿و بعضی از شما کسی است که جانش گرفته می‌شود﴾ یعنی: قبل از رسیدن به سنّ رشد به طور زودرس جانش گرفته می‌شود و از دنیا در می‌گذرد ﴿و بعضی از شما به حدّ غایت فرتوتی عمر بازبُرده می‌شود﴾ یعنی: به بدترین و پست‌ترین مرحلهٔ عمر که همانا مرحلهٔ خرفتی است می‌رسد تا بدانجا که عقل و حافظه از سرش رخت بربسته و حالش از حال یک کودک غیر ممیّز هم بدتر می‌شود ﴿چندان که پس از دانستن، چیزی نمی‌داند﴾ یعنی: به حالتی از پیری و خرفتی می‌رسد که پس از دانستن و شناختن بسیاری از چیزها. دیگر نه آنها را می‌داند و نه می‌شناسد. عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، به این حالت نمی‌پیوندد». نقل است که رسول خدا ﷺ در جملهٔ دعاهایشان همیشه این دعا را می‌خواندند: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِكَ مِنَ الْبُخْلِ وَ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ وَ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ اُرَدَّ اِلٰی اَرْذَلِ الْعُمُرِ وَ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْیا وَ عَذابِ الْقَبْرِ ۞ بارخدایا! من از بخل به تو پناه می‌برم و از جبن به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر و به تو پناه می‌برم از فتنهٔ دنیا و عذاب قبر».

بعد از آن دومین دلیل بر امکان رستاخیز مطرح می‌شود: ﴿و زمین را خشکیده می‌بینی﴾ یعنی: آن را مرده و افسرده می‌بینی که هیچ گیاهی را نمی‌رویاند، همچون آتش؛ وقتی که سرد و خاموش شود ﴿پس چون بر آن آب را﴾ یعنی: آب باران را ﴿فروفرستیم، به جنبش در می‌آید﴾ یعنی: آن رستنی‌ها به‌سبب بسیاری و نیرومندی خود به جنبش در می‌آید ﴿و نمو می‌کند﴾ یعنی: بلند می‌شود، یا باد می‌کند ﴿و می‌رویاند﴾ یعنی: بیرون می‌آورد ﴿از هر نوع رستنی‌های خرّم﴾ یعنی: از هرگونه رستنی‌های زیبا و از هر رنگ رعنا و دلربا؛ اعم از سبزیها، میوه‌ها، گلها و ریاحین. بِهجَت: زیبایی، نیکویی و خَرّمی است. پس ذاتی که بر زنده‌ساختن زمین مرده‌ای قادر باشد، بر آفرینش دوبارهٔ انسان نیز تواناست.

در بخشی از حدیث‌شریف لقیط بن عامر﷛ آمده‌است: «... گفتم یارسول‌الله! چگونه خدای متعال مرده را زنده می‌کند و نشانهٔ این رستاخیز در خلقش چیست؟

فرمودند: آیا به وادیی مرده و بی‌آب‌وعلف گذر کرده‌ای؟ گفتم: آری! فرمودند: آیا مجدّداً درحالی‌که از سبزی و خرّمی جنب‌وجوش دارد بر آن وادی گذشته‌ای؟ گفتم: آری! فرمودند: خداوند متعال این‌چنین مردگان را زنده می‌کند و این است نشانهٔ وی در [رستاخیز] خلقش».

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

﴿این‌همه﴾ آفرینشگری و قدرت‌نمایی ﴿بدان سبب است که خدا خود حق است﴾ حقّ: وجود ثابت و پایداری اسب که هیچ تغییر نمی‌کند و زوال نمی‌پذیرد ﴿و این‌که او ست که مردگان را زنده می‌کند﴾ چنان‌که زمین مرده را زنده کرد ﴿و هم اوست که بر هر چیزی تواناست﴾ چنان‌که بر خلقت شگفت‌آسای انسان و جانداران دیگر و رستنی‌ها توانا می‌باشد.

وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي ٱلْقُبُورِ ﴿٧﴾

﴿و این‌که قیامت آمدنی است﴾ در آینده ﴿هیچ شکّی در آن نیست﴾ و هیچ شبهه و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد ﴿و این‌که فقط الله است که کسانی را که در گورهایند، برمی‌انگیزد﴾ و آنان را دربرابر اعمالشان پاداش می‌دهد؛ اگر عملشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شرّ بود، پاداش شرّ در انتظارشان است. یعنی: اگر قیامت و رستاخیزی در کار نبود، خداوند ﷻ این آفرینش را پدید نمی‌آورد بنابراین، کسی

که به رستاخیز ایمان ندارد، قطعاً خدای عزّوجلّ را نشناخته و حکمت وی در آفرینش انسان و گونه‌های دیگر خلقت را نفهمیده است.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ ﴿٨﴾

﴿و از مردمان کسی هست که در بارهٔ الله﴾ یعنی: در وجود الله ﷻ یا در اسماء یا صفات وی ﴿مجادله می‌کند﴾ این آیه ناظر بر همهٔ کسانی است که با شبهه پراکنی و شکّ انگیزی، عهده‌دار گمراه‌سازی مردم از راه و روش روشن پروردگار متعال می‌شوند. آری! مجادله می‌کند؛ ﴿بدون هیچ دانش و بی‌هیچ هدایتی﴾ یعنی: بی آن‌که بینش، نگرش و اندیشهٔ درستی در کار وی باشد که به‌سوی معرفت رهنمونش سازد ﴿و بی کتاب منیری﴾ یعنی: از مردم کسانی هستند که بدون داشتن خردی صحیح، الهام و هدایتی روشن و نقلی صریح بلکه به صرف هوای نفس دربارهٔ خداوند ﷻ به جدال می‌پردازند. کتاب منیر: یعنی کتاب روشنگری که حامل حجّتهای واضح و برهانهای روشن از جانب خداوند متعال باشد.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوجهل و نَضْربن‌حارث نازل شد. ابو جهل در رأس مشرکان مکّه قرارداشت و پیوسته با اسلام دشمنی می‌ورزید که خدای عزّوجلّ در آیهٔ بعد او را به ذلّت و خواری دنیا بیم می‌دهد و این هشدار در روز بدر به تحقّق پیوست و او به ذلّت کشته شد. همچنین نَضْربن‌حارث پیوسته در کوچه‌های مکّه می‌گشت و دربارهٔ دعوت اسلامی نیرنگ‌های گونه‌گون سازمان داده و شایعه‌های باطل می‌پراکند. او نیز در بدر کشته شد.

ثَانِيَ عِطْفِهِۦ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۖ لَهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞۖ وَنُذِيقُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ﴿٩﴾

﴿**صفحهٔ گردن خود را پیچیده**﴾ عِطف شخص: گردن وی است. مراد این است که آن مجادله کننده در بارهٔ خدا ﷻ، گردن خود را از سر نخوت و تکبّر، اعراض‌کنان از قرآن و از یاد الله ﷻ می‌پیچاند ﴿**تا مردم را از راه خدا گمراه کند**﴾ یعنی: هدف وی، گمراه‌ساختن مردم از راه الله ﷻ است، هرچند که به این امر اعتراف نکند ﴿**در دنیا برای او خزی است**﴾ خِزْی: رسوایی و ذلّتی است که دامنگیر مستکبران می‌شود و عبارت است از: پیامد بد عذاب عاجل دنیوی و نام و آوازهٔ بد بر سر زبانهای مردم ﴿**و در روز قیامت به او عذاب سوزان می‌چشانیم**﴾ به این ترتیب است که عذاب هر دو سرا، برایش جمع می‌گردد.

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتۡ يَدَاكَ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيۡسَ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ ﴿١٠﴾

﴿**این**﴾ کیفر و عذاب هر دو سرا ﴿**به سزای آن چیزهایی است که دو دست تو پیش فرستاده‌است**﴾ از کفر و کبر و معاصی ﴿**و**﴾ گرنه ﴿**خداوند هرگز به بندگان خود ستمگر نیست**﴾ یعنی: واقع امر این است که خدای سبحان بندگانش را بدون گناه عذاب نمی‌کند. آوردن «ظَلاّم» به صیغهٔ مبالغه، به جهت پیوسته بودن آن با لفظ جمع ـ یعنی «عَبِیْد» است پس از این صیغه این معنی برنمی‌آید که: «خداوند بسیار ستمگر نیست» تا از آن این مفهوم مخالف تداعی شود که: اندکی ستم در کار وی هست ـ العیاذ بالله.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ

بِهِۦ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنْيَا وَ ٱلْأَخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ ﴿۱۱﴾

﴿**و از میان مردم کسی هست که خدا را فقط بر کناره‌ای می‌پرستد**﴾ یعنی: چنین کسی در دین خویش شکّاک و دودل است، نه در آن ثباتی دارد و نه استقرار و طمأنینه‌ای، همانند کسی که بر کنارهٔ کوه است و بر لبهٔ سقوط قرار دارد، چنین کسی می‌لرزد و نمی‌تواند راست و محکم بایستد، برخلاف مؤمن که خداوند ﷻ را با یقین و بصیرت و پایداری می‌پرستد ﴿**پس**﴾ حال آن شخص متردّد و دودل چنان است که: ﴿**اگر خیری به او برسد**﴾ یعنی: خیر دنیوی‌ای؛ چون رفاه و عافیت و فراوانی و ثروت ﴿**بدان آرام می‌گیرد**﴾ و بر دین خود ثابت قدم مانده و بر عبادت حق تعالی استمرار می‌ورزد ﴿**و اگر به او بلایی برسد**﴾ یعنی: ناخوشی‌ای در خانواده، یا مال، یا جانش ﴿**بر روی خود برمی‌گردد**﴾ یعنی: مرتدّ می‌شود و به کفر باز می‌گردد ﴿**در دنیا و آخرت زیان‌کار شده**﴾ یعنی: در حالی که دنیا و آخرتش برباد رفته است پس نه در دنیا او را از غنیمت و سپاس و ثنا بهره‌ای است و نه در آخرت از پاداش و اجر و آنچه که خداوند متعال به بندگان صالح خود آماده ساخته است ﴿**این**﴾ زیان دنیا و آخرت ﴿**همانا زیان آشکار است**﴾ که هیچ خسران و زیانی مانند آن نیست.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: مردمی بودند که به مدینه می‌آمدند و اسلام می‌آوردند پس چون زن یکی از آنها پسر می‌زایید و اسبش کرّه می‌داد، می‌گفت: به‌راستی این دین، دین بسیار خوبی است! و اگر زنش پسر نمی‌زایید و اسبش کرّه نمی‌داد، می‌گفت: وه! این چه دین بدی است!! پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ ﴿١٢﴾

﴿به‌جای خدا چیزی را می‌خواند که نه زیانی به او می‌رساند و نه به او سودی می‌بخشد﴾ یعنی: این کسی که بر روی خود به کفر باز می‌گردد، همان کسی است که بتان را پرستش و نیایش می‌کند، درحالی‌که اگر پرستش آنها را ترک کند، آنها هیچ زیانی به او نمی‌رسانند و اگر هم آنها را بپرستد، هیچ نفعی به او نمی‌رسانند زیرا آن معبودان بیچاره جماداتی هستند که بر رساندن نفع و ضرر توانا نمی‌باشند ﴿این همان گمراهی دور﴾ از حقّ و هدایت و رشد ﴿است﴾ فراء در معنای آن می‌گوید: «این همان گمراهی دور از راه صواب است».

يَدۡعُواْ لَمَن ضَرُّهُۥٓ أَقۡرَبُ مِن نَّفۡعِهِۦۚ لَبِئۡسَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَلَبِئۡسَ ٱلۡعَشِيرُ ﴿١٣﴾

﴿کسی را می‌خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است﴾ زیرا پرستش بتان به هیچ حالی از احوال سودبخش نیست بلکه بتان برای پرستشگران خود زیانی محض و خالصند چراکه پرستشگر بتان به‌سبب پرستش آنها به دوزخ وارد می‌شود ﴿وه! چه بدمولایی و چه بد دمسازی است﴾ یعنی: قطعاً معبودی که عبادتش زیان وارد کند، برای پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق و همدم بسیار نامیمونی است.

إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي

مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾

و چون بیان حال بدبختان گذشت، اکنون خداوند متعال فرجام نیک سعادتمندان را ذکر می‌کند: ﴿**بی‌گمان خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به باغهایی در می‌آورَد که از زیر آن جویباران روان است، در حقیقت، خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد**﴾ پس هر که را بخواهد، پاداش نیک می‌دهد و هر که را بخواهد، عذاب می‌کند.

مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ ٱللَّهُ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَآءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُۥ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾

﴿**هرکه می‌پندارد که خداوند هرگز او را در دنیا و آخرت نصرت نخواهد داد**﴾ ضمیر در (لَنْ يَنْصُرَهُ)، یا به (مَنْ كانَ يَظُنُّ) بر می‌گردد، یا به محمّد ﷺ؛ اگر به (مَنْ كانَ يَظُنُّ ✿ هر که گمان می‌کند) برگردد، معنی این است: چنین گمان‌کننده‌ای به مرتبهٔ نا امیدی مطلق سقوط کرده و از یاری خداوند ﷻ در دنیا و آخرت کاملاً مأیوس گشته است. و اگر ضمیر (لَنْ يَنْصُرَهُ) به محمّد ﷺ برگردد، معنی این است: از نظر آن گمان کننده، محمّد ﷺ در معرض آن قرار دارد که خداوند ﷻ یاری و کمکی را که به وی داده، قطع کند و او را به حال خودش رها نماید. آری! هر کس چنین می‌پندارد؛ ﴿**پس باید که بالا رود به سببی به‌سوی آسمان**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! به آن پندارگر امید باخته بگو: باید وسیله و چاره‌ای جست‌وجو کند تا او را به آسمان برساند ﴿**پس آن را ببُرد**﴾ یعنی: سپس پیروزی و یاری حق بر تو را قطع کند و ببُرد، اگر این کار برایش میسّر و مقدور است زیرا پیروزی برای تو از آسمان می‌آید ﴿**آن‌گاه بنگرد که آیا این تدبیر او چیزی را که مایهٔ خشمش شده‌است از میان**

می‌برد ﴾ یعنی: سپس بنگرد که آیا آنچه که او را در مورد یاری‌دادن خدای عزّوجلّ به پیامبرش خشمگین کرده است، از بین می‌رود؟

حاصل معنی این است: همان‌طوری که رسیدن او به آسمان غیر ممکن است، یاری دادن محمّد ﷺ نیز از سوی حق تعالی اجتناب‌ناپذیر و امری قطعی و غیرقابل‌برگشت است. به‌قولی: معنای (فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ) این است: باید این پندارگر، ریسمانی را به سقف خانه‌اش بیاویزد زیرا هر چیزی که بر فراز سر انسان باشد، لغتاً «سماء» نامیده می‌شود و در این صورت، (ثُمَّ لْيَقْطَعْ) این گونه معنی می‌شود: سپس خود را حلق‌آویز کرده و آن ریسمان را ببُرد تا در اثر خفگی بمیرد آن‌گاه بنگرد که آیا این کار و تدبیرش، آنچه را که مایهٔ خشمش شده‌است ازبین می‌برد و یاری‌دادن پیامبرﷺ از سوی خداوند ﷻ قطع می‌شود؟ هرگز!.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «معنی چنین است: هر کس می‌پندارد که خدای عزّوجلّ یاری دهندهٔ محمّد ﷺ و کتاب و دین خویش نیست پس اگر نصرت خدا به پیامبرش او را بر سر خشم می‌آورد، باید برود خودکشی نماید؛ زیرا خدای عزّوجلّ خواه‌ناخواه نصرت‌دهندهٔ پیامبر و دینش می‌باشد و این نصرت هرگز قطع‌شدنی نیست». البتّه این امر دعوت به انتحار نیست بلکه چنان است که مردم عادتاً می‌گویند: هر کس این امر را نمی‌پسندد، بگو آب دریا را بیاشامد، سر بر دیوار زند، به آسمان برود... و مانند آن از تعبیرات دیگر. چنین تعبیراتی برای دادن این معنی است که: از کار و تدبیرش فایده‌ای متصوّر نیست و عکس العملش به‌جایی نمی‌رسد. ابن‌کثیر نیز آیهٔ کریمه را همین گونه معنی کرده است.

این آیه برای مسلمانان بسی امید آفرین است زیرا گویای آن است که مسلمان هرگز نباید در نصرت الهی شکّ کند و باید در هر شرایطی شکیبا بوده و یقین داشته باشد که سرانجام پیروزی از آن وی است.

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَٰهُ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ وَأَنَّ ٱللَّهَ يَهْدِى مَن يُرِيدُ ﴿١٦﴾

﴿و بدین گونه قرآن را آیاتی بیّنات فرو فرستادیم﴾ بیّنات: یعنی واضح و روشن، دارای دلالت آشکار بر مدلولات و معانی خود و دربرگیرندهٔ حجّت‌های قاطع از جانب خداوند ﷻ بر مردم ﴿و بدانید که خدا هرکه را بخواهد راه می‌نماید﴾ یعنی: هرکه را که حق تعالی ابتداءً ارادهٔ هدایتش را داشته‌باشد، هدایت می‌کند. یا بر هدایت کسی که از قبل هدایت‌شده و ره‌یافته باشد، می‌افزاید ـ و قطعاً او را در این کار، حکمت تامّ و حجّت قاطع است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّـٰبِـِٔينَ وَٱلنَّصَـٰرَىٰ وَٱلْمَجُوسَ وَٱلَّذِينَ أَشْرَكُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾

﴿همانا کسانی که ایمان آوردند﴾ به خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ، که ایشان مسلمانانند ﴿وکسانی که یهودی شدند﴾ آنان منتسبان به آیین موسی‌ؑ اند ﴿و صائبی‌ها﴾ فرقهٔ معروفی‌اند که به هیچ یک از آیین‌های منتسب به انبیاؑ وابستگی ندارند ﴿و مسیحیان﴾ یعنی: منتسبان به آیین عیسیؑ ﴿و مجوس﴾ یعنی: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و برآنند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت. به قولی: آنان در اصل یکتاپرست بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف کشیده شدند و کتابشان از میانشان برداشته شد ﴿و کسانی که شرک ورزیدند﴾ یعنی: بت پرستان و سایر مشرکان به خدای سبحان ﴿البتّه خدا روز قیامت میانشان داوری می‌کند﴾ پس مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ وارد می‌کند. به قولی، فصل میانشان به این معنی است: خداوند ﷻ کسانی را که برحقّند، از کسانی که بر باطلند، جدا و متمایز می‌گرداند ﴿بی‌گمان خداوند بر همه چیز گواه است﴾ اعم از

افعال و اقوال و غیره امور خلقش و ذرّه‌ای از او پنهان نمی‌ماند، ازاین‌رو، حکم و فیصلۀ حق تعالی در میان بندگانش از روی علم است پس باید هر شخصی در عقیده و شیوۀ عملش بنگرد که به کدامین راه روان می‌باشد؟.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسْجُدُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلْجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ ٱلنَّاسِ ۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ ٱلْعَذَابُ ۗ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكْرِمٍ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ۩ (۱۸)

﴿آیا ندانستی که آنان که در آسمانهایند برای خدا سجده می‌کنند﴾ از فرشتگان ﴿و آنان که در زمینند﴾ از مؤمنان انس و جنّ نیز برای خدا سجده می‌کنند. مراد از سجده در اینجا: سجدۀ طاعت است که مخصوص عقلا می‌باشد ﴿و﴾ سجده می‌کنند برای او ﴿خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و چهارپایان﴾ سجدۀ اینها: سجدۀ انقیاد کامل و تسلیم‌بودن تامّ و تمام به فرمان حق تعالی است ﴿و﴾ سجده می‌کنند برای باری تعالی ﴿بسیاری از مردم﴾ به سجدۀ طاعت ﴿و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده‌است﴾ زیرا از سجدۀ اطاعت برای خداوند متعال سر باز می‌زنند و بنابراین، عذاب بر آنان ثابت و لازم می‌شود ﴿و هرکه را خدا خوار کند﴾ بدین‌سان که او را کافری بدبخت گرداند ﴿او را هیچ گرامی‌دارنده‌ای نیست﴾ که خوشبخت و عزیزش گرداند. یعنی: کسانی سجده کردن برای خدای عزّوجلّ را فقط به این خاطر ترک می‌کنند که آن را ذلّت و خواری‌ای می‌دانند، درحالی‌که سجده کردن برای حق تعالی درحقیقت کرامت و عزّتی برای

راهیافتگان است و ترک آن از روی تکبّر، ذلّت بزرگی است که خداوند ﷻ هرکه را بخواهد با آن خوار و ذلیل می‌گرداند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون فرزند آدم آیهٔ سجده رابخواند، شیطان به کناری خزیده گریه می‌کند و می‌گوید: ای وای بر من، فرزند آدم مأمور به سجده کردن شد و سجده کرد پس بهشت از آنِ وی است امّا من که به سجده مأمور شدم از آن سر باز زدم لذا دوزخ از آن من است». ﴿**هرآینه خدا هر چه بخواهد انـجام می‌دهد**﴾ از آن جمله، گرامی‌داشتن و خوارساختن هر کس که بخواهد.

این آیه ـ چنان‌که از حدیث مذکور بر می‌آید ـ از آیات سجدهٔ تلاوت است.

۞ هَٰذَانِ خَصْمَانِ ٱخْتَصَمُوا۟ فِى رَبِّهِمْ ۖ فَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ ٱلْحَمِيمُ ﴿١٩﴾

﴿**این دو فریق**﴾ که یک گروه از آنها یهود و نصاری و صائبی‌ها و مجوس و مشرکان و گروه دیگر مسلمانانند، ﴿**دشمنان یک‌دیگرند**﴾ به‌قولی دیگر: مراد از دو فریق دشمن؛ دو گروه مؤمنان و مشرکانی هستند که در روز بدر به میدان مـبارزه آمدند پس مراد از مؤمنان: حمزه و علی و عبیده ﷺ و مراد از کافران: عتبه و شیبه فرزندان ربیعه و ولید فرزند عتبه اند. مجاهد و عطاء می‌گویند: «مراد از دو فریق، مؤمنان و کافرانند به طور عام، که این معنی شامل بدریان نیز می‌شود». ﴿**کـه در بارهٔ پروردگارشان**﴾ یعنی: در بارهٔ دینش، یا در بارهٔ ذاتش، یا در بارهٔ صفاتش، یا در بارهٔ شریعت مقرّر وی برای بندگانش؛ ﴿**باهم ستیزه کردند پس کسانی کـه کـفر ورزیدند، برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده‌است**﴾ یعنی: آتش دوزخ به‌عنوان لباسی مناسب حالشان برایشان آماده شـده است ﴿**از بالای سرِشان حـمیم ریـخته می‌شود**﴾ حَمِیم: آب جوشانی است که به وسیلهٔ آتش جهنّم داغ شده است.

يُصۡهَرُ بِهِۦ مَا فِي بُطُونِهِمۡ وَٱلۡجُلُودُ ﴿٢٠﴾

﴿آنچه در شکم آنهاست به آن گداخته می‌شود﴾ صَهْر: ذوب کردن و گداختن با شدّت حرارت است چنان‌که آهن و مس با چنین حرارتی گداخته می‌شوند. یعنی: آنچه در شکمهای آنها از روده‌ها و بافتها و احشاء است، با این آب جوشان گداخته می‌شود **﴿و پوست‌هایشان نیز﴾** بدان گداخته می‌شود.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «آب جوشان بر سرهایشان ریخته می‌شود و از جمجمه‌هایشان نفوذ کرده به شکم و درونشان می‌رسد و آنچه را که در شکمشان است، می‌سترد و از میان برمی‌دارد تا به پاهایشان می‌رسد و صَهْر همین است آن‌گاه به حال اوّل خود بازگردانیده می‌شوند».

وَلَهُم مَّقَٰمِعُ مِنۡ حَدِيدٖ ﴿٢١﴾

﴿و برای کوفتن آنان، گرزهای آهنین مهیّاست﴾ مَقَامِعْ: قطعه‌هایی از آهن است که برای وارد کردن ضربه بر آنان مهیّا و آماده است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر گرزی آهنین از گرزهای دوزخ در زمین نهاده شود آن‌گاه جنّ و انس هردو گرد آیند، نمی‌توانند آن را از زمین بلند کنند».

كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا مِنۡ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ﴿٢٢﴾

﴿هربار که بخواهند از آن﴾ یعنی: از آتش دوزخ **﴿بیرون روند از شدّت غم﴾** یعنی: به سبب شدّت غمی که بر آنان مسلّط است **﴿در آن﴾** آتش

﴿بازگردانیده می‌شوند﴾ با کوبیدن گرزها بر سرشان ﴿و عذاب سوزان را بچشید﴾ یعنی: در حالی که به آن بازگردانیده می‌شوند، به آنها گفته می‌شود: عذاب آتش سوزان را بچشید.

این جزای آن خصم کافر است امّا پاداش خصم مؤمن:

إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿۲۳﴾

﴿بی‌گمان خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌هایی که از زیر آن نهرها روان است درمی‌آورد، در آنجا آراسته می‌شوند﴾ یعنی: خدا ﷻ یا فرشتگان به‌دستور وی آنان را می‌آرایند؛ ﴿به دست‌بندهایی از طلا و آراسته می‌شوند به مروارید﴾ قشیری می‌گوید: مراد مرصّع کردن دست‌بندها به مروارید است. هرچند بعید نیست که در بهشت دست‌بندهایی از مروارید خالص و میان پر نیز وجود داشته‌باشد چنان‌که در آن دست‌بندهایی از طلای خالص وجود دارد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «زیورات مؤمن در بهشت تا همانجایی می‌رسد که آب وضویش بدان می‌رسد». ﴿و لباسشان در آنجا از ابریشم است﴾ در مقابل لباس اهل دوزخ که از آتش است. یعنی: لباس ابریشمین که در دنیا بر ایشان حرام بود، در آخرت برایشان حلال است.

باید یادآور شد که در دنیا پوشیدن ابریشم بر مردان حرام و بر زنان حلال است و استعمال طلا نیز به عنوان زیور بر زنان حلال می‌باشد امّا بهره گیری از ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن ــ هم بر مردان و هم بر زنان ــ حرام مطلق می‌باشد.

وَهُدُوٓاْ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَهُدُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾

﴿و﴾ مؤمنان ﴿به سخن پاکیزه رهنمون شدند﴾ در دنیا. به‌قولی: مراد از (اَلطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ ✿ سخن پاکیزه)، کلمهٔ طیّبهٔ «لا اله الا الله» است. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است؛ از جمله این‌که: مراد از آن الحمدلله، یا قرآن، یا سخن پاکیزه در آخرت است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «به بهشتیان تسبیح گفتن الهام می‌شود چنان‌که نَفَس کشیدن». ﴿و به‌سوی راه ستوده رهنمون شدند﴾ که همانا دین مقدّس و پایدار اسلام است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ٱلَّذِى جَعَلْنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلْعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلْبَادِ ۚ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍۭ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾

﴿بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند و از راه خدا بازمی‌دارند﴾ یعنی: کسانی را که قصد داخل شدن به دین خدای عزّوجلّ را دارند، از ورود به آن باز می‌دارند ﴿و﴾ بازمی‌دارند از ﴿مسجدالحرام﴾ به قولی: مراد از آن خود مسجدالحرام است. به‌قولی‌دیگر: مراد کلّ سرزمین حرم است زیرا مشرکان رسول خدا ﷺ و اصحابشان را در روز حدیبیّه از ورود به سرزمین حرم بازداشتند. به‌قولی‌دیگر: مراد از آن همهٔ مکّه است ﴿که آن را برای مردم ــ اعم از مقیم در آنجا و بادیه‌نشین ــ یکسان قرارداده‌ایم﴾ یعنی: مسجدالحرام را برای عموم مردم؛ اعمّ از مجاوران و زائران آن یکسان قرار داده‌ایم که در آن به طور برابر نماز می‌گزارند و طواف می‌کنند. مراد از: (وَ الْبَادْ) کسانی هستند که به‌قصد ادای مناسک و زیارت و

عبادت به‌سوی مسجدالحرام می‌آیند، اعم از بادیه‌نشینان یا غیرآنان.

فقها دربارهٔ حکم این آیه اختلاف‌نظر دارند. مالک‌ﷺ می‌گوید: مقیمان و مسافرانی که به مکّه وارد می‌شوند، همه در سراها و منازل مکّه حقّی برابر دارند. جمعی برآنند که واردشونده به مکّه می‌تواند در هرجایی که یافت، فرود آید و صاحب منزلی که او در آن فرود می‌آید ـ چه خوش باشد چه ناخوش ـ مکلّف است که او را جای دهد. امّا جمهور فقها برآنند که سراها و منازل مکّه مانند مسجدالحرام نیست و صاحبان آنها می‌توانند مسافران را از فرودآمدن در آن بازدارند. احناف نیز برخلاف رأی جمهور، با این آیهٔ کریمه بر ممنوع‌بودن جواز فروش و اجاره‌دادن منازل مکّه استدلال کرده و گفته‌اند: از آنجا که مراد از مسجدالحرام در این آیه، تمام مکّه است و با توجّه به این‌که از رفتار عملی رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما نیز ـ که استفاده از خانه‌های مکّه را عملاً برای همه مساوی قرار دادند ـ چنین استنباط می‌شود که مراد از آن همهٔ مکّه است بنابراین، فروش و به اجاره دادن منازل مکّه جواز ندارد.

﴿و هر کس بخواهد در آن از سر ستمگری الحاد کند او را از عذابی دردناک می‌چشانیم﴾ إلْحَادْ در اینجا به معنای عدول و گرایش از راه میانه و جادّهٔ حقّ و استقامت است. به قولی: مراد از این شخص ستمگر، کسی است که جرمی را در خارج از حرم مرتکب شده آن‌گاه به حرم پناه می‌برد تا از کیفر آن جرم بگریزد. به‌قولی: مراد از إلْحَادْ، شرک و قتل است. به‌قولی دیگر: مراد ارتکاب معاصی است در آن به‌طور عام.

ملاحظه می‌کنیم که در این آیه حتّی صرف ارادهٔ کجروی در مکّه ـ بی‌آن‌که آن اراده به عمل گناه بینجامد ـ مستوجب مؤاخذه معرّفی شده است و این نشان می‌دهد که صِرف نیّت و ارادهٔ انجام گناه در مکّه، هرچند به عمل گناه نیز نینجامد، مستوجب محاسبه است. البتّه این حکم مخصوص مکّه است نه اماکن دیگر؛ به سبب حرمت بزرگی که مکّه دارد و به‌جهت این‌که مکّه جای پاکسازی

نفس و محلّ توبه و پاکی از کلّیهٔ گناهان است.

ابن‌عبّاس‌ در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: رسول خدا ﷺ عبدالله‌بن‌انیس را با دو مرد که یکی از آنها مهاجر و دیگری از انصار بود، به مأموریّتی فرستادند، در میان راه بحث افتخار به نسب در میان آنها بالا گرفت و عبدالله‌بن‌انیس به خشم آمده مرد انصاری را کشت آن‌گاه از اسلام مرتدّ شده به مکّه گریخت. پس این آیه دربارهٔ وی نازل شد.

به روایت دیگری از ابن‌عبّاس‌ در بیان سبب نزول آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوسفیان‌بن حرب و یاران وی نازل شد آن‌گاه که رسول خدا ﷺ و اصحابشان را در سال حدیبیّه از مسجدالحرام بازداشتند.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿٢٦﴾

﴿و﴾ یاد کن ای محمّد ﷺ **﴿چون برای ابراهیم جای خانهٔ کعبه را معین کردیم﴾** تا آن را برای عبادت حق تعالی بنا کند. بَوَّأْنَا: معیّن و واضح ساختیم و در همانجا بر او **﴿این﴾** پیام را نازل کردیم **﴿که با من چیزی را شریک مقرّر مکن﴾** گویی به او گفته شد: مرا در این خانه به یگانگی پرستش کن **﴿و خانهٔ مرا پاک کن﴾** از شرک و پرستش بتان **﴿برای طواف‌کنندگان﴾** به آن خانه **﴿و قیام‌کنندگان﴾** در آن برای نماز **﴿و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان﴾** یعنی: برای نمازگزاران.

آیهٔ کریمه متضمّن طعن و توبیخ کسانی از مقیمان بیت الحرام است که در آن شرک ورزیده‌اند. یعنی: ای ساکنان حریم بیت و ای مدّعیان ولای ابراهیم! بدانید که توحید و یگانه‌پرستی و پاک‌نگاه‌داشتن حریم بیت از شرک و بت‌پرستی، شرط حق تعالی بر پدرتان ابراهیم‌ و کسانی که بعد از وی می‌آیند بود امّا شما به این

شرط و به ولای پدرتان وفادار نماندید بلکه شرک آورده و در خانهٔ کعبه بتان را نصب کردید و در نتیجه با این کارتان کعبه را به پلیدی آلودید.

وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾

﴿و در میان مردم برای حج ندا درده﴾ جمعی از مفسّران گفته‌اند: چون ابراهیم علیه‌السلام از بنای کعبه فارغ شد، جبرئیل علیه‌السلام نزد وی آمد و به وی دستور داد تا در میان مردم برای حج بانگ برآورد. نقل است که ابراهیم علیه‌السلام گفت: این پیام را چگونه به مردم ابلاغ کنم، درحالی‌که صدای من به آنان نمی‌رسد؟ جبرئیل علیه‌السلام گفت: تو بـانگ برآور و رساندنش بر عهدهٔ ما. آن‌گاه ابراهیم علیه‌السلام بر مقام خود و بـه‌قولی بـر فـراز حجرالاسود و به‌قولی بر فراز صفا و به‌قولی بر فراز کوه ابوقبیس برآمد و چنین ندا درداد: هان ای مردم! بدانید که پروردگار شما خانه‌ای برای خود برگرفته و بر شما حجّ این خانه را فرض گردانیده پس پروردگارتان را اجابت گویید، لَبَّيْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّيْك. نقل است که: کوهها همه سر خم کردند و خداوند متعال صدای ابراهیم علیه‌السلام را بـه همهٔ اطراف و اکناف زمین و نیز به همه کسانی که در رحمهای مادران و پشت‌های پدرانشان بودند، رسانید پس همه چیزهایی که صدای ابراهیم علیه‌السلام را شنیدند ــ اعمّ از سنگ و درخت و غیره ــ و همهٔ کسانی که خدای عزّوجلّ تا روز قیامت بر آنان مقدّر کرده که به حجّ خانهٔ کعبه مشرّف شوند، پاسخ دادند: «لَبَّيْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّيْك ✿ به فرمان حاضریم بارخدایا! به فرمان حاضریم». این همان مضمونی است که ابن‌کثیر آن را از ابن‌عبّاس و مجاهد و عکرمه و سعیدبن جبیر و جمعی دیگر از سلف صالح نقل کرده است. والله‌اعلم.

آری! ای ابراهیم! در میان مردم برای حج ندا درده **﴿تا﴾** زایـران **﴿به‌سوی تو**

پیاده و سوار بر هر شتر لاغری بیایند ﴾ضَامِرٍ: شتر لاغری است که سفر آن را خسته و رنجور کرده است. یعنی: تا شتران سرنشینان خود را به حج آورند ﴿**از هر فجّ عمیقی**﴾ یعنی: از هر راه دوری. مجاهد می‌گوید: مردم تا آن زمان در سفر حج بر مرکب سوار نمی‌شدند پس خداوند ﷻ سوارشدن بر مرکب و نیز تجارت در مراسم حج را به آنان رخصت داد، هم در این آیه و هم در آیهٔ بعدی:

لِّيَشْهَدُوا۟ مَنَـٰفِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا۟ ٱسْمَ ٱللَّهِ فِىٓ أَيَّامٍ مَّعْلُومَـٰتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلْأَنْعَـٰمِ ۖ فَكُلُوا۟ مِنْهَا وَأَطْعِمُوا۟ ٱلْبَآئِسَ ٱلْفَقِيرَ ﴿۲۸﴾

﴿**تا شاهد منافعی برای خویش باشند**﴾ به‌قولی: مراد از منافع، ادای مناسک حجّ است. به‌قولی دیگر: مراد، تجارت و ذبح هدایا و قربانی‌هاست. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد، منافع دنیا و آخرت هر دو است» ﴿**و تا نام خدا را در روزهای معلومی یادکنند**﴾ یعنی: تا نام خدا ﷻ را در هنگام ذبح هدایا و قربانی‌ها یاد کنند. «ایّام معلومات» نزد مالک و ابویوسف و محمّدبن حسن از یاران ابوحنیفه، همان ایّام‌النّحر، یعنی روز عید قربان و دو روز بعد از آن است امّا در رأی ابوحنیفه و شافعی: «ایّام معلومات» عبارت است از: ده روز اوّل ذی‌الحجّه که آخرین آن روز عید قربان می‌باشد. و اکثر مفسّران نیز بر این نظر اند.

آری! تا نام خدا ﷻ را یاد کنند ﴿**بر ذبح آنچه که خدا به آنان از چهارپایان مواشی**﴾ یعنی: شتر و گاو و گوسفند ﴿**روزی داده‌است پس، از آنها بخورید**﴾ خوردن حاجی یا قربانی‌کننده از گوشت هَدْی یا قربانی خویش، سنّت است. از نظر احناف، خوردن اهداکنندهٔ هدی از گوشت هدیهٔ نافله و هدیه حجّ

تمتّع و قران جواز دارد امّا خوردن حاجی از گوشت حیوان مذبوحه‌ای که آن را بر اثر ارتکاب جنایت در حج ذبح می‌کند، در نزد هیچ یک از فقها جواز ندارد ﴿و به درماندهٔ فقیر بخورانید﴾ بؤس: شدّت فقراست پس اطعام فقرا از گوشت هَدی امر لازمی‌است و این امر در نزد امام ابوحنیفه‌ﷺ مستحبّ می‌باشد.

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾

﴿سپس باید آلودگی خود را بزدایند﴾ یعنی: باید حجّاج و معتمران آلودگی‌های خود ــ چون درازی موها، ناخن‌ها و غیره ــ را از خود دور کنند و این کار در روز عید قربان انجام می‌شود ﴿و باید که به نذرهای خود﴾ که در مناسک حجّ در مورد انجام دادن نیکوکاری‌ها بر گردن می‌گیرند ﴿وفا کنند﴾ یا معنی این است: باید واجبات حجّ خویش را به جای آورند ﴿و باید که برگِرد آن بیت عتیق طواف کنند﴾ و این طواف، «طواف إفاضه» است که از فرایض حج می‌باشد، یعنی همان طوافی که وقت آن بعد از رمی جمرهٔ عقبه در روز عید قربان آغاز می‌شود. البتّه در حج طواف واجبی است که عبارت است از: طواف وداع و نیز طواف سنّتی است که عبارت است از: طواف قدوم.

و خانهٔ کعبه را «عتیق» نامیدند زیرا ــ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است ــ خداوند متعال آن را از تسلّط جبّاران و ستمگران آزاد ساخته است. به‌قولی دیگر: عتیق به معنای «کریم» است، یعنی خانهٔ بزرگ و گرامی. به‌قولی دیگر: عتیق، یعنی خانهٔ کهن و قدیمی زیرا نخستین خانه‌ای که بر روی زمین ساخته شد، خانهٔ کعبه بود و بعد از آن بیت‌المقدس بنا شد.

ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ ۗ وَأُحِلَّتْ
لَكُمُ ٱلْأَنْعَٰمُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ۖ فَٱجْتَنِبُوا۟ ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَٰنِ
وَٱجْتَنِبُوا۟ قَوْلَ ٱلزُّورِ ﴿٣٠﴾

﴿**این است حکم و هر کس حرمات خدا را تعظیم کند پس این برایش نزد پروردگارش بهتر است**﴾ حُرُمات: عبارت از شعایر و عباداتی است ـ چه در حج و چه در غیرآن ـ که قیام به آنها واجب و کوتاهی در انجام آنها حرام است؛ و تعظیم و بزرگداشت آنها عبارت است از: عمل کردن به‌موجب آنها و اجتناب از هر امری که مخالف مقتضای آنهاست ﴿**پس این**﴾ تعظیم و بزرگداشت ﴿**برای او نزد پروردگارش بهتر است**﴾ در آخرت، نه سستی، بی‌توجّهی و بی‌حرمتی به چیزی از این شعایر و مقدّسات ﴿**و برای شما مواشی حلال کرده شد**﴾ که عبارتند از شتر و گاو و گوسفند ﴿**مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود**﴾ از محرّمات که عبارت است از: گوشت خودمرده (مردار) و دیگر محرّماتی که همراه با آن در سوره‌های بقره، مائده، انعام و نحل ذکر شده است ﴿**پس، از پلیدیِ بتان اجتناب کنید**﴾ رِجْس: نجاست و پلیدی است. البتّه نجاست شرک از مشرک جز با ایمان دور نمی‌شود چنان‌که نجاست حسّی جز با آب برطرف نمی‌گردد ﴿**و از سخن دروغ اجتناب کنید**﴾ قَوْلَ الزُّوْر: سخن ناروا و دروغ و افترا، یا گواهی دروغ است. حق تعالی میان شرک و «قول الزّور» جمع کرد زیرا شرک ورزیدن به خداوند ﷻ، در واقع سخن و گواهی‌ای دروغ و افترا بیش نیست.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداوند متعال است» و سه‌بار این سخنشان را تکرار کردند.

حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِۦ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِى بِهِ ٱلرِّيحُ فِى مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾

﴿**در حالی که برای خداوند حنفاء باشید**﴾ حنفاء: جمع حنیف به معنی گرایش یابنده از دین باطل به‌سوی دین حقّ است. یعنی خالصانه به‌سوی حق تعالی گرویده و از هر چه که بجز او مورد پرستش قرار می‌گیرد، بیزاری جویید ﴿**نه شریک گیرندگان برای او**﴾ چیزی از چیزها را ﴿**و هر کس به خدا شرک ورزد پس چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده**﴾ به‌سوی زمین. یعنی از بلندای ایمان به‌سوی حضیض کفر انحطاط کرده است ﴿**و مرغان او را ربوده‌اند**﴾ یعنی: مرغان لاشخوار، گوشت و پوست وی را پاره‌پاره کرده و او را با چنگالهای خود دریده و ربوده‌اند ﴿**یا باد او را در مکانی دور افگنده است**﴾ و فروکوفته است، به گونه‌ای که هیچ امیدی به نجات وی باقی نمانده، استخوانهایش ریزریز و گوشت بدنش در هم‌کوفته، پاره‌پاره و نابود شده است. پس همچنین است کسی که به خدای سبحان شرک آورد زیرا اعمال صالح چنین کسی هدر و حَبَط (هدر) گردیده و به زودی انتقام و مجازات الهی به‌سراغ وی خواهد آمد.

ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾

﴿**این است**﴾ حکم ﴿**و هر کس شعایر خدا را**﴾ یعنی: نشانه‌های دین وی را ﴿**بزرگ دارد**﴾ که حیوان اهدا شده در حج و دیگر مناسک و مشاعر آن شامل این شعایر می‌شود چنان‌که مساجد و عبادات نیز از آن جمله‌اند ﴿**پس در حقیقت این**﴾ تعظیم و بزرگداشت شعایر خدا ﷻ ﴿**از تقوای دلهاست**﴾ دل به یادآوری مخصوص شد زیرا دل مرکز تقوی است. بزرگداشت حیوان اهدا شده به حرم

درآن است که از حیوانات فربه و گران قیمت انتخاب شود.

لَكُمْ فِيهَا مَنَٰفِعُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ مَحِلُّهَآ إِلَى ٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ ﴿٣٣﴾

﴿**برای شما در آنها**﴾ یعنی: در شعایر حج مخصوصاً ﴿**منافعی است**﴾ مراد در اینجا: حیوانات هدی و مخصوصاً شتر است و از جملهٔ منافع آنها سوارشدن بر آنها، استفاده از شیر آنها، بهره گیری از نسل و از پشم آنها و دیگر منافع است ﴿**تا میعادی معیّن**﴾ که همانا وقت ذبح آنهاست. احناف برآنند که منفعت‌گرفتن از شتر قربانی و هَدی بعد از روان‌کردن آن به مقصد ذبح‌گاه، جایز نیست مگر در حالت اضطرار ﴿**آن‌گاه جای فرودآمدن آنها**﴾ یعنی: جای قربانی‌کردن آنها ﴿**در بیت العتیق است**﴾ یعنی: باید شتران هَدی به نزدیک خانهٔ کعبه در سرزمین حرم آورده شوند و در آنجا ذبح گردند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٖ جَعَلۡنَا مَنسَكٗا لِّيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ
بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۗ فَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَلَهُۥٓ أَسۡلِمُواْۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُخۡبِتِينَ ﴿٣٤﴾

﴿**و برای هر امّتی**﴾ از امّت‌های قبل از شما ﴿**منسکی معیّن ساخته ایم**﴾ یعنی: برای هر امّتی، عیدی یا مکانی جهت ذبح قربانی‌های آن قرار داده‌ایم ﴿**تا نام خدا را**﴾ به تنهایی ﴿**یاد کنند**﴾ و هَدی و مناسک خود را تنها برای او انجام دهند ﴿**بر آنچه از چهارپایان مواشی که به آنان داده است**﴾ یعنی: نام خدا را در هنگام ذبح مواشی‌ای که روزیشان گردانیده است، یاد کنند. در **حدیث شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «دو گوسفند قوچ ابلق شاخ‌داری را نزد رسول خدا ﷺ برای ذبح آوردند، آن حضرت ﷺ نام خدا جل جلاله را بردند و تکبیر گفتند آن‌گاه پای خویش را

بر یک جانب روی هر یک از گوسفندان گذاشته و آنها را ذبح کردند». خاطر نشان می‌شود که آن دو گوسفند، قربانی آن حضرت ﷺ بود ﴿**پس خدای شما خدایی یگانه است**﴾ و هم‌اوست که تمام ادیان آسمانی را فرود آورده است ﴿**پس به او منقاد شوید**﴾ با گردن‌نهادن به طاعت و عبادتش ﴿**و فروتنان را بشارت ده**﴾ مُخْبِتِین: فروتنان نرم‌دل، خشوع‌کننده و مخلص به بارگاه خداوند ﷻ اند. آری، **ای محمّد** ﷺ! **بشارتشان ده** به آنچه که خداوند متعال برایشان از ثواب بسیار و عطای بزرگش آماده ساخته است.

سپس حق تعالی در توصیف فروتنان می‌فرماید:

ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمْ وَٱلْمُقِيمِي ٱلصَّلَوٰةِ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۳۵﴾

﴿**آنان که چون نام خدا یاد شود، دل‌هایشان خشیت یابد**﴾ یعنی: به سخت‌ترین خوف هراسناک شوند و از مخالفت خداوند ﷻ حذر کنند؛ به‌سبب کمال یقین و قوّت ایمانشان ﴿**و آنان که بر هر چه بر سرشان آید**﴾ از بلایا و محنتها در راه طاعت خداوند متعال ﴿**صبرپیشگانند و برپادارندگان نمازند**﴾ در اوقات آن و با رعایت ارکان و آداب آن ﴿**و آنان که از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند**﴾ یعنی: اموالشان را در امور خیر به مصرف می‌رسانند و صدقه می‌کنند. پس «مُخبتین»، یعنی مخلصان خاشع و خداترس، دارای چهار وصف یاد شده‌اند.

وَٱلْبُدْنَ جَعَلْنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَٱذْكُرُوا۟ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَيْهَا صَوَآفَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا۟ مِنْهَا وَأَطْعِمُوا۟

ٱلۡقَانِعَ وَٱلۡمُعۡتَرَّۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرۡنَٰهَا لَكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴿٣٦﴾

﴿**و شتران فربه را برای شما از جملهٔ شعایر خدا قرار داده‌ایم**﴾ همان شترانی را که به خانهٔ کعبه اهدا می‌کنید. در این باره که آیا اطلاق نام «بُدنه» بر گاو هم صحیح است یا خیر؟ میان فقها اختلاف است. در مذهب امام ابوحنیفه و جمعی دیگر از تابعان و صحابه ﷺ، اسم «بُدنه» که مفرد «بُدن» است بر شتر و گاو هردو اطلاق می‌شود و به‌سبب درشت بودن اندام و فربهی حیوان به آن «بدنه» می‌گویند ﴿**برای شما در آنها خیر است**﴾ یعنی: برای شما در آنها منافعی دینی و دنیوی است ـ چنان‌که گذشت ﴿**پس نام خدا را بر آنها یادکنید**﴾ در هنگام ذبح آنها ﴿**درحالی که برپای ایستاده‌اند**﴾ صَوافّ: یعنی: در حالی ایستاده‌اند که چهاردست‌وپای آنها ردیف شده است زیرا شتر به هیأت ایستاده ذبح می‌شود و یک دست آن در هنگام ذبح بسته می‌شود تا حرکت نکند و کار ذبح را مختلّ نگرداند ﴿**پس چون پهلوهای آنها بر زمین افتد**﴾ یعنی: چون آن حیوانات بعد از ذبح و خروج روح از بدن آنها به پهلو درغلتند؛ ﴿**از آنها بخورید**﴾ قُرطبی می‌گوید: «علما برآنند که خوردن شخص از گوشت هَدی خویش، مستحبّ است و اجر و پاداش دارد». ﴿**و به قانع و معتّر بخورانید**﴾ قانع: فقیری است که به آنچه دارد راضی است و از کسی سؤال نمی‌کند. امّا مُعترّ: فقیری است که خود را بر شما پیش می‌افگند تا به وی چیزی بدهید ﴿**این‌گونه آنها را برای شما رام گردانیدیم**﴾ که به خواستهٔ شما در رفتن به ذبح‌گاهها گردن می‌نهند و در نتیجه، آنها را ذبح می‌کنید و از آنها نفع می‌برید، بعد از آن‌که در سواری، حمل بار، دوشیدن شیر و مانند این‌ها رام شدهٔ شما بودند ﴿**باشد که شکر کنید**﴾ این نعمتی را که خدای منّان بر شما ارزانی کرده است.

لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡۚ

كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا۟ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمْ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾

﴿**هرگز گوشتهای آنها به خدا نمی‌رسد**﴾ یعنی: گوشتهای این شترانی که آنها را به جهت رضای حق تعالی صدقه و قربانی می‌کنید، به‌سوی باری تعالی بالا نمی‌رود ﴿**و نه خونهای آنها**﴾ که در هنگام ذبح بر زمین ریخته می‌شود. آری! هیچ یک از اینها از حیث این‌که گوشت و خونند به خدا ﷻ نمی‌رسند ﴿**ولی این تقوای شماست که به وی می‌رسد**﴾ یعنی: پاکی و تقوای دلهای شما همان چیزی است که خداوند ﷻ آن را می‌پذیرد و بر آن پاداش می‌دهد ﴿**این گونه آنها را برای شما رام گردانید تا خدا را به بزرگی یاد کنید به شکر آن‌که شمارا راه نمود**﴾ به‌سوی خود؛ با آموختن دین و شریعت و هموارکردن راه رضا و محبّت خویش. مراد از (لِتُكَبِّرُوا الله) اللّٰه‌اکبر گفتن ذبح‌کننده در هنگام ذبح است. این آیه دلیل مشروعیّت جمع‌کردن میان «بسم‌الله» و «الله اکبر» در هنگام ذبح است ﴿**و محسنان را بشارت ده**﴾ به دریافت پاداش الهی. اطلاق نام «محسن» بر هرکسی که از وی به جهت رضای خدا ﷻ سخن یا عمل خیری صادر شود، صحیح است.

ابن‌منذر از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده است که فرمود: مشرکان در هنگام ذبح حیوانات، خون آنها را به سوی کعبه می‌ریختند و آن خونها را به‌سوی کعبه می‌افشاندند پس مسلمانان نیز خواستند تا چنین کنند، این بود که خداوند متعال نازل فرمود: (لَنْ يَنالَ اللّٰهَ لُحُومُها وَ لادِماؤُها...).

در نزد امام ابوحنیفه رحمه الله ادای قربانی بر مالک نصابی که مقیم باشد نه مسافر، واجب است، به‌دلیل این **حدیث‌شریف**: «مَنْ وَجَدَ سِعَةً فَلَمْ يُضَحِّ فَلا يَقْرَبَنَّ مُصَلاّنا = هر کس در زندگی مادّی خویش گشایشی یافت و قربانی نکرد پس به مصلاّی ما نزدیک نشود».

۞ إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ

كَفُورٍ ﴿٣٨﴾

﴿قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند﴾ یعنی: خداوند ﷻ غائله‌ها و توطئه‌های مشرکان را از مؤمنان دفع می‌کند. به‌قولی معنی این است: خداوند ﷻ حجّت مؤمنان را بلند و برتر می‌گرداند **﴿زیرا خدا هیچ خیانتکار کفوری را دوست ندارد﴾** بلکه ناسپاسان و خائنان در عهدها و امانت‌ها، نزد خدای سبحان منفورند و هیچ محبوبیّتی ندارند.

بعد از آن که خداوند ﷻ با طرح موضوع دفاع از مسلمانان، آنان را در بلندترین درجات اطمینان قرار داد، به ایشان اذن قتال می‌دهد:

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَـٰتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا۟ ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

﴿به کسانی که کفّار با آنان می‌جنگند اذن قتال داده شد، به‌سبب این‌که آنان مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البتّه خداوند بر نصرت‌دادنشان تواناست﴾ و این بشارت به پیروزی مؤمنان است.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: مشرکان مکّه اصحاب رسول خدا ﷺ را با دست و زبان موردآزار و اذیّت قرار می‌دادند، اصحاب از این وضع نزد رسول خدا ﷺ شکایت می‌بردند امّا آن حضرت ﷺ به ایشان می‌فرمود: صبر کنید و شکیبایی ورزید زیرا من هنوز به جنگیدن فرمان نیافته‌ام. تا این‌که آن حضرت ﷺ مأمور به هجرت شدند و خدای سبحان این آیهٔ کریمه را در سال دوم هجری در مدینه نازل نمود. آری! بعد از آن‌که خدای عزّوجلّ مؤمنان را در هفتادواندی آیه به خودداری از جنگ فراخواند، این اوّلین آیه‌ای است که در

مورد رخصت دادن به جنگ نازل شده است. البتّه اجازه دادن جنگ برای مؤمنان، از جملهٔ دفاع الهی از ایشان، یعنی از مصادیق روشن آیهٔ (۳۸) از همین سوره است: (اِنَّ اللهَ یُدَافِعُ عَنِ الَّذِیْنَ آمَنُوْا...).

ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾

﴿**همان کسانی که به ناحق از دیارشان بیرون رانده شدند**﴾ مراد از دیار، شهر مکّه است ﴿**جز به‌سبب آن‌که می‌گفتند: پروردگار ما خداست**﴾ یعنی: آنها هیچ گناهی نداشتند ولی فقط به خاطر این سخن‌شان که می‌گفتند: پروردگار ما خدا ﷻ است، از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده شدند، درحالی‌که این سخن، سخن حقّی است پس بیرون‌راندنشان به‌سبب این سخن، عملی ناحق و ناروا و ستمی آشکار بوده است ﴿**و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی‌دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مساجد مسلمانان که نام خدا در آنها بسیار یاد کرده می‌شود، ویران ساخته می‌شد**﴾ یعنی: اگر این جنگ و پیکار با دشمنان که خداوند ﷻ برای انبیاءﻇ و مؤمنان مشروع ساخته است نبود، قطعاً اهل شرک بر اوضاع مسلّط می‌شدند و همهٔ اماکن و مواضع عبادت از روی زمین برچیده می‌شد لذا ای مؤمنان! برای برپاداشتن دین خدا ﷻ و اقامهٔ ذکر وی بجنگید. پس صوامع: عبارت است از صومعه‌های راهبان، بِیَع: عبارت است از کنیسه‌های نصارا ــ که

واحد آن «بِيْعَةْ» است، صلوات: عبارت است از کنیسه‌های یهودیان و مساجد: عبارت است از معابد مسلمین. به‌قولی‌دیگر معنی این است: اگر این دفع و طرد نمی‌بود، قطعاً در زمان موسی علیه‌السلام کنیسه‌ها، در زمان عیسی علیه‌السلام صومعه‌ها و بیعه‌ها و در زمان محمّد ﷺ مساجد ویران ساخته می‌شد ﴿**و قطعاً خدا کسی را که قصد نصرت وی کند، نصرت می‌دهد**﴾ مراد از نصرت دادن خدا ﷻ: نصرت دادن دین و اولیای وی است ﴿**زیرا خداوند سخت قوی است**﴾ و بر یاری‌دادن دوستانش تواناست و ﴿**عزیز**﴾ و غالب است پس قطعاً از دشمنانش انتقام می‌گیرد. شایان ذکر است که خدای عزّوجلّ این وعده‌اش را با مسلّط‌کردن مهاجران و انصار بر سردمداران عرب و کیسرها و قیصرهای عجم محقّق ساخت و سرزمین و دیار آنان را برای امّت اسلام به ارث نهاد.

این آیه متضمّن نهی از ویران‌کردن معابد اهل ذمّه است ولی اهل ذمّه این اجازه را ندارند که معابد جدیدی احداث نمایند، یا معابد قدیمی خود را چه از نظر عرض و چه از نظر ارتفاع توسعه دهند و اگر معابدشان را توسعه دادند، برداشتن آن توسعه واجب است امّا مسلمانان نباید معابد آنها را به مساجد تبدیل کرده و در آنها نماز بگزارند.

ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّـٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ﴿٤١﴾

آری! حق تعالی نصرت می‌دهد ﴿**کسانی**﴾ را ﴿**که اگر آنان را در زمین تمکین دهیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و به معروف امر می‌کنند و از منکر نهی می‌نمایند**﴾ که این اوصاف و خصوصیّات امّت ربّانی و نشانهٔ دولت و شوکت آنهاست. با این آیه، حق تعالی امر به معروف و نهی از منکر را بر کسانی که ایشان

را در زمین تمکین داده و بر قیام به این کار توانایی بخشیده ، واجب گردانیده است ﴿ و عاقبت همهٔ کارها از آنِ خداست ﴾ و سرانجام همهٔ امور به حکم و تدبیر وی برمی‌گردد ، نه به دیگران . این جمله نیز تأکیدی است بر تحقّق وعدهٔ حق تعالی در مورد پیروز ساختن دوستانش .

از حضرت عثمان رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که فرمود : « این آیه دربارهٔ ما اصحاب رسول خدا ﷺ نازل شد » .

پس کسی که آرزوی پیروزی بر دشمنان ــ اعم از یهود و غیر آنان ــ را دارد ، باید به این چهار وصف متّصف گردد ، چهار وصفی که مهاجران و مجاهدان اوّل به آن آراسته شده و به وسیلهٔ آن کلید فتح دنیا را در اختیار گرفتند .

وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ ﴿٤٢﴾
وَقَوْمُ إِبْرَٰهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾

﴿ و اگر تو را تکذیب کنند ﴾ ای محمّد ﷺ ! **﴿ قطعاً پیش از آنان قوم نوح تکذیب کرده بودند ﴾** نوح علیه السلام را **﴿ و قوم عاد ﴾** هود علیه السلام را **﴿ و قوم ثمود ﴾** صالح علیه السلام را **﴿ و قوم ابراهیم ﴾** ابراهیم علیه السلام را **﴿ و قوم لوط ﴾** لوط علیه السلام را . این آیه تسلیت و دلجویی و تعزیتی برای رسول خدا ﷺ است که متضمّن وعدهٔ الهی به هلاک‌کردن تکذیب‌کنندگان ایشان از اشراف و سران قریش می‌باشد ، همانان که پرچم دشمنی را علیه آن حضرت ﷺ برافراشتند و خدای عزّوجلّ پرچم‌هایشان را واژگون کرد ، همان‌گونه که تکذیب‌کنندگان دیگر از امّتهای انبیای ذکرشده را به هلاکت رسانید .

وَأَصْحَٰبُ مَدْيَنَ ۖ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَٰفِرِينَ ثُمَّ

أَخَذۡتُهُمۡۖ فَكَيۡفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾

﴿و﴾ همچنین تکذیب کردند ﴿اهل مَدیَن﴾ شعیب‌ﷺ را ﴿و نیز موسی تکذیب شد﴾ از سوی فرعون و کسانش ﴿پس کافران را مهلت دادم﴾ یعنی: عذاب را از آنان به تأخیر افکندم ﴿سپس آنها را فروگرفتم﴾ به عذاب، بعد از سپری‌شدن آن مهلت ﴿بنگر، عقوبت من چگونه بود؟﴾ یعنی: بنگر که انکار من بر آنان و دگرگون‌ساختن نعمتهایی که در آن قرار داشتند و نهایتاً به‌هلاکت رساندنشان از سوی من چگونه بود؟

فَكَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَا وَهِيَ ظَالِمَةٞ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئۡرٖ مُّعَطَّلَةٖ وَقَصۡرٖ مَّشِيدٍ ﴿٤٥﴾

﴿و چه بسیار شهرها را ــ که ستمکار بودند ــ هلاکشان کردیم و اینک آن شهرها بر سقفهای خود فروافتاده است﴾ به‌سبب از بین رفتن ساکنان آنها تا بدانجا که سقفهای آنها فرو ریخته و به کلّی ویران شده‌اند ﴿و چه بسیار چاه‌های معطّل﴾ یعنی: متروک و خالی از صاحبان و ساکنان پیرامونی، که همه هلاک شده‌اند. به‌قولی معنی این است: آن چاه‌ها از دلوانداختن و رسن‌کشیدن بی‌استفاده مانده‌اند ﴿و چه‌بسیار قصرهای بلند و افراشته﴾ مَشِید: بلند و سربه‌فلک کشیده است. به‌قولی: مراد از مشید، گچ‌اندودشده و آراسته است. یعنی: چه‌بسیار قصرهای سربه‌فلک کشیده و آراسته‌ای که از ساکنان خود، یا از اسباب و آلات خود متروک و خالی مانده‌اند.
حاصل معنی این است: اهالی بسیاری از شهرها و صحراهایی را که تکذیب و ستم پیشه کرده‌اند، به سبب این تکذیب و ستم نابود کردیم پس باید دروغ انگاران ستمگر از چنان سرنوشتی بر حذر باشند و به خود آیند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ ءَاذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَـٰرُ وَلَـٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾

﴿**آیا در زمین گردش نکرده‌اند**﴾ این تعبیر، مردم را به سفر در نواحی زمین بر می‌انگیزد تا کشتارگاهها و هلاکت‌گاه‌های آن امّتهای ستمگر را ببینند و درس عبرت بگیرند ﴿**تا دل‌هایی داشته باشند که با آن فهم کنند**﴾ یعنی: تا به‌سبب مشاهدهٔ این پدیده‌های عبرت آموز، دلهایشان چنان شفّاف و آماده شود که بتوانند با آنها بیندیشند و آنچه راکه باید، دریابند ﴿**یا گوشهایی که با آن بشنوند**﴾ آنچه راکه باید بشنوند؛ از کلام الهی که انبیایشان برآنان می‌خوانند؟ ﴿**در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دلهایی که در سینه‌هاست کور می‌شوند**﴾ یعنی: در حواسّ ظاهری آنان خللی نیست بلکه خللی که هست در عقلها و دلهایشان است پس به سبب این خلل، دلهایشان مسائل حق را درک نمی‌کند و از مشاهدهٔ اماکن عبرت انگیز به خود نمی‌آید.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون آیهٔ (وَمَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَىٰ... ۞ و هرکه در این دنیا کور باشد پس در آخرت هم کور و گمراه‌تر خواهدبود) [اسراء / ۷۲] نازل شد، ابن امّ‌مکتوم گفت: یا رسول الله! پس من که در دنیا کورم، آیا در آخرت هم کور خواهم بود؟ در این هنگام نازل شد: (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ... ۞ در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دلهایی که در سینه‌هایند کور می‌شوند).

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُۥ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ

رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾

﴿**و از تو به شتاب تقاضای عذاب می‌کنند**﴾ از روی تکذیب، ریشخند، دورانگاری و استبعاد زیرا مشرکان شدیداً منکر آمدن عذاب بودند پس زود طلبیدن عذاب از سوی آنان، به شیوهٔ استهزا و تمسخر است ﴿**با آن‌که هرگز خداوند وعده‌اش را**﴾ در فرودآوردن عذاب، انتقام گرفتن از دشمنان و گرامی‌داشتن دوستانش ﴿**خلاف نمی‌کند**﴾ و وعدهٔ او پیشی جسته است پس لابدّ آمدنی است ﴿**و در حقیقت یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمرید**﴾ یعنی: مدّت اندک نزد قدرت حق تعالی همانند مدّت طولانی است پس یک روز و هزار سال نسبت به حکم او یکسان است و از همین‌روست که به آنان مهلت می‌دهد امّا اگر بخواهد، کار هزار سال را در یک روز تمام می‌کند لذا به‌تأخیرافگندن عذاب از آنان به‌سبب عجز و ناتوانی نیست بلکه بنا بر مصالحی است که حق تعالی خود به آن داناتر است. به‌قولی معنی این است: یک روز از بیم و هراس و سختی آخرت، همانند هزار سال از سالهای دنیاست که پر از ترس و هراس و سختی باشند.

شیخ سعید حوّی‌ﷺ در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «مردم در عصر ما از دنیای هستی و عمر آن تصوّرات وسیعی دارند چنان‌که امروزه در اثر تطوّر و پیشرفت علوم می‌گویند که ــ مثلاً ــ عمر فلان سیّاره این مقدار سال است. پس فضای علمی و ذهنی بشر هم اکنون با این آیه بسیار آشناست و این نیز از اعجاز قرآن کریم است».

حسن بصری‌ﷺ می‌گوید: «سبب به تأخیر انداختن عذاب استیصال و بنیاد برانداز از امّت اسلام این است که چنین عذابی مشروط به دو امر است:

۱ــ خدای سبحان حدّی از کفر را نزد خود معیّن داشته است که هر کس بدان حدّ برسد، او را عذاب می‌کند و هر کس به آن حدّ نرسد، عذابش نمی‌کند.

۲ـ خدای سبحان قومی را عذاب نمی‌کند مگر این‌که بداند حتّی یک‌تن از آنان هم ایمان نمی‌آورد. و چون این دو شرط محقّق شد، حق تعالی انبیائش را فرمان می‌دهد تا در حقّ امّت‌هایشان نفرین کنند آن‌گاه دعای آنها را اجابت کرده و عذاب بنیان برانداز و ریشه کن کننده‌ای را به‌سراغشان می‌فرستد.

وَكَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَمۡلَيۡتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذۡتُهَا وَإِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٤٨﴾

﴿و چه‌بسا شهری که مهلتش دادم درحالی‌که اهل آن ستمکار بود، سپس آن را فرو گرفتم و بازگشت به‌سوی من است﴾ یعنی: چه‌بسیار مردم شهرهایی که آنها نیز مانند شما کفّار زمان رسالت خاتم ﷺ، ستمکار بودند امّا من پس از مدّتی مهلت دادن به آنان، عذابشان کردم پس بدانید که از عذاب من گریزی ندارید و در نهایت بازگشت همگی به‌سوی حکم من است.

قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَآ أَنَا۠ لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٞ ﴿٤٩﴾ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ﴿٥٠﴾

﴿بگو ای مردم! جز این نیست که من برای شما فقط هشداردهنده‌ای آشکار هستم﴾ و مأموریّت من فقط ابلاغ پیامها و هشدارهای الهی است و بس **﴿پس آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، برای آنان است آمرزش﴾** گناهان گذشته‌شان **﴿و﴾** برای آنان است **﴿روزی نیک﴾** که همانا بهشت برین است.

وَٱلَّذِينَ سَعَوۡاْ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ﴿٥١﴾

﴿و آنان که در آیات ما سعی کردند﴾ یعنی: در تکذیب و تخطئه و انکار آیات ما کوشیدند و مردم را از پیروی پیامبر اکرم ما ﷺ کُند و سست ساختند، **﴿عاجز کنان﴾** یعنی: به این پندار و گمان که ما را عاجز می‌کنند و از نزد ما می‌گریزند و ما عذابشان نمی‌کنیم **﴿آنان﴾** بی‌شکّ **﴿اهل دوزخند﴾**.

وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٖ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّآ إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلۡقَى ٱلشَّيۡطَٰنُ فِيٓ أُمۡنِيَّتِهِۦ فَيَنسَخُ ٱللَّهُ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ ثُمَّ يُحۡكِمُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ﴿٥٢﴾

﴿و پیش از تو هیچ رسول و هیچ نبیی را نفرستادیم﴾ به‌قولی: رسول کسی است که با ارسال جبرئیل ﷺ به‌سوی او به‌طور آشکار و گفت‌وگوی شفاهی و رویاروی جبرئیل ﷺ با او، به‌سوی خلق فرستاده شده‌است امّا نبیّ: کسی است که فرستادن وحی به‌سوی وی یا از طریق الهام است، یا در هنگام خواب و رؤیایش. به‌قولی دیگر: رسول کسی است که خداوند متعال او را با شریعت ویژه‌ای فرستاده و به تبلیغ آن شریعت مأمورش کرده است امّا نبیّ کسی است که مأمور شده است تا مردم را به شریعت پیامبری که قبل از وی بوده، دعوت کند و بر وی کتاب مخصوصی نازل نشده‌است. گفتنی است که **حدیث‌شریف** ذیل بر قول اخیر دلالت می‌کند: «چون از رسول خدا ﷺ شمار انبیاء ﷺ را پرسیدند، فرمودند: ایشان صدوبیست‌وچهار هزار تن‌اند امّا چون از شمار رسولان پرسیدند، پاسخ دادند: ایشان صد و سیزده تن‌اند، جمعی اند بسیار».

آری! ما پیش از تو هیچ نبیّ یا رسولی را نفرستادیم؛ **﴿جز این‌که چون آرزویی به‌خاطر می‌آورد، شیطان چیزی در أمنیهٔ وی می‌افگند﴾** أُمْنِيَّتِهِ: یعنی در سخن و تلاوت وی **﴿آن‌گاه خدا آنچه را شیطان القا کرده است محو می‌کند﴾** یعنی: القای شیطان را باطل و بی‌اثر گردانیده آن را زایل و ناپایدار ساخته و از بین می‌برد **﴿سپس خدا آیات خود را محکم و استوار می‌کند﴾** یعنی: آنها را در دلهای پیروان مخلص دین خود، پابرجا و ثابت می‌گرداند **﴿و خدا دانای حکیم است﴾** داناست به آنچه که شیطان القا می‌کند و به غیر آن از امور، باحکمت است در همهٔ اقوال و افعال خویش.

گروهی از مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیه نقل کرده‌اند: چون رویگردانی قوم رسول خدا ﷺ از دعوت بر ایشان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قومشان را از ایشان برماند و متنفّر سازد ــ از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند ــ پس روزی در یکی از باشگاههای قوم خود نشسته بودند و درحالی‌که سورهٔ: (وَ النَّجْمِ اِذا هَوٰی) بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیهٔ: (أَفَرَأَيْتُمُ اللاّٰتَ وَ الْعُزّٰی، وَ مَناٰةَ الثّٰالِثَةَ الْأُخْرٰی) رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبانشان چنین جاری شد که: «تِلْكَ الْغَرانِيْقُ الْعُلٰی، وَ اِنَّ شَفٰاعَتَهٰا لَتُرْتَجٰیٰ ✿ این غرانیق برتر، بی‌گمان شفاعت آنها امید برده می‌شود». مراد از غرانیق: بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آنها ــ العیاذ باالله ــ دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت ﷺ شنیدند، بسیار شادمان گشتند به‌طوری‌که چون رسول خدا ﷺ در آخر آیات سورهٔ نجم سجده کردند، تمام کسانی که در آن باشگاه بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، از باشگاه متفرّق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمّد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل ﷺ نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد خدای عزّوجلّ

بر تو نیاورده بودم! رسول خدا ﷺ سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرارداد.

آری! جمعی از مفسّران چنین روایتی را نقل کرده‌اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحّت نرسیده است. چنان‌که ابن‌کثیر، فخرالدّین رازی، قُرطبی و جمع بسیاری از مفسّران بر موضوعی‌بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی‌اساس دانسته اند. بیهقی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است. ابن‌خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است. بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرائت سورهٔ «نجم» و سجدهٔ مسلمانان و مشرکان و انس و جنّ را نقل کرده ولی در آن از داستان «غرانیق» هیچ ذکری به‌میان نیاورده است. امام فخرالدّین رازی می‌گوید: «عقلاً نیز این داستان مردود است، به چندین دلیل؛ و قوی‌ترین آنها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خدای عزّوجلّ برداشته می‌شود زیرا در میان کم‌ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلاً هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت ـ العیاذ باالله ـ این فرمودهٔ خداوند ﷻ باطل می‌شود که: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به‌سویت نازل شده‌است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او را نرسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد) [مائده / ۶۷].

قرآن نیز از چند وجه و در چندین آیه، بطلان این روایت را روشن کرده است؛ از جمله در این آیه: (و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم) [الحاقه/۴۶ـ۴۴]. همچنین در این آیه: (بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم، جز از وحیی که به من می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم) [یونس/۱۵]. و نیز در این آیه: (و پیامبر از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، این نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود) [نجم/۴ـ۳].

بنابراین، معنی: (شیطان چیزی در امنیهٔ وی افگند) این است که: چون رسول خدا ﷺ در خاطر خود سخنی را مرور کردند، یعنی «حدیث نفس» نمودند، شیطان آن را بر زبان آورد و آن را در شنوایی‌های مشرکان افگند، بدون آن‌که ایشان به آن امر سخن گفته باشند یا آن حدیث نفس بر زبانشان جاری شده باشد. یعنی: ای پیامبر! این ماجرا که شیطان سخنی را بر شنوایی مردم افگند، نباید تو را به هول و هراس اندازد یا اندوهگین کند زیرا چنین امری برای برخی از انبیای قبل از تو نیز اتّفاق افتاده است.

می‌توان گفت که امروزه، کوششهای برخی از منتسبان به مسیحیّت و یهودیّت در القای شبهات و پخش دروغها و افتراها دربارهٔ حقایق اسلام و تأویل بعضی از آیات قرآن بر وجه نادرست، نیز شبیه همین کار شیطان است که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است. سپس بطلان شبهات بی‌پایهٔ آنان به‌دست علمای مبارز مسلمان نیز، از باب بطلان و بی‌اثر ساختن القاآت شیطان از سوی خدای سبحان می‌باشد.

لِّيَجْعَلَ مَا يُلْقِي ٱلشَّيْطَٰنُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ ۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَفِي شِقَاقٍۭ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

﴿**تا خدا آنچه را که شیطان القا می‌کند، فتنه‌ای بگرداند**﴾ یعنی: آزمایشی، یا گمراهی‌ای ﴿**برای کسانی که در دلهایشان بیماری است**﴾ یعنی: این القای شیطان، گمراهی یا آزمایشی است برای کسانی که در دلهایشان بیماری شکّ و نفاق است ﴿**و نیز**﴾ القای شیطان را آزمایش یا گمراهی‌ای بگرداند ﴿**برای آنان که دلهایشان سخت است**﴾ یعنی: برای مشرکان ﴿**و هرآینه ستمگران**﴾ یعنی: منافقان، مشرکان و فاسقان ﴿**در ستیزه‌ای بس دور و درازند**﴾ یعنی: آنها با حق و اهل آن در دشمنی

بسیار سختی قرار دارند.

وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُواْ بِهِۦ فَتُخْبِتَ لَهُۥ قُلُوبُهُمْ ۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾

﴿**و تا آنان که به ایشان علم داده شده است**﴾ نسبت به اوصاف جلال و کمال خدای عزّوجلّ و نسبت به دین و آیات وی ﴿**بدانند که این وحی از جانب پروردگار تو حقّ است**﴾ یعنی: حقّی نازل شده از نزد پروردگار توست ﴿**و بدان ایمان آورند**﴾ یعنی: بر ایمان به قرآن، ثبات و پایداری ورزند ﴿**و دلهایشان برای او خاشع گردد**﴾ یعنی: آرامش یابد و نرم و منقاد شود زیرا ممکن نیست که ایمان آوردن به وحی و خشوع و نرم‌شدن دلها برای آن، در اثر نفوذ و القای شیطان باشد بلکه این امر ثمرۀ نفوذ و تمکین قرآن است ﴿**و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند راهبر است**﴾ در امور دینشان ﴿**به‌سوی راهی راست**﴾ یعنی: به‌سوی راهی صحیح و متین که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست و در اثر همین رهبری الهی است که آنان متشابهات دین را با تأویلات صحیح تفسیر می‌کنند.

وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ﴿٥٥﴾

﴿**و کافران همواره از آن در تردیدند**﴾ یعنی: آنها همواره دربارۀ قرآن، یا دربارۀ دین در شکّ و تردیدند ﴿**تا بناگاه قیامت برای آنان فرارسد**﴾ و بناگاه غافلگیرشان کند ﴿**یا عقوبت روزی عقیم به سراغشان بیاید**﴾ و آن عذاب روز قیامت است. آن

روز از این‌روی عقیم است که در آن برای کفّار گشایش و راحتی نبوده و برایشان بسی بی‌خیر و بدفرجام است. به‌قولی: مراد از آن، روز جنگی چون روز بدر است که کفّار در آن کشته می‌شوند و روز جنگ عقیم است چراکه فرزندان زنان در آن به‌قتل می‌رسند و آن زنان به‌منزلهٔ زنانی می‌گردند که نازا و سترونند، گویی اصلاً فرزندی نزاده‌اند. امّا ابن‌کثیر معنی اوّل را ترجیح داده و گفته است: «صحیح همان است». از این جهت، حق تعالی در آیهٔ بعد می‌فرماید:

ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٥٦﴾

﴿در آن روز، پادشاهی فقط از آنِ خداست﴾ یعنی: سلطهٔ قاهرانه و استیلای تامّ و تمام در روز قیامت فقط از آن خدای سبحان است ﴿میان آنان حکم می‌کند و﴾ در نتیجه ﴿کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند﴾ یعنی: به مقتضای ایمانشان عمل کرده‌اند ﴿در باغهای پرنازونعمت خواهند بود﴾ یعنی: در آن باغها مستقرّ می‌گردند و در انواع نازونعمت غوطه‌ور می‌شوند.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ﴿٥٧﴾

﴿وکسانی که کفر ورزیده و آیات ما را دروغ شمرده‌اند﴾ یعنی: کسانی که کفر به خدای عزّوجلّ را با تکذیب آیات وی همراه کرده‌اند ﴿برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود﴾ که به‌نحوی بسیار خفّت‌بار آنان را در احاطهٔ خویش می‌گیرد.

وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوٓاْ أَوۡ مَاتُواْ لَيَرۡزُقَنَّهُمُ ٱللَّهُ رِزۡقًا حَسَنًاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿٥٨﴾

﴿**و آنان که در راه خدا هجرت کرده‌اند**﴾ ایشان مهاجرانی هستند که در طلب رضای باری تعالی از مکّه به مدینه هجرت کرده‌اند و نیز همهٔ کسانی که در راه خدا ﷻ و طلب رضایش از خانه‌وکاشانهٔ خویش هجرت گزیده‌اند ﴿**و آن‌گاه کشته شده**﴾ اند در جهاد ﴿**یا مرده‌اند**﴾ در حال هجرت ﴿**قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد**﴾ در بهشت می‌خورند و می‌آشامند و از نازونعمت‌های قطع نشدنی آن بهره می‌گیرند. مراد از دریافت این روزی نیک در بهشت، همانا دریافت بی‌درنگ آن پس از کشته‌شدن و قبل از برپایی قیامت است زیرا آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «أَرْوَاحُ الشُّهَدَاءِ فِي أَجْوافِ طَيْرٍ خُضْرٍ تَأْكُلُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةْ ✿ ارواح شهدا در جوف‌های پرندگانی سبز رنگ قرار دارند که از میوه‌های بهشت می‌خورند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلْمَقْتُولُ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ الْمُتَوَفّٰى فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بِغَيْرِ قَتْلٍ هُمَا فِي الْأَجْرِ شَرِيْكَان ✿ کشته‌شده در راه خدا و وفات یافته در راه وی بدون قتل، هردو در پاداش شریکند». ﴿**و بی‌گمان خداوند بهترین روزی دهندگان است**﴾ و بی‌حساب روزی می‌بخشد.

لَيُدۡخِلَنَّهُم مُّدۡخَلٗا يَرۡضَوۡنَهُۥۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٞ ﴿٥٩﴾

﴿**البتّه آنان را**﴾ یعنی: آن مهاجران درگذشته یا شهید را ﴿**به جایگاهی که آن را می‌پسندند**﴾ و آن جایگاه به سرشتشان سازگارتر و به خواسته‌هایشان پیوسته تر است ﴿**در می‌آورد**﴾ به علاوهٔ این‌که در بهشت از نعمت‌هایی برخوردار می‌شوند که

نه هیچ چشمی دیده، نه هیچ گوشی شنیده و نه بر دل هیچ بشری خطور کرده است ﴿و هرآینه خدا دانا﴾ است به درجات عمل‌کنندگان و مراتب استحقاقشان ﴿بردبار است﴾ از سر قصور و کوتاهی مقصّرانشان می‌گذرد و آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند.

۞ ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾

بعد از آن‌که خداوند ﷻ سنّتی از سنّت‌هایش را در آیات فوق بیان کرد، اینک به بیان سنّت دیگری از سنّت‌های خویش می‌پردازد: ﴿**آری! حکم این است و هر کس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است، دست به عقوبت زند**﴾ یعنی: هر کس ظالم را به اندازهٔ ظلمی که بر وی رفته است، مجازات کند و بر آن نیفزاید ﴿**سپس مورد تعدّی قرار گیرد**﴾ یعنی: همان ظالمی که در آغاز بر وی ستم کرده بود، بعد از آن ستم اوّل، باز بر وی ستم روا دارد ﴿**قطعاً خدا او را نصرت خواهد داد**﴾ یعنی: کسی را که مورد تجاوز و ستم مضاعف قرار گرفته، بر تجاوزگر ستم پیشه یاری خواهد داد ﴿**چراکه خدا بخشایشگر آمرزگار است**﴾ یعنی: او بر مؤمنان بسیار عفوکننده و بخشایشگر و بسیار آمرزنده است.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ گروهی (سریّه‌ای) از صحابه ﷺ نازل شد که در ماه محرّم با جمعی از مشرکان رو در رو شدند، در این اثنا مسلمانان از مشرکان خواهش کردند که در ماه حرام با ایشان نجنگند امّا مشرکان نپذیرفته بر جنگ اصرار ورزیدند و بر مسلمانان تجاوز کردند آن‌گاه مسلمانان با آنان جنگیدند و خدای عزّوجلّ ایشان را بر مشرکان نصرت عنایت کرد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيْلِ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ﴿٦١﴾

﴿این﴾ یاری دادن مظلوم ﴿بدان سبب است که خدا﴾ تواناست بر هر آنچه بخواهد و از نشانه‌های توانایی اوست که ﴿شب را در روز درمی‌آورد و روز را در شب درمی‌آورد و به‌سبب آن است که خدا شنوای بیناست﴾ درآوردن شب در روز و روز در شب به معنای افزودن یکی از آنها به حساب دیگری است زیرا افزودن در یکی از آنها مستلزم کم‌کردن از دیگری است پس گاهی شب دراز می‌شود و روز کوتاه ــ چون زمستان ــ و گاهی روز دراز می‌شود و شب کوتاه ــ چون تابستان ــ پس کسی که بر آفرینش همچو پدیده‌های بزرگی توانا باشد، بی‌گمان بر یاری دادن مظلوم، پاداش دادن مطیع و مجازات‌کردن عاصی نیز تواناست و خداوند ﷻ به سخنان بندگانش شنوا و به احوالشان بیناست و هیچ چیز از حرکات و سکناتشان بر او پنهان نمی‌ماند لذا مظلومان را بی‌یار و یاور نمی‌گذارد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ﴿٦٢﴾

﴿آری! این﴾ یاری دادن مظلوم ﴿بدان سبب است که خدا خود حق است﴾ پس دین وی حقّ است، عبادت وی حقّ است، نصرت دادن اولیائش علیه دشمنانش حقّ است، وعدهٔ وی حقّ است و او خود حقّ است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضی آن است که او مبدأ و منشأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قدرت و در بند ارادهٔ او باشد

﴿و آنچه بجز او می‌پرستند﴾ که بتان از جملهٔ آنهایند ﴿باطل است﴾ که هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد. همچنین معبودان دروغین از آن روی باطل اند که برخلاف پندار باطل‌پرستان، خدا نمی‌باشند ﴿و این﴾ نصرت ﴿به‌سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه﴾ یعنی: خداوند متعال بر همه‌چیز برتر، از همتایان و مشابهان مقدّس و منزّه و از آنچه ستمگران می‌گویند پاک و مبرّاست ﴿کبیر است﴾ یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علوّ و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَتُصْبِحُ ٱلْأَرْضُ مُخْضَرَّةً ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾

﴿آیا ندیدی که خدا از آسمان آبی فرود آورد آن‌گاه زمین بر اثر آن سرسبز و خرّم می‌گردد﴾ با گیاهانی که در آن می‌روید، بعد از آن‌که خشک و پژمرده بود ﴿بی‌گمان خداوند لطیف است﴾ پس علم و فضل وی به هرچیز کوچک و بزرگی احاطه دارد و او دقیق و باریک‌بین است ﴿آگاه است﴾ به تدبیر و سامان‌دهی امور بندگانش و بر آنچه که به صلاح ایشان می‌باشد.

لَّهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾

﴿آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ اوست﴾ در آفرینش، در ملک، در فرمانروایی و در تصرّف پس همه محتاج رزق و روزی وی‌اند ﴿و بی‌گمان خداوند

بی‌نیاز است ﴾ و به چیزی احتیاج ندارد، درحالی‌که همگان به وی محتاجند ﴿حمید است﴾ یعنی: در هرحالی سزاوار ستایش و حمد و سپاس است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلْأَرْضِ وَٱلْفُلْكَ تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ وَيُمْسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِۦٓ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٥﴾

﴿آیا ندیدی که خدا آنچه را در زمین است﴾ از چهارپایان، درختان، رودخانه‌ها، معادن، خاک، آب، هوا، عناصر و غیره ﴿برای شما رام گردانید﴾ و این اشیا را برای منافع شما پدید آورد ﴿وکشتی‌ها را که در دریا به فرمان او روانند﴾ یعنی: همچنین کشتی‌ها را درحال شناوربودن آنها در دریا برای شما رام گردانید ﴿و آسمان را از آن‌که جز به اذن خودش بر زمین فروافتد، نگاه می‌دارد﴾ زیرا خداوند متعال آسمان را بر اوصافی آفریده که مستلزم حفظ اجرام و کهکشانهای آن در جایگاه‌ها و مدارات معیّن آن می‌باشد، بی‌آن‌که بیفتند یا از مدارات خود تغییر جهت دهند مگر آن‌گاه که خودش بخواهد، آنها به امر و مشیت وی فرومی‌افتند چنان‌که به بعضی از شهاب‌سنگ‌ها اجازه می‌دهد که بر زمین بیفتند ﴿بی‌گمان خداوند نسبت به مردم رئوف و رحیم است﴾ یعنی: به آنان بسیار بارأفت و بسیار مهربان است، از آنجا که این پدیده‌ها را برای آنان رام و مسخّر ساخته و از آنجا که آسمان را نگه داشته تا بر زمین نیفتد.

وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْۗ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ

لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾

﴿و اوست آن‌که شما را زندگی بخشید﴾ بعد از آن‌که جماد بودید ﴿سپس شما را می‌میراند﴾ در هنگام به پایان‌رسیدن عمرهایتان ﴿و باز شما را زنده می‌کند﴾ در هنگام برانگیختنتان برای حساب و عقاب ﴿بی‌گمان انسان سخت ناسپاس است﴾ یعنی: انسان سخت منکر نعمت‌های خدای سبحان بر خویشتن است، با آن‌که این نعمتها آشکارند نه پنهان و انکار قدرت خدای عزّوجلّ بر زنده کردن بعد از مرگ نیز از همین باب است، با آن‌که انسان نیک می‌داند که چگونه خدای منّان او را از کتم عدم به هیأت بشری تمام‌آراسته، آفرید و باز با نعمتهایش او را رشد و پرورش داد تا به کمال وجودی‌اش رسانید.

لِّكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَٰزِعُنَّكَ فِي ٱلْأَمْرِ ۚ وَٱدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ ۖ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾

﴿برای هر امّتی منسکی قرار داده‌ایم﴾ یعنی: برای هر اهل دینی از امّت‌های گذشته، شریعت خاصّی وضع نمودیم، به گونه‌ای که هیچ امّتی از شریعت ویژهٔ خود به غیرآن از شرایع تخطّی نکند. منسک در کلام عرب در اصل به معنای جایی است که انسان در آن تردّد و رفت‌وآمد می‌کند به همین جهت اعمال و مشاعر حج را «مناسک» نامیدند زیرا مردم در آنها تردّد و رفت‌وآمد می‌کنند پس منسک عبارت است از: محلّ ادای طاعت. به‌قولی‌دیگر: منسک عبارت از حیوانات ذبح شدهٔ قربانی است. وجه دیگر در تفسیر آن این است: برای هر امّتی

موضعی قرار دادیم که در آن حجّ و قربانی می‌کند[۱] ﴿که آنان بدان عمل می‌کنند﴾ یعنی: هر امّتی دارای شریعت مخصوص به خود است که به آن عمل می‌کند و هر ملّتی دارای مناسک و شعایر معیّن و زیارتگاه‌ها و معابد مخصوصی است که فقط به آن مشغول است نه به غیر آن. مثلاً تورات شریعت امّتی است که از زمان بعثت موسی علیه السلام تا بعثت عیسی علیه السلام به‌سر می‌برده‌اند، انجیل شریعت امّتی است که از بعثت عیسی علیه السلام تا بعثت محمّد ﷺ به‌سر می‌برده‌اند و قرآن شریعت مسلمین است که تا یوم القیامه برقرار می‌باشد ﴿پس نباید که در این امر با تو منازعه کنند﴾ یعنی: خود این اصل که هر امّت دارای شریعتی مخصوص به خود است، موجب آن است که بقایای امّتهای گذشته با رسول خدا ﷺ در دین و مناسک ایشان نزاع و ستیزه نکنند و نیز مستلزم آن است که آنها از رسول خدا ﷺ و شریعت ایشان در امر دین حقّ اطاعت کنند زیرا اسلام از زمان بعثت ایشان تا قیام قیامت شریعت آخرالزّمان می‌باشد ﴿و به‌سوی پروردگار خویش بخوان﴾ یعنی: این گروه ستیزه گر، یا تمام مردم را به‌سوی دین خدای عزّوجلّ و یکتاپرستی و ایمان به وی فراخوان ﴿زیرا بی‌گمان تو بر راهی راست قرار داری﴾ راه روشن و مستقیمی که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست.

وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴿٦٨﴾

﴿و اگر با تو مجادله کردند﴾ یعنی: اگر راه دیگری جز در پیش گرفتن جدال و مکابره با تو را در امر دین نپذیرفتند بعد از آن‌که حجّت برآنان آشکار شد؛ ﴿پس بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است﴾ یعنی: پس کار آنان را به خدای سبحان بسپار

---

۱ ــ علاّمه سیّد ابوالحسن ندوی در کتاب خود: «الأرکان الاربعه» در مورد بقایای مناسک و مواضع مخصوص زیارت و عبادت امّت‌های مختلف گذشته، به تفصیل سخن گفته است، محقّقان می‌توانند به آن رجوع نمایند.

و به آنان این سخن را که دربرگیرندهٔ تهدید و وعید است، بگو و نیز به آنان بگو:

ٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

﴿خدا میان شما روز قیامت در مورد آنچه﴾ شما مسلمانان و کفّار ﴿با یک‌دیگر در آن اختلاف می‌کردید﴾ از امر دین ﴿داوری می‌کند﴾ پس در آن هنگام است که حق از باطل بازشناخته می‌شود.

أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۗ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ﴿٧٠﴾

﴿آیا ندانسته‌ای﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! قطعاً دانسته‌ای و یقین نموده‌ای ﴿که خدا آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند﴾ از جمله آنچه را که شما در مورد آن باهم اختلاف می‌ورزید ﴿اینها همه﴾ یعنی: تمام دانستنی های حق تعالی در آسمان و زمین ﴿در کتابی ثبت است﴾ یعنی: نزد حق تعالی در لوح محفوظ نوشته شده است ﴿قطعاً این بر خدا آسان است﴾ یعنی: قطعاً احاطهٔ علمی حق تعالی به آنچه که در آسمان و زمین است، بر وی آسان است.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «اوّلین چیزی که خداوند ﷻ آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه را که واقع می شود. پس قلم در هرآنچه که تا روز قیامت پدید می‌آید، به جریان افتاد و همه را نوشت».

وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَمَا لَيۡسَ لَهُم بِهِۦ

عِلۡمٌۚ وَمَا لِلظَّـٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٧١﴾

﴿ و به‌جای خدا چیزی را عبادت می‌کنند که خدا حجّتی بر آن نازل نکرده‌است ﴾ یعنی : بتانی را می‌پرستند که در پرستش آنها به حجّتی روشن از جانب خدای سبحان متّکی نیستند ﴿ و چیزی را ﴾ می‌پرستند ﴿که آنان را بر ثبوت آن هیچ دانشی نیست ﴾ از دانش عقلی‌ای که به وجهی از وجوه بر جایزبودن آن پرستش دلالت کند ، یا دانش نقلی‌ای که آن را از خدا ﷻ یا از رسولش نقل کرده باشند بلکه آنان به محض جهل خویش این بتان را می‌پرستند ﴿ و هیچ یاری‌دهنده‌ای برای ستمکاران نیست ﴾ که عذاب خداوند ﷻ را از آنان دفع کند .

وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَـٰتُنَا بَيِّنَـٰتٖ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡمُنكَرَۖ يَكَادُونَ يَسۡطُونَ بِٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ عَلَيۡهِمۡ ءَايَـٰتِنَاۗ قُلۡ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكُمُۚ ٱلنَّارُ وَعَدَهَا ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٧٢﴾

﴿ و چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود ﴾ آیات بیّنات : آیاتی است که بر عقاید حقّ و احکام الهی دلالت روشنی دارد . آری ! چون این آیات روشن ما بر آنان خوانده شود؛ ﴿ در چهرهٔ کسانی که کفر ورزیده‌اند، انکار را تشخیص می‌دهی ﴾ زیرا در هنگام شنیدن آیات قرآن ، نشانهٔ خشم و ترش‌رویی بر چهره‌هایشان هویداست ، می‌بینی که چهره درهم می‌کشند و عبوس و اخمو می‌شوند . به‌قولی : «مُنکَر» در اینجا عبارت از برتری‌جویی و گردنکشی است ،

یعنی: چون آیات بیّنات ما بر آنان خوانده شود، آنان را می‌بینی که گردن برمی‌کشند و متکبّرانه از آن روی‌گردانده و به آن هیچ توجّهی نمی‌کنند ﴿**نزدیک است به کسانی که آیات ما را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند**﴾ یعنی: چیزی نمانده که به رسول خدا ﷺ و اصحابشان حمله برند؛ با زدن، یا دشنام‌دادن، یا بازداشت کردن آنها. اصل سُطُو: به معنای قهر است ﴿**بگو: آیا آگاهتان کنم**﴾ و شما را خبر دهم ﴿**به بدتر از این**﴾ یعنی: به ناخوش‌آیندتر از این چیزی که هم‌اکنون در آن قرار دارید؛ از غیظ و خودخوری و خشمگین‌شدن بر کسی که آیات ما را بر شما می‌خواند؟ آن چیز بدتر ﴿**دوزخ است**﴾ که خدای قهّار آن را برای شما آماده ساخته و ﴿**خدا آن را به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است**﴾ یعنی: دوزخ چه بدجایگاهی است که شما سرانجام به آن می‌پیوندید.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخْلُقُوا۟ ذُبَابًا وَلَوِ ٱجْتَمَعُوا۟ لَهُۥ ۖ وَإِن يَسْلُبْهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيْـًٔا لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلْمَطْلُوبُ ﴿٧٣﴾

سپس خداوند متعال دربارهٔ حقارت بتان و خامی و سبکی عقلهای پرستشگران آنها مَثَلی می‌زند و می‌فرماید: ﴿**ای مردم! مثلی زده شد پس بدان گوش فرادهید**﴾ گویی می‌فرماید: مشرکان در امر پرستش برایم شبیهی قرار دادند پس مَثَل این معبودان باطلشان را بشنوید: ﴿**هرآینه کسانی را که جز خدا می‌خوانید**﴾ از بتان، ای مشرکان! ﴿**هرگز مگسی نمی‌آفرینند**﴾ حتّی بر آفریدن مگسی توانا نیستند، با آن‌که مگس ذاتاً حقیر و بی‌ارزش و جسماً نیز کوچک است ﴿**هرچند برای آفریدن آن اجتماع کنند**﴾ یعنی: هرچند پرستشگران و پرستش‌شدگان همه برای آفریدن آن

جمع شوند امّا از آفریدن حتّی یک مگس هم عاجزند ﴿ **و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند** ﴾ پس هرگاه از خلق‌کردن چنین حیوان ضعیفی هم عاجزند و از آن گذشته، نمی‌توانند با آن حیوان ضعیف در بازپس‌گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، یقیناً از آفریدن غیرآن از چیزهایی که نسبت به مگس دارای جرم و اندامی بزرگتر و نیرو و توان بیشتر است، عاجزتر و درمانده ترند ﴿ **طالب و مطلوب هردو ناتوانند** ﴾ بتان همچون طالب‌اند، از حیث این‌که آفرینش مگس را طلب می‌کنند، یا بازپس‌گرفتن آنچه را که از آنان ربوده است می‌طلبند و مطلوب هم مگس است. همچنان محتمل است که مراد از «مطلوب»، بتان ناتوانشان باشند که «طالبان» آنها، یعنی پرستشگران مشرک آنها از آنها عاجزتراند.

مَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٤﴾

﴿ **خداوند را چنان‌که سزاوار قدر اوست، قدر نگذاشتند** ﴾ یعنی: او را چنان‌که حقّ تعظیم اوست تعظیم نکردند و چنان‌که حقّ معرفت اوست، نشناختند؛ از آنجا که بتانی را که حتّی از دفع‌کردن مگسی هم ناتوانند، شرکایش قرار دادند ﴿ **در حقیقت خداست که توانای غالب است** ﴾ برخلاف خدایان دروغین مشرکان که جماداتی اند ناتوان از رساندن سود و از دفع زیان و ناتوان از هر امر دیگری.

ٱللَّهُ يَصۡطَفِي مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلٗا وَمِنَ ٱلنَّاسِۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ﴿٧٥﴾

﴿ **خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند** ﴾ مانند جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و

عزرائیل﷈ ﴿و﴾ نیز رسولانی را برمی‌گزیند ﴿از میان مردم﴾ مانند ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد﷈ پس از میان خیل عظیم فرشتگان، فرشته‌ای را برگزیده او را به‌سوی انبیا می‌فرستد و باز انبیا﷈ را به‌سوی مردم، یا فرشته را برای قبض ارواح مخلوقاتش، یا برای فراهم‌آوردن چیزهایی که اسباب بهره‌مندی آنهاست، می‌فرستد ﴿بی‌گمان خدا شنواست﴾ سخنان بندگانش را ﴿بیناست﴾ به آنان و می‌داند که چه کسی از آنان شایستهٔ این گزینش است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ۗ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾

﴿آنچه پیش رویشان است و آنچه پشت سرشان است، می‌داند﴾ یعنی: خداوند ﷻ آنچه را که فرستادگانش ـ اعم از فرشتگان و بشر ـ انجام می‌دهند می‌داند لذا آن فرستادگان قادر نیستند تا چیزی از پیامهایی را که به تبلیغ آن مأمورند، پنهان کنند چنان‌که نمی‌توانند آنچه را که به ابلاغ آن مأمور نشده‌اند، تبلیغ کنند. یا مراد این است: خداوند ﷻ آنچه را که مردم از اعمال خیر و شرّ پیش فرستاده‌اند و آنچه را که به تأخیر افکنده‌اند، می‌داند **﴿و همهٔ کارها به سوی خدا باز گردانیده می‌شود﴾** لذا او بر همه چیز محیط و مسلّط است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۩ ﴿٧٧﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجده کنید﴾ یعنی: نمازی را که خدای عزّوجلّ آن را برای شما مشروع گردانیده برپا دارید. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سورهٔ حج به دو سجده فضیلت داده شده است پس هر

کس در آنها سجده نمی‌کند، آنها را نخواند». ولی احناف و مالکی‌ها برآنند که این آیه، آیۀ سجده نیست زیرا پیوستگی سجده به رکوع دلیل بر آن است که مراد از آن سجدۀ نماز می‌باشد نه سجدۀ تلاوت. آنها در بارۀ حدیث وارده در این باب نیز گفته‌اند که: این حدیث ضعیف است و روایتی که از ابیّ بن کعب رضی الله عنه نقل شده است، آن را ردّ می‌کند زیرا ابیّ بن کعب رضی الله عنه سجده‌های تلاوتی را که از رسول خدا ﷺ شنیده بود، برشمرد و در سورۀ حج فقط یک سجدۀ تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آن را. ﴿**و پروردگارتان را بپرستید**﴾ یعنی: تمام انواع عباداتی را که خداوند ﷻ شما را بدانها امر کرده است، به‌جای آورید ﴿**و کار خیر انجام دهید**﴾ یعنی: هرآنچه را که خیر است انجام دهید؛ که اهمّ آن ادای فرایض و سپس انجام دادن نوافل می‌باشد چنان‌که نفع‌رساندن به مردم، در پیش گرفتن رفتار و اخلاق نیک با دیگران و رعایت صلۀ رحم نیز از بهترین خیرهاست ﴿**باشد که رستگار شوید**﴾ به رحمت ورضای الهی در روز قیامت؛ به وسیلۀ انجام‌دادن این اوامر.

وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

﴿و در راه خدا جهادکنید﴾ جهاد در راه خدا ﷻ عبارت است از: به‌کاربردن توان و نیرو در مبارزه علیه دشمن، جنگیدن با کفّار و دفع‌کردنشان از بلاد مسلمین و به طور کلّی به‌جا آوردن هر چیزی که خداوند متعال مؤمنان را بدان امر یا از آن نهی کرده است. جهاد بر سه نوع است: جهاد با دشمن آشکار مانند کفّار، جهاد با شیطان و جهاد با نفس. آری! در راه خدا ﷻ جهاد کنید؛ ﴿چنان‌که حق جهاد اوست﴾ یعنی: خالصانه برای خدا ﷻ جهاد کنید و در راه او با مال، زبان و جانتان به پیکار برخیزید و در اجرای امر وی از ملامت هیچ ملامتگری نترسید که این است همان حقّ جهاد ﴿اوست که شما را﴾ ای مسلمانان! ﴿برگزید﴾ برای دین خود ﴿و در دین هیچ حرجی بر شما قرار نداد﴾ یعنی: هیچ دشواری و سختی‌ای برشما قرار نداد و شریعت سهل و آسانی را برای شما به عنوان برنامهٔ زندگیتان مشروع گردانید... مثلاً برای شما در امر نکاح زنان گرفتن دو، سه، چهار زن و حتّی زنان بیشتری را به ملک یمین رخصت داد، برای شما رخصت داد که در سفر نماز را کوتاه و روزه را بخورید و اگر کسی بیمار یا در حال جنگیدن با کفّار است، می‌تواند نماز را به اشاره برگزار کند اگر بر وجه دیگری قادر به ادای آن نیست. آری! خداوند ﷻ با مکلّف نکردن شما به تکالیف سنگین و دشوار، بر شما سخت و تنگ نگرفت و با گشودن در توبه و استغفار و کفّاره‌دادن در آنچه که کفّاره و دیّت و اُرش را در آنها مشروع گردانیده و نیز با غیر اینها از رخصت‌های شرع که در کتب فقه به تفصیل آمده است، برای شما راه خروجی از گناه قرار داد. چنان‌که رسول اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** فرموده‌اند: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةْ ✿ من به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام».

﴿آیین پدرتان ابراهیم﴾ نیز چنین بوده است. یعنی: دینتان را به مانند فراخی و وسعت آیین پدرتان ابراهیم ﵇، بر شما وسیع گردانیدیم. امّا زجاج در تفسیر آن گفته است: «از آیین پدرتان ابراهیم ﵇ پیروی کنید». ابراهیم ﵇ از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جدّ محمّد مصطفی ﷺ است و ایشان از حیث این‌که سبب

حیات ابدی امّت خویش هستند، مانند پدری برای امّتشان می‌باشند. یا ابراهیم ﷺ از باب تغلیب پدر همگی مسلمانان نامیده شد بدان جهت که اکثریّت اعراب از نسل وی‌اند. **﴿او﴾** یعنی: خداوند ﷻ **﴿شما را پیش از این مسلمان نام گذاشت﴾** در کتابهای پیشین. به‌قولی مراد این است: ابراهیم ﷺ بود که شما را پیش از این مسلمان نامید؛ با این دعای خویش: (وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَكَ ۞ و از نسل ما نیز امّتی قرار ده که برای تو مسلمان باشند) [بقره / ۱۲۸]. **﴿و در این نیز﴾** یعنی: در قرآن نیز، شما مسلمان نامیده شده‌اید **﴿تا این پیامبر بر شما گواه باشد﴾** با تبلیغ و رساندن قرآن **﴿و شما بر مردم گواه باشید﴾** بر این‌که پیامبرانشان پیامهای الهی را به آنان رسانده‌اند. یا مراد این است: تا شما در روز قیامت بر امّتهایی که شریعت خداوند ﷻ را به آنها رسانده‌اید، گواه باشید **﴿پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید﴾** تخصیص این دو فریضه به یادآوری، به‌خاطر شرف و فضیلت بسیار آنهاست **﴿و به خدا چنگ زنید﴾** یعنی: او را پناه خویش قرار دهید از هر چه که از آن بیم و هراس دارید و به او در تمام امور خود التجا کنید **﴿او مولای شماست﴾** یعنی: او مددکار و متولّی امور شماست **﴿چه نیکومولایی و چه نیکو یاری‌دهنده‌ای است﴾** یعنی: او در ولایت و کارسازی امور شما و نصرت‌دادنتان بر دشمنانتان، هیچ همانندی ندارد چنان‌که در تمام صفات جلال و جمال خود، بی‌مانند و بی‌همتاست.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مؤمنون

مکّی است و دارای صدوهجده آیه است.

وجه تسمیه: این سورهٔ مبارکه «مؤمنون» نامیده شد زیرا با این فرمودهٔ حق تعالی: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْن) آغاز شده است و آیات بعد از آن نیز به بیان اوصاف هفت‌گانهٔ مؤمنان و پاداش عظیم ایشان در آخرت ــ که عبارت از به ارث بردن فردوس برین است ــ می‌پردازد.

فضیلت این سوره: احمد، ترمذی، نسائی و حاکم از عمربن‌الخطاب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: هنگام نزول وحی بر رسول خدا ﷺ نزدیک چهرهٔ ایشان زمزمه‌ای مانند صدای زنبور عسل شنیده می‌شد. روزی وحی بر ایشان در حال نزول بود و ما ساعتی درنگ کردیم تا نزول وحی بر ایشان تمام شد سپس ایشان روی به قبله کرده، دستان خود را به آسمان برداشتند و چنین دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ زِدْنا وَ لاٰ تَنْقُصْنا، وَ اَكْرِمْنا وَ لاٰ تُهِنّا، وَ اَعْطِنا وَ لاٰ تَحْرِمْنا، وَ آثِرْنا وَ لاٰ تُؤْثِرْ عَلَيْنا، وَارْضَ عَنّا وَ أَرْضِنا» بارالها! بر ما بیفزای و از ما کم نکن، گرامی‌مان بدار و خوارمان نکن، به ما بده و ما را محروم نگردان، ما را برگزین و دیگران را بر ما

ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را راضی کن ». سپس فرمودند: « به تحقیق همین اکنون بر من ده آیه نازل شد که هرکس آنها را برپا دارد، به بهشت داخل می‌شود آن‌گاه قرائت کردند: (قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤمِنُونْ...) تا ده آیه را تمام نمودند ».

قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ﴿١﴾

﴿به‌راستی که مؤمنان رستگار شدند﴾ ولی نه همهٔ آنان بلکه مؤمنانی که گردآورندهٔ صفات زیراند:

ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ﴿٢﴾

﴿کسانی که در نمازشان خاشعند﴾ خشوع: فروتنی، ترس قلب، خودشکنی و نرمدلی‌است. به‌قولی: خشوع در نماز، عبارت است از: آرامش، التفات نکردن به اشیای خارج از نماز و بازی نکردن با اعضا و لباس خود. در **حدیث‌شریف** آمده است: رسول خدا ﷺ مردی را دیدند که درحال نماز باریش خود بازی می‌کرد، فرمودند: « لَوْ خَشَعَ قَلْبُ هٰذا، لَخَشَعَتْ جَوارِحَهُ ✿ اگر قلب این [آقا] خاشع و فروتن بود، قطعاً اندامهای او نیز آرامش و سکون خود را حفظ می‌کرد ». پس در نماز فقط برای کسی خشوع پیدا می‌شود که دلش فارغ از همهمه‌های اندرونی به خلوتگاه نیایش حاضر باشد و در این هنگام است که نماز برایش بسیار راحت‌بخش و روح‌افزا خواهدبود. چنان‌که در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: « ... آرامش روان من در نماز قرار داده شده است ».

حاکم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابوهریره ﷺ روایت کرده است که فرمود: رسول خدا ﷺ در هنگام نماز، نگاهشان را به‌سوی آسمان معطوف می‌کردند پس چون این آیه نازل شد، سرشان را فروانداختند.

وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ﴿٣﴾

﴿**و آنان که از لغو روی‌گردانند**﴾ روی‌گردانی مؤمنان از لغو، عبارت است از: پرهیز کردنشان از آن و عدم توجّه به آن. لَغْو: هر باطل، لهو، بیهودگی، یاوه، معصیت و هر گفتار و کردار ناپسندی است. به‌قولی: لغو، شامل شرک و همه معاصی می‌شود.

وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ﴿٤﴾

﴿**و آنان که زکات را می‌پردازند**﴾ به طور مداوم. مراد از زکات در اینجا، صدقات فرض و نفل و هر عملی است که سبب نفع‌رسانی به مسلمانان گردد. ابن‌کثیر می‌گوید: «با آن‌که آیهٔ کریمه مکّی است امّا اکثر علما برآنند که مراد از آن، زکات اموال است». بنا بر روایات صحیح، زکات در سال دوم هجری در مدینه فرض شد ولی ظاهراً از روایت ابن‌کثیر چنین بر می‌آید که اصل زکات در مکّه فرض شده بود امّا مقادیر و نصاب‌های آن در مدینه فرض شد.

وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ﴿٥﴾

﴿**و آنان که فروج خود را نگاه می‌دارند**﴾ فَرْج: بر آلت جنسی مرد و زن هر دو اطلاق می‌شود. یعنی: مؤمنانی که با آراسته‌شدن به پاکدامنی و عفّت، شرمگاه‌های خود را از هرآنچه که برایشان حلال نیست، نگاه می‌دارند نیز رستگار شدند.

إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾

﴿مگر بر همسران خویش﴾ یعنی: انسان در به‌کاربردن شهوت جنسی خود در حرام مورد نکوهش و پیگرد است لذا مؤمنان مأمورند که شهوت جنسی خود را جز در مورد همسرانشان ــ که در شهوت‌رانی‌شان با آنها هیچ سرزنشی نیست ــ نگه دارند ﴿یا بر آنچه که ملک یمینشان است﴾ یعنی: مأمور به نگهداشت شرمگاه خویش از کنیزانی نیستند که به ملک خالص، ملک دست آنان شده‌اند ﴿پس در این صورت بر آنان نکوهشی نیست﴾ در عدم نگه‌داشت شرمگاه خویش از همسران و کنیزانشان لذا برای مؤمنان بهره‌گیری جنسی از کنیزانشان نیز حلال است، مادامی که در این باره مانعی شرعی فرارویشان وجود نداشته‌باشد؛ از قبیل این‌که آن کنیزک ــ مثلاً ــ خواهر رضاعی‌شان باشد. امّا اگر در غیر این محدوده درآیند و به شهوت‌رانی حرام بپردازند، مورد نکوهش و مجازات قرار می‌گیرند چنان‌که می‌فرماید:

فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ ﴿٧﴾

﴿پس هرکه سوای این طلب کند﴾ یعنی: سوای همسران و کنیزان خویش را ﴿آنان از حد درگذرندگانند﴾ یعنی: تجاوزکارند به‌سوی آنچه که برایشان حلال نیست لذا ستمگر و گنه کارند.

جمهور فقها با استناد به این آیه، بر تحریم استمنا با دست (جلق) استدلال کرده‌اند.

وَٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَـٰنَـٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَٰعُونَ ﴿٨﴾

﴿و آنان که امانت‌های خود را﴾ چون بر آن امین قرار داده شوند؛ ﴿و عهد خود را﴾ چون عهد و پیمانی ببندند؛ ﴿رعایت می‌کنند﴾ امانت: چیزی است که انسان بر

آن ایمن ساخته شده و برآن امین گردانیده شود و جز گواه بودن خداوند ﷻ هیچ حجّت و اثبات دیگری بر آن نباشد پس کسی که نزد وی ودیعه‌ای گذاشته می‌شود، مؤتمن (امانت‌دار) است، کسی که به وی وامی می‌دهید که مدرك و حجّتی بر آن ندارید، مؤتمن است، پدر و ولیّ دربارهٔ کودکان تحت تکفّلشان مؤتمن‌اند، اولیای امور جامعهٔ اسلامی در حقّ رعایای خویش مؤتمن‌اند و مؤمن در نماز و روزه و طهارت خویش مؤتمن است. امّا عهد: چیزی است که در مورد آن به خدای سبحان یا به بندگانش تعهّد داده می‌شود. رعایت: یعنی نگه‌داری.

وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾

﴿**و آنان که بر نمازهایشان محافظت می‌کنند**﴾ با برپاداشتن آنها به طور مداوم در اوقات مخصوص آنها و به‌جا آوردن رکوع و سجده و قرائت آنها بر وجه تامّ و تمام و خواندن اذکار مشروعهٔ آنها.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ سؤال کردم: یا رسول‌الله! کدام عمل نزد خداوند ﷻ محبوبتر است؟ فرمودند: «نماز در وقت آن». گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا ﷻ». از این جهت خداوند متعال ذکر این صفات را با نماز آغاز و با نماز هم به پایان برد. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پایداری ورزید و هرگز ثواب پایداری را نمی‌توانید در تحت حصر و شمار درآورید و بدانید که بهترین اعمال شما نماز است و بر نماز مواظبت نمی‌کند جز شخص مؤمنی».

أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ﴿١٠﴾

﴿این گروه﴾ یعنی: گردآورندگان اوصاف فوق ﴿ایشانند وارثان﴾ یعنی: شایستگان و ذی‌حقّان به این‌که میراث‌بر باشند، میراث‌بر چه چیزی؟:

ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿١١﴾

﴿آنان که فردوس را به‌ارث می‌برند﴾ یعنی: مستحقّ آن می‌شوند. فردوس بلندترین مکان بهشت است که در میانهٔ آن قرار دارد. به‌قولی معنی این است: ایشان منازل کفّار را در بهشت به میراث می‌برند زیرا ـ چنان‌که از احادیث برمی‌آید ـ خدای سبحان برای هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ آفریده‌است ﴿آنان در آنجا جاودانه اند﴾ و همیشه ماندگار، نه از آن اخراج می‌شوند و نه در آن می‌میرند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «إِذَا سَأَلْتُمُ اللّٰهَ الْجَنَّةَ فَاسْأَلُوْهُ الْفِرْدَوْسَ فَإِنَّهُ أَعْلَى الْجَنَّةِ وَ أَوْسَطَ الْجَنَّةِ وَ مِنْهُ تَفْجُرُ أَنْهَارَ الْجَنَّةِ وَ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمٰنِ ✿ چون از خدا بهشت را درخواست می‌کردید، فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای بهشت و میانهٔ آن است، همهٔ انهار بهشت از فردوس جاری می‌شود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد».

این بود اوصاف مؤمنان وارسته و مفلح که در ده آیه ذکر شد. از عائشه امّ‌المؤمنین رضی‌الله عنها پرسیدند: اخلاق رسول خدا ﷺ چگونه بود؟ فرمود: «اخلاق رسول خدا ﷺ قرآن بود» آن‌گاه تلاوت کرد: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنْ) تا رسید به (وَ الَّذِيْنَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُوْن)، سپس فرمود: اخلاق رسول خدا ﷺ این‌چنین بود.

وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ ﴿١٢﴾

﴿و هرآینه انسان را از سلاله‌ای از گِل آفریدیم﴾ اصل آن همان گِلی است که آدم ابوالبشر از آن آفریده شد. ابن‌کثیر به نقل از قتاده در معنی آیه می‌گوید: «آدم را از گِل بیرون آوردیم». و این معنی به سیاق نزدیکتر است. سلاله: از سلّ است و آن عبارت از بیرون‌آوردن چیزی از چیزی است. پس حاصل معنی این است: انسان را از نطفه‌ای بیرون آورده شده از گِل آفریدیم. پس نطفه سلاله است و فرزند سلیل و نیز به فرزند هم سلاله اطلاق می‌شود.

ثُمَّ جَعَلۡنَٰهُ نُطۡفَةٗ فِي قَرَارٖ مَّكِينٖ ﴿١٣﴾

﴿باز او را﴾ یعنی: آدم را، به اعتبار افراد و نسل وی که همان بنی آدم‌اند **﴿نطفه‌ای در قرارگاهی استوار قرار دادیم﴾** که همانا رَحِم است.

ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ ﴿١٤﴾

﴿آن‌گاه آن نطفه را به صورت علقه درآوردیم﴾ یعنی: نطفۀ سفید را به خون بستۀ سرخرنگ مستطیل‌شکلی متحوّل کردیم **﴿پس آن خون بسته را به صورت مُضغه گردانیدیم﴾** یعنی: به صورت گوشت‌پاره‌ای بدون شکل و هیأت و صورت، که بعد از آن در تطوّر بعدی، آن گوشت پارۀ بی‌شکل و هیأت، به گوشت‌پاره‌ای دارای هیأت و صورت تبدیل می‌شود **﴿پس آن گوشت پاره را استخوانهایی چند ساختیم﴾** که به طرزی محکم و با صلابت و به اشکال مخصوصی به هم وصل

شده‌اند تا ستونی استوار برای بدن باشند **﴿بعد آن استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم﴾** یعنی: بر هر استخوانی ــ به همان مقداری که مناسب و درخور آن است ــ گوشتی رویانیدیم **﴿آن‌گاه آفریدیم او را به آفرینشی دیگر﴾** یعنی: آن‌گاه در جنین ــ بعد از آن‌که جمادی بیش نبود ــ روح دمیدیم پس او آفرینشی دیگر شد، دارای تحرّک و شنوایی و بینایی و ادراک و دیگر استعدادها و سرانجام با کامل ساختن نیروهای آفریده شده در وی، او را از درون رحم به دنیای خارج از آن بیرون آوردیم **﴿پس بزرگ خداوندی است که نیکوترین آفرینندگان است﴾** یعنی: خدای سبحان از آن‌روی سزاوار تعظیم و سپاس و ثنا است که بهترین و استوارکارترین صنعتگران و آفرینشگران می‌باشد.

از عمرﷺ روایت شده‌است که فرمود: «با پروردگارم در چهار چیز موافقت نمودم... یکی از آن چهار چیز این بود که چون نازل شد: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ...) من گفتم: (فَتَبارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخالِقِيْن). پس همان‌گونه که گفته بودم نازل شد».

ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿۱۵﴾

﴿سپس شما بعد از این قطعاً می‌میرید﴾ یعنی: بعد از طیّ این مراحل و به‌سر رسیدن اجل‌هایتان، خواه‌ناخواه به‌سوی مرگ رهنوردید.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ تُبْعَثُونَ ﴿۱۶﴾

﴿سپس شما قطعاً روز قیامت برانگیخته می‌شوید﴾ از قبرهایتان به‌سوی محشر؛ برای حساب و جزا.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَآئِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ ٱلْخَلْقِ غَـٰفِلِينَ ﴿۱۷﴾

﴿و به راستی ما بر فراز شما هفت راه آسمانی آفریدیم﴾ طرائق: عبارتند از طبقات آسمانها که لایه‌به‌لایه یکی بر بالای دیگری کوبیده شده‌اند **﴿و ما هرگز از آفرینش غافل نبوده‌ایم﴾** یعنی: ما از کار این هفت طبقه آسمان و نگاه‌داشتن آنها و نیز از تمام عرصهٔ آفرینش خویش غافل نبوده‌ایم که آن را همین‌گونه به حال خود رها کنیم بلکه آفرینش را از زوال و اختلال حفظ می‌کنیم و نیز کسانی را که در زمین به‌سر می‌برند حفظ می‌کنیم از این‌که آسمان بر سرشان سقوط کند و به هلاکتشان رساند، یا زمین آنان را به کرّات دیگر و فضای بیرونی خود بیفکند.

وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءًۢ بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّـٰهُ فِى ٱلْأَرْضِ ۖ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍۭ بِهِۦ لَقَـٰدِرُونَ ﴿۱۸﴾

﴿و از آسمان آبی را فرودآوردیم﴾ یعنی: آب باران را، که حیات زمین و موجودات زنده‌ای که در آن به‌سر می‌برند، وابسته به این آب است **﴿به اندازه﴾** یعنی: این آب را به میزانی که از جانب ما مقدّر و معیّن است فرود آوردیم؛ به همان مقداری که کشتزارها و درختان به آن قوام و سامان یافته و رشد کنند و نیاز موجودات حیّه بدان برآورده شود زیرا اگر آب از اندازهٔ خود بیشتر شود، درختان، کشتزارها و جانداران همه تباه می‌شوند و اگر از اندازه هم کمتر شود، نیاز کشتزارها، محصولات و موجودات حیّه را بسنده نمی‌کند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «حتّی خدای عزّوجلّ به‌سوی زمین‌هایی که کشت آنها نیاز به آب بسیاری دارد امّا خودِ زمین آنها قدرت تحمّل بارانهای زیاد را ندارد، از بلاد دیگر و از سرزمینهای دور آب می‌فرستد، مانند سرزمین مصر که زمینی شن زار

داشته و طبیعت آن تحمّل باران بسیار را ندارد پس می‌بینیم که خداوند متعال از فاصله‌های دور، آب نیل را به‌سوی آن می‌فرستد و در فصل بارانهای موسمی همراه با این آب از سرزمین حبشه گل سرخی را برکَنده و آن را به سرزمین مصر می‌فرستد، که آب زمین را سیراب می‌کند و آن گل سرخ هم بر بستر زمین ته‌نشین شده پوشش خاکی مناسبی را جهت آماده‌ساختن زمین برای کشاورزی، آماده می‌گرداند».

﴿**و آن را در زمین جای دادیم**﴾ یعنی: آب باران را در زمین مستقرّ گردانیدیم تا در وقت نیازشان از آن بهره گیرند، همچون آب چشمه‌ها، آبهای زیرزمینی، آبگیرها، قنات‌ها و مانند آنها که گنجینه‌های فیّاضی برای آب بارانند ﴿**و هرآینه ما بر بردن آن توانائیم**﴾ یعنی: چنان‌که بر فرودآوردن این آب توانا بودیم، بر ازبین‌بردن آن نیز تواناییم؛ یا از طریق فروبردن آن در لایه‌هایی از زمین که استخراج آن برای بشر غیر ممکن باشد، یا با دگرگون‌ساختن عنصر آب به عنصر دیگری، یا به وجهی از وجوه دیگر.

قابل ذکر است که برخی از علمای طبیعت می‌گویند: آیهٔ کریمه به اوّلین فرودآوردن آب از آسمان اشاره دارد آن‌گاه که زمین سیر تکاملی خود را از شکل یک کرهٔ آتشین به یک کرهٔ سرد طیّ می‌کرد و آبی بر روی آن وجود نداشت. البتّه علم هیدرولوژی جدید در این عرصه به نتایجی رسیده است و با مطالعهٔ آن در می‌یابیم که میان داده‌های این علم با آیات قرآنی در این باب، توافق شگفت‌آوری مشاهده می‌شود.

فَأَنشَأۡنَا لَكُم بِهِۦ جَنَّٰتٖ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَٰبٖ لَّكُمۡ فِيهَا فَوَٰكِهُ كَثِيرَةٞ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ﴿١٩﴾

﴿**پس با آن آب، برای شما باغ‌هایی از درختان خرما و انگور پدید آوردیم**﴾ جَنّات: یعنی باغ‌هایی با درختانی انبوه که ازبس قوی و پرشاخ‌وبرگ است، آنچه را که در زیر آن قرار دارد، می‌پوشاند و مستور می‌کند ﴿**برای شما در آنها**﴾ یعنی: در آن باغستانها ﴿**میوه‌های بسیار است**﴾ که از آنها بهره گرفته و به وسیلهٔ آنها تر و تازه و خرّم و سرخوش می‌شوید. فٰاکِهْ: میوه‌هایی است که مردم آنها را تناول می‌کنند، چون انار و انجیر و سیب و مانند آن، که نه غذایشان است و نه نان خورششان بلکه فقط از باب تلذّذ و ترفّه آنها را تناول می‌کنند و بدنشان از مواد معدنی و خواصّ مفید آنها بهره‌مند می‌شود ﴿**و از آنها می‌خورید**﴾ یعنی: از بعضی از این میوه‌ها به‌عنوان قُوت و غذا نیز استفاده می‌کنند.

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَآءَ تَنۢبُتُ بِٱلدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِّلْـَٔاكِلِينَ ﴿۲۰﴾

﴿**و آفریدیم**﴾ برای شما ﴿**درختی را که از طور سینا بیرون می‌آید**﴾ مراد، درخت زیتون است که بخشنده‌ترین، منفعت‌بارترین و پر برکت‌ترین درختان است ﴿**به وجهی می‌روید که از آن روغن برمی‌آید**﴾ یعنی: میوهٔ آن درحالی می‌روید که دارای روغن زیتون است ﴿**و نان خورشی برای خورندگان است**﴾ یعنی: آن روغن زیتون، خود نان خورشی است که غذا با آن رنگین و خوشگوار می‌شود و هر نان خورش دیگری نیز نوعی «صِبْغ» یعنی رنگ است که غذا از آن رنگ می‌گیرد.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «كُلُوا الزَّيْتَ وَادَّهِنُوْا بِهِ فَاِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبٰارَكَةٍ ✿ روغن زیتون را بخورید و خود را با آن چرب کنید زیرا آن از درختی مبارک است».

وَإِنَّ لَكُمْ فِى ٱلْأَنْعَٰمِ لَعِبْرَةً ۖ نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِى بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا

مَنَٰفِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢١﴾

﴿**و البتّه برای شما در چهارپایان**﴾ شتر و گاو و گوسفند ﴿**عبرتی است**﴾ که می‌باید از آفرینش و وظایفِ آنها به قدرت عظیم الهی پی ببرید و از آنها درس بگیرید ﴿**شما را از آنچه در شکم آنهاست**﴾ یعنی: از شیری که در شکم آنها پدید آمده و به‌سوی پستانهای آنها سرازیر می‌شود ﴿**می‌نوشانیم**﴾ زیرا منعقد ساختن این مایع فاخر از موادّی چون کاه و علف که حیوان از آن می‌خورد و تبدیل‌نمودن آن کاه و علف به چنین غذای لذیذ و نوشابهٔ بی‌بدیلی، بزرگترین مایهٔ عبرت برای عبرت‌گیرندگان و بالاترین موعظه برای پندپذیران است ﴿**و برای شما در آنها منفعت‌های بسیار است**﴾ یعنی: بجز لبنیّات و فرآورده‌های رنگارنگ آن، برای شما در چهارپایان منافع بسیار دیگری است، اعم از پشت آنها که از آن به‌عنوان تخت روان و وسیلهٔ نقل‌وانتقال بهره می‌برید، نتاج آنها، پشمها، روده‌ها و موهای آنها... ﴿**و از آنها می‌خورید**﴾ بهره گیری از گوشت آنها لذّت و منفعت عظیمی برای شماست و چه بسیار خوراکی‌های مختلف دیگری که از موادّ بدن آنها تهیّه می‌کنید!.

وَعَلَيْهَا وَعَلَى ٱلْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٢٢﴾

﴿**و بر آنها سوار می‌شوید**﴾ یعنی: بر شتر مخصوصاً نه بر بقیّهٔ چهارپایان حلال‌گوشت ـ مانند گاو و گوسفند ـ سوار می‌شوید. قابل ذکر است که شتر تنها حیوانی بوده‌است که در ایّام نزول قرآن کریم، سفرهای زمینی به وسیلهٔ آن انجام می‌گرفته است ﴿**و**﴾ نیز ﴿**برکشتی‌ها**﴾ در سفرهای دریایی‌تان سوار می‌شوید؛ برای اتمام نعمت و تکمیل منفعت.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۲۳﴾

﴿و هرآینه نوح را به‌سوی قومش فرستادیم پس گفت ای قوم من! خدا را بپرستید﴾ به یگانگی زیرا ﴿شما را جز او خدایی نیست، آیا پروا نمی‌کنید﴾ از پیگرد خداوندی که آفریدگار شماست آن‌گاه که غیر او را می‌پرستید؟

فَقَالَ ٱلْمَلَؤُا۟ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِىٓ ءَابَآئِنَا ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۲۴﴾

﴿پس اشرافی که از قومش کافر بودند، گفتند﴾ یعنی: اشراف قوم وی که به او کافر بودند، گفتند: ﴿این شخص جز بشری مانند شما نیست﴾ یعنی: او در بشریّت از جنس شماست و میان شما و او هیچ فرقی نیست ﴿می‌خواهد بر شما برتری جوید﴾ یعنی: جویای ریاست و سیادت بر شماست تا شما پیرو و منقاد فرمان وی باشید. این سخن را برای آن گفتند که قوم نوح علیه السلام را از دعوت وی متنفّر سازند تا بلکه آنان به دعوت وی لبیّک نگویند ﴿و اگر خدا می‌خواست قطعاً فرشتگانی می‌فرستاد﴾ یعنی: آن اشراف برای اثبات مقولهٔ باطل خویش گفتند؛ اگر خدا جلّ جلاله فرستادن پیامبری را برای شما می‌خواست، یقیناً فرشتگانی را به‌سوی شما به رسالت می‌فرستاد نه بشری مانند شما را ﴿ما چنین چیزی در میان پدران نخستین خویش نشنیده‌ایم﴾ یعنی: ما نظیر ادّعای این شخص را که در عین بشر بودن مدّعی

نبوّت است، از نیاکانمان نشنیده‌ایم و هرگز بشری چنین ادّعایی نکرده است.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِۦ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا۟ بِهِۦ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۲۵﴾

﴿او نیست مگر مردی که به وی عارضهٔ دیوانگی است﴾ یعنی: او دیوانه است و نمی‌داند که چه می‌گوید ﴿پس تا چندی در کار او درنگ کنید﴾ یعنی: تا چندی درباره‌اش دست نگاه‌دارید و او را تحمّل نمایید تا سرانجام کارش روشن شود؛ یا از دیوانگی‌اش بر سر هوش و عقل آمده دست از این ادّعا بردارد، یا که بمیرد و ازدست وی راحت شویم.

چون نوح علیه السلام این سخن قومش را شنید و درازدستی و لجاجت آنان را بر کفر و اصرار و پافشاریشان را در آن به‌خوبی دانست، از خدای عزّوجلّ نابودیشان را درخواست کرد زیرا او بعد از نهصدوپنجاه سال دعوت مستمرّ، دیگر از ایمان‌آوردنشان مأیوس شده‌بود و خدای عزّوجلّ نیز به او وحی فرستاده‌بود که: (هرگز از قوم تو ایمان نمی‌آورد، مگر کسی که تا اکنون ایمان آورده‌است) [هود/۳۶].

قَالَ رَبِّ ٱنصُرْنِى بِمَا كَذَّبُونِ ﴿۲۶﴾

﴿نوح گفت: پروردگارا! مرا نصرت ده﴾ برآنان و به هر شیوه‌ای که می‌خواهی و هرگونه که اراده می‌کنی، از آنان انتقام بگیر ﴿از آن روی که مرا تکذیب کردند﴾ و پیامهایت را نپذیرفتند.

فَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ أَنِ ٱصْنَعِ ٱلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَآءَ أَمْرُنَا

وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ فَٱسْلُكْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ ٱلْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَٰطِبْنِى فِى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ﴿۲۷﴾

﴿**پس به‌سوی او وحی فرستادیم که فُلك را**﴾ یعنی: کشتی را ﴿**زیر نظر ما**﴾ یعنی: با حفظ و رعایت ما ﴿**و وحی ما**﴾ یعنی: به آموزش ما تو را به کیفیّت ساختن آن؛ ﴿**بساز پس چون فرمان ما در رسید**﴾ و عذاب را نازل کردیم ﴿**و تنور به فوران آمد**﴾ تنور آتش خانه‌ای است که در آن نان پخته می‌شود. خدای عزّوجلّ فوران و جوشش آب را در آن نشانهٔ آغاز طوفان گردانید. نسفی می‌گوید: «خداوند متعال سبب غرق را از موضع حرق بیرون آورد تا إنذار و اعتبار بلیغ‌تر باشد». آری! چون از تنور آب فوران کرد؛ ﴿**پس درآن از هر نوع حیوانی جفتی دوگانه وارد کن**﴾ یعنی: از هر نوعی از انواع حیوانات، دو تا را که یکی نر و دیگری ماده باشد، وارد کشتی کن. این دستور بدین منظور به نوح علیه السلام داده شد که بعد از طوفان زندگی به روی زمین بازگردد و موجودات زنده در آن بار دیگر به تولید نسل و تکثّر آغاز کنند ﴿و﴾ وارد کن ﴿**خانواده‌ات را، بجز کسی از آنان که حکم ما بر وی پیشی گرفته‌است**﴾ در هلاک ساختنشان. آنان عبارت بودند از: زن نوح علیه السلام و پسرش کنعان، برخلاف سام و حام و یافث که جزو نجات یافتگان بودند و نوح علیه السلام ایشان را با همسرانشان به کشتی وارد کرد ﴿**و با من در باب کسانی که ستم کردند، سخن مگو**﴾ با درخواست نجاتشان از عذاب ﴿**زیرا آنان غرق‌شدنی هستند**﴾ و این حکم در مورد آنان صادر شده است، از آن روی که با شرک‌ورزی و ارتکاب معاصی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «جمعاً هشتاد نفر از انسانها در کشتی نوح علیه السلام راه یافته

بودند».

فَإِذَا ٱسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى ٱلْفُلْكِ فَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي نَجَّىٰنَا مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۲۸﴾

﴿**پس چون راست نشستی**﴾ یعنی: قرار گرفتی و وارد شدی ﴿**تو با آنان که همراه تواند**﴾ از خانواده و پیروانت ﴿**بر کشتی**﴾ و همه بر آن سوار شدید؛ ﴿**بگو: همه ستایشها خدایی‌راست که ما را از چنگ گروه ستمکاران نجات داد**﴾ یعنی: میان ما و میان آنان با طوفان مانع ایجاد کرد، ما را از چنگال ظلم و انحراف و طغیانشان رهانید و به قدرت و عزّت خویش هلاکشان کرد. خدای سبحان به نوح علیه السلام فرمان داد تا در هنگام داخل‌شدنش به کشتی و به‌قولی در هنگام خارج‌شدن از آن، چنین بگوید. این ثنا و سپاسی از سوی نوح علیه السلام به بارگاه خدای عزّوجلّ در برابر این نعمت عظمی، به‌دنبال دعایش به بارگاه اوست.

وَقُل رَّبِّ أَنزِلْنِي مُنزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْمُنزِلِينَ ﴿۲۹﴾

﴿**و بگو پروردگارا! مرا در جایی پربرکت فرود آر و تو بهترین فرودآورندگانی**﴾ و بهترین میهمان نوازان پس سرزمینی پربرکت و پر خیر و نعمت را برای ما برگزین.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿۳۰﴾

﴿**هرآینه در این**﴾ ماجرایی که بر شما حکایت کردیم از امر نجات دادن نوح علیه السلام و همراهانش و نابودکردن کفّار ﴿**البتّه آیاتی است**﴾ یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌هایی

است بر کمال قدرت ما و بر راستگویی پیامبران مان و عبرت‌هایی است برای عبرت گیرندگان ﴿و قطعاً ما امتحان‌کننده بودیم﴾ یعنی: ما آزمایش‌کنندهٔ امّت‌ها بودیم با فرستادن پیامبران به‌سویشان تا مطیع و عاصی در صحنه عینیّت شناخته شوند.

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ ﴿٣١﴾

﴿سپس بعد از آنان قرنی دیگر را آفریدیم﴾ یعنی: بعد از هلاک‌ساختن قوم نوح علیه‌السلام، قوم یا امّت یا نسل دیگری را که در زمانی واحد زندگی می‌کردند[1]، پدید آوردیم.

اکثر مفسّران برآنند که مراد از آنان: قبیلهٔ عاد ــ قوم هود علیه‌السلام اند.

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾

﴿پس در میانشان پیامبری از خودشان فرستادیم﴾ که در میان خودشان به‌دنیا آمده و به رشد و بزرگی رسیده بود تا اطمینانشان به سخن او بیشتر از اطمینانشان به سخن کس دیگری باشد که از جایی‌دیگر به‌سویشان می‌آید و آن پیامبر هود علیه‌السلام بود. پیام هود علیه‌السلام نیز مانند دیگر پیامبران این بود: ﴿که خدا را بپرستید، جز او برای شما معبودی نیست﴾ یعنی: هود علیه‌السلام آنان را به‌سوی مهمترین چیزی فراخواند که پیامبران علیهم‌السلام امّت‌ها و اقوامشان را به سوی آن دعوت می‌کنند، این امر مهم،

---

۱ ــ قَرْن: در قرآن به سه معنای فوق به کار رفته است.

عبارت از پرستش خدای عزّوجلّ، توحید وی و خالص ساختن دین برای وی بود.
﴿آیا پروا نمی‌کنید؟﴾ یعنی: آیا از خداوند متعال نمی‌ترسید تا شرک‌ورزیدن به او را که سرانجام شما را به وادی عذاب ابدی سرنگون خواهد کرد، فروگذارید؟

وَقَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱلْأَخِرَةِ وَأَتْرَفْنَـٰهُمْ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا مَا هَـٰذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿۳۳﴾

﴿و ملأ از قوم وی﴾ ملأ: اشراف و رؤسای قوم‌اند ﴿که کافر شده و دیدار آخرت﴾ و حساب و عقاب آن ﴿را دروغ پنداشته بودند و در زندگانی دنیا به آنان آسودگی داده‌بودیم﴾ و به بسیاری اموال و رفاهیّت زندگی برخوردارشان ساخته بودیم ﴿گفتند: این شخص﴾ یعنی: این پیامبر ﴿جز بشری مانند شما نیست، از آنچه شما از آن می‌خورید، می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید، می‌نوشد﴾ این امر در پندارشان مستلزم آن بود که او را بر آنان هیچ فضل و برتریی نباشد.

وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَـٰسِرُونَ ﴿۳۴﴾

﴿و اگر بشری مانند خودتان را فرمانبرداری کردید﴾ در اوامر و نواهی وی ﴿در آن صورت قطعاً زیانکار خواهید بود﴾ در این معامله که خدایان خویش را ترک کرده و از کسی پیروی کرده‌اید که مانند خود شماست و هیچ فضیلتی بر شما ندارد.
از این طرز نگاهشان به قضیه چنین فهمیده می‌شود که آنان این امر را که پیامبر فرستاده به‌سویشان بشری مانند خودشان باشد، ممکن تلقّی نمی‌کردند. البتّه این

طرز دید از گمراهی‌شان بود زیرا اگر از خود می‌پرسیدند که مانع این امر چیست و چرا ممکن نیست که فرستادهٔ الهی بشری باشد؟ هرگز برای این سؤال پاسخی نداشتند.

أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَـٰمًا أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ ﴿٣٥﴾

سپس اشراف و رؤسای قوم هود افزودند: **﴿آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مردید و خاک و استخوانی چند شدید، باز شما بیرون آورده خواهیدشد﴾** زنده از قبرهایتان چنان‌که در دنیا بودید، بعد از آن‌که بخشی از اجزای بدنتان خاک و برخی هم به استخوانهای پوسیده‌ای تبدیل شده است که نه گوشتی در آنهاست و نه رگی؟

۞ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿٣٦﴾

﴿وه، چه دور است آنچه که وعده داده می‌شوید﴾ یعنی: بیرون آوردنتان برای عذاب یا رستاخیز ــ که این پیامبر به شما وعده می‌دهد ــ بعید اندر بعید است.

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾

﴿زندگانی جز این زندگانی این‌جهانی نیست﴾ زندگانی فقط محدود به همین دنیای ماست، نه آن حیات آخرتی که تو به ما وعده می‌دهی **﴿می‌میریم و زنده می‌شویم﴾** در همین دنیا و لاغیر **﴿و دیگر برانگیخته نمی‌شویم﴾** بعد از مرگ.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُۥ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾

﴿او﴾ یعنی: هود ﴿جز مردی که بر خدا دروغ بسته﴾ در ادعای نبوّت و در وعدهٔ رستاخیز ﴿نیست﴾ و سخنش هیچ اصل و اساسی ندارد ﴿و ما او را تصدیق‌کننده نیستیم﴾ و هرگز ادّعای او را باور نمی‌کنیم.

قَالَ رَبِّ ٱنصُرۡنِي بِمَا كَذَّبُونِ ﴿٣٩﴾

﴿گفت﴾ هود ﴿پروردگارا! از آن روی که مرا تکذیب کردند، نصرتم ده﴾ یعنی: بعد از آن‌که هود دانست که آنان به‌هیچ‌وجه تصدیق‌کنندهٔ او نیستند دعاکنان به بارگاه پروردگار خویش گفت: پروردگارا! به‌سبب این‌که مرا تکذیب کردند، مرا بر آنان نصرت ده و برای من از آنان انتقام بگیر.

قَالَ عَمَّا قَلِيلٖ لَّيُصۡبِحُنَّ نَٰدِمِينَ ﴿٤٠﴾

﴿فرمود﴾ خداوند در حالی که دعای هود را اجابت کرد ﴿به اندک زمانی﴾ یعنی: بعد از اندک زمانی ﴿سخت پشیمان خواهند شد﴾ از تکذیب و عناد و اصرارشان بر کفر.

فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ بِٱلۡحَقِّ فَجَعَلۡنَٰهُمۡ غُثَآءٗۚ فَبُعۡدٗا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤١﴾

﴿پس ــ به‌حسب وعدهٔ راست ــ آنان را بانگ مرگبار فرو گرفت﴾ جبرئیل بر آنان بانگی هولناک و مرگبار در داد که دلهایشان از آن بانگ ترکید و پاره‌پاره شد، از سویی دیگر خداوند بادی کشنده فرستاد و آنان را به‌وسیله آن هلاک کرد و همگی مردند ﴿پس آنها را چون خاشاک درهم‌شکسته گردانیدیم﴾ غُثاء: یعنی آنها را مانند کف و خس و خاشاکی که سیل بر روی آب با خود حمل می‌کند،

نابود گردانیدیم پس خشک شدند و در هم شکستند چنان‌که آن خس و خاشاک درهم می‌شکنند ﴿**پس دوری باد بر گروه ستمکاران**﴾ یعنی هلاکت باد بر آنان و از رحمت ما پیوسته دور باشند.

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قُرُونًا ءَاخَرِينَ ﴿٤٢﴾

﴿**آن‌گاه بعد از آنان**﴾ یعنی بعد از هلاک کردنشان ﴿**قرنهای دیگری را**﴾ یعنی: نسلها و امّتهای دیگری را ﴿**پدید آوردیم**﴾ به قولی: آنان اقوام صالح، لوط و شعیب علیهم السلام بودند. به‌قولی دیگر: آنان بنی‌اسرائیل بودند. همچنین احتمال دارد که آنان امّتهای دیگری بجز امّتهایی باشند که خداوند ﷻ اخبار آنان و پیامبرانشان را برای ما در قرآن حکایت کرده است چنان‌که در (آیهٔ ۹) از سورهٔ ابراهیم ـ بعد از بیان داستان قوم نوح، عاد و ثمود ـ می‌فرماید: (وَالَّذِيْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ لاٰ يَعْلَمُهُمْ اِلاَّ اللّٰهُ ۞ و کسانی که بعد از آنانند، جز خدا هیچ‌کس دیگری به حالشان آگاهی ندارد).

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَـْٔخِرُونَ ﴿٤٣﴾

﴿**هیچ امّتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه بازپس می‌ماند**﴾ یعنی: هیچ امّت و گروهی که در یک قرن به‌سر می‌برند، نه از اجلهای نوشته‌شده برای خود پیشی می‌گیرند و نه از میعاد مقرّرهٔ خویش عقب می‌مانند.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّ مَا جَآءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضًا وَجَعَلْنَـٰهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾

﴿باز پیامبران خود را پیاپی فرستادیم﴾ به‌سوی امّتها، یکی از پی دیگری ﴿هربار برای هدایت امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند﴾ اکثریّت آن اُمّت ﴿پس از پی آوردیم بعضی﴾ از امّت‌های سرکش ﴿را پس از دیگری﴾ در نابود ساختن به وسیلهٔ عذاب ﴿و آنها را افسانه گردانیدیم﴾ که مردم فقط در افسانه‌ها از آنها یاد می‌کنند و در دنیا بجز همین افسانه‌ها دیگر هیچ اثری از آنان نیست ﴿پس دوری باد مردمی را که ایمان نمی‌آورند﴾ یعنی هلاکت و نابودی بی‌برگشت برایشان باد.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَٰرُونَ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۴۵﴾

﴿سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خویش و با سلطانی مبین فرستادیم﴾ آیات: یعنی نشانه‌ها و معجزات خویش که عبارت بودند از نُه معجزه‌ای که بیان آنها تاکنون چندین‌بار در این تفسیر شریف گذشت؛ از جمله در سورهٔ «اعراف». سلطان مبین: یعنی حجّت واضح و آشکار.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱسْتَكْبَرُواْ وَكَانُواْ قَوْمًا عَالِينَ ﴿۴۶﴾

آری! موسی و هارون را فرستادیم: ﴿به‌سوی فرعون و ملأوی﴾ ملأ: اشراف و سران قوم‌اند ﴿پس استکبار ورزیدند﴾ یعنی: جویای کبر و سرکشی گشته و با تکلّف به آن پایبند شدند، هم ازاین‌روی در برابر حقّ و حقیقت گردن ننهادند ﴿و قومی گردنکش بودند﴾ که بر مردم برتری جسته و با در پیش‌گرفتن شیوهٔ تجاوزگری، به سرکوب و اعمال ستم بر آنان می‌پرداختند.

فَقَالُوٓاْ أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ ﴿۴۷﴾

﴿پس گفتند﴾ فرعون و اشراف قوم وی ﴿آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند ایمان می‌آوریم﴾ یعنی: آیا به آن دو تن تسلیم شده سخنانشان را می‌پذیریم و پیرو آنان می‌شویم؟ ﴿و حال آن‌که قوم آنان بندگان ما می‌باشند﴾ یعنی: آنها چون بردگانی مطیع و منقاد، پیرو فرمانهای ما هستند؟ به قولی: محتمل است که فرعون مدّعی الوهیّت بوده و بنابراین مردم را به پرستش خویش فراخوانده‌باشد و آنان نیز مانند بندگان از وی اطاعت کرده باشند.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُواْ مِنَ ٱلْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾

﴿در نتیجه، آن‌دو را دروغ‌گو خواندند﴾ یعنی: در نتیجه فرعون و اشراف قومش بر تکذیب موسی و هارون علیهما السلام اصرار و پافشاری ورزیدند ﴿پس، از زمرهٔ هلاک‌شدگان گشتند﴾ با غرق‌شدن در دریا.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

﴿و هرآینه ما به موسی کتاب﴾ تورات را ﴿دادیم، باشد که آنان راه یابند﴾ یعنی: باشد که قوم موسی علیه السلام به‌وسیلهٔ تورات به‌سوی حق رهنمون شوند و به آنچه که در تورات از شرایع و احکام است، عمل کنند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «بعد از آن‌که خدای عزّوجلّ تورات را نازل کرد، هیچ امّتی را به‌طور عام با عذاب ریشه‌کن کننده به هلاکت نرساند بلکه [در عوض] مؤمنان را به جنگ کفّار فرمان داد».

وَجَعَلْنَا ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥٓ ءَايَةً وَءَاوَيْنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ

وَمَعِينٍ ﴿٥٠﴾

﴿و پسر مریم و مادرش را آیتی گردانیدیم﴾ یعنی: نشانه‌ای گردانیدیم که بر قدرت بزرگ و صُنع بدیع ما دلالت می‌کنند. و نفرمود: آنان را دو آیت گردانیدیم؛ زیرا آیت (نشانه) در هردوی آنها یکی است و آن تولّد عیسی از مریم علیهما السلام بدون مقاربت مردی با وی است **﴿و آن‌دو را بر زمینی بلند﴾** و مکانی مرتفع **﴿جای دادیم که دارای استقرار﴾** بود، یعنی قرارگاه و محلّ زیستی بود که ساکنانش بر آن آرام می‌گرفتند، به سبب آن‌که جایی سبز و خرّم و پراز میوه و نعمت بود **﴿و دارای آب روان بود﴾** مَعِيْن: آب جاری و زلال چشمه‌هاست. این مکان در سرزمین دمشق یا در بیت‌المقدس قرار داشت. ابن‌کثیر نظر دوم را به دو دلیل ترجیح می‌دهد:

اول این‌که در آیهٔ دیگری نیز ذکر شده است که آنجا سرزمین بیت المقدس بود و باید توجّه داشت که بعضی از قرآن بعضی دیگر آن را تفسیر می‌کند. دوم این‌که احادیث صحیح و روایات و آثار نیز مؤیّد آن است که مریم و عیسی علیهما السلام در بیت المقدس زندگی می‌کردند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعْمَلُواْ صَٰلِحًا ۖ إِنِّى بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾

﴿ای پیامبران﴾ یعنی: گفتیم ای پیامبران! **﴿از چیزهای پاکیزه بخورید﴾** طیّبات: چیزهای حلالی است که پاک و لذّت‌بخش باشند **﴿وکار شایسته کنید﴾** که با شرع و قانون من موافق باشد **﴿که من به آنچه انجام می‌دهید، دانایم﴾** چیزی از اعمال شما بر من پنهان نمی‌ماند و یقیناً من شما را برحسب اعمالتان پاداش می‌دهم.

آری! این خطابی است برای تمام پیامبران علیهم السلام ولی نه در یک‌بار زیرا

پیامبرانﷺ در زمانهای مختلفی فرستاده شده اند پس معنی این است که هریک از آنها در زمان خویش مخاطب این پیام و این ندا قرار گرفته‌اند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «ای مردم! خدا پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد و بدانید که او مؤمنان را به همان چیزی دستور داده که رسولان را به آن دستور داده است، جایی که فرموده: (ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار نیکو کنید، هرآینه من به آنچه انجام می‌دهید دانایم) و خطاب به مؤمنان نیز فرموده‌است: (ای مؤمنان! از پاکیزگی‌های آنچه که به شما روزی داده‌ایم بخورید) [بقره / ۱۷۲]. سپس آن حضرتﷺ از مردی یاد کردند که به سوی کعبه عزم سفر کرده راهی دراز را می‌پیماید و گردآلود و ژنده و ژولیده به حرم می‌رسد در حالی‌که غذای وی حرام، نوشیدنی وی حرام و لباس وی حرام است و با حرام تغذیه کرده آن‌گاه دستانش را به‌سوی آسمان بلند می‌کند و یارب! یارب! می‌گوید، آخر چگونه دعایش مستجاب می‌شود؟».

وَإِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱتَّقُونِ ﴿٥٢﴾

و گفتیم خطاب به پیامبرانﷺ **﴿در حقیقت این امت شما، امتی یگانه است﴾** یعنی: ای پیامبران! دین و دعوت همهٔ شما دین و دعوت یگانه‌ای است و آن عبارت از دعوت همگی شما به‌سوی عبادت خدای یگانهٔ لاشریک می‌باشد پس به این دین و دعوت پایبند باشید و بر آن استقامت ورزید **﴿و من پروردگار شما هستم پس، از من پروا دارید﴾** یعنی: آنچه را که موجب مجازات شما از سوی من می‌گردد انجام ندهید، به این‌که غیر من را با من شریک گردانید.

فَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ زُبُرٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۭ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ﴿٥٣﴾

﴿پس پراکنده ساختند﴾ پیروان انبیا و امّتانشان **﴿کار دین خود را در میان خویش پاره‌پاره﴾** یعنی: دین خویش را با آن‌که در اصل و اساس یک دین است، به بخش‌های متفرّق و مختلف قطعه قطعه کردند و درنتیجه به طایفه‌ها و فرقه‌های مختلف و پراکنده‌ای تبدیل شدند پس فرقه‌ای پیرو تورات، فرقه‌ای پیرو زبور و فرقه‌ای پیرو انجیل گشتند، سپس هم کتاب‌های خویش را تحریف و تبدیل کردند؛ **﴿هر گروهی به آنچه در دست دارد، شادمان است﴾** یعنی: هر فرقه‌ای از این گروه‌های اختلاف‌کننده، به آنچه که نزد وی از دین است دل خوش کرده و شادمان است در حالی‌که تکلیف شرعی این بود که همه به دین واحد الله ﷻ چنگ بزنند و از آخرین پیامبر او که میراث بر همهٔ پیامبران الهی است، پیروی کنند.

فَذَرۡهُمۡ فِي غَمۡرَتِهِمۡ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾

﴿پس تا مدّتی آنان را در غفلتشان واگذار﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! کفّار مکّه و کفّار اهل کتاب را تاچندی در جهل و حیرتشان واگذار تا کشته شوند یا بمیرند و از به‌تأخیرافتادن عذاب آنان دلتنگ مشو. یا آنان را در این حیرت و سردرگمی و غفلت واگذار تا بمیرند و در دوزخ معذّب شوند.

أَيَحۡسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِۦ مِن مَّالٖ وَبَنِينَ ﴿٥٥﴾
نُسَارِعُ لَهُمۡ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ بَل لَّا يَشۡعُرُونَ ﴿٥٦﴾

﴿آیا می‌پندارند که آنچه از مال و فرزندان که بدیشان مدد می‌دهیم﴾ در این دنیا، به‌خاطر آن است که: **﴿می‌خواهیم به‌سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟﴾** یعنی: آیا می‌پندارند که با دادن اموال و فرزندان، در نفع و خیر آنها می‌کوشیم و دادن این

اموال و فرزندان برایشان نوعی گرامیداشت ازسوی ما برای آنان است؟ ﴿**نه، بلکه نمی‌فهمند**﴾ یعنی: نه! هرگز ما برایشان خیر و خوبی اراده نداریم بلکه این اموال و فرزندان برایشان «استدراج» است تا بر مقدار گناهانشان بیفزایند ولی آنان این شعور را ندارند که به این حقیقت پی ببرند.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن‌گاه که دیدی خداوند ﷻ دنیای دلخواه بنده را به او می‌دهد در حالی‌که او بر گناهان خویش پایدار است، بدان که این از سوی باری‌تعالی برایش استدراج است». در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت عبدالله‌بن مسعود رضی الله عنه آمده‌است: «همانا خداوند ﷻ اخلاقتان را در میانتان تقسیم کرده است چنان‌که ارزاقتان را تقسیم کرده است و درحقیقت خداوند متعال دنیا را به هر کس که دوست دارد یا دوست ندارد می‌دهد امّا دین را جز به آن‌کس که دوستش دارد، نمی‌دهد پس هر کس که خدای عزّوجلّ دین را به وی داد، بی‌گمان او را دوست داشته است و سوگند به ذاتی که جان محمّد در ید اوست، هیچ بنده‌ای مسلمان نمی‌شود تا دل و زبانش تسلیم نشود و ایمان نمی‌آورد تا آن‌که همسایه‌اش از بوائقش ایمن نباشد»، اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! بوائق وی چیست؟ فرمودند: «ظلم و ستم وی. سپس افزودند: «و هیچ بنده‌ای مالی از حرام به‌دست نمی‌آورد که از آن خرج و مصرف کند و باز در عین حال، به او در آن برکت داده شود؛ و از آن صدقه نمی‌کند که باز از وی پذیرفته شود [یعنی نه در آن برکت داده می‌شود و نه هم از وی پذیرفته می‌شود] و آن را پشت سرش به‌جا نمی‌گذارد مگر این‌که توشهٔ وی برای دوزخ است؛ بدانید که در حقیقت خدای عزّوجلّ بدی را به وسیله بدی محو نمی‌کند بلکه بدی را به وسیلهٔ نیکی محو می‌کند زیرا تردیدی نیست که پلیدی، پلیدی را محو نمی‌کند».

آن گاه حق تعالی اوصاف شتابگران به‌سوی خوبی‌ها را در سه آیه این‌چنین بیان می‌کند:

إِنَّ ٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ خَشۡيَةِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ ﴿٥٧﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که از خشیت پروردگارشان بیمناکند**﴾ یعنی: کسانی که از بس از خداوند ﷻ بیمناکند، با وجود آن‌که نیکوکارند و از ایمان و عمل صالح بهره‌مند، با این همه از وی در خوف و بیمی همیشگی به‌سر می‌برند چنان‌که حسن بصری رحمه الله می‌گوید: «مؤمن، پارسایی و بیم را با هم جمع می‌کند و منافق بدکاری و ایمنی را».

وَٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ يُؤۡمِنُونَ ﴿٥٨﴾

وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ﴿٥٩﴾

﴿**و آنان که به آیات پروردگار خویش**﴾ که به‌سویشان نازل شده است و نیز به آیات هستی و آفرینش وی ﴿**ایمان می‌آورند**﴾ و به همهٔ آیات و کتاب‌های او باور دارند ﴿**و آنان که برای پروردگار خویش شریک مقرر نمی‌کنند**﴾ یعنی: غیر او را با وی در پرستش شریک نمی‌گردانند.

وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ أَنَّهُمۡ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ رَٰجِعُونَ ﴿٦٠﴾

﴿**و آنان که می‌دهند آنچه را داده‌اند**﴾ در راه خدا ﷻ از زکات و صدقات ﴿**درحالی‌که دلهایشان ترسان است که به‌سوی پروردگارشان بازمی‌گردند**﴾ یعنی: گمان می‌کنند که دادن زکات و صدقات آنان را از عذاب خداوند ﷻ نجات نمی‌دهد زیرا از آن بیم دارند که این صدقه آن گونه که مطلوب است از آنان پذیرفته نشده باشد و در هنگام بازگشت به‌سوی پروردگارشان مستوجب خشم وی

گردند.

در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است که گفت: یا رسول‌الله! (کسانی که می‌دهند آنچه را داده‌اند در حالی‌که دلهایشان ترسان است) همان کسانی هستند که دزدی و زنا می‌کنند و شراب می‌نوشند امّا درعین‌حال از خدای عزّوجلّ می‌ترسند؟ فرمودند: «لا یا بِنْتَ اَبِیْ بَکْرٍ، یا بِنْتَ الصِّدِّیْق، وَ لٰکِنَّهُ الَّذِیْ یُصَلِّیْ وَ یَصُوْمُ وَ یَتَصَدَّقُ وَ هُوَ یَخَافُ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ ✿ نه! ای دختر ابی‌بکر، ای دختر صدّیق! بلکه او کسی است که نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و صدقه می‌دهد امّا درعین‌حال از خدای عزّوجلّ می‌ترسد».

أُوْلَـٰٓئِكَ يُسَـٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ وَهُمْ لَهَا سَـٰبِقُونَ ﴿٦١﴾

﴿**آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند**﴾ زیرا به انجام دادن طاعات رغبت دارند ﴿**و آنانند که در انجام آنها پیش می‌تازند**﴾ یعنی: بر مردم در انجام کارهای نیک سبقت می‌جویند، یا به‌سبب کارهای نیک به سوی بهشت سبقت می‌جویند.

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۖ وَلَدَيْنَا كِتَـٰبٌ يَنطِقُ بِٱلْحَقِّ ۚ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

﴿**و ما هیچ کس را جز به‌اندازهٔ توانش مکلّف نمی‌سازیم**﴾ در انجام‌دادن اعمال نیک پس ــ مثلاً ــ هر کس توانایی سجده کردن در نماز را نداشت، باید آن گونه که می‌تواند اشاره کند و هر کس توانایی روزه گرفتن را نداشت، باید روزه را بخورد و همین‌گونه است رخصت‌های دیگر شریعت مقدّس اسلام... و در مواردی که تکلیف از مکلّف سلب می‌شود، هدف ایجاد توازن و تناسب میان

تکلیف و توان با یک‌دیگر است.

طرح این قاعده، برای تشویق و برانگیختن عامّه بر آراسته‌شدن به صفات خواصّ، یعنی سبقت‌جویندگان به‌سوی انجام طاعات است زیرا سرانجام نیک چنین آراستگی‌ای، دستیابی به کرامتهاست. پس پیام این آیه به عموم مخاطبان این است که تکالیف شرع انور سهل است و هرگز از حدّ وسع و توانشان خارج نیست لذا نباید از قافلهٔ نیکان عقب بمانند ﴿**و نزد ما کتابی است**﴾ که در آن کارنامهٔ اعمال هریک از مکلّفان به همان نحوی که هست به ثبت رسیده ﴿**که به‌حق سخن می‌گوید**﴾ یعنی: در آن کارنامه، حق مطابق با واقعیّت بی‌هیچ کم و زیادی بازتاب یافته است ﴿**و بر آنان ستم کرده نمی‌شود**﴾ با کم‌ساختن از ثواب یا افزودن بر عقابی.

بَلۡ قُلُوبُهُمۡ فِي غَمۡرَةٖ مِّنۡ هَٰذَا وَلَهُمۡ أَعۡمَٰلٞ مِّن دُونِ ذَٰلِكَ هُمۡ لَهَا عَٰمِلُونَ ﴿٦٣﴾

﴿**نه، بلکه دلهایشان از این، در غفلت است**﴾ یعنی: بلکه دلهای کفّار از این کتابی که به‌حقّ و راستی سخن می‌گوید در غفلت است، یا دلهایشان از حقیقت وضع و حالی که مؤمنان در آن قراردارند، در غفلت است ﴿**و آنان جز این، عملهایی دارند که انجام دهندهٔ آنند**﴾ یعنی: کفّار جز این‌که هم‌اکنون در شرک قرار دارند، کار و کردارهای ناروای دیگری نیز دارند که ناگزیر آن را در آینده انجام می‌دهند تا به‌سبب آن کردارها در دوزخ بیشتر معذّب گردند بدان جهت که شقاوت و بدبختی در سرنوشتشان در لوح محفوظ به‌ثبت رسیده پس آنان از روبروشدن با این سرنوشت، هیچ گریزگاهی ندارند.

حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذۡنَا مُتۡرَفِيهِم بِٱلۡعَذَابِ إِذَا هُمۡ يَجۡـَٔرُونَ ﴿٦٤﴾

﴿ **تا آن‌گاه که نازپروردگانشان را به عذاب گرفتار ساختیم** ﴾ یعنی: در غفلت خویش ماندند تا آن‌گاه که چون آسوده‌حالان و خوشگذرانانشان را به عذاب دنیا یا آخرت گرفتار کردیم؛ ﴿ **بناگاه به فریاد درمی‌آیند** ﴾ و زاری و التماس و داد و ولوله سرمی‌دهند. در این هنگام است که به آنان گفته می‌شود:

لَا تَجۡـَٔرُواْ ٱلۡيَوۡمَۖ إِنَّكُم مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ ﴿٦٥﴾

﴿ **امروز زاری نکنید** ﴾ یعنی: در آن‌هنگام از سر سرکوفت و ناامیدسازی و قطع طمع‌هایشان به آنان می‌گوییم: امروز زاری و دادوفریاد شما بی‌فایده است ﴿ **چراکه از جانب ما قطعاً یاری نمی‌یابید** ﴾ یعنی: از عذاب ما باز داشته‌نمی‌شوید و کسی هم به یاریتان نمی‌آید بنابراین جزع و فزع و داد و واویلای شما هیچ سودی به حالتان ندارد.

سپس حق تعالی بزرگترین گناهانشان را یادآوری کرده می‌فرماید:

قَدۡ كَانَتۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ تَنكِصُونَ ﴿٦٦﴾

﴿ **در حقیقت، آیات من بر شما خوانده می‌شد** ﴾ در دنیا. مراد آیات قرآن است ﴿ **و شما بودید که بر پاشنه‌های خود بازمی‌گشتید** ﴾ یعنی: اعراض‌کنان از شنیدن قرآن به قهقرا بازمی‌گشتید و حتّی شنیدن پیام ما را برنمی‌تابیدید.

مُسۡتَكۡبِرِينَ بِهِۦ سَٰمِرٗا تَهۡجُرُونَ ﴿٦٧﴾

﴿**درحالی که به آن تکبر می‌ورزیدید**﴾ یعنی: درحالی‌که به تولیت بیت‌الحرام کبر می‌ورزیدید، گویی بزرگتر از آن هستید که تحت تکلیف در آیید. شایان ذکر است که مردم مکّه در تکبّرورزیدن به خانهٔ کعبه و افتخارکردن به تولیت امور آن مشهور بودند و می‌گفتند: هیچ‌کس نمی‌تواند بر ما غالب شود زیرا ما اهل حرم و خادمان آن هستیم ﴿**دربارهٔ آن شب‌هنگام افسانه‌سرایی و پریشان‌گویی می‌کردید**﴾ مشرکان مکّه شبها گرد خانهٔ کعبه جمع شده افسانه‌سرایی می‌کردند و عمدهٔ افسانه‌گویی‌هایشان بدگویی از قرآن و طعن‌زدن دران بود. هَجْر: به فتح‌هاء، هذیان گویی است. یعنی: دربارهٔ قرآن هذیان‌گویی می‌کردید.

ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم در این آیه، کسانی راکه شبها در غیر طاعت خداوند متعال بزم‌آرایی می‌کنند. نکوهش می‌کند امّا شب‌نشینی و محفل‌آرایی برای طاعت خدا ﷻ، مانند مجالس علم و مجالس ذکر، بسی نیکو و پر ثمر است.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُواْ ٱلْقَوْلَ أَمْ جَآءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

خداوند متعال در اینجا به بیان این حقیقت می‌پردازد که سبب اقدامشان بر کفر، یکی از عوامل پنج‌گانه‌ای است که در این آیه و آیات بعد مطرح می‌شود و هریک از آنها به‌خودی‌خود کافی است که برگردانندهٔ‌شان از ایمان باشد. در این آیه به بیان دو عامل از آنها می‌پردازد، عامل اوّل: عدم تدبّر و اندیشیدن آنها در قرآن است ﴿**آیا در این سخن نیندیشیده‌اند**﴾ زیرا اگر در معانی قرآن تدبّر و اندیشه می‌کردند، یقیناً حقّانیّت آن برایشان آشکار می‌شد و به قرآن و آنچه در آن است، ایمان می‌آوردند. عامل دوم این است: ﴿**یا مگر چیزی برایشان آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده بود**﴾ لذا این عامل، سبب انکار قرآن از سوی آنان شده است؟! درحالی‌که اگر آنان نیک می‌اندیشیدند، قطعاً می‌دانستند که نزول قرآن بر آنان نه بر پدرانشان، به این جهت بوده است که باری‌تعالی این خیر را

برای آنان اراده داشته است نه برای پدرانشان.

عامل سوم کفرورزی‌شان این است:

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا۟ رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ ﴿٦٩﴾

﴿یا پیامبر خود را درست نشناخته‌اند پس به او ناآشنایند﴾ یعنی: یا مگر پیامبر خود ﷺ را به راستگویی و امانتداری نشناخته‌اند پس چون از او بیگانه‌اند لذا از سر انکار با او برخورد می‌کنند؟ درحالی‌که روشن است که آنان او را به اوصافِ راستگویی و امانتداری شناخته‌اند و هرگز دروغگویی و خیانتی را از او تجربه نکرده‌اند.

عامل چهارم کفرورزی‌شان این است:

أَمْ يَقُولُونَ بِهِۦ جِنَّةٌۢ ۚ بَلْ جَآءَهُم بِٱلْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَـٰرِهُونَ ﴿٧٠﴾

﴿یا می‌گویند او جنونی دارد؟﴾ درحالی‌که آنان نیک می‌دانند که پیامبر ﷺ برترین مردم از نظر عقل و خرد است بنابراین، چنان نیست که می‌گویند ﴿بلکه او حق را﴾ که عبارت از دین استوار و مبین الهی است ﴿برایشان آورده ولی بیشترشان حق را خوش ندارند﴾ به‌سبب تعصّب و سرسختی‌ای که جزء سرشت آنان شده است. یعنی: اکثریّتشان حق را دوست ندارند امّا اقلیّتشان با آن‌که در مورد حق بدبین نیستند ولی از ترس کسانی که دوست‌دار حق نیستند، ایمانشان را آشکار نمی‌سازند.

وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلْحَقُّ أَهْوَآءَهُمْ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ ۚ بَلْ أَتَيْنَٰهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم مُّعْرِضُونَ ﴿۷۱﴾

﴿**و اگر حق**﴾ تعالی ﴿**از هوی و هوسهایشان پیروی می‌کرد**﴾ یا اگر اصول و پیام‌های حق به همان شیوه‌ای می‌آمد که آنان دوست دارند؛ ﴿**قطعاً آسمانها و زمین و هرکه در آنهاست، تباه می‌شد**﴾ پس تفسیر آیهٔ کریمه بر دو وجه است؛ اوّل این‌که: اگر حق‌تعالیٰ ــ چنان‌که آنان دوست دارند ــ با خود شریکی قرار می‌داد، بی‌شک آسمانها و زمین تباه و بی‌انتظام می‌شد. وجه دوم این است: اگر حق همان چیزی می‌بود که آنان می‌گویند ــ از وجود خدایان متعدّد به‌همراه خدای یگانه ــ در آن صورت قطعاً خدایان با همدیگر اختلاف پیدا می‌کردند و درنتیجهٔ اختلاف آنها همهٔ کائنات به نابودی کشیده می‌شد. و همانند این استدلال است فرمودهٔ باری‌تعالی: (لَوْ کٰانَ فِیهِمٰا آلِهَةٌ اِلاَّ اللّٰهُ لَفَسَدَتٰا) که تفسیر آن در (آیهٔ ۲۲، سورهٔ انبیا) گذشت.

﴿**بلکه حق این است که ذکر خودشان را برآنان آورده‌ایم**﴾ یعنی: کتابی را برایشان آورده‌ایم که یادنامهٔ فخر و شرفشان است زیرا پیامبر ﷺ از میان خودشان برانگیخته شده و قرآن نیز به زبان خودشان نازل گردیده است. به قولی: مراد از «ذکر»، پند و اندرز و هشدار است ﴿**ولی آنها از ذکر خود روگردانند**﴾ یعنی: آنها به امری که بزرگترین یادنامهٔ فخر و شرف آنهاست، بی‌اعتنایند و این بی‌اعتنایی به دلیل انتخاب نادرست آنهاست.

عامل پنجم اقدام آنان بر کفر این پندارشان است:

أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ ۖ وَهُوَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿۷۲﴾

﴿ **یا از آنان مزدی مطالبه می‌کنی؟** ﴾ یعنی: یا عاملی که آنان را از ایمان آوردن باز می‌دارد این است که می‌پندارند: تو از آنان دربرابر ادای وظیفهٔ رسالت، مزد یا مقرّری‌ای می‌طلبی پس از همین‌روی ایمان به تو و پذیرش دعوت و پیامت را فرو گذاشته‌اند؟ با آن‌که می‌دانند که تو از آنان چنین مزد و پاداشی نخواسته‌ای. حتّی خداوند ﷻ پذیرفتن صدقه را بر رسولش حرام ساخته است تا گوینده‌ای نگوید: او برای به‌دست آوردن مال و ثروت مدّعی رسالت شده است ﴿ **پس خراج پروردگارت بهتر است** ﴾ یعنی: رزقی که پروردگارت برایت در دنیا می‌دهد و مزدی که در آخرت به تو عنایت می‌کند، برایت از آنچه ذکر شد، بهتر است ﴿ **و او بهترین روزی‌دهندگان است** ﴾.

خلاصه این‌که: آنان در عدم اجابت‌گفتن به دعوت رسول خدا ﷺ، هیچ عذر و حجّتی ندارند.

وَإِنَّكَ لَتَدۡعُوهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٧٣﴾

﴿ **و در حقیقت تو آنان را به راهی راست می‌خوانی** ﴾ پس سزاوار است که به ندای دعوتت لبّیک گویند، نه این‌که ردّ و انکار پیشه کنند.

وَإِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ عَنِ ٱلصِّرَٰطِ لَنَٰكِبُونَ ﴿٧٤﴾

﴿ **و به راستی کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، از راه راست** ﴾ که تو آنان را به سوی آن فرامی‌خوانی؛ ﴿ **به‌در افتاده‌اند** ﴾ و به‌سوی راههای گمراهی منحرف شده‌اند زیرا خوف آخرت، از نیرومندترین انگیزه‌ها بر طلب حق و پیمودن راه آن است.

در **حدیث‌شریف** به روایت عمربن خطاب ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که

فرمودند: «من پیاپی دامن شما را می‌کشم که هان! بیایید از [سمت و سوی] آتش، بیایید از [سمت و سوی] آتش، خود را در آن نیفگنید امّا شما بر من غالب می‌شوید و همچون هجوم پروانگان و ملخ‌ها و حشرات خود را در آن می‌افگنید پس نزدیک است که دامن شما را رها کنم. و من بر حوض [کوثر] پیش‌قراول شما هستم پس در آن بر من جمع و پراکنده در می‌آیید و شما را به سیمایتان و نامهایتان چنان می‌شناسم که شخص شتر بیگانه را در میان شتران خود می‌شناسد سپس به جهت راست و به جهت چپ برده می‌شوید آن‌گاه به بارگاه پروردگار خود التماس و التجا می‌کنم و می‌گویم: ای پروردگار من! قوم من! ای پروردگار من! امّت من! پس گفته می‌شود: ای محمّد! تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند، آنان بعد از تو به قهقهرا بر پاشنه‌های خود می‌رفتند [یعنی به جاهلیّت برگشته بودند]».

۞ وَلَوْ رَحِمْنَـٰهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِم مِّن ضُرٍّ لَّلَجُّواْ فِى طُغْيَـٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٥﴾

﴿و اگر بر آنان رحمت می‌آوردیم و آنچه بر آنان از سختی﴾ یعنی: از قحطی و خشکسالی ﴿وارد آمده است برمی‌داشتیم، در طغیانشان پای می‌فشردند﴾ یعنی: در سرکشی و گمراهی‌شان اصرار می‌ورزیدند و در طغیانشان سر برمی‌داشتند ﴿با سرگشتگی﴾ یعنی: در بیراههٔ گمراهی و بوالهوسی فروافتاده، کوردلانه سربه‌هواها آلوده و سرگشته از غرور و غفلت، در طغیانشان پای می‌فشردند.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ سرکشان قریش را چنین نفرین کردند: «اَللّٰهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلٰى مَضَرْ. اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِيْنَ كَسِنِيِّ يُوْسُفْ ۞ بارالها! فشارت را بر مضر سخت گردان و این فشار را برآنان قحطی‌ای مانند

قحطی دوران یوسف بگردان». خدای عزّوجلّ دعای پیامبرش را اجابت کرد و آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد تا بدانجا که استخوانهای گندیده و گوشت مردار را خوردند و اموالشان تباه و فرزندانشان نابود شد.

در بیان **سببنزول** آمده است: در این اوضاع و احوال بود که ابوسفیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمّد! تو را به خدا و پیوند رَحم سوگند می‌دهم و التماس می‌کنم، آخر کار ما به جایی رسیده که خون و پشم (کُرک) را خورده‌ایم! پس خدای عزّوجلّ نازل فرمود:

وَلَقَدْ أَخَذْنَـٰهُم بِٱلْعَذَابِ فَمَا ٱسْتَكَانُوا۟ لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾

﴿**و هرآینه آنان را به عذاب گرفتار کردیم**﴾ به قولی: مراد همان گرسنگی‌ای است که در سالهای قحطی دامنگیر مشرکان مکّه شد ﴿**ولی نسبت به پروردگارشان خضوع و خاکساری نکردند**﴾ یعنی: شکسته و فروتن نشدند بلکه همچنان بر تمرّد و سرکشی‌شان در برابر حق تعالی اصرار و پافشاری کردند ﴿**و به زاری در نیامدند**﴾ و حتّی در تنگنای سختی‌ها به خشوع و انکسار در نیفتادند.

حَتَّىٰٓ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾

﴿**تا وقتی که دری از عذاب دردناک برآنان گشودیم**﴾ به قولی: مراد عذاب آخرت است. به‌قولی‌دیگر: مراد کشتن آنان در روز بدر است ﴿**بناگاه آنان در آن نومید شده‌اند**﴾ یعنی: از هر خیری متحیّر و ناامید گشته و نمی‌دانند که چه کار کنند.
إِبلاس: نومیدی از هر خیری است.

وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَـٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۚ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

﴿ **و اوست آن‌که برای شما شنوایی و دیدگان و دلها را آفرید** ﴾ آری! این نعمت‌ها را در شما آفرید تا اندرزها را بشنوید و صحنه‌ها و ماجراهای عبرت‌آموز را بنگرید و با دل و خرد خویش درک نمایید امّا شما از هیچ چیز از اینها بهره نبردید بلکه: ﴿ **چه اندک سپاسگزارید** ﴾ به قولی: معنی این است که شما کافران قطعاً شکرگزار نیستید، نه این‌که شکر می‌گزارید ولی اندکی.

وَهُوَ ٱلَّذِى ذَرَأَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾

﴿ **و اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد** ﴾ چنان‌که دانه‌ها در زمین پراکنده می‌شوند تا برویند ﴿ **و به‌سوی او محشور خواهید شد** ﴾ یعنی: بعد از پراکنده‌شدنتان در دنیا، در روز قیامت گرد آورده می‌شوید.

وَهُوَ ٱلَّذِى يُحْىِۦ وَيُمِيتُ وَلَهُ ٱخْتِلَٰفُ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٨٠﴾

﴿ **و اوست آن کس که زنده می‌کند و می‌میراند** ﴾ آری! فقط اوست ــ به طور انفراد و باالاستقلال ــ نه دیگری ﴿ **و اختلاف شب و روز از اوست** ﴾ زیرا آنها را چنان آفریده که پی‌درپی می‌آیند، نه از حرکت سست می‌شوند و نه با زمان دیگری که از آهنگ شب و روز خارج باشد، از هم‌دیگر جدا می‌شوند چنان‌که در روشنایی‌بخشیدن و تاریک نمودن نیز با هم اختلاف دارند. به‌قولی مراد از اختلاف شب و روز: تکرار آنها، روزی از پی روز دیگر و شبی از پی شبی دیگر است ﴿ **مگر نمی‌اندیشید** ﴾ در قدرت باری‌تعالی تا به خود آیید و این حقیقت را که قدرت وی بر همهٔ ممکنات فراگیر است دریابید و بدانید که برانگیختن پس از مرگ

نیز از همین مقولهٔ قدرت است؟

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾

﴿بلکه گفتند﴾ کفّار مکّه ﴿مانند آنچه پیشینیان﴾ یعنی: پدرانشان یا کفّار امّتهای گذشته ﴿گفته‌بودند﴾.

قَالُوا أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٨٢﴾

﴿گفتند: آیا چون بمیریم و خاک و استخوانی‌چند شویم، آیا باز برانگیخته خواهیم شد؟﴾ آری! چنین گفتند در حالی‌که این نحوهٔ نگاه، صرفاً بعیدانگاری ذهنی‌ای است که هیچ باری از تعقّل و اندیشه ندارد و الاّ، نه علم چنین حقیقتی را نفی می‌کند و نه عقل از آن گریزان است. بلی! بعیدانگاشتن حقیقت احیای مجدّد، بی‌آن‌که دراین قضیه به‌سراغ مشابه‌های دیگری بروند، یا در این حقیقت که خود در آغاز از همین خاک آفریده شده اند، تأمّل نمایند، از هرگونه پشتوانهٔ عقلی و علمی بی‌بهره است.

شبههٔ دیگرشان در توجیه آن استبعاد این است:

لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَءَابَآؤُنَا هَٰذَا مِن قَبْلُ إِنْ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾

﴿درست این سخن را قبلاً به ما و پدرانمان وعده داده بودند﴾ یعنی: قبل از بعثت محمّدﷺ نیز به ما و پدرانمان همین وعدهٔ احیای مجدّد را داده بودند امّا ما ندیدیم

که پدران ما برانگیخته شوند ﴿**این جز افسانه‌های پیشینیان چیزی نیست**﴾ یعنی: این وعده‌ها دروغ‌پردازیهای پیشینیان است که به‌عنوان اسطوره‌های خیالی آنها را در کتب خویش نگاشته‌اند. اسطوره: چیزی است که ساخته و پرداختهٔ دروغ‌پردازان است.

قُل لِّمَنِ ٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمد ﷺ به مردم مکّه در مقام پرسش از آنان: ﴿**زمین و هرکه در آن است از آنِ کیست؟**﴾ و به چه کسی تعلّق دارد؟ ﴿**اگر می‌دانید**﴾ و چیزی از علم و آگاهی دارید پس به من خبر دهید. مراد از (هرکه در آن است)، تمام مخلوقات روی زمین می‌باشند.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾

﴿**زودا که گویند: از آنِ خداست**﴾ یعنی: آنها ناگزیر می‌گویند که زمین و هرکه در آن است از آن خداست زیرا به آفریدگاری خداوند ﷻ معترفند ﴿**بگو: پس آیا پند نمی‌گیرید؟**﴾ یعنی: چنانچه شما به این حقیقت که زمین و هرکه در آن است از آن خداست و او آفرینندهٔ زمین و متصرّف آن می‌باشد، مقرّ و معترفید پس چرا باَ باری‌تعالی خدایان دیگری را که به خوبی می‌دانید مالک هیچ‌چیزی نیستند، می‌پرستید؟ و چرا از اعتراف به این حقیقت طفره می‌روید که ذاتی که بر آفرینش ابتدایی و اختراعی انسان قادر باشد، بر زنده کردن بعد از مرگ او نیز تواناست؟

قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ ٱلسَّبْعِ وَرَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾

﴿**بگو: پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهندگفت، این‌همه از آنِ الله است**﴾ یعنی: آسمانها و عرش همه از آن خداست و او پروردگار آنهاست ﴿**بگو**﴾ای محمّد ﷺ ﴿**پس آیا پروا نمی‌کنید؟**﴾ یعنی: هرگاه می‌دانید که خدایان شما مالک هیچ‌چیز در آسمانها نیستند پس چرا کار پرستش را که فقط خدای یگانه سزاوار آن است، به آنها اختصاص می‌دهید؟ و چرا رستاخیز را خارج از محدودۀ قدرت مطلق او می‌پندارید؟

در **حدیث‌شریف** آمده است: «آسمانها و آنچه در آنهاست، دربرابر کرسی جز مانند حلقه‌ای که در بیابانی افگنده شده نیست و بی‌گمان کرسی با آنچه در آن است، نسبت به عرش همانند این حلقه در این بیابان است».

قُلْ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾

﴿**بگو: کیست آن‌که ملکوت هرچیزی به دست اوست**﴾ ملکوت: فرمانروایی است ﴿**و او پناه می‌دهد**﴾ غیرخود را و به فریادش می‌رسد، هرگاه که بخواهد ﴿**و برخلاف او پناه داده نمی‌شود اگر می‌دانید؟**﴾ یعنی: هیچ‌کس نمی‌تواند عذاب خدا ﷻ را از کسی بازدارد و هیچ‌کس بر یاری دادن و به‌فریادرسیدن او دربرابر خدا ﷻ قادر نیست و شما نمی‌توانید چنان مرجعی را معرّفی کنید.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾

﴿**خواهند گفت: این‌همه از آنِ الله است، بگـو: پس چگـونه دستخوش افسـون می‌شوید؟**﴾ یعنی: چگونه شیاطین جنّ و انس، با افسانه و افسون حق را در خیال شما باطل جلوه می‌دهند و صحیح را فاسد و در نتیجه با وجود روشن بودن حق، غیرخدای عزّوجلّ را می‌پرستید، گویی ساحری جادویتان کرده و عقلهایتان را ربوده است؟!

بَلْ أَتَيْنَـٰهُم بِٱلْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَـٰذِبُونَ ﴿٩٠﴾

﴿**بلکه حق را برایشان آوردیم**﴾ یعنی: دین و شریعتی را که در عقاید و دیدگاه‌ها، عبادات و ارزشها و در همه چیز حقّ است و پیروان آن نیز برحقّ اند ﴿**و قطعاً آنان دروغگویند**﴾ در آنچه که به خدای سبحان از فرزند و شریک نسبت می‌دهند و نیز دروغگویند در ادّعای ایمان به خدا ﷻ، درانکار روز آخرت و در هر موضع‌گیریی که با اسلام مخالف است.

مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنْ إِلَـٰهٍ ۚ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَـٰهٍۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ سُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٩١﴾

﴿**خدا هیچ فرزندی نگرفته است**﴾ زیرا او از جنس و نوع منزّه است و فرزند مرد از جنس خود اوست ﴿**و همراه او هیچ معبود دیگری نیست زیرا اگر جز این بود قطعاً هر خدایی آنچه را که آفریده‌بود، با خود می‌بُرد**﴾ یعنی: اگر با خدای سبحان خدایان دیگری می‌بود، یقیناً هر خدایی مخلوقاتش را باالاستقلال در حوزهٔ تصرّف و حیازت خویش می‌گرفت و فرمانروایی انحصاری خود را منفرداً و به‌تنهایی بر آنان نافذ می‌ساخت، در این هنگام عرصهٔ فرمانروایی وی از فرمانروایی خدای دیگر

جدا می‌شد و نهایتاً بروز توسعه طلبی و کشمکش و قدرت نمایی در میان آنها اجتناب ناپذیر بود ﴿**و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر غالب می‌آمدند**﴾ یعنی: خدای قوی بر خدای ضعیف غلبه پیدا کرده آن را سرکوب می‌کرد و ملک و فرمانروایی وی را از او می‌گرفت، همچنان‌که عادت پادشاهان بنی‌آدم است و در این هنگام، دیگر آن خدای ضعیف مغلوب، قطعاً صلاحیّت خدایی را نداشت.

پس هرگاه عدم امکان مشارکت در ربوبیّت، ثابت و محقّق شد و این‌که جز یک خدا نمی‌تواند به کار ربوبیّت و پروردگاری بپردازد، این حقیقت نیز روشن می‌شود که آن خدای واحد، همان خداوند ﷻ است. این دلیل چنان‌که بر نفی شرک دلالت دارد، بر نفی فرزند از خدای سبحان نیز دلالت دارد زیرا فرزند نیز با پدرش در ملکش کشمکش می‌کند[1] ﴿**منزّه است خدا از آنچه وصف می‌کنند**﴾ یعنی: منزّه است از شریک و فرزند.

عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴿٩٢﴾

﴿**دانای نهان و آشکار است**﴾ یعنی: فقط باری‌تعالی دانای نهان و آشکار است امّا غیر وی اگر هم آشکار را دانست، قطعاً نهان و غیب را نمی‌داند ﴿**پس برتر است**﴾ خداوند متعال ﴿**از آنچه شریک می‌آورند**﴾ در ملک و فرمانروایی وی.

قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ ﴿٩٣﴾

رَبِّ فَلَا تَجۡعَلۡنِي فِي ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٩٤﴾

---

۱ ــ همین روزهایی که بنده مشغول ترجمهٔ این تفسیر شریف هستم، فرزند پادشاه قطر علیه پدرش کودتا کرد و او را از ملک و مملکت بیرون انداخت و هم اکنون پدر بینوای وی در غربت و آوارگی به‌سر می‌برد.

و چون حجّت بر کافران إقامه شد، اینک باری‌تعالی به پیامبرش چنین خطاب می‌کند: ﴿**بگو: پروردگارا! اگر آنچه را که به آنان وعده داده شده است به من نشان دهی**﴾ یعنی: پروردگارا! اگر چنان باشد که من را در موقعیّتی قرار دهی که آنچه را از عذاب مرگبار به آنان وعده داده‌ای، مشاهده کنم؛ ﴿**پروردگارا! پس مرا در میان قوم ستمکار قرار مده**﴾ یعنی: چنانچه به آنان عذاب را نازل کردی، مرا از میانشان خارج کن تا عذاب آنان را از دور ببینم ولی چیزی از آن دامنگیر من نشود زیرا من به تو مؤمنم و وعده‌هایت را تصدیق می‌کنم. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ دعا می‌کردند: «وَ اِذا اَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَةً فَتَوَفَّنِيْ اِلَيْكَ غَيْرَ مَفْتُوْن ✿ خدایا! هرگاه به قومی فتنه‌ای را اراده داشتی پس مرا به‌سوی خویش درحالی ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشم».

وَإِنَّا عَلَىٰٓ أَن نُّرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَٰدِرُونَ ﴿۹۵﴾

﴿**و به راستی که ما توانا‌ییم که آنچه را به آنان وعده داده‌ایم**﴾ از عذاب ﴿**بر تو بنمایانیم**﴾ ولی عذاب خویش را از آنان به تأخیر می‌اندازیم، بدان جهت که می‌دانیم برخی از آنان به‌زودی ایمان خواهند آورد.

ٱدْفَعْ بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ٱلسَّيِّئَةَ ۚ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿۹۶﴾

سپس حق تعالی پیامبرش را به‌سوی نسخه‌ای راهنمایی می‌کند که در امر معاشرت با مردم و دعوت آنان به سوی حق، اکسیر اکبر است پس می‌فرماید: ﴿**بدی را به شیوه‌ای که**﴾ آن شیوه ﴿**نیکوتر است**﴾ از غیر آن ﴿**دفع کن**﴾ این شیوهٔ نیکوتر عبارت است از: گذشت، چشم‌پوشی و رویگردانی از بدی‌هایی که کفّار علیه تو انجام می‌دهند و دادن پاسخ بدیهایشان با نیکی و احسان ﴿**ما به آنچه وصف**

می‌کنند، داناتریم ﴾ یعنی: داناتریم به آنچه که تو را به آن وصف می‌کنند، از اوصافی که تو برخلاف آن هستی، یا داناتریم به آنچه که از شرک و تکذیب وصف می‌کنند پس به آنها در برابر آن جزا می‌دهیم.

وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ ﴿٩٧﴾

﴿**و بگو: پروردگارا! از همزات شیاطین به تو پناه می‌برم**﴾ همزات شیاطین: وسوسه‌ها، دغدغه افگنی‌هایشان و شراره‌های خشمی است که انسان نمی‌تواند خود را در آنها نگهداری کند.

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

﴿**و پروردگارا! از این‌که آنها پیش من حاضر شوند به تو پناه می‌برم**﴾ زیرا وقتی شیاطین نزد انسان حاضر شوند، آنها را جز وسوسه‌افگنی، برانگیختن به شرّ و برگرداندن از خیر کار دیگری نیست. در **حدیث‌شریف** به روایت عمروبن شعیب رضی الله عنه از پدرش و او از جدّش آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ کلماتی را به ما تعلیم می‌دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس می‌خواندند: «بِاِسْمِ اللّٰهِ اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّةِ مِنْ غَضَبِهِ وَ عِقَابِهِ وَ مِنْ شَرِّ عِبادِهِ وَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّياطِيْنِ وَ اَنْ يَحْضُرُوْنِ ❁ به‌نام خدا به کلمات تامّهٔ او پناه می‌برم از خشم وی و عقابش و از شرّ بندگانش و از وسوسه‌های شیاطین و از این‌که حاضر شوند». نقل است که عبدالله‌بن‌عمرو رضی الله عنه این دعا را به کسانی از فرزندانش که به حدّ بلوغ می‌رسیدند، تعلیم می‌داد تا آن را در هنگام خوابشان بخوانند و کسی از آنان هم که کوچک بود و نمی‌توانست این دعا را حفظ کند، عبدالله آن را می‌نوشت و بر گردنشان می‌آویخت.

حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ٱرْجِعُونِ ﴿٩٩﴾

﴿تا آن‌گاه که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید﴾ یعنی: آنان در غفلت خود به‌سر می‌برند تا که می‌میرند و چون مردند، از خواب غفلت بیدار شده آن‌گاه می‌گویند: مرا به سوی دنیا بازگردانید، مرا بازگردانید، مرا بازگردانید. اِرْجِعُون: صیغهٔ جمع به معنی تکرار است.

لَعَلِّيٓ أَعْمَلُ صَٰلِحًا فِيمَا تَرَكْتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾

آری! مرا بازگردانید: **﴿باشد که در سرایی که بگذاشتم﴾** یعنی: در دنیا **﴿کار نیکی انجام دهم﴾** چون ایمان و آنچه که در پی آن است از اعمال خیر **﴿نه چنین است﴾** هرگز درخواست او را نمی‌پذیریم **﴿این سخنی است که او گویندهٔ آن است﴾** یعنی: این صرفاً سخنی است که او می‌گوید و اگر خواسته‌اش برآورده شود و به دنیا بازگردانیده شود، هرگز به این سخنش وفا نخواهد کرد **﴿و پیشاپیش آنان برزخی است﴾** یعنی: پیشاپیش آنها و بازگشتشان به سوی دنیا حجاب و پرده‌ای است که نمی‌توانند از آن گذشته و به دنیا برگردند **﴿تا روزی که برانگیخته شوند﴾** که روز قیامت است. پس آنان در مقطع حیات برزخی، به انتظار امر خدا ﷻ واگذاشته شده‌اند، نه می‌توانند اعمال صالحی را که از آنان فوت شده جبران کنند و نه می‌توانند آنچه را که در دنیا فاسد ساخته بودند، اصلاح نمایند. مراد این است که عذاب بر این گروه تا روز قیامت استمرار می‌یابد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «... پیوسته در آن [یعنی در قبر] معذّب است».

فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ ﴿۱۰۱﴾

﴿پس چون در صور دمیده شود﴾ به دمیدن «نشور» که نفخهٔ دوم است امّا نفخهٔ اوّل، عبارت است از: نفخهٔ «صعق» که زندگان از خلایق را می‌میراند[1]. صُوْر: بوقی است که اسرافیل در آن برای برپایی قیامت می‌دمد. آری! چون صور دوم دمیده شود: ﴿دیگر آن روز میانشان نسبت قرابت وجود ندارد﴾ یعنی: دیگر به نسب‌ها فخر نمی‌کنند و نه هرگز این رابطه‌ها به حالشان سودی می‌بخشد. در **حدیث‌شریف** به روایت بزّار و بیهقی آمده است که چون عمربن‌الخطاب با امّ‌کلثوم دختر علیّ‌بن‌ابی‌طالب ﷺ ازدواج نمود، فرمود: «به‌خدا سوگند که مرا در این کار هدفی جز این نیست که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ فَإِنَّهُ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِلاَّ سَبَبِيْ وَنَسَبِيْ ● هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است، مگر سبب و نسب من». پس این استثنایی در حقّ رسول خدا ﷺ در مورد پیوند خویشاوندی و نسبی ایشان است ﴿و از یک‌دیگر نمی‌پرسند﴾ یعنی: در عرصهٔ قیامت یکی از حال دیگری نمی‌پرسد زیرا هر کس در آن هنگام چنان به خود مشغول است که نمی‌تواند به کاری دیگر مشغول شود. البتّه این در هنگام نفخهٔ محشر است امّا بعد از مستقرّشدن در بهشت یا دوزخ، اهل بهشت از همدیگر می‌پرسند چنانکه دراین فرمودهٔ باری‌تعالی می‌خوانیم: (وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَائَلُونَ) [صافات/۲۷]

فَمَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۲﴾

﴿پس کسانی که میزان اعمال آنان سنگین باشد﴾ یعنی: اعمال شایستهٔ وزن‌شدهٔ

---

۱ ــ نگاه کنید به سورهٔ [زمر/ ۶۸].

آنان سنگین باشد ﴿**آن گروه ایشانند رستگاران**﴾ یعنی: آنانند دستیافتگان به خواسته‌های دوست‌داشتنی خود و نجات‌یافتگان از امور بیم انگیز.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ فِى جَهَنَّمَ خَـٰلِدُونَ ﴿١٠٣﴾

﴿**و کسانی که کفهٔ میزان اعمالشان سبک باشد**﴾ یعنی: اعمال شایستهٔ وزن‌شدهٔ آنان در مقابل گناهانی که دارند، سبک باشد ﴿**پس آن گروهند که به خود زیان زده‌اند**﴾ یعنی: خود را تباه ساخته‌اند و آنچه را که به‌نفع آنهاست، فرو گذاشته‌اند زیرا ﴿**همیشه در جهنّم می‌مانند**﴾.

تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَـٰلِحُونَ ﴿١٠٤﴾

﴿**آتش چهره‌هایشان را می‌سوزاند**﴾ لَفْح: سوزاندن است. چهره را خاص کرد زیرا چهره، شریفترین و گرامی‌ترین اعضای انسان است ﴿**و آنان در آنجا ترش‌رویند**﴾ کَالِح: کسی است که لبانش از نهایت رنج و درد وا افتاده و دندانهایش نمایان شده است. ابن‌مسعود رضی الله عنه در توضیح معنی آن می‌گوید: آیا سر سوختهٔ گوسفندی را ندیده‌ای که دندانهایش نمایان و لبانش به‌طرف بالا جمع و منقبض شده است؟ اینان نیز همین‌گونه‌اند.

أَلَمْ تَكُنْ ءَايَـٰتِى تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٠٥﴾

﴿**آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌سد**﴾ در دنیا ﴿**و شما آنها را**﴾ با الفاظ و معانی

آنها ﴿دروغ نمی‌پنداشتید﴾ و نمی‌گفتید که این آیات از جانب خداوند ﷻ نیست؟

قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَآلِّينَ ﴿١٠٦﴾

﴿می‌گویند: پروردگارا! شقاوتمان بر ما چیره شد﴾ یعنی: لذّتها و شهواتمان بر ما چیره شد. لذّتها و شهوات بدبختی و شقاوت نامیده شد زیرا مآل و سرانجام افراط در آنها به شقاوت و بدبختی می‌انجامد ﴿و ما مردمی گمراه بودیم﴾ که با این شقاوت و بدبختی خود را تباه ساختیم.

رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَٰلِمُونَ ﴿١٠٧﴾

﴿پروردگارا! ما را از اینجا﴾ یعنی: از دوزخ ﴿بیرون بر پس اگر بازهم برگشتیم﴾ در دنیا به کفر و شقاوتی که بر آن بودیم ﴿در آن صورت ستم پیشه خواهیم بود﴾ بر خود با این بازگشت به کفر. بدین‌سان است که بعد از درآمدن به دوزخ، خواستار بازگشت به دنیا می‌شوند چنان‌که در هنگام مرگ خواستار آن شده بودند.

قَالَ ٱخْسَـُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴿١٠٨﴾

﴿می‌فرماید، به رسوایی در آن ساکت شوید﴾ یعنی: در دوزخ گم‌وگور شوید، به گم‌شدن خشم و غضب و ساکت شوید به مانند سکوت سگ. چنان‌که وقتی سگ به چیزهای پاک نزدیک شود، به او گفته می‌شود: گم شو! ﴿و با من سخن نگویید﴾ در باب برداشتن عذاب از خود زیرا نه عذابم از شما برداشته می‌شود و نه سبک ساخته می‌شود.

إِنَّهُۥ كَانَ فَرِيقٌ مِّنۡ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿۱۰۹﴾

﴿درحقیقت گروهی از بندگان من بودند که می‌گفتند: پروردگارا! ایمان آوردیم پس ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین مهربانانی﴾ ایشان مؤمنانی هستند که در دنیا از خداوند ﷻ درخواست رحمت و مغفرت کرده و به صفات مقدّس و متعالی وی اقرار و اعتراف می‌کنند.

فَٱتَّخَذۡتُمُوهُمۡ سِخۡرِيًّا حَتَّىٰٓ أَنسَوۡكُمۡ ذِكۡرِي وَكُنتُم مِّنۡهُمۡ تَضۡحَكُونَ ﴿۱۱۰﴾

﴿و شما﴾ کفّار ﴿آنان را به مسخره گرفتید﴾ با سخنان تمسخر آمیز خود، یعنی: مؤمنانی چون بلال و صهیب و عمّار و سلمان و امثال ایشان را ﴿تا حدّی که یاد مرا از خاطرتان فراموش گردانیدند﴾ یعنی: تا بدانجا که به‌سبب شدّت اشتغال به استهزا و تمسخر ایشان، یاد خدا ﷻ را فراموش کردید ﴿و شما بر آنان می‌خندیدید﴾ در دنیا، از این‌که به عبادت و نیایش من مشغول بودند.

إِنِّي جَزَيۡتُهُمُ ٱلۡيَوۡمَ بِمَا صَبَرُوٓاْ أَنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ﴿۱۱۱﴾

﴿من هم امروز به پاس آن‌که صبر کردند﴾ بر آزار و تمسخرهای شما ﴿به آنان پاداش دادم. آری، ایشانند به مراد رسندگان﴾ که این سرمنزل مراد، همانا دست‌یابی‌شان به سعادت و سلامت و بهشت و نجاتشان از دوزخ است.

قَٰلَ كَمۡ لَبِثۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿۱۱۲﴾

﴿می‌فرماید﴾ خداوند ﷻ، یا فرشته‌ای که مأمور پرسش آنان است: ﴿چه مدّت به عدد سالها در زمین ماندید؟﴾ چون آنان خواستار بازگشت به‌سوی دنیا می‌شوند، پروردگار متعال از آنان چنین سؤال می‌کند تا این حقیقت را برایشان روشن سازد که در دنیا آن مقداری را که برای پندگرفتن و رسیدن به حقیقت لازم بود، عمر کرده‌اند، هرچند آن مقدار عمر، نسبت به آخرت اندک بوده است.

قَالُواْ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْـَٔلِ ٱلْعَآدِّينَ ﴿١١٣﴾

﴿می‌گویند: یک روز یا پاره‌ای از یک روز ماندیم پس بپرس از شمارگران﴾ یعنی: از کسانی که به شناخت اعداد آگاهند، یا بپرس از فرشتگان نگهبانی که اعمال و عمرهای بندگان را می‌شمارند. بدین‌سان است که از شدّت هول و هراس، شمار سالها را فراموش می‌کنند.

قَٰلَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ۖ لَّوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾

﴿می‌فرماید: جز اندکی درنگ نکرده‌اید﴾ یعنی: در زمین جز درنگی اندک، نمانده‌اید ﴿کاش شما می‌دانستید﴾ چیزی از علم را تا آن مدّت اندک را به طاعت خداوند ﷻ و آماده‌شدن برای روز قیامت سپری می‌کردید.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَٰكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾

﴿آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم﴾ و بی ثواب یا عقاب رهایتان می‌کنیم؟ ﴿و این‌که شما به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟﴾ با حشر و نشر تا شما را دربرابر اعمالتان جزا دهیم؟ نه! هرگز چنین نیست.

فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡحَقُّۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡكَرِيمِ ﴿١١٦﴾

﴿پس برتر است الله﴾ یعنی: منزّه است از این‌که چیزی را عبث و بیهوده بیافریند ﴿فرمانروای برحق﴾ که فرمانروایی علی‌الاطلاق سزاوار اوست و فقط او فرمانروای برحقّ است زیرا فرمانروایی دیگران ازبین رفتنی و زوال‌پذیر است ﴿**هیچ معبودی جز او نیست، اوست پروردگار عرش گرامی‌قدر**﴾ پس وقتی او پروردگار عرش گرانمایه است، چگونه‌پروردگار آنچه که پایین‌تر و فرودست تر از آن است، نمی‌باشد؟

وَمَن يَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرۡهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿١١٧﴾

﴿**و هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند، برای او برهانی نخواهد بود**﴾ بُرْهانْ: حجّت و دلیل واضح و روشن است. آری! در عرصهٔ هستی پروردگاری جز الله ﷻ وجود ندارد که بر وجود وی برهانی اقامه شود ﴿**و حسابش فقط باپروردگارش می‌باشد**﴾ پس او خواه‌ناخواه مجازاتش می‌کند ﴿**درحقیقت کافران رستگار نمی‌شوند**﴾ در روز قیامت.

نسفی می‌گوید: «خداوند ﷻ این سورهٔ کریمه را با: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونْ) آغاز کرد و آن را با: (إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكَافِرُوْن) به پایان آورد. وه! در میان آغاز و انجام آن چه فاصلهٔ بزرگی است».

وَقُل رَّبِّ ٱغۡفِرۡ وَٱرۡحَمۡ وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿١١٨﴾

﴿و بگو: پروردگارا! بیامرز و رحم کن زیرا تو بهترین بخشایندگانی﴾ و فقط رحمت و بخشایش توست که انسان را از رحمت و مهر دیگران بی‌نیاز می‌گرداند در حالی‌که رحمت دیگران او را هرگز از رحمتت بی‌نیاز نمی‌کند. بدین‌سان، خداوند ﷻ پیامبرش را به استغفار امر کرد تا امّتش به وی اقتدا کنند.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه آمده است که فرمود: «یا رسول‌الله! به من دعایی بیاموزانید تا آن را در نمازم بخوانم». فرمودند: «بگو: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ ظُلْماًکَثِیْراً، وَ اِنَّهُ لاٰ یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلاّٰ اَنْتَ، فَاغْفِرْلِیْ مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدَكَ وَ ارْحَمْنِیْ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُوْرُ الرَّحِیم ۞ بارخدایا! من برخود بسیار ستم کرده‌ام و جز تو کسی گناهان را نمی‌آمرزد پس برمن بیامرز به آمرزشی از جانب خود و بر من رحم کن که تو آمرزگار مهربان هستی».

شایان ذکر است که دو آیهٔ اخیر این سوره، از آیات شفاء است. از عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه روایت شده است که او از نزد مرد بیماری می‌گذشت پس در گوش وی خواند: (اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثاً...) تا آخر سوره؛ و آن شخص بیمار شفا یافت. پس این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ به عبدالله فرمودند: «در گوش وی چه خواندی؟» او حکایت را بازگفت. آن حضرت ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، اگر کسی آن را از روی یقین بر کوهی بخواند، قطعاً آن کوه ازبین می‌رود». پس آنچه معتبر است؛ ایمان، یقین، صفای خواننده و استعداد و قابلیّت بیمار برای درمان با قرآن است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نور
مدنی است و دارای ۶۴ آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «نور» نامیده شد، به سبب آن‌که دربرگیرندهٔ آیه‌ای بس‌نورانی و درخشان، یعنی این فرمودهٔ خدای متعال است: (اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْض...). در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به مردان خویش سورهٔ مائده و به زنان خویش سورهٔ نور را بیاموزید».

موضوع این سوره، نور است با آثار و مظاهر خود در دلها و روانها، که این آثار و مظاهر، در آداب و اخلاق روحی، خانوادگی و اجتماعی تمثیل می‌شود، آداب و اخلاقی که دل و جان و صفحات وجود انسان و زندگی او را نورباران می‌کنند، انواری که از نور ازلی و سرمدی الله ﷻ، آن نور لایزال آسمانها و زمین فروغ بر می‌گیرند. پس محور این سوره، «تربیت» است با ابعاد مختلف آن.

سُورَةٌ أَنزَلۡنَـٰهَا وَفَرَضۡنَـٰهَا وَأَنزَلۡنَا فِيهَآ ءَايَـٰتِۭ بَيِّنَـٰتٍ لَّعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

﴿این، سوره‌ای است که آن را نازل کرده‌ایم﴾ سوره: عبارت از آیات زنجیره‌وار و پیاپی‌ای است که دارای آغاز و انجامی باشد ﴿و آن را فرض گردانیدیم﴾ یعنی: عمل به احکام آن را واجب و لازم و قطعی گردانیدیم ﴿و در آن آیاتی روشن نازل کردیم﴾ تکرار (اَنْزَلْنا)، گویای کمال عنایت حق تعالی به فرودآوردن این سوره است، به‌دلیل احکامی که این سوره دربرگیرندهٔ آن می‌باشد ﴿باشد که پند گیرید﴾ لذا حکمت فرود آوردن این سوره به ترتیبی که ذکر شد، این است. پس این آیه، در واقع مقدّمهٔ سوره می‌باشد.

ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجْلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنْهُمَا مِاْئَةَ جَلْدَةٖۖ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأٓخِرِۖ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

﴿زن و مرد زناکار﴾ که هنوز ازدواج نکرده‌اند؛ ﴿به هریک از آنان صد تازیانه بزنید﴾ یعنی: حکم زن و مرد زناکاری که قبل از ازدواج مرتکب این عمل شده باشند، زدن صد تازیانه به هریک از آنان است.

زنا: عبارت است از مقاربت جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون وجود شبههٔ نکاح. زانیه: زنی است که به زنا رغبت داشته و در برابر مرد زناکار تمکین می‌کند، نه زنی که این عمل به‌زور و اجبار با وی انجام می‌شود. جَلْد: زدن با تازیانه یا عصاست، گفته می‌شود: «جَلَدَهُ» آن‌گاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانه بزند.

زدن صد تازیانه، حدّ زنای مرد آزاد بالغ بکر (غیرمتأهّل) و زن زناکار آزاد بالغ غیرشوهردار است، البتّه در سنّت رسول‌اکرم ﷺ افزون بر زدن صد تازیانه،

تبعید یک سال هم ثابت شده است، هرچند این حکم میان فقها اتّفاقی نیست، چنان که خواهد آمد. امّا مرد و زنی که آزاد و متأهّل باشند، یعنی با نکاح صحیح ازدواج کرده باشند و میان آنها مقاربت هم انجام گرفته باشد ـ هرچند یک بار ـ و مرتکب زنا گردند، حدّ آنها بنا بر سنّت صحیح متواتر، رجم (سنگسار) است و فقها بر این حکم اتّفاق نظر دارند. همچنین اتّفاق نظر دارند بر این‌که حدّ زنای مرد و زن متأهّل برده که آزاد نیستند، فقط زدن تازیانه است زیرا در بردگان سنگساری نیست. امّا در خصوص حدّ زنای بکر (مردوزن غیرمتأهّل)، احناف با عمل به صریح آیه فقط به تازیانه حکم می‌کنند نه به تبعید یک سال ولی جمهور فقها (مالک، شافعی، احمدحنبل) برآنند که حدّ زنای مرد بکر، صد تازیانه به اضافهٔ تبعید یک سال از محلّ اقامتش می‌باشد و حدّ اقلّ مسافت این تبعید نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها، مسافت کوتاه‌کردن نماز یعنی مقدار (۸۹) کیلومتر است. امّا نزد مالکی‌ها، مرد بکر در همان سرزمینی که تبعید شده، زندانی نیز می‌شود ولی زن بکر زناکار به اتّفاق فقها تبعید نمی‌شود تا مبادا بار دیگر در تبعیدگاه به آفت زنا مبتلا گردد.

این آیه ناسخ آیهٔ حبس و آیهٔ آزاردادن زناکاران است که در دو آیهٔ ۱۶ و ۱۵ سورهٔ «نساء» گذشت زیرا مجازات مرد زناکار در صدر اسلام آزاردادن و طعنه‌زدن و مجازات زن زناکار زندانی کردن وی در خانه‌اش بود، که آن حکم با این آیه منسوخ شد.

دلیل این‌که آیهٔ کریمه، زن زناکار را بر مرد زناکار مقدّم گردانید، این است که انگیزهٔ زنا در اغلب احوال از زن بروز می‌کند زیرا اوست که با چهره‌نمایی‌ها و عشوه‌گریهای فریبنده برای مرد با روشهای گوناگون، اورا به عمل حرام تحریک می‌نماید. دلیل دیگر تقدّم ذکر وی این است که مفسدهٔ زنا و ننگ و بدنامی آن، در زن بیشتر از مرد است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «یَا مَعْشَرَ النَّاسِ اِتَّقُو

الزِّنٰی، فَاِنَّ فِیْهِ سِتَّ خِصٰالٍ: ثَلاٰثٌ فِی الدُّنْیٰا وَ ثَلاٰثٌ فِی الْآخِرَةِ، اَمّٰا الَّتِیْ فِی الدُّنْیٰا، فَیُذْهِبُ الْبَهٰاءَ وَ یُوْرِثُ الْفَقْرَ وَ یُنْقِصُ الْعُمْرَ، وَاَمّٰا الَّتِیْ فِی الْآخِرَةِ: فَسَخَطُ اللّٰهِ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالٰی، وَ سُوْءُ الْحِسٰابِ وَ عَذٰابُ النّٰارِ ✿ ای گروه مردم! از زنا بپرهیزید زیرا در آن شش خصلت است، سه در دنیا و سه در آخرت امّا آن‌که در دنیاست، این است که: زنا اعتبار و ارزش و جمال انسان را ازبین می‌برد، فقر را به‌جا می‌گذارد و عمر را کم می‌کند و امّا آن سه که در آخرت است عبارت است از: خشم خدای سبحان، بدی حساب و عذاب دوزخ». **﴿و نباید در اجرای حکم خدا دربارهٔ آنان دچار رأفت شوید﴾** رأفت: رحمت و دلسوزی است. به‌قولی: رأفت، رقیق‌ترین عواطف مهر و دلسوزی است **﴿اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید﴾** یعنی: اگر به یگانگی خدا ﷻ و روز رستاخیز که در آن پاداش اعمال به تمامی داده می‌شود باور دارید پس نباید حدود خدای متعال را معطّل گردانید. این از باب تهییج و برانگیختن غیرت ایمانی و دینی مؤمنان است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به اسامة بن زید رضی الله عنه ـ آن‌گاه که در بارهٔ فاطمه دختر اسود مخزومی که روسری‌ای را دزدیده بود شفاعت کرد ـ فرمودند: «اَتَشْفَعُ فِیْ حَدٍّ مِنْ حُدُوْدِ اللّٰهِ ✿ آیا در حدّی از حدود خداوند ﷻ شفاعت می‌کنی؟» سپس به‌پاخاسته خطبه‌ای ایراد کرده و فرمودند: «اِنَّمٰا اَهْلَكَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ اَنَّهُمْ كٰانُوْا اِذٰا سَرَقَ فِیْهِمُ الشَّرِیْفُ تَرَكُوْهُ وَ اِذٰا سَرَقَ الضَّعِیْفُ اَقٰامُوْا عَلَیْهِ الْحَدَّ وَ اَیْمُ اللّٰهِ لَوْ اَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ یَدَهٰا ✿ جز این نیست که سبب هلاکت مردمی که قبل از شما بودند، این بود که چون در میانشان شخص شریفی دزدی می‌کرد، او را آزاد می‌گذاشتند امّا اگر شخص ضعیفی دزدی می‌کرد، حدّ را بر وی اقامه می‌کردند و سوگند به خدای عزّوجلّ که اگر فاطمه دختر محمّد ﷺ دزدی کند، بی‌گمان دستش را قطع می‌کنم». **﴿و باید گروهی از مؤمنان بر عذاب آنها حاضر باشند﴾** برای سرزنش بیشتر، تشهیر، رسوایی و بدنامی زناکاران پس کیفر آنان با تشهیر همراه است. نسفی می‌گوید: «حدّ اقّل گروهی که باید در هنگام مجازات

زناکاران حاضر باشند، سه یا چهار نفر است».

احناف و حنبلی‌ها برآنند که باید تمام حدودالهی در محضر مردم برپا داشته شود زیرا هدف از اقامهٔ حدود، هشدار دادن به مردم و بازداشتن آنها از ارتکاب چنان اعمالی است.

امّا ابزار زدن تازیانه: علما اتّفاق نظر دارند بر این‌که تازیانه زدن زناکاران با چوبی واجب است که هنوز میوه نداده نباشد و آن تازیانه‌ای است متوسّط که نه بسیار سخت و ضخیم است و نه نرم و لطیف. البتّه چگونگی تازیانه زدن در همهٔ حدود یکسان است. امّا احناف برآنند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است تازیانه زدن در حدِّ زنا، از تازیانه زدن در حدّ شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حدّ شراب، از تازیانه زدن در حدّ قذف (بهتان) شدیدتر است. حکم دیگر دراین مورد این است که مرد به حالت ایستاده تازیانه زده می‌شود و زن به حالت نشسته.

خطاب این آیه به اتّفاق مذاهب، متوجّه زمامداران جامعهٔ اسلامی و جانشینان ایشان می‌باشد. به قولی: خطاب متوجّه تمام مسلمین است و حاکم مسلمان نمایندگی آنان را بر عهده دارد.

ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوۡ مُشۡرِكَةٗ وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوۡ مُشۡرِكٞۚ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٣﴾

﴿مرد زناکار جز با زن زناکار یا زن مشرکی ازدواج نمی‌کند و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرکی به زنی نمی‌گیرد﴾ یعنی: غالب زناکاران ـ چه مرد و چه زن ـ چنین گرایشی دارند که یکی از آنان جز به ازدواج با زناکاری همانند خود رغبت نمی‌کند. در این آیه ـ به عکس آیهٔ قبل ـ مرد بر زن مقدّم ذکر شد زیرا در اینجا

سیاق به نکاح ارتباط دارد و در نکاح مرد اصل است زیرا اوست که خواستگاری را آغاز می‌کند.

هدف آیهٔ کریمه ــ بعد از هشداردادن مؤمنان از ارتکاب زنا ــ بازداشتنشان از ازدواج با زناکاران است و این راجح‌ترین اقوال در تفسیر آیهٔ کریمه می‌باشد ﴿**و این امر**﴾ یعنی: ازدواج با زناکاران و مشرکان ﴿**بر مؤمنان حرام شده است**﴾ زیرا ازدواج با آنان، شبیه‌ساختن خویش به فاسقان و پیش‌افگندن خویش در معرض تهمت دیگران است چنان‌که این احتمال نیز وجود دارد که در اثر این پیوند، فرزندی بر بساط مرد به دنیا آید که از نطفهٔ وی نیست لذا برای مرد مسلمان پاکدامن روا نیست تا با زن ناپاکی ازدواج کند درحالی‌که به بی عفّتی وی آگاهی دارد چنان‌که برای زن پاکدامن نیز روا نیست تا در عین آگاهی از فاسق بودن مردی با وی ازدواج نماید.

امّا در رأی اکثر علما، حکم این آیه با (آیهٔ ۲۴) از همین سوره: (وَانْکِحُو الْأَیَامیٰ مِنْکُمْ...) منسوخ است، بدین جهت احناف گفته‌اند: مرد زناکار، می‌تواند با زنی ازدواج کند که با وی زنا کرده‌است چنان‌که دیگران نیز می‌توانند با او ازدواج نمایند.

وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴿٤﴾

﴿**و کسانی که به زنان مُحْصنه نسبت زنا می‌دهند**﴾ مراد از زنان مُحْصنه: زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن‌اند ﴿**آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند**﴾ که به ارتکاب زنا از سوی

آنان گواهی دهند ﴿به آنان هشتاد تازیانه بزنید﴾ یعنی: هریک از آنان را هشتاد تازیانه بزنید ﴿و ابداً شهادتی را از آنها نپذیرید﴾ یعنی: دو کیفر را برایشان جمع گردانید: یکی زدن تازیانه و دیگری نپذیرفتن گواهی از آنان زیرا آنها با زدن اتّهام زنا از عدالت خارج شده و به فسق گراییده‌اند بلکه فاسق شده‌اند چنان‌که خدای متعال در آخر این آیه آنان را به فسق محکوم کرده است. معنای «اَبَداً» این است که: به هیچ وجه در طول زندگی‌شان شهادت آنان را نپذیرید. البتّه جایز است که گواهان جمعاً باهم شهادت دهند، یا به‌طور پراکنده و به تفاریق. و اگر شهود چهار تن کامل نبودند، تهمت زن به‌حساب می‌روند و بر آنان حدّ قذف جاری می‌شود چنان‌که حضرت عمر رضی الله عنه در خلافت خویش آن سه تنی را که علیه مغیره رضی الله عنه به زنا شهادت داده بودند، هشتاد تازیانه زد. ﴿و آن گروه، همانا فاسقند﴾ فسق: بیرون‌رفتن از طاعت خدای متعال و درگذشتن از حدّ با ارتکاب گناه است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌که آنان فاسقند و در پیشگاه خدا جل جلاله و مردم عادل شمرده نمی‌شوند، خصلت سومی است که به دو خصلت دیگر اضافه شده و مجموعاً سه خصلت می‌شود».

دلیل این‌که در آیهٔ کریمه مخصوصاً از زنان مُحْصنه، یعنی زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن یاد شد این است که تهمت‌زدن به آنان زشت‌تر و ننگ و بدنامی در آنان بزرگتر و تکان‌دهنده‌تر است ولی مردان نیز ــ بی هیچ خلافی میان علمای این امّت ــ در این حکم به زنان ملحق می‌شوند. شایان ذکر است که فقط نسبت‌دادن تهمت زنا به شخص مؤمن را «قذف» می‌نامند، نه نسبت‌دادن اتّهاماتی دیگر، مانند دزدی و امثال آن را به وی. همچنین بر کسی که به مرد یا زن کافری نسبت زنا می‌دهد، حدّ قذفی نیست.

علما در بارهٔ شرطهایی که در تهمت‌زننده و مورد اتّهام قرارگرفته، مورد اعتبار است، بحثهای درازدامنی دارند که در کتب فقه به‌تفصیل بیان شده است.

إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٥﴾

﴿**مگر کسانی که توبه کردند پس از این**﴾ یعنی: پس از ارتکاب گناه تهمت زدن (قذف) ﴿**و به‌صلاح آوردند**﴾ اعمالشان را. یعنی با توبه و گردن نهادن به اجرای حدّ، این عمل زشت خویش را جبران کرده‌اند ﴿**به‌راستی که خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ به همین جهت، اتّهام‌زننده (قاذف) را بعد از توبه مؤاخذه نمی‌کند و قبول گواهی وی را از شما می‌پسندد پس در صورتی که تهمت زننده (قاذف) توبه کرد، گواهی وی قبول می‌شود و صفت فسق از وی برداشته می‌شود و این قول جمهور فقها (مالك و شافعی) است، برخلاف رأی ابوحنیفه زیرا ابوحنیفه بر آن است که استثنا فقط به جملهٔ اخیر برمی‌گردد، یعنی با توبه صفت فسق از وی برداشته می‌شود امّا او برای ابد مردودالشّهاده باقی مانده و به هیچ وجه گواهی وی پذیرفته نمی‌شود. ولی به اتّفاق فقها حدّ قذف با توبه ساقط نشده و ازبین نمی‌رود. البتّه توبهٔ قاذف جز این نیست که خود را در اتّهامی که از وی صادر شده، تکذیب کند و حدّ هم به سبب این دروغگویی بر وی اقامه گردد.

وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ أَزۡوَٰجَهُمۡ وَلَمۡ يَكُن لَّهُمۡ شُهَدَآءُ إِلَّآ أَنفُسُهُمۡ فَشَهَٰدَةُ أَحَدِهِمۡ أَرۡبَعُ شَهَٰدَٰتِۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٦﴾ وَٱلۡخَٰمِسَةُ أَنَّ لَعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ﴿٧﴾

بعد از آن‌که حق تعالی حکم تهمت زدن (قذف) به زنان بیگانه را بیان کرد،

اکنون به بیان حکم تهمت زدن (قذف) به همسران می‌پردازد زیرا تهمت زدن مردان به همسرانشان دارای حکم خاصّی است.

﴿**و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی‌دیگر ندارند**﴾ تا به نسبت زنایی که به همسران خویش داده‌اند، گواهی دهند ﴿**پس شهادت یکی از آنان این است که چهاربار به‌نام خدا سوگند یاد کند**﴾ یعنی: گواهی‌ای که حدّ قذف را از مرد ساقط می‌کند، این است که چهاربار به‌نام خدا شهادت دهد ﴿**که او از راستگویان است**﴾ در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است آن‌گاه در پنجمین بار چنین شهادت دهد: ﴿**و پنجمین گواهی این است که لعنت خدا بر او باد، اگر از دروغگویان باشد**﴾ در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است.

آری! حکم مردی که به زنش تهمت زنا می‌زند و اقامهٔ بیّنه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادّعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق سوگند دهد و چون این گواهی‌ها با سوگند اجرا شد، میان آنها جدایی به عمل می‌آید و زن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حدّ زنا نیز جاری می‌شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَيَدْرَؤُاْ عَنْهَا ٱلْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَٰدَٰتٍۭ بِٱللَّهِ ۙ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٨﴾

﴿**و از او**﴾ یعنی: از زن ﴿**عذاب**﴾ یعنی: اجرای حدّ ﴿**ساقط می‌شود، در صورتی که چهاربار به خدا گواهی دهد**﴾ به این مضمون که: ﴿**او**﴾ یعنی: شوهرش ﴿**از دروغگویان است**﴾ در تهمت زدن به وی. در این صورت است که حدّ از وی دفع می‌شود. امّا به‌قول احناف، مراد از (عذاب) در آیه، زندانی کردن زن است زیرا

ـ از نظر ایشان ـ چون زن از (ملاعنه) سر باز زد، زندانی می‌شود تا یا ملاعنه کند و یا به زنا اعتراف نماید.

وَٱلْخَـٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيْهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ ﴿٩﴾

﴿**و پنجمین بار**﴾ یعنی: پنجمین گواهی آن زن باید این باشد: ﴿**که خشم خدا بر او باد**﴾ یعنی: بر زن باد ﴿**اگر او**﴾ یعنی: شوهرش ﴿**از راستگویان باشد**﴾ در آنچه که به وی از زنا نسبت داده‌است. اختصاص دادن «غضب» و خشم به زن، برای هر چه درشت‌تر ساختن کار بر وی به منظور وادار نمودنش به اعتراف بر حقیقت است؛ به سه دلیل: اوّل این‌که تحریک به زنا غالباً از سوی زن صورت می‌گیرد. دوم این‌که: مرد غالباً ننگ دارد از این‌که زنش را به زنا متّهم کند، مگر این‌که واقعاً راستگو و در این کار معذور باشد. سوم این‌که: زنان عادتاً بسیار لعن و طعن می‌گویند و لعن و طعن گفتن، آن اثر بزرگی را که باید در دلهایشان داشته‌باشد ندارد، برخلاف این‌که به در خواست خشم خداوند ﷻ برای خود وادار گردند، که از این کار بسیار واهمه دارند.

امّا حکم لواط در نزد شافعی، مالک، احمد، ابویوسف و محمّد، حکم زناست، که نزد شافعی بر آن، حدّ زنا جاری می‌شود امّا نزد مالک و احمدبن‌حنبل حدّ آن فقط رجم است. ولی ابوحنیفه بر آن است که حکم لواط، حکم زنا نیست و از آنجا که مهر به آن تعلّق نمی‌گیرد، حدّ هم به آن تعلّق نمی‌گیرد بلکه به آن تعزیر تعلّق می‌گیرد.

فقها اتّفاق‌نظر دارند بر این‌که همجنس‌بازی زنان و استمنای مردان با دست، سزاوار تعزیر، تأدیب و توبیخ است.

حکم عمل جنسی با حیوانات، به اتّفاق مذاهب چهارگانه، تعزیر فاعل آن برحسب صلاحدید حاکم است.

در بیان **سبب‌نزول** آیات (ملاعنه) روایت شده است: هلال‌بن‌امیّه رضی الله عنه شامگاه از سر زمین خود به خانه آمد و به چشمان خود دید که مردی با زنش همبستر شده است پس بامداد نزد رسول خدا ﷺ آمد و ماجرا را بازگفت امّا رسول خدا ﷺ این خبر را از وی نپسندیدند. انصار گفتند: حالا که چنین شد، رسول خدا ﷺ بر وی حدّ قذف جاری می‌کنند. امّا هلال که به راستگویی خویش مطمئن بود، گفت: ولی من امیدوارم که خدای عزّوجلّ برایم از این بن‌بست گشایشی فراهم کند. همان بود که نازل شد: (وَالَّذِیْنَ یَرْمُوْنَ أَزْوَاجَهُمْ...). در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ به هلال مژده دادند و میان او و زنش صیغهٔ (ملاعنه) را جاری کردند.

وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

﴿و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و این‌که خداوند توبه پذیر حکیم است﴾ بی‌گمان به کسی از آن دو تن که دروغگوست، عذاب بزرگی می‌رسانید ولی حق تعالی بر کسی که به حال پشیمانی به‌سویش رجوع کند، توبه پذیر است و بروی به رحمت بازمی‌گردد و با بازگشتنش از گناه، توبهٔ وی را قبول می‌کند و می‌آمرزد و هم‌او در آنچه که برای بندگان خویش از حکم «لعان» یا اجرای حدّ مشروع و مقرّر کرده است، حکیم و فرزانه است آری! اگر این نمی‌بود، عذاب رسواگر وی شتابان به آنان می‌رسید.

إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ ۚ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم ۖ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۚ لِكُلِّ ٱمْرِئٍ مِّنْهُم مَّا ٱكْتَسَبَ مِنَ ٱلْإِثْمِ ۚ وَٱلَّذِى تَوَلَّىٰ

كِبْرَهُۥ مِنْهُمْ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾

﴿در حقیقت، کسانی که إفك در میان آوردند﴾ إفْك: دروغ و بهتان و تهمت است. مراد از آن در اینجا: آن بهتانی است که بر سیّدتنا عایشهٔ صدّیقه امّ‌المؤمنین رضی‌الله‌عنها زدند. بخاری و مسلم و اصحاب کتب حدیث، حدیث طولانی حضرت عائشه رضی‌الله عنها را در بیان **سبب‌نزول** این آیات روایت کرده‌اند که حاصل آن این است: عائشه رضی‌الله عنها به حکم قرعه در غزوهٔ بنی‌مصطلق با رسول خدا ﷺ همراه شد، در برگشت از آن غزوه، کاروان در نزدیک مدینه منزل زد، در این اثنا گردن‌بند حضرت عائشه رضی‌الله عنها به هنگام قضای حاجت از هم گسست و او بعد از آن‌که به کجاوهٔ خویش برگشت، متوجّه این امر شد و برای یافتن گردنبند خویش از کجاوه بیرون آمد، کاروان ـ به‌گمان این‌که عائشه‌رضی‌الله عنها در کجاوهٔ خویش است ـ حرکت کرد، وقتی عائشه رضی‌الله عنها از جست‌وجوی گردن‌بند خویش برگشت، دید که از کاروان خبری نیست و کاروان حرکت کرده است پس در محلّ اتراق کاروان باقی ماند، از آن‌سوی دیگر، صفوان‌بن معطّل رضی‌الله‌عنه که دنباله نگهدار کاروان بود از دنبال کاروان رسید، او که عائشه رضی‌الله عنها را قبل از نزول آیات حجاب دیده بود، وی را شناخت. وقتی او به آنجا رسید، خواب عائشه رضی‌الله عنها را در ربوده بود پس صفوان استرجاع: (اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُون) گفت، عائشه رضی‌الله عنها با شنیدن صدای استرجاع صفوان از خواب بیدار شد و بی‌درنگ چهرهٔ خویش را پوشانید. صفوان حتّی یک کلمه با عائشه رضی‌الله عنها سخن نگفته شترش را فرو خوابانید و بر دست شتر پای فشرد تا عائشه بر آن سوار شود. عائشه رضی‌الله عنها سوار شتر صفوان شد و صفوان زمام شتر راگرفته حرکت کرد تا به کاروان رسید. پس چون اهل (إفك ✿ بهتان) از این واقعه آگاه شدند، عائشه را به فحشاء متّهم کردند و گفتند آنچه گفتند امّا خدای عزّوجلّ با نازل‌کردن هجده آیه، برائت حضرت

عائشه رضی‌الله عنها را از این بهتان اعلام کرد و در نخستین آیه از این آیات فرمود: کسانی که این بهتان را در میان آوردند ﴿**عصبه‌ای از شما هستند**﴾ عصبه: یعنی گروه و جماعت، عرفاً بر ده تا چهل تن اطلاق می‌شود. گروه بهتان زننده عبارت بودند از: عبدالله‌بن‌ابیّ رئیس منافقان، زیدبن رفاعه، حسّان بن ثابت، مسطح بن أثاثه، حمنه بنت جحش و همدستانشان. معنی (مِنْکُمْ) این است: گروه بهتان زننده از خود شما جماعت مسلمانان هستند؛ یا در ظاهر و باطن و یا در ظاهر نه در باطن؛ مانند عبدالله بن‌ابیّ ﴿**آن تهمت زدن را برای خود شرّی نپندارید**﴾ ای مسلمانان! ﴿**بلکه آن برایتان خیر است**﴾ و با آن بهتان ثواب عظیمی به شما تعلّق می‌گیرد زیرا خدای عزّوجلّ با عبرت گرفتن بسیاری از این داستان، آبروی میلیونها انسان مؤمن را حفظ می‌کند. امّا بعضی از مفسّران، خطاب: (لاٰ تَحْسَبُوْهُ شَرّاً لَکُمْ ۞ آن تهمت زدن را برای خود شرّی نپندارید) بر خانوادهٔ ابوبکر صدّیق رضی‌الله عنه حمل کرده‌اند زیرا بیان برائت امّ‌المؤمنین سبب برتری و شرف بیشتر این خانواده شد، همان‌گونه که داستانشان به عنوان یک قانون عام و کلّی برای همیشه در میان داستانهای عفّت و پاکی، جایگاه خاصّی را احراز کرد. ﴿**برعهدهٔ هر فردی از آنان**﴾ که در این بهتان دست داشته؛ ﴿**سهمی از گناه است که مرتکب آن شده است**﴾ به‌سبب آلوده شدن به ترویج این بهتان ﴿**و آن کس از آنان که بخش عمدهٔ آن تهمت را عهده دار شده است، برایش عذاب بزرگی است**﴾ که او عبدالله‌بن‌ابیّ و به‌قولی حسّان بن ثابت بود.

محمّدبن‌اسحاق و غیر وی روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ در رویداد افك، دو مرد و یک زن را تازیانه زده و حدّ قذف را برآنان اجرا کردند، آن دو مرد مسطح بن اثاثه و حسّان‌بن ثابت و آن زن، حمنه دختر جحش بود. به قولی: عبدالله‌بن‌ابیّ را نیز تازیانه زدند.

سپس خدای عزّوجلّ آن تهمت‌زنندگان را با نُه امر زیر، به سختی مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد، که نخستین توبیخ این است:

لَّوْلَآ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَ
قَالُواْ هَٰذَآ إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿۱۲﴾

﴿چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مردان و زنان مؤمن در حق خویش گمان نیک نبردند﴾ یعنی: شایسته این بود که وقتی مؤمنان سخن اهل إفك را شنیده بودند، این سخن را نسبت به خودشان قیاس می‌کردند زیرا وقتی صدور چنین عملی از آنان بعید باشد، به طریق اَولی صدور آن از امّ‌المؤمنین بعیدتر است.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است: زن ابی‌ایّوب انصاری‌ﷺ در هنگام پخش شایعهٔ إفك به او گفت: آیا نمی‌شنوی که مردم دربارهٔ عائشه چه می‌گویند؟ ابی‌ایّوب گفت: چرا، می‌شنوم امّا این سخن دروغ است. ای امّ‌ایّوب! تو خود را به جای عائشه قرارده، آیا خودت مرتکب چنین کاری می‌شدی؟ امّ‌ایّوب گفت: نه، سوگندبه خدا! ابی‌ایّوب گفت: سوگند به خدا که عائشه از تو بهتر و پاکدامنتر است پس بدان که این شایعه، دروغ و بهتانی ناروا بیش نیست. **﴿و﴾** چرا همه مؤمنان **﴿نگفتند: این دروغی آشکار است﴾** و بهتانی عریان و واضح؟ و اگر همهٔ مؤمنان مانند ابی‌ایّوب‌ﷺ سخن می‌گفتند، بی‌شک این ادبی رفیع و شایستهٔ شأنشان بود. ابن کثیر می‌گوید: «بهتان بر امّ‌المؤمنین عائشه، از آن روی دروغی آشکار بود که صفوان باکمال خونسردی و باکمال افتخار که امّ‌المؤمنین را از آن ورطه به سلامت رهانیده است، در روشنایی روز به میان لشکر مسلمانان و نزد رسول خدا ﷺ آمد و اگر در این کار کمترین شایبه‌ای می‌بود، آن دو به این وضوح و جرأت با قضیه برخورد نمی‌کردند».

لَّوْلَا جَآءُو عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ ۚ فَإِذْ لَمْ يَأْتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ

عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ﴿١٣﴾

دومین بانگ توبیخ بر آنان این است: ﴿چرا﴾ فرورروندگان در این تهمت ﴿بر﴾ اثبات و صحّت سخنانشان در ﴿آن﴾ بهتان ﴿چهار گواه نیاوردند؟ پس چون گواهان را نیاورده‌اند، آنان﴾ یعنی: فرورروندگان در بهتان علیه عائشه رضی‌الله‌عنها ﴿نزد خداوند﴾ یعنی: در حکم وی ﴿خود دروغگویانند﴾ یعنی: دروغگویانی هستند که دروغ را به آخرین پایهٔ آن رسانده‌اند.

وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ لَمَسَّكُمۡ فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾

توبیخ سوم این است: ﴿و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، بی‌گمان به سزای آنچه در آن به دخالت پرداختید﴾ ای تهمت زنندگان به حریم عفت امّ‌المؤمنین ﴿به شما عذابی بزرگ می‌رسید﴾ یعنی: اگر حکم الهی بر شما نبود؛ در دنیا با فضل نهادن بر شما به نعمتهایی که از جملهٔ آنها یکی هم مهلت دادن به شماست و در آخرت؛ با عفو و گذشت از شما، بی‌گمان حق تعالی شما را بر بهتانی که در آن فرورفتید، به شتاب مجازات می‌کرد ولی حق تعالی به رحمت خود در دنیا رسوایی بهتانتان را بر شما فرو پوشانید و در آخرت هم بر کسانی که به‌سوی او توبه‌کار آیند، رحم می‌کند. ابن کثیر می‌گوید: «این فضل و رحمت در حقّ کسانی است که دارای ایمان بودند، مانند مسطح و حسّان و حمنه، نه در حقّ عبدالله‌بن‌ابیّ و امثال وی از منافقان بی‌ایمان».

إِذۡ تَلَقَّوۡنَهُۥ بِأَلۡسِنَتِكُمۡ وَتَقُولُونَ بِأَفۡوَاهِكُم مَّا لَيۡسَ لَكُم بِهِۦ عِلۡمٌ

﴿وَتَحْسَبُونَهُۥ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٌ ۝١٥﴾

چهارمین توبیخ این است: ﴿هنگامی که آن بهتان را از زبان یکدیگر می‌گرفتید﴾ یعنی: بعضی از بعضی دیگر خبر افك را نقل می‌کردید، بدین‌سان که چون یکی از شما با دیگری ملاقات می‌کرد، به او می‌گفت: به من چنین خبری رسیده است، آیا تو هم از آن خبر داری؟ بدین‌گونه بود که بی‌اندیشه و تحقیق و اثبات، این خبر بهتان افروز را از یکدیگر دریافت می‌کردید ﴿و با زبانهای خویش سخنی می‌گفتید که به آن علمی نداشتید﴾ یعنی: این سخن شما فقط به زبانهایتان اختصاص داشت، بی آن‌که با واقعیّتی خارجی همراه باشد و در دلها مورد باور قرار گرفته باشد ﴿و آن را کاری سهل و ساده تلقی می‌کردید﴾ که بر شما در پخش آن گناهی نخواهد بود ﴿با این‌که آن امر نزد خدا بس بزرگ است﴾ یعنی: گناه و مجازات آن بس بزرگ است.

ابن کثیر می‌گوید: «حتّی اگر آن زن بی‌گناه و پاکدامن، همسر رسول خدا ﷺ هم نبود، این کار نزد خدا ﷻ بس بزرگ بود، چه رسد به این‌که این بهتان به همسر خاتم الانبیا ﷺ زده شود». در **حدیث‌شریف** آمده است: «بی‌گمان انسان کلمه‌ای را از آنچه که سبب خشم الهی است می‌گوید و به آن هیچ اهمّیّتی هم نمی‌دهد، در حالی‌که به سبب گفتن آن کلمه، از مسافتی که از میان آسمان و زمین دورتر است، در دوزخ فروافکنده می‌شود».

﴿وَلَوْلَآ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبْحَٰنَكَ هَٰذَا بُهْتَٰنٌ عَظِيمٌ ۝١٦﴾

پنجمین توبیخ و تأدیب این است: ﴿و چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید: ما را نرسد

که به آن سخن بگوییم ﴾ این عتاب و سرزنشی است برای تمام مؤمنانی که به ورطهٔ پخش شایعهٔ إفك فرو افتادند. یعنی: چرا آن‌گاه که داستان إفك را شنیدید، در تکذیب بهتان‌سازان و افترازنندگان نگفتید: اصلاً برای ما سزاوار نیست و به ما نمی‌رسد که به این‌چنین سخنی زبان بیالاییم و چنین سخنی هرگز به‌هیچ‌وجه از ما سر نمی‌زند ﴿ **تو را به پاکی یاد می‌کنیم** ﴾ خداوندا! ﴿ **این بهتانی است بزرگ** ﴾ و پاک است خدای سبحان از این‌که چنین بهتانی به همسر پاکیزهٔ رسول محبوبش زده شود. یعنی: وقتی این بهتان را شنیده بودید، باید از سر تعجّب و استبعاد (سبحان‌الله) می‌گفتید، آری! می‌گفتید: خداوندا! تو را به پاکی یاد می‌کنیم! برای این‌که تعجّب خویش را از حال این گروهی که داستان إفك را به‌هم بستند، آشکار ساخته باشید.

يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثْلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾

ششمین تأدیب این است: ﴿ **خداوند به شما اندرز می‌دهد که هرگز به مانند آن بازنگردید** ﴾ یعنی: خداوند ﷻ شما را نصیحت می‌کند، یا بر شما حرام می‌گرداند که دیگر در تمام مدّت حیات خویش به بستن و دامن زدن مانند چنین بهتانی برگردید ﴿ **اگر مؤمن هستید** ﴾ به خداوند ﷻ و شریعتش زیرا ایمان مقتضی خودنگه‌داری از فروافتادن در چنین منجلابی است.

وَيُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْأَيَٰتِ ۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾

﴿ **و خدا برای شما آیات خود را بیان می‌دارد** ﴾ تا این آیات را دانسته و به آداب خداوند ﷻ متأدّب شوید ﴿ **و خداوند داناست** ﴾ به آنچه که آشکار یا پنهان می‌دارید ﴿ **حکیم است** ﴾ در شریعت و احکام و تدبیرهای خویش برای خلقش و از حکمت

وی است که حادثهٔ إفك آشکار گردد و به دنبال آن، برائت ساحت امّ‌المـؤمنین نازل شود تا شما در ورطه‌هایی نظیر آن درنیفتید.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلْفَـٰحِشَةُ فِى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۹﴾

هفتمین تأدیب این است: ﴿به‌راستی کسانی که دوست دارند، فاحشه شایع شود﴾ یعنی: زنا شیوع پیدا کند و منتشر گردد ﴿در میان کسانی که ایمان آورده‌اند﴾ یعنی: در میان پاکدامنان با عفّت از اهل ایمان ﴿برایشان در دنیا عذابی دردناک است﴾ با اجرای حدّ بر آنان ﴿و﴾ نیز برایشان عذابی است دردناک ﴿در آخرت﴾ با عذاب دوزخ ﴿و خدا می‌داند﴾ رازهای سینه‌ها را ﴿و شما نمی‌دانید﴾ مگر آنچه را که خدا خود، شما را به آن آگاه گرداند و کار این گروهی را که جز بدی و بداندیشی هدف دیگری ندارند، افشا سازد پس در حکم و حکمت به خدای متعال تسلیم شوید.

وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۰﴾

هشتمین توبیخ این است: ﴿و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود و این‌که خدا رئوف و مهربان است﴾ یقیناً شما را در برابر این بهتانتان به شتاب مجازات می‌کرد.

۞ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَتَّبِعُوا۟ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَـٰنِ ۚ وَمَن يَتَّبِعْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَـٰنِ فَإِنَّهُۥ يَأْمُرُ بِٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ ۚ وَلَوْلَا فَضْلُ

ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ أَبَدٗا وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ
يُزَكِّي مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ﴿٢١﴾

نهمین توبیخ فرورروندگان در بهتان علیه حضرت عائشه رضی‌الله عنها این است: ﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گامهای شیطان پیروی نکنید**﴾ یعنی: از راه و روشهای شیطان پیروی نکنید و به راههایی که او شما را به‌سوی آن فرامی‌خواند، نروید ﴿**و هر کس که از گامهای شیطان پیروی کند، بداند که او**﴾ یعنی: شیطان ﴿**به فحشا و منکر فرمان می‌دهد**﴾ فحشاء: چیزی است که در زشتی و ناشایستی خود به حدّ افراط باشد و مُنکَر: چیزی است که عقل، طبع و شرع، آن را ناپسند شمارد. مسلّم است که هر کس از شیطان پیروی کرد، مقتدی وی می‌شود و از او در اوامرش اطاعت می‌کند ﴿**و اگر فضل خدا و رحمت وی بر شما نبود، هرگز هیچ‌کس از شما مزکیٰ نمی‌شد**﴾ یعنی: هیچ‌کس از شما نمی‌توانست در طول زندگیش نفس خود را از پلیدی‌ها پاک سازد ﴿**ولی خداوند هر کس را بخواهد**﴾ از خلقش ﴿**تزکیه می‌کند**﴾ و پاک می‌گرداند به فضل و رحمت خویش ﴿**و خدا شنواست**﴾ آنچه را که بندگانش می‌گویند و ﴿**داناست**﴾ به تمام دانستنی‌ها از آن جمله به کسانی که خود را پاک نگه می‌دارند و به کسانی که خود را در هلاکت می‌افگنند.

وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَ
ٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَ
لَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ﴿٢٢﴾

ابن‌منذر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از عائشه رضی‌الله عنها روایت کرده‌است که فرمود: مسطح‌بن اثاثه از کسانی بود که بخش عمده‌ای از بهتان إفك علیه من را بر عهده گرفته بود و او از نزدیکان پدرم ابوبکر و جزو کسان تحت تأمین وی بود. بعد از ماجرای إفك و سهمی که او در دامن زدن به آن داشت، پدرم سوگند یاد کرد که دیگر هرگز به او خیری نرساند. همان بود که خدای عزّوجلّ نازل فرمود: ﴿**و صاحبان فضل**﴾ در دین ﴿**و توانمندان شما**﴾ در دنیا از نظر ثروت ﴿**نباید سوگند خورند بر این‌که به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه خدا چیزی نـدهند**﴾ پس مسطح‌بن‌اثاثه هم از نزدیکان ابوبکر صدّیق رضی الله عنه و هم مهاجر و مسکین بود و هریک از این اوصاف سه‌گانه مستدعی یاری‌کردن به وی است، با وجود آنچه که از وی در إفك سر زد ﴿**و باید عفو کنند**﴾ گناهی را که علیه ایشان (خـانوادهٔ ابـوبکر رضی الله عنه) مرتکب شده‌اند ﴿**و باید درگذرند**﴾ از جنایت آنان، با چشم‌پوشی از جانی و جنایت وی ﴿**آیا دوست ندارید که خدا بر شما بیامرزد**﴾ به‌سبب عفو و درگذشتتان از جنایت کسانی که به شما بد کرده‌اند؟ ﴿**و خدا آمرزگار مهربان است**﴾ پس چگونه بندگان، در عفو و گذشت از بدکاران و بداندیشان، به پروردگار خویش اقتدا نمی‌کنند.

شایان ذکر است که ابوبکر صدّیق رضی الله عنه بعد از نزول این آیه، مجدّداً به تأمین مالی و انفاق بر مسطح پرداخت و از سوگندش کفّاره داد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴿۲۳﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر**﴾ از بدکاری که هرگز فـرورَوی در فحشاء به ذهنشان هم خطور نکرده است و هرگز بدان سروکاری نداشته و ندارند و با این وجود ﴿**باایمان**﴾ نیز هستند ﴿**نسبت زنا می‌دهند**﴾ از آن‌جمله بـه حـضرت

عائشه رضی‌الله عنها که همهٔ این آیات در برائت وی نازل شده است، چنین کسانی ﴿در دنیا و آخرت لعنت شده اند﴾ مراد از لعنت: دورساختنشان از رحمت خداوند ﷻ، زدن حدّ بر آنان، ترک‌نمودنشان از سوی مؤمنان، ساقط شدن رتبهٔ عدالت از آنان و دوریشان از ثنا و ستایش نیک بر زبانهای مؤمنان است ﴿و عذابی بزرگ در پیش دارند﴾ در آخرت. پس کسی که به یکی از همسران پیامبر ﷺ و دیگر زنان پاکدامن با ایمان، نسبت زنا می‌دهد، او یقیناً مصداق این آیه است.

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

آری! برایشان عذاب سختی خواهد بود در: ﴿روزی که زبانهایشان﴾ به آنچه که سخن گفته‌اند ﴿و دستها و پاهایشان برای آنچه انجام می‌دادند، بر ضدّ آنان گواهی می‌دهند﴾ به آنچه که در دنیا کرده‌اند و بسته اند؛ از بهتانها و افتراها و گناهان. آری! خدای سبحان دستها و پاهایشان را به گواهی‌دادن بر ضدّشان ناطق و گویا می‌گرداند.

يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ ٱللَّهُ دِينَهُمُ ٱلْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ ٱلْمُبِينُ ﴿٢٥﴾

﴿آن روز خدا جزای شایستهٔ آنان را به تمام و کمال به آنان می‌دهد﴾ بی هیچ کم و زیادی، به طور آماده و حاضر و به صورت قطعی ﴿و﴾ آن روز ﴿می‌دانند که خدا همان حقّ‌المبین است﴾ یعنی: حقّ آشکار است در ذات و صفات و افعال خویش

زیرا در آن روز شکوک و شبهات از میان برداشته می‌شود و به همه علم یقینی دست می‌دهد.

زمخشری می‌گوید: «اگر تمام قرآن را زیرورو کنید و از آنچه که نافرمانان را به آن تهدید کرده‌است جست‌وجو نمایید، نمی‌بینید که خداوند ﷻ در هیچ موضوعی چون موضوع بهتان علیه عائشه رضی‌الله عنها، درشتی و شدّت به‌کار برده‌باشد و نه چنان آیات کوبندهٔ آمیخته با هشدار سخت را نازل کرده باشد و اگر جز همین سه آیه در این باره نازل نمی‌شد، همین سه آیه کافی بود».

ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ﴿٢٦﴾

﴿**زنانِ پلید برای مردانِ پلیدند**﴾ یعنی: زنان پلید و ناپاک سزاوار مردان پلید و ناپاکند و ویژهٔ آنان می‌باشند ﴿**و**﴾ همچنین ﴿**مردان پلید برای زنان پلیدند**﴾ و از آنها درنمی‌گذرند. همچنین است معنی این فرمودهٔ خدای متعال: ﴿**و زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه‌اند و مردان پاکیزه برای زنان پاکیزه**﴾ پس از آنجا که رسول خدا ﷺ خود پاکیزه‌اند لذا همسری پاک و پاکیزه سزاوارشان است، ازاین‌روی عائشه رضی‌الله عنها پاک و پاکیزه است و سزاوار آن است که شوهری پاک و پاکیزه مانند پیامبر ﷺ داشته باشد ﴿**این گروه**﴾ مردان و زنان پاکیزه ﴿**از آنچه**﴾ مردان و زنان پلید و ناپاک ﴿**در بارهٔ ایشان می‌گویند، برکنارند**﴾ با این آیه برائت حضرت عائشه رضی‌الله عنها از بهتان با وضوح تمام اعلام شد چنان‌که ابن عبّاس رضی‌الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آن می‌گوید: «این آیه دربارهٔ عائشه و اهل **إفك** نازل

شد ». ﴿برایشان آمرزش و روزیی نیکوست﴾ که همانا روزی بهشت می‌باشد.

روایت شده‌است که سیّدتنا عائشه رضی‌الله عنها فرمود: « برایم نُه خصلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده:

۱ ــ آن‌گاه که جبرئیل علیه السلام رسول خدا ﷺ را به ازدواج با من فرمان داد، به‌شکل و صورت من فرود آمد.

۲ ــ من تنها دختر باکره‌ای بودم که پیامبر ﷺ با من ازدواج کردند و با هیچ بکری غیر از من ازدواج نکردند.

۳ ــ آن‌گاه که رسول خدا ﷺ رحلت نمودند، سر مبارك ایشان در آغوش من بود.

۴ ــ رسول خدا ﷺ در خانهٔ من دفن شدند.

۵ ــ فرشتگان در خانهٔ من بر آن حضرت ﷺ گرد آمدند.

٦ ــ آن‌گاه که وحی نزد دیگر همسران پیامبر ﷺ بر ایشان نازل می‌شد، آنها از نزد ایشان پراکنده می‌شدند و دور می‌رفتند امّا چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می‌شد، با ایشان در درون یك لحاف قرار داشتم.

۷ ــ من دختر جانشین و صدّیق (تصدیق کنندهٔ نخستین) ایشان هستم.

۸ ــ عذر و برائت من از آسمان نازل شد.

۹ ــ من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه‌ای درآمدم و از بارگاه خداوند ﷻ به آمرزش و رزقی نیکو وعده داده شده‌ام ».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وارد خانه‌هایی غیراز خانه‌های﴾ ملکی و مسکونی

﴿**خود نشوید تا اجازه بگیرید**﴾ یعنی: مگر آن‌که اجازه بگیرید و بدانید که صاحبخانه از حضور شما آگاه شده و به شما اجازهٔ ورود داده است. پس چون از این امر مطمئن شدید، آن‌گاه وارد شوید.

نسفی می‌گوید: «اعلام به صاحب خانه برای کسب اجازهٔ ورود، با گفتن سبحان‌الله، یا الله اکبر، یا الحمدلله، یا سینه صاف کردن است».

﴿**و بر اهل آن خانه سلام گویید**﴾ با این صیغه: السّلام علیکم، اجازه هست که داخل شوم؟ و این سخن را از یک تا سه‌بار تکرار کنید. آری! سه‌بار اجازه گرفتن مستحبّ است و اگر بعد از آن برای دیدارکننده اجازهٔ دخول داده شد، خوب و در غیرآن باید بازگردد. امّا امروزه که مردم برای خانه‌هایشان دروازه و زنگ نصب کرده‌اند، اجازه گرفتن با یک تا سه بار کوبیدن در، یا به صدا در آوردن زنگ است ﴿**این**﴾ اجازه گرفتن و سلام گفتن ﴿**برایتان بهتر است**﴾ از داخل‌شدن به‌طور ناگهانی. یعنی: برای هر دو طرف بهتر است، اعمّ از اجازه گیرنده و اهل آن خانه ﴿**باشد که متذکّر شوید**﴾ مراد از تذکّر، پندپذیرفتن و عمل‌کردن به این دستور است.

از عدیّ‌بن ثابت رضي الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است که فرمود: زنی از انصار به محضر رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! من در خانهٔ خود بر حالی قراردارم که دوست ندارم کسی مرا آن‌گونه ببیند امّا مردی از اعضای خانواده‌ام پیوسته بر من در آن حال وارد می‌شود، من چه کار باید بکنم؟ همان بود که این آیه نازل شد.

فَإِن لَّمْ تَجِدُوا۟ فِيهَآ أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ ۖ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرْجِعُوا۟ فَٱرْجِعُوا۟ ۖ هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۲۸﴾

﴿**پس اگر در آنجا کسی را نیافتید، وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود**﴾ به ورود در آن از سوی کسی که مالك این اجازه است ﴿**و اگر به شما گفته شد بازگردید پس بازگردید**﴾ یعنی: اگر اهل آن خانه به شما گفتند: باز گردید! پس بازگردید و بار دیگر درخواست اجازه از آنان را تکرار نکنید ﴿**که آن برایتان پاکی را سزاوارتر است**﴾ اَزْكىٰ لَكُمْ: برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است از آلوده‌شدن به پافشاری بر دخول زیرا عدم پافشاریتان حاکی از سلامت قصد، پاکی نیّت، دوری از معرض گمان و تهمت و گریز از دنائت و پستی است، در حالی‌که پافشاری بر دخول و هر کار دیگری که موجب ناراحتی اهل آن خانه شود، مانند کوبیدن در به شدّت، بلند کردن صدا و دیگر امور خلاف اصول معاشرت، دور از ادب شرعی می‌باشد ﴿**و خدا به آنچه انجام می‌دهید، داناست**﴾ پس باید کاملاً به هوش باشید که چه می‌کنید.

لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُواْ بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَـٰعٌ لَّكُمْ
وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٢٩﴾

﴿**بر شما گناهی نیست که به خانه‌های مسکونی‌ای درآیید که در آنجا متاعی دارید**﴾ متاع: منفعت و کالاهایی است که فروخته می‌شود، یا بهره و نیازی است که باید برآورده شود. این خانه‌ها عبارتند از: هتل‌ها، دکّانها و مانند آنها از ساختمانهای عمومی زیرا صاحبان آنها، کالاها و خدمات خویش را در آنها قرارداده‌اند پس این خود در حکم اجازهٔ دخول برای تمام مردم است. عطاء می‌گوید: «مراد از آن، خانه‌های متروك و ویران است». ﴿**و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند**﴾ این هشدار و تهدیدی است برای کسی که به آداب شرعی ورود به خانه‌ها متأدّب و آراسته نمی‌شود.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون آیهٔ استئذان نازل شد، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! پس تکلیف تجّار قریش که در میان مکّه، مدینه و شام رفت‌وآمد دارند و در میان راه خانه‌های مخصوصی دارند که از سکنه خالی است، چه می‌شود؟ همان بود که این آیه نازل شد.

قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ۚ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿۳۰﴾

بعد از آن‌که حکم استئذان ذکر شد، خدای متعال آن را با بیان حکم عامّ نگریستن دنبال کرده می‌فرماید: **﴿به مردان با ایمان بگو: دیدگان خود را فروبندند﴾** در نگریستن به نامحرم و به نگاه حلال بسنده کنند زیرا مؤمنان از دیگران به پایبندی بر این ادب سزاوارترند. البتّه فروپوشیدن چشم از سوی شخصی که می‌خواهد اجازهٔ ورود بگیرد، برای قطع اسباب و مقدّمات زنا است، اسبابی که یکی از آنها نگاه کردن می‌باشد. فروبستن چشم عبارت است از این‌که شخص بعضی از نگاه خویش را فرو پوشد، به گونه‌ای که آن را از رؤیت بازدارد زیرا (مِنْ) در آیهٔ کریمه، مفید بعضیّت است. علما گفته اند: دلیل این بعضیّت این است که اوّلین نگاهی که از سوی نگاه کننده بدون قصد می‌افتد، بخشوده است **﴿و﴾** به مردان با ایمان بگو: **﴿پاکدامنی ورزند﴾** از آنچه که برایشان حرام است **﴿این﴾** فروبستن چشم و پاکدامنی **﴿برایشان پاکیزه‌تر است﴾** از آلوده‌شدن به گمان و تهمت و پاکیزه‌تراست از درافتادن به این پستی و دنائت **﴿زیرا خدا به آنچه می‌کنند، آگاه است﴾** این هشداری است برای کسانی که چشمانشان را از حرام فرو نبسته، یا پاکدامنی نمی‌ورزند و ترغیبی است برای کسانی که مواظب نگاه خویش بوده و هر حرکت و سکون خویش را به دقّت و احتیاط می‌پایند.

باید دانست که نگاه شهوت آمیز به روی پسر (اَمرَدْ)، به اتّفاق ائمّه حرام است. صاحب تفسیر «الأساس» می‌گوید: «امّا کسانی که نگاه به سوی امردان را، نگاه به سوی مظاهر جمال الهی می‌دانند و این کار را راهی به‌سوی خداوند ﷻ می‌شناسند ـ چنان‌که بعضی از گروه‌های مدّعی تصوّف و عرفان چنین می‌کنند ـ باید گفت که این سخنشان کفری بزرگتر از کفر پرستشگران بتان و کفر قوم لوط است و این گروه از بدترین زندیقان مرتدّی هستند که قتلشان به اجماع کلّ امّت واجب است...»[1].

وَقُل لِّلْمُؤْمِنَٰتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَٰرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ۖ وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ ۖ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَآئِهِنَّ أَوْ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَآئِهِنَّ أَوْ أَبْنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَٰنِهِنَّ أَوْ بَنِىٓ إِخْوَٰنِهِنَّ أَوْ بَنِىٓ أَخَوَٰتِهِنَّ أَوْ نِسَآئِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُنَّ أَوِ ٱلتَّٰبِعِينَ غَيْرِ أُو۟لِى ٱلْإِرْبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفْلِ ٱلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا۟ عَلَىٰ عَوْرَٰتِ ٱلنِّسَآءِ ۖ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ ۚ وَتُوبُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

۱ ـ نگاه کنید به: الأساس فی التّفسیر ۳۷۴۸/۷.

علما در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: اسماء بنت مرثد رضی‌الله عنها در خانهٔ خود بود که زنان با حالتی نا مناسب بر وی وارد شدند، به طوری که سینه‌هایشان برهنه و خلخال‌ها بر پاهایشان نمایان بود، اسماء گفت: چه زشت است این صحنه! همان بود که نازل شد: ﴿**و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را**﴾ از نگریستن به نامحرم ﴿**فرو بندند**﴾ علما با این آیه، بر تحریم نگریستن زنان به‌سوی نامحرمان استدلال می‌کنند ﴿**و فرج‌های خویش را حفظ کنند**﴾ یعنی: برآنان لازم است تا به همان وجهی که به مردان دستور داده شده، پاکدامنی ورزند. فروبستن دیدگان را بر حفظ فرج‌ها مقدّم گردانید زیرا نگاه، پست‌چی زنا و پیشاهنگ بدکاری است.

در **حدیث‌شریف** به روایت جریربن‌عبدالله بجلی رضی‌الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا ﷺ راجع به نظر ناگهانی پرسیدم، ایشان به من دستور دادند که نگاهم را برگردانم». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که آن حضرت ﷺ به حضرت علی رضی‌الله عنه فرمودند: «یا عَلِی، لاتُتْبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ، فَإِنَّ لَكَ الأُولىٰ وَ لَيْسَ لَكَ الآخِرَةَ ✿ ای علی! نگاه دوم، نگاه اوّل را دنبال نکند زیرا نگاه اوّل از تو بخشوده است امّا نگاه دوم چنین نیست». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعید خدری رضی‌الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از نشستن بر سر راهها بپرهیزید. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! از این کار چاره و گزیری نداریم زیرا مجالس ما بر سر این راه هاست و در آن باهم سخن می‌گوییم. رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر که چاره‌ای ندارید پس حقّ راه را به آن بدهید. اصحاب گفتند: یارسول‌الله! حقّ راه چیست؟ فرمودند: فروبستن چشم (از نامحرم)، نگاه‌داشتن آزار خود از دیگران، جواب‌دادن سلام، امربه معروف و نهی از منکر».

﴿**و**﴾ زنان ﴿**زینت خود را آشکار نگردانند**﴾ مانند زیورآلات و دیگر آرایشهای خود را. این ـ به طریق اولیٰ ـ نهی از نمایان کردن مواضع زینت و آرایش در بدنهایشان نیز هست. نسفی ـ که حنفی است ـ می‌گوید: «مواضع زینت عبارت است از: سر، گوشها، گردن، سینه، بازوها و ساقهای زنان زیرا این مواضع محلّ

آویختن زنجیر، گوشواره، گردن‌بند، دست بند، خلخال، میخک و غیره است».
آری! زینت خود را آشکار نگردانند ﴿**مگر آنچه از آن که پیداست**﴾ به طور طبعی، که عبارت است از: لباس، صورت و هر دو کف دست زن زیرا در پوشاندن آنها حَرَج است. چنان‌که نسفی می‌گوید: «زن ناگزیر است تا اشیاء را با دستان خویش بگیرد و ناگزیر است که صورت خویش را برهنه کند، مخصوصاً در ادای شهادت و در محاکمه و نکاح». ابن‌عبّاس و قتاده گفته‌اند: «زینتی که به طور طبعی پیدا و نمایان است، عبارت است از: سرمه، دست بند، حنا، انگشتر و مانند اینها لذا نمایان ساختن اینها برای زن جایز است». در روایت دیگری از ابن‌عبّاس و ابن‌عمر رضی‌الله عنهما آمده‌است: «زینتی که آشکار است، عبارت از چهره و هر دو کف دست می‌باشد». قول راجح در فقه و شریعت این است که: صورت و کف دستهای زن ـ چنانچه خوف فتنه نباشد ـ عورت نیست امّا اگر خوف فتنه وجود داشت و اهل فسق‌وفجور در جامعه بسیار بودند، پوشیدن صورت واجب است.
﴿**و باید که روسری‌هایشان را بر گریبانهایشان فرو اندازند**﴾ خُمُر: جمع خمار است و آن چیزی است که سر با آن پوشانده می‌شود. جُیُوبْ: جمع جیب است و آن محلّ شکاف پیراهن از جایی است که سر از آن داخل می‌شود ﴿**و زینت خود را آشکار نسازند**﴾ یعنی: آرایش پنهانی خود، مانند موی و آنچه را که بر سر و گردن و سینه دارند ﴿**جز برای شوهران یا پدرانشان یا پدران شوهران یا پسرانشان یا پسران شوهران یا برادرانشان یا پسران برادران یا پسران خواهرانشان**﴾ در فرمودهٔ حق تعالی: (أَوْ أَبْنَائِهِنَّ ۞ یا پسرانشان)، پسران پسران و پسران دختران نیز داخل می‌شوند، هرچند در رده‌های پایین قرار داشته‌باشند. و در: (آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ ۞ پدران شوهرانشان)، پدر بزرگ (جد)، شوهر و پدر مادرشوهر نیز داخل می‌شوند، هرچند در مراتب پایین قرارداشته باشند. پس در همهٔ این موارد زنان می‌توانند با آن قسمت‌های مجازی از زینت پنهانی خویش که نمایان است، در برابر این محرمان ظاهر شوند. در قید پسرانِ شوهران، پسرانِ پسرانِ شوهران نیز داخل

می‌شوند، هرچند در رده‌های پایین قرار داشته باشند. همچنین در پسران برادران و پسران خواهران، پسران پسرانشان نیز داخل می‌شوند، هرچند در رده‌های پایین‌تر قرارداشته باشند. عمو و دایی نیز در جواز نگریستن به قسمت‌های مجاز بدن محارمشان، مانند سایر محارمند ولی آیهٔ مبارکه از آنان یاد نکرد زیرا آنان به‌منزلهٔ پدرند. باید دانست که شیرخوارگی نیز چون نسب است، یعنی تمام نزدیکان رضاعی، حکم نزدیکان نسبی و سببی فوق را دارند پس همهٔ اینان محرمانی‌اند که برای زن جایز است تا در برابر آنها با زینت خویش ظاهر شود امّا بدون آرایش.

﴿**یا زنان همکیشتان**﴾ یعنی: همچنان زنان مسلمان می‌توانند، در برابر زنان مسلمان آزاد همانند خود، با زینت خویش ظاهر شوند، همچون زنانی که خدمتکار، یا همدم و هم‌صحبت آنانند و به حکم خدمت یا صحبت با آنان معاشرت و آمیزش دارند. کنیزان نیز در جملهٔ اینان داخل می‌شوند. علما گفته اند: زنان کفّار ــ اعم از اهل ذمّه و غیرآنان ــ از این حکم خارج اند بنابراین، جمهور فقها برآنند که بر زن مسلمان نمایان‌ساختن چیزی از جسمش ــ بجز روی و هردو کف دستش ــ در نزد زن کافر جایز نیست تا زن کافر محاسن و زیبایی‌هایش را برای شوهرش یا دیگران توصیف نکند بنابراین، زن کافر نسبت به زن مسلمان همچون مرد بیگانه است. امّا زن مسلمان می‌داند که وصف کردن زنان بیگانه در نزد شوهرش جایز نیست لذا خود را از آن بازمی‌دارد چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «زن نباید با زن دیگر هم صحبت شده و سپس او را برای شوهرش توصیف کند چنان‌که گویی شوهرش به‌سوی او می‌نگرد». ولی در نزد حنبلی‌ها، زن کافر می‌تواند به‌سوی آن بخش از بدن زن مسلمان نگاه کند که زن مسلمان به وی می‌نگرد. امّا عورت زن نسبت به زن ــ مطلقاً ــ فقط مابین ناف و زانوست. ﴿**یا ملک یمین‌هایشان**﴾ یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر بردگانش ــ یعنی غلامان و کنیزانش، چه مسلمان باشند و چه کافر ــ آشکار سازد ﴿**یا مردان**

بی‌رغبت به زنان که پیرو شمایند ﴾ یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر مردانی که تابع خانواده‌اند، مانند خادم، اجیر، یا خصیّ (مرد بی شهوت جنسی) یا مخنّث، یا ابله، آشکار سازد زیرا اینان فقط به دنبال نان و آب خویش‌اند و هیچ‌یک به زنان شهوت و حاجتی ندارند ﴿ **یا کودکانی که بر عورتهای زنان وقوف حاصل نکرده‌اند** ﴾ یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر چنین کودکانی آشکار سازد. شایان ذکر است که به انسان تا آن‌گاه «طفل» گفته می‌شود که مراهق نشده و به حدّ شهوت جماع نرسیده باشد و به حرکات و مواضع فتنه‌انگیز و دلربای زنان متوجّه نشده و التفاتی نکند؛ مثلاً آهنگ لطیف و هیجان برانگیز صدای زنانه و حرکات عشوه گرانهٔ آنان را با حسّ شهوانی، احساس نکند ﴿ **و نباید زمین را با پاهایشان بکوبند تا آنچه از زینتشان را که نهان می‌دارند، معلوم گردد** ﴾ یعنی: زن نباید در هنگام راه‌رفتن پاهای خود را بر زمین بکوبد تا صدای پای برنجن (جرس) وی شنیده شود و این شامل هر حرکت دیگری نیز که به فتنه و فساد بینجامد می‌شود، مانند حرکت‌دادن دست با دستبندها، حرکت‌دادن زنگوله‌ها در موهای سر، استعمال عطر و آرایش در هنگام بیرون رفتن از خانه.

احناف با استدلال به این آیه گفته‌اند: صدای زن عورت است زیرا وقتی صدای زنگ پای او مورد نهی باشد، صدای خود وی به‌طریق اولیٰ عورت است. زجاج می‌گوید: «صدای ابزارآلات زینت زنان، از آشکار ساختن آنها شهوت انگیزتر است». ﴿ **و ای مؤمنان! همگی به درگاه خدا توبه کنید** ﴾ و در این‌که توبه کردن فرضی از فرایض دین است، هیچ اختلافی نیست. آری! توبه کنید ﴿ **باشد که رستگار شوید** ﴾ و به سعادت دنیا و آخرت نایل آیید.

نسفی می‌گوید: «بنده هر چند کوشش کند، باز هم در امتثال اوامر و نواهی خدای متعال از سهو و قصور خالی نیست، از این جهت است که حق تعالی تمام مؤمنان را به توبه سفارش کرده است».

خلاصه این‌که: عورت بر چهار قسم است:
۱ ــ عورت مرد با مرد: نگریستن مرد به‌سوی تمام بدن مرد دیگری ــ بجز مابین ناف تا زانوی او ــ جایز است. البتّه برای مردان خوابیدن در کنار هم جایز نیست زیرا رسول خدا ﷺ زنان و مردان را از خوابیدن و هم‌بسترشدن در زیر یک جامه با هم جنس خود نهی کرده‌اند. هم‌آغوش شدن و روبوسی مرد با مرد نیز مکروه است، مگر این‌که شخص فرزند خود را از روی شفقت ببوسد. گفتنی است که مصافحه با دست مستحبّ است چنان‌که در حدیث شریف آمده‌است.
۲ ــ عورت زن با زن: همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بیم فتنه، خوابیدن زنان با یک‌دیگر در پهلوی هم جایز نیست.
۳ ــ عورت زن با مرد: اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه‌کردن به‌سوی چیزی از بدن وی ــ جز روی و هر دو کف دستش ــ جایز نیست. ولی ابوحنیفه نگاه‌کردن به سوی زن بیگانه را برای یک‌بار جایز شمرده، در صورتی که بیم فتنه نبود. نگاه‌کردن به سوی زن بیگانه برای خواستگاری، در هنگام دادوستد، در هنگام تحمّل و برعهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشک امانتدار جایز است.
۴ ــ عورت مرد با زن: اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «هدف اسلام، به وجود آوردن جامعهٔ پاکیزه‌ای است که شهوت‌ها در هر آن و هر لحظه، در آن برانگیخته نشود زیرا انگیزش لحظه به لحظه و بی‌مهار شهوت، به آنچنان آتشفشان شهوانی‌ای می‌انجامد که نه خاموش می‌شود و نه سیراب... لذا یک لحظه نگاه خاینانه، یک لحظه حرکت عشوه‌گرانه و تهییج‌کننده، یک صحنه از آرایش شهوت برانگیز و یک منظره از پیکرهٔ برهنه... کافی است که این آتشفشان جنون‌وار حیوانی را تحریک کرده و زمام اعصاب و اراده را از کف با کفایتان برباید، چه رسد به

شهوت بارگان بی‌هنری که همیشه در گنداب شهوت‌بارگی می‌لولند.. و مسلّم است که نتیجه، چیزی جز هرج و مرج بی‌مهار شهوانی، یا بیماریهای عصبی و عقده‌های روانی ناشی از سرکوب شهوت بعد از تهییج پیاپی آن، نیست».

وَأَنكِحُوا۟ ٱلْأَيَـٰمَىٰ مِنكُمْ وَٱلصَّـٰلِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَآئِكُمْ ۚ إِن يَكُونُوا۟ فُقَرَآءَ يُغْنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۲﴾

﴿و همسر دهید ایم‌هایتان را﴾ اَیِّم: مرد بی‌همسر و زن بی‌شوهر است، چه بکر باشد و چه بیوه. باید دانست که نکاح سنّتی از سنّتهای مؤکّده است، به‌دلیل این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ: «اَلنِّكَاحُ مِنْ سُنَّتِيْ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِيْ فَلَيْسَ مِنِّيْ ✿ نکاح از سنّت من است پس کسی که از سنّت من اعراض کرد، از من نیست». ولی داشتن قدرت بر نکاح و برآمدن از عهدهٔ تکالیف آن شرط است. امر در آیهٔ مبارکه ـ نزد جمهور علما ـ برای استحباب است. ﴿و﴾ نیز همسر دهید **﴿غلامان و کنیزان درستکار خود را﴾** که در تحت ملکیّت شما قرار دارند. مراد از صلاح و درستکاری آنها: مؤمن بودنشان است **﴿اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را توانگر خواهد کرد﴾** یعنی: از همسردادن زنان و مردانتان به‌سبب فقر آنان امتناع نورزید زیرا کسی که ازدواج کند، خدای عزّوجلّ او را توانگر می‌کند، با بخشیدن غنای نفس و غنای مال به وی **﴿و خداوند گشایشگر است﴾** و توانگر ساختن آن بندگان فقیرش، چیزی از فراخنای ملک وی کم نمی‌کند. **﴿داناست﴾** به مصالح و منافع خلقش.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «سه کس اند که یاری‌نمودنشان بر خدای عزّوجلّ حق و ثابت است:

۱ ـ نکاح‌کننده‌ای که قصد عفّت و پاکدامنی دارد.

۲ـ مکاتبی که قصد دارد تا با پرداخت وجه آزادی خود، از قید بردگی آزاد شود.
۳ـ جهادگر در راه خدا ﷺ».

وَلْيَسْتَعْفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۗ وَٱلَّذِينَ يَبْتَغُونَ ٱلْكِتَـٰبَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا ۖ وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِىٓ ءَاتَىٰكُمْ ۚ وَلَا تُكْرِهُوا۟ فَتَيَـٰتِكُمْ عَلَى ٱلْبِغَآءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا۟ عَرَضَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۚ وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ مِنۢ بَعْدِ إِكْرَٰهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۳۳﴾

﴿**و کسانی که اسباب ازدواج را نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند**﴾ یعنی: کسانی که هزینه‌های ازدواج ـ از قبیل مهر و نفقه ـ را نمی‌یابند، یا کسانی که همسر مناسبی نمی‌یابند، بایداز فروافتادن در باتلاق زنا و حرام، عفّت و پاکدامنی ورزند؛ با روزه گرفتن، تفکّر، ذکر و دوری جستن از هر منظرهٔ تهییج کننده‌ای ﴿**تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند**﴾ یعنی: برایشان روزیی عنایت کند که به‌وسیلهٔ آن توانگر شده و قدرت ازدواج را پیدا کنند ﴿**و کسانی از ملک یمین‌هایتان که در پی مکاتب‌ساختن خود هستند**﴾ کِتابْ و مُکاتَبْ: این است که مولی به برده‌اش دربرابر مالی که به اقساط به وی می‌پردازد، امکان بدهد که خود را از او بازخرید کند و چون آن مبلغ را پرداخت، آزاد می‌شود ﴿**پس اگر در آنان خیری یافتید، مکاتب‌شان سازید**﴾ یعنی: با آنان عقد کتابت ببندید. مراد از یافتن خَیْر در آنان: توانایی‌شان بر پرداخت وجه کتابت است ﴿**و از مال خداوند که به شما ارزانی داشته، به آنان بدهید**﴾ با کاستن از مبلغ بازخرید آنان. یعنی: درصورتی که وجه بازخرید

خود را تماماً پرداخته باشند، از آن مبلغ به آنان چیزی برگردانید.
نسفی می‌گوید: «این فرمانی است بروجه وجوب برای مسلمانان، که باید به بردگان مکاتب خود کمک مالی کنند، سهم آنان را از زکات بپردازند و با هر وسیلهٔ مشروع دیگری به آزادی آنها کمک کنند و در این کار به رسول خدا ﷺ و پیروان راستینشان اقتدا نمایند. اینک به این آمار توجّه کنید: رسول خدا ﷺ خود (٦٣) برده را آزاد کردند. عائشه امّ‌المؤمنین (٦٧) برده را آزاد کرد. عبّاس عموی پیامبر ﷺ (٧٠) برده را. حکیم بن حزام رضی الله عنه (١٠٠) برده را. عبدالله بن‌عمر (١٠٠٠) برده را. عبدالرّحمن بن‌عوف رضی الله عنه سی‌هزار برده را... و از این نمونه‌ها در تاریخ اسلام بسیار داریم». البتّه یکی از عوامل مهمّ از بین رفتن تدریجی بردگی در جامعهٔ اسلامی نیز، همین روش ستودهٔ مسلمانان بوده است.
﴿**و کنیزان خود را اگر خواهان پرهیزکاری باشند**﴾ یعنی: اگر خواهان پاکدامنی باشند ﴿**به بغاء وادار نکنید**﴾ بِغاء: تن دادن زنان به زنا دربرابر دریافت مزد است ﴿**برای این‌که بهرهٔ زندگانی دنیا را به دست آرید**﴾ از مبالغی که کنیز با فروختن شرمگاه خود برای شما می‌اندوزد. عادت اعراب چنین بود که کنیزان خود را به فحشا وامی‌داشتند و از آنان بر این کار مالیات می‌گرفتند در حالی‌که آنان خواستار عفّت و پاکدامنی بودند پس باید دانست که قید: (اگر خواهان پرهیزگاری باشند) شرط نهی نیست بلکه شرط تصوّر و تحقّق إجبار است زیرا إجبار متصوّر نیست مگر همراه با ارادهٔ پاکدامنی لذا کسی که کنیز راضی به عمل زنا را به این عمل دستور می‌دهد، اجبارکنندهٔ وی نامیده نمی‌شود. بنابراین، از قید: (اگر خواهان پرهیزگاری باشند)، این معنی برنمی‌آید که اگر خود کنیزان خواهان عفّت نبودند، باکی نیست که به عمل زنا اجازه‌داده شوند و شما بتوانید آنها را به زنا وادار کنید.
﴿**و هرکس آنان را اجبار کند**﴾ بر زنا ﴿**در حقیقت خدا پس از اجبار کردن آنان، آمرزندهٔ مهربان است**﴾ اگر توبه کنند زیرا هرچند به‌زور و اکراه به ارتکاب عمل زنا واداشته شده‌اند امّا چه‌بسا که به حکم سرشت و طبیعت بشری، در خلال عمل زنا از شایبهٔ

میل و رغبت به آن خالی نباشند ولی چون اساس عمل برمبنای إجبار و فشار است، خدای متعال نسبت به این کنیزان آمرزگار و مهربان می‌باشد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** می‌گویند: آیهٔ مبارکه دربارهٔ عبدالله‌بن‌ابیّ رئیس منافقان نازل شد که شش کنیز داشت و همه را بر زنا اجبار می‌کرد و بر آنها مالیاتی وضع کرده بود.

وَلَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ ءَايَٰتٖ مُّبَيِّنَٰتٖ وَمَثَلٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۡ وَمَوۡعِظَةٗ لِّلۡمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

﴿و به‌راستی به سوی شما آیاتی مبیّنات﴾ یعنی: روشن و روشنگر **﴿و مثلی از کسانی که پیش از شما گذشتند﴾** یعنی: خبری از داستانهای شگفت‌آور و عبرت‌آموز امّت‌های پیشین **﴿و موعظه‌ای برای پرهیزگاران نازل کرده‌ایم﴾** که بویژه پرهیزگاران از آن بهره می‌گیرند. پس هر کس از آیات روشن و اندرزهای مبرهن قرآن بهره نگیرد، یقیناً میان او و قرآن حجابی قراردارد.

۞ ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖۚ يَهۡدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ

مَن يَشَآءُ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَ لِلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ﴿٣٥﴾

﴿**خدا نور آسمانها و زمین است**﴾ نور: در لغت روشنی و پرتوی است که اشیاء را با انعکاس و بازتاب خود منوّر و نمایان می‌کند و آنها را بر چشمها می‌تاباند. آری! خداوند ﷻ نوری است که قوام و نظام کائنات و هستی از اوست... هدایتگری است که رهبری کاینات به اوست و هموست که آسمانها و زمین را ـ با ساماندهی احوال اهالی آنها و کمال تدبیر و رهبری خویش ـ برای کسانی که در آنها به‌سر می‌برند، روشن و روشنگر گردانیده است. البتّه قلب رسول خدا ﷺ این نور الهی را به طور کامل دریافته بود. در **حدیث‌شریف** آمده است که چون رسول خدا ﷺ از طایف ـ در آن سفر پر مشقّت خویش که به قصد دعوت اهالی آن عازم گردیده بودند ـ بر می‌گشتند، چنین دعا کردند: «...أَعُوذُ بِنُوْرِ وَجْهِكَ الَّذِيْ أُشْرِقَتْ بِهِ الظُّلُمَاتُ، وَصَلُحَ عَلَيْهِ أَمْرُالدُّنْيا وَ الْآخِرَة ✿ به نور روی تو که به‌وسیلهٔ آن تاریکی‌ها درخشان و کار دنیا و آخرت سامان یافته است، پناه می‌برم...».
﴿**مَثَل نور او**﴾ یعنی: نوری که از حق تعالی باز می‌تابد و آن را در دل بندهٔ مؤمن خویش قرار داده است ﴿**مانند مِشکاتی است**﴾ مِشْکاتْ: طاقچه‌ای است که در آن چراغ را می‌گذارند و نور چراغ در آن پرتو و شعاعی بهتر و بازتابی فراگیرتر پیدا می‌کند ﴿**که در آن**﴾ مِشکات ﴿**چراغی است و آن چراغ در قندیلی است**﴾ یعنی: آن چراغ در درون شیشه و آبگینه‌ای است، بدین جهت، نور و روشنی آن بیشتر و قوی‌تر است ﴿**آن قندیل گویی کوکبی دژی است**﴾ یعنی: گویی آن شیشه، اختری درخشان شبیه درّوگوهر است. ضحّاک می‌گوید: «کوکب درّی، ستارهٔ زهره است». ﴿**که افروخته می‌شود**﴾ آن شیشه ﴿**از**﴾ روغن ﴿**درخت بابرکت زیتونی**﴾ گفته اند: از برکت درخت زیتون این است که میوهٔ آن هم نان خورش است، هم روغن، هم پیرایندهٔ پوست، هم آتش‌افروز و هیچ‌چیز از درخت زیتون نیست مگر این‌که در آن منفعتی وجود دارد ﴿**که**﴾ آن درخت خجستهٔ زیتون ﴿**نه**

شرقی است و نه غربی ﴾ یعنی : آن درخت ، درختی است که هیچ‌چیز آن را از نور خورشید در حجاب قرار نمی‌دهد زیرا موقعیّت آن در کوهی بلند یا در وسط تپه‌ای زرع شده‌ای است که خورشید بر آن فقط در وقت طلوع یا غروب نمی‌دمد بلکه از اوّل تا آخر روز در معرض تابش نور خورشید قرار دارد ﴿ **نزدیک است که روغنش روشنی بخشد ـ هرچند آتشی به آن نرسیده باشد** ﴾ یعنی : گویی روغن آن ـ به‌جهت زلالیّت و درخشش خود ـ حتّی قبل از آنکه آتشی بدان برسد ، می‌درخشد زیرا روغن اگر صاف و زلال باشد ، از دور دارای شعاع و پرتو است .

ابن‌عبّاس رضی الله عنه در معنی آن می‌گوید : « چنان‌که روغن صاف و زلال قبل از رسیدن آتش به آن می‌درخشد و هنگامی که آتش به آن رسید ، بر درخشش خود می‌افزاید و همچنین است قلب مؤمنی که قبل از رسیدن علم به آن ، به هدایت عمل می‌کند ولی چون علم به آن رسید ، بر هدایت خویش می‌افزاید و بر آن نوری بر نوری افزوده می‌شود » . از همین باب است **حدیث‌شریف**: « اِتَّقُوْا فَراسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ یَنْظُرُ بِنُوْرِ اللّٰهْ ۞ از فراست و تیزبینی مؤمن پروا کنید زیرا او با نور خدا می‌نگرد » .

﴿ **نوری بر روی نوری است** ﴾ زیرا چراغ خود نوری است ، شیشه نور دیگری است و انعکاس آن از چراغدان نوری دیگر ﴿ **خدا هرکه را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند** ﴾ و او را به حق می‌رساند ـ یا با الهامی از جانب خویش ، یا به وسیلهٔ نگرش خود او در دلایل حق ﴿ **و خداوند برای مردم مثلها می‌زند** ﴾ یعنی : حقایق را ـ برای نزدیک‌ساختن آنها به فهم‌ها ـ با اشباه و همانندهای آنها بیان می‌دارد ﴿ **و خدا به هر چیزی داناست** ﴾ پس او به کسانی که مستحقّ هدایتند و کسانی که مستحقّ گمراهی می‌باشند ، داناتر است .

این آیهٔ عظیم الشّأن ، مَثَلی برای انوار قرآن در قلب مؤمن است . یعنی : چنان‌که چراغ موصوف ، پرتو و درخششی مضاعف دارد ، همچنان قرآن سرچشمهٔ درخشش هدایتهاست . پس چراغ قرآن است ، شیشه قلب مؤمن ، چراغدان فهم و زبان وی و درخت بابرکت هم درخت وحی و شریعت است که نه شرقی و نه غربی

است . یا ـ به تعبیر علوم معاصر ـ می‌توانیم بگوییم که : لامپ برق نورش را از مولّد برق می‌گیرد و مولّد برق مکانی دارد و به محرّکی نیاز دارد پس لامپ نور ، قلب مؤمن است ، مولّد نور شریعت است ، کارگاه تولید مسجد است و محرّك آن تسبیح و ذکر و نماز و نیایش ... و نزدیک است که حجّتهای قرآن بدرخشد هرچند که خوانده هم نشود چنان‌که نزدیک است روغن زلال زیتون بدرخشد ، هرچند بر آن آتشی افروخته نشود . نور مؤمن از دو منبع است ، نور فطرت و نور شریعت پس هرگاه نور فطرت و نور شریعت در انسانی جمع شد ، او در کمال تعالی انسانی خویش خواهد بود .

باید دانست که باری‌تعالیٰ آفرینندهٔ نور حسّی در آسمانها و زمین است امّا او خود از انوار حسّی نیست .

در **حدیث‌شریف** آمده است : « قلب‌ها بر چهار نوع اند :

۱ ـ قلبی است صاف و بی‌غش که مانند چراغی می‌درخشد .

۲ ـ قلبی است که در غلاف قرار داشته و به غلاف خود بسته شده است .

۳ ـ قلبی است که واژگون شده است .

۴ ـ قلبی است که منقلب شده است .

امّا قلب صاف و بی‌غش ، قلب مؤمن است و چراغ آن نور آن است . قلب در غلاف ، قلب کافر است . قلب واژگون شده قلب منافق است که حق را شناخته سپس منکر آن گشته . امّا قلب برگردانده شده قلبی است که در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد ، که صفت ایمان در آن ، مانند صفت بذری است که آن را آب پاکیزه رشد و نمو می‌دهد و صفت نفاق در آن مانند صفت زخمی است که خون و زردآب آن را رشد می‌دهد ... » .

فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا ٱسْمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ

فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿۳۶﴾

ابن کثیر می‌گوید: بعد از آن‌که خدای متعال قلب مؤمن را به چراغی در شیشه‌ای صاف بسان قندیل تشبیه کرد، اینک محلّ و جایگاه این قندیل را که مساجدند بیان می‌کند: ﴿**در خانه‌هایی که خدا اجازه داده‌است که رفعت یابند**﴾ یعنی: در مساجدی که خدا ﷻ فرمان داده تا مورد تعظیم و حرمت قرار گیرند و شأن و جایگاه آنها رفیع و قدر و منزلت آنها والا باشد و از پلیدیها و نجاستها پاک گردانیده شوند و نیز رخصت داده که آن خانه‌ها برافراشته و بلندوبالا بنا شوند ﴿**و نامش در آنها یاد شود**﴾ با اذان و نماز و تسبیح و سایر ذکرها پس اینها بهترین خانه‌های روی زمین‌اند ﴿**در آنها برای او در صبح و شام**﴾ یعنی: در اوایل و اواخر روز ﴿**تسبیح گفته می‌شود**﴾ آصَالْ: جمع الجمع است زیرا جمع أُصُلُ است و أُصُلْ خود جمع اَصِیْل می‌باشد که به آخر روز اطلاق می‌شود. خدای متعال (غُدُوّ ✿ بامداد) را به صیغهٔ مفرد ذکر کرد زیرا در آن یک نماز بیشتر نیست امّا (آصال) را به صیغهٔ جمع یاد کرد زیرا از نیمهٔ روز تا شامگاه، یعنی چهار نماز دیگر را دربر می‌گیرد.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر که خدای عزّوجلّ را دوست دارد، باید مرا دوست داشته باشد و هر که مرا دوست دارد، باید اصحابم را دوست داشته باشد و هرکه اصحابم را دوست دارد، باید قرآن را دوست داشته باشد و هرکه قرآن را دوست دارد، باید مساجد را دوست داشته باشد زیرا مساجد خانه‌های خداوند ﷻ و بناهای وی‌اند که او به رفعت‌دادن آنها امر فرموده و در آنها برکت نهاده است، مساجد مبارک و خجسته‌اند و اهل آنها نیز مبارک و خجسته اند، مساجد محفوظند و اهل آنها نیز محفوظند، آنها در نماز خویش هستند و خدای عزّوجلّ در برآوردن حوایج و نیازهایشان است، آنان در مساجد خویشند و خدای عزّوجلّ از پشت سرشان

[حامی و نگهبانشان]». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مساجد خانه‌های خداوند جل جلاله در زمین اند که بر اهالی آسمان روشنی می‌افگنند چنان‌که ستارگان بر اهل زمین روشنی می‌افگنند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که مسجدی را برای خداوند بنا کند، خدای عزّوجلّ برایش خانه‌ای را در بهشت بنا می‌کند».

حکم زینت‌دادن و آراستن مساجد: امام ابوحنیفه رحمه الله می‌گوید: «باکی نیست که مساجد نقش‌ونگار شده و به آب طلا اندوده شوند چنان‌که عمربن‌عبدالعزیز رحمه الله مسجدالنّبی صلی الله علیه وسلم را نقش‌ونگار کرد و کسی هم بر وی ایرادی نگرفت». امّا جمعی از علما این کار را مکروه دانسته و به این **حدیث‌شریف** استدلال کرده‌اند: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌گاه که مردم در مساجد با همدیگر تفاخر نکنند».

شایان ذکر است که دعا در هنگام ورود به مساجد مسنون است. در **حدیث‌شریف** رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده است: «هرگاه یکی از شما به مسجد درآمد، باید بگوید: اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِيْ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ ✿ بارخدایا! درهای رحمتت را بر رویم بگشای. و چون از مسجد خارج شد، باید بگوید: اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ ✿ بارخدایا! من از تو، از فضلت می‌طلبم». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون مردی را دیدید که به مسجد رفت‌وآمد دارد وبدان عادت کرده پس به مؤمن بودن وی گواهی دهید».

رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلْقُلُوبُ وَٱلْأَبْصَٰرُ ﴿۳۷﴾

﴿مردانی﴾ در بامداد و شامگاه برای خدای عزّوجلّ در مساجد نماز می‌گزارند ﴿که آنان را هیچ تجارت﴾ و معامله‌ای در سفر ﴿و خریدوفروشی﴾ در حضر ﴿از ذکر

خدا ﴾به اسمای حسنای وی با دل و زبان ﴿و ﴾از ﴿برپاداشتن نماز ﴾در اوقات آنها بدون تأخیر ﴿و ﴾از ﴿پرداخت زکات ﴾فرض ﴿بازنمی‌دارد ﴾و به خود مشغول نمی‌کند. ابن‌عبّاس‌ﷺ می‌گوید: در مدینه مردانی بودند که به طلب فضل و نعمت خدا ﷻ خریدوفروش و معامله می‌کردند و چون صدای اذان را می‌شنیدند، آنچه را در دست داشتند، می‌افگندند و برای ادای نماز به‌سوی مسجد می‌شتافتند. این معنی قوی‌تر از قولی است که آیهٔ کریمه را بر دست کشیدن کامل از معامله و تجارت برای فارغ شدن به ذکر خدا ﷻ حمل می‌کند. ﴿از روزی می‌ترسند ﴾مراد، روز قیامت است ﴿که دلها و دیده‌ها در آن روز منقلب می‌شوند ﴾یعنی: در میان امید نجات و بیم هلاک، نگران و دگرگون و زیر و رو می‌شوند. تقلّب و دگرگونی دیده‌ها، بر اثر نگریستن و پاییدن این امر است که از چه ناحیه‌ای مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند و به‌سوی چه مکانی برده می‌شوند.

لِيَجْزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا۟ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٨﴾

آری! آن مردان با ایمان، مساجد را با ذکر و نیایش و قرائت قرآن آبادان می‌کنند: ﴿تا خدا به پاس بهترینِ آنچه که کرده‌اند، به آنان پاداش دهد ﴾همان‌گونه که وعدهٔ دوچندساختن این پاداش را از ده‌برابر تا هفتصد برابر به ایشان داده است ﴿و از فضل خویش افزون براین هم به آنان ببخشد ﴾یعنی: برتر از آن پاداشی که به ایشان وعده داده است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن مسعودﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که مراد از: (يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ) دادن اجازهٔ شفاعت به ایشان است. ﴿و خدا هرکه را بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد ﴾چندان‌که آن روزی در حساب و شمار خلق نگنجد.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَسَرَابِۭ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡـَٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمۡ يَجِدۡهُ شَيۡـٔٗا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥۗ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ﴿۳۹﴾

﴿**وکسانی که کفر ورزیده‌اند، اعمالشان مانند سرابی در دشتی هموار است که تشنه، آن را آبی می‌پندارد**﴾ مراد از این اعمال، اعمال خیری است که کفّار آن را انجام داده‌اند؛ مانند صدقه، صلهٔرحم، آباد ساختن بیت‌الحرام و آب‌دادن به حجّاج. سراب چیزی است که در بیابانهای بی‌آب به‌هنگام سختی گرما به‌صورت آب دیده می‌شود به طوری‌که بیننده آن را آب می‌پندارد. قِيْعَهْ: جمع قاع، مکانی گود و پایین است که آب در آن جمع می‌شود. ﴿**تا چون بدان رسد، آن را چیزی نیابد**﴾ و در آن وقت بداند که دیدن آب از دور، گمانی بیش نبوده است پس همچنین‌اند کفّاری که بر اعمال خویش تکیه می‌کنند، اعمالی که آن را خیر پنداشته و به پاداش آن طمع می‌بندند امّا چون به بارگاه خدای سبحان پیش افگنده شوند، از آن اعمال هیچ اثری نمی‌یابند زیرا کفرشان آنها را هدر داده و اثر آنها را محو و نابود ساخته است ﴿**و خدا را نزد خویش یابد که حسابش را به‌تمام و کمال به او بدهد**﴾ یعنی: آن کافر جزای خداوند ﷻ را نزد خویش می‌بیند که به تمام و کمال به وی داده شده است. آری! عمل کافر مانند این سراب است که چون مرگ وی در رسد، از عملش سودی نمی‌یابد، مگر چنان‌که سراب به تشنه سود می‌رساند! ﴿**و خدا سریع الحساب است**﴾ زیرا او به شمارش و پردازش نیازی ندارد.

أَوۡ كَظُلُمَٰتٖ فِي بَحۡرٖ لُّجِّيّٖ يَغۡشَىٰهُ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ

سَحَابٌ ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَاۗ وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ ﴿٤٠﴾

سپس خدای متعال برای اعمال کفّار مَثَلی دیگر زده می‌فرماید: ﴿ **یا** ﴾ اعمال کفّار ﴿ **مانند تاریکی‌هایی است** ﴾ تودرتو و متراکم ﴿ **در دریایی ژرف** ﴾ که از بس ژرف است، عمق آن پیدا نیست ﴿ **که موجی آن را فرو می‌پوشاند** ﴾ یعنی: موجی بر آب آن دریا فراز آمده که آن را به کلّی فرو می‌پوشاند ﴿ **و بر فراز آن موجی است** ﴾ یعنی: بر فراز آن موج، موج دیگری است ﴿ **و بر فراز آن نیز ابری است** ﴾ پس بیم دریا، امواج تودرتو، تاریکی‌های لایه‌بەلایهٔ آن و ابری که بر فراز آن برآمده‌است، جمعاً بر آنان فرود می‌آید زیرا ابر نیز ستارگانی را که کشتی‌نشینان به‌وسیلهٔ آنها راه می‌یابند، فرو می‌پوشاند ﴿ **تاریکی‌هایی است که بعضی از آنها بر روی بعضی دیگر قرارگرفته‌است** ﴾ تاریکی‌های به‌هم‌انباشته و انبوه و متراکم؛ که یکی تاریکی موج است و بر فراز آن تاریکی دریا، باز بر فراز آن تاریکی موجی دیگر و باز بر فراز آن تاریکی ابر پس این تاریکی‌ها تودرتو و لایه‌بەلایه است چنان‌که تاریکی‌های قلب و روان کافر تودرتو است: تاریکی جهل و شکّ و حیرت، بر فراز آن تاریکی‌های زنگار و مهر کوبیده شده بر قلبهایشان، برفراز آن تاریکی عقیده، تاریکی قول و تاریکی عمل؛ ﴿ **هرگاه** ﴾ این شخص گرفتار در این تاریکی‌های درون دریا ﴿ **دست خویش را بیرون آورد، نزدیک نیست که آن را ببیند** ﴾ چه رسد که آن را در واقعیّت امر ببیند. یعنی: به علّت تراکم تاریکی‌ها دیدن آن برایش ناممکن است ﴿ **و هر کس که خداوند برایش نوری قرار نداده‌باشد، نوری ندارد** ﴾ یعنی: هر کس که خداوند ﷻ برایش هدایتی قرار نداده‌باشد، هدایتی ندارد. وجود این ظلمات در قلب کافر، بر ضدّ انواری است که در قلب مؤمن قرار دارد، انواری که بیان آنها در [آیهٔ ـ ۳۵]: (مَثَلُ نُورِهِ

کَمِشْکَاة ...) گذشت.

پس از آن، خدای عزّوجلّ چهار نوع از دلایل را بر اثبات وجود و یگانگی و قدرت خویش بیان می‌دارد. نخستین دلیل، تسبیح گفتن مخلوقات است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلطَّيْرُ صَٰٓفَّٰتٍۖ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُۥ وَتَسْبِيحَهُۥۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾

﴿آیا ندیده‌ای﴾ یعنی: آیا به علم عینی ندانسته‌ای. آغاز سخن با این تعبیر، به این حقیقت اشاره دارد که تسبیح گفتن کائنات برای خدای عزّوجلّ، امر روشنی است که در حدّ علم غیرقابل شکّ، واضح و نمایان است. آری! آیا ندانسته‌ای ﴿که همهٔ کسانی که در آسمانها و زمین هستند، خداوند را تسبیح می‌گویند﴾ تسبیح: به‌پاکی یادکردن خداوند ﷻ از هرآن‌چیزی است که سزاوار شأن وی نیست. آری! هرکه و هر چه که در آسمان و زمین است، اعمّ از عقلا و غیرآنان، مانند فرشتگان، انسانها، جنّیان، حیوانات، نباتات و جمادات، برای خدای سبحان تسبیح می‌گویند. تسبیح‌گفتن غیرعقلا در صداهایی مشهود است که از آنان شنیده می‌شود و در آثاری که از صنعت بدیع حق تعالی در آنان دیده می‌شود ﴿و پرندگان نیز در حالی که در آسمان بال گشوده‌اند﴾ در هوا برای پروردگارشان تسبیح می‌گویند. حالت گشودن پر و بال، شگفت انگیزترین حالات پرندگان است زیرا استقرار آنها در هوا بدون حرکت دادن بالهایشان و بدون قرارگرفتن بر روی زمین و تسبیح گفتنشان در عین این حالت، از بزرگترین نشانه‌های آفرینش خدای ذوالجلالی است که همه‌چیز را به اتقان و استحکام تمام آفریده است ﴿هریک از آنان نماز و تسبیح خویش را دانسته است﴾ یعنی: خداوند ﷻ این نماز و نیایش و تسبیح را به آنان آموخته و الهام کرده‌است، نه این‌که صدور این اعمال از آنان

به‌طور اتّفاقی و بی داشتن بصیرت باشد ﴿و خداوند به آنچه می‌کنند، داناست﴾ و هیچ چیز از ساحت علم وی پنهان نمی‌ماند پس همان‌گونه که تسبیح گفتن انسان را می‌داند، تسبیح گفتن سایر چیزها را نیز می‌داند.

وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾

﴿و فرمانروایی آسمانها و زمین﴾ فقط ﴿از آنِ خداست﴾ نه غیر وی ﴿و بازگشت به‌سوی خداست﴾ نه به‌سوی غیر وی لذا در پیوستن به راه حق هیچ درنگ نکنید و به اختیار خویش به اسلام گردن نهید. مصیر: بازگشت بعد از مرگ است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزْجِى سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُۥ ثُمَّ يَجْعَلُهُۥ رُكَامًا فَتَرَى ٱلْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَـٰلِهِۦ وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِنۢ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ وَيَصْرِفُهُۥ عَن مَّن يَشَآءُ ۖ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِۦ يَذْهَبُ بِٱلْأَبْصَـٰرِ ﴿٤٣﴾

نوع دوم از ادلّهٔ اثبات وجود و یگانگی خداوند ﷻ، فرودآوردن باران است: ﴿آیا ندانسته‌ای که خداوند ابرهایی را می‌راند﴾ یعنی: ابرها را به راندنی نرم و آرام به‌سوی آنجایی که بخواهد می‌راند؟ ﴿آن‌گاه میان آنها پیوند می‌دهد﴾ یعنی: اجزای آن ابرها را ــ بعد از پراکنده‌بودن و ازهم‌گسسته‌بودن آنها ــ به‌هم پیوند می‌دهد و فراهمشان می‌آورد تا نیرومند و متراکم و انبوه گردند ﴿سپس آنها را درهم می‌فشرد﴾ یعنی: ابرها را متراکم گردانیده بعضی را در بعضی مرکّب و درهم فشرده

می‌گرداند ﴿آن‌گاه قطره‌های باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید﴾ یعنی: باران را می‌بینی که از لابلای ابرها بیرون می‌آید ﴿و﴾ خدا ﷻ است که ﴿از آسمان از کوههایی که در آنهاست﴾ یعنی: از قطعات بسیار بزرگ ابری که در آسمان شبیه کوهها است ﴿تگرگی فرود می‌آورد﴾ یعنی: از کوه‌های یخ زدهٔ ابرهای انباشته در آسمان، تگرگی را فرود می‌آورد. تعبیر «کوهها» برای ابرهای آسمان، تعبیری معجزه‌آسا است زیرا شخصی که سوار هواپیماست و از خلال ابرها می‌گذرد، از پشت ابرها آنها را به شکل سلسلهٔ عظیمی از کوهها می‌بیند، در حالی‌که این پدیده برای بشر عصر بعثت، به این شکل قابل مشاهده نبوده است. بعضی از مفسّران برآنند که: کوههای سرما و یخ فعلاً در آسمان موجودند و از آنهاست که خداوند ﷻ تگرگ را فرود می‌آورد، که این معنی را بعضی از نظریّات جدید علمی نیز تأیید کرده‌اند. اخفش گفته‌است: «مِنْ» در هر دو جای این آیه زاید است و برای بعضیّت نیست پس معنی این است که: از آسمان تگرگ را از ابرهایی که همانند کوههاست فرود می‌آورد ﴿سپس آن را﴾ یعنی: تگرگ یا باران یا هر دو را ﴿به هر کس که خواهد﴾ از بندگان خویش ﴿می‌رساند﴾ یعنی: فرود می‌آورد و او را با آن گزند می‌رساند ﴿و آن را از هرکه بخواهد﴾ از بندگان خویش ﴿بازمی‌دارد، نزدیک است درخشش برقش﴾ یعنی: برقی که در ابرهاست، ﴿دیدگان را ازبین ببرد﴾ و کور سازد، از بس که نور آن قوی و پرنفوذ است.

يُقَلِّبُ ٱللَّهُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُو۟لِى ٱلْأَبْصَٰرِ ﴿٤٤﴾

نوع سوم از ادلّهٔ وجود، یگانگی و قدرت خدای بزرگ جابه‌جا کردن شب و روز است: ﴿خداست که شب و روز را می‌گرداند﴾ گردانیدن شب و روز، ایجاد توالی و تعاقُب و بلندی و کوتاهی در میان آنهاست. به قولی: گردانیدن آنها با جابه‌جا کردن گرما و سرما در آنهاست. ﴿بی‌گمان در این﴾ راندن ابرها، فرود

آوردن باران و دگرگون ساختن شب و روز ﴿عبرتی است﴾ یعنی: دلالت روشنی است که به‌وسیلهٔ آن پند و اعتبار حاصل می‌شود ﴿برای صاحبان بینش﴾ که با به‌کارانداختن بینش و نگرش خود، آیات و نشانه‌های وجود و قدرت و عظمت حق تعالی را درک می‌کنند.

وَٱللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٍ مِّن مَّآءٍ فَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِۦ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰٓ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

نوع چهارم از ادلّهٔ اثبات وجود و یگانگی خداوند: ﴿و خداست که هر دابه‌ای را از آب آفریده‌است﴾ دابّهٔ: هرآنچه که بر زمین از جانداران می‌خزدو می‌جنبد. پس اساس خلقت اوّلیّهٔ هر جانداری از آب است. یا این‌که مراد، آب نطفه یعنی آب منی است. ﴿پس برخی از آنها بر روی شکم راه می‌روند﴾ مانند مارها، ماهی‌ها، حشرات و مانند اینها ﴿و برخی از آنها بر روی دو پا راه می‌روند﴾ مانند انسان و پرندگان ﴿و برخی از آنها بر روی چهار پا راه می‌روند﴾ چون سایر حیوانات ﴿خدا هر چه بخواهد، می‌آفریند﴾ اعم از آنچه که در اینجا از آنها یاد کرد و نیز آنچه که در اینجا از آنها یادی نکرد، چون جنبندگانی که بر بیشتر از چهار پا حرکت می‌کنند، مانند خرچنگ، عنکبوت و بسیاری از حشرات و کرمهای دیگر و نیز چون جمادات؛ اعم از مرکّب و بسیط آنها، نموّ کننده و نموّ نکنندهٔ آنها ﴿بی‌گمان خداوند بر هرکاری تواناست﴾ و هیچ چیز براو دشوار نیست.

لَّقَدْ أَنزَلْنَآ ءَايَٰتٍ مُّبَيِّنَٰتٍ وَٱللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ

مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾

﴿به‌راستی ما آیاتی روشنگر نازل کرده‌ایم ﴾ در قرآن کریم و در آن از بیان هیچ چیز، کوتاهی نورزیده‌ایم ﴿و خدا هرکه را بخواهد ﴾ به لطف خویش ﴿به‌سوی راه راست هدایت می‌کند ﴾ راه راستی که در آن هیچ کژی‌ای نیست؛ با توفیق‌بخشیدن وی به نگرش صحیح و ارشاد وی به تأمّل و تدبّر راستین. و به‌وسیلهٔ پیمودن این راه راست است که او به نعمتهای بهشت نایل می‌شود.

وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ ۚ وَمَآ أُو۟لَٰٓئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** می‌گویند: این آیات دربارهٔ «بشر» منافق و خصم یهودی وی نازل شد آن‌گاه که در قضیهٔ زمینی باهم مرافعه کردند، یهودی بشر را به‌سوی رسول خدا ﷺ می‌کشانید تا میان آنها داوری کنند و منافق او را به‌سوی کعب‌بن‌اشرف یهودی می‌کشانید در حالی‌که می‌گفت: محمّد بر ما در داوری خویش ستم می‌کند!!

﴿و می‌گویند ﴾ منافقان به زبانهای خویش ﴿به خدا و رسول او ایمان آوردیم و اطاعت کردیم ﴾ بدین‌سان، ایمان را اظهار و کفر را پنهان داشته و با دهانهایشان چیزی را می‌گویند که در دلهایشان نیست پس فقط با زبان به فرمان‌بردن از خدا ﷻ و رسول وی متعهّد هستند، نه از روی اعتقاد و باوری درست و راستین ﴿آن‌گاه گروهی از آنان روی می‌گردانند ﴾ و رسول خدا ﷺ را در فرمانهای وی در مورد جهاد و غیره اطاعت نمی‌کنند ﴿بعد از این ﴾ یعنی: بعد از اعلام و ادّعای ایمان و اطاعت. ﴿و اینان مؤمن نیستند ﴾ اشاره به (أُولَٰئِكَ ✿ اینان) به کسانی از

منافقان بر می‌گردد که از رسول خدا ﷺ روی می‌گردانند. به قولی دیگر: این اشاره، به همهٔ منافقان بر می‌گردد زیرا همهٔ منافقان به این روی‌گردانی راضی اند.

وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم مُّعۡرِضُونَ ﴿٤٨﴾

﴿و چون به‌سوی خدا و رسولش خوانده شوند تا میان آنان داوری کند﴾ یعنی: تا رسول خدا ﷺ میانشان داوری کند **﴿بناگاه گروهی از آنان روی برمی‌تابند﴾** از بردن داوری به‌سوی رسول خدا ﷺ؛ چنانچه حق با آنان نباشد و این از نفاقشان است.

آیهٔ مبارکه دلیل بر آن است که حکم و داوری پیامبر ﷺ، حکم خداوند ﷻ است و بر بنیاد حقّ و عدالت استوار می‌باشد.

وَإِن يَكُن لَّهُمُ ٱلۡحَقُّ يَأۡتُوٓاْ إِلَيۡهِ مُذۡعِنِينَ ﴿٤٩﴾

﴿و اگر حق به جانب آنان باشد، گردن نهاده به نزد او می‌آیند﴾ یعنی: درحالی نزد پیامبر ﷺ می آیند که اظهار خضوع و فروتنی و طاعت می‌کنند زیرا آنان می‌دانند که پیامبر ﷺ به‌زودی به‌نفعشان حکم می‌کند پس انگیزه‌شان از این آمدن، رضا به حکم و داوری پیامبر ﷺ نیست بلکه طلب کردن حقّ خویش است.

أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ٱرۡتَابُوٓاْ أَمۡ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَرَسُولُهُۥۚ بَلۡ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٥٠﴾

﴿آیـا در دلهـایشان بـیماری است﴾ یـعنی: آیـا روی‌گـردانـیشان از مـرافـعه و دادخواهی نزد پیامبر ﷺ، به انگیزهٔ نفاقی است که در دلهایشان ریشه دوانده‌است ﴿یا به شک افتاده‌اند﴾ در امر نبوّت پیامبر ﷺ و عدالت وی در داوری و حکمیّت ﴿یا از آن می‌ترسند که خدا و رسولش بر آنان ستم کنند﴾ حِیْف: گرایش در حکم و داوری به‌سوی بی‌عدالتی است ﴿نه، بلکه اینان خود ستمکارند﴾ یعنی: علّت ایـن روی‌گردانیشان هیچ‌چیز از آنچه ذکر شـد نـیست بـلکه عـلّت آن، سـتمگری و عنادورزی خودشان است.

بنابراین آیه، بر هر مسلمانی واجب است که چون به‌سوی حکمیّت قـاضی‌ای فراخوانده شد که به حکم خدا ﷻ داناست و در داوری خویش عادل است، باید اجابت کند زیرا علما وارثان پیامبرند و حکم و داوری قـضّات مسـلمانی کـه بـه احکام الهی دانا، به کتاب و سنّت آشنا و در قضاوت خویش عادلند، همانا حکم خدا ﷻ و حکم رسول وی ﷺ است.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾

﴿سخن مؤمنان چون به‌سوی﴾ حکـم ﴿خـدا﴾ یـعنی: کـتاب و وحـی وی ﴿و رسولش﴾ یعنی: شخص وی در حیاتش و سنّت وی بعد از وفاتش ﴿فراخـوانـده شوند تا میانشان حکم کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و فرمان بردیم﴾ یعنی: سزاوار مؤمنان است که این‌چنین باشند، بـه‌گـونه‌ای کـه چـون از ایشـان چـنین فراخوانی‌ای به عمل آمد، آن را از جان و دل، با فرمان‌بردن و اطاعت مـطلق و بی‌چون و چرا لبّیک گویند. آری! مؤمنان می‌گویند: سخن پیامبر ﷺ را شنیدیم و از دستور وی اطاعت کردیم، هرچند این دستور به چیزی مربوط باشد که آن را

ناخوش می‌داریم و به زبان ما هم تمام شود ﴿و این گروه﴾ یعنی: مؤمنانی که این سخن را می‌گویند ﴿اینانند که رستگارند﴾ به خیر و سعادت دنیا و آخرت.

وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَخْشَ ٱللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿٥٢﴾

﴿و هر کس از خداوند و رسول او اطاعت کند و از خداوند بترسد﴾ در گناهان گذشته‌اش ﴿و از او پروا دارد﴾ در آینده ﴿پس ایناننـد که خود کامیابند﴾ به نعمتهای دنیوی و اخروی، نه غیرآنان.

۞ وَأَقْسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ ۖ قُل لَّا تُقْسِمُواْ ۖ طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾

﴿و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خداوند سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی﴾ که به جهاد بیرون آیند؛ ﴿بی‌شک بیرون خواهند آمد﴾ معنای (سخت‌ترین سوگندهایشان) این است: تا آنجا که بر سوگندخوردن توان دارند، سوگند می‌خورند ولی این سخن و سوگندهایشان تماماً کذب آشکار است، هم ازاین‌روی خداوند ﷻ این ادّعایشان را ردّ کرده می‌فرماید: ﴿بگو: سوگند نخورید﴾ بر طاعت رسول و بیرون رفتن به‌سوی جهاد ﴿اطاعتی پسندیده مطلوب است﴾ و سزاوارتر برای شما، از سوگندخوردنهای دروغ و بی‌اساس. یا آنچه که از شما خواسته می‌شود، فرمانبرداری است، نه سوگندهای دروغینی که به زبان می‌گویید امّا دلهایتان برخلاف آن است ﴿بی‌گمان خدا به آنچه می‌کنید﴾ از اعمال

﴿آگاه است﴾ هرچند در ظاهر خلاف آن را ابراز دارید پس اگر در سخن خویش راستگو هستید، چرا سوگند می‌خورید؟ این جمله، هشداری است به آنان که رسوا ساخته می‌شوند.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾

﴿بگو: از خدا فرمان برید و از رسول او فرمان برید﴾ به فرمان‌بردنی ظاهری و باطنی، همراه با خلوص اعتقاد و درستی نیّت ﴿پس اگر پشت نمودید﴾ بدانید که به رسول خدا ﷺ زیانی نرسانده‌اید بلکه فقط به خود زیان زده‌اید ﴿زیرا برعهدهٔ او تنها همان است که به آن مکلّف شده﴾ از تبلیغ و رساندن پیام و او به این تکلیف خویش عمل کرده است ﴿و بر عهدهٔ شماست آنچه مکلّف هستید﴾ بدان از اطاعت و فرمان‌بردن ﴿و اگر از او فرمان برید﴾ در آنچه که شما را بدان امر و از آن نهی می‌کند ﴿راه خواهید یافت﴾ به‌سوی حق و خیر و به دریافت پاداش نایل خواهید شد ﴿و برعهدهٔ رسول ما جز ابلاغ آشکار نیست﴾ لذا پیامبر ما ﷺ به این قادر نیست که دلهایتان را به ایمان وادارد بنابراین، شما خود باید با تصمیم و عملتان به‌سوی ایمان بشتابید.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ

ٱلَّذِی ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴿٥٥﴾

ابیّ‌بن‌کعب رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده‌است: چون رسول خدا ﷺ و اصحابشان به مدینه هجرت کردند و انصار به آنان جای دادند، مشرکان عرب متّحد شده و از یک موضع واحد علیه مسلمانان دست‌اندرکار توطئه شدند و کار بدانجا رسید که مؤمنان جز با سلاح نمی‌خوابیدند و جز با سلاح شب را به صبح نمی‌آوردند. در این اوضاع و احوال بود که مسلمانان با خود گفتند: آیا روزی هم خواهد رسید که ما با آرامش زندگی کنیم و جز از خدای عزّوجلّ از کسی‌دیگر بیم و هراسی نداشته‌باشیم؟ همان بود که این آیهٔ مبارکه نازل شد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ چون نگرانی اصحابشان را می‌دیدند، می‌فرمودند: «به خدا سوگند که حق تعالی‌این کار [دین و دعوت] را به مقصد می‌رساند تا بدانجا که شخص، سواره از صنعا تا حضرموت به‌تنهایی راه می‌پیماید در حالی‌که جز از خدا ﷻ و از گرگ بر گوسفندانش از هیچ چیز دیگری نمی‌ترسد ولی شما شتاب می‌کنید». پس آیهٔ مبارکه معجزهٔ نبوّت است زیرا از وقوع امری در زمان آینده خبر می‌دهد که محقّق شد. **﴿خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده‌است﴾** خطاب متوجّه پیامبر ﷺ و امّتشان است **﴿که حتماً آنان را در زمین خلیفه می‌گرداند﴾** یعنی: آنان را در زمین جانشین قرار می‌دهد تا در آن بسان تصرّف شاهان در ممالک خویش، تصرّف کنند **﴿همان‌گونه که جانشین ساخت کسانی را که پیش از آنان بودند﴾** از بنی‌اسرائیل و دیگران **﴿و آن دینی را که برایشان پسندیده‌است، به‌سودشان مستقر**

دارد ﴾ یعنی: دین حق را ثابت و استوار داشته و عرصه را برایشان در سرزمین‌ها و کشورها فراخ می‌گرداند، قلمروها را در زیر پرچم فتح و نصرت آنها درمی‌آورد و دینشان ــ اسلام ــ را بر تمام ادیان غالب و پیروز می‌گرداند تا بدین‌سان، فرمانروایی از آن ایشان و آیندگانشان باشد، مادامی که بر این آیین حق پایبند و پایدار باشند **﴿ و بَرآنان پس از بیمشان ایمنی را جایگزین کند ﴾** یعنی: آنان را در موقعیّتی قرار می‌دهد که به‌جای بیم و هراس از دشمنان، در ایمنی و آسایش کامل به‌سر برند، به‌گونه‌ای که جز خدای سبحان، از هیچ چیز دیگری نترسند و به غیروی امیدی نبندند. آری! مسلمانان قبل از هجرت و اندکی بعد از آن، از مشرکان در خوف و هراسی سخت به‌سر می‌بردند، به طوری که جز با سلاح بیرون نیامده و جز با سلاح نمی‌خوابیدند و صبح و شام در انتظار فرودآمدن زیان و آسیبی از سوی کفّار بر خود بودند چنان‌که در بیان سبب نزول گذشت، سپس وعدهٔ خدا ﷺ محقّق گشت و ایشان در امن و آسایش کامل قرار گرفتند و خدای عزّوجلّ شیاطین مشرک را دربرابرشان خوار و ذلیل گردانیده سرزمینها را برایشان گشود، راه را به‌رویشان در زمین خویش هموار گردانید و جای پایشان را محکم و استوار کرد ــ که سپاس و ستایش اوراست.

﴿ مرا پرستش می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند ﴾ یعنی: پرستش من برآنان لازم است تا به وعدهٔ یادشده برایشان وفا کنم. یا این موقعیّت ممتاز در حالی برایشان مسلّم خواهد بود که فقط مرا پرستش کنند. خدای عزّوجلّ به این وعده، وفا کرد و مسلمانان را بر جزیرةالعرب مسلّط گردانید و بعد از آن ایشان سرزمین‌های مشرق و مغرب را فتح کردند و امپراتوری کسراهای فارس و قیصرهای روم را درهم کوبیده بر دنیای آن روز مسلّط شدند و در سایهٔ خلافتهای پی‌درپی، دولت اسلام همچنان نیرومند باقی ماند؛ نخست با خلافت خلفای راشدین، سپس با خلافت اموی در شام و اندلس آن‌گاه با خلافت عبّاسی و پس از آن با خلافت عثمانی تا آن‌که مسلمانان کفران نعمت کرده و از حقیقت دین

خویش فاصله گرفتند، سرانجام در پایان ربع اوّل از قرن بیستم (۱۹۲۴.م) آتاتورک بر مرکز حکومت اسلامی مسلّط گشت و بنیاد خلافت اسلامی را ویران کرد چنان‌که باری تعالی می‌فرماید: ﴿**وکسانی که پس از آن ناسپاسی کنند**﴾ یعنی: کسانی که بعد از این وعدهٔ راستین، این نعمتها را کفران و ناسپاسی کنند ﴿**پس آن گروه**﴾ ناسپاس ﴿**همانا فاسقانند**﴾ یعنی: در فسق خویش، که خروج از طاعت حق و طغیان و گردنکشی در ناسپاسی است، کامل‌اند.

وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ﴿٥٦﴾

﴿**و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از رسول خدا فرمان برید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید**﴾ یعنی: آنچه را که ذکر شد انجام دهید تا خدای سبحان بر شما رحم کند و در همه حال بر این اصول پایبند باشید.

لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۖ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٥٧﴾

﴿**و کافران را عاجزکننده در زمین مپندار**﴾ یعنی: مپندار که آنان می‌توانند از نزد حق تعالی بگریزند آن‌گاه که بخواهد عذاب را برآنان فرود آورد ﴿**و جایگاهشان آتش است و چه بد بازگشت‌گاهی است**﴾ یعنی: دوزخ چه بد سرانجام و چه بد منزلگاهی است؟!

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسۡتَـٔۡذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ وَٱلَّذِينَ
لَمۡ يَبۡلُغُواْ ٱلۡحُلُمَ مِنكُمۡ ثَلَٰثَ مَرَّٰتٖۚ مِّن قَبۡلِ صَلَوٰةِ ٱلۡفَجۡرِ وَحِينَ
تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعۡدِ صَلَوٰةِ ٱلۡعِشَآءِۚ ثَلَٰثُ
عَوۡرَٰتٖ لَّكُمۡۚ لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ وَلَا عَلَيۡهِمۡ جُنَاحُۢ بَعۡدَهُنَّۚ طَوَّٰفُونَ عَلَيۡكُم
بَعۡضُكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٞ ﴿٥٨﴾

بعد از طرح ادلّهٔ الوهيّت که خود دلایل وجوب اطاعت نیز هست، خداوند ﷻ با این آیات به بیان و تفصیل احکام و آداب گذشته در این سوره برگشته و آنها را چنین دنبال می‌کند: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، قطعاً باید غلام و کنیزهایتان از شما اجازه بگیرند﴾ در وقتی که به‌خانه نزد شما وارد می‌شوند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیه می‌گوید: رسول خدا ﷺ غلامی از انصار به‌نام مُدلج‌بن عمرو را چاشتگاه نزد عمربن‌الخطاب رضی الله عنه فرستادند. آن غلام بر عمر رضی الله عنه درآمد و او را به حالی دید که عمر رضی الله عنه ورود وی را بر خود در آن حالت نمی‌پسندید، بعداً عمر رضی الله عنه به رسول خدا ﷺ گفت: یارسول‌الله! ای کاش خدای متعال ما را در موضوع استئذان امرونهی می‌کرد. همان بود که این آیه نازل شد. ﴿و﴾ نیز باید از شما اجازه بگیرند ﴿کسانی از شما که به بلوغ نرسیده‌اند﴾ آنان اطفال آزاد پسر و دخترند ﴿سه نوبت﴾ یعنی: هردو گروه باید در طول مدّت شبانه‌روز، در سه وقت از شما اجازه بگیرند. به قولی: مراد سه بار اجازه گرفتن در هر نوبتی است. یعنی:

اجازه گرفتن را از سه‌بار ببیشتر تکرار نکنند، این سه وقت عبارت است از: **﴿پیش از نماز بامداد﴾** زیرا این وقت، وقت برخاستن از خوابگاه و درآوردن جامه‌های خواب و پوشیدن جامه‌های بیداری است و چه‌بسا که شخص برهنه خوابیده باشد، یا بر حالتی قرارداشته باشد که دوست ندارد دیگران او را بر آن حال ببینند **﴿و هنگامی از نیمروز که لباسهایتان را بیرون می‌آورید﴾** زیرا مسلمانان در نیمروز برای خواب قیلوله (چاشتگاه) لباسهای خود را در می آورند **﴿و پس از نماز عشاء﴾** که این وقت نیز، وقت برهنه‌شدن از لباس و خلوت‌کردن با همسران است **﴿این سه نوبت برایتان عورت است﴾** عورات: یعنی ساعات برهنگی شماست که ستر و پوشش در آن ناقص و مختلّ می‌شود پس باید در این سه وقت، اطفال و بردگان خویش را به کسب اجازه دستور دهید و برایشان جایز نیست که بی‌اجازه بر شما در آیند. به قولی: حکم این آیه منسوخ است و این حکم در زمانی بوده که خانه‌ها در نداشته‌اند ولی حالا که اغلب مردم منازل و خانه‌هایشان را به دروازه مجهّز ساخته‌اند، نیاز به کسب اجازه از میان رفته است. به‌قولی‌دیگر: حکم این آیه منسوخ نیست بلکه در حقّ مردان و زنان ــ هر دو ــ ثابت و پابرجاست. امام ابوحنیفه گفته است: هیچ‌یک از علما بر منسوخ بودن حکم استئذان اصرار نورزیده‌است. امّا در **﴿غیر از این﴾** اوقات سه گانه **﴿نه بر شما و نه بر آنان هیچ گناهی نیست﴾** در داخل‌شدن غلامان و کنیزانتان بدون اجازه **﴿چراکه آنان بر شما طواف‌کننده‌اند﴾** یعنی: آنان خدمتکاران شماهستند لذا پیرامون شما در گردشند پس باکی نیست که در غیر این اوقات سه گانه بدون اجازه بر شما درآیند **﴿و بر همدیگر وارد می‌شوید﴾** آن غلامان و کنیزان نزد شما می‌آیند و شما نزد آنان، آنان برای خدمت کردن و شما برای به خدمت گرفتنشان پس اگر دستور کسب اجازه به همه وقت تسرّی یابد، شما در حرج و سختی می‌افتید **﴿خداوند آیات خود را این گونه برای شما روشن می‌کند﴾** آیاتی که دالّ بر احکام شریعت وی است **﴿و خدا دانای حکیم است﴾** بسیار داناست به منافع بندگانش، نهایت با حکمت و فرزانه است در

بیان مرادش .

وَإِذَا بَلَغَ ٱلْأَطْفَٰلُ مِنكُمُ ٱلْحُلُمَ فَلْيَسْتَـْٔذِنُوا۟ كَمَا ٱسْتَـْٔذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۹﴾

﴿**و چون کودکانتان به سنّ حُلُم رسیدند**﴾ یعنی : به حدّ احتلام و بلوغ رسیدند . خدای سبحان در اینجا حکم اطفالی را بیان می‌دارد که به حدّ احتلام می‌رسند.. در رأی اکثر علما ، رسیدن به حدّ حُلم ، یا با احتلام شدن است ، یا با رسیدن به سنّ پانزده‌سالگی . امّا ابوحنیفه می‌گوید : پسر تا آن‌گاه که به سنّ هجده‌سالگی نرسد و آن را تکمیل ننماید و دختر تا به سنّ هفده سالگی نرسد ، به بلوغ آنان حکم نمی‌شود . حدّ بلوغ در مورد دختران یک سال کم می‌شود زیرا رشد و بالندگی آنها بیشتر است . آری ! چون کودکانتان به این حدّ از رشد رسیدند ﴿**باید از شما اجازه بگیرند، همان‌گونه که کسانی که پیش از آنان بودند، اجازه گرفتند**﴾ یعنی چنان‌که بزرگسالانی که قبلاً ذکر آنان رفت ، از شما کسب اجازه کردند ، اینان نیز در تمام اوقات ــ اعم از اوقات خلوت و غیرآن ــ باید اجازه بگیرند ﴿**خدا آیاتش را این‌گونه برای شما بیان می‌دارد و خدا دانای حکیم است**﴾ داناست به مصالح بندگان ، حکیم است در بیان احکام .

ابن کثیر می‌گوید : «این آیات مشتمل است بر حکم اجازه خواستن (استئذان) اقارب و نزدیکان از همدیگر . ولی آنچه قبلاً در این سوره گذشت ، راجع به حکم استئذان بیگانگان از همدیگر بود لذا این آیات ، مکمّل آدابی است که در این سوره برای استئذان ذکر شد» .

وَٱلْقَوَٰعِدُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِى لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ

أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَٰتٍۭ بِزِينَةٍ ۖ وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

﴿ **و بر زنان بازنشسته‌ای** ﴾ یعنی: بر پیره‌زنان یائسه و از کار افتاده‌ای که به‌علّت کهنسالی، هم از عادت ماهیانه و هم از تولّد فرزند بازمانده‌اند، هم آنان ﴿ **که دیگر امید ازدواج ندارند** ﴾ یعنی: به‌سبب بزرگسالی دیگر شوق و طمعی در ازدواج و زناشویی ندارند ﴿ **بر آنان گناهی نیست که لباسهایشان را فرونهند** ﴾ زیرا مردان را به آنان رغبتی نیست لذا می‌توانند جامه‌های روواندازی را که بر روی جامهٔ پوشانندهٔ عورت خود پوشیده‌اند ـ از قبیل چادر و مانند آن ـ فرو نهند، نه آن جامه‌ای را که پوشانندهٔ عورتشان است ﴿ **به شرطی که زینتی را آشکار نکنند** ﴾ یعنی: زینتی را که در این فرمودهٔ باری‌تعالی: (وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ...) [آیهٔ / ۳۱] به پنهان‌ساختن آن مأمور شده‌اند، آشکار نکنند. یعنی: می‌توانند رواندازهایشان را فرو نهند، به شرط این‌که از فرونهادن آنها قصد آشکارساختن زینت و آرایش خود را نداشته باشند تا آن را در معرض دید مردان قرار داده و توجّه آنان را به خود جلب کنند ﴿ **و اگر طلب عفت کنند، برایشان بهتر است** ﴾ یعنی: اگر فرونهادن جامه را ترک کنند، این برایشان بهتر است ﴿ **و خداوند شنوای داناست** ﴾ بسیار شنواست نسبت به آنچه که می‌گویند، یا دربارهٔ آنها گفته می‌شود و بسیار داناست به قصد و هدفشان.

لَّيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا۟ مِنۢ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ

ءَابَآئِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَـٰتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَٰنِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَٰتِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ أَعْمَـٰمِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّـٰتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَٰلِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
خَـٰلَـٰتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ أَوْ صَدِيقِكُمْ ۚ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ
أَن تَأْكُلُوا۟ جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا ۚ فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا فَسَلِّمُوا۟
عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُبَـٰرَكَةً طَيِّبَةً ۚ كَذَٰلِكَ
يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْـَٔايَـٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: مسلمانان چون به جهاد می‌رفتند، کلیدهای خانه‌های خویش را به افراد از پامانده و زمینگیر داده و به ایشان می‌گفتند: برای شما حلال کردیم که از آنچه در خانه‌های ما وجود دارد بخورید امّا آن واماندگان از این کار احساس حرج و گناه کرده و می‌گفتند: درحالی‌که صاحبان آنها غایبند، ما به خانه‌هایشان داخل نمی‌شویم. پس این آیه برای رخصت‌دادن به آنان نازل شد.

﴿بر نابینا حرجی نیست﴾ حَرَجْ: در لغت تنگی را گویند و در اصطلاح شرع، مراد از آن گناه است **﴿و بر لنگ و بیمار و نیز بر خودتان حرجی نیست در این‌که﴾** شما و کسانی که با شما همراهند **﴿از خانه‌های خود بخورید﴾** یعنی: از خانه‌های فرزندان خود زیرا فرزند جزئی از خود شخص است، بدین جهت، فرزندان در آیه ذکر نشده‌اند، هم از این‌روی مفسّران گفته‌اند: خانهٔ پسر شخص خانهٔ خود اوست، به‌دلیل **حدیث‌شریف**: «أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيْكَ ✿ تو و مالت از آن پدرت هستید».

﴿یا﴾ بخورید از ﴿**خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان**﴾ به این ترتیب، باری‌تعالی اقارب بسیار نزدیک را ذکر کرد زیرا وجود قرابت زمینه‌ساز صدور اجازه برای آنهاست ﴿یا﴾ بخورید از ﴿**خانه‌ای که کلیدهایش را در اختیار دارید**﴾ یعنی: از خانه‌هایی که به اجازهٔ صاحبانشان در آنها مالک تصرّف هستید. این گروه شامل کسانی چون وکلا، بردگان یا انبارداران‌اند زیرا اینان مالک تصرّف در خانه‌های کسانی هستند که اجازهٔ داخل‌شدن به خانه‌هایشان را دارند و کلیدهای خانه‌های آنان را در اختیار دارند. همین گونه است نگهبان باغ که می‌تواند از میوهٔ آن بخورد. به قولی: حقّ استفاده از غذا برای این گروه‌ها درصورتی است که آن غذا در معرض استفادهٔ آنان گذاشته شده باشد امّا اگر غذا در مکانی دربسته و محفوظ قرار داده شده‌بود، خوردن از آن برایشان جایز نیست. ابوحنیفه با این آیه استدلال کرده‌است که اگر کسی از نزد محرم خویش چیزی را دزدید، دست وی قطع نمی‌شود، به‌سبب وجود شبههٔ اجازه و دیگر این‌که مال شخص از نزدیکان آن، محرَز و محفوظ نیست و محرز بودن مال، یعنی محاط بودن آن به حفاظ و نگهبان، شرط بریدن دست است ﴿یا﴾ بخورید از ﴿**خانه‌های دوستتان**﴾ زیرا دوست غالباً این اجازه را به دوست خویش می‌دهد و به این کار از ته دل راضی است.

نقل است که جمعی از دوستان حسن بصری در غیاب وی به خانه‌اش آمدند و در آن خوردنی‌های لذیذی را یافته شروع به خوردن آن کردند پس گرم خوردن بودند که او به خانه رسید و چون آنان را بر این حالت یافت، بسیار خوشحال شد و فرمود: خدا خیرتان بدهد، صحابهٔ رسول خدا ﷺ این‌گونه بودند. ﴿**بر شما گناهی نیست که باهم بخورید**﴾ از این خانه‌هایی که ذکر شد ﴿**یا پراکنده**﴾ برخی از اعراب از این‌که به تنهایی غذا بخورند احساس حرج می‌کردند و چه‌بسا که یک روز تمام گرسنه باقی می‌ماندند تا همراهی را بیابند که با آنان غذا بخورد، چنان که در

مقابل، کسانی بودند که از خوردن به طور دسته جمعی احساس حرج می‌کردند، از بیم آن‌که یکی بیش از دیگری غذا بخورد. پس خدای عزّوجلّ در این آیه رخصت داد که شخص می‌تواند به‌تنهایی غذا بخورد یا با گروه ولی خوردن با جمع، بابرکت‌تر و بهتر است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که مردی برای رسول خدا ﷺ گفت: «ما غذا می‌خوریم ولی سیر نمی‌شویم». حضرت فرمودند: «شاید شما پراکنده و تنهاتنها غذا می‌خورید، بر غذای خود دشسته‌جمعی گرد آیید و نام خدای تبارک‌وتعالی را بر سر غذایتان ببرید، قطعاً خدای عزّوجلّ در آن برای شما برکت می‌نهد». **﴿پس چون به خانه‌هایی﴾** که ذکر آنها گذشت، یا غیرآن از خانه‌ها **﴿درآمدید، به‌یک‌دیگر سلام کنید﴾** یعنی: به سلام گفتن بر اهل آن خانه و کسانی از مسلمانان که در آن هستند، ابتدا کنید **﴿به تحیّه‌ای﴾** یعنی: سلام و درود بگویید به درودی که **﴿از جانب خداوند﴾** ثابت شده است. یعنی: این طلب سلامتی و رحمت و برکت برای کسانی که به آنان سلام می‌گویید، از جانب خدای عزّوجلّ است، یا به امر وی ثابت است و از جانب وی مشروع شده است، سلام و درودی **﴿که مبارک است﴾** یعنی: بسیار باخیر و بابرکت است و **﴿پاکیزه﴾** است، که روان شنونده با آن نوازش یافته و بر دل وی گوارا و خوش می‌نشیند. به قولی: مراد از خانه‌ها در اینجا: خانه‌های مسکونی و غیرآنهاست، یعنی: انسان باید بر اهل خانه‌های مسکونی سلام بگوید امّا در خانه‌های غیرمسکونی بر خود سلام بگوید چنان‌که از عمر و ابن عبّاس ﷺ روایت شده‌است که فرمودند: «چون به مسجد یا خانهٔ غیرمسکونی وارد می‌شوی، بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْنا وَعَلَى عِبادِ اللهِ الصَّالِحِيْن ۞ سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند». اگر در خانهٔ غیرمسلمانی درآمدی، بگو: «اَلسَّلامُ عَلَى مَنِ التَّبَعَ الْهُدٰى ۞ سلام بر پیروان هدایت». یا بگو: «اَلسَّلاَمُ عَلَيْنَا وَعَلٰى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِيْن ۞ سلام برما و بر بندگان شایستهٔ خداوند». ضحّاک می‌گوید: «اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُاللهِ وَ بَرَكَاتُهُ ۞ در سلام ده حسنه است، در سلام به اضافهٔ رحمت

بیست حسنه و با برکات سی حسنه». ﴿خداوند آیات خود را این گونه برای شما بیان می‌کند تا بیندیشید﴾ یعنی: تا زمینهٔ درک و فهم آیات خدای سبحان برای شما فراهم آید.

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِذَا كَانُواْ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُواْ حَتَّىٰ يَسْتَـْٔذِنُوهُ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَـْٔذِنُونَكَ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ۚ فَإِذَا ٱسْتَـْٔذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَٱسْتَغْفِرْ لَهُمُ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٢﴾

﴿جز این نیست که مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و چون در کاری جامع با او باشند﴾ یعنی: هنگامی که با پیامبر ﷺ بر طاعتی همراه باشند که نیاز به همگرایی و اجتماع و اشتراک مساعی دارد، مانند برگزاری نماز جمعه، نمازهای عید قربان و عید فطر، جهاد و مانند آنها ﴿به جایی نمی روند تا از وی کسب اجازه نکنند﴾ مفسّران می‌گویند: چون رسول خدا ﷺ در روز جمعه بر منبر می‌رفتند و کسی می‌خواست تا برای قضای حاجت یا عذری از مسجد بیرون رود، از آن بیرون نمی‌رفت تا روبروی رسول خدا ﷺ به گونه‌ای قرارگیرد که ایشان او را ببینند و بدانند که او برای آن برخاسته‌است تا اجازه بگیرد پس رسول خدا ﷺ به هر کس از آنان که می‌خواستند اجازه می‌دادند. آری! مؤمنان باید با پیشوای خویش این‌چنین باشند، از فرمان وی مخالفت و سرپیچی نکنند و از

هیچ تجمّعی از اجتماعاتی که او تشکیل می‌دهد، جز به اجازهٔ آن امام و پیشوا بازنگردند، به‌نحوی که حرکت آنان در معرض دید و دریافت او باشد. به قولی: مراد از (أمرجامع) کار بزرگی است که به گردهمایی صاحبان رأی و تجربه نیاز داشته باشد **﴿در حقیقت، کسانی که از تو اجازه می‌خواهند، آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند﴾** این تأکیدی است بر آنچه که در اوّل آیه ذکر شد. یعنی: اجازه گرفتن از پیامبر ﷺ مصداقی روشن بر درستی ایمان مؤمنان به خدا و رسول وی است **﴿پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند﴾** یعنی: برای انجام دادن اموری که مورد عنایت و محلّ نیاز آنان است **﴿به هر کس از آنان که خواستی، اجازه ده﴾** و هر کس را که می‌خواستی بازدار، برحسب آنچه که مصلحت اقتضا می‌کند. این تعبیر دلالت می‌کند بر این که برخی از احکام به رأی رسول خدا ﷺ واگذار شده است **﴿و از خدا برایشان آمرزش بخواه، بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است﴾** این تعبیر اشاره به آن دارد که اجازه‌خواستن از رسول خدا ﷺ هرچند با عذری موجّه همراه باشد امّا از شایبهٔ ترجیح دادن کار دنیا بر کار آخرت خالی نیست پس بهتر آن است که اجازه گرفته نشود.

کلبی در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: رسول خدا ﷺ در خطابه‌هایشان متعرّض منافقان شده و آنان را سرزنش می‌کردند پس منافقان به چپ و راست می‌نگریستند و چون کسی آنان را نمی‌دید پنهانی از کناری بیرون رفته و نماز نمی‌خواندند امّا اگر کسی آنان را می‌دید، از ترس بر جای خود می‌ماندند و نماز می‌گزاردند، همان بود که این آیه نازل شد. بعد از نزول این آیه، هیچ مؤمنی از محضر پیامبر ﷺ برای حاجت و نیاز خویش بیرون نمی‌رفت تا این‌که از رسول خدا ﷺ اجازه نمی‌گرفت ولی منافقان بدون اجازه بیرون می‌رفتند.

لَّا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ قَدۡ يَعۡلَمُ

ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذًا ۚ فَلْيَحْذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

﴿ **فراخواندن رسول خدا را در میان خود، مانند فراخواندن بعضی از خودتان به بعضی دیگر قرارندهید** ﴾ یعنی: اگر رسول خدا ﷺ شما را به اجتماعی فراخواند، از نزد وی بدون کسب اجازه متفرّق نشوید. یا معنی این است: پیامبر ﷺ را چنان مورد خطاب قرارندهید که همدیگر را در بعضی از حالات با بی‌پروایی و از روی بی‌مبالاتی مورد خطاب قرار می‌دهید، یا بدون اجازه از مجلس بیرون می‌روید، یا صدایتان را بلند می‌کنید پس مراد این است که وقتی پیامبر ﷺ مخاطب شماست، در کمال ادب و ملایمت بگویید: یارسول‌الله! و با درشتی و خشونت نگویید: ای محمّد! لذا خدای عزّوجلّ مؤمنان را در این آیه، به تشریف و تعظیم پیامبر ﷺ فرمان داد و این‌که باید باکمال ادب و فروتنی با ایشان برخورد کنند. به‌قولی معنی این است: پیامبر ﷺ را در معرض آن قرار ندهید تا بر شما خشم گرفته و در حقّتان دعای بد کند زیرا دعای وی مانند دعاهای شما نیست و قطعاً مورد اجابت قرار می‌گیرد ﴿ **به یقین خدا کسانی از شما را که پناه‌جویان و پنهانی از نزد او می‌گریزند، می‌شناسد** ﴾ آنان منافقان بودند که پنهانی و مخفیانه از نماز جمعه به بیرون گریخته و بعضی به بعضی دیگر می‌چسبیدند تا خود را از دید رسول خدا ﷺ پنهان کنند همچنین از اجتماعاتی که برای جهاد و مانند آن برگزار می‌شد، پنهانی بیرون می‌رفتند. (لِواذْ) نیرنگ پنهانی است. ﴿ **پس کسانی که از فرمان او تمرّد می‌کنند** ﴾ یعنی: کسانی که از فرمان رسول خدا ﷺ که همان راه و برنامهٔ ایشان است سر می‌پیچند و به مقتضای فرمان وی عمل نمی‌کنند و پنهانی بیرون می‌روند تا از عمل به طاعت وی سرباز زنند ﴿ **باید برحذر باشند از آن که فتنه‌ای بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند** ﴾ فتنه: کشته‌شدن و بلایای تکان‌دهنده است. به

قولی: کوبیدن مُهر بر دلهایشان است. ابن کثیر در تفسیر (فِتْنَةٌ) می‌گوید: «مراد از فتنه در اینجا، کفر یا نفاق یا بدعت است».

أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ قَدْ يَعْلَمُ مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا۟ ۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌۢ ﴿٦٤﴾

﴿هان﴾ بدانید که ﴿بی‌شک آنچه در آسمانها و زمین است﴾ یعنی: تمام مخلوقات ﴿از آنِ خداوند است﴾ پس به هوش باشید که با فرمان چنان ذات باعظمتی مخالفت نکنید ﴿به‌یقین آنچه را که شما برآنید﴾ ای بندگان از احوال و اوضاع ﴿می‌داند﴾ پس شما را به‌حسب آن جزا می‌دهد ﴿و روزی که به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند﴾ یعنی: و می‌داند روزی را که به‌سوی او بازگردانده می‌شوید ﴿آن‌گاه آنان را از آنچه کرده‌اند﴾ از اعمال آشکار و نهان ﴿خبر می‌دهد﴾ و برحسب آنچه عمل کرده‌اند، آنان را جزا می‌دهد ﴿و خدا به هرچیزی داناست﴾ پس هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ فرقان
مکّی است و دارای ۷۷ آیه است.

وجه تسمیه: در این سوره به بیان آیات و معجزاتی پرداخته شده که حجّت حق در آنها به طور کامل آشکار و فرق میان حق و باطل در آن تماماً جلوه گـر است ، از این روی این سوره « فرقان » نامیده شد .

محور این سوره همچون سایر سوره‌های مکّی ، اصول عقیده ، یعنی تـوحید ، نبوّت و معاد است .

تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾

﴿بزرگ و خجسته است کسی که بر بندهٔ خود فرقان را نازل کرد ﴾ تَبٰارَك : بـرکت ، کثرت است از هرچیزی . فرّاء می‌گوید : « تبارک » و « تقدّس » در عربی یک چیز است و هردو به معنای عظمت و بزرگی است . فرقان : قرآن است که میان حقّ و

باطل جدایی افگنده و هدایت را از گمراهی و حلال را از حرام متمایز می‌گرداند. «نَزَّلَ» از باب «تَنْزِیل» است که مفید معنای نزول در روندی تدریجی ــ درحالی بعد از حال دیگر و باری پس از بار دیگر به‌دفعات ــ برحسب حوادث و رویدادها است. نزول قرآن از آسمان دنیا بر حضرت محمّد ﷺ به این شیوهٔ تدریجی بوده است تا بیان و روشنگری آن بلیغ‌تر و تأثیرگذاری آن بیشتر و بزرگتر باشد. مراد از «بنده‌اش»، پیامبر گرامی ما حضرت محمّد ﷺ اند و توصیف ایشان به عبودیّت و بندگی، برای تکریم و گرامی‌داشت ایشان در مقام منّت گذاشتن بر ایشان با نزول قرآن است زیرا مقام عبودیّت، مقام بس بزرگی است ﴿**تا برای عالمیان هشداردهنده‌ای باشد**﴾ یعنی: فرقان را بر بندهٔ خود محمّد ﷺ بدین خاطر نازل کرد تا بیم‌دهندهٔ این حقیقت برای انس و جنّ باشد که بعد از مرگ برانگیخته می‌شوند و به‌سوی خدای عزّوجلّ محشور می‌گردند تا آنان را دربرابر اعمالشان جزا و پاداش دهد.

ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ﴿٢﴾

آری! قرآن را ﴿**همان کس**﴾ فرو آورده ﴿**که فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ اوست**﴾ نه از غیر وی پس اوست متصرّف در آسمانها و زمین و همگی در وجود و بقای خویش به او محتاجند ﴿**و**﴾ همو که ﴿**هیچ فرزندی نگرفته‌است**﴾ چنان‌که یهود و نصاری در مورد عُزَیرْ و مسیح چنین پندار باطلی دارند ﴿**و برای او در فرمانروایی شریکی نیست**﴾ چنان‌که طوایف مشرکان ــ اعم از بت‌پرستان، دوگانه‌پرستان و اهل شرک خفی ــ می‌پندارند ﴿**و همه‌چیز را آفریده است**﴾ از تمام موجودات ﴿**آن‌گاه چنان‌که در خور آن بوده، آنها را به‌اندازه مقدّر کرده است**﴾ با ارادهٔ

حکیمانهٔ خویش پس هرچیز را آن‌گونه که مناسب حال و به‌صلاح وضعیت اوست، آفریده و مقدّرات وی ـ اعم از اجل و روزی و سایر امور وی ـ را مقرّر و معیّن ساخته است، به طوری که حجم، شکل، وظیفه، کار، زمان، مکان و میزان هماهنگی آن‌موجود با دیگر پدیده‌ها در این هستی بزرگ به دقّت سنجیده شده و مقدّرات وی بر همان نحوی جریان یافته که حق تعالی در برنامهٔ آفرینش وی مقدّر کرده است.

وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً لَّا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ وَلَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗا وَلَا يَمۡلِكُونَ مَوۡتٗا وَلَا حَيَوٰةٗ وَلَا نُشُورٗا ﴿٣﴾

﴿**و به‌جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند**﴾ یعنی: مشرکان برای خود ـ بجز خدای متعال ـ خدایان و معبودانی گرفته‌اند ﴿**که چیزی نمی‌آفرینند**﴾ یعنی: معبودانی از سنگ و بشر و درخت و خورشید و ماه و ستارگان که به آفریدن چیزی از چیزها قادر نیستند ﴿**و خود آفریده می‌شوند**﴾ یعنی: خدای سبحان آنان را می‌آفریند ﴿**و برای خود نه اختیار زیانی را دارند و نه سودی را**﴾ پس درحالی که آن معبودان برای خود اختیار سود وزیانی را ندارند، دیگر چگونه برای پرستشگران خود مالک و صاحب‌اختیار سود و زیانی هستند؟ ﴿**و نه مرگی را مالکند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را**﴾ یعنی: معبودان باطلشان بر میراندن زندگان و زنده‌ساختن مردگان و برانگیختن آنان از قبرهایشان، هیچ قدرت و توانایی‌ای ندارند پس چگونه آنها عبادت آفرینندهٔ میرانندهٔ پدیدآورندهٔ سود و زیان را فروگذاشته و به عبادت آن موجودات بی‌جان روی می‌آورند؟!

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ إِفۡكٌ ٱفۡتَرَىٰهُ وَأَعَانَهُۥ عَلَيۡهِ قَوۡمٌ ءَاخَرُونَۖ فَقَدۡ جَآءُو ظُلۡمٗا وَزُورٗا ﴿٤﴾

خدای متعال در این آیات چندین شبههٔ مشرکان را طرح کرده و به ردّ آنها می‌پردازد. اوّلین شبهه این بود: ﴿**و کافران گفتند: این**﴾ قرآن ﴿**جز دروغی نیست که خود**﴾ محمّد ﷺ ﴿**آن را بربافته است**﴾ و از نزد خود برساخته است ﴿**و گروهی دیگر او را بر آن**﴾ یعنی: بر افترا و برساختن قرآن ﴿**یاری کرده‌اند**﴾ مراد آنها از «گروهی دیگر»، برخی از یهود و نصارا هستند. این سخن بسیاری از کفّار در هر زمان و مکانی است و مبشّران و مشرکان در این‌باره کتابها پرداخته و زحمت‌ها کشیده‌اند امّا هر چه کوشیده‌اند جز رسوایی چیز دیگری برنیندوخته‌اند ﴿**و قطعاً ستم و دروغی**﴾ بس هولناک و بزرگ و آشکار ﴿**در میان آوردند**﴾ با این سخنان و نسبتهای بی‌بنیادشان زیرا شخص عربی‌ای را در موضعی قراردادند که گویا از شخص عجمی رومی‌ای سخنی را دریافته که در فصاحت خود تمام فصحای عرب را درمانده کرده است و ستمی از این بیش چیست که حقیقت را وارونه کنند!!.

وَقَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٱكۡتَتَبَهَا فَهِيَ تُمۡلَىٰ عَلَيۡهِ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلٗا ﴿٥﴾

شبههٔ دوم مشرکان این بود: ﴿**و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است**﴾ یعنی: قرآن افسانه‌های پیشینیان و نشأت‌یافته از اخبار و خرافات آنان است ﴿**که آن را بازنوشته است**﴾ یعنی: محمّد ﷺ آن را از زبان مردمی دیگر برگرفته و از آنها بازنویسی آن را طلب کرده است، یا: آن را برای خود باز نوشته است ﴿**و صبح و شام بر او املا**

می‌شود﴾ یعنی: بعد از آن‌که آنها را بازنویسی کرده آن را از دهان کسانی که بر وی املا می‌کنند، حفظ می‌کند و خوب فرامی‌گیرد ـ زیرا او خود امّی و ناخوان بوده توان این را ندارد که آن را از روی این نوشته‌ها بخواند پس این گروه از بامداد تا شام مرتّباً این اسطوره‌ها و داستانها را به وی تعلیم می‌دهند و دیکته می‌کنند. به‌قولی معنی «صبح و شام» این است: آنان دائماً در تمام اوقات محمّد ﷺ را تحت آموزش خود دارند.

خدای متعال در ردّ آنان می‌فرماید:

قُلْ أَنزَلَهُ ٱلَّذِي يَعْلَمُ ٱلسِّرَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٦﴾

﴿بگو: آن را کسی نازل کرده که هر راز نهانی را در آسمانها و زمین می‌داند﴾ یعنی: این قرآن از سنْخ آن چیزهایی نیست که با یاری و نوشتن دیگران از روی داستانهای دروغین و اخبار و افسانه‌های پیشینیان بتواند سرهم‌بندی شود بلکه این قرآن وحیی آسمانی است که آن را کسی نازل کرده که همه‌چیز را می‌داند و چیزی از چیزها از میدان علم و نظارت وی پنهان نیست، شاهد مدّعا این‌که قرآن مشتمل بر علوم و اسراری است که عادتاً ناممکن است محمّد ﷺ یا دیگران آنها را در هنگام نزول قرآن دانسته باشند، که خود این به تنهایی دلیل بزرگی بر این امر است که قرآن از بارگاه خدای عزّوجلّ است، از همین‌روست که شما از معارضهٔ قرآن درمانده‌اید و سوره‌ای همانند آن را نتوانسته و نخواهید توانست به میان آورید **﴿بی‌گمان او آمرزندهٔ مهربان است﴾** هم بدین جهت بر مجازات شما شتاب نمی‌کند و به شما مهلت می‌دهد.

ابن کثیر می‌گوید: «این فراخوانی‌ای است از آنان به‌سوی توبه و انابت».

وَقَالُواْ مَالِ هَٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأۡكُلُ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشِي فِي ٱلۡأَسۡوَاقِ لَوۡلَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مَلَكٞ فَيَكُونَ مَعَهُۥ نَذِيرًا ﴿٧﴾

سومین شبههٔ مشرکان که در آن پنج صفت را که به زعم آنان با نبوّت در تعارض است مطرح کردند، عبارت است از: ﴿و گفتند: این پیامبر را چه شده‌است﴾ آن حضرت ﷺ را از روی استهزا و تمسخر «پیامبر» نامیدند در حالی‌که به پیامبری ایشان عقیده نداشتند ﴿که خوراک می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟﴾ یعنی: او را چه شده‌است که غذا می‌خورد چنان‌که ما می‌خوریم و در بازارها به طلب معیشت خود راه می‌رود چنان‌که ما راه می‌رویم؟ این چه‌گونه پیامبری است؟ به‌پندار آنها اگر محمّد ﷺ به‌راستی پیامبر بود، باید از غذا و کار و کسب بی‌نیاز می‌بود ﴿چرا به سوی او فرشته‌ای نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟﴾ به این ترتیب خواستار آن شدند که فرشته‌ای همراه پیامبر ﷺ باشد که وی را در امر رسالت یاری و پشتیبانی و تصدیق کرده و بر رسالت وی گواهی دهد.

أَوۡ يُلۡقَىٰٓ إِلَيۡهِ كَنزٌ أَوۡ تَكُونُ لَهُۥ جَنَّةٞ يَأۡكُلُ مِنۡهَاۚ وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ﴿٨﴾

﴿یا چرا﴾ از آسمان ﴿گنجی بر او افگنده نشده﴾ تا با بهره‌گیری از آن، از طلب روزی بی‌نیاز باشد ﴿یا چرا باغی ندارد که از آن بخورد؟﴾ و هر کجا می‌رود آن باغ هم با وی برود تا به‌وسیلهٔ آن بر ما مزیّتی داشته باشد ﴿و ستمکاران گفتند: جز از مردی جادوزده پیروی نمی‌کنید﴾ که عقل وی مغلوب سحر و جادو شده‌است. این تعبیر بیانگر آن است که تمام این پیشنهادها و سخنانشان ظالمانه و ستمگرانه و به

دور از عدل و انصاف بوده است.

ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَٰلَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ﴿٩﴾

﴿**بنگر**﴾ ای محمد ﷺ! و تو خود به خویشتن داناتری ﴿**که چگونه برای تو مثلها زدند**﴾ و تو را مفتری وجادو زده ... خواندند تا به‌وسیلۀ این سخنان یاوه به تکذیب متوسّل گشته و بر انکارت راه برند. «أمثال»: عبارتند از سخنان نادر و پیشنهادات عجیب‌وغریب. یعنی: همان چیزی که مشرکان علیه آن حضرت ﷺ به میان کشیدند ﴿**پس گمراه شدند**﴾ از راه صواب، چرا که از رسالت و پیامبری تصوّر مادی محضی داشته و نبوّت را بر احوال صاحبان سلطه و نفوذ دنیوی قیاس می‌کنند ﴿**درنتیجه هیچ راهی نمی‌یابند**﴾ به‌سوی حق پس در طعنه‌زدن به نبوّتت به راه‌های باطل سرگردانند.

تَبَارَكَ ٱلَّذِيٓ إِن شَآءَ جَعَلَ لَكَ خَيۡرٗا مِّن ذَٰلِكَ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَيَجۡعَل لَّكَ قُصُورَۢا ﴿١٠﴾

خثیمه در بیان **سبب‌نزول** آیۀ کریمه می‌گوید: از بارگاه خدای منّان به رسول خدا ﷺ پیغام رسید که: اگر می‌خواهی کلیدهای زمین و گنجینه‌های آن را به تو می‌دهیم و این نزد ما چیزی از پاداش آخرتت را کم نمی‌کند و اگر می‌خواهی گنجینه‌های دوجهان را برایت در آخرت جمع گردانیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: نه! بلکه هردو را در آخرت می‌خواهم. پس آیۀ مبارکه نازل شد.

روایت شده است که این آیه را رضوان کلیددار بهشت ــ درحالی‌که جبرئیل علیه السلام نیز همراه وی بود ــ بر رسول خدا ﷺ نازل کرد. چون رضوان فرود آمد، بر رسول خدا ﷺ سلام کرد و گفت: ای محمّد! ربّ‌العزّة به تو سلام می‌گوید و بعد از آن این صندوقچه‌ای است ــ بناگاه دیدند که صندوقچه‌ای از نور است که می‌درخشد ــ سپس گفت: پروردگارت به تو می‌گوید: کلیدهای گنجهای دنیا درون این صندوقچه است و بدان‌که دادن اینها به تو، از عطایای آخرتت نیز به‌اندازهٔ بال پشه‌ای کم نمی‌کند. در این اثنا رسول خدا ﷺ به‌سوی جبرئیل علیه السلام نگریستند، نگاهی حاکی از آن که مشورت وی را می‌طلبند، جبرئیل علیه السلام دست خویش را بر زمین زد. یعنی: به این امر اشاره داشت که نپذیرند. رسول خدا ﷺ فرمودند: ای رضوان! مرا به آنها نیازی نیست، نزد من فقر و این‌که بنده‌ای شکیبا و شکرگزار باشم دوست‌داشته‌تر است. رضوان گفت: چه نیکو انتخابی کردی، خدا جل جلاله با توست.

﴿**بزرگ و خجسته است کسی که اگر بخواهد برایت بهتر از این**﴾ چیزهایی که مشرکان در دنیا پیشنهاد کردند ﴿**قرار می‌دهد، باغهایی که از فرودست آنها جویباران روان است و برای تو قصرها پدید می‌آورد**﴾ قَصْر: کاخ برافراشته است. قریش هر خانه‌ای از سنگ را ــ چه کوچک باشد چه بزرگ ــ قصر می‌نامند.

بَلۡ كَذَّبُواْ بِٱلسَّاعَةِۖ وَأَعۡتَدۡنَا لِمَن كَذَّبَ بِٱلسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾

﴿**نه! بلکه آنها قیامت را دروغ انگاشتند**﴾ یعنی: بلکه آنها عجیب‌تر از همهٔ اینها را آوردند و آن تکذیبشان به روز قیامت است پس ازاین‌روی نه از دلایل بهره‌ای می‌برند و نه در آنها تأمّل می‌کنند بنابراین، منشأ انکار آنها از وحدانیّت

خداوند ﷻ و حقّانیّت دعوتت و عاملی که آنها را به گفتن این سخنان یاوه وا می‌دارد، همانا انکار روز قیامت است ﴿و برای کسانی که قیامت را دروغ انگارند، دوزخ را آماده کرده‌ایم﴾ که در آن معذّب می‌گردند.

إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا ﴿١٢﴾

﴿**چون دوزخ از جایی دور آنان را ببیند، از آن غیظ و زفیری می‌شنوند**﴾ غیظ: خروشی است که از دوزخ بر می‌آید و به خشم و غیظ آن بر کفّار دلالت می‌کند. زفیر: خروشی است که به هنگام شدّت خشم از درون شخص بیرون می‌آید. یعنی: دوزخ چنان بر کفّار خشمگین و خروشان است که نزدیک است از شدّت خشم بر آنان، از هم بدرّد.

وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿١٣﴾

﴿**و چون در مکانی تنگ از آن انداخته شوند**﴾ وصف‌کردن این مکان از دوزخ به تنگی، برای آن است که بر نهایت سختی و بلای فرود آمده بر آنان دلالت کند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ از این معنی موردسؤال قرار گرفتند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنان باچنان فشاری به دوزخ درآورده می‌شوند چنان‌که میخ به فشار در دیوار فرو برده می‌شود». ﴿**دست‌وپابسته**﴾ دست‌هایشان در دوزخ با غُل‌وزنجیر به گردنهایشان بسته شده‌است. به‌قولی معنای (مُقَرَّنِیْن) این است که: با شیاطین به‌هم بسته و پیوسته گردانیده شده‌اند، یعنی: هرکدام از آنان به شیطان خویش همراه شده

﴿آنجاست﴾ یعنی: در آن مکان تنگ و خفقانی است ﴿که خواهان نابودی شوند﴾ یعنی: در آنجاست که سخت بی‌تاب شده در حقّ خود نابودی را آرزو می‌کنند و فریاد می‌زنند که: ای هلاکت! ما را دریاب، از شدّت بلایی که بر آنان نازل شده‌است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «ثبور: جمع‌کنندهٔ معانی هلاکت، بربادی، ویرانی و زیان است». در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن مالک ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «اوّلین کسی که بروی جامه‌ای از آتش پوشانده می‌شود ابلیس است، او آن جامه را بر پیشانی خویش گذاشته و از پشت سر خویش آن را می‌کشد درحالی‌که نسل وی به‌دنبال وی اند و در این حال فریاد می‌کشد: ای هلاکت! کجایی، مرا دریاب! و نسل و تبار وی هم فریاد می‌کشند: ای هلاکت ما را دریاب! تا چون در پرتگاه دوزخ قرار داده شوند، ابلیس می‌گوید: یا ثبوراه! یعنی: ای هلاکت! مرا دریاب. و نسل و تبارش نیز چنین بانگی بر می‌آورند، در این هنگام به آنان گفته می‌شود:

لَّا تَدۡعُواْ ٱلۡيَوۡمَ ثُبُورٗا وَٰحِدٗا وَٱدۡعُواْ ثُبُورٗا كَثِيرٗا ﴿١٤﴾

﴿امروز یک‌بار نابودی را نخواهید بلکه بسیار نابودی را بخواهید﴾ یعنی: امروز در حقّ خود یک‌بار دعای هلاکت نکنید بلکه بارها هلاکت و نابودی را بخواهید زیرا عذابی که شما در آن قرارداربد، سخت‌تر از بارها هلاکت و نابودی است چراکه مدّت این عذاب طولانی و پایان‌ناپذیر است در حالی‌که سختی و عذاب مرگ چند لحظه‌ای بیش نیست. مراد: نا امیدساختن آنان از تحقّق آرزوی هلاکت و نابودیی است که نجات‌دهندهٔ آنان از آن عذاب سخت است.

قُلۡ أَذَٰلِكَ خَيۡرٌ أَمۡ جَنَّةُ ٱلۡخُلۡدِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۚ كَانَتۡ لَهُمۡ

جَزَآءً وَمَصِيرًا ﴿١٥﴾

﴿بگو: آیا این﴾ عقوبت ﴿بهتر است، یا بهشت جاویدان که به پرهیزکاران وعده داده شده است﴾ یعنی: آیا این فرو رفتنشان در کام فروزان آتش ماندگار بهتر است، یا بهشت جاویدانی که نعمتهای آن را هیچ گسست و انقطاعی نیست؟ بهشت ﴿برایشان﴾ یعنی: برای بهشتیان ﴿پاداش و بازگشت‌گاه است﴾.

لَّهُمْ فِيهَا مَا يَشَآءُونَ خَٰلِدِينَ ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَّسْـُٔولًا ﴿١٦﴾

﴿جاودانه هر چه بخواهند در آنجا دارند﴾ از انواع نعمتها و لذّتهای خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی، مسکن‌های دلنواز، مرکب‌های راهوار، منظره‌های روح‌نواز و غیراینها از نعمتهایی که نه هیچ چشمی آنها را دیده و نه هیچ گوشی آنها را شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است. ﴿این وعده‌ای است بر عهدهٔ خداوند که درخواست کرده شده‌است﴾ یعنی: این وعده‌ای است که بهشتیان وفا به آن را از پروردگارشان درخواست کرده‌اند و او هم به این وعده وفا می‌کند و مسئول تحقّق این وعده است.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِى هَٰٓؤُلَآءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا۟ ٱلسَّبِيلَ ﴿١٧﴾

﴿و روزی که آنان را با آنچه که به‌جای خدا می‌پرستند﴾ از بتان، فرشتگان، جنّیان، مسیح و عُزَیر، یا مخصوصاً بتان ﴿محشور می‌کند آن‌گاه به معبودان می‌گوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود گمراه شدند؟﴾ آیا گمراهی آنان براساس دعوت و

فراخوانی شما بوده است، یا که آنان خود از راه حق گمراه شده‌اند ــ آن‌گاه که شما را پرستش کردند. فایدهٔ این سؤال، سرکوب و سرزنش پرستشگران آنهاست.

قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ مَا كَانَ يَنۢبَغِي لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِن مَّتَّعۡتَهُمۡ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ نَسُواْ ٱلذِّكۡرَ وَكَانُواْ قَوۡمَۢا بُورٗا ﴿١٨﴾

﴿**می‌گویند: تو را به پاکی یاد می‌کنیم**﴾ این تعبیر بیانگر تعجّب معبودان است از آنچه که به آنان نسبت داده شده‌است زیرا آن معبودان، فرشتگان یا پیامبران گرامی خداوند ﷺ، یا هم جماداتی بی‌عقل و شعورند پس چگونه از آنان چنین چیزی قابل تصوّر است ﴿**ما را نسزد که جز تو اولیایی برای خود برگیریم**﴾ یعنی: برای ما درست نیست و ما را هرگز نسزد که جز تو دوستان و اولیایی برگرفته و آنهارا پرستش نماییم پس چگونه بندگانت را به‌سوی این امر فرامی‌خوانیم که ما را موردپرستش قرار داده و عبادت تو را ترک کنند، با این‌که ما خود، غیر تو را نمی‌پرستیم ﴿**ولی تو آنان و پدرانشان را بهره‌مند ساختی**﴾ به اموال، اولاد، طول عمر، سلامت از عذاب و برخورداری از نعمت‌ها ﴿**تا آنجا که ذکر تو را فراموش کردند**﴾ یعنی: تا بدانجا که از یادت غافل شده، پندت را فراموش کرده و. تدبّر در کتابت را ترک کردند و از نگرش و اندیشه در عجایب صنع و آفرینش شگفت‌آورت روی برتافتند ﴿**وگروهی نابودشده گشتند**﴾ یعنی: با فراموشی یاد تو، نابود شدند.

فَقَدۡ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسۡتَطِيعُونَ صَرۡفٗا وَلَا

نَصْرًا ۚ وَمَن يَظْلِم مِّنكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾

سپس به مشرکان می‌گوییم: ﴿قطعاً خدایانتان شما را در آنچه می‌گویید، تکذیب کردند﴾ یعنی: خدای سبحان در هنگام بیزاری‌جستن معبودان از پرستشگران باطلشان، خطاب به مشرکان می‌گوید: اینک معبودان سخن شما را در این‌که آنان خدایانتان بوده‌اند، تکذیب کردند ﴿در نتیجه نه می‌توانید عذاب را از خود دفع کنید﴾ ای گروه مشرک! ﴿و نه خود را یاری نمایید﴾ یعنی: نه کسی را می‌یابید که شما را یاری داده از عذاب الهی برهاند.

سپس تمام مکلّفان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ﴿و هر کس از شما که ستم کرده‌باشد﴾ یعنی: شرک ورزیده باشد زیرا ظلم عبارت از گذاشتن یک چیز در غیر جایگاه آن است ﴿عذابی بزرگ به او می‌چشانیم﴾ با جاودان نگه داشتنش در دوزخ.

وَمَآ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ إِلَّآ إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِى ٱلْأَسْوَاقِ ۗ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ ۗ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢٠﴾

﴿و پیش از تو پیامبرانی را نفرستادیم جز این‌که﴾ آنها هم مانند همه افراد بشر ﴿غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند﴾ زیرا پیامبران ﷺ نیز بشرند و از پاسخگویی به نیازهای بشریشان بی‌نیاز نمی‌باشند پس ای محمّد ﷺ! تو نیز همچنان هستی بنابراین غذاخوردن و راه‌رفتن در بازارها، مانع از آن نیست که فرستاده‌ای از جانب خداوند ﷻ نباشی پس چرا می‌گویند: این پیامبر را چه

شده‌است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ ﴿**و برخی از شما را برای برخی‌دیگر آزمونی قراردادیم**﴾ پس این یکی پیامبری است مکلّف به بیم دهی و انذار و آن دیگری مکلّف به پیروی است، این یکی عالم است و آن دیگر جاهل، این یکی سبک‌سر است و آن دیگر حلیم و بردبار، این یکی توانگر است و آن یکی فقیر... ما همه را به وسیلهٔ یک‌دیگر می‌آزماییم. از این باب است آزمودن شخص سالم به وسیلهٔ بیمار و آزمودن شخص شریف به وسیلهٔ انسان فرومایه تا میزان پرداختن هر یک به تکلیف خویش دربرابر دیگری، یا آزار رسانی این یکی برای دیگری، در عینیّت شناخته شود پس همه به برپاداشتن حکم الهی مکلّفند و صبر و پایداری رفیق تکلیف است.

در جاهلیّت چنان بود که چون شخص فروافتاده‌ای از غیراشراف، قبل از شخص اشرافی مسلمان می‌شد، آن شخص اشرافی از اسلام روی برمی‌تافت و می‌گفت: بعد از وی دیگر من مسلمان نمی‌شوم زیرا اگر چنین کنم، او در اسلام بر من فضل و سابقه دارد. به همین علّت در کفر خویش پابرجا می‌ماندند.

﴿**آیا شکیبایی می‌ورزید؟**﴾ در راه حق، با مشاهدهٔ این حال سخت و این ابتلای بزرگ؟ این استفهامی است که به معنی امر است، یعنی: باید شکیبایی و پایداری ورزید. نظیر این فرمودهٔ خدای متعال: (فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُوْنَ ۞ آیا شما (از شراب و قمار) دست بردار هستید؟) [مائده/۹۱] یعنی: دست بردارید. یا این جمله علّت است برای جملهٔ قبل: (وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً)، که در این صورت معنی چنین می‌شود: بعضی از شما را برای بعضی‌دیگر مایهٔ آزمونی ساخته‌ایم تا بدانیم که کدام یک از شما پایداری و شکیبایی می‌ورزید؟ ﴿**و پروردگار تو همواره بیناست**﴾ به آن‌کسی که شکیبایی می‌ورزد و به آن کس که شکیبایی نمی‌ورزد.

۞ وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْنَا ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ أَوْ

نَرَىٰ رَبَّنَا ۗ لَقَدِ ٱسْتَكْبَرُوا۟ فِىٓ أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿٢١﴾

چهارمین شبههٔ مشرکان این است: ﴿وکسانی که به لقای ما﴾ یعنی: به دریافت آنچه که دربرابر طاعت از پاداش وعده داده‌ایم ﴿امید ندارند﴾ آنان کافرانی‌اند که ذکرشان گذشت ﴿گفتند: چرا فرشتگان بر ما فروفرستاده نشدند﴾ تا به ما خبر دهند که محمّد ﷺ در ادّعای رسالتش راستگوست؟ یا چرا فرشتگان از بارگاه خدا ﷻ به رسالت بر ما فرستاده نشده‌اند؟ ﴿یا چرا پروردگارمان را نمی‌بینیم﴾ به رأی‌العین تا به ما خبر دهد که محمّد فرستادهٔ وی است؟ پاسخ آنان این است: ﴿قطعاً در بارهٔ خود گرفتار استکبار شدند و سخت سرکشی کردند﴾ یعنی: آنان به طرح این سخن بس وقیح جسارت نکردند، مگر به این سبب که به نهایت درجهٔ استکبار و گردنکشی رسیده و تکبّر و عناد ورزی در برابر حق را در دلهایشان انباشته‌اند زیرا آنان در یک مرحله از درخواست‌های عنادورزانه‌شان به فرستادن بشر به رسالت اکتفا نکرده و خواستار ارسال فرشتگان به‌سوی خویش شدند و باز از این حدّ هم پارا فراتر گذاشته انتخاب دیگری را پیش کشیدند و آن گفت‌وگوی رویاروی با خدای سبحان و دیدن وی در دنیاست، بی‌آن‌که میان آنان و میان او ترجمانی باشد. این درخواستشان نمایانگر منتهای جهلشان است زیرا خدای سبحان در محدودهٔ قوانین این جهان قرار ندارد تا با حواسّ بشری درک و دریافته شود. خدای سبحان آفرینندهٔ مادّه است و خود مادّه نیست و حواسّ فقط در محدودهٔ مادّی کارآمدی دارند و چون این امر در منطق عقل یک امر بدیهی است بنابراین باری‌تعالی اصلاً به آن پاسخی نداد بلکه پاسخ را به جنبهٔ دیگر درخواست آنان متمرکز ساخت و آن درخواست فرودآمدن فرشتگان است:

يَوْمَ يَرَوْنَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ

حِجۡرٗا مَّحۡجُورٗا ﴿۲۲﴾

﴿**روزی که فرشتگان را ببینند**﴾ یعنی: آنان به‌زودی فرشتگان را خواهند دید ولی این دیدنی است نه بر وجه مطلوب و صورت پیشنهادیشان بلکه بر وجه دیگری که همانا نمایان شدن فرشتگان بر آنان در هنگام مرگ یا در هنگام حشر است ﴿**آن روز برای مجرمان هیچ بشارتی نیست**﴾ بدین‌گونه خدای سبحان اعلام می‌دارد که آنان فرشتگان را فقط در هنگامهٔ مرگ یا روز قیامت یعنی در وقتی می‌بینند که خداوند ﷻ آنان را از یافتن بشارت و مژده در آن وقت محروم گردانیده‌است ﴿**و می‌گویند**﴾ فرشتگان به کفّار ﴿**نصیبی جز حرمان ندارید**﴾ حِجۡراً مَّحۡجُوراً: یعنی امروز رستگاری بر شما حرام قطعی است. این جمله‌ای است که کفّار آن را در هنگام روبروشدن با دشمن، یا هجوم مصیبتی سخت به‌کار می‌بردند. پس حاصل معنی این است: آنان با درخواست دیدن فرشتگان در واقع عذاب را برای خویش به‌شتاب طلب می‌کنند زیرا دیدن فرشتهٔ رحمت برایشان مقدور نیست. ای‌کاش می‌دانستند.

وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءٗ مَّنثُورًا ﴿۲۳﴾

﴿**و به هر گونه کاری که کرده‌اند**﴾ و به‌ظاهر و به پندارشان کار خوبی بوده است ﴿**می‌پردازیم، سپس آن را چون غباری بربادرفته می‌گردانیم**﴾ مشرکان اعمالی را انجام می‌دادند که در شکل و صورت عمل نیک بود، مانند صلهٔ رحم، دادرسی مظلومان، اطعام مسکینان و امثال آن، مگر خدای سبحان به‌سبب کفر و شرکشان، آن اعمالشان را هدر و بی‌ثمر گردانیده تا بدانجا که به‌منزلهٔ «هباء منثور» شده است. هباء منثور: یعنی: غبار بربادرفته، یا خاکستر بربادرفته، یا ذرّات غبار موجود در شعاع خورشید یا روی آب.

ابن کثیر می‌گوید : «دلیل هدر دادن اعمالشان این است که آن اعمال فاقد شرط شرعی برای قبول می‌باشد زیرا شرط قبول اعمال ، داشتن اخلاص همراه با پیروی از شرع است در حالی‌که اعمال نیک کفّار از این دو حالت خارج نیست : یا از اخلاص تهی است و یا از پیروی شرع به دور است .

أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾

﴿بهشتیان در آن روز بهترند از روی مستقرّ خویش﴾ یعنی : قرارگاه و منزلگاه بهتری دارند ، که بهشت است ﴿و نیکوترند از نظر مقیل﴾ مَقِيل: قیلوله ، یعنی استراحت نیمروز است آنگاه که گرما سخت می‌شود ، هر چند خوابی با این استراحت همراه نباشد . مراد از مقیل ، استراحت‌گاهشان در بهشت است . هرچند در بهشت خوابی نیست و لی استراحت‌گاهشان با حوران بهشتی به خوابگاه تشبیه شده است .

وَيَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلسَّمَآءُ بِٱلْغَمَٰمِ وَنُزِّلَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ تَنزِيلًا ﴿٢٥﴾

سپس خدای متعال پیامبرش را دستور می‌دهد تا دو منظره از مناظر قیامت را برایشان به تصویر کشد ، منظرهٔ اوّل این است : ﴿و روزی که آسمان از ابر بشکافد﴾ یعنی : روز قیامت آسمان در حالی‌که بر آن ابر سپیدی است از هم شکافته می‌شود . به‌قولی مراد این است : آسمان برای فرودآمدن فرشتگان از آن ، در حالی شکافته می‌شود که ابری سپید از آن بیرون می‌آید . ابن کثیر می‌گوید : «آن ابر عبارت است از سایه روشن‌های نور عظیمی که چشمها را خیره می‌کند» . ﴿و فرشتگان چنان‌که باید، فرود آورده می‌شوند﴾ گروهی بعد از گروه دیگر ، پیاپی و در محشر خلایق را در احاطهٔ خویش می‌گیرند .

ٱلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ ٱلْحَقُّ لِلرَّحْمَـٰنِ ۚ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾

﴿آن روز، فرمانروایی راستین از آن خدای رحمان است﴾ زیرا در آن روز، هر فرمانروایی دیگری جز فروانروایی وی نابود می‌شود امّا در دنیا کسانی جز خداوند ﷻ ظاهراً فرمانروایی‌هایی دارند، هرچند فرمانروایی‌هایشان حقیقی نیست ﴿و این روزی است که بر کافران بسی دشوار است﴾ از آن روی که بعد از انجام‌یافتن حساب، درگیر عذاب می‌شوند. امّا آن روز بر مؤمنان آسان است زیرا در آن برای ایشان کرامت‌ها و مژده‌های عظیم و مسرّت‌بخش می‌رسد. در **حدیث‌شریف** آمده است که به رسول خدا ﷺ گفتند: یا رسول الله! روزی که مقدار آن پنجاه‌هزار سال باشد چقدر روزی طولانی است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست [بلاکیف] اوست، آن روز چنان بر مؤمن سبک گردانیده می‌شود که حتّی از وقت یک نماز فرض که در دنیا می‌خواند هم سبک‌تر است».

وَيَوْمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَـٰلَيْتَنِى ٱتَّخَذْتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾

منظرهٔ دوم از منظره‌های روز قیامت این است: ﴿و﴾ یادآوری کن به آنان ﴿روزی﴾ را ﴿که ظالم دستهای خود را می‌گزد﴾ از روی خشم و حسرت و پشیمانی ﴿می‌گوید: ای کاش من هم همراه رسول خدا راهی در پیش می‌گرفتم﴾ که راه حقّ و نجات است. یعنی: ای کاش من هم با پیامبر ﷺ به راه حق می‌رفتم تا از این فرجام

ننگین و رسواگر رهایی می‌یافتم.

يَـٰوَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾

﴿وای بر من! ای کاش فلانی را دوست نگرفته بودم!﴾ که مرا در دنیا به گمراهی کشاند، ای خاک هلاک بر سرم باد!

لَّقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَآءَنِي ۗ وَكَانَ ٱلشَّيْطَـٰنُ لِلْإِنسَـٰنِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: ابیّ‌بن‌خلف به محضر رسول خدا ﷺ می‌آمد و به سخنان ایشان گوش فرامی‌داد امّا عقبة‌بن ابی‌معیط او را بر این کار سرزنش می‌کرد پس نازل شد: ﴿**به‌راستی او مرا از ذکر ـ پس از آن‌که به‌سوی من آمد ـ به گمراهی کشاند**﴾ یعنی: همان کسی که او را دوست گرفتم، مرا از پیوستن به راه قرآن گمراه کرد، بعد از آن‌که قرآن به‌سویم آمد و بر این‌که به آن ایمان آورم قدرت یافتم ﴿**و شیطان همواره خوارسازندهٔ انسان است**﴾ و او را در خواری و ذلّت تنها می‌گذارد. ملاحظه می‌کنیم که خداوند ﷻ دوست آن ظالم را شیطان نامید بعد از آن‌که او را گمراه‌گر معرفی کرد. یا مراد از شیطان، ابلیس لعین است زیرا اوست که انسان را به دوست‌گرفتن گمراه‌سازان وا داشته‌است.

در این باره که آیا این جملهٔ اخیر: (و شیطان همواره...) پایان سخن آن ظالم است که خدای عزّوجلّ از زبان وی حکایت می‌کند، یا کلام خود خداوند ﷻ است؟ مفسّران بر دو قول‌اند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که

فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشین خوب و همنشین بد همچون صفت حامل مشک و دمنده در کورهٔ آهنگری است؛ حامل مشک یا از مشک به تو می‌دهد، یا آن را از او می‌خری و یا از آن بویی خوش می‌یابی امّا دمنده در کوره، یا لباست را می‌سوزاند، یا این‌که بوی پلید آن مشامت را آزار می‌دهد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس ﷺ آمده است که اصحاب ﷺ از رسول خدا ﷺ پرسیدند: «کدامین همنشینان ما بهتراند؟» رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ ذَكَّرَكُمُ اللّٰهَ رُؤْيَتَهُ وَ زادَ فِيْ عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ ذَكَّرَكُمْ بِالآخِرَةِ عَمَلُهُ ✿ کسی که دیدنش شما را به‌یاد خدا اندازد، منطق و بیانش بر علم و دانش شما بیفزاید و عملش شما را به‌یاد آخرت اندازد».

وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَـٰرَبِّ إِنَّ قَوْمِى ٱتَّخَذُواْ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾

﴿و رسول خدا گفت﴾ شکواکنان به‌سوی پروردگارش در دنیا **﴿پروردگارا! قوم من﴾** قریش، یا اعراب **﴿این قرآن را وا نهادند﴾** و رها کردند، نه به آن ایمان آوردند و نه به‌وجهی از وجوه آن را پذیرفتند. به‌قولی معنی این است: آنان قرآن را به‌باد هذیان و ناسزا گرفتند. باید دانست که این شکوای پیامبر ﷺ هم‌اکنون و در هر زمانی که امّت ایشان قرآن را رها کنند، بلند است. ابن‌قیّم می‌گوید: «مهجورقراردادن و وانهادن قرآن بر چند نوع است: یکی از این انواع: گوش ننهادن و ایمان نیاوردن به آن است. دوم: ترک عمل به آن است ــ هرچند که آن را بخواند و به آن ایمان آورد. سوم: ترک حاکمیّت و داوری طلبیدن از آن است. چهارم: ترک تدبّر و فهم معانی آن است. پنجم: ترک شفاخواستن و درمان جستن از آن است در بیماریهای دلها. هرچند که بعضی از این انواع از

بعضی دیگر سبکتر اند».

در **حدیث‌شریف** به روایت انس ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرآنَ وَ عَلَّقَ مُصْحَفَهُ لَمْ يَتَعاهَدَهُ وَ لَمْ يَنْظُرْ فِيْهِ جاءَ يَوْمَ الْقِيامَةِ مُتَعَلِّقاً بِهِ يَقُوْلُ يا رَبَّ الْعالَمِيْن، اِنَّ عَبْدَكَ هٰذا اِتَّخَذَنِي مَهْجُوْراً فَاقْضِ بَيْنِيْ وَ بَيْنَهُ ✿ هر کس قرآن را فراگیرد سپس مصحفش را به طاقچه‌ای گذاشته نه بر آن مواظبت و پایبندی کند و نه در آن بنگرد، روز قیامت درحالی می‌آید که قرآن بدان درآویخته است و می‌گوید: ای پروردگار عالمیان! همانا این بندهٔ تو مرا وانهاد پس میان من و او قضاوت کن».

سپس خدای متعال به دلجویی پیامبرش ﷺ پرداخته و می‌فرماید:

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ ٱلْمُجْرِمِينَ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾

﴿و این گونه﴾ که برایت از مشرکان قومت دشمنانی قرار دادیم ای محمّد! ﴿برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم﴾ پس تو از این‌گونه برخوردها بی‌قرار و افسرده مشو زیرا این شیوه و سنّت بر انبیای قبل از تو نیز جاری بوده است پس شکیبا باش چنان‌که آنان شکیبا بودند ﴿و **پروردگارت به‌عنوان هدایتگر و یاور کافی است**﴾ لذا او بندگانش را به‌سوی مصالح دین و دنیا هدایت می‌کند و آنان را بر دشمنان یاری و نصرت می‌دهد. یعنی: پروردگارت با تو نیز این گونه عمل خواهد کرد پس آسوده‌خاطر باش.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلْقُرْءَانُ جُمْلَةً وَٰحِدَةً ۚ

كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَ ۖ وَرَتَّلْنَٰهُ تَرْتِيلًا ﴿٣٢﴾

پنجمین شبههٔ منکران نبوّت این است: ﴿**و کافران گفتند، چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است**﴾ در یک وقت؟ ﴿**این گونه**﴾ ما قرآن را بخش‌بخش و به‌تدریج برحسب حوادث و رویدادها نازل کردیم ﴿**تا قلبت را به وسیلهٔ آن استوار گردانیم**﴾ یعنی: تا با نازل‌کردن قرآن بر این کیفیّت و بر این وصف، قلبت را قوی و استوار گردانیم زیرا نازل کردن آن به این کیفیّت نزدیکتر به آن است که قلبت در هر رویدادی از رویدادهای مخاطره‌انگیز و در توطئه‌ها و شگردهای گونه‌گون و نیرنگ‌های رنگارنگی که از سوی دشمنان با آنها رویاروی هستی، قوی و استوار گردد و در خود هیچ‌گونه تردید و انفعالی نیابی زیرا قلب مُحب با رسیدن پیاپی نامه‌های محبوب آرام می‌گیرد. همچنین این شیوهٔ نازل‌کردن قرآن نزدیکتر به آن است که قرآن را حفظ کنی و معانی آن را فراگیری زیرا آنان از تو هیچ چیزی را سؤال نمی‌کنند، مگر این‌که در دم با زبان وحی پاسخ آنها داده می‌شود ﴿**و آن را به ترتیل بر تو خوانده‌ایم**﴾ یعنی: به آرامی، آیتی پس از آیت دیگر و بخشی به‌دنبال بخشی‌دیگر، به شیوایی و روشنی و کمال استواری و محکمی.

یکی از حکمت‌های نازل کردن تدریجی قرآن نیز همین بود زیرا رسول خدا ﷺ و امّتشان هردو امّی بودند و نوشتن و خواندن را نمی‌شناختند پس اگر قرآن به یکباره بر ایشان نازل می‌شد، قطعاً حفظ و نگه‌داشت آن بر ایشان دشوار بود، به‌علاوهٔ این‌که مشاهدهٔ گاه به گاه جبرئیل علیه السلام از سوی رسول اکرم ﷺ، خود از اموری بود که عزم آن حضرت ﷺ را استوارتر گردانیده و ایشان را به صبر و شکیبایی در تبلیغ رسالت وا می‌داشت.

دومین حکمت نزول تدریجی قرآن، دفع حرج و دشواری از مکلّفان بود زیرا اگر قرآن تماماً به یکباره نازل می‌شد، آنها دفعتاً به احکام بسیاری مکلّف می‌شدند و این امر برایشان سخت و سنگین بود.

سومین حکمت نزول تدریجی قرآن، تدرّج در قانون‌گذاری بود چراکه عادات و روشهای جاهلی چنان موروثی و ریشه‌دار بود که برکندن آنها از نهاد جامعه، نیاز به زمان کافی داشت.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿٣٣﴾

﴿و به‌نزد تو هیچ مثلی نمی‌آورند، مگر آن‌که ما جوابی برحق و نیکوتر از روی تفسیر، برایت می‌آوریم﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! مشرکان هیچ سؤالی از سؤالهای باطل که گویی در بطلان خود مثلی است و هیچ حجّت و شبهه‌ای نمی‌آورند، مگر آن‌که ما در مقابل مَثَل باطل و شبههٔ بی‌اساس آنان، برایت پاسخ حق، راستین و استواری را می‌آوریم که مَثَلشان را بی‌اثر گردانیده و آن را دفع و نابود می‌کند و این پاسخ ما از نظر بیانی رساتر و از نظر معنی نیکوتر است، به‌گونه‌ای که شبهه و مشکلی را که برایت آورده‌اند، از درون می‌شکافد و آن را دفع می‌کند چنان‌که در دفع شبههٔ نزول تدریجی قرآن، پاسخ منطقی و محکم خود را دریافت کردند.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾

﴿کسانی که به روی درافتاده به‌سوی جهنّم حشر می‌شوند، اینان بدترین جای و گم‌ترین راه را دارند﴾ یعنی: آنچه مشرکان را به طرح این شبهات وامی‌دارد این است که آنان جایگاه و منزلت پیامبر اسلام ﷺ را حقیر پنداشته و راه صواب او را گمراهی می‌پندارند در حالی‌که اگر به دیدهٔ انصاف بنگرند در می‌یابند که آنان خود در جایگاه و منزلت و راه و روش و بازگشتگاه خود، بسی حقیر و گم کرده

راه‌اند! و این نکوهشی سخت برای آنان است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مردم در روز قیامت در سه گروه حشر می‌شوند: گروهی پیاده، گروهی سواره و گروهی به روی افتاده. سؤال شد: یارسول‌الله! چگونه به روی افتاده محشور می‌شوند؟ فرمودند: همان ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان می‌گرداند، بر این امر نیز تواناست که آنان را بر چهره‌هایشان روان گرداند...».

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلْنَا مَعَهُۥٓ أَخَاهُ هَٰرُونَ وَزِيرًا ﴿٣٥﴾

﴿و به یقین ما به موسی کتاب دادیم﴾ یعنی: به او تورات را عطا کردیم چنان‌که به تو قرآن را عطا کردیم پس تو در امر رسالت پدیدهٔ نودرآمدی نیستی و کتابت اوّلین کتاب آسمانی نیست **﴿و برادرش هارون را همراه او وزیرش گردانیدیم﴾** وزیر: دستیار، همکار، یاور و مشاور است، با آن‌که هارون پیامبر نیز بود. پس ای محمّد ﷺ! دستیار موسی علیه السلام وزیری از فرشتگان نبود چنان‌که مشرکان از تو این را می‌طلبند.

فَقُلْنَا ٱذْهَبَآ إِلَى ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا فَدَمَّرْنَٰهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾

﴿پس گفتیم: هردو به‌سوی قومی که آیات ما را دروغ انگاشته‌اند، بروید﴾ هرچند که تکذیب از سوی فرعون و قومش در هنگام صدور فرمان خدای متعال به رسالت موسی و هارون علیهما السلام سرنزد بلکه تکذیب آنان بعد از فرستادن ایشان روی داد امّا

مراد این است: به‌سوی فرعون و قومش که سرانجام آیات ما را دروغ می انگارند، بروید. آیات: همان معجزات و نشانه‌های نُه‌گانه‌ای است که ذکر آنها گذشت. ﴿آن‌گاه آنان را به‌سختی نابود ساختیم﴾ یعنی: پس موسی و هارون علیهما السلام به‌سوی آنان رفتند امّا با تکذیب روبرو شدند. (فَدَمَّرْناهُمْ): پس به‌دنبال این تکذیب شان کشان ساختیم، هلاک ساختنی بزرگ. همچنان اقوام دیگری را که ذکر آنها می‌آید، به هلاکت رساندیم پس باید این گروهی که پیامبر خاتم ﷺ را تکذیب می‌کنند، نیز به هوش باشند.

وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا۟ ٱلرُّسُلَ أَغْرَقْنَٰهُمْ وَجَعَلْنَٰهُمْ لِلنَّاسِ ءَايَةً ۖ وَأَعْتَدْنَا لِلظَّٰلِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۳۷﴾

﴿و قوم نوح را آن‌گاه که پیامبران را تکذیب کردند، غرقشان ساختیم﴾ قوم نوح علیه السلام او و پیامبران قبل از وی را تکذیب کردند و هر کس پیامبری را تکذیب کند، مسلّماً تمام انبیا را تکذیب کرده‌است. غرق‌کردنشان با طوفان بود چنان‌که در سورهٔ «هود» گذشت. ﴿و آنان را﴾ یعنی: غرق‌کردنشان را، یا داستانشان را ﴿برای مردم عبرتی گردانیدیم﴾ که از آن درس عبرت بگیرند ﴿و برای ستمکاران﴾ یعنی: برای قوم نوح علیه السلام و هرکسی که در تکذیب پیامبران علیهم السلام رهرو راه آنان شده است؛ ﴿عذابی دردناک آماده کرده‌ایم﴾ که عذاب دوزخ است.

وَعَادًا وَثَمُودَا۟ وَأَصْحَٰبَ ٱلرَّسِّ وَقُرُونًۢا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا ﴿۳۸﴾

﴿و عاد و ثمود و اصحاب رس را﴾ نیز نابود ساختیم. رسّ در سخن عرب: چاهی است که دیوارهٔ آن را با سنگ برنیاورده‌باشند. به قولی: رسّ چاهی در «انطاکیّه» بود که در آن حبیب نجّار را کشتند، از این جهت به آن چاه نسبت داده شدند پس درحالی‌که گرداگرد آن چاه نشسته بودند، خداوند ﷻ آنان را با منازلشان در زمین فرو برد ﴿و امتهای بسیاری را در میانشان نابود ساختیم﴾ یعنی: نسلهای بسیار دیگری را در میان این گروه‌ها هلاک گردانیدیم که شمار آنان را فقط خود ما می‌دانیم زیرا هنگامی که پیامبران خویش را به سوی آنان فرستادیم، عکس العمل آنها جز تکذیب چیز دیگری نبود.

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ ٱلْأَمْثَـٰلَ ۖ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ﴿٣٩﴾

﴿و برای هر یک مَثَلها زدیم﴾ یعنی: برای هر یک حجّت‌ها آورده، آنان را بیم دادیم و اخبار دروغ انگاران را بر آنان حکایت نمودیم ﴿و هریک از آنان را به‌سختی هلاک ساختیم﴾ و زیر و زبر کردیم پس آیا این گروه از سرنوشت آنان عبرت نمی‌گیرند؟!

وَلَقَدْ أَتَوْا۟ عَلَى ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِىٓ أُمْطِرَتْ مَطَرَ ٱلسَّوْءِ ۚ أَفَلَمْ يَكُونُوا۟ يَرَوْنَهَا ۚ بَلْ كَانُوا۟ لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ﴿٤٠﴾

﴿و قطعاً﴾ مشرکان مکّه ﴿بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شده گذشته اند﴾ آنها در هنگام سفرهای تجارتی‌شان به‌سوی شام، بر شهر قوم لوط گذر کرده‌اند، شهری که با باران سنگ هلاک ساخته شد و آن شهر «سدوم» بزرگترین شهر قوم لوط بود ﴿آیا آن را نمی‌دیدند؟﴾ در هنگام سفر به‌سوی شام برای تجارت

زیرا آنان از کنار شهر سدوم می‌گذشتند ﴿ یا این که امید برانگیخته‌شدن نداشتند ﴾ یعنی: حقیقت امر این است که آنان از حشر و نشر برای جزا بیمی نداشتند پس سبب عدم عبرت‌پذیری آنان این است.

هدف از بیان این داستانها، هشداردادن به مشرکان در تکذیب رسول خدا ﷺ است تا از این راه و رسم باز آیند و از عذابی چون عذاب امّتهای پیشین حذر کنند.

وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِي بَعَثَ ٱللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾

إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَآ أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا ۚ وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

﴿ **و چون تو را ببینند، جز این نیست که به ریشخندت می‌گیرند** ﴾ یعنی: به‌جای ایمان‌آوردن به تو و اندیشیدن در پیامی که برای آنان آورده‌ای، به استهزا و تمسخر روی آورده و از روی تحقیر و اهانت می‌گویند: ﴿ **آیا این است همان کسی که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟** ﴾ با آن‌که رسول خدا ﷺ در راه و روش، تصرّفات، اخلاق متعالی، فکر رسا و بیان شیرینشان، نمونهٔ اعلای همهٔ پیامبران علیهم‌السلام و کافّهٔ بشریت بودند.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است: این آیه دربارهٔ ابوجهل نازل شد زیرا چون رسول خدا ﷺ با یاران خویش از برابر وی می‌گذشتند، ریشخندکنان می‌گفت: (آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت برانگیخته‌است؟) ﴿ **به‌راستی**

نزدیک بود که ما را از معبودانمان گمراه کند ﴾ و چیزی نمانده بود که پرستش آنها را رها کنیم ﴿ **اگر بر آنها ایستادگی نمی‌کردیم** ﴾ یعنی: چنانچه بر پرستش آنها پایداری نمی‌ورزیدیم و از محمّد ﷺ در پرهیزکردن از آنها نافرمانی نکرده و در این راه از خود مقاومت نشان نمی‌دادیم ﴿ **و هنگامی که عذاب را ببینند** ﴾ همان عذابی را که به‌سبب کفر خود سزاوار آن هستند ﴿ **به‌زودی خواهند دانست که چه‌کسی گمراه‌تر است** ﴾ از راه حق و هدایت، آنان یا مؤمنان؟

أَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿٤٣﴾

﴿ **آیا آن کس که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است، دیده‌ای؟** ﴾ یعنی: کسی که از هوای نفس خود مانند فرمان‌بردن از خدا ﷻ فرمان برده و به هیچ‌چیزی دل نمی‌بندد مگر این‌که از آن پیروی کرده و آن را دین و آیین خویش قرار می‌دهد.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «در جاهلیّت چنین بود که شخص زمانی سنگ سفیدی را می‌پرستید امّا چون غیر آن را بهتر از آن می‌یافت، به پرستش آن روی می‌آورد و پرستش سنگ اوّل را وامی‌نهاد». ﴿ **آیا تو بر او وکیل هستی؟** ﴾ یعنی: ای پیامبر! آیا تو نگهبان و ضامن او هستی تا او را به راه ایمان آورده و از کفر برگردانی؟ در حالی که نه تو توان این کار را داری و نه به آن مکلّف هستی بلکه فقط بر تو ابلاغ پیام است و بس.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚ إِنْ هُمْ إِلَّا كَٱلْأَنْعَٰمِ ۖ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾

﴿**یا مگر می‌پنداری که بیشترشان گوش شنوا دارند یا تعقل می‌کنند؟**﴾ چنین نیست ﴿**آنان جز همانند چهارپایان**﴾ بی‌عقل و خرد ﴿**نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند**﴾ از چهارپایان زیرا چهارپایان پروردگارشان را می‌شناسند، برای او تسبیح می‌گویند، به‌سوی چراگاههای خویش راه می‌برند، برای صاحب خود منقاد و رام می‌شوند، آنچه را که به‌سودشان است عمل می‌کنند و از چیزهای زیانبار و خطرناک می‌پرهیزند در حالی‌که این گروه نه برای آفریدگار خود منقاد می‌شوند و نه پروردگاری که آنان را روزی داده است می‌شناسند. همچنین اینان از چهارپایان به این دلیل گمراه‌ترند که اگر چهارپایان پیام توحید و نبوّت را درک نمی‌کنند، علیه آن هم نمی‌ستیزند، برخلاف این گروه که از روی عناد، مکابره، تعصّب و خردشمردن حق، در برابر آن به ستیز بر می‌خیزند پس هرگز به آنان امیدوار نباش.

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ وَلَوْ شَآءَ لَجَعَلَهُۥ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا ٱلشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾

از این آیه بیان دلایل پنج‌گانه بر وجود خداوند ﷻ و وحدانیّت وی آغاز می‌شود، این ادلّه مظاهری از پدیده‌های هستی است که هر مخلوقی آنها را درک و مشاهده می‌کند: ﴿**آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟**﴾ یعنی: چگونه سایه را از هنگام دمیدن سپیدهٔ صبح تا طلوع خورشید گسترده است، که این سایه قبل از طلوع خورشید است، سپس چون خورشید طلوع کرد، سایه‌های اشیای شاخص به سمت غرب گسترده می‌شود ﴿**و اگر می‌خواست آن را**﴾ یعنی: سایه را ﴿**ساکن می‌گردانید**﴾ با ساکن‌ساختن خورشید امّا از آنجا که حرکت آن برای انسان، نباتات و حیوانات منشأفواید بسیاری است، خداوند ﷻ آن را متحرّک گردانید. از فواید این سایهٔ متحرّک، بهره گیری از آن به

عنوان مقیاسی برای اندازه‌گیری زمان است چنان‌که فقها آن را نشانه و مقیاسی برای شناخت اوقات بعضی از نمازها گردانیده‌اند، مانند نماز ظهر که شروع آن در هنگام زوال خورشید است و نماز عصر که وقت آن در هنگام برابرشدن سایهٔ هرچیز با سایهٔ اصلی آن ـ در نزد جمهور ـ و دو برابرشدن سایهٔ اصلی آن ـ در نزد ابوحنیفه ـ است ﴿**آن‌گاه خورشید را بر آن دلیلی گردانیدیم**﴾ یعنی: خورشید را برای سایه نشانه‌ای رهنما گردانیدیم که احوال خورشید، بازتابگر احوال آن است بدان جهت که سایه با خورشید زیاد و کم شده و گستردگی یاکوتاهی پیدا می‌کند. آری! سایه برای جانداران و عاقلان در هر مکانی نعمت عظمایی است، بویژه در سرزمین‌های گرمسیر که راحت‌بخش و خنک کنندهٔ تن جانداران است.

ثُمَّ قَبَضۡنَٰهُ إِلَيۡنَا قَبۡضٗا يَسِيرٗا ﴿٤٦﴾

﴿**سپس آن را به‌سوی خود بازمی‌گیریم**﴾ یعنی: آن‌گاه که خورشید طلوع کند، سایه دامن برمی‌چیند و شعاع خورشید در جوّ، جانشین آن می‌شود و چنین است که خدای متعال سایه را باز می‌گیرد ﴿**به بازگرفتن اندک**﴾ یعنی: سایه را به‌تدریج و اندک‌اندک به‌قدر بالاآمدن خورشید بازمی‌گیرد. این آیه نمایانگر یکی از بزرگترین معجزات قرآنی است زیرا به موضوع انکسار نور اشاره دارد، چه اگر انکسار شعاع در هنگام عبور آن از جوّ نبود، سایه امتداد بسیار بیشتری می‌داشت[1].

وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ لِبَاسٗا وَٱلنَّوۡمَ سُبَاتٗا وَجَعَلَ ٱلنَّهَارَ

---

۱ ـ برای تفصیل بیشتر، نگاه کنید به کتاب «الظّاهرة القرآنیه».

نُشُورًا ﴿٤٧﴾

﴿**و اوست آن ذاتی که شب را برای شما لباسی گردانید**﴾ که اشیاء را می‌پوشاند و مانند لباسی بر آنها فرود می‌آید ﴿**و خواب را مایهٔ آرامش گردانید**﴾ که در آن می‌آسایید زیرا در هنگام خواب از کار و گرفتاری و مشغله‌ها بریده و به آسایش و راحتی کامل فرو می‌روید. سُبات: قطع کنندهٔ حرکت برای آرامش دادن به جسم و روح است ﴿**و روز را زمان جنب‌وجوش شما قرار داد**﴾ ملاحظه می‌کنیم که بیداری به حیات و خواب به غنودگی‌ای تشبیه شده است که شبیه مرگ است.

پس سایه، خورشید، شب و آرامش آن، خواب و آسایش آن و روز و جنب وجوش در آن، همه دلایلی روشن بر وجود خدای آفریدگار توانا و متصرّف در هستی است زیرا روشنی روز بستر جنب‌وجوش و کار و فعالیّت و تاریکی و سکوت شب، مایهٔ آرامش و ظرفی برای آسایشمندی و استراحت جسم و جان و آماده‌ساختن آن برای شروع روند جدیدی از کار و تلاش و پیکار است و خدای متعال هر ظرفی را ـ تماماً ـ برای چیزی که با آن مناسبت دارد، آماده کرده است.

وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦۚ وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ طَهُورٗا ﴿٤٨﴾

﴿**و اوست آن کس که بادها را پیشاپیش رحمت خویش مژده‌بخش فرستاد**﴾ یعنی: پیشاپیش باران که رحمت پروردگار است ﴿**و از آسمان آبی طهور فرو فرستادیم**﴾ طهور: پاک پاک‌کننده است زیرا آب آسمان بر هیچ چیز نجس یا پلیدی فرود نمی‌آید مگر این‌که آن را پاک می‌گرداند.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعید خدری ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِنَّ الْمٰاءَ طُهُوْرٌ لاٰیُنَجِّسُهُ شَیْءٌ ❁ آب پاک‌کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی‌گرداند».

لِّنُحْـِۧيَ بِهِۦ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُۥ مِمَّا خَلَقْنَآ أَنْعَٰمًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ﴿٤٩﴾

﴿**تا به وسیلهٔ آن**﴾ یعنی: به وسیلهٔ آن آب باران فرودآورده از آسمان ﴿**سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم**﴾ با بیرون‌آوردن سبزه‌ها و رستنی‌ها از زمین بی‌گیاهی که مدّت‌ها در انتظار نم بارانی بوده است تا از بستر پژمردگی بیرون آمده به جنب‌وجوش درآید و گل و گیاه و طراوت برویاند ﴿**و آن را**﴾ یعنی: آب را ﴿**به آنچه که خلق کرده ایم ــ از چهارپایان و انسانهای بسیار ــ بنوشانیم**﴾ اَنَاسِیْ: جمع انسان است، مثل «سرحان و سراحین ❁ گرگ و گرگها» پس «یا» بدل از «نون» است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَٰهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا۟ فَأَبَىٰٓ أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾

﴿**و به‌راستی آن را**﴾ یعنی: آیات و اندرزها را ﴿**در میانشان گوناگون بیان کردیم تا پند پذیرند**﴾ یعنی: ذکر احوال گستراندن سایه و پدیدآوردن ابرها و نازل‌کردن باران را در قرآن و سایر کتابهای آسمانی مکرّر بیان کردیم تا عاقلان در آنها اندیشه کنند و پند بگیرند. به‌قولی معنی این است: باران را میان مردم در

سرزمينهاى مختلف ، در اوقات مختلف و كيفيّت‌هاى متفاوت ــ گاهى در اينجا و گاهى در جايى ديگر ــ گردش مى‌دهيم پس در بعضى از سرزمين‌ها از آن بسيار مى‌بارانيم و در بعضى سرزمين‌هاى ديگر از آن كم مى‌فرستيم تا به آن پند گرفته و انديشه كنند .

در اينجا نيز با يكى از معجزات بزرگ اسلام روبرو مى‌شويم . ابن كثير از ابن عبّاس و ابن مسعود ﷺ نقل مى‌كند كه در تفسير اين آيه گفتند : «هيچ سالى از سال ديگر در بارندگى بيش نيست ولى خداى عزّوجلّ باران را آن گونه كه خواهد در نقاط مختلف زمين به گردش مى‌آورد» . شايان ذكر است كه دانشمندان معاصر همين معنى را اثبات كرده و گفته‌اند : نسبت تبخير و نزول باران در جهان پيوسته ثابت است و ذرّه‌اى كم و زياد نمى‌شود زيرا گرماى سالانه‌اى كه زمين آن را جذب مى‌كند ، زياد و كم نمى‌شود پس فقط اين نسبت جزئى باران است كه در اين يا آن نقطهٔ زمين تفاوت پيدا مى‌كند ، نه نسبت كلّى آن ﴿**ولى بيشتر مردم جز كفران را نپذيرفتند**﴾ كفران نعمت : انكار و ناسپاسى آن است . يعنى : بيشتر مردم اعتراف به نعمت خداى منّان را بر خويش در فروفرستادن باران نپذيرفتند و خداوند ﷻ را بر آن شكر و سپاس نگفتند بلكه آن را به بتان يا ستارگان نسبت داده و گفتند : به‌سبب فلان ستاره‌اى كه ساقط شد ، يا فلان ستاره‌اى كه طلوع كرد ، باران يافتيم . يعنى : سقوط ستاره‌اى از مكان خود در مغرب و طلوع ستارهٔ رقيب آن از مشرق را سبب فرود آمدن باران پنداشتند و نگفتند : به فضل خداى منّان و رحمت وى باران يافتيم .

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَّذِيرًا ﴿٥١﴾

﴿**و اگر مى‌خواستيم قطعاً در هر شهرى هشداردهنده‌اى برمى‌انگيختيم**﴾ يعنى : چنان‌كه باران را در ميانشان تقسيم كرديم ، اگر مى‌خواستيم رسالت را نيز اين‌گونه

در میانشان توزیع می‌کردیم ولی چنین نکردیم بلکه فقط یک هشداردهنده را فرستادیم و آن هم تو هستی ای محمّد ﷺ! زیرا تو باران رحمت عامّی برای همهٔ جهانیان هستی و تو به تنهایی شایستگی آن را داری که بار فوجی از پیامبران را بردوش گیری.

فَلَا تُطِعِ ٱلْكَٰفِرِينَ وَجَٰهِدْهُم بِهِۦ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾

﴿پس، از کافران اطاعت مکن﴾ به‌هیچ‌وجه با آنان مجامله و موافقت نکن، به پیشنهادهای سازش که از سوی آنان مطرح می‌شود، پشت پا بزن، در دعوت خویش سخت کوشا باش و در آن پایداری ورز ﴿و با آن﴾ یعنی: به وسیلهٔ قرآن ﴿با آنان به جهادی بزرگ بپرداز﴾ و آنچه را در قرآن است بر آنان بخوان. جهاد بزرگ: جهادی است که در آن هیچ سستی و تزلزلی نباشد. پس ملاحظه می‌کنیم که حجّتها و آیات قرآن بزرگترین وسیلهٔ جهاد اسلام علیه مخالفان آن است.

۞ وَهُوَ ٱلَّذِى مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٥٣﴾

﴿و اوست ذاتی که دو دریا را موج‌زنان به‌هم برآمیخت﴾ و به سوی هم روان کرد ﴿این یکی شیرین خوشگوار و آن دیگر شور تلخ است﴾ فُرات: آب بسیار خوشگوار و اُجاج: آب بسیار نمکین است ﴿و میان آن دو، برزخ و حایلی استوار قرار داد﴾ برزخ: حجاب و حایلی است که خدای متعال به قدرت خویش در میان دو دریا قرار داده است که آنها را از هم جدا گردانیده و از آمیخته‌شدن آب آنها به یکدیگر جلوگیری می‌کند پس نه آب نمکین با آب شیرین یکجا می‌شود و نه آب

شیرین با آب نمکین.

شاید مراد این باشد که خدای متعال این دو نوع آب را در دهانه و محلّ ریختن رودخانه‌ها ـ مثلاً ـ به‌هم می‌آمیزد امّا با این وجود، نه آب شور بر آب شیرین چیره می‌شود ـ به گونه‌ای که از نظر خاصّیّت خود بر آن غلبه کند ـ و نه آب شیرین بر آب شور چیره می‌شود بلکه به قدرت خدای تبارک‌وتعالی هر دو نوع آب به حال خود باقی می‌مانند، به‌سبب این‌که بشر و بسیاری دیگر از جانداران، به هر دو گونه آب نیاز دارند.

وَهُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُۥ نَسَبًا وَصِهْرًا ۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾

﴿**و اوست ذاتی که از آب بشری آفرید**﴾ یعنی: از آب نطفه، انسانی تمام اندام آفرید ﴿**آن‌گاه برای او پیوند نسبی و سببی قرار داد**﴾ مراد از نسب: ولادت است و آنچه که از آن پدید می‌آید؛ از رابطۀ پدری، مادری، پدر یا مادربزرگی، فرزندی، برادری، خواهری، عمویی، دایی بودن و فرزندانشان. مراد از صهر: رابطۀ پدیدآمده از ازدواج در میان شوهر و خانوادۀ همسرش، همسر و خانوادۀ شوهرش و میان هر دو خانواده با یک‌دیگر است پس نزدیکان همسر برای شوهر، خواهران اویند و نزدیکان شوهر برای همسر، پدر شوهر است و رابطۀ خویشاوندی، هردوی آنها را دربرمی‌گیرد و همۀ این رابطه‌ها از آن آب ناچیز پدید می‌آید.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «از مرد نسب پدید می‌آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (نَسَباً و صَهْراً) این است». ﴿**و پروردگارت همواره تواناست**﴾ که آفرینش انسان و تقسیم وی به دو جنس ذکر شده، از جملۀ

توانایی‌های بزرگ و بی‌نظیر وی است.

وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمۡ وَلَا يَضُرُّهُمۡۗ وَكَانَ ٱلۡكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِۦ ظَهِيرٗا ﴿٥٥﴾

﴿و﴾ کفّار ﴿به‌جای خدا چیزی را می‌پرستند که نه به آنان سود می‌بخشد﴾ اگر آن را پرستش کنند ﴿و نه به آنان زیان می‌رساند﴾ اگر آن را فرو گذارند. و این امر گویای جهل مشرکان است ﴿و کافر همواره بر نافرمانی پروردگارش پشتیبان﴾ شیطان ﴿است﴾ از شیطان پیروی کرده و او را بر نافرمانی پروردگار یاری و پشتیبانی می‌کند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوجهل نازل شد ولی عام بودن لفظ معتبر است، نه خاص بودن سبب».

وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ﴿٥٦﴾

﴿و تو را جز مژده‌رسان و هشداردهنده نفرستاده‌ایم﴾ پس به کفر و عنادشان بها نده و بر عدم ایمانشان اندوهگین نشو ـ زیرا تو بشارتگر و بیم دهنده‌ای بیش نیستی. از این‌روی به این سه فرمان زیر توجّه کن:

قُلۡ مَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍ إِلَّا مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلٗا ﴿٥٧﴾

﴿**بگو: بر آن**﴾ یعنی: بر تبلیغ قرآن یا تبلیغ رسالت ﴿**هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم، جز این‌که هر کس بخواهد راهی به‌سوی پروردگارش در پیش گیرد**﴾ یعنی: ولی کسی که می‌خواهد به‌سوی پروردگارش با عمل شایسته و با انفاق مال در جهاد و صدقات و غیره، راهی بجوید که به رحمت و ثواب می‌انجامد پس باید هیچ تردیدی به خود راه نداده و چنین کند. مراد این است که: با دادن اجر و مزد تبلیغ و رسالت، به من احسان نکنید بلکه با انجام کار خیر و عبادت و شکر خداوند متعال به خود احسان کنید و این همان مزد من است زیرا خدای عزّوجلّ مرا بر آن پاداش می‌دهد.

وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱلْحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِۦ ۚ وَكَفَىٰ بِهِۦ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًا ﴿۵۸﴾

﴿**و بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد توکّل کن**﴾ زندهٔ همیشه پاینده‌ای که در تمام منافع و مصالح به او تکیه می‌شود پس بر او توکّل کن، نه بر زنده‌ای که می‌میرد ﴿**و شاکرانه او را تسبیح گوی**﴾ یعنی: او را از صفات نقصان به چنان پاکی و تنزیهی یاد کن که با حمد و سپاس وی پیوسته باشد لذا چنین بگو: پاکی و ستایش از آن خدای سبحان است. بدین جهت در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در تسبیح خویش می‌گفتند: «سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا وَ بِحَمْدِكَ ۞ بارخدایا! ای پروردگار ما! پاکی و ستایش تو راست». ﴿**و او به گناهان بندگانش آگاه بس**﴾ همین بس که حق تعالی به همهٔ امور و از جمله گناهان بندگانش آگاه است و چیزی از آنها بر وی پنهان نمی‌ماند.

ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ

ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۚ ٱلرَّحۡمَٰنُ فَسۡـَٔلۡ بِهِۦ خَبِيرٗا ﴿٥٩﴾

﴿همان‌کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، در شش روز آفرید آن‌گاه بر عرش استوا یافت﴾ یعنی: بر عرش به کیفیّتی که خود به آن داناتر است، استیلا یافت. «ثُمَّ ◊ آن‌گاه» برای ترتیب إخباری است، نه ترتیب زمانی ﴿رحمان﴾ یعنی: او رحمتگر عام است ﴿پس درباره‌اش از خبره‌ای بپرس﴾ که می‌داند و روشن است که کسی به خداوند ﷻ از بنده و پیامبرش حضرت محمد ﷺ داناتر و آگاه‌تر نیست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱسۡجُدُواْۤ لِلرَّحۡمَٰنِ قَالُواْ وَمَا ٱلرَّحۡمَٰنُ أَنَسۡجُدُ لِمَا تَأۡمُرُنَا وَزَادَهُمۡ نُفُورٗا۩ ﴿٦٠﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: مشرکان مکّه گفتند؛ ما رحمان دیگری را بجز رحمان «یمامه» نمی‌شناسیم. مراد آنها مسیلمهٔ کذّاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس نازل شد: ﴿و چون به آنان گفته شود: برای رحمان سجده کنید، می‌گویند: رحمان چیست؟﴾ یعنی: چون این صفت از صفات خدای سبحان را شنیدند، آن را با انکار تلقّی کرده و نسبت به آن اظهار ناآشنایی کردند ﴿آیا برای چیزی سجده بریم که تو به ما فرمان می‌دهی﴾ یعنی: برای رحمانی سجده بریم که تو ما را به سجده کردن برای او فرمان می‌دهی؟ ﴿و بر رمیدنشان می‌افزاید﴾ یعنی: فرمان دادن به سجده بر نفرت و رمندگی‌شان از دین و دوری‌شان از آن می‌افزاید.

علما بر این امر که این آیه از آیات سجدهٔ تلاوت است، اتّفاق نظر دارند.

تَبَارَكَ ٱلَّذِي جَعَلَ فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجٗا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَٰجٗا وَقَمَرٗا

مُّنِيرًا ﴿٦١﴾

﴿مبارک است آن کسی که در آسمان برجهایی آفریده است﴾ مراد از بروج: برجهای ستارگان، یعنی منازل دوازده گانهٔ آن است که عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. آنها را «برج» یعنی قصر بلند نامیدند زیرا ستارگان برای ساکنان خود همچون کاخ‌های بلندی هستند ﴿و در آن چراغی قرار داد﴾ یعنی: در آسمان خورشید فروزانی قرار داد ﴿و ماه تابانی﴾ که با طلوع خود زمین را روشن می‌کند ولی نور آن مانند نور خورشید، فروزان و گرمابخش نیست. شیخ سعید حوّی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «در یک قرائت دیگر (سُرُجا) آمده است، سُرُج جمع سراج است و سراج همان خورشید است پس آیهٔ کریمه ــ بنابراین قرائت ــ به وجود خورشیدهای متعدّد اشاره می‌کند نه به یک خورشید و این همان معنایی است که مردم آن را فقط در این عصر شناخته و دریافته اند. آری! دریافته اند که ستارگان همه خورشیدهایی مانند خورشید ما هستند ولی از آنجا که این ستارگان از ما دورند، کوچک به نظر می‌رسند».

وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٢﴾

﴿و اوست ذاتی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد﴾ که یکی از آنها در پی دیگری می‌آید، سپس این می‌رود و آن‌دیگر می‌آید لذا شب و روز در روشنگری و تاریکی و افزونی و کمی از پی یک‌دیگر می‌آیند ﴿برای کسی که خواهان پندگرفتن است﴾ یعنی: چون پندگیرندهٔ عبرت‌آموز، در اختلاف شب و روز

بیندیشد، به این حقیقت پی می‌برد که انتقال شب و روز از حالی به حال دیگر، ناگزیر نقل‌دهنده‌ای دارد ﴿یا﴾ برای کسی که ﴿**خواهان سپاس‌گزاری است**﴾ و می‌خواهد که خدای عزّوجلّ را بر نعمت‌های بزرگ و الطاف بسیاری که در آفرینش شب و روز نهاده است، شکر و سپاس گزارد.

ابن کثیر در تفسیر آیه می‌گوید: «یعنی حق تعالی شب و روز را برای تعیین اوقات عبادت، پی‌آمد یک‌دیگر قرار داده است پس کسی که در شب عملی از او فوت شود، آن را در روز جبران می‌کند و کسی که در روز عملی از او فوت شود، آن را در شب جبران می‌کند».

وَعِبَادُ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَـٰهِلُونَ قَالُوا۟ سَلَـٰمًا ﴿٦٣﴾

﴿**و بندگان رحمان کسانی‌اند که بر روی زمین فروتنانه راه می‌روند**﴾ هَوْن: آرامش و وقار، بدون تکبّر، گردن‌کشی و فخرورزی است. البتّه مراد این نیست که فرمان خدای رحمان این است که بندگان به مانند بیماران ـ به‌طور ساختگی و ریایی ـ به شکستگی راه روند بلکه مراد این است که آنان با عزّت و گردن‌فرازیی گام بر می‌دارند که نشانهٔ مؤمن متواضع برای خدا ﷻ است چنان‌که رسول خدا ﷺ در راه رفتن چنان حرکت می‌کردند که گویی از مکان بلند و مرتفعی فرود می‌آیند. بعضی از سلف صالح نیز راه‌رفتن به پژمردگی و تصنّع را مکروه می‌دانستند تا بدانجا که روایت شده‌است: عمر رضی الله عنه جوانی را دید که سست و پژمرده راه می‌رود، فرمود: تو را چه شده‌است، آیا بیماری؟ گفت: نه ای امیرالمؤمنین! آن‌گاه عمر رضی الله عنه شمشیر خویش را بر سرش بلند کرد و به او فرمان داد تا با نیرومندی و چابکی راه برود. ﴿و﴾ بندگان رحمان کسانی هستند که ﴿**چون جاهلان آنان را طرف خطاب قرار**

دهند، با سلام پاسخ می‌دهند ﴾ یعنی : بر آزارهایی که از سوی اهل جهالت و نادانی می‌بینند ، روش تحمّل و بردباری را در پیش گرفته و مانند آنان جهالت نمی‌کنند بلکه می‌گویند : سلام ! که این سلام ، البتّه سلام درود و تحیّت نیست بلکه سلام متارکه است که نه در آن خیری است و نه شرّی . یا مراد از «سلام» این است : در برابر جاهل سخنی ملایم و حکیمانه می‌گویند که از آزار او به سلامت مانند .

وَٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَـٰمًا ﴿٦٤﴾

﴿ و ﴾ بندگان رحمان ﴿ کسانی‌اند که شب را برای پروردگارشان سجده‌کنان و قیام‌کنان می‌گذرانند ﴾ یعنی : آنان تمام شب یا بیشتر قسمتهای آن را سجده‌کنان بر روهایشان و قیام‌کنان بر پاهایشان درحال نماز و تهجّد به روز می‌آورند .

وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ ۖ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾

﴿ و ﴾ بندگان رحمان ﴿ کسانی اند که می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنّم را از ما بگردان، بی‌گمان عذاب آن پایدار است ﴾ غَرامْ: لازم و دائمی است .

إِنَّهَا سَآءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

﴿ به‌راستی آن بدقرارگاه و بد مقامی است ﴾ یعنی : در حقیقت آتش دوزخ برای اقامت ، بد جایگاه و بدمکانی است . پناه می‌بریم به خداوند ﷻ از دوزخ .

وَالَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾

﴿و﴾ بندگان رحمان ﴿**کسانی اند که چون انفاق کنند، نه اسراف می‌کنند و نه بخل می‌ورزند**﴾ اسراف: در گذشتن از حدّ با انفاق کردن بسیار است، هرچند راهی که در آن انفاق می‌شود، راه حلالی باشد. اِقْتار: تنگ‌گرفتن و بخل‌ورزیدن در انفاق است ﴿**و شیوه‌شان در میان این دو حدّ وسط است**﴾ قَوام: انفاق به اعتدال و میانه‌روی است، به گونه‌ای که در حدّی انفاق کند که فقیر، گرسنه و برهنه نماند و آن‌گونه ولخرجی هم نکند که مردم بگویند: اسراف و زیاده‌روی کرد بلکه اگر خداوند ﷻ به او گشایش عنایت کرد، بذل و بخشش و گشاده‌دستی در پیش گیرد ولی برای وقت نیاز خود، ذخیره هم بکند.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «کسی که میانه‌روی پیشه کرد، هرگز فقیر و محتاج نشد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مٰا اَحْسَنَ الْقَصْدُ فِي الْغِنىٰ وَ مٰا اَحْسَنَ الْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَ مٰا اَحْسَنَ الْقَصْدُ فِي الْعِبٰادَةِ ✿ چقدر نیکوست میانه‌روی در توانگری، چقدر نیکوست میانه‌روی در حال فقر و چقدر نیکوست میانه‌روی در عبادت».

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾

ابن‌عبّاس رضي الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: مردمانی از اهل شرک کشتار و خونریزی کردند و بسیار کشتند و زنا کردند و بسیار کردند، سپس نزد

رسول خدا ﷺ آمده و گفتند: به‌راستی آنچه که تو به‌سوی آن فرامی‌خوانی بسی نیکو است امّا اگر به ما خبر دهی که برای آنچه که مرتکب شده‌ایم کفّاره‌ای است! پس این آیهٔ مبارکه نازل شد.

﴿**و**﴾ بندگان رحمان ﴿**کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند**﴾ یعنی: دعا و نیایش را برای غیر خدا ﷻ صرف نمی‌کنند تا غیر خدا ﷻ را برای خود پروردگار قرار دهند ﴿**و هیچ نفسی را که خداوند حرام کرده‌است**﴾ یعنی: کشتنش را ﴿**جز به حق نمی‌کشند**﴾ کشتن به حق در سه مورد است: کفر بعد از ایمان (کشتن مرتدّ)، زناکردن بعد از إحصان[1] و کشتن به قصاص ﴿**و زنا نمی‌کنند**﴾ یعنی: مقاربت جنسی را بدون ازدواج یا ملک یمین (کنیزی)، حلال نمی‌شمارند ﴿**و هر کس چنین کند**﴾ یعنی: چیزی از آنچه را که ذکر شد انجام دهد؛ ﴿**می‌بیند**﴾ و روبرو می‌شود در آخرت؛ ﴿**اثام را**﴾ أَثَامْ: مجازات و کیفر است.

يُضَٰعَفْ لَهُ ٱلْعَذَابُ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِۦ مُهَانًا ﴿٦٩﴾

﴿**برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می‌شود و جاودان در آن به خواری و زاری بماند**﴾ یعنی: در عذاب دوچندان، به ذلّت و حقارت جاودانه می‌ماند.

إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَٰلِحًا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمْ حَسَنَٰتٍ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٧٠﴾

﴿**مگر کسی که توبه کند**﴾ از شرک ﴿**و ایمان آورد**﴾ به محمّد ﷺ ﴿**و کار شایسته**

---

۱ ـ یعنی: زنای مرد محصن و زن محصنه (مرد و زن دارای همسر).

پیشه کند ﴾ بعد از توبهٔ خویش پس بر این کس عذابی نیست **﴿پس اینان کسانی هستند که خداوند سیئاتشان را به حسنات تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزندهٔ مهربان است ﴾** گناهان را از آنان محو کرده و به‌جای آن برایشان نیکی‌ها و طاعات را ــ با حسن عمل و طاعت و انابتشان به‌سوی وی ــ به ثبت می‌رساند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «اینان مؤمنانی هستند که قبل از ایمانشان در گناه و بدکرداری قرار داشتند پس خداوند ﷻ آنان را از بدیها روی‌گردان نموده و به‌سوی حسنات برگردانید و درنتیجه به‌جای بدیها، نیکی‌ها را برایشان عوض عنایت فرمود. تبدیل سیّئات به حسنات در دنیا این است که خدای متعال برایشان ایمان را به‌جای شرک و اخلاص را به‌جای شک، عوض عنایت می‌فرماید و ایشان را از بدکاریها در پناه خویش قرارداده و حفظشان می‌کند، یعنی به آنان توفیق انجام عمل شایسته با توبهٔ نیکو می‌دهد چنان‌که می‌فرماید: (اِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ ۞ همانا حسنات سیّئات را ازبین می‌برند) [هود / ۱۱۴]. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اَتْبِعِ السَّیِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا، وَ خَالِقِ النَّاسَ بِخُلْقٍ حَسَنٍ ۞ بدی را با نیکی دنبال کن، آن را محو می‌کند و با مردم به اخلاقی نیکو رفتار کن».

ابن کثیر این معنی را ترجیح داده و می‌گوید: «بدان‌که سیّئات با توبهٔ نصوح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر بدین جهت که چون او گذشته‌اش را به یاد می‌آورد، پشیمان شده و استرجاع و استغفار می‌گوید پس به این اعتبار گناه وی به طاعت تبدیل می‌شود و بدی‌ها در نامهٔ اعمال وی به حسنات تبدیل می‌شوند چنان‌که در این باره احادیث صحیحی آمده است».

وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَـٰلِحًا فَإِنَّهُۥ يَتُوبُ إِلَى ٱللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾

﴿و هر کس توبه کند ﴾ و از صدق دل به سوی خدا ﷻ باز گردد **﴿و عمل صالح انجام دهد، حقّا که او چنان‌که بایدوشاید به‌سوی خداوند باز می‌گردد ﴾** یعنی: او به‌طور

راستین و با قوّت تمام به‌سوی خداوند ﷻ باز گشته است. به‌قولی معنی این است: هر کس به زبان خویش توبه کند امّا آن توبه را با عمل خویش ثابت نگرداند پس آن توبهٔ وی به‌هیچ‌وجه سودمند نیست بلکه فقط کسی به‌سوی خدا ﷻ توبهٔ راستین (نصوح) کرده است که توبهٔ خویش را با اعمال شایسته، ثابت و محقّق گردانیده باشد.

وَٱلَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ ٱلزُّورَ وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغْوِ مَرُّواْ كِرَامًا ﴿٧٢﴾

﴿و﴾ بندگان رحمان ﴿کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند﴾ به‌قولی معنی این است: بندگان رحمان کسانی‌اند که در مجالس باطل حضور نمی‌یابند و آن را مشاهده نمی‌کنند. (زُوْر) دروغ و باطل است و بالاتر از شرک به خدای متعال دروغی نیست زیرا شرک به خداوند ﷻ بزرگتر از (زُوْر) است. آری! حضور در مجالس و محافل بدعت از (زُوْر) است زیرا این محافل دروغ، باطل و علیه دین خدا ﷻ است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «آیا شما را از بزرگترین کبایر آگاه نگردانم؟ و سه‌بار این سخن را تکرار کردند. اصحاب گفتند: چرا، یارسول‌الله! ما را آگاه کنید. فرمودند: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و درحالی‌که تکیه‌داده بودند، نشستند و آن‌گاه فرمودند: هان آگاه باشید: و گفتن دروغ، آگاه باشید: و گواهی دروغ». پس پیوسته آن را تکرار می‌کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: ای کاش رسول خدا ﷺ سکوت کنند. ﴿**و چون بر امر لغوی بگذرند، کریمانه می‌گذرند**﴾ یعنی: درحالی از برابر آن کار لغو و بیهوده می‌گذرند که از آن روگرداننذ. لغو: هر عمل یا سخن بیهوده‌ای است. یعنی:

کسانی که خود را از درآمدن در امور لغو و بیهوده برکنار نگاهداشته و کرامت نفس خویش را پاس می‌دارند و با اهل لغو معاشرت و همنشینی نمی‌کنند.

وَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ لَمۡ يَخِرُّواْ عَلَيۡهَا صُمّٗا وَ عُمۡيَانٗا ﴿۷۳﴾

﴿و﴾ بندگان رحمان ﴿**کسانی‌اند که چون آیات پروردگارشان را فرایادشان آرند**﴾ یعنی: قرآن را برایشان بخوانند یا آنچه را که در قرآن از پندها و اندرزها و عبرتهاست به ایشان تذکّر دهند ﴿**بر آن کور و کر به سجده نمی‌افتند**﴾ بلکه با شنوایی و بینایی بر آن به سجده می‌افتند و از آن آیات بهره می‌برند.

وَ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَ ذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَ ٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿۷۴﴾

﴿و﴾ بندگان رحمان ﴿**کسانی اند که می‌گویند: پروردگارا! به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایهٔ روشنی چشمان ما باشد**﴾ یعنی: آنان را ـ با توفیق بخشیدن ما و آنان به طاعت خویش ـ برای ما شادی‌بخش و مسرّت‌آفرین قرار ده. «قرّةالعین» یعنی: خنکی اشک چشم زیرا خنکی اشک چشم دلیل شادمانی و مسرّت است چنان‌که گرمی اشک دلیل بر غم و اندوه می‌باشد.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «چون انسان بمیرد، عمل وی جز از سه چیز قطع می‌شود: صدقهٔ جاری، عملی سودبخش، یا فرزند صالحی که در حقّ وی دعا کند». ﴿**و ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده**﴾ یعنی: ما را

الگویی قرار ده که پرهیزگاران به ما در کار خیر اقتدا کنند.

این آیه دلالت روشنی دارد بر این‌که ریاست دینی از اموری است که باید آن را طلب کرد و در آن راغب بود، نه برای فخرکردن به آن بلکه به‌جهت نفع بزرگی که مردم در ریاست وی دارند و برای به دست آوردن اجر عظیمی که این ریاست دارد.

پس (آیهٔ ۷۴ تا ۶۳) دربرگیرندهٔ نه صفت برای مؤمنان آراسته به خلعت والای (عِبَادُالرَّحْمٰن) است.

أُوْلَـٰٓئِكَ يُجْزَوْنَ ٱلْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُواْ وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَـٰمًا ﴿٧٥﴾

﴿این گروه﴾ موصوف به اوصاف زیبای ذکر شده در فوق ﴿اند که غرفه را پاداش می‌یابند﴾ غرفه: یعنی درجهٔ رفیع، عبارت از بلندترین و بهترین منازل بهشت است. پس غرفه‌های معلاّی بهشت مخصوص آنان است ﴿به‌خاطر صبری که ورزیده‌اند﴾ بر مشقّتهای تکالیف دینی ﴿و در آنجا با تحیّت و سلام روبرو می‌شوند﴾ یعنی: برخی به برخی دیگر درود و شادباش می‌گویند، پروردگار سبحان نیز به‌سویشان سلام می‌فرستد و فرشتگان نیز بر آنان سلام و شادباش گفته و برایشان سلامتی از آفات را می‌خواهند.

خَـٰلِدِينَ فِيهَا ۚ حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾

﴿جاودانه در آنند﴾ یعنی: بدون مرگ و فنا مقیم بهشتند ﴿چه نیکو قرارگاه و چه خوش مقامی است﴾ یعنی: آن غرفه‌ها چه نیکوقرارگاهی است که در آن مستقرّ

می‌شوند و چه خوش اقامتگاهی است که مقیم آن می‌گردند. این در مقابل سخن باری‌تعالی در وصف دوزخ است که قبلاً فرمود: (اِنَّهَا سَاۤءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا ۞ به‌راستی چه بدقرارگاه و چه بد مقامی است) [٦٦].

قُلْ مَا يَعْبَؤُاْ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَآؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿٧٧﴾

﴿بگو: اگر دعایتان نباشد، پروردگارم به شما هیچ اعتنایی نمی‌کند﴾ یعنی: شما در نزد خدای متعال هیچ ارج و بهایی ندارید و او به شما هیچ اعتنایی نخواهدداشت، اگر این امر که او را می‌خوانید و می‌پرستید در میان نباشد. بدین گونه است که باری‌تعالی روشن می‌کند که از اطاعت همگی‌شان بی‌نیاز است ﴿در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید﴾ یگانگی خدای سبحان را ای کافران! ﴿پس به‌زودی لازم خواهدبود﴾ یعنی: به‌زودی سزای تکذیب گریبان‌گیر شما خواهد شد. مراد: سزایی است که در روز بدر گریبان‌گیر مشرکان شد. به قولی: مراد از آن عذاب آخرت است.

با این بیم دهی و هشدار است که پایان سوره به آغاز آن، یعنی آیهٔ اوّل: (تَبَارَكَ الَّذِيْ نَزَّلَ الفُرْقَانَ عَلىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِيْنَ نَذِيْرًا ۞ بزرگ و خجسته است کسی که بر بندهٔ خود فرقان را نازل کرد تا برای عالمیان هشداردهنده‌ای باشد) پیوند می‌خورد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ شعراء
مکّی است و دارای ۲۲۷ آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «شعراء» نامیده شد به‌سبب آن‌که حق تعالی در آیات (۲۲۶ ـ ۲۲۴) آن، میان شعرای گمراه و شعرای مؤمن مقارنه و مقایسه نموده است تا ادّعای مشرکانی را که می‌پنداشتند رسول خدا ﷺ شاعراند و آنچه که با خود آورده‌اند از باب شعر است، ردّ نماید.

طسٓمٓ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: ﴿طا، سینَ، میمَ﴾ با ادغام سین در میم. خدای عزّوجلّ به مراد خویش از آوردن این حروف مقطّعه در آغاز سوره‌ها، داناتر است طوری که در آغاز سورهٔ «بقره» بیان شد.

تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ﴿۲﴾

﴿این است آیات کتاب مبین ﴾ «تِلْكَ ۞ این است» به‌سوی آیات این سوره یا کلّ قرآن کریم اشاره دارد. کتاب مبین: یعنی قرآنی که معانی و اعجاز آن روشن است.

لَعَلَّكَ بَٰخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

﴿شاید از این‌که ایمان نمی‌آورند ﴾ یعنی: ای پیامبر! شاید از تأسّف و اندوه بر این‌که قومت به پیامی که آورده‌ای ایمان نمی‌آورند؛ ﴿تو جان خود را نابود کننده‌ای ﴾ بٰاخِعْ: خود را کشنده و هلاک‌کننده‌ای. اصل بَخْع: این است که عمل ذبح به محلّ نخاع که در فقرات گردن است، برسد. مراد از آن، مبالغهٔ رسول خدا ﷺ در اندوه خوردن به سبب تکذیب قومشان است تا بدانجا که از غصّهٔ بسیار نابود گردند.

این آیه، تسلیت و دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ است زیرا آن حضرت ﷺ را که بر ایمان قوم خود سخت حریص و مشتاق بودند و از مشاهدهٔ رویگردانی آنان، سخت تأسّف می‌خوردند، به آرامش فرامی‌خواند.

إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَٰقُهُمْ لَهَا خَٰضِعِينَ ﴿٤﴾

﴿اگر بخواهیم برآنان از آسمان آیه‌ای ﴾ یعنی: معجزه‌ای که آنان را به ایمان وادار و ناچار کند ﴿فروفرستیم آن‌گاه گردنهایشان دربرابر آن خاضع گردد ﴾ یعنی: آن‌گاه اجباراً دربرابر آن منقاد خواهند شد و گردن خواهند نهاد ولی خدای متعال چنین نمی‌کند زیرا از کسی جز ایمان اختیاری را نمی‌خواهد. آری! حق تعالی نخواسته است که با این آخرین رسالت خویش، معجزهٔ سرکوب کننده‌ای بفرستد بلکه معجزهٔ اساسی رسالت خاتم را قرآنی گردانیده است که با خاتمیّت این رسالت

همخوانی داشته باشد زیرا قرآن برای همیشه و از هر نظر معجزه است؛ معجزه است در بنای تعبیری و لفظی خود، معجزه است در بنای معنوی خود و معجزه است در فتح دلها و روانها و درمان مشکلات انسان در همهٔ زمانها و مکانها. پس این رسالت، رسالت زمان و مکان خاصّی نیست که با معجزه‌ای حسّی و مقطی پشتیبانی شود بلکه رسالتی است مفتوح برای همهٔ امّت‌ها در همهٔ عصرها لذا مناسب چنین بود که معجزهٔ آن نیز برای همه عصرها و نسلها تا روز قیامت معجزهٔ باز و مفتوحی باشد.

وَمَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّنَ ٱلرَّحْمَٰنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُواْ عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾

﴿**و برآنان هیچ ذکر تازه‌ای**﴾ که جدیداً فرود آورده شده ﴿**از سوی رحمان نمی‌آید، جز این‌که همواره از آن روی بر می‌تافتند**﴾ خدای سبحان بیان می‌دارد که قرآن را برای آنان تدریجاً و اندک اندک درحالی بعد از حالی و زمانی پس از زمان دیگری فرود می‌آورد تا از آن پند گرفته و حقایق را به یاد آورند و در نتیجه، از روی بینش و تعقّل نه از روی اجبار و فشار، به آن ایمان آورند. معتزله با این آیه بر مخلوق بودن قرآن استدلال کرده و گفته‌اند: خدای متعال در این آیه فرموده است: (ذکر محدث و جدید است) و مراد از ذکر هم قرآن می‌باشد لذا از آن این معنی بر می‌آید که قرآن مخلوق است. جواب این است که: حدوث متعلّق به الفاظ تلاوت شده با وحی می‌باشد امّا اصل قرآن که کلام نفسی خدا ﷻ است، قدیم است.

فَقَدْ كَذَّبُواْ فَسَيَأْتِيهِمْ أَنۢبَٰٓؤُاْ مَا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦﴾

﴿**آنان در حقیقت به تکذیب پرداختند**﴾ یعنی: آنها فقط به رویگردان شدن از

قرآن اکتفا نکرده و از تکذیب آن نیز به فرودی دیگر که از آن شدیدتر است، سقوط کردند و آن تمسخر و استهزا می‌باشد چنان‌که این تعبیر خدای متعال بر آن دلالت می‌کند: ﴿**پس به زودی انباء**﴾ یعنی: اخبارِ ﴿**آنچه که بدان ریشخند می‌کردند، بدیشان خواهد رسید**﴾ یعنی: به زودی اخبار مجازات عاجل یا آجلی که به عنوان جزای استهزا و ریشخندشان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسید، اخباری که تاکنون از آنان پنهان بوده است

أَوَلَمْ يَرَوْاْ إِلَى ٱلْأَرْضِ كَمْ أَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٧﴾

﴿**مگر در زمین ننگریسته‌اند که چه بسیار در آن از هر گونه جفت ارزشمندی رویانده‌ایم**﴾ یعنی: از اجناس سودمندی که انسانها و حیوانات از آنها بهره می‌گیرند و کسی جز پروردگار عالمیان بررویاندن آنها توانا نیست؟.

إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

﴿**قطعاً در این، نشانه‌ای است**﴾ یعنی: قطعاً در رویاندن گونه‌گونه رستنی‌ها درزمین، دلالت آشکاری است بر کمال قدرت خدای سبحان و صنعت بدیع وی ﴿**ولی بیشترشان ایمان آورنده نیستند**﴾ یعنی: علم ازلی حق تعالی دربارهٔ آنان چنین پیشی گرفته است که با وجود دیدن این نشانه‌ها، ایمان نمی‌آورند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٩﴾

﴿**و بی‌گمان پروردگارت همان عزیز رحیم است**﴾ یعنی: غالب و قاهر است بر کافران با انتقام گرفتن از آنان، در عین حالی که بسیار مهربان است، هم از

این‌روی به آنان مهلت می‌دهد و به طور عاجل به مجازاتشان شتاب نمی‌کند.

وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱئْتِ ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٠﴾

﴿**و یاد کن**﴾ یا بخوان ای محمّد ﷺ برای قومت ﴿**آن‌گاه که پروردگارت به موسی ندا در داد که به سوی قوم ستم‌پیشه برو**﴾ یعنی: به سوی کسانی برو که میان کفر و گناه جمع کرده و با کفر و تجاوز بر دیگران ــ چون برده ساختن بنی‌اسرائیل و ذبح کردن پسرانشان ــ بر خود ستم کرده‌اند.

ابومنصور ماتریدی رحمه الله می‌گوید: «آنچه موسی علیه السلام از سوی پروردگارش شنید، ندایی از جنس حروف و اصوات بود».

شایان ذکر است که داستان موسی علیه السلام در یازده سورهٔ قرآن: (بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و نازعات) ذکر شده است و داستانهای دیگری مانند داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام نیز در این سوره درپی آن می‌آید. تکرار یک داستان در چندین سوره با روشهای مختلف به گونه‌ای مطرح می‌شود که با سیاق سوره‌ها هماهنگ بوده و نقش ویژهٔ خود در ساختار آن سوره را ایفا کند[1].

قَوْمَ فِرْعَوْنَ ۚ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾

قوم ستمگر، همان ﴿**قوم فرعون**﴾ بودند ﴿**آیا پروا نمی‌دارند؟**﴾ یعنی: آیا از عذاب خدای سبحان نمی‌ترسند؟

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که اوّلین مأموریّت یک پیامبر، پروراندن روح

---

۱ ــ قبلاً در این تفسیر شریف راجع به فواید تکرار در قرآن، مطالبی را بیان کرده‌ایم.

تقوی و خداترسی در دلهای مردم است.

قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾

﴿**گفت**﴾ موسی‌علیه السلام ﴿**پروردگارا! من می‌ترسم که مرا تکذیب کنند**﴾ در رسالت من.

وَيَضِيقُ صَدۡرِي وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرۡسِلۡ إِلَىٰ هَٰرُونَ ﴿١٣﴾

﴿**و سینه ام تنگ می‌گردد**﴾ از غم و اندوه تکذیب آنان؛ ﴿**و زبانم گشاده نیست**﴾ بر ادای رسالت. زیرا در زبان موسی‌علیه السلام لکنتی بود ﴿**پس به سوی هارون بفرست**﴾ یعنی: جبرئیل‌علیه السلام را با وحی به‌سوی او بفرست و او را نیز با من پیامبری گردان که یاور و پشتیبان من باشد. در این هنگام هارون‌علیه السلام در مصر بود.

وَلَهُمۡ عَلَيَّ ذَنۢبٞ فَأَخَافُ أَن يَقۡتُلُونِ ﴿١٤﴾

﴿**و**﴾ از طرفی ﴿**برای آنان بر ذمهٔ من گناهی است لذا می‌ترسم که مرا بکشند**﴾ این گناه، کشتن فردی قبطی از سوی موسی‌علیه السلام بود پس موسی‌علیه السلام از آن می‌ترسید که در برابر وی به قتلش رسانند. باید دانست که ترس ـ بجز فضلا و علما ـ گاهی بر انبیاعلیهم السلام نیز دست می‌دهد و این ترسی است طبعی. به این ترتیب، موسی‌علیه السلام تمام احتمالات دشوار و چالش‌های مهمّی را که انتظار می‌رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح کرد. البتّه این درسی است برای دعوتگران راه خدا جل جلاله که باید موقعیّت‌ها را به‌طور دقیق ارزیابی کنند.

قَالَ كَلَّا ۖ فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا ۖ إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾

﴿ **فرمود: نه چنان است** ﴾ کَلاّ: در اصل کلمه‌ای است برای ردع و هشدار دادن به شخص و مفید آن است که تصوّر وی در آن امر مربوطه درست نیست. ولی «کَلاّ» در اینجا برای وعده است. یعنی: ای موسی! بر من توکّل کن و از آنان نترس، مطمئن باش که تو را نمی‌کشند ﴿ **پس هردوی شما با آیات ما بروید** ﴾ ملاحظه می‌کنیم که در ضمن این جواب، پاسخ موسی علیه السلام در همراه ساختن برادرش با وی در امر رسالت نیز، نهفته است. یعنی: تو و آن کسی که درخواست رسالت وی را کرده‌ای، به همراه معجزاتم بروید و از قبطی‌ها نترسید ﴿ **بی‌گمان ما با شما شنونده‌ایم** ﴾ مراد خدای متعال از این سخن، تقویت دلهای آن دو بود. یعنی: ما خود عهده‌دار نگه‌داری و حراست و یاری دادن شما هستیم.

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

﴿ **پس به سوی فرعون بروید و بگویید: ما رسول پروردگار عالمیان هستیم** ﴾ کلمهٔ رسول بر مفرد و تثنیه و جمع ـ هر سه ـ اطلاق می‌شود پس یک‌تن هم رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نیز بنابراین، خطاب شامل هارون علیه السلام نیز می‌شود، گویی اتّحاد و اتّفاق آنها بر یک شریعت، آن دو را چون یک رسول واحد قرار داده است. به قولی معنای آن این است: بگویید؛ هر یک از ما رسول ربّ‌العالمین هستیم.

أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٧﴾

و مضمون رسالت ما ﴿ **این** ﴾ است ﴿ **که بنی‌اسرائیل را با ما بفرست** ﴾ یعنی: ای

فرعون! آنان را از یوغ بردگی و بندگی رها کن تا با ما از مصر بیرون روند.

قَالَ أَلَمۡ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدٗا وَلَبِثۡتَ فِينَا مِنۡ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾

﴿گفت﴾ فرعون **﴿آیا تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟﴾** یعنی: بعد از آن‌که موسی و هارن علیهما السلام نزد فرعون آمده و پیام یادشده را به وی ابلاغ کردند، فرعون به موسی علیه السلام گفت: آیا این ما نبودیم که تو را در کودکی در خانهٔ خود پرورش دادیم و در میان اطفالی که از بنی‌اسرائیل کشتیم، تو را استثنا کرده و به قتل نرساندیم؟ **﴿و سالها از عمرت را در میان ما نماندی؟﴾** یعنی: پس این نبوّت مورد ادّعای تو چه وقت روی داد و آن را از کجا آوردی؟ به قولی: موسی علیه السلام سی سال در خانهٔ فرعون به‌سر برد، از لباسهای فرعون می‌پوشید، از مرکب‌های سواری وی استفاده می‌کرد و به نام فرزند وی نامیده می‌شد سپس بعد از گریختن از مصر ده سال در مدین ماند آن‌گاه مجدّداً به میان فرعونیان بازگشت و به مدّت سی‌سال دیگر آنان را به سوی الله جلّ جلاله دعوت می‌کرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نیز پنجاه سال دیگر زندگی کرد.

وَفَعَلۡتَ فَعۡلَتَكَ ٱلَّتِي فَعَلۡتَ وَأَنتَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿١٩﴾

فرعون در ادامه به موسی علیه السلام گفت: **﴿و از تو سر زد آن کاری که کردی﴾** به این ترتیب، او در آغاز نعمت‌های خود را بر موسی علیه السلام برشمرد، سپس گناه موسی علیه السلام را به یاد وی آورد که مرادش کشتن آن شخص قبطی از سوی موسی علیه السلام بود **﴿و تو از ناسپاسانی﴾** ای موسی! که با کشتن یکی از یارانم کفران نعمت کردی.

قَالَ فَعَلۡتُهَآ إِذٗا وَأَنَا۠ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٢٠﴾

﴿گفت﴾ موسی﴿آن کار را هنگامی مرتکب شدم که از سرگشتگان بودم﴾ یعنی: قبطی را قبل از آن کشتم که از بارگاه پروردگار متعال به من علم و دانایی‌ای برسد پس در آن حال از نادانان بودم.

فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۱﴾

﴿و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم﴾ به‌سوی مدین ـ چنان‌که تفصیل داستان در سورهٔ «قصص» آمده است ﴿آن‌گاه پروردگارم به من حکم بخشید﴾ یعنی: به من نبوّت، یا علم و فهم توراتی را که حکم خداوند در آن است، بخشید و جهل و نادانی را از من دور کرد ﴿و مرا از پیامبران گردانید﴾ یعنی: مرا گرامی داشت و اکرام کرد؛ به این‌که مرا یکی از انبیای مرسل خویش گردانید.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۲۲﴾

﴿و این نعمتی است که بر من منّت می‌نهی که بنی‌اسرائیل را به بردگی کشانده‌ای؟﴾ یعنی: آیا این هم نعمتی است که بر من منّت می‌نهی که مرا درکودکی پرورش داده‌ای، در همان حالی که قوم و قبیلهٔ من بنی‌اسرائیل را برده ساخته و آنان را کشتی؟ اگر تو پسران نوزاد بنی‌اسرائیل را نمی‌کشتی، قطعاً مادرم بی‌نیاز از آن بود که مرا در رودخانه بیندازد پس آنچه را که سببش شکنجه و عذابت بود، به‌عنوان منّت و احسان به رخ من نکش.

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۳﴾

﴿فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟﴾ یعنی: او دیگر چه کسی است که می‌پندارد بجز من پروردگار جهانیان است؟ زیرا من جز خود، دیگر پروردگاری را برای جهانیان نمی‌شناسم؟ به قولی دیگر معنی این است: این پروردگار عالمیان ادّعایی تو، چه چیزی است و حقیقت آن چیست؟

و این آغاز مناظره میان موسی ﷺ و فرعون پیرامون وجود و وحدانیّت خدای عزّوجلّ بود.

قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٢٤﴾

﴿گفت﴾ موسی ﷺ ﴿پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه در میان آنهاست، اگر اهل یقین باشید﴾ یعنی: اگر به حقیقتی از حقایق بعد از شناخت دلیل آن یقین داشته باشید، بدانید که یقینتان به این حقیقت اولی است. بدین‌گونه بود که موسی ﷺ مراد خویش از معنای (عالمیان) را با این توضیح روشن ساخت و دادن پاسخ مستقیم به سؤال فرعون را از آن روی فروگذاشت که او از جنس پروردگار عالمیان و حقیقت وجودی وی سؤال کرده بود و از آنجا که خلق را به شناخت حقیقت و کُنه وجود حق تعالی راهی نیست بلکه آنان او را به اوصافش می‌شناسند پس موسی ﷺ در پاسخ وی به بیان جلوه‌ای از حقیقت قدرت عظیم الله ﷻ پرداخت و به خلقت آسمان و زمین اشاره کرد.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُۥٓ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾

﴿گفت﴾ فرعون ﴿به اطرافیانش﴾ از اشراف و سران قوم ﴿آیا نمی‌شنوید﴾ سخن موسی ﷺ را؟ بدین‌گونه خواست تا آنان را از سخن وی به تعجّب برانگیزاند. که این مغالطه‌ای از سوی آن ملعون بود.

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾

﴿**موسی دوباره گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشینتان است**﴾ پس موسی علیه‌السلام برایشان روشن کرد که فرعون ـ چنان‌که ادّعا می‌کند ـ پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعنی: چگونه کسی را پرستش می‌کنید که او یکی از خود شماست، او نیز چنان‌که شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادی بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِيٓ أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾

﴿**فرعون گفت: بی‌گمان رسولی که به‌سوی شما فرستاده شده، دیوانه است**﴾ او با این سخن، می‌خواست تا اطرافیانش را در مغالطه و حیرت و سردرگمی بیفگند، با نشان دادن این موقف که او به آنچه موسی می‌گوید هیچ اهمّیّتی قایل نیست و موسی سزاوار ریشخند است. گویی فرعون به اطرافیانش می‌گوید: من از موسی چیزی را می‌پرسم و او به من پاسخی دیگر می‌دهد پس او دیوانه است.

قَالَ رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

﴿**موسی گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آنهاست**﴾ موسی علیه‌السلام خود را به دفع آنچه که فرعون به وی از دیوانگی نسبت داد، مشغول نکرد بلکه حجّت را پی گرفت و گفت: پروردگار جهانیان همان پروردگار مشرق و مغرب است که احوال و اوضاع آن را ـ گاهی با نور و گاهی با ظلمت ـ دگرگون می‌کند پس او ایجادگر همهٔ پدیده‌هاست ﴿**اگر تعقّل کنید**﴾ یعنی: ای فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقّل هستید، حقیقت همین است که گفتم.

قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذْتَ إِلَـٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ ٱلْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾

﴿**فرعون گفت: اگر خدایی جز من اختیار کنی، قطعاً تو را از جملهٔ زندانیان خواهم کرد**﴾ بدین‌گونه بود که چون آن ملعون در آوردن دلیل مغلوب شد، برای مجبور کردن موسی علیه السلام به ترک رسالتش و فریب قوم خود، شیوهٔ تهدید و إعمال زور و زنجیر را در پیش گرفت.

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

﴿**موسی گفت: هرچند برای تو چیزی آشکار هم بیاورم؟**﴾ یعنی: اگر هم برای تو چیزی بیاورم که راستگویی من با آن آشکار شود و با مشاهدهٔ آن صحّت ادّعای من به‌اثبات رسد ـ که عبارت از معجزهٔ در هم کوبندهٔ من است ـ آیا باز هم مرا زندانی خواهی کرد؟.

قَالَ فَأْتِ بِهِۦٓ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ ﴿٣١﴾

﴿**فرعون گفت: اگر از راستگویانی**﴾ در ادّعایت ﴿**آن**﴾ چیز آشکار ﴿**را بیاور**﴾.

فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾

﴿**پس موسی عصایش را افگند و بناگاه آن اژدهایی نمایان شد**﴾ یعنی: آن عصا اژدهایی واقعی شد، بی آن‌که پدیده‌ای خیالی درمیان باشد.

امام رازی صاحب تفسیر کبیر می‌گوید: «چون عصا به اژدها تبدیل شد، به اندازهٔ یک مایل به آسمان جهید، سپس رو به‌سوی فرعون فرود آمد در حالی‌که

به موسی علیه السلام می‌گفت : ای موسی ! هر چه می‌خواهی به من فرمان بده ! و فرعون التماس کنان می‌گفت : ای موسی ! به‌نام کسی که تو را به رسالت فرستاده است از تو می‌خواهم که او را بازداری و اجازه ندهی که به من حمله کند . سپس موسی علیه السلام آن را گرفت و مجدّداً به عصا تبدیل شد » .

وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِيَ بَيۡضَآءُ لِلنَّـٰظِرِينَ ﴿۳۳﴾

﴿ و دستش را از گریبانش بیرون آورد و به ناگاه آن برای تماشاگران سپید و درخشان پدیدار شد ﴾ یعنی : دست موسی علیه السلام برخلاف هیأت ظاهری پوست و گوشت و استخوان ، از چنان شعاع و پرتو درخشانی برخوردار گشت که دیدگان را خیره و افق را نورانی گردانید .

قَالَ لِلۡمَلَإِ حَوۡلَهُۥٓ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٞ ﴿۳۴﴾

﴿ فرعون به سرانی که پیرامونش بودند گفت : بی‌گمان این مرد، جادوگری بسیار داناست ﴾ به این ترتیب ، فرعون خواست تا این ذهنیّت را در اطرافیانش القا کند که آنچه موسی علیه السلام آورده ، از باب سحر و جادوست ، نه از باب معجزه .

سپس به تحریک آنان پرداخت و گفت :

يُرِيدُ أَن يُخۡرِجَكُم مِّنۡ أَرۡضِكُم بِسِحۡرِهِۦ فَمَاذَا تَأۡمُرُونَ ﴿۳۵﴾

﴿ می‌خواهد با جادوی خود شما را از سرزمینتان بیرون کند، اکنون چه رأی می‌دهید ﴾ رأی شما و نظر شما دربارهٔ او چیست ؟ بدین‌گونه بود که درخشش و سلطهٔ معجزهٔ موسی علیه السلام ، فرعون را چنان تحت تأثیر خویش درآورد که ادّعای

پروردگاری را فراموش نموده و دست یاری به‌سوی قوم خویش درازکرد تا نظر آنان را جلب و دوستی و پشتیبانی آنان را به‌سوی خود بکشاند زیرا با درخشش معجزهٔ موسی ﷺ، ربوبیّت ادّعایی وی در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود وگرنه او شأن و جایگاه خود را بسیار فراتر از آن می‌دید و کبر و خودبزرگ‌بینی وی بیشتر از آن بود که سران قومش را به‌گونه‌ای مخاطب گرداند که او را در جایگاه فردی از خودشان تنزّل می‌دهد در حالی‌که او پیش از این، مدّعی الوهیّتشان بود و آنان نیز این الوهیّت را برایش به رسمیّت شناخته و بر آن گردن نهاده بودند.

قَالُوٓاْ أَرۡجِهۡ وَأَخَاهُ وَٱبۡعَثۡ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ﴿٣٦﴾ يَأۡتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٖ ﴿٣٧﴾

﴿گفتند﴾ سران قوم فرعون ﴿او و برادرش را باز دار﴾ یعنی: کارشان را به تأخیر انداز و آنان را بی‌درنگ به قتل نرسان ﴿و گردآورندگان را به شهرها بفرست﴾ یعنی مأموران و نیروهای انتظامی‌ای که مردم را گرد می‌آورند، به اطراف و اکناف قلمرو حاکمیّتت بفرست ﴿تا هر جادوگر ماهری را به حضورت بیاورند﴾ سحّار: کسی است که در شناخت فنّ سحر و جادو بسیار ماهر و برازنده است.

فَجُمِعَ ٱلسَّحَرَةُ لِمِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ ﴿٣٨﴾

﴿پس جادوگران برای میقات روزی معیّن گردآوری شدند﴾ آن روز، روز «زینت»، یعنی روز عیدشان بود. مِیْقاتْ: بر میعاد زمانی و موعد مکانی هردو اطلاق می‌شود.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم مُّجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾

﴿**و به تودهٔ مردم گفته شد: آیا شما هم جمع خواهید شد؟**﴾ این تعبیر گویای تشویق و برانگیختن مردم بر اجتماع در آن میعاد بود تا آنچه را که میان موسی علیه السلام و جادوگران روی می‌دهد و این‌که سرانجام غلبه با چه کسی خواهدبود، مشاهده کنند. فراخوانی مردم، نشان از اطمینان فرعون بر غلبه علیه موسی علیه السلام داشت زیرا او می‌خواست موسی علیه السلام در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احدی از آنان در خفا به او ایمان نیاورد. از سویی این رویداد، سخت مورد علاقهٔ موسی علیه السلام نیز بود زیرا او می‌دانست که حجّت خداوند جل جلاله قطعاً غالب و حجّت کافران محکوم و مغلوب است. پس این خود از عنایات خداوند جل جلاله بود که خواست تا به‌دست خود دشمن، دعوت موسی علیه السلام را در میان توده‌های مردم نمایان و آن را در انظار همگان غالب و مسلّط گردانیده و مردم مصر و بنی‌اسرائیل را همگی به آن آشنا سازد و حقّانیّت آن را در میدان برهان به رأی‌العین برآنان هویدا گرداند.

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾

﴿**باشد که اگر جادوگران پیروز شدند، از آنان پیروی کنیم**﴾ در دینشان. به این ترتیب بود که کسان فرعون در میان مردم چنین وانمود کردند که گویی آنان بی‌طرفند، با این هدف که خرد قوم خویش را سبک کرده و به‌بازی بگیرند در حالی‌که منظورشان پیروی از جادوگران نه بلکه بیرون کردن موسی علیه السلام از مقام رهبری و مسند پیامبری بود.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا

نَحۡنُ ٱلۡغَـٰلِبِينَ ﴿٤١﴾

قَالَ نَعَمۡ وَإِنَّكُمۡ إِذٗا لَّمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾

﴿**پس چون جادوگران آمدند**﴾ پیش فرعون ﴿**به فرعون گفتند: آیا ما را پاداشی خواهد بود**﴾ از مال یا جاه و مقام ﴿**اگر پیروز شویم**﴾ بر موسی علیه السلام؟

که فرعون با این خواستهٔ آنان موافقت کرد و ﴿**گفت: آری و بی‌گمان شما در آن صورت از مقرّبان خواهید بود**﴾ یعنی: شما نه تنها در آن صورت پاداش دارید بلکه افزون بر آن مورد عنایت من نیز قرار خواهید گرفت به طوری‌که از مقرّبان بارگاهم خواهید شد. بدین گونه بود که فرعون آنان را به وعدهٔ منصب و مقام فریفت.

قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلۡقُواْ مَآ أَنتُم مُّلۡقُونَ ﴿٤٣﴾

﴿**موسی به آنان**﴾ یعنی: به جادوگران ﴿**گفت: آنچه را که افگننده هستید، بیفگنید**﴾ از سحر و جادو. بدین‌سان بود که موسی علیه السلام خواست تا از موضع قدرت، با حجّت و معجزهٔ خویش سرکوب و مقهورشان گرداند و برآنان نمایان سازد که معجزه‌ای که او به‌همراه آورده، از جنس چیزهایی نیست که آنان بتوانند با آن معارضه کنند، ازاین روی نوبت تقدّم با آنهاست که هر چه در توان دارند بکنند سپس آمادهٔ میدان او باشند.

فَأَلۡقَوۡاْ حِبَالَهُمۡ وَعِصِيَّهُمۡ وَقَالُواْ بِعِزَّةِ فِرۡعَوۡنَ إِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡغَـٰلِبُونَ ﴿٤٤﴾

﴿**پس ریسمانها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و**﴾ در هنگام انداختن آنها ﴿**گفتند: به عزّت فرعون که ما حتماً پیروزیم**﴾ یعنی ما به‌سبب عزّت فرعون پیروز

می‌شویم. یا سوگند به عزّت فرعون که ما پیروز می‌شویم. مراد از عزّت: جاه و جلال و عظمت است.

فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾

﴿**پس موسی عصایش را افگند و به ناگاه برساخته‌هایشان را فروبلعید**﴾ یعنی: عصای اژدها پیکر وی جادویی را که از فریب و خیال‌افگنی ـ با بیرون آوردن یک چیز از صورت حقیقی آن در ظاهر امر نه در حقیقت حال ـ ساخته بودند، فروبلعید.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾

﴿**پس جادوگران به سجده در افگنده شدند**﴾ یعنی: چون جادوگران حقیقت را مشاهده کردند، دانستند که آن معجزه از آفرینش صانعی حکیم است، نه از صنع بشر و از تردستی‌های جادوگران پس به خدای عزّوجلّ ایمان آورده و برایش به سجده درافتادند و دعوت موسی علیه السلام را اجابت گفته و نبوّت او را پذیرفتند. و سرعت سجدهٔ آنان چنان بود که گویی بناگاه فروافگنده شدند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾
رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾

﴿**گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم**﴾ و از آنجا که فرعون نیز مدّعی این پروردگاری بود، برای دفع هرگونه شبهه‌ای افزودند: ﴿**پروردگار موسی و**

هارون ﴾ اعلام این امر که فرعون پروردگار نیست بلکه پروردگار حقیقی همانا پروردگار موسی و هارونﷺ است که پروردگار همهٔ عالمیان و از جمله پروردگار خودِ فرعون نیز هست، سرزنش و سرکوفت محکمی از سوی جادوگران به فرعون بود.

قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُۥ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ ۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِى عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۚ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾

﴿گفت﴾ فرعون ﴿پیش از آن‌که به شما اجازه دهم﴾ یعنی: آیا بی‌اجازهٔ من ﴿به او ایمان آوردید؟﴾.

سپس برای این‌که جادوگرانی را که ایمان آورده بودند به مغالطه اندازد و برای این‌که مردم را به شکّ و گمان درافکند، گفت: کار موسی نیز سحری از جنس سحر شماست ﴿بی‌گمان او همان بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است﴾ اعتراف فرعون به این‌که موسیﷺ بزرگ آنان است، با آن‌که او دوست نداشت به چیزی اعتراف کند که شأن موسیﷺ را با آن بالا ببرد، برای این بود که همهٔ کسانی که در صحنهٔ رویارویی موسیﷺ با جادوگران حاضر بودند، به این حقیقت پی برده بودند که آنچه موسی ﷺ آورده است، درخشان‌تر و قوی‌تر از آن چیزی است که جادوگران به میان افکنده‌اند پس با این سخن خواست تا در اذهان مردم این شکّ و شبهه را درافکند که: این صحنه‌ای را که شما مشاهده کردید، هرچند با برتری و غلبهٔ موسی بر جادوگران به‌پایان آمد امّا این خود؛ کار استاد خودِشان بود و آنان این فن را از خودِوی آموخته بودند پس گمان نبرید که

کار موسی علیه السلام کاری است که بشر بر آن قادر نیست، یا این کار وی از فعل پروردگاری است که او به‌سویش فرامی‌خواند **﴿به زودی خواهید دانست. حتماً دستها و پاهایتان را در خلاف جهت همدیگر خواهم برید﴾** یعنی دست راست را با پای چپ، یا عکس آن **﴿سپس همگی‌تان را به دار خواهم آویخت﴾** به صلیب‌کشیدن یا به‌دارآویختن، همان حلق آویزکردن تا مرگ است. فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه‌های درختان خرما به‌دار کشد تا این عمل، شکنجهٔ شدیدتری برایشان باشد و در انظار مردم بیشتر خوارشان گرداند.

قَالُواْ لَا ضَيْرَ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾

﴿جادوگران گفتند: باکی نیست، ما به‌سوی پروردگار خود باز می‌گردیم﴾ یعنی: در آنچه که از عذاب دنیا به ما می‌رسد، بر ما هیچ باک و زیانی نیست زیرا این عذاب درگذر است و برطرف می‌شود و ما بعد از آن به‌سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم و او برای ما ــ با ایمان به حق، پایداریمان بر شکنجه‌ات، ثباتمان بر توحید و بیزاری از کفر ــ از نعمتهای همیشگی خویش چنان می‌بخشد که آن را حدّ و وصفی نیست.

إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَـٰيَـٰنَآ أَن كُنَّآ أَوَّلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾

﴿ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را از آن روی که نخستین ایمان‌آورندگان بوده‌ایم، بیامرزد﴾.

سرانجام فرعون همگی آنان را کشت. که تفصیل داستان در سورهٔ «اعراف» گذشت.

﴿ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَسۡرِ بِعِبَادِيٓ إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ﴿٥٢﴾

﴿و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه ببر﴾ بعد از آن‌که موسی علیه السلام سالها در مصر باقی ماند و دعوت وی جز بر عناد و استکبار فرعونیان نیفزود، خداوند متعال به وی فرمان داد که بنی‌اسرائیل را شبانه از مصر حرکت دهد ﴿زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت﴾ یعنی: فرعون و قومش شما را تعقیب می‌کنند تا شما را از راه بازگردانند. حق تعالی بنی‌اسرائیل را بندگان خود نامید زیرا آنان به موسی علیه السلام و رسالت وی ایمان آورده بودند. براساس قول جمعی از مفسّران، موسی علیه السلام شبانگاه در هنگام طلوع ماه حرکت کرد. نقل است که موسی علیه السلام تابوت یوسف علیه السلام را نیز از قبر وی بیرون آورد و با خود برد زیرا یوسف علیه السلام خود وصیّت کرده بود که چون بنی‌اسرائیل از مصر می‌رفتند، نعش او را نیز با خود به فلسطین ببرند. نقل است که مدّت اقامت بنی‌اسرائیل در مصر، (۴۳۰) سال بود و شب بیرون شدنشان از مصر، برای همیشه نزد آنان شب عید است که آن را «عید فصح» می‌نامند.

فَأَرۡسَلَ فِرۡعَوۡنُ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ﴿٥٣﴾

﴿آن‌گاه فرعون گردآورندگان را به شهرها فرستاد﴾ یعنی هنگامی که خبر به راه‌افتادن بنی‌اسرائیل و خروجشان از مصر به فرعون رسید، او دستور بسیج عمومی داد. به قولی: هزار شهر و دوازده هزار قریه تحت حاکمیّت فرعون قرارداشت.

إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَشِرۡذِمَةٞ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾

فرعون گفت: ﴿**بی‌گمان اینان**﴾ یعنی بنی اسرائیل ﴿**گروهی اندکند**﴾ او با این سخنش می‌خواست تا از شأن و ارزش بنی‌اسرائیل در نزد قومش کاسته و از میان برداشتنشان را ساده و آسان جلوه دهد. به قولی: بنی‌اسرائیل جمعاً ششصدوهفتادهزار تن بودند و سپاه فرعون در حدود یک میلیون و پانصد هزار تن. امّا این عدد به اثبات نرسیده و گویا از مبالغه‌های بنی‌اسرائیل است.

وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَآئِظُونَ ﴿۵۵﴾

فرعون افزود: ﴿**و به راستی آنان ما را بر سر خشم آورده‌اند**﴾ که بی اجازهٔ ما از مصر بیرون رفته‌اند.

وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَٰذِرُونَ ﴿۵۶﴾

﴿**و ما انبوهی حاذر هستیم**﴾ حاذِرْ: آماده و بیدار. گویی او تمام پیروان خویش را فرمان داد تا با حرکت بنی‌اسرائیل به حال آماده باش قرار گیرند و برای ناکام‌کردن این حرکت، همه بسیج شوند.

فَأَخْرَجْنَٰهُم مِّن جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿۵۷﴾
وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿۵۸﴾

﴿**سرانجام ما آنان را از باغستانها و چشمه‌سارها و گنجینه‌ها و جایگاههای پرنازونعمت بیرون کردیم**﴾ یعنی: فرعون و لشکریانش را از سرزمین مصر که پر از باغستانها، چشمه‌سارها و گنجینه‌ها بود بیرون راندیم. مقام کریم: منازل و خانه‌های

نیکو و به‌قولی: مجالس رؤسا و امراء است.

كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَٰهَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٥٩﴾

﴿چنین بود﴾ خواست و ارادهٔ ما ﴿و آنها را به بنی‌اسرائیل به میراث دادیم﴾ در زمان سلیمان علیه السلام و بعضی از شاهان دیگر بنی‌اسرائیل. یا مراد زیوراتی است که بنی‌اسرائیل در شب بیرون آمدن از مصر از قبطیان به عاریت گرفتند. آیهٔ کریمه احتمال این و آن ـ هر دو ـ را دارد.

فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ ﴿٦٠﴾

﴿پس هنگام برآمدن خورشید آنها را تعقیب کردند﴾ یعنی: فرعون و فرعونیان که به تعقیب بنی اسرائیل بیرون رفته بودند، به‌هنگام برآمدن خورشید به آنان رسیدند. به‌قولی معنی این است: فرعونیان درحالی به تعقیب بنی‌اسرائیل شتافتند که حرکت آنها به سمت مشرق بود.

فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ﴿٦١﴾

﴿و چون دو گروه همدیگر را دیدند﴾ یعنی در معرض دید همدیگر قرار گرفتند، به گونه‌ای که این گروه، گروه دیگر را می‌دید ﴿یاران موسی گفتند، بی‌گمان ما گیر افتادیم﴾ یعنی: به‌زودی سپاه فرعون به ما می‌رسند و ما تاب‌وتوان رویارویی با آنها را نداریم، آنها پشت سر ما هستند و دریا هم پیش روی ما.

قَالَ كَلَّآ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿چنین نیست﴾ ای قوم من! از سوءظن نسبت به خداوند ﷻ دست بر دارید، آنها قطعاً به شما نمی‌رسند ﴿زیرا پروردگارم با من است﴾ با یاری و رهنمونی خویش ﴿و به‌زودی مرا راهنمایی خواهدکرد﴾ به راه نجات.

فَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْبَحْرَ ۖ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَٱلطَّوْدِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾

﴿پس به موسی وحی کردیم که با عصایت بر دریا بزن﴾ آن دریا بنابر قول راجح، دریای سرخ (بحراحمر) بود ﴿آن‌گاه دریا از هم شکافت﴾ یعنی: موسی عصایش را بر دریا زد و دریا از هم شکافت، به طوری که بستر آن خشک و نمایان گشت چنان‌که ممکن بود پیاده از آن گذر کرد. به قولی: دریا ـ به‌تعداد قبایل (اسباط) قوم موسی علیه السلام ـ دوازده پاره شد ﴿پس هر پاره‌ای از آن﴾ فِرْقْ: قطعه و پاره‌ای از دریاست ﴿همچون کوهی بزرگ بود﴾ که از جانب راست و چپ راه‌ها، به سوی بالا قرارگرفته بود.

وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ ٱلْـَٔاخَرِينَ ﴿٦٤﴾

﴿و دیگران را بدانجا نزدیک گردانیدیم﴾ یعنی: فرعون و فرعونیان را به‌سوی دریا نزدیک کردیم.

وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾

﴿و موسی و همراهانش را همگی نجات دادیم﴾ با گشودن راههایی برای عبورشان

از کف دریا و دادن امکان گذر از پهنای دریا به ایشان.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْأَخَرِينَ ﴿٦٦﴾

﴿آن‌گاه دیگران را غرق کردیم﴾ یعنی: فرعون و قومش را با به‌هم‌آوردن دریا برآنان، غرق کردیم زیرا آنها برای دنبال‌کردن موسی علیه السلام و قومش به دریا درآمدند.

إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾

﴿بی‌گمان در این﴾ رویدادی که ذکر شد از آغاز داستان موسی و فرعون تا پایان یافتن آن به چنین پایانی عبرت‌انگیز ﴿نشانه‌ای است﴾ بزرگ بر قدرت عظیم و خیره کنندهٔ حق تعالی ﴿و بیشترشان مؤمن نبودند﴾ یعنی: بیشتر این گروهی که با فرعون بودند، مؤمن نبودند زیرا جز اندکی از آنان ـ مانند آسیه زن فرعون ـ ایمان نیاورده بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾

﴿و قطعاً پروردگارت عزیز رحیم است﴾ یعنی: از دشمنان خویش انتقام‌گیرنده و به دوستان خویش مهربان است.

وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَٰهِيمَ ﴿٦٩﴾

﴿و خبر ابراهیم را برایشان﴾ یعنی بر امّت خویش ﴿بخوان﴾ ای محمّد صلی الله علیه وسلم! زیرا

او خلیل خدا ﷺ و امام حنفاء است پس شایسته است که داستان وی برای این امّت خوانده شود تا در اخلاص و توکّل و عبادت و بیزاری از شرک، به وی اقتدا کنند.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا تَعْبُدُونَ ﴿۷۰﴾

﴿آن‌گاه که﴾ ابراهیم ﷺ ﴿به پدرش و قومش گفت، شما چه می‌پرستید؟﴾ ابراهیم ﷺ می‌دانست که آنها بتان را می‌پرستند ولی خواست تا آنان را با حجّت ملزم گرداند.

قَالُواْ نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَـٰكِفِينَ ﴿۷۱﴾

﴿گفتند: بتانی را می‌پرستیم و پیوسته برای آنها معتکفیم﴾ یعنی: پیوسته و به استمرار ــ نه فقط در وقت و میعادی معیّن ــ بر عبادت آنها پایدار و ملازمیم. اعتکاف برای بتان: اقامت‌ورزیدن بر عبادت آنهاست.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿۷۲﴾

﴿گفت﴾ ابراهیم ﷺ به قومش ﴿آیا وقتی آنهارا به پرستش می‌خوانید، ندای شما را می‌شنوند؟﴾.

أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿۷۳﴾

﴿یا به شما سودی می‌بخشند﴾ به وجهی از وجوه سودرسانی ﴿یا زیانی می‌رسانند؟﴾ چنانچه پرستش آنها را ترک کنید؟! پس اگر چنین نیست و آنها نه

می‌شنوند و نه سود و زیانی می‌رسانند، دیگر برای عبادت آنها چه دلیل و توجیهی وجود دارد.

قَالُواْ بَلۡ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا كَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ ﴿٧٤﴾

﴿**گفتند: نه**﴾ هیچ یک از اینها نیست؛ نه بتان ندای ما را می‌شنوند، نه به ما سودی می‌بخشند و نه زیانی می‌رسانند ﴿**بلکه نیاکانمان را یافتیم که چنین می‌کردند**﴾ و ما هم از آنها تقلید کرده‌ایم. بدین‌گونه بود که قومش هیچ پاسخ دیگری برای توجیه پرستش آنها نیافتند، جز این‌که تقلید محض را انگیزهٔ کار خود معرفی کرده و اقرار کنند به این‌که بتان چنان عاجز و ناتوانند که نه می‌توانند سود و زیانی برسانند، نه می‌شنوند و نه می‌بینند.

قَالَ أَفَرَءَيۡتُم مَّا كُنتُمۡ تَعۡبُدُونَ ﴿٧٥﴾ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمُ ٱلۡأَقۡدَمُونَ ﴿٧٦﴾

﴿**گفت**﴾ ابراهیم ؈، در ردّ این تقلید کورکورانهٔ آنان ﴿**آیا در آنچه شما و نیاکان پیشینتان می‌پرستیده‌اید، تأمل کرده‌اید؟**﴾.

فَإِنَّهُمۡ عَدُوّٞ لِّيٓ إِلَّا رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٧٧﴾

﴿**بدانید که آنها دشمن من‌اند**﴾ یعنی: بتان دشمنان من‌اند و من در زندگی خود دشمنی با آنها را راه و روش خویش قرار داده‌ام، با آنها دشمنی می‌ورزم تا پرستش آنها را از روی زمین ریشه‌کن کنم و هیچ باکی هم از آنها ندارم ﴿**جز**

پروردگار عالمیان ﴾ یعنی: لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست بلکه او در دنیا و آخرت دوست و سرور من است. بدین‌سان، پاسخ ابراهیم﵇ هم عاطفی و هم عقلی بود در حالی‌که پاسخ مشرکان صرفاً پاسخی عاطفی بود. و از آنجاکه پاسخ ابراهیم﵇ حاوی اعلان این حقیقت بود که خدای عزّوجلّ پروردگارش می‌باشد بنابراین، به شناساندن او آغاز کرد و گفت:

ٱلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهۡدِينِ ﴿٧٨﴾
وَٱلَّذِي هُوَ يُطۡعِمُنِي وَيَسۡقِينِ ﴿٧٩﴾

﴿همان کسی که مرا آفریده‌است و همو مرا هدایت می‌کند﴾ به‌سوی مصالح و منافع دین و دنیایم. به این ترتیب، ابراهیم خلیل﵇ پروردگارش را به اوصافی وصف کرد که او به‌خاطر آنها سزاوار پرستش است زیرا آفرینش، هدایت‌کردن، روزی‌دادن، دفع بیماری، جلب شفا، میراندن، زنده کردن و آمرزیدن ـ که آیات بعدی بر آنها صراحت دارند ـ همه، نعمت‌هایی هستند که شکر منعم را با تمام انواع شکر ـ که بلندترین و سزاوارترین آن نیایش و پرستش است ـ می‌طلبند، چنانچه می‌فرماید: ﴿و همان کسی که بهَ من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند﴾ با رام کردن اسباب آسمانی و زمینی برای من.

وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ ﴿٨٠﴾
وَٱلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحۡيِينِ ﴿٨١﴾

﴿و چون بیمار شوم همو مرا شفا می‌دهد﴾ و جز او کسی بر شفا دادنم قادر نیست

﴿و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند﴾ و جز او کسی قادر بر این کار نیست. ابراهیم‌ علیه السلام فقط بیماری را به خود نسبت داد نه دیگر افعال ذکرشده را، از روی رعایت ادب با پروردگار خویش و الّا بیماری و غیرآن همه از جانب خدای سبحان است.

وَٱلَّذِيٓ أَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لِي خَطِيٓـَٔتِي يَوۡمَ ٱلدِّينِ ﴿٨٢﴾

﴿و آن کس که امیدوارم در روز جزا خطایم را بر من ببخشاید﴾ حاصل و خلاصهٔ پیام ابراهیم‌ علیه السلام در این بیان شیوا و حجّت روشن وی این است که: فقط آفریننده، بخشنده و اداره کنندهٔ این پدیده‌ها و نعمت‌هاست که شایستهٔ پرستش می‌باشد، نه غیر وی.

مجاهد می‌گوید: «مراد ابراهیم‌ علیه السلام از خطایش، سه مورد ذیل بود:

اول این‌که او در پاسخ این سؤال بت‌پرستان که بتان را چه کسی خُرد کرده‌است؟ گفته بود: (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيْرُهُمْ هٰذا ✿ بلکه این کار بت بزرگ است) در حالی‌که بت‌شکن خود او بود.

دوم این‌که او به قومش در توجیه عدم بیرون‌رفتن با آنان به مراسم عیدشان و دنبال‌کشیدن خود برای شکستن بتان گفته بود: (إِنِّيْ سَقِيْمٌ ✿ من بیمارم) درحالی‌که بیمار نبود.

سوم این که او به حاکم ستمگر که قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت، گفته بود: (ساره خواهر من است).

حسن افزوده است: و این سخن وی دربارهٔ ستاره که گفته بود: (هٰذا رَبِّيْ ✿ این پروردگار من است» نیز از آن جمله است.

زجاج می‌گوید: «پیامبران‌ علیهم السلام بشرند و جایز است که از آنان گناه سر زند، مگر از آنان گناه کبیره سر نمی‌زند زیرا آنان از ارتکاب گناه کبیره معصوم اند». هرچند

که سخنان ابراهیمعليه السلام از «معاریض» بود، یا در مقام محاجّه گفته شده بود لذا هدف وی دروغ گویی نبود.

رَبِّ هَبۡ لِي حُكۡمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٨٣﴾

﴿پروردگارا! به من حکم ببخش﴾ مراد از حکم: دانش و فهم است. به‌قولی: نبوّت و رسالت است. به‌قولی دیگر: شناخت حدودالله جل جلاله، احکام و غیراین از معارف است ﴿و مرا به صالحان ملحق فرمای﴾ یعنی: مرا به پیامبران قبل از من در بهشت ملحق گردان.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَللّٰهُمَّ اَحْيِنا مُسْلِمِيْنَ وَ اَمِتْنا مُسْلِمِيْنَ وَ اَلْحِقْنا بِاالصّالِحِيْنَ، غَيْرَ خَزايا وَ لامُبْدِلِيْن ۞ بارالها! ما را مسلمان زنده بدار و مسلمان بمیران و ما را به شایستگان ملحق گردان، بی‌آن‌که خوارمان کرده‌باشی یا از کسانی که دین خود را دگرگون کرده‌اند».

وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿٨٤﴾

﴿و برای من در میان آیندگان آوازهٔ نیکو گذار﴾ یعنی: برای من در میان آیندگانی که بعد از من تا روز قیامت می‌آیند، نام و آوازهٔ نیکو قرار ده. خدای سبحان این نام و آوازهٔ نیکو را برای ابراهیمعليه السلام قرار داد زیرا تمام امّتها و همهٔ اهل ادیان در همهٔ نسلها و عصرها به او افتخار می‌کنند و او را گرامی و بزرگ می‌دارند.

وَٱجۡعَلۡنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٨٥﴾

﴿و مرا از وارثان بهشت پرنازونعمت گردان﴾ یعنی: از کسانی که جاودانه به آن

وارد می‌شوند.

وَٱغۡفِرۡ لِأَبِيٓ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٨٦﴾

﴿**و بر پدرم بیامرز زیرا او از گمراهان بود**﴾ ابراهیمؑ در آغاز امر برای پدرش آمرزش خواست امّا چون برایش معلوم شد که او دشمن خدا ﷻ است، از وی بیزاری جست.

وَلَا تُخۡزِنِي يَوۡمَ يُبۡعَثُونَ ﴿٨٧﴾

﴿**و مرا در روزی که مردم برانگیخته می‌شوند، رسوا نکن**﴾ یعنی: مرا در ملأ و محضر مردم در روز محشر ـ با بازخواست و مجازاتم ـ رسوا نکن. یا مرا در روز قیامت عذاب نکن. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و غیرآن از ابی‌هریرهؓ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ابراهیم در روز قیامت با پدرش آزر درحالی ملاقات می‌کند که بر چهرهٔ آزر گردوغباری نشسته است. سپس به وی می‌گوید: پدر! آیا به تو نگفته بودم که از من نافرمانی نکن؟ پدرش می‌گوید: اینک امروز از تو نافرمانی نمی‌کنم! در این هنگام ابراهیمؑ [مناجات کنان] می‌گوید: پروردگارا! تو به من وعده دادی که در روز رستاخیز رسوایم نسازی پس کدام رسوایی از این رسوایی پدرم بیشتر است؟ خداوند ﷻ می‌فرماید: همانا من بهشت را بر کافران حرام کرده‌ام، سپس می‌فرماید: ای ابراهیم! بنگر که در زیر پاهای تو چیست؟ ابراهیمؑ به زیر پای خویش می‌نگرد، بناگاه می‌بیند که در زیر پایش کفتار نرگندیده و آلوده‌ای است آن‌گاه چهار دست‌وپای آن کفتار گرفته می‌شود و در آتش افگنده می‌شود». گویی خداوند متعال آزر را به‌صورت کفتاری در می‌آورد.

يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ ﴿۸۸﴾

﴿روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد﴾ یعنی مال و فرزندان شخص نمی‌توانند وی را در روز قیامت از عذاب خداوند ﷻ نگاه دارند.

إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ ﴿۸۹﴾

﴿مگر کسی که دلی پاک و پیراسته﴾ از کفر، نفاق و بقیّه امراض باطنی ﴿به‌نزد خدا بیاورد﴾ یعنی: مال و نزدیکان شخص نزد خداوند ﷻ به انسان سودی نمی‌رسانند بلکه آنچه که به وی سود می‌رساند، سلامت قلب وی است. قلب سلیم: یعنی قلب صحیح و سالم، همانا قلب مؤمن است زیرا قلب کافر و منافق بیمار است.

با این دعا، دعاهای ابراهیم ؑ به پایان رسید.

وَأُزۡلِفَتِ ٱلۡجَنَّةُ لِلۡمُتَّقِينَ ﴿۹۰﴾

﴿و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می‌شود﴾ تا به آن وارد شوند.

وَبُرِّزَتِ ٱلۡجَحِيمُ لِلۡغَاوِينَ ﴿۹۱﴾

﴿و دوزخ برای گمراهان نمایان گردانیده می‌شود﴾ یعنی: چنان آشکار و نمایان گردانیده می‌شود که نزدیک است شعله‌هایش آنان را فراگیرد. بدین‌گونه است که خداوند ﷻ بهشت را برای مؤمنان آشکار و نزدیک می‌گرداند؛ قبل از آن‌که به آن داخل شوند و دوزخ را برای کفّار، قبل از آن‌که به آن درآیند تا غم و اندوه کفّار سخت‌تر شده و شادی و مسرّت مؤمنان مضاعف گردد.

وَقِيلَ لَهُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡبُدُونَ ﴿٩٢﴾
مِن دُونِ ٱللَّهِ هَلۡ يَنصُرُونَكُمۡ أَوۡ يَنتَصِرُونَ ﴿٩٣﴾

﴿**و به آنان گفته می‌شود**﴾ یعنی: به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سرکوب: ﴿**آنچه جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟ آیا شما را یاری می‌کنند، یا خود یاری می‌بینند؟**﴾ قطعاً پاسخ منفی است.

فَكُبۡكِبُواْ فِيهَا هُمۡ وَٱلۡغَاوُۥنَ ﴿٩٤﴾

﴿**آن‌گاه آنان و گمراهان در آن سرنگون افکنده می‌شوند**﴾ یعنی: معبودان باطل و گمراهان پرستشگرشان، همه بر روی یک‌دیگر با سر در دوزخ افکنده می‌شوند.

وَجُنُودُ إِبۡلِيسَ أَجۡمَعُونَ ﴿٩٥﴾

﴿**و نیز همهٔ سپاهیان ابلیس**﴾ یعنی: شیطانهای ابلیس و پیروان انسی و جنّی وی که مردم را گمراه می‌کردند نیز همگی در دوزخ، سرنگون افگنده می‌شوند. به‌قولی: مراد از (جنود ابلیس) نسل و تبار وی‌اند. به‌قولی‌دیگر: مراد هر کسی است که به‌سوی پرستش بتان دعوت می‌کند. آری! همگی آنان به دوزخ درافگنده می‌شوند.

قَالُواْ وَهُمۡ فِيهَا يَخۡتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾
تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾

﴿آنان درحالی‌که در آنجا با یک‌دیگر ستیزه می‌کنند، می‌گویند: سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم﴾ یعنی: در روز قیامت پرستشگران باطل با معبودان خود به دشمنی و ستیزه برخاسته و بر آنان برمی‌شورند، بعد از آن‌که در دنیا در محبّت آنان فنا شده بودند و در پیروی از آنان سر از پا نمی‌شناختند و بر هرکسی که با آنان در این راه باطل معارضه می‌کرد، به مبارزه برخاسته و به مجازاتشان اقدام می‌کردند چنان‌که قوم ابراهیم‌ﷺ با وی چنین کردند. لیکن در قیامت وضع دگرگون می‌شود و پرستشگران با معبودان باطل خود به ستیزه برخاسته و بر گمراهی خود تأکید می‌کنند و می‌گویند: ما آشکارا در گمراهی بوده‌ایم.

إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٩٨﴾

آری! سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم **﴿آن‌گاه که شما﴾** معبودان باطل **﴿را با پروردگار عالمیان برابر می‌کردیم﴾** و شما را مانند او مورد پرستش قرار می‌دادیم.

وَمَآ أَضَلَّنَآ إِلَّا ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾

آن گاه می افزایند: **﴿و جز مجرمان﴾** از شیطانهای انسی و جنّی‌ای که با خدای یکتا و لاشریک پرچم مبارزه و دشمنی را برافراشتند **﴿ما را گمراه نکردند﴾**.

فَمَا لَنَا مِن شَـٰفِعِينَ ﴿١٠٠﴾

﴿پس اکنون هیچ شفیعی نداریم﴾ که برای ما شفاعت کند و ما را از عذابت برهاند چنان‌که مؤمنان به اذن پروردگارشان شفیعان و واسطه‌هایی دارند.

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿۱۰۱﴾

﴿ و نه هیچ دوست حمیمی ﴾ یعنی: دوست صمیمی‌ای هم نداریم که با ما نزدیکی کرده و یاریمان دهد و ما را از خشم و عذاب پروردگار برهاند. حمیم: دوست نزدیکی است که تو او و او تو را به‌شدّت هر چه تمامتر دوست داشته باشید. در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «همانا شخص بهشتی در بهشت می‌پرسد: فلان کس و دوست وی در دوزخ چه کار کردند؟ سپس پیوسته [دنبال قضیه را می‌گیرد و] برای او شفاعت می‌کند تا سرانجام خداوند متعال شفاعتش را دربارهٔ وی می‌پذیرد پس چون از دوزخ نجات می‌یابد، مشرکان می‌گویند: مٰا لَنٰا مِنْ شٰافِعِيْنَ وَ لاٰ صَدِيْقٍ حَمِيْمٍ ۞ اینک نه ما هیچ شفیعی داریم و نه هیچ دوست نزدیکی».

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۲﴾

﴿ و ای کاش برای ما یک‌بار بازگشتی بود ﴾ به سوی دنیا ﴿ تا از مؤمنان می‌شدیم ﴾ و در قطار آنان درمی‌آمدیم.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۳﴾

﴿ بی‌گمان در این نشانه‌ای است ﴾ یعنی: در آنچه ذکر شد از داستان ابراهیم علیه السلام، دشمنی دوزخیان با یک‌دیگر و حسرت‌خوردنشان بر گمراهی خویش، عبرت و پندی مؤثّر است ﴿ و بیشترشان مؤمن نبودند ﴾ یعنی: بیشتر این گروهی که رسول خدا ﷺ داستان ابراهیم علیه السلام را برایشان می‌خوانَد ــ که قریش و همراهان دینی آنانند ــ مؤمن نیستند. یا مراد: قوم ابراهیم علیه السلام اند که بیشترشان مؤمن نبودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

﴿و در حقیقت پروردگار تو همان عزیز رحیم است﴾ لذا دشمنانش را سرکوب کرده و به دوستانش مهر و محبّت می‌ورزد.

كَذَّبَتۡ قَوۡمُ نُوحٍ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿١٠٥﴾

﴿قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند﴾ چرا فرمود: (پیامبران را)؟ درحالی‌که آنان فقط پیامبر خویش نوح‌علیه‌السلام را تکذیب کردند نه همهٔ پیامبران را؟ بدان جهت که آنان منکر بعثت تمام پیامبران‌علیهم‌السلام بودند. یا این‌که تکذیب یک پیامبر در حکم تکذیب همهٔ ایشان است.

إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾

﴿چون برادرشان نوح به آنان گفت﴾ یعنی: نوح برادرشان در قبیله و نسب بود نه برادرشان در دین زیرا آنان و نوح‌علیه‌السلام از نظر دینی در دو جهت مخالف باهم قرار داشتند. آری! نوح‌علیه‌السلام به آنان گفت: ﴿آیا پروا نمی‌دارید﴾ از خدای سبحان تا پرستش بتان را ترک کرده و به ندای پیامبری که به‌سوی شما فرستاده شده است لبّیک بگویید؟

ملاحظه می‌کنیم که در داستانهای نوح، هود، صالح، لوط و شعیب‌علیهم‌السلام ندای پیامبران به اقوام و امّتهایشان همه این بود: (أَلَا تَتَّقُون ✿ آیا تقوی پیشه نمی‌کنید و پروا نمی‌دارید؟). البتّه این امر دلیل بر آن است که هدف اساسی دعوت تمام پیامبران‌علیهم‌السلام، همانا رسانیدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۰۷﴾

﴿من برای شما رسولی هستم﴾ از جانب خداوند ﷻ که در آنچه به شما از جانب حق تعالی ابلاغ می‌کنم ﴿امین﴾ و مورد اعتماد هستم. شایان ذکر است که قوم نوح ﷺ به امانتداری و راستگویی وی واقف بودند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿۱۰۸﴾

﴿پس از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمایید﴾ یعنی: طاعت خداوند ﷻ را سپری در برابر عذاب وی قرار دهید و از من در اوامری که از سوی خداوند ﷻ شما را بدان امر می‌کنم فرمان برید؛ مانند ایمان آوردن به وی، ترک شرک، انجام دادن فرایض و برنامه‌های دینی.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰۹﴾

﴿و بر این، اجری از شما طلب نمی‌کنم﴾ یعنی: بر تبلیغ این رسالت، از شما مزدی نمی‌طلبم و در این مزد طمع نمی‌بندم، با وجود منفعتِ بزرگی که تبلیغ این رسالت برای شما دارد ﴿پاداش من جز بر عهدهٔ پروردگار عالمیان نیست﴾ پس من پاداش دعوت خود را از حق تعالی می‌طلبم زیرا هموست که مرا به ابلاغ رسالت، مکلّف گردانیده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿۱۱۰﴾

﴿پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید﴾ نوح ﷺ این جمله را بدان جهت

تکرار کرد تا این معنی را در نهادشان پایدار سازد. ملاحظه می‌کنیم که نوح علیه السلام برای هر یک از دو درخواست خود به سوی تقوا، علّتی ذکر کرد؛ چنان‌که در اوّل گفت: چون بر امانت‌داری‌ام آگاهید پس تقوا پیشه کنید و در دومین درخواست خود گفت: چون دانستید که از شما مزدی نمی‌طلبم پس تقوا پیشه کنید.

﴿قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لَكَ وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ ١١١﴾

﴿گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم حال آن‌که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟﴾ یعنی: چگونه از تو پیروی کنیم و به تو ایمان بیاوریم، حال آن‌که فرومایگانی که از کمترین مال و جاه برخوردارند، از تو پیروی کرده‌اند؟ رذالة: خسّت و ذلّت است. آری! قوم نوح علیه السلام از آن روی پیروانش را پست و فرومایه شمردند که ایشان سرمایه و مقام و شرف ظاهری کمتری داشتند. یا بدان‌جهت که ایشان نسب عالی نداشتند. به‌قولی: پیروان نوح علیه السلام متشکّل از صاحبان حرفه‌ها و مشاغل پایین و فرومایه بودند.

پس حاصل معنی این است: نه به تو ایمان می‌آوریم، نه از تو پیروی می‌کنیم و نه در کار ایمان به فرومایگان اقتدا می‌نماییم.

﴿قَالَ وَمَا عِلۡمِي بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١١٢﴾

﴿نوح گفت: من از کارشان چه آگاهی‌ای دارم؟﴾ یعنی: مرا با شغل و حرفهٔ آنان چه‌کار که از آن آگاه باشم؟ من مکلّف به آن نیستم که از کارها و مشاغل آنان آگاه شوم بلکه فقط مکلّفم که آنان را به‌سوی ایمان فراخوانم و به ایمانشان بها دهم و آن را معتبر بشناسم، نه به حرفه‌ها و مشاغل و فقر و غنایشان چراکه این امور در میزان ایمان، هیچ قدر و قیمتی ندارند.

إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي ۖ لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾

﴿حساب آنان جز بر پروردگارم نیست، اگر در می‌یابید﴾ یعنی: تفتیش و بازرسی و محاسبهٔ ضمایر و اعمالشان فقط بر خدا ﷻ است و اگر شما از اهل شعور و فهم بودید، این حقیقت را دریافته و آن را باور می‌کردید.

نسفی می‌گوید: «آن متکبّران، پیروان نوح ﷺ را متّهم کردند که در عین فرومایگی، به ایمان هم تظاهر می‌کنند و در واقع به نوح ﷺ ایمان ندارند». که نوح ﷺ پاسخشان را به نحو فوق داد.

وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾

﴿و من طردکنندهٔ مؤمنان نیستم﴾ این پاسخ نوح ﷺ است به درخواست کفّار که باید مؤمنان صاحب مشاغل پست را از خود براند و طرد کند.

إِنْ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٥﴾

﴿من جز هشداردهنده‌ای آشکار نیستم﴾ یعنی: من فقط هشداردهنده‌ای هستم که آنچه را خدای سبحان مرا به ابلاغ آن به‌سوی شما فرمان داده است، به طور واضح و آشکار برای شما می‌رسانم. یعنی: این مستضعفان نیز از جملهٔ کسانی هستند که من به هشداردادنشان مأمور شده‌ام پس چگونه آنان را از خود طرد می‌کنم.

قَالُواْ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَٰنُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمَرْجُومِينَ ﴿١١٦﴾

﴿گفتند: ای نوح، اگـر دست بـرنداری قـطعاً از جـملهٔ سـنگسارشدگان خـواهـی بود﴾ یعنی: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برنداری، از جملهٔ سنگسارشدگان خواهی بود. به‌قولی معنای (مِنَ‌المَرجُومِین) این است: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایـان مـان و دعـوت خـویش دست برنداری، از جملهٔ دشنام داده‌شـدگان خـواهـی بـود. بـدین‌سان، نـوح ﷺ را بـه برخورد بدلفظی، چون دشنام‌دادن و اهانت تهدید کردند، بعد از آن‌که در میدان منطق و حجّت خلع سلاح شدند. البتّه این عادت و شیوهٔ دشمنان خدا ﷻ است که در نهایت امر، به تهدید پـناه مـی‌برند تـا دعـوتگران راه خـدا ﷻ را از دعـوتشان برگردانند.

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوۡمِی كَذَّبُونِ ﴿١١٧﴾

﴿نوح گفت: پروردگارا! قوم من مرا تکذیب کردند﴾ یعنی بر تکذیب من پافشاری کرده، سخنم را نشنیده و دعوتم را اجابت نکردند.

فَٱفۡتَحۡ بَيۡنِي وَبَيۡنَهُمۡ فَتۡحٗا وَنَجِّنِي وَمَن مَّعِيَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١١٨﴾

﴿پس در میان من و آنان به حکمی فیصله کن﴾ فَتْح: حکـم قـاضی در مـیان دو طرف دعوا است. یعنی: میان من و قوم من به حکمی که محق را از مبطل نمایان و متمایز گرداند، حکم کن ﴿و من و هـر کس از مـؤمنان را کـه بـا مـن است نـجات بخش﴾ از عذاب عمل آنان آن‌گاه که بخواهی مـجازاتشـان کـنی. آری! چـون نوح ﷺ بعد از نهصدوپنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را به‌یاری فراخواند و خداوند ﷻ دعایش را اجابت کرد:

فَأَنجَيۡنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ فِي ٱلۡفُلۡكِ ٱلۡمَشۡحُونِ ﴿١١٩﴾

﴿پس او و همراهانش را در کشتی پر و گرانبار، نجات بخشیدیم﴾ یعنی: کشتی‌ای که آکنده از مردم، چهارپایان، پرندگان و کالاها بود.

ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا بَعۡدُ ٱلۡبَاقِينَ ﴿١٢٠﴾

﴿آن‌گاه باقی‌ماندگان را بعد از آن غرق کردیم﴾ یعنی: بعد از نجات‌دادن او و همراهانش، باقی‌ماندگان از قومش را غرق کردیم.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿١٢١﴾

﴿قطعاً در این نشانه‌ای است﴾ یعنی: در نجات نوح علیه‌السلام و مؤمنان همراهش بر این وصف شگفت و هلاک‌کردن دروغ‌انگاران قومش، نشانه و عبرتی است بزرگ بر وجود و وحدانیّت خدای عزّوجلّ و راستگویی پیامبرانش ﴿و بیشترشان مؤمن نبودند﴾ یعنی اکثریّت قوم نوح با وجود برپایی دلیل و حجّت، از مشرکان بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٢٢﴾

﴿و در حقیقت، پروردگار تو عزیز رحیم است﴾ یعنی: او سرکوب‌کنندۀ دشمنانش بوده و به دوستانش مهربان است.

كَذَّبَتۡ عَادٌ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿١٢٣﴾

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

﴿قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند، چون برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟﴾ تفسیر آن همچون تفسیر سخن نوح ﷺ به قوم خویش است، که در آیات [۱۰۶ ـ ۱۰۵] گذشت.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٢٥﴾
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٢٦﴾
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢٧﴾

﴿به‌راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید و برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست﴾ تفسیر این آیات سه‌گانه همچون تفسیر آنها در داستان نوح ﷺ، آیات: [۱۰۹ ـ ۱۰۷] می‌باشد.

أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾

﴿آیا بر هر بلندیی بنایی از سر بازیچه می‌سازید؟﴾ رِیْع: تپهٔ مرتفع از زمین است. به‌قولی: ریع، کوه است. مجاهد می‌گوید: ریع، وادی‌ای در میان دو کوه، یا کوره راهی در کوه است. یعنی: شما در هر مکان بلندی بنایی از سر بازیچه می‌سازید و آن را چون نشانه‌ای بر اظهار قوّت و قدرت خود می‌گردانید زیرا چنین بناهایی، جز این‌که مایهٔ فخر و مباهات عدّه‌ای و آزار وزیان دیگران و هدر دادن

امکانات باشد، هیچ نفع دیگری ندارد چنان‌که شما از فراز این بناها، رهگذران را اذیّت کرده و آنان را به ریشخند می‌گیرید. شایان ذکر است که خصلت بناسازی در تپه‌ها و مکانهای مرتفع برای فخر نمایی و ارائهٔ نمایش جاه و مکنت، در بسیاریِ از حکّام و بوالهوسان زمان ما نیز وجود دارد.

وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿١٢٩﴾

﴿و مصانع می‌سازید﴾ مصانع: عبارت از قصرها و منازلی است که مردم برای سکونت می‌سازند. به‌قولی: مصانع، عبارت از قلعه‌ها و دژهای استوار است ﴿به امید آن‌که جاودانه بمانید﴾ گویی با ساخت وساز این برجها، جاودان می‌مانید و مرگ را هرگز به شما دسترسی نیست در حالی‌که اصلاً چنین نیست بلکه این برجها و کاخها از دست شما می‌رود چنان‌که از دست پیشینیان شما رفت.

وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿١٣٠﴾

﴿و چون به کیفر دست می‌گشایید، ستمکارانه دست می‌گشایید﴾ بَطْش: حمله ور شدن به درشتی و خشونت، همراه با خشم و سرکوب است.

هود علیه السلام این شیوه را ازآن‌روی ناشایست دانست که این‌گونه برخورد، ظالمانه است. امّا در کیفردادن به حق، به کارگرفتن تازیانه و شمشیر و غیر آن جایز است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٣١﴾

وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٢﴾

أَمَدَّكُم بِأَنۡعَٰمٖ وَبَنِينَ ﴿۱۳۳﴾

﴿پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید. از کسی پروا کنید که شما را به آنچه می‌دانید، مدد کرد. شما را به دادن چهارپایان و فرزندان مدد کرد﴾ یعنی از عذاب خدا ﷻ پروا دارید، خدایی که شما را با نعمت‌های فراوانی مدد رسانید و از انواع برخورداری‌ها بهره‌مندتان گردانید.

شایان ذکر است که قوم هود در احقاف ـ نزدیک حضرموت یمن ـ سکونت داشتند و از نعمتها و قدرت بسیاری بهره‌مند بودند.

وَجَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ ﴿۱۳۴﴾

﴿و﴾ نیز شما را مدد رسانید **﴿به دادن باغها و چشمه‌ساران﴾** و چاه‌ها و جویباران.

إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ﴿۱۳۵﴾

سپس هود علیه السلام آنان را بیم داده فرمود: **﴿به‌راستی من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم﴾** اگر کفر ورزیده و بر شیوهٔ پرستش غیرخدا ﷻ که هم اکنون برآن قرارداريد، اصرار و پافشاری نمایید و شکر این نعمتها را به‌جا نیاورید.

قَالُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡنَآ أَوَعَظۡتَ أَمۡ لَمۡ تَكُن مِّنَ ٱلۡوَٰعِظِينَ ﴿۱۳۶﴾

﴿گفتند: خواه پندمان دهی، خواه از پنددهندگان نباشی، برای ما یکسان است﴾ یعنی: اندرز دادن و عدم اندرز دادنت نزد ما یکسان است، به هیچ چیز از

آن اهمّیّتی نمی‌دهیم و به آنچه تو می‌گویی، هرگز التفاتی نمی‌کنیم و از راهی که بر آن هستیم، هرگز دست‌بردار نیستیم.

این سخن را از باب تعجیز هود ﷺ و مأیوس‌کردن وی گفتند تا به دعوتش ادامه ندهد و کار آنها را یکسره بداند.

إِنْ هَٰذَآ إِلَّا خُلُقُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٣٧﴾

﴿این جز شیوهٔ پیشینیان نیست﴾ یعنی: آنچه که ما بر آن از شرک و کفر قرارداریم، جز عادت و عمل پیشینیان نیست، آخر پدران و نیاکان پیشین ما نیز بر این کیشی بوده‌اند که هم‌اکنون ما بر آن هستیم، با این وجود کار آنها به سامان و امور آنها به‌طور دلخواه بود و ما هم پیرو آنان هستیم بنابراین، بر این شیوه استمرار خواهیم داد و نمی‌خواهیم تا آن را با راه و روش دیگری جایگزین کنیم.

محتمل است که این آیه، جملهٔ معترضه‌ای از فرمودهٔ خدای سبحان باشد، نه حکایت از سخنان قوم هود، که در این صورت معنی این است: تکذیب قوم هود نیز مانند تکذیب سایر مرفّهان طغیان‌گری بود که قبل از آنان پیامبرانشان را تکذیب کردند. نظیر این فرمودهٔ حق تعالی: (تَشَٰبَهَتْ قُلُوبُهُمْ ۞ دلهایشان شبیه همدیگر است) [بقره/ ۱۱۸].

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿١٣٨﴾

﴿و ما عذاب‌شونده نیستیم﴾ در برابر آنچه که انجام می‌دهیم، از ارتکاب ستم و مانند آن از شیوه‌ها و رفتارهای ناروایی که هم‌اکنون بر آن قرارداریم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَٰهُمْ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

﴿پس او را﴾ یعنی هود علیه السلام را ﴿تکذیب کردند و درنتیجه هلاکشان ساختیم﴾ یعنی: خدای سبحان به سزای تکذیبشان، نابودشان کرد. شایان ذکر است که نابودکردنشان با باد سرکش و تند بود چنان‌که در آیهٔ [٦/٦٩] می‌خوانیم: (وَ اَمّا عادٌ فَاُهْلِکُوْا بِرِیْحٍ صَرْصَرٍ عاتِیَةْ. سَخَّرَها عَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیالٍ وَ ثَمانِیَةَ اَیّامٍ حُسُوْماً فَتَرَی الْقَوْمَ فِیْها صَرْعیٰ کَاَنَّهُمْ اَعْجازُ نَخْلٍ خاوِیَةْ. فَهَلْ تَریٰ لَهُمْ مِنْ باقِیَةٌ ۞ و امّا عاد، با تندبادی سخت سرد و بنیان‌کَن به نابودی کشیده شدند که خداوند آن را هفت شب و هشت روز پیوسته برایشان گماشت و آن قوم را در آن حال از پا درافتاده بینی؛ گویی آنان خرمابنانی هستند ریشه‌کن‌شده پس آیا اثری از آنان بازمانده می‌بینی؟). ﴿بی‌گمان در این﴾ نابود ساختنشان ﴿نشانه‌ای است﴾ بر راستگویی پیامبران علیهم السلام و درس عبرتی است برای تکذیب پیشگان ﴿و بیشترشان مؤمن نبودند﴾ با وجود بسیاری معجزات و روشن بودن بیّنات.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾

﴿و به‌راستی پروردگارت عزیز رحیم است﴾ تفسیر نظیر آن، در آیهٔ [۱۴۰] گذشت.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَـٰلِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾

إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾

فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٤٤﴾

وَمَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٤٥﴾

﴿ثمود نیز رسالت‌یافتگان را تکذیب کردند. آن‌گاه که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟ بی‌گمان من برایتان رسولی امین هستم. پس از خداوند پروا دارید و از من اطاعت کنید. بر تبلیغ این رسالت از شما پاداشی نمی‌طلبم. پاداش من جز برعهدهٔ پروردگار عالمیان نیست﴾ تفسیر آیات همانند با این آیات، قبل از این، در داستان «هود» گذشت.

شایان ذکر است که قوم ثمود از اعراب بودند و در وادی ای میان مدینه و شام به‌نام «حجر» سکونت داشتند و پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام بود.

أَتُتۡرَكُونَ فِي مَا هَٰهُنَآ ءَامِنِينَ ﴿١٤٦﴾

﴿آیا در آنچه اینجاست، ایمن رها می‌شوید؟﴾ یعنی: آیا در این نعمت‌هایی که خداوند جل جلاله در اینجا به شما بخشیده است، ایمن از مرگ و عذاب رها می‌شوید و همچنان در دنیا ماندگار می‌مانید؟

فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ ﴿١٤٧﴾
وَزُرُوعٖ وَنَخۡلٖ طَلۡعُهَا هَضِيمٞ ﴿١٤٨﴾

﴿در باغها و در کنار چشمه‌ساران؟ وکشتزارها و خرمابنانی که باروبر آنها لطیف است؟﴾ هَضِيم: پخته و رسیده و نرم و لطیف. همچنین محتمل است که معنای هضیم این باشد: خوشه‌های خرما از بس که پر و پخته شده اند، فرو افتاده‌اند. طَلْع: غلاف شکوفه‌ها از خوشه‌های خرما که به‌باروبر می‌نشیند.

وَ تَنحِتُونَ مِنَ ٱلجِبَالِ بُيُوتًا فَـٰرِهِينَ ﴿۱۴۹﴾

﴿و ماهرانه برای خود از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید﴾ قوم ثمود با مهارت و هنرمندی خانه‌های خود را در درون صخره‌های کوهها می‌تراشیدند تا به مدّتهای دراز باقی بماند، ازآن روی که عمرهایشان طولانی بود و خانه‌های بناشده از گل ویران می‌شد و کفاف عمرشان را نمی‌داد. به قولی معنی (فٰرِهِيْن) این است: آنان خانه‌ها را با تسلّط و چیره‌دستی می‌تراشیدند. به‌قولی دیگر معنی این است: آنها مرفّهانه و در کمال ایمنی و آسایش، خانه‌هایی را می‌تراشیدند. به‌قولی دیگر مراد این است: آنان این خانه‌ها را گردنکشانه و متکبّرانه فقط از روی رفاه‌زدگی و فخرنمایی می‌ساختند و اموالی هنگفت را صرف بنای آنها می‌کردند، بی آن‌که به سکونت در آنها نیازی داشته‌باشند و در ساختن این بناها انواع مهارتها و هنرنمایی‌ها را به‌خرج داده و انواع نقش ونگارها را در آنها اجرا می‌کردند چنان‌که از آثار برجای‌مانده از آنان، این هنرها و مهارتها تا به امروز مشاهده می‌شود. شایان ذکر است که منازل قوم ثمود هم‌اکنون نیز در فاصلهٔ چهارصد کیلومتری مدینه منوّره معروف و شناخته شده است، به‌گونه‌ای که هر بیننده‌ای را متحیّر و مدهوش می‌سازد.

فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿۱۵۰﴾

﴿پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید﴾ یعنی: از خدا ﷻ پروا دارید؛ با ادای حقّ وی، چون ایمان به یگانگی وی و رسالت من و اطاعت از من در آنچه که شما را به آن امر و نهی می‌کنم.

وَ لَا تُطِيعُوٓاْ أَمۡرَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ﴿۱۵۱﴾

﴿و از فرمان اسراف‌کاران اطاعت نکنید﴾ یعنی: از فرمان مشرکانی که شما را به‌سوی پرستش غیرخداوند ﷻ فرامی‌خوانند و علیه من و علیه دعوت الله ﷻ توطئه می‌چینند و شما را به تکذیب رسالت من فرمان می‌دهند، اطاعت نکنید. به‌قولی: مراد از (اسراف‌کاران) کسانی هستند که شتر را پی کردند.

سپس در وصف این گروه مسرفان فرمود:

ٱلَّذِينَ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ ﴿١٥٢﴾

﴿کسانی که در زمین فساد می‌کنند و در صلاح نمی‌کوشند﴾ یعنی: شیوه و عادت افراطگران و اسراف‌کارانی که در زمین ــ با توطئه علیه صالح ؑ و مؤمنان همراهش ــ فتنه و فساد برپا می‌کنند و به هیچ وجه از آنان ــ با ایمان و عدالت ــ صلاح و اصلاح سر نمی‌زند، این است.

قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلۡمُسَحَّرِينَ ﴿١٥٣﴾

﴿گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی﴾ یعنی: از آنانی هستی که تو را جادو کرده‌اند تا بدانجا که به صرف وهم و خیال، اموری از باطل را حق پنداشته و شیوهٔ استوار زندگانی مان را به‌نقد کشیده و آن را ناهنجار و نابکار می‌پنداری، شیوه‌ای که پدران و نیاکان ما بر آن قرار داشته‌اند. به‌قولی: مُسَحَّرْ کسی است که به غذا و آب خوردن مشغول می‌شود. گویی چنین گفتند: ای صالح! تو نیز بشری مانند ما هستی که می‌خوری و می‌آشامی.

مَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا فَأۡتِ بِـَٔايَةٍ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿١٥٤﴾

﴿تو جز بشری مانند ما نیستی﴾ لذا چنین پنداشتند که قرارداشتن صالح علیه السلام در مقام بشری مانند ایشان، او را در ادّعای نبوّتش دروغگو می‌کند ﴿پس آیه‌ای بیاور﴾ یعنی: نشانه‌ای بیاور که با دیدن آن یقین کنیم که تو فرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان هستی، چنانچه آن نشانه از چیزهایی باشد که بشر به آوردن مانند آن توانا نیست ﴿اگر از راستگویان هستی﴾ در سخن و ادّعای خویش.

قَالَ هَـٰذِهِۦ نَاقَةٌ لَّهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾

بعد از آن‌که آنان از صالح علیه السلام نشانه و معجزه طلب کردند، خداوند متعال شتری عظیم الجثّه را زنده از کوه بیرون آورد، به گونه‌ای که او را می‌دیدند و بدن آن را با دستان خویش لمس می‌کردند تا این حجّتی بر نبوّت صالح علیه السلام باشد: ﴿گفت: این ماده‌شتری است که نوبتی از آب اوراست و روزی معیّن نوبت آب شماست﴾ یعنی: برای شتر بهره و نوبتی معیّن از آب است و برای شما نیز بهره و نوبتی معیّن است پس برای شما مجاز نیست تا در روزی که نوبت اوست از آن آب بنوشید و این ماده‌شتر نیز در روزی که نوبت شماست، از آن آب نمی‌نوشد.

وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥٦﴾

﴿و به آن آسیبی نرسانید﴾ مانند پِی‌کردن یا زدن او، یا رساندن هر گزند و آسیب دیگری ﴿که در آن صورت عذاب روزی بزرگ گریبانگیرتان خواهدشد﴾ آن روز بدان جهت بزرگ و هولناک است که روز نزول عذاب می‌باشد.

فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَـٰدِمِينَ ﴿١٥٧﴾

﴿پس آن را پَی کردند و آن‌گاه پشیمان گشتند﴾ از پَی‌کردن آن، هنگامی که دانستند عذاب برآنان فرودآمدنی است.

ماجرا چنین بود که صالح علیه السلام به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانه‌ای از آن عذاب برآنان پدیدار می‌شد و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی به حالشان سودی نداشت زیرا پشیمانی و ندامت در هنگام دیدن عذاب و ظهور آثار و علایم آن هیچ فایده‌ای ندارد. پس مراد از فرمودهٔ حق تعالی: (آن‌گاه پشیمان شدند)؛ پشیمانی آنها در هنگام دیدن نشانه‌های عذابی بود که درحال فرود آمدن بر آنان بود[1].

فَأَخَذَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿١٥٨﴾

﴿آن‌گاه عذاب آنان را فروگرفت﴾ همان عذابی که به آن وعده داده شده بودند.

تفسیر ﴿إِنَّ فِیْ ذَٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۞ بی‌گمان در این ماجرا نشانه‌ای است و بیشترشان ایمان آورنده نبودند﴾ گذشت. شایان ذکر است که عذاب قوم صالح علیه السلام زلزلهٔ شدید و سپس بانگ مرگبار مهیبی بود که دلهایشان را از جا برکَند (و در خانه و کاشانه‌شان از پا درآمدند) [هود/۶۷].

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾

﴿و بی‌شک پروردگار تو عزیز رحیم است﴾ از عزّت وی است که دشمنان کافر خویش را سرکوب می‌کند و از رحمت اوست که دوستانش را بر دشمنانش نصرت می‌دهد.

---

۱ ـ نگاه کنید به تفسیر آیات [۶۴ ـ ۴۸] از سورهٔ «هود» که در آن بیان این رویداد آمده‌است.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾

﴿**قوم لوط پیامبران را تکذیب کردند**﴾ او لوط فرزند هاران فرزند آزر برادرزادهٔ ابراهیم خلیلعليه السلام است که در حیات ابراهیمعليه السلام به سوی اهالی شهر «سدوم» به رسالت فرستاده شد.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾
فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٦٣﴾
وَمَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٤﴾

﴿**چون برادرشان لوط به آنان گفت، آیا پروا نمی‌دارید؟ به‌راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خداو پروا دارید و از من اطاعت کنید. برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست**﴾ تفسیر نظیر این آیات در این سوره و نیز تفسیر داستان لوط به‌طور مشروح در سورهٔ «اعراف» گذشت.

أَتَأْتُونَ ٱلذُّكْرَانَ مِنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٥﴾

﴿**آیا از میان مردم جهان با مردان می‌آمیزید؟**﴾ یعنی: آیا با مردان، شهوترانی می‌کنید در حالی‌که این عمل، عمل فحشا و زشتی است که قبل از شما احدی از مردم آن را مرتکب نگردیده است؟ آری! قوم لوط با مردم غریبه، عمل لواط را

انجام می‌دادند چنان‌که در سورۀ «اعراف» گذشت.

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُمۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾

﴿و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده، وا می‌گذارید﴾ یعنی: زنانی را که خداوند ﷻ برای بهره‌برداری جنسی شما آفریده‌است واگذاشته و رها می‌کنید؟ مراد از (ازواج) زنانند، نه مطلق همسران زیرا هدف از دعوتشان این بود که زنان را به همسری برگیرند ﴿بلکه شما مردمی تجاوزکارید﴾ یعنی: شما در ارتکاب گناهان و از جمله این معصیت بزرگ، از حدّ تجاوز می‌کنید.

قَالُواْ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَٰلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾

﴿گفتند: ای لوط! اگر دست برنداری﴾ از سرزنش، عیب‌جویی و تقبیح کار ما؛ ﴿بی‌گمان از رانده‌شدگان خواهی‌بود﴾ از شهر ما و قطعاً از آن تبعید خواهی‌شد.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم مِّنَ ٱلْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾

﴿گفت: من برای عمل شما﴾ یعنی عمل مقاربت با مردان و همچنین سایر کردارهای زشتی که انجام می‌دهید؛ ﴿از دشمنان هستم﴾ یعنی از متنفّران و دشمنان این کار و کردارهای زشت شما هستم.

رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾

﴿پروردگارا! مرا و خانواده‌ام را از شرّ آنچه انجام می‌دهند، رهایی بخش﴾ بدین‌سان

بود که لوط علیه السلام به‌سوی خداوند جل جلاله به دعا متوسّل شد تا او و خانواده‌اش را از آن سرزمین بیرون آورده و از عمل پلید آنها یا از مجازاتی که به آنان خواهد رسید، نجات دهد.

فَنَجَّيْنَـٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ أَجْمَعِينَ ﴿۱۷۰﴾

﴿**پس او و اهلش همگی را رهایی بخشیدیم**﴾ یعنی: لوط و خانواده و پیروان دینی‌اش را نجات دادیم آن‌گاه که ایشان را در آن شبی که عذاب در صبحگاه آن بر قومش پیوستنی بود، به بیرون آمدن از میانشان فرمان دادیم.

إِلَّا عَجُوزًا فِى ٱلْغَـٰبِرِينَ ﴿۱۷۱﴾

﴿**جز پیرزنی را**﴾ مراد زن لوط علیه السلام است ﴿**که از باقی‌ماندگان بود**﴾ در عذاب زیرا هرچند او با لوط علیه السلام و سایر اعضای خانواده‌اش ازشهر بیرون آمد، لیکن خداوند جل جلاله به لوط علیه السلام و کسانش فرمان داده بود که در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به‌سویشان ننگرند پس هیچ‌کس از ایشان به ستمگران التفاتی نکرد، جز زن لوط علیه السلام و در نتیجه او را همان عذابی فراگرفت که سایر ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمین با ستمگران میخکوب شد و باقی ماند.

ثُمَّ دَمَّرْنَا ٱلْـَٔاخَرِينَ ﴿۱۷۲﴾

﴿**سپس دیگران را نابود ساختیم**﴾ با فروبردن در زمین و سنگباران کردنشان.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا ۖ فَسَآءَ مَطَرُ ٱلْمُنذَرِينَ ﴿۱۷۳﴾

﴿و برآنان بارانی سخت باراندیم﴾ از سنگ که از آسمان برآنان بارید، **افزون بر** فرو بردنشان در زمین ﴿**چه بد است باران هشداریافتگان**﴾ که **بیم داده شدند امّا** تکذیب پیشه کردند و در نتیجه به چنان عذابی دچار شدند.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٧٤﴾
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٧٥﴾

﴿**بی‌گمان در این**﴾ عقوبت قوم لوط و نجات‌دادن او و کسانش ﴿**نشانه‌ای است**﴾ بر وجود و یگانگی خداوند ﷻ و بر صحّت رسالت پیامبرانش ﴿**ولی بیشترشان ایمان آورنده نبودند**﴾ با وجود بسیاری معجزات و نشانه‌ها ﴿**و در حقیقت، پروردگار تو همان عزیز رحیم است**﴾ از عزّت وی است که هر کس را بخواهد ریشه‌کن می‌کند و از رحمت وی است که پیامبرانش و مؤمنان را نجات می‌دهد.

كَذَّبَ أَصْحَـٰبُ لْـَٔيْكَةِ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾

﴿**اصحاب أیکه نیز پیامبران را تکذیب کردند**﴾ به قولی: «أیکه»، نام تمام آن سرزمین بود. ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «آنان در بیشه‌زاری از ساحل دریا تا مَدْیَنْ مسکن داشتند». خلیل می‌گوید: «أیکه، بیشه و جنگلی است که درخت سدر (کنار) و اراک (درخت مسواک) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن می‌روید».

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾

﴿**آن‌گاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟**﴾ در اینجا خداوند ﷻ نفرمود: «شعیب، برادرشان» چنان‌که در داستان لوط فرمود: «برادرشان لوط» زیرا شعیب؈ در نسب از مردم أیکه نبود، برخلاف داستان فرستادن وی به‌سوی مدْیَنْ که در آن فرمود: (اَخَاهُمْ شُعَیْباً ﴾ برادرشان شعیب) زیرا شعیب؈ در نسب از قوم مدْیَنْ بود. البتّه بیان نسب وی در سورهٔ «اعراف» گذشت. ولی ابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که اصحاب أیکه همان اهالی مدین اند، به دلیل این‌که به دادن پیمانه به طور کامل امر شدند [آیهٔ/ ۸۱] چنان‌که در داستان مدْیَنْ نیز آمده است پس چنین نیست که شعیب؈ دوبار به رسالت فرستاده شده باشد، یک‌بار به سوی اهل مدْیَنْ و بار دیگر به سوی اصحاب أیکه.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۷۸﴾

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿۱۷۹﴾

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۸۰﴾

تفسیر آیات: ﴿**من برای شما رسولی امین هستم. از خدا بترسید و از من پیروی کنید. و براین رسالت از شما اجری طلب نمی‌کنم. پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست**﴾ در همین سوره گذشت.

۞ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿۱۸۱﴾

﴿**پیمانه را تمام دهید**﴾ یعنی به کسی که با شما معامله می‌کند، پیمانه را به کمال و تمام دهید ﴿**و از کم‌فروشان نباشید**﴾ که از وزن و پیمانه بکاهید. امّا افزودن بر

وزن و پیمانه به نفع مشتری ، کار نیکی است ، به همین دلیل آن را ذکر نکرد .

وَزِنُواْ بِٱلْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٢﴾

﴿**و با ترازوی درست وزن کنید**﴾ یعنی حقّ صاحب حق را با ترازو (باسکول) درست و برابر بدهید ، بی آن‌که با تردستی ، پنهانی بر آن دست برید تا از حقّ خریدار بکاهید .

وَلَا تَبْخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْاْ فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿١٨٣﴾

﴿**و به مردم اشیای‌شان را کم ندهید**﴾ یعنی : از حقوقی که مردم دارند نکاهید . تفسیر نظیر آن در سورهٔ « هود » گذشت . همچنین تفسیر : ﴿**وَ لاٰ تَعْثَوْا فِـى الْأَرْضِ مُفْسِدِين ۞ و در زمین به‌تباهی نکوشید**﴾ در سورهٔ هود و غیر آن گذشت .

وَٱتَّقُواْ ٱلَّذِى خَلَقَكُمْ وَٱلْجِبِلَّةَ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٨٤﴾

﴿**و از آن کس که شما و امّتهای پیشین را آفرید، پروا کنید**﴾ جِبِلَّةٌ: امّتها و خلق انبوه‌اند .

امّا پاسخ آنان به این اوامر و نواهی عادلانه چنین بود :

قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلْمُسَحَّرِينَ ﴿١٨٥﴾

وَمَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿١٨٦﴾

﴿گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی. تو جز بشری مانند ما نیستی﴾ تفسیر آن به‌طور شافی و کافی در [آیهٔ/ ۱۵۳] این سوره در پاسخ همانندانشان به صالح علیه السلام گذشت ﴿و به‌راستی ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم﴾ یعنی: به‌راستی این امر بر گمان ما غلبه می‌کند که تو در ادّعای رسالتت از سوی خداوند جل جلاله، دروغگو هستی.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿١٨٧﴾

﴿پس اگر از راستگویانی﴾ در ادّعای رسالت خود ﴿پاره‌ای از آسمان را بر ما بیفگن﴾ این سخن را از سر عناد و استبعاد و تعجیز به او گفتند. کِسَفْ: پاره‌هایی از آتش یا غیرآن به‌عنوان عذاب است. این عین همان سخنی است که سران قریش به رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفتند چنان‌که در سوره‌های «إسراء» و «انفال» آمده است زیرا دلهای کافران و الفاظشان در همه عصرها باهم مشابه و همانند است.

قَالَ رَبِّيٓ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨٨﴾

﴿گفت﴾ شعیب علیه السلام ﴿پروردگارم به آنچه می‌کنید﴾ از شرک و گناه ﴿داناتر است﴾ پس اگر بخواهد شما را دربرابر اینها مجازات می‌کند؛ یا به افگندن پاره‌ای از آسمان یا به غیر آن امّا در وسع و توان من نیست که از نزد خود شما را عذاب کنم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ ٱلظُّلَّةِ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾

﴿پس او را تکذیب کردند﴾ یعنی: بر تکذیب وی استمرار ورزیده و برآن اصرار

و پافشاری کردند ﴿**پس عذاب روز ظلّه آنان را فرو گرفت**﴾ ظُلَّه: ابر آتشباری بود که خدای عزّوجلّ آن را بر سرشان گسترد و آن ابر بر آنان آتش بارید و بر اثر آن هلاک شدند. بدین‌سان، خدای سبحان آنچه را که خود پیشنهاد داده بودند، بر آنان فرود آورد ﴿**بی‌گمان آن عذاب روزی سهمگین بود**﴾ بدان جهت که چنان سختی‌ای بر آنان فرود آمد که بشر حدّ و اندازهٔ آن را نمی‌تواند بسنجد.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «خدای سبحان بر آنان باد سمومی از جهنّم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغی آن بدنهایشان را پخته و بریان کرد، خانه‌هایشان داغ شد و آبهایشان در چاهها و چشمه‌سارها به جوش و غلیان آمد پس از خانه‌ها و محلاّت خویش گریزان بیرون رفتند در حالی‌که باد سموم همراهشان بود آن‌گاه خداوند جل جلاله خورشید را از بالای سرشان بر آنان مسلّط گردانید که کاملاً آنان را زیر شعاع ذوب کنندهٔ خویش گرفت و ریگ‌ها و شن‌های سوزان را نیز از زیر پاهایشان برگمارد تا بدانجا که گوشت پاهایشان بریان شد و از پاهایشان افتاد سپس بر فراز سرهایشان سایه‌ای مانند ابری سیاه را پدید آورد پس چون این ابر را دیدند، شتابان به‌سوی آن رفتند تا به گمان خود در سایهٔ آن اندکی از عذاب خویش بکاهند ولی هنگامی که همگی در زیر آن قرار گرفتند، خدای سبحان از آن ابر برآنان آتشی بارانید که همه سوختند و هلاک شدند. بدین‌سان، خدای عزّوجلّ شعیب علیه السلام و مؤمنان همراه وی را نجات داد.

باید دانست که وصف نابودساختن قوم شعیب علیه السلام در سه سوره از قرآن (سوره‌های اعراف، هود و همین سوره) به تعابیر مختلف که مناسب با سیاق هر سوره است، بیان شده است.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٩٠﴾

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٩١﴾

﴿**حقّا که در این**﴾ هلاک ساختنشان ﴿**نشانه‌ای است**﴾ روشن بر وجود و یگانگی خداوند ﷻ ﴿**و بیشترشان مؤمن نبودند و پروردگار توست که عزیز رحیم است**﴾ تفسیر همانند این دو آیه، در همین سوره گذشت.

وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٩٢﴾

﴿**و به راستی که این فروفرستادهٔ پروردگار عالمیان است**﴾ یعنی: قرآن که ذکر آن در اوّل سوره گذشت و این اخباری که بر شما خوانده می‌شود، نازل‌شده از بارگاه خدای ربّ‌العالمین است.

نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾
عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾

﴿**روح‌الامین آن را بر دلت فرود آورده‌است**﴾ یعنی: جبرئیل علیه السلام آن را بر دلت خوانده است زیرا دل اوّلین حسّ از حواسّ باطنی است که دریافت می‌کند و براثر آن است که تو قرآن را فراگرفته و آن را فهمیده‌ای. روح‌الامین به اتّفاق علما: جبرئیل علیه السلام است چنان‌که در سورهٔ بقره آمده است: (قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوّاً لِجِبْرِيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ). ﴿**تا از هشداردهندگان باشی**﴾ یعنی: جبرئیل آن را بر تو فرود آورده تا مردم را با هشدارها و اعلامیّه‌ها و مجازات‌هایی که قرآن متضمّن آن است، هشدار و انذار کنی.

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ﴿١٩٥﴾

﴿به زبان عربیِ مبین﴾ یعنی فصیح و روشن و صحیح. آری! خداوند ﷻ قرآن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند: آنچه را تو به غیر زبان ما می‌گویی، درک و فهم نمی‌کنیم. بدین‌سان بود که حق تعالی حجّتشان را قطع و معذرتشان را دفع کرد.

وَإِنَّهُۥ لَفِي زُبُرِ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٩٦﴾

﴿و آن در صحیفه‌های پیشینیان آمده است﴾ یعنی: وصف این قرآن در تورات و انجیل ذکر شده و بشارت آن در آنها آمده است. یا معانی آن در کتب پیشینیان موجود است. آری! این یک حقیقت روشن است؛ زیرا اگر کتب عهد قدیم و جدید را ـ با وجود تحریف آنها ـ بخوانیم، می‌بینیم که بسیاری از معانی قرآن در آنها موجود است، امری که بر وحدت وحی و وحدت دین الهی دلالت می‌کند.

أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ ءَايَةً أَن يَعْلَمَهُۥ عُلَمَٰٓؤُاْ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿١٩٧﴾

﴿آیا این برای آنان﴾ یعنی برای کافّهٔ خلق؛ از جمله برای علمای بنی اسرائیل ﴿نشانه‌ای﴾ روشن و معجزه‌ای کامل ﴿نیست که علمای بنی‌اسرائیل از آن اطلاع دارند﴾ یعنی: مؤمنانشان، چون عبدالله‌بن‌سلام می‌دانند و گواهی می‌دهند که بشارت به نزول قرآن و نیز معانی قرآن در تورات و زبور و انجیل موجود است پس گواهی اهل کتاب حجّتی علیه مشرکان است زیرا مشرکان به اهل کتاب به مثابهٔ مرجع نگریسته و سخن آنان را تصدیق می‌کردند.

وَلَوْ نَزَّلْنَـٰهُ عَلَىٰ بَعْضِ ٱلْأَعْجَمِينَ ﴿١٩٨﴾

فَقَرَأَهُۥ عَلَيْهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩٩﴾

﴿**و اگر آن را بر برخی عجمیان نازل می‌کردیم**﴾ یعنی: اگر قرآن را بر این وصف و کیفیّت بر مردی از عجمیانی که قادر به تکلّم به زبان عربی نیستند، نازل می‌کردیم ﴿**سپس آن را برایشان می‌خواند**﴾ آن پیامبر به قرائت عربی صحیح و درستی؛ ﴿**به آن ایمان نمی‌آوردند**﴾ با وجود این‌که اعجاز قرائت کلام عربی از سوی فرد عجمی، با اعجاز قرآن جمع می‌شد لذا این واقعیّت دلالت بر آن دارد که ایمان نیاوردنشان به دلیل نبودن حجّت و برهانی روشن نیست بلکه به دلیل بیماری‌ای در عقل و قلب و روح آنان است.

كَذَٰلِكَ سَلَكْنَـٰهُ فِى قُلُوبِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٢٠٠﴾

﴿**این‌گونه، آن را در دلهای مجرمان راه داده‌ایم**﴾ یعنی: بدین گونه، شرک و تکذیب و انکار را در دلهای کافرانی درآورده‌ایم که می‌دانستیم آنان به انتخاب خود کفر را بر می‌گزینند و بر آن پای می‌فشارند.

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (إجرام ـ تبه‌کاری) دامنگیر کسی شد، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد می‌کند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلا وَاِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةٌ اِذا صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَاِذا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، اَلا وَهِيَ الْقَلْب ✿ آگاه باشید که در جسم پارهٔ گوشتی است که اگر آن اصلاح شد، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد، تمام بدن فاسد شده‌است، آگاه باشید که آن گوشت‌پاره قلب است».

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِۦ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿٢٠١﴾

آری ! انکار را در دلهای تبه‌کاران راه می‌دهیم : ﴿**که به آن**﴾ یعنی به قرآن ﴿**ایمان نمی‌آورند تا آن‌که عذاب دردناک را ببینند**﴾ در هنگام مرگ ، یا در هنگام نزول عذاب . که البتّه چنین ایمانی سودی به حالشان ندارد .

فَيَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾

﴿**پس بر سر آنان آید**﴾ آن عذاب ﴿**به‌طور ناگهانی**﴾ و غافلگیرانه ﴿**و**﴾ حال آن‌که ﴿**آنان آگاه نباشند**﴾ از آمدنش .

فَيَقُولُواْ هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ﴿٢٠٣﴾

﴿**آن‌گاه گویند : آیا ما مهلت خواهیم یافت**﴾ که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دهیم؟ این را از سر حسرت و افسوس بر ایمان ازدست‌رفته و به تمنّای بازگشت به‌سوی دنیا برای جبران مافات می‌گویند امّا هیچ پاسخ مساعدی دریافت نمی‌کنند .

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٠٤﴾

﴿**پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌طلبند؟**﴾ با این سخنشان که : (بر ما از آسمان سنگ بباران یا برای ما عذابی دردناک بیاور)[آیهٔ / ١٨٨] . این تهدیدی برای آنان است زیرا با وجود تکذیب حقّ ، عذاب را نیز به شتاب می‌طلبند .

أَ فَرَءَيۡتَ إِن مَّتَّعۡنَٰهُمۡ سِنِينَ ﴿۲۰۵﴾

ثُمَّ جَآءَهُم مَّا كَانُواْ يُوعَدُونَ ﴿۲۰۶﴾

مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يُمَتَّعُونَ ﴿۲۰۷﴾

﴿**مگر نمی‌دانی که اگر سالها بهره‌مندشان سازیم**﴾ یعنی: به من خبر بده که اگر سالیانی دراز در دنیا بهره‌مندشان گردانیم و عمرهایشان را طولانی کنیم ﴿**و آن‌گاه آنچه که بدان بیم داده می‌شوند، بدیشان برسد**﴾ از عذاب و هلاکت ﴿**آن برخورداریشان چه به‌کارشان می‌آید؟**﴾ یعنی: آن بهره‌مندی درازمدّت و طولانی، هیچ چیز را از آنان دفع نمی‌کند؟ زیرا بهرهٔ دنیا چون به‌پایان آید، کم و بسیارش فرقی نمی‌کند، گویی اصلاً هیچ وجود نداشته است و چه فرق میان یک روز و هزار سالی که آخرش فنا باشد؟! قطعاً طول مدّت بهره‌مندی دنیا به صاحبان خویش در آخرت هیچ سودی نمی‌رساند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «کافر در آخرت حاضر گردانیده شده و در دوزخ غوطه ور ساخته می‌شود سپس به او گفته می‌شود: آیا تابه‌حال هیچ خیری هم دیده‌ای؟ آیا تاکنون نعمتی هم دیده‌ای؟ می‌گوید: نه! به خدا سوگند، پروردگارا! آن‌گاه انسانی را می‌آورند که در دنیا سخت‌ترین رنج‌ها و عذاب‌ها را دیده است و او را در بهشت گشت وگذاری می‌دهند، سپس به او می‌گویند: آیا تابه‌حال رنج و زحمتی هم دیده‌ای؟ می‌گوید: نه! به‌خدا سوگند پروردگارا!». یعنی: گویی رنج و راحت دنیا هیچ چیز نبوده است.

وَمَآ أَهۡلَكۡنَا مِن قَرۡيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ ﴿۲۰۸﴾

سپس خداوند ﷻ از عدل خویش خبر می‌دهد: ﴿**و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر آن‌که هشداردهندگانی داشتند**﴾ یعنی: مردم هیچ شهری از شهرها را هلاک نکردیم، مگر بعد از فرستادن هشدار و نمایاندن عذر و حجّت به آنان؛ با فرستادن پیامبران ﷺ و فرود آوردن کتابها.

ذِكۡرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٢٠٩﴾

﴿**برای پنددادن**﴾ یعنی: این هشداردهندگان را به جهت پند و تذکّر دادن به مردم فرستادیم پس مادامی که در دار عمل (دنیا) باشند، از هشدار دادن بی‌نیاز نیستند ﴿**و ما ستمکار نبوده‌ایم**﴾ تا مردمی را هلاک کنیم که سزاوار هلاکت نیستند زیرا حجّت را به آنان تقدیم و عذر را به آنان نمایاندیم.

وَمَا تَنَزَّلَتۡ بِهِ ٱلشَّيَٰطِينُ ﴿٢١٠﴾

﴿**و شیاطین آن را**﴾ یعنی: قرآن را ﴿**فرود نیاورده‌اند**﴾ این آیه ردّ این پندار کافران است که می‌گفتند: قرآن از چیزهایی است که شیاطین بر کاهنان القاء می‌کنند.

سپس خداوند ﷻ برای اثبات این امر که شیاطین قرآن را فرود نیاورده‌اند، به ترتیب سه دلیل را ذکر می‌کند:

وَمَا يَنۢبَغِي لَهُمۡ وَمَا يَسۡتَطِيعُونَ ﴿٢١١﴾

دلیل اوّل این است: ﴿**و سزاوارشان نیست**﴾ یعنی شیاطین را نرسد که قرآن را فرود آورند.

دلیل دوم این است: ﴿و نمی‌توانند﴾ که قرآن را فرود آورند، یعنی اگر هم فرودآوردن قرآن سزاوار شأنشان بود، این کار را نمی‌توانستند بکنند و این استعداد و توانایی در آنها نیست لذا این نسبتی که کفّار به آنان می‌دهند، اصلاً ناوارد است.

إِنَّهُمْ عَنِ ٱلسَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ﴿٢١٢﴾

دلیل سوم این است: ﴿آنان از شنیدن﴾ قرآن، یا از شنیدن سخن فرشتگان ﴿معزول و برکنار هستند﴾ یعنی: شیاطین از این‌که به قرآن گوش فرادهند، با تیرهای شهاب دور رانده می‌شوند زیرا آسمان در طول مدّت فرودآوردن قرآن بر رسول خدا ﷺ، پر از نگهبانان و شهاب‌های سوزان بود لذا شیاطین حتّی نمی‌توانستند یک حرف از آن را بربایند و این از رحمت خداوند ﷻ برای بندگان است که شریعتش را از دستبرد خاینان نگه داشته است.

فَلَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَكُونَ مِنَ ٱلْمُعَذَّبِينَ ﴿٢١٣﴾

﴿پس با خدا، معبودی دیگر را به نیایش نخوان که از عذاب‌شدگان خواهی بود﴾ گویی فرمود: ای محمّد! تو که گرامی‌ترین و عزیزترین خلق بر من هستی، اگر با من خدایی دیگر می‌گرفتی، بی‌گمان تو را عذاب می‌کردم، چه رسد به غیر تو از بندگان؟ و این تحریک و انگیزشی برای رسول خدا ﷺ است که بر اخلاص و مجاهدت خویش در راه دعوت بیفزایند.

این آیه دلیل روشنی بر آن است که قرآن از نزد خدا ﷻ است زیرا در آن فرماندهی اعلی را می‌یابیم که اثری از ضعف بشری در اوامرش مشاهده نمی‌شود چنان‌که در مقابل، مأموری را می‌یابیم که در مقام عبودیّت و تسلیم محض

قرار دارد.

وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾

﴿و خویشان نزدیکت را انذار کن﴾ خداوند متعال اقوام و اقربای نزدیک پیامبر ﷺ را به این دستور مخصوص گردانید زیرا عنایت ورزیدن به شأن آنان سزاوارتر است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ قبیلۀ قریش را فراخواندند، آنان به دعوتشان گرد هم آمدند آن‌گاه رسول خدا ﷺ در آغاز تمام آنان را مورد خطاب قراردادند و سپس از میانشان مخصوصاً نزدیکان و خاندان خود را هشدار داده و فرمودند: «ای گروه قریش! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی عبدالمطّلب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی‌کعب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی‌هاشم! خود را از آتش دوزخ برهانید ... ای فاطمه دختر محمّد! خود را از آتش دوزخ برهان زیرا من برای شما از سوی خدا ﷻ اختیار هیچ چیزی را ندارم، جز این‌که شما بر من حقّ صلۀ رَحِمی دارید که آن را به نیکویی به‌جا خواهم آورد».

وَ ٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾

﴿و برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند﴾ اعم از قوم و قبیله‌ات و غیر آنان ﴿بال خود را فروگستر﴾ یعنی: با آنان اظهار محبّت کن، گرامی‌شان بدار و از آنان درگذر.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيٓءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢١٦﴾

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۲۱۷﴾

﴿**پس اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: من از آنچه می‌کنید، بیزارم**﴾ یعنی از اعمال شما بیزارم نه از اشخاص شما و از آنجا که بیم‌دهی و بیزاری از گناه گنه‌کاران با مخاطراتی همراه است، در پی آن، دستور توکّل آمد: ﴿**و بر خدای عزیز رحیم توکّل کن**﴾ در تمام امور خویش زیرا او مؤیّد و نگهبان و یاری دهنده و برتری دهندهٔ توست.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۲۱۸﴾

﴿**آن کس که چون برمی‌خیزی**﴾ به تنهایی برای نماز تهجّد (نماز شب) ﴿**تو را می‌بیند**﴾ و حاضر و مراقب حال توست.

وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ ﴿۲۱۹﴾

﴿**و حرکت تو را در میان سجده کنندگان می‌بیند**﴾ یعنی: تو را آن‌گاه که در جماعت، نماز می‌خوانی ـ در حالات قیام و رکوع و سجده ـ می‌بیند. از نماز خوانان به «ساجدین» تعبیر شد؛ زیرا بندهٔ ساجد، در نزدیکترین حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. ابن‌عبّاس ﷺ در تفسیر آن می‌گوید: «گردانیدن تو را از پشت پیامبری از پی پیامبری دیگر می‌بیند تا اخیراً خودت را به عنوان پیامبر ﷺ به عرصهٔ وجود آورد».

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۲۲۰﴾

﴿بی‌گمان او شنوای داناست﴾ شنواست سخنان بندگان خود را، داناست به حرکات و سکنات ایشان. نسفی می‌گوید: «خداوند ﷻ دشواریهای طاعات را بر پیامبرش ﷺ آسان گردانید زیرا به او خبر داد که در معرض رؤیت وی قراردارد پس کسی که در زیر نگاه و رعایت مولایش قرارداشته باشد، اصلاً سختی را احساس نمی‌کند».

هَلۡ أُنَبِّئُكُمۡ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ ﴿٢٢١﴾
تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ ﴿٢٢٢﴾

﴿آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی﴾ از بشر ﴿فرود می‌آیند؟﴾ بدانید که محال است بر رسول خدا ﷺ فرودآیند زیرا شیاطین: ﴿بر هر دروغگوی گنهکاری فرود می‌آیند﴾ أَفَّاكٌ: بسیار دروغزن و أَثِيم: بسیار گنهکار است. مراد از آنان در اینجا کاهنانند زیرا قبل از بعثت رسول خدا «شیاطین از آسمان استراق سمع کرده سپس به‌سوی کاهنان می‌آمدند و آنچه را استراق کرده‌بودند، بر آنان القا می‌کردند.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** این آیات می‌گوید: این آیات ناظر بر پندار مشرکانی است که گمان می‌کردند آنچه که رسول خدا ﷺ به‌همراه آورده‌اند، حق نیست و او آنها را از نزد خود بربافته است، یا شیاطین آن را بر وی القا کرده‌اند لذا خدای سبحان پیامبر خویش را از این افترایشان تنزیه و تبرئه کرد.

يُلۡقُونَ ٱلسَّمۡعَ وَأَكۡثَرُهُمۡ كَٰذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾

﴿گوش فرامی‌دارند﴾ شیاطین به‌سوی ملأ اعلی تا چیزی را از آنان استراق نموده

و سپس آن را به‌سوی کاهنان بیفگنند و با یک کلمهٔ حقّی که می‌شنوند، صد دروغ را نیز می‌آمیزند ﴿و بیشترشان دروغگویند﴾ یعنی: بیشتر کاهنان در آنچه که از شیاطین دریافت می‌کنند، دروغگویند زیرا بسیاری از دروغهای برساختهٔ خود را به آن ضمیمه می‌کنند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری از عروة‌بن زبیر از عائشه رضی‌الله‌عنهما آمده است که فرمود: گروهی از رسول خدا ﷺ راجع به کاهنان سؤال کردند، آن حضرت ﷺ فرمودند: «آنها چیزی نیستند». یعنی کارشان هیچ قدر و بها و اهمّیّتی ندارد. گفتند: یارسول‌الله! آخر آنان از کاری که در آینده روی می‌دهد، خبر می‌دهند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «این چیزی که از آن خبر می‌دهند، کلمهٔ حقّی است که جنّی آن را از ملأ اعلی می‌رباید و آن را چون کت‌کت ماکیان در گوش دوست انسی خویش می‌افگند، سپس آنها با آن راست، بیشتر از صد دروغ را می‌افزایند».

وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلْغَاوُۥنَ ﴿٢٢٤﴾

﴿و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند﴾ یعنی گمراهان نابخرد با آنان هم‌صدا و همراه می‌شوند. مراد از «غَاوُون»، گمراهان انس و جنّ‌اند. امّا فقط پیروان رسول خدا ﷺ ره‌یافتگانند و به همین دلیل، محمّد ﷺ شاعر نیست.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعید رضی‌الله‌عنه آمده است که فرمود: در اثنایی که ما با رسول خدا ﷺ در وادی (عرج) راه می‌پیمودیم، بناگاه شاعری جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «جلوی این شیطان را بگیرید، به راستی اگر درون یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، برایش بهتر از آن است که از شعر پر شود». شافعی رحمه‌الله این حدیث را بر شعر فحش آمیز (هجو و هزل) حمل کرده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾

﴿آیا ندیده‌ای که آنان﴾ یعنی شعرا ﴿در هر وادیی سرگردانند﴾ یعنی: در هر فنّی از فنون لغو و دروغ فرو می‌روند و در هر شاخه و وادیی از وادیهای تهمت و گزافه سخن می‌گویند، گاهی با هجو پردهٔ آبروها را می‌درند و گاهی رهرو راه بوالهوسی و لودگی و دلقک‌مآبی هستند چنان‌که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب و زنا و لواط و مانند این از مفاسد و رذایل را بسیار می‌شنویم در حالی‌که محمّد ﷺ نه دراخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نیست پس ای‌مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمّد ﷺ را شاعر می‌نامید؟

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾

﴿و آنها کسانی‌اند که چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند﴾ درحالی‌که محمّد ﷺ به گواهی همگان فقط چیزی را می‌گوید که آن را انجام می‌دهد و هیچ گزافه‌ای در کار وی نیست.

ابن‌عبّاس رضي الله عنهما می‌گوید: «شعرا در اکثر سخنانشان دروغ گویند، یعنی می‌گویند: چنین‌وچنان کردیم در حالی‌که نکرده‌اند. گاهی اشعارشان مملوّ از مروارید‌های کرم و خیر و جود و سخا و احسان است با آن‌که خود دورترین مردم از این ارزشها و معانی می‌باشند و گاهی به خود ادّعاهای کاملاً دروغین نسبت می‌دهند، ادّعاهایی که متضمّن اتّهام‌بستن به زنان و دختران پاکدامن است و این‌که آنها با آن زنان و دختران چه و چه کرده‌اند درحالی‌که این اشعارشان دروغ و افترای محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادیهای خیال و کذب و بهتان و فروافتاده در باتلاق تغزّل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق‌اند».

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعْدِ مَا ظُلِمُواْۗ وَسَيَعْلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾

از آنجاکه سیاق فقط برای تأکید گذاشتن بر این معنی است که قرآن کریم شعر نیست و محمّد ﷺ شاعر نمی‌باشد و بنابراین، هدف قرآن کریم نکوهش مطلق شعر و شعرا نیست پس این آیه شاعرانی را که اسلام و قرآن ایشان را به لباس صلاح و اصلاح آراسته است، از معنای فوق استثنا می‌کند: **﴿مگر کسانی که ایمان آورده‌اند﴾** از شعرا **﴿و کارهای شایسته کرده‌اند﴾** یعنی: در حزب مؤمنان درآمده و به اعمال شایسته آراسته شده‌اند **﴿و خدا را بسیار یاد کرده‌اند﴾** در اشعار خویش **﴿و پس از آن‌که مورد ستم قرارگرفته اند، انتقام گرفته‌اند﴾** مانند شاعرانی که هجو کنندگان خود را هجو می‌کنند، یا از شخص عالم یا فاضلی دفاع کرده و انتقام وی را می‌گیرند چنان‌که شعرای پیامبر ﷺ از ایشان دفاع و از آبرویشان حراست می‌کردند، کسانی را که به هجو پیامبر ﷺ می‌پرداختند، هجو می‌کردند و با شعرای مشرک به پیکار برخاسته آنان را از وادیهای سخن بیرون می‌راندند.

محمّدبن اسحاق در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون آیهٔ (وَ الشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُوْن) نازل شد، حسّان‌بن ثابت، عبدالله‌بن رواحه و کعب‌بن‌مالک ﷺ گریه کنان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: وقتی خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد، می‌دانست که ما نیز شاعر هستیم پس وای به حال ما! در این جا بود که رسول خدا ﷺ تلاوت کردند: (اِلاَّ الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتْ) آن‌گاه فرمودند: «این مؤمنان شایسته کار [مورد نظر آیه] شما هستید». سپس تلاوت کردند: «وَ ذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا ۞ و خدا را بسیار یاد کرده‌اند». فرمودند: «اینان نیز شما هستید». سپس تلاوت کردند: «وَ انْتَصَرُوْا مِنْ بَعْدِ مٰا ظُلِمُوْا». آن‌گاه فرمودند: «اینان نیز شما هستید». یعنی شما و امثال شما هستید که در این آیه مورداستثنا قرار

گرفته‌اید .

همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است : « اَلشِّعْرُ بِمَنْزَلَةِ الْكَلامِ، حَسَنُهُ كَحَسَنِ الْكَلامِ، وَ قَبِيْحُهُ كَقَبِيْحِ الْكَلامِ ﴿ شعر به‌منزلهٔ سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب است و شعر زشت مانند سخن زشت » . همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به حسّان ﷺ گفتند : « دشمنان اسلام را هجو کن و جبرئیل با توست » . در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است : « مؤمن با شمشیر و زبان خود ــ هر دو ــ جهاد می‌کند و سوگند به ذاتی که جانم در دست [بلا کیف] اوست گویی آنچه شما از شعر به‌سوی مشرکان می‌زنید ، مانند باران تیر است » .

﴿ و کسانی که ستم کرده‌اند ، زودا که بدانند که به کدامین بازگشتگاه بازخواهندگشت ﴾ یعنی : به‌زودی دروغگویان و خیال‌پردازان از شعرا و مانند آنها ، در هنگام ملاقات پروردگارشان ، فرجام بد و نامیمون و بازگشتگاه پردرد و پر حسرت خویش را خواهند دید . ابن‌کثیر می‌گوید : « صحیح آن است که پیام این آیه عام است ، در مورد هر ظالم و ستمگری ، اعم از شعرا و غیر آنان » .

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نمل
مکّی است و دارای نودوسه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «نمل» نامیده شد که داستان وادی موران و نصیحت موری از آنان به بقیّهٔ آنها در پرهیز از لگدمال‌شدن به‌وسیلهٔ سپاه سلیمان علیه السلام، در آن آمده است.

محور اصلی این سوره، بیان علم مطلق خداوند متعال به ظاهر و باطن و غیب و شهود است.

طسٓۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡقُرۡءَانِ وَكِتَابٖ مُّبِينٍ ﴿١﴾

چنین خوانده می‌شود: ﴿طا، سین﴾ این دو حرف، از حروف مقطّعه است و سخن دربارهٔ حروف مقطّعه، در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت. ﴿**این است آیات قرآن وکتابی مبین**﴾ کتاب مبین: یعنی کتابی که معانی و اعجاز آن با برخورداری از بلاغت و دیگر وجوه اعجازی، واضح و روشن است. اشارهٔ «تِلْكَ ❁ این است»، ناظر بر خودِ این سوره می‌باشد. پس مراد از «کتاب مبین» که بر قرآن عطف شده،

خود قرآن است زیرا «آیات» در اینجا به دو صفت موصوف گردیده است: یک: قرآن؛ و این کلمه دلالت می‌کند براین‌که این آیات خوانده می‌شوند. دو: کتاب مبین؛ که بر مکتوب بودن آیات قرآن به همراه روشن‌گر بودن معانی آنها برای خواننده دلالت می‌کند. لذا به کار بردن تعبیر دوگانهٔ «قرائت ـ کتابت» برای قرآن، خود مشعر بر آن است که حفظ قرآن دو صورت و دو شیوه دارد: یکی در سینه‌ها به وسیلهٔ قرائت و دیگری در مصاحف به وسیلهٔ کتابت.

هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

﴿**هدایت و مژده‌ای برای مؤمنان است**﴾ یعنی: این آیات برای کسانی که به قرآن ایمان آورده و به آن عمل می‌کنند، هدایتگر و مژده‌بخش است چنان‌که در آیهٔ دیگری می‌فرماید: (قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ ۞ بگو: قرآن برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایتگر و مایهٔ شفاء است) [فصلت / ۴۱]. هم بدین جهت می‌فرماید:

ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلْأَخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٣﴾

﴿**همان کسانی که نماز برپا می‌دارند**﴾ یعنی: نمازهای فرض را ﴿**و زکات می‌پردازند**﴾ مراد از آن: زکات فرض است ﴿**و خود به آخرت یقین دارند**﴾ تکرار «هُمْ» برای دلالت بر حصر است. یعنی: به آخرت چنان‌که باید ایمان ندارند، جز این گروهی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده‌اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «تخصیص مؤمنان به هدایت و

بشارت، گویای حقیقت عمیق و عظیمی است ... آن حقیقت این است که: قرآن کتابی در علم نظری یا تطبیقی نیست که هر خواننده‌ای از آن بهره‌مند شود بلکه قرآن کتابی است که در نخستین قدم، قلب را مورد خطاب قرار داده و نور و عطر و فیض و برکت خود را بر قلبی فرومی‌ریزد که به روی انوار آن آغوش باز کرده است ...».

إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْـَٔاخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَـٰلَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿٤﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که به آخرت**﴾ و برانگیخته‌شدن بعد از مرگ ﴿**ایمان ندارند**﴾ که کفّارند ﴿**کارهایشان را در نظرشان بیاراستیم**﴾ به گونه‌ای که اعمال بد خویش را خوب و زیبا می‌بینند ﴿**پس آنان سرگشته‌اند**﴾ یعنی: آنان در گمراهی خویش متردّد و متحیّرند، نه به راه و روش درستی راه می‌یابند و نه از حقیقتی آگاه می‌شوند.

أُو۟لَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَهُمْ سُوٓءُ ٱلْعَذَابِ وَهُمْ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ هُمُ ٱلْأَخْسَرُونَ ﴿٥﴾

﴿**برای این گروه**﴾ ناباور به آخرت ﴿**عذاب سخت است**﴾ در دنیا؛ با کشته‌شدن، به اسارت در آمدن، گرفتار شدن در چنبرهٔ بیماریهای روانی، انقباض روح و قلب، یأس و سرخوردگی و بدبینی و نگرانی؛ چنان‌که مادّیّت زمان حاضر را پر از این آفت‌ها می‌بینیم ﴿**و آنان در آخرت، زیانکارترین هایند**﴾ یعنی: آنها در آخرت، تیره روزترین مردم در زیانکاری و بزرگترین آنها در شکست و ناکامی و یأس و سرخوردگی هستند.

وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى ٱلْقُرْءَانَ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿٦﴾

﴿**و بی‌گمان تو**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**قرآن را از نزد خدای حکیم علیم دریافت می‌داری**﴾ یعنی: تو قرآن را از پیشگاه ذات الله تبارک و تعالیٰ که بسیار دانا، فرزانه و حکیم است فرامی‌گیری و آن را کسی بر تو القا می‌کند که در امر و نهی خود صاحب حکمت و به امور بزرگ و کوچک علیم و داناست پس خبری که او می‌دهد، راست محض و حکم وی عدل تامّ است.

این آیه تمهیدی است بر داستانهایی که بعد از آن می‌آید.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِۦٓ إِنِّيٓ ءَانَسْتُ نَارًا سَـَٔاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ ءَاتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾

داستان موسی ؑ در قرآن کریم در سوره‌های بسیاری به تکرار آمده است بدان جهت که این داستان متضمّن پندها و عبرتهای زیادی است، که این پندها و عبرتها، در مضمحل کردن و درهم‌شکستن بزرگترین سلطهٔ ستمگر آن زمان ـ یعنی سلطهٔ فرعونی ـ به‌دست مردی بی سلاح که به پشتوانهٔ قدرت حق تعالی متّکی است، جلوه گر شده است.

﴿**آن‌گاه که موسی به اهلش گفت**﴾ یعنی: یادکن ای محمّد ﷺ هنگامی را که موسی ؑ در مسیر راه مَدْیَنْ به مصر، به همسرش گفت ﴿**من آتشی به نظرم رسید**﴾ که از سمت کوه طور شعله می‌کشد ﴿**به‌زودی از آن**﴾ یعنی: از راه ﴿**برای شما خبری خواهم آورد**﴾ «سین» در (سَئَآتِیْکُمْ) بر نزدیکی مسافت آتش دلالت می‌کند ﴿**یا شعلهٔ اخگری برایتان می‌آورم**﴾ یعنی: از آن پشتهٔ آتش، شعله‌ای برگرفته و آن را برای شما می‌آورم. قَبَسْ: جرقهٔ آتشی است که آن را از جایی برمی‌گیرند تا به وسیلهٔ آن آتش دیگری را در جای دیگری روشن کنند ﴿**باشد که خود را گرم**

کنید﴾ یعنی: باشد تا به وسیلهٔ آن شعلهٔ اخگر، آتشی برافروزید و خود را از گزند سرما نگه دارید. ثعلب می‌گوید: «اصل شهاب بر چوبی اطلاق می‌شود که در یکی از دو سوی آن اخگری شعله ور است و در سوی دیگر آن آتشی نیست». بنا به روایتی: در این سفر جز زن موسی علیه السلام کسی دیگر با وی همراه نبود.

فَلَمَّا جَآءَهَا نُودِيَ أَنۢ بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ وَمَنۡ حَوۡلَهَا وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٨﴾

﴿**چون به نزدیک آن آمد**﴾ یعنی: چون موسی علیه السلام به نزدیک آن آتش آمد؛ ﴿**ندا رسید: کسی که در آتش است، خجسته و مبارک گردید**﴾ ابن‌کثیر می‌گوید: «چون موسی علیه السلام به‌نزدیک آتش آمد، منظرهٔ تکان‌دهندهٔ عظیمی را دید چراکه آن آتش را در درخت سبزی شعله‌ور یافت که باوجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است. در این اثنا موسی علیه السلام سرش را به سوی آسمان بالا کرد، بناگاه دید که نور آن آتش به اوج آسمان رسیده است. پس درواقع «نار» در آنجا نور مجرّد بود ولی موسی علیه السلام پنداشت که آن نور، آتش است». از حسن و سعیدبن‌جبیر نقل شده است که مراد از: (مَنْ فِي النَّارْ ۞ کسی که در آتش است)، نور خدای سبحان می‌باشد. ابن‌جریر طبری و ابن‌ابی‌حاتم از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: «منظور خداوند جل جلاله از (بُورِكَ مَنْ فِي‌النَّارْ ۞ مبارک است کسی که در آتش است) خود وی است، یعنی ذات متعال من با برکت است. زیرا در آن درخت نور ربّ‌العالمین متجلّی بود، نه آتش». ﴿**وکسی که پیرامون آن**﴾ آتش ﴿**است**﴾ که مراد: موسی علیه السلام است ﴿**نیز برکت یافته است**﴾ و این برکت به سبب رخداد عظیم دینی‌ای است که موسی علیه السلام بدان مبارک و مفتخر شد، که همانا تفویض رسالت و دادن معجزه به وی می‌باشد. به‌قولی معنی این است: مبارک‌اند فرشتگانی که

پیرامون آن آتش‌اند ﴿و منزّه است خدا پروردگار عالمیان﴾ این عبارت متضمّن به‌شگفت‌آوردن موسی‌ﷺ از مشاهدهٔ آن صحنه و منظره است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «... حجاب پروردگار نور، یا نار است که اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رویش همه چیز را که در منظر دید وی است می‌سوزاند».

يَـٰمُوسَىٰٓ إِنَّهُۥٓ أَنَا ٱللَّهُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٩﴾

آن‌گاه خدای سبحان به موسی‌ﷺ چنین خطاب کرد: ﴿**ای موسی! این منم خدای عزیز حکیم**﴾ عزیز: یعنی غالب و قاهر. حکیم: دارای حکمت در امر و فعل خویش. در روایات آمده است که موسی‌ﷺ گفت: «پروردگارا! چه کسی است که مرا ندا می‌کند؟»، خدای سبحان در پاسخ وی فرمود: «این منم خدای عزیز حکیم».

وَأَلْقِ عَصَاكَ ۚ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ ۚ يَـٰمُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّى لَا يَخَافُ لَدَىَّ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾

﴿**و عصای خود را بینداز**﴾ ای موسی‌ﷺ تا به معجزه‌ات آشنا شوی و بدان انس و الفت یابی. در این هنگام موسی‌ﷺ عصای خویش را افگند و بناگاه آن عصا به ماری تبدیل شد ﴿**پس چون آن را دید که گویی ماری است که می‌جنبد**﴾ یعنی: چون دید عصایش بسان حرکت مار، حرکت می‌کند. جانّ: مار سفید است و عصا در چالاکی و سبکی حرکت خود به مار سفید تشبیه شده است. ﴿**پشت گردانید**﴾ از ترس این‌که آن مار بر وی حمله برد ﴿**و به عقب بازنگشت**﴾ یعنی: موسی‌ﷺ از شدّت ترس به‌دنبال خود نگاه نکرد. در این هنگام خدای سبحان ندا فرمود: ﴿**ای**

موسی! نترس ﴾از مار و آسیب آن ﴿**که پیامبران در پیشگاه من نمی‌ترسند** ﴾ **یعنی**: کسانی که من ایشان را به رسالت فرستاده‌ام، در پیشگاه من از غیر من نمی‌ترسند پس تو نیز از مار نترس.

إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوٓءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١١﴾

﴿**مگر کسی که ستمی کرده باشد، سپس بعد از بدی‌ای، نیکی‌ای را جایگزین آن گردانیده** ﴾ **یعنی**: لیکن کسی می‌ترسد که با ارتکاب معصیت بر خود ستم کرده باشد ــ که پیامبران ﷺ از آنان نیستند ــ و بعد از عمل بد و گناه، توبه و پشیمانی را جایگزین آن گردانیده، چنین کسی بداند: ﴿**که من آمرزندهٔ مهربانم** ﴾ **یعنی**: من برای کسی که بعد از ارتکاب گناه از ایستادن در پیشگاه من بترسد، می‌آمرزم.
ابن‌کثیر می‌گوید: «این بشارتی عظیم برای انسان است». نسفی می‌گوید: «گویی این سخن اشاره‌ای کنایی به کار موسی علیه السلام در کشتن آن قبطی است چنان‌که موسی علیه السلام خود گفت: (پروردگارا! من بر خود ستم کردم پس بر من بیامرز و خدا هم بر وی آمرزید) [قصص / ۱۶]».

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ فِي تِسْعِ ءَايَـٰتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِۦٓ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَـٰسِقِينَ ﴿١٢﴾

﴿**و دستت را در گریبانت فرو بر** ﴾ جَیْب: شکاف پیراهن از جایی است که سر در آن داخل می‌شود ﴿**تا سپید و درخشان بی هیچ عیبی** ﴾ چون پیسی یا مانند آن از آفات ﴿**بیرون آید** ﴾ آن‌گاه موسی علیه السلام دستش را در گریبانش فرو برد و آن را بیرون آورد، بناگاه دید که دستش مانند برق می‌درخشد، گویی پاره‌ای از ماه است. ﴿**در**

نُه معجزه ﴾ یعنی : عصا و ید بیضا ، دو معجزه از نُه معجزه‌ای است که به تو خواهیم داد . بقیّهٔ معجزات موسی ؑ عبارتند از : شکافته‌شدن دریا ، فرستادن طوفان ، ملخ ، شپش ، قورباغه ، خون ، قحطی و کاستی در کشتزارهای فرعونیان . ﴿**به‌سوی فرعون و قوم او برو** ﴾ یعنی : تو بدین سبب با این معجزات برانگیخته و فرستاده شده‌ای تا به‌سوی فرعون و قوم وی بروی ﴿**زیرا آنان مردمی فاسقند** ﴾ یعنی : آنان نافرمان و از دایرهٔ طاعت ما بیرون اند .

فَلَمَّا جَآءَتۡهُمۡ ءَايَٰتُنَا مُبۡصِرَةٗ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ مُّبِينٞ ﴿۱۳﴾

﴿**پس چون آیات روشنگر ما** ﴾ که به سبب وضوح و روشنی خود بر درستی نبوّت موسی ؑ دلالت می‌کرد . یا معنی این است : چون آیات ما که به‌سبب روشنی خود در معرض دید بود ﴿**به آنان رسید، گفتند: این جادوی آشکار است** ﴾ فرعون و کسان وی ادّعا کردند که این معجزات جادوی آشکاری است که هیچ شکّ و شبهه‌ای در جادو بودن آنها وجود ندارد .

وَجَحَدُواْ بِهَا وَٱسۡتَيۡقَنَتۡهَآ أَنفُسُهُمۡ ظُلۡمٗا وَعُلُوّٗاۚ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ﴿۱٤﴾

﴿**و انکار کردند** ﴾ فرعونیان ﴿**آنها را** ﴾ یعنی : آن معجزات را به زبانهای خود ﴿**و حال آن‌که دلهایشان بدان باور داشت** ﴾ و به یقین می‌دانستند که آنها معجزات الٰهی است پس این انکارشان ﴿**از روی ستم و سرکشی** ﴾ یعنی : شرک و تکبّر از این امر بود که به آنچه موسی ؑ آورده ایمان آورند در حالی که به طور قطع می‌دانستند که آن معجزات از نزد خداوند ﷻ است ﴿**پس بنگر** ﴾ ای محمّد ﷺ ! ﴿**که فرجام**

فسادکاران چگونه بود ﴾ یعنی: در این فرجام شوم‌شان بیندیش زیرا این فرجام، عبرتگاهی برای پندآموزان و عبرت گیرندگان است. آری! فرجام کارشان غرق شدن در دریا بر آن وصف هولناک بود لذا تکذیب‌کنندگان رسالتت نیز باید از چنین فرجام بدی پروا کنند.

وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ عِلۡمٗاۖ وَقَالَا ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّنۡ عِبَادِهِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١٥﴾

﴿ **و به‌راستی به داوود و سلیمان دانشی دادیم** ﴾ یعنی: به ایشان دانشی بسیار دادیم که مراد از آن: علم شرایع و احکام و حلال و حرام، علم قضا و داوری میان مردم، فهم زبان پرندگان و غیره علوم است ﴿ **و آن دو گفتند: ستایش خدایی راست** ﴾ یعنی: داوود و سلیمان به مقتضای آن علم و دانش خویش عمل کرده و گفتند: ستایش خدایی راست ﴿ **که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داد** ﴾ با علم و نبوّت و رام کردن پرندگان و جنّ و انس برای ما. البتّه آنها از روی تواضع و فروتنی به برتری خود بر تمام بندگان پروردگار قایل نشدند.

آیهٔ کریمه دلیل بر شرف علم است و این که نعمت علم از بزرگترین نعمت‌هاست پس به هر مؤمنی که نعمت علم داده شده، یقیناً او بر بسیاری از بندگان با ایمان دیگر برتری پیدا کرده و شرف بزرگی برایش عنایت و ارزانی شده است.

وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ وَقَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمۡنَا مَنطِقَ ٱلطَّيۡرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيۡءٍۖ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡمُبِينُ ﴿١٦﴾

﴿**و سلیمان از داوود میراث یافت**﴾ علم و نبوّت و فرمانروایی را، نه مال و سرمایه را زیرا چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «انبیا مالی را به‌ارث نمی‌گذارند و مالی که بعد از ایشان به‌جا ماند، صدقه است». نقل است که داوود علیه‌السلام نوزده فرزند داشت و اگر هدف از وراثت، وراثت مال می‌بود، فقط سلیمان علیه‌السلام به یادآوری مخصوص نمی‌شد زیرا تمام فرزندان داوود علیه‌السلام در این میراث شریک و باوی مساوی بودند ﴿**و گفت: ای مردم! به ما فهم زبان پرندگان‌آموخته شده است**﴾ یعنی: سلیمان علیه‌السلام از باب تحدّث به نعمت‌های خداوند جل‌جلاله بر خود و شکرگزاری از این نعمت مخصوصی که فقط به وی ارزانی شده‌است، این سخن را گفت. دلیل این‌که او فهم زبان پرندگان را قبل از دیگرنعمتها یاد کرد این بود که آن نعمت، نعمتی مخصوص به وی است که غیرآن را در آن مشارکتی نیست. منطق‌الطّیر: سخن‌گفتن پرندگان است. آری! سلیمان علیه‌السلام سخن آنان را چنان می‌فهمید که پرندگان خود در میان یک‌دیگر آن را می‌فهمیدند ﴿**و از همهٔ چیزها به ما داده شده است**﴾ یعنی: همهٔ چیزهایی که مورد نیاز و سبب فضیلت انسان است به ما داده شده است؛ مانند دانش، پیامبری، حکمت، مال، مسخّرکردن جنّ‌وانس، پرندگان، باد، حیوانات وحشی، چهارپایان و همهٔ آنچه که در میان آسمان و زمین است.

مفسّران می‌گویند: داوود علیه‌السلام از سلیمان عابدتر و سلیمان علیه‌السلام از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمان علیه‌السلام از پدرش بیشتر و دامنه‌دارتر شد زیرا افزون بر آنچه که به پدرش داوود علیه‌السلام داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخیر وی درآورده شدند و فهم زبان پرندگان نیز به وی ارزانی شد ﴿**بی‌گمان این**﴾ نعمت‌هایی که ذکرشد؛ از فهم زبان پرندگان و دیگر نعمتها ﴿**فضل آشکار است**﴾ که خداوند متعال بر ما ارزانی کرده و این فضل بر هیچ کسی پنهان نیست. بدین‌گونه سلیمان علیه‌السلام خواست تا به شکرگزاری آن نعمتها بپردازد.

وَحُشِرَ لِسُلَيۡمَٰنَ جُنُودُهُۥ مِنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ وَٱلطَّيۡرِ فَهُمۡ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾

﴿و برای سلیمان لشکریانش از جنّ‌وانس و پرندگان گرد آورده شدند﴾ ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی سلیمان علیه السلام با ابّهت و عظمت بسیار بزرگی به میانشان آمد ﴿آن‌گاه آنان بازداشته‌شدند﴾ یعنی: در صفوف و دسته‌های منظّم آراسته شدند. وازع در جنگ: کسی است که مأمور تنظیم و آرایش صفوف است و کسانی از لشکریان را که از صفّ خویش جلو آیند، به‌جای آنها در صفّ برمی‌گرداند تا صفوف منظّم شود. این تعبیر دلالت می‌کند بر این که سپاه سلیمان علیه السلام بسیار عظیم و منظّم بود. آری! سلیمان علیه السلام با شکوه و ابهّتی بسیار عظیم به میان لشکر آمد، ابتدا صفوف انسیان، بعدازآن صفوف جنّیان و سپس صفوف پرندگان قرار داشتند و اگر هوا گرم و آفتابی می‌بود، پرندگان لشکر را با بالهای خویش سایه‌بانی می‌کردند.

آری! اطاعت، انضباط و نظم دقیق، اهرمهای برپا دارندۀ سپاهی آراسته و سالم می‌باشند.

حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمۡلِ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ﴿١٨﴾

﴿تا آن‌گاه که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت﴾ او ملکۀ موران بود که گویی با دیدن لشکریان سلیمان علیه السلام که به‌سوی وادی روی آوردند، گریخت و سایر مورچگان را آگاه کرد و نداکنان خطاب به آنان گفت: ﴿ای مورچگان! به‌درون خانه‌هایتان درآیید تا سلیمان و لشکریانش ـ ندیده و ندانسته ـ شما را درهم

نکوبند ﴾ با گامها و سمهای چهارپایان خود. مورچگـان بـه صـیغهٔ خـطاب عـقلا مورد خطاب قرارگرفتند، بدین سبب که آنها این خطاب را می‌فهمیدند. مـلاحظه می‌کنیم که ملکهٔ موران قبل از وقوع این واقعه، سلیمان علیه السلام و لشکریانش را معذور شناخت و گفت: درحالی آنها شما را درهم خواهند کوفت که از وجود شما در این وادی آگاهی ندارند زیرا اگر از وجـود شـما بـاخبر بـاشند، شـما را درهـم نمی‌کوبند چراکه به معیارهای حقّ و عدل پایبندند.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِيٓ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَٰلِحًا تَرْضَىٰهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿۱۹﴾

﴿**پس سلیمان از سخن او دهان به خنده گشود**﴾ تبسّم: آغاز خنده است. خندهٔ سلیمان از روی تعجّب از سخن آن مورچه و فهم زبان وی بود ﴿**و گفت: پروردگارا! به من الهام کن**﴾ و توفیقم ده ﴿**تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس بگزارم**﴾ زیرا نعمت پدر و مادر نیز نعمت به خـود انسـان است بـنابرایـن، نعمت‌های ارزانی شده به پدر و مادر نیز اقتضا می‌کند تا فرزند برای خدای سبحان شکرگزاری کند ﴿**و این‌که**﴾ توفیقم ده تـا ﴿**کردار شایسته‌ای انجام دهـم کـه آن را بپسندی**﴾ از من و به آن خشنود گردی ﴿**و مرا به رحمتت**﴾ نـه بـه وسـیلهٔ اعـمال شایسته‌ام ﴿**در زمرهٔ بندگان صالحت درآور**﴾ نامم را در جملهٔ نامهایشان ثبت کن و مرا در زمرهٔ آنان به‌سوی دار صالحان که همانا بهشت است، محشور گـردان. آری! همهٔ اینها را به رحمتت بر من ارزانی دار، نه با عملم. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ کس جز به رحمت خداوند جلّ جلاله وارد بهشت نمی‌شود».

وَتَفَقَّدَ ٱلطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَآ أَرَى ٱلْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ ٱلْغَآئِبِينَ ﴿٢٠﴾

﴿و جویای حال پرندگان شد﴾ یعنی: سلیمانؑ حال پرندگان را بازجُست و از وضع پرندگانی که غایب بودند کسب آگاهی کرد. یادآور می‌شویم که پرندگان وی را در سفرش همراهی کرده و او را در زیر سایه‌بانی از بالهایشان قرار می‌دادند ﴿و گفت: مرا چه شده‌است که هدهد را نمی‌بینم﴾ آیا چیزی او را از دیدگان من پنهان کرده، یا ندیدن او علّت دیگری دارد؟ سپس وی آگاه شد که هدهد غایب است پس گفت: ﴿یا این‌که از غایبان است﴾ یعنی: بلکه او غایب است.

مفسّران می‌گویند: سبب جست‌وجوی سلیمانؑ از هدهد این بود که هدهد مهندس آب بود و او را به محلّ وجود آب در زیرزمین راهنمایی می‌کرد، بدین‌گونه که در محلّ وجود آب نوک می‌زد، سپس سلیمانؑ به‌وسیلهٔ جنّ و شیاطین از آن محلّ آب بیرون می‌آورد همچنین هدهد سلیمانؑ و لشکریانش را به حدّ فاصل میان آب نزدیک و دور در اثنای سیر در بیابانها نیز راهنمایی می‌کرد.

قُرطبی می‌گوید: «این آیه دلیل بر ضرورت تفقّد و پرس‌وجوی امام از احوال رعیّتش و نگهبانی و حراست از آنان است، بنگر به سلیمانؑ که حال هدهد با آن جسم کوچکش بر وی مخفی نماند». خداوند ﷻ ببخشاید بر عمربن‌الخطابؓ که او نیز در این امر با سلیمانؑ هم سیرت بود، آنجا که فرمود: «اگر گرگ بر گوسفند لاغری در ساحل فرات حمله برد، بی‌گمان عمر از آن مورد بازپرسی قرار خواهدگرفت».

لَأُعَذِّبَنَّهُۥ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَاْذْبَحَنَّهُۥٓ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَٰنٍ

مُّبِينٍ ﴿۲۱﴾

سپس سلیمان علیه السلام افزود : ﴿ قطعاً او را ﴾ یعنی هُدهُد را ﴿ به عذابی سخت عذاب می‌کنم، یا سرش را می‌برم ﴾ به‌قولی : مراد وی از عذاب سخت این بود که پرهایش را قطع می‌کند . به‌قولی دیگر : مراد وی این بود که او را از خدمت خویش باز می‌دارد . اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است که به نظر می‌رسد ، ریشهٔ همهٔ آنها روایات اهل کتاب است . به هر حال ، قرآن کریم نوع این عذاب را مشخّص نکرده است ﴿ یا باید حجّتی روشن برای من بیاورد ﴾ بر این که او در غیبتش عذر موجّهی داشته است .

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِۦ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍۭ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ﴿۲۲﴾

﴿ پس دیری نپایید ﴾ هدهد در غیبت خویش . به‌قولی دیگر معنی این است : زمانی اندک بعد از پرس‌وجوی سلیمان علیه السلام از هدهد و تهدید آن به مجازات ، هدهد آمد ﴿ و گفت ﴾ خطاب به سلیمان علیه السلام ﴿ از چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاهی نیافته‌ای ﴾ یعنی : چیزی را دانسته‌ام که تو آن را ندانسته‌ای و هم‌اکنون می‌خواهم آن را برایت مطرح کنم : ﴿ و برای تو از سبا خبری یقینی آورده‌ام ﴾ سبأ : نام شهری در یمن است که بلقیس ملکهٔ آن بود . نبأ : خبری مهم و درخور اهمّیّت است .

إِنِّي وَجَدتُّ ٱمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾

سپس هدهد افزود: ﴿من زنی را یافتم که بر آنان فرمانروایی می‌کند﴾ او بلقیس دختر شرحبیل بود که پدرش جز وی فرزندی نداشت و بعد از پدر پادشاهی به وی رسید. شایان ذکر است که پادشاهی زنان در میان قدما عرف معمولی بوده‌است و همچنین است در نزد برخی از مسلمین معاصر. امّا حکم آن در شریعت ما: ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در **حدیث‌شریف** روایت می‌کند که چون این خبر به رسول خدا ﷺ رسید که مردم فارس دختر کسرا را به پادشاهی برگزیده‌اند، فرمودند: «لَنْ يُفْلَحَ قَوْمٌ وَلَّوْا اَمْرَهُمْ اِمْرَأَةً ۞ هرگز قومی که تولیت امر [فرمانروایی] خویش را به زنی سپرده‌اند، رستگار نمی‌شوند». ﴿و﴾ آن زن ﴿از همه‌چیز داده شده است﴾ یعنی: از همه چیزهایی که در زمان وی موردنیاز شاهان بود، چون ابزارها، وسایل و تجهیزات و سپاه ﴿و عرشی بزرگ داشت﴾ عرش: یعنی تخت پادشاهی. به قولی: تخت وی از طلا بود. ابن‌کثیر از علمای تاریخ نقل می‌کند: «آن تخت بزرگ در قصری عظیم، استوار و بلند قرارداده شده بود که سه صدوشصت طاق در طرف شرقی و سه صدوشصت طاق در طرف غربی خود داشت و ساختمان آن طوری بنا شده بود که خورشید هرروز از یک طاق برآن طلوع و از طاق مقابل آن غروب می‌کرد و آنها صبح و شام برای خورشید سجده می‌کردند».

بدین جهت هدهد در ادامهٔ گزارش خود افزود:

وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ أَعْمَـٰلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾

﴿و او و قومش را چنین یافتم که به‌جای خدا، به خورشید سجده می‌کنند﴾ یعنی: خورشید را می‌پرستند در حالی که با این کار از عبادت خدای سبحان کناره گرفته‌اند. به قولی: آنان آتش‌پرست بودند ﴿و شیطان اعمالشان را﴾ یعنی: پرستش

خورشید و سایر اعمال کفری را ﴿**برایشان آراسته است و آنان را از راه باز داشته‌است**﴾ یعنی : شیطان آنان را به‌سبب این آراستن‌ها ، از راه روشن حق که همانا ایمان به یگانگی خداوند ﷻ است ، باز داشته‌است ﴿**در نتیجه آنان راه یافته نبودند**﴾ در کار دین .

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿۲۵﴾

﴿**تا سجده نکنند**﴾ تقدیر آیه چنین است : شیطان این کار و راه و روش باطلی را که در آن قرار داشتند ، برایشان آراسته بود تا سجده نکنند ﴿**برای خدایی‌که نهان را در آسمانها و زمین بیرون می‌آورد**﴾ یعنی : خدایی که آنچه را در آسمانها و زمین مخفی است ، آشکار می‌کند؛ مانند باران را از آسمان و رستنی‌ها را از زمین . به‌قولی : پنهانی‌های زمین ، گنجها و رستنی‌های آن است . به‌قولی‌دیگر؛ خَبْأ: به معنی راز است ﴿**و می‌داند آنچه را که پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌نمایید**﴾ یعنی : خدای سبحان امور نهانی‌ای را که در ضمیر عالم انسانی است ، با علم خویش ، از آن بیرون می‌آورد چنان‌که هر چیز دیگری از امور پنهانی آسمانها و زمین را که بخواهد ، بیرون می‌آورد .

باید دانست که این آیه ، محلّ سجدهٔ تلاوت است و سجدهٔ تلاوت در آن واجب می‌باشد .

اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۩ ﴿۲۶﴾

﴿**الله است که خدایی جز او نیست، او پروردگار عرش عظیم است**﴾ هدهد از عرش

ـ مخصوصاً ـ یاد کرد زیرا عرش ـ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است ـ بزرگترین مخلوقات خدای عزّوجلّ است.

این آیاتَ دلیل برآن است که هدهد، دعوتگر خیر و عبادت خداوند ﷻ به یگانگی و سجده کردن برای اوست بدین جهت رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** ذیل که ابوهریره رضی الله عنه آن را روایت کرده است، از کشتن آن نهی کردند: «نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ قَتْلِ اَرْبَعٍ مِنَ الدَّوَابِّ: اَلنَّمْلَةُ وَ النَّحْلَةُ وَ الْهُدْهُدُ وَ الصَّرْدُ ﴿ رسول خدا ﷺ از کشتن چهار چیز از جانداران نهی کردند: مورچه، زنبورعسل، هدهد و شیر گنجشک».

﴿ قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿۲۷﴾

﴿گفت﴾ سلیمان علیه السلام به هدهد **﴿به‌زودی خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای﴾** در این اخباری که به ما داده‌ای **﴿یا از دروغگویان بوده‌ای﴾** در اخبار خود تا خود را از چنگ مجازات ما برهانی.

این آیه ما را به کاوش و تحقیق در اخبار، تلاش برای کشف حقایق و عدم پذیرفتن بدون تحقیق خبر مخبران به‌صرف اعتماد به آنان، ارشاد می‌کند، درصورتی‌که به وجهی از وجوه امکان تحقیق وجود داشته باشد. همچنین این آیه دلیل بر آن است که بر زمامدار (امام) واجب است تا عذر رعیّت خویش را بپذیرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَيْسَ اَحَدٌ اَحَبَّ اِلَيْهِ الْعُذْرُ مِنَ اللّٰهِ، مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ اَنْزَلَ الْكُتُبَ وَ اَرْسَلَ الرُّسُلَ ﴿ عذر نزد هیچ‌کس مانند خدای عزّوجلّ دوست داشته تر نیست به همین جهت بود که او کتابها را نازل کرد و پیامبران را فرستاد».

اذْهَب بِّكِتَابِي هَٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿۲۸﴾

سپس سلیمان﴿ع﴾ به هدهد گفت: ﴿**این نامهٔ مرا ببر و آن را به‌سوی آنها بیفگن**﴾ یعنی: به‌سوی اهل سباء ﴿**آن‌گاه از آنان روی برتاب**﴾ یعنی: دور از آنان در مکانی که سخنانشان را بشنوی درنگ کن تا آنچه را که می‌شنوی، به من بازآوری ﴿**آن‌گاه بنگر چه باز می‌دهند**﴾ یعنی: به سخنانی که در میان خویش ردّوبدل می‌کنند گوش فراده و خبر آن را به ما بیاور.

هدهد رفت و نامهٔ سلیمان﴿ع﴾ را به‌سویشان افگند و خود را به کناری کشید سپس این سخن بلقیس را شنید:

قَالَتْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا۟ إِنِّىٓ أُلْقِىَ إِلَىَّ كِتَٰبٌ كَرِيمٌ ﴿۲۹﴾

﴿**گفت**﴾ بلقیس ملکهٔ سبا ﴿**ای بزرگان! نامه‌ای ارجمند به‌سوی من افگنده شده‌است**﴾ بلقیس نامهٔ سلیمان﴿ع﴾ را به سه دلیل گرامی و ارجمند دانست:

۱ ــ تا سلیمان﴿ع﴾ را بزرگ بدارد.

۲ ــ نامهٔ سلیمان﴿ع﴾ دربرگیرندهٔ پیام و کلامی نیکو بود.

۳ ــ نامهٔ او مهر شده بود. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «كَرَامَةُ الْكِتَابِ خَتْمُهُ ✿ کرامت و بزرگی نامه، در مُهر کردن آن است». از این جهت رسول خدا ﷺ برای خود خاتَمی ساخته و بر نگین آن چنین نقش کرده بودند: «لاَإِلٰهَ إِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ الله».

إِنَّهُۥ مِن سُلَيْمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴿۳۰﴾

أَلَّا تَعْلُوا۟ عَلَىَّ وَأْتُونِى مُسْلِمِينَ ﴿۳۱﴾

بلقیس افزود: ﴿**که این**﴾ نامه ﴿**از سوی سلیمان است و آن به‌نام خداوند بخشایندهٔ**

مهربان است ﴾ یعنی : آن نامه با نام خداوند ﷻ آغاز گردیده و بعد از (بسم الله الرحمن الرحیم) در آن چنین آمده‌است : ﴿ **بر من گردنکشی نکنید** ﴾ یعنی : تکبّر نورزید چنان‌که پادشاهان ستمگر چنین می‌کنند ﴿ **و فرمانبردار نزد من آیید** ﴾ یعنی : فرمانبردار برای دین خدا ﷻ، مؤمن به آنچه که من با خود از رسالت حق آورده‌ام، نزد من آیید.

علما گفته‌اند : هیچ‌کس قبل از سلیمان ﷺ (بسم‌الله الرحمن الرحیم) را ننوشته است. یادآور می‌شویم که (بسم‌الله الرحمن الرحیم) که در ابتدای همهٔ سوره‌ها بجز سورهٔ «برائة» آمده است، همین یک‌بار در میان سوره‌ای از قرآن نازل شده است.

از شناخت مضمون نامهٔ سلیمان ﷺ، ادبی از آداب حکومت را در می‌یابیم و آن رعایت اختصار در مراسلات خارجی همراه با توضیح مطلب است.

قَالَتْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا۟ أَفْتُونِى فِىٓ أَمْرِى مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾

﴿ **گفت** ﴾ ملکهٔ سبا ﴿ **ای بزرگان! در کارم به من نظر دهید** ﴾ یعنی : ای اشراف قوم و ای سران کشور! راهنمائی‌ام کنید و راه صواب را در این کار به من بنمایانید، به من نظری بدهید که مبتنی بر حَزم و حکمت و دوراندیشی باشد ﴿ **من هیچ‌کاری را فیصله نداده‌ام مگر این‌که شما در آن حاضر و ناظر بوده‌اید** ﴾ یعنی : من تا به حال هیچ‌کاری را بی‌حضور و رأی شما به قطعیّت و فیصلهٔ نهایی نرسانده‌ام.

سرانجام بلقیس در این مشاوره کامیاب شد زیرا بزرگان ملّت، کار را به رأی و نظر خود وی واگذاشتند :

قَالُواْ نَحْنُ أُوْلُواْ قُوَّةٍ وَأُوْلُواْ بَأْسٍ شَدِيدٍ وَٱلْأَمْرُ إِلَيْكِ فَٱنظُرِي مَا ذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾

﴿**گفتند**﴾ بزرگان ملّت و نمایندگان مجلس شورا در پاسخ بلقیس؛ ﴿**ما دارای قوت و شوکت هستیم**﴾ هم در عدّه و هم در عُدّه ﴿**و ما رزم‌آوران سهمگینی هستیم**﴾ یعنی: ما سخت جنگ‌آور هستیم و از چنان شجاعت و غیرتی برخورداریم که از خود و سرزمین و مملکت خویش دفاع کنیم ﴿**ولی اختیار کار با توست**﴾ یعنی: کار موکول به رأی و نظر خود توست ﴿**پس بنگر چه فرمان می‌دهی**﴾ یعنی: تأمّل کن که ما را به چه چیز فرمان می‌دهی؟ زیرا ما شنوا و مطیع امر تو هستیم.

قَالَتْ إِنَّ ٱلْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُواْ قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوٓاْ أَعِزَّةَ أَهْلِهَآ أَذِلَّةً وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾

﴿**گفت**﴾ ملکهٔ سبا به سران قومش ﴿**پادشاهان چون**﴾ با زور و غلبه ﴿**به شهری درآیند، آن را ویران می‌سازند**﴾ یعنی: ساختمانهای آن را ویران کرده، اموال آن را به تباهی می‌کشند و جمع اهالی آن را پراکنده می‌سازند ﴿**و عزیزترین‌های مردمانش را خوارترین‌ها می‌گردانند**﴾ یعنی: اشراف آن را به حقارت و دونی می‌کشانند و این کار را بدان جهت می‌کنند تا فرمانروایی برای آنها پایدار و مسلّم شود، جای پای آنها در آن سرزمین محکم و هیبت آنها در دلهای مردم پابرجا گردد. آن‌گاه خدای عزّوجلّ بلقیس را در این سخنش تصدیق کرد و فرمود: ﴿**و این‌گونه عمل می‌کنند**﴾ امّا به‌قولی: این جمله نیز حکایت از ادامهٔ سخن بلقیس

است.

ملاحظه می‌شود که چون بلقیس تمایل آنان را به مصالحه احساس کرد، به صلح گرایید زیرا جنگ، فرجامی نامیمون دارد.

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌۢ بِمَ يَرْجِعُ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿۳۵﴾

سپس ملکهٔ سبا افزود: ﴿و﴾ اینک ﴿**من هدیه‌ای به‌سویشان می‌فرستم**﴾ پس اگر سلیمان پادشاه باشد، او را به این هدیه راضی گردانیده و از تهاجم وی در امان می‌مانیم ولی اگر پیامبر باشد، این هدیه او را راضی نمی‌سازد زیرا هدف نهایی و مقصد اصلی او دعوت به‌سوی دین خویش است در آن صورت، از ما جز با اجابت دعوت، گردن‌نهادن به دین و پیمودن راه و روش خویش، راضی نمی‌شود و ازاین‌روی گفت: ﴿**و می‌نگرم که فرستادگان من چه پاسخی بازمی‌آورند**﴾ آن‌گاه به‌تبع آنچه که فرستادگان من از قبول یا ردّ هدیه از سوی سلیمان علیه السلام باز آوردند، در این موضوع تدبیری می‌اندیشم و به مقتضای آن عمل می‌کنم. در **حدیث‌شریف** آمده است: «تَهادُوْا تَحابُّوْا، وَ تَصافَحُوْا يُذْهِبُ الْغِلَّ عَنْكُمْ ﴿ هدیه مبادله کنید که سبب محبّت میان شما می‌شود و مصافحه کنید، که مصافحه کدورت و کینه را از شما دور می‌گرداند».

ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که بلقیس ظرفی از طلا را به سلیمان علیه السلام هدیه فرستاد».

شکّی نیست که فکر ارسال هدیه، فکر سیاسی ممتازی است زیرا از خلال آن می‌توان موقعیّت طرف را به درستی ارزیابی کرد، همان گونه که هدیه در تعدیل تصمیم‌های طرف نیز مؤثّر است، چنانچه طرف از علاقه‌مندان به دنیا باشد امّا وضع سلیمان علیه السلام این‌چنین نبود:

فَلَمَّا جَآءَ سُلَيۡمَٰنَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٖ فَمَآ ءَاتَىٰنِۦَ ٱللَّهُ خَيۡرٞ مِّمَّآ
ءَاتَىٰكُم بَلۡ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمۡ تَفۡرَحُونَ ﴿۳۶﴾

﴿پس چون﴾ پیک بلقیس همراه با هدیه ﴿به‌نزد سلیمان آمد، سلیمان به او گفت: آیا مرا به مالی کمک می‌دهید﴾ و توقّع دارید که شما را در قبال آن بر شرک و حاکمیّت ناروایتان واگذارم در حالی که خدای عزّوجلّ به من این همه سلطه و مال و مکنت و خدم وحشم از جنّ و انس و طیور و غیره بخشیده است؟ ﴿بدانید که آنچه خدا به من بخشیده است﴾ از نبوّت، فرمانروایی‌ای عظیم و اموالی بسیار ﴿بهتر است از آنچه به شما داده است﴾ از مال و مکنتی که این هدیه نیز از آن جمله است ﴿بلکه این شما هستید که به هدیهٔ خود شادمان می‌شوید﴾ امّا من به آن دلخوش نمی‌شوم و به مال دنیا نیازی ندارم لذا از شما جز گردن نهادن به دین حق، یا جنگ و شمشیر چیز دیگری را نمی‌پذیرم.
دلیل این که سلیمان علیه السلام هدیه را نپذیرفت این بود که آن هدیه، درواقع رشوه بود.
در سیرت رسول خدا ﷺ آمده است که ایشان هدیه را می‌پذیرفتند امّا صدقه را نمی‌پذیرفتند.

ٱرۡجِعۡ إِلَيۡهِمۡ فَلَنَأۡتِيَنَّهُم بِجُنُودٖ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخۡرِجَنَّهُم مِّنۡهَآ
أَذِلَّةٗ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ ﴿۳۷﴾

سپس سلیمان علیه السلام به پیک بلقیس گفت: ﴿به‌سوی آنان﴾ یعنی: به‌سوی بلقیس و قوم وی ﴿بازگرد﴾ و بگو: ﴿قطعاً بر سر آنان لشکری می‌آوریم که تاب پایداری دربرابر آن را ندارند﴾ تا از خود در مقابل آن دفاع کرده و از ملک و فرمانروایی

خویش حراست نمایند ﴿**و بی‌گمان آنها را از آنجا بیرون خواهیم راند**﴾ یعنی: از سرزمینشان ﴿**به خواری و زبونی**﴾ بعد از آن‌که عزّتمند و سربلند بودند. صُغارْ: خواری و زبونی است. به‌قولی: صُغارْ در اینجا به‌معنای اسارت و بردگی است.

قَالَ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا۟ أَيُّكُمْ يَأْتِينِى بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِى مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

﴿**گفت**﴾ سلیمان﷣ ﴿**ای سران**﴾ کشورم ﴿**کدام‌یک از شما تخت او را برای من می‌آورد**﴾ یعنی: تخت بلقیس را که وصف بزرگی آن گذشت ﴿**پیش از آن‌که آنان از در تسلیم نزد من آیند؟**﴾ سلیمان﷣ با وحی الهی خبر یافت که آنان تسلیم می‌شوند. یا این برداشت و استنباط وی بود، به‌سبب شناختی که از اوضاع داشت. به قولی: سلیمان﷣ خواست تا تخت بلقیس را بدون فرستادن لشکر و سپاهی بیاورد تا به وی قدرت خویش را که از نزد خدای عزّوجلّ است بنمایاند و آن را برهانی بر نبوّت خویش قرار دهد.

قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ ٱلْجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ ۖ وَإِنِّى عَلَيْهِ لَقَوِىٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾

﴿**عفریتی از جنّ گفت: من آن را پیش از آن‌که از مجلس خود برخیزی برایت می‌آورم**﴾ یعنی: از آن مجلسی که سلیمان﷣ برای حکومت‌کردن میان مردم در آن می‌نشست. سدّی می‌گوید: «سلیمان﷣ از آغاز روز تا هنگام زوال خورشید برای قضاوت و حکومت میان مردم می‌نشست». ﴿**و من بر این کار توانا و امین**

هستم﴾ ابن‌عبّاس‌ﷺ در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی من بر حمل کردن و برداشتن تخت بلقیس، توانا و بر آنچه که در آن از جواهر و غیره وجود دارد، امین و مورد اعتماد هستم».

قَالَ ٱلَّذِي عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَۚ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسۡتَقِرًّا عِندَهُۥ قَالَ هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي لِيَبۡلُوَنِيٓ ءَأَشۡكُرُ أَمۡ أَكۡفُرُۖ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيّٞ كَرِيمٞ ﴿٤٠﴾

﴿**کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود، گفت**﴾ بیشتر مفسّران برآنند که اسم این کسی که بهره‌ای از علم کتاب الهی داشت، آصف‌بن‌برخیا از بنی‌اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان‌ؑ سمت وزارت داشت و اسم اعظم الهی را می‌دانست، اسم اعظمی که هرگاه حق تعالی به آن مورد درخواست قرار گیرد، اجابت می‌کند. ابن‌کثیر از زهری نقل می‌کند که آصف‌بن‌برخیاؑ گفت: «یا اِلٰهَنا وَ اِلٰهَ کُلِّ شَیْءٍ اِلٰهاً واحِداً لااِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ اِئْتِنِی بِعَرْشِها ✿ ای خدای ما و خدای همه‌چیز، خدای یگانه‌ای که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور». پس در دم تخت بلقیس روبه‌روی وی حاضر آورده شد. به‌قولی: مراد از «کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود» خود سلیمانؑ است. به‌هرحال، این عالم به کتاب الهی گفت: ﴿**من آن را پیش از آن‌که چشم خود را برهم زنی نزدت می‌آورم**﴾ گویی سلیمانؑ سخن عفریت را در آوردن تخت بلقیس قبل از برخاستن از جایش، دیر شمرد و خواستار آوردن آن در زمانی سریعتر از آن شد لذا آصف، یا خود سلیمانؑ

برای کوچک‌شمردن و تحقیر توانایی عفریت گفت: من قبل از آن‌که چشمت را برهم زنی، آن را به‌نزدت می‌آورم. معنای «طَرْف» گشودن پلکها برای نگریستن و مراد از «یَرْتَدَّ»، به‌هم‌آوردن دوبارهٔ پلکهاست چنان‌که به دوست خود می‌گویی: این کار را باید در یک چشم به‌هم‌زدن انجام دهی.

﴿**پس چون آن را نزد خود مستقر یافت**﴾ یعنی: سلیمان ﷺ به آصف اجازه داد که تخت را حاضر گرداند آن‌گاه آصف دعا کرد و تخت حاضر آورده شد و چون سلیمان ﷺ تخت را نزد خویش حاضر دید ﴿**گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گزارم یا این‌که کفران می‌کنم**﴾ آیا حق تعالی را دربرابر این نعمتها شکر می‌گزارم و به فضل و نعمت وی اعتراف می‌نمایم، یا این‌که او را ناسپاسی می‌کنم و شکر نعمت وی را فرومی‌گذارم ﴿**و هر کس شکر ورزد، جز این نیست که به‌سود خویش شکر می‌ورزد**﴾ زیرا شکر، سبب حفظ نعمت موجود و صید نعمت مفقود است ﴿**و هر کس کفران کند، بداند که پروردگارم بی‌نیاز**﴾ است از شکرگزاری وی ﴿**کریم است**﴾ و بخشنده؛ با نعمت‌دادن به ناسپاسان.

قَالَ نَكِّرُوا۟ لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرْ أَتَهْتَدِىٓ أَمْ تَكُونُ مِنَ ٱلَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

﴿**سلیمان گفت: تختش را در دیدش ناشناس گردانید**﴾ یعنی: تخت ملکهٔ بلقیس را برایش به‌حالی دگرگون سازید که چون آن را می‌بیند، بازنشناسد. روایت شده است که: آنان تخت بلقیس را با کم‌کردن چیزهایی از آن و افزودن چیزهایی دیگر بر آن، دگرگون کردند. به‌قولی علّت این دستور سلیمان ﷺ این بود که مأموران وی برایش گفتند: در عقل بلقیس نارسایی‌ای است پس سلیمان ﷺ خواست تا با این کار، بلقیس را از نظر فراست عقلی بیازماید و بدین جهت گفت: ﴿**تا بنگریم که**

آیا پی می‌برد﴾ به شناخت تخت خویش، یا: آیا راه می‌برد به‌سوی ایمان به خدا ﷻ ﴿یا از آنان می‌شود که راه نمی‌یابند﴾ به‌سوی این امر.

فَلَمَّا جَآءَتْ قِيلَ أَهَٰكَذَا عَرْشُكِ ۖ قَالَتْ كَأَنَّهُۥ هُوَ ۚ وَأُوتِينَا ٱلْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿٤٢﴾

﴿پس چون آمد﴾ بلقیس نزد سلیمان ﷷ ﴿گفته شد﴾ به او و گوینده خود سلیمان ﷷ یا غیر وی به‌دستور او بود: ﴿آیا تخت تو همین گونه است؟ گفت: گویا این همان است﴾ بلقیس تعبیری را به کار برد که حاکی از تردّد وی در میان شناختن و ناشاختن آن بود، که این خود نشانهٔ ذکاوت و تیزهوشی بالای وی است زیرا او سؤال تشبیه آلود آنان را با جوابی تشبیه گونه پاسخ داد که نه از آن، جواب مثبت کامل بر می‌آمد و نه جواب منفی. عکرمه می‌گوید: «بلقیس زنی حکیم و فرزانه بود پس با خود گفت: اگر بگویم؛ این همان تخت من است، می‌ترسم که دروغگو شوم و اگر بگویم نه! این تخت من نیست، باز هم بیم آن است که دروغگو شوم لذا راهی میانه را که برای هر دو معنی محمل داشت، در پیش گرفت و گفت: گویی این همان است». ﴿و پیش از این، به ما علم داده شده و ما فرمانبردار بوده‌ایم﴾ به قولی: این جمله از سخن سلیمان ﷷ است. یعنی: پیش از بلقیس از سوی خداوند ﷻ علم داده شده و برای خداوند ﷻ از در اطاعت درآمده بودیم. یا معنی این است: پیش از این به مسلمان شدن بلقیس و آمدن وی به رضا و رغبت، آگاه ساخته شده‌ایم. به‌قولی دیگر: این سخن از قوم سلیمان ﷷ و پیروان وی بود.

وَصَدَّهَا مَا كَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ إِنَّهَا كَانَتْ مِن قَوْمٍ

كَـٰفِرِينَ ﴿٤٣﴾

﴿و آنچه که به‌جای خداوند پرستش می‌کرد، او را باز داشته بود﴾ یعنی: بلقیس را تعلّق خاطر و دل‌مشغولی وی به پرستش خورشید که بر آن تربیت و رشد یافته بود، از ایمان به حق باز داشته بود **﴿و او از جملهٔ گروه کافران بود﴾** این آیه نیز از ادامهٔ سخن سلیمانؑ، یا از کلام خدای سبحان است.

قِيلَ لَهَا ٱدْخُلِي ٱلصَّرْحَ ۖ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَن سَاقَيْهَا ۚ قَالَ إِنَّهُۥ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ ۗ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَـٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٤٤﴾

گویی دیدن تخت دگرگون شدهٔ بلقیس فقط برای ایمان‌آوردن وی کافی نبود زیرا او به پرستش خورشید سخت تعلّق خاطر داشت بدین جهت سلیمانؑ او را در وضعیّت روانی دیگری قرار داد: **﴿به آن زن گفته شد: به صرح وارد شو﴾** صَرْح: کاخ پادشاهی است. ابن‌قتیبه می‌گوید: صَرْح تخته‌هایی بود که برای بلقیس از آبگینهٔ سپید ساختند و در زیر آن آب و ماهی را روان کردند **﴿و چون آن را دید، پنداشت که برکهٔ آبی است﴾** لُجَّة: آب بسیار است **﴿و﴾** بدین جهت **﴿از ساقهایش لباس را بالا زد﴾** تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتی او چنین کرد: **﴿گفت﴾** سلیمان **﴿این قصری صاف و صیقلی از آبگینه‌هاست﴾** و آب نیست. مُمَرَّد: تراشیده، صیقل داده شده و بالا بلند. در اینجا بود که بلقیس به حق اذعان کرد و تسلیم شد: **﴿گفت: پروردگارا! من بر خود ستم کردم﴾** با پرستش غیر تو **﴿و اینک با سلیمان﴾** در گردن‌نهادن به دین حق **﴿در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسلیم شدم﴾**.

از داستان بلقیس چنین بر می‌آید که او در میان ملّتی فرمانروایی می‌کرد که دارای مدنیّتی ریشه‌دار و بزرگ بودند پس سلیمان علیه السلام با نشان‌دادن مدنیّتی ریشه‌دارتر و بزرگتر به وی، او را متحیّر و بهت‌زده کرد، هم از این روی بود که بلقیس گردن نهاد و تسلیم شد. البتّه این امر به ما می‌آموزد که مدنیّت راستین اسلامی آنچنان مدنیّت پرهیمنه و با ابهّتی است که تمدّنهای دیگر را از نظر روانی منفعل و فرومانده گرداند.

ابن‌ابی‌شیبه و ابن‌ابی‌حاتم از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در روایتی طولانی نقل کرده‌اند که فرمود: «سلیمان علیه السلام بعد از آن با بلقیس ازدواج کرد». امّا ابن‌کثیر این روایت را جدّاً مُنکَر دانسته و استناد آن را به ابن‌عبّاس رضی الله عنهما ردّ کرده است. قول راجح نیز این است که ازدواج سلیمان علیه السلام با بلقیس، از اخبار اهل کتاب می‌باشد که نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَـٰلِحًا أَنِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾

اینک داستان دیگری بیان می‌شود: **﴿و به راستی به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که: خداوند را بپرستید﴾** یعنی: او را با دعوت و پیام پرستش خداوند جل جلاله فرستادیم **﴿پس بناگاه آنان به دو گروه ستیزه‌گر و متخاصم تقسیم شدند﴾** که آن دو گروه، مؤمنان و کافران بودند و هر گروهی با تکیه بر راه و روش خود، با گروه دیگر ستیزه کرده و ادّعا می‌کرد که حق با وی است. به‌قولی: خصومت و ستیزه میان دو گروه، دربارهٔ صالح علیه السلام بود که آیا او پیامبر مرسل است یا خیر؟.

قَالَ يَٰقَوۡمِ لِمَ تَسۡتَعۡجِلُونَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبۡلَ ٱلۡحَسَنَةِۖ لَوۡلَا تَسۡتَغۡفِرُونَ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ﴿٤٦﴾

﴿**صالح گفت: ای قوم من، چرا سیّئه را پیش از حسنه**﴾ یعنی: عذاب را پیش از رحمت ﴿**به شتاب می‌طلبید**﴾ یعنی: چرا ایمانی را که جلب‌کنندهٔ پاداش و نیکی است به تأخیر می‌اندازید و کفری را که جلب‌کنندهٔ عذاب است، جلو می‌افگنید؟ زیرا آنان از فرط کفر و عناد می‌گفتند: ای صالح! منتظر چه هستی؟ عذابی را که وعده می‌دهی برای ما بیاور ﴿**چرا از خداوند آمرزش نمی‌خواهید**﴾ و به‌سوی او از شرک توبه‌کار نمی‌شوید، قبل از آن‌که عذابش بر شما فرود آید؟ ﴿**باشد که مورد رحمت قرار گیرید**﴾ و گرفتار عذاب نشوید.

قَالُواْ ٱطَّيَّرۡنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَۚ قَالَ طَٰٓئِرُكُمۡ عِندَ ٱللَّهِۖ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ تُفۡتَنُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**گفتند: ما به تو و همراهانت**﴾ از کسانی که دعوتت را اجابت گفته و به دینت درآمده‌اند ﴿**شگونِ بد زده‌ایم**﴾ و شما را شوم و نامیمون می‌دانیم. نقل است که به آنان قحطی‌ای رسید پس به صالح علیه السلام شگون بد زده و گفتند: این از شومی توست ﴿**گفت**﴾ صالح علیه السلام به آنان: ﴿**شگونِ بدتان نَزد خداوند است**﴾ یعنی: این قحطی به‌سبب فال بدی که آن را شوم می‌پندارید نیست بلکه سبب آن نزد خداوند جل جلاله است زیرا خیر و شرّ همه از نزد او به سوی شما می‌آید و این قدَر و قسمت اوست که به شما می‌رسد چراکه تمام امورتان به‌دست بلا کیف اوست، هر چه بخواهد انجام می‌دهد و پرندگان که آنها را وسیلهٔ فال بد خود می‌پندارید، به خیر و شرّ

شما علم و آگاهی‌ای ندارند ﴿**بلکه شما مردمی هستید که آزموده می‌شوید**﴾ و **مورد** امتحان خداوند ﷻ قرار گرفته‌اید. به‌قولی معنی این است: **شیطان شما را با این فال** بد زدنتان، یا به آنچه که به‌خاطر آن فال بد می‌زنید، در فتنه می‌افکند. ابن‌کثیر می‌گوید: «ظاهراً مراد از این فرمودهٔ خداوند: (تُفْتَنُونْ) این است: شما در گمراهی خود به استدراج می‌افتید و روند انحطاط را می‌پیمایید».

وَكَانَ فِي ٱلْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾

﴿**و در آن شهر**﴾ که شهر «حِجْر» بود و صالح ﷺ در آن می‌زیست ﴿**نُه رهط بودند**﴾ یعنی: نه مرد از فرزندان سران و اشراف قوم بودند که با شخصی به نام «قُدار» که شتر صالح ﷺ را پی کرد، یار و همدست شده بودند. مراد از «رَهْط» در اینجا «مرد» است. ﴿**که در زمین فساد می‌کردند و هیچ کار شایسته‌ای نمی‌کردند**﴾ یعنی: شأن و شیوه و کردار آن نه مرد چنان فسادافگنی‌ای در زمین بود که هیچ صلاح و اصلاحی با آن متصوّر نیست.

قَالُواْ تَقَاسَمُواْ بِٱللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُۥ وَأَهْلَهُۥ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِۦ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِۦ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿٤٩﴾

﴿**گفتند: به خدا هم قسم شوید**﴾ یعنی: آن نه مرد جفاجو به همدیگر گفتند؛ بیایید که هریک از ما با دیگری سوگند بخوریم ﴿**که بر او و خانواده‌اش شبیخون بزنیم**﴾ یعنی: شب‌هنگام بر سر صالح ﷺ یورش آوریم و او و خانواده‌اش را به قتل

رسانیم ﴿آن‌گاه به ولیّ او﴾ یعنی: به سرپرست و قبیلهٔ نزدیک او که خونخواه و وارثانش می‌باشد ﴿بگوییم که: ما در کشتار خانواده‌اش حاضر نبوده‌ایم﴾ تا این گمان را در آنان بیفگنیم که نه او را کشته‌ایم و نه در هنگام کشتار وی حاضر بوده‌ایم ﴿و ما قطعاً راستگوییم﴾ در این سخنمان که به‌هنگام کشتار خانواده‌اش حاضر نبوده‌ایم. زیرا اگر او را در تاریکی شب می‌کشتند، او را در آن حال نمی‌دیدند لذا ظاهراً در این سخنشان راستگو بودند.

وَمَكَرُواْ مَكۡرٗا وَمَكَرۡنَا مَكۡرٗا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ﴿٥٠﴾

﴿و مکری﴾ سخت و نیرنگی بزرگ ﴿ورزیدند﴾ با این توطئه‌ای که سنجیدند و با این طرحی که تدارک دیدند ﴿و ما نیز مکری در میان آوردیم﴾ یعنی: آنان را دربرابر مکرشان مجازات کرده و به هلاکتشان رسانیدیم ﴿درحالی‌که آنان درنمی‌یافتند﴾ مکر خدا ﷻ را و به آن پی نمی‌بردند.

محمّدبن اسحاق در تفسیر آیه می‌گوید: «آن نُه تن بعد از آن‌که شتر را پی کردند، به یک‌دیگر گفتند: بیاییم که صالح را نیز به قتل برسانیم زیرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاکتش رسانیده‌ایم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق کرده‌ایم. پس شب‌هنگام آمدند تا بر او و خانواده‌اش شبیخون زنند امّا فرشتگان آنها را سنگباران کردند. آن‌گاه اولیایشان به صالح ﷺ گفتند: تو آنان را به‌قتل رسانیده‌ای! لذا قصد جان وی کردند ولی نزدیکان و خویشان صالح ﷺ در دفاع از او سلاح پوشیدند و به آنان گفتند: به خدا سوگند که هرگز اجازه نمی‌دهیم او را درحالی به‌قتل برسانید که به شما وعده داده است ظرف مدّت سه روز بر شما عذاب فرود می‌آید پس اگر در سخنش صادق باشد، شما دیگر بر خشم پروردگارتان علیه خود نیفزایید و اگر دروغگو باشد، بعد از سه روز شما دانید و او. همان بود که مهاجمان در آن شب دست از صالح

برداشتند و به خانه‌های خود بازگشتند ».

فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ مَكۡرِهِمۡ أَنَّا دَمَّرۡنَٰهُمۡ وَقَوۡمَهُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴿٥١﴾

﴿**پس بنگر که فرجام مکرشان چگونه بود: ما آنان و قومشان را همگی نابود کردیم**﴾ خداوند متعال آن نُه تن سران و نیز قومشان را که هرچند به هنگام کشتن شتر با آنان همراه نبوده ولی با جرمشان موافق بودند، همگی را نابود کرد و کسی از آنان از عذاب به‌سلامت نرهید.

فَتِلۡكَ بُيُوتُهُمۡ خَاوِيَةَۢ بِمَا ظَلَمُوٓاْۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ﴿٥٢﴾

﴿**پس این هم خانه‌هایشان است که خالی مانده‌است**﴾ از کسان خود، به‌طوری که هیچ کس در آنها ساکن نیست ﴿**به‌سزای ستمی که کردند. بی‌گمان در این**﴾ ماجرا ﴿**برای اهل معرفت**﴾ یعنی: برای کسانی که سنّت خداوند ﷻ را در خلقش می‌دانند و می‌دانند که نتایج به اسباب وابسته است ﴿**نشانه‌ای است**﴾ یعنی: عبرت و پندی است امّا جاهلان نه می‌دانند و نه هم پند می‌گیرند.

وَأَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾

﴿**وکسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می‌کردند**﴾ یعنی: از خدا ﷻ و از عذاب

وی می‌ترسیدند، که صالح علیه السلام و مؤمنان همراهش بودند ﴿نجات دادیم﴾ از آن عذاب رسواگر.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ أَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٤﴾

داستان دیگر در این سوره، داستان لوط علیه السلام است: ﴿و لوط را﴾ یعنی: و فرستادیم لوط علیه السلام را ﴿آن‌گاه که به قوم خود گفت﴾ آنان اهالی شهر سدوم بودند ﴿آیا مرتکب فاحشه می‌شوید﴾ یعنی: آیا مرتکب کاری می‌شوید که بسیار زشت و وقیح است ﴿درحالی‌که دیده می‌شوید﴾ زیرا آنان از بس گردنکش، متمرّد و سبکسر بودند، در هنگام ارتکاب عمل لواط، خود را از دید دیگران پنهان نمی‌کردند بلکه در حضور و دید دیگران این فعل شنیع را انجام می‌دادند.

یادآور می‌شویم که بیان این داستان به‌طور مفصّل در سورۀ «اعراف» گذشت.

أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿٥٥﴾

﴿آیا شما به‌جای زنان از روی شهوت با مردان درمی‌آمیزید؟﴾ این سخن لوط علیه السلام، تکرار توبیخشان است. یعنی: درحالی از زنان چشم می‌پوشید که آنان محلّ و جایگاه شهوت و آمیزش هستند و خداوند جل جلاله آنان را برای مردان آفریده است، نه مردان را برای مقاربت با مردان و نه زنان را برای مقاربت با زنان پس این فعل شما در تضاد با حُکم و حکمت خداوند جل جلاله قراردارد ﴿بلکه شما قومی هستید که نمی‌دانید﴾ بزرگی و سَهمگینی مجازات و عقوبت الهی در برابر ارتکاب این معصیت را.

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَخْرِجُوٓاْ ءَالَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْۖ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٥٦﴾﴾

﴿ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آل لوط﴾ یعنی: لوط ﷺ و پیروانش ﴿را از شهرتان بیرون کنید، که آنان مردمی پاکیزه‌جو هستند﴾ یعنی: آنها از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می‌کنند. این سخن را از روی استهزا و تمسخر گفتند.

﴿فَأَنجَيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ قَدَّرْنَٰهَا مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٥٧﴾﴾

﴿پس او و خانواده‌اش را نجات دادیم﴾ از عذاب ﴿جز زنش را که مقدّر کردیم﴾ بودن ﴿او را از بازماندگان﴾ یعنی: از باقی‌ماندگان در عذاب. ابن‌کثیر می‌گوید: «زیرا زن وی به افعال قومش راضی بود و آنان را از وجود میهمانان لوط آگاه می‌کرد».

﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًاۖ فَسَآءَ مَطَرُ ٱلْمُنذَرِينَ ﴿٥٨﴾﴾

﴿و بر آنان بارانی﴾ از سنگ ﴿باراندیم پس باران هشداریافتگان چه بد است﴾ مراد از مُنْذَرِیْن: کسانی‌اند که هشدار داده شدند ولی به این هشدار اعتنایی نکردند پس خدای سبحان برآنان باران سنگ فروبارانید تا نابود شدند.

﴿قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَىٰٓۗ ءَآللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾﴾

﴿**بگو: ستایش برای خداست**﴾ یعنی: بگو ای محمّد ﷺ! ستایش خداوند متعال را که امّتهای سرکش گذشته را هلاک کرد و نعمت‌های بی‌شمار خود را بر بندگانش سرازیر نمود و ستایش او راست در برابر صفات علیا و اسمای حسنایش ﴿**و سلام بر آن بندگانی که آنان را برگزیده‌است**﴾ که آنان نخبگان و برگزیدگان بشریّت، یعنی أمّت محمّد ﷺ و انبیا و پیروان ایشانند. ثوری، سدّی و ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گویند: «مراد از این بندگان برگزیده، یاران محمّد ﷺ اند». ﴿**آیا خدا بهتر است یا آنچه شرک می‌آورند**﴾ با او که بتان اند؟ به‌قولی معنی این است: آیا پاداش خداوند ﷻ بهتر است یا عذاب شرک ورزیدنتان به او تعالی؟

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ چون این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «بَلِ اللّٰهُ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ وَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ ❁ بلکه خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگتر و ارجمندتر است».

أَمَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنۢبِتُوا۟ شَجَرَهَآ ۗ أَءِلَـٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾

سپس خداوند متعال به بیان انفراد و یگانگی خود در آفرینش، روزی‌دهی و تدبیر امور خلقش پرداخته می‌فرماید: ﴿**یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده‌است؟**﴾ تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا خدایان پنداری شما بهترند، یا آن کسی که آسمانها و زمین را به این استواری و عظمت آفرید و بر آفرینش آنها تواناست؟ ﴿**و برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد**﴾ یعنی: نوعی از آب را که همانا آب باران است ﴿**پس بدان**﴾ آب ﴿**باغهای خرّم و باطراوت رویانده‌ایم**﴾ حَدِيْقَه:

باغی است که دور آن دیوار کشیده شده است. ذاتَ بِهْجَة: زیبا و بارونق که بینندهٔ آن شاد و شکفته می‌شود ﴿**شما را نمی‌رسید که درختانش را برویانید**﴾ یعنی: بشر را یارا و توانای آن نبوده و نیست که درختان را برویاند زیرا بشر عاجز از آن است که چیزی را از کتم عدم به عرصهٔ وجود بیرون آورد. قُرطبی می‌گوید: «با این آیه، قول مجاهد مستدلّ می‌شود که گفته است: نگارگری و تصویر هیچ چیز ـ اعم از موجودات ذی‌روح یا غیرذی‌روح ـ جایز نیست». امّا جمهور علما برآنند که کشیدن تصویر غیرذی‌روح جایز است ﴿**آیا در جنب خداوند خدایی هست**﴾ یعنی: آیا همهٔ این کارها را خدایی در جنب خداوند ﷻ انجام داده است که شما او را می‌پرستید، یا این که صانع این‌ها خدای یگانه است؟ به‌قولی معنی این است: آیا با خدایی که بعضی از افعال و اوصاف وی ذکر شد، معبودی دیگر است تا به او همراه ساخته شده و در عبادت شریک وی قرار داده شود؟ ﴿**نه بلکه**﴾ حق این است که ﴿**آنان قومی کجرو هستند**﴾ که از شاهراه حق به کژراههٔ باطل گراییده‌اند. یا معنای (يَعْدِلُوْن) این است: آنها با خدای سبحان غیراو را نظیر و همانند قرار داده‌اند.

أَمَّن جَعَلَ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنْهَٰرًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِىَ وَجَعَلَ بَيْنَ ٱلْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

﴿**یا کیست که زمین را قرارگاه کرد**﴾ یعنی: آن را هموار و مسطّح و آرام گردانید، به گونه‌ای که استقرار بر آن ممکن باشد ﴿**و در میان آن جویبارها**﴾ ی شیرین و گوارا ﴿**پدید آورد و برای آن کوههای استوار آفرید**﴾ که مانند لنگرگاهی زمین را نگه داشته

و آن را از اضطراب و جنبش بازمی‌دارند تا با اضطراب خود ساکنانش را آشفته‌حال نگرداند **﴿و میان دو دریا برزخی قرار داد؟﴾** مراد از بَحْران: دو دریای شور و شیرین است که با برزخی که خداوند ﷻ میان آنها قرار داده‌است، یکی به دیگری آمیخته نمی‌شود پس نه این، آن را دگرگون می‌سازد و نه آن، در این داخل می‌شود. البتّه وجود هر دو دریای شور و شیرین، دارای فواید، آثار، برکات و حکمت‌هایی است. تفسیر نظیر این آیه در سورهٔ «فرقان» گذشت. **﴿آیا با خداوند معبودی دیگر است؟﴾** یعنی: چون ثابت شد که جز خدای سبحان کسی دیگر بر این کارها توانایی ندارد، آیا در عرصهٔ وجود خدای دیگری است که مانند صنع و آفرینش وی بیافریند؟ هرگاه جواب به طور قطع منفی است، دیگر چگونه به خدای عزّوجلّ چیزی را شریک می‌آورید که قدرت رساندن هیچ سود و زیانی را ندارند؟ **﴿نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند﴾** یگانگی پروردگارشان و قدرت و سلطهٔ بی‌چون وی را.

أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ ٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

﴿یا کیست که دعای مضطرّ را ــ چون او را بخواند ــ اجابت می‌کند﴾ مُضْطَرّ: درماندهٔ فروافتاده در چنگال سختی، اندوه بزرگ و دشواری‌ای است که او برای رهایی از آن، هیچ نیرو و توان و تدبیری ندارد، مانند کسی که آسیبی مانند فقر یا بیماری‌ای بر او پنجه افگنده که او را به تضرّع و زاری به‌بارگاه خدای سبحان ناچار کرده است. یا مضطرّ: گنه‌کار است آن‌گاه که آمرزش بخواهد، یا مظلوم است چون به بارگاه حق تعالی دعا کند، همان خدای منّان و مهربانی که دعای درمانده را ــ چون به اخلاص تمام بخواندش و دین خویش را برایش خالص

گرداند ـ اجابت می‌کند ﴿و﴾ کیست آن که ﴿بدی را می‌گرداند؟﴾ یعنی: هرآنچه را که موجب سختی و گرفتاری و درماندگی بنده است و از آن جمله زیان و بیماری و فقر را از وی برمی‌گرداند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «سه دعا مستجاب است که هیچ شکّی در آن نیست: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حقّ فرزندش». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن سلیم هجیمی ﷺ آمده است که فرمود: گفتم؛ یارسول‌الله! شما به‌سوی چه چیز دعوت می‌کنید؟ فرمودند: «به‌سوی خدای یگانه دعوت می‌کنم، ذاتی که اگر بلایی به تو برسد و او را بخوانی، آن را از تو دور می‌کند و ذاتی که اگر در بیابانی چیزی را گم کنی و او را بخوانی، آن را به تو برمی‌گرداند و ذاتی که اگر به تو قحطی و خشکسالی ای برسد و او را بخوانی، برای تو می‌رویاند...».

﴿و﴾ کیست که ﴿شما را جانشینان زمین می‌سازد؟﴾ یعنی: نسلی را میرانده و نسلی دیگر را به‌جای آنها پدید می‌آورد و بدین گونه است که نسل‌ها یکی از پی دیگری جانشین یک‌دیگر می‌شوند. به قولی معنی این است: مسلمانان را جانشین کفّار می‌گرداند تا مالک سرزمین‌ها و قلمروهای آنان شوند. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی امّتی را بعد از امّتی، نسلی را پس از نسلی و قومی را پس از قومی پدید می‌آورد و اگر بخواهد همهٔ امّتها و نسلها و اقوام را در یک زمان بیافریند، می‌آفریند و بعضی را از نسل بعضی‌دیگر نمی‌گرداند ـ چنان‌که ابتدائاً آدم ﷷ را از خاک آفرید ـ و اگر بخواهد، بعضی را از نسل بعضی‌دیگر گرداند ولی احدی را نمیراند تا درگذشت همگی در یک زمان باشد، می‌تواند چنین کند، لیکن حکمت و قدرت وی چنین اقتضا کرد تا خلقت و آفرینش بشر بر این شیوه باشد، در غیرآن زمین بر ساکنان خود تنگ می‌شد و رقابت بر سر نعمت‌ها و داشته‌های زندگی، به کشمکش و انفجاری ویرانگر می‌انجامید». ﴿آیا با خداوند معبود دیگری است﴾ که این نعمتهای بزرگ را بر شما ارزانی داشته است؟ یا که متولّی همهٔ این نعمتها خدای یکتاست؟ ﴿چه اندک پند می‌گیرید﴾ و چه کم به حق باز می‌گردید، حقّی که

عبارت است از: اعتراف به نعمت‌های خداوند ﷻ، مخصوص ساختن عبادت و نیایش برای وی و ترک سایر معبودات.

ابن‌کثیر در تفسیر خویش در باب «اجابت دعای مضطرّ» به نقل از حافظ ابن عساکر می‌گوید: «از مردی به‌نام دقی صوفی حکایت کرده‌اند که گفت: من شخصی کرایه‌کش بودم و قاطری داشتم که از دمشق تا شهر زبدانی بر آن کرایه‌کشی می‌کردم. در یکی از سفرهایی که داشتم، مردی قاطرم را اجاره کرده و باهم به راه افتادیم، در مسیر راه به کوره‌راهی رسیدیم که رهرو بسیاری نداشت، آن مرد به من گفت: این راه را در پیش‌گیر که نزدیکتر است. به او گفتم: من به این کوره راه آشنایی ندارم. امّا او گفت: من بدان آشنا هستم، این راهی است نزدیکتر، به این راه برو. پس به آن راه روان شدیم. سرانجام به جایی هولناک و وادیی عمیق رسیدیم که در آن کشتگانی بسیار افتاده بود. آن مرد به من گفت: سر قاطر را نگه دار تا من فرودآیم. پس، از قاطر فرود آمد و جامه درهم کشید و کاردی را بیرون آورده و قصد جان من کرد. من وقتی اوضاع را چنین دیدم از پیش رویش فرار کردم امّا او مرا دنبال می‌کرد. در این حال او را به نام خدای عزّوجلّ سوگندی محکم دادم و گفتم: قاطر و آنچه بر آن است، مال تو ولی دست از من بدار. گفت: بخواهی نخواهی آنها از آن من است ولی من کشتن تو را می‌خواهم. لذا ناگزیر تسلیم وی شده و گفتم: حالا که چنین است، به من اجازه بده تا دو رکعت نماز بگزارم. گفت: بسیار خوب، شتاب کن. پس برخاستم که نماز بگزارم امّا چنان پریشان خاطر و آشفته‌حال بودم که آیات قرآن از ذهنم پرید و حتّی یک حرف از آن هم به‌خاطرم نیامد. متحیّر و وامانده ایستادم و او پشت‌سرهم می‌گفت: هلا زودتر ... تمام کن. در این هنگام بود که خدای عزّوجلّ بر زبانم جاری کرد: (اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ). بناگاه دیدم که اسب سواری درحالی‌که نیزه‌ای در دست داشت، از دهانهٔ وادی روی آورد و آن نیزه را بر آن مرد افگند، نیزه رأساً بر قلب وی فرورفت و کشته بر زمین افتاد. پس

در آن سوار درآویخته و گفتم: تو را به خدای عزّوجلّ سوگند می‌دهم که بگو کیستی؟ گفت: من فرستادهٔ کسی هستم که شخص مضطر و درمانده را ـ آن‌گاه که او را بخواند ـ اجابت می‌کند و بلا را از وی دور می‌گرداند. سپس با قاطر و بارش به سلامت بازگشتم».

أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِۦٓ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾

﴿**یا کیست که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید**﴾ یعنی: کیست که شما را در شبهای تاریک ـ آن‌گاه که در بیابانهای بی‌آب و بی‌نشان و در اعماق دریاها سفر می‌کنید ـ با علائم راهنمایی که در آسمان و زمین آفریده، راه می‌نماید؟ بیابانها و دریاها به تاریکی وصف شدند، بدان‌جهت که هیچ نشانه‌ای برای راهیابی در آنها نیست؛ جز آنچه که خداوند متعال در آنها از نشانه‌های طبیعی قرار داده است و جز آلات و ابزاری که حق تعالی بشر را به کشف آنها توانا ساخته و به‌وسیلهٔ آنها راهیاب می‌گردند ﴿**و کیست که بادها را پیشاپیش رحمتش مژده‌بخش می‌فرستد؟**﴾ یعنی: بادها را پیش از باران رحمتش می‌فرستد، که مژده‌بخش فرودآمدن قریب الوقوع آن هستند ﴿**آیا با خداوند معبود دیگری است**﴾ که این پدیده‌های شگرف و شگفت را به فعلیّت درآورد و ایجاد نماید؟ ﴿**خدا برتر است از آنچه شریک می‌گردانند**﴾ یعنی: حق تعالی منزّه و مقدّس است از آن‌که برایش شریکی باشد.

أَمَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۗ

أَءِلَـٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَـٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٦٤﴾

﴿یا کیست که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را باز می‌آورد؟﴾ مشرکان به این امر که خدای سبحان آفریننده است، اقرار داشتند لذا اعترافشان به اصل آفرینندگی خداوند ﷻ، الزاماً اعتراف به قدرت وی بر بازآفرینی را نیز بر آنها اجتناب ناپذیر می‌کند ﴿و چه‌کسی به شما از آسمان و زمین روزی می‌دهد﴾ با فرود آوردن باران، رویاندن سبزیجات و پدید آوردن چهارپایان؟ ﴿آیا با خدا معبود دیگری است﴾ که چیزی از اینها را بیافریند و سامان دهد تا آن را برایش شریک قرار دهید؟ ﴿بگو: اگر راست می‌گویید، برهانتان را بیاورید﴾ یعنی: بر این که خدای سبحان شریکی دارد، حجّت خود را بیاورید. یا بر این که در گردونهٔ هستی صانع و آفرینندهٔ دیگری است که همچون صنع او می‌آفریند، حجّت خود را بیاورید زیرا اگر شما در این ادّعا که خداوند ﷻ شریکی دارد که مانند صنع او می‌آفریند، راستگو باشید یقیناً این امکان هم برای شما وجود دارد تا بر آن دلیل و برهان اقامه کنید.

قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ ۚ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾

﴿بگو: هرکه در آسمانها و زمین است ـ جز خدا ـ غیب را نمی‌داند﴾ یعنی: احدی از مخلوقات در زمین و آسمان، غیبی را که خداوند ﷻ علم آن را در حوزهٔ اختصاص خود قرار داده است، نمی‌داند ﴿و نمی‌دانند که چه هنگامی برانگیخته می‌شوند﴾ از قبرها. از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که فرمود: «هر کس می‌پندارد که رسول خدا ﷺ آنچه را که فردا رخ خواهد داد، می‌داند، بی‌گمان بر خدا بهتانی بزرگ بسته است».

بَلِ ٱدَّٰرَكَ عِلۡمُهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ مِّنۡهَاۖ بَلۡ هُم مِّنۡهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾

﴿ **بلکه علم آنان در آخرت پی‌درپی آمد** ﴾ یعنی: علمشان در آخرت تکامل می‌یابد زیرا آنچه را که به آن در دنیا وعده داده شده‌اند، در آخرت به چشم‌سر می‌بینند و مشاهده می‌کنند امّا این کمال علمی‌شان در آخرت، هیچ سودی به حالشان ندارد زیرا آنها در دنیا تکذیب‌کنندهٔ آخرت و دروغ‌انگارندهٔ آن بوده‌اند. یا معنی این است: علمشان از شناخت وقت قیامت نارسا و درمانده است. یا معنی این است: اسباب تکامل علمشان دربارهٔ تحقّق حتمی قیامت، فراهم آمده است ولی باز هم به آن ایمان نمی‌آورند ﴿ **بلکه آنان در بارهٔ آن در شک هستند** ﴾ یعنی: بلکه آنان در دنیا از وجود آخرت در شکّ و تردید قراردارند. سپس حق تعالی از این تعبیر هم به لحنی سخت‌تر از آن بر می‌گردد و می‌فرماید: ﴿ **بلکه آنان در مورد آن کوردلند** ﴾ و چیزی از دلایل آخرت را درک نمی‌کنند، بدان‌جهت که بینایی‌های باطنی‌شان که ادراک حقایق به وسیلهٔ آن صورت می‌گیرد، مختلّ گردیده است.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبٗا وَءَابَآؤُنَآ أَئِنَّا لَمُخۡرَجُونَ ﴿٦٧﴾

﴿ **و کافران گفتند: آیا وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم، آیا بیرون آورده می‌شویم** ﴾ از قبرهایمان زنده شده؟ بدین‌گونه است که آنان برانگیخته‌شدن مجدّد از قبرهایشان را بعد از فنا بعید می‌پندارند و نفی می‌کنند.

لَقَدۡ وُعِدۡنَا هَٰذَا نَحۡنُ وَءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ

ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

﴿**در حقیقت این را**﴾ یعنی: برانگیخته‌شدن را ﴿**به ما و پدرانمان پیش از این وعده داده‌اند**﴾ یعنی: پیش از این که محمّد ﷺ وعدۀ آن را به ما بدهد، پدرانمان آن را به ما وعده داده‌اند امّا نمی‌بینیم که کسی از پدرانمان بعد از مرگش بازگشته باشد ﴿**این**﴾ وعدۀ برانگیختن از قبرها ﴿**جز افسانه‌های پیشینیان نیست**﴾ یعنی: سخن از رستاخیز و برانگیخته‌شدن مجدّد، از داستانها و دروغ‌پردازیهای برساختۀ کتابهای پیشینیان است، نه وحیی از نزد خداوند سبحان.

قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿٦٩﴾

﴿**بگو در زمین سیر کنید**﴾ و آثار برجای‌مانده از پیشینیان را مشاهده نمایید ﴿**پس بنگرید**﴾ با بینایی‌های ظاهر و باطن خود تا ببینید که ﴿**فرجام مجرمان چگونه بوده‌است**﴾ یعنی: بنگرید که پایان کار کسانی که هشدارهای انبیا علیهم‌السلام در خبردادن از بعث و حشرونشر را دروغ انگاشتند، چگونه بوده است زیرا مشاهدۀ این آثار، پند آموز و عبرت آفرین است.

وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُن فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ ﴿٧٠﴾

سپس خداوند متعال پیامبرش را دلجویی کرده و می‌فرماید: ﴿**و بر آنان اندوه مخور**﴾ در اصرار و پافشاری‌شان بر کفر ﴿**و از آنچه مکر می‌ورزند در تنگی نباش**﴾ یعنی: دلت از دعوت خدا جل‌جلاله به‌خاطر مکرها و نیرنگ‌هایی که این گروه

مشرک علیه تو می‌کنند، تنگ نشود زیرا خداوند ﷻ مؤیّد و یاری دهندهٔ تو و غالب کنندهٔ دین خویش بر مخالفان آن است.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٧١﴾

﴿و می‌گویند: این وعده﴾ یعنی: وعدهٔ عذاب، یا وعدهٔ روز آخرت ﴿کی فرامی‌رسد اگر شما راستگویید؟﴾ در این وعدهٔ خود.

قُلْ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعْضُ ٱلَّذِى تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾

﴿بگو: چه‌بسا بخشی از آنچه را که به‌شتاب می‌طلبید﴾ از عذاب ﴿به شما نزدیک شده باشد﴾ درحالی‌که شما نزدیک‌بودن آن را درنمی‌یابید و درک نمی‌کنید. به‌قولی: مراد عذاب‌کردنشان در روز بدر است. به‌قولی دیگر: مراد عذاب قبر است.

باید دانست که کلمات: «عَسیٰ»، «لَعَلَّ» و «سَوْفَ» در کلام پروردگار، دلیل بر توقّع احتمالی امر مورد نظر نبوده بلکه بر حتمیّت وقوع آن دلالت می‌کند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

﴿و بی‌گمان پروردگارت بر مردم دارای فضل است﴾ در این که عذاب را از آنان به‌تأخیر می‌اندازد و در غیر آن از فضل‌ها و انعامهای خویش ﴿ولی بیشترشان شکر نمی‌گزارند﴾ فضل و انعام وی را و نمی‌شناسند حقّ احسان وی را پس کفر ورزیده

و عذاب را به شتاب می‌طلبند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٤﴾

﴿و بی‌گمان پروردگارت آنچه را دلهایشان نهان می‌دارد و آنچه را که آشکار می‌دارند﴾ از سخنان و افعال خویش ﴿نیک می‌داند﴾ پس به تأخیر افگندن عذاب از آنان، به این دلیل نیست که حالشان بروی پنهان است بلکه عذاب وی وقت معیّن و مقدّری دارد.

وَمَا مِنْ غَآئِبَةٍ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴿٧٥﴾

﴿و هیچ نهفته‌ای در آسمان و زمین نیست مگر این‌که در کتابی مبین است﴾ غَائِبَةٌ: تمام چیزهایی است که خداوند ﷻ از خلق خویش نهان داشته و از میدان دید و دریافت آنها غایب گردانیده است. آری! این‌همه اشیای ناپیدا و پنهان، در لوح محفوظ آشکار و روشن است پس چیزی از آنها بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند و از جمله، عذابی که آنان به‌شتاب می‌طلبند. لذا باید بدانند که هرچیز، موقّت به وقتی معیّن و مؤجّل به میعادی مقرّر است که علم آن در نزد خداوند ﷻ است پس چگونه آن را قبل از میعادی که برای آن مقرّر شده است، به شتاب می‌طلبند؟.

إِنَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَكْثَرَ ٱلَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾

﴿بی‌گمان این قرآن بر بنی‌اسرائیل بیشتر آنچه را که آنان در باره‌اش اختلاف دارند،

حکایت می‌کند ﴾ مانند اختلافشان دربارهٔ عیسی، عزیر علیهما السلام و در دیگر امور حق. پس اگر بنی‌اسرائیل به قرآن تمسّک جویند، بی‌گمان راه حلّ اختلافها و پایان‌دادن به تفرقه‌هایشان را در قرآن می‌یابند و این خود دلیل بر آن است که قرآن از نزد خداوند جل جلاله است.

وَإِنَّهُۥ لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۷۷﴾

﴿و به راستی که آن، هدایت و رحمتی برای مؤمنان است ﴾ یعنی: یقیناً قرآن برای کسانی که به خداوند جل جلاله ایمان آورده و از پیامبرش ﷺ پیروی می‌کنند، هدایت و رحمتی است.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِى بَيْنَهُم بِحُكْمِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۷۸﴾

﴿بی‌گمان پروردگارت به حکم خویش ﴾ یعنی: به قضاوت عادلانهٔ خویش ﴿در میانشان ﴾ یعنی: در میان بنی‌اسرائیل، یا در میان مؤمنان به قرآن و منکران آن ﴿داوری می‌کند ﴾ در روز قیامت پس محقّ را پاداش داده و مبطل را مجازات می‌کند. به قولی معنی این است: پروردگارت میانشان در دنیا داوری کرده و آنچه را که به تحریف کشیده‌اند، آشکار می‌گرداند ﴿و او عزیز علیم است ﴾ عزیز است زیرا مغلوب نمی‌گردد و قضایش برگردانده نمی‌شود و علیم و داناست بر آنچه که بدان حکم می‌کند.

فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۖ إِنَّكَ عَلَى ٱلْحَقِّ ٱلْمُبِينِ ﴿۷۹﴾

﴿پس بر خدا توکّل کن ﴾ یعنی: ای پیامبر! کار خویش را به او بسپار و بر او

اعتماد کن زیرا او یاری‌دهندهٔ توست پس، از کسانی که با تو عناد می‌ورزند، باکی نداشته باش ﴿بی‌گمان تو بر حقّ آشکار هستی﴾ یعنی: بر حق‌بودن تو آشکار است لذا سزاوار نیست که به وجهی از وجوه، در آن شکّ و تردیدی به میان آید.

إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ ٱلْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوْا۟ مُدْبِرِينَ ﴿٨٠﴾

﴿البتّه تو نمی‌توانی مردگان را شنوا گردانی و نمی‌توانی به کران صدا را بشنوانی هنگامی که پشت‌کنان روی بگردانند﴾ و از حق تماماً اعراض کنند زیرا اگر هم روی شخص ناشنوا به‌جانب نداکننده باشد، صدا را نمی‌شنود، چه رسد به این که به ندادهنده پشت کرده باشد.

در این آیه خداوند ﷻ کفّار را به مردگانی بی‌احساس و فاقد عقل و شعور و شنوایی تشبیه کرده است زیرا آنان اندرزها را نمی‌شنوند و دعوت به‌سوی خداوند ﷻ را اجابت نمی‌کنند.

وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِى ٱلْعُمْىِ عَن ضَلَٰلَتِهِمْ ۖ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ ﴿٨١﴾

﴿و تو نمی‌توانی نابینایان را از گمراهی آنان راه بنمایی﴾ یعنی: تو راهبر کسانی که خداوند ﷻ آنان را از دیدن حق کور کرده، به سوی ایمان نیستی و این کار هرگز در توان تو نیست ﴿تو نمی‌توانی جز به کسانی بشنوانی که به آیات ما ایمان می‌آورند﴾ و قرآن را تصدیق می‌کنند، نه کسانی که به آن کفر می‌ورزند ﴿پس

اینان مسلمانند ﴾ یعنی: این مؤمنان به آیات ما هستند که برای ما منقاد و مخلص‌اند.

﴿ وَإِذَا وَقَعَ ٱلْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَآبَّةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾

﴿و چون قول برآنان وقوع یابد ﴾ یعنی: چون عذاب برآنان ثابت شود و تعلّق گیرد ﴿دابّه‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم ﴾ و این واقعه در هنگام نزدیک‌شدن قیامت است؛ آن‌گاه که کفّار با انواع و الوان هول و هراسی که آن را به‌شتاب می‌طلبیدند روبه‌رو می‌گردند. البتّه خدای سبحان خود به اوصاف این دابّه (جانور) و بر این امر که به چه شکل و هیأتی است، داناتر است زیرا خروج دابّةالارض از علامات قیامت می‌باشد ﴿که با آنان سخن گوید ﴾ یعنی: آن دابّةالارض با مردم سخن می‌گوید: ﴿که مردم به آیات ما یقین نداشتند ﴾ یعنی: خروج دابّةالارض به سبب عدم باورداشتن مردم به قرآن است و او به مردم خبر می‌دهد که فلان شخص، مؤمن و فلان شخص، کافر می‌باشد.

در **حدیث‌شریف** مرفوع به روایت مسلم از ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان اوّلین نشانه‌های قیامت که ظهور می‌کند، طلوع خورشید از جهت مغرب و خروج دابّه بر مردم به‌هنگام نیم روز است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که حذیفة‌بن‌اسیدانصاری رضی الله عنه فرمود: رسول خدا ﷺ بر ما از اطاقی سر کشیدند در حالی که ما دربارهٔ قیامت مشغول گفت‌وگو بودیم. پس فرمودند: «تا شما ده نشانهٔ ذیل را نبینید قیامت برپا نمی‌شود:

۱ ــ طلوع خورشید از غروبگاه آن.

۲ ــ ظهور دود و دخان [معروف].

۳ ــ خروج دابّةالارض.
۴ ــ ظهور یأجوج و مأجوج.
۵ ــ خروج عیسی بن مریم علیه السلام.
٦ ــ خروج دجّال.
۷ ــ سه خسوف: خسوفی در مغرب، ۸ ــ خسوفی در مشرق، ۹ ــ و خسوفی در جزیرةالعرب.
۱۰ ــ آتشی که از عمق عدن بیرون می‌آید و مردم را می‌رماند یا گرد می‌آورد، با آنان در هرجایی که شب بگذرانند، شب می‌گذرانند و هر جا که در نیم‌روز بیاسایند، با آنان همراه است».

امّا محلّ خروج دابّةالارض: در **حدیث‌شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: دابّةالارض از کجا بیرون می‌آید؟ ایشان فرمودند: «از بزرگترین مساجد از نظر محترم بودن نزد خداوند ﷻ ــ یعنی از مسجدالحرام». ابن‌کثیر **حدیث‌شریف** ذیل را از صحیح مسلم نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سه چیز اند که چون بیرون آیند، برای هیچ کسی که از قبل ایمان نیاورده باشد، یا در ایمان خویش اعمال و دستاورد خیری نداشته‌باشد، ایمان‌آوردنش سودی نمی‌بخشد: طلوع خورشید از غروبگاه آن، خروج دجّال و خروج دابّةالارض».

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِـَٔايَـٰتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾

﴿و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند، محشور می‌گردانیم آن‌گاه آنان نگاه‌داشته می‌شوند تا همه به‌هم بپیوندند﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! روزی را یاد کن که از هر امّتی از امّتها گروهی را که تکذیب‌کنندهٔ

آیات ما بوده‌اند، گرد می‌آوریم پس آنان در این هنگام به‌هم پیوند داده شده و اوّل و آخرشان همه باهم گرد آورده می‌شوند. یا (یُوزَعُوْن) به این معنی است: آنها همه به‌سوی محشر رانده می‌شوند.

حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُو قَالَ أَكَذَّبْتُم بِـَٔايَٰتِى وَلَمْ تُحِيطُوا۟ بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

﴿**تا هنگامی که چون**﴾ به‌سوی موقف حساب ﴿**آمدند، می‌گوید**﴾ خداوند ﷻ برایشان تهدیدکنان: ﴿**آیا آیات مرا**﴾ که آنها را بر پیامبران خود فروفرستاده بودم و ایشان را مأمور ابلاغ آن برای شما گردانیده بودم ﴿**دروغ انگاشتید و حال آن‌که به آنها از نظر علم احاطه نداشتید؟**﴾ یعنی: شتاب‌کنان به تکذیب آنها پرداختید قبل از آن‌که از آنها تصوّر و دریافتی درست داشته و معانی و دلالتهای آنها را بشناسید پس هر کس چنین کرده باشد، قطعاً سزاوار آن است که بر او عذابی کوبنده فرود آید ﴿**یا چه می‌کردید**﴾ در طول زندگی خود که آن کار، شما را از نگریستن در این آیات و اندیشیدن در معانی آنها باز داشت و به خود مشغول گردانید؟ زیرا شما عبث و بیهوده آفریده نشده بودید.

وَوَقَعَ ٱلْقَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُوا۟ فَهُمْ لَا يَنطِقُونَ ﴿٨٥﴾

﴿**و به‌سبب ستمی که ورزیده‌بودند، قول برآنان وقوع یافت**﴾ یعنی: به‌سبب ستم ورزیدنشان که شرک‌آوردن به خداوند ﷻ از بزرگترین انواع آن است، حکم فرودآوردن عذاب بر آنان لازم و واجب شد ﴿**در نتیجه آنان سخن نگویند**﴾ در هنگام وقوع عذاب. یعنی: عذری برایشان نیست تا آن را بازگو نمایند.

أَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا جَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِيَسْكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبْصِرًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾

﴿**آیا ندیده‌اند که ما شب را آفریده‌ایم تا در آن آرام گیرند و روز را روشنگر گردانیدیم**﴾ یعنی: شب را برای آسایش و خواب آنها آفریدیم که به‌سبب تاریکی و سردی‌اش، در آن می‌آسایند و برای معاش خویش تلاش نمی‌کنند امّا روز را روشنگر آفریدیم تا برای کسب معاش و اندوختن توشه‌ای که آنهارا از آن گریزی نیست، میدانهای تلاش و تکاپوی خود را ببینند ﴿**قطعاً در این امر برای مردمی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی است**﴾ پس همان‌گونه که شب و روز عبث و بیهوده آفریده نشده‌اند، بدانید که آفرینش شما نیز عبث و بیهوده نیست و لابدّ ثواب و عقابی در کار است و اگر این ثواب و عقاب در دنیا کامل نیست، ناگزیر سرای آخرت در راه است و درآن همهٔ آنچه را که سزاوار شماست، به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

وَيَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۚ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَٰخِرِينَ ﴿٨٧﴾

﴿**و**﴾ یاد کن ﴿**روزی**﴾ را ﴿**که در صور دمیده شود**﴾ صُوْر: شاخی است که اسرافیل علیه السلام در آن می‌دمد و این دمیدن را سه بار تکرار می‌کند:

۱ ـ بار اوّل برای فزع، که هول و هراس سختی ایجاد می‌کند.

۲ ـ بار دوم برای صعق، که همه در آن می‌میرند.

۳ ـ بار سوم برای بعث، که همه در آن مجدّداً زنده می‌شوند.

ولی قُرطبی می‌گوید : « صحیح این است که صور دوبار دمیده می‌شود و نفخهٔ فزع و صعق هردو یکی است زیرا هول و هراس و سپس مرگ براثر آن لازم و ملزوم یکدیگرند که با نفخهٔ اوّل پدید می‌آیند پس از آن ، نفخهٔ دوم دمیده می‌شود که نفخهٔ بعث ، یعنی برانگیختن مجدّد می‌باشد » .

﴿**پس هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است، هراسان شود**﴾ یعنی : همه از شدّت آنچه که شنیده‌اند ، ترسان ، سراسیمه و برآشفته می‌شوند ﴿**مگر آن کس که خدا بخواهد**﴾ که او در هنگام دمیدن این نفخه ، هراسان نشود . به قولی : این کسانی که از هراس ایمن‌اند ، عبارت از شهدا ، انبیا و کافّهٔ مؤمنان می‌باشند ، به‌دلیل این که خداوند متعال دو آیه بعد از این ، می‌فرماید : (هر کس که نیکی در میان آورد ، او را پاداشی بهتر از آن است و آنان از هراس آن روز ایمن هستند) . ﴿**و همگان خاکسارانه به‌نزد او آیند**﴾ در موقف حساب ، در حالی که خوار و خُرد شده هستند .

وَتَرَى ٱلْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِۚ صُنْعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍۚ إِنَّهُۥ خَبِيرُۢ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿٨٨﴾

﴿**وکوهها را می‌بینی و آنها را ساکن می‌پنداری**﴾ یعنی : می‌پنداری که بر جای خود بی‌حرکت ایستاده‌اند ﴿**و حال آن‌که آنها ابرآسا در حرکت‌اند**﴾ به قولی : این پدیده در روز قیامت است . به‌قولی‌دیگر : مراد حرکت کوه‌ها در دنیاست که البتّه این حرکت ، به دَوَران و حرکت زمین نیز اشاره دارد پس زمین آن‌گونه که مردم می‌پندارند ساکن نیست بلکه متحرّک است ، به دلیل این که پروردگار بعد از آن می‌فرماید : ﴿**این آفرینش الهی است که همه‌چیز را در کمال استواری پدید آورده‌است**﴾ زیرا پدیدآوردن و استوار آفریدن غیراز درهم‌کوفتن و ویران‌کردن است و از آنجا که خدای عزّوجلّ در روز قیامت کوهها را درهم می‌کوبد و ویران

می‌کند پس این خود دلالت می‌کند بر این‌که مراد از حرکت کوهها در این آیـه . حرکت آنها در دنیاست نه در آخرت و این از معجزات علمی قرآن کـریم است ﴿بی‌گمان او از آنچه می‌کنید، باخبر است﴾ پس حق تعالی بـه‌جهت آگـاهی‌ای کـه دارد ، بندگان را در برابر خیر و شرّ جزایی مناسب می‌دهد . همچنین بدان جهت که او خبیر و آگاه است ، آفرینش را سامان بخشیده و همه چیز را به اتقان و استحکام پدید آورده است . خَبِیْر: کسی است که بر ظواهر و ضمایر همگی آگاه است .

مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ ﴿٨٩﴾

﴿هر کس که حسنه به میان آورَد، بهتر از آن را خواهد داشت﴾ یعنی : هر کس در روز قیامت ایمان و عمل شایسته و کلمهٔ طیّبهٔ لاإِلٰهَ‌إِلاَّالله را به میان آورد ، بـرایش نزد پروردگارش در بهشت برین پاداشی است عظیم و برتر ﴿و آنـان از هـراس آن روز﴾ یعنی : از هراس تمام روز قیامت ﴿ایمن‌اند﴾ به‌قولی : مراد از آن ، ایمنی از « فزع اکبر » یعنی هراس و پریشانی بزرگتری است که در این فرمودهٔ حق تعالی ذکر شده است : (لاٰ يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ ✿ آنان را هراس بزرگتر ، اندوهگین نمی‌سازد) [انبیاء/۱۰۳] .

وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي ٱلنَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٠﴾

﴿و هر کس سیّئه به مـیان آورَد﴾ مـراد از سـیّئه در ایـنجا بـه قـول ابـن‌مسعود ،

ابن‌عبّاس، ضحّاک، قتاده و حسن: شرک است ﴿به رو در آتش جهنّم سرنگون شوند﴾ و در این هنگام مأموران جهنّم از روی سرزنش و تهدید به آنها می‌گویند: ﴿آیا جز دربرابر آنچه می‌کردید﴾ در دنیا از شرک و معاصی ﴿جزا می‌یابید؟﴾ یعنی: اکنون جز همان جزای عمل بد خود را نمی‌یابید.

إِنَّمَآ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ ٱلۡبَلۡدَةِ ٱلَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُۥ كُلُّ شَيۡءٖۖ وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ﴿۹۱﴾

﴿من فقط فرمان یافته‌ام که پروردگار این شهری را که آن را حرم قرار داده‌است و همه‌چیز از آنِ اوست﴾ در آفرینش، فرمانروایی، مالکیّت و تصرّف ﴿پرستش کنم﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! به آنان بگو: من فقط مأمور شده‌ام که خداوند ﷻ را به پرستش مخصوص گردانم و شریکی برای او قرار ندهم، هم او که پروردگار شهر مکّه است، مکّه‌ای که بیت‌الحرام در آن قرار دارد و او آن را حرم امنی قرار داده‌است که در آن خونی ریخته نمی‌شود، بر کسی در آن ستمی نمی‌رود و صید آن شکار نمی‌شود. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه فرمودند: «اِنَّ هٰذاَ الْبَلَدَ حَرَّمَهُ اللّٰهُ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحُرْمَةِ اللّٰهِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیامَة، لا یُعْضَدُ شَوْکُهُ وَ لا یُنْفَرُ صَیْدُهُ وَ لا یُلْتَقَطُ لُقْطَتُهُ اِلاّ مَنْ عَرَّفَهٰا وَ لا یُخْتَلٰی خَلاٰهٰا ﴿ بی‌گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرام گردانید پس این شهر به فرمان خدای عزّوجلّ تا روز قیامت حرام است، خار آن بریده نمی‌شود، شکار آن رمانده نمی‌شود و گم‌شدهٔ آن برداشته نمی‌شود مگر کسی گم‌شدهٔ آن را برداشته می‌تواند که آن را معرّفی نماید [بگوید که من این چیز را یافته‌ام، این از آن کیست؟] و گیاهان تازهٔ آن قطع نمی‌شود». ﴿و فرمان یافته‌ام که از مسلمانان

باشم ﴾ یعنی: از پذیرندگان امر خدا ﷻ و تسلیم‌شدگان برای وی باشم؛ با اجرای امرش و اجتناب از نهیش.

وَأَنْ أَتْلُوَاْ ٱلْقُرْءَانَ ۖ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ ﴿٩٢﴾

﴿ **و** ﴾ فرمان یافته‌ام ﴿ **این‌که قرآن را بخوانم** ﴾ مراد خواندن آن، به‌منظور دعوت مردم به‌سوی ایمان است. یعنی: بر شما قرآن بخوانم تا به وسیلهٔ آن شما را به‌سوی طاعت خداوند ﷻ فراخوانده و هشدارتان دهم ﴿ **پس هر کس راه یابد** ﴾ با پیروی از من و پذیرش این دعوت ﴿ **تنها به‌سود خود راه یافته است** ﴾ زیرا نفع و بهرهٔ این راهیابی به خودش باز می‌گردد ﴿ **و هرکه گمراه شود** ﴾ با کفرورزی و روی بر تافتن از هدایت ﴿ **بگو: من فقط از هشداردهندگانم** ﴾ و با ابلاغ پیام الٰهی این هشدار را هم به شما داده‌ام و جز این چیز دیگری برعهدهٔ من نیست لذا فرجام بد گمراهی‌تان گریبانگیر خودتان خواهد بود.

وَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ ءَايَٰتِهِۦ فَتَعْرِفُونَهَا ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

﴿ **و بگو: ستایش ازآنِ خداست** ﴾ در برابر نعمتهایش؛ مانند نعمت نبوّت، علم و غیره ﴿ **به زودی آیاتش را به شما خواهد نمایاند** ﴾ آیات انفسی خویش را در وجود خودتان و آیات آفاقی خود را در بیرون از وجود و هستی‌تان؛ یعنی در این کائنات بزرگ ﴿ **پس آنها را خواهید شناخت** ﴾ یعنی: آن‌گاه آیات خداوند ﷻ و دلایل

قدرت و وحدانیّت وی را خوهید شناخت امّا این شناخت به حال کفّار سودی نمی‌بخشد زیرا آنها این آیات را به هنگامی می‌شناسند که در آن هنگام ایمان از آنها پذیرفته نمی‌شود و آن وقت فرارسیدن مرگشان است . یا معنی این است : شما با انکشافات علمی و پیشرفت دانش تجربی ، آیات پروردگار و نشانه‌های وجود ، وحدانیّت و عظمت وی را می‌شناسید . که عصر حاضر بهترین تجلّی‌گاه این شناخت است ﴿ **و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست** ﴾ بلکه بر همه چیز گواه است . و این خود تهدید و هشداری برای انسانها است .

در **حدیث‌شریف** آمده است : « یٰا اَیُّهَا النّٰاسُ ، لاٰ یَغْتَرَّنَّ اَحَدُکُمْ بِا اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ لَوْ کٰانَ غٰافِلاً شَیْئاً لاَغْفَلَ الْبَعُوْضَةَ وَ الْخَرْدَلَةَ وَ الذَّرَّةَ ✿ هان ای مردم ! کسی از شما در بارهٔ خدا ﷻ فریفته نشود زیرا اگر خدا ﷻ از چیزی غافل بود ، باید یک پشه ، یک دانهٔ ارزن و یک ذرّهٔ غبار را به غفلت وا می‌گذاشت » امّا چنین نیست زیرا به‌قول شاعر :

دل هر ذرّه را که بشکافی		آفتابش در میان بینی

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قصص

مکّی است و دارای هشتاد و هشت آیه است.

جلال‌الدّین سیوطی در مقدّمهٔ این سورهٔ کریمه می‌گوید: «چون خدای سبحان در سوره‌های (شعراء) و (طسّ) داستان موسی ﷺ را به اجمال ذکر کرد، در این سوره آن اجمال را به تفصیل بیان می‌کند».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز در مقدّمهٔ این سوره می‌گوید: «این سوره درحالی نازل شد که مسلمانان در مکّه اقلیّتی مستضعف بودند و مشرکان در قدرت و شکوه قرار داشتند پس این سوره نازل شد تا موازین و معیارهای حقیقی نیروها و ارزش‌ها را تبیین کرده و این حقیقت را در باور مسلمانان پایدار گرداند که در پهنای این هستی بزرگ، فقط یک قدرت وجود دارد و آن هم قدرت مطلقهٔ خدای سبحان است، یک ارزش وجود دارد و آن هم ارزش ایمان است لذا کسی که قدرت خدا ﷻ با او بود، دیگر نباید از هیچ نیروی دیگری ترس و هراس داشته باشد، هر چند از دیگر نیروها بی‌بهره باشد و کسی که قدرت خدا ﷻ علیه وی بود، او نه امنیّتی دارد و نه آرامشی، هر چند که تمام قوّت‌های زمینی پشتیبان وی باشند».

طسٓمٓ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿طا، سین، میم﴾ با کشیدن مدّ در سین و میم و ادغام نون در میم. سخن پیرامون حروف مقطّعهٔ آغاز سوره‌ها، در سورهٔ «بقره» گذشت.

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢﴾

﴿این است آیات کتاب مبین﴾ یعنی: کتابی که خیر و برکت آن روشن است، یا روشنگر حلال و حرام، وعده و وعید و اخلاص و توحید است.

نَتْلُواْ عَلَيْكَ مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِٱلْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾

﴿بخشی از خبر موسی و فرعون را برای اهل ایمان به درستی برتو می‌خوانیم﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! در این سورهٔ کریمه بخشی از گزارش حال موسی علیه السلام و فرعون و داستان آنها را درحالی بر تو می‌خوانیم که این اخبار، مشحون از وصف راستی و درستی است، حال آن‌که کتب آسمانی پیشین همه تحریف شده‌اند تا آنچه را برتو می‌خوانیم، مایهٔ هدایت و عبرت مؤمنان باشد امّا کسانی که به آن کافرند، از آن هیچ بهره‌ای نمی‌برند. این آیه مؤمنان را به ضرورت درس گرفتن از آیات این سوره متوجّه می‌سازد.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي ٱلْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً
مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ وَيَسْتَحْيِۦ نِسَآءَهُمْۚ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾

﴿**بی‌گمان فرعون در زمین سرکشی کرد**﴾ یعنی: با سلطه و قدرتی که داشت، تکبّر و گردنکشی پیشه کرد و مدّعی ربوبیّت شد ﴿**و مردمانش را گروه‌گروه کرد**﴾ یعنی: مردم مصر را به بردگی کشید و آنها را در خدمت خویش به فرقه‌ها و گروه‌هایی مختلف تقسیم کرد، بدان منظور که آنان را درگیر اختلاف نموده و برخی از آنان را به‌وسیلهٔ برخی‌دیگر سرکوب کند تا باهم یکدست نشوند و در نتیجه کار سلطهٔ وی به اخلال روبرو نشود و از او به طور دلخواهش فرمان‌پذیر و مطیع باشند ﴿**طایفه‌ای از آنان را به استضعاف می‌کشید**﴾ مراد از این طایفه: قوم بنی‌اسرائیل‌اند و مظاهر استضعاف و به‌زبونی‌کشیدنشان از سوی فرعون عبارت بود از این‌که: ﴿**پسرانشان را می‌کشت و دخترانشان را**﴾ برای خدمتگزاری ﴿**زنده نگه می‌داشت**﴾ نقل است که منجّمان به فرعون خبر داده بودند که قدرت و سلطنتش به دست مردی از بنی‌اسرائیل که به دنیا خواهد آمد از بین می‌رود، از این روی او فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل را می‌کشت. زجاج می‌گوید: «حماقت فرعون درخور تعجّب است زیرا کاهنی که این خبر را به او داده بود، اگر در خبرش صادق بود، لابدّ آن خبر تحقّق می‌یافت و کشتن فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل، به حال وی سودی نداشت و اگر آن کاهن کاذب بود، باز هم کشتن آنها هیچ معنایی نداشت». البتّه تصدیق این روایت جای تأمّل دارد زیرا منجّمان چیزی از علم غیب را نمی‌دانند پس شاید او فرزندان بنی‌اسرائیل را فقط بدین انگیزه می‌کشت که ایشان را به‌بردگی و استضعاف بکشاند. یا انگیزهٔ فرعون از این عمل، اخباری بود که بنی‌اسرائیل آن را از پیامبران خویش دربارهٔ ظهور موسی علیه‌السلام نقل می‌کردند و الله اعلم. ﴿**بی‌گمان او از فسادکاران بود**﴾ زیرا کشتن به‌ستم، کار مفسدان است، چنان که بسیاری دیگر از مظاهر و مصادیق فساد نیز در فرعون نمایان بود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «چون فرعون به کشتار فرزندان پسر بنی‌اسرائیل ادامه داد، قبطی‌ها از آن ترسیدند که نسل بنی‌اسرائیل منقرض شود زیرا پیر مردان بنی‌اسرائیل هم در شرف نابودی بودند و این خود سبب می‌شد تا اعمال شاقه‌ای را که

بنی‌اسرائیل انجام می‌دادند، بر دوش قبطیان بیفتد. پس آنها از این بیم به فرعون گفتند: نزدیک است که جز زنان بنی‌اسرائیل کسی دیگر از آنان باقی نماند و ما نمی‌توانیم کارهای شاقه‌ای را که مردان آنها انجام می‌دهند، برعهده بگیریم! لذا فرعون دستور داد که پسران آنها را در یک سال زنده نگه‌دارند و در سال دیگر بکشند. نقل است که هارون علیه‌السلام در سالی تولّد شد که پسران را در آن زنده باقی می‌گذاشتند امّا موسی علیه‌السلام در سالی از سالهای قتل پسران متولّد شد. فرعون مأمورانی داشت که عهده‌دار بازرسی، نظارت و اجرای این برنامه بودند و پرستاران زنی را نیز برگمارده بود که بر زنان بنی‌اسرائیل مراقبت داشتند و چون یکی از آنان حامله می‌شد، نامش را در جدول آماری که به همین منظور تهیّه می‌شد، ثبت می‌کردند لذا مأموران در هنگام زایمان وی سر می‌رسیدند و اگر نوزاد دختر می‌بود، آن را به حال خود رها می‌گذاشتند امّا اگر پسر می‌بود، او را سر بریده و راه خود را در پیش می‌گرفتند و می‌رفتند. چون مادر موسی علیه‌السلام به وی حامله شد، نشانه‌ها و مظاهر بارداری ـ به حکم خدای عزّوجلّ ـ بسان دیگر زنان حامله بر وی نمایان نگردید و دایه‌های مأمور فرعون به بارداری وی پی‌نبردند».

وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ ﴿٥﴾

بعد از آن‌که خداوند جلّ جلاله صفات زشت پنج گانهٔ گردنکشان یعنی: برتری‌جویی در زمین، به‌استضعاف‌کشیدن مردم، کشتن فرزندان پسر و باقی‌گذاشتن فرزندان دختر بنی‌اسرائیل و فسادافروزیشان در زمین را بیان کرد، اینک در مقابل آن پنج وصف از اوصاف مستضعفان را بیان می‌کند:

﴿و ما می‌خواهیم﴾ با تدبیر حکیمانهٔ خویش **﴿بر کسانی که در زمین به استضعاف**

کشیده شده‌اند، منّت گذاریم﴾ بعد از آن که به استضعاف کشیده شده‌اند. به‌همین جهت بود که خدای عزّوجلّ موسی علیه السلام را به رسالت برانگیخت و معجزاتی به وی داد و سرانجام بنی‌اسرائیل را از مصر به سلامت بیرون کرد و فرعون و لشکریانش را ــ به کیفیّتی که شرح و تفصیل آن بعد از این اجمال می‌آید ــ به هلاکت رسانید ﴿و آنان را پیشوایان گردانیم﴾ یعنی: مستضعفان را رهبران خیر، دعوتگران به‌سوی حق و متولّیان و فرمانروایانی در میان مردم می‌گردانیم ﴿و ایشان را وارث زمین گردانیم﴾ یعنی: وارثان سرزمین مقدّس که بیت‌المقدس در آن قرار دارد چنان‌که خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: (وَ اَوْرَثْنَاالْقَوْمَ الَّذِيْنَ كَانُواْ يُسْتَضْعَفُوْنَ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِيْ بَارَكْنَا فِيْهَا... ۞ و مشارق زمین و مغارب آن را که در آن برکت نهاده‌ایم، به قومی که ناتوان و مستضعف شمرده می‌شدند، به‌ارث دادیم) [اعراف / ۱۳۷].

وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُواْ يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾

﴿و به آنان در زمین تمکّن می‌بخشیم﴾ یعنی: مستضعفان را در روی زمین صاحب اقتدار می‌گردانیم تا هرگونه که می‌خواهند در آن تصرّف کنند.

آیا مراد از «زمین» فقط سرزمین فلسطین است، یا شامل سرزمین شام و مصر نیز می‌شود؟ پاسخ این است که به‌گواهی تاریخ، نفوذ بنی‌اسرائیل در زمان سلیمان علیه السلام به همهٔ این مناطق و حتی فراتر از آنها نیز رسید و این دلیل برآن است که تمام آن سرزمین‌ها شامل این مقوله هستند ﴿و به فرعون و هامان﴾ وزیر او ﴿و لشکریان آن‌دو بنمایانیم﴾ و نشان دهیم ﴿آنچه را که از جانب آنان﴾ یعنی: از سوی این مستضعفان ﴿بیمناک بودند﴾ و با تمام توان در دفع آن می‌کوشیدند. این بیم،

احساس خطر از نابودی پادشاهی و براندازیشان به دست نوزادی از بنی‌اسرائیل مستضعف بود. آری! خدای عزّوجلّ حکم خویش را به گونه‌ای معجزه‌آسا به اجرا درآورد؛ آن‌گاه که نابودی فرعون و قومش را به دست کسی رقم زد که فرعون او را در قصر خود و بر فرش و غذای خود پرورش داده بود.

وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ أَنْ أَرْضِعِيهِ ۖ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِى ٱلْيَمِّ وَلَا تَخَافِى وَلَا تَحْزَنِىٓ ۖ إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾

﴿**و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده**﴾ یعنی: به مادر موسی علیه السلام الهام کردیم و در قلب وی این معنی را درافکندیم. پس مراد از این وحی، آن وحیی نیست که بر پیامبران علیهم السلام القا می‌شود زیرا پیامبران الهی همه از مردان بوده‌اند ﴿**و**﴾ به مادر موسی وحی کردیم که ﴿**چون بر او**﴾ یعنی: بر موسی علیه السلام ﴿**بیمناک شدی**﴾ از خطر فرعون، به این که خبر تولّدش به فرعون رسید، مثلاً همسایگان جیغ و داد وی را شنیدند و کسی از روی سخن چینی، فرعون را از ماجرا آگاه کرد ﴿**او را به دریا بینداز**﴾ مراد رودخانهٔ نیل است. بیان کیفیّت انداختن موسی علیه السلام در نیل از سوی مادرش در سورهٔ [طٰه/ ۳۹] گذشت ﴿**و نترس**﴾ بر وی از غرق و ضایع‌شدن ﴿**و غم مخور**﴾ بر فراق و جدایی وی ﴿**چراکه ما به‌یقین او را به تو بازمی‌گردانیم**﴾ در زمانی نزدیک، به شیوه‌ای که نجات وی در آن شیوه باشد ﴿**و از زمرهٔ پیامبرانش قرارمی‌دهیم**﴾ پیامبرانی که آنان را به‌سوی بندگان خویش می‌فرستیم.

فَٱلْتَقَطَهُۥٓ ءَالُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا ۗ إِنَّ فِرْعَوْنَ

وَهَـٰمَـٰنَ وَجُنُودَهُمَا كَانُواْ خَـٰطِـِٔينَ ﴿٨﴾

﴿آن‌گاه خانوادهٔ فرعون او را برگرفتند﴾ یعنی: صندوقچه‌ای را که موسیﷺ در آن نهاده شده بود، از آب یافتند و آن را برگرفتند ﴿تا سرانجام دشمنِ آنان و مایهٔ اندوهشان باشد﴾ آنها او را به‌قصد آن گرفتند تا فرزند و نورچشمی برایشان باشد، نه این که دشمن و مایهٔ براندازیشان گردد امّا خدای عزّوجلّ چنین اراده کرده بود که موسیﷺ را برایشان دشمن و مایهٔ اندوه گرداند پس ای مردم! دراین تدبیر خدای عزّوجلّ و حکمت عظیم وی بنگرید و تأمّل کنید که از یک سو موسیﷺ را در آغوش فرعون پرورش می‌دهد و ازسوی دیگر هلاکتش را سرانجام بر دست وی مقدّر می‌کند ﴿چراکه فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند﴾ یعنی: در رفتار، کردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا خدای عزّوجلّ آنان را به این شیوهٔ عجیب ـ که دشمنشان را به دست خودشان پرورش داد ـ مجازات کرد.

وَقَالَتِ ٱمْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾

﴿و﴾ آسیه دختر مزاحم ﴿زن فرعون گفت: او نور چشم من و تو خواهد بود﴾ یعنی: این طفل منشاء سرور و شادمانی برای من و تو خواهد بود ﴿او را نکشید، شاید برای ما سودمند باشد﴾ و از او به خیری برسیم. البتّه در مورد آسیه چنین هم شد زیرا او ایمان آورد و از رستگاران شد ﴿یا او را به فرزندی بگیریم﴾ آسیه زن فرعون نازا بود پس از فرعون خواست تا این طفل را به او ببخشد و فرعون هم چنین کرد ﴿ولی آنها خبر نداشتند﴾ که خدای عزّوجلّ از

انداختن موسی‌علیه السلام در خانۀشان چه حکمت عظیمی را اراده دارد. یا فرعون و کسان وی نمی‌دانستند که هلاکتشان بر دست وی خواهد بود.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَٰرِغًا ۖ إِن كَادَتْ لَتُبْدِى بِهِۦ لَوْلَآ أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾

﴿و دل مادر موسی به‌کلّی تهی شد﴾ از همه‌چیز، جز از فکر فرزندش موسی‌علیه السلام، گویی او هیچ همّ‌وغمّی جز موسی‌علیه السلام نداشت زیرا شنید که موسی‌علیه السلام در دست فرعون افتاده است ﴿چنان‌که نزدیک بود راز او را آشکار کند﴾ یعنی: نزدیک بود که از فرط دهشت و بیم و اندوهی که بر او هجوم آورده بود، بگوید: طفلی را که از رودخانه گرفته اند، پسر من است ﴿اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم﴾ یعنی: اگر دلش را قرص و نیرومند نمی‌گردانیدیم؛ با افگندن صبر و تحمّل و آرامش و اعتماد به وعدۀ خویش در وی که به‌زودی پسرش را به‌سویش برخواهد گردانیدیم ﴿تا از مؤمنان باشد﴾ یعنی: تا مادر موسی‌علیه السلام از باورمندان و تصدیق‌کنندگان به وعدۀ ما در بازگرداندن فرزندش به وی باشد. آری! اگر چنین نبود، قطعاً مادر موسی‌علیه السلام از فرط دست‌پاچگی و دهشت، راز طفلش را آشکار می‌کرد.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِۦ قُصِّيهِ ۖ فَبَصُرَتْ بِهِۦ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾

﴿و﴾ مادر موسی‌علیه السلام ﴿به خواهر وی گفت: به‌دنبال او برو﴾ پی موسی‌علیه السلام را بگیر و از چگونگی حال وی کسب آگاهی کن ﴿پس خواهرش دورادور او را دید﴾ خواهر

موسیﷺ دورادور و پنهان‌کارانه از کناری موسیﷺ را می‌پایید و در این حال او را دید ﴿درحالی‌که آنان نمی‌دانستند﴾ که او موسیﷺ را می‌پاید و در جست‌وجوی کسب خبری ازوی است. همچنین نمی‌دانستند که او خواهر وی است.

﴿وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰٓ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُۥ لَكُمْ وَهُمْ لَهُۥ نَٰصِحُونَ ﴿١٢﴾﴾

﴿و از قبل﴾ یعنی: قبل از آن‌که او را به مادرش بازگردانیم؛ ﴿شیر همه دایگان را بر او حرام ساختیم﴾ یعنی: موسیﷺ را از پذیرفتن پستانهای دایگان باز داشتیم، به‌طوری که هر زن شیردهی را می‌آوردند، موسیﷺ پستان وی را به دهان نمی‌گرفت. آری! زن فرعون زنان شیرده را برای شیردادن وی خواسته بود امّا موسیﷺ پستان هیچ‌یک از آنان را نپذیرفت ﴿پس﴾ در این هنگام خواهر موسیﷺ آمد و چون امتناع وی را از گرفتن پستان دایگان دید ﴿گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را برعهده گیرند﴾ یعنی: شیردادن و پرداختن به حال وی را برای شما تضمین کنند ﴿درحالی‌که خیرخواه او باشند؟﴾ یعنی: بر او مشفق و مهربان بوده و در شیردادن و پرورش‌دادن وی هیچ کوتاهی نورزند؟.

﴿فَرَدَدْنَٰهُ إِلَىٰٓ أُمِّهِۦ كَىْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾﴾

﴿پس او را به مادرش بازگردانیدیم﴾ یعنی: سرانجام خواهر موسیﷺ خانوادهٔ

فرعون را نزد مادرش راهنمایی کرد، آنها موسی﷼ را به مادرش سپردند و موسی﷼ بی‌درنگ پستانش را پذیرفت و شیر وی را خورد ﴿**تا چشمش روشن شود**﴾ به دیدار فرزندش ﴿**و اندوه نخورد**﴾ بر فراق وی. از ابن‌عبّاس﷼ نقل شده است که فرمود: «هنگامی که خواهر موسی﷼ به آنان گفت: (آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را برعهده گیرند درحالی‌که خیرخواه او باشند)، کسان فرعون به وی شکّ کردند و گفتند: تو از کجا می‌دانی که آن خانواده خیرخواه این طفل هستند و بر او شفقت دارند؟ گفت: از آنجا که آنها به خوشحال‌کردن پادشاه رغبت دارند! آن‌گاه از او دست برداشتند». نقل است که چون موسی﷼ پستان مادرش را پذیرفت، زن فرعون شادمان شده مادرش را مورد نوازش قرار داد و نفقه و پوشاک و احتیاجات وی را برایش مقرّر داشت. یعنی: مادر موسی﷼ هم فرزند خود را شیر می‌داد و هم در قبال آن از دشمنش مزد و پاداش می‌گرفت. بنگرید دراین تدبیر خدای حکیم و علیم. ﴿**و تا بداند که وعدهٔ خداوند**﴾ یعنی: تمام وعده‌های او؛ از جمله این وعده‌اش به مادر موسی﷼ که: (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ ۞ ما یقیناً او را به‌سوی تو برمی‌گردانیم)؛ ﴿**حقّ است**﴾ و هیچ خلافی در آن نیست پس این وعده خواه‌ناخواه تحقّق می‌یابد ﴿**ولی بیشتر آنان نمی‌دانند**﴾ بلکه در غفلتند از راز قضا و قدَر الٰهی. یا اکثر مردم این حقیقت را که وعدهٔ الٰهی حقّ است، نمی‌دانند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسْتَوَىٰٓ ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾

﴿**و چون موسی به أَشُدّ خود رسید**﴾ أَشُدّ: به قولی مابین هجده تا سی‌سالگی است. یعنی چون او به نهایت رشد جسمی و بلوغ عقلی خویش رسید ﴿**و مستوی**

شد ﴾استوا: سامان‌یافتن و به کمال خلقت خویش رسیدن است. یعنی چون موسی‌علیه‌السلام به کمال خلقت خویش رسید ﴿به او حکم و علم بخشیدیم﴾ حکم: حکمت است به‌طور عام و به‌قولی نبوّت است. مراد از علم: شناخت دین خود و پدرانش و آگاهی از منافع دنیا و آخرت است ﴿و نیکوکاران را این‌گونه پاداش می‌دهیم﴾ یعنی: مانند این پاداشی که به موسی‌علیه‌السلام و مادرش دادیم، نیکوکاران را نیز در قبال نیکوکاریشان پاداش می‌دهیم.

وَدَخَلَ ٱلْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَـٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَهَـٰذَا مِنْ عَدُوِّهِۦ ۖ فَٱسْتَغَـٰثَهُ ٱلَّذِى مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِى مِنْ عَدُوِّهِۦ فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ ۖ قَالَ هَـٰذَا مِنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَـٰنِ ۖ إِنَّهُۥ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

﴿و او داخل شهر شد﴾ یعنی: موسی‌علیه‌السلام به شهر مصر بزرگ که پایتخت فرعون بود داخل شد ﴿در هنگامی که مردم شهر غافل بودند﴾ یعنی: موسی‌علیه‌السلام پنهانی به شهر داخل شد. در روایتی آمده است: چون موسی‌علیه‌السلام به برحق بودن دین خود پی برد، دین و آیین قوم فرعون را به باد سرزنش گرفت و اندیشهٔ حقّ وی دربرابر کیش باطل آنان برملا شد پس فرعونیان او را مرعوب ساختند و او هم از آنان هراس برداشت بنابراین، به شهر ــ جز به‌طور پنهانی ــ داخل نمی‌شد و وارد شدنش به شهر یا به وقت چاشت بود که مردم در خواب نیمروز بودند، یا در میان مغرب و عشاء ﴿پس در آنجا دو مرد را دید که باهم زدوخورد می‌کنند، یکی از شیعه‌اش﴾ یعنی: یکی از آنان از بنی‌اسرائیل بود که موسی‌علیه‌السلام را بر دینش همراهی می‌کردند ﴿و

دیگری از دشمنانش بود ﴾ یعنی: از قوم فرعون بود ﴿**آن‌گاه کسی که از شیعه‌اش بود، علیه کسی که دشمن وی بود، از او یاری خواست** ﴾ یعنی: از موسی علیه السلام درخواست کرد که او را یاری دهد و موسی علیه السلام نیز او را یاری کرد. نقل است که قبطی می‌خواست تا اسرائیلی را به‌زور وادار به حمل هیزم به آشپزخانهٔ فرعون نماید امّا آن اسرائیلی زیر بار نمی‌رفت و در این حال از موسی علیه السلام یاری خواست ﴿**پس موسی مشتی به او زد** ﴾ وَکْز: زدن با تمام کف دست است. شیخ سعید حوّی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «آن ضربه به اصطلاح امروز، یا ضربهٔ بوکس و یا از نوع ضربات کاراته بود». به‌قولی: موسی علیه السلام او را با عصای خویش زد ﴿**پس کارش را ساخت** ﴾ یعنی: آن قبطی را کشت. نقل است که: موسی علیه السلام قصد کشتن قبطی را نداشت بلکه می‌خواست او را از شخص اسرائیلی دفع نماید لذا از قتل وی سخت در فشار قرارگرفت بدین جهت ﴿**گفت: این از کار شیطان است** ﴾ یعنی: از وسوسه، یا از راه و روش وی است زیرا موسی علیه السلام به کشتن قبطی مأمور نبود ﴿**بی‌گمان او دشمنی گمراه‌کننده و آشکار است** ﴾ یعنی: شیطان دشمن آشکار انسان است و علناً در جهت گمراه‌سازی وی تلاش می‌کند. به‌قولی: هرچند در اصل کشتن قبطی روا بود امّا این حالت، حالتی نبود که موسی علیه السلام دست به قتل وی بزند چراکه قبطی از سوی آنان امان داده شده بود پس جایز نبود که او مستأمنی را به قتل برساند. به هرحال، این قتل به عصمت موسی علیه السلام لطمه‌ای نمی‌زند زیرا قتل خطا بود نه قتل عمد. و چنان‌که در آیهٔ بعدی می‌آید، موسی علیه السلام این عمل خویش را ستم نامید و از آن آمرزش خواست چراکه او گناه را ــ هرچند صغیره باشد ــ کوچک نمی‌شمرد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَٱغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُۥٓۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٦﴾

﴿گفت﴾ موسی عليه‌السلام ﴿پروردگارا! من بر خود ستم کردم﴾ با ارتکاب عمل قتل ﴿پس برایم بیامرز﴾ این لغزشم را ﴿پس آمرزید﴾ خداوند ﷻ ﴿برای او﴾ این لغزش را ﴿حقا که او آمرزندهٔ مهربان است﴾ موسی عليه‌السلام به این دلیل آمرزش خواست که برای هیچ پیامبری سزاوار نیست تا قبل از مأمورشدن به قتل، مرتکب آن گردد.

قَالَ رَبِّ بِمَآ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾

﴿گفت﴾ موسی عليه‌السلام ﴿پروردگارا! به‌پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی﴾ از بخشیدن علم، حکمت و مغفرت ﴿ازاین پس هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم شد﴾ یعنی: هرگز مجرمی را بر جرمش یاری نخواهم کرد.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ مَشىٰ مَعَ مَظْلُوْمٍ فَيُعِيْنُهُ عَلىٰ مَظْلَمَتِهِ، ثَبَّتَ اللّٰهُ قَدَمَيْهِ عَلَى الصِّراطِ يَوْمَ تُدْحَضُ فِيْهِ الْأَقْدامُ... ✿ هر کس با مظلومی همراه شود تا او را بر مظلمهٔ وی یاری کند، خداوند ﷻ قدمهایش را بر صراط پابرجا و استوار نگه می‌دارد در روزی که گامها درآن می‌لغزد و هر کس با ظالمی همراه شود تا او را بر ظلمش یاری کند، خداوند ﷻ در روزی که گامها درآن می‌لغزد، قدمهایش را بر صراط می‌لغزاند». علاّمه ألوسی در تفسیر «روح المعانی» می‌گوید: «نقل است که خیّاطی از یکی از بزرگان پرسید: من از کسانی هستم که برای ستمگران خیّاطی می‌کنم، آیا از اعوانشان به شمار می‌روم؟ آن بزرگ به وی گفت: نه! تو از خود آن ستمگران هستی ولی کسی که سوزن را به تو می‌فروشد. از اعوان آنهاست».
لاحول ولا قوة الا باالله العظیم.

فَأَصْبَحَ فِي ٱلْمَدِينَةِ خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا ٱلَّذِي ٱسْتَنصَرَهُۥ بِٱلْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُۥ ۚ قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰٓ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ ﴿١٨﴾

﴿پس صبحگاه در شهر، ترسان و نگران می‌گشت﴾ یعنی: موسی علیه السلام صبحگاهان وارد شهری شد که قبطی را در آن کشته بود در حالی که نگران و چشم انتظار رخداد بدی علیه خود بود. نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که در ترسیدن از غیرخدا جل جلاله باکی نیست، بر خلاف آنچه که برخی از مردم می‌گویند». ﴿ناگاه دید، همان کسی که دیروز از او یاری خواسته‌بود، او را به فریاد می‌خوانَد﴾ یعنی: ناگاه دید که رفیق اسرائیلی او که دیروز از او فریادرسی خواسته بود، با قبطی دیگری درحال کشمکش است و می‌خواهد تا او را رام خود کرده و بر وی غلبه کند ﴿موسی به او گفت: به راستی که تو آشکارا گمراهی﴾ یعنی: موسی علیه السلام بر آن اسرائیلی برآشفت و گفت: تو آشکارا فردی گمراه و شرور هستی بدان جهت که دیروز سبب کشتن شخصی گردیدی و امروز هم می‌خواهی که سبب قتل شخص دیگری گردی.

فَلَمَّآ أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِٱلَّذِى هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِى كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِٱلْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّآ أَن تَكُونَ جَبَّارًا فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾

﴿و چون موسی خواست به شخصی که دشمن هردوی آنها بود﴾ یعنی: بر شخص قبطی که دشمن قوم بنی‌اسرائیل بود ﴿حمله برد﴾ آن اسرائیلی پنداشت که هدف موسی علیه السلام اوست نه شخص قبطی پس ﴿گفت: ای موسی! آیا می‌خواهی مرا بکشی چنان‌که دیروز شخصی را کشتی؟﴾ چنین بود که آن شخص قبطی از داستان قتل آگاه شد و این خبر را به فرعون انتقال داد در حالی که قبلاً کسی جز موسی علیه السلام و آن شخص اسرائیلی از قضیهٔ قتل آگاه نبود. آن اسرائیلی در ادامهٔ سخنش افزود:

﴿**نمی‌خواهی مگر این‌که در این سرزمین جبّار ستمگری باشی**﴾ جبّار: کسی است که آنچه را بخواهد ـ از زدن و کشتن ـ انجام می‌دهد و به عواقب امور نیندیشیده، بدی را با روشی که نیکوتر است، دفع نمی‌کند ﴿**و نمی‌خواهی که از مصلحان باشی**﴾ در میان مردم با فروخوردن خشم خویش.

وَجَآءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا ٱلْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَـٰمُوسَىٰٓ إِنَّ ٱلْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَٱخْرُجْ إِنِّى لَكَ مِنَ ٱلنَّـٰصِحِينَ ﴿٢٠﴾

﴿**و مردی از دورترین نقطهٔ شهر دوان‌دوان آمد**﴾ أَقْصَى الْمَدِيْنَة: یعنی دورافتاده‌ترین نقطهٔ شهر ﴿**گفت: ای موسی! بدان که سران درباره‌ات رایزنی می‌کنند تا تو را بکشند**﴾ یعنی: باهم دربارهٔ کشتنت مشاوره می‌کنند، یا یک‌دیگر را به کشتنت امر می‌کنند ﴿**پس از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توام**﴾ زیرا فرعون از شنیدن خبر قتل قبطی، سخت سراسیمه شده و عزم کشتن موسی علیه السلام را کرده بود.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ ۖ قَالَ رَبِّ نَجِّنِى مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿٢١﴾

﴿**موسی ترسان و نگران**﴾ از این‌که به او برسند و دستگیرش نمایند؛ ﴿**از آنجا بیرون رفت، در حالی که می‌گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمکار نجات بخش**﴾ یعنی: از فرعون و کسان وی.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَآءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يَهْدِيَنِي سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿٢٢﴾

﴿**و چون به‌سوی مَدْيَن رو نهاد**﴾ يعنی: چون به راهی روان شد که به مَدْيَنْ منتهی می‌گرديد؛ ﴿**گفت**﴾ موسیﷺ باخود: ﴿**از پروردگارم اميدوارم که مرا به‌راه راست**﴾ يعنی: به‌سوی مَدْيَنْ ﴿**هدايت کند**﴾ پس راه را گم نکنم و به بيراهه نروم. چنين هم شد و خداوند متعال او را در دنيا و آخرت به راه راست هدايت کرد. مَدْيَنْ شهر شعيبﷺ بود و در زير سلطهٔ فرعون قرارنداشت. يادآور می‌شويم که اين شهر در شمال خليج عقبه قرار داشته و از مصر به سير پياده هشت روز راه فاصله دارد.

وَلَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ ٱلرِّعَآءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾

﴿**و چون به آب مَدْيَنْ رسيد**﴾ يعنی: به چاه آبی که مردم آب آشاميدنی خود و چهارپايان خويش را از آن برمی‌گرفتند ﴿**گروهی از مردم را بر آن يافت که حيوانات خود را آب می‌دادند و پايين‌تر از آن، دو زن را يافت که حيوانات خود را دور می‌کردند**﴾ از نزديک آب تا مردم از آب دادن چهارپايان خويش فارغ شوند آن‌گاه بتوانند بی‌مزاحمت و مانعی به آب‌دادن چهارپايان خود بپردازند ﴿**گفت**﴾ موسیﷺ خطاب به آن دو زن ﴿**کار شما چيست؟**﴾ يعنی: منظورتان از اين کار چيست که

گوسفندان خود را همراه با مردم دیگر آب نمی‌دهید ؟ ﴿**گفتند: ما به چهارپایان خود آب نمی‌دهیم تا شبانان همگی حیوانات خود را از آبشخور بازگردانند**﴾ عادت ما این است که درنگ کنیم و انتظار بکشیم تا مردم از آب بازگردند زیرا از این که با مردم نامحرم درآمیزیم ، می‌پرهیزیم . یا به این دلیل که از آب‌دادن حیوانات خویش همپای آنان عاجز و ناتوان هستیم ﴿**و پدر ما پیری کهنسال است**﴾ که به‌خاطر سالخوردگی و ناتوانی نمی‌تواند چهارپایان را آب دهد ، ازاین‌روی ناچار شدیم که خود به گوسفندانمان آب بدهیم .

فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰٓ إِلَى ٱلظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَآ أَنزَلۡتَ إِلَيَّ مِنۡ خَيۡرٖ فَقِيرٞ ﴿٢٤﴾

﴿**پس**﴾ چون موسی علیه السلام سخن آن دو را شنید؛ ﴿**چهارپایانشان را برایشان آب داد**﴾ به خاطر گرایشی که به کار معروف و یاری‌دادن ناتوانان داشت . از عمربن خطاب رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود : موسی علیه السلام چهارپایان آنان را از چاهی آب داد که با سنگی بزرگ که جز ده مرد توان برداشتن آن را نداشتند ، پوشیده شده‌بود ، سپس مجدّداً آن سنگ را بر سر آن چاه برگردانید . ﴿**آن‌گاه**﴾ که موسی علیه السلام از آب‌دادن برای آن‌دو فارغ شد؛ ﴿**به‌سوی سایه برگشت**﴾ و مجدّداً در آن نشست ﴿**و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که بر من بفرستی**﴾ اندک باشد یا بسیار ﴿**فقیرم**﴾ یعنی : نیازمندم . مراد وی از خیر ، غذا برای رفع گرسنگی بود چرا که او بی‌توشه از مصر به راه زده بود و توشهٔ وی هر خوراکی‌ای بود که در راه می‌یافت .

فَجَآءَتۡهُ إِحۡدَىٰهُمَا تَمۡشِي عَلَى ٱسۡتِحۡيَآءٖ قَالَتۡ إِنَّ أَبِي يَدۡعُوكَ

لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا ۚ فَلَمَّا جَآءَهُۥ وَقَصَّ عَلَيْهِ ٱلْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ ۖ نَجَوْتَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۲۵﴾

﴿پس یکی از آن‌دو زن ــ درحالی‌که با شرم و آزرم گام بر می‌داشت ــ نزد وی آمد﴾ و این گونه راه رفتن، دلیل کمال ایمان و پاکی سرشت و طینت وی بود. روایت شده است که چون آن دختران در آن روز زودتر از همیشه نزد پدر رفتند، پدر از آمدن زود هنگام آنان تعجّب کرد و از علّت آن پرسید، آنها داستان مردی راکه حیواناتشان را برایشان آب داده بود به وی گفتند. سپس او به یکی از آن دو دخترش دستور داد تا نزد آن مرد رفته و او را به خانهٔ وی دعوت نماید و آن دختر طبق دستور پدر نزد موسی علیه السلام آمد. اکثر مفسّران برآنند که آن دو دختر، دختران شعیب علیه السلام بودند امّا در قرآن یا سنّت چیزی که بر این امر دلالت کند، وجود ندارد.

﴿گفت﴾ آن دختر به موسی علیه السلام **﴿پدرم تو را می‌طلبد تا مزد آبدهی‌ات برای چهارپایان ما را به تو بدهد﴾** و مرا به‌منظور ابلاغ این دعوت نزد تو فرستاده است **﴿پس چون﴾** موسی علیه السلام **﴿نزد او آمد و داستانهای خود را بر او حکایت کرد﴾** یعنی: چون موسی علیه السلام تمام سرگذشتی را که برسر وی آمده بود ــ از هنگام کشته‌شدن قبطی تا رسیدن وی به آب مَدْیَنْ ــ بر پدر آن دو دختر حکایت کرد؛ **﴿گفت﴾** پدر آن دو دختر **﴿نترس که از قوم ستمکار نجات یافتی﴾** یعنی: از فرعون و کسانش نجات یافتی زیرا فرعون بر سرزمین ما (مَدْیَنْ) تسلّطی ندارد.

نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر جایز بودن عمل به خبر واحد، رفتن با زن بیگانه همراه با احتیاط و پرهیزکاری و گرفتن مزد در قبال کار معروف، به‌هنگام نیازمندی است».

قَالَتْ إِحْدَىٰهُمَا يَٰٓأَبَتِ ٱسْتَـْٔجِرْهُ ۖ إِنَّ خَيْرَ مَنِ ٱسْتَـْٔجَرْتَ

ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡأَمِينُ ﴿٢٦﴾

﴿**یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان! او را استخدام کن**﴾ تا گوسفندانمان را به چرا ببرد ﴿**چراکه بهترین کسی است که می‌توانی استخدام کنی، هم نیرومند و هم امین است**﴾ یعنی: موسی علیه السلام شایستهٔ آن است که او را با دستمزد به کار گیری زیرا او جمع‌کنندهٔ دو خصلت بزرگ یعنی توانایی و امانتداری است و این دو وصف چون در انسانی جمع شوند، آن انسان را سزاوارترین مردم به انجام خدمت می‌گردانند، اعم از این که آن انسان اجیر باشد یا وکیل، کارمند و مأمور باشد یا ناظر و بازرس، یا هم شغل دیگری داشته باشد. اوّلین این دو خصلت، امانتداری و درستکاری است زیرا شخص امانتدار در آنچه که به وی از مال دیگران سپرده می‌شود، خیانت نمی‌کند. در درجهٔ دوم، داشتن توانایی و کفایت بر انجام آن کار است، که این توانایی شامل هر سه خصلت کاردانی و آگاهی در آن کار، همّت و نشاطی که محرّک انجام آن کار است و قدرت بدنی می‌شود، که همهٔ اینها در موسی علیه السلام فراهم بود.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «پدر آن دختر به وی گفت؛ از کجا دانستی که این مرد توانا و امانتدار است؟ گفت: توانایی او را از آن دانستم که صخره‌ای را از جا برداشت که جز ده مرد به برداشتن آن توانا نبودند. و امانتداری و درستکاری او را از این امر دانستم که چون در راه با او می‌آمدم، از او جلوتر رفتم تا پیشاپیش وی حرکت کنم امّا او به من گفت: تو از پشت سرم بیا و اگر راه را اشتباه کردم، سنگریزه‌ای به‌سوی من بینداز، آن وقت می‌دانم که راه را اشتباه رفته‌ام».

قَالَ إِنِّيٓ أُرِيدُ أَنۡ أُنكِحَكَ إِحۡدَى ٱبۡنَتَيَّ هَٰتَيۡنِ عَلَىٰٓ أَن تَأۡجُرَنِي ثَمَٰنِيَ حِجَجٖۖ فَإِنۡ أَتۡمَمۡتَ عَشۡرٗا فَمِنۡ عِندِكَۖ وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ أَشُقَّ

عَلَيۡكَۚ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٢٧﴾

﴿**گفت**﴾ پدر آن دو دختر به موسیؑ ﴿**من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم در قبال این‌که هشت سال برای من کار کنی**﴾ یعنی: دخترم ـ که گویند نامش صفورا بود ـ را به این شرط به ازدواج تو در می‌آورم که مَهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از شبانی گوسفندانم ﴿**و اگر آن را در ده سال به پایان رساندی، این از نزد توست**﴾ یعنی: اگر به جای هشت سال، شبانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من. بدین‌سان، او این قضیه را به مردانگی و همّت خود موسیؑ موکول کرد ﴿**و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم**﴾ با الزام و اجبارت به تمام‌کردن ده سال ﴿**مرا ان‌شاءالله از صالحان خواهی یافت**﴾ در حسن صحبت، معاملهٔ نیک و وفای به عهد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «موسیؑ خود را دربرابر عفّت فرج (شرمگاه) و غذای شکمش اجیر گردانید».

این آیهٔ کریمه دلیل مشروعیّت خواستگاری ولیّ برای دخترش از مردی است که کُفو و شایسته باشد و این امر در اسلام سنّتی پایدار است چنان‌که معروف است عمر دخترش حفصه را به ابوبکر و عثمان ﷺ پیشنهاد کرد. و موارد بسیار دیگری از این دست نیز در ایّام نبوّت و عصر صحابه ﷺ روی داده است. همچنین این آیه دلیل جمهور فقهاء است بر این‌که نکاح‌دادن دختر حقّ ولیّ است نه حقّ خود دختر، بجز امام ابوحنیفه ﷺ که این امر را در حوزهٔ اختیار خود دختر می‌داند.

قَالَ ذَٰلِكَ بَيۡنِي وَبَيۡنَكَۖ أَيَّمَا ٱلۡأَجَلَيۡنِ قَضَيۡتُ فَلَا عُدۡوَٰنَ عَلَيَّۖ وَٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٞ ﴿٢٨﴾

﴿گفت﴾ موسی﴿این﴾ قرارداد و عهدی که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهادی ﴿میان من و تو باشد﴾ و هیچ‌یک از ما دوطرف نباید از مفادّ آن تخلّف کنیم ﴿هریک از این دو مدت را به انجام رسانیدم﴾ هشت یا ده سال را ﴿نباید بر من عدوانی باشد﴾ یعنی: نباید بر من ـ با زیاده‌خواهی از آن ـ تعدّی و ستمی برود. موسی هر دو مدّت را باهم جمع کرد تا وفا به مدّت اوّل را در اولویّت قرار دهد ﴿و خدا بر آنچه می‌گوییم﴾ ازاین شرط‌هایی که در میان ما منعقد شد؛ ﴿وکیل است﴾ یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچ‌یک از ما راهی به‌سوی تجاوز از این شروط نداریم.

۞ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلۡأَجَلَ وَسَارَ بِأَهۡلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ نَارٗاۖ قَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنۡهَا بِخَبَرٍ أَوۡ جَذۡوَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمۡ تَصۡطَلُونَ ﴿٢٩﴾

﴿پس چون موسی آن مدّت مقرّر را به‌پایان رسانید﴾ و آن کامل‌ترین دو مدّت، یعنی مدّت ده سال بود چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «از جبرئیلَ پرسیدم که موسی کدام‌یک از دو مدّت را به‌سر رسانید؟ گفت: تمام‌ترین و کامل‌ترین آن دو را». ﴿و خانواده‌اش را همراه برد﴾ به‌سوی مصر. این دلیل بر آن است که مرد می‌تواند خانواده‌اش را در هر جا که خواست با خود ببرد ﴿از جانب طور آتشی را دید﴾ تفسیر نظیر این بخش از آیه، در سورهٔ «طٰه» به‌طور مفصّل گذشت ﴿به خانواده‌اش گفت: اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور دیدم، شاید برای شما از آنجا خبری بیاورم﴾ تفسیر این بخش نیز در سورهٔ «طٰه» و سورهٔ «نمل» گذشت ﴿یا جذوه‌ای﴾ جَذْوَه: پاره‌ای از آتش است ﴿باشد که خود راگرم کنید﴾ با آن آتش. این

آیه بر سرد بودن هوا در سفر موسیؑ دلالت می‌کند.

فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ مِن شَٰطِيِٕ ٱلۡوَادِ ٱلۡأَيۡمَنِ فِي ٱلۡبُقۡعَةِ ٱلۡمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿۳۰﴾

﴿**پس چون به آن آتش رسید**﴾ آتشی که از دور آن را دیده بود ﴿**از کرانهٔ وادی ایمن ندا داده شد**﴾ أَیمَن صفت کرانه است، یعنی از جانب راست موسیؑ، یا جانب راست آب از ناحیهٔ غرب وادی ـ درصورتی‌که وادی در معرض سیلان آب قرار گیرد ـ ندا داده شد ﴿**در آن جایگاه مبارک**﴾ که به سبب سخن گفتن خداوند متعال باوی، برکت یافته است. خداوند ﷻ در جای دیگری از قرآن، این وادی را مقدّس نامیده است. آری! ندا داده شد ﴿**از میان درخت**﴾ درختی که بر کرانهٔ وادی روییده بود ﴿**که ای موسی! من خداوندم، پروردگار عالمیان**﴾ یعنی: کسی که تو مخاطب او هستی، پروردگار جهانیان است.

عبدبن‌حمید و ابن‌جریر از عبدالله‌بن مسعود‌ؓ روایت کرده‌اند که فرمود: «به یاد درختی افتادم که موسیؑ به سوی آن مأوی گرفت [و از آنجا تاج وَلَقَدْ کَلَّمَ اللّٰهُ... برتارک عزّ وی نهاده شد] پس به شوق دیدار آن درخت یک شبانه‌روز راه پیمودم تا صبحگاهان بر سر آن درخت رسیدم، بناگاه دیدم که آن درخت، سبز و خرّم و پرجنب‌وجوش است آن‌گاه بر رسول خدا ﷺ درود و سلام فرستادم. در این اثنا شترم که گرسنه بود، قصد آن درخت کرد و از آن یک دهن برگ برکند و جوید امّا نتوانست آن را فرو برد، بار دیگر بر رسول خدا ﷺ درود و سلام فرستادم و بازگشتم[1]».

۱ـ مترجم در دوران طلبگی خویش در کشور مصر، با جمعی از دانشجویان هموطن افغانستانی به دیدار طور و وادی مقدّس «طُوٰی» رفتیم و این درخت را که همچنان بیخ آن سبز و خرّم است و دورادور آن را

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ۖ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ ۚ يَـٰمُوسَىٰٓ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ ۖ إِنَّكَ مِنَ ٱلْأَمِنِينَ ﴿٣١﴾

﴿و عصای خود را بیفگن﴾ یعنی: خداوند متعال در این هنگام به موسی علیه السلام گفت: عصایت را بیفگن[1]. پس موسی علیه السلام عصایش را افگند و عصا به اژدهایی پرجنب‌وجوش تبدیل شد ﴿پس چون دید آن مثلِ جانّی می‌جنبد﴾ جانّ: نوعی از مار سپید است. یعنی چون موسی علیه السلام دید که عصا در سرعت حرکت و بزرگی جسامتش مانند اژدهایی گردید، با مشاهدهٔ این وضعیّت فرارکنان ﴿به پشت روی گرداند و برنگشت﴾ یعنی: به عقب خود نگاه نکرد. پس ندا داده شد: ﴿ای موسی! به این‌سو روکن و نترس، بی‌گمان تو از ایمنانی﴾ تفسیر نظیر این جمله به‌طور مفصّل در سورهٔ «نمل» گذشت.

ٱسْلُكْ يَدَكَ فِى جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ وَٱضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ ٱلرَّهْبِ ۖ فَذَٰنِكَ بُرْهَـٰنَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦٓ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَـٰسِقِينَ ﴿٣٢﴾

آن‌گاه ﴿دست خود را به گریبانت ببر﴾ یعنی: دست خود را از گشادگی پیراهنت

سنگ چیده بودند، مشاهده کردیم. این درخت هم‌اکنون در داخل محوطهٔ کلیسایی به‌نام «سانتی‌کاترین» قرار دارد که مسیحیان در دوران جنگهای صلیبی آن را در مدخل وادی طور بنا کرده‌اند و جهانگردان بسیاری به‌قصد دیدار آن راهی کشور مصر می‌شوند.

۱ــ تفسیر نظیر این آیه و مابعد آن در دو سورهٔ «طٰه» و «نمل» گذشت.

به سینه‌ات ببر ﴿تا سفید بی‌عیب﴾ و بی‌علّت از عللی مانند پیسی ﴿بیرون آید﴾ در حالی‌که موسی علیه السلام ـ چنان‌که در حدیث‌شریف آمده است ـ گندمگون بود ﴿و﴾ برای رهایی ﴿از ترس﴾ مار ﴿بازویت را به‌سوی خود جمع کن﴾ یعنی: دو دستت را که به پهلویت افتاده است، به خود بچسبان، که وقتی چنین کنی، ترس مار از نهادت بیرون می‌رود. ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند جل جلاله به موسی علیه السلام امر کرد که وقتی از چیزی می‌ترسد، دست خود را به سینه‌اش بچسباند و در این صورت، آن ترس و بیم وی ازبین می‌رود. ابن‌کثیر اضافه می‌کند: چه‌بسا اگر کسی بر سبیل اقتدا به موسی علیه السلام این کار را بکند و دست خود را بر روی سینه‌اش بگذارد، بیم و ترس وی ازبین برود چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما گفته است». ﴿پس، این‌دو﴾ یعنی: عصا و ید بیضا ﴿دو برهان از سوی پروردگار توست برای فرعون و اشراف قوم او﴾ یعنی: عصا و ید بیضا دو حجّت درخشان و دو دلیل واضح بر قدرت پروردگار فعّال مایشاء و درستی نبوّت کسی است که این معجزات به دست وی روی داده است. آری! به سوی آنان برو ﴿که آنان قومی فاسق هستند﴾ یعنی: از طاعت و فرمان خدا جل جلاله خارج هستند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿پروردگارا! من یکی از آنان را کشته‌ام﴾ منظور وی آن فرد قبطی‌ای بود که موسی علیه السلام مشتی به وی زد و او را به قتل رسانید ﴿و می‌ترسم مرا بکشند﴾ دربرابر آن قبطی و از من قصاص بگیرند.

وَأَخِي هَٰرُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِيٓ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾

﴿و برادرم هارون از من زبان آورتراست﴾ و چنان‌که گذشت، در زبان موسی‌ﷺ لکنتی بود ﴿پس او را رِدء من بفرست﴾ رِدْء: مددکار و یاور است ﴿که مرا تصدیق کند﴾ در این رسالت ﴿زیرا من می‌ترسم که مرا دروغگو بدانند﴾ چنانچه هارون‌ﷺ با من نباشد، از آن روی که زبانم در آوردن حجّت روان نیست و به‌تنهایی از پس این کار عظیم برنمی‌آیم.

به این ترتیب بود که موسی‌ﷺ به بارگاه پروردگار متعال در حقّ برادرش شفاعت کرد تا او را مانند وی به رسالت برگزینند و بدین جهت برخی از سلف گفته‌اند: هیچ برادری بر برادرش منّتی بزرگتر از منّت موسی بر هارون ندارد زیرا موسی‌ﷺ میانجی و واسطهٔ برادرش در امر گزینش وی به نبوّت و رسالت گردید.

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَـٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا ۚ بِـَٔايَـٰتِنَآ أَنتُمَا وَمَنِ ٱتَّبَعَكُمَا ٱلْغَـٰلِبُونَ ﴿٣٥﴾

خداوند متعال درخواست موسی‌ﷺ را اجابت کرد و هارون‌ﷺ را به رسالت برانگیخت و ﴿فرمود: به زودی بازویت را به وسیلهٔ برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هردو، سلطه‌ای قرار خواهیم داد﴾ یعنی: حجّت و برهانی، یا تسلّطی بر فرعون و بر قومش ﴿که با آیات ما نمی‌توانند به شما دست یابند﴾ و غلبه حاصل کنند. یعنی: شما به وسیلهٔ معجزات ما، از آزار و اذیّت و غلبهٔ آنها بازداشته می‌شوید. یا معنی این است: آیات ما را به‌سوی آنان ببرید ﴿شما و کسانی که از شما پیروی کنند پیروزید﴾ این مژده‌ای به موسی و هارون‌ﷺ و پیام نیروبخشی به دلهایشان است.

فَلَمَّا جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِـَٔايَـٰتِنَا بَيِّنَـٰتٍ قَالُواْ مَا هَـٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ

مُفۡتَرٗى وَمَا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾

﴿**پس چون موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز جادوی برساخته نیست**﴾ یعنی: این جادویی است که آن را از پیش خود برساخته‌ای و کاملاً ساخته و پرداختهٔ خود توست ﴿**و ما در میان نیاکان نخستین خود چنین‌چیزی نشنیده‌ایم**﴾ یعنی: آنچه با خود از ادّعای نبوّت آورده‌ای، در دوران اجداد ما روی نداده‌است. یا ما چنین سحر و جادویی را نشنیده‌ایم، پدرانمان را جز بر رسم و راه شرک ندیده‌ایم و از آنان آیین توحید را سراغ نداریم، با آن‌که اجداد ما اهل تمدّن هم بوده‌اند. پس این آیین تو دروغی بیش نیست.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّيٓ أَعۡلَمُ بِمَن جَآءَ بِٱلۡهُدَىٰ مِنۡ عِندِهِۦ وَمَن تَكُونُ لَهُۥ عَٰقِبَةُ ٱلدَّارِۖ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٣٧﴾

﴿**و موسی گفت**﴾ در پاسخ آنان ﴿**پروردگارم به کسی که از سوی او هدایت را آورده است، داناتر است**﴾ منظور موسی عليه السلام از کسی که هدایت را آورده، خود وی بود. یعنی: خدا جل جلاله به این حقیقت که من آورندهٔ رهنمود و هدایت از سوی وی هستم، داناتر است ﴿**و**﴾ پروردگارم داناتر است به ﴿**کسی که سرانجام نیک آن سرای را دارد**﴾ و آخرالامر پیروزی و نصرت از آن او خواهد بود. موسی عليه السلام از آن روی به‌طور تلویحی و کنایی به این معنی اشاره کرد تا قبل از آن‌که حجّت را برای آنان آشکار نمی‌گرداند، هدفش را صراحتاً به آنان مطرح نکرده باشد. والله اعلم ﴿**بی‌گمان ستمکاران**﴾ یعنی: مشرکان ﴿**رستگار نمی‌شوند**﴾ به هیچ خواستهٔ نیکی.

وَقَالَ فِرۡعَوۡنُ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَأُ مَا عَلِمۡتُ لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرِي فَأَوۡقِدۡ لِي

يَٰهَٰمَٰنُ عَلَى ٱلطِّينِ فَٱجۡعَل لِّي صَرۡحٗا لَّعَلِّيٓ أَطَّلِعُ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُۥ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ﴿۳۸﴾

﴿و فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خود برای شما خدایی نمی‌شناسم﴾ بدین‌سان، آن ملعون به ادّعای باطل و بی‌بنیاد خود تمسّک جست تا قومش را به مغالطه و سردرگمی بیندازد در حالی که او خود به‌خوبی می‌دانست پروردگارش الله ﷻ است. سپس به راه تکبّر و گردنکشی و به‌واهمه‌انداختن قومش در این که از کمال اقتدار برخوردار است، بازگشت و گفت: ﴿پس ای هامان﴾ وزیرم ﴿برایم بر گِل آتش برافروز﴾ یعنی: گِل را برای من پخته کن تا به آجر تبدیل شود ﴿آن‌گاه برجی برای من برآور﴾ یعنی: برجی بلند برای من بساز ﴿شاید من از خدای موسی اطّلاع یابم﴾ یعنی: بر آن برج بلند فراز شوم و خدای موسی‌ﷺ را ببینم ﴿و من جداً او را از دروغگویان می‌پندارم﴾ فرعون بدین‌گونه قومش را در این وهم و گمان افگند که او صرفاً یک اندیشمند جست‌وجوگری است که جویای حق می‌باشد.

وَٱسۡتَكۡبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُۥ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ إِلَيۡنَا لَا يُرۡجَعُونَ ﴿۳۹﴾

﴿و او و لشکریانش به‌ناحق در زمین استکبار ورزیدند﴾ مراد از زمین، سرزمین مصر است. استکبار: برتری‌طلبی و بزرگ‌نمایی بدون داشتن شایستگی و استحقاق بلکه از روی تجاوز و گردن‌کشی است. آری! فرعون مستکبر بود زیرا نه حجّت و دلیلی در اختیار داشت که پیام موسی‌ﷺ را با آن دفع کند و نه شبهه‌ای

داشت که آن را در مقابل معجزات موسیﷺ قرار دهد ﴿و پنداشتند که به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوند ﴾ و حشر و نشر و معادی در کار نیست .

فَأَخَذْنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذْنَٰهُمْ فِى ٱلْيَمِّ ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٠﴾

﴿ پس او و لشکریانش را فروگرفتیم ﴾ بعد از آن‌که در کفر سرکشی کرده و در آن از حدّ گذشتند ﴿ و آنان را به دریا افکندیم ﴾ بیان این واقعه قبلاً گذشت ﴿ پس بنگر که فرجام کار ستمکاران چگونه بود ﴾ یعنی : ای محمّد ﷺ ! بنگر که آخر کار کافران ــ در دنیا قبل از آخرت ــ چگونه بود آن‌گاه که به دریای هلاک در افکنده شدند .

وَجَعَلْنَٰهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ ۖ وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾

﴿ و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به‌سوی آتش فرامی‌خواندند ﴾ یعنی : سردمداران کفر را در میان کافران رؤسای فرمانروا و مطاعی گردانیدیم که پیروان خویش را به‌سوی آتش دوزخ فرامی‌خواندند زیرا پیروان به تقلید از این رؤسایشان ، راه‌وروش آنها را پی می‌گیرند ﴿ و روز قیامت یاری نمی‌یابند ﴾ یعنی : هیچ‌کس آنان را یاری نمی‌دهد و هیچ مانعی آنان را از عذاب خداوند ﷻ باز نمی‌دارد ، بدین‌سان است که خواری دنیا در پیوند با خواری آخرت ، جمعاً وبال گردنشان می‌شود .

وَأَتْبَعْنَٰهُمْ فِى هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا لَعْنَةً ۖ وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ هُم مِّنَ

ٱلۡمَقۡبُوحِينَ ﴿٤٢﴾

﴿و در همین دنیا لعنتی﴾ یعنی: طرد و دوری‌ای از رحمت خویش را ﴿بدرقهٔ راهشان کردیم﴾ یا بندگان خود را فرمان دادیم که برآنان لعنت بگویند پس هر کس از اهل حق که از آنان یاد می‌کند، بر آنان لعنت می‌فرستد ﴿و روز قیامت هم، آنان از مقبوحان هستند﴾ مقبوح: مطرود، دورداشته و نفرین شده است. به‌قولی مقبوح: کسی است که در خلقت مسخ، مشوّه و زشت شده است.

وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ مِنۢ بَعۡدِ مَآ أَهۡلَكۡنَا ٱلۡقُرُونَ ٱلۡأُولَىٰ بَصَآئِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحۡمَةً لَّعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾

﴿و به‌راستی پس از آن‌که نسلهای نخستین را هلاک ساختیم﴾ یعنی: پس از آن‌که اقوام نوح، عاد، ثمود و غیره را هلاک ساختیم. یا معنی این است: بعد از آن‌که فرعون و قومش را هلاک کرده و قارون را در زمین فروبردیم؛ ﴿به موسی کتاب﴾ تورات را ﴿دادیم که به‌عنوان روشنگری‌هایی برای مردم بود﴾ یعنی: تورات را به موسی ﷺ دادیم تا مردم به‌وسیلهٔ آن حق را دیده و بدان راه یابند و خود را به وسیلهٔ آن از گمراهی نجات دهند ﴿و﴾ تورات ﴿هدایت و رحمتی﴾ از سوی خداوند ﷻ برای مردم است ﴿باشد که به یاد آورند﴾ این نعمتها را لذا خدای عزّوجلّ را شکر و سپاس گزارده به او ایمان آورند و دعوتش را به‌سوی آنچه که خیرشان در آن است، اجابت گویند.

وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلۡغَرۡبِيِّ إِذۡ قَضَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلۡأَمۡرَ وَمَا كُنتَ

مِنَ ٱلشَّـٰهِدِينَ ﴿٤٤﴾

﴿و آن‌گاه که امر پیامبری را به موسی به‌انجام رسانیدیم﴾ یعنی: آن‌گاه که با موسی علیه السلام سخن گفته و کار پیامبری را به او سپردیم؛ ﴿تو در جانب غربی نبودی﴾ یعنی: ای محمّد صلی الله علیه وسلم! تو در جانب غربی وادی طور سینا نبودی، آنجا که موسی علیه السلام با پروردگارش مناجات کرد ﴿و تو از حاضران نبودی﴾ در این رویداد تا به حقیقت آن آگاه بوده و سپس آن را از نزد خود بدیشان بازگویی لذا این امر خود برهان آن است که این اخبار از طریق وحی پروردگار سبحان برایت آمده است بنابراین، بیان این داستانها از سوی تو که خود حاضر آن صحنه‌ها نبوده‌ای، دلیل روشن رسالت توست.

وَلَـٰكِنَّآ أَنشَأۡنَا قُرُونٗا فَتَطَاوَلَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡعُمُرُۚ وَمَا كُنتَ ثَاوِيٗا فِيٓ أَهۡلِ مَدۡيَنَ تَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَا وَلَـٰكِنَّا كُنَّا مُرۡسِلِينَ ﴿٤٥﴾

﴿ولیکن ما نسلهایی پدید آوردیم﴾ یعنی: ای محمّد صلی الله علیه وسلم! ما از زمان موسی علیه السلام تا زمان تو امّت‌هایی را آفریدیم ﴿و عمرشان طولانی شد﴾ یعنی: مهلتشان به‌درازا کشید و روزگار برآنان طولانی شد و در گذار این زمانهٔ دراز بود که شریعتها و احکام الهی دستخوش تحریف و تغییر گشته و ادیان حق به‌فراموشی سپرده شدند و درنتیجه، امّتها امر خداوند جل جلاله را ترک کرده و عهد وی را فراموش نمودند آن‌گاه ای محمّد صلی الله علیه وسلم! تو را فرستادیم تا این بنیاد را دوباره پی افگنی و این اصول و قواعد را مجدّداً احیا کنی.

با این آیه استدلال شده‌است بر این که خدای سبحان در ارتباط با رسالت محمّد صلی الله علیه وسلم و ایمان به ایشان از موسی علیه السلام و امّتش تعهّد گرفته است امّا آن‌گاه که

روزگاری طولانی سپری شد و قرنها از پی یکدیگر گذشت، امّتها این عهد را فراموش کرده و وفاکردن به آن را فروگذاشتند **﴿و تو در میان اهل مَدْیَن مقیم نبودی﴾** چنان‌که موسی علیه السلام اقامت داشت **﴿تا آیات ما را برآنان﴾** یعنی: بر اهل مَدْیَنْ **﴿بخوانی﴾** و از آنان اخبارشان را فراگیری و درنتیجه، آن اخبار را از نزد خود بر مردم مکّه حکایت کنی. به‌قولی: این جمله، جملهٔ مستأنفه و ابتدائی است، گویی گفته‌شد: تو از جانب خود آیات ما را بر امّت خویش نمی‌خوانی **﴿لیکن ما فرستنده بودیم﴾** یعنی: ما تو را به‌سوی مردم مکّه فرستاده و این اخبار را بر تو نازل کردیم و اگر چنین نبود، تو از این اخبار هیچ آگاهی‌ای نداشتی.

وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَـٰكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾

﴿و آن‌گاه که ندا دردادیم﴾ به موسی علیه السلام و او را به رسالت برانگیختیم؛ **﴿تو در جانب﴾** کوه **﴿طور نبودی ولی رحمتی از سوی پروردگار توست﴾** یعنی: لیکن ما این قرآن و اخبار موسی علیه السلام و سخن‌گفتن خویش را با وی به‌عنوان رحمتی از جانب خود به‌سوی تو وحی کرده و آن را بر تو حکایت کردیم و تو را از این اخبار آگاه گردانیدیم **﴿تا قومی را که پیش از تو هیچ هشداردهنده‌ای به‌سویشان نیامده‌بود، بیم دهی﴾** مراد از این قوم: مردم مکّه اند که قبل از رسول‌خدا ﷺ در زمان فترت ـ یعنی دوران انقطاع رسالت ـ به‌سر می‌بردند و در زمان فترت، یعنی در عهد میان بعثت عیسی علیه السلام تا بعثت تو، هشداردهنده‌ای به میانشان نیامده بود که آنان را بیم دهد **﴿باشد که آنان پند پذیرند﴾** با هشدارهای تو.

این آیات برهانی الهی بر نبوّت محمّد ﷺ و بیان حکمت بعثت ایشان است.

وَلَوۡلَآ أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ فَيَقُولُواْ رَبَّنَا لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ وَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٤٧﴾

﴿و اگر نبود که چون به‌سزای کار و کردار پیشینشان﴾ از کفر و ظلم ﴿مصیبتی﴾ یعنی: عذابی ﴿به آنان برسد، بگویند﴾ در هنگام نزول عذاب ﴿پروردگارا! چرا به‌سوی ما پیامبری نفرستادی﴾ از جانب خویش ﴿تا از آیات﴾ نازل‌شدهٔ واضح و روشن ﴿تو پیروی می‌کردیم و از مؤمنان می‌بودیم﴾[1] به این آیات؛ آری! اگر چنین نبود «ما تو را به‌سوی مردم به رسالت نمی‌فرستادیم». این جمله جواب «لولا» است که در آیهٔ کریمه محذوف است. پس معنای آیه چنین است: اگر ما قبل از بعثت آنان را عذاب می‌کردیم، یقیناً می‌گفتند: فاصلهٔ زمانی ما با پیامبران مرسل به‌درازا کشید و در این میان خداوند ﷻ به‌سوی ما رسولی را نفرستاد لذا ما در شرک خویش معذور بوده‌ایم. بدین‌گونه آنها این فترت رسالت را برای خود عذری می‌پنداشتند. ولی ما حجّت را بر آنان تمام کرده و علّت را برطرف ساختیم و با فرستادنت به‌سوی آنان، بیان حقّ و حقیقت را به اتمام رسانیدیم تا دیگر آنان مجال طرح هیچ گونه عذری را نداشته باشند.

فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلۡحَقُّ مِنۡ عِندِنَا قَالُواْ لَوۡلَآ أُوتِيَ مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ مُوسَىٰٓۚ أَوَلَمۡ يَكۡفُرُواْ بِمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ مِن قَبۡلُۖ قَالُواْ سِحۡرَانِ

۱ـ مترجمان اکثراً این آیه را اشتباه ترجمه کرده‌اند. مثلاً ترجمهٔ آقای بهاءالدّین خرّمشاهی این است: «و اگر به‌خاطر کار و کردار پیشینشان مصیبتی به آنان نمی‌رسید (و عذابی برایشان نمی‌فرستادیم) می‌گفتند پروردگارا چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی که از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم».

تَظَٰهَرَا وَقَالُوٓاْ إِنَّا بِكُلّٖ كَٰفِرُونَ ﴿٤٨﴾

﴿پس چون حق از جانب ما به‌سویشان آمد، گفتند: چرا نظیر آنچه به موسی داده‌شد، به او داده نشده است؟﴾ یعنی: چون از جانب خداوند ﷻ به مردم مکّه، حق ـ یعنی محمّد ﷺ و قرآنی که بر وی نازل شده است ـ آمد، از روی سرسختی و عناد و جهل گفتند: چرا به این پیامبر نظیر آنچه که به موسی از آیات و معجزات ـ از جمله نزول یکبارهٔ تورات ـ داده شد، داده نشده است؟ خداوند ﷻ سؤالشان را چنین پاسخ می‌دهد: ﴿آیا به آنچه پیش از این به موسی داده شد، کفر نورزیدند؟﴾ یعنی: کفّار قریش به آیات موسی ؑ نیز کفر ورزیدند چنان‌که به آیات محمّد ﷺ کفر ورزیدند و ﴿گفتند: این‌دو﴾ یعنی: تورات و قرآن، یا نبوّت محمّد ﷺ و نبوّت موسی ؑ ﴿دو جادویی هستند که از یک‌دیگر پشتیبانی کرده‌اند﴾ یعنی: با یک‌دیگر بر دروغ و ناروا همیاری کرده یکی از آنها به نفع دیگری گواهی داده‌اند ﴿و گفتند: ما همه را منکریم﴾ یعنی: موسی ؑ و محمّد ﷺ یا تورات و قرآن هر دو را منکریم. مجاهد می‌گوید: «یهودیان به قریش مشورت دادند که به محمّد ﷺ چنین بگویند».

پس حاصل معنی این است: سبب کفر به پیامبران الهی ؑ، کم بودن معجزات نبوده و نیست بلکه سبب حقیقی تکبّر و عنادشان است.

قُلْ فَأْتُواْ بِكِتَٰبٖ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَآ أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٤٩﴾

دومین پاسخ به شبههٔ مذکور این است: ﴿بگو: پس اگر راست می‌گویید﴾ در آنچه که این دو کتاب، یااین دو پیامبر را به آن وصف کرده‌اید؛ ﴿کتابی از سوی

خداوند بیاورید که ازاین دو ﴾ یعنی : از تورات و قرآن ﴿**هدایت‌کننده‌تر باشد تا از آن پیروی کنم** ﴾ زیرا من از پیروی هدایت به هیچ وجه تکبّر نمی‌ورزم. یادآور می‌شویم : انجیل نیز که به‌عنوان متمّم تورات نازل شد ، نمی‌تواند جدا از شریعت توراتی ارزیابی شود.

فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكَ فَٱعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَآءَهُمْ ۚ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿۵۰﴾

﴿**پس اگر پاسخ تو را ندادند** ﴾ یعنی : اگر آنچه را که تو از آنان در مورد آوردن کتاب الٰهی‌ای که هدایت‌کننده‌تر از این دو کتاب باشد ، خواسته‌ای نیاوردند. یا معنی این است : اگر تو را در آنچه که از وحی و کتاب و رسالت آورده‌ای ، اجابت نگفتند و ایمان نیاوردند؛ ﴿**بدان که آنان فقط از هوٰی و هوسهایشان** ﴾ یعنی : از آرا و اندیشه‌های منحرف ، گرایشهای پوچ و بی‌ارزش و بدون پشتوانهٔ حجّت و برهان خویش ﴿**پیروی می‌کنند وکیست گمراه‌تر ازکسی که از هوای نفس خویش پیروی کند، بدون هدایتی** ﴾ یعنی : بدون حجّتی ﴿**از سوی خداوند** ﴾ یعنی : هیچ‌کس گمراه‌تر از چنین کسی نیست ﴿**بی‌گمان خداوند قوم ستمکار** ﴾یعنی : پیروان هوی و هوس ﴿**را هدایت نمی‌کند** ﴾ چراکه خود سر چنین هدایتی را ندارند.

۞ وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ ٱلْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۱﴾

﴿**و در حقیقت برایشان سخن در سخن پیوستیم** ﴾ یعنی : کلام و پیام حق را برایشان پیاپی نازل کردیم و پیامبری بعد از پیامبر دیگر را به‌سویشان فرستادیم که هر یک از آنان پیامبران قبل از خود را تصدیق می‌کردند ﴿**باشد که آنان** ﴾از بیم

آن‌که بر آنان همان عذابی نازل شود که بر پیشینیانشان نازل شد ﴿**پند پذیرند**﴾ و به خود آیند.

ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ﴿٥٢﴾

﴿**کسانی که پیش از این**﴾ یعنی: پیش از قرآن ﴿**به آنان کتاب داده‌ایم، آنان به آن**﴾ یعنی: به قرآن ﴿**ایمان می‌آورند**﴾ آری! اهل کتابی که کتاب آسمانی الله ﷻ را به راستی پذیرفته و آن را تماماً تصدیق کرده‌اند ـ چون عبدالله‌بن سلام و سایر کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند ـ آنان به قرآن نیز ایمان می‌آورند زیرا ایشان وجود اشتراک میان پیام قرآن و کتاب‌های آسمانی پیشین را توجیهی دیگر جزاین نمی‌توانند کرد که این کتاب‌ها همه از بارگاه الهی است.

سعیدبن‌جبیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه دربارهٔ هفتاد تن از کشیشانی نازل شد که نجّاشی ایشان را به محضر نبیّ‌اکرم ﷺ فرستاد و چون به‌خدمت آن حضرت ﷺ مشرّف شدند، آن حضرت ﷺ سورهٔ «یٰسٓ» را تا به آخر برایشان تلاوت کردند و ایشان در این حال می‌گریستند. و چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده است، همهٔ آنها اسلام آوردند.

وَإِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلِهِۦ مُسۡلِمِينَ ﴿٥٣﴾

﴿**و چون**﴾ قرآن ﴿**برایشان خوانده شود، می‌گویند: بدان ایمان آوردیم، بی‌گمان آن حقّ است و از جانب پروردگار ماست**﴾ یعنی: حقّی است که ما آن را می‌شناسیم و از جانب پروردگار ما فروفرستاده شده است ﴿**ما پیش از آن**﴾ یعنی: پیش از نزول

قرآن نیز ﴿مسلمان بوده‌ایم﴾ یعنی: برای خداوند ﷻ مخلص و به یگانگی او مقرّ و معترف بوده‌ایم. یا به محمّد ﷺ و به آنچه که با خود از کتاب و رسالت آورده است، مؤمن بوده‌ایم؛ بدان جهت که شمایل، اوصاف و بشارت به بعثت وی در تورات و انجیل را خوانده و به این حقایق باور داشتیم و می‌دانستیم که او به‌زودی در آخرالزّمان مبعوث می‌شود و قرآن بر او نازل می‌گردد.

أُوْلَـٰٓئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُواْ وَيَدْرَءُونَ بِٱلْحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَـٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٤﴾

﴿این گروه﴾ از اهل کتاب دوبار پاداش داده می‌شوند ﴿به خاطر آن‌که صبر کردند﴾ و برایمان به کتاب‌های الهی از اوّل تا آخر و ایمان به پیامبران پیشین و پیامبر آخرالزّمان، ثبات ورزیدند ﴿و به خاطر آن‌که بدی را با نیکی دفع می‌کنند﴾ یعنی: آنها آزارهای آن عدّه از قوم خود را که به قرآن ایمان نیاورده‌اند، با بردباری و سخن نیکو دفع می‌کنند. یا معنی این است: آنها به‌وسیلهٔ طاعت، معصیت را دفع می‌کنند ﴿و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند﴾ در راه خیر و در آنچه که شریعت بدان امر کرده‌است. البتّه زکات فرض و صدقات نافله همه شامل این معنی می‌شود. آری! به پاس این همه اعمال نیک؛ ﴿پاداششان دوبار داده می‌شود﴾ در حدیث‌شریف به روایت بخاری و مسلم و غیرآنان از ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سه کس‌اند که پاداششان دوبار داده می‌شود.

۱ ــ مردی از اهل کتاب که به کتاب اوّل و آخر ایمان آورده‌است.

۲ ــ مردی که دارای کنیزی است و آن را ادب آموخته و نیکو ادبش داده، سپس آزادش کرده و با آن ازدواج نموده است.

۳ ــ غلام مملوکی که عبادت پروردگارش را به نیکویی انجام داده و خیرخواه مولایش باشد».

وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغْوَ أَعْرَضُواْ عَنْهُ وَقَالُواْ لَنَآ أَعْمَـٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَـٰلُكُمْ سَلَـٰمٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِى ٱلْجَـٰهِلِينَ ﴿٥٥﴾

﴿و چون﴾ این گروه اهل کتاب ﴿لغوی بشنوند، از آن روی برمی‌گردانند﴾ از روی خودنگهداری، پاکیزه‌منشی و ادب پذیری از آداب شرعی. مراد از لغو در اینجا، سخنان بیهوده‌ای است که مؤمنان در حقّ خود و دین خویش، از مشرکان می‌شنوند و ریشخندها و تمسخرهایی است که از آنان می‌بینند ﴿و می‌گویند﴾ به مردم فرورفته در لغو ﴿اعمال ما از آنِ ما و اعمال شما از آنِ شماست﴾ به ما از مضرّات کفر شما چیزی نمی‌رسد و به شما از نفع ایمان ما چیزی عاید نمی‌شود ﴿سلام بر شما﴾ مراد از سلام در اینجا، اعلام متارکه است نه تقدیم درود و تحیّت. لذا معنای آن این است: شما از سوی ما ایمن هستید، ما پاسخ بدی شما را با بدی‌ای همانند آن نمی‌دهیم و در این موضعی که شما بر آن قرار دارید، با شما همپایی و موافقت نمی‌کنیم. زجاج می‌گوید: «این حکم قبل از صدور دستور جنگ در اسلام بود». ﴿ما جاهلان را نمی‌طلبیم﴾ یعنی: ما جویای صحبت و معاشرت با نادانان نیستیم.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از محمّدبن‌اسحاق نقل می‌کند: در مکّه بیست تن یا نزدیک به آن از نصارا نزد رسول خدا ﷺ آمدند ... رسول خدا ﷺ برایشان قرآن تلاوت کردند و ایشان مسلمان شدند. پس چون از محضر رسول خدا ﷺ بیرون رفتند، ابوجهل‌بن‌هشام با جمعی از قریش بر سر راه‌شان قرار گرفتند و به ایشان گفتند: خدا کاروانیانی مانند شما را ناکام گرداند، چه بد

کاروانیانی بودید! مردم و اهل دینتان شما را به اینجا فرستادند تا اوضاع را بررسی کنید و خبر این مرد را برای آنان ببرید امّا هنوز در نشستهای خود نزد وی آرام نگرفتید که از دین خویش جدا گشته و او را در ادّعایش تصدیق کردید! ما هیچ قافله‌ای را احمق‌تر از شما نمی‌شناسیم! آن گروه نو مسلمان از اهل کتاب در پاسخ آنان گفتند: «سلام بر شما! ما را با شما جاهلان چه کار، ما با شما در این بگومگو همراهی نمی‌کنیم ...».

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَآءُ ۚ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

﴿در حقیقت تو هر کس را که دوست داری﴾ از مردم ﴿نمی‌توانی هدایت کنی﴾ و این امر در حوزهٔ اراده و اختیار تو نیست زیرا ـ چنان‌که امام رازی نیز در تفسیر خویش گفته است ـ هدایت دیگران با إکراه و اجبار جایز نمی‌باشد ﴿بلکه خداوند هر کس را که بخواهد﴾ هدایت کند ﴿هدایت می‌کند﴾ و از آن اوست حکمت بالغه و حجّت تامّه ﴿و او به هدایت‌شدگان﴾ یعنی: به کسانی که پذیرندهٔ هدایت و مستعدّ و سزاوار آن هستند ﴿داناتر است﴾.

سبب‌نزول: این آیه ـ چنان‌که در بخاری ومسلم آمده است ـ به اجماع مفسّران دربارهٔ ابوطالب نازل شد آن‌گاه که از پذیرش اسلام سر باز زد و بر دین عبدالمطّلب مرد، با آن‌که رسول اکرم ﷺ سخت مشتاق ایمان آوردن وی بودند.

وَقَالُوٓاْ إِن نَّتَّبِعِ ٱلْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَآ ۚ أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجْبَىٰٓ إِلَيْهِ ثَمَرَٰتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَ

لَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۷﴾

﴿و گفتند﴾ مشرکان قریش و پیروانشان **﴿اگر همراه تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود ربوده می‌شویم﴾** یعنی: ای محمّد! اگر به دین تو درآییم، اعراب ما را از سرزمینمان ـ مکّه ـ می‌ربایند و طرد می‌کنند و قبایل عرب پیرامون ما علیه ما متّحد شده و با ما می‌جنگند و ما تاب‌وتوان مقابله با آنها را نداریم. این معنی در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما نیز آمده است.

البتّه این منطق، پیوسته منطق اشخاص ضعیف‌النّفس و مغرض بوده و می‌باشد چنان‌که بسیاری از این دون‌مایگان در عصر حاضر نیز می‌گویند: اگر موضع خویش را در قبال اسلام و حکومت اسلامی روشن سازیم، دولتهای جهان علیه ما وارد عمل می‌شوند. گویی دولتهای کفری جهان هم‌اکنون علیه ما مسلمانان یکدست نیستند!!

﴿آیا آنان را در حرمی امن جای ندادیم﴾ یعنی: آیا به قریش حرمی برخوردار از امنیّت ارزانی نداشتیم که احدی از مردم بر اهالی آن تجاوز نمی‌کنند؟ پس این عذر و بهانهٔ قریش کاملاً دروغ است زیرا آنها در امنیّت تمام قرار دارند و هرگز در معرض آن نیستند که مردم آنهارا بربایند. آری! حرمی که **﴿ثمرات هرچیزی به‌عنوان روزی‌ای از جانب ما به آن رسانیده می‌شود؟﴾** یعنی: فراورده‌های گوناگون با اختلاف انواع خود از سرزمین‌های پیرامون مکّه مانند طایف ـ و در عصر حاضر از سرزمینهای مختلف جهان ـ به‌سوی آن گرد می‌آید و حمل می‌شود **﴿ولی بیشترشان نمی‌دانند﴾** و اقرار ندارند به این‌که اینها همه از رزق خدا جلّ جلاله است و نمی‌دانند که امنیّت در سایهٔ چه نظامی متصوّر است و بیم و نگرانی در کجا منزل افگنده است. آری! آنها از فرط جهل و غفلت و عدم تفکّر در مآل و معاد، صلاح و هدایت خویش را نمی‌دانند.

وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِن قَرۡيَةِۭ بَطِرَتۡ مَعِيشَتَهَاۖ فَتِلۡكَ مَسَٰكِنُهُمۡ لَمۡ تُسۡكَن مِّنۢ بَعۡدِهِمۡ إِلَّا قَلِيلٗاۖ وَكُنَّا نَحۡنُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ﴿٥٨﴾

﴿و چه‌بسیار شهرهایی را نابود ساختیم که زندگی خوش، آنها را سرمست کرده بود﴾ یعنی: در رفاه، فراوانی، راحتی و سرخوشی قرار داشتند پس از آنجا که نعمت‌ها را ناسپاسی کردند، نابود ساخته شدند. عطاء در معنای آن می‌گوید: «آنان در سرخوشی، رفاه و گردنکشی زندگی می‌کردند و رزق خدای عزّوجلّ را خورده امّا بتان را می‌پرستیدند» ﴿پس این مسکنهایشان است که بعد از آنان جز اندکی مسکون نبوده است﴾ یعنی: بعد از آنان احدی در آن مسکنها ـ جز کوتاه زمانی ـ سکنی نیافته اند و این تعداد هم کسانی‌اند که درحال سفر از برابر خانه‌هایشان می‌گذرند و اجباراً روز یا نیم‌روزی در آن درنگ می‌کنند در حالی که بیشتر آن ویران است ﴿و ما خود میراث‌بر﴾ آنان ﴿بوده‌ایم﴾ زیرا کسی از آنان باقی نماند تا منازل و اموالشان را میراث ببرد. البتّه برای چیزی که بدون مالک باقی بماند، می‌گویند: آن چیز میراث خدا ﷻ است زیرا حق تعالی است که مالک حقیقی کائنات می‌باشد و اوست که بعد از فنای خلقش باقی است.

بنابراین، عذرآوران اهل مکّه که از بیم از دست رفتن نعمتهایشان خود را در ایمان نیاوردن معذور می‌پندارند، باید بدانند که این عدم ایمان است که سبب زوال نعمتها می‌گردد، نه ایمان آوردن به حق.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهۡلِكَ ٱلۡقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبۡعَثَ فِيٓ أُمِّهَا رَسُولٗا يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَاۚ وَمَا كُنَّا مُهۡلِكِي ٱلۡقُرَىٰٓ إِلَّا وَأَهۡلُهَا ظَٰلِمُونَ ﴿٥٩﴾

﴿و پروردگار تو هرگز نابودکنندهٔ شهرها نبوده است مگر این‌که در امّ آنها﴾ یعنی: در مرکز و پایتخت و کانون بزرگترین شهرهای آنها ﴿رسولی برانگیزد﴾ برای الزام حجّت و قطع معذرت ﴿که آیات ما را بر آنان بخواند﴾ آیاتی که بیانگر تکالیف و پاداش‌های ما برای فرمانبرداران و مجازات‌های ما برای نافرمانان است. به قولی: مراد از امّ‌القری در اینجا مکّه است ﴿و ما هرگز نابودکنندهٔ شهرها نبوده‌ایم﴾ بعد از آن‌که به‌سوی مرکز آنها پیامبری را فرستاده‌ایم ﴿مگر این‌که اهالی آنها ستمگر باشند﴾ و با ظلم و کفرشان به خدا ﷻ و رسولش، سزاوار نابودی گردند.

وَمَآ أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتُهَا ۚ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٠﴾

﴿و هر آنچه شما داده شده‌اید، بهرهٔ زندگانی دنیا و تجمّل آن است﴾ که به آن در مدّت زندگانی دنیایتان بهره‌مند می‌شوید، سپس یا شما از بستر بهره‌مندیها به سراشیب زوال و نابودی می‌گرایید، یا این بهره‌ها از نزد شما رخت برمی‌بندد ﴿ولی آنچه نزد خداوند است﴾ از ثواب و پاداش؛ ﴿بهتر﴾ است از این بهره‌های زوال‌پذیر فانی زیرا پاداش الهی لذّتی است بی‌پیرایه و از شایبهٔ آلودگی‌ها خالص شده ﴿و﴾ آنچه نزد خدا ﷻ است ﴿پاینده‌تر است﴾ زیرا برای ابد باقی می‌ماند و ماندگار است، در حالی که این بهره‌های دنیوی، به سرعت رهنورد راه نابودی و فناست ﴿آیا تعقّل نمی‌کنید﴾ در این که چیزهای باقی و ماندگار بهتر از چیزهای فانی است؟.

أَفَمَن وَعَدْنَٰهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَٰقِيهِ كَمَن مَّتَّعْنَٰهُ مَتَٰعَ ٱلْحَيَوٰةِ

ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ هُوَ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ مِنَ ٱلۡمُحۡضَرِينَ ﴿٦١﴾

﴿**آیا کسی که او را به وعدهٔ نیک وعده داده‌ایم**﴾ یعنی: او را به بهشت و آنچه که در آن از نعمتهای بی‌شمار است، وعده داده‌ایم؛ ﴿**و او دریابندهٔ آن است**﴾ خواه‌ناخواه و بدون هیچ گونه شکّ و تردیدی چرا که خداوند ﷻ وعدهٔ خویش را خلاف نمی‌کند، آیا این کس ﴿**مانند کسی است که او را از کالای زندگی دنیا بهره‌مند گردانیده‌ایم**﴾ و به او برخی از آنچه را که از بهره‌های دنیا خواسته است داده‌ایم؟ با آن‌که خود به زودی هلاک می‌شود، یا آن بهره‌ها را از وی باز پس می‌گیریم؟ ﴿**آن‌گاه او روز قیامت از احضارشدگان است**﴾ در دوزخ؟ و بازگشت وی به‌سوی دوزخ می‌باشد پس آیا این دو شخص باهم برابرند؟ هرگز! لذا انسان دوراندیش و خردمند باید میان این دوکس مقارنه و مقایسه نماید.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ رسول خدا ﷺ و ابوجهل، یا در بارهٔ حمزه رضی الله عنه و ابوجهل نازل شد.

وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ فَيَقُولُ أَيۡنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ ﴿٦٢﴾

﴿**و**﴾ به یاد آور ﴿**روزی را که**﴾ خدای سبحان ﴿**آنان را**﴾ یعنی: کفّار و مشرکان را ﴿**ندا می‌دهد پس می‌گوید**﴾ به آنان توبیخ‌کنان ﴿**آن شریکان من که می‌پنداشتید کجایند**﴾ که شما را یاری دهند و برای شما شفاعت کنند؟.

قَالَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَغۡوَيۡنَآ أَغۡوَيۡنَٰهُمۡ
كَمَا غَوَيۡنَاۖ تَبَرَّأۡنَآ إِلَيۡكَۖ مَا كَانُوٓاْ إِيَّانَا يَعۡبُدُونَ ﴿٦٣﴾

﴿کسانی که قول برآنان ثابت شده﴾ یعنی: کسانی که حکم عذاب بر آنان ثابت شده، که عبارت‌اند از: رؤسای گمراهی‌ای که کافران آنان را جز خداوند ﷻ به پروردگاری گرفته‌اند؛ **﴿می‌گویند: پروردگارا! اینان﴾** یعنی: این پیروان ما **﴿کسانی هستند که ما اغوایشان کردیم﴾** یعنی: به‌سوی گمراهی و شرک دعوتشان کردیم **﴿آنان را اغوا کردیم همچنان که خود در اغوا بودیم﴾** یعنی: گمراهشان کردیم چنان‌که خود گمراه بودیم و این گمراهی‌شان به‌اختیار و انتخاب خودشان بوده است چنان‌که گمراهی مان به‌اختیار خودمان بوده است پس تلاش ما آنان را به گمراهی مجبور نساخت بلکه خودشان در این امر صاحب اختیار بودند **﴿به‌سوی تو تبرّی می‌جوییم﴾** از آنان. یعنی رؤسای گمراهی، یا شیاطین از پیروانشان بیزاری می‌جویند **﴿آنان﴾** درواقع **﴿ما را نمی‌پرستیدند﴾** بلکه خواهش‌های خودشان را می‌پرستیدند.

وَقِيلَ ٱدْعُواْ شُرَكَآءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُواْ لَهُمْ وَرَأَوُاْ ٱلْعَذَابَۚ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُواْ يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾

﴿و گفته می‌شود﴾ به مشرکان از بنی‌آدم: **﴿شریکانتان را بخوانید﴾** یعنی: خدایانتان را که به‌جای خدای یگانه در دنیا می‌پرستیدید، به‌یاری فراخوانید تا یاریتان دهند و از شما دفاع کنند **﴿آن‌گاه﴾** در هنگامی که این سخن به آنان گفته می‌شود **﴿آنان را فرامی‌خوانند ولی آنان پاسخشان نمی‌دهند﴾** و به وجهی از وجوه به آنان سودی نمی‌رسانند زیرا از پاسخ‌دادن و یاری‌رساندن عاجزند **﴿و عذاب را می‌نگرند﴾** یعنی: پیروان و فرمانروایان همگی، عذاب را ــ که آنان را زیر پوشش خود گرفته و به آنان روی نموده است ــ می‌نگرند **﴿ای کاش! رهیافته می‌بودند﴾** یعنی: اگر آنان هدایت شده و رهیافته می‌بودند، بی‌گمان این امر

نجاتشان می‌داد و به عذاب روبه‌رو نمی‌شدند. یا معنی این است: وقتی عذاب را می‌بینند، آرزو می‌کنند که ای کاش! از راه‌یافتگان مـی‌بودند تـا در چـنین روز سختی، از عذاب به سلامت می‌ماندند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَآ أَجَبْتُمُ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾

﴿**و روزی که خداوند آنان را**﴾ یعنی: مشرکان را ﴿**نـدا مـی‌دهد و مـی‌فرماید: بـه رسولان ما چه پاسخی دادید**﴾ آن‌گاه که پیامهای ما را به شما ابلاغ کردند؟ ابن‌کثیر می‌گوید: «سؤال اوّل دربارهٔ توحید بود و این سؤال دربارهٔ رسالت است».

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَنۢبَآءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَآءَلُونَ ﴿٦٦﴾

﴿**پس در آن روز، اخبار برآنان پوشیده گردد**﴾ یعنی: در روز قیامت حجّتها برآنان پنهان می‌ماند تا بدانجا که مانند نابینایانی می‌گردند که به راه رهنمون نمی‌شوند و کسی را نیز نمی‌یابند که آنان را راهنمایی کند، یا به محلّ نجات برساند و به گفتن پاسخی ارشاد نماید ﴿**پس آنان از یکدیگر نمی‌پرسند**﴾ یعنی: از نهایت دهشت و حیرانی‌ای که دارند، بعضی از بعض دیگر نمی‌پرسند، نه می‌توانند حـجّتی را بـر زبان آورند و نه می‌دانند که چه پاسخی پیش آورند زیرا خداوند مـتعال در دنـیا عذر و حجّت را به آنان نمایاند بنابراین، این عذر و حجّت در روز قیامت از آنان سلب می‌شود و همهٔ آنها در این عجز و درماندگی با هم برابرند.

فَأَمَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَعَسَىٰٓ أَن يَكُونَ مِنَ ٱلْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾

﴿و امّا کسی که توبه کرده﴾ است از شرک و گناهان ﴿و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده﴾ در دنیا ﴿پس چه‌بسا که﴾ در روز قیامت ﴿از رستگاران﴾ و دست‌یافتگان به خواسته‌های خود ﴿باشد﴾.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ سُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ وَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾

﴿و پروردگار تو هر چه را بخواهد﴾ بیافریند ﴿می‌آفریند و برمی‌گزیند﴾ هر چه را که بخواهد برگزیند ﴿اختیاری برای آنان نیست﴾ بلکه اختیار از آن خدای عزّوجلّ است. یعنی: حق تعالی آنان را بر همان صورتی که خود خواسته، آفریده است نه بر شکل و صورتی که خود خواسته‌اند و از پیامبران ﷺ هم هرکسی را که خود خواسته، برگزیده‌است لذا او به راز و حکمت افعال خویش داناتر است پس چرا پیامبرش را با بهانه‌های ناروایی تکذیب می‌کنند؟! ﴿پاک است خداوند﴾ از این که نزاع‌کننده‌ای با او منازعه کند، یا شرکت‌کننده‌ای با او مشارکت نماید ﴿و از آنچه شرک می‌آورند، برتر است﴾ یعنی: حق تعالی برتر است از کسانی که برای او شریک قرار می‌دهند. یا برتر است از شرک آوردنشان.

به‌قولی: این آیه پاسخ این سخن مشرکان است که گفتند: (چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر [مکّه و طایف] نازل نشده‌است؟) [زخرف / ۳۱]. به‌قولی‌دیگر: این آیه پاسخی به یهود است که گفتند: اگر فرشتهٔ فرستاده‌شده بر محمّد ﷺ غیراز جبرئیل بود، قطعاً ما به وی ایمان می‌آوردیم.

به مناسبت این آیه **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر ﷺ را نقل می‌کنیم که در آن آمده است: «رسول خدا ﷺ چون قصد انجام کاری را داشتند، می‌فرمودند: اَللّٰهُمَّ خِرْلِيْ وَ اخْتَرْلِيْ ✿ خدایا! تو خود برای من اختیار کن و برگزین». همچنین در

حدیث‌شریف به روایت انس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «ای انس! چون قصد انجام کاری را داشتی، از پروردگارت در آن هفت‌بار استخاره [طلب خیر] کن، سپس به‌سوی آنچه که قلبت به آن سبقت می‌گیرد، متوجّه شو زیرا خیر در آن است». نماز استخاره نیز از همین‌جا مشروع شده‌است و آن بدین‌گونه است که شخص وضو سازد آن‌گاه دو رکعت نماز بگزارد، در رکعت اوّل بعد از سورهٔ «فاتحه» سورهٔ «کافرون» و در رکعت دوم بعد از فاتحه، سورهٔ «اخلاص» را بخواند.

همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن عبدالله ﷺ آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ در تمام امور استخاره را به ما تعلیم می‌دادند چنان‌که سوره‌ای از قرآن را به ما تعلیم می‌دادند، می‌فرمودند: چون یکی از شما قصد انجام کاری را دارد، باید غیر از فرض، دو رکعت نماز بگزارد آن‌گاه بگوید: «اَللّٰهُمَّ إِنِّيْ اَسْتَخِيْرُكَ بِعِلْمِكَ وَ اَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَ اَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيْمِ، فَاِنَّكَ تَقْدِرُ وَ لاٰ أَقْدِرُ، وَ تَعْلَمُ وَ لاٰ أَعْلَمُ، وَ أَنْتَ عَلاّٰمُ الْغُيُوبِ، اَللّٰهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هٰذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِيْ فِيْ دِيْنِيْ وَ دُنْيٰايَ وَ مَعٰاشِيْ وَ عٰاقِبَةِ اَمْرِيْ فَاقْدِرْهُ لِيْ وَ يَسِّرْهُ لِيْ، ثُمَّ بٰارِكْ لِيْ فِيْهِ، اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هٰذَاالْأَمْرَ شَرٌّ لِيْ فِيْ دِيْنِيْ وَ دُنْيٰايَ وَ مَعٰاشِيْ وَ عٰاقِبَةَ اَمْرِيْ فَاصْرِفْهُ عَنِّيْ وَاصْرِفْنِيْ عَنْهُ وَ اقْدِرْ لِيْ اَلْخَيْرَ حَيْثُ كٰانَ، ثُمَّ ارْضِنِيْ بِهِ» بارخدایا! من از تو طلب اختیار می‌کنم به علمت و از تو طلب تقدیر می‌کنم به قدرتت و از تو از فضل و بخشش عظیمت می‌خواهم زیرا تو توانا هستی و من نیستم و تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تویی دانای غیب‌ها. بارخدایا! اگر تو می‌دانی که این کار در دین و دنیا و معاش و زندگانی و سرانجام کارم به خیر من است پس آن را برایم مقدّر و آسان گردان، سپس برای من در آن برکت بگذار. بارخدایا! و اگر تو می‌دانی که این کار برایم در دین و دنیا و معاش و سرانجام کارم شرّ است پس آن را از من و من را از آن برگردان و خیر را در هر جایی که هست، برایم مقدّر گردان آن‌گاه مرا به آن راضی و خشنود کن».

جابربن عبدالله ﷺ گفت: و در میان این دعا، نیاز و حاجت خود را یاد کند.

علما گفته‌اند: باید شخص استخاره کننده دلش را از تمام خطورات و وساوس فارغ گردانیده آن‌گاه هر چه بر دلش سبقت می‌گیرد، به آن عمل کند زیرا خیر ـ ان‌شاءالله ـ در آن است.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۶۹﴾

﴿و پروردگارت می‌داند آنچه را سینه‌هایشان نهان می‌دارد﴾ از شرک، یا از دشمنی با رسول خدا ﷺ ﴿و آنچه را آشکار می‌کنند﴾ از این امور.

وَهُوَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلْأُولَىٰ وَٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَلَهُ ٱلْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۷۰﴾

﴿و اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، ستایش اوراست در اوّل﴾ یعنی: در دنیا ﴿و در آخر﴾ یعنی: در سرای آخرت ﴿و حکم اوراست﴾ پس در میان بندگان خود آنچه بخواهد حکم می‌کند، بدون مشارکت هیچ شریکی ﴿و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید﴾ با برانگیخته‌شدن پس از مرگ؛ آن‌گاه نیکوکار را در قبال نیکوکاریش و بدکار را دربرابر بدکاری‌اش پاداش و جزا می‌دهد.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَآءٍ ۖ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿۷۱﴾

﴿بگو آیا نگریسته‌اید﴾ یعنی: به من خبر دهید ﴿اگر خدا شب را تا روز قیامت بر

شما پاینده بگرداند﴾ یعنی: پیوسته و همیشگی بگرداند، به‌طوری که زمان زندگی‌تان تا روز قیامت پیوسته شب باشد، بی آن‌که بعد از آن روزی طلوع کند و طبیعی است که در آن صورت، شما امکان تحرّک و تکاپو در یافتن اشیای موردنیاز خود را ازدست داده و چرخهٔ زندگانی‌تان نظر به دشواری به‌دست‌آوردن ضروریّات حیات ـ مانند غذا، نوشیدنی، پوشیدنی ... ـ معطّل می‌ماند، در آن صورت: **﴿کدامین معبود جز خداوند برایتان روشنی‌ای به میان می‌آورد؟﴾** یعنی: آیا معبودی از معبودانی که آنها را می‌پرستید، قادر است تا این تاریکی همیشگی را از شما برداشته و نوری را جانشین آن گرداند که در پرتو آن، به تکاپوی کار و بار خویش بپردازید و در روشنایی آن، اشیای مورد نیاز خود را ببینید، نور و انرژی‌ای که میوه‌هایتان با آن به‌صلاح آمده و کشتزارهایتان در آن رشد کند و چهارپایانتان در آن بخرامند؟ **﴿آیا نمی‌شنوید﴾** به شنیدن فهم و قبول و تدبّر و تفکّر تا دست از لجاجت بردارید؟.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلنَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ ۖ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٧٢﴾

﴿بگو: آیا نگریسته‌اید﴾ یعنی: به من خبر دهید **﴿اگر خداوند روز را بر شما تا روز قیامت پاینده گرداند﴾** یعنی: اگر تمام زمانی را که شما در آن زندگی می‌کنید، به طور همیشگی و مستمرّ تا روز قیامت روز گرداند **﴿جز خداوند کدامین معبود برای شما شبی در میان آورد که در آن آرام گیرید﴾** از رنج و خستگی کار روزانه بیاسایید و از تکاپوی کسب‌وکار راحت و فارغ‌بال شوید؟ **﴿آیا نمی‌بینید﴾** این منفعت بزرگ را به دیدهٔ پندآموزانه و هشیارانه تا از پرستش غیرخدا ﷻ بازگردید و بازایستید؟

در این آیه ملاحظه می‌شود که خداوند ﷻ (اَفَلاٰ تَسْمَعُوْنَ) را به‌سبب مناسبتی که

با شب دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در آرامش و تاریکی شب، به‌کارگرفتن شنوایی کاراتر و مفیدتر است و (اَفَلاَ تُبْصِرُوْن) را به‌سبب مناسبتی که با روز دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در روشنایی روز به‌کارگرفتن بینایی مؤثّرتر و کاراتر است.

وَمِن رَّحْمَتِهِۦ جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لِتَسْكُنُواْ فِيهِ وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

﴿و از رحمتش﴾ به شماست که ﴿شب و روز را برایتان آفرید تا در آن﴾ یعنی: در شب ﴿بیارامید و تا از فضل او روزی خویش بجویید﴾ در روز. یعنی: آفرینش دو پدیدهٔ عظیم شب و روز را برای شما جمع کرد تا جمع‌کردن میان کار و تلاش و میان استراحت و آرامش را برایتان ممکن گرداند و به این ترتیب زندگیتان سروسامان گیرد ﴿و تا باشد که سپاس بگزارید﴾ نعمت‌های خداوند ﷻ را بر خود، با انجام‌دادن انواع عبادت‌ها در شب و روز.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾

﴿و روزی که به آنان ندا دردهد و بگوید: آن شریکان من که شما می‌پنداشتید، کجایند﴾ تا شما را از این مخمصه برهانند؟ هدف از تأکید و تکرار این ندا برای بار دوم، آگاه نمودن‌بندگان براین امر است که هیچ‌چیز مانند شرک جلب‌کنندهٔ خشم خدای سبحان نیست چنان‌که هیچ‌چیز مانند توحید، جلب کنندهٔ رضای وی

نمی‌باشد.

وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا۟ بُرْهَـٰنَكُمْ فَعَلِمُوٓا۟ أَنَّ ٱلْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿۷۵﴾

﴿و از میان هر امتی گواهی بیرون می‌کشیم﴾ که روز قیامت در حقّ آن امّت گواهی می‌دهد. و این گواهان، پیامبران علیهم السلام اند. به‌قولی: این گواهان عادلان و دادگران هر امّت‌اند ﴿آن‌گاه می‌گوییم: برهانتان را درمیان آورید﴾ یعنی: حجّت و دلیلتان را بر این‌که با من شریکانی وجود داشته‌اند، در میان آورید. در این هنگام است که آنها به حقیقت اعتراف کرده و از ارائهٔ حجّت و برهان، گنگ و لال می‌شوند ﴿آن‌گاه دریابند که حق ازآنِ خداوند است﴾ در الوهیّت و او یگانهٔ لاشریک می‌باشد ﴿و آنچه برمی‌بستند﴾ از شرکای دروغین به ناروا ﴿از آنان گم می‌شود﴾ یعنی: از دید آنان غایب و ناپدید می‌گردد و هیچ به کارشان نمی‌آید.

۞ إِنَّ قَـٰرُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۖ وَءَاتَيْنَـٰهُ مِنَ ٱلْكُنُوزِ مَآ إِنَّ مَفَاتِحَهُۥ لَتَنُوٓأُ بِٱلْعُصْبَةِ أُو۟لِى ٱلْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُۥ قَوْمُهُۥ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْفَرِحِينَ ﴿۷۶﴾

﴿قارون از قوم موسی بود﴾ نخعی و قتاده و غیر آنها نقل کرده‌اند: قارون فرزند یَصهُر فرزند قاهَث فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام است و موسی علیه السلام فرزند عمران فرزند قاهَث فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام. پس آن دو، پسرعموی یک‌دیگر

بودند. نقل است که قارون تورات را به صدایی خوش می‌خواند، از این جهت منوّر نامیده شد ولی پس از آن نفاق پیشه کرد چنان‌که سامری به نفاق گرایید ﴿**پس برآنان بغاوت کرد**﴾ یعنی: قارون در گردنکشی و تکبّر بر قوم خود از حدّ گذشت، از فرمان موسی علیه السلام سرپیچید و به خدای عزّوجلّ کافر شد ﴿**و ما به او از گنجها**﴾ گنج: مال ذخیره شده است ﴿**به‌اندازه‌ای بخشیدیم که کلیدهای او**﴾ یعنی: کلیدهای گنجهای اموال و صندوقهای قفل‌شدهٔ او ﴿**بر گروهی نیرومند سنگینی می‌کرد**﴾ یعنی: پشت مجموعه‌ای از مردان را خم می‌کرد؛ وقتی می‌خواستند آنها را حمل کنند. پس وقتی کلیدهای گنجهای اموال او این مقدار بود، تصوّر کنید که خودِ این گنجها چه مقدار و چه اندازه بود؟ مراد از «عُصْبَهْ» گروهی اند که بعضی پشتیبان بعضی دیگر بوده و همدیگر را یاری می‌کنند، گویی آنان ید واحده هستند. ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «کلیدهای گنجهای او را چهل مرد نیرومند حمل می‌کردند» ﴿**آن‌گاه که قومش به او گفتند: شادی نکن**﴾ یعنی: به سبب بسیاری مال دنیا؛ سرمستی، سبکسری، تکبّر و گردنکشی نکن ﴿**بی‌گمان خداوند شادی‌زدگان را دوست ندارد**﴾ یعنی: متکبّران مغرور و گردنکش و ناسپاسی را دوست ندارد که او را در برابر نعمت‌هایش شکر نمی‌گزارند و سپاس نمی‌گویند. پس فقط کسی به دنیا شادمان است که بدان قرار و آرام یابد امّا کسی که قلبش به سوی آخرت و رویکردش به سوی نعمت‌های پایدار آن است، به دنیا شادمان نمی‌شود زیرا می‌داند که به زودی دنیا را ترک خواهد کرد.

وَٱبْتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلْءَاخِرَةَ ۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا ۖ وَأَحْسِن كَمَآ أَحْسَنَ ٱللَّهُ إِلَيْكَ ۖ وَلَا تَبْغِ ٱلْفَسَادَ فِى ٱلْأَرْضِ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾

﴿و﴾ ای قارون ﴿در آنچه خداوند به تو داده است﴾ از توانگری و ثروت ﴿سرای آخرت را بجوی﴾ لذا این اموال را در آنچه که خدا ﷻ می‌پسندد، انفاق کن نه در تجاوز و گردنکشی و ستم ﴿و﴾ درعین‌حال ﴿بهره‌ات را از دنیا هم فراموش نکن﴾ یعنی: در بهره‌برداری از حلال و تکاپو در جهت کسب آن ــ مانند خوردن، آشامیدن، پوشیدن، مسکن و ازدواج ــ نیز تلاش متناسب آن را به‌خرج ده زیرا همان گونه که پروردگارت را بر تو حقّی است، نَفْست را نیز بر تو حقّی است پس حقّ هر صاحب حقّی را به او بده. ابن‌عمر ﷺ می‌گوید: «اِعْمَلْ لِدُنْياكَ كَأَنَّكَ تَعِيْشُ أَبَدا، وَ اِعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوْتُ غَدا ✽ برای دنیایت چنان کار کن که گویی به‌طور همیشه زنده هستی و برای آخرتت چنان کار کن که گویی فردا می‌میری».

﴿و نیکی کن﴾ با بندگان خدا ﷻ ﴿همچنان‌که خدا به تو نیکی کرده است﴾ با آنچه که از نعمتهای دنیا به تو ارزانی داشته است ﴿و در زمین فساد مجوی﴾ یعنی: در آن به معاصی خداوند ﷻ عمل نکن ﴿که خداوند فسادپیشگان﴾ در روی زمین ﴿را دوست نمی‌دارد﴾ بلکه آنان را دشمن می‌دارد و این سنّت و عادت وی است.

قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓۚ أَوَلَمۡ يَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَهۡلَكَ مِن قَبۡلِهِۦ مِنَ ٱلۡقُرُونِ مَنۡ هُوَ أَشَدُّ مِنۡهُ قُوَّةٗ وَأَكۡثَرُ جَمۡعٗاۚ وَلَا يُسۡـَٔلُ عَن ذُنُوبِهِمُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ ﴿۷۸﴾

﴿گفت﴾ قارون درپاسخ قومش ﴿همانا این﴾ مال و ثروت ﴿به‌خاطر علمی که نزد من است، به من داده شده‌است﴾ و آن علم، عبارت از آگاهی و شناخت وی از انواع تجارتها و سایر راه‌های مال‌اندوزی بود. به‌قولی: دانش وی، شناخت گنجها و دفینه‌ها بود. به‌قولی معنی این است: خداوند ﷻ این مال را به من داد زیرا

می‌دانست که من اهل فضل هستم و شایستهٔ این نعمتها می‌باشم پس خداوند ﷻ فضیلت من را ارج گذاشته و این‌همه مال را به من براساس شایستگی‌ام ارزانی کرد. ابن‌کثیر این قول را که قارون کیمیاگر بود و مس و روی را طلا و نقره می‌گردانید، ضعیف می‌پندارد. ﴿**آیا ندانست که خداوند پیش از او از قرنها**﴾ یعنی: از امّتهای گذشته ﴿**کسانی را که از او نیرومندتر و مال‌اندوزتر بودند، نابود کرده است؟**﴾ پس اگر مال یا نیرومندی، بر فضیلت کسی دلالت می‌کرد، هرگز خداوند ﷻ هلاکشان نمی‌کرد ﴿**و مجرمان از گناهانشان پرسیده نمی‌شوند**﴾ یعنی: فرشتگان در فردای قیامت مجرمان را جویا نمی‌شوند و از آنها پرس‌وجو نمی‌کنند، بدان‌جهت که مجرمان از سیمایشان شناخته می‌شوند چرا که با روی سیاه محشور می‌گردند.

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ فِي زِينَتِهِۦ ۖ قَالَ ٱلَّذِينَ يُرِيدُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا يَٰلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَآ أُوتِيَ قَٰرُونُ إِنَّهُۥ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾

﴿**پس بر قومش در زینت خویش بیرون شد**﴾ یعنی: قارون با تجمّل و آرایشی خیره‌کننده و نمایش و کوکبه‌ای آراسته و در موکبی پر زرق‌وبرق از خدم و حشم به میان قومش بیرون شد که هر کس آن صحنه را می‌دیدید، شگفت‌زده می‌شد، به‌طوری‌که ﴿**گفتند کسانی که خواهان زندگانی دنیا**﴾ و زینت آن ﴿**بودند، ای کاش ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده، داشتیم، به‌راستی او دارای بهره‌ای بزرگی**﴾ از دنیا ﴿**است**﴾ دربارهٔ گویندگان این سخن اختلاف‌نظر وجود دارد؛ به‌قولی: آنان از مؤمنان آن زمان و به‌قولی‌دیگر: از کفّار آن زمان بودند.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ ٱللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَ

عَمِلَ صَـٰلِحًا وَلَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلصَّـٰبِرُونَ ﴿٨٠﴾

﴿**و کسانی که دانش واقعی داده شده بودند گفتند**﴾ ایشان دانشمندان پرهیزکار بنی‌اسرائیل بودند که به آرزومندان دنیا گفتند: ﴿**وای بر شما! ثواب الهی بهتر است**﴾ یعنی: پاداش الهی در آخرت بهتر از آن چیزی است که شما هم‌اکنون آرزوی آن را می‌کنید ﴿**برای کسی که ایمان آوَرَد و عمل صالح انجام دهد**﴾ در ضمن آنچه که خداوند متعال به وی از مال ـ چه اندک و چه بسیار ـ بخشیده‌است ﴿**و جز صابران آن را فرانگیرند**﴾ یعنی: این سخنی که دانشمندان بنی‌اسرائیل گفتند، فقط در قلب کسی می‌نشیند و کسی را گرویده و به خود عامل می‌گرداند که بر طاعت خدا ﷻ شکیبا بوده و خود را از ارتکاب شهوات نگه می‌دارد.

لذا ای مؤمنان! به قصد و انگیزهٔ بسیاراندوزی، برتری طلبی و فسادافروزی در زمین، بهرهٔ زوال‌پذیر دنیای بی‌دوام را تمنّا نکنید. چنان‌که در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «خداوند ﷻ می‌فرماید: برای بندگان شایستهٔ خود آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده‌است، آماده کرده‌ام. آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر می‌خواهید این آیه را بخوانید: (پس نمی‌داند هیچ‌کسی که چه‌بسیار مایهٔ روشنی چشمها برایشان نهفته است که جزای کار و کردار پیشینشان است) [سجده / ۱۷]».

فَخَسَفْنَا بِهِۦ وَبِدَارِهِ ٱلْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُۥ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُۥ

مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُنتَصِرِينَ ﴿٨١﴾

﴿**آن‌گاه او را**﴾ یعنی: قارون را ﴿**با خانه‌اش به زمین فرو بردیم**﴾ به عنوان جزایی بر گردنکشی وی چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «در اثنایی که مردی از

امّتهای پیش از شما دو جامهٔ سبز گران قیمت پوشیده خرامان بیرون آمد و در میان آن دو جامه فخر و تبختر می‌کرد، خدای سبحان زمین را فرمان داد که او را در خود فرو برد پس او تا روز قیامت در حال فرورفتن در زمین می جنبد». ﴿**پس هیچ گروهی نداشت که او را دربرابر خداوند یاری رسانند**﴾ یعنی: قارون هیچ گروهی نداشت که از آنان یاری بجوید تا عذاب الهی را از وی دفع کنند ﴿**و خود**﴾ نیز ﴿**از نصرت یافتگان نبود**﴾ یعنی: خود هم قدرت نداشت تا به‌رغم داشتن آن‌همه سرمایه، خویشتن را از عذاب الهی نجات داده و از فرورفتن در زمین بازدارد.

وَأَصْبَحَ ٱلَّذِينَ تَمَنَّوْاْ مَكَانَهُۥ بِٱلْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ ٱللَّهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَيَقْدِرُ لَوْلَآ أَن مَّنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٨٢﴾

﴿**و همان کسانی که دیروز منزلت او را آرزو می‌کردند**﴾ یعنی: به آرزوی رسیدن به مقام و جایگاه قارون بودند ﴿**صبح می‌گفتند: وای، مثل این‌که خداوند روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده و تنگ می‌گرداند**﴾ یعنی: آنان پشیمان از آنچه قبلاً آرزو می‌کردند گفتند: اینک برای ما حقیقتی آشکار شد که تا هم‌اکنون از دیدهٔ ما پنهان بود، آن حقیقت این است که: کار به‌دست خدا ﷻ است، بر هر کس بخواهد، دایرهٔ مال‌وثروت را گشاده می‌گرداند و بر هر کس بخواهد آن را تنگ می‌گرداند و این همه برای آزمایش و ابتلای بندگان است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّ اللّٰهَ قَسَّمَ بَيْنَكُمْ أَخْلاَقَكُمْ كَمَا قَسَّمَ أَرْزَاقَكُمْ، وَ إِنَّ اللّٰهَ يُعْطِي الْمَالَ مَنْ يُحِبُّ وَ مَنْ لاَ يُحِبُّ وَ لاَ يُعْطِي الْإِيمَانَ إِلاَّ مَنْ يُحِبُّ» خدای عزّوجلّ اخلاق شما را در میان شما تقسیم کرده‌است چنان‌که ارزاق شما را تقسیم

کرده‌است و بی‌گمان خداوند مال را به کسانی که دوستشان می‌دارد و دوستشان نمی‌دارد می‌دهد امّا ایمان را جز به کسانی که دوستشان می‌دارد نمی‌دهد».

آن‌گاه کسانی که در آرزوی مال قارون به خطای خویش پی برده بودند در ادامه گفتند: **﴿و اگر خداوند بر ما منّت ننهاده بود﴾** با رحمت خویش و ما را پناه نداده بود از سرکشی، سرمستی و ستمگری‌ای که قارون بر آن بود و اگر چنان بود که به سبب آن آرزوی خام و بی‌مورد، ما را فرو می‌گرفت **﴿ما را نیز فرو می‌برد﴾** چنان‌که قارون را در زمین فرو برد **﴿وای، گویی کافران رستگار نمی‌شوند﴾** به هیچ خواسته‌ای از خواسته‌های خود.

تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ۚ وَٱلْعَـٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۸۳﴾

سپس خدای عزّوجلّ سنّتی از سنّت‌های خویش را به ما تعلیم داده می‌فرماید: **﴿آن سرای آخرت را﴾** یعنی: عزّت و مقام و بهره‌های بهشت را. اشاره به‌سوی سرای جاویدان بهشت با لفظ «تِلْكَ»، به‌قصد بزرگداشت و تجلیل شأن و جایگاه آن در مقابل تحقیر بهره هایی است که قارون و امثال وی از دنیا داده شده‌اند. آری! این بهشت جاودانی که شما اوصاف آن را شنیده‌اید **﴿برای کسانی مقرّر می‌کنیم که در روی زمین خواستار برتری و فساد نیستند﴾** یعنی: کسانی که نمی‌خواهند بر مؤمنان برتری‌جویی، تکبّر و ستم ورزند و در زمین فساد کنند با ارتکاب معاصی خدای سبحان.

علما گفته‌اند: حرمت فساد ــ هر فساد و تبهکاری‌ای که باشد ــ امری آشکار است و چیزی از آن جایز نیست ولی برتری‌جویی ممنوعی دارد و مجازی؛ ممنوع آن این است که به شیوهٔ تکبّر و دیده‌درایی و تطاول بر مردم باشد امّا مجاز آن این

است که در امر حق و در طلب ریاست و پیشوایی دینی برمردم باشد، نه آن که به لباس خوب، سواری خوب و منزل خوب بر دیگران برتری جویی شود. ولی کسی که به خاطر عشق به زیبایی، این چیزها را دوست دارد، بر او باکی نیست چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «کسی که در قلبش هموزن ذرّه‌ای از کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود. مردی گفت: یا رسول‌الله! شخصی دوست دارد که جامه و کفش وی خوب و قشنگ باشد، آیا این از کبر و برتری‌جویی است؟ **فرمودند: نه! این از کبر نیست**، خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، کبر عبارت است از: سرکشی علیه حق و کوچک شمردن مردم». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا به من وحی شده‌است که: فروتنی اختیار کنید تا کسی بر کسی فخر نورزد و کسی بر کسی برنشورد».

مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَاۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجۡزَى ٱلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٨٤﴾

﴿هر کس نیکی به میان آورد﴾ در روز قیامت **﴿برای او بهتر از آن است﴾** یعنی: برایش پاداشی بهتر از آن است که خداوند ﷻ از ده‌برابر تا هفتصدبرابرآن به وی می‌دهد **﴿و هرکس بدی به میان آورد، کسانی که مرتکب بدیها شده‌اند، جز سزای آنچه کرده‌اند، نمی‌یابند﴾** بی آن‌که بر عذابشان افزوده شود. گاهی هم خداوند متعال عفو کرده و به رحمت و فضل خویش از گنهکاران در می‌گذرد و آنان را می‌آمرزد.

إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖۚ قُل رَّبِّيٓ أَعۡلَمُ مَن جَآءَ بِٱلۡهُدَىٰ وَمَنۡ هُوَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴿٨٥﴾

﴿درحقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد﴾ یعنی: خدایی که قرآن را بر تو نازل کرد و عمل‌کردن به احکام آن را بر تو فرض گردانید **﴿یقیناً تو را به‌سوی معاد﴾** یعنی: به‌سوی بازگشتگاه مکّه **﴿باز می‌گرداند﴾** فاتح و ظفرمند و پیروز.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که چون رسول خدا ﷺ از غار ثور بیرون آمده و راه هجرت به‌سوی مدینه را در پیش گرفتند و به جُحفه رسیدند، اشتیاق مکّه در جانشان شعله کشید. آن‌گاه خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

به‌راستی که حق تعالی به این وعدهٔ خود به پیامبرش، وفا کرد و آن حضرت ﷺ را بعد از مدّت هشت سال درحالی به مکّه بازگردانید که ایشان را عزّتمند، لشکریان خویش را پیروز و دین اسلام را غالب گردانیده بود. ولی مجاهد در تفسیر (لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ) می‌گوید: «خداوند ﷻ بازگردانندهٔ تو به‌سوی روز قیامت است».

﴿بگو: پروردگارم بهتر می‌داند چه کسی هدایت پیش آورده﴾ که آن کس من هستم **﴿و چه کسی در گمراهی آشکاری است﴾** که آنان شما مشرکان هستید. پس به زودی خواهید دانست که سرانجام نیک از آن چه کسی خواهد بود. و این پاسخی است به کفّار مکّه آن‌گاه که به رسول خدا ﷺ گفتند: تو در گمراهی قرار داری.

وَمَا كُنتَ تَرْجُوٓاْ أَن يُلْقَىٰٓ إِلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ۖ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَـٰفِرِينَ ﴿٨٦﴾

﴿و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود﴾ یعنی: قبل از آن‌که خداوند ﷻ به نبوّت و رسالت برگزیند، تو امید و انتظار آن را نداشتی که به‌سوی بندگان به رسالت برانگیخته شوی و بر تو قرآن نازل شود **﴿بلکه این رحمتی از جانب پروردگارت بود﴾** یعنی: لیکن فرودآوردن قرآن بر تو، رحمت و فضلی از سوی

پروردگارت بود، نه به‌خاطر عملت و نه به‌خاطر استحقاقی که داشتی بدین جهت، خداوند متعال پیامبرش را به پنج دستور ذیل مکلّف گردانید:
۱ ـ ﴿**پس هرگز پشتیبان کافران مباش**﴾ یعنی: مبادا با مجامله، برقرارکردن پیوند دوستی و مداراکردن با آنان ـ به حساب تبلیغ دعوت و اعلام قاطعانهٔ آن ـ کمک آنان باشی بلکه کافران را طرد کن و صراحتاً با آنان به مخالفت برخیز.

وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ ۖ وَٱدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ ۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾

۲ ـ ﴿**و البتّه نباید تو را از آیات الهی**﴾ یعنی: از عمل به قرآن ﴿**پس از آن‌که بر تو نازل شده‌است، بازدارند**﴾ و نباید سخنان دروغ و آزارهای کافران، مانع تلاوت کتاب خدا ﷻ و عمل به آن از سوی تو شود.
۳ ـ ﴿**و به‌سوی پروردگارت دعوت کن**﴾ یعنی: مردم را به‌سوی خداوند ﷻ، یگانگی وی، عمل به فرایض و پرهیز از معاصی فراخوان.
۴ ـ ﴿**و زنهار! از مشرکان مباش**﴾ در عمل، یا در اعتقاد. این دستور کنایه‌گویی به دیگران ـ بجز پیامبر ﷺ است ـ همچنین این خطاب:

وَلَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ ۘ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ كُلُّ شَىْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُۥ ۚ لَهُ ٱلْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

۵ ـ ﴿**و با خدا معبود دیگری را نخوان، خدایی جز او نیست**﴾ یعنی: فقط حق تعالی خدای یگانه‌ای است که بر همه‌چیز تواناست و غیروی نه می‌توانند به تو زیانی

برسانند و نه منفعتی. مراد از این دو خطاب اخیر ــ چنان‌که گفتیم ــ مخاطبان دیگر جز پیامبر ﷺ هستند **﴿همه‌چیز﴾** هر چه که باشد **﴿هلاک شونده است، جز وجه او﴾** یعنی: جز ذات او پس این فقط حق تعالی است که زندهٔ پاینده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «راست‌ترین سخنی را که لبید شاعر گفته این سخن است: اَلاٰ کُلُّ شَیْءٍ مٰا خَلاَ اللّٰهَ بٰاطِلٌ ✿ آگاه باشید که همه‌چیز جز خداوند، فانی و نابود است».

﴿حکم ازآنِ اوست﴾ یعنی: فقط فرمان و قضای حق تعالی است که نافذ است، به هر چه بخواهد حکم می‌کند و فرمان می‌راند **﴿و به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید﴾** در هنگام رستاخیز و حشر و نشر، نه به‌سوی غیر وی تا نیکوکار را در قبال نیکوکاریش و بدکار را دربرابر بدکاری‌اش جزا دهد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ عنکبوت

مکّی است و دارای شصت‌ونُه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «عنکبوت» نامیده شد که خداوند ﷻ بت‌پرستان را در آن به عنکبوتی تشبیه کرده است که برای خود خانهٔ سست و بی‌بنیاد بنا می‌کنند.

محور اساسی سورهٔ عنکبوت، بیان تکالیف ایمان راستین است و داستانهای نوح، ابراهیم، لوط و شعیب ﷺ نیز در همین سیاق مطرح می‌شود. و همان طوری که سورهٔ بقره با «الٓمٓ» آغاز شده است و در مقدّمهٔ آن از متّقیان، کافران و منافقان بحث می‌شود، سورهٔ عنکبوت نیز با «الٓمٓ» آغاز شده و از مؤمنان، کافران و منافقان سخن می‌گوید؛ گویی این سوره تفصیل مقدّمهٔ سوره «بقره» است.

الٓمٓ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿الف، لآم، میم﴾ و سخن دربارهٔ حروف مقطّعه، در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت.

أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾

﴿آیا مردم پنداشته‌اند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند﴾ در اموال و جانهایشان؟ نه! قضیه چنان‌که آنان پنداشته‌اند نیست بلکه لابدّ آنان را به وسیلهٔ جهاد، یا فقر، یا آفت و زیان جانی، یا غیراین از انواع مصایب می‌آزماییم تا انسان وارسته و مخلص از انسان منافق و انسان صادق از انسان کاذب متمایز گردد بنابراین، ایمان فقط کلمه‌ای نیست که به زبان گفته شود بلکه حقیقتی است دارای تکالیف، امانتی است همراه با دشواری‌ها و مسئولیّت‌ها و جهادی است که به صبر و تحمّل فراوان نیاز دارد و برای کسی سزاوار نیست که خلاف این بپندارد. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیا هستند، سپس صالحان و سپس بهترین‌ها به‌حسب مراتبشان لذا انسان بر حسب دین خویش مورد آزمایش قرار می‌گیرد پس اگر در دینش صلابتی بود، در ابتلایش افزوده می‌شود».

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** از ابن‌ابی‌حاتم نقل می‌کند: این آیه دربارهٔ جمعی نازل شد که در مکّه بودند و اسلام آورده بودند امّا یاران محمّد ﷺ در مدینه به آنان نوشتند که اسلامشان پذیرفته نمی‌شود تا هجرت نکنند پس ایشان راه هجرت به‌سوی مدینه را در پیش گرفتند ولی مشرکان ایشان را از راه بازگردانیدند.

امّا ابن‌سعد روایت کرده‌است که این آیه دربارهٔ عمّاربن‌یاسر رضي الله عنه نازل شد زیرا او در راه خدا ﷻ مورد شکنجه قرار می‌گرفت.

وَلَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۖ فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٣﴾

﴿**و به‌یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند**﴾ نیز ﴿**آزمودیم**﴾ یعنی: این سنّت ما در میان بندگان ماست لذا ما مؤمنان این امّت را نیز می‌آزماییم چنان‌که امّتهای پیش از آنان را مورد آزمایش قراردادیم و از آنان کسانی بودند که ارّه بر فرق سرشان نهاده می‌شد و از میان دو نیم می‌شدند امّا از دین خویش بر نمی‌گشتند چنان‌که قرآن کریم در داستانهای انبیا علیهم‌السلام و آزمایشهایی که ایشان و پیروانشان شدند، این حقیقت را بیان کرده است ﴿**البتّه خداوند آنان را که راست گفته‌اند**﴾ در این سخنشان که: ایمان آورده‌ایم ﴿**معلوم می‌دارد و دروغگویان**﴾ مدّعی ایمان را ﴿**نیز معلوم می‌دارد**﴾ و به وسیلهٔ امتحان میان آنها تمییز ایجاد می‌کند.

مراد از (إلاّ لِنَعْلَمَ) یعنی «معلوم داشتن» از سوی حق تعالی، متمایز کردن راستگویان و دروغگویان در عرصهٔ عینیّت است، نه به‌دست آوردن معلومات جدید چرا که خداوند جلّ جلاله آنچه را که در گذشته بوده و آنچه را که در آینده خواهد بود و آنچه را که وجود ندارد و اگر قرار باشد که به عرصهٔ وجود آید چگونه به وجود خواهد آمد، همه را می‌داند. و این امری اجماعی است که در میان ائمهٔ اهل سنّت مورد اتّفاق است.

بنابراین، حق تعالی می‌خواهد تا به وسیلهٔ آزمایش، آنچه را که در علم وی آشکار و از علم بشر غایب است، در عالم واقع نیز نمایان سازد تا مردم را در برابر عملشان ــ و نه فقط به مجرّد علم خویش ــ مورد محاسبه قرار دهد و این آزمایش اگر از یک جهت فضلی از جانب حق تعالی است، از جهتی دیگر نمایانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربیت و ویرایشی برای نهاد آنان است. ازاین‌روی ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنه و غیر وی از مفسّران سلف، در تفسیر این فرمودهٔ خداوند متعال: (إلاّ لِنَعْلَمَ) و نظایر آن گفته‌اند: این جمله و نظایر آن در قرآن کریم به این معنی است: (مگر برای این که ببینیم). زیرا رؤیت به موجود تعلّق می‌گیرد در حالی که علم از رؤیت عام‌تر بوده به موجود و معدوم هردو تعلّق می‌گیرد.

أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَسْبِقُونَا ۚ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

﴿**آیا کسانی که مرتکب بدیها می‌شوند**﴾ و از ارتکاب معصیت و نافرمانی خداوند ﷻ باکی ندارند؛ ﴿**می‌پندارند که بر ما پیشی می‌گیرند**﴾ یعنی: از نزد ما می‌گریزند و ما را ـ قبل از آن‌که آنان را دربرابر اعمالشان موردمؤاخذه قرار دهیم ـ عاجز می‌گردانند؟ ﴿**چه بد داوری می‌کنند**﴾ یعنی: چه بد است این اندیشه و پندار آنها که از حیطهٔ قدرت ما می‌توانند بیرون روند! نه، هرگز! مجازات ما خواه‌ناخواه به‌سراغ آنان می‌آید.

ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: مراد الهی از مرتکبان بدی‌ها در این آیه؛ ولیدبن مغیره، ابوجهل، أسود، عاصی‌بن‌هشام، شیبه، عقبه، ولیدبن‌عقبه، عقبه‌بن‌ابی‌معیط، حنظله بن وائل و همانندانشان از سردمداران قریش‌اند ولی آیهٔ کریمه عامّ است و هر کسی را که به این وصف باشد ـ اعم از مسلمان و کافر ـ در بر می‌گیرد.

مَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ ٱللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ لَأَتٍ ۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٥﴾

﴿**کسی که به لقای خدا امید دارد**﴾ باید بداند که ﴿**اجل مقرّر الهی فرارسنده است**﴾ یعنی: میعاد معیّن برای روز رستاخیز و پاداش و جزا خواه‌ناخواه آمدنی است پس باید برای این روز عمل کند تا با عمل صالح به ملاقات حق تعالی شرفیاب شود ﴿**و او شنواست**﴾ سخنان بندگانش را ﴿**داناست**﴾ به آنچه که پنهان و

آشکار می‌کنند لذا هرگز چیزی از اعمال شایستهٔ آنان را ضایع نمی‌گرداند.

وَمَن جَـٰهَدَ فَإِنَّمَا يُجَـٰهِدُ لِنَفْسِهِۦٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِىٌّ عَنِ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٦﴾

﴿و هر کس جهاد کند، جز این نیست که فقط برای خودش جهاد می‌کند﴾ یعنی: کسی که با کفّار جهاد کند، یا با نفس خود جهاد کند؛ از راه صبر و پایداری بر طاعات و علیه شیطان جهاد کند؛ با دفع‌کردن وسوسه‌های وی پس بی‌گمان به‌سود خودش جهاد کرده است، یعنی پاداش جهاد وی به خودش تعلّق می‌گیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان برنمی‌گردد ﴿بی‌گمان خداوند از عالمیان بی‌نیاز است﴾ پس به طاعات و عباداتشان هیچ نیازی ندارد، همان طوری که گناهان و نافرمانی‌هایشان نیز هیچ زیانی به او وارد نمی‌سازد. از این روی، نفع و ضرر طاعات و معاصی، به خود انسان برمی‌گردد و برنامهٔ خدا ﷻ چیزی جز رشد و کمال این انسان نیست.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ ٱلَّذِى كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

﴿و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، قطعاً گناهانشان را از آنان می‌زداییم﴾ لَنُكَفِّرَنَّ: به‌سبب آن کارهای شایسته‌ای که انجام داده‌اند، گناهان را از آنان با مغفرت می‌پوشانیم و از آنان آثار متعلّق به گناه؛ مانند خشم و عذاب را دور می‌کنیم ﴿و به آنان نیکوترین آنچه را که می‌کردند، پاداش می‌دهیم﴾ یعنی:

پاداششان را به حسب نیکوترین اعمالشان در اسلام مقرّر می‌داریم. به قولی معنی این است: به آنان بیشتر و بهتر از آنچه که عمل کرده‌اند پاداش می‌دهیم چنان‌که می‌فرماید: (هر کس نیکی‌ای پیش آورد، برای او ده برابر همانند آن پاداش است) [انعام / ۱۶۰].

وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حُسْنًا ۖ وَإِن جَـٰهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَآ ۚ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

﴿**و به انسان سفارش کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند**﴾ و با آنان رفتاری نیکو که آن را می‌پسندند و دلها و خاطرهایشان به آن خوش می‌شود، در پیش گیرد و این میسّر نیست جز با نیکی‌کردن به آنها و رعایت عواطف آنها زیرا پدر و مادر سبب وجود انسانند و نهایت نیکی را به فرزندانشان کرده‌اند پس شایستهٔ چنین رفتاری هستند. «وصیّت ✿ سفارش» در آیهٔ کریمه به معنی «امر» است، یعنی: به انسان امر کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند. ﴿**و اگر آنها با تو درکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری، با من شریک گردانی پس، از آن دو اطاعت نکن**﴾ یعنی: اگر پدر و مادرت از تو خواستند و الزامت کردند بر این که با من معبودی را شریک گردانی که به خدا بودن آن علمی نداری پس از این خواستهٔ آنان اطاعت نکن زیرا هیچ طاعتی از مخلوق در نافرمانی خالق پذیرفته نیست. فرمان‌دادن آنها به سایر معاصی و نافرمانی‌های خدای سبحان نیز، به درخواست شرک از سوی آنها ملحق می‌شود. بنابراین، نباید پدر و مادر در معصیت خدای سبحان مورد هیچ اطاعتی قرار‌بگیرند لذا اگر پدر و مادر تو را به آنچه که حرام است فرمان می‌دهند، از آنها فرمان نبر بلکه فقط از خدا ﷻ فرمان ببر امّا این فرمان‌دادن آنها به معصیت، نباید تو را از نیک‌رفتاری با آنها بازدارد. چنان‌که

رسول خدا ﷺ چنین توصیه کرده‌اند. ﴿**بازگشت شما به‌سوی من است آن‌گاه به حقیقت آنچه می‌کردید، آگاهتان می‌سازم**﴾ یعنی: شما را از اعمال شایسته و ناشایست‌تان آگاه می‌کنم و هریک را به آنچه که سزاوار آن است، جزا می‌دهم.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه این است که خدا تو را به نیکی با والدین فرمان داده‌است؟ به‌خدا سوگند که نه غذایی می‌خورم و نه نوشابه‌ای می‌نوشم تا بمیرم یا کافر شوی! سپس یک شبانه‌روز هیچ چیز نخورد و نیاشامید و نه از آفتاب به سایه رفت آن‌گاه در شب و روز بعد نیز چنین کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بی‌رمق شد. در این هنگام، سعد به‌نزد وی آمد و گفت: مادرجان! اگر تو صد جان داشته‌باشی و آن جانها یکایک از تنت بیرون روند، من کسی نیستم که دینم را فروگذارم، حال اگر می‌خواهی بخور و اگر می‌خواهی نخور. پس چون مادر سعد از کفر وی مأیوس شد، اعتصاب غذای خویش را شکست و خوردونوش را ازسر گرفت. سعد می‌گوید: این آیه دربارهٔ من نازل شد».

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُدۡخِلَنَّهُمۡ فِي ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٩﴾

﴿**و کسانی‌که ایمان آورده و کارهای صالح کرده‌اند، البتّه آنان را در زمرهٔ صالحان درمی‌آوریم**﴾ یعنی: در زمرهٔ کسانی که در صلاح و شایستگی راسخ‌قدم گردیده‌اند.

باید دانست که صلاح از برازنده‌ترین صفات مؤمنان است و محلّ آرزوی پیامبران علیهم السلام بوده است.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ

ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِ وَلَئِن جَآءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا
مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٠﴾

﴿**و از میان مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا ایمان آورده‌ایم پس چون در خداوند آزار بینند**﴾ یعنی: چون در راه خداوند ﷻ و به‌خاطر دین وی آزار بینند چنان‌که اهل کفر با اهل ایمان و اهل معاصی با اهل طاعات چنین روشی درپیش گرفته و به‌خاطر ایمان به خدا ﷻ و عمل به اوامرش، مؤمنان و مطیعان را مورد آزار و اذیّت قرار می‌دهند. آری! چون در راه خداوند ﷻ آزار ببینند، در این هنگام ﴿**فتنهٔ مردم را**﴾ یعنی: آزار و اذیّتی را که مردم بر آنان وارد می‌سازند تا آنها را از دینشان برگردانند ﴿**مانند عذاب خدا قرار می‌دهند**﴾ یعنی: از دیدن آزار و اذیّت از سوی آنان بیقراری کرده، بر آن شکیبایی نمی‌ورزند و آن را در بزرگی و شدّت خود مانند عذاب الهی می‌پندارند و از آزاردهندگان چنان اطاعت می‌کنند که از خدا ﷻ اطاعت می‌کنند. به‌قولی: مراد از اینان، منافقانند که چون در راه خدا ﷻ موردآزار قرار بگیرند، از دین حق بازگشته و کافر می‌شوند. پس شایستهٔ شأن مؤمن این است که بر آزار و اذیّت در راه خدا ﷻ صبر و پایداری نموده و به‌خاطر این آزارواذیّتها از حق برنگشته و در نیمهٔ راه سقوط نکند بلکه رویاروی این موانع بایستد و آنها را پشت‌سر بگذارد. البتّه اگر تحت فشار کفّار قرار داشت، این پایداری و ثبات وی مانع از آن نیست که ظاهراً بر سبیل تقیّه، با کفّار موافقت نماید در حالی که قلبش بر ایمان مطمئنّ است.

﴿**و اگر از جانب پروردگارت پیروزی‌ای رسد**﴾ به مؤمنان و غلبه و غنیمتی یابند؛ ﴿**می‌گویند**﴾ آن سقوط کنندگان در نیمه راه ﴿**ما با شما بودیم**﴾ یعنی: در دین شما بوده و با شما علیه دشمنان یار و همکار بودیم. پس خدای عزّوجلّ آنان را تکذیب کرده و می‌فرماید: ﴿**آیا خدا به آنچه در دلهای جهانیان است**﴾ از خیر و شرّ

﴿داناتر نیست؟﴾ پس چگونه این ادّعای دروغین را به میان می‌آورند؟
این آیه ناظر بر گروهی است که در ایمانشان ضعف بود، به‌طوری‌که چون از کفّار آزار می‌دیدند، با آنان همراهی و موافقت می‌کردند و چون قوّت اسلام نمایان می‌شد و خدای عزّوجلّ مؤمنان را در موضعی از مواضع و در سنگری از سنگرها نصرت می‌داد، می‌گفتند: ما با شما همراه بودیم.

وَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ ﴿١١﴾

﴿و قطعاً خدا مؤمنان را معلوم می‌دارد و یقیناً منافقان را نیز معلوم می‌دارد﴾ یعنی: خداوند ﷻ دو گروه مؤمن و منافق را به وسیلهٔ آزمایش در سختی‌ها از یک‌دیگر جدا و متمایز گردانیده و اخلاص مخلصان و نفاق منافقان را آشکار می‌گرداند پس مخلص کسی است که از آزارهایی که می‌بیند، متزلزل نمی‌شود و در راه خدا چنان‌که باید صبر و ثبات می‌ورزد و منافق کسی است که به چپ و راست متمایل می‌شود پس اگر به او از جانب کافران آزاری رسید، با آنان موافقت و همراهی و تبعیّت کرده و به خدای عزّوجلّ کافر می‌شود و اگر پرچم اسلام و قوّت آن بر فراز شده خورشید پیروزی آن بدرخشد و نشانه‌های فتح و نصرت نمایان گردد، به‌سوی اسلام بازمی‌گردد و می‌پندارد که از مسلمانان است.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّبِعُوا۟ سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَٰيَٰكُمْ وَمَا هُم بِحَٰمِلِينَ مِنْ خَطَٰيَٰهُم مِّن شَىْءٍ ۖ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿١٢﴾

﴿و کافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید﴾ رهرو راه و روش ما باشید، به دین ما درآیید و از دین خویش باز گردید ﴿و ما گناهانتان را به گردن

می‌گیریم﴾ یعنی: اگر پیروی از راه ما گناهی باشد که شما به‌سبب آن در هنگامهٔ رستاخیز ـ چنان‌که می‌گویید ـ موردمؤاخذه قرار می‌گیرید پس ما گناهانتان را به‌گردن می‌گیریم تا این ما باشیم که به آن موردمؤاخذه و بازپرسی قرار می‌گیریم نه شما.

با تأسّف که جملهٔ: «تو این کار را بکن و گناهت به‌گردن من!» - خصوصاً میان عوام مردم در جوامع اسلامی بسیار رواج و رونق یافته است.

پس خدای عزّوجلّ در تکذیب آنان می‌فرماید: **﴿و چیزی از گناهانشان را بردارنده نیستند﴾** یعنی: آنها هیچ چیز از گناهانی را که به برداشتن آن متعهّد شده‌اند، بردارنده نیستند **﴿قطعاً آنان دروغگویند﴾** دراین سخن خویش که: «ما گناهانتان را به‌گردن می‌گیریم» زیرا هیچ‌کس گناه دیگری را به‌گردن نمی‌گیرد.

مجاهد در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: آیهٔ کریمه دربارهٔ کفّار قریش نازل شد.

وَلَيَحۡمِلُنَّ أَثۡقَالَهُمۡ وَأَثۡقَالٗا مَّعَ أَثۡقَالِهِمۡۖ وَلَيُسۡـَٔلُنَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَمَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ﴿١٣﴾

﴿و قطعاً برمی‌دارند﴾ این گروه دعوتگر به سوی کفر **﴿بارهای سنگین خود را﴾** یعنی: گناهانی را که خود مرتکب شده‌اند **﴿و بارهای دیگری را با بارهای خود﴾** یعنی: بی آن‌که از گناهان خود مرتکبان گناه چیزی کم شود، گناهان دیگری را با گناهان خود نیز برمی‌دارند. و آن، گناهان کسانی است که آنهارا گمراه کرده و از هدایت به‌سوی ضلالت به در برده‌اند **﴿و به‌راستی روز قیامت از آنچه افترا می‌بستند﴾** یعنی: از دروغهایی که در دنیا به‌میان می‌آوردند؛ **﴿مورد پرسش قرار می‌گیرند﴾** همراه با سرکوب و سرزنش. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس به‌سوی هدایت فراخواند، برایش از مزد و پاداش همانند مزدهای کسانی

است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن‌که از پاداشهای خودشان چیزی کاسته شود. و هر کس به سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر او از گناه همانند گناهان کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن‌که چیزی از گناهان خود آنان کاسته شود».

اینک مثالی عینی از رویارویی کفر و ایمان ارائه می‌شود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ ٱلطُّوفَانُ وَهُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿١٤﴾

﴿و به‌راستی نوح را به‌سوی قومش فرستادیم پس در میان آنها هزار سال منهای پنجاه سال درنگ کرد﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «نوح چهل سال داشت که به رسالت مبعوث شد، نهصد و پنجاه سال هم به دعوت الی‌الله در میان قومش مصروف بود و بعد از طوفان نیز شصت سال زندگی کرد تا نسل بشر بار دیگر رو به فزونی نهاد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «اوّلین نبیّی که فرستاده شد، نوح علیه السلام بود».

صاحب تفسیر «فی‌ظلال‌القرآن» می‌گوید: «هم‌اکنون داشتن چنین عمر طولانی‌ای غیرطبیعی به نظر می‌رسد ولی ما این خبر را از صادق‌ترین منبع در عرصهٔ هستی دریافت می‌کنیم، که این خود برهان روشن درستی آن است امّا اگر بخواهیم آن را تفسیر کنیم، نیز می‌توانیم بگوییم: در آنَ زمان تعداد بشر اندک و محدود بوده‌اند پس بعید نیست که خدای سبحان به‌جای کثرت تعداد، به این نسل‌ها طول عمر بیشتری عنایت کرده باشد؛ برای این که زمین آبادان شود و حیات امتداد پیدا کند و چون نسل بشر روبه فزونی نهاد و زمین آبادان شد، دیگر سببی برای طولانی‌ساختن عمرها باقی نماند. این سنّت که گفتیم؛ در عمر بسیاری دیگر

از جانداران نیز قابل ملاحظه است و به هر مقدار که تعداد کم شود، عمر طولانی می‌شود چنان‌که می‌بینیم کرکس‌ها بعضاً تا صدها سال عمر می‌کنند در حالی که یک مگس بیش از دو هفته عمر نمی‌کند».

این آیه پایدار سازندهٔ پیامبر ﷺ در راه دعوت است، گویی خطاب به ایشان گفته می‌شود: نوح علیه‌السلام نهصدوپنجاه سال قومش را به‌سوی حق فراخواند و از آنان جز تعدادی اندک ایمان نیاوردند پس ای محمّد ﷺ! تو سزاوارتر به آن هستی که بر این راه صبر و ثبات ورزی زیرا اندک مدّتی است که در میان قوم خویش مانده‌ای و در همین اندک زمان، شمار امّت و پیروانت بسیار بیشتر از شمار پیروان نوح علیه‌السلام است.

﴿**پس طوفان آنان را فروگرفت**﴾ بعد از تمام‌شدن مدّت مذکور. طوفان: چیزی است که باکثرت و غلبه بر چیز دیگری احاطه کند، اعمّ از سیل تاریکی، یا تندباد. امّا دراینجا مراد از آن، سیل فراگیری است که هم از آسمان برآنان نازل شد و هم از زمین برجوشید تا همگی را غرق کرد ﴿**درحالی‌که ستمکار بودند**﴾ یعنی: با کفر خویش ادامه‌دهندهٔ ستم بودند و اندرزهای نوح علیه‌السلام در آنان هیچ سود و اثری نبخشید، با آن‌که نوح علیه‌السلام در تمام طول این مدّت آنان را پندواندرز و هشدار می‌داد.

فَأَنجَيْنَـٰهُ وَأَصْحَـٰبَ ٱلسَّفِينَةِ وَجَعَلْنَـٰهَآ ءَايَةً لِّلْعَـٰلَمِينَ ﴿١٥﴾

﴿**پس او وکشتی‌نشینان را نجات دادیم**﴾ یعنی: نوح و همراهانش در کشتی را که شامل فرزندان و پیروانش بودند، نجات دادیم. دربارهٔ شمار ایشان ــ بر چند قول ــ اختلاف نظر وجود دارد ﴿**و آن را**﴾ یعنی: کشتی را ﴿**آیتی برای عالمیان گردانیدیم**﴾ یعنی: عبرتی بزرگ برای آنان گردانیدیم زیرا این کشتی مدّتی مدید بر کوه «جودی» باقی بود. به‌قولی معنی این است: آن واقعهٔ بلا را، یا آن نجات را،

یا مجازات غرق‌شدن را، مایهٔ عبرتی برای جهانیان گردانیدیم.

شایان ذکر است؛ بسیاری از نشانه‌ها در عصر ما حاکی از آن است که کشتی نوح تاکنون نیز در منطقه‌ای از کوه‌های «آرارات» باقی است و ماهواره‌ها توانسته‌اند از محلّ آن عکس‌برداری کنند. قبل از آن نیز برخی از ساکنان ارمنستان توانستند به خود کشتی برسند. چنان‌که شیخ سعید حوّی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «من در زندان بودم که این خبر را از رادیوی اسرائیل شنیدم و شرایط برایم فراهم نبود که تاریخ شنیدن این خبر را ثبت کنم».

وَإِبْرَٰهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

﴿**و ابراهیم را**﴾ یعنی: یاد کن ابراهیم علیه السلام را ﴿**آن‌گاه که به قومش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا کنید**﴾ یعنی: خداوند جل جلاله را به پرستش یگانه و مخصوص قراردهید و از این که چیزی را با او شریک گردانید، پروا دارید ﴿**این برای شما بهتر است**﴾ یعنی: پرستش خدا جل جلاله و پرواداشتن از وی برای شما از شرک بهتر است. و هرچند در شرک هیچ خیری نیست ولی حق تعالی آنان را برحسب اعتقادشان مورد خطاب قرار داد و فرمود: «این برای شما بهتر است» ﴿**اگر می‌دانید**﴾ چیزی از علم را. یا می‌دانید به چنان دانستنی که به‌وسیلهٔ آن میان خیر و شرّ تمییز دهید.

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْثَـٰنًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَٱبْتَغُوا۟ عِندَ ٱللَّهِ

ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓۖ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴿١٧﴾

ابراهیم علیه السلام خطاب به قومش افزود: ﴿**جز این نیست که شما به‌جای خداوند اوثانی را می‌پرستید**﴾ که نه سودی می‌بخشند و نه زیانی می‌رسانند، نه می‌شنوند و نه می‌بینند. اوثان: عبارت از بتان است. به‌قولی: صنم، بتی است که از طلا یا نقره یا سرب ساخته می‌شود و وَثَنْ: بتی است که از گچ یا سنگ ساخته می‌شود ﴿**و بهتانی برمی‌سازید**﴾ یعنی: جز این نیست که شما بتانی را می‌پرستید که آنها را خود برمی‌سازید پس در این سخن خویش که اینها خدایانی قابل‌پرستش هستند، دروغ گویید ﴿**بی‌گمان کسانی را که به‌جای خداوند می‌پرستید، برای شما مالک روزی‌ای نیستند**﴾ یعنی: قادر نیستند بر این که چیزی از روزی را به شما ببخشند ﴿**پس روزی را نزد خداوند بجویید**﴾ یعنی: طلب و تمایل خویش در ارزاق را فقط نزد خدای عزّوجلّ مطرح کنید زیرا فقط اوست که رزق همه نزد او می‌باشد پس، از فضلش از او درخواست کنید و فقط او را به یگانگی بخوانید ﴿**و او را بپرستید**﴾ به یگانگی ﴿**و او را شکر گزارید**﴾ بر آنچه که به شما انعام نموده است ﴿**که به سوی او بازگردانیده می‌شوید**﴾ در روز قیامت لذا شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَإِن تُكَذِّبُواْ فَقَدۡ كَذَّبَ أُمَمٞ مِّن قَبۡلِكُمۡۖ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ﴿١٨﴾

﴿**و اگر دروغ می‌انگارید**﴾ رسالت من را ﴿**قطعاً امتهای پیش از شما هم تکذیب کردند**﴾ پیامبرانی مانند نوح و ادریس علیهما السلام را. به قولی: این از سخن ابراهیم علیه السلام و به‌قولی‌دیگر: از کلام خدای سبحان است که در این صورت معنی چنین می‌شود: اگر محمّد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کنید، عجیب نیست زیرا شیوهٔ کفّار با پیامبران پیشین نیز

این‌چنین بوده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «از سیاق آیات چنین پیداست که همهٔ اینها حکایت سخنان ابراهیم‌ علیه السلام است که با بیان آنها برای قومش، بر اثبات معاد حجّت اقامه کرد زیرا خداوند جل جلاله بعد از همهٔ این آیات در (آیهٔ ۲۴) می‌فرماید: (فَمَا كَانَ جَوابَ قَوْمِهِ ... ✿ پس نبود جواب قوم وی ...)». **﴿و بر عهدهٔ پیامبر جز ابلاغ آشکار وظیفه‌ای نیست﴾** یعنی: مأموریّت پیامبر فقط این است که مردم را به‌سوی حق دعوت کند پس هدایت آنان بر عهدهٔ او نیست زیرا این کار در گسترهٔ توان او نمی‌باشد لذا بدانید که با این تکذیب هیچ زیانی به او نمی‌رسانید بلکه به خودتان زیان می‌رسانید.

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ ٱللَّهُ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥٓ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾

﴿آیا ندیده‌اند که خداوند چگونه آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را اعاده می‌کند؟﴾ یعنی: آیا نیندیشیده و ندانسته‌اند که چگونه خداوند جل جلاله آنان را ابتدائاً به شکل نطفه‌ای می‌آفریند، سپس از رحِم مادر به‌سوی دنیا بیرونشان می‌آورد آن‌گاه بعد از این آنان را می‌میراند. همچنین آیا ندیده‌اند که سایر حیوانات و سایر نباتات، در آفرینش و مرگ خود چرخهٔ معیّنی از عملیّهٔ پیچیده و نهایت دقیقی را طیّ می‌کنند؟ پس چون قدرت خدای سبحان را بر آغازگری و ایجاد دیدند و دانستند، باید بدانند که او بر تکرار و اعادهٔ خلقت آنها نیز قادر است و هر دو امر در پیشگاه قدرت وی یکسان می‌باشد. «یَرَوْ ✿ ندیده‌اند» در اینجا به معنی «یَعْلَمُوْا ✿ ندانسته اند» است، یعنی: «آیا ندانسته‌اند؟». همزهٔ استفهام برای انکار و نفی است و چون نفی برآمده از «لَمْ» به آن پیوست شود، مفید اثبات می‌گردد، یعنی: قطعاً آنان دانسته‌اند. و مانند آن است: (اَلَمْ نَشْرَحْ ... ✿ آیا سینه‌ات را باز و

منشرح نکردیم؟) [۱/۹۴] یعنی: کردیم. ﴿**بی‌گمان این**﴾ اعادهٔ خلقت ﴿**بر خداوند آسان است**﴾ زیرا او چون امری را اراده کند، به او می‌گوید: «کُنْ ۞ موجود شو». پس بی‌درنگ موجود می‌شود.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر به تکذیب‌کنندگان رسالت. ولی اگر این آیه نیز در سیاق حکایت از سخنان ابراهیمؑ باشد، معنی این است: و به ابراهیمؑ وحی کردیم که به قومت بگو: ﴿**در زمین سفر کنید و بنگرید: خداوند چگونه آفرینش**﴾ پیشینیان شما را ﴿**آغاز کرده است**﴾ با وجود کثرت و اختلاف رنگها، طبایع و زبانهای آنها؟ و آثار پیشینیان بر وجود آنها دلالت می‌کند پس از مطالعه در این آثار به قدرت پر گستره و بی‌نهایت الله ﷻ پی می‌برید.

شیخ سعید حوّی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «این فرمودهٔ خداوند متعال معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم می‌باشد و دلیل بر آن است که این قرآن همهٔ زمانها و مکانها را می‌گنجد. چنان‌که دستور سیر و سفر در زمین و نگرش در کیفیّت آغاز آفرینش، به ضرورت پژوهش در علم زیست‌شناسی و کاوش در طبقات زمین و علم باستان‌شناسی اشاره دارد و خود این مستلزم ایجاد موزه‌هایی در این رابطه است تا کسی که در زمین به قصد عبرت گرفتن گردش می‌کند، از دیدن آنها درس و اندرز بگیرد».

﴿**سپس خداوند آن نشأت آخرت را پدید می‌آورد**﴾ برای بار دوم در هنگام رستاخیز. نشأت آخرت: زنده کردن خلق در روز قیامت است. این تعبیر، دلیل بر آن است که آغاز و اعادهٔ آفرینش، دو نشأت است و هر یک از آنها ایجاد و

اختراعی نو و بیرون آوردن از عدم به سوی وجود می‌باشد، تفاوتی که هست، در این است که آخرت ایجادی است بعد از ایجادی که مانند دارد در حالی که ایجاد اوّلیه در دنیا چنین نیست. ﴿**بی‌گمان خداوند بر هرکاری تواناست**﴾ و هیچ‌کاری ـ از جمله آغاز و تکرار آفرینش ـ او را عاجز نمی‌گرداند.

يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَآءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾

﴿**هرکه را بخواهد عذاب می‌کند**﴾ و آنان کفّار و عاصیانند ﴿**و به هرکه بخواهد رحمت می‌آورد**﴾ با هدایت نمودن وی. که آنان مؤمنان به پروردگار بزرگ، عمل‌کنندگان به اوامر و نواهی وی و تصدیق‌کنندگان پیامبران ﷺ می‌باشند ﴿**و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید**﴾ بعد از مرگ خویش، نه به‌سوی غیر وی.

وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾

﴿**و شما**﴾ ای دروغ‌انگاران رسالتهای الهی ﴿**عاجزکننده نیستید**﴾ پروردگار خویش را و نمی‌توانید از حکم و قضای وی بگریزید ﴿**نه در زمین و نه در آسمان**﴾ پس نه اهل زمین خدای سبحان را در زمین عاجز می‌توانند کرد و نه اهل آسمان در آسمان ـ اگر او را نافرمانی کنند. قطرب می‌گوید: «معنای آیه این است: شما دروغ‌انگاران رسالتهای الهی، در آسمان نیز عاجزکنندهٔ خدا نیستید، چنانچه در آن باشید». ذکر آسمان در آیهٔ کریمه، معجزهٔ قرآنی بزرگی است زیرا نشان از آن دارد که انسان به زودی راهی سفر آسمان خواهد شد. ﴿**و جز خدا برای شما ولیی نیست**﴾ که با شما دوستی و همیاری نموده و متولّی امور شما گردد و

شما را از درگرفت خداوند ﷻ بازدارد ﴿و نه شما را نصرت‌دهنده‌ای است﴾ که یاریتان داده و عذاب خداوند ﷻ را از شما دفع کند.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَلِقَآئِهِۦٓ أُوْلَـٰٓئِكَ يَئِسُواْ مِن رَّحْمَتِي وَأُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

﴿و کسانی که به آیات﴾ تنزیلی یا تکوینی ﴿خداوند﴾ یا هردوی آنها ﴿و به لقای او﴾ در آخرت ﴿کفر ورزیدند﴾ یعنی: منکر برانگیخته‌شدن پس از مرگ و مابعد آن شدند و به آنچه که پیامبران ﷺ به آنان خبر داده‌اند عمل نکردند؛ ﴿آن گروه از رحمت من نومید شده‌اند﴾ در دنیا زیرا نه کتابهای من در آنان تأثیر گذاشت و نه آنچه که پیامبران من از آن خبر داده‌اند و در روز قیامت نیز از رحمت من ــ که بهشت است ــ مأیوس می‌شوند ﴿و آن گروه را عذابی دردناک است﴾ در دنیا و آخرت.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُواْ ٱقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَىٰهُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلنَّارِ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾

﴿پس جواب قومش﴾ یعنی: جواب قوم ابراهیم ﷺ بعد از آن‌که او آنان را به‌سوی یگانگی خدا ﷻ فراخواند و این همه به آنان پند و اندرز گفت ﴿جز این نبود که گفتند﴾ بعضی به بعضی دیگر ﴿او را بکشید یا بسوزانید﴾ بعد از آن‌که در میدان حجّت از پا درآمدند، نهایتاً بر سوزاندن وی همداستان شدند. این آیه ــ بعد از بیان چند آیهٔ معترضه در خطاب با محمّد ﷺ ــ بازگشتی به داستان

ابراهیمعليه‌السلام است. یا کلّ آیات فوق چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید، حکایت از سخنان ابراهیمعليه‌السلام و در سیاق آن است. ﴿**پس خداوند او را از آتش نجات داد**﴾ و آتش را بر ابراهیمعليه‌السلام سرد و سلامتی‌بخش گردانید ﴿**بی‌شک در این**﴾ نجات دادن ابراهیمعليه‌السلام ﴿**برای قومی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هایی است**﴾ قاطع بر وجود و یگانگی خداوند جل‌جلاله، از آنجا که آنها این آتش عظیم را برافروختند و ابراهیمعليه‌السلام را در آن افگندند امّا آن آتش بر او هیچ تأثیر سوئی نکرد. دلیل این‌که حق تعالی مؤمنان را به یادآوری مخصوص گردانید این است که فقط آنان از این نشانه‌ها سود می‌برند، نه کافران.

ابن‌کثیر می‌گوید: «ابراهیمعليه‌السلام روحش را برای خدای رحمان و جسمش را برای آتش سوزان بذل کرد و ازاین روی است که همهٔ اهل ادیان بر محبّت وی اجتماع کرده‌اند».

وَقَالَ إِنَّمَا ٱتَّخَذْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ أَوْثَـٰنًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ ثُمَّ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّـٰصِرِينَ ﴿٢٥﴾

﴿**و گفت**﴾ ابراهیمعليه‌السلام به قومش ﴿**جز این نیست که به‌جای خدا بتانی را به پرستش گرفته‌اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست**﴾ یعنی: شما برای الفت و محبّت و همبستگی میان خود، به پرستش بتان روآورده‌اید زیرا حول پرستش آنها گردهم می‌آیید و از آن بیم دارید که اگر پرستش آنها را ترک کنید، دوستی و مودّت میان شما از بین برود پس حفظ دوستی فیمابین عاملی است که شما را بر پرستش بتان جمع گردانیده و گردهم آورده‌است ﴿**سپس روز قیامت بعضی از شما**

به بعضی‌دیگر کفر می‌ورزید ﴾ و همدیگر را ردّ و تخطئه می‌کنید. یعنی در آخرت وضع کاملاً بر عکس می‌شود و این دوستی و مودّتی که بر بنیاد باطل اساس‌گذاری شده، به‌پایان می‌آید. به‌قولی معنی این است: در آخرت پرستشگران بتان از آنها و بتان از پرستشگران خویش بیزاری می‌جویند ﴿**و برخی از شما به برخی‌دیگر لعنت می‌فرستد** ﴾ یعنی: هر گروهی دیگری را مورد لعن و طعن و نفرین قرار می‌دهد ﴿**و جایگاهتان آتش دوزخ است** ﴾ یعنی: جایگاه پرستشگر و پرستش شده و پیرو و فرمانده همه در آنجاست ﴿**و برای شما یاورانی نیست** ﴾ که با نصرت و یاری خویش شما را از عذاب دوزخ برهانند.

۞ فَـَٔامَنَ لَهُۥ لُوطٌۘ وَقَالَ إِنِّى مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّىٓ ۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾

﴿**پس لوط به او ایمان آورد** ﴾ یعنی: لوط به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و او را در تمام آنچه که با خود از پیامهای حق آورده بود، تصدیق کرد. لوط علیه السلام برادرزادهٔ ابراهیم علیه السلام بود که بعداً در حیات ابراهیم علیه السلام به‌سوی اهالی شهر سدوم به نبوّت مبعوث شد ﴿**و گفت** ﴾ ابراهیم علیه السلام ﴿**من به‌سوی پروردگار خود هجرت می‌کنم** ﴾ یعنی: من از دیار قومم به جایی هجرت می‌کنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم. همان بود که از «کوثی» که قریه‌ای در سواد کوفه در عراق است به‌سوی «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالی که برادرزاده‌اش لوط و همسرش ساره نیز باوی همراه بودند ﴿**بی‌گمان حق تعالی عزیز حکیم است** ﴾ یعنی: او غالب و نیرومندی است که مرا از دشمنانم باز می‌دارد، حکیمی است که کارهای وی همه به مقتضای حکمت است بنابراین، مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد.

وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِى ذُرِّيَّتِهِ ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلْكِتَٰبَ وَءَاتَيْنَٰهُ أَجْرَهُۥ فِى ٱلدُّنْيَا ۖ وَإِنَّهُۥ فِى ٱلْءَاخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿۲۷﴾

﴿و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و در ذُریه‌اش نبوّت و کتاب قرار دادیم﴾ خداوند متعال با بخشیدن فرزندان، بر ابراهیم علیه السلام منّت گذاشت پس اوّلین فرزند وی اسماعیل علیه السلام بود و حق تعالی بعد از او اسحاق و یعقوب فرزند اسحاق را که در حیات جدّش ابراهیم علیهما السلام متولّد شد به او بخشید و در نسل وی پیامبری و کتاب را قرار داد زیرا بعد از ابراهیم علیه السلام هیچ پیامبری را نفرستاد جز از پشت وی. مراد از کتاب: جنس کتاب است که شامل تورات و انجیل و زبور و قرآن همه می‌شود. **﴿و در دنیا پاداشش را به او دادیم﴾** با بخشیدن فرزندان و به او خبر دادیم که نبوّت در ایشان استمرار می‌یابد و پیروان همهٔ آیین‌ها را دوستدار وی گردانیدیم، به‌طوری که همه ادّعا می‌کنند که ابراهیم علیه السلام از آن ماست. همچنین در دنیا به او عمل شایسته و عاقبت نیکو عطا کردیم به طوری‌که تا قیامت مؤمنان بر وی درود می‌فرستند و با غیر این از نعمتها و موهبت‌ها در دنیا به او پاداش دادیم **﴿و قطعاً او در آخرت از صالحان است﴾** یعنی: از کاملان در صلاح و شایستگی و از مستحقّان پاداش و عطای فراوان از سوی پروردگار سبحان است.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۲۸﴾

﴿و لوط را نیز﴾ به رسالت فرستادیم **﴿آن‌گاه که به قومش گفت: شما مرتکب فاحشه می‌شوید﴾** فاحشه: خصلتی است در نهایت زشتی، که در اینجا عبارت از

فعل لواط می‌باشد ﴿که هیچ یک از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است﴾ یعنی: لواط از آن روی عملی به غایت زشت است که قبل از شما احدی از مردم از هیچ گروه و نژادی، در ارتکاب آن پیشی نگرفته است.

أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ ٱلسَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ ٱلْمُنكَرَ ۖ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُواْ ٱئْتِنَا بِعَذَابِ ٱللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٢٩﴾

﴿آیا شما با مردها درمی‌آمیزید﴾ یعنی: با آنان مرتکب عمل لواط می‌شوید **﴿و راه را قطع می‌کنید﴾** به قولی: آنان با مسافرانی که از شهرشان می‌گذشتند، عمل لواط را انجام می‌دادند و به این سبب راه را قطع می‌کردند. به‌قولی‌دیگر: آنان بر رهگذران راه را بسته و به کشتار و چپاول آنان می‌پرداختند. به‌قولی دیگر: مراد قطع کردن راه توالد و تناسل است. **﴿و در محافل خود مرتکب منکر می‌شوید﴾** به قولی: آنان مردم را با سنگریزه زده و به غریبه‌ها بی‌احترامی کرده و در مجالس خویش باد شکم خالی می‌کردند و دربرابر دیدگان یک‌دیگر با مردان عمل لواط را انجام می‌دادند و اعمالی دیگر جز اینها نیز نقل شده است.

﴿پس نبود پاسخ قومش جز این که گفتند: اگر از راستگویانی، عذاب خدا را برای ما بیاور﴾ و جز این پاسخی دیگر ندادند، که این پاسخ، نشانهٔ استمرارشان بر تکذیب و لجاجت و عناد بود بدین جهت، لوط پیامبر خدا ﷺ از خدای عزّوجلّ علیه آنان چنین یاری خواست:

قَالَ رَبِّ ٱنصُرْنِي عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾

﴿گفت﴾ لوط﵇ ﴿پروردگارا! مرا بر قوم فسادکار نصرت بخش﴾ با فرود آوردن عذاب بر آنان. پس خدای عزّوجلّ فرشتگانش را برای تعذیب آنان فرستاد و به ایشان فرمان داد که قبل از نازل کردن عذاب بر قوم لوط﵇، نزد ابراهیم﵇ بروند و او را به تولّد فرزندی برایش مژده دهند بدین جهت فرمود:

وَلَمَّا جَآءَتۡ رُسُلُنَآ إِبۡرَٰهِيمَ بِٱلۡبُشۡرَىٰ قَالُوٓاْ إِنَّا مُهۡلِكُوٓاْ أَهۡلِ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةِۖ إِنَّ أَهۡلَهَا كَانُواْ ظَٰلِمِينَ ﴿٣١﴾

﴿و چون فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند﴾ یعنی: مژدهٔ به دنیا آمدن فرزند وی اسحاق﵇ و فرزند فرزند وی یعقوب﵇ را ﴿گفتند: ما اهل این قریه را هلاک کننده هستیم﴾ یعنی: این سخن را به ابراهیم﵇ گفتند. مراد از قریه: شهر سدوم است که قوم لوط در آن زندگی می‌کردند ﴿زیرا اهل آن ستمگر بودند﴾ به سبب کفر و ارتکاب انواع معاصی. یادآور می‌شویم که این داستان به‌طور مفصّل در سوره‌های «هود» و «حجر» گذشت.

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطٗاۚ قَالُواْ نَحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَن فِيهَاۖ لَنُنَجِّيَنَّهُۥ وَأَهۡلَهُۥٓ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ كَانَتۡ مِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ ﴿٣٢﴾

﴿گفت﴾ ابراهیم﵇ ﴿آخر لوط نیز در آنجاست﴾ پس با وجود آن بی‌گناه، چگونه آن شهر را نابود می‌کنید؟ ﴿گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند﴾ از خوبان و بدان ﴿داناتریم﴾ نسبت به تو پس می‌دانیم که لوط هم در آنجاست ﴿بی‌گمان او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم﴾ از عذاب ﴿جز زنش را که از باقی‌ماندگان است﴾ در

عذاب پس با عذاب‌شوندگان باقی می‌ماند و جزء نجات‌یافتگان نیست.
دلیل این که خدای عزّوجلّ به باقی‌ماندن زن لوط در عذاب حکم کرد، این بود که او قومش را بر ستمگری و گمراهی و گناه یاری می‌کرد لذا سزاوار جزایی همچون جزای آنان شد.

وَلَمَّآ أَن جَآءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيٓءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُواْ لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا ٱمْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٣٣﴾

﴿**و هنگامی که فرستادگان ما**﴾ یعنی: فرشتگان ما ﴿**به‌نزد لوط آمدند، به علّت حضور ایشان ناراحت شد**﴾ لوط علیه‌السلام چون آنان را دید، از دیدنشان نگران و پریشان شد؛ زیرا ایشان را از بشر پنداشت و از آنجا که آنها به صورت پسرانی زیباروی و نیک صورت آمده بودند، از تعرّض قوم بدکارش بر ایشان ترسید ﴿**و برای آنان دلتنگ شد**﴾ یعنی: از کمک به آنان و حمایتشان احساس ناتوانی کرد، ازاین‌روی محزون و دلتنگ شد ﴿**گفتند: نترس و اندوهگین نباش**﴾ یعنی: بر ما از آزار قومت نترس و نگران و پریشان نباش زیرا آنان نمی‌توانند بر ما دست یابند ﴿**ما نجات‌دهندهٔ تو و خانواده‌ات هستیم**﴾ از عذابی که خدای سبحان ما را به فرودآوردن آن برآنان فرمان داده‌است ﴿**جز زنت که از باقی‌ماندگان است**﴾ در آتش عذاب. چنین بود که فرشتگان به لوط علیه‌السلام خبر دادند که آنان پیک هلاک قومش و نجات وی و خانواده‌اش ـ بجز زنش ـ هستند چنان‌که به ابراهیم علیه‌السلام نیز این خبر را دادند.

إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَىٰٓ أَهْلِ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ

يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾

فرشتگان افزودند: ﴿ما بر اهل این شهر رجزی را﴾ یعنی: عذاب سختی را ﴿از آسمان فروداورنده هستیم﴾ و آن سنگ‌باران کردنشان است. به‌قولی: مراد سوزاندنشان با آتشی است که از آسمان فرود می‌آید. به‌قولی‌دیگر: زلزله و سنگ‌باران است؛ چنان‌که در غیر این آیه، آمده‌است ﴿به‌سبب آن‌که فسق می‌کردند﴾ یعنی: به‌سبب فسق و نافرمانی‌شان.

وَلَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَآ ءَايَةًۢ بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾

﴿و به‌راستی از آن نشانه‌ای روشن باقی گذاشتیم﴾ یعنی: از شهر لوط بعد از هلاک‌کردن مردم آن، نشانه و دلالتی روشن و مایهٔ پند و عبرتی باقی گذاشتیم ﴿برای گروهی که خرد می‌ورزند﴾ پس خردورزان روشنفکر و با بصیرت، از دیدن آن نشانه عبرت گرفته و در آن سخت تأمّل و اندیشه می‌کنند. این نشانه عبارت است از: آثار عذابی که در آن شهر باقی‌مانده است، مانند سنگهایی که مردم شهر با آنها سنگباران شدند و مانند ویرانی دیار و زیرورو‌شدن زمین آن شهر برآنان و تبدیل شدن آن محلّ به دریاچه‌ای بدبو و متعفّن.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَـٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱرْجُوا۟ ٱلْيَوْمَ ٱلْـَٔاخِرَ وَلَا تَعْثَوْا۟ فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾

﴿و﴾ فرستادیم ﴿به‌سوی مَدیَن برادرشان﴾ در نسب و قومیّت ﴿شعیب را. گفت: ای قوم من! خدارا بپرستید﴾ یعنی: فقط او را به پرستش مخصوص گردانید ﴿و به

روز بازپسین امید داشته باشید ﴾ یعنی: توقّع و انتظار روز بازپسین را داشته باشید و امروز در دنیا اعمالی را انجام دهید که در فردای آخرت عذاب حق تعالی را از شما بازدارد ﴿ **و در زمین فساد برنیفروزید** ﴾ عُثُوّ و عَثِیّ: سخت‌ترین فساد است. زیرا آنان علاوه بر این که به خدا ﷻ و پیامبرش کافر بودند، در معاملات از وزن و پیمانه می‌کاستند و راه را بر مردم می‌زدند.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا۟ فِى دَارِهِمْ جَٰثِمِينَ ﴿٣٧﴾

﴿ **پس او را تکذیب کردند و زلزله آنان را فرو گرفت** ﴾ رَجْفَه: زمین لرزهٔ سخت است. همچنان بانگ مرگبار جبرئیل ﵇ برآنان فرود آمد که دلهایشان را از جا برکند ﴿ **پس در دیارشان** ﴾ یعنی: در شهر و خانه‌هایشان ﴿ **از پا درآمدند** ﴾ جاثِمْ: بر زانوها مرده بر زمین افتادند.

یادآور می‌شویم که داستان اهل مَدْیَنْ در سوره‌های «اعراف، هود و شعراء» به تفصیل گذشت.

وَعَادًا وَثَمُودَا۟ وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَٰكِنِهِمْ ۖ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ أَعْمَٰلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَكَانُوا۟ مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٣٨﴾

﴿ **و عاد و ثمود را** ﴾ تقدیر سخن چنین می‌شود: و دو قبیلهٔ عاد و ثمود را نیز هلاک ساختیم ﴿ **و به‌راستی برایتان روشن شده‌است** ﴾ فرجام ننگین هلاک‌ساختنشان ﴿ **از مسکن هایشان** ﴾ آن‌گاه که از برابر آنها عبور می‌کنید. یعنی:

شما اعراب از برابر منطقهٔ «حِجْر» که نزدیک وادی‌القریٰ است، بسیار عبور و مرور می‌کنید و مسکن‌های ویرانشان را خوب می‌شناسید همین طور از برابر «احقاف» که قریه‌ای از حضرموت در سرزمین یمن است، بسیار عبور و مرور می‌کنید لذا نشانه‌های روشنی را می‌بینید که می‌توانید از آنها درس عبرت گرفته و در آنها تدبّر و تأمّل کنید ﴿و شیطان کارهایشان را برآنان آراست﴾ مانند کفر و نافرمانی خداوند ﷻ را درنتیجه، کار و کردارشان را زیبا می‌دیدند ﴿پس آنان را بازداشت﴾ با این جلوه‌دادنها و آراستن‌ها ﴿از﴾ پیمودن ﴿راه﴾ مستقیم و روشنی که انسان را به حق و حقیقت می‌رساند ﴿با آن‌که صاحب بینش بودند﴾ و با این بینایی و خرد می‌توانستند حق را با استدلال بشناسند ولی با وجود آن‌که دارای بینش بودند و نیروی اندیشه و درّاکهٔ خوبی داشتند امّا این بصیرتشان هم به حالشان سودی نبخشید زیرا آنان بینش‌ها و اندیشه‌های خود را فقط صرف ظواهر و مظاهر دنیا کرده و آن را از روی تکبّر و عناد، در کار تمییز دادن حق از باطل مصرف نکردند.

وَقَٰرُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ ۖ وَلَقَدْ جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَٱسْتَكْبَرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا كَانُوا۟ سَٰبِقِينَ ﴿۳۹﴾

﴿و قارون و فرعون و هامان را﴾ نیز نابود کردیم. قارون ثروتمند متکبّر، فرعون طاغوت خودکامهٔ مستبدّ و هامان وزیر وی و یاریگرش بر ظلم بود ﴿و به‌راستی موسی با نشانه‌های روشن نزد آنان آمد پس در زمین استکبار ورزیدند﴾ و از عبادت خداوند ﷻ سرپیچیدند ﴿و سبقت گیرنده نبودند﴾ یعنی: با این استکبار و گردنکشی، از عذاب ما گریزنده نبودند.

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِۦ ۖ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ ٱلصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ ٱلْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا ۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾

﴿**پس هریک** ﴾ یا هر گروه ﴿**از آنان را به گناهش گرفتار کردیم** ﴾ یعنی : او را به سبب کفر و تکذیبش ، مورد مجازات قرار دادیم . این تعبیر دلیل بر آن است که خدای عزّوجلّ انسان را جز به سبب گناه فرونمی‌گیرد .

﴿**پس بعضی از آنان بودند که برآنان شنبادی فرستادیم** ﴾ یعنی : بادی را که با خود شن و سنگریزه می‌آورد . و آنان قوم لوط بودند .

﴿**و بعضی از آنان بودند که بانگ مرگبار آنها را فرو گرفت** ﴾ آنان ثمود و مردم مَدْیَنْ بودند .

﴿**و بعضی از آنان بودند که آنها را به زمین فرو بردیم** ﴾ که آنان قارون و یارانش بودند .

﴿**و بعضی از آنان را غرق کردیم** ﴾ که آنان قوم نوح عليه السلام و فرعون و هامان و قومشان بودند .

﴿**و این خدا نبود که بر آنان ستم کند** ﴾ با آنچه که بر سرشان از عذاب فرود آورد زیرا او قبل از آن‌که عذابشان کند ، پیامبران خود را به‌سویشان فرستاد و کتابهای خویش را برآنان نازل کرد ﴿**بلکه خود آنان بودند که بر خود ستم می‌کردند** ﴾ با استمرار بر کفر و تکذیب پیامبران عليهم السلام و عمل به نافرمانیها و منهیّات خداوند جل جلاله .

مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلْعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتْ بَيْتًا ۖ وَإِنَّ أَوْهَنَ ٱلْبُيُوتِ لَبَيْتُ ٱلْعَنكَبُوتِ ۖ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

﴿**مَثَل کسانی که به‌جای خدا سرورانی گرفتند**﴾ که با آنان دوستی و محبّت ورزیده و در جهت برآوردن نیازهای خود به‌جای خداوند ﷻ برآنان تکیه می‌کنند، چه این سروران دروغین از جمادات باشند؛ مانند بتان سنگی و چوبی، چه از حیوانات باشند، چه از فرشتگان، چه از زندگان باشند و چه از مردگان. آری! وصف و مَثَل اینان ﴿**چون وصف عنکبوت است که**﴾ با آب دهان خود ﴿**خانه‌ای برای خود ساخت**﴾ مسلّم است که این خانهٔ عنکبوتی هیچ نیازی را برای وی برنمی‌آورد، نه در گرما، نه در سرما، نه در موقع بارش باران و نه هم این خانه او را از گزند دشمنان حفظ می‌کند. پس همچنین‌اند بتانی که از خدابرگشتگان به‌جای خداوند ﷻ به دوستی و سروری گرفته‌اند زیرا این بتان برای آنان به هیچ وجهی از وجوه ـ نه در دنیا و نه در آخرت ـ نفعی نمی‌رسانند و از آنان شرّ و بلایی را دفع نمی‌کنند ﴿**و بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانهٔ عنکبوت است**﴾ که هیچ خانه‌ای از خانه‌هایی که حشرات برای خود می‌سازند، از آن سست بنیادتر نیست ﴿**اگر می‌دانستند**﴾ که این معبودان و سرورانشان در حکم خانهٔ عنکبوت‌اند، هرگز آنها را پرستش نمی‌کردند امّا ندانستند.

إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ مِن شَيْءٍ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾

﴿همانا خدا می‌داند که آنچه را غیراز وی می‌پرستند چیزی نیست﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! به کافران بگو: بی‌گمان خداوند ﷻ می‌داند که کفّار چیزی را بجز وی نمی‌پرستند که نفع یا زیانی بتوانند برسانند پس درحقیقت این معبودان باطل چیزی نیستند ﴿و اوست عزیز حکیم﴾ یعنی: حق تعالی ذات غالب و پیروزمندی است که کارهای وی در نهایت محکمی و فرزانگی است.

وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ۖ وَمَا يَعْقِلُهَآ إِلَّا ٱلْعَٰلِمُونَ ﴿٤٣﴾

﴿و این مثلها را برای مردم می‌زنیم﴾ یعنی: این مَثَل و غیرآن از مثلهایی راکه در قرآن است، برای مردم می‌زنیم تا بیدار شوند و در نتیجه، آنچه که از فهم‌هایشان دور شده است، به اذهانشان نزدیک گردد ﴿ولی جز دانشوران﴾ و دانایان به وجود خداوند ﷻ و به اسما و صفات وی و جز استوارگامان ژرف‌نگر در عرصهٔ علم ﴿آنهارا درنمی‌یابند﴾ یعنی: مَثَل های ما را نمی‌فهمند و در آنها اندیشه نمی‌کنند. پس فقط دانایانند که در آنچه برایشان خوانده می‌شود و در آنچه که مشاهده می‌کنند، تدبّر و تفکّر می‌کنند.

این آیه بر فضیلت علم بر عقل دلالت می‌کند. امام احمد؁ به این مناسبت از عمرو بن‌عاص؄ روایت می‌کند که گفت: «از رسول خدا ﷺ هزار مَثَل را فراگرفتم». که این خود درسی است بلیغ؛ زیرا نشان‌دهندهٔ آن است که رسول خدا ﷺ برای نزدیک کردن معانی به اذهان مردم، از روش زدن مَثَل بسیار استفاده می‌کردند.

خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

آن‌گاه خداوند ﷻ در تبیین قدرت عظیم خویش می‌فرماید: ﴿**خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید**﴾ یعنی: به عدل و قسط آفرید در حالی که او در آفرینش آنها مصالح بندگانش را مدّنظر داشت پس در این آفرینش هیچ‌کس او را کمک و یاری نکرده است ﴿**قطعاً در این**﴾ آفرینش ﴿**برای مؤمنان نشانه‌ای است**﴾ یعنی: دلالتی است روشن بر این که حق تعالی در خلق و امر و الوهیّت یگانه است.

ٱتْلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ ۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ ۗ وَلَذِكْرُ ٱللَّهِ أَكْبَرُ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾

﴿**بخوان**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**آنچه از کتاب که به سوی تو وحی شده است**﴾ یعنی: قرآن را همراه با تدبّر در آیات و تفکّر در معانی آن بخوان ﴿**و نماز**﴾ فریضه ﴿**را برپا دار**﴾ در اوقات آن و برآن مواظبت کن ﴿**بی‌گمان نماز از فحشا و منکر بازمی‌دارد**﴾ فحشا: عبارت است از اعمال زشت و ناپسندی مانند زنا. منکر: عبارت است از آنچه که در شریعت شناخته شده نیست و شرع و عقل آن را ناپسند می‌شناسد.

البتّه معنای این که نماز از فحشا و منکر بازمی‌دارد این است که: مواظبت بر نماز، سبب خودداری از ارتکاب گناه می‌شود، به‌جهت آن‌که انسان در نماز، خود را در محضر خدا ﷻ می‌بیند، او را مراقب خود می‌داند، با او راز و نیاز می‌کند و در آیات او تدبّر می‌نماید.

از ابن‌عبّاس ﷺ روایت شده است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلاتُهُ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ لَمْ يَزْدَدْ بِها مِنَ اللّٰهِ اِلاّ بُعْداً ✿ هر کس نماز وی

او را از فحشا و منکر باز نداشت ، با آن نماز جز دوری از خداوند ﷻ چیز دیگری نیفزوده است » . انس ﷺ حکایت می‌کند که : جوانی از انصار با رسول خدا ﷺ نماز جماعت می‌گزارد امّا درعین‌حال دزدی و هیچ چیز از کارهای ناپسند را فرو نمی‌گذاشت، اصحاب ﷺ چگونگی حال او را به رسول خدا ﷺ خبر دادند و ایشان در **حدیث‌شریف** فرمودند : « یقیناً نمازش به‌زودی او را باز خواهد داشت » . پس دیرزمانی نگذشت که آن جوان توبه کرد و حالش به‌صلاح آمد آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمودند : « آیا به شما نگفتم که نمازش او را به صلاح خواهد آورد ؟ » .

﴿ و قطعاً ذکر خدا بزرگتر است ﴾ یعنی : ذکر خدا ﷻ از همهٔ عبادتها بزرگتر است زیرا این ذکر خدا ﷻ است که از فحشا و منکر بازمی‌دارد چراکه ترک فحشا و منکر جز از کسی که ذاکر خدا ﷻ و حاضر و ناظر دانندهٔ وی باشد ، تحقّق پیدا نمی‌کند و بی‌شک آنچه از این ذکر و یادآوری که در نماز است ، رکن و پایهٔ برتری آن بر سایر عبادتهاست .

ظاهر نصّ گویای این معنی است که ذکر دائم الله ﷻ دارای اثر بزرگتری در بازداشتن از فحشا و منکر نسبت به ذکر وی فقط در نماز است . امّا ابن‌عبّاس ﷺ در معنای : (وَ لَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَر) می‌گوید : ذکر و یادآوری خداوند ﷻ از شما ــ چون او را بخوانید و به‌یاد آورید ــ بزرگتر از ذکر و یادآوری شما او راست چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است : « مَنْ ذَكَرَنِيْ فِيْ نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِيْ نَفْسِيْ ، وَ مَنْ ذَكَرَنِيْ فِيْ مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِيْ مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُ ✿ خدای عزّوجلّ فرمود : هر کس مرا پیش خود یاد کند ، او را پیش خود یاد می‌کنم و هر کس مرا در محضر جماعتی یاد نماید ، او را در محضر جماعتی بهتر از آن یاد می‌کنم » .

﴿ و خدا می‌داند چه می‌کنید ﴾ پس دربرابر خیر ، به شما جزای خیر و در قبال شرّ و بدی ، به شما جزای بد می‌دهد .

۞ وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡۖ وَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَأُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمۡ وَٰحِدٞ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ﴿٤٦﴾

﴿**و مجادله نکنید**﴾ای مؤمنان! ﴿**با اهل کتاب**﴾ یعنی: با یهود و نصارا ﴿**جز به‌شیوه‌ای که بهتر است**﴾ یعنی: جز با خصلتی که به اعتبار پاداش نیکوتر است و آن عبارت است از مقابلهٔ خشونت با نرمی و مقابلهٔ خشم با تحمّل زیرا مقابلهٔ جدال و گفت‌وگو با این شیوه، یهود و نصارا را به حجّتها و برهانهای خداوند ﷻ متوجّه گردانیده و این بستر و این امید را پدید می‌آورد که شما را در امر پذیرش اسلام اجابت گویند، در حالی که جدال به شیوهٔ خشونت، چنین اثر و ثمری ندارد. ﴿**مگر با کسانی از آنان**﴾ یعنی: با کسانی از یهود و نصارا ﴿**که ستم کرده‌اند**﴾ یعنی: با افراط در مجادله، از جادهٔ رعایت ادب با مسلمانان به انحراف رفته‌اند و نرمی و ملایمت در آنان سودی نبخشید پس از مغالطه و خشونت در جدال با آنان باکی نیست و با آنان مجادلهٔ خشونت آمیز کنید ﴿**و بگویید: به آنچه بر ما فرو فرستاده شده**﴾از قرآن ﴿**و آنچه بر شما فرو فرستاده شده**﴾از تورات و انجیل ﴿**ایمان آوردیم**﴾که همه از نزد خدای تبارک‌وتعالی نازل شده‌اند و این دو کتاب تا هنگام بعثت محمّدی ﷺ و نزول شریعت اسلامی، شریعت ثابت الهی بوده‌اند. البتّه تحریفات و تبدیلات آنها، در این تصدیق ما داخل نمی‌شود ﴿**و خدای ما و خدای شما یکی است**﴾نه برای او شریکی است، نه ضدّی و نه همتایی ﴿**و ما فرمانبردار اوییم**﴾ یعنی: مخصوصاً ما امّت محمّد ﷺ فرمانبردار و مطیع پروردگار هستیم.

این آیه، تعلیم و آموزشی است برای ما که نوع و نحوهٔ سخنی را که باید در اثنای گفت‌وگوی انتقادی با اهل کتاب به کار گیریم، مشخّص می‌کند.

بخاری و نسائی از ابی‌هریرهﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: اهل کتاب تورات را به‌زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به‌زبان عربی تفسیر می‌کردند پس رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب بلکه بگویید: به آنچه بر ما و بر شما نازل شده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمانبردار او هستیم». همچنین بیهقی در کتاب «شعب» از جابربن عبداللهﷺ روایت کرده‌است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «از اهل کتاب چیزی نپرسید زیرا آنان هرگز شما را هدایت نمی‌کنند ـ درحالی‌که خود گمراه شده‌اند ـ پس اگر از آنان سؤال کنید؛ یا باطلی را تصدیق کرده‌اید و یا حقّی را تکذیب نموده‌اید، به خدا سوگند که اگر موسیﷺ زنده و در میان شما بود، برای او روا نبود جز این که از من پیروی کند».

صحیح این است که این آیه «محکم» است و به آیهٔ «سیف» منسوخ نشده است.

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ ۚ فَٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۖ وَمِنْ هَٰٓؤُلَآءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِۦ ۚ وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**و همچنین ما بر تو کتاب را نازل کردیم**﴾ یعنی: مانند نازل‌کردن تورات و انجیل و غیرآنها بر پیامبران دیگر ﷺ، ما قرآن را نیز بر تو نازل کردیم ﴿**پس کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم، بدان ایمان می‌آورند**﴾ یعنی: کسانی که کتابهای پیشین را به حق خوانده و فراگرفته‌اند، به قرآن نیز ایمان می‌آورند؛ مانند عبدالله‌بن سلام، سلمان فارسی و همراهانشان ﴿**و از این گروه**﴾ اشاره به‌سوی مردم مکّه است. به‌قولی:

اشاره به‌سوی تمام اعراب است ﴿**کسانی هستند که به آن ایمان می‌آورند**﴾ یعنی: به قرآن ﴿**و آیات ما را**﴾ یعنی: آیات قرآن را با وجود آشکار بودن و دور بودن شبهه از آنها ﴿**جز کافران انکار نمی‌کنند**﴾ کافرانی که بر کفر خود مصمّم‌اند؛ از مشرکان و اهل کتاب. جَحُود: انکار چیزی به زبان است که در قلب ثابت می‌باشد.

وَمَا كُنتَ تَتْلُواْ مِن قَبْلِهِۦ مِن كِتَـٰبٍ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَ ۖ إِذًا لَّٱرْتَابَ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾

﴿**و نبودی که قبل از آن هیچ کتابی را بخوانی**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! تو پیش از قرآن هیچ کتابی را نمی‌خواندی و بر خواندن آن توانا نبودی زیرا تو شخص امّی و ناخوانی هستی که نمی‌توانی بخوانی ﴿**و نه آن را با دست خود می‌نوشتی**﴾ زیرا تو بر نوشتن نیز توانا نیستی ﴿**وگرنه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند**﴾ یعنی: اگر تو از کسانی می‌بودی که بر خواندن و نوشتن قادرند، قطعاً باطل‌اندیشان بداندیش می‌گفتند: شاید آنچه را که او بر ما می‌خواند، از کتابهای پیشین الهی یا از کتابهایی یافته است که در بارهٔ اخبار و تواریخ امّتها تدوین شده‌اند. امّا از آنجا که تو امّی هستی و خواندن و نوشتن را نمی‌دانی، دیگر هرگز هیچ محلّی برای شکّ و شبهه در آنها باقی نمی‌ماند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «رسول خدا ﷺ تا آخر حیاتشان نه می‌توانستند بخوانند و نه می‌توانستند بنویسند و نه حتّی یک حرف یا یک سطر را به دست خود نوشته‌اند بلکه نویسندگانی داشتند که جلوی رویشان وحی و نامه‌هایشان را که به‌سوی سرزمینهای مختلف می‌فرستادند، می‌نوشتند. گفتنی است؛ حدیثی را که بعضاً در مورد این که رسول خدا ﷺ قبل از رحلت خود نوشتن را آموختند، روایت کرده اند، حدیثی است ضعیف که هیچ اصلی ندارد».

بَلْ هُوَ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ ۚ وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿۴۹﴾

﴿**بلکه آن**﴾ یعنی: قرآن ﴿**آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که دانش داده شده‌اند**﴾ یعنی: مؤمنانی که قرآن را در عهد رسول اکرم ﷺ حفظ کردند و نیز مؤمنانی که بعد از آن حضرت ﷺ قرآن را حفظ کرده و می‌نمایند، به آن دانایند. این دو ویژگی قرآن است که اوّلاً: آیات آن دارای اعجاز روشنی است و ثانیاً: آیات آن در سینه‌ها محفوظ است. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «قرآن را علما حفظ می‌کنند و خدای عزّوجلّ حفظ و تلاوت و تفسیر آن را برایشان آسان می‌گرداند». ﴿**و جز ستمگران آیات ما را انکار نمی‌کنند**﴾ یعنی: کسانی که در ظلم و ستم از حدّ درگذشته‌اند، همانان که حق را می‌دانند امّا از آن روی برمی‌تابند؛ آیات ما را انکار می‌کنند.

وَقَالُوا۟ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَٰتٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۖ قُلْ إِنَّمَا ٱلْءَايَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۰﴾

﴿**و گفتند**﴾ کفّار مکّه ﴿**چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتی نازل نشده‌است**﴾ مانند معجزات موسی ؑ، شتر صالح ؑ و معجزات مسیح ؑ ﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ در پاسخشان ﴿**معجزات فقط نزد خداوند است**﴾ و او آنها را بر هر کس از بندگانش که بخواهد و از هرگونه که بخواهد نازل می‌کند و کسی جز او بر این کار توانا نیست لذا حق تعالی اگر بداند که شما با معجزات هدایت می‌شوید، قطعاً درخواست شما را اجابت می‌کند زیرا فرودآوردن معجزات بر او سهل و

آسان است ولی او می‌داند که شما از این درخواست خویش، جز عناد و گردنکشی و آزمودن قصد دیگری ندارید، ازاین روی خواستهٔ شما را اجابت نمی‌کند ﴿و من فقط هشداردهنده‌ای آشکارم﴾ که طبق مأموریّت خویش، شما را بیم و هشدار داده و آنچنان که بایدوشاید، حقایق را برای شما بیان می‌کنم و جز این هیچ چیز دیگر در قدرت و اختیار من نیست.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

﴿آیا برای آنان بس نیست که ما این کتاب را که برآنان خوانده می‌شود برتو نازل کرده‌ایم﴾ یعنی: ای پیامبر! اگر آنان سرعناد ندارند و طالب حقّ و حقیقت هستند، آیا این کتاب به عنوان معجزه برایشان کافی نیست، کتابی که تو آنان را در مورد آن به مبارزه فراخوانده‌ای که مانند آن یا حدّاقل سوره‌ای مانند آن را بیاورند امّااز آوردن آن عاجز شدند؟ پس اگر تو معجزات موسی و معجزات غیروی از انبیا عليهم السلام را هم برای آنان می‌آوردی، هرگز ایمان نمی‌آوردند چنان‌که با قرآن ایمان نیاوردند **﴿بی‌گمان در این﴾** کتاب اعجازگر که معجزه‌ای مستمّر در همه زمانها و مکانهاست **﴿برای قومی که ایمان می‌آورند﴾** به آنچه که تو از نزد پروردگار خویش آورده‌ای **﴿رحمتی است﴾** عظیم در دنیا و آخرت **﴿و پندی است﴾** در دنیا؛ که حقایق را با آن به‌یاد آورده و به‌سوی حق راه می‌یابند.

روایتی در بیان **سبب‌نزول** بیانگر آن است که افرادی از مسلمین نوشته‌هایی با خود آوردند که بعضی از شنیده‌هایشان از یهود در آن نقل شده بود پس این آیهٔ کریمه نازل شد.

قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ شَهِيدٗاۖ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ وَكَفَرُواْ بِٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴿۵۲﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿کافی است خدا میان من و شما گواه باشد﴾ به آنچه که میان من و شما روی داده است و کافی است که او بر صدق و حقّانیّت رسالتم گواه باشد ﴿آنچه را که در آسمانها و زمین است می‌داند﴾ بنابراین، به کار من و کار شما و حقّ من و حقّ شما آگاه است و هیچ‌چیز از این امور بر او پنهان نیست ﴿وکسانی که به باطل﴾ یعنی: به معبودان باطل ﴿ایمان آورده‌اند و به خدا کفر ورزیده‌اند، آن گروه، همان زیانکارانند﴾ در معاملهٔ خود، از آنجا که کفر را به بهای ایمان خریده‌اند و حتماً جزای این کار خود را در خواهند یافت.

وَيَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلۡعَذَابِۚ وَلَوۡلَآ أَجَلٞ مُّسَمّٗى لَّجَآءَهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَيَأۡتِيَنَّهُم بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ﴿۵۳﴾

﴿و﴾ مشرکان ﴿از تو عذاب را به شتاب می‌طلبند﴾ از روی استهزا و تکذیب، گویی سخن گفتن از عذاب، بحثی مسخره است ﴿و اگر میعادی معین در کار نبود﴾ که خداوند ﷻ آن را برای عذابشان معیّن کرده‌است و آن میعاد؛ روز قیامت یا وقت مرگ آنان است ﴿قطعاً عذاب برآنان نازل می‌شد﴾ به طور عاجل، عذابی که به سبب گناهان خویش سزاوار آن هستند ﴿و البتّه بی آن‌که خبردار شوند غافلگیرشان می‌کرد﴾ یعنی: آن عذاب درحالی به‌سویشان در میعاد مقرّر روی

می‌آورد که از آمدن آن غافلند.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌۢ بِٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿٥٤﴾

﴿**از تو**﴾ای پیامبر ﷺ! ﴿**به‌شتاب عذاب**﴾ دنیوی ﴿**را می‌طلبند و حال آن‌که جهنّم قطعاً بر کافران احاطه دارد**﴾ یعنی به آنان بگو: عذاب اخروی خواه‌ناخواه آمدنی است و شما را از آن گریزی نیست پس به‌زودی شمارا در زمانی نزدیک فرامی‌گیرد زیرا هرآنچه که آمدنی باشد نزدیک است.

يَوْمَ يَغْشَىٰهُمُ ٱلْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا۟ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٥﴾

﴿**آن روز که عذاب از بالای سر آنها و از زیر پاهایشان**﴾ یعنی: از تمام جهات و جوانبشان ﴿**آنها را فرومی‌گیرد**﴾ پس چون عذاب بر این وصف آنان را فروگیرد، بی‌گمان جهنّم به آنان احاطه کرده‌است ﴿**و می‌فرماید**﴾ خدای سبحان یا بعضی از فرشتگان وی از روی تهدید و توبیخ ﴿**آنچه را می‌کردید بچشید**﴾ یعنی: بچشید جزای آنچه را که از کفر و معاصی می‌کردید و بدانید که از عذاب ما گریزی ندارید.

يَـٰعِبَادِىَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِنَّ أَرْضِى وَٰسِعَةٌ فَإِيَّـٰىَ فَٱعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

﴿**ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! همانا زمین من فراخ است پس تنها مرا بندگی کنید**﴾ یعنی: اگر در مکّه از نمایان‌کردن ایمان خود و از عمل آشکار به برنامه‌ها و

احکام اسلام در تنگنا قرار دارید پس به جایی هجرت کنید که بتوانید دین خدا ﷻ را در آن بر پا دارید و اگر مجبورید که به‌خاطر پرهیز از آزار مشرکان دینتان را پنهان دارید، بدانید که سرزمینهای خداوند ﷻ گسترده و فراخ است پس به آن سرزمینها بروید و از تنگی و فشار بیرون آیید تا عبادت من بر شما سهل و آسان شود و بتوانید شعایر و شرایع دین خود را به‌طور علنی و آشکار انجام دهید.

در **حدیث‌شریف** به روایت زبیربن عوام ﵁ آمده‌است: «اَلْبِلادُ بِلادُاللّٰهْ، وَ الْعِبادُ عِبادُ اللّٰه، فَحَيْثُما اَصَبْتَ خَيْراً فَأَقِمْ ✿ سرزمینها، سرزمینهای خداوند است و بندگان هم بندگان خدایند پس در هرجایی که به خیری رسیدی، در آنجا اقامت گزین».

كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ ۖ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾

﴿**هر نفسی**﴾ یعنی: هر موجود و آفریدهٔ جانداری ﴿**چشندهٔ مرگ است، سپس به‌سوی ما بازگردانده می‌شوید**﴾ یعنی: هر نفسی از نفوس، به‌زودی در روزی از روزها طعم تلخ مرگ را خواه‌ناخواه خواهد چشید، چه در موطن و مقام خود باشد و چه در غربت و هجرت پس ترک اوطان و جدایی دوستان و اخوان بر شما دشوار نباشد زیرا بازگشت همهٔ شما به‌سوی خداوند ﷻ است و هر موجود زنده‌ای ـ هرچند مدّت درنگ آن در این سرای دنیا طولانی شود ـ در راه سفر به‌سوی دارالقرار، قرار دارد.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ ٱلْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ نِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ ﴿٥٨﴾

﴿**و کسانی که ایمان آورده‌اند**﴾ به خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ ﴿**و کارهای شایسته**

کرده‌اند ﴾کارهایی که شرعاً به انجام آن مأمور بوده‌اند ﴿**قطعاً آنان را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم** ﴾و فرود می‌آوریم ﴿**که از فرودست آنها جویباران روان است** ﴾یعنی: آن غرفه‌ها در جایگاههای بلند بهشت قراردارد به طوری‌که از فرودست آنها جویباران جاری است ﴿**در آنجا جاودانند** ﴾یعنی: در غرفه‌ها، یا در بهشت جاودانند و هرگز نمی‌میرند ﴿**چه نیکو است پاداش عمل‌کنندگان** ﴾به اعمال صالح و نیک. در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا در بهشت غرفه‌هایی است که بیرون آنها از درون آنها و درون آنها از بیرون آنها دیده می‌شود، خداوند ﷻ آنها را برای کسانی آماده کرده است که إطعام طعام کنند و کلام را پاک و زیبا گردانند و بر نماز و روزه پایبند باشند و به شب ــ درحالی‌که مردم در خوابند ــ قیام کنند».

این آیه ترغیب کننده و برانگیزانندهٔ مؤمنان به‌سوی هجرت بوده و پیام آن به مؤمنان زیر فشار کفّار این است که: گریزتان بادینتان در راه خدا ﷻ، باید برشما بسی گوارا باشد زیرا برای شما نزد پروردگارتان چنان عوض و پاداش بزرگی آماده شده است.

ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾

آری! ﴿**همان کسانی** ﴾را در غرفه‌هایی از بهشت که از فرودست آن جویباران روان است، جای می‌دهیم ﴿**که صبر کردند** ﴾و بر دشواریهای تکلیف، بر آزار مشرکان، بر هجرت به منظور انجام دادن آشکار مراسم و واجبات دینی خویش و بر غیر این از بلایا و محنتها شکیبایی ورزیدند ﴿**و به پروردگارشان توکّل می‌کنند** ﴾یعنی: امور خویش را در هر اقدام و در هر امتناعی و در کلّیّهٔ احوال خود ــ اعمّ از امور دین و دنیا ــ به حق تعالی تفویض می‌کنند.

وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٖ لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡۚ وَهُوَ

ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٦٠﴾

﴿و چه‌بسیار جاندارانی که نمی‌توانند متحمّل روزی خود شوند، خداست که روزی‌بخش آنها و شماست و او شنوای داناست﴾ یعنی: در دنیا بسیار جاندارانی هستند که به‌سبب ضعف و ناتوانی، یارای برداشت روزی خود و ذخیره کردن آن را ندارند بلکه فقط خدای عزّوجلّ است که آنان و شما را نیز که توان این کار را دارید، از فضل خویش روزی می‌دهد پس با آن‌که شما بر تأمین نفقهٔ زندگی‌تان قدرت دارید، چگونه بر خدای عزّوجلّ توکّل نمی‌کنید، در حالی که این جانداران ناتوان با وجود ضعف و ناتوانی‌شان، از ناحیهٔ تأمین خود هیچ واهمه‌ای ندارند.

این آیه برای تقویت عزم کسانی‌است که قصد هجرت را دارند امّا بیم فقر، ایشان را از آن باز می‌دارد.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه وقتی نازل شد که رسول خدا ﷺ از اصحاب خویش در مکّه خواستند که به مدینه هجرت کنند امّا اصحاب گفتند: نه ما در آنجا سرا و زمینی داریم و نه کسی را که به ما نان‌وآبی بدهد. پس خدای عزّوجلّ به ایشان خبر داد که رزق و روزی او به مکانی معیّن مخصوص نیست بلکه رزق او برای تمام خلقش، در هر جا و در هر مکانی که قرار داشته‌باشند، عامّ است و حتّی ارزاق مهاجران در دیار هجرت بیشتر و پاکیزه‌تر است چنان‌که مهاجران صدر اسلام بعد از اندک‌زمانی، حکّام کشورها و سرزمینهای سایر بلاد شدند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «سَافِرُوْا تَرْبَحُوْا وَ صُوْمُوْا تَصِحُّوْا وَ اغْزُوْا تَغْنِمُوْا ✿ سفر کنید؛ سود می‌برید، روزه بگیرید؛ تندرست می‌شوید و جهاد کنید؛ غنیمت می‌یابید».

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾

﴿**و اگر از آنان بپرسی**﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! اگر از مشرکان بپرسی؛ ﴿**چه‌کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده‌است؟ حتماً می‌گویند: خداوند**﴾ یعنی: به انکار این حقیقت قادر نیستند ﴿**پس چگونه بیراهه برده می‌شوند؟**﴾ یعنی: چگونه بعد از این اعتراف، از اقرار به یگانگی خداوند ﷻ و این که او لاشریک است، برگردانیده می‌شوند؟.

ٱللَّهُ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَيَقْدِرُ لَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾

﴿**خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد روزی را گشاده می‌گرداند و برای هر کس که بخواهد تنگ می‌گرداند**﴾ یعنی: گشاده‌ساختن رزق و روزی، یا تنگ‌گردانیدن آن، همانا از سوی خدای گشایشگر و تنگ سازندهٔ روزی است پس آن را بر هر کس که بخواهد گشاده و بر هر کس که بخواهد تنگ می‌گرداند؛ برحسب آنچه که حکمتش اقتضا نماید ﴿**بی‌گمان خدا به هرچیزی داناست**﴾ لذا آنچه را که صلاح یا فساد بندگانش در آن است، می‌داند پس به مقتضای حکمت و مصلحت خویش می‌دهد و بازمی‌دارد بنابراین، باید بندگان حق تعالی بر او توکّل کنند و امر او را فرمان برند.

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ مِنۢ

بَعۡدِ مَوۡتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ ﴿٦٣﴾

﴿و اگر از آنان بپرسی﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿چه کسی از آسمان آبی فروفرستاده و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده گردانید؟ حتماً می‌گویند: الله﴾ یعنی: آنها به این حقیقت معترفند پس این اعتراف آنها خود مستلزم و مقتضی بطلان شرک آوردن آنها به خدای سبحان است ﴿بگو: الحمدالله﴾ یعنی: ستایش می‌گویم خداوند ﷻ را بر این که حق را با من همراه، حجّتم را برآنان غالب و آنان را به این حقایق معترف گردانید ﴿بلکه بیشتر آنان تعقّل نمی‌کنند﴾ در تناقضی که با شرک خویش دچار آن شده‌اند پس بدین جهت، به مقتضای آنچه که بدان اعتراف کرده‌اند، عمل نمی‌کنند.

وَمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَهۡوٞ وَلَعِبٞۚ وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ لَهِيَ ٱلۡحَيَوَانُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ﴿٦٤﴾

﴿و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست﴾ از جنس آنچه که کودکان به آن سرگرم می‌شوند و با آن بازی می‌کنند. یعنی: زندگی دنیا هیچ دوام و بقایی ندارد و به سرعت سپری می‌شود ﴿و البتّه زندگی حقیقی همانا سرای آخرت است﴾ زیرا سرای آخرت، سرای زندگی پاینده و فناناپذیری است که هرگز زوال نمی‌پذیرد و مرگ، یا بیماری، یا همّ‌وغمّی آن را مُنْغَصّ و تلخ نمی‌گرداند ﴿اگر می‌دانستند﴾ چیزی از حقیقت را ولی نمی‌دانند زیرا اگر می‌دانستند، هرگز دار فانی ناپایدار را بر سرای باقی ترجیح نمی‌دادند ولی کافران جز به ظواهر دنیا علم و آگاهی ندارند.

فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلْفُلْكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمْ إِلَى ٱلْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾

﴿**پس چون بر کشتی سوار می‌شوند**﴾ یعنی: کفّار با وصف شرک و عنادی که دارند، وقتی سوار کشتی می‌شوند ﴿**خداوند را ـ درحالی‌که دین را برای او خالص می‌دارند ـ می‌خوانند**﴾ چراکه وقتی دریا توفانی شود و امواج بزرگ فراز آید و کفّار از غرق شدن بیمناک گردند، در این هنگام امیدشان از اسباب مادی بریده می‌شود پس به فطرت خویش بازگشته و خداوند متعال را بی‌ریا و خالصانه به یگانگی می‌خوانند و در آن هنگام، به‌یاری خواندن بتان را فرومی‌گذارند زیرا می‌دانند که جز خدای سبحان هیچ نیروی دیگری نمی‌تواند این سختی بزرگ فرودآمده برآنان را برطرف نماید ﴿**ولی چون آنان را به‌سوی خشکی رهاند، بناگاه شرک می‌ورزند**﴾ یعنی: مجدّداً به شرک برگشته و غیرخدای سبحان را می‌خوانند.

البتّه این شیوهٔ کفّار برخلاف شیوهٔ مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختی‌ها نعمت خدای عزّوجلّ بر خویشتن را شکر گزارده و نعمت‌ها را وسیله‌ای برای افزونی طاعاتشان می‌گردانند. «إذَا» حرفی است که بر تحقّق بی‌درنگ مابعد خود دلالت می‌کند.

لِيَكْفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيْنَٰهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُواْ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

آری! مجدّداً به شرک روی می‌آورند ﴿**تا در آنچه به آنان بخشیده‌ایم**﴾ از نعمت‌ها ﴿**کفران پیشه کنند**﴾ و ناسپاسی ورزند ﴿**و تا برخوردار شوند**﴾ از نعمتهای خداوند ﷻ به گونه‌ای که او نمی‌پسندد ﴿**پس به‌زودی می‌دانند**﴾ فرجام این عملکرد خویش و سختی و عذابی راکه در پی آن خواهد آمد.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيُتَخَطَّفُ ٱلنَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ ۚ أَفَبِٱلْبَٰطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ ٱللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾

﴿آیا ندیده‌اند﴾ کفّار قریش ﴿که ما﴾ مکّه را برای آنان ﴿حرمی امن قرارداده‌ایم﴾ که از هجوم و قتل و اسارت و چپاول ایمن می‌باشند ﴿و حال آن‌که مردم از پیرامونشان ربوده می‌شوند﴾ یعنی: ساکنان حرم از آفات و بلیّات زمینی‌ای که دیگر اعراب مبتلای آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند زیرا اعراب دیگر همه‌وقت در معرض حملات و یورشهای مهاجمان قرار دارند، اموالشان توسط جنگجویان غارت می‌شود، سپاهیان مهاجم خونهایشان را بر زمین می‌ریزند و هرزگان و شیطانهای عرب، نوامیس و اموال و ارزشهایشان را مباح می‌شمارند، با این وجود ﴿آیا به باطل ایمان می‌آورند﴾ یعنی: آیا به شرک می‌گرایند، بعد از آن‌که حجّت خداوند ﷻ برآنان آشکار شده است ﴿و به نعمت خداوند کفر می‌ورزند﴾ ناسپاسی نعمت را به‌جای شکران آن قرار داده و به پیام رسول خدا ﷺ کفر می‌ورزند؟!

ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: مشرکان مکّه گفتند؛ ای محمّد! علّت دیگری ما را از پذیرش دین تو بازنمی‌دارد مگر بیم این که اگر ایمان آوریم، مردم عرب ما را از جا برمی‌کنند زیرا ما در اقلّیّت قرار داریم و اعراب پیرامون ما در اکثریّت. همان بود که این آیه نازل شد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِٱلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُۥٓ ۚ أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَٰفِرِينَ ﴿٦٨﴾

﴿و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد﴾ یعنی: کسی ستمکارتر از آن کس نیست که می‌پندارد: خدای سبحان شریکی دارد، یا کسی ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای سبحان دروغ بافته و سخنی را به او نسبت می‌دهد که او آن را نگفته است ﴿یا﴾ کیست ستمکارتر از آن کس که ﴿چون حق﴾ یعنی پیامبر و کتاب و توحید ﴿نزد او آید، آن را تکذیب کند؟ آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟﴾ استفهام برای تقریر و تثبیت است. یعنی: بی‌شکّ و شبهه، دوزخ اقامتگاه و جایگاه کافران است.

وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾

﴿و کسانی که در راه ما جهاد کرده‌اند﴾ یعنی: کسانی که علیه نفس و شیطان جهاد کرده‌اند و جانهای خود را در دعوت به‌سوی الله ﷻ و برای طلب خشنودی وی به رنج و سختی درافگنده‌اند؛ ﴿البتّه آنان را به راههای خود رهنمون می‌شویم﴾ یعنی: به راههای خیر که ایشان را به‌سرمنزل خشنودی و رضای ما می‌رساند ﴿و بی‌گمان خدا با نیکوکاران است﴾ با نصرت و یاری خویش در دُنیا و دادن پاداش نیک در آخرت و هر کس که خدا ﷻ با او باشد، هرگز خوار و ذلیل نمی‌شود.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ، وَرَّثَهُ اللّٰهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۞ هر کس به آنچه که می‌داند عمل کند، خداوند ﷻ علم آنچه را که نمی‌داند به وی می‌بخشاید». ابوسلیمان دارانی می‌گوید: «مراد از جهاد در آیهٔ کریمه، فقط جنگیدن با کفّار نیست بلکه یاری‌دادن دین خدا ﷻ، مبارزه با باطل‌اندیشان، سرکوب ستمگران و در رأس همه، امربه‌معروف و نهی از منکر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالی است».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ روم

مکّی است و دارای شصت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با بیان شکست رومیان از فارسیان و سپس خبردادن از پیروزی آنان بعد از گذشت اندی سال، «روم» نامیده شد. البتّه این یکی از معجزات قرآن کریم است که از وقوع رخدادهای غیبی آینده‌ای خبر می‌دهد که به واقعیّت می‌پیوندند.

الٓمٓ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿**الف، لآم، میم**﴾ و سخن دربارهٔ حروف مقطّعه، در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت.

غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ﴿٢﴾

﴿**رومیان شکست خوردند**﴾ از دست ایرانیان. ابن‌کثیر می‌گوید: «رومیان از نسل

روم فرزند عیص فرزند اسحاق فرزند ابراهیم علیه‌السلام اند و بر دین نصرانیّت بوده‌اند».
مفسّران نقل می‌کنند: «فارسیان که آتش‌پرست (مجوسی) بودند بر رومیان که اهل کتاب بودند، پیروز شدند و این واقعه چند سال قبل از هجرت رسول‌اکرم ﷺ به مدینه اتّفاق افتاد پس کفّار مکّه از پیروزی فارسیان شادمان شده و گفتند: کسانی که بی‌کتاب بودند، بر کتابیان پیروز شدند. بدین‌سان، این پیروزی را به رخ مسلمانان می‌کشیدند امّا مسلمانان دوست داشتند که رومیان بر فارسیان پیروز شوند چراکه آنان اهل کتاب آسمانی انجیل بودند. پس ابوبکر رضی‌الله‌عنه این موضوع را با رسول خدا ﷺ درمیان گذاشت. رسول خدا ﷺ فرمودند: «بدان که رومیان به‌زودی بر فارسیان پیروز می‌شوند». آن‌گاه او این خبر را به مشرکان داد. مشرکان به او گفتند: میان ما و خود میعادی بگذار پس اگر سخن ما در مورد پیروزی فارسیان مسلّم شد، این.. و این.. تعداد شتر به ما بدهید و اگر سخن شما محقّق شد و رومیان پیروز شدند، این.. و این.. تعداد شتر به شما می‌دهیم. چنین بود که با ابوبکر رضی‌الله‌عنه شرط بندی کردند و ابوبکر رضی‌الله‌عنه میعاد پنج سال را میان خود و آنان شرط قرارداد. سپس به‌دستور رسول‌اکرم ﷺ این میعاد را تا نُه سال افزایش داد و باگذشت این مدّت بود که رومیان در این نوبت بر فارسیان پیروز شدند.

نسفی می‌گوید: «به قول قتاده، شرط بندی ابوبکر رضی‌الله‌عنه با مشرکان قبل از تحریم قمار بود ولی مذهب امام ابوحنیفه و امام محمّد این است که عقدهای فاسد ـ مانند عقد ربا و غیر آن ـ در دار حرب میان مسلمانان و کفّار جایز است. ایشان به همین داستان بر صحّت چنین عقدهایی استدلال کرده‌اند».

فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ۝٣

فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ

ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿٤﴾

بِنَصْرِ ٱللَّهِ ۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥﴾

آری! رومیان مغلوب شدند؛ ﴿**در نزدیکترین سرزمین**﴾ خود به سرزمین اعراب. به قولی: این سرزمین، الجزیره و به‌قولی دیگر: اذرعات شام بود ﴿**ولی آنان بعد از شکستشان به زودی غالب خواهند شد**﴾ یعنی: رومیان بعد از غلبهٔ فارسیان برآنان، به زودی در نوبت دوم بر فارسیان پیروز خواهندشد؛ ﴿**در عرض چند سال**﴾ بِضْع: از سه تا ده سال است. این آیات در زمانی نازل شد که شاه فارس (شاپور) بر سرزمین شام، سرزمین جزیره و دوردست‌ترین نقاط سرزمین روم غالب شده بود به طوری‌که هرقل امپراطور روم مجبور شد تا به قسطنطنیّه پناه ببرد و او مدّتی طولانی در آن قلعه در محاصرهٔ شاپور قرارداشت. امّا هفت سال بعد از نزول سورهٔ روم، یعنی دقیقاً در سال (۶۲۷ م) بود که سپاه روم بر سپاه فارس در محلّی به‌نام «نینوا» که بر سر رودخانهٔ دجله واقع شده است پیروز شد، فارسیان شکست سختی خوردند و پیشگویی قرآن کریم به‌تحقّق پیوست.

﴿**فرجام کار در گذشته و آینده**﴾ یعنی: پیش از این پیروزی و بعد از آن ﴿**از آنِ خداست**﴾ یعنی: حق تعالی در قدرت بی‌انتها و اجرای احکام و سنن خویش، یکتا و یگانه است و همهٔ این تحوّلات؛ از غلبهٔ فارسیان در بار اوّل و غلبهٔ رومیان در بار دوم، به امر خدای سبحان و حکم وی می‌باشد ﴿**و آن روز**﴾ که رومیان غالب شوند ﴿**مؤمنان شادمان می‌شوند از نصرت الهی**﴾ یعنی: روزی که رومیان بر فارسیان در عرض چند سال پیروز شوند، در آن روز، مؤمنان از یاری الهی برای رومیان شادمان می‌شوند زیرا رومیان اهل کتاب بودند در حالی که فارسیان آتش می‌پرستیدند. گفتنی است که این پیروزی ــ چنان‌که ابن‌کثیر نقل می‌کند ــ در روز بدر اتّفاق افتاد و مؤمنان به هر دو پیروزی شادمان شدند ﴿**هرکه را بخواهد**﴾ که

یاری دهد از بندگان خویش ﴿**یاری می‌دهد و اوست عزیز**﴾ یعنی: غالب و قاهر ﴿**رحیم**﴾ یعنی: بسیار مهربان به بندگان مؤمن خویش.

این آیات از معجزات رسول‌اکرم ﷺ است زیرا از وقوع وقایعی در آینده خبر می‌دهد که این وقایع چنان‌که خبر داده شد، محقّق گردید.

وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٦﴾

يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ﴿٧﴾

﴿**وعدهٔ خداست. خدا وعده‌اش را خلاف نمی‌کند**﴾ یعنی: خداوند ﷻ پیروزی رومیان بر فارسیان را وعده داده است و بی‌تردید او وعدهٔ خویش را خلاف نمی‌کند ﴿**ولی بیشتر مردم نمی‌دانند**﴾ که خداوند ﷻ وعده‌اش را خلاف نمی‌کند و آنان کفّارند که: ﴿**از زندگی دنیا فقط ظاهری را می‌دانند**﴾ یعنی: آنها ظاهر آنچه را که از آرایشها و لذّتهای دنیا و کاروبار زندگانی و اسباب به‌دست‌آوردن منافع دنیوی‌شان مشاهده می‌کنند، می‌شناسند و علم آنها از این امور فراتر نمی‌رود.

از این آیه چنین برمی‌آید که دنیا ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن همان آرایش‌ها و پیرایش‌هایی است که جهّال دنیاپرست آن را می‌دانند و بدان دلبسته‌اند و باطن آن این است که زندگی دنیا پل و گذرگاهی به سوی حقیقت است و زندگی حقیقی و کامل در آخرت می‌باشد پس باید در دنیا از طاعت و عمل صالح برای آخرت توشه برگرفت ﴿**و حال آن‌که آنان از آخرت**﴾ که همانا نعمت بی‌زوال و لذّت بی‌مثال

و خالص است ﴿**غافلند**﴾ یعنی: به آن التفاتی نمی‌کنند و آنچه را که موردنیاز آخرت است، برای آن آماده نمی‌سازند.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا۟ فِىٓ أَنفُسِهِم ۗ مَّا خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِ بِلِقَآئِ رَبِّهِمْ لَكَـٰفِرُونَ ﴿٨﴾

﴿**آیا در خودشان اندیشه نکرده‌اند؟**﴾ یعنی: قطعاً اسباب اندیشیدن برایشان فراهم است و در قدم اوّل نزدیکترین چیز به آنها نسبت به سایر مخلوقات، خویشتن وجودی آنان می‌باشد پس اگر در وجود خودشان چنان‌که باید تفکّر کنند، یقیناً به وحدانیّت خداوند ﷻ و صداقت پیامبرانش پی می‌برند. به‌عبارتی دیگر: آیا در این که خدای عزّوجلّ خود آنان را آفریده‌است در حالی که چیزی نبوده‌اند، نیندیشیده‌اند؟ ﴿**خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به‌حق**﴾ یعنی: به عدل، یا به حکمت ﴿**نیافریده‌است و تا سرآمدی معین**﴾ یعنی: حق تعالی آسمانها و زمین را تا سرآمد و میعاد معیّنی آفریده است که چون آن میعاد مقرّر به‌سر آید، عمر آنها نیز به‌سر می‌آید و آن روز قیامت است. پس اگر کسی در این دو امر تفکّر کند، یقیناً می‌داند که انسان و هستی برای حکمتی آفریده شده‌اند و حتماً هم به نقطهٔ پایانی می‌رسند بنابراین، دنیا و مافیها در شرف زوال است و آخرت یقیناً آمدنی است ﴿**و بی‌گمان بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان کافرند**﴾ یعنی: منکر زنده‌شدن پس از مرگ هستند.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن

قَبۡلِهِمۡۚ كَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗ وَأَثَارُواْ ٱلۡأَرۡضَ وَعَمَرُوهَآ أَكۡثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِۖ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظۡلِمَهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ﴿٩﴾

﴿**آیا در زمین سیروسفر نکرده‌اند تا بنگرند که عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند**﴾ از طوایف کفّاری که خدای سبحان آنان را به‌سبب کفر و انکار حق و تکذیبشان به پیامبران علیهم السلام نابود کرد ﴿**چگونه بوده است؟**﴾ آخر، سرگذشت آنها همه عبرت آمیز و پند آموز است و عاقل کسی است که از دیگران پند بگیرد. یعنی: آنان در زمین گردش کرده و این حقایق را مشاهده کرده‌اند. ﴿**آنها بسی نیرومندتر از آنان بودند**﴾ یعنی: آن کفّار نابودساخته شده، نسبت به کفّار مکّه و پیروانشان، در اسباب و امور دنیوی توانمندتر بودند ﴿**و زمین را کندوکاو کردند**﴾ یعنی: آن را شخم زده و برای کشت‌وکار آماده کرده و اسباب و ابزارهای این امر را به کار گرفتند همچنین آنها زمین را به منظور آبادانی آن زیروروی کردند و در آن به کاوش پرداختند ﴿**و بیش از آنچه اینان آبادش کرده‌اند آن را آباد ساختند**﴾ یعنی: آن امّتها، زمین را با ساختن بناها و گستراندن کشاورزی، بیش از مردم مکّه آباد کردند زیرا امّتهای پیشین ـ مانند عاد، ثمود و امثالشان ـ دارای عمرهای طولانی‌تر و بدنهای تنومندتر و در به‌دست‌آوردن اسباب زندگانی و وسایل تمدّنی دارای موفّقیّت بیشتری بوده‌اند.

این آیه مظهری از مظاهر اعجاز قرآن کریم است زیرا نصّ آن ابعاد زمان و مکان را در نوردیده و به متن تاریخ و تمدّن انسان در عصرهای پیشین قدم گذاشته است و کاوشهای باستانشناسی در عصر حاضر، گواه روشن اعجاز این آیه است.

﴿**و رسولانشان با بیّنات**﴾ یعنی: با معجزه‌ها ﴿**به‌سویشان آمدند**﴾ ولی با این

وجود، آنان به پیامبران ﷺ و پیامهای توحیدی‌شان ایمان نیاوردند و در نتیجه، خداوند ﷻ نابودشان کرد ﴿پس نبود که خداوند برآنان ستم کند﴾ با عذاب‌کردنشان ﴿بلکه آنان خود در حقّ خویش ستم می‌کردند﴾ با کفر، تکذیب و ارتکاب گناه.

ثُمَّ كَانَ عَٰقِبَةَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔواْ ٱلسُّوٓأَىٰٓ أَن كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَكَانُواْ بِهَا يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿١٠﴾

﴿آن‌گاه عاقبت کسانی که بدی کردند، سَوأی شد﴾ یعنی: عاقبت آنان بعد از عذاب دنیا بدتر هم شد زیرا در آخرت به سخت‌ترین عقوبت‌ها مجازات می‌شوند. به‌قولی: (سَوْأی) نامی برای جهنّم است چنان‌که (حُسْنیٰ) نامی برای بهشت می‌باشد. ﴿چراکه آیات خدا را تکذیب کردند﴾ یعنی: ازآن‌روی که آنان آیات الهی را که بر پیامبرانش نازل کرده بود تکذیب کردند، عاقبتشان بعد از عذاب دنیا بدتر هم شد. یا معنی این است: تکذیب و تمسخر، عاقبت و سرانجام کسانی بود که مرتکب بدترین عملها شدند؛ و آن عبارت از شرک‌ورزیدن به خداوند متعال است ﴿و به آنها﴾ یعنی: به آیات الهی ﴿استهزا می‌کردند﴾ یعنی: علّت عاقبت و فرجام زشت آنان که آتش دوزخ است، همین تکذیب و استهزایشان بود.

ٱللَّهُ يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴿١١﴾

چون در آیهٔ قبل خداوند ﷻ از عاقبت مجرمان که جهنّم است، یاد کرد، در این آیه، به بیان حقیقت معاد و حشر پرداخته و بر این امر که مقولهٔ إعاده و تجدید آفرینش مردم، از همان مقولهٔ قدرت و ارادهٔ او بر آفرینش ابتدایی آنهاست، اقامهٔ دلیل می‌کند: ﴿خداست که آفرینش را آغاز می‌کند﴾ یعنی: پدیده‌های خلقت را اوّلاً

و ابتدائاً از کتم عدم می‌آفریند ﴿**سپس آن را تجدید می‌کند**﴾ یعنی: آنان را بعد از مرگ مجدّداً زنده می‌کند چنان‌که در اوّل بوده‌اند ﴿**آن‌گاه به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید**﴾ در روز قیامت به‌سوی موقف حساب پس نیکوکاران را در قبال نیکوکاریشان و بدکاران را دربرابر بدکاریشان جزایی مناسب می‌دهد.

وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُبْلِسُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

﴿**و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان نومید می‌گردند**﴾ یعنی: مشرکان ــ آن‌گاه که عذاب را مشاهده کنند ــ از هر خیری مأیوس و ناامید می‌شوند. مُبْلِسْ: کسی است که ساکت و درمانده و رسوا و افسرده شده و از راه‌یافتن به حجّت و دلیلی نومید گردیده است.

وَلَمْ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَآئِهِمْ شُفَعَـٰٓؤُا۟ وَكَانُوا۟ بِشُرَكَآئِهِمْ كَـٰفِرِينَ ﴿١٣﴾

﴿**و برای آنان از شریکانشان**﴾ که آنها را در دنیا به‌جای خداوند ﷻ عبادت کرده‌اند ﴿**شفیعانی نیست**﴾ که از عذاب خداوند ﷻ پناهشان دهند. تعبیر به صیغهٔ (لَمْ یَکُنْ ۞ نبوده است) که بر زمان ماضی دلالت می‌کند، گویای تحقّق قطعی این خبر است. ﴿**و خود**﴾ در این وقت ﴿**به شریکانشان**﴾ یعنی: به خدایانی که آنها را در دنیا شرکای خدای سبحان می‌پنداشتند ﴿**کافرند**﴾ یعنی: در قیامت آنان منکر این امراند که آن بتان خدایانشان هستند زیرا در این هنگام می‌دانند که این معبودان باطل نه می‌توانند سودی به آنان برسانند و نه زیانی.

وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوۡمَئِذٖ يَتَفَرَّقُونَ ﴿۱۴﴾

﴿و روزی که قیامت برپا گردد، آن روز مردم پراکنده می‌شوند﴾ مؤمنان به بهشت و کافران به دوزخ می‌پیوندند و بدین‌گونه از هم جدا می‌شوند. قتاده می‌گوید: «به خدا سوگند که این جدایی‌ای است که بعد از آن هیچ گردهم‌آمدنی نیست».

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَهُمۡ فِي رَوۡضَةٖ يُحۡبَرُونَ ﴿۱۵﴾

﴿امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پس، آنان در بوستانی سرخوش می‌گردند﴾ یعنی: آنان در بهشت در شادی و سرخوشی، مورد إکرام و إنعام قرار می‌گیرند. به‌قولی: مراد از «يُحْبَرُوْن» ساز و آوازی است که در بهشت می‌شنوند. ابن کثیر می‌گوید: «حِبْرَةٌ: معنایی عام دارد که هر نوع فرحت و بهجت را شامل می‌شود».

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَلِقَآيِٕ ٱلۡأٓخِرَةِ فَأُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلۡعَذَابِ مُحۡضَرُونَ ﴿۱۶﴾

﴿و امّا کسانی که کفر ورزیدند﴾ به خداوند ﷻ ﴿و آیات ما﴾ یعنی: قرآن ﴿ولقای آخرت﴾ یعنی: زنده‌شدن پس از مرگ و بهشت و دوزخ ﴿را تکذیب کردند پس آن گروه در عذاب حاضر ساخته می‌شوند﴾ یعنی: در آن مقیم گردانیده می‌شوند، بی آن‌که عذاب از آنان سبک ساخته شود.

فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمۡسُونَ وَحِينَ تُصۡبِحُونَ ﴿١٧﴾

﴿ **پس تسبیح گویید خداوند را هنگامی که به شامگاه و به بامداد وارد می‌شوید** ﴾ یعنی: چون این حقایق را دانستید، خداوند متعال را تسبیح گویید و او را از آنچه که سزاوار شأن وی نیست، به پاکی یاد کنید؛ با گفتن «سبحان‌الله» در بامدادان و شامگاهان. یا مراد از تسبیح در این آیه، نماز است.

وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَعَشِيّٗا وَحِينَ تُظۡهِرُونَ ﴿١٨﴾

﴿ **و ستایش ازآنِ اوست در آسمانها و زمین و هنگام عصر و به‌هنگام نیمروزتان** ﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از تسبیح در آیهٔ قبل، نماز است لذا مراد از فرمودهٔ حق تعالی: (حِيْنَ تُمْسُوْن) نمازهای مغرب و عشاء است، مراد از: (حِيْنَ تُصْبِحُوْن) نماز بامداد است، مراد از: (عَشِيًّا) نماز عصر است و مراد از: (حِيْنَ تُظْهِرُوْن) نماز ظهر است. بنابراین، این دو آیه مجموعهٔ هر پنج نماز را دربر می‌گیرند.

باید دانست که مخصوص ساختن این اوقات به گفتن تسبیح، بدان جهت است که در این اوقات نشانه‌های انتقال از حالی به حال دیگر و از زمانی به زمانی دیگر محسوس و نمایان است و در واقع این اوقات، تمام بخش‌های روز را دربر می‌گیرند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس هنگام صبح (فَسُبْحَانَ اللّهِ حِيْنَ تُمْسُوْنَ...) را بخواند، آنچه را که از وی [از اذکار] در شبش فوت شده است، دریافته و جبران کرده است و هر کس این آیه را در شامگاه بخواند، آنچه را که از وی در روزش فوت شده، جبران کرده است». مراد فوت شدن اذکار و اوراد است.

يُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَيِّ وَيُحْيِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾

﴿**زنده را از مرده بیرون می‌آورد**﴾ مانند بیرون آوردن انسان از نطفه و بیرون آوردن جوجه از تخم ﴿**و مرده را از زنده بیرون می‌آورد**﴾ مانند بیرون آوردن نطفه و بیضه از حیوان. بعضی در معنای این دو جمله گفته‌اند: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد. ﴿**و زمین را پس از پژمردنش زنده می‌کند**﴾ با رویانیدن سبزه‌ها بعد از خشک‌شدن آنها ﴿**و بدین‌گونه بیرون آورده می‌شوید**﴾ از قبرهایتان. یعنی: ایجاد و إعاده در قدرت ذات توانایی که بر بیرون آوردن اشیا از اضداد آنها تواناست، برابر و یکسان می‌باشد.

وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾

﴿**و از آیات او**﴾ یعنی: از نشانه‌ها و دلایل درخشان حق تعالی بر عظمت، کمال و مطلقیّت قدرتش و از جمله بر برانگیختن مجدّدتان ﴿**این است که شما را از خاک آفرید**﴾ یعنی: پدرتان آدمعليه السلام و شما را نیز درضمن خلقت وی، از خاک آفرید. آری! پدر ما آدمعليه السلام از خاک آفریده شد و نسل وی از آب نطفه و آب نطفه از خون است، خون از غذا و غذا از سبزی‌ها و عناصر برآمده از خاک پس خلقت همهٔ انسانها درنهایت از خاک است ﴿**سپس بناگاه شما بشری در زمین پراکنده شدید**﴾ یعنی: سپس از طریق تناسل و توالد، به شیوه‌ای که خداوند جل جلاله مقدّر کرده‌است، از آدمعليه السلام پدید آمدید تا بدانجا که در گسترهٔ زمین پراکنده شدید.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خداوند ﷻ آدم را از مشت خاکی که آن را از تمام روی زمین برگرفت، آفرید لذا فرزندان آدم به‌مانند زمین [گونه‌گون] آفریده شدند و از آنان سپید، سرخ، سیاه و میان اینها از الوان؛ و نیز پلید، پاک، نرمخوی، درشت‌خوی و میان اینها [از طبایع] پدید آمد».

وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا لِّتَسْكُنُوٓا۟ إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَ رَحْمَةً ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

﴿**و از آیات او این است که از خودتان برایتان همسرانی آفرید**﴾ یعنی: از جملهٔ نشانه‌ها و دلالتهایی که به قدرت حق تعالی بر زنده‌ساختن پس از مرگ دلالت می‌کند، یکی این است که برای شما از جنس بشری شما زنانی آفرید که با آنان ازدواج می‌کنید. به‌قولی: مراد حوّا علیهاالسّلام است زیرا خداوند متعال او را از پهلوی آدم ﷺ آفرید و زنان بعد از وی نیز از پشت مردان آفریده شده‌اند. ﴿**تا بدانها آرام گیرید**﴾ یعنی: تا به همسرانتان انس و الفت گرفته و به آنان تمایل ورزید زیرا آرامش و راحت روانهایتان با این انس و الفت است ﴿**و در میان شما مودّت و رحمت نهاد**﴾ یعنی: در میان مرد و همسرش در پرتو پیوند نکاح و در درون قلعهٔ مستحکم آن، محبّت و علاقه و شفقت و عشق قرار داد پس به وسیلهٔ این نکاح است که شما با یک‌دیگر مهر و عاطفه مبادله می‌کنید، بی آن‌که قبل از این میان شما شناخت و معرفتی باشد، چه رسد به مهر و محبّت. مجاهد می‌گوید: «مودّت؛ جماع است و رحمت؛ فرزند». ﴿**بی‌گمان در این**﴾ اموری که ذکر شد ﴿**نشانه‌هایی است**﴾ بزرگ و شگرف بر قدرت و حکمت خدای سبحان ﴿**برای گروهی که می‌اندیشند**﴾ و با اندیشیدن در این امور، به عظمت آفریدگار متعال پی می‌برند.

وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفُ أَلۡسِنَتِكُمۡ وَأَلۡوَٰنِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡعَٰلِمِينَ ﴿۲۲﴾

﴿**و از جملۀ آيات او آفرينش آسمانها و زمين است**﴾ زيرا ذاتى كه اين اجرام بزرگ را آفريد و در آنها از عجايب صُنع و شگفتى‌هاى آفرينش خويش پديده‌هايى قرار داد كه مايۀ عبرت انديشه‌وران و متفكّران است، همين ذات متعال، قادر است تا شما را بعد از مرگتان نيز بيافريند و از قبرهايتان برانگيزد. ﴿و﴾ نيز از جملۀ نشانه‌هاى اوست ﴿**گونه‌گونى زبانهاى شما**﴾ يعنى: گويش‌ها و زبانهايى كه با آن سخن مى‌گوييد؛ از عربى، عجمى، تُركى، رومى، لاتينى و غيراين از زبانها ﴿و﴾ نيز از جملۀ نشانه‌هاى اوست ﴿**گونه‌گونى رنگهاى شما**﴾ از سفيد و سياه و سرخ و زرد بلكه حتّى در هر فردى از افراد شما خصوصيّاتى وجود دارد كه او را از غير وى متمايز مى‌گرداند، با آن‌كه همگى شما فرزندان يک مرد و يک زن هستيد و همۀ شما را نوع واحدى باهم جمع مى‌كند كه انسانيّت است. آرى! اگر اين تنوّع و گونه‌گونى نبود، بشر با چه مشكلاتى كه روبه‌رو نمى‌شد؟ ﴿**قطعاً در اين امر نيز براى دانشوران نشانه‌هايى است**﴾ زيرا فقط دانشوران و صاحبان علم و بصيرت‌اند كه دلالت‌هاى روشن اين آيات را بر وجود خداى عزّوجلّ درمى‌يابند.

وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبۡتِغَآؤُكُم مِّن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ ﴿۲۳﴾

﴿**و از جملۀ آيات**﴾ و نشانه‌هاى بزرگ ﴿**او خواب شما در شب و روز و طلب معاش شما از فضل اوست**﴾ آرى! در شب به خواب مى‌رويد و در روز نيز گاهى براى

استراحت می‌خوابید، مانند خواب قیلولهٔ (وقت چاشت) شما. همچنین در روز و شب از فضل حق تعالی روزی می‌طلبید زیرا طلب روزی هم در روز و هم در شب روی می‌دهد. البتّه خواب شبیه مرگ و تکاپو و تلاش برای رفع نیازمندی‌ها و به‌دست آوردن روزی، شبیه به زندگی پس از مرگ است ﴿**بی‌گمان در این امر برای گروهی که گوش شنوا دارند**﴾ یعنی: برای کسانی که آیات و موعظه‌ها را اندیشمندانه می‌شنوند و با این نشانه‌ها بر عظمت خداوند ﷻ و امکان رستاخیز استدلال می‌کنند؛ ﴿**نشانه‌هایی است**﴾ عظیم بر وجود و عظمت خداوند ﷻ.

دعای بی‌خوابی: در **حدیث‌شریف** به روایت زیدبن ثابت رضی الله عنه آمده است که فرمود: به من عارضهٔ بیدارخوابی شب دست داد و از این امر به رسول خدا ﷺ شکایت بردم، فرمودند: «بگو: اَللّٰهُمَّ غٰارَتِ النُّجُوْمُ وَ هَدَأَتِ الْعُيُوْنُ وَ أَنْتَ حَيٌّ قَيُّوْمٌ يٰا حَيُّ يٰا قَيُّوْمُ، اَنِمْ عَيْنِيْ وَ اهْدِءْ لَيْلِيْ ✿ بارخدایا! ستارگان غروب کردند و چشمها آرام گرفتند و تو زندهٔ پاینده هستی. ای زندهٔ پاینده! چشمهایم را بخوابان و شبم را آرامش بخش».

وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَيُحْيِۦ بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾

﴿**و از جملهٔ آیات او این است که برق را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند**﴾ بیم از صاعقه‌ها و امید به باران، بیم از این که یخ و سرما کشتزارها را نابود کند و امید به این که باران کشتزارها را زنده و خرّم گرداند. برق شرارهٔ الکتریکی‌ای است که درنتیجهٔ برخورد ابرها در جوّ پدیدار می‌شود و از آن رعد به‌وجود می‌آید. ﴿**و از آسمان آبی فرومی‌فرستد پس به وسیلهٔ آن زمین را بعد از مرگش زنده می‌گرداند**﴾ با رستنی‌های سبز و خرّم، بعد از آن‌که زمین بر اثر خشکی و سفتی مرده بود

﴿**بی‌گمان در این امر برای گروهی که خرد می‌ورزند، نشانه‌هایی است**﴾ که خردورزان با این پدیده‌ها و نشانه‌ها، بر قدرت عظیم حق تعالی استدلال می‌کنند.

وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ بِأَمْرِهِۦ ۚ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ إِذَآ أَنتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٢٥﴾

﴿**و از آیات او این است که آسمانها و زمین به فرمان او برپایند**﴾ یعنی: برپایی و برجایی آسمانها و زمین بدون ستونهای مرئی‌ای که بر آنها متّکی باشند و بدون قرارگاهی که بر آن جای و قرار گیرند، از جملهٔ نشانه‌های عظیم اراده و قدرت مطلقهٔ خدای سبحان است ﴿**سپس چون به صلایی شما را از زمین فراخواند، بناگاه بیرون می‌آیید**﴾ از گورهایتان بدون درنگ و توقّف چنان‌که شخص دعوت شده، مطیع دعوتگر خویش است. آری! چون خدای سبحان شما را فرامی‌خواند و می‌گوید: هان ای مردگان! از گورهایتان بیرون آیید؛ هیچ کس از پیشینیان و پسینیان باقی نمی‌ماند مگر این که بی‌درنگ از گور برخاسته و صحنهٔ رستاخیز را می‌نگرد. یا مراد این است: با دمیدن اسرافیل در صور از گورها بیرون می‌آیید.

وَلَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ كُلٌّ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ﴿٢٦﴾

﴿**و هر که در آسمانها و زمین است**﴾ از تمام مخلوقات ﴿**از آنِ اوست**﴾ در ملک، در تصرّف و در آفرینش و دیگران را هیچ چیز از این امور در تحت فرمان نیست ﴿**همگان فرمانبردار اویند**﴾ یعنی: همه ـ به رضا یا از روی اضطرار و درماندگی ـ برای پروردگار متعال به طاعت انقیاد و فرمان‌پذیری مطیع و به عبودیّت و بندگی مقرّ و معترفند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر قنوتی در قرآن به معنی

طاعت است ».

ملاحظه می‌کنیم که در این آیات، شش دلیل کلّی بر ربوبیّت و وحدانیّت خدای سبحان بیان شده است.

وَهُوَ ٱلَّذِي يَبْدَؤُاْ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ۚ وَلَهُ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

﴿ **و اوست آن کس که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را تجدید می‌نماید** ﴾ بعد از مرگ آن؛ به زندگانی‌ای همیشگی ﴿ **و این کار بر او آسانتر است** ﴾ مجاهد در توضیح معنی آن می‌گوید: « بازگردانیدن و تجدید حیات، بر خدای عزّوجلّ از آفرینش ابتدایی آسان‌تر است هرچند که آفرینش ابتدایی و تجدید آن، هردو بر او آسان می‌باشد ». به‌قولی: مراد این است که تجدید و بازگردانیدن آفرینش در میان خلق آسانتر از آفرینش ابتدائی است، نه در نزد خالق متعال زیرا در پیش قدرت او این‌همه یکسان است ﴿ **و مَثَل اعلی** ﴾ یعنی: هر صفت برتر و والاتر بر زبان خلایق و زبان دلایل ﴿ **در آسمانها و زمین از آنِ اوست** ﴾ یعنی: حق تعالی با این فرموده‌اش: (وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْه ✿ و اعادهٔ آفرینش بر او آسانتر است)؛ برای شما در مورد آنچه که در معیارها و مقیاسهایتان سهل یا دشوار است مثلی زده است پس این مَثَل را عین مُتَمَثِّل ندانید و نپندارید که در پیشگاه قدرت مطلقهٔ وی، آسانی و سختی‌ای وجود دارد زیرا کلّ ممکنات نسبت به قدرت او یکسان است و مَثَل برتر؛ یعنی صفت یگانگی برای اوست پس او را در آسمانها و زمین شبیه و مانندی نیست ﴿ **و اوست عزیز** ﴾ پیروزمند در ملکش، توانایی که هرگز مغلوب نمی‌شود ﴿ **حکیم** ﴾ است در سخنان و افعال خویش.

در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: « خداوند متعال می‌فرماید: فرزند آدم مرا

تکذیب کرد درحالی‌که این شایستهٔ شأن وی نبود و مرا دشنام داد درحالی‌که این شایستهٔ شأن وی نبود؛ امّا تکذیب وی مرا در این سخن وی است: خداوند آن گونه که مرا در ابتدا آفریده‌است، مجدّداً بازنمی‌گرداند. درحالی‌که آفرینش اوّل از اعادهٔ آن بر من آسانتر نیست. و امّا دشنام‌دادن وی مرا، در این سخن وی است: (خدا فرزندی برگرفته‌است) [بقره/۱۱۶]» درحالی‌که من یگانهٔ بی‌نیاز هستم، کسی که: (نه فرزند آورد و نه از کسی زاییده شده است و هیچ‌کس برای او همتا نیست) [اخلاص/۴ـ۳]».

ابن‌ابی‌حاتم از عکرمه در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌است که گفت: کفّار از طرح مسئلهٔ زنده کردن مردگان، در شگفتی و حیرت فرورفتند پس این آیه نازل شد.

ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۲۸﴾

﴿**خداوند برای شما از خودتان مَثَلی زده‌است**﴾ یعنی: چنان مَثَلی زده است که برگرفته و برآمده از خودتان است زیرا این مَثَل نزدیکترین چیز به اذهان شما بر بطلان شرک است: ﴿**آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم، از آنچه که یمین‌هایتان مالک آن شده است شریکانی دارید که در آن برابر و یکسان باشید**﴾ یعنی: آیا شما برای خودتان می‌پسندید که غلامان و کنیزانتان در تصرّف اموالی که به شما روزی داده‌ایم، با شما برابر و یکسان بوده و در این اموال با شما مشارکت داشته باشند، بی آن‌که هیچ فرقی میان شما و آنان باشد؟ ﴿**و همانطور که شما از یکدیگر بیم**

دارید از آنها بیم داشته باشید؟ ﴾ یعنی: چنان‌که از افراد آزاد شریک‌مال خود، بیمناکید و حساب می‌برید، از آنان هم بیمناک بوده و ملاحظهٔ آنان را داشته‌باشید؟ لابدّ آنان در پاسخ این سؤال می‌گویند: نه! نمی‌پسندیم که با بردگانمان یکسان باشیم! پس چون شرکت میان بردگان و سرورانشان در چیزی که سروران مالک آن هستند، باطل شد در حالی که غلامان و کنیزان با آنان در بشریّت همانند و همسانند، قطعاً شرکت میان خدای عزّوجلّ و یکی از مخلوقاتش نیز باطل و بی‌اساس است زیرا از یک‌سو خلق، همگی بندگان خداوند متعال هستند و از سوی دیگر میان او و بندگانش هیچ‌گونه همانندی و مشابهتی نیست. آری! درحالی‌که شما تساوی میان خود و بردهٔ خویش را نمی‌پسندید پس چگونه این تساوی را برای ربّ‌الارباب و مالک بی‌چون همهٔ آزادان و بردگان می‌پسندید و برخی از بندگان وی را برای وی شریک قرار می‌دهید؟ ﴿**بدین‌سان آیات خود را برای خردورزان به‌روشنی بیان می‌کنیم**﴾ باشد که در این مَثَلها بیندیشند.

از ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که فرمود: اهل شرک در مناسک حجّ چنین تلبیه می‌گفتند: «لَبَّیْكَ، اَللّٰهُمَّ لَبَّیْكَ، لَبَّیْكَ لاٰ شَرِیْكَ لَکَ اِلاّٰ شَرِیْکًا هُوْ لَكَ تَمْلِکُهُ وَ مٰا مَلَكَ ۞ بارخدایا! به فرمان حاضریم، به فرمان حاضریم، برای تو شریکی نیست جز همان شریکی که او خود از آن توست، تو مالک اویی و مالک هرآنچه که او مالک آن است». پس خداوند ﷻ نازل فرمود: (هَلْ لَکُمْ مِمّٰا مَلَکَتْ اَیْمٰانُکُمْ...).

بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَهْوَآءَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍۖ فَمَن يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ ٱللَّهُۖ وَمَا لَهُم مِّن نَّـٰصِرِينَ ﴿٢٩﴾

﴿**نه، چنین نیست بلکه ستمکاران بی‌هیچ علمی از هوسهای خویش پیروی**

کرده‌اند ﴾ در پرستش بتان پس در آیات و نشانه‌های حق تعالی تفکّر نکرده و در آنها نیندیشیده‌اند در حالی که نمی‌دانند که خود کاملاً در گمراهی قراردارند ﴿**پس آن کس را که خدا بیراهش گذاشته، چه کسی هدایت می‌کند؟**﴾ یعنی: چنانچه خداوند ﷻ برایش هدایت را مقدّر نکرده باشد، هیچ‌کس نیست که بر هدایت‌کردن وی توانا باشد ﴿**و برای آنان یاورانی نیست**﴾ که میان آنها و عذاب خدای سبحان حایل و مانع گردند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

﴿**پس رویت را به‌سوی این دین**﴾ مستقیم ﴿**بگردان، با حق گرایی**﴾ یعنی: پایدارانه و استوارانه روی به آن کن، بی‌هیچ‌گرایش و التفاتی به‌سوی غیرآن از ادیان باطل. این ﴿**فطرت خداوند**﴾ یعنی: خلقت و سرشتی است ﴿**که مردم را بر آن آفریده است**﴾ یعنی: خداوند ﷻ مردم را بر فطرت اسلام آفریده‌است و اگر عوارضی در آنان پدید نیاید که به‌سبب آن به کفر گرایند، آنها بر این سرشت خود پایدارند پس این فقط دین مستقیم الهی است که با فطرت بشری منسجم و هماهنگ می‌باشد. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است: «هیچ نوزادی نیست مگر این‌که بر فطرت متولّد می‌شود ولی پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌گردانند». همچنین در **حدیث‌شریف** قدسی به روایت عیاض آمده‌است که رسول خدا ﷺ روزی خطبه می‌خواندند و در خطبهٔ خویش به‌نقل از خدای سبحان فرمودند: «من همهٔ بندگانم را حنیف و حق‌گرا

آفریده‌ام ولی شیاطین به سوی آنها آمده و آنان را از دینشان گمراه ساختند و آنچه را که من حلال کرده بودم، برآنان حرام گردانیدند».

این آیهٔ کریمه و احادیث شریف یاد شده، دلیل بر فطری بودن عقیدهٔ توحیدی و سلامت آفرینش اعتقاد در نهاد انسان است پس با تأثیرات محیط، افکار و القاآت انحرافی و موروثی و تقلیدهای باطل دور از سلطهٔ فکر و اندیشه است که عقیدهٔ پاک توحیدی تغییر می‌کند.

﴿**در آفرینش الٰهی تبدیلی نیست**﴾ یعنی: آفرینش الٰهی را با پرستش غیر وی تغییر ندهید بلکه بر فطرت اسلام و توحید باقی و پایدار بمانید ﴿**دین استوار این است**﴾ یعنی: پایبندی به فطرت، همانا دین مستقیم و استوار است ﴿**ولی اکثر مردم**﴾ همچون کفّار مکّه در زمان نزول آیه ﴿**نمی‌دانند**﴾ این حقیقت را تا به آن عمل کنند و آن را در عینیّت به کار بندند. چنان‌که امروز نیز، اکثریّت خلق از این حقیقت جاهلند که فطرت بشری جز با رویکرد و گرایش به دین حنیف و پاک توحیدی، منسجم و هماهنگ نمی‌شود.

آن‌گاه خدای عزّوجلّ این رهنمود خود را تکمیل کرده می‌فرماید:

﴿ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَٱتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُوا۟ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٣١﴾

﴿**به‌سویش انابت کنید**﴾ یعنی: ای پیامبر! تو و همراهانت بـه‌سوی الله ﷻ روی آورید در حالی که با اخلاص عمل و پایبندی به فرامین وی به او رجوع‌کننده‌اید ﴿**و از او پروا بدارید**﴾ با اجتناب از نافرمانی‌ها و حاضر و ناظر دانستن وی ﴿**و نماز را برپا دارید**﴾ در اوقات آن و با پایبندی به فرایض، سنّت‌ها و آداب آن، همان نمازی که به آن مأمور شده‌اید ﴿**و از مشرکان نباشید**﴾ که برای او شریک

می‌آورند.

مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا كُلُّ حِزْبِۭ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٣٢﴾

آری! نباشید: ﴿**از کسانی که دینشان را پراکنده کردند و فرقه‌فرقه شدند**﴾ در دین، که مانند اهل بدعتها و هواها و یهود و نصاری، بعضی از بعضی دیگر، یعنی پیروان، پیشوایان گمراه خود را در باطل مشایعت و همراهی می‌کنند ﴿**هر حزبی به آنچه که نزد خود دارند دلخوشند**﴾ یعنی: هر گروهی به آنچه که نزد آنها از دین بنا شده بر بنیاد باطل وجود دارد، شادمان و خرسنداند و می‌پندارند که برحقّ‌اند در حالی که از حقّ هیچ دستاویزی به همراه ندارند.

در **حدیث‌شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: فرقهٔ ناجیه از این گروهها کدام فرقه است؟ فرمودند: «فرقه‌ای که رهرو راه و روشی باشد که امروز من و اصحابم بر آن قرارداریم».

وَإِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْاْ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

﴿**و چون به مردم ضُرّی**﴾ یعنی: سختی، بلا، بیماری و قحطی‌ای ﴿**برسد، پروردگار خود را می‌خوانند**﴾ و به‌سوی او پناه برده، او را به فریادرسی می‌خوانند که آن بلا را از آنان بردارد ﴿**در حالی که به‌سوی او انابت کننده‌اند**﴾ یعنی: در حالی که به‌سوی او بازگشت‌کننده و توبه کاراند و به غیر او تکیه نمی‌کنند. که این قلّهٔ توحید

و یکتاپرستی است ﴿**سپس چون از جانب خود رحمتی به آنان بچشاند**﴾ با اجابت‌کردن دعایشان و برداشتن آن سختی‌ها و بلاها از آنان ﴿**بناگاه گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می‌آورند**﴾ در عبادت و به‌سوی پرستش غیر الله ﷻ بازمی‌گردند در حالی که می‌دانند کسی جز الله ﷻ آن بلا را از آنان برطرف نکرده است. پس یگانه‌پرستی‌شان در سختی‌ها، خود دلیل بر آن است که آنان فقط به خدای یگانه نیازمندند و این از بزرگترین ادلّه بر وجود فطرت بشری و بر این حقیقت است که فطرت بشر در اصل توحیدی است. این جمله، مفید برانگیختن تعجّب از احوالشان است. یعنی: عجبا! چگونه در هنگام فرودآمدن سختی‌ها، به وحدانیّت خدای سبحان اعتراف می‌کنند امّا وقتی این سختی‌ها از آنان برطرف ساخته می‌شود، مجدّداً به شرک باز می‌گردند.

لِيَكْفُرُوا۟ بِمَآ ءَاتَيْنَـٰهُمْ ۚ فَتَمَتَّعُوا۟ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

آری! به شرک باز می‌گردند ﴿**تا به آنچه به آنها بخشیده‌ایم، کفران ورزند**﴾ و ناسپاسی پیشه کنند، در حالی که نعمتهای الهی را انکار می‌کنند ﴿**پس برخوردار شوید**﴾ اندکی از کفر و ناسپاسی خویش ﴿**زودا که بدانید**﴾ آنچه را که این بهره‌مندی زوال‌پذیر، از عذاب دردناک در پی خواهد داشت. این تهدیدی سخت برای مشرکان است.

أَمْ أَنزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَـٰنًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا۟ بِهِۦ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾

﴿**یا مگر برآنان برهانی نازل کرده‌ایم که**﴾ آن‌برهان و حجّت ﴿**دربارهٔ آنچه به آن شرک می‌ورزند، سخن می‌گوید؟**﴾ بر بر شرک‌ورزیدنشان به خدای سبحان ناطق بوده و بر این امر که این کارشان حقّ است، دلالت می‌کند؟ که این استفهام بر

سبیل انکار می‌باشد. یعنی: آنان بر شرک و گمراهی‌شان هیچ برهان و حجّتی ندارند پس چگونه به خداوند ﷻ شریک می‌آورند؟!

وَإِذَآ أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا۟ بِهَا ۖ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿٣٦﴾

﴿**و چون به مردم رحمتی بچشانیم**﴾ یعنی: فراوانی، نعمت، گشایش و عافیتی؛ مانند نزول باران، گشایش مالی، سلامتی و غیره ﴿**به آن شادمان می‌شوند**﴾ با سرمستی و گردنکشی و کبر، نه شادمانی‌ای همراه با شکر و اعتراف به نعمت ﴿**و اگر به آنان به‌خاطر کار و کردار پیشینشان**﴾ یعنی: به شومی گناهانشان ﴿**سیئه‌ای برسد**﴾ یعنی: سختی و رنجی برسد، به هر وصف و کیفیّتی که باشد ﴿**بناگاه نومید می‌شوند**﴾ از رحمت الهی. قُنُوط: مأیوس شدن از رحمت است. ولی در آیهٔ دیگری [هود/۱۱] خداوند متعال مؤمنان صابر را از این قاعده استثنا کرده است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت صهیب ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «شگفتا بر کار مؤمن، خداوند ﷻ در بارهٔ او هیچ حکمی نمی‌کند مگر این که آن حکم برایش خیر است؛ زیرا اگر به او نعمت و خوشحالی‌ای برسد، شکر می‌کند پس این، به خیر اوست و اگر به او بلا و رنجی برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست».

أَوَلَمْ يَرَوْا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣٧﴾

﴿آیا ندیده‌اند﴾ و ندانسته‌اند ﴿که خداست که روزی را برای هر کس﴾ از بندگانش ﴿که بخواهد، فراخ یا تنگ می‌گرداند﴾ از روی امتحان و آزمایش و به مقتضای عدل و حکمت خویش؟ پس چرا از رحمت وی ناامید می‌شوند و توبه کارانه به سوی او بازنمی‌گردند تا او بار دیگر رحمت خویش را شامل حال آنان کند؟ ﴿بی‌گمان در این﴾ قبض و بسط نعمت ﴿برای گروهی که ایمان می‌آورند نشانه‌هاست﴾ که با این قبض و بسط، به‌سوی حق راه می‌یابند زیرا این امور بر کمال قدرت الهی دلالت می‌کند.

فَـَٔاتِ ذَا ٱلْقُرْبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلْمِسْكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ ٱللَّهِ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿۳۸﴾

﴿پس﴾ ای مؤمن! ﴿به صاحب قرابت، حقّش را بده﴾ با نیکی‌کردن به او به‌وسیلهٔ انفاق و صدقه، پیوند رَحِم و غیره. احناف با این آیه بر وجوب انفاق برای محارمی که محتاج و نیازمند بوده و قادر به کسب‌وکار نمی‌باشند، استدلال کرده‌اند ﴿و نیز﴾ بده ﴿به مسکین﴾ حقّ وی را. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مسکین گدای دوره‌گرد بی‌مال و مکنت است». ﴿و نیز﴾ بده ﴿به ابن‌السبیل﴾ حقّش را. حقّ مسکین این است که به وی صدقه بدهی و کمک کنی و حقّ ابن‌السّبیل ـ یعنی شخص درراه‌ماندهٔ مسافری که نیاز به مال دارد ـ این است که او را مهمان کنی ﴿این انفاق برای کسانی که در طلب خشنودی خدا هستند، بهتر است﴾ یعنی: دادن حق این مستحقّان، برای کسانی که قصد نزدیکی به خدای سبحان را دارند، بهتر از بخل و امساک است ﴿و این گروهند که رستگارانند﴾ یعنی: به خواستهٔ خویش در بهشت و رضای الهی دست می‌یابند، از آنجا که در جهت رضای خدا جلّ جلاله و به‌خاطر به جاآوردن امر وی، انفاق کرده‌اند.

و از آنجاکه انفاق در راه خدا ﷻ مظهر پاکی و کرامت نفس است، اینک حق تعالی از ربا یاد می‌کند که در نقطهٔ مقابل آن قرار داشته و مظهر بخل و آز و حق کشی می‌باشد:

وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَاْ فِىٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرْبُواْ عِندَ ٱللَّهِ ۖ وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن زَكَوٰةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُضْعِفُونَ ﴿٣٩﴾

﴿و آنچه می‌دهید از ربا﴾ یعنی: از مال برای طلب افزایشی که دربرابر خود عوضی نداشته باشد ﴿تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد﴾ یعنی: تا بهرهٔ شما در اموال مردم افزون شود و رشد کند ﴿پس﴾ بدانید **﴿که نزد خدا افزون نمی‌شود﴾** یعنی: خداوند ﷻ در آن برکت نمی‌نهد. به‌قولی: تأویل آیهٔ کریمه چنین نیست بلکه مراد از «ربا» در اینجا مخصوصاً تعاملی است که میان مردم در مبادلهٔ هدایا مرسوم است، بدین‌سان که شخص به دوستش هدیه‌ای می‌دهد و در مقابل از او توقّع هدیه و پاداش افزونتری را دارد. پس باید هدیه دهنده چنین قصدی نداشته و بداند که اگر هدیه‌دادن وی، برایش عوضی افزونتر از مال مردم را هم به‌دنبال آورد ولی آن عوض نزد خداوند ﷻ رشد نمی‌کند و صاحبش در قبال آن سزاوار پاداش الهی نیست. بنابراین، ربا در اینجا شامل آن چیزهایی است که انسان به دیگران می‌دهد تا بیشتر از آن را عوض بستاند، یا خدمتی است که انسان به کسی می‌کند تا از آن در دنیای خویش بهره‌مند گردد لذا نفعی که در قبال آن خدمت به او تعلق می‌گیرد، در نزد خداوند ﷻ رشد نمی‌کند.

شایان ذکر است که هدیه‌دادن به‌قصد رسیدن به هدیه و عوضی بهتر و افزونتر از آن، مخصوصاً بر رسول خدا ﷺ حرام بود زیرا خداوند متعال خطاب به آن حضرت ﷺ می‌فرماید: (وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ ۞ و بخشش نکن که پاداش بزرگتر از آن

را طلب کنی) . امّا این کار بر امّت ایشان مباح است .

عکرمه می‌گوید : « ربا ، بر دو گونه است ، ربای حلال و ربای حرام؛ ربای حلال آن است که شخص هدیه می‌دهد و در قبال آن هدیه و عوضی افزونتر را توقّع دارد ـ چنان‌که در این آیه آمده است ـ امّا ربای حرام ، عبارت از ربای دادوستد و ربای قرض است و آن عبارت از دادن چیزی و گرفتن بدلی در قبال آن همراه با شرطی در عقد است که شرط کردن آن مشروعیّت ندارد » . ﴿**و آنچه می‌دهید ـ از زکات ـ در طلب خشنودی خداوند**﴾ یعنی : آنچه می‌دهید از زکات و صدقاتی که در قبال آن جز پاداش و رضای الهی ، هیچ عوض و پاداشی را از کسی انتظار ندارید؛ ﴿**پس اینان همان فزونی یافتگانند**﴾ که دربرابر هر حسنه ، از ده‌برابر تا هفتصدبرابر به آنها پاداش تعلّق می‌گیرد . در **حدیث‌شریف** آمده است : « کسی از کسب وکار پاکیزه‌ای پیمانهٔ خرمایی را صدقه نمی‌دهد مگر این‌که خداوند آن را با دست راست خویش گرفته و برای صاحبش پرورش می‌دهد چنان‌که یکی از شما کرّه‌اسب خود را پرورش می‌دهد تا بدانجا که آن پیمانهٔ خرما ، از کوه احد بزرگتر می‌شود » .

ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ ثُمَّ رَزَقَكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡۖ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَفۡعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيۡءٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴿٤٠﴾

ای مردم ! ﴿**خدا، همان کسی است که شما را آفرید**﴾ اعم از مؤمن و مشرکتان را ﴿**و سپس به شما روزی بخشید**﴾ از هنگام تولّد تا وقت وفاتتان ﴿**سپس شما را می‌میراند**﴾ در آخر عمر ﴿**باز زنده‌تان می‌کند**﴾ در آخرت برای حساب و جزا . پس

فقط حق تعالی است که به این صفات مخصوص است و این کارهایی است که همه برای انسان قابل مشاهده می‌باشد ﴿**آیا از شریکانتان کسی هست که چیزی از این کارها را انجام دهد**﴾ یعنی: بیافریند، روزی دهد، بمیراند و باز زنده گرداند؟ واضح است که آنها می‌گویند: نه! در میان معبودان ما کسی نیست که چیزی از این کارها را انجام دهد، در این هنگام است که حجّت برآنان برپا می‌شود ﴿**او پاک و منزّه و والاتر است از آنچه شرک می‌آورند**﴾ یعنی: چون به عجز خویش معترف شدند، باید خداوند ﷻ را از شرک‌آوری‌هایشان به پاکی یاد کنند و او را از این امور، برتر و والاتر بدانند.

ظَهَرَ ٱلْفَسَادُ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِى ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ ٱلَّذِى عَمِلُوا۟ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤١﴾

﴿**فساد در برّ و بحر آشکار شد**﴾ مراد از بحر، شهرها و روستاهایی است که در کنار رودخانه‌ها و در میان دریاها یا کرانهٔ آنها قرار دارند و مراد از برّ، شهرها و قریه‌هایی است که بر سر رودخانه‌ها و دریاها قرار ندارند. آری! فساد و تباهی در برّ و بحر آشکار شد ﴿**به‌سبب عملکرد مردم**﴾ یعنی: به سبب شرک و معاصی مردم. پس شرک و معاصی سبب ظهور فساد در جهان است.

ظهور فساد عبارت است از: بروز خلل در اشیا؛ مانند بروز قحطی و خشکسالی، کمبود ارزاق و اشیای مورد نیاز عامّه، کثرت خوف و هراس، کساد نرخ‌ها، قلّت درآمدها، زدن راهها، شیوع ستم، نابرابری، قتل، ترور و غیراینها. البتّه صلاح و رونق کار زمین و آسمان با طاعت حق تعالی است بدین جهت در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «بی‌گمان برپاداشتن حدّی از حدود حق تعالی در زمین، برای اهل زمین از چهل روز باراندن باران مفیدتر است». آری! هرگاه عدالت برپا

شد، خیر و برکت بسیار می‌شود، ازاین‌روی در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری ومسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «فاجر چون بمیرد، عباد و بلاد و درختان و چهارپایان همه از شرّ وی احساس راحتی می‌کنند». آری! شرک و معاصی سبب ظهور فساد در عالم است و فلسفهٔ وابسته کردن ظهور فساد به بروز شرک و معاصی این است: ﴿**تا خداوند برخی از آنچه را که کرده‌اند، به آنان بچشاند**﴾ یعنی: تا سزای بخشی از کار و کردارشان را در دنیا به آنان بچشاند، قبل از آن‌که دربرابر تمام کار و کردارشان در آخرت مجازات شوند ﴿**باشد که آنان بازگردند**﴾ از گناهانی که در آن قرار دارند و به‌سوی خداوند ﷻ توبه کنند.

پس، از آیهٔ کریمه چنین می‌فهمیم که هر فسادی در روی زمین روی می‌دهد، سبب آن، انحراف از امر خدا ﷻ و شرک و کفر است و فساد عذابی است که خداوند متعال آن را نازل می‌کند تا انسان به اشتباه خویش در خطّ سیر زندگیش متوجّه شده و به راه صلاح بازآید. پس هر کس دنیای فسادبار امروز را به درستی بشناسد، به نیاز انسان عصر حاضر به اسلام و رحمت آن، بیشتر پی می‌برد.

قُلْ سِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلُ ۚ كَانَ أَكْثَرُهُم مُّشْرِكِينَ ﴿٤٢﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر! به تکذیب‌کنندگان رسالتت ﴿**در زمین سیر کنید**﴾ یعنی: در اطراف و اکناف زمین بگردید و در آنچه که در زمین روی داده است، تأمّل کنید ﴿**و بنگرید عاقبت کسانی که پیش از این بودند چگونه بوده‌است**﴾ آثار برجا ماندهٔ امّتهای پیشین ــ چون قبایل عاد و ثمود و مانند آنان از طوایف کفّار ــ را مشاهده کنید تا بدانید که سرانجام آنان چگونه بوده است زیرا منازلشان خالی و بدون سکنه است و سرزمینهایشان به بیابانهای وحشتناکی تبدیل شده‌است ﴿**بیشترشان مشرک**

بودند ﴾ و همین بود سببی که سرانجام، کارشان را به این ورطه گاه کشانید.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ ٱلْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ ۖ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ﴿٤٣﴾

﴿**پس رویت را به‌سوی دین استوار بگردان**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! چون برایت روشن شد که فساد و تباهی بشر، معلول علّت یاد شده است پس رویکردت را به‌سوی دین استوار و درست که همانا اسلام است، بگردان. البتّه دستور به رسول اکرم ﷺ، دستور به امّت‌شان نیز می‌باشد ﴿**پیش از آن‌که روزی فرارسد**﴾ یعنی: روز قیامت ﴿**که برایش بازگشتی از سوی خداوند نیست**﴾ یعنی: راهی به‌سوی بازگردانیدن و جلوگرفتن از وقوع آن در هنگام فرارسیدن میعاد آن وجود ندارد زیرا هیچ کس جز خداوند ﷻ بر این کار قادر نیست و او هم که آن را برنمی‌گرداند ﴿**در آن روز، متفرّق می‌شوند**﴾ یعنی: مردم در روز قیامت از یک‌دیگر جدا و متفرّق و دسته دسته می‌شوند، بهشتیان به بهشت می‌پیوندند و دوزخیان به دوزخ.

مَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُۥ ۖ وَمَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ ﴿٤٤﴾

﴿**هر که کفر ورزد، کفرش به زیان اوست**﴾ یعنی: فرجام و کیفر کفرش که همانا آتش دوزخ است، دامنگیر اوست ﴿**و کسانی که کردار شایسته پیشه کنند پس برای خودشان آماده‌سازی می‌کنند**﴾ یعنی: برای خودشان بهشت را با کارهای شایسته آماده می‌سازند.

لِيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٤٥﴾

﴿**تا خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند جزا دهد**﴾ یعنی: بهشتیان و دوزخیان در روز قیامت از هم جداساخته می‌شوند تا خداوند ﷻ مؤمنان را به آنچه که سزاوار آنند، پاداش دهد ﴿**از فضل خود**﴾ یعنی: از عطا و بخشش خود و بر مقداری هم که مستحقّ‌اند، به درجات و مراتبی بیفزاید که اندازهٔ آن را جز خدای عزّوجلّ کسی دیگر نمی‌داند ﴿**بی‌گمان او کافران را دوست نمی‌دارد**﴾ پس نفرت خداوند ﷻ از کافران، موجب خشم وی است و خشم وی عقوبتش را به‌دنبال دارد.

این آیه بر این حقیقت دلالت می‌کند که حکمت پدید آوردن روز قیامت در درجهٔ اوّل، همانا پاداش دادن مؤمنان باعمل است.

وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن يُرْسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٍ وَلِيُذِيقَكُم مِّن رَّحْمَتِهِۦ وَلِتَجْرِيَ ٱلْفُلْكُ بِأَمْرِهِۦ وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾

﴿**و از نشانه‌های**﴾ قدرت و وحدانیّت ﴿**وی آن است که بادهای بشارت آور را می‌فرستد**﴾ یعنی: باد های خیر و رحمت را که بشارت آور بارانند؛ زیرا بادهای رحمت در مقدّمهٔ باران رحمت قرار دارند، که این بادها عبارتند از: بادهای شمال، صبا و جنوب امّا باد دبور، باد عذاب است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهٰا رِیٰاحًا وَ لاٰ تَجْعَلْهٰا رِیْحًا ✿ خدایا! باد را بادهای [رحمت] بگردان، نه باد [عذاب]». آری! بادهای رحمت را می‌فرستد ﴿**و تا به شما از**

رحمت خود بچشاند ﴾که همانا باران، فراوانی، سرسبزی، شادمانی روح و غیر آن از نعمت‌هاست ﴿**و تا کشتی‌ها به فرمان وی روان گردند**﴾ در دریا به‌هنگام وزیدن این بادها ﴿**و تا از فضل او بجویید**﴾ یعنی: به وسیلهٔ تجارتی که کشتی‌ها حمل‌کنندهٔ آن هستند، طلب روزی کنید ﴿**و تا شکر گزارید**﴾ این نعمتها را و در نتیجه، خدای عزّوجلّ را به یگانگی بپرستید و طاعت و عبادت بسیار انجام دهید.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَآءُوهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَٱنتَقَمْنَا مِنَ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا۟ ۖ وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

﴿**و به‌تحقیق که پیش از تو**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**پیامبرانی را به‌سوی قومشان فرستادیم**﴾ چنان‌که تو را به‌سوی قوم و امّت فرستادیم ﴿**پس بینات**﴾ یعنی: معجزات و حجّتهای روشنگر را ﴿**برایشان آوردند**﴾ امّا آنها به این پیامبران ﷺ کفر ورزیدند ﴿**پس از کسانی که اجرام کردند انتقام گرفتیم**﴾ إجرام: ارتکاب کفر و گناهان است. البتّه انتقام گرفتن حق تعالی از آنان، با هلاک ساختنشان در دنیا بود ﴿**و حق است بر ما**﴾ یعنی: برما ثابت و لازم است ﴿**نصرت‌دادن مؤمنان**﴾ که ما از روی فضل و کرم این وعده را بر خود لازم گردانیده‌ایم و ما به وعدهٔ خویش صادقیم و آن را خلاف نمی‌کنیم.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ شخص مسلمانی نیست که از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند مگر این که بر خداوند ﷻ حقّ است که از او آتش جهنّم را برگرداند. آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند: وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِيْن».

ٱللَّهُ ٱلَّذِى يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُۥ فِى ٱلسَّمَآءِ كَيْفَ

يَشَآءُ وَيَجۡعَلُهُۥ كِسَفٗا فَتَرَى ٱلۡوَدۡقَ يَخۡرُجُ مِنۡ خِلَٰلِهِۦۖ فَإِذَآ أَصَابَ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ﴿٤٨﴾

﴿**خدا همان ذاتی است که بادها را می‌فرستد و ابری برمی‌انگیزد**﴾ از بخار آب دریاها و غیر آنها ﴿**پس آن را**﴾ یعنی: ابر را ﴿**در آسمان هرگونه بخواهد می‌گستراند**﴾ گاهی این ابرها را سیّار می‌گرداند و گاهی ایستاده، گاهی پیوسته و فراگیر و گاهی پراکنده و تکّه‌تکّه، گاهی از زمین در مسافتی دور قرارشان می‌دهد و گاهی در مسافتی نزدیک ﴿**و آن را پاره‌پاره می‌گرداند**﴾ به قطعه‌های پراکنده که تمام جوّ را فرانمی‌گیرند بلکه تکّه ابرهایی ثابت یا سرگردانند ﴿**پس می‌بینی ودق را که از لابلای آن بیرون می‌آید**﴾ وَدْق: قطرات باران است ﴿**و چون آن را**﴾ یعنی: باران را ﴿**به آن بندگانش که بخواهد برساند**﴾ یعنی: به سرزمینها و اراضی آنها ﴿**بناگاه آنان شادمانی می‌کنند**﴾ از آنجا که به این باران نیاز دارند و این باران نشانهٔ گشایش و خرّمی آنهاست.

وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيۡهِم مِّن قَبۡلِهِۦ لَمُبۡلِسِينَ ﴿٤٩﴾

﴿**و بی‌شک پیش از آن‌که بر آنان فرو فرستاده شود، سخت نومید بودند**﴾ یعنی: آنها پیش از نزول باران، یا پیش از کشت‌وکار و باران، بسیار نومید یا سرخورده و پریشان‌حال بودند. تکرار برای تأکید است.

فَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ ءَاثَٰرِ رَحۡمَتِ ٱللَّهِ كَيۡفَ يُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿٥٠﴾

﴿**پس به‌سوی آثار رحمت خداوند**﴾ اعمّ از سبزی‌ها، میوه‌ها و کشتزارهایی که ناشی از فروفرستادن باران و نمایانگر خرّمی و فراوانی و وفور نعمت‌اند ﴿**بنگر**﴾ تا با مشاهدهٔ این آثار، بر یگانگی حق تعالی در این صنع شگفت‌آسا پی‌ببری و راه یابی. آری! بنگر ﴿**که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌گرداند**﴾ یعنی: بنگر به‌سوی کیفیّت این زنده‌گردانیدن عجیب و این تحوّل بدیع برای زمین که با رویانیدن انواع رستنی‌ها پدید می‌آید ﴿**بی‌گمان این**﴾ مخترع اشیائی که ذکر شد ﴿**زنده‌کنندهٔ مردگان است**﴾ یعنی: البتّه او بر زنده‌کردنشان در آخرت و برانگیختن مجدّدشان تواناست چنان‌که زمین مرده را با باران زنده گردانید ﴿**و او بر هر چیزی تواناست**﴾ یعنی: حق تعالی دارای قدرتی عظیم و بی‌حدّومرزی بوده و قدرتش بر تمام ممکنات یکسان و برابر می‌باشد و رستاخیز هم از جملهٔ مقدورات اوست.

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا۟ مِنۢ بَعْدِهِۦ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾

﴿**و اگر بادی بفرستیم**﴾ که آفت‌زا باشد و به سبب سوزان بودن خود، به میوه‌ها یا کشتزارها زیان برساند ﴿**پس آن را**﴾ یعنی: آن کشتزار، یا بار و بر و میوهٔ خود را ﴿**زرد شده ببینند**﴾ از اثر سردی بادی که خدای عزّوجلّ پس از سبزشدن آن، بر آن فرستاده است ﴿**قطعاً پس از آن کفران می‌کنند**﴾ به خداوند ﷻ و نعمتهایش را انکار می‌نمایند. این کفران نعمت، دلیل بر سرعت دگرگونی احوال، عدم صبر و شکیبایی و ضعف دلهایشان است و حالی اینچنین، البتّه حال اهل ایمان نیست.

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ ٱلْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوْا۟

مُدۡبِرِينَ ﴿۵۲﴾

﴿**پس در حقیقت تو نمی‌توانی به مردگان سخن بشنوانی**﴾ چون آنان را فراخوانی. پس همین طور به این گروه نیز نمی‌توانی سخن بشنوانی زیرا اینان حقایق را نمی‌فهمند، راه ثواب را نمی‌شناسند و مرده دلند لذا به این امید نباش که دعوتت را بپذیرند. این دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ در برابر اعراض و رویگردانی کفّار از دعوت ایشان است ﴿**و این دعوت را به کران ـ آن‌گاه که**﴾ آنان را به‌سوی حق فراخوانده و به موعظه‌ها و اندرزهای الهی پند و اندرز دهی و آنان به‌جای گوش فرادادن ﴿**پشت‌کنان روی بگردانند ـ نمی‌توانی بشنوانی**﴾ اگر کسی گفت که: شخص ناشنوا به هرحال نمی‌شنود، چه به انسان روکند و چه به وی پشت نماید پس فایدهٔ این تخصیص چیست؟ می‌گوییم: اگر ناشنوا روی به انسان داشته باشد با رمز و اشاره سخن را می‌فهمد ولی اگر پشت کرده باشد، نه می‌شنود و نه با اشاره و رمز می‌فهمد.

البته مفادّ این آیه با سنّت نبوی که بر امکان شنیدن مردگان تأکید می‌کند، در تعارض قرار ندارد زیرا مقصود از عدم شنوانیدن به مردگان در این آیه، شنیدن تدبّر و فهم و پندگرفتنشان است. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ کشتگانی را که در چاه بدر افگنده بودند، مورد خطاب قرار داده و آنان را سرزنش کردند تا بدانجا که عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! از مخاطب قراردادن قومی که اجسادشان گندیده‌است، چه سود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، شما از آنان به آنچه می‌گویم شنواتر نیستید، آنها می‌شنوند ولی جواب داده نمی‌توانند». از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «هیچ کس بر قبر برادر مسلمانش که او را در دنیا می‌شناخته است نمی‌گذرد و بر وی سلام نمی‌دهد، جز این که خداوند روح وی را به وی برمی‌گرداند تا جواب سلام

او را بدهد ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در تعلیم کیفیّت سلام‌دادن بر کسانی که در گورهایند، به امّت خویش دستور دادند تا مردگان را مانند زندگان مورد خطاب قرارداده و بگویند: « اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الدِّيارِ مِنَ الْمُؤمِنِيْنَ وَ اِنّا اِنْشاءَ اللّٰهُ بِكُمْ لاحِقُوْن، يَرْحَمَ اللّٰهُ الْمُسْتَقْدِمِيْنَ مِنّا وَ مِنْكُمْ وَ الْمُسْتَأخِرِيْن، نَسْأَلُ اللّٰهَ لَنا وَ لَكُمُ الْعافِيَةْ ۞ سلام بر شما ای اهل دیار از مؤمنان! ما نیز اگر خدا بخواهد به شما خواهیم پیوست، خداوند بر جلورفتگان ما و شما و بر دنبال آیندگان ما رحم کند، از خداوند برای خود و برای شما عافیت می‌طلبیم ». شایان ذکر است که سلف صالح، بر این حکم اجماع دارند.

وَمَآ أَنتَ بِهَـٰدِ ٱلْعُمْىِ عَن ضَلَـٰلَتِهِمْ ۖ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِـَٔايَـٰتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ ﴿٥٣﴾

﴿**و تو به راه‌آورندهٔ نابینایان از گمراهی‌شان نیستی**﴾ زیرا نابینایان معنوی و کوردلان، از بینش و بصیرت بی‌بهره‌اند ﴿**نمی‌توانی جز به کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند، بشنوانی**﴾ زیرا این مؤمنانند که اهل تفکّر و تدبّر و راه‌بردن به‌سوی آثار برای پی‌بردن به وجود مؤثّر می‌باشند ﴿**پس آنان مسلم‌اند**﴾ یعنی: فقط آنان اهل تسلیم و انقیاد برای حق و پیرو آن می‌باشند.

۞ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۖ وَهُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْقَدِيرُ ﴿٥٤﴾

سپس خداوند متعال به منظور استدلال بر كمال قدرت خويش، مَثَل ديگرى مى‌زند و آن استدلال به آفرينش انسان بر چندين‌طور و مرحلهٔ مختلف است: ﴿خداوند ذاتى است كه شما را ابتدا ضعيف آفريد﴾ معناى: (مِنْ ضَعْفٍ) اين است كه شما را از نطفه آفريد. به‌قولى: مراد حالت طفوليّت و خردسالى انسان است ﴿آن‌گاه بعد از آن ناتوانى، توانايى پديد آورد﴾ كه آن توانايى و نيرومندى جوانى است زيرا به‌هنگام جوانى است كه نيروى انسان استحكام يافته و خلقت و ساختمان وجود وى استوار مى‌گردد تا به كمال رشد و نيرومندى خويش مى‌رسد ﴿باز پس از توانايى ناتوانى و پيرى قرار داد﴾ در هنگام بزرگسالى. شَيْبَةٌ: نهايت ناتوانى و شَيْب: سپيد شدن موى است ﴿هر چه بخواهد مى‌آفريند﴾ از تمام اشياء و از آن جمله است آفرينش قوّت و ضعف در فرزندان آدمعليه‌السلام ﴿و اوست دانا﴾ به تدبير خويش و ﴿توانا﴾ بر آفرينش آنچه كه اراده كند. كه اين دگرگون كردن احوال، آشكارترين دليل بر وجود آن آفريدگار داناى تواناست.

وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُقْسِمُ ٱلْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُواْ غَيْرَ سَاعَةٍ ۚ كَذَٰلِكَ كَانُواْ يُؤْفَكُونَ ﴿۵۵﴾

﴿و روزى كه ساعت﴾ يعنى: قيامت ﴿برپا شود﴾ به قولى: قيامت را از آن روى ساعت ناميدند كه در آخرين ساعت از ساعات دنيا برپا ساخته مى‌شود. آرى! آن‌گاه ﴿مجرمان سوگند مى‌خورند كه جز ساعتى درنگ نكرده‌اند﴾ در دنيا يا در گورهايشان پس مدّت درنگشان را در دنيا بسيار كم مى‌پندارند و ـ به سبب هول و هراس سخت روز قيامت ـ اين پندار در اذهانشان چنان محكم و استوار مى‌شود كه بر آن سوگند هم مى‌خورند. به‌قولى ديگر: مراد اين است كه در بيان اين وقت هم دروغ گفتند چنان‌كه قبل از آن در دنيا دروغ مى‌گفتند ﴿اين گونه برگردانيده

می‌شدند ﴾به‌وسیلهٔ شیاطین در دنیا از راه حق و از راه راستی بـه دروغگـویی . و خود این ، دلیل بر آن است که سوگندشان دروغ بوده است .

وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ وَٱلْإِيمَـٰنَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِى كِتَـٰبِ ٱللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْبَعْثِ ۖ فَهَـٰذَا يَوْمُ ٱلْبَعْثِ وَلَـٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾

﴿**و گفتند کسانی که علم و ایمان داده شده‌اند**﴾ به‌قولی : مراد از اینان فرشتگانند . به‌قولی : پیامبرانند . به‌قولی : علمای امّتهای دیگر و مؤمنان این امّتند . نسفی هـمهٔ اقوال در ایـن رابـطه را جـمع کـرده و مـی‌گوید : « آنـان پـیامبران و فـرشتگان و مؤمنانند » .

از تعبیر به‌کار گرفته‌شده در این آیه چنین می‌فهمیم که علم و ایمان با هم ، پدید آورندهٔ کمال است پس علم بدون ایمان هیچ ارزشی نداشته و ایمان بدون علم هم راه را بر گمراهی نفس نمی‌بندد و مربّیان باید این درس را مدّ نظر داشـته بـاشند . آری ! کسانی کـه عـلم و ایـمان داده شـده‌انـد ، مـی‌گویند : ﴿**قـطعاً شـما درنگ کرده‌اید**﴾ در زندگی‌تان و در گورهایتان ﴿**در کتاب خداوند**﴾ یعنی : به موجب علم خداوند ﷻ که در لوح محفوظ ثبت است ﴿**تا روز رستاخیز**﴾ نـه چـنان کـه می‌پندارید؛ مدّت درنگ‌تان در دنیا اندك بوده است ﴿**پس این**﴾ وقتی که اکنون در آن قرار گرفته‌اید ، همانا ﴿**روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید**﴾ که این روز حقّ است بلکه آن را از روی تکذیب و تمسخر ، در دنیا به شتاب می‌طلبید .

فَيَوْمَئِذٍ لَّا يَنفَعُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾

﴿**پس آن روز**﴾ روزی است ﴿**کـه بـه سـتمکاران عـذرخـواهـی‌شان سـود**

نمی‌بخشد ﴾ یعنی: علم‌شان به این که قیامت برپا شده‌است، هیچ فایده‌ای به حالشان ندارد ﴿ **و نه از آنان، بازگشت به‌سوی کسب خشنودی خداوند خواسته می‌شود ﴾** یعنی: آنان به‌سوی دورکردن این وضع از خودشان به وسیلهٔ توبه و اطاعت، فراخوانده نمی‌شوند چنان‌که در دنیا به‌سوی این امر فراخوانده می‌شدند. استعتاب: استرضا و طلب خشنودی است. و درصورتی که علیه کسی مرتکب جنایتی شده باشی، می‌گویی: «اِسْتَعْتَبْتُهُ فَأَعْتَبَنِيْ ۞ از او رضایت طلبیدم پس، از من راضی شد».

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍۚ وَلَئِن جِئْتَهُم بِـَٔايَةٍ لَّيَقُولَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾

﴿ **و به‌راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مَثَلی زده‌ایم ﴾** از امثالی که آنان را به سوی توحید و یگانگی ما و راستگویی پیامبرانمان راهنمایی می‌کند و هرگونه حجّتی را که بر بطلان و ناروابودن شرک دلالت می‌کند، برایشان آورده‌ایم چنان‌که این حجّت‌ها را در این سورهٔ کریمه به گونه‌های مختلف و با ادلّه و امثال گوناگون و به اشکال متعدّد ارائه کرده‌ایم ﴿ **واگر برای آنان آیتی بیاوری ﴾** از آیات قرآن که به این حقیقت‌ها ناطق است ﴿ **قطعاً کافران می‌گویند: شما جز باطل‌اندیش نیستید ﴾** یعنی: ای محمّد! تو و یارانت جز باطل‌اندیشان بیهوده گویی نیستید که از سحر و چیزهای دیگری که در بطلان شبیه آن هستند، پیروی می‌کنید.

كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾

﴿ **این گونه، خداوند بر دلهای کسانی که نمی‌دانند ﴾** به علم سودمندی که به‌وسیلهٔ

آن به‌سوی حق رهیاب گردیده و از باطل نجات یابند؛ ﴿**مهر می‌نهد**﴾ همانان که خدای عزّوجلّ به علم ازلی خویش دانسته است که گمراهی را انتخاب مـی‌کنند. یعنی: این ادّعایشان که سخنت و آنچه از آیات را که برایشـان آورده‌ای، بـاطل می‌پندارند، در حقیقت تکذیبی است که منشأ آن مهرزدن خداوند ﷻ بر دلهایشان به چنان مهر زدنی است که براثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و دربرابر آن گردن نمی‌نهند.

فَٱصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾

﴿**پس شکیبایی پیشه کن**﴾ بر سخنان آزاردهنده‌ای که از آنان می‌شنوی و در برابر افعال کفرآمیزی که از آنان می‌بینی ﴿**بی‌گمان وعدهٔ خداوند حق است**﴾ یعنی: بدان که خداوند ﷻ تو را به پیروری برآنان و برترساختن حـجّت و غـالب‌کردن دعوتت وعده داده‌است و وعدهٔ او حقّی است که در آن هیچ‌گونه خلافی نیست پس حتماً وعده‌اش تحقّق پیدا می‌کند ﴿**و زنهار تا کسانی کـه یـقین نـدارنـد**﴾ بـه وعــده‌های خــداونـد ﷻ، تـصدیق نـمی‌کنند کـتاب‌ها و پیامبرانش را و ایـمان نمی‌آورند به آخرت ﴿**تو را به سبکی وا ندارند**﴾ و تو را از راه دینت و حقّی که بر آن قرارداری، به‌در نبرند. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «علیّ‌ابـن‌ابـی‌طالب ؓ در حـال خواندن نماز بامداد بود که مردی از خوارج خطاب به وی این آیه را خواند: (لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِيْن ۞ اگر شرک آوری، بی‌گمان عملت هدر می‌رود و از زیانکاران خواهی‌بود) [زمر / ۶۵]. علی ؓ درحـالی‌که در نـماز خویش بود، به او چنین پاسخ داد: (فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِيْنَ لا يُوْقِنُوْن ۞ شکیبایی پیشه کن، بی‌گمان وعدهٔ خداوند حقّ است و کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکی وا ندارند).

این آیه به وجوب مواظبت و استمرار رسول‌اکرم ﷺ بر دعوت به‌سوی ایمان اشاره دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سورهٔ لقمان

مکّی است و دارای سی‌وچهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن‌که دربرگیرندهٔ داستان لقمان حکیم است، به‌نام «لقمان» نامیده شد، لقمانی که با شناخت وحدانیّت خداوند ﷻ، با عبادت وی، امر به فضایل و نهی از منکرات و رذایل، جوهر حکمت را دریافت.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: قریش از رسول خدا ﷺ در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال کردند پس این سوره نازل شد.

الٓمٓ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: ﴿الف، لام، میم﴾ به قولی: افتتاح‌کردن پاره‌ای از سوره‌ها با حروف هجاء، برای توجّه دادن به اعجاز قرآن کریم است. یعنی: بدانید که این قرآن مرکّب از همان حروفی است که اعراب بدان تکلّم می‌کنند پس آیا می‌توانند آیاتی مانند آیات آن را بیاورند؟.

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْحَكِيمِ ﴿٢﴾

﴿**این آیات کتاب حکیم است**﴾ یعنی: آیات ذکرشده در این سوره، آیات قرآن کتاب حکمت آموز است و چگونه قرآن از حکمت برخوردار نباشد درحالی‌که کتاب خداوند حکیم است. پس قرآن حکیم است در احکام خود، حکیم است در راه‌حل‌هایی که برای درمان بیماریهای فردی و اجتماعی جامعۀ انسانی ارائه می‌کند، حکیم است در ترتیب آیات و سوره‌های خود و حکیم است در الفاظ و معانی خود. حکمت: نهادن یک چیز در جایگاه مناسب آن است.

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿٣﴾

﴿**هدایت و رحمتی برای محسنان است**﴾ مُحسن: عمل‌کننده به نیکی‌ها، یا کسی است که خدا ﷻ را چنان عبادت می‌کند که گویی او را می‌بیند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: جبرئیل علیه السلام از رسول خدا ﷺ پرسید که «احسان چیست؟» فرمودند: «احسان آن است که خدای عزّوجلّ را چنان عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند». زیرا هر کس خداوند متعال را حاضر و ناظر دانست و به این امر یقین داشت که حق تعالی بر او در حین عملش آگاه است، چنین کسی خدا ﷻ را نیکو عبادت می‌کند و اعمال شایسته را در بهترین اوقات آن و در بهترین کیفیّتی که رسول خدا ﷺ او را بدان رهنمون شده‌اند، انجام می‌دهد پس احسان و نیکو عمل‌کردنش، سبب فزونی هدایت وی و فزونی هدایت سبب پی‌درپی آمدن رحمتهای حق تعالی بر وی می‌باشد.

سپس خداوند ﷻ محسنان را چنین معرفی می‌کند:

ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

﴿**همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و هم ایشانند که به آخرت یقین دارند**﴾ حق تعالی سه اصل نماز، زکات و یقین به آخرت را مخصوصاً یاد آوری کرد زیرا این سه اصل، تکیه‌گاه و استوانهٔ اساسی عبادات‌اند و یقین به آخرت را به نماز و زکات ضمیمه کرد زیرا ایمان به آخرت است که صاحب خویش را به تقوای الهی و پیروی از هدایتش وامی‌دارد.

از این آیه برمی‌آید که بدون نماز و زکات و یقین به آخرت، احسانی در کار نیست.

أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿٥﴾

﴿**اینانند که از جانب پروردگارشان بر هدایتی هستند و اینانند که رستگارانند**﴾ در دنیا و آخرت. تفسیر نظیر این آیه، در اوّل سورهٔ «بقره» گذشت.

به همین مناسبت، شیخ سعید حوّی رحمه‌الله در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «محور سورهٔ لقمان، آیات اوّل سورهٔ بقره است و شما می‌توانید میان مقدّمهٔ سورهٔ لقمان و مقدّمهٔ سورهٔ بقره، پیوند کاملی را ببینید».

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ﴿٦﴾

﴿و از مردمان کسانی هستند که خریدار سخنان لهوند﴾ لَهْوَالْحَدِيْث: هرچیزی است که مردم خود را به آن سرگرم می‌کنند؛ مانند آوازخوانی، **موسیقی**، **افسانه گویی و** داستان سرایی **﴿تا مردم را از راه خدا گمراه سازند﴾** یعنی: این سرگرمی‌های بیهوده را با این هدف پیروی می‌کنند تا دیگران را از راه هدایت و برنامه و روش حق گمراه سازند **﴿بی‌هیچ علمی﴾** یعنی: اینان خریدار سخنان لهوند، حال آن‌که به آنچه که می‌خرند دانا نیستند، یا به تجارتی که سودآور یا زیان‌آور است، دانا نیستند بدین جهت است که خیر را به شرّ محض بدل خواسته‌اند لذا مردم را به‌سوی این سرگرمی‌ها می‌خوانند تا آنان قرآن را نشنوند و در آن تدبّر نکنند پس بی‌گمان کسانی که با این هدف خریدار سخنان سرگرم‌کننده باشند، سزاوار نکوهش اند **﴿و آن را به ریشخند گیرند﴾** یعنی: خریدار سخنان لهو می‌شوند تا مردم را از راه خدا ﷻ گمراه کرده و کتاب خدا ﷻ را مسخره کنند و به ریشخند گیرند **﴿این گروه برای آنان عذابی مهین است﴾** عذاب مهین: عذاب سختی است که هر کس به آن درافتد، خوار و ذلیل می‌شود. آری! چنان‌که در دنیا به راه خداوند ﷻ و آیات وی اهانت کردند، در آخرت با عذاب همیشگی مورد اهانت قرار می‌گیرند.

ابن‌جریر طبری از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌است که فرمود: این آیه دربارهٔ مردی از قریش به‌نام نضربن‌حارث نازل شد که کنیزکی آوازخوان را خریداری کرده بود و به‌مجرّد این که می‌شنید کسی قصد ورود به اسلام را دارد، آن کنیزک آوازخوان را نزد او می‌برد و به وی می‌گفت: برای او غذا و آب بده و برایش آواز بخوان. و به آن مرد می‌گفت: این بهتر از آن چیزی است که محمّد ﷺ تو را به‌سوی آن ـ از نماز و روزه و جهاد ـ فرامی‌خواند.

مقاتل می‌گوید: «این آیه دربارهٔ نضربن حارث نازل شد که به منظور تجارت به سرزمین فارس می‌رفت پس، از آنجا کتابهای اعجمیان را می‌خرید و آنها را برای قریش روایت می‌کرد و می‌گفت: محمّد شما را به شنیدن داستانهای عاد و ثمود فرامی‌خواند و من شما را به شنیدن داستانهای رستم و اسفندیار و اخبار

امپراتوران فارس. پس مشرکان داستانهای او را گرم و نمکین دانسته و گوش‌دادن به قرآن را فرو می‌گذاشتند.

در **حدیث‌شریف** به روایت انسﷺ آمده است که رسول خداﷺ فرمودند: «دو آواز نفرین شده و از حق دورند و من از آنها نهی می‌کنم: صدای نی و صدای شیطانی [آوازخوانی] که به هنگام نغمه و شادی آواز می‌خواند و صدایی که در هنگام نزول مصیبت و بر سرو صورت زدن و گریبان چاک‌کردن است».

باید دانست که نزد فقها، آوازخوانی (غنا) حرام، همانا غنایی است که نَفْسها را بر حرام بجنباند و آنها را بر هوی و هوس برانگیزد. خواندن غزلیّات و تشبیب‌هایی که سخنان بیهوده و شرم‌آور، ذکر اوصاف زنان و ذکر شراب و محرّمات دیگر در آن باشد، نیز به‌اتّفاق فقها حرام است و گرفتن مزد هم در قبال آن جایز نیست. امّا غنای مباح، غنایی است که از آنچه ذکر شد سالم باشد بنابراین، مقدار اندک آن در اوقات شادی ــ مانند عروسی و عید ــ و نیز به قصد ایجاد نشاط و انگیزه بر انجام دادن اعمال دشوار، جایز است چنان‌که رسول خداﷺ برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه، آن را تجویز کردند. امّا بدعت‌هایی که امروزه صوفی نمایان پدیدآورده‌اند ــ مانند سماع با آلات موسیقی ــ حرام است.

البتّه زدن طبل در جنگ حرام نیست زیرا روحیّهٔ سپاهیان را به هیجان می‌آورد و دشمن را مرعوب می‌سازد چنان‌که در روز تشریف‌آوری رسول‌اکرمﷺ به مدینه، استقبال کنندگان در جلوی روی آن حضرتﷺ طبل زدند و ابوبکرﷺ خواست تا از آن جلوگیری کند امّا آن حضرتﷺ فرمودند: «ای ابابکر! بگذار طبل بزنند تا یهودیان بدانند که دین ما فراخ و آسان است». گفتنی است که از ابوحنیفه، شافعی و احمدبن‌حنبل رحمهم‌الله قول به مکروه بودن غنا (آوازخوانی) نقل شده است. ولی از زدن دفّ (دایره) در مجالس نکاح و عروسی باکی نیست.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِىٓ أُذُنَيْهِ وَقْرًا ۖ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾

﴿**و چون بر او آیات ما خوانده شود**﴾ یعنی: چون آیات قرآن بر این شخص استهزاکننده و خریدار لهو خوانده شود؛ ﴿**مستکبرانه روی بر می‌گرداند**﴾ یعنی: از آیات قرآن اعراض می‌کند درحالی‌که سخت غرق تکبّر است و خود را برتر از آن می‌پندارد که به آیات آن گوش فرادهد ﴿**چنان‌که گویی آن را نشنیده‌است**﴾ با آن‌که آن را شنیده است ﴿**گویی در دو گوش وی وقری است**﴾ وَقْر: سنگینی یا ناشنوایی است ﴿**پس او را به عذابی دردناک مژده بده**﴾ یعنی: به او خبر بده که در روز قیامت عذابی سخت دردناک در پیش دارد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمْ جَنَّٰتُ ٱلنَّعِيمِ ﴿٨﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند**﴾ به خدا ﷻ و پیامبرانش و روز آخرت ﴿**و کارهای شایسته کرده‌اند**﴾ همان کارهایی که بدان مأمور شده‌اند ﴿**برای آنان باغهای پرنازونعمت است**﴾ در آخرت، که در آنها از انواع لذّتهای شادی‌بخش؛ اعم از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها، مسکن‌ها، وسایل سواری و غیره نعمتهایی که هرگز در اذهانشان هم خطور نکرده‌است، بهره‌مند و متنعّم می‌شوند.

خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقًّا ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٩﴾

﴿**که در آن جاودانه‌اند**﴾ نه هرگز در آن فنا می‌گردند و نه هرگز از آن بیرون آورده می‌شوند ﴿**وعدهٔ خداوند حقّ است**﴾ یعنی: خداوند ﷻ این وعده را داده

است و وعده او حقّ و راست است و هیچ خلافی در آن نیست ﴿و اوست عزیز﴾ که هیچ غالب‌شونده‌ای بر وی غلبه نمی‌کند ﴿حکیم﴾ و فرزانه است در تمام کارها و سخنانش.

خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ وَأَلْقَىٰ فِى ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ ۚ وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾

﴿آسمانها را بدون ستونهایی که ببینید، آفرید﴾ از این تعبیر می‌توان چنین برداشت کرد که آسمانها دارای ستونهایی هستند امّا ما این ستونها را نمی‌بینیم و برای ما قابل رؤیت نیست. همچنین جایز است که معنی چنین باشد: آسمانها دارای ستونی نیست؛ نه مرئی و نه غیر مرئی. بنا بر تفسیر اوّل که تفسیر ابن عبّاس، مجاهد و عکرمه است، اشاره به ستونهای غیرمرئی، همان اشاره به قانون جاذبه است که در عصر جدید مظاهر آن شناخته شده است. ﴿و در زمین کوههای استوار بیفگند﴾ رَواسِي: کوههای راسخ و استوار است ﴿تا شما را نجنباند﴾ یعنی: حق تعالی با کوههایی که بر زمین پی‌افگند و آنهارا بر پشت زمین استوار گردانید، زمین را مستقرّ و ثابت گردانید تا حرکت آن به گونه‌ای با جنبش و تکان همراه نباشد که آرامش و استقرار را از شما سلب کند. این حقیقتی است که پیشرفتهای علمی در عصر ما، معنای گستردهٔ آن را روشن کرده است. ﴿و در آن از هرگونه جنبنده‌ای پراکند﴾ یعنی: از هر نوعی از انواع جنبندگان و جانوران در زمین آفرید به طوری که اشکال و الوان بی‌شمار آنها را جز آفرینندهٔ توانای آنها نمی‌داند ﴿و از آسمان آبی نازل کردیم آن‌گاه در آن از هر زوج کریمی﴾ یعنی: از هرگونه نوع و صنفی

﴿رویانیدیم﴾ حق تعالی گیاهان و درختان متنوّع را به‌سبب زیبایی رنگ و بسیاری منافع آنها که مظهری از مظاهر حکمت آنهاست، به صفت «کریم» وصف کرد.

هَٰذَا خَلْقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِى مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦ ۚ بَلِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿١١﴾

﴿این، آفرینش خداوند است پس به من نشان دهید، کسانی که غیر از اویند﴾ از خدایان و معبودانی که شما پرستش می‌کنید ﴿چه آفریده‌اند؟﴾ آری! به من نشان دهید که این معبودان ادّعایی شما چه چیزی آفریده‌اند که با آفرینش خدا ﷻ همترازی کند، یا حدّاقل به آن نزدیک باشد، که به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ ﴿بلکه ستمکاران﴾ یعنی: مشرکان ﴿در گمراهی آشکارند﴾ پس خداوند متعال اوّلاً ستمگری آنان را تثبیت کرد و ثانیاً گمراهی‌شان را.

اینک بعد از آن‌که خدای عزّوجلّ اعلام کرد که قرآن حکیم از بارگاه ذات با حکمتی است، داستان لقمان آغاز می‌شود. آری! این داستان می‌آید تا ادب فراگیری حکمت از خداوند ﷻ را به ما بیاموزد:

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَٰنَ ٱلْحِكْمَةَ أَنِ ٱشْكُرْ لِلَّهِ ۚ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ حَمِيدٌ ﴿١٢﴾

﴿و به راستی ما به لقمان حکمت بخشیدیم﴾ بیضاوی می‌گوید: «لقمان فرزند باعورا، خواهرزادهٔ ایّوب ؊ یا پسرخالهٔ وی، از سیاهان نوبهٔ مصر بود که مدّتی طولانی زندگی کرد تا بدانجا که داوود ؊ را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر

اهل علم بر آنند که او پیامبر نیست. و حکمتی که خداوند متعال به او بخشیده‌بود، عبارت بود از: دانش، خرد، درست‌گویی و سخنان صواب». ابن‌کثیر می‌گوید: «لقمان بردهٔ حبشی نجّاری بود، روزی مولایش به وی گفت: این گوسفند را برای ما ذبح کن. و چون لقمان آن را ذبح کرد، مولایش گفت: اینک پاکترین دو پارهٔ گوشتش را از تنش بیرون آور! لقمان زبان و قلب آن را بیرون آورد. مدّتی گذشت و باز مولایش به وی امر کرد تا گوسفندی را برایش ذبح کند و چون آن را ذبح کرد، به وی گفت: اکنون پلیدترین دو پارهٔ گوشت را از آن بیرون آور! لقمان باز هم زبان و دل آن را بیرون آورد. مولایش به وی گفت: وقتی به تو دستور دادم که پاکترین دو پارهٔ گوشت را از آن بیرون آور، تو دل و زبان آن را بیرون آوردی و اکنون هم که تو را به بیرون‌آوردن پلیدترین دو پارهٔ گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم دل و زبان آن را بیرون آوردی، دلیل این کار چیست؟ لقمان گفت: زیرا اگر این دو پاک باشند، چیزی از آنها پاکتر نیست و اگر پلید گشتند، چیزی از آنها پلیدتر هم نیست». البتّه لقمان به‌سبب شکرگزاری خویش، از حکمت برخوردار شد.

﴿**و هر کس شکر گزارد، همانا به‌سود خویش شکر گزارده‌است**﴾ زیرا فایده و حاصل این شکرگزاری به خود وی برمی‌گردد، چه با شکر است که انسان هم نعمت را پاس می‌دارد و حفظ می‌کند و هم به‌سبب شکر است که بنده از جانب خدای سبحان نعمتهای افزون‌تری را به‌سوی خویش جلب می‌کند ﴿**و هر کس کفران ورزد**﴾ یعنی: هر کس کفران و ناسپاسی نعمتها و انکار فضل و منّت بزرگ خدای سبحان در بخشیدن آنها را، جانشین شکر گرداند؛ ﴿**در حقیقت خداوند بی‌نیاز است**﴾ از شکرگزاری وی ﴿**و حمید**﴾ است، یعنی سزاوار حمد و ستایش از سوی خلق خویش است، هرچند کسی او را سپاس و ستایش نگوید.

وَإِذْ قَالَ لُقْمَـٰنُ لِٱبْنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَـٰبُنَىَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ ۖ إِنَّ

ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ﴿١٣﴾

﴿و﴾ یاد کن ﴿هنگامی را که لقمان به پسر خویش ــ درحالی‌که او را پند می‌داد ــ گفت﴾ یعنی: در حالی که لقمانْ فرزندش را با نصایح و اندرزهایی مورد خطاب قرار می‌داد که او را به پایداری بر توحید، ترغیب و از شرک باز دارد، به او گفت: ﴿ای فرزندم! به خداوند شرک نیاور چرا که شرک ستمی است بزرگ﴾ بلکه شرک بزرگترین ستمهاست زیرا حقیقت ستم، برگرداندن حق از اهل آن است و حق در امر عبادت این است که عبادت تنها برای خدای یگانه قرار داده شود زیرا غیرحق تعالی سزاوار پرستش نیست چرا که خلق همه آفریدهٔ اویند و امر نیز امر اوست پس برگشت از پرستش خداوند ﷻ به‌سوی غیر وی، نهادن حق در غیرجایگاه آن است و این بزرگترین ستم است. هر چند که خداوند متعال به عبادت کسی نیاز ندارد بلکه او بی‌نیاز و ستوده می‌باشد.

وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ إِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ﴿١٤﴾

﴿و به انسان در بارهٔ پدر و مادرش سفارش کردیم﴾ این حقیقت که خداوند ﷻ سفارش به نیکی و شکرگزاری از پدر و مادر را با سفارش به شکرگزاری از خود مقرون و همراه گردانید، دلالت بر آن دارد که حقّ پدر و مادر از بزرگترین حقوق بر عهدهٔ فرزند است و از نظر وجوب نیز، این حق از بزرگترین و محکمترین حقوق می‌باشد ﴿مادرش به او باردار شد با ضعفی بر بالای ضعفی﴾ یعنی: مادرش اَو را در شکمش آبستن شد در حالی که به‌خاطر حمل او با ضعف روزافزون روبه‌رو گشت. به‌قولی معنی این است: زن خلقتاً ضعیف است و باز این بارداری، او را با

ضعفی‌دیگر بر بالای آن ضعف روبه‌رو می‌کند. ﴿**و از شیر بازگرفتنش در دو سال است**﴾ فِصَالٌ: باز گرفتن طفل از شیر است.

علما از دو آیهٔ [بقره / ۲۳۳] و [احقاف / ۱۵] چنین استنباط کرده‌اند که حدّاقلّ مدّت بارداری، شش ماه است. رأی امام ابوحنیفه‌ﷺ این است که مدّت شیرخوارگی حرام‌کننده (حرمت رضاعی) سی ماه می‌باشد امّا سایر فقها آن را دو سال می‌دانند.

﴿**به او سفارش کردیم که برای من و پدر و مادرت شکر گزار باش**﴾ این مضمون سفارش خداوند ﷻ در حقّ پدر و مادر است که در آغاز آیه آن را ذکر کرد. حق تعالی با ذکر مشقّت‌هایی که مادر برای فرزندش می‌کشد، در میان مضمون سفارش فاصله قرار داد تا حقّ بزرگ ویژهٔ مادر را به یاد فرزندان آورد و نیز شکر گذاری از پدر و مادر را با شکر گزاری از خودش مقرون ساخت تا به حقّ والای آنها توجّه دهد ﴿**و بازگشت به‌سوی من است**﴾ نه به‌سوی غیر من پس بنگر که آیا به‌راستی سفارشم را به‌جا آورده‌ای یا خیر؟

و از آنجا که مادر در معرض سه مرحلهٔ پیاپی از مشقّت و سختی، یعنی دوران بارداری، دوران شیردهی و وضع حمل قرار دارد لذا سه‌چهارم نیکی فرزند برای وی و یک‌چهارم باقی‌مانده برای پدر قرار داده شده‌است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: رسول خدا ﷺ به مردی که‌پرسید: چه کسی به نیکی بر من ذی‌حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». بار دیگر آن مرد پرسید: بعد از وی چه کسی ذی‌حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». همین‌گونه آن حضرت ﷺ تا بار چهارم این جمله را در پاسخ وی تکرار کردند و باز پرسید: بعد از وی چه کسی؟ این‌بار فرمودند: «پدرت».

وَإِن جَـٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا

تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ وَٱتَّبِعۡ سَبِيلَ مَنۡ
أَنَابَ إِلَيَّۚ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿١٥﴾

﴿ **و اگر کوشش کردند** ﴾ پدر و مادرت با تمام تلاش و توان خود ﴿ **که تو را وادارند به این‌که چیزی را شریک من گردانی که بدان علم نداری** ﴾ یعنی: علم نداری به این که آن چیز به‌حق شریک من است ﴿ **پس، از آنان اطاعت نکن** ﴾ در این امر و این کوشش آنان را ناکام گردان ولی باز هم این‌کار، تو را از نیکی به آنها در دنیا باز ندارد به همین جهت فرمود: ﴿ **و با آنان در دنیا به نیکی مصاحبت کن** ﴾ با در پیش گرفتن شیوهٔ احسان به آنان؛ هرچند بکوشند تا تو را به شرک وادارند ﴿ **و از راه کسی پیروی کن که به‌سوی من** ﴾ با توبه و اخلاص ﴿ **بازگشته‌است** ﴾ از بندگان صالح و شایستهٔ من. یعنی از راه مؤمنان پیروی کن، نه از راه باطل پدر و مادرت ﴿ **سپس بازگشت شما به‌سوی من است** ﴾ نه به‌سوی غیر من ﴿ **پس شما را آگاه می‌سازم** ﴾ یعنی: به شما در هنگام بازگشتتان به‌سوی من خبر می‌دهم ﴿ **از آنچه می‌کردید** ﴾ از خیر و شرّ پس هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهم.

قول مختار در نزد مفسّران این است که: این دو آیه از کلام خدای سبحان می‌باشد که به‌عنوان سخن معترضه‌ای در میان سفارشهای لقمان به پسرش آمده‌است.

سپس خداوند متعال به بقیّهٔ سخنان لقمان برای فرزندش در پنددادن به وی پرداخته و می‌فرماید:

يَٰبُنَيَّ إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٖ فَتَكُن فِي صَخۡرَةٍ أَوۡ فِي
ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَأۡتِ بِهَا ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ ﴿١٦﴾

﴿**ای فرزندم! بدان که اگر آن**﴾ یعنی: اگر گناه یا عمل تو ﴿**همسنگ دانهٔ خردلی باشد**﴾ که ریزترین دانه‌هاست به طوری‌که سنگینی آن با حسّ دریافته نمی‌شود و ترازویی را به تکان وا نمی‌دارد ﴿**آن‌گاه در دل تخته‌سنگی باشد**﴾ یعنی: عملت در پنهان‌ترین و محفوظ‌ترین مکانی قرار گرفته باشد ﴿**یا در آسمانها یا در زمین باشد**﴾ یعنی: یا در هرجایی از اماکن آسمانها و زمین قرار داشته باشد ﴿**خداوند آن را می‌آورد**﴾ یعنی: آن را حاضر می‌گرداند و انجام‌دهندهٔ آن را برابر آن مورد محاسبه قرار می‌دهد ﴿**بی‌گمان خداوند لطیف است**﴾ و باریک‌بین پس هیچ کار نهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند بلکه علم وی به هر امر نهانی‌ای می‌رسد ﴿**و خبیر**﴾ است به هرچیز لذا هیچ چیز از معرض آگاهی وی ناپدید نمی‌شود.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «اگر یکی از شما در دل صخره سنگی سخت که نه آن را دری است و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان عمل وی ــ هر چه باشد ــ برای مردم بیرون آورده می‌شود».

يَٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱنۡهَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ﴿١٧﴾

﴿**ای فرزندم! نماز را برپا دار و به معروف امر و از منکر نهی کن و بر آنچه که به تو رسد**﴾ از آزار و اذیّت در برابر امر به معروف و نهی از منکر، یا دیگر محنت‌ها ﴿**صبر کن**﴾ دلیل مخصوص ساختن این طاعتها این است که اینها اساس عبادات و تکیه‌گاههای خیر می‌باشند ﴿**بی‌گمان این**﴾ طاعات ذکرشده ﴿**از امور عزم شده است**﴾ یعنی: از اموری است که خدای عزّوجلّ آنها را بر بندگانش عزیمت و واجب قرار داده است. یا محتمل است مراد این باشد: این خصلت‌ها از اعمال سترگ و برتر اهل اخلاق و کارهای محوری بندگان استوارقدمی است که

مصمّمانه راه نجات را می‌پیمایند.
این آیه دلیل بر آن است که امّت‌های دیگر نیز به این طاعت‌ها مأمور بوده‌اند.

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَحًا ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾

﴿و رویت را از مردم برمگردان﴾ یعنی: از مردم بر سبیل تکبّر و گردن فرازی و نخوت رخ برمتاب. یا معنی این است: آن‌گاه که نام کسی در نزد تو برده شد، گونه‌ات را به نشانهٔ این که او را حقیر و کوچک می‌شماری، برمگردان و با مردم به تواضع و فروتنی رفتار کن و حتّی اگر کمترترین کس با تو سخن می‌گوید، به او گوش فراده تا سخنش را به آخر برساند. چنان‌که رسول‌اکرم ﷺ چنین می‌کردند. ﴿و در زمین خرامان راه مرو﴾ یعنی: خودبینانه، فخرمآبانه و گردن‌کشانه راه مرو، که این سبب خشم الهی بر تو می‌شود. هدف، نهی از تکبّر و گردنکشی است.

در **حدیث‌شریف** به روایت صحّاح شش‌گانه از ابن‌عمر رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلاءَ لا يَنْظُرُ اللّٰهُ اِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيامَةْ ✿ هر کس جامه‌اش را از روی خودبینی و تکبّر کشال و کشیده ساخت، خداوند جلّ جلاله در روز قیامت به‌سوی او [به نظر رحمت] نگاه نمی‌کند». **﴿بی‌گمان خداوند هیچ مختال فخوری را دوست نمی‌دارد﴾** اِخْتِيالْ: تکبّر و خودبرتربینی است. فَخُوْر: کسی است که بر مردم به مال، یا شرف، یا نیرویی که دارد، فخر می‌فروشد. البتّه سخن‌گفتن از نعمت‌های خدای عزّوجلّ بر خود، از باب فخرفروشی نیست زیرا خداوند متعال می‌فرماید: (وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ✿ امّا از نعمت پروردگارت سخن بگوی).

وَٱقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَٱغْضُضْ مِن صَوْتِكَ ۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلْأَصْوَٰتِ

لَصَوۡتُ ٱلۡحَمِيرِ ﴿١٩﴾

﴿و در راه رفتنِ خود میانه‌روی کن﴾ یعنی: در راه رفتن روشی در میان شتاب‌روی و آهسته‌روی اختیار کن لذا نه مانند کسانی که خود را به مردگی می‌زنند، خزنده راه برو و نه مانند شیطان از زمین برجه. نقل است که: عمر رضی الله عنه مردی را دید که مرده‌وار راه می‌رود و به بی‌حالی و بی‌رمقی تظاهر می‌کند، گویی می‌خواهد تا بر تواضع خویش بیفزاید پس به او گفت: «لاٰ تُمِتْ عَلَيْنَا دِيْنَنَا اَمَاتَكَ اللّٰهُ ✿ دین ما را بر ما نمیران، خدا تو را بمیراند». همچنین نقل است که: عمر رضی الله عنه مردی را دید که سرش را فروانداخته و خود را بی‌رمق و خاکسار نشان می‌دهد پس به وی گفت: «اِرْفَعْ رَأْسَكَ فَاِنَّ الْاِسْلاٰمَ لَيْسَ بِمَرِيْض ✿ سرت را بردار زیرا اسلام بیمار نیست». یعنی: بانشاط، نیرومند، سرحال و سرزنده باش. در سنّت ثابت شده‌است که رسول خدا ﷺ چون راه می‌رفتند، به شتاب راه می‌رفتند. پس معنای (وَاقْصُدْ فِي مَشْيِكَ) این است: در راه‌رفتنت خرامان و متکبّر مباش. عطاء می‌گوید: «یعنی باوقار و سکینه راه برو». ﴿و صدایت را آهسته بدار﴾ آن را فرود آور و با تکلّف بلند نکن زیرا بلندکردن صدا به بیشتر از حدّ نیاز، شنونده را می‌آزارد ﴿همانا انکر آوازها، بانگ درازگوشان است﴾ یعنی: ناخوش‌ترین و زشت‌ترین آوازها، آواز خران است زیرا اوّل آن عرعر و آخر آن بانگی بس انکر و گوش خراش است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون بانگ خروس را شنیدید، از خداوند فضل وی را بخواهید و چون بانگ خر را شنیدید، به خداوند از شیطان پناه ببرید زیرا او شیطانی را دیده است».

أَلَمۡ تَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗۗ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ

بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ ﴿٢٠﴾

﴿**آیا ندیده‌اید که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، مسخر شما گردانید**﴾ مسخّر گردانیدن آنها برای آدمیان، عبارت است از: دادن قدرت بهره گیری از این پدیده‌ها به آنان و از مخلوقات آسمانی‌ای که در جهت منافع فرزندان آدم مسخّر ساخته شده‌اند، عبارتند از: خورشید، ماه، ستارگان و مانند اینها و نیز فرشتگان در این قطاراند زیرا ایشان به فرمان خدای سبحان نگهبانان فرزندان آدم هستند. و از مخلوقات زمینی‌ای که برای بشر رام ساخته شده اند، عبارتند از: سنگ، خاک، کشتزارها، میوه‌ها، حیواناتی که انسان از آنها بهره‌برداری می‌کند و غیراینها .... پس مراد از تسخیر و رام‌کردن آنها برای بشر، قراردادن پدیدهٔ رام ساخته‌شده در موقعیّتی است که انسان از آن بهره‌برداری کند، چه آن پدیده به فرمان انسان و تحت تصرّف وی باشد چه نباشد.

﴿**و**﴾ آیا ندیده و ندانسته‌اید که خداوند ﷻ ﴿**نعمتهای آشکار و پنهانش را بر شما تمام کرد**﴾ یعنی: آنها را به پایهٔ اتمام و اکمال رسانید. نعمتهای آشکار عبارت‌اند از: نعمتهایی که به عقل یا حسّ دریافته می‌شوند و هرکه در پی شناخت آنها باشد، آنها را می‌شناسد؛ مانند سلامتی و کمال در آفرینش، مال، جاه، جمال و انجام‌دادن طاعات و عبادات. نعمتهای پنهانی عبارتند از: معرفت، عقل و آنچه که شخص در نهاد خویش از علم و یقین به وجود خداوند ﷻ و ظنّ نیکو نسبت به او می‌یابد و نیز آن آفاتی که خداوند ﷻ از بنده دفع می‌کند. به‌قولی: نعمت آشکار اسلام است و نعمت پنهان، ستر و پرده‌پوشی پروردگار متعال بر بنده. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در پاسخ سؤال ابن‌عبّاس رضی الله عنهما که از ایشان راجع به این آیه پرسید، فرمودند: «نعمتهای آشکار اسلام است و آنچه از خلقت و آفرینشت که زیباست و نعمتهای پنهان، چیزهایی است که خداوند از اعمال بدت بر تو پوشانیده‌است».

﴿**و از مردم کسانی هستند که دربارهٔ خداوند**﴾ یعنی: در توحید و صفات وی ﴿**مجادله می‌کنند**﴾ از روی مکابره و عناد، بعد از آن‌که حق برایشان آشکار گشته و حجّت بر آنان اقامه شده‌است؛ مانند نضربن حارث و امثال وی از سردمداران شرک در مکّه و این مجادله‌شان دربارهٔ خداوند: ﴿**بدون هیچ علمی**﴾ است از علوم عقلی یا نقلی زیرا عقل و علم تجربی انسان، فریادگر وجود و یگانگی خداوند ﷻ و تجلّی‌گاه این حقیقت‌اند و کتابهای آسمانی و رسالتهای الهی نیز برای روشن‌کردن بیشتر این حقیقت آمده‌اند. ﴿**و**﴾ نیز این مجادله‌شان ﴿**بدون هیچ هدایتی**﴾ است که انسان بتواند به‌وسیلهٔ آن، به راه صواب رهنمون شود ﴿**و**﴾ نیز این مجادله‌شان ﴿**بی‌هیچ کتاب روشنگری**﴾ است که خدای سبحان آن را نازل کرده‌باشد. پس این مجادله‌شان در حقّ خداوند ﷻ، صرفاً از روی لجاجت و گردنکشی و کاملاً بر بنیاد عناد محض می‌باشد و هیچ تکیه‌گاهی از عقل، علم، معرفت، کتاب و هدایت ندارد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ أَوَلَوْ كَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿٢١﴾

﴿**و چون به آنان**﴾ یعنی: به این بت‌پرستان اهل جدال و عناد در امر توحید و یگانگی حق تعالی ﴿**گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده**﴾ بر پیامبرش از کتاب ﴿**پیروی کنید**﴾ آنها به تقلید محض تمسّک ورزیده و ﴿**می‌گویند: نه! بلکه از چیزی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم**﴾ پس بتانی را که آنها می‌پرستیده‌اند، می‌پرستیم و در راهی که آنها بر آن روان بوده‌اند، می‌رویم ﴿**حتّی اگر هم شیطان آنان را به‌سوی عذاب سوزان فراخواند؟**﴾ گویی حق تعالی می‌گوید: آیا از پدرانشان در شرک پیروی می‌کنند، حتّی اگر شیطان عقیدهٔ فاسد شرک را برای پدرانشان

آراسته باشد و درنهایت، آنان را به شرک درافگنده و بدین‌گونه وارد جهنّم سوزان کرده باشد؟ پس درصورتی‌که حال و وضع این‌چنین باشد، پیروی از پدران چه معنی و چه توجیهی دارد؟ و این منع صریحی از تقلید در اصول عقیده است.

﴿ وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقَىٰ ۗ وَإِلَى ٱللَّهِ عَـٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ ﴿٢٢﴾

﴿**و هرکه روی خود را به‌سوی الله متوجّه کند**﴾ یعنی: هر کس امور خویش را به خداوند ﷻ سپرده و عبادت خویش را برای او خالص گرداند و با تمام وجود به‌سوی او روی آورد ﴿**درحالی‌که محسن باشد**﴾ یعنی: در اعمال خویش نیکوکار باشد، چنین کسی ﴿**به‌راستی که به دست‌آویزی محکم چنگ زده‌است**﴾ یعنی: به عهد و پیمانی استوار و محکم چنگ زده و خود را به آن آویخته است. احسان: چنان‌که در **حدیث‌شریف** تعریف شده، عبارت است از این‌که: «خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند».

این آیه حال کسی که امور خویش را به خداوند ﷻ می‌سپرد، به حال شخصی تمثیل می‌کند که می‌خواهد به کوهی بلند و سربه‌فلک‌کشیده‌ای بالا رود پس در این صعود خویش، به دست‌آویزی محکم و ریسمانی متین که در آن کوه فرو آویخته شده‌است چنگ می‌زند و به مدد آن دست‌آویز، به آن کوه بالا می‌رود تا به قلّهٔ آن می‌رسد.

﴿**و بازگشت کارها به‌سوی الله است**﴾ نه به‌سوی غیروی و پاداش‌هایتان را از او دریافت می‌کنید نه از غیر وی پس با نیروی ایمان و صلابت عمل، به اوجگاه

رضای او صعود کنید.

وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُۥٓ ۚ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوٓا۟ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٢٣﴾

﴿و هرکه کافر شد، نباید کفر وی تو را اندوهگین کند﴾ زیرا کفر وی به تو زیانی نمی‌رساند ﴿بازگشتشان به‌سوی ماست و آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌کنیم﴾ یعنی: آنان را از اعمال زشت و ننگینشان خبر می‌دهیم و دربرابر آن مجازاتشان می‌کنیم ﴿در حقیقت خدا به راز دلها داناست﴾ و هیچ چیز از این رازها بر او پنهان نمی‌ماند زیرا رازها در نزد خداوند ﷻ مانند امور علنی، آشکار است بنابراین، حق تعالی با آنان به حسب علم خویش دربارهٔشان رفتار می‌کند.

نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾

﴿آنان را اندکی برخوردار می‌سازیم﴾ یعنی: کفّار را در دنیا مدّت اندکی مجال می‌دهیم تا از آن برخوردار و بهره‌مند شوند پس این بهره‌مندی هرچند بسیار باشد، باز هم اندک است زیرا نعمت زوال‌پذیر با نعمت همیشگی قابل قیاس نیست و کم‌تر از کمترین است ﴿سپس آنان را به‌سوی عذابی سخت ناگزیر می‌سازیم﴾ و آنان را با بیچارگی به‌سوی عذاب دوزخ می‌رانیم.

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

﴿**و اگر از آنان بپرسی: چه‌کسی آسمانها و زمین را آفریده‌است؟ قطعاً مـی‌گویند: خداوند**﴾ یعنی: اعتراف می‌کنند به این که خداوند ﷻ **آفرینندۀ آنهاست و جوابی** غـیراز ایـن نـدارنـد زیـرا دلایـلی کـه آنـها را از نسبت‌دادن آفـرینش بـه‌سوی غیرخداوند ﷻ بازمی‌دارد، به‌نحوی آشکار و نمایان است که ناگزیر به آن اقرار کرده‌اند ﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**الحمدلله**﴾ ستایش ازآن خداست بر این اعتراف شما پس بعد از این اعتراف، دیگر چگونه غیراو را می‌پرستید و معبودان باطل را برای وی شریک قرار می‌دهید؟ ﴿**بلکه اکثرشان نمی‌دانند**﴾ یعنی: نمی‌نگرند و تدبّر نمی‌کنند تا بدانند که فقط آفرینندۀ این چیزهاست که سزاوار پرستش می‌باشد، نه غیروی.

لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ﴿٢٦﴾

﴿**آنچه در آسمانها و زمین است از آنِ خـداست**﴾ در مـلک و در آفـرینش پس غیروی به‌هیچ‌وجه سزاوار پرستش نیست ﴿**درحقیقت، خدا هـمان**﴾ ذات ﴿**بـی‌نیاز است**﴾ از غیرخویش و ﴿**حمید**﴾ است، یعنی سزاوارحمد و ستایش است؛ هرچند هم کسی حمد او را نگوید.

وَلَوۡ أَنَّمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن شَجَرَةٍ أَقۡلَٰمٞ وَٱلۡبَحۡرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦ سَبۡعَةُ أَبۡحُرٖ مَّا نَفِدَتۡ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ﴿٢٧﴾

﴿**و اگر همهٔ درختان زمین قلم شوند و دریا مرکّب و هفت دریای دیگر بـه آن مـدد برساند، کلمات الهی به پایان نرسد**﴾ یعنی: اگر درختانی که در دنیاست همه قـلم شوند و آب دریا همگی جوهر و مرکّب گردد آن‌گاه کلمات خداوند ﷻ که چون

بخواهد با آنها سخن می‌گوید ــ که این کلمات عبارت از علم خداوند ﷻ و امر وی هستند ــ با آن قلمها و مرکّبها نوشته شود، قطعاً آب دریا به‌پایان می‌رسد در حالی که کلمات خدا ﷻ به‌پایان نرسیده‌است، هرچند در پشت سر آن دریا هفت دریایی دیگر باشد که به آن مدد رسانده و به یاری آن دریا آمده باشد. ذکر عدد هفت بر وجه مبالغه است نه بر وجه حصر زیرا در کلام عرب عدد هفت و هفتاد و هفتصد برای تعبیر از کثرت به‌کار می‌روند ﴿**بی‌گمان خداوند غالب با حکمت است**﴾ غالب است؛ زیرا چیزی او را عاجز نمی‌تواند کرد، حکیم است در خلق، امر، شرع و تمام امور پس هیچ فردی از مخلوقاتش از دایرهٔ حکمت و علمش بیرون نیست.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: چون آیهٔ (یَسْأَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ، قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ وَ مٰا اُوْتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلاّٰ قَلِیْلا) [اسراء/۸۵] دربارهٔ یهود نازل شد، آنان گفتند: چگونه به ما اندکی از علم داده شده در حالی که خداوند ﷻ تورات را که در آن کلام و احکام وی است به ما داده است؟ پس این آیه نازل شد.

مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَٰحِدَةٍ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ ﴿٢٨﴾

﴿**آفریدن و برانگیختن شما، جز مانند آفریدن و برانگیختن یک تن نیست**﴾ یعنی: قدرت خداوند ﷻ بر آفرینش و برانگیختن همهٔ خلق در روز قیامت، همانند قدرت وی بر آفرینش یک تن است پس اندک و بسیار در پیشگاه قدرت وی یکسان می‌باشد، ازآن روی که خداوند متعال بر همه‌چیز قادر و تواناست ﴿**بی‌گمان خداوند شنواست**﴾ برای هرآنچه که شنیدنی است ﴿**بیناست**﴾ به هرآنچه که دیدنی است.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند : آیهٔ کریمه دربارهٔ ابیّ‌بن‌خلف و جمعی‌دیگر از مشرکان نازل شد که به رسول خدا ﷺ گفتند : خداوند ﷻ ما را در چندین طَوْر و چندین مرحله آفریده‌است ، ابتدا نطفه بوده‌ایم ، سپس خون بسته گشته‌ایم ، آن‌گاه گوشت پاره‌ای ، سپس بر آن گوشت ، استخوان آفریده است ، آن‌وقت تو می‌گویی که ما همه در یک ساعت به آفرینش نوینی برانگیخته می‌شویم ؟ پس ، خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود .

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِىٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۹﴾

﴿ **آیا ندیده‌ای** ﴾ ای مخاطب ! ﴿ **که خدا شب را در روز درمی‌آورد و روز را نیز در شب درمی‌آورد؟** ﴾ یعنی : به هریک از شب و روز می‌افزاید؛ با آنچه که از دیگری می‌کاهد ﴿ **و** ﴾ آیا ندیده‌ای که خداوند ﷻ ﴿ **خورشید و ماه را رام گردانید** ﴾ یعنی : آن‌دو را منقاد و فرمان‌پذیر حکم خویش گردانید که برای اندازه‌گیری اوقات و میعادها و سامان‌دادن و به‌انجام‌رسانیدن منافع ، به فرمان وی طلوع و افول می‌کنند ﴿ **هریک تا مدّتی معیّن روان است** ﴾ به‌قولی : این مدّت معیّن روز قیامت است و به‌قولی‌دیگر : وقت طلوع و افول آنهاست ﴿ **و آیا ندیدی که خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است** ﴾ و هیچ امر پنهانی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند ؟ زیرا ذاتی که بر سامان‌دادن و تدبیر همچون امور بزرگی توانا باشد ، به طریق اَوْلی به آگاه شدن از آنچه می‌کنید تواناست .

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلْبَـٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾

﴿این﴾ اوصافی که ذکر شد؛ از وسیع و بی‌کرانه بودن علم الهی، فراگیری قدرت و شگفتی‌های صنع وی ﴿**به‌سبب آن است که الله خود حق است**﴾ یعنی: حق تعالی همهٔ این پدیده‌ها را آفرید تا بدانید که او حقّ است ﴿**و آنچه به‌جای او می‌پرستند، باطل است**﴾ این معبودهای باطل شیطان و دیگر معبودانی از بتان یا غیر آنهایند که به خدای سبحان شریک می‌آورند ﴿**و خدا همان بلندمرتبهٔ**﴾ با قدرت و جلال و ﴿**بزرگ است**﴾ که در ربوبیّت و سلطهٔ مطلقش، صاحب کبریا و بزرگی می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱلْفُلْكَ تَجْرِى فِى ٱلْبَحْرِ بِنِعْمَتِ ٱللَّهِ لِيُرِيَكُم مِّنْ ءَايَـٰتِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣١﴾

﴿**آیا ندیده‌ای که کشتی‌ها به نعمت خداوند**﴾ یعنی: به لطف و رحمت و فضل وی بر شما ﴿**در دریا روان می‌گردند**﴾ و به شما امکان می‌دهند تا در سفرهای دریایی‌تان برای کسب معاش و طلب روزی، به نرمی و راحتی حرکت کنید؟ ﴿**تا**﴾ ای مخاطبان! ﴿**برخی از نشانه‌های خود را به شما بنمایاند؟**﴾ نشانه‌ها عبارت از آثار قدرت وی هستند که در معرض مشاهدهٔ شما قرار دارند و ارزاقی است که به شما از دریا می‌دهد ﴿**بی‌گمان در این**﴾ قدرت‌نمایی ﴿**برای هر صبرکنندهٔ سپاسگزاری نشانه‌هایی است**﴾ یعنی: هرکسی که دارای صبر و شکیبایی‌ای بلیغ و سپاسگزاری‌ای بسیار باشد؛ با مشاهدهٔ این نشانه‌ها، از گناهان و نافرمانی‌های

خداوند ﷻ صبر می‌کند و نعمت‌های وی را شکر می‌گزارد زیرا ایمان چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است دو نیم است؛ نیمی از آن صبر و نیمی‌دیگر شکر است.

وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ
إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿۳۲﴾

﴿**و چون موجی آنان را همانند سایه‌بان فراگیرد**﴾ خداوند ﷻ موج را به‌سبب بزرگی آن به چیزی که بر انسان سایه می‌افگند ـ مانند کوه یا ابر یا غیر اینها ـ تشبیه کرد. آری! چون درگیر هجوم موج شوند ﴿**خداوند را می‌خوانند درحالی‌که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اند**﴾ پس در امر نجات‌دادن خود از امواج دریا بر غیر خداوند ﷻ تکیه نمی‌کنند زیرا می‌دانند که هیچ نیروی دیگری جز حق تعالی، نفع و زیانی نمی‌تواند برساند، ازاین‌روی بتان خویش را نمی‌خوانند بلکه آنها را در این حالت فراموش می‌کنند ﴿**پس چون آنان را به‌سوی خشکی برهاند**﴾ در آنجاست که به دو گروه تقسیم می‌شوند: ﴿**برخی از آنان میانه رو هستند**﴾ یعنی: بر راه میانه که همانا راه توحید است پایدارند و به غیرآن انحراف نمی‌کنند لذا به عهدی که در دریا با خدای عزّوجلّ در مورد خالص‌ساختن دین برای وی بسته‌اند، وفا می‌کنند امّا برخی‌دیگر کافر و کج‌رواند و آن عهدی را که در دریا به خدا ﷻ داده‌اند، پشت‌پا می‌افگنند. ﴿**و آیات ما را جز هر عهدشکنندهٔ ناسپاسی انکار نمی‌کند**﴾ ختّار: بسیار پیمان‌شکن است. خَتْر: زشت‌ترین انواع غدر و پیمان‌شکنی و عدم وفا به عهد می‌باشد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَّا يَجْزِي وَالِدٌ عَن

وَلَدِهِۦ وَلَا مَوۡلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ شَيۡـًٔاۚ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ ﴿٣٣﴾

﴿**ای مردم! از پروردگارتان پروا بدارید**﴾ با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی وی ﴿**و بترسید از روزی**﴾ چون روز قیامت ﴿**که هیچ پدری به‌جای پسرش کفایت نکند**﴾ یعنی: هیچ پدری به داد فرزندش نمی‌رسد و به‌هیچ‌وجه به وی نفعی نمی‌رساند، بدان جهت که او تماماً به خود مشغول است ﴿**و هیچ فرزندی نیز به‌جای پدر خود کفایت‌کنندهٔ چیزی نباشد**﴾ پس وقتی پدر به داد فرزند و فرزند به داد پدر نرسد، غیر آنها از نزدیکان، به‌طریق اَوْلی قادر به دادرسی یکدیگر نیستند، چه رسد به بیگانگان. بارخدایا! ما را از کسانی قرار ده که به غیرتو امید نمی‌بندند و بر غیرتو تکیه نمی‌کنند. ﴿**بی‌گمان وعدهٔ الله حق است**﴾ و هیچ خلافی در آن نیست پس آنچه از خیر که بدان وعده داده‌است و آنچه از شرّ که از آن برحذر داشته است، یقیناً آمدنی است و برگشتی ندارد. این آیه، طمع مؤمنان را از این که بتوانند به پدران کافر خود در آخرت نفعی برسانند، قطع می‌کند ﴿**پس زندگانی دنیا**﴾ و آرایشها و پیرایشهای آن ﴿**شما را نفریبد**﴾ زیرا زندگانی دنیا ازبین‌رفتنی و گذراست ﴿**و غرور، شما را نسبت به خداوند فریب ندهد**﴾ مراد از غرور: در اینجا شیطان است زیرا این شیطان است که خلق را فریب داده و آرزوهای بی‌اساس را در نهادشان می‌پروراند و از آخرت غافلشان می‌گرداند.

سعیدبن‌جبیر رحمه‌الله می‌گوید: «فریفته‌شدن به خداوند جل جلاله آن است که شخص در گناه درازدستی نموده و درعین‌حال، بر خداوند جل جلاله آرزوی آمرزش را ببندد».

إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي

ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ﴿٣٤﴾

﴿**بی‌گمان علم قیامت نزد خداوند است**﴾ یعنی: علم و آگاهی وقت آن فقط نزد اوست و جز او احدی وقت آن را نمی‌داند ﴿**و باران را فرومی‌فرستد**﴾ در اوقاتی که برای فرودآوردن آن معیّن کرده است ﴿**و آنچه را که در رَحِمهاست می‌داند**﴾ از نری و مادگی، صلاح و فساد و غیراینها، بدون وسیله و ابزار و آزمایشی در حالی که اگر بشر نری و مادگی را می‌داند، با ابزار و آزمایش و إعمال تجربه است ﴿**و نمی‌داند هیچ نفسی**﴾ از نفوس و حتّی فرشتگان و پیامبران و جنّ و انس ﴿**که فردا چه کسب می‌کند**﴾ از کسب دین یا کسب دنیا و از به‌دست‌آوردن خیر یا شرّ ﴿**و هیچ‌کسی نمی‌داند که در کدامین سرزمین می‌میرد**﴾ و حق تعالی در کدامین مکان جانش را می‌ستاند؟

ابن‌جریر و ابن‌ابی‌حاتم از مجاهد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند که گفت: «مردی از صحرانشینان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: زنم باردار است پس مرا آگاه کن که چه می‌زاید؟ در سرزمین ما خشکسالی است لذا به من خبر بده که چه‌وقت باران فرود می‌آید؟ و از تاریخ تولّد خود آگاهم امّا تو به من خبر بده که چه‌وقت می‌میرم؟ همان بود که خدای عزّوجلّ نازل فرمود: (اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ...).

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن عمر رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَفٰاتِیحُ الْغَیْبِ خَمْسٌ لاٰ یَعْلَمُهُنَّ اِلاَّ اللّٰهُ. لاٰ یَعْلَمُ مٰا فِیْ غَدٍ اِلاَّ اللّٰه و لاٰ مَتٰی تَقُوْمُ السّٰاعَةُ، اِلاَّ اللّٰه، وَلاٰ مٰا فِی‌الْاَرْحٰامِ، اِلاَّ اللّٰه، وَ لاٰ مَتٰی یَنْزِلُ الْغَیْثُ، اِلاَّ اللّٰه، وَ مٰا تَدْرِیْ نَفْسٌ بِاَیِّ اَرْضٍ تَمُوْتُ، اِلاَّ اللّٰه» کلیدهای غیب پنج چیز است که آنها را هیچ‌کس جز خداوند نمی‌داند: آنچه را که فردا روی می‌دهد، جز خداوند هیچ

کس نمی‌داند، جز خداوند کسی نمی‌داند که قیامت چه‌وقت برپا مـی‌شود، جـز خداوند کسی نمی‌داند که چه چیزی در رَحِم‌هاست، جز خداوند کسی نمی‌داند که چه‌وقت باران فرود می‌آید و جز خداوند هیچ‌کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد». امّا آنچه که امروزه از پیشبینی‌ها و سنجش‌ها در امور هواشناسی و غیر آن می‌بینیم، اینها بر وسایل و ابزارهای ویژه‌ای ــ از جمله دستگاه‌های شـناخت نسبت رطوبت و سرعت باد ــ متّکی است، که هرگز علم غیب شناخته نـمی‌شود بلکه تخمین و تـجربه و حـدسی است کـه گـاهی هـم عکس آن روی مـی‌دهد. ﴿بی‌گمان خداوند داناست﴾ به امور غیب ﴿آگاه است﴾ به آنچه که بوده و خواهـد بود.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ سجده

مکّی است و دارای سی آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت که در آن وصف مؤمنانی است که برای خداوند متعال سجده می‌کنند و در هنگام استماع قرآن عظیم، برای او تسبیح می‌گویند، «سجده» نامیده شد.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ در نماز بامداد روز جمعه، سورۀ سجده (الٓم تنزیل) و سورۀ «انسان» را تلاوت می‌کردند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت امام احمد از جابربن عبدالله رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ تا سورۀ: سجده (الٓم تَنْزِیْل) و سورۀ: «تَبَارَکَ الَّذِیْ بِیَدِهِ الْمُلْك» را نمی‌خواندند، نمی‌خوابیدند.

الٓمٓ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿**الف، لام، میم**﴾ و سخن دربارۀ حروف مقطّعه، در آغاز سورۀ «بقره» گذشت.

تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَا رَيۡبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢﴾

﴿**فروفرستادن این کتاب، هیچ شکّی در آن نیست**﴾ یعنی: هیچ شکّی در آن نیست که این کتاب فرو فرستاده ﴿**از سوی پروردگار عالمیان است**﴾ پس نه دروغ است، نه جادو، نه فال‌بینی و نه افسانه‌های پیشینیان زیرا قرآن کتابی اعجازگر برای بشر است و کتابی که خود عاجز کنندهٔ بشر باشد، دورترین چیز از معرض چنین شکّی است.

أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۚ بَلۡ هُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوۡمًا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبۡلِكَ لَعَلَّهُمۡ يَهۡتَدُونَ ﴿٣﴾

﴿**آیا می‌گویند: آن را بربافته است**﴾ آیا مشرکان می‌گویند: محمّد ﷺ قرآن را از نزد خود بربافته است؟ «أَمْ»: برای انتقال از سخن سابق به‌سوی سخن بعدی، یعنی انکار پندار یادشدهٔ آنان است. ﴿**نه، چنین نیست بلکه آن حقّ است**﴾ و ثابت و یقینی ﴿**از سوی پروردگار تو**﴾ نه چنان که آنها از روی جهل و عناد ادّعا می‌کنند. «بَلْ»: برای إضراب و نفی قولشان و اثبات سخنی است که بعد از آن می‌آید.

سپس خدای عزّوجلّ حکمت فرو فرستادن قرآن را بیان کرده می‌فرماید: ﴿**تا مردمی راکه پیش از تو هشداردهنده‌ای برای آنان نیامده‌است، هشدار دهی**﴾ قوم عرب امّتی امّی و ناخوان بودند که قبل از رسول‌اکرم ﷺ پیامبری به‌سویشان نیامده بود ﴿**باشد که هدایت شوند**﴾ یعنی: به‌خاطر این که هدایت شوند و با هشدارهای تو به راه آیند.

ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ

ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۚ مَا لَكُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾

درحالی‌که مقدّمهٔ سوره دربارهٔ نفی شکّ از قرآن و بیان حکمت انزال آن بود، اینک حق تعالی با روش دیگری به این حقایق توجّه می‌دهد: ﴿**خداوند ذاتی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید**﴾ و او خود به این که درازی این روزها چه‌مقدار بود، داناتر است. که این بهترین سخن در تفسیر آن می‌باشد زیرا مفسّران در تفسیر «روزهای شش‌گانه» اختلاف‌نظر دارند. ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «اندازهٔ هر روز به‌مقدار هزار سال از سالهای دنیا بود». حسن بصری می‌گوید: «اگر خدای عزّوجلّ می‌خواست آنها را در یک چشم‌به‌هم‌زدن می‌آفرید ولی خواست تا تأنّی و درنگ‌کردن در امور را به بندگان خویش بیاموزد». ﴿**آن‌گاه بر عرش استیلا یافت**﴾ تفسیر آن با بیانی کافی و شافی در سوره‌های قبل گذشت و در اینجا به‌طور خلاصه باید گفت: مراد از «اِسْتَوٰی عَلَی‌الْعَرْش» استیلایی است که سزاوار آن ذات ذوالجلال است، بدون بیان کیفیّت، یا تعیین جهت مخصوص و معیّنی برای آن. ﴿**شما را جز او هیچ سرپرست و شفاعتگری نیست**﴾ یعنی: اگر از حدود و مقتضای رضای حق تعالی تجاوز کنید، بجز او، یا دربرابر عذاب او، برای خود هیچ سرور و یاوری نمی‌یابید که شما را سروری و یاوری نموده و عذاب وی را از شما بگرداند و نه شفاعتگری را می‌یابید که برای شما نزد وی شفاعت نماید ﴿**آیا باز هم متذکر نمی‌شوید**﴾ به تذکّری که با تدبّر و تفکّر همراه باشد و آیا این پندها را به شنیدن فهم و تعقّل نمی‌شنوید تا از آنها بهره‌مند شوید؟.

يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ

مِقْدَارُهُۥٓ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٥﴾

﴿**امر را از آسمان گرفته تا زمین تدبیر می‌کند**﴾ یعنی: حق تعالی کار فرمانرواییاش را با قضا و قدر خویش از آسمان گرفته تا زمین در هر دو عالم علوی و سفلی، استوار و محکم اداره می‌کند. به‌قولی معنی این است: او کار و بار دنیا را با اسباب آسمانی‌ای مانند فرشتگان و غیره تدبیر و سامان‌دهی می‌کند در حالی که فروآورنده احکام و آثار خویش به سوی زمین است ﴿**سپس در روزی که اندازه‌اش ــ از آنچه شما می‌شمارید ــ هزار سال است، به‌سوی او بالا می‌رود**﴾ یعنی: سپس نتیجه و گزارش کار تماماً به‌سوی خدای سبحان بالا می‌رود تا دربارهٔ آنها در روزی که اندازهٔ آن هزار سال از روزهای دنیاست، حکم کند و آن روز، روز قیامت است. بودن اندازهٔ آن روز به‌مقدار هزار سال، به‌خاطر شدّت هول و هراسها و دشواریهای آن برای کفّار است امّا آن روز ــ چنان‌که در **حدیث شریف** آمده‌است ــ بر مؤمن سبکتر از وقت یک نماز فرض در دنیاست. در آیهٔ دیگری(1) خداوند ﷻ مقدار روز قیامت را پنجاه‌هزار سال ذکر کرده‌است. قُرطبی به نقل از ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «مراد این است که خداوند متعال روز قیامت را در دشواری آن بر کفّار همچون پنجاه هزار سال قرار داده‌است چنان‌که اعراب ایّام ناخوش را به درازی و ایّام خوشحالی را به کوتاهی وصف می‌کنند». به‌قولی‌دیگر مراد این است که: فرشتگان اخبار بندگان و اعمالشان رابه سوی حق تعالی بالا می‌برند. ابن‌کثیر می‌گوید: «اعمال به‌سوی دیوان و دفتر خویش برفراز آسمان دنیا بالا برده می‌شوند و مسافت میان آن تا زمین، فاصلهٔ پانصد سال راه است». همچنین ابن‌کثیر از مجاهد و ضحّاک نقل می‌کند که گفته‌اند: «فرودآمدن فرشته به زمین در مسیری به فاصلهٔ پانصد سال راه و صعود وی نیز همین مقدار راه است

۱ــ نگاه، [معارج / ۴].

ولی فرشته آن را در چشم‌به‌هم‌زدنی طیّ می‌کند» . والله اعلم .

ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٦﴾

﴿این﴾ آفرینندهٔ تدبیرکننده همانا ﴿دانای پنهان و آشکار است، غالب و مهربان است﴾ یعنی: او ذات قوی و قاهری است که او را هیچ چیزی مغلوب نمی‌سازد امّا در عین حال، رحمت وی به بندگانش وسیع است.

ٱلَّذِيٓ أَحۡسَنَ كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥۖ وَبَدَأَ خَلۡقَ ٱلۡإِنسَٰنِ مِن طِينٖ ﴿٧﴾

﴿همان کسی که هرچیزی را که آفریده، نیکو آفریده است﴾ یعنی: مخلوقاتش را با استواری و استحکام تمام آفریده. و هرچند برخی از مخلوقات در ظاهر منظر نیکویی ندارند امّا دراساس آفرینش خود متقَن و محکم آفریده شده‌اند ﴿و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد﴾ یعنی: آدمؑ را از گِل به‌صورتی بدیع و شکلی نیکو و زیبا آفرید.

ثُمَّ جَعَلَ نَسۡلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ﴿٨﴾

﴿سپس نسل او را﴾ یعنی: فرزندان و اخلاف او را ﴿از سلالهٔ آبی بی‌مقدار﴾ و حقیر ﴿پدید آورد﴾ که آب منی است. نسل، «سلاله» نامیده شد زیرا از اصل خویش جدا و بیرون کشیده می‌شود.

ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦۖ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ

وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۚ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾

﴿**آن‌گاه او را برابر و به‌سامان گردانید**﴾ یعنی: انسان اوّلیه (آدم علیه السلام) را که آفرینش وی از گِل آغاز شده بود، استوار گردانیده و شکل وی را برابر و میان اعضا و اندامهای وجودش تناسب پدید آورد ﴿**و در او از روح خویش دمید**﴾ خداوند متعال برای گرامی داشت و تجلیل از روح و نشان دادن شرف و منزلتش، آن را در این آیه به خودش نسبت داد، گویی فرمود: و در آدم از چیزی دمیدیم که مخصوص به ما و به علم ما است، آن چیز روح است. پس نسبت یافتن روح به سوی حق تعالی به این معنی نیست که روح جزئی از وجود وی است زیرا او از چنین نسبتی والا و برتر است. ﴿**و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد**﴾ تا نعمت خویش را بر شما کامل ساخته و آفرینشتان را به کمال و به‌سامان برساند و همهٔ این نعمتهای عظیم را برای شما گرد آورد تا بدانها هر شنیدنی‌ای را بشنوید، هر دیدنی‌ای را ببینید و هر دریافتنی‌ای را درک و تعقّل کنید و بفهمید، لیکن شما: ﴿**چه اندک شکر می‌گزارید**﴾ این نیروهایی را که خدای عزّوجلّ به شما ارزانی کرده است! و شکر آنها این است که در طاعت خدای عزّوجلّ به کار گرفته شوند نه در معصیت وی امّا شما بسیار اندک این گونه می‌کنید.

وَقَالُوٓاْ أَءِذَا ضَلَلْنَا فِى ٱلْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍۭ ۚ بَلْ هُم بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ كَـٰفِرُونَ ﴿١٠﴾

﴿**و گفتند**﴾ کافران در مقام انکار معاد ﴿**آیا وقتی در زمین ناپدید شدیم**﴾ یعنی: وقتی به اندرون خاک تیرهٔ زمین رفته، از چشمها غایب و ناپدید و گم وگور شدیم و اجزای وجودمان متلاشی و به خاک تبدیل شد ﴿**آیا باز آفرینش نوینی خواهیم**

یافت ﴾ یعنی: آیا مجدّداً برانگیخته و زنده خواهیم شد؟ این بسی بعید از تصوّر است. آری! این امر نسبت به ظرفیّت توانایی‌های قاصر آنان بعید است، نه نسبت به قدرت ذات متعالی که آنان را از کتم عدم آفرید و بدین جهت فرمود: ﴿**بلکه آنان به لقای پروردگارشان کافرند**﴾ یعنی: آنان از روی مکابره و عناد، منکر دیدار حق تعالی هستند.

﴿ قُلْ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلْمَوْتِ ٱلَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

﴿**بگو**﴾ در بیان حقیقت آنچه که پیش روی دارند: ﴿**ملک‌الموت**﴾ یعنی: فرشتهٔ مرگ که همانا عزرائیل﵇ است و او همکاران و گماشتگانی دارد ﴿**روح شما را می‌گیرد که بر شما گمارده شده‌است**﴾ یعنی: عزرائیل﵇ بر گرفتن ارواحتان در هنگام به سررسیدن اجل‌هایتان گمارده شده‌است ﴿**آن‌گاه**﴾ با رستاخیز و حشرونشر ﴿**به‌سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید**﴾ نه به‌سوی غیر وی پس شما را دربرابر اعمالتان جزا می‌دهد. و این است معنای لقای الهی. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که همکاران عزرائیل﵇، ارواح را از سایر قسمتهای بدن بیرون می‌کشند تا آن‌که چون روح به حلقوم رسید، خود عزرائیل آن را می‌گیرد. مجاهد می‌گوید: «زمین مانند طشتی تحت اشراف و احاطهٔ عزرائیل قرار داده شده‌است، به‌طوری که هرگاهی بخواهد، هر روحی را از آن می‌گیرد». همچنین در **حدیث‌شریف** به نقل از ابن‌عطیّه آمده است: «خدای سبحان خود ارواح حیوانات را می‌ستاند، نه فرشتهٔ مرگ». گویی حق تعالی حیاتشان را بی‌هیچ واسطه‌ای نابود می‌کند و همچنین است کار جان‌ستانی بنی‌آدم، با این تفاوت که در بنی‌آدم فرشتهٔ مرگ وکیل و واسطهٔ گرفتن جان است.

روایت شده‌است که چون خداوند ﷻ ملک‌الموت را به گرفتن جانها موکّل گردانید، او گفت: «پروردگارا! به من مأموریّتی سپرده‌ای که به‌خاطر آن پیوسته از من به بدی یاد می‌شود و بنی آدم مرا دشنام می‌دهند. خداوند متعال فرمود: من برای مرگ علل و اسبابی از امراض و آفات قرار می‌دهم که بنی آدم مرگ را به آنها نسبت دهند و کسی تو را جز به خیر یاد نکند».

وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا۟ رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَآ أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَٱرْجِعْنَا نَعْمَلْ صَـٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿١٢﴾

﴿**و اگر بنگری**﴾ای محمّد ﷺ! یا ای انسان! ﴿**هنگامی را که مجرمان**﴾ یعنی کافرانی که گفتند: آیا چون در زمین ناپدید شدیم، مجدّداً زنده خواهیم‌شد؛ ﴿**پیش پروردگارشان سرهایشان را به‌زیر افگنده‌باشند**﴾از شرمندگی و پشیمانی بر آنچه که در دنیا از شرک و نافرمانی وی مرتکب گردیده‌اند. آری! اگر این صحنه را در هنگام محاسبهٔ آنان ببینی، قطعاً صحنهٔ شگفت‌آوری را دیده‌ای. آن‌گاه که می‌گویند: ﴿**پروردگارا! دیدیم**﴾ هم‌اکنون آنچه را که قبلاً تکذیب می‌کردیم و دروغ می‌انگاشتیم ﴿**و شنیدیم**﴾ آنچه را که در دنیا منکرش بودیم. به قولی معنی این است: به‌راستی هشدارت را دیدیم و تصدیق پیامبرانت را شنیدیم. امّا هنگامی دیدند و شنیدند که دیدن و شنیدن به حالشان هیچ سودی ندارد. ﴿**پس ما را بازگردان**﴾به‌سوی دنیا ﴿**تا عمل کنیم**﴾اعمال ﴿**شایسته**﴾را؛ چنان‌که به ما دستور داده‌ای ﴿**ما بی‌گمان یقین کرده‌ایم**﴾هم‌اکنون به آنچه که محمّد ﷺ از دعوت حق آورده بود.

چنین است که خود را در همچو زمانی به بودن از اهل یقین وصف می‌کنند، به امید این که خواسته‌شان در بازگردانیدن به‌سوی دنیا برآورده‌شود در حالی که این

امکان هرگز به آنان داده نمی‌شود و اگر هم به دنیا بازگردانیده شوند، **مجدّداً به** همان اندیشه‌ها و کارهایی بازمی‌گردند که از آن نهی شده بودند و **قطعاً در این** ادّعا که اگر به دنیا بازگردانیده شوند خوب عمل خواهندکرد، دروغگویند ـ چنان‌که بیان این امر در آیات دیگری آمده است.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾

﴿**و اگر می‌خواستیم حتماً به هر کسی هدایتش را می‌دادیم**﴾ در دنیا لذا تمام مردم را جبراً هدایت می‌کردیم، به‌طوری‌که احدی از آنان کافر نمی‌شد ﴿**لیکن این قول از جانب من ثابت شده‌است**﴾ یعنی: حکم من بر این امر پیشی گرفته و قضا و فیصلهٔ من صادر شده و تحقّق یافته است؛ ﴿**که هرآینه جهنّم را از همهٔ جنّ و انس پر می‌سازم**﴾ این همان قول و حکمی است که از جانب من واجب و ثابت شده و بر بندگان من محقّق شده است و قضا و فیصلهٔ من بر آن نافذ می‌گردد زیرا من به علم ازلی خویش دانسته‌ام که این دوزخیان به اراده و اختیار خود، راه انکار و تکذیب را در پیش گرفته و از اهل شقاوت می‌گردند.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ ۖ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

﴿**پس به‌سزای آن‌که دیدار این روزتان را فراموش کردید، بچشید**﴾ یعنی: عذاب دیدار این روزتان را به‌سبب ترک آنچه که شما را بدان فرمان داده بودیم، بچشید

﴿**ما نیز فراموشتان کردیم**﴾ یعنی: شما را در عذاب فرونهادیم، بهسان فرونهادن کسی که فراموش کرده‌باشد پس با شما مانند فراموشکاران معامله می‌کنیم. باید دانست که به‌کار گرفتن تعبیر: (ما نیز فراموشتان کردیم)، از باب صنعت ادبی «مقابله» است، وگرنه حق تعالی هیچ چیز را فراموش نمی‌کند. ﴿**و به‌سزای آنچه عمل می‌کردید**﴾ یعنی: به‌سبب کار و کردار پیشینتان در باتلاق کفر و عصیان ﴿**عذاب جاودان را بچشید**﴾.

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِـَٔايَـٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا۟ بِهَا خَرُّوا۟ سُجَّدًا وَ سَبَّحُوا۟ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۩ ﴿١٥﴾

﴿**تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند**﴾ یعنی: آنها را تصدیق کرده و از آنها بهره‌مند می‌شوند ﴿**که چون آن آیات را به ایشان یادآوری کنند، سجده‌کنان به روی درمی‌افتند**﴾ از روی تواضع و خشوع و شکر. یعنی: از خدای سبحان بیمناک می‌شوند پس به‌پاخاسته و به‌انگیزهٔ بزرگداشت آیات وی و بیم از هیبت و عذابش، برای وی نمازهای پنج‌گانه و به‌قولی نماز نافله می‌گزارند ﴿**و پروردگار را با ستایش او به پاکی یاد کنند**﴾ یعنی: حق تعالی را از هرآنچه که سزاوار شأن وی نیست، تنزیه می‌کنند و او را در برابر نعمتهایش که از بزرگترین و کاملترین آنها راه‌یابی به‌سوی ایمان است، حمد و ستایش می‌گویند. یعنی در سجدهٔ خود می‌گویند: «سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهِ» یا: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَ بِحَمْدِهِ». ﴿**و آنان کبر نمی‌ورزند**﴾ یعنی: در حالی سجده می‌کنند و حمد و تسبیح می‌گویند که برای خدا ﷻ خاکسار و متواضع و فروتن‌اند.

یادآور می‌شویم که این آیه محلّ سجدهٔ تلاوت است.

تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾

﴿ **پهلوهایشان از خوابگاهها جدا می‌گردد** ﴾ و بر آن آرام نمی‌گیرد. به‌قولی معنی این است: تا نماز عشا را نخوانند، نمی‌خوابند. امّا ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «مراد از آنان، تهجّدگزارانی هستند که برای خواندن نماز شب از بستر خواب بر می‌خیزند». ﴿ **پروردگارشان را از روی بیم و امید می‌خوانند** ﴾ بیم از عذابش و امید به رحمتش ﴿ **و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند** ﴾ در طاعت خداوند ﷻ. مراد از آن: ادای زکات فرض است. به‌قولی: مراد دادن صدقهٔ نفل است. در **حدیث‌شریف** به روایت معاذبن جبل رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: «اگر می‌خواهی تو را از درهای خیر آگاه گردانم؛ بدان که [درهای خیر سه چیز است]:
۱ ـ روزه سپر است [از آلودگی به شهوات].
۲ ـ صدقه گناه را نابود می‌کند.
۳ ـ [در سوم] به‌پاخاستن شخص در دل شب برای نماز و اظهار نیاز است».

همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت اسماءبنت یزیدرضی الله عنها آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن‌گاه که خداوند متعال اوّلین و آخرین را گرد آورَد، منادیی می‌آید و با صدایی که همهٔ خلایق آن را می‌شنوند، می‌گوید: سَيَعْلَمُ اَهْلُ الْجَمْعِ الْيَوْمَ مَنْ اَوْلَى بِالْكَرَمِ ✿ امروز اهل محشر خواهند دانست که چه کسی به گرامی داشت سزاوارتر است؟ سپس باز می گردد و ندا می دهد: کسانی که پهلوهایشان از بسترها جدا می شد، به پا خیزند! پس ایشان - در حالی که جمعی اندک‌اند ـ به‌پا می‌خیزند. آن‌گاه بازمی‌گردد و ندا می‌دهد: کسانی که خدای عزّوجلّ را در همه‌حال ـ هم در خوشی و هم در ناخوشی ـ ستایش می‌گفتند، به‌پا خیزند! پس ـ درحالی‌که ایشان جمعی اندک‌اند ـ به‌پا می‌خیزند

آن‌گاه همگی به‌سوی بهشت سوق داده می‌شوند. سپس سایر مردم مورد محاسبه قرار می‌گیرند».

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّآ أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَآءً بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾

﴿**پس نفسی**﴾ از نفوس، یعنی هیچ کس ﴿**نمی‌داند که از آنچه مایهٔ روشنی چشم‌ها است، چه چیزی برای آنان پنهان داشته شده است**﴾ یعنی: هیچ‌کس نمی‌داند که خداوند ﷻ برای گروهی که در آیهٔ قبل ذکرشان گذشت، چه‌نعمتهای حیرآت آور و عظیمی را در آخرت پنهان داشته است که دلهایشان بدان آرام می‌گیرد ﴿**به پاداش آنچه می‌کردند**﴾ از اعمال شایسته در دنیا. در **حدیث‌شریف** قدسی به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال فرمود: اَعْدَدْتُ لِعِبادِيَ الصّالِحِيْنَ مٰالاَ عَيْنٌ رَأَتْ وَ لاٰ اُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لاٰ خَطَرَ عَلٰى قَلْبِ بَشَر ۞ برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده‌است». ابوهریره رضی الله عنه اضافه کرد: اگر خواستید آیهٔ (فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا اُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ) را بخوانید.

أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا ۚ لَّا يَسْتَوُۥنَ ﴿١٨﴾

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** از عطاء و سدّی نقل می‌کند: این آیه دربارهٔ علیّ‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه و ولیدبن عقبه‌بن‌ابی‌معیط نازل شد زیرا ولید بر علی رضی الله عنه فخر فروخت و خود را از وی برتر دانست پس علی رضی الله عنه در پاسخ وی گفت: «ساکت

باش که تو فاسقی بیش نیستی».

﴿**آیا کسی که مؤمن است، همانند کسی است که فاسق است؟**﴾ یعنی: مؤمن همانند کافر نیست زیرا تفاوت میان آنها بسیار آشکار است و نور طاعت و ایمان با ظلمت کفر و عصیان هرگز برابر نیست. آری! ﴿**هرگز برابر نیستند**﴾ البتّه فسق از کفر عامتر است، هرچند گاهی فسق مترادف کفر می‌باشد.

جمهور فقها برآنند که بر نفی برابری میان مؤمن و کافر، نفی قصاص مؤمن دربرابر کافر نیز مترتّب می‌شود زیرا در قصاص، مساوات شرط است. امّا احناف می‌گویند: مسلمان دربرابر ذمّی قصاص می‌شود زیرا مراد از نفی مساوات میان مؤمن و کافر در آیهٔ کریمه، نفی برابری میان آنها در ثواب آخرت و نفی برابری میان آنها در دنیا در امر عدالت است، یعنی کافر عادل شمرده نمی‌شود. پس مراد نفی مساوات میان آنها در امر قصاص نیست.

أَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡمَأۡوَىٰ نُزُلَۢا بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿۱۹﴾

﴿**امّا کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند پس برای آنان است جنّت‌المأوی**﴾ مأوی: جایگاه است. لذا بهشت جایگاه حقیقی آنهاست ﴿**نُزُلی است**﴾ یعنی: بهشت، ضیافت و کرامتی است که برای بهشتیان در هنگام فرودآمدنشان به آن آماده شده‌است ﴿**به‌خاطر آنچه می‌کردند**﴾ از اعمال شایسته.

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فَسَقُواْ فَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۖ كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَآ أُعِيدُواْ فِيهَا وَقِيلَ لَهُمۡ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ

تُكَذِّبُونَ ﴿٢٠﴾

﴿**و امّا کسانی که فسق ورزیده‌اند**﴾ یعنی: سرپیچی و تمرّد کرده‌اند بر خداوند ﷻ و بر پیامبرانش ﷺ و از دایرهٔ طاعت بیرون رفته‌اند ﴿**پس مأوایشان آتش است**﴾ یعنی: سرایی که در آن جای می‌گیرند و استقرار می‌یابند، همانا آتش دوزخ است ﴿**هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، درآن بازگردانیده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: عذابِ آتشی را که آن را دروغ می‌انگاشتید بچشید**﴾ گویندگان این سخن: فرشتگان نگهبان جهنّم اند. یا گوینده خدای عزّوجلّ است.

این جمله دلالت می‌کند بر این که مراد از «فاسق» در سیاق آیات، «کافر» است.

وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَدْنَىٰ دُونَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢١﴾

﴿**و به‌یقین غیراز آن عذاب بزرگتر**﴾ که عذاب آخرت است و حتماً درگیر آن خواهند شد ﴿**از عذاب ادنی نیز به آنان می‌چشانیم**﴾ مراد از عذاب أدنی (عذاب کمتر) همانا عذاب دنیاست، از مصایب، آفات، امراض، نگرانی، اضطراب و امثال آن. به‌قولی: مراد از عذاب أدنی، کشته‌شدن به شمشیر در روز بدر است ﴿**باشد که آنها**﴾ به‌سبب عذابی که برآنان فرود می‌آید ﴿**بازگردند**﴾ از شرک و گناهانی که در آن هستند به سوی ایمان و اطاعت در نتیجه، از آنچه که در آن قرار دارند، توبه کنند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِۦ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَآ ۚ إِنَّا مِنَ

ٱلْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ﴿٢٢﴾

﴿ **وکیست ستمکارتر از آن‌کس که به آیات پروردگارش پند داده شود و آن‌گاه از آن روی بگرداند؟** ﴾ یعنی: هیچ کس ستمکارتر از چنین کسی نیست زیرا چنین کسی آنچه را از آیات و نشانه‌های الله ﷻ که روآوردن به ایمان و طاعت را می‌طلبند، شنیده و دیده است امّا به‌جای اطاعت، روی‌گردانی و إعراض را پیش افگنده است، گویی اصلاً آیات الهی را نمی‌شناسد ﴿ **بی‌گمان ما از مجرمان انتقام‌کشنده‌ایم** ﴾ و کسانی که از آیات ما روی گردانیده‌اند، به‌طور قطع مجرم‌اند.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَـٰبَ فَلَا تَكُن فِى مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآئِهِۦ ۖ وَجَعَلْنَـٰهُ هُدًى لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٢٣﴾

﴿ **و به‌راستی ما به موسی کتاب** ﴾ تورات را ﴿ **دادیم** ﴾ بنابراین، قرآن نیز یکی از کتب آسمانی است و پدیده‌ای نوظهور نمی‌باشد.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند ﷻ بعد از بیان اصول سه‌گانۀ توحید، معاد و رسالت در آغاز سوره، اینک در آخر آن یک‌بار دیگر به اصل سوم، یعنی بیان رسالت بازمی‌گردد و در این میان موسی‌ﷺ را ــ به سبب این که دوران رسالت وی به محمّد ﷺ نزدیک است ــ به‌یادآوری انتخاب می‌کند و از عیسی‌ﷺ نام نمی‌برد زیرا یهود به نبوّت وی معترف نبودند امّا نصارا به نبوّت موسی‌ﷺ نیز معترف بودند.

﴿ **پس** ﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿ **از لقای او** ﴾ یعنی: از این که موسی‌ﷺ از سوی ما کتاب را دریافت ﴿ **در شکّ و تردید نباش** ﴾ پس چنان‌که در نزول قرآن هیچ شکّی نیست، در این حقیقت که موسی‌ﷺ تورات را از پروردگارش دریافت کرده

است، نیز هیچ شکّی نیست. به‌قولی دیگر: مراد از جملهٔ (از لقای او در شکّ و تردید نباش)، این‌است که خداوند ﷻ به پیامبرش حضرت محمّد ﷺ وعده می‌دهد که قبل از رحلت، با موسی علیه السلام ملاقات خواهد کرد. چنان‌که این وعده محقّق نیز شد زیرا آن حضرت ﷺ بعد از نزول این آیه، با موسی علیه السلام در سفر اسراء و معراج ملاقات کردند و این ملاقات یا در آسمان و یا در بیت‌المقدِس بود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «موسی علیه السلام را در شبی که مرا به سیر شبانه بردند، دیدم، او مردی بود درازقامت با موهای مجعّد، گویی از مردان قبیلهٔ شنوده است». به‌قولی‌دیگر معنای آیه این است: ای محمّد ﷺ! از لقای موسی علیه السلام در قیامت در شکّ نباش زیرا قطعاً او را در قیامت ملاقات خواهی کرد. ولی قول اوّل به سیاق سوره نزدیکتر است. ﴿**و آن را برای بنی‌اسرائیل هدایتی گردانیدیم**﴾ یعنی: تورات را برای بنی‌اسرائیل رهنمود و مایهٔ هدایتی قرار دادیم چنان‌که قرآن را برای امّت محمّد ﷺ.

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ۖ وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٤﴾

﴿**و از آنان چون صبر ورزیدند**﴾ یعنی: از برخی از بنی اسرائیل به‌سبب صبر و پایداریشان بر دشواریهای تکلیف و هدایت مردم ﴿**و**﴾ به سبب این‌که ﴿**به آیات**﴾ تنزیلی ﴿**ما یقین داشتند**﴾ و در آنها بسیار تدبّر می‌کردند و می‌دانستند که آیات ما حقّ است آری! به این دو سبب از آنها ﴿**ائمه‌ای قراردادیم**﴾ یعنی: رهبران و پیشوایانی قراردادیم که بنی‌اسرائیل در امور دین خویش به آنها اقتدا می‌کنند. به قولی معنی این است: به خاطر صبر و شکیبایی برخی از بنی‌اسرائیل در برابر لذایذ دنیا، آنها را ائمّه و پیشوایانی قراردادیم ﴿**که به فرمان ما هدایت**

می‌کنند ﴾ یعنی: آن پیشوایان با احکام و مواعظی که به فرمان ما از تورات بر مردم القا می‌کنند، آنان را به‌سوی هدایت فرامی‌خوانند. ابن کثیر به نقل از یکی از علما می‌گوید: «از این آیه به این نتیجه می‌رسیم که می‌توان با صبر و یقین، به امامت در دین دست یافت».

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٢٥﴾

﴿بی‌گمان پروردگار تو روز قیامت میانشان ﴾ یعنی: میان مؤمنان و کفّار، یا میان پیامبران علیهم‌السلام و امّت‌هایشان ﴿داوری می‌کند، در آنچه با یک‌دیگر در بارهٔ آن اختلاف می‌کردند ﴾ پس در آن روز، مُحقّ را از مُبطل متمایز می‌گرداند.

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَـٰكِنِهِمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ ۖ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿٢٦﴾

﴿آیا برای آنان ﴾ یعنی: برای کفّار مکّه ﴿روشن نشده است که پیش از آنها چه بسیار نسلهایی را نابود کردیم ﴾ مانند قبایل عاد، ثمود و مانند آنها را؟ ﴿که اینان در مسکنهایشان راه می‌روند ﴾ یعنی: اینان در سفرهای خویش از برابر سراهای ویرانشان می‌گذرند و آنها را مشاهده می‌کنند و آنچه را که در آنها از صحنه‌های عبرت انگیز و آثار عذاب مشهود است می‌نگرند امّا از مشاهدهٔ این صحنه‌ها درس عبرت نمی‌گیرند ﴿بی‌گمان در این ﴾ امری که ذکر شد ﴿نشانه‌هایی است ﴾ بسیار بزرگ و عبرت آموز ﴿آیا نمی‌شنوند ﴾ این آیات را تا از آنها پند پذیرند؟.

أَ وَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَسُوقُ ٱلْمَآءَ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِۦ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَٰمُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ ۖ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**آیا ندیده‌اند که ما آب را به‌سوی زمین جُرُز می‌رانیم**﴾ یعنی: به‌سوی زمین بایر و بی‌گیاهی که جز با گسیل‌کردن آب به‌سوی آن، سبز نمی‌شود ﴿**پس بدان**﴾ آب ﴿**کشتزاری را بیرون می‌آوریم که چهارپایانشان از آن می‌خورند؟**﴾ یعنی: چهارپایانشان از آن کشتزار، کاه و دانه و برگ و مانند آنها از چیزهایی را که مردم نمی‌خورند، می‌خورند ﴿**و خودشان**﴾ یعنی: خودشان نیز دانه‌های بیرون‌آمده از کشتزار را خوراک خود می‌سازند و می‌خورند ﴿**آیا نمی‌بینند**﴾ این نعمتها را تا شکر و سپاس منعم را گزارده و او را به یگانگی بخوانند؟

ابن‌کثیر در تعلیقی بر تفسیر: (نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ) می‌گوید: «مثلاً زمین مصر نرم و سست و شکننده است، به‌طوری‌که اگر بر آن باران ببارد، ساختمانهای آن را ویران می‌کند پس خداوند متعال در عوض باران از مازاد آبهای حاصله از بارانهای سرزمین حبشه، آبی خوشگوار از دوردست‌ها به‌سوی آن می‌فرستد بنابراین، مصریان هرسال آبی گوارا و تازه دارند که در کشور و سرزمینی غیراز سرزمینشان باریده است، چنان آبی که خاک رس جدیدی از غیرسرزمین‌شان را نیز با خود به سرزمینشان می‌آورد. پاک است خدای بخشایندهٔ فرزانهٔ همیشه ستوده».

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٢٨﴾

﴿**و می‌گویند**﴾ به مؤمنان ﴿**اگر راست می‌گویید، این فتح کی خواهد بود**﴾ گویندگان این سخن کفّارند به‌طور عام، یا کفّار مکّه‌اند به‌طور خاصّ. یعنی: فتحی که آن را

به ما وعده می‌دهید ــ یعنی روز قیامت ــ چه‌وقت است؟ روز قیامت روز فتح نامیده شد زیرا خدای عزّوجلّ در آن میان بندگانش داوری می‌کند. به‌قولی‌دیگر مراد از فتح: روز بدر، یا روز فتح مکّه است.

از قتاده در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است: اصحاب رسول خدا ﷺ به کفّار می‌گفتند: قطعاً روزی برای ما فرامی‌رسد که در آن می‌آساییم و مورد انعام و اکرام قرار می‌گیریم. پس مشرکان از روی تکذیب و عناد و ناباوری گفتند: اگر راست می‌گویید، چه وقت این فتح برای شما خواهد رسید؟ که این آیه نازل شد.

قُلْ يَوْمَ ٱلْفَتْحِ لَا يَنفَعُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِيمَـٰنُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٢٩﴾

﴿**بگو: روز فتح، کافران را ایمانشان سود نمی‌بخشد**﴾ یعنی: چنانچه ایمان آورند؛ ﴿**و آنان مهلت داده نمی‌شوند**﴾ و عذاب از آنان به تأخیر افکنده می‌شود پس نباید آن را به ریشخندگیرند.

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَٱنتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ ﴿٣٠﴾

﴿**پس، از آنان روی بگردان**﴾ یعنی: از حماقت و تکذیبشان روی برتاب و جز آنچه که بدان مأمور شده‌ای، پاسخی دیگر به آنان نده ﴿**و منتظر باش، که آنها نیز در انتظارند**﴾ یعنی: روز فتح را انتظار بکش و به تکذیب آنان اهمّیّت نده، که آنان نیز در حقّ تو انتظار حوادث و رخدادهای زمان را می‌کشند؛ مانند مرگ، یا شکست، یا کشته شدنت تا به‌پندار خود از دست تو راحت شوند. یادآور می‌شویم که نزول این آیه، قبل‌از صدور دستور جهاد بود.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ احزاب

مدنی است و دارای هفتادوسه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌جهت آن‌که دربرگیرندهٔ واقعهٔ خندق و هجوم احزاب و طوایف مشرکان به مدینه است، «احزاب» نامیده شد.

محور سورهٔ «احزاب»، تعیین راه و رسم زندگی و بیان آداب و اخلاقیّات جامعهٔ اسلامی است، که در آن رهنمودهای مستقیمی به رسول اکرم ﷺ و رهنمودهایی نیز به مؤمنان صادر شده است. البتّه وارثان نبوّت باید همهٔ این توجیهات را به‌کار بسته و آن را مدّنظر داشته باشند مگر آنچه که خاصّ به شخص رسول اکرم ﷺ است.

شیخ سعید حوی رحمه‌الله در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «قابل ملاحظه است که در این سوره دو ندای: (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ) و (یَا أَیُّهَاالَّذِیْنَ آمَنُوْا) به تناوب تکرار شده است».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ وَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١﴾

﴿**ای پیامبر! از خدا بترس**﴾ یعنی: بر تقوا و ترس از الله ﷻ مداومت کن و بر این تقوی بیفزای. ابن‌کثیر به‌نقل از طلق‌بن‌حبیب می‌گوید: «تقوا این است که به وسیلهٔ نوری از جانب حق تعالی که با توست و به امید دریافت پاداش وی، به طاعتش عمل کنی و به وسیلهٔ همین نور و از بیم عذابش، نافرمانی وی را فروگذاری». ﴿و **از کافران اطاعت نکن**﴾ مراد مردم مکّه و همانندان آنانند. ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «یعنی از آنان نشنو و با آنان مشورت نکن». ﴿**و نیز**﴾ اطاعت نکن ﴿**از منافقان**﴾ یعنی: از کسانی که اسلام را آشکار و کفر را پنهان می‌دارند ﴿**بی‌گمان خداوند دانای حکیم است**﴾ پس او سزاوارتر به آن است که مورد اطاعت و پیروی قرارگیرد.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: بعد از غزوهٔ احد، ابوسفیان با درخواست امان از رسول خدا ﷺ و به منظور انجام مذاکره با ایشان، به مدینه آمد و در منزل عبدالله‌ابن‌ابیّ جا گرفت. مشرکان از طریق وی به رسول خدا ﷺ پیشنهاد دادند که از دشنام‌دادن بتانشان دست بردارند و این امر را که آنها از سوی معبودان خود مورد شفاعت قرار می‌گیرند، بپذیرند. آنها وعده دادند که در قبال پذیرفتن این امر، نصف اموال خویش را به پیامبر ﷺ می‌دهند. منافقان مدینه نیز رسول خدا ﷺ را بر قبول این پیشنهاد زیر فشار گذاشتند. امّا رسول خدا ﷺ این پیشنهادشان را قاطعانه ردّ کردند و آیهٔ کریمه نیز نازل شد و به ایشان دستور داد که هرگز دربرابر پیشنهاد مشرکان، نرمش و انعطاف نشان ندهند. آن‌گاه رسول خدا ﷺ دستور به اخراج نمایندگان مشرکان از مدینه دادند، که در پی آن آنها از مدینه اخراج شدند.

البتّه تعبیر: (از خدا بترس و از کافران اطاعت نکن ...) خطاب به رسول اکرم ﷺ، به معنای این نیست که آن حضرت ﷺ در این مورد نقصی داشته اند بلکه این تعبیر، در میان اعراب تعبیر مألوف و آشنایی‌است. مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: «اگر تو به‌راستی فرزند منی پس شجاع باش». چنان‌که فرض‌نمودن

یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن، نیز در نزد اعراب مألوف است.
تأویل دیگر این است که: مخاطب رسول اکرم ﷺ اند ولی مراد، امّت ایشانند نه خودشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده و در میان آنان رایج است که فردی را به چیزی مخاطب می‌گردانند، در حالی که غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «إیّاكِ اعنی و اسمعی یا جاریه ✿ هدفم تویی امّا دخترک! تو بشنو».
در فارسی نیز این شیوهٔ سخن رایج است و ضرب المثلی است که می‌گوید: «در به تو می‌گویم، دیوار؛ تو بشنو».
شایان ذکر است که شیوهٔ مخاطب ساختن رسول اکرم ﷺ و اراده داشتن دیگران، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

وَٱتَّبِعۡ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٢﴾

﴿و آنچه را که از جانب پروردگارت به تو وحی می‌شود﴾ از قرآن و سنّت ﴿پیروی کن﴾ یعنی: در تمام امور خویش از وحی پیروی کن و از چیزی جز وحی ــ مانند مشورت‌های کافران و منافقان ــ پیروی نکن ﴿همانا خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است﴾ و چیزی از اعمال آشکار و نهان شما بر او پنهان نمی‌ماند.

وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا ﴿٣﴾

﴿و بر خدا توکّل کن﴾ یعنی: تمام امور خویش را به او بسپار ﴿و خدا به عنوان کارساز کافی است﴾ کافی است که او حافظ و نگهبانت باشد و یقیناً او متوکّلان به خود را حفظ می‌کند.

مَّا جَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِۦ ۚ وَمَا جَعَلَ أَزْوَٰجَكُمُ ٱلَّٰٓـِٔي تُظَٰهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَٰتِكُمْ ۚ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَآءَكُمْ أَبْنَآءَكُمْ ۚ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَٰهِكُمْ ۖ وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي ٱلسَّبِيلَ ﴿٤﴾

﴿**خداوند برای هیچ مردی دو قلب در درونش ننهاده است**﴾ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه نقل شده است که یکی از منافقان می‌گفت: من دو قلب دارم؛ قلبی مرا به کاری دستور می‌دهد و قلبی دیگر به کاری دیگر. همچنان اعراب می‌پنداشتند که اشخاص دارای هوش و فراست بالا، دو قلب دارند، ازاین‌روی میانشان معروف بود که جمیل‌بن‌معمرفهری دو قلب دارد زیرا او حافظهٔ نیرومندی داشت و می‌گفت: من دارای دو قلب هستم که با هرکدام آنها بهتر از عقل محمّد می‌اندیشم. پس چون روز بدر فرارسید و مشرکان ــ که او نیز از شرکت‌کنندگان در اردوی آنان بود ــ شکست خوردند، او را دیدند که یک لنگهٔ کفش در پا و لنگهٔ دیگر در دست می‌گریزد. در این حال از او پرسیدند: چرا یک لنگ کفش در دست و یکی در پا داری؟ گفت: می‌پنداشتم که هردو تا را در پا دارم!! پس در آن روز مشرکان دانستند که او دو قلب ندارد.

آری! خدای عزّوجلّ در این آیه روشن کرد که انسان فقط دارای یک قلب است و در آن یک قلب، یا می‌تواند اسلام وجود داشته باشد، یا کفر، یا نفاق و این‌گونه نیست که بتوان همهٔ اینها را باهم در یک قلب جای داد.

﴿**و آن زنانتان را که موردظهار قرار می‌دهید، مادرانتان نگردانیده است**﴾ یعنی: چنان‌که یک شخص دارای دو قلب نیست، همین‌طور، زنانی را که مورد «ظهار» قرار می‌دهید، مادرانتان نیستند ﴿**و**﴾ همین‌گونه ﴿**پسرخواندگانتان را**﴾ که به پسری برگرفته‌اید و پسر، خوانده‌اید ﴿**پسران**﴾ حقیقی ﴿**شما نگردانیده است**﴾ أَدْعِيَاء:

پسران متبنّی یا فرزندخوانده می‌باشند.

ظهار این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من مانند پشت مادرم هستی. یعنی: چنان‌که مادرم بر من حرام است، تو نیز بر من حرام هستی. شایان ذکر است که به‌کار بردن چنین تعبیری در جاهلیّت، صیغه‌ای از صیغه‌های طلاق بود پس خداوند ﷻ روشن کرد که همسر انسان، مادر وی نیست و این سخن، سخنی زشت وناپسند و دروغ و گناه است و بر گویندهٔ آن کفّاره واجب می‌شود[1].

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این بخش از آیهٔ کریمه دربارهٔ زیدبن حارثه رضی الله عنه نازل شد که خدیجه رضی الله عنها او را ــ که برده‌اش بود ــ قبل از اسلام به رسول خدا ﷺ بخشید. آن حضرت ﷺ او را سخت دوست داشتند و او نیز به ایشان علاقهٔ مفرطی داشت، به‌طوری که وقتی اعضای خانواده‌اش که در شام زندگی می‌کردند از وجودش در مکّه و قرارداشتنش در بند بردگی آگاه شدند و نزد رسول خدا ﷺ آمدند تا او را بازخرید کنند، رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: بروید با خود او سخن بگویید، اگر او شما را انتخاب کرد، همین‌طور بی‌هیچ بهایی از آن شما باشد. پدر و عمویش از این پیشنهاد سخت شادمان شده و با خوشحالی نزد زید رفتند و وقتی از او تقاضا کردند تا با آنان به وطن خویش برود، زید رضی الله عنه گفت: من کسی نیستم که رهاکنندهٔ این مرد باشم! به این ترتیب، او بردگی زیر فرمان محمّد ﷺ را بر آزادی و قرارداشتن در آغوش خانواده‌اش ترجیح داد. در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ او را آزاد کردند و فرزند خویشش خواندند و فرمودند: «گواه باشید که زید فرزند من است، او از من میراث می‌برد و من از وی». پس، از آن وقت او زیدبن محمّد ﷺ خوانده می‌شد. لذا این آیه نازل شد و حکم فرزندخواندگی را که در دوران جاهلیّت احکام و آثاری برآن مترتّب می‌شد، منسوخ کرد.

۱ــ نگاه کنید به اوّل سورهٔ «مجادله».

﴿**این**﴾ یعنی: آنچه گذشت از ذکر ظهار و فرزندخواندگی ﴿**سخن شما به زبانهایتان است**﴾ یعنی: این جز سخن گفتن به زبانهایتان، **چیز دیگری نیست و هیچ** تأثیری در برگردان واقعیّت ندارد پس نه زن انسان با ظهار مادر وی می‌گردد و نه فرزند دیگران با ادّعا فرزند حقیقی انسان می‌شود و قطعاً بر اینها هیچ چیز از احکام مادری و فرزندی مترتّب نیست ﴿**و خداوند حق را می‌گوید**﴾ آنچه که او می‌گوید، ذاتاً در ظاهر و باطن خود حقّ است نه باطل پس باید فرزندان را به همان پدران حقیقی آنها نسبت دهید و به این حقّی که پیروی از آن سزاوار است، گردن بگذارید ﴿**و اوست که به راه هدایت می‌کند**﴾ یعنی: حق تعالی به راهی که رساننده به‌سوی حقّ است، راهنمون می‌گردد، آن راه این است که:

ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمۡۚ وَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٞ فِيمَآ أَخۡطَأۡتُم بِهِۦ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتۡ قُلُوبُكُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمًا ﴿٥﴾

﴿**آنان را به پدرانشان نسبت دهید**﴾ یعنی: پسرخواندگان را به پدران صُلبی آنان نسبت دهید نه به غیرآنان. از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت شده‌است که فرمود: «ما تا قبل از نزول این آیه، زیدبن حارثه را زیدبن محمّد ﷺ می‌خواندیم و چون این آیه نازل شد، از آن پس او را به‌نام پدرش خواندیم». ابن کثیر می‌گوید: این دستور، ناسخ مجوّز پسر خواندن فرزند دیگران است که در ابتدای اسلام جایز بود ولی خدای عزّوجلّ برگرداندن نسبت آنان را به پدران حقیقی‌شان، به قسط و عدل نزدیکتر خواند و فرمود: ﴿**این**﴾ نسبت دادن آنها بسوی پدران حقیقی آنها ﴿**نزد خداوند عادلانه‌تر است**﴾ از این سخنتان که فلان فرزند فلان است در حالی که فرزند

حقیقی وی نیست ﴿**و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، در آن صورت برادران دینی و آزادکردگان شمایند**﴾ بنابراین، به آنها بگویید: ای برادرم! ای آزاد کرده‌ام! و نگویید: ای فرزند فلان! چراکه پدران حقیقی آنان را نمی‌شناسید. موالی: یعنی بردگان آزاد شده.

﴿**و در آنچه اشتباهاً مرتکب آن شده‌اید**﴾ یعنی: در آنچه که به خطا و نه از روی عمد دراین‌باره از شما سر زده‌است ﴿**بر شما گناهی نیست**﴾ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند متعال برایم از امّتم خطا و فراموشی و آنچه را که به إکراه بدان واداشته‌شده‌اند، درگذشته‌است». ﴿**ولی**﴾ گناه در ﴿**آن چیزی است که دلهایتان قصد آن را کرده‌است**﴾ از نسبت دادن عمدی پسران به غیرپدران حقیقی‌شان در حالی که به این حقیقت که او در واقع پسر چه کسی است، علم هم داشته‌اید.

قتاده می‌گوید: «اگر مردی را به‌نام غیر پدرش بخوانی در حالی که بر این باور هستی که او واقعاً پدر وی است، بر تو باکی نیست، هرچند او درواقع پدر وی نباشد امّا اگر خلاف این باشد، گنه کار هستی». در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «مَنِ ادْعَى اِلىٰ غَيْرِ اَبِيْهِ وَ هُوَ يَعْلَمُ اَنَّهُ غَيْرَ اَبِيْهِ فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ * کسی که خود را به‌نام غیرپدرش می‌خواند در حالی که می‌داند او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام است». نسفی در تفسیر خویش می‌گوید: «اگر کسی دیگری را فرزند خواند، ملاحظه می‌شود: چنانچه آن فرزندخوانده مجهول النّسب و از شخصی که او را فرزند خویش خوانده است از نظر سنّی کوچکتر بود، نسب وی از او ثابت می‌شود و اگر آن فرزند خوانده بردهٔ وی بود، آزاد می‌شود امّا اگر از وی بزرگتر بود، نسبش از او ثابت نمی‌شود». ولی نزد ابوحنیفه﵀ کسی که نسب وی شناخته شده است، با فرزندخواندگی برای شخصی که او را فرزند خویش خوانده است، نسبش اثبات نمی‌شود امّا اگر بردهٔ وی بود، آزاد می‌شود. ﴿**و خداوند همواره آمرزندهٔ مهربان است**﴾ در حقّ کسی که خطا می‌کند چنان‌که او توبهٔ مرتکب عمدی گناه را

می‌پذیرد.

و به مناسبت بیان این حکم، خدای عزّوجلّ در همین سیاق احکام دیگری را نیز بیان می‌دارد:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ إِلَّآ أَن تَفۡعَلُوٓاْ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِكُم مَّعۡرُوفٗاۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَسۡطُورٗا ۝٦﴾

﴿**پیامبر به مؤمنان از خودِشان سزاوارتر است**﴾ یعنی: آن حضرت ﷺ به مؤمنان از خودشان در تمام امور دین و دنیا سزاوارترند، چه رسد به این‌که از غیرشان به خودشان سزاوارتر نباشند پس بر مؤمنان واجب است تا از پیامبر خویش بیشتر و بهتر از خواستهٔ خودشان، اطاعت کنند و طاعت وی را بر تمایلات نفسانی و خواسته‌های شخصی خود مقدّم بدارند. به‌قولی: مراد از (أَنْفُسِهِمْ) در آیهٔ کریمه، «بَعْضِهِمْ» می‌باشد، که در این صورت معنی این است: پیامبر به مؤمنان از خودشان بر یک‌دیگرشان سزاوارتر است. به‌قولی دیگر: این آیه مخصوص به حکم قضاوت و داوری پیامبر ﷺ می‌باشد لذا معنی این است: پیامبر ﷺ در آنچه که میان مؤمنان حکم می‌کند، از خودشان به ایشان سزاوارتر است. یا معنی این است: پیامبر به آنان سزاوارتر است در این‌که پیشاپیش وی جهاد کنند و جان خویش را در مقدم وی قربانی نمایند. و همهٔ این معانی صحیح است.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و دیگران از ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که

رسول خدا ﷺ فرمودند: «مٰا مِنْ مُؤمِنٍ اِلاّٰ وَ اَنَا اَوْلَى النّاسِ بِهِ فِي الدُّنْيٰا وَالآخِرَةِ. اِقْرَأُوْا اِنْ شِئْتُمْ: (اَلنَّبِيُّ اَوْلىٰ بِا لْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ) فَاَيُّمٰا مُؤْمِنٍ تَرَكَ مٰالاً فَلْتَرِثْهُ عَصَبَتُهُ مَنْ كٰانُوْا، فَاِنْ تَرَكَ دَيْنًا اَوْ ضِيٰاعًا فَلْيَأْتِنِيْ، فَاَنَا مَوْلاٰهُ ❁ هیچ مؤمنی نیست مگر این که من در دنیا و آخرت سزاوارترین مردم به او هستم، اگر خواستید این آیه را بخوانید: (پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است). لذا هر مؤمنی که مالی را به‌جا گذاشته‌است، میراث وی از آن نزدیکان (عصبهٔ) وی است ـ هر که هستند ـ امّا چنانچه وامی، یا افراد تحت تکفّل نیازمندی از خود به‌جا گذاشت، باید آن طلبکار یا نیازمند نزد من بیاید زیرا من مولای آن مؤمن هستم». یعنی: من آن نیاز وی را برآورده می‌کنم.

آیهٔ کریمه در مقام تسلیت و دلجویی زیدبن‌حارثه رضی الله عنه نازل شد تا این حقیقت را به وی گوشزد نماید که رسول خدا ﷺ از پدری خاصّهٔ وی به پدری معنوی تمام مسلمانان ـ نه پدری نسبی آنان ـ ارتقا و انتقال کرده‌اند زیرا در آیهٔ دیگری آمده است: (مٰا كٰانَ مُحَمَّدٌ اَبٰا اَحَدٍ مِنْ رِجٰالِكُمْ ❁ محمّد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست) [احزاب/۴۰].

﴿و همسرانش مادران ایشانند﴾ یعنی: همسران پیامبر ﷺ در حکم حرمت ازدواج با ایشان، مادران مؤمنان هستند لذا در استحقاق تعظیم و احترام، جایگاه و منزلت مادرانشان را دارند پس همچنان‌که برای احدی جایز نیست تا با مادر خویش ازدواج کند، این هم برای وی جایز نیست تا بعد از درگذشت آن حضرت ﷺ با یکی از امّهات‌المؤمنین ازدواج نماید، چه آنان مادران همهٔ مردان و زنان مؤمن هستند. امّا در غیر امر ازدواج و احترام مادری، ایشان نسبت به مؤمنان بیگانه‌اند، به این معنی که به دختران ایشان، «خواهران مؤمنان» گفته نمی‌شود همچنین همسران پیامبر ﷺ برای مؤمنان محرم نیستند و نگاه کردن به‌سویشان جایز نیست و در غیر اینها از احکام نیز، حکم ایشان حکم مادران حقیقی نیست. ابن کثیر می‌گوید: «در عین حالی که همسران پیامبر ﷺ مادران مؤمنان هستند ولی خلوت

کردن مردان نامحرم با آنان جایز نیست». شایان ذکر است که تحریم ازدواج با آنان، اجماعاً به دختران و خواهرانشان تسرّی نمی‌یابد.

﴿**و اولوالارحام در کتاب خدا**﴾ یعنی: در حکم و فیصلهٔ الهی، یا در سهم میراث ﴿**برخی از آنان به برخی‌دیگر از مؤمنان**﴾ یعنی: نسبت به مؤمنان ﴿**و مهاجران**﴾ خارج از حوزهٔ قرابت آنها که نسبت به آنان بیگانه به‌شمار می‌روند، هرچند که در میانشان پیمان یا دوستی و برادرخواندگی‌ای هم باشد ﴿**سزاوارترند**﴾ مراد از اولی‌الارحام، نزدیکان و خویشاوندان شخص هستند که پس از مرگ وی باقی می‌مانند، چه در ارث از اصحاب فرایض ـ یعنی صاحب سهم ـ باشند، چه از عصبه، چه از خویشاوندان نزدیکی که از جهت زنان با متوفّی نزدیکی‌ای دارند ـ که اصطلاحاً «ذوی‌الارحام» نامیده می‌شوند. آری! مجموعهٔ اینها، نسبت به مؤمنان دیگری که با متوفّی نزدیکی نسبی و پیوند خویشاوندی ندارند، در امر استحقاق میراث در اولویّت قراردارند. تفسیر نظیر این آیهٔ شریفه در آخر سورهٔ «انفال» نیز گذشت. البتّه این آیه ناسخ حکمی است که در صدر اسلام در مورد میراث‌بردن از طریق هجرت و موالات (پیمان دوستی یا برادرخواندگی) نافذ بود.

آری! نزدیکان نسبی و سببی شخص به ارث بردن از وی سزاوارترند ﴿**مگر آن‌که بخواهید در حقّ دوستانتان**﴾ که با شما پیوند نسبی یا خویشاوندی‌ای ندارند ﴿**احسانی بکنید**﴾ از دادن صدقه، یا وصیّت کردن بخشی از مال خود به ایشان پس در صورتی که وصیّت از یک سوم کلّ ثروت شخص بیشتر نشود، آن وصیّت جایز است زیرا آن‌گاه که خداوند ﷻ میراث‌بردن از یک‌دیگر به وسیلهٔ پیمان دوستی و هجرت را منسوخ کرد، وصیّت در حقّ یک‌دیگر را در دوران حیات مباح گردانید پس اگر کسی از یک‌سوم مال خویش برای دوست خویش وصیّت کند، این کار جایز است.

﴿**این**﴾ یعنی: منسوخ‌کردن ارث‌بردن از طریق هجرت، همپیمانی و عقد

توارث و مقابلتاً بازگردانیدن میراث به نزدیکان نسبی و سببی ﴿در کتاب﴾ یعنی: در لوح محفوظ، یا در قرآن ﴿نوشته شده‌است﴾ پس بنابراین، عمل به آن بر شما واجب است، هرچند که خداوند متعال در زمانی دیگر به‌جهت حکمت بالغه و مصلحت موقّتی، خلاف این حکم را مشروع کرده باشد.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِيثَٰقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ ۖ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَٰقًا غَلِيظًا ﴿٧﴾

بعد از بیان جایگاه پیامبر ﷺ در میان مؤمنان، اینک خداوند ﷻ مأموریّت بزرگ و منزلت بلند ایشان در حوزهٔ تبلیغ شریعت و رسالت را بیان می‌دارد: ﴿و بیادآور وقتی را که از پیامبران میثاقشان را گرفتیم﴾ براین که ما را عبادت کنند، به سوی عبادت ما دعوت نمایند، برخی از آنها برخی دیگر را تصدیق نمایند و خیرخواه امّت‌های خویش باشند ﴿و نیز﴾ پیمان گرفتیم ﴿از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم﴾ حق تعالی این پنج تن را مخصوصاً یادآوری کرد زیرا ایشان پیامبران اولی‌العزم وی هستند. و در مقدّم ساختن ذکر پیامبر ما ﷺ با وجود مؤخّربودن زمانشان، تشریف و بزرگداشتی عظیم برای ایشان است که مخفی نتوان بود. ﴿و از آنان میثاقی غلیظ گرفتیم﴾ یعنی: از همهٔ آنان عهدی محکم و پیمانی استوار گرفتیم بر این که به آن امانتی که بر دوش گرفته‌اند وفا کنند و مأموریّتی را که خدای عزّوجلّ ایشان را بدان برگماشته است، به‌سر رسانند.

لِّيَسْـَٔلَ ٱلصَّٰدِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ ۚ وَأَعَدَّ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٨﴾

آری! خداوند ﷻ از پیامبران میثاقی محکم گرفت: ﴿**تا راستگویان را از راستی آنان بپرسد**﴾ یعنی: از پیامبران علیهم‌السلام در مورد وفایشان به این میثاق و از آن‌جمله در بارۀ تبلیغ رسالت به امّت هایشان سؤال نماید. پس هرگاه پیامبران علیهم‌السلام از این امر مورد پرسش قرار می‌گیرند، دیگران چگونه مورد پرسش قرار نخواهند گرفت؟ ﴿**و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده‌است**﴾ یعنی: حق تعالی کافران امّت‌ها را نیز از پاسخ سرد و منفی‌ای که به پیامبرانشان داده‌اند، مورد بازپرسی قَرار می‌دهد و برای آنان عذابی دردناک آماده کرده است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَآءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾

﴿**ای مؤمنان! نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آن‌گاه که لشکرهایی به‌سوی شما آمدند**﴾ مراد لشکرهای قبایل و طوایفی‌اند که علیه رسول خدا ﷺ هم‌پیمان شده و در ماه شوّال سال پنجم هجری به جنگ پیامبر ﷺ آمدند و مدینه را در محاصرۀ خویش گرفتند، که این غزوه به‌نام «غزوۀ خندق» یا «غزوۀ احزاب» نامیده شده‌است. این لشکرها مرکّب بودند از لشکر قریش به رهبری ابوسفیان‌بن‌حرب، لشکر غطفان به رهبری عیینه‌بن‌حصن فزاری، لشکر بنی‌اسد به رهبری طُلیحه، لشکر بنوعامر به زعامت عامربن طفیل، لشکر بنی‌سلم به فرماندهی ابوالاعور سلمی، لشکر بنی‌قریظه از یهود به ریاست کعب‌بن‌اسد و لشکر نضیر از یهود به‌ریاست حُیَیّ‌بن‌اخطب. که مجموع این احزاب به حدود ده یا دوازده هزار نفر بالغ می‌شدند. ﴿**پس برسر آنان تندبادی را فرستادیم**﴾ تا بدانجا که دیگ‌هایشان را

برکند و فروانداخت و خیمه‌هایشان را واژگون کرد ﴿و﴾ نیز فرستادیم ﴿لشکرهایی که آنها را نمی‌دیدید﴾ یعنی: لشکرهای فرشتگان را. آری! خدای عزّوجلّ فرشتگان را برسرآنان فرستاد پس میخهای خیمه‌هایشان را کشیده و طنابهای خیمه‌ها را بریدند، آتشهایشان را خاموش ساختند، دیگهایشان را واژگون کردند و اسب‌هایشان به همدیگر جولان کرده و درهم شوریدند. از سوی دیگر تندباد همه‌چیز را بر سر آنان فرو پاشاند و در عین حال خدای عزّوجلّ برآنان رعب و وحشت را مستولی کرد. نتیجهٔ این هنگامه آن بود که مشرکان پا به فرار گذاشته و از اطراف مدینه متواری شدند.

﴿و خداوند به آنچه می‌کردید﴾ از حفر خندق و پایداری بر یاری پیامبر ﷺ ﴿بینا بود﴾. و بنا به قرائت (يَعْمَلُوْن) معنی این است: خداوند ﷻ به آنچه مشرکان می‌کردند ــ از هجوم بر مدینه و همداستان‌شدن علیه مسلمین ــ بینا بود.

آن‌گاه خدای عزّوجلّ در بیان تفصیلی این رویداد می‌فرماید:

إِذْ جَآءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ ٱلْأَبْصَـٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلْقُلُوبُ ٱلْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠ ﴿١٠﴾

﴿هنگامی که از فرازتان﴾ یعنی: از بلندای وادی‌ای که در سمت شرقی مدینهٔ منوّره قراردارد ﴿به‌سراغ شما آمدند﴾ و کسانی که از این سمت آمدند، قبیلهٔ بنی‌غطفان بودند ﴿و﴾ هنگامی که به سراغ شما آمدند ﴿از فرودتان﴾ یعنی: از ناحیهٔ فرودین وادی از سمت مغرب. کسانی که از این سمت آمدند، قبیلهٔ قریش بودند. یا کسانی که از فراز آمدند، لشکرهای قریش، غطفان و احزاب دیگر و کسانی که از فرود آمدند، یهودیان بنی‌قریظه بودند ﴿و آن‌گاه که چشمها برگشت﴾ و خیره شد؛ از روی دهشت و از فرط هول و هراس و حیرت ﴿و دلها به گلوگاه‌ها

رسید ﴾ یعنی: دلها از فرط خوف و هراس و بی‌قراری، از جای خویش بالا آمده به گلوگاهها رسید. این از باب مَثَل و مبالغه بوده و خوف و هراس و بی‌قراری زایدالوصف اکثر مسلمانان را نشان می‌دهد.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعید﵁ آمده‌است که فرمود: در روز خندق به رسول‌الله ﷺ گفتیم: یا رسول‌الله ﷺ! آیا چیزی هست که بخوانیم تا آرام گیریم زیرا دلهایمان [از اضطراب و وحشت] به گلوگاه‌ها رسیده‌است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری! بگویید: اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَاتَنَا وَ آمِنْ رَوْعَاتَنَا ۞ خدایا! عیوب ما را بپوشان و بی‌قراریهای ما را آرامش بخش». ﴿**و به خداوند گمانهایی می‌بردید**﴾ برخی از شما گمان پیروزی را می‌بردید و به امید کامیابی و ظفر بودید و برخی هم خلاف این را گمان می‌بردید ـ که آنان، منافقان و سست‌دلان بودند.

بیهقی از حذیفه﵁ در بیان **سبب‌نزول** روایت می‌کند که فرمود: در شب احزاب ما را می‌دیدی که صفّ کشیده نشسته بودیم، ابوسفیان و لشکریان همراه وی بر فراز ما و قریظه در زیر پای ما قرارداشتند و از آن بیم داشتیم که بر اطفال و زنان ما یورش آورند، هرگز شبی به تاریکی آن شب و تندبادتر از آن بر ما نیامده‌است. منافقان در آن وضع آشفته از رسول خدا ﷺ اجازه می‌خواستند که از صفّ معرکه بیرون روند و می‌گفتند: خانه‌های ما بی‌حفاظ است در حالی که بی‌حفاظ نبود پس هیچ‌کس از منافقان اذن نمی‌خواست مگر این‌که رسول خدا ﷺ به وی اجازه می‌دادند و آنها پنهانی از میان تاریکی به‌در می‌رفتند. در این اثنا دیدیم که رسول خدا ﷺ به ما روی آوردند، ایشان تک‌تک ما را ورانداز کردند تا این‌که به من رسیدند و به من گفتند: برو و خبر قوم را برایم بیاور! پس حرکت کردم و به خدا سوگند که صدای به‌هم‌خوردن سنگها را در اردوگاه احزاب می‌شنیدم، طوفانی سخت و تندبادی عجب هولناک برخاسته بود و سنگها را برآنان می‌زد و در این حال می‌گفتند: الرّحیل! الرّحیل! های کوچ کنید! هان کوچ کنید! این تندباد فقط محدود به اردوگاهشان بود و یک وجب از آنان تجاوز نمی‌کرد. پس

آمدم و خبر آنها را به رسول خدا ﷺ آوردم. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ ...).

در **حدیث‌شریف** آمده است: «به وسیلهٔ باد صبا نصرت داده شدم و عاد با باد دبور هلاک ساخته شد».

هُنَالِكَ ٱبْتُلِیَ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا۟ زِلْزَالًا شَدِیدًا ﴿۱۱﴾

﴿**آنجا بود که مؤمنان آزموده شدند**﴾ با ترس و هراس و جنگ و گرسنگی و محاصره و یورش تا مؤمن در صحنهٔ عمل و آزمون از منافق متمایز گردد ﴿**و به‌سختی متزلزل شدند**﴾ یعنی: مؤمنان به‌سختی مضطرب شده و سخت تکان خوردند؛ بعضی از آنان در اندرون خویش مضطرب بودند و بعضی هم در دین خویش به تزلزل درافتاده بودند.

وَإِذْ یَقُولُ ٱلْمُنَـٰفِقُونَ وَٱلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورًا ﴿۱۲﴾

﴿**و هنگامی که منافقان**﴾ خالص ﴿**و بیماردلان می‌گفتند**﴾ بیماردلان، اهل شکّ و اضطراب بودند که تحت تأثیر تبلیغات و جوّسازیهای مسموم‌کنندهٔ منافقان قرار گرفته بودند امّا نفاق همهٔ دلهایشان را نپوشانیده بود، آری این دو گروه می‌گفتند ﴿**خدا و رسولش جز غرور**﴾ یعنی: جز وعدهٔ بی‌اساس پیروزی و کامیابی که حقیقتی ندارد، یا جز فریب ﴿**به ما وعده نداده‌اند**﴾.

ابن‌ابی‌حاتم و بیهقی در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: رسول خدا ﷺ در جنگ احزاب، خندق پیرامون مدینه را خط انداختند پس مسلمانان مشغول حفر

آن بودند که خدای عزّوجلّ از درون خندق صخره‌ای سفید و مدوّر را بیرون آورد ، رسول خدا ﷺ کلنگ را گرفته و بر آن ضربه‌ای زدند ، بر اثر آن ضربه ، قطعه‌ای از آن پرید و برقی از آن درخشید که میان هر دوسوی مدینه را روشن کرد آن‌گاه تکبیر گفتند و مسلمین نیز ندای تکبیر سر دادند . سپس آن حضرت ﷺ بار دوم بر آن سنگ ضربه‌ای زدند و قطعه‌ای‌دیگر از آن پرید پس برقی از آن درخشید که میان هر دوسوی مدینه را روشن کرد . این‌بار نیز رسول خدا ﷺ تکبیر گفتند و مسلمین نیز بانگ تکبیر سر دادند . آن‌گاه بار سوم بر آن ضربه زدند ، این‌بار آنَ را شکستند و برقی از آن درخشید که میان هر دوسوی مدینه را روشن کرد . سپس اصحاب ﷺ از رسول خدا ﷺ در مورد این کارشان سؤال کردند ، ایشان در پاسخ فرمودند : « ضربهٔ اوّل را که زدم ، قصرهای حیره و مداین کسری برایم روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امّت من برآنان پیروز می‌شوند . آن‌گاه ضربهٔ دوم را زدم و در این هنگام قصرهای سرخ از سرزمین روم بر من روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امّتم برآنان پیروز می‌شوند . سپس ضربهٔ سوم را زدم ، که بر اثر آن قصرهای صنعاء برایم روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امّتم برآنان پیروز می‌شوند » . نقل است که وقتی از آن سنگ این برقها می‌درخشید ، سلمان ﷺ به چشم خود آن قصرها را در روشنایی آنها دید . البتّه این معجزه‌ای برای رسول‌اکرم ﷺ است که از قبل ، فتح این سرزمین‌ها را به امّت خویش مژده دادند و آن‌گاه فرمودند : « حبشه را فرو گذارید و تا آن‌گاه که با شما کاری ندارند ، متعرّض آنان نشوید و قوم تُرک را تَرک کنید تا آن‌گاه که شما را ترک می‌کنند » . چون رسول خدا ﷺ این اخبار را دادند ، بعضی از منافقان گفتند : محمّد به ما ملک کسری و قیصر را وعده می‌دهد در حالی که یکی از ما می‌ترسد که به قضای حاجت خویش بیرون رود !! همان بود که نازل شد : (وَإِذْ يَقُوْلُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ ...) .

وَإِذْ قَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَٰٓأَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَٱرْجِعُوا۟ ۚ وَيَسْتَـْٔذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ ٱلنَّبِىَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِىَ بِعَوْرَةٍ ۖ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿١٣﴾

﴿ **و آن‌گاه که طایفه‌ای از آنان** ﴾ یعنی: از منافقان ﴿ **گفتند** ﴾ طایفه: بر یک تن و بیشتر از آن اطلاق می‌شود. آری! گفتند: ﴿ **ای اهل یثرب! دیگر شما را جای درنگ نیست** ﴾ در اینجا در میان سپاه ﴿ **پس برگردید** ﴾ به‌سوی منازل خود در مدینه ﴿ **و گروهی از آنان** ﴾ یعنی: گروه دیگری از سست ایمانان ﴿ **از پیامبر اجازه می‌خواستند** ﴾ آنان بنا به روایتی، طایفهٔ بنی‌حارثه بودند ﴿ **می‌گویند: خانه‌هایمان بی‌حفاظ است** ﴾ یعنی: خانه‌هایمان محکم و مصون نیست، می‌ترسیم که دشمن به آنها وارد شود و به خانه و خانواده‌مان آسیب برساند پس، از گزند دشمن بر آنها ایمن نیستیم ﴿ **حال آن‌که آنها بی‌حفاظ نبود** ﴾ نه در آنها رخنه‌ای وجود داشت و نه هیچ خللی. بدین‌سان، خدای سبحان آنها را در این سخنشان که بهانه‌ای بیش نبود، دروغگو کرد. ﴿ **جز گریز قصدی ندارند** ﴾ پس فقط می‌خواهند با پیش کشیدن این بهانه، از جهاد بگریزند.

وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا۟ ٱلْفِتْنَةَ لَءَاتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا۟ بِهَآ إِلَّا يَسِيرًا ﴿١٤﴾

﴿ **و اگر برآنان از اطراف آن درآورده شوند** ﴾ یعنی: اگر لشکریان شرک از اطراف مدینه به خانه‌های آن منافقان درآورده شوند، یا از اطراف و جوانب مدینه به آن

وارد شوند؛ ﴿**سپس از آنان طلب فتنه کنند**﴾ یعنی: از آن منافقان بخواهند که به مؤمنان خیانت کنند و مرتدّ گردند و راه را برای دشمن باز نمایند. به‌قولی: مراد از این فتنه، جنگیدن برای عصبیّت است ﴿**به‌یقین آن را انجام می‌دهند**﴾ یعنی: قطعاً این خواستهٔ مشرکان را برآورده می‌سازند و مرتکب این خیانت می‌شوند ﴿**و در این**﴾ یعنی: در اجابت گفتن خواستهٔ مشرکان ﴿**درنگ نمی‌کردند** جز اندکی﴾ بلکه شتابان مشرکان را اجابت می‌گفتند و به این بهانه که خانه‌هایمان بی‌حفاظ است، در اجابت گفتنشان تعلّل نمی‌کردند. پس وقتی ضعف ایمان در دلهایشان به این پایه رسیده‌است، دیگر جای تعجّب ندارد اگر از معرکه خود را کنار کشیده و پنهانی از صفّ سپاه‌بیرون روند.

وَلَقَدْ كَانُواْ عَـٰهَدُواْ ٱللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ ٱلْأَدْبَـٰرَ ۚ وَكَانَ عَهْدُ ٱللَّهِ مَسْـُٔولًا ﴿١٥﴾

﴿**و به‌راستی همینان بودند که پیش از این با خدا پیمان بسته بودند که پشت نکنند**﴾ آن‌گاه که از غزوهٔ بدر غیبت کردند و بعداً کرامت و پیروزی‌ای را که خداوند متعال به اهل بدر عنایت کرد دیدند، گفتند: اگر خداوند ﷻ ما را این‌بار در جنگی دیگر حاضر کرد، بی‌دریغ و همه تن می‌جنگیم. به‌قولی: آنان دو طایفهٔ بنی‌حارثه و بنی‌سلمه بودند ﴿**و پیمان خداوند درخواست‌شدنی است**﴾ یعنی: صاحب آن پیمان در وفا کردن به آن بازخواست شده و موردمطالبه قرار می‌گیرد و بر ترک وفا به آن مجازات می‌گردد.

خداوند ﷻ در این آیه، آن عهدی را به‌یادشان می‌آورد که با رسول وی ــ آن‌گاه که به‌سویشان هجرت کرد ــ بسته بودند، مبنی بر این‌که او را یاری دهند و از وی حمایت کنند.

قُل لَّن يَنفَعَكُمُ ٱلْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ ٱلْمَوْتِ أَوِ ٱلْقَتْلِ وَإِذًا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾

﴿**بگو: اگر از مرگ یاکشته‌شدن بگریزید، هرگز برایتان سودی نمی‌بخشد و آن‌گاه جز اندکی بهره‌مند نمی‌شوید**﴾ نسفی می‌گوید: «یعنی چنانچه اجل‌هایتان فرارسیده باشد، فرار به حال شما سودی نبخشیده و عمرهایتان را طولانی نمی‌گرداند و اگر هم اجل‌هایتان به‌سر نرسیده باشد و فرار کنید، یقیناً در دنیا جز به اندک برخورداری‌ای یا به مدّت زمان اندکی برخوردار نمی‌شوید و هرآنچه هم که آمدنی باشد، نزدیک است».

قُلْ مَن ذَا ٱلَّذِى يَعْصِمُكُم مِّنَ ٱللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوٓءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً ۚ وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾

﴿**بگو چه‌کسی شما را دربرابر خداوند نگاه می‌دارد**﴾ و شما را دربرابر وی حمایت می‌کند؟ ﴿**اگر او دربارهٔ شما بدی‌ای بخواهد**﴾ یعنی: اگر هلاکتی یا نقصی در اموال و ارزاق شما بیاورد؟ ﴿**یا در حقّ شما رحمتی خواسته باشد**﴾ از فراخ سالی، پیروزی و بخشیدن عافیت همراه با طول عمر؟ ﴿**و جز خدا برای خود ولیی نمی‌یابند**﴾ که از آنان پشتیبانی و دفاع کند ﴿**و نه نصرت‌دهنده‌ای**﴾ که آنان را از عذاب وی برهاند و یاوری‌شان کند.

۞ قَدْ يَعْلَمُ ٱللَّهُ ٱلْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَٱلْقَآئِلِينَ لِإِخْوَٰنِهِمْ هَلُمَّ

إِلَيۡنَاۖ وَلَا يَأۡتُونَ ٱلۡبَأۡسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٨﴾

﴿**درحقیقت خداوند بازدارندگان از شما را**﴾ یعنی: کسانی که مردم را از یاری دادن رسول خدا ﷺ باز می‌داشتند و کارشکنی می‌کردند ﴿**می‌شناسد**﴾ آنان گروهی از منافقان بودند که یاران و حامیان رسول خدا ﷺ را از جنگ سست می‌ساختند و به ایشان می‌گفتند: محمّد و اصحابش مشتی اندک بیش نیستند و به تعبیر آنان «اَکَلَة رأس» اند، یعنی همه‌شان را یک کلّه سیر می‌کند پس بی‌تردید ابوسفیان و حزبش بر این جماعت اندک غالب خواهند شد ﴿**و نیز**﴾ حق تعالی می‌شناسد ﴿**آن کسانی را که به برادرانشان**﴾ یعنی: به نزدیکان و وابستگانشان از انصار ﴿**می‌گفتند: نزد ما بیایید**﴾ یعنی: از یاری رسول خدا ﷺ و اصحابش دست بردارید و به ما بپیوندید ﴿**و جز اندکی به کارزار نمی‌آیند**﴾ یعنی: از بیم مرگ، جز اندکی در جنگ شرکت نمی‌کنند و در جنگ هم که حاضر می‌شوند، به‌قصد قربت و کسب رضای الٰهی نیست بلکه از روی ریاء است.

أَشِحَّةً عَلَيۡكُمۡۖ فَإِذَا جَآءَ ٱلۡخَوۡفُ رَأَيۡتَهُمۡ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ تَدُورُ أَعۡيُنُهُمۡ كَٱلَّذِي يُغۡشَىٰ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِۖ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلۡخَوۡفُ سَلَقُوكُم بِأَلۡسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى ٱلۡخَيۡرِۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَمۡ يُؤۡمِنُواْ فَأَحۡبَطَ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٩﴾

سپس خداوند متعال اوصاف دیگری را برای آنان ذکر می‌کند: ﴿**بر شما بخیلانند**﴾ از این‌روی نه شما را در حفر خندق یاری می‌کنند، نه در انفاق و

هزینه کردن اموال در راه خدا ﷻ و نه در غیرآن از اموری که برای مؤمنان منفعتی دربر دارد ﴿**پس چون ترس درمیان آید**﴾ از سوی دشمن ﴿**می‌بینیشان که به‌سوی تو می‌نگرند در حالی که چشمانشان در حدقه می‌چرخد**﴾ به‌سوی راست و چپ. این است حال و وضع انسان ترسو و جبون آن‌گاه که چیز ترسناکی را مشاهده کند ﴿**مانند کسی که از سختی مرگ بیهوش می‌شود**﴾ یعنی: چشمانشان مانند چشمان کسی که مرگ بر او فرود آمده، در حدقه می‌چرخد زیرا چنین کسی خیره خیره می‌نگرد آن‌گاه پلکهایش را فرو بسته و دیگر پلک نمی‌زند ﴿**و چون ترس برطرف شود، بر شما با زبانهای تندوتیز زبان‌درازی می‌کنند**﴾ یعنی: در حال امنیّت شما را با زبانهای زهرآلودشان نیش می‌زنند و بدزبانی و تندزبانی می‌کنند پس آنان به هنگام صلح و امنیت بخیل‌ترین و زبان‌درازترین مردم و به هنگام جنگ، ترسوترین و جبون‌ترین آنانند ﴿**بر خیر**﴾ یعنی: بر غنیمت ﴿**بخیل اند**﴾ لذا بر مسلمانان در هنگام تقسیم غنایم بخل ورزیده و می‌گویند: بهرهٔ ما بیش از این است، ما دوشادوش شما جنگیده‌ایم! بنابراین، در سختی و جنگ، جبون و ذلیل و در هنگام غنیمت، حریص و بخیل‌اند. به قولی معنی این است: بر مال ــ از این که آن را در راه خدا ﷻ انفاق کنند ــ بخیل‌اند ﴿**این گروه ایمان نیاورده‌اند**﴾ در حقیقت امر بلکه منافق‌اند ﴿**پس الله اعمالشان را نابود گردانید**﴾ و جهادشان را تباه کرد زیرا جهادشان با ایمان همراه نبوده است ﴿**و این کار همواره بر خداوند آسان است**﴾ یعنی: هدر دادن اعمالشان همواره برخداوند ﷻ آسان است و اعمالشان نزد وی هیچ قدر و قیمتی ندارد.

يَحْسَبُونَ ٱلْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا۟ ۖ وَإِن يَأْتِ ٱلْأَحْزَابُ يَوَدُّوا۟ لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِى ٱلْأَعْرَابِ يَسْـَٔلُونَ عَنْ أَنۢبَآئِكُمْ ۖ وَلَوْ كَانُوا۟

فِيكُم مَّا قَـٰتَلُوٓاْ إِلَّا قَلِيلاً ﴿٢٠﴾

﴿**اینان چنین می‌پندارند که دسته‌های دشمن نرفته‌اند**﴾ یعنی: این گروه منافق از بس جبون و ترسو هستند، می‌پندارند که لشکرهای کفّار هنوز در اردوگاه‌هایشان هستند و به دیار خویش کوچ نکرده‌اند، با وجود آن‌که آنها رفته‌اند و شکست خورده‌اند و دیگر هرگز برنمی‌گردند ﴿**و اگر آن دسته‌ها بازآیند**﴾ یک‌بار دیگر بعد از این ﴿**آرزو می‌کنند: ای کاش میان اعراب بادیه‌نشین بودند و از اخبار شما سؤال می‌کردند**﴾ یعنی: از بس که بیم و هراس برآنان غلبه کرده است و از فرط جبن و ضعف نیّتهایشان، آرزو می‌کنند که کاش در بیرون از مدینه میان صحرانشینان بودند و دور از همهمهٔ جنگ از اخبار شما پرس‌وجو می‌کردند و از هر شخصی که از مدینه به صحرا می‌آمد، از آنچه برای شما اتّفاق افتاده‌است آگاهی می‌یافتند ﴿**و اگر در میان شما بودند**﴾ و جنگی روی می‌داد ﴿**جز اندکی پیکار نمی‌کردند**﴾ آن هم از بیم عار و از سر حمیّت و ننگ دار و دیار.

لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾

﴿**قطعاً برای شما در رسول خدا سرمشقی نیکوست**﴾ بدانید که سخنان و افعال و احوال آن حضرت ﷺ، برای شما الگویی نیکو و شایسته است، از آنجا که رسول خدا ﷺ خود ایثارگرانه جان گرامی‌شان را به میدان جنگ پیش فرستاده و برای یاری‌دادن دین خدا ﷻ در کنار خندق به صفّ کارزار رفتند و حتّی خود در حفر خندق سهم گرفتند ﴿**برای آن کس که به خدا و روز آخرت امید دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند**﴾ آری! مؤمنانی که ثواب و پاداش خداوند ﷻ، یا دیدار روز قیامت و

رحمت او را در آن روز امیدوارند و به وقوع روز قیامت و این که این روز خواه‌ناخواه آمدنی است باور راسخ دارند همچنین کسانی که خدای عزّوجلّ را بسیار یاد می‌کنند، چه در حال خوف و چه در حال امید، چه در سختی و چه در آسانی، چه در شب و چه در روز؛ باید اینان در تمام احوال، اعمال و امور خود به آن حضرت ﷺ اقتدا و تأسّی کنند زیرا با این اوصاف است که اقتدا به رسول خدا ﷺ و سرمشق‌گرفتن از ایشان میسّر می‌گردد.

وَلَمَّا رَءَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡأَحۡزَابَ قَالُواْ هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَصَدَقَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥۚ وَمَا زَادَهُمۡ إِلَّآ إِيمَٰنٗا وَتَسۡلِيمٗا ﴿٢٢﴾

سپس خداوند ﷻ بعد از بیان حال منافقان، حال مؤمنان را به‌هنگام رویارویی‌شان با دشمن روشن ساخته می‌فرماید: ﴿**و چون مؤمنان لشکرهای کفّار را دیدند، گفتند: این است آنچه خدا و رسولش به ما وعده داده بودند**﴾ مؤمنان این سخن را از سر شادمانی گفتند زیرا هجوم آن لشکرها، مظهر تحقّق وعدهٔ خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ دراین‌باره و به‌دنبال آن فرودآمدن پیروزی و نصرت حق تعالی به‌سوی ایشان بود.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ قبل از جنگ احزاب به اصحابشان فرمودند: «بی‌گمان در آخر نُه یا ده شب دیگر، لشکرهای کفّار به‌سوی شما آمدنی هستند». همچنین فرمودند: «با گردآمدن لشکرها، کار بر شما سخت می‌شود امّا سرانجام، کار به‌سود شما و به زیان آنهاست». ﴿**و الله و رسول او راست گفتند**﴾ یعنی: راستی و درستی خبر خدا ﷻ و رسول او آشکار شد ﴿**و این در حقّ آنان جز ایمان و تسلیم را نیفزود**﴾ یعنی: دیدن لشکرهای دشمن، بر مؤمنان جز ایمان به خدا ﷻ و گردن‌نهادن دربرابر امر وی

نیفزود.

این آیه دلیل بر رأی جمهور علما در این مورد است که ایمان زیاد و کم می‌شود.

مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا ﴿٢٣﴾

﴿از میان مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بسته بودند، صادقانه وفا کردند﴾ یعنی: در مقابل منافقان، گروهی از مؤمنان قراردارند که به آنچه با رسول خدا ﷺ در شب عقبه پیمان بسته بودند، وفا کردند، که از جملهٔ مفادّ این پیمان، ثبات و پایداری در رکاب پیامبر اکرم ﷺ و نبرد با دشمنان ستیزه‌جوی وی بود، برخلاف منافقانی که در عهد و پیمان خود دروغ گفتند و به خدا و رسول وی خیانت کردند **﴿پس، از آنان کسی هست که قرار داد خود را به انجام رسانید﴾** مؤمنان در روز بدر نذر کرده‌بودند که اگر در آینده با دشمن روبرو شوند، آنچنان بجنگند که یا کشته شوند، یا که خداوند ﷻ برآنان فتح و گشایش عنایت نماید پس آنها در غزوهٔ احد، احزاب و دیگر غزوات به این آرزوی خویش رسیدند و نیاز خویش را برآورده ساخته و به نذر خویش وفا کردند و شماری از پاکترین مؤمنان ـ مانند حمزه، أنس‌بن‌نضر، مصعب و امثال ایشان ؓ ـ در آن غزوات به شهادت رسیدند **﴿و از آنان کسی هست که انتظار می‌کشد﴾** به‌سر رسانیدن قرارداد خود را و ـ مانند أنس و طلحه رضی الله عنهما ـ چشم‌به‌راه شهادت است پس اینان به پایداری و نبرد استمرار داده و بر سر پیمان خویش هستند تا دست از جان بشویند و آرزوی خویش را با کشته‌شدن و دریافت فضیلت شهادت فراچنگ آورند **﴿و هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی نیاورده‌اند﴾** در پیمانی که با خدا و رسول وی بسته‌بودند. آری! نه

کسانی که به فیض شهادت رسیدند و نه کسانی که در انتظار شهادت به‌سر می‌برند، هیچ یک از آنها در عقیده و آرمان و پیمان خود تغییر و تبدیلی نیاورده‌اند، برخلاف منافقان که عهد خویش را دگرگون ساختند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه در شأن انس‌بن‌نضر ﷺ نازل شد که از غزوهٔ بدر غایب بود و پس از آن با خداوند ﷻ عهد بست که در غزوهٔ دیگری مردانه بجنگد لذا در غزوهٔ احد چنان جنگید تا به شهادت رسید و در بدن وی ــ از ضربهٔ شمشیر و خنجر و تیر ــ هشتاد و اندی زخم یافتند.

لِّيَجْزِيَ ٱللَّهُ ٱلصَّٰدِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ إِن شَآءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٢٤﴾

﴿**تا خدا راستگویان را دربرابر راستی‌شان پاداش دهد**﴾ یعنی: خداوند متعال بدین جهت بندگانش را با بیم و هراس و رودررو کردن با دشمنان می‌آزماید تا پاک و پلید را از هم جدا گرداند ﴿**و منافقان را عذاب کند**﴾ بدانچه که از سویشان ــ از تغییر و تبدیل ــ روی داده است ﴿**اگر بخواهد**﴾ عذاب‌کردنشان را، در صورتی‌که بر نفاق بمانند و آن را فرونگذاشته و از آن توبه نکنند ﴿**یا به رحمت بازگردد برآنان**﴾ اگر بخواهد ﴿**بی‌گمان خداوند آمرزندهٔ مهربان است**﴾ برای کسانی که توبه کنند و از نفاق دست کشند.

وَرَدَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا۟ خَيْرًا ۚ وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلْقِتَالَ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٢٥﴾

﴿**و خداوند کافران را**﴾ یعنی: لشکرهای مشرکان را ﴿**به غیظ و حسرت برگردانید، بی آن‌که به خیری رسیده باشند**﴾ یعنی: آنان را در اوج خشم و غضب و در کمال اندوه و حسرت، از مدینه برگردانید، در حالی که نه سینه‌هایشان از شرارۀ خشم شفایاب شد و نه ــ به باور خود ــ به خیر و منفعتی که همانا کسب پیروزی بر مسلمین باشد، دست یافتند بلکه زیانکار و بازنده بازگشتند و جز رنج سفر و تاوان هزینه‌سازی‌هایشان، هیچ عایدی نصیب‌شان نشد ﴿**و خداوند مؤمنان را در کار جنگ کفایت کرد**﴾ با فرستادن تندباد و لشکری از فرشتگان به سوی مشرکان ﴿**و خداوند قوی است**﴾ و توانا بر هرآنچه که اراده کند ﴿**و عزیز**﴾ یعنی: غالب و قاهری است که هیچ ستیزنده‌ای در فرمانروایی و سلطنتش با او معارضه نمی‌تواند کرد. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاإِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ، صَدَقَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ أَعَزَّ جُنْدَهُ وَ هَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلاشَيْءَ بَعْدَهُ ✿ خدایی جز الله نیست، یگانه است، وعدۀ خویش را راست کرد، بنده‌اش را نصرت داد، لشکرش را عزّت بخشید و لشکرها را به یگانگی منهزم و تار و مار کرد پس بعد از او چیزی نیست». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ احزاب (لشکریان مشرک) را چنین نفرین کردند: «اَللّٰهُمَّ مُنْزِلَ الكِتابِ، سَرِيعَ الْحِسابِ، اَهْزِمِ الأَحْزابَ، اَللّٰهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَ زَلْزِلْهُمْ ✿ بارخدایا! ای فرودآورندۀ کتاب و ای زودشمارندۀ حساب! احزاب را شکست بده. بارخدایا! آنان را شکست ده و متزلزل گردان». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بعد از این (غزوۀ احزاب) قریش هرگز بر شما یورش نخواهند آورد بلکه این شما هستید که از این پس برآنان هجوم می‌برید». و چنان شد که رسول خدا ﷺ فرمودند تا آن که خدای عزّوجلّ مکّه را بر مسلمین گشود.

وَأَنزَلَ ٱلَّذِينَ ظَـٰهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَ

قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعۡبَ فَرِيقٗا تَقۡتُلُونَ وَتَأۡسِرُونَ فَرِيقٗا ﴿٢٦﴾

﴿ **و کسانی‌از اهل کتاب را که از مشرکان پشتیبانی کرده بودند، از قـلعه‌هایشان** ﴾ و دژها و برج‌وباروهایشان که سخت مستحکم بود ﴿ **فرود آورد و در دلهایشان رعب افگند** ﴾ یعنی: هول و هراسی سخت افگند تا بدانجا که خـود را بـه کشـته‌شدن و فرزندان و زنانشان را به اسارت تسلیم کردند به طـوری‌که ﴿ **گروهی را مـی‌کشتید و گروهی را به‌اسـارت مـی‌گرفتید** ﴾ کـه گـروه اوّل مـردانشـان و گـروه دوم زنـان و فرزندانشان بودند.

آری! یهود بنی‌قریظه در غزوهٔ احزاب پیمانی را که میان آنها و رسول خدا ﷺ بود، شکستند و لشکریان شرک را علیه رسول خدا ﷺ یاری و پشتیبانی کردند و با احزاب شرک همپشت شـدند و چـون احـزاب نـاکـام گشـته و از مـیدان مـعرکه گریختند، خدای عزّوجلّ جبرئیل علیه السلام را نزد رسول خویش فرستاد و او وحی الٰهی را بدین مضمون به ایشان ابلاغ کرد: «خدای عزّوجلّ به تـو فـرمان مـی‌دهد کـه به‌سوی بنی‌قریظه به‌پا خیزی».

رسول خدا ﷺ در دم به‌پاخاسته و مردم را به یورش بر بنی‌قریظه فرمان دادند. برجهای بنی‌قریظه در چندمایلی مدینه بود و این فرمان بعد از نماز ظهر صادر شد پس رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگز کسی از شما نماز عصر را جز در بـنی‌قریظه نخواند».

مردم حرکت کردند و رسول خدا ﷺ خود از پی آنان حرکت نموده و بر مدینه ابن‌امّ‌مکتوم رضی الله عنه را جانشین خویش ساختند و پرچم سپاه را بـه عـلی رضی الله عنه سـپردند. بنی‌قریظه به‌مدّت بیست‌وپنج شب در محاصرهٔ آن حضرت ﷺ بودند و چون این حالت دشوار برآنان به درازا کشید، ناگزیر به داوری سعدبن معاذ رضی الله عنه رئیس قبیلهٔ «اَوْس» که در جاهلیّت هم‌پیمانشان بود، تن در دادند.

سعد رضی الله عنه آمد و رسول خدا ﷺ به اصحاب رضی الله عنهم فرمودند: «دربرابر سرورتان به‌پا

خیزید ». مسلمانان به احترام و بزرگداشت سعد در محلّ ولایت وی به‌پا خاستند تا حکم وی در مورد یهود نافذتر باشد. چون سعد نشست، رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: «این گروه ـ و به‌سوی بنی‌قریظه اشاره کردند ـ به داوری تو تن در داده‌اند پس به هر چه خواهی برآنان حکم کن». سعد رضی الله عنه گفت: آیا حکم من برآنان و بر اهل این خیمه نیز نافذ است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری!». آن‌گاه سعد رضی الله عنه به جایی از خیمه اشاره کرد که رسول خدا ﷺ در آن نشسته‌بودند و درحالی‌که به احترام و إکرام ایشان روی خویش را از ایشان برگردانیده بود، گفت: و بر کسانی که در اینجا نیز نشسته‌اند، حکم من نافذ است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! آن‌گاه گفت: «من در بارهٔ آنان چنین حکم می‌کنم که مردان جنگنده‌شان کشته شوند و زنان و فرزندانشان به اسارت درآیند و اموالشان به غنیمت گرفته شود». رسول خدا ﷺ فرمودند: «حقّا که به حکم خدا جل جلاله از فراز هفت آسمان حکم کردی».

آن‌گاه فرمان دادند تا مردانشان را ـ که میان هفتصد تا هشتصد تن بودند ـ گردن زدند و کودکانی را که هنوز بالغ نشده بودند، با زنانشان اسیر ساختند.

وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَٰرَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَـُٔوهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾

﴿و زمینشان را﴾ یعنی: املاک و نخلستانهایشان را ﴿و دیارشان را﴾ یعنی: منازل، برجها و قلعه‌هایشان را ﴿و مالهایشان را﴾ که عبارت از زیورات، اثاثیّه، چهارپایان، اسلحه، درهم‌ها و دینارهایشان بود ﴿**و نیز زمینی را که هنوز پا به آنجا نگذارده بودید، به شما میراث داد**﴾ که مراد از آن، زمین خیبر است و در آن وقت هنوز مسلمانان آن را فتح نکرده بودند و خداوند جل جلاله آن را به ایشان وعده داد.

به‌قولی: مراد از زمینی که مسلمانان هنوز پا به آنجا نگذاشته بودند، هر سرزمینی است که تا روز قیامت به دست مسلمانان فتح می‌شود ﴿**و خدا بر هر چیزی تواناست**﴾.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ﴿٢٨﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: چون رسول خدا ﷺ سرزمین بنی‌قریظه را فتح کردند و از آنان اموال نفیسی را به غنیمت گرفتند، زنان آن حضرت ﷺ پیرامون ایشان نشستند و گفتند: «یا رسول‌الله! دختران کسری و قیصر غرق زر و زیورند و کنیزان و خدم و حشم دارند و ما در این وضعیّت تنگ و دشوار از فقر و فاقه که می‌بینید به‌سر می‌بریم!». پس، از آن حضرت ﷺ خواستند تا بر هزینهٔ زندگی‌شان بیفزایند. همچنین آنها با همدیگر چشم و همچشمی داشته و برخی بر برخی‌دیگر رشک می‌ورزیدند و بدین‌گونه رسول خدا ﷺ را اذیّت می‌کردند. بدین جهت، رسول خدا ﷺ از آنان یک ماه ایلاء کردند آن‌گاه خدای عزّوجلّ این آیه را که به‌نام آیهٔ «تخییر» نامیده می‌شود، نازل کرد: ﴿**ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگانی دنیا و زینت آنید**﴾ یعنی: اگر گشایش و خرّمی و رفاهیّت و تنعّم دنیا را می‌خواهید ﴿**بیایید تا شما را متعه دهم**﴾ و آن متعهٔ طلاق است که عبارت از لباس، یا هدیه، یا مالی است که برای خوشحال نمودن زن ــ به‌حسب حال و توان مالی شوهر ــ به وی پرداخته می‌شود ﴿**و**﴾ پس از آن ﴿**به رهاکردنی نیک رهایتان کنم**﴾ یعنی: بی آن‌که زیانی از سوی من ببینید ــ مطابق سنّت ــ طلاقتان دهم تا بیرون از خانهٔ من هر چه از تجمّل دنیا که خواسته باشید، به‌دست آورید.

وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلْـَٔاخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۲۹﴾

﴿**و اگرخواستار خدا و رسول وی و سرای آخرت هستید**﴾ و بهشت و نعمتهای آن را می‌خواهید ﴿**پس بی‌گمان خدا برای نیکوکاران شما**﴾ یعنی: برای کسانی از شما که عمل شایسته انجام می‌دهند ﴿**پاداش بزرگی را آماده کرده‌است**﴾.

بعد از نزول این دو آیه، رسول خدا ﷺ زنان خویش را فراخواندند و این دو آیه را بر یکایک آنان خواندند. ولی زنانشان همه ـ به اتّفاق ـ ماندن در زندگی پیامبر ﷺ را بر طلاق ترجیح دادند. عائشه رضی‌الله‌عنها می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ ما را [در میان طلاق و ماندن در نکاح خود] مخیّر ساختند و ما ایشان را اختیار کردیم پس این [رخداد] را طلاق نشمردند». یادآور می‌شویم که در این هنگام، زنان پیامبر ﷺ نُه تن بودند؛ پنج تن از قریش و چهار تن از غیر آنان. ولی همسران رسول خدا ﷺ (امّهات‌المؤمنین) که در طول حیات آن حضرت ﷺ به همسری ایشان درآمده‌اند، در مجموع دوازده تن بودند، که در میان همهٔ آنها فقط یک دختر باکره ـ یعنی سیّدتنا عائشه رضی الله عنها ـ وجود داشت و بقیّه همه زنانی بیوه بودند که ازدواج پیامبر ﷺ با آنان، برای الفت‌دادن دلها و به‌خاطر نشر دعوت اسلامی بود.

اینک به معرّفی مختصر همسران پیامبر ﷺ می‌پردازیم:

۱ـ خدیجه دختر خُوَیلد رضی‌الله‌عنها: اوّلین همسر رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت ﷺ با وی در مکّه ازدواج کردند و بعد از نبوّت نیز هفت سال با آن حضرت ﷺ زندگی کرد و بعد از آن درگذشت. رسول خدا ﷺ در حیات وی، با هیچ زن دیگری ازدواج نکردند و او اوّلین زنی بود که ایمان آورد و تمام فرزندان آن حضرت ﷺ ـ بجز ابراهیم ـ از او به دنیا آمده‌اند.

۲ـ سوده دختر زمعه عامری رضی‌الله‌عنها: رسول خدا ﷺ در مکّه با وی عروسی کردند و در مدینه درگذشت.

۳ـ عائشه دختر ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنهما: دانشمند فقیه مُحدّثه‌ای است که احادیث بسیاری را از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌است. رسول خدا ﷺ در نُه‌سالگی وی در مدینه با او عروسی کردند و نُه سال با ایشان زندگی کرد و هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت کردند، او هژده سال داشت.

۴ـ حفصه دختر عمربن الخطاب رضی‌الله‌عنهما: قریشی بود و رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند سپس طلاقش دادند پس جبرئیل علیه‌السلام فرود آمد و به آن حضرت ﷺ گفت: «خداوند به تو فرمان می‌دهد که به حفصه رجوع کنی زیرا او بسیار روزه‌دار و بسیار نمازگزار است» سپس رسول خدا ﷺ مجدّداً به او رجوع کردند.

۵ـ امّ سَلَمه رضی‌الله‌عنها: اسم وی هند است و او دختر ابی‌امیّه مخزومی است. رسول خدا ﷺ او را از پسرش سلمَه خواستگاری کردند.

۶ـ امّ حبیبه رَمْله دختر ابی‌سفیان رضی‌الله‌عنهما: رسول خدا ﷺ در سال هفتم هجری بعد از مرگ شوهرش در حبشه، با وی ازدواج کردند و وکیل وی در ازدواجش عمروبن امیّه ضَمری رضی‌الله‌عنه بود و نجّاشی مبلغ چهارصد دینار از جای رسول خدا ﷺ به وی مهر داد.

۷ـ زینب دختر جَحش رضی‌الله‌عنها: آن حضرت ﷺ بعد از طلاق دادن وی از سوی شوهرش زیدبن‌حارثه رضی‌الله‌عنه به فرمان الهی با وی ازدواج کردند تا عادت فرزندخواندگی از میان برود و إبطال گردد. اسم وی بُرّه بود و رسول خدا ﷺ او را زینب نامیدند.

۸ـ زینب دختر خُزَیمه رضی‌الله‌عنها: هشت ماه بعد از آن که رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند، درگذشت. او را در جاهلیّت امّ‌المساکین می‌نامیدند زیرا مساکین را بسیار إطعام می‌کرد.

۹ــصفیّه دختر حُیَیّ، فرزند اخطب هارونی رضی‌الله‌عنها: از اسرای خیبر بود و رسول خدا ﷺ بعد از آن‌که او را آزاد کردند، با وی ازدواج نمودند. نقل است آن حضرت ﷺ او را با هفت «اروس» از دحیهٔ کلبی خریداری کرده‌بودند.

۱۰ــریحانه دختر زیدرضی‌الله‌عنها: رسول خدا ﷺ در سال هشتم هجری با وی ازدواج کردند و پس از حجّةالوداع رحلت کرد. شوهر اوّل وی در جنگ کشته شده‌بود.

۱۱ــجُویریّه دختر حارث مُصْطلقی رضی‌الله‌عنها: از اسرای بنی‌مُصطلق و نام وی بُرّه بود. رسول خدا ﷺ در شعبان سال ششم هجری با وی ازدواج کردند و او را جُویریه نامیدند.

۱۲ــمیمونه دختر حارث هلالی رضی‌الله‌عنها: آخرین زنی بود که رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند.

همچنان رسول خدا ﷺ دو کنیز داشتند، به‌نامهای ماریهٔ قبطی که مادر فرزندشان ابراهیم بود و دیگری رَیْحانه.

يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ﴿٣٠﴾

بعد از خطاب مستقیم رسول خدا ﷺ، همسرانشان مورد خطاب قرارمی‌گیرند تا حق تعالی ایشان را به مقام بلند تقوا رهنمون گردد:

﴿**ای همسران پیامبر! هر کس از شما بدکاری آشکاری به عمل آورد**﴾ یعنی: گناه بزرگی مرتکب شود که زشتی آن آشکار و بدی و ناشایستی آن واضح باشد؛ مانند نافرمانی شوهر و درپیش گرفتن اخلاق ناشایست. ابن عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «مراد از

بدکاری آشکار، همین دو کار است». شاه ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: «مراد در اینجا ایذای پیامبر ﷺ به زبان‌درازی است». ابن‌کثیر می‌گوید: «این جمله شرط است و شرط مقتضی وقوع آن نیست زیرا خدای عزّوجلّ همسران پیامبرش را از این ناشایستگی معصوم قرار داده و ایشان را از آن پاک و بیزار گردانیده است». ابوحیّان می‌گوید: «نباید پنداشته شود که مراد از (فاحشه) در این آیه، عمل زناست زیرا رسول خدا ﷺ و حریم پاک خانوادهٔ ایشان از این عمل معصوم‌اند و به‌دلیل این که خداوند متعال (فاحشه) را در اینجا به وصف (مبیّنه) یعنی (فاحشهٔ آشکار) مقیّد کرده‌است، درحالی که زنا از اموری است که پنهانی انجام گرفته و در ارتکاب آن مخفی‌کاری صورت می‌گیرد». آری! هر کس از شما زنان پیامبر بدکاری آشکاری به عمل آورد ﴿**عذابش دوچندان می‌شود**﴾ در دنیا و آخرت زیرا عذاب آنها دوچندان عذاب غیرآنان از زنانی است که مرتکب عملی مانند عمل آنان گردند و این به‌سبب جایگاه رسول اکرم ﷺ و بلندی مرتبهٔ همسرانشان است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «همسران رسول خدا ﷺ در منازل آن حضرت ﷺ واقع در اعلیٰ علّیّین بهشت بر فراز منازل همهٔ خلایق در مقام (وسیله) که نزدیکترین منازل بهشت به‌سوی عرش رحمان است، جای می‌گیرند. پس چنان‌که ثواب و پاداش آنها دوچندان است (آیهٔ بعد)، عدل خداوند ﷻ اقتضا می‌کند که افزایش عذاب به افزایش ثواب پیوسته باشد. بدین جهت است که نکوهش شخص گنه‌کاری که عالم است، سخت‌تر از نکوهش گنه‌کار جاهل می‌باشد زیرا معصیت از سوی عالم زشت‌تراست و به همین دلیل است که حدّ آزاد بر حدّ برده فزونی دارد و کافر رجم نمی‌شود».

﴿**و این امر**﴾ یعنی: دو چندان کردن عذاب آنان ﴿**بر خداوند آسان است**﴾ پس آن را بزرگ نمی‌شمارد و بر وی دشوار نیست و این که ایشان زنان پیامبر ﷺ هستند، پروردگار را از دوبرابرکردن عذابشان باز نمی‌دارد؛ هرگاه بدکاری آشکاری به عمل آورند.

۞ وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعْمَلْ صَٰلِحًا نُّؤْتِهَآ أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾

﴿**و هر کس از شما که برای خدا و پیامبر او قانت باشد و کار شایسته کند**﴾ یعنی: هر کس از شما همسران پیامبر ﷺ که با اطاعت و فرمان‌پذیری کامل، برای خدا و رسولش گردن نهد و فروتنی و تسلیم و عمل صالح پیشه کند ﴿**پاداشش را دوبار به او می‌دهیم**﴾ دوچندان آنچه که غیر وی از زنان با انجام دادن این طاعت سزاوار آن هستند؛ یک‌بار دربرابر انجام طاعت از سوی آنها و یک‌بار هم دربرابر این‌که ایشان طالب خشنودی پیامبر ﷺ هستند. همچنین از آن جهت که زنان پیامبر ﷺ مقتدا و الگو می‌باشند پس یک پاداش؛ پاداش عمل آنهاست و پاداش دیگر؛ پاداش امامت و پیشوایی آنها ﴿**و برایش روزی‌ای نیک**﴾ و بسیار ارجمند ﴿**فراهم می‌کنیم**﴾ که همانا بهشت برین است.

يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ ۚ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِى فِى قَلْبِهِۦ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾

﴿**ای همسران پیامبر! شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید**﴾ و هیچ گروهی از زنان امّت با شما در فضیلت‌تان همطرازی و برابری نمی‌توانند کرد ﴿**اگر سرِ تقوا دارید پس در سخن‌گفتن ملایمت نکنید**﴾ یعنی: هنگامی که با مردان نامحرم سخن می‌گویید، تُن صدایتان را پایین نیاورید و نرم و ملایم سخن نگویید چنان‌که زنان فتنه‌برانگیز چنین می‌کنند ﴿**که آن‌گاه کسی که در دلش بیماری است**﴾ یعنی: کسی که بدکار یا منافق است ﴿**طمع می‌ورزد. و نیکو سخن گویید**﴾ نزد مردم، طبق سنّتهای

شرع؛ سنجیده و به‌دور از شک برانگیزی، به‌طوری که شنونده چیزی از آن را ناشایست و غیرشرعی تلقّی نکند.

خدای عزّوجلّ در این آیه روشن می‌کند که این فضیلت فقط هنگامی برای همسران پیامبر ﷺ مسلّم است که به تقوی پایبند باشند، نه به‌صِرف این‌که با پیامبر ﷺ پیوند دارند. ستایش خدای عزّوجلّ را که از زنان پیامبر ﷺ ـ هم در حیات پیامبر ﷺ و هم بعد از رحلتشان ـ جز تقوا و ایمان راستین و حرکت صادقانه در پی راه و روش ایشان، عمل دیگری روی نداد.

وَقَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَـٰهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ ۖ وَأَقِمْنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾

﴿**و در خانه‌هایتان قرار گیرید**﴾ اصل «قِرْنَ»: «اِقْرِرْنَ» بوده است. یعنی: شما زنان پیامبر ﷺ به قرار و آرام‌گرفتن در خانه‌های خویش و بیرون نشدن از آن ـ جز برای حاجتی ـ مأمور هستید. شایان ذکر است که ادای نماز در مساجد به‌شرط آن، از حوایج شرعی است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاَ تَمْنَعُوا اِمٰاءَ اللّٰهِ مَسٰاجِدَاللّٰهِ وَلْيَخْرُجْنَ وَ هُنَّ تَفِلاتٌ ✿ کنیزکان خدا ﷻ را از مساجد وی منع نکنید و باید درحالی به مسجد بیرون‌روند که خوشبویی استعمال نکرده باشند». در روایتی آمده‌است: «وَ بُيُوتُهُنَّ خَيْرٌ لَهُنَّ ✿ و خانه‌هایشان برایشان بهتر است». چنان‌که احادیث دیگری نیز تقویت‌کنندهٔ این معنی است که نماز زن در خانهٔ وی، بهتر از نماز وی در مسجد است.

﴿**و مانند زینت‌نمایی روزگار جاهلیت پیشین، زینت‌نمایی نکنید**﴾ تَبَرُّجْ: عبارت از

آن است که زن؛ تجمّل، زینت و زیبایی‌های خود را که شهوت مردان را برمی‌انگیزد و ستر آن بر وی واجب است، آشکار گرداند. قبل از اسلام، زنان در انظار بیگانگان آرایش می‌کردند و زیبایی‌های فتنه‌انگیز خود را برای مردان نا محرم آشکار می‌ساختند چنان‌که امروز در جاهلیّت معاصر همین کار را می‌کنند.

﴿**و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید**﴾ در هرآنچه که مشروع است و در هر آنچه که رسول خدا ﷺ شما را به آن ــ از امور دنیا دستور می‌دهد. مخصوص ساختن نماز و زکات به یادآوری و سپس ذکر عامّ تمام طاعات دیگر، برای نمایاندن این حقیقت است که اگر کسی بر نماز و زکات پایبند باشد، خودِ این عمل، او را به انجام دادن دیگر طاعات وامی‌دارد ﴿**جز این نیست که خدا می‌خواهد تا پلیدی را ای اهل بیت پیامبر از شما دور کند**﴾ یعنی: ای اهل‌بیت نبوّت! خداوند ﷻ شما را به تقوی و طاعت سفارش کرده‌است تا گناه و معصیتی را که به سبب فروگذاشتن اوامر و ارتکاب منهیّات وی روی می‌دهد و شرف و عزّتتان را به پلیدی می‌آلاید، از شما دور گرداند ﴿**و تا پاک گرداند شما را به پاک‌کردنی**﴾ از پلیدی‌ها و زشتی‌های گناهان.

این وصایا برای زنان پیامبر ﷺ، به‌معنای آن نیست که همسران ایشان بر چنان حالت بدی قرار داشته‌اند که اقتضای منع آنان را می‌کرده‌است بلکه مراد، واداشتنشان به فضایل و ارزشهای برتر و والاتر است. شایان ذکر است که زنان امّت نیز در لزوم آراسته شدن به این اخلاق و عادات، تبع زنان پیامبر ﷺ هستند.

به‌قول ابن‌عبّاس، عکرمه، عطاء و سعیدبن جبیر، مراد از اهل‌بیت ذکرشده در این آیه: مخصوصاً زنان پیامبر هستند و حق هم همین است زیرا آیهٔ کریمه دربارهٔ آنان نازل شده‌است و ماقبل و مابعد این آیه نیز دربارهٔ آنهاست و ذکری از علی و همسرش فاطمه و فرزندانش حسن و حسین رضی‌الله‌عنهم در این آیات نرفته است. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «با آن‌که آیهٔ کریمه مخصوصاً دربارهٔ زنان پیامبر ﷺ نازل شده امّا الزاماً مراد این نیست که فقط آنها در نامگذاری به «اهل بیت» و در

مفهوم این خطاب مورد نظر باشند نه دیگران. ابن‌کثیر اضافه می‌کند: حقیقتی که در آن هیچ‌کسی که در قرآن کریم تدبّر نماید، شک نمی‌تواند کرد این است که: زنان رسول‌اکرم ﷺ همگی موردخطاب این آیه بوده و در تحت آن داخل‌اند و اهل‌بیت رسول‌اکرم ﷺ به‌شمار می‌روند زیرا سیاق کلام با آنهاست».

وَٱذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلْحِكْمَةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾

﴿و آنچه را که در خانه‌های شما از آیات الله﴾ یعنی: از قرآن ﴿و از حکمت﴾ یعنی: از سنّت ﴿خوانده می‌شود یاد کنید﴾ یعنی: آیات قرآنی و سنّت نبوی‌ای را که در خانه‌هایتان خوانده می‌شود و از خانه‌هایتان برمی‌جوشد و فیضان می‌کند، یاد کنید و یاد گیرید زیرا وحی فقط در خانه‌های شما نازل می‌شود، نه در خانه‌های سایر مردم و حکمت: یعنی معدن سنّت و سرچشمهٔ فیضان آن که شخص رسول خدا ﷺ هستند، در خانه‌های شماست پس به خواندن و یادکردن قرآن و حکمت و آموزش‌دادن آن برای دیگران قیام ورزید ﴿**بی‌گمان خداوند لطیف است**﴾ به اولیا و اهل طاعت خویش ﴿**و آگاه است**﴾ از تمام خلقش لذا آنچه را که در کار دین شایسته است، می‌داند و تدبیر می‌کند و به سخنان و افعال شما دانا و آگاه است پس، از مخالفت أمر و نهی خدا ﷻ و نافرمانی پیامبرش بپرهیزید.

إِنَّ ٱلْمُسْلِمِينَ وَٱلْمُسْلِمَٰتِ وَٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ وَ
ٱلْقَٰنِتِينَ وَٱلْقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ

وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلْخَٰشِعِينَ وَٱلْخَٰشِعَٰتِ وَٱلْمُتَصَدِّقِينَ وَٱلْمُتَصَدِّقَٰتِ
وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلْحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَٱلْحَٰفِظَٰتِ وَ
ٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿۳۵﴾

﴿بی‌گمان مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان قانت و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه‌دهنده و مردان و زنان روزه‌دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند، خدا برای همهٔ آنان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است﴾ دربرابر این طاعات و عبادات و اعمال صالح ایشان.

(اَلْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِمٰت): اسلام، ورود به دین خدای عزّوجلّ و گردن‌نهادن برای وی همراه با عمل است. حق تعالی برای تشریف و گرامیداشت زنان مسلمان، ایشان را بر مردان مسلمان عطف کرد. همچنین در همهٔ اوصاف دیگری که در این آیه ذکر می‌شود، هدف از ذکر صریح زنان ــ باوجود آن‌که ایشان در مفهوم (مُسْلِمِیْن) و (مُؤْمِنِیْن) و مانند آن از اوصاف مندرج در این آیه ــ از باب تغلیب مذکّر بر مؤنّث که روش معمول در کلام عرب است، داخل‌اند ــ گرامیداشت و تشریف ایشان می‌باشد.

(وَ الْمُؤْمِنُونَ...): مؤمنان کسانی‌اند که به خدا ﷻ، فرشتگان، پیامبران، کتابهای آسمانی، روز آخرت و قضا و قدَر که خیر و شرّ آن از سوی خداوند ﷻ است، ایمان دارند. ذکر مردان و زنان مؤمن پس از مردان و زنان مسلم، دلیل بر آن است که اسلام غیراز ایمان است و اسلام از ایمان عام‌تر می‌باشد.

(وَ الْقَانِتِیْن...): قَانِتْ، عابد اطاعت‌کننده در کمال آرامش و وقار است. به‌قولی دیگر: قَانِتْ کسی است که بر عبادت و طاعت مواظبت و استمرار می‌ورزد.

(وَ الصَّادِقِيْن...) : صادق کسی است که به‌راستی سخن بگوید و از دروغ بپرهیزد و بر پیمانی که به‌حق و عدل بسته، وفا کند. البتّه صدق از نشانه‌های ایمان است چنان‌که کذب از نشانه‌های نفاق می‌باشد.

(وَ الصَّابِرِيْن...) : صابر کسی است که از آلودگی به شهوات شکیبایی کند و بر دشواریهای تکالیف و طاعات و آزمایش‌ها پایداری ورزد.

(وَ الْخَاشِعِيْن...) : خاشع کسی است که برای خدای عزّوجلّ در قلب و اندام‌ها فروتن است و از او می‌ترسد و در عبادات خویش برای وی فروتنی می‌کند.

(وَ الْمُتَصَدِّقِيْن...) : متصدّق کسی است که آنچه را خداوند ﷻ از مال خود بر وی فرض گردانیده‌است و آنچه را که از وی پرداخت داوطلبانهٔ آن را خواسته است، یعنی در انفاق مستحبّ صدقه می‌کند.

بعد از آن ذکر مردان و زنان روزه‌دار آمده است زیرا روزه از بزرگترین وسایل کمک کننده بر شکستن شهوت می‌باشد: (وَ الْحَافِظِيْن...) : یعنی مردان و زنان مسلمانی که شرمگاههای خویش را ــ با عفّت‌ورزی و پاکدامنی و بسنده کردن بر حلال ــ از حرام حفظ می‌کنند.

(وَ الذّاكِرِيْن...) : مردان و زنان مسلمانی اند که خدا ﷻ را ــ با گفتن تسبیح و تحمید و تکبیر و با قرائت قرآن و اشتغال به علم ــ در تمام احوال یاد می‌کنند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌سعید خدری رضی‌الله‌عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون مرد زنش را در شب بیدار کند آن‌گاه هردو برخیزند و دو رکعت نماز بگزارند، قطعاً آن دو در آن شب ازجملهٔ مردان و زنانی هستند که خدای عزّوجلّ را بسیار یاد کرده‌اند».

در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت شده‌است که: امّ‌سلمّه رضی الله عنها به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول‌الله! چه دلیلی دارد که من می‌شنوم از مردان در قرآن یاد می‌شود ولی از زنان یاد نمی‌شود؟ همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را نازل فرمود.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا مُّبِينًا ﴿٣٦﴾

﴿**و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای را نرسد که چون خدا و رسولش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد**﴾ یعنی: برای کسی که به خداوند متعال ایمان دارد، جایز و درست نیست که چون خدا ﷻ یا پیامبرش ﷺ به کاری فرمان می‌دهند، چون‌وچرا کند و در کار خویش اختیار داشته باشد که آنچه خود می‌خواهد بکند بلکه بر وی واجب است تا کاری را انجام دهد که از وی خواسته شده‌است و باید خود را وقف امری کند که خدای عزّوجلّ برای وی خواسته و انتخاب کرده‌است به طوری‌که رأی وی تابع رأی شریعت و انتخاب وی پیرو انتخاب شریعت باشد. ابن کثیر می‌گوید: «این آیه عامّ است در تمام امور». در **حدیث‌شریف** آمده است: «وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ لا يُؤْمِنُ اَحَدُكُمْ حَتّٰى يَكُوْنَ هَوَاهُ تَبْعاً لِمٰا جِئْتُ بِهِ ✿ سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که خواستهٔ وی پیرو چیزی باشد که من آن را آورده‌ام».

﴿**و هر کس الله و رسول او را نافرمانی کند**﴾ در امری از امور ﴿**قطعاً در گمراهی آشکاری افتاده است**﴾ یعنی: او به چنان گمراهی آشکار و واضحی از راه حق گمراه شده‌است که مخفی نیست. نسفی می‌گوید: «اگر نا فرمانی خدا و رسول در ردّ و انکار باشد، آن گمراهی، کفر است و اگر نافرمانی در فعل باشد ــ همراه با پذیرش امر و اعتقاد به وجوب ــ آن گمراهی، خطا و فسق است».

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیهٔ کریمه دربارهٔ زینب دختر جَحْش رضی‌الله‌عنها که دختر عمّهٔ رسول خدا ﷺ بود نازل شد چراکه رسول خدا ﷺ به او

فرمودند: «من می‌خواهم تو را به ازدواج زیدبن‌حارثه درآورم زیرا او را برای تو پسندیده‌ام». زینب گفت: «یا رسول‌الله! ولی من او را برای خود نمی‌پسندم، من در حَسَب از او برتر و دختر عمّهٔ شما هستم، من این کار را نمی‌کنم». همان بود که این آیه نازل شد. آن‌گاه زینب رضی‌الله‌عنها به رسول خدا ﷺ گفت: «اینک از شما اطاعت می‌کنم و هرآنچه می‌خواهید بکنید». همان بود که رسول خدا ﷺ او را به عقد نکاح زیدؓ درآوردند و زید با وی عروسی کرد. زیدؓ ـ چنان‌که گذشت ـ بردهٔ آزادشدهٔ رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت ﷺ او را پسر خویش خوانده‌بودند. پس آن‌حضرت ﷺ از جای زید به زینب ده دینار و شصت درهم و یک چادر و پیراهن و لحاف و مقداری از مواد خوراکی و خرما مهریه دادند و او نزدیک به یک سال، یا بیشتر از آن در خانهٔ زید ماند.

آری! خدای عزّوجلّ می‌خواست تا زینب را با ازدواج زید بیازماید و با این کار، بنیاد عصبیّت جاهلی و امتیاز طبقاتی و نژادی را ویران ساخته و اساس برتری را بر بنیاد اسلام و تقوی قرار دهد ولی آخر کار میان زید و زینب ناسازگاری روی داد و این ناسازگاری سبب شد تا خدای عزّوجلّ حکم دیگری را نازل کند که از قبل آن را فیصله کرده بود و این حکم مبتنی بر حکمتها و مصلحتهای دیگری بود که بیان خواهد شد.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِيٓ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَىٰهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَٰكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِيٓ أَزْوَٰجِ أَدْعِيَآئِهِمْ إِذَا

قَضَوْاْ مِنْهُنَّ وَطَراً ۚ وَكَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ مَفْعُولاً ﴿۳۷﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از انس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: زیدبن حارثه رضی الله عنه نزد رسول خدا ﷺ آمده و از زینب دختر جَحْش همسرش ـ رضی‌الله‌عنها ـ به ایشان شکایت می‌کرد. ادامهٔ ماجرا را از زبان آیه بشنوید: **﴿و یادکن﴾** ای پیامبر ﷺ! **﴿چون به کسی که الله بروی نعمت ارزانی داشته﴾** او زیدبن حارثه رضی الله عنه است که خدای عزّوجلّ با نعمت اسلام بر او انعام نمود **﴿و تو نیز بر وی انعام کرده‌ای﴾** به این که او را از بردگی آزاد کرده و فرزند خویشش خواندی و پس از آن که رسم فرزندخواندگی منسوخ شد باز هم تو مولای او هستی. آری! چنان که گفتیم؛ زید از اسرای دوران جاهلیّت بود که خدیجه همسر رسول خدا ﷺ او را به ایشان بخشید و رسول خدا ﷺ او را آزاد کرده و فرزند خویش خواندند و زینب دختر عمّهٔ خود رضی‌الله‌عنها را که دختری از اشراف‌زادگان قریش بود به ازدواج وی درآوردند. آری! یادکن آن‌گاه که به زید **﴿می‌گفتی﴾** هنگامی که از زینب نزد تو شکایت می‌کرد و تمهیدات طلاق‌دادن وی را فراهم می‌کرد: **﴿نگاه‌دار بر خود همسرت را﴾** یعنی: زینب رضی‌الله‌عنها را **﴿و از خدا پروا بدار﴾** در کار وی و بر طلاق‌دادنش تعجیل نکن. رسول خدا ﷺ این سخن را از باب سفارش و رعایت ادب به زید گفتند، وگرنه حقیقت کار باید طور دیگری شکل می‌گرفت: **﴿و آنچه را که خدا پدیدارکنندهٔ آن است، در ضمیر خویش نهان می‌کردی﴾** و آن عبارت از تصمیم تو به ازدواج با زینب درصورتی بود که زید رضی الله عنه او را طلاق دهد. آری! حقیقت امر این بود که خداوند جل جلاله به رسول خویش وحی کرده بود که زید به‌زودی زینب را طلاق خواهد داد و تو باید بعد از وی با او ازدواج کنی تا عادت فرزندخواندگی و آثار آن ازبین رفته و این رسم جاهلی که زن پسرخوانده بر پدرخوانده حرام تلقّی می‌شد، کاملاً إبطال گردد.

﴿و از مردم می‌ترسیدی﴾ یعنی: از آنان حیا می‌کردی، یا از این نحوهٔ

برداشت‌شان می‌ترسیدی که مبادا بگویند: رسول خدا ﷺ بردهٔ آزادشدهٔ خویش را دستور داد تا زنش را طلاق دهد، برای این که خود او با وی ازدواج کند **﴿و خدا سزاوارتر است به این‌که از او بترسی﴾** و در هرحالی از او حیاکنی و بیمناک باشی. آخر! تو می‌دانستی که این روند از شکل‌گیری قضیهٔ زینب ــ که در آغاز با هدف إبطال امتیازات جاهلی، ازدواج وی با زید به انجام رسد و سپس با همین هدف، یعنی إبطال عادت جاهلی تحریم زن فرزندخوانده بر پدر خوانده، میان آن دو مفارقت روی دهد ــ همه برنامهٔ از قبل طرّاحی‌شدهٔ خدای سبحان بود. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «اگر رسول خدا ﷺ کتمان‌کنندهٔ چیزی از وحی الٰهی می‌بودند، باید این آیه را کتمان می‌کردند ولی ایشان کسی نبودند که وحی الٰهی را پنهان کنند».

﴿پس چون زید حاجت خویش را از او برآورد﴾ با نکاح و آمیزش با وی، به‌گونه‌ای که دیگر برای زید در زینب حاجتی باقی نماند زیرا فضای زندگی مشترک آنها به‌گونه‌ای سرد و تیره شده بود که زید جز طلاق وی راه دیگری نداشت؛ **﴿او را به ازدواج تو درآوردیم﴾** یعنی: چون زید از زینب فارغ‌البال شد و او را طلاق داد، زینب را به ازدواج تو درآوردیم و ما خود متولّی تزویج وی به تو بودیم، به این معنی که به تو وحی فرستادیم تا بی ولیّ و عقد و مهر و شهود، با وی ازدواج کنی. آری! اعلام این قضیه از سوی خدای عزّوجلّ به پیامبرش، خود تزویج زینب از جانب وی برای پیامبرش بود بدین جهت، رسول خدا ﷺ بی‌اجازهٔ زینب و بدون عقد و تعیین مهر و هر امر دیگری که در حقّ امّتشان در نکاح شرط است، با زینب عروسی کردند چنان‌که روایات صحیح، بیانگر این رویداد است.

مسلم، احمد و نسائی روایت کرده‌اند: «چون عدّهٔ زینب سپری شد، رسول خدا ﷺ به زید شوهر سابق وی گفتند: برو و زینب را برای من خواستگاری کن. زید نزد زینب رفت و به او مژده داده خواستهٔ رسول خدا ﷺ را با او درمیان گذاشت. زینب در جواب وی گفت: من هیچ‌کاری نمی‌کنم تا از پروردگارم

مشورت نخواهم. پس برخاست و به نمازگاه خویش رفت. همان بود که این آیه نازل شد.

سپس خداوند متعال حکمت در ازدواج رسول خود ﷺ با زینب را بیان کرده می‌فرماید: ﴿**تا بر مؤمنان هیچ حَرَجی نباشد**﴾ یعنی: هیچ تنگی و دشواری و گناه و محظوری نباشد ﴿**در مورد همسران پسرخواندگانشان**﴾ یعنی: در ازدواج با زنان کسانی که آنان را پسر خویش خوانده‌اند ﴿**آن‌گاه که**﴾ پسر خواندگان ﴿**حاجت خویش را از آنان برآورده باشند**﴾ برخلاف پسر حقیقی که زن وی بر پدرش به‌مجرّد عقد حرام می‌شود.

اعراب بر این باور بودند که زنان پسرخواندگانشان همچون زنان پسران حقیقی‌شان برآنان حرام اند پس خدای عزّوجلّ به آنان خبر داد که زنان پسرخواندگانشان برآنان حلال‌اند ﴿**و امر الله انجام یافتنی است**﴾ خواه‌ناخواه و به‌طور حتم.

انس رضی الله عنه می‌گوید: «زینب دختر جَحْش بر دیگر همسران رسول خدا ﷺ فخر می‌ورزید و می‌گفت: شما را خانواده‌هایتان به نکاح پیامبر ﷺ درآورده‌اند، در حالی که مرا خداوند ﷻ از فراز هفت آسمان به نکاح پیامبر خویش درآورد». محمّدبن‌عبدالله‌بن‌جَحْش می‌گوید: «زینب و عائشه بر یک‌دیگر فخرفروشی کردند؛ زینب گفت: من کسی هستم که حکم ازدواجم با پیامبر ﷺ از آسمان نازل شد». و عائشه گفت: «من کسی هستم که برائتم از آسمان نازل شد». پس زینب به برتری عائشه رضی الله عنها اعتراف کرد.

در این آیه خصوصیّتی را برای زید می‌یابیم که هیچ‌یک از اصحاب پیامبر ﷺ به آن مخصوص گردانیده نشده‌اند و آن، ذکر صریح نام وی در قرآن است. آری! به این ترتیب بود که نام وی جزء قرآن کریم گردید و تا قیامت تلاوت می‌شود، که این درواقع تعویضی برای وی از فخرکردن به پدری محمّد ﷺ و دلجویی‌ای از وی است. وه! که این چه فخری است عظیم!.

مَّا كَانَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ ٱللَّهُ لَهُۥ ۖ سُنَّةَ ٱللَّهِ فِى ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلُ ۚ وَكَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا ﴿۳۸﴾

﴿**بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده**﴾ از ازدواج با زینب رضی‌الله‌عنها ﴿**هیچ حَرَجی نیست، این سنّت الٰهی است که در میان پیشینیان نیز معمول بوده‌است**﴾ یعنی: قطعاً این سنّت که خداوند متعال ازامر نکاح و غیرآن بر پیامبران علیهم‌السلام و امّتهای گذشته حلال کرده بود، سنّتی بسیار ریشه‌دار و قدیمی است ﴿**و فرمان الله همواره به اندازهٔ مقدّر است**﴾ یعنی: امر خدا جل‌جلاله یقینی و قطعی و برگشت ناپذیر است. (قَدَرْ) بر ارادهٔ ازلی پروردگار اطلاق می‌شود و ذکر (مَقْدُورا) بعد از آن، برای تأکید است.

ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُۥ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ ۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا ﴿۳۹﴾

﴿**همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می‌کنند**﴾ به سوی خلقش و آن را با کمال امانتداری به آنان می‌رسانند ﴿**و از او می‌ترسند و جز خدا از هیچ‌کس بیم ندارند**﴾ پس ای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم! تو نیز به آنچه که مردم به‌سبب تبلیغ آیات الٰهی در باره‌ات می‌گویند، اهمیّت نده و از این سخنان باکی نداشته‌باش. البتّه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به پیروی از دستور الهی، به نیکوترین وجه به این مهم پرداختند، که پس از ایشان، مقام بلاغ تا روز قیامت به امّت ایشان میراث مانده است. آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی به طور کامل تکالیف ابلاغ را به انجام رسانده می‌تواند که دلش از ترس بشر خالی باشد ﴿**و خدا حسابرسی را بس است**﴾ پس آنان را به درستی و

در همه چیز مورد محاسبه قرار می‌دهد.

مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آن‌گاه که رسول خدا ﷺ با زینب ازدواج کردند، برخی از مردم گفتند: محمّد ﷺ زن پسرخوانده‌اش را به نکاح گرفته! همان بود که خداوند ﷻ نازل فرمود: ﴿**محمّد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست**﴾ یعنی: او درحقیقت پدر زیدبن حارثه‌ ﷺ نیست تا زن زید بر وی حرام باشد و نه او پدر هیچ‌کس دیگری است که از پشت وی به‌وجود نیامده باشد. می‌دانیم که از پسران برای آن حضرت ﷺ، ابراهیم، قاسم، طیّب و طاهر به دنیا آمدند امّا زنده باقی نماندند تا به سنّ مردی برسند ﴿**ولی**﴾ محمّد ﷺ ﴿**فرستادهٔ خدا و خاتم پیامران است**﴾ خاتَم یک چیز، آخر آن است. لذا بعد از ایشان، دیگر پیامبری مبعوث نمی‌شود ﴿**و خداوند به همه‌چیز داناست**﴾ و می‌داند که فرزندان پسری پیامبر ﷺ به سنّ مردی نخواهند رسید و درخواهند گذشت.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم و دیگران از جابربن عبدالله ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَثَلِيْ وَ مَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اِبْتَنٰى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَ اَحْسَنَهَا اِلاَّ مَوْضِعَ لَبِنَةٍ. فَكَانَ مَنْ دَخَلَهَا فَنَظَرَ اِلَيْهَا قَالَ: مَا اَحْسَنُهَا، اِلاَّ مَوْضِعَ اللَّبِنَةْ، فَأَنَا مَوْضِعُ اللَّبِنَةِ، حَتّٰى خُتِمَ بِيَ الْاَنْبِيَاءُ» **مَثَل من و مَثَل انبیای دیگر**، مانند مَثَل مردی است که سرایی را بنا کرد و آن را به پایهٔ اکمال رسانید و نیکو سامانش داد مگر جای یک خشت از آن را. پس چون کسی به آن سرا وارد می‌شد و به‌سوی آن می‌نگریست، می‌گفت: چه نیکو سرایی است، بجز موضع این خشت [که نقصی است در آن]. لذا [بدانید] که موضع آن خشت، من هستم تا بدانجا که

رسالت و نبوّت به من ختم شده است». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «رسالت و نبوّت به پایان آمد و بعد از من دیگر رسول و نبیّی نیست». پس این سخن رسول خدا ﷺ بر مردم دشوار آمد لذا ایشان برای تسکین خاطر مردم فرمودند: «ولی مبشّرات هست». مردم پرسیدند: یا رسول‌الله! مبشّرات چیست؟ فرمودند: «رؤیای شخص مسلمان که جزئی از اجزای نبوّت است».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱذْكُرُوا۟ ٱللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾

﴿**ای مؤمنان! خدارا ذکر کنید، به ذکرکردن بسیار**﴾ یعنی: در اغلب اوقات شب و روز، در برّ و بحر، در سفر و حضر، در توانگری و فقر، در سلامتی و بیماری، در آشکار و نهان و در هر حالی. این دستور شامل انواع ذکر؛ مانند تقدیس، تمجید، تهلیل، تحمید، نماز، تلاوت قرآن، درود، دعا و همهٔ طاعات می‌شود ﴿**و صبح و شام**﴾ یعنی: در اوّل و آخر روز ﴿**او را تسبیح گویید**﴾ مخصوص‌کردن این دو وقت به یادآوری، برای دلالت بر فضیلت این دو وقت بر سایر اوقات است زیرا در این دو وقت، فرشتگان شب و روز گردهم می‌آیند. هرچند «تسبیح» نیز در مفهوم «ذکر» داخل است ولی مخصوص کردن آن به یادآوری، به منظور روشن ساختن فضل آن می‌باشد زیرا معنای تسبیح، تنزیه ذات الهی از صفات ناجایز است. لذا مرید خداوند متعال باید برای خویش حدّ معیّنی از اذکار و اوراد مأثوره را تخصیص داده و همیشه بر آن پایبند باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلاٰ اُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرِ اَعْمٰالِكُمْ وَ اَزْكٰاهٰا عِنْدَ مَلِيْكِكُمْ وَ اَرْفَعُهٰا فِيْ دَرَجٰاتِكُمْ وَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ اِعْطٰاءِالذَّهَبِ وَالْوَرِقِ وَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ اَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَضْرِبُوْا اَعْنٰاقَهُمْ وَ يَضْرِبُوْا

اَعْناقَکُم، قالُوْا وَ ماهُوَ یا رَسُوْلَ‌الله ؟ قالَ ذِکْرُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ✿ آیا شما را آگاه نکنم از بهترین اعمالتان و پاکترین آنها در نزد خداوندگارتان و برترین آنها در درجاتتان و عملی که برای شما از صدَقه دادن طلا و نقره و از این که با دشَمنتان روبرو شوید و شما گردنهای آنان را بزنید و آنها گردنهای شما را بزنند بهتر است ؟ اصحاب گفتند : آن عمل چیست یا رسول‌الله ! فرمودند : ذکر خدای عزّوجل » .

هُوَ ٱلَّذِی یُصَلِّی عَلَیۡکُمۡ وَمَلَٰٓئِکَتُهُۥ لِیُخۡرِجَکُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَی ٱلنُّورِۚ وَکَانَ بِٱلۡمُؤۡمِنِینَ رَحِیمٗا ﴿٤٣﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است : چون آیهٔ (اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ) [احزاب/۵۶] نازل شد ، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه گفت : یا رسول‌الله ! تاکنون خداوند جل جلاله هیچ خیری را فرو نفرستاده‌است مگر این که ما را نیز در آن شریک کرده‌است امّا این‌بار گویی شما به آن مخصوص گردانیده شده‌اید ؟ پس نازل شد : ﴿**اوست کسی که بر شما صلاة می‌فرستد و فرشتگان او نیز بر شما صلاة می‌فرستند تا شما را از تاریکی‌ها به‌سوی نور برآورد**﴾ یعنی : حق تعالی بر شما صلاة می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌های معاصی به‌سوی نور طاعات ، از تاریکی‌های گمراهی به‌سوی نور هدایت ، از تاریکی‌های شکّ و حیرت به سوی نور یقین و طمأنینه و از تاریکی‌های نفس به سوی نورانیّت قلب بیرون آورد . صلاة از جانب خداوند متعال بر بندگانش : نزول رحمت و برکت وی بر آنان و صلاة از جانب فرشتگان : دعا و آمرزش‌خواهی برای بندگان است ﴿**و به مؤمنان همواره مهربان است**﴾ امّا او با کافران در آخرت به عدل خویش معامله می‌کند ، نه به مهر خویش .

تَحِیَّتُهُمۡ یَوۡمَ یَلۡقَوۡنَهُۥ سَلَٰمٞۚ وَأَعَدَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا کَرِیمٗا ﴿٤٤﴾

﴿**درودشان ــ روزی که با او ملاقات کنند ــ سلام است**﴾ یعنی: دعای خیر و شادباش مؤمنان از جانب خدای سبحان در روزی که او را ــ به‌هنگام مرگ، یا رستاخیز، یا به هنگام ورود به بهشت ــ می‌بینند، همانا سلام‌گفتنش برآنان است. به‌قولی معنای «سلام» این است: خداوند ﷻ آنان را از آفتها سالم نگه می‌دارد و در روزی که با او دیدار می‌کنند، آنان را به ایمنی از ترس و هراسها مژده می‌دهد ﴿**و برای آنان پاداشی ارزشمند**﴾ و نیکو ﴿**آماده کرده‌است**﴾ در بهشت.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرْسَلْنَـٰكَ شَـٰهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾

﴿**ای پیامبر! بی‌گمان ما تو را گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم**﴾ یعنی: تو بر امّت خویش گواه هستی؛ لذا به سود کسانی که تصدیقت کرده و به تو ایمان آورده‌اند و علیه کسانی که تکذیبت کرده و به تو کفر ورزیده‌اند، گواهی می‌دهی همچنین به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهی و مژده‌دهندهٔ بهشت هستی برای کسانی که از تو اطاعت کرده‌اند و بیم‌دهنده به دوزخ هستی برای کسانی که تو را تکذیب و نافرمانی کرده‌اند. در **حدیث‌شریف** آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ به علی و معاذ رضي الله عنهما ــ که قبلاً آنان را مأمور عزیمت به سوی یمن کرده بودند ــ چنین فرمودند: «بروید؛ بشارت دهید و نفرت نیفگنید، آسان بگیرید و سخت نگیرید زیرا بر من چنین فرمانی نازل شده است: یا اَیُّها النَّبِیُّ اِنَّا اَرْسَلْناكَ...».

وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذْنِهِۦ وَسِرَاجًا مُّنِيرًا ﴿٤٦﴾

﴿**و نیز**﴾ ای پیامبر ﷺ! تو ﴿**دعوتگر به‌سوی خداوند هستی**﴾ پس بندگان خداوند ﷻ را به‌سوی توحید و ایمان به عقاید حق و عمل به آنچه که برآنان

مشروع گردانیده است، دعوت می‌کنی ﴿به اذن او﴾ یعنی: به امر پروردگار و براساس مقدّرات او، نه از پیش خود. یا (بِإِذْنِهِ) یعنی: به توفیق و تسهیل او ﴿و چراغی تابناک هستی﴾ که از روشنی وجودت، در تاریکی‌های گمراهی پرتو برگرفته می‌شود چنان‌که با چراغ، دل تاریکی‌ها شکافته شده و تاریکی‌ها زدوده می‌شود.

قُرطبی می‌گوید: «این دو آیه، متضمّن شش اسم برای رسول خدا ﷺ است».

وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾

﴿و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از جانب الله فضلی بزرگ﴾ یعنی: پاداشی عظیم ﴿خواهد بود﴾ در بهشت؛ در برابر اعمالشان.

ابن‌جریرطبری در بیان **سبب‌نزول** نقل می‌کند: چون آیهٔ (لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) [فتح/۲] در شأن رسول خدا ﷺ نازل شد، مردی از مؤمنان گفت: گوارا بادتان یا رسول‌الله! اینک ما دانستیم که خدای سبحان با شما چه می‌کند امّا نمی‌دانیم که با ما چه خواهد کرد؟ پس خداوند ﷻ در سورهٔ [فتح/۵] آیهٔ (لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ...) و در این سوره این آیه را نازل فرمود.

وَلَا تُطِعِ ٱلْكَٰفِرِينَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَ وَدَعْ أَذَىٰهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ﴿٤٨﴾

﴿و از کافران و منافقان فرمان مبَر﴾ در آنچه که به تو از برخورد سهل‌انگارانه در امر دین که مخالف با شریعت توست، مشورت می‌دهند ﴿و به آزارشان اعتبار نده﴾ یعنی: از آزارهایی که به تو ـ به‌سبب دعوتت به‌سوی دین خدا ﷻ و صلابت

و استواریت علیه دشمنان وی ـ می‌رسانند، باکی نداشته باش ﴿و بر خدا توکّل کن﴾ زیرا ﴿خداوند به‌عنوان کارساز بس است﴾ برای تو پس کار خویش را در همه‌حال به او بسپار.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَكَحْتُمُ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا ۖ فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٤٩﴾

﴿ای مؤمنان! چون زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید﴾ و با آنان عقد ازدواج بستید ﴿آن‌گاه پیش از آن‌که آنان را مساس کنید طلاقشان دادید﴾ یعنی: آن گاه قبل از مقاربت و همخوابگی با آنان طلاقشان دادید. از جماع به طور کنایه، به لفظ (مَسّ) تعبیر شد؛ ﴿دیگر شما را بر این زنان هیچ عدّه‌ای نیست که آن را بشمارید﴾ که این حکم در میان فقها اجماعی است. یادآور می‌شویم که در نزد احناف و مالکی‌ها، خلوت صحیحه نیز در حکم خود مانند جماع است. نسبت دادن شمارش عدّه به مردان، دالّ بر این امر است که عدّه حقّ مردان است و آنانند که زنان مطلّقه‌شان را در قبال آن محاسبه کرده و آنها را بدان ملزم می‌گردانند. آری! زنان مطلّقه‌ای که هنوز مردان با آنان نزدیکی و مجامعت نکرده‌اند، از حکم عدّه شمردن مستثنی هستند زیرا عدّه برای شناخت پاکی رَحِم زن از آب نطفهٔ مرد (استبراء) است و در این مورد مقاربتی صورت نگرفته تا استبراء رحم انجام بگیرد ﴿پس به آنان مِتعه بدهید﴾ یعنی: به زنان مطلّقه‌ای که قبل از مقاربت طلاقشان داده‌اید، متعه بدهید. بنابراین، زنی که قبل از جماع طلاق داده می‌شود، دارای دو حالت است: یا این است که مهری برایش مشخّص شده، که در آن صورت

سزاوار نصف مهر معیّن خویش است و در این حال، دادن متعه به او واجب نه بلکه سنّت می‌باشد. یا این که برایش مهری معیّن نشده است، که در این صورت، بر اساس آیهٔ کریمه سزاوار دریافت متعه می‌باشد و دادن متعه برایش ــ در نزد حنبلی‌ها و حنفی‌ها ــ واجب امّا در نزد شافعی، دادن متعه به هر زن مطلّقه‌ای واجب می‌باشد، جز برای مطلّقه قبل از جماعی که برای آن مهری معیّن شده زیرا او سزاوار نصف مهر خویش می‌باشد و دادن متعه برایش مستحبّ است. امّا زنی که شوهرش درگذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مرد، مرگ وی در حکم خویش همچون جماع است و زنش ــ به اجماع فقها ــ باید چهار ماه و ده روز عدّه بشمارد. ﴿**و آنان را رها کنید به رهاکردنی نیک**﴾ یعنی: به شیوه‌ای نیک به زنان مطلّقه اجازه دهید که از منازلتان بیرون بروند ــ چنانچه به آن وارد شده بودند ــ زیرا شما برآنان حقّ عدّه‌شمردن ندارید. (سَراحْ جَمِیْل): رهاکردن به خوشی و خرّمی است که آزاری به‌همراه نداشته باشد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَٰجَكَ ٱلَّـٰتِيٓ ءَاتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّـٰتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَـٰلَـٰتِكَ ٱلَّـٰتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَٱمْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ ٱلنَّبِيُّ أَن يَسْتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۗ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِيٓ أَزْوَٰجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ ۗ وَكَانَ

ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٥٠﴾

خدای عزّوجلّ در این آیه، چهار گروه از زنانی را که ازدواج پیامبرش با آنان را مباح گردانیده، بیان می‌کند: **﴿ای پیامبر! قطعاً ما آن همسرانت را که مهرهایشان را داده‌ای، برای تو حلال کرده‌ایم﴾** حق تعالی از این گروه از همسران پیامبر ﷺ آغاز کرد زیرا ایشان همان کسانی بودند که پیامبر ﷺ را بر دنیا و آرایشهای آن ترجیح دادند و هنگامی هم که مخیّر ساخته شدند، پیامبر ﷺ را انتخاب کردند. البتّه دادن مهر یا به‌طور عاجل است، یا نامیدن و مقرّر کردن آن در هنگام عقد (مهر مؤجّل).

امّا گروه دوم از زنانی که برای رسول خدا ﷺ حلال ساخته شده‌اند: **﴿و نیز﴾** حلال کرده است برتو ای پیامبر! **﴿کسانی را که خدا از طریق فَیْء به تو بخشیده و ملک یمین تو هستند﴾** و با قهر و غلبه گرفته شده‌اند، مانند صفیّه و جویریه. البتّه کنیز خریداری‌شده یا بخشش شده و مانند آن نیز برای رسول خدا ﷺ حلال بود.

گروه سوم از زنانی که برای رسول خدا حلال ساخته شده‌اند: **﴿و نیز حلال کردیم دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی‌ات و دختران خاله‌هایت را که باتو مهاجرت کرده‌اند﴾** پس برای تو حلال است که هر کس از اینان را که می‌خواهی، خواستگاری کنی و به نکاح خویش درآوری امّا کسانی از این گروه که هجرت نکرده‌اند، بر تو حلال نیستند.

امّ هانی دختر ابوطالب که دختر عموی رسول خدا ﷺ بود، می‌گوید: «این قسمت از آیه دربارهٔ من نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ خواستند تا با من ازدواج نمایند ولی از ازدواج با من نهی شدند چراکه من هجرت نکرده‌بودم». مراد از دختران عمو و عمّهٔ پیامبر ﷺ: زنان قریش هستند زیرا مردان قریشی ـ چه به پیامبر ﷺ نزدیک باشند و چه دور ـ عموهای ایشان گفته می‌شوند. مراد از دخترخاله‌ها و دختردایی‌های پیامبر ﷺ: دختران بنی‌زهره‌اند. یادآور می‌شویم که

از زنان قریشی، شش زن در نکاح پیامبر ﷺ بودند امّا از بنی‌زهره هیچ زنی در نکاح ایشان نبود.

گروه چهارم از زنانی که برای رسول خدا حلال ساخته شده‌اند: ﴿و﴾ نیز حلال کردیم بر پیامبر ﷺ ﴿**زن مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد**﴾ داوطلبانه بدون مهر ﴿**در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد**﴾ یعنی: در صورتی که پیامبر ﷺ بخواهد تا با این بخشش بدون مهر، او را منکوحهٔ خویش گردانیده و مالک بهره‌برداری جنسی از وی شود. امّا زنان غیر مؤمنی که خود را به پیامبر ﷺ می‌بخشند، به‌صرف این‌که خود را به ایشان بخشیده‌اند، نکاحشان برای پیامبر ﷺ حلال نیست. گفتنی است که این بخش از آیه، دربارهٔ امّ شریک غزیّه دختر جابر رضی الله عنها نازل شد که خود را به رسول خدا ﷺ پیشکش کرد.

البتّه این ازدواج از روی بخشش بدون مهر: ﴿**مخصوص توست نه دیگر مؤمنان**﴾ و برای دیگران جایز نیست. آری! ازدواج به لفظ «بخشش»، از خصوصیّات رسول اکرم ﷺ است نه سایر مؤمنان و فقط پیامبر ﷺ می‌توانستند بدون مهر و ولیّ و گواهان، چنین زنانی را به نکاح گیرند. امّا چنانچه زنی خود را بدون مهر به مردی غیر از رسول خدا ﷺ بخشید ــ که آن را اصطلاحاً «مُفَوَّضَه» می‌نامند ــ مهر مِثْل وی بر آن مرد با مقاربت یا مرگ مرد، واجب می‌گردد، چنان که رسول خدا ﷺ در مورد بَرْوَع دختر واشق همین حکم را صادر کردند. البتّه این نظر احناف و مالکی‌هاست. امّا از نظر جمهور فقها، برای زن حلال نیست که نفس خویش را به کسی ببخشد.

یادآور می‌شویم؛ زنانی که خود را به پیامبر ﷺ بخشیده‌اند و زنانی که رسول خدا ﷺ از آنان خواستگاری کرده‌اند امّا نکاح آن حضرت ﷺ با ایشان انجام نگرفته‌است، در مجموع نه زنند. همچنین آن حضرت ﷺ دارای زنانی بوده‌اند که با آنها نکاح کرده ولی عروسی نکرده‌اند، که تعداد ایشان نیز مجموعاً ده تن است. و ــ چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما گفته ــ هیچ زن بخشیده‌شده‌ای در نکاح

پیامبر ﷺ نبوده است و امّ شریک که ذکر وی رفت، نیز در حبالهٔ نکاح آن حضرت ﷺ نبود و پس از آن‌که او خود را به ایشان بخشید، ایشان سکوت کردند. ابن‌سعد روایت کرده‌است: «نشنیده‌ایم که رسول خدا ﷺ از این گروه زنان، کسی را به ازدواج خود پذیرفته باشند».

﴿به‌راستی دانستیم آنچه را فرض کرده‌ایم﴾ یعنی: آنچه را مقرّر داشته‌ایم از احکام و حقوق ﴿برآنان﴾ یعنی: بر مؤمنان ﴿در حقّ زنانشان﴾ از شرایط عقد و حقوق آن؛ مانند مهر، شهود و غیره، که اخلال واردکردن به این شروط بر مؤمنان روا نیست و نه بر ایشان رواست که در آنچه که خداوند متعال به‌عنوان گرامی‌داشت و وسیع‌کردن دایرهٔ انتخاب از مختصّات رسول خویش ﷺ گردانیده، به ایشان اقتدا کنند. لذا ای مؤمنان! جز با مهر و شهود و ولیّ ازدواج نکنید و بر چهار زن منکوحه نیفزایید ﴿و﴾ نیز دانستیم آنچه راکه مقرّر داشته‌ایم بر مؤمنان در مورد ﴿آنچه که یمین‌هایشان مالک آن شده‌است﴾ از کنیزانی که اسیرگرفتنشان جایز است، نه از کسانی که اسیرگرفتنشان جایز نیست، یاکسانی که با مسلمانان عهد و پیمانی دارند. همچنین کنیز باید از کسانی باشد که بر مالک خویش حلال است، مانند کنیز کتابی، برخلاف کنیز مجوسی و بت‌پرست که نکاح آنان بر مالک روا نیست. چنان‌که باید کنیز قبل از نکاح، باگذراندن یک حیض، استبراء رَحِم شود. یعنی پاکی رِحم وی از نطفهٔ دیگران مسلّم گردد.

﴿تا بر تو هیچ حَرَجی نباشد﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! دایرهٔ حلال‌ها را در مورد زنان بر تو وسیع گردانیدیم تا از این امر دلتنگ نشوی که در گرفتن زنان بیشتر مقصّر هستی ﴿و الله آمرزندهٔ مهربان است﴾ آمرزنده است بر آنچه که پرهیز از آن دشوار است، مهربان است؛ با وسیع‌ساختن دایرهٔ اباحت در اموری که در مظانّ حرج و محظور قرار دارند.

ابن‌عربی و قُرطبی به‌مناسبت این خصوصیّت پیامبراکرم ﷺ همهٔ چیزهایی راکه مخصوص آن حضرت ﷺ است و احدی با ایشان درآنها مشارکت ندارد ــ در

میدان فرض، تحریم و اباحت ـ ذکر کرده‌اند زیرا چیزهایی بر رسول خدا ﷺ فرض بود که بر غیر ایشان فرض نگردید چنان‌که چیزهایی بر ایشان حرام یا مباح گردانیده شد که بر غیر ایشان حرام یا مباح نیست. و ما در اینجا این امور را به‌طور خلاصه نقل می‌کنیم:

(الف) فرایض مخصوص آن حضرتﷺ:

۱ ـ نماز تهجّد، که در آغاز طبق آیهٔ «مزمّل» بر ایشان فرض شد و سپس با آیهٔ [اسراء / ۷۹]، فرض به نفل منسوخ گردید.

۲ ـ نماز چاشتگاه (إشراق).

۳ ـ قربانی.

۴ ـ نماز وتر.

۵ ـ مسواک زدن.

۶ ـ پرداخت وام کسی که درحال تنگدستی می‌میرد.

۷ ـ مشاوره با افراد صاحب رأی در غیربرنامه‌ها و قوانین شرع.

۸ ـ مخیّرساختن همسرانشان به ماندن در نکاح پیامبر ﷺ، یا مفارقت از ایشان.

۹ ـ بر آن حضرت ﷺ فرض بود که چون عملی را انجام می‌دادند، باید آن را با محکمی و استواری به‌پایان رسانند.

(ب) محرّمات مخصوص ایشان:

۱ ـ خوردن مال زکات از سوی ایشان و اهل‌بیت (اولاد) ایشان.

۲ ـ خوردن صدقهٔ نافله بر ایشان. امّا حرمت صدقه بر آل ایشان مورد اختلاف است.

۳ ـ آشکار ساختن خلاف ما فی‌الضّمیر، یا غفلت از انجام واجبات و تکالیف خویش.

۴ ـ چون پیامبر ﷺ لباس جنگ می‌پوشیدند، بر ایشان حرام بود که آن را از تن بیرون آورند تا خدای عزّوجلّ میان ایشان و دشمنانشان حکم نکند.

۵ ــ خوردن غذا درحال تکیه دادن.
٦ ــ خوردن غذاهای بدبو.
۷ ــ تبدیل‌کردن همسران خویش به همسرانی دیگر؛ به طلاق‌دادن و جایگزین‌کردن آنان.
۸ ــ نکاح‌گرفتن زنی که صحبت ایشان را نمی‌پسندد.
۹ ــ نکاح‌گرفتن زن آزاد کتابی.
۱۰ ــ نکاح‌گرفتن کنیز.
۱۱ ــ نوشتن.
۱۲ ــ شعرگفتن و آموختن شعر.
۱۳ ــ چشم‌دوختن به بهره‌مندیها و نعمت‌های مردم.

ﷺ حلالهای مخصوص ایشان:

۱ ــ برگزیدن غنایم برای خویش.
۲ ــ گرفتن مستقلّ خمس خمس (یک پنجم حصّهٔ خمس غنیمت) یا اصل خمس.
۳ ــ گرفتن روزهٔ وصال.
۴ ــ افزودن بر نکاح چهار زن.
۵ ــ نکاح‌گرفتن به لفظ هبه (بخشش).
٦ ــ نکاح گرفتن بدون حضور ولیّ زن.
۷ ــ نکاح گرفتن بدون مهر.
۸ ــ نکاح‌کردن در حالت احرام.
۹ ــ سقوط تقسیم (شب‌نوبت) میان همسران در حقّ ایشان.
۱۰ ــ آزادکردن صفیّه از قید اسارت و قراردادن آزادی وی به عنوان مهرش.
۱۱ ــ داخل‌شدنشان در مکّه بدون احرام. امّا در حقّ امّت، این مسئله میان فقها محلّ اختلاف است.
۱۲ ــ جنگیدن در مکّه.

۱۳ ــ آن حضرت ﷺ مالی را به میراث نگذاشتند و اگر مالی از خود به‌جا می‌گذاشتند، آن مال صدقه بود.

۱۴ ــ باقی ماندن حکم همسری همسران برای ایشان بعد از رحلت‌شان.

۱۵ ــ اگر آن حضرت ﷺ زنی را طلاق می‌دادند، حرمت ایشان بر آن زن باقی می‌ماند و برای دیگران نکاح کردن با وی جایز نبود.

قُرطبی امور مباح دیگری را نیز برای ایشان و امّتشان ذکر کرده که بر امّتها و انبیای دیگر مباح نبوده است و برای پرهیز از اطناب، از نقل آن صرف نظر شد.

﴿ تُرۡجِي مَن تَشَآءُ مِنۡهُنَّ وَتُـٔۡوِيٓ إِلَيۡكَ مَن تَشَآءُۖ وَمَنِ ٱبۡتَغَيۡتَ مِمَّنۡ عَزَلۡتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكَۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن تَقَرَّ أَعۡيُنُهُنَّ وَلَا يَحۡزَنَّ وَيَرۡضَيۡنَ بِمَآ ءَاتَيۡتَهُنَّ كُلُّهُنَّۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمٗا ۝٥١ ﴾

﴿نوبت هرکدام از آنان﴾ یعنی: از همسرانت **﴿را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هرکدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده﴾** و با او همبستر و همخوابه شو.

قبل از نزول این آیه، مراعات تقسیم و شب‌نوبت میان همسران بر رسول‌خدا ﷺ واجب بود تا این آیه نازل شد و این وجوب را از ذمّهٔ ایشان برداشت و اختیار دراین باره به خود ایشان محوّل گردید. البتّه رسول خدا ﷺ میان کسانی از همسرانشان که آنان را به خود نزدیک می‌ساختند، در نوبت مساوات را رعایت می‌کردند و کسانی از آنان را هم که به تأخیر می‌انداختند، به هر مقدار که می‌خواستند، در نوبت به آنان سهم می‌دادند. روایت شده‌است که عائشه

رضی‌الله‌عنها از سر غیرت و رشک زنانه می‌گفت: «آیا یک زن حیا نمی‌کند که خود را به کسی می‌بخشد؟». همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود. آن‌گاه عائشه رضی‌الله‌عنها به پیامبر ﷺ گفت: «أرىٰ رَبَّكَ يُسارِعُ فِيْ هَواكَ ✿ یا رسول الله! من می‌بینم که پروردگار شما در برآوردن خواستهٔ شما شتاب می‌کند» یعنی: این همه در حقّ شما لطف دارد.

﴿**و اگر زنی از آنان را که از او کناره گرفته‌ای، باز بجویی، هیچ گناهی بر تو نیست**﴾ یعنی: چنانچه خواسته‌باشی تا زنی از کسانی را که از تقسیم نوبت شب کنار گذاشته‌ای، مجدّداً به خود نزدیک سازی، هیچ مانعی فراروی تو نیست و بی‌هیچ حرجی می‌توانی چنین کنی ﴿**این نزدیکتر است به آن‌که چشمانشان روشن شود**﴾ یعنی: این اختیاری که به تو در امر صحبت و معاشرت با زنانت داده‌ایم، به خشنودی و رضایشان نزدیکتر است زیرا وقتی بدانند که این اختیار از نزد ما به تو داده شده است، رشک و غیرت زنانه از آنان رخت بربسته و دلها و دیدگانشان آرام می‌گیرد. ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «اگر بدانند که با وجود تفویض اختیار به تو در این امر، باز هم در تقسیم و نوبت به آنان سهمی می‌دهی، به این کارت سخت خوشحال و شادمان شده و به عدل و انصافت یقین می‌کنند».

﴿و﴾ در این صورت ﴿**اندوهگین نشوند**﴾ از این که چرا بعضی از آنان را بر بعضی‌دیگر ترجیح می‌دهی ﴿و﴾ در آن صورت ﴿**همگی‌شان به آنچه به آنان داده‌ای**﴾ چه در نزدیک‌ساختن و جای‌دادنشان به‌سوی خود و چه در واپس‌داشتن و کنارگذاشتنشان ﴿**خشنود گردند. و آنچه در دلهای شماست خدا می‌داند**﴾ یعنی: هر چه را که در نهاد خویش پنهان می‌دارید و از جمله، آنچه را که در مورد زنان و گرایش قلبی به‌سوی بعضی از آنان پنهان می‌دارید، حق تعالی می‌داند پس باید در نیّت و عمل خویش، رضای او را مدّ نظر داشته باشید ﴿**و خدا دانای بردبار است**﴾ لذا سزاوار به آن است که از وی پروا شود و فرمانهایش عملی گردد.

در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی الله عنها آمده‌است که فرمود: با آن که

رسول خدا ﷺ در میان زنان خود تقسیم و عدالت می‌کردند ولی با این حال، چنین مناجات می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ هٰذا فِعْلِيْ فِيْمَا اَمْلِكُ، فَلاٰ تَلُمْنِيْ فِيْمَا تَمْلِكُ وَ لاٰ اَمْلِكُ ـــ زادَ اَبُوْداوُوْدُ يعني: اَلْقَلْبَ ✿ بارخدایا! این کار من است در آنچه که مالک آن هستم پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی و من مالک آن نیستم، سرزنش نکن». ابوداوود می‌افزاید: مراد رسول خدا ﷺ از آنچه که ایشان مالک آن نیستند، گرایش و محبّت قلبی بیشتری بود که به بعضی از همسرانشان داشتند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عمروبن‌عاص رضی الله عنه آمده‌است: از رسول خدا ﷺ پرسیدم که چه کسی از مردم نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمودند: عائشه. باز پرسیدم: از مردان؟ فرمودند: پدر وی. باز گفتم: بعد از وی چه کسی؟ فرمودند: عمربن خطاب ... و چند مرد دیگر را نیز برشمردند».

لَّا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَآءُ مِنۢ بَعۡدُ وَلَآ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ حُسۡنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ رَّقِيبٗا ﴿۵۲﴾

﴿**بعد از این**﴾ که این نُه تن همسرانت پس از مخیّر شدن، تو را برگزیدند، یا بعد از این روز ﴿**دیگر گرفتن زنان برای تو حلال نیست**﴾ لذا بعد از نزول این آیه، نُه تن همسر در حقّ پیامبر ﷺ، مانند چهار زن در حقّ ما بود. به این ترتیب خداوند جل جلاله به پاداش آن که همسرانشان، او و رسولش و سرای آخرت را بر زندگانی دنیا و تجمّلات آن برگزیدند، با این آیه بر رسول خویش ﷺ حرام گردانید که دیگر با همسران خود زنی دیگر بگیرند ﴿**و برایت حلال نیست که زنان دیگری را جانشین آنان کنی**﴾ یعنی: برایت حلال نیست که یک‌تن یا بیشتر از همسرانت را طلاق دهی

و درعوض آنان با زنانی دیگر ازدواج کنی ﴿**هرچند زیبایی آنان تو را به شگفت آورد**﴾ یعنی: هرچند زیبایی زن یا زنانی که می‌خواهی آنان را جانشین همسرانت گردانی، مورد پسند باشد ﴿**به استثنای آنچه که دست تو مالک شده‌است**﴾ یعنی: بجز کنیزانی که در ملک تو هستند. پس برایت جایز است که آنان را به ازدواج خویش درآورده و از آنان بر تعداد همسرانت بیفزایی چنان‌که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه، مالک ماریه قبطیّه شدند و باوی ازدواج کردند و فرزندشان ابراهیم که در حیات پیامبر ﷺ درگذشت، از وی به دنیا آمد ﴿**و خدا بر همه چیز مراقب است**﴾ پس از مخالفت اوامر وی حذر کنید.

این آیه دلیل بر آن است که نگریستن به‌سوی دختر، یا زن به منظور خواستگاری از وی جایز است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِذاَ خَطَبَ اَحَدُکُمْ اَلْمَرْأَةَ فَاِنِ‌اسْتَطاعَ أَنْ یَنْظُرَ اِلیٰ ما یَدْعُوْهُ اِلیٰ نَکاحِها فَلْیَفْعَلْ ❁ هرگاه یکی از شما می‌خواست تا از زنی خواستگاری نماید، اگر می‌توانست که به‌سوی آن‌که او را به نکاح وی فرامی‌خواند بنگرد، باید که چنین کند». در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت مغیرة‌بن‌شعبه ﷺ آمده‌است که گفت: «از زنی خواستگاری کردم. رسول خدا ﷺ به من فرمودند: آیا به‌سوی او نگریسته‌ای؟ گفتم: نه! فرمودند: به او نگاه کن زیرا این امر نزدیکتر به آن است که در میان شما الفت و محبّت برقرار سازد».

عائشه و برخی‌دیگر از صحابه ﷺ گفته‌اند: «رسول خدا ﷺ رحلت نکردند مگر این که خدای عزّوجلّ برایشان حلال گردانید که ـ جز زنان محرم ـ هر تعداد از زنان دیگر را که می‌خواهند، به همسری بگیرند». برخی براساس این روایت برآنند که حکم این آیه منسوخ است امّا ترجیح این است که آیهٔ کریمه محکم است و منسوخ نیست زیرا ـ چنان که ابن عربی در «احکام‌القرآن» گفته است ـ انتساب روایت بالا به عائشه رضی الله عنها ضعیف است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّآ أَن يُؤۡذَنَ لَكُمۡ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيۡرَ نَٰظِرِينَ إِنَىٰهُ وَلَٰكِنۡ إِذَا دُعِيتُمۡ فَٱدۡخُلُواْ فَإِذَا طَعِمۡتُمۡ فَٱنتَشِرُواْ وَلَا مُسۡتَـٔۡنِسِينَ لِحَدِيثٍۚ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ يُؤۡذِي ٱلنَّبِيَّ فَيَسۡتَحۡيِۦ مِنكُمۡۖ وَٱللَّهُ لَا يَسۡتَحۡيِۦ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ وَإِذَا سَأَلۡتُمُوهُنَّ مَتَٰعٗا فَسۡـَٔلُوهُنَّ مِن وَرَآءِ حِجَابٖۚ ذَٰلِكُمۡ أَطۡهَرُ لِقُلُوبِكُمۡ وَقُلُوبِهِنَّۚ وَمَا كَانَ لَكُمۡ أَن تُؤۡذُواْ رَسُولَ ٱللَّهِ وَلَآ أَن تَنكِحُوٓاْ أَزۡوَٰجَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦٓ أَبَدًاۚ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾

﴿**ای مؤمنان! به خانه‌های پیامبر داخل نشوید**﴾ این نهی‌ای است عام برای تمام صحابه ﷺ که به خانه‌ای از خانه‌های رسول خدا ﷺ وارد نشوند: ﴿**مگر آن‌که برای صرف طعامی به شما اجازه داده شود**﴾ یعنی: مگر آن‌که از سوی پیامبر ﷺ برای صرف طعامی دعوت شده باشید ﴿**بی آن‌که منتظر آماده شدن آن باشید**﴾ یعنی: بی آن‌که به انتظار پخته‌شدن غذا، در خانهٔ پیامبر ﷺ بنشینید ﴿**ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل شوید**﴾ یعنی: هنگامی که از سوی پیامبر ﷺ دعوت شدید و به شما اجازهٔ دخول داده شد، وارد شوید در غیرآن، دعوت به‌تنهایی نیز مجوّز کافی برای داخل‌شدن شما نیست ﴿**پس چون غذا خوردید، پراکنده شوید**﴾ لذا مؤمنان به بیرون آمدن از منزلی که در آن دعوت شده‌اند، بعد از صرف غذا و به‌سر رسیدن مقصود، ملزم‌اند.

بیضاوی در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: آیهٔ کریمه خطاب به کسانی‌است که چشم‌انتظار غذای رسول خدا ﷺ بودند و به اتاقهایشان داخل شده و منتظر می‌نشستند تا غذا پخته شود. روایت شده‌است که عائشه رضی الله عنها فرمود: «در امر گرانجانان طفیلی همین بس که خداوند متعال آنان را تحمّل نکرد و فرمود: فَاِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوْا». از سلیمان‌بن‌ارقم روایت شده‌است که گفت: این آیه دربارهٔ افراد تنبل، گرانجان و طفیلی نازل شده‌است و از همین جهت است که برخی این آیه را، آیهٔ «ثُقلاء ✿ تنبلان» نامیده‌اند.

﴿**و نه سرگرم سخنی گردید**﴾ مراد نهی از نشستن بعد از صرف غذا و سرگرم‌شدن به سخنان است. ﴿**بی‌گمان این کار**﴾ یعنی: داخل‌شدن بدون اجازه، یا داخل‌شدن با اجازه و به انتظار پخته‌شدن غذا نشستن و به سخنان سرگرم‌شدن ﴿**پیامبر را رنج می‌دهد ولی از شما شرم می‌دارد**﴾ از این که بگوید: برخیزید و بیرون روید. ﴿**ولی خدا از حق شرم نمی‌کند**﴾ یعنی: خداوند ﷻ بیان آنچه را که حقّ و راست است، برای شما فرو نمی‌گذارد. ﴿**و چون از زنان پیامبر متاعی خواستید**﴾ از اسباب و ظروف خانه و غیره. یعنی: چون با زنان پیامبر ﷺ از روی ضرورت سخن گفتید؛ ﴿**پس از پشت پرده**﴾ و حایلی که میان شما و آنان فروهشته‌باشد ﴿**از آنان بخواهید**﴾ و به طور کلّی به سوی زنان پیامبر ﷺ نگاه نکنید ﴿**این**﴾ خواستن آن کالا از پشت پرده و حجاب ﴿**برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه‌تر است**﴾ یعنی: این کار، پاک کننده‌تراست برای دلهای شما و آنان از شکّ و شبهه، وساوس شیطانی و برداشتهای بدی که برای مردان در امر زنان و برای زنان در امر مردان پیش می‌آید ﴿**و برای شما سزاوار نیست که رسول خدا را برنجانید**﴾ یعنی: شما این حق را ندارید که رسول خدا ﷺ را در چیزی از چیزها برنجانید و اذیّت نمایید ﴿**و مطلقاً نباید زنانش را پس از وفات او به نکاح خود درآورید**﴾ زیرا آنان مادران مؤمنان هستند و نکاح مادران برای فرزندان حلال نیست ﴿**بی‌گمان این کار**﴾ یعنی: به نکاح گرفتن همسران پیامبر ﷺ بعد از رحلتشان ﴿**نزد الله بزرگ است**﴾ یعنی: گناهی

بزرگ و کاری بس سهمگین و نادرست است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «زنان من در دنیا زنان من در آخرتند».

نقل است که برخی از مردم هنگامی که برای صرف غذا به منزل پیامبر ﷺ دعوت می‌شدند، منزل را بر پیامبر ﷺ و خانوادهٔ ایشان تنگ نموده و سخنانی در میان می‌آوردند که رسول خدا ﷺ مطرح‌کردن آنها را دوست نداشت ولی آن حضرت ﷺ از روی کرم و بزرگواری‌ای که داشتند، این سخن درازی آنان را تحمّل کرده و بر این رنج و آزار شکیبایی می‌ورزیدند پس خدای عزّوجلّ خواست تا به این روند آزاردهنده پایان دهد لذا به کسانی که به محضر پیامبر ﷺ آمدند، ادب آموخت و این آیه ادب‌آموز آنان و آیندگانشان گردید.

از انس‌بن‌مالک رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که فرمود: «چون رسول خدا ﷺ زینب دخترجَحش را به همسری گرفتند، مردم را به صرف غذای عروسی (ولیمه) دعوت کردند، مردم آمدند و غذا را صرف کردند. بعد از آن به سخنان سرگرم شده و نشستند. رسول خدا ﷺ از خود حرکتی نشان دادند که گویی برای برخاستنشان آماده می‌شوند امّا مدعوین برنخاستند. چون رسول خدا ﷺ این وضع را دیدند، خود برخاستند و کسانی از جمع هم با ایشان برخاستند ولی سه نفر همچنان نشسته بودند و بعداً برخاستند و رفتند. در این هنگام من نزد رسول خدا ﷺ رفتم و به ایشان خبر دادم که آنان رفته‌اند. پس رسول خدا ﷺ به خانه‌شان وارد شدند و من هم رفتم تا با ایشان وارد شوم که در این هنگام، میان من و آنان پرده افکنده شد و خداوند جلّ جلاله این آیه را نازل فرمود: (یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا لاتَدْخُلُوْا بُیُوْتَ النَّبِیِّ) تا فرموده‌اش: (اِنَّ ذٰلِکُمْ کَانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِیْمًا).

این آیه، آیهٔ «حجاب» نامیده می‌شود.

إِن تُبۡدُواْ شَيۡـًٔا أَوۡ تُخۡفُوهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ﴿٥٤﴾

﴿**اگر چیزی**﴾ از آزار دادن پیامبر ﷺ ﴿**را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، قطعاً خدا به هرچیزی داناست**﴾ و شما را در برابر آن مجازات می‌کند.

بنا به روایتی در بیان **سبب‌نزول**: آیهٔ کریمه هنگامی نازل شد که یکی از اصحاب گفت: اگر رسول خدا ﷺ رحلت کردند، من فلان همسر ایشان را به نکاح می‌گیرم. سدّی گفته‌است: گویندهٔ این سخن، طلحة‌بن‌عبیدالله بود که از این سخن خویش توبه کرد و در توبه از آن، برده‌ای را آزاد و ده شتر با بار آن را در راه خدا ﷻ انفاق کرد و پای پیاده به حجّ رفت. ابوبکربن‌عربی می‌گوید: بجز روایت انس و عمر رضی‌الله‌عنهما، تمام روایات دیگر دراین‌باره ضعیف است.

لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيٓ ءَابَآئِهِنَّ وَلَآ أَبْنَآئِهِنَّ وَلَآ إِخْوَٰنِهِنَّ وَلَآ أَبْنَآءِ إِخْوَٰنِهِنَّ وَلَآ أَبْنَآءِ أَخَوَٰتِهِنَّ وَلَا نِسَآئِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُنَّۗ وَٱتَّقِينَ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٖ شَهِيدًا ﴿۵۵﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال زنان را به رعایت حجاب در مورد بیگانگان امر کرد، در اینجا روشن می‌سازد که حجاب‌گرفتن از گروهی از نزدیکان که در این آیه به ذکر ایشان می‌پردازد، واجب نیست چنان‌که در سورهٔ «نور» نیز آنان را با تفصیل بیشتری استثنا کرده‌است: ﴿**برزنان هیچ گناهی نیست در مورد فروگذاشتن حجاب پیش پدران خویش و پسران خویش و برادران خویش و پسران برادران خویش و پسران خواهران خویش و زنان هم‌جنس خویش**﴾ از نزدیکان یا همسایگانشان، یا زنانی که آنان را به دیدارشان حاجتی است ﴿**و نه آنچه که دست آنان مالک آن شده است**﴾ از غلامان و کنیزان ـ چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. امّا سعیدبن‌مسیّب می‌گوید: مراد، فقط کنیزان زنانند نه غلامانشان و باید از غلامان حجاب بگیرند. و

مذهب حنفی نیز این است. نسفی می‌گوید: «خداوند ﷻ عمو و دایی (خالو) را ذکر نکرد زیرا آن دو به منزلهٔ پدر شخص هستند». پس بر زنان حجاب‌گرفتن نزد این گروه واجب نیست. ﴿**و ای زنان! از الله پروا بدارید**﴾ در تمام امور، از جمله در اموری که در اینجا ذکر شد ﴿**همانا خدا بر همه چیز شهید است**﴾ یعنی: دانا و گواه است و هیچ امری بر او پنهان نمی‌ماند.

بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند که عمربن‌خطاب رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! افراد نیک و بد همه بر زنان شما وارد می‌شوند، ای کاش آنان را در حجاب قرار می‌دادید. پس خداوند ﷻ آیهٔ حجاب را نازل فرمود. لذا این آیه از موافقات عمر رضی الله عنه است.

إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ﴿٥٦﴾

﴿**همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلاة می‌فرستند**﴾ صَلاة: در لغت دعاء است و از جانب خداوند ﷻ رحمت و رضوان، از جانب فرشتگان دعا و استغفار و از جانب امّت دعا و بزرگداشت رسول اکرم ﷺ است ﴿**ای مؤمنان! شما نیز بر او درود فرستید و سلام گویید به سلام‌گفتنی**﴾ یعنی: میان درود و سلام گفتن بر آن حضرت ﷺ جمع کنید و بگویید: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلِّمْ».

خداوند ﷻ در این آیه، از مقام و منزلت رسول گرامی‌اش نزد خویش در ملأ اعلی خبر داده و فرموده است: او نزد فرشتگانش بر پیامبر خویش درود می‌فرستد و فرشتگان وی نیز بر او درود می‌فرستند بنابراین، حق تعالی بندگانش را نیز دستور می‌دهد تا در این کار به او و فرشتگانش اقتدا کرده و بر آن حضرت ﷺ درود بفرستند تا ثنا و درود پیامبر ﷺ، بر زبان همهٔ عالمیان از عالم علوی و سفلی جاری

گردد.

علما اتّفاق‌نظر دارند بر این که درودفرستادن بر آن حضرت ﷺ بر هر مسلمانی فرض است و کمترین حدّ آن در عمر یک‌بار می‌باشد. البتّه لفظ «صلاة» و «سلام» بر رسول خدا ﷺ، شعاری مخصوص به ایشان است پس سزاوار نیست که مستقلاً گفته شود: صلاة (درود) خداوند بر فلان. یا: فلان علیه‌السّلام. امّا به‌تبع صلاة و سلام گفتن بر آن حضرت ﷺ، صلاة و سلام‌گفتن بر دیگران که اهل آن باشند جایز است، مانند این که گفته شود: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ وَ آلِهِ وَ اَصْحٰابِهِ ✿ خدایا! درود و سلام بفرست بر رسول خدا ﷺ و بر آل و اصحابشان».

در **حدیث‌شریف** به روایت کعب‌بن عجره رضی الله عنه آمده‌است که گفت: یکی از اصحاب رضی الله عنهم خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول‌الله! امّا سلام‌گفتن بر شما را که شناختیم، یعنی در قعده؛ آن‌گاه که در «التّحیّات» چنین می‌خوانیم: «اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكٰاتُهُ» پس بفرمایید که صلاة بر شما چگونه است؟ فرمودند؛ بگویید: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمٰا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرٰاهِيْمَ وَ عَلٰى آلِ اِبْرٰاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْد. اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ».

در باب فضیلت درودفرستادن بر رسول خدا ﷺ نیز در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده‌است: «مَنْ صَلّٰى عَلَيَّ صَلاٰةً واحِدَةً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ عَشْرَ صَلَوٰاتٍ وَحُطَّ عَنْهُ عَشْرَ خَطِيْئٰاتٍ ✿ هرکه بر من یک بار درود بفرستد، خداوند متعال بر او ده‌بار درود می‌فرستد و از دوش او ده گناه را سبک می‌گرداند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت علیّ‌ابن‌الحسین از پدرش رضی الله عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلْبَخِيلُ مَنْ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ ثُمَّ لَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ ✿ بخیل کسی است که نام من نزد وی برده شود امّا بر من درود نفرستد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «مٰا مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ اِلاّٰ رَدَّ اللّٰهُ عَلَيَّ رُوْحِيْ حَتّٰى اَرُدَّ عَلَيْهِ اَلسَّلاٰمَ ✿ هیچ کس از شما نیست که بر من سلام گوید مگر این که خداوند روح من را به من برمی‌گرداند تا جواب سلام وی را به وی برگردانم».

باید دانست که درودگفتن بسیار بر سول‌اکرم ﷺ در روز جمعه، در هنگام زیارت قبر آن حضرت ﷺ، بعد از اذان و در هنگام حضور نماز جنازه مسنون است. سهل‌بن عبدالله تستری می‌گوید: «درودفرستادن بر سول خدا ﷺ افضل عبادات است زیرا اوّل خداوند ﷻ و فرشتگان وی عهده‌دار آن شده‌اند و سپس حق تعالی مؤمنان را به آن دستور داده در حالی که سایر عبادات این‌چنین نیست».
امّا درود فرستادن بر رسول خدا ﷺ در نماز، نزد شافعی واجب و نزد جمهور فقها سنّتی ستوده است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابٗا مُّهِينٗا ﴿٥٧﴾

﴿بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبرش را می‌رنجانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده﴾ یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرده **﴿و برایشان عذابی خوارکننده آماده کرده‌است﴾** آنان مشرکان و یهود و نصاری‌اند که به خداوند ﷻ نسبت فرزند را دادند. همچنین همهٔ کسانی که خدای تعالی و تقدّس را دشنام می‌دهند، یا به وی نسبتی می‌دهند که ــ به هر گونه و شکلی ــ اهانت‌آمیز است، در زمرهٔ این گروه داخل می‌شوند. چنان‌که آیهٔ کریمه ناظر بر کسانی نیز هست که رسول خدا ﷺ را تکذیب کرده، چهرهٔ مبارک آن حضرت ﷺ را مجروح و خون‌آلود ساخته و دندان آن حضرت ﷺ را شکستند و کسانی که گفتند: او دیوانه، یا شاعر، یا دروغگو یا ساحر است. و هر سخن یا عملی که رسول خدا ﷺ را می‌رنجاند، نیز در حکم این آیه داخل است.

وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ

فَقَدِ ٱحْتَمَلُواْ بُهْتَـٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾

﴿و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن‌که مرتکب عملی ناروا شده باشند، آزار می‌رسانند﴾ یعنی: آنان را به وجهی از وجوه آزاررسانی به ناحق و ناروا می‌آزارند؛ مانند گفتن سخنی زشت، یا در پیش گرفتن رفتاری نادرست با آنان **﴿قطعاً بهتان و گناه آشکاری به گردن گرفته اند﴾**.

ملاحظه می‌کنیم که در آزاررساندن به خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ، حکم مطلق ذکر شد زیرا این کار ابداً و به هیچ صورتی حق نیست امّا آزار رساندن به مؤمنان به قید: (بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوْا ۞ بی آن‌که مرتکب عملی ناروا شده باشند) مقیّد ساخته شد زیرا آزار دادن مؤمن گاهی به حقّ است و گاهی به ناروا؛ آنچه که به حقّ است، در حدّ و تعذیر می‌باشد: مثلاً اگر مؤمن کسی را دشنام دهد، یا او را بزند، یا به قتل رساند، در این صورت جایز است که با او این عمل به عنوان حدّ و قصاص انجام شود و اگر مالی را تلف کند، بر او غرامت مانند آن است و چه‌بسا که مرتکب معصیتی شود و در قبال آن تعزیر گردد.

باید دانست که از سخت‌ترین انواع آزاررسانی به مؤمن، طعنه‌زدن به اصحاب رسول خدا ﷺ، غیبت مسلمانان و مباح شمردن آبروی ایشان است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَـٰبِيبِهِنَّ ۚ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٥٩﴾

﴿ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مسلمانان بگو: جلبابهای خود را برخود

نزدیک سازند ﴾ جلباب: چادر یا جامهٔ گشادی است که زنان بر روی لباس خود می‌اندازند و تمام بدنشان را می‌پوشاند. نزدیک‌کردن **جلباب** بر خود به این معنی است که آن را بر خود فروپوشانند تا تجمّل و زینتی راکه خدای عزّوجلّ ایشان را به پنهان کردن آن دستور داده‌است، بر ایشان بپوشاند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر آیهٔ کریمه می‌گوید: «خداوند متعال زنان مؤمن را فرمان داد تا چون از خانه‌های خود برای حاجتی بیرون می‌روند، صورت خود را از بالای سر با چادر بپوشانند و فقط یک چشم خویش را آشکار سازند». ﴿**این**﴾ فروپوشیدن چادرها ﴿**نزدیک‌تر است به آن‌که شناخته شوند**﴾ یعنی: نزدیک‌تر به آن است که بیننده آنان را بشناسد و بداند که ایشان از زنان آزاد و پاک و وارسته هستند لذا ایشان را از کنیزان تمییز دهد ﴿**و موردآزار قرار داده نشوند**﴾ با تعرّض از سوی مردم ناپاک.

ابن‌کثیر از سدّی نقل می‌کند: «در مدینه گروهی از فاسقان و اوباشان بودند که چون در شب هوا تاریک می‌شد، به کوچه‌ها بیرون آمده و به زنان تعرّض می‌کردند ولی اگر می‌دیدند که زنی چادر دارد، می‌گفتند: این زن آزاد است نه کنیز لذا از او دست برمی‌داشتند و چون زنی را بدون چادر می‌دیدند، می‌گفتند: این زن کنیز است پس به او تعرّض می‌کردند». ﴿**و خدا آمرزنده**﴾ است از آنچه که زنان مؤمن در گذشته نکرده‌اند، از ننهادن روسری و چادر بر سر خود ﴿**مهربان است**﴾ به آنان.

امّ‌سلمه رضی الله عنها می‌گوید: «چون این آیه نازل شد، زنان انصار که از خانه‌های خود بیرون می‌آمدند، چنان با وقار و آرامی راه می‌رفتند که گویی بر سر آنان کلاغ نشسته‌است در حالی که جامه‌های سیاهی پوشیده بودند».

۞ لَّئِن لَّمْ يَنتَهِ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْمُرْجِفُونَ فِى ٱلْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَآ إِلَّا

قَلِيلاً ﴿٦٠﴾

﴿اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است﴾ یعنی: شکّ و شبهه‌ای در امر دین است. عکرمه می‌گوید: «مراد از آنان در اینجا، زناکاران اند» **﴿و شایعه‌سازان در مدینه﴾** که اخبار و گزارشهای دروغینی را که متضمّن ضعف و ناتوانی و فروپاشی مسلمانان و برتری و غلبهٔ مشرکان برآنان است، پخش می‌کنند **﴿دست برندارند﴾** از نفاق و شکّ و شایعه‌سازی خود **﴿البتّه تو را برآنان سخت برمی‌گماریم﴾** یعنی: قطعاً تو را برآنان مسلّط می‌گردانیم و تو به فرمان و دستور ما آنان را با کشتن و تارومارکردن، ریشه‌کن و نابود می‌گردانی **﴿و سپس جز اندک‌مدّتی در مدینه در جوار تو نپایند﴾** زیرا ما به تو دستور می‌دهیم که آنان را از مدینه تبعید و طرد کنی. آری! این گروه شایعه‌ساز و تزلزل‌افکن، اخباری را در مدینه پخش می کردند که گاهی در مورد شکست گروههای اعزامی جنگی مسلمانان، باری در بارهٔ کشته‌شدنشان و گاهی حاکی از مغلوبیّت آنان بود و یا شایعهٔ هجوم و حملهٔ دشمن به مدینه را پخش می‌کردند در حالی که این شایعه‌ها کاملاً دروغ بود، که اخبار و شایعاتی از این دست، دلهای مسلمانان را می‌شکست و روحیّه‌هایشان را آشفته می‌ساخت. پس خداوند ﷻ با این آیه، آنان را تهدید کرد.

یادآور می‌شویم که مجازات منافقان عملاً تا اواخر زندگی نبیّ اکرم ﷺ به‌تأخیر افتاد و در اواخر بعثت ـ آن‌گاه که سورهٔ «برائه» نازل شد ـ رسول خدا ﷺ دستور دادند تا مردم گردهم آیند آن‌گاه منافقان را رسواساخته و خطاب به افرادی در درون جمعیّت گفتند: «ای فلان! برخیز و بیرون رو زیرا تو منافق هستی، ای فلان برخیز ...». پس برادران و اقوام مسلمانشان برمی‌خاستند و عهده‌دار اخراج آنان از مسجد می‌شدند.

مَّلۡعُونِينَۖ أَيۡنَمَا ثُقِفُوٓاْ أُخِذُواْ وَقُتِّلُواْ تَقۡتِيلٗا ﴿٦١﴾

﴿**لعنت کرده‌شدگانند**﴾ یعنی: منافقان، بیماردلان و شایعه‌سازان، در آن حال طردشده و رانده‌شده‌اند ﴿**و هر کجا یافته شوند، اسیر گرفته‌شوند و به کشتنی سخت کشته شوند**﴾ و هرگز کسی را نیابند که پناهشان دهد بلکه مردم بر آنان یورش برده، اسیرشان می‌کنند و به قتلشان می‌رسانند، ازآن روی که خدا ﷻ و رسول وی برآنان خشم گرفته‌اند. آری! چنانچه منافقان دست برندارند، این وقایع همه برسر آنان می‌آید.

سُنَّةَ ٱللَّهِ فِي ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلُۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗا ﴿٦٢﴾

﴿**در بارهٔ کسانی که پیش از این گذشته‌اند، همین سنّت خدا جاری بوده است**﴾ یعنی: سنّت کشتار منافقان را خدای عزّوجلّ در امّتهای گذشته جاری کرده است لذا حکم منافقان شایعه‌پراکن تزلزل‌برانگیز در میان این امّت نیز، همین است ﴿**و در سنّت خدا هرگز تغییر و تبدیلی نمی‌یابی**﴾ بلکه این سنّت در مورد امثال این گروه ـ اعمّ از پیشینیان و آیندگان همه ـ ثابت، همیشگی و پایدار است.

از این آیات درمی‌یابیم که به قتل منافقان در صورتی حکم می‌شود که ضرورت آن را ایجاب کند.

يَسۡـَٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ ٱللَّهِۚ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾

﴿**مردم**﴾ یعنی: مشرکان مکّه ﴿**از تو دربارهٔ قیامت**﴾ یعنی: از وقت وقوع آن

﴿می‌پرسند﴾ از روی عناد و استبعاد و آزمودنت ﴿بگو: علم آن فقط نزد الله است﴾ و هیچ‌کس دیگر از آن آگاهی ندارد ﴿و تو چه دانی﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿چه‌بسا قیامت نزدیک باشد﴾ و در زمانی نزدیک روی دهد. مخاطب‌ساختن رسول خدا ﷺ برای بیان این حقیقت است که هرگاه قیامت از ایشان در پردهٔ غیب مستور باشد و ایشان ــ درحالی‌که فرستادهٔ خدا ﷺ هستند ــ وقت آن را ندانند پس در این صورت، دیگران چگونه وقت آن را خواهند دانست؟ آری! وقت قیامت پنهان نگاه‌داشته‌شد تا بندگان در هر حال برای آن آماده باشند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری آمده‌است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ ✿ من درحالی مبعوث شدم که قیامت مانند این‌دو [انگشتم] نزدیک است». و به‌سوی دو انگشت سبّابه و وسطای خود اشاره کردند. یعنی: چنان‌که این دو انگشت میانی به‌هم نزدیکند، قیامت نیز نزدیک است.

إِنَّ ٱللَّهَ لَعَنَ ٱلْكَـٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾

﴿همانا خداوند کافران را لعنت کرده﴾ یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرده و دور رانده است ﴿و برایشان﴾ در آخرت همراه با این لعنت در دنیا ﴿آتش فروزانی آماده کرده‌است﴾ سَعِيْر: آتش بسنیار فروزان و سهمگین است.

خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۖ لَّا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾

﴿جاودان و همیشه﴾ بی هیچ گسست و انقطاعی ﴿در آن می‌مانند﴾ نه از آن بیرون برده می‌شوند و نه درآن زوال و فنایی دارند ﴿نه هیچ دوستی می‌یابند﴾ که یاری و پشتیبانی‌شان کند و آنان را از عذاب دوزخ باز دارد ﴿و نه هیچ یاوری﴾ که نصرتشان داده و آنان را از آن برهاند.

يَوۡمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ يَقُولُونَ يَٰلَيۡتَنَآ أَطَعۡنَا ٱللَّهَ وَأَطَعۡنَا ٱلرَّسُولَا۠ ﴿٦٦﴾

﴿**روزی که چهره‌هایشان در آتش دوزخ گردانده شود**﴾ یعنی: زیرورو شود، گاهی به این جهت و گاهی بر جهتی‌دیگر، از پشت به رو، همانند گوشت که در آتش بریان کرده می‌شود. یا مراد، دگرگون‌شدن رنگهایشان با سوزش آتش است که گاهی سیاه و گاهی کبود می‌شود. چهره‌ها به یادآوری مخصوص ساخته شد زیرا چهره گرامی‌ترین عضو جسم انسان است. ﴿**می‌گویند: ای کاش ما الله را فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می‌کردیم**﴾ یعنی: کافران آرزو می‌کنند که کاش در دنیا خدا ﷻ و رسول او ﷺ را اطاعت می‌کردند و به آنچه پیامبر ﷺ آورده‌بود، ایمان می‌آوردند تا از این عذابی که در آن درافتاده‌اند، نجات می‌یافتند چنان‌که مؤمنان نجات یافته‌اند.

وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ﴿٦٧﴾

﴿**و می‌گویند: پروردگارا! ما از پیشوایان و بزرگان خود فرمان بردیم**﴾ یعنی: از رؤسا و علمای گمراه‌گر و رهبران تباهی و فساد فرمان بردیم و به آنان اقتدا کردیم ﴿**و ما را از راه گمراه ساختند**﴾ با آنچه که برای ما از کفر به خدا ﷻ و رسولش آراستند.

رَبَّنَآ ءَاتِهِمۡ ضِعۡفَيۡنِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ وَٱلۡعَنۡهُمۡ لَعۡنٗا كَبِيرٗا ﴿٦٨﴾

﴿**پروردگارا! آنان را دوچندان عذاب ده**﴾ یعنی: دوبرابر عذاب ما عذابشان کن؛

یکی عذاب کفرشان و دیگری این عذاب که ما را گمراه ساختند ﴿**و لعنتشان کن لعنتی بزرگ**﴾ یعنی: لعنتی که مقدار آن بسیار بزرگ و وقوع آن برآنان بسیار سخت باشد. بنا به قرائتی: (لَعْناً کَثِیْرا) آمده‌است، یعنی: لعنتشان کن به لعنتی بسیار. که این دو قرائت، در معنی به‌هم نزدیکند و ــ چنان‌که ابن‌کثیر گفته ــ خواننده میان هر دو قرائت مخیّر است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوْاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْ ۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهًا ﴿٦٩﴾

﴿**ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند پس خدا او را از آنچه گفتند مبرّا ساخت**﴾ به این ترتیب، خداوند ﷻ مؤمنان را اندرز می‌دهد که پیامبرش حضرت محمّد ﷺ را نرنجانند و اذیّت نکنند چنان‌که بنی‌اسرائیل موسی علیه السلام را رنجانیدند.

ابن‌ابی‌شیبه، ابن‌جریر و ابن‌منذر از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: قوم موسی علیه السلام می‌گفتند که او دبّه خایه است. روزی موسی علیه السلام بیرون آمد و جامه‌های خود را از تن خویش بیرون آورده بر روی سنگی نهاد تا غسل کند، آن سنگ بر جامهٔ وی پیچ خورد و از جای خود پریده به چرخ افتاد و روان شد. موسی علیه السلام ناگزیر با تنی عریان به‌دنبال وی افتاد و همین‌طور رفت تا به محلّ مجالس بنی‌اسرائیل رسید. در این اثنا آنها تمام بدنش را به‌خوبی دیدند و مشاهده کردند که بیضه‌های او ورم ندارد و او دبّه خایه نیست. این **حدیث‌شریف** گویای برخی از مظاهر آزار رساندن به پیامبر ما ﷺ است. ابن‌مسعود رضی الله عنه فرمود: رسول خدا ﷺ روزی مالی را میان اصحاب رضی الله عنهم تقسیم کردند. در این اثنا مردی از انصار گفت: قطعاً در این تقسیم رضای خداوند متعال مدّ نظر قرار نگرفته. پس چهرهٔ مبارک از

فرط خشم قرمز شد آن‌گاه فرمودند: «رحمت خداوند بر موسی باد زیرا او بیشتر از این مورد آزار قرارگرفت امّا صبر کرد». ﴿**و موسی نزد خدا با آبرو بود**﴾ و نزد وی مقام و منزلتی عظیم داشت تا بدانجا که حق تعالی با وی بی‌واسطه سخن گفت.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾

﴿**ای مؤمنان! از خدا**﴾ در تمام امور ﴿**پروا دارید و سخنی استوار بگویید**﴾ یعنی: در هر امری از امورتان، سخنی درست، حق و استوار که در آن هیچ کژی و انحرافی نباشد بگویید. البتّه سخن‌گفتن مؤمنان در شأن زید و زینب رضی الله عنهما، نیز در این فرمان داخل می‌شود. چنان که ذکر (لاإلٰهَ‌إلاّالله) و اصلاحگری میان مردم نیز در سخن درست و استوار داخل است.

و اگر سخنی درست بگویید، توفیق عمل صالح نیز در پی آن می‌آید، چنان که می‌فرماید:

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَـٰلَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾

(**تا اعمال شما را برای شما به صلاح آورد**) یعنی: اعمال شما را - به سبب آنچه که شما را به‌سوی آن هدایت می‌کند و بر انجام آن توفیق می‌دهد ـ شایسته و صالح گرداند، نه تباه و فاسد ﴿**وگناهان شما را برای شما بیامرزد**﴾ یعنی: گناهانتان را آمرزیده و کفّاره‌شده بگرداند. این است پاداش سخن حق و تقوای الٰهی، که هم عمل را به صلاح و سامان می‌آورد و هم سبب آمرزش گناهان می‌شود پس زهی عزّ و شرف کسانی که درست و استوار سخن می‌گویند ﴿**و هر کس خدا و**

رسول او را فرمان برد، قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است ﴾ هم در دنیا و هم در آخرت؛ زیرا او از آتش دوزخ نجات یافته و به نعمتهای پایدار بهشت نایل می‌گردد.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوموسی‌اشعری ﷺ آمده‌است که فرمود: رسول خدا ﷺ با ما نماز ظهر را ادا کردند و چون از نماز فارغ شدند، با دست خویش به‌سوی ما اشاره کردند که بنشینید. پس نشستیم. آن‌گاه فرمودند: «خداوند ﷻ به من فرمان داده‌است تا شما را دستور دهم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی استوار و درست بگویید». سپس به‌سوی زنان رفتند و خطاب به آنان فرمودند: «خداوند ﷻ به من فرمان داده‌است که شما را امر کنم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی درست و استوار بگویید».

إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾

﴿همانا ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم ﴾ مراد از امانت: تمام تکالیف و از آن جمله طاعات و فرایضی است که بر ادای آنها ثواب و بر ترک آنها عقاب تعلّق می‌گیرد، چنان تکالیف و طاعاتی که اگر انسان آنهارا ترک کند، جز خداوند متعال کس دیگری بر ترک آنها آگاه نمی‌گردد. و از آن جمله است: امانت اموال و سپرده‌هایی که بر آنها گواه و مدرکی وجود ندارد.

علما گفته اند: امانت، مصادیق گسترده‌ای دارد ... گوش امانت است، چشم امانت است، زبان امانت است، شکم امانت است، دست امانت است، پا امانت

است ، عقل و آگاهی و اختیار امانت است ، غسل جنابت امانت است و شرمگاه امانت است . در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌عمرو رضی الله عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « اَرْبَعٌ إذا كُنَّ فِيْكَ فَلا عَلَيْكَ مٰا فٰاتَكَ مِنَ الدُّنْيٰا؛ حِفْظُ أمٰانَةٍ وَ صِدْقُ حَدِيْثٍ وَ حُسْنُ خَلِيْقَةٍ وَ عِفَّةُ طُعْمَةٍ ✿ چهار چیزند که اگر در تو باشند ، باکی بر تو نیست در آنچه که از دنیا از دست داده باشی : حفظ و نگهداری امانت ، راستی در سخن ، حسن خلق و عفّت طُعمه » یعنی : پاکی و بی‌آلایشی رزق و روزی . آری ! ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم؛ ﴿**پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند**﴾ یعنی : آسمانها و زمین و کوه‌ها به‌رغم بزرگی اجرام خود ، بر حالی قراردارند که اگر گذاردن تکلیف بر دوش آنها جایز بود ، یقیناً بر دوش گرفتن تکالیف الٰهی‌ای که به انسان موکول شده‌است ، بر آنها سنگینی می‌کرد زیرا بر این تکالیف ، ثواب و عقاب مترتّب می‌شود امّا همان تکلیفی که بزرگترین کهکشانها و اجرام از پذیرفتن آن ترسیدند و خود را از برابر آن کنار کشیدند ، هنگامی که بر انسان عرضه شد ، او آن را پذیرفت : ﴿**و انسان آن را برداشت، بی‌گمان او ستمگری نادان بود**﴾ یعنی : انسان به برداشتن آن امانت و پرداختن به حقّ آن گردن نهاد و قطعاً او در این گردن‌نهادن ، برخود ستمکار و از سنجش ، محاسبه و ارزیابی آنچه که به آن درافتاده است ، نادان بود . به‌قولی : معنای (حَمَلَهٰا) این است : انسان به‌طور فطری آمادهٔ پذیرش امانت شد . یا هنگامی که خدای عزّوجلّ در عالم « ذرّ » امانت رابر وی عرضه کرد ، او آن را برداشت .

عبدالله‌ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید : « خداوند ﷻ پیش از آن‌که طاعت و فرایض را بر آدم عرضه دارد ، آنها را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرد پس تاب برداشتن آنها را نیاوردند آن‌گاه به آدم گفت : من امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتم امّا آنها تاب تحمّل آن را نیاوردند ، آیا تو پذیرندهٔ آنچه در آن است هستی ؟ آدم گفت : پروردگارا ! مگر در آن امانت چه چیزی است ؟ فرمود : این که اگر کار نیکو کردی ، پاداش داده می‌شوی و اگر کار بد کردی ، مجازات

می‌شوی. پس آدم آن را گرفت و برداشت».

لِّيُعَذِّبَ ٱللَّهُ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱلْمُنَـٰفِقَـٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَٱلْمُشْرِكَـٰتِ وَيَتُوبَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَـٰتِ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًۢا ﴿٧٣﴾

﴿تا سرانجام خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند﴾ یعنی: انسان امانت را برداشت تا خداوند ﷻ ناشایستگانشان را در برابر خیانت در امانت و تکلیف، تکذیب پیامبران ﷺ و شکستن پیمانها، عذاب کند **﴿و بر مردان و زنان مؤمن﴾ یعنی**: بر کسانی که امانت‌ها ـ مانند عبادات و غیره ـ را به سر رسانده‌اند **﴿به رحمت بازگردد﴾** و توبه‌شان را بپذیرد **﴿و خدا آمرزگار﴾** است بر توبه‌کنندگان **﴿مهربان است﴾** به آنان چراکه امانتها را اداکرده‌اند.

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این‌که حکمت در تکلیف مکلّفان، عذاب کردن عاصیان و پاداش دادن به فرمان‌بران است.

فهرست شش مجلد

جلد اول

جلد دوم

جلد سوم

جلد چهارم

جلد پنجم

جلد ششم

تفسیر

انوار القرآن

[illegible]

[illegible] کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی

ترتیب و ترجمه:

عبدالرؤف مخلص

جلد پنجم

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی

(جلد پنجم)

ترتیب و ترجمه:

عبدالروف مخلص

مخلص، عبدالروف، گردآورنده و مترجم
تفسیر انوار القرآن: گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی/ ترتیب و ترجمه عبدالروف مخلص. - تربت جام: احمد جام، ۱۳۹۲.
۶ج.

ISBN: 978- 964-6765-36-5(½n›j)
ISBN: 978-964-6765-27-6 (1.Z) ISBN: 978-964-6765-28-3 (2.Z)
ISBN: 978-964-6765-31-9 (5.Z) ISBN: 978-964-6765-29-0 (3.Z)
ISBN: 978-964-6765-37-7 (6.Z) ISBN: 978-964-6765-30-6 (4.Z)

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. تفاسیر اهل سنت - - قرن ۱۴. الف. شوکانی، محمد بن علی، ۱۱۷۳ - ۱۲۵۰ ق. فتح القدیر، برگزیده. ب. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۷۰۰ - ۷۷۴ق. فتح القدیر. برگزیده. ج. زحیلی، وهبه Zuhayli, Wahbah د. تفسیر المنیر، برگزیده. ه.عنوان. و. عنوان: فتح القدیر. برگزیده.
ز. عنوان: تفسیر المنیر. برگزیده.
BP ۹۸/م ۳۶ ت ۷ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۸۰ - ۲۵۰۵۸ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی

(جلد پنجم)

ترتیب و ترجمه: عبدالروف مخلص

ناشر: شیخ الاسلام احمد جام تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸
تیراژ: ۱۵۰۰ دوره
نوبت چاپ: ششم - ۱۳۹۲
چاپخانه: دقت (وخط) ۳۱۲۵۰۵۲ - ۰۵۱۱
قیمت دوره شش جلدی: ۹۰۰۰۰ تومان
شابک: ۹ - ۳۱ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۵ - ۳۶ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ سباء
مکّی است و دارای پنجاه‌وچهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به‌سبب ذکر داستان قبیلهٔ سباء در آن، سورهٔ «سباء» نامیدند.

محور این سوره اثبات معاد است.

ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ ﴿١﴾

﴿همهٔ ستایش‌ها خدایی راست که آنچه در آسمانها و زمین است از آنِ اوست﴾ یعنی: تمام آنچه در آسمانها و زمین است، ملك او و تحت تصرّف اوست، آنچه بخواهد با آنها می‌کند و هرگونه که اراده کند، در آنها حکم می‌راند. پس ستایش خداوند متعال در برابر «آنچه که در آسمانها و زمین است»، همانا به معنای ستایش او دربرابر نعمتهایی است که با آفرینش آنها بر خلق خویش منّت نهاده‌است چنان‌که این ستایش، به معنای ستایش او در برابر صفات کمالی‌ای مانند قدرت و حکمت و علم و تجربه است که در بندگان آفریده‌است، علم و

تجربه‌ای که آنان را إلزاماً به این حقیقت می‌رساند که او آفرینندۀ آسمانها و زمین می‌باشد. «حمد» عبارت است از: ستایش نیکو برای خداوند ﷻ دربرابر صفات و افعال زیبای وی و تفسیر آن در سورۀ فاتحه گذشت.

﴿و در آخرت نیز ستایش از آنِ اوست﴾ یعنی: از آن اوست ستایش و سپاس و ثنا از سوی بندگانش در سرای آخرت؛ آن‌گاه که به بهشت درآیند چنان‌که خداوند ﷻ در حکایت از سخن آنان در بهشت می‌فرماید: (وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ صَدَقَنَا وَعْدَهُ ﴿ و گفتند: همهٔ ستایشها از آن خداوندی است که وعدۀ خویش به ما را راست گردانید) [الزمر/ ۷۴]. پس ستودۀ مطلق در آخرت نیز اوست چنان‌که ستودۀ مطلق در دنیا نیز همو می‌باشد و مالک آخرت اوست چنان‌که مالک دنیا نیز اوست ﴿و اوست حکیم﴾ که به حکمت و استواری، کار هر دو سرا را سامان بخشیده است ﴿آگاه﴾ است به کار آفرینش خویش در هر دو سرای دنیا و آخرت.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَاۚ وَهُوَ ٱلرَّحِيمُ ٱلْغَفُورُ ﴿٢﴾

﴿آنچه در زمین فرو می‌رود می‌داند﴾ از آب، یا گنجها، یا اجسام مردگان، یا دفینه‌های دیگر ﴿و می‌داند آنچه از آن بر می‌آید﴾ از کشت‌ها و سبزی‌ها، جانداران، فلزات، آبِ چشمه‌ها و غیره ﴿و می‌داند آنچه از آسمان فرود می‌آید﴾ از فرشتگان و کتابها به‌سوی پیامبرانش و نیز از باران و برف و تگرگ و صاعقه و برکت‌های وی ﴿و می‌داند آنچه در آسمان بالا می‌رود﴾ از فرشتگان، اعمال بندگان، بخارها، دودها، پرندگان و وسایل نقلیهٔ هوایی و فضایی[1] ﴿و اوست مهربان﴾ به بندگانش؛

۱ــ مترجم در سال ۱۳۶۵ هـ ش با دو تن از مجاهدان عرب که قصد عزیمت به غرب افغانستان را داشتند، از مبدأ کراچی پاکستان به‌مقصد تهران سوار هواپیما شدیم. در این حال از یکی از آن دو برادر که در

با فرود آوردن آنچه که بدان نیاز دارند ﴿آمرزنده﴾ است گناهانشان را.

شهید سیّد قطب رحمه الله در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «با تلاوت این آیه، انسان خود را با کلماتی اندک، در برابر صفحهٔ عریض و پهناوری از حقیقت می‌بیند، بناگاه خود را در برابر انبوه بزرگ اشیاء، حرکات، احجام، اشکال تابلوها، معانی، تصاویر و حالت‌های شگفت آسا و تکان دهنده‌ای می‌یابد که هرگز تصوّر و خیال انسان در برابر آنها تاب ایستادگی ندارد. اگر تمام اهل زمین زندگی خویش را تماماً وقف این کنند تا آنچه را که فقط این آیهٔ کریمه در این کلمات اندک به آن اشاره می‌کند، بر شمارند، یقیناً از شمارش و کاوش در آنها درمی‌مانند! آری! چه بسیار چیزهای بی‌شماری هستند که در یک لحظهٔ واحد در زمین فرو می‌روند؟ چه بسیار چیزهایی که از آن بیرون می‌آیند؟ چه بسیار چیزهایی که در همین یک لحظه از آسمان فرود می‌آیند؟ و چه چیزهای بسیاری که درآن بالا می‌روند.

چه کسی می‌تواند تصّور کند که در یک لحظه چه بسیار کرمها و حشرات، خزنده‌ها و جانورانی در بسیط زمین به درون آن فرو می‌روند؟ چه بسیار قطرات آب، ذرّات گاز و شعاع‌های برقی در این یک لحظه، در بستر آن فرو می‌روند و ناپدید می‌شوند... و چشمان بلاکیف خدای سبحان که هرگز نمی‌خوابد مراقب آنهاست؟

همین طور آیا می‌توان برشمرد که در همین یک لحظه چه چیزهایی به آسمان بالا می‌روند؟ مگر علم بشر و نظام شمارش و آمار آن ـ هرچند هم پیشرفت کند و هرچند که عمری طولانی را در امر شمارش سپری کنند ـ برای شمارش آنچه که فقط در همین یک لحظه اتّفاق می‌افتد، کفایت می‌کند؟ هرگز! درحالی‌که علم

کنارم نشسته بود، قرآن جیبی وی را گرفتم و همین که آن را باز کردم، این آیهٔ کریمه در جلوی دیدگان من آمد و اعجاز قرآن کریم سخت مرا تحت تأثیر خویش آورد، بی‌درنگ این آیه را به برادران همراهم نشان دادم، آنها هم مبهوت شدند و بی‌اختیار گفتند: (سبحان‌الله!).

فراگیر الهی، به همهٔ اینها در هر مکان و زمانی احاطه دارد. پس فقط همین یک آیه برای اثبات این حقیقت که قرآن سخن بشر نیست، کافی می‌باشد».

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَأْتِينَا ٱلسَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَآ أَصْغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴿۳﴾

﴿**و کافران گفتند: قیامت برای ما فرانمی‌رسد**﴾ این سخن را از روی انکار وجود قیامت، یا انکار اخباری که از جانب پروردگارشان بر زبان پیامبرانش به آنان می‌آید و از سر انکار کتابهای الهی و حجّتها و برهانهای روشنی که بر اثبات قیامت در آنهاست، گفتند ﴿**بگو: نه چنان است**﴾ که شما می‌پندارید ﴿**سوگند به پروردگارم که حتماً برای شما خواهد آمد**﴾ بدین گونه، خداوند متعال به پیامبرش دستور داد تا به آنان از وقوع قیامت خبر داده و برای تقویت و تأکید این خبر، به‌نام او بر صحّت آن سوگند بخورد. ﴿**هموکه دانای غیب است و هموزن ذرّه‌ای، نه در آسمانها و نه در زمین از وی پوشیده**﴾ و پنهان ﴿**نیست**﴾ و دور از دسترس علم و قدرت وی نمی‌باشد ﴿**و نه کوچکتر از آن**﴾ هموزن ذرّه ﴿**و نه بزرگتر از آن است مگر این‌که در کتابی مبین ثبت شده است**﴾ یعنی: در لوح محفوظ و در علم الهی ثبت شده‌است. بنابراین، اگر استخوانهای انسان بعد از مرگ وی متلاشی می‌شوند، حق تعالی می‌داند که کجا رفته و کجا پراکنده شده‌اند لذا آنها را چنان که در آغاز آفریده است، از نو می‌آفریند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه یکی از سه آیه‌ای است که چهارمی ندارند و خداوند ﷻ در همهٔ آنها به پیامبرش دستور داده است تا به پروردگار عظیم خود بر

وقوع معاد سوگند بخورد. دو آیهٔ دیگر، یکی در سورهٔ [یونس/۵۳] و دیگری در سورهٔ [تغابن/۷] است».

مفسّران می‌گویند: «تأکید قسم بر این وصف، از قوّت حال مُقسَم علیه ـ که همانا وقوع قیامت است ـ خبر می‌دهد».

لِّيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

﴿تا﴾ حق تعالی با وقوع معاد ﴿کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداش دهد﴾ یعنی: فایدهٔ آوردن قیامت این است که مؤمنان را با ثواب پاداش داده و کافران را با عقاب مجازات کند ﴿آنانند که برایشان آمرزشی است﴾ بر گناهانشان و آنانند که به‌سبب غلبهٔ ایمان و اعمال شایسته بر گناهانشان، گناهانی که کرده‌اند، از سوی خداوند ﷻ محو می‌شود ﴿و برایشان روزی‌ای گرامی است﴾ که عبارت است از: خوراکی‌های لذیذ و گوارایی که به‌سبب ایمان و اعمال صالحشان ـ همراه با فضل و نوازشی از سوی خدای سبحان ـ در بهشت به ایشان ارزانی می‌شود.

وَٱلَّذِينَ سَعَوْ فِىٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ ﴿٥﴾

﴿و کسانی که مقابله‌کنان در آیات ما سعی کردند﴾ یعنی: کسانی که در ردّ و ابطال آیات فروفرستادهٔ ما بر پیامبران علیهم السلام سعی و تلاش کردند، به این پندار باطل که از

چنبرهٔ عذاب ما می‌گریزند و با تکیه بر این اعتقاد بی‌اساس که: برانگیخته نمی‌شوند و زندگی مجدّدی در کار نخواهد بود ﴿آن گروه﴾ که چنین سعی بی‌حاصلی کردند ﴿برایشان عذابی از رجز بسیار دردناک باشد﴾ رِجْز: بدترین و سخت‌ترین عذاب است.

وَيَرَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ ٱلْحَقَّ وَيَهْدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ ﴿٦﴾

﴿و کسانی که علم داده شده‌اند، می‌بینند﴾ یعنی: می‌دانند ﴿که آنچه از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، حق است﴾ یعنی: دانایانی که از اهل حق هستند، می‌دانند که آنچه بر تو از جانب خداوند ﷻ نازل شده حقّ است و این دانایان حقیقت پو، صحابهٔ رسول خدا ﷺ هستند. به‌قولی: ایشان مؤمنان اهل کتاب ــ مانند عبدالله‌بن‌سلام و یاران وی ــ اند ﴿و می‌دانند که به‌سوی راه غالب ستوده صفات هدایت می‌کند﴾ یعنی: آن دانش‌یافتگان به کتاب خدا ﷻ، می‌دانند که این قرآن به‌سوی دین حقّ خدا ﷻ که مبتنی بر توحید است، هدایت می‌کند. ابن‌کثیر در معنای آیه می‌گوید: «چون مؤمنان صحنهٔ رستاخیز را مشاهده می‌کنند، آن را به عین‌الیقین می‌بینند، بعد از آن‌که در دنیا به علم‌الیقین راجع به آن علم حاصل کرده‌اند و این یکی دیگر از حکمتهای وقوع قیامت است».

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾

﴿و کافران گفتند﴾ برخی به برخی‌دیگر استهزا کنان ﴿آیا شما را بر مردی راهنمایی کنیم﴾ منظورشان حضرت محمّد ﷺ است ﴿که به شما﴾ از امری عجیب و غریب و حیرت‌آور ﴿خبر می‌دهد﴾ و آن این است که: ﴿چون کاملاً متلاشی و پاره‌پاره شدید﴾ یعنی: چون بعد از مرگ خویش به مشتی استخوان و خاک که همهٔ ذرّات و اجزای آن پراکنده و از هم پاشیده است، تبدیل شدید و تماماً پراکنده و قطعه‌قطعه شدید ﴿آن‌گاه آفرینش جدیدی خواهید یافت﴾ یعنی: به آفرینشی نو آفریده شده و از قبرهایتان زنده برانگیخته خواهید شد و باز به همان اشکالی که در دنیا بوده‌اید، بازمی‌گردید؟ آنها این سخن را از سر تمسخر و استهزا به وعدهٔ خداوند ﷻ بر برانگیختن مجدّد ـ که به زبان پیامبرش اعلام کرده‌است ـ گفتند.

أَفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِۦ جِنَّةُۢۗ بَلِ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ فِي ٱلۡعَذَابِ وَٱلضَّلَٰلِ ٱلۡبَعِيدِ ﴿٨﴾

﴿آیا بر خدا دروغی بربسته یا او جنونی دارد﴾ یعنی گفتند: آیا محمّد ﷺ در آنچه که راجع به زنده‌شدن پس از مرگ می‌گوید، دروغگوست، یا در او دیوانگی‌ای است، به گونه‌ای که نمی‌داند و نمی‌فهمد که چه می‌گوید؟ خدای سبحان هر دو پندارشان را ردّ کرده می فرماید: ﴿بلکه ناموٴمنان به آخرت در عذاب و گمراهی دورودرازی هستند﴾ یعنی: موضوع چنان نیست که آنان پنداشته‌اند بلکه حقیقت امر این است که محمّد ﷺ شخص راستگو و بسیار عاقل و رشیدی است که حق را به میدان آورده و این آنانند که از فهم و درک حقایق به بیراهه رفته و در گمراهی دور و درازی درافتاده‌اند و بنابراین، به آخرت کفر ورزیده و به پیامهای الهی که این پیامبر برحق آورده‌است، ایمان نیاورده‌اند، آنها باید بدانند که به‌سبب همین انکار و تکذیب خویش، گرفتار عذاب همیشگی آخرت خواهند بود، چنان که

امروز نیز در گمراهی‌ای بس دورودراز از حق قرار دارند.
آن‌گاه خدای عزّوجلّ برای کامل ساختن این پاسخ، نظر آنان را به مظاهر قدرت خویش جلب کرده می‌فرماید:

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۚ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿٩﴾

﴿آیا به‌سوی آنچه ــ از آسمان و زمین ــ که پیش رویشان و پشت سرشان است، ننگریسته‌اند؟﴾ خداوند متعال این‌گونه به سرزنش آنان می‌پردازد در حالی که برایشان روشن می‌کند که این‌گونه قضاوت و برداشت ــ جز به‌سبب عدم تفکّر و تدبّرشان در آفرینش آسمان و زمین ــ از آنان سر نزده است زیرا اگر آنها در این آفرینش می‌اندیشیدند، یقیناً به قدرت بی‌مثال خداوند ﷻ پی می‌بردند و به تبع آن به روز آخرت نیز یقین پیدا می‌کردند. معنای: (اِلٰى مٰا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفِهِمْ) این است که: آنان چون بنگرند، آسمان را هم پشت سر خود می‌بینند و هم پیش روی خود و همهٔ اینها از عجایب و شگفتی‌هایی است که بر قدرت و یگانگی خداوند ﷻ دلالت می‌کند. همین‌گونه چون در زمین بنگرند، آن را هم پشت سر و هم پیش روی خویش می‌بینند، که این نیز دلالت روشنی همانند دلالت آسمان به همراه دارد. پس اگر آنها با تدبّر و تعمّق به‌سوی آسمان و زمین بنگرند، قطعاً خواهند دانست که آفرینندهٔ این دو پدیدهٔ عظیم، قادر است تا قیامت را نیز بر پا داشته و بر آنها به طور شتابان و سریع، عذاب را بفرستد **﴿اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم﴾** چنان‌که قارون را فرو بردیم **﴿یا پاره‌هایی از آسمان﴾** یعنی:

قطعه‌هایی از آن را ﴿برآنان فرو می‌اندازیم﴾ چنان‌که آن را بر اصحاب «ایکه» فرو افگندیم[1]. پس چگونه از عذاب حق تعالی احساس ایمنی می‌کنند؟! ﴿قطعاً در این امر﴾ که ذکر شد؛ از آفرینش آسمان و زمین ﴿نشانه‌ای است﴾ واضح و دلالتی است آشکار ﴿برای هر بندهٔ منیبی﴾ که با توبه و اخلاص به‌سوی پروردگارش رجوع می‌کند.

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی نشانه‌های قدرت الهی را در آفرینش و إعادهٔ آن می‌بیند که به وصف إنابت، یعنی بازگشت دایمی فروتنانهٔ مطیعانه به سوی الله ﷻ، موصوف باشد.

۞ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُۥدَ مِنَّا فَضْلًا ۖ يَـٰجِبَالُ أَوِّبِى مَعَهُۥ وَٱلطَّيْرَ ۖ وَأَلَنَّا لَهُ ٱلْحَدِيدَ ﴿١٠﴾

﴿و به‌راستی داوود را از جانب خود فضلی دادیم﴾ که این فضل و مزیّت، دادن نبوّت و کتاب زبور و به‌قولی: دادن نیروی نرم‌کردن آهن به وی بود. بهتر این است که گفته شود: این فضل همان چیزی است که خداوند ﷻ در همین آیه از: (يَا جِبَالُ أَوِّبِيْ...) تا آخر آن ذکر کرده‌است. ﴿ای کوهها! همراه او تسبیح گویید﴾ یعنی گفتیم: ای کوهها! همراه داوود و همصدا با تسبیح‌گفتن او، تسبیح گویید ﴿و پرندگان را﴾ یعنی: پرندگان را نیز برای او رام گردانیده و گفتیم: همراه با او تسبیح گویید.

آری! خداوند متعال به داوود صدایی بس‌دلکش، نیرومند و مؤثّر عنایت کرده‌بود. چنان که در حدیث‌شریف به روایت بخاری آمده‌است که رسول خدا ﷺ

۱ـ نگاه کنید به سورهٔ [حِجر/۷۸].

شب‌هنگام صدای ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه را که مشغول قرائت قرآن بود شنیدند پس ایستادند و به قرائت او گوش فرادادند آن‌گاه فرمودند: «لَقَدْ أُوتِيَ هٰذا مِزْمارٌ مِنْ مَزامِيرِ آلِ داوُدْ ﴿ به‌راستی به این شخص، مزماری از مزامیر آل داوود داده شده‌است». ﴿و آهن را برای او نرم گردانیدیم﴾ تا هر چه می‌خواهد با آن بسازد. به قولی: آهن در دست داوود مانند شمع نرم می‌شد و آن را بی‌نیروی آتش به هر شکلی که می‌خواست تبدیل می‌کرد.

أَنِ ٱعۡمَلۡ سَٰبِغَٰتٖ وَقَدِّرۡ فِي ٱلسَّرۡدِۖ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ﴿١١﴾

﴿فرمودیم که زره‌های بلند و رسا بساز﴾ سابِغاتْ: زره‌های کامل، وسیع و گشادی است که تمام بدن را بپوشاند. یادآور می‌شویم که داوود علیه السلام اوّلین سازندهٔ زره در دنیاست. ﴿و در بافتن حلقه‌ها اندازه را نگاه‌دار﴾ سِرْد: بافته‌های زره است. گفته می‌شود: اَلسَّرْد وَ الزَّرد: و هردو به‌معنای بافتن حلقه‌های زره است. یعنی: زره را نه آنچنان کوچک و نازک بساز که سست و شکننده بوده و دربرابر ضربات دشمن استحکام دفاعی نداشته باشد و نه آنها را چنان بزرگ و ضخیم بساز که بر پوشندهٔ خود سنگینی کند. ﴿و کار شایسته کنید﴾ ای اهل‌بیت داوود! ﴿درحقیقت من به آنچه می‌کنید بینایم﴾ و آگاه پس شما را در برابر سخنان و اعمال نیکتان پاداش می‌دهم.

وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهۡرٞ وَرَوَاحُهَا شَهۡرٞۖ وَأَسَلۡنَا لَهُۥ عَيۡنَ ٱلۡقِطۡرِۖ وَمِنَ ٱلۡجِنِّ مَن يَعۡمَلُ بَيۡنَ يَدَيۡهِ بِإِذۡنِ رَبِّهِۦۖ وَمَن يَزِغۡ

مِنۡهُمۡ عَنۡ أَمۡرِنَا نُذِقۡهُ مِنۡ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿١٢﴾

﴿و برای سلیمان باد را﴾ تقدیر سخن چنین است: و برای سلیمان باد را رام گردانیدیم ﴿که سیر بامدادی آن یک ماهه راه و سیر شامگاهی آن نیز یک ماهه راه بود﴾ یعنی: باد به فرمان سلیمان علیه السلام بامداد در اوّل روز مسافت یک‌ماه راه را می‌پیمود و شامگاهان در آخر روز نیز همین فاصله را سیر می‌کرد. ابن‌کثیر به‌نقل از حسن بصری می‌گوید: «سلیمان علیه السلام بامدادان از دمشق بر تخت خود می‌نشست و سوار بر بالهای باد به اصطخر فرود می‌آمد و در آن غذای ناشتا (نهار) را تناول می‌کرد و در نیمهٔ اخیر روز از اصطخر بر فضاپیمای بادی خود می‌نشست و شامگاه در کابل (مرکز افغانستان) فرود می‌آمد. و در میان دمشق و اصطخر ـ برای کسی که به شتاب راه بپیماید ـ مسافت یکماه راه است و در میان اصطخر و کابل نیز ـ برای کسی که به شتاب راه بپیماید ـ همین مقدار راه است». ﴿و چشمهٔ مس را برای او روان ساختیم﴾ به‌طور گدازان و جوشان چنان‌که برای داود علیه السلام آهن را نرم گردانیدیم ﴿و برخی از جنّیان نزد او به اذن پروردگارش کار می‌کردند﴾ یعنی: به فرمان خویش برای او از جنّیان کسانی را که پیش روی او کار می‌کردند، رام کردیم. که ذکر کارهای جنّیان در آیهٔ بعد می‌آید. ﴿و هر کس از آنها از فرمان ما﴾ که او را بدان فرمان داده‌بودیم، یعنی از پیروی سلیمان علیه السلام ﴿عدول کند، از عذاب سوزان به او می‌چشانیم﴾ که این عذاب در آخرت و به‌قولی در دنیاست.

يَعۡمَلُونَ لَهُۥ مَا يَشَآءُ مِن مَّحَٰرِيبَ وَتَمَٰثِيلَ وَجِفَانٖ كَٱلۡجَوَابِ وَقُدُورٖ رَّاسِيَٰتٍۚ ٱعۡمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكۡرٗاۚ وَقَلِيلٞ مِّنۡ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ ﴿١٣﴾

﴿می‌ساختند﴾ آن جنّیان **﴿برای او هر چه می‌خواست: از قلعه‌ها﴾** مَحَارِیب: ساختمانهای بلند و قصرهای رفیع است. به‌قولی: مراد از محاریب در اینجا، مساجد است. **﴿و تمثال‌ها﴾** تَمَاثِیل: هر چیزی است که به صورت مجسّم نقش‌ونگار شده باشد، چه از مس باشد، چه از شیشه، چه از سنگ رخام و غیره. به‌قولی. این تمثالها و تصاویر عبارت از تصاویر پیامبران، فرشتگان، علما و صالحان بود. گفته‌شده که: صورت‌نگاری در شریعت سلیمان علیه السلام مباح بود امّا این کار در شریعت پیامبر ما حضرت محمّد ﷺ منسوخ گردید.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذاباً يَوْمَ الْقِيامَةِ الْمُصَوِّرُوْن ✿ سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت، صورت‌نگاران اند». ابن‌حجر عسقلانی در «فتح‌الباری» شرح «بخاری»، آرای علما در برداشتن تصاویر دارای جسم، یا دارای سایه را از موجودات ذی‌روح ــ مانند انسان و حیوان ــ نقل کرده آن‌گاه در جمع‌بندی این آراء می‌گوید: «ساختن مجسّمه ــ بجز اسباب‌بازی کودکان ــ به اجماع علما حرام است. امّا در تصویرنگاری بر روی پارچه، چهار قول است و صحیح‌ترین آنها این است که: اگر تصویر تمام اندام بود، حرام است ولی اگر سر آن قطع شَده بود، یا اجزا و اعضای آن به طور پراکنده به تصویر کشیده شده بود، جایز است».

جمهور علما ــ از صحابه تابعین و ائمّهٔ مذاهب ــ به کارگرفتن تصاویر را چنانچه در زیر پا قرار داشت و بر آن پا نهاده می‌شد، یا به خواری و اهانت استعمال می‌شد ــ مانند تصاویر پشتی‌ها و بالشت‌ها ــ جایز شمرده‌اند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «باید دانست که حکم تصاویر فوتوگرافی، همچون حکم نگارگری بر روی پارچه است بلکه تصاویر فوتوگرافی درحقیقت ــ به آن معنایی که در احادیث آمده‌است ــ تصویر نیست و مانند افتادن پرتو صورت انسان در آیینه یا آب می‌باشد لذا در آن، مفهوم شبیه‌سازی با آفرینش خداوند ﷻ در کار نیست».

﴿و﴾ نیز جنّیان برای سلیمان علیه السلام **﴿کاسه‌های بزرگ حوض مانند﴾** می‌ساختند که در بزرگی خود به‌مانند آبشخور شتران بود به طوری‌که جمعی بزرگ بر یک کاسه گردآمده و همه از آن می‌خوردند. جَوابِیْ: حوض‌هایی است که شتران را در آنها آب مـی‌دهند. ﴿و﴾ نیز جنّیان برای سلیمان علیه السلام **﴿دیگ‌های ثابت در جاهای خود﴾** می‌ساختند که از بس بزرگ بود، نه به نیروی انسانی حمل می‌شد و نه حرکت داده می‌شد **﴿ای خاندان داوود! شکرگزار باشید﴾** یعنی: به خاندان داوود گفتیم: به‌عنوان شکر و سپاسگزاری حق تعالی دربرابر آنچه که به شما در دین و دنیا داده است، به طاعت ما عمل کنید **﴿و از بندگان من اندکی سپاسگزارند﴾** که شکر نعمت را با قلب و زبان و اعضایشان به‌جا آورند. البتّه این امر، إخباری از واقعیّت امر است. حقیقت شکر: اعتراف به نعمت منعم و به‌کارگیری نعمت در طاعت حق تعالی است، چنان که کفران و ناسپاسی: عبارت از به‌کارگیری نعمت در معصیت می‌باشد.

ظاهر قرآن و سنّت گویای آنند که شکر، محدود به سپاس و ثنای زبانی نیست بلکه عمل بدن نیز از مقتضیات شکر است لذا شکر با فعل؛ عمل اعضاء است و شکر با سخن؛ کار زبان.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده‌است که فرمودند: «در حقیقت دوست‌داشته‌ترین نماز نزد خداوند متعال، نماز داوود است؛ او نصف شب را می‌خوابید و یک‌سوم آن را زنده‌دار بود [و به نماز و رازونیاز می‌پرداخت] و باز یک‌ششم آن را می‌خوابید. و دوست‌داشته‌ترین روزه نزد خداوند جل جلاله، روزهٔ داوود است، او یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد. و چون او با دشمن روبه‌رو می‌شد، از میدان معرکه فرار نمی‌کرد». در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر منبر رفته و این آیه را تلاوت کردند آن‌گاه فرمودند: «سه خصلت است که به هر کس داده شد، قطعاً به او مانند آنچه که به خاندان داوود داده شده، عطا گردیده است.

از آن حضرت ﷺ پرسیدیم که این سه خصلت چیست؟ فرمودند: «اَلْعَدْلُ فِي الرِّضا وَ الْغَضَبِ، وَ الْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَ الْغِنیٰ، وَ خَشْيَةُ اللّٰهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلاَنِيَةِ ٭ درپیش گرفتن عدالت درحال رضا و خشم، میانه‌روی درحال فقر و توانگری و ترس از خدا ﷻ در نهان و آشکار».

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ ٱلْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِۦٓ إِلَّا دَآبَّةُ ٱلْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُۥ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ ٱلْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ٱلْغَيْبَ مَا لَبِثُوا۟ فِى ٱلْعَذَابِ ٱلْمُهِينِ ﴿١٤﴾

﴿**پس چون مرگ را بر او مقرّر داشتیم**﴾ یعنی: چون بر سلیمان علیه السلام به مرگ حکم کرده و مرگ را بر وی إلزام کردیم، از این دنیا درحالی درگذشت که بر عصای خویش تکیه داده بود، ازاین‌رو، جنّیان از مرگ وی آگاه نشدند و همچنان از ترس وی به کارهای خویش ادامه می‌دادند پس ﴿**چیزی جز کرم چوب‌خواره**﴾ یعنی: موریانه ﴿**که عصای سلیمان را**﴾ که بر آن تکیه داده بود ﴿**می‌خورد، مرگ او را به آنان نشان نداد پس چون بیفتاد**﴾ سلیمان علیه السلام، بعد از آن‌که عصایش بر اثر خوردن موریانه درهم فروریخت؛ ﴿**جنّیان پی بردند**﴾ و برآنان آشکار شد ﴿**که اگر غیب را می‌دانستند**﴾ یعنی: اگر این پندارشان که غیب را می‌دانند صحیح بود، قطعاً در آن صورت از مرگ وی باخبر می‌شدند و بعد از مرگ وی به‌مدّت درازی ﴿**در عذاب خوارکننده درنگ نمی‌کردند**﴾ و باقی نمی‌ماندند و دیگر درحالی‌که او مرده بود، در قبضهٔ اطاعت وی باقی نمی‌ماندند، آن عذاب خوارکننده، کار های دشواری بود که سلیمان علیه السلام آنان را بدان گماشته بود. امّا چون کرم چوب‌خوار عصایش را خورد و پیکر بی‌جان او بر زمین افتاد، جنّیان به مرگ او پی بردند و مردم دانستند

که آنها غیب را نمی‌دانند.

ابن‌کثیر نقل می‌کند که: «سلیمان علیه السلام بعد از مرگ به‌مدّت یک سال بر آن عصا تکیه داده بود و موریانه در این مدّت از آن عصا می‌خورد تا این که سرانجام بر زمین افتاد».

لَقَدۡ كَانَ لِسَبَإٖ فِي مَسۡكَنِهِمۡ ءَايَةٞۖ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٖ وَشِمَالٖۖ كُلُواْ مِن رِّزۡقِ رَبِّكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥۚ بَلۡدَةٞ طَيِّبَةٞ وَرَبٌّ غَفُورٞ ﴿١٥﴾

﴿قطعاً برای قوم سباء﴾ سباء: نام قبیله‌ای است که در یمن می‌زیستند و شاهان یمن از این قبیله بودند. آری! برای قوم سباء ﴿در مساکنشان﴾ که در شهر مأرب قرارداشت ﴿نشانه‌ای بود﴾ دالّ بر وجود خداوند جل جلاله، قدرت، وحدانیّت، رحمت و وجوب شکر وی، این نشانه: ﴿دو باغستان از جانب راست و از جانب چپ﴾ وادی سباء بود، که در آنها از تمام میوه‌ها فراوان موجود بود و در درون آن وادی، منازل مسکونی بنا شده بود. پس به آنان گفته شد: ﴿از روزی پروردگارتان بخورید﴾ مراد از روزی: میوه‌های آن دو باغستان بزرگ است ﴿و او را شکر کنید﴾ بر آنچه که به شما از این نعمت‌ها ارزانی نموده است لذا به طاعت وی عمل کرده و از معاصی‌اش بپرهیزید ﴿شهری است پاکیزه﴾ به‌سبب بسیاری درختان و پاکیزگی میوه‌های آن ﴿و پروردگاری است آمرزنده﴾ یعنی: پروردگاری است نعمت‌بخش که گناهانشان را می‌آمرزد.

قرآن کریم دوبار از قبیلهٔ سباء نام می‌برد، یکی در داستان بلقیس ملکهٔ سباء و دیگری در این داستان. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مردی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرسید که سباء چیست؟ آیا مردی است یا زنی یا سرزمینی؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلکه سباء نام مردی است که برایش ده فرزند پسر به‌دنیا آمد، شش تن آنان ساکن

یمن شدند و چهار تن ساکن شام، یمنی‌ها عبارتند از: مَذْحج، کِنْده، أَزْد، اشعری‌ها، انمار و حِمْیَر. امّا شامی‌ها عبارتند از: لَخْم، جُذام، عامله و غسّان». علمای انساب (نسب‌شناس) می‌گویند: «نام سباء، عبد شمس و او فرزند یشجب فرزند یعرُب فرزند قحطان بود. سدّ مأرب، سدّی بود که شاهان قدیمی این سرزمین، آن را بنا کرده بودند و سیل و آب وادیهایشان در پشت آن جمع می‌شد و مردم در پایین آن سد در دو پهنای وادی به غرس درختان و آبادکردن باغها و منازل پرداخته بودند». یادآور می‌شویم که این سدّ در سال (۱۹۸۷ م) تجدید بنا شده است.

فَأَعْرَضُواْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ ٱلْعَرِمِ وَبَدَّلْنَٰهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَىْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَىْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴿١٦﴾

﴿**پس روی گردانیدند**﴾ قوم سباء از شکرگزاری پروردگارشان و او را ناسپاسی کردند ﴿**پس برآنان سیل عَرِم را فرستادیم**﴾ یعنی: سیلی بنیان‌کن را که با هجوم تند خویش، سدّ مأرب را درهم شکست و آب آن به باغستانهایشان سرازیر شده آنها را غرق و خانه‌هایشان را در زیر گِل‌ولای مدفون کرد. این سیل معروف به عَرِم است، عَرِم: سیلی است که به سبب نیرومندی و تندی، هیچ چیز در جلوی آن نمی‌تواند ایستادگی کند. ﴿**و به‌جای آن دو باغستانشان، دو باغ دیگر به آنان عوض دادیم**﴾ که هیچ خیری در آنها نبود و برای آنان در آن هیچ فایده‌ای وجود نداشت و ﴿**دارای میوه‌های بدمزه**﴾ بود و درختانی با این خصوصیّت را برایشان رویانده بودیم. خَمْط: بر هر درخت تلخ و خارداری اطلاق می‌شود. ﴿**و دارای درخت شوره‌گز**﴾ بود که اصلاً هیچ میوه‌ای ندارد ﴿**و چیزی اندک از درخت کنار**﴾ داشت. بدین‌سان، خداوند متعال درختان مثمر آنان را نابود کرد و به‌جای آنها درختان

شوره گز، اراک و درخت کنار را که میوه‌ای شبیه عنّاب دارد، جانشین آنها کرد و درخت کنار، بهترین آنها بود.

ذَٰلِكَ جَزَيْنَٰهُم بِمَا كَفَرُواْ ۖ وَهَلْ نُجَٰزِيٓ إِلَّا ٱلْكَفُورَ ﴿۱۷﴾

﴿**این عقوبت را به‌سزای کفر**﴾ و ناسپاسی ﴿**آنان به آنان جزادادیم و آیا جز ناسپاس را مجازات می‌کنیم؟**﴾ یعنی: ما کسی را مجازات می‌کنیم که کفران نعمت کند، یا وجود و وحدانیّت ما را انکار کند.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ٱلْقُرَى ٱلَّتِي بَٰرَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَٰهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا ٱلسَّيْرَ ۖ سِيرُواْ فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا ءَامِنِينَ ﴿۱۸﴾

﴿**و میان آنها**﴾ یعنی: میان قبیلهٔ سباء ﴿**و میان آبادانی‌هایی که در آنها برکت نهاده بودیم**﴾ که عبارت از آبادیهای سرزمین شام بود ﴿**قریه‌های به‌هم‌پیوسته‌ای قرار داده‌بودیم**﴾ که چون بر تپّه‌های بلند بنا شده بودند، نمایان بودند و چنان به هم نزدیک بودند که یک قریه از قریهٔ دیگر دیده می‌شد. مقصد تجارتی قوم سباء، سرزمین شام بود که آنها از شهر مأرب به‌سوی آن می‌شتافتند و در سراسر مسیر میان مأرب و شام، آبادی‌ها و شهرکهای به‌هم‌پیوسته‌ای قرارداشت، به‌طوری که آنها در راه خویش شب در یک قریه می‌خوابیدند و فردای آن چاشتگاه به قریه‌ای دیگر می‌آرمیدند تا آن‌که به سرزمین خود بازمی‌گشتند و میان مأرب و صَنْعا، سه شبانه‌روز راه فاصله است. ﴿**و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرّر داشته بودیم**﴾ یعنی: آن قریه‌ها را در مسافت‌های معیّنی از یک‌دیگر قرار داده بودیم به طوری‌که مفسّران می‌گویند: «استراحت نیم‌روز آنان در آبادی‌ای بود و

شب‌گذراندن آنها در آبادی‌ای دیگری تا این که به شام می‌رسیدند».

﴿**در آنها شبها و روزها با کمال امن و امان سیر کنید**﴾ یعنی: برایشان گفتیم: در این قریه‌های به‌هم‌پیوسته و زیبا و خرم، شبها و روزها آسوده خاطر از آنچه که اسباب ترس و بیم شماست، سیروسفر کنید. به قولی: شمار آن قریه‌ها، چهارهزاروهفتصد قریهٔ مشجّر و مثمر بود، که آنان به‌مدّت چهار ماه در کمال امن و امان در آنها سیر می‌کردند تا آن که فاصلهٔ میان مأرب و شام را می‌پیمودند. قتاده می‌گوید: «آنها در این مسیر پر از نعمت ـ بی آن‌که از چیزی بترسند، یا از گرسنگی و تشنگی‌ای بیم داشته باشند ـ سیر می‌کردند، به‌گونه‌ای که مسافر این مسیر، نیازی به حمل آب و توشهٔ راه نداشت و در هرجایی که فرود می‌آمد، آب و میوه‌ای فراوان می‌یافت».

ولی آنها شکر نعمت را نگزارده بلکه خواستار رنج و مشقّت و زحمت شدند:

فَقَالُواْ رَبَّنَا بَٰعِدۡ بَيۡنَ أَسۡفَارِنَا وَظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَحَادِيثَ وَمَزَّقۡنَٰهُمۡ كُلَّ مُمَزَّقٍۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ ﴿۱۹﴾

﴿**تا گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما فاصله انداز**﴾ یعنی: از نعمت ملول و دلتنگ شده و بر عافیت شکیبایی نکردند و درازی سفر و دوری میان آبادیها را آرزو نمودند تا به اسب‌های نجیب و اسباب و آلات سفر خویش فخر نمایی کنند ﴿**و بر خود ستم کردند**﴾ با کفر و معاصی ﴿**پس آنها را افسانه‌ها گردانیدیم**﴾ برای آیندگان، به‌طوری که بعد از آنها مردم اخبار و افسانه‌هایشان را با تعجّب نقل می‌کنند، چنین کردیم تا مردم از حال و فرجام کار آنان درس عبرت بگیرند ﴿و

آنهارا پاره‌پاره ساختیم پاره‌پاره‌ساختنی تمام﴾ یعنی: در هر سمت و سویی از سرزمینها، کاملاً پراکنده و تارومارشان ساختیم، بدان‌سان که اعراب پارگی و پراکندگی یک قوم را به آنان مثل زده و می‌گویند: «تَفَرَّقَ الْقَوْمُ اَيْدِيْ سَبَاء ۞ فلان قوم مانند پارگی و پراکندگی قوم سبا، متفرّق و پراکنده شدند». بنابراین، دو قبیلهٔ اوس و خزرج که از قبیلهٔ بزرگ سباء بودند، به یثرب پیوستند، قبیلهٔ غسّان به شام رفت، قبیلهٔ ازد به عمّان و قبیلهٔ خزاعه به سرزمین تهامه **﴿بی‌گمان در این ماجرا نشانه‌هایی است﴾** واضح و دلالتها و عبرتهایی است روشن **﴿برای هر صبرکنندهٔ شکرگزاری﴾** یعنی: برای هرکسی که در هنگام بلا بسیار صابر و شکیبا و در گاه نعمت و رفاه، بسیار شکرگزار باشد. که البتّه هر مؤمنی باید این‌چنین باشد.

وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُۥ فَٱتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾

﴿و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت﴾ یعنی: شیطان در حقّ اهالی سباء چنین اندیشید که اگر اغوایشان کند، از او پیروی می‌کنند و او همین اندیشه و پندار را در مورد آنان به واقعیّت رساند، یا راست یافت **﴿پس﴾** اهالی سباء **﴿از او پیروی کردند﴾** حسن بصری می‌گوید: «شیطان نه آنهارا به تازیانه زد و نه به عصا بلکه فقط در آنان گمانی زد و واقع امر چنان بود که او در آنان گمان زده بود لذا کار شیطان جز افگندن غرور و آرزوهای خام در آنان چیز دیگری نبود». آری! آنها بی‌محابا شیطان را اجابت گفتند **﴿جز گروهی از مؤمنان﴾** که دست ردّ بر سینهٔ شیطان نامحرم زدند و اینان نسبت به کفّار اندک بودند.

وَمَا كَانَ لَهُۥ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَٰنٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِٱلْءَاخِرَةِ

مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿۲۱﴾

﴿و شیطان را برآنان هیچ سلطه‌ای نبود﴾ یعنی: او آنان را به‌زور و اجبار به کفر وادار نساخت ﴿مگر﴾ کار او دعوت و وسوسه و آراستن کفر و عصیان برای آنان بود و ما آنها را به وسوسهٔ شیطان مبتلا گردانیدیم ﴿تا معلوم بداریم کسی را که به آخرت ایمان می‌آورد از کسی که او از آن در شبهه است﴾ یعنی: لیکن ما آنان را مبتلای وسوسهٔ شیطان گردانیدیم تا این واقعیّت را به علم ظهور آشکار گردانیم، در غیرآن ما به همه‌چیز داناییم. آری! چنین بود که خداوند ﷻ شیطان را بر آنان مسلّط کرد چنان‌که مگس را بر چشمان آلوده مسلّط می‌کند و قطعاً قربانی همان کسی است که قدرت مقاومت خود را ازدست می‌دهد امّا کسانی که نیرومند و بیدارند، از آسیب شیطان به‌سلامت می‌مانند ﴿و پروردگار تو بر همه چیز نگهبان است﴾ از آن‌جمله بر اعمال این گروه از کفّار پس به‌زودی آنان را در آخرت مجازات می‌کند.

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ ﴿۲۲﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ! به کفّار قریش ﴿کسانی را که گمان می‌کنید﴾ خدایان هستند ﴿بجز الله بخوانید﴾ تا از شما زیانی را که در سالهای قحطی و گرسنگی بر شما نازل شد، برطرف گردانند. سپس خدای سبحان خود از جایشان پاسخ داده می‌فرماید: ﴿هموزن ذرّه‌ای نه در آسمانها و نه در زمین مالک نیستند﴾ یعنی: آنها در

هیچ امری، بر خیر و شرّ و نفع یا ضرر قدرتی ندارند **﴿و آنان را در آسمان و زمین هیچ شرکتی نیست﴾** یعنی: بتان را در آسمانها و زمین هیچ مشارکتی نیست، نه در آفرینش، نه در اداره و فرمانروایی و نه در تصرّف **﴿و برای خداوند از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست﴾** که حق تعالی را در چیزی از کار تدبیر و ادارهٔ آسمانها و زمین و کسانی که در آنها به‌سر می‌برند، همکاری و یاری رسانند پس چگونه صحیح است که چنین موجودات عاجز و ناتوانی را به پرستش گرفته و به یاری فراخوانید؟!

وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُۥ ۚ حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا۟ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ ۖ قَالُوا۟ ٱلْحَقَّ ۖ وَهُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْكَبِيرُ ﴿۲۳﴾

﴿و شفاعت در پیشگاه او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد﴾ یعنی: شفاعت کردن در هیچ حالی از احوال سود نمی‌بخشد مگر برای کسانی که خداوند متعال به ایشان اجازهٔ شفاعتگری داده‌است؛ از فرشتگان، پیامبران علیهم‌السلام و مانند آنها از اهل علم و عمل و این گروه نیز جز برای کسی که سزاوار شفاعت باشد، شفاعت نمی‌کنند، که مسلّماً کافران سزاوار شفاعت نیستند **﴿تا چون اضطراب از دلهایشان برطرف شود﴾** مراد اضطراب و هراسی است که به فرشتگان دست می‌دهد در هر امری که پروردگار متعال به آن فرمان دهد زیرا هنگامی که خداوند جلّ جلاله به وحی سخن گوید و اهالی آسمانها کلام او را بشنوند، از هیبت امر وی بر خود می‌لرزند، آن گونه که حالتی همچون بیهوشی به آنان دست می‌دهد و چون این حالت برطرف شود، برخی از آنان از برخی‌دیگر می‌پرسند و: **﴿می‌گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می‌گویند: حق؛ و هموست بلندمرتبهٔ بزرگ﴾** یعنی: پروردگارما سخن حقّ و راست را گفت و او پروردگار بزرگ و قهّاری است که

کسی با وی در هیچ چیزی مشارکت ندارد.

مراد این است که هرگاه فرشتگان از امر خدا ﷻ این‌چنین در اضطراب و بیقراری باشند، چگونه می‌توانند نزد وی برای کسانی شفاعت کنند که او بدان راضی نیست؟ در حدیث‌شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِذا قَضَى اللّٰهُ الْأَمْرَ فِي السَّماءِ ضَرَبَتِ الْمَلائِكَةُ بِأَجْنِحَتِها خَضْعاناً لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سَلْسَلَةٌ عَلٰى صَفْوانٍ يُنْفِذُهُمْ ذٰلِكَ فَاِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، قالُوا: ماذا قالَ رَبُّكُمْ؟ قالُوا لِلَّذِي قالَ: اَلْحَقَّ؛ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ✿ چون خدای عزّوجلّ به امری در آسمان فرمان دهد، فرشتگان از روی فروتنی دربرابر سخن وی، بالهای خود را به‌هم می‌زنند، گویی این [بانگ] زنجیری است بر روی سنگی صاف، که این حالت همه را از اوّل و آخرشان دربرمی‌گیرد و چون اضطراب از دلهایشان برطرف می‌شود، از یک‌دیگر می‌پرسند: پروردگار شما چه فرمود؟ دیگران در جواب کسی که پرسیده‌است، می‌گویند: او حقّ و راست فرمود و هموست بلند مرتبهٔ بزرگ».

۞ قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ قُلِ ٱللَّهُ ۖ وَإِنَّآ أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿کیست که شما را از جانب آسمانها و زمین روزی می‌دهد؟﴾ روزی از آسمان: نزول باران است و روزی از زمین: رستنی‌ها، معادن و مانند آنها ﴿بگو: الله﴾ یعنی: اوست که ما را از آسمانها و زمین روزی می‌دهد زیرا خدایان پنداری شما قدرت و اختیار کوچکترین کاری را هم ندارند و از عهدهٔ هموزن ذرّه‌ای هم نمی‌توانند برآیند ﴿و در حقیقت یا ما، یا شما بر طریق هدایت یا گمراهی آشکار هستیم﴾ یعنی: قطعاً یکی از دو گروه؛ یعنی کسانی که خدای

آفرینندهٔ روزی‌دهنده را به‌یگانگی خوانده و مخصوصاً او را پرستش می‌کنند، یا کسانی که پرستشگر جماداتی هستند که بر آفرینش و روزی‌دهی قادر نبوده و سود و زیانی نمی‌توانند برسانند؛ بر حق یا بر گمراهی قراردارند و این که هر دو گروه بر حق باشند، ممکن نیست. روشن است که فقط گروهی بر حق و راه هدایت قراردارند که پروردگار آفرینندهٔ روزی‌دهنده و سود و زیان‌رسان را پرستش کرده و بر توحید وی برهان اقامه کرده‌اند پس گروهی که معبودان بی‌اختیاری را می‌پرستند که نه بر آفرینندگی قادرند، نه بر روزی‌رساندن و سود و زیان بخشیدن و نه هم بر شرک خویش برهانی دارند، بی‌گمان در گمراهی آشکاری قرار دارند.

ملاحظه می‌کنیم که این شیوهٔ استدلال قرآنی چنان با لطف و ادب همراه است که دشمن را وامی‌دارد تا در حال خویش و حال دیگران بنگرد و تأمّل کند. اعراب این شیوه را برای دادن آزادی اندیشه به مخاطب به‌کار گرفته و او را وامی‌دارند تا در موضوع مورد نظر تأمّل کرده و از روی قناعت درونی اعلام نماید که خود خطاکار بوده و طرف وی برحق می‌باشد.

قُل لَّاتُسْـَٔلُونَ عَمَّآ أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْـَٔلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۵﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿شما از جرم ما بازخواست نمی‌شوید﴾ یعنی: اگر عبادت و طاعت ما برای خدا ﷻ جرم باشد، بدانید که از شما دربارهٔ جرم ما سؤال نخواهد شد ﴿و ما نیز از آنچه شما می‌کنید﴾ از کفر و عدم اجابت به دعوت حق ﴿بازخواست نمی‌شویم﴾ یعنی: هیچ زیانی به ما نمی‌رسد. معنای این سخن اظهار برائت از آنان است. یعنی: نه شما از مایید و نه ما از شما بلکه راه و روش و سرانجام و سرنوشت ما و شما از هم جداست.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِٱلْحَقِّ وَهُوَ ٱلْفَتَّاحُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۲۶﴾

﴿بگو﴾ای محمّد ﷺ به آنان ﴿پروردگارمان ما و شما را جمع می‌کند﴾ روز قیامت در یک عرصه و در یک میدان ﴿سپس در میان ما به‌حق حکم می‌کند﴾ و به عدل قضاوت و داوری می‌نماید؛ پس قطعاً فرمانبر را پاداش داده و نافرمان را مجازات می‌کند ﴿و اوست فتّاح﴾ یعنی: حکم‌کننده به حق، قضاوت‌کننده به عدل و راستی و درستی ﴿دانا﴾ به مصالح و فوایدی که به حکم و داوری وی تعلّق می‌گیرد.

قُلْ أَرُونِيَ ٱلَّذِينَ أَلْحَقْتُم بِهِۦ شُرَكَآءَ ۖ كَلَّا ۚ بَلْ هُوَ ٱللَّهُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

﴿بگو﴾ای محمّد ﷺ به آن کافران ﴿کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق گردانیده‌اید، به من بنمایانید﴾ تا من آنهارا ببینم و توانایی‌هایشان را بسنجم ﴿چنین نیست بلکه اوست الله غالب باحکمت﴾ یعنی: بر خود بلرزید و از ادّعای مشارکت بتان با حق تعالی بازایستید و بدانید که ذات یکتا در الوهیّت، همانا الله ﷻ است، الله غالب، قاهر و حکیمی که عزّت و حکمتش واضح و درخشان می‌باشد.

وَمَآ أَرْسَلْنَـٰكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

و بعد از اثبات توحید، خداوند متعال عمومیّت و فراگیری رسالت محمّدی ﷺ را برای تمام مردم روشن کرده می‌فرماید: ﴿و ما تو را جز بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم﴾ اعم از عرب، عجم و تمام مکلّفان، که برای مطیعان مژده‌آور بهشت و برای گردنکشان بیم‌دهنده از دوزخ هستی. در **حدیث‌شریف** آمده

است: «بُعِثْتُ إِلَى الأَسْوَدِ وَ الأَحْمَرْ ٭ به‌سوی سیاه و سرخ برانگیخته شده‌ام».
مجاهد می‌گوید: «یعنی: به‌سوی جنّ و انس». دیگران می‌گویند: «یعنی: برای عرب و عجم». ابن‌کثیر می‌گوید: «هر دو قول صحیح است».

آری! تو را به‌سوی تمام مکلّفان فرستادیم ﴿**ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند**﴾ آنچه را که نزد خدا ﷻ از رحمت و فضل و خشم و عقوبت هست و نمی‌دانند منافعی را که در بعثت پیامبر ﷺ دارند پس جهل و نادانی آنان را به مخالفتت وا می‌دارد.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٢٩﴾

﴿**و می‌گویند: این وعده**﴾ که شما در وقوع قیامت به ما می‌دهید ﴿**کی فرامی‌رسد اگر راست می‌گویید**﴾ زمان وقوع آن را به ما خبر دهید؟.

قُل لَّكُم مِّيعَادُ يَوْمٍ لَّا تَسْتَـْٔخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**برای شما میعاد روزی است مقرّر**﴾ که روز رستاخیز است ﴿**که نه ساعتی از آن**﴾ میعادی که برای شما مقرّر شده‌است ﴿**باز پس می‌افتید و نه پیش**﴾ بلکه این میعاد خواه‌ناخواه در همان وقتی فرامی‌رسد که خداوند ﷻ وقوع آن را در آن وقت مقدّر کرده است.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَن نُّؤْمِنَ بِهَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ وَلَا بِٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ ۗ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ ٱلْقَوْلَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ لَوْ

لَآ أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾

﴿و کافران گفتند: به این قرآن و به آنچه پیش از آن است﴾ از کتابهای آسمانی قدیم؛ مانند تورات، انجیل و پیامبران پیشین، یا به آنچه پیش‌روی آن است از قیامت و بهشت و دوزخ ﴿هرگز باور نمی‌کنیم و اگر ببینی ستمگران را هنگامی که نزد پروردگارشان بازداشت شده‌اند﴾ یعنی: در موقف حساب محبوس شده‌اند؛ ﴿که چگونه بعضی با بعضی دیگر سخن را بازمی‌گردانند﴾ یعنی: در میان همدیگر بگومگو و جدل کرده یک‌دیگر را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهند، بعد از این که در دنیا باهم دوست و یار و همکار و همدست بودند. آری! اگر این صحنه را ببینی، یقیناً صحنهٔ هولناک و شگفت‌آوری را دیده‌ای. ﴿مستضعفان﴾ یعنی: پیروان و زیردستان ﴿به کسانی که استکبار ورزیده‌اند﴾ یعنی: به رؤسای فرمانروایشان ﴿می‌گویند: اگر شما نبودید﴾ که ما را از ایمان به خدای عزّوجلّ و پیروی از رسول وی ﷺ باز می‌داشتید ﴿یقیناً ما مؤمن بودیم﴾ به خداوند ﷻ و پیامبر و کتاب وی و در چنین روزی بیچاره نمی‌شدیم.

قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُواْ لِلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوٓاْ أَنَحْنُ صَدَدْنَٰكُمْ عَنِ ٱلْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَآءَكُم ۖ بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾

﴿مستکبران﴾ در پاسخ ﴿به مستضعفان﴾ و در مقام انکار و رد آنچه که گفته‌اند؛ ﴿می‌گویند: مگر ما شما را از هدایت بازداشتیم﴾ یعنی: آیا ما شما را از ایمان منع کردیم؟ ﴿بعد از آن‌که به شما آمد﴾ آن ایمان و هدایت؟ نه! چنین نیست ﴿بلکه شما خود مجرم بودید﴾ یعنی: این خود شما بودید که بر کفر پای‌فشرده و مرتکب جرمهای بسیار و گناهانی بزرگ می‌شدید، کاری که ما کردیم فقط این بود

که شما را به سوی گمراهی دعوت کردیم و شما بی‌هیچ دلیل و برهانی از ما پیروی کرده و به خواست و اختیار خود از برهانها و حجّت‌های پیامبران علیهم‌السلام سر پیچیدید.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ بَلْ مَكْرُ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَآ أَن نَّكْفُرَ بِٱللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُۥٓ أَندَادًا ۚ وَأَسَرُّوا۟ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ وَجَعَلْنَا ٱلْأَغْلَٰلَ فِىٓ أَعْنَاقِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۚ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿۳۳﴾

﴿و مستضعفان به مستکبران می‌گویند﴾ در ردّ پاسخ آنان و در دفع این نسبت که خود عامل تباهی خویش بوده‌اند ﴿نه! بلکه ما را مکر شب و روز باز داشت﴾ مَکْر: فریب و نیرنگ است. یعنی: چنان نیست که شما می‌گویید بلکه این نیرنگ پیوسته و شبانه‌روزی و دعوت مستمرّ و برنامه‌ریزی شدهٔ شما به‌سوی کفر بود که ما را به شرک و کفر واداشت و به این پرتگاه درافگند ﴿آن‌گاه که به ما فرمان می‌دادید که به خدا کفر بورزیم و برای او اندادی مقرّر کنیم﴾ أنْداد: همتایان و همانندانند ﴿و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان کنند﴾ این جمله به هر دو گروه برمی‌گردد؛ یعنی هر دو گروه ـ اعم از مستکبر و مستضعف ـ هنگامی‌که عذاب را ببینند، در دل خود بر آنچه که از کفر انجام داده‌اند، پشیمانی می‌کشند و این پشیمانی را از دیگران پنهان می‌دارند. یا هریک از دو گروه ـ از بیم سرزنش و دشمن‌کامی گروه مقابل ـ پشیمانی خود را از آن پنهان می‌دارند ولی آثار ندامت در چهره‌هایشان هویداست. به‌قولی: معنای (أَسَرُّوا) در اینجا (أَظْهَرُوا) است زیرا فعل (أَسَرُّوا) از

اضداد است و هردو معنای آشکارکردن و پنهان‌کردن را می‌رساند. یعنی: هر دو گروه، ندامت و پشیمانی خود را آشکار می‌کنند **﴿و غلها را در گردنهای کسانی که کافر شده‌اند می‌اندازیم﴾** یعنی: طوقهای آهنین را در دوزخ در گردنهایشان می‌اندازیم. **﴿آیا جز دربرابر آنچه کرده‌اند﴾** از شرک به خدای لاشریک **﴿جزا داده می‌شوند؟﴾** هرگز! بلکه مطابق آنچه می‌کردند، سزا داده می‌شوند.

وَمَآ أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَآ إِنَّا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٣٤﴾

سپس خداوند متعال در مقام دلجویی از پیامبرش ﷺ و سفارش وی به تأسّی و اقتدا به پیامبران ما قبلش علیهم‌السلام می‌فرماید: **﴿و ما در هیچ شهری﴾** از شهرها **﴿بیم‌دهنده‌ای را نفرستادیم﴾** که آنان را هشدار داده و از عذاب ما برحذر دارد **﴿مگر این‌که مترفان آن﴾** یعنی: توانگران، سرکشان، نازپروردگان گردنکش و رهبران شرّ و فساد **﴿گفتند﴾** به پیامبرانشان علیهم‌السلام **﴿قطعاً ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم﴾** یعنی: ما در آنچه از توحید و ایمان که برای ابلاغ آن فرستاده شده‌اید، تکذیب‌کنندهٔ شماییم.

ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌منذر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابی‌رَزین رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که گفت: «دو مرد تاجر باهم شریک‌مال بودند پس یکیَ از آنها به شام رفت و دیگری در مکّه باقی ماند و چون رسول خدا ﷺ مبعوث شدند تاجری که در شام بود به رفیقش نوشت که: کار دعوت محمّد ﷺ چگونه است؟ رفیقش در پاسخش نوشت: کار محمّد ﷺ این‌گونه است که کسی از قریش ـ جز مردم فروپایه و مسکین ـ از وی پیروی نکرده‌است. آن مرد ـ که اهل سواد بود و کتاب می‌خواند ـ تجارتش را فرو گذاشت و نزد رفیقش به مکّه آمد و به او گفت: مرا

نزد محمّد ﷺ راهنمایی کن. پس چون نزد رسول خدا ﷺ آمد از ایشان پرسید: به‌سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: به‌سوی این و این ... [و اصول دعوت خویش را به وی بیان کردند] گفت: گواهی می‌دهم که فرستادهٔ خدا هستی. آن حضرت ﷺ فرمودند: از کجا دانستی که من فرستادهٔ خدا هستم؟ گفت: قطعاً هیچ پیامبری به رسالت مبعوث نشده است، جز این که مردم فروپایه و مسکین از وی پیروی کرده‌اند. آن‌گاه این آیه نازل شد: (وَ ما اَرْسَلْنا فِیْ قَرْیَةٍ مِنْ نَذِیْر...). سپس رسول خدا ﷺ به وی پیغام فرستادند که: خداوند ﷻ تصدیق سخنت را نازل کرد.

وَقَالُواْ نَحۡنُ أَكۡثَرُ أَمۡوَٰلٗا وَأَوۡلَٰدٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٣٥﴾

﴿و گفتند﴾ مستکبران به مؤمنان؛ ﴿ما به اعتبار اموال و اولاد بیشتریم و ما عذاب‌شونده نیستیم﴾ یعنی: خداوند ﷻ ما را با اموال و اولاد بیشتر بر شما در دنیا برتری داده است و این اگر بر چیزی دلالت کند، آن این است که: او از دین و آیینی که ما بر آن هستیم، راضی است پس بعد از آن‌که در دنیا به ما احسان کرده و از ما راضی و خشنود گشته، دیگر در آخرت هم ما را عذاب نمی‌کند.

خدای عزّوجلّ در ردّ پندارشان فرمود:

قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٣٦﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به آنان: ﴿بی‌گمان پروردگار من است که روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند﴾ پس نه گشایش بخشیدن در امر رزق و

روزی برای کسی، دلیل بر آن است که حق تعالی از آن شخص راضی گشته و عملش را پسندیده‌است و نه تنگ‌گردانیدن روزی بر کسی، دلیل آن است که او از وی راضی نیست و عملش را نپسندیده است لذا قیاس‌کردن سرای آخرت به سرای دنیا در مانند این امور، خطایی آشکار یا مغالطه‌ای واضح و روشن است زیرا چه‌بسا که خداوند ﷻ از روی استدراج، روزی را بر عاصی گشاده کرده و آن را از روی ابتلا و امتحان بر مطیع تنگ گرداند و در هر حال، حکمت بالغه از آن اوست.

وَمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ إِلَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَزَآءُ ٱلضِّعۡفِ بِمَا عَمِلُواْ وَهُمۡ فِي ٱلۡغُرُفَٰتِ ءَامِنُونَ ﴿٣٧﴾

﴿و اموال و اولادتان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند به مرتبهٔ قربت﴾ یعنی: بدانید که بسیاری اموال و اولادتان، چیزی نیست که شما را به رحمت و فضل ما نزدیک گرداند، این‌ها قطعاً دلیل محبّت و اعتنای ما به شما نیست زیرا اموال و اولادتان آزمایش و امتحانی برای شماست تا در عرصهٔ ظهور معلوم بداریم که چه کسی آنها را در طاعت ما به کار می‌گیرد و چه کسی ما را در آنها نافرمانی می‌کند **﴿مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند﴾** یعنی: لیکن کسی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشد و اموالی را که خداوند ﷻ به وی داده‌است، در طاعت وی صرف کرده باشد و در عین حال مؤمن نیز باشد پس این نوع از عقیده و عمل و این‌گونه اموال است که او را به ما نزدیک می‌گرداند. همچنین فرزندی انسان را به خدا ﷻ نزدیک می‌گرداند که انسان او را بر بنیاد

طاعت خدای عزّوجلّ تربیت کرده‌باشد. ﴿**پس برای آنان دوبرابر آنچه عمل کرده‌اند پاداش است**﴾ یعنی: اعمال نیکوی مؤمنان شایسته‌کار، پاداشی مضاعف دارد؛ از ده برابر تا هفتصد برابر ﴿**و آنها در غرفه‌ها آسوده خاطر هستند**﴾ از تمام آنچه که ناخوش می‌دارند. مراد؛ غرفه‌های بلند بهشتی است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا در بهشت غرفه‌هایی است که بیرون آنها از درون آنها دیده می‌شود و درون آنها از بیرون آنها. در این اثنا اعرابی‌ای پرسید: آن غرفه‌ها از آن کیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «لِمَنْ طَيَّبَ الْكَلاٰمَ وَ اَطْعَمَ الطَّعٰامَ وَ اَدٰامَ الصِّيٰامَ وَ صَلّٰى بِا اللَّيْلِ وَ النّٰاسُ نِيٰامٌ ۞ برای کسی که سخنی خوش و پاکیزه گفته باشد، [مسکینان و مستمندان] را به غذا اطعام کرده باشد، روزه را بر دوام گرفته باشد و در شب نماز گزارده باشد درحالی‌که مردم در خوابند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ اللّٰهَ تَعٰالٰى لاٰ يَنْظُرُ اِلٰى صُوَرِكُمْ وَ اَمْوالِكُمْ وَ لٰكِنْ اِنَّمٰا يَنْظُرُ اِلٰى قُلُوْبِكُمْ وَ اَعْمٰالِكُمْ ۞ بی‌گمان خداوند ﷻ به صورتها و اموال شما نگاه نمی‌کند بلکه جز این نیست که به دلها و اعمالتان نگاه می‌کند».

وَٱلَّذِينَ يَسۡعَوۡنَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلۡعَذَابِ مُحۡضَرُونَ ﴿٣٨﴾

﴿**وکسانی که در آیات ما سعی می‌کنند**﴾ در جهت ردّ و انکار و طعن زدن به آنها؛ حال آن‌که ﴿**مقابله‌کنان**﴾ هستند با ما و به خیال خود تلاش دارند تا ما را درمانده کرده و خود را از عذاب ما برهانند؛ ﴿**آنانند که در عذاب احضار می‌شوند**﴾ یعنی: مأموران گماشته بر دوزخ، آنها را در عذاب می‌افگنند و آنها از عذاب هیچ گریزگاهی نمی‌یابند.

﴿قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۝٣٩﴾

سپس خداوند متعال موضوع گشایش و تنگ گردانیدن روزی را تکرار می‌کند تا بر ردّ پندار آنها تأکید کرده و بیخ شبهه را برکند: ﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می‌گرداند**﴾ به حسب حکمتی که خود در کار خویش دارد. ﴿**و هر چه را انفاق کردید**﴾ در امور خیری که خداوند ﷻ در کتاب خویش به آنها امر کرده و پیامبرش آنها را روشن ساخته ﴿**پس خدا عوضش را می‌دهد**﴾ به شما. این عوض یا در دنیا، یا در آخرت است ﴿**و او بهترین روزی‌دهندگان است**﴾ زیرا روزی‌دادن بندگان به یک‌دیگر، فقط به تقدیر و میسّرکردن اوست و در حقیقت امر آنها روزی‌دهنده نیستند.

امام رازی می‌گوید: «بهتر بودن روزی در چهار چیز است:
اوّل این که: آن روزی از وقت نیاز به تأخیر نیفتد.
دوم این که: از مقدار نیاز کمتر نباشد.
سوم این که: به حساب و شمار، آن را سخت نگرداند.
چهارم این که: آن را با طلب پاداش، مکدّر نکند».

در **حدیث شریف** آمده است: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ مٰا اَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلٰى نَفْسِهِ وَ اَهْلِهِ كُتِبَ لَهُ صَدَقَةٌ وَ مٰا وَقِيَ الرَّجُلُ بِهِ عِرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَ مٰا اَنْفَقَ الرَّجُلُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلَى اللّٰهِ خَلَفُهٰا اِلاّٰ مٰا كٰانَ مِنْ نَفَقَةٍ فِي بُنْيٰانٍ اَوْ مَعْصِيَةٍ» هرکار پسندیده‌ای صدقه‌ای است و آنچه که مرد بر خود و خانواده‌اش انفاق کرده است، برای او صدقه‌ای نوشته

می‌شود و آنچه که شخص به‌وسیلهٔ آن آبرویش را حفظ کرده باشد[1]، صدقه است و هر نفقه‌ای را که شخص انفاق کرده است، دادن عوضش بر خداوند ﷻ است مگر نفقه‌ای که در بنای ساختمان یا معصیتی هزینه شود». مراد از بنای ساختمان در این حدیث شریف، اعمار ساختمانی است که از حدّ نیاز انسان فراتر باشد زیرا تأمین مسکن در حدّ نیاز ضروری، از سوی خداوند ﷻ عوض دارد چنان‌که در **حدیث‌شریف** دیگری بر ضرورت تهیّهٔ مسکن تصریح شده‌است: «لَيْسَ لِبَنِيْ آدَمَ حَقٌّ فِيْ سِوٰى هٰذِهِ الْخِصَالِ: بَيْتٌ يَسْكُنُهُ، وَ ثَوْبٌ يُوارِيْ عَوْرَتَهُ، وَ جِلْفُ الْخُبْزِ وَ الْمٰاءِ؛ فرزند آدم را در غیر این امور حقّی نیست: خانه‌ای که در آن سکونت گزینند، جامه‌ای که عورتش را بپوشاند و ظرف نان و آب». فرق در میان این آیه و (آیهٔ ۳٦) در این است که: این آیه بیانگر آن است که رزق و روزی فقط در اختیار خداوند ﷻ می‌باشد امّا (آیهٔ ۳٦) در ردّ کسانی بود که می‌پنداشتند بخشیدن رزق نشانهٔ رضا و خشنودی خداوند متعال است. دیگر این که گشایش یا تنگ‌ساختن روزی در اینجا، برای یک شخص در دو حال یا دو وقت است امّا در آنجا برای اشخاص متعدّد بود.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا۟ يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾

﴿و﴾ یادکن ﴿**روزی را که خداوند همهٔ آنان**﴾ اعم از عابد و معبود و مستکبر و مستضعف ﴿**را محشور می‌کند**﴾ برای حساب ﴿**سپس به فرشتگان می‌گوید**﴾ به‌عنوان سرکوب مشرکان و سرزنش کسانی که غیر خدای عزّوجلّ را پرستیده‌اند ﴿**آیا اینها**

۱ـ مانند دادن هدیه به شعرا و اشخاص زبان‌دراز تا خود را از هجو و نکوهش و گزند زبان آنها حفظ کند.

بودند که شما را می‌پرستیدند؟ ﴾.

قَالُواْ سُبْحَـٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم ۖ بَلْ كَانُواْ يَعْبُدُونَ ٱلْجِنَّ ۖ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾

﴿فرشتگان می‌گویند: منزّهی تو﴾ پروردگارا! از شریک و همتا ﴿ولیّ ما تو هستی﴾ فقط تو سرور و سرپرست ما هستی ﴿نه آنها﴾ و ما هرگز آنهارا به پرستش فرانخوانده‌ایم و نه آنهارا به دوستی و سروری گرفته‌ایم بلکه ما جز تو ولیّ و سروری نداریم ﴿بلکه آنها جنّیان را می‌پرستیدند﴾ یعنی: آنها شیاطین را که عبارت از ابلیس و لشکریانش هستند، می‌پرستیدند و می‌پنداشتند که آنها را می‌بینند و آنها فرشتگان و دختران خدایند ﴿بیشتر آنان به جنّیان مؤمن بودند﴾ و آنچه را که جنّیان از وسوسه‌ها و اکاذیب به آنان القا می‌کردند، تصدیق می‌نمودند از آن جمله دستورشان در پرستش بتان را.

فَٱلْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَّفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿٤٢﴾

﴿امّا امروز هیچ‌یک از آنان﴾ یعنی: هیچ‌یک از پرستشگران و پرستش‌شدگان ﴿برای یکدیگر مالک سود و زیانی نیستید﴾ یعنی: در روز قیامت، نه پرستش‌شدگان برای پرستشگران مالک سودی ـ یعنی شفاعت و نجاتی ـ هستند و نه مالک زیانی ـ یعنی مالک هلاکت و عذابی ﴿و﴾ آن روز ﴿به کسانی که ستم کرده‌اند﴾ بر خود با پرستش غیرخداوند ﷻ ﴿می‌گوییم: بچشید عذاب آتشی را که آن

را تکذیب می‌کردید ﴾ در دنیا.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالُواْ مَا هَٰذَآ إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَن يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَآؤُكُمْ وَقَالُواْ مَا هَٰذَآ إِلَّآ إِفْكٌ مُّفْتَرًى وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٣﴾

﴿ و چون آیات بیّنات ما ﴾ یعنی: آیات قرآنی ما که دلالت آنها روشن و معانی آنها آشکار است ﴿ بر آنها خوانده شود، می‌گویند: این ﴾ خوانندهٔ آیات، یعنی رسول‌اکرم ﷺ ﴿ جز مردی نیست که می‌خواهد شما را از آنچه پدران شما ﴾ یعنی: پیشینیان شما ﴿ می‌پرستیدند ﴾ از بتانی که مورد پرستش آنها بود ﴿ بازدارد و می‌گویند ﴾ بار دوم ﴿ این ﴾ قرآن ﴿ جز دروغی بربافته ﴾ و بهتانی برساخته ﴿ نیست. کسانی که به حق ــ چون به‌سویشان آمد ــ کافر شدند، می‌گویند ﴾ یعنی: برای بار سوم در مورد قرآن، معجزات، نبوّت و شریعت اسلام، یعنی در بارهٔ دینی که رسول خدا ﷺ برایشان آورده، می‌گویند: ﴿ این جز جادویی آشکار نیست ﴾ یعنی: این دین و کتاب، از جنس سحر و جادوست.

وَمَآ ءَاتَيْنَٰهُم مِّن كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِن نَّذِيرٍ ﴿٤٤﴾

﴿ و ما کتابهایی به آنان نداده بودیم که آن را بخوانند ﴾ یعنی: بر مشرکان عرب کتابهای آسمانی‌ای که آنها را بیاموزند، نازل نکرده‌بویم ﴿ و پیش از تو هیچ

هشداردهنده‌ای به‌سویشان نفرستاده بودیم ﴾که آنها را به‌سوی حق خوانده و از عذاب ما بیم دهد و از آنجا که دین راستین و درست جز به وحیی از جانب خداوند متعال شناخته نمی‌شود لذا برای تکذیبشان به قرآن و پیامبر، هیچ وجه و دلیلی نیست و نه برایشان شبهه‌ای است که به آن تشبّث و تمسّک کنند. پس ای پیامبر! از کجا و به کدام دلیل و حجّت، تو را تکذیب کردند درحالی‌که کتاب و هشداردهنده‌ای که مؤیّد این عملشان باشد، به سویشان نیامده است؟.

وَكَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُواْ مِعْشَارَ مَآ ءَاتَيْنَـٰهُمْ فَكَذَّبُواْ رُسُلِى ۖ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾

﴿و﴾ای محمّد ﷺ! ﴿**کسانی که پیش از اینان بودند**﴾از امّت‌های پیشین ﴿**نیز تکذیب پیشه کردند**﴾ چنان‌که قومت تو را تکذیب کردند ﴿**در حالی که اینان به یک‌دهم آنچه به پیشینیان داده بودیم، نرسیده‌اند**﴾ یعنی: مردم مکّه ـ اعم از مشرکان قریش و غیرآنان از اعراب ـ با همهٔ نیرو و ثروتی که به آنان داده‌ایم، به یک‌دهم قوّت و مکنت و نعمت و شکوهی که به پیشینیان داده بودیم، نرسیده‌اند ولی ﴿**آن‌گاه**﴾که آن پیشینیان ﴿**پیامبران مرا دروغ‌زون شمردند**﴾ آنهارا با همهٔ مکنت و قوّتشان هلاک ساختیم ـ مانند اقوام عاد و ثمود و امثالشان را ـ به‌قولی: معشار، یک‌صدم است ﴿**پس چگونه بود عقوبت من**﴾نَکِیر: یعنی: چگونه بود انکارم برآنان با عذاب و عقوبت؟ و چگونه بود یاری من به پیامبرانم؟.

۞ قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍ ۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْ ۚ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم

بَيۡنَ يَدَيۡ عَذَابٖ شَدِيدٖ ﴿٤٦﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به این کافرانی که تو را دیوانه می‌پندارند ﴿جزاین نیست که من به شما فقط یک اندرز می‌دهم﴾ یعنی: شما را از فرجام بد آنچه که در آن قرار دارید، هشدار داده و برحذر داشته و شما را فقط به یک خصلت سفارش و توصیه می‌کنم؛ ﴿و آن این است که: دوگان‌دوگان و یکان‌یکان برای خدا به‌پا خیزید﴾ یعنی: تنها سفارش و موعظهٔ من به شما، قیامتان در طلب حق با تفکّر و اندیشهٔ راستین خالصاً برای رضای خدای عزّوجل و بدون هوی و عصبیّتی است ﴿و سپس اندیشه کنید﴾ و تأمّل ورزید و برخی از شما برخی‌دیگر را به اخلاص نصیحت کنید وبگویید: بیاییم درحقیقت کار رسول خدا ﷺ و کتابی که آورده است، بنگریم و بیندیشیم زیرا در این صورت، قطعاً می‌دانید که باید در این راه دودو یا تک‌تک به‌پا خیزید، چه اجتماع، فکر و اندیشه را مشوّش و پراکنده می‌گرداند امّا دو نفر می‌توانند تفکّر کرده و هر یک محصول فکر خویش را به رفیقش عرضه دارد و سپس هردوی آنها به راستی و انصاف در آن بنگرند تا از این طریق به حق برسند، همین‌گونه یک فرد می‌تواند با خودش دادگرانه و منصفانه بیندیشد.

این آیه اصل و اساس موضوع دعوت الی‌الله است زیرا اهمیّت دعوت فردی با آن آشکار می‌شود.

آری! در این صورت قطعاً به این نتیجه می‌رسید که: ﴿این رفیق شما هیچ جنونی ندارد﴾ نه پیامبر جادوگر است و نه دیوانه زیرا در حالات و تصرّفاتش هیچ دلیلی بر این امر که او این گونه باشد، نمی‌یابید و هر چه دربارهٔ او بیندیشید، از او جز عقل و تدبیر و برتری خرد، چیز دیگری نمی‌بینید، درعین‌حال، شما نیک می‌دانید که او برترین مردم از روی عقل و خرد است و شما در مدّت عمر وی و عمر خویش، از او دروغی را تجربه نکرده‌اید و وحی‌ای هم که او آورده‌است دلیل آشکاری بر

صدق و راستگویی اوست ﴿**او جز هشداردهنده‌ای برای شما در پیشاپیش عذابی شدید**﴾ یعنی: در پیشاپیش قیامت ﴿**نیست**﴾.

امام رازی می‌گوید: «بعد از آن‌که اصول سه‌گانهٔ توحید، نبوّت و معاد با دلایل آن در این سوره مطرح شد، اینک حق تعالی هر سه اصل را در یک آیه ذکر می‌کند چرا که فرمودهٔ وی: (اَنْ تَقُوْمُوْا لِلّٰه) به توحید اشاره دارد و فرمودهٔ وی: (مٰا بِصٰاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّةْ) به رسالت اشاره دارد و فرمودهٔ وی: (بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدِیْد) به روز آخرت و به‌نزدیکی زمان آن اشاره دارد». چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده‌است که: رسول‌اکرم ﷺ روزی بر فراز کوه صفا برآمدند آن‌گاه فریاد کشیدند: «یٰا صَبٰاحٰا» قریش با شنیدن این ندا به‌سویشان گرد آمده و گفتند: چه‌شده است، چه خبر است؟ تو را چه شده است؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «به نظر شما اگر به شما خبر دهم که دشمن بامداد یا شامگاه بر شما یورش می‌آورد، آیا مرا تصدیق می‌کنید؟» گفتند: چرا تصدیقت نکنیم؟ قطعاً تصدیقت می‌کنیم! فرمودند: «اینک من شما را در پیشاپیش عذابی سخت بیم می‌دهم». در این هنگام ابولهب گفت: مرگ بر تو، آیا ما را برای این گرد آورده‌ای؟ در این اثنا خداوند ﷻ نازل فرمود: (تَبَّتْ یَدا اَبِیْ لَهَبْ...).

قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**هر مزدی که از شما طلبیده باشم**﴾ در ازاء تبلیغ رسالت ﴿**پس آن متعلّق به خودتان!**﴾ یعنی: من در برابر ابلاغ پیام‌های الهی، از شما هیچ مزدی درخواست نکرده و نمی‌کنم. ﴿**مزد من جز بر خدا نیست**﴾ نه بر غیر وی ﴿**و او بر هرچیزی گواه است**﴾ یعنی: به هرچیزی آگاه است و چیزی از او پنهان

نمی‌ماند. پس بدانید که او بر این امر نیز گواه است که من دربرابر دعوت شما به راه حق، از شما مزدی درخواست نکرده‌ام و اگر سراغ دارید که از شما مزدی درخواست کرده باشم، بگویید تا آن را به شما برگردانم.

قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ﴿٤٨﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**بی‌گمان پروردگارم حق را در میان می‌افکند**﴾ یعنی: به حق سخن می‌گوید و آن را ــ که چیزی جز قرآن و وحی نیست ــ به‌سوی پیامبرش القا می‌کند. به‌قولی معنی این است: پروردگارم باطل را با پرتاب‌کردن حق به‌سوی آن مورد هدف قرار داده و آن را به وسیلهٔ حق می‌کوبد و نگونسار می‌کند ﴿**و او دانای غیب‌هاست**﴾ غیب: هر چیزی است که از چشم انسانها و از میدان دریافتها و ادراکاتشان پنهان باشد.

قُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**حق آمد**﴾ یعنی: اسلام و توحید و قرآن که دربرگیرندهٔ برهانهاست به میدان آمد ﴿**و دیگر باطل از سر نمی‌گیرد و بر نمی‌گردد**﴾ یعنی: باطل چنان از میان رفت که نه از آمدن آن اثری باقی مانده و نه از رفتن آن، نه از آغاز آن و نه از برگشت آن. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «چون رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه به مسجدالحرام وارد شدند، بتان را دیدند که پیرامون کعبه نصب شده‌اند پس شروع به کوبیدن بتان کردند، درحالی که می‌خواندند: (وَ قُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰاطِلُ إِنَّ الْبٰاطِلَ کٰانَ زَهُوْقًا) [اسراء/ ۸۱] و نیز این آیه را می‌خواندند: (قُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَ مٰا يُبْدِیءُ الْبٰاطِلُ وَ مٰا يُعِيْد).

قُلۡ إِن ضَلَلۡتُ فَإِنَّمَآ أَضِلُّ عَلَىٰ نَفۡسِيۖ وَإِنِ ٱهۡتَدَيۡتُ فَبِمَا يُوحِيٓ إِلَيَّ رَبِّيٓۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٞ قَرِيبٞ ﴿٥٠﴾

﴿**بگو**﴾ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**اگر گمراه شدم**﴾از راه حق و هدایت ﴿**جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شوم**﴾ یعنی: گناه گمراهی‌ام بر دوش خودم می‌باشد ﴿**و اگر هدایت شدم، این به‌سبب آن است که پروردگارم به‌سویم وحی می‌فرستد**﴾ حکمت‌ها، اندرزها و روشنگری‌ها را به وسیلهٔ قرآن ﴿**بی‌گمان او شنوای نزدیک است**﴾به من و به شما و هدایت و گمراهی من و شما را می‌داند پس اگر بر او بهتانی بسته باشم، یقیناً مرا مجازات می‌کند. و این سخنی فیصله‌کن با مشرکان است.

وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ فَزِعُواْ فَلَا فَوۡتَ وَأُخِذُواْ مِن مَّكَانٖ قَرِيبٖ ﴿٥١﴾

﴿**و اگر می‌دیدی**﴾ای محمّد ﷺ! ﴿**هنگامی را که مضطرب شوند**﴾کافران در هنگام مرگ یا رستاخیز. قتاده می‌گوید: «این اضطراب عبارت از: هول و هراس آنان در هنگامی است که از قبرهایشان بیرون می‌آیند». امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح این است که مراد از آن، اضطراب روز قیامت است». یعنی اگر آنان را در آن حال مضطرب و هراسان ببینی، قطعاً کاری هولناک و شگفت‌آسا را دیده‌ای ﴿**آنجا هیچ گریزی در کار نیست**﴾کسی از آنان از نزد ما نمی‌تواند بگریزد و نجات یافتنی نیست ﴿**و از جایی نزدیک فروگرفته شدند**﴾ یعنی: از روی زمین، یا از قبرهایشان، یا از صحنهٔ حساب روز قیامت گرفتار آمده‌اند پس به‌هرحال، آنان از خداوند ﷻ دور نیستند و نمی‌توانند از نزد او بگریزند و به‌آسانی فروگرفته می‌شوند.

وَقَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦ وَأَنَّىٰ لَهُمُ ٱلتَّنَاوُشُ مِن مَّكَانِۭ بَعِيدٍ ﴿۵۲﴾

﴿**و می‌گویند**﴾ در آن بحبوحهٔ هول و هراس آن‌گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند ﴿**اکنون به او**﴾ یعنی: به محمّد ﷺ، یا به خدا ﷻ، یا به قرآن ﴿**ایمان آوردیم. از کجا از جایی دور دست یافتن ایمان برای آنان میسراست؟**﴾ یعنی: چگونه از آخرت به ایمان دسترسی دارند در حالی که آن را در دنیا فرو گذاشته‌اند؟ و این است معنای «از مکانی دور». یا این تمثیلی برای حالشان در طلب نجات و رهایی است، بعد از آن‌که نجات از دسترس آنان خارج شده و نسبت به آنان دور است.

وَقَدْ كَفَرُواْ بِهِۦ مِن قَبْلُ ۖ وَيَقْذِفُونَ بِٱلْغَيْبِ مِن مَّكَانِۭ بَعِيدٍ ﴿۵۳﴾

﴿**و حال آن‌که پیش از این به آن، کفر ورزیدند**﴾ یعنی: چگونه به ایمان دسترسی خواهند داشت، حال آن‌که آنچه راکه هم‌اکنون در آخرت به آن ایمان آورده‌اند، پیش از این در سرای دنیا ــ یعنی در دار ابتلا و آزمایش ــ به آن کفر ورزیده بودند پس دسترسی آنان به ایمان، در آخرت محال است. ﴿**و از جایی دور**﴾ یعنی: از دوردستها ﴿**به نادیده غیب می‌افگنند**﴾ یعنی: تیر در تاریکی انداخته و با اتّکا به ظنّ و پندار می‌گویند: نه برانگیختنی است، نه حشر و نشر و نه بهشت و دوزخی. بی‌گمان این تیر درتاریکی افگندنها برای گمان باطلشان تکیه‌گاهی نتواند بود.

در این تعبیر، حالشان به‌حال کسی تمثیل شده که به‌سوی چیزی تیر می‌افگند که آن را نمی‌بیند، آن هم از جایی دور که هیچ مجالی برای این گمان که آن تیر به هدف بخورد، وجود ندارد. پس همین‌گونه، این سخنانشان در حقّ پیامبر ﷺ که

گاهی می‌گویند: شاعر است، گاهی می‌گویند: فال‌بین است و گاهی می‌گویند: دیوانه است، همهٔ اینها و امثال آن چیزی جز افگندن تیرهایی از دور در تاریکی‌های ظنّ‌وگمان و وهم نیست.

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ ﴿٥٤﴾

﴿و میان آنان و میان آنچه خوش دارند﴾ در دنیا از اموال و خانواده‌هایشان، یا از بازگشت به‌سوی دنیا ﴿حایلی افگنده شد، همان گونه که از دیر باز با امثال آنان﴾ از کفّار امّتهای گذشته ﴿نیز چنین شد﴾ و میان آنها و خواستنی‌های محبوبشان جدایی افگنده شد. ﴿زیرا آنها در دودلیِ سختی بودند﴾ فِي شَكٍّ مُرِيْب: یعنی: آنها در کار پیامبران علیهم‌السلام و رستاخیز و بهشت و دوزخ، شدیداً در شکّ بودند. یا آنها در توحید و آنچه که پیامبران علیهم‌السلام از امر دین برایشان آورده بودند، شدیداً در شکّ بودند، ازاین‌روی ایمان آنها در هنگام مشاهدهٔ عذاب، از آنها پذیرفته نشد. قتاده می‌گوید: «هان! از شکّ و شبهه بپرهیزید زیرا کسی که بر شک بمیرد، بر شک برانگیخته می‌شود و کسی که بر یقین بمیرد، بر یقین برانگیخته می‌شود». نسفی می‌گوید: «این آیه ردّ پندار کسانی است که می‌گویند: خداوند ﷻ انسان را به سبب شکّ وی عذاب نمی‌کند».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ فاطر

مکّی است و دارای چهل و پنج آیه است.

وجـه تسـمیه: ایـن سـوره بـه سـبب افـتتاح آن بـا صـفت «فـاطر» بـرای خدای عزّوجلّ، که بر آفرینشگری و ابداع و ایجاد این کائنات عظیم از سوی وی دلالت می‌کند، «فاطر» نامیده شد.

ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ
أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَـٰثَ وَرُبَـٰعَۚ يَزِيدُ فِي ٱلۡخَلۡقِ مَا يَشَآءُۚ إِنَّ
ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿١﴾

﴿همۀ ستایشها از آن خدایی است که پدیدآورندۀ آسمانها و زمین است﴾ خداوند متعال خود را در برابر قدرت، علم و حکمت عظیمش و به‌خاطر آفرینش ابداعی و اختراعی آسمانها و زمین بدون نمونۀ سابقی، ستایش کرده و بر این قدرت و علم و حکمت عظیم خود گواهی می‌دهد. مراد این است که هر کس بر آغازگری این آفرینش عظیم قادر باشد، قطعاً بر اعاده و بازآفرینی آن نیز

تواناست. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «من نمی‌دانستم که معنی این فرمودهٔ خداوند: (فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْض) چیست؟ تا آن‌که روزی دو مرد بدوی و صحرانشین را دیدم که بر سر چاه آبی باهم دعوا و مرافعه دارند، در این بگومگو بودند که یکی از آنها به رفیقش گفت: هٰذِهِ بِئْرِیْ وَ اَنَا فَطَرْتُهَا ❁ این چاه از آن من است و من آن را آغازگر بوده‌ام».

﴿فرشتگان را پیام آورنده قرارداده است﴾ فرشتگان پیام‌رسان عبارتند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام که هر یک پیام و مأموریّتی را به سر می‌رسانند **﴿که﴾** این فرشتگان **﴿دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند﴾** قتاده می‌گوید: «بعضی از فرشتگان دارای دو بال، بعضی دارای سه بال، بعضی دارای چهار بال و بعضی بیشتر از آن هستند که به وسیلهٔ این بالها از آسمان به‌سوی زمین فرود آمده و مجدّداً از زمین به‌سوی آسمان بالا می‌روند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شب اسراء، جبرئیل علیه السلام را در شکل و هیأتی دیدند که ششصد بال داشت و فاصلهٔ میان هر دو بال وی، مانند مسافت میان مشرق و مغرب بود». **﴿در آفرینش، هر چه بخواهد می‌افزاید﴾** یعنی: در آفرینش بالهای بیشتر برای فرشتگان، به هر تعداد و به هر کیفیّتی که بخواهد می‌افزاید چنان‌که در وصف جبرئیل علیه السلام گذشت. و در آفرینش دیگر موجودات نیز هر چه بخواهد می‌افزاید، مانند افزودن بر زیبایی انسان؛ از نمکین‌ساختن چشمان، زیبایی بینی، حلاوت و شیرینی دهان و غیره. به‌قولی: مراد رخسار زیباست. به‌قولی: مراد خطّ خوش و زیباست. به‌قولی: مراد موی مجعّد است. به‌قولی: مراد صدایی خوش و دلکش است. به‌قولی: مراد عقل و تمییز است. به‌قولی: مراد علوم و صنایع است. امّا آیهٔ کریمه مطلق است و شامل همهٔ این معانی و امثال آنها می‌شود. **﴿بی‌گمان خدا بر هر چیزی تواناست﴾** پس با قدرت مطلقهٔ خویش، هر چه بخواهد در عرصهٔ آفرینش می‌افزاید.

مَّا يَفْتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا ۖ وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعْدِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢﴾

﴿هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست﴾ یعنی: آنچه که خداوند ﷻ برای مردم از نعمتهای حسّی و معنوی، مانند: روزی، باران، سلامتی، امنیّت، علم، نبوّت و حکمت فرو فرستد، هیچ‌کس قادر به بازداشتن آن نیست **﴿و آنچه را که باز دارد﴾** از رحمت، هیچ‌کس بعد از بازداشتن او به بازگشادن آن قادر نیست. به‌قولی معنی آیه این است: پیامبران علیهم السلام رحمتی برای مردم فرستاده شده‌اند و جز خداوند ﷻ کسی بر فرستادنشان قادر نیست. به‌قولی: مراد از «رحمت» توبه است. به‌قولی دیگر: مراد از «رحمت» توفیق و هدایت است.

در **حدیث‌شریف** به روایت مغیره‌بن‌شعبه رضی الله عنه آمده‌است: چون رسول خدا ﷺ از نماز خویش فارغ می‌شدند، می‌گفتند: «لا اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيْكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْر آن‌گاه می‌گفتند: اَللّٰهُمَّ لا مٰانِعَ لِمٰا اَعْطَيْتَ وَ لا مُعْطِيَ لِمٰا مَنَعْتَ وَ لا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ ✿ بارخدایا! آنچه که تو بدهی، هیچ بازدارنده‌ای برای آن نیست و آنچه که تو بازداری، هیچ دهنده‌ای برای آن نیست و صاحب تلاش و کوشش را دربرابر تو، کوشش و تلاش وی هیچ سودی نمی‌بخشد». **﴿و اوست غالب با حکمت﴾** پس در ملک خویش هرگونه که خواهد تصرّف می‌کند، می‌دهد و بازمی‌دارد، خُرد و حقیر ساخته و بلند و برتر می‌گرداند، گرامی می‌دارد و ذلیل می‌سازد لذا هیچ‌کس بر حکم وی پی‌جویی و چون‌وچرایی نمی‌تواند بکند و هر کاری که انجام می‌دهد، آن کار مبتنی بر حکمت بالغه‌ای است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ ۚ هَلْ مِنْ خَٰلِقٍ غَيْرُ ٱللَّهِ

يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٣﴾

﴿**ای مردم! نعمت‌های خدا را بر خود یاد کنید**﴾ با زبان، ذهن و قلب؛ برای طلب استمرار و دوام و افزایش آنها، نعمت‌هایی چون آفرینش آسمانها و زمین، فرستادن پیامبران علیهم‌السلام، افزودن در خلق و گشادن درهای رزق و روزی ﴿**آیا هیچ آفریدگاری غیراز خدا هست که شما را از آسمان**﴾ به وسیلهٔ باران ﴿**و از زمین**﴾ با رستنی‌ها و غیرآن ﴿**روزی دهد؟ خدایی جز او نیست پس چگونه برگردانیده می‌شوید؟**﴾ یعنی: چگونه بعد از تجلّی این بیان و درخشش این برهان، از حق که توحید خداوند متعال و شکرگزاری برای وی است برگردانیده می‌شوید؟.

سپس حق تعالی پیامبرش را تعزیت گفته می‌فرماید:

وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٤﴾

﴿**و اگر**﴾ ای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم! ﴿**تو را دروغگو شمرند**﴾ این گروه مشرکان ﴿**قطعاً پیش از تو نیز پیامبرانی دروغگو شمرده شدند**﴾ پس تو نیز به پیامبران پیش از خود تأسّی کن و از تکذیب کفّار عرب اندوهی به خود راه نده و آن را بر خود سخت نگیر ﴿**و کارها به‌سوی خدا بازگردانیده می‌شود**﴾ و او هر کس را براساس آنچه که سزاوار آن است جزا می‌دهد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ ۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ ﴿٥﴾

﴿ای مردم! بی‌گمان وعدهٔ الله﴾ به آوردن رستاخیز و حساب و عقاب و بهشت و دوزخ ﴿حق است، زنهار تا این زندگی دنیا شما را فریب ندهد﴾ با آرایشها، نعمتها و لذّتهای خود و شما را از عمل برای آخرت غافل نگرداند. سعیدبن جبیر می‌گوید: «فریفته‌شدن به زندگی دنیا این است که مشغولیّت به نعمتها و لذّتهای آن، انسان را از عمل آخرت به خود گرفتار سازد» ﴿و زنهار تا شیطان فریبکار شما را در بارهٔ خدا نفریبد﴾ به این که به شما بگوید: بی‌پروا باشید! زیرا قطعاً خداوند به سبب فضلی که دارید، یا به سبب این که رحمت وی بر شما وسیع و گسترده‌است، از شما درمی‌گذرد و بر شما می‌آمرزد پس به‌سوی گناهان شتاب کنید.

إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ۚ إِنَّمَا يَدْعُوا۟ حِزْبَهُۥ لِيَكُونُوا۟ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ﴿٦﴾

﴿در حقیقت، شیطان دشمن شماست، شما نیز او را دشمن گیرید﴾ یعنی: بر او با طاعت خداوند ﷻ یورش برده و از او در گناهان و نافرمانی‌های وی فرمان نبرید ﴿جز این نیست که او حزب خود را دعوت می‌کند تا از اهل دوزخ باشند﴾ یعنی: شیطان دارودسته و پیروان و فرمانبرداران خود را به‌سوی معاصی خدای سبحان فرامی‌خواند تا آنها از اهل دوزخ باشند و این به سبب دشمنی‌ای است که او با آدم و فرزندانش دارد پس حماقتی بزرگتر از پیروی وسوسهٔ وی نیست. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «برای شیطان خطره‌ای است که آن را در قلب فرزند آدم می‌افگند و برای فرشته نیز خطره‌ای است؛ خطرهٔ شیطان عبارت است از: وعده‌دادن به شرّ و تکذیب حقّ و خطرهٔ فرشته عبارت است از: وعده‌دادن به خیر و تصدیق به حقّ».

ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٌ ﴿٧﴾

﴿کسانی که کافر شدند، عذابی سخت خواهند داشت. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند﴾ لذا به دنیا فریفته نشده، به شیطان لبّیک نگفته و از حزب وی نگرديده‌اند **﴿برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است﴾** یعنی: خداوند ﷻ به‌سبب ایمان و عمل صالحشان برآنان می‌آمرزد و به آنان مزدی بزرگ می‌دهد، که همانا بهشت است.

أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنٗاۖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۖ فَلَا تَذۡهَبۡ نَفۡسُكَ عَلَيۡهِمۡ حَسَرَٰتٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ﴿٨﴾

﴿آیا آن کس که زشتی عملش برای او آراسته جلوه داده شده و آن را نیک می‌بیند﴾ مانند مؤمن شایسته کار است؟ هرگز! یقیناً کسی که وهم و گمانش بر عقلش چیره شده و با تزیین و آرایش‌دهی شیطان، عمل بد خویش را عمل نیک، باطل را حق و زشت را زیبا می‌بیند و به آنها ادامه می‌دهد، مانند مؤمنی نیست که بر جادّهٔ هدایت روان است و می‌داند که راهپیمای طریق حقّ و صلاح می‌باشد **﴿بی‌گمان خداست که هرکه را بخواهد﴾** بی‌راه گذارد **﴿گمراه می‌کند و هرکه را بخواهد﴾** هدایت کند **﴿هدایت می‌کند پس خود را به سبب حسرت‌خوردنها برآنان هلاک نساز﴾** یعنی: ای پیامبر! خود را از اندوه‌خوردن بر استمرارشان به گمراهی و

گناه، هلاک نساز زیرا این خود حق تعالی است که خواسته است تا آنان به سبب بدعملی خود گمراه شوند ﴿**قطعاً خدا به آنچه می‌کنند داناست**﴾ و چیزی از کردارها و گفتارهایشان ــ هرچند در خفا انجام گیرد ــ بر او پنهان نمی‌ماند.

از ابن‌عباس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که فرمود: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا ﷺ دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ اَعِزَّ دِیْنَكَ بِعُمَرَبْنِ الْخَطّٰابِ اَوْ بِـاَبِیْ جَهْلِ بْنَ هِشامْ ۞ خدایا! دینت را با اسلام عمربن خطاب، یا ابی‌جهل‌بن هشام قوّت بخش». پس خداوند ﷻ عمر رضی الله عنه را هدایت و ابوجهل را گمراه کرد. لذا این آیه دربارهٔ این دو تن نازل شد.

وَٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابٗا فَسُقۡنَٰهُ إِلَىٰ بَلَدٖ مَّيِّتٖ فَأَحۡيَيۡنَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ كَذَٰلِكَ ٱلنُّشُورُ ۝٩

﴿**و خدا همان کسی‌است که بادهارا فرستاد**﴾ و آنها را از عدم، ایجاد کرد ﴿**پس آن بادها ابری را برمی‌انگیزند**﴾ از جایی که در آن قراردارد، یعنی بادها آن را از بخار آب دریا حرکت می‌دهند و به جنبش درمی‌آورند تا به همانجایی برود که خداوند متعال خواسته است ﴿**و ما آن ابر را به‌سوی سرزمینی مرده**﴾ که سبزیهای آن مرده و اهالی و حیوانات آن تشنه‌اند ﴿**راندیم و آن زمین را پس از مرگش**﴾ یعنی: بعد از خشک‌شدن و ازبین‌رفتن نباتاتی که بر آن بوده‌است ﴿**بدان زنده ساختیم**﴾ با رویاندن رستنی‌ها در آن ﴿**برانگیختن مردگان نیز چنین است**﴾ یعنی: خداوند ﷻ بندگان را نیز همین‌گونه بعد از مرگشان زنده می‌کند چنان‌که زمین را پس از مردن آن زنده گردانید. این دلیل حسّی قابل مشاهده‌ای بر امکان رستاخیز است که نشان می‌دهد: رستاخیز مردگان نیز در ضمن مقولهٔ قدرت خداوند ﷻ قرار دارد.

ابن کثیر می‌گوید: «چون خدای عزّوجلّ برانگیختن مردگان را اراده کند، از

زیر عرش بارانی را فرود می‌آورد که همهٔ زمین را در بر می‌گیرد و اجساد را از قبرهایشان بر می‌رویاند چنان‌که دانه در زمین می‌روید». بدین جهت، در **حدیث‌شریف** آمده است: «همه چیز در فرزند آدم فرسوده، پراکنده و متلاشی می‌شود مگر دنبالچهٔ وی؛ او از آن آفریده‌شده و مجدداً از آن بازآفرینی می‌شود». دنبالچه: عبارت از چند مهرهٔ آخر ستون مهره‌هاست که به هم چسبیده‌اند.

مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلْعَمَلُ ٱلصَّالِحُ يَرْفَعُهُۥ وَٱلَّذِينَ يَمْكُرُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُوْلَٰٓئِكَ هُوَ يَبُورُ ﴿١٠﴾

﴿**هر کس عزت می‌خواهد پس عزت همه از آنِ خداست**﴾ لذا باید عزّت را فقط از خدا ﷻ خواست نه از غیر وی زیرا غیر وی مالک و صاحب اختیار چیزی از عزت نیست پس او هر چه بخواهد و به هر کس که بخواهد، از این عزّت می‌بخشد. عزّت: عبارت است از شرف، جاه، رفعت و قدرت. فرّاء می‌گوید: «معنی این است: هر کس می‌خواهد بداند که عزّت از آن کیست، بداند که عزّت همه از آن خدای عزّوجلّ است». قتاده می‌گوید: «معنیَ این است: هر کس می‌خواهد به عزّت برسد، باید خود را با طاعت خداوند ﷻ عزّتمند گرداند». در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ در تفسیر: (مَنْ كَانَ يُرِيْدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيْعا) فرمودند: «مَنْ اَرادَ عِزَّالدّارَيْنِ فَلْيُطِعِ الْعَزِيْز ۞ هر کس عزّت هر دو سرا را می‌خواهد، باید از خدای عزیز اطاعت کند».

آن‌گاه حق تعالی به ما می‌فهماند که وسیلهٔ طلب عزّت، همانا ایمان و عمل

صالح است: ﴿**کلام طیّب**﴾ یعنی: سخنان پاکیزه ﴿**به‌سوی او بالا می‌رود**﴾ و فرشتگان نویسنده آنچه را که در این‌باره بر صحیفه‌ها می‌نویسند، به‌سوی او بالا می‌برند. کلام طیّب: هر سخن پاکیزه‌ای است؛ اعم از ذکر خداوند ﷻ، امر به معروف، نهی‌ازمنکر، تلاوت قرآن و غیره ﴿**و عمل صالح به آن رفعت می‌بخشد**﴾ یعنی: عمل صالح، سخنان پاکیزه را بالا می‌برد چنان‌که سخنان پاکیزه جز با عمل صالح مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. صلاح عمل: عبارت از اخلاص در آن است.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاٰ یَقْبَلُ اللّٰهُ قَوْلاً اِلاّٰ بِعَمَلٍ وَ لاٰ یَقْبَلُ قَوْلاً وَ عَمَلاً اِلاّٰ بِنِیَّةٍ وَ لاٰ یَقْبَلُ قَوْلاً وَ عَمَلاً وَ نِیَّةً اِلاّٰ بِاِصٰابَةِ السُّنَّةْ ✿ خدای عزّوجلّ هیچ سخنی را نمی‌پذیرد جز با عملی و هیچ سخن و عملی را نمی‌پذیرد جز با نیّت [درستی] و هیچ سخن و عمل و نیّتی را نمی‌پذیرد مگر آن‌که با سنّت مطابقت داشته باشد».

قُرطبی می‌گوید: «حق این است که اگر گنهکار تارک فرایض، خدا ﷻ را یاد کند و سخنی پاکیزه بگوید، این در زمرهٔ حسنات وی نوشته می‌شود و او در عین حال، بار گناه خویش را نیز بر دوش می‌کشد. پس خداوند ﷻ از هر کس که از شرک بپرهیزد، عمل صالح را می‌پذیرد و خودِ سخن پاکیزه یک نوع عمل صالح است. لذا تأویل آیه این است که: حق تعالی با عمل صالح؛ بر رفعت سخنان پاکیزه و حسن جایگاه آن می‌افزاید».

﴿**و کسانی که با مکر و حیله بدیها را می‌اندیشند**﴾ یعنی: در دنیا به شیوهٔ مکر و فریب، مرتکب بدیها می‌شوند تا به عزّت ناروای جاهلیّت برسند، همانند نیرنگهای بدی که مشرکان قریش در دارالنّدوه در حقّ رسول خدا ﷺ اندیشیدند تا ایشان را زندانی کرده، یا به‌قتل رسانده، یا از مکّه اخراج کنند ﴿**آنان را عذابی سخت است**﴾ در نهایت شدّت ﴿**و نیرنگشان خود تباه می‌گردد**﴾ و بی‌اثر می‌شود. مَکْر در اصل: عبارت از نیرنگ و حیله‌گری است.

وَٱللَّهُ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَٰجًا ۚ وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِۦ ۚ وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١١﴾

﴿**و خدا شما را از خاکی آفرید**﴾ در ضمن آفرینش پدرتان آدم علیه‌السلام از خاک ﴿**سپس از نطفه‌ای**﴾ که آن را از پشتهای پدران شما بیرون آورد ﴿**آن‌گاه شما را زوج‌ها گردانید**﴾ یعنی: برخی از شما را جفت برخی‌دیگر گردانید زیرا نر و ماده جفت یک‌دیگر هستند پس این تحوّل از خاک به‌سوی سلّول زنده و از سلّول زنده به‌سوی انسانی تمام، دلیلی قاطع بر امکان بعث و رستاخیز است. ﴿**و هیچ مادینه‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم او**﴾ بنابراین، هیچ چیز از ساحهٔ علم و تدبیر حق تعالی خارج نیست ﴿**و هیچ سالخورده‌ای عمر دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود**﴾ یعنی: عمر هیچ‌کس طولانی نمی‌شود و از عمر هیچ کس کاسته نمی‌شود؛ ﴿**مگر آن‌که در کتابی**﴾ یعنی: در لوح محفوظ ﴿**ثبت است**﴾.

سعیدبن جبیر می‌گوید: «پس آنچه از مدّت عمر انسان می‌گذرد، همان کاستن از عمر وی است و آنچه که از عمر وی در آینده می‌آید، همان عمری است که به وی داده می‌شود». به‌قولی معنی این است: «هیچ کهنسالی تا دوران پیری عمر داده نمی‌شود و عمر هیچ کس دیگر از سنّ کهنسالی کاسته نمی‌شود مگر این که این امر در لوح محفوظ ثبت است، یعنی وابسته به قضای خداوند جل‌جلاله است». لذا دراز یا کوتاه کردن عمر، هر دو به قضا و قَدَر حق تعالی و مربوط به اسبابی است که مقتضی درازساختن یا کوتاه کردن عمر است. باید دانست که از اسباب طولانی‌ساختن عمر: صلهٔ رَحِم و از اسباب کوتاه کردن آن: بسیار نافرمانی کردن پروردگار عزّوجل است.

در حدیث‌شریف به روایت انس‌بن مالک رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس دوست دارد که رزقش گشاده ساخته شده و اجلش به تأخیر افگنده شود، باید صلهٔ رَحِم خویش را برقرار کند». امّا باید گفت: درازشدن عمر با اسبابی مانند صلهٔ رَحِم، در قضا و قدَرِ داخل است که علم خدای عزّوجلّ بر آن پیشی گرفته‌است زیرا در لوح محفوظ نوشته شده که عمر فلان کس ــ مثلاً ــ این مقدار از سال است و اگر صلهٔ رَحِم را برقرار کرد، در عمر وی این مقدار افزوده می‌شود. باز در جایی‌دیگر از لوح محفوظ بیان شده است که آن شخص صلهٔ رَحِم خویش را به‌جا می‌آورد، همین‌طور از عمر هر کس که کاسته شود، به‌دلیل آن است که او عملی انجام داده که مقتضی کوتاه‌سازی عمر وی است، چون انجام‌دادن بسیار معاصی و نافرمانی‌ها ﴿بی‌گمان این کار﴾ یعنی: افزودن و کاستن در عمر ﴿بر خداوند آسان است﴾ زیرا هیچ چیزی بر وی دشوار نیست و هیچ چیز ــ چه اندک و چه بسیار، چه بزرگ و چه کوچک ــ از علم و شمار پروردگار پنهان نمی‌باشد.

وَمَا يَسْتَوِي ٱلْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَآئِغٌ شَرَابُهُۥ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ ۖ وَمِن كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا ۖ وَتَرَى ٱلْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

﴿و دو دریا یکسان نیستند: این یک شیرین عطش‌بر و نوشیدنش خوشگواراست؛ و آن دیگر شورِ تلخ مزه است﴾ بیشتر مفسّران برآنند که این آیه مَثَلی برای مؤمن و

کافر است. یعنی: مؤمن شیرین و خوب و کافر تلخ و شوربخت است. امّا امام رازی می‌گوید: قول قوی‌تر این است که مراد از این آیه، ارائهٔ دلیلی دیگر بر قدرت خداوند ﷻ می‌باشد **﴿و از هریک﴾** از این دو دریا **﴿شما گوشتی تازه می‌خورید﴾** با صید ماهیان و آبزیان آن دریاها **﴿و زیوری که آن را بر خود می‌پوشید بیرون می‌آورید﴾** زجاج می‌گوید: «زیور فقط هنگامی از دو دریای شور و شیرین بیرون آورده می‌شود که آن دو باهم درآمیزند، نه از هریک به‌طور منفرد و جداگانه». زیور دریا؛ اغلب مروارید و مرجان است که از آن انگشتر و دستبند و گردنبند و پای‌برنجن می‌سازند. **﴿وکشتی‌ها را در دریا موج شکاف می‌بینی﴾** که امواج دریا را شکافته، می‌آیند و می‌روند **﴿تا از فضل او روزی خود را طلب‌کنید﴾** مراد از فضل: تجارت دریایی به‌سوی کشورها و سرزمینهای دور در مدّتی نزدیک است چنان‌که در سورهٔ بقره (آیهٔ ۱۶۴) گذشت. **﴿و باشد که شکر گزارید﴾** خداوند سبحان را در برابر این نعمتهایی که بر شما ارزانی داشته است.

يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمّٗىۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ لَهُ ٱلۡمُلۡكُۚ وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ﴿١٣﴾

همچنان از قدرت تامّه و سلطهٔ عظیم او این است که: **﴿شب را در روز درمی‌آورد و روز را در شب درمی‌آورد﴾** پس در هر یک از آنها با کاستن از یکی دیگر، می‌افزاید **﴿و خورشید و ماه را رام کرده‌است﴾** برای منافع و مصالح انسان **﴿که هریک تا میعادی معیّن روانند﴾** که خدای عزّوجلّ این میعاد و سرآمد معیّن را برای حرکت و جریان خورشید و ماه مقدّر کرده‌است. این میعاد، روز قیامت است. به‌قولی:

این میعاد، عبارت از مدّتی است که خورشید و ماه در آن فلک را می‌پیمایند، که یک سال برای خورشید و یک ماه برای قمر است. به‌قولی: مراد از آن به جریان انداختن خورشید در روز و به جریان انداختن مهتاب در شب است ﴿این﴾ انجام دهندهٔ کارهای یادشده **﴿الله پروردگار شماست، فرمانروایی از آنِ اوست﴾** یعنی: این ذاتی که کارهای یادشده همه از صنع اوست، همانا آفرینندهٔ پردازنده و توانای مقتدری است که مالک عالم و متصرّف آن است **﴿وکسانی که شما﴾** ای ناباوران! **﴿به‌جای او می‌خوانید، مالک پوست هستهٔ خرمایی هم نیستند﴾** قِطْمِیْر: پوستک نازک سفیدرنگی است که میان گوشت خرما و هستهٔ آن قرار دارد و مانند لفّافه‌ای بر پیکر آن هسته پوشانده شده است. گویند: به سبب آن پوستک است که درخت خرما جوانه می‌زند و می‌روید. یعنی: معبودانی که شما به‌جای خدای لاشریک می‌خوانید، حتّی مالک چیز بسیار بی‌ارزش و حقیری هم در آسمانها و زمین نیستند.

إِن تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾

﴿اگر آنهارا بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند﴾ زیرا معبودان شما جماداتی بیش نیستند که چیزی را درک نمی‌کنند **﴿و اگر هم بشنوند﴾** بر فرض و تقدیر **﴿شما را پاسخ نمی‌دهند﴾** زیرا از پاسخ‌دادن به شما عاجزند **﴿و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند﴾** یعنی: از عبادت شما بیزاری جسته و منکر این می‌شوند که پرستش آنها از سوی شما حق بوده است چنان‌که منکر این می‌شوند که شما را به پرستش خویش فرمان داده باشند **﴿و هیچ‌کس چون خدای آگاه تو را خبردار نمی‌کند﴾** یعنی: هیچ کس مانند ذاتی که به همه چیزها آگاه و داناست، تو را آگاه نمی‌کند.

شاه‌ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: «لاٰیُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِیْر ـ در میان اعراب مَثَلی است، که چون سخنی بلیغ گویند و تحقیق به نهایت رسانند، این مَثَل را گویند».

﴿ یَـٰٓأَیُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِ ۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلْغَنِیُّ ٱلْحَمِیدُ ﴿١٥﴾

﴿ای مردم! شما به‌سوی خداوند فقیر هستید﴾ یعنی: شما بندگان مطلقاً به‌سوی خداوند متعال در تمام امور دین و دنیای خویش نیازمند هستید ﴿و خداوند است که﴾ مطلقاً ﴿بی‌نیاز حمید است﴾ یعنی: از جانب بندگان خویش ـ با احسانی که به آنها کرده است و می‌کند ـ سزاوار ستایش است همچنین در تمام آنچه که حق تعالی می‌کند، می‌گوید و مقدّر و مشروع می‌گرداند، سزاوار ستایش است.

إِن یَشَأْ یُذْهِبْكُمْ وَیَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ ﴿١٦﴾

﴿اگر بخواهد شما را از میان می‌برد و خلقی نو به میان می‌آورد﴾ یعنی: اگر بخواهد شما را نابود می‌کند و به‌جای شما خلقی نو از جنس بشر، یا از جنس و نوع دیگری از انواع آفریدگان خویش و از عالم دیگری غیراز آنچه که شما می‌شناسید، به میان می‌آورد که از او اطاعت کرده و نافرمانیش نکنند، که این خود مظهری از مظاهر فقر شما و غنای مطلق اوست.

وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِیزٍ ﴿١٧﴾

﴿و این کار﴾ یعنی: از میان بردن شما و آوردن دیگران ﴿بر خداوند دشوار

نیست ﴾ یعنی: نه بر وی ممتنع است و نه مشکل.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۚ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۗ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ ۚ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ ۚ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

﴿**و هیچ بار بردارنده‌ای بار دیگری را برنمی‌دارد**﴾ یعنی: هیچ شخصی بار گناه شخص دیگری را برنمی‌دارد بلکه هر شخصی بار گناه خودش را به‌دوش می‌کشد ﴿**و اگر گرانباری کسی را به‌سوی بارش فراخواند، چیزی از آن برداشته نمی‌شود هرچند آن‌کس خویشاوند و نزدیک باشد**﴾ یعنی: اگر شخصی که در زیر بار گناهی قرار دارد، شخص دیگری را فراخواند تا از دوش وی بعضی از آن گناهانی را که او زیر بار آن است، بردارد، کسی که به یاری فراخوانده شده، از آن گناهان چیزی را برنمی‌دارد، هرچند خویش و نزدیک نَسَبی آن فرد نیز باشد پس چگونه خواهند بود دیگرانی که با آن شخص فراخواننده، هیچ قرابتی ندارند.

ابن‌کثیر به‌نقل از عکرمه در تفسیر این فرمودهٔ خداوند ﷻ: (وَ اِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ اِلَىٰ حِمْلِهَا...) می‌گوید: «مراد از آن: همسایه‌ای است که در روز قیامت به همسایهٔ خویش درآویخته و می‌گوید: پروردگارا! از این شخص بپرس که چرا دروازهٔ خود را به روی من می‌بست؟». همچنین نقل است که: «در روز قیامت کافر به مؤمن درآویخته و به وی می‌گوید: ای مؤمن! من بر تو حقّی دارم، آخر تو می‌دانی که من با تو در دنیا چه قدر نزدیک بودم، اینک امروز به تو محتاج

شده‌ام. پس مؤمن پیوسته نزد پروردگار خویش از وی شفاعت می‌کند تا این که او را ــ درحالی‌که همچنان در دوزخ است ــ به منزلی سبکتر از منزل وی برمی‌گرداند. پدر نیز در روز قیامت به فرزندش درآویخته و می‌گوید: فرزند عزیزم! اینک من به مقدار ذرّه‌ای از حسنات تو محتاج شده‌ام تا به وسیلهٔ آن از این وضعی که می‌بینی نجات یابم! ولی فرزندش می‌گوید: پدرجان! آنچه از من خواسته‌ای، بسیار ناچیز است ولی من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری بنابراین، نمی‌توانم چیزی از حسناتم را به تو بدهم. سپس به همسر خویش درآویخته و می‌گوید: ای فلان! ای همسر عزیزم! من چگونه شوهری برایت بودم؟ زن می‌گوید: تو نیکو شوهری برایم بودی ... و از او ستایش می‌کند. آن‌گاه می‌گوید: اینک من از تو می‌خواهم تا فقط یک حسنه را به من ببخشی، شاید با آن یک حسنه از این وضعی که می‌بینی نجات پیدا کنم! امّا زنش می‌گوید: آنچه از من خواسته‌ای بسیار ناچیز است ولی با تأسّف که من نمی‌توانم به تو چیزی بدهم زیرا من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری».

﴿**جز این نیست که تو تنها کسانی را که به‌طور پنهانی از پروردگارشان می‌ترسند، هشدار می‌دهی**﴾ یعنی: ای پیامبر! قطعاً هشداردادن تو جز به حال کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند سودی نمی‌رساند، به این معنی که با وجود ندیدن عذابش از او می‌ترسند. یا از عذاب خدا درحالی می‌ترسند که او از نظرشان غایب است و از او می‌ترسند در خلوتهای خویش از مردم و در خلوتخانهٔ رازونیازهای خویش با او ﴿و﴾ جز این نیست که هشدار تو تنها برای کسانی سودمند واقع می‌شود که ﴿**نماز را برپا داشته‌اند**﴾ یعنی: به امر نماز اهمیّت داده و از آن به چیز دیگری از سرگرمی‌های خویش مشغول نشده‌اند ﴿**و هر کس پاکیزگی جوید**﴾ با انجام دادن طاعات و ترک معاصی ﴿**پس جز این نیست که به‌سود خویش پاکیزگی می‌جوید**﴾ زیرا منافع آن به خودش بر می‌گردد. چنان‌که گناه کسی که به پلیدیها آغشته شده، نیز بر دوش خودِ اوست نه بر دوش دیگران ﴿**و بازگشت**

۱

به‌سوی خداوند است ﴾ پس او هر انسانی را دربرابر عملش جزا یا پاداش می‌دهد.

وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ ﴿١٩﴾

﴿ونابینا ﴾ یعنی: کسی که حسّ بینایی‌اش ازبین رفته است **﴿و بینا ﴾** یعنی: کسی که دارای نیروی بینایی است **﴿برابر نیستند ﴾**.

خداوند متعال در این آیه کافر را به شخص نابینا و مؤمن را به شخص بینا تشبیه کرده است.

وَلَا ٱلظُّلُمَٰتُ وَلَا ٱلنُّورُ ﴿٢٠﴾

﴿و نه تاریکی‌ها و روشنایی ﴾ یعنی: تاریکی‌ها و روشنایی نیز برابر نیستند. پس باطل به تاریکی‌ها و حق، به نور تشبیه شده است.

وَلَا ٱلظِّلُّ وَلَا ٱلۡحَرُورُ ﴿٢١﴾

﴿و نه سایه و باد گرم ﴾ یعنی: سایهٔ خنکی که در آن گرمی و آزاری نیست، با آتشبادی که سوزان و آزاررسان است، برابر نیستند. به قولی: مراد از سایه، ثواب و مراد از باد گرم، عذاب است. یا مراد از سایه، بهشت و مراد از باد گرم، دوزخ است.

وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ وَلَا ٱلۡأَمۡوَٰتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُسۡمِعُ مَن يَشَآءُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ﴿٢٢﴾

﴿و زندگان و مردگان برابر نیستند﴾ مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. به‌قولی: این تمثیلی برای عالمان و جاهلان است. ﴿همانا خدا هرکه را بخواهد﴾ از اولیای خویش، که ایشان را برای بهشت خویش آفریده و به طاعت خویش توفیق داده‌است ﴿شنوا می‌گرداند﴾ و پند و پیام خویش را به آنان می‌شنواند ﴿و تو شنوانندهٔ کسانی که در گورهایند نیستی﴾ یعنی: تو به کفّاری که کفر دلهایشان را میرانده است، حقایق را نمی‌توانی بشنوانی. بدین‌گونه، خداوند ﷻ کفّار را به مردگانی تشبیه کرد که در گورگمراهی و انکار خود مدفونند و به ندای حقّ و حقیقت هیچ پاسخی نمی‌دهند.

إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿٢٣﴾

﴿تو جز هشداردهنده‌ای نیستی﴾ یعنی: تو جز پیامبری هشدار دهنده نیستی و بر عهدهٔ تو جز بیم‌دهی و تبلیغ چیز دیگری نیست امّا شنواندن همراه با پذیرش، کار تو نیست و تو قدرت و توانی نیز بر آن نداری زیرا هدایت و گمراهی فقط در اختیار خدای عزّوجلّ است.

إِنَّآ أَرْسَلْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ۚ وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾

﴿هرآینه ما تو را به حق﴾ یعنی: همراه با حق ﴿مژده‌دهنده﴾ برای اهل طاعت ﴿و بیم‌دهنده﴾ برای اهل معصیت ﴿فرستادیم و هیچ امّتی نیست مگر این‌که در آن هشداردهنده‌ای گذشته‌است﴾ یعنی: هیچ امّتی از امّتهای پیشین نبوده است مگر این‌که حق تعالی در آن هشداردهنده‌ای از پیامبران علیهم‌السلام برانگیخته که آنان را از

فرجام شوم طغیان و کفران بیم می‌داده است.

وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ وَبِٱلزُّبُرِ وَبِٱلْكِتَـٰبِ ٱلْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾

﴿و اگر تو را تکذیب کنند، قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند﴾ از امّتهای گذشته **﴿نیز به تکذیب﴾** پیامبران خویش **﴿پرداختند، پیامبرانشان بدیشان بیّنات﴾** یعنی: معجزات روشن و حجّتهای آشکار **﴿و زُبُر﴾** یعنی: صحیفه‌های نوشته‌شده، مانند صُحُف ابراهیم علیه السلام **﴿و کتابهای روشنگر﴾** مانند تورات و انجیل را **﴿آوردند﴾** به‌قولی: مراد از بیّنات: معجزات و مراد از زُبُر: کتابهایی است که حامل پند و اندرز است و مراد از کتاب و زُبُر: کتابها و صحیفه‌های الهی است که در آنها قوانین و برنامه‌ها و احکام تبیین شده است.

ثُمَّ أَخَذْتُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۖ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٢٦﴾

﴿آن‌گاه کافران را فروگرفتم﴾ به عذاب، بعد از آن‌که پیامبران را تکذیب کردند **﴿پس عقوبت من چگونه بود﴾** یعنی: تو می‌دانی که کیفر من بر آنها چه‌قدر شدید بود؟.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ ثَمَرَٰتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَٰنُهَا ۚ وَمِنَ ٱلْجِبَالِ جُدَدٌۢ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهَا وَغَرَابِيبُ

سُورۃ ﴿۲۷﴾

﴿آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی را فرود آورد، سپس بدان میوه‌های رنگارنگ بیرون آوردیم؟﴾ میوه‌هایی که بعضی از آنها سفیدرنگ، بعضی سرخ‌رنگ، بعضی زردرنگ، بعضی سبزرنگ و بعضی سیاه‌رنگ است؛ مانند انار، سیب، انجیر، انگور و غیره ﴿و از کوهها راههایی﴾ و رگه‌هایی آفریدیم که مانند عروق‌اند در تن حیوان ﴿سفید و سرخ رنگارنگ و سیاه در نهایت سیاهی﴾ غَرْبِیب: سیاه‌سیاهی است که رنگ آن شبیه رنگ کلاغ است. یعنی: از کوهها، راهها و رگه‌ها و انواع مختلفی به رنگهای گوناگون آفریدیم.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ وَٱلدَّوَآبِّ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ مُخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ كَذَٰلِكَۗ إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿۲۸﴾

﴿و از مردمان و جانوران و چهارپایان که رنگهای آنها همچنین گوناگون است﴾ همچون اختلاف رنگ‌ها و گونه‌ها در میوه‌ها و کوهها، پدید آوردیم. دلیل این که خدای سبحان به اختلاف رنگها در این اشیا توجّه داد، این است که این اختلاف، از بزرگترین ادلّه بر قدرت و صنع بدیع وی می‌باشد بدین جهت، حق تعالی اوّلاً اختلاف رنگها در میوه‌های روییدنی، سپس در جمادات و بعد از آن در انسانها و حیوانات دیگر را ذکر کرد. ﴿جز این نیست که از بندگان خدا فقط عالمانند که از او می‌ترسند﴾ یعنی: از خدای سبحان فقط دانشوران و دانایان به وجود، اوصاف بزرگ و افعال زیبای وی‌اند که غایبانه می‌ترسند و هر کس از خدا ﷻ نترسد، او در واقع عالِم و دانشور نیست پس هر کس به خدای عزّوجلّ داناتر باشد، از وی ترسانتر است چنان‌که در حدیث‌شریف آمده‌است که

رسول خدا ﷺ فرمودند: «من ترسانترین شما از خدا و پرهیزکارترین شما برای او هستم». ﴿بی‌گمان خدا غالب آمرزنده استَ﴾ پس نا فرمانان را سرکوب َو اهل طاعت را شامل مغفرت خویش قرارمی‌دهد.

مراد از علم در این آیهٔ کریمه: علم تجربی و علم کَوْنی به کیفیّت اختلاف رنگها و مانند آن از مظاهر قدرت خداوند ﷻ است و مراد از علما نیز، علمای دانا به علوم طبیعی و زیستی و رازهای کاینات‌اند زیرا ترس و پروای کسی که این علوم و اسرار و معارف را ــ درحالی‌که مؤمن است ــ بداند، بزرگتر از ترس دیگران از خداوند ﷻ است بدین جهت، ما در عصر حاضر که عصر انکشاف علوم و معارف طبیعی است، دانشمندان بسیاری را که در عرصهٔ این علوم تبحّر دارند، مشاهده می‌کنیم که به‌سوی دین خداوند ﷻ روی آورده‌اند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «عالِم به خدای رحمان کسی است که چیزی را با او شریک نیاورده، حلال او را حلال و حرام او را حرام بشناسد، سفارش‌های وی را رعایت کند و یقین داشته باشد که با پروردگار خود دیدار خواهد کرد و در قبال عمل خویش مورد محاسبه قرار خواهد گرفت». حسن بصری رحمه الله گفته است: «عالم کسی است که از پروردگار رحمان غایبانه بترسد و به اموری راغب و مایل باشد که خداوند متعال در آن رغبت دارد و از اموری که خدای سبحان از آنها ناراضی است، اعراض کند. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد». سعیدبن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «ترس از خداوند ﷻ عبارت است از آن چیزی که میان تو و نافرمانی وی حایل گردد». امام مالک رحمه الله می‌گوید: «علم، به بسیاری روایت نیست بلکه علم نوری است که خداوند متعال آن را در قلب قرار می‌دهد». سفیان ثوری رحمه الله می‌گوید: «نیکان می‌گفتند: علما سه دسته‌اند؛ عالمی است به خداوند ﷻ که به امر وی داناست، عالمی است به خداوند ﷻ که به امر وی دانا نیست و عالمی است به امر خداوند ﷻ که به خود خداوند ﷻ دانا نیست امّا عالم به خدا ﷻ و به امر وی، کسی است که از خدای عزّوجلّ می‌ترسد و حدود و فرایض وی را می‌داند. و

عالم به خداوند ﷻ که به امر وی دانا نیست، عالمی است که از خدای عزّوجلّ می‌ترسد ولی حدود و فرایض وی را نمی‌داند. و عالم به امر خداوند ﷻ که به خود خداوند دانا نیست، کسی است که حدود و فرایض را می‌داند امّا از خدای عزّوجلّ نمی‌ترسد».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَٰرَةً لَّن تَبُورَ ﴿٢٩﴾

﴿بی‌گمان کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند﴾ یعنی: بر تلاوت قرآن کریم استمرار ورزیده و بر آن مداومت می‌ورزند ﴿و نماز را برپا داشته‌اند﴾ در اوقات آن و با رعایت کامل ارکان و اذکار آن ﴿و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا انفاق کرده‌اند﴾ این تعبیر، انگیزه‌بخش انفاق و بخشش مال به هرگونه‌ای است که میسّر شد؛ اگر انفاق به‌طور پنهانی میسّر شد، بهتر است، در غیرآن انفاق آشکار نیز خوب است و این گمان شخص که مبادا در آن ریا داخل شود، نباید او را از انفاق بازدارد. آری! اینان: ﴿امید به تجارتی بسته‌اند که هرگز زوال نمی‌پذیرد﴾ که این تجارت، همانا دریافت ثواب و پاداش طاعتشان است، تجارتی که هرگز کساد نمی‌شود و ازبین نمی‌رود. ابن‌کثیر از قتاده نقل می‌کند که فرمود: «این آیه، آیهٔ قاریان دانا به کتاب خداوند ﷻ و عامل به آن است».

لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾

﴿تا پاداشهایشان را به‌تمام و کمال به ایشان بپردازد﴾ یعنی: این تجارتشان هرگز کساد نمی‌شود و از رونق نمی‌افتد، به‌خاطر این که خداوند ﷻ پاداشهای اعمال شایستهٔ ایشان را به‌تمام و کمال به ایشان می‌پردازد ﴿و از فضل خود به آنان بیفزاید﴾ یعنی: با افزودن بر پاداش اعمالشان، به ایشان فضل و منّت می‌نهد ﴿چراکه او آمرزگار﴾ گناهانشان ﴿و قدردان﴾ اعمال اندک ایشان ﴿است﴾.

وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ هُوَ ٱلۡحَقُّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِعِبَادِهِۦ لَخَبِيرُۢ بَصِيرٞ ﴿٣١﴾

﴿و آنچه از کتاب﴾ یعنی: از قرآن ﴿به‌سوی تو وحی کرده‌ایم، خود حق و تصدیق کنندهٔ کتابهای پیش از آن است﴾ یعنی: قرآن با کتابهای پیشین آسمانی همخوان و موافق است ﴿قطعاً خدا نسبت به بندگانش آگاهِ بیناست﴾ یعنی: حق تعالی به تمام امورشان آگاه و محیط و به کسانی از بندگانش که شایستگی برتری بر دیگران را دارند، بیناست بدین جهت پیامبران علیهم‌السلام را بر تمام بشر برتری داد و باز برخی از پیامبران علیهم‌السلام را به درجاتی بر برخی دیگر برتری عنایت فرمود و در این میان، جایگاه و منزلت سرور ما حضرت محمّد ﷺ را فوق همهٔ ایشان صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین گردانید.

ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَاۖ فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ ﴿٣٢﴾

﴿سپس این کتاب﴾ یعنی: قرآن **﴿را به آن بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم﴾** از این امّت **﴿به میراث دادیم﴾** یعنی: ای محمّد ﷺ! ما به این امر که قرآنی را که بر تو فرستاده‌ایم به علمای امّتت میراث دهیم، حکم کرده‌ایم و آن را مقدّر ساخته‌ایم و در ضمن این قرآن، تمام کتابهای آسمانی دیگر را نیز به آنان میراث داده‌ایم زیرا این کتاب، تصدیق کننده و نگهبان همهٔ کتب آسمانی پیشین است.

آری! شکّی نیست که خداوند متعال علمای این امّت را ــ از صحابه گرفته تا کسانی که بعد از آنان آمده‌اند و خواهندآمد ــ بر سایر بندگان، شرف، منزلت و برتری عنایت کرده است و امّت ما را امّت برگزیده و میانه‌ای گردانیده‌است تا بر همهٔ مردم جهان گواه و رهبر باشند و آنان را به این شرف که امّت بهترین انبیا و سرور و سالار اولاد آدم قرارشان داده، إکرام نموده و گرامی داشته است.

آن‌گاه حق تعالی این امّت را به سه دسته تقسیم کرده و می‌فرماید: **﴿پس برخی از آنان بر نفس خود ستمکار و برخی از آنان میانه رو و برخی از آنان به اذن الله به‌سوی نیکی‌ها پیشگامند﴾** مقاتل می‌گوید: «ستمگران بر نفس خود: مرتکبان گناهان کبیره از اهل توحیدانـد. میانه‌روان: کسانی‌هستند که مرتکب گناه کبیره‌ای نگردیده‌اند و سبقت‌کنندگان و پیشتازان: کسانی‌هستند که به‌سوی اعمال شایسته پیشی گرفته‌اند. شکّی نیست که ستمکار بر نفس خود، از ادای واجبات و تکالیف خویش کوتاهی می‌کند، یا مرتکب محرّمات می‌گردد. میانه‌رو، در کار دین میانه‌روی اختیار کرده و به جانب افراط و تفریط میل نمی‌کند و او از اهل بهشت است. امّا پیشتاز و پیشی‌گیرنده کسی است که از دیگران در امور دین سبقت گرفته و او بهترین این سه گروه می‌باشد». ابن‌کثیر می‌گوید: «ستمگر بر نفس خویش: کسی است که برخی از واجبات را فروگذاشته و برخی از محرّمات را مرتکب می‌گردد. میانه‌رو: کسی است که واجبات را انجام داده و محرّمات را ترک می‌کند و گاهی برخی از مستحبّات را ترک کرده و برخی از مکروهات را انجام می‌دهد. سابق الی‌الخیرات: کسی است که واجبات و مستحبّات را به‌جا آورده و

محرّمات و مکروهات و حتّی بعضی از مباحات را نیز ترک می‌کند». نسفی می‌گوید: «ظالمان را در اوّل ذکر کرد زیرا آنان اکثریّت هستند، بعد از آنان میانه روان از نظر تعداد بیشتراند امّا پیشگامان از هر دو گروه فوق کمترند و در اقلیّت قرار دارند لذا در آخر ذکر شده‌اند».

﴿این﴾ گزینش و میراث‌دادن کتاب، یا این سبقت‌گرفتن و پیشتازی به‌سوی اعمال خیر ﴿همانا فضل بزرگ است﴾ در **حدیث‌شریف** به روایت ابودرداء رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند ﷻ فرموده‌است: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيْرُ): امّا کسانی که سبقت گرفته‌اند، ایشان بدون حساب به بهشت درمی‌آیند. کسانی که میانه‌روی پیشه کرده‌اند، به حسابی آسان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و کسانی که بر نفسهای خود ستم کرده‌اند، در درازای محشر بازداشته می‌شوند و همانانند که خدای عزّوجلّ کوتاهی و قصور آنان را با رحمت خویش تلافی می‌نماید و همانانند که می‌گویند: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنْ»[1].

جَنَّٰتُ عَدۡنٍ يَدۡخُلُونَهَا يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ﴿٣٣﴾

﴿بهشتهای عدن که به آنها وارد می‌شوند﴾ این وعده‌ای است به پیشگامان به سوی نیکویی‌ها، یا وعده‌ای است به تمام برگزیدگان ـ یعنی مجموعهٔ این امّت از هر سه گروه یادشده ـ زیرا گروه اوّل ـ یعنی ستمگران برخود ـ بعد از آن‌که از

۱ـ نگاه کنید به آیهٔ (۳۴) از همین سوره.

گناه خویش پاکسازی شوند، به بهشت عدن وارد می‌شوند. گروه دوم ـ یعنی میانه‌روان ـ بعد از آن‌که با آنان حسابی سهل و آسان انجام گیرد، به آن وارد می‌شوند. و گروه سوم ـ یعنی پیشگامان ـ بی‌حساب و عذابی به آن وارد می‌شوند. بهشت عدن: یعنی بهشت همیشگی‌ای که در آن جاودانه ماندگارانند **﴿در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور داده می‌شوند و جامه‌شان در آنجا ابریشم است﴾** تفسیر نظیر این بخش از آیه، به‌طور مفصّل در سورهٔ [حجّ/۲۳] گذشت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت آن را نمی‌پوشد». آن‌گاه خطاب به مؤمنان فرمودند: «این ابریشم در دنیا برای کفّار و در آخرت برای شماست».

شکّی نیست که علما سزاوارترین و شادمان‌ترین مردم به این نعمت و این رحمت‌اند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت احمد، ابوداوود، ترمذی و ابن‌ماجه آمده‌است: مردی از اهل مدینه به دمشق نزد ابودرداء رضی الله عنه رفت، ابودرداء رضی الله عنه به وی فرمود: ای برادر! چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟ آن مرد گفت: مرا حدیثی به اینجا آورده که آگاهی یافته‌ام شما آن را از رسول خدا ﷺ روایت می‌کنید. ابودرداء رضی الله عنه فرمود: آیا برای تجارتی نیامده‌ای؟ گفت: خیر! فرمود: آیا برای نیاز دیگری نیامده‌ای؟ گفت: خیر! فرمود: آیا ـ جز به طلب این حدیث ـ برای هیچ‌کار دیگری نیامده‌ای؟ گفت: خیر! آن‌گاه ابودرداء رضی الله عنه فرمود: اینک بشنو؛ من از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمودند: «مَنْ سَلَكَ طَرِيْقاً يَطْلُبُ فِيْهَا عِلْمًا سَلَكَ اللّٰهُ تَعَالٰى بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضًا لِطَالِبِ الْعِلْمِ وَإِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ لِلْعَالِمِ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ حَتَّى الْحِيْتَانُ فِي الْمَاءِ. فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلٰى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ. إِنَّ الْعُلَمَاءَ هُمْ وَرَثَةُ الأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ الأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِيْنَارًا وَلَا دِرْهَماً وَإِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ» هر کس به راهی در پی علمی برود، خداوند متعال او را در راهی که به‌سوی بهشت منتهی می‌شود می‌برد، بی‌گمان فرشتگان بالهای خود را از روی خشنودی از طالب علم، می‌گسترند و

همهٔ کسانی که در آسمانها و زمین‌اند ــ حتّی ماهی‌ها در آب ــ برای عالم آمرزش می‌خواهند و فضیلت عالم بر عابد همچون برتری ماه بر سایر ستارگان است، بی‌گمان علما ورثهٔ انبیاءاند و انبیا دینار و درهمی را به‌ارث نگذاشته‌اند بلکه فقط علم را به میراث گذاشته‌اند پس هر کس آن را بگیرد، قطعاً بهرهٔ وافری را برگرفته‌است».

وَقَالُواْ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذْهَبَ عَنَّا ٱلْحَزَنَ ۖ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾

﴿وگفتند﴾ بهشتیان آن‌گاه که در باغ های عدن مستقرّ می‌شوند: **﴿همهٔ ستایشها خدایی را که اندوه﴾** بدیها و گناهان، بیم نپذیرفته‌شدن طاعات و اندوه هول و هراسهای روز قیامت **﴿را از ما دور کرد﴾** به‌قولی مراد این است: از ما نگرانی و اندیشهٔ تأمین مخارج و هزینه‌های زندگی را دور کرد. زجاج می‌گوید: «خداوند ﷻ همه اندوه‌ها و نگرانی‌ها را از بهشتیان دور می‌کند، چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معاششان ارتباط داشته باشد و چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معادشان مربوط باشد. پس اهل ایمان پیوسته از عذاب خداوند ﷻ در ترس و هراس به‌سر می‌برند و در همه‌حال از عاقبت و خاتمهٔ بد بیمناک و از این امر دل‌نگرانند که آیا اعمالشان پذیرفته می‌شود یا خیر؟ که این نگرانی‌ها، دغدغه‌ها و اندوه‌هایشان تا آن‌گاه که به بهشت وارد نشوند، از بین نمی‌رود. ولی در **حدیث‌شریف** آمده است: «براهل لاالٰهَ‌اِلاَّالله هیچ وحشتی نیست: نه در مرگ، نه در قبر و نه در رستاخیز، گویی من به سویشان در هنگام بانگ [رستاخیز] ــ در آن حال که از سرهای خود خاک قبرها را می‌افشانند ــ می‌نگرم که می‌گویند: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُوْرٌ شَكُوْر».

﴿به راستی پروردگار ما آمرزگار﴾ است بر کسانی که او را نافرمانی کرده، سپس با توبه به‌سویش بازگشته‌اند ﴿قدردان است﴾ برای کسانی که او را اطاعت می‌کنند لذا گناهان بسیارشان را می‌آمرزد و نیکی‌های اندکشان را ارج می‌گذارد.

ٱلَّذِيٓ أَحَلَّنَا دَارَ ٱلۡمُقَامَةِ مِن فَضۡلِهِۦ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٞ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٞ ﴿۳۵﴾

﴿همان خدایی که ما را از فضل خویش به اقامتگاه جاودان فروداورد﴾ دَارَالْمُقَامَة: اقامتگاهی که در آن ـ به عنوان فضل و رحمتی از سوی خدای منّان ـ جاودانه ماندگارند و هرگز از آن انتقال داده نمی‌شوند. آری! هرگز اعمال شایسته نمی‌تواند مابه‌ازاء این‌همه فضل و امتیاز تلقّی شود چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگز کسی از شما را عملش به بهشت وارد نمی‌کند». اصحاب گفتند: حتّی شما را نیز یا رسول الله؟ فرمودند: «حتّی مرا نیز مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت و فضلی از جانب خویش درپوشاند». ﴿در اینجا هیچ رنجی﴾ و خستگی و مشقّتی ﴿به ما نمی‌رسد و در اینجا به ما هیچ درماندگی‌ای نمی‌رسد﴾ درماندگی‌ای که حاصل خستگی و سختی و رنج و زحمت باشد. آری! در بهشت همهٔ رنجها و خستگی‌ها از تن و روح بهشتیان زدوده می‌شود.

بیهقی و ابن‌ابی‌حاتم از عبدالله‌بن‌ابی‌أوفی در بیان **سبب‌نزول** این آیه روایت کرده‌اند: «مردی به رسول خدا ﷺ گفت: یارسول الله! به راستی خواب از جملهٔ چیزهایی است که خداوند ﷻ به‌وسیلهٔ آن به ما در دنیا آرامش می‌بخشد پس آیا در بهشت نیز خواب هست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: خیر! زیرا خواب شریک مرگ است و در بهشت مرگی نیست. آن مرد پرسید: پس راحتی و آرامش اهل

بهشت در چیست ؟ این سؤال بر رسول خدا ﷺ بزرگ آمد و فرمودند : آخر در آنجا هیچ خستگی‌ای نیست ، تمام کار بهشتیان آسایش و راحتی است » . همان بود که این آیه نازل شد .

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُواْ وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَاۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٖ ﴿٣٦﴾

﴿و کسانی که کافر شده‌اند، برای آنان آتش دوزخ است، نه بر آنان﴾ به مرگ ﴿حکم شود تا بمیرند﴾ به مرگی دیگر جز مرگ دنیا تا از عذاب راحت گردند ﴿و نه عذاب آن از آنها سبک ساخته می‌شود﴾ بلکه پیوسته در عذاب دوزخ قرار دارند و هرگاه که پوست بدنشان در آتش سوخته شود ، خداوند ﷻ پوستهای دیگری را بر تنشان می‌پوشاند تا عذاب را بچشند چنان‌که در آیهٔ دیگری آمده‌است . ﴿هر کفوری را چنین کیفر می‌دهیم﴾ یعنی : هر کسی را که در کفر و ناسپاسی و انکار حق زیاده‌روی کند ، همانند این جزای بسیار زشت و وحشتناک ، کیفر می‌دهیم . در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « اَمّا اَهْلُ النّارِ الَّذِيْنَ هُمْ اَهْلُها فَلاٰ يَمُوْتُوْنَ فِيْها وَ لاٰ يَحْيَوْنَ ❁ امّا همان دوزخیانی که اهالی آن هستند [و در آن جاودانند] پس نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌شوند » .

وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَٰلِحًا غَيْرَ ٱلَّذِي كُنَّا نَعْمَلُۚ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ ٱلنَّذِيرُۖ فَذُوقُواْ فَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٣٧﴾

﴿و آنان﴾ یعنی: دوزخیان ﴿در آنجا فریاد بر می‌آورند﴾ یعنی: در دوزخ فریاد و استغاثه می‌کنند در حالی که با صدای بلند چنین فریاد برمی‌دارند که: ﴿**پروردگارا! ما را بیرون بیاور**﴾ از دوزخ و ما را به دنیا برگردان ﴿**تا غیراز آنچه می‌کردیم**﴾ از شرک و معاصی ﴿**کار شایسته کنیم**﴾ پس ایمان را به‌جای کفری که بر آن بوده‌ایم و طاعت را به‌جای معصیت قرار دهیم! امّا ما در پاسخشان می‌گوییم: ﴿**مگر به شما چندان عمر ندادیم که در آن هرکه پندپذیری خواهد، پندپذیر شود**﴾ یعنی: آیا شما را آن‌قدر عمر ندادیم که هر کس بخواهد پند و عبرت گیرد، آن فرصت برای پندگرفتن وی کافی است. به قولی: این سنّ، سنّ رشد، یعنی هجده سالگی است. نسفی می‌گوید: «این معنی هر سنّی راکه مکلّف در آن به اصلاح خود قادر است، در بر می‌گیرد هر چند که این عمر کوتاه باشد». مگر باید گفت: سرزنش و توبیخ کسی که عمری طولانی می‌کند، بر کفرش بزرگتر است چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در حقیقت خداوند ﷻ به بنده‌ای که او را تا شصت یا هفتادسالگی زنده نگه داشته، عذر را نمایانده‌است، در حقیقت خداوند متعال به وی عذر را نمایانده‌است». یعنی: حجّت را بر وی تمام کرده است.

﴿**و آیا هشداردهنده به‌سوی شما نیامد؟**﴾ جمهور مفسّران برآنند که: مراد از این هشداردهنده، پیامبراکرم ﷺ اند. به‌قولی: مراد از آن، موی‌سفید است ﴿**پس بچشید**﴾ عذاب جهنّم را، شما که عبرت نگرفتید و پند نپذیرفتید ﴿**زیرا برای ستمکاران هیچ یاری‌دهنده‌ای نیست**﴾ که آنها را از عذاب خداوند ﷻ بازداشته و میان آنها و عذاب حق تعالی حایل و مانع گردد.

إِنَّ ٱللَّهَ عَٰلِمُ غَيۡبِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٣٨﴾

﴿بی‌گمان خدا، دانای غیب آسمانها و زمین است﴾ یعنی: او هر امر نهانی‌ای را درآسمانها و زمین می‌داند و از جمله این اعمال شما را و هیچ کار پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی‌ماند پس می‌داند که اگر شما را به‌سوی دنیا هم برگرداند، شما کار شایسته نمی‌کنید. چنان‌که در آیهٔ دیگری می‌فرماید: (وَلَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ ۞ اگر آنها به دنیا هم برگردانیده شوند، یقیناً به آنچه که از آن نهی شده‌بودند، برمی‌گردند) [انعام/۲۸]. ﴿هرآینه او به راز سینه‌ها داناست﴾ پس وقتی حق تعالی راز سینه‌ها را بداند، قطعاً و به‌طریق اَوْلی رازهای دیگر را که فروتر از آن هستند، می‌داند.

هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلْأَرْضِۚ فَمَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُۥۖ وَلَا يَزِيدُ ٱلْكَٰفِرِينَ كُفْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًاۖ وَلَا يَزِيدُ ٱلْكَٰفِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٣٩﴾

﴿اوست آن کس که شما را در زمین جانشینان گردانید﴾ یعنی: شما را امّتی جانشین و پی‌آیند امّت قبلی گردانیده و کلیدهای تصرّف در زمین خویش را به شما سپرد و شما را بر آنچه که در زمین است مسلّط کرد تا او را با یکتاپرستی و طاعت شکر گزارید. قتاده در معنی آن می‌گوید: «شما را امّتی پس از امّتی و نسلی پس از نسلی جانشین قرار داد». ﴿پس هرکس کفر ورزد﴾ از شما و این نعمت‌ها را ناسپاسی کند ﴿کفرش به زیان اوست﴾ و این زیان از خودِ وی به دیگران تجاوز نمی‌کند ﴿و کافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز مَقْت نمی‌افزاید﴾ مَقْت: خشم و بغض و نفرت است. ﴿و کافران را کفرشان غیر از زیان﴾ یعنی: کاستی و هلاکت ﴿چیزی نمی‌افزاید﴾.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِى مَاذَا خَلَقُوا۟ مِنَ ٱلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَمْ ءَاتَيْنَٰهُمْ كِتَٰبًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِّنْهُ ۚ بَلْ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعْضُهُم بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾

﴿**بگو: آیا دیدید**﴾ یعنی: به من خبر دهید ﴿**شریکان مقرّرکردهٔ خود را که به‌جای خدا می‌پرستید**﴾ و آنان را به‌عنوان خدایان خویش گرفته و جز خدا ﷻ می‌پرستید ﴿**به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده‌اند**﴾ که شما به‌خاطر آن، آنها را به پرستش گرفته‌اید؟ ﴿**یا مگر آنان در کار آسمانها شرکتی داشته‌اند؟**﴾ یعنی: یا مگر برای آنان همراه با خداوند ﷻ، در آفرینش آسمانها، یا در فرمانروایی، یا در تصرّف در آنها مشارکتی است تا با این مشارکت، سزاوار شرکت در الوهیّت شده باشند؟ ﴿**یا مگر به آنان کتابی داده‌ایم**﴾ دربارهٔ این شرکت و آن نامه و کتاب گویای این امر است که ما شرکایی برگرفته‌ایم؟ ﴿**پس آنان بر حجّتی از آن**﴾ کتاب ﴿**قراردارند؟**﴾. مقاتل در معنی آن می‌گوید: «آیا به کفّار مکّه کتابی داده‌ایم که برمبنای آن کتاب، آنها بر این که با خدا ﷻ شریکی وجود دارد، حجّتی دارند؟» ﴿**بلکه حق این است که ستمکاران جز فریب به یک‌دیگر وعده‌ای نمی‌دهند**﴾ یعنی: هیچ یک از موارد یادشده واقعیّت ندارد بلکه رؤسا و رهبران گمراه، فقط به اتباع و پیروان خویش، وعده‌های فریبنده‌ای داده و آنهارا با آن وعده‌ها گول می‌زنند و آن وعده‌ها را برایشان می‌آرایند در حالی که آن وعده‌ها همه دروغهای بی‌اساسی است که هیچ حقیقتی ندارد. آن وعده‌ها عبارت از این سخنشان به پیروانشان است که: خدایان به شما نفع رسانده، شما را به خدا ﷻ نزدیک می‌سازند و برای شما

نزد او شفاعت می‌کنند.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ أَن تَزُولَاۚ وَلَئِن زَالَتَآ إِنۡ أَمۡسَكَهُمَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ٤١﴾

﴿همانا خداوند آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد تا از جای خود نیفتند﴾ این عبارت مستقلِّ مستأنفه‌ای برای بیان قدرت خدای سبحان و صنع بدیع وی است، بعد از آن‌که ضعف بتان و عدم قدرت آنها بر کاری بیان گردید ﴿و اگر بلغزند﴾ آسمانها و زمین ﴿هیچ‌کس بعد از الله آنها را نگاه نمی‌دارد﴾ یعنی: اگر زوال و اضطراب و انتقال آسمانها و زمین از جاهای آنها مقدّر شود، هیچ‌کس غیراز خداوند ﷻ بر نگاه‌داشتن آنها قادر نیست. این آیهٔ کریمه به نظام جاذبه اشاره دارد و این‌که زمین همچون غیر خود از خورشید و ماه و سیّارات دیگری که در مدارهای خاصّ خویش حرکت می‌کنند، کره‌ای است که در فضا شناور می‌باشد. و این یکی از آیات معجز قرآن کریم در بُعد علم نجوم است ﴿بی‌گمان او بردبار آمرزگار است﴾ یعنی: سبب نگاهداشتن آسمانها و زمین و ادارهٔ آنها به گونه‌ای که جابجا نشده و از مدارات خود منحرف نگردند و نیفتند، این است که حق تعالی به‌رغم این‌که بندگانش را می‌بیند که به او کفر می‌ورزند و عصیان پیشه می‌کنند امّا به آنان بردبار آمرزگار است.

﴿وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِن جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ لَّيَكُونُنَّ أَهۡدَىٰ مِنۡ إِحۡدَى ٱلۡأُمَمِۖ فَلَمَّا جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ مَّا زَادَهُمۡ إِلَّا نُفُورًا ٤٢﴾

﴿و با سخت‌ترین سوگندهای خود﴾ و با نهایت توان و تلاش خود **﴿به الله سوگند خوردند که اگر بیم‌دهنده‌ای برای آنان بیاید، قطعاً از هریک از امتهای دیگر﴾** یعنی: از تمام امّت‌هایی که پیامبران علیهم‌السلام به سویشان فرستاده شده‌اند **﴿راه‌یافته‌تر خواهند شد﴾** مراد قبیلهٔ قریش‌اند که قبل از بعثت رسول‌اکرم ﷺ به مضمون یادشده سوگندهایی محکم خوردند، هنگامی که به آنان خبر می‌رسید که اهل کتاب پیامبرانشان را تکذیب کرده‌اند زیرا اعراب در آرزوی آن بودند که از میان آنها نیز پیامبری به رسالت برانگیخته شود چنان‌که در میان بنی‌اسرائیل پیامبرانی برانگیخته می‌شدند **﴿ولی چون بیم‌دهنده‌ای برایشان آمد﴾** یعنی: چون همان چیزی که در آرزوی آن بودند، به‌نزدشان آمد و او رسول خدا ﷺ است که شریف‌ترین هشداردهنده و بزرگوارترین و گرامی‌ترین فرستادهٔ حقّ است و درعین حال او از خودشان نیز می‌باشد؛ **﴿در حقّ آنان نیفزود﴾** آمدن وی **﴿جز رمیدن را﴾** از وی و گریز و دوری و نفرت را از اجابت وی.

ابن‌ابی‌حاتم از هلال در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده است که گفت: به من خبر رسیده‌است که قریش قبل از بعثت رسول‌اکرم ﷺ می‌گفتند؛ اگر خداوند ﷻ از میان ما پیامبری را مبعوث گرداند، هیچ امّتی از امّتها از ما فرمان‌پذیرتر برای خالق خویش، حرف‌شنوتر برای پیامبر خویش و متمسّک‌تر به کتاب وی نخواهد بود. پس خداوند متعال این آیه را بر اساس آن نازل فرمود.

ٱسْتِكْبَارًا فِي ٱلْأَرْضِ وَمَكْرَ ٱلسَّيِّئِ ۚ وَلَا يَحِيقُ ٱلْمَكْرُ ٱلسَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِۦ ۚ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ ٱلْأَوَّلِينَ ۚ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا ۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿٤٣﴾

﴿به‌سبب استکبار در زمین﴾ یعنی: آنها به این سبب از محمّد ﷺ نرمیدند و رسالت وی را تکذیب نکردند که به کذب وی معتقد باشند بلکه این کار را از سر استکبار و گردنکشی از این که پیروان او باشند و نیز به انگیزهٔ استمرارورزیدن در فساد، انجام دادند ﴿و﴾ به سبب ﴿مکر زشت﴾ یعنی: به سبب نیرنگ و بداندیشی. مکر: نیرنگ، فریب و عمل زشت است ﴿و مکر بد جز بر صاحبش فرود نمی‌آید﴾ یعنی: عاقبت بد، به کسی فرود می‌آید که بداندیشی کرده است، قبل از آن‌که بر کسی فرود آید که در حقّ وی بداندیشی و بدسگالی شده‌است. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «مکر، فریب و خیانت، از اخلاق مؤمن نیست». ﴿پس آیا جز سنّت پیشینیان را انتظار می‌برند﴾ یعنی: آیا جز سنّت خداوند ﷻ دربارهٔ پیشینیان را انتظار می‌برند که براینان نیز عذاب فرود آید چنان‌که بر امّتهای پیشین فرود آمد؟ آن‌گاه که انبیای خویش را تکذیب کرده و علیه ایشان ـ به کشتن، یا اخراج و تبعید ـ برنامه‌ریزیهای خائنانه و توطئه چینی‌های ظالمانه کردند ﴿و هرگز برای سنّت الهی تبدیلی نمی‌یابی﴾ یعنی: هیچ‌کس قادر نیست تا سنّت خداوند ﷻ در فرود آوردن عذاب را ـ که بر امّتهای تکذیب‌کننده مقدّر کرده و بنا نهاده است ـ تغییر داده و چیز دیگری غیر از آن را جانشین آن گرداند ﴿و هرگز برای سنّت الله تغییری نمی‌یابی﴾ که سنّت و آیین الهی بر عذاب آنان متحوّل گشته و تغییر کند و او عذاب را از آنان دفع کرده و آن را بر غیرشان فرود آورد.

أَوَلَمْ يَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً ۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعْجِزَهُۥ مِن شَيْءٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلْأَرْضِ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿٤٤﴾

﴿آیا در زمین سیروسفر نکرده‌اند تا فرجام کار کسانی را که پیش از آنان بودند بنگرند﴾ و ببینند که ما بر عاد، ثمود، مَدْیَنْ و امثالشان ـ آن‌گاه که پیامبران ما علیهم‌السلام را تکذیب کردند ـ چه عذابهایی نازل کردیم؟ تا آثار عذابی را که ما بر آنان فرود آورده‌ایم، بنگرند و در نتیجه بدانند که این امر سنّت تغییرناپذیر ما در مورد تکذیب‌کنندگان است؟ ای محمّد ﷺ! قومت در سفرهای خود به‌سوی شام و غیر آن، به آن مناطق عذاب‌شده رفته و حتماً آثار عذاب شدگان را که هنوز در دیارشان موجود و نشانه‌های آن در مساکنشان مشهود است، نگریسته‌اند پس چرا از مشاهدهٔ کشتارگاههای ستمگران، اندیشه نمی‌کنند؟ و چرا از روبروشدن به سرنوشتی نظیر آن، بیم ندارند؟ ﴿و﴾ حال آن‌که این گروههای عذاب شده ﴿از آنان نیرومندتر بودند﴾ یعنی: از اهالی مکّه عمرهای طولانی‌تر و سرمایه‌های فزونتری داشته و در هیکل و اندام خود نیز تنومندتر بودند ﴿و هرگز نیست که هیچ چیز ـ نه در آسمانها و نه در زمین ـ خدا را عاجز کند﴾ یعنی: هیچ چیز در محدودهٔ آسمان و زمین نمی‌تواند از حیطهٔ قدرت خداوند ﷻ بگریزد چنانچه او بخواهد آن را به عذاب فروگیرد؛ ﴿چراکه او همواره دانای تواناست﴾ لذا چیزی از او پنهان نمی‌ماند و هیچ‌کاری بر او دشوار نیست.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِمَا كَسَبُوا۟ مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِۦ بَصِيرًۢا ﴿٤٥﴾

﴿و اگر خدا مردم را به سزای آنچه کرده‌اند﴾ از گناهان و به کیفر کار و کردار غلطشان ﴿گرفتار می‌کرد، هیچ جانوری را﴾ که در زمین می‌جنبد و حرکت می‌کند

﴿بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت﴾ فرزندان آدم را به سبب گناهانشان و غیرآنان را به سبب شومی گناهان بنی‌آدم. به‌قولی: مراد از «دابّة ✿ جانداران» در اینجا فقط انسانها هستند نه غیرآنان از جانداران **﴿ولی آنان را تا میعادی معیّن مهلت می‌دهد﴾** که آن میعاد، روز قیامت است. **﴿و چون میعادشان فرارسد، بی‌گمان خدابه بندگانش بیناست﴾** یعنی: هم به کسانی از آنان که سزاوار ثواب‌اند و هم به کسانی که سزاوار عذاب‌اند، بینا و آگاه است لذا هر کس را مطابق حالش جزایی مناسب می‌دهد.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ یٰس

مکّی است و دارای هشتادوسه آیه است.

فضیلت آن: در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لَوَدِدْتُ أَنَّهَا فِيْ قَلْبِ كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ أُمَّتِيْ ✿ همانا دوست داشتم که سورهٔ یٰس در قلب هر انسانی از امّت من می‌بود». یعنی: هر یک از افراد اُمّت من آن را حفظ می‌داشت. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «یٰس را بر مردگانتان بخوانید». بدین جهت، ابن‌کثیر به‌نقل از برخی علما می‌گوید: «از ویژگی‌های این سوره یکی این است که در هیچ کار دشواری خوانده نمی‌شود، جز این‌که خداوند ﷻ آن کار را آسان می‌کند لذا قرائت آن در نزد فرد محتضر نیز سبب نزول رحمت و برکت گردیده و بیرون‌آمدن روح را بر وی آسان می‌کند. و الله اعلم». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ قَرَأَ يٰس فِيْ لَيْلَةٍ اِبْتِغَاءَ وَجْهِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ غُفِرَ لَهُ ✿ هر کس یٰس را در شبی به طلب رضای خدای عزّوجلّ بخواند، بر وی آمرزیده شده است».

يسٓ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿یآ، سین﴾ به مدّ یا و اظهار نون ساکنه، یا به ادغام نون سین در واوی که بعد از آن است. سخن درباب حروف مقطّعه در اوّل سورهٔ «بقره» گذشت امّا از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «یٓس: یعنی ای انسان!».

وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿٢﴾

﴿سوگند به قرآن حکیم﴾ واو در: (وَالْقُرْآن...) واو قسم است. یعنی: خداوند متعال برای محمّد ﷺ به قرآن حکمت‌آموز که مملوّ از حکمت است سوگند می‌خورد که: «قطعاً او از پیامبران است» [آیهٔ بعد]. یا «حکیم» به معنای محکم است. یعنی: سوگند به قرآنی که با لفظ و بیان متین و معانی بدیع خویش محکم و استوار می‌باشد که محمّد ﷺ فرستاده‌ای از نزد الله ﷻ است. هدف از این سوگند این است تا کسی در این حقیقت که آن حضرت ﷺ فرستادهٔ خداوند ﷻ هستند، شکّ نکند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه تا ده آیهٔ بعد، هنگامی نازل شد که جمعی از قریش ـ که از قرائت سورهٔ «سجده» از سوی رسول خدا ﷺ ناراحت شده بودند ـ خواستند تا آن حضرت ﷺ را دستگیر و زندانی کنند امّا تا رفتند که این نقشهٔ خود را عملی کنند، دستهایشان بر گردنهایشان بسته شد و هرکاری می‌کردند از گردنهایشان جدا نمی‌گشت، بناچار به آن حضرت ﷺ روی آورده و با التماس گفتند: ای محمّد ﷺ! تو را به خدا و به پیوند رَحمی که میان ما و تو وجود دارد، سوگند می‌دهیم که برای ما کاری بکن! همان بود که رسول خدا ﷺ دعا کردند آن‌گاه دستهایشان به حال عادّی برگشت.

إِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿٣﴾

آری! سوگند به قرآن حکیم که: ﴿قطعاً تو ﴾ای محمّد ﷺ ﴿از پیامبرانی ﴾این جمله «مُقسَم عَلَیْه» است. یعنی: سوگند به قرآن حکیم که در رسالت تو هیچ شکّی نیست.

این آیه ردّی قاطع بر پندار کفّاری است که منکر رسالت آن حضرت ﷺ بوده و می‌گفتند: تو فرستادۀ خداوند ﷻ نیستی.

عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسۡتَقِيمٍ ﴿٤﴾

آری! قطعاً تو از جملۀ پیامبران علیهم السلام هستی: ﴿بر صراطی مستقیم ﴾صراط مستقیم: راه راستی است که در آن هیچ کجی و پیچیدگی‌ای نباشد بلکه مستقیماً رهرو را به مطلوب وی برساند. یعنی: ای محمّد ﷺ! تو بر راه و روشی مستقیم، محکم و استوار یعنی بر راه و روش همان پیامبرانی هستی که قبل از تو درگذشته اند.

تَنزِيلَ ٱلۡعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ﴿٥﴾

﴿تنزیل عزیز رحیم است ﴾یعنی: قرآن، این راه مستقیم و برنامۀ استواری که تو برآن قرارداری؛ فروفرستادۀ خدای پیروزمندی است که در مُلکش غالب و بر خلقش مهربان است.

لِتُنذِرَ قَوۡمًا مَّآ أُنذِرَ ءَابَآؤُهُمۡ فَهُمۡ غَٰفِلُونَ ﴿٦﴾

﴿تا قومی را که پدرانشان بیم داده‌نشده‌اند بیم دهی ﴾یعنی: تو را به این منظور فرستاده‌ایم تا قومی را بیم دهی که پدران نزدیکشان قبلاً با رسالت الهی‌ای بیم داده

نشده بودند زیرا قبل از بعثت، زمان «فترت»؛ یعنی دوران انقطاع رسالت به‌درازا کشید و پس از بعثت عیسی علیه السلام، دیرزمانی بود که دیگر پیامبری فرستاده نشده بود ﴿پس آنان﴾ به سبب عدم ار سال پیامبری به‌سویشان ﴿غافلند﴾ از رشد و هدایت و از احکام و برنامه‌های الهی. هرچند مخاطب این آیه اعراب هستند ولی ذکر آنان که بخشی از بشر هستند، با عام بودن رسالت پیامبر ﷺ منافاتی ندارد چنان‌که در بارهٔ عام بودن رسالت ایشان، آیات و احادیث متواتر بسیاری آمده است از جمله این **حدیث‌شریف**: «... در گذشته یک پیامبر مخصوصاً به‌سوی قوم خویش فرستاده می‌شد امّا من به‌سوی عامّهٔ مردم مبعوث گردیده‌ام».

لَقَدْ حَقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَىٰٓ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾

﴿**به‌راستی که بر بیشترشان قول ثابت شد**﴾ یعنی: حکم و وعدهٔ عذاب بر بیشتر مردم مکّه، یا بر بیشتر کفّار عرب لازم شد. البتّه آنان کسانی بودند که بر کفر مرده و در طول مدّت حیات خویش، بر آن اصرار و پافشاری کرده‌اند ﴿**در نتیجه آنها ایمان نمی‌آورند**﴾ یعنی: حکم عذاب به این دلیل برآنان لازم و واجب شد که خدای سبحان اصرار و استمرارشان را بر کفر تا دم مرگشان به علم ازلی خویش می‌دانست.

إِنَّا جَعَلْنَا فِىٓ أَعْنَـٰقِهِمْ أَغْلَـٰلًا فَهِىَ إِلَى ٱلْأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ ﴿٨﴾

﴿**هرآینه ما در گردنهایشان طوقهایی نهاده‌ایم پس این**﴾ طوقها منتهی ﴿**به‌سوی چانه‌هایشان**﴾ است لذا آنها در چنین حالتی توان این را ندارند که گردنهایشان را به‌سوی چپ و راست بگردانند، یا آنها را خم کنند ﴿**به طوری که آنان سرهایشان را بالا نگاه داشته دیده فروهشته‌اند**﴾ یعنی: آنان به سبب این طوقها، بر فرودآوردن و

حالت‌دادن به گردنهایشان قادر نیستند لذا سرهایشان همچنان بالا و نگاهشان رو به پایین است. به‌قولی معنی این است: در گردنهایشان غلهایی را قرار داده‌ایم که دستهایشان به آن غلها بسته شده است و چون این غلها بین دستها و گردنهایشان قرار دارد و محکم بسته است لذا آنها به حرکت‌دادن گردنهایشان قادر نیستند.

این مَثَلی است که خداوند ﷻ در امتناع آنها از قبول هدایت زده است. یعنی: وصف آنان در نپذیرفتن هدایت، همچون نپذیرفتن کسی است که در غل و قید قرار دارد و قادر به حرکت نیست. به‌قولی: آیهٔ کریمه به گروهی اشاره دارد که در دوزخ بر گردنها و دستهایشان غل و زنجیر نهاده می‌شود.

همان گونه که در بیان سبب نزول آیات گذشت*، علما روایت کرده‌اند که ابوجهل گفت: اگر محمّد ﷺ را ببینم، با او چنین‌وچنان خواهم کرد! همان بود که خداوند متعال این آیه و مابعد آن را نازل کرد، بعد از آن مردم به او می‌گفتند: اینک این محمّد است پس تهدید خود را در حقّ وی عملی کن! امّا او می‌پرسید: او کجاست ... او کجاست؟ و آن حضرت ﷺ را نمی‌دید.

وَجَعَلْنَا مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَـٰهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

﴿و ما پیش رویشان سدّی و پشت سرشان هم سدّی نهاده‌ایم﴾ یعنی: آنان را با ایجاد موانعی، از ایمان‌آوردن بازداشته‌ایم پس نمی‌توانند از کفر به‌سوی ایمان بیرون آیند، همانند کسی که پیشاپیش و پشت سرش سدّی نهاده باشند و او نتواند خود را از حصار آن سدها بیرون آورد. این سدها چیزی جز استکبار و گردنکشی و عنادشان از پذیرش و گردن نهادن دربرابر حق نیست ﴿باز بر آنان پرده‌ای

---

* نگاه، آیهٔ [۲].

افگنده‌ایم ﴾ یعنی: دیدگانشان را با پرده‌ای پوشانده‌ایم ﴿**در نتیجه آنان**﴾ به‌سبب این پرده ﴿**هیچ نمی‌توانند ببینند**﴾ یعنی: به دیدن راه هدایت قادر نبوده و از ایمان به رستاخیز و معاد و از پذیرش برنامه‌های الهی در دنیا نیز کور شده‌اند.

این آیه نیز تمثیلی است بر مسدود بودن راه ایمان به‌روی آنان؛ زیرا خدای سبحان به علم ازلی خویش دانسته است که آنان تا دم مرگشان بر کفر اصرار و پافشاری می‌کنند. البتّه این علم ازلی الهی: مجرّد شناخت قبلی وی است که عقلاً و در واقعیّت امر، اجباری در کار انسان به وجود نمی‌آورد و بنابراین، او را از ایمان آوردن باز نمی‌دارد.

وَسَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ ءَأَنذَرۡتَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تُنذِرۡهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿١٠﴾

﴿**و برای آنان برابر است**﴾ یعنی: برای آن کفّار یکسان است ﴿**چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی: ایمان نمی‌آورند**﴾ یعنی: هشداردادن و هشدارندادنت برایشان یکسان است و مادامی که آنها حق را نمی‌پذیرند و برای خدا ﷻ سر فرود نمی‌آورند، هشدار دادن به آنها سودی نمی‌رساند.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلذِّكۡرَ وَخَشِيَ ٱلرَّحۡمَٰنَ بِٱلۡغَيۡبِۖ فَبَشِّرۡهُ بِمَغۡفِرَةٖ وَأَجۡرٖ كَرِيمٍ ﴿١١﴾

﴿**تنها کسی را بیم می‌دهی**﴾ یعنی: بیم و هشداردادنت تنها به کسی سود می‌رساند ﴿**که از ذکر**﴾ یعنی: از قرآن ﴿**پیروی کند و غائبانه**﴾ یعنی: در نهان ﴿**از خدای رحمان بترسد**﴾ هرچند که اورا نمی‌بیند. پس بدان که: از هشدارهایت فقط کسانی بهره می‌برند که پیروی از قرآن عظیم و ترس از خداوند ﷻ هر دو در آنان

جمع شود. ﴿پس او را﴾ که از قرآن پیروی می‌کند و غائبانه از خدای رحمان می‌ترسد ﴿به آمرزش و پاداشی ارجمند﴾ که همانا بهشت است ﴿بشارت ده﴾.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا۟ وَءَاثَٰرَهُمْ ۚ وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَٰهُ فِىٓ إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾

﴿بی‌گمان ماییم که مردگان را زنده می‌سازیم﴾ بعد از مرگشان در روز رستاخیز ﴿و آنچه را پیش فرستاده‌اند می‌نویسیم﴾ یعنی: آنچه را در دنیا از اعمال نیک و بد پیش فرستاده‌اند، در لوح محفوظ می‌نویسیم ﴿و آثارشان را﴾ یعنی: همچنان می‌نویسیم آنچه را که بعد از مرگ خود باقی گذاشته‌اند؛ از حسناتی که جریان آن پس از مرگ آنان قطع نمی‌شود و همیشه برای صاحب خود خیری جاری است؛ مانند کسی که سنّتی نیکو را بنیان می‌گذارد. یا معنی این است: ما بدیها و گناهانی را که پس از مرگ انجام‌دهندهٔ خود باقی می‌مانند، می‌نویسیم. از آثار خیر: تدریس علم، تصنیف آن، وقف کردن به قصد قربت، آباد کردن مساجد، پلها و اماکن عامّ المنفعه است. و از آثار شرّ: بدعت‌آفرینی، بنیان‌گذاری ظلم و ستم و پدیدآوردن اموری است که سبب زیان مردم شده و اهل جور و ستم به آن اقتدا می‌کنند. قول دیگر در معنای «آثارَهُمْ» این است: نقش قدمهایشان به‌سوی طاعت یا معصیت را می‌نویسیم. ابن‌کثیر در این معنی احادیثی را نقل کرده است از جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت جابربن‌عبدالله رضی الله عنه که فرمود: اماکن پیرامون مسجدالنّبی خالی شد و طایفهٔ بنی سلمه که منازلشان از مسجد دور بود، با استفاده ازاین موقعیّت خواستند تا به نزدیک مسجد نقل مکان کنند. پس این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ خطاب به آنها فرمودند: «إِنَّهُ بَلَغَنِيْ أَنَّكُمْ تُرِيْدُوْنَ أَنْ تَنْتَقِلُوْا قُرْبَ الْمَسْجِدِ» به من خبر رسیده است که شما می‌خواهید

به‌نزدیک مسجد نقل مکان کنید». گفتند: آری! این خبر درست است یا رسول‌الله! فرمودند: «يَا بَنِيْ سَلِمَةْ: دِيَارَكُمْ تُكْتَبُ آثَارَكُمْ، دِيَارَكُمْ تُكْتَبُ آثَارَكُمْ ✿ ای بنی‌سلمه! در دیار خود باقی بمانید زیرا نقش قدمهایتان [به‌سوی مسجد، در زمرهٔ حسنات شما] نوشته می‌شود، در دیار خود باقی بمانید، زیرا نقش قدمهایتان [به‌سوی مسجد در زمرهٔ حسناتتان] نوشته می‌شود». پس آنها بعد از این توصیهٔ رسول‌اکرم ﷺ، منازل خود را ترک نکردند.

به تأیید معنی اوّل نیز احادیثی روایت شده است. از جمله این **حدیث‌شریف**: «مَنْ سَنَّ فِي الْاِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ اَجْرُهَا وَ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ اَنْ يُنْقَصَ مِنْ اُجُوْرِهِمْ شَيْئاً، وَ مَنْ سَنَّ فِي الْاسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ اَنْ يُنْقَصَ مِنْ اَوْزَارِهِمْ شَيْئًا ✿ هر کس در اسلام سنّت نیکی را بنیان گذارد، مزد وی و مزد کسانی که بعد از وی به آن عمل کرده‌اند، برایش مسلّم است، بی‌آن‌که از مزدهای آنان چیزی کم شود و هر کس در اسلام سنّت بدی را بنیان گذارد، گناه وی و گناه کسانی که بعد از وی به آن عمل کنند، برایش مسلّم است، بی‌آن‌که از گناهانشان چیزی کم ساخته شود». ﴿**و هر چیزی را**﴾ یعنی: همه‌چیز، اعم از اعمال بندگان و غیرآن را ﴿**در امامی مبین برشمرده‌ایم**﴾ یعنی: در کتابی که به آن اقتدا می‌شود و روشنگر همه‌چیز است، ثبت و ضبط کرده‌ایم. به قولی: مراد از «امام مبین» لوح محفوظ، و به‌قولی: نامه‌ها و صحیفه‌های اعمال بندگان است.

وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلًا أَصۡحَٰبَ ٱلۡقَرۡيَةِ إِذۡ جَآءَهَا ٱلۡمُرۡسَلُونَ ﴿١٣﴾

﴿**و برایشان از اصحاب قریه مَثَلی بیان کن**﴾ قُرطبی می‌گوید: «مراد از قریه در این آیه ـ به‌قول تمام مفسّران ـ شهر انطاکیّه است». ﴿**آن‌گاه که فرستادگان به آن قریه آمدند**﴾ آن فرستادگان، اصحاب عیسی علیه‌السلام بودند که او ایشان را به منظور

دعوتشان به‌سوی الله ﷻ به میان آنان فرستاد. یعنی به مشرکان بگو: من در سلسلهٔ پیامبران الهی علیهم‌السلام تافتهٔ جدابافته و پدیدهٔ نوظهوری نیستم زیرا پیش از من نیز فرستادگان الهی به سوی مردم شهرها آمده و آنان را از همان چیزهایی که من شما را از آن بیم می‌دهم، بیم داده‌اند، آن پیامبران علیهم‌السلام نیز، اصل توحید و یکتاپرستی را تبلیغ کرده‌اند، از حساب روز قیامت بیم داده و به نعمتهای بهشت جاودان مژده داده‌اند.

إِذْ أَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمُ ٱثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوٓاْ إِنَّآ إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾

﴿آن‌گاه که دو تن به‌سویشان فرستادیم﴾ عیسی علیه‌السلام آن دو تن را به امر خدای سبحان فرستاده بود ﴿ولی آن دو را دروغزن شمردند﴾ در رسالتشان. به‌قولی: مردم انطاکیّه آن فرستادگان را زدند و زندانی‌شان کردند ﴿سپس آنان را با فرستادهٔ سومین تأیید کردیم﴾ یعنی: کار رسالت آن دو تن را با فرستادهٔ سومی قوّت داده و استوار داشتیم. از اینجا می‌فهمیم که مکلّف کردن سه تن در یک مأموریّت دعوتگرانه ــ با تعیین امیر ــ حرکتی نیرومند است. نقل است که دو فرستادهٔ اوّل، یوحنّا و بُولُص بودند و سومین فرستاده شمعون بود. یا سومین فرستاده بُولص و دو تن اوّل یوحنّا و شمعون بودند. ﴿پس رسولان گفتند: هرآینه ما به‌سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم﴾ تا شما را به‌سوی حقّ و فضیلت و عقیدهٔ صحیح دعوت کنیم.

قَالُواْ مَآ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَآ أَنزَلَ ٱلرَّحْمَـٰنُ مِن شَيْءٍ إِنْ

أَنتُمۡ إِلَّا تَكۡذِبُونَ ﴿١٥﴾

﴿گفتند﴾ ناباوران آن دیار ﴿شما جز بشری مانند ما نیستید﴾ یعنی: شما در بشریّت با ما مشارکت دارید لذا شما را بر ما مزیّتی نیست تا به رسالت مخصوص گردید و رسالت فقط ویژهٔ شما باشد و اگر شما فرستادهٔ خدا بودید، باید فرشته می‌بودید نه بشر. که این شبههٔ تکراری بسیاری دیگر از امّت‌های تکذیب کننده است. ﴿و رحمان چیزی﴾ از وحیی که شما و دیگر پیامبران پیشین و پیروانشان ادّعا می‌کنند؛ ﴿فرو نفرستاده، شما جز دروغ نمی پردازید﴾ یعنی: شما در ادّعای رسالت دروغ می‌گویید. این است منطق بی‌اساس و واهی کفّار در هر زمان و مکانی.

قَالُواْ رَبُّنَا يَعۡلَمُ إِنَّآ إِلَيۡكُمۡ لَمُرۡسَلُونَ ﴿١٦﴾

﴿گفتند﴾ پیامبران علیهم‌السلام ﴿پروردگار ما می‌داند که ما واقعاً به‌سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم﴾ و اگر ما دروغگو بودیم، قطعاً خدای عزّوجلّ از ما به سخت‌ترین وجه انتقام می‌گرفت. به این ترتیب، پیامبران علیهم‌السلام به منظور ردّ و انکار شدید این شبهه، جواب خویش را با سوگند مورد تأکید قرار دادند.

وَمَا عَلَيۡنَآ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ﴿١٧﴾

پیامبران علیهم‌السلام افزودند: ﴿و بر ما جز پیام رسانی آشکار وظیفه‌ای نیست﴾ یعنی: بر عهدهٔ ما از جانب پروردگار متعال، جز تبلیغ رسالت وی به‌طور آشکار و روشن، هیچ مأموریّت دیگری نیست و مأموریّت محوّله به ما فقط همین است، نه چیز دیگری.

قَالُوٓاْ إِنَّا تَطَيَّرۡنَا بِكُمۡۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهُواْ لَنَرۡجُمَنَّكُمۡ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿١٨﴾

﴿گفتند﴾ مردم تکذیب پیشهٔ آن شهر ﴿هرآینه ما به شما شگون بد گرفته‌ایم﴾ یعنی: مردم آن شهر به آن پیامبرانعليهم‌السلام گفتند: ما حضور شما را در میان خود به شگون بد گرفته‌ایم و شما را شوم و نامبارک می‌پنداریم ﴿اگر دست برندارید﴾ یعنی: اگر این دعوتتان را فرو نگذارید و از این سخن بازنایستید؛ ﴿شما را سنگسار می‌کنیم و قطعاً از جانب ما عذاب دردناکی﴾ یعنی: عذاب سخت و زشت و فجیعی ﴿به شما خواهد رسید﴾ به قولی: مرادشان از سنگسار کردن، کشتن، به‌قولی: دشنام‌دادن و به‌قولی: شکنجه نمودن و عذاب دردناک بود. لام در «لَئِنْ»، لام قسم است.

قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡۚ أَئِن ذُكِّرۡتُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ مُّسۡرِفُونَ ﴿١٩﴾

﴿گفتند﴾ آن فرستادگان ﴿شومی شما با خود شماست﴾ یعنی: این شومی از جانب نفسهای خودتان و آویختهٔ گردنهای خود شماست، به‌سبب این‌که شما حق و حقیقت را تکذیب کردید پس این تکذیب شماست که سبب شومی و شگون بد برای شما شده است، نه وجود ما ﴿آیا چون اندرز داده شوید؟﴾ یعنی: آیا اگر شما را به یاد خدای عزّوجلّ انداخته و از او بیمتان دهیم، چنین می‌پندارید که ما بر شما شوم و ناخجسته‌ایم؟ ﴿نه! بلکه حق این است که شما قومی اسرافکارید﴾ یعنی: شما قومی هستید که در مخالفت حق از حدّ درگذشته‌اید، از آنجا که اسباب برکت را که عبارت از فرستادگان الهی‌اند، شوم و ناخجسته می‌پندارید.

وَجَآءَ مِنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ رَجُلٞ يَسۡعَىٰ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱتَّبِعُواْ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿٢٠﴾

﴿**و از دوردست شهر، مردی دوان دوان آمد**﴾ منابع اهل کتاب می‌گویند: او حبیب فرزند موسای نجّار بود، لیکن دربارۀ اسم آن شهر و اسم این شخص مؤمن، هیچ روایت صحیحی از رسول خدا ﷺ در دست نیست. قتاده می‌گوید: حبیب نجّار در غاری در دوردست‌ترین نقطۀ آن شهر، خدای عزّوجلّ را عبادت می‌کرد پس چون خبر آمدن پیامبران علیهم‌السلام را شنید، شتابان آمد تا از دعوت آنها پشتیبانی کند و بنابراین، ﴿**گفت: ای قوم من! از این فرستادگان پیروی کنید**﴾ بدین گونه، آنها را به پیروی از آن پیامبران علیهم‌السلام تشویق کرد.

ٱتَّبِعُواْ مَن لَّا يَسۡـَٔلُكُمۡ أَجۡرٗا وَهُم مُّهۡتَدُونَ ﴿٢١﴾

آری! ﴿**از کسانی پیروی کنید که از شما هیچ مزدی نمی‌خواهند**﴾ در برابر ابلاغ رسالت و دعوت حق ﴿**و خود نیز راه‌یافته‌اند**﴾ به‌سوی حق.

وَمَا لِيَ لَآ أَعۡبُدُ ٱلَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴿٢٢﴾

در این هنگام قومش از وی پرسیدند: آیا تو هم بر دین ایشان هستی؟ گفت: ﴿**و مرا چه شده است که معبودی را نپرستم که مرا آفریده است؟**﴾ یعنی: کدام مانع و کدام عامل بازدارنده، جلو رویم وجود دارد تا مرا از پرستش ذاتی که آفرینندۀ من است بازدارد؟ یعنی: همین طور، کدامین مانع شما را از پرستش خدایی که شما را آفریده است، باز می‌دارد؟ ﴿**و همه به‌سوی او بازگردانده می‌شوید؟**﴾ پس شما را

چه شده است که خدای خویش را نمی‌پرستید درحالی‌که بازگشت شما در روز قیامت به سوی اوست و در پیشگاه او مورد محاسبه قرار می‌گیرید ؟ از جمله در قبال این پاسخی که به ما دادید؛ آن‌گاه که شما را به‌سوی حق فراخواندیم ؟ .

ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً إِن يُرِدْنِ ٱلرَّحْمَـٰنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّى شَفَـٰعَتُهُمْ شَيْـًٔا وَلَا يُنقِذُونِ ﴿٢٣﴾

﴿آیا به‌جای او خدایانی را به پرستش گیرم ﴾ یعنی : هرگز جز خدای یگانهٔ متعال معبودات دیگری را به خدایی و پرستش نمی‌گیرم تا پرستش ذاتی را که فقط او سزاوار عبادت است فرو گذارم در حالی‌که او آفرینندهٔ من نیز هست ؟ آیا معبوداتی را به پرستش گیرم : ﴿که اگر خدای رحمان زیانی در حق من اراده کند، شفاعت آنان از من چیزی را دفع نمی‌کند ﴾ یعنی : شفاعت آنان هیچ سودی به من نمی‌رساند ﴿ و نه آنان می‌توانند مرا نجات دهند ﴾ از این بلا و زیانی که خدای رحمان آن را به من خواسته باشد ؟ .

إِنِّىٓ إِذًا لَّفِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

﴿در آن صورت ﴾ اگر جز وی معبوداتی برگیرم ﴿من قطعاً در گمراهی آشکاری هستم ﴾ این تعریض و کنایه گویی به آنان است . یعنی : شما که جز خدای یگانه معبوداتی را می‌پرستید ، در گمراهی آشکاری قراردارید .

إِنِّىٓ ءَامَنتُ بِرَبِّكُمْ فَٱسْمَعُونِ ﴿٢٥﴾

سپس آن مرد مؤمن ایمانش را با چنان صراحتی به آنان اعلام می‌کند که بعد از آن، دیگر جای هیچ گونه شکّی در ایمان وی باقی نمی‌ماند. پس می‌گوید: **﴿بی‌گمان من به پروردگارتان ایمان آوردم پس، از من بشنوید﴾** به‌قولی: او این سخن را به فرستادگان گفت تا بر ایمان وی گواهی دهند. به‌قولی دیگر: او این سخن را ـ از روی استواری و صلابت در دین و سر سختی در حق ـ خطاب به قومش هنگامی گفت که می‌خواستند او را به قتل برسانند و چون این سخن را گفت و ایمان خویش را به صراحت اعلام داشت، بر او حمله برده و به شهادتش رساندند. به‌قولی: آنان او را در زیر لگدهای خود خُرد کردند. به‌قولی: او را سوزاندند. به‌قولی: او را با ارّه سر بریدند. و به‌قولی: او را سنگسار کردند.

قِيلَ ٱدۡخُلِ ٱلۡجَنَّةَۖ قَالَ يَٰلَيۡتَ قَوۡمِي يَعۡلَمُونَ ﴿٢٦﴾
بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ﴿٢٧﴾

سر انجام آن مرد مؤمن به جرم ایمان کشته شد و: ﴿به او﴾ در هنگام شهادتش **﴿گفته شد: به بهشت درآی﴾** به‌عنوان گرامیداشتی برایت بعد از شهادتت چنان‌که این سنّت الهی در مورد شهدا از بندگانش می‌باشد. پس چون به بهشت وارد شد و لذّت‌ها و نعمت‌های آن را مشاهده کرد **﴿گفت: ای کاش قوم من این امر را می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و در زمرهٔ گرامیانم قرار داده است﴾** آرزو کرد که قومش از حال وی آگاه شوند و حسن‌مآل و سرانجام نیک وی را بشناسند تا بینی‌هایشان به خاک مالیده شود. یا: تا مانند وی ایمان آورند و سرانجام به‌حال خوشی مانند حال وی بپیوندند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «پس او در زندگی و مرگ برای قومش خیرخواهی کرد و بر هدایت آنان حریص بود». ابن‌ابی‌لیلی می‌گوید: «سبقت‌گیرندگان امّتها سه تن‌اند که ایشان به خدای عزّوجلّ به مدّت

چشم‌برهم‌زدنی هم کفر نورزیدند:
۱ ــ علیّ‌ابن‌ابی‌طالب؛ و او بهترین آنان است.
۲ ــ مؤمن آل فرعون.
۳ ــ صاحب یٰس. پس صدّیقان همانانند». همچنین زمخشری در حدیث مرفوعی این قول را از رسول خدا ﷺ روایت کرده است.

﴿ وَمَآ أَنزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِۦ مِنۢ بَعْدِهِۦ مِن جُندٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ ﴿٢٨﴾

﴿و ما پس از او بر سرِ قومش﴾ یعنی: بر سر قوم حبیب نجّار بعد از کشته‌شدنش از سوی آنان، یا پس از این‌که خداوند ﷻ او را به‌سوی آسمانها بالا برد؛ ﴿هیچ لشکری از آسمان فرود نیاوردیم﴾ برای به‌هلاکت‌رساندن و انتقام‌گرفتن از آنان ﴿و ما فروداًورندهٔ آن نبودیم﴾ زیرا قضا و قَدَر ما بر این پیشی گرفته بود که هلاک کردنشان با بانگ مرگبار جبرئیل علیه‌السلام باشد، نه با فروفرستادن لشکر از آسمان.
این آیه، تعبیری از تحقیر و کوچک‌شمردن شأن آنان و ساده‌شمردن کار تعذیبشان است. یعنی: آنان در جایگاهی قرارنداشتند که ما برای هلاک‌ساختنشان لشکری از آسمان نازل کنیم بلکه آنان را با یک بانگ تند و مرگبار نابود ساختیم.

إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَٰمِدُونَ ﴿٢٩﴾

﴿تنها یک بانگ مرگبار بود و بس﴾ که جبرئیل علیه‌السلام آن را کشید و همه را نابود کرد ﴿پس بناگاه آنها فسردند﴾ یعنی: چون آتش خاموش شدند و مردند به طوری‌که از آنان هیچ حرکت و جنبشی به مشاهده نمی‌رسید.

يَـٰحَسۡرَةً عَلَى ٱلۡعِبَادِۚ مَا يَأۡتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿٣٠﴾

﴿دریغا بر این بندگان﴾ تقدیر سخن این است: در روز قیامت هنگامی که عذاب را مشاهده می‌کنید، بر حال آنها حسرت بخورید و واویلا بگویید. حَسْرَة: غم و اندوه و پشیمانی بر یک چیز ازدست رفته است. به‌قولی: این حسرت و دریغی است که فرشتگان بر حال کفّار خوردند، هنگامی که آنان پیامبران علیهم‌السلام را تکذیب کردند ﴿هیچ پیامبری بدیشان نمی‌آمد مگر آن‌که او را ریشخند می‌کردند﴾ این است سبب دریغ و افسوس‌خوردن برآنان. آری! دریغا بر حال آنان که از حال امثال خویش از امّتهای گذشته، عبرت نگرفتند.

أَلَمۡ يَرَوۡاْ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّنَ ٱلۡقُرُونِ أَنَّهُمۡ إِلَيۡهِمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ﴿٣١﴾

﴿مگر ندیده‌اند﴾ اهالی مکّه که به رسول خدا ﷺ گفتند: «تو پیامبر نیستی؟». استفهام برای تقریر و اثبات است، یعنی دیده‌اند و دانسته‌اند؛ ﴿که چه‌بسیار نسلها را پیش از آنان﴾ از امّتهای گذشته ﴿هلاک گردانیدیم که دیگر آنها به‌سویشان بازنمی‌گردند﴾ بعد از هلاک خویش بلکه راهی دیار فنا و فصل پایان‌ناپذیر بلا در آخرت گردیده و هرگز برگشتی به دنبال خویش ندارند؟

این آیه ردّی واضح بر قائلان به نظریّهٔ «تناسخ» و حلول ارواح است.

وَإِن كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيۡنَا مُحۡضَرُونَ ﴿٣٢﴾

﴿و قطعاً همگی‌شان﴾ اعم از امّت‌های گذشته و آینده ﴿جز جمعی نیستند که نزد

ما احضار می‌شوند ﴾ برای حساب و کتاب پس همگی آنان را دربرابر اعمالشان ـ اعم از خیر و شرّ ـ سزا یا پاداش می‌دهیم.

وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلْأَرْضُ ٱلْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَٰهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾

﴿و زمین مرده، برای آنان نشانه‌ای است ﴾ بر وجود آفریننده و قدرت کامل وی بر زنده کردن مردگان ﴿که آن را زنده گردانیدیم ﴾ با نباتات و رستنی‌ها؛ پس از آن زمین، دانه‌هایی را برآوردیم که از آن می‌خورند و تغذیه می‌کنند و این است معنی فرمودهٔ وی: ﴿و از آن دانه‌هایی برآوردیم که از آن می‌خورند ﴾ البتّه دانه‌ها و حبوبات، معظّم خوردنی‌های بشر را تشکیل داده و بیشترین مادّه‌ای هستند که زندگی معیشتی انسان بر آنها برپاست، بدین جهت، جارومجرور «مِنْهُ» بر فعل مقدّم ساخته شد تا بر این معنی دلالت کند.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّٰتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَٰبٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ ٱلْعُيُونِ ﴿٣٤﴾

﴿و در آن زمین باغهایی از درختان خرما و درختان انگور آفریدیم و چشمه‌ها ﴾ و جویبارها ﴿در آن روان کردیم ﴾.

لِيَأْكُلُوا۟ مِن ثَمَرِهِۦ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾

﴿تا از میوه‌های﴾ آن و از باروبر باغستانها و نخلستانهای ﴿آن و از آنچه دستهایشان به‌عمل آورده است﴾ چون آب انگور، آبمیوه‌ها و خوردنی‌های دیگر مانند آن ﴿بخورند﴾ ابن کثیر می‌گوید: «مٰا» در: (مٰا عَمِلَتْهُ اَیْدِیْهِمْ) نافیه است که معنی آن این است: «و میوه‌ها را دستهایشان نساخته است» بلکه این‌همه از عمل الهی است و اوست که آنها را به‌عمل آورده است. امّا ابن‌جریر معنی اوّل را ترجیح داده و می‌گوید: «قول اوّل یعنی: موصوله بودن «مٰا» که به معنی (اَلَّذِیْ ✿ آنچه دستهایشان به عمل آورده) می‌باشد، صحیح‌تر است». ﴿آیا بازهم شکر نمی‌گزارند﴾ خداوند ﷻ را در برابر نعمت‌های آن، با پیروی از پیامبرانش؟.

سُبْحَٰنَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

﴿پاک و منزّه است آن‌که تمام ازواج را، ازجمله آنچه زمین می‌رویاند آفرید﴾ ازواج: انواع و اصناف و گونه‌هاست زیرا هر جنسی ــ مثلاً درخت خرما ــ دارای رنگها، طعمها و اشکال مختلفی است، یا انگور ــ مثلاً ــ به بیشتر از صد نوع بالغ می‌شود[1]. یا مراد از ازواج: نری و مادینه‌گی از تمام موجودات زنده ــ اعم از انسان، حیوان و نبات ــ است. گفتنی است که امروزه با پیشرفت علمی بشر، اصل زوجیّت و نری و مادینه‌گی در گونه‌های مختلف زیستی ــ اعم از حیوان و نبات ــ به اثبات رسیده است بنابراین، این آیهٔ کریمه از معجزات علمی قرآن کریم به‌شمار می‌رود. ﴿و نیز از جنس خودشان﴾ یعنی: از وجود خودشان جفتها و زوجهایی را آفریده است که مردان و زنان بنی آدم‌اند ﴿و از آنچه نمی‌دانند﴾ از اصناف و انواع

۱ــ مثلاً در موطن من که ولایت هرات افغانستان است، در قرن نهم هجری قمری (۱۲۰) نوع انگور برشمرده شده و هم‌اکنون نیز گونه‌های بسیاری از آن وجود دارد. مترجم.

آفرینش حق تعالی در برّوبحر و آسمان و زمین ، جفت‌هایی آفریده است که نه از آنها آگاهند و نه به شناخت آنها دست یافته‌اند .

این جملهٔ اخیر ، به این آیهٔ مبارکه ابعاد و اعماق وسیع‌تری می‌بخشد که توانمندیهای عقلی و علمی انسان ، از احاطه نمودن برآن درمانده است .

وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ ٱلنَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

﴿ **و نشانه‌ای دیگر برای آنها شب است که روز را از آن برمی‌کنیم** ﴾ یعنی : پدیدهٔ شگرف شب نیز ، نشانه‌ای است دالّ بر یگانگی ، قدرت و وجوب الوهیّت خداوند متعال . مراد از سَلْخ: بردن روشنی و آوردن تاریکی به‌جای آن است . علاّمه شاه ولی‌الله دهلوی ﷺ در ترجمهٔ آن گفته است : « و روز را از شب مانند پوست می‌کشیم » . ﴿ **و بناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند** ﴾ یعنی : آنان به‌طور ناگهانی در تاریکی‌ای فرومی‌روند که با خیمه زدن آن ، چیزی از روشنی روز باقی نمی‌ماند .

وَٱلشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾

﴿ **و خورشید** ﴾ به‌عنوان یک نشانهٔ مستقلّ از نشانه‌های قدرت و عظمت خدای سبحان ﴿ **به مستقرّی که دارد روان است** ﴾ به‌قولی : مستقرّ یا قرارگاه خورشید ، نهایت ارتفاع آن در تابستان و نهایت فرود و هبوط آن در زمستان است . به‌قولی دیگر : مستقرّ آن در زیر عرش است . و به‌قول ابن‌کثیر : مراد قرارگاه زمانی آن ، یعنی وقت به‌پایان آمدن سیر و گردش آن در روز قیامت است ﴿ **اندازه‌آفرینی خداوند غالب دانا این است** ﴾ که خورشید جهانتاب را با قاعده و قرار معیّنی به جریان انداخته و بنابراین ، این سیّاره به‌طور ثابتی در منازل معیّن خود ــ از « حمل » تا « حوت » ــ در گردش است .

وَٱلْقَمَرَ قَدَّرْنَـٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾

﴿و برای ماه نیز منزل‌هایی مقرّر داشته‌ایم﴾ منازل ماه عبارت از بیست‌وهشت منزلگاهی است که ماه هر شب در یکی از آن منزلگاه‌ها فرود می‌آید. گفتنی است که این منزلگاه‌ها معروف و شناخته شده بوده و عبارت است از: سرطان، بُطین، ثریّا، دبران، هقْعه، هَنْعه، ذراع مبسوطه، نثره، طرف، جبهه، زُبره، صَرفه، عوّا، سماک‌الاعزل، غفر، زبانی، اکلیل، قلب، شوله، نعائم، بلده، سعدالذّابح، سعد بُلَع، سعد سعود، سعد اخبیه، فرغ مقدم، فرغ مؤخّر و رشاء[1]. مراد از «منزل»، مسافتی است که ماه آن را در یک شبانه‌روز طیّ می‌کند به طوری‌که ماه برحسب تفاوت این منازل، در اوّلین شب طلوع خود به‌شکل قوس باریکی ظاهر می‌شود سپس در شب دوم و شبهای بعدی ـ برحسب ارتفاع منازل ـ آرام‌آرام بر حجم نور خود می‌افزاید تا نور آن در شب چهاردهم کامل می‌شود آن‌گاه باز نور آن رو به کاهش می‌گذارد تا این‌که در آخر ماه به شکل اوّل خود بازمی‌گردد: ﴿تا آن‌که چون شاخکِ خشکیدهٔ دیرینهٔ خرما برگردد﴾ یعنی: ماه در منازل خود سیر می‌کند تا چون به آخر برسد، باریک و مقوّس و کوچک شده بسان شاخهٔ خشکیدهٔ دیرینه‌ای می‌شود. عُرْجُوْن: اصل شاخه‌ای است که میوهٔ خرما بر آن قرار دارد و آن شاخهٔ زردرنگ و عریضی است که کج و مقوّس شده و خوشه‌های خرما از آن می‌افتد سپس شاخک خشکیده بر درخت خرما باقی می‌ماند.

لَا ٱلشَّمْسُ يَنۢبَغِي لَهَآ أَن تُدْرِكَ ٱلْقَمَرَ وَلَا ٱلَّيْلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِۚ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

۱ـ نامها عربی است.

﴿**نه خورشید را می‌سزد که**﴾ در سرعت حرکت ﴿**به ماه برسد**﴾ تا با آن در شب یکجا شود زیرا هر یک از خورشید و ماه، از خود مدار و گذرگاه مستقلّ و جداگانه‌ای دارند و یکی از آنها نمی‌تواند در مسیر دیگری داخل شود، هرچند در دید چشم، خورشید از قمر در هر ماه یک‌بار سبقت می‌گیرد ﴿**و نه شب بر روز پیشی جوید**﴾ یعنی: شب نیز بر روز سبقت نمی‌گیرد بلکه به دنبال روز می‌آید پس هریک از آنها در وقت خویش می‌آیند و از رفیق خویش سبقت نمی‌گیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «میان شب و روز هیچ‌گونه فاصله و انقطاعی وجود ندارد بلکه هر یک از آنها بی هیچ مهلتی به دنبال دیگری می‌آید و این است معنی این بخش از آیه». ﴿**و هر کدام از آنها**﴾ یعنی: هر یک از خورشید و ماه و شب و روز ﴿**در فلکی شناورند**﴾ فلک (سپهر) عبارت از: مسیر دایره‌وی سیّاره است. آری! هریک از خورشید و ماه در سپهر خود در فضا شناورند چنان‌که ماهی در آب شناور است پس خورشید در مدار خود که نیم قطر آن (۹۳) میلیون مایل است و چرخش آن در یک سال به‌پایان می‌رسد، سیر می‌کند و قمر در هر ماه پیرامون زمین یک دور می‌زند و نیم قطر آن (۲۴) هزار مایل است و زمین نیز در یک‌سال یک‌بار بر محور خورشید و در شبانه‌روزی یک‌بار بر محور خود می‌چرخد. و از آنجا که خورشید به‌اندازهٔ یک درجه در روز سیر می‌کند ولی ماه به‌مقدار (۱۳) درجه پس هیچ یک از آنها به دیگری نرسیده و مزاحم سیر فلکی یک‌دیگر نمی‌شوند به همین جهت، هیچ‌یک از آنها نور دیگری را نیز در حجاب قرار نمی‌دهند، جز به ندرت در هنگامی که خورشیدگرفتگی (کسوف) یا ماه گرفتگی (خسوف) روی می‌دهد.

وَءَايَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾

﴿**و نشانه‌ای دیگر برای آنان**﴾ بر قدرت ما ﴿**این‌که: ما نسل بنی‌آدم را در کشتي**

گرانبار﴾ یعنی: بر کشتی‌های مملوّ از کالا و مسافر ﴿سوار کردیم﴾ بدین گونه، خدای عزّوجلّ با این نعمت بزرگ نیز بر بشر منّت می‌گذارد. به‌قولی معنی این است: ما پدران و اجداد بنی‌آدم را در کشتی نوح علیه السلام حمل کردیم.

وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِۦ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾

﴿و مانند آن برای ایشان مرکوبهای دیگری که بر آن سوار می‌شوند آفریدیم﴾ به‌قولی: مراد از آن: شتر است که خدای عزّوجلّ آن را ــ به موازات آفرینش کشتی در بحر ــ برای سواریشان در بیابان آفرید، بدین جهت، شتر در عرف عرب «کشتی بیابان» نامیده می‌شود. یا شاید این آیهٔ مبارکه اشاره‌ای به ماشین‌ها، قطارها، هواپیماها و فضاپیماهای جدید است. و نظیر این آیه است: «و اسبان و استران و درازگوشان را آفرید تا بر آنها سوار شوید و مایهٔ تجمّل نیز هست و نیز چیزهای دیگری که شما نمی‌دانید می‌آفریند» [نحل/۸] که تفسیر آن گذشت.

وَإِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَذُونَ ﴿٤٣﴾
إِلَّا رَحْمَةً مِّنَّا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

﴿و اگر بخواهیم، غرقشان می‌کنیم﴾ همراه با کشتی‌ها در اعماق دریاها ﴿پس﴾ اگر بخواهیم غرقشان کنیم؛ ﴿برایشان هیچ فریادرسی نباشد﴾ که به فریادشان برسد ﴿و نه نجات داده می‌شوند﴾ از این بلا ﴿جز﴾ به جهت ﴿رحمتی از جانب ما﴾ یعنی: هیچ‌کس آنان را نجات نمی‌دهد ولی گاهی به جهت رحمتی از سوی خویش، به نجاتشان فرمان می‌دهیم ﴿و برخورداری‌ای﴾ یعنی: و به سبب این‌که می‌خواهیم باز هم آنان را از زندگانی دنیا ﴿تا زمانی معیّن﴾ که هنگام مرگ است برخوردار

سازیم.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّقُواْ مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

﴿و چون به آنان﴾ یعنی: به کفّار ﴿گفته شود: از آنچه که پیش روی شماست بترسید﴾ یعنی: از آفات و حوادث و عذاب دنیا که پیش روی شماست، حذر کنید و پروا دارید ﴿و از آنچه پشت سر شماست﴾ از عذاب در آخرت نیز پروا دارید ﴿باشد که مشمول رحمت شوید﴾ آری! وقتی به آنان چنین گفته می‌شود، روی برتافته و از رحمت خداوند متعال اعراض می‌کنند.

وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُواْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾

﴿و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان﴾ یعنی: هیچ آیتی از آیات قرآن ﴿برایشان نمی‌آید﴾ که برهان حقّانیّت توحید و حجّت روشن راستگویی پیامبران علیهم السلام است؛ ﴿جز این‌که از آن رویگردان بوده‌اند﴾ و به آن هیچ التفاتی نکرده‌اند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنُطْعِمُ مَن لَّوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ أَطْعَمَهُۥٓ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٤٧﴾

﴿**و چون به آنان**﴾ یعنی : به کافران ﴿**گفته شود: از آنچه خدا بـه شـما روزی داده انفاق کنید**﴾ یعنی : از اموال خود بر فقرا صدقه کنید ﴿**کافران به مؤمنان می‌گویند**﴾ از روی استهزا و تحقیر و تمسخر به این سخنشان ﴿**آیا کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست طعامش می‌داد**﴾ یعنی : خدا ﷻ او را فقیر می‌سازد ، باز ما بیاییم و او را إطعام کنیم ؟ ! در این صورت ، آیا بر خلاف خواستهٔ خدا ﷻ عمل نکرده‌ایم ؟ !

مشرکان از مسلمانان شنیده بودند که می‌گفتند : در حقیقت روزی‌دهنده خدای عزّوجلّ است و او هرکه را بخواهد ، توانگر می‌سازد و هرکه را بخواهد ، فقیر می‌گرداند . لذا آنها از روی جدال ناروا گفتند : ما با مشیّت خداوند ﷻ همراهی کرده و بنابراین ، کسی را که او خود طعامش نداده است ، اطعام نمی‌کنیم ! تردیدی نیست که این سخن ، مغالطه و مجادله‌ای ناروا و باطل از سوی آنان است زیرا خدای سبحان برخی از خلقش را توانگر و برخی را فقیر گردانیده؛ و به غنی فرمان داده که فقیر را اطعام کند تا او را به‌وسیلهٔ مالی که به وی داده ، مورد ابتلا و آزمایش قرار دهد که آیا شکر می‌گزارد و صدقه می‌کند یا خیر ؟ همین طور فقیر را به فقر مبتلا گردانیده تا او را بیازماید که آیا صبر می‌کند و تلاش و کوشش و قناعت و توکّل می‌ورزد یا خیر ؟ ﴿**شما جز در گمراهی آشکاری نیستید**﴾ یعنی : کفّار می‌گویند : شما در این سخنتان که از آنچه خداوند ﷻ به شما روزی داده ، بخشش کنید ــ با وجود این اعتقادتان که روزی‌دهنده خود خداوند ﷻ است ــ در گمراهی آشکاری قرار دارید زیرا ما را به چیزی امر می‌کنید که مخالف مشیّت الهی است ! . همچنین جایز است که این جمله پاسخی به کفّار باشد : یعنی ای مشرکان ! این استدلال شما مغالطه و گمراهی آشکاری است . یا ممکن است این جمله حکایت از جواب مؤمنان به آنان باشد . که ابن‌کثیر این قول را ضعیف پنداشته است .

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٤٨﴾

﴿و کافران می‌گویند: این وعده﴾ای که شما به ما در مورد قیامت، عذاب و پیوستن به بهشت یا دوزخ می‌دهید ﴿کی فرامی‌رسد؟ اگر راست می‌گویید﴾ای مؤمنان در این سخن و در این وعدهٔ خویش؟. آنها این سؤال را از روی استهزا و تمسخر به مؤمنان مطرح کردند.

خداوند متعال در پاسخشان می‌فرماید:

مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾

﴿جز یک بانگ تند را انتظار نمی‌کشند﴾و آن دمیدن اوّل اسرافیل علیه‌السلام در صور است که تمام اهالی زمین با آن می‌میرند ﴿آنان را درحالی فرومی‌گیرد که﴾میان خویش در خرید و فروش و معامله و مانند آن از امور دنیا ﴿ستیزه و جدل می‌کنند﴾.

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾

﴿آن‌گاه نه وصیّتی توانند کرد﴾یعنی: در آن هنگام، نمی‌توانند برخی به برخی‌دیگر دربارهٔ نفع و زیان خویش وصیّتی بکنند؛ که بر دیگران چه حقّی دارند و از دیگران چه حقّی بر ذمّهٔ آنهاست. یا نمی‌توانند یک‌دیگر را به توبه و دست‌کشیدن از گناهان وصیّت و سفارش کنند بلکه در بازارها و محلّات کار خویش ــ بی یک لحظه مهلت ــ می‌میرند ﴿و نه به‌سوی خانواده‌شان بازمی‌گردند﴾ یعنی: نمی‌توانند به‌سوی منازل خویش که در بیرون از آنها مرده‌اند، بازگردند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «بی‌تردید قیامت درحالی برپا می‌شود که دو مرد جامهٔ خویش را فرو گسترده‌اند؛ نه می‌توانند آن را معامله کنند و نه آن را درهم پیچند. بی‌تردید قیامت درحالی برپا می‌شود که شخص حوض خویش را گل‌اندود می‌کند

[تعمیر می‌کند] و نمی‌تواند از آن آب بنوشد. بی‌تردید قیامت در حالی برپا می‌شود که شخص با شیر ماده‌شتر خویش بازگشته است امّا فرصت آن را نمی‌یابد که آن را تناول کند. بی‌تردید قیامت در حالی برپا می‌شود که شخص لقمهٔ خود را به‌سوی دهان خویش بالا برده است امّا نمی‌تواند آن را تناول کند».

﴿وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ ٱلۡأَجۡدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يَنسِلُونَ ۝٥١﴾

﴿و در صور دمیده می‌شود﴾ مراد از آن: نفخهٔ دوم است که مردگان با آن از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند و میان دو نفخه، چهل سال فاصله است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «میان دو نفخه، چهل سال فاصله است، خداوند ﷻ با نفخهٔ اوّل هر جانداری را می‌میراند و با نفخهٔ دوم هر مرده‌ای را زنده می‌گرداند».
﴿**پس بناگاه از قبرهای خود به‌سوی پروردگار خویش می‌شتابند**﴾ و به سرعت روانهٔ صحرای محشر می‌گردند.

﴿قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَا مَنۢ بَعَثَنَا مِن مَّرۡقَدِنَاۜۗ هَٰذَا مَا وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَصَدَقَ ٱلۡمُرۡسَلُونَ ۝٥٢﴾

﴿**می‌گویند**﴾ کفّار ﴿**ای وای بر ما! چه‌کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟**﴾ یعنی: از فرط هولی که با آن روبرو می‌شوند، عقلهایشان چنان درهم می‌آشوبد و چنان سراسیمه و متوحّش می‌گردند که می‌پندارند در خواب بوده‌اند و کسی از خواب بیدارشان کرده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این معنی که: (ای وای بر ما! چه‌کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟) عذابشان در قبرهایشان را نفی نمی‌کند زیرا حال شان در محشر نسبت به عذاب قبر چنان سخت است که گویی در قبر به

خواب فرورفته بوده‌اند». امّا أبیّ‌بن‌کعب و جمعی دیگر از مفسّران تابعین می‌گویند: «آنان قبل از رستاخیز ـ در میان دو نفخهٔ صور ـ اندکی می‌خوابند». آن‌گاه به خود می‌آیند و به خویشتن‌خویش مراجعه کرده و اعتراف می‌کنند به این‌که: ﴿این﴾ همان رستاخیز ﴿است﴾ و مصداق ﴿همان وعده‌ای﴾ است ﴿که **خدای رحمان داده بود و پیامبران راست می‌گفتند**﴾ پس به راستگویی پیامبران علیهم‌السلام در روزی اقرار می‌کنند که این اقرار به حالشان هیچ سودی دربر ندارد. امّا ابن‌جریر و ابن‌کثیر برآنند که این جمله: جواب فرشتگان، یا جواب مؤمنان به آنان است.

إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾

﴿**این جز یک بانگ تندی نیست**﴾ که اسرافیل علیه‌السلام آن را با دمیدنی در صور فریاد می‌کشد. مراد از آن همان نفخهٔ اخیر است ﴿**پس بناگاه آنان همگی نزد ما احضار شده‌اند**﴾ یعنی: بناگاه آنان به‌سرعت نزد ما برای حساب و عقاب گرد آورده می‌شوند.

فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾

﴿**امروز بر هیچ‌کس ستمی نمی‌رود**﴾ از ناحیهٔ عملش ﴿**و جز به‌حسب آنچه می‌کردید**﴾ از اعمال نیک و بد ﴿**جزا داده نخواهید شد**﴾ و این است قاعدهٔ حساب.

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ ﴿٥٥﴾

﴿**بی‌گمان امروز اهل بهشت در کاری خوش و خرم هستند**﴾ زیرا ایشان در لذّتهای عظیمی فرو رفته و غرق نعمت، بهجت و خوشی می‌باشند؛ لذّتهایی که هیچ

چشمی نظیر آنها را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است، از این روی، بهشتیان از اندیشیدن و مشغول‌شدن به سرنوشت کفّار و افتادن آنها در دوزخ بازمانده‌اند زیرا چنان غرق نعمت‌اند که حال کفّار را ــ هرچند از نزدیکانشان باشند ــ به‌یاد نمی‌آورند. نسفی می‌گوید: «آنها بر شطّ جویباران در زیر درختان با دختران باکرهٔ رعنا هم‌آغوشند».

هُمْ وَأَزْوَٰجُهُمْ فِى ظِلَـٰلٍ عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ مُتَّكِـُٔونَ ﴿٥٦﴾

﴿آنان با جفتهایشان در سایه‌ساران بر تختها﴾ یعنی: در سراپرده‌هایی که آنهارا ــ مانند خیمه‌ها و حجله‌ها ــ سایبانی می‌کند ﴿تکیه زده‌اند﴾ اَرائِكْ: تختها و اورنگهایی است که در حجله‌ها قرار دارد. یعنی: آنها در منتهای لذّت و راحت، سرگرم عیش و نوش خویش هستند.

لَهُمْ فِيهَا فَـٰكِهَةٌ وَلَهُم مَّا يَدَّعُونَ ﴿٥٧﴾

﴿در آنجا﴾ یعنی: در بهشت ﴿برای آنها میوه‌هایی است﴾ از همه نوع ﴿و برای آنهاست هر چه طلب کنند﴾ یعنی: هر چه اهل بهشت طلب کنند، بی‌درنگ برایشان آماده است. به‌قولی معنی این است: هر کس از بهشتیان که چیزی خواهش کند، آن چیز از آن اوست.

سَلَـٰمٌ قَوْلًا مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ ﴿٥٨﴾

﴿سلام بر شما﴾ یعنی: فوق همهٔ اینها، خداوند ﷻ بر آنان سلام می‌گوید. البتّه این آرزوی اهل بهشت است که پروردگار بر آنان سلام گوید؛ یا به واسطهٔ

فرشتگان، یا بدون واسطه ﴿**این سخنی است از جانب پروردگاری مهرَبان**﴾ یعنی: این سلامی از جانب حق تعالی است پس به بهشتیان گفته می‌شود: ای اهل بهشت! سلام بر شما. و به‌قولی: فرشتگان از هر دری بر اهل بهشت وارد می‌شوند درحالی‌که می‌گویند: ای اهل بهشت! سلام بر شما از جانب پروردگاری مهربان.

وَٱمْتَـٰزُواْ ٱلْيَوْمَ أَيُّهَا ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾

﴿**و ای گنهکاران! امروز جدا شوید**﴾ یعنی: ندا می‌آید و به مجرمان گفته می‌شود: امروز ـ یعنی در آخرت ـ از نیکوکاران کناره گیرید و جدا شوید. یا مراد این است: در آن روز، مجرمان برخی از برخی‌دیگر جدا ساخته می‌شوند، یهود در یک فرقه جدا می‌شوند، نصاری در فرقه‌ای دیگر، مجوس در فرقه‌ای دیگر، صائبی‌ها در فرقه‌ای دیگر و پرستندگان بتان در فرقه‌ای دیگر.

۞ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَـٰبَنِىٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعْبُدُواْ ٱلشَّيْطَـٰنَ ۖ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾

﴿**ای فرزندان آدم! آیا به‌سوی شما حکم نفرستاده بودم که شیطان را نپرستید زیرا او دشمنی آشکار برای شماست؟**﴾ یعنی: آیا این حکم را قبلاً بر زبان پیامبرانم به شما پیش نفرستاده بودم؟ به‌قولی: مراد از «عهد» در اینجا، پیمانی است که از بنی‌آدم ـ هنگامی که از پشت پدرشان آدم بیرون آورده‌شدند ـ گرفته شد، که در این صورت معنی چنین است: «ای بنی‌آدم! آیا با شما پیمان نبسته بودم که شیطان را نپرستید؟». به‌قولی دیگر: مراد از «عَهْد»، دلایل عقلی‌ای است که خداوند ﷻ در آسمانها و زمینش برای هدایت بشر قرار داده است.

وَأَنِ ٱعۡبُدُونِيۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ﴿٦١﴾

﴿و این‌که مرا بپرستید﴾ یعنی: آیا به‌سوی شما حکم نفرستاده و با ادلّهٔ عقلی و نقلی از شما پیمان نگرفته بودم که پرستش شیطان را فروگذارید و فقط مرا بپرستید ﴿این است راه راست﴾ یعنی: دین اسلام که همانا طاعت رحمان و نافرمانی شیطان است، راه راست و درست است و بس.

وَلَقَدۡ أَضَلَّ مِنكُمۡ جِبِلّٗا كَثِيرًاۖ أَفَلَمۡ تَكُونُواْ تَعۡقِلُونَ ﴿٦٢﴾

﴿و هرآینه او گروهی بسیار از شما را سخت گمراه کرد﴾ یعنی: به‌راستی شیطان، خلقی بسیار و جمعی عظیم از شما را گمراه کرد ﴿آیا تعقّل نمی‌کردید﴾ و از دشمنی شیطان بر خود آگاه نبودید؟.

هَٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾

﴿این همان جهنّمی است که به شما وعده داده می‌شد﴾ بر زبان پیامبران علیهم السلام در دنیا. در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون روز قیامت در رسد، انس و جنّ و اوّلین و آخرین در یک مکان فراخ گردهم آورده می‌شوند آن‌گاه گردنی از آتش [قسمتی از آن] بر خلایق نمایان می‌شود و به آنان احاطه می‌کند، سپس منادی‌ای چنین ندا درمی‌دهد: (هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِيْ كُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ. إِصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ ...)».

ٱصۡلَوۡهَا ٱلۡيَوۡمَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ﴿٦٤﴾

﴿امروز به‌سبب کفری که می‌ورزیدید، به آن درآیید﴾ یعنی: امروز به‌سبب کفرتان

به خداوند ﷻ در دنیا و پیرویتان از شیطان و پرستش بتان، به آن درآیید، گرمای آن را تحمّل کرده و انواع عذاب را در آن بچشید.

ٱلۡيَوۡمَ نَخۡتِمُ عَلَىٰٓ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَتُكَلِّمُنَآ أَيۡدِيهِمۡ وَتَشۡهَدُ أَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ﴿٦٥﴾

﴿امروز بر دهانهایشان﴾ یعنی: بردهانهای کفّار ﴿مهر می‌نهیم﴾ به مهرنهادنی که قدرت سخن‌گفتن را از آنان سلب می‌کند ﴿و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه می‌کردند، گواهی می‌دهند﴾ تا بدانند که آن اعضایی که در دنیا کمک و یاور آنها در ارتکاب معاصی و نافرمانیهای خداوند متعال بود، امروز گواهی علیه آنها شده است و هر عضوی به آنچه که در دنیا از آن سر زده، ناطق و گویا گردیده است. در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بنده در روز قیامت می‌گوید: پروردگارا! علیه خود شاهدی جز نفس خود را اجازه نمی‌دهم [نمی‌پذیرم]! خداوند ﷻ به او می‌گوید: امروز خودت به حسابرسی بر خودت بسنده هستی و کافی است که کرام‌الکاتبین گواهان تو باشند. آن‌گاه بر دهانش مهر نهاده شده و به اعضا و اندامهایش گفته می‌شود: به‌نطق در آیید! پس اندامهای وی به اعمالش ناطق می‌گردند، سپس مهر از دهانش برداشته می‌شود. در این هنگام او خطاب به اعضایش می‌گوید: دور باشید و گم‌وگور شوید ای اعضای من! آخر من از جای شما این‌چنین دفاع می‌کردم».

وَلَوۡ نَشَآءُ لَطَمَسۡنَا عَلَىٰٓ أَعۡيُنِهِمۡ فَٱسۡتَبَقُواْ ٱلصِّرَٰطَ فَأَنَّىٰ

يُبۡصِرُونَ ﴿٦٦﴾

﴿و اگر بخواهیم، هرآینه چشمانشان را نابود می‌کنیم﴾ یعنی: در دنیا دیدگانشان را ازبین برده و چشمانشان را به وضعی قرار می‌دهیم که نه شکافی در آنها نمودار باشد و نه پلکی سپس آنان را فرو می‌گذاریم تا در کوری دست‌وپا زنند و راه هدایت را نبینند ﴿پس در راه برهم پیشی می‌جویند﴾ یعنی: شتابان به‌سوی راه نجات می‌شتابند تا در آن روان گردند ﴿ولی از کجا می‌توانند ببینند﴾ زیرا بینایی‌ای ندارند؟ بنابراین، قادر به دیدن نمی‌باشند.

وَلَوۡ نَشَآءُ لَمَسَخۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمۡ فَمَا ٱسۡتَطَٰعُواْ مُضِيّٗا وَلَا يَرۡجِعُونَ ﴿٦٧﴾

﴿و اگر بخواهیم، هرآینه آنان را بر جایشان مسخ می‌کنیم﴾ یعنی: اگر بخواهیم، آفرینش آنها را بر جایشان به آفرینشی دیگر تبدیل کرده و تغییر می‌دهیم و آنهارا سنگ و جماد، یا چهارپایانی مانند خوکها و بوزینه‌ها می‌گردانیم ﴿آن‌گاه نه می‌توانند از آنجا بگذرند﴾ به پیش روی خویش ﴿و نه برگردند﴾ به پشت سر خویش. حسن می‌گوید: «یعنی آنان را بر سر جایشان می‌نشانیم پس نه می‌توانند که به‌پیش روی خویش بروند و نه می‌توانند به پشت سر خویش برگردند». به‌قولی دیگر معنی این است: اگر بخواهیم، آنان را در همان مکانی که در آن مرتکب معصیت شده‌اند، مسخ می‌کنیم. ولی حق تعالی به‌سبب رحمت گسترده‌ای که بر خلقش دارد، چنین نکرد.

وَمَن نُّعَمِّرۡهُ نُنَكِّسۡهُ فِي ٱلۡخَلۡقِۚ أَفَلَا يَعۡقِلُونَ ﴿٦٨﴾

﴿و هر که را عمر دراز دهیم، او را در خلقت نگونسار می‌کنیم﴾ یعنی: به هر کس عمر طولانی‌ای بدهیم، خلقت و رفتارش را دگرگون کرده و او را به حالی معکوس نسبت به حال اوّلش ـ که نیرومندی و طراوت بود ـ قرار می‌دهیم، به‌طوری که به‌جای قوّت، ضعف و به‌جای جوانی و خرّمی، پیری و فرتوتی بر وی مستولی شود ﴿آیا تعقّل نمی‌کنند؟﴾ در این‌که هر کس براین کار قادر باشد، بی‌گمان او بر از بین‌بردن دیدگان و مسخ کردن و برانگیختن مجدّد نیز تواناست؟.

وَمَا عَلَّمْنَٰهُ ٱلشِّعْرَ وَمَا يَنۢبَغِى لَهُۥٓ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾

﴿و ما به او﴾ یعنی: به پیامبر خویش ﷺ ﴿شعر نیاموخته‌ایم﴾ به این ترتیب، خداوند متعال این امر را نفی می‌کند که قرآن شعر باشد و باز با همین جمله، این امر را نفی می‌کند که پیامبرش شاعر باشد زیرا قرآن از نظر لفظ و معنی با شعر همانندی‌ای ندارد، چراکه قرآن کلامی موزون، مقفّی و متخیَّل نیست و نه الزامات و تخیّلات شاعرانه سزاوار شأن پیامبر ﷺ و متناسب با مأموریّت او می‌باشد، چراکه مأموریّت پیامبر ﷺ، بیان لبّ حقایق است نه تصویرسازیهای تخیّلی و پردازش‌های دور از واقعیّت و بدین جهت می‌فرماید: ﴿و سزاوار وی هم نیست﴾ یعنی: سزاوار پیامبر ﷺ هم نیست که شعر بگوید و اگر بخواهد شعر هم بگوید، این کار از او برنمی‌آید و بر او آسان نیست همان طوری که خداوند ﷻ او را امّی قرار داده که نه می‌خواند و نه می‌نویسد. امّا آن سخنان موزونی که بر زبان رسول خدا ﷺ رفته است، فقط از روی سلیقهٔ اتّفاقی بوده است بی‌آن‌که در آن تکلّف و صُنعت شعری و قصد شعرگویی در کار باشد، مانند این فرمودهٔ رسول خدا ﷺ در روز حنین هنگامی که بر دشمن هجوم می‌بردند: «اَنَا النَّبِيُّ لاَ

کَذِبْ ✿ اَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ ✿ من پیامبر خدا هستم، دروغی در کار نیست ✿ من فرزند عبدالمطّلب هستم».

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در روز حفر خندق ابیات عبدالله‌بن‌رواحه رضی الله عنه را تکرار می‌کردند ولی به تبع سرود اصحاب خویش زیرا اصحاب ﷺ در هنگام حفر خندق چنین می‌خواندند: «اَللّٰهُمَّ لَوْ لاٰ اَنْتَ مَا اهْتَدَيْنا ✿ وَ لاٰ تَصَدَّقْنا وَ لاٰ صَلَّيْنا ✿ فَاَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنا ✿ وَ ثَبِّتِ الْاَقْدامَ اِنْ لاقَيْنا... ✿ بارخدایا! اگر تو نبودی، ما هدایت نمی‌شدیم، نه صدقه می‌دادیم و نه نماز می‌خواندیم پس اگر با دشمن روبرو شدیم، بر ما آرامش فروفرست و گامهایمان را پایدار بدار...». نقل است که رسول خدا ﷺ چون می‌خواستند بیتی قدیمی را ــ به منظور تمثیل به آن بخوانند ــ وزن آن را می‌شکستند زیرا قصدشان از ایراد آن بیت فقط افادات معانی آن بود نه بیان وزن و قافیهٔ شعری آن. ابن‌کثیر می‌گوید: «رسول خدا ﷺ به این بیت تمثیل می‌کردند: كَفىٰ بِالْاِسْلامِ وَ الشَّيْبِ ناهِياً لِلْمَرْءِ ✿ اسلام و موی سفید برای شخص کافی است تا او را از نواهی بازدارد. درحالی‌که اصل بیت این است: كَفَى الشَّيْبُ وَ الْاِسْلامُ لِلْمَرْءِ ناهِيا. و چون رسول خدا ﷺ این بیت را به این صورت شکسته خواندند، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه گفت: گواهی می‌دهم که شما به‌حق پیامبر خدا ﷺ هستید و حق تعالی نه به‌شما شعر آموخته و نه هم [شعر گفتن] سزاوار شما است»[۱].

﴿**این جز ذکر**﴾ یعنی: جز ذکری از اذکار و اندرزی از اندرزها ﴿**و قرآنی مبین نیست**﴾ یعنی: قرآن کتابی از کتابهای آسمانی خداوند ﷻ است که مشتمل بر احکام شرعی و تبیین کنندهٔ آنها می‌باشد.

لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٧٠﴾

۱ــ در باب شعر در سورهٔ [شعراء/ ۲۲۴] به تفصیل سخن رفته‌است پس به آنجا مراجعه کنید.

﴿تا﴾ قرآن، یا پیامبر ﷺ ﴿هرکه را زنده باشد﴾ یعنی: هرکه را که قلبی سالم و پاک داشته، حق را بپذیرد و از باطل اعراض کند ﴿هشدار دهد و قول بر کافران ثابت شود﴾ یعنی: فرمان عذاب بر اصرارکنندگان بر کفر و امتناع‌کنندگان از ایمان به خدا ﷻ و پیامبرانش لازم گردد ولی کافران مانند مردگانی هستند که خطاب مربوط به خود را درنمی‌یابند.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَآ أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَٰلِكُونَ ﴿٧١﴾

﴿آیا ندیده‌اند﴾ و ندانسته‌اند بندگان صاحب اندیشه و فکر و آماده برای پذیرش اندرزها ﴿که ما از آنچه دستان ما کرده است، برایشان چارپایانی آفریده‌ایم؟﴾ یعنی: ما برای برخورداری آنان، چهارپایانی را ـ بی واسطه یا مشارکت کسی ـ ابداع کرده و به‌عمل آورده‌ایم؛ گاو و گوسفند و شتر را ﴿پس آنان مالک آنهایند؟﴾ یعنی: بر آنها مسلّطاند و آن چهارپایان تحت انضباط‌شان قرار داشته و رام آنهاست به طوری‌که هرگونه بخواهند با آنها تصرّف می‌کنند؟ و اگر ما این چهارپایان را وحشی می‌آفریدیم، یقیناً از آنان می‌رمیدند و آنان قادر به نگهداری از آنها نبودند.

وَذَلَّلْنَٰهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾

﴿و چهارپایان را برایشان رام گردانیدیم﴾ به طوری که از بهره‌برداری خود به‌وسیلهٔ انسانها امتناع نمی‌کنند، حتّی به ذبح و کشته‌شدن تن در می‌دهند و یک کودک ضعیف آنها را به هر جا که بخواهد می‌برد و آنها به فرمان آن کودک

گردن می‌نهند به طوری که او آنها را هرجا بخواهد می‌راند و بر آنها نهیب می‌زند **﴿پس از آنهاست مرکوبشان﴾** مانند الاغ، استر، اسب و شتر که بر آنها سوار می‌شوند **﴿و از آنها می‌خورند﴾** یعنی: از گوشت برخی از آنها ــ مانند گاو، گوسفند و غیره ــ می‌خورند.

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَٰفِعُ وَمَشَارِبُ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

﴿و برای آنها در چهارپایان منفعتهاست﴾ از پشم و موی و کرک آنها و همچنین کشاورزی به وسیلهٔ آنها **﴿و﴾** برای آنها در چهارپایان **﴿نوشیدنی‌ها﴾** است، که از بدن برخی از آنها شیر می‌دوشند و بجز شیر، سایر فراورده‌های لبنی ــ مانند ماست، سرشیر و غیره ــ را از شیر آنها تهیّه کرده و می‌نوشند **﴿آیا شکر نمی‌گزارند؟﴾** منعم حقیقی را بر این‌همه نعمتهای گوارا تا ایمان آورند؟ زیرا اگر آفرینش خدای سبحان نبود، این‌همه منافع از کجا فراهم می‌آمد؟!.

وَٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾

﴿و جز الله معبودانی گرفتند﴾ از بتان و مانند آنها و هدفشان از پرستش آن معبودان این است: **﴿تا مگر یاری شوند﴾** از سوی آن معبودان باطل در هنگام بحرانها و سختی‌ها در حالی‌که از آنها هیچ فایده‌ای متصوّر نبوده و نیست، چراکه: **﴿توانایی یاری‌دادنشان را ندارند﴾** یعنی: آنچه ثابت و مسلّم است، این است که امیدها و انتظارات کفّار از معبودان باطلشان بی‌پایه و اساس است زیرا معبودانشان بر چیزی قدرت نداشته و نمی‌توانند در هیچ چیز یاریشان دهند بلکه آنها ضعیف‌تر

و ذلیل‌تر از آن هستند که بر یاری دادنشان توانایی داشته باشند و حتّی اگر کسی نسبت به خود آنها هم قصد بدی داشته باشد، از خود دفاع کرده نمی‌توانند چراکه آنها جماداتی بی‌عقل و شعور بیش نیستند پس پندارشان در حقّ بتان بس پندار خامی است! ﴿و آنانند﴾ یعنی: کفّارند ﴿که برای آنها﴾ یعنی: برای بتان ﴿لشکری حاضر شده‌اند﴾ در دنیا و از بتان دفاع می‌کنند امّا آن بتان بی‌جان توان یاری‌دادنشان را ندارند. به‌قولی معنی این است: خدایان دروغین در روز قیامت برای پرستشگران خود لشکری هستند و با آنان در دوزخ احضار می‌شوند امّا نمی‌توانند برخی از برخی دیگر دفاع کنند.

در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم و ترمذی آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند ﷻ در روز قیامت مردم را در یک مکان واحد گرد می‌آورد، سپس بر آنان نمایان می‌شود و می‌گوید: هان! بدانید که هر انسان باید از معبود خویش پیروی کند پس برای صاحب صلیب، صلیبش و برای صاحب تصاویر، تصاویرش و برای پرستشگر آتش، آتشش نمایان ساخته می‌شود آن‌گاه از آنچه می‌پرستیده‌اند پیروی می‌کنند [در رفتن به‌سوی دوزخ] و فقط مسلمانان باقی می‌مانند».

فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۷۶﴾

﴿پس گفتارشان تو را اندوهگین نگرداند﴾ زیرا بت پرستان خواه‌ناخواه می‌گویند: بتان خدایان ما بوده و در عبودیّت شرکای خدا هستند و نظیر این از سخنان باطل... چون نسبت شاعردادن به پیامبر ﷺ که نسبت دهندهٔ آن کسی از سران قریش به‌نام عقبه‌بن‌ابی‌معیط بود ﴿بی‌گمان ما آنچه را پنهان می‌کنند و آنچه را آشکار می‌کنند﴾ از دشمنی خویش ﴿می‌دانیم﴾ پس به زودی آنان را در برابر اندیشه و عملشان جزا خواهیم داد.

أَوَلَمْ يَرَ ٱلْإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقْنَٰهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٧٧﴾

﴿آیا ندیده﴾ و ندانسته ﴿است انسان﴾ هر انسانی از جمله کسانی که از رستاخیز منکرند و سبب نزول این آیه می‌باشند ﴿که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم﴾ یعنی: از ذرّه‌ای حقیر از آب منی ﴿پس بناگاه او جدل‌کنندهٔ آشکار شده است﴾ یعنی: آیا انسان ندیده و نیندیشیده است که ما او را از ضعیف‌ترین چیز آفریدیم امّا او بناگاه با ما در امری جدل و ستیزه می‌کند که در آن امر، حجّت‌ها و برهانهای روشن ما بر وی اقامه شده است و آن عبارت از: رستاخیز و زنده‌شدن پس از مرگ است.

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُۥ ۖ قَالَ مَن يُحْيِ ٱلْعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾

﴿و﴾ این انسان منکر رستاخیز ﴿برای ما مَثَلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد﴾ یعنی: در بارهٔ ما داستانی غریب را همچون مَثَل مطرح کرد و آن عبارت از: انکارش از زنده کردن مردگان از سوی ما است امّا فراموش کرد که خود وی را ما آفریده‌ایم. پس ﴿گفت: چه‌کسی استخوانها را ـ درحالی‌که چنین پوسیده‌اند ـ از نو زنده می‌گرداند؟﴾ این انسان کودن، قدرت خدای بی‌مثال را بر قدرت بنده قیاس کرد و از آنجاکه کار زنده کردن در توان بشر نیست، منکر این شد که خداوند ﷻ نیز بتواند استخوانهای کهنه و پوسیده را از نو زنده گرداند.

فرمودهٔ حق تعالی: (مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) دلیل بر آن است که استخوانها دارای حیات هستند و با مردن نجس می‌شوند. و این قول ابوحنیفه رحمه‌الله است که

علم جدید نیز مؤید آن می‌باشد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: ابیّ‌بن‌خلف جُمحی استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول خدا ﷺ آورد و آن را در پیش رویشان ریزریز کرد و آن‌گاه گفت: ای محمّد ﷺ! آیا خداوند ﷻ این را پس از آن‌که پوسیده و پاشان شده است، مجدّداً زنده می‌کند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! خداوند ﷻ این را مجدّداً زنده می‌کند و تو را می‌میراند، سپس زنده‌ات می‌کند آن‌گاه تو را به آتش جهنّم وارد می‌کند. همان بود که این آیات نازل شد.

قُلْ يُحْيِيهَا ٱلَّذِيٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

﴿**بگو: همان کسی که نخستین بار آنها را پدید آورد، زنده‌شان می‌گرداند**﴾ یعنی: همان ذاتی که آفرینش استخوانها را نخستین‌بار آغاز کرد در حالی‌که هیچ نمونهٔ پیشینی برای آنها وجود نداشت، همو آنها را مجدّداً زنده می‌گرداند ﴿**و او به هر گونه آفرینشی داناست**﴾ و هیچ امر پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ چیز ـ چه پیش از آفرینش و چه بعد از آن، چه به اجمال و چه به تفصیل ـ از حیطهٔ علم وی بیرون نیست. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی او می‌داند که استخوانها در کجای زمین پاشان و پراکنده شده‌اند».

ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلشَّجَرِ ٱلْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَآ أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ ﴿٨٠﴾

﴿**همو که برایتان از درخت سبز آتشی پدید آورد**﴾ همچنان قادر است که این انسان را مجدّداً زنده گرداند. بدین گونه است که خدای سبحان با آنچه که انسانها از

بیرون‌آوردن آتش سوزان از چوب سبز تروتازه مشاهده می‌کنند، بر وحدانیّت و قدرت خویش بر زنده کردن مردگان، استدلال می‌کند.

آری! دو درخت وجود دارد به‌نام «مَرْخ» و «عفّار» که اگر از آنها دو چوب سبز و تازه را ببرید و یکی از آنها را به دیگری بزنید، آتش از آنها بیرون می‌جهد. و این روشنترین دلیل بر قدرت خداوند ﷻ به زنده کردن پس از مرگ است زیرا خداوند ﷻ در این نمونه از قدرت بی‌مثال خویش، آب و آتش و چوب را با هم یکجا کرده است به طوری‌که نه آب آتش را خاموش می‌کند و نه آتش چوب را می‌سوزاند. پس پدیدآوردن یک چیز از ضدّ آن، شگرف‌ترین نمونه بر مقولهٔ قدرت است. همچنان محتمل است که معنی چنین باشد: خداوند ﷻ برای شما بهره‌گیری از هیزم را میسّر و آماده کرد ﴿**که بناگاه از آن درخت آتش می‌افروزید**﴾ برای پخت‌وپز و گرمازایی، بعد از آن‌که سبز و خرّم بوده است.

أَوَلَيْسَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمۚ بَلَىٰ وَهُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۸۱﴾

﴿**آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، توانا نیست بر این‌که باز مانند آنها را بیافرینند؟**﴾ یعنی: قطعاً کسی که بر آفرینش پدیده‌های بس بزرگی چون آسمانها و زمین قادر باشد، همو به‌طریق اَولیٰ بر اعاده و بازآفرینی بشری که از نظر شکل و هیأت، کوچک و از نظر نیرو ضعیف است، نیز توانا می‌باشد ﴿**چرا**﴾ یعنی بگو: چرا پروردگار متعال قادر نباشد، قطعاً قادر است ﴿**اوست آفرینشگر دانا**﴾ یعنی: او بر این کار تواناست زیرا او به کاملترین و تمامترین وجه، بسیار آفرینشگر و بسیار دانا می‌باشد.

إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿۸۲﴾

﴿**شأن الله جز این نیست که چون آفرینش چیزی را اراده کند، همین است که به آن می‌گوید: باش پس بی‌درنگ موجود می‌شود**﴾ بی آن‌که ایجاد آن چیز اصلاً بر چیز دیگری متوقّف باشد.

این تمثیلی است بر تأثیر قدرت حق تعالی بر نافذ کردن مرادش، بدون درنگ و تأخیر و بدون وابسته‌بودن به مقدّمات عملی و به کارگیری ابزارها. البتّه در نظر داشت این قدرت بی‌مثال الله ﷻ است که شبههٔ قیاس قدرت وی بر قدرت خلقش را از پایه إبطال می‌کند.

فَسُبْحَـٰنَ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۳﴾

﴿**پس پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست**﴾ یعنی: ملکیّت همهٔ اشیاء و قدرت تصرّف در آنها ـ به هرگونه که بخواهد و اراده کند ـ از آن حق تعالی و فقط در نزد اوست و کلیدهای همهٔ چیزها به دست بلاکیف اوَ می‌باشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «ملک و ملکوت، مانند رحمت و رحموت و جبر و جبروت، در معنی یک چیز است». گفتنی است که جمهور مفسّران نیز بر این معنی اتّفاق نظر دارند. نسفی می‌گوید: «افزودن واو و تا در ملکوت با هدف افزودن در معنی ملکیّت است». ﴿**و به‌سوی اوست که بازگردانده می‌شوید**﴾ نه به‌سوی غیر وی. و این در سرای آخرت بعد از رستاخیز است.

بدین گونه، ملاحظه کردیم که محور سورهٔ مبارکهٔ «یٓس»، اثبات رسالت پیامبر ﷺ، اظهار حکمت و بیان مضمون آن، تبیین مواقف مردم در قبال آن و اثبات توحید و معاد است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ صافّات

مکّی است و دارای صدوهشتادودو آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌جهت افتتاح با سوگند الهی به فرشتگان صف‌کشیده، «صافّات» نامیده شد.

موضوع آن همچون سایر سوره‌های مکّی، عنایت به ساختن عقیده در نهاد انسانها و پاکسازی آنان از شائبه‌های شرک در همهٔ صور و اشکال آن است.

وَٱلصَّـٰٓفَّـٰتِ صَفّٗا ﴿١﴾

﴿**سوگند به صف بستگان به صف بستنی**﴾ مراد از آنها: فرشتگانی‌اند که در نماز خود در آسمانها، مانند صف‌بستن خلق در نمازشان در دنیا، صف می‌یندند. به‌قولی معنی این است: آن فرشتگان بالهای خود را در هوا همچون پرندگان به‌انتظار فرمان الهی می‌گسترانند که هر چه بخواهد به آنان فرمان دهد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در بارهٔ کیفیّت صف‌بستن فرشتگان فرمودند: «آیا چنان‌که فرشتگان در نزد پروردگارشان صف می‌بندند، صف

نمی‌بندید؟ اصحاب گفتند: فرشتگان در نزد پروردگارشان چگونه صف می‌بندند؟ فرمودند: صفوف متقدّم را تمام و کامل گردانیده و در صف تنگ و فشرده به‌هم می‌چسبند».

فَٱلزَّٰجِرَٰتِ زَجْرًا ﴿٢﴾

﴿و سوگند به زجر کنندگان که به سختی زجر می‌کنند﴾ یعنی: سوگند به فرشتگانی که ابرها را به شدّت می‌رانند. اعراب وقتی با صدای خود بر شتر و گوسفند نهیب زنند، می‌گویند: «زَجَرْتُ الْاِبِلَ وَ الْغَنَم».

فَٱلتَّٰلِيَٰتِ ذِكْرًا ﴿٣﴾

إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَٰحِدٌ ﴿٤﴾

﴿و سوگند به تلاوت‌کنندگان ذکر﴾ یعنی: سوگند به فرشتگانی که قرآن و غیرآن از کتابهای آسمانی را می‌خوانند و این کتابها را از نزد خدای عزّوجلّ برای پیامبران علیهم‌السلام می‌آورند. آری! سوگند به همهٔ این فرشتگان: ﴿که قطعاً خدای شما یگانه است﴾ و شریکی ندارد.

رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ ٱلْمَشَٰرِقِ ﴿٥﴾

﴿پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست﴾ از مخلوقات. یعنی: وجود این مخلوقات بر این شکل بدیع، از آشکارترین دلایل بر وجود و بر قدرت پروردگاری است که آفریننده و مالک همهٔ اینهاست ﴿و پروردگار مشرقهاست﴾

یعنی: حق تعالی، آفریدگار، مدیر و مدبّر طلوعگاهها و غروبگاه‌های خورشید است زیرا خورشید در هر روز ـ به‌تعداد ایّام سال ـ طلوع‌گاه و غروبگاهی دارد، به‌طوری که هر روز از یکی از طلوع‌گاهها طلوع کرده و در یکی از غروبگاهها غروب می‌کند. ابن کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ به ذکر «مشارق» اکتفا کرد زیرا مشارق بر مغارب نیز دلالت می‌کند».

إِنَّا زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِزِينَةٍ ٱلْكَوَاكِبِ ﴿٦﴾

بعد از آن‌که حق تعالی به ما فهماند که او پروردگار همه چیزهاست و به الوهیّت یگانه است، اینک مظاهری از فعل خویش را برای ما می‌شناساند: ﴿**ما آسمان دنیا را**﴾ که نزدیکترین آسمانها به زمین است ﴿**به زینت ستارگان زینت داده‌ایم**﴾ یعنی: آسمان دنیا را در نظر بندگان به آرایشی زیبا که همانا اختران رخشانند، آراسته‌ایم زیرا این ستارگان در دید بینندگان خویش، همچون جواهری رخشنده و زیبا جلوه گری می‌کنند.

وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَٰنٍ مَّارِدٍ ﴿٧﴾

﴿**و آن را از هر شیطان سرکشی محفوظ داشتیم**﴾ یعنی: ما ستارگان را زینتی برای آسمان و نگهبانی برای آن از دستبرد شیاطین متمرّد بیرون‌رونده از طاعت قرار دادیم که چون بخواهند استراق سمع کنند، شهاب درخشانی بر آنان حمله برده و آنها را می‌سوزاند.

لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلَى ٱلْمَلَإِ ٱلْأَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ ﴿٨﴾

دُحُورًا ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿٩﴾

به طوری که آن شیاطین ﴿نمی‌توانند به ملأ اعلی گوش فرادهند﴾ مَلَأُ أَعْلىٰ: اهالی آسمان دنیا و مافوق آن هستند. فرشتگان را به سبب آن ملأ اعلی نامیدند که ایشان ساکنان آسمانها هستند و امّا انس و جنّ، ملأ اسفل‌اند چراکه ساکنان زمین می‌باشند. بنابراین، شیاطین این قدرت را ندارند که به سخنان ملأ اعلی گوش فرادهند زیرا با شهابها مورد هدف قرار می‌گیرند و زده می‌شوند. این شهاب‌ها ــ چنان‌که ابن کثیر گفته است ــ اجزایی جداشده از پیکرهٔ ستارگانند نه همهٔ ستارگان. شایان ذکر است که ذکر جزء و ارادهٔ کلّ، و ذکر کلّ و ارادهٔ جزء، در کلام عرب شیوهٔ شناخته شده‌ای است. ﴿و از هر سو به راندنی سخت پرتاب می‌شوند﴾ یعنی: شیاطین ــ چنانچه بخواهند به‌منظور استراق سمع به آسمانها صعود کنند ــ از هر جانبی از جوانب آسمان به‌وسیلهٔ شهابها مورد هدف قرار می‌گیرند و با این هدف قرارگرفتن است که از مقصود خود دور ساخته شده و طرد و دفع می‌گردند ﴿و برایشان عذاب دایمی است﴾ که هیچ انقطاعی ندارد. به‌قولی واصِبٌ: عذاب سخت دردناک است که در آخرت می‌باشد، غیراز آن عذابی که در دنیا از هدف قرار گرفتن با شهابها دارند.

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴿١٠﴾

﴿مگر کسی که برباید به ربایشی﴾ یعنی: جز شیطانی که چیزی از سخن فرشتگان را یکباره و به سرعت استراق سمع کند زیرا فرشتگان در میان خود، راجع به آنچه که در عالم روی خواهد داد ــ قبل از آن‌که اهالی زمین آن را بدانند ــ سخن می‌گویند و مذاکره می‌کنند ﴿پس شهابی درخشان﴾ یعنی: ستاره‌ای شعله‌ور ﴿از پی او می‌تازد﴾ و او را می‌سوزاند. ولی چه‌بسا که شهاب، شیطان را دنبال کند امّا

او جان به سلامت برده و آنچه را که از سخن فرشتگان ربوده است، به‌سوی برادران کاهنش القا نماید.

مضمون احادیث صحیح دراین‌باره، گویای آن است که قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به‌سوی آسمان بالا می‌رفتند و چون خداوند ﷻ به امری از امور زمین حکم می‌راند، اهالی آسمان راجع به آن گفت‌وگو می‌کردند و شیطانی که تا نزدیکشان آمده بود، آن سخن را می‌شنید و سپس آن را به شیطانی که پایین‌تر از وی بود القا می‌کرد و چه‌بسا که شهاب او را بعد از آن‌که سخن را القا کرده بود، می‌سوزانید و چه‌بسا هم نمی‌سوزانید. آن‌گاه شیاطین این سخن را به‌سوی کاهنان القا می‌کردند پس آنها با آن سخن صد دروغ را درآمیخته و به خورد مردم می‌دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور می‌کردند. امّا آن‌گاه که خدای عزّوجلّ آیین اسلام را نازل کرد، آسمان به‌شدّت مورد حراست قرار گرفت به طوری‌که هیچ شیطانی دیگر نمی‌تواند از تیررس شهابها بگریزد. آری! خدای عزّوجلّ بدین گونه وحی خویش را از دستبرد شیاطین حفظ نمود.

فَٱسۡتَفۡتِهِمۡ أَهُمۡ أَشَدُّ خَلۡقًا أَم مَّنۡ خَلَقۡنَآۚ إِنَّا خَلَقۡنَٰهُم مِّن طِينٖ لَّازِبِۭ ﴿١١﴾

﴿پس از آنان﴾ یعنی: از کفّار منکر رستاخیز **﴿بپرس: آیا آنان در آفرینش سخت‌ترند یا کسانی که آفریده‌ایم﴾** یعنی: از آنان بپرس که آیا آفرینش و خلقت آنها استوارتر است و آنها در جسامت قوی‌تر و در اعضا و اندامهای خود بزرگ‌ترند یا آنچه که ما از آسمانها، زمین و فرشتگان آفریده‌ایم؟

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ اشدّبن‌کلده ــ که او را به‌سبب شدّت و نیرومندی بدنش «اشدّ» نامیدند ــ و امثال وی نازل شد که به تنومندی

پیکر و نیرومندی اعضای خویش سخت مغرور بودند ﴿ما آنان را از گِلی چسبنده آفریدیم﴾ لازِبْ: چیز لزج و چسبنده‌ای است که به دست می‌چسبد. یعنی: چگونه رستاخیز و معاد را بعید می‌پندارند و با آن از سر استبعاد برخورد می‌کنند در حالی‌که خودشان از چنین خلق ضعیفی آفریده شده‌اند و پدیده‌هایی که از آنان قوی‌تر، بزرگتر، کامل‌تر و استوارتر آفریده شده‌اند، آن را انکار نکرده‌اند؟.

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ﴿١٢﴾

﴿بلکه تو تعجب کرده‌ای﴾ ای محمّد ﷺ از قدرت خدای سبحان و در حیرت فرورفته‌ای از این که آنها قدرت خدای سبحان و رستاخیز پس از مرگ را تکذیب و انکار کرده‌اند ﴿ولی آنها تمسخر می‌کنند﴾ تو را و تورا به‌سبب تعجّبت مورد ریشخند قرار می‌دهند. یا تو را ــ با آنچه که دربارهٔ حقیقت معاد می‌گویی ــ به ریشخند می‌گیرند. پس موقف تو و موقف آنان بسیار از هم دور است.

وَإِذَا ذُكِّرُوا۟ لَا يَذْكُرُونَ ﴿١٣﴾

﴿و چون پند داده شوند، پند نمی‌گیرند﴾ یعنی: چون به موعظه‌ای از موعظه‌های خداوند ﷻ، یا موعظه‌های رسول وی اندرز داده شوند، آن اندرز را نگرفته و از آنچه که در آن است، نفعی نمی‌برند.

وَإِذَا رَأَوْا۟ ءَايَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿١٤﴾

﴿و چون آیتی﴾ یعنی: معجزه‌ای از معجزات رسول خدا ﷺ را ﴿ببینند، تمسخر پیشه می‌کنند﴾ یعنی: بر تمسخر خود می‌افزایند. به‌قولی معنی (یَسْتَسْخِرُوْن) این

است: از دیگران نیز درخواست می‌کنند تا پیامبر ﷺ را مورد تمسخر قراردهند.

وَقَالُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾
أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ ﴿١٦﴾
أَوَءَابَآؤُنَا ٱلۡأَوَّلُونَ ﴿١٧﴾

زشت‌تر و وقیح‌تر از همهٔ اینها این‌که: آنان حقّ قطعی و یقینی را جادو می‌پندارند: ﴿**و گفتند: این جز جادویی آشکار نیست**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! آنچه که به ما آورده‌ای، جز سحر و جادویی آشکار نیست. و افزودند: ﴿**آیا چون مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم، آیا به راستی از نو برانگیخته می‌شویم؟**﴾ و بار دیگر زنده می‌شویم؟! این چیزی است که به سحر و جادو می‌ماند! و افزودند: ﴿**و همین طور پدران اوّلیهٔ ما؟**﴾ یعنی: آیا پدران نخستین ما نیز برانگیخته می‌شوند؟!

قُلۡ نَعَمۡ وَأَنتُمۡ دَٰخِرُونَ ﴿١٨﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿**آری! در حالی که شما خوار و زبونید**﴾ یعنی: آری! بعد از آن‌که خاک شدید، خوار و ذلیل و حقیر برانگیخته می‌شوید.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجۡرَةٞ وَٰحِدَةٞ فَإِذَا هُمۡ يَنظُرُونَ ﴿١٩﴾

﴿**جزاین نیست که آن یک نعرهٔ تند است و بس**﴾ یعنی: برانگیختن پس از مرگ با یک نعرهٔ تندی از اسرافیل علیه‌السلام است که در صور با نفخه‌ای می‌دمد ﴿**و بناگاه آنان به**

نگرش خیزند ﴾ یعنی: بناگاه مردگان از گورهایشان برخواسته و به نظارهٔ صحنه‌های هولناک قیامت و عذابی می‌پردازند که خدای عزّوجلّ بر کفّار مقرّر کرده است.

وَقَالُواْ يَٰوَيۡلَنَا هَٰذَا يَوۡمُ ٱلدِّينِ ﴿٢٠﴾

﴿و می‌گویند: ای وای بر ما﴾ یعنی: چون برانگیختنی را که در دنیا انکارش می‌کردند، ببینند و معاینه کنند، در این هنگام به سرزنش خود پرداخته و می‌گویند: ای وای بر ما! پس بر حال و روز سیاه خود واویلا کرده و می‌افزایند: **﴿این است روز جزا﴾** که در آن در برابر اعمالی مانند کفر و تکذیب پیامبران علیهم‌السلام جزا داده می‌شویم.

هَٰذَا يَوۡمُ ٱلۡفَصۡلِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ﴿٢١﴾

پس فرشتگان آنان را با این سخن پاسخ می‌دهند: **﴿این همان روز فصل است که آن را تکذیب می‌کردید﴾** فَصل: حکم، قضا و داوری است زیرا در آن، میان نیکوکار و بدکار جدایی و فاصله افکنده می‌شود.

۞ ٱحۡشُرُواْ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَأَزۡوَٰجَهُمۡ وَمَا كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ﴿٢٢﴾ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَٱهۡدُوهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡجَحِيمِ ﴿٢٣﴾

آن‌گاه حق تعالی به فرشتگان فرمان می‌دهد: **﴿ستم‌پیشگان را با همراهانشان یکجا گرد آورید﴾** یعنی: مشرکان و همتایان و همانندانشان در شرک، پیروانشان را در کفر و همراهان و مشایعت‌کنندگانشان را در تکذیب پیامبران گرد آورید. در

اینجا است که کفّار از مؤمنان جدا ساخته می‌شوند. ضحّاک می‌گوید: «ازواج آنان؛ همراهان و هم‌پیوندانشانند از شیاطین پس هر کافری با شیطان خود محشور می‌شود. همچنین گنهکاران با یکدیگر محشور می‌گردند لذا زناکاران باهم‌سلکانشان، رباخواران با همدیگر، شرابخواران با همدیگر و همین‌گونه هر گروهی با هم‌جنسان خود گرد آورده‌می‌شوند ...». **﴿و آنچه بجز الله می‌پرستیدند﴾** از بتان و شیاطین. یعنی حق تعالی به فرشتگان فرمان می‌دهد: بتان و معبودان مشرکان را نیز با آنان همراه گردانید **﴿و به‌سوی راه دوزخ راهنمایی‌شان کنید﴾** یعنی: راه دوزخ را به این گردآورده‌شدگان بشناسانید و آنان را بدان راهنمایی کنید و به‌سوی آن برانید.

وَقِفُوهُمْۖ إِنَّهُم مَّسْـُٔولُونَ ﴿٢٤﴾

﴿و بازداشتشان کنید که آنان سؤال‌شدنی هستند﴾ از گفتار و رفتار خویش. یعنی آنان را برای حساب متوقّف نموده و بازدارید و سپس بعد از حساب، به‌سوی دوزخ برانید. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاٰ تَزُوْلُ قَدَمٰا اِبْنُ آدَمَ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ مِنْ عِنْدَ رَبِّهِ حَتّٰی یُسْأَلُ عَنْ خَمْسٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِیْمَ اَفْنٰاهُ، وَ عَنْ شَبٰابِهِ فِیْمٰا اَبْلاٰهُ، وَ عَنْ مٰالِهِ مِنْ اَیْنَ اِکْتَسَبَهُ وَ فِیْمَ اَنْفَقَهُ، وَ مٰاذا عَمِلَ فِیْمٰا عَلِمَ» قدمهای فرزند آدم در روز قیامت از نزد پروردگارش دور ساخته نمی‌شود تا از پنج چیز مورد سؤال قرار نگیرد:

۱ ــ از عمر خویش که در چه چیزی آن را فنا کرده است.

۲ ــ از جوانی‌اش که در چه راهی آن را کهنه و فرسوده کرده است.

۳ ــ از مال خویش که از کجا آن را به‌دست آورده است.

۴ ــ از این‌که مال خویش را در چه راهی خرج کرده است.

۵ ــ و از علم خویش که در آن چه عملی کرده است».

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ﴿۲۵﴾

سپس از باب توبیخ و سرکوب به کفّار گفته می‌شود: ﴿**شمارا چه شده است که همدیگر را یاری نمی‌کنید؟**﴾ یعنی: شما را چه شده است که برخی از شما برخی‌دیگر را در اینجا ـ در قیامت ـ یاری نمی‌کنید چنان‌که در دنیا یار و یاور همدیگر بودید؟ همان گونه که ابوجهل در روز بدر گفت: «ما جمعی هستیم یار و یاور همدیگر».

بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ﴿۲۶﴾

﴿**نه! بلکه امروز آنان گردن‌نهادگانند**﴾ و تسلیم‌شدگانند به امر خداوند ﷻ. بدان جهت که در قیامت از چاره‌اندیشی ناتوانند.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۲۷﴾

﴿**و بعضی روی به بعضی‌دیگر می‌آورند در حالی که از، یک‌دیگر می‌پرسند**﴾ سیاق آیات گویای آن است که این جدال میان پیروان و رؤسا در عرصات قیامت در می‌گیرد، که برخی از آنان از برخی‌دیگر کشمکش کنان و سرزنش‌گرانه سؤال می‌کنند و به جان هم می‌پرند.

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿۲۸﴾

﴿**می‌گویند**﴾ پیروان به رؤسا ﴿**این شما بودید که از جانب راست به‌سراغ ما می‌آمدید**﴾ «یمین» در اینجا مجاز و استعاره از قوّت و قهر است. یعنی: شما با

قوّت و قهر و سلطه و به حکم ریاستی که بر ما در دنیا داشتید، گمراهی را بر ما تحمیل می‌کردید و در وهم و گمانمان چنین می‌افکندید که دین حق همان چیزی است که ما را با آن به بیراهه می‌کشید. یا معنی این است: شما از جانب خیر به‌سوی ما آمده و ما را از رفتن به آن راه خیر بازمی‌داشتید. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «یعنی به‌منظور گمراه کردن ما از جانب چپ نیز به سوی‌ما می‌آمدید». به‌قولی معنی این است: از سمت راست نیز به‌سراغ ما می‌آمدید که ما آن را دوست داریم و به آن فال نیک می‌زنیم تا به این ترتیب، ما را در پوشش خیرخواهی بفریبید. قُرطبی می‌گوید: «همهٔ اینها در معنی به هم نزدیک است».

قَالُواْ بَل لَّمۡ تَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ﴿۲۹﴾

﴿می‌گویند﴾ رهبران و رؤسای گمراهی از جنّ و انس در پاسخ پیروانشان **﴿بلکه خودِ شما مؤمن نبودید﴾** یعنی: شما خودتان از ایمان روی برتافتید، با آن‌که بر آن قادر بودید پس این دلهای شما بوده است که پذیرای کفر شده و در حقیقت، شما از اصل و اساس بر کفر بوده‌اید.

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَٰنِۢۖ بَلۡ كُنتُمۡ قَوۡمًا طَٰغِينَ ﴿۳۰﴾

﴿و ما را بر شما هیچ سلطه‌ای نبود﴾ یعنی: ما هیچ قهر و غلبه‌ای نداشتیم تا به وسیلهٔ آن شما را وادار به ایمان نموده و از کفر خارج گردانیم. به‌قول ابن کثیر معنی این است: ما بر صحّت آنچه که شما را به سوی آن دعوت کرده‌ایم، هیچ حجّتی نداشتیم **﴿بلکه خودتان قومی طاغی بودید﴾** که در کفر و گمراهی از حدّ گذشته بودید و ما فقط شما را به سوی کفر و گمراهی دعوت می‌کردیم امّا اجابت از خود شما و به‌اختیار خودتان بود و هیچ جبر و إکراهی از سوی ما در کار نبود.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَآ ۖ إِنَّا لَذَآئِقُونَ ﴿٣١﴾

﴿پس لازم شد بر ما﴾ و شما همگی ﴿سخن پروردگار ما که: ما چشندگان عذاب الیم هستیم﴾ مرادشان این سخن حق تعالی است: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ۞ قطعاً ما جهنّم را از تو (ابلیس) و از پیروانت، همگی پر خواهیم کرد) [ص/ ۸۵] پس اینک همه باهم آنچه را که پروردگار ما به همهٔ ما وعده داده است، می‌چشیم.

فَأَغْوَيْنَـٰكُمْ إِنَّا كُنَّا غَـٰوِينَ ﴿٣٢﴾

﴿پس شما را گمراه کردیم﴾ از راه هدایت و به‌سوی آنچه که خود بر آن از گمراهی و کفر بودیم، شما را فراخواندیم ﴿زیرا ما خود گمراه بودیم﴾ و خواستیم تا شما را نیز مانند خود گمراه سازیم تا شما نیز همانند ما رؤسا و رهبران، گمراه باشید. در اینجاست که رؤسا و رهبران، اقرار و اعتراف می‌کنند به این‌که سبب گمراهی پیروان خویش بوده‌اند امّا در عین حال با گفتن: (وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ ۞ و ما بر شما هیچ سلطه‌ای نداشته ایم)، این اتّهام را از خود نفی می‌کنند که آنها را به زور و غلبه و با اعمال سلطه به کفر و گمراهی کشانیده باشند.

فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِى ٱلْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾

سپس بعد ازاین جدال و مناقشه میان پیروان و رؤسا، خداوند ﷻ عذابی را که بر هر دو گروه فرود می‌آید، چنین وصف می‌کند: ﴿پس در حقیقت درآن روز همهٔ آنان در عذاب باهم شریکند﴾ یعنی: در روز قیامت، پیروان و رؤسا هردو در عذاب باهم شریکند چنان‌که در گمراهی مشترک بودند لذا به همدیگر هیچ سودی رسانده

نمی‌توانند.

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٣٤﴾
إِنَّهُمْ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾

﴿**هرآینه ما با مجرمان**﴾ یعنی: با مشرکان ﴿**چنین رفتار می‌کنیم**﴾ پس هر عصیانگری را در برابر اعمالی که پیش فرستاده است، جزا می‌دهیم ﴿**چراکه آنان بودند که چون کلمهٔ لاإِلٰهَ‌إلاّالله به آنان گفته می‌شد، استکبار می‌ورزیدند**﴾ و از پیروی مؤمنان در گفتن آن سرکشی می‌کردند و همانند مؤمنان به یگانگی حق تعالی اقرار نمی‌کردند. پس سبب عذاب نمودنشان این است.

وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓاْ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿٣٦﴾

﴿**و می‌گویند: آیا ما به‌خاطر گفتهٔ شاعری دیوانه**﴾ که در خیال خویش سیر می‌کند و سخنان درهم‌وبرهمی می‌گوید ﴿**ترک‌کنندهٔ معبودان خود باشیم؟**﴾ مرادشان از (شاعری دیوانه)، رسول خدا ﷺ بود. به این ترتیب، آنان اوّلاً منکر وحدانیّت خداوند ﷻ و ثانیاً منکر رسالت شدند.

بَلْ جَآءَ بِٱلْحَقِّ وَصَدَّقَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾

خدای عزّوجلّ در ردّ پندارشان می‌گوید: ﴿**بلکه او حق را آورده**﴾ یعنی: پیامبر ﷺ، قرآنی راکه مشتمل بر توحید، وعده و وعید و دیگر امور حقّ است، آورده ﴿**و پیامبران را تصدیق کرده است**﴾ در آنچه که از عقیدهٔ توحید، اثبات معاد

و هشدارها آورده‌اند پس این پیامبر نه با ایشان مخالفتی کرده و نه عقیده‌ای نو را که پیامبران قبل از وی نیاورده باشند، آورده است.

إِنَّكُمْ لَذَآئِقُواْ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَلِيمِ ﴿٣٨﴾

﴿در واقع شما عذاب پر درد را خواهید چشید﴾ دربرابر کفر و تکذیب پیامبران علیهم‌السلام.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٩﴾

﴿و جز برحسب آنچه کرده‌اید﴾ از کفر و معاصی ﴿جزا داده نمی‌شوید﴾ پس مجازات نمودنتان، ظلم و ستم نیست.

إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾

﴿جز بندگان مخلص خداوند﴾ یعنی: کسانی که خدای عزّوجلّ آنهارا برای طاعت و توحید خویش خالص کرده است، از این حکم مستثنی بوده و عذاب را نمی‌چشند.

أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤١﴾

﴿این گروه روزی‌ای معیّن دارند﴾ یعنی: این گروه مخلصان، در بهشت روزی‌ای دارند که خداوند ﷻ آن را برایشان ارزانی می‌دارد و این روزی در نیکویی، پاکیزگی و عدم انقطاع خود، معلوم و مقرّر است و آنها صبح و شام از آن

برخوردار می‌شوند.

فَوَٰكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ ﴿۴۲﴾

سپس در تفسیر این روزی معیّن می‌فرماید: ﴿انواع میوه‌هاست﴾ فَوَاكِهُ: همهٔ انواع میوه‌هاست زیرا این میوه‌ها گوارتراین و پاکیزه‌ترین چیزی است که ایشان می‌خورند و لذیذترین چیزی است که نفس‌هایشان بدان میل و رغبت دارد ﴿و آنان گرامیان خواهند بود﴾ یعنی: ایشان از جانب خدای عزّوجلّ مورد إکرام و گرامیداشتی بزرگ و والا قرارمی‌گیرند؛ با برترساختن درجاتشان در نزد وی، شنیدنشان کلام حق را و فوزشان به لقای وی در بهشت.

فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿۴۳﴾
عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ﴿۴۴﴾

﴿در بهشت‌های پرنازونعمت، بر روی تختها﴾ قراردارند، تختهایی که بر آنها تکیه می‌زنند ﴿روبه‌روی همدیگر﴾ برخی از آنان به چهرهٔ برخی‌دیگر می‌نگرند و هر یک به دیدار برادر مسلمان خویش شادمانند. دلیل این‌که بهشتیان در قفای یک‌دیگر نمی‌نگرند، این است که نگریستن رودررو، شادمانی و أنس و الفت را کاملتر می‌کند.

يُطَافُ عَلَيۡهِم بِكَأۡسٖ مِّن مَّعِينِۭ ﴿۴۵﴾

﴿بر آنان جامی از شراب، جاری گردانیده می‌شود﴾ یعنی: از شرابی که همچون

چشمه‌های روی زمین، جاری است.

بَيۡضَآءَ لَذَّةٍ لِّلشَّٰرِبِينَ ﴿٤٦﴾

﴿سخت سپید درخشان و لذّت‌بخش نوشندگان است﴾ حسن بصری گفته است: «شراب بهشتی سپیدتر از شیر است و لذّتی عجیب و بی‌مانند دارد».

لَا فِيهَا غَوۡلٌ وَلَا هُمۡ عَنۡهَا يُنزَفُونَ ﴿٤٧﴾

﴿نه در آن غَولی است﴾ یعنی: نه آن شراب عقلهایشان را ازبین برده و تباه می‌گرداند و نه از آن بیماری و دردسری به‌سراغشان می‌آید.

ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح قول مجاهد است که مراد از (غـول)، درد شکم می‌باشد». **﴿و نه ایشان از آن به بد مستی می‌افتند﴾** زیرا خدای عزّوجلّ آفات و مضرّاتی ــ چون دردسر، مستی و دیگرآفات و امراض ــ را که در شراب دنیا متصوّر است، از شراب بهشت نفی کرده است.

وَعِندَهُمۡ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرۡفِ عِينٞ ﴿٤٨﴾

﴿و نزدشان دوشیزگان چشم فروهشته‌اند﴾ یعنی: نزد بهشتیان زنانی هستند که فقط بر همسران خویش چشم دارند و غیر آنان را نمی‌خواهند **﴿درشت چشم هستند﴾** عِيْن جمع عِيْناً: زنی است که چشمانی درشت و زیبا داشته باشد، نه چشمان درشت بی‌قواره و ناموزون.

كَأَنَّهُنَّ بَيۡضٞ مَّكۡنُونٞ ﴿٤٩﴾

﴿**گویی آنان بیضه‌های شتر مرغ در پرده پوشیده‌اند**﴾ خداوند ﷻ دوشیزگان رعنا و دلربای بهشتی را به بیضهٔ شتر مرغ تشبیه می‌کند که شترمرغ آن را به وسیلهٔ پر خویش از باد و غبار نگاه می‌دارد پس رنگ حوران بهشتی، سپید متمایل به زردی است و این زیباترین رنگ در میان زنان است. اعراب، زنان سپید زیبا روی را به بیضه‌های شتر مرغ تشبیه می‌کنند.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَآءَلُونَ ﴿٥٠﴾

﴿**پس برخی از آنان**﴾ یعنی: از اهل بهشت ﴿**به برخی دیگر روی نموده و از همدیگر پرس وجو می‌کنند**﴾ یعنی: در هنگام شراب‌نوشی، این یکی حال او را می‌پرسد و آن یکی حال این را پس از احوالی که در دنیا داشته‌اند، از همدیگر پرس‌وجو می‌کنند. و این نمایانگر عیش‌وعشرت کامل آنها در بهشت است که فارغبال در سایه‌ساران نعمت و لذّت، به گفت‌وگوی هم می‌نشینند.

قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿٥١﴾

﴿**گوینده‌ای از میانشان می‌گوید: راستی من همنشینی داشتم**﴾ در دنیا که کافر و منکر بعث بعد از مرگ بود.

يَقُولُ أَءِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُصَدِّقِينَ ﴿٥٢﴾

أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَـٰمًا أَءِنَّا لَمَدِينُونَ ﴿٥٣﴾

﴿**که به من می‌گفت: آیا تو از تصدیق کنندگانی**﴾ زنده‌شدن پس از مرگ را؟ ﴿**آیا**

وقتی مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم، آیا واقعاً جزا خواهیم یافت ﴾ دربرابر اعمالمان و در قبال آن مورد محاسبه قرار می‌گیریم ؟ !

قَالَ هَلۡ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ ﴿٥٤﴾

﴿ می‌گوید ﴾ آن شخص مؤمن به همپیاله‌گان بهشتی خویش **﴿ آیا شما اطلاع دارید ﴾** که آن کافر هم اکنون کجاست ؟ بیایید به اهل دوزخ سری بکشیم تا آن همنشین خود راکه این سخن را به من می‌گفت ، به شما نشان دهم که در دوزخ چه جایگاهی دارد ؟ .

فَٱطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِي سَوَآءِ ٱلۡجَحِيمِ ﴿٥٥﴾

﴿ پس درنگریست ﴾ آن شخص مؤمن **﴿ و آن همنشین خود را در میانهٔ دوزخ دید ﴾**.

قَالَ تَٱللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرۡدِينِ ﴿٥٦﴾

﴿ گفت ﴾ آن شخص مؤمن از باب سرزنش به او : **﴿ سوگند به خدا که نزدیک بود مرا به نابودی بکشانی ﴾** با گمراه‌سازی و اغوای خویش ، چنانچه از تو اطاعت می‌کردم . به‌قولی معنی این است : نزدیک بود مرا به دوزخ درافگنی .

وَلَوۡلَا نِعۡمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ ٱلۡمُحۡضَرِينَ ﴿٥٧﴾

﴿ و اگر نعمت پروردگارم نبود، هرآینه من نیز از احضارشدگان بودم ﴾ یعنی : اگر نبود

رحمت پروردگار و انعام وی بر من؛ با مفتخر ساختنم به اسلام، هدایت نمودنم به‌سوی حق و درپناه‌ماندنم از گمراهی، قطعاً من هم با تو از احضارشدگان در دوزخ بودم.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ﴿۵۸﴾

سپس آن شخص مؤمن به گفت‌وگو با همنشینان بهشتی خود بازگشته و از روی شوق می‌گوید: **﴿آیا ما دیگر نمی‌میریم﴾** و جاودانه در ناز و نعمت و نوازش بهشت قرارداریم؟.

إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿۵۹﴾

﴿جز همان مرگ نخستین خود﴾ که در دنیا بود؟ **﴿و ما هرگز عذاب نخواهیم شد﴾** چنان‌که کفّار عذاب می‌شوند؟ این سخن شخص مؤمن از روی بهجت و شادمانی و از سر غرور و خوشحالی به نعمت‌های انقطاع ناپذیر بهشتی و جاودانگی‌ای است که خدای عزّوجلّ بر ایشان در بهشت انعام کرده است. البتّه او این سخن را چنان می‌گوید تا آن همنشین کافرش در دوزخ بشنود و روحاً بر عذابش افزوده شود.

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۶۰﴾

﴿راستی که این همان رستگاری بزرگ است﴾ یعنی: این نعمتهای پایدار و این ماندگاربودن همیشه در بهشت، همانا رستگاری بزرگی است که هرگز نمی‌توان برای آن حدّ و مقداری شناخت و به توصیف آن احاطه کرد. همچنین محتمل

است که این سخن از کلام خدای سبحان ـ در تأیید آنچه که بهشتیان می‌گویند ـ باشد.

لِمِثۡلِ هَٰذَا فَلۡيَعۡمَلِ ٱلۡعَٰمِلُونَ ﴿٦١﴾

بعد از آن‌که خداوند ﷻ حال اهل بهشت و رستگاریشان را برای ما حکایت کرد، اینک ما را به‌سوی انجام عمل صالح برمی‌انگیزد: ﴿**برای چنین پاداشی، باید عمل‌کنندگان عمل کنند**﴾ زیرا تجارت سودآور این است، نه عمل برای دنیای زوال‌پذیر و ناپایدار.

أَذَٰلِكَ خَيۡرٞ نُّزُلًا أَمۡ شَجَرَةُ ٱلزَّقُّومِ ﴿٦٢﴾

﴿**آیا از نظر میهمانی این بهتر است یا درخت زقّوم؟**﴾ درخت زقّوم درختی است که میوه‌ای تلخ و بسیار بدمزه دارد و اهل دوزخ به تناول آن مجبور ساخته شده و به‌سختی آن را می‌خورند و این همان میهمانی و ضیافت آنان است. نُزُلْ: آماده کردن غذا و نوشیدنی برای پذیرایی از کسی است که از راه می‌رسد و در منزل کسی فرود می‌آید؛ چه آن کس میهمان باشد چه غیر وی.

إِنَّا جَعَلۡنَٰهَا فِتۡنَةٗ لِّلظَّٰلِمِينَ ﴿٦٣﴾

﴿**در حقیقت، ما آن**﴾ درخت زقّوم ﴿**را برای ستمکاران عقوبتی گردانیدیم**﴾ با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ. یا ما آن را مایهٔ آزمون ستمکاران قرارداده‌ایم که وجود آن را در دنیا انکار می‌کنند، چراکه گفتند: چگونه در درون آتش درختی می‌روید؟! در حالی‌که مؤمنان از این آزمون پیروز بیرون آمده و وجود

آن را در دوزخ تصدیق می‌کنند.

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخۡرُجُ فِيٓ أَصۡلِ ٱلۡجَحِيمِ ﴿٦٤﴾

﴿آن﴾ درخت زقّوم ﴿**درختی است که در قعر جهنّم می‌روید**﴾ و شاخه‌های آن به‌سوی درکات دوزخ سر بر می‌آورد.

البتّه در دنیا نیز ما اشیایی را مشاهده می‌کنیم که قابل‌احتراق نیستند. پس ذاتی که بر استقرار جانداران در آتش قادر باشد، بی‌گمان بر آفرینش درخت در آتش و نگهداری آن از سوختن، تواناتر است.

طَلۡعُهَا كَأَنَّهُۥ رُءُوسُ ٱلشَّيَٰطِينِ ﴿٦٥﴾

﴿**میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است**﴾ یعنی: باروبر آن درخت، از نهایت زشتی و قباحت، گویی در منظر خود همانند کله‌های شیاطین است.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند ﷻ در این آیه، محسوس را به متخیّل تشبیه کرده است پس هرچند که سرهای شیاطین غیرمرئی است امّا برای دلالت بر این‌که آن میوه درنهایت زشتی است، این تشبیه به‌کار گرفته شده است. اعراب، شخص زشت‌صورت را به شیطان و شخص زیباصورت را به فرشته تشبیه می‌کنند. به‌قولی: مراد از «شیاطین» در اینجا، مارهایی هستند که بر سر خود تاجی دارند و از زشت‌ترین مارها می‌باشند.

فَإِنَّهُمۡ لَأٓكِلُونَ مِنۡهَا فَمَالِـُٔونَ مِنۡهَا ٱلۡبُطُونَ ﴿٦٦﴾

﴿**پس دوزخیان حتماً از آن**﴾ یعنی: از درخت زقّوم، یا از میوهٔ آن ﴿**می‌خورند و**

شکمها را از آن پر می‌کنند ﴾ یعنی: به خوردن از آن مجبور ساخته می‌شوند تا شکمهایشان از آن پر می‌شود پس غذا و میوهٔ آنان ـ به‌جای روزی بهشت ـ این است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پرواداشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقّوم به دریاهای دنیا بچکد، **قطعاً** زندگی را بر اهل زمین تباه می‌گرداند پس چگونه است حال کسی که زقّوم غذای وی باشد؟». این وصف غذایشان بود. بعد از آن، نوشیدنی‌شان را به زشت‌تر از آن تشبیه کرده می‌فرماید:

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾

﴿سپس برایشان بر آن غذا ﴾ یعنی: پس از خوردن آن غذا **﴿آمیزه‌ای از آب جوشان است ﴾** یعنی: غذای درخت زقّوم با آب جوشان آمیخته می‌شود تا عذابشان را شدیدتر و حالشان را ناخوش‌تر گرداند.

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾

﴿آن‌گاه بازگشتشان ﴾ بعد از نوشیدن آب جوش و خوردن زقّوم **﴿بی‌گمان به‌سوی دوزخ است ﴾** بدین صورت که پس از خوردن زقّوم، دوزخیان را برای نوشیدن آب‌جوش به محلّ آن وارد می‌سازند چنان‌که شتر را به آبگاه می‌برند آن‌گاه مجدّداً آنان را به دوزخ بر می‌گردانند. البتّه این تعبیر دلالت بر آن دارد که آب جوش (حَمِيم) در موضعی خارج از دوزخ (جَحِيم) قراردارد.

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿٦٩﴾

سپس در بیان علّتی که آنها را سزاوار این سزای سخت گردانیده است، می‌فرماید: ﴿هرآینه آنها پدران خود را گمراه یافتند﴾ یعنی: اتّفاق چنین بود که آنها پدران خود را گمراه یافتند پس از روی تقلید ــ و نه از روی هیچ‌گونه حجّتی ــ به آنان اقتدا کردند.

فَهُمۡ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمۡ يُهۡرَعُونَ ﴿٧٠﴾

﴿پس آنها به‌سرعت بر پی پدران خود رانده می‌شوند﴾ یعنی: آنها از پدران خویش شتابان پیروی می‌کنند و این شتابشان به گونه‌ای است که گویی آنان به‌سوی پیروی از پدرانشان به شدّت رانده شده و از جا برکنده می‌شوند.

وَلَقَدۡ ضَلَّ قَبۡلَهُمۡ أَكۡثَرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾

سپس خداوند ﷻ به بیان این واقعیّت می‌پردازد که کفر پدیده‌ای قدیمی است و پیروان آن بسیارند تا پیامبرش را در کفر قومش تسلیت و دلجویی کند: ﴿و قطعاً پیش از آنان﴾ یعنی: پیش از کفّار این امّت ﴿بیشتر پیشینیان﴾ از امّتهای گذشته ﴿گمراه شدند﴾ بر اثر همان تقلید کورکورانه و عدم نگرش و اندیشهٔ درست.

وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا فِيهِم مُّنذِرِينَ ﴿٧٢﴾

﴿و حال آن‌که در میانشان هشداردهندگانی فرستادیم﴾ یعنی: باوجود آن‌که به‌میان آن پیشینیان پیامبرانی را فرستادیم که آنهارا از عذاب ما بیم دادند و حق را برایشان بیان کردند امّا این امر در آنان هیچ تأثیری نکرد و هیچ سودی برایشان در بر نداشت.

فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُنذَرِينَ ﴿٧٣﴾

﴿پس ببین سرانجام بیم‌یافتگان﴾ یعنی: سرانجام کسانی که پیامبران علیهم‌السلام آنها را بیم دادند ﴿چگونه شد﴾ زیرا این سرانجام چیزی جز آتش دوزخ نبوده و نیست.

إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ﴿٧٤﴾

﴿به استثنای بندگان مخلص خداوند﴾ یعنی: بجز کسانی که خداوند ﷻ آنان را با توفیق بخشیدنشان به‌سوی ایمان و توحیدُ، برای خودش خالص گردانیده پس اینان نجات یابنده‌اند.

وَلَقَدۡ نَادَىٰنَا نُوحٞ فَلَنِعۡمَ ٱلۡمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾

﴿و به‌راستی نوح ما را ندا داد﴾ آن‌گاه که از قومش مأیوس شد. مراد از ندای وی، فریاد و استغاثه‌اش با این دعا بود: (رَبِّ إِنِّي مَغۡلُوبٞ فَٱنتَصِرۡ ۞ پروردگارا! من مغلوب هستم پس یاریم کن» [قمر / ۱۰]. ﴿و چه نیک اجابت‌کننده بودیم﴾ یعنی: دعای او را به نیکوترین وجه اجابت کردیم و قومش را به وسیلهٔ طوفان هلاک گردانیدیم.

وَنَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلۡكَرۡبِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

﴿و او و اهلش را از اندوه بزرگ رهانیدیم﴾ مراد از اهلش: خانواده و اهل دین وی از کسانی هستند که با وی ایمان آورده بودند. به‌قولی: آنها هشتاد تن بودند. اندوه بزرگ: همانا غرق کردن است.

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُۥ هُمُ ٱلْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾

﴿و تنها نسل او را باقی گذاشتیم﴾ نه غیرآنان را زیرا خداوند ﷻ کافران را با دعای نوح علیه‌السلام هلاک گردانید و از آنان هیچ‌کسی باقی نماند و کسانی هم که با وی در کشتی بودند ـ چنان‌که نقل شده ـ مردند پس جز فرزندان و نسل و تبار وی هیچ‌کس دیگری باقی نماند لذا مردم همه از نسل نوح علیه‌السلام هستند. یادآور می‌شویم که نوح علیه‌السلام سه فرزند داشت به نامهای:

۱ ـ سام: که پدر اعراب و فارس و روم است.

۲ ـ حام: که پدر سیاه‌پوستان است.

۳ ـ یافث: که پدر ترکان، اهالی خزر و یأجوج و مأجوج از اقوام چین و ژاپن و مانند آنهاست.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي ٱلْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾

سَلَٰمٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٧٩﴾

﴿و برای او میان آیندگان ثنایی نیک برجای گذاشتیم﴾ یعنی: در میان کسانی که بعد از نوح علیه‌السلام تا روز قیامت ـ از امّتها ـ می‌آیند، نام و آوازهٔ نیکو و ثنا و ستایشی خوب را ماندگار ساختیم. این ثنا و ستایش نیکو عبارت از این سخن است:

﴿سلام بر نوح در میان جهانیان﴾ یعنی: جهانیان پیوسته بر او ثنای نیک می‌گویند و برای او دعا کرده و درود و رحمت می‌فرستند و چون از او یاد کنند، می‌گویند: «نوح علیه‌السّلام». به‌قولی: این سلامی است از سوی خداوند ﷻ بر نوح. یعنی: سلام از جانب ما بر نوح در میان جهانیان باد!

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾

﴿ما این گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم﴾ یعنی: ما کسی را که در سخن و عملش نیکوکار، به احسان و نیکوکاری معروف و بر آن پایدار و ثابت‌قدم باشد، این‌گونه پاداش می‌دهیم.

إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾

﴿به راستی او از بندگان مؤمن ما بود﴾ یعنی: نوح علیه السلام بنده‌ای گرویده و مخلص برای خداوند ﷻ بود.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْـَٔاخَرِينَ ﴿٨٢﴾

﴿سپس دیگران را﴾ یعنی: کافران را ﴿غرق کردیم﴾ و از آنان هیچ نام و نشانی باقی نگذاشتیم.

۞ وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبْرَٰهِيمَ ﴿٨٣﴾

﴿و بی‌گمان ابراهیم از شیعهٔ نوح بود﴾ یعنی: ابراهیم علیه السلام از اهل دین وی بود، بر راه و روش وی قرار داشت و از کسانی بود که با نوح علیه السلام در دعوت به سوی الله ﷻ و یگانگی وی موافقت کرد. بیضاوی می‌گوید: «بعید نیست که شریعت این دو پیامبر اولی‌العزم الهی در همهٔ فروع دین، یا در غالب آنها، نیز یکی بوده باشد». نقل است که در میان نوح و ابراهیم علیهما السلام دوهزاروششصدوچهل سال فاصلهٔ زمانی بود و در این فاصله دو پیامبر دیگر آمدند که عبارت از هود و

صالح علیه السلام بودند. اصل کلمهٔ «شیعه» به معنی پیروان و یاران است و هر گروهی که بر امری گرد آمده و برآن متّفق شوند، آنها برای آن امر «متشیّع» هستند. امّا این کلمه بعد از شهادت سیّدنا علی رضی الله عنه بر پیروان مذهب «شیعه» اطلاق می‌شود.

إِذْ جَآءَ رَبَّهُۥ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾

﴿آن‌گاه که﴾ ابراهیم علیه السلام **﴿با قلبی سلیم به‌سوی پروردگار خود روی آورد﴾** قلب سلیم: دلی است که از شکّ و شرک پیراسته بوده و به منظور کسب رضای خدای عزّوجلّ، برای خلقش خیرخواه باشد. ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «قلب سلیم دلی است که به لااِلٰهَ اِلاّالله گواهی دهد».

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا ذَا تَعْبُدُونَ ﴿٨٥﴾
أَئِفْكًا ءَالِهَةً دُونَ ٱللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿٨٦﴾

﴿چون﴾ ابراهیم علیه السلام **﴿به پدرش و قومش گفت﴾** سرزنش‌کنان و معترض **﴿چه چیزی را می‌پرستید؟﴾** آیا نمی‌دانید که این بتان بی‌جان قابل پرستش نیستند؟
﴿آیا به‌دروغ و دغل معبودانی را بجز الله می‌خواهید؟﴾ اِفْک: بدترین نوع دروغ است.

فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٨٧﴾

﴿پس گمانتان به پروردگار جهانیان چیست؟﴾ هنگامی که او را ملاقات کنید در حالی‌که غیر وی را پرستیده‌اید؟ به نظر شما او با شما چه خواهدکرد؟.

فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي ٱلنُّجُومِ ﴿٨٨﴾

فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾

﴿سپس نگاهی به ستارگان افگند و گفت: من بیمارم﴾ نقل است که: قوم ابراهیم‌علیه‌السلام به علم نجوم دلبستگی‌ای داشتند پس ابراهیم‌علیه‌السلام به آنان چنین وانمود کرد که از همان فنّ نجوم بهره می‌گیرد تا بر او عیب نگیرند. تعلّل ابراهیم‌علیه‌السلام به این‌که بیمار است، تمهیدی برای این بود که علیه بتانشان برنامه‌ای را به‌اجرا گذارد تا این حجّت بر قومش که بتان شایستهٔ پرستش نیستند، إلزام گردد. نقل است: در فردای روزی که ابراهیم‌علیه‌السلام خود را بیمار وانمود کرد، قومش مراسم جشنی داشتند که همه در آن از شهر بیرون می‌رفتند پس ابراهیم‌علیه‌السلام خواست تا خود را از آنها عقب کشیده و کاربتان را یکسره سازد، بدین جهت خود را به در بیماری زد.

مفسّران دربارهٔ نگریستن ابراهیم‌علیه‌السلام به ستارگان گفته‌اند: نگاه ابراهیم‌علیه‌السلام به ستارگان، به منظور تعظیم و تقدیس آنها نبود چنان‌که قومش این کار را می‌کردند بلکه هدف او این بود تا با این نگاه، در آنها این ذهنیّت را القا کند که او هم آنچه را که آنها دربارهٔ ستارگان می‌دانند، می‌داند و در امور خود بر ستارگان تکیه می‌کند. پس این نگاه وی صرفاً حیله‌ای بود که او اندیشید. یا قصد وی از این کار، تأمّل در کائنات و آسمان بود. چنان‌که قتاده می‌گوید: «اعراب برای شخصی که درحال تفکّر است و زمانی دراز در فکر و اندیشه فرو رفته، می‌گویند: نَظَرَ فِي النُّجُوْمِ ۞ در ستارگان نگریست»، یعنی: بسیار در فکر فرو رفت.

خلاصه این‌که: نگریستن ابراهیم‌علیه‌السلام به ستارگان و این سخن وی که: «من بیمارم»، از باب «توریه» بود. یعنی: او از این سخن هدفی مخصوص به خود داشت ولی در عین حال خواست که آنها از آن چیز دیگری غیر از آنچه او اراده داشت، برداشت کنند تا بدین وسیله بتواند نقشهٔ خود را در مورد بتانشان به اجرا

گذارد. شایان ذکر است که دروغ‌گفتن به منظور «توریه» و «تعریض» مباح است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ فِی الْمَعَارِیضِ لَمَنْدُوحَةٌ عَنِ الْكَذِبِ ✿ بی‌گمان در سخنهای سربسته، گریزگاهی از دروغ است».

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿٩٠﴾

﴿پس پشت کنان از او روی برتافتند﴾ یعنی: قوم ابراهیم علیه السلام بعد از آن تعلّلش، او را تنها گذاشته و خود به مراسم عید خویش رفتند.

فَرَاغَ إِلَىٰٓ ءَالِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٩١﴾
مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ ﴿٩٢﴾

﴿تا نهانی به‌سوی خدایانشان رفت﴾ رَاغَ: ابراهیم علیه السلام در غیاب قوم خود به‌سرعت و به‌طور نهانی به‌سوی معبودانشان رفت **﴿و گفت﴾** خطاب به آن بتان از روی استهزا و تمسخر: **﴿آیا چیزی نمی‌خورید؟﴾** یعنی: از غذایی که پرستشگرانتان برایتان ساخته و پیش شما نهاده، خود به جشن خویش رفته اند؟.
﴿شما را چه شده است که سخن نمی‌گویید؟﴾ ابراهیم علیه السلام می‌دانست که آنها جماداتی بیش نیستند و به سخن‌گفتن قادر نمی‌باشند.

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًۢا بِٱلْيَمِينِ ﴿٩٣﴾

﴿پس با دست راست خویش بر سر آنها زدن گرفت﴾ و به قوّت و شدّت بر سر آنان می‌کوفت. دلیل زدنشان با دست راست این بود که قوّت و نیروی انسان در

دست راست وی بیشتر و زدن با آن شدیدتر است پس همهٔ بتانشان را خُرد و ریز کرد، جز بت بزرگ را. که تفصیل داستان در سورهٔ «انبیاء» گذشت.

فَأَقْبَلُوٓاْ إِلَيْهِ يَزِفُّونَ ﴿٩٤﴾

﴿پس شتابان به‌سوی او روی آوردند﴾ پرستشگران بتان چون به شهر آمده و و حال و روز معبودان خود را دیدند، شتابان به‌سوی ابراهیم علیه السلام روی آوردند زیرا دانستند که او این کار را بر سر آنها آورده است!.

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿٩٥﴾
وَٱللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

﴿گفت﴾ ابراهیم علیه السلام ﴿آیا آنچه را که خود﴾ آنها را با دست خود ﴿مـی‌تراشید، می‌پرستید؟ با این‌که خدا شما و آنچه را که بر سر آنها کار مـی‌کنید، آفـریده است؟﴾ یعنی: در حالی‌که خداوند جل جلاله همهٔ آنچه را که به‌طور کلّی مـی‌سازید و بـه عـمل می‌آورید ـ که بتان تراشیدهٔ شما نیز از آن جمله‌اند ـ آفریده است؟. معنای: (مَا تَعْمَلُوْنَ ۞ آنچه می‌کنید) در اینجا، عمل تصویر، پیکرتراشی و مانند آن است.
اهل سنّت با این آیه استدلال می‌کنند بر این‌که «افعال»، آفریدهٔ خدای عزّوجلّ است ولی اکتساب آنها از بندگان مـی‌باشد و ایـن عـقیده، ابـطال‌کنندهٔ مـذهب «قدریه» و مذهب «جبریه» است. در **حدیث‌شریف** مرفوع آمده است: «خداوند آفرینندهٔ هر صنعتگری به‌همراه صنعت وی است».

قَالُواْ ٱبْنُواْ لَهُۥ بُنْيَٰنًا فَأَلْقُوهُ فِي ٱلْجَحِيمِ ﴿٩٧﴾

﴿گفتند: برای او بنایی برآورید و او را در آتش بیندازید﴾ قوم ابراهیم علیه السلام در امر مجازات وی در میان خود مشورت کردند، سرانجام به این نتیجه رسیدند که برای ابراهیم علیه السلام چهاردیواری‌ای (کوره‌خانه‌ای) از سنگ بسازند و آن را از هیزم پر کنند آن‌گاه هیزم را برافروخته و او را در آتش افگنند.

فَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَسۡفَلِينَ ﴿٩٨﴾

﴿پس در حق او کیدی را قصد کردند﴾ یعنی: نیرنگ و بدسگالی‌ای را تنیدند؛ با افگندنش در آتش ﴿ولی ما آنان را فرودست‌ترین گردانیدیم﴾ زیرا پس از آن‌که ابراهیم علیه السلام را در آتش افگندند، آتش به فرمان ما بر او سرد و سلامتی‌بخش شد و کمترین تأثیر سوئی هم در او نکرد.

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ﴿٩٩﴾

﴿و ابراهیم گفت: من به‌سوی پروردگارم رهسپارم﴾ یعنی: من از سرزمین قوم خود که از روی تعصّب برای بتان، کفر به خدای سبحان و تکذیب پیامبرانش علیهم السلام، کردند آنچه کردند، به جایی هجرت می‌کنم که خدای من مرا به هجرت به‌سوی آن فرمان داده؛ و آن سرزمین شام است ﴿زودا که مرا راه نماید﴾ پروردگارم به جایی که قادر باشم فقط او را پرستش کنم.

این آیه دلیل بر وجوب هجرت از جایی است که انسان مؤمن به برپاداشتن شعایر دین خود در آنجا قادر نیست.

رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٠٠﴾

﴿پروردگارا! به من از شایستگان عطا کن﴾ یعنی: به من فرزند صالحی عطا کن که مرا بر انجام طاعتت یاری کند و به جای قومم، در غربت مونسم باشد.

فَبَشَّرْنَـٰهُ بِغُلَـٰمٍ حَلِيمٍ ﴿١٠١﴾

﴿پس او را به پسری بردبار مژده دادیم﴾ که بزرگ می‌شود و در بزرگی حلیم و بردبار می‌گردد. لذا این بشارت، دلالت بر آن دارد که ابراهیمعلیه‌السلام به فرزند پسری مژده داده شد که این فرزند باقی می‌ماند تا پخته‌سال و بزرگ شده و در آن سنّ‌وسال، به وصف حلم و بردباری موصوف گردد.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این فرزند، اسماعیلعلیه‌السلام است زیرا او اوّلین پسری است که ابراهیمعلیه‌السلام به آن مژده داده شد و او ـ به‌اتّفاق مسلمین و اهل کتاب ـ از اسحاقعلیه‌السلام بزرگتر است بلکه در نصّ کتابشان است که ابراهیمعلیه‌السلام در زمان تولّد اسماعیلعلیه‌السلام، هشتادوشش سال و در زمان تولّد اسحاقعلیه‌السلام نودونُه سال داشت».

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعْىَ قَالَ يَـٰبُنَىَّ إِنِّىٓ أَرَىٰ فِى ٱلْمَنَامِ أَنِّىٓ أَذْبَحُكَ فَٱنظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ۚ قَالَ يَـٰٓأَبَتِ ٱفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ ۖ سَتَجِدُنِىٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّـٰبِرِينَ ﴿١٠٢﴾

﴿پس وقتی آن طفل به آن سنّی رسید که با پدر خود کار و کوشش تواند کرد﴾ یعنی: چون اسماعیلعلیه‌السلام جوان شد و در کار و کوشش به‌پای پدرش ابراهیمعلیه‌السلام رسید، به‌طوری که می‌توانست با او در کارها و نیازمندیهایش کمک کند. مقاتل می‌گوید: «یعنی: چون به سنّی رسید که می‌توانست همراه پدرش راه برود». فرّاء

می‌گوید: «اسماعیل در آن هنگام پسری سیزده‌ساله بود»، آری! در آن وقت: **﴿ابراهیم گفت: ای پسرک من! هرآینه من در خواب چنین می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم﴾** و رؤیای انبیاعلیهم‌السلام حقّ است و کارهایشان به فرمان خداوند جلّ‌جلاله می‌باشد **﴿پس ببین در این کار چه به‌نظرت می‌آید؟﴾** ابراهیم‌علیه‌السلام به فرزندش اسماعیل‌علیه‌السلام گفت: کار این است که من به ذبح تو فرمان یافته‌ام پس درنگر که چه می‌بینی؟ دلیل این‌که ابراهیم‌علیه‌السلام در این مورد با اسماعیل‌علیه‌السلام مشورت کرد، این بود تا صبر و شکیبایی وی دربرابر فرمان الهی را بداند، در غیرآن، رؤیای انبیا علیهم‌السلام وحی است و امتثال آن لازم می‌باشد **﴿گفت: پدرجان! آنچه فرمانت داده‌اند﴾** در مورد ذبح من **﴿انجام بده﴾** و عملی کن **﴿ان شاءالله مرا از شکیبایان خواهی‌یافت﴾** بر ذبح، یا بر قضای پروردگار متعال.

به قولی: ابراهیم‌علیه‌السلام شب «ترویه» در خواب دید که گوینده‌ای به وی می‌گوید: «خداوند جلّ‌جلاله تو را به ذبح فرزندت فرمان می‌دهد». پس چون صبح دمید، در این اندیشه فرورفت که آیا این خواب از جانب خداوند جلّ‌جلاله است، یا از سوی شیطان؟ باز چون شب فرارسید، بار دیگر خوابی مانند آن دید، دراین هنگام متیقّن شد که آن خواب از جانب خدای سبحان است. سپس در شب سوم نیز خوابی مانند آن دید پس در این هنگام بر ذبح فرزندش مصمّم گردید. بدین جهت، این ایّام سه گانه را ایّام «ترویه»، «عرفه» و «نحر» یعنی: «تفکّر»، «شناخت» و «قربانی» نامیدند.

البتّه فرزندی که ابراهیم‌علیه‌السلام به ذبح آن مأمور شد، اسماعیل‌علیه‌السلام است زیرا بشارت به پسری حلیم، مربوط به وی می‌باشد و بیان ذبح وی نیز به‌دنبال این بشارت آمده است، سپس بعد از بیان اینهاست که در آیهٔ (۱۱۲) بشارت به تولّد اسحاق مطرح می‌شود. همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند، ذبیح اسماعیل‌علیه‌السلام است نه اسحاق‌علیه‌السلام، این است که در تورات آمده است: «ای ابراهیم! فرزند آغازین یکدانهٔ خود اسحاق را ذبح کن». در حالی که اسحاق فرزند آغازین

ابراهیم علیه السلام و فرزند یکدانهٔ وی نیز نبود بلکه فرزند آغازین و یکدانهٔ وی اسماعیل علیه السلام بود پس ملاحظه می‌شود که کلمهٔ «اسحاق» از افزوده‌های اهل کتاب و تحریف‌های آنان است. و چون ابراهیم علیه السلام فرزندش را برای ذبح آماده کرد و از خدای خویش اطاعت نمود، حق تعالی به وی فرزند دیگری نیز ارزانی کرد که همان اسحاق علیه السلام است.

ابن کثیر می‌گوید: «گروهی از اهل علم برآنند که ذبیح اسحاق علیه السلام است ... امّا من گمان نمی‌کنم که این برداشت، جز از منابع علمای اهل کتاب، از جای دیگری نشأت گرفته باشد... زیرا یهودیان با اعراب بر سر این فضل که پدرشان اسماعیل علیه السلام ذبیح خدا باشد، حسد ورزیدند لذا در تورات دست برده و کلمهٔ اسحاق را بدان افزودند، همان گونه که در روایات تاریخی و حتّی در بعضی از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز دست بردند تا بدانجا که این‌گونه برداشت میان بعضی از صحابه نیز سرایت کرد.

همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند: ذبیح، اسماعیل علیه السلام است، این فرمودهٔ رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است: «أَنَا اِبْنُ الذَّبِيحَيْنِ ❁ من فرزند دو ذبیح هستم». که یکی از آنها جدّشان اسماعیل علیه السلام و دیگری پدرشان عبدالله است؛ زیرا عبدالمطّلب نذر کرده بود که چنانچه خداوند متعال برایش حفر چاه زمزم را آسان سازد، یا فرزندان او را به ده تن برساند، یکی از فرزندانش را قربانی نماید. پس چون خداوند جلّ جلاله کار حفر زمزم را بر وی آسان ساخت، میان فرزندانش قرعه انداخت که یکی از آنها را ذبح کند و قرعه به‌نام عبدالله برآمد. سرانجام به جای ذبح عبدالله، صد شتر فدیه داد.

فَلَمَّآ أَسۡلَمَا وَتَلَّهُۥ لِلۡجَبِينِ ﴿١٠٣﴾

﴿پس وقتی هردو، تن دردادند﴾ یعنی: چون ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام تسلیم امر

خدای سبحان شده و به فرمانش گردن نهادند و کار خود را به او سپردند زیرا یکی از آنها خودش و دیگری فرزندش را به خداوند ﷻ تسلیم کرد؛ ﴿**و پسر را به پیشانی بر خاک افگند**﴾ یعنی: ابراهیم، اسماعیل علیه‌السلام را بر چهره‌اش به خاک افگند تا در هنگام ذبح چهره‌اش را نبیند که مبادا قلبش بر فرزند دلبندش به رقّت آید. یادآور می‌شویم؛ محلّی که ابراهیم علیه‌السلام خواست تا فرزندش را در آن ذبح کند، قربانگاه منی در محلّ رمی جمرات بود. به‌قولی: این محلّ در شام بود.

وَنَـٰدَيْنَـٰهُ أَن يَـٰٓإِبْرَٰهِيمُ ﴿١٠٤﴾

قَدْ صَدَّقْتَ ٱلرُّءْيَآ ۚ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾

﴿**و او را ندا دادیم**﴾ ابراهیم، اسماعیل علیه‌السلام را برای ذبح خوابانده بود که دراین اثنا فرشته‌ای به فرمان پروردگار او را از پشت سر کوه ندا داد: ﴿**که ای ابراهیم! رؤیای خود را راست ساختی**﴾ و آن را به حقیقت و راستی پیوستی. خداوند ﷻ ابراهیم علیه‌السلام را به‌صرف عزمش بر ذبح فرزندش ـ هرچند که او را ذبح نکرد ـ راست کنندهٔ رؤیایش معرّفی کرد زیرا او تمام مقدّمات کار ذبح را فراهم کرد و عملاً هم آنچه راکه در امکان وی بود، در این راستا انجام داد ﴿**ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم**﴾ با رهاساختن آنها از سختی، به سلامت نگه‌داشتن آنها از محنتها و پدیدارساختن گشایش برای آنها با فرَج بعد از شدّت.

إِنَّ هَـٰذَا لَهُوَ ٱلْبَلَـٰٓؤُا۟ ٱلْمُبِينُ ﴿١٠٦﴾

﴿**بی‌گمان این ماجرا آزمونی آشکار است**﴾ و پیروزی ابراهیم علیه‌السلام در آن نیز آشکار است، چراکه خدای سبحان با فرمان ذبح فرزندش، او را در اطاعت

خویش امتحان کرد و او از این امتحان پیروز بیرون آمد.

وَفَدَيْنَٰهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٧﴾

﴿و او را به قربانی بزرگی فدیه دادیم﴾ خداوند ﷻ قوچی بزرگ‌جثّه و فربه را برای ابراهیم علیه السلام از آسمان فرو فرستاد و ابراهیم علیه السلام او را درعوض فرزندش اسماعیل علیه السلام ذبح کرد. سنّت در قربانی نیز این است که قربانی چاق و فربه باشد.

باید دانست که نزد جمهور علما قربانی برای واجد شرایط آن سنّت است امّا ابوحنیفه می‌گوید: «قربانی بر اشخاص مقیم متمکّن از اهالی شهرها واجب است و بر مسافر واجب نیست». همچنین احناف با این آیه بر اثبات این حکم استدلال کرده‌اند که: اگر کسی نذر کرد که فرزندش را ذبح کند، بروی ذبح گوسفندی لازم می‌شود.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي ٱلْءَاخِرِينَ ﴿١٠٨﴾

سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ ﴿١٠٩﴾

﴿و میان آیندگان برای او ثنای نیک به‌جای گذاشتیم﴾ یعنی: برای ابراهیم علیه السلام در میان امّتهایی که پس از وی می‌آیند، نام و آوازهٔ نیک باقی گذاشتیم ﴿سلام بر ابراهیم﴾ سلام: ثنا و ستایش نیکو و پسندیده است.

كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾

﴿نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم﴾ تفسیر نظیر آن در آیهٔ (۱۰۵) گذشت.

إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١١١﴾

﴿در حقیقت او از بندگان با ایمان ما بود﴾ یعنی: ابراهیم علیه‌السلام از کسانی بود که حقّ عبودیّت را گزارده و در ایمان به خدا جل‌جلاله و توحید وی، ثابت‌قدم و پایدار بودند و دلیل نیکوکاری وی همین امر است.

وَبَشَّرۡنَٰهُ بِإِسۡحَٰقَ نَبِيّٗا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١١٢﴾

﴿و او را به اسحاق که پیامبری از صالحان است، بشارت دادیم﴾ یعنی: ابراهیم علیه‌السلام را به فرزند دیگری که هم پیامبر و هم از شایستگان است، به‌عنوان پاداشی بر طاعت وی برای خدای عزّوجلّ در ذبح یگانه‌فرزندش اسماعیل علیه‌السلام، بشارت دادیم. چنان‌که گفتیم، این آیه نیز دلیل بر آن است که ذبیح اسماعیل علیه‌السلام بود.

وَبَٰرَكۡنَا عَلَيۡهِ وَعَلَىٰٓ إِسۡحَٰقَۚ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحۡسِنٞ وَظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ مُبِينٞ ﴿١١٣﴾

﴿و به ابراهیم و اسحاق برکت دادیم﴾ با پی‌درپی‌فرستان نعمتهای خویش بر آن دو. به‌قولی مراد این است که: فرزندان آن دوتن را بسیار گردانیدیم، به‌طوری که بیشتر انبیا علیهم‌السلام از نسل اسحاق هستند، همچون ایوب و شعیب علیهما‌السلام **﴿و از زادوولد آن دو، برخی نیکوکار و برخی آشکارا به خود ستمکار بودند﴾** خداوند متعال با این جمله، به بیان این حقیقت می‌پردازد که بودن نسل انسانها از این عنصر و نژاد شریف و از این دودمان مبارک، هیچ سود و نفعی به‌حالشان ندارد بلکه آنچه برایشان سودمند است، اعمال خودشان می‌باشد، نه نسب و نژاد پدرانشان چنان‌که

یهود و نصاری نیز ـ باوجود آن‌که از تبار اسحاق هستند ـ لیکن به این ورطهٔ آشکار از گمراهی و فساد درافتاده‌اند.

در اینجا داستان ابراهیم علیه السلام به پایان می‌رسد. البتّه داستان وی حاوی درسهای بسیار بزرگی از دروس توحید می‌باشد و اوّلین انها این درس است که: مقتضای توحید، طاعت الهی در هر امری است؛ هر چند آن امر، دشوار باشد.

وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ﴿١١٤﴾

﴿و در حقیقت، ما بر موسی و هارون منّت نهادیم﴾ با برگزیدنشان به نبوّت و بخشیدن غیر آن از منافع دینی و دنیوی به ایشان.

وَنَجَّيْنَٰهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾

وَنَصَرْنَٰهُمْ فَكَانُوا۟ هُمُ ٱلْغَٰلِبِينَ ﴿١١٦﴾

وَءَاتَيْنَٰهُمَا ٱلْكِتَٰبَ ٱلْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾

وَهَدَيْنَٰهُمَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾

﴿و آن دو و قومشان﴾ بنی‌اسرائیل ﴿را از اندوه بزرگ﴾ که استعباد و بردگی فرعون بود و به‌قولی: از اندوه غرق ﴿نجات دادیم﴾ در حالی که فرعون و قومش را غرق کردیم و به هلاکت رسانیدیم.

﴿و یاریشان دادیم تا ایشان بودند که پیروز شدند﴾ بر فرعون و قومش.

﴿و به آن دو کتابی مستبین دادیم﴾ که مراد از آن: کتاب تورات است. مُسْتَبِيْن: یعنی: روشن و آشکار و رسا و بلیغ در بیان خویش.

﴿و آنان را به راه راست هدایت کردیم﴾ در کردار و عمل، که دین اسلام است: زیرا اسلام دین واحد خدای عزّوجلّ و یگانه راهی است که انسان راهیافته را به مقصد و مطلوب نهایی می‌رساند.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ﴿۱۱۹﴾
سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿۱۲۰﴾

﴿و برایشان میان آیندگان﴾ یعنی: میان امّتهای واپسین ﴿نام نیک﴾ و ثنا و صفت ستوده ﴿به جای گذاشتیم﴾ که تا جهان باقی است، از ایشان به نیکی یاد می‌شود.
﴿سلام بر موسی و هارون﴾ یعنی: سلام از سوی ما و از سوی فرشتگان و انس و جن تا همیشهٔ ایّام بر ایشان باد.

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۲۱﴾
إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۲۲﴾

﴿ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم زیرا آن دو از بندگان مؤمن ما بودند﴾ تفسیر نظیر این دو آیه در همین سوره گذشت.

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۲۳﴾

﴿و به راستی الیاس از پیامبران بود﴾ الیاس علیه‌السلام پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل است. ابن‌کثیر دربارهٔ وی دو رأی را نقل می‌کند: «اوّل این‌که او همان

ادریس علیه السلام است. دوم این‌که او الیاس فرزند نسی فرزند فنحاص است که خداوند ﷻ او را بعد از حزقیل نبی علیه السلام در میان بنی‌اسرائیل به نبوّت برانگیخت آن‌گاه که آنان بتی به‌نام «بعل» را به پرستش گرفته بودند و الیاس آنان را به‌سوی توحید حق تعالی فراخواند و از پرستش ماسوای آن نهی کرد».

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

﴿**آن‌گاه که به قوم خود گفت: آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟**﴾ یعنی: آیا از خدای عزّوجلّ پروا نمی‌دارید تا فقط او را به پرستش گرفته و از منهیّاتش ــ مانند شرک و معاصی ــ دست بردارید.

أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ ٱلْخَٰلِقِينَ ﴿١٢٥﴾

﴿**آیا بعل را می‌پرستید؟**﴾ بعل نام بتی است که مردم شام در عصر الیاس علیه السلام آن را می‌پرستیدند و سپس پرستش آن به میان بنی‌اسرائیل نیز سرایت کرد. به‌قولی: «بعل» به‌معنای پروردگار است. یعنی: آیا بتی را به پروردگاری گرفته و آن را می‌پرستید؟ و «بعلبك» در لبنان منسوب به این بت می‌باشد ﴿**و بهترین آفرینندگان را وا می‌گذارید؟**﴾ یعنی: پرستش خدای متعالی را وا می‌گذارید که شما را آفرید و به بهترین شکل و هیأت صورت‌نگاریتان کرد در حالی‌که او بهترین آفرینندگان و بهترین صورت‌نگاران است؟.

ٱللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٢٦﴾

﴿**الله راکه پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست وامی‌گذارید؟**﴾ یعنی:

فقط حق تعالی است که بعد از آن‌که هم شما و هم اجدادتان را از کتم عدم آفرید، شما را به نعمتهای خویش می‌پروراند پس فقط اوست که سزاوار پرستش می‌باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿۱۲۷﴾

﴿پس او را دروغگو شمردند. قطعاً آنها احضار می‌شوند﴾ یعنی: آنها به‌سبب دروغگوشمردن الیاس علیه‌السلام، قطعاً در عذاب احضار می‌شوند.

إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿۱۲۸﴾

﴿جز بندگان مخلص خداوند﴾ یعنی: فقط کسانی از قوم الیاس علیه‌السلام از عذاب می‌رهند که به حق تعالی مؤمن بوده و عبودیّت و پرستش را تنها برای او خالص ساخته باشند.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي ٱلْآخِرِينَ ﴿۱۲۹﴾

سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلْ يَاسِينَ ﴿۱۳۰﴾

﴿و برای او در میان آیندگان نام نیک به‌جای گذاشتیم﴾ یعنی: برای الیاس علیه‌السلام در میان اُمّت‌های بعد از وی، نام و آوازهٔ نیک باقی گذاشتیم.
﴿سلام بر الیاسین﴾ مراد از «الیاسین» الیاس است و «یا» و «نون» به آن اضافه شده است، چراکه اسمی اعجمی است. و نظیر آن است: طور «سینا» و طور «سینین». در قرائت دیگری آمده است: «سَلامٌ عَلَى آلِ یاسین» یعنی: سلام بر او و بر اهل دینش که به پیام حقّش ایمان آوردند.

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٣١﴾

إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾

﴿هرآینه ما نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم زیرا او از بندگان با ایمان ما بود﴾ تفسیر نظیر این دو آیه نیز گذشت.

وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٣﴾

﴿و در حقیقت لوط از پیامبران بود﴾ او لوط فرزند هاران (برادر ابراهیم عليه السلام) فرزند تارح بود که به ابراهیم عليه السلام ایمان آورد و خداوند جل جلاله او را به‌سوی اهالی شهر «سدوم» به پیامبری فرستاد.

إِذْ نَجَّيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ أَجْمَعِينَ ﴿١٣٤﴾

إِلَّا عَجُوزًا فِي ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿١٣٥﴾

﴿آن‌گاه که او و خانواده‌اش را همگی نجات دادیم، جز پیرزنی که از باقی‌ماندگان بود﴾ در عذاب و او همسر لوط عليه السلام بود.

ثُمَّ دَمَّرْنَا ٱلْءَاخَرِينَ ﴿١٣٦﴾

﴿سپس دیگران را هلاک ساختیم﴾ یعنی: باقی‌ماندگان از قومش را که به او ایمان نیاورده بودند، با عذاب خویش نابود ساختیم.

وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ ﴿۱۳۷﴾

﴿و در حقیقت شما بر آنان بامدادان گذر می‌کنید﴾ مخاطب این آیه مردم مکّه‌اند. یعنی: ای مردم مکّه! شما بامدادان بر منازل کسانی که آثار عذاب در آنها موجود است، در سفرهای خویش به‌سوی شام گذر می‌کنید؟ زیرا شهر «سَدوم» بر سر راهشان به‌سوی شام قرارداشت.

وَبِٱلَّيْلِ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۳۸﴾

﴿و شامگاهان نیز﴾ بر منازلشان گذر می‌کنید؛ در هنگام رفت‌وآمدتان به‌سوی شام **﴿پس آیا تعقل نمی‌کنید؟﴾** در آنچه که در دیارشان از آثار عذاب الهی می‌بینید تا از سرنوشتی همانند سرنوشت آنان بیمناک باشید؟.

ابن‌کثیر می‌گوید: «خدای عزّوجلّ شهرشان را به دریاچهٔ گندیده و متعفّنی تبدیل کرد که منظری بس زشت و آبی بس بدبو و بدمزّه دارد، که این دریاچه، به‌نام «بحیرهٔ لوط» مشهور است و نزدیک شرق اردن قراردارد». نسفی می‌گوید: «داستان لوط و یونس به سلام‌گفتن بر آنها ختم نشد زیرا خداوند ﷻ در آخر سوره بر همهٔ پیامبران علیهم‌السلام سلام فرستاده است پس به آن اکتفا گردید».

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۹﴾

این ششمین و آخرین داستان در این سوره است: **﴿و در حقیقت یونس از زمرهٔ پیامبران بود﴾** یونس: همان ذوالنّون فرزند متّی است. او ظاهراً از پیامبران بنی‌اسرائیل بود که خداوند ﷻ او را به‌سوی شهری بزرگ فرستاد تا آنان را به‌سوی حق فراخوانَد و آنان اهالی شهر «نینوی» از سرزمین «موصل» بودند.

مفسّران می‌گویند: «یونس علیه السلام به قومش عذاب الهی را وعده داده بود و چون عذاب از آنان به تأخیر افتاد، بی‌اذن پروردگارش از میانشان بیرون شد و مانند غلامی که از مولایش گریخته باشد، قصد سفر دریا کرده و سوار کشتی گردید، بدین جهت، در آیهٔ بعدی به «گریزنده» موصوف گشت.

إِذۡ أَبَقَ إِلَى ٱلۡفُلۡكِ ٱلۡمَشۡحُونِ ﴿١٤٠﴾

﴿آن‌گاه که به‌سوی کشتی گرانبار بگریخت﴾ اصل اِبـاقْ: گـریختن غـلام از نـزد مولای خویش است و چون گریختن او از قومش بی‌اذن پروردگار بود، بـه ایـن وصف موصوف شد.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلۡمُدۡحَضِينَ ﴿١٤١﴾

﴿پس با هم قرعه انداختند﴾ یعنی: سرنشینان کشتی میان همدیگر قرعه انداختند تا از بیم غرق‌شدن کشتی به‌سبب گرانباری، برخی از آنان خود را به دریا افگنند و کشتی سبک گردد **﴿و او از مغلوبان شد﴾** یعنی: یونس علیه السلام در قرعه‌کشی مغلوب شد و بنابراین، او را به دریا انداختند.

فَٱلۡتَقَمَهُ ٱلۡحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٞ ﴿١٤٢﴾

﴿پس او را ماهی﴾ نهنگ **﴿فرو بلعید و او درخور ملامت بود﴾** یعنی: کاری کرده بود که موجب سرزنش و ملامت بود زیرا بی‌اذن پروردگارش به‌سوی دریا رفت و سوار کشتی شد. آری! چون خود را در آب انداخت، ماهی او را فروبلعید.

فَلَوْلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلْمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾

لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤٤﴾

﴿**پس اگر او از زمرهٔ تسبیح‌گویان نبود**﴾ یعنی گر یونس علیه السلام از ذکرکنندگان خدا جل جلاله یا از نمازگزاران برای وی نبود، یا از تسبیح‌گویان برایش در شکم ماهی نبود؛ با این دعایش: (لَاَ اِلَهَ اِلاَّ اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْن) [الانبیاء/۷۸]؛ ﴿**قطعاً در شکم آن ماهی تا روزی که مردم برانگیخته شوند، باقی می‌ماند**﴾ یعنی: قطعاً شکم ماهی تا روز قیامت گور وی می‌شد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «دعای ذوالنّون در شکم ماهی (لَاَ اِلَهَ اِلاَّ اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْن) بود، هرگز هیچ مسلمانی به آن در امری دعا نمی‌کند، جز این‌که دعایش مورد اجابت قرار می‌گیرد».

۞ فَنَبَذْنَـٰهُ بِٱلْعَرَآءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٤٥﴾

﴿**پس او را به کرانهٔ بی‌گیاه افکندیم**﴾ عَراء: مکانی خالی از بنا و گیاه است. به قولی: او بر کرانهٔ دجله و به‌قولی‌دیگر: بر کرانهٔ سرزمین یمن افکنده شد و خدا جل جلاله داناتر است ﴿**درحالی‌که بیمار بود**﴾ خداوند متعال به ماهی فرمان داد پس ماهی او را درحالی از دهانش به ساحل افکند و از شکمش به بیرون پرتاب کرد که او بر اثر فشار بلعیدن ماهی، بیمار بود و پوست بدنش از میان رفته بود. ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «او چون جوجهٔ بی‌پری گشته بود که از بیضه بیرون می‌آید». سُدّی می‌گوید: «او چون نوزادی که تازه متولّد می‌شود، از شکم ماهی بیرون آمد». در **حدیث‌شریف** مرفوع به روایت انس‌بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون به یونس پیامبر علیه السلام معلوم شد که خداوند جل جلاله را در شکم ماهی با این کلمات بخواند، این دعای او ناله کشان به‌سوی عرش بالا رفت.

فرشتگان گفتند: پروردگارا! این صدایی است ضعیف و شناخته‌شده از دیاری دوردست و ناشناخته. خداوند ﷻ فرمود: آیا صاحب این صدا را نمی‌شناسید؟ گفتند: پروردگارا! او کیست؟ خدای عزّوجلّ فرمود: بنده‌ام یونس است. گفتند: بنده‌ات یونسی که هنوز هم برای او عمل پذیرفته‌شده و دعای مستجاب به آسمان برداشته می‌شود؟! پروردگارا! آیا بر وی به سبب آنچه که در آسوده‌حالی انجام می‌داد، رحم نمی‌کنی تا در هنگام گرفتاری وی به چنگال بلا، نجاتش دهی؟ خداوند ﷻ فرمود: چرا؛ بر وی رحم می‌کنم. پس ماهی را فرمان داد و ماهی او را به کرانهٔ بی‌گیاه افکند».

وَأَنۢبَتۡنَا عَلَيۡهِ شَجَرَةً مِّن يَقۡطِينٍ ﴿١٤٦﴾

﴿**و بر بالای سرِ او درختی از نوع کدوبن رویانیدیم**﴾ تا بر سر وی سایه افگند و چنین بود که آرام آرام گوشت بدن یونس علیه السلام سخت شد و موی تنش رویید. یقطین: درخت کدو از گونه‌ای به‌نام «قرع» است. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «خداوند ﷻ برای یونس بزی وحشی را برگماشت که از خاروخاشاک زمین می‌خورد و هر صبح و شام نزد یونس آمده میان هر دو پای خویش را بر او می‌گشود و او را از شیر خویش سیر و سیراب می‌ساخت تا آن‌که پوست تن وی رویید و حالش بهبود یافت». در **حدیث شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ کدو را دوست داشتند و می‌فرمودند: «این درخت برادرم، یونس است». ابن‌کثیر می‌گوید: «فواید کدو بسیار است، از جمله:

ـ سرعت رویش آن.

ـ سایه‌افکندن برگهای آن به‌سبب بزرگی و طراوت و نرمی‌ای که دارد.

ـ این‌که مگس به آن نزدیک نمی‌شود.

ـ این‌که میوهٔ آن تغذیهٔ نیکو دارد.

ـ این‌که خام و پخته با مغز و پوست خورده می‌شود».

وَأَرْسَلْنَـٰهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿۱۴۷﴾

﴿و او را به‌سوی صدهزار نفر یا بیشتر از آن﴾ یعنی: بلکه به سوی بیشتر از صد هزار نفر ﴿فرستادیم﴾ و آنها قوم یونس علیه‌السلام بودند که او از نزدشان به‌سوی دریا گریخت و بعد از گریختن وی، همین اتّفاقی برایش افتاد که خداوند متعال در این آیات برای ما حکایت کرده است و قوم وی اهالی نینوی از سرزمین موصل بودند. پس یونس علیه‌السلام قبل از آن‌که به‌سوی دریا بگریزد و بعد از آن نیز، فرستادهٔ پروردگار عزّوجلّ بود.

فَـَٔامَنُواْ فَمَتَّعْنَـٰهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۱۴۸﴾

﴿پس ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم﴾ یعنی: بعد از آن‌که قوم یونس علیه‌السلام نشانه‌های نبوّت وی را مشاهده کردند، به او ایمان آوردند و خدای عزّوجلّ هم آنان را در دنیا تا هنگام به‌سررسیدن اجل‌ها و به‌نهایت‌رسیدن عمرهایشان، بهره‌مند گردانید.

فَٱسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ ٱلْبَنَاتُ وَلَهُمُ ٱلْبَنُونَ ﴿۱۴۹﴾

﴿پس﴾ ای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم! ﴿از مشرکان جویا شو﴾ و از آنان بپرس که: ﴿آیا پروردگارت را دختران و خودِ آنان را پسران است؟﴾ یعنی: بر فرض این‌که پندارشان در انتساب فرزند به خدای سبحان درست باشد، چگونه آنان جنس ادنی را ـ که به پندارشان دخترانند ـ به خدا علیه‌السلام و جنس اعلی و اولی را ـ که به پندارشان

پسرانند ــ به خود نسبت می‌دهند؟ آیا این منتهای جهل و حماقت نیست؟.

أَمْ خَلَقْنَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ إِنَٰثًا وَهُمْ شَٰهِدُونَ ﴿۱۵۰﴾

سپس خداوند ﷻ از سخن اوّل به‌سوی آنچه که شدیدتر از آن است، برگشته و می‌فرماید: ﴿**یا ما فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟**﴾ یعنی: چگونه فرشتگان را مادینه می‌پندارند در حالی‌که آنان در هنگامی که ما فرشتگان را آفریدیم، حاضر نبوده‌اند؟ به این ترتیب، خدای سبحان به بیان این حقیقت می‌پردازد که چنین چیزی جز از طریق مشاهده دانسته نمی‌شود و آنان شاهد آفرینش فرشتگان نبوده‌اند پس نه دلیلی سماعی بر قولشان وجود دارد و نه دلیلی عقلی تا در نتیجه، آنها بتوانند دریافت آن را به عقلهایشان نسبت دهند.

أَلَآ إِنَّهُم مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ﴿۱۵۱﴾

وَلَدَ ٱللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿۱۵۲﴾

﴿**هش دار که اینان از سر تهمتشان قطعاً خواهند گفت: خدا فرزند آورده! در حالی که آنها قطعاً دروغگویند**﴾ و این سخنشان فقط از سر دروغ و افتراء سرزده است، بی‌آن‌که دلیل و یا حتّی شبهۀ دلیلی بر این سخنشان وجود داشته باشد پس بی‌گمان خداوند ﷻ نه فرزند آورده و نه از کسی زاده است.

أَصْطَفَى ٱلْبَنَاتِ عَلَى ٱلْبَنِينَ ﴿۱۵۳﴾

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۱۵۴﴾

﴿آیا خدا دختران را بر پسران برگزیده است؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟ ﴾ یعنی: آیا او دختران را بر پسران برگزیده و برتری داده است؟ با این‌که پسران بر طبق داوری‌ها و باوریهای شما بهترین دو جنس هستند؟ پس اگر برای حق تعالی فرزندی بود، قطعاً می‌باید پسران را برمی‌گزید زیرا او بر إعمال آنچه که اراده کند، قادر است پس این پندار شما نادرست است و او از آنچه می‌گویید، پاک و منزّه می‌باشد.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾

﴿آیا متذکّر نمی‌شوید؟ ﴾ یعنی: آیا در آنچه گفتیم، تأمّل نمی‌کنید و نمی‌اندیشید تا بطلان سخن خویش را دریابید؟.

أَمْ لَكُمْ سُلْطَٰنٌ مُّبِينٌ ﴿١٥٦﴾

فَأْتُوا۟ بِكِتَٰبِكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿١٥٧﴾

﴿یا حجتی آشکار دارید﴾ بر آنچه که می‌گویید؟ **﴿پس اگر راست می‌گویید﴾** در این ادّعای خود **﴿کتابتان را بیاورید﴾** یعنی: کتابی نازل شده از آسمان را بیاورید که دربرگیرندهٔ چنین حجّتی بوده و این حجّت را برای شما ثابت گرداند زیرا آنچه می‌گویید، نمی‌تواند تکیه‌گاه عقلی داشته باشد بلکه عقل به‌طور کلّی آن را جایز نمی‌داند.

وَجَعَلُوا۟ بَيْنَهُۥ وَبَيْنَ ٱلْجِنَّةِ نَسَبًا ۚ وَلَقَدْ عَلِمَتِ ٱلْجِنَّةُ

إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾

﴿و میان خدا و جنیان پیوندی انگاشتند﴾ جِنَّه: جنّیانند. مجاهد گفته است: «آنان شاخه‌ای از شاخه‌های فرشتگانند که برایشان (جنَّه) گفته می‌شود». قتاده و کلبی گفته‌اند: «یهودیان ــ که خدای سبحان لعنتشان کند ــ گفتند: خداوند با جنّیان پیوند خویشاوندی برقرار کرده است و فرشتگان از فرزندان این خویشاوندی‌اند». به‌قولی: این سخن قبایل کنانه و خزاعه بود که گفتند: خداوند از اشراف جنّ خواستگاری کرد و آنان از دختران سرآمد و شریف خود به او تزویج کردند پس فرشتگان دختران خدا از نسل دختران اشراف جنّ‌اند». برتر است خدای سبحان از آنچه می‌گویند.

﴿و حال آن‌که جنّیان به‌خوبی دانسته‌اند که خودشان احضار خواهند شد﴾ یعنی: جنّیان دانسته‌اند که کفّار گویندهٔ این سخن، در دوزخ احضار شده و در آن به‌سبب دروغ و افترای خویش عذاب می‌شوند. همچنین احتمال دارد که معنی این باشد: جنّیان می‌دانند که خداوند ﷻ خود آنان را به‌زودی برای حساب حاضر می‌کند، در حالی که اگر در میان او و آنان پیوندی از پیوندها وجو می‌داشت، هرگز آنان را برای این کار احضار نمی‌کرد.

سُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٥٩﴾

﴿خدا منزّه است از آنچه در وصف می‌آورند﴾ به‌دروغ و بهتان؛ از نسبت‌دادن فرزند برای او.

إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿١٦٠﴾

﴿به استثنای بندگان مخلص خداوند﴾ یعنی: لیکن بندگان مخلص خداوند ﷻ از این‌که او را به چیزی از اوصاف ناشایست وصف نمایند، بیزار و برکنارند بلکه بیان مخلصان مطابق واقع است.

فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿۱۶۱﴾
مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ بِفَٰتِنِينَ ﴿۱۶۲﴾
إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ ٱلْجَحِيمِ ﴿۱۶۳﴾

﴿در حقیقت شما﴾ ای کافران ﴿و آنچه که می‌پرستید﴾ از بتان به‌جای خداوند ﷻ ﴿بر ضدّ او﴾ هیچ کس را ﴿گمراه‌گر نیستید مگر کسی را که به دوزخ در آمدنی است﴾ یعنی: جز کسی را که در علم الهی رفته و او برای وی مقدّر کرده است که به جهنّم واردش کند و آنان کسانی‌اند که بر کفر خود پای می‌فشارند.

وَمَا مِنَّآ إِلَّا لَهُۥ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿۱۶۴﴾

﴿و هیچ یک از ما فرشتگان نیست جز این‌که برای او مقامی معیّن است﴾ این بیان خداوند ﷻ در حکایت از سخن فرشتگان است. یعنی: فرشتگان می‌گویند: هیچ فرشته‌ای از ما نیست جز این‌که در آسمانها برای پرستش خدای سبحان جایی معلوم و معیّن دارد. این اعتراف فرشتگان به عبودیّت در پیشگاه خدای سبحان، برای ردّ پندارهای پرستشگران خویش است. در **حدیث شریف** آمده است: «هیچ جایی در آسمان دنیا نیست جز این‌که بر آن فرشته‌ای درحال سجده، یا قیام قرار دارد».

وَإِنَّا لَنَحۡنُ ٱلصَّآفُّونَ ﴿١٦٥﴾

﴿و در حقیقت ما صف بسته‌ایم﴾ در نماز و انجام طاعت و در پایگاههای خدمت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «رسول خدا ﷺ به یاران خویش دستور دادند تا ایشان نیز همچنان که فرشتگان نزد پروردگارشان صف می‌بندند، در نماز صف ببندند. اصحاب گفتند: فرشتگان نزد پروردگارشان چگونه صف می‌بندند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آنها صفوف مقدّم را کامل کرده و در صف به‌هم فشرده می‌ایستند». پس صفوف فرشتگان در آسمان، همانند صفوف اهل دنیا در زمین است. ابن‌کثیر روایت کرده است: «وقتی نماز برپا می‌شد، عمر رضی الله عنه در محراب روی به‌سوی مردم می‌ایستاد و می‌گفت: صفهای خود را برپا دارید! برابر بایستید! زیرا خداوند متعال برای شما هدایتی همچون هدایت فرشتگان را می‌خواهد. آن‌گاه این آیه را تلاوت می‌کرد: (وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ). سپس می‌فرمود: ای فلان! عقب برو. ای فلان! جلو بیا. بدین گونه یکایک نمازگزاران را می‌پایید تا برابر بایستند آن‌گاه جلو می‌رفت و تکبیر تحریمه می‌گفت».

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** آیه از یزیدبن‌ابی‌مالک روایت کرده است که گفت: تا این آیه نازل نشده بود، مردم به‌طور پراکنده و از هم گسسته نماز می‌گزاردند پس چون خداوند ﷻ آیهٔ: (وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ) را نازل کرد، رسول خدا ﷺ به آنان دستور دادند که صف ببندند».

وَإِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡمُسَبِّحُونَ ﴿١٦٦﴾

فرشتگان در ادامه می‌گویند: ﴿و ماییم که خود تسبیح گویانیم﴾ در نماز و در غیر آن. مراد این است که فرشتگان بر این اوصاف قراردارند، اوصافی که گویای عبادت و تذلّل آنها برای خدای سبحان است، نه چنان که کفّار ایشان را وصف

می‌کنند. «تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُون» خدای سبحان از آنچه می‌گویند منزّه و برتر است.

وَإِن كَانُوا۟ لَيَقُولُونَ ﴿١٦٧﴾
لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِكْرًا مِّنَ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٦٨﴾
لَكُنَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿١٦٩﴾

﴿**و مشرکان به تأکید می‌گفتند**﴾ یعنی: مشرکان چون قبل از بعثت محمّدی به جهل و نادانی سرزنش می‌شدند، مؤکّداً می‌گفتند: ﴿**اگر ذکری از پیشینیان نزد ما بود**﴾ یعنی: اگر کتابی از کتابهای پیشینیان چون تورات و انجیل بر ما نازل می‌شد ﴿**بی‌شک از بندگان اخلاص‌یافتهٔ خداوند می‌شدیم**﴾ یعنی: بی‌گمان پرستشمان را برای او خالص ساخته و به او کفر نمی‌ورزیدیم.

فَكَفَرُوا۟ بِهِۦ ۖ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾

﴿**ولی**﴾ وقتی حضرت محمّد ﷺ به آنها کتاب را آررد؛ ﴿**به آن کافر شدند پس به‌زودی خواهند دانست**﴾ عاقبت و فرجان شوم کفر خود را.

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾
إِنَّهُمْ لَهُمُ ٱلْمَنصُورُونَ ﴿١٧٢﴾
وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿١٧٣﴾

﴿و قطعاً کلمهٔ ما﴾ در لوح محفوظ ﴿در حقّ بندگان به رسالت فرستادهٔ ما از پیش صادر شده است﴾ مُراد از کَلمه: کامیابی و پیروزی‌ای است که خداوند ﷻ به آنان علیه کفّار وعده داده است چنان‌که خود در تفسیر آن می‌فرماید: ﴿که ایشان حتماً نصرت‌یافتگانند﴾ در دنیا و آخرت ﴿و هرآینه لشکر ما، آنان پیروزند﴾ زیرا فرجام کار از آن ایشان است. پس این است همان «کلمه» یا وعده‌ای که در آیهٔ (۱۷۱) ذکر شد. «لشکر خدا ﷻ» حزب وی، یعنی پیامبران علیهم‌السلام و پیروانشان می‌باشند.

آری! وعدهٔ حق تعالی به پیروزی و غلبهٔ مؤمنان قطعاً محقّق می‌شود زیرا پدیدهٔ غالب در هر معرکه و هر سنگری، پیروزی لشکر خدا ﷻ بر دشمنانشان است و این حقیقت مسلّم است که در هر حال و در هر رزمگاهی، عاقبت و فرجام نیک از آن لشکر حق می‌باشد و اگر هم شکست و فتوری مقطعی در کارشان روی دهد، این یک امر گذراست چنان‌که خدای سبحان می‌فرماید: (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ ۞ و سرانجام کار از آن تقواپیشه گان است).

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۱۷۴﴾

﴿و﴾ هرگاه کار این‌چنین است پس ﴿از آنان﴾ یعنی: از کفّار ﴿تا مدتی﴾ یعنی: تا مدّتی که نزد خدای سبحان معلوم است ﴿روی برتاب﴾ آن مدّت عبارت است از: مدّت دست‌نگه‌داشتن و خودداری‌ات از جنگ با آنان تا آن‌گاه که تو را به جنگ مسلّحانه فرمان دهیم و آن زمان است که پیروزی‌ات قطعی است. که به حمدالله این پیروزی، در بدر و فتح مکّه تحقّق یافت.

وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿۱۷۵﴾

﴿و آنان را بنگر﴾ وقتی که عذاب و مجازات ما برآنان فرود می‌آید؛ با کشتن و

اسیر ساختنشان ﴿که زودا بنگرند﴾ امّا در هنگامی که نگریستن هیچ سودی به حالشان ندارد.

أَ فَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾

﴿آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند﴾ قبل از فرارسیدن وقت آن؟ آری! مشرکان از فرط ناباوری و تکذیبشان به رسالت حق و معاد می‌گفتند: این عذاب ما کی خواهد بود؟

جویبر در بیان **سبب‌نزول** از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: مشرکان گفتند: ای محمّد ﷺ! به ما آن عذابی را که از آن بیم‌مان می‌دهی بنمایان و شتابان آن را برای ما بیاور! پس این آیه نازل شد. این روایت ـ بر شرط بخاری و مسلم ـ صحیح است.

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَآءَ صَبَاحُ ٱلْمُنذَرِينَ ﴿١٧٧﴾

﴿پس چون به ساحهٔ آنان فرود آید﴾ به قولی: مراد فرودآمدن رسول خدا ﷺ به ساحه و دیار مشرکان در روز فتح مکّه است **﴿بامداد بیم‌یافتگان چه بد است!﴾** یعنی: در آن هنگام، بامداد کسانی که به عذاب بیم داده شده‌اند، چه بد است!. صباح: در نزد اعراب، عبارت است از هجومی که در هنگام بامداد انجام می‌گیرد.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ بامدادان به خیبر حمله بردند و چون یهودیان با بیل‌ها و تبرهای خود بیرون آمدند تا بر سر کارهای خویش بروند، بناگاه با لشکر اسلام روبرو شدند پس سراسیمه بازگشتند درحالی‌که می‌گفتند: محمّد است به خدا! محمّد و لشکر ...! و رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَللّٰهُ اَکْبَر،

خَرِبَتْ خَيْبَرْ، اِنّا اِذانَزَلْنا بِساحَةَ قَوْمٍ فَساءَ صَباحُ الْمُنْذَرِيْن ۞ الله اکبر، خراب شد خیبر، ما چون به ساحهٔ قومی فرود آییم، بامداد بیم‌یافتگان چه بد است!».

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۱۷۸﴾

وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿۱۷۹﴾

﴿**و از آنان تا مدتی**﴾ دیگر که نزد خدای سبحان معلوم است ﴿**روی برتاب و بنگر که آنان نیز خواهند نگریست**﴾ عاقبت کفر خویش را.

حق تعالی این دو آیه را برای تأکید تکرار نمود. مراد از آیهٔ سابق (۱۷۴)، انتظار کشیدن تا هنگام روی‌دادن عذاب دنیا بر کافران است امّا مراد از این آیه، وقت وقوع عذاب آخرت می‌باشد.

سُبْحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۱۸۰﴾

﴿**منزّه است پروردگارت، پروردگار عزّت**﴾ و غلبه ﴿**از آنچه این گروه وصف می‌کنند**﴾ در نسبت دادن زن و فرزند و شریک به وی. پس مراد، تنزیه حق تعالی از هر صفتی است که مشرکان او را به آن وصف می‌کنند؛ از آنچه که به حضرتش سزاوار نیست.

وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿۱۸۱﴾

﴿**و سلام بر پیامبران باد**﴾ یعنی: ایمنی و سلامتی از ناخوشی‌ها و ناملایمات بر ایشان باد! در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون بر من سلام می‌فرستادید، بر پیامبران

دیگر نیز سلام بفرستید».

وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٨٢﴾

﴿**و ستایش ویژهٔ خداوند، پروردگار عالمیان است**﴾ هم در آغاز و هم در انجام، در برابر این نعمت که پیامبرانش را به‌سوی انسانها مژده‌آور و بیم‌دهنده فرستاده است. به‌قولی معنی این است: سپاس مخصوص خداوند ﷻ است در برابر این‌که مشرکان را نابود و پیامبران علیهم‌السلام را پیروز ساخته است و نیز سپاس او راست دربرابر همهٔ نعمتهایی که بر کلّ خلق خویش ارزانی داشته است. در **حدیث‌شریف** به روایت حضرت علی رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «هر کس به این شادمان می‌شود که برایش در روز قیامت پیمانه‌ای تمام‌تر از مزدش پیمانه شود، باید در آخر مجلس خود ـ هنگامی که می‌خواهد برخیزد ـ بگوید: (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونْ وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ). همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که: کفّارهٔ مجلس این دعاء است: «سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَ اَتُوْبُ اِلَيْكَ ◊ بار الها! تو پاک و منزّهی، سپاس تو را، جز تو خدایی نیست، از تو آمرزش می‌خواهم و به‌سوی تو با توبه بازمی‌گردم»[1].

۱ـ ابن‌کثیر می‌گوید: «حمد و منّت خدای را که در آداب کفّارهٔ مجلس جزوهٔ جداگانه‌ای نیز ترتیب کرده‌ام». پس به جزوهٔ وی مراجعه کنید.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ صٓ

مکّی است و دارای هشتادوهشت آیه است.

صٓۚ وَٱلۡقُرۡءَانِ ذِي ٱلذِّكۡرِ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿صاد﴾ به سکون دال و فتح یا کسر آن، بدون تنوین یا با تنوین. و قرائت آن به کسر بدون تنوین ضعیف است. این حرف از حروف مقطّعه است و این حرف و امثال آن از حروف مقطّعهٔ ابتدای سوره‌ها، از رموزی است که خداوند متعال علم آنها را به خودش اختصاص داده است.

﴿سوگند به قرآن دارای ذکر﴾ سوگند خوردن خداوند ﷻ به قرآن در اینجا، برای توجّه‌دادن به شرف قدر و برتری جایگاه و منزلت آن است. ذِي الذِّكْر: یعنی قرآن، مشتمل بر ذکری است که در آن بیان هرچیز است. به‌قولی معنای آن این است: قسم به قرآن دارای شرف. مفسّران در این‌که جواب قسم چیست؟ اختلاف‌نظر دارند؛ قتاده می‌گوید: جواب آن، آیهٔ بعد، یعنی: (بَلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا...) است. ابن‌جریر نیز این قول را برگزیده است. به‌قولی دیگر: جواب قسم،

مضمونی است که سیاق کلّ این سوره متضمّن آن می‌باشد.

بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾

﴿بلکه کافران در سرکشی و ستیزه‌جویی هستند﴾ گویی فرمود: قطعاً در قرآن هیچ شکّی نیست و این‌که کافران آن را نمی‌پذیرند، موجب شکّ و شبهه در آن نمی‌باشد زیرا آنها در تکبّر و سرکشی و مخالفت و ستیزه‌جویی قرار دارند و دلیل عدم پذیرفتن آنان نیز همین است، نه این که در حقّانیّت قرآن شکّ و شبهه‌ای وجود داشته باشد. پس معنای: (فِيْ عِزَّةٍ وَ شِقَاقْ) این است: کافران از پذیرفتن حق در مخالفت و امتناع قرار دارند.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَواْ وَّلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ﴿٣﴾

﴿چه‌بسیار نسلها که پیش از آنان نابودشان کردیم﴾ یعنی: قطعاً قبل از آنان، بسیاری از امّتهای گذشته را که نیرومندتر، بازدارنده‌تر و سرمایه‌دارتر از کفّار عصر بعثت بودند، نابود کردیم ﴿که فریاد برآوردند ولی دیگر آن زمان، زمان خلاصی نبود﴾ یعنی: هنگامی فریاد دادرسی سردادند که عذاب بر آنان نازل می‌شد امّا این زمان، نه زمان رهایی و گریزشان بود و نه وقت مناسبی برای فریاد و استغاثه و زاری‌شان.

وَعَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْۖ وَقَالَ ٱلْكَٰفِرُونَ هَٰذَا سَٰحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾

﴿و تعجّب کردند﴾ کافران ﴿از این‌که بیم‌دهنده‌ای از خودشان برایشان آمد﴾ که آنها را ـ چنانچه بر کفر استمرار ورزند ـ از عذاب الهی بیم و هشدار می‌دهد ﴿و کافران گفتند: این شخص جادوگری شیاد است﴾ آنها این سخن را هنگامی گفتند که معجزات پیامبر ﷺ را مشاهده کردند، معجزاتی که از قدرت بشر خارج است.

أَجَعَلَ ٱلْأَلِهَةَ إِلَٰهًا وَٰحِدًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ عُجَابٌ ﴿٥﴾

همچنین کافران تعجّب‌کنان گفتند: ﴿آیا﴾ محمّد ﷺ ﴿خدایان متعدّد را خدای یگانه‌ای قرارداده﴾ و الوهیّت را فقط بر خدای سبحان محدود و منحصر کرده است؟ ﴿به‌راستی این چیز عجیبی است﴾ و بسیار شگفت آور است! تعجّب مشرکان ازآن‌روی بود که هر قبیله‌ای، از خود خدایی از بتان داشت و می‌گفتند: ما این خدایان را فقط بدین‌جهت می‌پرستیم که ما را به خدای سبحان نزدیک کنند و خدا خود مالک همهٔ این خدایان است پس در این عقیده چه زیانی وجود دارد؟ بدین‌گونه شیطان باطلشان را در دیدشان، حق جلوه گر ساخت.

وَٱنطَلَقَ ٱلْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ ٱمْشُوا۟ وَٱصْبِرُوا۟ عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمْ ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾

﴿و اشراف آنان به راه خود رفتند﴾ نقل است که رسول خدا ﷺ از مشرکان خواستند تا کلمه‌ای بگویند که با آن عرب و عجم برایشان مطیع گردد. آنها پرسیدند: این کلمه چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: کلمهٔ طیّبهٔ لاإِلٰهَ إلاّالله! پس درحالی‌که جامه‌های خویش را می‌افشاندند، سراسیمه برخاستند و می‌گفتند: آیا او همهٔ خدایان را یک خدا قرار داده است؟! چنان‌که احمد، ترمذی، نسائی و

حاکم در بیان **سبب‌نزول** از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: ابوطالب بیمار شد و در اثنای بیماری وی بود که اشراف قریش به شکایت از رسول خدا ﷺ نزد وی رفتند. پس ابوطالب خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: ای برادرزاده‌ام! تو از قومت چه می‌خواهی؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: از آنان می‌خواهم تا کلمه‌ای بگویند که عرب برای آنها منقاد و مطیع گردد و عجم به آنان جزیه بپردازد. فقط یک کلمه! گفت: آن کلمه چیست؟ فرمودند: لاإِلٰهَ إِلاَّالله! مشرکان گفتند: خدایی یگانه؟ بی‌گمان این چیزی است عجیب! همان بود که از آیهٔ (ص. وَالْقُرآن...) تا آیهٔ: (بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا الْعَذاب ...) دربارهٔ آنان نازل شد.

﴿و گفتند﴾ مشرکان به پیروان خود **﴿بروید﴾** یعنی: به راه و روش خود ادامه دهید و دین محمّد را نپذیرید **﴿و بر خدایان خود ایستادگی نمایید﴾** یعنی: بر عبادت خدایان خود پایداری ورزید **﴿که این امر قطعاً اراده شده است﴾** یعنی: محمّد ﷺ بدین خاطر از ما می‌خواهد که عبادت معبودانمان را فروگذاریم و دوست دارد که این بساط برچیده شود تا بر ما برتری جوید و ما همه او را پیرو باشیم و بنابراین، در ما به هرگونه که بخواهد تحکّم کند پس این کاری است برنامه‌ریزی شده.

مَا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِي ٱلۡمِلَّةِ ٱلۡأٓخِرَةِ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا ٱخۡتِلَٰقٌ ﴿٧﴾

﴿ما چنین چیزی را در آیین اخیر نشنیده‌ایم﴾ یعنی: ما در آیین نصرانیّت، عقیده به توحید را نشنیده‌ایم **﴿این ادّعا جز دروغبافی نیست﴾** یعنی: دعوت به سوی توحید، دروغی است که محمّد آن را برساخته و افترا کرده است.

أَءُنزِلَ عَلَيۡهِ ٱلذِّكۡرُ مِنۢ بَيۡنِنَاۚ بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ مِّن ذِكۡرِيۚ بَل لَّمَّا يَذُوقُواْ عَذَابِ ﴿٨﴾

﴿آیا از میان همهٔ ما قرآن بر او نازل شده است﴾ درحالی‌که ما رؤسا و اشراف قوم بوده و از او در سنّ بزرگتر و در شرف و جاه والاتر هستیم؟ **﴿نه! بلکه آنان در بارهٔ ذکر من در شک‌اند﴾** یعنی: آنان در بارهٔ قرآن، یا در بارهٔ وحی من در شک و تردید قراردارند **﴿بلکه هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند﴾** و به مهلتی که به آنان داده‌ام، فریفته شده‌اند و اگر عذابم را می‌چشیدند، شکّشان برطرف می‌شد. حاصل معنی این است: آنها قرآن را تصدیق نمی‌کنند تا آن‌گاه که عذاب من به آنان نرسد و آنان را به تصدیق قرآن ناچار نگرداند.

أَمْ عِندَهُمْ خَزَآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ ٱلْعَزِيزِ ٱلْوَهَّابِ ﴿٩﴾

سپس خداوند متعال در بیان این‌که فقط او متصرّف مطلق در ملک خویش می‌باشد، می‌فرماید: **﴿یا مگر گنجینه‌های رحمت﴾** یعنی: نعمت **﴿پروردگار غالب بخشنده‌ات در اختیارشان است﴾** تا نعمت نبوّت را به هر کس که می‌خواهند ببخشند؟ نه! چنین نیست بلکه آنان هیچ تصرّف و اختیاری در پهنای ملک وی ندارند.

أَمْ لَهُم مُّلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ فَلْيَرْتَقُوا۟ فِى ٱلْأَسْبَـٰبِ ﴿١٠﴾

﴿یا مگر فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آنِ آنان است﴾ تا به هرکه خواهند بدهند و از هرکه خواهند بازدارند؟ اگر چنین است: **﴿پس باید بالا روند در اسباب﴾** یعنی: اگر این فرمانروایی در اختیار آنهاست پس باید با اسباب و وسایلی که آنهارا به آسمان برساند، به آسمان صعود کنند تا به آنچه که

می‌خواهند ــ از دادن و بازداشتن ــ حکم رانده و کار عالم را آن گونه که خود می‌خواهند، بپردازند.

این آیه هرچند برای نمایاندن عجز آنان آمده است ولی حاوی معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم است که نشان می‌دهد: قرآن وحی الهی است زیرا بر این حقیقت اشعار دارد که صعود در آسمان به وسیلهٔ اسباب ممکن است و این عملیّه رخ خواهد داد و بسیاری در این عملیّه با هم مسابقه خواهند گذاشت و این کافران خواهند بود که در این راه پیشقدم خواهند شد. که ما گوشه‌ای از این حقیقت را در عصر خود مشاهده می‌کنیم.

جُندٌ مَّا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِّنَ ٱلْأَحْزَابِ ﴿۱۱﴾

﴿در آنجا لشکری به‌هم‌آمده از احزاب است که درهم شکستنی هستند﴾ یعنی: ای پیامبر! از استکبار و ستیزه‌جویی آنان اندوهگین نشو زیرا من در آنجا که آنان چنان سخنانی می‌گویند و علیه مؤمنان به همدستی و تحزُّب می‌پردازند، عزّتشان را سلب نموده، جمعشان را پاشان ساخته و به شکستشان می‌کشانم زیرا آنان درآنجا جز لشکری مغلوب نیستند. البتّه این وعدهٔ قطعی الهی بر پیروزساختن مؤمنان است که در روز بدر تحقّق یافت.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو ٱلْأَوْتَادِ ﴿۱۲﴾

﴿پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب اوتاد﴾ یعنی: صاحب بناهای استوار و مستحکم ﴿تکذیب پیشه کردند﴾ شاید مراد از «اوتاد» اهرامهای مصر باشد.

وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَٰبُ لْـَٔيْكَةِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلْأَحْزَابُ ﴿۱۳﴾

﴿**و ثمود و قوم لوط و اصحاب أیکه نیز**﴾ أَیْکَه: بیشهٔ انبوه و پردرخت است. گفتنی است که تفسیر آن در سورهٔ «شعرا» گذشت ﴿**اینان احزاب بودند**﴾ یعنی: آنان به نیرومندی و کثرت موصوف بودند چنان‌که اعراب می‌گویند: (فُلانٌ هُوَ الرَّجُلْ ✿ فلان، هموست مرد). یعنی: گروه‌های فوق، نسبت به مشرکان مکّه هم از نظر شمار بیشتر بودند، هم نیرومندتر و هم سرمایه‌دارتر پس این‌همه قوّت، مدنیّت، شکوه و اسباب ظاهری نتوانست عذاب پروردگار را ـ هنگامی که به سویشان آمد ـ از آنان دفع کند.

إِن كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ﴿۱۴﴾

﴿**هیچ کدام نبودند جز این‌که پیامبران را تکذیب کردند**﴾ یعنی: از همگی این گروهها و اقوام، تکذیب پیامبران علیهم‌السلام روی داد ﴿**پس عقاب من در حقّ آنان ثابت شد**﴾ و تحقّق یافت؛ به‌سبب تکذیبشان لذا مخاطبان باید از چنین فرجام زشتی برحذر باشند.

وَمَا يَنظُرُ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً مَّا لَهَا مِن فَوَاقٍ ﴿۱۵﴾

﴿**و اینان جز یک بانگ تندی را انتظار نمی‌کشند**﴾ یعنی: میان آنان و میان رخداد عذاب دوزخ که خدای عزّوجلّ برایشان وعده داده است، جز این نیست که اسرافیل علیه‌السلام نفخهٔ دوم را در صور بدمد ﴿**که آن را هیچ توقفی نیست**﴾ فَواقْ: مقدار زمانی‌ای به اندازهٔ میان دو دوشیدن شیر شتر در بامداد و شامگاه است. یعنی: چون آن بانگ مرگبار بیاید، به‌مقدار زمان میان دو دوشیدن شتر هم توقّفی ندارد.

به‌قولی مراد این است: آنان ــ بسان شخص بیمار و بی‌هوش که گاهی از بیماری و بی‌هوشی خود به خود می‌آید و آرام می‌گیرد ــ از آن عذاب آرام نمی‌گیرند.

وَقَالُواْ رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبۡلَ يَوۡمِ ٱلۡحِسَابِ ﴿١٦﴾

﴿و گفتند﴾ از روی استهزا، استبعاد و تکذیب ﴿پروردگارا! هر چه زودتر بهرهٔ ما را﴾ از خیر یا شرّ ﴿پیش از روز حساب به ما بده﴾ و آن را تا روز قیامت به تأخیر نینداز.

ٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَا دَاوُۥدَ ذَا ٱلۡأَيۡدِۖ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾

ای پیامبر ﷺ! ﴿بر آنچه می‌گویند﴾ از سخنان کفرآلود و آزاردهنده ﴿صبر کن و بندهٔ ما داوود را که صاحب قوّت بود﴾ در علم و عمل و تلاش و عبادت ﴿به یاد آور﴾ تا از این یادآوری، درسها و آموزه‌ها برگیری. در **حدیث‌شریف** آمده است که داوود علیه‌السلام یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد، نصف شب را می‌خوابید و یک‌سوم آن را به قیام می‌گذراند و باز یک‌ششم آن را می‌خوابید و چون با دشمن روبرو می‌شد، هرگز پا به فرار نمی‌گذاشت. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «داوود علیه‌السلام عابدترین بشر بود». ﴿هرآینه او أوّاب بود﴾ اَوّاب: کسی است که از هر چه خدای عزّوجلّ آن را ناپسند می‌دارد، بازگشته و به‌سوی آنچه که دوست دارد، باز می‌گردد. البتّه فقط کسی این توان را دارد که در دین نیرومند باشد.

إِنَّا سَخَّرْنَا ٱلْجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحْنَ بِٱلْعَشِيِّ وَٱلْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾

﴿هرآینه ما کوهها را با او رام ساختیم؛ شامگاهان و بامدادان﴾ که همنوا با او ﴿تسبیح می‌گفتند﴾ مقاتل می‌گوید: «چنان بود که وقتی داوود علیه‌السلام خدا جل‌جلاله را ذکر می‌گفت، کوهها نیز همنوا با او ذکر می‌گفتند و او تسبیح گفتن کوهها را می‌فهمید».

وَٱلطَّيْرَ مَحْشُورَةً ۖ كُلٌّ لَّهُۥٓ أَوَّابٌ ﴿١٩﴾

﴿و پرندگان را رام کردیم که گردآینده بودند﴾ از هر ناحیه‌ای و همراه با داوود علیه‌السلام، خدای عزّوجلّ راتسبیح می‌گفتند. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی چون پرندگان تسبیح او را می‌شنیدند، از بس که مجذوب ترنّم وی به خواندن زبور می‌شدند، در هوا بر جای خود توقّف می‌کردند و نمی‌توانستند بروند پس همانجا در هوا همنوا با او تسبیح می‌گفتند». ﴿همگی برای او بازگشت کننده بودند﴾ یعنی: کوهها و پرندگان هریک همراه و همنوا با او و به‌خاطر تسبیح گفتن او، تسبیح می‌گفتند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذر رضی‌الله‌عنه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمده است که فرمودند: «يَصْبَحُ عَلٰى كُلِّ سُلامٰى مِنْ اَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ، فَكُلُّ تَسْبِيْحَةٍ صَدَقَةٌ وَ كُلُّ تَهْلِيْلَةٍ صَدَقَةٌ وَ كُلُّ تَكْبِيْرَةٍ صَدَقَةٌ وَ اَمْرٌ بِالْمَعْرُوْفِ صَدَقَةٌ وَ نَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ وَ يَجْزِیْ مِنْ ذٰلِكَ رُكْعَتَانِ يَرْكَعُهُمَا مِنَ الضُّحٰى» هر بامداد در برابر هر مفصل از مفاصل یکی از شما[1] دادن صدقه‌ای لازم است پس هر تسبیحی صدقه‌ای است، هر تهلیلی صدقه‌ای است، هر تکبیری صدقه‌ای است، هر امر به‌معروفی صدقه‌ای است و هر نهی از منکری صدقه‌ای است. بدانید؛ دو رکعت نماز را که بنده در چاشتگاه

۱ـ این مفاصل ـ چنان‌که در حدیث دیگری آمده است ـ سیصدوشصت مفصل است.

می‌گزارد، از جای همهٔ اینها کفایت می‌کند». که این نماز را نماز «إشراق» می‌نامند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه، هشت رکعت نماز اشراق خواندند.

وَشَدَدۡنَا مُلۡكَهُۥ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحِكۡمَةَ وَفَصۡلَ ٱلۡخِطَابِ ﴿٢٠﴾

﴿و فرمانروایی‌اش را استوار کردیم﴾ یعنی: فرمانروایی داوود علیه السلام را استوار و پایدار گردانیدیم؛ با پیروزی وی در رزمگاهها و افگندن رعب و وحشت وی در دلهای دشمنان **﴿و به او حکمت﴾** یعنی: نبوّت و شناخت هرآنچه که در معرض داوریش قرار می‌گرفت **﴿و فصل‌الخطاب﴾** یعنی: فیصله کردن روشن در امر قضاوت **﴿بخشیدیم﴾** مجاهد می‌گوید: «فصل‌الخطاب عبارت از نفوذ فیصله‌بخش در کلام و حاکمیّت و داوری است، که این تمام سخنان وی را شامل می‌شود». مراد نیز همین معنی است چنان‌که ابن‌جریر این معنی را برگزیده. به‌قولی: فصل‌الخطاب: قراردادن معنای بسیار در لفظی اندک است.

۞ وَهَلۡ أَتَىٰكَ نَبَؤُاْ ٱلۡخَصۡمِ إِذۡ تَسَوَّرُواْ ٱلۡمِحۡرَابَ ﴿٢١﴾

﴿و﴾ ای محمّد ﷺ! **﴿آیا خبر اصحاب دعوی به تو رسیده است چون از دیوار محراب او بالا رفتند؟﴾** نقل است که خداوند ﷻ دو فرشته را به هیأت دو خصم به‌سوی داوود علیه السلام فرستاد که او را متوجّه و متنبّه به خطایی گردانند که از وی سر زده بود تا توبه کند. آن دو فرشته از بالای دیوار محراب عبادت و نمازش نزد وی فرود آمدند. از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «داوود علیه السلام زن اوریا ــ یکی از فرماندهانش ــ را در حال غسل دید و دلبسته و شیدای وی شد پس شوهرش را در جنگ پیش افگند تا به قتل رسید آن‌گاه چون عدّهٔ وی سپری شد،

از وی خواستگاری کرد و او را به عقد خویش درآورد. بعداً آن دو فرشته، از دیوار محلّ عبادت وی بالا آمده و قضیه‌ای را پیش وی افگندند که در کتاب خدا ﷻ حکایت آن را می‌خوانیم. و داوود علیه السلام سجده کنان بر زمین افتاد پس خدای عزّوجلّ بر او آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت». امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «مفسّران در اینجا داستانی [نظیر روایت یاد شدهٔ ابن عبّاس] را نقل کرده‌اند که بیشتر آن برگرفته از اسرائیلیّات است و از معصوم ﷺ در بارهٔ آنها حدیثی که پیروی از آن واجب باشد، به ثبوت نرسیده است و هرچند ابن‌ابی‌حاتم در این باب حدیثی را روایت کرده است، أمّا سند آن حدیث صحیح نیست پس بهتر آن است که به‌صرف خواندن این داستان بسنده کنیم و حقیقت آن را به خدای عزّوجلّ موکول نماییم زیرا قرآن حقّ است و آنچه که قرآن متضمّن آن می‌باشد، نیز حقّ است». بعضی‌دیگر از علمای اسلام نیز ـ همانند ابن‌کثیر ـ منکر صحّت این داستان شده و گفته‌اند: «آن دو تن که از دیوار محراب بر داوود علیه السلام بالا آمدند، دو فرشته نه بلکه دو بشر بودند که حقیقتاً دربارهٔ گوسفندان خویش باهم دعویٰ و مرافعه داشتند».

إِذْ دَخَلُواْ عَلَىٰ دَاوُۥدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ ۖ قَالُواْ لَا تَخَفْ ۖ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَٱحْكُم بَيْنَنَا بِٱلْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَٱهْدِنَآ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلصِّرَٰطِ ﴿٢٢﴾

﴿وقتی بر داوود درآمدند و او از آنان به هراس افتاد﴾ زیرا آن دو به طور ناگهانی و بی اجازه‌اش ـ نه از دروازهٔ عادّی‌ای که مردم از آن وارد می‌شدند ـ بر وی درآمدند. ابن‌کثیر می‌گوید: «داوود علیه السلام فرمان داده بود که در آن روز کسی نزد

وی نیاید و او را در خلوت عبادتش تنها بگذارند پس بناگاه با دو تن که به شکلی غیر عادّی از دیوار بالا آمدند روبرو شد و از این حالت غیرعادّی هراسید».

﴿**گفتند: نترس، ما دو طرف دعوا هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است پس میان ما به‌حق داوری کن و جور نکن**﴾ یعنی: در حکم و داوری خویش، از حق دور نشو ﴿**و ما را به راه راست راهنمایی کن**﴾ یعنی: در این قضیه ما را به‌سوی حق راهنمایی کرده و بر حق وادارمان کن.

إِنَّ هَٰذَآ أَخِي لَهُۥ تِسۡعٞ وَتِسۡعُونَ نَعۡجَةٗ وَلِيَ نَعۡجَةٞ وَٰحِدَةٞ فَقَالَ أَكۡفِلۡنِيهَا وَعَزَّنِي فِي ٱلۡخِطَابِ ﴿٢٣﴾

سپس یکی از آن‌دو گفت: ﴿**این برادر من است، نودونه نعجه دارد**﴾ نَعْجَه: گوسفند ماده (میش) است و گاهی به گاو وحشی نیز نعجه می‌گویند ﴿**و من فقط یک میش دارم و می‌گوید: آن یک میش را هم به من واگذار**﴾ یعنی: آن یک میشت را هم به من بده تا آن را به میشهای خودم بپیوندانم و آن یکی هم بهره و نصیب من باشد ﴿**و در سخن‌گویی بر من غالب آمده است**﴾ یعنی: برادرم بر من در دعوی غالب آمده زیرا در طرح حجّت از من تواناتر است.

اعراب از زن نیز کنایتاً به «نعجه» تعبیر کرده و زنان را به گاوهای ماده تشبیه می‌کنند. ازاین‌روی کسانی که داستان زن «اوریا» را مطرح می‌کنند، می‌گویند: آن دو فرشته این داستان را به منظور تنبیه داوود علیه السلام و متوجّه‌ساختن وی به اشتباهش مطرح کردند زیرا او در عین حالی که خودش ده‌ها زن آزاد داشت، به زن اوریا نیز چشم دوخته بود. پس مرادشان از «نعجه»، زن اوریا بود.

و چنان‌که گفتیم، مفسّران این داستان را رد کرده و آن را از داستانهای اسرائیلی شناخته‌اند.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦ ۖ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْخُلَطَآءِ لَيَبْغِى بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ ۗ وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسْتَغْفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۩ ﴿۲۴﴾

﴿**داوود گفت: قطعاً او در مطالبهٔ میشت و افزودنش به میشهای خود در حقّ تو ستم کرده است**﴾ چنین بود که داوودﷺ به بطلان ادّعای آن صاحب نودونه میش، حکم کرد. نحاس می‌گوید: «نقل است که خطا و لغزش داوودﷺ در این سخنش بود: لَقَدْ ظَلَمَكَ ٭ به‌راستی که برادرت در حقّت ستم کرده است. زیرا او قبل از آن‌که تحقیق و بررسی کند این سخن را گفت و به این امر فکر نکرد که چه‌بسا صاحب آن یک میش، ستمگر باشد». داوودﷺ افزود: ﴿**و در حقیقت بسیاری از شریکان**﴾ در مال ﴿**به همدیگر ستم روا می‌دارند**﴾ بی آن‌که رعایت حقّ یک‌دیگر را بنمایند ﴿**به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند**﴾ پس آنانند که خود را از ستم دور نگه داشته و بر شریک خویش، یا بر دیگران ستم نمی‌کنند ﴿**و اینها**﴾ که به این وصف آراسته بوده و ستم نکنند ﴿**بس اندک اند. داوود دانست**﴾ و یقین حاصل کرد ﴿**که ما او را آزمایش کرده‌ایم**﴾ و فهمید که هدف از آمدن آن دو شخص، یا آن دو فرشته، کنایه گویی به خود وی بوده و درواقع در آنجا میش و دعوایی بر سر آن میان آن‌دوتن مطرح نبوده است بلکه آنها خواستند تا با طرح این قضیه، به خود وی بفهمانند که از سلطهٔ خود بر اوریا فرمانده تحت امرش، سوء استفاده کرده تا زنش را به‌ازدواج خویش درآورد. یا معنی این است: داوودﷺ به‌خاطر این از خدای عزّوجلّ آمرزش خواست که

میان دو طرف دعوی در مورد میشها پیش از آن‌که از طرف دیگر دعوی نیز دلیل و مدرکی بخواهد و سخن وی را در این رابطه بشنود، حکم کرده بود و درواقع حق هم از آن طرف دیگر بود. به‌قولی: وقتی داوود علیه السلام فرودآمدن آن دو را به‌طور غیرعادّیَ از دیوار دید، گمان کرد که آمده‌اند تا او را به‌قتل رسانند پس از این گمانش آمرزش خواست.

روایت صحیح دراین‌باره این است که داوود علیه السلام وقت هفتگی خود را به سه قسمت تقسیم کرده بود؛ یک قسمت از آن را صرف امور کشورداری و فرمانروایی می‌کرد، یک قسمت را صرف داوری و قضاوت میان مردم و قسمت سوم را به عبادت و نیایش و خواندن زبور در محراب اختصاص می‌داد. پس آن دو خصم این نظم و برنامهٔ مقرّر او را زیر پا گذاشته و به‌طور بی‌هنگام از دیوار محراب او بالا آمدند لذا گمان کرد که آمده‌اند تا او را ترور نمایند. این گمان وی ناشی از ظهور غیرعادّی آن دو تن و درعین‌حال وجود این واقعیّت بود که کشتن انبیاء علیهم السلام در میان بنی‌اسرائیل، یک پدیدهٔ شایع بود. ﴿**پس از پروردگارش آمرزش خواست**﴾ به‌خاطر آن خطایش ﴿**و رکوع‌کنان**﴾ یعنی: سجده‌کنان ﴿**به روی درافتاد**﴾ در اینجا از سجده، به رکوع تعبیر شده است ﴿**و انابت کرد**﴾ یعنی: به‌سوی خداوند جل جلاله بازگشت؛ با توبه از لغزشش.

امام شوکانی می‌گوید: «گناه داوود علیه السلام این بود که آن فرماندهش را در جنگها پیش فرستاد تا کشته شود و بعداً زنش را به نکاح گیرد. پس او کشته شد و داوود علیه السلام زنش را به نکاح گرفت. پس خدای عزّوجلّ او را متوجّه این گناهش گردانید و با فرستادن فرشتگانش به‌سوی وی، تلویحاً این معنی را به وی رساند تا آمرزش‌خواهی کند و از این خطایش توبه کند پس داوود علیه السلام آمرزش خو است و توبهٔ وی پذیرفته شد». البتّه رأی ابن‌کثیر در مورد اسرائیلی‌بودن این داستان را نیز نقل کردیم.

علما دربارهٔ این‌که آیا سجده در این آیه، سجدهٔ تلاوت است یا خیر؟ اختلاف

نظر دارند. احناف و مالکی‌ها برآنند که اینجا، جای سجدهٔ تلاوت است ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که اینجا جای سجدهٔ شکر است، نه سجدهٔ تلاوتی که به آن در قرآن امر شده است.

فَغَفَرْنَا لَهُۥ ذَٰلِكَ ۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَـَٔابٍ ﴿٢٥﴾

﴿**پس این امر را**﴾ یعنی: این گناهی را که داوودعليه السلام از آن آمرزش خواست ﴿**بر او آمرزیدیم. در حقیقت او را نزد ما قرب و بازگشتی نیکو است**﴾ زُلْفیٰ: قربت و کرامت است، که بعد از آمرزش گناه داوودعليه السلام به وی ارزانی شد. حسن‌مآب: حسن بازگشت و سرانجام نیک، یعنی رسیدن به بهشت است.

يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلْنَٰكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌۢ بِمَا نَسُوا۟ يَوْمَ ٱلْحِسَابِ ﴿٢٦﴾

﴿**ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم**﴾ یعنی به داوودعليه السلام گفتیم: ما تو را بر روی زمین خلیفهٔ خویش گردانیدیم، یا تو را خلیفه و جانشین پیامبران پیش از تو علیهم السلام گردانیدیم تا به معروف امر و از منکر نهی کنی ﴿**پس میان مردم به‌حق**﴾ یعنی: به عدالت ﴿**حکم کن**﴾ که این عدالت، عبارت از تعمیل حکم خدا جل جلاله در میان بندگانش می‌باشد ﴿**و زنهار از هوی و هوس پیروی نکن**﴾ در حکم و داوری میان بندگان خداوند جل جلاله ﴿**که تو را از راه خدا**﴾ که راه حق، یا راه بهشت است ﴿**به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به‌سزای آن‌که روز حساب را**

فراموش کرده‌اند ﴾ یعنی: به‌سبب فروگذاشتن عمل برای این روز و ازجمله ترک کردن قضاوت عادلانه ﴿عذابی سخت خواهند داشت ﴾.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ اَحَبَّ النّاسِ اِلَی اللّٰهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ اَقْرَبَهُمْ مِنْهُ مَجْلِساً اِمامٌ عادِلٌ، وَ اِنَّ اَبْغَضَ النّاسِ اِلَی اللّٰهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ اَشَدَّهُمْ عَذاباً اِمامٌ جائِرٌ» بی‌گمان محبوبترین مردم نزد خداوند ﷻ در روز قیامت و نزدیکترین آنان به وی از روی مقام و منزلت، فرمانروای عادل است و بی‌گمان منفورترینِ مردم در نزد خداوند در روز قیامت و سخت‌ترین آنها از روی عذاب، فرمانروای ستمگر است».

این آیه زمامدار را از داوری و قضاوت در حوادث و رویدادها، با اتّکا به علم شخصی‌اش نهی می‌کند. ابوبکر صدّیق رضی الله عنه می‌گوید: «اگر مردی را درحال ارتکاب حدّی از حدود خدای عزّوجلّ ببینم، او را بدان مورد مؤاخذه قرارنمی‌دهم تا دیگری غیر از من بر آن امر گواهی دهد». در **حدیث‌شریف** به روایت ابوداوود و دیگران آمده است که: رسول خدا ﷺ اسبی خریدند امّا فروشنده منکر فروش آن به ایشان شد ولی رسول خدا ﷺ در این رابطه فقط با تکیه بر علم خویش به نفع خود حکم نکردند بلکه فرمودند: «چه کسی برای من گواهی می‌دهد؟ خزیمه برخاست و گواهی داد آن‌گاه به آن قضیه حکم کردند».

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما نیز روایت کرده است که: «رسول خدا ﷺ [در قضایا و دعاوی] با سوگند منکر، یا آوردن یک شاهد از سوی مدّعی، حکم صادر می‌کردند».

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَٰطِلًاۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ ﴿۲۷﴾

﴿و آسمان و زمین و آنچه راکه میان این دو است به باطل نیافریدیم ﴾ بلکه آنها را برای این آفریدیم تا بر قدرت ما دلالت کنند و تا در آنها به طاعت ما عمل شود

﴿**این پندار کسانی است که کفر ورزیده‌اند**﴾ زیرا آنانند که گمان می‌کنند: این پدیده‌ها بی هیچ هدفی آفریده شده‌اند و آنانند که می‌گویند: نه قیامتی در کار است و نه حساب و کتابی. که خود این پندار مستلزم آن است که آفرینش این مخلوقات، عبث و بیهوده باشد ﴿**پس وای بر کسانی که کفر ورزیده‌اند از عذاب آتش**﴾ در روز محشر، به‌سبب کفر و پندار باطلشان.

أَمْ نَجْعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَٱلْمُفْسِدِينَ فِى ٱلْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ ٱلْمُتَّقِينَ كَٱلْفُجَّارِ ﴿٢٨﴾

﴿**آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، همانند مفسدان در زمین می‌گردانیم؟**﴾ یعنی: آیا کسانی را که به ما ایمان آورده، پیامبران ما را تصدیق کرده و به فرایض ما عمل کرده‌اند، همانند کسانی قرار می‌دهیم که در روی زمین با ارتکاب معاصی و نافرمانی‌ها، فساد کرده و فتنه برانگیخته‌اند؟ استفهام برای انکار است، یعنی: هرگز چنین نمی‌کنیم! ﴿**یا پرهیزگاران را چون فاجران قرار می‌دهیم؟**﴾ یعنی: مگر تقواپیشه‌گان مؤمن را همانند اشقیا و بدکاران کافر و منافق و کسانی از مسلمانان که در معاصی خدای سبحان فرو رفته‌اند، می‌گردانیم؟ هرگز! که اگر چنین کنیم، عدالت نکرده‌ایم. یعنی: اگر برانگیختن پس از مرگ و حساب و جزایی در کار نباشد، همهٔ اینان باهم برابر می‌گردند لذا سرای آخرت برای دریافت جزا متعیّن و حتمی و از ملزومات عدل الهی است.

كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ إِلَيْكَ مُبَٰرَكٌ لِّيَدَّبَّرُوٓا۟ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٢٩﴾

﴿این﴾ قرآن ﴿کتابی است مبارک که آن را بر تو فرو فرستاده‌ایم﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! قرآن کتابی بسیار پرخیر و برکت است که آن را به‌سویت نازل کرده‌ایم ﴿تا در آیات آن تدبّر کنند﴾ یعنی: قرآن را برای تدبّر و تأمّل و اندیشیدن در معانی آن نازل کرده‌ایم، نه برای تلاوتِ بدون اندیشه و بدون تدبّر ﴿و تا خردمندان از آن پند گیرند﴾ یعنی: تا صاحبان عقلها و خردهای برتر، از آن پند گیرند. حسن بصری می‌گوید: «به خدا سوگند که تدبّر و اندیشیدن در قرآن، با حفظ حروف و ضایع‌گردانیدن حدود آن نیست، بدان‌گونه که یکی از آنان می‌گوید: قرآن را تماماً خواندم! درحالی‌که از خواندن قرآن اثری ـ نه از اخلاق و نه از عمل ـ بر وی دیده نمی‌شود».

این آیه دلیل بر آن است که خواندن قرآن با ترتیل و تأمّل، بهتر از خواندن آن به سرعت است زیرا با خواندن سریع قرآن، تدبّر در آن میسّر نیست. حسن بصری می‌گوید: «تدبّر در آیات خداوند ﷻ، پیروی کردن از آنها است».

وَوَهَبۡنَا لِدَاوُۥدَ سُلَيۡمَٰنَۚ نِعۡمَ ٱلۡعَبۡدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ ﴿٣٠﴾

﴿و سلیمان را به داوود بخشیدیم﴾ به عنوان فرزندی برای وی. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند متعال داوود؈ را به عنوان پیامبر به سلیمان؈ عطا کرد، وگرنه داوود جز سلیمان فرزندان دیگری نیز داشت زیرا او دارای صد زن آزاد بود». سپس حق تعالی سلیمان ؈ را ستوده و می‌فرماید: ﴿نیکو بنده‌ای بود﴾ سلیمان ؈ ﴿به راستی او أوّاب بود﴾ أوّاب: توّاب است. یعنی: او بسیار رجوع‌کننده بود به‌سوی خداوند ﷻ؛ با کثرت طاعت، عبادت و انابت.

سپس خداوند ﷻ دو نمونه از نمونه‌های أوّابیّت و انابت سلیمان؈ را بیان کرده و می‌فرماید:

إِذۡ عُرِضَ عَلَيۡهِ بِٱلۡعَشِيِّ ٱلصَّٰفِنَٰتُ ٱلۡجِيَادُ ﴿٣١﴾

﴿ یاد کن ﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿ چون عرضه داشته شد براو ﴾ یعنی: بر سلیمان علیه‌السلام ﴿ به‌وقت عشی ﴾ عَشِيّ: از وقت ظهر یا عصر تا آخر روز است ﴿ اسبهای صافن جیاد ﴾ صافنات: جمع صافن از اوصاف اسب‌ها می‌باشد. اسب صافن، اسبی است که بر یکی از دو دست خود می‌ایستد و دست دیگرش را بالا نگه‌داشته و گوشهٔ سُم آن را بر زمین می‌گذارد و بدین‌گونه است که این اسب بر یک دست و دو پای خود ایستاده است، که این امر، نشانهٔ نشاط و چابکی آن می‌باشد. جِیَاد: جمع جواد، به اسبی گفته می‌شود که بسیار دونده و تیزرو باشد. بدین‌سان، اسبهای سلیمان علیه‌السلام دو صفت بسیار قابل ستایش داشتند: در هنگام ایستادن آرام و مطمئن و در هنگام راه پیمودن، تیزتک و چابک بودند.

فَقَالَ إِنِّيٓ أَحۡبَبۡتُ حُبَّ ٱلۡخَيۡرِ عَن ذِكۡرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتۡ بِٱلۡحِجَابِ ﴿٣٢﴾

﴿ گفت ﴾ سلیمان علیه‌السلام ﴿ من چنان شیفتهٔ مهر اسبان شدم که از ذکر پروردگارم غافل گشتم تا آن‌که خورشید در حجاب پنهان شد ﴾ یعنی: تا آن‌که خورشید غروب کرد. به‌قولی مراد این است: تا آن‌که اسب‌ها در مسابقه از چشمها پنهان شدند. آری! سلیمان علیه‌السلام به تماشای اسب‌ها سرگرم گشت و چنان غرق این تماشا گردید که نماز عصر وی فوت شد، بناگاه به خود آمد و گفت: من دوستی و محبّت اسبان را بر ذکر پروردگارم ــ یعنی بر نماز عصر ــ ترجیح دادم! لذا دست به اقدامی زد که در آیهٔ بعد بیان می‌شود. حُبَّ الْخَيْرِ: اصل خیر به معنی مال بسیار است.

در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «سلیمان علیه‌السلام دارای

اسب‌های بالداری بود». ابن‌کثیر نقل می‌کند: «اسب‌هایی که سلیمان علیه السلام را از نماز عصر بازداشتند، بیست‌هزار رأس بودند. او می‌افزاید: ولی قطعاً مسلّم است که سلیمان علیه السلام نماز عصر را به قصد ترک نکرد بلکه آن را به‌فراموشی ترک کرد چنان‌که در غزوۀ خندق رسول خدا ﷺ چنان گرفتار مبارزه با دشمن بودند که نماز عصر ایشان فوت شد و آن را بعد از غروب قضا آوردند».

﴿رُدُّوهَا عَلَيَّ ۖ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ۝٣٣﴾

سپس سلیمان علیه السلام به کسان خویش دستور داد که: **﴿اسبها را بر من بازگردانید﴾** زیرا او از فوت‌شدن نماز عصر خویش سخت برآشفته شده بود **﴿پس شروع به دست‌کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها کرد﴾** یعنی: سلیمان علیه السلام از روی خشم برای خدا ﷻ و از تأسّف بر فوت نماز عصر، شروع به پَی کردن اسب‌ها با شمشیر و زدن بر ساق پاها و گردنهای آنها کرد زیرا آن اسب‌ها سبب فوت نماز وی شده بودند. به‌قولی مراد این است: سلیمان علیه السلام برای نوازش و ارجگذاری به اسب‌ها و اطمینان‌یافتن از احوال آنها بر ساق و پیشانی آنها دست می‌کشید؛ زیرا آن اسب‌ها وسیلۀ جهاد در راه خدا ﷻ بودند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «معنی این نیست که سلیمان علیه السلام اسب‌ها را به قصد قربت نزد الله ﷻ، پی کرده و سربریده باشد زیرا این امر که اسب‌های بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرند، لایق مقام نبوّت نیست». این قول از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما نیز نقل شده است. ولی ابن‌کثیر قول به ذبح اسب‌ها را ترجیح می‌دهد و این نظر بیشتر مفسّران است. بعضی از قائلان به ذبح می‌گویند: ذبح آن اسب‌ها اشکال شرعی‌ای به‌همراه نداشت زیرا ــ چنان‌که روایت شده ــ در شریعت سلیمان علیه السلام ذبح آنها به‌قصد قربت مباح بود و او گوشت آن اسب‌ها را نیز صدقه کرد، که خدای عزّوجلّ درعوض، باد را به تسخیر وی درآورد.

وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَـٰنَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِۦ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿۳۴﴾

﴿و قطعاً سلیمان را آزمودیم﴾ در **حدیث شریف** راجع به این آزمایش از سلیمان علیه السلام آمده است: «سلیمان علیه السلام گفت: قطعاً امشب با نود زن خویش همبستر می‌شوم پس هریک از آنها فرزندی شهسوار به دنیا می‌آورد که در راه خدا ﷻ جهاد کند. ولی او ان‌شاءالله نگفت پس، از آن نود زن هیچ یک فرزندی نزاد، جز یکی از آنها که نیم انسانی را به‌دنیا آورد». ﴿و بر تخت او جسدی بیفگندیم﴾ آن جسد، همان انسان ناقص‌الخلقه‌ای بود که یکی از همسرانش به‌دنیا آورده بود. امّا ابن‌عبّاس، قتاده و حسن در معنی آن گفته‌اند: «یعنی بر تخت پادشاهی او شیطانی را افگندیم». ابن جریر می‌گوید: «اسم آن شیطان، صخر بود و او خود را به‌صورت سلیمان علیه السلام درآورده و انگشتر وی را از زنش گرفت و بر تخت وی نشست. از آن سوی دیگر، سلیمان علیه السلام به مردم گفت: سلیمان منم نه این! ولی مردم او را نشناخته و سخنش را رد کردند». امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «داستان این شیطان از داستانهای اسرائیلی است و پایه و اساسی ندارد».

﴿پس به خدا رجوع کرد﴾ با توبه از این لغزش خویش. لغزش وی ترک افضل، یعنی نگفتن «ان‌شاءالله» و معلّق نکردن کار به مشیّت الهی بود. البتّه این لغزش از انبیا علیهم السلام بزرگ است زیرا «حسنات نیکان، گناهان مقرّبان می‌باشد».

قَالَ رَبِّ ٱغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنۢبَغِي لِأَحَدٍ مِّنۢ بَعْدِيٓ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْوَهَّابُ ﴿۳۵﴾

سلیمان علیه السلام ﴿گفت: پروردگارا! مرا بیامرز﴾ در لغزشی که از من روی داده و مرا به‌خاطر آن مورد ابتلا و آزمایش قراردادی ﴿و به من فرمانروایی‌ای ببخش که هیچ

کس را پس از من سزاوار نباشد ﴾ یعنی: برای احدی بعد از من این امکان وجود نداشته باشد که همانند آن را دارا گردد تا به سبب این فرمانروایی خارق‌العادّه، دارای معجزه‌ای بزرگ شوم ﴿**بی‌گمان تو وهّاب هستی** ﴾ و بخشش‌هایت بسیار بزرگ است. وَهّاب: بسیار بخشاینده است.

فَسَخَّرْنَا لَهُ ٱلرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِۦ رُخَآءً حَيْثُ أَصَابَ ﴿٣٦﴾

﴿**پس باد را برای او مسخر گردانیدیم** ﴾ یعنی: باد را رام و منقاد فرمان او گردانیدیم ﴿**که به فرمان او نرم روان می‌شد** ﴾ یعنی: آن باد، چنان بادی نرم و ملایم بود که نه اشیا را به جنبش و تکان وا می‌داشت و نه توفانی می‌شد بلکه در عین نیروی بزرگ وزش و سرعت حرکت خود، نرم و ملایم و راحت‌بخش بود و روان می‌شد: ﴿**هرجا که تصمیم می‌گرفت** ﴾ یعنی: هرجا و در هر کشور و سرزمینی که سلیمانعليه‌السلام قصد سفر می‌کرد، باد او را به‌سوی آن سرزمین حمل می‌نمود[1].
حسن بصری می‌گوید: «چون سلیمانعليه‌السلام از روی خشم برای خدای عزّوجلّ، اسب‌ها را پی کرد، خداوند ﷻ چیزی را به وی عوض داد که بهتر و تیزروتر از آن است و آن بادی بود که در بامدادان یک ماه راه و در شامگاهان نیز یک ماه راه می‌پیمود».

وَٱلشَّيَٰطِينَ كُلَّ بَنَّآءٍ وَغَوَّاصٍ ﴿٣٧﴾

﴿**و** ﴾ نیز مسخّر گردانیدیم برای او ﴿**شیطانها را** ﴾ یعنی: دیوان را ﴿**از بنّا و غوّاص** ﴾ که آنچه را از مبانی و ساختمانها می‌خواست، برایش بنا می‌کردند و در

---

۱ همچنین نگاه کنید به سورهٔ [سبا/ ۱۲].

دریا فرورفته و از آن برای او درّ و گوهر بیرون می‌آوردند.

وَءَاخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي ٱلْأَصْفَادِ ﴿٣٨﴾

﴿**و دیگرانی**﴾ از دیوان را نیز برایش مسخّر کردیم ﴿**که دست‌وپا به‌هم بسته در زنجیرها بودند**﴾ آنها دیوانی متمرّد و نافرمان بودند که از کار سر باز زده، یا در کار خود خلاف و تجاوز می‌کردند. آن دیوان نیز رام و مسخّر سلیمان علیه السلام گردانیده شدند تا بدانجا که او آنان را در زنجیرها به‌هم بسته می‌کرد.

هَٰذَا عَطَآؤُنَا فَٱمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٩﴾

ای سلیمان: ﴿**این بخشش ما است**﴾ از مُلک و فرمانروایی عظیمی که خواستار آن شدی، فرمانروایی‌ای به وسعت تسلّط بر باد و دیوان؛ دو پدیدهٔ شگفت‌آسایی که عقلها را خیره می‌کند ﴿**آن را ببخش یا برای خود نگهدار**﴾ یعنی: ما این ملک و مکنت را به تو عطا کردیم پس به هرکه می‌خواهی ببخش و از هرکه می‌خواهی بازدار ﴿**بی‌حساب**﴾ بی‌آن‌که در این بخشش یا بازداشتن، با تو حساب به عمل آید. یعنی: به تو گفته نمی‌شود که: چه مقدار داده‌ای و چرا داده‌ای، یا چرا بازداشته و چرا نگه داشته‌ای؟

در **حدیث‌شریف** آمده است که: چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم مخیّر ساخته شدند میان این‌که «بنده‌ای فرستاده» باشند یا «پیامبری فرمانروا» که به هر کس بخواهند بی‌حساب و گناهی بدهند و از هرکه خواهند بی‌حساب و گناهی بازدارند؛ آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از مشورت با جبرئیل علیه السلام منزلت اوّل را انتخاب کردند زیراچنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده ـ این منزلت نزد خدای عزّوجلّ برتر و والاتر است.

وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلۡفَىٰ وَحُسۡنَ مَـَٔابٖ ﴿٤٠﴾

﴿**و بی‌گمان برای او**﴾ یعنی: برای سلیمان علیه السلام ﴿**نزد ما قربتی است**﴾ در آخرت ﴿**و**﴾ برای او ﴿**نیکوبازگشتی است**﴾ که این بازگشتگاه، بهشت است.

وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَآ أَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِنُصۡبٖ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾

﴿**و یاد کن بندهٔ ما ایوب را آن‌گاه که پروردگارش را ندا داد که: شیطان مرا به رنجوری و عذاب مبتلا کرده است**﴾ مراد از عذاب: بیماری وی است و بجز این، خانواده و مالش نیز از بین رفته بود. دلیل این‌که ایّوب علیه السلام درد و رنجوری و مشکلاتش را به شیطان نسبت داد، این بود که شیطان سبب این بلای وی بود زیرا ـ به قولی ـ ایّوب علیه السلام از بسیاری مالش در شگفت شد و به او غرور دست داد. به‌قولی دیگر: مظلومی ایّوب علیه السلام را به فریادرسی خواند امّا او به فریادش نرسید، که این چیزی جز اثر وسوسهٔ شیطان نبود.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بلای نبیّ خدا ایّوب، هجده سال بر وی طول کشید تا بدانجا که خویش و بیگانه او را ترک کردند، جز دو مرد که از مخصوص‌ترین برادران دینی‌اش بودند و صبح و شام احوال وی را می‌پرسیدند. پس روزی یکی از آن دو تن به رفیقش گفت: آیا می‌دانی؛ به خدا سوگند که ایّوب مرتکب گناهی شده است که هیچ‌یک از جهانیان مرتکب آن نگردیده! رفیقش پرسید: مگر او چه گناهی کرده است؟ گفت: آخر هجده سال است که خداوند ﷻ بر وی رحم نکرده که این رنجوری و درد را از وی بردارد! پس چون آن دو نزد ایّوب علیه السلام رفتند، آن مرد شکیبایی نکرد تا سخن رفیقش را به

او نگوید. ایّوب علیه السلام گفت: من از آنچه تو می‌گویی چیزی نمی‌دانم، جز این‌که خدای عزّوجلّ می‌داند [که من برای او چنان خاشع و مطیع بودم] که وقتی از نزد دو تن که باهم کشمکش می‌کردند، می‌گذشتم و هردو نام خداوند ﷻ را می‌بردند، به خانه‌ام بازگشته و از جای آنها کفّاره می‌دادم، از آنجا که دوست نداشتم نام خداوند ﷻ جز در حق یاد شود. سپس رسول‌اکرم ﷺ افزودند: چنان بود که ایّوب علیه السلام در آن بیماری خویش به قضای حاجت می‌رفت و چون از قضای حاجت فارغ می‌گشت. زنش دست وی را گرفته او را به خانه می‌آورد. روزی ایّوب علیه السلام در حاجت خویش دیر ماند و زنش را فرانخواند که وی را برگرداند زیرا در این هنگام بود که خداوند ﷻ بر او وحی فرستاد که: (پایت را به زمین بزن، اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی) [آیهٔ بعد]. و چون زنش از دیرکرد وی نگران شد و رفت تا بنگرد که چرا دیر کرده است، بناگاه دید که ایّوب علیه السلام در حالی به‌سوی او می‌آید که خدای عزّوجلّ رنج و درد و علّت همه را از تن وی برطرف ساخته و او بر نیکوترین صورت خویش است. پس چون زنش او را دید [نشناختش] و گفت: هان! خداوند ﷻ به تو برکت دهد، آیا نبیّ خدا ـ این رنجور مبتلا ـ را دیده‌ای، سوگند به خدای توانا که من مردی را مانند تو شبیه‌تر به وی ندیده‌ام، هنگامی که سالم بود! ایّوب علیه السلام گفت: بدان که من خود، همان ایّوب هستم. ایّوب علیه السلام دو ظرف داشت: ظرفی برای گندم و ظرفی برای جو. پس خداوند ﷻ دو ابر را فرستاد، یکی از آنها بر سر ظرف گندم آمد و در آن طلا ریخت و از آن لبریزش کرد و ابر دیگر در ظرف جو طلا ریخت و آن را از طلا لبریز ساخت».

ٱرۡكُضۡ بِرِجۡلِكَۖ هَٰذَا مُغۡتَسَلُۢ بَارِدٞ وَشَرَابٞ ﴿٤٢﴾

پس به ایّوب علیه السلام گفتیم: ﴿پایت را به زمین بزن. اینک این شستن گاهی است

سرد و نوشیدنی ﴾ و ایوب علیه السلام پایش را بر زمین زد پس از زیر پایش چشمه‌ای جاری جوشیدن گرفت و او در آن چشمه غسل کرد و صحیح و سالم از آن بیرون آمد. سپس چشمهٔ دیگری فواره زد و او از آن آبی سرد و گوارا نوشید. این امر دلیل بر آن است که مرض وی از امراض جلدی غیر ساری بود و در عین حال، مرضی نفرت‌بار نبود.

وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ أَهۡلَهُۥ وَمِثۡلَهُم مَّعَهُمۡ رَحۡمَةٗ مِّنَّا وَذِكۡرَىٰ لِأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴿٤٣﴾

﴿ و خانواده‌اش را به او بخشیدیم ﴾ به قولی: خدای عزّوجلّ بعد از آن‌که آنها را میرانده بود، مجدّداً زنده‌شان گردانید. به‌قولی دیگر: خدای عزّوجلّ آنها را پس از پراکنده‌ساختنشان، دیگرباره جمع کرد ﴿ و مانند آنان را ﴾ نیز ﴿ همراه آنها ﴾ به او بخشیدیم. چنین بود که حق تعالی بر شمار خانوادهٔ ایوب علیه السلام افزود و بعد از پیروزی وی در آن ابتلا، آنان دوچند تعدادی شدند که قبل از ابتلای وی بودند. آری! به ایّوب این چنین لطف کردیم: ﴿ از سر رحمتی از نزد خویش و تا پندی برای خردمندان باشد ﴾ که در سختی‌ها و ابتلاها به خدا ﷻ پناه برند و از او انتظارِ فرَج و گشایش را داشته باشند.

وَخُذۡ بِيَدِكَ ضِغۡثٗا فَٱضۡرِب بِّهِۦ وَلَا تَحۡنَثۡۗ إِنَّا وَجَدۡنَٰهُ صَابِرٗاۚ نِّعۡمَ ٱلۡعَبۡدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٞ ﴿٤٤﴾

﴿ و ﴾ به او گفتیم: ﴿ دسته‌ای چوب ترکه به‌دستت بگیر ﴾ ضِغْث: دستهٔ بزرگی از

شاخک‌های چوب است **﴿و با آن بزن﴾** زن خود را **﴿و سوگند نشکن﴾** یعنی: با آن دستهٔ چوب، زنت را یک‌بار بزن و خلاف سوگند نکن زیرا ایّوب علیه‌السلام در بیماری‌اش سوگند خورد که زنش را به‌خاطر گناهی که مرتکب شده بود، صد تازیانه بزند. آن گناه، دیرکرد وی در برآوردن حاجتی برای ایّوب علیه‌السلام بود. پس خدای عزّوجلّ این وسیله را، راه بیرون رفت وی از این سوگندش قرار داد زیرا پاداش زنش با آن همه خدمت این نبود که با زدن از وی سپاسگزاری به عمل آید.

احناف می‌گویند: اگر کسی سوگند خورد که فلان کس را صد تازیانه می‌زند آن‌گاه دسته‌ای از شاخکهای چوب را که تعداد آنها صد عدد بود گرفت و با آن، فرد موردنظرش را زد، سوگند خویش را راست ساخته و کفّاره‌ای بر وی نیست زیرا خداوند جلّ جلاله این کار را برای ایّوب علیه‌السلام رخصت داد. البتّه این حکم در حقّ کسی است که بیمار و علیل است و توان تحمّل ضربات تازیانه را ندارد. همچنین شافعی‌ها و حنبلی‌ها گفته‌اند: اقامهٔ حدّ بر بیماری که شفای وی امید نمی‌رود، با زدن صد شاخک بر وی در یک‌بار، جایز است. احناف و حنبلی‌ها در این باره به این امر استناد کرده‌اند که شریعت انبیای پیشین علیهم‌السلام، شریعت ما نیز هست. شافعی‌ها که به این قاعده قایل نیستند، در این حکم به حدیثی که در سنّت نبوی ثابت شده، استناد کرده‌اند. امّا مالکی‌ها گفته‌اند: این حکم فقط رخصتی مخصوص به پیامبر خدا ایّوب علیه‌السلام بود.

سپس خداوند جلّ جلاله ایّوب علیه‌السلام را موردستایش قرار داده و می‌فرماید: **﴿ما او را شکیبا یافتیم﴾** بر بلایی که بدان مبتلایش کرده بودیم زیرا او به آفتی بزرگ در جسمش و به ازبین‌رفتن مال و خانواده و فرزندانش آزموده شد امّا صبر کرد، چندان‌که برای همیشه به صبر وی مَثَل زده می‌شود **﴿چه نیکو بنده‌ای﴾** بود ایّوب علیه‌السلام! **﴿به راستی او اوّاب بود﴾** یعنی: او با استغفار و توبه، به‌سوی خداوند جلّ جلاله بسیار بازگشت می‌کرد.

وَٱذۡكُرۡ عِبَٰدَنَآ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ أُوْلِي ٱلۡأَيۡدِي وَٱلۡأَبۡصَٰرِ ﴿٤٥﴾

﴿و به یادآور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و صاحب بصیرت بودند﴾ یعنی: آنها در طاعت حق صاحب نیرو و توان و در شناخت اسرار دین و غیرآن، صاحب بصیرت بودند. یا آنها ولی نعمت مردم بودند با احسانی که به آنها می‌کردند زیرا آنها به مردم مصدر خیر شده و بس نیکی می‌کردند. اَبْصار: بینش‌ها در علم و دین است.

خلاصه این‌که: آنها علم و عمل هردو را به کمال آن داشتند.

إِنَّآ أَخۡلَصۡنَٰهُم بِخَالِصَةٖ ذِكۡرَى ٱلدَّارِ ﴿٤٦﴾

﴿ما آنان را به خصلتی پاک خالص ساختیم﴾ که هیچ آلایشی در آن نبود ﴿که ذکر آخرت بود﴾ یعنی: ایشان را از میان اهل زمانشان به یادآوری سرای آخرت و ایمان‌آوردن به آن مخصوص گردانیدیم و این شایستهٔ شأن انبیا علیهم‌السلام است.

وَإِنَّهُمۡ عِندَنَا لَمِنَ ٱلۡمُصۡطَفَيۡنَ ٱلۡأَخۡيَارِ ﴿٤٧﴾

﴿و آنان نزد ما جداً از برگزیدگان نیکانند﴾ برگزیدگانند به نبوّت، برتری‌داده‌شدگانند بر ابنای جنسشان و از نیکان بسیار خیّراند.

وَٱذۡكُرۡ إِسۡمَٰعِيلَ وَٱلۡيَسَعَ وَذَا ٱلۡكِفۡلِۖ وَكُلّٞ مِّنَ ٱلۡأَخۡيَارِ ﴿٤٨﴾

﴿و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور. همه از نیکانند﴾ بیان حال «یسع» در سورهٔ [انعام/ ٨٦] و بیان حال «ذوالکفل» نیز در سورهٔ [انبیا/ ٨۵] گذشت.

هَٰذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَـَٔابٍ ﴿٤٩﴾

جَنَّٰتِ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ ٱلْأَبْوَٰبُ ﴿٥٠﴾

﴿این ذکری است﴾ یعنی: این یادکردی نیکو و زیبا از این پیامبران علیهم‌السلام در دنیا است و شرفی است که به آن همیشه یاد می‌شوند. امّا سدّی در معنی (هٰذا ذِکْرٌ) می‌گوید: «یعنی این قرآن پندی است» ﴿و قطعاً برای پرهیزگاران فرجامی نیک است﴾ زیرا آنها در آخرت به آمرزش و رضوان الهی و نعمتهای بهشت وی نایل می‌گردند: ﴿بهشتهای عدن که درهای آنها برایشان گشاده است﴾ به قولی: در بهشت فرشتگان برایشان درها را باز می‌کنند تا با إکرام و اعزاز به آن وارد شوند.

مُتَّكِـِٔينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَٰكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾

﴿در آنجا تکیه می‌زنند﴾ یعنی: درحالی‌که در بهشت بر او رنگها تکیه می‌زنند؛ ﴿میوه‌های بسیار﴾ یعنی: الوان گونه گون، متنوّع و متکثّری از میوه‌ها ﴿و نوشیدنی﴾ های بسیاری را ﴿در آنجا می‌طلبند﴾ یعنی: هر چه در آن طلب کنند، می‌یابند و نزد ایشان حاضر می‌شود.

۞ وَعِندَهُمْ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ أَتْرَابٌ ﴿٥٢﴾

﴿و نزدشان دوشیزگان فروهشته‌نگاهِ همسال است﴾ یعنی: آنها در بهشت

همسرانی دارند که چشمهایشان فقط بر شوهرانشان فروهشته است، به شوهرانشان قانعند و به غیر آنان نظر نمی‌کنند. أتْراب: یعنی: همسال، یا برابر در حسن و زیبایی. مجاهد می‌گوید: «اتراب، همسالانی هستند که با همدیگر دوست و صمیمی می‌باشند، نه نسبت به یک‌دیگر نفرتی دارند و نه میان خود رشک و هم‌چشمی‌ای زیرا محبّت و دوستی میان هم‌سنّ‌وسالان پایدارتر است».

هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ ٱلْحِسَابِ ﴿٥٣﴾

﴿این است آنچه برای روز حساب به شما وعده داده می‌شد﴾ یعنی: به ایشان گفته می‌شود: این همان پاداشی است که در دنیا برای میعاد روز حساب به شما وعده داده شده بود.

إِنَّ هَٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُۥ مِن نَّفَادٍ ﴿٥٤﴾

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿در حقیقت این همان رزق ماست﴾ که آن را بر شما ارزانی داشته و با آن بر شما نعمت نهاده‌ایم ﴿آن را هیچ زوالی نیست﴾ یعنی: این رزق نه هیچ انقطاعی دارد و نه هرگز فنا می‌شود.

هَٰذَاۚ وَإِنَّ لِلطَّٰغِينَ لَشَرَّ مَـَٔابٍ ﴿٥٥﴾
جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿٥٦﴾

سپس به بیان حال منکران پرداخته می‌فرماید: ﴿این است﴾ یعنی: کار چنان است که ذکر شد ﴿و امّا برای از حدگذشتگان﴾ یعنی: برای کسانی که طغیان کرده،

از طاعت خداوند ﷻ تمرّد ورزیده و پیامبرانش را تکذیب کرده‌اند؛ **﴿واقعاً بد فرجامی است﴾** یعنی: بی‌گمان آنها بدترین سرانجام و بازگشتگاهی دارند که به آن می‌پیوندند؛ این بازگشتگاه: **﴿جهنّم است که وارد آن می‌شوند و چه بد آرامگاهی است﴾** یعنی: چه بد فرشی است که برای خود هموار کرده‌اند. به این ترتیب، خدای سبحان آنچه را که در زیر پایشان از آتش جهنّم قرار دارد، به فرش تشبیه کرد.

هَـٰذَا فَلۡيَذُوقُوهُ حَمِيمٞ وَغَسَّاقٞ ﴿٥٧﴾

﴿این عذاب آب جوش و زرداب است، باید آن رابچشند﴾ حمیم: آب جوشی است که درنهایت غلیان و جوشش قرار دارد. غسّاق: چرکاب و زردابی است که از پوستهای دوزخیان سیلان می‌کند و سرازیر می‌شود. به‌قولی: غسّاق آبی است که سردی‌کشنده‌ای دارد، در مقابل حمیم که داغی آن کشنده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اگر دلوی از غسّاق در دنیا ریخته شود، تمام اهالی دنیا راگندیده و متعفّن می‌سازد».

وَءَاخَرُ مِن شَكۡلِهِۦٓ أَزۡوَٰجٌ ﴿٥٨﴾

﴿و عذاب‌های دیگر همانند آن به انواع و اقسام است﴾ یعنی: برای دوزخیان؛ آب جوشان، زرداب و انواع گونه‌گون دیگری از عذاب مانند آب و زرداب است. حسن بصری گفته است: «برای دوزخیان انواع و اقسامی از عذاب؛ همانند زمهریر، سموم، نوشیدن آب جوش و خوردن زقّوم تا غیر اینها از اشیای مختلف و متضادّ است».

هَٰذَا فَوۡجٞ مُّقۡتَحِمٞ مَّعَكُمۡ لَا مَرۡحَبَۢا بِهِمۡۚ إِنَّهُمۡ صَالُواْ ٱلنَّارِ ﴿٥٩﴾

﴿این فوجی است که همراه با شما در دوزخ فرو می‌روند﴾ یعنی: چون دوزخیان به دوزخ وارد شوند، نگهبانان آن به رؤسا و رهبران دوزخی می‌گویند: این پیروان شما فوجی هستند که همراه با شما به دوزخ وارد می‌شوند **﴿آنان را خوشامدی نیست﴾** این حکایت سخن رهبران و رؤساء است. یعنی: برای پیروان ما هیچ کرامت و حرمتی نیست. به این ترتیب، خدای سبحان از انقطاع مودّت و محبّت میان کفّار در آخرت خبر داده و روشن می‌سازد؛ مودّتی که در دنیا میان آنها بوده است، در آخرت به عداوت تبدیل می‌گردد. سپس رؤسایشان در ادامه می‌گویند: **﴿زیرا آنان﴾** یعنی: پیروان ما **﴿داخل آتش می‌شوند﴾** چنان‌که ما به آن وارد شده‌ایم و مستحقّ آنند؛ چنان‌که ما سزاوار آن گردیده‌ایم.

قَالُواْ بَلۡ أَنتُمۡ لَا مَرۡحَبَۢا بِكُمۡۖ أَنتُمۡ قَدَّمۡتُمُوهُ لَنَاۖ فَبِئۡسَ ٱلۡقَرَارُ ﴿٦٠﴾

﴿می‌گویند﴾ تابعان به رؤسا **﴿بلکه بر خود شما خوش مباد!﴾** یعنی: شما خود از عزّت و کرامت بی‌بهره باشید زیرا این **﴿شما بودید که آن راه را پیش‌پای ما گذاشتید﴾** و ما را در راه گمراهی افگنده و به‌سوی آن فراخواندید؛ با آنچه که برای ما بدین مضمون عنوان می‌کردید: حق فقط همان چیزی است که ما بر آن قرار داریم و پیامبران در آنچه که آورده‌اند، راستگو نیستند! **﴿و چه بد قرارگاهی است﴾** جهنّم؛ هم برای ما و هم برای شما.

قَالُواْ رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَٰذَا فَزِدۡهُ عَذَابٗا ضِعۡفٗا فِي ٱلنَّارِ ﴿٦١﴾

﴿**می‌گویند**﴾ پیروان ﴿**پروردگارا! هر کس این عذاب را از پیش برای ما فراهم آورده، عذاب او را در آتش دوزخ دوچندان کن**﴾ عذابی در برابر کفر او و عذابی دیگر در برابر این‌که ما را به‌سوی آن فراخوانده است.

بدین گونه است که پیروان برای زعما و رهبران خویش، عذابی دوچندان را می‌طلبند.

وَقَالُواْ مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالٗا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ ٱلۡأَشۡرَارِ ﴿٦٢﴾

﴿**و گفتند اهل دوزخ: ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از زمرهٔ اشرار می‌شمردیم، نمی‌بینیم؟**﴾ منظور آنها فقرای مؤمنان اند؛ مانند عمّار، خبّاب، صهیب، بلال، سالم و سلمان ﷺ. مجاهد نقل می‌کند که: ابوجهل در دوزخ می‌گوید: «مرا چه شده است که بلال و عمّار و صهیب و فلان و فلان را نمی‌بینم؟». البتّه این روایت، گویای نمونه‌ای از سخن کفّار است پس این سخن فقط به ابوجهل محدود نیست زیرا تمام کفّار در دوزخ چنین حالی داشته و بر این باوراند که مؤمنان به دوزخ وارد می‌شوند. امّا چون در دوزخ از آنان پرس‌وجو می‌کنند و آنها را نمی‌یابند، در این هنگام است که می‌دانند؛ آنها در درجات بلندی از بهشت به‌سر می‌برند.

أَتَّخَذۡنَٰهُمۡ سِخۡرِيًّا أَمۡ زَاغَتۡ عَنۡهُمُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ ﴿٦٣﴾

﴿**آیا آنان را**﴾ در دنیا ﴿**به مسخره می‌گرفتیم**﴾ و آنان در واقع اهل کرامت و عزّت بوده‌اند و ما اشتباه کرده بودیم؛ ﴿**یا چشمهای ما از آنها برگشته است**﴾ و بر محلّ و جایگاه آنان در دوزخ نمی‌افتد؟ حسن می‌گوید: «هردوی این امر واقعیّت دارد زیرا آنها هم مؤمنان را به ریشخند و تمسخر گرفتند و هم چشمهایشان بر آنان

نمی‌افتد زیرا ایشان در بهشت اند». ابن‌کثیر می‌گوید: «دوزخیان خود را به امر محالی تسلّی کرده و می‌گویند: شاید مؤمنان نیز با ما در دوزخ هستند، لیکن چشمان ما بر آنها نیفتاده است».

إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ ٱلنَّارِ ﴿٦٤﴾

﴿این ستیزهٔ دوزخیان با همدیگر قطعاً راست است﴾ یعنی: آنچه که رؤسا به پیروان خود می‌گویند و باز پیروان در پاسخ آنان مطرح می‌کنند؛ امری است که ناگزیر در روز قیامت روی می‌دهد.

قُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ مُنذِرٌ ۖ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّارُ ﴿٦٥﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به کفّار مکّه ﴿من فقط بیم‌دهنده‌ای هستم﴾ شما را از مجازات و عذاب خداوند ﷻ ﴿و جز خدای یگانه﴾ که برایش هیچ شریکی نیست، خداوند غالب ﴿قهار﴾ و قوی‌ای که بر همه‌چیز مسلّط و بر همهٔ خلقش قاهر و غالب است؛ ﴿هیچ خدایی نیست﴾ که شایستهٔ پرستش باشد.

رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفَّٰرُ ﴿٦٦﴾

و از آنجا که وصف «قهار»، موجب ترسی شدید از هیبت، جلال، عظمت و قدرت حق تعالی است، خداوند ﷻ آن را با بیان سه وصف که بر رحمت و فضل و کرمش دلالت می‌کنند، دنبال می‌کند: ﴿پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است﴾ از مخلوقات می‌باشد ﴿همان عزیز﴾ پیروزمند غالبی است که هیچ زورآوری بر او غلبه نمی‌تواند کرد ﴿آمرزنده﴾ ای است که بر هر کس از وی

اطاعت کند، می‌آمرزد.

قُلْ هُوَ نَبَؤٌاْ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾

أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾

﴿بگو﴾ ای محمّدﷺ! ﴿این خبری بس بزرگ است﴾ یعنی: عذابی که شما را از آن بیم داده‌ام و آنچه که به شما از توحید بیان کرده‌ام، خبری بس بزرگ و اعلامیّه‌ای بس عظیم است پس آن را بزرگ بشمارید و سبک نپندارید و به آن بی‌اعتنایی نکنید ﴿که شما از آن روی بر می‌تابید﴾ و بدان بی‌اعتنایی می‌کنید. این سرزنش و سرکوفتی سخت به آنان است زیرا آنان از این حقایق غافل مانده و در آن تفکّر نکرده‌اند تا به صدق و راستی آن پی‌ببرند.

مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِٱلْمَلَإِ ٱلْأَعْلَىٰٓ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾

إِن يُوحَىٰٓ إِلَيَّ إِلَّآ أَنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٠﴾

ای پیامبر! به آنان بگو: ﴿مرا به حال ملأ اعلی هیچ دانشی نبود آن‌گاه که با یک‌دیگر مجادله می‌کردند﴾ یعنی: من پیش از آن‌که به‌سویم وحی شود، در مورد آنچه که فرشتگان دربارۀ آن باهم گفت‌وگو می‌کردند، علم و آگاهی‌ای نداشتم. یادآور می‌شویم؛ جدالی که میان فرشتگان روی داد، در بارۀ آدمؑ بود ــ چنان‌که آیات بعدی مفید این معنی است ﴿به من جز در این باب که هشداردهنده‌ای آشکار هستم، وحی فرستاده نمی‌شود﴾ و من هیچ سلطه‌ای ورای آنچه حق تعالی به من عنایت کرده است و هیچ فرشته‌ای در اختیار ندارم و مأموریّت من إعمال سلطه و

استبداد، یا تحکیم نفوذ خویش با زور و إجبار نیست.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّى خَٰلِقٌۢ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿٧١﴾

﴿آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفرینندهٔ بشری از گِل هستم﴾ این بیان همان مجادله‌ای است که اجمالاً در آیهٔ (۶۹) گذشت و در اینجا تفصیلاً بدان پرداخته می‌شود. البتّه این داستانی است که خداوند متعال آن را در سوره‌های «بقره»، «اعراف»، «حجر»، «اسراء»، «کهف» و در اینجا بیان کرده است.

مراد از «بشر» در آیهٔ کریمه، آدم علیه‌السلام و نسل وی‌اند. البتّه مجادلهٔ فرشتگان دراین‌باره بود که چه کسی در زمین خلیفه ساخته می‌شود.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ﴿٧٢﴾

﴿پس﴾ ای فرشتگان! ﴿چون او را استوار بپرداختم﴾ یعنی: چون آدم را به صورت بشری مصوّر ساختم و اجزای وی را برابر و استوار گردانیدم؛ ﴿و در آن از روح خود دمیدم﴾ یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن‌که حیاتی در وی نبود و جماد بی‌جانی بود، زنده گردانیدم ﴿سجده‌کنان برای او درافتید﴾ این دستور به فرشتگان، سجدهٔ تحیّه و شادباش آنها برای آدم است، نه سجدهٔ عبادت.

فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٧٣﴾

﴿پس فرشتگان سجده کردند﴾ یعنی: پروردگار متعال آدم علیه‌السلام را آفرید و استوارش پرداخت و در او از روح خویش دمید آن‌گاه فرشتگان برای او سجده

کردند ﴿تمامشان همه یکسره﴾ و یکپارچه سجده کردند و هیچ فرشته‌ای از آنان باقی نماند، جز این‌که سجده کرد. در (کُلُّهُمْ اَجْمَعُوْن) دو تأکید است، تأکید اوّل: (کُلُّهُمْ) برای افادهٔ عمومیّت و تأکید دوم: (اَجْمَعُوْنْ) برای افادهٔ اجتماع و یکجابودن آنها در سجده در یک وقت و یک زمان می‌باشد.

إِلَّآ إِبۡلِيسَ ٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٧٤﴾

﴿جز ابلیس﴾ که متّصف به اوصاف فرشتگان و در عداد ایشان بود ﴿که استکبار ورزید﴾ یعنی: از روی جهل به این حقیقت که این سجده درواقع فرمان‌بردن و طاعت از حق تعالی است، از سجده کردن برای آدم سرکشی کرد و سر باز زد ﴿و﴾ استکبار وی، استکبار کفر بود، بدین جهت بود که: ﴿از کافران شد﴾ با مخالفت و سرپیچی از امر خدا ﷻ و سرکشی از طاعت وی.

قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ أَسۡتَكۡبَرۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡعَالِينَ ﴿٧٥﴾

﴿فرمود﴾ خداوند ﷻ ﴿ای ابلیس! چه چیز تو را باز داشت از این‌که برای چیزی که با دستانِ خود آفریدم سجده کنی؟﴾ یعنی: چه چیز تو را از سجده کردن برای آدم برگرداند و بازداشت در حالی‌که این خود من بودم که با دستان بلاکیف خود بی‌هیچ واسطه‌ای ـ چون پدر و مادر ـ عهده‌دار آفرینش وی شدم؟ به کار بردن این تعبیر، تشریف و گرامیداشتی برای آدم است، وگرنه خداوند ﷻ عهده‌دار و متولّی امر آفرینش هر مخلوقی است.

این آیه دلیل بر بطلان نظریّهٔ «تطوّر» در مورد آفرینش آدم علیه السلام است.

قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ﴿٧٦﴾

﴿آیا استکبار ورزیدی یا از جملهٔ بلندمرتبگان بودی؟﴾ یعنی: ای ابلیس! آیا هم‌اکنون از سجده کردن استکبار ورزیدی، یا پیوسته از گروهی بوده‌ای که از این کار تکبر می‌ورزند؟ یا معنی این است: آیا هم‌اکنون ـ بی‌آن‌که سزاوار آن باشی ـ از سجده کردن ابا ورزیدی، یا این‌که تو به راستی از متکبّران بلندمرتبه و مستحقّ برتری‌جویی از طاعت خدا هستی و ازاین‌رو، از سجده کردن ابا ورزیدی؟ این استفهام مفید توبیخ است ﴿گفت: من از او بهترم﴾ ابلیس لعین در حقّ خود چنین ادّعا کرد که از آدم بهتر است و این سخن وی متضمّن این معنی است که: سجدهٔ فاضل برای مفضول نیکو نیست. ﴿مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل﴾ و به پندار وی، عنصر آتش از عنصر گِل برتر بود. البتّه این پندارش از جهاتی مردود است که بیان این جهات، در همین تَفسیر شریف گذشت.

به‌هرحال، آنچه مسلّم است، خداوند ﷻ آدم علیه السلام را به شرفی مشرّف و به کرامتی مکرّم ساخت که شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی‌تواند کرد؛ این شرف آن است که خداوند ﷻ آدم علیه السلام را به‌دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

قَالَ فَٱخۡرُجۡ مِنۡهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٞ ﴿٧٧﴾

خداوند متعال به ابلیس ﴿فرمود: پس از آنجا﴾ یعنی: از بهشت، یا از زمرهٔ فرشتگان ﴿بیرون شو، که تو رانده شده هستی﴾ به‌وسیلهٔ ستارگان و از هر خیر و رحمتی مطرود هستی.

وَإِنَّ عَلَيۡكَ لَعۡنَتِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ﴿٧٨﴾

﴿و بی‌گمان تا روز جزا لعنت من بر توست﴾ یعنی: لعنت من بر تو مستمرّ و همیشگی است؛ تا آن‌گاه که دنیا برقرار باشد، سپس در آخرت نیز با انواع عذاب و مجازات و خشم من که سزاوار توست، روبرو می‌شوی ـ چنان‌که آیات دیگر مفید این معنی است.

قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِىٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٧٩﴾

ابلیس **﴿گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که مردمان برانگیخته می‌شوند، مهلت ده﴾** یعنی: مرا شتابان نمیران و به من تا یک نهایتی مهلت ده که آن نهایت، روز برانگیخته‌شدن آدم و نسل وی بعد از مرگشان است.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ﴿٨٠﴾

إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ ﴿٨١﴾

خداوند متعال **﴿فرمود:﴾** پذیرفتم **﴿تو از مهلت‌یافتگانی تا روز معیّنِ معلوم﴾** که من آن را برای فنای خلایق مقدّر و معیّن کرده‌ام و آن وقت دمیدن نفخهٔ اوّل است. به قولی: دلیل این‌که ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می‌یافت، نمی‌مُرد پس خداوند متعال او را مهلت داد امّا نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صَعْق» که روز مرگ همهٔ مخلوقات است.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾

﴿گفت﴾ ابلیس ﴿پس به عزتت سوگند که البتّه آنان را همه یکجا از راه به در می‌برم﴾ به این ترتیب، او به عزّت خداوند ﷻ سوگند خورد که همهٔ فرزندان آدم علیه‌السلام را ــ با آراستن شهوات و درافکندنشان در شبهات ــ گمراه می‌سازد.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾

﴿جز بندگان خالص‌کردهٔ تو از آنان را﴾ یعنی: کسانی که تو آنان را برای طاعت خویش خالص گردانیده و ایشان را از من شیطان رجیم در پناه عصمت خویش قرار داده‌ای، به‌طوری که من بر گمراه‌سازی و اغوای ایشان قادر نیستم.

قَالَ فَٱلْحَقُّ وَٱلْحَقَّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾

خداوند متعال ﴿فرمود: پس این حقّ است و من حق را می‌گویم که: البته پر کنم دوزخ را از تو﴾ یعنی: پر می‌کنم دوزخ را از جنس تو از شیطانها. پس پرساختن دوزخ از ابلیس و پیروانش از جانب من حقّ است و من سخن حق را می‌گویم و حقیقت قضیه این است ﴿و هر کس از کسانی که از تو پیروی کند﴾ یعنی: دوزخ را از کسانی از نسل آدم نیز که از تو ــ هنگامی که به‌سوی گمراهی و ضلالت فراشان می‌خوانی ــ اطاعت کنند، پر می‌کنم. بدین‌گونه، خداوند ﷻ سوگند یاد می‌کند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

قُلْ مَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾

﴿**بگو**﴾ای پیامبر به این گروه مشرکان ﴿**برای آن**﴾ یعنی: دربرابر دعوت به‌سوی قرآن و وحی ﴿**از شما مزدی**﴾ و پاداش و جایزه و مقرّری‌ای ﴿**طلب نمی‌کنم و من از متکلّفان نیستم**﴾ تکلّف: تصنّع و خودسازی است. یعنی من از متکلّفان نیستم تا چیزی بگویم که به آن علم ندارم و در نتیجه، بدون حق و از سر ساخته‌کاری و دروغ پردازی، دعوای وحی و رسالت کنم، یا شما را به‌سوی چیز دیگری که خداوند ﷻ مرا به دعوت به‌سوی آن فرمان نداده است، دعوت نمایم.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «آیا شما را از اهل بهشت آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه کنید یا رسول‌الله! فرمودند: آنان رحم‌کنندگان در میان خویش هستند. باز فرمودند: آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه گردانید یا رسول‌الله! فرمودند: آنان ناامیدان دل‌مردهٔ دروغگوی متکلّف هستند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «أَنَا وَ صَالِحُوْا أُمَّتِيْ بُرَآءُ مِنَ التَّكَلُّفْ ✿ من و شایستگان امّت من از تکلّف بیزاریم».

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿۸۷﴾

﴿**این جز پندی برای عالمیان نیست**﴾ یعنی: این قرآن، یا آنچه که شما را به‌سوی آن فرامی‌خوانم، جز پند و موعظه‌ای برای همهٔ خلق نیست.

وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُۥ بَعْدَ حِينٍۭ ﴿۸۸﴾

﴿**و البتّه**﴾ای کفّار! ﴿**خبر آن را**﴾ یعنی: خبر آنچه را که به شما اعلام شده ـ از دعوت به‌سوی خداوند و یگانگی وی و ترغیب و تشویق به بهشت و بیم و هشدار از دوزخ ـ ﴿**پس از چندی**﴾ یعنی: بعد از زمانی ﴿**خواهید دانست**﴾ که آن زمان؛ بعد از مرگ، یا در روز قیامت است. به‌قولی مراد این است: کسانی که در قید

حیات باقی بمانند، این حقایق را می‌دانند؛ هنگامی که کار رسول‌اکرم ﷺ بالا گیرد و دعوتشان غالب شود. و کسانی هم که می‌میرند، آن را بعد از مرگ می‌دانند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ زمر

مکّی است و دارای هفتادوپنج آیه است.

وجه‌تسمیه: این سورۀ مبارکه «زمر» نامیده شد زیرا خداوند ﷻ در آخر آن [۷۲ـ ۷۱]، گروه کفّار گمراه و نابکار را بـه خـواری و حـقارت و گـروه مـؤمنان نیکبخت را با اجلال و إکرام یاد کرده است [۷۵ـ ۷۳]. زُمَرْ: یعنی گروهها.

در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «رسـول خـدا ﷺ پشت‌سرهم روزه می‌گرفتند تا بدانجا که می‌گفتیم: دیگر نمی‌خواهند که بخورند. و پشت سرهم می‌خوردند تا بدانجا که می‌گفتیم: دیگـر نـمی‌خواهـند کـه روزه بگیرند. و ایشان در هر شب، سوره‌های «اسراء» و «زمر» را تلاوت می‌کردند».

تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿١﴾

﴿نازل شدن این کتاب﴾ یعنی: فروفرستادن این قرآن **﴿از جانب خدای عزیزی﴾** است که در ملك و فرمانروایی‌اش قوی و غالب و در صنعش: **﴿حکیم است﴾** و همه اشیا را در جایگاه مناسب آنها قرار می‌دهد.

إِنَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ فَٱعْبُدِ ٱللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ ٱلدِّينَ ﴿٢﴾

﴿ما این کتاب را به‌حق به‌سوی تو نازل کرده‌ایم﴾ یعنی: در حالی آن را به سویت نازل کرده‌ایم که مشمول حق و راستی است و ما آن را به باطل و بیهوده نازل نکرده‌ایم. مراد این است که همهٔ آنچه در قرآن است ـ از اثبات توحید و نبوّت و معاد گرفته تا انواع احکام و تکالیف ـ حقّ است ﴿پس خدارا ـ درحالی‌که دین خود را برای او پاک و خالص می‌داری ـ عبادت کن﴾ اخلاص: آن است که بنده با عملش تنها رضای خدای سبحان را مدّنظر داشته و هیچ چیز دیگری از آن، مقصود وی نباشد. دین: عبارت از عبادت و طاعت است و رأس و اساس دین، عقیده به توحید خداوند متعال و نفی شرک از وی می‌باشد.

أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلْخَالِصُ ۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلْفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِى مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى مَنْ هُوَ كَٰذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٣﴾

﴿آگاه باشید: دین خالص از آنِ خداست﴾ یعنی: پرستش خالص و پیراسته از شائبه‌های شرک و غیر آن، همانا از آن خدای عزّوجلّ است امّا غیر آن از ادیان، دین خالصی که خداوند ﷻ به آن امر کرده است، نیستند ﴿و کسانی که به‌جای او سرورانی برای خود گرفته‌اند﴾ و با آنها طرح موالات و دوستی ریخته‌اند ﴿و گفتند: ما آنهارا جز برای این‌که ما را به الله در مرتبهٔ قرب نزدیک سازند، عبادت نمی‌کنیم﴾ این

اولیا و سروران دروغین، بتانی بودند که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می‌پرستیدند و چون به آنها گفته می‌شد: پروردگار و آفرینندهٔ شما کیست؟ آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟ و چه کسی از آسمان آب فرو فرستاده است؟ در پاسخ می‌گفتند: الله. ولی چون به آنها گفته می‌شد: در این صورت معنای عبادت شما برای بتان چیست؟ می‌گفتند: تا ما را به الله نزدیک ساخته و نزد وی برای ما شفاعت کنند؛ **﴿بی‌گمان خدا میانشان﴾** یعنی: میان اهل ادیان، یا میان مخلصان و وارستگان برای دین خویش و میان کسانی که اخلاص نورزیده‌اند **﴿در بارهٔ آنچه که بر سرِ آن اختلاف دارند﴾** از دین **﴿حکم می‌کند﴾** در روز قیامت. اختلافشان در توحید و شرک است زیرا هر گروه مدّعی آن است که حق با وی می‌باشد **﴿در حقیقت خدا کسی را که دروغزن کفران پیشه است﴾** یعنی: حق تعالی کسی را که در پندار خویش در مورد خدایان باطل که او را به الله ﷻ نزدیک می‌کنند دروغگوست و با گرفتن بتان به خدایی و قراردادن آنها به‌عنوان شرکایی برای خدای یکتای بی‌همتا، کفران پیشه است؛ **﴿هدایت نمی‌کند﴾** به‌سوی دینش و به وی توفیق راهیابی به‌سوی حق نمی‌دهد.

جویبر از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده است که فرمود: این آیه دربارهٔ سه قبیلهٔ عامر، کنانه و بنی‌سلمه نازل شد که بتان را پرستش کرده و فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و می‌گفتند: ما این بتان را جز برای این نمی‌پرستیم که ما را با قربی مخصوص، به خدا نزدیک کنند.

لَّوْ أَرَادَ ٱللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا لَّٱصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ سُبْحَـٰنَهُۥ ۖ هُوَ ٱللَّهُ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّارُ ﴿٤﴾

﴿اگر خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد، قطعاً از میان آنچه آفریده است،

آنچه می‌خواست برمی‌گزید ﴾ یعنی: اگر برگرفتن فرزند در حقّ خدای سبحان جایز بود ــ چنان‌که شما می‌پندارید ــ در آن صورت از میان خلقش هرکه را خود می‌خواست به فرزندی برمی‌گرفت، نه کسانی که شما برگزیده و به فرزندی وی نامزد کرده‌اید. یا معنی این است: در آن صورت، از میان خلقش آنچه را که می‌خواست برگزیند برمی‌گزید پس نیازی به فرزند نداشت. از سوی دیگر هیچ موجودی سوای حق تعالی نیست جز این‌که مخلوق و آفریدهٔ اوست پس صحیح نیست که مخلوق و آفریده، فرزند خالق باشد لذا فقط این گزینه باقی می‌ماند که حق تعالی مخلوق را به‌عنوان بندهٔ خود برگزیند. به سخنی دیگر: اگر خدا ﷻ می‌خواست فرزندی برگیرد، باید آن فرزند از جنس پدر خود، قدیم می‌بود و مسلّماً این امر که آفریده‌ای حادث از جنس آفرینندهٔ قدیم باشد، مستحیل است پس نتیجه این‌که: ﴿**او از این نسبتها منزّه است، او خدای یگانهٔ قهّار است** ﴾ که از ما سوای خویش بی‌نیاز می‌باشد و همه در پیشگاه قهّاریّتش سر کرنش و ذلّت فرونهاده‌اند.

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۖ يُكَوِّرُ ٱلَّيۡلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيۡلِۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمًّىۗ أَلَا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفَّٰرُ ﴿٥﴾

﴿**آسمانها و زمین را به‌حق آفریده است** ﴾ نه به باطل پس کسی که دارای این‌چنین آفرینش عظیمی باشد، مستحیل است که شریک، یا همسر، یا فرزندی برای خود برگیرد ﴿**شب را به روز و روز را به شب در می‌پیچد** ﴾ درپیچاندن شب بر روز، پوشاندن و گستراندن آن بر این است به طوری‌که روشنایی روز را ازبین ببرد و

درپیچاندن روز بر شب، پوشاندن و گستراندن آن بر شب است به طوری‌که تاریکی آن را ازبین ببرد. این خود دلیل کرویّت و دوران زمین نیز می‌باشد. و این سخن اعراب: «کَوَّرَ العَمَّامَةَ ۞ عمّامه را برپیچانید» یعنی بعضی از آن را بر بالای بعضی‌دیگر افگند، نیز از مادّهٔ «تکویر» است. ﴿**و خورشید و ماه را رام ساخت**﴾ یعنی: آنها را ـ با واداشتن آنها به طلوع و غروب در جهت منافع بندگان ـ منقاد فرمان خویش گردانید ﴿**هرکدام سیر می‌کند**﴾ در مدار فلکی خود ﴿**تا میعادی معیّن**﴾ یعنی: تا آن‌گاه که دنیا به آخر برسد و عمر آن به‌سر آید و آن میعاد؛ روز قیامت است ﴿**آگاه باش که او عزیز غفّار است**﴾ یعنی: خداوند ﷻ غالبی است که با وصف عزّت و عظمت و کبریائی‌اش، گناهان خلقش را با مغفرت و آمرزش خویش می‌پوشاند.

خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْأَنْعَـٰمِ ثَمَـٰنِيَةَ أَزْوَٰجٍ ۚ يَخْلُقُكُمْ فِى بُطُونِ أُمَّهَـٰتِكُمْ خَلْقًا مِّنۢ بَعْدِ خَلْقٍ فِى ظُلُمَـٰتٍ ثَلَـٰثٍ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ ٱلْمُلْكُ ۖ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٦﴾

﴿**شما را از نفس واحدی آفرید**﴾ که آدم علیه السلام است ﴿**سپس همسرش را از او قرارداد**﴾ یعنی: سپس حوّا را از ضلع آدم پدید آورد. گفتنی است که حق تعالی جز آدم، هیچ زن دیگری را از ضلع مردی نیافریده است. البتّه فسیر نظیر این آیه به‌طور مفصّل در اواخر سورهٔ «اعراف» گذشت که در آن بر وجود، یگانگی و قدرت خداوند ﷻ سه دلالت نهفته است:

۱ ــ نخست آفرینش آدم علیه السلام بدون وجود پدر و مادر.
۲ ــ سپس آفرینش حوّا از تن آدم.
۳ ــ سپس آفرینش سایر بشر از آن دو.

﴿**و برای شما از چهارپایان هشت قسم**﴾ نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و بز ﴿**فروفرستاد**﴾ که در این فرمودهٔ حق تعالی: (مِنَ الْاِبِلِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ) و در فرمودهٔ وی: (وَ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ) بیان شده است[1]. ﴿**شما را در شکمهای مادرانتان می‌آفریند؛ آفرینشی پس از آفرینشی دیگر**﴾ اوّلاً آن را به‌شکل نطفه، سپس به خون بسته آن‌گاه به گوشتپاره‌ای متطوّر می‌سازد، سپس در او استخوان می‌آفریند و آن‌گاه بر استخوانها گوشت می‌پوشاند و طی نمودن مراحل این آفرینش شما: ﴿**در تاریکی‌های سه‌گانه**﴾ یعنی: در تاریکی شکم، تاریکی رَحِم و تاریکی مشیمه (بچّه‌دان) است لذا حق تعالی آفرینش شما را در تاریکی‌های تودرتوی میان سه پرده، سامان می‌دهد. پرده‌های سه گانه ــ چنان‌که اطبّا می‌گویند ــ عبارت است از: غشای منباری، خربون و غشای لفائفی. پس ای انسانها! بدانید که تاریک‌ساختن جایگاه آفرینش شما، ما را از آن بازنداشت که آفرینشتان را به‌نیکویی و زیبایی انجام دهیم ﴿**این است الله پروردگار شما، فرمانروایی**﴾ حقیقی در دنیا و آخرت ﴿**از آنِ اوست**﴾ و دیگران را هیچ مشارکتی در این فرمانروایی نیست ﴿**خدایی جز او نیست پس چگونه برگردانیده می‌شوید؟**﴾ یعنی: چگونه از عبادت وی به‌سوی پرستش دیگران منصرف گردانیده می‌شوید؟.

إِن تَكْفُرُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلْكُفْرَ وَإِن

۱ــ نگاه؛ سورهٔ [انعام/۱۴۳].

تَشْكُرُواْ يَرْضَهُ لَكُمْ ۗ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٧﴾

﴿**اگر کفر ورزید، بدانید که خدا از شما بی‌نیاز است**﴾ یعنی: حق تعالی از ایمان و عمل شما بی‌نیاز است و این شما هستید که به او نیازمندید زیرا شما هستید که از کفر، زیان و از ایمان نفع می‌برید. در **حدیث‌شریف** قدسی به روایت صحیح مسلم آمده است: «لَوْ اَنَّ أَوَّلَكُمْ وَ آخِرَكُمْ وَ اِنْسَكُمْ وَ جِنَّكُمْ كانُوْا عَلٰى اَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ مِنْكُمْ، مٰا نَقَصَ ذٰلِكَ مِنْ مُلْكِيْ شَيْئًا ۞ خداوند ﷻ فرمود: اگر اوّل شما و آخر شما و انس شما و جنّ شما همه بر بدترین و فاجرترین قلب مردی از شما می‌بودند، این امر، از ملک من چیزی کم نمی‌کرد». ﴿**ولی**﴾ حق تعالی ﴿**برای بندگانش کفر را نمی‌پسندد**﴾ لذا به کفر امر هم نمی‌کند، هرچند که همه چیز به ارادهٔ اوست به طوری‌که هرکه را بخواهد، گمراه و هرکه را بخواهد، هدایت می‌کند و خواستهٔ شما نافذ نیست مگر در صورتی‌که خدا ﷻ خود بخواهد پس مشیّت خداوند ﷻ چیزی است و پسند و محبّت و امر وی چیز دیگری ﴿**و اگر سپاس دارید**﴾ با ایمان، عبادت و عمل صالح ﴿**آن را برای شما می‌پسندد**﴾ دلیل این‌که حق تعالی شکر و سپاس را برای بندگان خویش می‌پسندد، این است که: شکر سبب سعادت و خوشبختی آنها در دنیا و آخرت است ﴿**و هیچ بردارنده‌ای بار دیگری را برنمی‌دارد**﴾ یعنی: هیچ کس که حامل گناهان است، گناه شخص دیگری را برنمی‌دارد بلکه هر کس مسئول عمل خویش است ﴿**آن‌گاه بازگشت شما به‌سوی پروردگارتان است**﴾ در روز قیامت ﴿**و شما را به آنچه می‌کردید**﴾ از خیر و شرّ ﴿**آگاه می‌گرداند، هرآینه او به راز سینه‌ها**﴾ یعنی: به آنچه که دلها نهان و پوشیده می‌دارند ﴿**داناست**﴾ پس چگونه به آنچه که مردم نمایان و آشکار می‌سازند، دانا نیست؟!

﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ضُرّٞ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيۡهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُۥ نِعۡمَةٗ مِّنۡهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدۡعُوٓاْ إِلَيۡهِ مِن قَبۡلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادٗا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِۦۚ قُلۡ تَمَتَّعۡ بِكُفۡرِكَ قَلِيلًاۖ إِنَّكَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِ ۝٨﴾

﴿و چون به انسان﴾ کافر **﴿رنجی برسد﴾** هر رنج و زیانی که باشد؛ از بیماری، یا فقر، یا بیم و هراسی **﴿پروردگارش را ـ انابت‌کنان به‌سوی او ـ می‌خواند﴾** یعنی: او را در حالی می‌خواند که فقط به‌سوی او رجوع و استغاثه کرده و نیایش غیر او را فرومی‌گذارد و از او می‌خواهد تا به فریادش رسیده و رنج و سختی‌ای را که بر وی فرود آمده است، دفع کند **﴿سپس چون از سوی خویش به او نعمتی عطا کند﴾** و او را مالک آن نعمت گرداند. اعراب می‌گویند: «خَوَّلَهُ الشَّيْء»، یعنی او را مالک آن چیز گردانید **﴿فراموش می‌کند که پیشتر چه دعایی به درگاه او داشت﴾** یعنی: در وقت نعمت، رنجی را فراموش می‌کند که پیش از مالک‌شدن آن نعمت، در رفع آن به بارگاه خدای سبحان زاری و التماس می‌کرد. به‌قولی‌دیگر معنی این است: او پروردگارش را در وقت سختی و رنج می‌خواند و به‌سویش زاری و تضرّع می‌کرد ولی در وقت نعمت فراموشش او را کرده و سپس از این فراموشی هم به مرحلهٔ خطرناکتری گذر می‌کند که شرک‌آوردن به آن ذات سبحان است. و این است معنی فرمودهٔ وی: **﴿و برای خدا همتایانی قرار می‌دهد﴾** یعنی: شرکایی از بتان یا غیر آنها را به پرستش می‌گیرد **﴿تا دیگران را هم از راه او گمراه سازد﴾** یعنی: تا مردم را از راه خدا ﷻ که همانا اسلام و توحید است، گمراه سازد **﴿بگو: اندکی به کفرت برخوردار شو﴾** یعنی: به بهره‌مندی‌ای اندک، یا اندک‌زمانی از آن برخوردار شو زیرا بهرهٔ دنیا اندک است **﴿که‌بی‌گمان تو از دوزخیانی﴾** یعنی: پایان کارت در نزدیک زمانی، به دوزخ می‌انجامد.

أَمَّنْ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ سَاجِدًا وَقَآئِمًا يَحْذَرُ ٱلْآخِرَةَ وَيَرْجُواْ رَحْمَةَ رَبِّهِۦ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٩﴾

آیا چنین کسی بهتر است: **﴿یا آن کسی که در طول ساعتهای شب قانت است﴾** یعنی: آیا این مشرک غافل ناسپاس در حال و مآل کار خود، بهتر و نیکوتر است، یا کسی که به خداوند ﷻ مؤمن بوده و در ساعتها و پاسهایی از شب ــ در اوّل، اوسط و آخر آن ــ برای خدای خویش ایستاده است و نماز و نیاز گزارده و بر این کار استمرار می‌ورزد لذا او فقط به خواندن خدای سبحان در هنگام فرودآمدن رنج و زیان بر خود اکتفا نمی‌کند بلکه خدای عزّوجلّ را پیوسته یادکرده و او را در هرحالی به یگانگی می‌خواند **﴿در سجده و قیام﴾** یعنی: در سجده و قیام نماز شب (تهجّد) **﴿از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگار خود را امید دارد؟﴾** و بدین گونه، میان خوف و رجاء جمع می‌کند، خوف و رجائی که در قلب هیچ کسی جمع نمی‌شوند جز این‌که آن شخص را به ساحل رستگاریٔ می‌رسانند؟.

به قولی: در عبارت آیهٔ مبارکه جمله‌ای محذوف است پس تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا این انسان مؤمن، همانند کسی است که چیزی از اینها را انجام نمی‌دهد؟ هرگز چنین نیست. علما در باب خوف و رجاء گفته‌اند: «باید درحال احتضار، بر انسان رجاء و امید غالب باشد». چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که گفت: رسول خدا ﷺ بر بالین مردی که در سکرات موت بود حاضر شدند پس به او فرمودند: «خود را چگونه می‌یابی؟» گفت: «در میان امید و بیم». فرمودند: «لا يَجْتَمِعانِ فِيْ قَلْبِ عَبْدٍ فِيْ مِثْلِ هَذَا الْمَوْطِنِ، اِلاَّ اَعْطَاهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ الَّذِيْ يَرْجُوْ وَاَمِنَهُ الَّذِيْ يَخَافُهُ» بیم و امید در مانند همچو موقفی در بنده‌ای

جمع نمی‌شوند، جز این‌که خدای عزّوجلّ به او آنچه را که امید می‌دارد، عطا می‌کند و از آنچه که بیم می‌دارد، ایمنش می‌گرداند».

﴿بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟﴾ مراد: علما و جهّال‌اند. پس همان گونه که عالمان و جاهلان برابر نیستند همچنین عابدان و عاصیان برابر نیستند. ابوحیّان می‌گوید: «در آیهٔ مبارکه دلالتی است بر فضیلت قیام شب و این‌که قیام شب از قیام روز برتر است». همو می‌گوید: «آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این‌که کمال انسان در این دو مقصود محصور است: علم و عمل». قَانِتٌ: کسی است که بر طاعت مداومت ورزد **﴿فقط خردمندانند که پند می‌گیرند﴾** یعنی: فرق میان علما و جهّال را فقط عاقلان می‌دانند و بس.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عمر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: این آیه در شأن عثمان‌بن‌عفان رضی الله عنه نازل شد. ابن‌کثیر می‌گوید: «عجیب نیست که آیهٔ کریمه در شأن عثمان رضی الله عنه نازل شده باشد زیرا او بسیار نماز شب (تهجّد) می‌گزارد و در شب بسیار قرآن می‌خواند تا بدانجا که بسا می‌شد تمام قرآن را در یک رکعت می‌خواند. چنان‌که شاعر گفته است: «يَقْطَعُ اللَّيْلَ تَسْبِيْحًا وَ قُرْآنا ✿ عثمان رضی الله عنه شب ـ تمام شب ـ را به تسبیح و قرائت قرآن سپری می‌کرد».

امّا ابن‌عبّاس رضی الله عنهما گفته است: «آیهٔ کریمه دربارهٔ ابن‌مسعود، عمّاربن یاسر و سالم ـ بردهٔ آزادشدهٔ ابوحذیفه ـ رضی‌الله عنهم نازل شد».

قُلْ يَـٰعِبَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ رَبَّكُمْ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا۟ فِى هَـٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةٌ ۗ وَأَرْضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٌ ۗ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّـٰبِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٠﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ این سخنم را به بندگانم: ﴿ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از پروردگارتان پروا بدارید﴾ با به‌جا آوردن اوامر و اجتناب از نواهی وی ﴿برای کسانی که در این دنیا نیکوکاری کرده‌اند، پاداش نیکوست﴾ در آخرت؛ با بهشت. یا پاداش نیکوست در دنیا؛ با سلامتی، عافیت، پیروزی و غنیمت ﴿و زمین خدا فراخ است﴾ یعنی: باید چنین کسی به آن جایی هجرت کند که در آن طاعت خداوند ﷻ و عمل به اوامر و ترک منهیّات وی برایش ممکن باشد. مجاهد می‌گوید: «چون به‌سوی معصیت خداوند ﷻ فراخوانده شدید، از آن بگریزید». ﴿جز این نیست که صابران، مزد خود را به تمامی بی‌حساب داده می‌شوند﴾ یعنی: خداوند ﷻ مزدشان را در مقابل صبرشان به‌تمامی و بدون حساب می‌دهد. بدون حساب: یعنی به‌مقداری که هیچ شمارنده‌ای آن را به حدّومرزی محدود نمی‌تواند کرد و هیچ حسابگری آن را در حساب نمی‌تواند آورد. البتّه قضای الهی بر انسان ناشکیبا و بی‌صبر هم ـ چه بخواهد چه نخواهد ـ نازل می‌شود امّا او پاداش و مزدی را که هیچ‌کس حدّومرزی برای آن تعیین کرده نتوانسته و مقدار آن را نمی‌شناسد، از دست داده است پس درواقع، این انسان نگونبخت، بر مصیبت خود مصیبت دیگری را نیز افزوده و در عین حال، جز بی‌قراری و جزع و فزع، هیچ دستاورد دیگری هم نداشته است.

در **حدیث‌شریف** به روایت امام حسین ؓ آمده است که فرمود: از جدّم رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «اَدِّ الْفَرائِضَ تَكُنْ مِنْ اَعْبَدِ النّاسِ، وَ عَلَيْكَ بِالْقُنُوعِ تَكُنْ مِنْ أَغْنَى النّاسِ، يا بُنَيَّ اِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يُقالُ لَها: شَجَرَةُ الْبَلْوى، يُؤْتى بِاَهْلِ الْبَلاءِ فَلا يُنْصَبُ لَهُمْ مِيزانٌ وَ لا يُنْشَرَ لَهُمْ دِيوانٌ، يُصَبُّ عَلَيْهِمُ الْاَجْرُ صَبًّا» فرزند عزیزم! فرایض را ادا کن تا از عابدترین مردم باشی و قناعت پیشه کن تا از توانگرترین مردم باشی. فرزند عزیزم! همانا در بهشت درختی است که آن را درخت بلوی می‌گویند: اهل بلا [در روز قیامت] احضار می‌شوند پس نه میزان [ترازویی] برایشان برپا می‌شود و نه دفتر و دیوان [حسابی] برایشان نشر و پخش

می‌گردد. بلکه مزد و پاداش بر آنان به ریختنی [بی‌حساب] ریخته می‌شود. سپس آن حضرت ﷺ این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند: إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

قُلْ إِنِّيٓ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ ٱلدِّينَ ﴿١١﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ ﴿**همانا من فرمان یافته‌ام که خدارا ــ درحالی‌که دینم را برای او خالص ساخته‌ام ــ بپرستم**﴾ یعنی: فرمان یافته‌ام که او را به عبادتی پاک و پیراسته از شرک و ریا و غیراین از شائبه‌ها، عبادت کنم.

وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٢﴾

﴿**و فرمان یافته‌ام به این‌که نخستین مسلمانان**﴾ از این امّت ﴿**باشم**﴾ و چنین هم بود زیرا آن حضرت ﷺ اوّلین کسی بودند که با دین قومشان مخالفت کرده و به‌سوی توحید و یکتاپرستی دعوت کردند.

قُلْ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ به این مشرکان بت‌پرست ﴿**من اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم**﴾ با فروگذاشتن اخلاص در عبادتش و با ترک یکتاپرستی و ترک دعوتی که با شرک و گمراهی و گمراهسازی در ستیز می‌باشد، در آن صورت ﴿**از عذاب روزی عظیم**﴾ و سهمگین ﴿**می‌ترسم**﴾ که عذاب روز قیامت است.

قُلِ ٱللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَّهُۥ دِينِي ﴿١٤﴾

﴿بگو﴾ ای محمّدﷺ ﴿خدارا می‌پرستم﴾ نه غیر وی را ـ نه استقلالاً و نه به مشارکت ﴿درحالی‌که دینم را برای او خالص می‌گردانم﴾ یعنی: پرستش من خالص برای خدا ﷻ بوده و هرگز به شائبهٔ شرک و ریا و دیگر شائبه‌ها آلوده نیست و از این آلایش‌ها کاملاً پاک و پیراسته است.

فَٱعْبُدُواْ مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِۦ ۗ قُلْ إِنَّ ٱلْخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٥﴾

﴿پس شما هم هر چه را غیر از او می‌خواهید﴾ که بپرستید ﴿بپرستید﴾ این دستور، برای تهدید، توبیخ و کوبیدن آنهاست. یعنی: بدانید که به‌زودی دربرابر اعمالتان مورد مجازات قرار می‌گیرید. سپس آنان را از فرجام زیانکاری روز قیامت هشدار داده و می‌فرماید: ﴿بگو: زیانکاران در حقیقت کسانی‌اند که به خود و خانواده‌شان در روز قیامت زیان رسانده‌اند﴾ یعنی: زیانکاران کامل و واقعی این گروه‌اند زیرا کسی که به دوزخ درآمد، هم خودش را در زیان افگنده و هم خانواده‌اش را باخته و در زیان افگنده است، چه اگر خانوادهٔ وی از اهل بهشت باشند، او نعمت انس و همدمی با آنان را از دست داده است و اگر از اهل دوزخ باشند، این او بوده که آنها را به این حال و روز بد درافگنده است ﴿آری! این همان خسران آشکار است﴾ زیرا در بزرگی خود به چنان حدّ و حجمی بالغ گردیده که فوق آن دیگر حدّ و پایانی متصوّر نیست زیرا این خسارت، هیچ مجالی برای تعویض ندارد.

لَهُم مِّن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ ٱلنَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ۚ ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ ٱللَّهُ بِهِۦ عِبَادَهُۥ ۚ يَٰعِبَادِ فَٱتَّقُونِ ﴿١٦﴾

﴿**برایشان از بالای سرشان ظُللی از آتش است**﴾ ظُلَلْ: طبقات و چترهای آتش است که از فراز سرشان برآنان شعله می‌کشد ﴿**و از زیر پایشان نیز ظُللی است**﴾ یعنی: طبقات و چترهایی از آتش است. طبقات زیرینشان را نیز «ظُلل ✿ سایبان» نامید زیرا طبقات زیرین هم بر دوزخیان سایه می‌افگنند، چه در هر طبقه‌ای از طبقات دوزخ گروهی از گروههای کفّار قرار دارند و هیچ طبقه‌ای از وجودشان خالی نیست. البتّه خبردادن از این عذاب سختی که خواه‌ناخواه بر دوزخیان آمدنی است، برای آن است که بندگان از نافرمانی حق تعالی بازایستند ﴿**این**﴾ طبقات و لایه‌های چندگانۀ دوزخ ﴿**همان کیفری است که خداوند بندگان خویش را به آن بیم می‌دهد**﴾ تا به او ایمان آورده و از او پروا بدارند: ﴿**ای بندگان من! پس از من پروا بدارید**﴾ یعنی: از عذاب و خشم من بترسید. این هشدار و تنبیه، نعمتی بزرگ است که برآمده از فیض رحمت خداوند ﷻ و فضل وی می‌باشد تا مردم به عذاب وی غافلگیر نشوند زیرا گفته‌اند: «وَلَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أَنْذَرَ ✿ هر کس هشدار داد، عذر را نمایاند و حجّت را تمام کرد».

وَٱلَّذِينَ ٱجْتَنَبُواْ ٱلطَّـٰغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ ۚ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾

ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُۥٓ ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمْ أُو۟لُواْ ٱلْأَلْبَـٰبِ ﴿۱۸﴾

﴿**وکسانی که از طاغوت پرهیز کردند از این‌که آن را بپرستند**﴾ یعنی: از پرستش بتان و شیطان پرهیز کرده و عبادت خویش را برای خدای عزّوجلّ مخصوص

ساختند. طاغوت: بر واحد و جمع اطلاق شده و پرستش بتان و شیطانها را دربر می‌گیرد. ﴿و به‌سوی الله بازگشتند﴾ و اعراض‌کنان از غیر وی به پرستش وی روی آوردند ﴿ایشان را مژده باد﴾ به ثواب و پاداش عظیم بهشت. این بشارت، یا بر زبان پیامبران علیهم‌السلام به آنان داده می‌شود، یا در هنگام فرارسیدن مرگ، یا در هنگام رستاخیز و برانگیختن مجدّدشان.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از زیدبن اسلم رضی‌الله‌عنه روایت کرده است که فرمود: این آیه دربارهٔ سه تنی نازل شد که در جاهلیّت نیز (لاإِلَهَ إِلاَّالله) می‌گفتند و به توحید خداوند جل‌جلاله معترف و مقرّ بودند، آنها عبارت بودند از: عمروبن نفیل، ابوذر غفاری و سلمان فارسی رضی‌الله‌عنهم ﴿پس مژده بده به آن بندگان من که سخن را می‌شنوند و از نیکوترینِ آن پیروی می‌کنند﴾ یعنی: به آنان که سخن حق ـ از کتاب خدا جل‌جلاله و سنّت رسول وی ـ را می‌شنوند و از نیکوترین آنچه که بدان فرمان یافته‌اند، پیروی می‌کنند و به آنچه که در آن است، عمل می‌نمایند. به‌قولی: مراد از آنان: کسانی‌اند که سخنان نیک و بد ـ هردو ـ را می‌شنوند آن‌گاه سخن نیک را نقل کرده و به آن تکلّم می‌کنند و خود را از سخن زشت بازداشته و به آن تکلّم نمی‌کنند. یعنی: با شنیده‌های خود نقّادانه برخورد می‌کنند ﴿اینانند که الله آنان را هدایت کرده و اینانند همان خردمندان﴾ یعنی: اینانند کسانی که خداوند جل‌جلاله آنها را در دنیا و آخرت به حق رسانیده و هم اینانند صاحبان خردهای ناب و سالم.

از جابربن عبدالله رضی‌الله‌عنه در بیان **سبب‌نزول** آیه روایت شده است که فرمود: چون آیهٔ (لَهَا سَبْعَةُ أَبْوابٌ...) در وصف بهشت نازل شد، مردی از انصار نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد و گفت: یارسول‌الله! من هفت تن برده دارم و اینک برای هر دری از درهای بهشت، برده‌ای را آزاد کردم. پس آیهٔ: (فَبَشِّرْ عِبادِالَّذِيْنَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ...) دربارهٔ وی نازل شد. امّا چنان‌که بارها در این تفسیر شریف ذکر کرده‌ایم: اعتبار به عام‌بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب لذا آیهٔ کریمه شامل تمام مؤمنان واجد این اوصاف در هر زمان و مکانی می‌شود.

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ ٱلْعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ﴿١٩﴾

﴿پس آیا کسی که کلمهٔ عذاب بر وی ثابت شد، آیا تو آن دوزخی را خلاص توانی کرد؟﴾ کلمهٔ عذاب در اینجا، این فرمودهٔ خداوند ﷻ به ابلیس است: (لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ اَجْمَعِيْنَ) [ص / ۸۵] که تفسیر آن گذشت.

مراد آیه: تسلیت گفتن و دلجویی از رسول خدا ﷺ است زیرا آن حضرت ﷺ به ایمان آوردن قوم خود سخت مشتاق بودند پس خدای عزّوجلّ با این آیه به ایشان فهماند که: هر کس قضای الهی بر وی سبقت گرفته و وعدهٔ عذاب بر وی ثابت و لازم شود، ایشان نمی‌توانند وی را از عذاب برهانند؛ به این‌که وی را در دنیا مؤمن گردانیده، یا در روز قیامت از دوزخ بیرونش آورند. یعنی: ای پیامبر ﷺ! پس هیچ علّت و انگیزه‌ای برای این امر وجود ندارد که تو خود را از اندوه ایمان نیاوردنشان هلاک گردانی.

لَـٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ وَعْدَ ٱللَّهِ لَا يُخْلِفُ ٱللَّهُ ٱلْمِيعَادَ ﴿٢٠﴾

﴿لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، برای ایشان غرفه‌هایی است که بر فراز آنها غرفه‌های دیگری بنا شده است﴾ زیرا بهشت درجاتی دارد که بعضی از آنها بر فراز بعضی دیگر قرار دارند و در محکم‌سازی زیربنا و نیرومندی ساخت و ساز، مانند ساختمان منازل اعمار گردیده‌اند، هرچند که منازل دنیا نسبت به آنها چیزی به حساب نمی‌آید. چنان‌که دوزخ نیز دارای درکاتی است فرودین که بعضی از آنها در زیر بعضی دیگر قرار دارند **﴿جویباران از زیر آنها﴾** یعنی: از فرودست آن غرفه‌ها **﴿روان است﴾** که جاری بودن این جویبارها، نشانهٔ کمال بهجت و خرّمی و

فزونی صفا و رونق آنهاست **﴿این وعدهٔ خداست، خدا خلاف وعـده نـمی‌کند﴾** پس وعدهٔ او خواه‌ناخواه آمدنی است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَسَلَكَهُۥ يَنَـٰبِيعَ فِى ٱلْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِۦ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَٰنُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُۥ حُطَـٰمًا ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُو۟لِى ٱلْأَلْبَـٰبِ ﴿٢١﴾

﴿مگر ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فروفرستاد﴾ یعنی: از ابر بارانی را نازل کرد. شعبی و سعیدبن جبیر می‌گویند: «هرآبی که در زمین است، اصل آن از آسمان می‌باشد». **﴿پس آن را به چشمه‌هایی که در دل زمین است راه داد﴾** یعنی: پس آن آب را در دل زمین درآورد و اسکان داد؛ همانند جریان یافتن خون در عروق بدن. ینبوع: چشمهٔ آب و دیگر مکانهایی است که از آنها آب می‌تراود و برمی‌جوشد **﴿آن‌گاه به وسیلهٔ آن، کشتزاری را که رنگهای آن گوناگـون است، بـیرون می‌آورد﴾** یعنی: به وسیلهٔ آن آب، کشت و محصولی را از زمین بیرون می‌آورد که اقسام و انواع گوناگونی دارد ــ از زرد و سبز و سفید و سرخ و بنفش و نارنجی و غیره ــ یا اگر مراد از الوان، اصناف باشد، معنی این است: انواع گندم و جو و غیره را به وسیلهٔ آن آب بیرون می‌آورد **﴿سپس می‌خشکد﴾** آن کشت **﴿آن‌گاه آن را زرد می‌بینی﴾** بعد از سبزی و خرّمی و رونق و زیبایی آن، به‌طوری که سبزی و طراوت آن همه از میان رفته است **﴿سپس آن را ریزه ریزه می‌گرداند﴾** یعنی: آن را خورد و درهم شکسته و پاشان می‌کند **﴿قطعاً در این امر برای صاحبان خرد پـندی است﴾** یعنی: در آنچه گذشت؛ از فرود اوردن آب و برآوردن کشت، موعظه و اندرزی است که صاحبان خردهای سالم از آن بهره می‌گیرند زیرا می‌دانند که حال

زندگانی دنیا ــ در سرعت انقطاع، نزدیکی انقضا و فنای طراوت و تازه‌گی خود ــ نیز مانند حال این کشت است و بنابراین، برای صاحبان خرد در این امر شکّی باقی نمی‌ماند که خداوند ﷻ بر بعث و حشر و نشر قادر و تواناست.

خلاصه این‌که: آیهٔ کریمه مَثَلی برای حال دنیاست، که هر شخص صاحب عقل سلیم، آینده‌نگر، دوراندیش، ژرف‌بین و اندیشمندی که از سر بیداری و هوشیاری، به آیندهٔ حتمی خود نگاهی ژرف می‌اندازد، از آن درس و پند می‌گیرد.

أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدْرَهُۥ لِلْإِسْلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِۦ ۚ فَوَيْلٌ لِّلْقَٰسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ ٱللَّهِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢٢﴾

﴿**پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده کرده**﴾ یعنی: قلبش را برای اسلام فراخ گردانیده ــ از حیث این‌که سینه محلّ قلب است و قلب منبع روح می‌باشد ــ چنین کسی البتّه اسلام را پذیرفته و به هدایت آن راه یافته است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است: ما اصحاب از رسول خدا ﷺ پرسیدیم که خداوند ﷻ فرموده است: (أَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...)، پی ای رسول خدا ﷺ! سینهٔ انسان مؤمن چگونه انشراح می‌یابد و گشاده می‌گردد؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون نور به قلب وارد شد، قلب باز می‌شود و انشراح می‌یابد». گفتیم یارسول‌الله! نشانهٔ این انشراح چیست؟ فرمودند: «اَلْاِنَابَةُ اِلَى دَارِ الْخُلُوْدِ وَ التَّجَافِيْ عَنْ دَارِ الْغُرُوْرِ وَالْاِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُوْلِهِ ✿ نشانهٔ این انشراح: رجوع و انابت به‌سوی سرای جاودانگی، آرامش‌یافتن و جا تهی کردن از سرای فریب و غرور و آمادگی برای مرگ قبل از فرودآمدن آن است». ﴿**و در نتیجه او**﴾ به‌سبب این گشادگی و انشراح صدر ﴿**برخوردار از نوری از**

جانب پروردگارش می‌باشد؟ ﴾ که آن نور، عبارت از نور معرفت و راهیابی به‌سوی حقّ است که بر وجود وی فیضان می‌کند. آری! آیا این انسانی که سینه‌اش سینای معرفت شده و قلبش برای حق باز و گشاده گشته، مانند کسی است که دلش ـ به‌سبب گزینش و انتخاب بد وی ـ سخت گردیده و در تاریکی‌های گمراهی و بلیّات جهالت فرورفته و در آن دست‌وپا می‌زند؟ هرگز نه! پس در این آیه، صنعت ایجاز به‌کار رفته و در آن یک جمله محذوف است زیرا سیاق آیه بر جملهٔ محذوف دلالت می‌کند. آیهٔ (۲۴) نیز همانند آن است.

﴿پس وای بر کسانی که دلهایشان از یاد کردن الله سخت است ﴾ آنها همهٔ کسانی‌اند که قلبشان سخت و خشن شده و پذیرش ذکر الله ﷻ را برنتابیده و قساوت یافته است؛ ذکری که شایسته است تا سینه‌ها برای آن بازگردند و انشراح یابند.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاٰ تُكْثِرُوا الْكَلاٰمَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللّٰهِ، فَاِنَّ كِثْرَةَ الْكَلاٰمِ بِغَيْرِ ذِكْرِاللّٰهِ قِسْوَةٌ لِلْقَلْبِ وَ اِنَّ اَبْعَدَ النّٰاسِ مِنَ اللّٰهِ اَلْقَلْبُ الْقَاسِيْ ۞ به غیر ذکر الله ﷻ بسیار سخن نگویید زیرا سخن گفتن بسیار در غیر ذکر الله ﷻ، قسوت و سختی‌ای برای قلب است و قطعاً دورترین مردم از الله ﷻ کسی است که قلبی سخت داشته باشد». همچنین در **حدیث‌شریف** قدسی به روایت ابی‌سعید خدری رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قَالَ اللّٰهُ تَعٰالٰى، اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ مِنَ السُّمَحٰاءِ فَاِنِّىْ جَعَلْتُ فِيهِمْ رَحْمَتِيْ وَ لاٰ تَطْلُبُوْهٰا مِنَ الْقٰاسِيَةِ قُلُوْبُهُمْ فِاِنِّىْ جَعَلْتُ فِيهِمْ سَخَطِيْ ۞ خداوند متعال فرمود: حوایج و نیازمندیهای خود را از اشخاص نرمدل و بخشاینده طلب کنید زیرا من رحمت خویش را در ایشان قرار داده‌ام و آن را از افراد سنگدل نخواهید زیرا من خشم خویش را در ایشان قرار داده‌ام». **﴿اینانند که در گمراهی آشکار هستند ﴾**.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی‌الله‌عنه آمده است که فرمود: به آن حضرت گفتیم یا رسول‌الله! ما چون شما را می‌بینیم دلهایمان نرم می‌شود و از اهل آخرت می‌گردیم امّا وقتی از شما جدا می‌شویم، دنیا ما را خوش می‌آید و زنان و

فرزندانمان را می‌بوییم. رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر شما در همه احوال بر همان حالی قرار داشته باشید که نزد من بر آن قرارداريد، قطعاً فرشتگان با دستهایشان با شما مصاحفه می‌کنند و در خانه‌هایتان به دیدارتان می‌آیند و اگر شما گناه نکنید، قطعاً خدای عزّوجلّ مردمی را می‌آورد که گناه کنند تا بر آنان بیامرزد». گفتیم: یا رسول‌الله! به ما از بهشت بگویید که ساختمان آن چیست؟ فرمودند: «خشتی از طلا و خشتی از نقره است، سنگفرش آن مشک تیزبوی، سنگریزهٔ آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران است، هرکس به آن درآید متنعّم می‌شود و در رنج نمی‌افتد، جاودانه می‌شود و نمی‌میرد، نه جامهٔ وی کهنه می‌شود و نه جوانی وی از بین می‌رود. سه کس اند که دعای آنها ردّ نمی‌شود: امام (زمامدار) عادل، روزه‌دار تا آن‌گاه که افطار کند و دعای مظلوم ...».

ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٍ ﴿۲۳﴾

﴿خدا بهترین حدیث رانازل کرده است﴾ که قرآن است. حق تعالی در این آیه قرآن را «حدیث» نامید زیرا رسول وی ﷺ خطاب به قوم خویش با قرآن سخن می‌گفتند و آنچه راکه از قرآن بر آن حضرت نازل می‌شد، به آنان خبر می‌دادند. آری! قرآن بهترین سخنان است زیرا در آن برکات و خیراتی بی‌نهایت وجود دارد ﴿کتابی است متشابَه﴾ یعنی: بعضی از قرآن با بعض دیگر آن ـ در زیبایی،

محکمی، صحّت معانی، قوّت مبانی و رسیدن تا برترین درجات بلاغت ـ شباهت و همگونی دارد ﴿و﴾ کتابی است ﴿مکرّر﴾ یعنی: داستانها، اندرزها و احکام در آن تکرار می‌شود چنان‌که آیات آن نیز در تلاوت تکرار می‌شود پس قرآن شنونده‌اش را ملول و خواننده‌اش را دلتنگ نمی‌کند ﴿**کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند، پوست بدنشان از آن به‌لرزه می‌افتد**﴾ اعراب می‌گویند: «اِقْشَعَرَّ جِلْدُهُ»؛ آن‌گاه که پوست بدن شخص از ترس، یا از سردی هوا منقبض گردد و موی خیز شود. زجاج می‌گوید: «چون آیات عذاب خوانده شود، پوستهای تن ترسندگان از خدا ﷻ، به‌لرزه درآمده و موی بر اندام آنان راست می‌شود».
﴿**سپس پوستهایشان و دلهایشان به یاد خدا**﴾ یعنی: با به یادآوردن رحمت و ثواب و بهشت وی ﴿**نرم می‌شود**﴾ قتاده می‌گوید: «این وصف اولیای خدا ﷻ است. خداوند ﷻ ایشان را به این وصف که: در آغاز پوستهایشان به‌لرزه درمی‌آید، سپس دلهایشان به‌یاد خدا ﷻ آرام می‌گیرد، توصیف کرد. نه به این وصف که عقلهایشان ازبین رفته و بیهوشی بر آنان دست می‌دهد! پس، از این امر به این حقیقت می‌رسیم که خود را در هنگام ذکر خدا ﷻ به غش و بیهوشی انداختن، خصیصهٔ اهل بدعت است و بیهوشی و غش از شیطان می‌باشد». اسماء دختر ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «چون بر یاران پیامبر ﷺ قرآن خوانده می‌شد ـ چنان‌که خداوند ﷻ توصیفشان کرده است ـ چشمهایشان اشکبار گشته و پوستهایشان به‌لرزه درمی‌آمد. به وی گفته شد: امّا امروز مردمانی هستند که چون بر آنان قرآن خوانده شود، یکی از آنان بیهوش بر زمین می‌افتد، [ونعره می‌کشد]! گفت: اعوذ باالله من الشیطان‌الرجیم ✿ پناه می‌برم به خدا از شیطان رانده‌شده!».

﴿**این**﴾ قرآن ﴿**هدایت الله است، هرکه را بخواهد به آن راه می‌نماید و هرکه را خدا گمراه کند، او را هیچ راهبری نیست**﴾ به‌سوی حق. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیه می‌گوید: «گروهی از اصحاب ﷺ گفتند: یارسول‌الله! به ما با سخنان

شیرین و نیکو از اخبار روزگاران حدیث بگویید پس نازل شد: (اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِیْث...).

أَفَمَن يَتَّقِي بِوَجْهِهِۦ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۚ وَقِيلَ لِلظَّـٰلِمِينَ ذُوقُوا۟ مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٢٤﴾

﴿پس آیا آن کس که﴾ به جای دستها **﴿با چهرهٔ خود سختی عذاب رز قیامت را دفع می‌کند﴾** مانند کسی است که از عذاب ایمن است؟ یعنی: آیا کسی که در روز قیامت چهرهٔ خویش را در برابر عذاب سپر قرار داده و در عذاب به‌سختی جان می‌کند، مانند کسی است که از آن درامان است و چیزی از این عذاب بر او فرود نمی‌آید و نیازی به این ندارد که چهرهٔ خویش را دربرابر عذاب سپر قراردهد بلکه از هر آفتی در امان بوده و در بهشت خداوند ﷻ آرام و مطمئن به‌سر می‌برد؟

در این آیه نیز صُنعت «ایجاز» به‌کار رفته و به ذکر یکی از دو نوع، از ذکر دیگری اکتفا شده است **﴿و به ستمگران گفته می‌شود: وبال آنچه را که می‌کردید، بچشید﴾** یعنی: بچشید جزای کار و کردار خود را.

كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَىٰهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٥﴾

﴿کسانی هم که پیش از آنان بودند، تکذیب پیشه کردند﴾ یعنی: کسانی که پیش از کفّار معاصر با حضرت محمّد ﷺ بودند، نیز پیامبرانشان را تکذیب کردند **﴿و از آنجا که حدس نمی‌زدند عذاب بر آنان آمد﴾** یعنی: عذاب از جهتی بر آنان آمد که

آمدن عذاب را از آن جهت هیچ تصوّر نمی‌کردند و آن را محاسبه نکرده بودند. یعنی: نزول عذاب در هنگام احساس ایمنی و غفلتشان بود.

فَأَذَاقَهُمُ ٱللَّهُ ٱلْخِزْيَ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَعَذَابُ ٱلْـَٔاخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ لَوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

﴿پس خدا خفّت و خواری﴾ و ذلّت و پستی ﴿را در زندگانی دنیا به آنان چشانید﴾ با مسخ و خسف (فروبردن) آنان به زمین و با کشتن و به‌اسارت درآوردن و غیر اینها از انواع عذاب ﴿و اگر می‌دانستند﴾ یعنی: اگر آنها از کسانی بودند که می‌دانستند و می اندیشیدند و به‌مقتضای علم خویش عمل می‌کردند؛ ﴿قطعاً عذاب آخرت بزرگتر است﴾ از عذاب دنیا زیرا عذاب آخرت در نهایت سختی قرار دارد، به اضافهٔ این‌که دوامدار و مستمرّ نیز هست.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾

﴿و برای مردم در این قرآن از هرگونه مَثَلی آوردیم﴾ یعنی: از هرگونه مَثَلی که در کار دینشان به آن نیاز دارند ﴿باشد که آنان پند گیرند﴾ و عبرت اندوزند زیرا مَثَل، معنی را به ذهن نزدیک می‌کند.

قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٢٨﴾

﴿قرآنی است عربی﴾ یعنی: به زبان عربی روشن ﴿بی هیچ کژی و کاستی‌ای﴾ نه

در آن ــ به‌وجهی از وجوه ــ اختلاف و تناقض و تضادّی وجود دارد و نه شکّ و التباس و ابهامی. به‌قولی معنی این است: در آن هیچ خطایی از حیث لفظ و اعراب و دستور زبان نیست ﴿باشد که آنان راه تقوی پویند﴾ پس هشدارهای قرآن را جدّی گرفته و وعده‌های آن را باور کنند.

ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً رَّجُلاً فِيهِ شُرَكَآءُ مُتَشَٰكِسُونَ وَرَجُلاً سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۹﴾

﴿خدا مَثَلی زده است﴾ زدن مَثَل: تشبیه حالی غریب به حال دیگری مانند آن است. آری! خداوند ﷻ برای مشرکی که بیشتر از یک خدا را می‌پرستد، مَثَل زده است؛ ﴿مردی را﴾ یعنی: برده‌ای مملوکی را ﴿که چند مالک ناسازگار در او شرکت دارند﴾ و به‌طور مشترک مالک آنند و میان خود بر سر تصاحب و بهره گیری بیشتر از آن، در ستیز و ناسازگاری و کشمکش به‌سر می‌برند ﴿و مردی راکه بی‌مدّعی ویژهٔ یک مرد است﴾ یعنی: و برای شخص موحّد و یکتاپرست، برده‌ای را مَثَل زده است که یک نفر مالک اختصاصی آن بوده و آن برده خالصاً ملک وی می‌باشد و هیچ شریکی با خود در ملکیّت آن ندارد ﴿آیا این دو در مَثَل باهم برابرند؟﴾ یعنی: آیا این برده‌ای که برای یک گروه مختلف از شریکانی خدمت می‌کند که اخلاق آنها باهم همگون نیست، نیّات و مقاصد آنها نیز باهم در تضادّ است و هریکی از آنان او را به خدمت خویش کشانده و به این‌سو و آن‌سو می‌دواند و در نتیجه، آن بردهٔ بیچاره، خسته و رنجور می‌شود، با این وجود باز هیچ یک از آنان به خدمت وی هم راضی نیست، چراکه تمام تلاش و توان وی صرف او نشده است؛ خوب! آیا این بردهٔ مشترک میان چندین مالک، با آن برده‌ای که در خدمت یک شخص قرار دارد و دیگران بر سر خدمت وی هیچ کشمکشی ندارند، برابر است؟ برده‌ای که چون از مولای یگانهٔ خویش اطاعت کند از وی راضی است و اگر هم نافرمانی

کند، از او درمی‌گذرد؟ شکّی نیست که میان این دو برده، چنان تفاوت فاحش و آشکاری وجود دارد که هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را انکار کند.

پس این است مَثَل و وصف کسی که خدای یگانه را می‌پرستد و مَثَل و وصف کسی که خدایان متعدّدی را به پرستش می‌گیرد.

﴿**الحمدلله**﴾ ستایش برای الله ﷻ است در برابر اقامهٔ حجّت برآنان و بر توفیق بخشیدن مؤمنان در راهیابی به‌سوی اسلام ﴿**نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند**﴾ این فرق آشکار و روشن را پس بدین جهت است که به خدای عزّوجل شریک می‌آورند.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ﴿۳۰﴾

﴿**ای محمّد! قطعاً تو می‌میری و آنان نیز می‌میرند**﴾ در این آیه به رسول خدا ﷺ و به دیگران خبر مرگشان داده شده است. پس آیهٔ کریمه اعلامی است به صحابه ﭫ که پیامبر خدا ﷺ درخواهند گذشت زیرا برخی از آنان به این عقیده بودند که رسول خدا ﷺ نمی‌میرند. همین گونه در این آیه انگیزشی است به کفّار قریش که: باید فرصت را مغتنم شمارند و به‌سوی ایمان و کسب رهنمودها و ارشادات رسول اکرم ﷺ شتاب ورزند زیرا اقامت آن حضرت ﷺ در میانشان اندک است و آن رسول انس و جانّ و راحت روح و روان و منبع وحی و ایمان، جاودانه در میانشان نمی‌باشد.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿۳۱﴾

﴿**سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! تو با آنان مجادله و مرافعه می‌کنی و برآنان حجّت می‌آوری که پیام حق را به آنان ابلاغ کرده و بیم و هشدارشان داده‌ای و آنان نیز با آوردن عذرهای

بی‌معنی، با تو مجادله می‌کنند. یا معنی این است: مؤمن با کافر مجادله و مرافعه می‌کند، ظالم با مظلوم، هدایت‌شده با گمراه و ضعیف با متکبّر چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. همچنین ابن‌کثیر می‌گوید: «هرچند سیاق این آیه دربارهٔ مؤمنان و کافران است امّا اطراف نزاعها در دنیا را نیز شامل می‌شود زیرا در آخرت صورت نزاع و مرافعهٔ دنیایی آنها از نو بر آنها بازگردانیده می‌شود تا باهم مرافعه نمایند و در آنجا داور احکم‌الحاکمین است». در **حدیث‌شریف** آمده است که چون این آیه نازل شد، زبیر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! آیا در آخرت خصومت و دعوی بر ما تکرار می‌شود؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «آری! به‌خاطر این‌که حقّ هر صاحب حقّی به وی داده شود». در این هنگام زبیر رضی الله عنه گفت: پس در این صورت، کار بسیار دشوار است! همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «در روز قیامت نخستین دو خصم، دو همسایه هستند».

۞ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَكَذَّبَ بِٱلصِّدْقِ إِذْ جَآءَهُۥٓ ۚ أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَٰفِرِينَ ﴿٣٢﴾

﴿پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر خدا دروغ بست﴾ یعنی: هیچ کس ستمکارتر از کسی نیست که بر خدا ﷻ دروغ بربسته و چنین بپندارد که او، فرزند یا شریک یا همسری دارد **﴿و﴾** کیست ستمگرتر از آن کس که **﴿دین راست و درست را ــ چون بر او عرضه شد ــ تکذیب کرد؟﴾** و این دین، عبارت از همان دین حقّی است که حضرت پیامبر ﷺ آن را از بارگاه خدا ﷻ آورده‌اند؛ دینی که مردم را به‌سوی توحید فرامی‌خواند، آنان را به انجام فرایض شرعی فرمان می‌دهد، از محرّمات نهی‌شان می‌کند و از بعث و حشر و نشر به آنان خبر می‌دهد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هیچ کس از چنین انسانی که بر خدا دروغ بندد و دین راست و درست

را ـ چون بر او عرضه شد ـ تکذیب کند، ستمکارتر نیست زیرا چنین‌کسی میان دوسوی باطل جمع کرده است: یکی دروغ بستن بر خداوند ﷻ و دیگری دروغ بستن بر رسول وی ﷺ». بدین جهت، ذات ذوالجلال می‌فرماید: ﴿آیا مَثوای کافران در دوزخ نیست؟﴾ قطعاً در دوزخ است. مَثْوی: محلّ اقامت و سکونت است.

وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ﴿٣٣﴾

﴿و آن‌کس که دین راست و درست را آورد﴾ که او رسول مقبول ﷺ است ﴿و آن کس که تصدیق کرد﴾ که ایشان عبارت از پیروان رسول مقبول ﷺ هستند ﴿آنانند که متّقیانند﴾ نه غیرشان. به‌قولی: مراد از کسی که سخن راست و درست را آورد، رسول خدا ﷺ و مراد از کسی که رسول خدا ﷺ را باور داشت و تصدیق کرد، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه است. به‌قولی دیگر: مراد از «کسی که سخن راست و درست را آورد»، هرکسی است که به‌سوی یگانگی خداوند ﷻ دعوت کرده و مردم را به‌سوی شریعت خدای عزّوجلّ ارشاد کند. ابن‌کثیر نیز همین معنی را بیان کرده است.

لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡۚ ذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٣٤﴾

﴿برایشان هر چه بخواهند نزد پروردگارشان است﴾ از بالابردن درجات، دفع مضرّات و کفّاره نمودن گناهان و سیّئات ﴿این است پاداش محسنان﴾ یعنی: کسانی که اعمال خویش را نیکو ساخته‌اند. در حدیث‌شریف آمده است: «اَلْاِحْسانُ اَنْ تَعْبُدَاللهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ، فَاِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهُ يَرَاكَ» احسان آن است که خدای عزّوجلّ را چنان پرستش کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، بی‌گمان او

تو را می‌بینند ».

لِيُكَفِّرَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ ٱلَّذِى عَمِلُوا۟ وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ ٱلَّذِى كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿۳۵﴾

﴿تا خدا از آنان﴾ یعنی: از متّقیان ﴿بدترین آنچه را که کرده‌اند بزداید﴾ یعنی: بیامرزد. پس هرگاه بدترین اعمالشان را بر ایشان بیامرزد، قطعاً اعمالی را که در بدی پایین‌تر از آنهاست، به‌طریق اَوْلیٰ بر آنان می‌آمرزد ﴿و تا پاداششان را برحسب نیکوترین آنچه می‌کردند بپردازد﴾ یعنی: آنان را برحسب نیکوترین اعمالشان پاداش دهد و ایشان را ــ از روی کرم و فضل خویش ــ دربرابر اعمال بدشان مجازات نکند.

أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُۥ ۖ وَيُخَوِّفُونَكَ بِٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦ ۚ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ ﴿۳۶﴾

﴿آیا خدا بنده‌اش را بسنده نیست؟﴾ مراد از بنده در اینجا، حضرت محمّد ﷺ اند. ولی ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی خداوند ﷻ برای کسی که او را می‌پرستد و بر او توکّل می‌کند، بسنده است». صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «مراد از (عَبْدَهُ) در این آیه، رسول‌اکرم ﷺ و تمام بندگان متوکّل خداوند ﷻ هستند، به‌دلیل قرائت عِبادَهُ ✿ بندگانش را ــ که قرائتی دیگر در این آیه است». ﴿و﴾ ای محمّد ﷺ! مشرکان ﴿تو را از کسانی که غیراویند می‌ترسانند﴾ پس از خدایان و لشکرهای وهمی‌ای که تو را از آنها می‌ترسانند، نترس زیرا خداوند متعال تو را از

آنچه که به تو زیان‌آور است، نگاه می‌دارد و خدایان باطلشان مالک این نیستند که به کسی سود و زیانی برسانند ﴿**و هرکه را خدا گمراه گرداند، برایش هیچ راهبری نیست**﴾ یعنی: هرکسی که قضای الهی بر گمراهی وی رفته باشد، او را هیچ هدایتگری نیست که به‌سوی الله راهنمایی‌اش کرده و از گمراهی بیرونش آورد.

عبدالرّزّاق از معمّر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده است که گفت: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: یا از عیب‌جویی و دشنام‌دادن خدایان ما دست بردار، یا از آنان می‌خواهیم که تو را آشفته‌سر و دیوانه کنند! پس این آیه نازل شد. نقل است که چون رسول خدا ﷺ خالدبن ولید رضی الله عنه را برای شکستن بت «عُزّی» فرستادند، متولّی آن بت به وی گفت: ای خالد! من بر تو از آسیب وی بیمناکم زیرا او نیرویی دارد که هیچ‌چیز بر وی پنجه افگنده نمی‌تواند. امّا خالد بی‌اعتنا به این سخن، تبر را گرفت و آن را بر چهرهٔ آن بت چنان کوبید که خرد و ویرانش کرد. آن‌گاه بازگشت.

وَمَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّضِلٍّ ۗ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِى ٱنتِقَامٍ ﴿٣٧﴾

﴿**و هرکه را الله هدایت کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای ندارد**﴾ که او را از راه هدایت بیرون برده و به گمراهی درافگند ﴿**مگر خدا غالب منتقم نیست؟**﴾ یعنی: قطعاً حق تعالی بر هرچیز غالب و مسلّط است، اویی که با لهیب عذاب و تازیانهٔ مجازات خویش، از نافرمانان انتقام می‌گیرد.

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلْ أَ

فَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَـٰشِفَـٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَـٰتُ رَحْمَتِهِۦ ۚ قُلْ حَسْبِيَ ٱللَّهُ ۖ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۳۸﴾

سپس خدای سبحان اعتراف مشرکان به این حقیقت را یادآور می‌شود که: چون از آفرینندهٔ کائنات مورد پرسش قرار گیرند، می‌گویند: او الله ﷻ است: **﴿و اگر از آنها بپرسی﴾** لام در «لَئِنْ» لام قسم است **﴿که چه‌کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ قطعاً می‌گویند: خدا﴾** ولی به رغم این اعتراف، بتان را می‌پرستند پس عقلهایشان چگونه پرستش غیرآفرینندهٔ کلّ و شریک گردانیدن مخلوقی را با او در پرستش، پسندیده و قابل توجیه می‌داند؟ **﴿بگو: چه تصوّر می‌کنید؛ اگر خدا در حقّ من بلایی خواسته باشد، آیا آنچه را به‌جای خدا می‌پرستید می‌توانند بلای او را دفع کنند؟﴾** یعنی: آیا آن بتان بی‌جان قادر هستند که آن سختی و بلایی را که خداوند ﷻ بر من خواسته باشد، از من دور گردانند؟ **﴿یا اگر در حقّ من خیری اراده کند، آیا آنها می‌توانند رحمتش را بازدارند؟﴾** به‌طوری که آن رحمت به من نرسد؟ رحمت: نعمت، برخورداری و رفاه است.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ از مشرکان دراین‌باره سؤال کردند امّا آنان سکوت نمودند. پس آیهٔ کریمه نازل شد.

﴿بگو: خدا مرا بس است﴾ در تمام امورم؛ اعم از جلب منفعت و دفع زیان و مشقّت **﴿اهل توکّل تنها بر او توکّل می‌کنند﴾** نه بر غیر وی.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِحْفِظِ اللّٰهَ يَحْفَظُكَ، اِحْفِظِ اللّٰهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ، تَعَرَّفْ إِلَى اللّٰهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفُكَ فِي الشِّدَّةِ ✿ حق و حرمت الله ﷻ را نگهدار؛ او تو را حفظ می‌کند و نگاهت می‌دارد، حق و حرمت الله ﷻ را نگاه‌دار؛ او را دربرابر خود

می‌یابی، خدا ﷻ را در رفاه و نعمت بشناس [و یادش کن]، او تو را در سختی و بلا می‌شناسد [و از تو آن بلا را دفع می‌کند]». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَکُوْنَ اَقْوَی النّاسِ فَلْیَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ تَعالٰی، وَ مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَکُوْنَ اَغْنَی النّاسِ، فَلْیَکُنْ بِمٰا فِیْ یَدِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ اَوْثَقَ مِنْهُ بِمٰا فِیْ یَدَیْهِ، وَ مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَکُوْنَ اَکْرَمَ النّاسِ فَلْیَتَّقِ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ ✿ هر کس دوست دارد که قوی‌ترین مردم باشد، باید بر خداوند ﷻ توکّل کند و هر کس دوست دارد توانگرترین مردم باشد، باید اعتماد او به آنچه در دست خدای عزّوجلّ است بیشتر از آن چیزی باشد که در دست خودش قرار دارد و هر کس دوست دارد که گرامی‌ترین مردم باشد، باید از خدای عزّوجلّ پروا دارد».

قُلْ يَٰقَوْمِ ٱعْمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّى عَٰمِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٤٠﴾

﴿**بگو ای قوم من! شما بر مکانت خود**﴾ یعنی: بر روش و حالتی که بر آن قرار دارید؛ از دشمنی با دین و دعوت من ﴿**عمل کنید، من نیز عمل می‌کنم**﴾ یعنی: بر شیوه و حالتی که بر آن قرار دارم ﴿**پس به‌زودی خواهید دانست بر چه کسی عذابی که رسوایش کند**﴾ و در دنیا خوارش گرداند، بعد از افتخار و استکبار به آن ﴿**فرود می‌آید؟ و**﴾ به زودی خواهید دانست که ﴿**بر وی عذابی مقیم**﴾ یعنی: دائم و مستمرّ در سرای آخرت ﴿**فرود می‌آید**﴾ که عذاب دوزخ است؛ در این هنگام است که این حقیقت بر وی آشکار می‌شود که خودش بر باطل و خصمش بر حق بوده است. چنان‌که خدای عزّوجلّ در بدر خوار و رسوایشان گردانید.

إِنَّآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ لِلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِۦ

وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ﴿٤١﴾

﴿**هرآينه ما اين كتاب را براى مردم**﴾ يعنى: به‌خاطر آنان و براى بيان آنچه كه بدان مكلّف گرديده‌اند و براى محقّق‌ساختن مصالح دنيوى و اخرويشان ﴿**به‌حق برتو فروفرستاديم پس هر كس هدايت شد**﴾ يعنى: هر كس راه حق را شناخت و رهرو آن گشت ﴿**به‌سود خود هدايت شده است**﴾ و راهيابى وى به‌نفع خود وى است ﴿**و هر كس گمراه گشت**﴾ از راه حق ﴿**به‌زيان خويش گمراه مى‌شود**﴾ يعنى: اين گمراهى به زيان خود اوست و به ديگران متعدّى نمى‌شود ﴿**و تو بر آنان وكيل نيستى**﴾ يعنى: تو نه مكلّف به هدايت آنان هستى و نه مخاطب اين كار بلكه بر تو فقط بلاغ است و بس و تو اين مأموريّت را به درستى انجام داده‌اى.

اين آيه به آية شمشير «سيف» منسوخ است زيرا خداوند ﷻ بعداً به رسول خويش فرمان داد كه با اعراب تا آن‌گاه بجنگد كه: (لاإِلٰهَ إلاّالله) بگويند و به احكام اسلام عمل كنند.

ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَٱلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا ۖ فَيُمْسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا ٱلْمَوْتَ وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

﴿**خداوند ارواح مردم رابه تمامى قبض مى‌كند**﴾ و آنها را از بدنهايشان بيرون مى‌آورد ﴿**به‌هنگام مرگ آنها**﴾ يعنى: به هنگام فرارسيدن اجل آنها ﴿**و نيز روحى را كه نمرده است، در موقع خوابش قبض مى‌كند**﴾ يعنى: ارواحى را كه نمرده‌اند ـ بدين معنى كه اجل آنها هنوز به‌سر نرسيده است ـ در خواب آنها مى‌گيرد ﴿**پس آن**

نفسی را که حکم مرگش را کرده، نگاه می‌دارد ﴾ و آن را به‌سوی جسدی که روح در آن قرار داشته، باز نمی‌گرداند ﴿ **و آن دیگر را تا هنگامی معین باز پس می‌فرستد** ﴾ یعنی: روح شخص خوابیده‌ای را که هنوز اجلش به‌سر نرسیده، باز پس می‌فرستد و بیداری را به وی باز می‌گرداند تا در مدّتی که زندگی برایش مقدّر شده است، زنده بماند.

علما دربارهٔ «نفس» و «روح» اختلاف نظر دارند که: آیا این دو، یک چیز هستند یا دو چیز مختلف؟ ولی این رأی که این دو، یک چیز هستند، قوی‌تر است، به‌دلیل احادیثی که بر این امر دلالت می‌کند زیرا در این احادیث گاهی از «روح» به لفظ روح و گاهی به لفظ «نفس» تعبیر شده است. امام فخرالدّین رازی می‌گوید: «نفس انسانی، عبارت از جوهر رخشان روحانی‌ای است که چون به بدن تعلّق گیرد، پرتو و روشنی آن در تمام اعضا تجلّی می‌کند ــ که این همان پدیدهٔ حیات است ــ و در هنگام مرگ، تعلّق روح از ظاهر و باطن بدن قطع می‌شود ــ که این همان مرگ است ــ ولی در هنگام خواب، پرتو روح از ظاهر بدن قطع می‌شود نه از باطن آن. پس ثابت شد که مرگ و خواب هردو از یک جنس‌اند مگر فرق آنها دراین است که مرگ، انقطاع روحی تامّ و کاملی است در حالی‌که خواب انقطاع ناقصی است از برخی وجوه نه از کلّ آن».

﴿ **قطعاً در این امر** ﴾ یعنی: در گرفتن ارواح و نگاه‌داشتن یا پس فرستادن آنها ﴿ **برای مردمی که** ﴾ در این امر ﴿ **اندیشه** ﴾ و تدبّر و تأمّل ﴿ **می‌کنند** ﴾ و به وسیلهٔ آن بر یگانگی خداوند ﷻ و کمال قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ و بر همه چیز استدلال می‌نمایند ﴿ **نشانه‌هایی است** ﴾ عجیب و بدیع که بر یگانگی و قدرت عظیم پروردگار متعال، دلالت می‌کند زیرا گرفتن ارواح و نگاهداشتن یا پس‌فرستادن آنها، برای پندپذیران، پندآموز و برای متذکّران و اندیشه‌وران، یادآور خوبی است.

بدین‌گونه، خدای عزّوجلّ از هر دو وفات یاد کرد؛ وفات کبرٰی که همان مرگ

است و وفات صغری که خواب می‌باشد. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَتَمُوْتُنَّ کَمَا تَنَامُوْنَ وَ لَتُبْعَثُنَّ کَمَا تَصْحَوْنَ ۞ قطعاً چنان‌که به خواب می‌روید، می‌میرید و قطعاً چنان‌که از خواب بیدار می‌شوید، برانگیخته می‌شوید». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون یکی از شما بر بالین خواب خود جای می‌گیرد، باید آن را بیفشاند زیرا او نمی‌داند که چه‌چیز بر آن ملافه و بالین، جانشین وی شده است [یعنی از حشرات]. سپس باید بگوید: «بِاِسْمِكَ رَبِّيْ وَضَعْتُ جَنْبِيْ وَ بِاِسْمِكَ اَرْفَعُهُ، اِنْ اَمْسَكْتَ نَفْسِيْ فَارْحَمْهَا وَ اِنْ اَرْسَلْتَهَا فَاحْفِظْهَا بِمَا تَحْفِظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِيْن ۞ پروردگارا! به‌نام تو پهلویم را نهادم و به نام تو آن را برمی‌دارم، اگر روحم را نگاه داشتی، بر آن رحم کن و اگر آن را به تنم باز پس فرستادی، آن را به آنچه که بدان بندگان شایسته‌ات راحفظ می‌کنی، حفظ بفرما». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری از حذیفه رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ چون شبانگاه در خوابگاه خویش قرار می‌گرفتند، دست مبارک خود را در زیر رخسار خود نهاده و آن‌گاه می‌گفتند: «اَللّٰهُمَّ بِاِسْمِكَ اَمُوْتُ وَ اَحْيَا ۞ بارالها! به‌نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم». و چون بیدار می‌شدند، می‌گفتند: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَحْيَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَ اِلَيْهِ النُّشُوْر ۞ سپاس خدایی را که ما را بعد از آن‌که میراند، زنده گردانید و به‌سوی اوست حشرونشر ما».

ابن‌عباس رضی الله عنهما و غیر وی از مفسّران در معنی آیه می‌گویند: «ارواح زندگان و مردگان در خواب باهم ملاقات می‌کنند و آن ارواحی که خدا ﷻ بخواهد، همدیگر را شناخته و تعارف حاصل می‌کنند پس چون تمام آنها بخواهند که به‌سوی اجساد خویش بازگردند، خداوند ﷻ ارواح مردگان را نزد خود نگاه می‌دارد و ارواح زندگان را به‌سوی اجساد آنها باز پس می‌فرستد».

أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَۚ قُلۡ أَوَلَوۡ كَانُواْ لَا يَمۡلِكُونَ

شَيْـًٔا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾

﴿آیا غیر از الله برای خود شفاعتگرانی برگرفته‌اند؟﴾ یعنی: آیا مشرکان جز خداوند ﷻ خدایانی را به‌عنوان شفیع برای خود برگرفته‌اند تا برایشان نزد او شفاعت کنند؟ استفهام برای انکار است ﴿بگو: آیا هرچند آنها اختیار چیزی را نداشته باشند و تعقّل نکنند؟﴾ باز هم آنها را به شفاعت می‌خوانید؟ یعنی: چگونه آنهارا نزد خداوند ﷻ شفیع خویش برمی‌گیرید در حالی‌که آنان نه مالک شفاعتی هستند و نه مالک چیز دیگری؟ حتّی چیزی از شفاعت یا غیرآن را درک و فهم نیز نمی‌کنند زیرا آنان جماداتی بی‌عقل و شعور بیش نیستند.

قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَـٰعَةُ جَمِيعًا ۖ لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٤٤﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ به آنان ﴿شفاعت، یکسره از آنِ خداست﴾ پس چیزی از شفاعت برای دیگران نیست و کسی در آن راهی ندارد مگر این‌که شفاعتگر از کسانی باشد که خداوند ﷻ او را برای شفاعت پسندیده باشد و مشفوع له نیز از کسانی باشد که خدای عزّوجلّ به شفاعت برای وی اذن دهد ﴿فرمانروایی آسمانها و زمین مخصوص اوست﴾ و هیچ‌کس مالک این نیست که در کار او بدون اذن و رضایش سخن بگوید ﴿سپس به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید﴾ در روز قیامت؛ پس میان شما به عدل خویش حکم می‌کند و هر کس را دربرابر عملش جزا می‌دهد.

وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحْدَهُ ٱشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

بِٱلْأَخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾

﴿**و چون خدا به تنهایی یاد شود**﴾ و خدایانشان همراه باوی یاد نشوند ﴿**دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، تنگ می‌گردد**﴾ و در نتیجه، از ذکر او تنفّر می‌ورزند و می‌رمند. اِشْمِئْزَازْ: آن است که شخص از اندوه و نفرت پر شود و بر اثر آن، انقباض و تنگی‌ای در دل وی واقع شود که اثر آن بر چهره‌اش نمایان گردد.

سپس خداوند متعال خوشحالی و شادمانی آنها را در هنگام یاد کردن بتانشان ذکر نموده و می‌فرماید: ﴿**و چون کسانی که غیر از او به پرستش گرفته شده‌اند، یاد شوند**﴾ آنها خدایان پنداری‌ای مانند لات و عزّی هستند ﴿**بناگاه آنان شادمانی می‌کنند**﴾ یعنی: از این یادآوری شادمان شده و در بهجت و خرّمی قرار می‌گیرند. اِسْتِبْشَارْ: پرشدن دل از شادی است تا بدانجا که پوست چهره از آن باز و بشّاش گردد.

این واقعیّتی که آیهٔ کریمه بدان پرداخته است، درد و آفتی است که امروزه در عصر ما نیز شیوع پیدا کرده؛ زیرا چه بسا بیان حقایق ایمانی، آثار نفرت و اشمئزاز را بر چهرهٔ بسیاری به دنبال دارد؛ مثلاً اگر از این حقیقت که شفا فقط به دست بلاکیف خدا ﷻ است، پیروزی فقط به دست اوست و غیر این از سخنانی که بیانگر توحید محض است، سخن به میان آید، سست ایمانان منقبض می‌شوند امّا اگر از تأثیر علوم، أسباب و ابزار کار بشری یاد کنید، ملاحظه می‌نمایید که چهرهٔ بسیاری باز و شکفته شده و آثار انبساط بر آنان هویدا می‌شود ـ نعوذباللّٰهِ مِنْ ذالك.

قُلِ ٱللَّهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ عَٰلِمَ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ
أَنتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِى مَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٤٦﴾

﴿بگو: بارالها! ای پدیدآورندهٔ آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار، تو خود میان بندگانت بر سر آنچه اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی﴾ پس نیکوکار را در قبال نیکوکاری‌اش و بدکردار را در قبال بدکاری‌اش جزا می‌دهی زیرا با این پاداش و مجازات توست که این حقیقت که: چه‌کسی بر حق و چه‌کسی بر باطل است، آشکار می‌شود و فقط در پیشگاه توست که بساط اختلاف اختلاف‌کنندگان و جدال جدل‌کنندگان برچیده می‌شود.

در **حدیث‌شریف** به‌روایت مسلم و ابوداوود از عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ چون از طرف شب برای نماز و نیایش برمی‌خاستند، نماز خویش را با این دعا افتتاح می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ رَبَّ جِبْرِيْلَ وَ مِيْكَائِيْلَ وَ اِسْرافِيْلَ، فَاطِرَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ، أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْن، اِهْدِنِيْ لِمَا اخْتُلِفَ فِيْهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ اِنَّكَ تَهْدِيْ مَنْ تَشاءُ اِلٰى صِراطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ✿ بارالها! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ای پدیدآورندهٔ آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار! تو میان بندگانت در آنچه که در مورد آن اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی پس مرا بر آنچه از حق که در آن اختلاف شده است، به‌اذن خویش هدایت کن، بی‌گمان تو هرکه را بخواهی، به‌سوی راه راست هدایت می‌کنی». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که چون ابوبکر صدّیق رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ سؤال کرد که در صبح و شام چه بخواند؟ رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: چون صبح و شام بر تو می‌آید و هنگامی که شبانگاه در خوابگاهت قرار می‌گیری، بگو: «اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ، لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِيْكِهِ، اَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِيْ وَ شَرِّ الشَّيْطانِ وَ شِرْكِهِ، اَنْ اَقْتَرِفَ عَلٰى نَفْسِيْ بِسُوْءٍ، اَوْاَجُرَّهُ اِلٰى مُسْلِمٍ ✿ بارالها! ای آفرینندهٔ آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار! معبودی جز تو نیست، پروردگار و مالک همه‌چیز تویی، به تو از شرّ نفس خود و شرّ شیطان و شرک آن پناه می‌برم؛ از این‌که بر زیان خودم مرتکب بدی‌ای شوم، یا آن بدی را به‌سوی مسلمانی بکشانم».

وَلَوۡ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفۡتَدَوۡاْ بِهِۦ مِن سُوٓءِ ٱلۡعَذَابِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ وَبَدَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يَكُونُواْ يَحۡتَسِبُونَ ﴿٤٧﴾

﴿ **و اگر آنچه در زمین است یکسره از آنِ کسانی که ستم کرده‌اند باشد** ﴾ یعنی: اگر تمام اموال و ذخایر دنیا از آن ستمگران باشد ﴿ **و نظیرش نیز با آن باشد** ﴾ یعنی: همانند آن از اموال و ذخایر نیز با آن ضمیمه باشد ﴿ **قطعاً آن را برای رهایی خودشان از سختی عذابِ روز قیامت خواهند داد** ﴾ از بس که در این روز، عذاب خداوند ﷻ بر آنان ــ به‌عنوان جزای ظلمشان ــ سخت و سهمگین است ﴿ **و آنچه که حسابش را نمی‌کردند، از سوی خدا برایشان آشکار می‌گردد** ﴾ یعنی: از مجازاتهای الهی و خشم و شدّت عذاب وی، چیزهایی بر آنان آشکار می‌شود که در گمان و حسابشان قرار نداشته است. مجاهد در تفسیر آن می‌گوید: «اینان در دنیا اعمالی را انجام داده بودند که گمان می‌کردند آن اعمال، اعمال نیکی است امّا بناگاه دیدند که آن اعمال همه گناه بوده است».

وَبَدَا لَهُمۡ سَيِّـَٔاتُ مَا كَسَبُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿٤٨﴾

﴿ **و کیفر آنچه کرده بودند** ﴾ یعنی: جزای اعمال بد و نابکارشان؛ مانند شرک و ظلم بر اولیای خدا ﷻ ﴿ **بر آنان آشکار می‌شود و آنچه را که بدان استهزا می‌کردند، آنهارا فرو می‌گیرد** ﴾ یعنی: همان کیفری که رسول خدا ﷺ آنها را بدان بیم

می‌دادند، گریبانگیرشان شده و بر آنها مسلّط می‌شود.

فَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَـٰنَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَـٰهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلْمٍۭ ۚ بَلْ هِىَ فِتْنَةٌ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٩﴾

﴿و چون به انسان سختی‌ای برسد، مارا فرامی‌خواند﴾ یعنی: شأن و حال انسان این است که چون بر او سختی و بلایی ـ مانند بیماری یا فقر یا غیر آن ـ برسد، خدای عزّوجلّ را می‌خواند و به‌سوی او در رفع و دفع آن بلا و سختی، زاری و تضرّع می‌کند ﴿سپس چون نعمتی از جانب خود به او ارزانی داریم﴾ و در خیری را به‌روی او بگشاییم ﴿می‌گوید: جز این نیست که این نعمت بنا بر دانشی که در من است، به من داده شده﴾ یعنی: بنا بر علمی که خودم به مشاغل و حرفه‌ها داشته‌ام، یا براساس خوبی و خیری که در من بوده است، یا براساس علم خداوند ﷻ به فضل و برتری من، این نعمت به من ارزانی شده است ﴿نه چنان است بلکه آن آزمونی است﴾ یعنی: نعمتی را که به وی داده‌ایم، بنا بر علل و عوامل پنداری او نیست بلکه دادن این نعمت به وی، آزمایش و امتحانی است که آیا شکر و سپاس می‌گزارد یا این‌که کفران و ناسپاسی می‌کند؟ ﴿ولی بیشترشان نمی‌دانند﴾ که این بخشیدن نعمت، استدراجی از جانب خداوند ﷻ و امتحانی برای آنان است که آیا بدانچه نزدشان است، شکر و سپاس می‌گزارند، یا کفران و ناسپاسی می‌کنند؟ هم بدین جهت، آنان غافلانه در نعمتهای خدا ﷻ فرو می‌روند، بی آن‌که منعم حقیقی را حاضر و ناظر بدانند.

قَدْ قَالَهَا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿٥٠﴾

﴿هرآینه کسانی که پیش از آنان بودند﴾ مانند قارون و دیگران ﴿نیز این سخن را﴾ که ما این نعمت را براساس علمی که داریم داده‌شده‌ایم ﴿گفتند پس آنچه به‌دست آورده بودند﴾ از متاع و بهرهٔ دنیا ﴿بلا را از آنان دفع نکرد﴾ بلکه عذاب الهی دامنگیرشان شد.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا كَسَبُواْ ۚ وَٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْ هَـٰٓؤُلَآءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا كَسَبُواْ وَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ ﴿٥١﴾

﴿تا کیفر آنچه که مرتکب شده بودند﴾ از بدی‌ها ﴿به آنان رسید و کسانی از این گروه﴾ یعنی: از این امّت ﴿که ستم کرده‌اند﴾ با شرک و کفر ﴿به زودی نتایج سوء آنچه را که مرتکب شده‌اند، بدیشان خواهد رسید﴾ چنان‌که به پیشینیانشان رسید؛ مانند قحطی و قتل و اسارت و قهر ﴿و آنان عاجزکننده نیستند﴾ یعنی: از عذاب خدا ﷻ توان گریز ندارند بلکه مرجع و بازگشتشان به‌سوی اوست و هر چه بخواهد ــ از کیفر و مجازات ــ با آنها می‌کند.

أَوَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

﴿آیا ندانسته‌اند﴾ از طریق مشاهداتشان ﴿که خداست که روزی را برای هر کس که بخواهد﴾ گشاده سازد ﴿گشاده می‌گرداند و برای هر کس که بخواهد﴾ روزی را تنگ گرداند ﴿تنگ می‌گرداند؟ قطعاً در این امر نشانه‌هایی است﴾ بزرگ و علاماتی است سترگ ﴿برای مردمی که ایمان دارند﴾ به این‌که رویدادها همه ــ اعم از گشاده

کردن یا تنگ‌گردانیدن روزی و غیر آن از امور ــ از جانب خدا ﷻ است. امّا کافران از دیدن این نشانه‌ها کورند.

﴿ قُلْ يَـٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُوا۟ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا۟ مِن رَّحْمَةِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ از جانب من به بندگانم: ﴿ای بندگان من﴾ یعنی: ای بندگان مؤمن من! زیرا در عرف قرآن، این اضافت مخصوص به مؤمنان است. آری! ای بندگان مؤمن من: ﴿که بر خود اسراف روا داشته اید﴾ مراد از اسراف: افراط و زیاده‌روی در گناهان و ارتکاب بسیار آنهاست. ﴿از رحمت خدا﴾ یعنی: از مغفرت وی ﴿نومید نشوید﴾.

این آیه امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خدا ﷻ است زیرا مشتمل بر بزرگترین بشارت حق تعالی برای بندگانش می‌باشد، چه همان‌گونه که ملاحظه می‌کنیم؛ حق تعالی در این آیه، اوّلاً ــ با هدف گرامیداشت و فزون‌ساختن بشارت به بندگان ــ ایشان را به خودش منسوب کرد، سپس ایشان را به زیاده‌روی در نافرمانی‌ها و ارتکاب بسیار گناهان موصوف ساخت آن‌گاه به‌دنبال آن، این زیاده‌روان افراطگر در معاصی را از نومیدی از رحمت خویش نهی کرد. و این خود دلالت می‌کند براین امر که نهی از نومیدی، برای گنهکاران غیر مسرفی که در این عرصه زیاده‌روی نمی‌کنند، از باب اَولیٰ مورد نظر حق تعالی می‌باشد.

سپس حق تعالی عبارتی بیان می‌دارد که بعد از آن در این حقیقت جای هیچ‌گونه شکّ و تردیدی باقی نمی‌ماند: ﴿در حقیقت خدا همهٔ گناهان را می‌آمرزد﴾ یعنی: اگر بخواهد، هرگونه گناهی را از هر نوعی که باشد، برای توبه‌کاران می‌آمرزد؛ جز شرکی که صاحبش از آن توبه نکرده باشد، به‌دلیل این فرمودهٔ

حق تعالی : (اِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَكَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰادُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ یَشٰاء ﴿ در حقیقت خداوند نمی‌آمرزد این‌که به او شریک آورده شود ولی مادون آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد) [نساء / ۴۸].

سپس این آمرزش خویش برای گناهان را با این عبارت مؤکّد می‌گرداند : می‌آمرزد گناهان را ﴿همه یکجا﴾ وه ! چه عظیم است این بشارت ، بشارتی که دلهای مؤمنان نیکوکار به آن آرام می‌گیرد و از بهجت و فرحت لبریز می‌شود ﴿بی‌گمان او آمرزگار مهربان است﴾ یعنی : حق تعالی بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و در هردو وصف آمرزندگی و مهربانی ، عنایت وی بی‌نهایت وسیع می‌باشد پس کسی که می‌پندارد نومید کردن بندگان خدا ﷻ و دلسردکردنشان از رحمت وی ، برایشان بهتر از آن چیزی است که خداوند ﷻ خود آنان را بدان بشارت داده است ، چنین‌کسی بی‌تردید مرتکب بزرگترین ستم شده و اشتباهی بس نادرست از وی سر زده است .

از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود : « بزرگترین آیه در کتاب خدا ﷻ : (اَللّٰهُ لاٰ اِلٰهَ إلاّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْم) در سورهٔ [بقره / ۲۵۰] و در سورهٔ [آل عمران / ۲] است ، جامع‌ترین آیه در کتاب خدا ﷻ در بارهٔ خیر و شرّ ، در سورهٔ [نحل / ۹۰] یعنی آیهٔ : (اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسٰان ...)است ، امیدبارترین و گشایش آورترین آیه در قرآن کریم ، در سورهٔ « زمر » یعنی همین آیه است و استوارترین آیه در کتاب خدا ﷻ در مورد تفویض و توکّل ، در سورهٔ [طلاق / ۳ـ۲] ، یعنی این آیه است : (وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لاٰ یَحْتَسِبْ » . ابن‌ابی‌حاتم از ابی‌الکنود روایت می‌کند : عبدالله‌بن مسعود رضی الله عنه بر قاضی‌ای گذشت که درحال موعظه گفتن برای مردم بود پس درنگی کرد و آن‌گاه خطاب به وی گفت : ای واعظ ! چرا مردم را از رحمت خدا ﷻ نومید می‌کنی ؟ سپس این آیه را تلاوت کرد : (قُلْ یٰا عِبٰادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ، لاٰ تَقْنَطُوْا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ ...) .

در **حدیث‌شریف** آمده است که چون ابوایّوب انصاری رضی الله عنه در آستانهٔ وفات قرار

گرفت، به اطرافیانش فرمود: تا هم‌اکنون چیزی را از شما پنهان می‌کردم که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام؛ اکنون آن را به شما اعلام می‌کنم: آن حضرت ﷺ فرمودند: «لَوْ لاٰ اَنَّکُمْ تَذْنِبُوْن، لَخَلَقَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ قَوْماً یَذْنِبُوْنَ فَیُغْفَرُ لَهُمْ ۞ اگر شما کسانی نبودید که مرتکب گناه می‌شدید، قطعاً خدای عزّوجلّ گروهی را می‌آفرید که مرتکب گناه شوند تا بر آنان بیامرزد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است: «کَفّٰارَةُ الذَّنْبِ اَلنَّدٰامَةُ ۞ کفّارۀ گناه، پشیمانی است». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ثوبان ـ بردۀ آزادشدۀ رسول خدا ﷺ ـ آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: «دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است را دربرابر این آیه: (قُلْ یٰا عِبٰادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا...) به من بدهند. مردی گفت: یا رسول‌الله! پس کسی که شرک ورزیده است چه؟ رسول خدا ﷺ لحظه‌ای سکوت کرده و آن‌گاه فرمودند: «اَلاٰ وَمَنْ اَشْرَكَ، ثَلاٰثَ مَرّٰاتٍ ۞ آگاه باشید، حتّی آمرزیده می‌شود بر کسی که شرک ورزیده است. و سه‌بار این جمله را تکرار کردند». یعنی: کسی که شرک ورزیده و سپس از شرک خویش توبه کرده است، نیز مورد آمرزش قرار می‌گیرد.

بخاری و مسلم از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیۀ کریمه روایت کرده‌اند که فرمود: جمعی از مشرکان مرتکب قتل و قتال و زنا و فحشایی بسیار شده بودند، سپس نزد حضرت محمّد ﷺ آمده و گفتند: به‌راستی آنچه که تو می‌گویی و به‌سوی آن فرامی‌خوانی، بسیار زیبا و نیکوست امّا آیا می‌توانی به ما خبر دهی که با این‌همه گناهی که مرتکب گردیده‌ایم، برای ما توبه‌ای است؟ آیا برای آنچه که ما کرده‌ایم، کفّاره‌ای وجود دارد؟ پس آیات (۷۰ ـ ۶۸) سورۀ «فرقان» و این آیه نازل شد.

وَأَنِيبُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ وَأَسۡلِمُواْ لَهُۥ مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلۡعَذَابُ ثُمَّ

لَا تُنصَرُونَ ﴿٥٤﴾

آن‌گاه که خدای سبحان بندگانش را به این امر مژده داد که او همهٔ گناهان را می‌آمرزد، اینک آنهارا به بازگشت و انابت به‌سوی خود دستور می‌دهد: ﴿**و به‌سوی پروردگار خویش بازگردید و منقاد او شوید**﴾ با انجام‌دادن طاعات، پرهیز از معاصی، تسلیم‌شدن به فرمان و گردن‌نهادن به حکمش ﴿**پیش از آن‌که بر شما عذاب**﴾ دنیا ﴿**بیاید و دیگر یاری نشوید**﴾ اگر قبل از فرود آمدن عذاب توبه نکنید.

ذکر انابت و رجوع به‌سوی حضرت حق تعالی بعد از ذکر مغفرت، برای این است که هیچ طمع‌کاری در کسب مغفرتِ بدون توبه، طمع نبسته و بداند که توبه، شرطی لازم برای مغفرت است و مغفرت بدون آن حاصل نمی‌شود. و این یکی از قوانین عامّ الهی است ــ چنان‌که زمخشری گفته است.

وَٱتَّبِعُوٓاْ أَحۡسَنَ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلۡعَذَابُ بَغۡتَةً وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ﴿٥٥﴾

﴿**و پیش از آن‌که به طور ناگهانی و در حالی که حدس نمی‌زنید عذاب بر شما فرود آید**﴾ یعنی: پیش از آن‌که عذاب، شما را غافلگیر سازد در حالی‌که از رسیدن آن آگاهی نداشته‌باشید. به‌قولی معنی این است: پیش از آن‌که بناگاه بمیرید و در عذاب درافتید؛ ﴿**نیکوترین چیزی را که از جانب پروردگارتان به‌سوی شما نازل شده است، پیروی کنید**﴾ که این نیکوترین چیز، قرآن است؛ پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدانید و به اوامر آن پایبند و از منهیّات آن بپرهیزید. البتّه همهٔ قرآن نیکوست. به‌قولی: مراد از نیکوترین قرآن، آیات محکم آن است نه آیات متشابه آن. به‌قولی‌دیگر: مراد از پیروی نیکوترین چیز... درپیش گرفتن عفو است

نه انتقام. هرچند در موردی که انتقام گرفتن حقّ انسان است، انتقام و عفو هردو جایز است امّا آیهٔ مبارکه بر عفو بر می‌انگیزد و برآن تشویق می‌کند. همین‌گونه، هر امری در قرآن که در آن فاضل و افضلی باشد ـ اعم از عبادات و غیرآن ـ پیروی افضل بهتر و نیکوتر از پیروی فاضل است.

أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَٰحَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنۢبِ ٱللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ ٱلسَّٰخِرِينَ ﴿٥٦﴾

﴿تا مبادا کسی بگوید: دریغا بر آنچه در کار خدا فروگذار کردم﴾ یعنی: از نیکوترین‌ها پیروی کنید، برای پرهیز و بیم از آن‌که انسان کافر بگوید: وای! دریغ و درد بر من که از ایمان به خدا ﷻ و قرآن و عمل به آن فروگذار کردم. فرّاء در معنی آن می‌گوید: «وا حسرتا! بر آنچه در قرب و جوار خداوند ﷻ فروگذار کردم». ﴿بی‌تردید من از تمسخرکنندگان بودم﴾ به دین خدا ﷻ در دنیا پس به این حد بسنده نکردم که طاعت خدای عزّوجلّ را فرو گذارم بلکه حتّی اهل دین را هم به ریشخند و تمسخر گرفتم.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ ٱللَّهَ هَدَىٰنِي لَكُنتُ مِنَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٥٧﴾

﴿یا بگوید﴾ کافر در روز قیامت ﴿اگر خدا هدایتم می‌کرد، مسلماً از متقیان بودم﴾ یعنی: تا کافر در روز قیامت نگوید که: اگر خدا ﷻ مرا به‌سوی دینش ارشاد و هدایت می‌کرد، قطعاً از کسانی بودم که از شرک و معاصی پرهیز کرده‌اند.

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى ٱلْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ

ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾

﴿یا چون عذاب را ببیند، بگوید: کاش مرا برگشتی بود﴾ به‌سوی دنیا ﴿تا از نیکوکاران می‌شدم﴾ یعنی: تا از مؤمنان به خدا ﷻ، از یکتاپرستان وی و از نیکوکاران در اعمال خویش می‌شدم.

بَلَىٰ قَدْ جَآءَتْكَ ءَايَٰتِى فَكَذَّبْتَ بِهَا وَٱسْتَكْبَرْتَ وَكُنتَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٥٩﴾

﴿نه چنان است﴾ که تو می‌گویی ای بندهٔ پشیمان از گذشتهٔ خویش در سرای دنیا بلکه حق این است که: ﴿آیات من بر تو آمد و تو آنها را تکذیب کردی و تکبّر ورزیدی و از کافران شدی﴾ مراد از آیات: آیات تنزیلی پروردگار است که قرآن کریم می‌باشد. یعنی: درحالی‌که تو در دنیا امکان تصدیق و پیروی از حق را داشته‌ای، دیگر چرا حالا خواستار بازگشت به‌سوی دنیا می‌شوی؟.

وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ تَرَى ٱلَّذِينَ كَذَبُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ ۚ أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٦٠﴾

﴿و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند﴾ هنگامی که مدّعی شدند: خدای سبحان شریک و زن و فرزند دارد ﴿روسیاه می‌بینی﴾ به‌سبب عذابی که بر آنان احاطه کرده است و به‌سبب آنچه که از غضب و نقمت خدا ﷻ مشاهده کرده‌اند، یا به سبب کذب و افترایشان، روسیاه و بی‌آبرو شده‌اند ﴿آیا منزلگاه

متکبّران در جهنّم نیست؟ ﴾ یعنی: قطعاً جهنّم مسکن و مقام متکبّران و گردنکشان از طاعت خداوند ﷻ است. کبر ــ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «گردنکشی دربرابر حق و خُرد و خوار شمردن مردم است».

وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦١﴾

﴿**و خدا متّقیان را**﴾ یعنی: کسانی را که از شرک و نافرمانی‌های خداوند ﷻ پرهیز کرده‌اند ﴿**نجات می‌دهد، قرین رستگاری خویش شده**﴾ یعنی: نجات می‌دهد ایشان را از دوزخ و رستگارشان می‌سازد به بهشت. سپس در تفسیر این رستگاری می‌فرماید: ﴿**بدیشان سختی‌ای نمی‌رسد و نه اندوهگین می‌شوند**﴾ یعنی: رنج و سختی و اندوه را از آنان دور می‌دارد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ این آیه را چنین تفسیر کردند: «خداوند ﷻ به همراه هر شخص، عمل وی را حشر می‌کند و گرد می‌آورد پس عمل مؤمن در نیکوترین صورت و پاکیزه‌ترین و معطّرترین بوی، همراه وی است و هرگاه موقف رعب یا هراسی در پیش باشد، آن عملش برایش می‌گوید: نترس زیرا تو در معرض این موقف نیستی و تو را به آن مدّنظر ندارند. پس چون آن عمل مجسّم از این اطمینان‌بخشی‌ها به‌وی بسیار انجام می‌دهد، آن شخص می‌گوید: وه! چه نیکو کسی هستی! آخر بگو که تو کیستی؟ عملش می‌گوید: آیا مرا نمی‌شناسی؟! من عمل صالح تو هستم؛ مرا با سنگینی و گرانباری‌ام برداشتی و سوگند به خدای عزّوجلّ که اکنون تو را برمی‌دارم و از تو دفاع می‌کنم! پس همین کس است که خدای عزّوجلّ دربارهٔ وی می‌فرماید: وَ يُنَجِّى اللّٰهُ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ، لاٰ يَمَسُّهُمُ السُّوْءُ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُوْنَ».

ٱللَّهُ خَـٰلِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿٦٢﴾

﴿الله آفریدگار هرچیزی است﴾ از همه اشیای موجود در دنیا و آخرت؛ بی هیچ فرقی میان یک چیز با چیز دیگری ﴿و اوست که بر هرچیز نگهبان است﴾ و مراقب، بی مشارکت هیچ شریکی.

لَّهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ أُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ ﴿٦٣﴾

﴿کلیدهای آسمانها و زمین﴾ یعنی: کلیدهای رزق و رحمت، یا کلیدهای اداره و تدبیر امور آسمانها و زمین ﴿ازآن اوست﴾ هیچ‌کس در آسمانها و زمین بروی ناپدید نشده و از حیطهٔ اداره و تدبیر وی گریزی ندارد ﴿وکسانی که به آیات الله﴾ یعنی: به حجّتها و برهانهای وی ﴿کافر شده‌اند، آن گروه آنانند زیانکاران﴾ که در دنیا و آخرت به خود زیان رسانده‌اند. در **حدیث شریف** آمده است که عثمان بن عفّان رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ تفسیر این آیه را پرسید، ایشان فرمودند: «ای عثمان! کسی قبل از تو راجع به آن از من سؤال نکرده است. تفسیر آن گفتن این کلمات است: «لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ وَ سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهِ اَسْتَغْفِرُاللّٰهَ وَ لاٰ حَوْلَ وَ لاٰ قُوَّةَ اِلاّٰ بِاللّٰهِ هُوَالْاَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظّٰاهِرُ وَالْبٰاطِنُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ يُحْيِيْ وَ يُمِيْتُ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». یعنی: گنجینه‌های آسمانها و زمین برای گویندهٔ این‌ها باز ساخته می‌شود و به او خیری بسیار و پاداشی بزرگ می‌رسد.

قُلْ أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ تَأْمُرُوٓنِّىٓ أَعْبُدُ أَيُّهَا ٱلْجَـٰهِلُونَ ﴿٦٤﴾

آن‌گاه که مشرکان رسول خدا ﷺ را به پرستش بتان فراخوانده و گفتند: این دین، دین پدرانت می‌باشد! خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد که: ﴿**بگو: ای نادانان! آیا به من امر می‌کنید که جز خدا را بپرستم؟**﴾ چه جهالت و حماقتی!

بیهقی در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از حسن بصری روایت می‌کند که گفت: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: ای محمّد ﷺ! آیا آبا و اجدادت را گمراه می‌شناسی؟! پس این آیه نازل شد. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت می‌کند: مشرکان از جهل خویش رسول خدا ﷺ را به پرستش بتان دعوت کرده و گفتند: در آن صورت ما هم با تو خدایت را می‌پرستیم! پس این آیه نازل شد.

وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَـٰسِرِينَ ﴿٦٥﴾

﴿**و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند**﴾ از پیامبران علیهم السلام ﴿**وحی شده است**﴾ یعنی: به هریک از آنان پیام داده شده که: ﴿**اگر شرک ورزی، حتماً عملت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد**﴾ پس اگر شرک ـ برفرض و تقدیر ـ موجب نابودشدن عمل انبیا علیهم السلام باشد، به‌طریق أولیٰ نابودکنندهٔ عمل امّتهایشان نیز هست. آری! این سخن در حقّ انبیا علیهم السلام، سخنی مبتنی برفرض و تقدیر است و مراد از آن: تهییج پیامبران علیهم السلام بر پایداری در دعوتشان، نومید کردن کافران و هشدار و بیدارباشی به امّت است.

بَلِ ٱللَّهَ فَٱعْبُدْ وَكُن مِّنَ ٱلشَّـٰكِرِينَ ﴿٦٦﴾

﴿**بلکه فقط خدا را**﴾ به‌تنهایی و یگانگی ﴿**بپرست**﴾ و احدی را با او در عبادت

شریک نکن ﴿و از سپاسگزاران﴾ نعمتهای حق تعالی بر خود ﴿باش﴾.

وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦ وَٱلْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطْوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾

﴿و خدا را آنچنان که باید، به بزرگی نشناختند﴾ یعنی: او را چنان‌که حق و سزاوار تعظیم اوست، تعظیم نکردند؛ آن‌گاه که غیر وی را همراه وی به پرستش گرفتند ﴿و حال آن‌که روز قیامت زمین همه یکجا﴾ یعنی: زمینهای هفت‌گانه ﴿در قبضهٔ اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست؛ او منزّه و برتر است از آنچه با وی شریک می‌گردانند﴾ در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «خداوند جل جلاله در روز قیامت زمین را قبضه می‌کند و آسمانها را با دست راست خود در هم می‌پیچد، سپس می‌گوید: اَنَا الْمَلِكُ اَيْنَ مَلُوكُ الْاَرْض؟ ✿ منم فرمانروا پس کجایند فرمانروایان زمین؟». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری از عبدالله‌بن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: دانشمندی از دانشمندان یهود نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای محمّد صلی الله علیه و سلم! ما در تورات می‌یابیم که خدای عزّوجلّ آسمانها را بر سر یک انگشت خود قرار می‌دهد و زمین‌ها را بر سر یک انگشت خود و درختان را بر سر یک انگشت خود و آب و خاک مرطوب را بر سر یک انگشت خود و سایر خلق را بر سر یک انگشت خود آن‌گاه می‌گوید: منم فرمانروا! رسول خدا صلی الله علیه و سلم ـ از سر تصدیق سخن آن دانشمند ـ چنان خندیدند که دندانهای آسیابشان نمایان شد، سپس این آیه را تلاوت کردند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی این آیه: (وَ مٰا قَدَرُو اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ...) را بر منبر خواندند و در حالی که دست خویش را در هنگام سخنرانی حرکت داده و آن راپشت‌ورو می‌کردند، فرمودند: «يُمَجِّدُ

الرَّبُّ نَفْسَهُ، اَنَا الْجَبَّارُ، اَنَا الْمُتَكَبِّرُ، اَنَا الْمَلِكُ، اَنَا الْعَزِيْزُ اَنَا الْكَرِيْمُ، فَرُجِفَ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ اَلْمِنْبَرُ، حَتّٰى قُلْنَا: لَيَخِرَّنَّ بِهِ» پروردگار عزّوجلّ خود را تمجید کرده و می‌گوید: منم جبّار، منم متکبّر، منم فرمانروا، منم غالب، منم کریم. در این هنگام منبر در زیر پای رسول خدا ﷺ به‌لرزه درآمد تا بدانجا که باخود گفتیم: قطعاً منبر با رسول خدا ﷺ فرومی‌افتد».

ابن‌کثیر این احادیث را در تفسیرش نقل کرده و به دنبال آن می‌گوید: «احادیث بسیاری روایت شده که به این آیهٔ کریمه متعلّق است و باید گفت: روش صواب در آنها و امثال آنها همانا پیروی از مذهب سلف، یعنی بیان آنها و اعتقاد به آنها به همان صورتی است که آمده است، بدون قائل‌شدن به کیفیّت، یا دست بردن به تحریف آنها». یَمِیْن: هم بر دست اطلاق می‌شود، هم بر قدرت و فرمانروایی و هم بر قوّت و نیرومندی.

وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۖ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخۡرَىٰ فَإِذَا هُمۡ قِيَامٞ يَنظُرُونَ ﴿٦٨﴾

﴿و در صور دمیده می‌شود پس هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است بی‌هوش در می‌افتد﴾ این همان نفخهٔ دوم یا نفخهٔ «صَعْق» است. صَعْق: عبارت از مرگ فوری است. صُوْر: بوق یا شاخی است که اسرافیل در آن می‌دمد و ازبس صدایی هولناک دارد، تمام اهالی آسمانها و زمین از هول آن می‌میرند. آری! هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است، بی‌هوش در می‌افتد؛ **﴿جز کسی که خدا خواسته است﴾** به قولی: کسی که از واقعهٔ مرگ همگانی استثنا شده است، خود اسرافیل علیه‌السلام است که بعد از آن می‌میرد. به‌قولی: استثناشدگان؛ جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل علیهم‌السّلام اند، به‌دلیل **حدیث‌شریف** وارده در این

باب از حضرت انس رضی‌الله‌عنه که رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت کردند، سپس اصحاب رضی‌الله‌عنهم پرسیدند: یا رسول‌الله! کسانی خداوند جل‌جلاله آنها را استثنا کرده، چه کسانی هستند؟ فرمودند: «آنان جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک‌الموت‌اند». نقل شده است که: بعد از آن جبرئیل به میراندن نفس اسرافیل و میکائیل و ملک‌الموت مأمور می‌شود آن‌گاه خدای عزّوجلّ خود جان جبرئیل را می‌ستاند و خودش تنها زندهٔ پاینده‌ای است که باقی می‌ماند، سپس می‌گوید: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ ۞ امروز فرمانروایی از آن کیست؟». این جمله را سه‌بار تکرار می‌کند آن‌گاه خودش به خویشتن چنین پاسخ می‌دهد: لِلّٰهِ الْواحِدِ الْقَهّارْ ۞ از آن خداوند یگانهٔ قهّار است». بعداً اوّلین کسی که حق تعالی او را زنده می‌کند، اسرافیل علیه‌السلام است پس به او دستور می‌دهد که بار دیگر در صور بدمد و این نفخهٔ سوم یا نفخهٔ بعث است»[1]. به‌قولی‌دیگر: مراد از استثناشدگان، شهدا هستند و در **حدیث‌شریف** آمده است که: ایشان شمشیرهایشان را پیرامون عرش حمایل گردنهایشان می‌کنند.

﴿**سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود**﴾ که این نفخهٔ سوم، یا نفخهٔ «بعث» است ﴿**و بناگاه آنان برپا ایستاده می‌نگرند**﴾ یعنی: در این هنگام، خلق همه به‌پا ایستاده‌شده و می‌نگرند که به آنها چه گفته می‌شود. یا چشم به راه و منتظر آنند که با آنها چه عملی انجام می‌شود.

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این‌که: اسرافیل علیه‌السلام در صور دو بار می‌دمد؛ یک‌بار برای مرگ و دیگر بار برای رستاخیز. امّا جمهور علما برآنند که دمیدن وی در صور سه بار است: بار اوّل برای ایجاد هول و هراس، که به آن نفخهٔ «فزع» می‌گویند. بار دوم برای مرگ، که به آن نفخهٔ «صَعْق» می‌گویند. بار سوم برای تجدید حیات، که به آن نفخهٔ «بعث» می‌گویند.

۱ــ این حدیث شریف با اختصار نقل شد.

وَأَشْرَقَتِ ٱلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ ٱلْكِتَٰبُ وَجِاْيٓءَ بِٱلنَّبِيِّـۧنَ
وَٱلشُّهَدَآءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٩﴾

﴿و زمین به نور پروردگارش روشن گردد﴾ زیرا خداوند ﷻ نور آسمانها و زمین است. به‌قولی معنی این است: زمین به عدل خداوند ﷻ که میان اهالی آن برپا می‌دارد و به آنچه از حق که در میان بندگانش حکم می‌کند، روشن و نورانی می‌گردد ﴿و کتاب﴾ یعنی: کارنامه‌های اعمال بنی‌آدم ﴿نهاده شود﴾ پس کسانی نامهٔ اعمال خود را به‌دست راست خود می‌گیرند و کسانی با دست چپ خود. به‌قولی معنی این است: کارنامه‌ها برای حساب نهاده می‌شود ﴿و پیامبران آورده شوند﴾ به‌سوی موقف محشر آن‌گاه دراین‌باره موردسؤال قرار می‌گیرند که: امّتهایشان به دعوتشان چه پاسخی داده‌اند؟ ﴿و شهدا آورده شوند﴾ یعنی: کسانی از امّت محمّد ﷺ که علیه امّت‌های دیگر گواهی می‌دهند و نیز شهدایی که در راه خدا ﷻ به شهادت رسیده‌اند، آورده می‌شوند و در روز قیامت به ابلاغ پیام حق برای کسانی که دعوت حق را به آنها رسانده‌اند ولی آنها به تکذیب آن پرداخته‌اند، گواهی می‌دهند. یا مراد از گواهان، فرشتگان نگهبانند ﴿و میانشان به‌حق داوری گردد﴾ یعنی: میان بندگان، به عدل و راستی حکم می‌شود ﴿و مورد ستم قرار نگیرند﴾ یعنی: از ثوابشان کاسته نمی‌شود و در عذابی که مستحقّ آنند، افزوده نمی‌شود و جزایشان به‌اندازهٔ اعمالشان داده می‌شود.

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٧٠﴾

﴿و هرکسی جزای آنچه که کرده است﴾ از خیر و شرّ ﴿به‌تمام می‌یابد و خدا به آنچه می‌کنند﴾ بندگان در دنیا ﴿داناتر است﴾ لذا نه به نویسنده‌ای نیاز دارد، نه به

حسابگر و نه به شاهدی. پس دلیل این‌که نامهٔ اعمال در میان نهاده می‌شود و پیامبران علیهم‌السلام و گواهان آورده می‌شوند، فقط این است که حجّت تکمیل گردد و عذر از میان برداشته شود.

وَسِيقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَتۡ أَبۡوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَتۡلُونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِ رَبِّكُمۡ وَيُنذِرُونَكُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَاۚ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنۡ حَقَّتۡ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٧١﴾

﴿**و کافران گروه‌گروه**﴾ یعنی: در گروههای جداگانه و متفرّق، بعضی به دنبال بعضی ﴿**به‌سوی جهنّم رانده شوند**﴾ و برای هر گروهی رهبری است که رأس آنان در کفر و دعوت‌کنندهٔ آنها به‌سوی آن بوده است ﴿**تا چون بدان رسند، درهای آن گشوده گردد**﴾ یعنی: به مجرّد این‌که به دوزخ می‌رسند، بی‌هیچ درنگی به آن درآورده می‌شوند. و دوزخ هفت در دارد ﴿**و نگهبانانش**﴾ یعنی: فرشتگان نگهبان دوزخ و کارپردازان آن ﴿**به آنان گویند: مگر فرستادگانی از خودتان**﴾ یعنی: از جنس خودتان ﴿**بر شما نیامدند که آیات پروردگارتان را**﴾ که آن را بر شما نازل کرده بود ﴿**بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان**﴾ که به آن درافتاده‌اید ﴿**شما را هشدار دهند؟**﴾ بیضاوی می‌گوید: «این سؤال فرشتگان، دلیل بر آن است که قبل از فرستادن شریعت، تکلیفی بر بندگان نیست بدان جهت که فرشتگان، این سؤال سرزنش‌بار خود را به آمدن پیامبران علیهم‌السلام و رساندن کتاب الهی به آنان، معلّل ساختند». ﴿**گویند: چرا**﴾ یعنی: پیامبران علیهم‌السلام آیات الهی را برای ما آوردند و ما

را از عذابی که در چنین روزی با آن روبرو خواهیم شد، بیم و هشدار نیز دادند ﴿**ولی حکم عذاب بر کافران واجب آمد**﴾ یعنی: این کفر ما بود که ما را به چنین حال و روزی در افگند. پس چون این اعتراف را می‌کنند:

قِيلَ ٱدْخُلُوٓاْ أَبْوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ فَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾

﴿**گفته می‌شود: از دروازه‌های دوزخ**﴾ که برای شما بازگردانیده شده ﴿**درآیید. جاودانه درآن بمانید**﴾ برای شما از جانب خدای سبحان در آن جاودانگی مقدّر شده است ﴿**وه! چه بد است منزلگاه متکبران**﴾ یعنی: دوزخ چه بد منزلگاه همیشگی‌ای برای آنهاست.

وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ إِلَى ٱلْجَنَّةِ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَٱدْخُلُوهَا خَٰلِدِينَ ﴿٧٣﴾

﴿**و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه‌گروه به‌سوی بهشت سوق داده شوند**﴾ یعنی: فرشتگان ایشان را همراه با اعزاز و تشریف و تکریم ـ برمبنای تفاوت مراتبشان در شرف و برتری درجه ـ به سوی بهشت راهنمایی می‌کنند. ابن کثیر می‌گوید: «آنها را سوار بر اسب‌هایی نجیب ـ با نهایت اعزاز و إکرام ـ به‌سوی بهشت می‌برند». ﴿**تا چون بدان رسند، درحالی که درهای آن گشوده شده**

است ﴾ برای استقبالشان ﴿ **و نگهبانان آن به ایشان می‌گویند: سلام بر شما** ﴾ یعنی: شما از هرگونه آفتی به سلامت هستید ﴿ **پاک شدید** ﴾ در دنیا و به پلیدیهای شرک و معاصی آلوده نگشتید. یا معنی این است: خوش آمدید ﴿ **به آن** ﴾ یعنی: به بهشت؛ ﴿ **درآیید جاودانه** ﴾ که در آن نه مرگی به شما می‌پیوندد و نه فنایی.

سبب این‌که درهای جهنّم پس از رسیدن دوزخیان به آن باز ساخته می‌شود در حالی‌که با رسیدن بهشتیان به بهشت درهای آن از قبل به‌رویشان باز گردیده است؛ همانا إعزاز و إکرام و احترام بهشتیان است. پس این تعبیر مفید این پیام است که بهشت از قبل، انتظار وصولشان را می‌کشد، بدین جهت، در باب ورود بهشتیان به بهشت، حرف «و» در (وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها) اضافه شد تا این معنی را برساند. چنان‌که در تفسیر «المنیر» آمده است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من اوّلین کسی هستم که در بهشت را می‌کوبد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عمربن خطاب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از شما هیچ‌کسی نیست که وضو گرفته و وضوی خویش را کامل می‌گرداند، سپس می‌گوید: أَشْهَدُ أَنْ لاإِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ جز این‌که هر هشت در بهشت به‌روی او باز ساخته می‌شود تا از هر دری که می‌خواهد، به آن وارد شود». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «میان هر دو لنگهٔ در از درهای بهشت، به اندازهٔ مسیر چهل سال راه است».

وَقَالُواْ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُۥ وَأَوْرَثَنَا ٱلْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَآءُ ۖ فَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ ﴿٧٤﴾

﴿ **و گویند** ﴾ بهشتیان ﴿ **سپاس خدایی را که وعده‌اش را در حقّ ما راست گردانید** ﴾ با برانگیختن مجدّد و پاداش‌دادنمان به بهشت ﴿ **و سرزمین را به ما میراث داد** ﴾ یعنی:

سرزمین بهشت را. گویی بهشت از دیگران به آنان رسیده است و آنها مالک آن شده و در آن تصرّف کرده‌اند. آری! در **حدیث‌شریف** نیز آمده است که اهل بهشت از اهل دوزخ جایگاههایشان را در بهشت به میراث می‌برند امّا اهل دوزخ از اهل بهشت جایگاههایشان را در دوزخ به میراث نمی‌برند. **﴿از هرجای آن بهشت که بخواهیم، جای می‌گیریم﴾** یعنی: در آن، هر چه از منازل بخواهیم و در هرجا که بخواهیم، برمی‌گیریم **﴿چه نیک است پاداش عمل‌کنندگان﴾** یعنی: بهشت به عنوان پاداش عمل‌کنندگان، چه نیکوپاداشی است. در **حدیث‌شریف** به روایت معاذ رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کلید بهشت لاإِلَهَ إِلاَّالله است».

وَتَرَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنْ حَوْلِ ٱلْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ۖ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ وَقِيلَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۷۵﴾

﴿و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش﴾ یعنی: درحالی‌که آن را در میان گرفته و بدان احاطه کرده‌اند؛ **﴿همراه با ستایش، پروردگارشان را تسبیح می‌گویند﴾** یعنی: درحالی عرش را در میان گرفته‌اند که سپاسگزارانه و حمدگویان، تسبیح او را بر زبان دارند و می‌گویند: «سُبْحَانَ‌اللهِ وَ بِحَمْدِهِ». **﴿و میانشان﴾** یعنی: میان پیامبران علیهم‌السلام و امّت‌هایشان، یا میان اهل بهشت و اهل دوزخ **﴿به حق حکم می‌شود﴾** با وارد نمودن بعضی از آنها به بهشت و بعضی از آنها به دوزخ. امام رازی گفته است: «یعنی میان فرشتگان به حق حکم می‌شود». **﴿و گفته می‌شود: ستایش خدایی راکه پروردگار عالمیان است﴾** گویندگان: مؤمنان بهشتی‌ای هستند که خدای عزّوجلّ را در برابر داوری به حقّی که میان ایشان و اهل دوزخ کرده است، ستایش می‌گویند. به‌قولی: گویندگان فرشتگانند که خدای عزّوجلّ را بر عدالت وی در حکمش و داوری حقّ وی در میان بندگانش و بر به‌پایان‌رساندن وی کار را

ـ با درآوردن اهل بهشت به منازلشان و اهل دوزخ به منازلشان ـ ستایش می‌گویند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ غافر
مکّی است و دارای هشتادوپنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن‌که آیهٔ: (غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْب...) در آغازین آیات آن قراردارد، «غافر» نامیده شد. «غافر» از اوصاف والا و اسمای حسنای خداوند ﷻ است. همچنین این سوره به‌سبب آن‌که مشتمل بر داستان مؤمن آل فرعون است، «مؤمن» نیز نامیده می‌شود.

این اوّلین سوره از سوره‌های هفت‌گانه پیاپی‌ای است که با «حٰم» آغاز می‌شوند.

سیوطی از ابن‌عبّاس و جابربن زید رضی‌الله عنهما دربارهٔ ترتیب این سوره‌ها روایت کرده است: سوره‌های «حوامیم» به همین ترتیبی که در مصحف دارند، به دنبال سورهٔ «زمر» پشت سرهم نازل شده‌اند. یعنی: نخست سورهٔ «مؤمن» نازل شد، سپس سورهٔ «سجده»، بعد از آن سورهٔ «شوری» و همین‌طور به‌ترتیب سوره‌های: «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» و در میان آنها هیچ سورهٔ دیگری نازل نگردید.

فضیلت آن: در فضیلت این هفت سوره ـ یعنی حوامیم ـ رسول خدا ﷺ در

حدیث‌شریف ذیل فرمودند: «لِكُلِّ شَيْءٍ ثَمَرَةٌ وَ إِنَّ ثَمَرَةَ الْقُرْآنِ ذَوَاتَ حٰم، هُنَّ رَوْضَاتٌ حَسَنَاتٌ مُخْصَبَاتٌ مُتَجَاوِرَاتٌ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْتَعَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَلْيَقْرَأِ الْحَوَامِيمَ ✿ برای هرچیز ثمره‌ای است و ثمرهٔ قرآن همانا سوره‌های دارای حٰم است. این سوره‌ها بوستانهای زیبای خرّم، سرسبز و پر محصولی هستند که پهلوبه‌پهلوی هم قراردارند پس کسی که می‌خواهد در بوستانهای بهشت بخرامد، باید حوامیم را بخواند».

همچنین در **حدیث‌شریف** راجع به فضیلت سورهٔ «حٰم المؤمن» آمده است: «هر کس آیةالکرسی و اوّل حٰم المؤمن را [در اوّل روز] بخواند، در آن روز از هرگونه بدی‌ای محفوظ و درامان می‌ماند». همین‌طور دربارهٔ فضیلت خواندن این دو سوره در شب، نیز حدیثی نقل شده است.

موضوع این سوره، پرداختن به قضیهٔ ایمان و کفر است و جوّ سوره گویی جوّ معرکه‌ای است میان حقّ و باطل و ایمان و طغیان.

حمٓ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: ﴿حاء، مٓ﴾ به سکون میم آخر یا به فتح آن. این دو حرف از حروف مقطّعه‌ای است که در آغاز بعضی از سوره‌ها آمده است و سخن دربارهٔ آنها در اوّل سورهٔ «بقره» گذشت.

تَنزِيلُ ٱلْكِتَـٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴿۲﴾

﴿**فروفرستادن این کتاب از جانب الله عزیز علیم است**﴾ یعنی: قرآن به‌حق و راستی از نزد خداوند ﷻ غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افترایی در حقّ وی نیست. عزیز: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بروی دروغی بربندد. علیم: بسیار داناست به خلقش و به آنچه که می‌گویند و می‌کنند.

غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ وَقَابِلِ ٱلتَّوۡبِ شَدِيدِ ٱلۡعِقَابِ ذِي ٱلطَّوۡلِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ إِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٣﴾

﴿آمرزندهٔ گناه و توبه پذیر و سخت‌کیفر است﴾ یعنی: حق تعالی آمرزندهٔ گناه دوستانش و پذیرندهٔ توبهٔ آنهاست و برای دشمنانش سخت‌کیفر است. این دو وصف توبه‌پذیر سخت‌کیفر، در مواضع متعدّدی از قرآن درکنار هم آمده است تا بنده را در میان خوف و رجاء قراردهد ﴿صاحب توانگری است﴾ ذِي‌الطَّوۡل: یعنی: حق تعالی بر بندگانش صاحب إنعام و فضل و بخشایش و توانگری است؛ با بخشیدن چیزهایی به آنان که در واقع حقّشان نبوده است بلکه خداوند ﷻ آنها را به‌محض احسان خویش به ایشان عنایت کرده است ﴿خدایی جز او نیست، بازگشت به‌سوی اوست﴾ در روز آخرت، نه به‌سوی غیروی پس فرمانبردار و نافرمان ـ هردو را ـ دربرابر اعمالشان جزا می‌دهد.

ابن‌ابی‌حاتم و حافظ ابونعیم از یزیدبن‌اصم رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مردی دلیر، شجاع و نیرومند از اهالی شام همیشه به دیدار عمربن‌خطاب رضی الله عنه می‌آمد. عمر رضی الله عنه مدّتی او را ندید. پس روزی از اصحاب رضی الله عنهم پرسید: فلان‌بن‌فلان چه شد؟ او کجاست که نمی‌بینمش؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! آخر او گرفتار می‌گساری شده است. عمر رضی الله عنه کاتبش را فراخواند و به او گفت؛ بنویس: از عمربن خطاب به‌سوی فلان‌بن‌فلان، سلام بر تو! من نزد تو خدایی را ستایش می‌گویم که معبودی جز او نیست. «آمرزندهٔ گناه است و پذیرندهٔ توبه، سخت‌کیفر است و صاحب توانگری، خدایی جز او نیست، بازگشت به‌سوی اوست». سپس به اصحاب رضی الله عنهم گفت: به بارگاه خداوند ﷻ در حقّ برادرتان دعا کنید که با قلب خویش به‌سوی او روآورد و خداوند ﷻ بر او توبه‌پذیر گردد. پس چون پیک عمر رضی الله عنه نامه‌اش را به وی رساند، او شروع به خواندن آن نمود و

پیاپی تکرارش می‌کرد و بویژه این آیه را: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيْدِ الْعِقَابِ ...». و با خود چنین زمزمه می‌نمود: آری! خداوند ﷻ مرا از کیفر خویش بیم داده و وعده کرده که بر من بیامرزد! و پیوسته این سخن را با خود تکرار می‌کرد آن‌گاه گریست و از شراب‌نوشی کاملاً دست برداشت و خالصانه توبه کرد. پس چون خبر توبه‌اش به عمر رضی الله عنه رسید، فرمود: وقتی دیدید که برادری از برادران شما لغزیده است، این‌چنین عمل کنید؛ او را در راه حق استوار و پایدار گردانید و از خدای سبحان بخواهید که بر او توبه‌پذیر گردد. هان! مبادا بر زیان وی معاون شیطان باشید» یعنی: مبادا به جای تلاش در جهت اصلاح وی، او را به‌باد دشنام و سرزنش بگیرید تا بر سر سماجت آید و بر گناه خود پای‌فشارد.

مَا يُجَٰدِلُ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي ٱلْبِلَٰدِ ﴿٤﴾

﴿جز آنهایی که کفر ورزیدند کسی در آیات خدا مجادله نمی‌کند﴾ یعنی: جز کسانی از مشرکان مکّه و امثالشان که کافر شده‌اند، کسی دیگر در دفع آیات الهی و تکذیب آن ستیزه نمی‌کند. مراد: مجادله به ناروا و قصد دفع کردن حقّ است و همین نوع از مجادله است که در این **حدیث‌شریف** به آن اشاره شده است: «لَا تُمَارُوْا فِي الْقُرْآنِ فَإِنَّ الْمِرَاءَ فِيْهِ كُفْرٌ ۞ در قرآن مجادله نکنید زیرا جدال در قرآن [یعنی خصومت به ناروا در انکار و تکذیب آن] کفر است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس باطلی را یاری دهد تا حقّی را به‌وسیلهٔ آن دفع کند، در حقیقت ذمّهٔ خدا و ذمّهٔ رسولش از وی بیزار شده است». امّا جدال برای روشن کردن حقیقت، رفع ابهام و التباس از قرآن و بازگردانیدن منکران و شکّاکان به راه راست، از بزرگترین اعمالی است که تقرّب جویان به خدای عزّوجلّ با آن تقرّب

می‌جویند چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَ لاٰ تُجٰادِلُوٓا اَهْلَ الْكِتٰابِ اِلاّٰ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ﴾ و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نکنید) [عنکبوت / ۴۶].

﴿پس گشت‌وگذارشان در شهرها تو را نفریبد﴾ خدای عزّوجلّ رسول گرامی خویش ﷺ را نهی می‌کند از این‌که به چیزی از بهره‌مندیهای دنیوی کفّار فریفته شود؛ بهره‌مندیهایی چون تجارت در کشورها و به‌دست آوردن سودهای کلان از بابت آن، کسب پیروزیهای سیاسی و نظامی و... زیرا اینان پس از اندک‌مدّتی مورد مؤاخذه و محاسبه قرار می‌گیرند و اگر هم مهلت یابند، یقیناً مهمل و فراموش شده رها نمی‌شوند.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** از ابی‌مالک روایت کرده است که فرمود: این آیه دربارهٔ حارث‌بن‌قیس سهمی نازل شد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَٱلْأَحْزَابُ مِنۢ بَعْدِهِمْ ۖ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍۭ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ ۖ وَجَٰدَلُوا۟ بِٱلْبَٰطِلِ لِيُدْحِضُوا۟ بِهِ ٱلْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ ۖ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٥﴾

سپس حق تعالی نمونه‌های عینی‌ای از تکذیب امّت‌های پیشین و فرجام نامیمونشان را یادآورشده و می‌فرماید: ﴿**پیش از اینان، قوم نوح و بعد از آنها گروههای دیگری**﴾ نیز؛ مانند عاد و ثمود ﴿**تکذیب پیشه کردند**﴾ و علیه پیامبرانشان به گروه‌بندی و جبهه‌گیری دست زدند ﴿**و هر امتی قصد پیامبرشان را کردند تا او را بگیرند**﴾ یعنی: هر امّتی از امّتهای تکذیب‌کننده، قصد پیامبرشان را کردند تا بر وی دست یافته و او را زندانی کنند و شکنجه نمایند و هر چه می‌خواهند با او بکنند ﴿و

به باطل جدال کردند تا حق را با آن إبطال کنند ﴾ یعنی: با پیامبرشان به سخنان بیهوده و باطل و با دستاویزهای بی‌اساس و مقولات درهم‌وبرهم، ستیزه و مجادله کردند تا به‌وسیلهٔ آن، حق را خُرد ساخته و آن را از صحنه بیرون نمایند و ایمان را إبطال کنند **﴿پس آنان را ﴾** یعنی: آن ستیزه گران به باطل را **﴿فروگرفتم، بنگر که کیفر من چگونه بود؟ ﴾** یعنی: بنگر در عذابی که آنها را به‌وسیلهٔ آن مجازات کردم، که آن عذاب چه‌قدر دردناک و سخت بوده است؟.

وَكَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ﴿٦﴾

﴿و بدین‌سان، فرمان پروردگارت بر کافران ثابت شد ﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! چنان‌که حکم عذاب بر امّتهای تکذیب‌کنندهٔ پیامبران پیشین علیهم السلام تحقّق یافت و ثابت شد، به‌همین‌گونه، حکم عذاب بر کسانی که به تو کفر ورزیده و به‌ناحق و ناروا و با تکیه بر باطل با تو مجادله کردند و علیه تو همدست شده و دست به گروه‌بندی و تَحزُّب زدند، نیز ثابت و لازم شده است؛ **﴿که آنان اهل دوزخند ﴾** یعنی: حکم صادره دربارهٔ آنها این است که: آنها سزاوار دوزخ‌اند.

ٱلَّذِينَ يَحْمِلُونَ ٱلْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِۦ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَٱغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ

ٱلۡجَحِيمِ ۞۷۞

﴿کسانی که عرش الهی را حمل می‌کنند و کسانی که گرداگرد آنند، همراه با ستایش پروردگار خویش تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند﴾ یعنی: فرشتگان حامل عرش ـ که فرشتگان کرّوبی می‌باشند ـ و ایشان بلندترین طبقات فرشتگان و اوّلین آنها در پیدایش‌اند همچنین فرشتگانی که بر گرداگرد عرش قراردارند، اینانَ خداوند ﷻ را همراه با حمد و سپاس وی دربرابر نعمتهایش، تسبیح گفته او را تنزیه می‌کنند و به او ایمان دارند، یعنی: وحدانیّت او را با بصیرتهایشان تصدیق کرده و برای بندگان مؤمنش آمرزش می‌خواهند و می‌گویند: ﴿پروردگارا! رحمت و علم تو بر همه‌چیز احاطه دارد﴾ یعنی: رحمت و علم تو همه‌چیز را فراگرفته است ﴿پس کسانی را که توبه کرده و راه تورا دنبال کرده‌اند﴾ یعنی: کسانی را که با توبه، از گناهان روی برتافته و راه تو ـ یعنی دین اسلام ـ را پیروی کرده‌اند ﴿بیامرز و آنهارا از عذاب دوزخ نگاه دار﴾ چنان‌که در حدیث‌شریف آمده است: «چون مسلمان در حقّ برادرش غائبانه دعا کند، فرشته می‌گوید: آمین! و برای تو هم مانند آن باد».

البتّه ما به حمل عرش الهی به‌وسیلهٔ فرشتگان ایمان داریم امّا کیفیّت این حمل و تعداد فرشتگان را به علم خدای عزّوجلّ وا می‌گذاریم. باید دانست که «عرش» مرکز تدبیر عالم بوده و حقیقتی است که خدای عزّوجلّ خود به آن داناتر می‌باشد.

رَبَّنَا وَأَدۡخِلۡهُمۡ جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدتَّهُمۡ وَمَن صَلَحَ مِنۡ
ءَابَآئِهِمۡ وَأَزۡوَٰجِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۞۸۞

همچنین فرشتگان حامل عرش الهی، در حقّ مؤمنان چنین دعا می‌کنند:

﴿پروردگارا! و آنان را در بهشتهای عدن که آن را به ایشان وعده داده‌ای، وارد کن﴾ بهشتهای عدن: یعنی بهشت‌هایی که اقامت در آنها دائمی است **﴿و نیز هر کس از پدران و همسران و فرزندانشان را که به صلاح‌آمده‌اند وارد کن﴾** یعنی: همراه با ایشان کسانی از این گروه ذکرشده را که صالح هستند، برای تکمیل نعمت خویش بر ایشان و کامل کردن شادمانی و سرورشان، به بهشت وارد کن **﴿زیرا تو بی‌گمان غالب و حکیمی﴾**. سعیدبن جبیر رحمه‌الله می‌گوید: «مؤمن چون به بهشت وارد شود، می‌پرسد که پدر و پسر و برادرم کجایند؟ به وی گفته می‌شود: آنها در عمل خود به پایه و اندازهٔ تو نرسیده‌اند. ولی او می‌گوید: من هم برای خود عمل کرده‌ام و هم برای ایشان. در آن هنگام است که آنها در درجه به وی ملحق ساخته می‌شوند». سپس سعیدبن جبیر رحمه‌الله این آیه را تلاوت کرد.

وَقِهِمُ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ وَمَن تَقِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ يَوۡمَئِذٖ فَقَدۡ رَحِمۡتَهُۥۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٩﴾

فرشتگان حامل عرش در دعای خود در حقّ مؤمنان می‌افزایند: **﴿و آنان را از بدیها نگاه‌دار﴾** یعنی: دربرابر گناهان و اعمال بدی که در دنیا مرتکب شده‌اند، آنها را مؤاخذه و مجازات نکن و اعمال بدشان را بر ایشان بیامرز و ایشان را از عذاب ناگوار نگاه‌دار **﴿و هرکه را در چنین روزی﴾** یعنی: در روز قیامت **﴿از بدیها درامان بداری، به‌راستی که بر وی رحم کرده‌ای﴾** و او را از عذاب خویش نجات داده و به بهشت خویش درآورده‌ای **﴿و این همان رستگاری بزرگ است﴾** که رستگاری‌ای بزرگتر از آن نیست. سلیم‌بن‌عیسی می‌گوید: «بندگان مؤمن چه‌قدر نزد خداوند ﷻ گرامی‌اند! آنها بر بالین خویش خوابیده‌اند امّا فرشتگان برای آنها آمرزش می‌خواهند». مطرّف‌بن‌عبدالله می‌گوید: «خیرخواه‌ترین بندگان خدا ﷻ برای

مؤمنان، فرشتگان هستند»، سپس این آیه را تلاوت کرد و افزود: «امّا بدخواه‌ترین و خائن‌ترین بندگان برای مؤمنان، شیاطین‌اند».

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ ٱللَّهِ أَكْبَرُ مِن مَّقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى ٱلْإِيمَـٰنِ فَتَكْفُرُونَ ﴿۱۰﴾

﴿کسانی که کافر بوده‌اند﴾ در روز قیامت ـ هنگامی که به دوزخ وارد شوند ﴿مورد ندا قرار می‌گیرند که: قطعاً دشمنی الله از دشمنی شما نسبت به همدیگر سخت‌تر است﴾ یعنی: هر انسانی از اهل دوزخ ـ در هنگام مشاهدهٔ عذاب آن ـ خطاب به خودش می‌گوید: «نفرین و نفرت بر تو ای نفس!». در این هنگام، فرشتگان به آنها می‌گویند: قطعاً نفرت و دشمنی خداوند ﷻ از شما در دنیا: ﴿آن‌گاه که به‌سوی ایمان دعوت می‌شدید و انکار می‌ورزیدید﴾ بزرگتر از این نفرت و دشمنی و بغض شما بر خود شما در این حالی است که عذاب را مشاهده می‌کنید.

قَالُوا۟ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا ٱثْنَتَيْنِ فَٱعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ ﴿۱۱﴾

﴿می‌گویند: پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی﴾ مراد از دوبار میراندن این است که: آنان بار اوّل نطفه‌هایی بی‌جان در پشت پدرانشان بودند، سپس بعد از آن‌که در دنیا زنده شدند، خداوند ﷻ برای بار دوم آنهارا میراند و مراد از دوبار زنده کردن: حیات اوّلی آنها در دنیا، سپس زندگی مجدّدشان در آخرت به هنگام رستاخیز است. ﴿به گناهانمان﴾ که پیشتر در دنیا انجام داده

بودیم؛ مانند تکذیب پیامبران علیهم‌السلام، شرک‌آوردن به تو و ترک توحید و یکتاپرستی **﴿اعتراف کردیم﴾** ولی آنها این اعتراف را درجایی می‌کنند که اعتراف در آن هیچ سودی به حالشان ندارد و در جایی پشیمان و نادم می‌شوند که پشیمانی هیچ به کارشان نمی‌آید. آن‌گاه می‌پرسند: **﴿پس آیا راه بیرون شدنی هست؟﴾** یعنی: آیا برای ما راهی ـ از هرگونه که باشد، چه کند و چه سریع ـ میسّر هست تا به ما امکان دهد که از دوزخ بیرون آمده و به دنیا بازگردیم؟.

خداوند جل جلاله در پاسخشان می‌فرماید:

ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْۚ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ ﴿١٢﴾

﴿این از آن روی برای شماست﴾ یعنی: این عذابی که در آن قرار دارید، به‌سبب آن است **﴿که چون﴾** در دنیا **﴿خدا به تنهایی خوانده می‌شد، کفر می‌ورزیدید﴾** به او و توحید و یگانه‌پرستی را فرو می‌گذاشتید **﴿و چون به او شرک آورده می‌شد﴾** از دیگران؛ اعم از بتان یا غیرآنها **﴿آن را باور می‌کردید﴾** و دعوت به‌سوی شرک را اجابت می‌گفتید **﴿پس فرمان از آنِ خداست﴾** به‌تنهایی و یگانگی، نه از غیروی و هموست که بر شما به جاودانگی در دوزخ و عدم بیرون‌آمدن از آن حکم کرده‌است **﴿او بلندقدر﴾** و برتر از آن است که برایش در ذات و صفاتش همانندی باشد **﴿بزرگ است﴾** یعنی: بزرگتر از آن است که برایش همتا، یا همسر، یا فرزند، یا شریکی باشد.

هُوَ ٱلَّذِي يُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُنَزِّلُ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ رِزۡقٗاۚ وَمَا

يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ ﴿١٣﴾

﴿**اوست کسی‌که آیاتش را**﴾ یعنی: دلایل توحید و نشانه‌های قدرت خود را ﴿**به شما می‌نمایاند**﴾ در کائنات آفاقی و انفسی خود ﴿**و برای شما از آسمان روزی‌ای فرو می‌فرستد**﴾ یعنی: باران را فرو می‌فرستد زیرا باران سبب همهٔ ارزاق است. خدای سبحان در این آیه، نمایاندن آیات و فرودآوردن ارزاق را با هم جمع کرد زیرا قوام ادیان با آشکار کردن آیات و قوام ابدان با فروفرستادن ارزاق است ﴿**و جز آن کس که انابت کننده است، کسی دیگر پند نمی‌گیرد**﴾ یعنی: با این آیات روشن، فقط کسی پندپذیر می‌شود و به خود می‌آید که با بهره‌گیری از اندیشیدن در آیات خداوند ﷻ به طاعت وی باز گردد.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١٤﴾

﴿**پس الله را درحالی بخوانید که دین را برای او خالص ساخته‌اید**﴾ یعنی: اورا درحالی بخوانید که عبادت برای وی را که شما را بدان فرمان داده است، از شرک پاک و پیراسته ساخته باشید ﴿**هرچند**﴾ این اخلاص و پاکیزه‌منشی‌تان در عبادت ﴿**کافران را ناخوش افتد**﴾ پس به ناخوشی آنها التفاتی نکنید و آنها را واگذارید تا در غیظ و خشمشان بمیرند و با درد و دریغشان به‌هلاکت رسند.

در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌زبیر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ به دنبال نمازهای فرض این ذکر را می‌خواندند: «لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰ شَرِيْكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْر، لاٰحَوْلَ وَ لاٰقُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ، لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ لاٰ نَعْبُدُ اِلاَّ اِيّٰاهُ، لَهُ النِّعْمَةُ وَ لَهُ الْفَضْلُ وَ لَهُ الثَّنٰاءُ الْحَسَنْ، لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْن، وَ لَوْكَرِهَ الْكٰافِرُوْن». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به بارگاه خدای تبارک‌وتعالی درحالی دعا کنید که به

اجابت دعای خویش یقین داشته باشید و بدانید که خداوند ﷻ دعا را از دل غافل و سرگرم هوس، اجابت نمی‌کند».

رَفِيعُ ٱلدَّرَجَٰتِ ذُو ٱلۡعَرۡشِ يُلۡقِي ٱلرُّوحَ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ لِيُنذِرَ يَوۡمَ ٱلتَّلَاقِ ﴿١٥﴾

﴿اوست رفیع‌الدّرجات﴾ یعنی: اوست دارای درجات و اوصاف رفیع و والا که به شما دلایل توحید و آیات عظمت خویش را نمایانده است و او از مشابهت مخلوقات منزّه است. یا معنی این است: اوست که درجات بندگانش را در دنیا، یا در بهشت برتر می‌گرداند ﴿صاحب عرش است﴾ و مالک و آفریننده و متصرّف در آن؛ و این خود مقتضی رفعت‌شأن و بزرگی سلطه و فرمانروایی اوست ﴿روح را﴾ یعنی: وحی را ﴿از امر خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد می‌افکند﴾ و ایشان انبیاعلیهم‌السلام هستند که خداوند ﷻ از میان بندگان برگزیده‌اش به رسالت انتخابشان کرده است. وحی را «روح» نامید زیرا مردم با آن از مرگ کفر زنده می‌شوند چنان‌که بدنها با ارواح زنده می‌شوند. یا مراد از روح، جبرئیل‌علیه‌السلام است. «مِنۡ أَمۡرِهِ ۞ از امر خویش» یعنی از شریعتهای خویش که آنها را به‌سوی پیامبرانش وحی کرده است تا آن شریعت‌ها را سرمشق خویش ساخته و در زندگی خود به‌موجب آنها عمل کنند ﴿تا از روز ملاقات بیم دهد﴾ یعنی: تا خداوند ﷻ یا فرستادن آن پیامبر، مردم را از عذاب روزی بیم دهد که اهالی آسمانها و زمین و اوّلین و آخرین، همه در آن روز باهم دیدار می‌کنند.

يَوۡمَ هُم بَٰرِزُونَۖ لَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِنۡهُمۡ شَيۡءٞۚ لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَۖ

لِلَّهِ ٱلْوَٰحِدِ ٱلْقَهَّارِ ﴿١٦﴾

﴿آن روز که آنان ظاهر گردند﴾ یعنی: آن روز که مردم از قبرهایشان در فضای باز و صحرای مسطّح و همواری که هیچ چیز در آن پوشیده نیست و هیچ‌چیز ـ مثل کوه، پشته یا ساختمانی ـ آنها را از دیدگان نمی‌پوشاند، بیرون می‌آیند ﴿چیزی از آنها بر خداپوشیده نمی‌ماند﴾ از اعمالی که در دنیا کرده‌اند و از آنچه که سینه‌هایشان پنهان می‌دارد، یا آشکار می‌سازد ﴿امروز فرمانروایی ازآنِ کیست؟﴾ یعنی: چون همهٔ کسانی که در آسمانها و زمین‌اند، احضار شوند و جمع گردند، خداوند متعال می‌پرسد: (لِمَنِ المُلْكُ الْيَوْمَ ۞ امروز فرمانروایی از آن کیست؟). پس هیچ کس پاسخ وی را نمی‌دهد آن‌گاه خداوند ﷻ خود پاسخ داده و می‌فرماید: ﴿از آن خداوند یگانهٔ قهار است﴾ که همهٔ خلق را با مرگ مقهور ساخته است. حسن می‌گوید: «سؤال‌کننده حق تعالی و جواب‌دهنده هم خود اوست و آن‌گاه که کسی پاسخش را نمی‌دهد، خود پاسخ خویش را می‌دهد».

ٱلْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ ۚ لَا ظُلْمَ ٱلْيَوْمَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿١٧﴾

﴿امروز هر کس بروفق آنچه انجام داده است﴾ از خیر و شرّ ﴿کیفر می‌یابد. امروز هیچ ستمی نیست﴾ بر احدی از آنان؛ با کاستن از ثواب یا افزودن در عذاب وی ﴿بی‌گمان خدا زود شمار است﴾ و بسیار سریع حساب می‌کند زیرا او در امر حساب به تفکّر نیاز ندارد چنان‌که دیگران در هنگام حساب کردن، نیاز به تفکّر دارند، بدان جهت که علم الهی به همه‌چیز محیط و فراگیر است و هم‌وزن ذرّه‌ای از او پنهان نمی‌ماند. در حدیث‌شریف آمده است: «حق تعالی در مدّت‌زمانی به‌اندازهٔ

نصف روز از روزهای دنیا، تمام خلق را محاسبه می‌کند».

وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ ٱلْءَازِفَةِ إِذِ ٱلْقُلُوبُ لَدَى ٱلْحَنَاجِرِ كَـٰظِمِينَ ۚ مَا لِلظَّـٰلِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿١٨﴾

﴿و آنهارا از روز آزفه﴾ یعنی: از روز قیامت ﴿بیم ده﴾ روز قیامت را به‌سبب نزدیکی‌اش «آزِفَهْ» نامید. و چون کوچ کاروان نزدیک شود، گفته می‌شود: «اَزِفَ‌الرَّحِيل». ﴿آن‌گاه که دلها به گلوگاهها می‌رسد﴾ گویی از شدّت بیم و هراس، دلها از جاهای خود برکنده شده و به حنجره‌ها می‌رسند ﴿پر شده از غم﴾ محزون و پرغصّه و ساکت ﴿برای ستمگران هیچ دوستی﴾ یعنی: هیچ نزدیک و خویشاوندی ﴿نیست﴾ که به آنان سودی برساند ﴿و نه شفاعتگری که سخن او﴾ در امر شفاعت برایشان ﴿پذیرفته شود﴾.

يَعْلَمُ خَآئِنَةَ ٱلْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِى ٱلصُّدُورُ ﴿١٩﴾

﴿خدا خیانت چشمها را می‌داند﴾ خیانت چشمها: عبارت از نگاه دزدانه به‌سوی چیزی است که نگاه کردن به‌سوی آن حلال نیست. قتاده گفته است: «خیانت چشمها، چشم‌چرانی در چیزی است که خدای عزّوجلّ آن را دوست ندارد». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر آن گفته است: «مراد از آن: مردی است که بر اهل یک خانواده وارد می‌شود و در میانشان زنی زیبا است، یا از برابر آن خانه می‌گذرد و در میانشان زنی زیبا است پس چون غافل می‌شوند، نگاهی دزدانه به‌سوی آن زن می‌افگند امّا وقتی که متوجّه شوند، چشمش را از آن فرو می‌بندد و باز چون غافل شوند، به او چشم می‌دوزد و چون متوجّه شوند، چشم فرومی‌پوشد در حالی‌که

خدای عزّوجلّ از قلب وی آگاه است و می‌داند که او حتّی دوست دارد که کاش بر فرج آن زن بالا می‌رفت». ﴿و﴾ می‌داند ﴿آنچه سینه‌ها﴾ و اندرونها ﴿نهان می‌دارند﴾ از معاصی و نافرمانی‌های وی و از امانت و خیانت.

وَٱللَّهُ يَقْضِي بِٱلْحَقِّ وَٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿٢٠﴾

﴿و خدا به حق﴾ و عدل ﴿حکم می‌کند﴾ پس هر کس را به آنچه که سزاوار وی از خیر یا شرّ است، جزا می‌دهد ﴿وکسانی را که کافران در برابر او می‌پرستند﴾ یعنی: بتان و معبودانی که مشرکان ـ جز خدای سبحان ـ دستهای خود را به‌سوی آنها به دعا بالا می‌کنند ﴿به چیزی حکم نمی‌کنند﴾ زیرا آنها نه چیزی می‌دانند و نه بر کاری قادرند ﴿در حقیقت، خداست که خود شنواست﴾ سخنانشان را و ﴿بیناست﴾ به افعالشان.

۞ أَوَلَمْ يَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ كَانُواْ مِن قَبْلِهِمْ كَانُواْ هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءَاثَارًا فِي ٱلْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٍ ﴿٢١﴾

ای محمّد ﷺ! ﴿آیا﴾ این دروغ‌انگاران رسالتت ﴿در زمین سیر نکرده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنها زیسته‌اند چگونه بوده است؟﴾ و در نتیجه، از دیگران عبرت بگیرند؟ زیرا ﴿آنها﴾ یعنی: کسانی از کفّار که درگذشته‌اند؛ ﴿از اینان در

روی زمین پرتوان‌تر بوده‌اند ﴾ یعنی: از این کافران حاضر، در توان بدنی و مادّی نیرومندتر و استوارتر بوده‌اند **﴿و آثار زیادتری از خود باقی گذاشتند ﴾** با آنچه که در روی زمین از دژها و قصرها آباد کرده بودند، که نشانه‌هایشان تا دیرزمانی در روی زمین باقی بود و بعضاً هنوز هم باقی است ... و هر کس سدّ چین، اهرام‌های مصر، ستونهای تدمر و بعلبک را از نزدیک ببیند، به برتری مدنیّت پیشینیان اعتراف می‌کند. این معنی درصورتی است که خطاب برای همهٔ بشریّت عام باشد امّا اگر خطاب مخصوص مردم مکّه باشد پس قضیه روشن‌تر از آن است که مثال و نمونه‌ای برای آن ارائه شود. **﴿با این همه ﴾** یعنی: با وجود آن همه نیرو و شکوه **﴿خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و آنها را دربرابر خداوند هیچ پناه‌دهنده‌ای نبود ﴾** یعنی: برایشان مدافعی نبود که عذاب را از آنان دفع کند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَكَفَرُواْ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ ۚ إِنَّهُۥ قَوِىٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٢٢﴾

﴿این ﴾ کیفر الهی **﴿از آن روی بود که پیامبرانشان بینات ﴾** یعنی: حجّتهای روشن **﴿برایشان می‌آوردند ولی آنها کافر شدند ﴾** به آنچه که پیامبران علیهم السلام به آنان آوردند **﴿پس خدا آنان را گرفتار کرد، بی‌گمان او نیرومند ﴾** است؛ پس هر چه بخواهد انجام می‌دهد و هیچ چیز او را عاجز نمی‌تواند کرد **﴿سخت‌کیفر است ﴾** برای کسانی که او را عصیان کرده و به‌سویش به توبه بازنمی‌گردند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٢٣﴾

﴿و به یقین موسی را با آیات خود ﴾ مراد از این آیات، معجزات نه گانه‌ای است

که ذکـر آنـها در چـندین جـا از قـرآن گـذشت ﴿و حـجّتی آشکـار﴾ و روشـن ﴿فرستادیم﴾ پس معجزه و حجّت قولی، هر دو برای موسی علیه السلام فراهم شد.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَـٰمَـٰنَ وَقَـٰرُونَ فَقَالُواْ سَـٰحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٢٤﴾

فـرستادیم او را ﴿به‌سوی فـرعون﴾ شـاه مـصر ﴿و هـامان﴾ وزیـر فـرعون ﴿و قارون﴾ ثروتمندترین فرد زمانش ﴿امّا آنان گفتند:﴾ بی‌تردید موسی علیه السلام ﴿جادوگری دروغگوست﴾ در آنچه که با خود به‌همراه آورده است. خداوند جل جلاله مخصوصاً از این سه تن یادکرد زیرا آنها رؤسا و رهبران کسانی بودند که موسی علیه السلام را تکذیب می‌کردند.

البتّه در این داستان، دلجویی و تسلیتی برای رسول ما در مـواجـهٔ ایشـان بـا تکذیب‌کنندگان قوم خویش است.

فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلْحَقِّ مِنْ عِندِنَا قَالُواْ ٱقْتُلُوٓاْ أَبْنَآءَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ وَٱسْتَحْيُواْ نِسَآءَهُمْ ۚ وَمَا كَيْدُ ٱلْكَـٰفِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَـٰلٍ ﴿٢٥﴾

﴿پس وقتی حق را﴾ یعنی: وقتی موسی علیه السلام معجزات آشکار و برهانهای واضح را ﴿از جانب ما برای آنان آورد، گفتند: پسران کسانی را که با او ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را زنده بگذارید﴾ چون خداوند جل جلاله موسی علیه السلام را به رسالت بـرانگـیخت، فرعون کشتار بنی‌اسرائیل را مجدّداً از سر گرفت و به قتل پسران و زنده گـذاشتن دخترانشان دستور داد؛ زیرا به دختران و زنان برای اغراض و اهداف سوء خویش ــ از قبیل گماشتن آنها به خدمتکاری ــ چشم داشت و هر دو امر، بلای آشکاری بود ﴿و نیرنگ کافران جز در تباهی نیست﴾ یعنی: این نیرنگها به پیامبران الهی علیهم السلام

هیچ زیانی نمی‌رساند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِيٓ أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُۥٓ ۖ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ فِي ٱلْأَرْضِ ٱلْفَسَادَ ﴿۲۶﴾

﴿ **و فرعون گفت** ﴾ به کسانش: ﴿ **مرا بگذارید تا موسی را بکُشم** ﴾ و کارش را یکسره کنم ﴿ **و او پروردگارش را بخواند** ﴾ یعنی: اگر می‌تواند، کسی را که می‌پندارد او وی را به‌سوی ما فرستاده، به یاری خویش فراخواند تا او را از کشتن برهاند! بدانید که او درحقیقت پروردگاری ندارد بلکه من پروردگار برتر شما هستم ﴿ **من می‌ترسم آیین شما را** ﴾ یعنی: دینی را که شما بر آن ـ از پرستش غیر الله ﷻ ـ قرارداريد ﴿ **تغيير دهد** ﴾ و آنها را به دین خویش که همانا پرستش خدای یگانه است، درآورد ﴿ **یا در این سرزمین، فساد پدید آورد** ﴾ یعنی: اگر نتواند دین شما را تغییر دهد، حدّاقلّ در میان مردم فتنه و اختلاف بیفکند.

وَقَالَ مُوسَىٰٓ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُم مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَّا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ ٱلْحِسَابِ ﴿۲۷﴾

﴿ **و موسی گفت** ﴾ چون این سخنان فرعون به وی رسید ﴿ **من از شرّ هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام** ﴾ موسی علیه السلام از شرّ هر فرد برتری طلب و خودبزرگ‌بینی که خویشتن را از ایمان‌آوردن به خدای عزّوجلّ بزرگتر دیده و به بعث و حشرونشر مؤمن نیست، به خدای عزّوجلّ پناه برد زیرا هرگاه دو خصلت تکبّر و تکذیب به معاد در کسی یکجا شد، قطعاً

اسباب سنگدلی و بی‌پروایی در او به تمام و کمال رسیده است. شکّی نیست که فرعون، نماد کامل چنین انسانی بود.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوموسی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ چون از قومی می‌هراسیدند، می‌گفتند: «اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوْذُ بِكَ مِنْ شُرُوْرِهِمْ، وَنَدْرَأُ بِكَ فِيْ نُحُوْرِهِمْ ✿ بارخدایا! ما به تو از شرارتهای آنان پناه برده و به‌وسیلهٔ تو، گردنهایشان را از خود دفع می‌کنیم».

وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَـٰنَهُۥٓ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّىَ ٱللَّهُ وَقَدْ جَآءَكُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ مِن رَّبِّكُمْ ۖ وَإِن يَكُ كَـٰذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُۥ ۖ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ ٱلَّذِى يَعِدُكُمْ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿۲۸﴾

﴿و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را نهان می‌داشت گفت﴾ حسن می‌گوید: «آن مرد از قبطیان و پسرعموی فرعون بود که ایمانش را نهان می‌داشت و آن را ـ قبل از این روز ـ آشکار نساخته بود و سبب آشکار کردن ایمانش در این روز، این بود که چون فرعون گفت: (مرا بگذارید تا موسی را بکُشم)، آن مرد مؤمن را خشمی برای خداوند متعال فراگرفت و گفت: **﴿آیا مردی را می‌کُشید که می‌گوید: پروردگار من الله است و مسلّماً برای شما از سوی پروردگارتان معجزاتی هم آورده است؟﴾** یعنی: حال آن‌که او برای شما معجزات آشکاری که بر نبوّت و صحّت رسالت وی دلالتهای روشنی دارند، نیز آورده است؟. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بهترین جهاد، گفتن سخنی حقّی است در نزد سلطان ستمگری».

ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «از خانوادۀ فرعون، جز همین مرد و نیز زن فرعون، کس دیگری ایمان نیاوردند».

سپس آن مرد مؤمن در دفاع از موسی علیه السلام، با آنان قدری نرم‌تر برخورد کرد و گفت: ﴿**و اگر برفرض دروغگو باشد، دروغش به زیان خودِ اوست و اگر راستگو باشد، البتّه برخی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید**﴾ این سخن آن شخص مؤمن، ناشی از شکّ وی در صحّت رسالت موسی علیه السلام نبود زیرا او ـ چنان‌که خداوند جل جلاله از وی توصیف کرده است ـ به راستی مؤمن بود. معنای: (يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِيْ يَعِدُكُمْ) این است: اگر تمام چیزهایی که موسی علیه السلام به شما وعده می‌دهد، به شما نرسد، حدّاقلّ بعضی از آنها به شما می‌رسد و در همان بعض هم هلاکت شما حتمی است ﴿**چرا که خدا کسی را که افراط‌کار دروغزن باشد، هدایت نمی‌کند**﴾ این ادامۀ سخن آن مرد مؤمن است. یعنی: اگر موسی علیه السلام گزافکار و دروغزن باشد، هرگز خداوند جل جلاله او را به‌سوی حجّتهای روشن خود راهنمایی نمی‌کند و نه او را به معجزات خود مؤیّد می‌گرداند و اگر بر خداوند جل جلاله دروغ بسته باشد، قطعاً حق تعالی او را خوار ساخته و هلاک می‌گرداند پس شما نیازی به این ندارید که او را بکشید. این سومین احتجاجی است که آن شخص مؤمن در اعتراض به طرح موضوع قتل موسی علیه السلام کرد و در این اعتراض نیز نوعی مجامله و نرمش برای واداشتن آنها به تسلیم است.

يَٰقَوْمِ لَكُمُ ٱلْمُلْكُ ٱلْيَوْمَ ظَٰهِرِينَ فِى ٱلْأَرْضِ فَمَن يَنصُرُنَا مِنۢ بَأْسِ ٱللَّهِ إِن جَآءَنَا ۚ قَالَ فِرْعَوْنُ مَآ أُرِيكُمْ إِلَّا مَآ أَرَىٰ وَمَآ أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ﴿٢٩﴾

سپس آن مرد مؤمن آنها را به‌یاد نعمت‌ها انداخت تا خدای عزّوجلّ را شکر گزارده و در کفر خویش پافشاری و درازدستی نکنند: ﴿**ای قوم من! امروز فرمانروایی از آنِ شماست و در این سرزمین مسلّطید**﴾ چیره‌بودن بر سرزمین، عبارت از غلبه بر مردم و برتری بر آنهاست. مراد از سرزمین، سرزمین مصر است ﴿**پس چه‌کسی ما را از عذاب الله ــ اگر بر سرما بیاید ــ حمایت خواهد کرد؟**﴾ یعنی: لشکرهایمان قادر نیستند تا چیزی از عذاب الهی را از ما باز دارند.

و چون فرعون نصیحت و خیراندیشی راستین آن مرد مؤمن را شنید، حیله و نیرنگی دیگر در پیش افگند تا قومش را به وسیلهٔ آن در این توهّم بیندازد که او در خیرخواهی و دلسوزی به آنان سخت استوار و ثابت‌قدم بوده و آنها را به راهی نمی‌برد که جلب‌کنندهٔ منفعت و دفع‌کنندهٔ زیانی از آنها نباشد، بدین جهت: ﴿**فرعون گفت: جز آنچه که خود درمی‌یابم، به شما نمی‌نمایانم**﴾ یعنی: جز آنچه را که برای خود مصلحت بدانم، به شما مشورت نمی‌دهم و جز آنچه را که در حقّ خود تجویز کنم، برای شما تجویز نمی‌کنم و من همان‌گونه که در حقّ خود مصلحت اندیش هستم، برای شما نیز مصلحت‌اندیش می‌باشم ﴿**و شما را جز به راه راست راهبر نیستم**﴾ یعنی: شما را با این رأی، جز به راه صواب هدایت نمی‌کنم، راهی که اگر از آن پیروی کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید و آن عبارت از: رأی من بر کشتن موسی علیه‌السلام است.

ابونعیم در کتاب «فضایل صحابه» و بزّار از علیّ‌بن‌ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «ای مردم! به من خبر دهید که شجاع‌ترین کس از مردمان کیست؟ مردم گفتند: تو خود شجاع‌ترین آنان هستی. فرمود: این درست است که من با کسی مبارزه نکرده‌ام، جز این‌که داَدم را از وی گرفته‌ام ولی به من خبر دهید که شجاع‌ترین مردم کیست؟ گفتند: بعد از تو دیگر نمی‌دانیم چه کسی است! فرمود: شجاع‌ترین مردم ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه است. آن‌گاه برای اثبات ادّعای خود به سخنش چنین ادامه داد: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم را درحالی دیدم که قریش ایشان را در

چنگال خود گرفته بودند، این‌یکی ایشان را زیر مشت و لگدش گرفته بود و آن یکی بر ایشان تلنگر می‌زد و در همین حال که ایشان را زیر لت‌وکوب خویش گرفته بودند، تشرزنان می‌گفتند: این تو هستی که همهٔ خدایان را یک خدا قرار داده‌ای؟ علی رضی الله عنه فرمود: سوگند به خدای عزّوجلّ که هیچ‌یک از ما ـ جز ابوبکر ـ به آن صحنه نزدیک نشد پس ابوبکر در دفاع از پیامبر ﷺ این‌یکی را می‌زد، آن‌یکی را به تلنگر می‌راند و این‌یکی را دور می‌کرد. خلاصه در آن حالی‌که مشرکان عرصه را بر پیامبر ﷺ سخت گرفته‌بودند و جان ایشان در خطر بود، ابوبکر از ایشان جانانه دفاع می‌کرد و در همان حال بر سر مشرکان فریاد می‌کشید: ای وای بر شما! آیا مردی را به‌خاطر این‌که می‌گوید: پروردگار من الله ﷻ است، می‌کشید؟. سپس علی رضی الله عنه گلیمی را که بر تنش بود، از تنش کشید و به‌سختی گریست تا بدانجا که محاسنش تماماً خیس شد. آن‌گاه فرمود: شما را به جدّ سوگند می‌دهم: آیا مؤمن آل فرعون بهتر است یا ابوبکر؟ مردم سکوت کردند. فرمود: آیا پاسخ نمی‌دهید؟ من خود پاسخ می‌دهم: به خدا سوگند که یک ساعت از حیات ابوبکر [در تلاش وی برای خدا ﷻ] بهتر از مانند مؤمن آل فرعون است زیرا مؤمن آل فرعون مردی بود که ایمانش را پنهان می‌داشت در حالی‌که ابوبکر مردی بود که ایمان خویش را اعلان می‌کرد».

وَقَالَ ٱلَّذِيٓ ءَامَنَ يَٰقَوۡمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُم مِّثۡلَ يَوۡمِ ٱلۡأَحۡزَابِ ﴿٣٠﴾

﴿وکسی که ایمان آورده بود، گفت﴾ در ادامهٔ دفاعش از موسی علیه السلام **﴿ای قوم من! من بر شما از روزی مانند روز احزاب بیمناکم﴾** یعنی: من بر شما از روزی مانند روز عذاب امّتهای گذشته که علیه انبیایشان دست به گروه‌بندی و تحزّب زدند،

بیمناکم.

مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعْدِهِمْۚ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ ﴿٣١﴾

از سرنوشتی بر شما بیمناکم: **﴿مانند حال‌وروز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها آمدند﴾** یعنی: بر شما از مانند حالشان در عذاب، یا از مانند عادت و شیوهٔ آنان در پایداری بر تکذیب حق، بیمناکم **﴿وگرنه خدا بر بندگان ستم نمی‌خواهد﴾** یعنی: آنها را بی‌گناه عذاب نمی‌کند پس هلاک کردن آن امّت‌ها، عدل تمام بوده است، چراکه آنان به سبب اعمالشان، شایستهٔ این عذاب بوده‌اند.

وَيَٰقَوْمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ ٱلتَّنَادِ ﴿٣٢﴾

﴿و ای قوم من! من بر شما از روزی که مردم یک‌دیگر را ندا درمی‌دهند، بیمناکم﴾ یعنی: از روزی که برخی از مردم برخی‌دیگر را ندا داده و همدیگر را به فریادرسی می‌خوانند و استغاثه می‌کنند. یا از روزی که اهل دوزخ، اهل بهشت را و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا می‌کنند چنان‌که در سورهٔ «اعراف» آمده است.

يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنْ عَاصِمٍۗ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾

﴿روزی که پشت کنان باز می‌گردید﴾ از موقف محشر به‌سوی دوزخ، یا از دوزخ

گریزان باز می‌گردید. در آن روز: **﴿برای شما دربرابر خدا هیچ حمایتگری نیست﴾** که شما را از عذاب وی پناه دهد و بازدارد **﴿و هرکه را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست﴾** به‌سوی راه صواب.

وَلَقَدْ جَآءَكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَمَا زِلْتُمْ فِى شَكٍّ مِّمَّا جَآءَكُم بِهِۦ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ ٱللَّهُ مِنۢ بَعْدِهِۦ رَسُولًا ۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ ﴿٣٤﴾

﴿و به یقین پیش از این، یوسف برای شما بینات آورد﴾ یعنی: پیش از آن‌که موسی علیه السلام به‌سوی شما بیاید، یوسف فرزند یعقوب علیهما السلام به شما معجزات و نشانه‌های آشکاری آورد که روشنگر دین خدا جل جلاله و شریعت وی بودند زیرا یوسف علیه السلام به‌سوی پدرانتان به نبوّت برانگیخته شد **﴿پس شما همچنان از آنچه برایتان آورده بود﴾** از معجزات **﴿در تردید بودید﴾** و به او ایمان نیاوردید **﴿تا وقتی که﴾** یوسف علیه السلام **﴿از دنیا رفت، گفتید: خدا بعد از او هرگز پیامبری برنخواهدانگیخت﴾** پس به او در حیاتش کفر ورزیدید امّا بعد از آن‌که او درگذشت، به پیامبرانی که بعد از وی مبعوث شدند، نیز کفر ورزیدید **﴿این گونه، خدا هرکه را افراط‌گر شکّاک است﴾** یعنی: هرکه را در نافرمانی‌ها و معاصی خداوند جل جلاله اسرافکار و زیاده‌رو و در دین خدا جل جلاله و در یگانگی و وعده‌ها و هشدارهای وی شکّاک است؛ **﴿بی‌راه می‌گذارد﴾** و به‌سوی راه حق و راستی هدایتشان نمی‌کند.

ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِىٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَٰنٍ أَتَىٰهُمْ ۖ كَبُرَ مَقْتًا

عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلۡبِ مُتَكَبِّرٖ جَبَّارٖ ﴿٣٥﴾

سپس حق تعالی در بیان حال این گروه زیاده‌رو شکّاک می‌فرماید:
﴿**کسانی که در آیات الله مجادله می‌کنند**﴾ تا آنها را دفع و إبطال کنند ﴿**بدون حجتی که برایشان آمده باشد**﴾ یعنی: بدون حجّت آشکار و یا دلیل روشنی ﴿**این ستیزهٔ آنان نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند، سخت ناپسند است**﴾ یعنی: این مجادلهٔ آنان نزد خدا ﷻ و مؤمنان بس ناپسند و منفور است زیرا این جدال، جدالی باطل و نارواست که آنها در آن به هیچ اصل و اساس حقّی متّکی نبوده و هیچ سند و حجّتی برآن ندارند. همچنین این جدال آنها به این جهت نیز ناپسند است که قصد آنها از این جدال، إبطال دعوت الله ﷻ، مغشوش کردن فضای ذهنی رهروان راه ایمان و رسیدن به چنین مرامهای باطلی است ﴿**این گونه خدا بر قلب هر متکبّر زورگویی مُهر می‌نهد**﴾ یعنی: چنان‌که بر دلهای این جدل‌کاران مهر کوبید همچنان بر دلهای همهٔ متکبّران زورگو و سرکش مهر می‌گذارد.

وَقَالَ فِرۡعَوۡنُ يَٰهَٰمَٰنُ ٱبۡنِ لِي صَرۡحٗا لَّعَلِّيٓ أَبۡلُغُ ٱلۡأَسۡبَٰبَ ﴿٣٦﴾ أَسۡبَٰبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُۥ كَٰذِبٗاۚ وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَصُدَّ عَنِ ٱلسَّبِيلِۚ وَمَا كَيۡدُ فِرۡعَوۡنَ إِلَّا فِي تَبَابٖ ﴿٣٧﴾

چنین پیدا است که دفاع گرم و مؤثّر آن شخص مؤمن از موسی‌ﷺ، کار خود را کرد لذا فرعون از کشتن موسی‌ﷺ دست برداشت و طرحی دیگر در پیش افگند: ﴿**و فرعون**﴾ از روی جهل، یا نیرنگ، یا انصراف از قتل موسی‌ﷺ ﴿**گفت: ای هامان! برای من برجی‌بلند بنا کن**﴾ یعنی: برایم قصری برافراشته و استوار برآور ﴿**تا شاید من به آن اسباب برسم**﴾ یعنی: به آن راهها برسم.... قتاده می‌گوید: «مراد از اسباب، درها است». ﴿**راههای دستیابی به آسمانها**﴾ یعنی: تا برآن برج بالا رفته به آسمان برسم و چون به آسمان رسیدم، خدایی را که موسی‌ﷺ ادّعا می‌کند او آنجاست، جست‌وجو کنم ﴿**تا به‌سوی خدای موسی بنگرم**﴾ امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: «موسی‌ﷺ قبلاً به فرعون خبر داده بود که خدای عزّوجلّ در آسمان است». ﴿**و من او را سخت دروغگو می‌پندارم**﴾ در این ادّعای وی که خدایی دارد. یا در آنچه که از رسالت ادّعا می‌کند.

بدین‌گونه بود که آن ملعون چنین وانمود ساخت که به وجود خداوند ﷻ متیقّن نیست و به پندار خود درپی جست‌وجو و کاوش در مورد این امر است که آیا درواقع خدای مورد ادّعای موسی وجود دارد یا خیر؟ ولی هدف او القای این پندار بود که چنین خدایی اصلاً وجود ندارد و به‌زودی خواهد دید که حقیقت امر چیست؟! آری! فرعون همهٔ این سخنان و حرکات نمایشی را به‌میان افگند تا با عقلهای قومش بازی کرده و خردهایشان را سبک و بی‌وزن گرداند و هر گمان و پنداری را که می‌خواهد، در اذهانشان فروافگند ﴿**و این گونه برای فرعون عملِ بدش**﴾ از شرک و تکذیب ﴿**آراسته شد**﴾ و او در گمراهی خویش لجاجت و پافشاری نموده و بر طغیان و سرکشی خویش استمرار ورزید و به دروغ مدّعی شد که جویای یافتن حقیقت است، در حالی که راه رسیدن به حق، راه حسّ نیست

بلکه تأمّل در آیات و نشانه‌های حقّ است[1]. ﴿و از راه﴾ هدایت و صواب ﴿بازداشته شد﴾ یعنی: شیطان عمل بدِ وی را برایش آراست و او را از راه صواب باز داشت ﴿وکید فرعون جز به تباهی نینجامید﴾ کید وی: همان تدبیر و نیرنگی بود که آن را سازمان داد تا مردم را از ایمان‌آوردن به موسی علیه‌السلام برگرداند. تَباب: زیان و هلاکت است.

وَقَالَ ٱلَّذِيٓ ءَامَنَ يَٰقَوۡمِ ٱتَّبِعُونِ أَهۡدِكُمۡ سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ﴿٣٨﴾

﴿و آن کس که ایمان آورده بود، گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه رشد و راستی هدایت کنم﴾ یعنی: در دین به من اقتدا کنید زیرا اگر چنین کردید، راهی را که حقیقتاً شما را به سرمنزل خیر می‌رساند، شناخته‌اید و هر کس این راه را بپیماید، نجات می‌یابد و بدانید که مقصد نهایی این راه، بهشت است.

این سخن مؤمن آل فرعون، کنایه و تعریضی است بر این‌که راه فرعون و قومش، راه گمراهی است و او به دروغ می‌گوید که: «من شما را جز به راه هدایت رهبری نمی‌کنم».

يَٰقَوۡمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا مَتَٰعٞ وَإِنَّ ٱلۡأٓخِرَةَ هِيَ دَارُ ٱلۡقَرَارِ ﴿٣٩﴾

﴿ای قوم من! جز این نیست که این زندگانی دنیا بهره‌ای اندک است﴾ که انسان چند روزی از آن بهره‌مند می‌شود و سپس نابود می‌گردد ﴿و در حقیقت آن آخرت

۱ـ نگاه: مقدّمهٔ کتاب: «الله جلّ جلاله» از مرحوم شیخ سعید جوی رحمه‌الله.

است که دارالقرار است ﴾ زیرا حیات آخرت، حیاتی است دائمی که هرگز گسست و انقطاعی نداشته و به طور زوال ناپذیری مستمرّ و پایدار می‌باشد.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰٓ إِلَّا مِثْلَهَا ۖ وَمَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾

﴿ هرکه بدی کند، جز به‌مانند آن کیفر نمی‌یابد ﴾ یعنی: هر کس در سرای دنیا معصیتی از معاصی را مرتکب شود ـ هر معصیتی که باشد ـ پس جز به‌اندازهٔ آن معصیت، جزا داده نشده و معذّب نمی‌شود. این عبارت، دلیل بر آن است که جنایات در ابدان و اموال، غرامتی به مانند خود دارند ﴿ و هر کس کار شایسته کند ـ مرد باشد یا زن ـ در حالی که ایمان داشته باشد ﴾ یعنی: هر کس عمل شایسته‌ای انجام دهد، به‌همراه این‌که به خداوند ﷻ و آنچه که پیامبرانش آورده‌اند، مؤمن باشد ﴿ پس آن گروه ﴾ که در میان عمل شایسته و ایمان جمع کرده‌اند ﴿ به بهشت وارد می‌شوند و در آنجا بی‌حساب روزی می‌یابند ﴾ یعنی: روزی‌ای نیکو و فراوان بدون شمارش یا محاسبه‌ای می‌یابند. مقاتل می‌گوید: «معنی این است: بر آنان در آنچه که در بهشت از نعمتها داده می‌شوند، هیچ پیامد و پی‌جویی‌ای نیست».

۞ وَيَٰقَوْمِ مَا لِيٓ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلنَّجَوٰةِ وَتَدْعُونَنِيٓ إِلَى ٱلنَّارِ ﴿٤١﴾

سپس آن مرد مؤمن از خانوادهٔ فرعون، دعوت خویش به‌سوی خداوند ﷻ را تکرار کرد و در اینجا ایمان خویش را نیز صریح و علنی اعلام داشته و روشهای

قبلی را در القای این گمان که او از خودشان است، دنبال نکرد: ﴿و ای قوم من! چه شده است که من شما را به‌سوی نجات فرامی‌خوانم﴾ یعنی: به من از خودتان خبر دهید: آخر چگونه است که من شما را به‌سوی نجات از دوزخ و ورود به بهشت از طریق ایمان به خدای عزّوجلّ و اجابت‌گفتن پیامبرانش فرامی‌خوانم ﴿و شما مرا به‌سوی دوزخ فرامی‌خوانید﴾ با شرک و شکّی که از من می‌طلبید؟.

تَدۡعُونَنِي لِأَكۡفُرَ بِٱللَّهِ وَأُشۡرِكَ بِهِۦ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٞ وَأَنَا۠ أَدۡعُوكُمۡ إِلَى ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡغَفَّٰرِ ﴿٤٢﴾

سپس هر دو دعوت را تفسیر کرد و گفت: ﴿مرا فرامی‌خوانید تا به خدا کافر شوم و چیزی را که بدان علمی ندارم با او شریک گردانم﴾ یعنی: از من می‌خواهید تا چیزی را به عبودیّت بخوانم که به شریک بودن آن با خداوند ﷻ، هیچ علم و آگاهی‌ای ندارم و بر پروردگار بودن آن هیچ دلیل و برهانی اقامه نشده است ﴿و من شما را به‌سوی خداوند عزیز غفّار فرامی‌خوانم﴾ یعنی: من شما را به‌سوی خدای عزّتمندی می‌خوانم که عزّتی بزرگتر از عزّت وی وجود ندارد و او با وجود عزّت خویش، گناهان کسی را که به وی ایمان آورَد، نیز می‌آمرزد.

لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِ لَيۡسَ لَهُۥ دَعۡوَةٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَلَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَآ إِلَى ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ هُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِ ﴿٤٣﴾

﴿تردیدی نیست که آنچه شما مرا به‌سوی آن می‌خوانید، در دنیا و آخرت صاحب پذیرش دعایی نیست﴾ یعنی: موضوع چنان نیست که شما می‌پندارید بلکه آنچه

من به شما بیان می‌کنم، ثابت و قطعی و غیرقابل شکّ است و آن این است که: بطلان دعای کسی که چیزی غیر از خداوند ﷻ را به نیایش و یاری می‌خواند، بی‌هیچ شکّ و شبهه‌ای ثابت است زیرا کسانی که شما به‌سویشان دست به دعا بلند می‌کنید ـ اعم از بتان یا مردگان ـ و از آنها اجابت دعا، رفع حاجات و دفع مشکلات خویش را می‌خواهید، قدرت آن را ندارند که دعاکنندهٔ خود را اجابت گفته و چیزی از خواسته‌های او را برآورند، یا به‌وجهی از وجوه، به دعاکنندهٔ خود سودی برسانند. به‌قولی معنی این است: کسانی که شما مرا به‌سویشان می‌خوانید، صاحب دعوتی نیستند که الوهیّت برای آن لازم و ثابت گردد. یعنی آنها در دنیا و در آخرت کسی را به‌سوی عبادت خویش فرانمی‌خوانند ﴿**و در حقیقت، برگشت ما به‌سوی الله است**﴾ یعنی: مرجع و مصیر ما به‌سوی خداوند ﷻ است؛ اوّلاً با مرگ و آخراً هم با رستاخیز و زنده‌شدن پس از مرگ ﴿**و بی‌گمان ازحدگذشتگان اهل دوزخ‌اند**﴾ یعنی: کسانی که معاصی و نافرمانی‌های الله ﷻ را بسیار انجام می‌دهند، همانان اهل دوزخ‌اند که سرانجام به آن می‌پیوندند.

فَسَتَذْكُرُونَ مَآ أَقُولُ لَكُمْۚ وَأُفَوِّضُ أَمْرِيٓ إِلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرُۢ بِٱلْعِبَادِ ﴿٤٤﴾

﴿**پس به‌زودی**﴾ هنگامی که عذاب بر شما فرود آید ﴿**آنچه را به شما می‌گویم، به‌یاد خواهید آورد**﴾ و خواهید دانست که من در نصیحت، تذکّر و خیرخواهی به شما جدّوجهدی بلیغ کرده‌ام ﴿**وکارم را به خدا می‌سپارم**﴾ یعنی: بر او توکّل کرده و کارم را به او وا می‌گذارم ﴿**الله به حال بندگان بیناست**﴾ و از بندگان مؤمنش حمایت می‌کند. به قولی: آن شخص مؤمن، هنگامی این سخن را گفت که فرعونیان قصد حمله به وی را داشتند تا او را به‌قتل برسانند.

فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِ مَا مَكَرُواْ ۖ وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ ﴿٤٥﴾

مقاتل می‌گوید: آن مرد مؤمن به کوه گریخت و آنها بر او دست‌یافته نتوانستند چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: ﴿**پس خدا او را از عواقب سوء نیرنگی که می‌کردند درامان داشت**﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ او را از نیرنگ بدی که در حقّ وی درنظر داشتند، نگاه‌داشت و او را از شرّ آنان حفظ کرد ﴿**و آل فرعون را عذاب سهمگین فروگرفت**﴾ یعنی: برآنان عذابی سهمگین احاطه کرد و فرود آمد چنان‌که همهٔ آنها در دنیا، با غرق شدن در دریای سرخ (بحر احمر) عذاب شدند و به‌زودی در آخرت نیز با عذاب سخت روبه‌رو خواهند شد:

ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗا ۖ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ﴿٤٦﴾

﴿**اینک بامدادان و شامگاهان بر آتش دوزخ عرضه می‌شوند**﴾ جمهور علما برآنند که این عرضه‌داشتن آنها بر آتش، بعد از مرگشان، در برزخ و قبل از فرارسیدن قیامت است. بخاری و مسلم و دیگران در **حدیث‌شریف** از ابن‌عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، يُقَالُ لَهُ: هٰذَا مَقْعَدُكَ حَتّٰى يَبْعَثَكَ اللّٰهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» قطعاً یکی از شما چون بمیرد، جایگاهش ـ بامدادان و شامگاهان ـ بر وی عرضه می‌شود؛ اگر از بهشتیان باشد، جایگاهش از اهل بهشت به او نشان داده می‌شود و اگر از دوزخیان باشد،

جایگاهش از اهل دوزخ به وی نشان داده می‌شود. به او گفته می‌شود: این است جایگاه تو تا خداوند در روز قیامت تو را به‌سوی آن برانگیزد».

این آیهٔ کریمه و احادیث وارده در این باب، اصلی اساسی در اثبات عذاب برزخ است و این‌که عذاب برزخ حقّ است و هیچ شکّی در آن نیست. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری از عائشه رضی الله عنها آمده است که او از رسول خدا ﷺ دربارهٔ عذاب قبر پرسید، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری! عذاب قبر حقّ است». البتّه دلالت آیهٔ کریمه، به عذاب کفّار در برزخ محدود بوده و عذاب مؤمن در قبر به‌سبب گناهانش، از آن استنباط نمی‌شود بلکه این امر از احادیث نبوی متقدّم برمی‌آید.

باید دانست که عذاب قبر متفاوت است، به‌دلیل **حدیث‌شریف** وارده دراین‌باره از ابن‌مسعود رضی الله عنه که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا أَحْسَنَ مُحْسِنٌ مِنْ مُسْلِمٍ أَوْ كَافِرٍ إِلاَّ أَثَابَهُ اللّٰهُ تَعَالَى. قُلْنَا: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ! مَا إِثَابَةُ اللّٰهِ الْكَافِرَ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ قَدْ وَصَلَ رَحِماً أَوْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ أَوْ عَمِلَ حَسَنَةً، أَثَابَهُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْمَالَ وَ الْوَلَدَ وَ الصِّحَّةَ وَ أَشْبَاهَ ذٰلِكَ. قُلْنَا: فَمَا إِثَابَتُهُ فِي الْآخِرَةِ؟ قَالَ: عَذَاباً دُوْنَ الْعَذَابِ. قَرَأَ (أَدْخِلُوْا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ۞ هیچ نیکوکاری ـ اعم از این‌که مسلمان باشد یا کافر ـ کار نیکی انجام نمی‌دهد، جز این‌که خداوند ﷻ او را پاداش می‌دهد. گفتیم: یا رسول‌الله! پاداش‌دادن کافر چیست؟ فرمودند: اگر صلهٔ رَحمی را برقرار ساخته باشد، یا صدقه‌ای داده باشد، یا کار نیکی کرده باشد، خدای تبارک‌وتعالی او را به دادن مال و فرزند و سلامتی و امثال آن در دنیا پاداش می‌دهد. گفتیم: پاداش دادن وی در آخرت چیست؟ فرمودند: عذابی است پایین‌تر از عذابی. آن‌گاه تلاوت کردند: أَدْخِلُوْا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ۞ آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب درآورید».

﴿و روزی که قیامت برپا شود، می‌گوییم: آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب درآورید﴾ یعنی: به فرشتگان می‌گوییم: آل فرعون را در جهنّم به جایگاهی

درآورید که عذاب آن از غیر آن سهمگین‌تر و شدیدتر است.

وَإِذۡ يَتَحَآجُّونَ فِي ٱلنَّارِ فَيَقُولُ ٱلضُّعَفَٰٓؤُاْ لِلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُوٓاْ إِنَّا كُنَّا لَكُمۡ تَبَعٗا فَهَلۡ أَنتُم مُّغۡنُونَ عَنَّا نَصِيبٗا مِّنَ ٱلنَّارِ ﴿٤٧﴾

﴿**و آن‌گاه که در آتش دوزخ با یک‌دیگر بگومگو می‌کنند**﴾ یعنی: آن‌گاه که دوزخیان در دوزخ با یک‌دیگر مشاجره و بگومگو می‌کنند ﴿**ناتوانان به متکبران**﴾ یعنی: به رؤسا و رهبران کفر که انقیاد و تسلیم برای انبیا علیهم‌السلام و پیروی از ایشان را برنتابیده و برای بازداشتن مردم از ایمان به پیامبران علیهم‌السلام، نیرنگها اندیشیده و مکرها ورزیده‌اند؛ ﴿**می‌گویند: هرآینه ما پیرو شما بودیم**﴾ و شما رهبران و رؤسای ما بودید و ما آنچه راکه شما گفتید، تصدیق و باور کردیم و اینک با پیروی از شماست که به دوزخ درآمده‌ایم ﴿**پس آیا شما بازدارندهٔ بخشی از آتش دوزخ از ما هستید؟**﴾ یعنی: آیا بخشی از آن را از ما دفع می‌کنید، یا آن را همراه ما برمی‌دارید؟.

قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُوٓاْ إِنَّا كُلّٞ فِيهَآ إِنَّ ٱللَّهَ قَدۡ حَكَمَ بَيۡنَ ٱلۡعِبَادِ ﴿٤٨﴾

﴿**مستکبران**﴾ سرکش در پاسخ پیروان مستضعف خویش ﴿**می‌گویند: همانا ما همه در آن هستیم**﴾ یعنی: ما و شما همگی باهم در جهنّم هستیم پس ما چگونه می‌توانیم عذاب را از شما دفع کنیم، اگر ما به چنین کاری قادر بودیم، قطعاً عذاب را از خودمان دفع می‌کردیم ﴿**به‌راستی خدا میان بندگان حکم کرده است**﴾ یعنی: او

میانشان فیصله کرده است به این‌که گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند و هیچ‌کس هم پی‌گیر و پی‌جوی حکم خدای سبحان نیست.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ فِي ٱلنَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ يُخَفِّفۡ عَنَّا يَوۡمٗا مِّنَ ٱلۡعَذَابِ ﴿٤٩﴾

و چون ناتوانان از رهبران خویش مأیوس می‌شوند، به‌سوی نگهبانان دوزخ روی آورده و از آنان خواستار دعا می‌گردند: ﴿**وکسانی که در دوزخند**﴾ از امّتهای کافر؛ اعم از مستکبر و مستضعف آنان ﴿**به نگهبانان دوزخ می‌گویند**﴾ یعنی: به فرشتگانی که کارپرداز دوزخ و گماشتگان عذاب دوزخیانند، می‌گویند: ﴿**پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را از ما سبک کند**﴾ آری! از فرشتگان می‌خواهند که به بارگاه خداوند متعال در حقّشان شفاعت کنند تا به آنان اندک تخفیف و تنفّسی بدهد.

قَالُوٓاْ أَوَلَمۡ تَكُ تَأۡتِيكُمۡ رُسُلُكُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِۖ قَالُواْ بَلَىٰۚ قَالُواْ فَٱدۡعُواْۗ وَمَا دُعَٰٓؤُاْ ٱلۡكَٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَٰلٍ ﴿٥٠﴾

﴿**می‌گویند**﴾ فرشتگان در پاسخشان ﴿**مگر پیامبرانتان معجزه‌های روشن به‌سوی شما نیاوردند؟ می‌گویند: چرا**﴾ آنها برای ما معجزاتی روشن آوردند امّا ما ایشان را تکذیب کردیم پس نه به خودشان ایمان آوردیم و نه به حجّتها و برهانهایی که آوردند، باور کردیم. پس چون این اعتراف را کردند؛ ﴿**می‌گویند**﴾ فرشتگان نگهبان دوزخ برایشان: ﴿**پس دعا کنید**﴾ یعنی: هرگاه کار چنین است، شما خود

دعا کنید زیرا ما برای کسانی که به خداوند ﷻ کفر ورزیده و پیامبرانش را بعد از آوردن معجزات و حجّتهای روشن، تکذیب کرده‌اند، دعا نمی‌کنیم و دعا کردن برای امثال اینان به ما اجازه داده نشده است.

سپس فرشتگان به آنان خبر می‌دهند که دعای خودشان هم مفید فایده‌ای نیست: ﴿**ولی دعای کافران جز در بیراهه نیست**﴾ یعنی: دعای کافران کاملاً تباه و بی‌اثر است و هرگز مورداجابت قرار نمی‌گیرد.

إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَـٰدُ ﴿٥١﴾

﴿**در حقیقت ما پیامبران خویش وکسانی را که ایمان آورده‌اند، یاری می‌کنیم**﴾ یعنی: ایشان را بر دشمنان سرکوبگر و سرکششان غالب می‌گردانیم چنان‌که موسی علیه السلام و مؤمن آل‌فرعون را با غرق کردن فرعون نصرت دادیم ﴿**در زندگی دنیا**﴾ با میسّر کردن زمینهٔ انتقام گرفتن ایشان از دشمنانشان، که آنان را با قتل و غارت و اسارت و غلبه در هم می‌کوبند.

ابن‌کثیر به نقل از ابن جریرطبری می‌گوید: «**این‌که امّت‌های تکذیب پیشه برخی از پیامبران علیهم السلام را کشته و برخی را اخراج کردند، منافی با نصرت حق تعالی بر ایشان نیست زیرا خدای عزّوجلّ ـ چه درحیات و چه در غیاب یا مرگ پیامبران علیهم السلام ـ ازتکذیب‌کنندگانشان انتقام گرفته است ...**». ﴿**و**﴾ نیز یاری می‌دهیم ایشان را در ﴿**روزی که شاهدان به شهادت برمی‌خیزند**﴾ و آن روز قیامت است. شاهدان فرشتگانند که برای انبیا علیهم السلام بر ابلاغ پیامهای الهی گواهی می‌دهند. معنای نصرت‌دادنشان در این روز این است که خداوند ﷻ ایشان را دربرابر اعمالشان به بهشت وارد نموده و ایشان را به کرامتهای خود گرامی می‌دارد

و در مقابل، کفّار را دربرابر اعمالشان مجازات و نفرین می‌کند و آنهارا به دوزخ می‌افگند.

یَوْمَ لَا یَنفَعُ ٱلظَّٰلِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ ۖ وَلَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ﴿٥٢﴾

﴿همان روزی که ستمگران را عذرآوردنشان سود نمی‌دهد﴾ زیرا این عذرخواهی‌شان، عذرخواهی باطل و بی‌اثر و شبههٔ ناوارد و بی‌جایی است ﴿و برای آنان لعنت﴾ یعنی: دوری از رحمت خداوند ﷻ ﴿است و برایشان بدفرجامی آن سرای﴾ یعنی: عذاب دوزخ ﴿است﴾.

وَلَقَدْ ءَاتَیْنَا مُوسَى ٱلْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِیٓ إِسْرَٰٓءِیلَ ٱلْكِتَٰبَ ﴿٥٣﴾

﴿و قطعاً به موسی هدایت﴾ یعنی: تورات، نبوّت و معجزات ﴿بخشیدیم. و به بنی‌اسرائیل کتاب را﴾ یعنی: تورات را ﴿به میراث نهادیم﴾ که بعد از موسی علیه السلام در میانشان باقی ماند و آن را نسلی پس از نسل دیگر به‌ارث بردند.

هُدًى وَذِكْرَىٰ لِأُو۟لِی ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٥٤﴾

﴿هدایت و پندآموز خردمندان است﴾ یعنی: تورات هدایتگر و پندآموز صاحبان خردهای سالم است.

فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِبۡكَٰرِ ﴿٥٥﴾

﴿**پس صبر کن**﴾ ای محمّد ﷺ بر آزار مشرکان چنان‌که پیامبران پیش از تو صبر کردند ﴿**بی‌گمان وعدهٔ خدا**﴾ به پیامبرانش، یا وعدهٔ وی بـه وقـوع قـیامت ﴿**حق است**﴾ هیچ خلافی در آن نیست و هیچ شکّی در وقوع آن وجود ندارد ﴿**و برای گناهت آمرزش بخواه**﴾ دستوریافتن رسول خدا ﷺ به آمرزش‌خواهی ـ با وجود آن‌که خدای عزّوجلّ هرگونه لغزشی را قبل و بعد از فتح مکّه یا قبل و بعد از رسالت بر ایشان آمرزیده است ـ برای این است تا بر ثوابشان افزون شود. یا آمرزش‌خواهی ایشان به سبب فروگذاشتن اعمال اَولیٰ و افضل است زیرا به هر اندازه که انسان از جلال و کمال الهی شناخت بیشتری داشته باشد، به همان اندازه، عمل خویش را برای او کم و ناچیز دیده و احساس وی به قصور و کوتاهی‌اش افزوده می‌شود لذا مانند مذنبان از او آمرزش می‌خواهد، بدین جهت گفته‌اند: «حَسَناتُ الْأَبْرارِ سَيِّئاتُ الْمُقَرَّبِيْن ۞ حسنات نیکان، بدیهای مقرّبان است». یا ـ چنان‌که ابن کثیر گفته ـ این دستور، انگیزشی برای امّت بر استغفار است تا در این امر به پیامبر خویش ﷺ اقتدا کنند.

﴿**و همراه با ستایش پروردگارت شامگاهان و بامدادان تسبیح‌گوی**﴾ یعنی: همیشه بر تنزیه و تسبیح خداوند ﷻ همراه با حمد و ستایش وی مداومت و مواظبت کن. به‌قولی؛ مراد این است: در دو وقت عصر و بامداد، نماز بگزار زیرا در آن وقت در مکّه، نمازخواندن فقط در این دو وقت فرض بود؛ دو رکعت در بامداد و دو رکعت در عصر.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ سُلۡطَٰنٍ أَتَىٰهُمۡ إِن فِي

صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُم بِبَٰلِغِيهِۚ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿٥٦﴾

﴿**به‌راستی کسانی که در آیات الله ــ بی‌آن‌که حجتی برایشان آمده‌باشد ــ مجادله می‌کنند**﴾ یعنی: بی‌آن‌که حجّت روشن و آشکاری از سوی خدای سبحان برایشان آمده باشد ﴿**در سینه‌های آنان جز کبر**﴾ و خودبرتربینی و ارداهٔ ریاست و سیادت ﴿**نیست**﴾ و همین امر است که آنان را به تکذیب و دروغ‌انگاشتن رسالتت وا می‌دارد ﴿**آنان به آن نایل شونده نیستند**﴾ یعنی: در دلهایشان تکبّر و گردنکشی‌ای علیه محمّد ﷺ و طمعی است در این‌که بر او غالب شوند امّا آنها هرگز به این مرام خویش نمی‌رسند. یا معنی این است: آنان خواهان آنند که به کاری بزرگ مانند کشتنت یا نظیر آن دست یابند ولی قطعاً به این هدف خویش نمی‌رسند ﴿**پس به خدا پناه ببر**﴾ از شرّ و کید و تجاوز و سرکشی آنان ﴿**زیرا او خود شنوای بیناست**﴾ شنواست سخنانشان را، بیناست به افعالشان پس بر او هیچ امر نهانی‌ای از این امور، پنهان نمی‌ماند.

سیوطی در بیان **سبب‌نزول** این آیه گفته است: این آیه دربارهٔ عموم منکران رستاخیز نازل شد.

لَخَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

﴿**قطعاً آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است**﴾ در دلها و شگرف‌تر و شگفت‌تر است در اندیشه‌ها زیرا آسمانها و زمین پدیده‌های بسیار

بزرگی هستند، بی ستون استقرار دارند، در فضای عظیم کونی حرکت می‌کنند و جز اینها از آثار عظمت فراوان دیگر... یعنی: در این صورت، چگونه منکر رستاخیز و زنده کردن مجدّد چیزی می‌شوند که آفرینش آن از همه وجوه، از آفرینش آسمانها و زمین ساده‌تر است؟ چنان‌که در آیهٔ (۸۱) از سورهٔ «یٰس» می‌فرماید: (اَوَ لَیْسَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ بِقٰادِرٍ عَلٰی اَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ * آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، بر آن توانا نیست که مانند این انسانها را بیافریند؟). **﴿ولی بیشتر مردم نمی‌دانند﴾** عظمت قدرت پروردگار را، چراکه از فرط غفلت و سرگرمی به هوسهای خویش، در این حقایق تأمّل و اندیشه نمی‌کنند.

وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَلَا ٱلۡمُسِيٓءُۚ قَلِيلٗا مَّا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

﴿ونابینا وبینا یکسان نیستند﴾ یعنی: کسانی که به باطل و ناروا مجادله می‌کنند، با کسانی که به حق و راستی مجادله می‌کنند، یکسان نیستند **﴿وکسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند نیز با بدکرداران یکسان نیستند﴾** یعنی: نیکوکاران باایمان و دارای عمل صالح، با بدکرداران کفرپیشه و معصیت آلود، برابر نیستند **﴿چه اندک پند می‌پذیرید﴾** ای مردم!. مراد این است که پندگرفتن بیشتر مردم چنان اندک است که در حکم عدم می‌باشد.

إِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَأٓتِيَةٞ لَّا رَيۡبَ فِيهَا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿٥٩﴾

﴿در حقیقت، قیامت قطعاً آمدنی است، در آن تردیدی نیست﴾ یعنی: در تحقّق قیامت شکّی نیست ﴿ولی بیشتر مردم باور نمی‌دارند﴾ این امر را و آن را تصدیق نمی‌کنند، بدان‌جهت که فهم‌هایشان از محسوسات ظاهری تجاوز نمی‌کند و عقلهایشان را در دریافت حجّت و تأمّل در امر آخرت، به‌کار نمی‌اندازند.

وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدْعُونِىٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِى سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾

﴿و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم﴾ مراد از «دعاء = خواندن»، درخواست جلب منافع و دفع زیان از بارگاه پروردگار، یا عبادت و یگانه‌پرستی وی است. البتّه دعا در ذات خویش عبادت است بلکه دعا چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده: «مغز عبادت است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ لِرَبِّكُمْ فِيْ بَقِيَّةِ اَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ، فَتَعَرَّضُوْا لَهُ، لَعَلَّ دَعْوَةً اَنْ تُوافِقَ رَحْمَةً فَيُسْعَدُ بِها صاحِبُها سَعادَةً لاٰ يَخْسَرُ بَعْدَها اَبَدا = قطعاً پروردگارتان در بقیّهٔ ایام روزگار [زندگی] تان، دهش‌ها و بخشش‌هایی دارد پس خود را برای آنها پیش افگنید؛ چه‌بسا دعایی با رحمتی موافقت و همراهی کند پس صاحبش به‌وسیلهٔ آن به سعادتی نایل گردد که بعد از آن هرگز و برای همیشه زیانمند نشود».

البتّه این آیه، خود در این باب حجّت است زیرا خداوند ﷻ خودش فرموده: (مرا به دعا بخوانید تا برایتان اجابت کنم)، سپس به‌دنبال آن فرمود: ﴿در حقیقت، کسانی که از عبادت من﴾ یعنی: از دعای من ﴿استکبار می‌ورزند، زودا که به خواری و زاری وارد دوزخ شوند﴾ این هشداری است سخت به کسانی که از دعا نمودن به بارگاه خدا ﷻ تکبّر می‌ورزند. بنابراین، کسی که برآوردن حاجات، جلب منفعت و دفع ضرر را از مردگان بخواهد، درواقع با این دعای خویش، آنها را عبادت

کرده و چیزی را برایشان صرف کرده که صرف کردن آن جز برای خدای سبحان جایز نیست. از این که بگذریم؛ دعای غیر خداوند ﷻ برای دعاکننده هیچ سودی دربر ندارد زیرا تنها کسی که بر اجابت کردن دعا تواناست، خدای سبحان است بنابراین، او بندگانش را به دعا کردن و در خواست حاجات از بارگاه خود دستور داده و در این صورت، اجابت دعایشان را وعده داده است و وعدهٔ او نیز حقّ است پس ای بندگان خدا! خواسته‌هاي خود را به خداوند ﷻ متوجّه سازید و در خواسته‌های خود بر ذاتی تکیه کنید که شما را به توجیه این درخواستها بـه‌سوی خویش فرمان داده و اجابت آنها را نیز برای شما تضمین کرده است. آری! اوست ذات بخشندهٔ کریمی که دعای دعاکننده را اجابت می‌کند و بر کسانی که نیازها و حوایج خود را در امور دنیا و دین از فضل بزرگ و ملك فراگیر و وسیع او درخواست نمی‌کنند، خشم می‌گیرد چنان‌که در حدیث‌شریف آمده است: «مَنْ لَمْ يَدْعُ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ غَضِبَ عَلَيْه ❁ هرکه به بارگاه خدای عزّوجلّ دعا نکند، حق تعالی بر او خشم می‌گیرد».

اَللَّهُ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ لِتَسْكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبْصِرًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦١﴾

﴿**خدا همان کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید**﴾ از حرکات و جنب‌وجوش‌هایتان در طلب رزق و روزی و در پی کسب و کار زیرا حق تعالی شب را تاریك و سرد گردانیده است، که این دو پدیده، با آرامش و خواب تناسب و همخوانی دارند ﴿**و روز را مُبصر آفرید**﴾ یعنی: آن را روشنگر ساخت تا نیازهای خود را در آن ببینید و در چشم‌اندازی روشن، به‌راحتی در طلب کسب‌وکار و ارزاق خویش گشت‌وگذار نمایید ﴿**بی‌گمان خداوند بر مردم صاحب

فضل است ﴾ پس، از نعمتهای بی‌شمار خود بر آنها می‌بخشد ﴿**ولی بیشتر مردم شکر نمی‌گزارند**﴾ نعمتها را و به آنها اعتراف نمی‌کنند. یا بدان جهت که منکر آن نعمتهایند، یا از تفکّر و نگرش در این نعمتها غفلت می‌کنند و درنتیجه، آنچه را که از شکر و سپاس منعم واجب است، فرو می‌گذارند.

ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ خَٰلِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٦٢﴾

﴿**این**﴾ کسی که آفرینندهٔ شب و روز است ﴿**الله پروردگار شماست که آفرینندهٔ هرچیزی است، خدایی جز او نیست پس از کجا بازگردانیده می‌شوید؟**﴾ یعنی: پس چگونه به بیراهه رفته و از عبادت وی بر می‌گردید و از توحید وی منصرف ساخته می‌شوید.

كَذَٰلِكَ يُؤْفَكُ ٱلَّذِينَ كَانُوا۟ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٦٣﴾

﴿**کسانی که آیات الهی را انکار می‌کردند، این گونه رویگردان می‌شوند**﴾ یعنی: منکران آیات الهی و منکران توحید وی، با چنین بیراهه روی‌هایی، از راه ـ یعنی از پیروی و متابعت راه پایدار و استوار ـ بازداشته و برگردانیده می‌شوند.

ٱللَّهُ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ ۖ

فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦٤﴾

﴿**خدا همان کسی است که زمین را برای شما قرارگاه ساخت**﴾ یعنی: آن را جایگاه استقراری گردانید که بر آن مستقرّ می‌شوید و ساختمانها و کالاهای شما نیز بر آن استقرار می‌یابد در حالی‌که زمین شما را بر خود به‌طور محکم و استوار نگاه می‌دارد و در همین زمین زنده شده و هم در آن می‌میرید. و کسانی که پنداشته‌اند استقرار زمین با دوران و حرکت آن منافات دارد، به خطا رفته‌اند زیرا ما درحالی‌که سوار ماشین و قطار و هواپیما هستیم، احساس راحتی و آرامش می‌کنیم، با آن‌که وسایل فوق در حال حرکت نیز هستند پس‌این تعبیر به معنای نفی حرکت زمین نیست ﴿**و آسمان را سقفی**﴾ برپا واستوار و سرپناهی مستحکم برای شما ﴿**گردانید. و شما را صورتگری کرد و صورتهای شما را نیکو پرداخت**﴾ یعنی: شما را در میان جانداران به نیکوترین صورت و زیباترین هیأت آفرید ﴿**و شما را از پاکیزه‌ها**﴾ یعنی: از اشیای لذیذ و گوارا در دنیا ﴿**روزی داد، این**﴾ ذاتی که موصوف به اوصاف بزرگ و باعظمت یادشده است ﴿**الله پروردگار شما است، الله پروردگار عالمیان بسیار بابرکت است**﴾ یعنی: خیر و برکت او بسیار است، و او از همه صفات ناشایست، مقدّس، برتر و منزّه می‌باشد.

هُوَ ٱلْحَىُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ۗ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦٥﴾

﴿**اوست زنده**﴾ یعنی: ذات پاینده و باقی‌ای که هرگز فنا نمی‌شود ﴿**خدایی جز او نیست**﴾ و در الوهیّت یکتا و منفرد است ﴿**پس او را درحالی که دین خود را برای او بی‌آلایش**﴾ یعنی: خالص و پیراسته و یک‌جهت ﴿**گردانیده‌اید، بخوانید**﴾ و طاعت

و عبادت خود برای وی را از شرک و شکّ و ریا خالص گردانید ﴿**ستایش ها همه ویژهٔ الله پروردگار عالمیان است**﴾ یعنی: پس عبادت و شکر وی را با هم جمع کنید.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «کسی که لااِلٰهَ اِلاّالله می‌گوید؛ باید به‌دنبال آن: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِیْن نیز بگوید و معنی فرمودهٔ حق تعالی: (فَادْعُوْهُ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِیْن) همین است.

﴿قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَمَّا جَآءَنِيَ ٱلْبَيِّنَٰتُ مِن رَّبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦٦﴾﴾

﴿**بگو: من نهی شده‌ام از این‌که جز خدا کسانی را که شما**﴾ از بتان و همتایان ﴿**می‌خوانید عبادت کنم، هنگامی که برایم از جانب پروردگارم بیّنات آمد**﴾ بیّنات: عبارت از ادلّهٔ عقلی و نقلی است زیرا این ادلّه، اثباتگر یکتاپرستی و توحیداند ﴿**و دستور یافته‌ام که به پروردگار عالمیان تسلیم باشم**﴾ با انقیاد و فروتنی کامل در برابر وی.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «ولیدبن مغیره و شیبه‌بن ربیعه گفتند: ای محمّد ﷺ! از آنچه می‌گویی دست بردار و به دین پدرانت برگرد. پس خداوند جل جلاله این آیه را نازل کرد».

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوٓا۟ أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا۟ شُيُوخًا ۚ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ مِن قَبْلُ ۖ وَلِتَبْلُغُوٓا۟ أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾﴾

﴿او همان کسی است که شما را ﴾ یعنی: پدر اوّلتان آدم علیه السلام را **﴿از خاکی آفرید﴾** پس آفرینش وی از خاک، مستلزم آفرینش نسل وی از خاک نیز هست زیرا هر انسانی از آب منی آفریده شده و منی از خون برآمده، خون از غذاست، غذا از رستنی‌های روی زمین و رستنی‌ها از آب و خاک پدید آمده‌اند پس ثابت شد که هر انسانی از خاک آفریده شده است **﴿سپس﴾** خداوند ﷻ این خاک را نطفهٔ منی گردانید و شما در سیر اطواری خلقت خویش **﴿از نطفه‌ای﴾** منی آفریده شده‌اید **﴿آن‌گاه از خون بسته‌ای﴾** تفسیر اینها در آغاز سوره‌های «حجّ» و «مؤمنون» گذشت **﴿و بعد شما را به هیأت طفلی﴾** یعنی: اطفالی **﴿بیرون می‌آورد﴾** یعنی: هریک از شما را از رَحم مادرانتان به هیأت طفلی بیرون می‌آورد **﴿باز شما را باقی می‌گذارد تا به کمال رشد خود برسید﴾** و این حالتی است که در آن، نیرومندی و عقل هردو جمع می‌شوند. تفسیر «اَشُدّ» به‌طور مفصّل در سورهٔ «انعام/ ۱۵۲» گذشت. **﴿سپس شما را باقی می‌گذارد تا شیخ شوید﴾** شیخ: کسی است که سنّ وی از چهل گذشته باشد **﴿و بعضی از شما کسی است که روحش پیشاپیش قبض می‌شود﴾** یعنی: پیش از رسیدن به سنّ پیری، یا جوانی، یا حتّی پیش از تولّد، در زندگی جنینی دچار مرگ پیش‌رس می‌شود **﴿و تا به میعادی که معیّن است برسید﴾** یعنی: تا برسید به سرآمدی معیّن که همانا وقت مرگتان، یا روز قیامت است **﴿و باشد که تعقّل کنید﴾** یعنی: باشد که بر اثر تعقّل، یگانگی پروردگارتان را دریافته و بزرگی قدرت بالغهٔ وی را در آفرینشتان بر این اطوار مختلفه، بدانید زیرا اوست که شما را در همهٔ اطوار خلقتتان، از طوری به طوری و از حالتی به حالتی برمی‌گرداند و اینها همه از امر و تقدیر و تدبیر او صادر می‌شود.

هُوَ ٱلَّذِي يُحْيِۦ وَيُمِيتُ ۖ فَإِذَا قَضَىٰٓ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٦٨﴾

﴿او همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند﴾ یعنی: تنها حق تعالی است که بر زنده کردن و میرانیدن تواناست **﴿و چون به امری﴾** از امور **﴿اراده کند، جز این نیست که به آن می‌گوید: باش. پس بی‌درنگ موجود می‌شود﴾** بی هیچ توقّفی. یعنی: آن چیز به‌دنبال ارادهٔ وی که کلمهٔ «کُنْ» تعبیری از آن است، موجود می‌شود. پس کسی که دارای چنین شأنی باشد، باید به یگانگی مورد پرستش قرارگرفته و چیز دیگری باوی شریک آورده نشود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ ﴿٦٩﴾

﴿آیا کسانی را که در آیات الله مجادله می‌کنند ندیده‌ای؟ از کجا برگردانیده می‌شوند؟﴾ یعنی: با وجود برپایی ادلّه‌ای که دلیل درستی و صحّت آیات الهی است و با آن‌که این آیات، واجب آورندهٔ یکتاپرستی هستند، چگونه جدال پیشه گان، از ایمان به این آیات و اندیشیدن در آنها بازگردانیده می‌شوند؟! که این گروه سرگردان در بیراههٔ ضلالت، مشرکانند.

ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِٱلْكِتَٰبِ وَبِمَآ أَرْسَلْنَا بِهِۦ رُسُلَنَا ۖ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾

﴿کسانی که کتاب را﴾ یعنی: قرآن، یا جنس کتابهای نازل‌شده از نزد خدای سبحان را **﴿تکذیب کردند و آنچه را که پیامبران خود را بدان فرستادیم﴾** و از غیر کتاب به‌سوی پیامبران علیهم‌السلام وحی می‌شود، نیز تکذیب کردند **﴿به‌زودی خواهند دانست﴾** فرجام کار و نتیجهٔ شوم کفرشان را. امّا چه وقت؟:

إِذِ ٱلْأَغْلَٰلُ فِيٓ أَعْنَٰقِهِمْ وَٱلسَّلَٰسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٧١﴾
فِي ٱلْحَمِيمِ ثُمَّ فِي ٱلنَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٧٢﴾

﴿**هنگامی که غـلها در گـردنهایشان است و زنـجیرها**﴾ نـیز هـمراه بـا طـوقها در گردنهایشان است ﴿**در آب جوشان کشیده می‌شوند**﴾ یعنی: در حالی که گردنهایشان در غلها و زنجیرهاست، به سوی آب جوشان کشیده می‌شوند. حَمِيْم: آب داغ در نهایت حرارت است ﴿**آن‌گاه در آتش برافروخته مـی‌شوند**﴾ یـعنی: آتش بـرآنـان افروخته می‌شود و آنان آتش‌افروز و هیمهٔ دوزخ می‌شوند.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٧٣﴾
مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ قَالُوا۟ ضَلُّوا۟ عَنَّا بَل لَّمْ نَكُن نَّدْعُوا۟ مِن قَبْلُ شَيْـًٔا ۚ
كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٧٤﴾

﴿**آن‌گاه به آنان گفته می‌شود**﴾ یعنی: آن‌گاه فرشتگان گمارده بر جهنّم، از سر توبیخ و سرکوفت به آنها می‌گویند: ﴿**آنچه را دربـرابـر خـدا شـریک مـی‌ساختید، کجایند؟**﴾ یعنی: کجایند شرکایی که آنها را بجز خداوند ﷻ پـرستش مـی‌کردید، آنها را چه شده است که همینک شما را از عذابی که در آن قرار گرفته‌اید، نجات نمی‌دهند؟ ﴿**می‌گویند: از دید ما گم شدند**﴾ یعنی: معبودان ما رفتند و از نـظر مـا ناپدید شدند و ما آنها را گم کرده‌ایم و نـمی‌بینیم ﴿**بلکه پـیشتر هـم مـا چـیزی را نمی‌خواندیم**﴾ بدین‌سان، منکر پرستش بتان می‌شوند. آری! این سخن را هنگامی می‌گویند که گمراهی و جهالتی که در دنیا بر آن قرار داشته‌اند، برایشـان آشکـار

می‌شود و این‌که در واقع امر، چیزهایی را در دنیا می‌پرستیده‌اند که بینا و شنوا نبوده و نفع و زیانی رسانده نمی‌توانستند پس گویی اصلاً چیزی را نپرستیده‌اند. این سخنشان اعترافی است به این‌که عبادتشان برای بتان و خدایان باطل، از اساس باطل بوده است ﴿این گونه، خداوند کافران را گمراه می‌کند﴾ یعنی: خداوند ﷻ به مانند این گمراهی، کافران را از راه صواب گمراه می‌کند، از آنجا که آنان بتانی را به پرستش گرفته‌اند که سر انجام به دوزخ رهسپارشان می‌کند.

ذَٰلِكُم بِمَا كُنتُمۡ تَفۡرَحُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَبِمَا كُنتُمۡ تَمۡرَحُونَ ﴿٧٥﴾

﴿این﴾ عذاب ﴿به‌سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می‌کردید﴾ یعنی: در نافرمانیهای خدای عزّوجلّ و مخالفت با پیامبران علیهم السلام و کتابهایش، شادی می‌کردید و به این مخالفت مسرور بودید ﴿و بدان سبب است که می‌نازیدید﴾ یعنی: فخر می‌فروختید و گردنکشی و بدمستی می‌کردید. مَرَح: گردنکشی و تکبر در نعمت و فخرفروشی است.

ٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٦﴾

﴿به دروازه‌های دوزخ درآیید، جاودانه درآنید﴾ یعنی: بعد از آن‌که دوزخیان به دوزخ وارد می‌شوند، فرشتگان‌از سر سرزنش و شکنجه‌دادن روحی و ناامید کردن آنها از امکان جبران عذاب، یا رهایی از آن، این سخن را به آنان می‌گویند ﴿چه بد است﴾ دوزخ به عنوان ﴿جایگاه متکبران﴾ از قبول حق.

فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۚ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعۡضَ ٱلَّذِي نَعِدُهُمۡ أَوۡ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيۡنَا يُرۡجَعُونَ ﴿٧٧﴾

﴿پس صبر کن﴾ ای محمّد ﷺ و شکیبا باش زیرا ﴿بی‌گمان وعدهٔ خدا حق است﴾ یعنی: وعدهٔ او به انتقام‌گرفتن از آنان ـ یا در دنیا یا در آخرت ـ خواه‌ناخواه آمدنی و واقع‌شدنی است ﴿پس اگر به تو بخشی از آنچه را که به آنان وعده داده‌ایم﴾ از عذاب دنیا ـ با کشتن و اسیر کردن و سرکوبشان ـ ﴿بنمایانیم﴾ در آینده چنان‌که در بدر و سپس در فتح مکّه و سایر جزیرة‌العرب نمایاندیم ﴿یا اگر جان تو را بگیریم﴾ پیش از فرودآوردن عذاب به آنان؛ پس به‌هرحال، در فرودآمدن حتمی و غیرقابل برگشت عذاب به آنان و این‌که پیروزی درنهایت از آن دعوت اسلام است، هیچ شکّ و تردیدی به خود راه نده ﴿به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوند﴾ در روز قیامت و یقیناً عذابشان می‌کنیم.

وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ مِنۡهُم مَّن قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّن لَّمۡ نَقۡصُصۡ عَلَيۡكَۗ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأۡتِيَ بِـَٔايَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ فَإِذَا جَآءَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قُضِيَ بِٱلۡحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ﴿٧٨﴾

﴿و مسلماً پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم. برخی از آنان را برتو حکایت کرده‌ایم﴾ یعنی: تو را از اخبارشان و آنچه که از قوم و امّت خویش دیده‌اند و با آن روبه‌رو شده‌اند، آگاه ساخته‌ایم ﴿و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده‌ایم﴾ و به تو علم آنچه را که میان ایشان و اقوامشان روی داده است، نرسانده‌ایم.

یادآور می‌شویم؛ پیامبرانی که خدای عزّوجلّ از آنها در قرآن کریم نام برده، نزدیک به بیست‌وپنج تن هستند امّا کسانی که از ایشان در قرآن نام برده نشده، بیشتر از این تعدادند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ پرسیدم که تعداد انبیا علیهم السلام چند تن است؟ فرمودند: «صدوبیست‌وچهارهزار تن، که رسولان از میانشان سیصدوپانزده تن ــ جمعی انبوه و بزرگ ــ هستند». فرق در میان «رسول» و «نبی» این است که: رسول صاحب شریعت یاکتابی است و نبی: پیرو کتاب و شریعت رسول قبل از خود، یا همزمان با خود می‌باشد.

﴿**و هیچ فرستاده‌ای را نرسد که جز به‌اذن الهی معجزه‌ای بیاورد**﴾ پس هیچ پیامبری نمی‌تواند از نزد خود معجزه‌ای بیاورد. مراد از «آیه» معجزه‌ای است که دالّ بر نبوّت پیامبر باشد ﴿**پس چون فرمان خدا برسد**﴾ یعنی: چون وقت معیّن برای عذاب تکذیب پیشه‌گان ــ در دنیا یا در آخرت ــ فرارسد ﴿**به حق**﴾ میانشان ﴿**داوری می‌شود**﴾ و خداوند جلّ جلاله با فیصلهٔ برحقّ خویش، بندگان محقّ و شایستهٔ خویش را نجات می‌دهد ﴿**و آنجاست**﴾ یعنی: در آن وقت است ﴿**که مبطلان**﴾ یعنی: کسانی که از باطل پیروی کرده و به آن عمل می‌کنند ﴿**زیان می‌کنند**﴾ پس ای محمّد ﷺ! بر توست که با اقتدا به انبیای پیش از خود، صبر و شکیبایی پیشه کنی. و آن‌گاه که فرمان خدای عزّوجلّ به فیصله کردن میان تو و قومت دررسد، قطعاً میان شما به حق و راستی فیصله می‌کند و تو در آن زمان قطعاً نصرت داده می‌شوی و باطل‌اندیشان و باطل‌گرایان از اشراف قریش ــ یعنی کسانی که تو را از دعوتت بازمی‌دارند ــ قطعاً زیانکار می‌شوند.

ٱللَّهُ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَنۡعَٰمَ لِتَرۡكَبُواْ مِنۡهَا وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ﴿٧٩﴾

﴿**خدا همان کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد**﴾ یعنی: آنها را به‌خاطر شما آفرید. مراد از این چهارپایان، جفتهای هشتگانه از شتر و گاو و گوسفند و بز هستند که ذکر آنها در سورهٔ «انعام/۱۴۳» گذشت ﴿**تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها بخورید**﴾ یعنی: تا بر برخی از آنها سوار شوید و برخی از آنها را بخورید.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَٰفِعُ وَلِتَبْلُغُواْ عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى ٱلْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾

﴿**و در آنها برای شما منافعی**﴾ دیگر ﴿**است**﴾ غیراز سوارشدن و خوردن؛ مانند بهره‌برداری از موی، کرک، پشم، شیر، کره، روغن، پنیر و جز این از منافع دیگر ﴿**و تا سوار بر آنها به مقصودی که در دلهایتان است، برسید**﴾ یعنی: تا آنها شما را با بارهای سنگینتان از سرزمینی به سرزمین دیگر حمل کنند و بنابراین، شما بتوانید به وسیلهٔ آنها نیازهایتان را به‌آسانی و سهولت در سرزمین‌ها و کشورهای دوردست برآورید ﴿**و بر آنها و بر کشتی حمل می‌شوید**﴾ یعنی: بر شتر در بیابان و بر کشتی در دریا منتقل می‌شوید. و گفته اند: «شتر، سفینهٔ صحراست».

وَيُرِيكُمْ ءَايَٰتِهِۦ فَأَيَّ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ تُنكِرُونَ ﴿٨١﴾

﴿**و**﴾ حق تعالی ﴿**آیات خویش را**﴾ یعنی: نشانه‌ها و دلالتهای خود در آفاق و انفس را که دالّ بر کمال قدرت و وحدانیّت وی است ﴿**به شما می‌نمایاند پس کدام یک از آیات خدا را انکار می‌کنید؟**﴾ زیرا این نشانه‌ها و دلایل، در وضوح و روشنی خود و در عدم وجود هیچ‌گونه خفا و ابهامی در آنها، در جایگاهی قرار دارند که

هیچ صاحب بصیرت روشنی ، آنها را انکار نمی‌کند ؛ چنانچه از اهل انصاف باشد .

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸۲﴾

﴿**آیا در زمین سیر نکرده‌اند**﴾ این گروه کافر معاند ستیزه‌جو ﴿**تا ببینند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند**﴾ از امّتهایی که خدای عزّوجلّ را نافرمانی کرده و پیامبران خویش علیهم‌السلام را تکذیب کردند؛ ﴿**چگونه بوده است؟**﴾ زیرا آثار برجای‌ماندهٔ موجود در دیار و سرزمین هایشان ، بر عذابی که به آنان نازل شده و بر فرجام بدی که بدان پیوسته‌اند ، دلالت می‌کند و این آثار برجای مانده ، با زبان بی‌زبانی در این باره حرفهای بسیاری برای گفتن دارند ﴿**آنها از حیث شمار بیشتر و پرتوان‌تر از آنان بوده‌اند**﴾ یعنی : آن پیشینیان ، از مشرکان مکّه در شمار خود بیشتر ، در اجسام و پیکرهای خود نیرومندتر و در اموال خود بیشتر و فراتر بوده‌اند ﴿**و از حیث آثار در روی زمین استوارتر بودند**﴾ یعنی : آنها با بناها ، کارگاهها و کشتزارهایی که دلیل وجود نیرومند مدنی آنها بوده است ، از این مشرکان قوی‌تر و مشهورتر بوده‌اند ﴿**ولی آنچه به دست می‌آوردند، به حالشان سودی نبخشید**﴾ یعنی : آن‌گاه که عذاب الهی در رسید ، آن همه شکوه و ابهت ظاهری ، هیچ به کارشان نیامد .

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَ

حَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٨٣﴾

﴿و چون پیامبرانشان برایشان بیّنات﴾ یعنی: حجّتهای آشکار و معجزات روشن **﴿را آوردند، به چیزی از علم که نزدشان بود خرسند شدند﴾** یعنی: به آنچه که در نزدشان از علم و دانش ادّعایی و پنداری بود، اظهار مسرّت و شادمانی کردند در حالی‌که این دستاویزهایشان در حقیقت، چیزی جز شبهه‌های باطل و ادّعاهای بی‌اساس و پوچ نبود. به‌قولی مراد این است: به آنچه که نزدشان از علم احوال دنیا ـ نه احوال دین ـ است، شادمان شدند. چنان‌که خداوند ﷻ می‌فرماید: (يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيا ۞ آنها فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می‌دانند) [روم/۷]. **﴿و آنچه به آن استهزا می‌کردند، آنان را فروگرفت﴾** یعنی: جزای استهزایشان به آنان احاطه کرد و آنان را فروگرفت.

اشاره به این‌که علم دنیوی، عاملی از عوامل غرور بازدارنده از پیروی حقّ است، معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم می‌باشد که ابعاد و اعماق آن، در عصر ما بهتر و بیشتر شناخته شده است زیرا هم‌اکنون غرور علمی بشر به اوج خود رسیده به طوری‌که دانشمندان علوم تجربی ـ جز اندکی از کسانی که اهل انصاف هستند ـ علوم دینی را سبک و بی‌اهمّیّت می‌انگارند.

فَلَمَّا رَأَوْا۟ بَأْسَنَا قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَحْدَهُۥ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِۦ مُشْرِكِينَ ﴿٨٤﴾

﴿پس چون عذاب مارا دیدند﴾ یعنی: چون عذاب فرودآمدهٔ ما را بر سر خود مشاهده کردند **﴿گفتند: تنها به خدا ایمان آوردیم و اینک بدانچه با او شریک می‌گردانیدیم﴾** از بتانی که می‌پرستیدیم **﴿کافریم﴾**.

فَلَمۡ يَكُ يَنفَعُهُمۡ إِيمَٰنُهُمۡ لَمَّا رَأَوۡاْ بَأۡسَنَاۖ سُنَّتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي قَدۡ خَلَتۡ فِي عِبَادِهِۦۖ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿۸۵﴾

﴿**ولی هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر چنان نبود که ایمانشان برای آنها سودی داشته باشد**﴾ زیرا ایمان آوردن به هنگام مشاهدهٔ عذاب، به صاحب خود سودی نمی‌رساند و فقط این ایمان اختیاری است که به انسان سود می‌رساند، نه ایمان اجباری و اضطراری لذا در هنگام مشاهدهٔ عذاب، دیگر برای تکلیف مجالی باقی نمی‌ماند، چه در این هنگام، همگان حق را باور کرده و به حقیقت ایمان می‌آورند. همچنین ایمان‌آوردن در آخرت برای کسانی که در دنیا ایمان نیاورده بودند ولی در هنگام برپایی قیامت ایمان می‌آورند، هیچ سودی نمی‌رساند ﴿**این سنّت الهی است که میان بندگانش گذشته است**﴾ یعنی: خدای سبحان این سنّت را در میان همهٔ امّتها گذرانده و جاری کرده است که: ایمان‌آوردن در هنگام مشاهدهٔ عذاب به حالشان سودی ندارد ﴿**و آنجاست**﴾ یعنی: در هنگام دیدن و معاینهٔ عذاب خدا ﷻ است ﴿**که کافران زیانکار شدند**﴾ البتّه کافر در هر وقت و هر زمانی زیانکار است ولی هنگامی این زیانکاری برایشان مسلّم می‌شود که عذاب الهی را ببینند. البتّه ـ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است ـ توبهٔ بنده تا هنگامی پذیرفته می‌شود که روح به گلوگاه وی نرسیده و او در حال غرغرهٔ مرگ نباشد و چون در تلاطم جان‌کندن افتاد و ملک‌الموت را مشاهده کرد، در آن هنگام، دیگر توبه‌ای از وی پذیرفته نیست.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ فصّلت
مکّی است و دارای پنجاه‌وچهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به‌سبب این‌که با فرمودهٔ حق تعالی : (كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ) افتتاح شده است ، سورهٔ «فصّلت» نامیدند . خداوند ﷻ در این سوره ــ به مصداق معنی آن ــ آیات خود را به تفصیل بیان کرده و ادلّه و برهانهای آشکاری را بر وجود ، قدرت و وحدانیّت خویش اقامه کرده است . نام دیگر این سوره ، «حٰمٓ السّجده» است زیرا رسول خدا ﷺ آن را از ابتدایش بر زعمای قریش خواندند و چون به موضع سجده رسیدند ، سجده کردند . این سوره ، بعد از سورهٔ «غافر» نازل شد .

ابن‌کثیر در بارهٔ فضیلت این سوره از اصحاب ﷺ نقل می‌کند که فرمودند : قریش روزی گردهم آمدند و به یک‌دیگر گفتند : «بنگرید که چه کسی از شما به سحر ، شعر و فالبینی داناتر است پس او را نزد این مردی بفرستید که جمع ما را متفرّق و کار ما را پراکنده و پریشان ساخته و دین ما را مورد نکوهش قرار می‌دهد؛ تا با وی سخن بگوید سپس بنگریم که او چه پاسخی به وی می‌دهد ! گفتند : ما کسی جز «عتبه‌بن‌ربیعه» را که به این امور آگاهی تامّی داشته باشد ، نمی‌شناسیم . پس روی

به او کردند و گفتند: ای ابوالولید! این کار، کار توست. پس عتبه بنا به مشورت آنان نزد رسول خدا ﷺ رفت و به ایشان گفت: ای محمّد ﷺ! تو بهتر هستی یا عبدالله پدرت؟ رسول خدا ﷺ سکوت کردند و پاسخی ندادند. باز گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطّلب؟ باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کردند. بار دیگر گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطّلب؟ باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کردند. گفت: اگر می‌پنداری که این گروهی که نام بردم، از تو بهترند پس اینان همین خدایانی را که تو به‌باد حمله‌شان گرفته‌ای، پرستیده‌اند و اگر می‌پنداری که تو بهتر از آنان هستی پس سخن بگو تا سخنت را بشنویم زیرا سوگند به خدا که ما هرگز انسان رانده‌شده‌ای را شوم‌تر و نامیمون‌تر از تو بر قومت ندیده‌ایم! تو جمع ما را پراکنده و کار ما را آشفته و پریشان ساخته‌ای، دینمان را به‌باد حمله و سرزنش گرفته و ما را در میان اعراب رسوا ساخته‌ای؛ تا بدانجا که این خبر در میانشان شیوع یافته که: در میان قریش جادوگری است! و در میان قریش کاهنی است! به خدا سوگند که ما فریادی مانند فریاد زن باردار درحال درد زایمان را انتظار می‌کشیم که (براثر دعوتت) برخی از ما به‌سوی برخی دیگر با شمشیرها حمله بَریم تا همه پاک نابود شویم! هان ای مرد! اگر هدفت از این دعوت نیازمندیت به مال و سرمایه است، برایت مالی بسیار گرد می‌آوریم تا سرمایه‌دارترین مرد قریش باشی و اگر شهوت بر تو غلبه کرده، اینک هریک از زنان قریش را که می‌خواهی انتخاب کن پس ما به تو ده زن زیباروی می‌دهیم. و اگر هدفت سیادت و سروری است، تو را سرور و سالار خویش می‌گردانیم. و اگر هدفت از این دعوت پادشاهی است، تو را بر خود پادشاه می‌گردانیم ...!

چون عتبه از سخن‌گفتن فارغ شد ـ و رسول خدا ﷺ از او شنیدند ـ فرمودند: «آیا سخنت تمام شد؟» گفت: آری! فرمودند: پس اینک از من بشنو. گفت: می‌شنوم! پس خواندند: (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ. حٰمٓ. تَنْزِيْلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ...) تا به این آیه رسیدند: (فَاِنْ اَعْرَضُوْا فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ صٰاعِقَةً مِثْلَ صٰاعِقَةِ عٰادٍ وَ ثَمُوْدَ...).

در این هنگام عتبه که سخت تحت تأثیر این آیات قرار گرفته بود، از بیم آن‌که عذاب نازل شود، دست بر دهان رسول‌اکرم ﷺ گذاشت و ایشان را به حقّ پیوند رَحِم سوگند داد و التماس کرد که بس کنند و جلوتر نروند. آن‌گاه یکراست از نزد ایشان به خانه‌اش رفت و نزد قریش بازنگشت و خود را از آنان کنار کشید. پس ابوجهل گفت: ای گروه قریش! به خدا جز این فکر نمی‌کنم که عتبه به محمّد گرایش یافته و غذای وی او را خوش آمده است! و این نیست جز به‌سبب نیازی که در وی پدید آمده است! پس بیایید که نزد وی برویم. چون نزد وی رفتند ابوجهل به وی گفت: تو را چیز دیگری از حضور در نزد ما بازنداشت جز این‌که به محمّد گرایش یافته‌ای و غذای وی تو را خوش آمده است...! عتبه گفت: نه! به خدا سوگند که شما می‌دانید؛ من از سرمایه‌دارترین‌های قریش هستم ولی حقیقت این است که وقتی نزد وی رفتم و داستان را بر وی بازگفتم، مرا با کلامی پاسخ گفت که ـ به خدا سوگند ـ نه آن کلام شعر است، نه فال و نه سحر. او سوره‌ای از قرآن را تا آیهٔ عذاب برایم خواند پس دهان وی را گرفتم و او را به حقّ پیوند رحِم و خویشاوندی‌ای که با ما دارد، سوگند دادم که بس کند و دست نگه‌دارد زیرا شما می‌دانید که محمّد چون چیزی گفت، دروغ نگفته است و من ترسیدم که بر شما عذاب نازل شود. اکنون نظرم این است که این مرد را به حال خودش واگذارید و از او کناره بگیرید زیرا به خدا سوگند؛ کلامی را که من از وی شنیدم، صدایی دارد و سخنش راه به جایی می‌برد. پس اگر اعراب بر او غلبه کنند، شما به وسیلهٔ دیگران از وی فارغ بال می‌شوید و اگر او بر اعراب غالب شود آن‌گاه ملك و عزّت وی، ملك و عزّت شماست و شما به‌وسیلهٔ وی خوشبخت‌ترین مردم می‌گردید!

گفتند: ای ابوالولید! به خدا سوگند که او تو را با زبانش سحر کرده است. او در

پاسخ گفت: این رأی من است، شما دانید و کارتان که با او چه می‌کنید (۱).

حمٓ ﴿۱﴾

تَنزِيلٌ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴿۲﴾

چنین خوانده می‌شود: ﴿حَـاء، م﴾ که از حروف مقطّعه است. ﴿**این فروفرستاده‌ای از جانب خدای رحمان رحیم است**﴾ یعنی: این قرآن، کتابی است فروفرستاده از جانب خدای تبارک و تعالی که بخشایشگر و مهربان است.

كِتَٰبٌ فُصِّلَتۡ ءَايَٰتُهُۥ قُرۡءَانًا عَرَبِيًّا لِّقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ﴿۳﴾

﴿**کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده**﴾ مراد این است که آیات قرآن به شیوایی بیان شده، احکام حلال آن از حرام آن و طاعت آن از معصیت آن به وضوح از یکدیگر جداساخته شده و معانی آن به چنان روشنی و استواری‌ای تبیین شده است که به‌آسانی و سهولت قابل فهم می‌باشد ﴿**قرآنی است به زبان عربی**﴾ تا برایشان حجّت، نعمت و پند آموزی باشد. بیان عربی بودن قرآن، منّت‌گذاری بر اعراب و دیگران است زیرا عربی‌بودن قرآن، گویای سهولت قرائت و سادگی فهم آن می‌باشد، از آن روی که زبان عربی، زبانی فصیح و شیواست ﴿**برای مردمی که می‌دانند**﴾ و یقین دارند به این‌که قرآن از نزد الله ﷻ فرستاده شده امّا کسانی که به این امر یقین ندارند، قرآن کریم برایشان نعمتی نه بلکه مایهٔ سردرگمی آنهاست.

۱ـ به‌نقل از ابن‌کثیر، با تلخیص از دو روایت جابربن عبدالله و محمّدبن‌کعب قرظی رضی‌الله‌عنهما.

بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٤﴾

﴿مژده‌آور است﴾ قرآن برای اولیای خدا ﷻ **﴿و هشداردهنده﴾** است برای دشمنان وی؛ و این‌دو وصف، از اوصاف قرآن می‌باشد **﴿و بیشتر آنان رویگردان شدند﴾** یعنی: بیشتر کفّار، از گرفتن هشدارهایی که قرآن مشتمل بر آنهاست، روی‌گردانیدند **﴿در نتیجه نمی‌شنوند﴾** به شنیدن تأمّل و طاعت و پذیرش، یعنی به چنان شنیدنی که از آن بهره‌ای ببرند، بدان جهت که از آن روی‌گردانند.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِن بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ ﴿٥﴾

﴿وگفتند﴾ کافران: **﴿دلهای ما از آنچه ما را به آن می‌خوانی﴾** از توحید و تقوی و ایمان **﴿در پرده‌هایی است﴾** یعنی: در پوشش‌هایی است پس آنچه را که تو می‌گویی، دلهای ما فهم نمی‌کند و سخنت به آنها نمی‌رسد. کِنان: جعبه یا خریطهٔ تیر است. مراد این است که دلهای ما در درون پرده‌های ضخیمی قرار دارد **﴿و در گوشهایمان سنگینی‌ای است﴾** یعنی: کری و ناشنوایی‌ای است **﴿و میان ما و تو حجابی است﴾** یعنی: پرده‌ای است که ما را از رؤیت تو باز می‌دارد، یا صدای تو را از ما می‌پوشاند لذا آنچه را که تو می‌گویی، نمی‌دانیم.

اینها تمثیل هایی است از سوی آنان برای دوری دلهایشان از دریافت حق، بیزاری گوشهایشان از شنیدن آن و ممتنع‌بودن ایجاد هرگونه پیوند و ارتباط میان آنان و میان رسول خدا ﷺ **﴿پس تو کار خود را بکن، ما هم کار خود را می‌کنیم﴾** یعنی: تو بر دین خویش عمل کن که ما نیز بر دین خودمان عمل می‌کنیم. به‌قولی مراد این است: تو برای آخرتت عمل کن و ما برای دنیایمان عمل می‌کنیم.

قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ وَٱسۡتَغۡفِرُوهُۗ وَوَيۡلٞ لِّلۡمُشۡرِكِينَ ﴿٦﴾

﴿بگو﴾ ای محمّدﷺ در ردّ این موضع کافران ﴿جز این نیست که من بشری مانند شما هستم، با این تفاوت که به‌سوی من وحی می‌شود که: خدای شما خدای یگانه‌ای است﴾ یعنی: جز این نیست که من نیز بشری همانند یک تن از خودِ شما هستم و از جنسی مغایر با جنس شما نیستم، نه فرشته هستم، نه جنّ و نه از جنس دیگری جز جنس بشر تادلهایتان از من در پرده و پوششی باشد. از سوی دیگر، من شما را به‌سوی چیزی که با عقل مخالف باشد دعوت نکرده‌ام بلکه شما را به‌سوی توحید و یکتاپرستی فراخوانده‌ام. تنها فرقی که میان من و شما هست در این است که به من وحی فرستاده می‌شود نه به شما لذا من با وحی الهی پیامبر شده‌ام و پیروی من بر شما واجب گردیده است ﴿پس مستقیماً به‌سوی او بشتابید﴾ با طاعت و عبادت خالصانه و بی‌شائبه و از راه وی میل و انحراف نکنید ﴿و از او آمرزش بخواهید﴾ به‌خاطر گناهانی که از شما سر زده است ﴿و ویل بر مشرکان﴾ از فرط جهالت و استخفافشان به خدای سبحان. وَیْل: کلمهٔ عذاب و تهدید است. یعنی: هلاکت و نابودی بر آنان باد!

ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ﴿٧﴾

﴿همان کسانی که زکات نمی‌پردازند﴾ یعنی: به وجوب زکات ایمان ندارند و آن را از فقرا بازداشته و در راه حق انفاق نمی‌کنند ﴿و آنان که به آخرت کافرند﴾ و منکر آن می‌باشند. نسفی می‌گوید: «خداوند متعال ندادن زکات از سوی آنهارا به انکار آخرت پیوست کرد زیرا دوست داشته‌ترین چیز در پیش انسان مال اوست و

سخن معروفی است که مال، به جان راه دارد پس اگر شخص مالش را در راه خدا ﷻ داد، این دلیلی است نیرومند بر صلاح و استقامت وی».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ ٨﴾

﴿بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، ایشان را پاداشی غیر مقطوع است﴾ یعنی: پاداشی ناکاسته و قطع نشدنی است. یا معنای «غَيْرَ مَقْطُوْع» این است: به‌خاطر دادن آن پاداش، بر ایشان منّت گذاشته نمی‌شود زیرا منّت‌گذاشتن دربرابر فضل و بخشش است ولی دادن پاداش در ازای عمل، یک حقّ است و دادن حق منّتی به‌همراه ندارد. امّا ابن کثیر می‌گوید: «بعضی از ائمّه این گونه تفسیر را ردّ کرده‌اند زیرا خداوند ﷻ بر اهل بهشت منّتی آشکار دارد، چنان که خود ایشان در بهشت می‌گویند: (فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُوْم ۞ پس خدا بر ما منّت نهاد و ما را از عذاب سموم نگاه داشت) [طور / ۵۲].

﴿۞ قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِي يَوۡمَيۡنِ وَتَجۡعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ به کفّار ﴿آیا این شمایید که واقعاً به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید﴾ به‌قولی: این دو روز، عبارت از روزهای یکشنبه و دوشنبه بود. هرچند این روایت و روایات امثال آن در بارهٔ تعیین روزهای خلقت، از منابع اهل کتاب است. البتّه این آفرینش تدریجی، برای آموزش تأنّی و مدارا به بندگان بود، وگرنه حق تعالی قادر است تا هرچیزی را که اراده کند، در یک لحظه بیافریند. به‌قولی دیگر: مراد این است که خداوند متعال زمین را در مدّتی به‌مقدار

دو روز آفرید، یا آن را در دو نوبت و در دو مرحله آفرید زیرا روز حقیقی فقط بعد از وجود زمین و آسمان قابل تصوّر می‌باشد و قبل از آن قابل تصوّر نیست.

نظر علوم جدید نیز دربارۀ آفرینش دونوبتی زمین این است که: حق تعالی در نوبت اوّل، زمین را بعد از آن‌که کرۀ گازی‌ای بود، جامد گردانید و در نوبت دوم آن را به طبقات مختلف ـ همراه با ذخایر آبی و معدنی آن ـ تقسیم کرد.

﴿و﴾ با این وجود ﴿برای او همتایانی قرار می‌دهید﴾ یعنی: برای او اضدادی قرار می‌دهید که نزد شما در قدر و منزلت خود با وی مساوی هستند! ﴿این﴾ ذات موصوف به آنچه ذکر شد، همانا ﴿پروردگار عالمیان است﴾ پس جز او کسی شایستۀ ربوبیّت نیست. عالمین: جمع عالم است که شامل همۀ ماسوی‌الله می‌باشد و به‌خاطر اختلاف انواعی که دارد، یا به سبب تغلیب عقلا بر غیر آنان، به صیغۀ جمع آمده است. آری! آنچه که شما مشرکان آنها را شریک و همتای خدای عزّوجلّ قرار می‌دهید، نیز از جملۀ عالمیانند پس چگونه برخی از مخلوقات وی را در امر پرستش، شرکای وی می‌گردانید؟.

ظاهر این آیه دلالت بر این دارد که زمین قبل از آسمان آفریده شده است امّا فرمودۀ خداوند ﷻ در آیات (۳۰ ـ ۲۷) سورۀ «نازعات» مشعر بر آن است که آسمان قبل از زمین آفریده شده است: (أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا، رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا، وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا، وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا ۞ آیا شما استوار آفریده‌ترید یا آسمان؛ که آن را برافراشت، سقف آن را بلند برکشید و آن را استوار کرد، شب آن را تاریک کرد و روز آن را برآورد و بعد از آن زمین را گستراند؟).

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما چنین پاسخ می‌دهد که: «دُحُوّ ۞ گستراندن» غیراز آفریدن است. یعنی خداوند ﷻ اوّلاً زمین و سپس آسمانها را آفرید آن‌گاه زمین را هموار کرد و گستراند. ابن‌کثیر به تأیید این قول ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «آفرینش زمین به نصّ آیۀ [بقره/۲۹] قبل از آفرینش آسمان بوده است».

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ ﴿١٠﴾

﴿**و در زمین کوههای استوار**﴾ یعنی: راسخ، ثابت و ریشه‌دار ﴿**از بالای آن**﴾ یعنی: برآمده و مرتفع بر روی زمین ﴿**آفرید**﴾ زیرا کوهها از اجزای زمین‌اند. ﴿**و درآن برکت نهاد**﴾ یعنی: زمین را ـ با منافعی که برای بندگان در آن آفرید ـ پربرکت و دارای خیر بسیار گردانید ﴿**و در آن اقوات آن را مقدّر کرد**﴾ یعنی: ارزاق و زادوبرگهای اهالی زمین و آنچه را که برای گذران معیشت آنها صلاحیّت دارد ـ از درختان و رستنی‌ها و منافع ـ تماماً به‌اندازه و با مقادیری معیّن و تقسیم شده، در آن قرار داد. باز در هر سرزمین چیزهایی آفرید که در سرزمینهای دیگر وجود ندارد، یا وجود آنها در آن سرزمین‌ها نادر است؛ تا بشر با تجارت و سفر از سرزمینی به سرزمینی دیگر، زادوبرگ و وسایل زندگی خویش را با تعاون همدیگر فراهم کنند. و آماده کردن این زادوبرگ و ارزاق زمین؛ ﴿**در چهار روز**﴾ بود. یعنی در دوروز دیگر به علاوهٔ دو روز قبلی بود که مجموعاً چهار روز می‌شود. پس آفرینش زمین و قراردادن ارزاق آن، جمعاً در چهار روز انجام گرفت. نقل است که این دو روز اخیر، روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه بود. ﴿**برای سؤال‌کنندگان بیان واضح ارائه شد**﴾ یعنی: جمع کلّ روزهای آفرینش و آماده‌سازی زمین برای زندگی، چهار روز تمام بی‌کم و زیاد است. گویی گفته شد: این بیان محدّد و روشن، پاسخ کسانی است که سؤال می‌کنند: زمین و آنچه در آن است، در چه مدّتی آفریده شده است؟.

ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا

طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهًا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ﴿١١﴾

﴿سپس به آسمان پرداخت﴾ یعنی: سپس حق تعالی به‌قصدی استوار، به‌سوی آسمان قصد کرد. «اِسْتَوٰی» از این قول اعراب است: «اِسْتَوٰی اِلٰی مَکٰانِ کَذا ✿ آهنگ فلان جا را کرد» آن‌گاه که شخص به‌سوی مکانی چنان متوجّه شود که بجز آن، به کاری دیگر التفاتی نکند ﴿درحالی‌که آسمان دخانی بود﴾ دُخان: دودی است که از شعلهٔ آتش بلند می‌شود. یعنی: آسمان مادّهٔ گاز تاریکی شبیه دود بود که امروزه دانشمندان آن را «سدیم» نامیده و جهان را در این مرحله از تطوّر آفرینش آن، اصطلاحاً «جهان سدیم» می‌گویند. پس این آیه، تجلّی‌بخش یکی از معجزات علمی قرآن کریم است.

﴿سپس به آسمان و زمین فرمود: خواه یا ناخواه رام شوید﴾ یعنی: فرمانم را خواه‌ناخواه اجابت گویید. مفسّران گفته‌اند: به آسمان گفته شد: ای آسمان! خورشید و ماه و ستارگانت را درخشان کن. و به زمین گفته شد: ای زمین! جویباران و رودبارانت را برشکاف و میوه‌ها و رستنی‌هایت را بیرون آور. ﴿آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم﴾ یعنی: هردویمان با کمال رضا و اطاعت، در برابر فرمانت منقاد و تسلیم هستیم. چنین بود که خدای عزّوجلّ در آنها نیروی سخن‌گفتن آفرید و همان‌گونه که خدای عزّوجلّ خواسته بود، سخن گفتند. به‌قولی‌دیگر: مراد سخن‌گفتن حقیقی آنها نیست بلکه این تمثیلی برای اطاعت و انقیاد آسمان و زمین و تأثیر قدرت ذات ربوبیّت در آنهاست پس این از باب مجاز می‌باشد لذا مراد زبان حال است، نه زبان قال.

فَقَضَىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَاتٖ فِي يَوۡمَيۡنِ وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَاۚ
وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ

ٱلْعَلِيمِ ﴿١٢﴾

﴿پس آنها را به صورت هفت آسمان ساخت﴾ یعنی: خداوند ﷻ زمین و آسمان را آفرید و آنها را محکم و استوار ساخت و از کار آنها فارغ شد ﴿در دو روز﴾ دیگر. پس آفرینش زمین و آسمانها، جمعاً در شش روز انجام یافت. مجاهد می‌گوید: «و هر روز از این شش روز، همانند هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید». ﴿و در هر آسمانی امر آن را وحی کرد﴾ یعنی: در هر آسمان، نظامی قرار داد که امور آن آسمان برمبنای آن نظام به سامان می‌آید. قتاده می‌گوید: «یعنی در هر آسمانی، خورشید، ماه، ستارگان، کهکشانها، افلاک، فرشتگان، دریاها، برف‌ها و ... همه چیز آن را آفرید. بعد از این پرداختن به کار آسمانها بود که زمین را نیز ـ که قبل از آسمانها آفریده بود ـ گسترانید و آن را درهم پیچانید [یعنی آن را به هیأت کروی قرار داد] پس زمین در آفرینش خود بر آسمانها متقدّم امّا در گسترانیدن و به هیأت کروی قرارداده شدن، از آسمانها متأخّر است. والله اعلم». ﴿و آسمان دنیا را به چراغها بیاراستیم﴾ یعنی: به ستارگانی درخشان و نورانی و روشنگر که مانند چراغ می‌درخشند ﴿و حفظی﴾ یعنی: چراغها را در آسمان به عنوان زینت و نگهبانی آفریدیم. مراد؛ نگهبانی آسمان دنیا به‌وسیلهٔ ستارگان از نفوذ شیاطینی است که استراق سمع می‌کنند ﴿این است تقدیر خداوند عزیز علیم﴾ یعنی: این نظام بدیع و این آفرینش شگرف و شگفت، همانا از ترتیب، تقدیر و تدبیر خداوندی است که بر آفرینش هرچیزی قادر است، ذاتی که همه‌چیز را می‌داند.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَٰعِقَةً مِّثْلَ صَٰعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾

﴿پس اگر﴾ بعد از این بیان روشن **﴿روی برتافتند﴾** کفّار مکّه از تدبیر و تفکّر در این مخلوقات و در این آیات تکوینی. یا از پیروی این آیات تنزیلی و ایمان به آن **﴿بگو﴾** ای محمّد ﷺ به آنان **﴿شما را از صاعقه‌ای چون صاعقهٔ عاد و ثمود هشدار دادم﴾** مراد از صاعقه: عذابی است که مانند صاعقه دردم کشنده است، گویی صاعقه‌ای است. صاعقه در اصل: بانگ مرگبار یا قطعه‌ای از آتش مذاب است که همراه با رعدی شدید از آسمان فرود می‌آید.

در بیان واقعهٔ گفت‌وگوی عتبه‌بن‌ربیعه با رسول خدا ﷺ در مقدّمهٔ سوره، خواندیم که: رسول خدا ﷺ چون به این آیه رسیدند، عتبه دست بر دهان ایشان نهاد و التماس کرد که جلوتر نروند تا مبادا بر مشرکان عذاب نازل شود.

إِذْ جَآءَتْهُمُ ٱلرُّسُلُ مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّا ٱللَّهَ ۖ قَالُوا۟ لَوْ شَآءَ رَبُّنَا لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةً فَإِنَّا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿١٤﴾

﴿چون پیامبرانشان از پیش رو و از پشت سر بر آنان آمدند﴾ یعنی: چون پیامبران علیهم‌السلام از هر جانب و جهتی و با به‌کار گرفتن هرگونه امکان و توانی نزد آنها آمدند امّا جز رویگردانی چیز دیگری از آنها ندیدند. یا معنی این است: پیامبران متقدّم و متأخّر به سویشان آمدند، که پیامبران متأخّر را آنها خود دیدند امّا پیام پیامبران پیشین نیز به آنان رسیده بود پس گویی پیامبران پیشین و پسین همگی به‌سویشان آمده و آنها را با این سخن موردخطاب قرار دادند: **﴿که جز خدا را نپرستید﴾** و فقط او را به یگانگی بپرستید **﴿گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست، قطعاً فرشتگانی فرومی‌فرستاد﴾** به‌سوی ما و بشری از جنس ما را به‌سوی ما به رسالت بر

نمی‌انگیخت ﴿پس ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم﴾ یعنی: چون شما پیامبران، بشر هستید و فرشته نیستید لذا ما به شما و آنچه که با خود به‌همراه آورده‌اید، ایمان نمی‌آوریم. یعنی: ما کافر و منکر این امر هستیم که خداوند ﷻ شما را به‌سوی ما فرستاده باشد.

آری! پاسخ این امّتها به هود و صالح و سایر پیامبرانی که آنها را به‌سوی ایمان دعوت کردند، این بود.

فَأَمَّا عَادٌ فَٱسْتَكْبَرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَقَالُوا۟ مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً ۖ أَوَلَمْ يَرَوْا۟ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِى خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً ۖ وَكَانُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿۱۵﴾

﴿امّا قوم عاد، به‌ناحق در زمین تکبّر کردند﴾ از ایمان به خدای عزّوجلّ و تصدیق پیامبرانش و بر کسانی که در زمین‌اند برتری طلبیدند، بی‌آن‌که مستحقّ این برتری باشند ﴿وگفتند: از ما نیرومندتر کیست؟﴾ یعنی: چه کسی از ما پرتوان‌تر و نیرومندتر است؟ زیرا آنان قامت‌های بلند و تن‌های قوی و استواری داشتند به طوری‌که یکی از آنان صخره‌سنگی بزرگ را از کوه با دستش می‌کَند و سپس آن را در هرجایی که می‌خواست، می‌گذاشت از این روی، وقتی که هود آنان را به عذاب تهدید کرد، به پیکرهای تنومند خود مغرور و فریفته شدند. البتّه منظورشان از این سخن این بود: ما بر دفع عذابی که بر ما فرود می‌آید، قادر و توانائیم. ﴿آیا ندیده‌اند﴾ یعنی: آیا به علمی یقینی که در حکم دیدن عینی است، ندانسته‌اند ﴿که خدایی که آنان را آفریده از آنها پرتوان‌تر است؟﴾ پس او تواناست بر این‌که از انواع عذاب خویش هر چه بخواهد، فقط با گفتن کلمهٔ: «کُنْ؛ موجود شو» بر آنان

فرود آورد ؟ لذا قدرت بندگان متناهی و محدود و قدرت خداوند ﷻ بی‌نهایت و غیرمحدود است. بنابراین، مراد از این فرمودهٔ خداوند ﷻ: (او از آنان پرتوان‌تر است)، بیان نسبت تفضیلی نیست، چراکه قدرت او با قدرت بشر قابل مقایسه نمی‌باشد بلکه این سخن از باب این سخن ماست که می‌گوییم: «اَللّٰهُ اَکْبَرُ ۞ خدا بزرگتر است». بی آن‌که نسبت تفضیلی و مقایسه‌ای را مدّنظر داشته باشیم. ﴿و در نتیجه آیات ما را انکار می‌کردند﴾ یعنی: معجزات پیامبران علیهم‌السلام را انکار می‌کردند، با آن‌که می‌دانستند که این معجزات حقّ است.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِيٓ أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ لِّنُذِيقَهُمْ عَذَابَ ٱلْخِزْيِ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَعَذَابُ ٱلْأٓخِرَةِ أَخْزَىٰ ۖ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾

﴿پس بر آنان باد صرصر فرستادیم﴾ صَرْصَرْ: تندبادی توفنده است که صدای سخت و هولناکی دارد. به‌قولی: صَرْصَرْ: باد بسیار سردی است که کشتزارها و درختان را می‌سوزاند چنان‌که آتش آنها را می‌سوزاند ﴿در روزهای شوم﴾ یعنی: این باد صرصر را در روزهای نحس و ناخجسته که عبارت از هفت شب و هشت روز نهایت نحس بود، بر آنها فرستادیم چنان‌که خدای عزّوجلّ در ابتدای سورهٔ: «اَلْحَاقَّه» بیان کرده است. ﴿تا در زندگی دنیا عذاب خزی را به آنان بچشانیم﴾ خِزْی: رسوایی و ذلّت و خواری است. سبب این عذاب رسواگر، همان استکبارشان بود ﴿و قطعاً عذاب آخرت رسواکننده‌تر است﴾ یعنی: در خوارسازی و اهانت خود شدیدتر است ﴿و آنان یاری داده نمی‌شوند﴾ و هیچ بازدارنده‌ای این عذاب را از آنان دفع نمی‌کند.

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَٰهُمْ فَٱسْتَحَبُّوا۟ ٱلْعَمَىٰ عَلَى ٱلْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ

صَـٰعِقَةُ ٱلْعَذَابِ ٱلْهُونِ بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿١٧﴾
وَنَجَّيْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَكَانُوا۟ يَتَّقُونَ ﴿١٨﴾

﴿**و امّا ثمود پس آنان را راهبری کردیم**﴾ یعنی: راه نجات را برای آنها روشن ساخته و آنان را ـ با فرستادن پیامبران علیهم‌السلام به‌سویشان ـ به راه حق دلالت کردیم و از مخلوقات خویش بر فراز راه آنها علائم روشنگر و نشانه‌های راهبر قرار دادیم ﴿**امّا آنها نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند**﴾ یعنی: کفر را بر ایمان و معصیت را بر طاعت برگزیدند ﴿**پس صاعقهٔ عذاب خفّت آور آنان را فرو گرفت**﴾ صاعقه: آتشی است که بر هر کس اصابت کند، بی‌درنگ او را از پا می‌افگند. عذاب هُون: عذاب خوارکننده است ﴿**به کیفر آنچه مرتکب می‌شدند**﴾ یعنی: این کیفر کردار خودشان بود و خداوند ﷻ بر آنان ستم نکرد ﴿**وکسانی را که ایمان آورده بودند و پرهیزگاری می‌کردند نجات دادیم**﴾ که ایشان عبارت بودند از صالح علیه‌السلام و همراهان وی از مؤمنان.

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَآءُ ٱللَّهِ إِلَى ٱلنَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٩﴾

﴿**و آن روز که دشمنان خدا به‌سوی دوزخ گرد آورده می‌شوند**﴾ یعنی: ای پیامبر! روزی را به مشرکان یادآوری کن که دشمنان خدا ﷻ همگی با خشونت به‌سوی دوزخ رانده می‌شوند. دشمنان خداوند ﷻ همهٔ کسانی هستند که پیامبران وی علیهم‌السلام را تکذیب کرده و از عبادتش سر برتافته و تکبّر ورزیده‌اند ﴿**پس آنان به همدیگر فرامی‌رسند**﴾ یعنی: از اوّل تا آخرشان همه بازداشته می‌شوند تا همه به یک دیگر بپیوندند و همه یکجا گردهم آیند و پراکنده نشوند. البتّه خود این دلالت می‌کند براین امر که: اهل دوزخ بسیارند.

حَتَّىٰٓ إِذَا مَا جَآءُوهَا شَهِدَ عَلَيۡهِمۡ سَمۡعُهُمۡ وَأَبۡصَٰرُهُمۡ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٢٠﴾

﴿**تا چون بدان رسند، گوشهایشان و چشمهایشان و پوستهایشان دربارهٔ آنچه می‌کردند**﴾ در دنیا از معاصی ﴿**بر ضدّشان گواهی می‌دهند**﴾ یعنی: اندامهایشان به آنچه که زبانهایشان از عمل به شرک پنهان داشته‌اند، نطق می‌کنند و گواهی می‌دهند. مراد از پوستها: پوست بدنهایشان است. به‌قولی: پوستها، کنایه از آلتهای تناسلی آنان است..

وَقَالُواْ لِجُلُودِهِمۡ لِمَ شَهِدتُّمۡ عَلَيۡنَاۖ قَالُوٓاْ أَنطَقَنَا ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنطَقَ كُلَّ شَيۡءٖ وَهُوَ خَلَقَكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴿٢١﴾

﴿**و به پوستهای بدن خود می‌گویند: چرا بر ضدّ ما گواهی دادید؟ می‌گویند: همان خدایی که هرچیزی رابه زبان در آورده ما را نیز گویا گردانیده است**﴾ یعنی: همان کسی‌که همه مخلوقات ناطق خویش را گویا کرده، ما را نیز گویا نموده است. پس چنان‌که زبانهایتان را در دنیا گویا کرده بود همچنین ما را در آخرت به سخن درآورده است و بنابراین، به بدیها و زشتی‌هایی که کرده‌اید، گواهی داده‌ایم ﴿**و او نخستین‌بار شما را آفرید**﴾ در حالی که چیزی نبودید ﴿**و به‌سوی او برگردانیده می‌شوید**﴾ یعنی: کسی که بر آفرینش و ایجاد ابتدایی شما توانا باشد، بی‌گمان بر بازآفرینی و بازگردانیدنتان به‌سوی خویش نیز تواناست.

در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم و دیگران از انس‌بن مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «نزد رسول خدا ﷺ بودیم که خندیدند آن‌گاه فرمودند: آیا می‌دانید که

به‌خاطر چه چیزی می‌خندم؟ گفتیم: خدا ﷻ و رسولش داناترند. فرمودند: از گفت‌وگوی بنده با پروردگارش به خنده درافتادم؛ می‌گوید ـ یعنی بنده به پروردگارش ـ آیا مرا از ستم پناه نداده‌ای؟ پروردگار متعال می‌فرماید: چرا، پناهت داده‌ام. می‌گوید: پس در این صورت من علیه خود هیچ گواه دیگری جز خودم را نمی‌پسندم. خداوند متعال می‌فرماید: امروز نفست به عنوان گواه بر خودت بسنده است و امروز نویسندگان گرامی [فرشتگان نویسندهٔ اعمال] به‌عنوان گواهان بر تو بسنده‌اند. سپس آن حضرت ﷺ افزودند: در این هنگام بر دهانش مهر نهاده شده و به اندامهایش گفته می‌شود: به‌سخن درآیید و گویا شوید. پس اندامها به اعمال وی گویا می‌شوند. فرمودند: سپس مهر از دهان وی برداشته شده و به او اجازه داده می‌شود که سخن بگوید. پس خطاب به اندامهای خویش می‌گوید: دوری باد شما را [گم‌وگور شوید] آخر من از جای شما دفاع می‌کردم».

وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَآ أَبْصَـٰرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَـٰكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۲﴾

﴿و شما از این‌که مبادا گوشهایتان و چشمهایتان و پوستهایتان بر ضدّ شما گواهی دهند پرده‌پوشی نمی‌کردید﴾ به قولی: این از خطاب خدای سبحان به دوزخیان، یا از سخن پوستهایشان به آنان است. یعنی: شما در هنگام ارتکاب اعمال ناشایست، از بیم این‌که اندامهایتان علیه شما گواهی دهند، پرده‌پوشی نمی‌کردید و از این امر غافل بودید که اگر هیچ گواه دیگری از بشر در هنگام ارتکاب اعمال بد شما نیز حاضر نباشد، خود اندامهای شما بر شما گواهی می‌دهد! و از آنجا که انسان قادر نیست تا در هنگام ارتکاب گناه از اندامهای خویش پرده‌پوشی کند پس

معنای پرده‌پوشی و پنهانکاری در اینجا، ترک گناه از بیم حضور این گواهان اجباری است. البتّه این بیان الهی، بیدارباشی برای مؤمن است که او باید در همه‌حال، وجود مراقب و ناظری را بر خود احساس کند **﴿لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را که﴾** از گناهان **﴿می‌کنید، نمی‌داند﴾** پس بنابر همین پندار بود که به ارتکاب گناهان جرأت کردید.

بخاری و مسلم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «من در میان پرده‌های کعبه خود را پنهان کرده بودم که سه نفر به من نزدیک شدند: یک تن قریشی با دو دامادش که ثقفی بودند. یا یک تن ثقفی با دو دامادش که قریشی بودند.. چاقی و چربی شکمهای آنان بسیار و فهم و دریافت قلبهایشان اندک بود. آنها باهم سخنانی گفتند که من آن را نمی‌شنیدم. در این اثنا یکی از آنها با صدایی که برایم قابل شنیدن بود گفت: آیا می‌دانید که خداوند جل جلاله این سخنان ما را می‌شنود؟ دیگری گفت: اگر ما صداهایمان را بلند کنیم، او آن را می‌شنود امّا اگر آن را بلند نکنیم، او آن را نمی‌شنود! ولی دیگری گفت: او اگر چیزی از آن را بشنود، مسلّماً کلّ آن را می‌شنود. ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: این ماجرا را به رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتم، همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را تا: (مِنَ الْخَاسِرِين) نازل کرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَيْسَ مِنْ يَوْمٍ يَأْتِيْ عَلَى ابْنَ آدَمَ إِلاَّ يُنَادٰى فِيْهِ: يَابْنَ آدَمَ! اَنَا خَلْقٌ جَدِيْدٌ، وَاَنَا فِيْمَا تَعْمَلُ غَداً عَلَيْكَ شَهِيْدٌ، فَاعْمَلْ فِيَّ خَيْراً اَشْهَدُ لَكَ بِهِ غَداً، فَإِنِّيْ لَوْ قَدْ مَضَيْتُ لَمْ تَرَنِيْ اَبَداً. وَيَقُوْلُ اللَّيْلُ مِثْلَ ذٰلِكَ» هیچ روزی بر فرزند آدم نمی‌آید مگر این‌که چنین ندا می‌کند: ای فرزند آدم! من آفرینش جدیدی هستم و من در آنچه که عمل می‌کنی، فردا بر تو گواه می‌باشم پس در من عمل خیر انجام بده تا فردای قیامت به‌نفع تو گواهی بدهم زیرا آن‌گاه که من رفتم دیگر هرگز و برای همیشه مرا نمی‌بینی. و شب نیز مانند این سخن را می‌گوید».

وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَىٰكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ

ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴿٢٣﴾

﴿و همین گمانتان که به غلط در بارهٔ پروردگارتان بردید، بود که شمارا هلاک کرد﴾ یعنی: گمانتان به این‌که خداوند ﷻ بسیاری از اعمالتان را نمی‌داند، بود که شما را بر ارتکاب معصیت جرئ و جسور گردانید لذا در ارتکاب گناه شتاب کردید و همین امر شما را هلاک گردانید و به دوزخ در افگند **﴿و از زیانکاران شدید﴾** در دنیا و آخرت.

در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاَ يَمُوْتَنَّ اَحَدٌ مِنْكُمْ اِلاَّ وَ هُوَ يُحْسِنُ بِا اللّٰهِ الظَّنَّ فَاِنَّ قَوْماً قَدْ أَرْدَاهُمْ سُوْءَ ظَنِّهِمْ بِا اللّٰهِ، فَقَالَ‌اللّٰهُ تَعَالٰى: (وَ ذَٰلِكَ ظَنُّكُمُ الَّذِىْ... ✿ هرگز یکی از شما نمیرد، جز این‌که به خداوند ﷻ گمان و اندیشهٔ نیک می‌پروراند زیرا سوءظنّ گروهی به خداوند ﷻ، آنان را هلاک گردانید پس خداوند ﷻ فرمود: و این گمانتان که به‌غلط در حقّ پروردگار خویش اندیشیدید، شما را هلاک گردانید، در نتیجه از زیانکاران شدید».

علما گفته‌اند؛ گمان بر دو قسم است:

۱ ـ گمان نیک: و آن این است که انسان نسبت به خدای عزّوجلّ، رحمت و فضل و احسانش را گمان داشته باشد. چنان‌که خداوند ﷻ در **حدیث‌شریف** قدسی می‌فرماید: «اَنَا عِنْدَ ظَنَّ عَبْدِىْ بِىْ ✿ من در نزد گمان بندهٔ خویش در حقّ خود هستم».

۲ ـ گمان زشت و ناپسند: و آن این گمان در مورد خداوند ﷻ است که او به بعضی از افعال علم ندارد.

حسن بصری می‌گوید: «مردمی هستند که آرزوهای خام چنان سرگرم و غافلشان کرده است که چون از دنیا بیرون روند، درحالی بیرون می‌روند که هیچ ثوابی ندارند. یکی از آنها می‌گوید: من به پروردگارم گمان و اندیشهٔ نیک می‌پرورانم و

باکی ندارم که چه می‌کنم زیرا پروردگارم بخشایشگر و آمرزگار است! درحالی‌که او دروغ گفته است زیرا اگر به پروردگار خویش گمان نیک می‌داشت، یقیناً عمل نیک هم انجام می‌داد. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد».

فَإِن يَصْبِرُواْ فَٱلنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ ۖ وَإِن يَسْتَعْتِبُواْ فَمَا هُم مِّنَ ٱلْمُعْتَبِينَ ﴿٢٤﴾

﴿پس اگر صبر کنند﴾ و بر عذاب شکیبایی ورزند، این صبر و شکیبایی هیچ به دردشان نمی‌خورد زیرا ﴿جایگاهشان در آتش است﴾ و هرگز آنها را از آن بیرون رفتنی نیست ﴿و اگر بخشایش طلبند، از بخشودگان نیستند﴾ یعنی: اگر درخواست کنند که به‌سوی آنچه که در دنیا دوست دارند برگردانیده شوند، برگردانیده نمی‌شوند زیرا سزاوار این بازگشت نیستند و اگر طالب رضا و عفو الهی بشوند، نیز این عفو برایشان صادر نمی‌شود بلکه آنها ناگزیر باید دوزخ را تحمّل کنند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «وَ لاٰ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ مُسْتَعْتَب» یعنی: بعد از مرگ، هیچ معذرت‌خواهی و طلب بخشایشی نیست زیرا آخرت سرای جزاست و در آن عملی در کار نمی‌باشد.

۞ وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَآءَ فَزَيَّنُواْ لَهُم مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْقَوْلُ فِىٓ أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ ۖ إِنَّهُمْ كَانُواْ خَٰسِرِينَ ﴿٢٥﴾

﴿و برای آنان همنشینانی را برگماشتیم﴾ یعنی: بر آنان همنشینانی را از شیاطین به عنوان دوستانی صمیمی و همراز مسلّط کردیم تا آنان را گمراه کنند **﴿پس آن همنشینان آنچه را پیش رویشان است﴾** از امور دنیا و شهوات آن **﴿برایشان آراسته جلوه دادند﴾** و آنها را به ارتکاب معاصی و نافرمانی‌های خداوند ﷻ واداشتند **﴿و﴾** آراستند برایشان **﴿آنچه را پشت سر آنان بود﴾** یعنی: برایشان آینده شان از امور آخرت را نیز آراستند و گفتند: نه رستاخیزی در کار است و نه حسابی، نه بهشت و نه دوزخی **﴿و بر آنان قول﴾** یعنی: وعدهٔ عذاب **﴿ثابت شد﴾** و آن این فرمودهٔ خداوند ﷻ است: (لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِيْن ۞ قطعاً جهنم را از جنّیان و انسانها پر می‌کنم) [هود / ۱۱۹]. **﴿در امت‌هایی﴾** یعنی: وعدهٔ عذاب در جملهٔ امّتهای کافری **﴿که پیش از آنان ــ از جنّ و انس ــ گذشتند﴾** بر کفر و به‌مانند اعمال اینان عمل کردند، بر آنان ثابت شد **﴿هرآینه آنان زیانکار بودند﴾** با تکذیب و افعال بدِ خویش و هیچ سودی هم نبردند.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَسْمَعُواْ لِهَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ وَٱلْغَوْاْ فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴿٢٦﴾

﴿و کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید﴾ یعنی: برخی از کافران به برخی‌دیگر گفتند: به قرآنی که پیامبر و مؤمنان می‌خوانند، گوش فراندهید **﴿و در اثنای خواندن آن سخنان بیهوده بگویید﴾** یعنی: با گفتن سخنان بیهوده و باطل، با قرآن معارضه کنید. یا صدای خود را در اثنای خواندن آن بلند کنید تا خوانندهٔ آن مشوّش گردد و نفهمد که چه می‌خواند. یا در اثنای تلاوت آن ــ با کف‌زدن و جیغ‌وداد‌کشیدن و همهمه و هیاهو ــ غوغا به‌پا کنید تا قرائت قرآن نامفهوم گردد و کسی از آن چیزی نفهمد **﴿باشد که غالب شوید﴾** بر آنان در قرائتشان لذا از خواندن قرآن

بازایستند و سکوت کنند.

فَلَنُذِيقَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ ٱلَّذِي كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾

﴿و قطعاً به کافران عذابی سخت می‌چشانیم﴾ این تهدید و هشداری به تمام کفّار از جمله به گویندگان سخن فوق است **﴿و حتماً آنان را به‌حسب بدترین آنچه می‌کردند، جزا می‌دهیم﴾** یعنی: قطعاً آنهارا در آخرت برحسب جزای زشت‌ترین اعمالی که در دنیا کرده‌اند ـ و آن شرک است ـ جزا می‌دهیم. به‌قولی معنی این است: آنان را دربرابر اعمال بدشان جزا می‌دهیم و دربرابر اعمال نیکشان پاداشی به آنان نمی‌دهیم؛ اعمالی چون صلهٔ رَحم و گرامی‌داشت میهمان که در دنیا انجام داده‌اند زیرا با وجود کفر، اعمال نیکشان باطل و هدر است و بر آن هیچ گونه مزد و پاداشی مترتّب نیست.

ذَٰلِكَ جَزَآءُ أَعْدَآءِ ٱللَّهِ ٱلنَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ ٱلْخُلْدِ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٢٨﴾

﴿این است سزای دشمنان الله که آتش است. برای آنان در آن، سرایی جاودانه است﴾ یعنی: دوزخ همان سرای اقامت مدام و مستمرّشان است که اقامتشان در آن هرگز انقطاعی ندارد **﴿این جزا به کیفر آن است که آیات ما را انکار می‌کردند﴾** یعنی: آنها به‌سبب انکار این حقیقت که قرآن از نزد خدای سبحان است، به کیفری سخت، مجازات می‌شوند.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ رَبَّنَآ أَرِنَا ٱلَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ ٱلْأَسْفَلِينَ ﴿۲۹﴾

﴿**و کافران گفتند**﴾ آن‌گاه که به دوزخ وارد شوند ﴿**پروردگارا! آن دوکس از جن و انس را که ما را گمراه کردند، به ما نشان ده**﴾ یعنی: شیطانهای انسی و جنّی‌ای که کفر و معاصی را برای ما می‌آراستند و رؤسای گمراهی‌ای را که به جلوه‌دادن و آراستن کفر برای ما می‌پرداختند، به ما نشان بده ﴿**تا آنها را زیر گامهایمان دراندازیم**﴾ و لگدکوبشان کرده از آنان انتقام بکشیم و قدری از خشمی را که برآنان داریم، فرو بنشانیم ﴿**تا از فروتر ماندگان شوند**﴾ از نظر جایگاه در دوزخ. یا معنی این است: تا از خوارشدگان رسوا گردند.

علیّ بن ابی طالب ﷺ می‌گوید: «آن دو کس که بندگان خدا ﷻ را گمراه کردند، یکی ابلیس است و دیگری (قابیل) فرزند آدم بود که برادر خود را کشت زیرا ابلیس دعوتگر هر شرّی ـ اعم از شرک و پایین‌تر از آن ـ است و (قابیل) فرزند آدم نیز ـ چنان‌که در **حدیث شریف** آمده است ـ شریک هر خونی است که تا قیامت ریخته می‌شود زیرا او اوّلین کسی است که این روش غلط را بنیان گذاشت».

إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَبْشِرُواْ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾

﴿**به‌راستی کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است**﴾ یعنی: او یگانه است و شریکی ندارد. بدین‌گونه به پروردگاری و یکتایی حق تعالی و به عبودیّت خود برای او اقرار کردند؛ ﴿**سپس استقامت ورزیدند**﴾ بر یکتاپرستی و اخلاص عمل برای خدای

سبحان لذا به معبودی جز الله ﷻ التفاتی نکرده، به راست و چپ انحراف ننموده و بر امر حق تعالی پایداری ورزیدند و تا دم مرگ به طاعت وی عمل کرده و از معصیت وی اجتناب نمودند؛ که این معنی شامل پایبندی قولی و عملی به تمام احکام شرع حنیف ــ اعم از عقاید، عبادات، معاملات و محرّمات ــ می‌شود؛ پس اینان کسانی هستند که: ﴿فرشتگان﴾ از نزد خدای سبحان ﴿برآنان فرود می‌آیند﴾ همراه با مژده‌ای که دلخواهشان است. مجاهد می‌گوید: «مراد، فرودآمدن فرشتگان بر ایشان در هنگام مرگشان است». قتاده می‌گوید: «مراد فرود آمدنشان در هنگامی است که ایشان از قبرهایشان برای بعث و حشر برمی‌خیزند». زیدبن اسلم می‌گوید: «مراد این است که فرشتگان در هنگام مرگشان، در قبرهایشان و در هنگامی که برای حساب برانگیخته می‌شوند، به ایشان مژده می‌دهند». ابن‌کثیر می‌گوید: «قول زیدبن‌اسلم در این باره، قولی بس نیکو و جمع‌کنندۀ همۀ اقوال در این مورد است».

در **حدیث‌شریف** به روایت برّاء ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَقُولُ لِرُوحِ الْمُؤمِنِ: اَخرِجِيْ اَيَّتُهَا الرُّوحُ الطَّيِّبَةُ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ كُنْتِ تَعْمِرِيْنِهِ، اَخْرِجِيْ اِلٰى رَوْحٍ وَ رَيْحَانٍ وَ رَبٍّ غَيْرَ غَضْبَان ۞ فرشتگان به روح مؤمن می‌گویند: ای روح پاکیزه که در جسم پاکیزه‌ای بوده‌ای که آن را [با طاعت حق تعالی] آباد می‌داشتی! بیرون آی به‌سوی راحتی و آسایش و گشایشی و به‌سوی رزق و روزی و خوشی‌ای و بیرون آی به‌سوی پروردگاری که بر تو خشمگین نیست». گفتنی است که دربارۀ اهمّیّت استقامت و پایداری، احادیث و روایات بسیاری آمده است؛ از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت سفیان بن عبدالله ثقفی ﷺ است که فرمود: گفتم، یا رسول‌الله! مرا به کاری دستور دهید تا به آن چنگ زنم! فرمودند: «قُلْ: رَبِّيَ اللّٰهُ، ثُمَّ اسْتَقِمْ ۞ بگو: پروردگار من الله ﷻ است آن‌گاه بر آن استقامت کن». گفتم: یا رسول‌الله! از چه چیزی بیشتر بر من بیمناک هستید؟ رسول خدا ﷺ گوشۀ زبان خویش را گرفتند و فرمودند: «از این!».

ابوبکر ﷺ در تفسیر استقامت‌کنندگان مورد نظر در این آیه، فرمود: «ایشان کسانی هستند که در عمل استقامت ورزیدند چنان که در سخن استقامت ورزیدند ... و گفتند؛ پروردگار ما الله ﷻ است، سپس چیزی را به وی شریک نیاوردند». عمر ﷺ در تفسیر آن فرمود: «سوگند به خدای عزّوجلّ که آنها در راه طاعت وی استقامت ورزیدند، سپس بسان مکر و فریب روباهان، نیرنگ نکردند». عثمان ﷺ در تفسیر آن فرمود: «ثُمَّ اسْتَقَامُوا ـ یعنی گفتند: پروردگار ما الله ﷻ است، سپس عمل خود را برای خدا ﷻ خالص گردانیدند». علی ﷺ در تفسیر آن فرمود: «آنها کسانی اند که گفتند: پروردگار ما الله ﷻ است، سپس فرایض را به‌جا آوردند».

نظریّات تابعین در معنای استقامت نیز به همان معانی‌ای است که ذکر شد.

آری! فرشتگان بر این پایداران مؤمن با استقامت، فرود می‌آیند همراه با این مژده: ﴿هان! بیم مدارید﴾ از امور و رخدادهای آخرت که بر آنها پیش افکنده می‌شوید ﴿و اندوهگین نباشید﴾ بر آنچه که از امور دنیا ازدست داده‌اید زیرا اینک خدای منّان شما را از هرگونه غم و اندوهی آسوده‌خاطر گردانیده است ﴿و مژده باد شما را به بهشتی که وعده داده می‌شدید﴾ به آن در دنیا؛ زیرا شما قطعاً به بهشت می‌رسید و در آن مستقرّ شده و در نعمتهای آن جاودانه به‌سر می‌برید.

ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیه می‌گوید: «این آیهٔ کریمه در شأن ابوبکر صدّیق ﷺ نازل شد زیرا مشرکان گفتند: پروردگار ما الله ﷻ است و فرشتگان دخترانش و این بتان نیز شفیعان ما نزد وی هستند. لذا آنها بر این گفتهٔ خود که: «پروردگار ما الله است» استقامت نورزیده و انحراف پیشه کردند در حالی‌که ابوبکر ﷺ گفت: «پروردگار ما الله یگانه است، برای او شریکی نیست و محمّد ﷺ بنده و پیامبر وی است. پس او بر این سخن خویش استقامت ورزید». در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ این آیهٔ کریمه را تلاوت کرده سپس فرمودند: «مردم این سخن [یعنی رَبُّنَا اللّٰه] را گفتند، آن‌گاه

بیشترشان کافر شدند لذا هر کس بر آن بمیرد [در حالی که به مفادّ آن پایبند باشد] بی‌گمان او از کسانی است که استقامت ورزیده است».

نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿٣١﴾

فرشتگان در هنگام احتضار مؤمنان به ایشان می‌گویند: **﴿ما در زندگی دنیا و در آخرت اولیای شما هستیم﴾** یعنی: ما در امور دنیا و آخرت، عهده‌دار نگهبانی و یاریگری شما هستیم لذا شما به هر مرام نیکی نایل شده و از هر بیمی نجات می‌یابید. به‌قولی معنی این است: ما در دنیا نگهبانان اعمال شما و در آخرت دوستان شما هستیم که در آن برای شما شفاعت کرده و از شما با إکرام و إعزاز پذیرایی می‌کنیم و همین‌طور شما را از وحشت قبور، از هول و هراس نفخهٔ صور و از صحنه‌های هولناک رستاخیز و نشور، در امنیّت و انس و فارغ بالی تمام قرار داده، شما را از «صراط» به سلامت گذرانده و به بهشت‌های پرناز و نعمت می‌رسانیم **﴿و هر چه دلهایتان خواهش داشته باشد، در آنجا برای شما فراهم است﴾** از انواع لذّتها و نعمتها **﴿و در آنجا آنچه درخواست کنید﴾** از خواهشها و آرزوها **﴿شماراست﴾** بی‌هیچ دغدغه و دلهره‌ای.

نُزُلٗا مِّنۡ غَفُورٖ رَّحِيمٖ ﴿٣٢﴾

﴿میهمانی‌ای از جانب الله آمرزگار مهربان است﴾ نُزُل: آنچه که برای بهشتیان درحال فرودآمدنشان به بهشت از روزی و میهمانی آماده ساخته می‌شود.

اینها همه، از سخنان فرشتگان به استقامت ورزان مؤمن است.

وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ﴿۳۳﴾

﴿و کیست نیکوتر به اعتبار سخن﴾ یعنی: کسی نیکوسخن‌تر و خوشگفتارتر نیست ﴿از آن کس که مردم را به‌سوی الله﴾ یعنی: به‌سوی توحید و طاعت وی ﴿دعوت کرد﴾ پس دعوت به‌سوی الله ﷻ، بهترین سخنی است که یک انسان به انسان دیگری می‌گوید ﴿و﴾ کیست نیکوتر به اعتبار سخن از آن کس که ﴿عمل صالح کرد و گفت: من از مسلمانانم﴾ و تسلیم و منقاد پروردگارم می‌باشم. پس هر کس که میان دعوت بندگان به‌سوی شریعت خدای سبحان و عمل شایسته ــ که انجام فرایض خداوند ﷻ به‌همراه اجتناب از محرّمات وی است ــ جمع کرد و در دین خویش از مسلمین بود نه از غیر ایشان، قطعاً هیچ کس از او نیکوسخن‌تر، نیکوروش‌تر و بیش ثواب‌تر در عملش نیست.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است که: این آیهٔ کریمه در شأن مؤذّنان نازل شده است. در **حدیث‌شریف** به روایت عمر ﷺ نیز آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدایا! بر مؤذّنان بیامرز» و این دعا را سه‌بار تکرار کردند. به‌قولی دیگر: این آیهٔ کریمه در بارهٔ خود پیامبر اکرم ﷺ نازل شد؛ چنان‌که نقل شده است که: «هر وقت حسن بصری این آیهٔ کریمه را می‌خواند، می‌گفت: او رسول خدا ﷺ است، او حبیب خدا ﷻ است، او ولیّ خدا ﷻ است، او برگزیدهٔ خدا ﷻ است، او بهترین خلق خدا ﷻ است، به خدا ﷻ سوگند که او دوست‌داشته‌ترین اهل زمین در نزد حق تعالی است که به دعوتش لبّیک گفت و مردم را نیز به‌سوی آنچه که خودش اجابت کرده بود، دعوت کرد». امّا حق این است که این آیهٔ کریمه، عام است و هر دعوتگری به‌سوی خداوند ﷻ را شامل می‌شود.

از این آیهٔ کریمه دانسته می‌شود که دعوتگران راه الله ﷻ ناگزیر باید عمل صالح ـ یعنی ادای فرایض، بسیار انجام‌دادن نوافل و مستحبّات، اجتناب از محرّمات، اعلام اعتقاد صریح خود در همهٔ امور عقیدتی و اخلاص عمل برای خداوند ﷻ را ـ با هم جمع کنند.

وَلَا تَسْتَوِي ٱلْحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُ ۚ ٱدْفَعْ بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُۥ عَدَٰوَةٌ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾

﴿**و نیکی و بدی برابر نیست**﴾ یعنی: نیکی‌ای که خداوند ﷻ به آن راضی است و بر آن پاداش می‌دهد، با بدی‌ای که خدای عزّوجلّ آن را ناپسند داشته و بر آن مجازات می‌کند، یکسان نیست. به‌قولی: مراد از «حسنه» در اینجا، مدارا و گذشت و مراد از «سیّئه» خشونت و درشتی است. ﴿**به شیوه‌ای که نیکوتر است دفع کن**﴾ یعنی: بدی بدکار را به نیکوترین شیوه‌ای که دفع آن ممکن است، دفع کن؛ مانند گفتن سخنی خوش و نیکو در برابر سخن بد، تقدیم نیکی در برابر بدی، گذشت در برابر گناه، صبر و شکیبایی در برابر خشم و خشونت و چشم‌پوشیدن از لغزشهای دیگران و تحمّل ناخوشی‌ها و دوست‌نداشتنی‌های آنان... که اگر این شیوه را در اخلاق و تعامل با دیگران در پیش گیری: ﴿**بناگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی مهربان است**﴾ یعنی: اگر بدی را با این شیوهٔ نیکو دفع کنی، دشمن کینه توز برایت مانند دوستی دلسوز می‌شود

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه می‌گوید: «این آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوسفیان‌بن‌حرب نازل شد که دشمن رسول‌اکرم ﷺ بود ولی با خویشاوندی‌ای که میان او و ایشان صورت گرفت، دوست ایشان گردید و سپس مسلمان شد و در اسلام یار و یاور ایشان گردید و به وسیلهٔ خویشاوندی نیز با ایشان پیوند مهربانی و

صمیمیّت برقرارکرد».

این آیهٔ کریمه ادب آموز دعوتگران راه خدا ﷻ است که باید در دعوتشان به‌سوی وی، به این اخلاق متعالی آراسته باشند و نیز این آیهٔ کریمه ناظر بر همهٔ مردم است که باید این روش پسندیدهٔ اخلاقی را سرلوحهٔ تعامل اجتماعی خویش قرار دهند.

وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾

﴿و این را درنمی‌یابند﴾ یعنی: بر خصلت دفع بدی با نیکی قدرت نمی‌یابند و این سفارش را نمی‌پذیرند و به آن عمل نمی‌کنند؛ ﴿جز کسانی که صبر کردند﴾ بر فروخوردن خشم و تحمّل ناخوشی ﴿و آن را جز صاحب بهرهٔ بزرگ﴾ در ثواب و خیر و کسب سعادت دنیا و آخرت؛ ﴿فرانمی‌گیرد﴾ زیرا این خصلت، بخشایشی عظیم از سوی خدای منّان است پس هر ناکس قابلیّت این بخشایش و موهبت بزرگ را ندارد. ابن‌عبّاس رضي الله عنه در تفسیر این آیهٔ کریمه می‌گوید: «خداوند متعال مؤمنان را به شکیبایی و صبر در هنگام خشم، به بردباری در هنگام روبروشدن با جهل و به گذشت در هنگام روبروشدن با بدی دستور داد پس اگر چنین کنند، او آنان را از آسیب شیطان حفظ می‌کند و دشمنشان دربرابرشان به گونه‌ای فروتن می‌گردد که گویی دوستی مهربان است».

وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ ۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال راه دفع دشمن انسی و نحوهٔ تعامل با وی را بیان کرد، اینک راه درمان وسوسه‌ها و کششهای شیطانی را بیان داشته و می‌فرماید: ﴿و اگر وسوسه‌ای از سوی شیطان تو را به وسواس افگند﴾ نَزْغ: شبهه برانگیختن، به‌هیجان‌آوردن و دمدمه افگندن است. خداوند ﷻ وسوسه‌افگنی را به «نزغ» تشبیه کرد زیرا وسوسه، آدمی را بر شرّ و بدی برمی‌انگیزد. یعنی: اگر شیطان تو را از دفع بدی به شیوه‌ای که نیکوتر است، برگردانید و این امر را برایت آراست که بدی را با بدی‌ای همانند آن یا خشن‌تر از آن پاسخ گویی: ﴿پس به الله پناه ببر﴾ از شرّ شیطان و از او پیروی نکن ﴿چراکه خداوند شنوای داناست﴾ پناه‌بردن و التجای تو را به‌سوی خود می‌شنود و وسوسه‌های شیطان و امیدبستن صادقانهٔ انسان به بارگاه خود را می‌داند پس انسان مؤمن باید از حق تعالی طلب گشایش کرده و از شرّ شیطان به او پناه ببرد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعیدخدری ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ چون به‌سوی نماز برمی‌خاستند، می‌فرمودند: «اَعُوْذُ بِاللّٰهِ السَّمِيْعِ العَلِيْمِ مِنَ الشَّيْطٰانِ الرَّجِيْمِ، مِنْ هَمْزِهِ وَنَفْخِهِ وَنَفْثِهِ ۞ پناه می‌برم به خدای شنوا و دانا از شرّ شیطان رانده‌شده، از وسوسه و دمیدن و افسون وی».

وَمِنْ ءَايَٰتِهِ ٱلَّيْلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ ۚ لَا تَسْجُدُوا۟ لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَٱسْجُدُوا۟ لِلَّهِ ٱلَّذِى خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ۝٣٧

﴿و از آیات او شب و روز و خورشید و ماه است﴾ آیات: جمع آیه، به‌معنای حجّت و برهان دالّ بر وحدانیّت خداوند ﷻ و قدرت وی است. یعنی: شب و روز و خورشید و ماه، از نشانه‌های کَونی خداوند ﷻ بر قدرت و عظمت و حکمت وی

می‌باشد ﴿**برای خورشید و ماه سجده نکنید**﴾ زیرا این‌دو، آفریدگانی از مخلوقات وی هستند پس درست نیست که شریک ربوبیّت خداوند ﷻ قرار داده شوند ﴿**و برای خداوندی سجده کنید که آنها را**﴾ یعنی: چهار پدیدهٔ یاد شده را ﴿**آفریده است، اگر تنها او را می‌پرستید**﴾ یعنی: اگر شما مدّعی عبادت خالصانه برای حق تعالی هستید، راه عبادت وی این است، نه این‌که به وی شریک آورید. نقل است: مردمی بودند که همچون «صائبین» برای خورشید و ماه سجده می‌کردند و می‌پنداشتند که از سجده کردن برای خورشید و ماه، سجده برای خداوند ﷻ را در نظر دارند. پس از این کار نهی شدند.

این آیه، در نزد جمهور علما، محلّ سجدهٔ تلاوت است از آن روی که امر به سجده، بدان پیوست ساخته شده است. ولی در نزد امام ابوحنیفه ﵀، موضع سجده آخر آیهٔ دیگر، یعنی: (وَ هُمْ لاٰ یَسْأَمُوْن) می‌باشد زیرا معنی با آن تمام می‌شود.

فَإِنِ ٱسۡتَكۡبَرُواْ فَٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُۥ بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَهُمۡ لَا يَسۡـَٔمُونَ ۩ ﴿٣٨﴾

﴿**پس اگر تکبّر ورزیدند چه باک، کسانی که در پیشگاه پروردگار تواند، شبانه روز او را به پاکی یاد می‌کنند و خسته نمی‌شوند**﴾ یعنی: اگر این گروه از امتثال امر پروردگار تکبّر ورزیدند، هیچ باکی نیست چراکه فرشتگان از عبادت باری تعالی تکبّر نمی‌ورزند بلکه دائماً و در طول شب و روز برای وی تسبیح می‌گویند و از تسبیح‌گفتن سست و ملول و دلتنگ نمی‌شوند.

وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنَّكَ تَرَى ٱلۡأَرۡضَ خَٰشِعَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ

ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡۚ إِنَّ ٱلَّذِيٓ أَحۡيَاهَا لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰٓۚ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

﴿و از﴾ دیگر ﴿آیات﴾ و نشانه‌های قدرت و وحدانیّت ﴿او این است که تو زمین را خاشع و پژمرده می‌بینی﴾ اصل خشوع، عبارت از خواری و خاکساری است که این تعبیر برای زمین خشک و بی‌رونق، استعاره گرفته شده است لذا چون زمین خشک شود و بر آن باران نبارد، گفته می‌شود که: زمین خاشع شد. ﴿پس چون بر آن آب فروفرستیم، به جنبش آید﴾ یعنی: زمین به سبب رستنی‌ها به حرکت در می‌آید و سبزه‌ها بر آن می‌جنبد ﴿و بردمد﴾ یعنی: زمین قبل از آن‌که گیاه از آن بروید، پرحجم می‌شود و بالا می‌آید. به‌قولی: رشد و بالاآمدن زمین به سبب این است که رویش گیاهان و رستنی‌ها بر حجم آن می‌افزایند. گفتنی است که مراد از دو کلمهٔ: «اِهْتَزَّتْ» و «رَبَتْ» ارائهٔ تصویری زنده و متحرّک از زمین سبز شده است. ﴿بی‌گمان همان کسی که آن را زندگی بخشید، زندگی‌بخش مردگان است﴾ با برانگیختن مجدّد و حشر و نشر آنان ﴿در حقیقت او بر هر چیزی تواناست﴾ هر چه که باشد؛ اعم از زنده گردانیدن، میرانیدن و غیره.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا لَا يَخۡفَوۡنَ عَلَيۡنَآۗ أَفَمَن يُلۡقَىٰ فِي ٱلنَّارِ خَيۡرٌ أَم مَّن يَأۡتِيٓ ءَامِنٗا يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ ٱعۡمَلُواْ مَا شِئۡتُمۡ إِنَّهُۥ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾

﴿بی‌گمان کسانی که در آیات ما کژروی می‌کنند﴾ یعنی: کسانی که از جادهٔ حق و

استقامت میل می‌کنند و کلام خدای عزّوجلّ را تحریف نموده و آن را در غیرجایگاه آن می‌نهند و لازم عقلی آن را بر آن مترتّب نمی‌کنند **﴿بر ما پوشیده و پنهان نیستند﴾** بلکه ما به حال آنان داناییم لذا آنان را دربرابر آنچه که می‌کنند، جزا می‌دهیم. و این تهدیدی است بسیار سخت **﴿آیا کسی که در آتش افگنده می‌شود، بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده خاطر می‌آید؟﴾** مراد این است که کژروان و کژاندیشان در آیات الٰهی، به آتش دوزخ افگنده می‌شوند در حالی‌که مؤمنان به آیات الٰهی، در روز قیامت ایمن و آسوده خاطر می‌آیند پس شما خود داوری کنید که کدام یک از دوگروه بهترند؟ **﴿هر چه می‌خواهید، بکنید﴾** از خیر یا شرّ **﴿همانا او به آنچه می‌کنید، بیناست﴾** پس شما را دربرابر آنچه می‌کنید، جزای مناسب می‌دهد. زجاج می‌گوید: «لفظ (اِعْمَلُوْا ۞ هر چه می‌خواهید، بکنید) لفظ امر و مفید تهدیدی سخت می‌باشد».

بشیربن‌فتح در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «این آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوجهل و عمّاربن یاسر رضی الله عنه و تفاوت حال آن دو نازل شد». البتّه مفادّ آیه عام است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلذِّكْرِ لَمَّا جَآءَهُمْ وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾

﴿بی‌گمان کسانی که به ذکر﴾ یعنی: به قرآن **﴿چون بر آنان نازل شد کافر شدند﴾** یقیناً دربرابر کفر خویش مجازات می‌شوند **﴿و به‌تحقیق که آن کتابی عزیز است﴾** یعنی: قرآنی که در آن کژروی و کژاندیشی می‌کنند، کتابی است گرامی و ارجمند و برتر از آن است که مورد معارضه قرار گیرد، یا طاعنان در آن طعن زنند، این کتاب برتر و والاتر از آن است که به آن عیبی نسبت داده شود، گویی دژ استوار و رفیعی است که دست طاعنان و غدّاران تحریفگر و عیب‌جو از آن کوتاه می‌باشد.

لَّا يَأْتِيهِ ٱلْبَٰطِلُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِۦ تَنزِيلٌ مِّنْ

حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾

﴿**باطل از پیش روی آن و از پشت سر آن در آن راه نمی‌یابد**﴾ یعنی: قرآن کریم از این امر که چیزی از آن کاسته یا در آن افزوده شود، محفوظ و مصون است. از جانبی دیگر، این کتاب مبین، از سوی کتب آسمانی قبل از خود، تکذیب نمی‌شود و بعد از آن نیز کتابی نمی‌آید تا آن را ابطال کند؛ پس گذشته و آینده همه مؤیّد آن است ﴿**فروفرستاده‌ای از سوی الله با حکمت ستوده است**﴾ یعنی: چگونه باطل را بر آن راهی خواهد بود در حالی‌که خدای ذوالجلال فرودآورندۀ آن، از کمال حکمت و برترین و والاترین اوصاف برخوردار است به طوری‌که از حکمت و فرزانگی خویش، امور را در نصاب و جایگاه درست آنها قرارمی‌دهد، همچنان او ستوده‌است؛ به‌طوری‌که تمام خلقش او را دربرابر نعمتهای بسیاری که بر آنان فیضان نموده است، می‌ستایند.

مَّا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾

﴿**به تو**﴾ ای محمّد ﷺ ﴿**جز آنچه که به پیامبران پیش از تو گفته شده بود، گفته نمی‌شود**﴾ یعنی: به تو از سوی این گروه کفّار ــ از انتسابت به جادوگری و دروغ و دیوانگی ــ جز مانند آنچه که به پیامبران پیش از تو گفته شد، گفته نمی‌شود زیرا اقوام ایشان نیز به ایشان همانند این چیزهایی را می‌گفتند که هم اکنون این گروه به تو می‌گویند پس همچنان که ایشان بر آزار اقوام خویش شکیبا بودند، تو نیز شکیبا باش ﴿**بی‌گمان پروردگارت هم صاحب آمرزش و هم صاحب عقوبتی دردناک است**﴾ پس انتخاب راه با آنان است که آیا راه آمرزش را می‌پویند، یا همچنان به راه عقوبت

رهنوردند.

در **حدیث‌شریف** به روایت سعیدبن‌مسیّب ﷺ آمده است که فرمود: چون این آیهٔ کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «لَوْلاٰ عَفْوُ اللّٰهِ وَ تَجاٰوُزُهُ ماٰ هَنَأَ اَحَداً اَلْعَيْشَ، وَ لَوْلاٰ وَعِيْدُهُ وَ عِقاٰبُهُ، لاٰتَّكَلَ كُلَّ اَحَدٍ ۞ اگر عفو و درگذشت خداوند ﷻ نمی‌بود، زندگی بر هیچ‌کس گوارا نبود و اگر هشدارها و عذاب وی نمی‌بود، بی‌گمان هرکسی به [عفو و مغفرت] وی تکیه می‌کرد». یعنی بی هیچ ملاحظه‌ای به ارتکاب معاصی می‌پرداخت.

وَلَوْ جَعَلْنَـٰهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا۟ لَوْلَا فُصِّلَتْ ءَايَـٰتُهُۥٓ ءَا۬عْجَمِىٌّ وَعَرَبِىٌّ ۗ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ هُدًى وَشِفَآءٌ ۖ وَٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾

﴿**و اگر آن را قرآنی اعجمی می‌گردانیدیم**﴾ یعنی: اگر قرآن را به غیر زبان عرب نازل می‌کردیم ﴿**قطعاً**﴾ کافران عرب ﴿**می‌گفتند: چرا آیات آن شیوا بیان نشده‌است**﴾ یعنی: چرا آیات آن به زبان ما بیان نشده‌است؟ زیرا ما عرب هستیم و زبان عجم را نمی‌فهمیم ﴿**آیا کتابی است عجمی و مخاطب آن عرب زبان؟**﴾ یعنی می‌گفتند: آیا سخن، سخنی عجمی است در حالی‌که پیامبر، پیامبری عربی می‌باشد؟ این امر چگونه صحیح و با ایجابات حال و اوضاع متناسب می‌باشد؟ به‌قولی: مراد از (لَوْلا فُصِّلَتْ آياٰتُهُ) این است: چرا میان آیات آن فاصله قرار داده نشده تا بعضی از آن به منظور فهماندن عجم، به زبان عجمی و بعضی از آن برای

فهماندن عرب، به زبان عربی نازل گردد؟ پاسخ این است: اگر حق تعالی چنین می‌کرد، قطعاً آنها می‌گفتند: این کلامی به‌هم‌آمیخته و در هم آشفته است ﴿**بگو: قرآن برای مؤمنان هدایت و شفایی است**﴾ که ایشان به‌وسیلهٔ آن، به حق راه می‌یابند و از هر شکّ و شبهه‌ای شفا حاصل می‌کنند ﴿**و کسانی که ایمان ندارند، در گوشهایشان سنگینی‌ای است**﴾ در مورد شنیدن قرآن و فهمیدن معانی آن، بدین جهت است که یک‌دیگر را در هنگام قرائت قرآن، به بیهوده‌کاری و غوغاآفرینی سفارش می‌کنند ﴿**و قرآن برآنان کوری‌ای است**﴾ یعنی: قرآن دیدگانشان را خیره می‌کند پس نمی‌توانند حق را ببینند بنابراین، آنها از دیدن قرآن کور و از شنیدن آن کرند ﴿**اینان**﴾ به مَثَل چنانند که ﴿**گویی از جایی دور ندا می‌شوند**﴾ یعنی: حال آنان همانند حال کسی است که او را از مسافتی دور ندا می‌دهند به طوری‌که صدای نداکنندهٔ خود را می‌شنود امّا سخنی را که برایش گفته می‌شود، نمی‌فهمد. البتّه این تمثیلی برای حال آنان است که در هر زمان مصادیقی دارد چنان که در عصر حاضر نیز دعوتگران راه خدا ﷻ با مردمی روبرو می‌شوند که از فهم معانی قرآن، به دورند، گویی از جایی دور به سوی باور به قرآن فراخوانده می‌شوند.

ابن جریر از سعیدبن جبیر رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده است که فرمود: قریش گفتند که چرا این قرآن به طور مختلط به زبانهای عجمی و عربی نازل نگردیده است؟ پس خداوند ﷻ این آیهٔ کریمه را در پاسخشان نازل فرمود.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَـٰبَ فَٱخْتُلِفَ فِيهِ ۗ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِىَ بَيْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَفِى شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ ﴿٤٥﴾

باری! نزول قرآن بر محمّد ﷺ پدیدهٔ نوی نیست بلکه فرودآوردن کتاب‌ها بر پیامبران علیهم السلام، سنّت دیرپای الهی بوده است: ﴿**و به‌راستی به موسی کتاب**﴾ تورات

را ﴿دادیم پس در آن اختلاف واقع شد﴾ زیرا بعضی از مردم گفتند: تورات حقّ است و بعضی هم گفتند: تورات باطل است. یعنی: ای محمّد ﷺ! این عادتی قدیمی و ریشه‌دار در میان امّت‌های پیامبران علیهم السلام است که در کتب نازل‌شده به‌سوی خویش، اختلاف می‌کنند چنان که قوم تو نیز در کتاب خویش اختلاف کرده و نسبت به آن در دو سوی حقّ و باطل قرار گرفتند ﴿واگر از جانب پروردگارت کلمه‌ای که سابق صادر شده، نبود﴾ یعنی: اگر حکم پیشین پروردگارت در به‌تأخیرانداختن عذاب از تکذیب‌کنندگان امّتت تا روز حساب، در ازل صادر نشده بود؛ ﴿قطعاً میانشان فیصله صادر می‌شد﴾ با فرستادن عذاب عاجل دنیوی بر آنان ﴿و در حقیقت آنها در بارهٔ آن به شکّی سخت دچارند﴾ یعنی: تکذیب‌کنندگان، در حقّانیّت تورات و قرآن سخت شک دارند.

مَّنْ عَمِلَ صَـٰلِحًا فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ۗ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّـٰمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٤٦﴾

﴿هر کس کاری شایسته پیشه کند، به‌سود خودِ اوست و هر کس کاری بد در پیش گیرد، به زیان خودِ اوست و پروردگارت در حقّ بندگان ستمکار نیست﴾ پس هیچ کس را جز دربرابر گناهش عذاب نمی‌کند و احدی را جز بعد از برپاداشتن حجّت و فرستادن پیامبران علیهم السلام مؤاخذه نمی‌نماید.

۞ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ ۚ وَمَا تَخْرُجُ مِن ثَمَرَٰتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِۦ ۚ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَآءِى

قَالُوٓاْ ءَاذَنَّـٰكَ مَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾

﴿علم هنگام قیامت فقط منحصر به اوست﴾ یعنی: آگاهی از وقت قیامت، فقط مخصوص باری تعالی بوده و دیگران را بدان علمی نیست چنان که وقتی جبرئیل علیه السلام از سیّدالبشر ﷺ دربارهٔ قیامت پرسید، ایشان در پاسخ وی فرمودند: «شخصی که در بارهٔ آن از وی سؤال شده است، داناتر از سؤال کننده نیست». لذا هر کس از وقت قیامت مورد پرسش قرار می‌گیرد، باید در پاسخ بگوید: خدا جل جلاله خود به آن داناتر است. ﴿و انواع میوه‌ها از غلافهایشان بیرون نمی‌آیند﴾ أکمام: پوشش‌هایی است که میوه‌ها در درون آنها رشد می‌کنند تا به وسیلهٔ آنها از آفات نگهبانی شوند و وقتی که به شکوفایی و پختگی می‌رسند، یا از درون غلاف خود بیرون می‌آیند و یا همچنان در غلاف خود باقی می‌مانند ﴿و هیچ مادینه‌ای در شکم بار برنمی‌گیرد و بار شکم خود را نمی‌گذارد مگر آن‌که او به آن علم دارد﴾ یعنی: هیچ چیز ــ اعم از بیرون آمدن میوه‌ای، یا باردارشدن و بار نهادن حامله‌ای ــ تحقّق نمی‌یابد، جز این‌که علم خدای عزّوجلّ به این همه امور، محیط است پس چنان‌که علم این امور به حق تعالی برمی‌گردد، علم قیامت نیز به او برمی‌گردد ﴿و روزی که آنان را ندا می‌دهد﴾ یعنی: روز قیامت خدای سبحان مشرکان را ندا می‌دهد ﴿که: شریکان من کجایند؟﴾ یعنی: کسانی که شما آنها را شریکان من می‌پنداشتید ــ اعم از بتان و غیرآنها ــ اینک آنها را بخوانید تا برای شما شفاعت کنند، یا عذاب را از شما دفع نمایند ﴿می‌گویند: ما با بانگ رسا به تو می‌گوییم که هیچ گواهی از میان ما نیست﴾ یعنی: به تو اعلام می‌کنیم که هیچ یک از ما به این‌که برای تو شریکی وجود دارد، گواهی نمی‌دهیم و امروز ما همه یکتاپرست هستیم.

وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَدْعُونَ مِن قَبْلُ ۖ وَظَنُّواْ مَا لَهُم مِّن

مَّحِيصٍ ﴿٤٨﴾

﴿**و آنچه پیش از این می‌پرستیدند، از نظر آنان گم شد**﴾ یعنی: آنچه که مشرکان در دنیا از بتان و مانند آنها می‌پرستیدند، در آخرت نابود و ناپدید شده و هیچ به کارشان نمی‌آید ﴿**و دانستند که آنان را هیچ گریزگاهی نیست**﴾ یعنی: یقین کردند و دریافتند که هیچ گریزگاه و راه نجاتی از عذاب الهی ندارند.

لَّا يَسْـَٔمُ ٱلْإِنسَـٰنُ مِن دُعَآءِ ٱلْخَيْرِ وَإِن مَّسَّهُ ٱلشَّرُّ فَيَـُٔوسٌ قَنُوطٌ ﴿٤٩﴾

﴿**انسان هرگز از دعای خیر خسته نمی‌شود**﴾ یعنی: انسان از درخواست و جلب خیر از بارگاه حق تعالی برای خویش، ملول و خسته نمی‌شود. گفتنی است که خیر در اینجا به معنی: مال، سلامتی، سلطه، مقام و رفعت است ﴿**ولی اگر شرّی به او برسد، نومید و دلسرد است**﴾ یعنی: اگر بلا و سختی و فقر و بیماری‌ای به او برسد، از یاری و مهربانی خداوند ﷻ بسیار نومید و از رحمت وی بسیار دلسرد و بدان بی‌طمع است تا بدانجا که می‌پندارد، این ناخوشی‌ای که به وی رسیده است، دیگر هرگز از وی برطرف نمی‌شود.

وَلَئِنْ أَذَقْنَـٰهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَـٰذَا لِى وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّىٓ إِنَّ لِى عِندَهُۥ لَلْحُسْنَىٰ ۚ فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِمَا عَمِلُوا۟ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾

﴿و اگر از جانب خود رحمتی ــ پس از رنجی که به او رسیده‌است ــ به او بچشانیم﴾ یعنی: اگر به انسان پس از سختی و بیماری و فقر، خیر و عافیت و توانگری‌ای ارزانی داریم ﴿قطعاً خواهد گفت: این حقّ من است﴾ یعنی: این چیزی است که من در نزد خداوند ﷻ شایستگی و استحقاق آن را داشته‌ام از آن روی که او از عمل من راضی است. پس می‌پندارد که این نعمتی که در آن قرار گرفته، براساس استحقاق و شایستگی خودش بوده است ولی غافل از آن است که خداوند ﷻ بندگانش را به خیر و شرّ و نعمت و نکبت ــ هر دو ــ می‌آزماید تا در عرصهٔ واقعیّت، بندهٔ شکرگزار از بندهٔ منکر و بندهٔ صابر از بندهٔ بی‌قرار و ناشکیبا متمایز گردد. همچنین این انسان ازخودراضی می‌گوید: ﴿و نمی‌پندارم که قیامت برپا شود﴾ آن گونه که پیامبران از آن به ما خبر می‌دهند. باید دانست که شک در امر وقوع رستاخیز و قیامت، جز از کافران یا کسانی که در دینشان متزلزل‌اند و به اسلام تظاهر نموده و کفر را پنهان می‌دارند، متصوّر نمی‌باشد. ﴿و﴾ همچنین، آن انسان ناسپاس شکّاک می‌گوید: ﴿اگر هم به‌سوی پروردگارم بازگردانیده شوم﴾ برفرض راست‌بودن آنچه که انبیا از برپایی قیامت و روی دادن رستاخیز و حشر و نشر به ما خبر داده‌اند ﴿قطعاً نزد او برایم خوبی خواهد بود﴾ یعنی: نزد باری تعالی در بهشت به کرامت و إعزاز نایل خواهم شد! و بدین‌گونه می‌پندارد که براساس فضلی که در وجود خود وی هست، مستحق خیر دنیا و آخرت می‌باشد ﴿بدون شک کافران را به آنچه می‌کردند آگاه می‌سازیم﴾ در روز قیامت ﴿و مسلماً از عذابی سهمگین به آنان می‌چشانیم﴾ که برعکس آنچه می‌پندارند، دامنگیرشان شده و هرگز از آنان قطع نمی‌شود.

وَإِذَآ أَنْعَمْنَا عَلَى ٱلْإِنسَـٰنِ أَعْرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ فَذُو دُعَآءٍ عَرِيضٍ ﴿٥١﴾

سپس خدای عزّوجلّ نوع دیگری از طغیان انسان را یادآور می‌شود: ﴿**و چون به انسان نعمتی ارزانی داریم**﴾ در این حال، طبیعت او ـ از حیث این‌که انسان است، به اعتبار غالب افراد آن ـ این است که: ﴿**روی می‌گرداند**﴾ از شکر و سپاس الهی ﴿**و دامن‌کشان می‌گذرد**﴾ یعنی: خود را از انقیاد برای حق برتر می‌بیند و تکبّر و گردنکشی پیشه می‌کند ﴿**و چون شرّی**﴾ یعنی: بلا، سختی، فقر و بیماری‌ای ﴿**به او برسد، صاحب دعایی بسیار است**﴾ پس به‌صورت پی‌گیر، دست به دعا برداشته و زاری و التماس می‌کند و دعا و التجا را رهاکردنی نیست. پس سخن «عریض»، سخنی است که لفظ آن بسیار و معنای آن اندک باشد. و در مقابل آن، سخن «وجیز»، سخنی اندک امّا پرمعنی است.

آری! چون به انسان بدی و شرّی برسد، به‌سوی خدای عزّوجلّ تضرّع و زاری و فریاد و استغاثه می‌کند تا آنچه راکه بر وی فرود آمده است، از وی دور سازد و او در این زاری و التجا و استغاثه، پی‌گیرانه پای می‌فشارد. بدین‌گونه است که او خدای عزّوجلّ را درحال رنج و سختی یاد کرده امّا درحال آسودگی و راحت، فراموشش می‌کند، در هنگام نزول نکبت و نقمت به بارگاهش زاری و التماس کرده امّا در هنگام تحقّق نعمت او را ترک می‌نماید. آری! شیوهٔ کار کافران و مسلمانانی که ثبات قدم ندارند، این‌چنین است.

در بیان **سبب‌نزول** آمده‌است: این آیات دربارهٔ کفّاری مانند ولیدبن مغیره و عتبه‌بن ربیعه نازل شد.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُم بِهِۦ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِى شِقَاقٍۭ بَعِيدٍ ﴿۵۲﴾

ای محمّد ﷺ! به این مشرکان تکذیب کنندهٔ قرآن؛ همانان که گفتند: (دلهای

ما از آنچه ما را به سوی آن فرامی‌خوانی در پوششی است ...) [آیهٔ ۵/] ﴿**بگو: آیا دیدید**﴾ یعنی: به من خبر دهید ﴿**که اگر**﴾ این قرآن ﴿**از سوی خدا باشد، سپس شما به آن کافر شده باشید**﴾ یعنی: سپس شما آن را دروغ انگاشته و نپذیرفته باشید و به آنچه در آن است، عمل نکرده باشید؛ ﴿**دیگر چه کسی از آن کس که چنین ناسازگاری بزرگی دارد، گمراه‌تر است؟**﴾ یعنی: در آن صورت، هیچ‌کس ـ به سبب شدّت عداوت و ستیز شما با حق ـ از شما گمراه‌تر نیست. امام فخر رازی می‌گوید: «باالضّروره معلوم است که علم مدّعیان باطل بودن قرآن، علمی بدیهی نیست بنابراین، اصرارشان بر نپذیرفتن قرآن از بزرگترین موجبات عقاب است لذا ایجاب عقل و علم این است که آنها راه بی‌بنیاد انکار را رها کرده و به شیوهٔ تأمّل و استدلال بازگردند».

سَنُرِيهِمْ ءَايَـٰتِنَا فِى ٱلْـَٔافَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ ۗ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾

﴿**زودا که آیات خود را به آنان بنمایانیم**﴾ یعنی: به‌زودی در پرتو فروغ دانش، روشن می‌سازیم که قرآن کلام ما است و نشانه‌ها و دلالتهای صدق و راستی قرآن را به آنان می‌نمایانیم ﴿**در آفاق**﴾ یعنی: در بیرون وجود خودشان در پهنای آسمانها و زمین؛ از خورشید گرفته تا ماه و ستارگان و شب و روز و باد و باران و رعدوبرق و صاعقه و نبات و اشجار و کوه و دریا و غیراینها ﴿**و در نفسهای آنان**﴾ یعنی: به زودی آیات خود را در صنعت پیچیده و دقیق و حکمت بدیعی که در کارگاه وجود و ساختمان هستی خود انسان و ترکیب روحی وی ایجاد کرده‌ایم، نیز به آنان می‌نمایانیم. به‌قولی: مراد از نشانه‌های الهی در آفاق، عبارت است از: قلمروها و شهرهایی که خدای عزّوجلّ آن را برای پیامبر خویش و پیشوایان

مسلمان بعد از ایشان گشود و نشانه‌های او در نفسهای ایشان: فتح خودِ مکّه است ﴿**تا برایشان روشن شود که او خود حقّ است**﴾ یعنی: تا با نمایاندن آیاتِ آفاقی و انفسی، بر آنان به‌روشنی تمام آشکار شود که قرآن و کسی که آن را نازل کرده و پیامبری که آن را آورده، همه حقّ است ﴿**آیا کافی نیست**﴾ برایشان ﴿**که پروردگارت خود بر هر چیزی گواه است؟**﴾ گواه است بر اعمال کفّار و گواه است بر این‌که قرآن، از نزد او نازل شده است؟ آیا این گواهی خود کافی نیست؟.

حاصل معنی این است که: وعدهٔ نمایان ساختن نشانه‌های الهی در آفاق و انفس، حقیقتی است که آنان به زودی شاهد آن خواهند بود و آن را مشاهده خواهند کرد آن‌گاه خواهند دانست که قرآن کتاب خدای عالِمِ‌الغیب و الشّهاده‌ای است که بر همه چیز گواه است.

این آیهٔ کریمه یکی از بزرگترین آیات معجز قرآن کریم است که پیشاپیش، از طلوع عصر علم و تکنولوژی ـ هم در عرصهٔ آفاق و هم در عرصهٔ انفس ـ خبر می‌دهد[۱].

أَلَآ إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآءِ رَبِّهِمْ ۗ أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌۢ ﴿٥٤﴾

﴿**آگاه باشید که آنان در لقای پروردگارشان**﴾ یعنی در وقوع روز قیامت و حساب و ثواب و عقاب آن ﴿**تردید دارند**﴾ بدین جهت، نه در آن تفکّر می‌کنند، نه برای آن عمل می‌نمایند و نه هم از آن هیچ حذر و پروایی دارند ﴿**آگاه باشید که مسلّماً او به هرچیزی احاطه دارد**﴾ پس علم خدای سبحان به تمام معلومات و دانستنی‌ها و قدرت وی به تمام توانمندی‌ها احاطه داشته و مخلوقات، همه تحت سلطه و قبضهٔ

۱ـ مترجم دراین‌باره کتابی تحت عنوان: «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» گرد آورده است که در سال (۱۳۷۶) از سوی انتشارات شیخ‌الاسلام احمدجام منتشر گردید. البتّه در میدان اعجاز علمی قرآن کریم، صدها کتاب به زبانهای مختلف منتشر گردیده است.

وی قراردارند پس منکران را چه شده است که در رستاخیز و حساب آخرت شک می‌کنند در حالی‌که می‌دانند خدای عزّوجلّ در آفرینش نخست آنان را آفریده است ؟!.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ شوری
مکّی است و دارای پنجاه‌وسه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب توصبف مؤمنان به این وصف که ایشان در امور خود باهم مشورت می‌کنند[1] و ازآن روی که شوری در اسلام قاعده و زیربنای نظام سیاسی و اجتماعی زندگی مسلمانان و تحقّق‌بخش مصالح علیای امّت اسلامی است ، «شوری» نامیده شد .

محور اساسی این سوره، بیان حقیقت وحی و رسالت است .

حمٓ ﴿۱﴾

عٓسٓقٓ ﴿۲﴾

چنین خوانده می‌شود : ﴿حاء، میَم، عیَن، سیَن، قاَف﴾ با ادغام سین در قاف . شایان ذکر است؛ تنها در این سوره از قرآن کریم است که دو آیه از حروف مقطّعه

۱ـ این توصیف در [آیهٔ ۲۸]: (وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ) آمده است.

در آغاز آن آمده است و شاید هردو آیه، دو اسم برای این سوره باشد. گفتنی است که سخن دربارهٔ حروف مقطّعه در اوّل سورهٔ «بقره» گذشت.

كَذَٰلِكَ يُوحِيٓ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ ٱللَّهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٣﴾

﴿**اين‌گونه خداوند غالب باحکمت به‌سوی تو و به‌سوی کسانی که پیش از تو بودند، وحی می‌فرستد**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! بسان وحیی که خداوند غالب و با حکمت بر سایر پیامبران علیهم‌السلام فرستاد و کتب خویش را که شامل دعوت به‌سوی توحید و معاد است، بر آنان فرود آورد، بدین‌سان این امور را به‌سوی تو نیز در این سوره وحی می‌فرستد پس بدان که حق تعالی این اصول را نه فقط در قرآن بلکه در تمام کتابهای آسمانی تکرار کرده است.

در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که فرمود: حارث‌بن‌هشام از رسول خدا ﷺ سؤال کرد و گفت: یا رسول‌الله! چگونه وحی به‌سوی شما فرود می‌آید؟ ایشان فرمودند: «أَحْيَاناً يَأْتِينِيْ مِثْلَ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ فَيُفْصَمُ عَنِّيْ وَقَدْ وَعِيْتُ مَا قَالَ، وَأَحْيَاناً يَأْتِيْنِي الْمَلَكُ رَجُلاً فَيُكَلِّمُنِيْ فَأَعِيْ مَا يَقُوْلُ ✿ احیاناً وحی مانند آهنگ جرس بر من می‌آید و آن سخت‌ترین انواع وحی بر من است پس، از من درحالی قطع می‌شود که آنچه را فرشته گفته است، فراگرفته‌ام و احیاناً هم فرشته به‌صورت مردی نزد من می‌آید و با من سخن می‌گوید پس آنچه را که می‌گوید فرامی‌گیرم». عائشه رضی‌الله‌عنها می‌افزاید: «من دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شد و هنگامی که وحی از ایشان قطع می‌شد، از پیشانی مبارکشان عرق می‌ریخت؛ از بس که جریان وحی بر ایشان فشار می‌آورد».

لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْعَظِيمُ ﴿٤﴾

﴿آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ خدا است﴾ در ملک، در آفرینش، در بندگی و در اداره ﴿و او عَلِیّ و عَظِیم است﴾ دو وصف «عَلِیّ» و «عَظِیم» یعنی: بلندمرتبهٔ بزرگ‌قدر، بر کمال قدرت و نفوذ تصرّف خدای سبحان بر تمام مخلوقاتش دلالت می‌کنند لذا ذکر این دو وصف مناسب این مقام بود.

تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ ۚ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي ٱلْأَرْضِ ۗ أَلَآ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥﴾

﴿چیزی نمانده که آسمانها از فرازشان پاره‌پاره شوند﴾ يَتَفَطَّرْنَ: یعنی چیزی نمانده که آسمانها به سبب عظمت و جلال شأن خدای سبحان، از فراز سر مردم بشکافند و درهم فروریزند. به‌قولی، مراد این است: نزدیک است که آسمانها از این سخن مشرکان که گفتند: خداوند فرزندی برگرفته، بشکافند و پاره‌پاره شوند. همچنین محتمل است که مراد این باشد: از بس که آسمانها بزرگند، نزدیک است بشکافند و از هم پاره‌پاره شوند. یا مراد این است: نزدیک است که آسمانها به‌سبب وجود فرشتگان بسیاری که بر آنها قرار دارند، بشکافند و پاره‌پاره شوند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت احمد و ترمذی آمده‌است: «اَطَتِ السَّماءُ وَ حُقَّ لَها اَنْ تَئِطْ، ما فِيْها مَوْضِعُ قَدَمٍ اِلاّ وَفِيْهِ مَلَكٌ رَاكِعٌ اَوْ ساجِدٌ ﴿﴾ آسمان به‌ناله درآمد و سزاوار آن است که ناله کند زیرا جای یک قدم در آن نیست جز این‌که در آن فرشته‌ای درحال رکوع یا سجده است».

﴿و فرشتگان همراه حمد پروردگارشان تسبیح می‌گویند﴾ یعنی: آنها خدای سبحان را از آنچه که سزاوار شأنش نیست و اطلاق آن بر وی جایز نمی‌باشد،

درحالی به‌پاکی یاد می‌کنند که از روی فروتنی، شکر و عبودیّت وی را به‌جا می‌آورند و به سبب آنچه که از عظمت حق تعالی می‌بینند، حمد و سپاس وی را برزبان دارند ﴿و﴾ فرشتگان ﴿برای کسانی که در زمین هستند﴾ از بندگان مؤمن خداوند ﷻ ﴿آمرزش می‌طلبند﴾ چنان‌که در سورهٔ «غافر» نیز گذشت. آن‌گاه خداوند متعال به بیان حقیقتی می‌پردازد که سبب طمع‌بستن کافران به ایمان و توبهٔ فاسقان است: ﴿آگاه باش؛ در حقیقت خداست که آمرزندهٔ مهربان است﴾ یعنی: او دارای مغفرت و رحمت بسیاری است پس دعای فرشتگان را اجابت گفته و بر مؤمنان می‌آمرزد و ایشان را مورد مرحمت خویش قرار می‌دهد.

وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيۡهِمۡ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡهِم بِوَكِيلٖ ﴿٦﴾

﴿وکسانی که به‌جای الله سرورانی برای خود گرفته‌اند﴾ یعنی: بتانی را به پرستش گرفته‌اند ﴿الله بر آنان نگهبان است﴾ یعنی: او اعمالشان را نگاه می‌دارد تا به سبب آن مجازاتشان کند و او بر اعمالشان ناظر است؛ پس چیزی از اعمالشان از حساب وی به دور نمی‌ماند ﴿و تو﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿وکیل آنان نیستی﴾ یعنی: ما تو را موکّل و نگهبان آنان قرار نداده و از تو هیچ‌گونه تعهّدی در قبال آنان نگرفته‌ایم تا تو را به گناهانشان مؤاخذه کنیم و نه هدایت آنان را به تو سپرده‌ایم بلکه بر عهدهٔ تو فقط ابلاغ و رساندن پیام است و بس.

وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ قُرۡءَانًا عَرَبِيّٗا لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلۡقُرَىٰ وَمَنۡ حَوۡلَهَا وَتُنذِرَ يَوۡمَ ٱلۡجَمۡعِ لَا رَيۡبَ فِيهِۚ فَرِيقٞ فِي ٱلۡجَنَّةِ وَفَرِيقٞ فِي ٱلسَّعِيرِ ﴿٧﴾

﴿و بدین‌گونه﴾ یعنی: چنان‌که به‌سوی پیامبران قبل از تو وحی فرستادیم ﴿به‌سوی تو نیز قرآنی عربی را﴾ به زبان قومت ﴿فرستادیم﴾ چنان‌که بر هر پیامبری به زبان قومش وحی فرستاده‌ایم ﴿تا امّ‌القری رابیم دهی﴾ امّ‌القری: مکّهٔ مکرّمه است و مراد اهالی آنند. یعنی: تا اهالی مکّه را هشداردهی. مکّه امّ‌القری نامیده شد زیرا آن سرزمین، نسبت به سایر سرزمینها از شرف بیشتری برخوردار است، به‌دلایل بسیاری که از آن جمله این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ خطاب به مکّه است: «وَاللّٰهِ إِنَّكِ لَخَيْرُ أَرْضِ اللّٰهِ وَ أَحَبُّ أَرْضِ اللّٰهِ إِلَى اللّٰهِ وَلَوْلا أَنِّي أُخْرِجْتُ مِنْكِ مٰا خَرَجْتُ ✿ به خدا سوگند که قطعاً تو بهترین و دوست‌داشته‌ترین سرزمینهای خداوند در نزد وی هستی و اگر نبود که من از تو اخراج شدم، هرگز از تو بیرون نمی‌آمدم». و چنان‌که علمای عصر جدید اثبات کرده‌اند، مکّهٔ مکرّمه در مرکز قطب دایرهٔ کرهٔ زمین قرار دارد. ﴿و﴾ نیز قرآن را به سوی تو فرستادیم تا بیم‌دهی از عذاب ﴿کسانی راکه پیرامون آن هستند﴾ از مردم در سایر بلاد ﴿و بیم دهی از روز جمع﴾ یعنی: از روز قیامت زیرا آن روز، مجمع خلایق است و خدای عزّوجلّ اوّلین و آخرین را ــ همه ــ در عرصهٔ فراخ آن گرد می‌آورد همچنین در آن روز، حق تعالی ارواح را با اجساد جمع می‌کند ﴿که تردیدی در آن نیست﴾ و وقوع آن حتمی و غیرقابل‌برگشت است ﴿گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ﴾ یعنی: همهٔ خلایق در محشر گرد می‌آیند آن‌گاه هر گروهی به‌سوی سرنوشت و جایگاه خویش رهسپار ساخته می‌شوند.

وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَـٰكِن يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِى رَحْمَتِهِۦ ۚ وَٱلظَّـٰلِمُونَ مَا لَهُم مِّن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٨﴾

﴿و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را﴾ یعنی: بشر را ﴿امتی یگانه﴾ یعنی: اهل

دین واحدی ﴿می‌گردانید﴾ یا بر هدایت و یا بر گمراهی ولی آنان به مشیّت ازلی و برطبق حکمت بالغهٔ حق تعالی، به ادیان مختلفی متفرّق شدند ﴿لیکن هرکه را که بخواهد، به رحمت خویش درمی‌آورد﴾ با وارد نمودنش در دین حق که اسلام است ﴿و ستمگران﴾ یعنی: مشرکان ﴿هیچ یار و یاوری ندارند﴾ که عذاب را از آنان دفع کند و آنها را در این موقف دشوار، یاری دهد.

أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۖ فَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡوَلِيُّ وَهُوَ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿٩﴾

﴿آیا به‌جای او سرورانی برای خود گرفته‌اند؟﴾ یعنی: آیا کافران به‌جای خدای سبحان دوستان و سرورانی از بتان برای خود گرفته‌اند که آنها را به این خاطر که یاریشان دهند، پرستش می‌کنند؟ استفهام انکاری است ﴿خداست که سرور راستین است﴾ یعنی: حال آن‌که فقط حق تعالی سزاوار آن است که وی را به‌سروری گیرند زیرا آفرینندهٔ روزی‌دهندهٔ زیان‌رسان نفع‌رسان یاری‌دهنده برای هر کس که بخواهد، فقط اوست ﴿و اوست﴾ یعنی: فقط از شأن و قدرت اوست: ﴿که مردگان را زنده می‌کند و همو است که بر هرچیزی تواناست﴾ یعنی: او بر هر امری که مقولهٔ قدرت و توانایی بر آن اطلاق شود، تواناست لذا فقط او سزاوار و شایستهٔ آن است که به الوهیّت مخصوص ساخته شده و در پرستش یگانه و یکتا قرار داده شود و به یگانگی به سروری و دوستی گرفته شود.

وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبِّي عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ﴿١٠﴾

﴿**و در بارهٔ هرچیزی اختلاف پیدا کردید، داوریش به‌سوی خداوند است**﴾ یعنی: بندگان در هر چیزی ـ از کار دین ـ که اختلاف پیدا می‌کنند، تنها مرجع فیصله دادن و داوری در مورد آن، خداوند ﷻ است و او به‌زودی روز قیامت در آن داوری می‌کند، در آن روز است که دعواها و جنجالهای طرفهای اختلاف‌کننده را فیصله می‌دهد و در آن هنگام است که مُحق از مُبطل بازشناخته شده و دو گروه بهشتی و دوزخی از یکدیگر متمایز می‌گردند ﴿**این**﴾ حکم‌کننده در مورد هر چیز ﴿**الله پروردگار من است، بر او توکّل کردم**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! این حقیقت را به آنان ابلاغ کن و بگو: من در تمام امور خویش بر الله ﷻ پروردگار خود توکّل کردم نه بر غیروی و کار خویش را در تمام شؤون خود فقط به او سپردم ﴿**و به‌سوی او باز می‌گردم**﴾ نه به‌سوی غیر وی.

فَاطِرُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا وَمِنَ ٱلْأَنْعَٰمِ أَزْوَٰجًا ۖ يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ ۚ لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ ۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿١١﴾

﴿**فاطر آسمانها و زمین است**﴾ یعنی: خداوند ﷻ آفریننده و ابداع‌کنندهٔ آنها از عدم است ﴿**از جنس خودتان برای شما جفتهایی**﴾ یعنی: مردان و زنانی را؛ نسلی پس از نسل دیگر ﴿**آفرید و از چهارپایان نیز جفتهایی آفرید**﴾ یعنی: برای چهارپایان نیز از جنس خود آنها نرینه‌ها و مادینه‌هایی آفرید. یا برای شما از چهارپایان، انواع و اصنافی از نرینه و مادینه آفرید؛ و آنها عبارت از هشت نوع حیوانی اند که حق تعالی آنها را در سورهٔ «انعام» ذکر کرده است ﴿**شما را در آن می‌پراکند**﴾ یعنی: با قراردادنتان در سلک زوجیّت و درآوردنتان در سلسلهٔ

نرینه گی و مادینه گی ، شما را بسیار می گرداند زیرا نرینه گی و مادینه گی سبب تکثیر نسل است. گفتنی است که خداوند ﷻ خود را به داشتن این تدبیر و این ویژگی ستود تا به کارگیری سنّت فطری «زوجیّت»، بر میزان حکمت تامّهٔ وی بر پراکندن زندگان در زمین دلالت کند ﴿چیزی مانند او نیست﴾ یعنی: چیزی از مخلوقات باری تعالی به پایهٔ وی نمی‌رسد تا در ذات و صفات ـ چون حکمت، قدرت و علم ـ همانند وی باشد پس نه او به چیزی از مخلوقاتش شباهت دارد و نه آنان به او ﴿و اوست شنوای﴾ همهٔ صداها از همهٔ موجودات ﴿بینا﴾ به همهٔ امور؛ پس او آفریده‌های خویش را بنا بر حکمت خویش می‌آفریند و همهٔ مخلوقات ـ اعم از ریز و بزرگ و آشکار و نهان آنها ـ را می‌بیند.

لَهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾

﴿مقالید آسمانها و زمین﴾ یعنی گنجها ، یا کلیدهای آنها ﴿از آنِ اوست﴾ پس فقط او متصرّف و حاکم آسمانها و زمین است ﴿برای هرکه بخواهد روزی را گشاده می‌دارد و برای هرکه بخواهد تنگ می‌دارد﴾ از خلق خویش و او در این گشاده‌داشتن و فروبسته‌داشتن رزق و روزی ، صاحب حکمت و عدالت تامّ است ﴿اوست که به هرچیزی داناست﴾ لذا هیچ پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ مصلحتی برای خلق، از دید وی غایب نیست.

مراد از بیان این اوصاف این است که بتان چیزی از این‌ها را دارا نیستند پس به‌هیچ‌وجه شایستهٔ پرستش نمی‌باشند.

۞ شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ

إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِۦٓ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ أَنْ أَقِيمُوا۟ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا۟ فِيهِ ۚ كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ۚ ٱللَّهُ يَجْتَبِىٓ إِلَيْهِ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِىٓ إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ ﴿۱۳﴾

این آیهٔ کریمه، دربرگیرندهٔ نام هر پنج پیامبر اولی‌العزم الهی است.

حق تعالی ﴿از احکامِ دین﴾ و آیین ﴿آنچه را که به نوح در بارهٔ آن سفارش کرده بود﴾ از توحید و اصول برنامه‌های دین حق که پیامبران ﷺ در آنها هیچ اختلافی نداشته و کتابهای آسمانی همه بر آنها توافق و هماهنگی عام و تام دارند؛ ﴿برای شما﴾ نیز ﴿مشروع گردانید﴾ و مقرّر داشت ﴿و آنچه را به‌سوی تو وحی کردیم﴾ ای محمّد ﷺ! از قرآن و قوانین و مقرّرات اسلام و برائت از شرک ﴿و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی در بارهٔ آن سفارش کردیم﴾ از احکام و برنامه‌هایی که شریعتها در آنها اتّفاق و انسجام کامل دارند؛ آری! این مابه‌الاشتراک همهٔ پیامبران ﷺ عبارت است از: ﴿این‌که: دین را برپا دارید﴾ یعنی: دین اسلام را که عبارت از ایمان به خداوند ﷻ و توحید وی و طاعت پیامبران و پذیرش قوانین و مقرّرات شرعی است، برپادارید ﴿و در آن متفرّق نشوید﴾ یعنی: در ایمان به خداوند ﷻ و یگانگی‌اش و در پیروی و اطاعت از پیامبرانش و قبول شرایع و قوانینش، باهم اختلاف نکنید زیرا اختلاف در این اصول صحیح نیست. مجاهد می‌گوید: «خداوند ﷻ هیچ پیامبری را برنینگیخت جز این‌که او را به برپاداشتن نماز، دادن زکات و اقرار به طاعت خویش سفارش کرد پس این است دین وی که آن را برای همهٔ پیامبران مشروع گردانیده است». البتّه اختلاف در شعایر فرعی دین و تفاصیل و انواع عبادات، شامل این دستور نمی‌شود زیرا اموری از این قبیل، از شریعتی تا شریعت دیگر باهم تفاوت و اختلاف دارند چنان که خداوند متعال

می‌فرماید: «لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا ۞ برای هر امّتی از شما، شریعت و راه و روشی مخصوص، معیّن داشته‌ایم» [مائده / ۴۸].

﴿**آنچه که مشرکان را به‌سوی آن فرامی‌خوانی، برآنها گران آمد**﴾ یعنی: دعوتت از مشرکان به‌سوی توحید و ترک بتان، بر آنان دشوار و گـواهـی‌دادن بـه یگـانگی خداوند ﷻ و اقرار به کلمهٔ توحید بر آنان سخت گران آمد و ابلیس و سپاهیانش از این دعوت سخت در فشار قرارگرفته و از آن دلتنگ شدند امّا خدای عزّوجلّ جز این نمی‌پذیرد که این دعوت را یاری داده و آن را برتر گرداند و به پیروزی نهایی برساند ﴿**الله هرکه را**﴾ از بندگانش ﴿**بخواهد، به‌سوی خـود بـرمی‌گزیند**﴾ بـا تـوفیق دادنش به عقیدهٔ توحیدی و درآوردنش به دین حنیف خویش ﴿**و هرکس راکه روی به درگاه او آورد، به‌سوی خود هدایت می‌کند**﴾ یعنی: هرکس راکه به‌سوی طـاعتش بازگشته و انابت‌گرانه به عبادتش روی آورد، به رفتن در راه دینش توفیق داده و او را برای عبادتش برمی‌گزیند و پاک و پیراسته‌اش می‌دارد.

وَمَا تَفَرَّقُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةٞ سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى لَّقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُورِثُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُ مُرِيبٖ ﴿١٤﴾

﴿**و متفرّق نشدند مگر پس از آن‌که علم بـرایشـان آمـد، بـه صِـرف حسـد مـیان همدیگر**﴾ یعنی: اهل کتاب بعد از پیامبران خویش پراکنده نشدند و به تفرقه روی نیاوردند مگر از روی علم به این امر که تفرقه گمراهی است ولی با وجود این علم ــ به انگیزهٔ تجاوز، حسد، رقابت بر سر طلب ریاست، تکبّر، عار و ننگ ــ در میان امّتهای پیامبران پیشین تفرقه حاکم شد و آنها پس از گذشت مدّتی طولانی از بعثت

پیامبران خود، باهم اختلاف پیشه کردند پس گروهی ایمان آورده و گروهی دیگر کافر شدند و کافران جز از روی تکبّر و حسد، به کفر روی نیاوردند. البتّه این هشداری است به امّت اسلام که مبادا ــ از روی تجاوز، حسد، ریاست‌طلبی و رقابتهای نادرست ــ در میان خود متفرّق شوند ﴿**و اگر حکم پیشین پروردگارت**﴾ در مورد مهلت‌دادن و به‌تأخیرانداختن عذاب از آنان ﴿**تا زمانی معیّن**﴾ یعنی: تا روز قیامت ﴿**نبود، قطعاً میانشان فیصله شده بود**﴾ یعنی: قطعاً قضا و فیصلهٔ الٰهی در میانشان ــ با فرودآوردن عذاب عاجل برکافران و نجات‌دادن مؤمنان ــ در همین دنیا تحقّق می‌یافت ﴿**و کسانی که بعد از آنان**﴾ یعنی: بعد از انبیای الهی و بعد از آن نسل‌های اختلاف پیشه ﴿**کتاب را میراث داده شدند**﴾ که مراد اهل کتاب ــ از یهود و نصاری ــ اند که در عهد رسول خدا ﷺ به‌سر می‌بردند ﴿**همانا در بارهٔ او در شک هستند**﴾ یعنی: آنها در کار دین و کتاب خویش در حیرت و سردرگمی و در ﴿**شکّی بسیار قوی**﴾ و سخت قراداشته و به حقیقت آن ایمان و یقین راسخ ندارند پس بی‌هیچ دلیل و برهانی به طور کورکورانه از پدران و پیشینیانشان تقلید می‌کنند. به‌قولی: مراد از آنان: کفّار مشرک عرب اند که بعد از اهل کتاب، به آنان نیز قرآن داده شد امّا آنان دربارهٔ قرآن سخت در شکّ قراردارند.

فَلِذَٰلِكَ فَٱدْعُ ۖ وَٱسْتَقِمْ كَمَآ أُمِرْتَ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ ۖ وَقُلْ ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٍ ۖ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ ۖ ٱللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ ۖ لَنَآ أَعْمَٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَٰلُكُمْ ۖ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ۖ ٱللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿۱۵﴾

این آیهٔ کریمه، دربرگیرندهٔ ده امر و نهی است که هریک از آنها به ذات خود مستقلّ می‌باشند پس از این حیث، برای این آیهٔ کریمه نمونهٔ دیگری ــ جز آیةالکرسی ــ وجود ندارد زیرا آیةالکرسی نیز مشتمل بر ده موضوع است. گفتنی است که هرچند این اوامر و نواهی خطاب به رسول‌اکرم ﷺ صادر شده است امّا عامّ است و خودِ ایشان و امّتشان همه را دربر می‌گیرد.

﴿**پس برای این**﴾ یعنی: به‌خاطر آنچه که ذکر شد از شکّ و تفرقه، یا به‌خاطر این‌که اصول دین برای همهٔ امّتها به طور یکسان مشروع گردانیده‌شد ﴿**دعوت کن و چنان‌که دستور یافته‌ای**﴾ از جانب خدای خویش ﴿**پایداری کن**﴾ در این دعوت و بر تبلیغ رسالت استمرار بورز ﴿**و هوی و هوسهای**﴾ باطل و تعصّبات کور و ناروا و کج‌اندیشانهٔ ﴿**آنان را پیروی نکن**﴾ و به مخالفت کسانی که با تو در ذکر خداوند ﷻ و برپاداشت اوامر وی می‌ستیزند، اهمّیّت نده ﴿**و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده**﴾ بر پیامبران خویش: ﴿**ایمان آوردم**﴾ و من مانند کسانی نیستم که به برخی از این کتابها ایمان آورده و به برخی دیگر کافر شدند ﴿**و دستور یافته‌ام که میان شما عدالت کنم**﴾ در احکام خداوند ﷻ، هنگامی که در دعاوی و خصومت‌های خویش نزد من مرافعه و دادخواهی می‌کنید و دستور یافته‌ام که بر شما جفا و ستم نکرده و فقط حق را برپا دارم.

﴿**الله پروردگار ما و پروردگار شماست**﴾ و آفرینندهٔ ما و آفرینندهٔ شما ﴿**اعمال ما از آنِ ما و اعمال شما از آنِ شماست**﴾ یعنی: ثواب و عقاب اعمال ما مخصوص به خودِ ما و ثواب و عقاب اعمال شما مخصوص به خودِ شماست و ما از شما و کار و کردار شما بیزاریم ﴿**میان ما و شما گفت‌وگویی نیست**﴾ یعنی: میان ما و شما دعوا و جنجالی نیست زیرا حقیقت روشن و آشکار است. سدّی می‌گوید: «این حکم مربوط به دورهٔ مکّی بود که «آیهٔ سیف» نازل نشده بود زیرا این آیهٔ کریمه مکّی است و آیهٔ سیف [که مشروعیّت جهاد مسلّحانه را اعلام کرد] بعد از هجرت نازل شد». ﴿**خدا ما و شما را گرد می‌آورد**﴾ در محشر ﴿**و بازگشت به‌سوی اوست**﴾ در روز

قیامت پس او هر کس را دربرابر عملش جزا می‌دهد.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیهٔ کریمه دربارهٔ ولیدبن‌مغیره و شیبه‌بن ربیعه نازل شد زیرا آنها از رسول خدا ﷺ خواستند تا از دین و دعوت خویش به‌سوی کیش قریش برگردد؛ بر این شرط که ولید نصف مال خود را به ایشان بدهد و شیبه دخترش را به‌ازدواج ایشان درآورد.

وَٱلَّذِينَ يُحَآجُّونَ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ٱسۡتُجِيبَ لَهُۥ حُجَّتُهُمۡ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ وَلَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٌ ﴿١٦﴾

﴿**وکسانی که دربارهٔ خدا**﴾ یعنی: در دین وی ﴿**پس از پذیرفته‌شدن دعوت وی**﴾ یعنی: بعد از آن‌که مردم آن را قبول کرده و به آن درآمده‌اند ﴿**محاجّه می‌کنند**﴾ و در آن مقابله وچون‌وچرا می‌نمایند؛ ﴿**احتجاجشان نزد پروردگارشان باطل است**﴾ یعنی: این احتجاجشان پایه و مایه‌ای نداشته و کاملاً بی‌اساس و واهی است و همانند چیزی است که از جای خویش به سراشیب زوال می‌لغزد و نابود می‌شود ﴿**وخشمی بزرگ بر آنان است**﴾ از سوی خداوند ﷻ به‌سبب مجادلهٔ نارواایشان ﴿**وبر آنان عذابی سخت**﴾ و سهمگین ﴿**خواهد بود**﴾ در آخرت؛ در برابر کفرشان. مجاهد می‌گوید: «این گروه مردمی بودند که گمان می‌کردند جاهلیّت برگشتنی است لذا با کسانی که اسلام را پذیرفته و دعوت حق را اجابت گفته‌بودند، مجادله و بگومگو می‌کردند تا شاید مجدّداً آنهارا به جاهلیّت برگردانند». قتاده می‌گوید: «مراد از آنان یهود و نصارایند و محاجّهٔ آنان عبارت بود از این سخنشان که: پیامبر ماقبل از پیامبر شما و کتاب ما قبل ازکتاب شما بوده است پس ما از شما برتریم!».

ابن‌منذر از عکرمه در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده است که گفت: چون سورهٔ (إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْح) نازل شد، مشرکان مکّه به مؤمنانی که در

میانشان بودند، گفتند: اینک که مردم گروه گروه به دین خدا ﷻ درآمده‌اند، شما از میان ما بیرون روید، آخر تا کی و برای چه در میان ما اقامت می‌گزینید؟ پس این آیهٔ کریمه نازل شد. امّا عبدالرّزّاق از قتاده در بیان سبب نزول آیهٔ کریمه روایت کرده است که گفت: مراد از آنان یهود و نصاری بودند که به مؤمنان گفتند: کتاب ما قبل از کتاب شما و پیامبر ما قبل از پیامبر شماست پس ما از شما بهتریم.

ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَۗ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٞ ﴿١٧﴾

﴿**خدا همان کسی است که کتاب را به‌حق**﴾ یعنی: به صدق و راستی ﴿**فرود آورد**﴾ مراد جنس کتاب است پس این معنی، شامل تمام کتابهایی که بر پیامبران علیهم‌السلام نازل شده است، می‌شود ﴿**و میزان را نیز**﴾ یعنی: او عدالت را نیز برای برپاداشت دادوانصاف فرود آورد. حق تعالی عدالت را «میزان ✿ ترازو» نامید زیرا ترازو ابزار عدل و انصاف و برابری میان خلق در معاملات داد‌وستد و خریدوفروش آنان است. به‌قولی: مراد از میزان: مضامین و احکامی است که در کتب آسمانی در مورد بیان خیر و شرّ آمده است. به‌قولی‌دیگر مراد این است: خدای عزّوجلّ وزن‌کردن با ترازو و ابزارهای سنجش را برای مردم آموخت تا حقوق در میانشان ضایع نگردیده و از وقوع مظالم در میانشان جلوگیری شود ﴿**و تو چه دانی، چه‌بسا قیامت نزدیک باشد**﴾ و تو از نزدیک بودن آن آگاهی نداری. این جمله، ترغیب و انگیزشی است به پیروی از شرع الله ﷻ و هشداری است از وقوع ناگهانی قیامت و لزوم آماده‌بودن برای آن. یعنی: چون از زمان وقوع قیامت آگاهی ندارید پس همیشه برای آن آماده باشید.

يَسْتَعْجِلُ بِهَا ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا ٱلْحَقُّ ۗ أَلَآ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُمَارُونَ فِى ٱلسَّاعَةِ لَفِى ضَلَٰلٍۭ بَعِيدٍ ﴿۱۸﴾

﴿**کسانی که به قیامت ایمان ندارند، شتابزده ان را می‌خواهند**﴾ که این شتاب‌زدگی آنها، از روی ریشخند و تمسخر به قیامت و ناشی از تکذیب و ناباوری به آن است ﴿**وکسانی که ایمان آورده‌اند، از آن ترسانند**﴾ یعنی: از آمدن قیامت در ترس و لرز و نگرانی به‌سر می‌برند پس آنان با در نظر داشت حقّانیّت آن، در عمل کوشایند و برای آن مستعد و آماده می‌باشند زیرا آنها می‌دانند که در قیامت مورد محاسبه و بازپرسی قرار می‌گیرند. فعل «أَشْفَقَ» اگر به «مِن» متعدّی شود ـ چنان‌که در اینجاست ـ معنای ترس و هراس در آن آشکارتر است و اگر به «عَلىٰ» متعدّی شود، مانند: «أَشْفَقْتُ عَلَى الْيَتِيمْ ✿ دلم بر یتیم سوخت» در این صورت، معنای عنایت و شفقت در آن آشکارتر می‌باشد.

در **حدیث‌شریف** متواتر آمده است که مردی در یکی از سفرهای رسول خدا ﷺ به ندای بلند خطاب به ایشان گفت: ای محمّد! رسول خدا ﷺ با صدایی همانند صدای وی پاسخ دادند: «هاؤم!» یعنی: بلی! چه می‌گویی؟ باز آن شخص با همان صدای بلند از ایشان پرسید؟ قیامت چه وقت است؟ رسول خدا ﷺ پاسخ دادند: «وَ يحَكَ اِنَّها كائِنَةٌ فَما اَعْدَدْتَ لَها ✿ وای بر تو! قیامت آمدنی است، بگو که چه برای آن آماده کرده‌ای؟» مرد پاسخ داد: «حُبُّ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ✿ دوستی خدا و پیامبرش را برای آن آماده کرده‌ام». رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ ✿ در این صورت، تو با همان کسانی هستی که دوستشان داری».

﴿**و می‌دانند که آن حقّ است**﴾ یعنی: مؤمنان می‌دانند که قیامت آمدنی است و

هیچ شکّی در وقوع آن نیست ﴿آگاه باش، همانا کسانی که دربارۀ قیامت مکابره می‌کنند﴾ یعنی: از روی شکّ و شبهه، در بارۀ آن مجادله می‌کنند ﴿قطعاً در گمراهی دورودرازی﴾ از حقّ و حقیقت ﴿هستند﴾ زیرا زنده‌شدن پس از مرگ، شبیه‌ترین امر از امور غیبی به محسوسات است که برای آن از عالم شهود نمونه‌های فراوانی وجود دارد پس کسی که با وجود همۀ این دلایل روشن و انگیزه‌های مبرهنی که بر اعتقاد به آن وجود دارد، به آن راه نیابد و آن را باور نکند، قطعاً از راهیابی به غیرآن از اعتقادات غیبی، دورتر است پس اگر آنها می‌اندیشیدند، قطعاً می‌دانستند که همان ذاتی که ابتدائاً آنان را آفریده‌است، همو بر بازآفرینی‌شان نیز تواناست.

ٱللَّهُ لَطِيفُۢ بِعِبَادِهِۦ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡعَزِيزُ ﴿١٩﴾

﴿الله بر بندگان خود لطیف است﴾ یعنی: او به ایشان بسیار با رأفت و پر مهر است، لطف او بر بندگانش در همۀ امورشان جاری است و از جملۀ اَلطاف وی، رزق و روزی‌ای است که آنها به‌وسیلۀ آن در دنیا زندگی می‌گذرانند ﴿هرکه را﴾ از آنان ﴿بخواهد﴾ به هرگونه که بخواهد ﴿روزی می‌دهد﴾ پس روزی را بر این یکی فراخ و بر آن دیگری تنگ و فروبسته می‌گرداند ﴿و او قوی﴾ یعنی: دارای قدرت و قوّت بزرگ و آشکاری است ﴿عزیز است﴾ که بر همه چیز غالب می‌باشد و هیچ چیز بر او غلبه یافته نمی‌تواند.

مَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلۡأٓخِرَةِ نَزِدۡ لَهُۥ فِي حَرۡثِهِۦۖ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلدُّنۡيَا نُؤۡتِهِۦ مِنۡهَا وَمَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ ﴿٢٠﴾

﴿هرکه کشت آخرت را خواسته‌باشد، برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم﴾ یعنی: هر کس با کار و کردار خویش ثواب و پاداش آخرت را خواسته باشد، خداوند ﷻ عملش را برایش از ده‌برابر تا هفتصد برابر آن در ثواب مضاعف می‌کند. به‌قولی معنی این است: هر کس با کار و کردار خویش ثواب و پاداش آخرت را خواسته باشد، خداوند ﷻ در توفیق و یاری‌اش و در هموارسازی راههای خیر به‌رویش می‌افزاید. اصل در «حَرْث» افگندن بذر در زمین است و گاهی این کلمه بر میوه و حاصل کشتزار نیز اطلاق می‌شود بنابراین، خداوند متعال در این آیهٔ کریمه، ثمره و نتیجهٔ عمل را به ثمره و محصول کشتزار تشبیه نموده و این خود متضمّن تشبیه عمل به بذر است **﴿و هر کس کشت این دنیا را﴾** یعنی: لذّتها و گوارایی‌های این جهان را **﴿خواسته باشد، به او از دنیا می‌بخشیم﴾** یعنی برخی از آنچه راکه مشیّت ما بر آن رفته است و در قضای ما برای او قسمت شده است، به او می‌بخشیم **﴿ولی او را در آخرت هیچ بهره‌ای نیست﴾** چراکه او برای آخرت کاری نکرده‌است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابیّ‌بن‌کعب ﵁ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بَشِّرْ هٰذِهِ الْأُمَّةَ بِالسَّنٰاءِ وَ الرِّفْعَةِ وَ النَّصْرِ وَ التَّمْكِيْنِ فِي‌الْأَرْضِ فَمَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ عَمَلَ الْآخِرَةِ لِلدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي‌الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيْبٍ ۞ این امّت را به مجد و رفعت و پیروزی و تمکین در روی زمین بشارت ده پس هر کس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، برایش در آخرت هیچ بهره‌ای نیست». همچنین در **حدیث‌شریف** قدسی به روایت ابوهریره ﵁ آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ این آیهٔ کریمه را خواندند آن‌گاه فرمودند: «خداوند ﷻ می‌فرماید: اِبْنُ آدَمَ! تَفَرَّغْ لِعِبٰادَتِيْ اَمْلَأْ صَدْرَكَ غِنًى وَ اَسُدُّ فَقْرَكَ. وَ اِلاّٰ تَفْعَلْ مَلَأْتُ صَدْرَكَ شُغْلاً وَ لَمْ اَسُدَّ فَقْرَكَ ۞ ای فرزند آدم! برای عبادتم فارغ شو، سینه‌ات را از توانگری پر می‌سازم و [راه] فقر تو را می‌بندم و اگر چنین نکنی؛ سینه‌ات را از مشغله و گرفتاری پر می‌سازم و [راه] فقر تو را هم مسدود نمی‌سازم».

امام فخرالدّین رازی در تفسیر این آیهٔ کریمه می‌گوید: «خداوند ﷻ در این آیه

از شش وجه آخرت را بر دنیا برتری داده‌است که این شش وجه عبارتند از :
۱ ــ او طالب بهرهٔ آخرت را بر طالب بهرهٔ دنیا در یادآوری مقدّم گردانیده است.
۲ ــ او در حقّ طالب کشت آخرت فرموده‌است : (نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ✿ بر کشت او می‌افزاییم). درحالی‌که در مورد خواستار کشت دنیا فرموده‌است : (نُؤْتِهِ مِنْهَا ✿ بعضی از آن را به او می‌دهیم). زیرا «مِنْ» برای تبعیض است، یعنی : کلّ خواستهٔ وی از دنیا را به وی نمی‌دهیم.
۳ ــ حق تعالی از این‌که به خواستار کشت آخرت چیزی از دنیا می‌دهد یا نه، سکوت نموده است در حالی‌که در مورد خواستار کشت دنیا صراحتاً اعلام کرده است که او در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد و این بدان معنی است که آخرت اصل و دنیا تبع است بنابراین، یابندهٔ اصل به قدر نیاز یابندهٔ تبع نیز می‌باشد.
۴ ــ حق تعالی بیان کرده‌است که بر مطلوب طالب آخرت افزوده می‌شود در حالی‌که به طالب دنیا فقط برخی از خواستهٔ دنیوی وی داده شده و او در عین حال کلاًّ از بهرهٔ آخرت محروم است.
۵ ــ آخرت نسیه است و دنیا نقد و مردم در معاملات دنیویشان برآنند که نقد بهتر از نسیه است. پس خداوند متعال در این آیهٔ کریمه بیان می‌دارد که این موضوع نسبت به مقایسهٔ احوال آخرت و دنیا کاملاً برعکس می‌باشد ؛ یعنی بهرهٔ آخرت درحال افزایش و رشد است در حالی‌که بهرهٔ دنیا در معرض زوال و کاهش می‌باشد.
۶ ــ آیهٔ کریمه دالّ بر این امر است که منافع آخرت و دنیا هردو نیاز به کشت‌وکار و رنج و زحمت دارند بنابراین، صرف زحمت و رنج و تلاش در آنچه که در حال افزایش و بقا می‌باشد، بهتر از صرف آن در چیزی است که در معرض نقصان و فنا و انقضا قرار دارد».

أَمْ لَهُمْ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ وَ

لَوۡلَا كَلِمَةُ ٱلۡفَصۡلِ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿٢١﴾

﴿یا مگر برای آنان﴾ یعنی: برای کفّار مکّه ﴿شریکانی است﴾ در کفرشان از شیاطین ﴿که برایشان آنچه را خداوند بدان اجازه نداده، از دین﴾ یعنی: از شرک و معاصی ﴿مقرّر کرده‌اند﴾ و بدین‌گونه، پیروان خود در کار ادیان را به حیرت و سردرگمی درافگنده‌اند ﴿و اگر کلمهٔ فصل نمی‌بود﴾ یعنی: اگر حکم و وعدهٔ فیصله‌بخش پیشین در مورد به‌تأخیرافگندن داوری نهایی دربارهٔ اختلاف اختلاف‌کنندگان تا روز قیامت نمی‌بود ﴿قطعاً میانشان﴾ یعنی: میان مؤمنان و مشرکان، یا میان مشرکان و شرکای آنان ﴿فیصله می‌شد﴾ و خدای سبحان عذاب را به‌طور عاجل در همین دنیا بر ائمّهٔ شرک می‌فرستاد، لیکن آن حکم پیشین، مانع عذاب عاجل آنان گردیده است.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «عمروبن‌لُحی‌بن قَمعَه را [در سفر معراج] دیدم که امعاء خویش را در دوزخ می‌کشانید». زیرا عمروبن‌لحی اوّلین کسی بود که چهارپایان را نذر بتان کرد و آنها را خود سر برای بتان رها کرد و سنّت نامیمون پرستش بتان را برای اعراب بنیان گذاشت. و او یکی از شاهان قبیلهٔ خزاعه بود. ﴿و قطعاً برای ستمکاران﴾ یعنی: برای مشرکان ﴿عذابی دردناک است﴾ در آخرت، هرچند این عذاب در دنیا از آنان به تأخیر افتد.

تَرَى ٱلظَّٰلِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا كَسَبُواْ وَهُوَ وَاقِعُۢ بِهِمۡۗ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِي رَوۡضَاتِ ٱلۡجَنَّاتِۖ لَهُم مَّا

يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمْۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْكَبِيرُ ﴿٢٢﴾

﴿**ستمگران را**﴾ یعنی: مشرکان را در روز قیامت ﴿**هراسان از آنچه کرده‌اند، می‌بینی**﴾ یعنی: آنان را از بیم مجازات در برابر گناهان و بدیهایی که در دنیا کرده‌اند، ترسان و لرزان می‌بینی ﴿**و آن**﴾ مجازات ﴿**البتّه به آنان خواهد رسید**﴾ خواه‌ناخواه، چه بترسند و چه نترسند ﴿**و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در روضه‌های باغستانها هستند**﴾ رَوْضَه: تفرّجگاهی است سبز و فرحبخش. به‌قولی: روضه‌های بهشت، پاکیزه‌ترین و مصفّاترین جایگاههای آن است چنان‌که در دنیا نیز تفرّجگاههای پراز گل و سبزه، نیکوترین مکانهای آن می‌باشد ﴿**آنچه را بخواهند، برایشان نزد پروردگارشان فراهم است**﴾ از انواع و اصناف نعمتها و لذّتها ﴿**این**﴾ پاداش مؤمنان ﴿**همان فضل عظیم است**﴾ یعنی: فضلی بزرگ در برابر عملی اندک است که از بزرگی خود در وصف نگنجیده و عقل از شناخت حقیقت آن قاصر می‌باشد پس هر فضل و نعمت دنیوی‌ای، دربرابر آن کوچک و بی‌مقدار می‌باشد.

ذَٰلِكَ ٱلَّذِي يُبَشِّرُ ٱللَّهُ عِبَادَهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِۗ
قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ وَمَن يَقۡتَرِفۡ
حَسَنَةٗ نَّزِدۡ لَهُۥ فِيهَا حُسۡنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ شَكُورٌ ﴿٢٣﴾

﴿**این همان است که خدا به بندگانش که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، مژده می‌دهد**﴾ یعنی: این گروهی که در میان ایمان و عمل به فرمانهای خداوند ﷻ و ترک منهیّات وی جمع کرده‌اند، همینان مژده داده‌شدگان به این بشارت‌اند

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿از شما بر آن هیچ مزدی نمی‌طلبم﴾ یعنی: از شما بر تبلیغ رسالت و قرآن، هیچ پاداش و مقرّری و منفعتی نمی‌طلبم ﴿جز دوستی در قرابت را﴾ یعنی: بلکه آنچه از شما می‌طلبم، مودّت و دوستی در قرابت و نزدیکی نسبی‌ای است که میان من و شما وجود دارد پس فقط صله و پیوندی راکه میان من و شما وجود دارد، در نظر آورید و همان را رعایت کنید و اگر فقط این را در نظر داشته باشید، بر من عجولانه نمی‌تازید و میان من و مردم را خالی کرده و اجازه می‌دهید که این دعوت را به آنان برسانم. ﴿و هرکس کار نیکی کند﴾ و طاعتی انجام دهد ﴿برایش در آن نیکی، حُسن را می‌افزاییم﴾ با مضاعف‌ساختن ثواب آن نیکی ﴿قطعاً خدا آمرزنده و شکور است﴾ یعنی: او در حقّ مطیعان خویش، آمرزگار و قدردان می‌باشد.

بخاری روایت کرده است که: «ابن‌عبّاس رضی الله عنه تفسیر این فرمودهٔ خدای متعال: (اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى) را از حاضران پرسید، سعیدبن‌جبیر رضی الله عنه در پاسخش گفت: مراد از «قربی» آل‌بیت پیامبر ﷺ اند. ابن‌عبّاس رضی الله عنه گفت: شتاب کردی ای سعید! آخر هیچ شکم و شاخه‌ای از شاخه‌های قریش نیست جز این‌که رسول خدا ﷺ با آنان قرابت و پیوند نسبی و خویشاوندی‌ای داشتند لذا معنی چنان‌که تو فهمیده‌ای نیست بلکه معنی این است که آن حضرت ﷺ به حکم وحی به آنان فرمودند: از شما هیچ مزدی نمی‌طلبم جز این‌که قرابت موجود میان من و خود را در نظر بگیرید و آن را وصل کنید پس این همه به من آزار نرسانید! ابن‌عبّاس رضی الله عنه افزود: رسول خدا ﷺ با تمام قریش نسبت و قرابتی داشتند پس چون با تکذیبشان روبرو شدند و قریشیان نپذیرفتند که از ایشان پیروی کنند، آن حضرت ﷺ مأمور شدند که به آنان بگویند: ای قوم من! هرگاه از پیروی من سرباز زده و اطاعتم را بر نمی‌تابید، حدّاقل حقّ و حرمت قرابت و نزدیکی‌ای را که در میان شما دارم، نگاه‌دارید و چنان نباشد که اعراب دیگر [که با من نزدیکی نسبی و خویشاوندی‌ای ندارند] سزاوارتر به نگهداری و نصرت من از شما باشند. بنابراین، آن حضرت ﷺ

دربرابر تبلیغ رسالت خویش، مطلقاً خواهان هیچ پاداشی نگردیدند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «دربرابر حجّت‌های روشن و هدایتی که به شما آورده‌ام، پاداشی از شما نمی‌طلبم، جز این‌که با خداوند ﷻ دوستی کرده و به‌سوی او با طاعتش تقرّب جویید». البتّه این قول حسن بصری و تفسیر دیگری از: (اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى) می‌باشد.

و چنان‌که از نحوهٔ تفسیر سعیدبن جبیر ﷺ دانستیم، برخی از مفسّران آیهٔ مبارکه را به حبّ آل‌بیت رسول‌اکرم ﷺ تفسیر کرده‌اند ولی ابن‌کثیر بعد از آن‌که روایت فوق از ابن‌عبّاس ﷺ را نقل می‌کند، می‌گوید: «حق این است که تفسیر این آیهٔ کریمه، همان تفسیری است که دانشمند امّت و ترجمان قرآن، حضرت عبدالله‌بن‌عبّاس ﷺ از آن کرده است امّا درعین‌حال اضافه می‌کنیم که ما منکر سفارش نیک در حقّ اهل بیت رسول‌اکرم ﷺ و منکر دستور به احسان و احترام و إکرام ایشان نیستیم زیرا ایشان از تبار پاک نبوّت بوده و در فخر و حسب و نسب، از گرامی‌ترین و شریف‌ترین خانواده‌هایی هستند که بر روی زمین وجود دارند. آن‌گاه ابن‌کثیر دربارهٔ حبّ اهل‌بیت و وجوب حرمت‌گذاشتن به ایشان **حدیث‌شریف** مربوط به «غدیر خم» را نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ در آنجا فرمودند: «اِنِّيْ تَارِكٌ فِيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِيْ، وَ اِنَّهُمَا لَمْ يَفْتَرِقَا حَتّٰى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ✿ همانا من در میان شما ثقلین [دو امر سنگین و پراهمّیّت] را به‌جا گذارنده هستم، اوّل آن کتاب خدا ﷻ و دوّم، عترت [اهل‌بیت] من اند، آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا این‌که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند».

و چنان‌که در برخی از احادیث آمده است، آل بیت پیامبر ﷺ عبارتند از: علی، فاطمه، حسن و حسین رضی‌الله‌عنهم. بنابراین، رعایت قرابت و دوستی و احترام اهل‌بیت بر مؤمنان واجب است به همین جهت است که دعا در حقّ ایشان در پایان تشهّد (التّحِيّات) مشروع شده است و آن این دعای رسول خدا ﷺ است

که ما آن را در همهٔ نمازها می‌خوانیم: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ عَلیٰ آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلیٰ اِبْراهِیْمَ وَ عَلیٰ آلِ اِبْراهِیْم...». شکّی نیست که خواندن این دعا منصبی بزرگ و تعظیم و بزرگداشتی سترگ است که در حقّ غیر آل پیامبر ﷺ وجود ندارد و خود این دلالت می‌کند بر این‌که حبّ آل محمّد ﷺ واجب است.

امام شافعی رحمه‌الله دربارهٔ حبّ آل محمّد ﷺ شعر معروفی دارد، آنجا که می‌گوید:

یارا کباً قِف بالمُحصّب مِن مِنی — واهتف بساکن خَیْفها و النّاهِضِ
سَحَراً اِذا فاض الحجیج الی منی — فیضاً کملتطم الفرات الفایض
اِن کان رفضاً حُبُّ آل محمّد — فَلیَشهدِ الثَّقلان أَنّی رافضی

ای سوار! در محصّب از سرزمین منیٰ توقّف کن و به کسانی که در خیف نشسته یا ایستاده هستند، ندا در ده؛
به‌هنگام سحر آن‌گاه که سیلاب حاجیان به‌سوی منیٰ سرازیر می‌شود؛
سیلابی موّاج، مانند امواج سرکش رودخانهٔ همیشه‌لبریز فرات؛
که اگر حبّ آل محمّد ﷺ رفض است؛
پس جنّ و انس هردو گواه باشند که من رافضی هستم.

قتاده در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌است که مشرکان گفتند: شاید محمّد در آنچه که انجام می‌دهد [از امر تبلیغ]، خواهان پاداشی است. پس این آیهٔ کریمه نازل شد تا این پندارشان را نفی نموده و در عوض، آنان را به مودّت و دوستی با آن حضرت ﷺ و نزدیکانشان برانگیزد.

أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ۖ فَإِن يَشَإِ ٱللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ ۗ وَيَمْحُ ٱللَّهُ ٱلْبَٰطِلَ وَيُحِقُّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٢٤﴾

﴿یا مگر می‌گویند: پیامبر بر خداوند دروغی بسته‌است﴾ یعنی: یا مگر این گروه ستمگر می‌گویند: محمّد ﷺ با ادّعای نبوّت، بر خداوند ﷻ دروغ بربسته‌است ﴿پس اگر خدا بخواهد، بر دلت مُهر می‌نهد﴾ یعنی: اگر نفست این پندار را بر تو القا کند که بر خداوند ﷻ دروغ بربندی، بی‌گمان او ـ اگر بخواهد ـ بر قلبت مهر می‌نهد لذا بر دروغ‌بستن قادر نمی‌شوی. مراد، استبعاد دروغ‌بافی از سوی کسی مانند پیامبر اکرم ﷺ است. ابوالسّعود در تفسیر خویش می‌گوید: «آیهٔ کریمه شاهدی بر بطلان افترای مشرکان است زیرا بیانگر این امر می‌باشد که اگر آن حضرت ﷺ بر خداوند ﷻ دروغ برمی‌بست، خداوند ﷻ به‌طور قطع او را ـ با کوبیدن مهر بر قلبش ـ از این کار بازمی‌داشت، به‌گونه‌ای که هیچ معنایی از معانی آن افتراها در ضمیرش نقش نمی‌بست و او نمی‌توانست به حرفی از آن حروف نطق کند».

﴿و خدا باطل را﴾ یعنی: شرک و افترارا ﴿محو می‌کند﴾ پس اگر آورده‌های پیامبر ﷺ باطل می بود، قطعاً خداوند ﷻ آنها را محو و نابود می‌کرد چنان که عادت پروردگار در خصوص افتراکنندگان به وی این بوده است ﴿و حق را﴾ یعنی: اسلام را ﴿استوار می‌دارد﴾ ولذا آن را ﴿با کلمات خویش﴾ یعنی با آنچه که از قرآن نازل کرده‌است، بیان می‌دارد ﴿همانا الله به راز سینه‌ها﴾ یعنی: به آنچه که در دلهای بندگان است ﴿داناست﴾.

وَهُوَ ٱلَّذِي يَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ وَيَعۡفُواْ عَنِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ وَيَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ﴿٢٥﴾

﴿و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد﴾ یعنی: از بندگان گنهکارش توبه و بازگشتشان را به‌سوی خود از گناهانی که کرده‌اند، می‌پذیرد. این تعریض و

کنایه گویی به بندگان نافرمان است که: باید به توبه روی آورند ﴿**و از گناهان درمی‌گذرد**﴾ اعم از صغیره و کبیرهٔ آنها ﴿**و آنچه می‌کنید**﴾ از گناه و توبه ﴿**را می‌داند**﴾ پس در قبال آن به شما جزای مناسب می‌دهد.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان خداوند متعال به توبهٔ بندهٔ خود ـ هنگامی که به‌سوی وی باز می‌گردد ـ شادمان‌تر از کسی از شماست که مرکب‌سواریش در بیابانی از نزدش گریخته در حالی‌که غذا و نوشیدنی‌اش نیز بر بالای آن مرکب قرارداشته است و او از یافتن مرکب خویش ناامید گشته و در این حال نومیدانه به‌پای درختی می‌آید و خود را در سایهٔ آن به‌پهلو می‌افگند و در این اثنا که او غرق در نومیدی فروافتاده‌است، بناگاه می‌بیند که مرکبش در نزدش ایستاده‌است پس افسار آن را می‌گیرد و از شدّت شادمانی و خوشحالی [دست‌وپاچه شده و از روی شکرگزاری] می‌گوید: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ عَبْدِيْ وَ اَنَا رَبُّكَ ۞ بارخدایا! تو بندهٔ من هستی و من پروردگارت!!».

وَيَسْتَجِيبُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِۦۚ وَٱلْكَٰفِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿٢٦﴾

سپس خداوند ﷻ قبول توبه را با قبول دعا مورد تأکید قرارداده و می‌فرماید: ﴿**و دعای کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند اجابت می‌کند**﴾ و آنچه را که از وی خواسته‌اند، به ایشان ارزانی می‌دارد ﴿**و از فضل خویش به آنان می‌افزاید**﴾ یعنی: بر آنچه که از وی خواسته‌اند، یا بر ثوابی که سزاوار آنند، از روی فضل و بخشش خویش به ایشان افزونتر نیز می‌دهد ﴿**ولی برای کافران عذاب سختی خواهد بود**﴾ زیرا آنان از وادی فضل و ایمان الٰهی به‌دور افتاده و به بیابانهای

تاریک کفر و بیغوله‌های ظلمانی گمراهی، رهسپار شده‌اند.

۞ وَلَوۡ بَسَطَ ٱللَّهُ ٱلرِّزۡقَ لِعِبَادِهِۦ لَبَغَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٖ مَّا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرُۢ بَصِيرٞ ﴿٢٧﴾

﴿**و اگر خدا روزی را بر بندگانش گسترده می‌داشت**﴾ و فراخ می‌گردانید ﴿**مسلماً در زمین سر به عصیان بر می‌داشتند**﴾ و نعمت را ناسپاسی کرده تکبّر می‌ورزیدند و طالب چیزی می‌شدند که خواستن آن در حوزهٔ حقّ و توان و شایستگی آنان نبود ﴿**ولیکن آنچه را بخواهد به‌اندازه‌ای فرود می‌آورد**﴾ یعنی: روزی را برای بندگانش به‌اندازهٔ سنجیده و مقرّر، برحسب مشیّت خویش و آنچه که حکمت بالغهٔ وی اقتضا کند، فرود می‌آورد ﴿**هرآینه او به بندگانش آگاه است**﴾ و احوالشان را تماماً می‌داند پس آنچه را که حکمت وی اقتضا نماید، برایشان عنایت می‌دارد ﴿**و بینا**﴾ است بر آنچه که به‌صلاحشان است؛ از گشاده داشتن روزی، یا تنگ‌داشتن آن.

حاکم در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از علی ﷺ روایت کرده‌است که فرمود: «این آیهٔ کریمه دربارهٔ اصحاب صُفّه نازل شد، هنگامی که ایشان آرزوی دنیا و توانگری را کرده و گفتند: کاش ما هم صاحب مال و مکنت بودیم ...». خبّاب‌بن‌ارت ﷺ می‌گوید: «این آیهٔ کریمه دربارهٔ ما اهل صفّه نازل شد زیرا ما به اموال بنی‌قریظه و نضیر و بنی‌قینقاع نگریستیم و آرزو کردیم که کاش نظیر آنها را داشتیم». در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «از بندگانم کسی هست که او را جز توانگری به صلاح نمی‌آورد و اگر فقیرش سازم، بی‌گمان دینش را بر وی تباه کرده‌ام و از بندگانم کسی هست که او را جز فقر به صلاح نمی‌آورد و اگر توانگرش سازم، دینش را بر وی تباه ساخته‌ام».

وَهُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ ٱلْغَيْثَ مِنۢ بَعْدِ مَا قَنَطُواْ وَيَنشُرُ رَحْمَتَهُۥۚ وَهُوَ ٱلْوَلِيُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿۲۸﴾

﴿و اوست کسی که باران را فرود می‌آورد﴾ بارانی که سودمندترین نوع روزی، عامترین آن از نظر فایده و اثرگذارترین آن در سامان‌دهی کاروبار زندگی است؛ ﴿پس اَز آن‌که نومید شدند﴾ از فرود آمدَن باران. و چنین است که بندگان با این فروفرستادن باران بعد از نومیدی، مقدار و میزان رحمت باری تعالی را در حقّ خویش می‌شناسند و او را در برابر آنچه که شکرگزاری وی در قبال آن واجب است، شکر و سپاس می‌گزارند ﴿و رحمت خویش را نشر می‌کند﴾ یعنی: حق تعالی رحمت خود را بر همه‌چیز ـ اعم از دشت و صحرا و کوه و سبزه و انسان و حیوان ... ـ گسترده و فراگیر می‌گرداند. قتاده می‌گوید: «به ما نقل کرده‌اند که مردی به عمربن‌خطّاب﷛ گفت: ای امیرالمؤمنین! قحطی باران است و مردم ناامید شده‌اند! عمر﷛ فرمود: اکنون دیگر باران بر شما فرود آمد! سپس این آیهٔ کریمه را تلاوت کرد: وَ هُوَ الَّذِيْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مٰا قَنَطُوْا... ✿ اوست کسی که باران را پس ازآن‌که نومید شدند، فرود می‌آورد». ﴿و هموست کارساز﴾ صالحان و شایستگان از بندگانش؛ با احسان و جلب منافع برایشان و دفع آفتها و ناملایمات از ایشان ﴿حمید﴾ است پس دربرابر انعام خویش، سزاوار حمد و سپاس از جانب ایشان می‌باشد.

وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٍۚ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٌ ﴿۲۹﴾

﴿و از آیات﴾ دالّ بر عظمت و قدرت بی‌منتهای **﴿اوست آفرینش آسمانها و زمین﴾** بر این کیفیّت عجیب و بر این صنعت بدیع لذا آسمانها و زمین در کیان وجود و صفات و خصوصیّات خود، بر وجود صانعی توانا و حکیم دلالت می‌کنند **﴿و﴾** از آیات دالّ بر عظمت و قدرت بی‌منتهای اوست آنچه **﴿در آن دو از جانوران پراکنده است و او هرگاه بخواهد، بر گردآوردنِ آنان﴾** در روز قیامت **﴿تواناست﴾** یعنی: باری تعالی آن موجودات زنده و جاندار را در هرجایی که باشند ـ آن‌گاه که بخواهد ـ گرد می‌آورد و او بر این کار توانایی کامل دارد.

استاد محمّدسلیمان عبدالله الأشقر اختصارکنندهٔ تفسیر «فتح‌القدیر» امام شوکانی می‌گوید: «من بر این نظرم که خدای عزّوجلّ در این آیهٔ کریمه آشکارا به ما خبر داده است که او در آسمانها نیز موجودات زنده و جانداری را آفریده‌است و بعید نیست که آن جانوران در برخی از ستارگان و سیّارگانی قرار داشته باشند که طبیعت آنها برای زندگی حیوانی آماده است». صاحب تفسیر «المنیر» نیز می‌گوید: «برخی از دانشمندان با استدلال به این فرمودهٔ خدای متعال: (وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ) وجود مخلوقاتی دیگر بجز فرشتگان را در ستارگان و عوالم علوی بعید نمی‌دانند، همان طوری که سفینه‌های فضایی جدید و کاوشهای نجومی، به دنبال کشف وجود پدیدهٔ حیات در ستارهٔ مرّیخ اند امّا دلالت آیه بر این امر قطعی نیست زیرا تفسیر آیهٔ مبارکه وجه دیگری نیز دارد، این وجه ـ بنا بر یکی از اقوال ـ این است که: مراد آیه جانورانی است که حق تعالی آنها را در زمین پراکنده است».

وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ ﴿٣٠﴾

﴿و هر مصیبتی به شما برسد﴾ هر چه که باشد؛ اعم از غم و درد و ناخوشی و قحطی و فقر و زندان و غیره ﴿به سبب کار و کردار خودتان است﴾ پس بدانید که شما به‌عنوان مجازاتی از سوی خداوند ﷻ، بدان مصاب شده‌اید و سبب آن، چیزی جز گناهانی که مرتکب شده‌اید، نیست. تعبیر: «اَیْدِیْکُمْ ﴿دستانتان به عمل آورده» بدین‌خاطر به‌کار رفته که کارهای انسان اکثراً با دستانش انجام می‌شود ﴿و او از بسیاری﴾ از گناهانی که بندگان انجام می‌دهند ﴿درمی‌گذرد﴾ و از روی کرم آنها را در برابر آن مجازات نمی‌کند، همان گونه که حق تعالی با مصایبی که به بنده می‌رساند؛ گناهانش را از وی کفّاره و جبران نموده و بر وی می‌بخشاید زیرا باری تعالی بزرگوارتر از آن است که بعد از مجازات دنیا، جزای آنان را یکبار دیگر در آخرت تکرار نماید. درعین‌حال، حق تعالی از بسیاری از گناهان درگذشته و آنها را عفو می‌کند و بر آنها خطّ بطلان می‌کشد.

باید دانست؛ گاهی هم مصیبتی که به مؤمن می‌رسد، دربرابر گناهی که مرتکب آن شده باشد، نیست و او در برابر آن مصیبت، مأجور و صاحب پاداش است. به‌قولی: آیهٔ کریمه مخصوص به کافران می‌باشد. یعنی: کافران به‌سبب گناهانشان به مصیبتها دچار می‌گردند، بی‌آن‌که این مصیبتها کفّاره کنندهٔ گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به‌همراه داشته باشد چنان که خداوند ﷻ، مجازات دنیوی آنان را دربرابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و به‌سبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمی‌کند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان می‌دهد.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابی‌سعید خدری و ابوهریره رضی‌الله‌عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «وَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِهِ مٰا یُصِیْبُ الْمُؤمِنَ مِنْ نَصَبٍ وَ لاٰ وَصَبٍ وَ لاٰ هَمٍّ وَ لاٰ حُزْنٍ اِلاّٰ کَفَّرَ اللّٰهُ عَنْهُ بِهٰا مِنْ خَطٰایٰاهُ حَتَّی الشَّوْکَةَ یُشٰاکُهٰا ﴿سوگند به ذاتی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست، هیچ رنج و بیماری و نگرانی و اندوهی به مؤمن نمی‌رسد مگر این‌که خداوند به‌سبب آن، برخی از گناهانش را از او کفّاره می‌کند و می‌بخشاید، حتّی آن خاری را که بر

تنش می‌خلد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِذَا کَثُرَتْ ذُنُوْبُ الْعَبْدِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ مَا یُکَفِّرُهَا اِبْتَلاهُ اللّٰهُ تَعَالىٰ بِالْحُزْنِ لِیُکَفِّرَهَا ۞ چون گناهان بنده بسیار شود و برایش چنان اعمال نیکی وجود نداشته‌باشد که آن گناهان را کفّاره نماید، خدای عزّوجلّ او را به اندوه مبتلا می‌کند تا آن اندوه، آنها را کفّاره نماید». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَا یُنَزَّلُ الْعِقَابُ اِلاَّ بِذَنْبٍ وَ لاَ یُرْتَفَعُ اِلاَّ بِتَوْبَةٍ ۞ عذاب جز به‌سبب گناهی فرود آورده نمی‌شود و جز با توبه‌ای برداشته نمی‌شود».

وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ﴿٣١﴾

﴿**و شما در زمین عاجزکننده نیستید**﴾ یعنی: شما در روی زمین از عذاب خداوند ﷻ گریزنده نیستید بلکه آنچه را که حق تعالی بر شما از مصایب مقدّر کرده باشد، حتماً به شما رسیدنی و فرودآمدنی است ﴿**و شما را جز خدا هیچ کارسازی نیست**﴾ که یاریتان دهد و آنچه را که باری تعالی بر شما مقدّر کرده است، از شما بازدارد ﴿**و نه هیچ نصرت‌دهنده‌ای است**﴾ که شما را از عذاب خداوند ﷻ ـ چون بر شما فرود آمد ـ برهاند.

وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلۡجَوَارِ فِي ٱلۡبَحۡرِ كَٱلۡأَعۡلَٰمِ ﴿٣٢﴾

﴿**و از نشانه‌های شگرف او کشتی‌ها در دریاست**﴾ جَوارْ: کشتی‌های روان و شناگر است، که آن کشتی‌ها ﴿**مانند کوهها**﴾ است در بزرگی خود. مجاهد گفته‌است: أَعْلامْ: کاخهاست. یعنی: آن کشتی‌ها در بزرگی خود مانند کاخهاست.

إِن يَشَأْ يُسْكِنِ ٱلرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهْرِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣٣﴾

﴿**اگر بخواهد باد را**﴾ که سبب سیر و حرکت کشتی‌هاست ﴿**ساکن می‌گرداند آن‌گاه آنها**﴾ یعنی: آن کشتی‌ها ﴿**بر پشت آن**﴾ یعنی: بر پشت دریا ﴿**راکد**﴾ یعنی: ساکن و بی‌حرکت ﴿**می‌مانند، قطعاً در این**﴾ وجود و حرکت کشتی‌ها ﴿**آیاتی است**﴾ یعنی: نشانه‌ها و دلالتهای روشن و بزرگی است ﴿**برای هر صبّار شکوری**﴾ یعنی: برای هر بسیار شکیبا و صبرکننده‌ای بر بلاها و برای بسیار شکرگزاری بر نعمتها. البتّه صبر و شکر، دو صفت سترگ برای مؤمن کامل است زیرا مؤمن از دو حالت بیرون نیست، یا در نعمتی است که بر آن شکر می‌گزارد، یا در مصیبتی است که بر آن صبر می‌کند.

أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا۟ وَيَعْفُ عَن كَثِيرٍ ﴿٣٤﴾

﴿**یا**﴾ اگر حق تعالی بخواهد ﴿**اهل کشتی‌ها را به‌سبب کار و کردارشان هلاک می‌کند**﴾ و کشتی‌نشینان را به‌سبب گناهانی که مرتکب شده‌اند، با غرق کردنشان نابود می‌کند ﴿**و او از بسیاری**﴾ از کشتی‌نشینان ﴿**در می‌گذرد**﴾ با درگذشتن از گناهانشان لذا از غرق نجاتشان می‌دهد.

وَيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِىٓ ءَايَٰتِنَا مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٍ ﴿٣٥﴾

﴿**و کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند، بدانند که آنان را هیچ گریزگاهی**﴾ و راه فرار و خلاصی از عذاب ما ﴿**نیست**﴾.

فَمَآ أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۳۶﴾

﴿**پس آنچه شما داده شده‌اید**﴾ ای مردم! اعم از مؤمنان و دیگران ﴿**از هرچیز که باشد**﴾ از بهره‌ها و نعمتها؛ مانند توانگری و گشایش در روزی، اینها همه ﴿**برخورداری زندگی دنیاست**﴾ پس بدانید که بهرهٔ دنیا، بهره‌ای است اندک در ایّامی اندک، که به‌سرعت منقضی می‌شود و از بین می‌رود ﴿**و آنچه نزد الله است**﴾ از ثواب و پاداش طاعات؛ مانند باغهای بهشتی ﴿**بهتر است**﴾ از این اندک‌بهرهٔ دنیا ﴿**و پاینده‌تر است**﴾ زیرا پاداش الهی همیشگی و گسست‌ناپذیر است در حالی‌که بهرهٔ دنیا به‌سرعت می‌گذرد و نابود می‌شود. پاسخ این سؤال که چه کسانی شایستگی پاداش بهشتی را دارند، این است: ﴿**برای کسانی که ایمان آورده و به پروردگارشان توکّل می‌کنند**﴾ یعنی: کسانی که همهٔ کار خویش را به او تفویض نموده و در تمام شؤون خویش، بر او تکیه می‌کنند.

علیّ‌بن‌ابی‌طالب ؓ در بیان **سبب‌نزول** آیه می‌گوید: «ابوبکر ؓ تمام مالش را در راه خدا ﷻ انفاق کرد سپس کسانی او را بر این کار سرزنش کردند، همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد».

سپس خدای عزّوجلّ در آیات بعدی «۳۹ ـ ۳۷» اهل بهشت را به‌علاوهٔ ایمان و توکّل، به اوصاف ذیل توصیف می‌نماید:

۱ ـ ایشان از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند.

۲ ـ ایشان در هنگام قدرت، عفو و گذشت را پیشهٔ خود می‌کنند

۳ ـ ایشان از خدای متعال کاملاً انقیاد و اطاعت می‌کنند.

۴ ـ ایشان نماز را برپا می‌دارند.

۵ ـ ایشان به نظام شَور و مشورت پایبنداند.

۶ ــ ایشان در راه خیر انفاق می‌کنند.
۷ ــ ایشان در حق شجاع و دلیرند. چنان‌که می‌فرماید:

وَٱلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلْإِثْمِ وَٱلْفَوَٰحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا۟ هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿٣٧﴾

﴿**و همچنین**﴾ بهشت برین ﴿**برای کسانی است که از گناهان کبیره**﴾ مانند شرک، فرار از جنگ، زنا و غیره... ﴿**پرهیز می‌کنند**﴾.
بیان محقّقانهٔ گناهان در سورهٔ نساء «آیه/ ۳۱» گذشت از جمله در آنجا از ابن‌عبّاس رضی الله عنه نقل کردیم که فرمود: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند متعال آن را با تهدیداتی چون آتش دوزخ، یا خشم، یا لعنت، یا عذاب خویش همراه کرده باشد».

﴿**و**﴾ همچنین بهشت برین برای کسانی است که پرهیز می‌کنند ﴿**از فواحش**﴾ یعنی: از زشتی‌ها و ناشایستی‌ها، که عبارت است از: گناهانی چون قتل، زنا، گواهی دروغ و مانند آنها. گفتنی است که هرچند اینها نیز از گناهان کبیره‌اند ولی گویی در سنگینی خود از گناهان کبیره بزرگتر می‌باشند لذا مستقلاً ذکر شدند ﴿**و**﴾ از اوصاف بهشتیان یکی این است که ﴿**چون به خشم در می‌آیند، در می‌گذرند**﴾ یعنی درمی‌گذرند از تعدّی‌ای که ایشان را به‌خشم آورده است پس خشم خویش را فرو می‌خورند و با کسی که بر ایشان ستم نموده، با حلم و بردباری رفتار می‌کنند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَا انْتَقَمَ النَّبِيُّ ﷺ لِنَفْسِهِ قَطُّ إِلاَّ أَنْ تُنْتَهَكَ حُرُمَاتُ اللّٰهِ * رسول خدا ﷺ هرگز به‌خاطر خودشان انتقام نگرفتند مگر این‌که حرمتی از حرمات خدای عزّوجلّ درهم شکسته شود».

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: این آیه دربارهٔ عمر رضی الله عنه هنگامی‌که در

مکّه از سوی مشرکان به باد دشنام و ناسزا گرفته می‌شد ـ نازل گردید. به‌قولی: این آیه دربارهٔ ابوبکر ﷺ نازل شد؛ هنگامی‌که بعضی او را سرزنش کردند که چرا مالش را در راه خدا ﷻ انفاق کرده است و نیز آن‌گاه که به‌باد دشنام و ایذا و استهزاء گرفته شد ولی بردباری پیشه کرد.

وَٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ﴿٣٨﴾

﴿و﴾ بهشتیان ﴿کسانی﴾ اند ﴿که ندای پروردگارشان را اجابت کرده‌اند﴾ یعنی: فرمان او را در آنچه که ایشان را بدان فراخوانده، اجابت کرده و پذیرفته‌اند و از پیامبران ﷺ اطاعت کرده‌اند ﴿و﴾ بهشتیان کسانی اند که ﴿نماز را برپا داشته‌اند﴾ در اوقات آنها با رعایت شروط و آداب و ارکان آنها. دلیل این‌که خداوند ﷻ نماز را به یادآوری مخصوص گردانید، این است که نماز برترین انواع عبادات است زیرا نماز پیوند و رابطه‌ای است میان بنده و پروردگارش ﴿و﴾ از اوصاف بهشتیان این است که ﴿کارشان با یک‌دیگر از سرِ مشورت است﴾ یعنی: در هر کاری که بر ایشان رخ نماید، در میان خویش رایزنی و مشورت می‌کنند پس در تصمیم‌گیریها نه شتاب می‌ورزند و نه تک‌رأیی می‌کنند لذا برخی از آنها بر برخی دیگر در هیچ کاری استبداد و خودرأیی نمی‌ورزند.

باید دانست که حوزهٔ مشاوره، امور و شؤون عامّه است؛ مانند تعیین خلیفه (حاکم)، تدبیر شؤون دولت و ادارهٔ امور آن، توظیف کارگزاران و والیان (استانداران) و احکام قضاء. همین‌طور، این آیه شامل مشورت در امور خاصّه نیز می‌شود. حسن بصری ﷫ گفته است: «هیچ قومی با یک‌دیگر مشاوره نکردند، جز این‌که بر بهترین و شایسته‌ترین امورشان راهیاب شدند». و ـ چنان‌که در

روایات آمده است ــ رسول‌اکرم ﷺ با اصحابشان در اموری که متعلّق به جنگ بود، مشورت می‌کردند امّا در احکام با اصحابشان مشورت نکردند زیرا احکام با تمام اقسام خویش ــ اعم از فرض، مستحبّ، مکروه، مباح و حرام ــ از جانب خدای عزّوجلّ مقرّر گردیده است.

ولی پس از آن‌که خداوند ﷻ رسول‌اکرم ﷺ را به‌سوی خویش برگرفت، صحابهٔ کرام ﷺ در احکام نیز با همدیگر مشاوره نموده و آنها را از کتاب و سنّت استنباط می‌کردند. گفتنی است؛ اوّلین امری که صحابه ﷺ دربارهٔ آن باهم مشاوره کردند، قضیهٔ خلافت بود زیرا رسول خدا ﷺ دربارهٔ جانشینی خود صراحتاً چیزی نفرموده بودند. همین طور صحابه ﷺ در امر ارتداد قبایل باهم رأی‌زنی و مشاوره کردند، که سرانجام ابوبکرصدّیق ﷺ به جنگ با مرتدّان مصمّم شد. همچنین اصحاب ﷺ در امر میراث پدربزرگ (جَدّ) و در کیفیّت اجرای حدّ شراب‌نوشی نیز باهم مشاوره کردند. همان طور که ایشان بعد از رسول خدا ﷺ در جنگها نیز با هم مشورت می‌کردند تا بدانجا که عمر ﷺ با «هرمزان» که به اسلام مشرّف شده و به محضر ایشان آمده بود، دربارهٔ جنگ با «کسری» مشورت کرد. در **حدیث‌شریف** به روایت ترمذی از ابوهریره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِذا کانَ اُمَراؤُکُمْ خِیارُکُمْ وَاَغْنِیاؤُکُمْ سُمَحاءُکُمْ وَ اَمْرُکُمْ شُوْرٰی بَیْنَکُمْ فَظَهْرُ الْاَرْضِ خَیْرٌ لَکُمْ مِنْ بَطْنِها، وَاِذا کانَ اُمَراؤُکُمْ شِرارُکُمْ وَاَغْنِیاؤُکُمْ بُخَلاؤُکُمْ وَ اُمُوْرُکُمْ اِلٰی نِسائِکُمْ فَبَطْنُ الْاَرْضِ خَیْرٌ لَکُمْ مِنْ ظَهْرِها ◌ آن‌گاه که حکّام و امرای شما بهترین‌های شما باشند و توانگران شما بخشنده‌ترینهایتان و کارتان در میانتان به شور و مشورت باشد، روی زمین برای شما از شکم آن بهتر است و لی آن‌گاه که امرای شما بدترین‌های شما باشند و توانگرانتان بخیلانتان و [تولیت عامّهٔ] کارهایتان به زنانتان واگذاشته شده باشد، شکم زمین برای شما از روی آن بهتر است».

﴿**و**﴾ از اوصاف بهشتیان این است که: ﴿**از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند**﴾ در راه خیر و آن را بر نیازمندان و در راه خدا ﷻ صدقه می‌کنند. ملاحظه

می‌کنیم که این آیهٔ کریمه، امّت اسلامی را به اوصاف و خصوصیّاتی معرّفی کرده است که در میان فریضهٔ دینی (نماز)، فریضهٔ اجتماعی (زکات و انفاق) و فریضهٔ سیاسی (شوری) جمع می‌کنند چنان که ابوبکر جصّاص حنفی در کتاب «احکام القرآن»، نزدیک به همین معنی را بیان کرده است.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است که: این آیهٔ کریمه دربارهٔ انصار نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ ایشان را به‌سوی ایمان فراخواندند و ایشان دعوت حق را اجابت گفتند.

وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَابَهُمُ ٱلْبَغْيُ هُمْ يَنتَصِرُونَ ﴿٣٩﴾

﴿و﴾ بهشتیان ﴿کسانی هستند که چون به آنان تعدّی﴾ و ستمی از سوی تجاوزگری ﴿رسید، انتقام می‌گیرند﴾ زیرا ضعف نشان‌دادن و تسلیم‌شدن در برابر تجاوزگر، از اوصاف کسانی نیست که خدای عزّوجلّ عزّتمندشان گردانیده، آنجا که فرموده‌است: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ ۞ و عزّت از آن خدا و رسولش و مؤمنان است» [منافقون/۸] لذا مؤمنان باید بدانند که انتقام کشی در هنگام تجاوز فضیلت است و ناتوانی و خواری و ذلّت‌پذیری از اوصافشان نیست بلکه این صفات؛ صفات کافران به خدای عزّوجلّ و جاهلان به وی می‌باشد.

باید دانست که در میان این آیهٔ کریمه و [آیهٔ/۳۷]: «وَإِذَا مَا غَضِبُوْهُمْ يَغْفِرُوْن ۞ و چون خشمگین شوند، گذشت می‌کنند»، هیچ تعارضی نیست زیرا هریک از این دو آیه، مجال و موضع خاص به خود را دارد از آن روی که عفو بر دو قسم است:

۱ ـ عفوی که سبب فرونشاندن فتنه و آرامش‌بخشیدن به اوضاع و بازگشت جانی از جنایتش می‌باشد، که چنین عفوی ستوده‌است و آیات عفو بر آن حمل می‌شود و چنین عفو و گذشتی، از اخلاق متعارف در تعامل میان یک امّت واحده است.

۲ ـ عفوی که سبب جرأتمندی ستمگر و درازدستی وی در گمراهیش و به استضعاف‌کشیدن امّت باشد، ناپسند و ناستوده است. که آیات وارده در بارهٔ لزوم انتقام‌کشیدن بر آن حمل می‌شود و این‌گونه انتقام‌کشی، در مقاومت علیه دشمن خارجی و در هنگام غصب حق واجب است. البتّه مثالهای روشنگر در هر دو مورد بسیار است، از جملهٔ مثالها در مورد عفو: عفو یوسف ﷺ از برادرانش بود، با آن‌که او بر مؤاخذهٔ ایشان قدرت داشت همچنین از جملهٔ این مثالها، عفو رسول خدا ﷺ از اهل مکّه بعد از فتح آن بود، همین طور عفو ایشان از «غورث‌بن حارث» هنگامی که شمشیر رسول خدا ﷺ را درحالی‌که ایشان در خواب بودند گرفت و از غلاف کشید و در این حال رسول خدا ﷺ بیدار شدند و بر او با هیبت چنان نهیب زدند که شمشیر ایشان از دستش افتاد و ایشان شمشیر خود را گرفتند آن‌گاه اصحابشان را فراخوانده و آنها را از توطئهٔ او علیه جان خویش آگاه کردند و سپس عفوش نمودند.

و از جملهٔ مثالها در مورد انتقام، این روایت است: روزی زینب به عائشه رضی‌الله‌عنهما روی کرد و او را دشنام می‌داد، رسول خدا ﷺ او را از این کار نهی کردند امّا از دشنام‌دادن بازنایستاد آن‌گاه به عائشه فرمودند: «دُونَكِ فَانْتَصِرِيْ» اینک تو آزادی پس انتقام بگیر!». در روایت دیگری آمده است که عائشه رضی‌الله‌عنها گفت: «چون رسول خدا ﷺ به من اجازه دادند، زینب را چنان کوبیدم که آب دهانش خشک شد».

وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ مِّثۡلُهَاۖ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٠﴾

﴿و جزای بدی، بدی‌ای مانند آن است﴾ خدای سبحان این حقیقت را روشن

می‌سازد که شیوهٔ عدالت در امر انتقام کشی، همانا بسنده کردن بر رعایت برابری در این باره است، نه در پیش گرفتن زیاده‌روی در انتقام. مجاهد و سدّی گفته‌اند: «مراد از این بدی همانند، دادن پاسخی است که مماثل و همانند تعدّی طرف مقابل باشد، مثلاً اگر کسی به تو گفت: خدا خوارت سازد! تو هم در پاسخش بگو: خدا خودت را خوار سازد. بی‌آن‌که تجاوز کنی و جواب یک سخن را با بیشتر از آن بدهی». ﴿**پس هر که درگذرد و به‌اصلاح آورد**﴾ یعنی: هر کس از ستمگر خویش در گذرد و با عفونمودن از وی در هنگام قدرت‌یافتن بر انتقام کشی، رفتاری نیک و اصلاح منشانه با وی در پیش گیرد؛ ﴿**پاداش او بر عهدهٔ خداست**﴾ و این پاداش نزد وی ضایع نمی‌شود. امّا باید دانست که عجز و ذلّت‌پذیری، از فضایل نیست بلکه نشانهٔ پستی و دنائت است. یعنی: خدای سبحان بر آن عفو و گذشتی پاداش می‌دهد که انسان در آن، برگرفتن حقّش و انتقام‌کشی از ستمگرش قادر باشد ولی این کار را برای رضای خدا ﷻ فرو گذارد. ﴿**به راستی خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد**﴾ یعنی: کسانی را که به ظلم آغاز می‌کنند، دوست ندارد، نه کسانی را که پاسخ ظلم را با انتقام کشی می‌دهند همچنین او کسانی را که در انتقام کشی تعدّی کرده و در آن از حدّ درمی‌گذرند، دوست ندارد زیرا تجاوز از حدّ، خود ظلم است.

وَلَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعۡدَ ظُلۡمِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَا عَلَيۡهِم مِّن سَبِيلٍ ﴿٤١﴾

﴿**و هر که بعد از ستمی که دیده‌است**﴾ یعنی: بعد از آن‌که ظالم در حقّ وی ستمی نموده‌است ﴿**انتقام گیرد پس آن گروه؛ برآنان هیچ راهی نیست**﴾ یعنی: آنان مورد ملامت، مؤاخذه یا مجازات قرار نمی‌گیرند زیرا حقّ گرفتن قصاص در جنایات عمدی و در دشنام‌دادن و بدگفتن، برای مجنی‌علیه (کسی که بر وی جنایتی رفته‌است) همچنین ضمان (غرامت) در جنایات غیر عمد ـ مانند اتلافها ـ شرعاً

ثابت است؛ و در این موارد، معاملهٔ همانند و باالمثل جواز دارد، نه تجاوز.

إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَظۡلِمُونَ ٱلنَّاسَ وَيَبۡغُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿٤٢﴾

﴿جز این نیست که راه﴾ ملامت و ایراد و مجازات ﴿تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند﴾ یعنی: آغازگر تعدّی و تجاوز بر آنانند ﴿و در روی زمین به ناحق سر بر می‌دارند﴾ یعنی: بر جان و مال مردم به ناحق تعدّی کرده و با ستمگری و سلب و غصب حقّ مردم، بر آنان تکبّر و گردنکشی می‌کنند ﴿آن گروه﴾ در برابر ظلم و گردنکشی و تجاوز خویش ﴿عذابی دردناک در پیش دارند﴾ در روز قیامت.

وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ﴿٤٣﴾

﴿و هر که صبر کند﴾ بر آزار و تعدّی دیگران و دست به انتقام‌کشی نزند ﴿و درگذرد﴾ از ستمگرش، بعد از آن‌که بر انتقام کشی و بازپس‌گیری حقّش از او قدرت یافت ﴿قطعاً این﴾ صبر و گذشت و خویشتن‌داری ﴿از عزم امور است﴾ یعنی: از امور ستوده و سترگ و شایستهٔ سپاس است که بر آن ثواب و ثنا مترتّب می‌شود زیرا انسان خشمگین، در این صبر و حوصله‌مندی از خود ثبات نشان داده و اسیر شهوت انتقام‌کشی نشده است. در **حدیث شریف** آمده‌است: «وَ ما زادَ اللّهُ عَبْداً بِعَفْوٍ اِلاّ عِزّاً * خدای عزّوجلّ بر بنده‌ای به‌سبب عفو وی، جز عزّت نمی‌افزاید». شاه ولی‌الله دهلوی ﷺ می‌گوید: «گذشت از حقّ خویش عزیمت و انتقام گرفتن رخصت است و انتقام کشی برای ضعفای قوم لازم است مگر آن‌که درگذرند».

کلبی و فراء در بیان **سبب‌نزول** آیات «۴۳ ـ ۴۱» روایت کرده‌اند که: این آیات دربارهٔ ابوبکر صدّیقﷺ نازل شد زیرا هنگامی که یکی از انصار وی را دشنام داد، ابوبکرﷺ نخست پاسخ گفت ولی بعد از آن خود را نگاه‌داشت و انتقامی نکشید.

وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن وَلِيٍّ مِّنۢ بَعْدِهِۦ ۗ وَتَرَى ٱلظَّـٰلِمِينَ لَمَّا رَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّن سَبِيلٍ ﴿٤٤﴾

﴿**و هر که را خدا گمراه کند**﴾ به‌سبب رضایش به کفر ﴿**پس بعد از وی او را هیچ کارسازی نیست**﴾ یعنی: بعد از خدا ﷻ هیچ‌کسی برایش نیست که هدایتش را بر عهده گیرد و یاریش دهد ﴿**و ستمکاران را**﴾ یعنی: مشرکان تکذیب‌کنندهٔ رستاخیز و زندگی پس از مرگ را ﴿**می‌بینی، که چون عذاب را بنگرند**﴾ یعنی: چون به‌سوی دوزخ بنگرند ﴿**می‌گویند: آیا راهی برای برگشتن**﴾ به دنیا ﴿**هست؟**﴾ که نیست!

وَتَرَىٰهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَـٰشِعِينَ مِنَ ٱلذُّلِّ يَنظُرُونَ مِن طَرْفٍ خَفِيٍّ ۗ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِنَّ ٱلْخَـٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۗ أَلَآ إِنَّ ٱلظَّـٰلِمِينَ فِى عَذَابٍ مُّقِيمٍ ﴿٤٥﴾

﴿**و آنان را می‌بینی که چون بر آتش دوزخ عرضه دارندشان، از خواری فروتن شده‌اند**﴾ یعنی: به‌سبب خواری و زبونی‌ای که به آنان پیوسته است، فروتن و متواضع شده‌اند ﴿**به گوشهٔ چشم نیم‌گشاده می‌نگرند**﴾ یعنی: از شدّت خوف و

هراس، دزدانه و ذلیلانه، زیر چشمی به‌سوی دوزخ می‌نگرند ﴿**و اهل ایمان گفتند: قطعاً زیانکاران**﴾ کامل همانا ﴿**کسانی هستند که روز قیامت به خود و خانوادهٔ خویش زیان زده‌اند**﴾ زیان‌زدنشان به خودشان به این است که خود را در آتش دوزخ و عذاب جاودان آن درافگنده و به چنگال عذاب سپرده‌اند، بی‌آن‌که کمترین امیدی به نجات خویش داشته باشند امّا زیان‌زدنشان به خانواده‌هایشان در این است که: سبب گمراهی آنان شده‌اند پس اگر خانواده‌هایشان با آنان در دوزخ باشند، از وجود آنان هیچ سودی نمی‌برند و اگر خانواده‌هایشان در بهشت باشند، نیز میانشان مانع و حایلی‌ابدی افگنده شده لذا با جدایی از همدیگر، به آنها زیان رسانده‌اند ﴿**آگاه باشید که ستمکاران در عذابی پایدارند**﴾ که هیچ پایانی ندارد.

و این، پایان سخن مؤمنان، یا تصدیقی از سوی خداوند ﷻ بر سخنانشان است.

وَمَا كَانَ لَهُم مِّنْ أَوْلِيَآءَ يَنصُرُونَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ ۗ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن سَبِيلٍ ﴿٤٦﴾

﴿**و جز الله برایشان دوستانی نیست که آنهارا نصرت دهند**﴾ و در این مقام و موقف، عذاب را از آنان دفع کنند ﴿**و هر که را خدا گمراه کند، هیچ راهی برایش**﴾ به‌سوی نجات ﴿**نیست**﴾.

ٱسْتَجِيبُوا۟ لِرَبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ ۚ مَا لَكُم مِّن مَّلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُم مِّن نَّكِيرٍ ﴿٤٧﴾

﴿**پروردگارتان را اجابت کنید**﴾ یعنی: به ندای دعوت پروردگارتان به‌سوی ایمان

به او، به کتابها و پیامبرانش و به هر آنچه که شما را به سوی آن فرامی‌خواند، لبّیک بگویید **﴿پیش از آن‌که از جانب الله روزی بیاید﴾** یعنی: روز عذابی **﴿که آن را برگشتی نیست﴾** و هیچ‌کسی آن را برگردانده نمی‌تواند، یا این‌که، خدای عزّوجلّ خود پس از آن‌که به آن حکم نموده، آن را بر نمی‌گرداند. که مراد از آن: روز قیامت، یا روز مرگ است **﴿در آن روز، برای شما هیچ پناهگاهی نیست﴾** که به آن پناه برید **﴿و برای شما هیچ منکری نیست﴾** یعنی: شما در آن روز هیچ منکری را نمی‌یابید که عذابی را که بر شما فرود آمده، انکار کند و آن را ناپسند بداند و خودتان نیز قدرت انکار چیزی از گناهان خویش را ندارید زیرا اعمالتان در کارنامه‌هایتان ثبت شده است و زبانها و اندامها و پوستهایتان نیز به آن گواهی می‌دهد لذا از عذاب خدا ﷻ هیچ پناهگاهی جز به‌سوی خود وی وجود ندارد.

فَإِنْ أَعْرَضُوا۟ فَمَآ أَرْسَلْنَـٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۖ إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا ٱلْبَلَـٰغُ ۗ وَإِنَّآ إِذَآ أَذَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا ۖ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ كَفُورٌ ﴿٤٨﴾

﴿پس اگر رویگردان شدند﴾ از اجابت ندای حق **﴿ما تو را برآنان نگهبان﴾** اعمالشان **﴿نفرستادیم﴾** تا آنان را در برابر اعمالشان محاسبه کنی پس ما تو را ناظر و مراقب آنان نگمارده‌ایم **﴿بر عهدهٔ تو جز پیام‌رسانی﴾** آن پیامهایی که مأمور ابلاغ آنها به مردم شده‌ای **﴿نیست﴾** و جز این، هیچ تکلیف دیگری بر عهده نداری و تو این مأموریّت را به‌درستی انجام داده‌ای **﴿و ما چون رحمتی از جانب خود به انسان بچشانیم﴾** یعنی: نعمتی مانند سلامتی، توانگری، امنیّت و غیره **﴿بدان شاد شود﴾** یعنی: به سبب آن نعمت، سرمست و مغرور و متکبّر می‌گردد **﴿و اگر به آنان**

مصیبتی برسد ﴾ یعنی: بلا، بیماری، فقر، یا ترسی برسد ﴿**به‌سبب آنچه دستهای آنان پیش فرستاده‌است**﴾ از گناهان ﴿**آن‌گاه انسان ناسپاس است**﴾ تمام نعمتها را فراموش کرده و فقط از بلا یادآوری می‌کند و در علّت و سبب فرودآمدن آن هیچ تأمّل نمی‌ورزد پس این ناسپاسی‌ای است آشکار. تعبیر «**دستهای آنان پیش فرستاده‌است**»، ازآن‌روی است که بیشتر اعمال با دست انجام می‌شود. البتّه نمودهای ناسپاسی، در مردان کمتر و در زنان بیشتر دیده می‌شود. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «ای گروه زنان! صدقه بدهید زیرا من شما را اکثریّت اهل دوزخ دیده‌ام. در این هنگام زنی گفت: به چه سبب ای رسول خدا؟ فرمودند: «لِاَنَّكُنَّ تُكثِرْنَ الشَّكايَةَ وَ تُكفِرْنَ الْعَشِيرِ، لَوْ اَحْسَنْتَ اِلى اِحْداهُنَّ الدَّهْرَ، ثُمَّ تَرَكْتَ يَوْماً قالَتْ ما رَأَيْتُ مِنْكَ خَيراً قَطُّ» زیرا شما [از زندگی] بسیار شکایت می‌کنید و شوهران را ناسپاسی می‌نمایید؛ اگر به یکی از زنان تمام عمر نیکی کنی، سپس این نیکی را فقط یک روز از وی دریغ داری، می‌گوید: من هرگز از تو هیچ خیری ندیده‌ام!».

لِّلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَـٰثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ ﴿٤٩﴾

﴿**فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداوند است**﴾ یعنی: حق تعالی صاحب اختیار و مالک تصرّف در آنهاست به هرگونه که بخواهد پس نه برای آنچه که او داده است، بازدارنده‌ای است و نه برای آنچه که بازداشته است، دهنده‌ای و دلیل آن این است که: ﴿**هر چه بخواهد می‌آفریند**﴾ از خلق و نشانهٔ آن این است که: ﴿**به هر کس بخواهد، فرزندان دختر و به هرکس بخواهد، فرزندان پسر می‌بخشد**﴾ یعنی: به هر کس که بخواهد، دخترانی چند می‌بخشد درحالی‌که هیچ پسری با آنان نیست و به

هر کس که بخواهد، پسرانی چند می‌بخشد؛ درحالی‌که هیچ دختری با آنان نیست.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَآءُ عَقِيمًا إِنَّهُۥ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿۵۰﴾

﴿**یا برایشان پسران و دختران را جمع می‌کند**﴾ یعنی: به بعضی از خلقش هم فرزند پسر و هم فرزند دختر می‌دهد و دختران و پسران ـ هردو ـ را به وی می‌بخشاید. پس معنای (يُزَوِّجُهُمْ) در اینجا، جمع‌کردن میان پسران و دختران است ﴿**و هرکه را بخواهد، عقیم می‌گرداند**﴾ یعنی: او را سترون و فاقد قدرت باروری و بارورسازی می‌گرداند که نه برایش فرزند پسری به‌دنیا آید و نه فرزند دختری ﴿**هرآینه اوست دانای توانا**﴾ یعنی: او به کسانی که سزاوار بخشودن هر قسم از این اقسام موالید می‌باشند، بسیار دانا و بر بخشیدن موالید با این گونه تفاوت‌ها، بسی تواناست زیرا این نشانهٔ کمال قدرت وی است که به هر کس هر چه بخواهد؛ از انواع نسلها می‌بخشد. شاید ذکر دختران پیش از پسران در آیهٔ کریمه، برای خوشحال‌ساختن دلهای پدران و شادباش‌گفتن به آنان در تولّد دختران باشد؛ به‌مثابهٔ ردّی بر پندارهای جاهلانهٔ اعراب که- تولّد دختر را بلایی بزرگ برای خود می‌دانستند. چنان‌که ایله‌بن‌اسقع می‌گوید: «از یُمْن و خجسته‌بودن زن است که نخست قبل از فرزند پسر، فرزند دختر به‌دنیا آوَرَد چنان که خداوند ﷻ نیز دختران را بر پسران مقدّم ذکر کرده و فرموده است: يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ أُنَاثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورْ». در **حدیث‌شریف** آمده است که: «چون [در هنگام مقاربت] آب مرد بر آب زن سبقت گیرد، فرزند، پسر خلق می‌شود و چون آب زن بر آب مرد سبقت گیرد، فرزند، دختر خلق می‌شود».

ملاحظه می‌کنیم که نصّ قرآنی در این دو آیه، بر غالب انواع مـوالیـد بشـری تصریح کرده و از ذکر موارد نادر، همچون تولّد فرزند خنثیٰ سکوت نموده است زیرا مبنای کار، بر غالب و اکثر است و حالات نادر نیز در عموم سـخن داخـل می‌شود.

بیشتر مفسّران برآنند که حکم این آیات در حقّ تمام مردم عام است زیرا دلیلی برای تخصیص آن وجود ندارد، از آن روی که هدف آیهٔ کریمه، بیان نافذبودن قدرت الٰهی در آفرینش اشیاء بر آن‌گونه که بخواهد و اراده کند، می‌باشد. ولی با این وجود، مفسّران برای هر حالت از چهار مورد یادشده در آیهٔ کریمه، مثالهایی را از انبیای عظام علیهم‌السلام بیان کرده‌اند تا مایهٔ تسلّی خاطر انسانهایی باشد که از داشتن دختر یا پسر محروم می‌گردند؛ مثال حالت اوّل: لوط و شعیب علیهماالسّلام اند که فقط فرزند دختر داشتند نه فرزند پسر. مثال حالت دوّم: ابراهیم علیه‌السلام است که جـز فرزند پسر، فرزند دختری نداشت. مثال حالت سوّم: سیّدنا محمّد ﷺ اند که چهار فرزند پسر داشتند و چهار فرزند دختر؛ پسرانشان: قاسم، طاهر، عبدالله و ابراهیم و دخـترانشـان: زیـنب، رقـیّه، امّ‌کـلثوم و فـاطمه بـودند و هـمهٔ ایـنها از خـدیجه رضی‌الله‌عنها به دنیا آمدند، بجز ابراهیم که از ماریهٔ قبطیّه به دنـیا آمـد. و مـثال حالت چهارم: عیسی و یحیی علیهماالسّلام اند که نه فرزند دختری داشـتند و نـه فرزند پسری.

۞ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحۡيًا أَوۡ مِن وَرَآيِٕ حِجَابٍ أَوۡ يُرۡسِلَ رَسُولٗا فَيُوحِيَ بِإِذۡنِهِۦ مَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ عَلِيٌّ حَكِيمٞ ﴿۵۱﴾

﴿و هیچ بشری را نرسد﴾ یعنی: سزاوار شأن هیچ بشری در دنیا نیست **﴿که خدا با او سخن گوید، جز از راه وحی﴾** که به او وحی کند و آن کلام به وی الهام شـود،

یعنی بر قلب وی افگنده شود؛ چنان‌که پروردگار متعال بر مادر موسی؈ وحی کرد که او را در نیل بیفگند و به ابراهیم؈ وحی کرد که فرزندش را ذبح کند. البتّه وحی عبارت است از: خبردادن به‌سرعت به‌طور پنهانی، یا القای یک چیز در قلب انسان به وسیلهٔ الهام در بیداری، یا در خواب. البتّه این معنی شامل تکلّم بی‌واسطه نیز می‌شود چنان که در حدیث معراج آمده‌است. ﴿یا﴾ سزاوار شأن هیچ بشری در دنیا نیست که خداوند ﷻ با او سخن گوید، جز ﴿از فراسوی حجابی﴾ چنان‌که پروردگار متعال با موسی؈ از پشت حجاب سخن گفت. مراد خداوند متعال از (مِنْ وَرَاءِ حِجَابٌ) این است که: کلام حق تعالی از آنجایی شنیده می‌شود که او خود در آنجا دیده نمی‌شود پس مراد، پرده و حجاب معروف در میان خلایق نیست چنان که در **حدیث‌شریف** آمده است: «حجاب پروردگار نور است». شایان ذکر است که سخن‌گفتن بی‌واسطهٔ خداوند ﷻ با ابلیس، وحیی از جانب او برای وی نامیده نمی‌شود.

﴿یا فرستاده‌ای بفرستد﴾ یعنی: فرشته‌ای را بفرستد **﴿پس به‌اذن الله هر چه او بخواهد وحی می‌کند﴾** یعنی: آن فرشته به فرمان خداوند ﷻ و توفیق او، آنچه را که حق تعالی بخواهد به پیامبری از بشر وحی می‌کند **﴿هرآینه الله بلند مرتبهٔ باحکمت است﴾** یعنی: والامرتبه و برتر است از صفات نقص؛ باحکمت است در تمام احکام خویش پس آنچه را که حکمتش اقتضا کند، انجام می‌دهد از این روی، گاهی با واسطه سخن می‌گوید و گاهی بی‌واسطه.

باید دانست که حقیقت وحی نسبت به تمام پیامبران ؑ یک چیز است امّا مظاهر و انواع آن متعدّد می‌باشد، که در این آیهٔ کریمه، فقط سه نوع از آن ذکر شده است. گفتنی است؛ همهٔ انواع وحیی که ذکر شد، بر رسول خدا ﷺ نازل گردید.

سبب‌نزول آیهٔ کریمه این بود که یهودیان به رسول‌اکرم ﷺ گفتند: اگر تو به‌راستی نبی هستی پس چرا با خداوند سخن نمی‌گویی و به‌سوی وی نمی‌نگری

چنان که موسی علیه السلام با وی سخن گفت؟ پس این آیهٔ کریمه نازل شد و به این حقیقت اشاره نمود که موسی علیه السلام به‌سوی خداوند متعال ننگریسته است.

وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدْرِي مَا ٱلْكِتَٰبُ وَلَا ٱلْإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلْنَٰهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنْ عِبَادِنَاۚ وَإِنَّكَ لَتَهْدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾

﴿و همین گونه روحی از امر خویش را به‌سوی تو وحی کردیم﴾ یعنی: چنان‌که به پیامبران قبل از تو وحی فرستادیم همچنین به‌سوی تو قرآن را که از امر ماست، وحی فرستادیم. قرآن «روح» است زیرا وسیلهٔ هدایت انسانها و حیاتبخش آنها از مرگ کفر می‌باشد که قلبها به‌وسیلهٔ آن زنده شده و جانها از آن به نشاط و طراوت در می آیند ﴿و تو پیشتر نمی‌دانستی که کتاب چیست﴾ زیرا رسول خدا ﷺ امّی بودند، نه می‌خواندند و نه می‌نوشتند ﴿و نمی‌دانستی که ایمان کدام است؟﴾ یعنی: تو قبل از نبوّت معنای ایمان و تفاصیل شرایع و احکام دینی را نمی‌شناختی. حق تعالی ایمان را به یادآوری مخصوص ساخت زیرا ایمان رأس و اساس همهٔ شرایع و احکام است.

باید دانست که این آیهٔ کریمه، نفی‌کنندهٔ حقیقت ایمان از رسول اکرم ﷺ نیست زیرا انبیا علیهم السلام قبل از مبعوث شدن به نبوّت نیز از جهل به خداوند ﷻ و صفات آن و شک آوردن در چیزی از این حقایق معصوم بوده‌اند و روایات متعدّدی در این مورد که انبیا علیهم السلام را ا ز این نقیصه تنزیه می‌کند، در دست است بلکه چنان‌که گفتیم؛ مراد از «ایمان» در اینجا، شرایع و احکامی اند که بر وحی الٰهی متّکی می‌باشند، یعنی: تو قبل از نبوّت تفاصیل شرایع و احکام دینی را نمی‌شناختی.

گفتنی است؛ آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که پیامبراکرم ﷺ قبل از نبوّت نیز به شریعتی از شرایع انبیای پیشین متمسّک نبوده‌اند.

﴿ولی وحی را نوری گردانیدیم که هرکه از بندگان خود را بخواهیم به وسیلهٔ آن هدایت می‌کنیم﴾ یعنی: وحی قرآن را به تو، روشنی و راهنمائی‌ای بر توحید و ایمان و راه و روشهای زندگی گردانیدیم که به‌وسیلهٔ آن، هرکه را که هدایت وی را خواسته باشیم، هدایت کرده و او را از تاریکی‌های جهالت و گمراهی به‌سوی نور هدایت و علم بیرون می‌آوریم و به‌سوی دین حق راهنمون می‌شویم **﴿و قطعاً تو به‌سوی راهی راست﴾** که اسلام است **﴿هدایت می‌کنی﴾** یعنی: فرامی‌خوانی و راهنمون می‌شوی.

صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ ﴿٥٣﴾

﴿راه همان خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ اوست﴾ در فرمانروایی، در آفرینش و در بندگی **﴿آگاه باشید که کارها به‌سوی خدا بازمی‌گردد﴾** یعنی: در روز قیامت، تمام امور خلایق به‌سوی خداوند ﷻ بازمی‌گردد نه به‌سوی غیر وی پس اوست که دربارهٔ آنان داوری می‌کند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ زخرف

مکّی است و دارای هشتادونه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب آن‌که دربرگیرندهٔ اوصاف بعضی از مظاهر دنیا و بهره‌های فانی آن و مقایسهٔ آنها با نعمتهای آخرت است، «زخرف» نامیده شد. زُخرُف: طلا، یا آرایشها و تجمّلات است.

حمٓ ﴿١﴾

وَٱلۡكِتَـٰبِ ٱلۡمُبِينِ ﴿٢﴾

إِنَّا جَعَلۡنَـٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴿٣﴾

خوانده می‌شود: ﴿حاء، میمٓ﴾ و این دو حرف، از حروف مقطّعه است. **﴿سوگند به کتاب مبین. هرآینه ما آن را قرآنی عربی قراردادیم﴾** خداوند ﷻ به خود قرآن بر این حقیقت سوگند یاد می‌کند که قرآن هدایت و روشنی و نور است و

معانی و الفاظ آن واضح و آشکار می‌باشد. سبب وضوح و آشکار بودن قرآن هم این است که حق تعالی آن را به‌زبان عربی نازل کرده است. خاطر نشان می‌شود که کتاب هر پیامبری به‌زبان قومش نازل شده‌است. ﴿**باشد که تعقّل کنید**﴾ یعنی: ای گروه عرب! ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا شما آن را بفهمید و معانی آن را درک کرده احکام، آیات و اندرزهای آن را فراگیرید زیرا قرآن در بالاترین درجات بلاغت، بیان و فصاحت قرار داشته، تبیین‌کننده و روشنگر مقاصد و تسهیل‌کنندهٔ فهم و دریافت مفاهیم است.

امّا باید دانست که فرودآوردن قرآن به‌زبان عربی، دلیل بر آن نیست که قرآن کتابی باشد مخصوص به قوم عرب نه دیگران زیرا نصوص قرآن بر جهانی بودن اسلام و عمومیّت آن برای همهٔ عالم انسان و جنّ دلالت قطعی دارند، از این جهت ابن‌زید (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونْ) را به ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونْ ۞ تا شما تفکّر و اندیشه کنید) تفسیر کرده است و این تفسیر۷ به‌نظر اَولیٰ می‌رسد زیرا بنابراین تفسیر، این خطاب برای همهٔ عرب و عجم عام می‌شود امّا بنا بر تفسیر ابن‌عیسی که در معنای (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونْ) می‌گوید: «تا شما احکام و معانی آن را بفهمید»؛ خطاب مخصوص به اعراب می‌شود و عجم را دربر نمی‌گیرد.

وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿٤﴾

و هرآینه این قرآن در امّ‌الکتاب ﴾ یعنی: در لوح محفوظ ﴿**نزد ما بلندقدرِ حکیم است**﴾ یعنی: قرآن نزد ما در لوح محفوظ، بلندمرتبه، برخوردار از شرف و فضلی بس عظیم و دارای الفاظ و بیانی محکم و استوار است که هیچ اختلاف و تناقضی در آن وجود ندارد.

علما از این آیهٔ کریمه و آیهٔ: (فِيْ صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ، مَرْفُوْعَةٍ مُطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِيْ سَفَرَةٍ...) [عبس/۱۶ـ۱۱] چنین استنباط کرده‌اند که شخص بی‌وضوء، نباید قرآن را

مساس کند زیرا فرشتگان، همهٔ مصاحف و از جمله قرآن را در ملأ اعلی بزرگ می‌دارند پس اهل زمین به این کار سزاوارترند، چراکه قرآن به‌سوی آنها نازل شده و خطابش متوجّه آنان است.

أَفَنَضْرِبُ عَنكُمُ ٱلذِّكْرَ صَفْحًا أَن كُنتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ ﴿٥﴾

﴿**آیا به‌صِرف این‌که شما قومی ازحدگذشته هستید**﴾ یعنی: فقط به سبب این‌که شما مشرکان قومی فرورفته در گزافکاری و زیاده‌روی بوده و بر آن پای می‌فشارید؛ ﴿**ذکر را از شما اعراض‌کرده بازمی‌داریم**﴾ نه! هرگز چنین نمی‌کنیم. صَفْحاً: از این سخن اعراب است: «صَفَحْتُ عَنْهُ ✿ از او روی برگردانیدم». زیرا وقتی از کسی اعراض کنید؛ یک طرف روی و گردن خود را از او برمی‌گردانید. کسائی گفته‌است: «معنی این است که آیا پند قرآن را از شما بازمی‌داریم تا نه بدان مورد موعظه قرار گیرید و نه بدان امر شوید؟». قتاده در تعلیقی بر تفسیر: (اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحاً) می‌گوید: «به خدا سوگند؛ اگر در آن هنگام که اوایل این امّت، قرآن را ردّ کردند، قرآن از میانشان برداشته می‌شد، آنها هلاک می‌شدند امّا خداوند ﷻ به آنان با رحمت خویش بازگشت و نزول قرآن را بر آنان استمرار داد و در مدّت بیست سال ــ یا به مدّتی که خواسته بود ــ آنان را به‌سوی قرآن فراخواند». ابن‌کثیر می‌گوید: «قتاده در این سخن به معنایی ظریف و دقیق اشاره کرده است زیرا او می‌گوید: باری تعالی از لطف و رحمتی که براین امّت دارد، دعوتشان به‌سوی خیر و اندرز حکیمانه را ــ که همانا قرآن است ــ فرو نگذاشت، هرچند آنان از حدّ گذشته و از این دعوت رویگردان بودند بلکه پیوسته آنها را به سوی آن فراخواند تا کسانی راکه هدایتشان را مقدّر نموده، به وسیلهٔ آن هدایت کند و بر کسانی هم که شقاوت و گمراهی را مقدّر کرده، حجّت را تمام نماید».

وَكَمۡ أَرۡسَلۡنَا مِن نَّبِيّٖ فِي ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٦﴾

﴿و چه بسیار پیامبرانی که در میان پیشینیان﴾ یعنی: در میان امّتهای پیشین ﴿فرستادیم﴾.

وَمَا يَأۡتِيهِم مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿٧﴾

﴿و هیچ پیامبری نزد آنان نمی‌آمد مگر این‌که او را به استهزا می‌گرفتند﴾ همانند استهزا و تمسخر قومت به تو. این آیه تسلیت و دلجوئی‌ای برای رسول خدا ﷺ در روبروشدنشان با استهزای قومشان است.

فَأَهۡلَكۡنَآ أَشَدَّ مِنۡهُم بَطۡشٗا وَمَضَىٰ مَثَلُ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

﴿پس نیرومندتر از آنان را از روی دست‌درازی هلاک ساختیم﴾ یعنی: مردمی را که از گروه قریش در درازدستی و نیرومندی، قوی‌پنجه‌تر و نیرومندتر بودند ـ همانند قوم عاد و ثمود ـ نابود کردیم ﴿و مَثَل پیشینیان گذشت﴾ در قرآن، نه یک‌بار بلکه به‌تکرار. یعنی: شما در قرآن از اخبارشان آگاه شده‌اید پس از سرنوشتی مانند سرنوشت آنان حذر کنید.

وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٩﴾

﴿و اگر از آنان بپرسی: آسمانها و زمین را چه‌کسی آفریده؟ قطعاً می‌گویند: آنها را

خداوند غالب دانا آفریده است ﴾ یعنی: اگر از این گروه کفّار زیاده‌رو در میان قومت بپرسی: چه کسی این کهکشانهای بالا و پایین را آفریده‌است؟ بدون شک اقرار می‌کنند که خداوند ﷻ آفریننده آنهاست و منکر این حقیقت نمی‌شوند زیرا مشرکان قریش مانند دهریان و ملحدان، منکر یگانگی خدای عزّوجلّ در آفرینش عالم نبودند بلکه آنها اشخاص نیکوکار و صالح و بتان را با حق تعالی در پرستش شریک می‌ساختند تا به پندار خود، آنان را در میان خود و میان آفریننده کلّ هستی واسطه قراردهند. که دعوت رسول‌اکرم ﷺ در راستای إبطال این واسطه‌های دروغین و برپا داشتن عقیدهٔ توحید بود.

ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠﴾

﴿**همان‌کسی که این زمین را برای شما مهدی گردانید**﴾ مَهد: فرش است. یعنی زمین را آسایشگاه شما گردانید ﴿**و برای شما در زمین راههایی ساخت**﴾ که در آنها به هر سمت و سویی که بخواهید، راه می‌پیمایید ﴿**باشد که راه یابید**﴾ به‌سوی مقاصد و منافع خویش؛ با پیمودن آن راهها.

وَٱلَّذِى نَزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءًۢ بِقَدَرٍ فَأَنشَرْنَا بِهِۦ بَلْدَةً مَّيْتًا ۚ كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١١﴾

﴿**و همان کسی که آبی به‌اندازه**﴾ یعنی: به مقداری از آب که برای کشاورزی و آب نوشیدنی خود و چهارپایانتان نیاز دارید ﴿**از آسمان فرود آورد**﴾ پس نه آب را

از مقدار نیازتان کمتر فروفرستاد و نه بیشتر تا کشتزارهایتان نابود نگشته و منازلتان ویران نگردد و خود شما نیز دراثر غرق‌شدن نابود نشوید. ﴿**پس به وسیلهٔ آن سرزمینی مرده را زنده گردانیدیم**﴾ یعنی با آن آب، سرزمینی بی آب و علف را زنده گردانیدیم ﴿**همین‌گونه بیرون آورده می‌شوید**﴾ یعنی: همین گونه از قبرهایتان زنده برانگیخته می‌شوید. بدین‌سان، حق تعالی هم بر توحید و هم بر معاد، حجّت إقامه کرد.

وَٱلَّذِي خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْفُلْكِ وَٱلْأَنْعَٰمِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿۱۲﴾

لِتَسْتَوُۥا عَلَىٰ ظُهُورِهِۦ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا ٱسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾

﴿**و همان کسی که همهٔ زوجها را آفرید**﴾ یعنی: حق تعالی همهٔ اقسام، اصناف و گونه‌های موجوداتی را که بنای هستی‌شان را براساس اصل زوجیّت قرارداده، آفرید. به‌قولی معنی این است: او حیوانات و نباتات را نرینه و مادینه آفرید و همین‌طور از هر صنفی از مخلوقات زمین، نر و ماده‌ای آفرید. گفتنی است که امروزه در روشنی علوم جدید، فرازهایی از اعجاز این آیهٔ کریمه جلوه‌گر شده است. ﴿**و برای شما از کشتی‌ها و از چهارپایان آنچه را که بر آن سوار شوید، قرار داد تا بر پشت آنها**﴾ یعنی: تا بر پشت آنچه که بر آنها ــ از کشتی‌ها یا چهارپایان ــ سوار می‌شوید؛ ﴿**راست بنشینید و سپس چون بر آنها برنشستید، نعمت پروردگارتان را**﴾ که از رام کردن این وسایل سواری برای شما در برّوبحر ارزانی داشته است ﴿**یاد کنید و**

بگویید: پاک است کسی که این مرکوب را برای ما مسخر ساخت ﴾ یعنی: آن را برای ما رام کرد ﴿ **و گرنه ما بر آن توانا نبودیم** ﴾ یعنی: اگر خداوند ﷻ آن را برای ما رام نمی‌کرد، ما این توان را نداشتیم که آن را رام خویش سازیم. شایان ذکر است که از منظر قرآن، وسایل سواری به کشتی و شتر محدود نمی‌شود زیرا ما آیهٔ دیگری داریم که ماشین‌ها، قطارها، هواپیماها و مانند آنها از وسایل سیروسفر جدید را نیز در بر می‌گیرد و آن آیه این است: (وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيْرَ لِتَرْكَبُوْهَا وَ زِيْنَةً، وَ يَخْلُقُ مَا لاٰ تَعْلَمُوْنَ) [نحل/۸]. که ترجمه و تفسیر آن گذشت.

وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ﴿١٤﴾

﴿ و ﴾ آن نعمتها را برای شما آفریدیم تا بگویید: ﴿ **به راستی که ما به‌سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم** ﴾ در سرای آخرت. پس سفر و گذر بزرگ؛ همانا بازگشت به‌سوی خداوند متعال در عالم معاد است تا هر کس را دربرابر کار و کردارش جزا دهد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ در هنگام سفر ـ چون سوار مرکب خویش می‌شدند ـ سه‌بار تکبیر گفته و آن‌گاه می‌خواندند: (سُبْحَانَ الَّذِيْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِيْنَ، وَ إِنَّا إِلٰى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُوْنَ). سپس چنین دعا می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ إِنِّيْ اَسْأَلُكَ فِيْ سَفَرِيْ هٰذَا الْبِرَّ وَ التَّقْوٰى وَ مِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضٰى اَللّٰهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا السَّفَرَ وَ اَطْوِ لَنَا الْبَعِيْدَ، اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَ الْخَلِيْفَةُ فِي الْاَهْلِ، اَللّٰهُمَّ اَصْحِبْنَا فِيْ سَفَرِنَا وَ اَخْلِفْنَا فِيْ اَهْلِنَا ✿ بارخدایا! من از تو در این سفرم نیکوکاری و تقوی را و از عمل نیز آنچه را که می‌پسندی، درخواست می‌کنم. بارخدایا! تو در سفر، همراه و در خانواده، جانشین هستی. بارخدایا! ما را [با عنایت خویش] در سفر مان همراهی کن و ما را در خانواده‌مان جانشین باش».

و چون از سفر به‌نزد خانوادهٔ خویش بازمی‌گشتند، می‌گفتند: «آيِبُوْنَ تَائِبُوْنَ اِنْ شَاءَاللّٰهُ عَابِدُوْنَ لِرَبِّنَا حَامِدُوْنَ ✿ توبه‌کننده بازگشت کرده‌ایم و اگر خدا بخواهد

برای او ـ که پروردگارما است ـ عبادتگر و ستایشگریم ». گفتنی است که خداوند ﷻ در سورهٔ [هود/۴۱]، دعای دیگری را برای ما بر زبان نوح ﷺ آموزش داده‌است که چون به کشتی سوار می‌شویم، باید آن دعا را بخوانیم و آن این دعاء است: (بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖيهٰا وَ مُرْسٰاهٰا، اِنَّ رَبِّيْ لَغَفُوْرٌ رَحِيْمٌ) که تفسیر آن گذشت.

وَجَعَلُوا۟ لَهُۥ مِنْ عِبَادِهِۦ جُزْءًا ۚ إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

﴿و﴾ مشرکان ﴿**برایش از بندگانش جزئی قرار دادند**﴾ مراد از جزء در اینجا، فرشتگانند زیرا مشرکان ایشان را دختران خدای سبحان می‌پنداشتند و فرزند جزئی از پدرش می‌باشد چنان که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: « فَاطِمَةُ بُضْعَةٌ مِنِّيْ ✿ فاطمه پارهٔ تن من است ». ﴿**به راستی که انسان بس ناسپاسی آشکار است**﴾ زیرا او آشکارا منکر نعمتهای خداوند ﷻ بر خود می‌شود و از آنجا که نعمتهای خداوند ﷻ بر بنده بسیار واضح و آشکار است، انکار آنها نیز دروغی بس آشکار می‌باشد چنان که این گروه نادان ـ هنگامی که به باری تعالی نسبت فرزند را دادند ـ همین دروغ بزرگ را در میان آوردند.

أَمِ ٱتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَىٰكُم بِٱلْبَنِينَ ﴿١٦﴾

﴿**آیا از آنچه می‌آفریند، خود دخترانی برگرفته و به شما پسران را برگزیده‌است؟**﴾ یعنی: آیا حق تعالی جنس مفضول از دو صنف پسر و دختر را ـ بر طبق پندارهایتان ـ برای خودش برگزیده و جنس فاضل از این دو صنف را به شما اختصاص داده‌است؟ در حالی‌که او آفریننده و فعّال مایشاء است و همه چیز در گرو امر و ارادهٔ وی می‌باشد؟ چه پندارهای احمقانه‌ای می‌تنید!؟.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَـٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُۥ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿١٧﴾

﴿**و چون یکی از آنان به تولّد آنچه برای رحمان مَثَل زده خبر داده شود**﴾ به کار بردن مَثَل در اینجا ازآن‌روی است که فرزند، مماثل و همانند پدرش می‌باشد. یعنی: چون به یکی از آنان خبر داده شود که فرزند دختری برایت به دنیا آمده است، از این خبر مغموم شده و اثر غم و اندوه بر چهره‌اش نمایان می‌گردد، آن‌گونه که: ﴿**چهره‌اش سیاه می‌گردد**﴾ از اندوه و درد تولّد دختر، که چرا به‌جای وی، آن نوزاد پسر نبوده است ﴿**در حالی که او پراز غم می‌باشد**﴾ یعنی: سخت در اندوه فرو رفته و چنان از این امر در رنج افتاده است که پراز غم شده ولی اندوه خویش را فرو می‌خورد.

أَوَمَن يُنَشَّؤُا۟ فِى ٱلْحِلْيَةِ وَهُوَ فِى ٱلْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿١٨﴾

﴿**آیا کسی که در زر و زیور پرورده می‌شود و او در صفّ خصومت ظاهر نمی‌گردد؟**﴾ یعنی: آن‌گاه که مشرکان دختران را به خداوند سبحان نسبت دادند، درحقیقت کسی را به او نسبت دادند که از شأنش این است تا در زر و زیور پرورش یافته و از این‌که به امور خویش بپردازد، عاجز می‌باشد و چون به میدان خصومت و جنگ و جدل کشیده شود، به برپاداشتن حجّت خویش و دفع خصم هم قادر نیست، از آن روی که عقل وی نقصان داشته و اندیشهٔ وی ضعیف است ــ که زنان غالباً چنین هستند ــ لذا فساد این سخن مشرکان، ثابت و مسلّم می‌باشد.

آیهٔ کریمه دلیل رقّت طبع زن و غلبهٔ عاطفهٔ وی بر عقلش و میل و گرایش وی به تجمّل و لطافت است. همچنین آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که پوشیدن طلا و

ابریشم برای زنان مباح و برای مردان حرام می‌باشد.

وَجَعَلُواْ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ ٱلَّذِينَ هُمْ عِبَٰدُ ٱلرَّحْمَٰنِ إِنَٰثًا ۚ أَشَهِدُواْ خَلْقَهُمْ ۚ سَتُكْتَبُ شَهَٰدَتُهُمْ وَيُسْـَٔلُونَ ﴿١٩﴾

﴿و مدّعی شدند که فرشتگان که خود بندگان خدای رحمانند، مادینه‌اند﴾ یعنی: سخن سابق مشرکان که گفتند: فرشتگان دختران خدایند، متضمّن فساد دیگری نیز هست و آن این ادّعاست که گویی فرشتگان مادینه‌اند در حالی‌که فرشتگان مخلوقات نورانی‌ای هستند که به نری و مادگی و خنثی بودن وصف نمی‌شوند ﴿آیا آفرینش آنها را شاهد بوده‌اند؟﴾ یعنی: آیا در هنگام آفرینش خداوند متعال حاضر بوده‌اند تا به این امر که فرشتگان مادینه‌اند، گواهی بدهند؟! یا معنی این است: آیا آفرینش فرشتگان را دیده‌اند تا گواهی بدهند که آنها مادینه‌اند؟ ﴿این گواهی اینان به‌زودی نوشته خواهدشد﴾ در دیوان اعمالشان تا دربرابر آن مجازات شوند ﴿و پرسیده خواهندشد﴾ از این بهتان در روز قیامت.

ابن‌منذر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از قتاده روایت کرده است که گفت: جمعی از منافقان گفتند: خداوند با جنّ خویشاوندی کرده‌است و از این خویشاوندی فرشتگان پدید آمده‌اند!! پس این آیهٔ کریمه در ردّ سخنشان نازل شد.

وَقَالُواْ لَوْ شَآءَ ٱلرَّحْمَٰنُ مَا عَبَدْنَٰهُم ۗ مَّا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٢٠﴾

﴿وگفتند: اگر خدای رحمان می‌خواست ما آنهارا نمی‌پرستیدیم﴾ یعنی کفّار گفتند: ای مؤمنان! اگر خدای رحمان پنداری شما می‌خواست؛ ما این فرشتگان را نمی‌پرستیدیم پس این پرستش ما به مشیّت اوست. البتّه این سخن، سخن حقّی است که از آن باطلی را خواسته‌اند زیرا هدفشان از این سخن این است که خداوند ﷻ از عبادتشان برای بتان راضی است! که این‌گونه استدلال، قطعاً بی‌پایه و اساس می‌باشد زیرا مشیّت الٰهی عبارت از ترجیح‌یافتن وجود بعضی از ممکنات بر بعضی‌دیگر است، چه این ممکنات در حوزۀ اوامر پروردگار قرار داشته باشند و چه در حوزۀ نواهی وی، چه نیک باشند و چه بد پس این امر که مشیّت الٰهی بر چیزی رفته باشد، این لزوماً دلیل رضای او به آن چیز نیست، از این جهت، خداوند ﷻ به جهالتشان حکم صادر نموده و فرمود: **﴿آنان به این امر علمی ندارند﴾** پس این پندارشان که: چون باری تعالی وقوع چیزی را بخواهد و اراده کند، از آن امر راضی است، پنداری است فاقد دلیل و بدون پشتوانۀ علم بلکه صرفاً ناشی از جهل آنان است **﴿آنان جز دروغگو نیستند﴾** در آنچه که گفتند پس با نیرنگ و تصنّع ناروا و حدس بی‌اساس خویش خواسته اند که مغلطه‌بافی کنند، آنها باید بدانند که خداوند ﷻ هم مؤمن را آفریده‌است و هم کافر را امّا او مؤمن را دوست می‌دارد و از کافر ناخشنود است، او به حق و ایمان و خیر امر می‌کند و به کفر بندگانش راضی نیست.

أَمْ ءَاتَيْنَٰهُمْ كِتَٰبًا مِّن قَبْلِهِۦ فَهُم بِهِۦ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿٢١﴾

بَلْ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّهْتَدُونَ ﴿٢٢﴾

﴿آیا به آنان﴾ یعنی: به اهل مکّه و غیر آنان از مشرکان ﴿پیش از آن کتابی دادیم؟﴾ یعنی: یا مگر به آنان پیش از قرآن کتابی داده‌ایم که در آن کتاب، خطاب به آنان چنین نوشته شده است: شما بجز الله ﷻ، دیگران را بپرستید؟ ﴿پس به آن تمسک می‌جویند؟﴾ و آن را مبنای کار و حجّت و دلیل خویش قرار می‌دهند؟! خیر! موضوع چنین نیست و آنها در پرستش غیر خدای سبحان، هیچ برهان و دلیل و حجّتی ندارند: ﴿بلکه گفتند: ما پدران خود را بر اُمّتی یافتیم﴾ یعنی: آنها را بر عادت و شیوه و روشی یافتیم که به آن خو گرفته و بر آن زهرو شده بودند ﴿و ما بر پی آنان راه‌یافته‌ایم﴾ بدین‌گونه، به این امر اعتراف کردند که هیچ تکیه‌گاهی از دلیل و حجّت نداشته و هیچ شبهه‌ای در دست ندارند بلکه فقط در گمراهی از پدرانشان پیروی کرده و این گمراهی را به دروغ هدایت خوانده‌اند.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** روایت می‌کند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ ولیدبن‌مغیره، ابوسفیان، ابوجهل و عتبه و شیبه دو پسر ربیعه از قریش نازل شد.

وَكَذَٰلِكَ مَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ ﴿۲۳﴾

﴿و بدین‌گونه در هیچ آبادی‌ای پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم مگر آن‌که متنعمان آن گفتند: ما پدرانمان را بر شیوه‌ای یافته‌ایم و ما از پی آنان دنباله‌رویم﴾ یعنی: چنان‌که مشرکان مکّه به پیامبر ما ﷺ چنین گفتند؛ پیشینیانشان از متنعّمان رهرو راه شرک، نیز همین سخن را به پیامبرانشان گفتند. حق تعالی ــ برای توجّه‌دادن به این امر که رفاه‌زدگی و تنعّم سبب اهمال نظر و ترک اندیشه در محتوی و مضمون رسالت‌های الٰهی است ــ متنعّمان و نازپروردگان را به یادآوری مخصوص ساخت. نسفی می‌گوید: «این آیه، تسلیت و دلجوئی‌ای از

رسول خدا ﷺ است ، با بیان این‌که : تقلید از پدران آفتی قدیمی و ریشه‌دار است و به قوم ایشان محدود نمی‌شود ». همچنین این آیات، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول دین می‌باشد .

۞ قَٰلَ أَوَلَوۡ جِئۡتُكُم بِأَهۡدَىٰ مِمَّا وَجَدتُّمۡ عَلَيۡهِ ءَابَآءَكُمۡۖ قَالُوٓاْ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٢٤﴾

پیامبرشان به آنان ﴿گفت ﴾ و ای پیامبر ﷺ ! تو نیز به کافران بگو : ﴿حتی اگر برای شما هدایت کننده‌تر از آنچه پدران خود را پیرو آن یافتید، آورده‌باشم ؟ ﴾ آیا باز هم پدرانتان را پیروی و دنباله‌روی می‌کنید ؟ ﴿گفتند : ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم ﴾ یعنی : ما نه به این رسالت شما عمل می‌کنیم، نه از شما می‌شنویم و نه اطاعت می‌نماییم ، هرچند آیین شما راهنمونتر از دین پدرانمان باشد .

فَٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٢٥﴾

﴿پس، از آنان انتقام گرفتیم ﴾ با عذابی که برآنان فرود آوردیم ، مانند عذاب نازل شده بر قوم نوح، عاد، ثمود و امثال آنان ﴿پس بنگر که عاقبت دروغ‌انگاران ﴾ آن امّتها ﴿چگونه بوده است! ﴾ زیرا آثارشان هنوز موجود است و در معرض دید مشاهده کنندگان عبرت اندوز قرار دارد .

وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ﴿٢٦﴾

﴿و یادکن ﴾ ای پیامبر ﷺ ! ﴿هنگامی را که ابراهیم به پدر خود ﴾ آزر ﴿و به قوم

خود ﴾ که از پدرانشان تقلید و دنباله‌روی کورکورانه کرده و بتان را می‌پرستیدند؛ ﴿گفت: واقعاً من از آنچه شما می‌پرستید، بیزار و برکنارم ﴾ یعنی: من از این بتان بیزارم، نه آنها را می‌پرستم، نه به‌سوی آنها دعوت می‌کنم و نه آنها را به خدایی می‌گیرم بلکه به آنها کفر و دشمنی ورزیده و علیه آنها می‌ستیزم. «بُرَآءٌ»: مصدری است که مفرد و تثنیه و جمع آن یکسان است و در اینجا، در جایگاه صفت قرار گرفته است. آری! ای محمّد! به قومت این سخن ابراهیم‌علیه‌السلام را یادآوری کن تا بدانند که چگونه خلیل پروردگار، امام حنفا و پدر انبیا ـ یعنی کسی که قریش خود را پیرو دین و آیین وی می‌دانند ـ از دین پدر و قومش بیزاری جست.

إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُۥ سَيَهۡدِينِ ﴿٢٧﴾

ابراهیم‌علیه‌السلام افزود: ﴿مگر از آن کس که مرا آفرید ﴾ یعنی: من فقط به ربوبیّت و پروردگاری آفریدگار خود اعتراف کرده و پرستش و نیایشم را تنها به‌سوی او معطوف می‌دارم و فقط او را می‌خوانم نه غیر او را ﴿و البتّه هم مرا هدایت خواهدکرد ﴾ به‌سوی دین خویش و بر جادّهٔ حق و حقیقت پایدار و ثابت‌قدم خواهد گردانید.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةَۢ بَاقِيَةٗ فِي عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ﴿٢٨﴾

﴿و او آن را در پی خود سخنی ماندگار کرد ﴾ یعنی: ابراهیم‌علیه‌السلام کلمهٔ توحید را در عقب خویش که همانا فرزندان و نسل و احفاد وی اند، کلمهٔ ماندگاری گردانید به طوری‌که همیشه کسانی از ایشان خدای سبحان را به یگانگی می‌خوانند. مجاهد و قتاده می‌گویند: کلمهٔ ماندگار، همانا کلمهٔ طیّبهٔ (لا اله الا الله) است زیرا در پی

ابراهیمؑ کسانی هستند که تا روز قیامت به‌طور پیوسته خدای عزّوجلّ را به یگانگی می‌پرستند ﴿باشد که آنان بازگردند﴾ یعنی: آن را کلمه‌ای باقی و ماندگاری گردانیدیم تا مشرکانشان به دعوت موحّدانشان به‌سوی آن کلمه رجوع کرده و از شرک بازایستند و البتّه ابراهیمؑ نیز به چنین امری امیدوار بود.

بَلْ مَتَّعْتُ هَٰٓؤُلَآءِ وَءَابَآءَهُمْ حَتَّىٰ جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿۲۹﴾

وَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ قَالُواْ هَٰذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿۳۰﴾

سپس خداوند متعال به بیان موضع مشرکان در برابر دعوت رسول خویش ﷺ و علل فریفته‌شدنشان به برخورداریهای دنیا پرداخته می‌فرماید: ﴿بلکه آنان و پدرانشان را﴾ یعنی: این گروه معاصر پیامبر ﷺ از قریش را با پدرانشان ﴿برخوردار ساختم﴾ از بهره‌های دنیا ولی آنان به این مهلت فریفته شده و در لجن شهوات و خواهشهای پست خویش فرورفتند ﴿تا این‌که حق﴾ یعنی: قرآن ﴿و پیامبری آشکار﴾ یعنی: محمّد ﷺ که رسالت وی با معجزات محکم و استوار، آشکار است، یا رسالت وی با حجّتها و احکام حق، آشکارکنندهٔ توحید می‌باشد؛ ﴿به‌سویشان آمد و﴾ امّا ﴿چون حق به‌سویشان آمد، گفتند: این جادویی است و ما به آن کافریم﴾ لذا از روی کبر، عناد و تجاوز، به حق کفر ورزیدند.

وَقَالُواْ لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ ٱلْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿۳۱﴾

﴿و گفتند﴾ از سر اعتراض بر این که خداوند ﷻ این قرآن را بر محمّد ﷺ فرو فرستاده است: ﴿چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر فرو فرستاده نشد؟﴾ مردی که در میان قوم خود از نظر جاه و مال، سرور و برتر باشد؟ یعنی: اگر این کتاب، قرآن خدا می‌بود، باید بر مردی بزرگ از بزرگان دو شهر مکّه و طایف فرو فرستاده می‌شد! امّا آنها غافل از آن بودند که معیار انتخاب انبیاء ﷺ، آراسته‌بودن به فضایل و ارزشهای روحی و کمالات معنوی است، نه اعتبارات و تشریفات دنیوی.

قتاده و دیگران در بیان سبب‌نزول دو آیهٔ «۳۲ ــ ۳۱» گفته‌اند: مراد از دو شهر؛ مکّه و طایف و مراد از دو مرد بزرگ: ولیدبن‌مغیره از مکّه و عروةبن مسعود ثقفی از طایف است.

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ۚ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا ۗ وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾

﴿آیا آنانند که رحمت پروردگارت را﴾ یعنی: نبوّت را ﴿تقسیم می‌کنند؟﴾ استفهام برای انکار و تعجّب است. یعنی: آنان تقسیم کنندهٔ رحمت ما نیستند ﴿ما معاش آنان را در زندگانی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم﴾ آن‌گونه که بعضی را فقیر و بعضی را غنی گردانیدیم پس چگونه آنان در کار نبوّت و سپردن آن از سوی ما به هر کس از خلق خویش که بخواهیم، به حکم و قسمت ما قناعت نمی‌کنند؟ ﴿و برخی از آنان را بر برخی‌دیگر به درجاتی برتر داشته‌ایم﴾ با بخشیدن روزی، ریاست، نیرومندی، آزادی، عقل و علم. و حکمت در این برتری‌بخشیدن این است: ﴿تا

بعضی از آنها بعضی‌دیگر را مسخر گیرند ﴾ یعنی: تا برخی از بندگان برخی‌دیگر را به‌خدمت گیرند و به این ترتیب، برخی از آنان سبب سامان یافتن و تمشیت زندگی برخی دیگر گردند؛ به دلیل نیازی که به همدیگر دارند زیرا اگر همهٔ انسانها در همه چیز با هم مساوی و برابر می‌بودند، مصالح و منافع و کاروبار زندگی‌شان با اخلال و اشکال روبرو می‌شد ﴿**و رحمت پروردگار تو**﴾ یعنی: نبوّت، یا دین، یا آنچه که برای بندگان نیکوکارش در سرای آخرت آماده نموده؛ ﴿**از آنچه جمع می‌کنند**﴾ از اموال و سایر بهره‌های دنیا ﴿**بهتر**﴾ و ماندگاتر ﴿**است**﴾.

وَلَوْلَآ أَن يَكُونَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِٱلرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَٰبًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِـُٔونَ ﴿٣٤﴾

﴿**و اگر نه آن بود که همهٔ مردم امّت یگانه‌ای شوند**﴾ یعنی: اگر نه آن بود که همهٔ مردم، امّت یگانه‌ای بر کفر شوند و همه ــ به‌انگیزهٔ گرایش به‌سوی دنیا و آرایشهای آن ــ بر آن گردآیند؛ ﴿**قطعاً برای خانه‌های کسانی که به خداوند رحمان کفر می‌ورزیدند، سقفهایی از نقره قرارمی‌دادیم**﴾ تا بدین وسیله، کفّار را از جایی که نمی‌دانند به استدراج کشانیم زیرا دنیا در نزد ما بسی بی‌ارزش و حقیر است ﴿**و نیز نردبانهایی**﴾ از نقره برایشان قرار می‌دادیم ﴿**که بر آنها بالا روند**﴾ و به غرفه‌ها و ساختمانهای بلند برآیند ﴿**و نیز برای خانه‌هایشان درها و تختهایی**﴾ از نقره ﴿**قرار می‌دادیم که بر آنها تکیه زنند**﴾.

ابن‌کثیر در توضیح معنای این دو آیه می‌گوید: «اگر باور بسیاری از مردم جاهل بر این مبنی نمی‌بود که دادن مال از سوی ما برای سرمایه‌داران، دلیل محبّت

ما به آنان است و اگر نمی بود که آنها با تکیه بر چنین باوری، به‌خاطر رسیدن به مال و ثروت دنیا بر کفر گرد آمده و همه طبل کفر را می‌نواختند؛ آری! اگر چنین نمی‌بود، قطعاً برای خانه‌های کسانی که به ما کفر می‌ورزیدند، سقفهایی از نقره قرارمی‌دادیم ...».

وَزُخْرُفًا ۚ وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۚ وَٱلْـَٔاخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۳۵﴾

﴿**و زر و زیورهایی بسیار**﴾ یعنی: قطعاً همراه با اینها برایشان زر و زیورهای بسیاری در سقفها، درها، تختها و غیر آن می‌دادیم. زُخْرُف: طلا و زیور و به‌قولی: نقش‌ونگارها و تجمّلات است. گفته می‌شود: «زَخْرَفْتُ الدّار منزل را نگارینه و مزیّن ساختم». ﴿**و همهٔ اینها جز متاع زندگی دنیا نیست**﴾ که در آن مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و بس اندک و بی‌ارزش است ﴿**و آخرت نزد پروردگارت از آنِ پرهیزگاران است**﴾ یعنی: از آن کسانی است که از شرک و معاصی پرهیز کرده و به خداوند یگانه ایمان آورده‌اند و به طاعت وی عمل کرده‌اند؛ پس این آخرت است که ماندگار و فنانشدنی است و نعمتهای آن زوال‌ناپذیر می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت سهل‌بن‌سعد ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لَوْ اَنَّ الدُّنْيا تَزِنُ عِنْدَ اللّٰهِ جَناحَ بَعُوْضَةٍ ما سَقٰی مِنْها كٰافِراً شَرْبَةَ ماءٍ اگر دنیا در نزد خداوند به‌اندازهٔ بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، او هرگز هیچ کافری را از آن جرعهٔ آبی نمی‌نوشانید». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت طبرانی آمده است که چون رسول خدا ﷺ از زنان خویش «ایلاء» کردند، عمربن خطّاب ﷺ نزد ایشان آمد و دید که ایشان بر روی حصیری درشت برهنه‌ای تکیه داده‌اند که اثر زمختی آن بر پهلوی مبارکشان مشهود بود پس بی‌اختیار اشک بر چشمانش سرازیر شد و گفت:

یا رسول‌الله! کسری و قیصر در آن نازونعمتی قرار دارند که دارند و شما که برگزیدهٔ خداوند ﷻ از خلق وی هستید ...؟! رسول خدا ﷺ که تکیه داده بودند، نشستند و فرمودند: «ای فرزند خطّاب! آیا تو در شکّ هستی؟ سپس افزودند: آن گروه مردمی هستند که لذّتها و گوارایی‌های آنها در زندگانی دنیایشان به آنها داده شده‌است»؛ یعنی آنها از نعمت و لذّت آخرت محرومند. در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما؟».

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که یکی از عوامل بازگردانندهٔ انسان مسلمان از دینش، دیدن کفّار در وضعیّت اقتصادی برتر است و این همان واقعیّتی است که ما در عصر خود نیز آن را ملاحظه کرده و بسیاری از مسلمانان را می‌بینیم که مشاهدهٔ پیشرفت اقتصادی کفّار، آنها را نسبت به دین و آیینشان بی‌میل ساخته است.

وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ ٱلرَّحْمَـٰنِ نُقَيِّضْ لَهُۥ شَيْطَـٰنًا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٌ ﴿٣٦﴾

﴿و هر کس از یاد رحمان تغافل کند﴾ یعنی: هر کس از بصیرت بی‌بهره بوده و بینش باطنی‌اش از دیدن حقیقت کور شود و در نتیجه، از یاد خدای رحمان دل بگرداند ﴿براو شیطانی می‌گماریم﴾ یعنی: بر او شیطانی را مسلّط می‌گردانیم اَعْشِیٰ: کسی است که در شب کور است و در روز می‌بیند امّا مراد از آن در اینجا ـ چنان‌که در تفسیر آن بیان شد ـ کوری بصیرت باطنی است ﴿پس آن شیطان برایش همنشین است﴾ یعنی: آن شیطان، همیشه همراه اوست و هرگز از او جدا نمی‌شود بلکه او را در تمام امورش دنبال می‌کند و او نیز از آن شیطان در تمام وسوسه‌هایی که بر وی می‌افگند، اطاعت و دنباله‌روی می‌نماید.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌است: قریشیان گفتند؛ بر هر یک از یاران محمّد مردی را بر گمارید که بر او مسلّط شود. در این میان، طلحة‌بن عبیدالله را بر ابوبکر صدّیق گماردند، طلحه ـ درحالی‌که ابوبکرصدّیق در میان قریش بود ـ نزد او آمد. ابوبکر به او گفت: مرا به‌سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ طلحه پاسخ داد: تو را به‌سوی پرستش لات و عزّی دعوت می‌کنم. ابوبکر گفت: مگر لات کیست؟ طلحه گفت: او از فرزندان خداست! ابوبکر صدّیق پرسید: عزّی کیست؟ طلحه سکوت کرد و پاسخی نداد ولی روی به یاران مشرک خویش نمود و گفت: پاسخ این مرد را بدهید. امّا آنان نیز سکوت کردند و جوابی پس ندادند. در این هنگام، طلحه روی به ابوبکر صدّیق کرد و گفت: برخیز ای ابوبکر! گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می‌دهم که محمّد ﷺ رسول خداست آن‌گاه کلمهٔ شهادت را در محضر همه باندای بلند اداکرد. همان بود که خدای عزّوجلّ این آیهٔ کریمه را نازل فرمود.

وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿۳۷﴾

﴿و مسلماً آنها﴾ یعنی: شیاطین برگمارده **﴿آنان را از راه باز می‌دارند﴾** یعنی: شیاطینی که خدای عزّوجلّ آنها را بر هریک از کسانی که از یاد او تغافل می‌کنند، برگمارده؛ میان آنها و میان رفتن به راههای حق حایل می‌شوند و آنها را از راه حق بازداشته و این وسوسه را به آنان القا می‌کنند که: بر طریق هدایت قراردارند و راه درستی را برگزیده‌اند **﴿و می‌پندارند که خود رهیافته‌اند﴾** یعنی: کفّار به‌سبب این وسوسه، می‌پندارند که راهیافته‌اند و راهی را که می‌روند، راه درستی است.

حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَنَا قَالَ يَـٰلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ ٱلْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ

ٱلْقَرِينُ ﴿٣٨﴾

﴿تا آن‌گاه که نزد ما آید﴾ آن انسان غافل مانده از یاد ما که شیطانش بر او مسلّط بوده‌است پس در آنجا به شیطان خود ﴿می‌گوید: ای کاش میان من و تو، فاصلهٔ مشرقین بود﴾ مراد از «مَشْرِقَيْن»: مشرق و مغرب است که از باب تغلیب «مَشْرِقَيْن» گفته‌شد چنان که از همین باب، به خورشید و ماه «قَمَرَيْن» و به پدر و مادر «اَبَوَيْن» گفته می‌شود. ﴿پس چه بدهمنشینی است!﴾ و چه بد همراه و همدمی است آن شیطان برگمارده برای انسان. در حدیث‌شریف آمده است: «هر فرد مسلمان، با خود همنشینی از جنّ دارد و شیطان بر فرزند آدم در مجرای خون وی جاری می‌شود».

وَلَن يَنفَعَكُمُ ٱلْيَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي ٱلْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾

و برای آن غافلان در روز قیامت گفته می‌شود: ﴿و امروز هرگز﴾ پشیمانی ﴿سودتان ندهد﴾ ای تیره روزان! ﴿چراکه ستم ورزیده‌اید﴾ بر خود در دنیا با شرک‌ورزیدن به خدای سبحان ﴿در حقیقت شما در عذاب مشترک هستید﴾ یعنی: امروز، هرگز اشتراک شما در عذاب به شما سودی نمی‌بخشد، برخلاف حال دنیا که چون مصیبت در آن عام شود، تحمّل آن هم آسان می‌گردد چنان که گفته‌اند: «اَلْبَلِيَّةُ اِذَا عَمَّتْ طَابَتْ ۞ بلا چون همگانی گردد، گوارا می‌شود».

أَفَأَنتَ تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ أَوْ تَهْدِي ٱلْعُمْيَ وَمَن كَانَ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٤٠﴾

﴿پس آیا تو﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿می‌توانی کران را بشنوانی، یا کوران را راه می‌توانی نمود﴾ یعنی: تو بر این کار قادر نیستی پس از این امر دلتنگ نشو که آنان کفر ورزیده‌اند بلکه بر تو فقط ابلاغ پیام است، نه هدایت‌کردنشان ﴿و﴾ آیا تو می‌توانی هدایت کنی ﴿کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است؟﴾ البتّه هدایت نمی‌توانی کرد. آری! این گروه کفّار به‌منزلهٔ ناشنوایانی هستند که آنچه را به‌همراه آورده‌ای، نمی‌شنوند و به‌منزلهٔ نابینایانی هستند که آن را نمی‌بینند، به‌سبب افراطشان در گمراهی و تمکّن و جای‌گیری جهالت در آنان.

باری! نسبت میان آنان و رسول خدا ﷺ، نسبتی معکوس بود زیرا در حالی که آن حضرت ﷺ، در دعوت خود به‌سوی ایمان، سعی و کوشش بلیغ می‌کردند، آنان برعکس، پیوسته در جهت گمراهی و غفلت و لجاجت‌شان فرودهای بیشتری را می‌پیموده و در آن زیاده‌روی می‌نمودند. **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه نیز این بود که رسول خدا ﷺ خود را در دعوت قومشان خسته و رنجور می‌کردند امّا قومشان جز بر گمراهی خویش نمی‌افزودند پس خدای عزّوجلّ آن حضرت ﷺ را دلجوئی نمود.

فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ ﴿٤١﴾

﴿پس﴾ ای رسول ما ﷺ ﴿اگر ما تو را از دنیا ببریم﴾ پیش از آن‌که به آنان عذاب فرود آید ﴿در آن صورت، قطعاً از آنان انتقام می‌کشیم﴾ یا در دنیا و یا در آخرت، هرچند تو از دنیا رخت بربسته و به‌سرای بقا شتافته باشی.

أَوْ نُرِيَنَّكَ ٱلَّذِي وَعَدْنَـٰهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِم مُّقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾

﴿یا اگر آنچه را به آنان وعده داده‌ایم﴾ از عذاب دنیوی ﴿به تو﴾ قبل از مرگت

﴿نشان دهیم، در هر صورت ما قطعاً بر آنان توانابیم﴾ و هرگاه که خواسته‌باشیم، آنان را عذاب می‌کنیم. البتّه خدای عزّوجلّ عذاب آنان را در همین دنیا ـ در روز بدر ـ برای پیامبر خود ﷺ نشان داد و در حیات رسول خویش، ایشان را بر آنها مسلّط گردانید.

فَٱسۡتَمۡسِكۡ بِٱلَّذِيٓ أُوحِيَ إِلَيۡكَۖ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٤٣﴾

﴿پس به آنچه به‌سوی تو وحی شده‌است﴾ از قرآن ﴿چنگ در زن﴾ هرچند کسانی آن را دروغ انگارند و تکذیب کنند ﴿هرآینه تو بر راه راست قرارداری﴾ که هیچ کجی‌ای در آن نیست.

وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَۖ وَسَوۡفَ تُسۡـَٔلُونَ ﴿٤٤﴾

﴿و هرآینه آن﴾ یعنی: قرآن ﴿برای تو و برای قوم تو ذکری است﴾ یعنی: قرآن برای تو و برای قومت از قریش، شرف بزرگی است زیرا قرآن به زبانشان که زبان تو نیز هست، نازل شده. و نظیر آن است آیهٔ: «لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ ۞ به‌تحقیق که ما به‌سوی شما کتابی را نازل کردیم که در آن ذکر شماست» [انبیاء/۱۰]. در **حدیث‌شریف** به روایت معاویه ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «قطعاً این امر [یعنی خلافت] در قریش است، کسی با آنها در آن کشمکش نمی‌کند جز این‌که خداوند متعال او را بر چهره‌اش در آتش می‌افگند تا آن‌گاه که [قریش] دین را برپا دارند». به‌قولی: معنای آیه این است: قرآن یادآوری‌ای برای تو و قوم توست که به‌وسیلهٔ آن امور دین را به‌یاد آورده و بدان عمل می‌کنید ﴿و به‌زودی پرسیده خواهیدشد﴾ از این شرفی که خداوند ﷻ برای شما قرار داده‌است. یا به زودی از إقامهٔ احکام قرآن و عمل به آن‌که بر شما لازم

است، مورد پرسش قرار خواهید گرفت. قُرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که قرآن برای هرکسی که به آن عمل کند، شرف بزرگی است، چه آن کس از قریش باشد چه از غیر ایشان آن‌گاه وی به **حدیث‌شریف** نقل شده از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما استناد می‌کند که فرمود: رسول خدا ﷺ از سفر جنگی‌ای برگشتند، سپس فاطمه رضی‌الله عنها را فراخوانده و به وی فرمودند: «یٰا فاطِمَةُ، اِشتَرِیْ نَفْسَكِ مِنَ اللّٰهِ، فَاِنِّیْ لاٰ اُغْنِیْ عَنْكِ مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً» ای فاطمه! نفس خود را از خداوند متعال خریداری کن زیرا من از جانب او، چیزی را از تو دفع نمی‌توانم کرد». آن حضرت ﷺ مانند این سخن را به زنان و اهل‌بیت خویش نیز اعلام کردند، سپس فرمودند: «مٰا بَنُوْهٰاشِمٌ بِاَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ، اِنَّ اَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ اَلْمُتَّقُوْن، وَ لاٰ قُرَیْشٌ بِاَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ، اِنَّ اَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ اَلْمُتَّقُوْن، وَ لاٰالاَنْصٰارُ بِاَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ، اِنَّ اَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ اَلْمُتَّقُوْن، وَ لاٰ الْمَوالِیْ بِاَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ، اِنَّ اَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ اَلْمُتَّقُوْن. اِنَّمٰا اَنْتُمْ مِنْ رَجُلٍ وَ اِمْرَأَةٍ كَجَمٰامِ الصّٰاعِ، لَیْسَ لِاَحَدٍ عَلیٰ اَحَدٍ فَضْلٌ اِلاّٰ بِالتَّقْوی» بنی‌هاشم سزاوارترین مردم به امّت من نیستند، قطعاً سزاوارترین مردم به امّت من، پرهیزگارانند و نه قریش سزاوارترین مردم به امّت من‌اند، بی‌گمان سزاوارترین مردم به امّت من پرهیزگارانند و نه انصار سزاوارترین مردم به امّت من‌اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امّت من پرهیزگارانند و نه آزادشدگان از بند بردگی [عجم] سزاوارترین مردم به امّت من‌اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امّت من پرهیزگارانند. جز این نیست که شما همه [در اصل] از یک مرد و زن آفریده شده‌اید و همانند آنچه که بعد از پر شدن پیمانه بر سر آن بالا می‌ایستد [همه باهم برابرید]، کسی را بر کسی هیچ فضیلت و برتری‌ای جز به تقوی نیست».

وَسْـَٔلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَآ أَجَعَلْنَا مِن دُونِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ءَالِهَةً يُعْبَدُونَ ﴿٤٥﴾

﴿و از پیامبران ما که پیش از تو فرستاده‌ایم، جویا شو؛ آیا به‌جای خدای رحمان، خدایانی را که مورد پرستش قرارگیرند، مقرّر داشته‌ایم؟﴾ مراد آیه، پرسیدن رسول خدا ﷺ از پیامبران ﷺ در شب اسراء است، هنگامی که آن حضرت ﷺ با ایشان ملاقات می‌کنند. به‌قولی معنی این است: از امّتهای پیامبرانی که ایشان را به رسالت برانگیخته بودیم بپرس که: آیا ما در دینی از ادیان، به پرستش بتان حکم کرده‌ایم؟ آیا این کار را به یکی از آن امّت‌ها اجازه داده‌ایم؟. هدف، استشهاد به اجماع پیامبران ﷺ بر عقیدهٔ توحید است، حقیقتی که بر اصالت و قدامت توحید دلالت داشته و نشان می‌دهد که این عقیده، عقیدهٔ نودرآمدی نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَقَالَ إِنِّى رَسُولُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٤٦﴾

﴿و همانا موسی را با آیات خود به‌سوی فرعون و ملأ او فرستادیم﴾ مراد از «آیات»، معجزات و نشانه‌های نُه‌گانه‌ای است که بیان آنها در سورهٔ [اسراء/۱۰۱] گذشت و مراد از «مَلَأ» در اینجا: اشراف و همگی رعایای فرعون ـ اعم از قبطی‌ها و بنی‌اسرائیل ـ اند. هدف از بیان این داستان در اینجا، استشهاد به دعوت موسی ﷺ بر توحید و یکتاپرستی و در عین حال، دلجویی از پیامبر ﷺ در برابر مخالفتها و آزارهایی است که از قوم خویش می‌بینند **﴿پس گفت﴾** موسی ﷺ **﴿همانا من فرستادهٔ پروردگار عالمیانم﴾** که مرا به‌سوی شما به رسالت فرستاده‌است.

فَلَمَّا جَآءَهُم بِـَٔايَٰتِنَآ إِذَا هُم مِّنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾

﴿پس چون آیات ما را برایشان آورد، بناگاه آنان بر آنها خنده‌زدند﴾ از روی استهزا و تمسخر.

وَمَا نُرِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا ۖ وَأَخَذْنَـٰهُم بِٱلْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤٨﴾

﴿و ما هیچ نشانه‌ای به آنان نمی‌نمودیم مگر این‌که آن از نظیر آن بزرگتر بود﴾ یعنی: هریک از نشانه‌های موسی علیه السلام و معجزاتش، بزرگتر و با شکوه‌تر از معجزهٔ ماقبلش بود، با وجود آن‌که معجزه و نشانهٔ قبلی نیز در حدّ خود بزرگ بود. به‌قولی‌دیگر معنی این است: نشانه‌های موسی علیه السلام به‌گونه‌ای بود که چون نشانهٔ دوّم به اوّل ضمیمه می‌شد، بر وضوح و روشنی آن می‌افزود. ﴿و به عذاب گرفتارشان کردیم﴾ یعنی: به‌سبب این‌که آنها این آیات و نشانه‌ها را دروغ انگاشتند، عذابهایی چون قحطی و طوفان و هجوم سیل ملخ را گریبانگیر آنان کردیم ﴿تا مگر به راه آیند﴾ از کفر به سوی ایمان. امّا با این وجود، بازنگشتند و به راه نیامدند.

وَقَالُوا۟ يَـٰٓأَيُّهَ ٱلسَّاحِرُ ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

﴿و به﴾ موسی علیه السلام ﴿گفتند: ای ساحر﴾ آنها دانشمندان را ساحر می‌نامیدند و ساحران را تعظیم و احترام می‌کردند. ﴿پروردگارت را به آنچه با تو عهد کرده برای ما بخوان﴾ یعنی: به آنچه که به ما در مورد عهد پروردگارت با خود خبر داده‌ای ــ که بر طبق مفادّ آن، اگر ما ایمان آوریم، عذاب را از ما دور

می‌گرداند ـ او را برای ما بخوان **﴿زیرا ما راهیافتگانیم﴾** در آینده و به آنچه که آورده‌ای، مؤمن و باورمند خواهیم شد. یعنی: شرط ایمان‌آوردن ما این است که تو دعا کنی تا عذاب از ما برطرف شود.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ ﴿٥٠﴾

﴿پس چون عذاب را از آنان برداشتیم، بناگاه آنان عهد شکستند﴾ تقدیر سخن چنین است: آن‌گاه موسی﷣ به بارگاه پروردگار خویش دعا کرد و براثر دعای او، عذاب را از آنان برطرف کردیم پس چون عذاب از آنان برداشته شد، پیمان‌شکنی کردند و عهدی را که به موسی﷣ داده بودند، شکستند.

وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِۦ قَالَ يَـٰقَوْمِ أَلَيْسَ لِى مُلْكُ مِصْرَ وَهَـٰذِهِ ٱلْأَنْهَـٰرُ تَجْرِى مِن تَحْتِىٓ ۖ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾

﴿و فرعون در میان قوم خود ندا در داد﴾ فرعون از گرایش قومش به‌سوی موسی﷣ بیمناک شد پس آنها را گرد آورد و با صدایی بلند در میانشان ندا در داد. یا منادی‌ای را دستور داد تا در میانشان چنین ندا در دهد: **﴿گفت: ای قوم من! آیا فرمانروایی مصر و این نهرها که از زیر من﴾** یعنی: از زیر کاخهای من **﴿روان است از آنِ من نیست﴾** به‌طوری‌که هیچ‌کس در تملّک آنها با من کشمکش نمی‌کند و هیچ مخالفی نیست که با من در آنها مخالفت کند؟. مراد ار «أَنْهار» رودهای نیل است و مهمترین شاخه‌های رود نیل عبارت بودند از: رود «مَلك»، رود «طولون»، رود «دمیاط» و رود «تنیس» و هم‌اکنون دو شاخه از این رودخانه‌ها مشهور است و آن رود «دمیاط» و رود «رشید» می‌باشد که هردو دلتای نیل را

تشکیل می‌دهند ﴿پس مگر نمی‌بینید؟﴾ این‌همه اقتدار و شکوه مرا؟ تا از آن به نیرومندی ملك و مکنت و بزرگی قدر و منزلت من و در مقابل؛ به ضعف و ناتوانی موسی از مقاومت با من پی ببرید؟.

أَمۡ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ مَهِينٞ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿٥٢﴾

﴿بلکه من از این‌کسی که او خوار است﴾ یعنی: بلکه من از موسی علیه السلام که ضعیف و بی‌مقدار و خوار و فقیر است و هیچ عزّت و شکوهی ندارد ﴿و نزدیک نیست که واضح بگوید﴾ سخن را، از آن روی که در زبانش لکنتی است ﴿بهترم﴾ بیان لکنت زبان موسی علیه السلام در سورهٔ [طه/۲۷] گذشت.

فَلَوۡلَآ أُلۡقِيَ عَلَيۡهِ أَسۡوِرَةٞ مِّن ذَهَبٍ أَوۡ جَآءَ مَعَهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ مُقۡتَرِنِينَ ﴿٥٣﴾

﴿پس چرا دستبندهایی زرّین بر او فرود آورده نشد؟﴾ یعنی: اگر موسی علیه السلام شخص بزرگی است، چرا به دستبندهایی از زر آراسته نیست؟! این سخن فرعون نمایانگر متأثربودنش از عادت شاهان است زیرا عادت شاهان چنین بود که چون به پادشاهی می‌رسیدند و تاج‌گذاری می‌شدند، دستبندها و طوقی زرّین بر آنان می‌پوشانیدند تا این امر نشانهٔ سیاست و ریاست آنان باشد. ﴿یا چرا همراه او فرشتگان پیوست شده نیامده‌اند؟﴾ اگر او در ادّعای خویش راستگوست تا این فرشتگان پیاپی آینده و همراه شده با وی، او را بر کارش یاری نمایند و برایش به نبوّت گواهی دهند؟ بدین‌گونه بود که آن ملعون، به قومش این وهم و گمان را القا کرد که پیامبران علیهم السلام لابد باید بر شکل و شمایل شاهان ستمگر باشند و فرشتگان نیز

گرداگرد ایشان حلقه زده و همراهی‌شان کنند!!.

فَٱسْتَخَفَّ قَوْمَهُۥ فَأَطَاعُوهُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ﴿٥٤﴾

﴿**پس سبک ساخت عقل قوم خویش را و از او اطاعت کردند**﴾ یعنی: فرعون آنان را با این سخنان نیرنگ‌بازانه و فریبنده‌اش، به سبکی جهل و نادانی واداشت و آنان نیز فرمان او را اطاعت کرده و سخنش را پذیرفتند و موسی‌ﷺ را تکذیب کردند ﴿**هرآینه آنها قومی فاسق بودند**﴾ یعنی: آنها از دین خداوند ﷻ خارج بودند.

این آیهٔ کریمه، علّت اطاعت آنان از فرعون را آشکار می‌کند؛ و آن تهی شدنشان از اندیشه و خرد بر اثر نیرنگ فرعون است. البتّه این روش همه ستمگران در تحمیل فرمانروایی خویش است که مردم را از عقل و خرد و اندیشه تهی می‌کنند و با انواع تبلیغات و شست‌وشوی ذهنی، آنان را از حقایق دور می‌گردانند.

فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾

﴿**و چون ما را به خشم درآوردند**﴾ با افراط خود در عصیان و عناد ﴿**از آنان انتقام گرفتیم و آنان را همه یکجا غرق کردیم**﴾ در دریای سرخ. در **حدیث‌شریف** به روایت عُقبَه بن عامرﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون خدای تبارك و تعالی را دیدی که به بنده هر چه را که می‌خواهد می‌دهد در حالی‌که آن بنده بر گناهان خویش پایدار است پس بدان‌که این امر استدراجی از سوی حق تعالی برای آن بنده است. آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند: فَلَمَّا آسَفُونا اِنْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ اَجْمَعِیْن».

فَجَعَلْنَٰهُمْ سَلَفًا وَ مَثَلاً لِلْآخِرِينَ ﴿۵۶﴾

﴿**و آنان را پیشرو گردانیدیم**﴾ یعنی: فرعونیان را در استحقاق عذاب، برای کفّاری که به مانند عمل آنان عمل می‌کنند، مقتدا و پیشوا گردانیدیم ﴿**و مَثَلی برای آیندگان**﴾ یعنی: آنان را مایهٔ پند و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم. یا آنان را داستان شگفت‌آوری گردانیدیم که آیندگان به آن مَثَل می‌زنند.

۞ وَ لَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿۵۷﴾

﴿**و هنگامی که مَثَل زده شد**﴾ از سوی کافران ﴿**به پسر مریم**﴾ در این باره که او به‌جز خدا ﷻ مورد پرستش قرار گرفت ﴿**بناگاه قوم تو از آن سخن بانگ بر می‌دارند**﴾ یعنی: از روی خوشحالی به زدن این مَثَل، شور و هلهله به‌پا می‌کنند.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ مجادلهٔ ابن‌زبعری با رسول خدا ﷺ نازل شد زیرا آن‌گاه که آیهٔ مبارکهٔ [انبیاء/۹۸]: «اِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ ۞ شما و آنچه که به‌جای خداوند می‌پرستید، هیزم جهنّم‌اید» نازل شد، ابن زبعری به رسول خدا ﷺ گفت: سوگند به پروردگار کعبه که در حجّت بر تو غلبه یافتم! آیا نصاری مسیح را، یهود عُزیر را و بنو ملیح، فرشتگان را نمی‌پرستند؟ پس این آیه بدین معنی است که مسیح و عُزیز و فرشتگان نیز هیزم جهنّم‌اند؟! ابن زبعری از این سخنش سخت شادمان شد و مشرکان مکه نیز بانگ شادی برداشتند. پس خدای متعادل این آیهٔ کریمه و آیهٔ [انبیاء/۱۰۱] را نازل فرمود: «اِنَّ الَّذِيْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنٰى اُولٰئِكَ عَنْهٰا مُبْعَدُوْن ۞ همانا کسانی که از ما در حقّشان نیکی مقرّر شده است، آنان از آتش دوزخ دور داشته شده‌اند».

این آیه، نمایانگر نوع دیگری از لجاجت و ستیزهٔ قریش در کفر و عناد و مجادله‌شان به نارواست و چهار نوع دیگر از کفریّاتشان در آیات قبل گذشت، که

عبارت بود از :
۱ــ آنها برای حق تعالی از بندگانش جزء (فرزند) قرار دادند .
۲ــ آنها فرشتگان را که بندگان خدای رحمانند ، دختر خواندند .
۳ــ آنها گفتند : اگر خدا نمی‌خواست ما بتان را پرستش نمی‌کردیم .
۴ــ آنها گفتند : چرا این قرآن بر یکی از بزرگان دو شهر مکّه یا طایف، نازل نشده است .

وَقَالُوٓاْ ءَأَٰلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ ۚ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿۵۸﴾

همچنین مشرکان با پیامبر ﷺ مجادله کردند ﴿وگفتند: آیا خدایان ما بهترند ﴾ در نزد تو ای محمّد ﷺ ! ﴿ یا عیسی؟ ﴾ یعنی : اگر قضیه بدین صورت باشد که لزوماً هر کسی که جز خدا مورد پرستش قرار گیرد، به آتش دوزخ وارد شود، در این صورت، ما نیز به این‌که خدایان ما با عیسی و عُزیر و فرشتگان در جهنّم همراه باشند ، راضی هستیم ! ﴿آن مَثَل را جز از راه جدل برای تو نـزدند ﴾ یعنی : آن مَثَل نامربوط در مورد عیسی علیه السلام را برای تو نزدند مگر به‌خاطر این‌که با تو به ناروا ستیزه و مجادله کنند زیرا آنها می‌دانند که حرف «مٰا» در آیهٔ : (اِنَّكُمْ وَمٰا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) [انبیاء/ ۹۸] ، برای غیر عقلا به کار می‌رود بنابراین، آیهٔ کریمه نه شامل عیسی می‌شود و نه شامل عُزیر و فرشتگان علیهم السلام . از سوی دیگر ، آنها با این جدال خود ، خواهان حق نیز نبودند زیرا حقیقت در مورد عیسی علیه السلام چیز دیگری غیر از این سفسطه‌هایشان است، چراکه عیسی علیه السلام عقیدهٔ توحید را آورد و قوم خویش را نیز با این سخن به آن سفارش کرد و فرمود : « خداوند پروردگار ما ، خداوند یگانه‌ای است » [مائده/۷۲] . ﴿بلکه آنان مردمی ستیزه جویند ﴾ خَصِمُون : آنها

بسیار ستیزه‌جو و در دشمنی و خصومت، بسیار سرسخت و زیاده‌رو اند.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌امامه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ما ضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ هُدًى كانُوا عَلَيْهِ إِلاَّ أُوْرِثُوا الْجَدَلَ، ثُمَّ تَلاَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ هٰذِهِ الآيَةَ» هیچ قومی بعد از هدایتی که بر آن بودند، گمراه نشدند مگر این‌که جدل و ستیزه جویی در آنان جانشین شد. سپس رسول خدا ﷺ این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند».

إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَٰهُ مَثَلًا لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٥٩﴾

﴿**عیسی جز بنده‌ای که بروی انعام کرده‌ایم، نیست**﴾ یعنی: عیسی علیه السلام بنده‌ای است که ما با إنعام نبوّت بر وی، گرامیش داشته و او را مورد إکرام و إعزاز قرار دادیم ﴿**و**﴾ عیسی علیه السلام نیست مگر کسی که: ﴿**او را برای بنی‌اسرائیل مَثَلی**﴾ یعنی: نشانه و عبرتی ﴿**ساختیم**﴾ که به وسیلهٔ او، به قدرت خدای سبحان پی ببرند زیرا عیسی علیه السلام بدون پدر به دنیا آمد همچنین او مردگان را زنده می‌کرد و کور و پیس مادرزاد و هر بیماری را ــ به اذن الهی ــ شفا می‌بخشید.

وَلَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَا مِنكُم مَّلَٰٓئِكَةً فِى ٱلْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿٦٠﴾

﴿**و اگر بخواهیم، البتّه به جای شما فرشتگانی در روی زمین که جانشین شما گردند، پدید می‌آوریم**﴾ یعنی: اگر می‌خواستیم، شما را نابود کرده و به‌جای شما فرشتگانی را در روی زمین پدید می‌آوردیم که آن را آباد کنند و در آن جانشین شما باشند. یعنی: بدانید که هرچند حال عیسی علیه السلام شگفت‌آور و عجیب است امّا خداوند جل جلاله بر آفرینش عجیب‌تر از آن نیز تواناست.

وَإِنَّهُۥ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَٱتَّبِعُونِ ۚ هَٰذَا صِرَٰطٌ

مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

﴿و همانا او﴾ یعنی: عیسی؈ ﴿نشانه‌ای برای قیامت است﴾ یعنی: نزول عیسی؈ از آسمان، از جملۀ نشانه‌هایی است که قیامت با آن شناخته می‌شود زیرا این نزول، از علائم قیامت است و خدای سبحان قبل از برپایی قیامت او را از آسمان فرود می‌آورد. چنان‌که خروج دجّال نیز از دیگر نشانه‌های قیامت می‌باشد. شایان ذکر است؛ احادیث وارده در بارۀ فرود آمدن عیسی؈ از آسمان قبل از روز قیامت ـ که به عنوان امامی عادل و داوری دادستان فرود می‌آید ـ متواتر می‌باشد از جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت صحیح مسلم از رسول خدا ﷺ است که فرمودند: «... در اثنایی که مسیح دجّال ظهور نموده است، بناگاه خداوند متعال مسیح‌بن‌مریم را فرومی‌فرستد و او در محلّ منارۀ سپید شرق جامع دمشق فرود می‌آید در حالی‌که دو جامۀ رنگ شده به ورس و زعفران پوشیده و دو کف دست خویش را بر بالهای دو فرشته نهاده است و چون سرش را فرود آورَد، از آن قطرات آب می‌چکد و چون آن را بردارد، آب به شکل دانه‌های درشت مروارید از آن فرومی‌لغزد پس هیچ کافری را نرسد که بوی دم عیسی؈ را دریابد مگر این‌که می‌میرد و نهایت نفوذ دم او تا نهایت برد نگاه اوست آن‌گاه دجّال را می‌جوید تا سرانجام او را در «باب اللد ﷻ» درمی‌یابد و به قتلش می‌رساند ...».

﴿پس زنهار در آن تردید نکنید﴾ یعنی: در وقوع قیامت هیچ شکّ و شبهه‌ای به خود راه ندهید و آن را دروغ نینگارید زیرا قیامت خواه‌ناخواه آمدنی است ﴿و از من پیروی کنید﴾ در آنچه که شما را به آن ـ از یگانه‌پرستی و نفی شرک ـ فرمان می‌دهم؛ ﴿این است راه راست﴾ یعنی: آنچه که من شما را به آن امر می‌کنم و شما را به سوی آن می‌خوانم، تنها راه پایدار و مستقیمی است که شما را به حق می‌رساند.

وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ ۖ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٢﴾

﴿و مبادا شیطان شمارا از راه به در بَرد﴾ یعنی: الحذر! که شیطان راه شما را نزند و به وسوسه‌ها و شبهه‌هایی که در دلهایتان فرو می‌افگند؛ فریفته‌تان نسازد و شما را از پیروی من باز ندارد ﴿زیرا او برای شما دشمنی آشکار است﴾ یعنی: او دشمنی با شما را پنهان نمی‌کند و از نمایان کردن آن هیچ پروا و ابایی ندارد.

وَلَمَّا جَآءَ عِيسَىٰ بِٱلْبَيِّنَـٰتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُم بِٱلْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِى تَخْتَلِفُونَ فِيهِ ۖ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿٦٣﴾

﴿و چون عیسی بیّنات﴾ یعنی: معجزات روشن و احکام و شریعت واضح الهی را که همانا انجیل است ﴿آورد، گفت: به راستی برای شما حکمت آوردم﴾ یعنی: برای شما نبوّت، یا انجیل را آوردم. به‌قولی معنی این است: من به شما پیامی را آورده‌ام که بر امور پسندیده ترغیب و از امور زشت و ناپسند باز می‌دارد ﴿و تا برای شما بعضی از آنچه را که در آن اختلاف می‌کنید﴾ از احکام تورات و امور دینی، نه دنیوی ﴿روشن سازم، پس، از خدا پروا دارید﴾ یعنی: از نافرمانی‌های وی بپرهیزید ﴿و از من اطاعت کنید﴾ در آنچه که شما را به آن ـ از توحید و احکام شرع ـ امر می‌کنم. ابن‌کثیر گفته است: «این معنی که عیسی؇ امور دینی را آورد نه امور دنیوی را، معنایی نیکو است زیرا انبیا ؊ برای بیان کار دنیا مبعوث نشده‌اند به همین جهت، رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** ذیل که به روایت انس و عائشه رضی‌الله‌عنهما نقل شده است، فرموده‌اند: «اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِأُمُورِ دُنْیاکُم ۞ شما به امور دنیایتان داناترید».

إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦٤﴾

سپس عیسیﷺ در بیان آنچه که مردم را به اطاعت خویش در آن دستور داد، فرمود: ﴿**در حقیقت، خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید**﴾ یعنی: شما باید در عقیدهٔ توحید و عمل به احکام و عبودیّت حق‌تعالی، از من اطاعت کنید ﴿**این است راه راست**﴾ یعنی: فقط عبادت خدای عزّوجلّ به یگانگی و عمل به شرایع و احکام وی، راه راست و درست است و بس.

فَٱخْتَلَفَ ٱلْأَحْزَابُ مِنۢ بَيْنِهِمْ ۖ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴿٦٥﴾

﴿**پس احزاب از میانشان اختلاف کردند**﴾ احزاب: گروههایی‌اند که باهم متحزّب و همدست شده‌اند. یعنی: گروه‌هایی از میان یهود و نصاری که عیسیﷺ به سوی آنان فرستاده شده بود، باهم در کار دین اختلاف کردند ﴿**پس ویل**﴾ وَیْل: کلمهٔ عذاب است، یعنی وای: ﴿**بر کسانی باد که ستم کردند**﴾ از این گروه‌های اختلاف‌کننده. گفتنی است؛ آنان کسانی هستند که به خدای عزّوجلّ شرک ورزیده و به احکام و شرایع وی عمل نکرده‌اند. آری! وای بر آنان ﴿**از عذاب روزی دردناک**﴾ یعنی: از روزی که عذاب آن دردناک است، که روز قیامت می‌باشد.

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾

﴿**آیا انتظار می‌کشند**﴾ این گروه احزاب. هَلْ: حرف استفهام انکاری و مفید نفی

است. یعنی: انتظار نمی‌کشند **﴿جز قیامت را که بناگاه به سراغشان آید در حالی‌که آنان ناآگاه باشند﴾** و هنوز در غفلت بسربرند بدان جهت که سرگرم امور دنیا می‌باشند.

ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۭ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾

﴿دوستان﴾ اَخِلاّٰء: جمع خلیل؛ به معنای دوست و رفیق است **﴿در آن روز، بعضی دشمن بعضی دیگرند﴾** یعنی: دوستان و رفیقانی که در دنیا با همدیگر بسیار دوست و مشفق بوده‌اند، در روز قیامت با هم دشمن می‌شوند زیرا آن اموری را که در دنیا با یک‌دیگر بر محور آن دوستی و رفاقت می‌کردند، اسباب عذاب خویش می‌یابند، به‌سبب آن‌که دوستی آنان در دنیا، بر پایهٔ معصیت استوار بوده است **﴿مگر پرهیزگاران﴾** زیرا پرهیزگاران و تقواپیشه‌گان، در دنیا و آخرت دوست یک‌دیگرند چنان که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لَوْ أَنَّ رَجُلَيْنِ تَحَابَّا فِي اللّٰهِ، أَحَدُهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَالْآخَرُ بِالْمَغْرِبِ، لَجَمَعَ اللّٰهُ تَعَالٰى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَهُمَا، يَقُوْلُ: هٰذَا الَّذِيْ أَحْبَبْتَهُ فِيَّ» اگر دو شخص در راه رضای خدای عزّوجلّ با هم دوستی کنند و یکی از آنها در مشرق باشد و دیگری در مغرب، بی‌گمان خداوند ﷻ روز قیامت آن دو را با هم گرد می‌آورد، می‌فرماید: این همان کسی است که او را در رضای من دوست می‌داشتی».

نقّاش در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده است: این آیهٔ کریمه دربارهٔ امیّه‌بن‌خلف جمحی و عقبه‌بن ابی‌معیط نازل شد که با هم بسیار دوست بودند و عقبه با رسول خدا ﷺ همنشینی داشت. پس قریشیان گفتند: عقبه‌بن‌ابی‌معیط از دین خویش برگشته و صائبی شده است و امیّه رفیقش به وی گفت: دیدن رویم بر رویت حرام باد اگر نزد محمّد نروی و در چهرهٔ وی آب دهان نیندازی! و عقبهٔ ملعون چنین کرد. پس رسول خدا ﷺ نذر کردند که او را بکشند و در روز بدر او را به‌بند کشیدند و کشتند. امیّه نیز در معرکه کشته شد و این آیهٔ کریمه دربارهٔ آنان

نازل گردید .

يَٰعِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ وَلَآ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾

﴿**ای بندگان من! امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید**﴾ این سخن در روز قیامت، به آن تقوا پیشه‌گانی گفته می‌شود که در راه خدا ﷻ و به‌خاطر کسب رضای وی، با هم پیوند دوستی برقرار کرده بودند و هنگامی که این سخن به ایشان گفته می‌شود، ترس و هراسشان از بین می‌رود و اندوهشان برطرف می‌شود .

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَكَانُواْ مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾

﴿**همان کسانی که به آیات ما ایمان آورده و تسلیم بودند**﴾ یعنی: مخاطب جملهٔ: (يَا عِبَادِ لَاخَوْفٌ عَلَيْكُمْ...) همهٔ بندگان نیستند بلکه مخاطب آن، فقط مؤمنان تسلیم‌پذیر مخلص می‌باشند .

ٱدْخُلُواْ ٱلْجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿٧٠﴾

به آنان گفته می‌شود: ﴿**شما و همسرانتان به بهشت درآیید**﴾ مراد از «أزْواجَكُمْ» زنان مؤمن ایشانند. به‌قولی: مراد همنشینان همدم ایشان از مؤمنانند. به قولی‌دیگر: مراد همسران ایشان از حورعین اند ﴿**شادمانه**﴾ یعنی: با إکرام و إعزاز و با برخورداری از نعمت‌ها به بهشت درآیید. به‌قولی: معنای (تُحْبَرُوْنَ) این است: در بهشت، از آواز خوانی‌های خوش، متلذّذ و برخوردار می‌شوید .

يُطَافُ عَلَيْهِم بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ ۖ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ

ٱلْأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلْأَعْيُنُ وَأَنتُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٧١﴾

﴿سینی‌هایی پهن و دراز از زر برآنان می‌گردانند﴾ از غذاهای بهشتی **﴿و﴾** برایشان در بهشت نوشابه‌هایی است که در **﴿کوزه‌هایی﴾** از طلا بر ایشان می‌گردانند **﴿و در آنجا آنچه دلها آن را بخواهد و دیدگان از دیدن آنها لذّت برد، هست﴾** از انواع گوناگون غذاها، نوشابه‌ها و مانند آنها از هر چیزی که دلها در هوای رسیدن به آن است، چشمها از دیدن آنها لذّت می‌برد و گوشها از شنیدن آنها به طرب می‌آید **﴿و شما در آن جاودانید﴾** نه می‌میرید و نه از آن بیرون می‌آیید. آری! در بهشت غذاها و نوشیدنی‌ها برای بهشتیان با ظروف طلا تقدیم می‌شود امّا استعمال ظروف طلا و نقره در دنیا حرام است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ابریشم و دیبا را نپوشید و در ظروف طلا و نقره ننوشید و در سینی‌های طلا و نقره غذا نخورید زیرا ظروف طلا و نقره در دنیا برای کافران و در آخرت برای شماست». در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت امّ سلمه رضی‌الله‌عنها آمده است: «کسی که در ظروف طلا و نقره می‌نوشد، جز این نیست که آتش جهنّم را در شکم خویش فروریخته است». که این دو حدیث ــ بی هیچ خلافی ــ مقتضی تحریم‌اند.

وَتِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِىٓ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٢﴾

﴿و این است همان بهشتی که به پاداش آنچه می‌کردید، میراث یافتید﴾ پس چنان‌که میراث به وارث می‌رسد، این بهشت نیز به سبب اعمال شایسته‌ای که در دنیا انجام می‌دادید، به شما رسیده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هریک از دوزخیان ــ برای این‌که درد و دریغ در وجود وی برانگیخته شود ــ منزل خویش را در بهشت می‌بیند آن‌گاه [به حسرت] می‌گوید: اگر خداوند مرا هدایت می‌کرد،

از متّقیان می‌بودم و هر یک از اهل بهشت منزل خویش را از دوزخ می‌بیند سپس می‌گوید: اگر خدای عزّوجلّ هدایتمان نمی‌کرد، ما راه یافته نبودیم. پس این برایش شکری است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ کسی نیست مگر این‌که منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد پس کافر منزل مؤمن را از وی در دوزخ میراث می‌برد و مؤمن از کافر منزل وی را در بهشت و این است تفسیر فرمودهٔ باری تعالی: وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِيْ أُوْرِثْتُمُوْهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ».

لَكُمْ فِيهَا فَٰكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِّنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾

﴿**در آنجا برای شما میوه‌هایی بسیار است**﴾ یعنی: برای شما بهشتیان در بهشت‌بجز غذاها و نوشیدنی‌ها ــ میوه‌هایی بسیار با انواع و اصناف گوناگون است ﴿**که از آنها می‌خورید**﴾ یعنی: بعضی از آنها را می‌خورید زیرا از یک طرف چنان بسیار و همیشگی‌اند که از آنها چیزی کم نمی‌شود و از سوی دیگر، هر آنچه خورده می‌شود، بی‌درنگ عوض آن آماده می‌گردد.

إِنَّ ٱلْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ﴿٧٤﴾
لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾

﴿**بی‌گمان، مجرمان**﴾ یعنی: مرتکبان جرایم کفری ﴿**در عذاب دوزخ ماندگارند**﴾ و عذاب به‌طور ابدی از آنان قطع نمی‌شود. همچنین این ﴿**عذاب**﴾ اندک لحظه‌ای ﴿**از آنان تخفیف نمی‌یابد**﴾ تا از آن آسایش یابند و لختی استراحت کنند ﴿**و آنها در آنجا نومیدند**﴾ مُبْلِسُوْن: از إبْلاس است و آن اندوه ناشی از شدّت یأس و ناامیدی می‌باشد که عادتاً سکوت و خاموشی با آن همراه است.

وَمَا ظَلَمْنَٰهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا۟ هُمُ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٧٦﴾

﴿و ما برآنان ستم نکردیم﴾ یعنی: ما مجرمان را بی‌گناه عذاب نکردیم و نه هم افزون بر عذابی که مستحقّ آنند ﴿بلکه خود ستمکار بودند﴾ در حقّ خویش، به سبب گناهانی که انجام دادند.

وَنَادَوْا۟ يَٰمَٰلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ ۖ قَالَ إِنَّكُم مَّٰكِثُونَ ﴿٧٧﴾

﴿و ندا در دهند که: ای مالک﴾ یعنی: مجرمان دوزخی در دوزخ، مالک (خازن و نگهبان) دوزخ را چنین ندا می‌دهند؛ ﴿بگو: پروردگارت بر ما حکم کند﴾ به مرگ و کار ما را یکسره نماید. پس آنها به وسیلهٔ مالک (خازن و نگهبان) دوزخ، به خدای سبحان متوسّل می‌شوند تا از او بخواهد که آنان را بمیراند تا از عذاب راحت شوند. «مالک»، نام خازن دوزخ و «رضوان» نام خازن بهشت است. محقّقان گفته اند: خازن دوزخ را از آن روی «مالک» نامیدند؛ که ملک و دارایی، عُلقه و وابستگی‌ای است و تعلّق خود، از اسباب ورود به دوزخ می‌باشد چنان که دلیل نامگذاری خازن بهشت به «رضوان» این است که: رضا به حکم خداوند ﷻ، سبب هر نوع راحت و سعادت و همه گونه صلاح و فلاح می‌باشد.

مالک دوزخ ﴿پاسخ می‌دهد﴾ به مجرمان ﴿همانا شما ماندگارید﴾ در عذاب به‌طور همیشه و شما را ــ با مرگ یا غیر آن ــ از دوزخ نجاتی نیست.

لَقَدْ جِئْنَٰكُم بِٱلْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَٰرِهُونَ ﴿٧٨﴾

﴿قطعاً﴾ ای اهل مکّه! ﴿حق را برایتان آوردیم﴾ یعنی: پیامبر خویش را به سوی شما فرستادیم و بر شما کتاب فرود آوردیم و پیامبر ما شما را به سوی حق دعوت

کرد ؛ ﴿**لیکن بیشتر شما حق را ناخواهان هستید**﴾ و آن را نمی‌پذیرید. یا این آیهٔ کریمه نیز حکایت سخنان فرشتهٔ نگهبان دوزخ است. یعنی: ما فرشتگان در دنیا حق را به شما مجرمان بیان کردیم ولی شما آن را نپذیرفتید.

أَمْ أَبْرَمُوٓاْ أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿٧٩﴾

﴿**آیا بر کاری ابرام ورزیده‌اند؟**﴾ یعنی: آیا علیه پیامبراکرم ﷺ به نیرنگ و توطئه‌ای مصمّم گشته، عزم خویش را برآن جزم کرده و آن را سازمان داده‌اند و فقط به ناخوش داشتن وی بسنده نکرده‌اند؟ ﴿**ما نیز ابرام می‌ورزیم**﴾ و در نابودی و مجازاتشان، تدبیری استوار برایشان می‌سنجیم.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: این آیه دربارهٔ توطئه‌ای که سران قریش علیه جان رسول اکرم ﷺ در دارالنّدوه اندیشیدند، نازل شد.

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَىٰهُم ۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿٨٠﴾

﴿**آیا می‌پندارند که ما راز و نجوایشان را نمی‌شنویم؟**﴾ یعنی: رازهایی را که مشرکان به طور پنهانی و در مکانهای خلوت با هم مطرح می‌کنند و درگوشی‌ها و نجواهایی که در میان خویش می‌نمایند؟ ﴿**چرا؛ می‌شنویم**﴾ و می‌دانیم آن رازها را ﴿**و فرستادگان ما پیش آنان می‌نویسند**﴾ یعنی: فرشتگان نویسنده‌ای که بدیشان موظّف هستند، نیز تمام گفتار و کردارشان را می‌نویسند.

ابن‌جریرطبری از محمّدبن کعب قرظی در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده است که گفت: سه نفر در بین کعبه و پرده‌های آن نشسته بودند، دو نفر آنها

قریشی بودند و یکتن ثقفی، یا دو نفر آنها ثقفی و یکتن قریشی بود. در این اثنا یکی از آن میان گفت: آیا فکر می کنید که خداوند سخنان ما را می‌شنود؟ دیگری در پاسخ وی گفت: اگر بلند سخن بگویید می‌شنود و اگر آهسته سخن بگویید، نمی‌شنود! بدین سبب خدای متعال این آیهٔ کریمه را نازل گردانید.

قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَـٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْعَـٰبِدِينَ ﴿٨١﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿اگر بر فرض برای خدای رحمان فرزندی بود، من نخستین پرستندگان بودم﴾ یعنی: در آن صورت، من این فرزند پنداری‌ای را که شما به خداوند ﷻ نسبت می‌دهید، به‌عنوان تعظیم پدرش می‌پرستیدم ولی ثابت و مسلّم است که باری تعالی فرزندی ندارد و مستحیل است که او فرزندی داشته باشد. یا معنی این است: اگر فرض بر آن باشد که خدای سبحان فرزندی داشته باشد، باز هم من خدای سبحان را می‌پرستم زیرا من بنده‌ای فرمانبردار از بندگانش هستم.

سُبْحَـٰنَ رَبِّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾

﴿پروردگار آسمانها و زمین، صاحب عرش، از آنچه می‌گویند﴾ یعنی: از این دروغی که در مورد داشتن فرزند بر وی افترا می‌بندند و هرگز این نسبت سزاوار جناب وی نیست؛ ﴿منزّه است﴾ و ساحت قدسی وی از این بهتان مبرّاست. عرش: آفریده‌ای است عظیم که از آسمانها و زمین بزرگتر می‌باشد و خدا به کیفیّت آن داناتر است.

فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا۟ وَيَلْعَبُوا۟ حَتَّىٰ يُلَـٰقُوا۟ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ ﴿٨٣﴾

﴿پس آنان را رهاکن تا ژاژخایی و بازیگوشی کنند﴾ یعنی: آنان را رهاکن تا در بیهوده گویی‌های خویش فرو روند و در دنیای خویش سرگرم باشند ﴿تا به دیدار آن روزشان که بدان وعده داده می‌شوند، برسند﴾ و آن روز، روز قیامت است و به زودی خواهند دانست که سرنوشت و سرانجام حال و منوالشان در آن روز، چگونه خواهد بود!.

وَهُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَآءِ إِلَٰهٞ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَٰهٞۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٨٤﴾

﴿و اوست که هم در آسمان خداست و هم در زمین خداست﴾ یعنی: باری تعالی ذاتی است که هم در آسمانها معبود آسمانیان و هم در زمین معبود زمینیان است. یا: او هم در آسمان مستحق و شایستهٔ عبادت است و هم در زمین. قتاده در معنای آن می‌گوید: «او هم در آسمان پرستش می‌شود و هم در زمین». البتّه حق تعالی با الوهیّت و ربوبیّت در آسمانها و زمین، بر آنها مسلّط است نه این‌که در آنها مستقّر باشد چنان که امام رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «این آیهٔ کریمه از روشن‌ترین دلایل بر این حقیقت است که خداوند متعال در آسمان مستقّر نیست؛ زیرا او در این آیهٔ کریمه بیان داشته است که نسبتش به سوی آسمان در امر الوهیّت، همچون نسبتش به سوی زمین است پس هرگاه او خدای زمین است و در آن مستقّر نیست؛ پس همین‌گونه واجب است که او ــ که خدای آسمان است ــ در آسمان نیز مستقّر نباشد زیرا نسبت الوهیّت وی به هریک از آسمان و زمین، نسبتی متساوی است». ﴿و هموست حکیم علیم﴾ یعنی: او بسیار با حکمت و بسیار داناست و این دو وصف، خود دو دلیل استحقاق وی برای عبادت‌اند.

وَتَبَارَكَ ٱلَّذِي لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِندَهُۥ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۵﴾

﴿ **و بسیار با برکت است کسی که فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست از آنِ اوست** ﴾ برکت: بسیاری خیر است. مراد از: (مَا بَيْنَهُمَا) عبارت است از: آنچه که در میان آسمانها و زمین از فضا و هوا و موجودات و جانداران وجود دارد ﴿ **و علم قیامت** ﴾ یعنی: آگاهی از وقت برپایی قیامت ﴿ **پیش اوست و به سوی او برگردانیده می‌شوید** ﴾ پس او هر کس را به آنچه که مستحقّ آن است ــ از خیر یا شرّ ــ جزا می‌دهد.

وَلَا يَمْلِكُ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۸۶﴾

﴿ **و کسانی که کافران به‌جز او به پرستش می‌خوانند، دارای شفاعت نیستند** ﴾ یعنی: بتان و همهٔ کسانی که به‌جز خدای سبحان مورد پرستش قرارمی‌گیرند، نزد خداوند ﷻ از حقّ شفاعت برخوردار نیستند پس پندار پرستشگران آنها در این مورد که آنها نزد خداوند ﷻ برایشان شفاعت می‌کنند، پنداری نادرست است ﴿ **مگر آن کسانی که به حق گواهی داده باشند** ﴾ یعنی: به کلمهٔ توحید گواهی داده باشند ﴿ **در حالی که می‌دانند** ﴾ یعنی: در حالی که آن گواهی‌دهندگان به کلمهٔ توحید، بر گواهی‌ای که داده‌اند، علم و آگاهی دارند، از حقّ شفاعت برخوردار می‌باشند؛ در صورتی که خداوند تبارک و تعالی برایشان اذن شفاعت دهد.

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿۸۷﴾

﴿**و اگر از آنان بپرسی: چه‌کسی آنها را آفریده؟ مسلماً خواهند گفت: الله**﴾ یعنی: مشرکان مکّه به این حقیقت که آفرینندهٔ‌شان الله ﷻ است، اقرار و اعتراف می‌کردند و به انکار این حقیقت قادر نبودند ﴿**پس از کجا بازگردانیده می‌شوند؟**﴾ یعنی: پس چگونه به بیراهه رفته و از عبادت الله ﷻ به سوی عبادت دیگران برگردانیده می‌شوند و چگونه با وجود چنین اعترافی، از این عبادت بر می‌گردند؟ شکّی نیست که این کارشان، نمایانگر منتهای جهل و بی‌خردیشان می‌باشد.

وَقِيلِهِۦ يَٰرَبِّ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ قَوْمٌ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾

﴿و﴾ علم و آگاهی قیامت و نیز علم: ﴿**این سخن او**﴾ یعنی: علم این سخن محمّد ﷺ که می‌گوید: ﴿**پروردگارا! هرآینه اینان**﴾ که تو مرا به سویشان فرستاده‌ای ﴿**قومی هستند که ایمان نمی‌آورند**﴾ نزد خداوند ﷻ است. یعنی: خداوند ﷻ، شکایت پیامبر خویش ﷺ در مورد رویگردانی قومش از دعوت و پافشاری و عنادشان بر کفر را می‌شنود و این سخن پیامبرش بر او مخفی نیست.

فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَٰمٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۸۹﴾

﴿**پس از آنان اعراض کن**﴾ یعنی: از آنچه می‌گویند و از آنچه که تو را به آن‌از جادوگری و کاهن بودن ـ متّهم می‌کنند، اعراض کن و درگذر؛ بسان درگذشتن کسی که در صدد انتقام کشیدن است، نه این‌که از کارشان راضی باشی و بر دعوت خود شکیبایی و پایداری‌کن تا سپس که فرمان ما در رسد ﴿**و بگو: سلام**﴾ یعنی: کار من با شما تا مدّتی مسالمت و متارکه است ﴿**پس زودا که بدانند**﴾ فرجام

نامیمونی را که در انتظارشان است. گفتنی است که این تهدیدی بزرگ از سوی خدای عزّوجلّ برای کفّار و وعده‌ای ضمنی به پیروزی اسلام و مسلمین بر آنهاست.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ دخان

مکّی است و دارای پنجاه‌و نه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را از آن روی «دخان» نامیدند که مشرکان زمان پیامبر ﷺ در آن به قحطی و خشکسالی‌ای تهدید می‌شوند که شخص گرسنه را چنان بی‌رمق می‌گرداند که از شدّت گرسنگی، گویی در فضا دودی را می‌بیند. همچنین این سوره، متضمّن تهدید نسلهای بعدی به ظهور دودی در آسمان به مدّت چهل روز است، که ظهور این دود، نشانه‌ای از نشانه‌های قیامت می‌باشد.

محور این سوره، بیان سه اصل توحید، نبوّت و معاد است و با فواصل کوتاه و نزدیک به‌هم و تصاویر و تابلوهای تکان دهندهٔ خود، گویی پتک‌های کوبنده‌ای است که بر قلبهای غافل و بسته فرودمی‌آید.

حمٓ ﴿١﴾

وَٱلۡكِتَـٰبِ ٱلۡمُبِينِ ﴿٢﴾

خوانده می‌شود: ﴿حاء، میّم﴾ با مدّ در میم. و این دو حرف، از حروف مقطّعه است. ﴿سوگند به کتاب مبین﴾ یعنی سوگند به قرآنی که خود واضح است و برای تمام نیازمندیهای دینی و دنیوی نیز بیان روشنی دارد. تفسیر نظیر این آیه، در سوره‌های قبل نیز گذشت.

إِنَّآ أَنزَلْنَٰهُ فِى لَيْلَةٍ مُّبَٰرَكَةٍ ۚ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿٣﴾

جواب قسم در آیهٔ قبل این است که: ﴿ما آن را﴾ یعنی: قرآن را ﴿در شبی مبارک﴾ و فرخنده ﴿نازل کردیم﴾ که شب قدر است و نزول قرآن در آن آغاز شده‌است. یا در آن شب، قرآن به‌طور کامل از لوح محفوظ به آسمان دنیا در «بیت‌العزّة» نازل شده‌است. البتّه برکت و فرخنده‌گی شب قدر به دلیل آن است که نزول قرآن سبب منافع دینی و دنیوی است چنان که در آن شب، خیر و برکت نازل می‌شود و دعا مستجاب می‌گردد. ﴿هرآینه ما بیم‌دهنده بودیم﴾ یعنی: قرآن را نازل کردیم تا به وسیلهٔ آن، بشر را از فروافتادن در شرک و معاصی، بیم و هشدار دهیم. قتاده می‌گوید: قرآن تماماً در شب‌قدر از امّ‌الکتاب (کتاب مادر) که لوح محفوظ است، به «بیت‌العزّة» که در آسمان دنیاست نازل‌شد سپس خدای سبحان آن را در طول مدّت بیست‌وسه سال، در روز و شب بر پیامبر خویش حضرت محمّد ﷺ فرودآورد.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٤﴾

﴿در آن﴾ یعنی: در شب قدر ﴿هر کار استواری فیصله می‌یابد﴾ يُفْرَقُ: فیصله می‌یابد، بیان می‌گردد و نوشته می‌شود. أمرحکیم: عبارت از کار محکم و استوار است، از آن روی که خدای سبحان در آن شب هر چه را که در یکسال بعد. روی

می‌دهد ــ اعم از زندگی و مرگ، توانگری و فقر، خیر و شرّ و غیره ــ همه را می‌نویسد. چنین گفته‌اند مجاهد، قتاده و حسن. البتّه حکمت و مناسبت نزول قرآن در شب قدر این است که: نزول قرآن از شریف‌ترین امور حکمت آمیز می‌باشد و این شب نیز شبی است که هر امر استوار و محکمی در آن فیصله می‌یابد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هر که گفته است که شب قدر، شب نیمهٔ شعبان است، قطعاً از طلب آن دورمانده است زیرا نصّ قرآن بر این امر صراحت دارد که این شب در رمضان می‌باشد».

أَمْرًا مِّنْ عِندِنَآ ۚ إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾

﴿امری است از نزد ما﴾ یعنی: خدای سبحان قرآن را درحالی فرودآورد که متضمّن وحی و شریعت اوست. أَمْر: در اینجا به معنی وحی است. ﴿هرآینه ما فرستنده بودیم﴾ یعنی: ما بدین جهت این هشدارها را نازل کردیم که فرستادن پیامبران علیهم‌السلام به سوی بندگان، سنّت ماست پس این ماییم که پیامبران و از جمله پیامبرخاتم ﷺ را فرستادیم.

رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٦﴾

﴿رحمتی از سوی پروردگار توست﴾ یعنی: ما با فرستادن پیامبران علیهم‌السلام به سوی بشر، در واقع فرستندهٔ رحمت برآنها بودیم ﴿بی‌گمان او شنوای داناست﴾ خداوند جل‌جلاله شنوای سخنان بندگان است و به احوالشان و به آنچه که مورد نیازشان است، داناست پس با توجّه به همین نیازهایشان بود که پیامبران علیهم‌السلام را به عنوان رحمتی از سوی خود به‌سویشان فرستاد.

رَبِّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٧﴾

﴿پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه میان آن دو است اگر یقین دارید﴾ به این حقیقت. و چنان‌که گفتیم، مشرکان مکّه به این حقیقت اقرار و اعتراف داشتند.

لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ رَبُّكُمۡ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

بعد از اثبات ربوبیّت خویش در آیهٔ (۷)، اکنون حق تعالی در این آیهٔ کریمه، به اثبات وحدانیّت و قدرت خویش می‌پردازد: **﴿خدایی جز او نیست، او زنده می‌کند و می‌میراند﴾**.

سپس یک‌بار دیگر مخصوصاً بر ربوبیّت خویش برای بشر، تأکید می‌گذارد تا به این حقیقت توجّه داده باشد که فقط او شایسته و سزاوار پرستش است نه دیگران: **﴿پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست﴾**.

بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ يَلۡعَبُونَ ﴿٩﴾

﴿ولی نه، آنها﴾ یعنی: کافران **﴿در شکّی هستند﴾** در بارهٔ توحید و رستاخیز. **﴿بازی می‌کنند﴾** در این اقرار خویش که خداوند ﷻ آفرینندهٔ آنان و آفرینندهٔ سایر مخلوقات است. یعنی: این اقرارشان، آمیخته با غفلت و بازی و تمسخر است.

فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ ﴿١٠﴾

﴿پس منتظر باش﴾ ای محمّد ﷺ برای آنان **﴿روزی را که آسمان دودی نمایان بر می‌آورد﴾** به قولی: این دود از نشانه‌های قیامت است که چهل روز در زمین باقی

می‌ماند. علمای عصرجدید نیز تأکید می‌کنند که در پایان‌کار جهان، انرژی خورشید ضعیف شده و غبار اتمی یا غیر آن، مانند دودی در فضا ظاهر می‌شود که فضا را تاریک می‌کند. این دود ــ چنان‌که در آیهٔ بعد می‌آید و در احادیث رسول اکرم ﷺ نیز آمده است ــ فراگیر است.

به‌قولی دیگر: ظهور این دود، پدیده‌ای بوده که رخ داده و گذشته است و آن، کنایه از قحطی‌ای بود که براثر دعای رسول‌اکرم ﷺ بر قریش نازل شد به طوری‌که چشمان آنها از فرط گرسنگی چنان تیره و تار شده بود که میان آسمان و زمین را سیاه و دودآلود می‌دیدند. روایت بخاری و مسلم و دیگران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌مسعود رضی الله عنه نیز مؤیّد این معنی است: چون قریش رسول خدا ﷺ را نافرمانی کرده و با ایشان دشمنی ورزیدند و در پذیرش اسلام به سستی گراییدند و کار عناد و ستیزهٔ آنان بر رسول خدا ﷺ سخت دشوار آمد، آن حضرت ﷺ چنین دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ اَعِنِّیْ عَلَیْهِمْ بِسَبْعٍ کَسَبْعِ یُوْسُفْ ٭بارخدایا! مرا برآنان به هفت سال قحطی ــ مانند سالهای یوسف ــ یاری کن». پس بر اثر دعای آن حضرت ﷺ، قریش گرفتار قحطی و دشواری سختی شدند تا بدانجا که از فرط گرسنگی استخوانها را نیز خوردند و اثر این گرسنگی چنان شدید بود که چون انسان به سوی آسمان می‌نگریست، میان آسمان و زمین را به شکل دود، سیاه می‌دید پس خداوند متعال نازل فرمود: (فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِیْنٍ ...). پس در بحبوحهٔ این بلا بود که آنان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! از خداوند برای قبیلهٔ مُضَر باران بخواه زیرا مُضَر از قحطی به هلاکت رسیدند! آن‌گاه رسول خدا ﷺ برایشان باران طلبیدند و باران نازل شد.

یَغْشَى ٱلنَّاسَ ۖ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

﴿که مردم را فرومی‌گیرد﴾ یعنی: آن دود همهٔ مردم را در برگرفته و از هر جهت

برآنان احاطه می‌کند ﴿این است عذاب دردناک﴾ یعنی: آنها در هنگام گرفتارشدن در قحطی می‌گویند: این عذابی است دردناک! یا خداوند ﷻ این سخن را برایشان می‌گوید. ابن کثیر آرای مختلف دربارهٔ «دخان» را نقل کرده و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: این قول که «دخان» از نشانه‌هایی است که ما باید ظهور آن را قبل از وقوع قیامت انتظار بکشیم، قوی‌تر است. سپس او در این باره احادیثی را نقل می‌کند از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت حذیفه‌بن‌اسید غفاری رضی الله عنه است که فرمود: رسول خدا ﷺ از عرفه بر ما فرود آمدند و درحالی که ما مشغول مذاکره دربارهٔ قیامت بودیم، فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌گاه که شما ده نشانه را نبینید:

۱ ــ طلوع خورشید را از مغرب آن.
۲ ــ ظهور دخان.
۳ ــ ظهور دابّةالارض.
۴ ــ خروج یأجوج و مأجوج.
۵ ــ نزول عیسی‌بن مریم علیه السلام.
٦ ــ خروج دجّال.
۷ ــ وقوع سه‌خسوف: خسوفی در مشرق.
۸ ــ خسوفی در مغرب.
۹ ــ خسوفی در جزیرةالعرب.
۱۰ ــ آتشی که از قعر سرزمین عدن بیرون می‌آید و همهٔ مردم را می‌میراند و هر جا که شب بگذرانند، با آنان شب می‌گذراند و هر جا که در ظهر بخوابند، همراهشان می‌باشد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «... مؤمن از آن دود، دچار عارضه‌ای شبیه زکام می‌شود امّا کافر را چنان فرو می‌گیرد که در اثر آن، بدن وی باد کرده و متورّم می‌شود ...».

رَّبَّنَا ٱكْشِفْ عَنَّا ٱلْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

﴿می‌گویند: پروردگارا! این عذاب را از ما دور کن﴾ که اگر عذاب را از ما دور کنی ﴿هرآینه ما مؤمن می‌شویم﴾ روایت شده است که مشرکان قریش نزد رسول‌اکرم ﷺ آمده و گفتند: اگر خداوند این عذاب را از ما دور گرداند، ما مسلمان می‌شویم. مراد از عذاب؛ گرسنگی‌ای بود که به سبب آن این دود را می‌دیدند.

أَنَّىٰ لَهُمُ ٱلذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَآءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾

﴿آنان چگونه پند می‌گیرند﴾ از عذابی که بر سر آنان فرود آمده‌است؛ ﴿و﴾ حال آن‌که ﴿به‌یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است؟﴾ که هر آنچه را از کار دین نیازمند آن هستند، برایشان بیان می‌کند؟.

ثُمَّ تَوَلَّوْاْ عَنْهُ وَقَالُواْ مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿١٤﴾

﴿پس، از او روی برتافتند﴾ یعنی: از پیامبر ﷺ روی گردانیدند ﴿و گفتند: او تعلیم‌یافته‌ای دیوانه است﴾ یعنی: بشری قرآن را به او تعلیم داده و او دیوانه است. پس چگونه آنان با وصف چنین پندارها و سخنان یاوه‌ای، متذکّر می‌شوند و از کجا بر سرعقل می‌آیند؟!

إِنَّا كَاشِفُواْ ٱلْعَذَابِ قَلِيلًاۚ إِنَّكُمْ عَآئِدُونَ ﴿١٥﴾

﴿ما این عذاب را اندکی دور می‌کنیم﴾ یعنی: ما به زودی به سبب دعای پیامبر

خویش ﷺ اندک زمانی عذاب را از شما مشرکان دور می‌کنیم و این زمان اندک، مدّت باقی‌مانده از عمرتان است ﴿ولی شما در حقیقت باز می‌گردید﴾ به سوی شرکی که بر آن بوده‌اید. و چنین هم شد زیرا به مجرّد این‌که عذاب از آنان دورشد؛ به کفر و عناد خویش بازگشتند.

يَوۡمَ نَبۡطِشُ ٱلۡبَطۡشَةَ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾

﴿روزی که آنان را به‌گرفتنی بزرگ﴾ یعنی: به سختی و با قوّت ﴿فرومی‌گیریم، ما انتقام گیرنده‌ایم﴾ گفته‌شده: مراد از این روز، روز بدر است زیرا چون مشرکان مکّه بعد از برطرف‌شدن عذاب، مجدّداً به راه تکذیب و کفر بازگشتند؛ خدای عزّوجلّ از آنان در بدر انتقام گرفت. به‌قولی دیگر: مراد عذاب دوزخ است. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «نظر ابن‌مسعود رضی الله عنه این است که مراد از (بَطۡشَةُ الكُبۡرَىٰ) روز بدر است امّا من می‌گویم که مراد از این روز، روز قیامت است». ابن‌کثیر نیز قول ابن‌عبّاس رضی الله عنهما را ترجیح داده است.

۞ وَلَقَدۡ فَتَنَّا قَبۡلَهُمۡ قَوۡمَ فِرۡعَوۡنَ وَجَآءَهُمۡ رَسُولٞ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾ أَنۡ أَدُّوٓاْ إِلَيَّ عِبَادَ ٱللَّهِۖ إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ ﴿١٨﴾

﴿و به‌یقین ما پیش از آنان﴾ یعنی: پیش از این گروه کافر ﴿قوم فرعون را آزمودیم﴾ یعنی: پیامبران خویش را به سوی آنان فرستادیم و پیامبران ما آنان را به‌سوی شریعت ما فراخواندند امّا آنها ایشان را تکذیب کردند. یا مراد این است: ما ارزاق را از روی آزمایش بر قوم فرعون توسعه دادیم امّا آنها سر به طغیان برداشته و تجاوز پیشه کردند ﴿و پیامبری گرامی برایشان آمد﴾ یعنی: موسی علیه السلام که

هم نزد خدای عزّوجلّ گرامی، هم در میان قوم خویش گرامی و هم در ذاتش گرامی بود ﴿که﴾ به آنان گفت: ﴿**بندگان خدا را به من بسپارید**﴾ یعنی: بنی‌اسرائیل را همراه من بفرستید و آنها را به من سپرده از عذاب و شکنجه رهایشان کنید ﴿**زیرا من برای شما پیامبری امین هستم**﴾ بر رسالت پروردگارم و بر آنچه که به شما ابلاغ می‌کنم پس به خیانت متّهم نیستم.

وَأَن لَّا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٩﴾

﴿**و بر خدا برتری نجویید**﴾ یعنی: بر خداوند ﷻ تکبّر و گردنکشی نورزید؛ به این‌که خود را از طاعت وی و پیروی پیامبرانش برتر بپندارید ﴿**هرآینه من آورندهٔ برهانی آشکار برای شما هستم**﴾ که شما را هیچ راهی بر انکار آن نیست، این برهان آشکار عبارت است از: معجزهٔ عصا، ید بیضا و سایر معجزات نه‌گانهٔ من.

وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ ﴿٢٠﴾

﴿**و هرآینه من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این‌که مرا سنگباران کنید**﴾ آنها موسی﷣ را تهدید کرده بودند که با سنگسار او را می‌کشند پس او از آزارشان به خدای منّان پناه برد.

وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ ﴿٢١﴾

﴿**و اگر به من ایمان نمی‌آورید پس از من کناره گیرید**﴾ یعنی: اگر مرا تصدیق نمی‌کنید و به نبوّت من اقرار نمی‌نمایید؛ پس مرا واگذارید و با آزار و اذیّت متعرّض من نشوید تا آن‌گاه که خداوند ﷻ میان من و شما داوری کند.

فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنَّ هَٰٓؤُلَآءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ﴿٢٢﴾
فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ﴿٢٣﴾

﴿پس﴾ موسی؈ **﴿به درگاه پروردگارش ندا در داد که: اینان قومی مجرم هستند﴾** و در این هنگام بود که خداوند متعال به او فرمان داد تا بنی‌اسرائیل را بدون اجازه و مشورت فرعون، از میانشان بیرون ببرد؛ **﴿پس گفتیم: بندگانم را شبانه ببر﴾** و به این ترتیب، دعای موسی؈ را اجابت کردیم. آری! آنها را شبانه ببر؛ **﴿زیرا شما مورد تعقیب واقع می‌شوید﴾** یعنی: من چنان تدبیری سازمان داده‌ام که فرعون و لشکریانش شما را دنبال کنند آن‌گاه شما را نجات داده و فرعون و کسانش را غرق می‌کنم.

وَٱتْرُكِ ٱلْبَحْرَ رَهْوًا ۖ إِنَّهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ ﴿٢٤﴾

﴿و دریا را که آرام است﴾ یعنی: ساکن و بی‌حرکت و گشاده و باز است **﴿پشت سر بگذار﴾** یعنی: دریا را بر همان شکلی که بعد از گذشتنت از آن قراردارد، واگذار و با عصایت بر آن نزن که راه‌های خشک شدهٔ آن واپس به‌هم آید. این بدان جهت بود که چون موسی؈ و بنی‌اسرائیل از دریای سرخ گذشتند، موسی؈ خواست تا آن را با عصای خویش بزند که دریا مجدّداً به‌حال اصلی خویش برگردد تا میان آنان و فرعون حایل شود و در نتیجه، فرعون و لشکریانش نتوانند به آنان برسند امّا خداوند ﷻ به او دستور داد که دریا را همان‌طور آرمیده و ساکن به حالش بگذارد تا فرعون به تصوّر این‌که دریا خشک است، به دریا درآید و گرفتار بلا شود. مجاهد در معنای آن می‌گوید: «دریا را همچنان با راه‌های خشک‌شدهٔ آن باقی گذار تا فرعون و قومش با اطمینان وارد آن شوند و

چون همهٔ آنها به آن وارد شدند آن‌گاه ما دریا را به‌هم می‌آوریم که همه غـرق شوند». ﴿زیرا آنان سپاهی غرق شدنی هستند﴾ خدای سبحان این خبر را بـه موسی‌ﷺ داد تا دلش آرام گیرد و اضطرابش از بین برود.

كَمْ تَرَكُوا۟ مِن جَنَّـٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾

وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾

﴿چه بسیار باغها و چشمه‌سارانی بعد از خود برجای گذاشتند﴾ آن فرعونیان غرق شده ﴿و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو﴾ و تالارهای آراسته.

وَنَعْمَةٍ كَانُوا۟ فِيهَا فَـٰكِهِينَ ﴿٢٧﴾

﴿و نعمتی﴾ یعنی: اموال و اسباب رفاه و مکنت گسترده‌ای ﴿که در آن خوش و خرم بودند﴾ و در آسایش و ناز و انبساط به‌سر می‌بردند. فَاكِه: کسی است کـه از انواع لذّت‌ها بهره‌مند است، چون کسی که از انواع میوه‌ها برخوردار می‌باشد. به قرائتی: «فَكِهِينْ» خوانده شده، یعنی: فرعونیان در آن نعمت، مغرور و سرمست و گردنکش بودند.

كَذَٰلِكَ ۖ وَأَوْرَثْنَـٰهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ ﴿٢٨﴾

﴿این چنین بود﴾ کار عذاب و درگرفت مـا ﴿و آنها را به مـردمی دیگـر مـیراث دادیم﴾ یعنی: به هلاکتشان رساندیم و آن همه نعمت و خرّمی و برخورداری را از آنان سلب کرده و آنها را به بنی‌اسرائیل باقی گذاشتیم.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ وَمَا كَانُوا۟ مُنظَرِينَ ﴿۲۹﴾

﴿**پس آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند**﴾ زیرا آنها بر روی زمین کار شایسته‌ای نمی‌کردند که زمین به سبب آن بر آنان بگرید و از سوی دیگر، هیچ عمل نیک و پاکیزه‌ای برایشان به آسمان نیز بالا نرفته بود که آسمان به سبب آن برآنان بگرید لذا نه اهل آسمان (فرشتگان) برآنان گریستند و نه مردم زمین. و چون شخص مهم و بزرگی بمیرد، اعراب در توصیف بزرگسازی درگذشت وی می‌گویند: «بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمٰاءُ وَالْأَرْضُ، وَبَكَتْهُ الرِّيحُ وَأَظْلَمَتْ لَهُ الشَّمْس ✿ آسمان و زمین و باد بر او گریستند و خورشید بر درگذشت وی تاریک شد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «مٰا مِنْ مُؤمِنٍ مٰاتَ فِي غُرْبَتِهِ غٰابَتْ فِيهٰا بَواكِيَهُ إلاّ بَكَتَ عَلَيْهِ السَّمٰاءُ وَالْأَرْض ✿ هیچ مؤمنی نیست که در غربت ــ آنجا که گریندگان وی غایبند ــ بمیرد؛ مگر این‌که آسمان و زمین بر او می‌گریند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مٰا مِنْ عَبْدٍ إلاّ وَلَهُ فِي السَّمٰاءِ بٰابٰانِ، بٰابٌ يَخْرُجُ مِنْهُ رِزْقُهُ وَبٰابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ عَمَلُهُ وَكَلامُهُ. فَإذٰا مٰاتَ فَقَدٰاهُ وَبَكِيٰا عَلَيْه ✿ هیچ بنده‌ای نیست مگر این‌که برایش در آسمان دو در است: دری که از آن روزی وی بیرون می‌آید و دری که از آن عمل و سخن وی داخل می‌شود پس چون بمیرد؛ آن دو در، وی را گم می‌کنند و بر او می‌گریند». سپس رسول خدا ﷺ این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند. و از سیاق حدیث برمی‌آید که مراد، بندگان مؤمن‌اند.

مجاهد می‌گوید: «هیچ مؤمنی نمی‌میرد، جزاین‌که آسمان و زمین چهل بامداد بر اومی‌گریند. راوی می‌گوید: از مجاهد پرسیدم: آیا زمین می‌گرید؟ گفت: آیا تعجّب می‌کنی؟ چرا زمین بر بنده‌ای که آن را با رکوع و سجدهٔ خویش آباد می‌کرد، نگرید؟ و چرا آسمان بر بنده‌ای که تکبیر و تسبیح وی در آسمان، زمزمه‌ای مانند آواز زنبور عسل داشت، نگرید؟».

پس مراد آیه این است که بر نابودی فرعون و قومش هیچ تأسّف و اندوهی

نیست ، بر خلاف مؤمنان که با مرگشان، جای نماز خواندنشان از زمین و محلّ عروج و صعود اعمالشان از آسمان، بر ایشان می‌گرید . همچنین احتمال دارد مراد آیه این باشد که : کافر گردنکش و مغرور و متکبّر ، هیچ چیز را در دنیا به اندازهٔ نفس خود بزرگ نمی‌بیند زیرا نفس وی بزرگترین چیز در چشم وی است لذا خداوند ﷻ در این آیهٔ کریمه از این واقعیّت خبر می‌دهد که کافران گردنکشی مانند فرعون و فرعونیان نابود شدند و هیچ اتّفاقی هم نیفتاد بلکه کار وبار دنیا همچنان است که بود .

﴿ **و مهلت یافته نبودند** ﴾ که عذاب از آنان به تأخیر افتد بلکه عذاب به‌طور عاجل برآنان فرستاده شد ، به‌سبب شدّت عناد و افراطشان در کفر .

وَلَقَدۡ نَجَّيۡنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ مِنَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡمُهِينِ ﴿٣٠﴾

مِن فِرۡعَوۡنَۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَالِيٗا مِّنَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ﴿٣١﴾

﴿ **و به راستی بنی‌اسرائیل را از عذاب خفّت آور رهانیدیم** ﴾ با به هلاکت رساندن دشمن ایشان زیرا آنها در بند بردگی آن دشمن ، خوار و ذلیل و در عذاب و شکنجه‌ای سخت قرارداشتند ، کارهای شاقّه بر آنان تحمیل می‌شد و فرعونیان فرزندان پسرشان را کشته و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند ؛ ﴿ **از فرعون** ﴾ یعنی : ایشان را از چنگ فرعون رهانیدیم ﴿ **که متکبّری از افراط‌کاران بود** ﴾ یعنی : او در سرکشی و گردن فرازی و خود بزرگ‌بینی، بسیار افزون‌خواه و در کفر به خداوند بزرگ و ارتکاب نافرمانی‌های وی ، از تجاوزکاران و زیاده‌روان بود .

وَلَقَدِ ٱخۡتَرۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ عِلۡمٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٣٢﴾

﴿و قطعاً بنی‌اسرائیل را دانسته بر جهانیان برگزیدیم﴾ یعنی: ایشان را ــ با علم و آگاهی به این امر که سزاوار این گزینش هستند ــ بر مردم زمانشان برگزیدیم و رمز این برتری ایشان، بسیاری وجود پیامبران ﷺ در میانشان و صبر و پایداریشان با موسی ﷺ در راه دین و دعوت بود، أمّا وقتی که آنها این اوصاف را دگرگون ساختند، خدای عزّوجلّ هم وضع را برآنان دگرگون کرد و آنها را از اوجگاه برگزیده‌ترین خلق، به حضیض منفورترین آنها نگونسار نمود.

وَءَاتَيْنَـٰهُم مِّنَ ٱلْـَٔايَـٰتِ مَا فِيهِ بَلَـٰٓؤٌا۟ مُّبِينٌ ﴿٣٣﴾

﴿و از آیات﴾ یعنی: از معجزات موسی ﷺ **﴿آنچه را که در آن آزمونی آشکار بود، به آنان دادیم﴾** تا بنگریم که چگونه عمل می‌کنند. البتّه نجات دادنشان از غرق، شکافتن دریا، سایه‌بان ساختن ابر و فرودآوردن منّ و سلوی برایشان، از جملهٔ این نشانه‌ها و معجزات بود.

إِنَّ هَـٰٓؤُلَآءِ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾

إِنْ هِىَ إِلَّا مَوْتَتُنَا ٱلْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ ﴿٣٥﴾

﴿هرآینه این گروه﴾ یعنی: کفّار قریش **﴿می‌گویند: عاقبت‌کار جز همین مرگ نخستین ما نیست﴾** و بعد از آن، نه زندگی‌ای است و نه برانگیختنی **﴿و ما زنده‌شدنی نیستیم﴾** بعد از مرگمان.

فَأْتُوا۟ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٣٦﴾

می‌گویند مشرکان به مؤمنان: ﴿اگر راستگو هستید﴾ در این‌که بعد از مرگ زندگی مجدّدی است ﴿پس پدران ما را بازآورید﴾ یعنی: آنان را بعد از مرگشان به دنیا برگردانید. البتّه این شبههٔ آنان؛ شبهه‌ای فاسد و حجّتی باطل و بی‌اساس است زیرا معاد در روز قیامت است نه در این دنیا.

روایت شده است که کفّار قریش از رسول خدا ﷺ خواستند تا خداوند ﷻ در همین دنیا مردگان را برایشان برانگیزد و بزرگشان قصیّ‌بن‌کلاب را زنده گرداند تا با وی دربارهٔ صحّت نبوّت محمّد ﷺ و صحّت رستاخیز مشورت کنند امّا خداوند متعال این خواستهٔ آنان را رد کرد.

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ أَهْلَكْنَاهُمْ ۖ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾

﴿آیا آنان بهترند یا قوم تُبّع﴾ یعنی: آیا قوم قریش در نیرومندی و مکنت و قدرت برترند یا قوم تُبّع حمیری که دور دنیا را با لشکریانش گشت و بر مردم مسلّط شد. خاطر نشان می‌شود که قریش، عرب عدنانی‌اند و قوم تبع حمیری، عرب قحطانی و قحطانیان دولت و مدنیّتی عمیق و مجد و شکوه بزرگی داشتند. «تُبّع» لقب شماری از شاهان حمیری عربستان جنوبی در قرن چهارم و پنجم میلادی بود.

قُرطبی می‌گوید: «مراد از تُبّع، یک شخص واحد نیست بلکه مراد از آن شاهان یمن‌اند زیرا لقب شاهانشان «تُبّع» بود چنان که «خلیفه» لقب بزرگ مسلمین، «کسری» لقب شاه فارس و «قیصر» لقب شاه روم است. سپس می‌افزاید: امّا ظاهراً از آیات چنین بر می‌آید که این سخن خداوند ﷻ ناظر بر یکی از شاهان تبابعه است که اعراب، بیشتر از دیگران او را به این اسم می‌شناختند چنان که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: تُبّع را

دشنام ندهید زیرا او مسلمان شد». قُرطبی می‌افزاید: این تُبّع ـ والله اعلم ـ همان «ابوکرب» جهانگشای یمن بود که قصد کعبه کرد تا آن را ویران کند ولی در راه دچار بیماری حادّی گردید و از قصد خویش منصرف گشته و برای نخستین بار، کعبه را پرده یا پیراهن پوشانید و بعد از آن‌که به مدینه حمله کرد و قصد داشت تا آن را ویران سازد، به او خبر دادند که مدینه، هجرت‌گاه پیامبری خواهد بود که نام وی «احمد ﷺ» است پس از مدینه نیز دست برداشت».

﴿و﴾ آیا قریش بهترند، یا ﴿کسانی که پیش از آنان بودند؟﴾ چون عاد و ثمود و مانند آنان؛ ﴿آنها را هلاک کردیم چرا که آنها مجرم بودند﴾ پس هلاک ساختن گروهی مانند قریش که در قدرت و شوکت بس پایین‌تر از آنانند ـ به‌سبب مجرم بودنشان ـ به‌طریق اَولیٰ بر خداوند ﷻ سهل است.

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَٰعِبِينَ ﴿۳۸﴾

مَا خَلَقْنَٰهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾

﴿و آسمانها و زمین را و آنچه را که میان آن دو است، به بازی نیافریده‌ایم؛ آنهارا جز به حق نیافریده‌ایم﴾ یعنی: آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست، برای برپاداشتن و نمایان‌ساختن حق آفریده‌ایم تا دلایل و شواهد روشنی بر وجود و وحدانیّت ما باشند پس اگر رستاخیزی در میان نبود و آفرینش خلق هدفی جز فانی ساختن آنها نداشت؛ این امر، کاری عبث و بازی‌گونه بیش نبود و خداوند ﷻ از بازیگری برتر است ﴿ولیکن بیشترشان﴾ که مشرکانند ﴿نمی‌دانند﴾ که کار این چنین است و آفرینش ما از هدف و فلسفه‌ای بس عمیق برخوردار می‌باشد.

إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ مِيقَٰتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۴۰﴾

﴿**در حقیقت، روز جداسازی، موعد همگی آنهاست**﴾ یعنی: روز قیامت، میعادی است که برای جداساختن نیکوکار از بدکار و محقّ از مبطل قرار داده شده است.

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَن مَّوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾

﴿**همان روزی که هیچ دوستی از دوست دیگر چیزی را دفع نکند**﴾ یعنی: در آن روز، هیچ قوم و قریبی نه می‌تواند به نزدیکانش هیچ‌گونه نفعی برساند و نه از آنان آسیبی را دفع کند. مَولیٰ: کلمه‌ای است که معانی مشترک بسیاری دارد؛ مانند سرور، برده، پسر عمو، یاور، همپیمان، خویشاوند، نزدیک و دوست. ﴿**و نه آنان یاری می‌شوند**﴾ یعنی: نه آنها در آن روز، از عذاب خدا ﷻ باز داشته می‌شوند.

إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٤٢﴾

﴿**مگر کسی را که خدا بر او رحم کرده است**﴾ یعنی: لیکن کسی که خداوند ﷻ بر او ـ با درگذشت از وی یا قبول شفاعت در حقّ وی ـ رحم کرده باشد؛ آن کس قطعاً یاری می‌شود و نجات پیدا می‌کند ﴿**زیرا که اوست همان عزیز مهربان**﴾ یعنی: باری تعالی همان غالبی است که اگر عذاب کسی را اراده کند، هیچ کس نمی‌تواند به یاری وی بشتابد ولی در عین حال، او به بندگان مؤمنش مهربان است.

إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ ﴿٤٣﴾

طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿٤٤﴾

﴿**همانا درخت زقوّم خوراک گناه پیشه است**﴾ أَثِیم: کسی است که گناه بسیاری دارد. مراد از آن کفّاری مانند ابوجهل، یارانش و امثالشان از ملحدان مجرم در هر عصری هستند زیرا ماقبل و مابعد این آیه، براین معنی دلالت می‌کند. زقّوم: درختی است که خداوند ﷻ آن را در جهنّم آفریده و آن را به نام «**شجرة ملعونه**» نامیده است، که چون دوزخیان گرسنه شوند، به سوی آن پناه می‌برند و از آن می‌خورند.

سعیدبن‌منصور در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ (۴۳) و مابعد آن از ابی‌مالک روایت می‌کند که گفت: ابوجهل خرما و کَره را می‌آورد و به هم می‌آمیخت آن‌گاه می‌گفت: تَزَقَّمُوا ٭ زقّوم بخورید و این همان زقّومی است که محمّد به شما وعده می‌دهد! پس این آیهٔ کریمه نازل شد.

كَٱلْمُهْلِ يَغْلِي فِي ٱلْبُطُونِ ﴿٤٥﴾

﴿**همانند مُهل در شکم‌ها می‌جوشد**﴾ مُهل: دُرْد و ته‌نشین روغن، یا مایع قطران است. و به‌قولی: مس گداخته است.

كَغَلْيِ ٱلْحَمِيمِ ﴿٤٦﴾

﴿**همانند جوشش حمیم**﴾ حمیم: آب بسیار داغ و جوشان است.

خُذُوهُ فَٱعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلْجَحِيمِ ﴿٤٧﴾

﴿**او را بگیرید و به سختی بکشانید**﴾ یعنی: به فرشتگان نگهبان دوزخ گفته می‌شود: این مجرم را بگیرید و او را بکشانید، یا بردارید؛ ﴿**به سوی میانهٔ دوزخ**﴾

یعنی: به وسط و مرکز آن.

ثُمَّ صُبُّواْ فَوْقَ رَأْسِهِۦ مِنْ عَذَابِ ٱلْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾

﴿**آن‌گاه برفراز سرش از عذاب آب جوشان فرو ریزید**﴾ در روایات آمده است: فرشتگان بر او با گرزی از آهن می‌کوبند به طوری‌که دماغش شکافته می‌شود، سپس بر سرش آب جوشان می‌ریزند و آن آب همهٔ آنچه را که در شکم وی است، پاک می‌سوزاند و می‌روبد.

ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾

ای فرشتگان! از روی سرزنش و سرکوب و توبیخ به آن مجرم بگویید: ﴿**بچش که تو**﴾ به خیال خودت ﴿**همان بزرگوار گرامی قدر هستی**﴾ یعنی: ای آن‌که به زعم خود عزیز، بزرگوار و گرامی هستی ــ چنان‌که در دنیا می‌پنداشتی ــ اینک عذاب را بچش.

أموی در مغازی خویش در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه از عکرمه روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ با ابوجهل ملاقات کرده و خطاب به او گفتند: «خداوند متعال به من دستور داده که به تو بگویم: (أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ. ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ) یعنی: سزاوارتر برایت آن است که به راه حق بپیوندی ...! ولی آن ملعون، دست خود را از دست رسول اکرم ﷺ کشید و گفت: نه تو می‌توانی به من کاری بکنی و نه رفیقت [یعنی خداوند]، تو خود نیک می‌دانی که من قدرتمندترین کس در میان أهل بطحا و عزیز و بزرگوار هستم. پس خداوند ﷻ او را در روز بدر هلاک گردانید و او را با این سخن خوار و زبون کرده و ننگ و نفرت ابدی را برایش برجای گذاشت و نازل فرمود: (ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ۞ اینک عذاب را

بچش که تو همان عزیز بزرگوار هستی!).

إِنَّ هَٰذَا مَا كُنتُم بِهِۦ تَمۡتَرُونَ ﴿٥٠﴾

﴿هرآینه این﴾ عذاب ﴿همان چیزی است که دربارهٔ آن تردید می‌کردید﴾ هنگامی که در دنیا بودید.

إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿٥١﴾

﴿به‌راستی پرهیزگاران در مقامی امن هستند﴾ در بهشت برین، جایی که صاحب آن از تمام هراسها، غمها و نگرانی‌ها ایمن و آسوده‌خاطر است.

فِي جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٢﴾

يَلۡبَسُونَ مِن سُندُسٍ وَإِسۡتَبۡرَقٍ مُّتَقَٰبِلِينَ ﴿٥٣﴾

﴿در میان باغها و کنار چشمه‌سارها، از پرنیان نازک و دیبای ستبر می‌پوشند﴾ سُندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر و درشت است ﴿روبه‌روی همدیگر نشسته‌اند﴾ یعنی: در مجالس و جایگاه‌های فاخر خود در بهشت، روبه‌روی یک‌دیگر نشسته و به یک‌دیگر نگاه می‌کنند تا با هم، بیشتر انس بگیرند.

كَذَٰلِكَ وَزَوَّجۡنَٰهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿٥٤﴾

﴿آری! چنین است و آنها را با حوریان درشت‌چشم، همسر می‌گردانیم﴾ یعنی:

ایشان را با همدم ساختن زنان حور عین که آنها را برایشان حلال گردانیده‌ایم، مورد إکرام قرار می‌دهیم، به طوری که هر یک از آنان هر تعداد از حور عین که بخواهد، برایش آماده است. حُوْر: جمع حوراء، به معنای زن سپیدفام سیمین بدن است. به‌قولی: حُوْر از «حُوْرُالعین ــ یعنی شدّت سفیدی چشم در شدّت سیاهی آن» گرفته شده است. عِیْن: که مفرد آن «عیناء» است، به معنی زنان درشت چشم می‌باشد. مجاهد می‌گوید: «حور را از آن روی حور نامیدند که چشم انسان در زیبایی و سپیدی و صفا و شادابی رنگ آنها، سرگشته می‌ماند و خیره می‌شود».

امّا مهر حوران بهشتی: در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِخْراجُ الْقَمامَةِ مِنَ الْمَسْجِدِ مُهُوْرُ الْحُوْرِ الْعِیْنِ ✿ بیرون کردن خاکروبه و آشغال از مسجد، مهرهای حور عین است». در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت أنس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کَنَسُ الْمَساجِدِ مُهُوْرُ الْحُوْرِ الْعِیْنِ ✿ جارو کردن مساجد، مهرهای حور عین است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مُهُوْرُ الْحُوْرِ الْعِیْنِ قَبَضاتُ التَّمْرِ، وَ فِلَقُ الْخُبْزِ ✿ مهرهای حورعین؛ مشت‌های خرما و پاره‌های نان است»، که در راه خدا جل جلاله انفاق می‌شود. پس می‌توان گفت که: هر سهٔ اینها جزء مهر حور عین است.

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَـٰكِهَةٍ ءَامِنِينَ ﴿٥٥﴾

﴿**در آنجا هر میوه‌ای را که بخواهند، آسوده خاطر می‌طلبند**﴾ یعنی: در حالی از این میوه‌ها برخوردار می‌گردند که از تخمهٔ معده و بیماریها و دردهای دیگر ایمنند همچنین بهشتیان از مرگ، رنج، آسیب شیطان و از قطع شدن نعمت کاملاً آسوده خاطر می‌باشند.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا ٱلْمَوْتَ إِلَّا ٱلْمَوْتَةَ ٱلْأُولَىٰ ۖ وَوَقَىٰهُمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾

﴿در آنجا جز مرگِ نخستین، طعم مرگ را نمی‌چشند﴾ یعنی: مؤمنان در بهشت هرگز نمی‌میرند و آن مرگی را هم که در دنیا چشیده بودند، گذشت و به پایان رسید ﴿و آنها را از عذاب دوزخ نگاه داشت﴾ یعنی: حق تعالی عذاب دوزخ را از مؤمنان برگردانید و ایشان را از آن نگاه داشت نه از کفّاری که گفتند: مرگ دیگری جز همان مرگ نخستین ما وجود ندارد و ما هرگز برانگیخته نمی‌شویم! زیرا آنان در دوزخ با عذابهایی روبرو می‌شوند که از مرگ بسیار سخت‌تر است. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «يُؤْتَى بِالْمَوْتِ فِيْ صُوْرَةِ كَبْشٍ أَمْلَحٍ، فَيُوْقَفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُوْدٌ فَلَامَوْتَ، وَ يَا أَهْلَ النَّارِ خُلُوْدٌ فَلَامَوْت ❁ مرگ در صورت قوچی سیاه‌وسفید (ابلق) آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ قرار داده می‌شود آن‌گاه ذبح می‌گردد، سپس چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاودانگی است و مرگی در کار نیست».

فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٥٧﴾

﴿این فضلی است از جانب پروردگار تو﴾ یعنی: این همه نعمت جاودانه در بهشت ماندگار، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است. یا خداوند ﷻ این همه نعمت را به عنوان عطا و فضلی از جانب خویش و نه به سبب استحقاقشان، به ایشان ارزانی داشته است زیرا بنده چیزی از خدای سبحان طلبکار نیست ﴿این است همان رستگاری بزرگ﴾ که بعد از آن، دیگر حدّ و اندازه‌ای برای رستگاری متصوّر نبوده و این رستگاری در بزرگی خود، به حدّ نهایی می‌باشد.

فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

﴿جز این نیست که قرآن را به زبان تو آسان گردانیدیم، باشد که پند پذیرند﴾ یعنی: ای پیامبر! ما قرآن را به زبان تو که زبان اعراب نیز هست، نازل کرده‌ایم و آن را بر فهم‌ها آسان و روان ساخته‌ایم، باشد که قومت آن را بفهمند و پند و عبرت گرفته و به آنچه که در آن است، عمل کنند.

فَٱرۡتَقِبۡ إِنَّهُم مُّرۡتَقِبُونَ ﴿۵۹﴾

﴿پس منتظر باش که آنان نیز منتظرند﴾ یعنی: چنانچه آنان بر کفر و ستیزه با خدا ﷻ و رسولش ﷺ ادامه دهند، تو منتظر پیروزی‌ای بر آنان باش که به تو وعده داده‌ایم زیرا آنان نیز منتظر مرگت یا غیر آن از حوادث ناميمون بر تو هستند.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ جاثیه

مکّی است و دارای سی و هفت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره نام خود را از آیۀ: «وَ تَرىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جٰاثِيَةً...» [آیۀ / ۲۸] گرفته است، که تفسیر آن در جای خود می‌آید.

سورۀ «جاثیه» بعد از سورۀ «دخان» نازل شد و محور آن، بیان روش مشرکان در رویارویی با حجّت‌ها و آیات قرآنی و در مقابل، چگونگی رویارویی قرآن با آنان در جهت درمانشان و بیان فرجام کارشان می‌باشد.

حمٓ ﴿۱﴾

تَنزِيلُ ٱلْكِتَـٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿۲﴾

خوانده می‌شود: ﴿حاء، میم﴾ سخن دربارۀ حروف مقطّعۀ آغاز سوره‌ها، در آغاز تفسیر سورۀ «بقره» گذشت.

﴿فرو فرستادن این کتاب﴾ یعنی: این قرآن ﴿از جانب خداوند غالب با حکمت

است ﴾ خداوندی که در ملکش پیروزمند و در صنعش فرزانه و حکیم می‌باشد.

إِنَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٣﴾

﴿بی‌گمان در آسمانها و زمین، برای مؤمنان نشانه‌هایی است ﴾ یعنی: در خود آسمانها و زمین، یا در آفرینش آسمانها و زمین، بر وجود خداوند ﷻ و صفات، اسماء و افعال وی، نشانه‌های روشنی است.

وَفِي خَلۡقِكُمۡ وَمَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ ءَايَٰتٞ لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

﴿و در آفرینش خودتان ﴾ یعنی: در آفرینش شما بر اطوار مختلفه؛ از خاک گرفته تا نطفه، سپس علقه، سپس مضغه و نهایتاً متکامل ساختنتان به «طَوْر» انسانی‌تان، همچنان در تشکیل و ترکیب اعضا و در نیروهای عجیب بدنی و روانی‌ای که خداوند ﷻ در شما قرار داده است ﴿و در آنچه که از انواع جنبندگان پراکنده می‌گرداند ﴾ یعنی: همچنین در آفرینش آنچه که حق تعالی از انواع موجودات زنده و جانوران مختلف النّوع در نواحی زمین می‌پراکند؛ اعم از مناطق گرمسیر، سردسیر و معتدل و در سرزمین‌های مرطوب و خشک و در هر جایی از زمین که در آن جاندارانی مناسب آب، خاک، جوّ و محیط طبیعی آن آفریده است: ﴿برای مردمی که یقین دارند، نشانه‌هایی است ﴾ یعنی: دلایل بسیار آشکاری است که بر قدرت و حکمت آن آفرینندهٔ عظیم دلالت می‌کنند به طوری‌که اهل‌یقین که پذیرای حق می‌باشند، با مشاهده و تأمّل در آنها، عبرت گرفته و به وجود و وحدانیّت آفرینندهٔ بی‌همتا، پی می‌برند.

وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ ءَايَٰتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٥﴾

﴿**و در اختلاف شب و روز**﴾ یعنی: در امر آمدن آنها از پی یک‌دیگر، یا در تفاوت آنها در درازی و کوتاهی، گرما و سرما و روشنایی و ظلمت نیز نشانه‌ها و عبرت‌هایی‌است ﴿**و در آنچه خدا از رزق از آسمان فرود آورده**﴾ مراد از رزق در اینجا: باران است زیرا باران سبب همهٔ چیزهایی است که خداوند ﷻ بندگان را به وسیلهٔ آنها روزی می‌دهد ﴿**پس به وسیلهٔ آن، زمین را زنده گردانیده است**﴾ زنده‌ساختن زمین، بیرون‌آوردن رستنی‌های آن است ﴿**پس از مرگ آن**﴾ یعنی: پس از خالی‌بودن آن از سبزی‌ها و رستنی‌ها ﴿**و در گردش بادها**﴾ که گاهی از یک جهت می‌وزند و گاهی از جهتی دیگر، گاهی گرم اند و گاهی سرد، گاهی نافع اند و گاهی زیان آور ﴿**برای مردمی که خرد می‌ورزند، نشانه‌هایی است**﴾ بزرگ که بر وحدانیّت و قدرت خداوند ﷻ دلالت می‌کنند امّا نه برای اهل جهل و عناد بلکه فقط برای کسانی که دارای خردهای برتری اند پس جاهلان معاند، هرگز از آنها نفعی نمی‌برند.

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ ٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

﴿**این است آیات الله**﴾ یعنی: این آیاتی که ذکر شد؛ همانا حجّت‌ها و برهانهای خداوند عزّوجلّ در کتاب هستی وی و در قرآن عظیم است ﴿**که آن را به حق برتو می‌خوانیم**﴾ یعنی: ما در آنچه که برتو از قرآن فرود می‌آوریم، راستگو هستیم و

آنچه که بر تو می‌خوانیم، متضمّن حقّ است ﴿**پس بعد از خدا و آیات او به کدام سخن ایمان خواهند آورد؟**﴾ یعنی: بعد از سخن خداوند ﷻ و بعد از آیات وی، آنها دیگر به کدامین سخن باور می‌دارند؟ به این معنی که خداوند ﷻ راستگوترین راستان است پس اگر این کفّار کوردل، سخن او را تصدیق نکنند؛ دیگر سخن چه کسی را تصدیق خواهند کرد؟ و اگر آیات کتاب او را تصدیق نکنند؛ دیگر کتاب چه کسی را تصدیق می‌کنند؟ چنان‌که خداوند متعال در آیهٔ (۲۳) از سورهٔ «زمر» می‌فرماید: «اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيْثِ ۞ خداوند است که نیکوترین سخن را فرود آورده».

«صاوی» در شرح «جلالین» می‌گوید: «خداوند ﷻ در این سه آیه، شش دلیل را بر وجود، قدرت و وحدانیّت خود ذکر نموده و آیهٔ نخست را با: (لِلْمُؤْمِنِيْن)، آیهٔ دوم را با: (يُوْقِنُوْن) و آیهٔ سوم را با: (يَعْقِلُوْن) به پایان آورده است. وجه تغایر و تمایز میان جملات پایان‌بخش این آیات در این است که: وقتی انسان در آسمانها و زمین و این‌که ناگزیر آنها را آفریننده‌ای است، اندیشه و تأمّل کند؛ بی‌شک بر اثر این تأمّل ایمان می‌آورد پس جملهٔ (لِلْمُؤْمِنِيْن) با آن متناسب می‌باشد و چون در آفرینش خود اندیشه کند، این تأمّل بر ایمانش می‌افزاید و از اهل یقین می‌گردد پس جملهٔ (يُوْقِنُوْن) با آن تناسب دارد و چون در سایر رویدادها و نشانه‌ها نیک بنگرد و اندیشه کند، عقلش به کمال رسیده و عملش استحکام می‌یابد پس جملهٔ (يَعْقِلُوْن) با آن تناسب دارد». ابن‌کثیر می‌گوید: «این تعابیر، خود بیانگر روندی ارتقائی و تکاملی؛ از حالی شریف به حالی شریف‌تر و برتر از آن می‌باشد». امام رازی نیز در تفسیر کبیر، دلایل شش‌گانهٔ وجود، قدرت و وحدانیّت خدای عزّوجلّ در این آیات را به نحوی بدیع به رشتهٔ بیان کشیده که در خور مطالعه می‌باشد و دراین مختصر مجال طرح آنها نیست.

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٧﴾

يَسۡمَعُ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسۡتَكۡبِرٗا كَأَن لَّمۡ يَسۡمَعۡهَاۖ فَبَشِّرۡهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ﴿٨﴾

﴿**وای بر هر دروغزن گناه پیشه‌ای**﴾ یعنی: وای بر هر بسیار دروغگوی بسیار گنهکاری ﴿**که آیات خدا راکه بر او خوانده می‌شود، می‌شنود سپس سماجت می‌ورزد**﴾ یعنی: بر کفر خویش مصرّانه باقی مانده و بر شیوهٔ باطلی که بر آن قرارداشته، پایبندی می‌ورزد و از آنچه که از کلام خدا ﷻ می‌شنود، پند نمی‌گیرد ﴿**مستکبرانه**﴾ یعنی: او بر کفر خویش درحالی سماجت و اصرار می‌ورزد که خود را از این امر که به حق گردن نهد، بزرگتر و برتر می‌بیند، حقّی که عبارت از کلام پروردگار متعال آفرینندهٔ وی می‌باشد، پروردگاری که نامش متعالی و سلطه‌اش برتر است. ﴿**چنان‌که گویی آنها را نشنیده است**﴾ یعنی: حال آن دروغزن گناه پیشه در عدم التفات به این آیات، شبیه حال کسی است که آنها را نشنیده است ﴿**پس او را به عذابی دردناک مژده ده**﴾ یعنی: به او خبرده که برایش نزد خداوند قهّار ــ به عنوان جزای اصرار و استکبار و عدم استماع وی به این آیات ــ عذابی سخت دردناک است.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ نضربن حارث نازل شد که داستانهای عجم را می‌پراکند و مردم را به آنها مشغول می‌کرد تا قرآن را نشنوند. امّا حکم آیهٔ کریمه دربارهٔ هر کسی که راه دین را بسته و آن را از مردم باز می‌دارد و از پذیرش هدایت حق تعالی تکبّر می‌ورزد، عامّ است.

وَإِذَا عَلِمَ مِنۡ ءَايَٰتِنَا شَيۡـًٔا ٱتَّخَذَهَا هُزُوًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ﴿٩﴾

﴿و چون﴾ آن دروغزن گناه پیشه ﴿بر چیزی از آیات ما آگاه شود﴾ یعنی: چیزی از علم آیات الهی به وی برسد ﴿آنها را﴾ یعنی: آیات الهی را ﴿به‌تمسخر می‌گیرد﴾ یعنی: آیات الهی را موضوعی برای ریشخند و تمسخر و ابراز شگفتی خود قرار می‌دهد و معانی‌ای را که این آیات بدانها پرداخته اند، دستاویز این ریشخند و تمسخر خویش می‌گرداند. چنان‌که در آیهٔ (۴۳) از سورهٔ «دخان» در این مورد روایتی را نقل کردیم که: ابوجهل مقداری خرما و کره خواست و آن‌گاه به یارانش گفت: از این زقّوم بخورید زیرا محمّد به شما جز شهد و عسل را وعده نمی‌دهد و این همان زقّومی است که او شما را از آن می‌ترساند! ﴿این گروه﴾ دروغ‌پرداز بهتان‌پیشه که اوصاف آنها گذشت: ﴿عذابی خوارکننده خواهند داشت﴾ به سبب پافشاریشان بر کفر و استکبارشان از شنیدن آیات خداوند ﷻ و به تمسخر گرفتن آن. عذاب مُهین: عذابی است خوارکننده و فضیحت‌بار. بدین‌سان، خدای‌عزّوجلّ از راه طرح این گونه تهدیدها، بر حرمت و قدسیّت کتاب خویش از این‌که در معرض تمسخر و استهزا قرار گیرد، تأکید می‌گذارد.

در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم از ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ از این‌که با قرآن به سرزمین دشمن مسافرت شود، نهی کردند؛ از بیم آن‌که مبادا دشمن به آن اهانت کند».

مِّن وَرَآئِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُم مَّا كَسَبُواْ شَيْـًٔا وَلَا مَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْلِيَآءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰﴾

﴿دوزخ پشت سر آنهاست﴾ یعنی: در پشت‌سر احساس افتخار و شرف و عزّت آنها به دنیا و تکبر از حق؛ جهنّم قراردارد پس آنها باید یقین داشته باشند که جهنّم در پشت سرشان است و به زودی آنان را در خواهد یافت. به‌قولی، معنی این

است: دوزخ پیشاپیش آنهاست زیرا رویکرد آنها به سوی دوزخ است و به سوی آن پیش می‌روند ﴿و دفع نمی‌کند از آنان﴾ چیزی از عذاب الهی را و هیچ‌گونه سودی به آنان نمی‌رساند؛ ﴿آنچه کسب کرده‌اند﴾ و به دست آورده‌اند از اموال و اولاد ﴿و نه دوستانی که بجز الله گرفته‌اند﴾ یعنی: همچنین بتان و خدایانی که برای خود گرفته و آنها را به جای خداوند ﷻ می‌پرستند و از آنها امید رساندن سود و دفع زیانی را دارند، هیچ نفعی به آنان نمی‌رساند ﴿و آنان عذابی بزرگ خواهند داشت﴾ در جهنمی که پشت‌سر یا پیشاپیش آنهاست.

هَٰذَا هُدًى ۖ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

﴿این هدایتی است﴾ یعنی: این آیاتی که ذکر آن در این سوره گذشت؛ همانا رهنمود و هدایتی است برای راهیافتگان به قرآن عظیم، یعنی برای کسانی که آنچه را در آن است، می‌پذیرند ﴿وکسانی که به آیات پروردگارشان﴾ یعنی: به قرآن ﴿کافر شدند، برایشان عذابی از رجز دردناک است﴾ رِجْز: سخت‌ترین عذاب است.

۞ اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

﴿خدا همان کسی‌است که دریا را برای شما مسخر کرد﴾ یعنی: آن را به گونه‌ای آفرید که شما بتوانید بر آن تمکّن یابید و آن را رام خویش گردانید؛ با سوار شدن بر فراز امواج آن در کشتی‌ها و دریاپیماهایی که او ساختن آنها را به شما آموخته

است ﴿تا کشتی‌ها در آن به فرمانش روان شوند﴾ یعنی: تا کشتی‌ها به اذن و یاری دادنش به شما در به حرکت درآوردن آنها، بستر دریا را شگافته و به‌پیش روند ﴿و تا از فضل او طلب روزی کنید﴾ با تجارت، فرو رفتن در دریا و بیرون‌آوردن دُرّ و گوهر از آن، صیدماهی و غیر این‌ها ﴿و باشد که سپاس بگزارید﴾ نعمت‌هایی را که حق تعالی به سبب این رام ساختن دریا، بر شما ارزانی می‌دارد.

وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۳﴾

﴿و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد، همه یکجا پدید آوردهٔ اوست﴾ یعنی: همهٔ آنچه را که حق تعالی در آسمانها از خورشید و ماه و ستارگان و باران و ابر و باد آفریده است و همهٔ آنچه را که در زمین از کوه‌ها و دریاها و جویبارها و اشیای سودآور دیگر آفریده است، برای بندگانش مسخّر و رام گردانیده و همهٔ اینها رحمتی از جانب وی به بندگانش می‌باشد؛ به عنوان نعمت و بخشایش وی ﴿بی‌گمان در این﴾ رام ساختن ﴿برای گروهی که می‌اندیشند﴾ و به وسیلهٔ فکر و اندیشه و راهیابی به این نشانه‌ها، به توحید می‌رسند ﴿نشانه‌هایی است﴾ امّا کسانی که تفکّر نمی‌کنند؛ به این نشانه‌ها نیز راهیاب نمی‌شوند.

قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ يَغْفِرُوا۟ لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ ٱللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًۢا بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿۱۴﴾

﴿**به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو: تا از کسانی که به روزهای الله امید ندارند درگذرند**﴾ یعنی به مؤمنان بگو: از کسانی که وقایع و رخدادهای الهی را بر دشمنانش توقّع نمی‌دارند و بر خویشتن از عذابی همچون عذاب خداوند ﷻ بر امّت‌های گذشته بیم ندارند، درگذرند، از آن روی که آنان به باری تعالی ایمان ندارند و بنابراین، عنایت پیروزی از سوی باری تعالی را برای دوستانش نیز انتظار نمی‌برند. آری! از آنان درگذرند؛ ﴿**تا خداوند قومی از آنان را به حسب‌کار و کردارشان مجازات کند**﴾ مراد از این قوم: مؤمنانند که به درگذشت از کفّار فرمان داده شدند تا خداوند ﷻ ایشان را در قیامت در برابر کارهای نیکی که کرده‌اند، پاداش دهد، که از جملهٔ این کارهای نیک، صبر و شکیبایی بر آزار کفّار و چشم‌پوشیدن از آنان با فروخوردن خشم و تحمّل ناخوشی‌ها از سوی آنان است. به‌قولی دیگر، معنی چنین است: تا خداوند ﷻ کفّار را بر حسب آن گناهان و بدیهایی که کرده‌اند، جزا دهد. گویی باری تعالی می‌فرماید: شما نمی‌توانید جزایشان را تماماً بدهید پس ما آنان را چنان‌که باید جزا می‌دهیم. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «یعنی اگر شما از آنان در دنیا درگذرید، بدانید که خداوند ﷻ قطعاً آنها را در آخرت در برابر اعمال بدشان جزا می‌دهد».

واحدی نیشاپوری و قشیری در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: آیهٔ کریمه دربارهٔ عمربن خطاب ﷺ و عبدالله بن‌ابیّ و دو گروه پیرو آنها نازل شد؛ ماجرا این‌گونه بود که: سپاه مسلمانان در غزوهٔ بنی‌مصطلق بر سر چاهی به‌نام «مریسیع» فرود آمده بود، عبدالله بن‌ابیّ غلامش را فرستاد تا آب بیاورد، غلام دیر کرد و چون نزد وی آمد ابن‌ابیّ از او پرسید: علّت دیر کردت چه بود؟ او گفت: غلام عمر بر دهانهٔ چاه نشسته است و کسی را اجازه نمی‌دهد که آب بکشد تا مشکهای پیامبر و مشک ابوبکر پر نشود و مشک مولایش عمر را نیز پر نکند! عبدالله بن‌ابیّ گفت: مَثَل ما و مَثَل این گروه نیست؛ مگر چنان‌که گفته اند: «سَمِّنْ كَلْبَكَ يَأْكُلْكَ ‌«سگت را فربه کن تا تو را بخورد!»». پس این سخن به عمر ﷺ

رسید و او شمشیرش را برگرفت تا به قصد عبدالله‌بن‌ابیّ حرکت کند، همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد. در روایت دیگری آمده است: «این آیهٔ کریمه دربارهٔ یهودی‌ای بنام فنحاص‌بن عازوراء و در بارهٔ عمر نازل شد زیرا آن یهودی، بعد از نزول آیهٔ: (مَنْ ذَاالَّذِیْ یُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً) گفت: پروردگار محمّد نیازمند شده است! و چون عمر سخن وی را شنید، شمشیرش را حمایل گردنش کرد و در طلب وی بیرون آمد. آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل شد. پس رسول خدا ﷺ در پی عمر فرستادند و چون او آمد، فرمودند: ای عمر! شمشیرت را بر زمین بگذار ...».

آیهٔ کریمه منسوخ نیست، چراکه در مدینه یا در غزوهٔ بنی‌مصطلق نازل شده است. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «این حکم که مسلمانان برای تألیف قلوب مشرکان و اهل کتاب، به عفو و گذشت از آنان مأمور بودند، مربوط به ابتدای اسلام بود امّا بعد ازآن‌که آنها بر کفر و عناد خویش اصرار ورزیدند؛ خداوند ﷻ مؤمنان را به جهاد مأمور کرد».

مَنْ عَمِلَ صَـٰلِحًا فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ۖ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾

﴿هر که کاری شایسته کند، به سود خود اوست و هر که بدی کند، به زیانش باشد، سپس﴾ در روز قیامت با اعمالتان **﴿به سوی پروردگارتان برگردانیده می‌شوید﴾** و او شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَـٰهُم

مِّنَ ٱلطَّيِّبَـٰتِ وَفَضَّلۡنَـٰهُمۡ عَلَى ٱلۡعَـٰلَمِينَ ﴿١٦﴾

﴿و به‌یقین به بنی‌اسرائیل، کتاب﴾ یعنی: تورات ﴿و حکم﴾ یعنی: فهم و دانش در دین را دادیم، که با این دو؛ زمینهٔ حکومت و فرمانروایی‌شان در میان مردم و حلّ و فصل دعاوی آنان برایشان میسّر گردید ﴿و﴾ نیز به آنها ﴿نبوّت دادیم﴾ و از میانشان بسیاری را به نبوّت و رسالت برانگیختیم ﴿و از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم﴾ یعنی: نعمت‌های لذّت‌بخش و گوارا را برایشان حلال کردیم که منّ و سَلْوی (ترنجبین و بلدرچین) از آن جمله بود ﴿و آنان را بر جهانیان﴾ زمانشان ﴿فضیلت دادیم﴾ به گونه‌ای که به آنان نعمتهایی ارزانی داشتیم که به دیگران ارزانی نکرده بودیم؛ چون نزول تورات، شکافتن دریا و امثال آن ....

وَءَاتَيۡنَـٰهُم بَيِّنَـٰتٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِۖ فَمَا ٱخۡتَلَفُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ﴿١٧﴾

﴿و در امر دین، نشانه‌های روشنی به آنان عطا کردیم﴾ یعنی: در بیان حلال و حرام، به بنی اسرائیل شرایع و احکام روشنی عطا کردیم. یا مراد؛ معجزات آشکار و روشن است. به‌قولی معنی این است: به آنان در بارهٔ بعثت رسول اکرم ﷺ و شواهد نبوّتشان، علم و آگاهی روشنی عطا کردیم ﴿و اختلاف نکردند مگر بعد از آن‌که برایشان علم آمد﴾ در مورد بیان دین و روشن ساختن معانی آن امّا آنها علم را که موجب از بین رفتن اختلاف است، وسیلهٔ ثبوت و پدید آوردن اختلاف گردانیدند ﴿آن‌هم از روی تعدّی و رقابتی که در میان خود﴾ در طلب ریاست و از

روی رشک و حسد و دشمنی ﴿**داشتند، بی‌گمان پروردگارت روز قیامت میان آنان در بارهٔ آنچه که در آن اختلاف می‌کردند**﴾ از کار دین ﴿**فیصله می‌کند**﴾ پس نیکوکار را در قبال نیکوکاری‌اش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش جزا می‌دهد و اهل حق را از اهل باطل متمایز می‌گرداند.

چنان‌که ملاحظه می‌کنیم؛ خداوند ﷻ در این دو آیه، مجموعاً شش نعمت را بر بنی‌اسرائیل برشمرده است.

ثُمَّ جَعَلْنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ فَٱتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾

﴿**سپس تو را**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**بر شریعتی از امر دین قراردادیم**﴾ یعنی: تو را بر برنامه و راه‌وروش روشنی از کار دین قرار دادیم که به حقّت می‌رساند. اصل «شریعت»، به معنای آبشخور است، سپس این واژه برای دین عاریت گرفته شد زیرا مردم آنچه راکه سبب حیات و طراوت جانها و روانهایشان است، از چشمه‌سار زلال دین بر می‌گیرند ﴿**پس آن را پیروی کن**﴾ یعنی: در میان امّتت، به احکام شریعتت عمل کن ﴿**و از هوس‌ها و خواهشهای کسانی که نمی‌دانند**﴾ یگانگی خدای عزّوجلّ را و نمی‌دانند قوانین و احکام وی برای بندگانش را ﴿**پیروی نکن**﴾ که آنان، کفّار قریش و موافقانشانند.

إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا۟ عَنكَ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۚ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۖ وَٱللَّهُ وَلِىُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿١٩﴾

﴿**قطعاً آنان چیزی را در برابر خدا از تو دفع نمی‌کنند**﴾ یعنی: آنان چیزی از عذابی را که خداوند ﷻ آن را بر تو اراده داشته باشد ـ در صورتی که از هوسهایشان پیروی کنی ـ از تو باز نمی‌دارند ﴿**و همانا ستمگران بعضی دوستان بعضی دیگرند**﴾ به سبب مشارکتی که با همدیگر در ظلم دارند ﴿**و خدا ولیّ متّقیان**﴾ یعنی: یاری‌دهنده و کارساز آنان ﴿**است**﴾ مراد از متّقیان کسانی‌اند که از شرک و معاصی می‌پرهیزند.

هَٰذَا بَصَٰٓئِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحۡمَةٌ لِّقَوۡمٍ يُوقِنُونَ ﴿٢٠﴾

﴿**این**﴾ یعنی: این اعلام عام بر زبانت برای مردم در این باره که: باید از شرایع و نظامنامه‌های الهی پیروی کنند و این امر که: خداوند ﷻ کارساز پیروان دین است همچنین خود این شریعت مقدّس ما: ﴿**برای مردم دیده‌وریهایی است**﴾ یعنی: برهانها و دلایل بینش‌بخشی است که احکام و نیازهای دینی‌شان را در پرتو آن می‌بینند و می‌دانند ﴿**و رهنمودی**﴾ است که عمل‌کنندگان را به بهشت می‌رساند ﴿**و رحمتی است**﴾ از جانب خدای عزّوجلّ در آخرت ﴿**برای قومی که اهل یقینند**﴾ یعنی: برای گروهی که از شأنشان این است که به حق یقین دارند و از پراکندن شبهات، در شک و تزلزل نمی‌افتند.

أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءٗ مَّحۡيَاهُمۡ وَمَمَاتُهُمۡۚ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ﴿٢١﴾

﴿**آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند**﴾ یعنی: کفر و معاصی را با هم جمع کرده‌اند ﴿**پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای**

شایسته کرده‌اند؟ ﴾ یعنی: آیا در میان بدکرداران ــ با وجود ارتکاب جرایم و گناهان ــ و میان نیکوکرداران درست عقیده، برابری قایل می‌شویم و با همهٔ آنها یکسان عمل می‌کنیم؟ ﴿**به‌طوری که زندگی و مرگشان یکسان باشد؟**﴾ در سرای دنیا و سرای آخرت؟ هرگز! آنها برابر نیستند زیرا حال اهل سعادت در آخرت، با حال اهل شقاوت یکی نیست. یعنی: ممکن است حال دو گروه در دنیا گاهی با هم برابر باشد و حتّی گاهی بدکرداران و گناه پیشگان در دنیا از نعمت‌های بیشتری هم بهره‌ور باشند امّا اگر آنها در آخرت نیز با هم برابر باشند، این امر دور از عدالت است پس نپندارید که چنین چیزی واقعیّت پیدا خواهد کرد ﴿**چه بد حکم می‌کنند**﴾ که می‌پندارند ما با نیکان و بدان در دنیا و آخرت به‌طور برابر عمل می‌کنیم.

کلبی در بیان **سبب‌نزول** گفته است: این آیهٔ کریمه دربارهٔ علی، حمزه و ابوعبیدهٔ جرّاح ﷺ و سه تن از مشرکان به نامهای: عتبه، شیبه و ولیدبن عتبه نازل شد زیرا این مشرکان به آن مؤمنان گفتند: به خدا سوگند که شما بر چیزی از حق و حقیقت قرار ندارید و اگر بر فرض، آنچه که شما می‌گویید حق باشد، بدانید که حال ما از حال شما در آخرت نیز بهتر خواهد بود چنان که حال ما هم‌اکنون در دنیا از حال شما بهتر است. پس خداوند متعال این سخن مشرکان را رد کرد و این حقیقت را روشن کرد که: ممکن نیست حال مؤمن مطیع، با حال کافر عاصی در آخرت برابر باشد.

وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٢﴾

﴿**و خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است**﴾ حقّی که مقتضی عدالت در میان بندگان است ﴿**و تا سرانجام، هر کس به حسب آنچه عمل کرده است جزا داده شود**﴾

یعنی: حق تعالی آسمانها و زمین را برای آن آفریده است تا خلق را به وسیلهٔ آنها بر قدرت خویش رهنمون گردد و تا هر کس بر حسب آنچه که از گناهان و طاعات کرده است؛ جزاداده شود پس بدانید که قطعاً خداوند ﷻ کافر و مؤمن را با هم برابر نمی‌سازد **﴿و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند﴾** با کاستن از ثواب، یا افزودن بر عذابشان.

این آیهٔ کریمه، بسان دلیلی بر اعلام پیشین در آیهٔ قبل در مورد عدم یکسان بودن نیکان و بدان است.

أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِۦ وَقَلْبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِنۢ بَعْدِ ٱللَّهِ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۲۳﴾

این آیهٔ کریمه دو **سبب‌نزول** دارد، سبب نزول اوّل مربوط به این بخش از آیه است: (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ...) که به‌قولی: دربارهٔ قریش نازل شد زیرا شیوهٔ آنان چنین بود که مدّتی سنگی را می‌پرستیدند، سپس چون ـ به ظنّ خود ـ چیز بهتری از آن را می‌یافتند، سنگ را به دور افگنده و آن چیز دیگر را می‌پرستیدند. به‌قولی دیگر: این بخش از آیه دربارهٔ حارث‌بن‌قیس سهمی ـ یکی از تمسخرکنندگان دین حق ـ نازل شد که هر چه را نفسش بدان تمایل داشت، می‌پرستید.

﴿پس آیا دیدی﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿کسی را که هوس خویش را خدای خود قرارداده﴾** یعنی: کسی که هوس و خواهش نفس خویش را دین خویش گرفته و فقط به دنبال هوای نفس خویش است پس هر چه را که نفسش به وی نیک

بنمایاند، انجام می‌دهد و هر چه را که به وی زشت بنمایاند، فرو می‌گذارد، بی‌آن‌که محبّت خداوند ﷻ و رضای او را مدّنظر داشته باشد، یا به نفرت و غضب الهی اهمیّتی بدهد؟ یا مراد این است: کافر همان چیزی را که نیک می‌پندارد یا بدان هوس می‌ورزد، می‌پرستد مانند پرستش سنگ، چوب و غیره **﴿و خدا با وجود دانایی وی او را گمراه گردانیده﴾** یعنی: با آن‌که چنین کسی به حقیقت آگاه و داناست و هدایت را از گمراهی باز می‌شناسد ولی با این وجود، به‌سبب پیروی از شهوت نفس خویش، حق را فروگذاشته و در گمراهی دست‌وپا می‌زند. یا معنی این است: خداوند ﷻ او را بدان جهت که به سزاوار بودنش برای گمراهی علم داشته، گمراه کرده است **﴿و بر گوش و دلش مهر زده﴾** یعنی: خداوند ﷻ بر گوشش مهر زده تا پند و موعظه‌ای را نشنود و بر دلش مهر زده تا هدایت را درک نکند و به آن باورمند نشود **﴿و بر دیده‌اش پرده نهاده است﴾** تا راه درست را نبیند و تشخیص ندهد **﴿آیا پس از خدا﴾** یعنی: بعد از گمراه ساختن خداوند ﷻ او را **﴿چه کسی هدایتش خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟﴾** به پندی عبرت‌آموز تا حقیقت حال را بدانید؟.

سبب‌نزول دوم مربوط به این بخش از آیه است: (وَ خَتَمَ عَلٰى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ...) که دربارۀ ابوجهل نازل شد زیرا شبی او و ولیدبن‌مغیره به خانۀ کعبه طواف می‌کردند؛ در این اثنا با هم دربارۀ رسول خدا ﷺ به گفت‌وگو پرداختند، ابوجهل به ولید گفت: به خدا سوگند، من خوب می‌دانم که محمّد ﷺ در ادّعای نبوّت راستگو است. ولید بر آشفت و به او گفت: ساکت باش! مگر چه چیزی تو را به این باور رهنمون گشته است؟ ابوجهل گفت: ای أباعبدشمس! ما او را در کودکی‌اش «راستگوی امین» می‌نامیدیم، اکنون که عقل و رشدش به کمال رسیده است، او را کذّاب و دروغگو می‌نامیم؟! به خدا سوگند که من خوب می‌دانم او راستگو است! ولید گفت: پس در این صورت، چه چیزی تو را از تصدیق وی باز می‌دارد، چرا درنگ کرده‌ای و به او ایمان نمی‌آوری؟ ابوجهل گفت: زیرا در

آن صورت، دختران قریش دربارهٔ من چنین تبصره خواهند کرد که من به خاطر پارهٔ نانی، از یتیم ابوطالب پیروی کرده‌ام ...! همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاٰ یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّٰی یَکُوْنَ هَـوَاهُ تَـبْعاً لِمٰا جِـئْتُ بِهِ ۞ یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که هوای نفسش پیرو آن چیزی نباشد که من آن را آورده‌ام». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوامامه رضی الله عنه آمده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «مٰا عُبِدَ تَحْتَ السَّمٰاءِ اِلٰهٌ أَبْغَضُ اِلَی اللّٰهِ مِنَ الْهَوىٰ ۞ در زیر آسمان، الهی که نزد خداوند منفورتر ار هوای نفس باشد، مورد پرستش قرار نگرفته است».

وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهْرُۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾

﴿**و گفتند**﴾ مشرکان منکر رستاخیز ﴿**غیر از زندگی دنیایمان، چیز دیگری در کار نیست**﴾ یعنی: زندگی، جز همین زندگی این جهانی ما که در آن قرار داریم، نیست ﴿**می‌میریم و زنده می‌شویم**﴾ یعنی: مرگ و زندگی فقط به این جهان ما مربوط است و پشت‌سر این زندگی، هیچ زندگی دیگری نیست. به‌قولی معنی این است: ما در دنیا می‌میریم، باز فرزندانمان در آن زندگی می‌کنند، سپس آنها می‌میرند و باز فرزندانشان در آن زندگی می‌کنند و همین‌طور این تسلسل ادامه پیدا می‌کند ﴿**و چیزی جز دهر ما را هلاک نمی‌کند**﴾ یعنی: جز گذر روزها و شبها و گذشت زمانه، چیز دیگری ما را هلاک نمی‌کند لذا در این دنیا نه ملک‌الموتی است و نه قبض روحی ... ﴿**آنان به این امر هیچ دانشی ندارند**﴾ یعنی: این سخن را جز از روی شک و تردید نگفته‌اند، بی‌آنکه به حقیقت، هیچ علمی داشته باشند ﴿**آنان جز گمان نمی‌سپرند**﴾ یعنی: نهایت آن‌چیزی که نزد آنان است، گمان و

پندار است و بس! آنها فقط بر پندارهای خویش متّکی اند، نه بر علم و یقین.

ابن‌منذر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: اهل جاهلیّت می‌گفتند: جز این نیست که ما را گذر شب و روز هلاک می‌کند! پس خداوند جل جلاله این آیهٔ کریمه را نازل فرمود.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ ٱئْتُوا۟ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٢٥﴾

﴿**و چون آیات بینات ما**﴾ یعنی: آیات قرآنی‌ای که از زندگی پس از مرگ، درک آشکار و دلالت روشنی به دست می‌دهند؛ ﴿**برآنان خوانده شود، شبههٔ آنان همواره جز این نیست که می‌گویند: اگر راست می‌گویید، پدران ما را باز آورید**﴾ در دنیا و آنان را پس از مرگشان زنده کنید.

قُلِ ٱللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

﴿**بگو: خداست که شما را زنده می‌کند**﴾ یعنی: در دنیا ﴿**باز می‌میراند**﴾ در هنگام به‌سر رسیدن اجل‌هایتان ﴿**آن‌گاه شما را به‌سوی روز رستاخیز گرد می‌آورد**﴾ با برانگیختن و حشر و نشرتان به سوی موقف حساب ﴿**شکّی در آن**﴾ یعنی: در گردآوردنتان به روز قیامت ﴿**نیست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند**﴾ این حقیقت را، از این روی در زنده شدن بعد از مرگ، شک می‌کنند. در **حدیث‌شریف** قدسی به روایت ابن‌جریر و ابن‌أبی‌حاتم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «اهل

جاهلیّت می‌گفتند: جزاین نیست که ما را شب و روز هلاک می‌گرداند! پس خداوند ﷻ در کتابش نازل فرمود: (وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلاَّ الدَّهْرُ ...). و فرمود: «يُؤْذِيْنِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدهرَ، وَ أَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِيَ الأَمْرُ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» فرزند آدم مرا اذیّت می‌کند؛ زمانه و روزگار را دشنام می‌دهد در حالی‌که آفرینندهٔ روزگار منم، کار به دست بلاکیف من است و شب و روز را پیاپی می‌گردانم»[1].

این آیهٔ کریمه ردّی است بر پندار دهری مشربان. آنان گروهی از اعراب بودند که می‌گفتند: جز این نیست که گذشت شب و روز و چرخش زمانه ما را هلاک می‌کند! بدین‌گونه، زندگی و مرگ را به زمانه نسبت می‌دادند. ولی جز این گروه از اعراب، گروه‌های دیگری نیز با آنان در این پندار همراهی کرده‌اند، که از آن جمله‌اند: بیشتر فلاسفهٔ دهری و ملحدان و خداناباوران همهٔ عصرها و نسلها، از آنجاکه آنان زندگی و تنوّع اشکال آن را به تطوّری نسبت می‌دهند که میلیونها سال استمرار داشته است پس به پندار آنان، در پشت سر این کائنات نیروی مدبّر ابداعگر خلاّقی وجود ندارد و کار از این حد فراتر نمی‌رود که پیدایش جهان، تصادفی محض باشد!! البتّه هر چه دایرهٔ علوم تجربی توسعه پیدا می‌کند و زوایای بیشتری از اسرار نظم هستی برای بشر پدیدار می‌گردد، سقف پندارهای این عدّه بیشتر ترک بر می‌دارد و بنای بی‌بنیاد افکارشان درهم فرومی‌ریزد.

در این میان، برخی دیگر از فلاسفه نیز وجود دارند که هرچند خود منتسب به اسلام هستند ولی در نوشته‌های علمی خود با این گروه همراهی می‌کنند، گویی از این امر که آفرینش را به آفریدگار مبدعی نسبت دهند، خجل می‌شوند و چه‌بسا می‌گویند: این طبیعت است که آفریده و ابداع کرده است! و اگر از آنان سؤال شود که آیا طبیعت خود دارای فکر و اندیشه است؟ آنها هیچ پاسخی ندارند پس

---

۱ ـ اصل این حدیث شریف قدسی در بخاری و مسلم نیز آمده است.

آنان همچنانند که خداوند ﷻ فرموده است: (وَ مٰا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ، اِنْ هُمْ اِلاّٰ يَظُنُّونْ ۞ آنان به این امر هیچ دانشی ندارند، آنان جز گمان نمی‌سپرند) و اگر چنین نیست؛ پس روش علمی‌ای که آنها در نسبت دادن حدوث این مخلوقات عجیب به تصادف یا طبیعت غیرعاقل در پیش گرفته اند، چیست؟ طبیعتی با این همه نظم و سامان و پیچیدگی و این همه ظرافت و دقّت که بشر به دنبال دریافت رموز آن شتابان می‌دود ولی از این کرانهٔ بی‌انتها، جز فرازی اندک را نمی‌پیماید؟ سبحان الله! چگونه هوی و هوس، بینش ظاهر و باطن انسان را از او می‌گیرد ؟!

وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿٢٧﴾

﴿و فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداست﴾ یعنی: اوست که به یگانگی متصرّف آسمانها و زمین می‌باشد و احدی از بندگانش با او و در این امر مشارکتی ندارد پس کسی که بر همه چیز توانا و فرمانروا باشد، لابد بر آفرینش آخرت نیز تواناست ﴿**و روزی که قیامت بر پا شود، آن روز است که باطل‌اندیشان زیان می‌کنند**﴾ یعنی: در آن روز، زیان دروغ انگاران کافری که رشتهٔ افکار و پندارهایشان را به أباطیل آویخته‌اند، آشکار می‌شود زیرا آنان رهسپار دوزخ می‌گردند.

وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً ۚ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾

﴿و﴾ در آن روز ﴿**هر اُمّتی را به زانو درآمده می‌بینی**﴾ در حالی که نا آرام و

نامطمئن‌اند. اُمّت: مجموعه‌ای هستند که کیش و آیین واحدی دارند. جُثُوّ: نوعی از نشستن است که در آن فقط هر دو زانوی انسان و سرانگشتانش به زمین می‌رسد. آری! مردم از هول و هراس و سختی هنگامهٔ حساب، در پیشگاه خداوند متعال این‌چنین زانو می‌زنند. ﴿**هر اُمّتی به سوی کتاب خود**﴾ که بر او در دنیا نازل شده است ﴿**فراخوانده می‌شود**﴾ به‌قولی معنی این است: هر اُمّتی به سوی کارنامهٔ اعمال خود فراخوانده می‌شود. آن‌گاه به آنان گفته می‌شود: ﴿**امروز به حسب آنچه می‌کردید، جزا داده می‌شوید**﴾ یعنی: خداوند ﷻ در سرای آخرت بر حسب آنچه که در دنیا از خیر و شرّ می‌کردید، شما را جزا می‌دهد.

هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيۡكُم بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّا كُنَّا نَسۡتَنسِخُ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٢٩﴾

﴿**این است کتاب ما**﴾ که فرشتگان ما از رفتار و کردار شما نوشته‌اند؛ ﴿**که**﴾ این کتاب ﴿**علیه شما به حق سخن می‌گوید**﴾ یعنی: علیه شما به حق و راستی، بی‌هیچ کم و زیادی گواهی می‌دهد. پس شما آن کتاب را می‌خوانید و اعمال خویش را به یاد می‌آورید ﴿**هرآینه ما آنچه را شما می‌کردید، استنساخ می‌کردیم**﴾ یعنی: ما، فرشتگان را به نوشتن و ثبت و نسخه‌برداری از اعمال شما و حفظ و نگه‌داری آن أمر می‌کردیم. به‌قولی معنی این است: چون فرشتگان اعمال بندگان را نزد خدای سبحان بالا می‌برند، او فرمان می‌دهد که آن بخش از اعمالی را که بر آن ثواب و عقابی مترتّب است، نزد وی ثبت کنند و آنچه را که بر آن ثواب و عقابی مترتّب نیست، از قلم بیندازند و آن را ثبت نکنند.

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُدۡخِلُهُمۡ رَبُّهُمۡ فِي

رَحۡمَتِهِۦۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡمُبِينُ ﴿٣٠﴾

﴿**و امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پس پروردگارشان آنان را در جوار رحمت خویش**﴾ یعنی: در بهشت خویش ﴿**داخل می‌گرداند**﴾ از «پاداش» به «رحمت» تعبیر شد و از «رحمت» به «بهشت»؛ به دلیل فرمودهٔ رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** ذیل: «اِنَّ اللّٰهَ تَعالٰی قالَ لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحْمَتِيْ، اَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشاءُ ✿ خداوند ﷻ به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی پس من به وسیلهٔ تو بر هر کس که بخواهم رحم می‌کنم». ﴿**این**﴾ داخل کردن در رحمت ﴿**همان فوز مبین است**﴾ یعنی: فلاح و رستگاری آشکار و روشن است بدان جهت که از شائبه‌ها و ناخالصی‌ها پاک می‌باشد.

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَفَلَمۡ تَكُنۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ وَكُنتُمۡ قَوۡمٗا مُّجۡرِمِينَ ﴿٣١﴾

﴿**و امّا کسانی که کافر شدند**﴾ به آنان از روی توبیخ و سرزنش گفته می‌شود: ﴿**مگر آیات من بر شما خوانده نمی‌شد؟**﴾ چرا؛ قطعاً آیات من بر شما خوانده می‌شد ﴿**ولی تکبر نمودید و قومی مجرم شدید**﴾ یعنی: از پذیرفتن این آیات و از ایمان آوردن به آنها تکبّر ورزیده و از اهل جرم شدید. جرم: ارتکاب گناه با انجام دادن نافرمانی حق تعالی است.

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱلسَّاعَةُ لَا رَيۡبَ فِيهَا قُلۡتُم مَّا نَدۡرِي مَا ٱلسَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُسۡتَيۡقِنِينَ ﴿٣٢﴾

﴿و چون گفته شد که: وعدهٔ الله حقّ است﴾ یعنی: چون رسول خدا ﷺ این گروه کفّار را از وعدهٔ خداوند ﷻ به فرارسیدن رستاخیز و حساب، یا از تمام امور غیبی‌ای که باری تعالی به آن وعده داده است، خبر می‌دادند و خطاب به آنان می‌گفتند: این وعده‌ها خواه‌ناخواه تحقّق یافتنی است؛ ﴿و در ساعت﴾ یعنی: در وقوع قیامت ﴿هیچ شکّی نیست﴾ که حتماً آمدنی است ﴿گفتید: ما نمی‌دانیم قیامت چیست؟﴾ یعنی گفتید: این قیامت دیگر چه چیزی است که شما از آن سخن می‌گویید؟ ﴿جز گمانی نمی‌ورزیم﴾ یعنی: ما قیامت را فقط حدس و توهّمی محض می‌پنداریم ﴿و ما یقین نداریم﴾ یعنی: ما به قیامت علم یقینی‌ای نداریم، ما صرفاً گمان و خیال می‌کنیم که قیامت خواهد آمد.

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٣٣﴾

﴿و سیّئات آنچه کرده بودند بر آنان آشکار شد﴾ یعنی: بدیهای اعمال‌شان به همان صورتی که بوده است، برآنان آشکار شد ﴿و آنچه را که بدان استهزا می‌کردند، آنان را فروگرفت﴾ یعنی: جزای اعمالشان برآنان فراگیر شد و فرود آمد؛ با ورودشان به دوزخ.

وَقِيلَ ٱلْيَوْمَ نَنسَىٰكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَـٰذَا وَمَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّـٰصِرِينَ ﴿٣٤﴾

﴿و گفته شود: همان گونه که ملاقات این روزتان را فراموش کردید، امروز شما را

فراموش می‌کنیم ﴾ یعنی: با شما در دوزخ به مانند فراموشکاران معامله می‌کنیم پس شما را در آن فرو می‌گذاریم چنان‌که شما عمل کردن برای این روز را فروگذاشتید و از اخبار قاطعی که در کتابهای الهی راجع به آن آمده بود، تجاهل کردید ﴿ **و جایگاهتان در آتش دوزخ است** ﴾ یعنی: دوزخ مسکن و قرارگاه شماست ﴿ **و برای شما هیچ نصرت دهنده‌ای نیست** ﴾ که یاریتان دهد و عذاب الهی را از شما باز دارد.

ذَٰلِكُم بِأَنَّكُمُ ٱتَّخَذْتُمْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۚ فَٱلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٣٥﴾

﴿ **این بدان سبب است که شما آیات خدا را به ریشخند گرفتید** ﴾ یعنی: این عذاب از آن روی بر شما فرود می‌آید که شما قرآن را به مسخره و بازیچه گرفتید و در آن نیندیشیدید ﴿ **و زندگی دنیا فریبتان داد** ﴾ یعنی: دنیا شما را با آرایش‌ها و پیرایش‌ها و بیهودگی‌های خویش فریفت پس پنداشتید که هیچ سرای دیگری جز همین سرای دنیا نیست، نه رستاخیزی در کار است و نه حشر و نشری و بنابراین، زندگی خود را بر این اساس بی‌أساس بنا نهاده و سپری کردید ﴿ **پس امروز نه از این** ﴾ آتش ﴿ **بیرون آورده می‌شوند و نه رضا ساختن الله از آنان طلب می‌شود** ﴾ یعنی: در روز قیامت، بازگشت به طاعت خداوند متعال از آنان خواسته نمی‌شود تا رضای او را به‌دست آورده و عذری را پیش افگنند زیرا آن روز؛ روزی است که در آن توبه‌ای پذیرفته نشده و معذرتی سودمند واقع نمی‌گردد.

فَلِلَّهِ ٱلْحَمْدُ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَرَبِّ ٱلْأَرْضِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٣٦﴾

﴿ **پس ستایش و سپاس از آنِ خداست؛ پروردگار آسمانها و پروردگار زمین، پروردگار**

عالمیان ﴾ و چنین پروردگار و چنین سروری است که سزاوار حمد و ستایش می‌باشد بنابراین، هیچ‌کس جز آن مولای بی‌همتا سزاوار حمد و سپاس نیست پس فقط او را در برابر آفرینش آسمانها و زمین و به اصلاح آوردن و سامان‌دهی حال کسانی که در آنها به‌سر می‌برند، سپاس و ثنا گویید. عَالَمْ: مفهومی است فراگیر که شامل همهٔ ماسوی‌الله می‌شود و به صیغهٔ جمع آمده، از آن‌رو که انواع مختلفی دارد.

وَلَهُ ٱلْكِبْرِيَآءُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾

﴿ و او راست کبریاء ﴾ یعنی: بزرگی و جلال و عظمت و سلطه **﴿ در آسمان و زمین و اوست عزیز ﴾** یعنی: غالب در سلطه و فرمانروایی‌اش؛ پس غلبه کننده‌ای بر او پیروز نمی‌شود **﴿ حکیم ﴾** و فرزانه است در تمام سخنان و افعال و در تمام فرمانها و فیصله‌های خویش.

در **حدیث شریف** قدسی به روایت ابوهریره و ابوسعید رضی‌الله عنهما از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «يَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالىٰ: اَلْعَظَمَةُ اِزارِىْ، وَالْكِبْرِيَاءُ رِدَائِيْ، فَمَنْ نَازَعَنِيْ وَاحِداً مِّنْهُمَا، أَسْكَنْتُهُ نَارِىْ ✿ خداوند ﷻ می‌فرماید: عظمت إزار من است و کبریا پتوی من. پس هرکس با من در یکی از آنها نزاع و کشمکش کند، او را به آتش دوزخ خویش مسکن می‌دهم».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ أحقاف

مکّی است و دارای سی و پنج آیه است.

وجه تسمیه: این سورهٔ مبارکه بدان جهت «احقاف» نامیده شد که در آن از احقاف ـ که منازل قوم عاد در یمن بود ـ سخن رفته است.

محور سورهٔ «احقاف»، بیان ناروا بودن پرستش معبودات باطل می‌باشد.

حمٓ ﴿١﴾

تَنزِيلُ ٱلۡكِتَـٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿٢﴾

چنین خوانده می‌شود: ﴿حاء، میم﴾ و این دو حرف، از حروف مقطّعه است. ﴿**فرو فرستادن این کتاب از جانب الله عزیز حکیم است**﴾ یعنی: قرآن به‌حق و راستی از نزد خداوند غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افترایی در حقّ وی نیست. عزیز: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بروی دروغی ببندد. حکیم: صاحب حکمت است در همهٔ امور.

مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ عَمَّآ أُنذِرُوا۟ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾

﴿ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است﴾ از همهٔ مخلوقات ﴿جز به حق نیافریدیم﴾ یعنی: آنها را به آفرینشی همراه با حق که مشیّت ما آن را اقتضا نموده، آفریدیم و بدانید که آفرینش آنها بیهوده و باطل نیست ﴿و﴾ نیافریدیم آنها را جز ﴿به میعادی معیّن﴾ که همانا روز قیامت است زیرا در روز قیامت، عمر آسمانها و زمین و آنچه که در میان آنهاست، به پایان می‌رسد و زمین به زمینی دیگر و آسمانها نیز به آسمانهای دیگری تبدیل می‌شوند چنان که در آیهٔ (۴۸) از سورهٔ «انبیاء» گذشت. ﴿و کسانی‌که کافر شده‌اند، از آنچه انذار داده شده‌اند﴾ یعنی: از آنچه که در قرآن به وسیلهٔ آن بیم‌داده شده‌اند ـ مانند زنده‌شدن بعد از مرگ و حساب و جزا؛ ﴿رویگردانند﴾ پس نه در آن می‌اندیشند، ونه برای آن آماده‌اند.

قُلْ أَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِى مَاذَا خَلَقُوا۟ مِنَ ٱلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ ۖ ٱئْتُونِى بِكِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ هَٰذَآ أَوْ أَثَٰرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٤﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به این کافران رویگردان از حق ﴿آیا دیدید﴾ یعنی: به من خبر دهید که؛ ﴿آنچه را بجز الله می‌پرستید﴾ از بتان، مردگان و طاغوت‌ها؛ ﴿به من نشان دهید که چه چیز از زمین را آفریده‌اند﴾ یعنی: اگر آنها به راستی خدا هستند پس به من نشان دهید که چه چیز از زمین را آفریده‌اند؟ ﴿یا مگر آنان را در کار آسمانها

مشارکتی است ﴾ یعنی: یا مگر آن معبودهای باطل مالک بخشی از آسمانها هستند، یا در آفرینش آسمانها مشارکتی داشته‌اند؟! پس هرگاه نه این است و نه آن، دیگر چگونه آنان را شریک خداوند سبحان می‌پندارید؟ ﴿**اگر راست می‌گویید، کتابی پیش از این قرآن نزد من بیاورید** ﴾ زیرا قرآن هم بر بطلان شرک، هم بر این امر که خدای عزّوجلّ یگانه و لاشریک است و هم بر این امر که قیامت حقّ است و در آن شکّی نیست؛ تصریح کرده است پس آیا مشرکان کتابی دارند که با این کتاب مخالفت کند، یا حجّتی دارند که با این حجّت منافات داشته باشد؟ اگر دارند، بیاورند ﴿**یا بازمانده‌ای از علم** ﴾ نزد من بیاورید. یعنی: آیا کمترین چیزی از علم که آن را از پیامبری قبل از من نقل کرده باشید، در دست دارید که بر وجود آفریننده‌ای همراه با الله ﷻ گواهی دهد تا پرستش دیگران نیز کار درستی باشد؟ اگر چنین است پس آن را بیاورید. ابن‌عبّاس ؓ می‌گوید: أَثَارَة: خطّ است، یعنی در این باره چیز مکتوب و نقل شده‌ای بیاورید.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ وَهُمْ عَن دُعَآئِهِمْ غَٰفِلُونَ ﴿٥﴾

﴿**وکیست گمراه‌تر از آن کس که به‌جای خدا کسی را به دعا می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد** ﴾ یعنی: هرگز گمراه‌تر و جاهل‌تر از چنین کسی پیدا نمی‌شود زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود، چه رسد به این‌که به خوانندهٔ خویش سودی را جلب یا ضرری را از وی دفع نماید پس آن خواننده، چگونه به اجابت دعای خود از سوی وی طمع می‌بندد؟! ﴿و﴾ هرچند آن معبودان باطل را بخوانند؛ ﴿**آنها از دعایشان بی‌خبرند** ﴾ یعنی: معبودان باطلی که مشرکان آنها را به یاری می‌خوانند، نه فقط آنان را اجابت نمی‌گویند بلکه حتّی از

دعایشان نیز بی‌خبرند؛ پس نه آن را می‌شنوند و نه در می‌یابند، از آن رو که جماداتی بیش نیستند.

وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمْ أَعْدَآءً وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمْ كَٰفِرِينَ ﴿٦﴾

﴿و چون مردم گردآورده شوند، آن معبودان باطل دشمنانشان باشند﴾ یعنی: چون مردمی که بتان را می‌پرستند، در روز قیامت گردآورده شوند و محشور گردند؛ آن بتان برایشان دشمن‌اند، از آنان بیزاری می‌جویند و بر آنان لعنت و نفرین می‌گویند. نقل است که: خدای عزّوجلّ روز قیامت در بتان حیات می‌آفریند و آنها پرستشگران خود را تکذیب می‌کنند. همچنین فرشتگان، مسیح، عُزیر و شیاطین ـ که حیات دارند ـ نیز از پرستشگران خود در روز قیامت اعلام برائت می‌کنند ﴿و به عبادتشان انکار می‌ورزند﴾ یعنی: معبودان در روز قیامت، عبادت خویش از سوی مشرکان را با انکار تلقّی کرده و محکوم می‌کنند، منکر و تکذیب‌کنندهٔ آنان هستند و می‌گویند: ما هرگز شما را به پرستش خویش فرانخوانده بودیم.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

﴿و چون برآنان﴾ یعنی: بر اهل مکّه ﴿آیات بیّنات ما﴾ یعنی: آیات روشن و آشکار ما ﴿خوانده شود، کسانی که چون حق به‌سویشان آمد، منکر آن شدند﴾ از

روی کبر و عناد، دربارهٔ آیات قرآن ﴿**گفتند**﴾ و می‌گویند، بی‌آن‌که در این آیات اندیشه و تأمّل کنند: ﴿**این**﴾ آیات بی‌هیچ شکّ و شبهه‌ای ﴿**سحری آشکار است**﴾.

أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ ۖ قُلْ إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُۥ فَلَا تَمْلِكُونَ لِى مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۖ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ ۖ كَفَىٰ بِهِۦ شَهِيدًۢا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ ۖ وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٨﴾

﴿**یا می‌گویند: این را بربافته است**﴾ یعنی: محمّد ﷺ قرآن را از پیش خود اختراع کرده و آن را بر خداوند افترا می‌بندد و از آنجا که این شبهه، شبهه‌ای است که هر کافری بر آن تکیه می‌کند پس پاسخ الهی در این باره به طور مفصّل مطرح می‌گردد و در خلال این پاسخ، سه بار کلمهٔ «قُلْ ✿ بگو» تکرار می‌شود: ﴿**بگو: اگر**﴾ بر سبیل فرض و تقدیر ــ چنان‌که شما ادّعا می‌کنید؛ ﴿**آن را بربافته باشم، در برابر خدا مالک چیزی به سود من نیستید**﴾ یعنی: در آن صورت شما نمی‌توانید عذاب الهی را از من برگردانید پس چگونه به خاطر شما بر خدای عزّوجلّ دروغ می‌بندم در حالی‌که شما بر دفع عذاب وی از من قادر نیستید؟ ﴿**الله داناتر است به آنچه با طعنه در آن فرومی‌روید**﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ به تکذیب‌تان و این سخن که قرآن جادو و فال‌بینی است و همچنین به دیگر سخنان ناروایی که دربارهٔ قرآن و رسالت می‌گویید و می‌پردازید، داناتر است؛ ﴿**گواه بودن او میان من و شما بس است**﴾ زیرا او در این مورد که قرآن از نزد اوست و من پیام وی را به شما رسانده‌ام، به نفع من گواهی می‌دهد و علیه شما نیز بر این که تکذیب و انکار پیشه کرده‌اید، گواهی می‌دهد ﴿**و اوست آمرزگار مهربان**﴾ بر کسی که توبه کند، ایمان

آورد، قرآن را تصدیق کند و به آنچه که در آن است عمل نماید. آری! این وعده‌ای است به آمرزش و رحمت برای تائبان مؤمن و إشعاری است بر حلم و بردباری حق تعالی زیرا گویای آن است که او منکران را به شتاب عذاب نمی‌کند.

قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ ٱلرُّسُلِ وَمَآ أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَلَا بِكُمْ ۖ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ وَمَآ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٩﴾

پاسخ دوم به شبههٔ مشرکان در امر رسالت این است: ﴿**بگو: من از میان پیامبران پدیده‌ای نوظهور نبودم**﴾ یعنی: من نخستین پیامبر نیستم بلکه خداوند ﷻ قبل از من نیز پیامبران بسیاری را فرستاده است پس دعوت به سوی توحید، انکار پرستش بتان و عدم آگاهی از غیب، فقط محدود به من نیست بلکه این دعوت، دعوتی است قدیمی و کهن که تمام پیامبران ﷺ به آن فراخوانده‌اند ﴿**و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد**﴾ در زمانی که پیش رو است؟ نمی‌دانم که آیا من در مکّه باقی می‌مانم، یا از آن اخراج می‌شوم؟ آیا می‌میرم، یا کشته می‌شوم؟ آیا عذاب به‌شتاب و به‌طور عاجل بر شما فرستاده می‌شود، یا که مهلت داده می‌شوید؟ ﴿**جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم**﴾ یعنی: من فقط از قرآن و وحی پیروی کرده و از نزد خود چیز نوی را به میان نیاورده‌ام ﴿**و من جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیستم**﴾ پس شما را از عذاب خداوند ﷻ به شیوه‌ای روشن و آشکار بیم و هشدار می‌دهم به طوری که هر اندیشمند باخردی، هشدارهایم را درک می‌کند.

این آیه دلیل بر آن است که رسول اکرم ﷺ از این امر که کار ایشان و مشرکان در دنیا به کجا خواهد انجامید، آگاهی نداشتند امّا به‌یقین می‌دانستند که خداوند ﷻ با ایشان در آخرت چه می‌کند؛ می‌دانستند که مقام والای بهشت در

انتظارشان است.

این آیه منسوخ نیست زیرا نقل است که چون فشار و آزار مشرکان بر اصحاب رسول خدا ﷺ در مکّه سخت شد، آن حضرت ﷺ در خواب دیدند که به سرزمینی که خرما و درخت و آب دارد هجرت می‌کنند. پس این خواب را به اصحاب خویش نقل کردند، ایشان از این خواب شادمان شده و از آن بشارت به گشایش و رهایی از آزار مشرکان را دریافتند، سپس چون برهه‌ای از زمان درنگ کردند و تحقّق عینی این خواب را ندیدند، گفتند: یا رسول الله! چه وقت به سوی سرزمینی که در خواب دیده‌اید، هجرت می‌کنیم؟ رسول اکرم ﷺ سکوت کردند، همان بود که خدای عزّوجلّ نازل فرمود: (وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ ✿ و من نمی‌دانم که با من و شما چه خواهد شد؟). یعنی: نمی‌دانم که آیا به همانجایی که در خواب دیده‌ام، برده می‌شوم یا خیر؟ سپس فرمودند: «آنچه دیدم در خواب بود امّا جز از آنچه که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم». یعنی: مصداق عینی خواب من هنوز به من وحی نشده است.

همچنین از این آیه دانسته می‌شود که ادّعای علم غیب برای بعضی از اولیا، امری بی‌اساس و دروغی آشکار است.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ وَكَفَرْتُم بِهِۦ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِۦ فَـَٔامَنَ وَٱسْتَكْبَرْتُمْ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٠﴾

پاسخ سوم به شبههٔ مشرکان در امر رسالت، این است: ﴿بگو: آیا دیدید﴾ یعنی: به من خبر دهید؛ ﴿اگر﴾ این قرآن در حقیقت ﴿از نزد الله باشد و﴾ حال آنکه

﴿شما بدان کافر شده باشید و گواهی از بنی‌اسرائیل﴾ که برآنچه خدای عزّوجلّ در تورات نازل نموده، دانا است **﴿بر مانند آن﴾** یعنی: بر مانند اخبار قرآن چون اثبات توحید، معاد و غیراینها از اموری که در تورات موجود است و با قرآن مطابقت دارد؛ **﴿گواهی داده آن‌گاه﴾** آن گواه اسرائیلی؛ **﴿ایمان آورده باشد﴾** به قرآن زیرا این حقیقت برایش روشن گردیده که قرآن کلام خدای عزّوجلّ و از جنس وحیی است که او بر پیامبرانش نازل می‌کند؛ **﴿و شما﴾** با وجود گواهی آن گواه **﴿استکبار ورزیده باشید﴾** از ایمان‌آوردن به قرآن، آیا بازهم ستمگر نیستید؟ یقیناً که هستید و **﴿البتّه خدا قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند﴾** این جمله بر جواب محذوف شرط دلالت می‌کند پس تقدیر سخن چنین می‌شود: اگر قرآن از نزد خدا ﷻ باشد، آیا شما که به آن کفر ورزیده‌اید، ستمگر نیستید؟ قطعاً ستمگرید. یادآور می‌شویم که آن شاهد از بنی‌اسرائیل، عبدالله‌بن سلام بود که بعد از هجرت مسلمان شد. البتّه این مضمون شامل غیر وی نیز می‌شود زیرا «شاهد» اسم جنس است.

طبرانی در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه با سندی صحیح از عوف‌بن‌مالک اشجعی ﷺ روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ در روز عید یهودیان به کنیسهٔ آنان رفتند و من نیز با ایشان همراه بودم. ولی آنان از ورود ما ناخوش شدند و حالشان دگرگون شد. سپس خطاب به آنان فرمودند: ای گروه یهود! دوازده‌تن از میان خود را که به توحید خداوند ﷻ و رسالت محمّد گواهی دهند، به من معرّفی کنید زیرا در این صورت خدای عزّوجلّ از هر یهودی‌ای که در زیر سقف آسمان است، خشم خود را بر می‌دارد. یهودیان سکوت کردند و کسی از آنان به رسول اکرم ﷺ پاسخی نداد. سپس آن حضرت ﷺ برگشتند. بناگاه دیدم که مردی از پشت سر ایشان آمد و گفت: ای محمّد! بایست. سپس به سوی یهودیان روی نمود و گفت: ای گروه یهود! نظر شما در مورد شخص من چیست؟ گفتند: به خدا سوگند که در میان خویش مردی دانشمندتر و داناتر به کتاب خدا مانند تو و

قبل از تو مانند پدرت و قبل از پدرت مانند جدّت سراغ نداریم! گفت: پس اینک من گواهی می‌دهم که این شخص همان پیامبری است که بشارت و اوصاف وی را در تورات می‌یابید! گفتند: دروغ گفتی! و سخنش را رد کرده و نسبت‌های ناروایی به وی دادند. همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را نازل نمود». بنابراین روایت، این آیه مدنی است، چون در آن تلویحاً از عبدالله‌بن‌سلام یاد شده است و او بعد از هجرت مسلمان شد.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَآ إِلَيْهِ ۚ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا۟ بِهِۦ فَسَيَقُولُونَ هَـٰذَآ إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴿۱۱﴾

ابن منذر در بیان سبب‌نزول آیهٔ کریمه روایت کرده است: «عمربن‌خطّاب کنیزی به‌نام زُنیره داشت که قبل از وی مسلمان شده بود، عمر او را به خاطر مسلمان شدنش می‌زد و کفّار قریش می‌گفتند: اگر این دین، کار خیر و با ارزشی می‌بود، زُنیره از ما برآن سبقت نمی‌جست. همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را در شأن زُنیره نازل کرد». بنا به روایتی دیگر: کافران یهود در حقّ مؤمنانشان ـ مانند عبدالله‌بن سلام و یارانش ـ گفتند: اگر دین محمّد حق بود، آنان از ما به سوی آن سبقت نمی‌جستند.

﴿و کافران به مؤمنان﴾ یعنی: در بارهٔ مؤمنان ﴿گفتند: اگر﴾ آنچه که محمّد از قرآن و نبوّت آورده است؛ ﴿خیر بود، آنان بر ما بدان﴾ یعنی: به سوی ایمان به رسالت و قرآن ﴿پیشی نمی‌گرفتند﴾ پس گمان کافران در بارهٔ خودشان چنین بود که مستحقّ پیشتازی و سبقت گرفتن به سوی هر کار نیک و با ارزشی هستند! ولی غافل از آن بودند که خدای سبحان هر کسی را که بخواهد، به رحمت خویش مخصوص گردانیده و برای دین خویش بر می‌گزیند: شایان ذکر است که این پندار

کفّار نسبت به خود، همان کبری است که رسول اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** ذیل دربارهٔ آن فرموده‌اند: «اَلْکِبْرُ بَطَرُ الحَقِّ وَغَمْطُ النَّاسِ ﴿کبر؛ رد نمودن حق و حقیر شمردن مردم است».

﴿**و چون به آن**﴾ یعنی: به قرآن ﴿**هدایت نیافته‌اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است**﴾ چنان‌که قبل از آن گفتند: این قرآن افسانه‌های پیشینیان است.

وَمِن قَبْلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامًا وَرَحْمَةً ۚ وَهَٰذَا كِتَٰبٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾

﴿**و پیش از آن**﴾ یعنی: پیش از قرآن ﴿**کتاب موسی**﴾ که تورات است و قرآن در اصول شرایع و قوانین حق، با آن توافق دارد ﴿**راهبر و مایهٔ رحمتی بود**﴾ از جانب خدای سبحان برای کسانی که به آن ایمان آورده بودند. لذا پیش از قرآن در امر دین به تورات اقتدا می‌شد ﴿**و**﴾ این خود بر حقّانیّت قرآن دلالت دارد زیرا ﴿**این کتابی است تصدیق‌کننده**﴾ یعنی: قرآن در اصول دین با تورات کتاب موسی عليه السلام و غیر آن از کتابهای خداوند ﷻ موافق و همخوان و به علاوه مصدّق آنهاست ﴿**به زبان عربی**﴾ یعنی: در حالی که قرآن به زبان عربی است و یهودیان مدینه آن را می‌فهمند ﴿**تا ستمکاران را بیم دهد**﴾ از عذاب خداوند ﷻ و بنابراین، برای آنان عذری باقی نماند ﴿**و برای نیکوکاران بشارتی باشد**﴾ به این‌که سرانجام به پاداش نیکوکاریشان، به پیروزی دنیا و بهشت آخرت نایل می‌شوند پس چنان نیست که شما کافران می‌گویید: این قرآن دروغی است قدیم!

إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُوا۟ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُونَ ﴿١٣﴾

﴿بی‌گمان کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس پایداری ورزیدند﴾ یعنی: در میان توحید و استقامت بر شریعت جمع کردند؛ ﴿نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند﴾ یعنی: آنها از این امر که در گرفتاری، سختی و ناخوشی‌ای درافتند، بیمناک نگشته و از این‌که چیز محبوب و دوست داشتنی‌ای را از دست بدهند، نیز اندوهگین نمی‌شوند و این خصلت و موهبت؛ هم در دنیا، هم به هنگام مرگ و هم در آخرت، برای ایشان پایدار و همیشگی است.

أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا جَزَآءًۢ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

﴿ایشان اهل بهشتند که به پاداش آنچه انجام می‌دادند﴾ در دنیا از اعمال شایسته ﴿جاودانه در آن می‌مانند﴾.

وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ إِحْسَٰنًا ۖ حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا ۖ وَحَمْلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهْرًا ۚ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِىٓ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِىٓ أَنْعَمْتَ عَلَىَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَىَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَٰلِحًا تَرْضَىٰهُ وَأَصْلِحْ لِى فِى ذُرِّيَّتِىٓ

إِنِّى تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّى مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٥﴾

﴿و به انسان وصیت کردیم﴾ وصیّت: از توصیه است و آن دستوری است که به ضرورت عنایت و اهتمام به آن پیوسته باشد. آری! او را وصیّت و سفارش کردیم: ﴿به نیکی در حقّ پدر و مادرش﴾ که با آنها به نیکی تمام رفتار کند و در این راه سعی بلیغ نماید ﴿مادرش به دشواری او را در شکم برداشته و به دشواری او را به دنیا آورده است﴾ یعنی: مادرش در دوران حاملگی و در هنگام به دنیا آوردنش، دشواریهای زیادی را تحمّل کرده است ﴿و دوران بار برداشتن و از شیر گرفتنِ او سی ماه است﴾ یعنی: مجموعهٔ هر دو مدّت ــ از هنگام ابتدای بارداری وی تا آن‌گاه که طفلش را از شیر باز می‌گیرد ــ سی‌ماه است. خاطرنشان می‌شود که حدّ اقلّ مدّت بارداری شش ماه است و بقیّهٔ این مدّت، حدّ اکثر مدّت شیرخوارگی می‌باشد. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر مادر در نه‌ماهگی وضع حمل نمود، بیست‌ویک ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است، اگر در هفت ماهگی وضع حمل نمود، بیست و سه ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است و اگر در شش ماهگی وضع حمل نمود، طفل باید دو سال تمام شیر بخورد، به دلیل این آیهٔ کریمه که مدّت‌بارداری تا بازگرفتن طفل از شیر را، سی‌ماه معرّفی کرده است».

آیهٔ کریمه به این حقیقت اشاره دارد که حقّ مادر بر عهدهٔ فرزند از حقّ پدر مؤکّدتر می‌باشد زیرا مادر او را به دشواری بارگرفته و به دشواری نهاده‌است و بعد از آن هم او را از مایهٔ وجود خویش شیرداده و در آغوش خویش پرورانده است و در همهٔ این مدّت با تحمّل رنجها، زحمات و سختی‌ها، به بهترین وجه به امور وی پرداخته است درحالی‌که پدر در چیزی از این امور با وی مشارکتی نداشته است، هر چند که او هم در راه کسب درآمد و تأمین هزینه‌های زندگی رنج کشیده امّا این رنج وی با رنجهای مادر همانند و برابر نیست.

شایان ذکر است که احادیث نبوی بسیاری در توضیح این آداب بزرگ قرآنی

نقل شده و نیکی به والدین را از بهترین اعمال و نافرمانی آنها را از گناهان کبیره معرّفی کرده است از آن جمله این **حدیث‌شریف** است: «گناهان کبیره عبارتند از: شرک آوردن به خدا، نافرمانی والدین، قتل نفس و سوگند غموس». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت أبی‌أسید رضی الله عنه آمده است که فرمود: «ما در محضر رسول اکرم ﷺ بودیم که مردی از بنی‌سلمه نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول‌الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آنها بر ذمّه‌ام باقی مانده است؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: بلی! [اینها بر ذمّه‌ات باقی مانده است:] دعا نمودن برای آنها، آمرزش خواستن برای آنها، به اجرا گذاشتن عهد آنها، صلهٔ رَحِمی که جز به سبب آنها پیوسته نمی‌شود و گرامی داشتن دوست آنها».

﴿تا آن‌گاه که چون به کمالِ رشد خود رسید﴾ أَشُدَّهُ: یعنی: تا آن‌گاه که نیرو و عقل طفل به استحکام خود رسید. کمترین مدّت برای رسیدن او به این مرحله، رسیدنش به سنّ سی یا سی‌وسه سالگی است. **﴿و به چهل سالگی رسید﴾** این قید مفید آن است که رسیدن به چهل سالگی، چیزی فراتر از رسیدن به کمال قوّت و رشد است، از این جهت گفته شده که: انبیا علیهم السلام بعد از سنّ چهل سالگی به نبوّت برانگیخته شده‌اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این بیان، برای کسی که به سنّ چهل سالگی می‌رسد متضمّن این ارشاد است که باید توبه و انابت به سوی خدای عزّوجلّ را تجدید نموده و بر آن عزمی استوار ببندد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون بندهٔ مسلمان به چهل سالگی رسید، خداوند جل جلاله حساب او را سبک می‌گرداند و چون به شصت سالگی رسید، خداوند جل جلاله توبه و انابت به سوی خویش را روزی وی می‌کند و چون به هفتاد سالگی رسید، اهل آسمان او را دوست می‌دارند و چون به هشتاد سالگی رسید، خداوند جل جلاله حسناتش را تثبیت و گناهانش را محو می‌کند و چون به نود سالگی رسید، خداوند جل جلاله همه گناهان گذشته و آیندهٔ وی را می‌آمرزد و وی را در حقّ اهل بیتش شفیع می‌گرداند و در مورد وی در آسمان چنین نوشته می‌شود: او اسیر خداست در زمین وی».

آری! چون به سنّ چهل سالگی رسید: **﴿گفت: پروردگارا! بر من الهام کن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، شکر گزارم﴾** یعنی: پروردگارا! شکر و سپاس آنچه را که بر من از هدایت و بر پدر و مادرم از شفقت و مهر آنها نسبت به من در دوران کودکی‌ام انعام نموده‌ای، به من الهام کن **﴿و کار نیکی انجام دهم که آن را بپسندی﴾** یعنی: همچنان به من الهام کن تا در آینده نیز عمل شایسته‌ای انجام دهم که آن را از من بپسندی **﴿و فرزندانم را برایم به صلاح آور﴾** یعنی: فرزندان و نسل و تبارم را در صلاح ثابت‌قدم و استوار گردان **﴿هرآینه من به درگاه تو توبه آورده‌ام﴾** از گناهان خویش **﴿و من از مسلمانانم﴾** یعنی: از تسلیم‌شدگان برای تو و از منقادان مخلص برای توحید و یکتایی تو هستم. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعودرضي الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ به اصحاب خویش تعلیم می‌دادند تا در تشهّد چنین بخوانند: «اَللّٰهُمَّ أَلِّفْ بَيْنَ قُلُوْبِنَا، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا، وَاَهْدِنَا سُبُلَ السَّلَامِ، وَنَجِّنَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوْرِ، وَجَنِّبْنَا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، وَبَارِكْ لَنَا فِيْ أَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُلُوْبِنَا وَأَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا، وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ، وَاجْعَلْنَا شَاكِرِيْنَ لِنِعْمَتِكَ، مُثْنِيْنَ بِهَا عَلَيْكَ قَابِلِيْهَا وَأَتِمَّهَا عَلَيْنَا» بارالها! در میان دلهای ما الفت بینداز، در روابط ذات‌البینی ما اصلاح رونما کن، ما را به راه‌های سلامتی هدایت کن، ما را از تاریکی‌ها به سوی نور نجات ده، ما را از زشتی‌های آشکار و پنهان بر کنار دار، برای ما در شنوایی‌ها و بینایی‌ها و دلها و همسران و فرزندانمان برکت نه، بر ما توبه پذیر شو زیرا تو توبه‌پذیر مهربان هستی و ما را از شکرگزاران نعمتت قرار ده، ثناگویان به آن برای تو و پذیرندهٔ آن و آن را بر ما به تمام و کمال رسان».

واحدی از ابن‌عبّاس رضي الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده است که فرمود: این آیه دربارهٔ ابوبکر صدّیق رضي الله عنه نازل شد زیرا او هژده سال سن و رسول اکرم ﷺ بیست سال سن داشتند که باهم در کاروان تجارتی‌ای که عازم شام بود همراه شدند پس در جایی به پای درخت سدری منزل زدند. حضرت ﷺ در سایهٔ آن درخت

نشستند و ابوبکرﷺ نزد راهبی که در آنجا بود رفت تا از او دربارهٔ دین حق سؤال کند. راهب از وی پرسید: آن مردی که در سایهٔ درخت سدر نشسته است کیست؟ ابوبکر گفت: او محمّد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطّلب است. راهب گفت: به خدا سوگند که او پیامبر است و کسی بعد از عیسی‌بن مریمﷺ جز محمّد نبیّ خدا به سایهٔ آن درخت پناه نگرفته است. پس، از آن هنگام در قلب ابوبکر تصدیق و یقین افتاد و او بعد از آن هیچ‌گاه از رسول خداﷺ جدا نمی‌شد، نه در سفرهای ایشان و نه در مکّه و چون ابوبکرﷺ به سنّ چهل‌سالگی رسید، گفت: (رَبِّ اَوْزِعْنِيْ اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِيْ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ...). ولی حسن بصری می‌گوید: این آیه عامّ است و سبب نزول خاصّی ندارد. به هرحال، قاعدهٔ کلّی در مورد آیات قرآن این است که اعتبار به عام بودن لفظ آنهاست نه به خاص بودن سبب آنها.

ابن عبّاسﷺ دربارهٔ این فرمودهٔ حق تعالی: (وَأَنْ اَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ، وَأَصْلِحْ لِيْ فِيْ ذُرِّيَّتِيْ) می‌گوید: «خداوند ﷻ دعای ابوبکرﷺ را اجابت کرد و او نه تن از بردگان مؤمنی را که در راه خدا ﷻ مورد شکنجهٔ مشرکان قرار می‌گرفتند، از قید بردگی آزاد کرد ـ که بلال و عامربن‌فهیره از آن جمله بودند ـ ابوبکرﷺ هیچ خیری را ترک نکرد و نیز همه اعضای خانوادهٔ وی ـ اعم از فرزند و پدر و مادرش ـ به اسلام مشرّف شدند در حالی‌که جز او، هیچ یک از اصحاب رسول خداﷺ نبودند که پدر، مادر و فرزندان پسر و دخترش همه مسلمان شده باشند و این خود دلیل اجابت دعای ابوبکرﷺ است». علیﷺ نیز می‌گوید که این آیات: (رَبِّ اَوْزِعْنِيْ...) در شأن ابوبکرﷺ نازل شد. همچنین از فضایل ابوبکرﷺ **حدیث‌شریف** ذیل به روایت ابوهریرهﷺ است که رسول اکرمﷺ خطاب به یارانشان فرمودند: «امروز چه کسی از شما روزه‌دار است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما جنازه‌ای را تشییع نموده است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما مسکینی را اطعام نموده است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما بیماری را عیادت نموده است؟ ابوبکر گفت:

من ! آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمودند: مَا اجْتَمَعْنَ فِيْ اِمْرِئٍ اِلاَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ ✿ این اوصاف در هیچ شخصی جمع نمی‌شوند، مگر این‌که او به بهشت داخل می‌شود».

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّـَٔاتِهِمْ فِيٓ أَصْحَٰبِ ٱلْجَنَّةِ ۖ وَعْدَ ٱلصِّدْقِ ٱلَّذِي كَانُواْ يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾

﴿این گروه﴾ یعنی: کسانی‌که روش آنها این گونه باشد؛ ﴿کسانی هستند که از آنان نیکوترین آنچه را که انجام داده‌اند﴾ از اعمال خیر در دنیا ﴿می‌پذیریم و از بدیهایشان در می‌گذریم﴾ یعنی: برآنان می‌آمرزیم و آنان را در برابر بدیهایشان مجازات نمی‌کنیم ﴿در عِداد اهل بهشت﴾ یعنی: در سلک و شمار بهشتیان ﴿همان وعدهٔ راستینی است که بدان وعده داده می‌شدند﴾ بر زبان پیامبران ما ﷺ در دنیا.

وَٱلَّذِي قَالَ لِوَٰلِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَآ أَتَعِدَانِنِيٓ أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ ٱلْقُرُونُ مِن قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ ٱللَّهَ وَيْلَكَ ءَامِنْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٧﴾

ولی در مقابل آن گروه نیکبخت، گروه ستمگری قراردارد که خداوند متعال در بیان حال آن می‌گوید: ﴿و آن کس که به پدر و مادر خود گفت: اُف بر شما﴾ اُفّ: کلمه‌ای است که از شخص گوینده در هنگامی صادر می‌شود که از آنچه بروی روی داده، دلتنگ شده باشد ﴿آیا به من وعده می‌دهید که زنده بیرون آورده

می‌شوم؟ ﴾ یعنی: آیا به من خبر می‌دهید که بعد از مرگ در موعد مقرّر از سوی خداوند برانگیخته و از قبرم بیرون آورده می‌شوم در حالی‌که این کاری است بعید و سخت از باور به دور؟ آیا بعد از مرگ هم زندگی‌ای است؟ ﴿ **و حال آن‌که پیش از من نسلهای بسیاری گذشته‌اند** ﴾ و از آنان احدی برانگیخته نشده‌است؟ ﴿ **و آن دو به درگاه خدا استغاثه می‌کنند** ﴾ یعنی: پدر و مادرش با فریاد و زاری از خداوند ﷻ می‌خواهند که او را به ایمان توفیق دهد. یا معنی این است: آنها از این سخن ناروای وی به درگاه خداوند ﷻ فریاد بر می‌آورند و به فرزندشان می‌گویند: ﴿ **وای بر تو، ایمان بیاور** ﴾ به زندگی پس از مرگ ﴿ **بی‌گمان وعدهٔ الهی راست است** ﴾ و هیچ خلافی در آن نیست ﴿ **ولی او** ﴾ در تکذیب سخنشان ﴿ **پاسخ می‌دهد: اینها جز افسانه‌های پیشینیان نیست** ﴾ یعنی: آنچه که شما دربارهٔ زنده‌شدن پس از مرگ می‌گویید، جز افسانه‌ها و دروغبافی‌هایی که پیشینیان در کتابهای خود به هم بافته‌اند، نیست و زنده‌شدن بعد از مرگ، در حقیقت سخن باطلی است که عقل آن را نمی‌پذیرد.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ فِيٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ إِنَّهُمۡ كَانُواْ خَٰسِرِينَ ﴿١٨﴾

﴿ **این گروه** ﴾ یعنی: گویندگان این سخنان ناروا ﴿ **کسانی‌اند که قول برآنان ثابت شد** ﴾ یعنی: عذاب برآنان واجب شد. شاید مراد از «قَوْل» در اینجا، این سخن خدای سبحان به ابلیس باشد: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِيْنَ ۞ یقیناً جهنّم را از تو و کسانی از آنان که از تو پیروی کرده‌اند، همگی پر می‌سازم) [ص/۸۵] که تفسیر آن گذشت. ﴿ **در جملهٔ امّت‌هایی که پیش از آنان از جنّ و انس گذشته‌اند** ﴾ یعنی: عذاب برآنان واجب شده است پس آنان در این امر به امّت‌های

کافر پیشین ضمیمه می‌شوند **﴿هرآینه آنان زیانکار بوده‌اند﴾**.

ابن‌کثیر می‌گوید: «کسی که پنداشته است این آیه دربارهٔ عبدالرّحمن فرزند ابوبکرﷺ نازل شده، قولش ضعیف است زیرا عبدالرّحمن بعداً مسلمان شد، اسلامش نیک استوار و از بهترین اهل زمانش گردید». حافظ ابن‌حجر هم می‌گوید: «عائشه رضی‌الله‌عنها نزول این آیه دربارهٔ عبدالرّحمن را نفی نموده و نفی وی از نظر اسناد، نسبت به روایت مؤیّد آن، صحیح‌تر و به پذیرفتن سزاوارتر است». قُرطبی می‌گوید: «صحیح این است که آیهٔ کریمه دربارهٔ شخص کافری که عاق پدر و مادرش بود، نازل شد».

وَلِكُلٍّ دَرَجَٰتٌ مِّمَّا عَمِلُواْۖ وَلِيُوَفِّيَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ١٩

﴿و برای هر یک بر حسب آنچه که انجام داده‌اند، درجاتی است﴾ یعنی: برای هر یک از دو گروه مؤمن و کافر جنّ و انس، نزد خداوند ﷻ در روز قیامت مراتبی است **﴿و تا اعمالشان را﴾** یعنی: جزای اعمالشان را **﴿به تمام و کمال دهد و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند﴾** پس نه از پاداش مؤمنان کاسته می‌شود و نه بر عذاب کفّار افزوده می‌شود.

وَيَوۡمَ يُعۡرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَلَى ٱلنَّارِ أَذۡهَبۡتُمۡ طَيِّبَٰتِكُمۡ فِي حَيَاتِكُمُ ٱلدُّنۡيَا وَٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهَا فَٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ بِمَا كُنتُمۡ تَسۡتَكۡبِرُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَبِمَا كُنتُمۡ تَفۡسُقُونَ ٢٠

﴿و آن روز که کافران بر آتش عرضه می‌شوند﴾ یعنی: روزی که پرده‌ها کنار زده می‌شود و کافران به‌سوی آتش دوزخ می‌نگرند و به آن نزدیک ساخته می‌شوند. به‌قولی معنی این است: روزی که آتش برآنان پیش کرده شود. آری! در آن روز به آنان گفته می‌شود: ﴿نعمت‌های پاکیزهٔ خود را در زندگی دنیایتان ضایع کردید و از آنها برخوردار شدید﴾ یعنی: در نافرمانی خدای سبحان از شهوات و لذّات پیروی کردید و به سبب دروغ انگاشتن آنچه که پیامبران ﷺ از وعدهٔ حساب، عقاب و ثواب آورده بودند، از ارتکاب گناه پروا نداشتید و خرّمی و جوانی و نیرومندی‌تان را در شهوات زندگی دنیایتان تباه کردید.

آیهٔ کریمه فرجام ننگین کفّار را بیان داشته و این حقیقت را روشن می‌سازد که بهره‌برداری آنان از نعمت‌های دنیا به‌خاطر آن است تا در آخرت از آن محروم گردند و این اقتضای عدل الهی است. پس آیهٔ کریمه بدین معنی نیست که هر کس از نعمت‌های پاکیزه و مباح دنیا برخوردار شد، او در آخرت از آنها بهره‌ای ندارد زیرا مؤمن شکر منعم را با ایمان خویش بجا می‌آورد لذا او در بهره‌گیری از نعمت‌های دنیا مورد سرزنش نیست چنان‌که در آیهٔ (۸۷) از سورهٔ «مائده» گذشت: (لاٰ تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ❁ پاکیزگی‌های آنچه را که خدا بر شما حلال نموده، بر خود حرام نگردانید). و در آیهٔ (۲۲) از سورهٔ «اعراف» گذشت: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ... ❁ بگو: چه کسی زینت خداوند را حرام کرده است). لیکن باید گفت که بریدن از لذّتهای دنیا، اکتفا به ضروریّات و ترک تکلّف، از شیوهٔ سلف شایستهٔ ما است زیرا اگر انسان مؤمن از امور مهم به امور غیرمهم مشغول شود چه بسا این گرفتاری او را از خدای عزّوجلّ دور گرداند.

در حدیث‌شریف آمده است: روزی رسول اکرم ﷺ نزد اصحاب صفّه رفتند درحالی‌که آنها مشغول پینه‌زدن جامه‌های خود با پوست حیوانات بودند چرا که پینه‌ای از جنس پارچه نمی‌یافتند. پس آن حضرت ﷺ خطاب به آنان فرمودند: «آیا این حال و وضع شما بهتر است، یا حال و وضع روزی که یکی از شما صبح

در جامهٔ زربافتی بگذراند و عصر در جامهٔ زربافت دیگری، نهار براو قابلمهٔ غذای مرفّهی آورده شود و شام قابلمهٔ دیگری و خانه‌اش چنان پوشانده باشد که کعبه پوشانیده می‌شود؟» گفتند: در آن روز حال و وضع بهتری خواهیم داشت! مبارک فرمودند: «نه! بلکه شما امروز حال و وضع بهتری دارید».

همچنین روزی که کافران بر آتش عرضه شوند، به آنان گفته می‌شود: ﴿**پس امروز به عذاب خفّت آور کیفر می‌یابید**﴾ یعنی: به عذابی که سراسر برایتان خواری و رسوایی است ﴿**به سزای آن‌که در روی زمین به‌ناحق تکبّر می‌ورزیدید**﴾ از ایمان آوردن به خداوند متعال و یکتاپرستی‌اش ﴿**و به سبب آن‌که فسق می‌کردید**﴾ یعنی: از طاعت خداوند ﷻ خارج شده و مرتکب معاصی و نافرمانی‌های وی می‌گردیدید. شایان ذکر است که تکبّر از پذیرش حق، گناه دل است و فسق، کار اعضا و اندامهای دیگر.

۞ وَٱذۡكُرۡ أَخَا عَادٍ إِذۡ أَنذَرَ قَوۡمَهُۥ بِٱلۡأَحۡقَافِ وَقَدۡ خَلَتِ ٱلنُّذُرُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦٓ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ﴿٢١﴾

﴿**و به یاد آور**﴾ ای محمّد ﷺ برای قومت تا پند گیرند و بیمناک شوند. یا مراد این است: یاد کن در خلوت خویش ﴿**برادر قوم عاد را**﴾ یعنی: داستان هود ﷺ و شکیبایی وی بر آزار قومش را تا به وی اقتدا کنی و در نتیجه، آنچه را که از تکذیب قومت می‌بینی، بر تو آسان شود. یادآور می‌شویم که خداوند متعال هود ﷺ را به‌سوی قوم «عاداوّل» فرستاده بود و «عاد» قبیلهٔ عربی از قوم «ارم» است. تعبیر: (برادر قوم عاد) بدین معنی است که هود ﷺ در نسب برادر آنان بود نه در دین. ﴿**آن‌گاه که قوم خویش را در أحقاف بیم داد**﴾ أحقاف: سرزمین عاد،

شنزارهای سرزمین شحر در حضرموت یمن یعنی جنوب عربستان است. حقف: عبارت است از تودهٔ شن بزرگ مستطیل و منحنی‌ای. ﴿**و هرآینه پیش از او و پس از او هشداردهندگان گذشته بودند**﴾ یعنی: هود علیه السلام به آنان آگاهانید که پیامبران پیش از وی و پیامبرانی که بعد از وی در زمانش مبعوث شده‌اند، همه مانند وی مردم سرزمینهایشان را بیم و هشدار داده‌اند.

آری! هود علیه السلام به آنان هشدار داد: ﴿**که جز الله را نپرستید**﴾ زیرا ﴿**من واقعاً بر شما از عذاب روزی بزرگ**﴾ یعنی: روزی هولناک و سهمگین ﴿**می‌ترسم**﴾ به سبب شرک آوردن شما.

قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِتَأۡفِكَنَا عَنۡ ءَالِهَتِنَا فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٢٢﴾

﴿**گفتند**﴾ قوم هود علیه السلام ﴿**آیا به سراغ ما آمده‌ای تا ما را از خدایانمان**﴾ یعنی: از پرستش آنها ﴿**برگردانی پس اگر از راستگویان هستی**﴾ در وعده‌ای که به ما می‌دهی؛ ﴿**آنچه را به ما وعده می‌دهی**﴾ از عذاب بزرگ ﴿**به میان بیاور**﴾ و هم اکنون ما را به آن درافکن.

قَالَ إِنَّمَا ٱلۡعِلۡمُ عِندَ ٱللَّهِ وَأُبَلِّغُكُم مَّآ أُرۡسِلۡتُ بِهِۦ وَلَٰكِنِّيٓ أَرَىٰكُمۡ قَوۡمٗا تَجۡهَلُونَ ﴿٢٣﴾

﴿**گفت**﴾ هود علیه السلام ﴿**جز این نیست که علم فقط نزد خداوند است**﴾ یعنی: علم وقت آمدن عذاب، فقط نزد خداوند جل جلاله است نه نزد من زیرا اوست که عذاب را مقدّر

نموده است نه من و او به من خبر نداده است که این عذاب را چه وقت فرود می‌آورد ﴿و من آنچه را که بدان فرستاده شده‌ام﴾ از جانب پروردگارتان ﴿به شما می‌رسانم﴾ پس مأموریّت من فقط هشدار دادن و بیم‌دهی است امّا آگاهی از وقت آمدن عذاب، چیزی است که حق تعالی آن را به من وحی نکرده است ﴿ولی من شما را قومی می‌بینم که در جهل اصرار می‌ورزید﴾ از آنجا که بر کفر خویش پای می‌فشارید و به آنچه که برای شما آورده‌ام، راه نمی‌یابید بلکه چیزی را از من می‌خواهید که از وظایف پیامبران ﷺ نیست.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا۟ هَٰذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا ۚ بَلْ هُوَ مَا ٱسْتَعْجَلْتُم بِهِۦ ۖ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾

﴿پس چون آن را در هیأت ابری دیدند﴾ یعنی: چون قوم هود ﷺ عذاب را در هیأت ابری دیدند ﴿که به دره‌هایشان روی آورده﴾ یعنی: در افق نمایان شده، پهنای آن را دربر گرفته و به‌وادیهایشان روی آورده است. مفسّران گفته‌اند: در آن فصل، باران از قوم عاد بازداشته شده بود پس خداوند متعال ابر سیاهی را به سوی آنان فرستاد و چون آن را دیدند که به‌وادیهایشان روی نهاده است، شادمان شدند و ﴿گفتند: این ابری است که بارش دهندهٔ ماست﴾ یعنی: این ابری باران آور است. چون این سخن را گفتند، هود ﷺ لب به سخن گشود و گفت: نه! ﴿بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید﴾ یعنی: این همان عذابی است که به شتاب خواهان آن بودید؛ آنجا که گفتید: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا * آنچه را که به ما وعده می‌دهی، به‌میان آور». همچنین احتمال دارد که این جمله، از سخن خداوند متعال خطاب به آنان باشد. ﴿بادی است که در آن عذابی دردناک نهفته است﴾ و از این ابری که می‌بینید، پدید می‌آید. در حدیث‌شریف به روایت عائشه

رضی الله عنها آمده است که فرمود: «من رسول اکرم ﷺ را به هیأت خندهٔ تمام عیار ندیده‌ام به طوری که انتهای کام دهانشان را ببینم بلکه خندهٔ ایشان فقط تبسّم بود و چنان بود که چون ایشان ابر یا بادی را می‌دیدند، آثار نگرانی بر چهرهٔ مبارکشان هویدا می‌شد. به ایشان گفتم: یا رسول‌الله! مردم چون ابر را ببینند، شادمان می‌شوند که در آن باران است امّا من می‌بینم که شما از دیدن آن ناخوش می‌شوید؟ فرمودند: ای عائشه! چه چیز مرا ایمن می‌کند از این‌که در آن عذابی نباشد؟ همانا قومی به وسیلهٔ باد عذاب شدند و قومی بودند که چون عذاب را دیدند، گفتند: این ابری است که بر ما باران می‌باراند!».

تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَٰكِنُهُمْ كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾

این باد ﴿همه چیز را﴾ که بر آن بگذرد؛ از جانها و اموال قوم عاد ﴿به فرمان پروردگار خویش﴾ یعنی: به قضا و قدر وی ﴿بنیان‌کن می‌کند. پس چنان شدند که چیزی جز خانه‌هایشان دیده نمی‌شد﴾ یعنی: آن باد آمد و قوم عاد را نابود کرد، در نتیجه آنها چنان نابود شدند که از اموال و ابدانشان هیچ چیز دیده نمی‌شد و تنها چیزی که قابل مشاهده بود، منازل و خانه‌های خالی آنان بود. در عصر ما نیز عذابهایی مانند طوفانها، آتشفشانها و زلزله‌ها بسیار روی می‌دهد امّا مردم از آنها به نام «حوادث طبیعی» تعبیر کرده و از برابر آنها بی‌پروا می‌گذرند. ﴿بدین‌گونه مجرمان را جزا می‌دهیم﴾ یعنی: این است فیصلهٔ ما در مورد کسانی که پیامبران ما را تکذیب و با حکم ما مخالفت می‌کنند. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون باد به تندی می‌وزید، رسول اکرم ﷺ می‌گفتند: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيْهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ

شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ» بار خدایا! من از تو می‌خواهم خیر آن را، خیر آنچه را که در آن است و خیر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است و به تو پناه می‌برم از شرّ آن، شرّ آنچه که در آن است و شرّ آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است».

وَلَقَدْ مَكَّنَّٰهُمْ فِيمَآ إِن مَّكَّنَّٰكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَٰرًا وَأَفْـِٔدَةً فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَآ أَبْصَٰرُهُمْ وَلَآ أَفْـِٔدَتُهُم مِّن شَىْءٍ إِذْ كَانُوا۟ يَجْحَدُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٢٦﴾

«و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها چنان امکاناتی نداده‌ایم» یعنی: به قوم عاد در مال، طول عمر، نیرومندی بدنی و بخشیدن فرزندان، چنان تمکّنی داده‌بودیم که به شما چنان تمکّنی نداده‌ایم پس ای مردم مکّه! قوم عاد از روی سلطه و قدرت، تمکّن در زمین و اعمار ساختمانهای استوار، از شما نیرومندتر بودند **«و برایشان گوشها و چشمها و دلهایی قرارداده بودیم»** یعنی: با وجود آن‌که به آنان حواسّی را که ادلّه به وسیلهٔ آن شناخته و دریافته می‌شود، عنایت کرده بودیم ولی آنان از قبول حجّت اعراض کرده نه پندگرفتند و نه به هوش آمدند **«ولی گوشها و چشمها و دلهایشان هیچ سودی به حالشان نداشت»** از آنجا که آنان به وسیلهٔ این حواس و ادراکات، به ایمان توحیدی و باور به صحّت وعد و وعید الهی راه نبردند **«چرا که آیات الهی را انکار می‌کردند»** و این خود دلیل عدم سود دهی حواس و دریافتهای ادراکی آنان بود

﴿**و آنچه به آن استهزا می‌کردند، آنان را فراگرفت**﴾ یعنی: عذابی که از روی ریشخند و تمسخر آن را به شتاب می‌طلبیدند آنجا که گفتند: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا ﴿﴾ آنچه را که برایمان از عذاب وعده می‌دهی، برای ما بیاور» [آیهٔ/۲۲]، آری! همان عذاب بر آنان احاطه کرد و آنان را فراگرفت.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِّنَ ٱلْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا ٱلْآيَٰتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**و بی‌گمان همهٔ شهرهای پیرامون شما را نابود کردیم**﴾ چون شهرهای قوم ثمود، قوم لوط و مانند آنها از شهرهایی را که مجاور بلاد حجاز بودند و اخبارشان به تواتر به مردم مکّه می‌رسید و خود نیز در سفرهای خویش بر آنها گذر می‌کردند ﴿**و آیات خود را گونه‌گون بیان داشته‌ایم، باشد که آنان بازگردند**﴾ یعنی: حجّت‌ها را به انواع مختلف و به طرق گونه‌گون برای مردم آن شهرها بیان کردیم تا آنها از کفر خویش بازگردند امّا بازنگشتند.

فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرْبَانًا ءَالِهَةًۢ ۖ بَلْ ضَلُّوا۟ عَنْهُمْ ۚ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾

﴿**پس چرا آن کسانی را که جز الله به منزلهٔ معبودانی ـ برای تقرّب به خدا ـ اختیار کرده بودند، آنان را یاری نکردند**﴾ یعنی: پس چرا خدایان پنداریشان که آنها را وسیلهٔ قربت و شفاعت خویش نزد خداوند ﷻ می‌شناختند، هیچ به یاریشان نیامدند تا از نابودی نجاتشان دهند ﴿**بلکه از آنان گم شدند**﴾ یعنی: از یاری دادنشان ناپدید

شده و در هنگامی که به آنها نیاز داشتند، نزدشان حاضر نشدند ﴿و﴾ قطعاً سبب این نابودی عبارت از: ﴿این دروغ﴾ و پندار کاذب ﴿آنان بود﴾ که معبودان باطل شریک خدا هستند و آنها را به خداوند ﷻ نزدیک کرده و برایشان نزد وی شفاعت می‌کنند ﴿و﴾ سبب این گمراهی و نابودی عبارت بود از: ﴿آنچه بر می‌بافتند﴾ از بهتان و افترا، با این سخن خود که این معبودان، خدا هستند. پس همین بهتان به نابودیشان کشانید.

وَإِذْ صَرَفْنَآ إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓاْ أَنصِتُواْ ۖ فَلَمَّا قُضِىَ وَلَّوْاْ إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ ﴿٢٩﴾

﴿و یاد کن﴾ ای محمد ﷺ ﴿آن‌گاه که جمعی از جن را به سوی تو روانه کردیم﴾ نَفَراً: گروهی از جنّیان «نصیبین» یا جنیّان «نینوی» را که کمتر از ده تن بودند. آری! آنان را به سوی تو روانه کردیم زیرا اراده داشتیم تا قومشان را به وسیلهٔ ایشان هدایت کنیم ﴿که به قرآن گوش دهند پس چون برآن حاضر شدند﴾ یعنی: چون در هنگامی که تو قرآن را تلاوت می‌کردی، آنها برای استماع آن حضور یافتند؛ ﴿گفتند: گوش فرادهید﴾ یعنی: جنّیان همدیگر را به خاموشی فراخواندند تا بتوانند به قرآن گوش فرادهند ﴿و چون﴾ تلاوت قرآن ﴿به اتمام رسید، آنان هشدار دهنده به سوی قوم خود بازگشتند﴾ یعنی: جنّیان به مقصد کسانی از قوم خود که آنها را پشت‌سر گذاشته بودند بازگشتند در حالی که هشداردهندهٔشان از مخالفت با قرآن و بیم‌دهندهٔشان از کفر بودند.

این آیه روشن می‌کند که:

١ ـ رسول اکرم ﷺ به سوی جنّ و انس هر دو فرستاده شده‌اند.

٢ ـ گروهی از جنّیان به آن حضرت ﷺ ایمان آورده‌اند.

۳ــرسول اکرم ﷺ بعد از این‌که از حضور جنّیان آگاه ساخته شدند، آن گروه را در شب دوم به سوی قومشان فرستادند و اگر چنین نمی‌بود، آنها قوم خویش را بیم نمی‌دادند. پس ملاقات آن حضرت ﷺ با جنّیان در دو شب انجام گرفت.

گفتنی است؛ روایات و احادیثی نیز داریم که بر ملاقات آن حضرت ﷺ با جنیّان و تبلیغ رسالت و تلاوت قرآن برآنان دلالت می‌کند از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت علقمه رضی الله عنه است که گفت: «از عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه پرسیدم: آیا در شب ملاقات رسول خدا ﷺ با جنّ یکی از شما یاران با ایشان همراه بوده‌اید؟ گفت: خیر! هیچ‌یک از ما با ایشان همراه نبودیم ولی آن شب رسول اکرم ﷺ را در مکّه گم کردیم [و سخت نگران شدیم]، با خود می‌گفتیم: آیا ایشان ترور شده‌اند؟ آیا ربوده شده‌اند؟ مگر چه اتّفاقی افتاده است؟ پس ما در آن شب بدترین شبی را سپری کردیم که بر قومی می‌گذرد. حوالی بامداد ــ یا گفت: سحرگاه ــ بود که بناگاه دیدیم رسول خدا ﷺ از سوی «حراء» می‌آیند. به ایشان گفتیم: یا رسول الله! ما سخت نگران شما بودیم! و حال خود را به آن حضرت ﷺ بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «إِنَّهُ أَتَانِيْ دَاعِيَ الْجِنِّ فَأَتَيْتُهُمْ، فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ ❁ صورت واقعه این بود که دعوتگر جنّ نزد من آمد پس نزد آنها رفته و برای آنها قرآن خواندم». آن‌گاه به راه افتادند و نشانه‌های حضور جنّ و آثار آتش‌هایی راکه بر پا کرده بودند، به ما نشان دادند.

ابن‌ابی‌شیبه در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: نه تن از جنّیان درحالی بر رسول اکرم ﷺ فرودآمدند که آن حضرت ﷺ در «بطن‌نخله» قرآن می‌خواندند پس چون قرائت ایشان را شنیدند، با خود گفتند: گوش فرادهید...! آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

قَالُواْ يَٰقَوْمَنَآ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا

لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِيٓ إِلَى ٱلْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۳۰﴾

پس آن گروه از جنّیان به سوی قوم خود بازگشته و به آنان ﴿**گفتند: ای قوم ما! هرآینه ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده**﴾ عطاء می‌گوید: «آن جنّیان که مسلمان شدند، یهودی بودند بدین سبب از عیسی ﷺ نامی نبردند، یا از عیسی ﷺ بدین سبب نامی نبردند که تورات منبع اصلی قوانین و احکام اهل کتاب و نزدشان مورد اتّفاق بوده است». سپس آن گروه از جنّیان افزودند که: قرآن ﴿**تصدیق‌کنندهٔ کتابهای پیشاپیش خود است و به سوی حق**﴾ یعنی: به سوی دین حق ﴿**و به سوی راهی راست**﴾ یعنی: به سوی راه درست و مستقیم خداوند ﷻ ﴿**راهبری می‌کند**﴾.

يَٰقَوْمَنَآ أَجِيبُواْ دَاعِيَ ٱللَّهِ وَءَامِنُواْ بِهِۦ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۳۱﴾

آن گروه از جنّیان افزودند: ﴿**ای قوم ما! دعوتگر الهی را پاسخ مثبت دهید و به او ایمان آورید**﴾ مرادشان از دعوتگر الهی، حضرت محمّد ﷺ یا قرآن بود ﴿**تا برخی از گناهانتان را بر شما بیامرزد**﴾ مخصوصاً برخی از گناهان را یاد کردند زیرا برخی دیگر از گناهان با ایمان آمرزیده نمی‌شود؛ مانند مظالم و سلب حقوق مردم ﴿**و**﴾ به او ایمان آورید تا ﴿**شما را از عذابی دردناک**﴾ که عذاب دوزخ است ﴿**پناه دهد**﴾ و مؤمنان شما را به بهشت درآورد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ، فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ و برای کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش بیمناک بوده است، دو باغ است پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» [رحمن/۴۶-۴۷].

وَمَن لَّا يُجِبْ دَاعِيَ ٱللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُۥ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءُ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿۳۲﴾

سپس جنّیان یادشده در دعوت قوم خود به سوی ایمان افزودند: ﴿**و کسی که دعوتگر الهی را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده نیست**﴾ یعنی: او از خداوند ﷻ پیشی گرفته نتوانسته و از عذاب وی گریخته نمی‌تواند زیرا او به هر گریزگاهی بگریزد، باز هم در زمین است و راهی به سوی خروج از آن ندارد ﴿**و در برابر الله اولیایی ندارد**﴾ یعنی: سروران و یاورانی ندارد که او را از عذاب الهی بازدارند ﴿**آن گروه**﴾ یعنی: کسانی که دعوتگر الهی را اجابت نکنند ﴿**در گمراهی آشکاری اند**﴾ ابن‌کثیر می‌گوید: «مبلّغان جنّی، در دعوت خویش روش تهدید و ترغیب‌ هر دو ـ را در پیش گرفتند پس این شیوه سخت مؤثّر افتاد و بعد از آن، جنّیان گروه گروه نزد رسول اکرم ﷺ آمدند». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «هفتاد تن از قوم آنان نزد رسول خدا ﷺ آمده و در بطحاء با ایشان ملاقات کردند و ایشان بر آنها قرآن خوانده و امر و نهیشان کردند و آنان دعوت حق را پذیرفتند».

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که جنّیان در امر و نهی و ثواب و عقاب ممانند انسانها هستند. حسن بصری بر آن است که: «پاداش مؤمنان جنّ جز نجات‌یافتنشان از دوزخ چیز دیگری نیست و سپس به ایشان گفته می‌شود: همچون حیوانات به خاک تبدیل شوید». ابوحنیفه نیز به همین نظر است. امّا مالک و شافعی برآنند که جنّیان نیز همانند انسانهایند و چنان‌که در قبال گناه مورد مجازات قرار می‌گیرند، در ازای نیکوکاری نیز پاداش داده می‌شوند. نیشاپوری می‌گوید: «صحیح آن است که جنّیان در حکم بنی‌آدم‌اند پس به بهشت وارد می‌شوند، می‌خورند و می‌آشامند». قشیری می‌گوید: «صحیح آن است که در این مورد به ما علم قطعی نرسیده است و علم این موضوع، فقط نزد خداوند ﷻ است».

أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحْـِۧيَ ٱلْمَوْتَىٰۚ بَلَىٰٓۚ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٣﴾

﴿آیا ندیده‌اند﴾ یعنی: مگر نیندیشیده و ندانسته‌اند ﴿که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده﴾ در ابتدای خلقت ﴿و در آفرینش آنها در نمانده﴾ یعنی: از آفرینش آن کهکشانهای بزرگ ناتوان نشده و درنمانده، همان ذات عظیم؛ ﴿می‌تواند مردگان را نیز زنده کند؟ آری چنین است﴾ و حق تعالی بر زنده کردن مجدّد و بر غیر آن از امور تواناست ﴿هرآینه او بر همه چیز تواناست﴾ و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌تواند کرد.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَلَى ٱلنَّارِ أَلَيْسَ هَٰذَا بِٱلْحَقِّۖ قَالُواْ بَلَىٰ وَرَبِّنَاۚ قَالَ فَذُوقُواْ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٤﴾

﴿و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌شوند﴾ در آن روز از آنان سؤال می‌شود: ﴿آیا این وعده﴾ یعنی: این چیزی که ما در دنیا از آن آگاهتان کرده بودیم ولی شما آن را انکار کردید؛ ﴿حق نیست؟ می‌گویند: سوگند به پروردگار مان که آری!﴾ این وعده حقّ است. لذا هنگامی اعتراف می‌کنند که این اعتراف هیچ سودی به حالشان ندارد ﴿می‌فرماید: پس به سبب آن‌که کفر می‌ورزیدید﴾ یعنی: به سبب کفرتان به این وعده در دنیا و انکارتان از آن؛ ﴿عذاب را بچشید﴾.

فَٱصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلْعَزْمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْۚ

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍۭ بَلَـٰغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْفَـٰسِقُونَ ﴿٣٥﴾

﴿پس﴾ ای محمّد ﷺ! **﴿صبرکن، همان‌گونه که پیامبران اولی‌العزم صبر کردند﴾** یعنی: تو نیز از پیامبران أُولی‌الْعَزْم هستی پس همانند آنان پایداری کن. أُولِي‌الْعَزْم: صاحبان ثبات، استواری، همّت بلند و عزم نستوه هستند. یادآور می‌شویم که پیامبران اولی‌العزم پنج تن‌اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد علیهم‌الصّلاة والسّلام و ایشانند که مستقلاً صاحب شریعت می‌باشند. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ روزه‌دار بودند و [در هنگام افطار و در طول شب] چیزی نخوردند و نیاشامیدند، باز در روز بعدی همچنان روزه‌دار بودند و چیزی نخوردند و نیاشامیدند، سپس در روز سوّم نیز این‌چنین بودند [یعنی روزهٔ وصال گرفته بودند]. آن‌گاه خطاب به من فرمودند: «ای عائشه! دنیا نه برای محمّد سزاوار است و نه برای آل وی، ای عائشه! بی‌گمان خدای عزّوجلّ از پیامبران اولی‌العزم جز پایداری و صبر بر ناخوشی‌ها و شکیبایی از دوست داشتنی‌هایشان را نپسندیده است لذا از من جز این امر را نپسندیده که مرا نیز بر آنچه که ایشان را بدان مکلّف کرده، مکلّف کند و خطاب به من فرموده است: (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوالْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلْ). پس به خدا سوگند که در حدّ توان و استطاعت خویش صبر خواهم کرد چنان‌که آنان صبر کردند و جز به یاری خداوند نیرویی نیست». صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیه منسوخ نیست بلکه محکم است زیرا صبر بر آزار کفّار در صلح و جنگ هر دو مطلوب می‌باشد».

﴿و﴾ ای محمّد ﷺ **﴿برایشان به شتاب طلب نکن﴾** عذاب را **﴿روزی که آنچه را وعده داده می‌شوند﴾** از عذاب **﴿بنگرند؛ گویی جز ساعتی از یک روز به سر نبرده‌اند﴾** یعنی: روز آخرت که کفّار عذاب را مشاهده کنند؛ گویی جز به مقدار

یک ساعت از ساعات دنیا در آن درنگ نکرده‌اند، به سبب هول بزرگ و بلای پایداری که در محشر مشاهده می‌کنند **﴿این بلاغی است﴾** یعنی: آنچه که بدان اندرزشان داده‌ایم؛ پیام‌رسانی و ابلاغ آشکاری است که برج‌وباروی پندار کافران را در هم می‌ریزد و از بین می‌برد **﴿پس آیا جز قوم فاسق هلاکت خواهند یافت؟﴾** یعنی: قطعاً جز قوم بیرون رونده از طاعت حق و درافتاده در معاصی و نافرمانی‌های وی، به عذابش نابود نخواهند شد.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال پیامبرش و مؤمنان را امر نموده است تا به دعا علیه کفّار شتاب نورزند زیرا هر چیز ـ براساس علم الهی و حکمت وی میعاد معیّنی دارد و عذاب هرچند به تأخیر افتد امّا قطعاً به کافران رسیدنی است. پس سنّت در دعا، درخواست محفوظ ماندن از بدی و آزار کفّار می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت طبرانی از انس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ چنین دعا می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ مُوْجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَالسَّلاٰمَةَ مِنْ كُلِّ اِثْمٍ وَالْغَنِيْمَةَ مِنْ كُلِّ بِرٍّ وَالْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَالنَّجَاةَ مِنَ النَّارِ، اَللّٰهُمَّ لاٰ تَدَعْ لِیْ ذَنْباً اِلاَّ غَفَرْتَهُ وَلاٰ هَمّاً اِلاَّ فَرَّجْتَهُ وَلاٰ دَيْناً اِلاَّ قَضَيْتَهُ وَلاٰ حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اِلاَّ قَضَيْتَهَا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ» بارالها! من از تو موجبات رحمت و اسباب مغفرتت را می‌خواهم و نیز سلامتی از هر گناهی را، دستیابی به هر نیکی‌ای را، کامیابی به بهشت و نجات از آتش را. بارالها! برایم هیچ گناهی را نیامرزیده، هیچ اندوهی را زایل نشده، هیچ بدهی‌ای را پرداخت نشده و هیچ نیازی از نیازهای دنیا و آخرت را بدون برآوردن باقی نگذار، به حقّ رحمت خویش ای مهربان‌ترین مهربانان».

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «چون تولّد فرزند بر زنی دشوار شد، دو آیه و دو کلمهٔ ذیل در ورقی نوشته و به آب شسته شود و او از آن آب بخورد: «بسم الله الرحمن الرحیم. لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ الْعَظِيْمُ: كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوْا اِلاَّ عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا) [النّازعات/۴۶]، (كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوْعَدُوْنَ لَمْ يَلْبَثُوْا اِلاَّ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، بَلاٰغٌ، فَهَلْ يُهْلَكُ اِلاَّ الْقَوْمَ الْفَاسِقُوْنَ» صدق الله العظیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سورهٔ محمّد

مدنی است و دارای سی و هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره از آن رو «محمّد» نام گرفت که در آیهٔ دوم از آن بیان فروفرستادن قرآن بر حضرت محمّد ﷺ آمده است و به سبب این که احکام جنگ با کفّار نیز در این سوره بیان شده است، به‌نام سورهٔ «قتال» نیز نامیده می‌شود.

خاطرنشان می‌شود که رسول اکرم ﷺ جز در چهار جا از قرآن کریم به اسم نامیده نشده‌اند:

۱ ــ در سورهٔ [آل عمران/۱۴۴]: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُوْلٌ).

۲ ــ در سورهٔ [احزاب/۴۰]: (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ).

۳ ــ در این سوره: (وَآمَنُوْا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ) [آیهٔ/۲].

۴ ــ در سورهٔ [فتح/ ۲۹]: (مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ). امّا در غیر این چهار مورد، از ایشان در قرآن به وصف «رسول» یا «نبی» یاد شده است.

در بیان فضیلت این سوره از ابن عمر رضی‌الله‌عنهما روایت شده است که فرمود: «رسول اکرم ﷺ در نماز مغرب سورهٔ محمّد را می‌خواندند».

ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ أَضَلَّ أَعۡمَـٰلَهُمۡ ﴿١﴾

﴿کسانی‌که کافر شدند﴾ به خداوند ﷻ و آیات وی **﴿و مردمان را از راه خدا باز داشتند﴾** مراد کفّار قریش‌اند که به خدای عزّوجلّ کفر ورزیده و خود و دیگران را از راه اسلام باز می‌داشتند. ولی حکم آیهٔ کریمه عامّ است و شامل تمام کافران بازدارنده از راه خدا ﷻ می‌شود. آری! اینان **﴿خدا اعمالشان را تباه کرد﴾** یعنی: اعمال نیکشان را هدر، بی‌ثمر و نابود کرد و کار را در کفرشان بر آنان آشفته و بی‌بنیاد گردانید. مراد از «إضْلال»: إبطال خود عمل و اثر آن است، به گونه‌ای که کافر نه از عمل خود سراغی می‌یابد و نه از کسی که در برابر آن به وی پاداش دهد. بنابراین، خداوند ﷻ اعمال نیک و مکارم اخلاقی‌ای ــ مانند صلهٔ رَحِم، آزاد ساختن اسیران و گرامی داشتن میهمان ــ را که کفّار در کفر خویش انجام می‌دهند؛ إبطال نموده و هدر می‌گرداند زیرا اعمال نیک انسان همراه با کفر و باز داشتن دیگران از راه خدا ﷻ، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده است که فرمود: مراد از (اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَصَدُّوْا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰه...) مردم مکّه‌اند و این آیه دربارهٔ آنان نازل شد و مراد از: (اَلَّذِیْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوالصَّالِحَات...) [آیهٔ بعد] انصار مدینه‌اند.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡ كَفَّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَأَصۡلَحَ بَالَهُمۡ ﴿٢﴾

﴿و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و به آنچه بر محمّد فروفرستاده شده، باور داشته‌اند﴾ یعنی: کسانی که دلها و نهادهایشان ایمان آورده و اعضا و

اندامها و ظاهر و باطنشان منقاد شرع خداوند ﷻ شده **﴿که آن خود حق و از جانب پروردگارشان است﴾** یعنی: ایمان آورده‌اند که قرآن حق و کلام خداوند ﷻ است؛ **﴿خدا نیز از آنان گناهانشان را﴾** که در گذشته مرتکب آن شده بودند **﴿زدود﴾** و به سبب ایمان و اعمال صالحشان، آن گناهان را بر آنان آمرزید **﴿و حالشان را﴾** یعنی: کار و بارشان را در امر دین و دنیا **﴿به صلاح آورد﴾** زیرا به آنان در امور دین توفیق و در امور دنیا نصرت و تأیید عنایت کرد، ایشان را از گناهان حفظ و به سوی اعمال خیر ارشاد و رهنمائی نمود و نیّت‌هایشان را در آن اصلاح کرد. خدای سبحان در این آیه مخصوصاً از ایمان به آنچه که بر محمّد ﷺ نازل شده است، یادآوری کرد، با آن‌که این ایمان نیز در تحت ذکر مطلق ایمان: (وَالَّذِيْنَ آمَنُوْا) که قبلاً ذکر شد، داخل است؛ به جهت تنبیه و توجّه دادن به شرف و برتری جایگاه قرآن کریم و حضرت محمّد ﷺ و تأکید بر این حقیقت که بعد از بعثت آن حضرت ﷺ، ایمان آوردن به ایشان شرط صحّت و درستی ایمان شخص است.

چنان‌که در آیهٔ قبل ذکر شد، این آیه دربارهٔ انصار مدینه نازل شد. به روایتی دیگر: این آیه دربارهٔ مؤمنان اهل کتاب نازل شد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلْبَـٰطِلَ وَأَنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ ۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَـٰلَهُمْ ﴿٣﴾

﴿این﴾ نابود ساختن اعمال نیک کافران و زدودن گناهان و به صلاح آوردن حال مؤمنان؛ **﴿بدان سبب است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از همان حق ـ که از جانب پروردگارشان است ـ پیروی کردند﴾** آری! نابود ساختن اعمال کافران؛ به سبب پیروی آنها از باطل، مانند شرک آوردن به خدای سبحان و

ارتکاب معاصی است و زدودن و دورساختن گناهان مؤمنان و به صلاح آوردن حال و روز آنان؛ به سبب پیروی ایشان از حقّی است که خداوند ﷻ مردم را به پیروی از آن فرمان داده است ﴿این‌گونه﴾ یعنی: به مانند این بیان روشن و این مَثَل‌زدن واضح؛ ﴿خدا برای مردم مثلهایشان را می‌زند﴾ یعنی: احوال هر دو گروه مؤمن و کافر راکه در شگفت‌انگیز بودن خود مانند مَثَل است بیان می‌کند پس حال مؤمنان مَثَلی برای کامیابی و حال کفّار مَثَلی برای نکبت و ناکامی است.

فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرْبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّواْ ٱلْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّۢا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ۚ ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَاْ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ ۗ وَٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿٤﴾

سپس حق تعالی به جهاد با کفّار محارب، یعنی کسانی از مشرکان و اهل کتاب که با مسلمانان عهد و پیمانی ندارند، دستور داده و می‌فرماید: ﴿پس چون با کافران مصاف کردید، گردنهایشان را بزنید﴾ یعنی: گردنهایشان را بزنید به زدنی سخت، به سبب حال و اعمالشان که بیانش گذشت. گردن به یادآوری مخصوص شد زیرا قتل اکثراً با قطع گردن انجام می‌شود و نیز بریدن و دروکردن عضوی که رأس بدن و بالاترین و نیکوترین اعضای آن است، دلیل و نشانهٔ برانگیختن مؤمنان بر تصمیم قاطع به جهاد علیه کفّار و عدم سازش و نرمش با دشمن کافر حربی است ﴿تا چون در آنان خونریزی بسیار کردید﴾ یعنی: چون در آنان قتل و قتال بسیار کردید و نیروی ضربهٔ آنان را نابود و متلاشی ساختید، به گونه‌ای که آنان همانند

کسی که در خون و خاک خفته است، از تاب و توان افتادند؛ ﴿**آن‌گاه استوار در بند کشید**﴾ آنان را تا نگریزند. یعنی: اسیرشان گردانید و برآنان بندهای محکم و استوار بگذارید ﴿**و پس از آن، به منت رها کردن یا فدیه گرفتن**﴾ یعنی: بعد از آن‌که اسیرشان کردید، یا بر آنان احسان و منّت می‌گذارید و رهایشان می‌کنید، یا این‌که از آنان در عوض آزادیشان مالی می‌گیرید و پس از آن رهایشان می‌کنید. مَنّ: رها کردن بدون عوض است و فداء: مالی است که اسیر خود را با آن بازخرید کرده و از اسارت می‌رهاند. در اینجا از کشتن بدان جهت یاد نشد که حق تعالی به ذکر آن در ابتدای آیه اکتفا نمود. ﴿**تا آن‌که جنگ بارهای خود را فروگذارد**﴾ یعنی: تا آن‌که جنگجویان سلاح‌های خود را بر زمین گذارند و دیگر با کفّار جنگی در میان نباشد. یا معنی این است: تا آن‌که دشمنان محارب، سلاح‌هایشان را با شکست یا متارکه بر زمین گذارند. خاطرنشان می‌شود که آیهٔ کریمه محکم است و منسوخ نیست و امام مسلمین قبل از برپا ساختن کشته‌گان بسیار از کفّار، فقط ملزم به جنگ و کشتن است امّا بعد از آن، او مخیّر است میان این‌که بکشد یا به اسارت گیرد و بعد از اسیر گرفتن نیز مخیّر است میان این‌که به اسرا احسان کرده و بدون عوض آزادشان کند، یا این‌که از آنان فدیه (عوض) بستاند امّا کشتن یا برده ساختن اسیر نیز به اقتضای مصلحت جایز است. بنابراین، گرفتن فدیه (عوض مالی) و اسارتی مطرح نیست مگر بعد از نابود ساختن نیروی رزمی دشمن از راه کشتن بسیار و وارد ساختن ضربهٔ کاری و شکننده بر آن، به دلیل این فرمودهٔ خداوند متعال: «مٰا كٰانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُوْنَ لَهُ أَسْرٰى حَتّٰى يُثْخِنَ فِي الْأَرْض ۞ بر هیچ پیامبری سزاوار نیست که برایش اسیرانی باشد تا آن‌که در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند» [انفال / ۶۷].

پس با استناد به آیات قرآن و سنّت نبوی که حکم برده ساختن اسیر از آن گرفته شده است؛ امام (حاکم) مسلمین در مورد اسیران جنگی کفّار حربی، میان چهار امر ذیل مخیّر می‌باشد:

۱ـ کشتن.

۲ــ برده ساختن.
۳ــ احسان نمودن بر آنان و آزاد کردن بدون عوض.
۴ــ فدیه گرفتن.
گفتنی است که در هر چهار مورد نیز، احادیثی وجود دارد که نشان می‌دهد؛ رسول اکرم ﷺ بر حسب اقتضای حال و ایجاب مصلحت به یکی از این چهار امر عمل کرده‌اند. مثلاً از نمونه‌های کشتن اسراء: کشتن عقبه‌بن‌ابی‌معیط و نضربن‌حارث از سوی آن حضرت ﷺ بعد از اسارت آنها در روز بدر بود. از نمونه‌های برده ساختن بعد از اسارت این بود که: آن حضرت ﷺ بعضی از قبایل عرب، مانند قبیلهٔ هوازن و بنی‌مصطلق را برده گرفتند. ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما نیز بنی‌ناجیه از قریش را به بردگی گرفتند و دیگر اصحاب رسول اکرم ﷺ نیز در جریان فتوحات اسلامی در سرزمین‌های فارس و روم، تعدادی از اسرا را به بردگی گرفتند.

﴿**این است حکم**﴾ الهی در مورد کفّار ﴿**و اگر خدا می‌خواست، از آنان انتقام می‌کشید**﴾ با نابود ساختن و عذاب نمودنشان به انواع عذابهای دیگر؛ مانند زلزله، طوفان و فروبردن در زمین... بی‌آن‌که جنگی از سوی شما مؤمنان در کار باشد ﴿**ولی**﴾ شما را به جنگیدن با آنان فرمان داد ﴿**تا بعضی از شما را به بعضی دیگر بیازماید**﴾ یعنی: تا مؤمنان را با کافران بیازماید و مجاهدان راهش و صابران بر آزمایش و ابتلایش را در عینیّت امر معلوم داشته پاداش ایشان را به تمام و کمال بدهد و کفّار را به دستشان عذاب کند ﴿**و کسانی‌که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز خدا اعمالشان را تباه نخواهد کرد**﴾ یعنی: خدای سبحان هرگز پاداش کشته‌شدگان در راه خویش را ضایع نخواهد کرد و اعمالشان را رشد خواهد داد تا بدانجا که عمل کسانی از آنان در طول حیات برزخی‌شان نیز پیوسته به حسابشان جاری است.

ابن‌ابی حاتم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از قتاده روایت کرده است که گفت: «به ما خبر رسیده است که عبارت: (وَالَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰه...) در روز احد درحالی

نازل شد که رسول اکرم ﷺ در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و بسیاری از مسلمانان شهید یا زخمی شده بودند ...».

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ ﴿٥﴾

﴿به زودی ایشان را﴾ یعنی: شهدا را ﴿راه خواهد نمود﴾ خداوند ﷻ به سوی راه بهشت ﴿و بال آنها را نیکو خواهد گردانید﴾ بال: یعنی کاروبار و حالشان را.

وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ ﴿٦﴾

﴿و ایشان را در بهشتی که برایشان وصف کرده﴾ یعنی: آن را به ایشان شناسانده است ﴿در خواهد آورد﴾ و شناختشان از بهشت تا بدانجاست که بی هیچ راهنمایی‌ای نسبت به آن آشنایی کامل دارند به طوری که چون وارد بهشت می‌شوند، یکراست به سوی منازل خویش می‌روند بی‌آن‌که به راهنمایی نیاز داشته باشند، گویی از همان‌گاه که آفریده شده بودند، ساکن بهشت بوده‌اند. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ إِنَّ أَحَدَهُمْ بِمَنْزِلِهِ فِي الْجَنَّةِ أَهْدٰى مِنْهُ بِمَنْزِلِهِ الَّذِيْ كَانَ فِي الدُّنْيَا ✿ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شخص بهشتی، به منزل خود در بهشت راهیاب‌تر است نسبت به منزلی که در دنیا داشته است». به‌قولی معنای (عَرَّفَهَا لَهُمْ) این است: خداوند ﷻ بهشت را برای بهشتیان به خوشبوترین عطرها و خوشبویی‌ها معطّر و خوشبو گردانیده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ

أَقْدَامَكُمْ ﴿٧﴾

﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدا را یاری دهید**﴾ یعنی: اگر دین خدا ﷻ را یاری دهید؛ ﴿**شما را یاری می‌دهد**﴾ بر کفّار و به شما فتح و نصرت عنایت می‌کند ﴿**و گامهایتان را استوار می‌دارد**﴾ در جنگ و عرصه‌های کارزار. به‌قولی معنی این است: گامهایتان را بر صراط استوار می‌دارد چنان که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ بَلَّغَ ذَاسُلْطَانٍ حَاجَةَ مَنْ لایَسْتَطِیعُ اِبْلاغَهَا، ثَبَّتَ اللّٰهُ تَعالٰی قَدَمَیْهِ عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ القِیَامَةِ ۞ هر کس که حاجت کسی را به صاحب سلطه و قدرتی برساند که خود نمی‌تواند آن را به آن سلطان برساند، خداوند متعال در روز قیامت گامهای وی را بر صراط استوار می‌دارد».

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿٨﴾

﴿**وکسانی‌که کافر شدند، نگونساری بر آنان باد**﴾ فَتَعْساً لَهُمْ: ناکامی بر آنان باد و بدا به حالشان ﴿**و خدا اعمالشان را تباه کرد**﴾ یعنی: اعمالشان به خیر مورد نظر در آخرت نرسید و حق تعالی در دنیا نیز آنان را به هدف و مقصودشان از آن اعمال نایل نگردانید.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿٩﴾

﴿**این**﴾ تباهی، ناکامی و سیه‌روزی‌شان ﴿**به سبب آن است که آنان آنچه را که خدا فرود آورده است**﴾ بر رسول خویش از قرآن ﴿**خوش نداشتند، پس**﴾ خداوند ﷻ به سبب آن ﴿**اعمالشان را تباه کرد**﴾ مراد؛ آن اعمالی است که کفّار در امور خیر انجام می‌دادند زیرا عمل خیر کافر، قبل از آن که مسلمان شود پذیرفته

نمی‌شود.

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا﴾ (۱۰)

﴿**آیا در زمین سیر نکرده‌اند**﴾ یعنی: آیا این کافران در سرزمین‌های عاد، ثمود، قوم لوط و غیر آنان گردش نکرده‌اند ﴿**تا بنگرند که فرجام کسانی‌که پیش از آنان بودند**﴾ از کافران ﴿**به کجا انجامیده است؟**﴾ زیرا آثار و نشانه‌های عذاب هنوز هم در دیارشان باقی است؟ ﴿**خدا زیر و زبرشان کرد**﴾ یعنی: دیارشان را برآنان ویران کرد، یا آنان را نابود و ریشه‌کن کرد. تعبیر: (دَمَّرَاللهُ عَلَیْهِمْ) بلیغ‌تر از تعبیر: «دَمَّرَهُمُ اللهُ» است زیرا این تعبیر، بر نابود ساختن مطلق آنانَ دلالت می‌کند ﴿**و سرنوشت کافران همانند آن است**﴾ یعنی: این گروه کفّار نیز عاقبت و سرانجامی همانند با پیشینیانشان از امّت‌های کافر خواهند داشت و نیز سرنوشت تمام امّت‌های کافر این‌چنین است.

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ﴾ (۱۱)

﴿**این**﴾ نصرت‌دادن مؤمنان و فرجام نامیمون برای کفّار ﴿**به سبب آن است که خدا مولای مؤمنان است**﴾ یعنی: او یار و کارساز آنان است ﴿**ولی کافران مولایی ندارند**﴾ یعنی: آنان یار و مددکاری ندارند که از آنان دفاع کند، بدین جهت، فرود آمدن عقوبت الهی برآنان قطعی است.

قتاده در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه در روز احد نازل شد آن‌گاه که رسول اکرم ﷺ در شکاف میان دو کوه قرارداشتند و مشرکان فریاد زدند: روزی در برابر روزی! ما بت «عزّی» را داریم و شما عزّایی ندارید! رسول اکرم ﷺ فرمودند: «در پاسخ آنها بگویید: اَللّٰهُ مَوْلانا، وَلامَوْلٰی لَکُمْ ۞ الله ﷻ مولای ماست و شما مولایی ندارید».

إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأۡكُلُونَ كَمَا تَأۡكُلُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ وَٱلنَّارُ مَثۡوٗى لَّهُمۡ ﴿١٢﴾

﴿خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغستانهایی وارد می‌کند که جویباران از فرودست آنها جاری است﴾ به پاداش ایمان و عمل صالح ایشان. تفسیر نظیر این آیه تاکنون در چندین‌جا از این تفسیر شریف گذشته است. امام رازی می‌گوید: «خداوند متعال بدین سبب در بسیاری از آیات به ذکر (جویباران) در توصیف بهشت اکتفا می‌کند، که در هر جا جویباران باشد، در آنجا اشجار است و در هر جا اشجار باشد، در آنجا میوه است. آری! آب سبب زندگی عالم است و آتش سبب نابودی آن ...». آن‌گاه به بیان حال و مآل کفّار پرداخته می‌فرماید: **﴿و حال آن‌که کسانی‌که کافر شده‌اند، بهره بر می‌گیرند و چنان‌که چهارپایان می‌خورند، می‌خورند﴾** یعنی: کافران فقط از متاع و بهرهٔ دنیا بهره برگرفته و از آن برخوردار می‌شوند، گویی آنان چهارپایانی‌اند که جز شکم و شهوت جنسی خود، هدف و همّت دیگری نداشته، از فرجام‌کار غافل و به سرگرمی‌های دنیا سرخوش و سرمست می‌باشند **﴿ولی جایگاه آنها آتش است﴾** که در آن فرود

آورده شده و مستقرّ و مقیم ساخته می‌شوند.

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ ٱلَّتِيٓ أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَـٰهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿١٣﴾

﴿**و بسا شهرها که نیرومندتر از آن شهری بود که تو را بیرون راند و ما هلاکشان کردیم**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! بسیاری از اهالی شهرها و اُمّت‌های پیشین، از امکانات و نفوذی بیشتر از نیرو و امکانات مردم مکّه برخوردار بودند ـ همان مردمی که تو را از مکّه بیرون راندند ـ امّا با وصف آن‌همه نیرومندی و شکوه، نابودشان کردیم ﴿**پس هیچ نصرت دهنده‌ای نداشتند**﴾ بنابراین، کفّار قریش که از آنان ضعیف‌تر هستند، سزاوارتر به آنند که هیچ یاوری نداشته باشند پس بدانند که اگر به سبب وجود پیامبر رحمت ﷺ، عذاب دنیا از آنان برداشته شود؛ این عذاب حتماً در آخرت گریبانگیر آنان خواهد شد.

ابویعلی و ابی‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: آن‌گاه که رسول اکرم ﷺ در سفر هجرت‌شان، به سوی غار ثور حرکت کردند، به جانب مکّه نگاهی افگنده و فرمودند: تو دوست‌داشته‌ترین سرزمین‌های خداوند جل جلاله نزد من هستی و اگر شهروندانت مرا بیرون نمی‌کردند، من از میان تو بیرون نمی‌آمدم. پس خداوند عزّوجلّ این آیه را نازل کرد.

أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ كَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُم ﴿١٤﴾

﴿آیا کسی که بر حجّتی از جانب پروردگار خویش است، مانند کسی است که بـدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوسهای خود را پـیروی کـرده‌انـد؟﴾ یـعنی: کسانی‌که بر یقین و باور روشنی از جـانب پـروردگارشان هسـتند، بـا کسـانی‌که بدعملی‌شان در نظرشان آراسته جلوه داده شده، برابر نیستند. این اعمال بـدشان عبارت است از: شرک‌آوردن به خدای سبحان و عمل به نافرمانی‌های وی. پس کسانی‌که بر حجّتی از جانب پروردگار خویش قراردارند، همانند کسانی نیستند که در پرستش بتان از هوی و هوس‌های خود پیروی کرده و در انواع گمراهی‌ها فرو رفته‌اند، بی‌آن‌که حتّی شبههٔ شک برانگیزی در امر حقّانیّت دین خـدا ﷻ داشـته باشند، چه رسد بـه ایـن‌که در ایـن مـوضع غیر اصـولی‌شان از حـجّت روشـنی برخوردار باشند. لذا در میان مؤمنان و کفّار به هیچ وجه همانندی‌ای نیست.

مَّثَلُ ٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۖ فِيهَآ أَنۡهَٰرٞ مِّن مَّآءٍ غَيۡرِ ءَاسِنٖ وَأَنۡهَٰرٞ مِّن لَّبَنٖ لَّمۡ يَتَغَيَّرۡ طَعۡمُهُۥ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ خَمۡرٖ لَّذَّةٖ لِّلشَّٰرِبِينَ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ عَسَلٖ مُّصَفّٗىۖ وَلَهُمۡ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَمَغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡۖ كَمَنۡ هُوَ خَٰلِدٞ فِي ٱلنَّارِ وَسُقُواْ مَآءً حَمِيمٗا فَقَطَّعَ أَمۡعَآءَهُمۡ ﴿١٥﴾

﴿مَثَل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده﴾ یعنی: وصف شگفت‌آور و شأن شگرف بهشت، مانند باغی است که: ﴿در آن نهرهایی است از آبی که به دیرماندگی متغیّر نشده﴾ آسِنْ: آبی است که رنگ و بو و طعمش تغییر کرده باشد و مانند آن

است آجِنْ ﴿**و در آن جویهایی است از شیری که مزه‌اش برنگشته**﴾ یعنی: ترش نکرده است چنان که مزهٔ شیرهای دنیا تغییر می‌کند و به ترشی می‌گراید بلکه آن شیر در نهایت سپیدی و شیرینی و پر از چربی و لذّت است ﴿**و در آن رودهایی است از شرابی که برای نوشندگان لذت‌بخش**﴾ و خوش طعم و گوارا ﴿**است**﴾ که آن را ناخوش نمی‌دارند زیرا شراب بهشتی مانند شراب دنیا نیست که عقل‌ها را ربوده مستی بیاورد و سردرد به همراه داشته باشد ﴿**و در آن جویبارهایی از عسلِ ناب است**﴾ یعنی: عسلی که از آمیزش موم، خاشاک، دُرْد، تیرگی و ناخالصی، پالوده و صاف است. دلیل این‌که خداوند متعال از این چهار نوع جویبار یاد کرد، این است که: این انواع چهارگانه؛ ضرورت، نیاز، عیش و عشرت و درمان را باهم جمع کرده‌اند زیرا آب ضرورت است، شیر مورد نیاز است، شراب سبب عیش و عشرت است و عسل درمان بخش. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب؛ سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند».

﴿**و برایشان در آنجا از همه گونه میوه فراهم است**﴾ یعنی: از هر صنف و نوعی از اصناف و انواع میوه‌ها که خواسته باشند ﴿**و**﴾ از همه بالاتر ﴿**آمرزشی از جانب پروردگار آنهاست**﴾ برای گناهانشان. پس این است وصف بهشت و اهل آن لذا کسی که در چنین باغ آراسته و با صفایی قراردارد؛ ﴿**آیا همانند کسی است که جاودانه در آتش دوزخ است؟**﴾ تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا کسی که به طور جاودانه و به این وصف دلربا در نعمت‌های بهشت قرار دارد، مانند کسی است که جاودانه در آتش است؟ هرگز! مسلّم است که بهشتیان فرورفته در ناز و نعمت و میوه‌ها و جویباران، با دوزخیانی که در آب جوشان و عذاب دردناک دست‌وپا می‌زنند، همانند نیستند ﴿**و آبی جوشان نوشانده می‌شود**﴾ **حَمِیم**: آب سخت سوزانی است که در حالِ غلیان و جوشش قرار دارد ﴿**تا روده‌هایشان راپاره‌پاره کند**﴾ از فرط حرارت و داغی خویش؟ هرگز این دو گروه باهم برابر نیستند. پناه بر

خدای عزّوجلّ از این حال و روز بد.

وَمِنۡهُم مَّن يَسۡتَمِعُ إِلَيۡكَ حَتَّىٰٓ إِذَا خَرَجُواْ مِنۡ عِندِكَ قَالُواْ لِلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مَاذَا قَالَ ءَانِفًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهۡوَآءَهُمۡ ﴿١٦﴾

﴿**و از میانشان کسانی هستند که به تو گوش می‌سپارند**﴾ یعنی: از این گروه کفّاری که همانند چهارپایان می‌خورند و از لذّت‌های دنیا بهره‌برداری می‌کنند، کسانی هستند که ظاهراً به تو گوش می‌سپارند ـ و آنان منافقانند ﴿**ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند به کسانی‌که علم داده شده‌اند**﴾ یعنی: به علما و دانشمندان اصحاب ﴿**می‌گویند**﴾ یعنی: از ایشان سؤال می‌کنند و می‌گویند: ﴿**هم اکنون چه گفت؟**﴾ یعنی: هم‌اکنون که در مجلس سخنرانی بودیم، رسول اکرم ﷺ چه گفت؟ آری! منافقان در پای منبر وعظ و مجلس سخنرانی تو حاضر می‌شوند امّا چون از محضرت بیرون می‌روند، به شیوهٔ استهزا و تمسخر چنین می‌گویند. پس معنای سخنشان این است که: ما به سخن پیامبر هیچ التفات و توجّهی نداشته‌ایم ﴿**این گروه**﴾ منافقان ﴿**کسانی هستند که خداوند بر دلهایشان مهر نهاده است**﴾ پس ایمان نیاورده و دلهایشان به سوی چیزی از خیر روی نمی‌آورد ﴿**و از هواهایشان پیروی کرده‌اند**﴾ در کفر و عناد و نفاق پس نه فهم صحیحی دارند و نه قصد صحیحی.

ابن‌جریج و مقاتل در بیان **سبب‌نزول** نقل کرده‌اند که: این آیهٔ کریمه دربارهٔ منافقان نازل شد. گفتنی است؛ از جملهٔ اصحابی که از سوی منافقان با تمسخر مورد سؤال قرار گرفتند؛ عبدالله‌بن‌مسعود و عبدالله‌بن‌عبّاس رضی الله عنهما بودند. شاه ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: «از اینجا تا آخر سوره در باب تهدید مردم ضعیف الایمان نازل

شد».

وَٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ زَادَهُمۡ هُدٗى وَءَاتَىٰهُمۡ تَقۡوَىٰهُمۡ ﴿١٧﴾

﴿**ولی کسانی‌که راهیاب شدند**﴾ به سوی راه خیر لذا به خدای عزّوجلّ ایمان آورده و به فرمانهایش عمل کردند، او با بخشیدن توفیق؛ ﴿**آنان را هدایت افزود**﴾ یا معنی این است: رویگردانی منافقان و استهزای آنان، بر هدایت، ثبات، ایمان، علم و بصیرت این راه‌یافتگان افزود ﴿**و بدیشان تقوایشان را عطا کرد**﴾ یعنی: حق تعالی به ایشان تقوی را الهام کرد و بر آن یاریشان نمود، با توفیق بخشیدنشان بر انجام عملی که مورد پسند وی است.

فَهَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأۡتِيَهُم بَغۡتَةٗۖ فَقَدۡ جَآءَ أَشۡرَاطُهَاۚ فَأَنَّىٰ لَهُمۡ إِذَا جَآءَتۡهُمۡ ذِكۡرَىٰهُمۡ ﴿١٨﴾

﴿**آیا جز این انتظار می‌برند که ساعت**﴾ یعنی: قیامت ﴿**بناگاه**﴾ و غافلگیرانه ﴿**برآنان فرارسد؟ پس هرآینه علامات**﴾ و نشانه‌های نزدیکی ﴿**آن اینک پدید آمده است**﴾ زیرا اهل کتاب در کتابهای خود خوانده بودند که حضرت محمّد ﷺ آخرین انبیا علیهم‌السلام اند بنابراین، بعثت آن حضرت ﷺ خود از نشانه‌های قیامت است. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از انس رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بُعِثْتُ اَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ، وَأَشَارَ بِالْوُسْطىٰ وَالسَّبَّابَةِ ❁ من درحالی به رسالت برانگیخته شدم که قیامت این‌چنین [نزدیک] است ــ و به دو انگشت سبّابه و وسطای خود اشاره کردند». ﴿**پس آن‌گاه که رستاخیز برآنان در رسد، دیگر کجا جای اندرزشان است**﴾ یعنی: آن‌گاه که قیامت برآنان بیاید، آنها از

کجا پند می‌گیرند؟ قطعاً در آن هنگام، وقت پندگرفتن از دست رفته است.

فَٱعْلَمْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَـٰتِ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَىٰكُمْ ﴿١٩﴾

﴿**پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست**﴾ یعنی: براین عقیده ثابت قدم باش و بر آن استمرار بورز ﴿**و برای گناه خویش آمرزش جوی**﴾ یعنی: از گناهی که ممکن است گاهی از تو سرزند، آمرزش بخواه. این دستور به پیامبر ﷺ با وجود عصمت ایشان از گناه؛ تعلیمی به امّت ایشان است تا به آن حضرت ﷺ در این امر اقتدا کنند. شایان ذکر است که در عین حال رسول اکرم ﷺ نیز از خدا ﷻ آمرزش می‌خواستند چنان که در **حدیث‌شریف** به روایت طبرانی از ابوهریره ؓ آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: «اِنِّیْ لَأَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَأَتُوْبُ اِلَیْهِ فِی‌الْیَوْمِ مِأَةَ مَرَّةٍ ۞ همانا من در روزی صد بار از خداوند آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم». یا معنی این است: ای پیامبر ﷺ! بر ترک امور اَوْلی و افضل استغفار بخواه. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ ــ در عمل به فرمان الهی در مورد آمرزش‌خواهی ــ چنین دعا می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ خَطِیْئَتِیْ وَجَهْلِیْ وَاِسْرافِیْ فِیْ أَمْرِیْ وَمٰا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّیْ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ خَطِیْئَتِیْ وَجَهْلِیْ وَاِسْرافِیْ فِیْ أَمْرِیْ وَمٰا أَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّیْ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ هَزْلِیْ وَجِدِّیْ وَخَطَئِیْ وَعَمْدِیْ، وَكُلُّ ذٰلِكَ عِنْدِیْ ۞ بار الها! بر من خطا و جهل و اسرافم در کارم را و آنچه را که تو به آن از من داناتر هستی، بیامرز. بار الها! بیامرز بر من امور غیرجدّی و جدّی‌ام را و خطا و قصدم را و همهٔ اینها را که نزد من است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که آن حضرت ﷺ در آخر نماز چنین دعا می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِیْ مٰا قَدَّمْتُ وَمٰا اَخَّرْتُ، وَمٰا أَسْرَرْتُ وَمٰا أَعْلَنْتُ، وَمٰا أَسْرَفْتُ وَمٰا أَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّیْ، أَنْتَ اِلٰهِیْ لااِلٰهَ اِلاّ

أَنتَ ﴿بار الها! بیامرز بر من آنچه را که پنهانی انجام داده‌ام و آنچه را که آشکار کرده‌ام و بیامرز بر من زیاده‌روی‌ام را و آنچه را که تو از من به آن داناتری، تو خدای من هستی، معبودی جز تو نیست». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به ذکر لااله‌الا الله و به استغفار پایبند باشید و این دو را بسیار تکرار کنید زیرا ابلیس گفت: همانا من مردم را با گناهان هلاک ساختم و آنان مرا به لااله‌الاالله و استغفار هلاک ساختند، سپس چون این کار را از آنان دیدم؛ با هوس‌ها هلاکشان ساختم پس آنان [به غلط] می‌پندارند که راهیافته‌اند».

﴿**و**﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿**برای مردان و زنان با ایمان**﴾ نیز بر گناهانی که از آنان سرزده است، آمرزش طلب‌کن ﴿**و خداست که جای آمدورفت هر یک از شما را**﴾ یعنی: جای جنب و جوش و تحرّک شما را در اعمال شما؛ ﴿**می‌داند و جای قرارتان**﴾ و فرجام و مآل کار هریک از شما در سرای آخرت ﴿**را می‌داند**﴾ به‌قولی معنی این است: حق تعالی جنب و جوش و گردش شما را در اعمال روزانهٔتان و جای قرار و آرام شما را در شب به هنگام خوابتان می‌داند. شاه ولیّ الله دهلوی می‌گوید: «حاصل معنی این آیات، نکوهش شخصی است که به مجلس علم درآید ولی به فهم حقیقت آن نرسیده و به سبب هجوم هوای نفس بر دلش، نیازمند پرسش از دیگران گردد همچنین این آیات بیم‌دهی‌ای است از قیامت برای همچو شخصی».

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوۡلَا نُزِّلَتۡ سُورَةٞۖ فَإِذَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ مُّحۡكَمَةٞ وَذُكِرَ فِيهَا ٱلۡقِتَالُ رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ نَظَرَ ٱلۡمَغۡشِيِّ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِۖ فَأَوۡلَىٰ لَهُمۡ ﴿٢٠﴾

﴿و مؤمنان می‌گویند: چرا سوره‌ای فرو فرستاده نشد؟﴾ مؤمنان از پروردگار عزّوجلّ درخواست کردند که بر رسول خویش ﷺ سوره‌ای نازل کند و در آن ایشان را به جهاد با کفّار فرمان دهد؛ از بس که مشتاق جهاد و دستیابی به پاداش عظیمی بودند که خداوند عزّوجلّ برای مجاهدین آماده نموده است **﴿اما چون سوره‌ای محکم﴾** یعنی: غیر منسوخ و واضح **﴿فرستاده شود﴾** به گونه‌ای که در آن هیچ شبهه و احتمالی برای معنای دیگری وجود نداشته باشد **﴿و در آن قتال ذکر شود﴾** یعنی: در آن جهاد فرض شود. قتاده می‌گوید: «هر سوره‌ای که در آن از جهاد یاد شود، آن سوره محکم است و این آیات، سخت‌ترین آیات قرآن بر منافقان می‌باشد». آری! چون سورهٔ محکمی فرستاده شود و در آن جهاد فرض شود؛ **﴿کسانی را که در دلهایشان بیماری است﴾** یعنی: شکّ و شبهه‌ای است و آنان منافقانند **﴿می‌بینی که به سوی تو مانند نگاه کسی که از سکرات مرگ بی‌هوش شده باشد، می‌نگرند﴾** یعنی: در آن هنگام، منافقان به سوی تو مانند نگاه کسی می‌نگرند که چشمانش در هنگام مرگ خیره شده و بازمانده و از ترس مرگ بی‌هوش شده است. البتّه دست‌دادن این حالت بر منافقان، به سبب جبن و بزدلی‌شان از جنگ و گرایش آنان به سوی کفّار است **﴿پس أولیٰ است برای آنان﴾** یعنی: آنچه که منافقان از آن بد می‌برند، به آنان می‌پیوندد و نزدیک می‌شود. یا معنی این است: بدا به حالشان و وای بر آنان. یا معنی این است: بهتر است برایشان که اطاعت کنند و سخن پسندیده بگویند چنان که آیهٔ بعدی مفسّر آن می‌باشد:

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ ٱلْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا۟ ٱللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ﴿٢١﴾

﴿فرمان پذیری و سخنی شایسته برایشان بهتر است﴾ یعنی: فرمانبرداری و سخن نیکوگفتن، برایشان بهتر و سزاوارتر از مخالفت و جبن است **﴿و چون کار قطعی شد﴾** یعنی: چون کارزار جدّی شد و جنگ به واقعیّت پیوست؛ **﴿پس اگر با خدا صادق باشند﴾** در اظهار ایمان و اطاعت و اشتیاق به جهاد **﴿بیشک برایشان بهتر است﴾** از نافرمانی و مخالفت و نفاق.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴿۲۲﴾

﴿پس چه بسا اگر متولی امور شوید، البتّه نزدیک است که در زمین فتنه و فسادکنید و پیوند خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید﴾ یعنی: اگر شما منافقان متولّی و عهده‌دار امر امّت شوید؛ چه بسا با ستمگری، کشتار همدیگر، خونریزی و قطع پیوندهای خویشاوندی و قومی، در زمین فساد پیشه‌کنید. امّا ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: چه بسا اگر از جهاد روی برگردانده و سرباز زنید؛ به شیوهٔ دوران جاهلیّت ـ مانند فساد افروزی در زمین و غیره ـ برگردید. کلمهٔ «عَسٰی» بر توقّع رخدادی که بعداً به وقوع می‌پیوندد، دلالت می‌کند و از آنجاکه توقّع در مورد خداوند متعال قابل تصوّر نیست زیرا او بر گذشته و آینده به‌طور یکسان دانا و محیط می‌باشد پس «عَسٰی» در مورد خداوند متعال مفید تحقّق و قطعیّت است نه مفید توقّع. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مٰا مِنْ ذَنْبٍ اَحْرٰی اَنْ یُعَجِّلَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ عُقُوبَتَهُ فِي الدُّنْیٰا مَعَ مٰا یُدَخِّرُ لِصٰاحِبِهِ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْبَغْيِ وَقَطِیْعَةِ الرَّحِمِ ✿ هیچ گناهی سزاوارتر به آن نیست که خداوند متعال عقوبت آن را در دنیا شتابان بفرستد ـ بجز آنچه که برای صاحبش در آخرت ذخیره می‌کند ـ مانند بغاوت و قطع پیوند رَحِم».

أُولَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰٓ أَبْصَـٰرَهُمْ ﴿٢٣﴾

﴿این گروه﴾ ستمگر و فساد افروز ﴿همان کسانی هستند که خدا آنان را لعنت کرده﴾ یعنی: آنان را از رحمت خویش دور ساخته و طرد کرده است ﴿و آنان را﴾ از شنیدن حق ﴿ناشنوا و چشمهایشان را کور کرده است﴾ از مشاهدهٔ آنچه که آنان را به رعایت حقّ خداوند ﷻ در مورد بندگانش ـ یعنی عدم فرورَوی در ریختن خونها و چپاول اموالشان ـ رهنمون می‌گردد.

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ ﴿٢٤﴾

﴿آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند﴾ تا به پندها و هشدارهای تکان‌دهندهٔ آن توجّه کرده و به حجّت‌های آشکار و برهانهای قاطع آن عمل کنند ﴿یا مگر بر دلهایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟﴾ یعنی: یا مگر بر دلهایشان قفل‌هایی نهاده شده است، در نتیجه نمی‌فهمند و دلهایشان برای حق باز نمی‌شود. ذکر «قُلُوْبٍ» به صیغهٔ نکره، برای آن است که دلهای برخی از آنان، موردنظر می‌باشد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرْتَدُّوا۟ عَلَىٰٓ أَدْبَـٰرِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَى ۙ ٱلشَّيْطَـٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾

﴿بی‌گمان کسانی که به پشت خویش برگشتند﴾ یعنی: مرتدّ شده و از اسلام به سوی کفر بازگشتند چنان که در آغاز بر کفر بودند ﴿پس از آن‌که بر آنان راه هدایت روشن شد﴾ با معجزات آشکار و دلایل روشنی که رسول اکرم ﷺ به آنان آوردند؛ بی‌گمان ﴿شیطان به آنان آراست﴾ خطاها و اشتباهاتشان را و افتادن در

آن خطاها را برایشان آسان جلوه داد ﴿**و به آرزوهای دور و درازشان انداخت**﴾ یعنی: میدان آروزهایشان را گستراند، به آنان طول عمر را وعده داد و در نتیجه، فریبشان داد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا۟ لِلَّذِينَ كَرِهُوا۟ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ ٱلْأَمْرِ ۖ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴿٢٦﴾

﴿**این**﴾ ارتداد و گمراهی‌شان ﴿**از آن است که آنان به کسانی که وحی نازل کردهٔ الهی را خوش نمی‌داشتند، گفتند**﴾ یعنی: ارتداد و گمراهی این گروه منافقانی که به قهقرا برگشتند، بدین سبب است که آنان به کسانی که از وحی الهی ناخوش هستند ــ یعنی به مشرکان یا یهود ــ چنین گفتند: ﴿**زودا که در بعضی کارها از شما اطاعت کنیم**﴾ مراد آنها از: (بعضی کارها)، همانا دشمنی با رسول اکرم ﷺ و مخالفت با پیامهایشان است. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ با این سخنانشان برآنان به ارتداد حکم کرد پس چگونه خواهد بود حال کسانی که در عصر ما به ائمهٔ کفر و گمراهی می‌گویند: «ما در تمام کارها مطیع شما هستیم؟!». ﴿**و خداوند از پنهانکاری آنها آگاه است**﴾ پس می‌داند که منافقان به‌طور پنهانی با دشمنان خدا ﷻ توطئه چیده و با آنان همداستان شده‌اند. به این ترتیب، خدای دانای آشکار و نهان، این توطئه‌شان را بر ملا کرد.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَٰرَهُمْ ﴿٢٧﴾

﴿**پس چگونه وقتی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند**﴾ یعنی: چگونه است علم حق تعالی به پنهانکاریهایشان آن‌گاه که فرشتگان جانشان را می‌گیرند. یا معنی این است: پس در آن هنگام چه خواهند کرد. چه حالی خواهند داشت و چگونه این عذاب را تاب خواهند آورد؟ فرشتگان؛ ﴿**بر چهره و پشت آنان می‌زنند**﴾ به‌قولی: مراد، زدن فرشتگان بر چهره و بر پشت منافقان در هنگام جنگ ـ به عنوان یاری‌ای برای رسول خدا ﷺ ـ است. یا این تصویری از حالت گرفتن جانشان است. یعنی درحالی که فرشتگان با قهر و خشونت جانشان را می‌گیرند، با گرزهای آهنین بر چهره‌ها و قفاهایشان می‌کوبند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُواْ مَآ أَسۡخَطَ ٱللَّهَ وَكَرِهُواْ رِضۡوَٰنَهُۥ فَأَحۡبَطَ أَعۡمَٰلَهُمۡ ﴿٢٨﴾

﴿**این**﴾ جان‌ستاندن از منافقان به شیوهٔ مذکور و بر وصفی که ذکر شد؛ ﴿**از آن است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده**﴾ از کفر و معاصی، همداستانی‌شان با دشمنان خدا ﷻ در امر توطئه‌چینی و ستیزه و مخالفت با پیامبر ﷺ و یارانشان؛ ﴿**پیروی کرده‌اند و خشنودی‌اش را خوش نداشتند**﴾ یعنی: آنچه را که خدای عزّوجلّ از ایمان، توحید، طاعت و پشتیبانی از مؤمنان می‌پسندد، خوش نداشتند ﴿**پس**﴾ خداوند ﷻ به این سبب ﴿**اعمالشان را تباه گردانید**﴾ از آن جمله، آن اعمال خیری را که قبل از ارتداد انجام داده بودند.

أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخۡرِجَ ٱللَّهُ أَضۡغَٰنَهُمۡ ﴿٢٩﴾

﴿**آیا کسانی‌که در دلهایشان بیماری است**﴾ یعنی: بیماری نفاق است؛

﴿**پنداشته‌اند که خدا هرگز کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد**﴾ نسبت به مؤمنان؟ بدین‌سان، خداوند متعال منافقان را تهدید کرد که دشمنی‌ها، بغض‌ها و حسدهایی را که علیه مؤمنان پنهان می‌دارند، آشکار خواهد کرد به طوری که این کینه‌ها و پنهان‌کاریها بر پیامبر ﷺ و مؤمنان معلوم و هویدا گردد و آنان رسوا و مفتضح شوند؛ چنان‌که خداوند متعال در سورهٔ «براءه» این کار را کرد.

وَلَوْ نَشَآءُ لَأَرَيْنَٰكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَٰهُمْ ۚ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ ٱلْقَوْلِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَٰلَكُمْ ﴿٣٠﴾

﴿**و اگر بخواهیم، قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم**﴾ یعنی: اگر بخواهیم، منافقان را با اشخاص و افرادشان به تو می‌شناسانیم و معرّفی می‌کنیم، به چنان شناخت و معرفت تامّی که قائم مقام دیدن باشد ﴿**در نتیجه، آنان را به سیمایشان**﴾ یعنی: به نشانه‌های خاصّی که بر سیمایشان دارند و با آن از دیگران متمایز می‌شوند ﴿**می‌شناختی**﴾ چراکه ظلمت نفاق بسان اثری از انعکاس تاریکی قلب‌هایشان، بر سیمایشان هویداست ﴿**و البتّه آنان را در آهنگ سخن‌شان می‌شناسی**﴾ لَحْن قَوْل: مقصد، روش و فحوای سخن گفتن است. آری! منافقان به عیبجویی تو و مسلمانان و گفتن سخنان نیش‌دار و زننده می‌پردازند به طوری که از لحن سخنشان درست فهمیده می‌شود که متکلّم مربوط به کدام حزب و گروه است. نقل است که: بعد از نزول این آیه، هیچ منافقی نزد رسول اکرم ﷺ سخن نمی‌گفت مگر این‌که آن حضرت ﷺ او را می‌شناختند. انس رضی الله عنه می‌گوید: «ما عازم یکی از غزوات شده‌بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان با ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود: این شخص منافق است». ﴿**و خدا اعمالتان را**

می‌داند﴾ و هیچ‌کار پنهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند پس شما را در برابر اعمالتان مجازات می‌کند. در روایات ثابت شده است که رسول اکرم ﷺ گروهی از منافقان را به‌نام معرّفی نمودند از جمله در **حدیث‌شریف** ذیل به روایت عقبه‌بن‌عامر رضي الله عنه آمده است که فرمود: «رسول اکرم ﷺ برای ما سخنرانی‌ای ایراد نموده و پس از حمد و ستایش خدای‌عزّوجلّ فرمودند: إِنَّ فِيكُمْ مُنَافِقِينَ، فَمَنْ سَمَّيْتُ فَلْيَقُمْ ﴿ بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس هر کس را که من نام بردم، از جای خویش برخیزد. آن‌گاه فرمودند: برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! تا آن‌که سی‌وشش نفر را نام بردند. سپس بار دیگر فرمودند: بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس از خداوند پروادارید». راوی می‌افزاید: «عمر رضي الله عنه از نزد مردی از همانان که رسول اکرم ﷺ نامش را برده‌بودند درحالی گذشت که او چهرهٔ خود را پوشانده بود و چون عمر رضي الله عنه از قبل او را می‌شناخت، از او پرسید: تو را چه شده است که چهره‌ات را پوشانده‌ای؟ آن منافق سخن پیامبر ﷺ را [در مورد معرّفی خود] به وی نقل کرد. پس عمر رضي الله عنه بر او نهیب زد و گفت: گم شو ای بدبخت روزگار!».

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَٰهِدِينَ مِنكُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبْلُوَاْ أَخْبَارَكُمْ ﴿٣١﴾

﴿و البتّه شما را می‌آزماییم﴾ با فرض کردن جهاد مسلّحانه بر شما **﴿تا معلوم بداریم﴾** به علم ظهور **﴿مجاهدان و صابران از شما را﴾** آری! شما را به جهاد فرمان می‌دهیم تا به علم ظهور و شهود معلوم بداریم که چه کسی امر ما را به جا آورده و بر دین خویش و دشواریهای اعمالی که بدان مکلّف شده است، صبر و پایداری می‌ورزد **﴿و تا اخبار شما را بیازماییم﴾** یعنی: احوال و اخبار شما را به قصد امتحان

و آزمایشتان آشکار و برهنه گردانیم تا بر مردم آشکار شود که چه کسی امر ما را اطاعت کرده و چه کسی به آن پشت‌پا زده است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَشَآقُّواْ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَىٰ لَن يَضُرُّواْ ٱللَّهَ شَيْـًٔا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَـٰلَهُمْ ﴿٣٢﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که کفر ورزیده و مردم را از راه خدا بازداشتند**﴾ مراد از این گروه: منافقان و به‌قولی: اهل کتاب‌اند. بازداشتنشان از راه خدا ﷻ این گونه بود که مردم را از پذیرش اسلام و پیروی پیامبر ﷺ منع می‌کردند ﴿**و بعد از آن‌که راه هدایت بر آنان روشن شد**﴾ یعنی: همانان که بعد از مشاهدۀ معجزات روشن و حجّت‌های قاطع و دانستن این حقیقت که محمّد ﷺ پیامبر بر حقّی از جانب خداوند ﷻ است؛ ﴿**با پیامبر مخالفت کردند**﴾ و با ایشان دشمنی ورزیدند. شَاقُّوا: یعنی آنان در شق و جانبی قرار گرفتند و پیامبر ﷺ در شق و جانب دیگری. آری! اینان: ﴿**هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند**﴾ با فروگذاشتن ایمان و اصرار بر کفر بلکه با این کار فقط به خودشان زیان می‌رسانند ﴿**و به زودی خدا اعمالشان را حبطه خواهد کرد**﴾ یعنی: به زودی خداوند ﷻ اعمال خیرشان ـ چون صدقه، صلۀ رَحِم و مانند آن‌را به سبب کفرشان باطل و بی‌ارزش خواهد گردانید. به قولی: مراد از اعمالشان: نیرنگ‌ها و توطئه‌هایی است که برای بی‌اثر ساختن و از بین بردن دین خدا ﷻ سازمان می‌دادند و غایله‌هایی است که علیه رسول خدا ﷺ برمی‌انگیختند.

۞ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوٓاْ أَعْمَـٰلَكُمْ ﴿٣٣﴾

﴿ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از الله فرمان برید و از پیامبر نیز فرمان بـرید ﴾ در آنچه که بدان مأمور می‌شوید؛ از شرایع و قوانینی که در کتاب خـدا ﷻ و سـنّت رسولش ﷺ ذکر شده است **﴿و اعمال خود را باطل نگردانـید ﴾** یـعنی : حسـنات و ثوابهای خویش را با گناهان کـبیره ، ریـا ، شـهرت طـلبی و مـنّت گـذاری بـاطل نگردانـید . ابـن‌کثیر در تـفسیر آن مـی‌گوید : «اعـمال خـود را بـا ارتـداد بـاطل نگردانید».

ابوالعالیه در بیان **سبب‌نزول** این آیه می‌گوید : «یاران رسول اکرم ﷺ بر این باور بودند که با داشتن عقیده به (لااله‌الاالله) ، هیچ گناهی زیان نمی‌رساند چنان‌که بـا شرک ورزیدن به حق تعالی ، هیچ عمل خیری سودمند واقـع نـمی‌شود پس آیـهٔ کریمه نازل شد . از آن پس ، اصحاب ﷺ نگران آن بودند که گناه عمل را بـاطل گرداند» . آیهٔ کریمه به این حقیقت اشاره دارد که گناهان کبیره ، طاعات را هدر می‌دهند . مالک و ابوحنیفه بر اساس همین آیه برآنند که ترک نافله‌ای که شخص آن را شروع کرده ، جایز نیست زیرا نافله گذار قبل از شروع‌کردن به عمل نفل ، امیر نفس خویش است امّا چون به عمل نفل شروع کرد ، دیگر خود را بدان ملزم نموده و بر انجام آن عزم کرده است بنابراین ، تمام‌کردن آن بر وی واجب می‌باشد .

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ مَاتُواْ وَهُمۡ كُفَّارٞ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ ﴿٣٤﴾

﴿بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند و مردم را از راه خدا بازداشتند، سپس درحالی‌که کافر بوده‌اند درگذشته‌اند، هرگز خدا آنان را نمی‌آمرزد ﴾ یعنی : برای کسانی‌که کارشان با مرگ بر کفر ختم شده ، هیچ آمرزشی نیست .

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** نقل کرده‌اند : این آیهٔ کریمه دربارهٔ کشته‌گان مشرکان

در بدر نازل شد.

فَلَا تَهِنُواْ وَتَدْعُوٓاْ إِلَى ٱلسَّلْمِ وَأَنتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ وَٱللَّهُ مَعَكُمْ وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَٰلَكُمْ ﴿٣٥﴾

﴿**پس سستی نورزید**﴾ از جنگ با کفّار و مقابله با دشمنان. وَهْن: ضعف و سستی است ﴿**و به سوی صلح نخوانید**﴾ یعنی: شما آغازگر فراخوانی کفّار به صلح و سازش نباشید زیرا صلح با کفّار ــ جز در هنگام ضعف ــ به هیچ حال دیگری جایز نیست. بنابراین، مسلمانان تا آن‌گاه به جنگیدن با کفّار مأمورند که آنان تسلیم شوند ولی درعین‌حال خداوند متعال از پذیرش صلح در صورت گرایش و تمایل مشرکان به آن، نهی نکرده است. ﴿**و شما برترید**﴾ یعنی: شما با شمشیر و حجّت غالب و چیره‌اید پس آخر الأمر پیروزی از آنِ شماست، هرچند کفّار در بعضی از اوقات بر شما غالب شوند ﴿**و خداوند با شما است**﴾ با نصرت و مدد و یاری خویش ﴿**و هرگز از اعمال شما نمی‌کاهد**﴾ یعنی: هرگز چیزی از ثواب اعمال شما را نمی‌کاهد و آن را ضایع و تباه نمی‌گرداند. وَتِرَهُ حَقَّهُ: یعنی از حقّ وی کاست و از این باب است این **حدیث‌شریف**: «مَنْ فاتَتْهُ صَلاةُ الْعَصْرِ فَكَأَنَّمَا وَتِرَ أَهْلَهُ وَمالَهُ = هر کس نماز عصر از وی فوت شد پس گویی خانواده و مال وی به کاهش رفته است».

إِنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِن تُؤْمِنُواْ وَتَتَّقُواْ يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْـَٔلْكُمْ أَمْوَٰلَكُمْ ﴿٣٦﴾

﴿همانا زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست﴾ یعنی: گرفتار شدن به زندگی دنیا، حاصلی جز لهو و لعب ندارد، مگر آن بخش از زندگی که برای خدا ﷻ و در راه وی باشد پس زندگی دنیا ثبات و اعتباری ندارد چراکه در سریعترین وقت می‌گذرد. لَعِبْ: چیزی است که سودی در آینده نداشته باشد ولی در عین حال، انسان را از امور مهم به خود مشغول نگرداند پس اگر او را از کارهای مهم به خود مشغول ساخت، آن لهو است نه لَعِبْ. خاطرنشان می‌شود که بیان این معنی در این سیاق، مفید آن است که دُنیا نباید سبب کفر، یا ارتداد، یا ترک جهاد شود **﴿و اگر ایمان بیاورید و پروابدارید، مزدهای شما را به شما می‌پردازد﴾** در آخرت. أجر: دادن پاداش در برابر طاعت است **﴿و از شما اموالتان را نمی‌خواهد﴾** یعنی: اگر ایمان بیاورید و پروابدارید، شما را به این امر دستور نمی‌دهد که تمام اموال خود را در زکات و سایر امور خیریّه به مصرف رسانید بلکه شما را به مصرف کردن اندکی از اموالتان در این راه، دستور می‌دهد. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی حق تعالی از شما بی‌نیاز است و چیزی را از شما نمی‌طلبد و صدقاتی هم که در اموال شما فرض نموده است، هدف از آن مواسات با برادران فقیر شماست تا سود و ثواب آن به خود شما برگردد».

إِن يَسْـَٔلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُواْ وَيُخْرِجْ أَضْغَـٰنَكُمْ ﴿٣٧﴾

﴿و اگر اموال شما را از شما بخواهد﴾ یعنی: اگر خداوند ﷻ تمام اموال شما را از شما بگیرد **﴿و به اصرار از شما طلب کند﴾** فَيُحْفِكُمْ: مفسّران در معنی آن گفته‌اند: اگر شما را به دشواری انداخته و در طلب اموالتان مبالغه کند **﴿بخل می‌ورزید﴾** و از اجرای امر ما امتناع می‌کنید **﴿و﴾** آن بُخل **﴿کینه‌های شما را بیرون می‌آورد﴾** یعنی: در آن هنگام، دشمنی شما با اسلام آشکار می‌شود زیرا مال نزد انسان محبوب و دوست‌داشتنی است لذا او آن را جز درآنچه که نزد او از مال محبوب‌تر

باشد، صرف نمی‌کند؛ و آن عقیدهٔ راستین است پس امتناع شما از انفاق مال، ثابت می‌کند که شما اهل عقیده نیستید.

این آیه درس دیگری در میدان ایمان است زیرا طلب‌کردن مال بسیار از شخص برای انفاق آن در راه خدا ﷻ، عرصه گاهی برای آزمایش وی در عرصهٔ ایمان و نفاق می‌باشد.

هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تُدۡعَوۡنَ لِتُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبۡخَلُۖ وَمَن يَبۡخَلۡ فَإِنَّمَا يَبۡخَلُ عَن نَّفۡسِهِۦۚ وَٱللَّهُ ٱلۡغَنِيُّ وَأَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُۚ وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ يَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمۡثَٰلَكُم ﴿٣٨﴾

﴿**شما همان گروهی هستید که از شما خواسته می‌شود تا در راه خدا**﴾ یعنی: در جهاد و راه‌های خیر ﴿**انفاق کنید آن‌گاه از شما کسانی هستند که بخل می‌ورزند**﴾ به انفاق اندکی از مال خویش پس چگونه در انفاق مال بسیار ــ که تمام مالتان را دربرگیرد ــ بخل نمی‌ورزید؟! ﴿**و هر کس بخل ورزد، جز این نیست که به زیان خود بخل ورزیده**﴾ یعنی: با بخل خویش خود را از مزد و پاداش الهی محروم گردانیده؛ از سوی دیگر اگر در انفاق مال بخل ورزید، دشمن بر شما غالب شده و عزّت و اموال شما همه از دست می‌رود و چه‌بسا خود شما نیز از بین می‌روید و این زیانی است آشکار ﴿**و خدا غنی است**﴾ و بی‌نیاز مطلق لذا او از نیازمندی به اموال شما پاک است ﴿**و شما فقرایید**﴾ به سوی خداوند ﷻ و به سوی آنچه که در نزد وی از خیر و رحمت وجود دارد ﴿**و اگر روی بگردانید، جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد**﴾ یعنی: ای قوم عرب! اگر از ایمان، تقوی و جهاد روی برگردانید، حق تعالی قوم دیگری را به‌جای شما می‌آورد و آنان را جانشین‌تان می‌گرداند،

قومی که از شما برای خدای‌عزّوجلّ فرمانبرتر باشند ﴿**آن‌گاه آنها مانند شما نخواهند بود**﴾ در رویگردانی از ایمان و تقوی و در بخل مال از انفاق در راه خدا ﷻ بلکه آنها برای حق تعالی مطیع خواهند بود. مفسّران در تعیین این قوم جدید بر چندین قول اختلاف نظر دارند، از جملهٔ آنها اقوال ذیل است که مراد از این قوم جدید: فرشتگان، یا انصار مدینه، یا تابعین، یا اهل یمن، یا اهالی کنده و نخع، یا عجم، یا فارس و روم‌اند. امّا بهتر این است که علم این امر به خدای‌عزّوجلّ تفویض شود.

آیهٔ کریمه در برگیرندهٔ معجزهٔ غیبی‌ای است زیرا چنان‌که حق تعالی خبر داده است؛ وقتی قوم عرب از حمل پرچم اسلام ابا ورزیدند، خدای عزّوجلّ از اقوام دیگر برای اسلام سربازانی را به میدان فرستاد که با کمال قوّت پرچمدار آن شدند، که تا امروز، این پرچم بر دوش اقوامی از این امّت در اهتزاز است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ فتح

مدنی است و دارای بیست و نه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با مژدهٔ فتح مبین برای پیامبر ﷺ، «فتح» نامیده شد. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌مغفّل رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در سال فتح ـ یعنی فتح مکّه ـ رسول اکرم ﷺ در مسیر راه سوار بر مرکب خویش سورهٔ فتح را خواندند و در آن ترجیع کردند [یعنی صدای خود را در گلو گردانیدند]». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عمربن‌خطّاب رضی الله عنه راجع به فضیلت این سوره آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در شبی که گذشت، بر من سوره‌ای نازل شد که نزد من از دنیا و آنچه که در آن است، دوست داشتنی‌تر است: إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحاً مُبِيناً...». آری! این سورهٔ بزرگ، به دنبال بازگشت رسول‌اکرم ﷺ از صلح حدیبیّه به مدینهٔ منوّره، بر ایشان نازل شد.

خاطرنشان می‌شود که واقعهٔ صلح حدیبیّه در سال ششم هجری روی داد زیرا رسول اکرم ﷺ در ذی‌القعدهٔ آن سال به قصد انجام عمره به سوی مکّه حرکت کردند امّا قریش ایشان را از ورود به مکّه باز داشتند، در عین حال این خبر منتشر شد که آنها عثمان‌بن‌عفّان رضی الله عنه را ـ که فرستادهٔ رسول اکرم ﷺ به منظور ابلاغ این

قصد ایشان به قریش بود ــ به قتل رسانیده‌اند. آن حضرت ﷺ به دنبال شیوع این خبر، مسلمانان را به بیعت فراخواندند و ایشان با پیامبر گرامی خود در زیر درختی که به‌نام «شجرةالرّضوان» معروف شد، گردهم آمدند و با ایشان بر جنگ با دشمن و این‌که هرگز از میدان فرار نکنند، بیعت نمودند که این بیعت، «بیعة الرّضوان» و «بیعة الشّجرة» نیز نامیده می‌شود. در واقع همین بیعت بود که مشرکان را سخت مرعوب کرد به طوری که آنها به دنبال آن به منظور عقد صلح و متارکه با مسلمانان، نماینده‌ای را نزد رسول اکرم ﷺ فرستادند و از سوی دیگر، شایعهٔ قتل حضرت عثمان رضی الله عنه نیز تکذیب شد. پس این صِلح، خود همان «فتح مبین» بود. چنان که زهری می‌گوید: «فتحی بزرگتر از صلح حدیبیّه نبود، از آن رو که مشرکان بر اثر این صلح با مسلمانان معاشرت و همنشینی کرده و پیام حقّ آنان را شنیدند پس اسلام در دلهایشان نفوذ کرد و در عرض مدّت سه‌سال خلقی بسیار به اسلام مشرّف شدند و با مسلمان شدن ایشان، سواد اهل اسلام بسیار شد». البتّه بعد از بازگشت رسول اکرم ﷺ به مدینه، خداوند متعال خیبر را نیز برایشان گشود و ایشان غنایم خیبر را میان شرکت‌کنندگان در حدیبیّه که تعدادشان هزار و پانصد تن بود، تقسیم کردند و جز آنان کسی دیگر را در آن غنایم مشارکت ندادند.

معاهدهٔ صلح حدیبیّه بر این مبنی امضا شد که طرفین به مدّت ده سال از جنگ دست بردارند و مردم در آن مدّت، از خونریزی و جنگ و تجاوز ایمن باشند، بر این شرط که:

اگر کسی ار قریش بدون اجازهٔ سرپرست خود نزد رسول اکرم ﷺ آمد، ایشان او را به قریش برگردانند و اگر کسی از اصحاب ایشان به قریش پیوست، قریش او را به مدینه برنگردانند.

بقیّهٔ قبایل آزادند و هر کس دوست دارد می‌تواند به عهد و پیمان یکی از طرفین درآید. پس بر اثر آن، قبیلهٔ خزاعه شتابان به عهد و پیمان رسول خدا ﷺ در آمدند و قبیلهٔ بنوبکر به عهد و پیمان قریش.

شرط دیگر این بود که مسلمانان در آن سال از مکّه برگردند و قریش در سال بعد به مدّت سه روز از مکّه بیرون روند و مسلمانان با شمشیرهای در غلاف کردهٔ خود به آن وارد شده و مراسم عمره را انجام دهند.

آری! چنان‌که زهری گفته است، این صلح در حقیقت برای اسلام و مسلمین یک پیروزی بزرگ بود زیرا قریش در آن به جایگاه مسلمین و نقش مهم و موقعیّت ممتازشان اعتراف کردند و از سوی دیگر، متارکه با قریش زمینه را برای گسترش دعوت اسلامی در سایهٔ امنیّت و صلح فراهم کرد پس در واقع، این فتحی مبین یا مقدّمه وتمهیدی برای فتح مکّه بود. بهترین گواه این حقیقت این است که شمار مسلمین در هنگام صلح، هزار و پانصد یا هزار و چهارصد تن بود امّا دو سال بعد از آن در فتح مکّه، شمار مسلمین به ده هزار تن بالغ شد که خالدبن‌ولید و عمروبن‌عاص از آن جمله بودند. ابن‌مسعود، جابر و برّاء رضی‌الله‌عنهم گفته‌اند: «شما فتح مکّه را فتح می‌شمارید ولی ما صلح حدیبیّه را فتح می‌دانیم».

نقل است که رسول اکرم ﷺ در راه بازگشت از سفر حدیبیّه بودند که این سوره بر ایشان نازل شد. از عبدالله‌بن‌مسعود رضی‌الله‌عنه روایت شده است که فرمود: «چون از حدیبیّه بازگشتیم، آخر شب برای خواب و استراحت فرودآمدیم و چون به‌خواب رفتیم بیدار نشدیم مگر آن‌گاه که خورشید طلوع کرده بود و رسول اکرم ﷺ هنوز در خواب بودند. در این اثنا با خود گفتیم: باید ایشان را بیدار کنیم. آن‌گاه ایشان بیدار شدند و فرمودند: آنچه را که انجام می‌دادید، انجام دهید و کسی که در خواب مانده است، یا فراموش کرده است، چنین می‌کند. یعنی نماز بامداد خود را قضا آورید. ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنه می‌گوید: در این اثنا شتر رسول اکرم ﷺ را گم کردیم و به جست‌وجوی آن پرداختیم پس آن را در حالی یافتیم که مهارش بر درختی آویخته بود. من آن را آوردم و حضرت ﷺ برآن سوار شدند و به راه افتادیم و در میان راه بودیم که بر ایشان ﷺ وحی فرودآمد ... و چون وحی از ایشان برداشته شد، به ما خبر دادند که سورهٔ: (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً) بر ایشان

نازل شده است ».

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾

﴿همانا ما به تو حکم کردیم به فتحی آشکـار﴾ فـتح: در لغت، اصـلاً بـه مـعنی گشودن قفل است و فتح در باب جهاد عبارت است از: غلبه و ظفر بر یک سرزمین به زور یا به صلح، به جنگ یا به غیر آن. مراد این است که: ای پـیامبر ﷺ! مـا برایت به فتحی روشن و آشکار در آینده حکم کردیم ــ فتح مکّه و غیر آن ــ که به زور و غلبهٔ جهادت میسّر می‌شود.

از نظر جمهور مفسّران، مراد از « فتح مبین » در این آیه صلح حـدیبیّه است و خداوند متعال از آن رو آن را فتح نامید که صلح حدیبیّه سبب فتح مکّه و فتوحات بعدی گردید و این از باب اطلاق سبب بر مسبّب مـی‌باشد کـه از انـواع « مـجاز مرسل » است. ولی گروهی برآنند که مراد از فتح در این آیه، فتح مکّه است که خداوند متعال آن را قبل از فرارسیدن موعدش به طریق بشـارت بـه پـیامبر ﷺ و مؤمنان وعده داد و تعبیر از آن به زمان گذشته، برای دلالت معنی بر تحقّق حتمی آن در آینده می‌باشد، گویی این فتح چنان مسلّم است که در حکم یک امر بـه واقعیّت پیوسته می‌باشد.

لِّيَغْفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٢﴾

﴿تا خدا بر تو بیامرزد﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! این فتح را از آن رو برایت مـیسّر گردانیدیم تا همراه به اتمام رساندن نعمت فتح و هدایتت بـه سـوی راه راست و

پیروزی و غلبه‌ای که در آن عزّت و شوکتت نهفته می‌باشد، آمرزش نیز برایت جمع گردد. گویی فرمود: صلح حدیبیّه، یا فتح مکّه را برتو آسان و هموار کردیم و تو را بر دشمنت پیروز گردانیدیم تا هدفمندیهای عاجل و بلندمدّت، یعنی عزّت دارین را همه با هم برای تو جمع گردانیده و بر تو بیامرزیم؛ ﴿**آنچه را که گذشته از گناه تو**﴾ قبل از فتح ﴿**و آنچه که مانده است**﴾ بعد از آن. به‌قولی دیگر معنی این است: این فتح را از آن رو برایت میسّر گردانیدیم تا آن کارهای مستوجب سرزنشی را که از تو قبل از رسالتت سرزده و آنچه را که بعد از آن واقع شده، بر تو بیامرزیم. و از آنجا که انبیا ﷺ از گناهان کبیره و صغیره معصوم‌اند پس مراد از «گناه» در اینجا، انجام دادن عملی است که نسبت به مقام انبیا ﷺ خلاف اَولیٰ می‌باشد لذا این تعبیر از باب این قاعده است: «حَسَنٰاتُ الْأَبْرارِ سَیِّئٰاتُ الْمُقَرَّبِیْن ✿ حسنات نیکان، گناهان مقرّبان است».

﴿**و تا نعمت خود را برتو تمام گرداند**﴾ یعنی: این فتح را از آن رو برایت میسّر کردیم تا نعمت خود را با پیروز ساختن دینت بر تمام ادیان برتو تمام گردانیم. یا معنی این است: تا نعمت خود را برتو تمام گردانیم با فتح مکّه و پیوست نمودن فتح طایف به آن زیرا فتح حدیبیّه زمینه‌ساز فتوحات بعدی گردید و با فتح مکّه نعمت به اتمام رسید ﴿**و تا تو را هدایت کند**﴾ یعنی: تا با این فتح، تو را ثابت‌قدم و استوارگردانیم ﴿**به راهی راست**﴾ که همانا راه اسلام و تبلیغ، تبیین و إقامهٔ شعایر آن می‌باشد.

انس ﷛ در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون این آیه نازل شد، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «همانا بر من آیه‌ای نازل شده است که نزد من از همهٔ آنچه که بر روی زمین است، دوست‌داشتنی‌تر می‌باشد». سپس آن را بر اصحاب ﷺ قرائت نمودند. اصحاب ﷺ گفتند: مبارك و گوارا باد بر شما ای رسول خدا! اینك خداوند متعال روشن ساخت که با شما چگونه معامله می‌کند امّا ما نمی‌دانیم که با ما چگونه معامله خواهد کرد؟ همان بود که آیهٔ: (لِیُدْخِلَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰات) تا

(فَوْزاً عَظِیْمًا) [آیهٔ / ۴] نازل شد.

در **حدیث‌شریف** به روایت مغیره‌بن‌شعبه ﷺ آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ بسیار نماز می‌گزاردند تا بدانجا که پاهایشان متورّم می‌شد پس به ایشان گفته شد: آیا جز این است که خدای عزّوجلّ گناهان نخستین و واپسین را بر شما آمرزیده است؟ یعنی چرا این قدر بر خود فشار می‌آورید؟ فرمودند: «اَفَلاٰ أَکُوْنُ عَبْداً شَکُوْرا ۞ آیا بندهٔ شکرگزاری نباشم؟».

وَيَنصُرَكَ ٱللَّهُ نَصۡرًا عَزِيزًا ﴿٣﴾

﴿**و تا خدا تو را به نصرتی قوی**﴾ یعنی: به پیروزی‌ای برتر که هیچ ذلّتی در پی نداشته باشد ﴿**نصرت دهد**﴾ و به راستی که چنین شد زیرا با صلح حدیبیّه مفهوم سیادت و حاکمیّت داخلی و خارجی دولت اسلامی و استقلال آن ـ به تعابیر جدید ـ محقّق شد، رسول اکرم ﷺ در جنب نبوّت به صفت یک حاکم و پیشوای سیاسی نیز در صحنه ظاهر شدند، مدینه به عنوان پایتخت امّت و دولت اسلامی تثبیت شد و مشرکان دولت اسلامی در مدینه منوّره را به رسمیّت شناخته و به حاکمیّت و استقلال آن اعتراف نمودند.

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنًا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡۗ وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٤﴾

﴿**او**﴾ تعالی ﴿**است آن کس که آرامش را در دلهای مؤمنان فرود آورد**﴾ در نتیجه،

آنان به حکم خدا ﷻ و رسولش ﷺ در تن‌دادن به صلح حدیبیّه گردن نهادند و قلبهایشان برآن آرامش یافت ﴿تا ایمانی برایمانشان بیفزایند﴾ یعنی: تا مؤمنان به سبب این طمأنینه و آرامش، یقینی را بر یقینی که از قبل داشته‌اند، بیفزایند. که امروزه از این معنی به‌نام «بالا بردن روحیّهٔ معنوی لشکر» تعبیر می‌شود. همچنین، این تأویل نیز صحیح است که حق تعالی به وسیلهٔ عمل به احکام و فرایض، بر ایمان مؤمنان می‌افزاید چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «اوّلین چیزی که رسول اکرم ﷺ به مؤمنان آوردند، عقیدهٔ توحید بود و چون ایشان به یگانگی خداوند ﷻ ایمان آوردند آن‌گاه به ترتیب؛ نماز، زکات، جهاد و حج بر ایشان مشروع شد». ﴿و لشکرهای آسمان و زمین از آنِ خداوند است﴾ یعنی: لشکرهای حسّی، لشکرهای معنوی و لشکرهای غیبی ـ اعم از فرشتگان، انسیان، جنّیان، شیاطین و فرودآوردن آرامش روحی بر مؤمنان ـ همه از آنِ خداوند است پس حق تعالی کار آنان را هرگونه که بخواهد، می‌پردازد و سامان می‌دهد ﴿و خدا همواره دانای حکیم است﴾ داناست به مصالح خلقش، با حکمت است در آنچه که تقدیر و تدبیر می‌کند.

لِّيُدْخِلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عِندَ ٱللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿۵﴾

﴿تا سرانجام، مردان و زنان با ایمان را در باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است درآورد و درآن جاویدان بدارد﴾ تقدیر سخن چنین است: خدای سبحان هر که را بخواهد، گرفتار سرپنجهٔ لشکریانش می‌کند، بدین منظور که مؤمنان را با

قبول خیر از اهل خیر به بهشت وارد کرده و غیر مؤمنان را به سبب سرزدن شرّوبدی از آنان عذاب کند. یا معنی این است: حق تعالی آرامش یا فتح را فرود آورد تا ورود مؤمنان ـ اعم از زن و مرد به باغهای بهشتی ـ بر آن مترتّب شود. خداوند متعال از زنان نیز در این آیه صراحتاً یاد کرد با آن‌که اغلب آیاتی که خطاب آنها متوجّه مردان است زنان را نیز در بر می‌گیرد؛ تا کسی گمان نبرد که زنان به دلیل این که جهاد فرض کفایی بر ذمّهٔ آنان نیست، به بهشت وارد نمی‌شوند. همچنین در هر جا که گمان اختصاص یافتن مردان به پاداش‌های موعود بهشتی مطرح باشد، با وصف آن‌که زنان نیز با آنها در آن خطاب شریک‌اند امّا خدای عزّوجلّ باز صراحتاً نیز از زنان نام می‌برد تا در این امر هیچ گونه شبهه‌ای پدید نیاید ﴿و﴾ نیز خدای سبحان هر که را بخواهد، گرفتار سرپنجهٔ لشکریانش می‌کند، بدین منظور که ﴿از آنان سیئاتشان را بزداید﴾ یعنی: گناهان و جرایم مؤمنان را پوشانده و آن را آشکار نگرداند و به وسیلهٔ آن ایشان را عذاب نکند ﴿و این﴾ وعدهٔ وارد نمودن مؤمنان به بهشت و پوشاندن سیّئاتشان؛ ﴿نزد خدا﴾ و در حکم وی ﴿رستگاریِ بزرگی است﴾. در حدیث‌شریف به روایت جابر رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «لاَیَدْخُلُ النَّارَ اَحَدٌ بَایَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» احدی از کسانی که در زیر درخت بیعت کرده‌اند، به آتش دوزخ وارد نمی‌شوند».

وَيُعَذِّبَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَٱلْمُشْرِكَٰتِ ٱلظَّآنِّينَ بِٱللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ ۚ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ ۖ وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ ۖ وَسَآءَتْ مَصِيرًا ﴿٦﴾

﴿و تا﴾ خداوند ﷻ با آرامش و فتحی که نصیب مؤمنان می‌کند؛ **﴿مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند﴾** زیرا منافقان و مشرکان به سبب مشاهدهٔ غلبه و ظهور کلمهٔ اسلام و شکست و سرکوب مخالفان آن، در دنیا دچار نگرانی و اندوه گردیده و به قهر و قتل و اسارت روبرو می‌شوند و در آخرت نیز به عذاب جهنّم روبرو می‌گردند؛ همان منافقان و مشرکانی **﴿که به خدا گمان بد بردند﴾** و آن این گمانشان بود که رسول اکرم ﷺ مغلوب می‌شوند و کلمهٔ کفر بر کلمهٔ اسلام برتری می‌یابد **﴿گردش بد روزگار بر آنان باد﴾** یعنی: حوادث ناگواری را که در مورد مسلمانان می‌پنداشتند و انتظار می‌بردند، گریبانگر خودشان گردیده و به دیگران تجاوز نمی‌کند. دایره: در اصل خطّ دایره‌وی‌ای است که به مرکز یک چیز محیط است، سپس در بیان حادثه‌ای به‌عاریت گرفته شد که بر انسان همانند احاطهٔ دایره بر مرکز خود، محیط می‌باشد. لذا به‌کار گرفتن آن در حوادث بد و نامیمون غالب گردید **﴿و خدا بر آنان خشم نموده و لعنتشان کرده﴾** یعنی: خداوند ﷻ منافقان و مشرکان را از رحمت خویش دور وطرد کرده است **﴿و دوزخ را برایشان آماده گردانیده و چه بد سرانجامی است﴾** دوزخ.

وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٧﴾

﴿و سپاهیانِ آسمان و زمین از آنِ خداست﴾ اعم از فرشتگان، انس، جنّ، شیاطین و غیر آنها از وسایل و نیروهایی که حق تعالی دشمنان خود را به وسیلهٔ آن سرکوب می‌کند **﴿و خدا غالب است﴾** در فرمانروایی خویش **﴿حکیم﴾** است در صُنع خویش. به‌قولی: مراد از سپاهیان در اینجا، سپاهیان عذاب اند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ در این آیات دوبار از سپاهیانش نام برد؛ بار اوّل در معرض تأیید مؤمنان و این‌بار در معرض بیان قدرت و سلطهٔ خویش بر کافران.

إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ﴿٨﴾

ای پیامبر ﷺ ! ﴿همانا ما تو را گواه فرستادیم﴾ که بر ابلاغ رسالت به امّت گواهی می‌دهی چنان که حق تعالی در آیهٔ دیگری می‌فرماید: (وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۞ و تا پیامبر بر شما گواه باشد) [بقره / ۱۴۳] ﴿و﴾ فرستادیم تو را ﴿بشارت‌دهنده﴾ به بهشت برای مطیعان ﴿و بیم‌دهنده﴾ از دوزخ برای اهل گناه و معصیت.

لِّتُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ﴿٩﴾

آری! ما پیامبر را گواه فرستادیم: ﴿تا به خدا و پیامبرش ایمان آورید﴾ ای مردم ﴿و تا او را نصرت‌دهید و بزرگ شمارید﴾ یعنی: تا پیامبر ﷺ را گرامی بدارید و او را حرمت گذارید. یا ضمیر در: (وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ) به خداوند ﷻ بر می‌گردد؛ یعنی: تا خداوند ﷻ را بزرگ شمرده و دینش را نصرت دهید. قتاده در معنی آن می‌گوید: «تا پیامبر ﷺ را نصرت داده و او را از آسیب هر کسی که قصد رساندن آزاری را به او دارد، باز دارید». ﴿و تا او را﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ را ﴿بامدادان و شامگاهان﴾ در اوّل و آخر روز ﴿تسبیح گویید﴾ با برگزاری نمازهای پنج‌گانه.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيۡهُ ٱللَّهَ

فَسَیُؤۡتِیهِ أَجۡرًا عَظِیمٗا ﴿۱۰﴾

﴿**در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند**﴾ مراد بیعةالرّضوان در حدیبیّه است. حدیبیّه قریهٔ کوچکی است که از مکّه در حدّ یک منزل راه فاصله داشته و در داخل حدود سرزمین حرم قرار دارد و مؤمنان در آن با رسول اکرم ﷺ در زیر درختی بیعت کردند که تا سرحدّ مرگ بادشمن بجنگند. به قولی: مؤمنان بر این امر بیعت کردند که از میدان فرار نکنند. هرچند مفادّ هر دو قول در نهایت یکی است. البتّه این روایت جابربن عبدالله رضی الله عنه جامع هر دو قول است که می‌گوید: «با رسول اکرم ﷺ در زیر درخت بر مرگ و بر این‌که فرار نکنیم بیعت کردیم پس جز جدّبن‌قیس هیچ کس از ما بیعت را نشکست و او منافقی بود که در پشت سر شتر خود پنهان شده بود...». آری! کسانی که با تو بیعت می‌کنند؛ ﴿**جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند**﴾ زیرا ایشان با این بیعت، خود را در ازای بهشت به خدای عزّجل می‌فروشند و از آنجا که هدفشان از بیعت با پیامبر ﷺ همانا بیعت با خداوند جلّ جلاله است پس ﴿**دست خدا بالای دستهایشان است**﴾ یعنی: عقد میثاق با رسول خدا ﷺ، در واقع عقد میثاق با خدای سبحان است. مراد این است که حق تعالی بر بیعتشان آگاه است و ایشان را در ازای آن پاداش می‌دهد و نصرت او برای مؤمنان قوی‌تر و برتر از نصرت دادن ایشان برای اوست. تعبیر (یَدُ اللّٰه ✿ دست خدا)، در اینجا مجاز است نه حقیقت. پس (یَدُ اللّٰه) به معنای غلبه، نصرت، نعمت و هدایت او می‌باشد زیرا حق تعالی از اوصاف اجسام منزّه است. امّا سلف صالح به وجود دست برای خداوند جلّ جلاله عقیده دارند ولی نه مانند دستی که بشر می‌شناسد زیرا هیچ چیز مانند حق تعالی نیست.

﴿**پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند**﴾ لذا زیان بیعت‌شکنی او به خودش بر می‌گردد و به غیر وی تجاوز نمی‌کند ﴿**و هر که بر آنچه با خدا بر آن عهد بسته، وفا کند**﴾ یعنی: هر که در وفاداری به عهد خود با خداوند جلّ جلاله

به بیعت با پیامبرش پایداری ورزد ﴿به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد﴾ و آن بهشت است.

سَيَقُولُ لَكَ ٱلْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَآ أَمْوَٰلُنَا وَأَهْلُونَا فَٱسْتَغْفِرْ لَنَا ۚ يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًۢا ۚ بَلْ كَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١١﴾

﴿برجای ماندگان اعرابی﴾ که از جهاد تن زدند؛ ﴿به زودی به تو خواهند گفت﴾ بعد از بازگشتت از حدیبیّه که: ﴿اموال وکسانمان ما را گرفتار کردند﴾ یعنی: اموال، زنان و فرزندانمان ما را از همراهی با تو بازداشتند زیرا ما کسی را نداشتیم که در غیاب ما به آنها بپردازد و جانشین ما بر آنان باشد ﴿برای ما آمرزش بخواه﴾ تا خداوند ﷻ واپس‌مانی‌مان از این غزوه و عدم همراهی با تو را که عاملی جز امور فوق نداشته است، بر ما بیامرزد. ﴿چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبان خویش می‌رانند﴾ که این همان شیوهٔ کار منافقان است ﴿بگو: اگر خدا در حقّ شما زیانی بخواهد﴾ یعنی: بخواهد تا زیانی چون نابودی اموال و خانواده‌تان را بر شما فرود آورد ﴿یا در حقّ شما سودی﴾ یعنی: پیروزی و غنیمتی را ﴿بخواهد پس چه کسی در برابر خداوند برای شما اختیار چیزی را دارد﴾ یعنی: در آن صورت، چه کسی شما را از آنچه که خداوند ﷻ برایتان اراده کرده است، نگاه می‌دارد؟ مسلّم است که هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند ﷻ در حقّ شما اراده کرده است، از شما برگرداند زیرا او دانای رازهای شماست و هرچند در برابر ما منافقت کنید امّا او به

راز دلهایتان آگاه است.

شایان ذکر است که این گروه، بادیه‌نشینان جهادگریزی از قبایل أسلم، جهینه، مزینه، غفار، أشجع و دیل بودند که در پیرامون مدینه زندگی می‌کردند و خداوند ﷻ آنان را از همراهی با پیامبرش در سفر حدیبیّه بازپس گذاشت و در نتیجه، با آن حضرت ﷺ در این غزوه مشارکت نکرده و به ندای ایشان اجابت نگفتند و معاذیری مانند گرفتاری به خانواده‌ها و اموالشان را پیش کشیدند امّا عامل اصلی بازپس‌مانی‌شان، ضعف عقیده و بیم از رویارویی احتمالی با قریش بود. به‌قولی: تخلّف آنان، در هنگام سفر پیامبر ﷺ به سوی مکّه در سال فتح آن بود، بعد از آن‌که آن حضرت ﷺ اعلام خروج داده بودند تا با ایشان همراه گردند **﴿بلکه خدا به آنچه می‌کنید همواره آگاه است﴾** یعنی: تخلّف شما بادیه‌نشینان از همراهی با پیامبر ﷺ، به خاطر عاملی نیست که پنداشته‌اید بلکه خداوند ﷻ از تمام آنچه که می‌کنید و از جمله از علّت تخلّف شما آگاه است پس می‌داند که سبب تخلّف شما این عاملی که ذکر کردید نبوده است بلکه عامل و انگیزهٔ واقعی، همانا وجود شکّ و نفاق در اندرون شما و خلجان پندارهای فاسد در ضمیرتان بوده است که ناشی از عدم اعتماد و اطمینانتان به حق تعالی می‌باشد چنان که می‌فرماید

بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَنقَلِبَ ٱلرَّسُولُ وَٱلْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰٓ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِى قُلُوبِكُمْ وَظَنَنتُمْ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ وَكُنتُمْ قَوْمًۢا بُورًا ﴿۱۲﴾

نه چنان است که می‌گویید ای بادیه‌نشینان جهادگریز؛ **﴿بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به سوی خانواده‌هایشان بر نخواهند گشت﴾** یعنی: بلکه واقعیّت امر این است که شما جهادگریزان پنداشتید که دشمن مؤمنان را به یکباره ریشه‌کن

می‌کند، در نتیجه، احدی از آنان به سوی خانوادهٔ خویش بر نمی‌گردد پس از این جهت تخلّف نمودید نه به خاطر عذرها و بهانه‌های بی‌اساسی که پیش می‌افگنید ﴿و این پندار در دلهایتان نمودی خوش یافت﴾ یعنی: شیطان این پندار را در دلهای شما آراست و شما هم آن را از وی پذیرفتید ﴿وگمان بد کردید﴾ در این پندارتان که خدای سبحان پیامبرش را نصرت نمی‌دهد ﴿و مردمی هلاک شده گشتید﴾ نزد خداوند ﷻ؛ با این بداندیشی و فساد عقیده و سوءنیّت.

وَمَن لَّمْ يُؤْمِن بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ فَإِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَـٰفِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾

﴿و هر کس به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده است، بداند که ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده‌ایم﴾ یعنی: هر کس بسان این واپس‌ماندگان متخلّف، به خدا و رسولش ایمان نیاورده؛ پس جزای وی عذاب سوزان سختی است که حق تعالی برایش آماده کرده است.

وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٤﴾

﴿و فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداست﴾ پس در آنها هرگونه که بخواهد، تصرّف می‌کند و او به احدی از خلقش نیازی ندارد زیرا خلق همگی ملك اویند لذا نباید از فرمانش خارج گردند ﴿هر که را بخواهد﴾ بیامرزد؛ ﴿می‌آمرزد و هر که را بخواهد﴾ عذاب کند؛ ﴿عذاب می‌کند﴾ زیرا هیچ‌کاری بر حق تعالی واجب نیست

﴿و خدا آمرزگار مهربان است﴾ یعنی: او همیشه به این وصف موصوف بوده و می‌باشد پس هر کس از بندگانش را که بخواهد، به مغفرت و رحمت خویش مخصوص می‌گرداند. در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است که خداوند متعال فرمود: «سَبَقَتْ رَحْمَتِیْ غَضَبِیْ ✿ رحمتم بر خشمم سبقت گرفته است».

سَيَقُولُ ٱلْمُخَلَّفُونَ إِذَا ٱنطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ ۖ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا۟ كَلَـٰمَ ٱللَّهِ ۚ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبْلُ ۖ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا ۚ بَلْ كَانُوا۟ لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾

﴿چون به قصد گرفتن غنایم روانه شدید، به زودی برجای ماندگان خواهند گفت﴾ یعنی: چون شما مسلمانان به سوی خیبر راه افتادید تا آن را تحت تصّرف خود درآورید، به زودی جهادگریزان عقب‌گرا و متخلّف از غزوهٔ حدیبیّه، خواهند گفت: **﴿بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم﴾** و با شما در غزوهٔ خیبر حاضر باشیم زیرا آنها یقین دارند که در خیبر دستیابی به غنایم حتمی است.

اصل داستان این بود که چون رسول اکرم ﷺ و همراهانشان در ماه ذی‌الحجّهٔ سال ششم هجری از حدیبیّه بازگشتند، خدای عزّوجلّ فتح خیبر را به ایشان وعده داد و غنایم آن را فقط مخصوص کسانی گردانید که در حدیبیّه حاضر بودند. پس رسول خدا ﷺ بقیّهٔ ماه ذی‌الحجّه و اوایل ماه محرّم را در مدینه باقی ماندند آن‌گاه با همانان که در حدیبیّه با ایشان همراه بودند، به سوی خیبر راه افتادند تا به سبب تجاوزهای مکرّر یهود، به آنان درس عبرتی بدهند، در این هنگام بود که این

گروه واپس ماندهٔ متخلّف به رسول اکرم ﷺ و مؤمنان گفتند: به ما اجازه دهید که در این غزوه از شما پیروی کنیم.

﴿**می‌خواهند کلام الهی را دگرگون کنند**﴾ مراد از کلامی که آنان خواستار دگرگونسازی آن بودند، همانا این وعدهٔ الهی برای اهل حدیبیّه بود که غنایم خیبر مخصوصاً از آنِ ایشان می‌باشد زیرا خداوند متعال به رسول خویش فرمان داده بود تا جز اهل حدیبیّه، هیچ کس را با خود به خیبر نبرد ﴿**بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد، آری! خدا پیشاپیش دربارهٔ شما چنین فرموده**﴾ یعنی: خداوند متعال قبل از بازگشت ما از حدیبیّه، به ما خبر داده است که غنیمت خیبر مخصوصاً از آنِ حاضران در حدیبیّه می‌باشد و دیگران در آن هیچ بهره‌ای ندارند ﴿**پس به زودی خواهند گفت**﴾ منافقان در هنگام شنیدن این سخن؛ ﴿**نه! بلکه شما بر ما حسد می‌برید**﴾ یعنی: چنان نیست که می‌گویید بلکه واقعیّت این است که جز رشك و حسد چیز دیگری شما را از اجازه‌دادن ما به همراهی با شما باز نمی‌دارد، شما می‌خواهید تا ما با شما در غنیمت مشارکت نداشته باشیم. ﴿**چنین نیست بلکه جز اندکی در نمی‌یابند**﴾ یعنی: واقعیّت آن گونه نیست که آنان می‌پندارند بلکه آنان جز اندکی از علم را نمی‌دانند و آن عبارت از علم‌شان به کار دنیا و بهره‌های آن است امّا این امر که باید هدف از جنگیدن رضای خداوند ﷻ باشد و نیّت برای او اصلاح گردیده و ایمان به او صادقانه و راستین باشد؛ از اموری است که آنها از آن فهم و دریافتی ندارند و به آن فکر هم نمی‌کنند.

قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُو۟لِى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَٰتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ ۖ فَإِن تُطِيعُوا۟ يُؤْتِكُمُ ٱللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا ۖ وَإِن تَتَوَلَّوْا۟ كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾

﴿به برجای ماندگان اعرابی بگو﴾ حق تعالی این وصف را برایشان تکرار کرد تا بر نکوهش آنان افزوده و بر زشتی تخلّف و واپس‌مانی از جهاد تأکید گذارد. آری! به کسانی که از حدیبیّه تخلّف کردند و در آیات قبل از آنان یاد شد، بگو: **﴿به زودی به سوی کارزار قومی سخت ستیزه جوی زورمند، دعوت خواهید شد﴾** مراد از آنان: قبایل غطفان و هوازنند که سپاه اسلام بعد از فتح مکّه در سال هشتم‌هجری با آنان در حنین روبرو شد. ولی زهری می‌گوید: مراد از آنان؛ قبیلهٔ بنی‌حنیفه از اهالی یمامه، یعنی قوم مُسَلیمهٔ کذّاب‌اند که جنگ با آنان در عهد خلافت ابوبکر صدّیق‌ﷺ رخ داد. یا مراد از آنان: امپراطوریهای فارس و روم‌اند که جنگ با آنان نیز در عهد خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روی داد. زهری در روایت دیگری می‌گوید: بلکه آن قوم سخت ستیزنده هنوز نیامده‌اند چنان که **حدیث‌شریف** ذیل گویای این امر است: «قیامت بر پا نمی‌شود تا شما با قومی نجنگید که دارای چشمان ریز و بینی‌های کوچکی هستند، گویی چهره‌هایشان سپرهای چکش‌خورده‌ای است». سفیان می‌گوید: «آنان ترکها هستند». امّا ابن جریر می‌گوید: «آنچه مسلّم است، این است که هیچ دلیل نقلی یا عقلی‌ای بر تعیین آن قوم وجود ندارد». آری! با آن قوم سخت پیکار جو و رزم‌آور روبرو خواهید شد **﴿که با آنان بجنگید یا مسلمان شوند﴾** یعنی: فراروی آن قوم فقط یکی از این دو انتخاب وجود دارد: یا تن دادن به جنگ با مسلمانان، یا اسلام آوردن و حالت سومی در کار نیست. البتّه این حکم ناظر بر کفّاری است که از آنان جزیه گرفته نمی‌شود و خود این امر، جانب این رأی را ترجیح می‌دهد که مراد از این قوم قوی پنجه، مشرکان عرب و مرتدّانشان هستند زیرا گرفتن جزیه که حالت سومی غیر از جنگیدن یا مسلمان شدن است، در مورد غیر اعراب مشروع شد امّا در مورد اعراب فقط این دو حالت معتبر بود نه بیشتر از آن. و اکثر مفسّران نیز بر این نظرند.

﴿پس اگر فرمان برید، خدا به شما پاداشی نیک می‌بخشد﴾ که عبارت از غنیمت در دنیا و بهشت در آخرت است **﴿و اگر روی بگردانید﴾** از جنگ و جهاد **﴿چنان‌که**

پیش از این هم پشت کردید ﴾ در حدیبیّه ﴿ **شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند** ﴾ با کشتن، اسارت و سرکوبتان در دنیا و عذاب آتش در آخرت، به سبب دو چندان بودن جرمتان. نسفی می‌گوید: «این آیه بر صحّت خلافت شیخین دلالت دارد زیرا به کسانی که از دعوت آنها فرمان می‌برند، وعدهٔ پاداش داده شده است».

لَّيۡسَ عَلَى ٱلۡأَعۡمَىٰ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡأَعۡرَجِ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرِيضِ حَرَجٞۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ وَمَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبۡهُ عَذَابًا أَلِيمٗا ﴿١٧﴾

﴿ **بر نابینا حَرَجی نیست** ﴾ یعنی: ترک جهاد از سوی وی، هیچ ایراد و گناهی برای وی به‌دنبال ندارد ﴿ **و بر لنگ حَرَجی نیست و بر بیمار حَرَجی نیست** ﴾ یعنی: بر گروهی که به این عذرها معذورند، هیچ گناه و ایرادی در تخلّف از جهاد نیست، به علّت این‌که آنان توان این کار را ندارند. نصّ قرآنی بر این سه صِنْف از معذوران بسنده کرد زیرا عذر یا به سبب اختلال قوّت است، یا به سبب وجود اخلال و اشکالی در یکی از اعضا و عذرهای دیگر نیز معناً به این دو مورد قیاس می‌شوند. خاطرنشان می‌شود که فقها عذرهای مانع از جهاد را کلاً این‌گونه ضبط و حصر کرده‌اند: مانع جهاد یا عجز حسّی است یا عجز حکمی؛ از نمونه‌های عجز حسّی: خردسالی، دیوانگی، زن‌بودن، بیماری مانع از سوار شدن در مرکوب برای جنگ، لنگی واضح و عدم یافتن سلاح و جنگ‌افزار است و از نمونه‌های عجز حکمی: بردگی، مدیونیّت و اجازه ندادن پدر و مادر مسلمان به فرزندشان است. البتّه عجز حکمی در جهاد فرض کفایه معتبر شناخته می‌شود ولی در جهاد فرض عین، عجز حکمی عذر شمرده نمی‌شود. ﴿ **و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان**

بَرَد ﴾ در آنچه که بدان امر یا نهی شده است **﴿وی را در باغهایی که جویباران از فرودست آن جاری است در می‌آورد و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک معذّبش می‌دارد ﴾** در دنیا با خواری و ذلّت و در آخرت با آتش دوزخ.

ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون آیهٔ (وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ ...) نازل شد، بیماران و اشخاص زمین‌گیر گفتند: یا رسول‌الله! تکلیف ما چه می‌شود؟ پس این آیه نازل شد.

۞ لَقَدْ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَٰبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾

﴿به راستی خدا هنگامی که مؤمنان در زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند، از آنان خشنود شد ﴾ یعنی: خداوند ﷻ در هنگام «بیعة‌الرّضوان» که در حدیبیّه انجام گرفت، از ایشان راضی شد. شایان ذکر است؛ بیعت آنها در این مورد بود که با قریش بجنگند و پا به فرار نگذارند. خاطرنشان می‌شود که داستان بیعت در کتابهای حدیث و سیرت به تفصیل آمده است. چنان‌که مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیه از سلمه‌بن‌اکوع ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «در اثنایی که ما به خواب چاشتگاه (قیلوله) رفته بودیم، ناگهان منادی رسول اکرم ﷺ ندا در داد که ایّهاالناس! روح‌القدس (جبرئیل) فرود آمد، بیعت کنید! بیعت کنید! پس نزد ایشان رفتیم و درحالی‌که ایشان در زیر درخت طلح (آکاسیا) بودند، با ایشان بیعت کردیم و آن حضرت ﷺ با زدن یک دست خویش بر دست دیگر خود، از جای عثمان ﷺ که او را نزد قریش فرستاده بودند، بیعت کردند. در این اثنا مردم گفتند: گوارا باد بر تو ای فرزند عفّان! تو هم اکنون به کعبه طواف می‌کنی ولی ما در اینجا محروم هستیم! امّا رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اگر او، این و این مقدار

سال در مكّه بماند؛ تا من به كعبه طواف نكنم، طواف نمی‌كند». آن‌گاه اين آيه نازل شد. ابن‌ابی‌شيبه از نافع روايت كرده است كه گفت: «به عمرﷺ در دوران خلافتش خبر رسيد كه كسانی از مردم به زيارت همان درختی كه در زير آن با رسول اكرمﷺ بيعت انجام گرفت، می‌روند پس عمرﷺ دستور داد تا آن درخت را قطع نمودند» تا زمينهٔ انحراف و شرك برچيده شود.

آری! خداوند ﷻ از مؤمنان ـ هنگامی كه در زير آن درخت با تو بيعت می‌كردند ـ خشنود شد ﴿و آنچه را در دلهايشان بود﴾ از صدق و وفا ﴿باز شناخت و آن‌گاه بر آنان سكينه را نازل كرد﴾ سكينه: آرامش و اطمينان روحی است ﴿و فتح نزديكی به آنان پاداش داد﴾ كه همانا فتح خيبر در هنگام بازگشتشان از حديبيّه و به‌قولی: فتح مكّه است. خيبر منطقهٔ سرسبزی در (١٦٠) كيلومتری مدينه بر سر راه شام است كه در عهد پيامبرﷺ، محلّ سكونت يهوديان بود و در سال (٧) هجری قمری پس از (٦) هفته محاصره از سوی پيامبرﷺ و نبردهايی كه رخ داد، به تصرّف مسلمانان درآمد.

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾

﴿و نيز غنيمت‌های بسياری خواهند گرفت﴾ كه هم غنايم خيبر و هم غنايم ديگر پس از آن در فتوحات ديگر را شامل می‌شود ﴿و خداوند عزيز است﴾ و مغلوب نمی‌شود ﴿حكيم﴾ است در آنچه كه حكم می‌كند.

وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِۦ وَ
كَفَّ أَيْدِيَ ٱلنَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ ءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ

صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾

﴿و خدا به شما غنیمت‌های بسیار دیگری وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت﴾ در خیبر و غیر آن، با فتوحات و غنایمی که خدای عزّوجلّ بر مؤمنان تا روز قیامت میسّر خواهد کرد و در اوقات مقدّر به آن نایل خواهند شد **﴿و این را﴾** یعنی: غنایم خیبر را **﴿برای شما پیش انداخت﴾** شایان ذکر است که خیبر دارای باغها، نخلستانها و کشتزارهای بسیار خوبی بود پس رسول اکرم ﷺ آن را در میان شرکت‌کنندگان در حدیبیّه تقسیم نموده، به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم دادند **﴿و دستهای مردم را از شما کوتاه ساخت﴾** یعنی: خداوند ﷻ دستهای اهالی خیبر و یاران و همپیمانانشان ــ چون عیینه‌بن‌حصن فزاری، عوف‌بن‌مالک نضری و همراهانشان ــ را از شما بازداشت آن‌گاه که در هنگام محاصرهٔ خیبر از سوی رسول‌اکرم ﷺ، آمده بودند تا خیبریان را یاری دهند **﴿و تا این امر﴾** یعنی: تا فتح خیبر **﴿برای مؤمنان نشانه‌ای باشد﴾** در هر زمان و مکانی؛ که از آن به جایگاه خود در پیشگاه خدای عزّوجلّ پی‌برده و صدق و راستی رسول اکرم ﷺ را در تمام وعده‌هایی که به آنان می‌دهد، دریابند **﴿و تا شما را به راهی راست هدایت کند﴾** یعنی: تا حق تعالی با این نشانه، بر هدایت شما بیفزاید، یا شما را در هدایت به راه حق پایدار گرداند.

وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُواْ عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ ٱللَّهُ بِهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢١﴾

﴿و فتوحات دیگری نیز وعده داد که هنوز به آنها دست نیافته‌اید﴾ و اگر توفیق خدای عزّوجلّ نباشد، ممکن هم نیست که به آنها دست یابید. ابن‌عبّاس و مجاهد

می‌گویند: «مراد فتوحاتی است که خداوند متعال بعد از فتح خیبر بر مسلمین ارزانی داشت». به‌قولی: مراد از آن فتح مکّه است. به‌قولی دیگر: مراد، فتوحات و غنایم فارس و روم است ﴿ولی خدا بر آنها نیک احاطه دارد﴾ یعنی: خداوند ﷻ آنها را برای شما احاطه کرده است تا آنها را فتح کرده و تحت تصرّف خویش در آورید. پس هرچند که مسلمانان در دم به آن فتوحات دست نیافتند ولی آن سرزمین‌ها از سوی خداوند متعال برایشان تحت احاطه گرفته شده و هرگز از دست آنها نخواهد رفتُ زیرا خداوند ﷻ به این امر که آن مناطق در آینده از آنِ مسلمانان باشد، حکم کرده است ﴿و خداوند همواره بر هر چیزی تواناست﴾ او از ازل تا ابد به این وصف موصوف بوده و هست بنابراین، قدرتش به امر معیّن و زمان خاصّی محدود نیست و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند.

وَلَوْ قَٰتَلَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوَلَّوُاْ ٱلْأَدْبَٰرَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۲۲﴾

﴿و اگر کافران﴾ قریش در حدیبیّه ﴿به جنگ با شما برخیزند، قطعاً به شما پشت خواهند کرد﴾ و شکست خواهند خورد ﴿و دیگر ولیی نخواهند یافت﴾ که آنان را در جنگ با شما یاری و پشتیبانی نماید ﴿و نه نصرت دهنده‌ای﴾ خواهند یافت که علیه شما یاوریشان نموده و نصرتشان دهد.

سُنَّةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ ۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿۲۳﴾

﴿این سنت الله است﴾ یعنی: این حکم خدا ﷻ و قانون قدیم او در نصرت‌دادن دوستانش بر دشمنانش می‌باشد؛ ﴿که از پیش همین بوده﴾ یعنی: این حکم و این

سنّت، پیش از این نیز جاری بوده است **﴿و در سنّت الهی هرگز تبدیلی نخواهی یافت﴾** بلکه این سنّتش مستمرّ و پایدار است.

وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٢٤﴾

﴿و اوست همان کسی که در دل مکّه ـ پس از آن‌که شما را بر آنان مسلّط ساخت ـ دستهای آنان را از شما و دستهای شما را از آنان کوتاه گردانید﴾ یعنی: خداوند متعال دستهای مشرکان را از مسلمانان و دستهای مسلمانان را از مشرکان بازداشت آن‌گاه که آمدند تا رسول اکرم ﷺ و همراهانشان را در حدیبیّه از کعبه بازداشته و با ایشان درگیر شوند بلکه میان آنها صلح پدید آورد که این صلح به خیر مؤمنان بود. مراد از «بطن مکّه» نیز همین واقعهٔ حدیبیّه است زیرا در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: هشتادتن از مکّیان مسلّحانه از کوه تنعیم که موضعی در سرزمین حلّ در میان مکّه و سرف است، بر رسول اکرم ﷺ و یارانشان فرود آمده و می‌خواستند تا غافلگیرانه بر ایشان یورش آورند پس یاران رسول اکرم ﷺ دستگیرشان کردند و سپس آن حضرت ﷺ آنها را آزاد کردند. در روایتی آمده است که خداوند متعال بر اثر دعای رسول خویش ﷺ بینایی آن مشرکان را از آنان گرفت و در نتیجه، مسلمانان به سادگی آنان را گرفتند، سپس رسول اکرم ﷺ آنها را آزاد کردند. **﴿و خدا به آنچه می‌کنید، همواره بیناست﴾** و هیچ چیز از اعمال شما بر او پنهان نمی‌ماند.

هُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَصَدُّوكُمْ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَٱلْهَدْىَ

مَعۡكُوفًا أَن يَبۡلُغَ مَحِلَّهُۥۚ وَلَوۡلَا رِجَالٞ مُّؤۡمِنُونَ وَنِسَآءٞ مُّؤۡمِنَٰتٞ لَّمۡ تَعۡلَمُوهُمۡ أَن تَطَـُٔوهُمۡ فَتُصِيبَكُم مِّنۡهُم مَّعَرَّةُۢ بِغَيۡرِ عِلۡمٖۖ لِّيُدۡخِلَ ٱللَّهُ فِي رَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۚ لَوۡ تَزَيَّلُواْ لَعَذَّبۡنَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۲۵﴾

﴿**آنها**﴾ یعنی: کفّار مکّه ﴿**کسانی اند که کفرورزیدند و شما را از مسجدالحرام بازداشتند**﴾ و اجازه ندادند که به کعبه طواف کرده و بعد از آن، از احرامی که برای عمره بسته بودید، خود را حلال کنید ﴿**و نگذاشتند هدی شما که بازداشته شده بود، به محلّ قربانگاهش برسد**﴾ که عبارت از سرزمین منی یا خود مکّه است، یعنی همانجایی از سرزمین حرم که قربانی در آن ذبح می‌شود. هدی: حیوانی است که به مکّه اهدا می‌شود، یا قربانی‌ای است که برای رضای خداوند متعال تقدیم حرم شده و به هنگام زیارت بیت‌الحرام در مناسک حج یا عمره، در سرزمین حرم ذبح می‌شود و تقدیم آن سنّت است. یادآور می‌شویم که هدی رسول اکرم ﷺ و مسلمانان در حدیبیّه، هفتاد شتر بود. پس خدای‌سبحان برایشان رخصت داد تا هدایای خویش را در همان جایی که به پیشروی از آن بازداشته شده‌اند ـ یعنی در حدیبیّه ـ ذبح کنند، به این ترتیب، خداوند متعال حدیبیّه را جایگاه قربانی مؤمنان گردانید در حالی‌که ایشان در خارج از سرزمین حرم بودند ﴿**و اگر مردان و زنان با ایمانی نبودند**﴾ یعنی: اگر مستضعفان از مؤمنان در مکّه نبودند ﴿**که آنها را نمی‌دانید**﴾ یعنی: آنها را نمی‌شناسید. به‌قولی معنی این است: نمی‌دانید که آنها مؤمن‌اند ﴿**که**﴾ در آن صورت؛ ﴿**ندانسته پایمالشان کنید**﴾ با هجوم بردن و کشتن آنان زیرا اگر مسلمانان مکّه را به زور گرفته و آن را به نیروی شمشیر فتح

می‌کردند؛ مؤمنان موجود در آن از کفّار بازشناخته نمی‌شدند و در نتیجه، سپاه مسلمانان از این امر ایمن نبودند که مؤمنان را ناشناخته به قتل رسانند، که در آن صورت، هم بر ایشان کفّاره لازم می‌شد و هم این عیب و سرزنش به ایشان می‌پیوست که همکیشان خود را پایمال کرده‌اند و این است معنای فرمودهٔ حق تعالی: ﴿**پس به شما معرّه‌ای**﴾ یعنی: گناه، جنایت، عیب تاوان و کفّاره‌ای ﴿**از آنان بدون علم**﴾ یعنی: به طور ندانسته ﴿**برسد**﴾ به خاطر قتل آنان زیرا در آن صورت، حتماً مشرکان می‌گفتند که: «مسلمانان، همکیشان خود را به قتل رسانده‌اند». پس تقدیر سخن چنین است: اگر بیم این کار نبود؛ خداوند ﷻ در حدیبیّه به شما اذن قتال و فرمان حمله به مکّه می‌داد تا با مشرکان قریش بجنگید و عذاب و قهر وی برآنان فرود آید. ﴿**تا خدا هر که را بخواهد در جوار رحمت خویش در آورد**﴾ یعنی: لیکن حق تعالی دستهای شما را از آنان بازداشت تا به این طریق، هر کس از بندگان خویش را که بخواهد، در رحمت خویش درآورد. مراد از اینان: مردان و زنان باایمانی بودند که در مکّه به‌سر می‌بردند و حق تعالی با این رحمت خویش، پاداشهایشان را کامل گردانید و سرانجام از اسارت کفار مکّه رهایی‌شان بخشید ﴿**اگر این دو گروه از هم جدا می‌بودند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی عقوبت می‌کردیم**﴾ یعنی: اگر مؤمنان موجود در مکّه، از کفّار متمایز می‌بودند و جدا از همدیگر زندگی می‌کردند، بی‌گمان ما کافران قریش را ـ با کشتنشان به دست شما در حدیبیّه ـ عذاب می‌کردیم.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابوجعفرحبیب‌بن‌سبع روایت کرده‌اند که گفت: «من در آغاز روز در حال کفر علیه رسول اکرم ﷺ می‌جنگیدم و در آخر روز درحال مسلمانی در صفّ مسلمانان با دشمنانشان می‌جنگیدم. ما سه مرد و هفت زن بودیم و این آیه دربارهٔ ما نازل شد».

إِذْ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلْجَـٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ

ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ ٱلتَّقْوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٢٦﴾

﴿آن‌گاه که کافران در دلهای خود حمیّت ـ آن هم حمیّت جاهلیّت ـ ورزیدند﴾ زیرا کافران مکّه گفتند: مسلمانان فرزندان و برادران ما را کشته‌اند و باز بر ما در منازل ما وارد می‌شوند تا اعراب بگویند که آنان علی‌رغم انف و برخلاف خواستهٔ ما به مکّه وارد شده‌اند؟ سوگند به لات و عزّی که بر ما در مکّه وارد نمی‌شوند. لذا این تعصّب و غیرت و حمیّت؛ همانا حمیّت جاهلیّت است که به دلهایشان درآمده است. **﴿پس خدا آرامش﴾** و طمأنینه و وقار **﴿خود را بر پیامبر خویش و بر مؤمنان فروفرستاد﴾** از آنجا که بر ایشان آن حمیّت و غیرت جاهلانه‌ای را که بر کافران فرود آمده بود، فرود نیاورد و آنان را بر جادّهٔ رضا و تسلیم، ثابت‌قدم و استوار نگه داشت **﴿و آنان را پایبند کلمهٔ تقوی گردانید﴾** که عبارت از: کلمهٔ طیّبهٔ «لااله‌الاالله محمّد رسول الله» است. یا مراد این است: حق تعالی مسلمانان را به تعظیم حرم و ترک جنگیدن در آن پایبند ساخت و عملکرد جاهلانهٔ کافران، ایشان را بر این امر برنینگیخت که حرمت حرم را در هم شکنند **﴿و در واقع آنان به آن سزاوارتر و شایستهٔ آن بودند﴾** یعنی: مؤمنان از کفّار به کلمهٔ تقوی سزاوارتر بودند پس فقط ایشان بودند که اهلیّت و شایستگی پایبندی به تقوی و حفظ حرمت حرم را داشتند نه کفّار، از این روی این شایستگی را از خود در حدیبیّه نشان دادند **﴿و خدا همواره بر هر چیزی داناست﴾** لذا می‌داند که چه کسی اهل چه کاری است پس همان کار را بر وی آسان می‌کند.

لَّقَدْ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءْيَا بِٱلْحَقِّ ۖ لَتَدْخُلُنَّ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ

إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ ۖ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا۟ فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿٢٧﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیه می‌گویند: خدای‌سبحان به خواب پیامبرش در مدینه ــ پیش از آن‌که به سوی حدیبیّه بیرون روند ــ چنین نمایاند که ایشان و اصحابشان سرهای خویش را تراشیده و کوتاه کرده‌اند. رسول‌خدا ﷺ این خواب خود را به اصحاب خویش خبر دادند. اصحاب شادمان شده و پنداشتند که در همان سال وارد مکّه شده و با انجام مناسک عمره، سر می‌تراشند و سرکوتاه می‌کنند. ولی چون در حدیبیّه مشرکان ایشان را از داخل‌شدن به مکّه بازداشتند، منافقان گفتند: به خدا سوگند که ما نه سرتراشیدیم، نه سر کوتاه کردیم و نه به مسجدالحرام وارد شدیم! پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿**به راستی خدا رؤیای پیامبر خود را تحقّق بخشید که شما بدون شک وارد مسجدالحرام خواهید شد**﴾ یعنی: در سال آینده ﴿**ان شاءالله**﴾ معلّق ساختن این وعده به مشیّت خداوند ﷻ، به منظور تعلیم دادن این ادب به بندگان است که باید در سخنان خود، این روش را به کار بندند. ثعلب می‌گوید: «خداوند متعال در آنچه که خود به یقین وقوع آن را می‌داند، ان‌شاءالله گفت و استثنا کرد تا خلق نیز در امور خویش ــ که به وقوع قطعی آنها علم ندارند ــ استثنا کرده و امور را به مشیّت حق تعالی مشروط گردانند». به‌قولی: خداوند متعال دانست که بعضی از همین کسانی که با پیامبر ﷺ در حدیبیّه بودند تا سال آینده می‌میرند و به مسجدالحرام وارد نمی‌شوند پس استثناء حق تعالی ناظر بر ایشان است. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «إِنْ شَآءَ اللّٰه» در اینجا مفید تثبیت و تأکید این خبر است و به هیچ‌وجه از باب استثنا نیست.

آری! شما قطعاً به مسجدالحرام وارد می‌شوید؛ ﴿**در امن و امان و حلق و تقصیر کرده سرهای خود را**﴾ یعنی: در حالی‌که از دشمن ایمن شده و بعضی از شما

سرتراشیده و بعضی سرکوتاه کرده‌اید. خاطرنشان می‌شود که تراشیدن و کوتاه‌نمودن سر در مناسک حجّ و عمره، هر دو مخصوص مردان است و هر دو جایز می‌باشد ولی سرتراشیدن اَولیٰ است چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. اصحاب گفتند: و کوتاه کنندگان چه یا رسول‌الله؟ فرمودند: خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. باز اصحاب گفتند: و کوتاه کنندگان چه یا رسول‌الله؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. اصحاب بار دیگر گفتند: و کوتاه کنندگان چه یا رسول‌الله؟ این بار آن حضرت ﷺ ـ در نوبت سوم یا چهارم ـ فرمودند: و رحم کند بر کوتاه کنندگان».

﴿بی‌آن‌که بیمی داشته باشید﴾ یعنی: در حال دخول به حرم، ایمن بوده و در حال استقرار در آن، از هر خوف و هراسی برکنارید و از سوی مشرکان به شما هیچ آسیب و گزندی نمی‌رسد. بدین‌گونه بود که رؤیای رسول اکرم ﷺ در سال بعد ـ یعنی در ذی‌القعدهٔ سال هفتم هجری ـ تحقّق پیدا کرد و آن حضرت ﷺ برای انجام دادن عمرهٔ قضایی، از ذی‌الحلیفه احرام بسته و با خود هدایا (حیوانات اهدایی) را نیز بردند و تلبیه‌گویان با یارانشان به مکّه وارد شدند **﴿خدا آنچه را که شما نمی‌دانستید﴾** از حکمت به تأخیر انداختن ورود شما به مسجدالحرام؛ **﴿دانست پس پیش از این﴾** یعنی: پیش از دخولتان به حرم **﴿فتحی نزدیک را برای شما قرارداد﴾** که همانا فتح خیبر و دستیابی‌تان به غنایم و اموال بسیار است.

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا ﴿٢٨﴾

﴿اوست کسی که پیامبر خود را با هدایت فرستاد﴾ پس پیامبر ما هدایت را به شما

آورد و شما را بر راهی که رضا و خوشنودی ما در آن است، راهنمایی کرد ﴿و اوست کسی که پیامبر خود ﷺ را با ﴿دین حق﴾ فرستاد که اسلام است ﴿تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند﴾ یعنی: تا این دین حق را بر تمام ادیان اعتلا و برتری بخشد. به‌قولی معنی این است: تا پیامبرش را پیروزگرداند. به حمدالله که این امر محقّق نیز شد زیرا دین اسلام بر تمام ادیان غالب و پیروز گردید ﴿و الله به عنوان اظهارکنندهٔ حق﴾ و پیروز کنندهٔ آن، همان گونه که مسلمانان را بدان وعده داده است ﴿کفایت می‌کند﴾ آری! وعدهٔ او در مورد پیروزی مسلمین تحقّق یافتنی است چنان که تحقّق یافت و دین خدا ﷻ نه فقط در جزیرةالعرب بلکه در کمتر از نیم‌قرن بر غالب روی زمین پیروز و فاتح گردید به طوری که کلّ قلمرو امپراطوری فارس و بخش بزرگی از قلمرو امپراطوری روم، در زیر سیطرهٔ آن در آمد و پرچم این دین مبین، در هند و چین و سپس در جنوب آسیا برافراشته شد. خاطرنشان می‌شود که این کشورها و قلمروها در قرن ششم و نیمهٔ قرن هفتم میلادی، بخش بزرگتر معمورهٔ زمین را که بشر در آن ساکن بودند، تشکیل می‌دادند.

مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ ۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَىٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا ۖ سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ فِى ٱلْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسْتَغْلَظَ فَٱسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ ۗ وَعَدَ ٱللَّهُ

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ﴿٢٩﴾

﴿**محمّد رسول خداست و کسانی‌که با اویند**﴾ به‌قولی: مراد از آنان، اصحاب حدیبیّه‌اند. به‌قولی دیگر: مراد تمام یارانشان و همهٔ مؤمنانند، آری! اینان ﴿**بر کافران سختگیر**﴾ و درشتخوی اند چنان که شیر بر شکار و قربانی خود سختگیر است ﴿**و با همدیگر مهربانند**﴾ یعنی: مؤمنان در میان خود؛ دوست، مشفق، با عطوفت و پرمهر و با مخالفان دین حق؛ شدید، با صلابت و خشن‌اند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَثَل مؤمنان در دوستی و مهربانی و عطوفت‌شان با همدیگر، همانند جسم است که چون عضوی از آن به درد آید، سایر اعضای جسد برای آن تب و بی‌قراری می‌کند». حسن بصری می‌گوید: «سختگیری مؤمنان بر کفّار به حدّی بود که ایشان از این امر که جامه‌شان به جامهٔ کفار بچسبد، پرهیز می‌کردند چه رسد به تماس بدنهایشان. و مهربانی‌شان در میان همدیگر به جایی رسیده بود که هیچ مؤمنی مؤمن دیگری را نمی‌دید مگر این‌که با وی مصافحه می‌کرد و او را در بغل می‌گرفت». یادآور می‌شویم که مصافحه به اتّفاق فقها جایز است امّا فقها در جواز بغل گرفتن (معانقه) و بوسیدن یک‌دیگر، اتّفاق نظر ندارند و ابوحنیفه، معانقه و بوسیدن را ـ هرچند بوسه‌زدن بر دست باشد ـ مکروه دانسته است.

﴿**آنان را**﴾ یعنی: مؤمنان را ﴿**در**﴾ غالب اوقات ﴿**در رکوع و سجود می‌بینی، فضل و خشنودی خدا را خواستارند**﴾ یعنی: آنها ثواب ورضای پروردگار را برای خود می‌طلبند ﴿**علامت مشخصهٔ آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان آشکار است**﴾ به‌قولی: مراد از آن؛ درخشش، زیبایی، نور و وقاری است که در سیمای مؤمنان متجلّی است و این نشانهٔ ممیّزهٔ ایشان می‌باشد. سدّی می‌گوید: «نماز چهره‌هایشان را زیبا می‌کند». برخی از سلف گفته‌اند: «هر کس در شب بسیار نمازگزارد، چهره‌اش در روز زیبا می‌شود». در **حدیث‌شریف** موقوف از جابر رضی الله عنه نیز روایت شده

است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که نماز شب وی بسیار شود، چهره‌اش در روز زیبا می‌شود». برخی از سلف گفته‌اند: «برای عمل نیک نوری است در قلب، روشنی و پرتوی است بر روی، گشایشی است در رزق و محبّتی است در دلهای مردم». امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه فرمود: «هیچ کس چیزی را در نهان خویش مخفی نمی‌دارد مگر این‌که خداوند متعال آن را بر صفحات چهره و لغزشهای زبانش آشکار می‌گرداند». مراد این است که اثر عبادت و صلاح و اخلاص برای خداوند متعال، بر چهرهٔ مؤمن آشکار می‌شود از این روی است که عمربن خطّاب رضی الله عنه می‌فرماید: «مَنْ اَصْلَحَ سَرِيْرَتَهُ، اَصْلَحَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَانِيَتَهُ ✿ هر کس نهان خویش را اصلاح نمود، خداوند متعال آشکار وی را نیز اصلاح می‌کند».

﴿این مَثَل ایشان است در تورات﴾ یعنی: این است توصیفی که مؤمنان در تورات به آن وصف شده‌اند ﴿و مَثَل ایشان در انجیل﴾ یعنی: توصیفی که در انجیل به آن وصف شده‌اند نیز همان توصیف ذکر شده در تورات است. یا معنی این است: توصیف آنان در انجیل: ﴿چون کشته‌ای است که جوانهٔ خود را بر آورد﴾ شَطْأ: جوانه و بیخچه‌ای است که از ریشه و تنهٔ گیاه یا درخت می‌روید ﴿و آن را نیرومند ساخت﴾ یعنی: آن درخت یا کشتزار، جوانه‌ها و شاخک‌های نورستهٔ خود را قوی و نیرومند گردانید زیرا این جوانه‌ها از آن تغذیه نموده، در پناه آن محفوظ می‌مانند و از آن چون سپری برای خویش بهره می‌برند ﴿تا آن را ستبر کرد﴾ یعنی: این جوانه بعد از آن‌که باریک و ضعیف بود، ستبر و قوی گردید ﴿و بر ساقه‌های خود بایستد﴾ یعنی: جوانه‌ها و شاخک‌ها چنان قوی و نیرومند شدند که بر ساقه‌های خود راست ایستادند ﴿و دهقانان را شاد و شگفت‌زده کند﴾ یعنی: کشتزاری این‌گونه، کشاورزانش را به اعجاب و شادی و شگفتی وامی دارد، از بس که دلکش، پر محصول، نیکومنظر و چشم فریب است.

البتّه این مَثَلی است که خدای سبحان آن را برای اصحاب رسول خدا ﷺ در انجیل زده است و مراد از این مَثَل این است که: اصحاب رسول اکرم ﷺ در

ابتدای امر اندک و ضعیف‌اند، سپس روزبه‌روز بر شمارشان افزوده می‌شود و نیرومند می‌گردند، همچون زرع که جوانه‌های آن در آغاز ضعیف است، سپس مرحله به مرحله و روز تا روز قوی و قوی‌تر می‌گردد تا آن‌که سرانجام ساقهٔ آن ستبر و استوار می‌شود پس همچنین است مسلمان که چون به اسلام درآمد، ایمان وی در آغاز ضعیف است، سپس بر اثر مصاحبت و ملازمت وی با اهل علم و ایمان، ایمانش چنان قوی و نیرومند می‌شود که سرانجام، در ایمان خود راست و استوار می‌ایستد و همانند آنان می‌شود.

﴿**تا کافران را به سبب دیدنشان به خشم در اندازد**﴾ یعنی: حق تعالی مسلمانان را بسیار و نیرومند می‌گرداند تا مایهٔ خشم و غیظ کافران گردند ﴿**خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده وکارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی را وعده داده است**﴾ یعنی: حق تعالی وعده داده است که گناهانشان را بیامرزد و مزد و پاداششان را بزرگ و افزون سازد؛ با واردنمودنشان به بهشتی که بزرگترین نعمت و عظیم‌ترین منّت است. البتّه این مَثَل، شامل صحابهٔ رسول اکرم ﷺ و همهٔ کسانی از افواج ایمان و لشکریان اسلام درگذار عصرها و نسلها می‌شود که نقش قدمشان را دنبال و بر راه و روش ایشان رهرو باشند.

در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «لاتَسُبُّوا اَصْحابِیْ، فَوَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِهِ، لَوْ اَنَّ اَحَدَکُمْ اَنْفَقَ مِثْلَ اُحُدٍ ذَهَباً، ما اَدْرَكَ مُدَّ اَحِدِهِمْ وَلا نَصِیْفِهِ ❁ اصحابم را دشنام ندهید زیرا سوگند به ذاتی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست، اگر یکی از شما به مانند کوه احد طلا انفاق کند، [اجر] انفاق پیمانهٔ یکی از آنان و یا نصف آن را در نیافته است». البتّه احادیث بسیار و آیات دیگری نیز در فضیلت صحابه رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین و در نهی از تعرّض به بدی بر ایشان، آمده است و صحابه رضی الله عنهم همه عادل و اولیا و اصفیای خداوند جل جلاله و برگزیدگان وی از خلقش بعد از پیامبرانش علیهم السلام هستند.

برخی از علما دربارهٔ اختلافات و جنگهایی که بعد از خلافت حضرت

عـثمان﷜ در مـیان صـحابه﷢ رخ داد، گـفته‌انـد: «ایـنها خـونهایی است کـه خداوند متعال دستهای ما را از آلودگی به آن پاک نگه داشته پس ما زبانهایمان را نیز به آن نمی‌آلاییم و آنچه که در میان اصحاب﷢ روی داده، همانند واقعه‌ای است که در میان یوسف﵇ و برادرانش روی داد».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ حجرات
مدنی است و دارای هژده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «حجرات» نامیده شد که خداوند متعال در آن به درشتخویان اعرابی ادب آموخت، همانان که رسول اکرم ﷺ را از پشت حجره‌های زنان مؤمن و پاکنهادش رضی‌الله‌عنهنّ صدا می‌کردند. این سوره، سورهٔ «اخلاق و آداب» نیز نامیده می‌شود زیرا مسلمانان را به آداب و رعایت نظم در جامعهٔ اسلامی ارشاد نموده است چنان که مسلمانان در آن پنج‌بار به وصف ایمان مورد خطاب قرارگرفته‌اند.

و اصول این آداب پنج چیز است:

۱ــ اطاعت خدای عزّوجلّ و رسولش.

۲ــ تعظیم و بزرگداشت پیامبر ﷺ.

۳ــ کسب اطمینان و تحقیق در بارهٔ اخباری که نقل می‌شود.

۴ــ تحریم اهانت و تمسخر به مردم.

۵ــ تحریم تجسّس، غیبت و سوءظنّ.

خاطرنشان می‌شود؛ مجموعهٔ آدابی که در این سوره ذکر شده، بیست ادب است پس شایسته است که هر فرد مسلمان آن را سرلوحهٔ اخلاق و آداب خویش قرار دهد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَ

اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در برابر خدا و پیامبرش پیشی نجویید﴾ یعنی: کاری را پیش از خدا و رسولش فیصله نکرده و دربارهٔ آن تصمیم نگیرید، در حضور پیامبر ﷺ نسبت به قضایای مطروحه به ابراز نظر شتاب نکنید و بر خلاف قرآن و سنّت چیزی نگویید ﴿و از خدا پروا بدارید﴾ در تمام امور خویش ﴿بی‌گمان خدا شنواست﴾ هر امر شنیدنی‌ای را ﴿داناست﴾ به هر امر دانستنی‌ای پس در هیچ کاری از کارها ـ اعم از قول یا فعل ـ بر خدا و رسولش پیشدستی نکنید. آیهٔ کریمه ترتیب منابع اجتهاد را نیز در بر می‌گیرد که اوّلین آن کتاب و پس از آن سنّت است چنان که در **حدیث‌شریف** به روایت ائمّهٔ حدیث آمده است که وقتی رسول اکرم ﷺ معاذبن‌جبل رضی الله عنه را به یمن می‌فرستادند، به وی فرمودند: «به چه چیز حکم می‌کنی؟» گفت: به کتاب خداوند جل جلاله. فرمودند: «اگر حکمی را در کتاب خداوند جل جلاله نیافتی؟». گفت: به سنّت رسول خدا ﷺ حکم می‌کنم. فرمودند: «اگر حکمی را در سنّت نیافتی؟». گفت: «به رأی خود اجتهاد می‌کنم». پس آن حضرت ﷺ به نشانهٔ تأیید بر سینهٔ او زدند و فرمودند: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ وَفَّقَ رَسُوْلَ رَسُوْلِ اللّٰهِ لِمَا یُرْضِیْ رَسُوْلَ اللّٰه ✿ ستایش خدایی را که فرستادهٔ فرستاده‌اش را بر آنچه که مورد پسند فرستادهٔ اوست، توفیق داد». این حدیث شریف به این معنی است که معاذ رضی الله عنه، رأی و اجتهاد خود را بعد از کتاب و سنّت و در آخرین مرتبه و مرحله قرارداد و اگر او رأی خویش را بر آنها مقدّم می‌کرد، این همان پیشدستی بر خدا و رسول وی بود. خلاصه: این آیه ادبی است فراگیر که شامل سخن، عمل و اجتهاد هر سه می‌شود.

بخاری و غیر وی در بیان **سبب‌نزول** این آیه تا آیهٔ (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوْا...) [آیهٔ/۴] از عبدالله‌بن‌زبیر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: قافله‌ای از قبیلهٔ بنی‌تمیم به محضر رسول خدا ﷺ آمدند. ابوبکر صدّیق رضی الله عنه به آن حضرت ﷺ پیشنهاد کرد و گفت:

یا رسول‌الله! قعقاع‌بن‌معبد را برآنان امیر گردانید. و عمرﷺ گفت: نه بلکه اقرع‌بن‌حابسﷺ را برآنان امیر گردانید. پس از آن ابوبکر به عمر گفت: تو از طرح این پیشنهاد هدفی جز مخالفت با من نداشتی. ولی عمرﷺ گفت: نه! قصد من مخالفت با تو نبوده است. پس با هم جدل کردند تا بدانجاکه صدای آنها بلند شد. همان بود که این سوره نازل گردید. البتّه در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده است که به برخی از آنها در خلال آیات بعد اشاره کرده‌ایم.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرْفَعُوٓاْ أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُواْ لَهُۥ بِٱلْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَـٰلُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۲﴾

سپس خداوند متعال ادب گفتاری‌ای را بیان نموده و می‌فرماید: ﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید**﴾ زیرا این کار، بر قلّت ادب و حیا و ترک احترام دلالت می‌کند و در مقابل؛ فرودآوردن صدا و بلندنکردن آن؛ نشانهٔ تعظیم، بزرگداشت و حرمت نهادن است ﴿**و همچنان‌که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید، با او به صدای بلند سخن نگویید**﴾ یعنی: صداهایتان را در سخن گفتن با پیامبرﷺ پایین آورده، با وی به آرامش و وقار سخن بگویید و با نهایت ادب او را مورد خطاب قرار دهید. به‌قولی مراد این است: در خطاب با پیامبرﷺ نگویید: ای محمّد! و ای احمد! ولی بگویید: ای نبیّ خدا! و ای رسول خدا! به عنوان بزرگداشت و احترام وی. ابن‌کثیر می‌گوید: بلندکردن صدا در برابر قبر رسول اکرمﷺ نیز همچون بلندکردن صدا در حیات‌شان مکروه است زیرا آن حضرتﷺ برای همیشه در زندگی و مرگ

محترم‌اند. ﴿مبادا بی‌آن‌که بدانید﴾ که این صدا بلند کردن، نابود کنندهٔ ثواب اعمال شماست؛ ﴿اعمالتان تباه شود﴾ یعنی: خداوند ﷻ شما را از صدا بلندکردن در حضور پیامبر خویش ﷺ نهی کرد تا مبادا پاداش اعمالتان از بین برود. ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی شما را به‌خاطر آن از بلندکردن صدا در محضر پیامبر خویش ﷺ نهی کردیم که مبادا او از این کار به خشم آید و در آن صورت، ما هم به سبب خشمش بر شما خشمگین شویم. پس چنین کسی با خشمگین کردن پیامبر ﷺ، در واقع ندانسته اعمال خود را تباه می‌کند.

قتاده در بیان **سبب‌نزول** این آیه می‌گوید: اصحاب با رسول اکرم ﷺ به صدای بلند سخن می‌گفتند پس آیهٔ کریمه نازل شد. به روایتی دیگر این آیه دربارهٔ ثابت‌بن‌قیس رضی الله عنه نازل شد که گوشهایش سنگین بود و به‌علاوه، او صدای زمخت و گوش‌خراشی داشت به طوری که چون با کسی سخن می‌گفت؛ صدایش را بسیار بلند می‌کرد و چه بسا که با رسول اکرم ﷺ نیز سخن می‌گفت و ایشان از صدایش متأذّی می‌شدند. همان بود که این آیه نازل گردید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوانِ اللّٰهِ تَعالىٰ لا يُلْقِيْ لَها بالاً، يُكْتَبُ لَهُ بِها الْجَنَّةُ وَاِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللّٰهِ تَعالىٰ لا يُلْقِيْ لَها بالاً، يُهْوىٰ بِها فِي النّارِ اَبْعَدَ ما بَيْنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ» همانا شخص به کلمه‌ای از موجبات خشنودی خداوند متعال سخن گفته و به آن اهمّیّتی نمی‌دهد در حالی‌که در برابر آن کلمه، بهشت برایش نوشته می‌شود و همانا شخص به کلمه‌ای از موجبات خشم خداوند متعال سخن می‌گوید و به آن اهمّیّتی نمی‌دهد در حالی‌که به سبب آن ــ از مسافتی که دورتر از میان آسمان و زمین است ــ به دوزخ افگنده می‌شود».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصۡوَٰتَهُمۡ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱمۡتَحَنَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمۡ لِلتَّقۡوَىٰۚ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٌ عَظِيمٌ ﴿٣﴾

﴿بی‌گمان کسانی‌که نزد پیامبر خدا صداهایشان را آهسته و فرو می‌دارند، همان کسانی هستند که خداوند دلهایشان را برای تقوا امتحان کرده است﴾ یعنی: حق تعالی دلهایشان را برای تقوی صاف و صیقلی و خالص گردانیده است، همان گونه که طلا با آتش آزموده می‌شود و بر اثر آن، طلای ناب و سره از طلای پست وردی و غش‌دار بیرون می‌آید. همچنین این گروهی که خود را پایبند احترام رسول اکرم ﷺ دانسته و صداهای خود را نزد وی به انگیزهٔ فرمان بردن از امرش پایین می‌آورند؛ خداوند ﷻ دلهایشان را از هر زنگار و پلیدی‌ای پاک و صاف می‌کند. امام احمدبن‌حنبل روایت کرده است که: «به عمر رضی الله عنه نوشته شد: یا امیرالمؤمنین! شخصی است که نه اشتهای معصیت را دارد و نه مرتکب آن می‌شود پس مقام وی چگونه است؟ عمر رضی الله عنه در پاسخ نوشت: کسانی‌که اشتهای معصیت را دارند ولی مرتکب آن نمی‌شوند، همانان هستند که خداوند ﷻ دلهایشان را برای تقوی آزموده است». **﴿آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است﴾** در برابر این ادب ورزی آنان.

ابن‌جریر در بیان **سبب‌نزول** این آیه از محمّدبن‌ثابت‌بن‌قیس روایت کرده است که گفت: چون آیهٔ (لاتَرْفَعُوْا اَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ...) نازل شد، پدرم ثابت‌بن‌قیس در راه نشست و می‌گریست. در این اثنا عاصم‌بن‌عدی از نزدش گذشت و از او پرسید: ای ثابت! چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ پدرم گفت: نزول این آیه... می‌ترسم که دربارهٔ من نازل شده باشد زیرا من فردی هستم بلندآواز و بانگ‌برآور! پس این خبر به رسول اکرم ﷺ رسید و ایشان او را فراخوانده و به او فرمودند: اَمَا تَرْضیٰ اَنْ تَعِیْشَ حَمِیْداً وَتُقْتَلَ شَهِیْداً وَتَدْخُلَ الْجَنَّةَ؟ آیا بدان راضی نیستی که ستوده زندگی کنی، شهید کشته شوی و به بهشت در آیی؟ گفت: راضی شدم و دیگر هرگز صدای خویش را بر صدای رسول اکرم ﷺ بلند نمی‌کنم. همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را نازل کرد. ولی به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما، این آیه دربارهٔ ابوبکر صدّیق رضی الله عنه نازل شد که بعد از نزول آیهٔ دوم از

این سوره، تصمیم گرفت که دیگر با رسول اکرم ﷺ جز به طور بسیار آهسته و پوشیده که گویی راز می‌گوید، سخن نزند. قاضی ابوبکربن‌عربی می‌گوید: «حرمت رسول خدا ﷺ در حال وفات، همچون حرمت ایشان در حال حیات است و سخن منقولشان بعد از وفاتشان در والایی و رفعت و عظمت خود، همچون سخن مسموع از زبانشان در حال حیات ایشان است پس چون سخن ایشان خوانده می‌شود، بر هر شخص حاضری واجب است که صدای خویش را از آن بلندتر نکند و از آن روی نگرداند چنان که این کار در حیات ایشان واجب بود. البتّه خداوند متعال در آیهٔ: (وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنصِتُوا) [اعراف / ۲۰۴] بر ضرورت دوام و استمرار این احترام در گذار زمانها توجّه داده است زیرا سخن رسول وی ﷺ نیز از وحی بوده و حرمتی همانند قرآن را دارد، مگر در معانی‌ای که مستثنا می‌باشد و بیان آن در کتب فقه آمده است».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلْحُجُرَٰتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

﴿بی‌گمان کسانی که تو را از پشت حجره‌های مسکونی‌ات به فریاد می‌خوانند، بیشترشان نمی‌فهمند﴾ چرا که جهل و نادانی برآنان غلبه نموده و درشتخویی، خشونت و تندمزاجی بر طبع آنان چیره گشته و این طرز برخورد و روش معاشرت، شیوه و عادت آنان شده است و اگر آنان خردورز و باوقار می‌بودند، باید در برابر مقام نبوّت ﷺ ادب نیکو را رعایت می‌کردند. در بیان **سبب‌نزول** به روایت محمّدبن‌اسحاق آمده است: آیهٔ کریمه در بارهٔ مردم درشتخوی و احمقی از قبیلهٔ بنی‌تمیم نازل شد که رسول اکرم ﷺ را از بیرون حجره‌های همسرانشان صدا می‌کردند تا در برابر آن حضرت ﷺ خودنمایی کنند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا۟ حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ

رَّحِيمٌ ﴿٥﴾

سپس حق تعالی آن مؤمنان را به ادب نیکو در این رابطه، ارشاد نموده و می‌فرماید: **﴿و اگر آنان صبر می‌کردند تا برآنان در آیی، مسلّماً برایشان بهتر﴾** و به صلاح حالشان نزدیکتر **﴿بود﴾** هم در دین و هم در دنیایشان زیرا در آن صورت، ادب رفتار با رسول خدا ﷺ در این باب مورد عنایت قرارگرفته و خاطر شریف ایشان رعایت می‌شد و به تعظیم، احترام و بزرگداشتی که آن حضرت ﷺ سزاوار آنند، عمل می‌شد. یادآور می‌شویم که رسول اکرم ﷺ از مردم کناره نمی‌گرفتند و در خانهٔ خویش نمی‌ماندند مگر در اوقاتی که به مهمّات و ضروریّات خویش مشغول می‌بودند. پس برهم‌زدن آرامش ایشان در این اوقات، بی ادبی محض بود **﴿و خدا آمرزگار مهربان است﴾** لذا چنین کسانی را به سبب بی‌ادبی و کوتاهی‌ای که از آنان سرزده است، مؤاخذه نمی‌کند و فقط به نصیحت و سرزنش آنان بسنده می‌نماید.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ﴿٦﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فرد فاسقی﴾ فاسق: فاجر و بدکاری است که از دروغ گفتن پروایی ندارد و از حدود شرع بیرون می‌رود. آری! اگر چنین کسی **﴿برایتان خبری آورد﴾** که موجب رساندن ضرر به طرف سومی می‌گردید **﴿پس نیک تحقیق کنید﴾** و بررسی و تأمّل نمایید. البتّه از لوازم تحقیق و بررسی؛ شتاب نکردن در تصمیم گیری، درنگ نمودن، مطالعه و نگرش در مورد خبر رسیده است تا حقیقت روشن و آشکار شود. **﴿مبادا ندانسته به گروهی آسیب**

برسانید ﴾ یعنی: تحقیق، بررسی، درنگ و تأمّلتان در برابر آن خبر رسیده، به منظور پرهیز و احتراز از این امر است که به کسانی برخلاف استحقاقشان زیانی برسانید؛ ﴿آن‌گاه به خاطر آنچه کرده‌اید ﴾ از زیان رسانیدن به آنان از روی اشتباه و نادانی؛ ﴿پشیمان شوید ﴾ و از انجام آن، در غم و نگرانی و پریشانی فرورَوید.

بسیاری از مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ ولیدبن‌عقبه‌بن‌أبی‌مُعَیط نازل شد زیرا رسول اکرم ﷺ وی را برای جمع‌آوری زکاتهای گوسفندان قبیلهٔ بنی‌مصطلق فرستادند و در میان او و آنان از قبل کینه‌ای بود پس چون قبیلهٔ بنی‌مصطلق خبر آمدنش را شنیدند، سوارانی را به سویش فرستادند. هنگامی که ولید از حرکت سواران به سوی خود آگاه شد، از آنان ترسید پس نزد رسول اکرم ﷺ بازگشت و به ایشان گفت: قبیلهٔ بنی‌مصطلق تصمیم داشتند که مرابکشند و از دادن زکات هم سر باز زدند. لذا رسول اکرم ﷺ تصمیم گرفتند که به آنان حمله برند و در اثنایی که ایشان در تدارک و ترتیب مقدّمات اجرای این تصمیم بودند، بناگاه هیأت نمایندگی قبیلهٔ بنی‌مُصطلق به مدینه رسیدند و به محضر ایشان آمده و گفتند: یا رسول‌الله! به ما خبر رسید که فرستادهٔ شما نزد ما آمده‌است پس بیرون شدیم تا به او خیرمقدم گفته و گرامی‌اش بداریم و آنچه را که از ادای زکات متقبّل شده‌ایم، به وی بسپاریم ولی تا آمدیم، او برگشته بود. امّا رسول اکرم ﷺ آنان را متّهم نموده و فرمودند: «یا دست از مخالفت برمی‌دارید و یا این‌که مردی را به‌سوی شما می‌فرستم که نزد من همچون خودِ من است تا جنگندگان شما را بکشد و زنان و فرزندان شما را به‌اسارت آورد. سپس با دست خویش بر شانهٔ علی رضی الله عنه زدند». آن نمایندگان گفتند: پناه می‌بریم به خداوند ﷻ از خشم وی و خشم رسولش. همان بود که این آیه نازل شد. به‌قولی: رسول خدا ﷺ بعد از آن واقعه، خالدبن ولید رضی الله عنه را به‌سوی آنان فرستادند پس خالد ایشان را درحال اذان‌گفتن برای نماز دید و ملاحظه کرد که نماز شب (تهجّد) نیز می‌گزارند. آنان زکاتهای خویش را به خالد تسلیم کردند و او

بازگشت.

هرچند آیهٔ کریمه برای سبب خاصّی نازل شده ولی مفادّ آن در حکم مشروعیّت تحقیق و بررسی و درنگ و تأمّل به هنگام دریافت اخبار و ترک اعتماد به سخن فاسق، عامّ است. حسن بصری می‌گوید: «هرچند این آیه دربارهٔ این قوم خاصّ نازل شده امّا به خدا سوگند که حکم آن تا روز قیامت جاری است و آن را هیچ چیز منسوخ نکرده است». چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلتَّأَنِّیْ مِنَ اللهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّیْطَانِ ۞ تأنّی و درنگ کردن از خداوند ﷻ و عجله و شتاب از شیطان است».

همچنین آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که:

خبر یک تن به شرطی که عادل باشد، حجّت است.

شهادت فاسق پذیرفته نمی‌شود و اگر قاضی بر مبنای آن حکم کرد، گنهکار است امّا در نزد احناف، حکم وی نافذ می‌شود.

علمأ می‌گویند:

چنانچه شخص فاسقی والی بود پس آن بخش از احکام وی که موافق حقّ است، نافذ می‌شود و آنچه که برخلاف حقّ است، مردود می‌باشد ولی حکمی که وی آن را امضا کرده و گذرانده‌است، به هیچ حال نقض نمی‌شود.

چنانچه فاسقی فرستاده و مأمور شخص دیگری بود، در قبول سخنش، یا پذیرش امری که باید آن را برساند و یا اذنی که باید آن را اعلام کند، میان علمأ خلافی نیست پس به‌سبب ضرورت جایز است که سخنش شنیده شود و پیامش دریافت گردد ولی در صورتی که با سخن آن فاسق، حقّی برای غیر تعلّق می‌گرفت، سخنش پذیرفته نمی‌شود.

فاسق بر دو نوع است: فاسقی که رأی و اندیشهٔ غلط خود را تأویل نمی‌کند، که در ردّ خبر وی در میان علما هیچ خلافی نیست. و فاسقی که نظر و اندیشهٔ خود را تأویل می‌کند ـ مانند «جبریّه» و «قدریّه» که به طور آشکار مبتدع‌اند ـ و میان

علما در مورد پذیرش یا عدم پذیرش خبرشان اختلاف است: شافعی‌؁ شهادت و روایت آنان را ـ مجموعاً ـ رد می‌کند امّا جمهور فقها و محدّثان، هم شهادت و هم روایتشان را می‌پذیرند.

وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ فِيكُمۡ رَسُولَ ٱللَّهِۚ لَوۡ يُطِيعُكُمۡ فِي كَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ لَعَنِتُّمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ ﴿٧﴾

﴿**و بدانید که رسول خدا در میان شماست**﴾ پس حرمت او را نگه دارید و به گزاف و بی‌اساس سخن نگویید و در هنگام رسیدن یک خبر، بی‌آن‌که در مورد آن تحقیق و بررسی کنید، در داوری شتاب نورزید ﴿**اگر در بسیاری از کارها از شما پیروی کند، قطعاً به مشقّت درمی‌افتید**﴾ یعنی: اگر رسول خدا ﷺ در بسیاری از اخباری که به او می‌رسانید و در بسیاری از مشورتهای ناصوابی که به او می‌دهید، از شما اطاعت کند، شما خود در رنج و مشقّت می‌افتید. عَنَت: رنج، مشقّت، گناه و هلاکت است. ولی رسول خدا ﷺ قبل از آن‌که حقیقت و توجیه قضایا بر وی روشن شود، از شما در غالب آنچه که می‌پردازید، اطاعت نمی‌کند و به تصمیم‌گیری و عمل براساس آنچه که به وی رسیده‌است، قبل از آن‌که در آن امر اندیشه و تأمّل کند، شتاب نمی‌ورزد. ﴿**لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید**﴾ یعنی: آن را دوست‌داشته‌ترین و خوشایندترین چیزها نزد شما گردانید پس از شما جز آن امور شایسته‌ای که موافق ایمان و منطبق با مقتضای آن باشد، سر نمی‌زند و در نتیجه، شما شتاب و عجله در مورد اخبار واصله و عدم تحقیق و بررسی پیرامون آنهارا فرومی‌گذارید ﴿**و آن را در دلهای شما بیاراست**﴾ یعنی:

حقِ تعالی به توفیق خویش، ایمان را در دلهایتان نیکو و زیبا جلوه داد ﴿و کفر و فسق و عصیان را در نظرتان ناخوشایند﴾ و ناپسند و زشت ﴿گردانید پس ایناناند که راشدان هستند﴾ و خداوند ﷻ اینان را به رشد و هدایت رهنمون ساخته است. رشد: استقامت بر راه حق به‌همراه سرسختی، پایداری و استواری بر آن است.

شایان ذکر است که رسول اکرم ﷺ همیشه در دعایشان به مضمون این آیه دعا می‌کردند چنان که در **حدیث‌شریف** به روایت احمد و نسائی آمده‌است: چون در روز احد مشرکان به سوی مکه بازگشتند، رسول اکرم ﷺ خطاب به یارانشان فرمودند: «برابر بایستید تا برای پروردگار عزّوجلّ خویش ثنا گویم. پس اصحاب پشت سر ایشان صف کشیدند و رسول اکرم ﷺ چنین دعا کردند: اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ، اَللّٰهُمَّ لاٰقَابِضَ لِمٰا بَسَطْتَ وَلاٰبَاسِطَ لِمٰا قَبَضْتَ وَلاٰهَادِيَ لِمَنْ أَضْلَلْتَ وَلاٰمُضِلَّ لِمَنْ هَدَيْتَ وَلاٰمُعْطِيَ لِمٰا مَنَعْتَ وَلاٰمَانِعَ لِمٰا أَعْطَيْتَ وَلاٰمُقَرِّبَ لِمٰا بَاعَدْتَ وَلاٰمُبَاعِدَ لِمٰا قَرَّبْتَ، اَللّٰهُمَّ اَبْسِطْ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَفَضْلِكَ وَرِزْقِكَ، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ النَّعِيْمَ الْمُقِيْمَ الَّذِيْ لاٰيَحُوْلُ وَلاٰيَزُوْلُ، اَللّٰهُمَّ اَسْأَلُكَ النَّعِيْمَ يَوْمَ الْعَيْلَةِ وَالْاَمْنَ يَوْمَ الْخَوْفِ، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ عَائِذٌ بِكَ مِنْ شَرِّ مٰا اَعْطَيْتَنٰا وَمِنْ شَرِّ مٰا مَنَعْتَنٰا. اَللّٰهُمَّ حَبِّبْ اِلَيْنَا الْاِيْمَانَ وَزَيِّنْهُ فِيْ قُلُوْبِنٰا وَكَرِّهْ اِلَيْنَا الْكُفْرَ وَالْفُسُوْقَ وَالْعِصْيَانَ وَاجْعَلْنٰا مِنَ الرَّاشِدِيْنَ. اَللّٰهُمَّ تَوَفَّنٰا مُسْلِمِيْنَ وَاَحْيِنٰا مُسْلِمِيْنَ وَاَلْحِقْنٰا بِالصّٰالِحِيْنَ غَيْرَ خَزَايٰا وَلاٰمَفْتُوْنِيْنَ. اَللّٰهُمَّ قَاتِلِ الْكَفَرَةَ الَّذِيْنَ يُكَذِّبُوْنَ رُسُلَكَ وَيَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِكَ وَاجْعَلْ عَلَيْهِمْ رِجْزَكَ وَعَذَابَكَ. اَللّٰهُمَّ قَاتِلِ الْكَفَرَةَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ، اِلٰهَ الْحَقِّ ✿ بار خدایا! همه ستایشها از آنِ توست. بارخدایا! برای آنچه که تو گشاده‌ای، هیچ بازگیرنده‌ای نیست و برای آنچه که تو بازگرفته‌ای، هیچ گشاینده‌ای نیست و برای آن کس که تو گمراهش کرده‌ای، هیچ هدایتگری نیست و برای آن کس که تو هدایتش کرده‌ای، هیچ گمراه گری نیست و برای آنچه که تو بازش داشته‌ای، هیچ دهنده‌ای نیست و برای آنچه که تو داده‌ای، هیچ بازدارنده‌ای نیست و برای آنچه که تو دورش ساخته‌ای، هیچ نزدیک کننده‌ای نیست و برای آنچه که تو نزدیکش ساخته‌ای، هیچ دورکننده‌ای نیست. بار الها! بر

ما از برکات و رحمت و فضل و رزقت بگشا. بار الها! من از تو نعمتهای پایداری را درخواست می‌کنم که هیچ دگرگون و زایل نمی‌شود. بار الها! از تو در روز نیازمندی و فقر، نعمت می‌طلبم و در روز خوف و نگرانی، امنیّت. بار الها! من به تو پناه می‌برم از شرّ آنچه که به ما داده‌ای و از شرّ آنچه که از ما بازداشته‌ای. بار الها! ایمان را نزد ما دوست داشتنی گردان و آن را در دلهایمان بیارای و کفر و فسق و عصیان را نزد ما منفور گردان و ما را از راشدان قرارده. بارالها! ما را مسلمان بمیران و مسلمان زنده بدار و ما را بی‌آن‌که در خواری و فتنه در افتاده باشیم، به صالحان ملحق گردان. بار الها! نابود کن کافرانی را که پیامبرانت را تکذیب کرده و از راهت باز می‌دارند و برآنان رجز و عذابت را قرارده. بار الها! کافران اهل کتاب را نابود کن، ای معبود بر حق».

فَضْلاً مِّنَ ٱللَّهِ وَنِعْمَةً ۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾

﴿فضل و نعمتی از جانب خداوند است﴾ یعنی: حق تعالی به سبب فضل و بخشش و انعام بزرگ خویش؛ ایمان را نزد شما خوشایند و محبوب و کفر و فسق و عصیان را منفور و زشت و ناخوشایند ساخت و شما را از راشدان گردانید ﴿و خداوند داناست﴾ به احوال مؤمنان و به آنچه که در ایشان از برتری وجود دارد ﴿حکیم﴾ است در انعام خویش بر شما؛ با ارزانی‌نمودن توفیق برایتان.

وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱقْتَتَلُوا۟ فَأَصْلِحُوا۟ بَيْنَهُمَا ۖ فَإِنۢ بَغَتْ إِحْدَىٰهُمَا عَلَى ٱلْأُخْرَىٰ فَقَٰتِلُوا۟ ٱلَّتِى تَبْغِى حَتَّىٰ تَفِىٓءَ إِلَىٰٓ أَمْرِ ٱللَّهِ ۚ فَإِن فَآءَتْ فَأَصْلِحُوا۟ بَيْنَهُمَا بِٱلْعَدْلِ وَأَقْسِطُوٓا۟ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ

يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ﴿٩﴾

سپس حق تعالی به بیان قاعدهٔ مهمّی از قواعد مربوط به حلّ اختلافات ذات البینی مسلمانان پرداخته و می‌فرماید: **﴿و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد، با آن که تعدّی می‌کند بجنگید تا به حکم الله بازگردد پس اگر بازگشت، میان آنها به انصاف و عدل سازش دهید﴾** یعنی: اگر دو گروه از مسلمانان با یک‌دیگر درافتادند و جنگیدند، بر مسلمانان دیگر لازم است که به صلح و سازش در میان آنها سعی کنند و آنها را به‌سوی حکم خداوند ﷻ فراخوانند ولی اگر بعد از این تلاش برای صلح، از سوی یکی از آن دو گروه، تجاوز و تعدّی‌ای بر دیگری سرزد و آن گروه صلح را نپذیرفت و به آن گردن ننهاد بلکه خواستار چیزی شد که از حقّ وی نیست در این صورت، بر مسلمانان لازم است تا با این گروه سرکش و باغی بجنگند تا به‌سوی امر خداوند ﷻ و حکم وی بازگردد و امر و حکم خداوند ﷻ همانا بر پاداشتن صلح و برادری و از بین بردن کینه و دشمنی در میان مسلمانان است و اگر آن گروه از بغی و تجاوز خویش بازگشت و دعوت به‌سوی کتاب خداوند ﷻ و حکم وی را اجابت گفت، دیگر از تعرّض مصون است و در هر حال، بر مسلمانان است که در حکم‌نمودن میان آن دو گروه، عدالت کرده و جویای حکم وداوری‌ای باشند که صواب است و با حکم الهی مطابق می‌باشد لذا باید دست گروه ظالم را بگیرند تا از ظلم خویش برگردد و تکلیفی را که برعهده‌اش در قبال گروه دیگر واجب است، ادا کند. **﴿و عدالت کنید﴾** در حکم‌نمودن میان آنها **﴿که خدا دادگران را دوست می‌دارد﴾**.

بخاری و مسلم و غیرایشان در بیان **سبب‌نزول** این آیه از انس‌بن‌مالک ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «به رسول خدا ﷺ گفته شد: یا نبیّ‌الله! کاش نزد عبدالله‌بن‌ابیّ بروید و او را به‌سوی حق دعوت کنید. پس آن حضرت ﷺ سوار بر الاغی به

سوی وی به راه افتادند و مسلمانان نیز با ایشان حرکت کردند و نزد عبدالله‌بن‌ابیّ آمدند. آن زمین، زمین شوره‌زاری بود، در این میان الاغ پیشاب کرد. در این اثنا عبدالله‌بن‌ابیّ رو به آن حضرت ﷺ کرد و گفت: از من دور شو زیرا به خدا سوگند که بوی گند الاغت مرا اذیّت کرد. پس عبدالله‌بن‌رواحه جلو آمد و در پاسخش گفت: به خدا سوگند که بوی پیشاب الاغ وی از بوی گند تو خوشبوتر است. در این اثنا مردی از یاران عبدالله‌بن‌ابیّ خشمگین شد و به دفاع از وی برخاست. یاران و همراهان رسول خدا ﷺ نیز بر سر خشم آمدند و میان دوطرف با تبادل مشت و لگد و شاخهای درختان درگیری روی داد. آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل کرد. ولی در بیان سبب نزول آیه، روایات دیگری نیز نقل شده‌است.

در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌عمرو ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلْمُقْسِطُوْنَ عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالیٰ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَلٰی مَنَابِرٍ مِنْ نُوْرٍ عَلٰی یَمِیْنِ الْعَرْشِ، اَلَّذِیْنَ یَعْدِلُوْنَ فِی حُکْمِهِمْ وَاَهَالِیْهِمْ وَمَاوُلُّوْا ۞ در روز قیامت دادگران نزد خداوند متعال بر منبرهایی از نور در جانب راست عرش قرار دارند، همان کسانی که در حکمشان و در میان اهالی و مردمشان و بر آنچه که عهده‌دار تولیت آن گردانیده شده‌اند، عدالت می‌کنند».

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا۟ بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾

﴿در حقیقت، مؤمنان باهم برادرند﴾ یعنی: ایشان همه به اصل واحدی باز می‌گردند که همانا ایمان است پس ایشان با هم برادرند زیرا برادری دینی نیرومندتر و ماندگارتر از برادری نسبی و پیوندهای رفاقت و دوستی است. گفتنی است که در تأیید اخوّت و برادری دینی، احادیث بسیاری آمده است از آن جمله این

حدیث‌شریف است: «اَلْمُسْلِمُ اَخُوالْمُسْلِمِ لايُظْلِمُهُ وَلايُسْلِمُهُ» مسلمان برادر مسلمان است، نه بر او ستم می‌کند و نه او را وا می‌گذارد و تسلیم می‌کند». بنابراین، اگر در میان مؤمنان دشمنی و کشمکشی روی داد؛ **﴿پس میان برادرانتان را﴾** یعنی: در میان دو مسلمانی که با هم کشمکش و دعوی کرده‌اند **﴿سازش دهید﴾** همچنین اگر گروهی علیه امام و زمامدار مسلمین بر شورید و خروج کرد پس آن گروه بغاوتگراند؛ چنانچه خروج و شورش آنان به ناحق بود ولی در عین حال آنان با مؤمنان برادرند چنان که نقل شده است: «حارث اعور در جنگهای اهل بغی ـ جمل و صفّین ـ از علی ﷺ پرسید: آیا جنگجویانی که علیه تو می‌جنگند مشرک‌اند؟ علی ﷺ فرمود: خیر! از شرک فرار کرده‌اند. گفته شد: آیا منافق‌اند؟ فرمود: خیر! زیرا منافقان خداوند ﷻ را ـ جز اندک ـ یاد نمی‌کنند. گفته شد: پس حالشان چگونه است؟ فرمود: برادران ما هستند که بر ما بغاوت کرده‌اند». **﴿و از خدا پروا بدارید﴾** در تمام امور خویش **﴿تا مورد رحمت قرارگیرید﴾** به سبب این تقوی. این تعبیر دلیل بر آن است که تقواپیشه‌گان به رحمت الهی نایل می‌گردند.

علما گفته اند: امر به جنگیدن با بغّاة، فرض کفایه است که اگر برخی از مسلمانان به آن پرداختند، از ذمّهٔ دیگران ساقط می‌شود به همین جهت گروهی از صحابه ﷺ از جنگهای میان علی و معاویه رضی‌الله‌عنهما کناره گرفتند و علی ﷺ هم با این عملشان مختالفت نکرد و عذرهایشان را پذیرفت.

در اینجا احکام دیگری نیز در مورد بغّاة وجود دارد که ما به نقل پاره‌ای از آن می‌پردازیم:

امام مسلمین قبل از جنگیدن با گروه باغی، باید آنان را به طاعت و پیوستن به جماعت فراخواند و در صورتی که از بازگشتن به جماعت سرباز زدند، با آنان بجنگد.

اسیرشان کشته نمی‌شود.

کسی از آنان که از جنگ فرار کرده، مورد تعقیب قرار نمی‌گیرد.
مجروحشان به قتل رسانده نمی‌شود.
زنان و اطفالشان به بردگی گرفته نمی‌شوند.
اموالشان به غنیمت گرفته نمی‌شود.
آنچه که باغیان در اثنای شورش و بغاوت ـ از خون یا مال ـ به نابودی کشانده‌اند، به اجماع علما ضمان (تاوانی) ندارد. شایان ذکر است که تفصیل احکام «بغّاة» در کتب فقه آمده است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّۖ وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِۖ بِئۡسَ ٱلِٱسۡمُ ٱلۡفُسُوقُ بَعۡدَ ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن لَّمۡ يَتُبۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿١١﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید قومی قوم دیگری را ریشخند کنند﴾ یعنی: مردانی از شما نباید مردان دیگری را به ریشخند گیرند و تحقیر و عیب‌جویی نمایند. پس مراد از «قوم» در اینجا، مردان هستند نه زنان زیرا «قوم» از مادهٔ «قوام» است و بدان جهت فقط بر مردان اطلاق می‌شود که آنان کارپردازان، برپا دارندگان و قیّم امور زنان هستند. البتّه تمسخر شیوه‌های بسیاری دارد؛ مثلاً گاهی تمسخر با تمثیل و شبیه‌سازی سخن یا فعل کسی، یا با به‌کار گرفتن اشارات و حرکاتی است که هدف از آن، به ریشخندکشیدن طرف باشد. **﴿چه بسا آنها از اینها بهتر باشند﴾** یعنی: چه بسا که مردان مورد تمسخر قرارگرفته، در واقع امر و

نزد خداوند متعال بهتر از مسخره کنندگان باشند **﴿و نبابد زنانی زنانِ دیگری را به تمسخر گیرند﴾** و عیب‌جویی کنند **﴿چه بسا اینها﴾** یعنی: زنان به تمسخر کشیده شده **﴿از آنها بهتر باشند﴾** یعنی: بهتر از زنان تمسخرکننده باشند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «رُبَّ اَشْعَثٍ اَغْبَرٍ ذِیْ طَمْرَیْنِ تَنْبُوْ عَنْهُ اَعْیُنُ النَّاسِ لَوْاَقْسَمَ عَلَی اللّٰهِ لَاَبَرَّهُ ✿ چه بسیار انسانهای ژولیده، غبارآلود و دارای دو جامه کهنه و فرسوده‌ای که چشم‌های مردم از دیدن آنها خود را برتر و بزرگتر احساس می‌کنند ولی اگر [همین انسانهای ژولیده] بر خداوند متعال سوگند یاد کنند، او قطعاً ایشان را در سوگندشان راستگو می‌گرداند».

﴿و در میان خویش عیب‌جویی نکنید﴾ یعنی: برخی بر برخی دیگر طعنه نزنید. تعبیر (اَنْفُسَکُمْ) معنای ظریفی با خود حمل می‌کند زیرا مفید آن است که خداوند متعال طعنه زدن و عیب‌جویی یک مسلمان نسبت به مسلمان دیگری را طعنه زدن به خود وی معرّفی کرده است چرا که مسلمانان همانند یک تن واحده هستند پس هرگاه مؤمنی برادر مؤمنش را عیب‌جویی کند، گویی خودش را عیب‌جویی نموده است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت نعمان‌بن‌بشیر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلْمُؤْمِنُوْنَ کَرُجُلٍ وَاحِدٍ اِنِ‌اشْتَکٰی رَأْسُهُ اِشْتَکٰی کُلُّهُ، وَاِنِ‌اشْتَکٰی عَیْنُهُ اِشْتَکٰی کُلُّهُ ✿ مؤمنان همه مانند یک‌تن واحدند، اگر سر آن بدرد آید، کلّ آن به درد می‌آید و اگر چشم آن به درد آید، کلّ آن به درد می‌آید».

فرق در میان تمسخر و عیب‌جویی، یعنی «سُخْرِیَهْ» و «لَمْز» در این است که: تمسخر؛ حقیر شمردن دیگری در حضور وی و به‌گونه‌ای است که آن تحقیر خنده‌آور باشد. امّا عیب‌جویی: اشاره به سوی معایب وی است؛ چه آن اشاره در امر خنده‌داری باشد چه در غیر آن و چه در حضور شخص باشد چه در غیابش بنابراین، عیب‌جویی عام‌تر از تمسخر است.

﴿و همدیگر را به لقب‌های بد نخوانید﴾ یعنی: برخی به برخی دیگر لقب‌های بد

ندهید تا همدیگر را با این لقب دادن بد به خشم آورید. آری! خداوند متعال از این کار نهی نمود؛ چرا که این کار به دشمنی می‌انجامد و عاقبت خوشی ندارد، مانندی که شخص به برادر مسلمانش بگوید: ای فاسق! ای منافق! یا به برادر مسلمانش بگوید: ای یهودی! ای نصرانی! یا ای کلب! ای الاغ! ای خوک! البتّه در موردی که شخص به یک لقب مشهور است و از آن لقب بدش نمی‌آید، اطلاق آن بر وی جواز دارد، مانند: اعمش (کور) و اعرج (لنگ) که هر دو، لقب دو تن از راویان مشهور حدیث نیز هست. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ اَنْ يُسَمِّيَهِ بِاَحَبَّ اَسْمائِهِ اِلَيْهِ وَكانَتِ التَّكْنِيَةُ مِنَ السُّنَّةِ وَالْاَدَبِ الْحَسَنِ ﴿از حقّ مؤمن بر مؤمن این است که او را به نامهایی که نزد وی دوست داشته‌ترین است بخواند و کنیه گذاشتن از سنّت است و ادبی نیکوست».

﴿**چه ناپسندیده است فسوق بعد از ایمان**﴾ یعنی: بد رسمی است که شخص بعد از اسلام آوردن و توبه، کافر یازانی خوانده شود ﴿**و هر که توبه نکرد**﴾ از ارتکاب منهیّات خداوند متعال؛ ﴿**آن گروه، خود ستمگرند**﴾ با نهادن عصیان به جای طاعت.

ضحّاک در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه دربارۀ هیأت نمایندگی قبیلۀ بنی تمیم نازل شد که فقرای صحابه ـ مانند عمّار، خبّاب، ابن فُهَیره، بلال، صُهَیب، سالم، سلمان و غیر ایشان ـ را مورد تمسخر قراردادند آن‌گاه که ایشان را با جامه‌های کهنه و حالتی ژولیده دیدند. در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده است از جمله این‌که: صفیّه دختر حُیَیّ‌بن‌اخطب رضی‌الله‌عنها نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! زنان به من طعنه می‌زنند و می‌گویند: ای یهودی دختر دو یهودی! رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: چرا به آنان نگفتی که پدر من هارون است، عمویم موسی و شوهرم محمّد علیهم‌الصّلاة والسّلام؟ پس این آیه نازل شد. البتّه مانعی از تعدّد و قایع در مورد نزول یک آیه وجود ندارد زیرا همۀ روایاتی که در سبب نزول یک آیه آمده است، می‌تواند در مجموع سبب نزول آن باشد. به هر حال، سبب نزول هر چه باشد، حکم آیه را خاصّ و موردی

نمی‌سازد زیرا اعتبار به عام‌بودن لفظ است نه به مخصوص بودن سبب.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید﴾ گمان: حدّ وسطی میان علم یقینی و میان شکّ یا وهم است. مراد آیه گمان بدزدن به اهل خیر می‌باشد امّا در ارتباط با اهل بدی و فسق باید گفت که: جایز است تا در مورد آنان همان گمانی را بزنیم که از اعمال آنان بر ما نمایان می‌شود پس گمان بد زدن در مورد کسی که علایم و نشانه‌های بدی در وی نمایان است، اشکالی ندارد لذا بر کسی که در بارهٔ وی گمان بد می‌زند گناهی نیست تا آن‌گاه که به مصداق گمان خویش سخن نگوید ولی اگر به مصداق آن سخن گفت و آن را برملا گردانید، در این صورت گنه‌کار است. امّا گمان بدزدن در مورد کسی که ظاهرش آراسته به خیر و صلاح است، جواز ندارد.

﴿هرآینه بعضی از گمانها گناه است﴾ و آن گمان بدزدن به اهل خیر می‌باشد. خاطرنشان می‌شود که در مورد حرمت سوءظن به انسان مؤمن احادیث بسیاری آمده است از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت عبدالله‌بن‌عمر ﷺ است که فرمود: رسول اکرم ﷺ را دیدم که در حال طواف به کعبه می‌گفتند: «مَا أَطْيَبَكَ وَأَطْيَبَ رِيحَكَ، وَمَا أَعْظَمَكَ وَأَعْظَمَ حُرْمَتَكَ وَالَّذِيْ نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَحُرْمَةُ الْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ

عِنْدَاللّٰهِ تَعَالیٰ حُرْمَةً مِنْكَ، مٰالُهُ وَدَمُهُ وَاَنْ يُظَنَّ بِهِ.اِلاّٰ خَيْراً ۞ ای کعبه! چه قدر پاک هستی و چه قدر بویت پاکیزه و معطّر است، چه قدر با عظمت هستی و چه‌قدر احترامت بزرگ است امّا سوگند به ذاتی که جان محمّد در دست اوست، همانا حرمت مؤمن در نزد خداوند متعال از حرمت و احترام تو بزرگتر است؛ [حرمت] مال وی و [حرمت] خون وی و این‌که در حقّ وی جز گمان خیر برده نشود».

همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِيّٰاكُمْ وَالظَّنّ فَاِنَّ الظَّنَّ اَكْذَبُ الْحَدِيْثِ... ۞ هان! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغ‌ترین سخنهاست ...».

شایان ذکر است که گمان بر چند نوع است:

۱ ـ گمان واجب یا آنچه که بدان امر شده است: چون گمان نیک‌داشتن به خداوند متعال و به مؤمنان. در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِيْ بِيْ ۞ من نزد گمان بندهٔ خود در حقّ خود هستم». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاٰيَمُوْتَنَّ اَحَدَكُمْ اِلاّٰ وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللّٰهِ ۞ هرگز یکی از شما نمیرد، مگر این‌که به خداوند گمان نیک داشته باشد».

۲ ـ گمانی که ممنوع یا حرام است: چون سوءظن نسبت به خداوند متعال، نسبت به اهل صلاح و نسبت به مسلمین پوشیده حالی که ظاهر حال آنها بازتابگر نیکی و عدالتشان است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند حرام کرده است از مسلمان خون وی را، آبروی وی را و این‌که به وی گمان بد زده شود». امّا چنان‌که گفتیم؛ سوءظن نسبت به کسی که آشکارا مرتکب اعمال پلید می‌شود، یا خود را در موضع شک و تهمت قرار می‌دهد، حرام نیست.

۳ ـ گمانی که مستحبّ است: مانند گمان نیک داشتن در حقّ برادر مسلمان و گمان بد داشتن در مورد کسی که ظاهر حالش نشان‌دهندهٔ فسق است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مِنَ الْحَزْمِ سُوْءُالظَّنِّ ۞ سوءظن از دور اندیشی و هشیاری است». پس حرام بودن سوءظن در حقّ مردم، محدود به حالتی است که سوءظن دارای اثری باشد که به غیر متعدّی شود.

۴ ـ گمان مباح: همچون گمانه زدن در استنباط احکام شرعی فرعی عملی به وسیلهٔ اجتهاد و عمل نمودن به گمان غالب در شکّیّات نماز ـ که مثلاً سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت.

﴿ **و تجسّس نکنید** ﴾ تجسّس: کنکاش و جست‌وجو در مورد عیبها و اسرار پوشیدهٔ مسلمین است. همچنین «تحسّس» نیز حرام است؛ و آن عبارت از گوش سپردن به سخن مردم درحالی است که آنها دوست ندارند کسی به سخنشان گوش فرادهد. ولی این کار گاهی در مورد بررسی‌های خیر مباح می‌باشد چنان که خداوند متعال در حکایت از سخن یعقوبؑ می‌فرماید: (فَتَحَسَّسُوْا مِنْ يُوْسُفَ وَأَخِيْهِ ۞ بروید ای پسران من! و از یوسف و برادرش تحسّس کنید) [یوسف / ۸۷]. در **حدیث‌شریف** آمده است: «يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ اِلَى قَلْبِهِ، لاتَتَّبِعُوْا عَوْرَاتَ الْمُسْلِمِيْنَ، فَاِنَّ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَاتَ الْمُسْلِمِيْنَ، فَضَحَهُ اللّٰهُ فِيْ قَعْرِ بَيْتِهِ ۞ ای گروهی که به زبان خود ایمان آورده ولی ایمان به قلبش وارد نشده است، عیب‌های مسلمین را جست‌وجو نکنید زیرا هر کس جست‌وجوگر عیب‌های مسلمین باشد، خداوند متعال او را در اندرون خانه‌اش رسوا می‌کند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «سه چیز لازمه و گریبانگیر امّت من است: فال بد زدن، حسد ورزیدن و سوءظن. در این اثنا مردی گفت: یا رسول الله! چه چیز برطرف کنندهٔ آنها از کسانی است که در آنها درافتاده‌اند؟ فرمودند: اِذَا حَسَدْتَ فَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ وَاِذَا ظَنَنْتَ فَلاٰ تُحَقِّقْ وَاِذَا تَطَيَّرْتَ فَامْضِ ۞ چون حسد ورزیدی، از خداوند آمرزش بخواه و چون گمان زدی پس [در مورد گمان خود] تحقیق نکن و چون فال بد زدی، آن را عملی کن و به فال بد اهمّیّت نده». فال حرام: گرفتن فال از روی مصحف و کتب دیگر، ریگ انداختن و دیگر انواع آن است.

﴿ **و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند** ﴾ یعنی: برخی از شما برخی دیگر را غایبانه با سخنی که فرد غایب از آن بد می‌برد، مورد هجوم و بدگویی قرار ندهد. غیبت: آن است که در غیاب شخص راجع به وی سخنی بگویید که ناخوشایند وی

باشد، هرچند آنچه دربارهٔ وی می‌گویید و او را بدان وصف می‌کنید، در وی موجود باشد. امّا اگر شخصی که در غیابش به او صفتی را نسبت می‌دهید، از آن صفت عاری بود و شما در حقّ وی دروغی بربسته‌اید، این کار شما ــ چنان‌که در حدیث شریف آمده است ــ بهتان است و جز آنچه که مصلحت اقتضا نمایدمانند تزکیه، جرح، تعدیل و نصیحت اشخاص ــ هیچ چیز دیگر از این باب مستثنی نیست. و از مصادیق استثنا این روایت است: مرد فاجر و بدکاری اجازه خواست تا به محضر رسول اکرم ﷺ درآید، ایشان فرمودند: «اِئْذَنُوْا لَهُ، بِئْسَ اَخُوا الْعَشِيْرَة ۞ به او اجازه دهید؛ امّا چه بد برادری است در قومش». شایان ذکر است که حکمت در تحریم غیبت، پاسداری از کرامت و حرمت انسان است چنان که این معنی در احادیث بسیاری آمده است.

﴿آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟﴾ این جمله تمثیلی است برای غیبت که خدای سبحان در این تمثیل، آن را به خوردن از بدن مرده همانند ساخته است زیرا مرده از خوردن گوشت خود خبر ندارد و از آن آگاه نمی‌شود، همین‌گونه شخص زنده‌ای که از وی غیبت می‌شود، از غیبت علیه خود آگاه نیست یعنی نمی‌تواند از خود دفاع کند، همان طور که اگر گوشت مرده بریده شد و خورده شد، او نمی‌تواند از خودش دفاع کند درحالی‌که شخص حاضر گاهی می‌تواند از خود سخن بد را دفع نماید. پس این مَثَل برای تنفیر و ایجاد حسّ انزجار نسبت به غیبت است زیرا گوشت انسان از چیزهایی است که طبیعتش از خوردنش نفرت داشته و سرشت بشری آن را ناپسند می‌دارد، گذشته از این‌که این کار شرعاً نیز حرام است. ﴿از آن کراهت دارید﴾ یعنی: چنان‌که از خوردن گوشت مرده تنفّر دارید، از یادکردن برادر مسلمان خود به بدی نیز بپرهیزید و نفرت داشته باشید ﴿و از خدا پروا کنید﴾ در اوامر و نواهی وی که ﴿بی‌گمان خدا توبه‌پذیر مهربان است﴾ بر کسانی‌که به سویش بازگردند.

غیبت به اجماع علما از گناهان کبیره است و جمهور علما می‌گویند: اگر کسی

غیبت کس دیگری را کرد، باید به‌بارگاه خدای عزّوجلّ از آن غیبت توبه کرده و عزم کند که به آن باز نگردد و باید از کردهٔ خود پشیمان بوده و از کسی که غیبتش را کرده است حلالیّت بطلبد. جمعی دیگر از علما می‌گویند: حلالیّت طلبیدن از او شرط نیست زیرا اگر او را از غیبت خود آگاه کند، چه بسا که آزار روحی وارده بر وی از غیبتش شدیدتر باشد پس راه جبران این است که در مجالسی که مذمّتش را کرده است، از وی به نیکی یاد کند، توصیفش نماید و در حدّ توان غیبت را از وی برگرداند تا این کار نوعی تعویض در مقابل عمل سابقش باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس مؤمنی را از منافقی که مشغول غیبت وی است حمایت کند، خداوند متعال به سوی وی فرشته‌ای را می‌فرستد تا از گوشت بدنش در برابر آتش جهنّم حمایت کند و هر کس مؤمنی را به قصد دشنام دادنش به چیزی متّهم کند، خداوند متعال او را بر سر پل جهنّم (صراط) متوقّف می‌کند تا از آنچه که گفته است، بیرون آید».

علما در فرق میان «غیبت»، «إفك» و «بهتان» گفته‌اند: غیبت آن است که در بارهٔ برادر مسلمانت چیزی بگویی که در وی هست. إفك: آن است که در حقّ وی چیزی بگویی که از دیگری آن را شنیده‌ای و دریافت کرده‌ای. بهتان: آن است که در حقّ وی چیزی بگویی که در وی نیست. شایان ذکر است که علما به بیان مواردی که حکم غیبت را ندارند، پرداخته‌اند زیرا اگر غیبت به منظور برآوردن هدف صحیح شرعی‌ای باشد که رسیدن به آن هدف جز با غیبت میسّر نباشد، در آن صورت غیبت حرام نیست؛ این امور عبارت اند از:

١ ـ تظلّم و دادخواهی: کسی که مورد ظلم و ستم کسی قرار می‌گیرد، می‌تواند برای از بین‌بردن ظلم ظالم، از وی به مراجع مسؤول (حاکم) شکایت کند زیرا در **حدیث‌شریف** راجع به سخن‌گفتن یکی از مظلومان آمده است: «به او اجازه دهید که سخن بگوید زیرا صاحب حق را سخنی است». یعنی صاحب حق می‌تواند از خود دفاع کند.

۲ ـ یاری‌جستن از کسی به منظور تغییر منکر: اگر کسی عیب کس دیگری را به شخصی بازگو می‌کند که فکر می‌کند او به تغییر دادن آن منکر از وی قادر است، این کارش درست است. به دلیل این فرمودهٔ حق تعالی: (لَایُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظُلِمَ ۞ خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد) [نساء / ۱۴۸] که تفسیر آن گذشت.

۳ ـ استفتاء: اگر کسی به مفتی‌ای بگوید: فلان کس به من چنین ظلمی کرده است پس راه رسیدنم به حقّم چیست؟ با آن که این سخنش متضمّن غیبت است ولی سخنی درست است به دلیل این‌که هند زن ابوسفیان از وی نزد رسول اکرم ﷺ چنین شکایت کرد: «ابوسفیان مردی است حریص که آنچه تکافوی خرج من و فرزندم را بنماید به من نمی‌دهد پس آیا می‌توانم بدون آگاهی وی از مالش برگیرم؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: آری! برگیر».

۴ ـ هشدار دادن از آفت فسّاق و فجّار: بدگویی از فاسق غیبت نیست، مانند بدگویی از شخص دائم‌الخمر و کسی که پیوسته به محلاّت بدکاری و فحشا سر می‌کشد. به دلیل این **حدیث‌شریف**: «اُذْكُرُو الْفَاسِقَ بِمَا فِيْهِ كَيْ يَحْذَرَهُ النَّاسُ ۞ فاسق را به آنچه که در وی است، معرّفی کنید تا مردم از او حذر کنند».

۵ ـ اعلام و هشداردهی دربارهٔ رازی که مربوط به امور عامّه است: چون بیان نقاط ضعف گواهان، راویان، مصنّفان و مفتیانی که اهلیّت ندارند و نصیحت‌کردن خواستگار، شریک و مانند آنها.

۶ ـ معرّفی‌کردن شخص به لقبی که به آن مشهور است، درصورتی‌که شناخت وی با غیر آن لقب ممکن نباشد، مانند القاب لنگ، کور، دیوانه، لال و امثال این‌ها.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: این آیه دربارهٔ سلمان فارسی رضی الله عنه نازل شد که غذا خورد و به‌دنبال آن بی‌درنگ خوابید پس شخصی از این گونه خوردن و خوابیدنش به بدی یاد کرد. آن‌گاه این آیه نازل شد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَ
قَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ﴿۱۳﴾

﴿**ای مردم! همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم**﴾ که آن دو، آدم و حوّاء علیهما السلام اند. مراد این است که انسانها همه با هم در اصل انسانیّت برابرند، از آن رو که به یک نسب واحد پیوند دارند و همهٔ آنان را یک پدر و یک مادر با هم جمع می‌کند بنابراین، فخر نمودن بعضی از آنها به نسب بر بعضی دیگر، هیچ توجیهی ندارد زیرا همهٔ آنها در اصل انسانیّت، با هم برابرند ﴿**و شما را شَعب‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم**﴾ شَعب: امّتی است بزرگ که چندین قبیله را با هم جمع می‌کند و در فارسی به آن «ملّت» می‌گویند، مانند «شعب مضر» و «شعب ربیعه» که هر یک چندین قبیله را در خود گنجانیده‌اند و «قبیله» از حیث کثرت کمتر از «شعب» و زیر مجموعهٔ آن می‌باشد، مانند قبیلهٔ «بنی‌بکر» از شعب «ربیعه» و قبیلهٔ «بنی‌تمیم» از شعب «مضر». به‌قولی دیگر: «شعوب» شاخه‌های عجم‌اند و «قبایل» شاخه‌های عرب. شایان ذکر است که: طبقات نسل بشر در نزد اعراب هفت طبقه است: اوّل شعب، سپس قبیله، بعداً عِماره، سپس بطن، بعداً فخذ، سپس فصیله و بعد از آن عشیره. مثالهای آن: «خزیمه» شعب، «کنانه» قبیله، «قریش» عِماره، «قُصی» بطن، «عبدمناف» فخذ، «هاشم» فصیله و «عبّاس» عشیره است.

آری! شما را ملّت‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم ﴿**تا با یک‌دیگر شناسایی متقابل حاصل کنید**﴾ یعنی: خدای سبحان شما را شعب‌ها و قبیله‌هایی مختلف آفرید تا همدیگر را بشناسید، نه برای آن که به نسب فخر ورزید چراکه ﴿**در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست**﴾ یعنی: برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هر کس از تقوی برخوردار باشد، همو سزاوار آن است که

گرامی‌تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به نسب را فروگذارید **﴿بی‌تردید خدا دانای آگاه است﴾** و طرز دید و نحوهٔ عمل شما از او پنهان نیست پس به پندارهای جاهلیّت پشت پا زنید. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و غیر وی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا ﷺ سؤال شد که گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمودند: گرامی‌ترین آنان نزد خداوند جل جلاله پرهیزگارترین آنهاست. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس گرامی‌ترین مردم، یوسف نبیّ خدا فرزند نبیّ خدا فرزند نبیّ خدا فرزند خلیل خدا علیهم السلام است. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نیز نیست. فرمودند: پس سؤال شما از من دربارهٔ معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: آری! فرمودند: بهترین آنها در جاهلیّت، بهترین آنها در اسلام‌اند به شرط آن‌که اهل فهم و دانش باشند». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «اَلْحَسَبُ اَلْمٰالُ، وَالْكَرَمُ اَلتَّـقْوىٰ ✿ حسب به مال است و کرامت به تقوی». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «كُلُّكُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ، وَلَيَنْتَهِيَنَّ قَوْمٌ يَفْخَرُوْنَ بِآبٰائِهِمْ اَوْ لَيَكُوْنَنَّ اَهْوٰى عَلَى اللّٰهِ تَعٰالىٰ مِنَ الْجُعَلان ✿ همهٔ شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد لذا مردمی که به پدرانشان فخر می‌کنند، باید از این کار خویش دست بردارند یا این‌که قطعاً نزد خداوند جل جلاله بی‌ارزش‌تر از حشرهٔ گوگال (کنغز) خواهند بود». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: رسول اکرم ﷺ سوار بر شتر در منی خطابه‌ای ایراد کرده و چنین فرمودند: «يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ اَلاٰ اِنَّ رَبَّكُمْ وٰاحِدٌ وَاِنَّ اَبٰاكُمْ وَاحِدٌ، اَلاٰ لاٰ فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلٰى عَـجَمِيٍّ وَلاٰ لِعَجَمِيٍّ عَلٰى عَرَبِيٍّ وَلا لِاَسْوَدَ عَلٰى اَحْمَرَ وَلاَ لِاَحْمَرَ عَلٰى اَسْوَدَ اِلاّٰ بِالتَّقْوىٰ، اَلاٰ هَلْ بَلَّغْتُ؟ قٰالُوْا: نَعَمْ، قٰالَ: فَلْيُبَلِّغِ الشّٰاهِدُ اَلْغٰائِبَ ✿ هان ای مردم! آگاه باشید که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، آگاه باشید که عربی‌ای را بر عجمی‌ای و عجمی‌ای را بر عربی‌ای و سیاه را بر سرخ و سرخ را بر سیاه هیچ فضل و برتری‌ای نیست جز به تقوی، هان! آیا ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری! ابلاغ کردید. فرمودند: پس باید کسی که حاضر است، به کسی که غایب است برساند».

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** این آیه روایت کرده است: در روز فتح مکّه بلال بر پشت‌بام کعبه برآمد و اذان گفت: در این اثنا برخی از مردم گفتند: آیا همین بردهٔ سیاه بر پشت کعبه اذان می‌گوید؟! دیگرانی در پاسخشان گفتند: اگر این کار خدا را به خشم آورده باشد او آن را تغییر می‌دهد. همان بود که این آیه نازل شد. آن‌گاه رسول اکرم ﷺ آنها را فراخوانده و از تفاخر به نسب، برتری جویی به اموال و تحقیر فقرا، نهی و سرزنش نمودند.

۞ قَالَتِ ٱلْأَعْرَابُ ءَامَنَّا ۖ قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا۟ وَلَٰكِن قُولُوٓا۟ أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ ٱلْإِيمَٰنُ فِى قُلُوبِكُمْ ۖ وَإِن تُطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَا يَلِتْكُم مِّنْ أَعْمَٰلِكُمْ شَيْـًٔا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾

﴿**اعرابیان**﴾ یعنی: بادیه‌نشینان ﴿**گفتند: ایمان آورده‌ایم**﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! شرایعی را که آورده‌ای، تصدیق کرده‌ایم و در پای اوامر تو سر اطاعت نهاده‌ایم؛ ﴿**بگو: ایمان نیاورده‌اید**﴾ یعنی: تصدیق نکرده‌اید به تصدیق راستینی که از اعتقاد، خلوص نیّت، اطمینان کامل و یقین راسخ برخاسته باشد ﴿**لیکن بگویید: اسلام آورده‌ایم**﴾ یعنی: از ترس کشته‌شدن و اسارت، یا به انگیزهٔ طمع در زکات و صدقات، تسلیم شده‌ایم و گردن نهاده‌ایم. ﴿**و هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است**﴾ بلکه آنچه که به پندار خود ایمان می‌نامید، سخنی میان خالی به زبان بیش نیست، بی آن‌که اعتقاد راستین، نیّت خالص و بی شائبه‌ای همراه آن باشد ﴿**و اگر از خدا و پیامبرش فرمان برید، از کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند**﴾ یعنی: چیزی از پاداش اعمالتان را کم نمی‌دهد و نمی‌کاهد ﴿**بی‌گمان خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ پس به مهر و مغفرت وی تکیه کنید.

آیهٔ کریمه بر این عقیدهٔ اهل سنّت و جماعت دلالت دارد که: ایمان از اسلام خاص‌تر است و **حدیث‌شریف** معروف به حدیث جبرئیل ﷺ نیز بر این معنی دلالت می‌کند آن‌گاه که جبرئیل ﷺ از رسول اکرم ﷺ در بارهٔ اسلام، سپس در بارهٔ ایمان و آن‌گاه در بارهٔ احسان سؤال کرد و پله به پله از عام به سوی خاص و از خاص به سوی اخصّ بالا رفت.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: آیهٔ کریمه دربارهٔ تعدادی از افراد قبیلهٔ بنی‌اسدبن‌خزیمه نازل شد که در قحط سالی به مدینه آمدند و در حالی که در حقیقت و نهان امر مؤمن نبودند، شهادتین را اعلام کردند. به علاوه آنها به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: ما با سنگین باریها و اهل و عیال و دارونداز خود گوش به فرمان نزد تو آمده‌ایم و چنان‌که بنی‌فلان با تو جنگیدند، نجنگیدیم پس به ما از اموال زکات بده... و پیوسته بر پیامبر ﷺ منّت می‌گذاشتند تا بدانجا که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در حقیقت فهمشان بسی اندک است و همانا شیطان به زبانهایشان سخن می‌گوید».

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا۟ وَجَٰهَدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴿١٥﴾

سپس حق تعالی اوصاف مؤمنان راستین را بیان نموده و می‌فرماید: ﴿**در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند**﴾ یعنی: به او از روی هماهنگی و توافق کامل در میان قلب و زبان خود؛ ایمان صحیح، بی‌شائبه و خالصانه‌ای آورده‌اند ﴿**سپس شک و شبهه نیاورده‌اند**﴾ یعنی: بعد از آن ایمان راستین، هیچ شکّ و شبهه‌ای به دلهایشان وارد نشده و با باورهایشان درنیامیخته است ﴿**و با مالها و جانهایشان در راه خدا**﴾ یعنی: در طاعت و طلب رضای وی

﴿جهاد کرده‌اند، اینان﴾ که امور یاد شده را با هم جمع و یکجا کرده‌اند؛ ﴿راستکردارند﴾ در ادّعای موصوف‌بودن به وصف ایمان و داخل بودن در شمار اهل آن، نه غیر آنان از کسانی که در ظاهر امر اسلام آورده‌اند ولی در واقع قلبشان به ایمان مطمئنّ نگردیده است.

قُلْ أَتُعَلِّمُونَ ٱللَّهَ بِدِينِكُمْ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۚ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ به این مدّعیان بی‌باور: ﴿آیا خدا را از دین خود خبر می‌دهید؟﴾ یعنی: آیا به حق تعالی از ایمان خود خبر می‌دهید تا او از آن آگاهی حاصل کند، آنجا که گفتید: ایمان آورده‌ایم؟ ﴿و حال آن‌که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، می‌داند﴾ پس او چگونه از حقیقت ادّعای شما در مورد ایمان بی‌خبر است؟ ﴿و خدا به همه چیز داناست﴾ و هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند از آن جمله علم وی به ایمان و اخلاص و غیر اینهاست.

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا ۖ قُل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَٰمَكُم ۖ بَلِ ٱللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَىٰكُمْ لِلْإِيمَٰنِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿١٧﴾

﴿از این که اسلام آورده‌اند، بر تو منّت می‌گذارند﴾ یعنی: آن مدّعیان دروغین، اسلام‌آوردن خویش را منّتی بر تو می‌شمارند، آنجا که گفتند: «ما با همهٔ سنگین‌باریها و اهل و عیال خود نزد تو آمده‌ایم و مانند بنی‌فلان و بنی‌فلان با تو نجنگیده‌ایم ...». که این منّت‌نهادن، خود نشانهٔ عدم تمکّن ایمان در دلهایشان

است ﴿**بگو: بر من از اسلام آوردنتان منت نگـذاریـد**﴾ یعنی: آن را منّتی بـر مـن نشمارید زیرا منّت از آنِ خدای تبارک و تعالی است که به انسانی ایمان می‌بخشد چرا که نفع ایمان به خود آن انسان بر می‌گردد: ﴿**بلکه خداست که با هدایت کردن شما به ایمان بر شما منّت می‌گذارد اگر راستگو باشید**﴾ در آنچه که ادّعا می‌کنید از ایمان. یعنی: منّت خدای را است تبارک و تعالی که شما را به سوی ایـمان راه نمود، به قبول دین توفیق داد و سینه‌هایتان را برای آن گشود لذا خداوند ﷻ است که شما منّت‌دار اویید نه این‌که او منّت‌دار شما باشد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: رسول اکرم ﷺ در روز جنگ حُنین خطاب به انصار مدینه فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و این خداوند ﷻ بود که شما را با هم انس و الفت داد؟ و آیا فقیر نبودید پس خداوند ﷻ شما را به وسیلهٔ من توانگر گردانید؟ گفتند: آری! چنین است، خداوند ﷻ و رسول وی ﷺ منّت‌گذارتر و برترند».

إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَٱللَّهُ بَصِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

﴿**بی‌گمان خداست که نهفتهٔ آسمانها و زمین را**﴾ یعنی: آنچه را که در آسمانها و زمین پنهان است و از جمله آنچه را که هر انسان در اندرون خود نهان مـی‌دارد؛ ﴿**می‌داند و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست**﴾ و چیزی از این امور بر او مخفی نـیست پس او جزا دهندهٔ شماست؛ در برابر خیر با خیر و در برابر شر؛ با شرّ.

بِسمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قٓ
مکّی است و دارای چهل و پنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام «قٓ» یعنی همان حرف هجایی‌ای که با آن افتتاح شده، نامگذاری شده است.

سنّت است که این سوره در رویدادهای بزرگ و مجامع عام ـ مانند جمعه‌ها و عیدین ـ خوانده شود تا خواندن آن؛ آغاز کار آفرینش، مظاهر حیات، مجازاتهای دنیا، رستاخیز، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را به یاد مردم آورد. دلیل سنّت بودن قرائت آن در این مناسبت‌ها، احادیثی است که در این باره نقل شده است از جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت امّ‌هشام بنت حارث رضی‌الله‌عنهاست که فرمود: «قٓ. وَالْقُرآنِ الْمَجِيْد را جز از زبان شخص رسول اکرم ﷺ فرانگرفتم زیرا ایشان هر روز جمعه آن را در هنگامی که به مردم خطبه ایراد می‌کردند، بر منبر می‌خواندند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «عمربن‌الخطّاب رضی‌الله‌عنه از ابوواقدلیثی سؤال کرد که رسول اکرم ﷺ در نمازهای عید قربان و عید فطر چه سوره‌هایی را می‌خواندند؟ او پاسخ داد: ایشان در آنها (قٓ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيْد) و (اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرْ) را می‌خواندند». حکمت تلاوت آن

در اعیاد این است که اعیاد روزهای شادی و زینت است پس سزاوار آن است که شادی و طرب عید، انسان مؤمن را از یاد آخرت غافل نکند و انسان در چنین روزهایی نیز، به یاد بیرون آمدن خود به سوی میدانهای حساب باشد.

قٓ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡمَجِيدِ ﴿١﴾

چنین خوانده می‌شود: ﴿**قاف**﴾ و سخن دربارۀ حروف مقطعّۀ اوایل سوره‌ها، در آغاز سورۀ «بقره» گذشت. ﴿**سوگند به قرآن مجید**﴾ یعنی: سوگند به قرآن کریم. به‌قولی معنای «مجید» در اینجا این است: قرآن والاقدر و بزرگمقدار است و به سبب خیر دنیوی و اخروی بسیاری که در آن وجود دارد، بر سایر کتب برتری و شرف دارد. راغب می‌گوید: «مجد: گشایش و کرم است». خاطر نشان می‌سازیم که در (وَالْقُرآنِ‌الْمَجِيْد) قرآن؛ مقسم بِهِ است و مقسم علیه محذوف می‌باشد که مضمون سخن بَعدی بر آن دلالت می‌کند و آن اثبات نبوّت و معاد است. امام رازی در «تفسیر کبیر» برای سوگندهایی که خداوند متعال در قرآن کریم به حروف هجاء و غیر آنها یاد کرده است، تصنیف و دسته‌بندی دقیقی را بیان نموده که اینک به ایجاز آن را نقل می‌کنیم:

۱ ــ گاهی خداوند متعال به یک چیز یا به یک حرف قسم یاد کرده است؛ مثال یک چیز: «و العصر» و «و النّجم» و مثال یک حرف: «ص» و «ن» است.

۲ ــ گاهی به دو چیز و به دو حروف قسم یاد کرده است؛ مثال دو چیز: «وَالضُّحٰی وَاللَّیْل» و «وَالسَّماءِ و الطّارِقْ» و مثال دو حرف: «طه»، «طس»، «یس» و «حمٓ» است.

۳ ــ گاهی به سه چیز و به سه حرف قسم یاد کرده است؛ مثال سه چیز: «وَالصّافّات... فَالزّاجِرات... فَالتّالِیات...» و مثال سه حرف: «الٓم»، «طٰسم» و «الٓر» است.

۴ ــ گاهی به چهار چیز و به چهار حرف قسم یاد کرده‌است؛ مثال چهار چیز: (وَالذّارِيٰاتْ... فَالْحٰامِلاٰت... فَالْجٰارِيٰات... فَالْمُقَسِّمات...)، (وَالسَّمٰاءِ ذاتِ الْبُرُوْج...)، (وَالتِّيْنِ وَالزَّيْتُوْن...)؛ و مثال چهار حرف: «الٓمٓصٓ» در اوّل سورهٔ «اعراف» و «الٓمٓر» در اوّل سورهٔ «رعد» است.

۵ ــ گاهی به پنج چیز و به پنج حرف قسم یاد کرده‌است؛ مثال پنج چیز: (وَالطُّوْر...)، (وَالْمُرْسَلات...)، (اَلنّٰازِعٰات...) و (وَالْفَجْر...) و مثال پنج حرف: (كٓهٰيٰعٓصٓ) و (حٰمٓعٓسٓقٓ) است.

٦ ــ خداوند ﷻ جز در یک سوره به بیشتر از پنج چیز قسم یاد نکرده و آن سورهٔ: (وَالشَّمْسِ وَضُحٰاهٰا...) است و به بیشتر از پنج حرف نیز قسم یاد نکرده است تا کلمه سنگین نشود.

۷ ــ خداوند ﷻ در آغاز بیست و هشت سوره به حروف قسم یاد کرده و قسم به حروف جز در اوایل سوره‌ها، در دیگر مواضع قرآن کریم نیامده است».

خاطرنشان می‌شود که مفسّران در تأویل معنای «قٓ» بر یازده قول متعارض اختلاف‌نظر دارند که بر صحّت هیچ یک از آنها دلیلی وجود ندارد بنابراین، از ذکر آنها صرف‌نظر کردیم.

بَلْ عَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ ٱلْكَـٰفِرُونَ هَـٰذَا شَىْءٌ عَجِيبٌ ﴿٢﴾

أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ۖ ذَٰلِكَ رَجْعٌۢ بَعِيدٌ ﴿٣﴾

﴿بلکه از این‌که هشداردهنده‌ای از میان خودشان برایشان آمد، تعجّب کردند﴾ یعنی: کفّار از این‌که بشری از میان خودشان ــ که محمّد ﷺ است ــ به عنوان

هشداردهنده‌ای به سراغشان آمد، شگفت‌زده شدند پس به صِرف تشکیک و ردّ دعوت هشداردهنده اکتفا نکرده بلکه آن را از امور عجیب و شگفت‌آور نیز تلقّی کردند؛ ﴿و کافران گفتند: این چیزی است عجیب﴾ یعنی: ما از این‌که پیامبر بشری همانند ما باشد، در تعجّب و شگفتی فرورفته‌ایم و نیز درشگفتیم از این‌که بعد از مرگ برانگیخته شویم؛ ﴿آیا چون مردیم و خاک شدیم﴾ و اجزای بدن ما در زمین پراکنده شد و به خاک تبدیل گردید آن‌گاه خداوند ـ چنان‌که این هشداردهنده می‌گوید ـ ما را برمی‌انگیزد و به سوی خویش باز می‌گرداند؟ ﴿این﴾ یعنی: این از نو زنده‌شدن ﴿بازگشتی بعید است﴾ یعنی: دور از عقل، یا دور از ظنّ و عادت است زیرا عقل آن را تصدیق نمی‌کند چراکه ـ به زعم آنان ـ این امری است غیر ممکن.

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنقُصُ ٱلْأَرْضُ مِنْهُمْ ۖ وَعِندَنَا كِتَـٰبٌ حَفِيظٌۢ ﴿٤﴾

آن‌گاه حق تعالی در بیان مطلقیّت قدرت و علمش می‌فرماید: ﴿قطعاً دانسته‌ایم که زمین چه مقدار از اجسادشان را فرو می‌کاهد﴾ بعد از مرگ‌شان پس این امر که اجساد در کجا پراکنده شده و به کجا رفته‌اند، بر ما پنهان نیست و چیزی از آن از نزد ما گم نمی‌شود ﴿و نزد ما کتاب ضبط‌کننده‌ای است﴾ یعنی: نزد ما کتابی است که نگاه‌دارندهٔ شمار آنان، نامهای آنان و همه‌چیز آنان و نیز نگاه‌دارندهٔ تفاصیل و جزئیّات همهٔ اشیاء است که این کتاب، لوح محفوظ می‌باشد.

بَلْ كَذَّبُوا۟ بِٱلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ فَهُمْ فِىٓ أَمْرٍ مَّرِيجٍ ﴿٥﴾

﴿نه بلکه حق را دروغ شمردند﴾ یعنی: کفّار یاد شده، از مرز تعجّب و استبعاد نیز فراتر رفته و صراحتاً حق را تکذیب کردند. مراد از «حق» در اینجا، قرآن و نبوّت

است که به وسیلهٔ معجزات ثابت شده است؛ ﴿وقتی برایشان آمد﴾ یعنی: به مجرّد این‌که حق به وسیلهٔ قرآن به آنان ابلاغ شد، آن را مورد تکذیب قراردادند، بی آن‌که در آن تدبّر، تفکّر و امعان نظر نموده و ژرف بیندیشند ﴿پس آنان در کاری سردرگم‌اند﴾ یعنی: آنان آشفته، سردرگم و مضطربند، گاهی می‌گویند: محمّد ﷺ ساحر است، باری می‌گویند: او شاعر است و باری می‌گویند: فال بین و کاهن است پس استقرار فکری ندارند.

أَفَلَمْ يَنظُرُوٓاْ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَٰهَا وَزَيَّنَّٰهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ ﴿٦﴾

سپس خداوند متعال نمونه‌هایی از آفرینش خود را ذکر می‌کند که بسیار بزرگتر از آن چیزی است که آنها از امکان اعادهٔ خلقت آن در شگفتی و استبعاد فروافتاده‌اند: ﴿مگر﴾ آن‌گاه که آنان منکر بعث بعد از مرگ شدند؛ ﴿به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را﴾ بر این وصف عجیب و شگفت‌آور ﴿بنا کرده‌ایم﴾ زیرا آسمانها بدون ستونی که بر آن تکیه داشته باشند، برافراشته شده‌اند ﴿و چگونه آن را آراسته‌ایم؟﴾ با رنگ زیبا و چشم‌نواز و ستارگانی که همچون چراغها در آن نورافشانی می‌کنند ﴿و برای آن هیچ گونه شکافتگی‌ای نیست﴾ یعنی: هیچ‌گونه خلل، عیب، شکاف و بی‌نظمی‌ای در آسمانها نیست.

وَٱلْأَرْضَ مَدَدْنَٰهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ وَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ ﴿٧﴾

﴿و زمین را گستردیم﴾ یعنی: آن را هموار و مسطّح ساختیم؛ به حسب نگاه جزئی انسان به سوی موقعیّت جغرافیاییِ‌ای که در آن زندگی می‌کند، نه نظر به کلّیت وجودی آن؛ زیرا زمین در کلّیّت خود، سیّاره‌ای کروی است **﴿و در آن کوه‌ها درافگندیم﴾** رَواسِي: یعنی کوه‌های استوار و لنگرآسا **﴿و در آن از هرگونه جفت دل‌انگیزی رویانیدیم﴾** یعنی: از هر صنف و گونه‌ای نیکو و زیبا و رستنی‌های خرّمی که بینندگان را با رنگهای چشم و روح‌نواز مختلف و با اشکال عجیب و بوهای معطّر و میوه‌های لذّتبخش و پاکیزهٔ خود، به خرّمی و نشاط و بهجت می‌آورند.

تَبۡصِرَةٗ وَذِكۡرَىٰ لِكُلِّ عَبۡدٖ مُّنِيبٖ ﴿٨﴾

﴿تا﴾ این زمین پر نقش و نگار با آن همه اشیاء دل‌انگیز **﴿برای هر بندهٔ منیبی مایهٔ روشنگری و پند آموز باشد﴾** مُنیب: بسیار رجوع‌کننده به سوی خداوند ﷻ و متفکّر در نوآوریهای صُنع و آفرینش اوست. پس هر انسان اهل بینش و اندیشه‌ای، از نگرش در نشانه‌های زمین در می‌یابد که ذات توانا بر مانند این امور، به طور قطع بر زنده‌کردن مردگان نیز تواناست.

وَنَزَّلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ مُّبَٰرَكٗا فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ جَنَّٰتٖ وَحَبَّ ٱلۡحَصِيدِ ﴿٩﴾

﴿و از آسمان آبی پربرکت فروداوردیم﴾ یعنی: از ابرها، آبی بسیار با برکت و بسیار پرمنفعت فروآوردیم تا مردم از آن در غالب امورشان بهره گیرند **﴿پس بدان﴾** آب **﴿باغها﴾** و میوه‌زارهای بسیار **﴿و دانه‌های دروکردنی﴾** مانند گندم، جو و هر دانهٔ دیگری که برای تغذیه ذخیره می‌شود **﴿رویانیدیم﴾**.

وَٱلنَّخۡلَ بَاسِقَٰتٖ لَّهَا طَلۡعٞ نَّضِيدٞ ﴿۱۰﴾

﴿و﴾ در آن ﴿درختان تناور خرما که میوهٔ توبرتو دارند﴾ رویانیدیم. بَاسِقَاتْ: بلندبالا و تناور. طَلْع: اوّلین چیزی است که از محصول درخت خرما بیرون می‌آید و سپس در سه مرحله از آن بهره‌برداری می‌شود:

۱ـ بَلْح: خرمایی است نارس و سبز که برخی از انواع آن طعم بس خوشی دارد.

۲ـ رطب: غورهٔ خرمای رسیده است.

۳ـ تمر: خرمایی است که بعد از پیمودن دو مرحلهٔ بَلْح و رطب، به پختگی و کمال خود می‌رسد. نَضِیْد: خوشهٔ خرمای توبرتویی است که برخی از آن بر بالای برخی دیگر به زیبایی و به شکل هندسی عجیبی فروچیده شده است.

رِّزۡقٗا لِّلۡعِبَادِۖ وَأَحۡيَيۡنَا بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗاۚ كَذَٰلِكَ ٱلۡخُرُوجُ ﴿۱۱﴾

﴿روزی‌ای برای بندگان﴾ یعنی: همهٔ این چیزها را رویانیدیم تا روزی‌ای برای بندگان باشد ﴿و بدان سرزمین مرده‌ای را زنده گردانیدیم﴾ یعنی: به وسیلهٔ آن آب، سرزمین خشک پژمردهٔ بی‌میوه و بی‌گیاهی را زنده گردانیدیم ﴿رستاخیز نیز همین‌گونه است﴾ یعنی: بیرون‌شدن از گورها در هنگام بعث بعد از مرگ نیز همانند این عملیّهٔ زنده ساختن زمین مرده است پس چنان‌که این کارهای بزرگ در حوزهٔ قدرت حق تعالی است؛ همین‌گونه برانگیختن مردگان نیز از توانمندیهای او می‌باشد و اصولاً قدرتش مطلق است و حدّ و مرزی ندارد.

كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٖ وَأَصۡحَٰبُ ٱلرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿۱۲﴾

وَعَادٞ وَفِرۡعَوۡنُ وَإِخۡوَٰنُ لُوطٖ ﴿۱۳﴾

﴿پیش از آنان﴾ یعنی: پیش از کافران تکذیب‌کنندهٔ حضرت محمّد ﷺ ﴿قوم نوح و اصحاب رسّ تکذیب پیشه کردند﴾ اصحاب رسّ: یعنی صاحبان چاهی که بنا شده است. و آنان قوم شعیب علیه السلام بودند که با مواشی خود پیرامون آن چاه اقامت داشته و بتان را می‌پرستیدند. به‌قولی: آنان «اصحاب اخدود»، یا قومی در «یمامه» بودند که از سرزمین نجد است. ﴿و﴾ نیز تکذیب پیشه کردند ﴿ثمود و عاد و فرعون﴾ و قومش ﴿و برادران لوط﴾ یعنی: قومی که لوط در میانشان به نبوّت مبعوث شد، که اهالی شهرهای «سدوم» و «عموره» از سرزمین فلسطین بودند.

وَأَصْحَـٰبُ ٱلْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ ۚ كُلٌّ كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴿١٤﴾

﴿و اصحاب أیکه﴾ یعنی: ساکنان بیشه‌زار نیز تکذیب پیشه کردند. سخن دربارهٔ «أیکه» و پیامبرشان شعیب علیه السلام در سورهٔ [شعراء / ۱۷۶] گذشت ﴿و قوم تُبّع﴾ نیز تکذیب پیشه کردند. او تُبّع حمیری پادشاه یمن بود که مسلمان شد و قومش را به سوی اسلام فراخواند امّا آنها او را تکذیب کردند. آری! ﴿همگی پیامبران ما را به دروغ گرفتند﴾ یعنی: هریک از آن گروه‌ها؛ پیامبر خود را که ما به سویشان فرستاده بودیم، تکذیب کردند پس هر کس یکی از پیامبران علیهم السلام را تکذیب کند، گویی تمام ایشان را تکذیب کرده است ﴿و در نتیجه وعدهٔ عذاب من واجب آمد﴾ یعنی: وعدهٔ عذاب من برآنان واجب و لازم شد و این عذاب به آنان تعلّق گرفت.

این سه آیه، تسلیتی به رسول اکرم ﷺ و تهدیدی برای کفّار مکّه است. یعنی ای پیامبر! از تکذیب کفّار قریش دلتنگ مباش و تکذیب‌کنندگانت نیز باید از فرجامی مانند فرجام آن گروه‌ها برحذر باشند.

أَفَعَيِينَا بِٱلْخَلْقِ ٱلْأَوَّلِ ۚ بَلْ هُمْ فِى لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٥﴾

﴿مگر از آفرینش نخستین درمانده بودیم؟﴾ یعنی: آیا هنگامی که نخستین‌بار آنان را ـ درحالی‌که چیزی نبودند ـ از کتم عدم آفریدیم، در امر آفرینش‌شان ناتوان شده بودیم؟ هرگز! پس چگونه از برانگیختن مجدّدشان که کاری سهل‌تر است، ناتوان می‌شویم و درمی‌مانیم؟ ﴿نه بلکه آنها از آفرینش جدید در شبهه‌اند﴾ یعنی: آنها از برانگیختن مردگان در شك و حیرت و سردرگمی قراردارند چراکه از یکسو این‌کار، مخالف عادت است و از سوی دیگر شیطان نیز آنان را در کار رستاخیز به حیرت درافگنده و آن را در پندارشان، کاری دور از امکان جلوه می‌دهد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِۦ نَفْسُهُۥ ۖ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ ٱلْوَرِيدِ ﴿١٦﴾

﴿و به راستی ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او به او چه وسوسه می‌کند﴾ یعنی: ما آنچه راکه در نهان و قلب و ضمیر انسان خلجان می‌زند، نیز می‌دانیم پس علم ما به تمام امور انسان احاطه دارد. تُوَسْوِسُ: از وسوسه؛ به معنای صدای پوشیده و پنهان است ﴿و ما از شاهرگ به او نزدیکتریم﴾ وَرِيد: شاه‌رگ خونی گردن است که به قلب متّصل می‌باشد. یعنی: ما به او از رگ جان او که در اندرون قلبش قراردارد نزدیکتریم پس چگونه آنچه که در قلبش هست، بر ماپنهان می‌ماند.

إِذْ يَتَلَقَّى ٱلْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾

سپس خدای سبحان به بیان این حقیقت می‌پردازد که او با وصف آن‌که به خفایای قلب فرزند آدم عالم و آگاه است امّا در عین حال بر او دو فرشته را نیز بر

گمارده است تا به منظور الزام حجّت، همه چیز او را بنویسند و عملش را نگاهداری کنند پس می‌فرماید: ﴿آن‌گاه که دو فراگیرنده فرامی‌گیرند﴾ یعنی: دو فرشته‌ای که به وی موکّل و گمارده‌اند و هرآنچه را که می‌گوید و عمل می‌کند، ثبت می‌کنند ﴿که از راست و چپ او نشسته‌اند﴾ یعنی: آن دو فرشته، از جانب راست و چپ او نیز نشسته‌اند. قعید: کسی است که همراهت می‌نشیند.

مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾

﴿هیچ سخنی را به زبان در نمی‌آورد﴾ آدمی ﴿مگر این‌که نزد او نگهبان حاضر و ناظری است﴾ که بر سخن و عملش نظارت کرده، آن را می‌نویسد و ثبت می‌کند پس آن دو فرشتهٔ نگهبان، حاضر و آماده‌اند. به قولی: آنها همه‌چیز انسان حتّی نالهٔ وی در بیماری‌اش را می‌نویسند. که ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح داده است. نقل است که: آن دو فرشته جز در وقت جماع (مقاربت) و در هنگام رفتن به قضای حاجت (توالت) از انسان کناره نمی‌گیرند ولی حتّی در این حالات نیز، آنچه را که می‌گوید و می‌کند، می‌دانند و می‌نویسند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌امامه رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «نویسندهٔ نیکی‌ها در جانب راست انسان و نویسندهٔ بدیها و گناهان در جانب چپ او قرار دارد پس نویسندهٔ نیکی‌ها بر نویسندهٔ بدیها امین (مراقب) است و چون شخص عمل نیکی را انجام داد، فرشتهٔ جانب راست، آن نیکی را ده برابر می‌نویسد و چون عمل بدی را انجام داد، به فرشتهٔ جانب چپ می‌گوید: نوشتن آن را هفت ساعت فروگذار و آن را در دم ننویس، شاید او تسبیح بگوید یا آمرزش بخواهد». ولی باید دانست که بر وسوسهٔ نفس و خواطر و خلجانات درونی انسان، عقابی مترتّب نیست زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّ اللّٰهَ تَجَاوَزَ لِأُمَّتِيْ عَمَّا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ أَوْتَعْمَلْ بِهِ» خداوند متعال از امّت من آنچه را که نفسهایشان بدان حدیث

می‌گوید، در گذشته است تا آن‌گاه که به آن [حدیث نفس] سخن نگویند، یا عمل نکنند».

وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّۖ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ ﴿١٩﴾

﴿و سکرهٔ موت حق را آورد﴾ یعنی: در هنگام سکرات مرگ، حقیقت بر انسان آشکار شده و صدق و راستی آنچه که پیامبران ﷺ از اخبار رستاخیز و وعده‌ها و هشدارهای آن آورده‌اند، بر او مبرهن و هویدا می‌گردد. سکرهٔ موت: سختی و فشار مرگ است که انسان را بی‌هوش کرده و بر عقلش غالب می‌شود چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است که پیامبر ﷺ در حال سکرات مرگ تحت فشار آن قرارگرفتند، به گونه‌ای که عرق را از چهرهٔ خویش پاک می‌کردند و در این اثنا فرمودند: «سُبْحَانَ اللّٰه! اِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَات ۞ پاک است خداوند! همانا برای مرگ سختی‌هایی است». ﴿این﴾ مرگ **﴿همان است که از آن کناره می‌گرفتی﴾** و از آن می‌گریختی. مخاطب این سخن، انسان است از حیث انسان بودنش.

وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِۚ ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلۡوَعِيدِ ﴿٢٠﴾

﴿و در صور دمیده شود﴾ مراد دمیدن آخر برای رستاخیز و خروج مردگان از قبرهایشان است ﴿این است روز وعید﴾ یعنی: وقت دمیدن در صور، همانا روز وعیدی است که خداوند ﷻ کفّار را در آن به عذاب تهدید کرده است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «چگونه خوش باشم درحالی‌که صاحب بوق، آن را به دهان گرفته و پیشانی خود را نیز فرودآورده و در انتظار آن است که به او اذن [دمیدن] داده شود؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله!

[وقتی شما که پیامبر اولی‌العزم خدایید، از این امر نگرانید] پس ما چه بگوییم؟ آن حضرت ﷺ فرمودند؛ بگویید: حَسْبُنَااللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيل « خدا برای ما بس است و او نیکو کارسازی است. اصحاب گفتند: حَسْبُنَااللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيل ».

وَجَآءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَآئِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿۲۱﴾

﴿و هر کس در حالی می‌آید که با او راننده‌ای و گواهی است﴾ یعنی: هر فرد بشر و هر بدنی که در آن روح دمیده‌شده، درحالی به میدان رستاخیز می‌آید که همراهش کسی است که او را به سوی محشر می‌راند و نیز همراهش کس دیگری است که به نفع یا زیانش گواهی می‌دهد. مجاهد می‌گوید: « راننده و گواه دو فرشته‌اند ». به قولی: سائق (راننده)، نویسندهٔ گناهان و شهید (گواه)، نویسندهٔ ثواب‌ها است.

لَّقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَـٰذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿۲۲﴾

﴿به راستی که از این امر سخت در غفلت بودی﴾ یعنی به او گفته می‌شود: به راستی که تو در دنیا از این سرانجام و سرنوشت، در غفلت بودی ﴿ولی ما پرده‌ات را﴾ که در دنیا جلوگیر رؤیتت بود ﴿از تو برداشتیم﴾ یعنی: حجابی را که میان تو و میان امور آخرت حایل بود، برداشتیم ﴿پس امروز دیده‌ات تیزبین است﴾ یعنی: امروز دیده‌ات نافذ و تیزبین است پس می‌توانی آنچه را که در دنیا بر تو مخفی بوده است، با آن ببینی. البتّه خطاب متوجّه انسان است از حیث انسان بودن وی.

وَقَالَ قَرِينُهُۥ هَـٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿۲۳﴾

﴿ وهمنشین او گفت: این است آنچه پیش من آماده است ﴾ یعنی: فرشتهٔ گمارده به وی که در دنیا نویسندهٔ اعمالش بوده است، خطاب به وی می‌گوید: این همان کتاب عمل توست که نزد من حاضر و آماده است و من آن را آماده نموده‌ام. مجاهد در معنی آن می‌گوید: «آن فرشته به پروردگار سبحان می‌گوید: اینک آنچه که مرا در کار نوشتن و ثبت و ضبط اعمال فرزند آدم برگمارده بودی، آماده است، اینک خود او و دیوان عملش را حاضر کرده‌ام».

أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٢٤﴾

﴿ هر ناسپاس سرسختی را در دوزخ فروافگنید ﴾ این خطابی است از سوی خدای عزّوجلّ به آن دو فرشته که یکی راننده (سائق) و دیگری گواه (شهید) می‌باشد.

مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ ﴿٢٥﴾

ٱلَّذِي جَعَلَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي ٱلْعَذَابِ ٱلشَّدِيدِ ﴿٢٦﴾

﴿ هر بازدارنده از خیری ﴾ را. یعنی: هر بازدارندهٔ مال زکات و هرکسی را که جنس خیر را از مردم باز می‌داشت، در دوزخ فروافگنید. به‌قولی: مراد از خیر، اسلام است ﴿ هر درگذرنده از حدّی ﴾ را. یعنی هر ستمگری را که به یگانگی خداوند ﷻ اقرار نمی‌کرد ﴿ هر شکّاکی را ﴾ که در حق، یعنی در وجود خداوند ﷻ و در دین و اخبارش، شک می‌آورد، همان ﴿ که با الله، معبود دیگری قرار داد، او را در عذاب سخت فروافگنید ﴾ این تأکیدی بر دستور اوّل است.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «گردنی از آتش درحالی‌که سخن می‌گوید، در

روز قیامت بیرون می‌آید و می‌گوید: امروز من به سه کس موظّف و موکّل گردیده‌ام:
۱ ــ بر هر سرکش ستیزه‌جویی.
۲ ــ بر کسی که با خداوند، خدایی دیگر قرار داده است.
۳ ــ بر کسی که نفسی را نه در برابر نفس دیگری به قتل رسانده است. آن‌گاه [گردن آتش] برآنان در می‌پیچد و همه را در گودالهای جهنّم می‌افکند».

بعضی از مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیات (۲۴ــ۲۶) گفته‌اند: این آیات دربارهٔ ولیدبن‌مغیره نازل شد آن‌گاه که او فرزندان برادرش را از خیر ــ که اسلام است باز داشت.

﴿قَالَ قَرِينُهُۥ رَبَّنَا مَآ أَطۡغَيۡتُهُۥ وَلَٰكِن كَانَ فِي ضَلَٰلِۭ بَعِيدٖ ٢٧﴾

﴿همنشین او گفت: پروردگارا! من او را طغیانگر نساخته‌ام﴾ مراد از همنشین در اینجا، شیطانی است که در دنیا بر آن شخص کافر گمارده شده بود پس این شیطان منکر این می‌شود که او را به گمراهی و سرکشی واداشته باشد، سپس می‌گوید: **﴿لیکن خودش در گمراهی دور و درازی﴾** از حق **﴿بود﴾** لذا چون او را به سوی طغیان دعوت کردم، مرا اجابت گفت و اگر او از بندگان مخلصت می‌بود، من هرگز بر او دست نمی‌یافتم. چنان‌که خداوند متعال در حکایت از سخن شیطان در قیامت می‌گوید: (وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِيْ ۞ و من بر شما هیچ سلطه‌ای نداشتم جز این‌که شما را دعوت کردم پس مرا اجابت گفتید) [ابراهیم/۲۲] که تفسیر آن گذشت.

﴿قَالَ لَا تَخۡتَصِمُواْ لَدَيَّ وَقَدۡ قَدَّمۡتُ إِلَيۡكُم بِٱلۡوَعِيدِ ٢٨﴾

﴿فرمود﴾ خدای عزّوجلّ: شما کافران و شیاطین همنشینتان **﴿در پیشگاه من با همدیگر نستیزید﴾** زیرا انسان کافر در پیشگاه خدای سبحان می‌گوید: پروردگارا! این شیطان بود که مرا گمراه کرد و شیطان می‌گوید: پروردگارا! من او را گمراه نکردم بلکه خودش در گمراهی دوردرازی بود. پس خدای سبحان آنان را از خصومت و ستیزه‌جویی در پیشگاه خود نهی می‌کند زیرا در آنجا ستیزه و جدال سودی ندارد. سپس می‌افزاید: **﴿از پیش به شما هشدار داده بودم﴾** با فرستادن پیامبران علیهم‌السلام و فرودآوردن کتابها پس امروز که روز جزاء است، دیگر بگومگو و مشاجرهٔ شما سودی دربر نداشته و بعد از وقت است.

مَا يُبَدَّلُ ٱلْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَآ أَنَا۠ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٢٩﴾

﴿پیش من قول دگرگون نمی‌شود﴾ یعنی: وعدهٔ من را هیچ خلافی نیست بلکه وعده‌ام خواه‌ناخواه انجام‌شدنی است و من بر شما به عذاب حکم کرده‌ام پس این حکم من هیچ تغییری ندارد. به‌قولی: معنی آیه این است: نزد من دروغ گفته نمی‌شود؛ با افزودن در سخن یا کاستن از آن، از آن رو که من به غیب دانایم **﴿و من در حقّ بندگان بیدادگر نیستم﴾** یعنی: آنان را بی‌آن‌که مرتکب جرمی شده و گناهی انجام داده باشند، به ستم عذاب نمی‌کنم چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (لاٰ ظُلْمَ الْيَوْمَ ﴿﴾ امروز هیچ ستمی نیست) [غافر/۱۷].

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ ﴿٣٠﴾

﴿آن روز که ما به جهنّم می‌گوییم: آیا پر شدی؟﴾ یعنی: خداوند متعال در روز قیامت این سخن را خطاب به جهنّم می‌گوید پس جهنّم به حرف می‌آید و در جواب پروردگار **﴿می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟﴾** یعنی: جهنّم از کسانی که در

آن افگنده‌اند، باز هم افزونتر می‌خواهد. به‌قولی دیگر معنی این است: جهنّم با وجود فراخی‌ای که دارد تا بدانجا پر می‌شود که چیزی بر آن افزون ساخته نمی‌شود و چون خدای سبحان به او می‌گوید: آیا پر شدی؟ می‌گوید: مگر چیز دیگری هم باقی مانده است؟ در **حدیث‌شریف** آمده است: «يُلْقَى فِي النَّارِ، وَتَقُولُ: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ فِيهَا، فَتَقُولُ: قَطٌّ قَطٌّ» دوزخیان در جهنّم افگنده می‌شوند و جهنّم می‌گوید: آیا بازهم بیشتر هست؟ تا آن‌که حق تعالی قدم خویش را در آن می‌گذارد پس در این هنگام می‌گوید: کفایت است، کفایت است».

وَأُزْلِفَتِ ٱلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿٣١﴾

﴿و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده شود، بی‌آن‌که دور باشد﴾ یعنی: بهشت برای پرهیزگاران به نزدیکی‌ای دور نشده، نزدیک ساخته می‌شود، به گونه‌ای که پرهیزگاران آن را در عرصهٔ محشر و موقف حساب مشاهده می‌کنند و به آنچه که در آن است می‌نگرند پس چیزهایی را می‌بینند که هیچ چشمی ندیده، هیچ‌گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است.

هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿٣٢﴾

﴿می‌گوییم: این همان است که وعده‌یافته‌اید﴾ یعنی: آنچه شما از انواع گونه‌گون نعمت‌های بهشت می‌بینید، همان چیزهایی است که در دنیا به شما وعده داده بودیم **﴿مخصوص هر اوّاب حفیظی است﴾** اَوّاب: یعنی بسیار بازگشت‌کننده به سوی خداوند متعال با توبه از گناهان. به‌قولی: اوّاب، کسی است که تسبیح می‌گوید. به‌قولی دیگر: او کسی است که در خلوت گناهان خود را به یاد آورده و به بارگاه خدای عزّوجلّ از آنها آمرزش می‌خواهد. حفیظ: یعنی نگه‌دار گناهان خویش

است تا آن‌گاه که از آنها توبه کند پس از برابر گناهانش بی‌پروا نگذشته و آنها را از یاد نمی‌برد. یا حفیظ: یعنی نگاهدارندهٔ حدود، قوانین و تعهّدات خود در برابر خداوند ﷻ.

مَّنْ خَشِيَ ٱلرَّحْمَـٰنَ بِٱلْغَيْبِ وَجَآءَ بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ ﴿٣٣﴾

﴿**همان کسی که غایبانه از خدای رحمان بیمناک باشد**﴾ بیمناک بودن به‌طور غایبانه این است که انسان درحالی که خدای عزّوجلّ را ندیده است، از او بیمناک باشد. یا مراد کسی است که از حق تعالی در خلوت خویش ـ یعنی در جایی که کسی او را نمی‌بیند ـ بیمناک است. حسن در معنی آن می‌گوید: «آن‌گاه که او پرده‌ها را فروانداخته و در را ببندد، از حق تعالی می‌ترسد». چنان‌که در **حدیث‌شریف** راجع به آن هفت تنی که خداوند ﷻ ایشان را در روز قیامت در سایهٔ عرش خود جای می‌دهد، آمده است: «... وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللّٰهَ تَعالىٰ خالِياً فَفاضَتْ عَيْناهُ ۞ و مردی که خداوند متعال را در خلوت خویش یاد کرده است و چشمانش از اشک لبریز شده است». ﴿**و با دلی پرانابت باز آید**﴾ یعنی: کسی که غایبانه از خدای رحمان بیمناک باشد، در روز قیامت با دلی بازگشت‌کننده به سوی حق تعالی و وارسته در طاعتش، او را دیدار می‌کند.

ٱدْخُلُوهَا بِسَلَـٰمٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْخُلُودِ ﴿٣٤﴾

﴿**گوییم: در آن در آیید**﴾ یعنی: وارد بهشت شوید ﴿**به سلامتی**﴾ یعنی: به سلامتی از عذاب، یا به سلامتی از زوال نعمت‌ها. به‌قولی: معنای (بِسَلٰامٍ) این است که: خدای عزّوجلّ و فرشتگانش بر بهشتیان سلام می‌گویند. ﴿**این**﴾ روز ﴿**روز جاودانگی است**﴾ زیرا همیشگی و ابدی بوده و بعد از آن دیگر نه مرگی است

و نه تحوّل ناخوش آیندی.

لَهُم مَّا يَشَآءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿۳۵﴾

﴿**در آن هر چه بخواهند، دارند**﴾ یعنی: بهشتیان در بهشت هر چه را که دلهایشان می‌خواهد و چشمانشان از دیدن آن لذّت می‌برد ـ از انواع گونه‌گون نعمت‌ها و اصناف و الوان خیر و برکت ـ طبق رغبت و اشتهایشان دارند ﴿**و پیش ما فزونتر هم هست**﴾ از نعمت‌هایی که نه به ذهن کسی خطور کرده و نه در خیالشان گذشته است. جمهور علما برآنند که مراد از این نعمت فزونتر: دیدن بلاکیف خدای عزّوجلّ است. ابن مبارک و یحی‌بن‌سلام از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «به سوی جمعه بشتابید زیرا خدای تبارک و تعالی در هر روز جمعه در توده‌ای از کافور سپید بر اهل بهشت نمایان می‌شود لذا بهشتیان نزدیک اویند». انس‌بن‌مالک رضی الله عنه نیز (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) را به ظهور پروردگار بر بهشتیان در هر روز جمعه تفسیر کرده است. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در بهشت اشتهای گوشت پرنده را می‌کنی پس بی‌درنگ پیش روی تو بریان شده می‌افتد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعیدخدری رضی الله عنه آمده است: «چون مؤمن در بهشت داشتن فرزند را آرزو کند، باردارشدن، وضع حمل و سنّ طفل همه در یک ساعت انجام می‌شود».

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِن مَّحِيصٍ ﴿۳۶﴾

﴿**و چه بسا قرنها را**﴾ یعنی: امّت‌ها را ﴿**که پیش از آنان**﴾ یعنی: پیش از قریش و

موافقانشان ﴿هلاک کردیم که از آنان﴾ یعنی: از قریش ﴿در دست درازی﴾ یعنی: در نیرومندی و قوّت ﴿بس نیرومندتر بودند﴾ مانند قوم عاد، ثمود و غیر آنها ﴿پس در شهرها تفحص کردند﴾ یعنی: آنها در شهرها رفته و گشت‌وگذار کردند و در اماکن و گوشه و کنار آنها جست‌وجو نمودند امّا ﴿مگر گریزگاهی هست؟﴾ یعنی: آیا آنان راه گریزی دارند که به آن گریخته و از عذاب رهایی یابند؟ هیهات! یا معنی این است: آن امّت‌ها بیش از شما ـ به منظور تجارت و غیر آن ـ در سرزمین‌ها و کشورها گردش کردند ولی آیا از مرگ یا از عذاب الهی راه گریزی یافتند؟.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى ٱلسَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿٣٧﴾

﴿قطعاً در این پندی است﴾ یعنی: در آنچه که از داستانشان ذکر شد، یادآوری و پند و موعظه‌ای است؛ ﴿برای کسی که صاحبدل باشد﴾ یعنی: برای کسی که بینش نافذ و دل بیدار و زنده‌ای داشته باشد زیرا قلبی که مرده است، هیچ اندرزی را نمی‌پذیرد. به‌قولی معنی این است: در آنچه که در این فقره از داستانشان ذکر شد، برای کسی که دارای حیات و نفس ممیّزه باشد، پند و موعظه‌ای است ﴿یا﴾ در آنچه که از داستانشان ذکر شد، پند و موعظه‌ای است برای کسی که ﴿گوش بنهد﴾ به سوی آنچه از وحی که بر وی خوانده می‌شود ﴿درحالی‌که شاهد باشد﴾ یعنی: در حالی که حاضر ذهن یا حاضر دل باشد زیرا کسی که حضور ذهن ندارد، گویی غایب است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا

مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ ﴿۳۸﴾

﴿و در حقیقت، آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفریدیم﴾ امام رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «مراد از شش روز، شش طَور و شش مرحله است، نه روزهایی که در وضع لغوی معروف‌اند زیرا روز به معنای لغوی متعارف، عبارت از زمان درنگ خورشید بر فراز زمین از هنگام طلوع تا غروب آن است در حالی‌که قبل از آفرینش آسمانها نه خورشیدی وجود داشته و نه ماهی پس مراد از (روز)، وقت یا هنگام است». ﴿و به ما هیچ‌ماندگی‌ای نرسید﴾ یعنی: ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است در شش روز آفریدیم امّا به ما هیچ‌ماندگی‌ای نرسید. لُغُوب: خستگی و ماندگی است. آیهٔ کریمه اثبات‌کنندهٔ معاد است زیرا کسی که بر آفرینش آسمانها و زمین قادر بوده و از آفرینش آنها خسته و مانده نشود، به طریق اَولیٰ بر زنده کردن مردگان نیز توانا است.

حاکم در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول اکرم ﷺ آمدند و از ایشان راجع به آفرینش آسمانها و زمین سؤال کردند، آن حضرت ﷺ فرمودند: خداوند ﷻ زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوه‌ها و منافعی را که در آنهاست، در روز سه‌شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانی‌ها و شهرها و خرابی‌ها را در روز چهارشنبه آفرید، آسمانها را در روز پنج‌شنبه آفرید و تا سه ساعت باقی مانده از روز جمعه، ستارگان و خورشید و ماه را آفرید و در سه ساعتی که از جمعه باقی مانده بود؛ در اوّلین ساعت اجلها را آفرید تا هر مردنی‌ای بمیرد، در ساعت دوم آفت را در چیزهایی افگند که مردم از آنها بهره می‌گیرند، در ساعت سوم آدم را آفرید و او را به بهشت اسکان داد و ابلیس را به سجده برای وی دستور داد و در این ساعت آخر او را از بهشت بیرون کرد. یهودیان پرسیدند: ای محمّد! بعد از آن پروردگار

چه کرد؟ فرمودند: سپس به سوی عرش قصد کرد و بر آن مسلّط شد. یهودیان گفتند: پاسخ سؤال ما را بسیار خوب دادی، اگر موضوع را به آخر می‌رساندی، آخر موضوع این است که: پروردگار در روز شنبه استراحت کرد. رسول خدا ﷺ از این سخن یهودیان به خشم آمدند. آن‌گاه این آیه در تکذیب سخنشان نازل شد.

فَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ ٱلۡغُرُوبِ ﴿٣٩﴾

﴿پس بر آنچه می‌گویند﴾ مشرکان و یهود **﴿صبر کن و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب، پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی﴾** یعنی: حق تعالی را از آنچه که سزاوار جناب او نیست، با گفتن «سبحان‌الله و بحمده» در هنگام بامداد و عصر، تنزیه کن. به‌قولی مراد از آن: گزاردن نمازهای بامداد و عصر است. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از تسبیح و تحمید قبل از طلوع خورشید، نماز بامداد و مراد از تسبیح و تحمید قبل از غروب، نمازهای ظهر و عصر است».

وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡهُ وَأَدۡبَٰرَ ٱلسُّجُودِ ﴿٤٠﴾

﴿و از طرف شب﴾ یعنی: در بعضی از اوقات شب **﴿نیز الله را تسبیح گوی﴾** ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از تسبیح گفتن در شب: نمازهای مغرب و عشاء است». به‌قولی: مراد از آن نماز شب (تهجّد) است. **﴿و به دنبال سجده نیز﴾** یعنی: به دنبال نمازها نیز حق تعالی را تسبیح‌گوی. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از (اَدْبَارَالسُّجُوْد) نمازهای نافلهٔ بعد از فرایض، یا تسبیح‌گفتن بعد از

نمازهاست ». دستور به تسبیح‌گفتن بعد از نماز، در احادیث بسیاری نیز آمده است از آن جمله در **حدیث‌شریف** ذیل به روایت بخاری و مسلم از ابوهریرهﷺ که فرمود: فقرای مهاجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! ثروتمندان درجات بلند و نعمت‌های پایدار را بردند. حضرت ﷺ فرمودند: «این درجات و نعمت‌های پایدار چیست؟». گفتند: آنها چنان‌که ما نماز می‌خوانیم، نماز می‌خوانند و چنان‌که ما روزه می‌گیریم، روزه می‌گیرند و چنان‌که ما صدقه می‌دهیم، صدقه می‌دهند و چنان‌که ما برده آزاد می‌کنیم، برده آزاد می‌کنند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا کاری را به شما تعلیم ندهم که اگر مانند آن را انجام دهید از دیگران سبقت می‌گیرید و هیچ‌کس از شما بهتر نخواهد بود، مگر کسی که همانند عمل شما را انجام دهد؟ آن کار این است که به دنبال هر نماز، سی و سه بار تسبیح، سی و سه بار تحمید و سی و سه بار تکبیر بگویید». گفتند: یا رسول الله! آخر برادران ثروتمند ما نیز شنیدند که ما باید چه بکنیم پس همانند ما عمل می‌کنند [آن وقت این فضل نصیب آنان نیز می‌شود]. رسول خدا ﷺ فرمودند: (ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاء ۞ این فضل الهی است که آن را به هر کس خواهد، می‌دهد» [مائده/۵۴]. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ به دنبال هر نماز فرض می‌گفتند: «لاٰاِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰشَرِيْكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْر، اَللّٰهُمَّ لاٰمٰانِعَ لِمٰا اَعْطَيْتَ، وَلاٰ مُعْطِيَ لِمٰا مَنَعْتَ وَلاٰ يَنْفَعُ ذَاالْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ ۞ خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، ملک و حمد او راست و او بر همه چیز تواناست. بار خدایا! برای آنچه که تو داده‌ای، بازدارنده‌ای نیست و برای آنچه که تو باز داشته‌ای، دهنده‌ای نیست و ثروت توانگر در برابر تو به او سودی نمی‌رساند». بلکه آنچه که به او سود می‌رساند، ایمان و طاعت است.

وَٱسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ ٱلْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾

﴿**و گوش بدار**﴾ ای مخاطب! آنچه را که همینک از احوال قیامت به تو خبر می‌دهم. این تعبیر، بیانگر بزرگی و هولناک بودن اصل خبر است؛ ﴿**روزی که منادی ندا در دهد**﴾ و آن روز قیامت است که اسرافیل علیه السلام نفخهٔ دوم را در صور می‌دمد. نقل است که: «اسرافیل علیه السلام در صور می‌دمد و جبرئیل علیه السلام اهل محشر را ندا کرده و می‌گوید: به‌سوی حساب بشتابید». ﴿**از جایی نزدیک**﴾ یعنی: این ندا به گونه‌ای نزدیک است که به هر فردی از افراد اهل محشر به طور یکسان می‌رسد. البتّه مراد از آن، قرب مکان نداکننده نیست بلکه مراد این است که ندا به تمام محشریان به گونهٔ یکسان و برابر می‌رسد به‌طوری که همگان آن را صریح و روشن می‌شنوند. نقل است که منادی می‌گوید: «ای استخوانهای پوسیده! ای بندهای از هم جدا شده! ای گوشتهای پراکنده و ای موهای درهم ریخته! خداوند جل جلاله به شما فرمان می‌دهد که برای داوری و حکم نهایی و فیصله کن گرد آیید».

يَوْمَ يَسْمَعُونَ ٱلصَّيْحَةَ بِٱلْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾

﴿**روزی که نعرهٔ تند را به حق می‌شنوند**﴾ یعنی: بی‌تردید بانگ رستاخیز حق و ثابت است و در آن هیچ شکّی نیست ﴿**آن روز، روز بیرون آمدن است**﴾ از قبرها.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِۦ وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا ٱلْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾

﴿**بی‌گمان ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم**﴾ یعنی: زنده می‌کنیم در دنیا و آخرت و می‌میرانیم در دنیا و هیچ شریکی در این کار و در غیر آن از کارها با ما مشارکت ندارد ﴿**و برگشت به سوی ما است**﴾ پس هر عمل کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهیم.

يَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًاۚ ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿٤٤﴾

﴿روزی که زمین از آنان شکافته می‌شود﴾ یعنی: زمین از سر خلق شکاف بر می‌دارد پس آنها از گورها بیرون آمده و به سوی محشر رانده می‌شوند **﴿شتابان﴾** یعنی: شتابان به‌سوی منادی‌ای که ندایشان می‌کند، می‌دوند **﴿این حشری است﴾** یعنی: این رستاخیز و گردهم آوردنی است؛ **﴿که بر ما آسان است﴾** و ما بی هیچ زحمتی آن را سازمان می‌دهیم.

نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍۖ فَذَكِّرْ بِٱلْقُرْءَانِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ ﴿٤٥﴾

ای محمّد ﷺ! **﴿ما به آنچه﴾** کفّار دربارهٔ تو و دربارهٔ ما **﴿می‌گویند، داناتریم﴾** از تکذیبت در آنچه که آورده‌ای و از انکار توحید و معاد. این عبارت، دلجویی‌ای برای پیامبر ﷺ و تهدیدی برای مشرکان است **﴿و تو به‌زور وادارندهٔ آنان نیستی﴾** جبّار: یعنی تو بر آنان مسلّط نیستی که به اجبار و اکراه به ایمان وادارشان کنی **﴿پس هر که را از وعدهٔ عذاب من﴾** برای نافرمانان **﴿می‌ترسد به قرآن پند ده﴾** ولی به غیر آنان مشغول نشو زیرا پند و اندرزدادن به آنها هیچ سودی در بر ندارد. سپس حق تعالی آن حضرت ﷺ را به جهاد مأمور کرد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ذاریات

مکّی است و دارای شصت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداوند ﷻ به بادهای پراکنده‌گر، «ذاریات» نامیده شد. ذاریات: عبارت از بادهای پراکنده‌گر خاک و غیر آن است. البتّه سوگند خداوند ﷻ به باد، دلیل اهمّیّت آن می‌باشد زیرا باد، لشکری از لشکرهای اوست.

محور و هدف این سوره، وابسته ساختن قلب بشری به آسمان، آویختن آن به غیب الهی، رها ساختن آن از علقه‌های زمینی و کنارزدن حجابها و حایلها از برابر بنده در جهت خالص‌شدن او برای عبادت حق تعالی است.

وَٱلذَّٰرِيَٰتِ ذَرۡوٗا ﴿١﴾

﴿**سوگند به بادهای پراکنده‌گر به پراکندنی**﴾ خدای سبحان به بادهایی سوگند می‌خورد که خاک و مانند آن از اشیاء را به هوا برمی‌پراکنند و به‌این ترتیب، قانون جاذبهٔ زمین را زیر پا می‌گذارند.

فَٱلْحَـٰمِلَـٰتِ وِقْرًا ﴿٢﴾

﴿و سوگند به حمل‌کننده‌های سنگین‌بار﴾ مراد از آن: ابرهایی‌اند که آب باران را حمل می‌کنند چنان‌که چهارپایان بار را بر می‌دارند. وَقْر: بار سنگین است. البتّه کسی جز خداوند متعال سنگینی کمّیّات آبی را که ابرها بر می‌دارند، نمی‌داند و این امر با مقیاسهای بشری قابل تصوّر نیست.

فَٱلْجَـٰرِيَـٰتِ يُسْرًا ﴿٣﴾

﴿و سوگند به روان‌شوندگان به سهولت﴾ مراد از آن: ابرهایی اند که در عین سنگین‌باری و ضخامت، بسیار به نرمی و سهولت به آنجایی روان می‌شوند که خداوند متعال می‌خواهد تا بر آن ببارند. به‌قولی: مراد از آن کشتی‌هایند که به سهولت بر سطح آب روان می‌شوند. که قول مشهور نقل شده از جمهور مفسّران، نیز همین است.

فَٱلْمُقَسِّمَـٰتِ أَمْرًا ﴿٤﴾

﴿و سوگند به تقسیم‌کنندگان کار﴾ مراد از آن: ابرهایی است که حق تعالی به وسیلهٔ آنها ارزاق بندگان را تقسیم می‌کند. به‌قولی: مراد از همهٔ این تعابیر، یعنی: «ذارایات»، «حامِلات»، «جارِیات» و «مُقَسِّمات» بادهایند زیرا بادها به تمام این اوصاف موصوف می‌شوند. یعنی: هم خاکها را می‌پراکنند، هم ابرها را بر می‌دارند، هم در هوا به سهولت جاری می‌شوند و هم بارانها را تقسیم می‌کنند. به قولی دیگر: مراد از «مُقَسِّمات» فرشتگانی‌اند که اشیاء ــ اعم از باران، رزق و غیره ــ را بر بندگان تقسیم می‌کنند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ﴿٥﴾

جواب همهٔ آن قسم‌ها این است: ﴿که آنچه وعده داده شده‌اید﴾ از مرگ، رستاخیز و محشور شدن به سوی خداوند متعال؛ ﴿راست و درست است﴾ یعنی: این خبر و وعده‌ای است راستین. بدین‌گونه، خداوند متعال از قدرت خویش بر خلق این پدیده‌ها، به قدرت خویش بر آوردن رستاخیز استدلال می‌کند.

از ملاحظهٔ تمام سوره‌هایی که به غیر حروف مقطّعه آغاز شده‌اند ــ همچون این سوره ــ در می‌یابیم که اگر این سوره‌ها با سوگند آغاز شده‌باشند، مقسم علیه آنها یکی از اصول اعتقادی مانند توحید، رسالت و معاد می‌باشد، همان طوری که قسم‌های وارده در آغاز این سوره، همه تأکیدی بر صحّت خبردادن حق تعالی از وقوع حشر می‌باشد چنان که این قسم‌ها به این واقعیّت نیز اشاره دارد که مشرکان مکّه و امثالشان منکر رستاخیز بوده و بر کفر خود اصرار می‌ورزیدند.

وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَٰقِعٌ ﴿٦﴾

﴿و هرآینه جزای اعمال واقع‌شدنی است﴾ یعنی: ثواب و عقاب خواه‌ناخواه تحقّق یافتنی است و الزاما به واقعیّت می‌پیوندد.

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْحُبُكِ ﴿٧﴾

﴿سوگند به آسمان دارای حُبُك﴾ حُبُكْ: یعنی آفرینش استوار و نیکو و شکوه و جمال بدیع و اعجاب‌آور. پس هر چیزی که آن را به محکمی و استواری بپردازید و نیک انجامش دهید، آن را حَبْك نموده‌اید. یا مراد از حُبُكْ: راه‌های محسوسی است که در آسمان وجود دارد چنان که بعضی از مترجمان از جمله شاه ولیّ‌الله

دهلوی﷫ آن را این‌گونه ترجمه کرده‌اند.

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾

﴿**هرآینه شما در سخنی گوناگون هستید**﴾ یعنی: سخنان شما مشرکان و منکران؛ مضطرب است و پریشان، ناسخته است و درهم زیرا گاهی می‌گویید: پیامبر جادوگر است، گاهی می‌گویید: شاعر است، گاهی می‌گویید: کاهن است و باز از یک‌سو می‌گویید که خداوند آفریدگار است ولی از سوی دیگر بتان را به پرستش می‌گیرید پس تناقضاتی از این قبیل، در گفتار و پندار شما بسیار است.

علما در بیان حکمت سوگند خوردن حق تعالی در این سوره و در غیر آن از سوره‌ها گفته‌اند: اعراب بر این باور بودند که چون محمّد ﷺ در اقامهٔ حجّت نیرومند و ماهر است به همین دلیل، در جدل و برهان غالب می‌شود لذا این امر نشانهٔ درستی سخنان وی نیست. پس خداوند متعال به هر امر بزرگی سوگند یاد کرد که خبرها و پیامهای پیامبرش حقّ است؛ تا آنها به صدق و راستی ادّعای او پی‌برده و حجّتش را بپذیرند. حکمت دیگر سوگند خوردن حق تعالی این است که اعراب بر این باور بودند که سوگند دروغ باعث خرابی شهرها و آبادیها گردیده و به صاحب خود سخت زیان می‌رساند لذا خدای عزّوجلّ سوگند یاد کرد تا آنها ببینند که رسول اکرم ﷺ نه فقط بعد از این سوگندها با هیچ آفت و حادثه‌ای روبرو نشدند، که بر رفعت و ثبات ایشان نیز افزوده شد. پس این خود دلیل راستگویی ایشان می‌باشد. از سوی دیگر، اعراب می‌دانستند که آن حضرت ﷺ به دروغ قسم نمی‌خورند پس این عوامل همه سبب می‌شد تا به درستی پیامهای ایشان یقین پیدا کنند.

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴿٩﴾

﴿هر کس که برگردانیده شده، از آن برگردانیده می‌شود﴾ یعنی: هر کس که در علم الهی از هدایت برگردانیده شده و دعوت حق را تکذیب کرده، از قرآن برگردانیده می‌شود.

قُتِلَ ٱلۡخَرَّٰصُونَ ﴿١٠﴾

﴿مرگ بر خرّاصون﴾ یعنی: لعنت بر شکّاکان در وعده و وعید حق تعالی. خرّاصون: شکّاکان و دروغگویانند.

ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي غَمۡرَةٖ سَاهُونَ ﴿١١﴾

﴿همانان که در ورطهٔ نادانی بی‌خبرند﴾ یعنی: آنان که در ورطهٔ کفر و شکّ و جهل، از آنچه بدان مأمور شده‌اند و نیز از آنچه که به سوی آن روکرده و بر آن رهروند، در غفلت به‌سر می‌برند.

يَسۡـَٔلُونَ أَيَّانَ يَوۡمُ ٱلدِّينِ ﴿١٢﴾

﴿می‌پرسند﴾ از روی تکذیب و شکّ و استهزا ﴿روز جزا کی است؟﴾.

يَوۡمَ هُمۡ عَلَى ٱلنَّارِ يُفۡتَنُونَ ﴿١٣﴾

پاسخ این است: ﴿همان روز که آنان برآتش عقوبت شوند﴾ یعنی: سوزانده شوند و معذّب گردند. گفته می‌شود: «فُتِنَتِ الذَّهَبُ» آن‌گاه که طلا را برای آزمایش آن بسوزانی.

ذُوقُواْ فِتۡنَتَكُمۡ هَٰذَا ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تَسۡتَعۡجِلُونَ ﴿١٤﴾

به آنان گفته می‌شود: ﴿عذاب خود را بچشید، این است آنچه به شتاب﴾ از روی استهزا و ریشخند ﴿خواستار آن بودید﴾.

إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾

امّا برخلاف حال آن گروه: ﴿متّقیان در باغها و چشمه‌سارانند﴾ یعنی: ایشان در آخرت در بوستانهایی که چشمه‌ساران در آنها جاری است و به گونه‌ای باصفا و دلکش است که هیچ توصیف‌گری آنها را وصف نمی‌تواند کرد، مستقرّند.

ءَاخِذِينَ مَآ ءَاتَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَبۡلَ ذَٰلِكَ مُحۡسِنِينَ ﴿١٦﴾

﴿آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده است﴾ از خیر و کرامت ﴿می‌گیرند﴾ و به آن راضی هستند ﴿زیرا آنها پیش از این نیکوکار بودند﴾ یعنی: آنها این خیر و نعمت و کرامت را از آن رو دریافت می‌کنند که در دنیا با انجام دادن اعـمال شـایسته، نیکوکار بودند، خدای عزّوجلّ را در همه اعمال خود حاضر و ناظر می‌دانستند و رضای او را در نظر داشتند. پس دلیل استحقاق بهشت برین برایشان همین است.

كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ ﴿١٧﴾

متّقیان در دنیا ﴿به این وصف بودند که اندکی از شب را می‌غنودند﴾ و بیشتر آن را به نماز و نیاز و نیایش می‌گذرانیدند. هُجُوْع: خواب است. حرف «مـا» در (مَـا يَهْجَعُوْن) زاید است. ابن عبّاس رضی الله عنهما در معنای آن می‌گوید: «ایشان کمتر شبی را تا

صبح مـی‌خوابـیدند بـلکه اکـثر شب‌هـا و بـیشترین اوقـات آنـها را بـه نـماز می‌گذرانیدند».

وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ﴿١٨﴾

﴿و﴾ آن متّقیان دست یافته به بهشت، پیوسته بر ایـن وصـف بـودند کـه ﴿در سحرگاه استغفار می‌کردند﴾ حسن در معنای آن می‌گوید: «ایشان نماز را تا سحرگاه ادامه داده سپس در سحرگاه استغفار و آمرزش خواهی می‌کردند». یعنی: با آن‌که اندک می‌خوابیدند، بسیار عبادت می‌کردند و نماز شب می‌خواندند؛ امّا بـا ایـن وجود آمرزش نیز می‌خواستند گویی شب همه شب را در معصیت گذرانده‌اند! و این است سیرت و روش کریمان و بزرگواران که جود و کرم بسیار خود را اندک شمرده و باز عذرخواهی هم می‌کنند. بر عکس شیوهٔ اشخاص پست و فرومایه که با انفاق و بذل کمترین چیز، منّت می‌گذارند و افاده می‌فروشند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، حَتّٰى يَبْقٰى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْأَخِيرِ، فَيَقُولُ: هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبُ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرُ لَهُ؟ هَلْ مِـنْ سَـائِلٍ فَـيُعْطٰى سُؤْلَهُ؟ حَتّٰى يَطْلَعُ الْفَجْر» خداوند متعال، در هر شب به سوی آسمان دنـیا فـرود می‌آید تا آن‌که چون یک سوم اخیر شب باقی می‌ماند، می‌گوید: آیا توبه کاری هست تا بر وی توبه بپذیرم؟ آیا آمرزش‌خواهی هست تـا بـر وی بـیامرزم؟ آیـا درخواست‌کننده‌ای هست که خواستهٔ وی داده شود؟ تا آن‌گاه که بامداد طـلوع می‌کند». سحر: یک‌ششم حصّهٔ آخر شب است.

وَفِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ ﴿١٩﴾

﴿و﴾ آن متّقیان به بهشت پیوسته بر این وصف بودند که ﴿در اموالشـان بـرای

سائل و محروم حقّی مقرّر بود﴾ سائل: فقیری است که چیزی را نمی‌یابد لذا خود را بر دیگران پیش‌افگنده و طالب یاری آنان می‌شود. محروم: کسی است که باوجود ناتوانی از کسب و کار، از سؤال کردن هم پرهیز نموده و پاکی می‌ورزد تا بدانجا که مردم او را توانگر پنداشته و بر او صدقه نمی‌کنند. به‌قولی دیگر: محروم کسی است که قحطی و بلای سختی به او رسیده باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مسکین کسی نیست که تو یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرمایی به او می‌دهی ولی مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز گرداند و کسی هم به حالش پی نمی‌برد تا به وی صدقه دهد». قُرطبی می‌گوید: «قول قوی‌تر در تفسیر (حق) در این آیه این است که مراد از آن فریضهٔ زکات می‌باشد زیرا خداوند ﷻ در سورهٔ (معارج) می‌فرماید: (وَالَّذِيْنَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُوْم، لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُوْم ۞ و آنان که در اموالشان حقّی است معلوم برای سائل و محروم) [۲۴ــ۲۵]. حقّ معلوم همانا زکات است که شریعت مقدّس اسلام؛ مقدار، جنس و وقت آن را بیان کرده است امّا غیر آن از صدقات نافله، نه معلوم است و نه جنس و وقت معیّنی دارد». **حدیث‌شریف** ذیل نیز مؤیّد این قول است: «اِذَا اَدَّيْتَ زَكَاةَ مَالِكَ، فَقَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ فِيْهِ ۞ وقتی زکات مال خود را دادی، در حقیقت آنچه را که در آن مال بر ذمّهٔ توست، پرداخته‌ای». ولی به رغم این‌که سخن قُرطبی صحیح است و قول جمهور نیز همین می‌باشد امّا باید در نظر داشت که این سوره مکّی است و زکات در مدینه فرض شد. از سوی دیگر، اگر ما «حق» را به زکات تفسیر کنیم، این صفت چندان در خور ثنا و ستایشی ویژه نمی‌باشد زیرا هر مسلمانی زکات مال خود را می‌پردازد پس کسی مستحقّ چنین ستایشی است که افزون بر زکات، مال دیگری را نیز به نیازمندان ببخشد لذا ظاهراً مراد آیه در اینجا ــ که سیاق در مورد ثنا و ستایش متّقیان می‌باشد ــ صدقات نافلهٔ غیر از زکات فرض است.

وَفِي ٱلۡأَرۡضِ ءَايَٰتٞ لِّلۡمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾

﴿**و در زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی است**﴾ یعنی: در کرهٔ زمین و پدیده‌های موجود در آن؛ اعم از کوه‌ها، دریاها، درختان، میوه‌ها، معادن، نباتات، انس، جنّ، حیوانات و غیره، برای موحّدانی که به خدای عزّوجلّ یقین و باور دارند، دلایل روشن و نشانه‌های آشکاری است زیرا ایشان هستند که در این نشانه‌ها تدبّر و تأمّل کرده و به آنها اعتراف می‌کنند و نهایتاً از آنها نفع می‌برند.

وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ﴿٢١﴾

﴿**و در وجود خودتان**﴾ یعنی: ای انسانها! همین‌طور در وجود خودتان نیز نشانه‌هایی است که بر یگانگی خداوند ﷻ و صدق و راستی آنچه که پیامبران به همراه آورده‌اند، دلالت می‌کند و اگر شما در وجود خود بنگرید و آیات انفسی خود را دقیقاً بشناسید، به سوی خدای عزّوجلّ راه می‌برید زیرا آفرینش شما بر این وصف عجیب و شأن شگرف؛ از خون، گوشت، استخوان، اعضا، حواسّ، مجاری تنفّس، قلب، عقل، وجدان، روح، نطق و بیان، ادراک و غیره، خود جلوگاه آیات الهی است و اگر هر پرزه از ماشین وجودتان به تحلیل گرفته شود، برای کسی که اهل درک و دریافت باشد، برهانی قناعت‌بخش است ﴿**پس مگر نمی‌بینید**﴾ به چشم بصیرت تا به‌وسیلهٔ این نگرش، بر وجود و یگانگی خدای آفرینندهٔ روزی‌دهنده راه برید؟ به‌قولی: مراد از «انفس» در آیهٔ کریمه، ارواح است. یعنی: در ارواحتان که سبب حیات و زندگی شماست، بر وجود و وحدانیّت خداوند متعال آیات و نشانه‌هایی است. گفتنی است که امروز در عصر انکشاف علوم تجربی، فرازهای عظیمی از حقایق و اعجاز این آیات متجلّی گردیده است.

وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿۲۲﴾

﴿**و رزق شما در آسمان است**﴾ یعنی: تقدیر و تعیین رزق شما و فراهم نمودن اسباب آن در آسمان است؛ زیرا خورشید، ماه، ستارگان، طلوعگاه‌ها و غروبگاه‌هایی که به وسیلهٔ آنها فصلها مختلف می‌شود، بادهایی که ابرها را می‌رانند، باران فرود آمده از آسمان و باالآخره همهٔ این گردونهٔ وجود، دست اندرکارند تا روزی شما فراهم گردد زیرا این پدیده‌ها برای رویش و رشد انواع نباتات مختلفه‌ای که با آب آبیاری می‌شوند، جوّ و شرایط مناسبی پدید می‌آورند، خورشید آنها را با گرمای خود تغذیه می‌کند، نور قمر به آنها قوّت و نموّ و پختگی می‌بخشد و همین طور هر پدیده‌ای دراین راستا نقشی دارد ﴿**و**﴾ در آسمان نوشته شده است ﴿**آنچه وعده داده شده‌اید**﴾ از بهشت، دوزخ، ثواب و عقاب. یا بهشتی که به آن وعده داده شده‌اید، در آسمان است زیرا نقل است که بهشت بر پشت آسمان هفتم در زیر عرش قراردارد.

فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ إِنَّهُۥ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَآ أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ ﴿۲۳﴾

﴿**پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعاً او حقّ است**﴾ یعنی: آنچه که به شما خبرش را در این آیات داده‌ایم، حق و ثابت است ﴿**همان‌گونه که خود شما سخن می‌گویید**﴾ یعنی: این حقیقت چنان روشن است که شما چنان که به سخن گفتن خود یقین دارید، باید به حق بودن آن نیز یقین داشته باشید. مثل این‌که می‌گوییم: «این خبر حقّ است چنان‌که اکنون سخن گفتنت حقّ است». در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «قَاتَلَ اللّٰهُ اَقْوَاماً اَقْسَمَ لَهُمْ رَبُّهُمْ، ثُمَّ لَمْ يُصَدِّقُوا ﴿ خداوند نابود سازد اقوامی راکه پروردگارشان به آنان سوگند خورد امّا باز هم تصدیق نکردند».

اَصمعی می‌گوید: «از بصره بیرون آمده و به راه روان بودم که اعرابی‌ای بر من گذر کرد و از من پرسید: تو کی هستی؟ گفتم: از بنی اَصمع هستم. گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از جایی که در آن کلام رحمان خوانده می‌شود. گفت: پس بر من بخوان. شروع به خواندن «وَالذَّارِيَات» کردم و چون به آیهٔ: (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ...) رسیدم، گفت: کافی است. آن‌گاه برخاست و به سوی شتر خویش رفت و آن را ذبح کرد و گوشتش را بر مردم تقسیم نمود آن‌گاه به شمشیر و کمان خویش دست برد و هر دو را شکست، سپس پشت گردانید و رفت. و چون با هارون‌الرّشید به حج رفتم، در حال طواف کردن بودم که بناگاه با شخصی روبرو شدم که مرا با صدای ضعیفی می‌خواند. چون به او نگریستم، متوجّه شدم که او همان اعرابی است ولی رنگش زرد شده و بسیار نحیف و لاغر گشته است. پس بر من سلام گفت و بار دیگر از من خواست تا سورهٔ: «وَالذَّارِيَات» را بر وی بخوانم. شروع به خواندن آن کردم و چون به آیهٔ: (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ) رسیدم، فریادی کشید و گفت: حقّا که آنچه را پروردگار ما به ما وعده داده است، راست یافتیم! سپس گفت: آیا غیر از این هم هست؟ پس خواندم: (فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ). در این اثنا فریادی کشید و گفت: یا سبحان الله! چه کسی پروردگار جلیل را چنان به خشم آورده که او سوگند خورده است؟! شگفتا! سخنش را تصدیق نکردند تا به سوگند خوردن ناچارش کردند؟! پس این سخن را سه بار تکرار کرد و با آخرین بار، نفسش نیز همراه با آن بیرون آمد و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد».

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾

و از جملهٔ نشانه‌های الهی در زمین داستان ابراهیم ؛ است: «آیا» ای پیامبر ﷺ **«خبر مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟»** یعنی: میهمانانی که نزد

خدای‌سبحان گرامی بودند زیرا ایشان فرشتگانی بودند که در صورت بنی‌آدم نزد ابراهیم علیه السلام آمده بودند. ولی مجاهد در معنای آن می‌گوید: «آنها نزد ابراهیم علیه السلام گرامی بودند زیرا او از ایشان به نیکویی استقبال کرد و خود برای پذیرایی از ایشان بر بالای سرشان ایستاد». ضَیْف: در اصل مصدر است، از این جهت هم بر واحد اطلاق می‌شود و هم بر جمع. نقل است که آن فرشتگان دوازده تن، یا نه تن بودند که دهمین‌شان جبرئیل علیه السلام بود، یا ایشان سه تن یعنی جبرئیل، میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بودند. و از آن رو «میهمان» نامیده شدند که به صورت میهمان نزد ابراهیم علیه السلام آمده بودند.

إِذْ دَخَلُواْ عَلَيْهِ فَقَالُواْ سَلَـٰمًا قَالَ سَلَـٰمٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ﴿٢٥﴾

﴿**چون بر او وارد شدند، گفتند: سلام**﴾ یعنی: ای ابراهیم علیه السلام! ما بر تو سلام می‌گوییم به سلام گفتنی نیک ﴿**گفت: سلام بر شما**﴾ یعنی: ابراهیم علیه السلام جواب سلامشان را داد. فرشتگان ابراهیم علیه السلام را به صیغهٔ «سَلاماً» که دعاء است، تحیّت گفتند درحالی‌که ابراهیم علیه السلام به صیغهٔ «سَلامٌ» ــ به رفع میم ــ که بر ثبات و دوام دلالت می‌کند پاسخ سلام ایشان را به عبارتی نیکوتر از آن داد ﴿**و گفت: گروهی ناشناسید**﴾ یعنی: شما برای من گروهی ناشناخته هستید و من قبل از این شما را نمی‌شناختم پس خود را به من معرّفی کنید که چه کسانی هستید؟ به‌قولی دیگر: ابراهیم علیه السلام این سخن را در دل با خودش گفت نه در خطاب با ایشان.

فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾

﴿**سپس آهسته به سوی اهل خود رفت**﴾ یعنی: سپس ابراهیم علیه السلام آهسته، یا پنهان از دید میهمانان خویش، برای تدارک پذیرایی از ایشان چابک نزد خانواده‌اش

رفت. زمخشری می‌گوید: از ادب میزبان این است که کار پذیرایی را مخفی صورت داده و طوری پذیرایی نماید که میهمان متوجّه نشود که او برایش تدارک می‌بیند و زحمت می‌کشد زیرا مبادا او را از این تدارک باز دارد، یا از او عذرخواهی کند و یا از این که میزبان برایش زحمت می‌کشد، در فشار قرار گیرد.

﴿**آن‌گاه گوساله‌ای فربه آورد**﴾ یعنی: آن‌گاه ابراهیمﷺ برای میهمانانش گوسالهٔ فربه بریانی را آورد چنان که در سوره «هود» خواندیم: (... جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ۞ آورد گوسالهٔ بریانی را) [۶۹].

آیهٔ کریمه در برگیرندهٔ آداب ضیافت و میهمانداری است زیرا نشان می‌دهد که ابراهیمﷺ بی آن‌که با میهمانانش سابقه‌ای داشته باشد، به‌گونه‌ای برایشان غذا آورد که ایشان احساس نکردند و با سرعت هم از ایشان پذیرایی کرد چرا که او بسیار جوّاد و بخشنده بود. از سوی دیگر، او بهترین چیزی را که در خانه داشت یعنی گوساله‌ای جوان و فربه را ـ برای ایشان آورد، چه عمدهٔ مال ابراهیمﷺ گاو و گوساله بود. آری! او گوسالهٔ بریان را پیش رویشان نهاد و ایشان را بر سبیل لطف و مهربانی دعوت به خوردن آن کرد چنان که در آیهٔ بعد می‌خوانیم:

فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ قَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**آن را به نزدیکشان برد**﴾ یعنی: آن غذا را پیش روی ایشان نهاد، سپس ﴿**گفت: مگر نمی‌خورید؟**﴾ یعنی: ایشان را به خوردن از آن فراخواند امّا ایشان اجابت نکردند و دست به غذا پیش نبردند.

فَأَوۡجَسَ مِنۡهُمۡ خِيفَةٗۖ قَالُواْ لَا تَخَفۡۖ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ ﴿٢٨﴾

﴿و در دلش از آنان ترسی یافت﴾ از آن رو که از غذای وی نخوردند زیرا از اخلاق متعارف در میان مردم این است که هر کس غذای میزبان را بخورد، میزبان از وی ایمن می‌گردد پس چون ایشان از خوردن غذا امتناع کردند، ابراهیمعليه‌السلام گمان کرد که آنها برای کار شرّی آمده‌اند نه برای امر خیری. امّا فرشتگان به او ﴿گفتند: نترس﴾ سپس به او اعلام کردند که فرشتگانی هستند و از سوی خدای سبحان به سوی او فرستاده شده‌اند ﴿و او را به پسری دانا بشارت دادند﴾ یعنی: ابراهیمعليه‌السلام را به فرزندی بشارت دادند که برایش به دنیا می‌آید و به حدّ مردی و بزرگی می‌رسد آن‌گاه بسیار دانا می‌شود. مراد از این فرزند، اسحاقعليه‌السلام است.

فَأَقْبَلَتِ ٱمْرَأَتُهُۥ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿۲۹﴾

﴿و زنش با فریادی سر رسید﴾ آن‌گاه که ابراهیمعليه‌السلام با فرشتگان گفت‌وگو می‌کرد، زنش ساره در گوشه‌ای نظاره‌گر بود و چون بشارت ایشان را به تولّد فرزندی برای ابراهیمعليه‌السلام شنید، از تعجّب فریادی کشید. صَرّة: فریاد و ضجّه است. ﴿و بر چهرهٔ خود زد﴾ یعنی: با دست خود بر چهره‌اش زد چنان که عادت زنان در هنگام تعجّب است ﴿و گفت: زنی پیر نازا؟﴾ یعنی: چگونه فرزند بزایم در حالی‌که پیرزنی نازا هستم؟ ساره به دو دلیل این خبر را با استبعاد تلقّی کرد؛ اوّل این‌که پیر و کلان سال بود و در آن هنگام نود و نه سال سن داشت، دوم این‌که عقیم و نازا بود به طوری که در جوانی هم فرزندی برای ابراهیمعليه‌السلام به دنیا نیاورده بود. از سوی دیگر، خود ابراهیمعليه‌السلام نیز در آن هنگام صد یا صد و بیست سال سن داشت.

قَالُواْ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۳۰﴾

﴿گفتند﴾ فرشتگان ﴿پروردگارت چنین فرموده است﴾ یعنی: آنچه به تو خبر دادیم، فرمودهٔ پروردگار توست پس تو ای ساره! نه در این امر شک کن و نه از آن شگفت‌زده شو ﴿هرآینه او خود حکیم داناست﴾ حق تعالی در صُنع خویش دارای حکمت است و به خلق خویش علم وسیعی دارد پس می‌داند که شما شایستهٔ این کرامت هستید.

۞ قَالَ فَمَا خَطۡبُكُمۡ أَيُّهَا ٱلۡمُرۡسَلُونَ ﴿٣١﴾

﴿گفت﴾ ابراهیم﷤ ﴿پس ای فرستادگان! خَطب شما چیست؟﴾ یعنی: جز این بشارت که در مورد فرزند به من دادید، کار و مأموریّتی که حق تعالی شما را به خاطر آن فرستاده، چیست؟ زیرا ابراهیم﷤ می‌دانست که فرشتگان به فرمان خدای عزّوجلّ برای امر مخصوصی فرود می‌آیند پس خواست بداند که آیا فقط برای آوردن این بشارت فرستاده شده‌اند یا مأموریّت دیگری هم دارند.

قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرۡسِلۡنَآ إِلَىٰ قَوۡمٖ مُّجۡرِمِينَ ﴿٣٢﴾

﴿گفتند: ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شده‌ایم﴾ مراد آنها قوم لوط﷤ بود.

لِنُرۡسِلَ عَلَيۡهِمۡ حِجَارَةٗ مِّن طِينٖ ﴿٣٣﴾

﴿تا بر آنان سنگواره‌ای از گِل فروفرستیم﴾ یعنی: تا آنان را با سنگواره‌هایی از گِل رس سنگ شده، سنگباران کنیم.

مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلۡمُسۡرِفِينَ ﴿٣٤﴾

﴿که نزد پروردگارت برای مسرفان﴾ درازدست در گمراهی و تجاوزکاران از حدّ در بدکاری و فساد؛ ﴿نشانه‌گذاری شده است﴾ با علائمی که به آن شناخته می‌شود. نقل است که: بر روی هر سنگ، خطّ قرمز و سیاهی نقش بسته بود. ابن‌کثیر می‌گوید: «بر روی هر سنگ، نام کسی که باید بر وی زده می‌شد، نوشته شده بود».

فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٥﴾

﴿آن‌گاه هر که را از مؤمنان در آن بود، از آنجا بیرون بردیم﴾ یعنی: چون نابود ساختن قوم لوط را اراده کردیم، هر کس را که در آبادیهای قوم لوط از مؤمنان به وی بود، از آن آبادیها بیرون بردیم.

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿٣٦﴾

﴿پس در آنجا جز یک خانه﴾ یعنی: جز یک خانواده ﴿از مسلمانان نیافتیم﴾ گفته شده که آن خانواده هم، خانوادهٔ خود لوط﷣ ــ به‌جز زن وی ــ بود. سعیدبن‌جبیر﵀ می‌گوید: «آنان به‌جز زن لوط﷣ جمعاً سیزده تن بودند».

وَتَرَكْنَا فِيهَآ ءَايَةً لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿٣٧﴾

﴿و در آنجا برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، نشانه‌ای باقی گذاشتیم﴾ یعنی: در آن آبادیها، نشانه و دلالتی باقی گذاشتیم تا هر کس را که از عذاب الهی می‌ترسد، بر عذابی که به آنان رسیده است، راهنمایی کند، چه از اهل آن زمان و چه کسانی که بعد از آنان می‌آیند و این نشانه؛ همانا آثار عذاب در این آبادیها

است که هنوز هم پیدا و نمایان است زیرا بعد از آن‌که آبادیهای قوم لوط بر اثر عذاب زیروزبر شد، خداوند متعال آن را به بحیرۀ متعفّنی که به «بحیرۀ طبریه» معروف است، تبدیل کرد. این خود دلیل بر آن است که چون شرّ و کفر و فسق غالب شد، در پی آن نابودی و ویرانی حتمی است.

وَفِي مُوسَىٰٓ إِذْ أَرْسَلْنَٰهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

﴿و در موسی﴾ نشانه‌ای قراردادیم ﴿چون او را با سلطانی مبین به سوی فرعون فرستادیم﴾ سلطان مبین: حجّت آشکار و روشن است که عبارت از عصا و دیگر معجزات همراه وی می‌باشد.

فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِۦ وَقَالَ سَٰحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾

﴿پس رویگردان شد به رکن خویش﴾ یعنی: فرعون با پهلوی خویش از نشانه‌های ما روی گردانید. ولی مجاهد می‌گوید: «مراد از رکن: جمع، لشکر و ارکان دولت فرعون است که او به وسیلۀ آنان قوّت و نیرو می‌گرفت». ﴿و گفت: این شخص جادوگر یا دیوانه‌ای است﴾ یعنی: فرعون دربارۀ موسی عليه السلام چنین گفت تا مغالطه و ایهام ایجاد کرده و مردم را به شکّ و شبهه درافگند در حالی‌که او خود به خوبی می‌دانست که آوردن معجزات موسی عليه السلام از سوی جادوگر ممکن نیست و نیز می‌دانست که دیوانه چنین کارهایی نمی‌کند.

فَأَخَذْنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذْنَٰهُمْ فِي ٱلْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿٤٠﴾

﴿پس او و لشکرش را گرفتیم و آنان را در دریا افگندیم در حالی‌که او مُلیم بود﴾

مُلِیم: یعنی فرعون مرتکب اعمالی شده بود که موجب ملامت و نکوهش است. پس او سزاوار ملامت بود آن‌گاه که ادّعای ربوبیّت کرده به خداوند ﷻ کفر ورزید و در عصیان خویش طغیان نمود و از حدّ درگذشت.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلرِّيحَ ٱلْعَقِيمَ ﴿٤١﴾

﴿و در عاد﴾ یعنی: در داستان عاد نیز نشانه‌ای باقی گذاشتیم **﴿آن‌گاه که برآنان بادی عقیم فرستادیم﴾** باد عقیم: بادی است که در آن هیچ خیر، برکت و منفعتی نیست پس نه درختی را گشن داده و آبستن می‌کند و نه حامل بارانی است بلکه فقط برای نابودسازی و عذاب فرستاده شده است. که این باد، «دبور»، یا «جَنُوب»، یا «نکباء» نامیده می‌شود.

مَا تَذَرُ مِن شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَٱلرَّمِيمِ ﴿٤٢﴾

﴿که به هر چه می‌وزید، آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید﴾ یعنی: آن باد، هیچ چیزی را که بر آن می‌گذشت ـ اعم از خودشان، چهارپایان و اموالشان راباقی نمی‌گذاشت مگر این‌که آن را چون خاکستر استخوان مرده، نابود و فرسوده می‌گردانید.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا۟ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٤٣﴾

﴿و در ثمود﴾ یعنی: و در داستان ثمود نیز نشانه‌ای باقی گذاشتیم **﴿آن‌گاه که به آنان گفته شد: تا چندی برخوردار شوید﴾** یعنی: آن‌گاه که به آنان گفتیم: تا وقت فرارسیدن نابودیتان، با بهره‌مندی و برخورداری از دنیا زندگی کنید.

فَعَتَوْاْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَهُمْ يَنظُرُونَ ﴿٤٤﴾

﴿تا از فرمان پروردگار خود سر برتافتند﴾ یعنی: از امتثال امر پروردگارشان تکبّر کردند ﴿آن‌گاه صاعقه آنان را فروگرفت﴾ و آن عبارت از: هر عذاب مهلکی است ﴿درحالی‌که آنها می‌نگریستند﴾ یعنی: درحالی که آنها درمانده‌وار، آن عذاب را به چشم سر می‌دیدند. یا معنی این است: آنها در انتظار عذابی بودند که به آن وعده داده شده بودند زیرا عذاب پس از سه روز برآنان فرود آمد.

فَمَا ٱسْتَطَٰعُواْ مِن قِيَامٍ وَمَا كَانُواْ مُنتَصِرِينَ ﴿٤٥﴾

﴿در نتیجه، نه توان ایستادن داشتند﴾ یعنی: توان آن را نداشتند که از این بر زمین افگنده‌شدن بپاخیزند، چه رسد به این‌که نیروی گریختن داشته باشند بلکه در درون خانه و دیار خود بر زانوی هلاکت فروافتادند ﴿و نه انتقام‌کشنده بودند﴾ مُنْتَصِرِيْن: یعنی نه به وسیلهٔ غیر خویش، از عذاب خداوند ﷻ باز داشته شده بودند.

وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُواْ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ﴿٤٦﴾

﴿و پیش از آن﴾ یعنی: پیش از آن گروه ﴿قوم نوح را﴾ هلاک گردانیدیم که زمانشان پیش از زمان فرعون و عاد و ثمود بود ﴿زیرا آنها قومی فاسق بودند﴾ یعنی: قوم نوح ﷺ از دایرهٔ اطاعت و فرمان ما بیرون رفته بودند.

وَٱلسَّمَآءَ بَنَيْنَٰهَا بِأَيْيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**و آسمان را توانمندانه**﴾ یعنی: با قوّت و قدرت ﴿**برافراشتیم و بی‌گمان ما توسعه‌دهنده‌ایم**﴾ یعنی: ما بر آفرینش غیر آن و وسعت دادنش قادر بوده و از این کار ناتوان نیستیم. یا معنی چنین است: ما آسمان را توسعه داده‌ایم و آن را بیش از آن نیز توسعه می‌دهیم و این توسعه‌دادن، پیوسته ادامه دارد. چنان‌که هم‌اکنون علم جدید توسعهٔ هستی را یک حقیقت علمی و قطعی می‌داند. و این از معجزات بزرگ علمی قرآن کریم است.

وَٱلْأَرْضَ فَرَشْنَـٰهَا فَنِعْمَ ٱلْمَـٰهِدُونَ ﴿٤٨﴾

﴿**و زمین را گسترانیده‌ایم**﴾ همچون فرش ﴿**و ما چه نیکوگسترندگانیم**﴾ گفته می‌شود: (مَهَّدْتَ الْفَرَاشَ) آن‌گاه که فرش را بگسترانی و هموار کنی.

وَمِن كُلِّ شَىْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٤٩﴾

﴿**و از هر چیزی دو زوج آفریدیم**﴾ از نرینه و مادینه، تلخ و شیرین، آسمان و زمین، شب و روز، نور و ظلمت، خیر و شرّ و مانند اینها ﴿**تا شما پند پذیرید**﴾ یعنی: کائنات و هستی را این گونه به نظام زوجیّت آفریدیم تا شما پند بگیرید و بدانید که حق تعالی آفرینندهٔ همه چیز است، در نتیجه، از نگرش در این نظام محکم و متقَن، به توحید و یگانگی حق تعالی راه برید. شایان ذکر است که امروز در عصر علم، دقایق این نظام بهتر شناخته شده است.

این آیه نیز از معجزات علمی قرآن‌کریم به شمار می‌رود زیرا بشر عصر رسالت، نظام زوجیّت [به مفهوم نری و مادگی] را فقط در بخشهای محدودی از خلقت می‌شناخت امّا امروزه، شناخت گسترهٔ این نظام کرانه‌های عظیمی را پیموده است.

فَفِرُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۖ إِنِّي لَكُم مِّنۡهُ نَذِيرٞ مُّبِينٞ ﴿٥٠﴾

﴿**پس به سوی الله بگریزید**﴾ با توبه از گناهان خویش؛ لذا با اقرار بـه تـوحید، پایبندی به طاعت و پرهیز از معصیت؛ از عقاب وی به سوی ثوابش، از خشم وی به‌سوی رضایش و از شیطان به سوی طاعت رحمان بگریزید ﴿**هرآینه من برای شما از جانب او هشداردهنده‌ای آشکارم**﴾ یعنی: من هشداردهنده و بیم‌دهنده‌ای هستم که بیم و هشدارم آشکار است.

وَلَا تَجۡعَلُواْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۖ إِنِّي لَكُم مِّنۡهُ نَذِيرٞ مُّبِينٞ ﴿٥١﴾

﴿**و با الله معبود دیگری قرار ندهید، هرآینه من برای شما از جانب او هشداردهنده‌ای آشکارم**﴾ تکرار این جمله برای تأکید است.

كَذَٰلِكَ مَآ أَتَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُواْ سَاحِرٌ أَوۡ مَجۡنُونٌ ﴿٥٢﴾

﴿**بدین‌سان، بر کسانی که پیش از آنان بودند هیچ پیامبری نیامد جز این‌که گفتند: او جادوگر یا دیوانه‌ای است**﴾ یعنی: شأن و حال امّت‌های پیشین نیز همین گونه بوده است پس ای پیامبر ﷺ! تو تنها پیام آوری نیستی کـه بـا افترای جـادوگری یـا دیوانه گی روبرو می‌شوی بلکه این اتّهامها که از سوی اعراب منکر رسالتت بر تو زده می‌شود، در برخورد امّت‌های پیشین با پیامبرانشان نیز رخ داده است.

أَتَوَاصَوۡاْ بِهِۦۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ طَاغُونَ ﴿٥٣﴾

﴿**آیا همدیگر را به این سفارش کرده بودند؟**﴾ ایـن جـملهٔ سؤالیّـه بـرای ایـجاد

احساس شگفتی از حال آنان است. یعنی: گویی پیشینیان تکذیب پیامبران الهی را به پسینیانشان سفارش کرده‌بودند پس همه از فراسوی قرنها بر آن همدست و همداستان شده‌اند **﴿نه! بلکه آنان مردمی طغیانگر بودند﴾** یعنی: نه! چنین نیست، آنها همدیگر را به آن سفارش نکرده‌اند زیرا در میانشان قرنها و زمانهای بسیاری فاصله وجود دارد بلکه عامل جمع کننده و گردآورندهٔ آنان بر تکذیب پیامبران ﷺ، همانا طغیان و درگذشتن از حدّ در میدان کفر و انکار است.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَآ أَنتَ بِمَلُومٍ ﴿٥٤﴾

﴿پس، از آنان روی بگردان﴾ یعنی: از جدال با تکذیب پیشه‌گان باز ایست زیرا تو مأموریّت خود را انجام داده و رسالت پروردگارت را به نیکویی ابلاغ کرده‌ای و بدان **﴿که تو در خور نکوهش نیستی﴾** نزد خداوند ﷻ بعد از این ابلاغ رسالت زیرا آنچه راکه بر عهده‌ات بوده، به سر رسانده‌ای.

وَذَكِّرْ فَإِنَّ ٱلذِّكْرَىٰ تَنفَعُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٥﴾

﴿و پند ده که مؤمنان را پند سود می‌بخشد﴾ یعنی: به وسیلهٔ قرآن کسانی را از قومت که ایمان آورده‌اند، پند و اندرز ده زیرا اندرز دادن به ایشان سود می‌رساند و بر بصیرتشان می‌افزاید.

مفسّران در بیان سبب‌نزول دو آیهٔ [۵۴ـ۵۵] از علی ؓ روایت کرده‌اند که فرمود: چون آیهٔ (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا اَنْتَ بِمَلُوْمٍ) نازل شد، کسی از ما باقی نماند، جز این‌که به نابودی یقین کرد زیرا رسول اکرم ﷺ به روی گردانیدن از کفّار دستور داده شده بودند آن‌گاه آیهٔ: (وَذَكِّرْ فَاِنَّ الذِّكْرٰى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِيْنَ) نازل شد پس در این هنگام دلهای ما آرام گرفت و خوشحال شدیم.

وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

﴿و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آن‌که مرا بپرستند﴾ مجاهد می‌گوید: «یعنی آنان را نیافریده‌ام جز برای آن‌که امر و نهیشان کنم». به‌قولی دیگر معنی این است: آنان را جز برای آن‌که در پیشگاه من خضوع و بندگی کنند، نیافریده‌ام. معنای عبادت در لغت: ذلّت، خضوع و انقیاد است. اهل سنّت برآنند که عبادت: عبارت از معرفت پروردگار و اخلاص ورزی برای او و در این معرفت است لذا مراد از عبادت، عبادتی است مقرون به معرفت امّا نه معرفت خشك و بی‌روح علمی.

مَآ أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ ﴿٥٧﴾

﴿از آنان﴾ یعنی: از جنّ و انس **﴿هیچ رزقی نمی‌خواهم﴾** برای خودشان و برای احدی از بندگان خود **﴿و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند﴾** یعنی: از آفرینش آنان این هدف را دنبال نمی‌کنم که از آنان منفعتی را برای خود خواسته باشم چنان که آقایان از بردگانشان می‌خواهند بلکه من بی‌نیاز مطلق، روزی‌بخش و دهندهٔ بی‌کران هستم چنان که می‌فرماید:

إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلْقُوَّةِ ٱلْمَتِينُ ﴿٥٨﴾

﴿بی‌گمان خداوند است که روزی‌بخش است﴾ پس اوست که مخلوقاتش را روزی داده و به آنچه که مایهٔ صلاحشان است می‌پردازد و آن را ایجاد و تنظیم می‌کند بنابراین، خداوند ﷻ آنان را بدین منظور نیافریده است که نفعی به او برسانند لذا آنان باید هدفی را که برای آن آفریده شده‌اند، به انجام رسانند و آن عبارت است از: عبادت و معرفت حق تعالی، همو که روزی‌دهنده است و همو که **﴿دارای قوت**

متین است » یعنی: نیرومند و استوار است پس کسی که او را نمی‌پرستد، بی‌گمان ستمگر است، هم از این روی در دنیا و آخرت سزاوار عذاب می‌باشد چنان‌که در آیهٔ بعد می‌آید. در **حدیث‌شریف** قدسی از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که خداوند متعال فرمود: «یَاابْنَ آدَم، تَفَرَّغْ لِعِبادَتِیْ اَمْلَأُ صَدْرَكَ غِنیً وَاَسُدُّ فَقْرَكَ وَاِلاَّ تَفْعَلْ مَلَأْتُ صَدْرَكَ شُغْلاً وَلَمْ اَسُدُّ فَقْرَكَ ۞ ای فرزند آدم! برای عبادت من فارغ شو، که در آن صورت سینه‌ات را از توانگری و بی‌نیازی پر می‌سازم و در فقر را به روی می‌بندم ولی اگر چنین نکنی، سینه‌ات را از گرفتاری پر می‌سازم و در فقرت را نیز نمی‌بندم».

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ ذَنُوبًا مِّثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَـٰبِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ﴿٥٩﴾

«پس برای کسانی که ستم کرده‌اند » با کفر خود، از اهل مکّه و غیر آنان **«نصیبی است مانند نصیب یارانشان »** یعنی: بهره‌ای است از عذاب همانند بهرهٔ کفّار امّت‌های پیشین. ذنوب در لغت: عبارت است از دلو بزرگ. **«پس نباید که به شتاب از من طلب کنند »** عذاب را زیرا بهرهٔ آنان از عذاب مقدّر و آمدنی است و در آن هیچ شکّی وجود ندارد. این پاسخی است به این سخنشان: (مَتَى هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ ۞ اگر شما راستگو هستید، این وعدهٔ عذاب کی است؟) [ملك/٢٥].

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن يَوْمِهِمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ ﴿٦٠﴾

«پس وای بر کافران از آن روزشان که وعده داده می‌شوند » مراد از آن: روز قیامت و به‌قولی: روز بدر است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ طور
مکّی است و دارای چهل و نه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند حق تعالی به کوهی که داری درخت است، «طور» نامیده شد زیرا طور به معنی کوه مشجّر است و کوهی که درخت ندارد، به آن «طور» نمی‌گویند بلکه به آن «جبل» می‌گویند. و کوهی که حق تعالی بر آن با موسی﷣ سخن گفت و کوهی که عیسی﷣ را از آن به رسالت فرستاد، درخت داشت پس کوه طور با این رخداد عظیم، از شرف بزرگی برخوردار شد.

در بیان فضیلت این سوره از جبیربن‌مطعم﷛ روایت شده است که فرمود: «نزد رسول خدا ﷺ آمدم تا با ایشان در باب اسیران مشرک گفت‌وگو کنم و ایشان را در حالی یافتم که مشغول ادای نماز بامداد بوده و سورۀ «وَالطُّوْر» را می‌خواندند پس چون به آیۀ: (اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَواقِعٍ، مٰا لَهُ مِنْ دَافِعْ) رسیدند، از بیم آن‌که عذاب نازل شود، اسلام آوردم» و چون به آیۀ: (اَمْ خُلِقُوْا مِنْ غَيْرِ شَىْءٍ اَمْ هُمُ الْخٰالِقُونْ، اَمْ خَلَقُو السَّمٰواتَ وَالْأَرْضَ بَلْ لاٰ يُوْقِنُوْن) رسیدند، نزدیک بود که قلبم از جا برکنده شود». از این جهت، صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره

تمثیل‌کنندهٔ هجومی بر قلب بشری است که در آن تأثیر بس ژرفی می‌گذارد، هجومی که هیچ قلبی نمی‌تواند در برابر آن پایداری کند پس نهایتاً به تسلیم وادار می‌شود».

وَٱلطُّورِ ﴿١﴾

﴿سوگند به طور﴾ طور: به زبان سریانی کوه است و مراد از آن «طور سینا» است که خداوند متعال با موسی علیه السلام بر آن سخن گفت و به منظور تشریف و گرامی‌داشت آن، به آن سوگند خورد.

وَكِتَٰبٖ مَّسۡطُورٖ ﴿٢﴾

﴿و سوگند به کتاب مسطور﴾ مسطور: یعنی نوشته شده. مراد از کتاب: قرآن، یا لوح محفوظ، یا الواح موسی علیه السلام است. یا مراد همهٔ اینها و غیر آنها از کتب آسمانی چون انجیل و زبور است.

فِي رَقّٖ مَّنشُورٖ ﴿٣﴾

﴿در رَقّی گشاده﴾ یعنی: سوگند به کتابی که در رقّی گشاده نوشته شده است. رَقّ: پوست رقیق و نازک است. مبرّد می‌گوید: «رقّ عبارت است از پوست نازک حیوانات که در گذشته مطالب را طومارگونه بر آن می‌نوشتند. منشور: یعنی گسترده و گشاده». خاطرنشان می‌شود که قبل از شناخت کاغذ، پوست حیوانات بیشترین نوشت‌افزار بشر بود.

وَٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ ﴿٤﴾

﴿و سوگند به بیت‌المعمور﴾ که در آسمان هفتم است و خدای عزّوجلّ در آن مورد پرستش قرار می‌گیرد و فرشتگان آن را با عبادت و نیایش خود آباد می‌دارند. شایان ذکر است که «بیت‌المعمور» به ازای خانهٔ کعبه قرارداد چنان‌که در **حدیث‌شریف** معراج آمده است: «سپس به سوی بیت‌المعمور بالا برده شدم و آن خانه‌ای است که هر روز هفتادهزار فرشته به آن وارد می‌شوند و دیگر تا آخر عمرشان به آن بر نمی‌گردند». یا مراد از «بیت‌المعمور» کعبه است که با حجّاج، زوّار و مجاوران خود آبادان می‌باشد. بیت‌المعمور: یعنی خانهٔ آبادان.

وَٱلسَّقْفِ ٱلْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾

﴿و سوگند به سقف برافراشته﴾ یعنی: سوگند به آسمان. حق تعالی از آن رو آسمان را «سقف» نامید که مانند سقفی برای زمین است.

وَٱلْبَحْرِ ٱلْمَسْجُورِ ﴿٦﴾

﴿و سوگند به دریای برافروخته﴾ مَسْجُوْر: از سجر است که آتش برافروخته در تنور می‌باشد. روایت شده است که دریاها در روز قیامت یکپارچه آتشفشان شده و به آتشی بر افروخته تبدیل می‌گردند. البتّه تصوّر این معنی حتّی در مقیاس شناخت‌های بشری در عصر حاضر نیز امری دور از ذهن نیست زیرا هم‌اکنون شناخته شده است که فقط طبقاتی از آب و خاک بر روی زمین وجود دارد و اعماق آن همه متشکّل از مواد مذاب منفجره است، که وجود آتشفشانها ــ حتّی در زیر بستر دریاها ــ نشانه‌ای بر این حقیقت می‌باشد. به‌قولی دیگر «مَسْجُور» به

معنی پرساخته شده است. امام رازی می‌گوید: «حکمت در این‌که خداوند متعال این اماکن سه‌گانه؛ یعنی طور، بیت‌المعمور و بحر مسجور را به سوگند خوردن انتخاب کرد؛ این است که این سه مکان، مکانهای سه تن از انبیائی‌اند که ایشان به اخلاص با پروردگار خود در آنها خلوت کرده و با او در آنها به راز و نیاز نشسته‌اند، یعنی موسی علیه السلام در طور، محمّد ﷺ در کعبه و یونس علیه السلام در اعماق دریا». نقل است که رسول خدا ﷺ در کعبه به راز و نیاز نشستند و گفتند: «اَلسَّلاٰمُ عَلَیْنٰا وَعَلٰی عِبٰادِاللّٰهِ الصّٰالِحِیْن. لاٰاُحْصِیْ ثَنٰاءً عَلَیْكَ اَنْتَ کَمٰا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِكَ ✿سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند. پروردگارا! من نمی‌توانم آنچنان که تو خود بر خویشتن ثنا گفته‌ای، ثنای تو را برشمارم». و یونس علیه السلام در اعماق دریا ندا کرد: (لاٰاِلٰه اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحٰانَكَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِیْن) [انبیاء/۸۷]. پس این اماکن به این سبب از شرف و کرامت برخوردار گردیدند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَٰقِعٌ ﴿۷﴾

﴿که عذاب پروردگارت واقع شدنی است﴾ این جواب قسم است. یعنی: به آنچه ذکر شد سوگند که عذاب پروردگارت بر کسانی که مستحقّ آن هستند، خواه نخواه آمدنی است.

مَّا لَهُۥ مِن دَافِعٍ ﴿۸﴾

﴿آن را هیچ دفع‌کننده‌ای نیست﴾ که از دوزخیان برگرداند و دفع کند. البتّه سوگند الهی به این امور، نشان دهندهٔ این حقیقت است که این پدیده‌ها بر کمال قدرت و حکمت وی، بر راستی و درستی اخبارش بر وقوع عذابش در روز قیامت و بر توانایی‌اش در ثبت و نگه‌داری اعمال بندگان به منظور مجازات آنها، دلالت

می‌کنند.

يَوۡمَ تَمُورُ ٱلسَّمَآءُ مَوۡرٗا ﴿٩﴾

﴿روزی که آسمان جنبش کند به جنبشی سخت﴾ یعنی: بعضی از آن در بعضی دیگر متموّج گردیده و به شدّت درهم‌وبرهم گردد و مانند سنگ آسیابی که از مدار خود منحرف شده باشد، درهم بچرخد. که این پدیده، در روز قیامت واقع می‌شود.

وَتَسِيرُ ٱلۡجِبَالُ سَيۡرٗا ﴿١٠﴾

﴿وکوه‌ها روان شوند به روان شدنی﴾ یعنی: کوه‌ها جابجا شده و از جاهای خود همچون روان شدن ابر، روان گردند و خُردوریز و پراکنده شوند.

فَوَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾

﴿پس وای بر تکذیب کنندگان در آن روز﴾ وَیْل: کلمه‌ای است که به شخصی که در پرتگاه هلاکت و نابودی قرار دارد، گفته می‌شود. یعنی: وای بر تکذیب کنندگان از عذاب سهمگین روز قیامت؛ آن‌گاه که پدیدهٔ هولناک جنبش و اضطراب آسمانها و پاشان شدن کوها روی دهد.

ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي خَوۡضٖ يَلۡعَبُونَ ﴿١٢﴾

﴿کسانی که به بیهوده‌گویی سرگرم‌اند﴾ یعنی: وای بر کسانی که چنان در لجن‌زار

باطل فرورفته و به آن سرگرم‌اند و در تکذیب و استهزا به دعوت محمّد ﷺ چنان ژاژخایی می‌کنند که هرگز حسابی را به یاد نیاورده و از عقابی نمی‌هراسند.

یَوْمَ یُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا ﴿۱۳﴾

﴿روزی که به شدّت به سوی آتش دوزخ کشیده می‌شوند﴾ یعنی: روزی که با سختی و خشونت بسیار سختی، به سوی آتش جهنّم رانده می‌شوند.

هَٰذِهِ ٱلنَّارُ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿۱۴﴾

﴿این همان آتشی است که شما آن را دروغ می‌پنداشتید﴾ یعنی: نگهبانان دوزخ در آن روز به آنان می‌گویند: این آتشی که شما آن را مشاهده می‌کنید، همان آتشی است که در دنیا دروغش می‌پنداشتید.

أَفَسِحْرٌ هَٰذَآ أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۱۵﴾

﴿آیا این﴾ چیزی که هم اکنون می‌بینید و مشاهده می‌کنید ﴿سحر است﴾ چنان‌که در دنیا به پیامبران علیهم‌السلام ساحر و جادوگر و به کتابهای نازل کردهٔ حق تعالی، سحر می‌گفتید؟ ﴿یا شما نمی‌بینید؟﴾ یعنی: یا این‌که شما از دیدن دوزخ کورید چنان که از دیدن حق در دنیا کور بودید؟.

ٱصْلَوْهَا فَٱصْبِرُوٓاْ أَوْ لَا تَصْبِرُواْ سَوَآءٌ عَلَيْكُمْ ۖ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾

﴿به آن درآیید﴾ یعنی: هرگاه انکار دوزخ برای شما ممکن نیست و به خوبی برای شما ثابت شد که آنچه می‌بینید، سحر و جادو هم نیست و در دیدگان شما نیز هیچ خلل و اشکالی وجود ندارد پس همینک به آن درآیید و سختی‌های آن را به جان تحمّل کنید، سپس **﴿خواه صبر کنید یا صبر نکنید﴾** بر عذاب آن، هر چه می‌خواهید بکنید زیرا صبر و عدم آن هر دو **﴿به حال شما یکسان است﴾** در عدم بخشیدن سود و فایده، چه بر فرض این که صبر کنید، این صبر شما هیچ سودی به حالتان ندارد **﴿تنها به آنچه می‌کردید، مجازات می‌یابید﴾** زیرا جزا در برابر عمل است و هرگاه جزا حتماً واقع شدنی است پس صبر و عدم آن هر دو برایتان یکسان می‌باشد.

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٍ وَنَعِيمٍ ﴿۱۷﴾
فَٰكِهِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَىٰهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ ﴿۱۸﴾

﴿همانا پرهیزگاران در باغها و در نعمت‌هایی هستند﴾ برعکس آن گروه دوزخی که در عذاب و تیره‌روزی به‌سر می‌برند **﴿به آنچه پروردگارشان به آنان از میوه‌ها داده برخوردارند﴾** یعنی: پرهیزگاران در بهشت از میوه‌های آن برخوردارند. یا معنی این است: ایشان به سبب قرارگرفتن در عطایای خدای عزّوجلّ ـ عطایا و دهش‌هایی که هیچ چشمی نظیر آنها را ندیده، هیچ گوشی نظیر آنها را نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است ـ از رفاه، نعمت و لذّت‌های گوارا برخوردارند **﴿و به سبب آن‌که پروردگارشان آنهارا از عذاب دوزخ نگه داشته است﴾** نیز برخوردارند؛ که این خود نعمتی است مستقلّ.

كُلُواْ وَٱشْرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾

به پرهیزگاران ــ به عنوان شادباش و تبریک ــ گفته می‌شود: ﴿**بخورید و بنوشید؛ گوارایتان باد!**﴾ هَنِیءُ: نعمت و لذّتی است که در آن هیچ بریدگی، انقطاع، سختی، کدورت، تیره گی و ناخالصی‌ای وجود نداشته باشد. آری! به گوارایی بخورید و بیاشامید ﴿**به خاطر آنچه می‌کردید**﴾ از اعمال نیک.

مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصۡفُوفَةٍۖ وَزَوَّجۡنَٰهُم بِحُورٍ عِينٖ ﴿۲۰﴾

﴿**تکیه زده‌اند**﴾ بهشتیان در حال خوردونوششان ﴿**بر تختهای برابر یکدیگر گسترده**﴾ مَصۡفُوفَه: بعضی به بعضی دیگر پیوسته و رج زده، به گونه‌ای که همه تخت‌ها یک صف به حساب می‌آیند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «شخص بهشتی در بهشت به متّکایی که گسترده گی آن به مقدار چهل سال راه است، تکیه می‌زند، نه از آن بر می‌گردد و نه او را ملول و دلتنگ می‌گرداند. آنچه که دلش بدان میل کند و چشمانش از دیدن آن لذّت برد، آماده نزد وی می‌آید». ﴿**و حوریان درشت چشم را جفت آنان گردانده‌ایم**﴾ یعنی: هر یک از بهشتیان را به زنان بهشتی‌ای که حور عین‌اند، همدم و پیوسته می‌گردانیم. حُوۡراء: زنی است که سپیدی و سیاهی چشمش هر دو در نهایت حسن خود باشد. عِیۡن: هر زن درشت چشمی است

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَٰنٍ أَلۡحَقۡنَا بِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَمَآ أَلَتۡنَٰهُم مِّنۡ عَمَلِهِم مِّن شَيۡءٖۚ كُلُّ ٱمۡرِيِٕۭ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ ﴿۲۱﴾

﴿**و کسانی که ایمان آورده‌اند و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده‌اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد**﴾ یعنی: خدای سبحان نسل و اولاد شخص مؤمن را در بهشت ــ هرچند که در عمل پایین‌تر از او باشند ــ به درجهٔ او رفعت

می‌دهد و به او می‌پیونداند تا چشمان وی به دیدن آنها روشن و دلش به وجودشان شاد گردد چنان که در حدیث شریف به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما نیز آمده است امّا این امر تحقّق نمی‌پذیرد مگر در صورتی که فرزندانش مؤمن باشند. متن **حدیث‌شریف** نقل شده از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در این باره این است: «چون شخص به بهشت درآید، از پدر و مادر و همسر و فرزندان خود سؤال می‌کند که آنان در کجایند؟ به او گفته می‌شود: آنان به درجهٔ تو نرسیده‌اند. می‌گوید: پروردگارا! من هم برای خود و هم برای آنان عمل کرده‌ام! آن‌گاه به ملحق ساختن ایشان به وی فرمان داده می‌شود». سپس ابن‌عبّاس رضی الله عنهما این آیه را تلاوت کرد.

﴿**و چیزی از جزای عملشان را نمی‌کاهیم**﴾ یعنی: با ملحق ساختن فرزندان و اقربای آنها به ایشان، چیزی از ثواب اعمال خودشان را نیز نمی‌کاهیم ﴿**هر کسی در گرو کار و کردار خویش است**﴾ در روز قیامت پس اگر بر وجهی عمل کرد که خداوند متعال او را بدان فرمان داده بود و به وجایب خود نیک پرداخت، خداوند متعال او را آزاد می‌کند و در غیر آن نابودش می‌کند و چه نابودی هراس انگیزی که حتّی مرگ را نیز به آن هیچ راهی نیست و نمی‌تواند بر آن نقطهٔ پایانی بگذارد!.

وَأَمْدَدْنَٰهُم بِفَٰكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿۲۲﴾

﴿**با میوه و گوشتی که خوش دارند، آنان را مدد می‌کنیم**﴾ یعنی: افزون بر آنچه که بهشتیان از نعمت‌ها دارند؛ میوه‌های گوناگون و انواع گوشتهای لذیذ دیگری را که خوش دارند و دلهایشان بدان گرایش دارد، پی‌درپی بر ایشان می‌فرستیم.

يَتَنَٰزَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَّا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ ﴿۲۳﴾

﴿در آنجا جامی از دست هم می‌ربایند﴾ یعنی: در آنجا بهشتیان جامهایی از شراب بهشتی را باهم دست به دست می‌کنند. یا معنی این است: آنها از بس که شاد و سرخوش‌اند جامهای شراب را از روی سرگرمی و سرمستی از دست یک‌دیگر می‌ربایند **﴿در آن نه بیهوده‌گی است و نه بزه‌کاری﴾** یعنی: در بهشت میان می‌گساران سخنان بیهوده و گناه‌آلود ردّ و بدل نمی‌شود چنان که در میان می‌گساران دنیا چنین کارها و حرکاتی روی می‌دهد. ابن قتیبه می‌گوید: «شراب بهشت عقل هایشان را نمی‌رباید تا آثار سوئی چون شراب دنیا در ایشان بجا گذاشته و در نتیجه، حرکتی از ایشان سرزند که گنهکارشان گرداند».

﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ ﴿٢٤﴾﴾

﴿و برای آنان نوجوانانی است که برگردشان همی‌گردند﴾ یعنی: نوجوانان خوبروی همراه با جام میوه و غذا و دیگر نعمت‌ها برگرداگرد بهشتیان می‌گردند، به خدمت سرگرم‌اند و رفت‌وآمد می‌کنند **﴿انگاری آنها﴾** یعنی آن نوجوانان؛ در زیبایی، خرّمی، رخشندگی و صفای خود؛ بسان **﴿مرواریدی اند که نهفته است﴾** یعنی: در پردهٔ صدف پنهان و در داخل صدف مصون است و هیچ دستی به آن نرسیده است؛ سپید و چشم‌ربا و خرّم. در **حدیث‌شریف** به روایت قتاده آمده است: «از رسول اکرم ﷺ پرسیدند: یا رسول‌الله! خدمتکار [بهشت خود] مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت می‌کند؟ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است».

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٥﴾

﴿و بعضی از آنان به بعضی دیگر به همپرسی روی آورند﴾ یعنی: بعضی از بهشتیان از بعضی دیگر در بهشت سؤال می‌کنند که در دنیا چه حال‌وروزی داشته اند، چه رنجهایی دیده اند و از عاقبت و سرانجام کار چه بیم‌هایی داشته اند؟ زیرا آنها از این گفت‌وگوها لذّت برده، به یک‌دیگر انس گرفته و در ضمن آن به نعمت پروردگار خویش اعتراف می‌کنند.

قَالُوٓاْ إِنَّا كُنَّا قَبۡلُ فِيٓ أَهۡلِنَا مُشۡفِقِينَ ﴿٢٦﴾

﴿گویند: ما پیش از این در میان خانوادهٔ خود بیمناک بودیم﴾ و از عذاب خداوند ﷻ در ترس و نگرانی به‌سر می‌بردیم. یا ما از عصیان و نافرمانی حق تعالی بیمناک بودیم.

فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا وَوَقَىٰنَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ ﴿٢٧﴾

سپس در بیان علّت وصول خویش به بهشت می‌گویند: **﴿پس خدا بر ما منّت نهاد﴾** با آمرزش و رحمت خویش، یا با توفیق طاعت خویش **﴿و ما را از عذاب سموم حفظ کرد﴾** عذاب سموم: عذاب آتش است. سموم جهنّم دمه‌ای است که از گرمای آن به وجود می‌آید. به‌قولی: آتشباد جهنّم سموم نامیده شد زیرا آن باد وارد مسامات و منافذ بدن می‌شود.

إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلُ نَدۡعُوهُۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡبَرُّ ٱلرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾

بهشتیان در بیان علّت وصول خویش به بهشت می‌افزایند: **﴿ما پیش از این﴾** در دنیا **﴿او را می‌خواندیم﴾** یعنی: خداوند متعال را به یگانگی می‌خواندیم و او را

پرستش می‌کردیم، یا از او می‌خواستیم که بر ما با مغفرت و رحمت خویش منّت نهد ﴿**هرآینه او احسان‌کنندهٔ مهربان است**﴾ بَرّ: بسیار احسان کننده و رحیم: بسیار مهربان است به بندگانش.

فَذَكِّرْ فَمَآ أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿۲۹﴾

﴿**پس اندرز ده**﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! بر پنددادن و موعظه پایداری ورز ﴿**که تو به نعمت پروردگارت**﴾ که همانا نبّوت است ﴿**نه کاهنی و نه دیوانه**﴾ کاهن: کسی است که این پندار را در دیگران القا می‌کند که غیب را بدون وحی می‌داند. عرّاف: کسی است که با تکیه بر جنّیان، راجع به آینده پیشگویی می‌کند. یعنی: ای پیامبر ﷺ! آنچه که تو می‌گویی، کهانت نیست زیرا تو به وحیی ناطق هستی که خداوند متعال تو را به ابلاغ آن دستور داده است.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيْبَ ٱلْمَنُونِ ﴿۳۰﴾

﴿**یا**﴾ مشرکان ﴿**می‌گویند:**﴾ محمّد ﴿**شاعری است که ما در حقّ وی حوادث روزگار را انتظار می‌بریم**﴾ تا بمیرد چنان که دیگران مرده‌اند، یا به هلاکت رسد چنان که پیشینیان وی به هلاکت رسیده‌اند پس آن‌گاه کار دین و دعوتش به پایان می‌رسد و ما از دست وی راحت می‌شویم. رَیْب: در اصل به معنی شکّ است و بر حوادث نیز اطلاق می‌شود. مَنُوْن: زمانه و روزگار، یا مرگ است.

ابن‌جریر و ابن‌اسحاق در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: قریش چون در دارالنّدوه جمع شدند تا در کار رسول خدا ﷺ رأی زنی کنند، گوینده‌ای از آنان گفت: او را زندانی و دربند کنید، سپس به او «منون» را انتظار بکشید تا نابود شود چنان که پیشینیان وی از شعراء ـ مانند زهیر، نابغه و

اعشی ــ هلاک شدند زیرا او نیز یکی از آنان است. پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

قُلۡ تَرَبَّصُواْ فَإِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلۡمُتَرَبِّصِينَ ﴿٣١﴾

﴿**بگو: انتظار بکشید که من نیز با شما از منتظرانم**﴾ یعنی: انتظار بکشید مرگ یا هلاکت مرا زیرا من هم با شما از انتظارکشندگان فرجام کار شما هستم و بدانید که من به نصرت خداوند ﷻ مطمئن و باورمندم.

أَمۡ تَأۡمُرُهُمۡ أَحۡلَٰمُهُم بِهَٰذَآۚ أَمۡ هُمۡ قَوۡمٞ طَاغُونَ ﴿٣٢﴾

﴿**یا مگر خردهایشان آنان را به این امر فرمان می‌دهد**﴾ یعنی: یا مگر عقلهایشان آنان را به این ادّعاهای متناقض که قرآن سحر، یا کهانت یا شعر است، دستور می‌دهد؟ شایان ذکر است که بزرگان قریش به خردمندی و تعقّل توصیف می‌شدند پس خداوند متعال بدین‌سان عقلها و خردهایشان را به باد تحقیر گرفت؛ آن‌گاه که عقلهایشان شناخت حق از باطل را برایشان به باروبر ننشاند ﴿**یا مگر آنها قومی طغیانگرند**﴾ که در عناد از حدّ گذشته‌اند پس به سبب آن گفته‌اند آنچه را که گفته‌اند؟ بنابراین، سخنانشان از اثر خردورزی و تعقّل نیست بلکه از اثر طغیان نفس است.

أَمۡ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُۥۚ بَل لَّا يُؤۡمِنُونَ ﴿٣٣﴾

﴿**یا مگر می‌گویند: آن را بر باقته**﴾ یعنی: محمّد قرآن را از نزد خود بر بافته و برساخته است ﴿**نه! بلکه ایمان ندارند**﴾ یعنی: حقیقت این است که سبب سرزدن

همهٔ این سخنان متناقض از آنان، کافر بودنشان است. آری! آنان به خداوند متعال ایمان نیاورده و آنچه را که رسول وی ﷺ آورده است، تصدیق نمی‌کنند.

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِۦٓ إِن كَانُوا صَٰدِقِينَ ﴿٣٤﴾

﴿**پس اگر راستگو هستند**﴾ در این پندارشان که محمّد ﷺ قرآن را بر بافته و از نزد خود آورده است؛ ﴿**باید سخنی مانند آن**﴾ یعنی: مانند قرآن در نظم و بیان شیوا و اسلوب بدیع آن ﴿**بیاورند**﴾ زیرا با در نظر داشت این امر که قرآن کلامی عربی است و آنان هم سران عرب و میداندارن گسترهٔ فصاحت و فرهنگ عربی‌اعم از نظم، نثر، بیان و بدیع آن ـ هستند، اینک این گود و این میدان؛ قدم پیش گذارند و نظیر قرآن را بیاورند.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ ٱلْخَٰلِقُونَ ﴿٣٥﴾

﴿**یا مگر آنها از هیچ آفریده شده‌اند؟**﴾ یعنی: یا مگر آنان با این کیفیّت بدیع و صُنع عجیب، بدون آفریننده‌ای آفریده شده‌اند و از این جهت، حق تعالی را عبادت نمی‌کنند ﴿**یا آن‌که خود آفریدگار خویش هستند؟**﴾ یعنی: یا مگر آنان خود آفریدگار خویش‌اند؟ پس اگر اقرار کردند که در این کائنات بدون آفریننده‌ای آفریده نشده‌اند و اگر اقرار کردند که خود هم آفرینندهٔ خویش نیستند، دیگر پذیرفتن این امر بر آنان الزامی می‌شود که آفریدگاری آنان را خلق کرده است و این آفریدگار هم خداوند متعال است.

أَمْ خَلَقُوا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ ۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾

﴿یا مگر آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟﴾ که آنها قطعاً این کاره نیستند زیرا جز خدای آفرینندهٔ توانا، دیگر کسی بر آفرینش آسمانها و زمین قادر نیست پس چرا دیگر حق تعالی را نمی‌پرستند؟! ﴿نه! بلکه یقین ندارند﴾ یعنی: واقعیّت این است که علّت موضع‌گیریهای لجبازانه و عنودانه‌شان این است که در کار خود بر باور و یقینی قرار ندارند بلکه در مورد وعده‌های عذاب و هشدارهای الهی، در تاریکی‌های شکّ و شبهه دست‌وپا می‌زنند، در غیر آن باید ایمان می‌آوردند.

أَمْ عِندَهُمْ خَزَآئِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ ٱلْمُصَيْطِرُونَ ﴿۳۷﴾

﴿یا مگر گنجینه‌های پروردگارت پیش آنهاست؟﴾ یعنی: آیا کلیدهای پروردگارت در امر رسالت به دست آنهاست تا آن را در هر جایی که بخواهند بگذارند؟ یا معنی این است: آیا گنجینه‌های باران و رزق به‌دست آنهاست؟ ﴿یا مگر آنان﴾ بر مخلوقات خداوند ﷻ در زمین و آسمان ﴿چیره اند﴾ و مسلّط؟ و بنابراین، کار آنها را هر گونه که بخواهند می‌پردازند و اداره و ساماندهی می‌کنند؟ نه! هرگز این گونه نیست بلکه فقط خدای عزّوجلّ است که مالک، متصرّف و فعّال مایشاء می‌باشد.

أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ ۖ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُم بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۳۸﴾

﴿یا مگر نردبانی دارند که برشوند و بشنوند؟﴾ یعنی: یا مگر می‌گویند که نردبانی نصب‌کرده به سوی آسمان دارند که برآن بالا رفته و سخن فرشتگان و آنچه را که به سویشان وحی می‌شود، می‌شنوند و به وسیلهٔ آن به علم غیب می‌رسند چنان که محمّد ﷺ از طریق وحی به آن می‌رسد؟ ﴿پس﴾ اگر چنین ادّعایی دارند ﴿باید شنوندهٔ آنان سلطانی مبین بیاورد﴾ یعنی: باید شنوندهٔ آنان، حجّت روشن و

آشکاری بر این شنیدن خود بیاورد ولی اگر چنین چیزی نزدشان موجود نیست، دیگر راهی جز این ندارند که از این پیامبر و از این قرآن پیروی کنند.

أَمْ لَهُ ٱلْبَنَـٰتُ وَلَكُمُ ٱلْبَنُونَ ﴿٣٩﴾

﴿آیا خدا را دختران است و شما را پسران؟﴾ یعنی: یا مگر دختران را به خداوند ﷻ و پسران را به خود نسبت می‌دهند؟ قطعاً هر کس دارای چنین اندیشه‌ای باشد، با فهم و خرد بیگانه بوده و در حضیض انحطاط فکری قرار دارد بنابراین، از او بعید نیست که توحید و رستاخیز را هم انکار کند.

أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ ﴿٤٠﴾

﴿یا﴾ای پیامبر ﷺ! ﴿از آنها مزدی مطالبه می‌کنی﴾که در برابر تبلیغ رسالت به تو بدهند؛ ﴿و آنان از غرامت گرانبارند؟﴾ یعنی: از بر عهده گرفتن این غرامت و تاوانی که تو از آنان می‌طلبی، احساس گرانباری می‌کنند لذا از حمل این بار گران به عسرت و زحمت درافتاده‌اند و نمی‌توانند اسلام بیاورند؟.

أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤١﴾

﴿یا مگر غیب پیش آنهاست و آنها می‌نویسند؟﴾ یعنی: یا مگر ادّعا می‌کنند که علم غیب یعنی اطّلاعات ثبت شده بر لوح محفوظ نزدشان است و بنابراین، هر چه را بخواهند از روی علم غیب برای مردم می‌نویسند؟ پس بر این مبنی می‌گویند که ما برانگیخته نمی‌شویم و اگر هم برانگیخته شویم عذاب نمی‌شویم؟ قطعاً موضوع چنین نیست زیرا جز خدای سبحان هیچ کس دیگری غیب را نمی‌داند. قتاده

می‌گوید: «چون مشرکان گفتند که ما در حقّ محمّد حوادث بد روزگار را انتظار می‌کشیم»، خداوند متعال فرمود: (أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ) آیا نزدشان علم غیب است که بدانند محمّد ﷺ چه وقت رحلت می‌کند، یا کار وی به کجا خواهد انجامید؟ که قطعاً چنین نیست.

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا ۖ فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿٤٢﴾

﴿یا مگر می‌خواهند نیرنگی بزنند؟﴾ یعنی: مگر نیرنگی در حقّ رسول اکرم ﷺ اندیشیده‌اند تا او را با این توطئه و نیرنگ از بین ببرند ﴿ولی کافران خود در نیرنگ گرفتار شده‌اند﴾ یعنی: چنان نیست که نیرنگشان مؤثّر باشد بلکه کافران خود در زیان بداندیشی و نیرنگ خویش گرفتار شده‌اند و بر این نیرنگ‌شان جزا داده می‌شوند. یعنی مغلوب و نابود گردیده یا خود گرفتار کید و نیرنگ می‌شوند. پس هرگاه فرجام‌کارشان این است، دیگر سود و ثمر برگشت‌شان از راه تقوی و ایمان چیست؟.

أَمْ لَهُمْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ ۚ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٣﴾

﴿یا مگر آنان را جز خداوند معبودی است﴾ که یاریشان داده و از عذاب وی نگاه می‌دارد؟ ﴿منزّه است خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند﴾ یعنی: حق تعالی از شرک ورزیدنشان، یا از مشارکت با آنچه که برایش شریک می‌گردانند و نیز از خود آن شریکان پنداری، منزّه و بیزار است.

وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ﴿٤٤﴾

﴿و اگر پارهٔ سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می‌گویند: ابری متراکم است﴾ یعنی: اگر آنان قطعه‌ای آتش از آسمان را بر خود افتاده بینند که برای عذاب آنان فرو آورده شده باشد، باز هم از کفر خویش باز نمی‌ایستند بلکه می‌گویند: این ابری است که به گونهٔ متراکم بر روی هم نشسته است و بر ما باران می‌باراند!! از فرط طغیان و عنادی که دارند.

فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَـٰقُواْ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾

﴿پس آنان را رها کن تا آن روز مخصوصشان را که در آن بی‌هوش شوند دیدار کنند﴾ که آن روز، روز مرگشان یا به قول جمهور مفسّران: روز قیامت است. صَعْقَه: نابودی و هلاکت سریع است.

يَوْمَ لَا يُغْنِى عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْـًٔا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾

﴿روزی که نیرنگشان به هیچ وجه به کارشان نیاید﴾ یعنی: در آن روز، نیرنگ و توطئه‌ای که در دنیا علیه رسول خدا ﷺ اندیشیدند، هیچ سودی در برگرداندن عذاب از آنان ندارد **﴿و نه آنها نصرت داده شوند﴾** یعنی: نه عذابی را که بر آنان فرودآمدنی است، هیچ بازدارنده‌ای از آنان باز می‌دارد بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه بر آنان فرودآمدنی است.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

﴿و در حقیقت، برای ستمگران عذابی قبل از این است﴾ دُوْنَ ذٰلِك: یعنی ستمگران قبل از این عذاب، در دنیا نیز عذاب دیگری دارند و آن کشتنشان در روز بدر

است. ابن زید می‌گوید: «این عذاب عبارت از مصایب دنیاست؛ چون دردها، آفات، بلیّات، امراض و از بین رفتن اموال و فرزندان». به‌قولی دیگر: مراد عذاب قبر است. در **حدیث‌شریف** راجع به بازگشت کفّار بر کفر خود بعد از برطرف شدن عذاب از آنان، آمده است: «اِنَّ الْمُنَافِقَ اِذا مَرِضَ وَعُوْفِيَ مَثَلُهُ فِي ذٰلِكَ كَمَثَلِ الْبَعِيْرِ، لا يَدْرِيْ فِيْمَا عَقَلُوْهُ وَلا فِيْمَا اَرْسَلُوْهُ» بی‌گمان مَثَل منافق وقتی مریض شود و از مرض خویش عافیت یابد، چون مَثَل شتر است، نمی‌داند که برای چه او را بسته‌اند و چرا بعد از آن رهایش کرده‌اند!». ﴿**ولی بیشترشان نمی‌دانند**﴾ و از این عذاب عبرت نمی‌گیرند.

وَٱصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ۖ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾

﴿**و تا رسیدن حکم پروردگار خود**﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! تا آن‌گاه که عذاب موعود ما برآنان فرودآید و آنان را فراگیرد ﴿**صبر کن، هرآینه تو زیر نظرمایی**﴾ یعنی: تو در معرض دید و نظر و عنایت ما بوده و در حفظ و حمایت ما قرار داری پس از آنان پروایی نداشته باش و بیباک به راه خویش ادامه بده ﴿**و هنگامی که برمی‌خیزی**﴾ از مجلس خود ﴿**با ستایش پروردگارت تسبیح‌گوی**﴾ لذا در هنگام برخاستن از هر مجلسی که در آن می‌نشینی، در هنگام برخاستن از خواب و در هنگام برخاستن به سوی نماز، بگو: «سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ»، یا «سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ». در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ در ابتدای نماز چنین می‌گفتند: «سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبارَكَ اسْمُكَ، وَتَعالٰى جَدُّكَ وَلاإِلٰهَ غَيْرُكَ».

همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ در آخر عمر خود هر وقت می‌خواستند از مجلسی برخیزند، می‌گفتند: «سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، اَشْهَدُ اَنْ لااِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ، اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوْبُ اِلَيْكَ» که این دعای کفّارهٔ مجلس است. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس در شب از خواب برخیزد و بگوید: لا اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ

وَحْدَهُ لاٰ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، سُبْحانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلاٰ اِلٰهَ اِلاَّاللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلاٰ حَوْلَ وَلاٰ قُوَّةَ اِلاّٰ بِاللهِ، سپس بگوید: رَبِّ اغْفِرْ لِيْ ـ یا فرمودند: آن‌گاه دعا کند؛ دعای وی اجابت می‌شود پس اگر عزم کرد که وضو گیرد و سپس نماز بخواند، نمازش پذیرفته می‌شود».

وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡهُ وَإِدۡبَٰرَ ٱلنُّجُومِ ﴿٤٩﴾

﴿و نیز پاره‌ای از شب الله را تسبیح گوی﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! در پاسهایی از شب، حق تعالی را تسبیح گوی. مقاتل در معنای آن می‌گوید: «یعنی نمازهای مغرب و عشا را ادا کن». به‌قولی مراد این است: «دو رکعت بامداد را ادا کن». **﴿و به هنگام فروشدن ستارگان نیز﴾** یعنی: به هنگام افول و غایب‌شدن ستارگان در آخر شب نیز پروردگارت را تسبیح گوی. به‌قولی: مراد ادای نماز بامداد است زیرا عبادت در این هنگام بر نفس دشوارتر و از معرض ریا دورتر می‌باشد. در **حدیث‌شریف** متّفق علیه در میان بخاری و مسلم به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است: چون رسول اکرم ﷺ در دل شب به نماز بر می‌خاستند، می‌گفتند: «اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ نُورُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ قَيُّوْمُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ فِيْهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ رَبُّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، اَنْتَ الْحَقُّ وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ الْحَقُّ، وَالْجَنَّةَ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ وَالنَّبِيُّوْنَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ حَقٌّ، اَللّٰهُمَّ لَكَ اَسْلَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَبِكَ آمَنْتُ، وَاِلَيْكَ اَنَبْتُ وَبِكَ خاصَمْتُ وَاِلَيْكَ حاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِيْ ما قَدَّمْتُ وَما اَخَّرْتُ، وَأَسْرَرْتُ وَأَعْلَنْتُ، اَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَاَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لاٰ اِلَهَ اِلاّٰ اَنْتَ، وَلاٰ اِلٰهَ غَيْرُكَ» بار خدایا! ستایش از آنِ توست، تو نور آسمانها و زمین و همهٔ کسانی هستی که در آنها به‌سر می‌برند و حمد از آنِ توست، تو بر پا دارندهٔ آسمانها و زمین و همهٔ کسانی هستی که در آنها به‌سر می‌برند و حمد از آنِ توست، تو پروردگار آسمانها و زمین و همهٔ کسانی هستی که در آنها به‌سر

می‌برند، تو حق هستی و وعده‌ات حقّ است، سخنت حقّ است، دیدارت حقّ است، بهشت حقّ است، دوزخ حقّ است، قیامت حقّ است، پیامبران حقّ‌اند و محمّد حقّ است. بار خدایا! برای تو تسلیم شده‌ام و بر تو توکّل کرده‌ام، به تو ایمان آورده‌ام، به سوی تو به اخلاص بازگشته‌ام، به سوی تو دادخواهی کرده‌ام و به سوی تو به داوری رفته‌ام پس آنچه را که پیش فرستاده‌ام و آنچه را که واپس افگنده‌ام [از لغزشها] و آنچه را که پنهان کرده‌ام و آنچه را که آشکار نموده‌ام برایم بیامرز، تویی پیش اندازنده و تویی به تأخیر افگننده، معبودی جز تو نیست و خدایی غیر از تو نمی‌باشد».

فهرست شش مجلد

جلد اول

جلد دوم

جلد سوم

جلد چهارم

جلد پنجم

جلد ششم

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی ؛ ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی

ترتیب و ترجمه :

عبدالرؤوف مخلص

جلد ششم

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر و هبة الزحیلی

(جلد ششم)

ترتیب و ترجمه:

عبدالروف مخلص

مخلص، عبدالروف، گردآورنده و مترجم
تفسیر انوار القرآن: گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی
و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی/ ترتیب و ترجمه عبدالروف مخلص. - تربت جام: احمد جام، ۱۳۹۲ .
۶ج.
ISBN: 978- 964-6765-36-5 (دوره)
ISBN: 978-964-6765-27-6 (ج.1) ISBN: 978-964-6765-28-3 (ج.2)
ISBN: 978-964-6765-31-9 (ج.5) ISBN: 978-964-6765-29-0 (ج.3)
ISBN: 978-964-6765-37-7 (ج.6) ISBN: 978-964-6765-30-6 (ج.4)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. تفاسیر اهل سنت - - قرن ۱۴. الف. شوکانی، محمد بن علی، ۱۱۷۳ - ۱۲۵۰ ق. فتح القدیر، برگزیده. ب. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۷۰۰ - ۷۷۴ق. فتح القدیر. برگزیده. ج. زحیلی، وهبه Zuhayli, Wahbah د. تفسیر المنیر، برگزیده. ه ـ عنوان. و. عنوان: فتح القدیر. برگزیده. ز. عنوان: تفسیر المنیر. برگزیده.
BP ۹۸/م ۳۶ ت ۷ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۲۵۰۵۸ - ۸۰ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی

(جلد ششم)

ترتیب و ترجمه: عبدالروف مخلص
ناشر: شیخ الاسلام احمد جام تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸
تیراژ: ۱۵۰۰ دوره
نوبت چاپ: ششم - ۱۳۹۲
چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲ - ۰۵۱۱
قیمت دوره شش جلدی: ۹۰۰۰۰ تومان
شابک: ۷ - ۳۷ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸
شابک دوره: ۵ - ۳۶ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نجم

مکّی است و دارای شصت و دو آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن‌که خداوند متعال آن را با سوگندخوردن به نجم آغاز نموده است، «نجم» نامیده شد.

ابن مسعودﷺ در بیان فضیلت آن می‌گوید: «سورهٔ نجم اوّلین سوره‌ای بود که رسول خدا ﷺ آن را به طور علنی در مکّه خواندند، سپس آن را در حرم تلاوت کردند در حالی‌که مشرکان آن را می‌شنیدند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن مسعودﷺ آمده است که فرمود: «اوّلین سوره‌ای که در آن سجده نازل شد، سورهٔ (نجم) بود پس رسول اکرم ﷺ سجده کردند و مردم نیز همه ــ اعم از مؤمن و مشرک ــ همراه ایشان سجده کردند، مگر مردی که دیدم مشتی از خاک برگرفته و بر آن سجده می‌کند، سپس بعد از آن دیدم که او بر کفر کشته شد». و او اُمَیّه‌بن خلف بود.

وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾

﴿**سوگند به نجم چون فروگراید**﴾ خداوند ﷻ در این آیه به جنس ستارگان آن‌گاه که به غروب گرایش می‌یابند ــ سوگند یاد می‌کند؛ زیرا «ال» در «النّجم» برای جنس است که شامل همه ستارگان می‌شود. سوگند خوردن به ستاره همراه با وصف نمودن آن به افول، این معنی را به همراه دارد که انسان اندیشمند باید از افول آن بر بطلان پرستش آن راه برد. یا سوگند خوردن به ستارهٔ در حال افول، برای آن است که ستاره چون به سوی افق به افول گراید، جهات چهارگانه به وسیلهٔ آن تشخیص داده می‌شود. ابن‌ابی‌حاتم از شعبی و غیر وی روایت کرده است که گفتند: «آفریننده، به هر چیز از آفریدگانش که بخواهد قسم می‌خورد امّا آفریده نباید جز به آفریننده قسم خورد».

امام رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سورهٔ قبل، یعنی سوره‌های: (صٰافّٰاتْ)، (ذٰارِیٰاتْ) و (طُوْر) و در این سوره، به اسماء قسم خورده است نه به حروف؛ در سورهٔ اوّل بر اثبات وحدانیّت خویش قسم خورده است: (اِنَّ اِلٰهَکُمْ لَواحِدٌ)، در سورهٔ دوم بر اثبات حشر و جزا قسم خورده است: (اِنَّمٰا تُوْعَدُوْنَ لَصٰادِق) و در سورهٔ سوم بر اثبات دوام عذاب پس از وقوع آن در روز قیامت قسم خورده است: (اِنَّ عَذابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ...) و در این سوره بر اثبات نبوّت حضرت محمّد ﷺ قسم خورده است: (مٰا ضَلَّ صٰاحِبُکُمْ...) [آیهٔ/۲]. بنابراین، هر سه اصل توحید، معاد و نبّوت در این چهار سوره تکمیل گردید».

همچنین با تأمّل در سوگندهای الهی در قرآن، ملاحظه می‌کنیم که سوگند خوردن الهی بر اثبات وحدانیّت و نبّوت در قیاس به سوگند خوردنش بر اثبات معاد کم‌تر است چنان که در سوره‌های (ذاریات، طُور، وَاللَّیْل، وَالشَّمْس، وَالسَّمٰاءِ ذاتِ الْبُرُوْجْ) و غیر آنها می‌بینیم، سبب آن این است که دلایل وحدانیّت خداوند ﷻ بسیار می‌باشد:

و فی کلّ شیء له آیة ... تدلّ علی انّه واحد

در هر چیز که بنگرید؛

نشانه‌ای می‌یابید که بر یگانگی حق تعالی دلالت می‌کند

دلایل نبوّت و رسالت نیز بسیار است، که عبارت از معجزات مشهور و متواتر پیامبران ﷺ می‌باشد امّا امکان معاد، به عقل و ادلّهٔ سمعی یا نقلی که عبارت از قرآن و حدیث است، ثابت می‌شود و این خود عنایت بیشتری را می‌طلبد به همین جهت، خداوند ﷻ در قرآن کریم بر اثبات آن بسیار سوگند خورده است تا راه ایمان مردم به آن را نیز هموار گرداند.

حکمت در قسم‌خوردن حق تعالی به ستارگان این است که ستارگان در سرعت، حجم و در نوع و چگونگی وجود خود، عالمی بزرگ و بس عظیم‌اند. مثلاً سرعت نور ستاره، (۳۰۰) هزار کیلومتر در ثانیه است، یعنی نور آن فقط در ظرف « $\frac{۱}{۷}$ » ثانیه، یکبار دورادور زمین را می‌پیماید. یا مثلاً خورشید یک میلیون و سیصدهزار بار از زمین بزرگتر است و این خورشید ما یکی از سی‌هزار میلیون خورشید پروردگار متعال می‌باشد که بشر تاکنون به کشف آنها قادر شده است. نظام شمسی و سیّارگان یازده گانه، بخشی از عالم کهکشانها و سحابی‌ها هستند، کهکشانها و سحابی‌هایی که کسی جز خداوند ﷻ؛ شمار، حجم و کیفیّت آنها را در حساب آورده نمی‌تواند و باز هر کهکشان از خود در حدود سی هزار میلیون ستاره دارد که بعضی از آنها از خورشید ما هم بزرگترند. کهکشانها به قرص پهن شده‌ای شباهت دارند که قطر آن به اندازهٔ (۱۰۰) هزار سال نوری مسافت دارد و با در نظر داشت این‌که سال نوری برابر با (٦) میلیون مایل است، یک گزارش دانشمندان نجوم می‌رساند که دورترین کهکشانها از زمین و قدیمی‌ترین آنها در حدّ شناخت‌های محدود بشر، در فاصلهٔ (۱۷) میلیارد سال نوری از زمین قرار دارد. بنابراین، عالم ستارگان یکی از عوالم بسیار بزرگ پروردگار متعال می‌باشد.

همچنین، آیات قرآن دلالت بر آن دارد که اعجاز قرآن در عرصهٔ فلک، بزرگتر از اعجاز آن در عرصهٔ طبّ و عالم وجود انسان است، از این جهت، خداوند متعال از ما خواسته است تا در آیات کَونی وی به خوبی بنگریم و تأمّل

کنیم و به همین دلیل است که فضانوردان و کیهانشناسان به درک حقیقت نزدیکترند. چنانچه وقتی «تیتوف» دومین فضانورد روسی بعد از «گاگارین»، از سفر فضایی خود فرود آمد، خبرنگاران روس از وی پرسیدند: آیا خدا را یافتی؟ او پس پاسخ داد: «آری! عظمت خالق را یافتم، او را یافتم در کار عظیم قاهرانه‌اش با سیطرهٔ وی بر قوانین جاذبهٔ میان زمین و ماه و خورشید».

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾

آری! سوگند به نجوم: **﴿که همسخن شما سرگشته نیست﴾** یعنی: محمّد ﷺ نه از حقّ و هدایت سردرگم است و نه ـ وقتی این قرآن را برای شما آورده ـ از آن عدول کرده است **﴿و نه غاوی شده است﴾** یعنی: نه گمراه شده و نه به باطل سخن گفته است. غوایت: عبارت از جهل همراه با عقیدهٔ فاسد است که ترکیب این دو، جهل مرکّب می‌شود. ابن‌کثیر می‌گوید: این آیه مُقسَم علیه است.

وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾

﴿و از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید﴾ یعنی: محمّد ﷺ از سر هوا و خواهش نفس و به باطل و ناروا به قرآن نطق نمی‌کند.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾

﴿این سخن جز وحیی که به او فرستاده می‌شود نیست﴾ یعنی: آنچه که محمّد ﷺ بدان نطق می‌کند وحیی از جانب الله ﷻ است که به سوی او فرستاده می‌شود و او نه در آن کم می‌کند و نه می‌افزاید. در **حدیث‌شریف** از

عبدالله‌بن‌عمر‌ﷺ روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم ﷺ می‌شنیدم، می‌نوشتم با این هدف که آنها را حفظ و نگه‌داری کنم پس قریش مرا از این کار نهی نموده و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول خدا ﷺ می‌شنوی می‌نویسی در حالی‌که ایشان نیز بشرند و گاهی در حال خشم سخن می‌گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده و این موضوع را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «أُكْتُبْ، فَوَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ مٰا خَرَجَ مِنِّيْ اِلاَّ الْحَقّ ✿ بنویس زیرا سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است». رسول اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** دیگری فرمودند: «من جز حق نمی‌گویم. در این اثنا برخی از اصحابشان گفتند: یا رسول‌الله! شما گاهی با ما شوخی و مزاح می‌کنید؟ فرمودند: حتّی اگر مزاح کنم، من جز حقّی را نمی‌گویم».

عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلْقُوَىٰ ﴿٥﴾

﴿**آن را**﴾ یعنی: وحی را ﴿**فرشتهٔ بسیار نیرومند به او فرا آموخت**﴾ که آن فرشته به قول جمهور: جبرئیل‌ؑ است پس اوست که وحی را به محمّد ﷺ آموخت.

ذُو مِرَّةٍ فَٱسْتَوَىٰ ﴿٦﴾

﴿**صاحب مِرّة**﴾ یعنی: جبرئیل‌ؑ آفرینش بسیار نیکو و استواری دارد. مِـرَّةْ: نیرومندی و استواری در آفرینش است. به‌قولی معنی این است: جبرئیل‌ؑ دارای اندیشهٔ نیک، خردی استوار و رأیی متین است. ﴿**پس راست ایستاد**﴾ یعنی: جبرئیل‌ؑ اوّلین باری که وحی را به رسول اکرم ﷺ آورد، در همان شکل و صورت حقیقی خود که خداوند متعال او را بر آن آفریده است، در برابر ایشان

ایستاد و از بس بزرگ بود، وجودش همهٔ افق جانب مشرق را پوشانید. یادآور می‌شویم که رسول اکرم ﷺ دوبار جبرئیل علیه السلام را به شکل و شمایل حقیقی‌اش دیدند: یکبار در آسمان و یکبار در زمین نزدیک غار حراء، که این دیدار در آغاز نبوّت ایشان بود.

وَهُوَ بِٱلْأُفُقِ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٧﴾

﴿**در حالی که او در اُفق اعلی بود**﴾ یعنی: جبرئیل علیه السلام نسبت به بیننده، در جهت افق بالای آسمان قرار داشت و به صورت حقیقی خود بر رسول اکرم ﷺ نمایان شد.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿٨﴾

﴿**سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد**﴾ یعنی: جبرئیل علیه السلام در اوّلین باری که رسول اکرم ﷺ او را به صورت حقیقی‌اش دیدند، نخست در افق ایستاد، سپس به زمین نزدیک و نزدیکتر شد تا وحی را بر ایشان فرود آورد.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾

﴿**تا که به قدر دوکمان رسید**﴾ یعنی: جبرئیل علیه السلام فرود و فرودتر آمد تا که فاصلهٔ میان او و محمّد ﷺ به اندازهٔ دو کمان بیش نبود. قاب: مقدار است ﴿**یا کمتر از آن**﴾ یا فاصلهٔ وی با رسول اکرم ﷺ کمتر از مقدار دو کمان بود. مراد از فاصلهٔ دو کمان در اینجا: فاصلهٔ میان دستهٔ کمان و دو طرف خمیدهٔ آن است زیرا هر کمان دارای دو طرف است. البتّه مراد حق تعالی در این آیه، تمثیل ملکهٔ اتّصال و تحقّق امر استماع وحی از سوی پیامبر ﷺ به کامل‌ترین وجه آن است زیرا در این تمثیل،

بعد مسافت که خود شبهۀ ابهام و غموض را پیش می‌آورد، نفی شده است.

فَأَوْحَىٰٓ إِلَىٰ عَبْدِهِۦ مَآ أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾

﴿آن‌گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود﴾ یعنی: آن‌گاه جبرئیل علیه السلام از آن مسافت نزدیک، آنچه را از قرآن که در این فرود آمدن با خود آورده بود، به بندۀ خدا جل جلاله و فرستادۀ وی حضرت محمّد صلی الله علیه وسلم وحی کرد. یا معنی این است: خداوند متعال به بندۀ خود جبرئیل علیه السلام وحی کرد آنچه را که او به محمّد صلی الله علیه وسلم وحی نمود. دلیل این که حق تعالی از متن پیام وحی یادی نکرد، بزرگ نمودن و تفخیم شأن آن است.

مَا كَذَبَ ٱلْفُؤَادُ مَا رَأَىٰٓ ﴿١١﴾

أَفَتُمَٰرُونَهُۥ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿١٢﴾

﴿دلش در آنچه دید، دروغ داخل نکرد﴾ یعنی: دل پیامبر صلی الله علیه وسلم آنچه را که چشمش از صورت جبرئیل علیه السلام دیده بود، ناراستی و انکار نکرد لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام را به چشم خود دید و با قلب خود شناخت و در آنچه که دید، هرگز شک نکرد ﴿آیا شما با او دربارۀ آنچه می‌بیند، مجادله می‌کنید؟﴾ یعنی: بی‌گمان دل پیامبر صلی الله علیه وسلم صادق است پس چشمش از آن نیز صادق‌تر می‌باشد زیرا عرصۀ دید چشم، معاینه و مشاهدۀ محسوس است که این جریان عادّی دید و شناخت اشیاء در نزد بشر می‌باشد و با در نظرداشت این که محمّد صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام را با هر دو چشم خود دید پس شما منکران چگونه با او در آنچه به چشم سر می‌بیند، مجادله می‌کنید؟! مراد: جدال آنان به ناروا است.

وَلَقَدۡ رَءَاهُ نَزۡلَةً أُخۡرَىٰ ﴿١٣﴾

﴿ **و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است** ﴾ یعنی: قطعاً محمّد ﷺ یکبار دیگر نیز جبرئیل علیه السلام را بر صورت حقیقی‌ای که خداوند جل جلاله او را آفریده، دیده است که این دیدار دوم در شب اسراء انجام گرفت امّا در غیر این دوبار؛ رسول اکرم ﷺ جبرئیل علیه السلام را در صورت انسانی می‌دیدند تا دیدن وی بر ایشان آسانتر باشد.

امّا بعضی از مفسّران برآنند که: ضمایر در «دَنَا»، «تَدَلَّى»، «كَانَ»، «أَوْحَى» و «رَآهُ» همه به خدای عزّوجلّ بر می‌گردد. یعنی: خدای عزّوجلّ نزدیک شد، فرود آمد، به مقدار فاصلهٔ دو کمان از پیامبرش ﷺ قرار گرفت، بر ایشان وحی نمود و ایشان پروردگار متعال را دیدند. **حدیث‌شریف** بخاری از انس رضی الله عنه نیز بر این قول گواهی می‌دهد که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سپس خدای عزّوجلّ رسول خود را بالاتر از این برد، به مسافتی که هیچ کس جز خودش آن را نمی‌داند تا این‌که به سدرةالمنتهی رسید و جبّار ربّ العزّة نزدیک شد و فرود آمد تا بدانجا که فاصلهٔ او با رسولش به اندازهٔ فاصله دو طرف کمان یا کمتر از آن بود پس در جملهٔ آنچه که خدای عزّوجلّ بر او وحی کرد، پنجاه نماز بود». ولی رأی راجح، همان رأی اوّل است، که ضمایر در «دَنَا»، «تَدَلَّى»، «كَانَ»، «أَوْحَى» و «رَآهُ» همه به جبرئیل علیه السلام بر می‌گردد چنان که **حدیث‌شریف** ذیل به روایت مسلم از ابوذر رضی الله عنه نیز گواه این مدّعاست؛ ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ پرسید: یا رسول الله! آیا شما پروردگارتان را دیده‌اید؟ حضرت ﷺ فرمودند: «رَأَيْتُ نُوراً ۞ من نوری را دیدم».

عِندَ سِدۡرَةِ ٱلۡمُنتَهَىٰ ﴿١٤﴾

﴿ **نزدیکی سدرة المنتهی** ﴾ یعنی: محمّد ﷺ بار دوم در نزدیک سدرة المنتهی

جبرئیلعليه‌السلام را دید و درخت سدره (کنار یا عنّاب) به قول جمهور و چنان‌که در حدیث صحیح نیز آمده است، در آسمان هفتم است. گفته شده که: علم خلایق در سدرة المنتهی به پایان می‌رسد و هیچ کس از ایشان نمی‌داند که در ماورای سدرةالمنتهی چیست. البتّه ما به وجود «سدرةالمنتهی» چنان‌که در ظاهر قرآن کریم آمده است، ایمان داریم بی‌آن‌که در بارهٔ مکان یا اوصاف آن ـ بیش از آنچه که راجع به آن در حدیث صحیح آمده است ـ سخن بگوییم. از جمله در **حدیث‌شریف** ذیل به روایت مسلم از ابن‌مسعودرضي‌الله‌عنه آمده است که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وسلم فرمودند: «چون مرا به اسراء بردند، در معراج مرا را به سدرةالمنتهی رسانیدند و آن در آسمان هفتم است [در روایت مسلم از ابن‌مسعود آمده است: و آن در آسمان ششم است]، آنچه که از زمین به آسمان عروج داده می‌شود، به‌سوی آن منتهی گشته و از آنجا برگرفته می‌شود و آنچه که از فراز سدرة المنتهی فرود آورده می‌شود، نیز به آنجا منتهی شده و از آنجا برگرفته می‌شود ...». ملاحظه می‌کنیم که این حدیث شریف، «سدرة المنتهی» را به مثابهٔ پایانه و مرز اصلی میان دو حقیقت معرّفی می‌کند، حقیقت فراسوی سدرة المنتهی که هیچ کس حتّی فرشتگان را بدان علمی نیست و حقیقت این سوی سدرةالمنتهی که از آسمان هفتم یا ششم ـ بنابر اختلاف روایات ـ شروع و به زمین منتهی می‌شود[1]. در وصف دیدار رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وسلم با جبرئیلعليه‌السلام در سدرة المنتهی نیز در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعودرضي‌الله‌عنه آمده است که آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وسلم فرمودند: «رَأَيْتُ جِبْرِيْلَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى، لَهُ سِتُّ مِأَةَ جَنَاحٍ، يَتَنَاثَرُ مِنْ رِيْشِهِ الدُّرُّ وَالْيَاقُوْت ۞ جبرئیل را در افق اعلی دیدم در حالی‌که ششصد بال داشت و از پرهای وی درّ و یاقوت افشانده می‌شد».

عِندَهَا جَنَّةُ ٱلۡمَأۡوَىٰٓ ﴿١٥﴾

---

۱ ـ این توضیح از مترجم است.

﴿که جنّة المأوی نزدیک آن است﴾ یعنی: جنّةالمأوی نزدیک سدرةالمنتهی است. به قولی: علّت تسمیهٔ آن به «جنّةالمأوی» این است که ارواح مؤمنان درآن جای می‌گیرد. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «ارواح فرشتگان، شهدا و متّقیان در آن جای می‌گیرد و علم انبیا علیهم السلام بدان منتهی می‌شود و هیچ کس جز خداوند جلّ جلاله ماورای آن را نمی‌داند».

إِذْ يَغْشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴿١٦﴾

﴿آن‌گاه که فرو پوشانده بود سدره را آنچه فرو پوشانده بود﴾ ابهام در «ما» برای افادهٔ تعظیم و تکثیر چیزی است که درخت سدره را فرو پوشانده بود، به گونه‌ای که هیچ وصف و عددی به آن احاطه نمی‌کند. بنا به اقوالی: درخت سدره را ملخ‌هایی از طلا، یا گروه‌هایی از فرشتگان، یا فرمان خدا جلّ جلاله فروپوشانده بود. شاه ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: «در شب معراج انوار الهی بود که سدره را فرو پوشاند». مجاهد می‌گوید: «شاخه‌های درخت سدرةالمنتهی از مروارید و یاقوت و زبرجد بود و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آن را دیدند و ایشان پروردگارتان را نیز به قلب خود دیدند».

مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿١٧﴾

﴿دیده‌اش منحرف نگشت﴾ یعنی: دیدهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم از آنچه دیده بود، کژتابی نکرد و به چپ و راست متمایل نشد ﴿و از حدّ در نگذشت﴾ یعنی: دیدهٔ وی از مقصد خویش و از آنچه دیده بود تجاوز نکرد پس جز به آنچه که مأمور شده بود، نگاه نکرد و نخواست تا آنچه راکه به او بینانده نشده بود، بنگرد. بنابراین، رؤیت جبرئیل علیه السلام و دیگر مظاهر ملکوت خدای عزّوجلّ از سوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم،

رؤیتی عینی بود، نه خدعه و فریب چشم و این تأکیدی است بر این حقیقت که معراج رسول خدا ﷺ با روح و جسم هر دو انجام گرفت.

لَقَدۡ رَأَىٰ مِنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ ﴿۱۸﴾

﴿به راستی که برخی از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید﴾ یعنی: به راستی که رسول اکرم ﷺ در شب معراج از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش و از عجایب ملک و ملکوت وی چیزهایی را دید که در وصف نمی‌گنجد.

أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ﴿۱۹﴾

﴿آیا شما لات و عزی را دیدید؟﴾ لات: از اسم الله گرفته شده و نام بت مؤنّثی بود که قبیلهٔ ثقیف در طایف آن را پرستش می‌کردند. یا لات از مادّهٔ «لت» به معنی آرد الک شده است که به فارسی دری نیز آن را «لتّی» می‌گویند. علّت نامگذاری آن به «لات» آن بود که پیکر تراشیده‌اش نماد مردی را نشان می‌داد که آرد الک شده را با روغن می‌آمیزد و حجّاج را اطعام می‌کند. امّا «عزّی» به‌قول مجاهد، درختی در میان مکّه و طایف بود که قبیلهٔ «غطفان» آن را پرستش می‌کردند پس رسول اکرم ﷺ در سال فتح مکّه، خالدبن‌ولید رضی الله عنه را فرستادند تا آن را قطع نماید و او چنین کرد و درحالی‌که با تبر خود بر آن می‌کوفت؛ این شعر را می‌خواند:

یا عزّ کفرانك لا سبحانك　　انّی رأیت الله قد أهانك

ای عزّی! ناسپاسی باد تو را، نه پاکی و تقدّس؛
زیرا من دیدم که خدا تو را خوار کرد

وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ﴿٢٠﴾

﴿و مناة﴾ بتی از آنِ اوس و خزرج در میان مکّه و مدینه بود که مشرکان خون حیوانات قربانی را برای آن می‌ریختند، از این جهت، آن را «مناة» نامیدند و خدای عزّوجلّ برای تحقیر و نکوهش آن، از آن چنین یاد کرد: ﴿**آن که سومین بی‌قدر است**﴾ اُخْری: از تأخّر در رتبه است، یعنی مناة، متأخّر، پست و بی‌قدر است. ابن‌کثیر می‌گوید: «در جزیرةالعرب بتان دیگری نیز غیر از این سه بت وجود داشت که اعراب آنها را بزرگ می‌داشتند امّا مشهورترین آنها همین سه بت بود، از این جهت، قرآن فقط از آنها یاد کرد».

أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلۡأُنثَىٰ ﴿٢١﴾

﴿**آیا برای شما پسر است و برای او دختر؟**﴾ یعنی: به من از این خدایان سه‌گانهٔ مؤنّثی که آنان را دختران خدای سبحان می‌پندارید، خبر دهید؛ آخر چگونه آنچه را که خود دوست نمی‌دارید، به حق تعالی نسبت می‌دهید؟.

تِلۡكَ إِذٗا قِسۡمَةٞ ضِيزَىٰٓ ﴿٢٢﴾

﴿**در این صورت، این تقسیم ناعادلانه‌ای است**﴾ ضِیْزیٰ: تقسیم شما در مورد اختصاص دادن دختران به خدای سبحان، برکنار از حق و خارج از عدل و انصاف است.

إِنۡ هِيَ إِلَّآ أَسۡمَآءٞ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن

سُلۡطَٰنٍۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهۡوَى ٱلۡأَنفُسُۖ وَلَقَدۡ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلۡهُدَىٰٓ ﴿٢٣﴾

﴿**اینها چیزی جز نامهایی نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید**﴾ زیرا این بتان نه چیزی را می‌بینند، نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند، نه زیانی می‌رسانند و نه نفعی پس اینها جز نامهای بی‌مسمّای چندی نیستند که شما و پدرانتان آنها را «خدایان» نامیده‌اید و پسینیان نیز این رسم و راه را از پیشینیان به تقلید نشخوار کرده و پسران در آنها از پدران دنباله روی کرده‌اند ﴿**الله بر ثبوت آنها هیچ سلطانی فرود نیاورده است**﴾ یعنی: حق تعالی هیچ حجّت و برهانی را که بدان بر خدا بودن این بتان بی‌جان حجّت آورید، نازل نکرده است ﴿**آنان جز از پندار پیروی نمی‌کنند**﴾ و مسلّم است که پندار، حق را ببار نیاورده و به سوی حق راه نمی‌برد ﴿**و**﴾ آنان جز ﴿**از چیزی که نفسها خواهش می‌کند**﴾ پیروی نمی‌کنند بی آن‌که هیچ توجّه و التفاتی به آنچه که حقّ است و پیروی از آن واجب می‌باشد، داشته باشند ﴿**با آن‌که به راستی از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است**﴾ یعنی: برایشان در این مورد که بتان خدا نیستند، بیان واضح و حجّت قاطعی آمده است و قرآن که حجّت و برهان فروفرستاده از نزد خداوند ﷻ بر پیامبرش می‌باشد، جلوه گاه این بیان روشن است، همان پیامبری که خدای عزّوجلّ او را در میان مردم برانگیخت و او را از جنس آنان قرار داد.

أَمۡ لِلۡإِنسَٰنِ مَا تَمَنَّىٰ ﴿٢٤﴾

﴿**یا مگر انسان آنچه آرزو کند دارد؟**﴾ یعنی: چنان نیست که انسان هر چه آرزو کند، به دست آورد پس خداوند متعال این پندار را که آنان می‌توانند بتانی را

داشته باشند که به آنان نفع رسانیده و برایشان شفاعت‌کنند؛ پندار و آرزوی بی‌بنیادی می‌داند و چنین پنداری را زشت و ناموجّه می‌شناسد. از این جهت در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اِذا تَمَنّی اَحَدَکُمْ فَلْیَنْظُرْ ما یَتَمَنّی، فَاِنَّهُ لایَدْرِیْ ما یُکْتَبُ لَهُ مِنْ اُمْنِیَّتِهِ ﴿ هرگاه یکی از شما آرزو می‌کند، باید بنگرد که چه چیزی را آرزو می‌کند زیرا او نمی‌داند که از این آرزویش چه‌چیزی برایش [در کارنامه‌اش] نوشته می‌شود».

فَلِلَّهِ ٱلۡأٓخِرَةُ وَٱلۡأُولَىٰ ﴿۲۵﴾

﴿**پس انجام و آغاز**﴾ یعنی: آن جهان و این جهان ﴿**از آنِ خداست**﴾ بنابراین، در دنیا و آخرت بتان را با او هیچ مشارکتی نیست.

۞ وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ﴿۲۶﴾

﴿**و چه بسیار فرشته‌اند در آسمانها که شفاعتشان به‌کاری نیاید**﴾ یعنی: هرگاه فرشتگان با وجود کثرت عبادت و گرامی‌بودنشان نزد خدای سبحان، جز برای کسی که خداوند جل جلاله به شفاعت‌کردن برایش اذن دهد، شفاعت نمی‌کنند پس چگونه خواهد بود شفاعت این جمادات فاقد عقل و شعور! و چگونه شما جاهلان مشرک، شفاعت آنها را نزد خداوند جل جلاله امید می‌برید در حالی‌که حق تعالی نه پرستش آنها را مشروع گردانیده و نه به این کار اذن داده است بلکه بر زبان تمام پیامبرانش از شرک نهی کرده و از آن برائت جسته است و تمام کتب الهی نیز بر این نهی ناطق‌اند؟ آری! فرشتگان گرامی نزد حق تعالی شفاعت

نمی‌کنند و شفاعتشان هیچ سودی ندارد؛ ﴿**مگر پس از آن‌که خدا اجازه دهد**﴾ که شفاعت کنند ﴿**به هرکه خواهد**﴾ تا برای او شفاعت کنند ﴿**و خشنود باشد**﴾ از شفاعت ایشان برای آن کس، به سبب آن‌که او از اهل توحید است لذا مشرکان از شفاعت هیچ بهره‌ای ندارند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْأَخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ تَسْمِيَةَ ٱلْأُنثَىٰ ﴿۲۷﴾

﴿**در حقیقت کسانی که آخرت را باور ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام مؤنّث نام می‌گذارند**﴾ و می‌پندارند که فرشتگان دختران خدایند پس آنان را دختر تلقّی کرده و به‌نام دختران می‌نامند.

وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ ۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِى مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا ﴿۲۸﴾

﴿**و آنان را به این هیچ علمی نیست**﴾ زیرا نه آن منکران فرشتگان را شناخته‌اند، نه مشاهده‌شان کرده‌اند و نه این امر به‌طریقی از طرقی که مخبران از آن خبر می‌دهند، به آنان رسیده است بلکه صرفاً از روی جهل، گمراهی و جرأت و جسارت در حقّ خدای سبحان، این سخن را می‌گویند ﴿**جز از ظن**﴾ یعنی: از گمان و پندار ﴿**پیروی نمی‌کنند**﴾ درحالی‌که عقاید باید پشتوانه‌ای از قطع و یقین داشته باشد ﴿**و در واقع، پندار در شناخت حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند**﴾ و چیزی از حقیقت را به بار نمی‌آورد زیرا حقیقت جز با علم ـ یعنی با یقین ـ درک نمی‌شود پس گمان و پندار در قلمرو معارف حقیقی، یا یقینیّات هیچ راهی نداشته و از هیچ اعتباری برخوردار نیست، از این‌رو در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنّ، فَإِنَّ

الظَّنَّ اَکْذَبُ الْحَدِیْثِ ❁ هان ! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغترین سخنهاست ».

فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٢٩﴾

﴿**پس از هر کس که از ذکر ما روی برتافته و جز زندگی این جهان را خواستار نبوده است، روی برتاب**﴾ یعنی : ای پیامبر ﷺ ! از کسی که از قرآن یا از ذکر ما روی گردانیده ، روی بگردان لذا مجادله با منکران را فروگذار زیرا تو آنچه را که بدان مأمور بوده‌ای ، به آنان رسانده‌ای و بر تو جز ابلاغ پیام حق ، تکلیف دیگری نیست . امام رازی گفته است : « اکثر مفسّران برآنند که تمام عبارتهای (فَاَعْرِضْ ❁ پس روی بگردان) در قرآن ، به آیهٔ قتال منسوخ است . درحالی‌که این سخن مفسّران اساسی ندارد؛ زیرا امر به اعراض و رویگردانی پیامبر از کفّار ، با آیهٔ قتال موافق است پس چگونه به آن منسوخ می‌شود ؟ حقیقت این است که رسول اکرم ﷺ مأمور بودند تا کفّار را به روشی حکیمانه و موعظهٔ نیکو به سوی حق دعوت کنند امّا چون آنها این دعوت را نپذیرفتند و به وسیلهٔ اباطیلشان با پیامبر ﷺ معارضه کردند ، این‌بار به آن حضرت ﷺ دستور داده شد تا با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله کند ، سپس چون این شیوه نیز در هدایت آنان سودمند واقع نگشت ، پروردگارش به وی فرمود : اینک از آنان روی بگردان و با آنان به دلیل و برهان مقابله نکن زیرا آنان از چیز دیگری جز پندار خویش پیروی نمی‌کنند ... پس چگونه امر به روی‌گردانی از کفّار می‌تواند منسوخ باشد ؟ ».

ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱهْتَدَىٰ ﴿٣٠﴾

﴿این منتهای علم آنان است﴾ یعنی: زندگانی دنیا و خواهش‌های آن، منتهای میدان دانش کفّار است و آنها به ما سوای آن ـ مانند کار دین و معنویّت ـ هیچ التفاتی نمی‌کنند زیرا آنها دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت عایشهٔ صدّیقه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اَلدُّنْیا دَارُ مَنْ لادَارَ لَهُ، وَمَالُ مَنْ لا مَالَ لَهُ، وَلَهَا یَجْمَعُ مَنْ لا عَقْلَ لَهُ ❁ دنیا سرای کسی است که سرای دیگری ندارد و مال کسی است که مال دیگری ندارد و کسی برای آن گرد می‌آورد که عقلی ندارد». همچنین در دعای منقول از آن حضرت ﷺ آمده است: «اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلِ الدُّنْیا اَکْبَرَ هَمِّنا وَلا مَبْلَغَ عِلْمِنا ❁ بار خدایا! دنیا را بزرگترین اندیشه و مرام ما نگردان و نه آن را منتهای علم ما قرارده».

﴿بی‌گمان پروردگار تو خود به حال کسی که از راه او گمراه شده، داناتر و همو به کسی که راه یافته است، نیز آگاهتر است﴾ این جمله، بیان علّت دستور دادن پیامبر ﷺ به إعراض و رویگردانی از کفّار است. یعنی: خدای عزّوجلّ می‌داند که چه کسی دعوت حق را اجابت کرده و چه کسی آن را اجابت نمی‌کند پس ای پیامبر ﷺ! تو خود را در دعوت آنان رنجور نکن زیرا جز ابلاغ پیام حق چیز دیگری بر عهدهٔ تو نیست و تو این مأموریّت را به درستی انجام داده‌ای و بدان که خدای عزّوجلّ به حال هر دو گروه داناتر است و هر یک را مطابق عقیده و عملش جزا می‌دهد.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ لِيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔواْ بِمَا عَمِلُواْ وَيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ أَحْسَنُواْ بِٱلْحُسْنَى ﴿٣١﴾

﴿و هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است از آنِ خداوند است﴾ یعنی: آفریننده، مالک و متصرّف فقط اوست **﴿تا سرانجام بدکرداران را به سزای آنچه انجام داده‌اند جزا دهد و کسانی را که نیکی کرده‌اند به پاداشی نیکو پاداش دهد﴾** یعنی: سرانجام کار

خلق که نیکوکار و بدکار هر دو در میان آن وجود دارد، این است که خداوند متعال هر یک را مطابق عمل و کارکردش جزا می‌دهد. نیز احتمال دارد که معنی چنین باشد: پس، از کسانی‌که روی گردانیده‌اند، روی بگردان زیرا خدای سبحان بدکاران و نیکوکاران ـ هر دو ـ را مناسب حالشان جزا خواهد داد امّا تو تکلیفت را انجام داده و پیام حق را به آنان ابلاغ کرده‌ای.

ٱلَّذِينَ يَجۡتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَۚ إِنَّ رَبَّكَ وَٰسِعُ ٱلۡمَغۡفِرَةِۚ هُوَ أَعۡلَمُ بِكُمۡ إِذۡ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَإِذۡ أَنتُمۡ أَجِنَّةٞ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡۖ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ﴿٣٢﴾

﴿**کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند**﴾ یعنی: کسانی که نیکوکارند، همانانند که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند. گناه کبیره: هر گناهی است که خداوند متعال در برابر ارتکاب آن، به آتش دوزخ هشدار داده است. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از علیّ‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از هفت گناه هلاک کننده بپرهیزید:

۱ ـ شرک آوردن به خداوند متعال.

۲ ـ سحر.

۳ ـ قتل نفسی که خداوند متعال کشتن آن را ـ جز به حق ـ حرام کرده است.

۴ ـ خوردن مال یتیم.

۵ ـ خوردن ربا.

٦ ـ روی‌گردانیدن در روز جنگ.

۷ ـ متّهم کردن زنان پاکدامن بی‌خبر مؤمن به فحشاء».

امّا حافظ ذهبی در کتاب «کبایر» خود گناهان کبیره را تا به هفتاد بر شمرده است. طبرانی روایت می‌کند که مردی به ابن‌عبّاس ﷺ گفت: «گناهان کبیره هفت گناه بیش نیست. ابن‌عبّاس ﷺ فرمود: این گناهان به هفتصد گناه نزدیکترند تا به هفت گناه، مگر باید یادآور شد که همراه با استغفار و آمرزش‌خواهی، گناهی کبیره باقی نمی‌ماند و همراه با اصرار و پافشاری بر گناه، گناهی صغیره باقی نمی‌ماند». یعنی: آن گناه صغیره به کبیره تبدیل می‌شود.

﴿و﴾ نیکوکاران همانانند که ﴿از فواحش﴾ یعنی: از ناشایستی‌ها و بی‌حیایی‌ها؛ همچون زنا و شرک پرهیز می‌کنند ﴿مگر از لَمَمْ﴾ که گناهان صغیره است. گفته شده: گناه کبیره هر گناهی است که ختم آن در قرآن به آتش دوزخ بشود، فواحش هر گناهی است که در آن حدّ شرعی مقرّر باشد و گناه صغیره؛ گناهی است پایین‌تر از زنا، مانند بوسه و غمزه و نگاه. بخاری، مسلم و غیر ایشان از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: چیزی را شبیه‌تر به «لَمَمْ» از این **حدیث شریف** رسول خدا ﷺ نیافته‌ام که فرمودند: «اِنَّ اللّٰهَ کَتَبَ عَلٰی اِبْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّنٰی، اَدْرَکَ ذٰلِكَ لاٰمُحَالَةَ، فَزِنَی الْعَیْنِ اَلنَّظَرُ، وَزِنَی اللِّسانِ اَلنُّطْقُ، وَالنَّفْسُ تَـتَمَنّٰی وَتَشْتَهِیْ وَالْفَرْجُ یُصَدِّقُ ذٰلِكَ اَوْ یُکَذِّبُهُ» بی‌گمان خداوند متعال بر فرزند آدم بهرهٔ وی از زنا را نوشته است و او خواه‌ناخواه این بهره را در می‌یابد پس زنای چشم نظرکردن است و زنای زبان سخن گفتن و نفس نیز آرزو و اشتها می‌کند آن‌گاه فرج یا این اشتها را تصدیق می‌کند یا تکذیب». یعنی: آلت تناسلی یا این اشتها را تأیید کرده و مرتکب زنا می‌گردد، یا به آن دست رد زده اشتهای خود را مهار می‌کند و مرتکب زنا نمی‌شود.

﴿بی‌گمان پروردگارت نسبت به آنها گسترده آمرزش است﴾ یعنی: هرچند گناه صغیره از حکم مؤاخذهٔ حق تعالی خارج است، لیکن خارج از آن نیست که گناه شمرده شود امّا خداوند متعال آن را به رحمت گسترده و مغفرت فراگیر خود می‌آمرزد و محو می‌کند. بیضاوی می‌گوید: «شاید حق تعالی هشدار به بدکاران و

مژده به نیکوکاران را از آن رو با این جمله دنبال کرد که مرتکب گناه کبیره از رحمت وی ناامید نشده و فرود آمدن عذاب را بر خود حتمی و اجتناب‌ناپذیر نداند بلکه برود و با توبه و انابت، دروازه‌های رحمت را بکوبد». ﴿**او به احوال شما داناتر است از آن دم که شما را از زمین پدید آورد**﴾ یعنی: شما را در ضمن آفرینش پدرتان آدم از زمین آفرید زیرا حق تعالی آدم علیه السلام را از گل آفرید پس او به طبایع و سرشت‌های شما آگاه و داناست ﴿**و آن‌گاه که شما جنین‌هایی در شکمهای مادرانتان بودید**﴾ یعنی: در این حال نیز حق تعالی می‌دانست که شما لابد به گناهان صغیره آلوده می‌شوید ﴿**پس خودتان را تزکیه نکنید**﴾ یعنی: از روی خودستایی و خود بزرگنمایی، خودتان را ستایش نکرده و از گناه پاک و بی‌آلایش معرّفی نکنید و نگویید که از گناهان صغیره پاک و وارسته بوده و در هفت لفّافه از عفاف و پاکدامنی و نجات قرار دارید. ولی اگر ثنا و وصف شما از خودتان بر سبیل اعتراف به نعمت باشد، این کاری نیکو است ﴿**خدا به حال کسی که**﴾ در دنیا از گناهان ﴿**پرهیزگاری نموده داناتر است**﴾. نظیر این آیه است آیهٔ [نساء/۴۹]: (اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ یُزَکُّوْنَ اَنْفُسَهُمْ، بَلِ اللّٰهُ یُزَکِّیْ مَنْ یَّشَاءُ، وَلاٰ یُظْلَمُوْنَ فَتِیْلا ۞ آیا ندیدی به‌سوی کسانی که خود را تزکیه می‌کنند؟ بلکه خداوند هر که را که خواهد تزکیه می‌کند و به اندازهٔ نخ روی هستهٔ خرمایی هم ستم نمی‌بینند).

مسلم در صحیح خود **حدیث‌شریف** ذیل را از محمّدبن‌عمروبن **عطاء** رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «« من دخترم را (برّه ۞ نیکوکار) نام گذاشتم امّا زینب‌بنت‌ابی‌سلمه به من گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و سلم از این اسم نهی نمودند و فرمودند: خود را تزکیه نکنید زیرا خدای عزّوجلّ به اهل بِرّ و نیکویی از شما داناتر است. اصحاب گفتند: پس چه اسمی بر آن دختر بگذاریم؟ فرمودند: زینب».

همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالرّحمن‌بن‌ابی‌بکرة رضی الله عنه آمده است که فرمود: مردی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و سلم از مرد دیگری ستایش کرد. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «وَیْلَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ ـ مِراراً ـ اِذَا کَانَ اَحَدُکُمْ مَادِحاً صَاحِبَهُ لاٰ مَحَالَةَ، فَلْیَقُلْ:

اَحْسِبُ فُلاناً وَاللّٰهُ حَسِيْبُهُ وَلاٰ اُزَكِّیْ عَلَی اللهِ اَحَدا، اَحْسِبُهُ كَذا وَكَذا، اِنْ كاٰنَ يَعْلَمُ ذٰلِكَ ✿ وای بر تو، گردن رفیقت را قطع نمودی ـ این جمله را چند بار تکرار نمودند پس چنانچه یکی از شما خواه‌ناخواه می‌خواهد رفیقش را مدح کند، باید بگوید: فلان را چنین می‌پندارم و خداوند ﷻ حسابگر اوست و من احدی را بر خداوند ﷻ تزکیه نمی‌کنم، من او را چنین و چنان می‌پندارم. در صورتی که به اوصافی که برای وی بر می‌شمرد، داناست». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ دستور دادند تا بر روی مدّاحان خاک پاشیده شود.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ثابت‌بن‌حارث انصاری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: چون طفل صغیری از یهود می‌مرد، می‌گفتند: آن طفل صدّیق است. پس این خبر به رسول اکرم ﷺ رسید، ایشان فرمودند: «كَذَبَتِ الْيَهُوْدُ، مٰا مِنْ نِسْمَةٍ يَخْلُقُهُ اللّٰهُ فِیْ بَطْنِ اُمِّهِ اِلاّٰ وَيَعْلَمُ اَنَّهُ شَقِیٌّ اَوْ سَعِيْدٌ ✿ دروغ گفتند یهود زیرا هیچ جنبنده‌ای که خداوند ﷻ او را در شکم مادرش می‌آفریند، نیست مگر این‌که می‌داند که او شقیّ است یا سعید». پس خداوند متعال در این هنگام این آیه را نازل فرمود: (هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَاَكُمْ مِنَ الْاَرْض ...).

أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى تَوَلَّىٰ ﴿٣٣﴾

﴿**پس آیا آن کسی را که روی برتافت**﴾ از خیر و از پیروی حق ﴿**دیده‌ای؟**﴾.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیات (۳۳ ـ ۴۱) از واحدی و ابن‌جریر نقل کرده‌اند که این آیات دربارهٔ ولیدبن‌مغیره نازل شد زیرا او در آغاز پیرو دین رسول خدا ﷺ گردید ولی باطعن و سرزنش بعضی از مشرکان روبرو شد و وقتی به او گفتند: چرا دین بزرگان را ترک کرده و راه و رسم آنان را گم کرده‌ای و پنداشته‌ای که آنان در دوزخ‌اند؟ ولید گفت: من از عذاب خدا ترسیدم. سپس آن شخص برای ولید ضامن و عهده‌دار این امر شد که اگر چیزی از مال خویش را به

وی بدهد و به شرک برگردد، وی از جای او عذاب خدای سبحان را تحمّل می‌کند و برمی‌دارد! پس در آغاز ولید بخشی از مالی را که برای آن شخص در برابر اعطای آن تعهّد به گردن گرفته بود داد امّا پس از آن بخل ورزید و تمام آن را به وی نپرداخت. آن‌گاه خداوند متعال این آیات را نازل نمود. البتّه در سبب نزول این آیات، روایات دیگری نیز نقل شده است.

وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ ﴿۳۴﴾

﴿و اندکی بخشید﴾ از مال ﴿و باز ایستاد﴾ از بخشیدن بقیّه پس پرداخت آن را به اتمام نرسانید؟ گفته می‌شود: حَفَرَ فَأَكْدىٰ ۞ حفر کرد امّا به زمینی سخت و صخره‌مانند رسید که چاه‌کن را از ادامهٔ کار و به اتمام رساندن حفر آن باز می‌دارد. همچنین وقتی خیر شخص کم شود، گفته می‌شود: أَكْدَى الرَّجُل.

أَعِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰٓ ﴿۳۵﴾

﴿آیا علم غیب نزد اوست و او می‌بیند؟﴾ یعنی: آیا این شخص بی‌خیر، به عذابی که از وی غایب است علم دارد لذا به این امر یقین دارد که فرد دیگری از جایش عذاب را تحمّل می‌کند؟ یا معنی این است: آیا این شخص که دست از انفاق مال کشید ــ یعنی ولیدبن مغیره ــ علم غیب دارد که مالش با انفاق تمام می‌شود؟ درحالی که قضیه چنان که او می‌پندارد، نیست.

أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿۳۶﴾

﴿یا بدانچه در صحیفه‌های موسی است﴾ یعنی: به اسفاری که به موسی عليه‌السلام داده

شد و مشتمل بر تورات بود ﴿آگاهش نکرده‌اند؟﴾ دلیل این‌که حق تعالی صحیفه‌های موسی علیه السلام را مقدّم ذکر کرد، این است که این صحیفه‌ها از دیگر صحُف مشهورتر، از نظر زمان نزدیکتر و از نظر تعداد بیشتر بود.

وَإِبْرَٰهِيمَ ٱلَّذِى وَفَّىٰٓ ﴿۳۷﴾

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿۳۸﴾

﴿و ابراهیمی که وفا کرد﴾ یعنی: آیا از مضمون صُحفی که خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام باوفا داد، آگاه نشده است، ابراهیمی که عهد به جای آورد و آنچه را که بدان مأمور شده بود، به پایهٔ اکمال و اتمام رسانید؟ به‌قولی: معنای (وَفّیٰ) این است: ابراهیم علیه السلام در وفا کردن به عهدی که با خدای عزّوجلّ بسته بود، سعی بلیغ کرد. به ذکر صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام اکتفا شد زیرا مشرکان ادّعا می‌کردند که بر آیین ابراهیم علیه السلام اند و اهل کتاب نیز به تورات تمسّک می‌ورزیدند. آری! قاعدهٔ مطرح شده در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام این بود: ﴿که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد﴾ یعنی: هیچ کس به گناه غیر خود مؤاخذه نمی‌شود پس هر کس مرتکب جرمی مانند کفر یا هر گناه دیگری شد، بار گناهش فقط بر دوش خود اوست و هیچ کس آن را از جایش بر نمی‌دارد. که این اصل، معروف به اصل «مسئولیّت فردی» است.

وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿۳۹﴾

﴿و﴾ آیا از ﴿این﴾ امر آگاه نشده است ﴿که به انسان جز آنچه عمل کرده نرسد﴾ یعنی: به انسان جز پاداش و جزای سعی و عمل خود وی چیز دیگری

نمی‌رسد و او در برابر عملی که انجامش نداده است ، مستحقّ اجر و مزدی نیست . البتّه این قاعده که هیچ کس جز در برابر عمل خودش پاداش داده نمی‌شود ، در مقابل قاعدهٔ سابق است که هیچ‌کس گناه دیگری را بر نمی‌دارد . پس همچنان‌که احدی مسئولیّت یا گناه غیر خویش را بر دوش نمی‌کشد ، همین‌گونه ، جز در برابر کارکرد خودش پاداشی نیز به وی تعلّق نمی‌گیرد .

امام شافعیؒ از همین آیهٔ کریمه چنین استنباط کرده است که ثواب قرائت قرآن به مردگان نمی‌رسد؛ زیرا این قرائت از عمل و کسب خودشان نیست . امّا معتمد در مذاهب چهارگانه این است که ثواب قرائت به اموات می‌رسد زیرا این بخشش و دعایی است به وسیلهٔ قرآن که در هنگام تلاوتش ، رحمت‌ها نازل می‌شود . در سنّت نبوی ﷺ نیز رسیدن ثواب دعا و صدقه (ایصال ثواب) برای میّت به ثبوت رسیده است و این امری اجماعی است . مسلم ، بخاری و اصحاب کتب حدیث ـ جز ابن‌ماجه ـ از ابی‌هریرهؓ در **حدیث‌شریف** ذیل روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمودند : « اِذَا مٰاتَ الْاِنْسٰانُ اِنْقَطَعَ عَمَلُهُ اِلاّٰ مِنْ ثَلاٰثٍ: صَدَقَةٌ جٰارِيَةٌ ، اَوْ عِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ ، اَوْ وَلَدٌ صٰالِحٌ يَدْعُوْ لَهُ ❁ چون انسان بمیرد؛ عمل وی قطع می‌شود جز از سه چیز : صدقهٔ جاری ، یا علمی که از آن سود برده می‌شود ، یا فرزند شایسته‌ای که برای او دعا می‌کند » . قُرطبی می‌گوید : « بسیاری از احادیث بر این قول دلالت دارند که ثواب عمل صالح دیگران به مؤمن می‌رسد » .

وَأَنَّ سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾

« و این » امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسیؑ آمده است **« که کوشش او زودا که دیده شود »** یعنی : عمل هر شخص ، ثبت شده و محفوظ است و به زودی این سعی و عملش در روز قیامت بر او آشکار ساخته شده و عرضه می‌شود پس اهل قیامت حاصل سعی و عملش را می‌بینند تا نیکوکار مورد إکرام و بدکار مورد

سرزنش و توبیخ قرار گیرد.

ثُمَّ يُجْزَىٰهُ ٱلْجَزَآءَ ٱلْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾

﴿**سپس به حسب آن سعی، به پاداشی هر چه تمامتر**﴾ یعنی: به پاداشی کامل و ناکاسته به تمام‌ترین شکل و صورت ﴿**پاداش داده خواهد شد**﴾ بنابراین، انسان در برابر گناه جزایی همانند آن دریافت می‌کند امّا در برابر ثواب، از ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر از آن ـ تا آنجا که خداوند عزّوجلّ بر آن بیفزاید ـ پاداش داده می‌شود.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلْمُنتَهَىٰ ﴿٤٢﴾

﴿**و این**﴾ امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است ﴿**که بازگشت به سوی پروردگار توست**﴾ یعنی: سرانجام و سرنوشت همه کس به سوی حق تعالی است نه به سوی غیر وی لذا آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. روایت شده است که معاذبن جبل رضی الله عنه در میان قبیلهٔ «بنی‌اود» ایستاد و گفت: «ای بنی‌اود! من فرستادهٔ فرستادهٔ خداوند ﷺ به سوی شما هستم، آیا می‌دانید که بازگشت همه به سوی خداست، به سوی بهشت یا به سوی دوزخ؟!».

وَأَنَّهُۥ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ ﴿٤٣﴾

﴿**و این**﴾ امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است ﴿**که هم اوست که خندانید و گریانید**﴾ یعنی: حق تعالی اهل بهشت را در بهشت خندانید و اهل دوزخ را در دوزخ گریانید، یا هر که را که خواست در دنیا خندانید؛ پس او را

شادمان و مسرور ساخت و هر که را که خواست گریانید؛ پس او را اندوهگین و مغموم ساخت لذا اوست که آفرینندهٔ اسباب خنده و گریه می‌باشد.

واحدی در بیان **سبب‌نزول** این آیه از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که فرمود: رسول خدا ﷺ از نزد گروهی گذشتند که می‌خندیدند پس خطاب به آنان فرمودند: اگر شما آنچه را که من می‌دانم، می‌دانستید؛ یقیناً بسیار می‌گریستید و کمتر می‌خندیدید!». به دنبال آن جبرئیل علیه‌السلام بر آن حضرت ﷺ فرود آمد و این آیه را بر ایشان نازل کرد آن‌گاه رسول خدا ﷺ به سوی آنان بازگشتند و فرمودند: چهل قدم به جلو بر نداشتم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: نزد این گروه برو و به ایشان بگو که خدای عزّوجلّ می‌فرماید: (وَإِنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى).

وَأَنَّهُۥ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾

﴿و﴾ نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما‌السلام آمده است که ﴿**هم اوست که میرانید و زنده گردانید**﴾ یعنی: حق تعالی است که اسباب مرگ و زندگی را به وجود آورد و جز او کسی بر این کار قادر نیست.

وَأَنَّهُۥ خَلَقَ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰ ﴿٤٥﴾

﴿و﴾ نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما‌السلام آمده است که ﴿**هم اوست که زوج نرینه و مادینه را آفرید**﴾ از هر انسان، یا از هر حیوانی.

مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ ﴿٤٦﴾

آری! او زوج نرینه و مادینه را آفرید ﴿**از نطفه‌ای چون فروریخته شود**﴾ در

رَحِم و به یکباره در آن برجهانده شود. آفرینش نرینه و مادینه از نطفه، از جملهٔ متضادّاتی است که در آن وجود دارد زیرا بعضی از آن نرینه خلق می‌شود و بعضی مادینه. نطفه: آب اندک است.

وَأَنَّ عَلَيْهِ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُخْرَىٰ ﴿٤٧﴾

﴿و نیز﴾ در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که ﴿پدیدآوردن عالم دیگر﴾ یعنی: بازگردانیدن ارواح در اجسام به هنگام رستاخیز ﴿بر عهدهٔ اوست﴾.

وَأَنَّهُۥ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ﴿٤٨﴾

﴿و﴾ نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که ﴿هم اوست که توانگر ساخت و سرمایه بخشید﴾ یعنی: حق تعالی برای بعضی به قدری ثروت بخشید که آنها را از مردم بی‌نیاز گردانید و برای دیگران سرمایه‌ای فوق ثروت آنان داد. یا معنی این است: اوست که بعضی را سرمایه‌دار و بعضی را فقیر گردانید، بر حسب مشیّت و بر اساس مصلحت و حکمت خویش.

بدین‌گونه، خداوند متعال از آیهٔ (۳۸) تا این آیه، ده اصل و اساس مهمّی را که در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است بیان نمود و اینک این ده اصل و دلیل را با ذکر پنج مثال یا نمونهٔ دیگر از ادلّهٔ قدرت خویش مؤکّد می‌گرداند که عبارت‌اند از:

وَأَنَّهُۥ هُوَ رَبُّ ٱلشِّعْرَىٰ ﴿٤٩﴾

﴿و هم اوست پروردگار ستارهٔ شعریٰ﴾ «شعری» ستاره‌ای است نورانی در پشت

ستارۀ «جوزاء» که قبیلۀ «خزاعه» آن را می‌پرستیدند. امام رازی گفته است که: «در میان ستارگان دو ستارۀ شعری وجود دارد؛ یکی شامی و دیگری یمنی و مراد آیۀ کریمه شعرای یمنی است چراکه همو مورد پرستش قرار می‌گرفت». برخی از مفسّران گفته اند: خدای سبحان برای ردّ بر کسانی که این ستاره را پرستش می‌کردند، مخصوصاً فرمود که پروردگار شعری است در حالی‌که او پروردگار همه چیزهاست. نقل است: اوّلین کسی که پرستش «شعری» را مرسوم کرد، ابوکبشه از اشراف عرب بود و قریش به منظور تشبیه رسول خدا ﷺ به وی، به ایشان «فرزند ابوکبشه» می‌گفتند زیرا آن حضرت ﷺ مانند ابوکبشه با دین آنان مخالفت کرده بودند. ابوکبشه از اجداد مادری رسول‌اکرم ﷺ بود.

وَأَنَّهُۥٓ أَهۡلَكَ عَادًا ٱلۡأُولَىٰ ﴿٥٠﴾

﴿**و هم اوست که عاد نخستین را نابود ساخت**﴾ عاد نخستین، اوّلین امّتی است که بعد از امّت نوح علیه السلام نابود ساخته شده است. گفته شده که عاد نخستین؛ قوم هود علیه السلام و عاد دوم؛ عاد «ارم» است. به‌قولی دیگر: عاد دوم قوم ثمودند که صالح علیه السلام پیامبرشان بود.

وَثَمُودَاْ فَمَآ أَبۡقَىٰ ﴿٥١﴾

﴿**و ثمود را نیز نابود ساخت**﴾ چنان‌که عاد را نابود کرد ﴿**و هیچ کس را باقی نگذاشت**﴾ یعنی: هیچ یک از دو گروه یادشده را باقی نگذاشت.

وَقَوۡمَ نُوحٖ مِّن قَبۡلُۖ إِنَّهُمۡ كَانُواْ هُمۡ أَظۡلَمَ وَأَطۡغَىٰ ﴿٥٢﴾

﴿و پیش از آنها﴾ یعنی: پیش از هلاک ساختن عاد و ثمود، خداوند ﷻ ﴿قوم نوح را هلاک کرد زیرا آنان ستمگرتر و سرکش‌تر بودند﴾ از عاد و ثمود، چه آنان با وجود آن مدّت طولانی (۹۵۰) ساله‌ای که نوح ﷺ آنان را به سوی حق دعوت می‌کرد، با نافرمانی‌های خود در برابر خدای عزّوجلّ گردنکشی کردند، به علاوه آنها آغازگر ستم بودند و آغازگر، ستمگرتر است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَلَيْهِ وِزْرُها وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِها ✿ هر کس سنّت بدی را بنیان گذارد؛ بر اوست گناه آن و گناه کسانی که بدان سنّت بد عمل کرده‌اند».

وَٱلْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ ﴿٥٣﴾

﴿و مؤتکفه را واژگون کرد﴾ مؤتکفه: شهرهای قوم لوط ـ یعنی سدوم و عاموره ـ است. این شهرها از آن رو مؤتکفه نامیده شد که هم اهالی خود را واژگون کرد و هم خود نگونسار شد ـ یعنی بلندای آن هم‌سطح زیرین آن گردید ـ و جبرئیل ﷺ بعد از آن که آنها را به هوا برداشت، نگونسار واژگونشان کرد.

فَغَشَّىٰهَا مَا غَشَّىٰ ﴿٥٤﴾

﴿پوشاند بر آن﴾ یعنی: بر شهرهای قوم لوط ﴿آنچه را پوشاند﴾ از سنگهایی که بر آن فروافتاد و نیز بر آنان انواع عذاب را پوشاند. ابهام در «ما» برای افادهٔ تهویل و تعمیم عذاب برآنان است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ﴿٥٥﴾

﴿پس به کدام یک از نعمتهای پروردگارت تردید روا می‌داری﴾ ای انسان

تکذیب‌کنندهٔ شکّاک شبهه‌افگن ناسپاس ؟ مراد از نعمت‌ها ، نعمت‌هایی است که خداوند متعال قبلاً آنها را بر شمرد؛ از آفرینششان ، توانگرِ ساختنشان ، آفرینش آسمان و زمین و نعمت‌هایی که در آنها برای انسان پدید آورده است .

هَـٰذَا نَـذِيرٌ مِّنَ ٱلنُّذُرِ ٱلْأُولَىٰٓ ﴿٥٦﴾

﴿ این هشداردهنده‌ای از هشداردهندگان نخستین است ﴾ یعنی : محمّد ﷺ فرستاده‌ای همچون فرستادگان پیشین قبل از خود به سوی شماست زیرا او نیز شما را بیم و هشدار می‌دهد همان‌گونه که ایشان اقوام خود را هشدار دادند . چنان‌که در سورهٔ [احقاف/۹] خواندیم که خداوند متعال فرمود : « قُلْ مٰا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُل ۞ بگو : من پدیده‌ای نوظهور در میان پیامبران نبوده‌ام » .

أَزِفَتِ ٱلْأَزِفَةُ ﴿٥٧﴾

﴿ نزدیک شونده نزدیک گشت ﴾ یعنی : قیامت نزدیک شد چرا که زمان برپایی آن نزدیک است؛ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است : « مَثَلِيْ وَمَثَلُ السّٰاعَةِ كَهٰاتَيْنِ ۞ مَثَل من و مَثَل قیامت همانند این دو انگشت من است » . و دو انگشت میانه و سبّابهٔ خود را از هم باز کردند .

لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿٥٨﴾

﴿ جز خدا کسی کاشف آن نیست ﴾ یعنی : هیچ کس جز خداوند ﷻ قادر به برطرف ساختن قیامت نیست؛ آن‌گاه که خلق را با سختی‌ها و هول و هراسهای آن در پوشاند .

أَفَمِنْ هَٰذَا ٱلْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٥٩﴾

﴿**آیا از این سخن تعجب می‌کنید؟**﴾ یعنی: چگونه تکذیب‌کنان از استماع قرآن، یا از وقوع قیامت تعجّب می‌کنید؟.

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ﴿٦٠﴾

﴿**و می‌خندید**﴾ یعنی: از روی استهزا و تمسخر بر قرآن یا بر قیامت می‌خندید، با آن‌که قیامت نه محلّ تکذیب است و نه موضع استهزا ﴿**و نمی‌گریید؟**﴾ از بیم و انزجار وعید و عذابهای سختی که در آن است؟! روایت شده است که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه هیچ‌گاه خندان دیده نشدند و خندهٔ ایشان فقط تبسّم بود. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضي الله عنه آمده است که چون آیهٔ: (اَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيْثَ تَعْجَبُوْنَ) نازل شد، اهل «صفّه» گفتند: «اِنّٰا لِلّٰهِ وَاِنّٰا اِلَيْهِ راجِعُوْن» سپس گریستند تا بدانجا که اشکهایشان بر رخسارهایشان جاری شد. پس چون رسول خدا ﷺ صدای گریهٔ آنان را شنیدند، خود نیز با ایشان گریستند و ما نیز برای گریهٔ پیامبر ﷺ گریستیم، آن‌گاه فرمودند: «لاٰ يَلِجُ النّٰارَ مَنْ بَكٰى مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ، وَلاٰيَدْخُلُ الْجَنَّةَ مُصِرٌّ عَلٰى مَعْصِيَةِ اللّٰهِ، وَلَوْ لَمْ تَذْنِبُوا لَذَهَبَ اللّٰهُ بِكُمْ وَلَجٰاءَ بِقَوْمٍ يَذْنِبُوْنَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ وَيَرْحَمُهُمْ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ ✿ هر کس از ترس خدا گریست، به آتش وارد نمی‌شود و هر کس بر معصیت خدا پای فشرد، به بهشت وارد نمی‌شود و اگر شما گناه نکنید، همانا خداوند شما را بر می‌دارد و قومی را به میان می‌آورد که گناه کنند تا برآنان بیامرزد و رحم کند زیرا اوست که آمرزگار مهربان می‌باشد».
ابوحازم می‌گوید: «روزی جبرئیل علیه السلام درحالی بر رسول خدا ﷺ فرود آمد که مردی نزد ایشان می‌گریست پس جبرئیل علیه السلام از رسول اکرم ﷺ پرسید که این شخص کیست؟ فرمودند: این فلان است. جبرئیل علیه السلام گفت: ما همهٔ اعمال

بنی‌آدم را وزن می‌کنیم، جز گریه را زیرا خداوند متعال با یک قطره اشک، دریاهایی از جهنّم را خاموش می‌گرداند».

وَأَنتُمْ سَٰمِدُونَ ﴿٦١﴾

﴿و شما بازی‌کننده هستید﴾ یعنی: شما به انواع سرگرمی‌ها سرگرم و سرخوش هستید، یا شما متکبّرانه سر برافراشته‌اید و می‌خرامید.

فَٱسْجُدُوا۟ لِلَّهِ وَٱعْبُدُوا۟ ۩ ﴿٦٢﴾

﴿پس الله را سجده کنید و بپرستید﴾ از آن رو که او سزاوار سجده و پرستش از سوی شماست. روایت‌شده است که رسول اکرم ﷺ در هنگام تلاوت این آیه کریمه سجده کردند و مسلمانان و کفّار که در امر وحی و قرآن شک داشته و با پیامبر ﷺ در ستیز بودند، نیز با ایشان سجده کردند. آری! آیات عظیم این سوره، چون پتکی سنگین بر دلهایشان فرود آمد به گونه‌ای که نتوانستند در برابر تأثیر قرآن مقاومت کنند پس بی‌اختیار به سجده رفتند. از همین رو شافعی و ابوحنیفه رحمهماالله برآنند که این آیه محلّ سجدهٔ تلاوت است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قمر
مکّی است و دارای پنجاه‌وپنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن حق تعالی از دو پاره شدن ماه به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم ﷺ، «قمر» نامیده شد.

قبلاً در بیان فضیلت سورهٔ «قٓ» نیز نقل کردیم که رسول خدا ﷺ دو سورهٔ «ق» و «قمر» را در نمازهای عید اضحی و فطر می‌خواندند زیرا این دو سوره، مشتمل بر مژده‌ها، هشدارها، بیان آغاز و اعادهٔ آفرینش، توحید، نبوّت و غیر آن از مقاصد عظیم‌اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره از آغاز تا انجام خود، حمله‌ای سخت کوبنده و محکم بر دلهای دروغ‌انگاران هشدارهای الهی است، به همان اندازه که آرامبخش نیرومند و محکمی برای دلهای مؤمنان و باورمندان است».

ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ ﴿١﴾

﴿**قیامت نزدیک شد**﴾ یعنی: قیامت به اعتبار زمانی که از عمر دنیا بعد از نبوّت محمّد ﷺ باقی مانده و در مقایسه با آنچه که از عمر دنیا گذشته است، نزدیک شد. البتّه مرور قرنها بعد از نزول این آیه و گذشت ده‌ها قرن دیگر نیز، در عمر دنیایی که آن را دانشمندان معاصر پنج میلیارد سال یا بیشتر از آن تخمین زده‌اند، چیزی به حساب نمی‌آید لذا قیامت به این اعتبار نزدیک است که هر امر آمدنی‌ای نزدیک می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که روزی رسول اکرم ﷺ ــ در حالی که آفتاب مشرف به غروب بود ــ برای اصحابشان سخنرانی می‌کردند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست، از عمر دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی نمانده است جز به اندازهٔ زمانی که از این روز شما نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی مانده است و ما هم اکنون جز چیز اندکی از خورشید نمی‌بینیم».

﴿**و از هم شکافت ماه**﴾ یعنی: ماه ــ به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم ﷺ شق گردید و دو پاره شد. عثمان‌بن‌عطاء از پدرش روایت کرده است که در معنای این بخش از آیه گفت: «ماه به زودی شکافته خواهد شد». یعنی: تا هنوز شکافته نشده است. و کسانی از اهل تفسیر که مشرب حکما را دارند و خرق و التیام در جسم سماوی را قبل از وقوع قیامت جایز نمی‌دانند، نیز بر این نظرند. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «انشقاق و دو پاره‌شدن ماه، در زمان رسول اکرم ﷺ به وقوع پیوست، که این واقعه در احادیث متواتر با اسانید صحیح به اثبات رسیده و در میان علما مورد اتّفاق می‌باشد. و این یکی از معجزات پر درخشش و قاطع آن حضرت ﷺ بود». بخاری، مسلم و غیر ایشان از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «مردم مکّه از رسول خدا ﷺ درخواست کردند که برایشان نشانه‌ای را بنمایاند پس آن حضرت ﷺ ماه را به صورت دو پاره به آنان نمایاندند تا بدانجا که کوه حراء در میان دو پارهٔ ماه واقع شد». در روایت دیگری آمده است که: «یک پارهٔ ماه بالای کوه قعیقعان و پارهٔ دیگر آن بر کوه ابوقبیس قرار گرفت». همچنین بخاری و

مسلم از ابن‌مسعود﵁ روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول اکرم ﷺ ماه به دو پاره شق شد، پاره‌ای بالای کوه و پاره‌ای دیگر پایین‌تر از آن. در این اثنا رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اینک بنگرید». یعنی معجزه‌ای را که درخواست کرده بودید، مشاهده کنید.

وَإِن يَرَوْاْ ءَايَةً يُعْرِضُواْ وَيَقُولُواْ سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾

﴿و هرگاه﴾ کافران قریش ﴿نشانه‌ای ببینند﴾ یعنی: معجزه‌ای برای آن حضرت ﷺ ببینند که دالّ بر نبوّت ایشان باشد؛ ﴿إعراض کنند﴾ و از تصدیق و ایمان به آن روی برتابند ﴿و گویند: سحری است مستمّر﴾ یعنی: این معجزه، سحری است نیرومند و سخت که بر هر سحر دیگری فایق می‌آید. آن‌گاه که یک چیز قوی و مستحکم باشد، اعراب می‌گویند: «اِسْتَمَرَّ الشَّئُ». یا مرادشان از «مستمّر» این بود که این معجزه، جادویی دنباله‌دار و مستمرّ است.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیه می‌گویند: آن‌گاه که ماه دو پاره شد، مشرکان گفتند: محمّد ﷺ ما را سحر کرده است پس، از مسافران راه‌ها بپرسید که آیا آنان نیز این پدیده را دیده‌اند یا خیر؟ و از مسافران سؤال کردند. آنها نیز گفتند: بلی! ما این پدیده را دیده‌ایم. آن‌گاه آیات (۱ ــ ۲) نازل شد. ابن‌مسعود﵁ می‌گوید: من خود قبل از هجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه، ماه را به شکل دو پاره در مکّه دیدم. پس مشرکان گفتند: ماه جادو شده است!! آن‌گاه این آیه نازل شد.

وَكَذَّبُواْ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُمْ ۚ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ ﴿٣﴾

﴿و دروغ شمردند﴾ کافران نبوّت رسول‌اکرم ﷺ را ﴿و هوی و هوسهای خویش را﴾ که شیطان با وسوسه‌های خود برایشان آراست ﴿پیروی کردند﴾ و حق را بعد از

ظهور آن ردّ نمودند ﴿و هر کاری مستقرّی دارد﴾ یعنی: هر کاری بـه سرانـجامی منتهی می‌شود؛ از ناکامی یا پیروزی در دنیا و نیکبختی یا بدبختی در آخرت امّا نهایتاً خیر در اهل خیر و شرّ در اهل شرّ قرار می‌گیرد. یا معنی این است: برای هر کار حقیقتی است؛ پس آنچه از آن حقیقت که در دنیا مقدّر باشد، به زودی نمایان می‌شود و آنچه که به آخرت موکول شده باشد، نیز به زودی شناخته می‌شود.

در این آیه نیز تسلیتی برای رسول خدا ﷺ و مژده‌ای به ایشان است که پیروزی به زودی در دنیا همپیمانشان خواهد بود و در آخرت نیز درجات بـلند و بـهشت جاویدان از آنِ ایشان و پیروانشان است.

وَلَقَدْ جَآءَهُم مِّنَ ٱلْأَنۢبَآءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ﴿٤﴾

﴿و قطعاً از خبرها آنچه که در آن درس عبرت است، بدیشان رسیده است﴾ یعنی: قطعاً از اخبار امّت‌های دروغ انگار پیشین که داستانهایشان در قـرآن بـیان شـده است، چنان درسها و موعظه‌هایی به کفّار مکّه رسیده است که تأمّل در آنها برای دست برداشتنشان از آن شرراتها و بدیها کافی است.

حِكْمَةٌۢ بَٰلِغَةٌ ۖ فَمَا تُغْنِ ٱلنُّذُرُ ﴿٥﴾

﴿حکمتی است بالغه﴾ یعنی: قرآن به عنوان حکمتی رسا و تامّه که در محکمی و استواری خود در اوجگاه اعتلا قراردارد و در آن هیچ نقص و خـللی نـیست، بدیشان آمده است ﴿ولی هشدارها سود نمی‌دهد﴾ یعنی: هرگز بیم‌دادنها و هشدارها بـه حـال مـعاندان سـودی نـمی‌بخشد زیـرا عـنادشان، آنـان را از پـذیرش حق برمی‌گرداند.

فَتَوَلَّ عَنۡهُمۡۘ يَوۡمَ يَدۡعُ ٱلدَّاعِ إِلَىٰ شَيۡءٖ نُّكُرٍ ۝٦

﴿پس ﴾ای محمّد ﷺ ! ﴿از آنان روی برتاب ﴾و خود را در دعوتشان خسته و رنجور نکن ، از آنجا که بیم و هشدار در آنان تأثیر گذار نیست **﴿روزی که دعوتگر به سوی چیزی ناشناخته دعوت می‌کند ﴾** یعنی : ای محمّد ﷺ ! این روز را برای آنان انتظار بکش . دعوتگر : اسرافیل ﷺ است و (شَيْءٍ نُكُرٍ) : رخداد وحشتناك و غریبی است که آن را از بس بزرگ می‌بینند ، نمی‌شناسند چرا که قبل از آن با نظیر چنان امر بزرگی شناخت نداشته و مانند آن را ندیده بودند و آن رخداد وحشتناك ، رفتن به سوی صحنهٔ هولناك حساب روز قیامت است .

خُشَّعًا أَبۡصَٰرُهُمۡ يَخۡرُجُونَ مِنَ ٱلۡأَجۡدَاثِ كَأَنَّهُمۡ جَرَادٞ مُّنتَشِرٞ ۝٧

﴿در حالی که چشمهای خود را فروهشته‌اند ﴾ یعنی : روزی که از قبرهای خود بیرون می آیند ، چشمهایشان خوار و ذلیل است از بس که احساس ذلّت و پستی می‌کنند **﴿چون ملخهای پراکنده از قبرها بر می‌آیند ﴾** یعنی : در اثر ذلّت و خواری ، با چشمان ضعیف و خسته‌ای از گورهای خود بیرون می آیند ، گویی در کثرت و به هم آمیختگی‌شان مانند ملخهای پراکندهٔ انبوهی هستند که به همدیگر درآمیخته‌اند .

مُّهۡطِعِينَ إِلَى ٱلدَّاعِۖ يَقُولُ ٱلۡكَٰفِرُونَ هَٰذَا يَوۡمٌ عَسِرٞ ۝٨

﴿به سرعت ﴾ و بدون هیچ درنگ و تأخیری **﴿به سوی آن دعوتگر ﴾** که اسرافیل ﷺ است **﴿می‌شتابند. کافران می‌گویند: امروز چه روز دشواری است ﴾** آری ! آن روز بر کفّار روز سخت و دشواری است ولی بر مؤمنان سخت نیست چنان‌که

از مفهوم مخالف این آیه دانسته می‌شود.

۞ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ﴿۹﴾

﴿**پیش از آنان**﴾ یعنی: پیش از قریش، امّت‌های دیگر و از جمله ﴿**قوم نوح نیز به تکذیب پرداختند و بندهٔ ما را دروغزن خواندند**﴾ انتساب نوح علیه السلام به عبودیّت حق تعالی، گرامیداشت و تشریفی برای او و تنبیهی بر این حقیقت است که فقط نوح علیه السلام بود که در آن وقت هدف از آفرینش خود را ـ که همانا عبودیّت است برآورده گردانید، چه در آن هنگام بر روی زمین جز او عابد دیگری برای خداوند جل جلاله وجود نداشت ﴿**و گفتند: دیوانه‌ای است**﴾ امّت نوح علیه السلام به وی نسبت دیوانه گی را دادند ﴿**و با او به درشتی برخورد شد**﴾ یعنی: نوح علیه السلام با انواع زجر و شکنجه و دشنام و خشونت، از میدان تبلیغ رسالت و تبیین نبوّت رانده شد و از سوی آنان تحت فشار قرار گرفت.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴿۱۰﴾

﴿**پس دعا کرد به جناب پروردگار خویش که: من مغلوب شدم؛ به داد من برس**﴾ و برای من و دین خویش از آنان انتقام بگیر. بدین‌گونه بود که نوح علیه السلام طالب نصرت برآنان شد چرا که به تمرّد، سرکشی و پافشاری آنان بر گمراهی پی‌برده و از آنان تماماً مأیوس شده بود. روایت شده است که: یکی از آنان می‌آمد و نوح علیه السلام را به زیر پای خود افگنده گلویش را آنچنان می‌فشرد که از خفگی بی‌هوش بر زمین می‌افتاد و چون به هوش می‌آمد، چنین دعا می‌کرد: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِیْ فَاِنَّهُمْ لاٰ یَعْلَمُوْنْ ۞ بار الها! بر قومم بیامرز زیرا آنان نمی‌دانند».

فَفَتَحۡنَآ أَبۡوَٰبَ ٱلسَّمَآءِ بِمَآءٖ مُّنۡهَمِرٖ ﴿١١﴾

﴿**پس درهای آسمان را به آبی بسیار ریزان گشودیم**﴾ که سخت، پیاپی و سیل‌آسا بر آنان فرومی‌ریخت.

وَفَجَّرۡنَا ٱلۡأَرۡضَ عُيُونٗا فَٱلۡتَقَى ٱلۡمَآءُ عَلَىٰٓ أَمۡرٖ قَدۡ قُدِرَ ﴿١٢﴾

﴿**و از زمین چشمه‌ها برشکافتیم**﴾ یعنی: همهٔ زمین و حتّی درون تنورها را که جایگاه فروزش آتش است، چشمه‌های روان و بر شکافته‌ای گردانیدیم؛ ﴿**تا آب برای کاری که مقدّر شده بود، به هم پیوست**﴾ یعنی: تا سرانجام، آب آسمان و آب زمین برای انجام امری که در بارهٔ آنان فیصله شده بود، جمع شد و به هم پیوست. آن امر فیصله شده، همانا هلاکتشان با غرق در آب بود.

وَحَمَلۡنَٰهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلۡوَٰحٖ وَدُسُرٖ ﴿١٣﴾

﴿**و او را بر کشتی تخته‌دار و میخ آجین سوار کردیم**﴾ یعنی: نوح علیه السلام را بر کشتی‌ای که تخته‌های عریضی داشت و میخ‌ها آن تخته‌ها را به هم محکم پیوسته بود، سوار کردیم. مراد این است که کشتی نوح علیه السلام، سخت استوار و مستحکم بود.

تَجۡرِي بِأَعۡيُنِنَا جَزَآءٗ لِّمَن كَانَ كُفِرَ ﴿١٤﴾

﴿**زیر نظر ما روان بود**﴾ یعنی: آن کشتی در منظر و دیدگاه ما و با حفظ و نگه‌داشت ما، روان بود ﴿**به عنوان جزای کسی که او را ناسپاسی کرده بودند**﴾ یعنی: روان کردن کشتی، پاداشی برای نوح علیه السلام بود؛ همان کسی که برایشان نعمتی بود و

آنها این نعمت را کفران و ناسپاسی کرده بودند. یا معنی این است: آنان به عنوان جزا و انتقامی برای نوح ﷺ که دعوتش را مورد انکار قرارداده بودند، غرق ساخته شدند.

وَلَقَد تَّرَكۡنَـٰهَآ ءَايَةً فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿١٥﴾

﴿و به راستی آن را آیتی باقی گذاشتیم﴾ یعنی: به راستی آن کشتی را به عنوان عبرتی برای عبرت‌گیران باقی گذاشتیم چنان که تا هنوز هم از وجود کشتی نوح ﷺ بر کوه «آرارات» سخن می‌رود. به‌قولی معنی این است: این برخوردی را که با آنان کردیم، به عنوان عبرت و موعظه‌ای برای آیندگان باقی گذاشتیم ﴿**پس آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست**﴾ که از این نشانه، پند و عبرت گیرد؟.

فَكَيۡفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿١٦﴾

﴿**پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟**﴾ یعنی: عذاب و هشدارهای من به‌گونه‌ای هولناک و عجیب بود که در وصف نمی‌گنجد و بدین‌گونه بود که برای پیامبر خود نوح ﷺ انتقام گرفتیم.

وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿١٧﴾

﴿**و هرآینه قرآن را برای ذکر**﴾ یعنی: برای یادگیری و حفظ ﴿**آسان کردیم**﴾ و کسی را که جویای حفظ آن باشد، بر یادگیری آن یاری نمودیم. به‌قولی دیگر معنی این است: قرآن را برای پندگرفتن و موعظه پذیری آماده کردیم چرا که در آن انواع پند و اندرز قرار دادیم ﴿**پس آیا هیچ پندپذیری هست**﴾ که از مواعظ و

عبرتهای آن پند و عبرت گیرد. آیهٔ کریمه انگیزشی است بر فراگیری و آموختن قرآن، بسیار تلاوت نمودن آن و شتاب کردن در طلب فهم معانی آن. چنان‌که نظیر این معنی در آیهٔ (۹۷) از سورهٔ «مریم» نیز آمده است. ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر خدای عزّوجلّ قرآن را بر زبان انسانها آسان نمی‌کرد، هرگز احدی از خلق نمی‌توانست که به کلام وی نطق کند». حکمت در تکرار (هَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) تجدید تنبیه و هشدار در مورد لزوم پندگرفتن از قرآن است زیرا هر تکراری در قرآن برای تثبیت و پایدارساختن معانی در نفوس انسانها می‌باشد.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿۱۸﴾

إِنَّآ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ﴿۱۹﴾

﴿**عاد به تکذیب پرداختند**﴾ عاد: قوم هود علیه السلام بودند که او در میانشان به پیامبری مبعوث شد امّا به تکذیب وی پرداخته و او را آزار و شکنجه دادند ﴿**پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟**﴾ یعنی: بشنوید که عذاب و إنذار ما برای آنان چگونه بود: ﴿**ما بر آنان بادی صرصر فرستادیم**﴾ یعنی: بادی بسیار سرد. به‌قولی: باد صرصر بادی است که صدای سخت و هولناکی داشته باشد ﴿**در روزی شوم دنباله‌دار**﴾ یعنی: در روزی که شومی و ناخجسته‌گی آن پیوسته و مستمرّ بود و با نحوست خود چنان برآنان استمرار یافت که تماماً هلاک‌شان گردانید. ابن‌کثیر می‌گوید: «نحوست آن روز بدین جهت مستمرّ بود که عذاب دنیوی آنها را به عذاب اخروی پیوست گردانید». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «این عذاب در آخرین چهارشنبه ماه نازل شد و کوچک و بزرگ آنان را نابود کرد». مراد این است که آن روز، بر کفّار قوم عاد نحس و شوم بود، نه بر پیامبرشان و بر مؤمنان پس ذات آن روز نحس نبود بنابراین، تشاؤم به عدد (۱۳) و امثال آن از اعداد، شرعاً

صحیح نیست.

تَنزِعُ ٱلنَّاسَ كَأَنَّهُمۡ أَعۡجَازُ نَخۡلٖ مُّنقَعِرٖ ﴿٢٠﴾

آن باد صرصر چنان باد سختی بود ﴿**که مردم را از جا می‌کند**﴾ یعنی: آنان را از زیر پایشان همچون برکندن درخت خرما از بن و ریشه، از جا می‌کند. مجاهد می‌گوید: «باد صرصر آنها را از زمین بر می‌کند و بر سرهایشان محکم بر زمین می‌کوفت چنان‌که گردنهایشان خرد گشته و سرهایشان از بدنهایشان جدا می‌شد». به‌قولی معنی این است: آن باد صرصر مردم را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشید و از زمین بر می‌کند ﴿**گویی آنان تنه‌های درختان خرمای از ریشه برکنده‌ای بودند**﴾ خداوند متعال آنان را در درازی قد و قامت‌شان ـ آن‌گاه که باد آنها را از جا برمی‌کند و بر روهایشان بر زمین می‌کوبید ـ به درختان خرمایی تشبیه کرده که بر زمین می‌افتند درحالی‌که سر ندارند. مُنْقَعِرْ: یعنی کنده شده از ریشهٔ خویش.

فَكَيۡفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٢١﴾

وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ﴿٢٢﴾

﴿**پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟**﴾ تکرار این عبارت برای تهویل و افگندن بیم و هراس در دلهاست ﴿**و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟**﴾ تکرار این عبارت نیز چنان‌که گفتیم، برای تجدید تنبیه و توجّه دادن به آنهاست. مفسّران برای (لِلذِّكْر) همچون آیهٔ (۱۷) دو معنی بیان کرده‌اند؛ یکی «پندپذیری» که این معنی به مقام و سیاق مناسب‌تر است و دیگری «حفظ» و یادگیری. چنان‌که روایت شده است: «هیچ کتابی از کتابهای الهی

همانند قرآن از اوّل تا آخر حفظ شده نبوده است».

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿٢٣﴾

﴿**قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند**﴾ یعنی: قوم ثمود پیامبرانی را که به سویشان فرستاده شده بودند، تکذیب کردند. یا معنی این است: آنان پیامبرشان صالح علیه‌السلام را دروغزن شمردند و به صیغهٔ جمع ذکر شد زیرا هرکس یکی از انبیا علیهم‌السلام را تکذیب کند، در حقیقت سایر آنان را نیز تکذیب کرده است چه پیامبران علیهم‌السلام همه در دعوت به سوی اصول و کلّیّات شرایع الهی، اتّفاق و هماهنگی کاملی داشته‌اند.

فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَّفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿٢٤﴾

﴿**و گفتند**﴾ قوم صالح علیه‌السلام ﴿**آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟**﴾ یعنی: چگونه بشری را پیروی کنیم که از جنس خود ماست و به‌علاوه او تک و تنهاست و بر دعوت خود هیچ پیروی ندارد؟ ﴿**در این صورت ما واقعاً در گمراهی خواهیم بود**﴾ یعنی: اگر ما از او پیروی کنیم، در این صورت، دور از حق و در اشتباه و خواهیم بود ﴿**و در سُعُر**﴾ یعنی: در آن صورت، ما در عذاب و رنج و سختی خواهیم بود. به‌قولی: مراد از (سُعُر) در اینجا دیوانه گی است، یعنی در صورت پیروی از صالح علیه‌السلام، ما در دیوانه گی خواهیم بود.

أَءُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ﴿٢٥﴾

﴿**آیا از میان همهٔ ما ذکر بر او فرود آمده است**﴾ یعنی: چگونه او از میان همهٔ ما به

وحی و نبوّت مخصوص گردانیده شده در حالی‌که در میان ما کسانی هستند که از او به این کار سزاوارترند ﴿نه بلکه او دروغگویی خودپسند است﴾ یعنی: او دروغگویی است از حدّ متجاوز. أَشِرْ: نشاط و شادمانی، یا ناز و تکبّر و غرور است.

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَّنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ ﴿٢٦﴾

﴿به زودی فردا خواهند دانست که دروغگوی گستاخ کیست﴾ آیا صالح علیه السلام است یا آنان؟ مراد از فردا، وقت فرود آمدن عذاب بر آنان در دنیا، یا روز قیامت است.

إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾

﴿هرآینه ما فرستندهٔ ماده شتر هستیم﴾ یعنی: بیرون‌آورندهٔ آن از درون صخره هستیم؛ همان‌گونه که آنان پیشنهاد کرده‌اند. روایت شده است که صالح علیه السلام دو رکعت نماز گزارد و دعا کرد آن‌گاه صخره‌ای که قوم وی تعیین‌کرده بودند شکافته شد و کوهان شتر از آن پدیدار گشت و شتر بزرگ و عظیم‌الجثّه‌ای از آن بیرون آمد ﴿برای آزمایش آنان﴾ یعنی: برای ابتلا و امتحانشان ﴿پس مراقب آنان باش﴾ ای صالح علیه السلام که چه می‌کنند ﴿و شکیبایی کن﴾ بر آزارهایی که از سوی آنان به تو می‌رسد.

وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ ﴿٢٨﴾

﴿و به آنان خبر ده که آب در میانشان﴾ یعنی: در میان قوم ثمود و میان شتر ﴿تقسیم شده است﴾ یک روز از آنِ شتر است و روز دیگر از آنان چنان که

حق تعالی می‌فرماید: ﴿ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ۞ آبشخوری برای او و آبشخور روزی معیّن برای شماست ﴾ [شعراء/۱۵۵]. ﴿**هر کدام را آب به نوبت خواهد بود**﴾ یا هر کدام در حصّه‌ای از آب حاضر باشند. شِرْب: حصّه و بهره‌ای معیّن از آب است. مجاهد می‌گوید: «یعنی قوم ثمود در روز نوبت خود بر آب حاضر بوده و از آن بیاشامند و در روز نوبت شتر شیر آن را بدوشند». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «در روز نوبت آنان، شتر چیزی از آب را نمی‌نوشید و به آنها شیر می‌داد و آنها از شیر آن در نعمت بودند و چون روز نوبت شتر می بود، همهٔ آب را می‌نوشید به طوری که از آن آب چیزی باقی نمی‌ماند».

فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ ﴿۲۹﴾

﴿**پس رفیقشان را صدا کردند**﴾ یعنی: قبیلهٔ ثمود از این تقسیم دلتنگ شده رفیقشان را ندا کردند و او را بر پی‌کردن شتر برانگیختند و او فرد بدبخت و شروری به‌نام «قداربن‌سالف» بود؛ ﴿**پس او دست درازی نمود و شتر را پی کرد**﴾ یعنی: او بر شتر حمله برد و آن را پی کرد، یا بر دست دراز کردن به اسباب پی کردن شتر جسارت نموده و شتر را پی کرد. محمّدبن‌اسحاق می‌گوید: «قدار در بن درختی بر سر راه شتر صالح کمین گرفت و ابتدا تیری به سوی آن انداخت و با آن تیر عضلهٔ ساق پایش را هدف قرار داد، سپس با شمشیر بر او یورش برد و پی پای او را شکست آن‌گاه او را ذبح کرد».

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿۳۰﴾

﴿**پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟**﴾ تفسیر نظیر این آیه در همین سوره گذشت و نیز آیهٔ بعدی تفسیرکنندهٔ آن است:

إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ فَكَانُواْ كَهَشِيمِ ٱلۡمُحۡتَظِرِ ﴿٣١﴾

﴿**هرآینه ما**﴾ در روز چهارم از پی‌کردن شتر ﴿**بر سرشان یک فریاد مرگبار فرستادیم**﴾ چنان‌که در سورهٔ «هود» آمده است. مراد از آن: بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام است ﴿**و مانند خار و خاشاک در هم شکستهٔ کومه‌ها، ریز ریز شدند**﴾ محتظر: صاحب حظیره و کومه است که برای گوسفندان خویش آغل (پرچین) درست می‌کند تا آنها را از باد و سرما محفوظ دارد. پس آنان مانند خار و خاشاک خشک درون آغل گوسفندان شدند که بعد از فروافتادن از دیوارهای آغل، گوسفندان آن را پایمال می‌کنند.

وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ﴿٣٢﴾

﴿**و هرآینه قرآن را برای پندآموزی آسان گردانیدیم پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟**﴾ تفسیر نظیر آن گذشت.

كَذَّبَتۡ قَوۡمُ لُوطِۢ بِٱلنُّذُرِ ﴿٣٣﴾

﴿**قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند**﴾ تفسیر نظیر آن، در آیهٔ (۲۳) گذشت.

إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ حَاصِبًا إِلَّآ ءَالَ لُوطٖۖ نَّجَّيۡنَٰهُم بِسَحَرٖ ﴿٣٤﴾

﴿**هرآینه ما بر سر آنان باد سنگبار فروفرستادیم**﴾ حاصِبْ: بادی است که آنان را با سنگریزه می‌زند ﴿**مگر خاندان لوط را**﴾ یعنی: جز لوط و پیروانش را ﴿**که به وقت**

سحر نجاتشان دادیم ﴾ سحر: یک ششم آخر شب پیش از طلوع بامداد است.

نِّعۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَاۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي مَن شَكَرَ ﴿٣٥﴾

﴿**نعمتی از جانب ما بود** ﴾ یعنی: این نجات‌دادن، إنعام و مهربانی‌ای از جانب ما بر لوطﷺ و کسانی بود که از او پیروی کردند ﴿ **هر که شکر گزارده، بدین‌سان او را پاداش می‌دهیم** ﴾ یعنی: هرکس را که به ما و رسول ما مؤمن است و مطیع و به این ترتیب، شکرگزار نعمت ماست و آن را ناسپاسی نمی‌کند، این گونه پاداش می‌دهیم.

وَلَقَدۡ أَنذَرَهُم بَطۡشَتَنَا فَتَمَارَوۡاْ بِٱلنُّذُرِ ﴿٣٦﴾

وَلَقَدۡ رَٰوَدُوهُ عَن ضَيۡفِهِۦ فَطَمَسۡنَآ أَعۡيُنَهُمۡ فَذُوقُواْ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٧﴾

﴿**و لوط آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود** ﴾ یعنی: لوط قومش را از گرفتن سخت خداوند متعال و از عذاب بسیار شدید او هشدار داده بود؛ ﴿ **ولی در هشدارها به جدال برخاستند** ﴾ یعنی: آنان در هشدارها شک نموده و آن را باور نکردند، سپس بدین حدّ از کفر و انکار نیز بسنده نکرده و جرم بزرگ دیگری را مرتکب شدند: ﴿ **و از مهمانان او کام دل خواستند** ﴾ یعنی: از لوطﷺ خواستند تا آنان را بر فرشتگانی که به صورت جوانانی امرد و خوبروی نزد وی آمده بودند، دسترسی دهد تا چنان‌که عادت‌شان بود، با آنها بدکاری کنند زیرا زن گمراه لوطﷺ به آنان پیغام فرستاده و از آمدن چنین مهمانان خوبرویی برای لوطﷺ، آگاهشان کرده بود پس همین‌که این خبر را شنیدند، از همه جا شتابان به سوی لوطﷺ روی آوردند ولی او در را به رویشان بست امّا آنها شروع به شکستن در کردند و

لوط ﷺ پیوسته از آنان می‌خواست که از مهمانانش دست بردارند **﴿پس دیدگانشان را محو ساختیم﴾** یعنی: چشمانشان را کاملاً محو کردیم به طوری که هیچ شکافی در آنها دیده نمی‌شد چنان که باد نشانه‌های راه را با خاکی که بر روی آنها می‌پوشاند، محو می‌کند. به‌قولی: خداوند ﷻ نور چشمانشان را از بین برد، با آن‌که چشمانشان به حال خود باقی بود. **﴿و گفتیم: عذاب و هشدارهای ما را بچشید﴾** یعنی: حاصل و مزهٔ هشدارهای ما را بچشید. تفسیر نظیر آن نیز گذشت.

وَلَقَدۡ صَبَّحَهُم بُكۡرَةً عَذَابٞ مُّسۡتَقِرّٞ ﴿٣٨﴾

﴿و به راستی که سپیده دم عذابی پیگیر به سر وقت آنان آمد﴾ یعنی: به هنگام بامداد؛ عذابی عام، فراگیر و پیوسته برآنان فرودآمد که در میانشان جاگرفت و از آنان هرگز قطع نشد تا تماماً نابودشان کرد. یا مراد این است که آن عذاب، عذابی متّصل و در پیوسته به عذاب آخرت بود. فایدهٔ آوردن قید «بُكۡرَة» بعد از «صَبَّحَهُمْ»، بیان رخ‌داد عذاب بر آنان در نخستین لحظات بامداد است زیرا صبح بر زمانی دوامدار تا بعد از سپیده و تا هنگام طلوع خورشید اطلاق می‌شود و چون بعد از بیان صبح، «بُكۡرَة» اضافه شد؛ این قید مفید این معنی گردید که فرودآمدن عذاب بر آنان در اوّلین لحظات بامداد بود.

فَذُوقُواْ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٩﴾

وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ﴿٤٠﴾

﴿پس عذاب و هشدارهای مرا بچشید و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟﴾ بیضاوی می‌گوید: «خداوند متعال این دو پیام را

در هر داستانی تکرار نمود، برای اشعار و إعلام این حقیقت که تکذیب هر یک از پیامبران مقتضی فرود آمدن عذاب بوده و گوش سپردن به هر داستانی، مستدعی پندگرفتن و هشدارپذیری است و نیز به این منظور که تنبیه و بیدارباش خود را تجدید نماید تا سهو و غفلت بر انسانها چیره نشود. حکمت در تکرار: (فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان)، (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِيْن) و مانند آنها نیز همین است». امّا دلیل این‌که حق تعالی آیهٔ: (فَكَيْفَ كَانَ عَذابِيْ وَنُذُرْ) را در این داستان تکرار نکرد چنان که در سه داستان دیگر تکرار نمود، این است که: سه بار تکرار آن به حدّ کافی مفید تأکید است و دیگر به تکرار مجدّد آن نیازی نیست.

هدف از بیان این داستانها در کلّ، پند و عبرت‌گرفتن انسانها از آنهاست. البتّه حق تعالی قرآن کریم را برای پندپذیری و عبرت‌گرفتن آسان و آماده نموده است.

وَلَقَدۡ جَآءَ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ ٱلنُّذُرُ ﴿٤١﴾

این داستان پنجم و آخرین داستانی است که با ایجاز در این سوره بیان شده است.

﴿و در حقیقت هشداردهندگان﴾ که موسی و هارون علیهما السلام بودند **﴿به سراغ آل فرعون آمدند﴾** یعنی: آنها به سراغ خود فرعون و قوم وی آمدند. و خداوند جلّ جلاله به ذکر «آل فرعون» اکتفا نموده و از خود وی نام نبرد زیرا او پیشوایشان بود پس او به دریافت این هشدار اَولیٰ و خواهی‌نخواهی در تحت این معنی داخل است. فرق در میان «آل» و «قوم» این است که: قوم از آل عام تر می‌باشد زیرا قوم همهٔ کسانی هستند که رئیس و سردمدار به امورشان می‌پردازد و آنان از وی حرف شنوی دارند امّا آل: فقط کسانی هستند که خیر و شرّشان به رئیس، یا خیر و شرّ رئیس به آنان بر می‌گردد. همچنین جایز است که مراد از «نُذُرْ» نه هشداردهندگان بلکه آیات و معجزاتی باشد که موسی علیه السلام به وسیلهٔ آنها هشدارشان داد.

كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذۡنَـٰهُمۡ أَخۡذَ عَزِيزٖ مُّقۡتَدِرٍ ﴿٤٢﴾

﴿**امّا آنها همهٔ معجزات ما را دروغ شمردند**﴾ مراد؛ معجزات نه گـانه‌ای است کـه ذکر آنها در چندین سوره گذشت ﴿**پس آنان را چنان فروگرفتیم که زبردستی توانمند گیرد**﴾ یعنی: آنها را بسان فروگرفتن کسی که در انتقام‌گیری غالب و بر نابودسازی تواناست و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌گرداند، فروگرفتیم.

ملاحظه می‌شود که امّت‌های پنج‌گانهٔ ذکر شده در این سوره؛ یعنی اقوام نوح، عاد، ثمود، قوم‌لوط و آل فرعون همه در جرم و جزا مشترک‌اند زیرا جرم هـمهٔ آنـان تـقریباً یک چیز است و آن عـبارت از: کـفر بـه خـداوند ﷻ، تکـذیب پیامبران علیهم السلام و ارتکاب معاصی دیگری است و هرچند جزای آنها در میان طوفان، باد صرصر، بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام، باد سنگبار و غرق، گوناگون می‌باشد ولی نتیجهٔ همهٔ آنها یکی است و آن براندازی و ریشه‌کن ساختن کلّی آنهاست. پس این داستانها همه، برای کفّار قریش و امثالشان از کفّار دروغ‌انگار تا روز قـیامت عبرت‌آموز است.

أَكُفَّارُكُمۡ خَيۡرٞ مِّنۡ أُوْلَـٰٓئِكُمۡ أَمۡ لَكُم بَرَآءَةٞ فِي ٱلزُّبُرِ ﴿٤٣﴾

ای مردم مکّه و ای کسانی که دعوت محمّد ﷺ به شـما رسـیده است: ﴿**آیـا کافران شما از همهٔ اینان**﴾ که برشمردیم ﴿**برترند؟**﴾ یعنی: باید شما مردم مکّه یا قوم عرب بدانید که کفّارتان از کفّار امّت‌های پیشین که به سـبب کـفرشان نـابود ساخته شدند، بهتر نیستند پس دلیلی وجود ندارد که شما از عذابی که بر اثر تکذیب به آنان رسید، در امن و امان قرار داشته باشید؛ ﴿**یا شما را در کتابهای آسمانی حکم برائت است**﴾ که هر کس از شما کفر و انکار ورزید، از عذاب خداوند ﷻ ایـمن باشد؟! قطعاً چنین نیست.

أَمۡ يَقُولُونَ نَحۡنُ جَمِيعٞ مُّنتَصِرٞ ﴿٤٤﴾

﴿ یا می‌گویند: ما جمعی کین‌ستان و همپشتیم ﴾ یعنی: ما قریشیان گروهی هستیم که هیچ نیرویی توان رویارویی با ما را ندارد، به سبب کثرت شمار و امکانات ما و این که کار ما چنان به همپشتی و یکپارچگی متّکی است که مغلوب نمی‌شویم بلکه بر دشمنانمان پیروز شده و از آنان انتقام می‌گیریم.

سَيُهۡزَمُ ٱلۡجَمۡعُ وَيُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ ﴿٤٥﴾

﴿ زودا که این جمع ﴾ یعنی: جمع کفّار مکّه، یا کفّار عرب به‌طور عام **﴿ درهم شکسته شوند و پشت کنند ﴾** و چنین هم شد زیرا خدای عزّوجلّ آنان را در روز بدر شکست داد به طوری که رؤسای شرک و سردمداران کفر کشته شدند و دیگران نیز پشت کردند پس سپاس خدای راست جلّ جلاله. در **حدیث شریف** به روایت بخاری و نسائی از ابن‌عبّاس رضی الله عنه آمده است که فرمود: درحالی‌که رسول اکرم ﷺ در روز بدر در قبّهٔ مخصوص خود قرار داشتند، به بارگاه پروردگار خویش به زاری مناجات کرده و گفتند: «اَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ، اَللّٰهُمَّ اِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدْ بَعْدَ الْيَوْمِ فِي الْأَرْضِ اَبَدًا ۞ پروردگارا! تو را به عهد و وعده‌ات به جدّ سوگند می‌دهم؛ بار خدایا! اگر می‌خواهی که بعد از امروز دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نگیری ...». در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه دست آن حضرت ﷺ را گرفت و گفت: «کافی است یا رسول‌الله! بر پروردگارتان سخت الحاح و اصرار نمودید». آن‌گاه رسول خدا ﷺ از قبّهٔ خود بیرون آمده و درحالی که با زره خود شتابان حرکت می‌کردند، می‌گفتند: (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّوْنَ الدُّبُرْ، بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ اَدْهٰى وَاَمَرّ). امّا در روایت دیگری آمده است که: «در میان نزول این آیه و غزوهٔ بدر، هفت سال فاصله بود». که بنابراین روایت، آیهٔ کریمه دربرگیرندهٔ معجزه‌ای غیبی

می‌باشد زیرا از حقیقتی خبر می‌دهد که هفت سال بعد روی داد پس آیهٔ کریمه مکّی است بلکه سوره نیز ــ چنان‌که گذشت ــ تماماً مکّی می‌باشد.

ابن‌جریر از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت می‌کند که فرمود؛ کفّار قریش در روز بدر گفتند: (نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ما جمعی کین‌ستان و همپشتیم) پس نازل شد: (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ زودا که این جمع درهم شکسته شوند و پشت کنند).

بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَٱلسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ ﴿٤٦﴾

﴿**بلکه وعده‌گاهشان قیامت است**﴾ یعنی: قیامت وعده‌گاه عذاب اخروی آنهاست لذا این عذابی که در دنیا با کشتن، اسارت و سرکوبشان به آنان رسید؛ تمام عذابی نیست که به آنان وعده داده شده‌است بلکه این فقط مقدّمه‌ای از مقدّمات و طلیعه‌ای از طلیعه‌های عذاب اخروی است ﴿**و قیامت سخت‌تر**﴾ و سهمگین‌تر است. یعنی: عذاب قیامت در زیان خود، از عذاب روز بدر بزرگتر است. اَدْهیٰ و دَاهِیَه: رخداد سخت و سهمگینی است که هیچ راه درمانی ندارد. ﴿**و تلخ‌تر است**﴾ یعنی: عذاب قیامت در مرارت و تلخی خود از عذاب دنیا سخت‌تر است.

إِنَّ ٱلْمُجْرِمِينَ فِى ضَلَٰلٍ وَسُعُرٍ ﴿٤٧﴾

مسلم و ترمذی در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مشرکان قریش آمدند و با رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دربارهٔ عقیدهٔ «قَدْر» بگومگو کردند پس خداوند جل جلاله این آیه را تا فرموده‌اش: (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) نازل کرد.

﴿**قطعاً مجرمان در گمراهی و سُعُرند**﴾ تفسیر نظیر این آیه در همین سوره

گذشت. ابن‌حبّان از ابی‌امامهٔ باهلی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: سوگند به خدا جل جلاله که من از پیامبرش ﷺ شنیدم که فرمود: آیات (اِنَّ الْمُجْرِمِيْنَ فِيْ ضَلالٍ وَسُعُرْ...) تا (اِنّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَر) دربارهٔ قدریه نازل شده است. قدریه گروهی اند که می‌گویند: «انسان خالق و آفرینندهٔ افعال خویش است».

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُواْ مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾

﴿**روزی که بر چهره‌هایشان در آتش کشیده شوند**﴾ و به آنان گفته شود: ﴿**آسیب دوزخ را بچشید**﴾ یعنی: جوشش گرما و شدّت عذاب آن را تحمّل کنید.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَٰهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾

﴿**هرآینه ما هر چیزی را به اندازه**﴾ای مقرّر و معیّن که از قبل برای آن سنجیده‌ایم؛ ﴿**آفریده‌ایم**﴾. شایان ذکر است که اهل سنّت با این آیهٔ کریمه بر اثبات قَدَر سابق و ازلی خداوند متعال برای خلقش استدلال کرده‌اند و آن عبارت از علم حق تعالی به اشیاء قبل از وجود آنها و نوشتن و ثبت‌نمودن آنها در لوح محفوظ قبل از روی دادن آنهاست. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی‌الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «كُلَّ شَيْءٍ بِقَدَرْ، حَتَّى الْعَجْزَ وَالْكَسَلْ ✿ همه چیز به اندازه و قَدَری از پیش تعیین شده است، حتی ناتوانی و کسالت». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «از خدای عزّوجلّ یاری بجوی و درمانده نشو و چنانچه پیش آمد ناگواری به تو رسید، بگو: قَدَّرَ اللّٰهُ وَماشاءَ فَعَلْ ✿ خداوند جل جلاله مقدّر کرد و آنچه خواست انجام داد و نگو: لَوْ اَنِّيْ فَعَلْتُ كَذا لَكانَ كَذا. فَاِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَان ✿ اگر من چنین می‌کردم، چنان می‌شد زیرا «اگر» [راه] را [به روی] کار

شیطان می‌گشاید ».

باید دانست که نوشتن سابق الهی در لوح محفوظ و علم سابق وی به اشیاء؛ به معنی اجبار و تحمیل وی بر بندگان نبوده و به هیچ وجه بـر إلزام و إجبار دلالت نمی‌کند بلکه فقط دالّ بر این امر است که تمام آنچه در پهنای هستی است ، از قبل برای خداوند متعال معلوم بوده است . قُرطبی می‌گوید : « عقیدهٔ اهل سنّت بر این است که خدای سبحان همهٔ اشیاء را مقدّر کرده است؛ یعنی مقادیر ، احوال و زمان وقوع و وجود اشیاء را قبل از ایجاد آنها دانسته و سپس آنها را بر همان نحوی که در علم سابق وی رفته است ایجاد می‌نماید بنابراین ، هیچ رویدادی در عالم بالا و پایین واقع نمی‌شود مگر این‌که آن رویداد ، از علم ، قـدرت و ارادهٔ حـق تـعالی صادر شده است نه از علم ، اراده و قدرت خلقش بنابراین ، خلق را در آنها نقش دیگری جز نوعی (اکتساب) و (کوشش) و (نسبت) و (اضافت) نیست چنان‌که قرآن و سنّت بر این امر تصریح کرده‌اند پس آن گونه نیست که قدریه و غیر آنان می‌گویند : اعمال در حیطهٔ قدرت ما است و ما آفرینندهٔ اعمال خویش هستیم امّا آجال و مواعید به دست غیر ما می‌باشد ».

همچنین جایز است که معنی آیه این باشد : « ما همه چیز را به اندازهٔ مـقدّر و معیّن و به استواری و محکمی تمام آفریده‌ایم » . که میان هر دو معنی نوعی تلازم وجود دارد . در این صورت می‌توان گفت که علم جدید با پی بـردن بـه وجـود هماهنگی میان ابعاد و احجام پدیده‌های بسیاری از خلقت پروردگار ، به ابعادی از حقیقت معنی این آیه دست یافته است .

وَمَآ أَمْرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٌ كَلَمْحِۭ بِٱلْبَصَرِ ﴿٥٠﴾

﴿ و فرمان ما جز یک‌بار نیست ، چون چشم به هم زدنی ﴾ یعنی : حکم و فرمان ما در سرعت خود ، یکبار یا یک کلمه است ، مانند چشم به هـمزدنی . لَمحَ بَصَر :

بسته کردن و سپس بازکردن چشم است.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَآ أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿٥١﴾

﴿**و قطعاً همانندان شما را سخت نابودکردیم**﴾ یعنی: ای گروه قریش! اشباه و امثال شما از کافران امّت‌ها، یا پیروان و یاران شما را سخت نابود کردیم ﴿**پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟**﴾ که از اندرزها و موعظه‌ها پند گرفته و به حق بودن این پیامها پی ببرد و بنابراین، از مجازات الهی و از این‌که بر وی همان رود که بر امّت‌های گذشته رفته است، بترسد؟.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي ٱلزُّبُرِ ﴿٥٢﴾

﴿**و هر چه کرده‌اند در نامه‌ها هست**﴾ یعنی: تمام آنچه که امّت‌ها از خیر یا شرّ انجام داده‌اند، در لوح محفوظ نوشته شده است. به‌قولی معنی این است: تمام آنچه که امّت‌ها از خیر یا شرّ انجام داده‌اند، در نامه‌هایی که فرشتگان نگهبان نوشته و ترتیب داده‌اند، ثبت شده است.

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌ ﴿٥٣﴾

﴿**و هر خُرد و بزرگی نوشته شده**﴾ یعنی: همه چیز از اعمال خلق و سخنان و افعالشان ـ اعم از کوچک و بزرگ و با ارزش و بی‌ارزش آنها ـ در لوح محفوظ نوشته شده است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به عائشه رضی‌الله عنها فرمودند: «ای عائشه! از گناهان ناچیز شمرده شده بپرهیز زیرا برای آنها از جانب خداوند ﷻ پرسشی است».

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٍ وَنَهَرٍ ﴿٥٤﴾

﴿**بی‌گمان پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند**﴾ یعنی: ایشان در باغها و جویبارهای متنوّع و گوناگونی قراردارند که از آب و سایر نوشابه‌های فرحبخش و گوارا؛ مانند عسل، شیر و شراب غیر سکر آور جاری ساخته شده است.

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍۭ ﴿٥٥﴾

آری! پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند: ﴿**در مجلس و قرارگاه صدق**﴾ یعنی: در بهشتی که پسندیده است و سرای کرامت، فضل، جود و احسان پروردگار می‌باشد و در آن هیچ لغو، بیهوده گی و گناهی نیست ﴿**نزد فرمانروای توانایند**﴾ فرمانروایی که هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند و بر هر چیز که بخواهد تواناست پس بهشتیان نزد حق تعالی در مقام و منزلت بس گرامی و شریفی قرار دارند. خاطرنشان می‌شود که عندیّت در اینجا، عندیّت مکانی نیست.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ رحمن

مکّی است و دارای هفتاد و هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «رحمن» نامیده شد که با اسم رحمن که از اسمای حسنای الهی است افتتاح شده است. رحمن مفید مبالغه در رحمت حق تعالی می‌باشد، یعنی او نهایت مهربان است. همچنین این سوره به‌نام «عروس القرآن» نیز نامیده شده زیرا در **حدیث‌شریف** مرفوع به روایت علی کرّم‌الله وجهه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «لِكُلِّ شَيْءٍ عَرُوسٌ وَعَرُوسُ الْقُرْآنِ سُوْرَةُ الرَّحْمٰن ۞ برای هر چیز عروسی است و عروس قرآن سورهٔ رحْمٰن می‌باشد».

و هرچند در اکثر مصاحف نوشته شده که این سوره تماماً مدنی است ولی چنان‌که قرطبی، ابن‌کثیر و جمهور مفسّران می‌گویند: صحیح‌تر آن است که این سوره تماماً مکّی است، به استثنای آیهٔ: (یَسْأَلُهُ مَنْ فِي‌السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْض...) که ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: این آیه مدنی است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ترمذی از جابر رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ نزد اصحاب خود آمدند و سورهٔ «رحمن» را از اوّل تا آخر بر ایشان خواندند و اصحاب ساکت بودند پس آن حضرت ﷺ فرمودند: «وقتی در

شب دیدار با جنّ این سوره را بر آنان خواندم، آنان در واکنش خود از شما بهتر بودند زیرا چنان بود که هرگاه من به آیهٔ: (فَبِأَيِّ آلآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان) می‌رسیدم؛ آنها می‌گفتند: لاٰبِشَيْءٍ مِنْ نِعْمَةِ رَبِّنَا نُكَذِّبُ، فَلَكَ الْحَمْدُ «نه! ما چیزی از نعمت پروردگارمان را تکذیب نمی‌کنیم پس خدایا! حمد از آنِ توست». این حدیث نیز دلیل بر آن است که این سوره مکّی است. روایت شده است که قیس‌بن‌عاصم‌مِنْقَری به رسول اکرم ﷺ گفت: «از آنچه که بر تو نازل شده است، بر من بخوان». آن حضرت ﷺ سورهٔ «رحمن» را بر وی خواندند. گفت: «آن را بر من اعاده کن». رسول اکرم ﷺ قرائت آن را سه بار بر وی اعاده کردند آن‌گاه گفت: «وَاللّٰهِ اِنَّ لَهُ لَطَلاٰوَةً، وَاِنَّ عَلَيْهِ لَحَلاٰوَةً، وَاَسْفَلَهُ لَمُغْدِقٌ، وَاَعْلاٰهُ لَمُثْمِرٌ، وَمٰا يَقُوْلُ هٰذٰا بَشَرٌ، وَاَنَا اَشْهَدُ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَاَنَّكَ رَسُوْلُ اللّٰهِ» به خدا سوگند که این قرآن را زیبایی‌ای است، بی‌گمان بر آن شیرینی‌ای است، پایین آن سیراب‌کننده و بالای آن مثمر و میوه‌دار است و قطعاً بشری بر گفتن چنین سخنی قادر نمی‌باشد پس اینک من گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی».

ٱلرَّحۡمَٰنُ ﴿١﴾

عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ ﴿٢﴾

هرگاه این سوره برای بر شمردن نعمت‌های الهی بر بندگانش می‌باشد پس حق تعالی نعمتی را که از نظر قدر و مرتبت بزرگترین آنها و در منفعت و فواید خویش؛ بیشترین، تمام‌ترین و بزرگترین آنهاست، بر دیگر نعمت‌ها مقدّم گردانیده و می‌فرماید: ﴿خدای رحمان﴾ که منعم حقیقی نعمت‌های بزرگ دنیوی و اخروی می‌باشد ﴿قرآن را آموزش داد﴾ و فراگیری و فهم و حفظ آن را بر مؤمنان آسان

گردانید. پس نعمت عظمای قرآن را که مدار سعادت دو جهانی می‌باشد، سپاس بگزارید.

خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ ﴿٣﴾

سپس به نعمت آفرینش منّت گذاشت و فرمود: ﴿**انسان را آفرید**﴾.

عَلَّمَهُ ٱلۡبَيَانَ ﴿٤﴾

سپس در بیان سومین نعمت، تعلیم و آموزش نطق و بیان به انسان را که سبب تفاهم و وسیلهٔ گفت‌وگو و مکالمهٔ اوست، منّت نهاد و فرمود: ﴿**به او بیان آموخت**﴾ مراد از بیان، تعلیم نامهای اشیاء است. به‌قولی: مراد از بیان: تعلیم زبانها و گویشها و نیروی فهماندن به دیگران؛ یعنی نیروی تعبیر از معانی اندرونی و نطق و بیان می‌باشد. و ابن‌کثیر این قول را ترجیح داده است. آری! انسان تنها موجودی است که با نطق بیست‌وهشت حرف، میلیاردها کلمات را به هزاران زبان تکلّم می‌کند.

آیهٔ کریمه گویای این حقیقت نیز هست که استعداد انسان برای فراگیری علم، بزرگترین ویژگی و امتیاز اوست و مقدّم‌ساختن ذکر قرآن به این حقیقت اشاره دارد که بزرگترین چیزی که انسان فرامی‌گیرد، قرآن است.

ٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ بِحُسۡبَانٖ ﴿٥﴾

﴿**خورشید و ماه، حساب معیّنی دارند**﴾ یعنی: این دو پدیده، به حساب مقرّر و در برجها و منازل معیّنی سیر دورانی داشته و از آنها تجاوز نمی‌کنند، در نتیجه،

خورشید و ماه با این سیر و سفر معیّن خود؛ بر تعداد ماه‌ها و سالها، فصل‌های کشاورزی، میعاد معاملات و عمر بشر راهنمایی نموده و فواید بسیاری را برای انسان، نبات و حیوان برمی‌آورند.

وَٱلنَّجۡمُ وَٱلشَّجَرُ يَسۡجُدَانِ ﴿٦﴾

سپس حق تعالی به بیان نعمت‌های خویش در پاره‌ای از عوالم سفلای زمینی پرداخته و می‌فرماید: ﴿**و نجم و شجر سجده می‌کنند**﴾ نجم گیاهی است که ساق ندارد؛ مانند گیاه گندم و شجر گیاهی است که دارای ساق است؛ مانند درخت خرما. مراد از سجود آنها انقیاد طبعی آنها برای خداوند متعال همانند انقیاد و تسلیم سجده کنندگان مکلّف، به اختیار و رضای خویش است. مجاهد، حسن و قتاده می‌گویند: «مراد از نجم، ستارگان آسمان است». ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول آشکارتر به نظر می‌رسد». والله اعلم.

وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ ﴿٧﴾

﴿**و آسمان را برافراشت**﴾ و آن را بر فراز زمین قرارداد ﴿**و میزان را گذاشت**﴾ یعنی: در زمین میزان عدالتی را که بدان امر کرده است، وضع کرد و نیز نظام هستی را بر معیار عدل، هماهنگی و نظم برقرار کرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بِالْعَدْلِ قامَتِ السَّمٰواتُ وَالْأَرْض ✿ آسمانها و زمین به عدالت برپا شده‌اند».

أَلَّا تَطۡغَوۡاْ فِي ٱلۡمِيزَانِ ﴿٨﴾

و از جملهٔ مصادیق بارز عدل یکی این است که در اثنای مبادلهٔ اشیاء، در ابزار

وزن ــ یعنی در ترازو و سنجه ــ از عدل و انصاف تجاوز نکنید: ﴿**از بهر آن‌که در میزان از حدّ تجاوز نکنید**﴾ یعنی: حق تعالی میزان را به خاطر آن نهاد که از عدل تجاوز نکنید. حسن می‌گوید: «مراد از میزان ترازو است و خداوند ﷻ به رعایت عدالت در وزن دستور داد تا هم به وسیلهٔ آن انصاف داده شود و هم انصاف گرفته شود». به‌قولی: مراد از «میزان» قرآن است. البتّه حمل «میزان» بر امور معنوی و مادّی ــ هردو ــ ممکن است لذا جایز است مراد از میزان هر چیزی باشد که حقایق و اندازه‌های اشیاء با آن معلوم می‌شود، چه آن چیز مادّی باشد؛ مانند پیمانه، متر و ترازو و چه معنوی باشد؛ مانند افکار، آراء و ارزشهای علمی و معرفتی.

وَأَقِيمُواْ ٱلْوَزْنَ بِٱلْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُواْ ٱلْمِيزَانَ ﴿٩﴾

﴿**و وزن را به انصاف بر پا دارید**﴾ یعنی: وزنهایتان را دادگرانه و به عدالت بسنجید و ارزیابی کنید ﴿**و در ترازو کمی و کاستی نیاورید**﴾.
ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان اوّلاً به رعایت عدالت و برابری در میزان دستور داد، سپس از طغیان و تجاوز از حدّ با افزودن بر وزن نهی کرد آن‌گاه از کمی و کاستی‌ای که سبب زیان و تاوان است نهی نمود. پس هریک از این توصیه‌ها، در جای خود معنی و پیام روشنی دارد.

وَٱلْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿١٠﴾

﴿**و زمین را برای مردم نهاد**﴾ یعنی: آن را برای خلق ــ اعم از انس، جنّ و غیر آنان ــ پدید آورد و گستراند.

فِيهَا فَٰكِهَةٌ وَٱلنَّخْلُ ذَاتُ ٱلْأَكْمَامِ ﴿١١﴾

﴿در آن﴾ یعنی: در زمین ﴿فاکهه است﴾ فاکهه: هر چیزی است که انسان از خوردن آن لذّت برده و طبع وی شاد گردد؛ از انواع میوه‌ها ﴿و﴾ در زمین ﴿درختان خرمای دارای پوشش‌هاست﴾ اَکْمَامْ: جمع کِمّ به کسر کاف، عبارت است از غلاف خرما در آغاز برآمدنش که میوهٔ خرما در اندرون آن قراردارد و هنوز از آن بیرون نیامده است.

وَٱلْحَبُّ ذُو ٱلْعَصْفِ وَٱلرَّيْحَانُ ﴿١٢﴾

﴿و دانه‌های پوست دار و گیاهان ریحان﴾ مراد از حَبّ: تمام حبوباتی است که به عنوان موادّ غذایی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ چون گندم، جو، ذرّت و مانند آنها. عَصْف: علف کشتزار و اوّلین چیزی است که از دانه‌ها می‌روید. حسن می‌گوید: «عصف، کاه است و ریحان برگ». یا ریحان، همان گیاه معروفی است که بوی خوشی دارد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾

﴿پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾ خطاب برای جنّ و انس است، به دلیل آیات (۱۰، ۳۱، ۳۳) از همین سوره که به این معنی می‌پردازند. آلاء: نعمت‌ها است. پس خداوند متعال در این سوره نعمتهایش را برای خلقش برشمرده و آنها را به یادشان آورده است، سپس برشمردن نعمت‌ها و بیان خصلت‌ها را با این آیه دنبال نموده و آن را در میان هر دو نعمت فاصله قرار داده است تا بندگان را به نعمت‌های خود متوجّه و متنبّه و بدین نعمت‌ها مقرّ و معترف گرداند، هم از این روی، این آیه را در این سورهٔ مبارکه سی‌ویک بار تکرار کرده است.

البتّه این شیوهٔ بیانی، در ادبیّات عرب شناخته شده است. مثلاً به کسی که او را با احسانهای پی‌درپی خود نواخته‌اند ولی او آن را ناسپاسی می‌کند؛ می‌گویند: آیا فقیر نبودی و بی‌نیازت ساختم؟ آیا این نعمت من را انکار می‌کنی؟ آیا پیاده‌نبودی و سوارت کردم؟ آیا این نعمت من را انکار می‌کنی؟ ... که تکرار این ترجیع‌بند در همچو اموری بسیار نیکو و معنی‌دار می‌باشد. چنان‌که مهلهل در رثای کلیب می‌گوید:

على ان ليس عدلا من كليب اذا ما ضيم جيران المجير
على ان ليس عدلا من كليب اذا رجف العضاه من الدبور
على ان ليس عدلا من كليب اذا خرجت مخبأة الخدور

تا به آخر این قصیده.

خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ مِن صَلْصَٰلٍ كَٱلْفَخَّارِ ﴿١٤﴾

﴿انسان را از گل خشکیدهٔ سفال مانند آفرید﴾ اصل انسان، همان آدمعليه السلام است. صلصال: گل است آن‌گاه که خشک شده و برای آن صلصله و صدایی شنیده شود. فخار: سفالی است که با آتش پخته شود. البتّه عبارات قرآن در بیان آفرینش انسان به اعتبار مراتب آن متنوّع است، چون: «آفرید انسان را از خاک»، «از گل متغیّر و گندیده»، «از گل چسبنده»، «از گل خشک». این تنوّع خود به این حقیقت اشاره دارد که آدمعليه السلام اوّلاً از خاک آفریده شد، سپس در دومین مرحله از آفرینش خود، به گل متطوّر گردید آن‌گاه به گل متغیّر و بوی‌دار تبدیل شد، سپس به گل چسبنده، سپس به گل خشک ... پس گویی انسان هم از این، هم از آن و هم از آن دیگری آفریده شده است.

وَخَلَقَ ٱلْجَآنَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ ﴿١٥﴾

﴿و جن را از زبانهٔ آتش آفرید﴾ مَارِجْ: شعلهٔ برآمده از آتش است که دارای زبانهٔ شدیدی است و اصل جنّ همانا ابلیس علیه‌اللّعنه است. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «فرشتگان از نور آفریده شده‌اند، جنّ از زبانهٔ آتش و آدم از آنچه که به شما توصیف شده است».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٦﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید**﴾ و شکر نمی‌گزارید؛ به این‌که او را عبادت کرده و از او پروا دارید؟.

رَبُّ ٱلْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ ٱلْمَغْرِبَيْنِ ﴿١٧﴾

﴿**پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب**﴾ از مشرق و مغرب به صیغهٔ تثنیه تعبیر شد زیرا خورشید در زمستان مشرق و مغربی دارد و در تابستان مشرق و مغرب دیگری و با این اختلاف مشرقها و مغربهاست که فصلهای چهارگانهٔ سال به وجود آمده و جوّ جغرافیایی از سرما به گرما و باز به حال اعتدال تغییر می‌کند. البتّه اختلاف مشرقها و مغربها منافع عظیم دیگری نیز برای انسان دارد. آری! اگر خورشید در طلوعگاه و غروبگاه خود ثابت و یکنواخت می‌بود، بی‌گمان موسم‌های تابستان و زمستان و تغییرات فصلی پدید نمی‌آمد و نظام زندگی در کرهٔ زمین مختلّ می‌شد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٨﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ**

می‌شمارید ﴾ و آنها را انکار کرده و شکر نمی‌گزارید ؟ به این‌که حق تعالی را عبادت کرده و از او پروا دارید .

مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ﴿١٩﴾

بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ﴿٢٠﴾

﴿دو دریا را به‌گونه‌ای روان کرد که با هم برخورد کنند ﴾ یعنی : تنگاتنگ در جوار یک‌دیگر قرار گیرند پس با آن‌که در منظر چشم هیچ فاصله‌ای میان آنها نیست امّا با این وجود ، در هم نمی‌آمیزند زیرا **﴿میان آن دو، برزخی است ﴾** یعنی : حاجز و حجابی است که جلو آمیزش آنها را می‌گیرد **﴿که به هم تجاوز نمی‌کنند ﴾** یعنی : بر اثر وجود آن حاجز و حایل ، یکی از آنها به دیگری تجاوز نمی‌کند تا به آن درآید و درآمیزد . ابن‌جریج می‌گوید : این دو دریا عبارتند از دریای نمکین و نهرهای شیرین و گوارا پس آب شیرین برای نوشیدن و آب‌دادن حیوانات و نباتات است و آب نمکین برای پاکسازی آب از میکروبها ، اصلاح طبقات هوا ، بیرون آوردن مروارید و مرجان و منافعی دیگر .

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢١﴾

﴿پس ﴾ ای گروه‌های انس و جنّ **﴿کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید ﴾** و شکر نمی‌گزارید؛ به این‌که پرستش و تقوای حق تعالی را در پیش گیرید ؟ .

﴿از آن دو﴾ دریا ﴿لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید﴾ لؤلؤ: درّی است که از صدف بیرون می آید و مرجان: نگینی است سرخ‌رنگ و معروف. مراد این است که مروارید و مرجان از یکی از آن دو دریا که دریای نمکین است بیرون می آید و در میان اعراب این روش متداول است که دو جنس را جمع می‌کنند، سپس از یکی از آنها خبر می‌دهند چنان که حق تعالی می‌فرماید: «یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ ۞ ای گروه جنّ و انس! آیا پیامبرانی از خود شما نزد شما نیامده‌اند؟» [انعام / ۱۳۰] درحالی‌که پیامبران از انس‌اند نه از جنّ. و چنان‌که می‌گویی: «از شهر بیرون شدم». درحالی‌که از یکی از محلاّت آن بیرون شده‌ای، نه از همهٔ اماکن آن.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۳﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾ زیرا در این نعمت‌ها چنان نشانه‌های عظیم و فراوانی وجود دارد که احدی قادر به تکذیب آنها نبوده و آنها را انکار نتواند کرد.

وَلَهُ ٱلْجَوَارِ ٱلْمُنشَـَٔاتُ فِى ٱلْبَحْرِ كَٱلْأَعْلَـٰمِ ﴿۲۴﴾

﴿و او راست در دریا کشتی‌های روان شوندهٔ برافراشته﴾ ای که بعضی از تخته‌های آن بر بالای بعضی دیگر نهاده شده و به گونه‌ای بلند و برافراشته ساخته شده که ﴿چون کوه‌هاست﴾ پس این کشتی‌های کوه‌پیکر، محموله‌های بسیار بزرگ و هولناکی از ارزاق و غیر آنها را از کشوری به کشوری و از شهری به شهری نقل می‌دهند تا به هر سرزمین مواد مورد نیاز آن را رسانده و موادّی را که افزون بر نیازهای ساکنان و مردم آن است به سرزمین‌های دیگر انتقال دهند و این کشتی‌ها و

محموله‌ها چنان بزرگ‌اند که محموله‌های عظیم و هولناکی را جابجا می‌کنند؛ مثلاً برخی از نفتکش‌ها پنجصدهزارتن نفت را حمل می‌کنند و همین‌طور ناوگانهای نظامی، حامل ده‌ها هواپیما، برج‌های جنگی ویرانگر و زیر دریایی‌های اتمی می‌باشند.

آیهٔ کریمه با تشبیه کشتی‌ها به کوه‌ها، معجزهٔ غیبی قرآنی‌ای را نیز در بر دارد زیرا این تشبیه جز با دیدن کشتی‌ها عصری زمان ما، به کمال و تمام خود جلوه‌گر نمی‌شود.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۵﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟**﴾ آخر این نعمت‌های عدیده، برای شما آفریده شده است پس آیا می‌توانید صنعت کشتی‌های بزرگ، کیفیّت روان‌شدن آنها در دریا و سایر بهره‌گیریهایی را که از آنها در امور و منافع خویش می‌کنید، انکار نمایید؟.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿۲۶﴾

سپس خداوند متعال بعد از برشمردن نعمت‌های دینی و دنیوی و استدلال به آفاق و انفس بر قدرت و یگانگی خود، از فنا و نابودی تمام هستی خبر داده و از زوال کلّیه نعمت‌های دنیوی سخن می‌گوید و این‌که جز ذات ذوالجلال او دیگر کسی در عرصهٔ هستی باقی نمی‌ماند: ﴿**هر که بر روی آن است، فنا شونده است**﴾ یعنی: هر کس بر روی زمین است؛ از انسانها، حیوانات و غیره، به زودی فنا و نابود می‌شود و حیات آنها روزی به پایان می‌رسد.

وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ ﴿۲۷﴾

﴿و ذات پروردگارت که ذوالجلال والاکرام است باقی می‌ماند﴾ وَجْهَ رَبِّكَ: وجه یا روی پروردگار؛ عبارت از ذات و وجود اوست پس اطلاق وجه بر ذات حق تعالی، مجاز مرسل و از باب اطلاق جزء و ارادهٔ کلّ است. جلال: یعنی عظمت و بزرگی و إکرام. این صفت مفید این معنی است که حق تعالی از هر چیزی که سزاوارش نمی‌باشد، والاتر است و نیز او دارای فضل و منّتی است عام؛ با نعمت‌هایی که بر مؤمنان ارزانی می‌دارد. در حدیث‌شریف به روایت ترمذی از انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلِظُّواْ بِيَاذَاالْجَلالِ وَالْاِكْرام» [در دعای خود] به گفتن یاذالجلال و الاکرام پایبند باشید». نقل است که آن حضرت ﷺ از برابر شخصی گذشتند که مشغول نمازگزاردن بود و می‌گفت: «یا ذالجلال والاکرام». پس فرمودند: «بی‌گمان دعایت اجابت شد». ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند متعال در این آیهٔ کریمه وجود گرامی خود را به وصف ذوالجلال و الاکرام توصیف نمود و این بدان معنی است که او شایشستهٔ آن می‌باشد که بزرگ داشته شده و مورد نافرمانی قرارنگیرد و از وی اطاعت شده و از فرمانش مخالفت و سرپیچی صورت نگیرد».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۸﴾

﴿پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾ یعنی: ای گروه جنّ و انس! چگونه همچو نعمت عظیمی را تکذیب می‌کنید در حالی‌که مردم همه بی هیچ استثنایی وفات می‌کنند و در این امر با هم یکسان و برابرند، سپس به سوی سرای آخرت رهسپار می‌گردند و در آنجا خدای ذوالجلال والاکرام با حکم عادلانهٔ خویش در میان آنها داوری می‌کند. پس فنا راهی به سوی بقا و حیات

ابدی است لذا در فنای دنیوی شما نعمت‌ها نهفته است؛ از جمله نعمت عدل مطلق و برابری همگان در چشیدن طعم مرگ، نعمت پیاپی آمدن نسلها و نعمت انتقال از دارفانی به سوی دار باقی و جاویدانی که سرای جزا و ثواب است پس چگونه این نعمت‌های عظیم را انکار می‌کنید؟!

صاحب تفسیر «الأساس» می‌گوید: «اگر مرگ نبود، زندگی هم دشوار بود زیرا فی‌المثل اگر دو مگس به مدّت پنج سال نمیرند و به‌طور متوالی توالد و تناسل کنند، طبقه‌ای به قطر پنج سانتی‌متر از مگس را پیرامون کرهٔ زمین تشکیل خواهند داد».

یَسۡـَٔلُهُۥ مَن فِی ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِی شَأۡنٍ ﴿۲۹﴾

﴿هر که در آسمانها و زمین است از او در خواست می‌کند﴾ یعنی: همگی آنها از حق تعالی درخواست امداد می‌کنند زیرا همه به او محتاج‌اند و احدی از او بی‌نیاز نیست پس اهالی آسمانها از او درخواست مغفرت می‌کنند نه درخواست رزق و روزی و اهالی زمین هردو را از او می‌طلبند و فرشتگان نیز برای آنان درخواست روزی و مغفرت می‌کنند بنابراین، نه اهالی آسمانها از حق تعالی بی‌نیازند و نه اهالی زمین. ﴿هر روزی او در شأنی است﴾ پس از شأنهای حق تعالی این است که زنده می‌کند و می‌میراند، فقیر می‌کند و توانگر می‌گرداند، عزّت می‌دهد و ذلیل می‌گرداند، بیمار می‌کند و شفا می‌بخشد، می‌دهد و باز می‌دارد، می‌آمرزد و مؤاخذه می‌کند و غیر این از کارها و شئونی که در تحت شمار نمی‌آیند. پس ذات متعال او در هر وقت و هر حال، اموری را پدید آورده یا احوالی را تجدید می‌کند لذا این بزرگترین دلیل بر بی‌نیازی او از خلق است. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌منیب ازدی رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول اکرم ﷺ آیهٔ (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأنٍ) را تلاوت کردند. در این اثنا ما از ایشان پرسیدیم که: یا رسول‌الله! این شأن

پروردگار چیست ؟ فرمودند : « اَنْ یَغْفِرَ ذَنْباً وَیُفَرِّجَ کُرْباً ، وَیَرْفَعَ قَوْماً ، وَیَضَعُ آخَرِیْن ✿ **این‌که گناهی را می‌آمرزد ، مشکل و اندوهی را می‌گشاید و قومی را بلند برده دیگرانی را پست می‌گرداند** » .

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٠﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟**﴾ زیرا اختلاف شأنها و کارهای خدای سبحان در تدبیر و ادارهٔ امور کائنات و بندگانش ، نعمتی است که انکار آن ممکن نیست و هیچ تکذیب کنندهٔ نمی‌تواند آن را دروغ انگارد .

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ ٱلثَّقَلَانِ ﴿٣١﴾

﴿**ای جنّ و انس! به زودی از همه فارغ شده به شما می‌پردازیم**﴾ این استعارهٔ تمثیلی‌ای است که خداوند متعال در آن ، پرداختن به محاسبهٔ خلایق و جزای آنان در روز قیامت را در جایگاهی از اهمّیّت قرار داده که گویی خود را از هر کار دیگری برای آن فارغ می‌کند تا فقط به آن بپردازد ، مثل این‌که کسی به دیگری از باب تهدید می‌گوید : « به زودی برای تو فارغ خواهم شد » . پس این تعبیر در مورد خدای عزّوجلّ استعاره‌ای بیش نیست و حقیقت این است که هیچ شأن و هیچ کاری خداوند متعال را از شأن و کار دیگری به خود مشغول نمی‌کند لذا این تعبیر فقط بر سبیل مثال و برای دادن هشداری سخت از جانب خدای سبحان به جنّ و انس بیان شده است . یعنی : آگاه باشید و هش دارید که ما به زودی متوجّه حساب و کتاب شما می‌شویم . به قولی : جنّ و انس را بدان جهت « ثَقَلَیْن » نامیده‌اند که آنان در زندگی و مرگشان بر زمین سنگین‌بارند .

این آیه، دلیل روشنی است بر این‌که جنّ هم مانند انس تماماً به تکالیف شرعی مخاطب هستند زیرا آنان نیز به تکالیف شرعی مکلّف بوده، مورد امر و نهی قرار می‌گیرند و همچون انس، پاداش و جزا داده می‌شوند پس مؤمنشان همچون مؤمن انسانهاست و کافرشان همچون کافر آنان و میان انسان و جنّ در هیچ چیز از این امور، فرقی نیست.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۲﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾ مگر غافل از آنید که از نعمت‌های وی یکی هم دادگری در میان خلایق با پاداش دادن نیکوکاران و عذاب نمودن مجرمان است؟ بنابراین، حق تعالی به هیچ کس ستم نمی‌کند و از این جزای وی گریزی هم نیست زیرا:

يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ إِنِ ٱسۡتَطَعۡتُمۡ أَن تَنفُذُواْ مِنۡ أَقۡطَارِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ فَٱنفُذُواْۚ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلۡطَٰنٖ ﴿۳۳﴾

﴿**ای گروه جنّیان و انسیان! اگر می‌توانید که از کرانه‌های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید**﴾ یعنی: اگر می‌توانید که از کناره‌ها و گوشه‌های آسمانها و زمین به قصد گریز از قضا و قَدَر خداوند متعال بیرون روید؛ پس از آنها بیرون روید و خودتان را برهانید. دستور؛ دستوری تعجیزی است ﴿**امّا جز با سلطانی رخنه نمی‌کنید**﴾ یعنی: جز با قوّت و قهر و غلبه، قادر به نفوذ نخواهید شد و بر این کار نیرو و توانی ندارید. به‌قولی دیگر معنی این است: جز با نیرویی از جانب خدای سبحان، بر این کار قدرت نمی‌یابید. ضحّاک می‌گوید: «آیهٔ کریمه بدین

معنی است که اگر می‌توانید از مرگ بگریزید پس هلا بگریزید».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٤﴾

﴿پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ای گروه جنّ و انس در حالی‌که شما در برابر عظمت ملک و هستی حق تعالی، ناتوان و درمانده‌اید؟.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنتَصِرَانِ ﴿٣٥﴾

﴿بر شما شواظی از آتش فرستاده خواهد شد﴾شَواظٌ: شعله‌ای است که بی‌دود باشد ﴿و از نحاس﴾بر شما فرستاده خواهد شد. نُحاسْ: همان مس معدنی معروف است که با آتش ذوب گردیده و بر سرهایشان فروریخته می‌شود. به‌قولی: نحاس؛ دودی است که شعله نداشته باشد و خلیل نیز بر همین رأی است ﴿پس شما مقابله نتوانید کرد﴾یعنی: چنانچه ابزار و سلطهٔ نفوذ را به شما ندهیم، قادر به نفوذ در آسمان نخواهید شد همان طوری که مسافران فضایی با مسلّح‌شدن به وسایل مخصوص و پوشیدن لباسهای ویژه‌ای که آنان را از گزند شهابهای آسمانی حفظ می‌کند، راهی کرّات دیگر می‌شوند. پس این آیه از معجزات بزرگ قرآن‌کریم است. یا این معنی مربوط به آخرت است، یعنی شما در آخرت بر بازداشتن عذاب خداوند ﷻ از خود توانا نخواهید شد و مقابله نتوانید کرد، قطعاً شما هماورد این میدان نتوانید شد بلکه خواه ناخواه به سوی محشر رانده می‌شوید.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٦﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾ زیرا هشداردادن الهی لطفی است به بندگان و تمییز نهادن میان نیکان و بدان و فرمانبران و نافرمانان و انتقام‌گرفتن از گروه دوم، از نعمت‌های خدای سبحان است.

فَإِذَا ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَٱلدِّهَانِ ﴿٣٧﴾

﴿پس آن‌گاه که آسمان از هم شکافد﴾ با نزول فرشتگان در روز قیامت ﴿و چون گل‌سرخ و روغن گداخته شود﴾ تشبیه آسمان به روغن، در امر ذوبان آن و تشبیه آن به گل سرخ، در رنگ آن است و این نشانهٔ شدّت هولناک بودن روز قیامت می‌باشد. به‌قولی: دهان؛ پوست سرخ رنگ است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٨﴾

﴿پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ ای جنّ و انس؟ زیرا در خبردادن از این روز سخت، هیبت و هراسی است که شنونده را از ارتکاب بدی باز می‌دارد پس چرا قبل از آن‌که چنین روزی بیاید، راه نیایش و وارستگی را در دنیا بر نمی‌گزینید؟.

فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُسْـَٔلُ عَن ذَنۢبِهِۦٓ إِنسٌ وَلَا جَآنٌّ ﴿٣٩﴾

﴿در آن روز، هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نشود﴾ یعنی: در روزی که آسمان شکافته می‌شود، هیچ یک از انس و جنّ از گناه خود مورد پرسش قرار نمی‌گیرد و از آنان سؤال نمی‌شود که گناه شما چه بود؟ زیرا هنگامی که آنها از

گورهای خود بیرون می‌آیند، از سیمای خویش شناخته می‌شوند. و نیز از آن‌رو هیچ یک از انس و جنّ از گناه خود مورد پرسش قرار نمی‌گیرد که خداوند متعال تمام اعمال بندگان را به شمار آورده و آنها را ضبط و نگهداری کرده است و دیگر نیازی به استعلام از آنان نیست. وجه انطباق در میان این آیه و آیات دیگری که بر سؤال‌کردن از انس و جنّ در این مورد صراحت دارند، این است که روز قیامت روزی طولانی است پس انس و جنّ در زمانی مورد سؤال قرار می‌گیرند و در زمان دیگری مورد سؤال قرار نمی‌گیرند و آن ـ به قول قتاده ـ زمانی است که بر دهانهایشان مهر نهاده شود و در عوض دستها و پاهایشان سخن بگوید.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٠﴾

﴿**پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید**﴾ ای انس و جنّ و چه وقت این تهدیدها را جدّی می‌گیرید تا به رشد و صلاح خویش برگردید؟.

يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَٰهُمْ فَيُؤْخَذُ بِٱلنَّوَٰصِى وَٱلْأَقْدَامِ ﴿٤١﴾

سپس حق تعالی سبب عدم سؤال کردن از آنان را روشن ساخته می‌فرماید: ﴿**مجرمان**﴾ یعنی: کافران ﴿**از سیمایشان شناخته می‌شوند**﴾ زیرا آنها در سیمای خود سیاه‌روی و کبود چشم‌اند. به‌قولی: سیما و نشانهٔ آنان این است که غمگین‌اند و اثر اندوه و افسرده‌گی بر چهره‌هایشان هویداست ﴿**و موهای پیشانی و پاهایشان را بگیرند**﴾ ناصیه: موهای جلوسر است پس فرشتگان پاها و پیشانی‌هایشان را یکجا گرفته و به همین صورت آنان را به دوزخ می‌افگنند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٢﴾

﴿**پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید**﴾ای انس و جنّ در حالی‌که از قبل هشدار و إنذار داده شده‌اید و سرانجام و سرنوشت قابل انتظارتان را در آخرت شناخته‌اید ؟ .

هَٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٤٣﴾

﴿**این است همان جهنّمی که مجرمان آن را انکار می‌کردند**﴾ یعنی : در این هنگام که پیشانی‌ها و پاهایشان گرفته شود و در دوزخ افگنده شوند ، به آنان گفته می‌شود : این همان جهنّمی است که همینک آن را مشاهده کرده و به سوی آن می‌نگرید ، با آن‌که در دنیا آن را دروغ می‌شمردید و می‌گفتید که وجود جهنّم اصلاً حقیقت ندارد .

يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ ءَانٍ ﴿٤٤﴾

مجرمان در ﴿**میان آن**﴾ یعنی : در میان جهنّم ﴿**مـی‌گردند**﴾ و جهنّم آنان را می‌سوزاند ﴿**و میان آب جوشان**﴾ می‌گردند؛ و بر روهایشان ریخته می‌شود . حمیم : آب بسیار داغ و جوشانی است که در جوشش به نهایت خود رسیده باشد پس آنان در میان آتش و آب جوشان در گردش‌اند؛ گاهی در آتش تعذیب شده و گاهی از آب جوشان نوشانده می‌شوند .

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٥﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید ؟**﴾ بعد از این تهدیدها و هشدارهای بازدارنده از گناه ، که خود نعمت به

شمار می‌روند ؟ .

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ ﴿٤٦﴾

﴿ **و برای هر کس که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده، دو باغ است** ﴾ پیشگاه پروردگار سبحان: همانا موقفی است که بندگان در آن پیش روی وی برای حساب می‌ایستند. به‌قولی: مقام پروردگار؛ همانا إشراف حق تعالی بر احوال بندگانش و اطلاع وی بر افعال و سخنانشان است پس کسی از این مقام می‌ترسد که از معاصی دست برداشته و از طاعات پیروی کند. اصل در «خوف»: توقّع امر ناخوش آیندی در آینده است و آن ضدّ «امن» می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «جَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ حُلْيَتُهما وَآنِيَتُهما وَما فِيهِما وَجَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ حُلْيَتُهما وَآنِيَتُهما وَما فِيهِما، وَما بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ اَنْ يَنْظُرُوا اِلَىٰ رَبِّهِمْ اِلاّ رَداءُ الْكِبْرِياءِ عَلَىٰ وَجْهِهِ فِيْ جَنَّةِ عَدْنٍ ۞ دو بهشت است از طلا که زیورآلات و ظروف آنها و هر چه که در آنهاست از طلاست و دو بهشت است از نقره که زیورآلات و ظروف آنها و هر آنچه که در آنهاست از نقره است و در میان بهشتیان و میان این‌که به سوی پروردگارشان بنگرند، چیزی جز ردای کبریائی بر روی وی در بهشت عدن نیست». به‌قولی دیگر: دو بهشت وجود دارد، یکی روحانی و دیگری جسمانی، بهشت روحانی همانا رضای حق تعالی است: ﴿وَرِضْوانٌ مِّنَ اللّٰهِ اَكْبَرُ﴾ [توبه/۷۹] و بهشت جسمانی عبارت است از: بهره‌های مادّی بسیار بزرگ، برتر و جاویدان. چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما و غیر وی گفته‌اند؛ صحیح آن است که این آیه عامّ است و انس و جنّ هر دو را دربرمی‌گیرد زیرا این آیه از گویاترین دلایل بر این حقیقت است که اگر جنّیان ایمان آورند و تقوا پیشه کنند، به بهشت وارد می‌شوند.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** روایت می‌کند که: این آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوبکر

صدّیق ﷺ نازل شد زیرا روزی او قیامت و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ را به یادآورد و سپس گفت: «دوست داشتم گیاهی از این گیاهان سبز می‌بودم که حیوانی می‌آمد و مرا می‌خورد، دوست داشتم که هرگز آفریده نمی‌شدم». پس این آیه نازل شد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٧﴾

﴿پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾ای انس و جنّ چراکه نعمت‌های این دو باغ گذشته از آن‌که جاویدان و همیشه است، هیچ مانندی هم ندارد.

ذَوَاتَآ أَفْنَانٍ ﴿٤٨﴾

﴿آن دو باغ، دارای شاخه‌های بسیارند﴾و در هر شاخه از آن شاخه‌های سبز و خرّم بسیار، انواع گونه‌گونی از میوه‌ها وجود دارد. أَفْنان: شاخه‌هاست. غصن: شاخهٔ راست است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٩﴾

﴿پس﴾ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾زیرا رسیدن به این فرّ و شکوه دل‌آرا، مورد اشتیاق عقلا بوده و شکر این نعمت‌ها ایجاب می‌کند که حق تعالی را عبادت کنید و تقوی داشته باشید تا به این نعمت‌های اخروی دست یابید.

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿۵۰﴾

﴿در آن دو باغ، دو چشمهٔ روان است﴾ یعنی: در هریک از بلندیها و پستی‌های دو باغ یاد شده، چشمه‌ای جاری وجود دارد که درختان آنها را آبیاری می‌کند. به قولی: یکی از آن دو چشمه، «تسنیم» و دیگری «سلسبیل» است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۱﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾ زیرا این حقیقتی قطعی و نعمتی بسیار بزرگ است.

فِيهِمَا مِن كُلِّ فَٰكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿۵۲﴾

﴿در آن دو باغ، از هر میوه‌ای دوگونه هست﴾ زَوْجان: یعنی دو صنف و دو نوع است که از هر نوعی از انواع آن، لذّت‌ها برگرفته می‌شود. گفته شده که: یک گونهٔ آن تازه و گونهٔ دیگر آن خشک است امّا هیچ یک از آنها در لذّت، گوارایی و مزهٔ خود از دیگری کمی و کاستی‌ای ندارد. ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «از آنچه در آخرت موجود است، در دنیا جز نام چیز دیگری وجود ندارد». یعنی: میان نعمت‌های دنیا و آخرت فرق روشن و فاصلهٔ عظیمی وجود دارد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۳﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دورغ می‌شمارید﴾ که نه عبادت می‌کنید و نه عمل نیک انجام می‌دهید؟.

مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ فُرُشٍۭ بَطَآئِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍۚ وَجَنَى ٱلْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿٥٤﴾

﴿بهشتیان برفرشهایی آرمیده‌اند که آستر آنها از ابریشم ستبر است﴾ یعنی: بهشتیان در رفاه و آسایش و تنعّمی تمام بر فرشها آرمیده و بر متّکاها تکیه داده‌اند. بطاین: آسترهایی است که در زیر رویه‌ها قرار دارد. إِسْتَبْرق: دیبای ستبر است. پس هرگاه آستر آنها از دیبا باشد، رویهٔ آنها چگونه خواهد بود؟ از سعیدبن‌جبیر پرسیدند که: آستر آنها از دیباست پس رویهٔ آنها از چیست؟ گفت این از همان مقولهٔ پروردگار است: (فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا اُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ ۞ هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است، به پاداش آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان ساخته شده است) [سجده/۱۷] که تفسیر آن گذشت. ابن‌عبّاس ﷺ نیز می‌گوید: «رویه‌ها و ظواهر آنها را هیچ کس جز خداوند متعال نمی‌داند». ﴿و میوهٔ آن دو باغ نزدیک است﴾ جَنِي: میوه‌ای است که چیده می‌شود. نقل است که: درخت بهشتی به دور خود می‌گردد تا کسی که خواهان چیدن از میوه‌های آن است به آسانی از آنها بچیند و شخص بهشتی، چه ایستاده باشد چه نشسته و چه به پهلو خوابیده، در هر حال به آنها دسترسی دارد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٥﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ که راه عبادت و تقوی را در پیش نمی‌گیرید؟.

فِيهِنَّ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ ﴿٥٦﴾

﴿در آنها دلبرانی فروهشته نگاهند﴾ یعنی: در آن دو باغ یاد شده، زنان چشم

فروهشته‌ای هستند که نگاه خود را فقط بر شوهرانشان انداخته و به سوی غیرشان نظر نمی‌کنند؛ و آنان یا از حوریان هستند، یا از زنان دنیا. ابن‌کثیر می‌گوید: «نقل است که آن زنان هیچ کس را از شوهران خود زیباتر نمی‌بینند، چندان که یکی از آنها به شوهرش می‌گوید: به خدا که در بهشت نه چیزی را از تو نیکوتر و زیباتر می‌بینم و نه دوست‌داشتنی‌تر پس ستایش خدایی را که مرا برای تو و تو را برای من قرار داد». ﴿**که هیچ انس و جنّی پیش از آنان با آنها آمیزش نکرده است**﴾ طَمْث: از بین بردن و شکافتن بکارت زن با آمیزش و جماع همراه با خونی‌کردن فرج است که در اوّلین‌بار از مقاربت با وی روی می‌دهد. یعنی: قبل از شوهرانشان هیچ‌کس با آنان جماع نکرده است. مقاتل می‌گوید: «به دلیل این‌که آن حوریان در بهشت آفریده شده‌اند». این آیه دلیل بر آن است که جنّیان نیز مانند انسانها آمیزش جنسی می‌کنند، به بهشت وارد می‌شوند و برای جنّیان مرد در بهشت همسرانی از جنّیان زن است. همچنین این آیه دلیل بر آن است که گاهی ممکن است جنّیان با زنان آدمی نزدیکی کنند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٧﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید**﴾ که عمل شایسته انجام نمی‌دهید تا همچو نعمت‌هایی را به‌دست آورید.

كَأَنَّهُنَّ ٱلْيَاقُوتُ وَٱلْمَرْجَانُ ﴿٥٨﴾

سپس خدای سبحان زنان بهشتی را در صفای رنگ همراه با سرخی آنها به یاقوت و مرجان تشبیه می‌کند: ﴿**گویی که آنها**﴾ در صفا و صیقلی‌بودن خود مانند

﴿ **یاقوت و** ﴾ در درخشش خود مانند ﴿ **مرجانند** ﴾ یاقوت: سنگ قیمتی معروف و مرجان نیز نگین سرخ رنگ معروفی است که از دریا برگرفته می‌شود. مجاهد، حسن‌بن‌زید و غیر ایشان می‌گویند: «زنان بهشتی در صفای یاقوت و سپیدی مرجان اند». پس مجاهد و حسن «مرجان» را در اینجا به «مروارید» معنی کرده اند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اوّلین گروهی که به بهشت وارد می‌شوند، به‌صورت چون ماه شب چهارده‌اند و گروهی که در پی آنان می‌آیند، به روشنی ستارهٔ فروزان آسمانند، برای هر یک از آنان دو همسر است که مخ ساق وی از پشت گوشت پاهایش دیده می‌شود و شگفت‌تر از این نیز در بهشت هست».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٩﴾

﴿ **پس** ﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿ **کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید** ﴾ که برای چنین روزی عمل نکرده و مهرهای این زنان دلربای بهشتی را که عبارت از عبادت و تقوی است، آماده نمی‌کنید؟.

هَلْ جَزَآءُ ٱلْإِحْسَـٰنِ إِلَّا ٱلْإِحْسَـٰنُ ﴿٦٠﴾

﴿ **مگر پاداش احسان جز احسان است؟** ﴾ یعنی: جزای کسی که در دنیا نیکوکردار بوده است، جز احسان به وی در آخرت چیز دیگری نیست لذا دو بهشتی که برخی از اوصاف آنها در این آیات گذشت، از آنِ اهل فضلی است که در ایمان و عمل صالح از دیگران پیش تاخته‌اند و ایشان صاحب برترین درجات اهل بهشت‌اند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما از رسول اکرم ﷺ آمده است که فرمودند: «آن دو بهشت؛ دو باغ در عرض جنّت است که مسافت هر باغ به اندازهٔ مسیر صدسال راه می‌باشد، در وسط هر باغ سرایی است از نور و هیچ

چیز از آن نیست مگر این‌که از نغمه و خرّمی و سرسبزی در جنب و جوش می‌باشد، زمین آن ثابت و درختان آن نیز ثابت است».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦١﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ که عمل و شکر نمی‌گزارید؟ در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ آیهٔ (هَلْ جَزاءُ الْاِحْسانِ اِلاَّ الْاِحْسان) را خواندند، سپس فرمودند: آیا می‌دانید که پروردگارتان چه می‌فرماید؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: پروردگارتان می‌فرماید: آیا جزای کسی که با توحید بر وی انعام کرده‌ام، جز بهشت چیز دیگری است؟».

وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ﴿٦٢﴾

﴿و غیر از آن دو باغ، دو باغ دیگر نیز هست﴾ یعنی: غیر از آن دو باغی که اوصاف آنها گذشت، در زیر آنها برای کسانی که از نظر جایگاه و مرتبه، از اصحاب دو باغ سابق پایین‌ترند، دو باغ دیگر وجود دارد. در **حدیث‌شریف** گذشت که در بهشت دو باغ از طلا و دو باغ از نقره وجود دارد پس دو باغ اوّل از آنِ مقرّبان است و دو باغ دوم از آنِ اصحاب یمین، دو باغ اوّل دارای درختان متنوّعی است و دو باغ دیگر به غایت سبز است بنابراین، این دو باغ نیز در کمال خرّمی و سرسبزی قرار دارند، هرچند که در مرتبه و فضیلت خود نسبت به دو باغ اوّل پایین‌ترند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٣﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ **﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾** که عمل نمی‌کنید و شکر نمی‌گزارید؟.

مُدْهَآمَّتَانِ ﴿٦٤﴾

﴿دو باغ سبز که از شدّت سبزی سیه‌گونند﴾ و در منظر چشم، دل به سیاهی می‌زنند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٥﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ **﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾** که برای سرای جزا عمل نمی‌کنید؟.

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴿٦٦﴾

﴿در آن دو، دو چشمهٔ فواره زن وجود دارد﴾ نَضْخ: فوران آب از چشمه است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٧﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ **﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾** زیرا اگر در دو باغ اوّل که از آنِ مقرّبان است، دو چشمهٔ جاری وجود دارد، در اینجا نیز دو چشمهٔ فواره زن موجود است. برّاءبن‌عازب رضی الله عنه

می‌گوید: «چشمه‌هایی که روان هستند، بهتر از چشمه‌های فوّاره‌زن می‌باشند».

فِيهِمَا فَـٰكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾

﴿در آن دو، میوه و خرما و انار است﴾ خرما و انار به یادآوری مخصوص شدند؛ بدان جهت که نسبت به سایر میوه‌ها حسن و منفعت بیشتری داشته و این امتیاز را بر دیگر میوه‌ها دارند که هم غذایند و هم دوا و نیز از آن رو که هم در خزان وجود دارند و هم در زمستان. بخاری می‌گوید: «ذکر اختصاصی آنها از قبیل عطف خاص به عام نیست بلکه به سبب حسن بیشتر آنهاست».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٩﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾ زیرا این نعمتها سزاوار حمد و شکرند.

فِيهِنَّ خَيْرَٰتٌ حِسَانٌ ﴿٧٠﴾

﴿در آنجا دوشیزگان نکوخوی و نکو روی وجود دارند﴾ خیرات: زنان دارای فضل، نیکخو و زیباروی اند. و این قول جمهور مفسّران است که در آن به **حدیث‌شریف** ذیل به روایت امّ‌سلمه رضی الله عنها استدلال کرده‌اند که فرمود: «به رسول اکرم ﷺ گفتم: یا رسول‌الله! مرا از این فرمودهٔ حق تعالی: (خَيْرَاتٌ حِسَانٌ) آگاه گردانید؟ فرمودند: مراد از آنان: زنان خوش خلق و زیبا روی‌اند». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است که حوران عین این نغمه را می‌خوانند: «نحن الخيرات الحسان، خُلقنا لازواج كرام ۞ ما زنان نیکخو و زیباروی هستیم که برای

شوهران گرامی‌ای آفریده شده‌ایم».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧١﴾

﴿پس﴾ ای انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾.

حُورٌ مَّقْصُورَٰتٌ فِي ٱلْخِيَامِ ﴿٧٢﴾

﴿حورانی پرده نشین در خیمه‌ها﴾ که فقط به شوهرانشان وابسته‌اند و دیگران را نمی‌خواهند و در خیمه‌های بهشتی‌ای قرار دارند که از گوهر میان خالی ساخته شده لذا در خیابانها و راهروهای بهشت نمی‌خرامند. امّا زنان دو باغ سابق به این وصف توصیف شدند که چشمان خویش را فروهشته داشته و جز به شوهرانشان به کس دیگری نمی‌نگرند بنابراین، آنان نسبت به حوران یاد شده در این آیه، منزلت بلندتری دارند، به علاوه در توصیف زنان سابق این وصف نیز آمد: (كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ) که به حق وصف شگرفی است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٣﴾

﴿پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ ای انس و جنّ؟.

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ ﴿٧٤﴾

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٥﴾

﴿پیش از ایشان هیچ انسان و هیچ جنّی با آنها آمیزش نکرده است﴾ تفسیر نظیر آن گذشت.

﴿پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ ای انس و جنّ؟.

مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ﴿۷۶﴾

﴿بر بالشهای سبزرنگ تکیه زده‌اند﴾ رَفْرَفْ: بالش، یا نوعی از جامه‌های سبز است **﴿و بر فرش‌های گرانمایهٔ نیکو﴾** عَبْقَرِيّ: فرش‌های نگارینه است. همچنین در نزد اعراب به هر انسان فاضل، بزرگوار، برجسته و با اعتبار از مردان و زنان و نیز به اشیای فاخر، عبقری اطلاق می‌شود. «عبقر»: جایی است که اعراب می‌پندارند از سرزمین جنّ اسُت لذا هر چیزی راکه از حسن و زیبائی و نیرومندی آن به شگفت آمده باشند، به آن نسبت می‌دهند.

بنابراین، از مجموع آیات وارده دربارهٔ دو نوع از بوستانهای بهشت، به این نتیجه می‌رسیم که برای دو گروه از بهشتیان درجه یک و درجه دو، دو گونه بوستانهای درجه یک و درجه دو نیز فراهم شده است.

البتّه با نگرش در آیات فوق، فرقهای موجود در میان آنها به نحو ذیل قابل ذکر می‌باشد:

۱ ــ دو باغ اوّل انواع رنگارنگ و گونه گونی از درختان میوه را دارند در حالی‌که دو باغ دوم، فضای بسیار سبزی دارند.

۲ ــ دو باغ اوّل دو چشمهٔ جاری دارند و دو باغ دوّم دو چشمهٔ فوّاره‌زن.

۳ ــ در دو باغ اوّل از هر گونه میوه دو زوج وجود دارد ولی هرچند که در دو باغ دوم میوه و خرما و انار موجود است امّا چنین گفته نشده که در آنها از هر میوه دو گونهٔ مختلف وجود دارد.

۴ ــ در دو باغ اوّل، زنانی وجود دارند که چون یاقوت و مرجانند و بر شوهرانشان

چشم فروهشته می‌دارند امّا در دو باغ دوم، زنان نیکخوی خوبروی وجود دارند.
۵ ـ در دو باغ اوّل، بهشتیان بر تکیه‌گاه‌هایی که آستر آنها از دیبای ستبر است آرمیده‌اند در حالی‌که در دو باغ دوم، بهشتیان بر بالشهای سبز و فرش‌های نفیس آرمیده‌اند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۷۷﴾

﴿پس﴾ ای انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ که خود را برای چنین نعمت‌های جاودانه‌ای آماده نمی‌کنید؟.

تَبَٰرَكَ ٱسْمُ رَبِّكَ ذِى ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ ﴿۷۸﴾

﴿با برکت است نام پروردگارت که ذوالجلال والإکرام است﴾ یعنی: پروردگارت مقدّس، پاک، صاحب عزّت، عظمت، شکوه و کرامت می‌باشد؛ بر آنچه که به بندگان مخلص خویش انعام نموده پس او شایستهٔ آن است که مورد بزرگداشت قرارگیرد و نافرمانی نشود، مورد پرستش و سپاس قرار گیرد نه مورد ناسپاسی و به یاد آورده شود نه این که فراموش گردد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ واقعه

مکّی است و دارای نود و شش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «واقعه» نامیده شد که با فرمودهٔ حق تعالی: (إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ) آغاز شده است.

فضیلت آن: در بارهٔ فضیلت این سورهٔ مبارکه احادیثی روایت شده است؛ از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت انس رضی الله عنه است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «سورهٔ واقعه سورهٔ توانگری است پس آن را بخوانید و به فرزندانتان نیز تعلیمش دهید». ثعلبی و ابن‌عساکر در شرح حال عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند: «عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه به همان بیماری‌ای مصاب شد که در آن رحلت کرد پس عثمان‌بن‌عفّان رضی الله عنه به عیادتش رفت و از او پرسید:

ای عبدالله! از چه بیماری‌ای رنج می‌بری؟

گفت: از بیماری گناهان خویش.

پرسید: به چه چیزی میل داری؟

گفت: به رحمت پروردگار خویش.

پرسید: آیا دستور ندهم که برایت پزشکی بیاورند؟

گفت: همان پزشک مرا بیمار ساخت.
پرسید: آیا برای تو به بخششی دستور ندهم؟
گفت: مرا بدان نیازی نیست.
فرمود: این بخشش، بعد از تو از آنِ دخترانت باشد.
گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا بر دخترانم از فقر بیمناکید؟ من به دخترانم دستور داده‌ام که در هر شب سورهٔ واقعه را بخوانند زیرا در **حدیث‌شریف** از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «هر کس در هر شب سورهٔ واقعه را بخواند، هرگز به او فقر و فاقه‌ای نمی‌رسد».

إِذَا وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ ﴿١﴾

﴿چون واقعه واقع شود﴾ واقِعَه: اسمی از اسمای قیامت است، مانند آزفه، حاقّه و غیر آن. قیامت از آن رو واقعه نامیده شد که وقوع آن ثابت و محقّق می‌باشد.

لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾

﴿در وقت وقوع آن هیچ تکذیب‌کننده‌ای نیست﴾ یعنی: در هنگام وقوع آن دیگر تکذیبی در کار نیست و چون اسرافیل علیه السلام نفخهٔ آخر را بدمد دیگر اصلاً تکذیبی روی نمی‌دهد و کسی را نمی‌بینی که بگوید: قیامت و معاد دروغ است. مراد از واقعه: همان دمیدن آخر در صور است.

خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ﴿٣﴾

﴿هم فرودارنده است و هم فرادارنده﴾ یعنی: قیامت گروه‌هایی از کافران اهل جاه و مقام و فاسقان اهل منصب و توانگری را که در دنیا بلندقدر بوده‌اند، فرو می‌دارد و پست می‌گرداند و گروه‌هایی از اهل ایمان را که در دنیا بی‌نام و نشان بوده‌اند، بلندقدر می‌گرداند و رفعت می‌دهد.

إِذَا رُجَّتِ ٱلْأَرْضُ رَجًّا ﴿٤﴾

﴿آن گاه که زمین به جنبشی سخت لرزانده شود﴾ تا بدانجا که هر آنچه بر روی آن است ویران می‌شود و همه چیز ـ اعم از کوه‌ها و غیر آن ـ در هم می‌شکند.

وَبُسَّتِ ٱلْجِبَالُ بَسًّا ﴿٥﴾

﴿و کوهها سخت خرد و ریز شود﴾ بَسّ: ریزه‌ریزه شدن است. گفته می‌شود: بسّ الشّیْءُ؛ آن گاه که کسی چیزی را خرد و ریز کند.

فَكَانَتْ هَبَآءً مُّنۢبَثًّا ﴿٦﴾

﴿پس غباری پراکنده﴾ و متفرّق ﴿گردند﴾ چنان‌که در شعاع روزنهٔ خانه به‌سوی آفتاب، ذرّات غبار مانندی دیده می‌شود.

وَكُنتُمْ أَزْوَٰجًا ثَلَٰثَةً ﴿٧﴾

﴿و شما ازواج سه‌گانه‌ای باشید﴾ یعنی: شما به دسته‌ها و گروه‌های سه گانه تقسیم می‌شوید. زوج: بر هر چیزی که از آن همراه با دستهٔ دیگری یادآوری شود

و نیز بر جفت نر و ماده اطلاق می‌شود.

فَأَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾

آن گاه حق تعالی به بیان حال این گروه‌های سه گانه پرداخته و می‌فرماید: ﴿**پس اصحاب میمنه**﴾ یعنی: یاران دست راست ﴿**چه حال دارند اصحاب میمنه؟**﴾ یعنی: یاران دست راست در چه حال و وصفی قرار دارند؟ در بهترین حال و وصف. پس استفهام مفید بزرگداشت شأن و به شگفت‌آوردن از خوبی حال آنان است. اصحاب میمنه: اهل سعادت‌اند که ایشان را از سمت راست به‌سوی بهشت می‌برند و نامه‌های اعمالشان را به دست راست‌شان می‌دهند.

وَأَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ ﴿٩﴾

﴿**و اصحاب شمال**﴾ یعنی: یاران چپ ﴿**چه حال دارند اصحاب شمال؟**﴾ آنان اهل شقاوت و ضلالت‌اند که آنها را از سمت چپ به‌سوی دوزخ می‌برند و نامه‌های اعمالشان را به دست چپ‌شان می‌دهند. آری! آنان در حال و وصف بد و ناميمونی قراردارند زیرا در پرتگاه حقارت و دنائت افگنده می‌شوند. استفهام در اینجا نیز مفید به شگفت واداشتن از حال و روز بد آنان است.

وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ ﴿١٠﴾

﴿**و سبقت‌گیرندگان خود ایشانند پیش‌روندگان**﴾ یعنی: سوّمین گروه، پیشتازان و سبقت‌گیرندگان به‌سوی ایمان و جهاد و توبه و اعمال نیک‌اند و هم آنانند که به‌سوی رحمت خداوند ﷻ و بهشت وی پیش می‌تازند. به این ترتیب خدای متعال

روشن می‌کند که انسانها در روز قیامت به سه گروه تقسیم می‌شوند: دست راستی‌ها که اصحاب بهشت‌اند، دست چپی‌ها که اهل دوزخ‌اند و پیشتازان سبقت گیرنده به پیشگاه خدای عزّوجلّ و مقرّبان بارگاه وی؛ که پیامبران، صدّیقان و شهدا می‌باشند. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «آیا می‌دانید که پیشتازان به‌سوی سایهٔ [عرش] الهی در روز قیامت چه کسانی‌اند؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند. رسول اکرم ﷺ فرمودند: ایشان کسانی اند که چون حق به آنان عرضه شود، آن را می‌پذیرند و چون حق از آنان خواسته شود، آن را می‌بخشند و بر مردم چنان حکم و داوری می‌کنند که بر خویشتن حکم می‌کنند». ابن‌کثیر در تفسیر: (وَكُنْتُمْ أَزْوَاجاً ثَلاثَةً ۝ و شما دسته‌های سه‌گانه‌ای باشید) [آیهٔ / ۷] می‌گوید: «یعنی مردم در روز قیامت به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته‌ای در طرف راست عرش پروردگار سبحان قرار دارند و آنان کسانی‌اند که از پهلوی راست آدم‌ؑ بیرون آمده‌اند ... و سدّی می‌گوید: آنان جمهور اهل بهشت‌اند. دستهٔ دوم در طرف چپ عرش قرار دارند و آنان عامّهٔ اهل دوزخ‌اند که از پهلوی چپ آدم‌ؑ بیرون آمده‌اند ... ـ پناه بر خدا ﷻ از عملکرد آنان ـ و دستهٔ سوم پیشتازان در بارگاه خدای عزّوجلّ‌اند که ایشان از اصحاب یمین بهره‌مندتر، مخصوص‌تر و به حق تعالی نزدیکترند و این گروه؛ پیامبران، صدّیقان و شهیدان می‌باشند که تعدادشان از اصحاب یمین کمتر است».

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾

﴿**آنانند همان مقرّبان**﴾ یعنی: نزدیک کرده‌گان به‌سوی پاداش فراوان الهی و کرامت و گرامیداشت عظیم وی.

فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿١٢﴾

آن مقرّبان به طور ابد ﴿در بهشتهای پر ناز و نعمت﴾ اند.

ثُلَّةٞ مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

آن مقرّبان؛ ﴿جمعی بسیارند از پیشینیان﴾ ثُلَّةٌ: گروهی است که شمار آن در تحت حصر نیاید. مراد از پیشینیان: امّت‌های سابق از زمان آدمعليه السلام تا بعثت پیامبر ما حضرت محمّد ﷺ می‌باشند.

وَقَلِيلٞ مِّنَ ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿١٤﴾

﴿و﴾ آن مقرّبان ﴿اندکی‌اند از متأخّران﴾ یعنی: مقرّبان از امّت محمّد ﷺ نسبت به پیشینیان خود از امّت‌های دیگر اندک‌اند، به سبب بسیاری پیامبران در امّت‌های پیشین و بسیاری کسانی که دعوتشان را اجابت گفته‌اند. به‌قولی ـ که ابن‌کثیر نیز آن را ترجیح داده است ـ مراد این است که: مقرّبان جمعی بسیار از پیشینیان امّت محمّد ﷺ و جمعی اندک از متأخّران همین امّت‌اند بنابراین، جمعی بسیار از پیشینیان مقرّب و پیشتاز امّت محمّدی در بهشت‌اند ولی از متأخّران این امّت مقرّبانِ اندکی در بهشت‌اند، برخلاف اصحاب یمین (یاران دست راست) زیراچنان‌که می‌آید ـ از هردو مجموعهٔ پیشینیان و متأخّرانشان جمع بسیاری در بهشت‌اند پس هیچ امتناعی ندارد که اصحاب یمین این امّت بیشتر از اصحاب یمین غیرشان از امّت‌های دیگر باشند. بنابراین، از پیشتازان و مقرّبان اندک و از جمع بسیار بزرگ اصحاب یمین این امّت است که نصف اهل بهشت تشکیل می‌شود چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ به یاران خویش گفتند: «إِنِّیْ

لَاَرْجُوْا اَنْ تَكُوْنُوْا نِصْفَ اَهْلِ الْجَنَّةْ ﴿من امیدوارم که شما [امّت من] نصف اهل بهشت باشید».

در بیان **سبب‌نزول** آیات [۱۳ـ۳۹] از ابی‌هریره روایت شده است که فرمود: چون آیهٔ (ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ وَقَلِيْلٌ مِّنَ الْآخِرِيْنَ ﴿از پیشینیان جمعی بسیار و از متأخّران جمع اندکی‌اند) نازل شد، این امر که چرا شمار بهشتیان امّت‌های قبل بیشتر است، بر مسلمانان دشوار آمد لذا بعد از آن آیهٔ: (ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِيْنَ ﴿از پیشینیان و متأخّران جمعی بسیارند) نازل شد. هرچند این روایت سند قوی و محکمی ندارد.

خلاصه این‌که: مجموع این امّت در بهشت نسبت به غیر خود از امّت‌ها در اکثریّت قرار دارند امّا سابقان و پیشتازان امّت‌های گذشته از سابقان امّت ما بیشترند ولی باز تابعان امّت ما بیشتر از تابعان و متأخّران امّت‌های دیگر می‌باشند. شایان ذکر است که بسیار بودن پیشتازان امّت‌های پیشین به‌سوی بهشت، دلیل دیگری جز کثرت انبیایشان ندارد پس اگر پیشتازان امّت‌های پیشین با ضمیمه‌شدن انبیایشان به ایشان از ما بیشتر باشند بر پیشتازان امّت ما هیچ باکی نیست.

عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿۱۵﴾

﴿بر تخت‌های زربافته﴾ یعنی: مقرّبان بر تخت‌های بافته‌شده از رشته‌های طلا تکیه داده‌اند. به‌قولی: (مَوْضُوْنَةٌ) تخت‌های مشبّک به درّ و یاقوت و زبرجد، یعنی تخت‌های گوهرنشان است.

مُّتَّكِـِٔينَ عَلَيْهَا مُتَقَـٰبِلِينَ ﴿۱۶﴾

﴿که روبروی هم برآنها تکیه داده‌اند﴾ یعنی: مقرّبان روبروی هم در کمال انس و

الفت بر تخت‌های زربفت گوهرنشان نشسته‌اند و چنان نیست که همدیگر را از پشت‌سر ببینند و بعضی به قفای بعضی دیگر نگاه کنند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿۱۷﴾

﴿برگردشان نوجوانان جاویدان می‌گردند﴾ یعنی: برگرد ایشان برای خدمتگزاری نوجوانانی می‌گردند که به ایشان اختصاص یافته‌اند و آن نوجوانان نه پیر می‌شوند و نه شادابی و صفای آنها تغییر می‌کند. به‌قولی: آنان نوجوانان مسلمین و به‌قولی دیگر: اطفال مشرکین‌اند. این امر نیز بعید نیست که آن نوجوانان برای پرداختن به این خدمت در خود بهشت آفریده شده باشند.

بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقَ وَ كَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿۱۸﴾

آری! برگردشان نوجوانان جاویدان می‌گردند؛ ﴿با کوزه‌ها و ابریق‌ها﴾ اَکْواب: کوزه‌هایی است دارای دهانه‌های مدوّر که نه دسته دارد و نه سرپوش. ابریق: آبریزی‌است که دسته و سرپوش و نوله دارد ﴿و با جامهایی از شراب جاری﴾ یعنی: از شراب روان چشمه‌های شراب بهشتی.

لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنزِفُونَ ﴿۱۹﴾

﴿که بهشتیان از آن﴾ یعنی: از نوشیدن آن شراب ﴿سردرد نگیرند﴾ چنان‌که شرابهای دنیا سبب سردرد می‌شود ﴿و نه بد مست شوند﴾ تا خردهایشان از بین برود. ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «در شراب چهار خصلت است؛ مستی، سردرد، قی و پیشاب، که خداوند ﷻ شراب بهشت را از همهٔ اینها پاک داشته است».

وَفَٰكِهَةٖ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾

﴿و﴾ می‌گردند آن نوجوانان خدمتگزار با ﴿**میوه‌هایی از آنچه بـر مـی‌گزینند**﴾ یعنی: از بهترین‌های آنچه که بهشتیان به میل خود انتخاب می‌کنند، هرچند که همه میوه‌های بهشتی بهترین‌هاست.

وَلَحۡمِ طَيۡرٖ مِّمَّا يَشۡتَهُونَ ﴿٢١﴾

﴿و﴾ می‌گردند آن نوجوانان خدمتگزار برآنان با ﴿**گوشت مرغ**﴾ که از دیگـر گوشتها بهتر و لذیذتر است ﴿**از آنچه خوش دارند**﴾ و دلهایشان بدان میل و رغبت دارد. حکمت در مقدّم کردن میوه بر گوشت این است که میوه لطیف‌تر، در فرو بردن سریعتر، در هضم آسان‌تر، از نظر بهداشتی سالم‌تر و برای تـحریک اشـتها ممدتر است به طوری که انسان را مهیّایی خوردن غذا می‌کند.

وَحُورٌ عِينٞ ﴿٢٢﴾

﴿**و حور عین**﴾ یعنی: بهشتیان از حور عین همسرانی دارند. حَوَر در چشم آن است که سیاهی آن بسیار سیاه و سفیدی آن بسیار سفید باشد. عِیْن: یعنی دارای چشمهای درشت.

كَأَمۡثَٰلِ ٱللُّؤۡلُوِٕ ٱلۡمَكۡنُونِ ﴿٢٣﴾

﴿**مثل لؤلؤ نهان در میان صدف**﴾ لؤلؤ نهان در میان صدف: مرواریدی است که به آن دستی نرسیده و بر آن غباری فرونیفتاده باشد، که چنین مرواریدی صفا و

درخشش بیشتری دارد. پس زنان بهشت در سفیدی، زیبایی و صفای رنگ خود به لؤلؤ نهان در میان صدف تشبیه شده‌اند.

جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٢٤﴾

﴿**این پاداشی است برای آنچه می‌کردند**﴾ یعنی: همهٔ این نعمت‌ها به منظور پاداش‌دهی در برابر اعمالشان به ایشان ارزانی می‌شود.

لَا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوٗا وَلَا تَأۡثِيمًا ﴿٢٥﴾

﴿**در بهشت سخنی بیهوده و حرفی گناه‌آلود نمی‌شنوند**﴾ زیرا در بهشت کسی هذیان و سخن گناه‌آلودی نمی‌گوید و در آن از دشنام و ایذاء و سخنان آلوده به گناه خبری نیست.

إِلَّا قِيلٗا سَلَٰمٗا سَلَٰمٗا ﴿٢٦﴾

﴿**لیکن سخنی را می‌شنوند که سلام است و سلام**﴾ یعنی: بهشتیان همدیگر را به گفتن سلام، شادباش و درود گفته و سلام ... سلام! می‌گویند.

وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ ﴿٢٧﴾

﴿**و اصحاب یمین؛ چه حال دارند اصحاب یمین؟**﴾ این آیه معطوف به (وَالسّٰابِقُوْنَ السّٰابِقُوْن، اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُوْن) است و استفهام مفید به شگفت واداشتن از حال سعادت‌مندانه و نیکبختی آنان است. اصحاب یمین ـ چنان‌که در سورهٔ «رحمن»

گذشت ــ اصحاب باغ دوم‌اند. یعنی: در ترکیب کلّی بهشتیان، در درجهٔ دوم بعد از سابقان و مقرّبان قرار داشته و در برخورداری از نعمتها درجهٔ پایین‌تری دارند؛ زیرا ایشان در دنیا از نظر ایمان ضعیف‌تر بوده و از نظر اخلاص و عمل، بهرهٔ کمتری داشته‌اند بنابراین، میوه‌ها و نعمت‌هایی که به ایشان داده می‌شود، به درجهٔ پیشتازان نمی‌رسد.

فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿۲۸﴾

آری! اصحاب یمین ﴿در جوار درختان سدر بی‌خار﴾ قراردارند. درخت سدر یا کنار نوعی درخت معروف است. مَخْضُوْد: آن است که خار آن قطع شده باشد.

وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿۲۹﴾

﴿و﴾ در جوار ﴿درخت های موز که میوه‌اش خوشه خوشه روی هم چیده است﴾ طَلْح: درخت موز است. مَنْضُوْد: آن است که خوشه‌های آن بر فراز همدیگر به نظمی زیبا چیده شده باشد. به‌قولی: طَلْح؛ درخت موز نیست بلکه درخت معروفی است که بزرگترین درخت در سرزمین اعراب می‌باشد. شایان ذکر است که فضیلت آن بر درختان دنیا همچون فضیلت سایر نعمت‌های بهشتی بر نعمت‌های دنیاست.

در بیان **سبب‌نزول** این دو آیه روایت شده است: اعراب وادی وجّ راکه درّه‌ای حاصل‌خیز و سرسبزی در طائف بود و سایه‌ها و درختان موز و کنار آن را بسیار دوست داشتند پس خداوند ﷻ نازل فرمود: (وَاَصْحٰابُ الْيَمِيْنِ ...).

وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿۳۰﴾

﴿و﴾ اصحاب یمین ﴿در سایهٔ گسترده﴾ یعنی: همیشگی و پایدار قرار دارند که زوالی ندارد و خورشید آن را از بین نمی‌برد.

وَمَآءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾

﴿و﴾ نیز اصحاب یمین ﴿در آبی ریزان﴾ قرار دارند که در طول شبانه‌روز به هر کجا که خواهند جاری می‌شود و هیچ انقطاعی ندارد. پس این آب ریزان که خدای عزّوجلّ آن را در مجاری‌اش می‌ریزد، شراب اصحاب یمین است امّا شراب پیشتازان مقرّب، جامهایی از چشمهٔ شراب جاری است.

وَفَٰكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾

لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾

﴿و﴾ نیز اصحاب یمین ﴿در میوه‌ای بسیار﴾ قرار دارند ﴿که نه پایان پذیر است﴾ و در وقتی اوقات قطع می‌شود چنان‌که میوه‌های دنیا هر یک فصلی داشته و در بعضی از اوقات قطع می‌شوند ﴿و نه بازداشته شده﴾ یعنی: میوه‌های آن از کسی که خواهانش باشد، در وقتی از اوقات و به صفتی از اوصاف بازداشته نمی‌شود. مثلاً چنین نیست که در برابر آن از ایشان بهایی خواسته شود، یا امثال این‌گونه از قیود و شرایط و موانع برای ایشان وضع گردد بلکه آن میوه‌ها همیشه برایشان آماده است. امّا میوهٔ «پیشتازان مقرّب» میوه‌ای است که آنان خود از میان انواع میوه‌ها بر می‌گزینند.

وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾

﴿و﴾ نیز اصحاب یمین از ﴿فرش‌های برافراشته شده﴾ بر بالای تختها و آرامکده‌ها برخوردارند. به‌قولی: فرش در اینجا کنایه از زنان اهل بهشت است که در کمال و جمالشان برافراشته قدر و عالی جاه و بلندبالایند.

إِنَّآ أَنشَأۡنَٰهُنَّ إِنشَآءٗ ﴿٣٥﴾

﴿همانا ما آنان را آفریدیم آفریدنی﴾ یعنی: ما آن زنان را به شیوهٔ ابداعی به عنوان آفرینشی نو بدون توالد و تناسل آفریده‌ایم. به‌قولی: مراد از آنان، زنان بنی‌آدم‌اند و آفرینش نو آنها بدین معنی است که خداوند ﷻ آنها را بعد از بزرگسالی و مرگشان به حال جوانی و تازه گی برمی‌گرداند.

فَجَعَلۡنَٰهُنَّ أَبۡكَارًا ﴿٣٦﴾

﴿پس ایشان را دوشیزه گردانیدیم﴾ که قبل از شوهرانشان هیچ انس و جنّی با ایشان آمیزش نکرده است و هر وقت هم که شوهرانشان با ایشان مقاربت کنند، ایشان را بکر می‌یابند و آن دوشیزگان از این نظر هیچ درد و رنجی نیز احساس نمی‌کنند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌سعیدخدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِنَّ اَهْلَ الْجَنَّةِ اِذَا جامَعُوْا نِسائَهُمْ عُدْنَ اَبْكارا ✿ چون اهل بهشت با زنان خود مجامعت کنند، آن زنان مجدّداً به بکارت بر می‌گردند».

عُرُبًا أَتۡرَابٗا ﴿٣٧﴾

آن زنان؛ ﴿همسردوست و همسنّ و سال﴾ اند. عُرُب: جمع عَرُوْب عبارت از زنی است که شوهرش در نزدش سخت محبوب و او نیز در نزد شوهرش دلپسند

باشد. مبرد می‌گوید: «عروب زنی است که عاشق شوهرش بوده و بسیار شیرین سخن باشد». اتراب: زنانی‌اند که یک تاریخ تولّد و یک سنّ و سال دارند.

لِّأَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ ﴿٣٨﴾

﴿برای اصحاب یمین﴾ یعنی: خداوند ﷻ زنان یاد شده را نیز برای اصحاب یمین پدید آورده است.

ثُلَّةٞ مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾

وَثُلَّةٞ مِّنَ ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿٤٠﴾

﴿که گروهی بسیار از پیشینیان و گروهی بسیار از متأخّران اند﴾ یعنی: اصحاب یمین گروهی بسیار از پیشینیانند؛ و ایشان کسانی‌اند که از زمان آدم‌ؑ تا بعثت پیامبر خاتم ﷺ به دنیا آمده و درگذشته‌اند و گروهی بسیار از متأخّران؛ یعنی از امّت محمّد ﷺ هستند. به‌قولی: مراد از گروهی بسیار از پیشینیان: پیشینیان این امّت؛ و مراد از گروه بسیار از متأخّران؛ کسانی از پسینیان این امّت‌اند که در ایمان از پیشینیان امّت پیروی کرده و دنباله رو ایشان گردیده‌اند و ابن‌کثیر این قول را ترجیح داده‌است.

وَأَصۡحَٰبُ ٱلشِّمَالِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلشِّمَالِ ﴿٤١﴾

و بعد از آن که خدای متعال حال دو گروه از گروه‌های سه گانهٔ مردم در آخرت

یعنی پیشتازان و اصحاب یمین را بیان کرد، اینک به بیان حال یاران چپ می‌پردازد: ﴿**و اصحاب شمال، چه حال دارند اصحاب شمال؟**﴾ آن‌گاه خود حالشان را این‌گونه تفسیر می‌کند:

فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾

﴿**در میان آتشباد و آب جوش‌اند**﴾ سموم: گرمای آتش و حمیم: آب جوشانی است که حرارت آن بسیار بالاست. امام رازی می‌گوید: «بهتر این است که بگوئیم: سموم هوای متعفّن و بسیار آلوده‌ای است که عفونت آن قلب انسان را فاسد کرده و سبب هلاکت وی می‌شود».

وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ ﴿٤٣﴾

لَّا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾

﴿**و در سایه‌ای از دود**﴾ یعنی: دوزخیان، وحشت‌زده از گرمای سخت و سوزان به سایه پناه می‌برند پس سایه را نیز دود سیاهی از جهنّم می‌یابند که گرمای بسیار سخت و سوزانی دارد ﴿**که نه خنک است**﴾ یعنی: مانند دیگر سایه‌ها سرد نیست ﴿**و نه خوش**﴾ یعنی: منظری نیکو و دلپسند هم ندارد زیرا هر چیزی که از خیر بی‌بهره باشد، دلپسند نیز نیست.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾

﴿**آنان پیش از این نازپرورده بودند**﴾ یعنی: یاران چپ (اصحاب شمال) در دنیا

در شهوات و لذّتهایی فرورفته بودند که برایشان حلال نبود .

وَكَانُوا۟ يُصِرُّونَ عَلَى ٱلْحِنثِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾

﴿**و بر گناه بزرگ مداومت می‌کردند**﴾ که مراد از آن شرک است . یعنی از شرک توبه نمی‌کردند و بر آن پای می‌فشردند .

وَكَانُوا۟ يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَـٰمًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**و می‌گفتند: آیا چون مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم آیا واقعاً باز برانگیخته می‌شویم؟**﴾ یعنی : اصحاب شمال زنده‌شدن بعد از مرگ را ــ درحالی‌که به استخوانهای پوسیدهٔ چندی تبدیل می‌شوند ــ انکار کرده و بعید شمردند .

أَوَءَابَآؤُنَا ٱلْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾

﴿**آیا پدران نخستین ما برانگیخته می‌شوند؟**﴾ یعنی : برانگیخته‌شدن پدران نخستین ما بعیدتر از برانگیخته‌شدن خود ما است ، از آن رو که آنها پیش‌تر از ما مرده‌اند و پوسیده‌تر شده‌اند .

قُلْ إِنَّ ٱلْأَوَّلِينَ وَٱلْـَٔاخِرِينَ ﴿٤٩﴾

لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَـٰتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾

﴿**بگو: بی‌گمان اوّلین و آخرین برای میعاد روزی معین**﴾ که همانا روز قیامت است

﴿جمع کرده می‌شوند﴾ بعد از بعث و رستاخیز. یعنی ای محمّد ﷺ! به آنان بگو که پیشینیان از امّت‌ها و متأخّرانشان که شما نیز از جملهٔ آنان هستید، در موعد روزی معلوم گردآورده می‌شوید.

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا ٱلضَّآلُّونَ ٱلْمُكَذِّبُونَ ﴿٥١﴾

لَأٓكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن زَقُّومٍ ﴿٥٢﴾

﴿سپس شما ای گمراهان دروغ انگار﴾ خطاب برای اهل مکّه و امثال آنان است؛ ﴿خورندگان از درخت زقومید﴾ یعنی: شما منکران رستاخیز، در آخرت از درخت بدمنظر بسیار بدمزه‌ای که در قعر جهنّم می‌روید، می‌خورید. تفسیر نظیر این آیه در سورهٔ [صافات/۶۲] نیز گذشت.

فَمَالِـُٔونَ مِنْهَا ٱلْبُطُونَ ﴿٥٣﴾

﴿پس از آن شکم‌ها را پر خواهید کرد﴾ یعنی: شکمهایتان را از درخت زقوم پر می‌کنید؛ از بس که گرسنگی بر شما فشار می‌آورد.

فَشَٰرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾

﴿و روی آن از آب جوش می‌نوشید﴾ یعنی: شما بر روی زقوم و به دنبال خوردن آن، به سبب غلبهٔ تشنگی از آب جوش می‌نوشید.

فَشَٰرِبُونَ شُرْبَ ٱلْهِيمِ ﴿٥٥﴾

﴿پس خواهید نوشید مانند نوشیدن شتران عطش‌زده﴾ هِیم: شتران عطش‌زده‌ای‌اند که به سبب بیماری‌ای که به آن مصاب شده‌اند هرگز سیراب نمی‌شوند و چندان می‌آشامند تا بمیرند. یعنی: نوشیدن شما از آب جوش، نوشیدنی عادّی نیست بلکه مانند نوشیدن شتران مبتلا به مرض استسقاء است که همیشه تشنه‌اند و از نوشیدن آب سیراب نمی‌شوند.

هَـٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿٥٦﴾

﴿این است مهمانی آنان در روز جزا﴾ نُزُلْ: غذایی است که برای مهمان آماده می‌شود و اوّلین چیزی است که مهمان می‌خورد. یعنی: آنچه از درخت زقوم و نوشیدنی آب جوش ذکر شد؛ پذیرایی آنان در آخرت است که با آن مورد پذیرایی قرار می‌گیرند.

نَحْنُ خَلَقْنَـٰكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾

﴿ماییم که شما را آفریده‌ایم پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟﴾ یعنی: شما را درحالی آفریدیم که چیزی نبودید و خودتان این حقیقت را می‌دانید پس چرا آن گونه که به آفرینش خود از سوی ما معترفید، رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که هر کس بر آفرینش ابتدایی و اوّلیّه قادر باشد، مسلّما و به طریق اَوْلی بر باز آفرینی نیز تواناست؟.

أَفَرَءَيْتُم مَّا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾

﴿آیا آنچه را که در رَحِمها می‌ریزید﴾ از نطفه، یعنی آب منی **﴿دیده‌اید﴾** و در

آفرینش آن نگریسته‌اید ؟ .

ءَأَنتُمۡ تَخۡلُقُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ﴿٥٩﴾

﴿**آیا شما آن را می‌آفرینید یا ما آفریننده‌ایم؟**﴾ یعنی: آیا شما این آب منی را به صورت بشری استوار و کامل الخلقه می‌سازید و به تصویر می‌کشید، یا این ماییم که سازنده و به تصویرکشندهٔ آنیم ؟

نَحۡنُ قَدَّرۡنَا بَيۡنَكُمُ ٱلۡمَوۡتَ وَمَا نَحۡنُ بِمَسۡبُوقِينَ ﴿٦٠﴾

عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ أَمۡثَٰلَكُمۡ وَنُنشِئَكُمۡ فِي مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٦١﴾

﴿**ماییم که در میان شما مرگ را مقدّر کرده‌ایم**﴾ یعنی: ما مرگ را بر شما تقسیم کرده و آن را برای هر فردی از افرادتان به وقتی معیّن تعیین کرده‌ایم پس از شما کسانی هستند که در بزرگی می‌میرند و کسانی هستند که در کوچکی و خُردسالی می‌میرند ولی اهل زمین همه در چشیدن مرگ برابرند ﴿**و بر ما سبقت نتوانید جست**﴾ و مارا عاجز و مغلوب نتوانید کرد بلکه ما توانائیم؛ ﴿**بر آن‌که همانندان شما را جانشین شما گردانیم**﴾ یعنی: توانائیم براین که به‌جای شما خلقی همانند شما را پدید آوریم. به‌قول ابن‌جریرطبری معنی این است: ما توانائیم بر این که گروهی را بمیرانیم و گروه دیگری را جانشین آنان گردانیم، قرنی بعد از قرنی و نسلی پس از نسل دیگر ﴿**و**﴾ نیز توانائیم بر این‌که ﴿**شما را در هیأتی که نمی‌دانید**﴾ از صورت‌ها و هیأت‌ها و عالم‌ها ﴿**بیافرینیم**﴾ حسن می‌گوید: «یعنی توانائیم بر این‌که شما را بوزینه و خوک گردانیم چنان‌که قبل از شما با اقوامی چنین کردیم». به‌قولی معنی این است: توانائیم بر این‌که شما را در رستاخیز بر غیر صورتهایی که در دنیا

داشته‌اید بیافرینیم.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

﴿و هرآینه آفرینش نخستین را دانسته‌اید﴾ و آن عبارت از آفرینش ابتدایی شما از نطفه، سپس از خون‌بسته، سپس از گوشت پاره است درحالی‌که قبل از آن چیزی نبودید ﴿پس چرا پند نمی‌گیرید؟﴾ یعنی: پس چرا قدرت خدای سبحان را بر آفرینش واپسین به یاد نمی‌آورید و آن را بر آفرینش اوّل قیاس نمی‌کنید؟ شایان ذکر است که این آیه دلیل بر صحّت قیاس است.

أَفَرَءَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾

ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ﴿٦٤﴾

﴿آیا دیدید آنچه می‌کارید؟﴾ یعنی: به من خبر بدهید از آنچه در زمین می‌کارید و بذر می‌افگنید؛ ﴿آیا شما آن را می‌رویانید﴾ یعنی: به زرع و کشت تبدیل می‌کنید و در آن خوشه و دانه می‌رویانید ﴿یا ما زارع هستیم؟﴾ یعنی: یا ما هستیم که رویاننده و تبدیل‌کنندۀ آن به زراعت هستیم نه شما؟ پس چون به این امر اقرار کردید، دیگر چگونه منکر رستاخیز می‌شوید؟ در حدیث‌شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاَيَقُوْلَنَّ اَحَدُكُمْ : زَرَعْتُ، وَلْيَقُلْ : حَرَثْتُ، فَإِنَّ الزَّارِعَ هُوَ اللّٰه ۞ یکی از شما نگوید که من زرع کردم بلکه باید بگوید: کشت نمودم زیرا زارع همانا خداوند است». البتّه این نهی، نهیی ارشادی و ادبی است، نه نهی حرمت. علما می‌گویند: برای کسی که بذر را در زمین می‌افگند، مستحبّ است که بعد از خواندن: (اَعُوْذُ بِااللّٰه ...) آیۀ: (اَفَرَاَيْتُمْ مَا

تَحْرُثُونَهُ، أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) را بخواند، آن گاه بگوید: «بَلِ اللّٰهُ الزّارِعُ وَالْمُنْبِتُ وَالْمُبْلِغُ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنا ثَمَرَهُ وَجَنِّبْنا ضَرَرَهُ وَاجْعَلْنا لِأَنْعُمِكَ مِنَ الشّاكِرِينَ، وَلِآلائِكَ مِنَ الذّاكِرِينَ، وَبارِكْ لَنا فِيهِ يا رَبَّ الْعالَمِينَ» بلکه خدا ﷻ است که زارع، رویاننده و به پخته‌گی رسانندهٔ آن است. بارخدایا! بر محمّد درود بفرست و ما را از حاصل این زمین روزی‌بخش و از زیان آن برکنار دار و مرا برای نعمت‌هایت از شکرگزاران و برای احسانهایت از یادآورندگان قرار ده و ای پروردگار عالمیان! برای ما در آن برکت بده». گفته شده که: این دعا امان آن زراعت از تمام آفات ـ اعم از کِرم، ملخ و غیره ـ است.

لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَٰهُ حُطَٰمًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾

إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴿٦٦﴾

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾

﴿**اگر بخواهیم قطعاً آن زراعت را درهم شکسته**﴾ و خرد و ریزه شده ﴿**می‌گردانیم**﴾ به طوری که از آن هیچ بهره‌ای گرفته نشود و از آن هیچ دانه‌ای به دست نیاید و نه چیزی از بهره‌های دیگری که از کشتزار خواسته می‌شود، فراهم آید؛ ﴿**پس در افسوس و تعجب می‌افتید**﴾ یعنی: در آن صورت حسرت زده می‌شوید و از آنچه که به شما در زراعت و کشاورزیتان فرود آمده است، مدّتی دراز در تعجّب فرومی‌روید درحالی‌که می‌گوئید: ﴿**ما غرامت‌کشندگانیم**﴾ مُغرَم: کسی است که مالش بدون عوضی برباد رفته است ﴿**بلکه ما محروم ماندگانیم**﴾ از روزیمان؛ با نابودشدن کشاورزیمان.

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾

ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾

﴿ **پس آیا دیده‌اید آن آبی را که می‌آشامید** ﴾ و به وسیلهٔ آن تشنگی خود را فرومی‌نشانید؟ ﴿ **آیا شما آن را از ابر فروداَورده‌اید، یا ما** ﴾ آن آب را به قدرت خویش ﴿ **فرود آورنده‌ایم؟** ﴾ پس چگونه به توحید و یگانگی ما اقرار نکرده و رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟

لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَٰهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

﴿ **اگر بخواهیم آن را شور می‌گردانیم** ﴾ به‌طوری که نه برای نوشیدن صلاحیّت داشته باشد و نه برای کشاورزی ﴿ **پس چرا شکر نمی‌گزارید** ﴾ نعمت‌های خداوندی را که برای شما آب شیرین و گوارایی آفریده است که از آن می آشامید و بهره می‌برید؟ در **حدیث‌شریف** آمده است که چون رسول اکرم ﷺ آب می‌نوشیدند، می‌گفتند: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ سَقَانَا عَذْباً فُرَاتاً بِرَحْمَتِهِ، وَلَمْ یَجْعَلْهُ مِلْحاً أُجَاجاً بِذُنُوْبِنَا ۞ سپاس و ستایش خدایی را که به رحمت خویش ما را آب‌شیرین و گوارا نوشانید و به شومی گناهانمان آن را شور و تلخ نگردانید».

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى تُورُونَ ﴿٧١﴾

ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنشِـُٔونَ ﴿٧٢﴾

﴿ **آیا دیدید آن آتشی را که بر می‌آورید؟** ﴾ یعنی: آن را با آتش‌زنه از درخت تر و

تازه بیرون می‌آورید ؟ ﴿آیا شما درختش را آفریده‌اید ؟ ﴾ یعنی : درختی که آتش را از آن بیرون می‌آورید ﴿یا ما آفریننده‌ایم ﴾ آن را به قدرت خویش نه شما ؟ آن درخت ، عبارت است از درخت مرخ (بادام‌تلخ) و عفار که اعراب از آنها آتش زنه درست می‌کردند . یعنی از آنها دو شاخهٔ سبز برگرفته و یکی را به دیگری می‌کشیدند آن‌گاه از میان آن دو ، شرارهٔ آتش بر می‌خاست . به‌قولی : مراد همهٔ درختان است .

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِّلْمُقْوِينَ ﴿۷۳﴾

﴿ما آن را پندآموزی ساخته‌ایم ﴾ یعنی : ما آن آتش برآمده از درخت را به‌یادآورندهٔ گرمای آتش جهنّم گردانیده‌ایم تا مؤمنان از آن پندگیرند ﴿و آن را توشه‌ای برای رهروان ﴾ مانند مسافران و صحرانشینانی گردانیدیم که در سرزمین‌های بی‌آب و علف و بیابانها فرود می‌آیند . در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « آتشی که بنی‌آدم بر می‌افروزند ، جزئی از هفتاد جزء آتش جهنّم است ... » . دلیل این‌که در بهره‌گیری از آتش مخصوصاً مسافران و رهگذران ذکر شده‌اند ، این است که آنها به آتش سخت احتیاج دارند ، هرچند که نیاز تمام مردم به آن فراگیر است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است : « اَلنَّاسُ شُرَكَاءُ فِي ثَلاثَةٍ ، اَلنَّارُ وَالْكِلاءُ وَالْمَاءُ مردم در سه چیز با هم شریک‌اند : آتش ، علف و آب » . شایان ذکر است که بر اساس جدیدترین نظریّات علمی ، نفت و پترول نیز در اصل از درختانند .

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿۷۴﴾

﴿پس به نام پروردگارت که بزرگ است تسبیح‌گوی﴾ یعنی: حق تعالی را به پاکی یادکن و بگو: (سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِیْمِ) پاک است خدای بزرگی که به قدرت خویش این اشیاء مختلف و متضاد را آفرید.

﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ۝٧٥﴾

﴿پس به منزلگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم﴾ مَواقِع: غروبگاه‌های ستارگان است. (لاأُقْسِمُ) در کلام عرب به‌معنای قسم است و «لا» زائد می‌باشد که برای تأکید آورده می‌شود پس افزودن «لا» بر فعل «أُقْسِمُ» به معنای آن است که سوگند خورنده هر چه راکه غیر از مقسم علیه است، نفی می‌کند و از این جهت مفید تأکید نیز هست. یعنی: قضیه روشن‌تر از آن است که نیازی به قسم‌خوردن داشته باشد، چه رسد به این‌که برای اثبات درستی آن، همچو قسم بزرگی یاد شود. دلیل این‌که خداوند ﷻ مخصوصاً به غروبگاه‌های ستارگان سوگند خورد، دو چیز است: یکی این که غروب ستارگان نشان دهندهٔ زوال اثر آنهاست و این خود بر وجود مؤثّر فناناپذیری دلالت می‌کند که تأثیر آن هرگز زوالی ندارد، بدین جهت ابراهیم؈ با افول ستارگان بر وجود خداوند ﷻ استدلال کرد. دوم این که اواخر شب بدون شکّ خاصّیّت‌های شریف و برتری دارد.

مسلم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابن‌عبّاس؆ روایت کرده است که فرمود: در زمان رسول اکرم ﷺ به مردم باران فرو فرستاده شد پس آن حضرت ﷺ فرمودند: اینک بعضی از مردم شاکرند و بعضی ناسپاس امّا آنان‌که شکرگزارند گفتند: این رحمتی است که خداوند ﷻ آن را بر ما منّت نهاد و امّا بعضی از کسانی که ناسپاس‌اند، گفتند: باران به سبب فلان ستارهٔ در حال غروب بر ما فرود آمده است، همان بود که این آیات: (فَلاأُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُوْمِ) تا (وَتَجْعَلُوْنَ رِزْقَکُمْ أَنَّکُمْ تُکَذِّبُوْنَ) نازل شد.

وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٌ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾

﴿و اگر بدانید این قسمی است بزرگ﴾ زیرا «مقسم به» که ستارگانند بر قدرت عظیم، حکمت کامل و فرط رحمت خداوند ﷻ دلالت می‌کنند.

إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ ﴿٧٧﴾

﴿هرآینه این کتاب قرآنی است کریم﴾ این آیه «مقسم علیه» است. یعنی: به منزلگاه‌های ستارگان قسم می‌خورم که این کتاب قرآنی است گرامی داشتهٔ من که آن را در عزّت و قدر و منزلت بر تمام کتابها برتری داده‌ام و آن را بزرگتر و گرامی‌تر از آن داشته‌ام که از مقولهٔ سحر، کهانت، فال‌بینی یا دروغ و مانند آنها باشد. چنان‌که قرآن به این دلیل نیز کریم است که در آن اخلاق کریمانه و ارزشهای متعالی طرح و تبیین شده است و بنابراین حقیقت است که حافظ آن گرامی و قاری آن بزرگ داشته می‌شود. مناسبت میان مقسم‌به که ستارگان است و میان مقسم علیه که قرآن است آشکار می‌باشد زیرا چنان که ستارگان تاریکی‌ها را روشن می‌کنند، آیات قرآن نیز در دنیا و آخرت راه و روش زندگی را روشن می‌کنند و چنان که ستارگان تاریکی‌های حسّی را از بین می‌برند، قرآن نبز تاریکی‌های معنوی یعنی تاریکی‌های جهل و گمراهی را از بین می‌برد.

فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ ﴿٧٨﴾

آری! قرآن ﴿در کتابی نهفته﴾ یعنی: پوشیده و مصون قراردارد که جز فرشتگان مقرّب کسی دیگر بر آن اطلاع ندارد. به‌قولی معنی این است: آن کتاب که لوح محفوظ می‌باشد، از باطل محفوظ است.

لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾

﴿**به آن جز پاک‌شدگان دست نمی‌رسانند**﴾ یعنی: کتاب مصون و محفوظ را جز پاکیزگان از بهره‌های نفسی در آسمان که فرشتگانند، مساس نمی‌کنند امّا شیاطین به آن دسترسی ندارند همچنین در زمین نیز جز پاک‌شدگان از جنابت و ناپاکی و بی‌وضویی، به آن دست نمی‌رسانند. از فحوای این آیه دانسته می‌شود که نباید اشخاص کافر، جنب و بی‌وضوء قرآن را مساس کنند پس بنابراین، خبر به معنای نهی است یعنی هرچند (لایَمَسُّهُ) به صیغهٔ نفی بیان شده امّا مراد از آن نهی می‌باشد چنان‌که جمهور فقها و از جمله ائمّهٔ مذاهب اربعه بنابراین آیه و نیز بر مبنای **حدیث‌شریف** ذیل: «قرآن را جز شخصی که پاک است، مساس نکند»؛ بر منع اشخاص یادشده از مساس‌کردن قرآن متّفق‌القول اند و فقط مالکی‌ها مساس‌کردن قرآن از سوی شخص بی‌وضوء را برای ضرورت تعلیم و تعلّم جایز شمرده‌اند.

تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٨٠﴾

﴿**فرو فرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان است**﴾ این چهارمین وصف برای قرآن کریم در چهارمین آیه است.

أَفَبِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَنتُم مُّدۡهِنُونَ ﴿٨١﴾

﴿**آیا شما به این سخن**﴾ یعنی: به قرآنی که به اوصاف یاد شده وصف شد؛ ﴿**سستی می‌ورزید؟**﴾ مُدْهِنُوْن: یعنی آیا شما با کفّار در کفرشان نرمش و مدارا می‌کنید؟ اصل مُدْهِنْ کسی است که ظاهرش برخلاف باطنش باشد، گواین‌که او در روانی و نرمی خود به دُهن (روغن) شباهت دارد و این از باب به‌کارگرفتن

لفظ در یک امر معنوی بر سبیل مجاز است، مجازی که به خاطر شهرت خود به حقیقت عرفی تبدیل شده است.

وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿۸۲﴾

﴿و﴾ آیا شما ﴿تنها روزیتان را در تکذیب آن قرار می‌دهید؟﴾ یعنی: آیا شکر و سپاس روزیتان را که همانا فروفرستادن باران است در این قرار می‌دهید که نعمت خداوند ﷻ را تکذیب و انکار کرده و این تکذیب و انکار را به جای شکر قراردهید؟ چرا که به‌جای شکرگزاری بخشنده و فروآورندهٔ باران، آن را به ستارگان نسبت می‌دهید و می‌گویید: ما به خاطر غروب فلان ستاره از منزلگاه خود در مغرب و طلوع ستارهٔ رقیب آن از مشرق، باران یافته‌ایم؟ شایان ذکر است که اعراب باران، باد، گرما و سرما را به ستاره‌های غروب کرده، یا به ستاره‌های طلوع‌کننده نسبت می‌دادند.

فَلَوْلَآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلْحُلْقُومَ ﴿۸۳﴾

وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ ﴿۸۴﴾

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَلَـٰكِن لَّا تُبْصِرُونَ ﴿۸۵﴾

﴿پس چرا آن گاه که جان به گلوگاه رسد﴾ یعنی: پس چرا آن گاه که روح، یا نَفَس در هنگام مرگ به گلوگاه رسد؛ ﴿و شما﴾ ای کسانی که پیرامون فرد در حال احتضار قرار دارید و او را می‌بینید که در حال جان‌کندن است؛ ﴿در آن هنگام نظاره می‌کنید﴾ و هیچ‌کاری برای او کرده نمی‌توانید؟ نه می‌توانید مرگ را از او دفع

کنید و نه این که حتّی سختی جان‌کندن را بر وی آسان گردانید؛ ﴿و ما به او از شما نزدیکتریم﴾ به علم، قدرت و رؤیت خویش. به‌قولی مراد این است: فرستادگان ما که متولّی و عهده‌دار قبض روح او هستند، از شما به او نزدیکترند ﴿ولی نمی‌بینید﴾ یعنی: شما فرشتگان موکّل مرگ را که نزد محتضر حاضر می‌شوند و عهده‌دار قبض روح وی هستند، نمی‌بینید.

فَلَوْلَآ إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸٦﴾

تَرْجِعُونَهَآ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿۸۷﴾

﴿پس اگر شما مقهور حکم‌الهی نیستید﴾ یعنی: اگر شما مملوك و پروردۀ ایجاد و نتیجۀ فعل تکوینی حق تعالی نیستید، یا اگر شما به پندار خود بعد از مرگ برانگیخته نمی‌شوید؛ ﴿چرا آن را باز نمی‌گردانید﴾ یعنی: چرا روح شخص محتضر را که به گلوگاه رسیده است، به مقرّ و جایگاهی که در آن بوده، باز نمی‌گردانید ﴿اگر راست می‌گویید﴾ در این پندارتان که مملوك پروردگار نیستید، آفریننده‌ای ندارید و رستاخیزی در کار نیست؟ و قطعاً بدانید که هرگز آن را به مقرّش بازگردانیده نمی‌توانید بنابراین، بطلان این پندارتان که مملوك پروردگار و پرورش یافتۀ او نیستید، آشکار شد. این جواب «فَلَوْلا» در آیۀ قبل است.

فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿۸۸﴾

فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ ﴿۸۹﴾

آن گاه خداوند متعال سرنوشت و سرانجام گروه‌های مختلف مردم را در هنگام

احتضار و بعد از وفاتشان بیان نموده و آنان را به سه دستهٔ ذیل تقسیم می‌کند:

﴿و امّا اگر او از مقرّبان باشد﴾ یعنی: اگر شخص محتضر، یا متوفّی از پیشتازان مقرّب باشد ﴿پس او راست راحت و ریحان و بهشت پر ناز و نعمت﴾ رَوْح: راحتی و رهایش از رنج و زحمت دنیا و آسوده‌شدن از احوال آن است. ریحان: رزق و روزی در بهشت است. حسن می‌گوید: «ریحان همان گیاه معروفی است که بوی خوشی دارد». شایان ذکر است که پیشتازان مقرّب همان کسانی‌اند که فرایض، واجبات، سنن و مستحبّات را انجام داده و محرّمات، مکروهات و برخی از مباحات را ترک می‌کنند و ایشان اوّلین گروه از گروه‌های سه‌گانه‌ای هستند که ذکر آنها در اوایل این سوره گذشت.

وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنْ أَصْحَـٰبِ ٱلْيَمِينِ ﴿٩٠﴾

فَسَلَـٰمٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَـٰبِ ٱلْيَمِينِ ﴿٩١﴾

﴿و امّا اگر از اصحاب یمین باشد﴾ یعنی: اگر شخص محتضر، یا متوفّی از یاران راست باشد و ایشان کسانی‌اند که نامه‌های اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود؛ ﴿پس سلام بر تو باد از اصحاب یمین﴾ یعنی: ای یار راست! از جانب یاران و برادران راستت بر تو سلام باد از آن رو که تو به زودی همراهشان خواهی بود و آن‌گاه از تو با سلام استقبال می‌کنند.

وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُكَذِّبِينَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٩٢﴾

فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾

﴿و امّا اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد﴾ یعنی: اگر شخص متوفّی، یا محتضر از تکذیب‌کنندگان رستاخیز و از گمراهان راه هدایت باشد؛ و آنان اصحاب شمال (یاران چپ) اند که ذکرشان در اوایل سوره گذشت؛ **﴿پس او راست مهمانی‌ای از آب جوشان﴾** یعنی: پس او با آب جوشانی که حرارتش به درجۀ نهایی خود رسیده است، پذیرایی خواهد شد. نُزُلْ: پذیرایی از میهمان بعد از فرودآمدنش می‌باشد. البتّه این بعد از آن است که از زقوم می‌خورد چنان‌که گذشت.

وَتَصۡلِيَةُ جَحِيمٍ ﴿٩٤﴾

﴿و﴾ او راست **﴿ورود به جهنّم﴾** و استقرار در آن پس از خوردن از زقوم و نوشیدن آب جوش. و آن‌گاه که شخص را به آتش درافگنند، می‌گویند: «أَصْلاهُ النّارَ وَصَلاهُ».

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ ٱلۡيَقِينِ ﴿٩٥﴾

﴿همانا این حقّ‌الیقین است﴾ یعنی: بی‌گمان این خبر عین حقیقت و کاملا درست و بی‌شبهه است.

فَسَبِّحۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

﴿پس به نام پروردگار بزرگ خود تسبیح بگوی﴾ یعنی: او را از آنچه که لایق شأنش نیست به پاکی یادکن، به سبب آنچه که از علم و قدرت وی دانسته‌ای. در **حدیث‌شریف** به روایت عقبه‌بن‌عامر رضی الله عنه آمده است که فرمود: چون آیۀ (فَسَبِّحْ بِاِسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ) بر رسول اکرم ﷺ نازل شد، فرمودند: «اِجْعَلُوْهَا فِيْ رُكُوْعِكُمْ» آن را

در رکوع خود قرار دهید». و چون آیهٔ: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ) بر ایشان نازل شد، فرمودند: «اِجْعَلُوْهَا فِيْ سُجُوْدِكُمْ ۞ آن را در سجدهٔ خویش قرار دهید». فرق در میان «عظیم» و «اعلی» این است که عظیم بر قرب دلالت می‌کند و اعلی بر بعد پس در عین حال که حق تعالی به هر ممکنی نزدیک است امّا برتر و بالاتر از آن است که ادراک‌ها بر او احاطه کنند پس از این نظر او در نهایت دوری از همه چیز است. در **حدیث‌شریف** به روایت محدّثان از ابوهریره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيْزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمٰنِ: سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيْمِ ۞ دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در میزان سنگین و نزد خدای رحمان دوست‌داشتنی هستند: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ حدید

مکّی است و دارای بیست و نه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «حدید» نامیده شد که در آیهٔ (۲۵) از آن به منافع حدید (آهن) و اهمّیّتی که این عنصر در مدنیّت و عمران دارد، توجّه داده شده است. و چنان‌که قرطبی گفته است؛ این سوره ازنظر جمهور مفسّران مدنی است و قولی که می‌گوید: این سوره مکّی است، ضعیف است.

فضیلت آن: در **حدیث‌شریف** به روایت عِرْباض‌بن‌ساریه رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ قبل از آن‌که بخوابند، سوره‌های «مُسَبِّحات»[1] را می‌خواندند و فرمودند: «بی‌گمان در مُسبّحات آیه‌ای است که بهتر از هزار آیه است». و آن عبارت از این فرمودهٔ حق تعالی است: (هُوَالْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» [حدید/۳].

محور این سوره دعوت از جامعهٔ اسلامی به سوی تثبیت حقیقت ایمان در وجود خود با همهٔ مظاهر آن و با ایثار و اخلاص است.

---

۱ ـ مُسَبِّحات: سوره‌هایی اند که با (سَبَّحَ لِلَّهِ) آغاز شده‌اند، که این سوره نیز از آن جمله است.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿۱﴾

﴿تسبیح گفت خداوند را هرآنچه که در آسمانها و زمین است﴾ یعنی: همه چیز در آسمانها و زمین حق تعالی را به پاکی یاد کرد و تمجید گفت، یا به زبان قال؛ مانند تسبیح‌گفتن فرشتگان و انس و جنّ، یا به زبان حال؛ مانند تسبیح گفتن دیگر موجودات زیرا هر موجودی بر وجود آفریننده حکیم دلالت می‌کند. به‌قولی: همهٔ موجودات به طور حقیقی به تسبیح‌گفتن آفرینندهٔ متعال ناطق اند ولی ما انسانها تسبیح‌گفتن آنها را نمی‌فهمیم. شایان ذکر است که در قرآن کریم از تسبیح گفتن برای خداوند ﷻ به صیغه‌های امر، ماضی، مضارع و مصدر تعبیر شده است: صیغهٔ امر؛ مانند (سَبِّحْ) در آخر سورهٔ قبل (واقعه). صیغهٔ ماضی؛ مانند (سَبَّحَ) در اوّل سورهٔ «اَعْلٰی»، این سوره و سوره‌های «حَشْر» و «صَفّ». صیغهٔ مضارع (يُسَبِّحُ)؛ مانند سوره‌های «جُمْعَه» و «تَغَابُن» و صیغهٔ مصدر؛ مانند اوّل سورهٔ «اسراء» که به لفظ «سُبْحَانَ» آمده است. البتّه تنوّع و تعدّد تسبیح گفتن برای حق تعالی به همه صیغه‌ها که شامل همهٔ زمانها می‌شود، بر این حقیقت دلالت دارد که حق تعالی از سوی هر چیز و در هر حال سزاوار تسبیح است و این استحقاق او همیشگی و مستمرّ می‌باشد **﴿و اوست عزیز﴾** یعنی: قادر، غالب و پیروزمند **﴿حکیم﴾** که افعالش همه براساس حکمت و صواب استوار است.

لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴿۲﴾

﴿او راست فرمانروایی آسمانها و زمین﴾ پس به یگانگی در آنها تصرّف می‌کند و امر و تصرّف کس دیگری در آنها نافذ نیست و این است سبب تسبیح‌گفتن آنها

برای او ﴿زنده می‌کند و می‌میراند﴾ زندگان را در دنیا زنده می‌کند و می‌میراند و مردگان را برای رستاخیز زنده می‌کند ﴿و او بر هر چیز تواناست﴾ پس هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند و هر چه که بخواهد می‌شود و هر چه که نخواهد نمی‌شود.

هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْءَاخِرُ وَٱلظَّـٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾

﴿اوست اول﴾ قبل از هر چیز ﴿و اوست آخر﴾ بعد از همه چیز. یعنی: او بعد از فنای خلقش باقی است و بر او فنا و نیستی عارض نمی‌شود ﴿و اوست ظاهر﴾ یعنی: غالب و برتر بر همه چیز که وجودش نمایان است زیرا نشانه‌های بسیاری بر این وجود مطلق دلالت می‌کنند ﴿و اوست باطن﴾ یعنی: دانا به آنچه پنهان است. یا معنی این است: اوست پنهان از دیدگان. یا حقیقت ذاتش پنهان است پس عقلها و حاسّه‌ها به او احاطه نمی‌کنند لذا او به آثار و افعال خویش آشکار و به ذات خویش پنهان است ﴿و او به همه چیز داناست﴾ پس چیزی از دانستنی‌ها از ساحت علمش بیرون نیست. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌ابی‌شیبه، مسلم و ترمذی از ابی‌هریره ﷺ آمده است که فرمود: فاطمه رضی الله عنها نزد رسول خدا ﷺ آمد و از ایشان برای خود خدمتکاری می‌طلبید پس به او فرمودند: «قُوْلِيْ: اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، مُنْزِلَ التَّوْراةِ وَالْاِنْجِيْلِ وَالْفُرْقَانِ فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوىٰ، اَعُوْذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ اَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ، اَنْتَ الْاَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَاَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَاَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَاَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُوْنَكَ شَيْءٌ، اَقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ، وَاَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ» ای فاطمه! بگو: بارخدایا! ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز! ای فرودآورندهٔ تورات و انجیل و فرقان! ای شکافندهٔ دانه‌ها و هسته‌ها! پناه می‌برم به تو از شرّ همه چیزی که تو گیرندهٔ موی پیشانی آن هستی [یعنی تحت قبضه و

تصرّف توست] تویی اوّل؛ پس قبل از تو چیزی نیست و تویی آخر؛ پس بعد از تو چیزی نیست و تویی ظاهر؛ پس فوق تو چیزی نیست و تویی باطن؛ پس ورای تو چیزی نیست ، بپرداز از ما وام را و ما را از فقر بی‌نیاز کن » .

هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۚ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۖ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾

﴿**اوست آن‌که آسمانها و زمین را در شش روز**﴾ یعنی : در شش طَور از اطوار مختلف ﴿**آفرید**﴾ و البتّه او قادر است که آنها را در یک لحظه بیافریند ولی این عدد را به کار گرفت تا تأنّی و تأمّل در امور را به بندگانش بیاموزد ﴿**سپس بر عرش استوا یافت**﴾ به چنان استوایی که سزاوار جناب اوست . این رأی سَلَف در باب استوا بر عرش است و این رأی به احتیاط اَولیٰ است امّا خَلَف ، استوا را به تدبیر حق تعالی و استیلایش بر کلیدهای امور و سلطهٔ وی بر همه چیز تأویل می‌کنند ﴿**آنچه را که به زمین وارد می‌شود**﴾ از باران و غیر آن ﴿**می‌داند و آنچه را که از آن بیرون می‌آید**﴾ از ارواح ، فرشتگان ، ماهواره‌ها ، سفینه‌های فضایی ، نباتات و غیره نیز می‌داند ﴿**و آنچه را از آسمان فرود می‌آید**﴾ از باران و غیره ﴿**و آنچه را در آن بالا می‌رود**﴾ یعنی : آنچه را به‌سوی آن بالا می‌رود؛ از فرشتگان ، اعمال ، ارواح بندگان ، دعاها ، بخارهای متصاعد و مانند این‌ها را نیز می‌داند پس ذرّه‌ای از علم وی پنهان نیست . در **حدیث‌شریف** آمده است : « عمل شب قبل از عمل روز و عمل

روز قبل از عمل شب به‌سوی خداوند متعال بالا برده می‌شود». ﴿**و او با شماست**﴾ به قدرت، سلطه و علم خویش ﴿**هر جا که باشید**﴾ یعنی: در هر جایی از زمین و ما حول و اندرون آن اعم از خشکه و دریا و فضا که بگردید. ابوحیّان می‌گوید: «این آیه‌ای است که امّت اسلام بر تأویل آن و این‌که بر ظاهر خود حمل نمی‌شود، اجماع دارند». یعنی: این آیه بر معیّت و همراهی حق تعالی با ذات خود از نظیر حیّز و مکان حمل نمی‌شود و «معیّت» وی به حضور علم، قدرت و اراده‌اش تأویل می‌شود. پس این آیه حجّت است علیه کسانی که تأویل را در آیات دیگری که جاری مجرای این آیه است و در آنها نیز حمل معانی بر ظاهر آنها مستحیل می‌باشد، جایز نمی‌دانند ﴿**و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست**﴾ پس چیزی از اعمالتان بر او پنهان نمی‌ماند.

لَّهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ﴿٥﴾

﴿**فرمانروایی آسمانها و زمین او راست**﴾ این تکرار برای تأکید است ﴿**و کارها به‌سوی خداوند بازگردانیده می‌شود**﴾ نه به‌سوی غیر وی.

يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِۚ وَهُوَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٦﴾

آن گاه خداوند متعال بار دیگر بر مالکیّت خود دلیل آورده و می‌فرماید: ﴿**شب را در روز در می‌آورد و روز را در شب در می‌آورد**﴾ با کاستن از یکی و افزودن در دیگری پس با افزودن در زمان شب از زمان روز می‌کاهد و باز برعکس در زمان روز افزوده و از زمان شب می‌کاهد، آن هم با دقیق‌ترین برنامه و نظام، به

گونه‌ای که منافع و مصالح ساکنان کرهٔ زمین تأمین گردد. تفسیر نظیر آن در سورهٔ [آل‌عمران/ ۲۷] نیز گذشت. ﴿**و او به راز سینه‌ها داناست**﴾ یعنی: رازها و اسرار نهانی‌ای که سینه‌ها در خود مخفی می‌دارند، بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند.

این آیات بیانگر موجبات تسبیح و تنزیه حق تعالی از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست و برانگیزانندهٔ بندگان به تأمّل در ملکوت خداوند ﷻ و شکرگزاری نعمت‌های وی است.

ءَامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَأَنفِقُوا۟ مِمَّا جَعَلَكُم مُّسْتَخْلَفِينَ فِيهِ ۖ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنكُمْ وَأَنفَقُوا۟ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۷﴾

﴿**به خداوند و پیامبرش ایمان بیاورید**﴾ یعنی: یگانگی خداوند ﷻ و صحّت رسالت پیامبرش حضرت محمّد ﷺ را تصدیق کنید و بر این تصدیق و باور مداومت ورزید ﴿**و از آنچه که شما را در آن جانشین ساخته است انفاق کنید**﴾ یعنی: از آنچه که خداوند ﷻ شما را جانشین تصرّف در آن ساخته است ـ در حالی که مالک حقیقی آن نیستید ـ در زکات فرض و صدقات داوطلبانهٔ دیگر انفاق و بخشش کنید زیرا مال؛ مال خداوند ﷻ و بندگان؛ جانشینان او در اموالش هستند پس بر آنان است که مال او را در اموری مصرف کنند که او خود می‌پسندد. به‌قولی معنی این است: خداوند ﷻ شما را جانشین کسانی کرده است که قبل از شما می‌زیسته‌اند و شما از آنان میراث می‌برید چنان که باز به زودی این اموال به غیر شما از کسانی منتقل خواهد شد که از شما میراث می‌برند پس در انفاق اموال بخل نورزید. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌شخیر ؓ آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اَلْهٰاكُمُ التَّكٰاثُرُ، يَقُولُ ابْنُ آدَمَ: مٰالِيْ مٰالِيْ، وَهَلْ لَّكَ مِنْ مٰالِكَ اِلاّ مٰا اَكَلْتَ فَاَفْنَيْتَ، اَوْ لَبِسْتَ فَاَبْلَيْتَ، اَوْ تَصَدَّقْتَ فَاَبْقَيْتَ ❁ فزون طلبی شما را غافل

ساخت؛ فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر تو را از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و فنایش کرده‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش ساخته‌ای، یا صدقه داده‌ای و [برای آخرت خویش] باقی گذاشته‌ای؟». ﴿**پس کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و انفاق کرده‌اند برای ایشان است مزدی بزرگ**﴾ یعنی: کسانی که در میان ایمان به خدا و رسولش و انفاق در راه وی جمع کرده‌اند، برایشان پاداشی است بزرگ که همانا بهشت برین است.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که این آیه دربارهٔ غزوهٔ تبوک و انفاق در آن نازل‌شد.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا۟ بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَٰقَكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

﴿**و شما را چه شده است که به خداوند ایمان نمی‌آورید**﴾ یعنی: کدامین عذر و چه مانعی شما را از ایمان آوردن باز می‌دارد؟ ﴿**حال آن‌که پیامبر شما را دعوت می‌کند که به پروردگارتان ایمان آورید**﴾ و شما را به این حقیقت متنبّه و متوجّه کرده و بر شما کتابی را می‌خواند که به برهانها و حجّت‌ها گویاست؟ پس تمام علل و عوامل عدم ایمان از سر راه شما برداشته شده است ﴿**و اگر مؤمن هستید**﴾ به میثاقی که از شما گرفته شده است؛ ﴿**به راستی از شما میثاقتان را گرفته است**﴾ یعنی: حال آن‌که خداوند ﷻ از شما بر ایمان پیمان گرفت آن گاه که شما را از پشت پدرتان آدم‌علیه‌السلام بیرون آورد، که این عهد و پیمان به عهد «اَلَست» معروف است. یا حق تعالی با ادلّه‌ای که برای شما برپا کرده، از شما پیمان گرفته است که این ادلّه دالّ بر توحید و وجوب ایمانند. یا پیامبر ﷺ از شما به ایمان‌آوردن پیمان گرفته است ــ و این تفسیر ابن‌کثیر از جملهٔ اخیر است. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری آمده است که

رسول خدا ﷺ به یارانشان گفتند: «نزد شما ایمان کدام مؤمنان دوست داشته‌تر و دلپسندتر است؟ گفتند: ایمان فرشتگان. رسول خدا ﷺ فرمودند: آنان را چه شده است که ایمان نیاورند درحالی‌که نزد پروردگارشانند؟ گفتند: پس ایمان انبیاء ﷺ. رسول خدا ﷺ فرمودند: و چرا آنان ایمان نیاورند در حالی که وحی بر ایشان نازل می‌شود؟ گفتند: پس [این مؤمنان محبوب الایمان] خود ما هستیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: و چرا شما ایمان نیاورید درحالی‌که من در میان شما هستم؟ بدانید که شگرف‌ترین و محبوب‌ترین مؤمنان از نظر ایمان، قومی هستند که بعد از شما می‌آیند [زیرا آنها] صحیفه‌هایی را می‌یابند و به آنچه که در آنهاست ایمان می‌آورند».

هُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦٓ ءَايَٰتِۭ بَيِّنَٰتٖ لِّيُخۡرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ بِكُمۡ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴿٩﴾

﴿**اوست آن‌که بر بندهٔ خود آیات بیّنات را**﴾ یعنی: آیات واضح و آشکار را که عبارت از آیات قرآن است ﴿**فرومی‌فرستد**﴾ به‌قولی: مراد از آیات، معجزات است که قرآن بزرگترین آنهاست ﴿**تا شما را از تاریکی‌ها به‌سوی نور بیرون آورد**﴾ یعنی: حق تعالی آیات بیّنات خود را فرومی‌فرستد تا شما را با این آیات از تاریکی‌های شرک به‌سوی نور ایمان بیرون آورد. یا تا پیامبرش ﷺ شما را با این آیات، یا به‌وسیلهٔ دعوت خود از تاریکی‌های شرک به‌سوی نور ایمان بیرون آورد ﴿**و بی‌گمان خداوند بر شما رئوف رحیم است**﴾ یعنی: او به شما بسیار با رأفت و نهایت مهربان است، از آنجا که کتابهای خویش را فرودآورد و پیامبرانش را برای هدایت بندگانش برانگیخت و به صِرف حجّت‌های عقلی‌ای که در امکان و دسترس هر بشری هست، اکتفا نکرد پس رأفت و رحمتی کامل‌تر و بلیغ‌تر از این

وجود ندارد.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنفِقُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ لَا يَسْتَوِى مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ ٱلْفَتْحِ وَقَٰتَلَ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُوا۟ مِنۢ بَعْدُ وَقَٰتَلُوا۟ ۚ وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۰﴾

﴿**و شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی‌کنید**﴾ یعنی: کدام عذر و چه مانعی شما را از انفاق در جهاد برای برتری دین خدا ﷻ باز می‌دارد؛ ﴿**و حال آن‌که میراث آسمانها و زمین به الله تعلّق دارد؟**﴾ یعنی: حال آن‌که شما نابود می‌شوید، عالم سراسر منقرض می‌گردد و همهٔ آنچه که در آسمانها و زمین است همچون بازگشت میراث به‌سوی وارث به‌سوی خدای سبحان باز می‌گردد و چیزی از آن برای شما باقی نمی‌ماند پس هرگاه قضیه چنین است، در این صورت انفاق شما در راهی که عوض ماندگاری از خود ـ مانند ثواب و پاداش الهی ـ به‌جا می‌گذارد سزاوارتر است ﴿**و کسانی از شما که پیش از فتح انفاق و جهاد کرده‌اند یکسان نیستند**﴾ با کسانی که بعد از فتح انفاق و جهاد کرده‌اند ﴿**آنان از حیث درجه بزرگتر از کسانی اند که بعد از آن انفاق و جهاد کرده‌اند**﴾ مراد از فتح: فتح مکّه است زیرا قبل از فتح مکّه نیاز مسلمانان به انفاق مال بیشتر بود چراکه ایشان از نظر تعداد کمتر و از نظر نیرو ضعیف‌تر بودند و مال اندکی می‌یافتند که آن را در راه خدا ﷻ ایثار کنند. البتّه بذل و انفاق جان که همانا قتال و جهاد در راه خدا ﷻ است، نهایی‌ترین پایهٔ جود و سخا می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت امام احمد از انس ﷺ آمده

است که فرمود: خالدبن ولید و عبدالرحمن‌بن‌عوف رضی‌الله‌عنهما با هم مشاجره کردند؛ خالد به عبدالرّحمن گفت: شما به خاطر ایّامی که بر اسلام سبقت جسته‌اید بر ما دراز دستی و برتری‌جویی می‌کنید؟ پس چون این خبر به رسول اکرم ﷺ رسید، فرمودند: «دَعُوا لِيْ اَصْحابِيْ، فَوَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ لَوْ اَنْفَقْتُمْ مِثْلَ اُحُدٍ، اَوْ مِثْلَ الْجِبالِ ذَهَباً، ما بَلَغْتُمْ اَعْمالَهُمْ» اصحابم را به من واگذارید [و از کشمکش و رقابت با آنان دست بردارید] زیرا سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر شما به مانند کوه احد یا مانند کوه‌ها از طلا انفاق کنید، به پایهٔ اعمال آنان نمی‌رسید». **﴿و خداوند هر یک﴾** از دو گروه یاد شده **﴿را وعدهٔ نیکی داده است﴾** که همانا نیل به بهشت ـ با تفاوت درجاتشان در آن ـ است **﴿و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است﴾** پس شما را به اندازهٔ اعمالتان جزا می‌دهد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: این آیه دربارهٔ ابوبکرصدّیق رضی‌الله‌عنه نازل شد که مال خویش را قبل از فتح مکّه بر رسول خدا ﷺ انفاق کرد و خداوند جلّ جلاله به او از طریق وحی سلام فرستاد زیرا نقل است که رسول اکرم ﷺ به وی فرمودند: «این جبرئیل است که از سوی خدای سبحان بر تو سلام می‌گوید و پروردگارت به تو می‌فرماید: آیا از من در این فقر خویش راضی هستی یا ناراض؟» پس ابوبکر رضی‌الله‌عنه گریست و گفت: آیا بر پروردگارم خشمگین می‌شوم؟! من از پروردگارم راضی هستم، من از پروردگارم راضی هستم. ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنه می‌گوید: «اوّلین کسانی که اسلام را به شمشیر خود پیروز کردند، رسول خدا ﷺ و ابوبکر بودند زیرا او اوّلین کسی بود که بر ایشان انفاق کرد». شایان ذکر است که عدم برابری میان دو گروه یاد شده هم در احکام دین و هم در مراتب دنیاست چنان‌که عائشه رضی‌الله عنها فرمود: «رسول اکرم ﷺ به ما دستور دادند که مردم را در جایگاه‌ها و مراتب‌شان فرود آوریم». یعنی آنان را به قدر فضل و منزلت‌شان حرمت گذاریم. شایان ذکر است که بزرگترین جایگاه‌ها از روی مرتبت، امامت نماز است زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در

بیماریشان فرمودند: «به ابوبکر بگویید که باید برای مردم نماز اقامه کند».

مَّن ذَا ٱلَّذِي يُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥ وَلَهُۥٓ أَجۡرٞ كَرِيمٞ ﴿١١﴾

آن گاه خدای عزّوجلّ مؤمنان را به انفاق مال برانگیخته و می‌فرماید: **﴿کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد﴾** یعنی: کیست آن کس که مالش را در راه خدا ﷻ انفاق کند بدان امید که حق تعالی برایش در قبال آن عوض عطا کند لذا او مانند کسی است که به خدا ﷻ وامی نیکو می‌دهد یعنی هدفش از آن انفاق، کسب رضای خداوند ﷻ از روی اخلاص و با میل قلبی تمام بدون هیچ منّت و آزاری است در حالی که خاطرش نیز به‌دادن آن خوش است. شایان ذکر است که این وام، به «قرض الحسنه» معروف می‌باشد **﴿تا آن را برایش دو چندان گرداند و او را پاداشی است بزرگ و ارجمند﴾** که همانا بهشت می‌باشد؟ دو چندان کردن در اینجا همانا پاداش دادن یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر آن ــ بنابر اختلاف احوال، اشخاص و اوقات ــ است. در **حدیث شریف** به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد، ابوالدّحداح انصاری گفت: یا رسول‌الله! آیا واقعاً خدای متعال از ما وام می‌خواهد؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: آری ای ابوالدّحداح! گفت: پس ای رسول خدا! دست‌تان را به من بدهید. رسول خدا ﷺ دست خود را به وی دادند. گفت: اینک من باغم را به پروردگارم به قرض دادم». شایان ذکر است که باغ ابوالدّحداح باغ بزرگی بود که ششصد اصله درخت خرما داشت و همسرش امّ‌الدّحداح و خانواده‌اش نیز در اندورن آن باغ به‌سر می‌بردند پس بی‌درنگ به باغ آمد و به همسرش گفت: «ای امّ الدّحداح! از باغ بیرون آی زیرا من آن را برای پروردگارم به قرض دادم».

يَوْمَ تَرَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ
بِأَيْمَٰنِهِم بُشْرَىٰكُمُ ٱلْيَوْمَ جَنَّٰتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ
فِيهَاۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

﴿**آن روز که مردان و زنان مؤمن را می‌بینی که نور ایشان می‌شتابد**﴾ نور ایشان، همانا روشنی‌ای است که آن را می‌بینند. آری! این نور می‌شتابد ﴿**پیشاپیش ایشان**﴾ مراد از آن: نوری است که در روز قیامت پیشاپیششان بر صراط قرار دارد و چون از عرصات قیامت به‌سوی بهشت می‌روند همراه با ایشان به جلو می‌شتابد ﴿و﴾ می‌شتابد ﴿**در سمت راست ایشان**﴾ به سبب این‌که نامه‌های اعمالشان به دست راست ایشان داده شده است. چنان‌که ابن‌مسعودﷺ در تفسیر این آیه گفته است: «مردم به اندازهٔ اعمال خود بر صراط حرکت می‌کنند و به جلو می‌روند پس نور برخی از آنان در بزرگی و جلوه‌گری خود مانند کوه است و نور برخی دیگر مانند درخت خرماست و نور برخی دیگر در حدّوحجم یک شخص ایستاده است و پایین‌ترینشان از نظر نور کسی است که نورش در انگشت ابهامش قرار دارد پس گاهی روشن می‌شود و گاهی خاموش». قتاده روایت می‌کند که رسول اکرمﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «از مؤمنان کسانی‌اند که نورشان از مدینه تا عدن و صنعاء را روشن می‌کند و این نور [نسبت به مراتب افراد] همین‌طور [مرتبه به مرتبه] پایین می‌آید تا بدانجا که از مؤمنان کسی است که نورش فقط جای هر دو پایش را روشن می‌سازد». ﴿**امروز شما را مژده باد به باغهایی که از فرودست آن جویباران جاری است و در آنها جاودان هستید**﴾ این سخن به عنوان مژده و بشارت و گرامی‌داشت از سوی فرشتگان به ایشان گفته می‌شود ﴿**این**﴾ نور و بشارت ﴿**همان رستگاری بزرگ است**﴾ که حدّ و اندازهٔ آن در تحت حصر و حیطهٔ مقدار

نگنجد تا بدانجا که گویی غیر از آن دیگر هیچ رستگاری‌ای نیست و ما سوای آن هیچ قدر و قیمت و اعتباری ندارد. آری! چه رستگاری‌ای بزرگتر از ورود به بهشت است؟ البتّه سیاق آیات می‌رساند که این مژده‌ها همه برای انفاق‌کنندگان در راه خدا ﷻ است.

يَوْمَ يَقُولُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱنظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ قِيلَ ٱرْجِعُواْ وَرَآءَكُمْ فَٱلْتَمِسُواْ نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُۥ بَابُۢ بَاطِنُهُۥ فِيهِ ٱلرَّحْمَةُ وَظَٰهِرُهُۥ مِن قِبَلِهِ ٱلْعَذَابُ ﴿١٣﴾

﴿**آن روز مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان**﴾ انفاق‌کننده در راه خدا ﷻ ﴿**می‌گویند: به خاطر ما درنگ کنید**﴾ یعنی: منتظر ما بمانید. این سخن را هنگامی می‌گویند که مؤمنان را می‌بینند که در پرتو نور خود به شتاب تمام به‌سوی بهشت برده می‌شوند. آری! به بهشتیان می‌گویند: منتظر ما بمانید ﴿**تا از نورتان روشنی برگیریم**﴾ زیرا منافقان خود نوری به همراه ندارند و در تاریکی به‌سر می‌برند پس از مؤمنان می‌خواهند تا در پرتو انوارشان از ظلمات رهایی یابند ﴿**گفته می‌شود**﴾ به آنان از باب استهزا و تمسخر؛ و گوینده فرشتگان یا مؤمنانند: ﴿**باز پس برگردید و نوری درخواست کنید**﴾ یعنی: به‌سوی دنیا باز گردید و در آن نور را به همان وسیله‌ای که ما دریافته‌ایم ـ یعنی با ایمان و اعمال شایسته ـ جویا شوید، یا به‌سوی موقف و عرصهٔ محشر باز گردید، همانجا که این نور را به ما دادند ﴿**آن‌گاه میان آنها**﴾ یعنی: در میان مؤمنان و منافقان ﴿**دیواری زده می‌شود**﴾ که این

دیوار در میان بهشت و دوزخ حائل است. به قولی: این همان دیوار «اعراف» است ﴿که آن را دروازه‌ای است﴾ و مؤمنان از آن داخل می‌شوند ﴿اندرون آن دیوار رحمت است﴾ یعنی: باطن آن دیوار یا آن دروازه، همان جهتی است که به بهشت پیوسته است و در آن رحمت یعنی نعمت‌های بهشت قرار دارد ﴿و بیرون آن دیوار﴾ همان جهتی است که به دوزخ پیوسته است لذا ﴿روی به عذاب﴾ جهنّم ﴿دارد﴾.

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَٱرْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ ٱلْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَآءَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَغَرَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ ﴿١٤﴾

﴿آنان را ندا دهند که مگر ما با شما نبودیم؟﴾ یعنی: منافقان مؤمنان را ندا داده و به ایشان می‌گویند: آیا ما در دنیا با شما همراه و موافق نبودیم، در مساجد شما نماز نمی‌گزاردیم و مانند شما به اعمال اسلام عمل نمی‌کردیم؟ ﴿می‌گویند چرا﴾ یعنی: آری! شما در ظاهر امر با ما بودید ﴿ولی شما خود را در بلا افگندید﴾ و هلاک کردید؛ با نفاق و پنهان داشتن کفر، یا با لذّات و شهوات ﴿و چشم به راه﴾ حوادث بد روزگار ﴿بودید﴾ در بارهٔ محمّد ﷺ و همراهان مؤمن ایشان. به‌قولی معنی این است: شما توبه را واپس افگنده و آن را به آینده موکول کردید ﴿و تردید آوردید﴾ در امر دین پس آنچه را که از قرآن نازل شده است تصدیق نکردید و به معجزات آشکار ایمان نیاوردید ﴿و آرزوها﴾ یِ باطلی که از جملهٔ آنها همان انتظار کشیدنهای بی‌جای شما بود؛ ﴿شما را غرّه کرد﴾ یعنی: طول امل و درازی آرزوهای دنیا شما را فریفته کرد ﴿تا آن‌که فرمان الهی﴾ یعنی: مرگ ﴿در رسید﴾

قتاده می‌گوید: مراد از فرمان الهی، افگندنشان در آتش دوزخ است ﴿و فریبکار شما را در بارهٔ خدا بفریفت﴾ یعنی: شیطان شما را فریب داد و در نتیجه، خدا ﷻ را چنان‌که باید قدر نگذاشتید، حق و حرمت او را به‌جا نیاوردید، به قدرت وی بر خویش پی نبردید و پنداشتید که او بسیاری از آنچه را که شما انجام می‌دهید، نمی‌داند.

فَٱلۡيَوۡمَ لَا يُؤۡخَذُ مِنكُمۡ فِدۡيَةٞ وَلَا مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ مَأۡوَىٰكُمُ ٱلنَّارُۖ هِيَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿١٥﴾

﴿پس امروز از شما﴾ منافقان ﴿فدیه‌ای گرفته نمی‌شود﴾ که آن را بلاگردان و بدل خویش از افتادن در دوزخ گردانید ﴿و نه﴾ فدیه گرفته می‌شود ﴿از کسانی که کافر شدند﴾ به خداوند ﷻ در آشکار و نهان و همانند شما کفر را پنهان نداشتند ﴿مأوای شما آتش است﴾ یعنی: منزل و مأوای شما که به‌سوی آن جای می‌گیرید، آتش دوزخ است ﴿همان آتش مولای شماست﴾ یعنی: همان آتش از هر منزل دیگری برای شما سزاوارتر و اَولیٰ است ﴿و چه بد بازگشتگاهی است﴾ آتش دوزخ که سرانجام به آن پیوستید. گویی سیاق قرآنی می‌گوید: ای مؤمنان! با انفاق در راه خدا ﷻ به وی وام دهید تا در روزی که از کافران و منافقان فدیه و عوضی پذیرفته نمی‌شود، نور خویش را برگرفته و خود را نجات دهید و پاداشهایتان را دریافت دارید.

۞ أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ

عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ﴿١٦﴾

﴿آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هنگام آن نرسیده که دلهایشان بـه یـاد خـدا خاشع گردد﴾ یعنی: آیا وقت خشوع و نیایش دلهایشان فرانرسیده است؟ به راستی سزاوار است که یاد خداوند ﷻ در مؤمنان خشوع و رقّتی بر جای گذارد و آنان مانند کسانی نباشند که دلهایشان به یاد خدا ﷻ و ذکر حق نرم و خاشع نمی‌شود. حسن می‌گوید: «خدای عزّوجلّ مؤمنان صدر اسلام را ـ درحالی‌که مـحبوبترین خلق به‌سوی وی‌اند ـ کند و کاهل می‌یابد پس حال ما چگونه خواهـد بـود؟». ﴿و﴾ آیا وقت آن نرسیده است که دلهایشان نرم شود برای ﴿آنـچه کـه از حـق﴾ یعنی: از قرآن ﴿نازل شده است؟﴾ پاسخ این است که چرا؛ وقت آن رسیده است که دلهای مؤمنان به یاد خدا ﷻ و با به یادآوردن قرآن خاشع و نرم شود ﴿و﴾ آیا وقت آن نرسیده است که مؤمنان ﴿مانند کسانی نباشند که پیش از این به آنان کتاب داده شده است؟﴾ یعنی: مانند یهود و نصاری نباشند که قبل از نزول قرآن، تورات و انجیل به آنان داده شد ﴿پس مدّت برآنان دراز گشت﴾ یعنی: زمان فترت در میان آنان و میان پیامبرانشان به درازا کشید ﴿آن گاه دلهایشان﴾ بـه سـبب ایـن فـاصلهٔ زمانی و پایبندشدنشان به شهوات ﴿سخت شد﴾ تا بدانجا که خواندن کلام‌الهـی هیچ تأثیری در آنان نمی‌کرد و جان و روانشان را به تکان وا نمی‌داشت؟ بنابراین، خدای‌سبحان امّت محمّد ﷺ را نهی می‌کند از این‌که مانند آنان باشند ﴿و بسیاری از آنان فاسق‌اند﴾ یعنی: از حدود دین خویش خارج و مخالف اوامر و نـواهـی حق تعالی می‌باشند؟ پاسخ این است که چرا؛ بی‌گمان وقت آن رسیده است کـه دلهای مؤمنان به یاد خداوند ﷻ خاشع شود.

ابـن‌ابـی شـیبه در بـیان **سبب‌نزول** روایت کـرده است: در مـیان اصـحاب رسول خدا ﷺ مزاح و شوخی و بذله‌گویی شایع گشته بود پس این آیه نازل شد. ابن‌مبارک به نقل از اعمش می‌گوید: «چون اصحاب رسول اکرم ﷺ بـه مـدینه

آمدند و بعد از سختی و تنگدستی‌ای که در آن قرار داشتند به عیش و عشرتی رسیدند، گو این‌که قدری سست و کاهل و کم تأثّر شدند، همان بود که این آیه نازل شد». ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «در رأس سیزده سال از نزول قرآن مورد سرزنش قرارگرفتیم».

ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴿١٧﴾

﴿**بدانید**﴾ ای مؤمنان یاد شده در آیهٔ قبل ﴿**که خداوند زمین را پس از مرگ آن زنده می‌کند**﴾ پس همو قادر است که اجسام را نیز پس از مرگ آنها زنده گرداند، دلها را پس از سختی آنها نرم گرداند، حیرت‌زدگان را پس از سردرگمی آنها به راه آورد و سختی‌ها را پس از شدّت‌ها به گشایش بپیونداند پس چنان‌که او زمین مردهٔ خشک بی‌حاصل را با باران فروریزان زنده می‌گرداند، همین‌گونه دلهای سخت را با براهین قرآن به نرمی و خشوع وا می‌دارد ﴿**به راستی که آیات را برای شما به روشنی بیان کرده‌ایم**﴾ و از جمله این آیات را ﴿**باشد که تعقّل کنید**﴾ یعنی: تا اندرزها و موعظه‌هایی راکه این آیات متضمّن آن است، دریابید و تعقّل کنید و در نتیجه به موجب آن عمل کنید. بنابراین، ای انسان! اگر تو دل سختی‌داری، ناامید نشو، به‌سوی خدا ﷻ روی آور و بدان که او دل مردهٔ تو را زنده می‌گرداند.

إِنَّ ٱلۡمُصَّدِّقِينَ وَٱلۡمُصَّدِّقَٰتِ وَأَقۡرَضُواْ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا يُضَٰعَفُ لَهُمۡ وَلَهُمۡ أَجۡرٞ كَرِيمٞ ﴿١٨﴾

﴿بی‌گمان مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده ﴾ مصدّقین: در اصل متصدّقین است و تا در صاد ادغام شده، همین‌طور مصدّقات که در اصل متصدّقات است **﴿وکسانی که قرض داده‌اند به الله قرض نیک ﴾** قرض‌الحسنه: عبارت است از صدقه و انفاق در راه خدا ﷻ همراه با خلوص نیّت و چشم‌داشت مزد و پاداش الهی، بدون منّت و آزار و انتظار پاداش از شخص نیازمند صدقه‌گیرنده. آری! اینان **﴿مضاعف شود ایشان را ﴾** ثواب و پاداششان به مراتب بسیار **﴿و برای آنان پاداشی ارجمند است ﴾** که همانا بهشت می‌باشد. مضاعف‌کردن پاداش در اینجا به این معنی است که: یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر از آن مضاعف می‌شود.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ ۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَآ أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿١٩﴾

﴿وکسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند آن گروه ایشانند صدّیقان ﴾ مجاهد می‌گوید: «هر کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده، صدّیق است». به‌قولی: صدّیقان کسانی‌اند که در رسالت پیامبران علیهم السلام شک نکرده‌اند، آن گاه که خبر رسالت خود را به آنها داده‌اند بلکه ایشان را به طور کامل تصدیق کرده‌اند **﴿و شهیدان نزد پروردگارشانند ﴾** یعنی: شهیدان راه خدا ﷻ نزد وی به علو و برتری درجه نایل می‌گردند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به یارانشان فرمودند: «شما در میان خود چه کسی را شهید می‌شمارید؟ اصحاب گفتند: کشته‌گان راه خدا ﷻ را. فرمودند: پس در این صورت شهدای امّت من اندک‌اند، نه! بلکه کشته شده شهید است، کسی که به آفت شکم می‌میرد نیز شهید

است و کسی که به بیماری طاعون می‌میرد نیز شهید است ...» تا پایان حدیث. البتّه این گروه شهدای آخرت‌اند که برایشان پاداشی است مخصوص ﴿**برای ایشان است مزد ایشان و نور ایشان**﴾ یعنی: هر یک از دو گروه صدّیقان و شهیدان از اجر و نوری برخوردارند که برایشان وعده داده شده است، همان نوری که پیشاپیش آنان می‌شتابد ﴿**و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند**﴾ یعنی: در میان کفر و تکذیب آیات ما جمع کردند؛ ﴿**آن گروه اهل دوزخ‌اند**﴾ و به وسیلهٔ آن عذاب می‌شوند، نه برایشان اجری است و نه نوری بلکه برایشان عذابی پایدار و ظلمتی همیشگی و ماندگار است. بیضاوی می‌گوید: «این آیه دلیل برآن است که جاودانگی در دوزخ مخصوص کفّار می‌باشد و ترکیب آیه از این اختصاص خبر می‌دهد زیرا صحبت و مصاحبت در (اَصْحَابُ الْجَحِيْمِ) بر ملازمت و پیوسته گی دائمی آنها به دوزخ دلالت می‌کند».

ٱعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرُۢ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَوْلَـٰدِ ۖ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ ٱلْكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَـٰمًا ۖ وَفِى ٱلْـَٔاخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنٌ ۚ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَـٰعُ ٱلْغُرُورِ ﴿٢٠﴾

﴿**بدانید که در حقیقت زندگانی دنیا لعب و لهو است**﴾ لعب: بازی و بیهوده کاری است که خلاف جدّی بودن می‌باشد. لهو: هر چیزی است که به وسیلهٔ آن

سرگرمی حاصل شود و سپس از بین برود. به‌قولی: لعب؛ برگرفتن اموال و لهو: سرگرمی به زنان است ﴿و﴾ همانا زندگانی دنیا که در آن هیچ عملی برای آخرت انجام نگیرد ﴿**زینت است**﴾ زینت: آراسته کردن خویش به بهره‌های دنیا مانند مناصب بلندپایه، وسایل سواری باشکوه و گران قیمت، منازل برافراشته و عالی و لباسهای فاخر است ﴿و﴾ همانا زندگانی دنیا ﴿**تفاخر است در میان شما**﴾ که برخی از شما بر برخی دیگر بدان فخر می‌فروشید و خودآرایی و خودستایی می‌کنید. یا معنی این است: شما با خلقت استوار و نیروی بدنی خویش و آنچه که از بهره‌های دنیا به دست آورده‌اید، فخرفروشی می‌کنید. به‌قولی: مراد فخر کردن به نسب‌ها و حسب‌ها است چنان‌که اعراب به نسب و حسب فخر می‌کردند ﴿و﴾ همانا زندگانی دنیا ﴿**افزون‌طلبی در اموال و اولاد است**﴾ یعنی: مباهات‌کردن به کثرت اموال و اولاد است. نسفی می‌گوید: «لعب؛ مانند بازی کودکان است و لهو؛ مانند سرگرمی جوانان، زینت؛ مانند آرایش زنان، تفاخر؛ مانند فخرفروشی اقران و تکاثر؛ مانند افزون‌طلبی دهقان». ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی حاصل کار دنیا نزد دنیاگرایان همین‌ها است».

﴿**همانند بارانی که کشاورزان را رستنی آن به شگفت آورد**﴾ یعنی: دنیا در خوش‌آیند بودن برای شما و سپس نابودی سریع خود مانند بارانی است که کشاورزان را خوش می‌آید زیرا به سبب آن گیاهان رشد می‌کنند. مراد از «کفّار» در اینجا «زارعان» و کشاورزانند زیرا کفر به معنی پوشانیدن است و کشاورزان نیز بذر را پنهان کرده و آن را با خاک می‌پوشانند ﴿**سپس خشک شود**﴾ آن گیاه و بعد از سبزی و خرّمی خویش پژمرده شود ﴿**پس آن را زرد شده بینی، باز درهم‌شکسته گردد**﴾ یعنی: بعد از خشک‌شدن، خردوریز و پاشان و پریشان گردد. پس همچنین است حقارت دنیا و سرعت زوال آن بر افراد و جامعه‌ها چه بعد از خرّمی و سرسبزی‌ای که داشته است، به سرعت رو به فنا می‌گذارد و هر کس را چند روزی بهجت اوست ﴿**و در آخرت عذابی است سخت**﴾ برای دشمنان خدا ﷻ ﴿و نیز

آمرزشی است از جانب خداوند و خشنودی‌ای است ﴾ برای دوستان و اهل طاعتش؛ پس حال و مآل آخرت یا این است و یا آن ﴿**و زندگانی دنیا جز متاع غرور نیست ﴾** یعنی: زندگی دنیا برای کسانی که به آن فریفته شده و برای آخرت خویش عمل نکنند، بهرهٔ فریب است امّا کسانی که با طلب دنیا بر آخرت خویش یاری می‌جویند پس دنیا برایشان هم بهره‌ای است و هم وسیله‌ای که ایشان را به‌سوی خیری می‌رساند که بهتر از دنیاست. سعیدبن جبیر می‌گوید: «دنیا متاع غرور است؛ آن گاه که تو را از طلب آخرت غافل کند امّا چنانچه تو را به طلب خشنودی خدای متعال و دیدار وی فراخواند پس چه نیکو متاع و چه نیکو وسیله‌ای است».
در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَلْجَنَّةُ اَقْرَبُ اِلٰی اَحَدِکُمْ مِنْ شِراكِ نَعْلِهِ، وَالنّارُ مِثْلُ ذٰلِكَ به راستی بهشت به یکی از شما از بندکفشش نزدیکتر است و دوزخ نیز مانند این است». یعنی خیر و شرّ به انسان بس نزدیک است.

سَابِقُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا كَعَرۡضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أُعِدَّتۡ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٢١﴾

پس چون ناچیزبودن بهره‌های فانی دنیا نسبت به نعمتهای پایدار آخرت بر شما ثابت شد، اینک: ﴿**سبقت جویید به‌سوی آمرزشی از جانب پروردگارتان ﴾** یعنی: بشتابید به‌سوی اعمال شایسته‌ای که موجب آمرزشتان از سوی پروردگارتان می‌شود و بشتابید به‌سوی توبه از گناهانی که مرتکب شده‌اید مانند شتاب مسابقه‌دهندگان. خاطرنشان می‌شود که دریافت تکبیر اوّل با امام و دریافت صفّ اوّل نماز از جملهٔ این مسابقه است ﴿**و**﴾ بشتابید ﴿**به‌سوی بهشتی که پهنای آن مانند**

پهنای آسمان و زمین است ﴾ و هرگاه پهنای آن به این اندازه باشد پس درازای آن چه اندازه خواهد بود ؟ ﴿ **برای مؤمنان به خداوند و پیامبرانش آماده کرده شده** ﴾ و آن را فقط کسی مستحق می‌شود که به اوامر خدای عزّوجلّ عمل کرده و از نواهی وی اجتناب ورزیده باشد ﴿ **این است فضل الهی که می‌دهدش به هر که خواهد** ﴾ یعنی : این وعدهٔ جنّت و مغفرت ، فضل و بخشش الهی است که به هر کس از بندگان خویش که خواهد ، ارزانی می‌دارد بی‌آن‌که به دادن آن ملزم باشد . نسفی می‌گوید : « این آیه دلیل بر آن است که هیچ کس جز به فضل الهی به بهشت وارد نمی‌شود » . ﴿ **و خداوند دارای فضل بزرگ است** ﴾ پس این امر که حق تعالی استعداد و شایسته‌گی آمرزش و بهشت را در آنان ایجاد می‌کند ، از فضل و احسان او بر ایشان است .

این آیه دلیل بر آن است که بهشت هم‌اکنون آفریده شده و ایمان به تنهایی برای مستحق شدن آن کافی است .

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾

﴿ **هیچ مصیبتی در زمین نمی‌رسد** ﴾ مانند قحط باران ، ضعف گیاهان و نقص میوه‌ها . مصیبت در لغت : هر چیزی است که به انسان از خیر یا شرّ می‌رسد امّا در عرف به رسیدن شرّ اختصاص یافته است ﴿ **و** ﴾ به شما هیچ مصیبتی نمی‌رسد ﴿ **نه در جانهای شما** ﴾ با آفت‌ها ، بیماریها ، رنجها و دست‌تنگی و فقر ﴿ **مگر آن‌که در کتابی ثبت است** ﴾ که آن کتاب ، لوح محفوظ می‌باشد ﴿ **پیش از آن‌که آن را بیافرینیم** ﴾ یعنی : پیش از آن‌که زمین را بیافرینیم ، یا پیش از آن‌که آن مصیبت را یا مردم را بیافرینیم؛ همه چیز در لوح محفوظ ثبت شده بود ﴿ **بی‌گمان این کار بر**

خداوند آسان است ﴾ یعنی : ثبت‌کردن این مصایب در لوح محفوظ با وجود بسیاری آنها ، بر خداوند ﷻ آسان است زیرا او آفریننده است و آفریننده به آفریدگان خویش داناست . در روایتی آمده است : « هر کس سرّ خدای عزّوجلّ را در قدَر وی بشناسد ، مصایب بر وی آسان می‌شود » . بنابراین آیه : اشیاء ، رخدادها و مصایب همه در حقیقت امر به خدای آفریننده نسبت داده می‌شود نه به احدی از بشر . امّا شگون بد زدن به زن ، وسیلۀ سواری و منزل ، به حسب عرف مردم ، پندارها و سخنانشان است ، نه در واقعیّت امر و حدیثی که در این‌باره به روایت عائشه رضی‌الله عنها نقل شده است ، حکایت‌گر پندارهای مردم در جاهلیّت می‌باشد نه تأییدکنندۀ آن پندارها . همچنین جادو ، چشم‌زخم ، قتل و ... همه به سبب تأثیری روی می‌دهد که خداوند ﷻ در آنها می‌گذارد و در واقع ، فعّال و مؤثّر حقیقی در همه امور خداوند ﷻ است و عوامل دیگر فقط در حدّ سبب ظاهری مطرح‌اند نه بیش از آن .

لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۲۳﴾

﴿ تا بر آنچه از دست شما رفت، اندوه نخورید ﴾ یعنی : شما را از حقیقت تقدیر خویش خبر دادیم تا بر آنچه که از دنیا از دست داده‌اید ، اندوه نخورید **﴿ و تا به آنچه به شما عطا کرد ﴾** خدای متعال از دنیا **﴿ شادمان نشوید ﴾** زیرا این دنیا به زودی از دست می‌رود پس هر چه به زودی از دست برود ، شایستۀ آن نیست که بر به‌دست‌آوردن آن شادمان شوید ، یا بر از دست رفتن آن اندوه بخورید ، با درنظرداشت این حقیقت که همۀ اینها به قضا و قَدَر حق تعالی وابسته است پس انسان هرگز نمی‌تواند از سرنوشتی که برای او نوشته شده تجاوز کند لذا آنچه که

خواه‌ناخواه شدنی باشد و الزاماً روی دهد، نه فراآوردن آن سزاوار شادمانی است و نه از دست دادن آن سزاوار پریشانی و اندوه. پس بدانید که نعمتهایی که خداوند ﷻ به شما ارزانی داشته است، حاصل تلاش و دست‌رنج شما نیست بلکه رزقی است که حق تعالی به شما بخشیده است لذا نعمت‌های او را وسیلهٔ فخرفروشی و برتری‌جویی بر دیگران قرار ندهید ﴿**و خداوند هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد**﴾ پس گویی معنی این است: هرکس به بهره‌های دنیوی شادمان شده و این بهره‌ها نزد وی بزرگ و گرامی داشته شود، بی‌گمان تکبّر ورزیده و به آنها فخر کرده است.

باید دانست که این مذمّت و نکوهش ناظر بر آن شادمانی‌ای است که صاحبش در آن تکبّر، فخرفروشی و بد مستی کند. همچنین با این آیه روشن می‌شود که اندوه مورد نکوهش، همانا اندوهی است که صاحبش بر آن صبر و شکیبایی نکرده و در آن به قضا و قَدَر الهی راضی نباشد. و شادمانی ممنوع هم شادمانی‌ای است که صاحب خویش را به غرور و ناز و تکبّر و طغیان وا داشته و او را از شکر حق تعالی غافل گرداند. عکرمه می‌گوید: «هیچ کسی نیست مگر این‌که اندوهگین یا شادمان می‌شود ولی باید شادمانی را به شکر تبدیل کنید و اندوه را به صبر». پس مراد نفی و سرکوب خصلت‌ها و طبائع بشر ـ از قبیل غم و شادی و خشم‌نیست بلکه نهی از شادی و اندوه، ناظر بر مقدّمات این امور و اسباب آنها، یا بر توابع و پیامدهای آنهاست که همانا کفران نعمت یا ناراض بودن از قَدَر الهی می‌باشد.

ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ وَيَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبُخۡلِۗ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ﴿٢٤﴾

و از آنجا که انسان خودستا و فخر فروش غالباً بخیل نیز هست زیرا او حقّی بر ذمّهٔ خویش برای دیگران قایل نیست پس خداوند ﷻ به ذکر وصف بخل در آنان پرداخته و می‌فرماید: ﴿**همانان که بخل می‌ورزند**﴾ در ادای حق خداوند ﷻ و در دادن صدقه ﴿**و مردمان را نیز به بخل می‌فرمایند**﴾ یعنی: این بخل‌ورزی را ــ هم با سخن و هم با عمل خود ــ برای مردم نیز می‌آرایند بدان جهت که وقتی آنان به اموال خویش فخر می‌ورزند، دیگران نیز که این شیوه و رفتارشان را می‌بینند علاقه‌مند می‌شوند که همانند آنان باشند بنابراین، به آنان اقتدا نموده و از انفاق در راه‌های خیر بخل و امساک می‌ورزند ﴿**و هرکس روی برگرداند، بی‌گمان الله هموست بی‌نیاز ستوده**﴾ یعنی: هر کس از انفاق مال روی برگرداند، بداند که خداوند ﷻ از او بی‌نیاز و در افعال خویش ستوده است پس این انفاق نکردن وی، به خدای بی‌نیاز هیچ زیانی نمی‌رساند. این جمله متضمّن تهدید بخیلان و مشعر بر این حقیقت است که انفاق مال در راه حق، همانا به خیر و صلاح خود انفاق‌کننده می‌باشد.

لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَنزَلۡنَا ٱلۡحَدِيدَ فِيهِ بَأۡسٞ شَدِيدٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ ﴿٢٥﴾

﴿**هرآینه پیامبران خویش را با بیّنات**﴾ یعنی: با معجزات روشنگر و شریعت‌های آشکار ﴿**فرستادیم و کتاب و میزان را همراهشان فروداوردیم**﴾ مراد از کتاب: جنس کتاب یعنی تمام کتابهای آسمانی است و مراد از میزان: ترازوی عدالت است. ابن‌زید می‌گوید: «مراد همان ترازویی است که مردم آن را در سنجش اشیا به کار

می‌گیرند و به وسیلهٔ آن وزن و معامله می‌کنند». آری! فرود آوردیم اینها را ﴿تا مردم به قسط برخیزند﴾ یعنی: تا مردم از حقّ و عدل که بدان مأمور شده‌اند، پیروی کنند و تا زندگی آنان بر بنیاد حقّ و عدل استوار گردد و در میان خود به انصاف و داد معامله کنند. قسط: عدل و حقّ است ﴿و آهن را فرودآوردیم﴾ یعنی: آن را در معادن پدیدآوردیم و آفریدیم و صنعت آن را برای مردم تعلیم دادیم ﴿که در آن قوتی سخت است﴾ زیرا ابزارهای جنگی و وسایل کوبندهٔ نظامی از آن ساخته می‌شود همچنین صنایع سنگین و ساختمانهای غول‌پیکر و مانند این‌ها از وسایل؛ مانند ماشین، هواپیما و غیره که دارای قوّت و شدّت و صلابت‌اند، از آهن ساخته می‌شوند. بأس: قوّت و نیرومندی است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بُعِثْتُ بِاالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ حَتَّى يُعْبَدُاللّٰهُ وَحْدَهُ لاشَرِيْكَ لَهُ، وَجُعِلَ رِزْقِيْ تَحْتَ ظِلِّ رُمْحِيْ، وَجُعِلَتِ الذِّلَّةُ وَالصِّغَارُ عَلٰى مَنْ خَالَفَ اَمْرِيْ وَمَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» در پیشاپیش قیامت [به توسّل] به شمشیر [و استفاده از سلاح] مبعوث شدم برای این‌که خدای یگانهٔ لاشریک مورد پرستش قرار گیرد و روزی‌ام در زیر سایهٔ نیزه‌ام قرار داده شده و هر کس که از فرمانم سرپیچی کند، به ذلّت و کوچکی و حقارت محکوم شده است و هر کس خود را به قومی تشبیه کند پس او از آنان است».

﴿و﴾ در آهن ﴿منفعت‌های دیگری برای مردمان است﴾ که به وسیلهٔ آن بسیاری از وسایل موردنیاز خود مانند کارد، تبر، سوزن، ابزارهای کشاورزی و نجّاری، وسایل ساختمانی و غیر اینها از صنایع خفیفه و ثقیلهٔ بسیاری را که برای مردم مفید و کارآمد است، می‌سازند ﴿و تا خداوند بداند﴾ به علم مشاهده و ظهور و در عالم واقع ﴿که چه کسی او و پیامبرانش را غائبانه یاری می‌دهد﴾ با بهره گیری درست از آهن در جهاد فی‌سبیل‌الله. پس هر کس دین خدا ﷻ و پیامبرانش را یاری داد، حق تعالی در علم ظهور وی را یاری دهندهٔ خود و پیامبرانش می‌شناسد و هر کس که حق تعالی را عصیان و نافرمانی کرد، او وی را در علم ظهور برخلاف این

می‌شناسد. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنه در معنی (بِا الْغَیْب ٭ غائبانه) می‌گوید: «خدای عزّوجلّ را درحالی یاری می‌دهند که او را نمی‌بینند». ﴿هرآینه الله قوی است﴾ بر نابود کردن کسانی که ارادهٔ نابودیشان را دارد ﴿غـالب است﴾ و نـیازی بـه یـاری گـرفتن از بندگانش نـدارد بـلکه آنـان را از آن رو بـه جـهاد دسـتور داده است کـه جـهاد تحقّق‌بخش منافع خود آنهاست و افزون بر آن، با جهاد ثواب امتثال امر خدا ﷻ را نیز در می‌یابند.

این آیه بیانگر دستور و قاعدهٔ اساسی برای جامعهٔ اسلامی و نظام حکومت در اسلام است زیرا نشان می‌دهد که جامعهٔ اسلامی، جامعه‌ای است که بـه شـریعت آسمانی حکم می‌کند، بر بنیاد آن اداره می‌شود و روش آن برپاداشتن حقّ و عدل و مساوات است و این نظام در زیر چتری نیرومند، با صلابت و آهنین که حمایتگر مبادی و اساسات قانونی و نظام ارزشی آن است قرار داشته و نـیروی کـوبنده و ویرانگری در اختیار دارد که هر قدرت متجاوز و فتنه‌گری را که به خود جـرأت دهد تا رویاروی آن قرار گیرد و مقدّسات آن را پایمال کند، یا در جهت براندازی آن عمل نماید، یا راه را بـر دعـوت اسـلامی در داخـل و خـارج سـرزمین‌های مسلمانان ببندد؛ با توانمندی و صلابت سرجای آن می‌نشاند و آن را از سر راه حقّ و عدل و خیر و فضیلت بر می‌دارد.

این شریعت؛ از معجزات آشکار و قوانین و برنامه‌های روشنگری بـرخـوردار است که کتب آسمانی متضمّن آنهاست و آخرین این کتب که همانا قرآن عظیم، این قانون اساسی زندگی بشر است، نظام و برنامهٔ الهی را در آخرین ساختار آن به جامعهٔ انسانی معرّفی کرده است. روش و برنامهٔ حکومت در شریعت خداوند ﷻ، پایبندی به حقّ و عدالت در روابط، مناسبات و تعاملات انسانها است زیرا آسمانها و زمین با عدالت بر پا ساخته شده است ولی در نظام اسلامی بر افرازندهٔ پـرچـم عدل و اقامه‌کنندهٔ آن خود مردم‌اند. در **حدیث‌شریف** به روایت عمربن‌خطاب رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فـرمودند: «إِنَّ اللّٰـهَ أَنْـزَلَ أَرْبَـعَ بَـرَكَـاتٍ مِـنَ السَّمَاءِ

إِلَى الْأَرْضِ: اَلْحَدِيدَ وَالنَّارَ وَالْمَاءَ وَالْمِلْح «خداوند ﷻ چهار برکت را از آسمان به زمین فرود آورده است: آهن، آتش، آب و نمک را». پس با آنچه گفتیم، وجه مناسبت میان کتاب، میزان و آهن در آیهٔ مبارکه آشکار شد. امام رازی نیز در توجیه این مناسبت می‌گوید: «دین یا اعتقادات است یا معاملات، یا اصول است یا فروع و اعتقادات و اصول به اتمام نمی‌رسند مگر با کتاب آسمانی، بویژه آن گاه که این کتاب اعجازگر هم باشد و معاملات یا فروع نظم و سامان نمی‌یابند مگر با میزان که همانا نماد عدل است. اینها که سامان یافت، نوبت به قوّه و نیرویی می‌رسد که حمایتگر اصول اعتقادات و فروع عملیّات یعنی نظامنامه‌های تشریعی باشد، این مؤیّد و حمایتگر نیز آهن است». سخن امام رازی‌ؒ به این حقیقت اشاره دارد که کتاب ممثّل سلطهٔ تشریعی و قانون‌گزاری، عدل ممثّل سلطهٔ قضایی و آهن ممثل سلطهٔ اجرایی است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٦﴾

﴿و هرآینه نوح و ابراهیم را﴾ به رسالت **﴿فرستادیم و در ذریهٔ آنان پیامبری و کتاب را قراردادیم﴾** یعنی: نبوّت را در آنان قرار دادیم پس همهٔ پیامبران از نسل این دو پیامبر اولی‌العزم الهی هستند و خدای متعال کتابهای آسمانی را بر احدی جز پیامبران برآمده از نسل ایشان فرو نفرستاده است **﴿پس بعضی از آنان راه یابنده‌اند﴾** یعنی: بعضی از ذریّه و نسل این پیامبرانؑ، یا بعضی از کسانی که پیامبرانؑ به‌سوی آنها فرستاده شده‌اند، با پیروی از ایشان به سوی حق راهیافته‌اند **﴿و بسیاری از آنان فاسق‌اند﴾** یعنی: از راه مستقیم خارج شده‌اند.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَـٰرِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ وَءَاتَيْنَـٰهُ ٱلْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِى قُلُوبِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ٱبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَـٰهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ٱبْتِغَآءَ رِضْوَٰنِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا ۖ فَـَٔاتَيْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ ۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَـٰسِقُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**باز از پی ایشان**﴾ یعنی: از پی نوح، ابراهیم و پیامبران پیشین علیهم‌السلام ﴿**پیامبران خود را فرستادیم و عیسی پسر مریم را از پی آوردیم**﴾ عیسی علیه‌السلام از جهت مادر از نسل ابراهیم علیه‌السلام است زیرا او را با پدر نسبتی نیست چراکه پدری ندارد، در غیر آن مردم نسب خویش را از پدران خویش می‌گیرند ﴿**و به او انجیل را دادیم**﴾ و آن کتابی است که خداوند ﷻ بر عیسی علیه‌السلام نازل فرمود ﴿**و در دل کسانی که از او پیروی کردند، رأفت و رحمتی قرار دادیم**﴾ رَأفَتْ: دفع نمودن بدی با لطف و نرمی و رحمت: جلب خیر و مودّت با نیکوکاری و به‌کارگرفتن شیوه‌های خوب است. شایان ذکر است که این پیروان بر خوردار از رأفت و رحمت عیسی علیه‌السلام حواریّون و پیروانشان بودند که خداوند ﷻ در دلهایشان برای مردم رحمتی قرار داد، بر خلاف یهود که اینچنین نیستند و سخت سنگدل و بی‌رحم می‌باشند ﴿**و رهبانیتی را که آنها خود آن را بدعت نهاده‌اند ما برآنان فرض نساخته بودیم**﴾ یعنی: ما نه آن رهبانیّت را برایشان مشروع گردانیده بودیم و نه آنان را بدان امر کرده بودیم بلکه خودشان به انگیزهٔ غلو و افراط در عبادت، آن را برگزیده و با پرهیز از نکاح، بی‌علاقه‌گی به غذا و نوشیدنی و گوشه‌گیری در کنج غارها و صومعه‌ها، بر خود سختی‌هایی را تحمیل

کردند.

شایان ذکر است که اصل ظهور این رهبانیّت از آنجا ناشی شد که شاهان و فرمانروایانشان از راه حق منحرف شده و آن را تغییر دادند و رفته رفته از عیسویان راستین جز تعداد اندکی باقی نماند پس آنان هم به گوشه‌گیری و انقطاع از مردم گرایش یافتند. رهبانیّت: عبارت است از بریدن از مردم به منظور عبادت، گوشه گیری در کلیساهای ساخته شده در کوه‌ها و غیر آن، دست‌کشیدن از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و کناره گرفتن از ازدواج. ﴿**مگر آن‌که در طلب خشنودی الهی آن را در پیش گرفته بودند**﴾ یعنی: لیکن خودشان این رهبانیّت را به منظور طلب خشنودی الهی از نزد خود اختراع کرده بودند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «ما بر امّت نصاری رهبانیّت را مشروع نکردیم بلکه ما طلب رضای خویش را بر آنان مشروع کردیم». ﴿**پس چنان‌که شایستهٔ رعایت بود، رعایتش نکردند**﴾ یعنی: آنان این رهبانیّت را که از نزد خود اختراع کرده بودند و خودساختهٔشان بود نیز چنان‌که شایستهٔ آن بود رعایت نکردند بلکه بسیاری از آنها رهبانیّت را به عنوان وسیله‌ای برای فسادافگنی یا فسادگری به‌کار برده و جز اندکی از آنان بر دین راستین عیسی علیه السلام باقی نماندند. ﴿**پس به کسانی از آنان که ایمان آوردند مزدشان را عطا کردیم**﴾ یعنی: مزدی را که به سبب ایمان سزاوار آن بودند ﴿**و بسیاری از آنان فاسقانند**﴾ یعنی: بسیاری از همین گروه راهب پیشهٔ زاهدنما، فاسق و نافرمان و بدکارند، اموال مردم را به ناروا می‌خورند و روش انحراف در پیش می‌گیرند. این آیه چنان‌که ابن‌کثیر گفته است، از دو جهت بیانگر مذمّت آنان است؛ اوّل: بدعت آفرینی‌شان در دین خداوند جل جلاله که او به آن دستور نداده است. دوم: عدم پایبندیشان به همین بدعتی که می‌پنداشتند آنان را به حق تعالی نزدیک می‌گرداند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَهْبَانِيَّةً، وَرَهْبَانِيَّةَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ» همانا برای هر امّتی رهبانیّتی است و رهبانیّت امّت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای خدا جل جلاله است. پس گوشه‌گیری در

عبادتگاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لاٰ تُشَدِّدُوْا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ، فَيُشَدَّدُ عَلَيْكُمْ فَاِنَّ قَوْماً شَدَّدُوْا عَلٰى انفُسِهِمْ، فَشُدِّدَ عَلَيْهِ، فَتِلْكَ بَقَاياٰهُمْ فِي الصَّوامِعِ وَالدِّياٰراتِ (رَهْباٰنِيَّةً اِبْتَدَعُوْهاٰ ماٰ كَتَبْناٰها عَلَيْهِم بر خود سخت نگیرید، که در آن صورت بر شما سخت گرفته می‌شود زیرا قومی بر خویشتن سخت گرفتند پس برآنان سخت گرفته شد و این بقایای آنهاست در صومعه‌ها و دیرها. سپس رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت کردند: رهبانیّتی که آنان خود بدعتش نهاده بودند، ما آن را برآنان فرض نساخته بودیم».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَءَامِنُواْ بِرَسُولِهِۦ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِۦ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِۦ وَيَغْفِرْ لَكُمْۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٨﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید﴾ به پیامبران پیشین ﷺ **﴿از خداوند پروا کنید﴾** با فروگذاشتن منهیّات وی **﴿و به پیامبر او﴾** حضرت محمّد ﷺ **﴿ایمان آورید تا بهرهٔ دو چندان از رحمت خویش به شما ارزانی دارد﴾** به سبب ایمانتان به پیامبر خاتمش بعد از ایمانتان به پیامبران پیش از وی. این پاداش دو چندان ـ والله‌اعلم ـ از آنِ مؤمنان اهل کتاب است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوموسی‌اشعری ؓ آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «سه کس‌اند که پاداششان را دوبار [یعنی مضاعف] دریافت می‌کنند: شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبرش و هم به من ایمان آورده است؛ برایش دو مزد است و بردهٔ مملوکی که حقّ خدا ﷻ و حقّ موالی‌اش را ادا نموده است؛ برایش دو مزد است و مردی که کنیزش را ادب آموخته و نیکو ادبش داده است، سپس او را آزاد نموده و با وی ازدواج کرده است؛ برای او نیز دو مزد

است». ﴿و﴾ ای اهل کتاب! اگر چنان کنید که حق تعالی فرمود ﴿برای شما﴾ افزون بر آنچه که ذکر شد ﴿نوری قرار می‌دهد که با آن راه روید﴾ یعنی: به وسیلهٔ آن نور بر صراط راه روید و به درستی به مقصد برسید پس این نور اساس نجات انسان بر صراط است و این همان نوری است که وصف آن در آیهٔ (۱۲): (یَسْعَیٰ نُوْرُهُمْ بَیْنَ اَیْدِیْهِم) گذشت. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «مراد نور هدایتی است که به وسیلهٔ آن از جهالت و گمراهی نجات پیدا می‌کنند». ﴿و﴾ در آن صورت ﴿برای شما می‌آمرزد﴾ آنچه را که گذشته است از گناهان شما ﴿و خداوند آمرزگار مهربان است﴾ یعنی: بسیار با مغفرت و بسیار با رحمت است. پس این فضیلت‌هایی است که امّت ما با آنها بر امّت‌های دیگر برتری یافته است و کسی هم که به این امّت می‌پیوندد، از این فضیلت‌ها برخوردار می‌شود.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** این آیه روایت کرده است که: چون آیهٔ (اُولَٰئِكَ یُؤْتَوْنَ اَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوْا) [قصص / ۵۴] نازل شد، مؤمنان اهل کتاب بر اصحاب رسول خدا ﷺ فخرفروخته و گفتند: ما از دو پاداش برخوردار هستیم در حالی که شما فقط یک پاداش دارید! پس این سخن اهل کتاب بر اصحاب ﷺ دشوار آمد، همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد و برای اصحاب نیز همانند پاداشهای مؤمنان اهل کتاب، دو پاداش قرار داد و به علاوه نور را نیز بر پاداش ایشان افزود. پس از سبب نزول چنین بر می‌آید که این آیهٔ کریمه مخصوص به امّت محمّد ﷺ است.

لِّئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ ٱلْكِتَـٰبِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَىْءٍ مِّن فَضْلِ ٱللَّهِ ۙ وَأَنَّ ٱلْفَضْلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

﴿تا اهل کتاب بدانند﴾ یعنی: ای امّت محمّد ﷺ! تقوا پیشه کنید و ایمان آورید

تا خدای متعال مزد شما را دو چندان بدهد و کسانی از اهل کتاب که تقوا پیشه نکرده و ایمان نیاورده‌اند، بدانند: ﴿که بر چیزی از فضل الله قادر نیستند﴾ همان فضل و بخشایشی که حق تعالی با آن بر مؤمنان به محمّد ﷺ تفضّل نموده است و نیز بدانند که بر بازداشتن این فضلی که خداوند ﷻ بدان بر مستحقّان آن تفضّل و بخشایش نموده است، قادر نیستند ﴿و بدانند که فضل﴾ و از آن جمله، نبوّت و علم و تقوی ﴿به دست الله است آن را به هر کس که خواهد می‌دهد﴾ چنان‌که با بخشیدن نعمت والای اسلام، از این فضل بر محمّد ﷺ و اصحاب و امّتشان بهره و نصیبی وافرتر از دیگران داد. «لا» در (لِئَلاَّ يَعْلَمَ) زائد و برای تأکید است، که قرائت‌های (لِيَعْلَمَ)، (لِكَيْ يَعْلَمَ) و (لِاَنْ يَعْلَم) مؤیّد آن می‌باشد.

ابن‌جریر در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت می‌کند: چون آیهٔ (يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ...) نازل شد، اهل کتاب از نزول آن بر مسلمانان حسد ورزیدند پس خداوند ﷻ نازل فرمود: (لِئَلاَّ يَعْلَمَ اَهْلُ الْكِتابِ ...).

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مجادله

مدنی است و دارای بیست و دو آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری آن به «مجادله» این است که با فرمودهٔ حق تعالی: (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِيْ تُجَادِلُكَ فِيْ زَوْجِهَا ...) آغاز شده است. این سوره بنا بر قول صحیح، مدنی است. از کلبی نقل شده است که گفت: تمام این سوره در مدینه نازل شد، بجز این فرمودهٔ حق تعالی: (مَا يَكُوْنُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاٰثَةٍ اِلاّٰ هُوَ رَابِعُهُم ...) که در مکّه نازل شد. امّا عطا می‌گوید: «ده آیهٔ اوّل از آن مدنی و بقیّهٔ آن مکّی است».

قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ﴿١﴾

﴿هرآینه خداوند سخن آن زنی را که دربارهٔ همسرش با تو مجادله می‌کرد، شنید﴾ یعنی: اجابت کرد و پذیرفت چنان‌که در برخاستن از رکوع می‌گوئیم: «سَمِعَ اللّٰهُ لِمَن

حَمِدَهُ» یعنی: خداوند ﷻ برای کسی که حمد وی را گفت، اجابت کرد و پذیرفت. تُجَادِلُكَ: یعنی با تو دربارهٔ همسرش گفت‌وگو می‌کرد ﴿و شکایت می‌کرد به خداوند﴾ یعنی: غم و نگرانی و شکایت خود را به‌سوی خداوند ﷻ می‌پراکند، بدان امید که حق تعالی که شنوای شکایت وی است، اندوه و سختی وارده بر وی را برطرف سازد و راه گشایشی به رویش پدید آورد.

عائشه رضي‌الله عنها در بیان **سبب‌نزول** این آیه می‌گوید: بسیار بزرگ و با برکت است ذاتی که شنوایی او همه چیز را فراگرفته است؛ من سخن خوله دختر ثُعلبه را شنیدم آن‌گاه که از شوهرش نزد رسول اکرم ﷺ شکایت می‌کرد و درحالی‌که برخی از آن را از من مخفی می‌داشت، می‌گفت: «یارسول‌الله! شوهرم اوس‌بن‌صامت جوانی‌ام را خورد، شکمم را برای او پراکندم [یعنی فرزندان بسیاری برای او به دنیا آوردم] تا آن‌که چون سنّم بالا رفت و از بچه‌آوردن ماندم، اینک از من ظهار کرده است. بارخدایا! من به‌سوی تو شکایت می‌کنم». عائشه رضی‌الله‌عنها می‌افزاید: پس او پیوسته به بارگاه الهی ناله و زاری می‌کرد تا آن‌که جبرئیل ﷺ این آیات را فرود آورد. در کتب حدیث آمده است که اوس‌بن‌صامت ﷺ ــ از انصار ــ در خلال یک جنگ لفظی به خوله همسرش گفت: «تو بر من همانند پشت مادرم هستی»[1]. امّا در دم از گفتن این سخن پشیمان شد و خوله را به‌سوی خویش فراخواند. ولی خوله سرباز زد و گفت: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، به من نمی‌رسی ــ درحالی‌که گفتی آنچه را که گفتی ــ تا آن گاه که خدا ﷻ و رسولش ﷺ در این باره حکم کنند. پس نزد رسول خدا ﷺ آمد و ماجرا را به ایشان گفت و اضافه کرد؛ یا رسول‌الله! اگر برایم در بازگشت به شوهرم رخصتی می‌یابید، هم دل من و هم دل شوهرم را آرام گردانید و ما را از این پریشانی برهانید. امّا رسول اکرم ﷺ فرمودند: «تاکنون

---

۱ ــ شایان ذکر است که این جمله، صیغهٔ «ظهار» است که یکی از انواع طلاقهای رایج در جاهلیّت بود و چون مرد این سخن را به همسرش می‌گفت، او تا ابد بر وی حرام می‌شد.

دربارهٔ تو به چیزی دستور داده نشده‌ام». در روایت دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به نظرم تو بر وی حرام گردیده‌ای». خوله گفت: امّا او نامی از طلاق نبرد. پس در این باره مکرّراً با رسول اکرم ﷺ گفت‌وگو کرد امّا چون این سخنان مکرّر وی جوابی دلخواه به بار نیاورد، به زاری به پیشگاه خدای متعال چنین نالید: بارخدایا! من نزد تو از حاجتمندی و سختی حال خود شکایت می‌برم. بارخدایا! کودکانی دارم خردسال که اگر آنان را به اَوْس بپیوانِدانم ضایع می‌شوند و اگر آنان را به خود بپیوندانم، گرسنه می‌مانند ... لذا پی هم سرش را به‌سوی آسمان بالا می‌کرد و می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَشْكُوْ اِلَيْكَ، اَللّٰهُمَّ فَاَنْزِلْ عَلٰى لِسَانِ نَبِيِّكَ ﴿ بار خدایا! من به‌سوی تو شکایت می‌برم. بارخدایا! [حلّ مشکلم را] بر زبان نبّی خود نازل کن». تا سرانجام در بارهٔ وی قرآن نازل شد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ بر وی خواندند: (قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِيْ تُجَادِلُكَ فِيْ زَوْجِهَا ...).

﴿و خداوند گفت‌وگوی شما دو تن را می‌شنود﴾ یعنی: سخنانی را که خوله با رسول اکرم ﷺ در این مورد ردّ و بدل می‌کردند **﴿هرآینه الله شنوای بیناست﴾** پس هر شنیدنی‌ای را می‌شنود و هر دیدنی‌ای را می‌بیند و از جمله آنچه را که میان پیامبرش و آن زن روی داد. از این آیات دانسته می‌شود که شکوه کردن به‌سوی خداوند ﷻ از غم و اندوه و دلتنگی، مفیدترین و مؤثّرترین راه درمان است چنان‌که خداوند متعال شکوای خوله را شنید و به دادخواهی وی آمد و انتظار و امیدش را برآورده کرد زیرا خوله به فضل و احسان پروردگارش یقینی واثق داشت.

ٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَآئِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَٰتِهِمۡۖ إِنۡ أُمَّهَٰتُهُمۡ إِلَّا ٱلَّٰٓـِٔي وَلَدۡنَهُمۡۚ وَإِنَّهُمۡ لَيَقُولُونَ مُنكَرٗا مِّنَ ٱلۡقَوۡلِ

وَزُوراً وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٢﴾

آن گاه حق تعالی در اجابت دعای خوله، حکم ظهار را چنین بیان کرد : **﴿آنان‌که از شما﴾** مؤمنان **﴿با زنان خود ظهار می‌کنند﴾** ظهار این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من همانند پشت مادرم هستی. یعنی در حرمت. و سائر محارم نیز در حکم خود همچون مادرند. پس قصد مرد از ظهار، تشبیه زن یا عضوی از وی به یکی از محارم نسبی، یا سببی، یا رضاعی خویش به قصد تحریم است که این در دوران جاهلیّت از سخت‌ترین صیغه‌های طلاق بود. بنابراین، کسی که به زنش چنین سخنی بگوید، به اجماع علما ظهارکرده است و خلافی در این نیست. آری! کسانی که با زنان خود ظهار می‌کنند: **﴿آن زنان مادران ایشان نیستند﴾** پس سخنی که شوهران با به‌کاربردن صیغهٔ ظهار به زنانشان می‌گویند، سخنی است دروغ، حرام و منکر. این تعبیر قرآنی، مفید توبیخ و سرزنش ظهارکنندگان است. **﴿مادرانشان جز کسانی که آنان را زاده‌اند، نیستند و بی‌گمان آنان سخنی ناپسند و دروغ می‌گویند﴾** یعنی: بی‌گمان ظهارکنندگان با گفتن این سخن به همسران خویش، سخنی زشت و ناپسند می‌گویند که شرع آن را انکار می‌کند. مُنْکَر: هر چیزی است که شرع، عقل و طبع آن را انکار کند و ناپسند بدارد. زُوْر: دروغ و بهتان است زیرا زن در حرمت خود هیچ شباهتی به مادر ندارد. **﴿و هرآینه الله عفوکنندهٔ آمرزگار است﴾** عَفُوّ: یعنی حق تعالی بسیار بخشاینده و بسیار آمرزنده است؛ آن گاه که پرداخت کفّاره را راه نجاتی برایشان از این منکر گردانید. یا آمرزگار است آنچه را که در دوران جاهلیّت از آنان در این مورد سرزده بود. شایان ذکر است که ضابطه نزد حنفی‌ها و مالکی‌هادر شخص ظهارکننده این است که ظهار هر شوهر مسلمان عاقل و بالغی واقع می‌شود امّا ظهار ذمّی صحّت ندارد و حکمی هم بر آن مترتّب نمی‌شود. ولی ضابطه نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها این است که : هر کس طلاقش صحیح بود، ظهارش نیز صحیح است؛ و آن هر شخص عاقل و بالغی

است ، اعم از این‌که مسلمان باشد یا کافر بنابراین ، ظهار شخص ذمّی نیز صحّت دارد .

وَٱلَّذِينَ يُظَـٰهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُواْ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّاۚ ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِۦۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣﴾

حکم ظهارکننده این است : ﴿ **وکسانی که با زنان خود ظهار می‌کنند، سپس از آنچه که گفته‌اند بر می‌گردند** ﴾ یعنی : به قصد جماع و مقاربت با زن خود که قبلاً برآن بوده‌اند ، برگشته و از قصد تحریم عدول می‌کنند . این برگشت نزد شافعی با نگاه‌داشتن زن ظهارکننده در قید ازدواج به مدّت زمانی است که امکان مفارقت برای شوهر در آن مدّت وجود دارد ، یعنی برگشت وی با طلاق ندادنش پس از ظهار است . نزد ابوحنیفه : برگشت شوهر ، با مباح کردن بهره‌برداری از وی بر خود ولو با نگاه شهوت‌آمیز است . نزد مالك : برگشت شوهر ، با عزم‌نمودن وی بر جماع است . و نزد حسن بصری و امام احمد : برگشت شوهر ، با جماع است . ﴿ **پس آزاد کردن برده‌ای است** ﴾ یعنی : بر مردان ظهارکننده به سبب آنچه که از صیغهٔ ظهار گفته‌اند؛ آزاد کردن برده‌ای ــ یعنی کنیز یا غلام مملوکی ــ واجب است و نیز ــ نزد جمهور بجز احناف ــ واجب است که بردهٔ آزاد کرده مؤمن باشد؛ ﴿ **پیش از آن‌که زن و مرد با همدیگر تماس گیرند** ﴾ یعنی : پیش از آن‌که یکی از آنها از دیگری بهره‌برداری جنسی نمایند . مراد از تماس در اینجا ــ نزد حسن‌بصری ــ جماع است امّا احناف آن را به هرگونه بهره‌برداری جنسی‌ای تفسیر کرده‌اند . بنابراین ، برای ظهارکننده جواز ندارد که با زن ظهارکردهٔ خود جماع (مقاربت) یا بهره‌برداری جنسی نماید تا آن گاه که کفّاره نمی‌دهد ﴿ **این** ﴾ حکم مذکور ﴿ **به آن اندرز داده می‌شوید** ﴾ یعنی : به آن امر می‌شوید ، یا به وسیلهٔ آن از

ارتکاب ظهار بازداشته می‌شوید ﴿و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است﴾ پس چیزی از اعمالتان بر او پنهان نمی‌ماند و بدانید که شما را در قبال آن جزا می‌دهد.

فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾

﴿پس هر کس که آن رانیافت﴾ یعنی: هر کس در ملک خویش برده‌ای نیافت و به پرداخت قیمت آن نیز قادر نشد، یا برده‌ای نیافت که آن را خریداری کند، مانند زمان حاضر؛ ﴿پس بر وی روزه داشتن دو ماه پی‌درپی است پیش از آن‌که آن دو با یک‌دیگر تماس گیرند﴾ یعنی: بر شوهر است که دو ماه متوالی روزه بدارد و در خلال آن دو ماه هیچ روزی را نخورد پس اگر بدون عذر روزی را خورد، باید روزه را از سربگیرد همچنان اگر با زن ظهارشدهٔ خود در شب یا روز به عمد جماع کرد، باید روزه را از سر بگیرد. شافعی‌﷫ می‌گوید: اگر در شب جماع کرد، روزه را از سر نگیرد زیرا شب محلّ روزه نیست امّا رأی ابوحنیفه و مالک رحمهماالله خلاف این است. ﴿پس کسی که نتوانست﴾ یعنی: نتوانست دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد؛ به‌سبب پیری، یا بیماری‌ای مزمن، یا اشتهای مفرط به مقاربت جنسی ﴿پس در آن صورت، باید به إطعام شصت مسکین بپردازد﴾ برای هر مسکین نصف صاع[1] از گندم، یا یک صاع از خرما یا جو در نزد احناف و یک مُدّ[2] از گندم، یا

۱ ـ صاع: (۲۷۵۱) گرم است.

۲ ـ مُدّ: (۶۷۵) گرم است.

نصف صاع از خرما یا جو در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها. البتّه پرداخت کفّاره قبل از تماس یا بهره گیری جنسی است. ظاهر فرمودهٔ حق تعالی: (فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا) دلیل برآن است که ناگزیر باید عدد شصت پوره باشد بنابراین، اگر یک مسکین را به‌مدّت شصت روز اطعام کرد ــ در نزد جمهور ــ از او پذیرفته نیست امّا در نزد احناف اطعام یک نفر در شصت روز نیز جایز و پذیرفته است و هم جایز است که شصت مسکین را به یکباره اطعام کند تا سیر شوند، یا به آنان چیزی بدهد که سیرشان گرداند.

علما بر این امر که پرداخت کفّارهٔ ظهار ترتیب دارد، اتّفاق نظر دارند. یعنی: در مرتبهٔ اوّل آزادسازی برده است و در صورت نیافتن برده، روزه گرفتن و در صورت ناتوانی از گرفتن روزه، کفّارهٔ آن طعام دادن شصت مسکین است. همچنین فقها اتّفاق نظر دارند بر این‌که اگر کسی قبل از پرداخت کفّاره جماع کرد، پروردگارش را نافرمانی کرده و گنه کار شده است ولی بر او کفّارهٔ خاصّی نیست و باید توبه و استغفار نماید و در عین حال کفّارهٔ ظهار بر ذمّهٔ وی برقرار می‌ماند و حرمت همسرش نیز بر وی باقی می‌ماند تا کفّاره بدهد. خاطرنشان می‌شود که تفصیل احکام ظهار در کتاب‌های فقه آمده است.

﴿**این برای آن است که به الله و پیامبرش منقاد شوید**﴾ یعنی: به این احکام حکم کردیم تا به این اوامر و مشروعات خداوند ﷻ باور و تصدیق کنید لذا در برابر حدود شرع بایستید و از آن تجاوز نکنید و به ارتکاب ظهار که سخن منکر، دروغ و بهتانی بیش نیست، برنگردید ﴿**و این**﴾ احکام یاد شده ﴿**حدود خداوند است**﴾ پس از حدود و مرزهایی که او برای شما مقرّر و معیّن کرده است تجاوز نکنید لذا حق تعالی برای شما بیان کرده است که ظهار معصیتی است و اگر مرتکب آن شدید، ادای کفّارهٔ آن موجب عفو و مغفرت می‌شود ﴿**و برای کافران**﴾ یعنی: برای کسانی که در برابر حدود خداوند ﷻ توقّف نمی‌کنند؛ ﴿**عذابی دردناک است**﴾ هم در دنیا و هم در آخرت.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ كُبِتُواْ كَمَا كُبِتَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ وَقَدۡ أَنزَلۡنَآ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖۚ وَلِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٞ مُّهِينٞ ﴿٥﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که با خداوند و پیامبرش محادّه می‌کنند ذلیل شدند**﴾ مانند ذلّت و نگونساری‌ای که در روز بدر به مشرکان دست داد، چراکه خدای عزّوجلّ با قتل و اسارت و سرکوب، خوار و ذلیلشان گردانید ﴿**چنان‌که ذلیل شدند کسانی که پیش از آنان بودند**﴾ یعنی: به مانند خواری و خفّت کفّار امّت‌های گذشته که به سبب مخالفت با پیامبران خود، ذلیل و حقیر و بی‌مقدار شدند. مُحادّه: ستیز، دشمنی و مخالفت و در اصل به معنای ممانعت است، از این جهت به دربان حدّاد گفته می‌شود. مکبوت: کسی است که به خواری درافتاده است. ﴿**و به راستی آیاتی بیّنات را فرود آوردیم**﴾ دربارهٔ کسانی از امّت‌های پیشین که با خدا و رسولش سر ستیز گرفتند. به‌قولی: مراد از آیات بیّنات؛ معجزات است ﴿**وکافران را عذابی مهین است**﴾ مُهِیْن: عذابی است که صاحبش را خوار، بی‌مقدار و ذلیل می‌گرداند و عزّت و اعتبار وی را از بین می‌برد.

يَوۡمَ يَبۡعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعٗا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوٓاْۚ أَحۡصَىٰهُ ٱللَّهُ وَنَسُوهُۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ﴿٦﴾

﴿**روزی که خداوند همگی آنان را یکجا برانگیزد**﴾ در یک زمان و بدون استثنا، به گونه‌ای که کسی از آنان باقی نماند که از گور برانگیخته نشده باشد ﴿**سپس آنان را از آنچه کرده بودند**﴾ در دنیا از اعمال زشت؛ ﴿**خبر دهد**﴾ با وجود کثرت و اختلاف انواع آن اعمال؛ تا حجّت بر آنها تمام گردد و خجالت و شرمساری آنها

برملا شود ﴿**خداوند آن را در شمار آورده است**﴾ یعنی: چیزی از اعمالشان از نزد وی فوت نگردیده است بلکه همه نزد وی معلوم و مشخّص است ﴿**و امّا آنها آن را**﴾ یعنی: اعمال خود را ﴿**فراموش کرده‌اند**﴾ و آن را به یاد نمی‌آورند؛ یا به سبب بسیاری اعمال زشتشان، یا به‌جهت بی‌اعتنایی و اهمیّت ندادنشان به آن پس بناگاه همهٔ این اعمال را حاضر و نوشته شده در نامه‌های اعمال خود می‌یابند ﴿**و خداوند بر همه چیز گواه است**﴾ یعنی: آگاه و ناظر است پس چیزی بر وی غایب و پنهان نمی‌ماند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۖ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا۟ ۖ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا۟ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾

﴿**آیا ندیدی**﴾ به قلب و عقل خود ﴿**که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می‌داند؟**﴾ یعنی: آیا ندانستی که علم خداوند ﷻ به آنچه که در آسمانها و زمین است، محیط می‌باشد به نحوی که هیچ چیز از آنها بر وی مخفی نمی‌ماند ﴿**هیچ رازگویی‌ای میان سه تن نیست مگر این‌که او چهارمین آنهاست**﴾ و با آنان در اطلاع بر این رازگویی مشارکت دارد. نجوی: برگرفته از نجوة است و نجوة: زمینی است بلند و مرتفع. وجه مناسبت این است که رازگویان در جایی بلند به تنهایی با یک‌دیگر خلوت می‌کنند تا کسی به رازگویی‌شان گوش فراندهد ﴿**و نه میان پنج تن مگر این‌که او ششمین آنهاست**﴾ زیرا حق تعالی با هر کس و هر

تعدادی همراه است، چه کم باشند و چه بسیار، او نهان و آشکار همه را می‌داند و هیچ امر مخفی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند ﴿**و نه کمتر از این و نه بیشتر**﴾ یعنی: کمتر از عدد مذکور، چون یکتن و دو تن و بیشتر از آن؛ مانند شش تن و هفت تن نیست ﴿**مگر این‌که او با آنهاست**﴾ پس آنچه را که در میان خود رازگویی می‌کنند، می‌داند و چیزی از رازهایشان بر او مخفی نمی‌ماند؛ ﴿**هر جا که باشند**﴾ و در هر مکانی از مکانها که قرارداشته باشند ﴿**سپس آنان را آگاه می‌کند**﴾ یعنی: آنان را خبر می‌دهد ﴿**در روز قیامت از آنچه کرده‌اند**﴾ پس در قبال آن جزایشان می‌دهد لذا آنها باید بدانند که رازگویی و نجوایشان بر او مخفی نبوده است. البتّه اعلام و خبردادن حق تعالی از رازگویی‌های کسانی که در میان هم به بدی نجوی می‌کردند به‌خاطر آن نیز هست که اعلام آن، توبیخ و سرکوبی برایشان و الزام‌آور حجّت علیه آنان باشد ﴿**بی‌گمان خداوند به هر چیز داناست**﴾ به طور یکسان؛ اعم از امور آشکار و امور نهان.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: روزی ربیعه و حبیب پسران عمرو و صفوان‌بن‌امیّه با یک‌دیگر به‌طور خصوصی صحبت می‌کردند پس یکی از آنان به دو تن دیگر گفت: به‌نظر شما آیا خداوند آنچه را که هم‌اکنون ما با یک‌دیگر می‌گوییم، می‌داند؟ دیگری گفت: او بعضی از آن را می‌داند و بعضی دیگر را نمی‌داند. سومی گفت: اگر بعضی را بداند پس یقیناً همهٔ آن را می‌داند. همان بود که این آیه نازل شد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نُهُوا۟ عَنِ ٱلنَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا۟ عَنْهُ وَ يَتَنَٰجَوْنَ بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَمَعْصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَإِذَا جَآءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ ٱللَّهُ وَيَقُولُونَ فِىٓ أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا

ٱللَّهُ بِمَا نَقُولُۚ حَسۡبُهُمۡ جَهَنَّمُ يَصۡلَوۡنَهَاۖ فَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٨﴾

ابن‌ابی حاتم در بیان **سبب‌نزول** این آیه روایت می‌کند: در میان رسول خدا ﷺ و یهود متارکه‌ای بود امّا یهود دست از شیطنت برنداشتند و هرگاه مردی از اصحاب ﷺ از نزدشان می‌گذشت، می‌نشستند و در میان هم به سرگوشی و رازگویی پرداخته با چشم‌وابرو اشارات و کنایاتی ردّ و بدل می‌کردند تا آن مؤمن گمان کند که آنها دربارهٔ قتل وی، یا در امری که ناخوشایند وی است با هم نجوی می‌کنند. بنا به روایتی دیگر: منافقان نیز همین کار را می‌کردند پس رسول اکرم ﷺ آنها را از نجوی نهی کردند امّا باز هم آنها از نجوی دست برنداشتند، همان بود که نازل شد: ﴿**آیا به‌سوی کسانی ندیدی که از نجوی نهی‌شدند، سپس به آنچه که از آن نهی شده‌اند باز می‌گردند و با هم به گناه نجوی می‌کنند**﴾ یعنی: به غیبت و آزاردادن مؤمنان و مانند این از گناهان دیگر؛ چون دروغ، ظلم و توطئه علیه مسلمانان ﴿**و**﴾ با هم راز می‌گویند به ﴿**عدوان**﴾ یعنی: به سخنانی که تعدّی علیه مؤمنان است ﴿**و**﴾ با هم راز می‌گویند به ﴿**نافرمانی از پیامبر**﴾ یعنی: به مخالفت با وی ﴿**و چون به نزدت آیند بر تو به نحوی درود می‌گویند که خداوند تو را به آن درود نگفته است**﴾ یهودیان چون نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند، می‌گفتند: «السّام علیك ✿ مرگ بر تو» و ظاهراً این‌گونه وانمود می‌کردند که به پیامبر ﷺ سلام گفته‌اند در حالی که باطناً مرگ را اراده داشتند. و رسول اکرم ﷺ در پاسخ آنان می‌گفتند: «وَ عَلَيْكُمْ ✿ بر خود شما باد».

چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** این بخش از آیهٔ کریمه از عائشه رضی‌الله عنها روایت شده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: «السّام علیك یا اباالقاسم». من در پاسخ آنها گفتم: «السّام علیکم و فعل‌الله بکم ✿ مرگ بر خود شما و خدا شما را بمیراند و نابود کند». رسول اکرم ﷺ فرمودند: ساکت باش ای عائشه! زیرا خداوند متعال بدگویی و بد زبانی را دوست

ندارد. گفتم: یا رسول‌الله! آیا نمی‌دانید که آنها چه می‌گویند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینی که سخنشان را به خودشان بر می‌گردانم؟ [و بدون زیاده‌روی] می‌گویم: «و علیکم ✿ بر خود شما باد!». آن گاه این بخش از آیه نازل شد.

﴿**و در دلهای خویش**﴾ یعنی: در میان خویش ﴿**می‌گویند: چرا به خاطر آنچه می‌گوییم خداوند عذابمان نمی‌کند؟**﴾ یعنی: اگر محمّد ﷺ به راستی پیامبر بود، باید خداوند ﷻ به‌خاطر اهانت و استخفافی که این سخن ما نسبت به وی در بر دارد، ما را عذاب می‌کرد. امّا آنها غافل از این بودند که خداوند متعال حلیم است پس به تعذیب کسی که خود وی را دشنام دهد تعجیل نمی‌کند چه رسد به کسی که پیامبرش را دشنام داده است!! به‌قولی معنی این است: اگر او پیامبر می‌بود، باید این سخنش در مورد ما که می‌گوید: «و علیکم ✿ مرگ بر خود شما باد!» اجابت می‌شد و همین‌که او این سخن را می‌گفت، بی‌درنگ مرگ بر ما فرود می‌آمد؛ ﴿**جهنّم آنان را بس است**﴾ از روی عذاب، یعنی عذاب جهنّم برایشان از مرگ عاجل و دردم کفایت‌گر است ﴿**به آن درآیند پس چه بد سرانجامی است**﴾ یعنی: جهنّم چه بد بازگشتگاهی است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَنَـٰجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَـٰجَوْاْ بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَمَعْصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَتَنَـٰجَوْاْ بِٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩﴾

﴿ای مؤمنان، چون با یک‌دیگر راز می‌گویید باید که به گناه و تعدّی و نافرمانی پیامبر راز نگویید﴾ چنان‌که یهود و منافقان چنین می‌کنند **﴿و در باب نیکوکاری و پرهیزگاری﴾** یعنی: در طاعت و ترک معصیت **﴿راز گویید و از خداوندی که به‌سوی او

محشور می‌شوید ﴾ برای حساب ﴿پروا کنید ﴾ و بدانید که او شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

إِنَّمَا ٱلنَّجْوَىٰ مِنَ ٱلشَّيْطَـٰنِ لِيَحْزُنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَلَيْسَ بِضَآرِّهِمْ شَيْـًٔا إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

﴿**جز این نیست که نجوی** ﴾ یعنی: راز گفتن به گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر ﷺ ﴿**از شیطان است** ﴾ یعنی: از آرایش‌دهی و وسوسه‌افگنی شیطان است ﴿**تا مؤمنان را اندوهگین کند** ﴾ یعنی: او گفت‌وگوی محرمانه به قصد گناه، تجاوز و نافرمانی از پیامبر ﷺ را به خاطر آن آرایش می‌دهد تا مؤمنان را به اندوه و غم درافگند زیرا چنین رازگویی‌هایی سبب ایجاد این واهمه در آنان می‌شود که چه بسا توطئه‌ای علیه آنان سازمان داده شده و نیرنگی علیه آنان سنجیده می‌شود و رازگویی‌ها در این گونه موارد است ﴿**و هیچ زیان رساننده به ایشان نیست** ﴾ یعنی: شیطان یا رازگویی‌ای که شیطان آن را می‌آراید، به مؤمنان هیچ زیانی نمی‌رساند ﴿**مگر به اذن الله** ﴾ یعنی: جز به مشیّت و علم وی ﴿**و مؤمنان باید فقط بر خداوند توکّل کنند** ﴾ یعنی: باید کار خود را به او موکول کرده، تمام شئون خویش را به او سپرده و از شرّ شیطان به او پناه ببرند و از مخاوفی که شیطان برایشان می‌آراید، پروایی نداشته باشند. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری، مسلم و غیر آنان از ابن‌مسعود ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلاثَةً فَلاَ يَتَنَاجَى اِثْنَانِ دُوْنَ الثَّالِثِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُحْزِنُهُ ✿هرگاه شما سه تن بودید پس نباید دو تن جدا از نفر سوم رازگویند زیرا این کار او را اندوهگین می‌سازد». و این از آداب اسلام است. پس هرگاه سه تن در جایی بودند، نباید دو تن از آنان با هم رازگویی کنند تا آن گاه که نفر چهارمی پیدا شود که با آن نفر سوم سخن بگوید چنان‌که ابن‌عمر ﷺ چنین

می‌کرد. البتّه همه اعداد در این حکم یکسان است؛ یعنی چهار نفر با هم در حضور شخص پنجمی، یا صد نفر و بیشتر مثلاً در حضور یک تن با هم رازگویی نکنند چرا که این اندوه و نگرانی در مورد آن یک تن تحقّق پیدا می‌کند بلکه حزن و اندوه او در حضور جمع بسیاری که با هم مشغول رازگویی‌اند و فقط او را از این جمع تنها می‌گذارند، بسیار بیشتر است. دلیل این‌که رسول اکرم ﷺ فقط از سه تن یاد نمودند این است که عدد سه نخستین عددی است که این معنی در آن متصوّر می‌باشد امّا ظاهر حدیث تمام احوال و تمام زمانها را در بر می‌گیرد و رأی جمهور علما نیز همین است. همچنین یکسان است که رازگویی در امر واجبی باشد، یا در امر مستحبّ یا در امر مباحی زیرا این معنی در همهٔ آنها وجود پیدا می‌کند.

قتاده در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: منافقان در میان هم رازگویی می‌کردند و این امر مؤمنان را بر سر خشم می‌آورد و بر ایشان سنگین تمام می‌شد پس خدای عزّوجلّ این آیه را نازل نمود.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُواْ فِي ٱلْمَجَٰلِسِ فَٱفْسَحُواْ يَفْسَحِ ٱللَّهُ لَكُمْۖ وَإِذَا قِيلَ ٱنشُزُواْ فَٱنشُزُواْ يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ دَرَجَٰتٍۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

قتاده و مجاهد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گویند: اصحاب در جای گرفتن به مجلس رسول‌اکرم ﷺ با همدیگر رقابت می‌کردند و هر یکی از آنان می‌شتافت تا جایگاهش به رسول خدا ﷺ نزدیکتر باشد لذا دستور داده شدند تا برای

یک‌دیگر جای باز کنند. به روایتی دیگر: این آیه در روز جمعه نازل شد زیرا گروهی از اهل بدر به مسجد آمدند و جای تنگ بود پس کسی برایشان جای باز نکرد بناچار بر پا ایستادند پس رسول اکرم ﷺ تعدادی را به شمار آنان بر پا ساختند و بدریان را به جایشان نشاندند امّا این کار بر آن گروه ناخوش آمد، همان بود که نازل شد: ﴿**ای مؤمنان! چون به شما گفته شود که گشاده بنشینید پس جای را گشاده کنید**﴾ و حسن ادب را با یک‌دیگر رعایت کنید؛ از طریق جای بازکردن در مجلس و عدم تنگ‌گرفتن جای بر همدیگر ﴿**تا خداوند برای شما گشاده کند**﴾ یعنی: جای را گشاده کنید تا خداوند ﷻ برای شما در بهشت گشایش پدید آورد.

حکم این آیه دربارهٔ هر مجلسی که مسلمانان برای خیر و دریافت پاداش الهی در آن اجتماع می‌کنند، عامّ است؛ خواه آن مجلس، مجلس جهادی و جنگی باشد، یا مجلس ذکر، یا در نماز جمعه و هر کس جلوتر از دیگران در مکانی سبقت گرفت، به آن مکان ذی‌حق‌تر است ولی باید برای برادر مسلمان خویش نیز جای باز کند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاٰ یُقِمِ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ یَجْلِسُ فِیهِ، وَلٰکِنْ تَفَسَّحُوْا وَتَوَسَّعُوْا ٭ شخص، شخص دیگری را از محلّ نشستن وی برنخیزاند تا خود در آن بنشیند ولی جای باز کنید و گشاده دارید».

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این‌که هر کس بر بندگان خدا ﷻ درهای خیر و رحمت را بگشاید، خداوند ﷻ بر او درهای خیر دنیا و آخرت را می‌گشاید. پس سزاوار نیست که آیهٔ کریمه را فقط به گشاده کردن جای در مجالس مقیّد و محدود گردانیم بلکه مراد از آن: رساندن خیر برای مسلمان و داخل نمودن سرور و شادی در قلب وی است، از این جهت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «وَمَنْ یَسَّرَ عَلٰی مُعْسِرٍ یَسَّرَ اللّٰهُ عَلَیْهِ فِی‌الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ، وَاللّٰهُ فِیْ عَوْنِ الْعَبْدِ ما کٰانَ الْعَبْدُ فِیْ‌عَوْنِ اَخِیْهِ هر کس بر تنگدستی آسان بگیرد، خدای‌عزّوجلّ بر او در دنیا و آخرت آسان می‌گیرد و خداوند در یاری بندهٔ خویش است تا آن گاه که بنده در یاری برادر مسلمان خود

باشد». البتّه رعایت این ادب خاصّ، در غرس محبّت و حسّ احترام در دلها نسبت به یک‌دیگر اثر بس شگرفی دارد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به همانجایی از مجلس می‌نشستند که جای نشستن به آن منتهی می‌شد ولی صدر مجلس از همانجایی آغاز می‌شد که ایشان در آن می‌نشستند و اصحاب ﷺ بنابر مراتبی که داشتند، در مجلس آن حضرت ﷺ می‌نشستند پس صدّیق رضی الله عنه از جانب راست ایشان می‌نشست، عمر رضی الله عنه از جانب چپ ایشان و پیش روی ایشان هم غالباً عثمان و علی رضی‌الله‌عنهما می‌نشستند؛ زیرا آن دو از کاتبان وحی بودند و رسول اکرم ﷺ آنها را بدان مأمور کرده بودند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لِيَلِنِيْ مِنكُمْ أُولُوا الْأَحْلَامِ وَالنُّهَى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِيْنَ يَلُوْنَهُم ۞ باید که صاحبان اندیشه و خرد از شما به من نزدیک شوند، سپس کسانی که نزدیک به ایشانند [در خرد و مرتبت] سپس کسانی‌که نزدیک به ایشانند». این توصیه به خاطر آن بود که: اهل خرد و رأی آنچه را که رسول اکرم ﷺ ارشاد می‌فرمودند درک می‌کردند و می‌فهمیدند به همین جهت تعدادی از افراد را به برخاستن امر کردند تا بدریان به جای آنها بنشینند. یا آنان را بدان جهت به برخاستن امر کردند که آنها در حقّ بدریان کوتاهی کرده بودند. یا برای آن‌که بدریان نیز بهرهٔ خویش را از علم برگیرند چنان‌که آن گروه برگرفته‌اند. یا برای تعلیم این ادب که اهل فضل را باید مقدّم داشت، از این جهت خداوند متعال می‌فرماید: **﴿و چون گفته شود برخیزید پس برخیزید﴾** یعنی: اگر از برخی نشسته‌گان در مجلس خواسته شد که از جاهای خود برخیزند تا اهل فضل در دین و اهل علم به خداوند ﷻ و دینش در آن بنشینند پس باید که برخیزند.

این دستور شامل این نیز می‌شود که اگر صاحب مجلس برای کسانی که در مجلس وی دعوت شده‌اند گفت: برخیزید، لازم است که اجابت کنند.

اگر کسی دیگری را مأمور کرد تا زود هنگام به مسجد رفته و برای او جایی بگیرد،

یا سجّاده‌ای را به این منظور فرستاد، این کار مکروه نیست.
کسی که به جایی نشست سپس به خاطر حاجتی از آنجا برخاست و مجدّداً به آن برگشت، او به جای خویش سزاوارتر است.

امّا فقها دربارهٔ این مسئله که آیا ایستادن در جلوی شخص تازه وارد جواز دارد یا خیر؟ اختلاف‌نظر دارند، بعضی آن را اجازه داده‌اند با استناد به **حدیث‌شریف**: «قُوْمُوْا اِلٰی سَیِّدِکُمْ ✿ برای سرورتان برخیزید» که در شأن سعدبن معاذ رضی الله عنه ـ به هنگام خواستن او از سوی رسول‌اکرم ﷺ برای داوری در مورد یهودیان بنی قریظه ـ وارد شده است و بعضی آن را با استناد به این **حدیث‌شریف** منع کرده‌اند: «مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَتَمَثَّلَ لَهُ الرِّجَالُ قِیاماً فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ‌النّار ✿ هر کس دوست دارد که مردم برای او به احترام برپا ایستند، باید که به جای نشستن خود از آتش جای گیرد». برخی از فقها هم به تفضیل قایل شده و گفته‌اند: ایستادن در جلو روی کسی که از سفر می‌آید و در جلو روی حاکم در محلّ ولایتش جواز دارد. امّا این‌که ایستادن در برابر اشخاص را رسم و سنّت دائمی خویش بگردانیم؛ درست نیست و این کار از شعار عجم می‌باشد زیرا در نظر باید داشت که کسی از رسول خدا ﷺ نزد اصحابشان رضی الله عنهم محبوب‌تر نبود امّا چون آن حضرت ﷺ به مجلس وارد می‌شدند، اصحاب برایشان بپا نمی‌خاستند زیرا می‌دانستند که رسول اکرم ﷺ از این کار کراهت دارند چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده است.

﴿خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند به درجاتی رفعت می‌دهد﴾ یعنی: خداوند جلّ جلاله کسانی از شما را که ایمان و علم داده شده‌اند به درجات عالی‌ای از کرامت در دنیا و پاداش آخرت رفعت می‌دهد؛ با فراهم کردن بهرهٔ ایشان در این دو سرا و از جملهٔ این درجات و مراتب، بالا نشاندن وی در مجالس است. امام احمد و مسلم روایت کرده‌اند که نافع‌بن‌عبدالحارث که والی عمر رضی الله عنه در مکّه بود، با عمر رضی الله عنه در عسفان ملاقات کرد. عمر رضی الله عنه به وی گفت: چه کسی را بر اهل وادی جانشین خویش کرده‌ای؟ او

پاسخ داد: ابن اَبزَی را که مردی از بزرگان آزاده شدهٔ ما است. عمرﷺ فرمود: آیا بردهٔ آزاد شده‌ای را بر ایشان جانشین کرده‌ای؟ نافع پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین! آخر او قاری کتاب خدا ﷻ است، عالم به فرایض است، قاضی است! عمرﷺ فرمود: آری! راست گفتی! این پیامبر شما ﷺ بود که در این **حدیث‌شریف** فرمود: «اِنَّ اللّٰهَ لَيَرْفَعُ بِهٰذَا الْكِتَابِ قَوْماً وَيَضَعُ بِهِ آخَرِيْن ❁ بی‌گمان خداوند ﷻ قومی را به وسیلهٔ این کتاب رفعت می‌دهد و دیگرانی را پست می‌گرداند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عثمانﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «يَشْفَعُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ ثَلاثَةٌ: اَلْاَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ ❁ در روز قیامت سه گروه شفاعت می‌کنند: انبیا، سپس علما، سپس شهداء». از ابن‌عبّاسﷺ روایت شده است که فرمود: «سلیمانﷺ در میان علم و مال و ملک مخیّر ساخته شد؛ پس علم را اختیار کرد و به سبب علم؛ مال و ملک هم به وی داده شد».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَـٰجَيْتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَىٰكُمْ صَدَقَةً ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ ۚ فَإِن لَّمْ تَجِدُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

﴿ای مؤمنان! هرگاه با پیامبر راز می‌گویید پس نخست پیش از نجوایتان صدقه‌ای تقدیم دارید﴾ یعنی: چون خواستید با پیامبر ﷺ در امری از امورتان به طور محرمانه سخن بگویید، باید قبل از رازگویی‌تان با وی، صدقه‌ای بدهید. بیضاوی می‌گوید: «در این امر تعظیم و بزرگداشت رسول اکرم ﷺ، بهره و منفعتی برای فقرا، نهی از افراط در سؤال نمودن از رسول خدا ﷺ، ایجاد تمایز میان مخلص و

منافق و دوست‌دار آخرت از دوست‌دار دنیاست». ﴿این﴾ تقدیم صدقه پیش از رازگویی با پیامبر ﷺ ﴿برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است﴾ یعنی: پاک‌کننده‌تر است برای نفسهای شما زیرا طاعت خدای عزّوجلّ در آن می‌باشد ﴿پس اگر نیافتید، بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است﴾ یعنی: هر کس از شما چنین صدقه‌ای را نیافت پس در رازگفتنش با پیامبر ﷺ بدون تقدیم صدقه، گناهی بر وی مترتّب نیست. خاطرنشان می‌شود که این معنی بر واجب بودن تقدیم صدقه قبل از رازگویی دلالت می‌کند زیرا بخشایش و آمرزش مطرح نمی‌شود مگر به سبب ترک واجب.

ءَأَشۡفَقۡتُمۡ أَن تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَٰتٖۚ فَإِذۡ لَمۡ تَفۡعَلُواْ وَتَابَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴿١٣﴾

نقل است که چون خداوند ﷻ آیهٔ قبل را نازل کرد، اهل باطل از نجوای خود با پیامبر ﷺ دست برداشتند زیرا آنان پیش از نجوای خود صدقه‌ای تقدیم نمی‌کردند و در عین حال این کار بر اهل ایمان نیز دشوار آمد زیرا بسیاری از ایشان به خاطر ضعف مالی‌ای که داشتند، از رازگویی با رسول خدا ﷺ دست کشیدند، همان بود که خداوند متعال با نزول این آیه حکم قبلی را از مؤمنان برداشت و برایشان تخفیف داد: ﴿آیا ترسیدید که پیش از نجوایتان صدقاتی را تقدیم دارید؟﴾ یعنی: آیا در صورت تقدیم صدقه از فقر و فاقه ترسیدید، یا از انفاق مال ترسیدید، چراکه از بخشیدن مال کراهت دارید؟ مقاتل می‌گوید: «حکم تقدیم نمودن صدقه قبل از نجوی با پیامبر ﷺ فقط به مدّت ده شب جاری بود، سپس منسوخ

شد ». ﴿**حال که نکردید**﴾ یعنی: حال که امر به تقدیم صدقه پیش از نجوی با پیامبر ﷺ را اجرا نکردید، به سبب آن‌که این کار بر شما سنگین بود؛ ﴿**و خداوند هم از شما درگذشت**﴾ زیرا به شما در ترک این‌کار رخصت داد؛ ﴿**پس نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید**﴾ یعنی: اکنون که از سوی شما در تقدیم صدقه پیش از نجوی با پیامبر ﷺ سنگینی و کندی روی داد پس بر اقامهٔ نماز و دادن زکات و طاعت خدا و رسولش پایداری ورزید ﴿**و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است**﴾ پس، باید مراقب احوالتان باشید. این هم وعده و هم تهدید است.

ابن‌جریر در بیان **سبب‌نزول** دو آیهٔ (۱۲ ـ ۱۳) از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: مسلمانان در سؤال‌کردن از رسول اکرم ﷺ زیاده‌روی کردند تا بدانجا که بر آن حضرت ﷺ فشار آمد پس خدای عزّوجلّ خواست تا این بار را از رسول خویش قدری سبک گرداند لذا آیهٔ پیش فرستادن صدقه را نازل کرد و چون این آیه نازل شد، بسیاری از مردم از سؤال کردن دست کشیدند، آن گاه آیهٔ: (ءَاَشْفَقْتُمْ...) نازل شد. مقاتل‌بن حیّان می‌گوید: این آیه دربارهٔ توانگران نازل شد زیرا آنان در رازگویی با رسول خدا ﷺ زیاده‌روی می‌کردند و بر فقرا در مجالس غلبه نموده و عرصه را برایشان تنگ ساخته بودند تا بدانجا که این نجواهای طولانی ایشان بر رسول خدا ﷺ ناخوش آمد پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود و به دادن صدقه در هنگام رازگویی امر کرد پس چون تنگدستان چیزی را نیافتند و اهل گشایش و تمکّن نیز بخل ورزیدند و این حکم بر اصحاب دشوار آمد، همان بود که آیهٔ رخصت نازل شد. علیّ‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه می‌گوید: « در کتاب خداوند متعال آیه‌ای است که قبل از من کسی بدان عمل نکرده و بعد از من هم کسی به آن عمل نمی‌کند؛ و آن آیهٔ: (یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُوْلَ ...) است زیرا من فقط یک دینار داشتم پس آن را فروختم و هرگاه که با رسول اکرم ﷺ راز می‌گفتم، درهمی از آن را صدقه می‌دادم تا آن دینار تمام

شد، سپس این آیه با آیهٔ بعدی (ءَأَشْفَقْتُم ...) منسوخ گردید».

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِم مَّا هُم مِّنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾﴾

﴿آیا ندیدی﴾ و نگاه نکردی؟ یا معنی این است: به من خبر بده! و این اسلوبی بیانی است که مراد از آن به تعجّب‌افکندن مخاطب می‌باشد. آری! آیا ندیدی **﴿به‌سوی کسانی که با قومی دوستی ورزیدند﴾** آنان منافقان بودند و با قومی دوستی ورزیدند **﴿که خداوند برآنان خشم آورده است﴾** که این غضب‌شدگان، قوم یهودند **﴿نه از شما هستند و نه از آنان﴾** یعنی: این منافقان نه از شما هستند و نه از یهودیان چنان‌که در آیهٔ دیگری فرموده است: (مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَا إِلَىٰ هٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هٰؤُلَاءِ ۞ در میان این و آن مترددند، نه با اینانند و نه با آنان» [نساء / ۱۴۳]. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از آنان یهود باشند؛ یعنی ای مؤمنان! نه یهودیان از شما هستند و نه از منافقان پس چرا منافقان با آنان دوستی می‌ورزند **﴿و بر دروغ سوگند می‌خورند﴾** یعنی: منافقان به دروغ سوگند می‌خورند که مسلمانند، یا به دروغ سوگند می‌خورند که اخبار و رازهای مسلمانان را به یهودیان انتقال نداده‌اند **﴿و آنان می‌دانند﴾** یعنی: حال آن‌که آنان خود بطلان امری را که برآن سوگند خورده‌اند می‌دانند و می‌دانند که این سوگند دروغ است و حقیقت ندارد.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده است: این آیه دربارهٔ عبدالله‌بن‌نَبْتَل منافق نازل شد که با رسول خدا ﷺ همنشینی می‌کرد، آن‌گاه سخنان ایشان را به یهودیان می‌برد پس روزی رسول اکرم ﷺ در حجره‌ای از حجره‌های همسرانشان بودند که بناگاه فرمودند: «همینک مردی بر شما وارد می‌شود که قلب وی قلب جبّار [طغیانگر متکبّر ستمگر] است و با دو چشم شیطان می‌نگرد». در این اثنا

عبدالله‌بن‌نَبتَل که چشمان کبودی داشت وارد شد پس رسول خدا ﷺ به او گفتند: «چرا تو و یارانت مرا دشنام می‌دهید؟». امّا او سوگند یاد کرد که این کار را نکرده است. ولی رسول اکرم ﷺ گفتند: «تو چنین کرده‌ای». پس از حجره بیرون رفت و یاران خویش را آورد، آنان نیز به خدا سوگند یاد کردند که رسول خدا ﷺ را دشنام نداده‌اند. در این هنگام این آیهٔ کریمه نازل شد.

أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ۖ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

﴿**خداوند برای آنان عذابی سهمگین آماده کرده است**﴾ به سبب موالات و دوستی‌شان با یهود و سوگندخوردنشان به دروغ ﴿**هرآینه بد است آنچه می‌کردند**﴾ از اعمال زشت و ننگینی که بر آن خو کرده‌اند.

ٱتَّخَذُوٓا۟ أَيْمَـٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا۟ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٦﴾

﴿**سوگندهایشان را سپر گرفته‌اند**﴾ یعنی: این منافقان سوگندهای دروغینی را که بر مسلمان بودن خود می‌خورند، وقایه و سپری برای خونهایشان قرار داده‌اند تا به اتّهام کفر کشته نشوند بنابراین، زبانهایشان از بیم کشته‌شدن ایمان آورده است در حالی که دلهایشان مؤمن نیست ﴿**پس مردم را از راه الله باز داشتند**﴾ یعنی: مردم را از اسلام بازداشتند؛ به سبب دلسردساختن و سست نمودن دیگران از روی‌آوردن به اسلام، حقیر نشان‌دادن کاروبار مسلمانان و تضعیف شأن و شوکت ایشان ﴿**پس برای آنان است عذابی مهین**﴾ یعنی: عذابی خفّتبار که خوار و بی‌مقدارشان می‌گرداند.

لَّن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَـٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ﴿١٧﴾

﴿**هرگز اموال و اولادشان چیزی**﴾ ولو اندک ﴿**از عذاب خدا را از آنان دفع نمی‌کند. این گروه**﴾ موصوف به آنچه که ذکر شد ﴿**اصحاب دوزخ‌اند**﴾ و از آن جدایی و مفارقت ندارند ﴿**آنان در آن جاویدانند**﴾ نه از آن بیرون آورده می‌شوند و نه در آن می‌میرند.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُۥ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ ۖ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ ۚ أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلْكَـٰذِبُونَ ﴿١٨﴾

﴿**روزی که خداوند ایشان را همه یکجا برانگیزد**﴾ بی‌آن‌که احدی از آنان بتواند از حساب و کتاب بگریزد ﴿**آن‌گاه به حضور او سوگند می‌خورند چنان‌که برای شما سوگند می‌خورند**﴾ یعنی: این منافقان در روز قیامت نیز برای خداوند ﷻ سوگند دروغ می‌خورند چنان‌که برای شما در دنیا سوگند می‌خورند پس می‌گویند: سوگند به تو ای خداوند! ای پروردگار ما! که ما در دنیا چنین نکرده‌ایم. این از شدّت شقاوت و بدبختی آنان است زیرا در حالی سوگند می‌خورند که حقایق در روز قیامت برملا گشته و همهٔ امور از روی مشاهده، بدیهی و نمایان شده است و هیچ راهی به‌سوی دغل‌بازی نیست ﴿**و می‌پندارند که آنان بر چیزی هستند**﴾ یعنی: در آخرت می‌پندارند که با این سوگندهای دروغین نفعی را به‌سوی خود جلب نموده یا ضرری را از خویشتن دفع می‌کنند چنان‌که در دنیا نیز چنین می‌پنداشتند ﴿**آگاه باشید که بی‌گمان آنان دروغگویند**﴾ این تأکیدات متنوّع که ادوات متعدّد تأکید؛

چون: «اَلاٰ»، «اِنْ» و «هُمْ» بر آن دلالت می‌کند، بیانگر آن است که آنـان در دروغ به حدّ و مرزی رسیده‌اند که از دیگران گوی سبقت را ربوده‌اند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه نظیر روایتی را نقل نموده است که در بیان سبب نزول آیهٔ (۱۴) گذشت.

ٱسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ ٱلشَّيْطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمْ ذِكْرَ ٱللَّهِۚ أُو۟لَٰٓئِكَ حِزْبُ ٱلشَّيْطَٰنِۚ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱلشَّيْطَٰنِ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿١٩﴾

﴿شیطان بر آنان دست یافته است﴾ یعنی: شیطان برآنان چیره و مسلّط شده و احاطه نموده است **﴿پس از خاطرشان یاد خدا را فراموش ساخته است﴾** در نتیجه، اوامر خداوند جلّ جلاله و عمل به طاعات وی را ترک کرده‌اند. و اوج تسلّط شیطان بر انسان این است که او را از نماز جماعت برگرداند. در **حدیث‌شریف** آمـده است: «سه تن در قریه یا صحرایی به‌سر نمی‌برند که نماز جماعت در میان آنـان اقـامه نمی‌شود مگر این‌که شیطان برآنان مسلّط شده است. پس بر تـوست پـایبندی بـه جماعت زیرا گرگ گوسفند جدا افتاده از رمه را می‌خورد». **﴿ایـن گـروه حـزب شیطانند﴾** یعنی: لشکریان، پیروان و گروه وی‌اند **﴿آگاه باشید که بـی‌گمان حـزب شیطان زیـانکارانـند﴾** زیـرا آنـان بـهشت را بـه دوزخ و هـدایت را بـه گـمراهـی فروخته‌اند، بر خدای سبحان و پـیامبرش دروغ بستـه‌انـد و سـوگندهای نـاروا و دروغین خورده‌اند پس به زودی در دنیا و آخرت زیانکار و بازنده خواهند شد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ أُو۟لَٰٓئِكَ فِى ٱلْأَذَلِّينَ ﴿٢٠﴾

﴿بی‌گمان کسانی که با خدا و پیامبرش محادّه می‌کنند﴾ یعنی: مخالفت و سـتیزه

می‌کنند به طوری که آنان در حدّ و مرزی قراردارند و شریعت و هدایت در حدّ و مرزی دیگر. معنای محادّه با خدا و رسول وی در اوّل همین سوره نیز گذشت. **﴿این گروه در زمرهٔ خوارترین مردم‌اند﴾** یعنی: ستیزه‌گران با خدا و رسول، از جملهٔ کسانی از امّت‌های پیشین و پسین‌اند که خداوند ﷻ آنان را با ذلّت دنیا و خفّت و خواری آخرت، خوار و فرومایه گردانیده است.

كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغۡلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ ﴿٢١﴾

﴿خداوند نوشته است﴾ یعنی: در علم سابق و ازلی خود حکم کرده و مقرّر داشته و در لوح محفوظ نوشته است **﴿که البتّه من و پیامبرانم غالب می‌شویم﴾** با حجّت و شمشیر و این حکم که عاقبت امر، پیروزی در دنیا و آخرت از آنِ مؤمنان است، قَدَری است مُحْکم و امری است مُبرَم ـ چنان‌که ابن‌کثیر گفته است آری! این بشارتی است به پیروز ساختن مؤمنان بر کافران که بارها و بارها محقّق شده است چنان‌که خداوند متعال پیامبران گرامی‌ای مانند نوح، هود، صالح، لوط و غیر ایشان از انبیا ﷧ را بر اقوامشان پیروز گردانید و رسول گرامی ما حضرت محمّد ﷺ و مؤمنان همراهشان را بر مشرکان جزیرةالعرب و بر دو دولت بزرگ روم و فارس پیروز گردانید **﴿بی‌گمان خداوند قویّ عزیز است﴾** قویّ است بر پیروز ساختن دوستانش و غالب است بر دشمنانش پس کسی بر او غلبه نمی‌تواند کرد.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: آن گاه که خداوند ﷻ مکّه، طایف، خیبر و ماحول آن را برای مؤمنان گشود، ایشان گفتند: امیدواریم که خداوند ﷻ ما را بر فارس و روم نیز پیروز گرداند. پس عبدالله‌بن‌ابیّ گفت: آیا می‌پندارید که روم و فارس مانند این چند قریه‌ای است که بر آنها غلبه کرده‌اید؟ به خدا که آنان بیشتر و نیرومندتر از آنند که شما در آنان چنین گمانی را بپرورانید! پس این آیه نازل شد و خداوند متعال از غلبهٔ مؤمنان بر همهٔ کفّار و مشرکان و همهٔ

معاندان دین خبر داد.

لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوْ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَٰنَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلْإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ ۖ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ رَضِىَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزْبُ ٱللَّهِ ۚ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾

﴿قومی را که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند نمی‌یابی که با کسانی دوستی کنند﴾ و از آنان پشتیبانی و با آنان همیاری کنند **﴿که با خداوند و پیامبرش مخالفت می‌ورزند ولو آن‌که پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند﴾** یعنی: هرچند آن مخالفان و معاندان خدا و رسولش؛ پدران و ... این مؤمنان هم باشند زیرا ایمان انسان، او را از برقرارکردن چنین دوستی و مراوده‌ای با دشمنان خدا ﷻ بازداشته و به شدّت نهی می‌کند پس رعایت شرایط و ارکان ایمان نیرومندتر از رعایت پیوند پدری، فرزندی، برادری و خاندانی است. در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: وَعِزَّتِيْ لاَيَنَالُ رَحْمَتِيْ مَنْ لَمْ يُوالِ اَوْلِيَائِيْ، وَيُعَادَ اَعْدَائِيْ ۞ سوگند به عزّت من که به رحمت من نمی‌رسد کسی که با دوستان من دوستی و ولایت نکند و با دشمنان من دشمنی و

عداوت نورزد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت معاذ﵁ آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بارخدایا! برای فاجری ــ و در روایتی دیگر ــ و نه برای فاسقی ــ بر من احسان و نعمتی قرارنده که در آن صورت قلبم او را دوست بدارد زیرا در آنچه که به من وحی نموده‌ای، این آیه را یافته‌ام: لاٰ تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ... ﴿ قومی را که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند نمی‌یابی که با کسانی دوستی کنند که با خداوند و پیامبرش مخالفت می‌ورزند ولو آن‌که پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند».

﴿این گروه﴾ یعنی: کسانی که با مخالفان و معاندان خدا و رسولش دوستی نمی‌ورزند **﴿الله در دلهای ایشان ایمان را نوشته است﴾** یعنی: ایمان را در دلهایشان پایدار و استوار گردانیده است. به قولی معنی این است: در دلهای ایشان ایمان را قرارداده است. به‌قولی دیگر معنی این است: ایمان را در دلهایشان گردآورده و یکجا ساخته است **﴿و ایشان را به روحی از جانب خویش مؤیّد نموده است﴾** یعنی: ایشان را به نصرتی از جانب خویش بر دشمنانشان در دنیا مؤیّد کرده است. دلیل این‌که حق تعالی نصرت و پیروزی خویش برای مؤمنان را «روح» نامید این است که به وسیلهٔ همین نصرت کار ایشان رونق می‌یابد، جان می‌گیرد و زنده می‌شود **﴿و ایشان را به بوستانهایی در آورد که جویباران از فرودست آنها جاری است، جاودانه﴾** و ابدی **﴿در آنند خداوند از ایشان خشنود شد﴾** یعنی: اعمال مبتنی بر توحید خالص و طاعت ایشان را پذیرفت و برایشان آثار رحمت شتابان و بلندمدّت خود را سرازیر کرد **﴿و ایشان هم از الله خشنود شدند﴾** یعنی: به آنچه که خداوند ﷻ در حال و آینده به ایشان بخشید، شادمان شدند **﴿این گروه حزب الله اند﴾** یعنی: لشکریان اویند که اوامرش را به جا آورده، با دشمنانش می‌جنگند و دوستانش را یاری می‌دهند **﴿آگاه باشید که همانا حزب خدا، ایشانند رستگاران﴾** یعنی: دست‌یافتگان به سعادت دنیا و آخرت.

خلاصه این‌که: خداوند ﷻ چهار نعمت را بر ترک دوستی مؤمنان با دشمنان دین مترتّب گردانیده است که عبارت است از:

۱ ـ پایدار ساختن ایمان مؤمنان در دلهایشان.

۲ ـ تأیید مؤمنان با نصرتی از جانب خویش.

۳ ـ داخل کردنشان به بوستانهای بهشتی.

۴ ـ برخوردارکردن ایشان از نعمت عظمای خشنودی خود و شادمان کردن ایشان به موهبت‌های خویش.

ابن ابی حاتم، طبرانی و حاکم در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: پدر ابوعبیده‌بن‌جراح ﷺ در روز بدر به دنبال آن بود که پسرش را به قتل رساند امّا هر بار که به‌سویش قصد می‌کرد، ابوعبیده خود را از برابرش کنار می‌کشید و با او به کارزار رویارو نمی‌شد. امّا پدرش از قصد خویش دست‌بردار نبود و پیهم به‌سویش هجوم می‌آورد. ابوعبیده ﷺ که کار را چنین دید، ناگزیر قصد وی کرد و پدرش را به قتل رساند. آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل شد. به روایتی دیگر: این آیه دربارهٔ حاطب‌بن‌ابی‌بلتعه نازل شد زیرا او [قبل از فتح مکّه] قاصدی را فرستاد تا به مردم مکّه خبردهد که رسول خدا ﷺ قصد حمله به آنان را دارند. به روایتی دیگر: این آیه در شأن ابوبکر صدّیق ﷺ نازل شد؛ زیرا هنگامی که شنید پدرش رسول اکرم ﷺ را دشنام می‌دهد، پدرش را محکم زد به طوری که او بر زمین افتاد و چون به رسول اکرم ﷺ از این کار وی خبر دادند، آن حضرت ﷺ از وی پرسیدند: آیا به راستی این کار را کردی؟ ابوبکر گفت: به خدای عزّوجلّ سوگند که اگر شمشیرنزدیک من بود، او را به شمشیر می‌زدم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ حشر

مدنی است و دارای بیست و چهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «حشر» نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: (هُوَالَّذِیْ اَخْرَجَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْکِتٰابِ مِنْ دِیٰارِهِمْ لِاَوَّلِ الْحَشْر...). مراد از حشر: گردآوری اوّلی‌ای است که یهود در آن از مدینه به‌سوی شام اخراج شدند. این سوره، «سورهٔ بنی‌نضیر» نیز نامیده می‌شود زیرا دربرگیرندهٔ داستان کوچ‌دادن یهود بنی‌نضیر از مدینه است.

سبب‌نزول این سوره نیز طایفهٔ بنی‌نضیرند. ابن‌عبّاس ﷺ، مجاهد و غیر ایشان روایت کرده‌اند که: چون رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، با طایفهٔ بنی‌نضیر عقد صلح و متارکه بسته و عهد و پیمان دادند که با آنان نجنگند، آنان نیز تعهّد سپردند که با رسول اکرم ﷺ نجنگند ولی آنان عهد خود را شکستند پس خداوند ﷻ عذاب بی‌برگشت خود را بر آنان فرود آورد و رسول خدا ﷺ آنها را از دژهای استوارشان بیرون کشیده و از مدینه بیرون راندند پس گروهی از آنان به‌سوی منطقهٔ «اذرعات» شام که سرزمین «محشر» است کوچیدند و گروهی به‌سوی خیبر رفتند... تا به آخر این داستان که تفاصیل آن در این سورهٔ مبارکه

می آید.

فضیلت آن: ثعالبی دربارهٔ فضیلت این سوره از ابن‌عبّاس رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول اکرم ﷺ در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَشْرِ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَالْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ وَالسَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ وَالْهَوامِ وَالرِّيحِ وَالسَّحابِ وَالطَّيْرِ وَالدَّوَابِّ وَالشَّجَرِ وَالْجِبالِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْمَلَائِكَةِ إِلاَّ صَلُّوا عَلَيْهِ وَاسْتَغْفَرُوا فَإِنْ مَاتَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْلَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيدًا ٭ هر کس سورهٔ حشر را بخواند، چیزی از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و حشرات و باد و ابر و پرندگان و خزندگان و درختان و کوه‌ها و خورشید و ماه و فرشتگان، باقی نمی‌مانند مگر این‌که بر او درود می‌گویند و برایش آمرزش می‌خواهند پس اگر در همان روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس آخر سورهٔ حشر: لَوْ أَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرآنَ عَلٰى جَبَلٍ ...را تا آخر آن بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس صبح‌هنگام سه بار بگوید: أَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، آن‌گاه سه آیهٔ آخر سورهٔ حشر را بخواند، خداوند ﷻ برای او هفتاد هزار فرشته را موکّل می‌کند تا بر او تا آن گاه که شام می‌کند، درود بگویند و اگر در همان روز خویش بمیرد، شهید مرده است و هر کس آن را در شامگاه بخواند، نیز همچنین است».

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١﴾

﴿آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح گفت﴾ یعنی: حق تعالی را به پاکی یاد کرد و تقدیس نمود. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی با ذکر حرف

«ما» در تعبیر از تسبیح گویندگان، به تغلیب غیر عقلاء که نسبت به عقلاء در اکثریّت‌اند، توجّه داده است ﴿و اوست عزیز﴾ یعنی: قوی و غالب در ملکش؛ ﴿حکیم﴾ است در صنعش که اشیاء را در موضع مناسب آنها قرارمی‌دهد. این آیه و امثال آن نشان دهندهٔ این حقیقت‌اند که تمام آنچه در آسمانها و زمین اند، خدای تبارك و تعالی را به زبان، یا به قلب، یا به زبان حال و قال از هر نقصی تنزیه کرده او را تمجید و تقدیس می‌کنند، برای او درود می‌فرستند و او را به یگانگی می‌خوانند تا به عظمت وی اذعان نموده و در برابر جلال و جبروتش انقیاد نموده باشند.

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مِن دِيَٰرِهِمۡ لِأَوَّلِ ٱلۡحَشۡرِۚ مَا ظَنَنتُمۡ أَن يَخۡرُجُواْۖ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمۡ حُصُونُهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَأَتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِنۡ حَيۡثُ لَمۡ يَحۡتَسِبُواْۖ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعۡبَۚ يُخۡرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيۡدِيهِمۡ وَأَيۡدِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ ﴿٢﴾

﴿اوست آن‌که کافران از اهل کتاب را از خانه‌هایشان در نخستین حشر اخراج کرد﴾ آنان طایفهٔ بنی‌نضیر ـ یعنی گروهی از یهودیان نسل هارونﷺ ـ بودند که در فتنه‌های بنی‌اسرائیل از سرزمین اصلی خود آواره شده، به مدینه فرود آمدند و در آنجا اقامت گزیدند و آنان درکنار بنی‌قریظه و بنی قینقاع، یکی از سه قبیلهٔ بزرگ یهودیان مدینه بودند و همینان بودند که به رسول اکرم ﷺ غدر و خیانت کرده و

پس از آن‌که با ایشان عهد بسته بودند، علیه ایشان با مشرکان همداستان شدند، در نتیجه رسول خدا ﷺ آنان را محاصره نمود تا به کوچیدن از مدینه رضایت دادند. شایان ذکر است که حرکت رسول اکرم ﷺ به‌سوی یهود بنی‌نضیر، در ماه ربیع‌الاوّل سال چهارم هجری بود. کلبی می‌گوید: بنی نضیر نخستین طایفه از اهل کتاب بودند که از جزیرةالعرب کوچانده شدند و آخرین آنها در زمان عمربن‌خطّاب رضی الله عنه از آن اخراج شدند پس مراد از حشر اوّل: گردآوری، اخراج و کوچاندنشان از مدینه و تبعیدشان به شام است و مراد از حشر آخر: کوچاندن یهودیان خیبر به‌سوی شام از سوی عمر رضی الله عنه در دوران خلافتش می‌باشد. به‌قولی دیگر: مراد از حشر آخر، گردآوردن تمام مردم به‌سوی سرزمین محشر در روز قیامت است.

﴿**شما گمان نمی‌کردید که بیرون آیند**﴾ یعنی: شما مسلمانان گمان نمی‌کردید که بنی‌نضیر از دیار خود بیرون آیند، به سبب عزّت، قدرت، عدّه و عدّه‌ای که داشتند زیرا آنها دارای دژها و برج و باروهای مستحکمی بوده و زمین‌ها و نخلستانهای وسیعی داشتند ﴿**و خودشان هم گمان می‌کردند که دژهایشان بازدارندهٔ آنان از عقوبت الهی است**﴾ یعنی: بنی‌نضیر خود نیز می‌پنداشتند که دژهایشان آنان را از عذاب خداوند ﷻ باز می‌دارد ﴿**پس الله از جایی بر آنان آمد که گمانش را نمی‌بردند**﴾ یعنی: فرمان الهی از جهتی برآنان آمد که هرگز به خاطرشان نمی‌گذشت و آن این فرمان وی به پیامبرش ﷺ بود که به جنگشان رفته و آنان را بکوچاند در حالی که آنان گمان نمی‌بردند که کار به اینجاها می‌کشد بلکه خود را قوی‌تر و با شوکت‌تر از آن می‌پنداشتند که به چنین عاقبت ننگینی دچار گردند ﴿**و در دلهایشان رعب افگند**﴾ رعب: ترس و هراسی است که دل را آشفته می‌گرداند و آن را از هول‌وهراس پر می‌کند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيْرَةَ شَهْرٍ ✿ به وسیلهٔ رعب به‌اندازهٔ مسافت یک ماه راه نصرت داده‌شدم».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گویند: چون مسلمانان در روز احد شکست خوردند، بنی نضیر پیمان خود با رسول خدا ﷺ را شکستند و کعب‌بن‌اشرف با چهل سوار به مکّه رفت و با ابوسفیان هم‌پیمان شد. پس رسول اکرم ﷺ محمّدبن‌مسلمه برادر رضاعی کعب را دستور دادند و او کعب را غـفلتاً کشت [و به اصطلاح امروز او را ترور کرد] سپس صبحگاهان رسول خدا ﷺ بر سر آنان لشکر کشیده و آنان را در حلقهٔ محاصرهٔ خویش درآوردند پس آنان با قتلِ کعب که رئیس‌شان بود مرعوب شده و سرانجام تسلیم شدند.

﴿خانه‌های خود را به دستهای خود و به دستهای مؤمنان ویران می‌کردند﴾ زیرا هنگامی که به کوچاندن خود یقین حاصل کردند، حسد ورزیدند از این‌که بعد از آنان مسلمانان ساکن منازل و خانه‌هایشان گردند پس آنان خود از داخل دژها به تخریب منازل خویش اقدام کردند و مسلمانان هم از خارج آن. عروه‌بن‌زبیر رضی الله عنه می‌گوید: «آن‌گاه که رسول اکرم ﷺ با آنان صلح کردند براین‌که هر چه را شتر نقل داده بتواند با خود ببرند؛ آنها چوبها و تخته‌هایی را که در اعمارخانه‌های خود به‌کار برده بودند نیز غنیمت شمردند لذا دست به تخریب خانه‌های خویش زدند تا آنها را بار شتران نمایند و مسلمانان هم بقیّهٔ آن را ویران کردند». **﴿پس ای صاحبان دیده‌ها! عبرت گیرید﴾** یعنی: به خود آیید و از حال و مآل آنان درس عبرت بگیرید و بدانید که خداوند ﷻ با کسانی که خیانت کنند و با او ستیزه نمایند، این گونه عمل می‌کند.

شایان ذکر است که علما با این آیه بر حجّت‌بودن قیاس استدلال کرده‌اند زیرا میان مقیس و مقیس‌علیه علّت مشترکی وجود دارد که مقتضی تساوی آن دو در حکم می‌باشد. علمای اصول فقه می‌گویند: «اعتبار» یعنی عبور و انتقال از یک چیز به‌سوی غیر آن، در قیاس متحقّق است زیرا قیاس نقل حکم از اصل به‌سوی فرع آن می‌باشد. همچنین علما به آیهٔ (یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ ...) بر جواز ویران کردن

دیار کفّار دشمن، قطع درختان و سوختن کشت و حاصلاتشان در اثنای جنگ به روی ضرورت جنگی استدلال کرده‌اند چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر ﷺ آمده است که رسو خدا ﷺ نخلستان بنی‌نضیر را قطع کرده و کشتزار آنان را سوزاندند.

وَلَوۡلَآ أَن كَتَبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡجَلَآءَ لَعَذَّبَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابُ ٱلنَّارِ ۝٣

﴿و اگر نه آن بود که خداوند برآنان جلای وطن را نوشته بود، بی‌گمان آنان را در دنیا عذاب می‌کرد﴾ یعنی: اگر خداوند ﷻ بیرون شدن آنان از دیارشان را بر این شیوه ننوشته بود و برآنان به این کار حکم نکرده بود، بی‌گمان آنان را در دنیا با کشتن، اسارت و بردگی عذاب و مجازات می‌کرد چنان‌که بعد از غزوهٔ خندق در سال پنجم هجری با بنی‌قریظه چنین کرد و چنان‌که قبل از آن در سال دوم هجری با مشرکان در غزوهٔ بدر چنین کرد **﴿و برای آنان در آخرت عذاب آتش است﴾** که سخت‌تر از آن عذابی نیست.

امّا چنان که در تاریخ آمده است، سبب تبعید آنان این بود که: رسول خدا ﷺ با ده تن از یاران خود ــ از جمله ابوبکر، عمر و علی رضی‌الله‌عنهم ــ نزد بنی‌نضیر رفتند تا از آنان در کارپرداخت دیهٔ دو تن کشتگانی که یکی از مسلمانان آنها را به خطا کشته بود کمک بخواهند و آن دو کشته از قبیلهٔ بنی‌عامر بودند که میان آنان و بنی‌نضیر عهد و پیمانی بود. پس بنی‌نضیر در ظاهر به رسول اکرم ﷺ وعدهٔ نیک داده امّا در نهان ترور ایشان را سازمان داده بودند. نقل است که آنان بر کشتن رسول خدا ﷺ به دست عمروبن جَحاش بن‌کعب یهودی همداستان شده و قرار بر این گذاشتند تا با افگندن صخره‌ای بر آن حضرت ﷺ از بالای بام، به حیات ایشان

پایان دهند. شایان ذکر است که رسول اکرم ﷺ در کنار دیواری از دیوارهای منازل آنان نشسته بودند پس خداوند ﷻ آن حضرت ﷺ را به وسیلهٔ وحی از توطئهٔ آنها آگاه ساخت، در نتیجه ایشان دردم برخاسته به مدینه باز گشتند و به اصحاب فرمان آماده‌باش دادند همان بود که در ماه ربیع الاوّل سال چهارم هجری به‌سوی آنان بازگشتند. پس بنی‌نضیر از رسول خدا ﷺ خواستند که آنها را از مدینه کوچانده و در عوض از خونشان درگذرند بر این شرط که جز سلاح هر چه می‌توانند بر شتران خویش بار نموده و با خود ببرند. رسول اکرم ﷺ پذیرفتند و بنی‌نضیر از مدینه کوچیدند. جلاء: خروج دسته جمعی از وطن همراه با خانواده و فرزندان است امّا اخراج: گاهی در مورد بیرون کردن یکتن و گاهی در مورد یک جمع به کار می‌رود و لزوماً همراه با خانواده و فرزندان نیست.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ ۖ وَمَن يُشَآقِّ ٱللَّهَ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٤﴾

﴿این﴾ مجازاتی که گریبانگیر یهودیان بنی نضیر شد ﴿به سبب آن است که آنان با خداوند و پیامبرش مخالفت کردند﴾ شاقُّوا: مخالفت و ستیزه کردند تا بدانجا که گویی آنها در شقّ هستند و خدا و رسولش در شقّی دیگر؛ و این ستیزه با عدم اطاعتشان از خدا و رسول، پیمان‌شکنی و گرایش به‌سوی کفّار بود ﴿و هر کس با خداوند مخالفت کند، بی‌گمان خداوند سخت کیفر است﴾ و ستیزه‌جویان را در دنیا و آخرت سخت کیفر می‌دهد.

مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ

ٱللَّهِ وَلِيُخْزِيَ ٱلْفَـٰسِقِينَ ﴿٥﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: بعضی از مسلمانان در نبرد با بنی‌نضیر شروع به قطع‌کردن درختان خرمایشان کردند تا آنها را بر سر غیظ آورند. پس بنی‌نضیر از باب این‌که اهل کتاب‌اند گفتند: ای محمّد! مگر نه این است که تو به پندار خود پیامبر هستی و قصد اصلاح را داری؟ آیا بریدن درختان خرما و سوختن آنها از اصلاح است؟ آیا در آنچه که بر تو نازل شده است، روابودن فسادافگنی در زمین را یافته‌ای؟ پس این سخن بر رسول خدا ﷺ دشوار آمد و مسلمانان نیز در این اندیشه فرو رفتند که مبادا این‌کارشان فسادافگنی باشد. همان بود که نازل شد: **﴿آنچه از درختان خرما بریدید، یا آن را ایستاده بر ریشه‌هایش باقی گذاشتید﴾** و قطع نکردید؛ **﴿پس به اذن الله بود﴾** یعنی: به فرمان وی بود و حق تعالی به این کار اذن داده است تا مؤمنان را عزّتمند گرداند **﴿و تا فاسقان را﴾** یعنی: بیرون‌رفته‌گان از طاعت را که یهودیان هستند **﴿خوار گرداند﴾** و آنان را با قطع‌نمودن درختان بر سر غیظ آورد زیرا هنگامی که ببینند مؤمنان هر چه بخواهند با اموالشان می‌کنند، این بر خشم و غیظشان می‌افزاید. لِينَة: انواع درختان خرماجز درخت خرمای عجوه ــ است.

شایان ذکر است که علما با این آیه بر جواز ویرانسازی دیار کفّار و قطع نمودن درختانشان برای افزودن بر خشمشان استدلال کرده‌اند.

وَمَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنْهُمْ فَمَآ أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَـٰكِنَّ ٱللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُۥ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

﴿و آنچه از فَیء که خداوند از آنان عاید گردانید﴾ یعنی: آنچه حق تعالی از اموال کفّار، یا از اموال بنی‌نضیر به‌صورت فَیء بر پیامبرش برگرداند **﴿پس شما نه در آن اسبان را به تاخت درآوردید و نه شتران را﴾** ایجاف: به شتاب راندن سوار اسب خویش را است. یعنی: آنچه که خدای عزّوجلّ از اموال بنی‌نضیر به پیامبرش برگرداند، شما مؤمنان برای بدست آوردن آن نه بر اسبی سوار شده‌اید و نه بر شتری زیرا مؤمنان همه در آن غزوه پیاده رفته بودند و فقط رسول اکرم ﷺ بر شتر سوار بودند. یعنی: نه برای آن رنج و مشقّتی برده‌اید و نه در آن با جنگ و کارزاری روبرو شده‌اید بلکه بنی‌نضیر در فاصلهٔ دو مایلی مدینه قرار داشتند و شما خیلی راحت رفتید و این نتیجه بدست آمد. از این جهت خدای سبحان اموال بنی‌نضیر را مخصوص پیامبر خویش ﷺ گرداند زیرا آن حضرت ﷺ سرزمین آنان را به صلح فتح کردند و اموالشان را به صلح گرفتند، از این روی آن اموال را میان لشکر تقسیم نکردند بلکه از آن نفقهٔ سالانه خانوادهٔ خود را تأمین و بقیّه را به امر خریداری و تجهیز اسبان یا چهارپایان و خریداری سلاح برای جهاد اختصاص دادند چنان‌که در روایت عمربن خطّاب ﷺ آمده است. فَیْ: در اصطلاح شریعت اموالی است که از کفّار بدون جنگ‌وخون‌ریزی، یا بدون تازاندن اسبان و سوارشدن بر شتران و یا به صلح گرفته می‌شود ـ مانند اموال بنی‌نضیر ـ امّا غنیمت: اموالی است که به جنگ و نبرد گرفته می‌شود. بعضی برآنند که فَیء: املاک غیرمنقول است و غنیمت: اموال منقول. **﴿ولیکن خداوند پیامبرانش را بر هر کس که خواهد﴾** از دشمنان خود **﴿مسلّط می‌گرداند و خداوند بر هر چیز تواناست﴾** با واسطه یا بدون واسطه، با جنگ یا بدون جنگ.

مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ كَىْ لَا يَكُونَ دُولَةًۢ

بَيۡنَ ٱلۡأَغۡنِيَآءِ مِنكُمۡۚ وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ۝٧

﴿آنچه خداوند به صورت فَيء بر پیامبر خود از اموال اهل آبادیها عـاید گـردانـید، پس﴾ آن اموال ﴿از آنِ خداوند است﴾ و در آنها هر گونه که خواهد، حکم می‌کند ﴿و از آنِ پیامبر است﴾ شایان ذکر است که سهم پیامبر ﷺ در حیاتشان ملک ایشان مـی‌باشد و بـعد از رحـلتشان صرف مـصالح مسلمانان مـی‌شود ﴿و مـتعلّق بـه خویشاوندان است﴾ یعنی: به نزدیکان پـیامبر ﷺ تـعلّق دارد؛ و آنـها بـنی‌هاشم و بنی‌مطّلب‌اند زیرا از گرفتن زکات منع شدند پس در عوض برایشان در اموال فَيء حقّی قرار داده شد ﴿و متعلّق به یتیمان است﴾ آنان کودکانی‌اند که قبل از رسیدن به مرحلۀ بلوغ، پدرانشان را از دست داده‌اند ﴿و متعلّق به مساکین﴾ و فقراء است ﴿و متعلّق به ابن‌السّبیل است﴾ یعنی: به مسافرانـی کـه در راه مـانده‌انـد و تـوشۀ راهشان تمام شده است.

این آیه بیانگر وجوه مصارف اموال فَيء بعد از بیان این امر است که اموال فَيء مخصوص رسول خدا ﷺ است. خاطرنشان می‌شود که این حکمی است عام بر هر آبادی‌ای که رسول اکرم ﷺ و بعد از ایشان مسلمانان تا روز قیامت آن را نه از راه جنگ بلکه به صلح فتح کرده و اسبان و چهارپایان را بـرای فـتح آن بـه تـاخت نمی‌آورند؛ همچون اموال بنی قریظه، بنی نضیر، فدک و خیبر در مدینه و ما حول آن. به‌قولی: غنایم از شش حصّه تقسیم می‌شود و سهم خداوند ﷻ صرف آبادانی کعبه و سایر مساجد می‌گردد. به‌قولی دیگر: اساس تقسیم در غنایم خمس ($\frac{1}{5}$) است و ذکر خداوند ﷻ فقط برای تعظیم و تبرّک می‌باشد بنابراین، اموال فَيء به پنج قسمت تقسیم می‌شود: سهم خداوند ﷻ و سهم پیامبرش ﷺ که در حیاتشان به خودشان اختصاص دارد و بعد از وفاتشان صرف مصالح مسلمانان می‌شود. بعد از

سهم رسول خدا ﷺ سهم نزدیکانشان است و بعد از آن به ترتیب؛ سهم یتیمان، مساکین و در راه‌ماندگان (ابن‌السّبیل) و چهار قسمت باقی مانده صرف مصالح عمومی مسلمانان می‌شود. امّا نزد امام ابوحنیفه سهم رسول خدا ﷺ بعد از وفاتشان ساقط شده است.

پس نظر فقها دربارهٔ اموال فَیء اجمالاً به نحو ذیل است:

۱ ـ احناف می‌گویند: غنایم (اموال منقول) چنان‌که در آیهٔ: ﴿اِعْلَمُوٓا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ ...﴾ [۴۱/انفال] آمده است تقسیم می‌شود امّا حکم فَیء (املاک و اراضی غیر منقول) این است که این اموال از آنِ عامّهٔ مسلمانان است و در آن تقسیم بر اساس خمس جاری نمی‌شود بلکه تمام آن صرف مصالح مسلمانان می‌شود.

۲ ـ مالکی‌ها دربارهٔ فَیء یعنی (املاک غیر منقول) یا (عقارات) برآنند که کار این اموال به زمامدار مسلمانان واگذشته می‌شود پس او می‌تواند آن را مانند غنایم تقسیم نماید، یا همهٔ آن را صرف مصالح عمومی مسلمانان نماید. چنان‌که عمربن خطّاب رضی الله عنه در سواد عراق و مصر و غیر آن چنین کرد.

۳ ـ شافعی‌ها برآنند که حکم فَیء و غنیمت یکی است و فَیء هم در قیاس به غنیمت به پنج سهم تقسیم می‌شود، یعنی: در آن تقسیم بر اساس خمس جاری می‌شود.

سپس خداوند متعال علّت این تقسیم را این‌گونه بیان می‌دارد: ﴿**تا در میان توانگران شما دستگردان نباشد**﴾ یعنی: به این تقسیم حکم نمودیم تا دست به دست‌شدن اموال، به توانگران و ثروتمندان شما محدود و محصور نباشد به طوری که در این امر بر فقرا غلبه کنند و اموال را فقط در میان خود معامله و مبادله نمایند. شایان ذکر است که این آیه بنیان‌گذار قاعدهٔ توزیع ثروت و آماده‌کردن فرصت برای توانگرساختن تمام مردم و فراهم کردن عرصه برای سیّال‌ساختن و به‌جریان انداختن سرمایه در مجاری آن برای کافّهٔ ابنای جامعه است و بنابراین، اسلام از تجمّع ثروت در دست گروهی اندک و محروم‌کردن اکثریّت از دسترسی

به اموال جلوگیری نموده است. پس این تعلیل قرآنی دلالت بر آن دارد که جلوگیری از تجمّع و تمرکز مال در دست اغنیا از اهداف نظام اقتصادی اسلام است و از این جهت است که حق تعالی ربا و احتکار را حرام و نظام ارث را مشروع کرده است. صاحب تفسیر «فی‌ظلال‌القرآن» می‌گوید: «از این جهت، در عین حال که نظام اسلامی ملکیّت فردی را مباح می‌گرداند امّا این نظام به هیچ‌وجه نظام سرمایه‌داری نیست زیرا نظام سرمایه‌داری مطلقاً بدون ربا و احتکار وجود پیدا نمی‌کند».

﴿و هر چه پیامبر به شما بدهد، آن را بگیرید و هر چه شما را از آن منع کند پس، از آن باز ایستید﴾ یعنی: آنچه پیامبر ﷺ به شما از مال فیء داد، آن را بگیرید و آنچه که شما را از گرفتن آن بازداشت، از آن دست بدارید و آن را نگیرید. به‌قولی دیگر معنی آیه چنین است: آنچه که پیامبر ﷺ به شما از امور مربوط به طاعت من داد؛ آن را انجام دهید و از آنچه که شما را در مورد معصیت من بازداشت، از آن بپرهیزید. چنان که اصحابی مانند ابن مسعود و غیر وی ﷺ در عمل به نهی رسول اکرم ﷺ از چیزهایی، بر تحریم آنها استدلال کرده‌اند، همچون تحریم ستردن موی چهره و خالکوبی برای زنان که در سنّت ثابت شده است. همچنین بر اساس این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ: «به کسانی که بعد از من هستند؛ یعنی به ابوبکر و عمر اقتدا کنید» اصحاب بر جواز کشتن زنبور در حال احرام نظر داده‌اند چرا که عمر ﷺ چنین کرد. در آیهٔ [نساء/ ۸۰] نیز آمده است: (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ﴿هر کس از پیامبر اطاعت کند، بی‌گمان از خدا اطاعت کرده است﴾.

همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاألفينَّ أحدَكم متّكئاً على أريكته، يأتيه أمري مما أمرت به أو نهيت عنه، فيقول: لاأدري، ما وجدنا في كتاب الله اتّبعناه ﴿هان! یکی از شما را نیابم که بر تخت خویش تکیه داده است و چون امر من ــ از آنچه که بدان فرمان داده یا از آن نهی کرده‌ام ــ به او می‌رسد، می‌گوید: من نمی‌دانم! [و سرم به این حرف‌ها حالی نمی‌شود] آنچه را که در کتاب خدا یافته‌ایم، از آن

پیروی می‌کنیم!» ﴿و از خداوند پرواکنید﴾ با به جاآوردن اوامر و ترک نواهی وی؛ ﴿بی‌گمان خداوند سخت کیفر است﴾ بر کسانی که او را نافرمانی کنند.

لِلْفُقَرَآءِ ٱلْمُهَـٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا۟ مِن دِيَـٰرِهِمْ وَأَمْوَٰلِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّـٰدِقُونَ ﴿٨﴾

بعد از بیان اجمالی مصارف فَیْ، خداوند متعال حال فقرایی را که مستحقّ این اموال هستند به تفصیل بیان داشته می‌فرماید: ﴿برای فقیران مهاجرین است﴾ یعنی: اموال فَیء از آنِ چهار گروه یاد شده، یعنی ـ ذوی القربی، یتیمان، مساکین و ابن السّبیل ـ است که ایشان فقرای مهاجرین‌اند ﴿کسانی که از دیار و اموال خود بیرون رانده شده‌اند﴾ یعنی: کسانی که به بیرون آمدن از مکّه ناچار ساخته شده‌اند و اموالشان نیز به غارت مشرکان رفته است ﴿فضل و خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبند﴾ با روزی‌یافتن در دنیا و کسب رضای حق تعالی در آخرت ﴿و خدا و پیامبرش را نصرت می‌دهند﴾ با جهاد علیه کفّار ﴿این گروه، ایشانند صادقان﴾ در ایمان و تقوی و جهاد خویش و این گروه‌اند که در راستی و راستگویی پایدارند زیرا اینان سخن خویش را با عمل راست گردانیده و ایمان و عمل را با هم جمع کرده‌اند.

وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلْإِيمَـٰنَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِى صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّآ أُوتُوا۟ وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ

أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾

سپس حق تعالی به مدح و ستایش انصار پرداخته و فضل و شرفشان را این‌گونه روشن می‌سازد: ﴿**وکسانی که پیش از مهاجران به دار جای گرفته و در ایمان جای پیدا کرده‌اند**﴾ یعنی: انصاری که ساکن مدینه بوده و پایبند ایمان شده‌اند؛ ﴿**کسانی را که به‌سوی ایشان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارند**﴾ از این روی به مهاجران احسان کرده و ایشان را در اموال و مسکنهای خویش شریک ساختند و حتّی بسیاری از ایشان که بیش از یک زن داشتند، به مهاجران پیشنهاد دادند که حاضرند زنان خود را طلاق دهند تا ایشان بعد از سپری‌شدن عدّه‌شان با آنها ازدواج نمایند. مراد از دار؛ دار هجرت است که انصار قبل از مهاجران در آن ساکن بودند و در آن به خدا و رسولش ایمان آوردند ﴿**و نسبت به آنچه که به ایشان داده شده است**﴾ یعنی: نسبت به آنچه که به مهاجران از اموال فَیء داده شده است نه به ایشان؛ ﴿**در سینه‌های خود حاجتی نمی‌یابند**﴾ یعنی: انصار مدینه از دادن اموال فیء به مهاجران در سینه‌های خود حسد، یا غیظ، یا اندوه و درد و کینه‌ای که موجب ناراحتی قلب شود، نمی‌یابند بلکه دلهایشان بدان گوارا و خاطرهایشان بدان خشنود است. شایان ذکر است که مهاجران در خانه‌های انصار به‌سر می‌بردند پس چون رسول اکرم ﷺ اموال بنی‌نضیر را به غنیمت گرفتند، انصار را فراخواند و از ایشان در قبال احسان و ایثاری که نسبت به مهاجران کرده‌اند ـ از فرود آوردن و پذیرفتن ایشان در منازل خویش و شریک کردن ایشان در اموال خویش ـ تشکّر و سپاسگزاری کردند، سپس فرمودند: «اگر دوست دارید، آنچه را که خداوند ﷻ بر من از اموال بنی‌نضیر سرازیر کرده است در میان شما و مهاجران تقسیم می‌کنم و مهاجران همچنان در منازلتان ساکن و در اموالتان با شما مشارکت داشته باشند و اگر هم

دوست دارید این اموال فَیء رابه مهاجران بدهم و ایشان در قبال این از خانه‌هایتان بیرون آیند». پس انصار به تقسیم‌کردن آن اموال در میان مهاجران راضی شدند و دلهایشان بدان گوارا و خشنود شد. ﴿و دیگران را بر خود بر می‌گزینند﴾ یعنی: انصار مهاجران را در بهره‌های دنیا بر خود مقدّم می‌گردانند. یُؤْثِرُوْن: از ایثار است؛ و آن عبارت از مقدّم داشتن مصلحت دیگران بر مصلحت خویش در روی‌گردانی از دنیا است. آری! انصار مهاجران را در بهره‌های دنیا بر خود مقدّم می‌گردانند؛ ﴿ولو خود نیازمندی داشته باشند﴾ خَصَاصَةٌ: نیازمندی و فقر است ﴿و هر کس از آزمندی نفس خویش نگاهداشته شد پس آن گروه ایشانند رستگاران﴾ یعنی: خداوند ﷻ هر کس را از حرص و بخل نفسش در امان داشت و در نتیجه، او آنچه را که شرع شریف بر او از زکات و حقوق دیگر واجب گردانیده است ادا کرد پس یقیناً که به ثنا و ستایش عاجل و ثواب و پاداش آینده نایل شده است امّا کسانی که به اموال خویش بخل می‌ورزند و نفسهایشان بدان آزمند شده است، از رستگاران نیستند. شُحّ: بخل همراه با حرص و آزمندی است. علما گفته‌اند: بخیل آن است که نه خود می‌خورد و نه به دیگران می‌خوراند و در مقابل، سخی: کسی است که هم خود می‌خورد و هم به دیگران می‌خوراند. امّا جوّاد: کسی است که خود نمی‌خورد ولی به دیگران می‌خوراند، که انصار مدینه از ایشان بودند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ در این دو آیه هر یک از مهاجرین و انصار را به شش وصف موصوف ساخت، که اوصاف مهاجرین عبارت است از:

۱ ــ ایشان فقیرند.

۲ ــ ایشان مهاجراند.

۳ ــ ایشان از دیار و اموال خود بیرون رانده شده‌اند.

۴ ــ ایشان طالب فضل و خشنودی الهی‌اند.

۵ ــ ایشان خدا و رسولش را یاری می‌دهند.

۶ ــ ایشان در دین خود صادق‌اند، از آن رو که در راه آن همه گونه سختی را

تحمّل می‌کنند.

امّا اوصاف انصار عبارت است از:

۱ ـ ایشان ایمان و اخلاصی جای افتاده و راسخ دارند.

۲ ـ ایشان با مهاجران محبّتی خالصانه می‌ورزند.

۳ ـ ایشان به سبب اموال فَیء که به مهاجران داده شده است، هیچ حسد و درد و کینه‌ای را در نهاد خود احساس نمی‌کنند.

۴ ـ ایشان دیگران را بر خود بر می‌گزینند، هرچند خود نیازمند باشند.

۵ ـ خداوند متعال ایشان را از بیماری آزمندی حفظ کرده است.

٦ ـ ایشان به آنچه که خواسته‌اند نایل و رستگار می‌شوند.

امام مالک ﷺ با همین آیه به تفضیل مدینه بر غیر آن از سرزمین‌ها استدلال کرده و گفته است: مدینه خود به استقبال ایمان و هجرت رفت در حالی که غیر آن از شهرها با شمشیر فتح شد.

بخاری در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابوهریره ﷺ روایت کرده است که فرمود: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! به من گرسنگی و فقر رسیده است. آن حضرت ﷺ نزد همسران خویش فرستادند ولی نزد ایشان چیزی نیافتند، آن گاه فرمودند: آیا مردی نیست که امشب او را مهمان کند، خدا بر وی رحم نماید! در این اثنا مردی از انصار بپا ایستاد و گفت: یا رسول‌الله! من او را مهمان می‌کنم. پس او را به خانه‌اش برد و به زنش گفت: این شخص مهمان رسول اکرم ﷺ است لذا چیزی از وی ذخیره نکن و هر چه داری پیش‌آور. زنش گفت: به خدا که نزد من جز قوت (غذای) کودکان چیز دیگری نیست. مرد گفت: بسیار خوب! چون کودکان غذای خود را خواستند، آنان را به خواب کن آن‌گاه غذا را نزد مهمان می‌بریم و بعداً بیا و چراغ را خاموش کن و خود ما نیز امشب بر شکمهایمان چیزی می‌بندیم تا گرسنگی آزارمان ندهد. پس آن زن چنین کرد. چون صبح شد آن مرد نزد رسول خدا ﷺ آمد و همین‌که رسول اکرم ﷺ او

را دیدند، فرمودند: خداوند ﷻ را خوش آمد، یا خداوند ﷻ از کار فلان مرد و فلان زن خندید. پس نازل شد: (وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ). البتّه در بیان سبب نزول این آیه روایات دیگری نیز به همین معنی آمده است.

وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلْإِيمَـٰنِ وَلَا تَجْعَلْ فِى قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٠﴾

سپس خداوند متعال قسم سوم از کسانی را که فقرایشان از مال فَیء مستحقّ‌اند، توصیف می‌نماید و ایشان تابعین به احسانند: **﴿و کسانی که پس از ایشان آمده‌اند﴾** یعنی: کسانی که پس از مهاجران و انصار آمده‌اند و ایشان تابعینی هستند که تا روز قیامت از مهاجران و انصار به نیکویی پیروی کرده و می‌کنند. ابن‌ابی‌لیلی می‌گوید: مردم بر سه پایه قراردارند: ۱ ـ مهاجران. ۲ ـ کسانی که به دار هجرت جای گرفته و در ایمان جای پیدا کردند، یعنی انصار. ۳ ـ کسانی که بعد از ایشان آمده‌اند. پس بکوش که از این سه منزلت خارج نباشی. آری! این تابعان که نسل در نسل تا روز قیامت می‌آیند؛ **﴿می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که بر ما به ایمان آوردن سبقت کرده‌اند، بیامرز﴾** بدین ترتیب خداوند ﷻ به ایشان فرمان داد تا برای خود و مهاجران و انصاری که پیش از ایشان درگذشته‌اند، آمرزش بخواهند. این آیه دلالت می‌کند بر این‌که مؤمنان متأخّر در هر عصر و نسلی مأمور به این هستند که برای پیشینیان نخست از مهاجران و انصار آمرزش بخواهند.

همچنین آن تابعان پاکروش می‌گویند: **﴿و در دلهای ما نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، هیچ غلّی قرار نده﴾** یعنی: هیچ کینه و غشّ و بغض و حسدی قرار نده.

پس صحابهٔ کرام رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین در قدم اوّل در این معنی داخل می‌شوند زیرا ایشان اشرف مؤمنان هستند و نیز از آن جهت که سیاق آیه دربارهٔ ایشان است. پس هر کس در قلب خویش نسبت به ایشان غلّ و غشّی می‌یابد، بی‌گمان وسوسه و زخمه‌ای از شیطان به او رسیده و بدون شک ـ با دشمنی دوستان خدا ﷻ و بهترین‌های امّت پیامبرش ﷺ ـ بهره‌ای وافر از عصیان خداوند متعال بر او پنجه افگنده است پس چنین کسی در اموال فَیء حقّی ندارد. همچنین است کسی که اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین را سبّ و لعن کند، یا به ایشان آزاری برساند، یا بخواهد که از قدر و منزلت ایشان بکاهد. پس هر کس صحابهٔ رسول خدا ﷺ را لعن و دشنام می‌گوید، فاسق است و چنین کسی از ادب اسلام و اخلاق آن به دور، از روح دین و صفای آن مهجور و مبتدع و گمراه می‌باشد زیرا قرآن‌کریم به آمرزش خواهی برای اصحاب امر کرده و از کینه و حسدورزی بر مردان و زنان مؤمن نهی نموده است.

ابن‌جریر از مالک‌بن‌اوس رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: «عمربن‌خطّاب رضی الله عنه آیهٔ: (اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاکِیْنِ ...) را خواند تا به (عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ) [توبه / ۶۰] رسید، آن گاه فرمود: این صدقات برای این گروه است: (وَاعْلَمُوْا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُوْلِ وَلِذِی الْقُرْبٰی ...) [انفال / ۴۱]. سپس فرمود: این غنایم هم برای این گروه است: (مَا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی فَلِلّٰهِ وَلِلرَّسُوْلِ ...) تا رسید به (لِلْفُقَرَاءِ ... وَ الَّذِیْنَ تَبَوَّءُوالدَّارَ وَالْاِیْمَان ... وَالَّذِیْنَ جَاؤُوْا مِنْ بَعْدِهِم). آن گاه فرمود: لذا این فَیء شامل عموم مسلمین است و همهٔ ایشان را در بر گرفته است و هیچ یک از مسلمانان نیست مگر این‌که برای او در آن حقّی است». امام رازی می‌گوید: «بدان‌که این آیات در بر گیرندهٔ تمام مسلمین است زیرا مسلمانان از این سه گروه خارج نیستند؛ یا مهاجرند، یا انصار، یا هم کسانی اند که بعد از ایشان آمده‌اند. سپس اضافه می‌کند: هر کس که سابقان، یعنی مهاجران و انصار را به دعا و رحمت یاد نکند بلکه از ایشان به بدی یاد نماید، او بر اساس نصّ آیه از

اقسام مؤمنان خارج است».

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نَافَقُواْ يَقُولُونَ لِإِخْوَٰنِهِمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَـٰذِبُونَ ﴿١١﴾

﴿آیا به‌سوی کسانی ندیدی که نفاق ورزیدند﴾ یعنی: در ظاهر به اسلام تظاهر نموده ولی در باطن کفر ورزیدند. در بیان **سبب‌نزول** آمده است که مراد عبدالله‌بن‌ابیّ و یارانش بودند که به یهودیان بنی‌نضیر بدین مضمون پیغام فرستادند: پایداری ورزید و از خود دفاع کنید زیرا ما شما را رها و تسلیم نمی‌کنیم، اگر مسلمانان با شما جنگیدند، دوشادوشتان می‌جنگیم و اگر شما را بیرون راندند، با شما بیرون رفته و تن به تبعید می‌دهیم! پس یهود چشم انتظار تحقّق این وعده بودند؛ امّا منافقان به وعدهٔ خود وفا نکرده و آنها را هیچ یاری ندادند، از سوی دیگر خداوند ﷻ در دلهای یهودیان رعب و وحشت افگند و از رسول اکرم ﷺ خواستند که آنان را از مدینه بکوچاند و از ریختن خونهایشان دست بر دارد. و رسول خدا ﷺ نیز چنین کردند. سرانجام امر این بود که آنها خانه‌های خود را ویران کرده، آن را بر پشت شترانشان نهاده به راه افتادند و به‌سوی خیبر کوچیدند و جمعی هم به‌سوی شام رفتند. آری! این منافقان **﴿به آن برادران خود از اهل کتاب که کفر ورزیدند می‌گویند: اگر شما بیرون رانده شوید، البتّه ما نیز همراه شما بیرون می‌آییم﴾** مراد از این برادری، برادری در کفر، یا دوستی و رفاقت است. لام «لَئِنْ» در هر چهار جا از این آیه برای قسم است. یعنی: سوگند به خدا که اگر شما از مدینه بیرون رانده شوید، ما هم با شما بیرون می‌رویم **﴿و در شما﴾** یعنی:

دربارۀ شما و به زبانتان ﴿هیچ کس را﴾ از آنان که می‌خواهند تا ما را از بیرون‌آمدن با شما باز دارند ﴿هرگز اطاعت نمی‌کنیم﴾ هرچند زمان به درازا کشد. یعنی: از امر پیامبر و کسی از مؤمنان درجنگیدن با شما اطاعت نمی‌کنیم و فرمان هیچ کس را در خوارسازی و حقارتتان نمی‌شنویم ﴿و اگر با شما کارزار شود، حتماً شما را یاری خواهیم کرد﴾ علیه مسلمانان. سپس خدای سبحان آنان را تکذیب نموده و می‌فرماید: ﴿و خداوند گواهی می‌دهد که البتّه آنان دروغگو هستند﴾ در آنچه که به یهودیان از بیرون‌شدن با آنان و یاری‌دادنشان وعده داده‌اند.

لَئِنْ أُخْرِجُواْ لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُواْ لَا يَنصُرُونَهُمْ وَ
لَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ ٱلْأَدْبَـٰرَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٢﴾

﴿اگر آنان بیرون رانده شوند، آنها همراهشان بیرون نمی‌روند و اگر با آنان کارزار شود، آنان را یاری نمی‌دهند﴾ پس منافقان در وعده‌های آن چنانی خود، به یهودیان دروغ گفته‌اند. شایان ذکر است که این پیشگویی قرآن در قضیۀ بنی‌نضیر ثابت شد زیرا منافقان نه با بنی‌نضیر که از مدینه بیرون رانده شدند، بیرون رفتند، نه جلای وطن اختیار کردند و نه کسانی از یهودیان را که مورد کارزار قرار گرفتند [یعنی بنی‌قریظه و اهل خیبر را] یاری دادند؛ و این خود دلیل صحّت نبوّت و اعجاز قرآن است ﴿و اگر به فرض اهل کتاب را یاری دهند، البتّه پشت کنند﴾ منافقان به هزیمت ﴿سپس﴾ بعد از آن ﴿یاری نیابند﴾ بلکه خدای عزّوجلّ خوار و ذلیل‌شان می‌گرداند و نفاقشان هیچ به دردشان نمی‌خورد. یا معنی این است: البتّه پشت کنند یهودیان به هزیمت، سپس یاری‌دادن منافقان هیچ به کارشان نمی‌آید.

لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم مِّنَ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا

يَفْقَهُونَ ﴿١٣﴾

﴿**بیشک شما در دلهایشان نسبت به خداوند هراس انگیزترید**﴾ یعنی: ای جماعت مسلمانان! بیشک شما در دلهای منافقان یا در دلهای یهودیان، نسبت به خداوند ﷻ هراس انگیزتر و خوفناکترید ﴿**این به سبب آن است که آنان قومی هستند که نمی‌فهمند**﴾ و خداوند ﷻ و عظمت وی را نمی‌شناسند تا از وی چنان که باید بترسند پس اگر آنان دارای فهم می‌بودند، باید می‌دانستند که این خدای سبحان است که شما را بر آنان مسلّط نموده است پس در حقیقت او سزاوار آن است که از وی پروا شود، نه شما.

لَا يُقَٰتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَآءِ جُدُرٍۭ بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾

یهودیان ﴿**همگی با شما به صورت دسته‌جمعی**﴾ در صفّ کارزار ﴿**جنگ نمی‌کنند جز در میان قریه‌هایی که دارای استحکامات است**﴾ یعنی: در دژها، خانه‌ها، شهرکها و کوچه‌های محصور به دروازهای بزرگ ﴿**یا از پشت دیوارها**﴾ که به سبب جبن و هراس، آنها را سپر خود قرار می‌دهند. امروزه نیز ما این روش یهودیان را در جنگهای خیابانی داخل فلسطین و رخدادهای انتفاضهٔ «الأقصی» لمس می‌کنیم و می‌بینیم که یهودیان یا در پناه سپر مستحکمی از زره، یا از پشت دیوارها و استحکامات شهرکهای یهودی نشین داخل اراضی اشغالی، بر مسلمانان فاقد سلاح که فقط با پرتاب سنگ مقاومت می‌کنند، آتش می‌گشایند. پس هر کس

برنامه‌های جنگی یهود در عصر حاضر را که بر پایهٔ ایجاد استحکامات نیرومند طرّاحی شده است بشناسد، در می‌یابد که این قرآن از بارگاه پروردگار بزرگی است که علم وی بر همه‌چیز احاطه کرده است.

﴿**ستیز و صلابتشان در میان خودشان سخت است**﴾ یعنی: یهودیان برخی بر برخی دیگر سخت سنگدل و درشتخوی‌اند، دلهایشان علیه همدیگر درهم‌وبرهم است و نیّت‌هایشان متضادّ و متعارض ﴿**آنان را همه یکجا مجتمع شده می‌پنداری درحالی‌که دلهایشان پراکنده است**﴾ یعنی: اجتماع و اتّحاد آنان فقط در ظاهر امر است ولی باطناً دلهایشان با هم در ستیز و مخالفت قرار دارد، آرایشان مختلف، گواهی‌هایشان مختلف، خواسته‌ها و مرامهایشان مختلف و با هم متعارض است ﴿**این**﴾ پراکندگی و تفرّق ﴿**به سبب آن است که آنها قومی هستند که در نمی‌یابند**﴾ و نابخردند زیرا اگر خرد می‌داشتند و حقیقت را در می‌یافتند، باید متّحدانه بی‌هیچ اختلافی از حق پیروی می‌کردند.

كَمَثَلِ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ قَرِيبٗاۖ ذَاقُواْ وَبَالَ أَمۡرِهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿١٥﴾

﴿**درست مانند همان کسانی که پیش از آنان بودند**﴾ یعنی: داستانشان مانند داستان کفّار مشرکی است که پیش از آنان به‌سر می‌بردند ﴿**آنها در همین نزدیکی وبال امر خویش را چشیدند**﴾ یعنی: آنها همین چند وقت قبل فرجام بد کفر خود را در دنیا با کشته‌شدن در روز بدر چشیدند. خاطرنشان می‌شود که غزوهٔ بدر شش ماه قبل از غزوهٔ بنی‌نضیر اتّفاق افتاد. یا مراد از این واقعهٔ نزدیک، کوچاندن بنی قینقاع از خود یهود است که رسول خدا ﷺ قبل از واقعهٔ بنی‌نضیر آنان را از دیارشان بیرون راندند ﴿**و برایشان عذابی است دردناک**﴾ در آخرت بجز این عذاب دنیا.

كَمَثَلِ ٱلشَّيْطَٰنِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَٰنِ ٱكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيٓءٌ مِّنكَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۱۶﴾

﴿مَثَل آنان مانند حکایت شیطان است، چون به انسان گفت: کافر شو﴾ یعنی: داستان منافقان در عدم یاریگری و عدم پایمردی با شرکا و همپیمانانشان از اهل کتاب، مانند داستان شیطان با انسان است که کفر را در نگاه وی آراست و او را به کفر واداشت و به کفر برانگیخت همانند برانگیختن آمر مأمور را **﴿پس چون کافر شد، گفت: همانا من از تو بیزارم﴾** یعنی: چون انسان فریب شیطان را خورد و به پیروی و فرمانبرداری از وی کافر شد، شیطان به او گفت: من از تو بیزار و برکنارم. این برخورد از سوی شیطان در روز قیامت روی می‌دهد **﴿همانا من از الله پروردگار عالمیان می‌ترسم﴾** یعنی شیطان می‌افزاید: من از الله پروردگار عالمیان می‌ترسم و ای انسان گمراه! از تو تبرّی می‌جویم.

فَكَانَ عَٰقِبَتَهُمَآ أَنَّهُمَا فِي ٱلنَّارِ خَٰلِدَيْنِ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُا۟ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۱۷﴾

﴿پس سرانجام، کار آن دو چنین شد که هر دو در آتش جهنّم‌اند﴾ یعنی: عاقبت کار شیطان و آن انسان کافر این می‌شود که هر دو به دوزخ می‌پیوندند. از سیاق چنین برمی‌آید که آیهٔ کریمه، کفّار و منافقان همه را در بر می‌گیرد **﴿جاودان درآنند و این است جزای ستمکاران﴾** یعنی: جزای ستمکاران مشرک جاودانه‌گی در آتش دوزخ است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡتَنظُرۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ لِغَدٖۖ وَ
ٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴿١٨﴾

﴿**ای مؤمنان! از خداوند بترسید**﴾ یعنی: از عذاب وی بترسید؛ با انجام‌دادن اوامر و ترک نواهی وی ﴿**و باید هر شخص بنگرد که چه چیز برای فردا پیش فرستاده است**﴾ یعنی: باید هر شخص تأمّل کند که چه اعمالی را برای روز قیامت پیش فرستاده است. روز قیامت را روز فردا نامید، به سبب نزدیکی و تحقّق وقوع آن. تنکیر «غدٍ» برای بزرگ‌نمودن کار قیامت است، گویی فرمود: برای فردایی عمل نیک پیش فرستید که از بس بزرگ و هولناک است، کنه و حقیقت آن شناخته نمی‌شود ﴿**و از الله بترسید**﴾ تکرار آن برای تأکید است ﴿**بی‌گمان خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است**﴾ و هیچ چیز از اعمال و احوالتان بر او پنهان نمی‌ماند پس قطعاً او جزا دهندهٔ شما در برابر اعمالتان می‌باشد.

وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ نَسُواْ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمۡ أَنفُسَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ
ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴿١٩﴾

﴿**و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند**﴾ یعنی: فرمانهای او را ترک کردند، یا از او نترسیدند ﴿**پس خداوند تدبیر حالشان را از خاطرشان فراموش گردانید**﴾ یعنی: به سبب این‌که خدا ﷻ را در آسوده حالی و نعمت فراموش کردند، او نیز آنان را در سختی‌ها دچار خودفراموشی گردانید که نتوانند به تیمار خود پرداخته و به خود خیری برسانند زیرا جزا از جنس عمل است ﴿**این گروه، آنانند فاسقان**﴾ یعنی: بیرون‌رفته‌گان از دایرهٔ طاعت خداوند ﷻ.

لَا يَسْتَوِيٓ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ وَأَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ ۚ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿۲۰﴾

﴿**اهل دوزخ و اهل بهشت برابر نیستند**﴾ در مرتبهٔ خود؛ ﴿**اهل بهشت ایشانند رستگاران**﴾ یعنی: دست یافتگان به هر مطلوبی و نجات یافتگان از هر شرّ و هر امر ناخوش آیندی.

لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُۥ خَٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ ۚ وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱﴾

﴿**اگر این قرآن را بر کوهی فرود می‌آوردیم، یقیناً آن کوه را از بیم خدا فروتن و ازهم پاشیده می‌دیدی**﴾ یعنی: شأن و اعجاز عظیم و بلاغت و احاطهٔ قرآن بر پندها و اندرزهایی که دلها برای آن نرم می‌شود تا بدانجاست که اگر قرآن بر کوهی از کوه‌ها نازل می‌شد، یقیناً آن کوه را ــ به رغم محکمی، صلابت و ضخامت جرم آن ــ از ترس خدا ﷻ درهم شکافته، از هم پاشیده و از عذاب خدا ﷻ و بیم وی هراسان و ترسان می‌دیدی پس ای انسان غافل! تو را چه شده است که با وجود فهم قرآن و امکان تدبّر در آن، به اندازه‌ای سنگدل هستی که از برابر پیامهای قرآن بی‌تفاوت می‌گذری ﴿**و این مَثَلها را برای مردم می‌زنیم تا آنان بیندیشند**﴾ در آنچه که اندیشیدن برآنان واجب است، باشد که از این موعظه‌ها و اندرزها اثرپذیرفته و از این هشدارها به خود آیند. همچنین خداوند ﷻ در آیهٔ (۳۱) از سورهٔ «رعد» فرموده است: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ، أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ» و اگر قرآنی بود که کوهها از هیبت آن به حرکت در می‌آمد و زمین

می‌شکافت یا مردگان با آن به سخن در می‌آمدند [بدون شک آن همین قرآن بود]». در حدیث‌شریف متواتر آمده است: قبل از آن‌که برای رسول اکرم ﷺ منبر ساخته شود، ایشان در هنگام ایراد خطبه در کنار ستون چوبی‌ای از ستونهای مسجد می‌ایستادند پس چون اوّلین بار منبر نهاده شد و رسول خدا ﷺ آمدند که بر فراز آن خطبه ایراد کنند، از برابر آن ستون گذشتند در این اثنا از آن ستون ناله‌ای زار برخاست و چنان فغان و مویه می‌کرد که کودک فغان و ناله می‌کند آن‌گاه که بخواهند او را آرام کنند. فغان و نالهٔ آن ستون بدین سبب بود که او قبلاً مهماندار رسول خدا ﷺ و شنیدار ذکر و وحی الهی بود و اکنون از این فیض محروم می‌شد.

مراد آیهٔ کریمه، خبردادن از قساوت دلهای این گروه از کفّار و درشتی طبایعشان و توبیخ و سرزنش انسان بر عدم خشوع و نیایش در هنگام تلاوت قرآن است، گویی حق تعالی به آنان چنین خطاب می‌کند: ای انسانها! به خود آیید زیرا اگر کوه‌ها امکان شنیدن و فهم کلام الهی را پیدا کنند، از خشیت وی در هم می‌پاشند پس شما را چه شده است و چه‌قدر سنگدل و گرانجانید که از آیات قرآن به خود نمی‌آیید در حالی‌که هم می‌شنوید و هم می‌فهمید؟!

هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ ۖ هُوَ ٱلرَّحْمَـٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾

﴿اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، دانای نهان و آشکار است﴾ یعنی: دانای چیزهایی از عوالم غیر مرئی و نامحسوس می‌باشد که از احساس انسان غایب و ناپیداست و نیز دانای چیزهای آشکار و پیدا از عوالم محسوس و مشاهده شده است. غیب را بر شهادت مقدّم گردانید زیرا غیب در وجود خود متقدّم و شهادت متأخّر است **﴿اوست بخشایندهٔ مهربان﴾** پس هر کس از چنین اوصافی برخوردار

باشد، شایستهٔ آن است که از وی پروا داشته شود.

هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِى لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْمَلِكُ ٱلْقُدُّوسُ ٱلسَّلَـٰمُ ٱلْمُؤْمِنُ ٱلْمُهَيْمِنُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْجَبَّارُ ٱلْمُتَكَبِّرُ ۚ سُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾

﴿**اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست**﴾ این جمله را برای تأکید و تثبیت معنی تکرار نمود ﴿**مَلِك قدّوس**﴾ است. یعنی: مالك و متصرّف تمام اشیاء بوده، از هر عیبی پاك و از هر نقصی منزّه است ﴿**سلام**﴾ است. یعنی: ذاتی است که از هرگونه نقص و عیبی سالم است. یا ذاتی است که خلق از ظلم و ستم وی به‌سلامت اند ﴿**مؤمن**﴾ است. یعنی: ذاتی است که بندگانش را از ظلم ایمن ساخته و بخشایندهٔ امن و آرامش است. یا معنی این است: او تصدیق کنندهٔ پیامبرانش هست با بخشیدن معجزات به ایشان و تصدیق‌کنندهٔ مؤمنان است با پاداشی که به ایشان وعده داده است ﴿**مهیمن**﴾ است. یعنی: بر بندگان خود و بر اعمالشان گواه و برآنان ناظر است ﴿**عزیز**﴾ است. یعنی: قاهرِ غالبِ شکست‌ناپذیر است ﴿**جبّار**﴾ است. جبروت خداوند ﷻ، عظمت وی است. به‌قولی جبّار: کسی است که سطوت و غلبهٔ او را کسی تاب آورده نمی‌تواند ﴿**متکبّر است**﴾ یعنی: ذاتی است که از هرگونه نقصی تکبّر ورزیده و از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست، بزرگی و برتری جسته است. خاطرنشان می‌شود که کبر در صفات خداوند ﷻ مدح و در صفات مخلوقات ذمّ است چنان‌که در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «اَلْعَظَمَةُ اِزارِیْ، وَالْکِبْرِیاءُ رِدائِیْ، فَمَنْ نازَعَنِیْ وَاحِداً مِّنْهُما عَذَّبْتُهُ» **عظمت** ازار من است و کبریا ردای من پس هر کس با من در یکی از آنها کشمکش کند، او را عذاب می‌کنم». ﴿**پاک است خداوند از آنچه**﴾ مشرکان ﴿**برای او شریک می‌انگارند**﴾ از زن و فرزند و غیره پس احدی از خلقش در چیزی از صفات

الوهیّت و ربوبیّت با وی مشارکت ندارد.

هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٢٤﴾

﴿**اوست الله خالق**﴾ یعنی: آفرینندهٔ اشیاء است به اندازه و مقدار متناسب آنها به مقتضای اراده و مشیّت خویش ﴿**بارِئ**﴾ است. یعنی: نوپدید آورنده، مخترع و ایجادگر اشیاء است ﴿**مصوّر**﴾ است. یعنی: ایجادگر صورتها به اشکال و هیأت‌های مختلفه است ﴿**او راست اسماء حسنیٰ**﴾ بیان اسماء حسنای الهی در سورهٔ [اعراف/۱۸۰] گذشت و در پایان این آیه نیز مجدّداً به نقل روایاتی در باب آنها می‌پردازیم ﴿**آنچه در آسمانها و زمین است برای او تسبیح می‌گوید**﴾ یعنی: هر چه در آسمانها و زمین‌است، به زبان حال یا قال به پاکی و تنزیه خداوند ﷻ نطق می‌کند ﴿**و اوست عزیز**﴾ یعنی: ذاتی که هیچ غلبه‌کننده‌ای بر او غالب نمی‌شود ﴿**حکیم**﴾ است در همه اموری که به آن حکم می‌کند. در **حدیث‌شریف** به روایت ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «همانا برای خداوند متعال نودونه اسم است ـ صد اسم بجز یکی ـ پس هر کس آنها را بر شمارد، به بهشت داخل می‌شود و حق تعالی فرد است و عدد فرد را دوست دارد، اوست الله که معبودی جز او نیست، رحمن و رحیم و ملك و قدّوس و سلام و مؤمن و مهیمن و عزیز و جبّار و متکبّر و خالق و بارء و مصوّر و غفّار و قهّار ... است» و نودونه اسم حق تعالی را تا به آخر برشمردند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که گفت: از محبوبم ابوالقاسم رسول خدا ﷺ راجع به اسم اعظم خداوند ﷻ سؤال کردم، فرمودند: «ای اباهریره، بر توست خواندن آخر سورهٔ حشر. آن را بسیار بخوان». ابوهریره می‌گوید: بار دیگر این

سؤال را تکرار کردم و آن حضرت ﷺ عین این جواب را بر من تکرار فرمودند. باز هم آن را تکرار کردم و بار دیگر آن را بر من تکرار فرمودند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت مالک‌بن‌انس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هر کس سورهٔ حشر را بخواند، خداوند گناهان متقدّم و متأخّر وی را می‌آمرزد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مٰا اَصٰابَ عَبْداً هَمٌّ وَلاٰحَزَنٌ فَدَعٰا بِهٰذَا الدُّعٰاءِ اِلاّٰ اَذْهَبَ اللّٰهُ هَمَّهُ وَحُزْنَهُ وَاَبْدَلَهُ مَكٰانَهُ فَرَجاً ۞ هیچ نگرانی و اندوهی به بنده‌ای نمی‌رسد که آن‌گاه به این دعا [یعنی به اسمای حسنی الهی] دعا کند مگر این‌که خداوند غم‌واندوه وی را از بین برده و به جای آن به وی گشایشی را عوض می‌دهد». همچنین برّاء رضی الله عنه از علی رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: «ای برّاء! چون خواستی که خدای متعال را با اسم اعظمش بخوانی پس ده آیهٔ اوّل سورهٔ (حدید) و نیز آخر سورهٔ (حشر) را بخوان، سپس بگو: ای آن‌که تو این‌چنین هستی و کسی غیر از تو بر این اسما و اوصاف نیست، از تو می‌خواهم که برای من چنین و چنان کنی [یعنی حاجت خود را مطرح کن]. ای برّاء! به خدای متعال سوگند می‌خورم که در آن صورت اگر علیه من هم دعا کنی، به زمین فروبرده خواهم شد». دیلمی از علی و ابن مسعود رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند که فرمودهٔ حق تعالی (لَوْاَنْزَلْنٰا) تا آخر سوره، دعای درد سر است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ممتحنه

مدنی است و دارای سیزده آیه است.

وجه تسمیه: نامگذاری این سوره به «مُمْتَحِنَه» به کسر حاء، به سبب اضافت مجازی فعل امتحان به‌سوی زن مهاجری است که بیان حال وی در آیهٔ (۱۰) خواهد آمد. یا «مُمْتَحِنَه» به کسرحاء وصف سوره است چنان‌که در وصف سورهٔ براثه، «فاضحه» یعنی سورهٔ «رسواگر» آمده است. و «مُمْتَحَنَه» به فتح حاء نیز خوانده شده است که بنابراین قرائت، فعل امتحان به‌سوی آن زنی اضافت حقیقی یافته که آیهٔ (۱۰) دربارهٔ وی نازل شده است و او امّ‌کلثوم دختر عقبه‌بن‌ابی‌معیط زن عبدالرّحمن‌بن‌عوف رضی الله عنه بود.

صاحب «فی‌ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره حلقه‌ای در سلسلهٔ تربیت ایمانی و تنظیم اجتماعی جامعهٔ مدنی است».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ
إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلۡحَقِّ يُخۡرِجُونَ

ٱلرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا۟ بِٱللَّهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَـٰدًا فِى سَبِيلِى وَٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِى ۚ تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِٱلْمَوَدَّةِ وَأَنَا۠ أَعْلَمُ بِمَآ أَخْفَيْتُمْ وَمَآ أَعْلَنتُمْ ۚ وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿١﴾

﴿**ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خود را دوست نگیرید**﴾ دشمن خدا ﷻ کسی است که به او کفر یا شرک ورزیده و به آنچه که در کتابهای او آمده است، ایمان نیاورده باشد و دشمن مؤمنان کسی است که به ایشان خیانت کرده، یا با ایشان جنگیده، یا دیگران را در جنگ علیه ایشان یاری داده است، مانند کفّار مکّه در گذشته و کفّار ملحد مادّی در عصر ما. عَدُوّ: بر مفرد و جمع هر دو اطلاق می‌شود.

بخاری، مسلم و بقیّهٔ ائمّهٔ حدیث در بیان **سبب‌نزول** این آیات از علی ؓ روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا ﷺ من، زبیر و مقدادبن‌اسود را مأموریّت داده و فرمودند: «بروید تا به باغ خاخ[1] برسید پس در آن باغ زنی را می‌یابید که سوار هودج است و با او نامه‌ای است، آن نامه را از وی گرفته و نزد من آورید». ما به راه افتادیم تا به آن باغ رسیدیم، بناگاه دیدیم که همان زن در آنجاست پس به او گفتیم: نامه را بیرون آور. گفت: با من نامه‌ای نیست. گفتیم: یا نامه را بیرون می‌آوری، یا لباست را از تنت بیرون کرده و بازرسی‌ات می‌کنیم. پس نامه را از میان بافتهٔ موی خویش بیرون آورد. پس نامه را گرفتیم و نزد رسول اکرم ﷺ

۱ ـ جایی است میان مکّه و مدینه در فاصلهٔ دوازده مایلی مدینه.

آوردیم. بناگاه دیدیم که آن نامه از حاطب‌بن‌ابی‌بلتعه رضی الله عنه است که به‌سوی گروهی از مشرکان مکّه فرستاده تا آنان را از برخی اسرار رسول خدا ﷺ آگاه کند. رسول اکرم ﷺ حاطب را احضار کرده و به او فرمودند: «ای حاطب! این چیست؟». حاطب گفت: یا رسول‌الله! در داوری علیه من شتاب نکنید؛ حقیقت این است که من مردی بودم نه از خود قریش بلکه پیوست‌شده به آن؛ ولی کسانی از مهاجران که با شما هستند، در مکّه قرابت‌هایی دارند که خانواده‌ها و اموال خویش را به وسیلهٔ آنها حمایت می‌کنند لذا من نیز در این اندیشه افتادم که اگر با قریش قرابت نسبی‌ای ندارم، حدّ اقلّ برای آنها خیری رسانده و خدمتی کرده‌باشم تا به وسیلهٔ آن از نزدیکانم حمایت کنند پس من این کار را به سبب کفر و ارتداد از دین خویش انجام نداده‌ام و نه از روی این امر که به کفر راضی باشم! رسول خدا ﷺ فرمودند: «حاطب راست گفت». آن گاه این آیه دربارهٔ وی نازل شد. خاطرنشان می‌شود که چون رسول اکرم ﷺ در سال هشتم هجری برای فتح مکّه آمادگی گرفتند، حاطب خواست تا این خبر را به قریش برساند پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و رسول خدا ﷺ را از این ماجرا آگاه کرد.

﴿**به‌سوی آنان پیغام دوستی را می‌افگنید**﴾ یعنی: به کفّار خیرخواهی کرده و به سبب دوستی‌ای که میان شما و آنان هست، اخبار رسول‌اکرم ﷺ را به آنان می‌رسانید و به آنان نامه می‌نویسید؛ ﴿**و حال آن‌که آنان به حقّی که برای شما آمده است، کفر ورزیده‌اند**﴾ یعنی: آنها به خدا و رسولش و آنچه که به شما از قرآن و هدایت الهی آمده است، کفر ورزیده‌اند و از مظاهر کفرشان این است که: ﴿**پیامبر و شما را نیز بیرون می‌کنند**﴾ یعنی: پیامبر ﷺ و شما را از مکّه آواره کرده‌اند، به سبب کفر و انکارشان از حقّی که برایتان آمده است پس چگونه با آنان دوستی و مهربانی می‌کنید؟ ﴿**برای آن‌که ایمان آوردید به الله پروردگار خویش**﴾ یعنی: شما را به خاطر ایمانتان، یا به خاطر نفرت و کراهت از ایمان آوردنتان، بیرون رانده‌اند ﴿**اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من از وطن خود بیرون آمده‌اید**﴾ یعنی: اگر

شما چنین هستید پس چرا دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی می‌گیرید ؟ ﴿**پنهانی به‌سوی آنان دوستی می‌ورزید**﴾ یعنی : اخبار مسلمانان را پنهانی به کفّار می‌فرستید ، به سبب دوستی با آنان ﴿**و من به آنچه پنهان می‌کنید و آنچه آشکار می‌کنید داناترم**﴾ یعنی : من از هر کس دیگر به کارهای پنهان و آشکار شما داناترم ﴿**و هر کس از شما که این کار را بکند پس به راستی که راه راست را گم کرده است**﴾ یعنی : او از راه حقّ و صواب به بی‌راهه رفته و راه میانه و هموار را گم کرده است .

آیهٔ کریمه بر نهی قطعی و همه‌جانبه از موالات و دوستی با کفّار دلالت می‌کند .

إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا۟ لَكُمْ أَعْدَآءً وَيَبْسُطُوٓا۟ إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِٱلسُّوٓءِ وَوَدُّوا۟ لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾

﴿**اگر شما را بیابند، برایتان دشمن باشند**﴾ یعنی : اگر کفّار با شما روبرو گردند ، آنچه را که در دلهای خود از دشمنی نسبت به شما نهان می‌دارند ، آشکار می‌کنند ﴿**و دستها و زبانهای خود را به بدی به‌سوی شما بگشایند**﴾ با لت‌وکوب ، قتل و دست‌درازی و با دشنام و مانند آن ﴿**و دوست دارند که کافر شوید**﴾ در این آرزو به‌سر می‌برند که مرتدّ شوید و به‌سوی کفر باز گردید . پس مادام که کار چنین است ، قطعاً دوستی با امثال آنان اشتباهی است بزرگ .

لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُكُمْ ۚ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣﴾

﴿**هرگز خویشاوندان و فرزندان شما به شما سود نمی‌رسانند**﴾ یعنی : بی‌گمان

فرزندان و نزدیکان شما در روز قیامت به شما سودی نمی‌رسانند تا شما به خاطر آنان با کفّار دوستی و مهربانی ورزید ـ چنان‌که حاطب‌بن‌ابی‌بلتعه چنین کرد بلکه آنچه که به شما سود می‌رساند، امتثال اوامر الهی است؛ که از آن جمله است دشمنی با کفّار و فروگذاشتن دوستی و موالات با آنان ﴿**روز قیامت خدا در میان شما فیصله می‌کند**﴾ یعنی: در میان شما جدایی می‌افکند پس اهل طاعت خود را به بهشت و اهل معصیت خود را به دوزخ داخل می‌کند ﴿**و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست**﴾ بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. در **حدیث‌شریف** به روایت انس ﷺ آمده است: «مردی از رسول اکرم ﷺ پرسید: یا رسول الله! پدرم در کجاست؟ فرمودند: در دوزخ. پس چون پشت گردانید، آن حضرت ﷺ او را فراخواندند و فرمودند: إِنَّ أَبِيْ وَأَبَاكَ فِي‌النَّارْ ۞ پدر من و پدر تو هر دو در دوزخ‌اند».

علما به مناسبت داستان حاطب، به بیان حکم جاسوسی برای کفّار پرداخته‌اند:

مالکی‌ها بر آنند که جاسوس مسلمان کشته می‌شود امّا جمهور فقها برآنند که او کشته نمی‌شود بلکه امام او را بر حسب آنچه که مصلحت بداند، تعزیر کند؛ از قبیل زدن، به زندان افگندن و مانند این. و هر دو گروه به داستان حاطب استدلال کرده‌اند زیرا مالکی‌ها گفته‌اند: اگر حاطب از اهل بدر نبود، پیامبر ﷺ او را می‌کشت. گروه دوم می‌گویند: رسول خدا ﷺ حاطب را به این دلیل نکشتند که او مسلمان بود. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت علی ﷺ آمده است که فرمود: شخصی به‌نام فرات‌بن‌حیّان را که برای مشرکان جاسوسی کرده بود، نزد رسول اکرم ﷺ آوردند ایشان دستور دادند که او کشته شود. پس فریاد کشید: ای گروه انصار! آیا من کشته می‌شوم درحالی‌که گواهی می‌دهم به این‌که خدایی جز معبود یگانه نیست و این‌که محمّد رسول خداست؟ آن گاه دستور دادند که آزادش کنند، سپس فرمودند: «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ أَكِلُهُ إِلَى إِيْمَانِهِ، مِنْهُمْ فُرَاتِ بْنِ حَيَّان ۞ همانا از شما کسانی هستند که من آنان را به ایمانشان وامی‌گذارم، که از

آن جمله است فرات بن حیّان».

ملاحظه می‌کنیم که در آیهٔ کریمه برای تحریم موالات با کفّار پنج سبب ذکر شده است:

۱ـ کفرشان به خدای سبحان و رسول وی.

۲ـ بیرون راندن رسول اکرمﷺ و مؤمنان از دیار و اموالشان در مکّه.

۳ـ دشمنی و ستیز آنها با مؤمنان.

۴ـ کشتن مؤمنان و زدن و دشنام‌دادن آنها.

۵ـ حرص آنان بر کفر به محمّد ﷺ.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِىٓ إِبْرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذْ قَالُوا۟ لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُا۟ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ٱلْعَدَٰوَةُ وَٱلْبَغْضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَحْدَهُۥٓ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمْلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ ۖ رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٤﴾

﴿هرآینه برای شما در ابراهیم و کسانی که همراه او بودند، اسوهٔ حسنه‌ای است﴾ یعنی: خصلتی ستوده و سرمشق نیکویی است پس به ایشان اقتدا کنید. گویی می‌فرماید: ای حاطب! آیا به ابراهیم اقتدا و تأسّی نکردی تا از فامیل و خانواده‌ات

بیزاری بجویی چنان‌که ابراهیمؑ و پیروانش از پدران و قومشان برائت جستند؛ ﴿آن گاه که به قومشان گفتند: هرآینه ما از شما بری و برکناریم﴾ نه ما از شماییم و نه شما از ما؛ به سبب کفرتان به خداوند متعال ﴿و﴾ نیز بیزاریم ﴿از آنچه که بجز خداوند می‌پرستید﴾ که بتانند ﴿به شما کافر شدیم﴾ یعنی: ما به بتانی که شما به آنها ایمان آورده‌اید، یا به دین شما، یا به افعالتان کافر و منکر شدیم ﴿و میان ما و میان شما به طور همیشه دشمنی وکینه پدید آمد﴾ یعنی: این شیوه و روش ما با شما است؛ ﴿تا وقتی که فقط به خداوند ایمان آورید﴾ و شرک را ترک کنید پس وقتی چنین کردید، این دشمنی به دوستی و این کینه به محبّت تبدیل می‌شود ﴿مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست﴾ یعنی: برای شما در همه سخنان ابراهیمؑ الگو و سرمشق نیکویی است مگر در این سخن وی به پدرش لذا به این سخن وی اقتدا و تأسّی نکنید که برای مشرکان آمرزش بخواهید زیرا آمرزش‌خواهی ابراهیمؑ برای پدرش، بنا بر وعده‌ای بود که او به پدرش داده بود؛ (امّا چون برای ابراهیم روشن شد که پدرش دشمن خداوند است، از وی بیزاری جست) [توبه / ۱۱۴].

آن گاه خدای عزّوجلّ سخن ابراهیمؑ برای پدرش را به‌اتمام رسانده و می‌فرماید: ﴿و برای تو در برابر خداوند صاحب اختیار چیزی نیستم﴾ یعنی: ابراهیمؑ به پدرش گفت: برای تو آمرزش می‌خواهم ولی چیزی از عذاب خداوند ﷻ را از تو دفع نمی‌توانم کرد ﴿پروردگارا! بر تو توکّل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و به‌سوی توست بازگشت﴾ این از دعای ابراهیمؑ و یارانش و از چیزهایی است که در آن سرمشقی نیکو است که باید در آن به ابراهیمؑ اقتدا شود، همچنان این ادعای وی:

رَبَّنَا لَا تَجۡعَلۡنَا فِتۡنَةٗ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ وَٱغۡفِرۡ لَنَا رَبَّنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ

ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٥﴾

﴿پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای کافران نگردان﴾ مجاهد در معنی آن می‌گوید: ما را به دست آنان یا به عذابی از نزد خویش عذاب نکن تا آنها بگویند که: اگر اینان بر حق می‌بودند، این ذلّت و خواری به آنان نمی‌رسید ﴿و ای پروردگار ما! برای ما بیامرز هرآینه تویی عزیز﴾ یعنی: تو غالبی هستی که هرگز مغلوب نمی‌شوی و تویی ﴿حکیم﴾ یعنی: تو صاحب حکمت بالغه هستی.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا۟ ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ٱلْأَخِرَ ۚ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٦﴾

آن گاه خدای عزّوجلّ مؤمنان را تکراراً بر اقتدا به ابراهیم علیه السلام برانگیخته و می‌فرماید: ﴿هرآینه برای شما در ایشان﴾ یعنی: در ابراهیم علیه السلام و کسانی که با او بودند؛ ﴿سرمشقی نیکو است برای کسی که به خداوند و روز آخرت امید دارد﴾ یعنی: این الگوگرفتن و اقتدا به ابراهیم علیه السلام فقط برای کسانی است که در دنیا و آخرت به خیر و رحمت خداوند جلّ جلاله طمع می‌بندند ﴿و هرکس روی برتابد﴾ یعنی: هرکس از اقتدا و تأسّی به ابراهیم علیه السلام روی برتافته و این نصیحت را نادیده بگیرد و با کفّار رابطهٔ دوستانه برقرار نماید ﴿پس هرآینه الله بی‌نیاز است﴾ از خلقش ﴿ستوده﴾ است بر افعال خود؛ در نزد دوستان و اهل طاعتش.

۞ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً ۚ وَٱللَّهُ قَدِيرٌ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾

﴿چه بسا خداوند در میان شما و در میان کسانی که با آنها دشمنی داشتید، دوستی پدید آورد﴾ این بدان جهت خواهد بود که آنان مسلمان می‌شوند و از اهل دینتان می‌گردند چنان‌که گروهی از آنان بعد از فتح مکّه مسلمان شدند و اسلامشان نیز نیکو و استوار گشت و میان آنها و کسانی که از ایشان در اسلام تقدّم داشتند مودّت و محبّت پدید آمد و آنها نیز جهاد کردند و کارهایی راکه سبب قرب الهی می‌شود انجام دادند، که ابوسفیانؓ از آن جمله بود و قبل از آن که او مسلمان شود، رسول‌اکرم ﷺ با امّ حبیبه دخترش ازدواج کردند. البتّه امّ حبیبه و شوهرش عبدالله‌بن جحشؓ از مسلمانان اوّلین و از کسانی بودند که به سرزمین حبشه هجرت کرده بودند امّا شوهرش در حبشه نصرانی شد و بر نصرانیّت مرد ولی او بر دین خویش باقی ماند و رسول خدا ﷺ به نجاشی پیغام فرستاده و او را برای خود خواستگاری کردند و نجاشی از جای رسول اکرم ﷺ به وی چهارصد درهم از مال خود مهریه داد ولی با همهٔ اینها دوستی با ابوسفیان جز با اسلام وی در روز فتح مکّه و ما بعد آن پدید نیامد و بعد از فتح مکّه بود که ابوسفیان دشمنی با رسول خدا ﷺ را ترک کرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَحْبِبْ حَبِيْبَكَ هَوْناً مٰا، عَسٰى اَنْ يَكُوْنَ بَغِيْضُكَ يَوْماً مٰا، وَاَبْغِضْ بَغِيْضِكَ هَوْناً مٰا، عَسٰى اَنْ يَكُوْنَ حَبِيْبُكَ يَوْماً مٰا ✿ دوستت را در حدّی متعادل دوست بدار و در دوستی وی افراط نکن، چه بسا که او روزی بدخواه و منفور تو گردد و با دشمنت نیز در دشمنی زیاده‌روی نکن زیرا چه بسا که او روزی دوستت گردد». **﴿و خداوند قدیر است﴾** یعنی: دارای قدرت بالغه است پس او بر این امر که دلهای معاندان را به‌سوی حق برگرداند تا ایشان را در مغفرت و رحمت خویش داخل گرداند، تواناست **﴿و خداوند آمرزگار است﴾** بر آنچه که از شما در موالات با کفّار سر زده است؛ از نقل‌دادن اخبار و غیر آن **﴿مهربان﴾** است به شما چراکه شما را به شتاب مجازات نمی‌کند.

ابن‌مردویه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابوهریرهؓ روایت کرده است که فرمود: اوّلین کسی که با مرتدّان در راه اقامه و بر پاداشت دین خدا ﷻ جنگید،

ابوسفیان‌بن‌حرب بود و این آیه دربارهٔ وی نازل شد.

لَّا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوٓا۟ إِلَيْهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴿٨﴾

﴿**خداوند شما را از کسانی که با شما در دین نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید**﴾ یعنی: خداوند ﷻ شما را از این امر نهی نمی‌کند که با کفّار هم پیمانی که بر ترک جنگ و یاری نکردن کفّار دیگر علیه شما با شما پیمان بسته‌اند، به مقتضای احسان و نیکی رفتار کنید؛ مانند رعایت صلهٔ رَحِم با خویشاوندان غیر مسلمان، نفع رساندن به همسایهٔ مشرک و مهمان‌کردن آنان ﴿**و با آنان به انصاف رفتار کنید**﴾ یعنی: در تعاملاتی که میان شما و آنان صورت می‌گیرد، با آنان دادگرانه و به عدالت رفتار و معامله کنید؛ با پرداختن حقّشان، مانند وفا به وعده، پرداخت امانت و پرداخت بی‌کم‌وکاست بهای آنچه که از آنان خریداری می‌کنید. چنان‌که قبیلهٔ خزاعه با رسول اکرم ﷺ چنین عهدی بستند و آن حضرت ﷺ در حقّ آنان به نیکی و وفا دستور دادند ﴿**بی‌گمان خداوند دادگران را دوست دارد**﴾ پس رهرو راه عدل و داد باشید.

قتاده بر آن است که این حکم در اوّل اسلام بود، سپس آیهٔ: (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوهُمْ) [توبه / ۵] آن را منسوخ کرد. امّا اکثر اهل تأویل برآنند که این آیه منسوخ نیست، به دلیل روایت بخاری و مسلم در بیان **سبب‌نزول** آن از اسماء دختر ابوبکر رضی‌الله‌عنهما که فرمود: «مادرم درحالی‌که مشرک بود، در دوران پیمان قریش (صلح حدیبیه) به دیدارم آمد پس به محضر رسول خدا ﷺ رفتم و گفتم: یا رسول‌الله! مادرم درحالی‌که به من راغب است نزد من آمده است، آیا با وی صلهٔ رَحِم را به جای آورم؟ فرمودند: آری! با مادرت صله رَحِم را به جای

آور». سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

إِنَّمَا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ وَظَٰهَرُواْ عَلَىٰٓ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٩﴾

﴿**جز این نیست که خداوند شما را از**﴾ نیک رفتاری با ﴿**کسانی نهی می‌کند که با شما در دین جنگیده‌اند و شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره کرده‌اند**﴾ که آنان سردمداران و رهبران کفر از قبیلهٔ قریش و امثالشان از کسانی اند که علیه مسلمانان سرسخت و ستیزه‌جو بودند ﴿**و بر راندنتان با دیگران همدستی کردند**﴾ یعنی: حق تعالی شما را از نیکرفتاری با کسانی نیز نهی می‌کند که دشمن را علیه شما یاری و پشتیبانی کرده‌اند. یعنی: کسانی را یاری و پشتیبانی کرده‌اند که با شما جنگیده‌اند و شما را به خاطر دینتان از خانه و کاشانه‌تان بیرون رانده‌اند و آنان سایر اهل مکّه و کسان دیگری هستند که با آنها همپیمان شده بودند. آری! نهی می‌کند شما را ﴿**از این‌که با آنان تولی کنید**﴾ یعنی: آنان را به دوستی و یاری بگیرید ﴿**و هر کس دوستشان بدارد پس آن گروه آنانند ستمگران**﴾ زیرا آنان دوستی را در غیر جایگاهش نهاده و کسانی را به دوستی گرفته‌اند که سزاوار دشمنی می‌باشند، چراکه دشمن خدا ﷻ و پیامبر و کتاب وی می‌باشند. دلیل این که خدای متعال از جایز بودن دادگری و نیکوکاری با گروه اوّل از کفّار بی‌آزار سخن گفت، نه از جواز ولایت و دوستی با آنان، این است که: ولایت و دوستی با کفّار به هیچ حال جایز نیست و ولایت جز با مؤمنان حرام قطعی می‌باشد پس اگر در یک کشور غیرمسلمانانی وجود داشته باشند که با مسلمانان وارد کشمکش نشوند، نیکوکاری

و عدالت با آنان جایز است امّا ولایت با آنـان هـرگز جـواز نـدارد. خـاطرنشان می‌شود که از بزرگترین مظاهر ولایت با کفّار در عصر ما، داخل‌شدن در احزاب آنان است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلْمُؤْمِنَـٰتُ مُهَـٰجِرَٰتٍ فَٱمْتَحِنُوهُنَّ ۖ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَـٰنِهِنَّ ۖ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَـٰتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلْكُفَّارِ ۖ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ۖ وَءَاتُوهُم مَّآ أَنفَقُواْ ۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ۚ وَلَا تُمْسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلْكَوَافِرِ وَسْـَٔلُواْ مَآ أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْـَٔلُواْ مَآ أَنفَقُواْ ۚ ذَٰلِكُمْ حُكْمُ ٱللَّهِ ۖ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ ۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: چون رسول اکرم ﷺ در حدیبیّه با قریش بر این شرط صلح نمودند که هر کس از مسلمانان مکّه نزدشان آمد، او را واپس به مکّه برگردانند، در این اثنا زنان مسلمانی از مکّه به‌سوی ایشان هـجرت کردند. پس خدای متعال نپذیرفت که آنها به‌سوی مشرکان برگردانده شوند و نازل فرمود: ﴿**ای مؤمنان! چون زنان مؤمن مهاجر**﴾ از میان کـفّار ﴿**نزد شما بیایند پس آنان را امتحان کنید**﴾ یعنی: آنان را بیازمایید تا میزان رغبت و گرایش آنان به اسلام را دریابید. ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «امتحانشان این بود که به خدا سوگند خورند که نه به سبب ناسازگاری و نفرت از شوهرانشان از مکّه بیرون شده‌اند، نه به انگیزهٔ

تمایل به رفتن از سرزمینی به سرزمینی دیگر، نه به طلب دنیا و نه به عشق مردی از مسلمانان بلکه فقط به انگیزهٔ دوستی خداوند ﷻ و پیامبرش و رغبت در دینش هجرت کرده‌اند پس چون بر این مضمون قسم می‌خوردند، رسول خدا ﷺ مهری را که شوهرانشان به آنان داده بودند و خرجی را که بر آنان کرده بودند، می‌پرداختند ولی خود آن زنان مؤمن مهاجر را بر نمی‌گرداندند». ﴿**خداوند به ایمان ایشان داناتر است**﴾ این قید برای بیان این امر است که جز خدای سبحان هیچ کس دیگر حقیقت حالشان را نمی‌داند پس او شما را به کشف حقیقت مأمور نکرده است بلکه مأموریّت شما امتحان و آزمایش آنهاست تا صدق ادّعایشان در رغبت و گرایش به اسلام بر شما روشن شود ﴿**پس اگر آنان را مؤمن دانستید**﴾ به حسب ظاهر، بعد از گرفتن امتحانی که به آن مأمور شده‌اید ﴿**آنان را به‌سوی کفّار باز نگردانید**﴾ یعنی: به‌سوی شوهران کافرشان ﴿**نه آن زنان بر آنان حلال‌اند و نه آن مردان بر این زنان حلال**﴾ زیرا زن مؤمن بر هیچ مرد کافری حلال نیست و مسلمان شدنش موجب جدایی وی از شوهر کافرش می‌گردد نه صرف هجرتش. خاطرنشان می‌شود که این آیه زنان مسلمان را بر مردان مشرک حرام گردانید و در آغاز اسلام جایز بود که مرد مشرک با زن مؤمن ازدواج کند، از این جهت چون ابوالعاص‌بن‌ربیع شوهر زینب دختر رسول اکرم ﷺ که مشرک بود، در روز بدر به دست مسلمانان اسیر شد، زنش زینب گردنبندی را که از مادرش خدیجه رضی الله عنها به وی رسیده بود، برای آزادی (فدیه) وی از مکّه فرستاد پس چون رسول خدا ﷺ به این حال و وضع دخترشان فکر کردند، سخت بر او دل سوختانده و به مسلمانان گفتند: «اگر صلاح می‌دیدید که اسیر وی را برایش رها کنید پس چنین کنید». آن گاه ابوالعاص را بر این شرط آزاد کردند که دخترشان را نزدشان بفرستد و او به این شرط وفا کرده زینب رضی الله عنها را با زیدبن حارثه رضی الله عنه به مدینه فرستاد و زینب بعد از غزوهٔ بدر دو سال در مدینه اقامت گزید تا این‌که در سال هشتم هجری شوهرش ابوالعاص مسلمان شد و رسول اکرم ﷺ

زینب را با همان نکاح اوّل به وی برگردانده و مهر جدیدی را بر او وضع نکردند چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده است.

اکثر علما برآنند که این حکم ناسخ بخشی از پیمان صلح حدیبیّه است که مفادّ آن به برگرداندن مسلمانان به مشرکان ارتباط می‌گیرد امّا احناف برآنند که این حکم تماماً ــ هم دربارهٔ زنان و هم دربارهٔ مردان ــ منسوخ است زیرا اقامت مسلمانان در سرزمین شرک جواز ندارد. احناف به این **حدیث‌شریف** نیز استدلال کرده‌اند: «اَنَا بَرِیٌٔ مِنْ کُلِّ مُسْلِمٍ اَقَامَ مَعَ مُشْرِکٍ فِیْ دَارِالْحَرْبِ لاتَراءیٰ نَاراهُما ✿ من از هر مسلمانی که با مشرکی در دار حرب اقامت گزینند به طوری که آتش آن دو دیده شود، بیزارم». ﴿**و به آنان آنچه خرج کرده‌اند بدهید**﴾ یعنی: به شوهران این گروهی که هجرت کرده و اسلام آورده‌اند، قیمت آنچه را که برآنان از مهر خرج کرده‌اند بدهید ﴿**و بر شما گناهی نیست که با ایشان ازدواج کنید**﴾ زیرا آن زنان مؤمن مهاجر، از اهل دین شما شده‌اند ﴿**چون به ایشان مهرهای ایشان را بدهید**﴾ بعد از سپری شدن عدّهٔ ایشان. این شرط بدین معنی است که آنچه را از تعویض به شوهران سابقشان پرداخته‌اید، جای مهر ایشان را نمی‌گیرد پس پرداخت مهر برای زن در هنگام ازدواج وی با هر مردی، به منظور تکریم و گرامیداشت وی واجب است ﴿**و عصمت‌های زنان کافر را نگاه ندارید**﴾ یعنی: هر کس زن کافری داشت، بداند که او در واقع برایش زنی نیست زیرا با اختلاف دین، عصمت آن زن با وی قطع شده است. مراد از «عصمت» عقد نکاح است. نقل است که چون این آیه نازل شد، عمربن‌خطّاب﷜ در آن روز دو زن را طلاق داد، که یکی از آنان را معاویة‌بن‌ابی‌سفیان و دیگری را صفوان‌بن‌امیّه به نکاح گرفتند. از ابن‌عبّاس﷜ روایت شده است که فرمود: «اختلاف دارین سبب قطع عقد نکاح می‌شود». و مذهب ابوحنیفه﷫ نیز همین است بنابراین، اگر زن حربی‌ای مسلمان شد و از دار حرب بیرون آمد و در دار حرب شوهر کافری داشت، در میان آن دو جدایی واقع شده است و در رأی امام ابوحنیفه عدّه‌ای هم بر آن زن نیست امّا امام محمّد و امام

ابویوسف می‌گویند: سپری کردن عدّه بر وی لازم است. شایان ذکر است که حکم انقطاع نکاح با اختلاف دین، مخصوص به زنان کافر مشرک است نه به زنان کافر کتابی. احناف می‌گویند: چون زن مسلمان شد، اسلام بر شوهرش عرضه می‌شود؛ پس اگر مسلمان شد خوب و الاّ در میان آنها تفریق می‌شود. و چنان‌که گفتیم، در صدر اسلام مردان کافر زنان مسلمان و مردان مسلمان زنان کافر را به نکاح می‌گرفتند که این کار با این آیه منسوخ شد.

﴿و آنچه را خرج کرده‌اید طلب کنید﴾ یعنی: مهرهای زنانتان را که مرتدّ شده و به کفّار پیوسته‌اند، از آنان طلب کنید **﴿و مشرکان هم باید آنچه را که خرج کرده‌اند﴾** از مهرهای زنان مهاجر خود که بعد از هجرت با مسلمانان ازدواج کرده‌اند **﴿طلب کنند﴾**. مفسّران می‌گویند: بعد از نزول این آیه، اگر زنی از مسلمانان به سبب ارتداد به کفّار معاهد می‌پیوست، به کفّار گفته می‌شد: مهر وی را بیاورید و اگر زنی از کفّار مسلمان می‌شد و به مسلمانان می‌پیوست، نیز مهرش را به شوهر کافرش باز می‌گردانیدند **﴿این حکم الهی است که در میان شما حکم می‌کند﴾** یعنی: آنچه از بازگرداندن مهرها از هر دو جهت ذکر شد، حکم الهی در مورد مشرکان بعد از صلح حدیبیّه است، نه در مورد مشرکانی که عهد و پیمانی با مسلمانان ندارند. به قولی: این حکم منسوخ شده است. ابن‌عربی می‌گوید: «این حکم به اجماع امّت مخصوص به همان زمان و در خصوص صلح حدیبیّه بود». **﴿و الله دانای با حکمت است﴾** یعنی: حق تعالی از هر جهت به مصالح بندگان خود دانا است لذا هیچ امر نهانی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و او در سخنان و کارهای خود دارای حکمت بالغه است. قرطبی می‌گوید: «حکم برگرداندن مهرها مخصوص به زمان صلح حدیبیّه و در مورد همان واقعه بود». امّا حکم تفریق میان زن و شوهر در صورتی که یکی از آنها به اسلام مشرّف شد و دیگری بر کفر باقی ماند، همچنان به حال خود باقی است.

وَإِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَٰجِكُمْ إِلَى ٱلْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَـَٔاتُواْ ٱلَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَٰجُهُم مِّثْلَ مَآ أَنفَقُواْ ۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ أَنتُم بِهِۦ مُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

﴿**و در صورتی که کسی از زنان شما به‌سوی کفّار رفت**﴾ یعنی: اگر زنی از مسلمانان مرتدّ شد و به دار کفر ــ هرچند به اهل کتاب ــ پیوست و آنها مهر مورد مطالبهٔ شما را ندادند؛ ﴿**پس کافران را عقوبت رساندید**﴾ یعنی: سپس با کفّار پیکار کرده و از آنان بعد از پیروزی غنیمت گرفتید؛ ﴿**پس به کسانی که زنانشان رفته‌اند، معادل آنچه خرج کرده‌اند بدهید**﴾ یعنی: به مسلمانانی که زنانشان به کفّار پیوسته‌اند، معادل آنچه را که به آنان از مهر داده‌اند، از اموال فَیء و غنیمت بدهید چنانچه مشرکان مهر زنانشان را به ایشان باز نگردانیدند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی اگر زنی از مهاجران به کفّار پیوست، مسلمانان مأمورند که معادل خرجی را که شوهرش بر وی کرده است به او از اموال غنیمت قبل از تقسیم آنها بپردازند». لذا فرمودهٔ حق تعالی: (فَعَاقَبْتُمْ) به این معنی است: سپس اگر غنیمت گرفتید، یا بر کفّار پیروز شدید، به مسلمانانی که زنانشان به کفّار پیوسته‌اند، معادل آنچه را که به آنان از مهر داده‌اند، بدهید. به‌قولی: این حکم نیز منسوخ است ﴿**و از خداوندی که به او ایمان دارید، پروا کنید**﴾ یعنی: از دست آلودن به چیزی که موجب مجازات شماست، حذر کنید و از خداوند جلّ جلاله پروادارید؛ با به اجرا گذاشتن حکم و شریعت وی. بنابراین، کسی که پرداخت اموال خرج کردهٔ شوهران مسلمان بر زنان مرتدّشان از وی مطالبه می‌شود، امام (حاکم) مسلمانان است که باید آن را از بیت‌المال بپردازد.

علّامه شاه‌ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: «این سخن که همهٔ این احکام بعد از فتح مکّه منسوخ شد، نزد این فقیر ثابت نشده است پس اگر مانند حالتی که در صلح حدیبیّه اتّفاق افتاد، بازهم روی دهد، به تحقیق که باید بر همین احکام عمل شود

و الله اعلم ». صاحب « تفسیر المنیر » نیز می‌گوید : « چنانچه میان مسلمانان و غیر ایشان در مانند چنین حالی که مسلمانان در گذشته برآن بوده‌اند، معاهداتی امضا شود مانعی از عمل به این معاهدات وجود ندارد. پس اگر مثلاً با آنان پیمان بستیم که آنچه را خرج زنانشان کرده‌اند، در صورت مسلمان شدن و پیوستن آن زنان به ما، به آنان بپردازیم باید به این تعهّد عمل کنیم، با در نظرداشت این امر که حکم یاد شده مخصوص به بازگردانیدن مهرهای زنان اهل عهد است ــ چنان‌که ذکر شد ».

حسن و مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گویند : این آیه دربارهٔ امّ حکیم دختر ابوسفیان نازل شد که مرتدّ گشت و شوهرش عبّاس‌بن‌تمیم قریشی را ترک کرد. شایان ذکر است که بجز او هیچ زن دیگری از قریش مرتدّ نشد، سپس آن زن مرتدّه نیز مجدّداً به اسلام بازگشت.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡـٔٗا وَلَا يَسۡرِقۡنَ وَلَا يَزۡنِينَ وَلَا يَقۡتُلۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ وَلَا يَأۡتِينَ بِبُهۡتَٰنٖ يَفۡتَرِينَهُۥ بَيۡنَ أَيۡدِيهِنَّ وَأَرۡجُلِهِنَّ وَلَا يَعۡصِينَكَ فِي مَعۡرُوفٖ فَبَايِعۡهُنَّ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿١٢﴾

﴿ای پیامبر! چون زنان مؤمن به نزد توآیند که با تو بیعت کنند﴾ بیعت: عقد و پیمان پایبندی به طاعت است. یعنی: چون به قصد بیعت‌کردن نزد تو آیند؛ **﴿بر این‌که برای خداوند چیزی را﴾** هر چه باشد **﴿شریک مقرّر نکنند﴾** یعنی: چون به قصد بیعت‌کردن بر اسلام نزد تو آیند. این واقعه در روز فتح مکّه بود که زنان نزد

رسول خدا ﷺ آمدند تا با ایشان بیعت کنند پس خداوند ﷻ به پیامبرش دستور داد که از ایشان بر این شروط بیعت بگیرد که: شریک نیاورند ﴿و﴾ از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: ﴿دزدی نکنند﴾ در **حدیث‌شریف** آمده است که وقتی رسول اکرم ﷺ از زنان مکّه بیعت می‌گرفتند، به این بند از شروط بیعت که رسیدند، هند زن ابوسفیان گفت: ابوسفیان مرد بخیلی است و من از مال وی غذا و خرجمان را بر می‌دارم، آیا این کار درست است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری! برایت حلال است». ﴿و﴾ از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: ﴿زنا نکنند﴾ و حرام بودن زنا محدود به زنای فرج نیست چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «بر فرزند آدم بهرهٔ وی از زنا نوشته شده است که او این بهرهٔ خود را خواه‌ناخواه درمی‌یابد پس زنای چشمها نگریستن است و زنای گوشها شنیدن و زنای زبان سخن گفتن و دو دست زنا می‌کنند و زنای آنها گرفتن است و دو پا زنا می‌کنند و زنای آنها راه رفتن است [به‌سوی فحشاء] و قلب خواهش و تمنّا می‌کند، سپس فرج یا این خواهش را تصدیق می‌کند یا تکذیب».

﴿و﴾ از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: ﴿اولاد خود را نکشند﴾ رسم زنده به گورکردن دختران از ترس فقر، یا ننگ جاهلی، رسم نامیمونی بود که در جاهلیّت بدان عمل می‌شد ولی این معنی عامّ است در قتل فرزندان به هر انگیزه‌ای که باشد، چه به انگیزهٔ ترس از فقر، چه به انگیزهٔ رفع اتّهام زنا و نیز عامّ است در قتل جنین و غیر آن. امّا احناف بر آنند که ساقط کردن جنین به سبب عذری که کارشناس خبره آن را تشخیص دهد، مباح است درصورتی‌که جنین هنوز به مرحلهٔ خلقت ـ که عادتاً از چهل تا چهل‌وپنج روزه گی وی بعد از حمل است ـ نرسیده باشد امّا اسقاط جنینی که در مرحلهٔ قبل از دمیدن روح یعنی در پایان ماه چهارم قرار دارد، بدون عذر مکروه است و اسقاط آن بعد از این مرحله، حرام قطعی است. البتّه در همچو مسایل دشواری باید به اهل تقوی و علم رجوع کرد و خودسرانه تصمیم نگرفت.

﴿و﴾ از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: ﴿**سخن دروغی را پیش نیاورند که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشند**﴾ یعنی: به شوهرانشان فرزندانی را که از آنان نیست منسوب نکنند. فرّاء می‌گوید: «در جاهلیّت رسم چنین بود که زن نوزاد سر راهی‌ای را پیدا می‌کرد و آن گاه به شوهرش می‌گفت: این بچهٔ من از نطفهٔ توست». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «چنان بود که زن دختری می‌زایید امّا به جای آن پسری را قرار می‌داد». ﴿و﴾ از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: ﴿**تو را در معروفی نافرمانی نکنند**﴾ یعنی: در هر امری که مشمول طاعت و فرمانبرداری از خدا عزّوجلّ است، چون منع از نوحه کردن، جامه‌دریدن، موی پریشان کردن، گریبان چاک کردن، بر سر و روی زدن، چهره را فگار و خراش‌کردن و دعا کردن به نابودی خود یا کسانی دیگر در عزاداری‌ها. قید: «عدم نافرمانی پیامبر صلّی الله علیه وسلّم در معروف» ـ با وجود آن‌که رسول اکرم صلّی الله علیه وسلّم جز به معروف امر نمی‌کردند ـ برای تنبیه بر این امر است که فرمان‌بردن از هیچ مخلوقی در نافرمانی خالق جواز ندارد. آری! اگر این شروط را پذیرفتند؛ ﴿**پس با ایشان بیعت‌کن و برایشان از خداوند آمرزش بخواه**﴾ یعنی: بعد از این بیعتی که با تو کردند، از خداوند جلّ جلاله برای گناهان گذشته‌شان آمرزش بخواه ﴿**همانا خداوند آمرزگار است**﴾ با پاک‌کردن بندگان خود از گناهان گذشته ﴿**مهربان**﴾ است؛ با توفیق طاعت بخشیدن به ایشان.

شایان ذکر است که بندهای بیعت با زنان فقط محدود به ایشان نبود بلکه با مردان نیز بر این شرط‌ها بیعت صورت گرفت چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت عباده‌بن‌صامت رضی الله عنه آمده است که فرمود: «من در جملهٔ کسانی بودم که در بیعت عقبهٔ نخست حاضر بودند و ما مجموعاً دوزاده مرد بودیم پس با رسول خدا بر مفادّ همان بیعت زنان بیعت کردیم و این قبل از آن بود که جهاد مسلّحانه فرض شود. آری! با ایشان بیعت کردیم بر این‌که چیزی را به خدای عزّوجلّ شریک نیاوریم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندانمان را نکشیم، بهتانی برنبندیم که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشیم و رسول اکرم صلّی الله علیه وسلّم را در هیچ امر

معروفی نافرمانی نکنیم. رسول خدا ﷺ بعد از پایان این بیعت فرمودند: اگر وفا کردید، برای شما بهشت است». خاطرنشان می‌شود که در آیهٔ کریمه به ارکان نهی در دین که شش رکن است تصریح شده است امّا ارکان امر ذکر نشده است که آنها نیز شش رکن ذیل است: ادای کلمهٔ شهادت، نماز، زکات، روزه، حجّ و غسل‌نمودن از جنابت. دلیل عدم ذکر اوامر این است که نهی در همهٔ زمانها و همهٔ احوال دائم و همیشگی است لذا تنبیه بر امری که دائمی است، مؤکّدتر و مهمتر است.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه در روز فتح مکّه بعد از آن نازل شد که رسول اکرم ﷺ از بیعت با مردان فارغ شدند. عائشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: «بیعت رسول خدا ﷺ با زنان فقط با سخن‌گفتن بود و به خدای عزّوجلّ سوگند که دست رسول اکرم ﷺ هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد. و چون رسول خدا ﷺ با زنان بیعت می‌کردند، می‌فرمودند: با شما به سخن‌گفتن بیعت کردم». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت امیمه بنت رقیّهٔ تمیمی رضی‌الله‌عنها آمده است که فرمود: «... بعد از آن‌که رسول اکرم ﷺ از ما این شروط را گرفتند، گفتیم: یا رسول‌الله! آیا با ما مصافحه نمی‌کنید؟ فرمودند: من با زنان مصاحفه نمی‌کنم بلکه سخن‌گفتنم با یک زن، سخن‌گفتنم با صد زن است».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَوَلَّوْاْ قَوْمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُواْ مِنَ ٱلْـَٔاخِرَةِ كَمَا يَئِسَ ٱلْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَـٰبِ ٱلْقُبُورِ ﴿١٣﴾

﴿ای مؤمنان! قومی را که خداوند بر آنان خشم گرفته است، به دوستی نگیرید﴾ مراد از آنان: تمام طوایف کفرند. به‌قولی: مراد از آنان مخصوصاً یهودیان می‌باشند زیرا روایتی در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است که می‌گوید: این آیه

دربارهٔ برخی از فقرای مسلمانان نازل شد که با یهودیان پیوند دوستی برقرار می‌کردند تا از میوه‌هایشان بهره گیرند. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «آیهٔ کریمه عامّ است در بارهٔ یهود، نصاری و سایر کفّاری که خداوند ﷻ بر آنان خشم گرفته، لعنت‌شان نموده و از سوی او سزاوار طردند». **﴿آن گروه از آخرت ناامید شده‌اند﴾** یعنی: البتّه آنان به سبب کفر خود به آخرت یقین ندارند و از ثواب آخرت و نعمت‌های آن ناامید شده‌اند **﴿چنان‌که کافران از اهل گورها ناامید شده‌اند﴾** یعنی: مأیوس بودنشان از آخرت، همانند مأیوس بودنشان از رستاخیز مردگان و بازگشت آنها به‌سویشان است چراکه به بعث بعد از مرگ نیز هیچ اعتقادی ندارند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ صف

مدنی است و دارای چهارده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «صفّ» نامیده شد که خداوند متعال در مطلع آن فرموده است: (اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِهِ صَفّاً كَاَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوْص) [۴]. از دیگر نامهای این سوره «حواریّین» و «عیسی» می‌باشد.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿١﴾

﴿آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدا را تسبیح گفت﴾ این تعبیر، بر مشروعیّت تسبیح گفتن در همهٔ اوقات؛ اعم از گذشته، حال و آینده ارشاد می‌کند. حرف «مَا» به کار برده شد نه حرف «مَنْ» زیرا اکثر تسبیح گویندگان غیر عقلایند **﴿و اوست عزیز﴾** یعنی: غالبی که مغلوب نمی‌شود **﴿حکیم﴾** است و در تمام افعال و سخنان خویش با حکمت و فرزانه می‌باشد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ﴿٢﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید﴾
ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: گروهی از مؤمنان قبل از آن‌که جهاد فرض شود می‌گفتند: ای کاش خداوند ﷻ ما را به دوست داشته‌ترین اعمال در نزد خود آگاه می‌کرد تا به آن عمل می‌کردیم. پس خداوند متعال به پیامبرش ﷺ خبر داد که دوست داشته‌ترین اعمال نزد وی، ایمان راستین و بی‌شک‌وشبهه و بعد از آن جهاد با اهل معصیتی است که ایمان نیاورده و با عقیدهٔ حق می‌ستیزند. و چون مؤمنان آگاه شدند که دوست‌داشته‌ترین اعمال نزد حق تعالی جهاد است، گروهی از آنان این فریضه را ناخوش داشتند و کار جهاد بر ایشان دشوار آمد پس خداوند ﷻ فرمود: (لِمَ تَقُوْلُوْنَ مٰا لاٰ تَـفْعَلُوْن ۞چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید) لذا آنان را بر این کار نکوهش نمود و افزود:

كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ﴿٣﴾

﴿نزد خداوند بس منفور است که چیزی بگویید که انجام نمی‌دهید﴾ به‌قولی: این آیه دربارهٔ گروهی نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند و یکی از آنان می‌گفت: در صحنهٔ پیکار با شمشیرم به جولان پرداخته و دشمن را چنین و چنان کوبیدم ... درحالی‌که این سخنی گزاف بود.
شایان ذکر است که این آیه بر هر کس که طاعتی را به گردن می‌گیرد، وفا به آن را واجب می‌گرداند و آنچه انسان به‌گردن می‌گیرد بر دو قسم است:
۱ ــ نذر: که خود بر دو نوع است: أ ــ نذر تقرّب مانند این سخن انسان: برای رضای خداوند ﷻ روزه، نماز، صدقه و مانند آن از اعمال نیک را به گردن می‌گیرم و به انجام دادن آن متعهّد می‌شوم. پس وفا به این نذر اجماعاً لازم است.

ب ـ نذر مباحی که به‌شرط متعلّق است ، مثل این‌که بگوید : اگر مسافرم آمد ، بر من صدقه‌ای است ، یا اگر خداوند ﷻ شرّ فلان کس را از سرم دفع کرد پس بر من صدقه‌ای است . که از نظر اکثر علما ، وفا به این نذر نیز لازم است .

۲ ـ وعده : از چیزهایی که انسان به گردن می‌گیرد ، یکی هم وعده است . وعده اگر به سببی متعلّق بود ، وفا به آن اجماعاً لازم است ، مثل این‌که بگوید : اگر ازدواج کردم ، یک دینار به تو کمک می‌کنم ... امّا اگر وعده با تعلیق و شرط همراه نبود ، لزوم عمل به آن مورد اختلاف است . ابن‌عربی و قرطبی می‌گویند : « صحیح در نزد ما این است که وفا به وعده در هر حال واجب است مگر به علّت وجود عذری » .

إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِهِۦ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَـٰنٌ مَّرْصُوصٌ ﴿٤﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه نقل کرده‌اند که مؤمنان گفتند : ای کاش خداوند متعال محبوبترین اعمال نزد خود را به ما خبر می‌داد تا بدان عمل می‌کردیم ، هرچند جانها و مالهایمان بر سر آن می‌رفت . پس خداوند ﷻ در اینجا به آنان بیان فرمود که محبوب‌ترین عمل‌بندگان در نزد وی جنگیدن در راه وی است .

﴿در حقیقت خدا کسانی را که در راه او صف زده﴾ یعنی : صفّ در صفّ و به هم فشرده **﴿جهاد می‌کنند دوست دارد﴾** چنان که در **حدیث‌شریف** آمده است : « رَأْسُ الْأَمْرِ اَلْاِسْلاٰمُ وَعَمُوْدُهُ اَلصَّلاٰةُ ، وَذُرْوَةَ سَنامِهِ اَلْجَهٰادُ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ✿ رأس کار اسلام است ، ستون آن نماز است و قلّهٔ کوهان آن جهاد در راه خدا ﷻ است » . آری ! خداوند ﷻ مجاهدانی را دوست دارد که در راهش **﴿چنان﴾** صفّ می‌کشند **﴿که**

گویی عمارتی محکم به هم چسبیده هستند ﴾ یعنی: برخی از آنها در صفّ جهاد به برخی دیگر چنان درهم چسبیده‌اند که گویی پیکرِ واحدی هستند همچون ساختمانی که از سرب ریخته شده باشد. البتّه این درهم فشرده گی به سبب صلابت و نیرومندیشان در راه خدا ﷻ است به طوری که در کارشان هیچ گونه سستی و شکافی وجود نداشته و دشمن به هیچ وجه نمی‌تواند در صفوف و سنگرهایشان نفوذ کند. خاطرنشان می‌شود که خروج مجاهد از صفّ جهاد جایز نیست؛ مگر به سبب ضرورتی که به وی عارض می‌شود، یا برای انجام مأموریّتی که از سوی فرمانده به وی محوّل می‌شود، یا برای هدف جنگی‌ای مانند بیرون‌شدن برای کمین و مبارزه با دشمن چنان‌که در جنگهای بدر و خیبر چنین بود.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ يَٰقَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَد تَّعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ ۖ فَلَمَّا زَاغُوٓا۟ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ ۚ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٥﴾

بعد از آن‌که خدای سبحان به ذکر این حقیقت پرداخت که او جنگجویان در راهش را دوست دارد، در اینجا بیان می‌دارد که موسی و عیسی علیهما السلام نیز از جملهٔ کسانی بودند که به یکتاپرستی فرمان داده و در راه وی جهاد کردند و بر کسانی که به مخالفت با ایشان برخاستند عذاب نازل شد تا با بیان این حقایق امّت محمّد ﷺ را از این امر بر حذر دارد که مبادا با پیامبرشان ﷺ همان کاری را انجام دهند که قوم موسی و عیسی علیهما السلام با آنها انجام دادند.

﴿**و یاد کن هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا می‌آزارید**﴾ با سرپیچی از قوانین، احکام و فرمانهایی که خداوند متعال بر شما فرض نموده و من

شما را به آنها امر می‌کنم. یا مرا می آزارید؛ با دشنام‌دادن، طعنه‌زدن و عیب‌جویی من. شایان ذکر است که بیان این گونه آزارهایشان در سورهٔ [احزاب/۶۹] گذشت ﴿و **حال آن‌که می‌دانید که من پیامبر خداوند به‌سوی شما هستم**﴾ یعنی: چگونه مرا می‌آزارید درحالی‌که به این حقیقت که من فرستادهٔ خداوند ﷻ هستم دانایید و فرستادهٔ او مورد تعظیم و احترام قرار می‌گیرد، نه مورد آزار و اذیّت. از سوی دیگر برای شما در صحّت رسالت من شکّی هم باقی نمانده است به سبب معجزاتی که از من مشاهده کرده‌اید، معجزاتی که اعتراف به رسالتم را بر شما اجتناب ناپذیر گردانیده و نسبت به آن برای شما علمی یقینی افاده کرده است؟ ﴿**پس چون کجروی کردند، خدا دلهایشان را برگردانید**﴾ یعنی: چون با آزاردادن پیامبرشان حق را فرو گذاشتند، خداوند ﷻ به عنوان جزای آنچه که مرتکب شده بودند، دلهایشان را از حق و هدایت کج و متمایل گردانید ﴿**و خداوند قوم فاسقان را**﴾ یعنی: کسانی را که علم وی بر فاسق‌بودنشان سبقت گرفته است ﴿**هدایت نمی‌کند**﴾ که این گروه نیز از جملهٔ آنانند.

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ يَـٰبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُم مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَمُبَشِّرًۢا بِرَسُولٍ يَأْتِى مِنۢ بَعْدِى ٱسْمُهُۥٓ أَحْمَدُ ۖ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ قَالُوا۟ هَـٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦﴾

﴿**و یاد کن هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل**﴾ و نگفت: ای قوم من! زیرا عیسی ؈ با بنی‌اسرائیل نزدیکی نسبی‌ای نداشت ﴿**هرآینه من فرستادهٔ خداوند به‌سوی شما هستم، تصدیق‌کنندهٔ آنچه پیش روی من است از تورات**﴾ یعنی: من فرستادهٔ خداوند ﷻ هستم به‌سوی شما با انجیل و چیزی را به شما نیاورده‌ام که

با تورات مخالف باشد بلکه تورات هم متضمّن بشارت به بعثت من است پس چگونه از من می‌رمید و با من مخالفت می‌کنید؟ ﴿**و به پیامبری بشارت‌دهنده‌ام که بعد از من می‌آید و نامش احمد است**﴾ و هرگاه پیام و مرام من این است پس هیچ دلیل و موجبی برای تکذیب من وجود ندارد. احمد نام پیامبر ما ﷺ و بدین معنی است: کسی که به سبب وجود خصلت‌های خوب در وی، بیشتر از دیگران مورد ستایش قرار می‌گیرد. یا احمد؛ یعنی ستایشگرترین مردم برای پروردگارش. در **حدیث‌شریف** به روایت جبیربن‌مطعم رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «من نامهایی دارم: من محمّدم، من احمدم، من ماحی‌ای هستم که خداوند به وسیلهٔ او کفر را محو می‌کند، من حاشری هستم که مردم به قدم من ـ یعنی بعد از من ـ گردآورده می‌شوند و من عاقب هستم» یعنی: آخرین پیامبری هستم که بعد از انبیا علیهم السلام می‌آید. در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا آمده است: «یسوع مسیح گفت: فارقلیط روح حقّی است که خدای من او را می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم می‌دهد»: فارقلیط: لفظی است که بر حمد دلالت می‌کند و به احمد و محمّد دو نام پیامبر ما ﷺ اشاره دارد. شایان ذکر است که در تورات و انجیل تصریحات دیگری نیز در همین باب آمده است. ﴿**پس چون با معجزه‌ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است**﴾ یعنی: چون عیسی علیه السلام، یا محمّد ﷺ با معجزه‌ها نزد آنان آمد، گفتند: آنچه او برای ما آورده، جادویی واضح و آشکار است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰٓ إِلَى ٱلْإِسْلَٰمِ ۚ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٧﴾

﴿**و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بربست و حال آن‌که او به‌سوی اسلام**

فراخوانده می‌شود ﴾ اسلامی‌که بهترین ادیان و شریفترین آنهاست؟ یعنی: ستمکارترین مردم کسانی‌اند که پروردگارشان آنها را بر زبان پیامبرش به‌سوی اسلامی که سعادت هر دو سرا در آن است فرامی‌خواند امّا آنان به‌جای اجابت دعوت بر خدای عزّوجلّ دروغ برمی‌بندند و مثلاً می‌گویند: قرآن سحر است، یا خداوند ﷻ به چنین امری فرمان نداده است، یا محمّد ﷺ رسول خدا نیست... و امثال این از افتراها. ﴿و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند﴾ زیرا سنّت وی بر آن است که کسانی را که سزاوار هدایت نیستند هدایت نکند و اینان نیز از آن جمله‌اند.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِـُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٨﴾

﴿می‌خواهند که نور الله را با دهانهای خویش خاموش کنند﴾ یعنی: حال آنان در تلاش و تکاپوی باطلشان برای سرکوب اسلام و جلوگیری از نفوذ هدایت آن در دلها به‌وسیلهٔ سخنان دروغین همچون حال کسی است که می‌خواهد نور عظیمی را با پُف دهان خویش خاموش گرداند ﴿و حال آن‌که خداوند تمام‌کنندهٔ نور خویش است﴾ با پیروزساختن دین اسلام، برترساختن آن بر غیر آن از راه و روشها و گستراندن آن در قلمروها ﴿هرچند کافران خوش نداشته باشند﴾ این انتشار فراگیر دعوت اسلامی را. بدین‌سان خدای عزّوجلّ حال آنان در تلاش برای براندازی اسلام را به حال کسی تشبیه کرد که در نور آفتاب پُف می‌کند، به خیال آن‌که می‌تواند آن را خاموش گرداند! پس چنان‌که این کار مستحیل است، آن کار نیز مستحیل می‌باشد.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان سبب‌نزول آیهٔ کریمه می‌گوید: مدّت چهل روز بر

رسول خدا ﷺ وحی نیامد پس کعب‌بن‌اشرف گفت: «ای جماعت یهود! مژده‌تان باد که خداوند نور محمّد را در آنچه که بر وی فرومی‌فرستاد، خاموش گردانید پس مطمئن باشید که کارش به سرانجام نمی‌رسد». رسول اکرم ﷺ از سخن آن دشمن دین اندوهگین شدند، آن گاه خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود و پس از آن وحی بر ایشان بلاانقطاع فرود می آمد.

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ﴿٩﴾

﴿**او‌ست آن‌که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همهٔ ادیان پیروز گرداند**﴾ یعنی: آن را بر همهٔ ادیان مخالف آن برتر و غالب گرداند ﴿**هرچند کافران خوش نداشته باشند**﴾ این پیروزی و برتری را، لیکن این پیروزی خواه‌ناخواه تحقّق یافتنی است. از این جهت ناگزیر باید برای برترساختن دین خدا ﷻ جنگید و فتنهٔ کفر و باطل را ازمیان برداشت و این نه به‌معنی اجبار مردم بر پذیرش اسلام بلکه برای برداشتن موانع از سر راه دعوت اسلامی است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ﴿١٠﴾

تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿١١﴾

﴿ای مؤمنان! آیا شما را به تجارتی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک می‌رهاند؟﴾ اینک شما را به این تجارت رهنمون می‌شوم: **﴿به خداوند و پیامبر او ایمان آورید﴾** یعنی: بر ایمان پایداری ورزید **﴿و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید﴾** این جملهٔ مستأنفه‌ای است که نوع تجارت را ــ که عبارت از جمع نمودن میان ایمان و جهاد است ــ بیان می‌کند گویی مؤمنان گفتند: این تجارت چیست و ما چه کار کنیم که به این سود کلان دست یابیم؟ پس فرمود: ایمان آورید و جهاد کنید. آری! خداوند متعال از آن رو ایمان و جهاد را به منزلهٔ تجارت قرار داد که مؤمنان در آن سود می‌برند چنان‌که در دادوستد و تجارت سود می‌برند و به‌دست آوردن این سود با ورود آنها به بهشت و نجات آنها از دوزخ است. همچنین خدای متعال سود این تجارت را در دو آیهٔ بعدی بیان نموده است زیرا معنای دو آیهٔ بعدی این است که: بهای ایمان و جهاد بهشت است. **﴿این﴾** ایمان و جهاد **﴿بهتر است برای شما﴾** از تجارت محض دنیا و قبول رنجها و زحمت‌های بی‌حاصل برای آن؛ **﴿اگر بدانید﴾** یعنی در صورتی که از اهل علم و درک و دریافت باشید چراکه جاهلان به بهتربودن این نوع از تجارت پی نمی‌برند.

از سعیدبن جبیر رحمه‌الله در بیان **سبب نزول** این آیه روایت شده است که فرمود: چون آیهٔ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ ...) نازل شد، مسلمانان گفتند: اگر ما می‌دانستیم که این تجارت چیست، قطعاً در راه آن مالها و جانهایمان را نثار می‌کردیم! پس این آیه نازل شد.

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّٰتِ عَدْنٍ ۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

بعد از آن‌که خدای متعال کالایی را که باید با آن تجارت کنند ذکر کرد اینک در اینجا بهایی را که در قبال آن برایشان وعده داده است، ذکر می‌کند: ﴿**تا گناهان شما را برای شما بیامرزد**﴾ یعنی: اگر ایمان آورید و در راه ایمان جهاد کنید، گناهان شما را می‌آمرزد ﴿**و شما را در باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است و در خانه‌هایی پاک و پسندیده در بهشت‌های عدن درآورد**﴾ بهشت‌های عدن: یعنی بهشت‌های اقامت همیشگی و ماندگار که نه مرگ آنها را از شخص بهشتی می‌گیرد و نه هم او از آنها بیرون آمدنی است ﴿**این است فوز عظیم**﴾ یعنی: آنچه از آمرزش و واردکردنتان به این بهشت‌های ماندگار ذکر شد، همانا رستگاری بس بزرگی است که ورای آن رستگاری بیشتری سراغ نمی‌شود و کامیابی‌ای است که هیچ کامیابی دیگری همانند آن نیست.

وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا ۖ نَصْرٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

﴿**و نعمتی دیگر که آن را دوست می‌دارید**﴾ یعنی: بجز آنچه ذکر شد، برای شما نعمتی دیگر عنایت می‌کند که شما را به اعجاب و خوشحالی وادارد؛ ﴿**نصرتی از جانب الله و فتحی است نزدیک**﴾ یعنی: این نعمت، یاری و نصرتی از جانب خداوند متعال برای شما با پیروزی بر قریش و فتح مکّه است که به زودی آن را به شما ارزانی می‌دارد. عطاء می‌گوید: «مراد از آن فتح فارس و روم است». ﴿**و مؤمنان را مژده بده**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! مؤمنان را به فتح و پیروزی در دنیا و بهشت در آخرت مژده بده.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُوٓاْ أَنصَارَ ٱللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ

لِلْحَوَارِيِّنَ مَنْ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِ ۖ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ۖ فَـَٔامَنَت طَّآئِفَةٌ مِّنۢ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَكَفَرَت طَّآئِفَةٌ ۖ فَأَيَّدْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُواْ ظَٰهِرِينَ ﴿١٤﴾

﴿**ای مؤمنان! انصارالله باشید**﴾ یعنی: بر یاری‌دادن دین خدا ﷻ که هم اکنون بر آن کمر بسته‌اید، استمرار ورزید ﴿**چنان‌که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه دین خدا نصرت‌دهندگان من‌اند**﴾ یعنی: دین خدا ﷻ را نصرت دهید مانند نصرت‌دادن حواریّون؛ آن گاه که عیسی ﷺ به ایشان گفت: (مَنْ اَنْصارِیْ اِلَی اللّٰهِ؟) چه کسانی عهده‌دار یاری‌دادن من در جهت امری هستند که انسان را به خدا ﷻ نزدیک می‌کند؟ یا چه کسانی یاری‌دهندگان من‌اند در جهت یاری دادن اللّه ﷻ؟ ﴿**حواریون گفتند: ماییم نصرت‌دهندگان الله**﴾ حواریّون یاران خاصّ و خالص و نصرت‌دهندگان راستین عیسی ﷺ و اوّلین کسانی بودند که به او ایمان آوردند و جمعاً دوازده مرد بودند. همین طور رسول خدا ﷺ در ایّام مناسک که مردم از دورونزدیک برای ادای حج به مکّه می‌آمدند، به میان گروه‌های مردم رفته آنان را چنین مورد خطاب قرار می‌دادند: «مَنْ رَجُلٌ یُؤْوِیْنِیْ حَتّٰی اُبَلِّغَ رِسالَةَ رَبِّیْ فَاِنَّ قُرَیْشاً قَدْ مَنَعُوْنِیْ اَنْ اُبَلِّغَ رِسالَةَ رَبِّیْ ◎ کدام مرد هست که مرا جای دهد [و از من پشتیبانی کند] تا رسالت پروردگارم را به مردم برسانم زیرا قریش مرا از ابلاغ رسالت پروردگارم بازداشته‌اند؟». تا این‌که خداوند ﷻ اوس و خزرج از اهل مدینه را برای این مهم آماده کرد و ایشان با پیامبرش ﷺ بر نشر دینش در سرزمین خود بیعت کردند.

﴿**پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند**﴾ به عیسی ﷺ ﴿**و گروهی**﴾ به او ﴿**کفر ورزیدند**﴾ و نبوّتش را انکار کرده و مادرش را به فحشا متّهم ساختند؛ ﴿**پس مؤمنان**

را بر دشمنانشان یاری دادیم ﴾ یعنی : اهل حق را بر اهل باطل یاری و نصرت دادیم **﴿پس غالب شدند ﴾** بر اهل باطل؛ و این تأیید و نصرت به وسیلهٔ انواع کرامات و خوارق عادات بود . عبدالرّزّاق و عبدبن‌حمید از قتاده روایت کرده‌اند که در تفسیر آیهٔ : (یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا کُوْنُوْا اَنْصَارَ اللّٰه ...) گفت : « به حمد الله که این نصرت تحقّق یافت زیرا هفتاد مرد از انصار نزد رسول اکرم ﷺ آمدند و با ایشان در محلّ عقبه بیعت کردند و سپس رسول خدا ﷺ را جای داده و یاری کردند تا آن‌که خداوند ﷻ دین خویش را پیروز گردانید » . در **حدیث‌شریف** به روایت ابن اسحاق و ابن سعد آمده است که رسول اکرم ﷺ به جمعی که با ایشان در عقبه ملاقات نمودند ، فرمودند : « دوازده‌تن از میان خود را به‌سوی من بیرون آورید [و انتخاب کنید] تا کفیل و نمایندهٔ قوم خویش باشند چنان‌که حواریّون کفالت عیسی‌بن‌مریم را عهده‌دار گردیدند » . آنها دوازده‌تن را از میان خود انتخاب کردند ، سپس رسول خدا ﷺ به آن نمایندگان برگزیده فرمودند : « شما بر قوم خویش کفیل هستید چون کفالت حواریّون برای عیسی‌بن‌مریم و من نیز کفیل قوم خود هستم . انصار گفتند : بسیار خوب؛ پذیرفتیم » .

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ جمعه

مدنی است و دارای یازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب که دربرگیرندهٔ فرمان اجابت ندا برای نماز جمعه است، «جمعه» نامیده شد.

ابن‌عبّاس و ابوهریره رضی‌الله عنهما در بیان فضیلت این سوره روایت کرده‌اند که: رسول خدا ﷺ در نماز جمعه دو سورهٔ «جمعه» و «منافقین» را می‌خواندند.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡمَلِكِ ٱلۡقُدُّوسِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿١﴾

﴿**آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح می‌گوید**﴾ اعم از ناطق یا جامد آنها، به زبان حال یا به زبان قال. تفسیر تسبیح گفتن آنها در اوّل سورهٔ «حدید» گذشت ﴿**مَلِک قدّوس عزیز حکیم است**﴾ مَلِك: یعنی فرمانروا. قدّوس: یعنی ذاتی که از هرگونه نقصی پاک و منزّه و به صفات کمال موصوف است.

عزیز: یعنی غالب و حکیم: یعنی فرزانه و با حکمت.

هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴿٢﴾

﴿اوست﴾ یعنی: این خدای بزرگ موصوف به صفات مالکیّت، قدّوسیّت، عزّت و حکمت؛ یعنی این خدای پادشاه پاک ارجمند فرزانه است ﴿که درمیان امّیّین پیامبری از خودشان برانگیخت﴾ مراد از امّیّین (ناخوانان): قوم عرب‌اند، اعم از کسانی که نوشتن بلد بودند یا کسانی که بلد نبودند زیرا آنان دارای کتاب آسمانی نبودند. امّی: در اصل کسی است که به نوشتن و خواندن آشنایی ندارد؛ که غالب اعراب این‌چنین بودند. «مِنْهُم»: یعنی از خود آنان و از جنسشان. البتّه فرستادن پیامبر از میان خود یک قوم و از جنس آنان نزدیکتر و سزاوارتر به آن است که او را اجابت گویند و با او در دعوتش موافقت و همراهی نمایند زیرا جنس، به جنس خود نزدیکتر و متمایل‌تر است. ابن‌کثیر می‌گوید: «مخصوص ساختن امّیّین به یادآوری به معنی نفی ماعدایشان نیست ولی با بعثت نبیّ‌اکرم ﷺ از امّیّین، منّت و احسان الهی بر ایشان بیشتر و بلیغ‌تر است».

﴿آیات او را برآنان می‌خواند﴾ یعنی: با آن که پیامبر ﷺ خود نیز امّی است و نه می‌خواند، نه می‌نویسد و نه خواندن و نوشتن را از کسی فراگرفته است، با این وجود بر اثر وحی الهی، بر آنان به اعجاز قرآن می‌خواند ﴿و آنان را پاک می‌گرداند﴾ از پلیدی کفر و شرک و از گناهان و اخلاق ناپسند. به قولی معنی این است: آنان را به وسیلهٔ ایمان پاکدل می‌گرداند ﴿و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد﴾ مراد از کتاب: قرآن و مراد از حکمت: سنّت است. مالک‌بن‌انس رحمه الله می‌گوید: «مراد از کتاب، نوشتن به قلم و مراد از حکمت، دانش و فهم در دین

است ». ﴿و هرآینه آنان پیش از این در گمراهی آشکاری بودند﴾ یعنی: پیش از بعثت نبیّ اکرم ﷺ امّیّین در شرک و جهالت و گمراهی‌ای پس بزرگی قرار داشتند که بزرگتر از آن گمراهی‌ای وجود ندارد.

وَءَاخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا۟ بِهِمْ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٣﴾

﴿و نیز بر جماعتهای دیگری از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند﴾ یعنی: همچنین این پیامبر ﷺ، گروه‌های دیگری از فرزندان آدم را که در وقت بعثتش به مسلمانان نپیوسته‌اند و به زودی در آینده به ایشان خواهند پیوست، تزکیه و پاکسازی می‌کند و ایشان کسانی از مسلمانان عرب‌اند که بعد از صحابه ﷺ تا روز قیامت به عرصهٔ وجود می‌آیند. به‌قولی: مراد از ایشان کسانی از غیر اعراب‌اند که مسلمان می‌شوند زیرا ایشان هرچند در قوم خود از اعراب نیستند امّا آنها با اسلام به یک هویّت و یک امّت واحد تبدیل شده‌اند هرچند که اقوام و نژادهایشان مختلف باشد. به تأیید این معنی احادیثی نیز روایت شده است. از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت بخاری از ابوهریره رضی الله عنه است که فرمود: آن گاه که سورهٔ جمعه بر رسول اکرم ﷺ نازل شد، ما نزد ایشان نشسته بودیم پس آن را تلاوت کردند و چون به آیهٔ: (وَآخَرِيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوْا بِهِمْ) رسیدند، مردی از ایشان پرسید: یا رسول الله! این دیگرانی که هنوز به ما نپیوسته‌اند، کیستند؟ رسول خدا ﷺ دست خود را بر شانهٔ سلمان فارسی رضی الله عنه نهادند و فرمودند: «وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْإِيْمَانُ بِالثُّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنْ هٰؤُلَاءِ ✿ سوگند به ذاتی که جانم در قبضهٔ اوست، اگر ایمان در ستارهٔ ثریّا باشد، قطعاً مردانی از این گروه آن را در می‌یابند». پس این حدیث شریف و غیر آن از احادیث و آیات، دلیل بر عام‌بودن بعثت آن حضرت ﷺ به‌سوی تمام مردم است چنان‌که رسول اکرم ﷺ فرمودهٔ حق تعالی (وَآخَرِيْنَ مِنْهُمْ) را به قوم فارس تفسیر نمودند و از این جهت به فارسیان، رومیان و

غیر آنان از ملّت‌ها نامه نوشته و آنها را به‌سوی دین حق دعوت کردند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت سهل‌بن‌سعدساعدی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان در صلب‌های صلب‌های صلب‌های مردان و زنانی از امّت من کسانی هستند که بی‌حساب به بهشت وارد می‌شوند». سپس این آیه را تلاوت نمودند: (وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ...). **﴿و اوست عزیز حکیم﴾** یعنی: حق تعالی دارای عزّت و حکمت بالغه است در این امر که مردی امّی را به این کار عظیم برانگیخت و او را از میانْ همهٔ افراد بشر به رسالت خویش برگزید.

ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٤﴾

﴿این﴾ اسلام و وحی و نبوّت **﴿فضل الهی است که آن را به هر کس بخواهد ارزانی می‌دارد﴾** چنان‌که به محمّد ﷺ ارزانی کرد **﴿و خداوند دارای فضل عظیم است﴾** چنان فضل و بخشایشی که هیچ فضل و بخشایشی نه با آن برابر است و نه حتّی نزدیک و قابل مقایسه.

مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُوا۟ ٱلتَّوْرَىٰةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًۢا ۚ بِئْسَ مَثَلُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ ۚ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿٥﴾

آن گاه خدای متعال برای یهودیانی که عمل به تورات را ترک کرده‌اند مَثَلی زده و می‌فرماید: **﴿مَثَل کسانی که تورات برآنان بار شد﴾** حُمِّلُوا: از حمالَةٌ، به معنی عهده‌داری و کفالت است. یعنی: مَثَل کسانی که به برپاداشتن تورات و عمل به

آنچه که در آن است، مکلّف شدند ﴿سپس آن را بر نداشتند﴾ یعنی: سپس به موجب آن عمل نکردند و از آنچه که در تورات به آن مأمور شده بودند اطاعت نکردند؛ آری! مَثَل آنان ﴿همانند مَثَل الاغی است که اسفاری را بر پشت می‌کشد﴾ اسفار: جمع سِفْر عبارت از کتاب بزرگی است که چون خوانده شود معنای خود را آشکار می‌کند از این جهت آن را «سِفْر» نامیدند. بلی! داستانشان مانند داستان خری است که کتابی چند را بر او بار کنند زیرا خر نمی‌داند که بر پشت وی کتاب است یا زباله ﴿چه بد است داستان قومی که آیات الله را دروغ شمردند﴾ یعنی: این مشبّه بِهِ که خر است ــ و حقّا هم که یهودیان به آن شباهت دارند ــ زشت‌ترین مَثَلی است که برای تکذیب‌کنندگان زده می‌شود پس ای مسلمانان! شما مانند آنان نباشید.

خاطرنشان می‌شود که خدای متعال این مَثَل را به منظور هشدار دادن به کسانی بیان کرد که رسول اکرم ﷺ را ایستاده بر منبر در حال سخنرانی باقی گذاشته و خود به‌سوی کاروان تجارتی شتافتند. و هر کسی که درحال شنیدن خطبه و سخنرانی از آن روی برگرداند، این مَثَل بر او مصداق دارد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ تَكَلَّمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْاِمامُ يَخْطُبُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ اَسْفارا، وَالَّذِيْ يَقُوْلُ لَهُ اَنْصِتْ، لَيْسَ لَهُ جُمُعَةٌ: هر کس در روز جمعه ــ درحالی‌که امام خطبه می‌خواند سخن بگوید، داستان او مانند داستان خری است که کتابی چند را بر می‌دارد و برای او کسی که به او می‌گوید: گوش فراده و ساکت باش! نیز جمعه‌ای نیست». ﴿و خداوند قوم ستمگر را﴾ به‌طور عام ﴿هدایت نمی‌کند﴾ از آن رو که ستم را اختیار کرده‌اند. و در قدم اوّل یهودیان در زمرهٔ آنان قراردارند.

قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ هَادُوٓا۟ إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَآءُ لِلَّهِ مِن دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُا۟ ٱلْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٦﴾

یهودیان بر سایر مردم ادّعای فضیلت و برتری داشتند و می‌پنداشتند که فقط ایشانند که از میان همهٔ مردم دوستان خدا ﷻ و فرزندان و عزیزان وی می‌باشند پس خدای سبحان به پیامبرش دستور داد که چون این ادّعای باطل را مطرح کردند به آنان : ﴿**بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر می‌پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر پس آرزوی مرگ کنید**﴾ تا به زعم خود به جایگاه گرامی و برتر خویش دست یابید ﴿**اگر راستگو هستید**﴾ در این پندار که دوستان خدا ﷻ می‌باشید زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین داشته باشد، قطعاً دوست دارد تا از این سرای پر محنت رهایی یابد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمد است که فرمود: ابوجهل لعین گفت؛ اگر محمّد ﷺ را در کعبه ببینم، او را زیر پایم لگدمال کرده و پایم را بر گردنش می‌فشارم [و خفه‌اش می‌کنم]. پس خبر به رسول خدا ﷺ رسید و فرمودند: «اگر چنین کند، فرشتگان آشکارا او را می‌گیرند و اگر یهودیان آرزوی مرگ کنند، همگی می‌میرند و جایگاه‌های خود را در دوزخ می‌بینند و اگر کسانی که با رسول اکرم ﷺ قصد مباهله را دارند [یعنی نصاری] از مباهله [ملاعنه][1] باز گردند، نه برای خود خانواده‌ای می‌یابند و نه مالی».

این آیه دلالت می‌کند براین‌که میزان و معیار شناخت دوستی انسان نسبت به خداوند ﷻ، آمادگی وی برای ملاقات با اوست.

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُۥٓ أَبَدًۢا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٧﴾

﴿**و هرگز آن را آرزو نمی‌کنند به سبب آنچه که از پیش به دستهای خویش**

---

۱ ـ نگاه؛ تفسیر [آل عمران/۶۱].

کرده‌اند ﴾ یعنی: یهودیان هرگز به سبب آنچه که از کفر، معاصی و تحریف و تبدیل کتاب خداوند ﷻ کرده‌اند، مرگ را آرزو نمی‌کنند چراکه از فرجام شوم اعمال خود بیمناکند. خاطرنشان می‌شود که این آیه معجزه‌ای از معجزات قرآن است زیرا از امری خبر می‌دهد که به موضع یک ملّت در امری که به آینده مربوط است، بستگی دارد سپس یکی از افراد آن ملّت هم نمی‌آید تا خلاف این خبر را ثابت کند ﴿**و خداوند به ستمگران داناست**﴾ پس آنان را در برابر اعمالشان مجازات می‌کند.

قُلْ إِنَّ ٱلْمَوْتَ ٱلَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُۥ مُلَٰقِيكُمْ ۖ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت شما می‌آید**﴾ یعنی: آن مرگ از همان جهتی که به‌سوی آن گریزانید، به شما می‌رسد و به‌زودی با شما رو دررو خواهد شد ﴿**آن‌گاه به‌سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد**﴾ در روز قیامت ﴿**و به آنچه می‌کردید**﴾ از اعمال زشت ﴿**آگاهتان خواهد کرد**﴾ و شما را در برابر آن مجازات خواهد نمود.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ فَٱسْعَوْاْ إِلَىٰ ذِكْرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلْبَيْعَ ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾

﴿**ای مؤمنان! چون برای نماز روز جمعه ندا در داده شد**﴾ مراد از آن: اذان دوم است؛ آن‌گاه که امام بر منبر می‌نشیند زیرا در زمان رسول اکرم ﷺ جز این، اذان

دیگری در روز جمعه نبود ولی آن گاه که مدینه فراخ شد و توسعه یافت، حضرت عثمانﷺ در حضور و موافقت صحابه ﷺ اذان اوّل را در نماز جمعه افزود و امر کرد تا بر پشت بام بلندترین منزل مدینه در نزدیک مسجد که نام آن «زوراء» بود، اذان اوّل را در دهند تا همه مردم در دور دستهای مدینه آن را بشنوند. آری! چون برای نماز روز جمعه بانگ اذان در داده شد ﴿**پس به‌سوی ذکر خداوند سعی کنید**﴾ یعنی: به‌سوی ذکر و یاد خداوند ﷻ ــ که نزد جمهور فقها مراد از آن استماع خطبه در مساجد جامع است ــ بشتابید و به آماده کردن اسباب نماز جمعه؛ مانند غسل، وضوء و روی آوردن به‌سوی مسجد مشغول شوید. (فَاسْعَوْا) یعنی بروید. از رفتن به‌سوی نماز جمعه به «سعی» یعنی «شتافتن» تعبیر شد زیرا مطلوب است که انسان مسلمان با همّت و نشاط و جدّیّت و عزم برای ادای نماز جمعه برخیزد زیرا لفظ سعی مفید جدّیّت و عزم است. البتّه مراد از «سعی» این نیست که انسان تند و سریع به‌سوی نماز جمعه برود بلکه مراد توجّه و عنایت به نماز جمعه است چراکه از تند رفتن به‌سوی نماز نهی به عمل آمده است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون اقامت را شنیدید، به‌سوی نماز به راه افتید و باید با وقار و آرامش راه بروید و شتاب نکنید پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به‌اتمام رسانید». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوقتاده آمده است که فرمود: در اثنایی که ما با رسول خدا ﷺ نماز می‌خواندیم، بناگاه صدای همهمهٔ مردانی شنیده شد. پس چون رسول اکرم ﷺ نماز را تمام کردند، خطاب به آن مردان فرمودند: «شما را چه شده است؟ گفتند: هیچ! فقط با شتاب به‌سوی نماز حرکت می‌کردیم. فرمودند: دیگر چنین نکنید و هنگامی که به نماز می‌روید، باید به‌گونه‌ای راه بروید که وقار و آرامش بر شما حاکم باشد پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید».

شایان ذکر است که این روز را به سبب اجتماع مردم در آن برای نماز،

«جمعه» نامیدند و قبل از آن اعراب این روز را «عروبة» یعنی رحمت می‌نامیدند. نقل است که اوّلین کسی که آن را جمعه نامید، کعب‌بن لؤی بود، از آن رو که مردم در آن روز نزد او اجتماع کرده بودند. شایان ذکر است که؛ اوّلین جمعه‌ای که رسول خدا ﷺ برگزار کردند در قباء بود آن‌گاه که به مدینه هجرت کرده و نماز جمعه را در سرای بنی سالم‌بن‌عوف اقامه نمودند و اوّلین کسی که قبل از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، نماز جمعه را در آن اقامه کرد اسعدبن‌زراره بود که آن را در قریه‌ای واقع در یک مایلی مدینه اقامه کرد. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «نماز جمعه در مکّه فرض شد امّا در آن اقامه نگردید، چراکه تعداد مسلمانان در مکّه اندک بود. یا بدان علّت که شعار نماز جمعه اعلان است و رسول اکرم ﷺ در مکّه به طور پنهانی کار دعوت را پیش می‌بردند و این شعار در آنجا زمینهٔ ظهور نداشت».

﴿و خرید و فروش را رهاکنید﴾ یعنی: در هنگام شنیدن اذان جمعه، معاملهٔ خرید و فروش را ترک کنید. البتّه سایر معاملات نیز به معاملهٔ خرید و فروش ملحق می‌شود پس ذکر اختصاصی «خرید و فروش» برای آن است که این معامله از مهمترین اعمال مربوط به اسباب کسب معیشت است که شخص در روز به آن مشغول می‌شود لذا این معنی مفید ترک تمام انواع تجارت و معاملات دیگر نیز می‌باشد. بنابراین، چون در روز جمعه مؤذّن برای نماز اذان گفت، هیچ نوع خرید و فروش و معامله‌ای روا نیست. با این وجود، احناف و شافعی‌ها برآنند که هرچند معامله در این وقت شرعاً حرام است امّا چنانچه معامله‌ای انجام گرفت، آن معامله صحیح است و منعقد می‌شود زیرا نهی و حرمت متوجّه نفس معامله نیست بلکه نهی به خاطر غفلت از فرض الهی می‌باشد. امّا در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها آن معامله صحیح نیست و فسخ است. ﴿این﴾ شتافتن به‌سوی ذکر خدا ﷻ و فروگذاشتن خرید و فروش ﴿برایتان بهتر است﴾ یعنی: بهتر از انجام‌دادن معامله و فروگذاشتن سعی به‌سوی نماز است زیرا بر امتثال فرمان خدا ﷻ اجر و جزای

بزرگی مترتّب می‌باشد؛ ﴿اگر می‌دانید﴾ یعنی: اگر از اهل علم و دانایی هستید، مسلّماً این حقیقت بر شما پنهان نمی‌ماند که شتافتن به‌سوی نماز برای شما بهتر از معامله و داد و ستد است.

فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَٱبْتَغُواْ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾

﴿و چون نماز گزارده شد﴾ یعنی: چون نماز را تمام کردید و از ادای آن فارغ شدید ﴿در زمین پراکنده شوید﴾ برای تجارت و معامله و کاروباری که بدان در امر گذران زندگی‌تان نیاز دارید. خاطرنشان می‌شود که امر در اینجا مفید اباحت است نه وجوب و حجّتی است برای کسانی که هر امری را بعد از نهی برای اباحت می‌دانند. ﴿و از فضل الله طلب کنید﴾ یعنی: از رزق وی که بدان بر بندگانش تفضّل و انعام کرده است و از فواید و منافع معاملات و کسب و کار طلب کنید ﴿و خداوند را بسیار یادکنید﴾ در اثنای خریدوفروش و معامله پس خدا ﷻ را فراموش نکرده و او را با شکرگزاری و سپاس در قبال خیر دنیوی و اخروی‌ای که به‌سوی آن هدایتتان کرده است، بسیار یاد کنید و نیز او را یاد کنید، به وسیلهٔ اذکاری که شما را به وی نزدیک می‌کند؛ چون گفتن حمد، تسبیح، تکبیر، استغفار و مانند اینها ﴿تا رستگار شوید﴾ به خیر دنیا و آخرت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ دَخَلَ سُوْقاً مِنَ الْأَسْوَاقِ فَقَالَ: لاَاِلٰهَ اِلاَّاللّٰهُ وَحْدَهُ لاشَرِيْكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ، كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ اَلْفَ اَلْفَ حَسَنَةٍ وَمَحَا عَنْهُ اَلْفَ اَلْفَ سَيِّئَةٍ ✿ هر کس به بازاری از بازارها درآید و بگوید: لاٰاِلٰهَ اِلاَّاللّٰهُ وَحْدَهُ لاشَرِيْكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ، خداوند برای او هزارهزار حسنه می‌نویسد و از او هزار هزار گناه را محو می‌کند».

و به مناسبت اهمیّت نماز جمعه بعضی از احکام و امور مربوط به جمعه را در اینجا نقل می‌کنیم:

۱ ـ به دلیل این آیه ادای نماز جمعه بر هر مسلمانی فرض عین است و این رأی جمهور امّت و جمهور ائمّه می‌باشد و نیز به دلیل این **حدیث‌شریف**: «لَيَنْتَهِيَنَّ اَقْوَامٌ عَنْ وَدْعِهِمُ الْجُمُعَاتِ اَوْلَيَخْتِمَنَّ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ، ثُمَّ لَيَكُوْنَنَّ مِنَ الْغَافِلِيْنَ ❁ باید گروه‌هایی از ترک نمازهای جمعه دست بردارند، در غیر آن خدای عزّوجلّ بر دلهایشان مهر می‌نهد، سپس به طور قطع از غافلان می‌شوند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ تَهَاوُناً بِهَا، طَبَعَ اللّٰهُ عَلٰى قَلْبِهِ ❁ هر کس جمعه را از روی سبک گرفتن و سهل‌انگاری سه بار ترک کند، خداوند ﷻ بر دلش مهر می‌گذارد». شایان ذکر است که خطاب: (يَاأَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا) اجماعاً مخصوص به مکلّفین است بنابراین بیماران، اشخاص زمین‌گیر، مسافران، بردگان، زنان، نابینایان و پیرمردانی که جز با راهنما به راه رفته نمی‌توانند ـ در نزد ابوحنیفه ـ مکلّف به انجام آن نیستند.

۲ ـ رفتن به نماز جمعه در اوّل وقت به‌طور زودهنگام مستحبّ است زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ و مسلمانان در اوّل وقت به نماز جمعه می‌رفتند و غذای چاشت (نهار) را تناول نمی‌کردند مگر بعد از ادای آن. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس در روز جمعه غسل جمعه کند سپس در ساعت اوّل به نماز برود، گویی شتری را قربانی کرده است و هر کس در ساعت دوم به نماز جمعه برود، گویی گاوی را قربانی کرده است و هر کس در ساعت سوم به نماز جمعه برود، گویی قوچ شاخ‌داری را قربانی کرده است و هر کس در ساعت چهارم به نماز جمعه برود، گویی مرغ ماکیانی را قربانی کرده است و هر کس در ساعت پنجم به نماز جمعه برود، گویی تخم‌مرغی را صدقه نموده است پس چون امام برای خطبه بیرون آید فرشتگان حاضر می‌شوند و به ذکر گوش فرامی‌دهند».

۳ ــ غسل جمعه سنّت یا مستحبّ است نه فرض. در **حدیث‌شریف** آمده است: «حَقٌّ لِلّهِ عَلٰی کُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ یَغْتَسِلَ فِیْ کُلِّ سَبْعَةِ أَیّامٍ، یَغْسِلُ رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ ✿ حق خداوند است بر ذمّهٔ هر مسلمانی که در هر هفت روز یکبار غسل کند و سر و بدن خویش را بشوید». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس در روز جمعه وضو کند و وضوی خویش را نیکو گرداند، سپس به‌سوی نماز جمعه رفته و گوش فرادهد و خاموش باشد، خداوند ﷻ برای او گناهان میان این جمعه تا جمعهٔ دیگر را به اضافهٔ سه روز دیگر می‌آمرزد و هر کس سنگریزه را لمس کند [یعنی خود را به سنگریزه‌ها مشغول کند] قطعاً کار بیهوده‌ای انجام داده است». همچنین برای نمازگزار مستحبّ است که در مراسم جمعه بهترین جامهٔ خویش را بپوشد، عطر و مواد خشبوکننده استعمال کند، مسواک بزند و خود را پاکیزه بدارد.

۴ ــ اگر جمعه در روز عید واقع شود، ساقط نمی‌شود. ولی امام احمدبن‌حنبل می‌گوید: «چون عید و جمعه یکجا شد، فرض جمعه ساقط می‌شود».

۵ ــ صحیح آن است که شتافتن (سعی) به‌سوی (ذِکْرِ الله ✿ ذکر خداوند ﷻ) واجب است و (ذِکْرِ الله) شامل نماز، خطبه و موعظه ــ هر سه ــ می‌شود.

٦ ــ علما بر تحقّق شرط وجود عدد در برگزاری نماز جمعه اجماع کرده‌اند زیرا جمعه به این نام نامیده نشده است مگر به سبب اجتماعی که در آن وجود دارد. از نظر امام ابوحنیفه و امام محمّد، حدّ اقلّ تعدادی که باید بجز امام در نماز جمعه حاضر باشند، سه تن است هرچند مسافر یا مریض باشند. ولی مالکی‌ها به استناد روایتی که بعداً می‌آید، حدّاقلّ تعداد آن را دوازده‌تن شرط کرده‌اند. و شافعی‌ها و حنبلی‌ها اقلّ تعداد حاضران در آن را چهل تن ذکر کرده‌اند به شرط این‌که مسافر هم نبوده و از اهل آن منطقه باشند.

۷ ــ برگزار نمودن نماز جمعه بدون اذن و حضور امام (رئیس دولت اسلامی) صحیح است امّا ابوحنیفه وجود امام، یا جانشین، یا اذن وی را شرط کرده است.

و به احکام خطبه در آیه بعد اشاره خواهد شد.

وَإِذَا رَأَوْاْ تِجَٰرَةً أَوْ لَهْوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمًاۚ قُلْ مَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ ٱللَّهْوِ وَمِنَ ٱلتِّجَٰرَةِۚ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿١١﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیه نقل کرده اند: مردم مدینه در فقر و فاقه قرار گرفته بودند، روز جمعه‌ای بود و درحالی‌که رسول اکرم ﷺ مشغول ایراد خطبهٔ جمعه بودند، کاروان تجارتی‌ای از شام سر رسید پس مردم سراسیمه به‌سوی آن شتافته و از محضر ایشان متفرّق شدند تا بدانجا که ــ بنا به روایتی ــ در مسجد جز دوازده مرد و هفت زن باقی نماند پس نازل شد: ﴿**و چون تجارت یالهوی ببینند، به‌سوی آن بشتابند**﴾ تجارت: تمام انواع کسب‌ها و دادوستدها را شامل می‌شود و لهو: عبارت از اسباب سرگرمی مانند طبل و ساز و آواز است. (اِنْفَضُّوْا اِلَيْها) یعنی: درحالی متفرّق می‌شوند که به‌سوی کاروان تجارتی روی آورده‌اند ﴿**و تو را ایستاده رها کنند**﴾ بر منبر ﴿**بگو: آنچه نزد خداوند است**﴾ از پاداش بزرگ که همانا بهشت برین می‌باشد؛ ﴿**از سرگرمی و از تجارت بهتر است**﴾ یعنی: از آن دو کاری که به‌سوی آن شتافته و به خاطر آن باقی ماندن در مسجد و شنیدن خطبهٔ رسول‌اکرم ﷺ را فروگذاشتید، بهتر است ﴿**و خداوند بهترین روزی‌دهندگان است**﴾ پس از او طالب روزی شوید، بر او توکّل کنید و با انجام طاعت به‌سوی او متوسّل شوید زیرا این کار از اسباب تحصیل رزق و از بزرگترین عوامل جلب‌کنندهٔ آن به‌سوی شما می‌باشد.

علما به مناسبت ذکر خطبه در این آیهٔ کریمه، احکامی را پیرامون خطبهٔ جمعه بیان کرده‌اند که به موارد مهمّی از آن می‌پردازیم:

۱ ــ مشروع است که خطیب در اثنای ایراد خطبه بایستد و این حکمی است متّفق علیه زیرا به اثبات رسیده که رسول اکرم ﷺ و همچنین خلفای بعد از ایشان جز در حالت ایستادن خطبه ایراد نکرده‌اند. امّا ایستادن در خطبه نزد ابوحنیفه

سنّت است پس اگر امام به حالت نشسته خطبه ایراد کرد، جایز می‌باشد زیرا مقصود حاصل می‌شود ولی همراه با کراهیّت. در نزد مالکی‌ها ایستادن واجب است امّا در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها ایستادن خطیب شرط است بنابراین، خطبه جز به آن صحّت پیدا نمی‌کند.

۲ ـ جمهور علما برآنند که ایراد خطبه شرط انعقاد جمعه است و نماز جمعه جز با ایراد خطبه صحیح نمی‌شود.

۳ ـ خطیب باید در حال ایراد خطبه بر کمان یا عصایی تکیه دهد زیرا در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌ماجه از سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ چون در غزوات خطبه می‌خواندند، بر کمانی تکیه می‌دادند و چون در جمعه خطبه می‌خواندند، بر عصایی تکیه می‌دادند.

۴ ـ جمهور علما برآنند که وقتی خطیب بر منبر بالا شد، باید بر مردم سلام بگوید زیرا در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن عبدالله رضی الله عنه آمده است که چون رسول اکرم ﷺ بر منبر بالا می‌رفتند، بر مردم سلام می‌گفتند. امّا در نزد مالك سلام‌گفتن خطیب، سنّت نیست.

۵ ـ در نزد شافعی، پاکی از بی‌وضویی و جنابت (حَدَث اکبر و اصغر) در حین ایراد خطبه شرط است امّا در نزد جمهور فقها این امر شرط نیست ولی لازم است پس اگر خطیب بدون آن خطبه ایراد کرد، صحّت دارد.

٦ ـ اکثر فقها برآنند که کمترین حدّ خطبه این است که خطیب حمد و ستایش خدای عزّوجلّ را گفته و بر پیامبرش ﷺ درود بفرستد، به تقوای الهی سفارش کند و آیه‌ای از قرآن را بخواند. و در خطبهٔ دوم نیز چنین کند مگر در خطبهٔ دوم به جای خواندن آیه دعا کردن واجب است. و به کمتر از این، خطبه محقّق می‌شود. ولی ابوحنیفه بر آن است که اگر امام در خطبه بر حمد، یا تسبیح، یا تکبیر بسنده کرد، خطبهٔ وی درست است زیرا روایت شده است که عثمان رضی الله عنه بر منبر بالا شد و گفت: «الحمد لله»، سپس به لرزه درافتاد و گفت: «ابوبکر و عمر برای این مقام

مقالی را آماده می‌کردند و شما به امامی فعّال نیازمندتر از امامی قوّال هستید و به زودی به شما خطبه‌ها خواهد آمد». سپس از منبر فرود آمد و نمازگزارد و این عمل وی در محضر صحابه رضی الله عنهم بود و کسی از ایشان هم بر وی انکار نکرد.

۷ ــ سکوت حاضران در هنگام ایراد خطبهٔ امام واجب است و سنّت این است که همگی سکوت کنند، چه کسانی که خطبه را می‌شنوند و چه کسانی که نمی‌شنوند و هر دو گروه ــ ان شاءالله ــ در اجر برابرند و هر کس در اثنای خطبه سخن بگوید، کار لغو و بیهوده‌ای را انجام داده است ولی نمازش با این سخن‌گفتن فاسد نمی‌شود.

۸ ــ امام چون بر منبر رفت باید ــ به پیروی از فعل رسول‌اکرم ﷺ ــ رو به‌سوی مردم نماید.

۹ ــ جمهور فقها برآنند که هر کس در حالی به مسجد وارد شد که امام خطبه می‌خواند، باید دو رکعت نماز بگزارد و بعداً بنشیند زیرا در **حدیث‌شریف** به روایت جابر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون در روز جمعه یکی از شما در حالی آمد که امام خطبه می‌خواند پس باید دو رکعت بگزارد و باید در آنها به اختصار و سبکی عمل نماید». امّا رأی مالک و ابن‌شهاب زهری این است که در حال مشغول‌بودن امام به ایراد خطبه نباید نماز گزارد زیرا بیرون‌شدن امام برای ایراد خطبه نماز را و کلام وی، کلام را قطع می‌کند.

۱۰ ــ خواب شدن در حال ایراد خطبهٔ امام مکروه است زیرا در **حدیث‌شریف** به روایت سَمَره‌بن‌جندب رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «چون یکی از شما را در اثنای خطبه خواب پینکی (چرت) در رسید، باید به جای نشستن رفیقش نشسته و رفیقش را به جای خود بنشاند». یعنی: از جای خود جابجا شود تا خواب از سرش برود.

۱۱ ــ در فضیلت جمعه احادیثی آمده است؛ از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت ابوهریره رضی الله عنه است که رسول خدا ﷺ از روز جمعه یادآوری کرده آن گاه

فرمودند: «و در آن ساعتی است که هیچ بندهٔ مسلمانی درحال ادای نماز با آن ساعت همراهی نمی‌کند و در همان حال از خدای عزّوجلّ چیزی نمی‌طلبد مگر این‌که حق تعالی آن را به وی می‌دهد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت صحیح مسلم از ابوموسی رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرموند: «این ساعت [یعنی ساعت اجابت دعا] در روز جمعه از میان آن است که امام بر منبر می‌نشیند تا آن‌گاه که نماز تمام می‌شود».

۱۲ ــ در روایت زهری آمده است که صدر خطبهٔ رسول خدا ﷺ چنین بود: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِيْنُهُ وَنَسْتَغْفِرُهْ، وَنَعُوْذُ بِهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا. مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَلاٰ مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلاٰ هٰادِيَ لَهْ. وَنَشْهَدُ اَنْ لاٰاِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهْ، اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيْراً وَّنَذِيْراً بَيْنَ يَدَيِ السّاعَةْ. مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ فَقَدْ رَشَدَ وَمَنْ يَّعْصِهِمَا فَقَدْ غَوىٰ. نَسْأَلُ اللّٰهَ رَبَّنَا اَنْ يَجْعَلَنَا مِمَّنْ يُطِيْعُهُ وَيُطِيْعُ رَسُوْلَهُ وَيَتَّبِعَ رِضْوانَهُ وَيَجْتَنِبَ سَخَطَهُ، فَاِنَّمَا نَحْنُ بِهِ وَلَهُ».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ منافقون

مدنی است و دارای یازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با بیان رسوایی‌ها و اوصاف منافقان و مواقف دشمنانهٔ آنان علیه رسول اکرم ﷺ و مؤمنان، «منافقون» نامیده شد. این سوره متضمّن هجوم سختی علیه اخلاق منافقان و دسیسه‌های آنان است.

إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَـٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَـٰفِقِينَ لَكَـٰذِبُونَ ﴿١﴾

﴿**چون منافقان نزد تو آیند**﴾ منافق کسی است که اسلام را آشکار کرده و کفر را پنهان می‌دارد. یعنی ای پیامبر ﷺ! چون منافقان به تو رسند و به مجلست حاضر شوند؛ ﴿**می‌گویند**﴾ به زبانهای خود خلاف آنچه را که در دلهایشان است: ﴿**گواهی می‌دهیم که بی‌گمان تو پیامبر خدا هستی**﴾ منافقان گواهی‌شان را با «لام تأکید» مؤکّد می‌کنند، برای اشعار و اعلام این‌که این گواهی، از صمیم دل و

همراه با خلوص نیّت و عقیده صادر شده است. معنای (نَشْهَدُ)، نَعْلَمُ و نَحْلِفُ است یعنی: می‌دانیم و سوگند می‌خوریم که تو رسول خدا هستی ﴿**و خداوند می‌داند که تو پیامبر اویی**﴾ این تصدیقی است از جانب خدای عزّوجلّ بر گواهی حقّانیّت رسالت محمّد ﷺ که سخن منافقان متضمّن آن است تا چنین فهمیده نمی‌شود که تکذیب منافقان در جملهٔ بعدی، متوجّه این حقیقت می‌باشد ﴿**و خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغگویند**﴾ در این ادّعا که گواهی‌شان بر رسالت رسول اکرم ﷺ از صمیم قلب و خلوص عقیده است، هرچند لفظ و بیان محض که صرفاً گواهی دادنشان به زبان بر صحّت رسالت است، دروغ نیست زیرا لفظ این سخنشان حقّ است.

ٱتَّخَذُوٓاْ أَيْمَـٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٢﴾

﴿**سوگندهای خود را سپر گرفته‌اند**﴾ یعنی: سوگندهایی را که به شما دربارهٔ ایمان خود می‌خورند، سپر قرارداه‌اند تا آنان را از گزند شما نگه دارد و در پشت سر آن خود را پنهان دارند تا کشته و اسیر نشوند. این تعبیر دلیل بر آن است که لفظ: «أَشْهَدُ ۞ گواهی می‌دهم» سوگند است. ﴿**پس از راه خدا باز داشته‌اند**﴾ یعنی: مردم را از ایمان و جهاد و طاعات باز داشته‌اند، به سبب شک پراکنی، عیب‌جویی و طعنه‌زدن در نبوّت که از آنان سرزده است ﴿**چه بد است آنچه آنان می‌کنند**﴾ از نفاق و بازداشتن از راه خدا ﷻ.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا

يَفۡقَهُونَ ﴿٣﴾

﴿**این**﴾ دروغ گفتن، بازداشتن از راه خدا ﷻ و اعمال زشت ﴿**به سبب آن است که آنان ایمان آوردند**﴾ از روی نفاق ﴿**سپس کافر شدند**﴾ در باطن امر. به‌قولی: آیهٔ کریمه دربارهٔ گروهی نازل شد که ایمان آوردند، سپس مرتد شده و از ایمان خود برگشتند ﴿**پس بر دلهایشان مهر نهاده شد**﴾ به سبب کفرشان لذا دیگر بعد از این ایمانی به دلهایشان راه نمی‌یابد ﴿**پس آنان در نمی‌یابند**﴾ و نمی‌فهمند آنچه را که صلاح و رشد و هدایت‌شان در آن است.

۞ وَإِذَا رَأَيۡتَهُمۡ تُعۡجِبُكَ أَجۡسَامُهُمۡۖ وَإِن يَقُولُواْ تَسۡمَعۡ لِقَوۡلِهِمۡۖ كَأَنَّهُمۡ خُشُبٞ مُّسَنَّدَةٞۖ يَحۡسَبُونَ كُلَّ صَيۡحَةٍ عَلَيۡهِمۡۚ هُمُ ٱلۡعَدُوُّ فَٱحۡذَرۡهُمۡۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ﴿٤﴾

﴿**و چون آنان را ببینی، بدنهایشان تو را به شگفت آورد**﴾ یعنی: شکل و هیأت و منظر آنان برای بیننده شگفت‌آور است چراکه آنان شکل و شمایلی تروتازه و با رونق دارند ﴿**و چون سخن گویند، به سخنشان گوش دهی**﴾ و پنداری که سخنشان حق و راست است، از بس که زبان و بیانی فصیح و بلیغ دارند. شایان ذکر است که عبدالله‌بن‌ابیّ رئیس منافقان شخصی فصیح، تنومند و خوش منظر بود و چون سخن می‌گفت، رسول خدا ﷺ به سخنش گوش فرامی‌دادند ﴿**گویی آنان الوارهایی‌اند تکیه داده بر دیوار**﴾ منافقان در نشستن خود در مجالس رسول اکرم ﷺ به حال تکیه داده، به چوبها و الوارهای میان تهی‌ای تشبیه شده‌اند که به دیوار تکیه داده است، چوبهایی که نه چیزی می‌فهمند و نه می‌دانند زیرا از فهم نافع و علمی

که صاحبش از آن بهره‌مند گردد خالی‌اند چنان‌که الوارها اشباحی فاقد درک و فهم می‌باشند ﴿**هر بانگی را بر ضدّ خود می‌پندارند**﴾ یعنی: آنان با وجود تنومندی اجسام خود، از باطن و معنویّت چنان تهی‌اند که هر بانگی را که می‌شنوند، آن را بانگ هلاکی علیه خود می‌پندارند و تصوّر می‌کنند که آن بانگ آنان را هدف قرار داده و برآنان فرود آمده است، از بس که جبونند و دلهایشان مرعوب و بیمناک است پس آنان اشباحی بدون ارواح و صورتهایی بدون معنی هستند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند ﷻ به صورتها و اموالتان نمی‌نگرد بلکه فقط به دلها و اعمالتان می‌نگرد». به قولی: منافقان از آن بیم داشتند که دربارهٔ آنان آیاتی نازل شود که پرده‌هایشان را بدرد و خونها و مالهایشان را مباح گرداند ﴿**آنان خود دشمن‌اند پس از آنان بر حذر باش**﴾ از این‌که به فرصتی علیه تو دست یابند، یا بر چیزی از اسرارت آگاه گردند زیرا آنان جاسوسانی برای دشمنان کافرت هستند ﴿**خدا بکشدشان**﴾ یعنی: خدا ﷻ آنان را لعنت کند و از رحمت خود طرد نماید. یا این تعلیمی است به مؤمنان که این سخن را بگویند ﴿**چگونه بیراهه می‌روند؟**﴾ یعنی: چگونه از حق برگشته و از آن به‌سوی کفر می‌گرایند و تا کجا از حقیقت انحراف یافته‌اند؟ در **حدیث‌شریف** به روایت امام احمد از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِنَّ لِلْمُنَافِقِیْنَ عَلاٰمٰاتٌ یُعْرَفُوْنَ بِهٰا: تَحِیَّتُهُمْ لَعْنَةٌ، وَطَعٰامُهُمْ نَهْبَةٌ، وَغَنِیْمَتُهُمْ غُلُوْلٌ، وَلاٰیَقْرَبُوْنَ الْمَسٰاجِدَ اِلاّٰ هِجْراً، وَلاٰ یَأْتُوْنَ الصَّلاٰةَ اِلاّٰ دُبُراً، مُسْتَکْبِرِیْنَ لاٰ یَأْلِفُوْنَ وَلاٰ یُؤْلَفُوْنَ، خُشُبٌ بِاللَّیْلِ، صُخُبٌ بِالنَّهٰار ﴿ منافقان دارای نشانه‌هایی هستند که با آنها شناخته می‌شوند: درود و شادباش گفتن آنها لعنت است و غذایشان غارت [بی خیر و برکت] و غنیمتشان غلول و خیانت، جز با سستی و گرانباری به مساجد نزدیک نمی‌شوند و جز در آخر وقت به نماز نمی‌آیند، مستکبر و گردنکش‌اند، نه الفت می‌گیرند و نه مورد الفت قرار می‌گیرند، سنگین خواب‌اند در شب [شب زنده‌داری نمی‌کنند] و جیغ و داد کشنده‌اند در روز».

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ ٱللَّهِ لَوَّوْاْ رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾

﴿**و چون به آنان گفته شود، بیایید تا پیامبر خدا برای شما طلب آمرزش کند، سرهای خود را برگردانند**﴾ یعنی: از روی تمسخر به این سخن و به نشانهٔ بی‌میلی در آمرزش خواهی پیامبر ﷺ برای خود، سرهای خویش را تکان می‌دهند و می‌پیچانند ﴿**و آنان را می‌بینی که تکبرکنان روی برمی‌تابند**﴾ از رسول اکرم ﷺ و درخواست آمرزش‌خواهی ایشان برای خود زیرا خود را بزرگتر از آن می‌بینند و آمرزش‌خواهی را حقیر و بی‌ارزش تصوّر می‌کنند.

قتاده در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: به عبدالله‌بن‌ابیّ گفته شد؛ کاش نزد رسول خدا ﷺ می‌رفتی تا برای تو آمرزش می‌خواستند. امّا او به نشانهٔ تکبّر و خود بزرگ‌بینی سرش را برگرداند. آن گاه این آیه نازل شد.

سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٦﴾

﴿**برای آنان یکسان است، چه برایشان آمرزش بخواهی، یا برایشان آمرزش نخواهی**﴾ هرگز این کار به آنان سودی نمی‌رساند، از آن رو که بر نفاق خود پای فشرده و بر کفر خود استمرار می‌ورزند ﴿**هرگز خداوند آنان را نخواهد آمرزید**﴾ یعنی: مادامی که بر نفاق خود قرارداشته باشند ﴿**بی‌گمان خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند**﴾ یعنی: کسانی را که در بیرون‌رفتن از دایرهٔ طاعت و فرورَوی در نافرمانی‌های خداوند ﷻ پای فشرده‌اند، که منافقان در صفّ اوّل این قطار قرار

دارند.

ابن‌جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت می‌کند: چون آیهٔ (اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْلاٰ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَن يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ) [توبه / ۸۰] نازل شد، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «برایم در آمرزش‌خواهی رخصت داده شده پس بر هفتاد بار آمرزش‌خواهی برای آنان می‌افزایم، شاید خدای عزّوجلّ برآنان بیامرزد». پس خداوند متعال نازل فرمود: (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ اِسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ ...).

هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُواْ عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّواْۗ وَلِلَّهِ خَزَآئِنُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾

سپس حق تعالی به بیان دو نمونه از دشمنی‌های منافقان می‌پردازد، نمونهٔ اوّل این است: ﴿**آنان کسانی اند که می‌گویند، بر کسانی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند**﴾ از پیرامون وی. مراد آنان از این کسان: فقرای مهاجرانند ﴿**و حال آن‌که گنجینه‌های آسمانها و زمین ازآنِ خداست**﴾ پس او قطعاً روزی‌دهندهٔ این مهاجران است ﴿**ولی منافقان در نمی‌یابند**﴾ که خزانه‌های ارزاق به دست خداوند ﷻ است و بنابراین، می‌پندارند که خدای متعال بر مؤمنان گشایش ارزانی نمی‌دارد.

زیدبن‌ارقم رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: از عبدالله‌بن‌ابیّ شنیدم که به یاران خود می‌گفت: «بر کسانی که نزد محمّد ﷺ هستند خرج نکنید تا از پیرامون وی پراکنده شوند». پس این سخن وی را به عمویم گفتم و او آن را به رسول اکرم ﷺ رساند، ایشان مرا خواستند و جریان را به ایشان نقل کردم. آن‌گاه به دنبال

عبدالله‌بن‌ابیّ و یارانش فرستادند، آنها آمدند و سوگند خوردند که این سخن را نگفته‌اند. پس رسول اکرم ﷺ مرا تکذیب و آنان را تصدیق نمودند که بر اثر آن چنان حالت سختی به من دست داد که قبل از آن هرگز مانند آن حالت به من دست نداده بود و در خانه‌ام نشستم ... آن گاه آیهٔ: (إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ ...) نازل شد. بعد از نزول این آیات، ایشان به دنبال من فرستادند و این آیات را بر من خواندند، سپس فرمودند: «همانا خداوند ﷻ تو را تصدیق کرد».

يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ ۚ وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَـٰكِنَّ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

نمونهٔ دوم از دشمنی منافقان این است: ﴿**می‌گویند: اگر به مدینه باز گردیم**﴾ از غزوهٔ بنی‌مصطلق ﴿**قطعاً آن کس که عزتمندتر است، آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد**﴾ گویندهٔ این سخن، عبدالله‌بن‌ابیّ رئیس منافقان بود که مراد آن ملعون از عزیزتران و بلندپایه‌گان، خود وی و همراهانش و مرادش از ذلیل‌تران و فرومایه‌گان، رسول اکرم ﷺ و همراهان ایشان بودند.

امام احمد در بیان **سبب‌نزول** این آیه از زیدبن‌ارقم رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: من با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک[1] حضور داشتم و دو تن که یکی از مهاجران و دیگری از انصار بودند، بر سر نوبت آب با هم کشمکش کردند پس عبدالله‌بن‌ابیّ گفت: اگر به مدینه بازگشتیم، آن کس که عزیزتر است، خوارتر را از آن بیرون خواهد کرد، من نزد رسول اکرم ﷺ آمدم و ایشان را از این سخن وی آگاه ساختم ... و ادامهٔ داستان، مانند سبب نزول ذکر شده در آیهٔ قبل است.

---

۱ ــ صحیح غزوهٔ بنی‌مصطلق است زیرا عبدالله‌بن‌ابیّ در غزوهٔ تبوک حضور نداشت. نگاه؛ تفسیرالمنیر (۲۸/ ۲۲۴).

﴿حال آن‌که عزّت، خاصّ خداوند و پیامبرش و مؤمنان است﴾ یعنی: قوّت و غلبه مخصوص خداوند ﷻ و کسانی است که او عزّتمند و پیروزشان گرداند؛ از پیامبران و بندگان مؤمن نیکوکارش نه غیر آنان ﴿ولی منافقان﴾ از فرط جهل، حیرت، سردرگمی و نیز از آن جهت که بر دلهایشان مهر زده شده است ﴿نمی‌دانند﴾ این حقیقت روشن را. روایت شده است که عبدالله فرزند عبدالله‌بن‌ابیّ‌بن‌سلول در همان غزوه به پدرش گفت: سوگند به آن کس که جز او خدایی نیست تا نگویی که: بی‌گمان رسول خدا ﷺ بلندپایه‌تر و عزیزترند و این من هستم که ذلیل‌تر و فرومایه‌تر می‌باشم؛ به مدینه داخل نخواهی شد. پس عبدالله‌بن‌ابیّ به گفتن این سخن ناگزیر شد و چون به مدینه آمدند، مدّت اندکی بعد از آن مرد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴿٩﴾

آن گاه خداوند ﷻ مؤمنان را از اخلاق منافقان بر حذر می‌دارد یعنی از اخلاق کسانی که اموال و اولادشان آنان را از یاد خدا ﷻ که همانا ادای فرایض اسلام است به خود مشغول گردانید: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و اولادتان شما را از ذکر خداوند غافل نگرداند﴾ به‌قولی: مراد از ذکر خدا ﷻ، قرائت قرآن است ﴿و هر کس چنین کند﴾ یعنی: هر کس با مشغولیّت به دنیا از کار دین غافل شود ﴿پس آن گروه، خود زیانکارانند﴾ یعنی: در زیانکاری خود کامل‌اند زیرا آنان چیزی را که برتر و باقی است، به بهای حقیر و فانی‌ای فروخته‌اند.

وَأَنفِقُواْ مِن مَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ فَيَقُولَ

رَبِّ لَوْلَآ أَخَّرْتَنِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿۱۰﴾

﴿**و از آنچه روزیتان کرده‌ایم، بخشش کنید**﴾ یعنی: برخی از آنچه را که روزیتان کرده‌ایم، در راه خیر خرج کنید. به‌قولی: مراد ادای زکات فرض است ﴿**پیش از آن‌که مرگ به سراغ یکی از شما بیاید**﴾ به این ترتیب که اسباب مرگ بر وی فرود آید و او حضور نشانه‌های آن را مشاهده کند ﴿**پس بگوید: ای پرودگار من! چرا مرا تا مهلتی نزدیک باز پس نداشتی**﴾ یعنی: چرا به من مهلت ندادی و مرگم را تا مدّت کوتاه دیگری به تأخیر نیفگندی ﴿**تا صدقه بدهم**﴾ از مال خویش ﴿**و از صالحان باشم**﴾ با انجام دادن کارهای شایسته. ابن‌کثیر می‌گوید: «پس در هنگام احتضار هر تقصیرکاری نادم می‌شود و تمدید مدّت عمر خود را می‌طلبد تا به تدارک مافات بپردازد ولی هیهات!».

وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَاۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۱﴾

﴿**و هر کس اجلش فرارسد**﴾ و عمر مقرّرش که در لوح محفوظ نوشته شده است به پایان آید؛ ﴿**هرگز خداوند آن را به تأخیر نمی‌افگند و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است**﴾ پس چیزی از اعمالتان بر او مخفی نمی‌ماند و او جزادهندهٔ‌تان در برابر اعمالتان می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هر کس مالی دارد که او را به حجّ بیت‌الله می‌رساند، یا در آن بر وی زکات واجب است امّا آن را نمی‌پردازد، در هنگام مرگ طالب بازگشت به دنیا می‌شود». در این اثنا مردی به ابن‌عبّاس رضی الله عنهما گفت: ای ابن‌عبّاس! از خدا پروا کن، آخر این فقط کافر است که طالب بازگشت به دنیا می‌شود نه مؤمن! ابن‌عبّاس رضی الله عنهما فرمود: «اینک در این باره بر شما قرآن را می‌خوانم». آن‌گاه آیهٔ: (یاأَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا لاتُلْهِکُمْ...) را تا آخر سوره تلاوت کرد.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ تغابن
مدنی است و دارای هجده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب ذکر روز قیامت در آن، «تغابن» نامیده شد. روز قیامت را از آن جهت «تغابن» نامیدند که زیان و خسارت کافران در آن نمایان می‌شود. این سوره، آخرین سوره از «مُسبّحات» یعنی سوره‌هایی است که با تسبیح آغاز می‌شوند.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۖ لَهُ ٱلْمُلْكُ وَلَهُ ٱلْحَمْدُ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

﴿**آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خداوند را تسبیح می‌گوید**﴾ یعنی: تمام مخلوقاتی که در آسمانها و زمین خدای سبحان هستند او را از هر نقص و عیبی به پاکی یاد کرده و تنزیه می‌نمایند. قبلاً به این حقیقت اشاره کردیم که این تسبیح، با نطق و بیانی است که ما آن را نمی‌فهمیم چنان‌که فرمودهٔ حق تعالی در این آیه دالّ

براین معنی است: (وَإِن مِّنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لاَ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۝ و هیچ چیز نیست مگر این‌که به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را درنمی‌یابید) [اسراء / ۴۴]. **﴿او راست فرمانروایی و او راست سپاس﴾** هم فرمانروایی و هم سپاس و ستایش به حق تعالی اختصاص دارد و هیچ چیز از اینها از آنِ غیر وی نیست و بهره‌ای هم که بندگانش از آنها دارند، همانا از فیض اوست لذا این منّت هم به او باز می‌گردد **﴿و او بر هر چیزی تواناست﴾** پس هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند و قدرتش بر ایجاد تمام مخلوقات یکسان و برابر است.

هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝٢

﴿اوست آن کس که شما را آفرید پس برخی از شما کافرند و برخی از شما مؤمن﴾ کافر را آفرید و کفرش به فعل و کسب و اختیار خود وی و برخلاف مقتضای فطرت وی است و مؤمن را آفرید و ایمانش به فعل و کسب خود وی و مطابق فطرت سالم وی است که بر یکتاپرستی و ایمان به خدا ﷻ مبتنی است لذا کافر، کفر می‌ورزد و کفر را انتخاب می‌کند و مؤمن ایمان می‌آورد و ایمان را انتخاب می‌کند و همهٔ اینها به اذن الهی است: (وَمَا تَشَاؤُونَ إِلاَّ أَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝ و شما نمی‌خواهید [و خواستهٔ شما نافذ نیست] مگر آن‌که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد» [انسان / ۷۶]. **﴿و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست﴾** پس هیچ امر نهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند و او جزادهندهٔ‌تان در برابر اعمالتان است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است: «همانا یکی از شما به عمل اهل

بهشت عمل می‌کند تا بدانجا که میان او و میان بهشت جز یک گز یا یک باع[1] فاصله وجود ندارد پس نوشته [لوح محفوظ] بر او سبقت می‌گیرد، آن گاه به عمل اهل دوزخ عمل می‌کند و به آن وارد می‌شود و همانا یکی از شما به عمل اهل دوزخ عمل می‌کند تا بدانجا که میان او و میان دوزخ جز یک گز یا یک باع فاصله وجود ندارد، آن گاه کتاب [نوشتهٔ لوح محفوظ] بر وی سبقت می‌گیرد پس به عمل اهل بهشت عمل می‌کند و به آن وارد می‌شود». علما می‌گویند: این حدیث به معنی تعلّق علم ازلی حق تعالی به هر معلومی است پس همان چیزی روی می‌دهد که خداوند ﷻ دانسته، اراده نموده و حکم کرده است.

خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿٣﴾

«آسمانها و زمین را به حق» یعنی: به عدل، به تدبیر درست و حکمت بالغه «آفرید» به‌قولی معنی این است: آسمانها و زمین را برای آشکار کردن حق آفرید به این ترتیب که نیکوکار در قبال نیکوکاری‌اش و بدکار در قبال بدکرداری‌اش جزا داده شود «و شما را صورتگری کرد و صورتهایتان را نیکو آراست» یعنی: حق تعالی انسانها را در کامل‌ترین صورت، نیکوترین ساختار و زیباترین شکل آفرید. و مانند این آیه است فرمودهٔ حق تعالی در سورهٔ «انفطار»: (يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَكَّبَكَ ۞ هان ای انسان! چه چیز تو را در حقّ پروردگار بخشنده‌ات غرّه کرد؟ همان که تو را آفرید و استوار کرد پس متعادل ساخت) [انفطار / ۶ـ۷]. البتّه امتیاز بنی آدم

---

۱ ــ باع: عبارت است از اندازهٔ فاصله میان انگشتان هر دو دست از هم گشاده که برابر با (۱۶۲) سانتی‌متر است.

در نیکویی صورت و زیبایی اندام و قامت وی نیست بلکه این خلقت شگرف، دلالت روشن و آشکاری است برای مردمی که در قدرت آفریننده و حکمت و عظمت وی می‌اندیشند چنان‌که صورت روحانی انسان و توانایی‌های عقلی تکان‌دهنده و عظیم وی دلالتی بزرگتر و برتر بر این امر است چنان‌که خداوند متعال فرموده است: (وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿ و در زمین نشانه‌هایی است برای اهل یقین و آیا در خویشتن خویش نمی‌نگرید؟» [ذاریات / ۵۱]. ﴿و به‌سوی اوست بازگشت﴾ در سرای آخرت پس نهاد و سیرتتان را نیکو و زیبا سازید چنان‌که حق تعالی صورت ظاهرتان را زیبا گرداند.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤﴾

آن گاه حق تعالی از علم خویش به تمام کائنات آسمانی و زمینی و تمام پنهانها و آشکارها خبر داد و فرمود: ﴿آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند﴾ و هیچ امری از آنها بر او پنهان نمی‌ماند ﴿و آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌دارید می‌داند و خداوند به راز سینه‌ها﴾ یعنی: به آنچه که هر انسانی آن را در ضمیر خود پنهان می‌دارد ﴿داناست﴾ همچون حدیث نفس و خطرات قلب.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٥﴾

﴿آیا﴾ ای کفّار **﴿خبر کسانی که پیش از این کفر ورزیدند﴾** از امّت‌های گذشته؛ مانند اقوام نوح، عاد و ثمود **﴿به شما نرسیده است؟﴾** یعنی: خبر این امّت‌ها به شما در قرآن رسیده است و شما از این امر آگاهید که چگونه پیامبرانشان آنان را به‌سوی یگانگی خدای متعال و پرستش وی و ترک آنچه که به جای وی به اربابی گرفته‌اند دعوت نمودند و چسان در فرجام دروغ‌انگاران نابود شدند و سرانجام کار پیامبران ﷺ و مؤمنان به ایشان، نجات و رستگاری بود **﴿پس وبال کار خود را چشیدند﴾** وبال: سنگینی و سختی است و مراد از آن، عذابی است که آن امّت‌ها در دنیا به آن دچار شدند **﴿و ایشان را عذابی است دردناک﴾** در آخرت، که عبارت از عذاب دوزخ می‌باشد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُۥ كَانَت تَّأۡتِيهِمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَقَالُوٓاْ أَبَشَرٞ يَهۡدُونَنَا فَكَفَرُواْ وَتَوَلَّواْۚ وَّٱسۡتَغۡنَى ٱللَّهُۚ وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٞ ﴿٦﴾

﴿این﴾ عذاب تلخ و دردناک در هر دو سرای دنیا و آخرت؛ **﴿به سبب آن است که پیامبرانشان برای آنان معجزات آشکار می‌آوردند پس گفتند: آیا ما را آدمیان هدایت می‌کنند؟﴾** یعنی: چون پیامبران با معجزات آشکار به‌سوی آنان می‌آمدند، هر قومی از آنان ــ در مقام انکار و تعجّب از این امر که پیامبر از جنس بشر باشد این سخن را به پیامبرانشان می‌گفتند **﴿پس کافر شدند و روی بر تافتند﴾** یعنی: آن امّتها به پیامبران علیهم السلام و به آنچه که همراه آورده بودند، کافر شدند و از ایشان روی گردانیدند و در آنچه که پیامبران علیهم السلام آورده بودند، تدبّر و اندیشه نکردند **﴿پس خداوند بی‌نیازی جست﴾** از ایمان و عبادتشان **﴿و خداوند بی‌نیاز ستوده است﴾** یعنی: او از جهانیان و از عبادت و نیایش آنان برای خود بی‌نیاز و از جانب تمام مخلوقات خویش به زبان قال و حال ستوده است.

زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن لَّن يُبۡعَثُواْۚ قُلۡ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبۡعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلۡتُمۡۚ وَذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ﴿٧﴾

﴿کافران پنداشته‌اند که هرگز برانگیخته نمی‌شوند، بگو: آری؛ قسم به پروردگار من که البتّه برانگیخته می‌شوید﴾ خداوند ﷻ پیامبرش را دستور داد تا بر این امر به آنان سوگند بخورد. یعنی: سوگند به خدای عزّوجلّ که شما از قبرهایتان برانگیخته می‌شوید **﴿سپس به آنچه کرده‌اید، آگاه ساخته می‌شوید﴾** یعنی: به منظور برپاداشتن حجّت علیه شما، قطعاً از اعمالتان خبر داده شده و سپس در برابر آن جزا داده می‌شوید **﴿و این﴾** رستاخیز و جزا **﴿بر خداوند آسان است﴾** نه دشوار، به سبب قدرت تامّهٔ وی. این سومین آیه در قرآن کریم است که خداوند متعال در آن به پیامبرش دستور داده است تا به نام پروردگار خویش بر وقوع و تحقّق قطعی معاد سوگند بخورد. آیهٔ اوّل این فرمودهٔ حق تعالی است: (وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِيْ وَرَبِّيْ، إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينْ) [یونس/ ۵۳]. آیهٔ دوم این فرمودهٔ وی است: (وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لاَ تَأْتِيْنَا السَّاعَةُ، قُلْ بَلٰى وَرَبِّيْ لَتَأْتِيَنَّكُمْ) [نساء/ ۳] که ترجمه و تفسیر آنها گذشت و این هم سومین آیه در این مورد است.

فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلۡنَاۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ﴿٨﴾

﴿پس به خدا و پیامبرش و نوری که فرو فرستاده‌ایم، ایمان آورید﴾ یعنی: هرگاه قضیه چنین است پس خداوند ﷻ، پیامبرش محمّد ﷺ و قرآن را تصدیق کنید زیرا قرآن نوری است که از تاریکی‌های گمراهی به‌سوی روشنایی هدایت رهنمون

می‌شود ﴿و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است﴾ پس چیزی از سخنان و افعالتان بر او پنهان نمی‌ماند و یقیناً شما را در برابر کارنامه‌تان جزا می‌دهد پس باید ایمانتان صحیح و سالم باشد.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ ٱلْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلتَّغَابُنِ وَمَن يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ وَيَعْمَلْ صَٰلِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿۹﴾

﴿روزی که شما را برای روز جمع﴾ یعنی: برای روز قیامت ﴿گرد می‌آورد﴾ زیرا اهل محشر در آن برای جزا گردآورده می‌شوند و در آن میان هر عمل‌کننده‌ای با عملش، میان هر پیامبری با امّتش، میان هر مظلومی با ظالمش و میان اوّلین و آخرین گردآورده می‌شود ﴿آن روز روز تغابن است﴾ زیرا غبن و فریب‌خوردگی کافر با ترک ایمان؛ و غبن و زیان مؤمن با کاستی و کوتاهی وی در ایمان و عمل در آن روز آشکار می‌شود همچنین برخی از اهل محشر در آن بر برخی دیگر زیان می‌رسانند پس در آن اهل حق بر اهل باطل زیان می‌رسانند و غبن و زیانی بزرگتر از زیان واردکردن اهل بهشت بر اهل دوزخ نیست پس گویی اهل دوزخ خیر را به شرّ، خوب و سره را با پست و ردی و نعمت را با عذاب بدل خواسته‌اند و اهل بهشت بر عکس این. گفته می‌شود: «غَبِنْتُ فَلاناً ✿ بر فلان غبن وارد کردم» آن گاه که به او چیزی را بفروشی یا از او چیزی را بخری امّا زیان به طرف او بوده و او در معامله فریب خورده باشد. پس مغبون و زیانمند حقیقی کسی است که خانواده و جایگاه خود در بهشت را از دست داده و باخته باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ بنده‌ای به بهشت وارد نمی‌شود مگر این‌که جایگاه وی در دوزخ نیز

ـ چنانچه از بدکاران می‌بود ـ به وی نشان داده می‌شود تا بر شکر و سپاس وی بیفزاید و هیچ بنده‌ای نیست که به دوزخ وارد شود مگر این‌که جایگاه وی از بهشت به وی بینانده می‌شود ـ چنانچه از نیکوکاران می‌بود ـ تا بر دریغ و حسرت وی بیفزاید».

﴿**و هرکس به خداوند ایمان آورده و عمل صالحی انجام داده باشد، بدیهایش را از او بسترد**﴾ یعنی: هرکس اقرار و تصدیق را با عمل صالح جمع کرد، سزاوار آن است تا گناهانش از وی زدوده شود ﴿**و او را به باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است در آورد، که جاودانه برای همیشه در آن باشند، این**﴾ زدودن گناهان و وارد کردن به بهشت همراه با جاودانه‌گی ابدی در آن؛ ﴿**کامیابی بزرگ است**﴾ یعنی: کامیابی‌ای است که هیچ کامیابی دیگری با آن برابری نمی‌تواند کرد.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٠﴾

﴿**وکسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده‌اند، آن گروه اهل دوزخ‌اند و در آن جاودانه خواهند بود و چه بد سرانجامی است**﴾.

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این دو آیه برای توضیح و بیان «تغابن» یاد شده، حال نیکبختان و بدبختان را ذکر نمود پس هر دو آیه تفصیل و تفسیر آن تغابن‌اند.

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِۗ وَمَن يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُۥۚ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾

﴿هیچ مصیبتی﴾ مانند سختی، بیماری، مرگ نزدیکان، زندان، نابودی مال و غیر آن از مصایب ﴿نمی‌رسد مگر به اذن الله﴾ یعنی: به قضا و قَدَر وی. به قولی: **سبب‌نزول** آن این بود که کفّار گفتند: اگر راه‌وروش مسلمانان حق بود، می‌بایست خداوند ﷻ آنان را در دنیا از مصایب نگه می‌داشت ﴿و هر کس به خداوند ایمان آورد، دلش را به راه آورد﴾ یعنی: هر کس باور داشته باشد و بداند که جز آنچه خداوند ﷻ بر وی مقدّر نموده است به او نمی‌رسد، حق تعالی در هنگام مصیبت دلش را به راه صحیح می‌برد و بنابراین، او متوجّه می‌شود که آن مصیبت از جانب خدا ﷻ است و آنچه که به وی رسیده، قرار نبوده و نیست که از وی دور شود و خواه ناخواه به وی رسیدنی است و آنچه که باید به وی نرسد، خواه‌ناخواه به وی رسیدنی نیست پس ـ چنان‌که ابن‌عبّاس ﷺ نیز در تفسیر آیه گفته است ـ او در این هنگام به قضای خداوند ﷻ تسلیم می‌شود و استرجاع: (اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن) می‌گوید پس در مصیبت صبر و بر نعمت شکر می‌گزارد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است. ﴿و خداوند به هر چیزی داناست﴾ یعنی: او دارای علمی بلیغ و همه جانبه است و هیچ چیز از این امور بر او مخفی نمی‌ماند پس به او ایمان آورید و به قضاوقَدَر وی تسلیم شوید.

وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَۚ فَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ﴿١٢﴾

﴿و خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید﴾ یعنی: به فرمانبرداری خداوند ﷻ و فرمان‌برداری از کتاب و پیامبرش مشغول شوید؛ با فرمان‌بردن از شخص وی در حیاتش و فرمان‌بردن از سنّت وی بعد از وفاتش ﴿پس اگر روی برتابید﴾ یعنی: اگر از فرمانبرداری اعراض کنید پس گناه شما بر دوش خود شماست و بر پیامبر هیچ

باکی نیست ﴿زیرا جز این نیست که بر پیامبر ما فقط پیام رسانی آشکار است﴾ و جز این دیگر هیچ تکلیفی بر عهدهٔ او نیست و او این مهمّ را نیز به درستی به انجام رسانیده است.

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ﴿١٣﴾

﴿خداست که هیچ معبودی جز او نیست﴾ یعنی: فقط او سزاوار عبودیّت است نه غیر او پس او را به یگانگی بخوانید و با او چیزی را شریک نیاورید ﴿و مؤمنان باید بر خدا توکّل کنند﴾ یعنی: مؤمنان باید امور خود را به او تفویض کرده و بر او تکیه نمایند، نه بر غیر او.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجِكُمۡ وَأَوۡلَٰدِكُمۡ عَدُوّٗا لَّكُمۡ فَٱحۡذَرُوهُمۡۚ وَإِن تَعۡفُواْ وَتَصۡفَحُواْ وَتَغۡفِرُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده اید، در حقیقت برخی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند﴾ زیرا آنها شما را از انجام خیر و عمل صالح به خود مشغول می‌گردانند، یا شما را به قطع پیوند رَحِم، یا به معصیت پروردگار وا می‌دارند و انسان بر اثر محبّتی که به آنان دارد، نمی‌تواند در برابر خواستهٔ آنان مقاومت کند.

سبب‌نزول آیهٔ کریمه این بود که مردانی از اهالی مکّه اسلام آوردند و خواستند که هجرت کنند پس همسران و فرزندانشان به آنان اجازهٔ این کار را ندادند بنابراین، خدای سبحان فرمان داد که از آنان برحذر باشند و اطاعت‌شان نکنند.

مجاهد می‌گوید: «سوگند به خدا ﷻ که همسران و فرزندان در دنیا با آنان دشمنی نکردند ولی دوستی و محبّت آنان بر آن وادارشان کرد که از مال حرام بیندوزند و خرج آنان کنند». ﴿**پس از آنان حذر کنید**﴾ یعنی: از همسران و فرزندانتان حذر کنید؛ از این‌که دوستی و شفقت برآنان را بر طاعت خدای عزّوجلّ برگزینید پس مبادا رغبتتان در رساندن خیر و منفعت برای آنان، شما را بر آن وادارد که با ارتکاب نافرمانی خداوند ﷻ برایشان مال اندوزی کنید ﴿**و اگر عفو کنید و درگذرید و بیامرزید**﴾ گناهانی را که مرتکب می‌شوند و سرزنششان را در برابر آن گناهان فرو گذارید و گناهانشان را بپوشانید؛ ﴿**به راستی خدا آمرزگار مهربان است**﴾ هم برای شما و هم برای ایشان.

در بیان **سبب‌نزول** این بخش از آیهٔ کریمه آمده است: همسران و فرزندان مردی او را از هجرت بازداشته و سست ساخته بودند پس چون دید که مردم از وی در هجرت سبقت گرفته‌اند و در دین خدا ﷻ دانسته و دانشمند شده‌اند، بر آن شد تا همسران و فرزندانش را مجازات کند، همان بود که این ارشاد الهی نازل شد.

إِنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَأَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌ ۚ وَٱللَّهُ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

﴿**جز این نیست که اموال و اولادتان فتنه‌ای برای شما هستند**﴾ یعنی: وسیلهٔ ابتلا و آزمون و مایهٔ رنج و محنت شما هستند زیرا دوستی اموال و اولاد است که شما را بر کسب حرام و بازداشتن حقّ الله ﷻ وا می‌دارد پس مرد باید که از این آزمون پیروز بیرون آید ﴿**و مزد بزرگ فقط نزد خداوند است**﴾ برای کسانی که طاعت و ترک معصیت وی را بر محبّت مال و فرزندان ترجیح می‌دهند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «يَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي، يَكُونُ فِيهِ هَلَاكُ الرَّجُلِ عَلَى يَدِ زَوْجِهِ وَوَلَدِهِ، يُعَيِّرَانِهِ بِالْفَقْرِ، فَيَرْكَبُ مَرَاكِبَ السُّوْءِ، فَيُهْلَكُ» بر امّت من زمانی می‌آید که در آن نابودی مرد بر دست زن و فرزند وی است زیرا آنان او را به فقر طعنه می‌زنند، در

نتیجه او [برای کسب مال] به راه‌های بد سوار می‌شود و برانجام نابود می‌گردد ». [و حقّا که همین عصر و زمان نیز آمده است و امروزه ما شاهدیم که بسیاری از اشخاص برای ارضای خواسته‌ها و امیال زنان و فرزندان خود، به دزدی، ارتشا، غارت بیت‌المال، تجارت موادّ مخدّر و امثال آن روی می‌آورند]. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: « اِنَّ لِكُلِّ اُمَّةٍ فِتْنَةٌ، وَاِنَّ فِتْنَةَ اُمَّتِيْ اَلْمَالُ ✿ همانا برای هر امّتی فتنه‌ای است و همانا فتنهٔ امّت من مال است ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: « اَلْوَلَدُ ثَمَرَةُ الْقُلُوْبِ وَاِنَّهُمْ مَجْبَنَةٌ مَبْخَلَةٌ مَحْزَنَةٌ ✿ فرزند ثمرهٔ دلهاست ولی بی‌گمان آنان ابزار ترسو سازنده، بخیل کننده و اندوه آفرین‌اند ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: « لَيْسَ عَدُوُّكَ الَّذِيْ اِنْ قَتَلْتَهُ كَانَ فَوْزاً لَكَ، وَاِنْ قَتَلَكَ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ وَلٰكِنَّ الَّذِيْ لَعَلَّهُ عَدُوٌّ لَّكَ: وَلَدُكَ الَّذِيْ خَرَجَ مِنْ صُلْبِكَ، ثُمَّ اَعْدىٰ عَدُوٌّ لَّكَ مَالُكَ الَّذِيْ مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ ✿ دشمن تو آن کسی نیست که اگر او را بکشی رستگاری‌ای است برای تو و اگر او تو را بکشد به بهشت داخل می‌شوی ولی کسی که شاید او دشمن توست: فرزند توست که از صلب تو بیرون آمده است، سپس دشمن‌ترین دشمن برای تو مال توست که تحت تملّک تو در آمده است ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: « يُؤْتىٰ بِرَجُلٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُقَالُ: اَكَلَ عِيَالُهُ حَسَنَاتَهُ ✿ در روز قیامت مردی آورده می‌شود پس گفته می‌شود: عیال وی حسنات وی را خورده‌اند ».

فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسْتَطَعْتُمْ وَٱسْمَعُواْ وَأَطِيعُواْ وَأَنفِقُواْ خَيْرًا لِّأَنفُسِكُمْۗ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾

﴿پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید﴾ یعنی: تا آنجا که طاقت و توان دارید و سعی و کوشش شما به پایهٔ آن می‌رسد، تقوا و خداترسی داشته باشید. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: « اِذَا

أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَااسْتَطَعْتُمْ، وَمَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ ❁ چون شما را به امری فرمان دادم پس تا آنجا که می‌توانید آن را انجام دهید و از آنچه که شما را از آن نهی می‌کنم، بپرهیزید». ﴿و بشنوید و اطاعت کنید﴾ یعنی: آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوید بشنوید، از اوامر اطاعت کنید و در همه حال تسلیم امر خدا ﷻ و رسول وی ﷺ باشید ﴿و خیری را برای خودتان انفاق کنید﴾ یعنی: انفاقی بکنید که به خیر خودتان است. یا معنی این است: از اموالی که خداوند متعال به شما روزی داده است، در راه‌های خیر انفاق کنید و به آن بخل نورزید و برای نفسهایتان خیری را تقدیم کنید. یا مراد از خیر؛ مال است، یعنی: مال را انفاق کنید و آن را بدهید ﴿و هر کس از بخل نفس خود نگاه داشته شد پس آن گروه ایشانند رستگاران﴾ یعنی: هر کس که خداوند ﷻ او را از آفت بخل نگه داشت و بنابراین، او در راه خدا ﷻ و در راه‌های خیر انفاق کرد پس آن گروه ایشانند نایل‌شدگان به هر خیری و دست‌یافتگان به هر مطلوبی.

از سعیدبن جبیر رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که فرمود: چون آیهٔ (فَاتَّقُوااللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ ❁ از خدا به حقّ تقوای آن پروا کنید) [آل‌عمران / ۱۰۲] نازل شد، کار بر مسلمانان دشوار گشت پس چنان به عبادت و نیایش و نماز قیام کردند که پاشنه‌های پایشان ورم کرد و پیشانی‌هایشان زخم برداشت، همان بود که خدای عزّوجلّ برای سبک کردن کار بر مسلمانان نازل فرمود: (پس تا آنجا که می‌توانید از خدا پروا دارید). بنابراین، گروهی از مفسّران مانند قتاده برآنند که این آیه ناسخ آیهٔ [آل عمران] می‌باشد امّا دیگران برآنند که میان دو آیه تعارضی نیست زیرا مراد آیهٔ آل عمران نیز تقوایِ ما فوق توان نیست بلکه انسان در محدودهٔ توانایی خود به تقوای الهی مأمور است. بنابراین، این آیه تفسیرکنندهٔ آیهٔ [آل عمران] است نه ناسخ آن.

إِن تُقْرِضُواْ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَٰعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ۚ وَٱللَّهُ

شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٧﴾

﴿**اگر الله را وامی نیکو دهید**﴾ و در نتیجه با اخلاص نیّت، طِیْب‌خاطر و با کمال رغبت اموال خود را در راه‌های خیر مصرف کنید ﴿**آن را برای شما مضاعف می‌گرداند**﴾ و هر حسنه را از ده برابر تا هفتصد برابر می‌گرداند ﴿**و بر شما می‌بخشاید**﴾ یعنی: همراه با این دو چندان کردن، آمرزش گناهانتان را نیز بر شما می‌افزاید و به آن ضمیمه می‌کند ﴿**و خداوند قدردان بردبار است**﴾ پس هر کس را که از وی اطاعت کند، به چندین برابر پاداش می‌دهد و به مجازات نافرمانان شتاب نمی‌کند. قرض نیکو یا همان قرض الحسنه: عبارت از صدقه‌دادن از مال حلال همراه با اخلاص و طِیْب خاطر است.

عَلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

﴿**دانای غیب و شهادة است**﴾ یعنی: حق تعالی دانای نهان و آشکار است ﴿**عزیز حکیم است**﴾ یعنی: او غالب و پیروزمند و دارای حکمت بالغه است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورة طلاق

مدنی است و دارای دوازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب بیان احکام طلاق وعدّه در آن و نیز افتتاح آن با این فرمودهٔ حق تعالی: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ ...) « طلاق » نامیده شد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحۡصُواْ
ٱلۡعِدَّةَۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ رَبَّكُمۡۖ لَا تُخۡرِجُوهُنَّ مِنۢ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخۡرُجۡنَ
إِلَّآ أَن يَأۡتِينَ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖۚ وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ
ٱللَّهِ فَقَدۡ ظَلَمَ نَفۡسَهُۥۚ لَا تَدۡرِي لَعَلَّ ٱللَّهَ يُحۡدِثُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ أَمۡرٗا ﴿١﴾

﴿ای پیامبر! چون خواستید زنان را طلاق گویید پس طلاق گویید آنان را در وقت عدهٔ آنان﴾ یعنی: در وقتی که به‌سوی عدهٔ خویش روی آورده باشند، یا در وقتی که عدّه‌شان آغاز تواند شد؛ و آن در زمانی است که صلاحیّت و ظرفیّت گذراندن عدّه را داشته باشد. مراد این است که زنان را در مقطع پاک‌بودنشان از عادت ماهیانه‌ای طلاق گویید که در آن جماع و مقاربت واقع نشده باشد، سپس آنان را واگذارید تا عدّه‌شان سپری شود پس هرگاه آنان را بدین صورت طلاق دادید، در حقیقت در وقتی مناسب با عدّه طلاقشان داده‌اید. ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال اوّلاً برای تشریف و گرامیداشت پیامبرش ﷺ، ایشان را به این حکم مخاطب ساخت و مورد ندا قرار داد، سپس همراه با پیامبرش ﷺ امّت ایشان را نیز مخاطب گردانید و با توجّه به این‌که آن حضرت ﷺ امام امّت خویش‌اند پس نداکردنشان در حقیقت نداکردن امّت است.

ابوداوود از اسماء بنت یزیدبن سکن انصاری رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که فرمود: من در زمان رسول‌اکرم ﷺ طلاق داده شدم درحالی‌که قبل از آن برای مطلّقه عدّه‌ای نبود پس من اوّلین زنی بودم که عدّه شمردن برای طلاق در بارهٔ وی نازل شد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی‌الله‌عنه آمده است که فرمود: «من زن خویش را در حال حیضش طلاق دادم پس پدرم عمر رضی‌الله‌عنه این موضوع را به رسول اکرم ﷺ یادآور شد، رسول خدا ﷺ از این کارم به خشم آمدند و فرمودند: باید به او رجوع نماید، سپس او را نگه دارد تا از حیض (عادت ماهیانه) خویش پاک شود، آن‌گاه حیض گردد و باز پاک شود پس در این هنگام اگر صلاح دید که طلاقش دهد، باید او را درحال طهر وی و قبل از آن‌که با وی نزدیکی کند، طلاق گوید. این است عدّه‌ای که خدای عزّوجلّ به آن امر نموده است». پس آیهٔ کریمه دلیل بر حرمت طلاق در حال حیض است.

فقها گفته‌اند که طلاق بر سه نوع است: طلاق سنّی، طلاق بدعی و طلاقی که نه سنّی است و نه بدعی.

طلاق سنّی: طلاقی است که در طهری واقع شده باشد که در آن مرد با زن خویش مقاربت نکرده باشد، یا طلاق وی در اثنای بارداری ای است که به وضوح علایم آن آشکار شده باشد.

طلاق بدعی: طلاق گفتن زن در اثنای حیض یا در طهری است که در آن مقاربت صورت گرفته باشد. این نوع از طلاق از آن رو بدعت است که در اثنای آن احتمال بارداری زن متصوّر می‌باشد، یا این طلاق به طولانی کردن مدّتی که او برای پایان عدّهٔ خویش انتظار می‌کشد می‌انجامد و این خود سبب الحاق ضرر به وی می‌گردد.

امّا طلاقی که نه سنّی است و نه بدعی: طلاق گفتن دختر صغیره یا زن آیسه (ناامید از حیض به سبب کبر سنّ) یا طلاق‌گفتن زنی است که شوهر هنوز با وی مقاربت جنسی انجام نداده است. شایان ذکر است که به اتّفاق فقها افضل و احسن در طلاق این است که شوهر زنش را یک طلاق گوید و بعد از آن او را واگذارد که عدّهٔ خویش را سپری نماید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بی‌گمان از منفورترین حلالها نزد خداوند ﷻ طلاق است» بنابراین، هرچند طلاق در اسلام جایز و مشروع می‌باشد ولی باید به آن در هنگام ضرورت و اضطرار متوسّل شد و ضوابط شرعی را در آن رعایت کرد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا ﷺ حفصه را طلاق دادند و او نزد خانوادهٔ خویش آمد، در این اثنا خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود و به ایشان دستور داده شد که: به وی رجوع نمایند زیرا او روزه‌دار و شب زنده‌دار است و در بهشت نیز از همسران ایشان می‌باشد».

﴿و عدّه را بشمارید﴾ یعنی: ای شوهران! حساب عدّه را نگه داشته و وقتی را که طلاق در آن واقع شده است به خاطر بسپارید تا زن با طولانی‌شدن مدّت عدّه

متضرّر نشود. شایان ذکر است که عدّه بنابر اختلاف فقها[1] سه طهر (پاکی) یا سه حیض (عادت ماهیانه) است **﴿و از خدا، پروردگارتان بترسید﴾** پس او را در اوامرش نافرمانی نکرده و به زنان زیان وارد نسازید **﴿آنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید﴾** یعنی: تا آن‌گاه که در دوران عدّه‌شان هستند، آنان را از خانه‌هایی که در هنگام طلاق در آن بوده‌اند بیرون نکنید. حق تعالی برای بیان کمال استحقاق زنان مطلّقه به سکونت در آن خانه‌ها در مدّت عدّه، خانه‌ها را به زنان منسوب کرد. آن‌گاه زنان مطلّقه را نیز از بیرون رفتن نهی کرد و فرمود: **﴿و خودشان هم بیرون نروند﴾** یعنی: خود زنان نیز تا آن گاه که در عدّه هستند، از آن خانه‌ها ــ جز برای کاری ضروری ــ بیرون نروند. رأی ابوحنیفه این است که برای زن مطلّقه جواز ندارد که از خانه‌ای که دُر آن عدّه می‌شمارد، در شب یا روز بیرون شود چه طلاق وی رجعی باشد و چه بائن امّا برای کسی که شوهرش وفات کرده و او در حال گذراندن عدّهٔ وفات است، بیرون شدن در روز برای انجام امور ضروری جواز دارد امّا از طرف شب نباید بیرون رود چرا که به آن نیازی وجود ندارد **﴿مگر آن که مرتکب کار ناشایست آشکاری شوند﴾** یعنی: ایشان را از خانه‌هایشان در وقت سپری کردن عدّه بیرون نکنید مگر این‌که مرتکب عمل فاحشهٔ زنا گردند. به‌قولی: مراد از (فَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَه) بد زبانی و زبان درازی زن بر کسی است که در آن خانه با وی ساکن است.

﴿و این است حدود الهی﴾ یعنی: این احکامی که خداوند متعال آنها را به بندگان خود بیان کرده است، همانا حدّ و مرزهایی است که او برایشان ترسیم نموده پس جایز نیست که از این مرزها تجاوز کنند **﴿و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، به راستی که بر خود ستم کرده است﴾** با افگندن خود به ورطهٔ نابودی **﴿شاید که خداوند بعد از این کاری را پدید آورد﴾** یعنی: شاید وقتی زن مطلّقه در خانهٔ شوهر

---

۱ ــ عدّه در نزد ابوحنیفه سه حیض و در نزد شافعی سه طهر است.

باقی بماند، خداوند ﷻ بین دلهایشان الفت اندازد و به یکدیگر بازگردند.
به‌قولی: مراد برانگیختن شوهران بر گفتن یک طلاق و نهیشان از گفتن سه طلاق است زیرا در صورتی که شخص زنش را سه طلاق گفت و آن گاه از فراق زنش پشیمان و نادم شد و به برگشت به او رغبت پیدا کرد، در این صورت به خودش زیان وارد نموده است چراکه بعد از گفتن سه طلاق، دیگر راهی به‌سوی بازگشت نمی‌یابد. خاطرنشان می‌شود که شاهدگرفتن بر طلاق و رجعت در مذاهب چهارگانه مستحبّ است تا راه انکار و اتّهام را ببندد. و نزد احناف رجعت هم با قول و هم با فعل محقّق می‌شود، مثلاً به این ترتیب که شوهر به زنش بگوید: به تو رجوع کردم، یا این‌که عملاً کاری انجام دهد که نشانهٔ رجوعش به وی باشد، مانند بوسیدن وی به شهوت یا مقاربت با وی.

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا۟ ذَوَىْ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا۟ ٱلشَّهَٰدَةَ لِلَّهِ ۚ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ ۚ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُۥ مَخْرَجًا ﴿٢﴾

﴿**پس چون به میعاد خویش نزدیک شوند**﴾ یعنی: چون زنان مطلّقه به پایان عدّهٔ خود نزدیک شوند و در آستانهٔ پایان آن قرار گیرند؛ ﴿**آنان را به وجه پسندیده نگاه دارید**﴾ یعنی: با حسن معاشرت و از روی رغبت به آنان رجوع کنید بی‌آن‌که از این رجوع قصد زیان رسانیدن به آنان را داشته باشید ﴿**یا به وجه پسندیده از ایشان جدا شوید**﴾ یعنی: به خیر و خوشی رهایشان کنید تا آن‌که عدّه‌شان به پایان آید و آن گاه صاحب اختیار خویش گردند و در عین حال حقوقی را که بر ذمّهٔ شما دارند بپردازید و به آنان زیان نرسانید. حاصل مطلب این‌که: در هنگام پایان یافتن عدّه،

شما دو راه بیشتر پیش رو ندارید؛ یا این‌که ایشان را بر وجه پسندیده نگاه دارید، یا هم بر وجه پسندیده رهایشان کنید امّا بی‌گمان نگاه‌داشتن آنها به منظور زیان رساندن، یا رها ساختنشان همراه با آزار و بازداشتن حق؛ برای شما روا نیست **﴿و دو تن عادل را از میان خود گواه گیرید﴾** بر رجعت؛ چنانچه رجوع می‌کردید، یا بر جدایی و مفارقت؛ چنانچه جدا می‌شدید تا رشته‌های نزاع احتمالی قطع و مادّهٔ خصومت برکنده شود. و چنان‌که گفتیم؛ شاهد گرفتن در مذاهب چهارگانه مستحبّ است **﴿و شهادت را برای خداوند بر پا دارید﴾** این دستوری است برای شهود که گواهی‌ای را که برداشته‌اند، به قصد قربت بر وجه راستین ادا نمایند **﴿هر کس که به خداوند و روز بازپسین ایمان دارد، به‌این﴾** حکم **﴿پند داده می‌شود﴾** و دلیل این که حق تعالی مؤمنان را به این اندرز مخصوص گردانید این است که فقط ایشان از آن نفع می‌گیرند نه دیگران **﴿و هر کس از خدا پروا کند﴾** با توقّف در برابر حدّ و مرزهایی که او برای بندگانش تعیین کرده است **﴿خداوند برای او بیرونشدی پدید آورد﴾** از آنچه که به آن در افتاده است.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه می‌گوید: «عوف‌بن‌مالک‌اشجعی نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! دشمن پسرم را اسیر کرده است و مادرش بی‌قراری می‌کند پس مرا به چه چیز دستور می‌دهید؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: هم تو و هم او را به بسیار گفتن: (لاٰ حَوْلَ وَلاٰ قُوَّةَ اِلاّٰ بِاللّٰه) دستور می‌دهم. پس چون زنش را از این خبر آگاه کرد، زنش گفت: چه نیکوست آنچه رسول اکرم ﷺ دستور داده‌اند. سپس عنایت خداوند ﷻ در رسید و دشمن از پسرشان غافل شد پس او از نزد دشمن گریخته و گوسفندانشان را نیز ربود و با گوسفندان نزد پدرش آمد. آن گاه خدای عزّوجلّ این آیه را نازل فرمود.

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥٓ ۚ

إِنَّ ٱللَّهَ بَٰلِغُ أَمْرِهِۦ ۚ قَدْ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٣﴾

﴿و﴾ هر کس از خداوند ﷻ پروا کند، حق تعالی ﴿او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد﴾ یعنی: از راهی که هرگز به خاطرش نمی‌گذرد و در حسابش نمی‌آید. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذر ﷺ آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ این آیه را بر من تلاوت نمودند: (وَمَن يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَحْتَسِبْ ...) و چون از تلاوت آن فارغ شدند، فرمودند: «يااَبَاذَرْ! لَوْاَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ اَخَذُوْا بِهٰا كَفَتْهُمْ»ای اباذر! اگر همهٔ مردم به آن تمسّک ورزند، همهٔ آنان را بسنده است». بنابراین، کسی که زنش را طلاق می‌دهد سپس در هنگام مفارقت و جدایی وی بر سپری شدن عدّه گواه می‌گیرد، یا در هنگام رجوع به وی گواه می‌گیرد، خداوند ﷻ برای او از آن تنگنا راه بیرون رفتی قرار می‌دهد؛ پس فقط کسی در این تنگنا باقی می‌ماند که از احکام خداوند ﷻ در امر طلاق و رجعت مخالفت کند ﴿**و هر کس بر خدا توکّل کند پس خدا او را کافی است**﴾ یعنی: هر کس در سختی‌ها و حادثه‌ها بر خدای عزّوجلّ تکیه و اعتماد کند، حق تعالی او را در نگرانی و پریشانی وی کافی است و او را از تنگناهای هر دوسرا به سلامت می‌رهاند ﴿**بی‌گمان خداوند به مراد خویش رسنده است**﴾ یعنی: چیزی از وی فوت نشده و هیچ مراد و مطلوبی او را عاجز نمی‌گرداند و او سر رشته‌دار کار خویش است و احکام خویش را آن گونه که خواهد، بر خلقش نافذ می‌گرداند ﴿**به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرّر کرده است**﴾ یعنی: خدای سبحان برای سختی‌ها و آسوده حالی‌ها میعاد و اندازه‌ای مقرّر کرده است که آن سختی‌ها و آسودگی‌ها با آن میعاد و اندازه به پایان می‌رسند بنابراین، اگر انسان تقدیر الهی را در نظر گرفته و یقین داشته باشد که همه چیز به تقدیر و توفیق اوست، در این صورت جز تسلیم به قضا و قَدَر حق تعالی و توکّل بر او، راه دیگری برایش باقی نمی‌ماند. سدّی می‌گوید: «مراد از این که خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرّر کرده است، مقرّر

کردن اندازهٔ حیض و عدّه است ».

وَٱلَّٰٓـِٔي يَئِسۡنَ مِنَ ٱلۡمَحِيضِ مِن نِّسَآئِكُمۡ إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَٰثَةُ أَشۡهُرٖ وَٱلَّٰٓـِٔي لَمۡ يَحِضۡنَۚ وَأُوْلَٰتُ ٱلۡأَحۡمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعۡنَ حَمۡلَهُنَّۚ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مِنۡ أَمۡرِهِۦ يُسۡرٗا ﴿٤﴾

﴿**و آن زنان شما که از حیض نومید شدند**﴾ مراد زنان بزرگسالی هستند که عادت ماهیانهٔ آنان (حیض) قطع شده و از آن نومید شده‌اند؛ ﴿**اگر به شبهه افتادید**﴾ و ندانستید که عدّهٔ آنان چگونه است ﴿**پس عدّهٔ آنان سه ماه است و دخترانی که به سنّ حیض نرسیده‌اند**﴾ به سبب خردسالی و عدم رسیدنشان به حدّ بلوغ پس عدّهٔ آنان نیز سه ماه است. امّا زنانی که میعاد حیض آنها به سبب بیماری «استحاضه» مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می‌بینند پس عدّهٔ آنان در نزد مالکی‌ها یکسال کامل است چراکه باید نه ماه را برای از بین رفتن شکّ حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدّت حمل نه ماه است و سه ماه هم مدّت عدّهٔ آنان است. امّا قول مفتیٰ‌بِهِ نزد احناف این است که عدّهٔ آنان با هفت ماه به پایان می‌رسد زیرا مدّت طهر آنان دو ماه در نظر گرفته می شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدّت سه حیض آنها برآورد می‌شود. ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که عدّهٔ این گروه از زنان نیز سه ماه است ﴿**و زنان آبستن مدّت عدّه‌شان این است که وضع حمل کنند**﴾ یعنی: عدّهٔ آنان با وضع حمل به پایان می‌رسد، هرچند ـ از نظر جمهور فقها ـ وضع حملشان یک ساعت بعد از طلاق یا مرگ شوهر نیز اتّفاق بیفتد ﴿**و هرکس از خدا پروا دارد، خدابرای او در کارش آسانی‌ای فراهم می‌سازد**﴾ یعنی: کار او را در دنیا و آخرت آسان می‌گرداند.

ضحّاک در تفسیر آن می‌گوید: «هرکس از خدا ﷻ پروا دارد و مطابق سنّت طلاق گوید، خداوند برای او در امر رجعت آسانی‌ای پدید می‌آورد».
از ابیّ‌بن‌کعب ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: چون آیهٔ سورهٔ «بقره» دربارهٔ عدّهٔ تعدادی از زنان نازل شد، اصحاب گفتند: بیان عدّهٔ تعداد دیگری از زنان ـ یعنی بیان عدّهٔ دختران خردسال، زنان بزرگسالی که حیض‌شان قطع شده است و زنان باردار ـ باقی مانده است. پس این آیه نازل شد.

ذَٰلِكَ أَمْرُ ٱللَّهِ أَنزَلَهُۥٓ إِلَيْكُمْ ۚ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُعْظِمْ لَهُۥٓ أَجْرًا ﴿٥﴾

﴿این حکم خداست که آن را به‌سوی شما فرستاده است و هرکس از خدا پروا کند﴾ در عمل به احکام وی و رعایت حقوقی که بر ذمّه‌اش واجب است؛ ﴿بدی هایش را از وی می‌زداید﴾ پس او را در برابر آنها محاسبه نمی‌کند ﴿و پاداشش را بزرگ می‌گرداند﴾ یعنی: برایش در آخرت پاداش عظیمی را عطا می‌کند که همانا بهشت است.

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِّن وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا۟ عَلَيْهِنَّ ۚ وَإِن كُنَّ أُو۟لَٰتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا۟ عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ۚ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ۖ وَأْتَمِرُوا۟ بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ ۖ وَإِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُۥٓ أُخْرَىٰ ﴿٦﴾

﴿زنان مطلّقه را در همانجایی سکنی دهید که خود سکنی دارید﴾ یعنی: آنها را در بعضی از جای سکنای خودتان مسکن دهید و اسکان دادنشان حقّی است واجب **﴿به قدر طاقت خود﴾** یعنی: ایشان را در حدّ وسع و توان خود سکنی دهید. قتاده در تفسیر آن می‌گوید: «اگر حتّی در بغل اطاق خود برای او جایی یافتید، او را در همانجا سکنی دهید». این حکم مربوط به زن مطلّقهٔ رجعی است امّا زنی که سه طلاق گفته شده، نه بر عهدهٔ شوهر نفقه‌ای دارد و نه مسکنی. ولی احناف این حکم را بنا بر تعمیم آن می‌شناسند و لذا می‌گویند: نفقه و مسکن برای هر زن مطلّقه‌ای که عدّه دارد واجب است، هرچند طلاق باین داده شده باشد و هرچند باردار نباشد، به دلیل این بخش از آیهٔ کریمه: **﴿و به آنان زیان نرسانید تا عرصه را برآنان تنگ کنید﴾** در مسکن، یا در نفقه **﴿و اگر باردار باشند پس بر آنان خرج کنید تا آن‌که وضع حمل کنند﴾** و چنین نپندارید که استحقاق نفقه و مسکن آنها به اندازهٔ مدّت عدّهٔ زنان غیر باردار است. شایان ذکر است که میان علما در وجوب تأمین نفقه و مسکن برای زن باردار مطلّقه خلافی نیست **﴿پس اگر برای شما شیر دادند﴾** یعنی: اگر آن زنان مطلّقه بعد از وضع حمل و انقضای عدّه، فرزندان شما را شیر نیز دادند؛ **﴿پس اجرتشان را بپردازید﴾** یعنی: اجرت شیردهی‌شان را **﴿و در میان خود بر وجه پسندیده مشورت کنید﴾** این خطاب متوجّه شوهران و زنانی است که با طلاق در میانشان فراق و جدایی واقع شده است. یعنی: در میان خود به نحوی که پسندیده و معروف است، مشاوره کنید و باید برخی از شما سخنان معروف و پسندیده برخی دیگر را در مورد فرزند بپذیرند و نباید آثار سوء طلاق فضای مناسبات میان شما را چنان تیره و تار گرداند که مصلحت را زیر پا گذارید پس باید هم مصلحت مادر رعایت شود، هم مصلحت فرزند و هم حال پدر بنابراین، پدر نباید در انفاق مال بخل ورزد و مادر نباید عرصه را بر پدر تنگ کند. این آیه، نظیر آیهٔ (۲۳۳) از سورهٔ بقره است: (فَإِنْ أَرَادَا فِصَالاً عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلاَ

جَناحَ عَلَيْهِا) که تفسیر آن گذشت. ﴿و اگر به توافق نرسیدید﴾ یعنی: اگر در مزد شیردهی مادر به توافق نرسیدید و شوهر نپذیرفت که به مادر پاداشی را که او می‌خواهد بدهد و مادر هم ابا ورزید از این‌که به فرزندش جز در قبال آن مزد، شیر بدهد؛ ﴿پس برای او﴾ یعنی: برای پدر ﴿زنی دیگر شیر خواهد داد﴾ یعنی: پدر زنی را دیگر اجیر خواهد کرد تا فرزندش را شیر دهد لذا مادر به شیردادن فرزند مجبور نیست.

لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِۦ ۖ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُۥ فَلْيُنفِقْ مِمَّآ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ۚ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا ۚ سَيَجْعَلُ ٱللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾

﴿باید که خرج کند﴾ بر زنان مطلّقه، زنان شیرده و فرزندان نوزاد؛ ﴿توانگر از توانگری خود﴾ یعنی: توانگر باید در حدّ توانگری خود در این امر توسعه و گشایش دهد ﴿و آن کس که بر وی روزی‌اش تنگ شده است﴾ یعنی: کسی که فقیر و تنگدست است؛ ﴿پس باید از آنچه که خداوند به او بخشیده است﴾ از روزی ﴿خرج کند﴾ و بر او بیش از این تکلیفی نیست ﴿خداوند هیچ کس را جز به قدر آنچه که به او بخشیده است﴾ از رزق و روزی ﴿تکلیف نمی‌کند﴾ لذا فقیر را بدان مکلّف نمی‌کند که آنچه را در وسع و توانش نیست نفقه کند و مانند توانگران بذل و بخشش نماید ﴿به زودی خدا پس از تنگدستی آسایشی را پدید خواهد آورد﴾ یعنی: پس از سختی و فقر، گشایش و توانگری‌ای را پدید خواهد آورد.

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِۦ فَحَاسَبْنَٰهَا حِسَابًا

شَدِيدًا وَعَذَّبْنَـٰهَا عَذَابًا نُّكْرًا ﴿٨﴾

﴿و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند﴾ یعنی: چه بسیار بودند اهالی شهرها و آبادیهایی که از فرمان خداوند ﷻ و پیامبرانش سر پیچیدند و عصیان پیشه کردند؛ ﴿پس حساب کردیم با آنان حسابی سخت﴾ یعنی: آنان را در برابر اعمالی که در دنیا انجام داده بودند به سختی محاسبه کردیم ﴿و آنها را به عذابی سخت عذاب کردیم﴾ یعنی: اهالی آن شهرها را در آخرت به عذابی بزرگ و بسیار سخت عذاب می‌کنیم و در دنیا نیز با گرسنگی و قحطی، شمشیر جهاد، فروبردن در زمین و مسخ عذابشان کردیم.

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَـٰقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ﴿٩﴾

﴿تا کیفر زشت عمل خود را چشیدند﴾ یعنی: فرجام سنگین عذابی را که جزای کفر آنهاست چشیدند و ﴿سرانجام کارشان زیانکاری بود﴾ یعنی: پایان کار اهالی آن شهرها، به هلاکت دنیا و عذاب آخرت انجامید پس اموال، خانواده‌ها و جانهای خویش را در این راه باختند.

أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ۖ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ يَـٰٓأُو۟لِى ٱلْأَلْبَـٰبِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۚ قَدْ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾

رَّسُولًا يَتْلُوا۟ عَلَيْكُمْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ مُبَيِّنَـٰتٍ لِّيُخْرِجَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ مِنَ ٱلظُّلُمَـٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ ۚ وَمَن يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ

وَيَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ قَدۡ أَحۡسَنَ ٱللَّهُ لَهُۥ رِزۡقًا ﴿١١﴾

﴿خداوند برای آنان عذابی سخت مهیّا کرده است﴾ در سرای آخرت، که همانا عذاب آتش است ﴿پس ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید﴾ یعنی: ای صاحبان عقل‌های برتر از این امّت محمّد ﷺ و ای کسانی که برای خداوند ﷻ تسلیم شده و از پیامبرش ﷺ پیروی کرده‌اید؛ ﴿از خداوند پروا کنید﴾ پس در ایمانتان راستگو و صادق باشید و مانند امّت‌هایی نباشید که پیش از شما سر پیچیدند؛ که در آن صورت به سخت‌ترین حساب مورد محاسبه قرار می‌گیرید و از جنس همان عذاب، معذّب می‌شوید. این خطاب دلالت بر آن دارد که فقط مؤمنان دارای عقل و فهم، برترند ﴿هرآینه خدا به‌سوی شما ذکری فرود آورده است﴾ که همانا قرآن عظیم است. به‌قولی: مراد از ذکر در اینجا خود پیامبر ﷺ اند، از این جهت حق تعالی به دنبال آن فرمود: ﴿پیامبری را﴾ امّا بنا بر وجه اوّل معنی این است: به‌سوی شما قرآنی را فرود آورد و پیامبری را همراه با این قرآن فرستاد؛ ﴿که آیات مبیّنات الهی را بر شما می‌خواند﴾ یعنی: آیاتی را که احکام مورد نیاز مردم را برایشان روشن می‌سازد و بیان می‌کند ﴿تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به‌سوی نور بیرون آورد﴾ یعنی: تا خداوند متعال با این آیات کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌های گمراهی به‌سوی نور هدایت و از ظلمات کفر به‌سوی نور ایمان بیرون آورد ﴿و هر کس به خداوند ایمان آورد و عمل شایسته کند﴾ یعنی: هر کس در میان باور و عمل به آنچه که خداوند ﷻ آن را بر وی فرض نموده است، جمع کند ﴿او را به باغهایی که جویباران از فرودست آن جاری است در می‌آورد، جاودان و ابدی درآنند به راستی که خداوند روزی او را نیکو ساخته است﴾ یعنی: به راستی که روزی‌اش را برای وی در

بهشت توسعه داده‌است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿۱۲﴾

﴿خدا ذاتی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین را آفرید﴾ در **حدیث شریف** صحیح مرفوع آمده است: «مَنْ ظَلَمَ شِبْراً مِّنَ الْأَرْضِ طَوَّقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرَضِيْن ٭ هر کس به اندازهٔ یک وجب از زمین ظلم کند، آن وجب زمین از هفت زمین طوق گردن او می‌شود». جمهور علما نیز بر آنند که هفت طبقه زمین وجود دارد که بعضی از آنها بر بالای بعضی دیگر قرار دارند. و آیا مراد از زمین‌های هفت‌گانه این است که کرهٔ زمین دارای هفت طبقه است و هر طبقهٔ آن یک زمین نامیده شده، یا مراد از آنها سیّارات هفت‌گانه‌ای است که به زمین شباهت و مشترکاتی دارند، یا هم مراد از آنها هفت زمین مانند زمین ما است که تابع خورشیدهای دیگری مانند خورشید ما می‌باشند؟ در این رابطه اقوال متعدّدی وجود دارد. والله اعلم **﴿در میان آنها امر فرود می‌آید﴾** یعنی: امر از آسمانهای هفت‌گانه به‌سوی زمین‌های هفت‌گانه فرود می‌آید. قتاده می‌گوید: «در هر زمینی از زمینها و در هر آسمانی از آسمانهای حق تعالی، خلقی از مخلوقات او و امری از فرمانهای او و قضایی از قضاهای او حاکم است». به‌قولی: مراد از نزول امر الهی، همان اداره و تدبیری است که حق تعالی از تدبیرهای شگفت‌آسای خود در آسمانها و زمین‌های هفت‌گانه انجام می‌دهد و می‌پردازد پس با این تدبیر باران را فرود آورده و سبزیجات و رستنی‌ها را بر می‌آورد، شب و روز و زمستان و تابستان را پدید

مـــی‌آورد و هـمین‌گونه تـمام امـور را ﴿**تـا بـدانـید کـه خـداونـد بـر هـمه چـیز توانااست**﴾ یعنی: حق تعالی تدبیر کار آسمانها و زمـین را سـامان داد و فـرمان را فرود آورد تا به‌کمال قدرت وی پی برید ﴿**و**﴾ پی برید به ﴿**این‌که خدوند بر هر چیز احاطهٔ علمی دارد**﴾ پس هیچ موجودی از حیطهٔ علم وی خارج نیست.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ تحریم

مدنی است و دارای دوازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با عتاب و سرزنش لطف آمیز پیامبر ﷺ در مورد تحریم برخی از چیزها بر خود: (یا اَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما اَحَلَّ اللّٰه لَکَ ...) «تحریم» نامیده شد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ ۖ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَٰجِكَ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾

﴿ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند برای تو حلال گردانیده حرام می‌کنی؟﴾ مانند حرام کردن عسل، یا حرام کردن کنیزت ماریه ـ بنابر اختلافی که در روایات مربوط به سبب نزول وجود دارد. ابن کثیر در بیان **سبب‌نزول** نقل می‌کند که: رسول اکرم ﷺ چون از نماز عصر بر می‌گشتند، بر ازواج مطهّرات سرکشی نموده و نزد یکی از ایشان ـ زینب‌بنت‌جحش رضی‌الله‌عنها ـ درنگ می‌کردند و از

عسلی که داشت می‌نوشیدند. پس عائشه و حفصه رضی‌الله‌عنهما از روی رشک زنانه با هم چنین تبانی کردند که وقتی رسول خدا ﷺ به حجرهٔ ایشان آمدند، به ایشان بگویند: از شما بوی مغافیر[1] می‌آید؛ پس بدین سبب آن حضرت ﷺ عسل را بر خود حرام کردند. و این صحیح‌ترین روایات در بیان سبب نزول آیهٔ کریمه است. امّا در روایتی دیگر آمده است: رسول اکرم ﷺ در حجرهٔ حفصه با ماریه کنیز و مادر فرزند (امّ ولد) خود ابراهیم، خلوت کردند پس حفصه خشمگین شد و آن حضرت ﷺ بر اثر آن ماریه را بر خود حرام کردند و فرمودند: این کنیز بر من حرام است. حفصه گفت: یا رسول‌الله! چگونه حلال بر شما حرام می‌شود؟ ایشان برای او سوگند خوردند که دیگر با ماریه نزدیکی نمی‌کنند و به او گفتند: کسی را از این ماجرا آگاه نکن. امّا حفصه این راز را با عائشه رضی‌الله عنها در میان گذاشت.

﴿خشنودی زنان خود را می‌طلبی﴾ در حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای تو حلال کرده است ﴿و خداوند آمرزگار مهربان است﴾ برای آنچه که از تو در مورد حرام کردن آنچه که بر تو حلال کرده است، سرزد. به قولی: این کار رسول خدا ﷺ گناهی از گناهان صغیره بود، از این جهت خداوند ﷻ ایشان را بر آن سرزنش کرد. قُرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که این خطاب‌الهی سرزنش پیامبر ﷺ بر ترک اولیٰ و افضل است لذا این کار ایشان نه گناه صغیره بود و نه گناه کبیره بلکه ترک اولیٰ و افضل بود».

قَدْ فَرَضَ ٱللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَـٰنِكُمْ ۚ وَٱللَّهُ مَوْلَىٰكُمْ ۖ وَهُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢﴾

---

۱ ــ مغافیر: صمغی است گیاهی و بسیار بدبوی.

﴿قطعاً خداوند برای شما گشودن﴾ و شکستن ﴿سوگندهایتان را مشروع کرده‌است﴾ با ادای کفّاره چنان‌که خداوند متعال این حکم را در سورهٔ [مائده/۸۹] نیز بیان کرده‌است. مقاتل می‌گوید: «رسول اکرم ﷺ به کفّارهٔ این کار برده‌ای را آزاد کردند». حسن می‌گوید: «آن حضرت ﷺ کفّاره ندادند زیرا ایشان آمرزیده هستند».

علما در بیان احکام این آیه گفته اند: هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند ﷻ حلال نموده حرام گرداند و اگر چنین کرد آن چیز حرام نمی‌شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پایبندی به حرمت لازم نیست زیرا حرام و حلال کردن حقّ ویژهٔ خدای سبحان است. ولی اگر کسی چنین کرد، برخی از فقها ـ و از جمله ابوحنیفه‌؛ ـ برآنند که این به منزلهٔ سوگند خوردن (یمین) است؛ مثلاً اگر کسی لباس، یا غذا، یا آشامیدنی مخصوص یا چیزی از آنچه را که خداوند ﷻ مباح کرده است، بر خود حرام کرد این به منزلهٔ سوگند (یمین) است بنابراین، اگر به آنچه که بر خود حرام کرده‌بود برگشت، بر وی کفّارهٔ یمین لازم می‌شود و چون کفّاره داد، سوگندش از بین می‌رود و گشوده می‌شود. این حکم در همه چیز جاری است، حتّی اگر زنش را بر خود حرام گردانید. بعضی از فقها گفته اند: اگر زنش را بر خود حرام کرد و از تحریم وی نیّت طلاق را داشت، طلاق واقع می‌شود. والله اعلم. ولی نزد ابوحنیفه‌؛ اگر زنش را بر خود حرام کرد و نیّتی نداشت این در حکم سوگند «ایلاء» است، اگر نیّت «ظهار» را داشت، ظهار واقع می‌شود، اگر نیّت طلاق را داشت، طلاق بائن واقع می‌شود و اگر عدد معیّنی را در طلاق نیّت کرد، نیّتش معتبر است. امّا شافعی‌؛ این تحریم را سوگند (یمین) نمی‌شناسد بلکه تحریم را فقط در مورد زنان سببی در وجوب کفّاره می‌داند و اگر کسی از آن نیّت طلاق را کرد، با آن طلاق رجعی واقع می‌شود. ﴿و خداوند مولای شماست﴾ یعنی: سرور، دوست، کارساز و نصرت‌دهندهٔ شماست ﴿و اوست دانا﴾ به آنچه که صلاح و فلاح شما در آن است ﴿حکیم﴾ است در

افعال و سخنان خویش.

وَإِذْ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَٰجِهِۦ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِۦ وَأَظْهَرَهُ ٱللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُۥ وَأَعْرَضَ عَنۢ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِۦ قَالَتْ مَنْ أَنۢبَأَكَ هَٰذَا قَالَ نَبَّأَنِىَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿٣﴾

﴿و آن‌گاه که پیامبر با برخی از همسران خود سخنی نهانی گفت﴾ و او ـ چنانچه گذشت ـ حفصه رضی‌الله عنها بود و سخن نهانی ایشان عبارت از حرام کردن ماریه یا حرام کردن عسل بر خود بود. کلبی می‌گوید: رسول خدا ﷺ به طور نهانی به حفصه گفتند که: «پدرت و پدر عائشه بعد از من بر امّتم خلیفه و جانشینم خواهند شد». ﴿پس چون آن سخن را افشا کرد﴾ یعنی: چون حفصه آن خبر را با عائشه در میان گذاشت به گمان این‌که در این کار حرجی نیست و اشکالی وجود ندارد ﴿و خدا پیامبر را بر افشای آن مطلع گردانید، بخشی از آن را اظهار کرد﴾ یعنی: پیامبر ﷺ بخشی از آن سخنی را که حفصه افشا کرده بود، در عتاب خویش به وی اظهار کرد ﴿و از بخشی دیگر صرف‌نظر کرد﴾ یعنی: آن حضرت ﷺ از روی کرم و از باب تغافل، از اظهار بخشی دیگر از آن سخن که حفصه افشایش کرده بود صرف‌نظر نمود. سفیان می‌گوید: «تغافل ـ یعنی خود را به بی‌خبری زدن ـ از اخلاق کریمان است». ﴿پس چون﴾ پیامبر ﷺ ﴿او را از افشای راز خبر داد، آن زن گفت: چه کسی تو را از این خبر داده؟﴾ یعنی: چه کسی تو را از افشای راز توسّط من آگاه کرده است؟ ﴿گفت﴾ پیامبر ﷺ ﴿مرا خداوند دانای آگاه﴾ که هیچ امر نهانی‌ای بر او مخفی نمی‌ماند ﴿با خبر کرد﴾.

از این آیه دانسته می‌شود که نهان داشتن راز بر زنان بس دشوار است.

إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ فَقَدۡ صَغَتۡ قُلُوبُكُمَاۖ وَإِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾

﴿اگر شما دو زن به درگاه خداوند توبه کنید﴾ و بعد از این، رازهای پیامبر ﷺ را نگه دارید و آنچه را که او دوست می‌دارد، دوست بدارید و آنچه را که ناخوش می‌دارد، ناخوش بدارید این کار برای شما بهتر است و در این صورت توبهٔ شما پذیرفته می‌شود ﴿به راستی که دلهای شما برگشته است﴾ یعنی: اگر به‌سوی خداوند ﷻ توبه کنید، قطعاً دلهای شما به توبه‌کردن از همدستی علیه پیامبر ﷺ مایل است و دستور خداوند ﷻ را به سمع قبول دریافته‌است ﴿و اگر با هم علیه رسول‌اکرم متفق شوید﴾ یعنی: اگر با هم در رشک و رقابت زنانه بر رسول خدا ﷺ و افشای راز وی، همدستی و تبانی کنید؛ ﴿در حقیقت خدا خود مولای اوست و جبرئیل و شایستگان مؤمنان﴾ یعنی: بدانید که در آن صورت خداوند متعال خود عهده‌دار یاری دادن پیامبر خویش است و همچنین جبرئیل و کسانی از بندگان مؤمنش که صالح‌اند، همچون ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما پس قطعاً پیامبر ﷺ در میدان نصرت و یاریابی کم نمی‌آورد و او از این جهت پشتوانهٔ نیرومند و تسخیر ناپذیری دارد ﴿و فرشتگان بعد از این﴾ یعنی: بعد از نصرت خداوند ﷻ، نصرت جبرئیل و نصرت مؤمنان صالح، فرشتگان نیز ﴿پشتیبانند﴾ یعنی: یاوران و پشتیبانانی برای پیامبر ﷺ هستند پس وقتی خدا ﷻ، مؤمنان و فرشتگان همه پشتیبان پیامبر ﷺ باشند، تبانی دو زن علیه کسی که این همه پشتیبان داشته باشد به کجا خواهد رسید؟! به‌قولی: تبانی و همدستی میان عائشه و حفصه رضی‌الله عنهما، در تحکّم بر رسول اکرم ﷺ در امر نفقه بود.

سبحان‌الله ! ما جز رسول خدا ﷺ چنین یاری ، کمک ، عصمت و تأیید ربّانی‌ای را برای هیچ یک از انبیا و رسل ﷺ سراغ نداریم . روایت شده است که چون حفصه راز رسول اکرم ﷺ را برای عائشه افشا کرد ، رسول اکرم ﷺ از زنان خویش ایلاء کرده و از آنها یکماه کناره گرفتند پس آیهٔ : (لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ) نازل شد .

عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُۥٓ أَزْوَٰجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَٰتٍ مُّؤْمِنَٰتٍ قَٰنِتَٰتٍ تَٰٓئِبَٰتٍ عَٰبِدَٰتٍ سَٰٓئِحَٰتٍ ثَيِّبَٰتٍ وَأَبْكَارًا ﴿٥﴾

﴿چه بسا اگر شما را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد﴾ پس باید شما زنان پیامبر ﷺ به‌هوش باشید . قابل ذکر است که کلمهٔ «عسی ٭ چه بسا» در قرآن کریم موجب تحقّق ما بعد آن است ، جز در همین مورد . به‌قولی : «عسی» در اینجا نیز موجب تحقّق ما بعد خود است ولی به شرط طلاق دادن پیامبر ﷺ معلّق می‌باشد . آری ! اگر پیامبر ﷺ شما را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد که ﴿زنانی باشند مسلمان، مؤمن﴾ یعنی : برپا دارندهٔ فرایض اسلام و مؤمن به خداوند ﷻ ، فرشتگان ، کتابها و پیامبرانش ﴿قانت﴾ یعنی : فرمانبردار خداوند ﷻ و پیامبرش ﴿توبه کار﴾ از گناهان خویش ﴿پرستشگر﴾ برای خداوند ﷻ و خاشع و ذلیل برای وی ﴿روزه‌دار، اعم از بیوه و دوشیزه﴾ ثَیِّب: زنی است که ازدواج کرده ، سپس شوهرش او را طلاق داده یا مرده است . بِکْر: دوشیزه است .

بخاری در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از انس ﷺ روایت کرده است که عمر ﷺ فرمود : زنان رسول اکرم ﷺ در غیرت ، رقابت و چشم‌وهم‌چشمی بر ایشان با هم

همداستان شدند. پس من به آنان گفتم: چه بسا اگر او شما را یکجا طلاق دهد، پروردگارش برایش زنانی بهتر از شما جانشین گرداند. همان بود که این آیه نازل شد.

شایان ذکر است که این آیه جامع اوصاف یک زن نمونه است پس کسی که می‌خواهد زنی را برگزیند، باید این اوصاف را دروی سراغ نماید.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَـٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ﴿٦﴾

﴿ای مؤمنان! خود را حفظ کنید﴾ با انجام دادن آنچه که حق تعالی شما را بدان امر کرده است و ترک آنچه که شما را از آن نهی کرده است ﴿و خانواده‌تان را﴾ حفظ کنید با دستوردادنشان به طاعت خداوند ﷻ و نهیشان از نافرمانی‌های وی. آری! حفظ کنید خود و خانواده‌تان را ﴿از آتشی که آتش‌انگیز آن مردم و سنگها هستند﴾ یعنی: آن آتش، آتشی است بزرگ و از نوعی دیگر که با مردم و سنگها برافروخته می‌شود چنان‌که دیگر آتش‌ها با هیزم و نفت ... بر افروخته می‌شوند. ابن جریر می‌گوید: «پس بر ماست که دین و خوبی‌ها و آدابی را که فرزندان ما بدان نیاز دارند به آنان آموزش بدهیم». در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مُرُواْ أَبْنَاءَكُمْ بِالصَّلَاةِ لِسَبْعٍ وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا لِعَشْرٍ وَفَرِّقُواْ بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ ✿ فرزندانتان را در هفت سالگی ایشان به نماز امر کنید و آنان را به‌خاطر نماز در ده سالگی ایشان بزنید و میانشان در خوابگاه‌ها جدایی افگنید». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ پدری به فرزندش

هدیه‌ای بهتر از ادب نیکو نداده است». ﴿**بر آن آتش فرشتگانی درشتخو گمارده‌اند**﴾ یعنی: نگهبانانی از فرشتگان بر آتش دوزخ گمارده شده‌اند که متولّی و عهده‌دار امر آن و تعذیب اهل آن می‌باشند، این فرشتگان که تعدادشان بجز اعوان و همکارانشان نزده‌تن است ـ چنان‌که در سورهٔ [مدثر/۳۰] خواهد آمدفرشتگانی‌اند سخت درشتخو بر اهل دوزخ ﴿سخت‌رو﴾ و سخت روش برآنان، چنان که هرگاه اهل دوزخ از آنان تقاضای رحم و عطوفت نمایند، برآنان رحم نمی‌کنند زیرا آنها فقط برای عذاب آفریده شده‌اند ﴿**از خداوند در آنچه فرمانشان داده است نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند**﴾ یعنی: فرمان را در وقت آن بی هیچ درنگ و تأخیری انجام می‌دهند و آن را نه از وقت آن پیش می‌افگنند و نه هم در آن تأخیر می‌کنند. شایان ذکر است که فایدهٔ آوردن دو جملهٔ: (لَايَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُوْنَ مَا يُـؤْمَرُوْن ۞از خدا در آنچه فرمانشان دهد نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند) این است که جملهٔ اوّل در بیان نفی استکبار از فرشتگان در گذشته و جملهٔ دوم برای بیان حال آینده و فوریّت امتثال امر و نفی تأخیر و تنبلی از ایشان در اجرای آن است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَعۡتَذِرُواْ ٱلۡيَوۡمَۖ إِنَّمَا تُجۡزَوۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٧﴾

و برای آن‌که کفّار نا امید گردند و طمع‌هایشان بریده شود، در هنگام افگندنشان به دوزخ به آنان گفته می‌شود: ﴿**ای کافران! امروز عذر پیش نیاورید**﴾ زیرا هیچ عذری ندارید، یا از آن رو که پیش‌آوردن عذر هیچ سودی به حالتان نمی‌کند ﴿**جز این نیست که به حسب آنچه**﴾ در دنیا ﴿**می‌کردید جزا داده می‌شوید**﴾ پس هیچ ستمی در کار نیست.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ يَوْمَ لَا يُخْزِى ٱللَّهُ ٱلنَّبِىَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ ۖ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَـٰنِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَٱغْفِرْ لَنَآ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨﴾

و از آنجا که انسان غیر معصوم خالی از گناه نیست، اینک حق تعالی در دومین ندا مؤمنان را به توبه فرامی‌خواند: **﴿ای مؤمنان! به درگاه خداوند توبه‌ای نصوح کنید﴾** توبهٔ نصوح: توبهٔ صادقانه است. به‌قولی؛ توبهٔ نصوح: عبارت است از پشیمانی قلبی از گناهان گذشته، آمرزش‌خواهی به زبان، ترک ارتکاب گناه با اعضای بدن و عزم و تصمیم بر این امر که دیگر هرگز در آینده به گناه باز نگردد؛ که این بی‌شک توبهٔ خالصانه‌ای است. نسفی در تعریف توبهٔ نصوح می‌گوید: «توبهٔ نصوح توبه‌ای است که پارگی های دینت را رفو و خللت را مرمّت کند». از علی کرّم‌الله‌وجهه سؤال شد که توبه چیست؟ فرمود؛ شش چیز جامع آن است:

۱ ــ پشیمانی از گناهان گذشته.

۲ ــ اعادهٔ فرایض.

۳ ــ ردّ مظالم و حقوق.

۴ ــ حلالیّت خواستن از خصم‌ها.

۵ ــ عزم نمودن بر عدم بازگشت به گناه در آینده.

۶ ــ این‌که نفست را در طاعت خدای عزّوجلّ تمرین و پرورش دهی چنان‌که آن

را در معصیت وی پرورش داده‌ای.
در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «پشیمانی توبه است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اسلام آنچه را که ما قبل آن است، محو می‌کند و توبه آنچه را که ماقبل آن است، محو می‌کند».

﴿چه بسا پروردگارتان گناهانتان را از شما بزداید﴾ چنان‌که در چند آیه قبل گفتیم؛ وقتی کلمهٔ «عَسیٰ» از جانب خداوند جل جلاله به کار رود، بر حتمی بودن وقوع آن امر دلالت می‌کند پس طرح موضوع به صیغه‌ای که طمع و توقّع ایجاد می‌کند نه قطعیّت، اشعاری است بر این‌که زدودن گناهان بخشایشی از سوی حق تعالی است و این‌که لازم است تا بنده همیشه در میان خوف و رجاء قرارداشته باشد **﴿و﴾** چه بسا **﴿شما را به بوستانهایی درآورد که جویباران از فرودست آن جاری است. روزی که خداوند پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار نسازد، نورشان در پیشاپیش و سمت راستشان می‌شتابد﴾** تفسیر این معنی در سورهٔ «حدید» گذشت و در آنجا بیان شد که همراهی این نور با مؤمنان در حال رفتنشان بر صراط است **﴿می‌گویند: پرودگارا! برای ما نور ما را تمام ده و ما را بیامرز، همانا تو بر هر چیز توانایی﴾** این دعای مؤمنان در هنگامی است که خداوند متعال نور منافقان را خاموش می‌گرداند چنان‌که بیان و تفصیل آن در سورهٔ [حدید/۲۸] گذشت.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٩﴾

سومین ندای حق تعالی، خطاب به پیامبر ﷺ است: **﴿ای پیامبر! با کافران جهاد کن﴾** با شمشیر و انواع سلاح و جنگ‌افزار **﴿و﴾** جهاد کن **﴿با منافقان﴾** به حجّت

و برهان و برپا داشتن حدود بر آنان زیرا آنان موجبات حدود را مرتکب می‌شوند **﴿و برآنان درشتی کن﴾** یعنی: بر منافقان در دعوت و فرمان دادنشان به شرایع و قوانین اسلام از شدّت کار بگیر و با کفّار با سلاح بجنگ. از این روی رسول اکرم ﷺ به طرد برخی از منافقان از مسجد امر نمودند در حالی که می‌گفتند: بیرون رو ای فلان! بیرون رو ای فلان! و این عذابشان در دنیا است **﴿و جایگاهشان﴾** در آخرت **﴿دوزخ است و بد سرانجامی است﴾** دوزخ.

ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمْرَأَتَ نُوحٍ وَٱمْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَٰلِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا وَقِيلَ ٱدْخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ ﴿۱۰﴾

سپس خداوند ﷻ در این مورد که هیچ کس نمی‌تواند عذابش را از کسی دیگر دفع نماید و در این باره که آمیزش و معاشرت کفّار با مسلمانان هیچ سودی به حالشان ندارد ـ چنانچه ایمان در دلهای خودشان جای نگرفته‌باشد ـ مَثَلی آورده و می‌فرماید: **﴿خداوند دربارهٔ کافران زن نوح و زن لوط را مَثَلی آورده که در حبالهٔ نکاح دو بنده از بندگان شایستهٔ ما﴾** یعنی: نوح و لوط علیهما السلام **﴿بودند پس به آن دو خیانت کردند﴾** یعنی: آن دو زن به آن دو بندهٔ ما خیانت کردند. نقل است که زن نوح علیه السلام به مردم می‌گفت: نوح دیوانه است. زن لوط علیه السلام نیز با برافروختن آتش در شب و با بلند کردن دود در روز، قومش را از آمدن مهمان برای نوح علیه السلام خبر می‌داد. **﴿پس آنان از آن دو زن چیزی را دفع نکردند﴾** یعنی: نوح و لوط علیهما السلام به سبب این‌که آن دو زن، همسرانشان بودند نه هیچ نفعی به آن دو رسانیدند و نه چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع کرده توانستند با وجود آن‌که نوح و لوط هر دو نزد خدای عزّوجلّ بس

گرامی بودند **﴿و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید﴾** یعنی: برای آن دو زن در آخرت گفته می‌شود، یا در هنگام مرگ به آنها گفته شد: همراه اهل کفر و معاصی به آتش داخل شوید.

چنان که از سیاق آیات بر می‌آید، این آیات در بارهٔ تأدیب دو همسر رسول اکرم ﷺ که قبلاً نام بردیم ایراد شده‌است و برای همیشه درس بزرگی برای هر مرد و زن مؤمنی است، بدین جهت یحی‌بن‌سلام گفته است: «این هشداری است که خداوند ﷻ عائشه و حفصه رضی‌الله‌عنهما را با آن از مخالفت با رسول اکرم ﷺ بر حذر می‌دارد، آن گاه که ایشان در رشک و چشم‌وهم‌چشمی با دیگر ازواج مطهّرات علیه آن حضرت ﷺ تبانی کردند». آری! ایشان را به این حقیقت ملتفت می‌سازد که هرچند در حبالهٔ نکاح بهترین خلق خدا ﷻ و خاتم پیامبران وی هستند امّا باید بدانند که این امر در مقام حساب و کتاب هیچ چیز از خواست خدا ﷻ را در مورد آنان دفع نمی‌کند و هیچ سودی به حالشان ندارد. شایان ذکر است که خدای عزّوجلّ عائشه و حفصه رضی‌الله‌عنهما را با توبهٔ صحیح و خالصانه‌ای که کردند، از گناه این همدستی علیه رسول خویش ﷺ پاک کرد.

وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمۡرَأَتَ فِرۡعَوۡنَ إِذۡ قَالَتۡ رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتًا فِي ٱلۡجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرۡعَوۡنَ وَعَمَلِهِۦ وَنَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١١﴾

﴿و خداوند برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زن فرعون را مَثَلی آورده است﴾ این مَثَل گویای آن است که صولت کفر هیچ زیانی به مؤمنان نمی‌رساند چنان‌که به زن فرعون زیان نرسانید زیرا در همان حال که او در قید همسری کافرترین کافران بود

امّا با ایمان به خدای عزّوجلّ بهشتهای پرناز و نعمت برایش مسلّم شد. گفتنی است که اسم وی آسیه بنت مزاحم است که عمّهٔ موسی‌ﷺ بود و به او ایمان آورد پس فرعون وی را سخت شکنجه کرد تا از ایمان بازش دارد ﴿آن گاه که گفت﴾ زن فرعون در حالتی که زیر تعذیب و شکنجهٔ فرعون قرارداشت؛ ﴿پروردگارا! پیش خود برایم خانه‌ای در بهشت بنا کن﴾ یعنی: برایم خانه‌ای نزدیک به رحمتت در برترین درجات مقرّبان بارگاهت بنا کن. ابن‌کثیر به نقل از علما می‌گوید: «آسیه قبل از دار، جار را انتخاب کرد زیرا پیش از آن‌که بگوید: برایم خانه‌ای در بهشت بنا کن، گفت: عِنْدَكَ در جوار خود». ﴿و مرا از فرعون و عملش نجات ده﴾ یعنی: مرا از خود فرعون و از اعمال شرّی که از وی سر می‌زند، نجات ده و رهایی بخش ﴿و مرا از قوم ستمگر نجات ده﴾ یعنی: از قوم فرعون که کفّار قبطی بودند.

وَمَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَٰنَ ٱلَّتِىٓ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَٰتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِۦ وَكَانَتْ مِنَ ٱلْقَٰنِتِينَ ﴿١٢﴾

﴿و نیز﴾ خداوند ﷻ مَثَلی آورده است برای کسانی که ایمان آورده‌اند ﴿مریم دختر عمران را﴾ کسی که خداوند ﷻ کرامت دنیا و آخرت را برایش جمع کرد و او را بر زنان جهانیان برگزید با وجود آن‌که او در میان قومی نافرمان و عاصی به‌سر می‌برد؛ همان ﴿که فرج خود را نگاهداشت﴾ از آلودگی به بی‌حیایی و فحشاء ﴿پس در او از روح خود دمیدیم﴾ به این ترتیب که به جبرئیل فرمان دادیم تا در چاک پیراهن وی از جای گریبانش بدمد و در نتیجه او به عیسی‌ﷺ باردار شد ﴿و کلمات پروردگار خود را تصدیق کرد﴾ یعنی: مریم قوانین و احکامی را که پروردگار متعال برای بندگانش مشروع کرده است و آنچه را که فرشته بدان مخاطبش ساخت تصدیق کرد و آن این سخن جبرئیل‌ﷺ به وی بود که: «من فرستادهٔ پروردگارت

هستم». و نیز تصدیق کرد اخباری را که جبرئیل عليه‌السلام به وی در مورد بشارت به تولّد عیسی عليه‌السلام و این‌که او از پیامبران مقرّب است، داد[1] **﴿و تصدیق کرد کتابهای او را﴾** که عبارت از کتابهای نازل شده بر انبیای الهی بود **﴿و از فرمانبرداران بود﴾** یعنی: از گروهی بود که برای پروردگارشان مطیع‌اند زیرا خانوادهٔ مریم اهل بیت صلاح و طاعت و تقوی بودند.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در ایراد تمثیل، هم از زنان شوهردار نمونه‌ای را ذکر کرد و هم از زن بی‌شوهری یاد کرد تا از بیوگان دلجویی کرده باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بهترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون اند».

---

۱ ـ نگاه: سورهٔ «آل عمران» آیات (۴۲ ـ ۴۸).

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ملک

مکّی است و دارای سی آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با تقدیس و بزرگداشت ذات با عظمت خداوند از سوی خودش، «مَلِك» نامیده شد و به نامهای «واقیه» و «منجیه» نیز نامیده می‌شود زیرا خوانندهٔ خویش را از عذاب قبر حفظ نموده و نجات می‌دهد چنان‌که بیان خواهد شد. ابن‌عبّاس ﷺ این سوره را «مجادله» می‌نامید به دلیل آن که این سوره از خوانندهٔ خود در قبر دفاع می‌کند.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره احادیث بسیاری نقل شده است که از آن جمله این **حدیث‌شریف** است: «اِنَّ سُوْرَةً فِي الْقُرْآنِ ثَلاثِيْنَ آيَةً شَفَّعَتْ لِصاحِبِها غُفِرَ لَهُ: (تَبارَكَ الَّذِيْ بِيَدِهِ الْمُلْكُ) همانا سوره‌ای در قرآن هست که سی آیه دارد و برای صاحب خود شفاعت کرد پس برایش آمرزیده شد، این سوره (تَبارَكَ الَّذِيْ ...) است». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هِيَ الْمانِعَةُ، هِيَ الْمُنْجِيَةُ، تُنْجِيْهِ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ این سوره بازدارنده است، این سوره نجات دهنده است و خوانندهٔ خود را از عذاب قبر نجات می‌دهد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ دو سورهٔ

« الٓمّ تنزيل السجده » و « تَبَارَكَ الَّذِيْ ... » را در هر شب می‌خواندند و خواندن آنها را در سفر و حضر ترک نمی‌کردند از این جهت گفته شده که قرائت آن در هر شب مستحبّ است. صاحب تفسیر « فی ظلال القرآن » می‌گوید: « این سوره جهانبینی جدیدی را از هستی و رابطهٔ آن با آفریننده‌اش به تصویر می‌کشد، جهانبینی‌ای که مرزهای محدود زمانی و مکانی را در می‌نوردد ... ».

تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴿١﴾

﴿تبارک است آن که به دست اوست مُلك﴾ تَبَارَكَ: از برکت است که عبارت از رشد و فزونی حسّی یا معنوی می‌باشد. یعنی خیر خداوند ﷻ بسیار و انعام وی بزرگ است و او از صفات مخلوقان برتر و والا و خجسته می‌باشد. مراد از مُلك: فرمانروایی آسمانها و زمین در دنیا و آخرت است. ﴿و او بر همه چیز تواناست﴾ و هیچ چیز او را عاجز نمی‌تواند کرد بلکه او هرگونه که بخواهد در ملک خویش تصرّف می‌کند؛ از انعام نمودن یا انتقام‌گرفتن، از بلندبردن یا پست نمودن و از بخشیدن یا بازداشتن؛ و مؤمنان در دنیا به این امر دانا و باور مندند امّا کفّار منکر آن می‌باشند ولی در آخرت؛ احدی جز حق تعالی ادّعای ملک و فرمانروایی را نمی‌کند و هیچ کس منکر فرمانروایی وی نمی‌گردد از این جهت است که خداوند متعال فرموده است: « مٰالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ ۞ خداوند فرمانروای روز جزاست » و نیز فرموده است: « يَوْمَ هُمْ بٰارِزُوْنَ لاَيَخْفىٰ عَلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ، لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ ۞ روزی که آنان سراپا آشکار باشند و از آنان چیزی بر خداوند پوشیده نباشد، ندا آید: امروز فرمانروایی از آن کیست؟ [پاسخ آید که] از آن خداوند یگانهٔ قهّار است » [غافر / ۱۶].

ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡمَوۡتَ وَٱلۡحَيَوٰةَ لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ وَهُوَ

ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفُورُ ﴿٢﴾

﴿**همان که مرگ و زندگی را آفرید**﴾ مرگ: انقطاع و جدایی روح از بدن؛ و حیات: تعلّق و پیوند روح به بدن است. پس حیات در اینجا به این معنی است که: خدای عزّوجلّ بشر را در ساختار انسانی‌اش آفرید و در وی روح را خلق کرد ﴿**تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکردارتر است**﴾ یعنی: مرگ و زندگی را آفرید و شما را عاقل گردانید؛ تا شما را مکلّف سازد، سپس شما را بیازماید و آن گاه شما را بر مبنای این تکلیف، جزا و پاداش دهد. پس هدف اصلی از ابتلا، نمایان کردن کمال نیکوکاری نیکان است ﴿**و اوست عزیز**﴾ یعنی: غالبی که مغلوب نمی‌شود ﴿**آمرزگار**﴾ است برای کسی که توبه و انابت پیشه کرده است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ آیهٔ: (تَبَارَكَ الَّذِيْ بِيَدِهِ الْمُلْكُ) را تلاوت نمودند و چون به: (أَيُّكُم أَحْسَنُ عَمَلا) رسیدند، فرمودند: «از محرّمات خداوند جل جلاله بپرهیز و در طاعت وی بشتاب».

ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ طِبَاقٗاۖ مَّا تَرَىٰ فِي خَلۡقِ ٱلرَّحۡمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٖۖ فَٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ هَلۡ تَرَىٰ مِن فُطُورٖ ﴿٣﴾

﴿**همان که هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید**﴾ بر فراز یک‌دیگر، هر آسمانی را جدا از آسمان دیگر چنان‌که در حدیث «اسراء» و غیر آن آمده است. آسمان: مادّه‌ای است که جز خدای سبحان کسی حقیقت آن را نمی‌داند، چنان که در احادیث شریف آمده است و فاصلهٔ آن از زمین با مقیاس‌های قدیم مسافت پنجصد سال راه است و امروزه در برنامه‌های فضایی این مسافت را به مایل می‌سنجند. به‌قولی: آسمان عبارت از مدارهای سیر سیّارگان است چنان که

دانشمندان نجوم نیز برآنند که آسمان عبارت از فضای خالی‌ای است که سیّارگان در آن سیر می‌کنند. و اگر بدانیم که سیّارگان و ستارگان دارای ابعاد بس متفاوت و مسافت‌های عظیمی هستند، در این صورت می‌توانیم عظمت کرّات آسمانها را درک کنیم. ﴿**در آفرینش خدای رحمن هیچ بی‌ضابطه‌گی‌ای نمی‌بینی**﴾ یعنی: ای بیننده! تو هیچ تناقض، تباین، کجی و نابسامانی‌ای در آفرینش خدای بخشایشگر نمی‌بینی بلکه آفرینش وی بسیار به‌سامان، منظّم و استوار است به طوری که بر وجود آفریننده‌ٔ خود دلالت می‌کند ﴿**باز بنگر، آیا هیچ خلل و نقصانی می‌بینی؟**﴾ یعنی: باز نگاهت را به آسمان بدوز و تأمّل کن که آیا ــ با وجود عظمت و گستردگی آسمان ــ هیچ شکاف یا رخنه یا خلل و شکستگی‌ای در آن می‌بینی؟.

ثُمَّ ٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ كَرَّتَيۡنِ يَنقَلِبۡ إِلَيۡكَ ٱلۡبَصَرُ خَاسِئٗا وَهُوَ حَسِيرٞ ﴿٤﴾

﴿**باز دوباره چشم بگردان**﴾ یعنی: بارهای متوالی به طور پیاپی بنگر و نیک تأمّل کن هرچند که نگرشت بسیار شود زیرا تکرار نگرش و تأمّل، در اقامهٔ حجّت بلیغ‌تر و عذر و بهانه را قطع کننده‌تر است ﴿**تا نگاهت زبون و درمانده به‌سویت بازگردد**﴾ یعنی: اگر هم پیوسته بنگری و پیاپی تأمّل کنی، نگاهت با ذلّت و حقارت و خسته و مانده از این‌که در آفرینش آسمان چیزی از عیب را ببیند، به سویت باز می‌گردد.

وَلَقَدۡ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلۡنَٰهَا رُجُومٗا لِّلشَّيَٰطِينِۖ وَأَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ ﴿٥﴾

﴿و هرآینه آسمان دنیا را به چراغهایی زینت دادیم﴾ پس آسمان دنیا در نیکوترین ساختار، کامل‌ترین صورت، دل‌انگیزترین شکل و بسان نگارینه‌ترین تابلویی قرار گرفته است. ستارگان چراغها نامیده شدند زیرا همچون روشنی بخشیدن چراغ پرتو بر می‌افشانند ﴿و آنهارا رانندهٔ شیاطین گردانیدیم﴾ یعنی: این چراغها را آلات رجمی گردانیدیم که شیاطین به وسیلهٔ آنها رانده می‌شوند. البتّه این جمله مفید فایدهٔ دیگری غیر از این فایده است که ستارگان زینت و آرایشی برای آسمان دنیا هستند. قتاده می‌گوید: «خداوند ﷻ ستارگان را برای سه حکمت آفرید:

۱ ــ زینتی برای آسمان.

۲ ــ رانندهای برای شیاطین.

۳ ــ نشانه‌هایی که به وسیلهٔ آنها در خشکی و دریا راهیابی می‌شود».

﴿و برای آنان عذاب آتش افروخته آماده کرده‌ایم﴾ یعنی: برای شیاطین بعد از سوختاندن آنها در دنیا به وسیلهٔ شهابهای آسمانی، عذاب آتش را آماده کرده‌ایم.

وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ ۖ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٦﴾

﴿و برای کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند﴾ از بنی‌آدم، یا از هر دو گروه بنی‌آدم و جنّ ﴿عذاب جهنّم است و چه بد سرانجامی است﴾ جهنّم که بدان می‌گرایند و می‌پیوندند.

إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ ﴿٧﴾

﴿چون در آن افگنده شوند﴾ چنان‌که هیزم در آتش افگنده می‌شود؛ ﴿برای آن آوازی مانند آواز خر می‌شنوند﴾ شَهِیق: آوازی مانند آواز خر در اوّل نعرهٔ آن است.

ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «آواز جهنّم در هنگام افگندن کفّار در آن، همچون آواز خر است آن گاه که از دیدن جو دم بر می‌آورد و نفس نفس می‌زند و سپس عرعر تندی می‌کشد که همه کس از شنیدن آن بر خود می‌لرزد». ﴿و آن بر می‌جوشد﴾ یعنی: دوزخ بر دوزخیان همچون جوشیدن دیگ برمی‌جوشد.

تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ ٱلْغَيْظِ ۖ كُلَّمَآ أُلْقِىَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَآ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿٨﴾

﴿نزدیک است که از خشم پاره پاره شود﴾ یعنی: نزدیک است که دوزخ از شدّت خشم بر کفّار، از هم شگافته و پاره‌پاره شود ﴿هرگاه که فوجی در آن افگنده شوند﴾ فوج: یک گروه از مردم‌اند ﴿نگهبانانش از آنان می‌پرسند﴾ یعنی: فرشتگان نگهبان دوزخ که «مالک» و همکاران وی‌اند از سر توبیخ و سرکوفت از دوزخیان می‌پرسند: ﴿آیا نزد شما﴾ در دنیا ﴿بیم‌دهنده‌ای نیامد﴾ که شما را از چنین روز سختی بیم و هشدار دهد؟.

قَالُوا۟ بَلَىٰ قَدْ جَآءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ مِن شَىْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِى ضَلَٰلٍ كَبِيرٍ ﴿٩﴾

﴿گویند: چرا، نزد ما هشداردهنده‌ای آمد﴾ یعنی: فرستاده‌ای از بارگاه پروردگار ما نزد ما آمد و ما را بیم و هشدار داد و ما را از چنین روزی آگاهانید ﴿پس تکذیب کردیم﴾ آن هشداردهنده را ﴿و گفتیم: خداوند چیزی فرو نفرستاده است﴾ بر زبان شما از امور غیب، اخبار آخرت و شرایع و احکامی که متضمّن بیان چیزهایی

باشد که خداوند ﷻ از ما می‌طلبد **﴿شما جز در گمراهی بزرگ نیستید﴾** یعنی ما به پیامبران گفتیم: بی‌گمان شما از حق و راه صواب دور هستید. یا این سخن نگهبانان دوزخ به دوزخیان است. به هرحال؛ خدای عزّوجلّ در این آیه از عدالتش در معامله با خلقش یادآور می‌شود و این‌که او هیچ کس را جز بعد از برپا داشتن حجّت علیه وی عذاب نمی‌کند.

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١٠﴾

﴿وگویند﴾ کفّار **﴿اگر شنیده بودیم﴾** به سمع قبول و فهم **﴿یا تعقّل کرده بودیم﴾** مانند تعقّل و درک و دریافت کسی که نیک می‌نگرد و می‌اندیشد؛ **﴿از زمرهٔ دوزخیان نبودیم﴾** بلکه می‌بایست به آنچه که خدای عزّوجلّ برای ما نازل کرده بود ایمان می‌آوردیم و از پیامبران ﷺ متابعت و پیروی می‌کردیم.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١١﴾

﴿پس به گناه خود﴾ یعنی: به کفر خود که به سبب آن سزاوار عذاب دوزخ شدند **﴿اعتراف کردند پس دوری باد بر اهل دوزخ﴾** یعنی: دور باشند از رضای خداوند ﷻ و رحمت وی. بدین‌گونه خداوند متعال عذاب را گریبانگیر آنان می‌سازد، بعد از آن‌که به گناه خود اعتراف می‌کنند زیرا با این عتراف است که علیه آنان حجّت بر پا می‌شود و برایشان عذری باقی نمی‌ماند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَنْ يُهْلَكَ النَّاسُ حَتَّىٰ يُعْذَرُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ ✿ مردم هرگز نابود ساخته نمی‌شوند تا این‌که از جانب خویش عذر نمایانده شوند». یعنی: حجّت علیه آنان ثابت گردد و خود نیز به جرم خویش اعتراف کنند. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاَ يَدْخُلُ أَحَدٌ النَّارَ إِلاَّ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ النَّارَ أَوْلَى بِهِ مِنَ الْجَنَّةِ ✿ هیچ کس به

دوزخ داخل نمی‌شود مگر این‌که می‌داند کـه دوزخ بـه او از بـهشت سزاوارتـر است».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُم بِٱلۡغَيۡبِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٞ ﴿١٢﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که غایبانه از پروردگار خویش مـی‌ترسند**﴾ یـعنی: درحـالی از عذاب او می‌ترسند که او و عذابش را ندیده‌اند پس از بیم عـذابش بـه او ایـمان آورده و در نهان و آشکار از او اطاعت می‌کنند؛ ﴿**آنان را آمرزشی**﴾ است بزرگ که خداوند ﷻ به سبب آن از گناهانشان در می‌گذرد ﴿**و**﴾ برای ایشـان ﴿**مـزدی بزرگ است**﴾ که همانا بهشت می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللّٰهُ تَعَالٰى فِيْ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لاٰظِلَّ إِلاّٰ ظِلُّهُ ...مِنْهُمْ: وَرَجُلٌ دَعَـتْهُ إِمْـرَأَةٌ ذَاتَ مَـنْصَبٍ وَجَمَالٍ فَقَالَ: إِنِّيْ أَخَافُ اللّٰهَ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتّٰى لاٰ تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُـنْفِقُ يَمِيْنُهُ هفت کس‌اند که خداوند متعال ایشان را در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ رحمت وی نیست، در سایهٔ عرش خود جای می‌دهد ... و از جملهٔ ایشان مردی است که زن صاحب جاه و جمالی او را به‌سوی خود می‌خواند ولی آن مرد می‌گوید: من [این کار بد را نمی‌کنم زیرا] از خداوند ﷻ می‌ترسم. و از جملهٔ ایشان مردی است که صدقه‌ای می‌دهد و آن را مخفی می‌دارد تا بـدانـجا کـه دست چپ وی پـی نمی‌برد به آنچه که دست راستش انفاق می‌کند».

وَأَسِرُّواْ قَوۡلَكُمۡ أَوِ ٱجۡهَرُواْ بِهِۦٓۖ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿١٣﴾

﴿**و اگر سخن خود را پنهان دارید، یا آشکارش نمایید**﴾ یعنی: اگر سخن خود در

مورد رسول اکرم ﷺ را پوشیده دارید، یا آشکار نمایید بدانید که خداوند ﷻ همهٔ اینها را می‌داند و هیچ چیز از آن بر وی مخفی نمی‌ماند ﴿**بی‌گمان او به آنچه در سینه‌هاست**﴾ یعنی: او به راز دلها و به خلجان اندرونها ﴿**داناست**﴾.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: این آیه دربارهٔ مشرکان نازل شد که مشغول عیب‌جویی و طعن‌زدن به رسول خدا ﷺ بودند پس جبرئیل علیه السلام ایشان را از سخنان آنها آگاه کرد و پس از آن آنها به یک‌دیگر می‌گفتند: «سخنتان را پوشیده دارید تا خدای محمّد نشنود». امّا خطاب آیهٔ کریمه عامّ است برای تمام خلق در تمام اعمالشان.

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٤﴾

﴿**آیا کسی که آفریده است نمی‌داند؟**﴾ یعنی: آیا کسی که خود این سخنان پنهانی و راز دلها را خلق و ایجاد کرده است، بدانها علم ندارد؟ آخر حق تعالی انسان را به دست بلاکیف خویش آفریده است و مسلّماً داناترین کس به یک شیء آفریده شده، صانع و آفرینندهٔ آن است ﴿**با این که او خود لطیف خبیر است**﴾ یعنی: دانا است به همه دقایق و از جمله به آنچه که در دلهاست؛ خبیر و آگاه است به آنچه که دلها پنهان می‌دارند پس هیچ امر پوشیده‌ای بر او پنهان نمی‌ماند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ ۖ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴿١٥﴾

﴿**اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید**﴾ یعنی: آن را هموار و نرم گردانید تا بر آن استقرار یابید و آن را خشن نگردانید به گونه‌ای که نشستن و راه

رفتن بر آن دشوار باشد ﴿**پس در مناکب آن راه روید**﴾ یعنی: در فراخنا و اطراف و جوانب آن برای انواع کسب و کار و تجارت رهسپار شوید ﴿**و از رزق خدا بخورید**﴾ یعنی: از آنچه که خداوند متعال برای شما روزی داده و آن را برای شما در زمین آفریده است، بهره ببرید. بدین‌سان خدای عزّوجلّ با تمکین دادن فرزندان آدم در زمین و دادن توانمندی به دست آوردن خیرات و برکات آن برایشان، بر آنان منّت می‌گذارد ولی بر آنان است که بدانند؛ سرانجام بازگشت‌شان به‌سوی اوست از این جهت فرمود: ﴿**و رستاخیز به‌سوی اوست**﴾ یعنی: برانگیختنتان از قبرهایتان به‌سوی اوست نه به‌سوی غیر او. مراد این دو آیه و ماقبل آن تهدید کافران است پس گویی حق تعالی فرمود: هان ای کفّار! بدانید که من به امور آشکار و نهان شما دانایم پس از من بیمناک و از عذابم برحذر باشید زیرا این من هستم که شما را در این زمین ساکن گردانیده و آن را سبب منافع و ارزاق شما قرار داده‌ام و اگر بخواهم شما را به این زمین فرو می‌برم چنان‌که می‌فرماید:

ءَأَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يَخۡسِفَ بِكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ﴿١٦﴾

﴿**آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده‌اید؟**﴾ و او خداوند ﷻ است زیرا اعراب بر این باور بودند که حق تعالی در آسمان می‌باشد. آری! آیا ایمن شده‌اید از این ﴿**که شما را**﴾ مانند قارون ﴿**در زمین فرو برد**﴾ بعد از آن‌که زمین را برایتان رام گردانید که در فراخنای آن راه می‌روید ﴿**پس بناگاه زمین به تپیدن افتد**﴾ یعنی: زمین درهنگام فروبردنتان به لرزه و جنبش در می‌آید، بر خلاف حالت طبیعی خود که رام و آرام بوده است.

أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ۖ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿١٧﴾

﴿**آیا از کسی که در آسمان است ایمن شده‌اید که بر شما حاصبی بفرستد؟**﴾ یعنی: باران سنگی از آسمان بفرستد چنان‌که سنگها را بر قوم لوط و اصحاب فیل فرستاد؟ به‌قولی؛ حاصب: بادی است که از آن سنگریزه می‌بارد ﴿**پس به زودی خواهید دانست که بیم‌دادن من چگونه است؟**﴾ آن گاه که عذابم را معاینه و مشاهده کنید امّا دانستن در آن هنگام هیچ به درد شما نمی‌خورد. مفسّران در معنی: «ءَآمِنْتُمْ مَنْ فِي‌السَّماءِ ۞ آیا از کسی که در آسمان است، ایمن شده‌اید؟» گفته‌اند: یعنی آیا از خداوندی ایمن شده‌اید که قدرت او در آسمان نافذ است نه قدرت بتانی که شما در زمین می‌پرستید؟ با علم به این‌که خداوند ﷻ هم در آسمان و هم در زمین خداوند است چنان‌که می‌فرماید: (وَهُوَ الَّذِيْ فِي‌السَّماءِ اِلٰهٌ وَّفِي‌الْاَرْضِ اِلٰهٌ، وَهُوَ الْحَكِيْمُ الْعَلِيْم ۞ اوست آن‌که در آسمان خداست و در زمین خداست و اوست فرزانهٔ دانا» [زخرف / ۸۴]. امام رازی در ردّی بر فرقهٔ مشبّهه که با استناد به آیهٔ (ءَآمِنْتُمْ مَنْ فِي‌السَّماءِ...) بر اثبات مکان برای خداوند متعال استدلال کرده‌اند، می‌گوید: «حمل این آیه بر ظاهر آن به اتّفاق مسلمین امکان ندارد زیرا این امر که خدای عزّوجلّ در آسمان باشد مقتضی آن است که آسمان از تمام جوانب به او محیط باشد پس در ایسن صورت باید او کوچکتر از آسمان باشد و با در نظرداشت این که آسمان از عرش بسیار کوچکتر است زیرا عرش بزرگترین مخلوقات حق تعالی در آسمان و زمین می‌باشد پس لازم می‌آید که حق تعالی از عرش نیز کوچکتر باشد و این امر به اتّفاق اهل اسلام محال است بدان جهت که حق تعالی خود فرموده است: (قُلْ لِمَنْ مَا فِي‌السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ، قُلْ: لِلّٰهِ ۞ بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آنِ خداست» [انعام / ۱۲]. بنابراین،

برگردانیدن آیه از ظاهر آن به‌سوی تأویل واجب است ». شایان ذکر است که علما چند وجه را در تأویل این آیه ذکر کرده‌اند که بهترین آنها این تأویل است: « آیا از کسی که سلطه و فرمانروایی و قدرتش در آسمان است ایمن شده‌اید؟ ». هدف از ذکر آسمان، به تصویر کشیدن سلطهٔ عظیم خداوند متعال و قدرت وی می‌باشد چنان‌که او خود فرموده است: (وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوَاتِ وَفِي الأَرْضِ ✿ و او در آسمانها و در زمین خداست) [انعام / ۳] پس یک چیز واحد همزمان در دو مکان بوده نمی‌تواند.

وَلَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿١٨﴾

﴿و هرآینه کسانی که پیش از آنان بودند، نیز تکذیب کردند پس عقوبت من چگونه بود؟﴾ یعنی: بنگر که عذاب من برآنان در برابر آن تکذیب چگونه بود و به آنان از عذاب فاجعه‌بار چه‌ها رسید؟ لذا چگونه اینان از عذابم ایمن خواهندبود؟

أَوَلَمْ يَرَوْا۟ إِلَى ٱلطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَٰٓفَّٰتٍ وَيَقْبِضْنَ ۚ مَا يُمْسِكُهُنَّ
إِلَّا ٱلرَّحْمَٰنُ ۚ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍۭ بَصِيرٌ ﴿١٩﴾

﴿آیا بر فراز سرشان به پرندگان ننگریسته‌اند که بال گشاده‌اند﴾ در هوا و در هنگام پرواز بالهایشان را گشاده می‌دارند ﴿وگاه فرو می‌بندند﴾ بالهای خود را ﴿جز خدای رحمان کسی آنان را﴾ در هوا در هنگام پرواز و بازکردن و فروبستن بالهایشان ﴿نگاه نمی‌دارد﴾ خدای توانا و مقتدری که از رحمت و لطف خویش چنان صنعت دقیق و ترکیب عجیبی در پرندگان به کاربرده‌است که به آنها امکان می‌دهد تا آن‌گونه که بخواهند در هوا جولان کنند. و بخش‌هایی از این صنعت دقیق عبارت

است از: سبکی اجسامشان، پوشاندنشان با کسوت پر و پراکندن آن پرها به روش معیّنی که چون آنها را بر هوا زنند در جوّ ارتفاع می‌گیرند و به جلو می‌روند پس پاک و منزّه است آفرینندهٔ بی مثال ﴿بی‌گمان او به هر چیز بیناست﴾ یعنی: به چیزهایی که برای هر یک از مخلوقاتش شایسته است لذا چیزی بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند و او می‌داند که چگونه عجایب و غرایب را بیافریند و آنها را در فضای خلقت به جولان اندازد پس چرا کفّار از نگرش در پریدن مرغان، به قدرت ما بر عذاب نمودن خود پی‌نمی‌برند و راه نمی‌یابند؟

أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ جُندٌ لَّكُمْ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ ٱلرَّحْمَٰنِ ۚ إِنِ ٱلْكَٰفِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ ﴿٢٠﴾

﴿**یا آن کسی که خود برای شما چون سپاهی است که شما را در برابر خدای رحمان یاری می‌کند کیست؟**﴾ یعنی: کیست آن موجود حقیری که به پندار شما لشکری برای شما است که متولّی و عهده‌دار نصرت شما باشد چنانچه خداوند ﷻ خود شما را به رحمت و یاری خود نصرت ندهد؟ بدانید که شما سپاه و لشکری ندارید که از عذاب خدای سبحان بازتان دارد. تعبیر: (مِنْ دُوْنِ الرَّحْمٰن) به این حقیقت اشاره دارد که بقای مردم در زمین همراه با کفر و ظلمشان، به سبب رحمت خدای رحمانی است که رحمتش بر همه چیز فراگیر و گسترده است ﴿**کافران جز در فریب نیستند**﴾ فریب بزرگی از جهت شیطان که آنها را بدان می‌فریبد. آیهٔ کریمه ردّ پندار کفّاری است که با تکیه بر یاری یاران کافرشان از ایمان آوردن امتناع می‌کردند.

آن گاه خداوند متعال بر این پندار کفّار که غیر از او روزی‌دهندهٔ دیگری نیز وجود دارد و بتان سرچشمهٔ تمام خیرها هستند و آفات را از آنان دفع می‌کنند،

مهر بطلان کوبیده و می‌فرماید:

أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُۥ ۚ بَل لَّجُّوا۟ فِى عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ﴿٢١﴾

﴿یا کیست آن کس که به شما روزی دهد اگر خدا رزق خود را از شما باز دارد؟﴾ یعنی: چه کسی است که بر شما ارزاق ــ اعم از باران و غیر آن ــ را فرو ریزاند، اگر خدای سبحان این ارزاق را از شما باز دارد و باز گیرد؟ **﴿بلکه حق این است که در سرکشی و رمیدگی پای فشردند﴾** و در عناد و استکبار از حق دراز دستی می‌کنند لذا نه درس و اندرز می‌گیرند و نه اندیشه می‌کنند.

أَفَمَن يَمْشِى مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِۦٓ أَهْدَىٰٓ أَمَّن يَمْشِى سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢٢﴾

آن گاه خدای متعال برای مؤمن و کافر مَثَلی می‌آورد: **﴿پس آیا آن کس که نگونسار راه می‌پیماید، راه‌یافته‌تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟﴾** کسی که نگونسار راه می‌پیماید، انسان کافر است که در دنیا در معاصی خدای عزّوجلّ فروافتاده است لذا او هم وی را در روز قیامت درافتاده بر رویش حشر می‌کند و آن کس که راست و ایستاده بر راهی می‌رود که راست است و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست، شخص مؤمنی است که در دنیا بر مبنای برنامهٔ خدا ﷻ و در روشنایی هدایت و بینش به جلو می‌رود پس این انسان مؤمن در آخرت نیز راست و استوار بر راه راستی حشر می‌شود که انجام آن بهشت است و

او را یکراست به بهشت می‌رساند.

قُلْ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَـٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۖ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۲۳﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿اوست آن کس که شما را آفرید﴾ در آفرینش نخستین بعد از آن‌که چیزی نبودید و در پردهٔ عدم قرار داشتید ﴿و پدید آورد﴾ برای شما ﴿گوش‌ها﴾ را تا به وسیلهٔ آن بشنوید ﴿و چشم‌ها را﴾ تا به وسیلهٔ آن ببینید ﴿و دلها را﴾ تا به وسیلهٔ آنها در مخلوقات خداوند متعال عارفانه بیندیشید ﴿چه کم شکر می‌گزارید﴾ یعنی: شما شکر پروردگار این نعمت‌ها را جز اندکی به جا نمی‌آورید تا با یکتاپرستی آن سر به راه طاعت و اخلاص بگذارید؛ آخر او در شما حاسّهٔ شنوایی را آفرید تا به وسیلهٔ آن اندرزها را بشنوید و حاسّهٔ بینایی را آفرید تا به وسیلهٔ آن در ابداعات آفرینش وی نظر کنید و دلها و عقلها را آفرید تا به وسیلهٔ آن در مخلوقات او و ادراک حقایق اشیاء تأمّل و تفکّر کنید ولی شما از این نیروها در جهت طاعت و انجام اوامر حق و ترک نواهی‌اش اندکی بهره می‌گیرید در حالی که شکر حقیقی این است که این نیروها و توانایی‌ها را در جهت آنچه که به خاطر آن آفریده شده‌اند به کار گیرید، نه این‌که صرفاً شکر را به زبان تکرار کنید امّا همزمان با عصیان هم‌آوا و هم آغوش باشید! پس هرگاه این نیروها در طلب رضای الهی به کار گرفته نشد، یقین داشته باشید که مطلقاً شکر منعم را به جای نیاورده‌اید. دلیل این‌که این اندامها به یادآوری مخصوص گردیده‌اند این است که اینها ابزارهای فهم و دانش اند.

سپس حق تعالی سومین برهان بر کمال قدرت خویش را ذکر نموده و می‌فرماید:

قُلْ هُوَ ٱلَّذِى ذَرَأَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد﴾ و بر روی آن پراکنده ساخت همراه با اختلاف زبانها، رنگها و اشکالتان ﴿و به‌سوی او محشور می‌شوید﴾ بعد از این پراکندگی پس اوست که شما را جمع می‌کند، همان گونه که پراکنده‌تان کرد و شما را برای حساب باز می‌آورد چنان‌که نخستین بار شما را آفرید.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٢٥﴾

﴿و می‌گویند﴾ کفّار ﴿این وعده﴾ که شما در مورد حشر و قیامت و دوزخ و عذاب به ما می‌دهید؛ ﴿کی فرامی‌رسد؟ اگر﴾ در این وعده ﴿راست می‌گویید﴾ پس به ما خبر دهید، یا این وقت را برای ما روشن سازید و بیان نمایید، یا این وعده را برای ما محقّق گردانید؟ پس خداوند ﷻ در پاسخ‌شان می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٦﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿جز این نیست که علم آن فقط نزد خداوند است﴾ یعنی: آگاهی از وقت برپایی قیامت فقط نزد خداوند ﷻ است و دیگری آن را نمی‌داند ﴿و جز این نیست که من بیم‌دهندهٔ آشکاری هستم﴾ که شما را از فرجام نامیمون کفرتان بیم می‌دهم و برای شما آنچه راکه خدای عزّوجلّ مرا به بیان آن امر نموده است بیان می‌کنم و بدانید که پروردگارم مرا به این امر نکرده که وقت وقوع قیامت را به اطلاع شما برسانم زیرا عقیده به روز آخرت اثر طبیعی ایمان به اوست و در مخفی داشتن وقت قیامت حکمتهای فراوانی وجود دارد.

آن گاه خداوند متعال حال این گروه کفّار را در هنگام دیدن عذاب وصف نموده و می‌فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيٓـَٔتْ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَقِيلَ هَـٰذَا ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تَدَّعُونَ ﴿٢٧﴾

﴿و چون آن را﴾ یعنی عذاب را ﴿نزدیک ببینند، چهره‌های کافران ناخوش شود﴾ یعنی: سیاه و اندوهگین و افسرده شود و غباری از ذلّت و حقارت بر آنها فرونشیند ﴿وگفته شود: اینُ است آنچه آن را می‌طلبیدید﴾ به شتاب در دنیا؛ از روی استهزا و تمسخر.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ ٱللَّهُ وَمَن مَّعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَن يُجِيرُ ٱلْكَـٰفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٨﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به این مشرکان منکر نعمت‌های حق تعالی ﴿به من خبر دهید، اگر خداوند مرا هلاک کند﴾ با مرگ یا کشته شدنم، همان گونه که شما در حقّ من چنین آرزو و تمنّایی دارید و در کمین فرودآمدن مصایب و نابودی برای من هستید ﴿و اگر ایشان را که همراه من‌اند﴾ از مؤمنان نیز نابود کند؛ ﴿یا بر ما رحمت آورد﴾ با به تأخیر افگندن این هلاکت تا میعاد معیّنی؟ آری! اگر فرض کنیم که چنین شود: ﴿پس کیست که کافران را از عذابی دردناک رهایی دهد؟﴾ یعنی: قطعاً هیچ کس آنان را از این عذاب نجات نمی‌دهد، چه خداوند ﷻ پیامبر ﷺ و مؤمنان همراهش را ــ آن گونه که کفّار در آرزوی آن بودند ــ هلاک گرداند و چه این

امر را به تأخیر افگند؛ پس به هرحال آنان را از عذاب الهی گریزی نیست.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که: کفّار مکّه علیه رسول اکرم ﷺ و مؤمنان دعای هلاکت می‌کردند، همان بود که این آیه نازل شد.

قُلۡ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ءَامَنَّا بِهِۦ وَعَلَيۡهِ تَوَكَّلۡنَاۖ فَسَتَعۡلَمُونَ مَنۡ هُوَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴿٢٩﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**اوست رحمان**﴾ ذکر رحمان در اینجا به این حقیقت اشاره دارد که اهل ایمان مورد مرحمت‌اند پس آرزوی کفّار در مورد خواری و خسرانشان، آرزویی خام و بی اساس است. آری! بگو: ﴿**به او ایمان آورده‌ایم**﴾ و چیزی را با او شریک نمی‌گردانیم ﴿**و بر او توکّل کرده‌ایم**﴾ نه بر غیر وی. توکّل: سپردن امور به خدای عزّوجلّ است ﴿**پس به زودی خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار است**﴾ ما یا شما؟ و به زودی خواهید دانست که سرانجام کار در دنیا و آخرت به سود کیست؟ به سود ما که بر خدای عزّوجلّ توکّل کرده‌ایم، یا به سود شما که بر مردان و اموال خویش متّکی هستید؟.

قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِنۡ أَصۡبَحَ مَآؤُكُمۡ غَوۡرٗا فَمَن يَأۡتِيكُم بِمَآءٖ مَّعِينِۭ ﴿٣٠﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**به من خبر دهید؛ اگر آب شما در زمین فرورود**﴾ یعنی: اگر این آبی که خداوند ﷻ بر شما در چشمه‌ها و چاه‌ها و جویباران ارزانی داشته است در زمین فرو رود، به گونه‌ای که اصلاً از آن در زمین هیچ نشانی باقی نماند، یا در عمقی از زمین فرو رود که هرگز امکانات شما ـ مانند دلو و غیره ـ به آن دسترسی یافته نتواند؛ ﴿**پس چه کسی برای شما آب روان می‌آورد؟**﴾ مَعِین: آب

بسیاری است که پیوسته جاری باشد و هرگز قطع نشود. یعنی: احدی جز خداوند متعال آن را برای شما از طریق بارانها و جویباران پدید نمی‌آورد تا بدان بهره‌مند و متنعّم شوید.

آیهٔ کریمه دلیل بر وجوب اتّکا بر خداوند متعال در هر حاجتی است افزون بر این‌که این آیه برهانی دیگر بر کمال قدرت و وحدانیّت خداوند ﷻ می‌باشد و هدف از طرح آن این است که حق تعالی کفّار را به برخی از نعمت‌های خود مقرّ و معترف گرداند تا زشتی کفرشان را از دریچهٔ آن به آنان بنمایاند لذا آن گاه که ناگزیر در پاسخ این سؤال بگویند: فقط خداوند ﷻ قادر به این کار است، در این هنگام به آنان گفته شود: پس چرا چیزهایی را در عبودیّت شریک وی قرار می‌دهید که اصلاً بر هیچ چیزی قدرت ندارند؟ روایت شده است که این آیه: (قُلْ اَرَاَیْتُمْ اِنْ اَصْبَحَ مَاءُکُمْ ...) نزد یکی از ستمگران خوانده شد پس گفت: باکی نیست؛ اگر آب ما در زمین فرو رود، باز این نیروی تبر و کلنگ ما آن را از قعر زمین برای ما باز می‌آورد! پس چشمه‌های آن ستمگر دردم خشک شد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قلم

مکّی است و دارای پنجاه و دو آیه است.

وجه تسمیه: نامگذاری این سوره به نام «قلم» بدان سبب است که خداوند ﷻ در آغاز آن به منظور بزرگداشت و ارج‌گذاری از قلم به آن سوگند یاد کرده‌است. به‌قولی: نام این سوره «ن» است.

این سوره از نخستین سوره‌هایی است که در مکّه نازل شد زیرا ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده است که: «آغازین سوره در نزول خود، سورهٔ (اقراء) بود، سپس این سوره و بعد از آن سورهٔ (مزمّل) و سپس سورهٔ (مدثّر) نازل شد».

 نٓۚ وَٱلۡقَلَمِ وَمَا يَسۡطُرُونَ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿نون﴾ این حرف همچون حروف مقطعّهٔ دیگری که در اوایل سوره‌ها آمده‌اند، حرفی از حروف هجاء است. به قولی: هدف از آوردن حروف مقطعّهٔ اوایل سوره‌ها، اعلام تحدّی و هماورد طلبی برای کفّار است که اگر منکر نزول قرآن از سوی ربّ‌العالمین هستند، باید همانند آن را بیاورند زیرا

حروف قرآن از عین حروفی ترکیب شده است که آنان بدان تکلّم نموده و در نوشتن و ایراد سخنرانی‌های بلیغ خود آن را به کار می‌گیرند پس هرگاه نمی‌توانند نظیر قرآن را بیاورند، دیگر باید به این حقیقت تسلیم شوند که این کتاب، کتاب الهی است.

﴿سوگند به قلم﴾ خداوند متعال به قلم سوگند خورده است زیرا قلم ابزار بیان است. این سوگند بر هر قلمی واقع می‌شود که به وسیلهٔ آن در آسمانها و زمین نوشته می‌شود ﴿و سوگند به آنچه می‌نویسند﴾ مردم به وسیلهٔ قلم از علوم و معارف حق. گفتنی است که سوگند خوردن به قلم و علومی که به وسیلهٔ قلم نوشته می‌شوند، به بزرگی این دو نعمت اشاره دارد و این‌که این دو نعمت بعد از نعمت نطق و بیان از اجلّ و اعظم نعمت‌ها بر انسان هستند زیرا قلم و معارف مکتوب به وسیلهٔ آن، بهترین راه روشنگری و انتشار علوم و معارف در میان جامعه‌ها، امّت‌ها و افراد به شمار می‌روند و چراغی برفراز راه تقدّم ملّت‌ها و نبوغ آنها می‌باشند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در حقیقت اوّلین چیزی را که خداوند آفرید قلم بود پس از آن نون ــ یعنی دوات ــ را آفرید، سپس فرمود: بنویس آنچه را که از عمل، یا اثر، یا رزق، یا اجلی روی می‌دهد. پس قلم آنچه را که از همان روز تا روز قیامت روی می‌دهد نوشت، سپس بر قلم مهر نهاده شد و دیگر تا روز قیامت سخنی نگفت».

مَآ أَنتَ بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ بِمَجۡنُونٖ ﴿٢﴾

جواب قسم این است: ﴿تو﴾ ای محمّد ﷺ ﴿به نعمت پروردگارت﴾ یعنی: به نعمت و لطفی که خدای عزّوجلّ بر تو نموده است؛ و عبارت از نعمت نبوّت و ریاست عامّه می‌باشد؛ ﴿دیوانه نیستی﴾ پس سخن دشمنانت در این باره نوعی از هذیان است. این اوّلین بند از مقسم علیه یعنی جواب قسم می‌باشد و مقسم علیه

مجموعاً سه موضوع است که به ترتیب تا آیه چهارم می آید.
ابن‌جریج در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: مشرکان به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: او دیوانه است، بعد از آن شیطان است! پس این آیه در ردّ آنان نازل شد.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجۡرًا غَيۡرَ مَمۡنُونٖ ﴿٣﴾

﴿**و هرآینه برای تو اجری است**﴾ یعنی: ثواب و پاداشی است قطع‌نشدنی بر آنچه که از سنگینی بار نبوّت و انواع سختی‌ها به دوش کشیده و تحمّل کرده‌ای. یا (غَيۡرَ مَمۡنُونٖ) به این معنی است: تو را پاداشی است که از سوی مردم در آن بر تو منّت گذاشته نمی‌شود.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ﴿٤﴾

﴿**و هرآینه تو بر خُلقی عظیم هستی**﴾ یعنی: بی‌گمان تو بر اخلاقی هستی که خداوند ﷻ در قرآن تو را به آن امر نموده است چنان‌که در روایت صحیح از عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که از وی دربارهٔ اخلاق رسول اکرم ﷺ سؤال شد، فرمود: «كَانَ خُلُقُهُ الْقُرْآن ✿ اخلاق رسول خدا ﷺ قرآن بود». بلی! به راستی که رسول اکرم ﷺ دارای اخلاق بسیار بزرگی بودند چراکه در راه دعوت از قوم خود چیزهایی را تحمّل کردند که امثال ایشان قادر به تحمّل آن نیستند. به حق که رسول خدا ﷺ آینهٔ تمام‌نمای ادب، حیا، جود، شجاعت، حلم، گذشت و غیر این از برازندگی‌های اخلاقی بودند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّ اللّٰهَ بَعَثَنِيْ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الأَخْلَاق ✿ همانا خداوند مرا برانگیخت تا مکارم اخلاق را به اتمام برسانم». مکارم اخلاق: عبارت از صلاح دین و دنیا و آخرت است.

همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَدَّبَنِیْ رَبِّیْ فَاَحْسَنَ تَأْدِیْبِی ‌پروردگارم مرا ادب آموخت و نیکو ادبم داد». ابن‌مسعود می‌گوید: آری! نیکو ادبش آموخت آن گاه که به وی فرمود: «خُذِالْعَفوَ وَأْمُرْ بِاالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِیْن ‌عفو پیشه کن و به کارهای پسندیده فرمان بده و از نادانان روی بگردان» [اعراف / ۱۹۹]. پس چون این فرمان از سوی آن حضرت ﷺ عملی شد، حق تعالی فرمود: «وَاِنَّكَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیمٍ بی‌گمان تو بر خلق عظیمی هستی». در بخاری و مسلم از انس روایت شده است که فرمود: «ده سال تمام به رسول اکرم ﷺ خدمت کردم و ایشان در طول این مدّت هرگز به من اُف نگفتند و نه برای چیزی که آن را انجام داده بودم فرمودند که: چرا آن را انجام داده‌ای؟ و نه برای آنچه که انجام نداده بودم فرمودند که: چرا آن را انجام نداده‌ای؟». همچنین عائشه رضی‌الله عنها روایت کرده است که: «رسول خدا ﷺ هرگز نه خدمتکاری را به دست ُخویش زده‌اند و نه زنی را و نه هرگز به دست خویش کسی را زده‌اند، جز در جهاد راه خدا. و آن حضرت ﷺ هرگز در میان دو چیز مخیّر نشدند مگر این‌که دوست داشته‌ترین آن به‌سوی ایشان آسان‌ترین آن بوده است مگر این‌که آن چیز گناه می‌بود و چون گناه می‌بود، ایشان دورترین مردم از گناه بودند. و نه آن حضرت ﷺ برای خود از کسی انتقام گرفته‌اند مگر وقتی مقدّسات الهی پایمال می‌شد آن‌گاه برای خدای عزّوجلّ انتقام می‌گرفتند». در **حدیث‌شریف** به روایت ابوالدّرداء آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مٰا شَیْءٌ اَثْقَلُ فِیْ مِیْزَانِ الْمُؤْمِنِ یَوْمَ الْقِیامَةِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ وَاِنَّ اللّٰهَ لَیَبْغِضُ الْفاحِشَ الْبَذِیَّ ‌هیچ چیز در روز قیامت در ترازوی اعمال مؤمن از خلقی نیک سنگین‌تر نیست و بی‌گمان خداوند از بد زبان فحش گوی نفرت دارد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره آمده است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد: بیشترین چیزی که مردم را به بهشت داخل می‌کند چیست؟ فرمودند: «تَقْوَی‌اللّٰهِ وَحُسْنُ الْخُلُقْ ‌تقوای الهی و حسن خلق». و از ایشان دربارهٔ بیشترین چیزی که مردم را به دوزخ داخل می‌کند

سؤال شد، فرمودند: «اَلْفَمُ وَالْفَرْجُ ❁ دهان و شرمگاه».

فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ ﴿۵﴾

بِأَيِّكُمُ ٱلْمَفْتُونُ ﴿۶﴾

﴿پس زودا که بنگری و بنگرند﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! به زودی خواهی دید و خواهند دید کفّار آن گاه که حق در روز قیامت نمایان و پرده‌ها کنار زده شود؛ **﴿که به کدامیک از شما دیوانه‌گی است﴾** یعنی: کدامیک از شما به دیوانه‌گی مبتلا شده‌اید؛ تو یا آنان؟ و این ردّی است بر این پندار کفّار که به رسول اکرم ﷺ نسبت دیوانگی و گمراهی می‌دادند، از این جهت خداوند ﷻ در ادامه فرمود:

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴿۷﴾

﴿بی‌گمان پروردگارت به کسی که از راهش گم گشته داناتر است﴾ یعنی: او می‌داند که چه کسی در حقیقت گمراه و دیوانه است، تو یا کسانی که به گمراهی و دیوانه‌گی متّهمت کرده‌اند؟ حاصل معنی این است: بلکه آنان گمراهند، از آن رو که آنچه را منافع بلند مدّت و کوتاه مدّت‌شان در آن است فرو گذاشته و آنچه را که در بلند مدّت و کوتاه مدّت صد در صد به زیانشان است برگزیده‌اند **﴿و نیز او داناتر است به راه یافتگان﴾** به‌سوی حق، راهی که سرانجام آن به سعادت جاودان منتهی می‌شود و او داناتر است به کسانی که به کمال مدارج عقلی دست یافته‌اند؛ و ای محمّد ﷺ! تو قطعاً از آنان هستی.

فَلَا تُطِعِ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿۸﴾

﴿پس﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿از دروغ انگاران اطاعت نکن﴾ یعنی: چنان که بر تو منّت نهادیم و شریعت مستقیم و خلق عظیم را به تو عنایت کردیم پس از نرمش و ملایمت با مشرکان و رؤساء کفر بپرهیز. شایان ذکر است که کفّار مکّه آن حضرت ﷺ را به‌سوی دین پدرانشان دعوت می‌کردند پس خداوند متعال ایشان را از اطاعت کفّار نهی کرد و مراد از نهی: تهییج و برانگیختن رسول خدا ﷺ در استمرار بر این امر و سخت‌گیر ساختن ایشان در مخالفت با مشرکان است. چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: مشرکان از رسول اکرم ﷺ خواستند تا مدّتی خدای یگانه را بپرستد و مدّتی دیگر خدایانشان را و در مقابل آنان هم مدّتی خدای یگانه را می‌پرستند و مدّتی دیگر خدایانشان را! پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

وَدُّواْ لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾

﴿دوست دارند که ملایمت کنی تا آنان نیز ملایمت کنند﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! مشرکان دوست دارند تا با آنان نرمش و سازگاری کنی تا آنان نیز با تو نرمش و سازگاری کنند. به‌قولی معنی این است: آنان دوست دارند که به‌سویشان گرایش یافته و حقّی را که بر آن قرارداری ترک کنی تا آنان نیز با تو نرمش و سازگاری کنند و بدین وسیله راه گرایش بیشترت را به‌سوی خود هموار سازند.

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿١٠﴾

﴿و اطاعت نکن از هر بسیار سوگند خورنده‌ای﴾ که به ناروا سوگند بسیار می‌خورد و از هر ﴿فرومایه‌ای﴾ که در رأی و اندیشه و تمییز حقیر است؛

هَمَّازٖ مَّشَّآءِۢ بِنَمِيمٖ ﴿١١﴾

﴿عیبجوست روانه در پی سخن‌چینی﴾ هَمَّاز: کسی است که مردم را در پیش رویشان به بدی یاد می‌کند ولی لَمّاز: کسی است که مردم را در پشت سرشان به بدی یاد می‌کند، یعنی به غیبت آنان مبتلاست. مَشّاءِۢ بِنَمِیمٖ: کسی است که در میان مردم در پی سخن‌چینی می‌رود تا میانهٔ آنان را به هم زند؛

مَّنَّاعٖ لِّلۡخَيۡرِ مُعۡتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾

﴿باز دارنده از خیر﴾ است. یعنی بر مال بخیل است و مردم را از ایمان و انفاق و عمل صالح باز می‌دارد ﴿متجاوز گناه‌پیشه﴾ است یعنی: ستمگری است که از حق به‌سوی باطل تجاوز کرده و بسیار مرتکب می‌شود؛

عُتُلِّۢ بَعۡدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ ﴿١٣﴾

﴿درشتخوی﴾ است و گستاخ. عُتُلّ: کسی است که عبوس، ترشروی، بدهیکل، بد خُلق و بد رفتار است. زجاج می‌گوید: «عُتُلّ درشتخوی جفاکار است». ﴿بعد از این همه، زنا زاده است﴾ یعنی: این کس بعد از همهٔ این معایبی که برایش بر شمرده شد، زنا زاده و ناپاکزاد نیز هست. زَنِیم: کسی است که خود را به نسب قومی می‌چسباند، در حالی که او در حقیقت از آنان نیست و در اصل و نسب، حرامزاد است. آری ای پیامبر ﷺ! از این کسی که دارای همهٔ این اوصاف زشت است اطاعت نکن

از آنان نبود و پدرش بعد از گذشت هجده سال از عمرش ادّعا کرد که او فرزند وی است پس خداوند متعال این ده خصلت زشت را برایش برشمرد. قرطبی گفته است: «ما سراغ نداریم که خداوند ﷻ عیوب کسی مانند او را به این تفصیل برشمرده باشد و عاری را به او ملحق گردانیده باشد که در دنیا و آخرت از او جدایی ندارد چراکه در دنیا و آخرت بر بینی او داغی گذاشته می‌شود چنان که بیان آن بعداً می‌آید».

أَن كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿١٤﴾

﴿**به خاطر آن‌که مالدار است و صاحب پسران**﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! از او به خاطر مال و پسرانش اطاعت نکن. به‌قولی: مراد سرزنش و کوبیدن وی است از آنجا که شکر نعمت‌های مال و فرزندان راکه خداوند متعال به او داده بود این قرار داد که به او و پیامبرش ﷺ کفر ورزید:

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَـٰتُنَا قَالَ أَسَـٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾

﴿**چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه‌های پیشینیان است**﴾ یعنی: با مغرور شدن به داشتن مال و فرزندان بسیار، آیات قرآن را خرافات و بر ساختهٔ گذشتگان می‌پندارد و به جای شکر نعمت، این گونه کفر و ناسپاسی پیشه می‌کند.

سَنَسِمُهُۥ عَلَى ٱلْخُرْطُومِ ﴿١٦﴾

﴿**زودا که بر بینی او داغ نهیم**﴾ یعنی: به زودی بر بینی او داغ سیاهی خواهیم نهاد، بدین سان که قبل از وارد ساختنش به دوزخ، چهره‌اش را با آتش سیاه

خواهیم کرد و بر بینی‌اش داغ و علامتی خواهیم گذاشت و به او در دنیا نیز عار و ننگی را ملحق خواهیم کرد که هرگز از او جدایی نداشته و به آن داغ ننگین شناخته شود و همین‌طور هم شد زیرا در بدر بینی‌اش را با شمشیر مجروح و نشاندار کردند که اثر آن مادام‌العمر بر رویش باقی ماند. وَسْم: نهادن علامتی است بر چیزی تا به وسیلهٔ آن از دیگران متمایز گردد. ابن‌عربی به این مناسبت می‌گوید: «نشانه گذاشتن بر چهرهٔ گنه‌کاران شیوهٔ قدیمی مرسوم در میان مردم است تا بدانجا که روایت شده است: چون یهود سنگسارکردن زناکار را فرو گذاشتند، در عوض زدن و سیاه کردن رویش را جایگزین کردند، که این تحریف و وضع باطلی است».

علما برآنند که: باید روی گواه دروغین را سیاه کرد تا نشانه‌ای بر زشتی گناه وی و تشهیر و تشدیدی برای وی جهت عبرت گرفتن دیگران باشد چراکه بزرگترین اهانت، اهانت در چهره است همان طوری که مقابلتاً حقیر ساختن چهره در طاعت خدای عزّوجلّ با نهادن آن بر زمین، سبب آبرو و عزّت ابدی است چنان‌که در حدیث‌شریف آمده است: «خداوند ﷻ بر آتش حرام کرده است که جای اثر سجدهٔ بنی‌آدم را بخورد». یعنی آتش دوزخ بر محلّ سجدهٔ مؤمن کارگر نیست.

إِنَّا بَلَوْنَـٰهُمْ كَمَا بَلَوْنَآ أَصْحَـٰبَ ٱلْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا۟ لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿۱۷﴾

﴿**هرآینه ما آنان را**﴾ یعنی: کفّار مکّه را ﴿**آزمودیم**﴾ زیرا خداوند ﷻ آنان را بر اثر دعای رسول اکرم ﷺ به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد ﴿**چنان‌که صاحبان بوستان را آزموده بودیم**﴾ و داستانشان در میان قریش معروف و مشهور بود. بدین شرح که در سرزمین یمن در دو فرسنگی صنعاء باغی بود از آنِ مردی که حقّ خداوند ﷻ را از آن می‌پرداخت پس او مرد و باغ به فرزندانش رسید ولی فرزندانش خیر آن را از مردم باز داشتند و به حقّ خداوند ﷻ در آن بخالت کرده و گفتند: مال اندک

است و عیال و نانخوار بسیار پس ما را نگنجد که مانند پدر بذل و بخشش کنیم! لذا عزم کردند که مساکین را از آن محروم گردانند پس فرجام کارشان چنان شد که خدای عزّوجلّ در کتابش حکایت نموده است. ﴿آن گاه که سوگند خوردند که صبحگاهان﴾ پنهان از چشم مساکین برخیزند و ﴿میوهٔ آن را حتماً باز چینند﴾.

وَلَا يَسْتَثْنُونَ ﴿۱۸﴾

﴿و استثنا نکردند﴾ یعنی: ان‌شاءالله نگفتند. به‌قولی معنی این است: از جملهٔ آن میوه‌ها و حاصلات مقداری را که پدرشان به مساکین می‌داد، استثنا نکرده و سهم مساکین را جدا نکردند.

فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَآئِمُونَ ﴿۱۹﴾

﴿پس درحالی که آنان غنوده بودند، بلایی شبانه از جانب پروردگارت بر آن باغ به گردش درآمد﴾ یعنی: آتشی از جانب پروردگار سبحان بر آن باغ زد که آن را سوختاند تا بدانجا که سیاه و بی‌بر شد. در حدیث‌شریف به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِیّاکُمْ وَالْمَعاصِیْ، اِنَّ الْعَبْدَ لَیَذْنِبُ فَیُحَرَّمُ بِهِ رِزْقاً قَدْ کانَ هُیِّئَ لَهُ، ثُمَّ تَلا رَسُولُ‌اللّٰهِ ﷺ: (فَطَافَ عَلَیْهِمْ طَائِفٌ...) قَدْ حُرِّمُوْا خَیْرَ جَنَّتِهِمْ بِذَنْبِهِمْ ✿ هان! از گناهان بپرهیزید زیرا بنده گناهی را مرتکب می‌شود و به سبب آن گناه از رزقی که برایش مهیّا شده بود، محروم می‌گردد. سپس رسول اکرم ﷺ این آیه را تلاوت کردند و آن‌گاه فرمودند: به سبب گناه خود از خیر باغ خویش محروم شدند».

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿۲۰﴾

﴿پس مانند کشت بریده شده گردید﴾ یعنی: آن باغ مانند زمین بایری گردید که میوه‌های آن قطع شده است. یا آن باغ بعد از آن‌که سوخت، در سیاهی خود مانند شب گردید.

فَتَنَادَوْاْ مُصْبِحِينَ ﴿٢١﴾

﴿پس صبحگاهان همدیگر را فراخواندند﴾ یعنی باغداران چون صبح کردند، همدیگر را فراخوانده و بعضی به بعضی دیگر گفتند:

أَنِ ٱغْدُواْ عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰرِمِينَ ﴿٢٢﴾

﴿که اگر میوه چین هستید﴾ یعنی: اگر قصد درو کردن محصول و چیدن میوه را دارید ﴿بامدادان به سراغ کشتزارتان روید﴾ یعنی: صبح زود در اوّل وقت برای چیدن میوه‌ها و کشتزارتان عازم باغ شوید.

فَٱنطَلَقُواْ وَهُمْ يَتَخَٰفَتُونَ ﴿٢٣﴾

أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا ٱلْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ ﴿٢٤﴾

﴿سپس رهسپار شدند درحالی که آهسته به همدیگر سخن می‌گفتند﴾ تا کسی از مساکین سخنشان را نشنود: ﴿که امروز نباید در باغ هیچ فقیری بر شما درآید﴾ یعنی پنهانی با همدیگر می‌گفتند: امروز نباید هیچ مسکینی بر شما در باغ وارد شود تا آنچه را که پدر می‌داد، از شما طلب کند.

وَغَدَوۡاْ عَلَىٰ حَرۡدٖ قَٰدِرِينَ ﴿٢٥﴾

﴿و صبحگاهان بر نیّت بخل رسیدند﴾ یعنی: صبحگاهان تنها و بی‌خبر از قومشان رهسپار باغ شدند و کسی دیگر را با خود همراه نساخته و شتابان راه پیمودند. حَرْد: بازداشتن فقراء است. به‌قولی: شتاب و سرعت است ﴿توانا﴾ یعنی: در حالی رفتند که خود را بر چیدن میوه و منع بینوایان توانا می‌دیدند.

فَلَمَّا رَأَوۡهَا قَالُوٓاْ إِنَّا لَضَآلُّونَ ﴿٢٦﴾

﴿پس چون آن را دیدند، گفتند: قطعاً ما گم گشته‌ایم﴾ یعنی به همدیگر گفتند: ما راه باغ خویش را گم کرده‌ایم و این باغ ما نیست، سپس چون خوب تأمّل کردند و دانستند که باغ آنها همان است و خدای سبحان آنها را با از بین‌بردن آنچه که در آن از میوه و محصول بوده، مجازات کرده است، گفتند:

بَلۡ نَحۡنُ مَحۡرُومُونَ ﴿٢٧﴾

﴿نه بلکه ما محروم شدگانیم﴾ یعنی: خداوند ﷻ به سبب بخلی که از ما سر زد، ما را از میوه و محصول باغ ما بی‌بهره و محروم گردانید.

قَالَ أَوۡسَطُهُمۡ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ لَوۡلَا تُسَبِّحُونَ ﴿٢٨﴾

﴿گفت بهترین آنان﴾ اَوْسَطُهُمْ: یعنی: خردمندترین، نیکوترین و بهترین آنان ﴿مگر به شما نگفتم که چرا خدا را به پاکی نمی‌ستایید؟﴾ یعنی: مگر به شما نگفته بودم که این کار شما، یعنی بازداشتن مساکین از حقّشان ظلم و ستمی است؟ پس

چرا هم اکنون تسبیح نمی‌گویید، بعد از آن‌که به این امر یقین حاصل کردید که حق تعالی در کمین ستمگران است؟ چرا از خداوند ﷻ بر این کار خود آمرزش نمی‌خواهید و به‌سوی او از نیّتی که بر آن عزم کرده‌اید توبه نمی‌کنید؟ امّا مجاهد و غیر آن می‌گویند: «استثنای آنان گفتن تسبیح بود». آری! تسبیح گفتن در موضع (ان شاءالله) قراردارد زیرا معنای تنزیه خدای عزّوجلّ این است که هیچ چیز جز به مشیّت وی روی نمی‌دهد». خلاصه این‌که معنای (لَولاَ تُسَبِّحُوْن) در رأی اکثر مفسّران این است که: چرا استثنا نکردید و ان شاءالله نگفتید.

قَالُواْ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٢٩﴾

﴿گفتند: پروردگار خود را به پاکی یاد می‌کنیم، ما واقعاً ستمگر بودیم﴾ یعنی: حق تعالی پاک است از این‌که در آنچه با باغ ما کرده است ستمگر باشد زیرا این رخداد به سبب گناهی است که ما مرتکب آن شدیم؛ آن‌گاه که مساکین را از حقّ ایشان در این باغ باز داشتیم.

فَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَلَٰوَمُونَ ﴿٣٠﴾

قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَآ إِنَّا كُنَّا طَٰغِينَ ﴿٣١﴾

﴿سپس به سرزنش همدیگر روی آوردند﴾ و همدیگر را بر این قصد نامیمونشان در پای فشاری بر بازداشتن مساکین سرزنش کردند و آن گاه همگی یکجا به گناه خویش اعتراف نموده و ﴿گفتند: ای وای بر ما، ما سرکش بوده‌ایم﴾ و از حدود الهی تجاوز کرده‌ایم.

عَسَىٰ رَبُّنَآ أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَآ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا رَٰغِبُونَ ﴿٣٢﴾

﴿امید است که پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد زیرا ما به‌سوی پروردگارمان راغب هستیم﴾ یعنی: ما از او طالب خیر هستیم و به آستان عفوش باز می‌گردیم. لذا با هم عهد و پیمان بستند که اگر خداوند ﷻ به برکت توبه و اعترافشان به گناه، بهتر از آن را به آنان عوض داد، چنان کنند که پدرشان می‌کرد پس به بارگاه خدای عزّوجلّ دعا و تضرّع کردند و او در همان شب به آنان بهتر از آن را عوض داد. برخی از علما گفته‌اند: «بر کسی که کشته‌ای را درو می‌کند یا میوه‌ای را می‌چیند، لازم است تا با حاضران مواسات و کمک کرده و بهره‌ای از آن به آنان بدهد و این است معنای فرمودهٔ حق تعالی: «وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حِصَادِهِ ۞و حقّ آن را در روز درو بدهید» [انعام/ ۱۴]. البتّه این حق غیر از زکات است و به همین جهت از درو کردن کشت در شب نهی شده است، نه به سبب ترس از مار و گژدم و حشرات زمین.

كَذَٰلِكَ ٱلْعَذَابُ ۖ وَلَعَذَابُ ٱلْـَٔاخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ لَوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

﴿این‌چنین است عذاب﴾ یعنی: به مانند عذابی که صاحبان آن باغ را به آن مبتلا کردیم، همین گونه اهالی مکّه را به عذاب دنیا مبتلا می‌گردانیم **﴿و هرآینه عذاب آخرت بزرگتر است﴾** از عذاب دنیا **﴿اگر می‌دانستند﴾** مشرکان که چنین است ولی آنان نمی‌دانند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «این داستان مَثَلی است برای اهل مکّه آن گاه که به‌سوی بدر رفتند و سوگند خوردند که محمّد ﷺ و یارانش را می‌کشند و سپس پیروزمندانه به مکّه بر می‌گردند تا به کعبه طواف کنند، شراب بنوشند و زنان آوازخوان برایشان سرود و آواز بخوانند. پس خدای عزّوجلّ گمانشان را پریشان ساخت و بر عکس این پندار خود به قتل و اسارت روبرو گردیده و با

هزیمت وارد مکّه شدند چنان‌که صاحبان آن باغ با خواری وارد باغ خود شدند».

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٣٤﴾

آن‌گاه که خدای متعال حال عاصیان نافرمان را ذکر کرد، اینک به بیان حال مطیعان می‌پردازد: ﴿**برای پرهیزگاران در نزد پروردگارشان بهشتهای پرناز و نعمت است**﴾ یعنی: برایشان باغهایی است که در آنها جز نعمت خالص وجود ندارد برخلاف حال باغهای دنیا.

أَفَنَجْعَلُ ٱلْمُسْلِمِينَ كَٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٣٥﴾

﴿**آیا مسلمانان را همانند مجرمان قرار خواهیم داد**﴾ و هر دو گروه را در جزا یکسان خواهیم کرد؟

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾

﴿**شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟**﴾ به چنین حکم و داوری بی سروته و بی‌بنیادی، گویی کار جزا و پاداش به شما واگذار شده است؟! در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که سردمداران کفّار قریش گفتند: اگر محمّد می‌پندارد که آخرت و بهشت و ناز و نعمتی در کار است پس بداند که حال ما و حال مسلمانان در آن همچنان خواهد بود که هم اکنون در دنیا هست و ما نیز در آخرت همانند ایشان از نعمت‌های بهشت برخوردار خواهیم بود. پس خداوند متعال خبر داد که برابری میان کسانی که پایبند طاعت‌اند و میان کسانی که بدکار و مجرم‌اند و از ارتکاب گناه پروایی ندارند، عادلانه نیست و این امر با عدل الهی بیگانه است.

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿۳۷﴾

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿۳۸﴾

﴿یا مگر کتابی از آسمان دارید که در آن فرامی‌گیرید﴾ یعنی: آن را می‌خوانید و مطالعه می‌کنید ﴿به این مضمون که هر چه را بر می‌گزینید، برای شما در آن خواهد بود؟﴾ یعنی: آیا در آن کتاب این مطلب نوشته شده است که برای شما در آخرت هر چه برگزینید و هر آرزویی که بکنید فراهم است و در آن فرمانبر را مانند عصیانگر می‌یابید؟ هرگز چنین نیست. این آیه نافی داشتن دلیل نقلی از سوی آنان است.

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ﴿۳۹﴾

﴿یا این‌که شما را پیمانهایی است محکم بر ذمهٔ ما که حکم آن تا قیامت باقی است به این مضمون که هر چه دلتان خواست حکم کنید؟﴾ یعنی: یا مگر شما نزد خداوند ﷻ عهد و پیمانی دارید که در آن از وی سوگندهای رسایی گرفته‌اید که شما را به بهشت داخل کند و این پیمان محکم تا روز قیامت برای شما ثابت و برقرار است و از ذمهٔ خداوند ﷻ ساقط نمی‌شود در نتیجه، او در آن روز حکم شما را نافذ می‌گرداند؟ این استفهام انکاری مفید نفی وعدهٔ الهی و بی‌اساس بودن توقّعات و پندارهای پوچ آنان است.

سَلْهُمْ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ ﴿۴۰﴾

﴿از آنان بپرس: کدامشان ضامنِ این ادّعایند؟﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ!

توبیخ‌کنان و سرکوفت زنان از آنان بپرس: کدامیک از شما ضامن و متعهّد این امر است که کفّار در آخرت همان چیزی را دارند که مسلمین در آن دارند؟

أَمْ لَهُمْ شُرَكَآءُ فَلْيَأْتُوا۟ بِشُرَكَآئِهِمْ إِن كَانُوا۟ صَٰدِقِينَ ﴿٤١﴾

﴿**یا مگر آنان شریکانی دارند**﴾ که به زعمشان بر این امر که آنان را در آخرت همانند مسلمین گردانند، توانایند؟ ﴿**پس اگر راست می‌گویند شریکانشان را بیاورند**﴾ و این مفید نفی و مذمّت تقلید و ابطال جوهر عقیدهٔ مشرکان است.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾

آری! بیاورند شریکان خود را در ﴿**روزی که جامه از ساق برداشته شود**﴾ یعنی: در آن روز که خدای عزّوجلّ ساق خود را آشکار کند کار، زار و اوضاع به غایت دشوار می‌شود. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و غیر آن از ابی‌سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پروردگار ما ساق خود را برهنه می‌کند پس هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای برای او سجده می‌کنند و کسانی که از روی ریا و سمعه در دنیا سجده می‌کردند، باقی می‌مانند پس تا می‌روند که سجده کنند، پشت آنان [مانند تختهٔ الواری راست می‌ایستد] و قادر به سجده کردن نمی‌شوند». لذا مراد از فرمودهٔ حق تعالی: (يَكْشِفُ عَنْ سَاقٍ) سخت شدن کار و بالا گرفتن هنگامه در روز قیامت است چنان‌که وقتی جنگ یا کار دیگری شدّت گیرد، اعراب می‌گویند: «كَشَفَ الْاَمْرُ عَنْ سَاقِهِ ﴿کار ساق خود را برهنه کرد﴾». این تأویل از آن رو موردنظر است که خداوند ﷻ از جسمیّت و از همهٔ صفات حوادث منزّه می‌باشد پس مراد از ساق، اندام مخصوص نیست بلکه تأویل آن چنان است که ذکر شد.

﴿و به سجده فراخوانده شوند پس نتوانند﴾ یعنی: همهٔ خلق برای خدای عزّوجلّ به سجده می‌افتند و یک سجده می‌کنند، اما کفّار و منافقان باقی می‌مانند و تا می‌خواهند که سجده کنند، در خود توانایی نمی‌یابند زیرا کمرهایشان خشک می‌ایستد و برای سجده کردن نرم و انعطاف‌پذیر نمی‌شود از آن رو که نه در دنیا به خداوند ﷻ ایمان آورده بودند و نه برای او سجده کرده بودند. خلاصه این‌که: کفّار و منافقان در آخرت برای تعبّد و تکلیف به سجده فراخوانده نمی‌شوند بلکه برای توبیخ و سرزنش بر ترک سجده کردن در دنیا به آن فراخوانده می‌شوند و از آنجا که در دنیا با وجود صحّت و سلامت، از سجده کردن تکبّر ورزیده‌اند در آخرت بر ضّد حالتی که در دنیا برآن قرار داشته‌اند مورد مجازات قرار می‌گیرند، بدین سان که وقتی پروردگار عزّوجلّ تجلّی کند و مؤمنان برای او به سجده افتند، احدی از کفّار و منافقان نمی‌توانند به سجده روند بلکه پشت آنان مانند تخته راست می‌ماند.

خَٰشِعَةً أَبۡصَٰرُهُمۡ تَرۡهَقُهُمۡ ذِلَّةٞۖ وَقَدۡ كَانُواْ يُدۡعَوۡنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَهُمۡ سَٰلِمُونَ ﴿٤٣﴾

﴿دیدگانشان خاشع باشد﴾ خشوع: خضوع، ذلّت و فروافتادگی است ﴿خواری آنان را فروگیرد﴾ یعنی: غبار خفّت و خواری و حسرت و ندامت سختی بر رخسارشان بنشیند ﴿در حالی که پیش از این به سجده خوانده می‌شدند﴾ در دنیا ﴿و تندرست بودند﴾ یعنی: از علّت‌ها و آفات جسمی سالم و بر انجام دادن سجده قادر بودند امّا سجده نکردند. ابراهیم تیمی در معنی آن می‌گوید: «در دنیا به وسیلهٔ اذان و اقامه به سجده فراخوانده می‌شدند امّا سرباز می‌زدند».

فَذَرۡنِي وَمَن يُكَذِّبُ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِۖ سَنَسۡتَدۡرِجُهُم مِّنۡ حَيۡثُ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٤٤﴾

﴿پس مرا با کسی که این سخن را تکذیب می‌کند واگذار﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! من و این کفّار را واگذار و کارشان را به من بسپار و خاطرت را به آنان مشغول نکن زیرا من کار آنان را بسنده‌ام و یقین داشته باش که: **﴿به زودی آنان را پایه به پایه از آن راه که درنیابند فرو خواهیم گرفت﴾** یعنی: به زودی آنان را به عذاب غافلگیر خواهیم کرد و آهسته آهسته و پلّه به پلّه به‌سوی عذاب خواهیمشان راند تا بدانجا که آنان را از جایی که نمی‌دانند در عذاب خواهیم افگند زیرا آنان این‌کار ما را انعام می‌پندارند و در عاقبت آنچه که در نهایت با آن روبرو خواهند شد، نمی‌اندیشند و این «استدراج» است.

وَأُمۡلِي لَهُمۡۚ إِنَّ كَيۡدِي مَتِينٌ ﴿٤٥﴾

﴿و مهلت‌شان می‌دهم﴾ تا بر گناه خویش بیفزایند **﴿هرآینه تدبیر من سخت استوار﴾** و قوی و محکم **﴿است﴾** پس چیزی از نزد من فوت نمی‌شود و کسی از عذاب من گریخته نمی‌تواند.

أَمۡ تَسۡـَٔلُهُمۡ أَجۡرٗا فَهُم مِّن مَّغۡرَمٖ مُّثۡقَلُونَ ﴿٤٦﴾

﴿آیا از آنان مزدی درخواست می‌کنی﴾ یعنی: آیا از کفّار در قبال دعوتشان به سوی حقّ و حقیقت پاداشی طلب می‌کنی؟ **﴿پس آنان از تاوان گرانبارند؟﴾** مُغْرَم: کسی است که زیر بار تاوان است. یعنی: آیا از آنان مزدی درخواست کرده‌ای

پس به سبب آن از اجابت گفتنت روی گردانند؟ نه ای محمّد ﷺ! حقیقت این است که تو آنان را بدون پاداش و مزد به‌سوی ما فرامی‌خوانی و پاداش دعوت خویش را نزد ما امید می‌داری امّا با وجود این آنها از روی جهل و کفر و عناد، تو را تکذیب می‌کنند.

أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**یا مگر علم غیب نزد آنان است پس آنان می‌نویسند**﴾ یعنی: یا مگر نزد آنان علم غیب است پس آنچه را از حجّت‌های پنداریشان که می‌خواهند از روی آن می‌نویسند و به وسیلهٔ آنچه که از این علم غیب می‌نویسند، با تو مجادله کرده و در حق خویش آنچه را که بخواهند حکم می‌کنند لذا با این تکیه‌گاهی که دارند از اجابت گفتن و اطاعت تو بی‌نیازند؟ که هرگز چنین نیست. مراد این است که آنان در اعراض از قبول دعوت اسلام هیچ حجّت منقولی ندارند که بر آن تکیه کنند.

فَٱصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ ٱلْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾

﴿**پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی ورز و همانند صاحب ماهی نباش**﴾ یعنی: همانند یونس ﵇ نباش در غضب و دلتنگی‌اش ﴿**آن‌گاه که اندوه‌زده ندا درداد**﴾ خدای عزّوجلّ پیامبرش ﷺ را دلجویی می‌کند و او را به صبر و شکیبایی دستور می‌دهد تا چنان‌که صاحب ماهی عجله کرد، در دعوت قومش صبر نکرد و از نحوهٔ برخورد آنان دلتنگ شد و از میانشان بیرون رفت، عجله نکند. شایان ذکر است که بیان داستان صاحب ماهی (یونس ﵇) در سوره‌های انبیاء، یونس و صافّات گذشت. شایان ذکر است که ندای یونس ﵇ با این دعایش بود: (لاٰاِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحٰانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِیْن). (وَهُوَ مَكْظُوْم) بدین معنی است که: یونس ﵇

غمگین و محزون و خشم فروخورده بود. یا احتمال دارد که معنی این باشد: او در شکم ماهی محبوس و در تنگنا بود.

لَّوۡلَآ أَن تَدَٰرَكَهُۥ نِعۡمَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ لَنُبِذَ بِٱلۡعَرَآءِ وَهُوَ مَذۡمُومٞ ﴿٤٩﴾

﴿**اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی‌کرد**﴾ و در نمی‌یافت که آن لطف و نعمت، توفیق دادن یونس ﷺ برای توبه بود. آری! اگر آن لطف و نعمت الهی نمی‌بود؛ ﴿**البتّه به کرانهٔ بی‌آب و علف افگنده شده بود**﴾ یعنی: اگر نعمت پروردگارش در توفیق دادن او به توبه نبود، بی‌گمان او از شکم ماهی بر زمین بی‌گیاهی افگنده می‌شد ﴿**و**﴾ در آن صورت ﴿**او ملامت شده بود**﴾ یعنی: به سبب گناهی که مرتکب شده بود، مورد مذمّت و ملامت قرار می‌گرفت و از رحمت پروردگار خویش طرد می‌شد.

فَٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَجَعَلَهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٥٠﴾

﴿**پس پروردگارش او را برگزید**﴾ یعنی: او را خالص گردانید و به نبوّت خویش انتخاب کرد ﴿**و او را از جملهٔ صالحان**﴾ یعنی: کاملان در صلاح و شایستگی ﴿**گردانید**﴾ به قولی معنی این است: نبوّت را به‌سوی او برگردانید و او را در حقّ خود و قومش شفیع گردانید و او را به‌سوی صد هزار کس یا بیشتر از آن فرستاد پس همگی آنها ایمان آوردند چنان‌که داستانشان در سورهٔ «یونس» گذشت.

وَإِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَيُزۡلِقُونَكَ بِأَبۡصَٰرِهِمۡ لَمَّا سَمِعُواْ ٱلذِّكۡرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُۥ لَمَجۡنُونٞ ﴿٥١﴾

﴿و چیزی نمانده بود که کافران چون قرآن را شنیدند تو را چشم بزنند﴾ یعنی: آنها در وقت شنیدن قرآن به‌سوی تو تند و تیز نگاه می‌کنند به طوری‌که نزدیک است این نگاهشان تو را بیهوش نموده و از جا ساقط گرداند زیرا آنان از شنیدن قرآن سخت نفرت و کراهت دارند. مفسّران در تفسیر: (وَإِنْ يَكَادُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَيُزْلِقُوْنَكَ...) چند وجه ذکر کرده‌اند؛ بعضی برآنند که معنی این است: «نزدیک است کافران تو را چشم زخم برسانند».

روایت شده است که طایفهٔ بنی اسد چشم‌زنان زبردستی داشتند و چنان بود که وقتی مردی از آنان سه روز غذایی برای خوردن نمی‌یافت و حیوانی از برابرش می‌گذشت، می‌گفت: امروز همانند آن ندیده‌ام! به این ترتیب، حیوان را چشم می‌زد و آن حیوان از پا در می‌آمد و صاحبش ناگزیر آن را سر بریده و گوشتش را در میان مردم توزیع می‌کرد. از این روی، برخی از چشم زنان خواستند که رسول اکرم ﷺ را نیز چشم زده و ایشان را به این وسیله از پا در آورند لذا همان سخن را گفتند امّا خدای عزّوجلّ پیامبرش ﷺ را در پناه خویش حفظ نمود. پس بنابراین روایت؛ این آیه دلیل بر آن است که چشم‌زدن و تأثیر آن حقّ است و این تأثیر به امر خدای عزّوجلّ می‌باشد چنان‌که دراین باره احادیثی نیز روایت شده است و از آن جمله این **حدیث‌شریف** است: «...وَالْعَيْنُ حَقٌّ ۞ چشم زدن حقّ است» یعنی: به ارادهٔ خداوند ﷻ می‌باشد و نیز این **حدیث‌شریف**: «قَدْ تُدْخِلُ الرَّجُلَ الْعَيْنُ فِي الْقَبْرِ، وَتُدْخِلُ الْجَمَلَ الْقِدْرَ ۞ گاهی چشم‌زدن مرد را در قبر داخل می‌کند و شتر را در دیگ». حسن بصری می‌گوید: «دوای چشم زخم، خواندن این آیه است».

امّا ابن‌قتیبه در معنی مراد آیه می‌گوید: «مراد آیه این نیست که آنان تو را چشم می‌زنند آن گونه که چشم‌زن چیزی را که از روی شگفتی بدان بنگرد، به چشم می‌زند بلکه مراد این است که چون تو قرآن می‌خوانی، به‌سویت نگاهی تند و آلوده به دشمنی و نفرت می‌افگنند که نزدیک است نگاهشان تو را فروافگند». و از نظر ابن‌کثیر معنی این است: «کفّار به سبب بغض و دشمنی‌ای که علیه تو دارند،

بر تو حسد می‌ورزند چنانچه خدای عزّوجلّ تو را نگه ندارد و از آنان حمایت نکند». ﴿و می‌گویند﴾ کفّار از سر حسادت و دشمنی ﴿**هرآینه این پیامبر دیوانه است**﴾ به سبب این قرآنی که آورده است.

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَـٰلَمِينَ ﴿٥٢﴾

﴿**و حال آن‌که قرآن جز پندی برای جهانیان**﴾ اعمّ از جنّ و انس ﴿**نیست**﴾ لذا نه فقط به سبب آن جنون دست نمی‌دهد بلکه قرآن سبب تکامل عقل و فهم انسان مؤمن نیز می‌گردد. بیضاوی می‌گوید: «چون کافران به خاطر قرآن رسول خدا ﷺ را دیوانه خواندند. پس حق تعالی روشن کرد که قرآن موعظه و پندی است عام که آن را جز کسی که عقل تامّ و کامل و اندیشهٔ محکم و متینی داشته باشد، درک و دریافت نمی‌کند لذا کسانی که این سخن را دربارهٔ قرآن می‌گویند، خود جاهل و نابخردند».

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ الحاقّه

مکّی است و دارای پنجاه و دو آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با پرسش از قیامت که الحاقّه اسمی از اسمای آن است، «الحاقّه» نامیده شد.

سورهٔ «الحاقّه» سوره‌ای است سخت تکان دهنده و عظیم که این احساس را به قوّت و صلابت تمام در انسان ایجاد می‌کند که کار دین جدّی است و هیچ مجالی برای بی‌پروایی در برابر آن وجود ندارد.

ٱلْحَآقَّةُ ﴿١﴾

﴿حاقّه﴾ یعنی: قیامتی که آمدن آن حق و ثابت است و هیچ شکّ و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد، کار حساب و جزا در آن تحقّق می‌پذیرد و حقایق در آن آشکار می‌شود.

مَا ٱلْحَآقَّةُ ﴿٢﴾

﴿آن حاقه چیست؟﴾ یعنی: قیامت در حال یا اوصاف خود چه چیزی است؟ اسم ظاهر به جای ضمیر نهاده شد، برای تفخیم و بزرگ نمودن شأن قیامت و انعکاس هول و هراس آن.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْحَآقَّةُ ﴿٣﴾

﴿و چه چیز تو را آگاه کرد که حاقه چیست؟﴾ این تعبیر بیانگر آن است که قیامت از دایرهٔ علم و آگاهی مخلوقات خارج است. یعنی: ای پیامبر! تو کُنه و حقیقت قیامت را نمی‌دانی زیرا قیامت بزرگتر از آن است که کسی از مخلوقات حقیقت آن را بداند. پس جملهٔ (مَا أَدْرَاكَ) برای افزودن بر عظمت شأن قیامت است. یحی‌بن سلام می‌گوید: «به من خبر رسیده که خداوند ﷻ پیامبرش ﷺ را از مضمون همه عباراتی که در قرآن به لفظ: (مَا أَدْرَاكَ) آمده است، آگاه کرده است امّا عباراتی که به لفظ: (وَ مَا يُدْرِيكَ) آمده است، از جملهٔ اموری است که پیامبر ﷺ نسبت به آنها علمی ندارد».

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌۢ بِٱلْقَارِعَةِ ﴿٤﴾

﴿ثمود و عاد قارعه را دروغ شمردند﴾ قَارِعَة: به معنی در هم کوبنده؛ همان قیامت است زیرا قیامت مردم را با هول و هراسهایش و موادّ و موجودات را با انفجار خود درهم می‌کوبد.

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا۟ بِٱلطَّاغِيَةِ ﴿٥﴾

﴿امّا ثمود، پس با طاغیه هلاک ساخته شدند﴾ ثمود قوم صالح ؑ بودند. طَاغِيَة:

فریادی است تند و مرگبار که سخت قوی و نابودکننده است.

وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾

﴿و امّا عاد، پس با تندباد سخت سرد و بنیان کنی به نابودی کشیده شدند﴾ عاد: قوم هود علیه السلام اند. باد صرصر: بادی است سخت سرد. عَاتِيَةٌ: بسیار سرکش و سخت نیرومند به سبب شدّت وزش، طول زمان و شدّت سردی خود.

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَىٰ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ﴿٧﴾

﴿خداوند آن را هفت شب و هشت روز بر آنان برگماشت﴾ یعنی: آن باد صرصر را در طول آن مدّت به طور مستمّر و پیوسته برآنان فرستاد به گونه‌ای که نه قطع می‌شد و نه آرام می‌گرفت. محلّی می‌گوید: «آغاز آن صبحگاه روز چهارشنبه بیست و دوم ماه شوّال در پایان زمستان بود». ﴿حسوم بود﴾ یعنی: آن باد صرصر نابودکننده و از بیخ برکننده، نحس و بنیان‌کن، یا پی‌درپی بود ﴿پس می‌دیدی﴾ای بیننده! اگر در آنجا حاضر می‌بودی ﴿آن قوم را در آن﴾ یعنی: در آن روزها و شب‌ها، یا در دیارشان؛ ﴿از پا در افتاده﴾ بر زمین، بی‌جان و مرده ﴿گویی آنان خرما بنانی هستند ریشه‌کن شده﴾ یعنی: گویی آنان تنه‌های فروافتادهٔ درختان خرما هستند، یا درختان خرمایی هستند که از کهنه‌گی و فرسودگی فروافتاده و بر هم شده‌اند.

فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾

﴿پس آیا از آنان هیچ بازمانده‌ای می‌بینی؟﴾ یعنی: گروهی یا شخصی را از آنان مب‌بینی که باقی مانده باشد؟ هرگز! زیرا هیچ کس از آنان باقی نماند.

وَجَآءَ فِرْعَوْنُ وَمَن قَبْلَهُۥ وَٱلْمُؤْتَفِكَـٰتُ بِٱلْخَاطِئَةِ ﴿٩﴾

﴿و فرعون و کسانی که پیش از او بودند﴾ از امّت‌های کافر. به قرائتی دیگر: (وَ مِنْ قِبَلِهِ) آمده است، یعنی فرعون و پیروان و لشکریانش ﴿و مؤتفکات﴾ یعنی: مردم شهرهای نگونسار که قریه‌ها و آبادیهای قوم لوط بود ﴿مرتکب خاطئه شدند﴾ یعنی: اعمال گناه‌آلود طغیان باری را که عبارت از شرک و معاصی بود، مرتکب شدند.

فَعَصَوْا۟ رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِيَةً ﴿١٠﴾

﴿پس فرستادهٔ پروردگار خود را نافرمانی کردند﴾ یعنی: هر امّتی فرستادهٔ پروردگار خود را عصیان و نافرمانی کرد؛ ﴿آن‌گاه خداوند آنان را به مؤاخذه‌ای سخت فروگرفت﴾ یعنی: آنان را به گرفتنی سخت‌تر و بیشتر از فروگرفتن امّتهای گذشته فروگرفت.

إِنَّا لَمَّا طَغَا ٱلْمَآءُ حَمَلْنَـٰكُمْ فِى ٱلْجَارِيَةِ ﴿١١﴾

﴿ما آن‌گاه که آب طغیان کرد﴾ یعنی: در ارتفاع و بلندی خود از حدّ گذشت که این توفان در زمان نوحﷺ بود آن‌گاه که قومش بر کفر پافشاری کرده و او را تکذیب نمودند؛ ﴿شما را بر کشتی روان سوار کردیم﴾ یعنی: ای بشر! ما شما را در آن وقت بر صلب پدرانتان سوار کشتی نوحﷺ کردیم. کشتی نوح «جاریه» نامیده

شد زیرا در آب روان بود.

لِنَجۡعَلَهَا لَكُمۡ تَذۡكِرَةٗ وَتَعِيَهَآ أُذُنٞ وَٰعِيَةٞ ﴿١٢﴾

﴿تا آن را﴾ یعنی: تا آن نجات دادن مؤمنان و غرق کردن کافران را ﴿برای شما﴾ای امّت محمّد ﷺ ﴿تذکره‌ای بگردانیم﴾ یعنی: عبرت و پندی که به‌وسیلهٔ آن بر قدرت عظیم، صُنع بدیع و شدّت انتقام ما راه برید و استدلال کنید ﴿و گوشهای فراگیرنده آن را فرامی‌گیرد﴾ یعنی: گوشهای نیوشان این تذکّر به نعمت را بعد از شنیدن آن فرا می‌گیرد و فهم می‌کند زیرا از شأن چنین انسانهایی این است که آنچه را فراگیری‌اش واجب است، برای یادگیری، اشاعه، تفکّر و عمل به موجب آنها فراگیرند. تنکیر «أُذُنٌ ﴿ گوشها» برای دلالت بر قلّت است، یعنی: چنین گوشهای نیوشانی کم‌اند. در حدیث‌شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از پروردگارم خواستم که گوش علی را چنین گوشی قرار دهد». مکحول می‌گوید: «علی کرّم‌الله وجهه می‌گفت: هرگز هیچ چیزی را از رسول خدا ﷺ نشنیدم مگر این‌که آن را فراگرفتم و هرگز آن را فراموش نکردم».

فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ نَفۡخَةٞ وَٰحِدَةٞ ﴿١٣﴾

﴿پس چون دمیده شود در صور یک‌بار دمیدن﴾ یعنی: دمیدن اوّل که با آن مردم همه می‌میرند و عالم ویران می‌شود. ابن کثیر می‌گوید: «حق تعالی بر یکبار دمیدن تأکید کرد، برای تفهیم این حقیقت که فرمان وی به تکرار و پیگیری نیازی ندارد و بی‌هیچ مانع و مخالفتی اجرا می‌شود».

وَحُمِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَٱلۡجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةٗ وَٰحِدَةٗ ﴿١٤﴾

﴿و زمین و کوهها برداشته شود﴾ از جای های خود و برکنده شود از مقرهای خود به قدرت الهی ﴿و یکباره درهم کوبیده شود﴾ یعنی: درهم شکسته شود به یک‌بار کوفتن نه بیشتر از آن. به‌قولی معنی این است: زمین و کوهها به یکباره گسترده ساخته شود و به زمین همواری که هیچ کجی‌ای در آن نیست و به کتلهٔ واحدی تبدیل شود. «دکّ» و «دقّ» در معنی به‌هم نزدیک‌اند ولی «دکّ» در معنی بلیغ تر است.

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾

﴿پس آن روز واقعه روی دهد﴾ یعنی: قیامت برپا شود.

وَٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿١٦﴾

﴿و آسمان بشکافد پس آن در آن روز سست‌پیوند است﴾ یعنی: آسمان می‌شکافد و فرشتگان از آن فرود می‌آیند پس در آن روز آسمان ضعیف و سست و شکننده است و مانند همیشه در میان اجزای آن تماسک و پیوند محکمی وجود ندارد.

وَٱلْمَلَكُ عَلَىٰٓ أَرْجَآئِهَا ۚ وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَٰنِيَةٌ ﴿١٧﴾

﴿و فرشتگان بر کناره‌های آسمان باشند﴾ بعد از آن‌که آسمان خود جایگاه ایشان بود پس فرشتگان منتظر آنند که پروردگار ایشان را فرمان دهد و به‌سوی زمین فرود آیند و بر زمین و کسانی که در آن هستند، احاطه کنند. نسفی می‌گوید: «آسمان مسکن فرشتگان است و چون از هم بشکافد ناگزیر ایشان به کناره‌های آن پناه می‌برند». ﴿و عرش پروردگارت را در آن روز هشت تن بر فرازشان حمل

می‌کنند ﴾ یعنی: هشت فرشته آن را بر فراز سرشان حمل می‌کنند. به‌قولی: هشت صفّ از فرشتگان که شمار ایشان را جز خدای عزّوجلّ کسی دیگر نمی‌داند، آن را حمل می‌کنند. شایان ذکر است که عرش بزرگترین مخلوقات خدای عزّوجلّ می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هم اکنون حاملان عرش چهار فرشته‌اند و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند متعال ایشان را به چهار تن دیگر مؤیّد می‌سازد پس هشت تن می‌شوند».

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ خَافِيَةٌ ﴿١٨﴾

﴿آن روز﴾ یعنی: روز قیامت ﴿عرضه می‌شوید﴾ شما ای بندگان بر خدای سبحان برای حساب و بازپرسی ﴿از شما هیچ سرّی پنهان نمی‌ماند﴾ یعنی: از وجود شما یا از سخنان و افعال شما، هیچ راز پنهانی‌ای ــ هر چه باشد ــ بر خدای سبحان پنهان نمی‌ماند. یا هیچ رازی از خودتان پنهان نمی‌ماند، حال آن‌که بسیاری از رازها در دنیا از شما پنهان بود. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مردم سه‌بار برخدای سبحان عرضه می‌شوند؛ در دو بار از این عرضه‌شدنها، جدال و پیشکش نمودن معاذیر است و در عرضهٔ سوم؛ نامه‌های اعمال به دستها پراکنده می‌شود پس گیرنده‌ای است به دست راست خود و گیرنده‌ای است به دست چپ خود».

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ ﴿١٩﴾

تفصیل صورت عرضه‌شدن بر پروردگار سبحان این است: ﴿**امّا آن کس که نامهٔ اعمال او**﴾ که فرشتگان نگهبان آن را نوشته‌اند ﴿**به‌دست راستش داده شود پس**﴾ شادمانه ﴿**می‌گوید: هاؤم**﴾ یعنی: بگیرید ﴿**نامهٔ اعمال مرا بخوانید**﴾ او از سر

شادمانی و ابتهاج این سخن را به جمع همراه خویش می‌گوید. ثعلبی از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده‌است که فرمود: «اوّلین کسی از این امّت که نامهٔ اعمالش به‌دست راستش داده می‌شود، عمربن‌الخطّاب ﷺ است و عمر ﷺ در آن روز شعاعی چون شعاع خورشید دارد. به ابن‌عبّاس ﷺ گفته شد: پس ابوبکر ﷺ در آن هنگام کجاست؟ فرمود: هیهات، هیهات! فرشتگان او را سبک و شتابان به‌سوی بهشت برده‌اند».

إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَٰقٍ حِسَابِيَهْ ﴿۲۰﴾

آن‌گاه کسی که نامهٔ اعمالش به دست راستش داده شده می‌گوید: ﴿**هرآینه من به‌یقین می‌دانستم که با حساب‌وکتاب خود مواجه خواهم شد**﴾ یعنی: در دنیا می‌دانستم و به این امر یقین داشتم که در آخرت مورد محاسبه قرار خواهم‌گرفت. یا معنی این است: من می‌پنداشتم که خدای سبحان مرا به گناهانم مؤاخذه خواهدکرد ولی او به عفو خویش بر من فضل کرد و مرا مورد مؤاخذه قرار نداد. به تأیید این معنی در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «خداوند ﷻ در روز قیامت بنده را به خود نزدیک می‌کند واو را به تمام گناهانش مقرّ و معترف می‌گرداند تا بدانجا که چون بنده دید که هلاک شده‌است، به او می‌گوید: من این گناهان را در دنیا بر تو پوشانیده‌ام و امروز هم آنها را بر تو می‌آمرزم. سپس نامهٔ حسنات وی به‌دست راستش داده می‌شود. امّا کافر و منافق؛ پس گواهان دربارهٔ آنان می‌گویند: این گروه کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند، آگاه باشید که لعنت خداوند بر ظالمان باد» [هود / ۱۸]». ضحّاک در تفسیر: (إِنِّي ظَنَنْتُ) می‌گوید: «هر ظنّ و گمانی در قرآن کریم از سوی مؤمن به معنی یقین است و از سوی کافر، به‌معنی شک».

مجاهد می‌گوید: «ظنّ آخرت یقین است و ظنّ دنیا، شک».

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿۲۱﴾

﴿پس او﴾ یعنی: کسی که نامهٔ اعمالش به دست راستش داده شده **﴿در زندگانی پسندیده‌ای است﴾** که بسیار دلخواه است، نه ناخوش‌آیند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «بهشتیان همیشه زنده‌اند و هرگز نمی‌میرند، همیشه سالم‌اند و هرگز بیمار نمی‌شوند، همیشه در نازونعمت‌اند و هرگز رنج و زحمتی نمی‌بینند و همیشه جوانند پس هرگز پیر نمی‌شوند».

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿۲۲﴾

و آن کس که نامهٔ اعمالش به دست راستش داده شده **﴿در بهشتی برین﴾** است. یعنی: در بهشتی است که از نظر مکانی بلند و مرتفع است زیرا بهشت در آسمان می‌باشد، یا منازل آن مرتفع، بلندقدر و باشکوه است.

قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿۲۳﴾

﴿که میوه‌هایش قریب‌الحصول است﴾ یعنی: میوه‌های بهشت نزدیک و در دسترس تناول کننده است که آن را چه ایستاده باشد، چه نشسته و چه خوابیده، به آسانی دریافت می‌کند. در **حدیث‌شریف** به روایت سلمان فارسی رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لاٰ يَدْخُلُ اَحَدٌ اَلْجَنَّةَ اِلاّ بِجَوازٍ: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، هٰذا كِتابٌ مِنَ اللّٰهِ لِفُلانِ بْنِ فُلانٍ، اُدْخُلُوهُ جَنَّةً عالِيَةً، قُطُوفُها دانِيَةٌ ◇ هیچ کس به بهشت وارد نمی‌شود مگر با جوازی بدین مضمون: بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم؛ این نامه‌ای است از جانب خداوند برای فلان فرزند فلان، او را به بهشتی برین داخل کنید که میوه‌های آن در دسترس است». به روایتی‌دیگر: این جواز عبور، بر سر پل

«صراط» به وی داده می‌شود.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيٓـًٔا بِمَآ أَسْلَفْتُمْ فِي ٱلْأَيَّامِ ٱلْخَالِيَةِ ﴿٢٤﴾

﴿بخورید و بیاشامید﴾ یعنی: به بهشتیان گفته می‌شود: در بهشت بخورید و بیاشامید؛ ﴿گوارا﴾ زیرا نه در نعمت‌های بهشت دردی و تیرگی‌ای است و نه این نعمتها از شما بازداشته می‌شود و عیشتان منغّص می‌گردد ﴿به‌سبب آنچه در روزهای گذشته پیش فرستاده بودید﴾ از اعمال شایسته در دنیا.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَـٰبَهُۥ بِشِمَالِهِۦ فَيَقُولُ يَـٰلَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَـٰبِيَهْ ﴿٢٥﴾

﴿و اما آن کس که کارنامه‌اش به‌دست چپش داده شده‌است﴾ که آنان کافران و اهل شقاوت‌اند ﴿پس می‌گوید﴾ از سر اندوه و رنج و بیچارگی، ازآن‌رو که در آن کارنامه بدیها و گناهانش را دیده‌است؛ ﴿ای کاش کارنامه‌ام به من داده نمی‌شد!﴾ و این خود دلیل بر وجود عذاب روحی دوزخیان قبل از عذاب جسمی آنهاست.

وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ ﴿٢٦﴾

﴿و ای کاش نمی‌دانستم که حساب‌وکتابم چیست﴾ زیرا این حساب‌وکتاب همه به زیان من است، نه به سود من.

يَـٰلَيْتَهَا كَانَتِ ٱلْقَاضِيَةَ ﴿٢٧﴾

﴿ای کاش مرگ، آخرکنندهٔ کار بود﴾ یعنی: ای کاش مرگی که در دنیا به‌سراغم

آمد کارم را یکسره می‌کرد و بعد از آن دیگر هرگز زنده نمی‌شدم. بدین سان کافر و شقیّ آرزوی دوام مرگ و عدم زنده‌شدن مجدّد را می‌کند، بدین سبب که کار نامهٔ بدِ خویش و پیامد محتوم آن را که عذاب است، مشاهده می‌نماید. قتاده می‌گوید: «آرزوی مرگ را می‌کند درحالی‌که چیزی در دنیا نزد وی ناخوش‌آیندتر از آن نبود». و نظیر این آیهٔ کریمه است: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿ ای کاش خاک بودم» [نبأ/۴۰].

مَآ أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ ۜ ﴿۲۸﴾

آن‌گاه می‌افزاید: ﴿ **مال‌ومنال من هیچ به‌کارم نیامد** ﴾ یعنی: مال‌ومنالی که در دنیا اندوخته بودم، هیچ چیز از عذاب خدا ﷻ را از من دفع نکرد.

هَلَكَ عَنِّي سُلْطَـٰنِيَهْ ﴿۲۹﴾

﴿ **سلطهٔ من از دستم برفت** ﴾ یعنی: حجّتم باطل گردید و از نزدم گم شد. به‌قولی مراد از سلطان: جاه، منصب، پادشاهی و فرمانروایی است. ولی ابوحیّان می‌گوید: «قول ابن‌عبّاس ﷺ و موافقان وی در این مورد که مراد از سلطان در اینجا حجّتی است که کافر به آن در دنیا حجّت‌نمایی می‌کرد، راجح است زیرا کسانی که نامه‌های اعمالشان به‌دست چپشان داده می‌شود، فقط پادشاهان و فرمانروایان نیستند بلکه این امر عامّ است در تمام اهل شقاوت».

و هنگامی که کافر این مرثیه را بر خویشتن می‌خواند، خدای عزّوجلّ به نگهبانان دوزخ می‌گوید:

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴿۳۰﴾

﴿بگیریدش پس طوق به گردن کنیدش﴾ یعنی: دستهای او را با زنجیرها بر گردنش ببندید.

ثُمَّ ٱلْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿٣١﴾

﴿سپس به دوزخش درآورید﴾ تا به گرمای سوزان آن غوطه‌ور شود.

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَٱسْلُكُوهُ ﴿٣٢﴾

﴿سپس در زنجیری که طولش هفتاد ذرع است، بندش کنید﴾ یعنی: بعد از افگندنش در دوزخ آن زنجیر را بر وی ببندید تا از جا جنبیده نتواند. سلسله: حلقه‌هایی است به‌هم پیوسته که ذرع آن، طول آن است. سفیان می‌گوید: «به ما خبر رسیده‌است که آن زنجیر در مقعدش فرو برده شده و از دهانش بیرون آورده می‌شود».

إِنَّهُۥ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٣٣﴾

آن‌گاه در بیان سبب پیوستنش به این فرجام بد می‌فرماید: ﴿هرآینه او به خداوند عظیم ایمان نداشت﴾ ذکر صفت «عظیم» بر این امر اشعار دارد که فقط خدای عزّوجلّ مستحقّ عظمت و بزرگی است پس ایمان‌آوردن به وی واجب است.

وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ ﴿٣٤﴾

﴿و بر طعام‌دادن بینوایان ترغیب نمی‌کرد﴾ یعنی: دیگران را بر اطعامشان ترغیب

نمی‌کرد، چه رسد به این‌که خودش برای ایشان از مال خود بذل و بخشش کند. ابن‌کثیر در تفسیر این دو آیه می‌گوید: «یعنی او نه حقّ خدا ﷻ را می‌پرداخت و نه به خلق وی سودی می‌رساند و حقّ آنان را می‌پرداخت». روایت شده‌است که ابودرداء ﷺ زنش را تشویق می‌کرد تا برای مساکین بسیار آب‌گوشت بپزد و می‌گفت: با ایمان نصف زنجیر را از خود دور افگندیم پس آیا نصف باقی‌ماندهٔ آن را با انفاق از خود دور نیفگنیم؟» که این سخن ابودرداء ﷺ به این دو آیهٔ کریمه اشاره دارد.

فَلَيْسَ لَهُ ٱلْيَوْمَ هَـٰهُنَا حَمِيمٌ ﴿٣٥﴾

﴿حال امروز در اینجا برای او دلسوزی نیست﴾ یعنی: کافر را در روز آخرت هیچ نزدیک و خویشاوندی نیست که به او سودی برساند یا برایش شفاعت کند زیرا آن روز روزی است که خویشاوند از خویشاوندش و دوست و رفیق از دوست و رفیقش می‌گریزد.

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ﴿٣٦﴾

﴿و او را هیچ خوراکی بجز از زرداب﴾ که از بدنهای دوزخیان سرازیر می‌شود ﴿نیست﴾ قتاده می‌گوید: «این بدترین غذای اهل دوزخ است». طعام: به‌معنی اطعام است، یعنی او را هیچ غذادادنی جز از زرداب و چرکاب نیست.

لَّا يَأْكُلُهُۥٓ إِلَّا ٱلْخَـٰطِـُٔونَ ﴿٣٧﴾

﴿که آن را جز خطاکاران نخورند﴾ مراد از خطاکاران، گنه‌کارانند؛ از خَطِیء

الرَّجُل: آن‌گاه که شخص به عمد مرتکب گناه شود پس مراد خطایی نیست که ضدّ صواب است.

فَلَآ أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿۳۸﴾

وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ﴿۳۹﴾

﴿پس به آنچه می‌بینید و به آنچه نمی‌بینید سوگند می‌خورم﴾ یعنی: سوگند می‌خورم به همهٔ اشیاء، اعمّ از دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها. این سوگند خودِ آفرینندهٔ متعال و تمام مخلوقات وی را شامل می‌شود و در این صورت «لا» در (لا أُقْسِمُ) زاید است. یا معنی این است: نیازی به سوگند خوردن نیست زیرا کار چنان آشکار است که از ثابت‌ساختن به سوگند، بی‌نیاز می‌باشد.

إِنَّهُۥ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿۴۰﴾

و در صورتی که (لا أُقْسِمُ) در آیهٔ قبل به معنی سوگند باشد، مقسم علیه این است: **﴿که هرآینه قرآن برخواندهٔ فرستادهٔ گرامی است﴾** یعنی: قرآن تلاوت فرستاده‌ای است که بر خداوند ﷻ گرامی است و او محمّد ﷺ است. یا معنی این است: قرآن گفتاری است که آن را جبرئیل ؈ فرستادهٔ گرامی ما ابلاغ می‌کند. ولی اکثر مفسّران برآنند که مراد از رسول در اینجا حضرت محمد ﷺ اند زیرا در آیهٔ بعد آمده‌است که: قرآن قول شاعر و کاهن نیست حال آن‌که مشرکان جبرئیل ؈ را به شاعر و کاهن وصف نمی‌کردند بلکه محمّد ﷺ را به این اوصاف متّهم می‌ساختند. امّا به قول اکثر مفسّران، مراد از رسول در سورهٔ «تکویر» جبرئیل ؈ است زیرا اوصافی که بعد از آن می‌آید، به حال او تناسب دارد

چنان‌که خواهد آمد.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلاً مَّا تُؤْمِنُونَ (۴۱)

﴿و قرآن گفتار شاعری نیست﴾ چنان‌که شما مشرکان می‌پندارید زیرا قرآن از گونه‌های شعر نیست و خودِ پیامبر ﷺ نیز شاعر نمی‌باشد ﴿چه اندک ایمان می‌آورید﴾ یعنی: به ایمانی اندک ایمان می‌آورید و به تصدیقی اندک باور می‌دارید! البتّه در اینجا مراد نفی ایمان از آنان است نه تأیید ایمان اندکشان. یا اندک‌بودن ایمانشان بنا بر ظاهر قضیه است و آن عبارت از این اقرارشان است که چون از آنان پرسیده می‌شد: چه کسی شما را آفریده‌است؟ می‌گفتند: الله. همچنین احتمال دارد که وصف قلّت مربوط به ایمان لغوی باشد زیرا مشرکان چیزهای اندکی را که هیچ سودی به حالشان نداشت تصدیق می‌کردند مثلاً تصدیق می‌کردند به این‌که خیر، صلهٔ رَحِم، پاکدامنی و مانند آن از ارشادات نیک رسول خدا ﷺ حقّ و صواب است. دلیل این‌که خداوند متعال در هنگام نفی شعر از رسول خویش: (قَلِيْلاً مَا تُؤْمِنُوْن) و در هنگام نفی کهانت از ایشان: (قَلِيْلاً مَا تَذَكَّرُوْن) گفت ـ چنان‌که در آیهٔ بعد می‌آید ـ این است که: نفی شعریّت از قرآن امری است آشکار و محسوس زیرا این نفی از حیث لفظ روشن است چراکه شعر سخنی است موزون و مقفّیٰ و الفاظ قرآن چنین نیست مگر نادری از آن که بدون قصد شعرگفتن، موزون است و امّا نفی شعریّت از قرآن از جهت تخیّل هم به این دلیل است که قرآن مشتمل بر اصولی است که برآورندهٔ معارف، حقایق، براهین و دلایل افاده کنندهٔ تصدیق و باور می‌باشد ـ چنانچه مخاطب از معاندان نباشد ـ پس تخیّل شاعرانه را در آن راهی نیست. ولی نفی کهانت از رسول اکرم ﷺ نیاز به اندیشه و تأمّل دارد زیرا کلام کاهنان سجع‌هایی است بدون معنی و افاداتی است که از طبایع ناشی می‌شود و قرآن چنین نیست. همچنین اگر آنها تأمّل کنند در

می‌یابند که قرآن شیاطین و راه و روش آنان را مورد هجوم و نکوهش قرار داده است و کاهنان نیز برادران شیطانند پس چگونه به افشای زشتی‌های خود راضی می‌شوند تا قرآن از کلام کاهنان باشد ؟!.

وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ ۚ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

﴿و﴾قرآن ﴿گفتار هیچ کاهنی نیست﴾ چنان‌که شما معاندان می‌پندارید زیرا کهانت مقولهٔ دیگری است که با قرآن هیچ وجه مشترکی ندارد ﴿چه اندک پند می‌گیرید﴾و از این جهت کار بر شما پوشیده می‌ماند زیرا به الفاظ قرآن دقیقاً نمی‌اندیشید و به این امر توجه ندارید که قرآن مشتمل بر دشنام‌دادن شیاطین است در حالی که کاهنان دوستان و برادران شیاطین‌اند پس اگر قرآن گفتار کاهنان باشد ، این بدان معنی است که آنها دوستان و سرورانشان را دشنام داده‌اند!!.

تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٤٣﴾

﴿فرودآورده‌شده از جانب پروردگار عالمیان است﴾یعنی : قرآن تلاوت‌شده از سوی رسول اکرم ﷺ و فرودآورده‌شده از جانب ربّ‌العالمین است و این است حقیقت قضیه که شما از آن طفره می‌روید .

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ ٱلْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾

لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِٱلْيَمِينِ ﴿٤٥﴾

﴿و اگر بر ما بعضی سخنان را می‌بست﴾ یعنی : اگر فرض را جدلاً بر آن بگیریم

که این پیام رسان ـ محمّد ﷺ یا جبرئیل علیه السلام بنا بر دو وجه تفسیری که گذشت ـ بر ما چیزی از سخنان را می‌بست و به‌نام ما ولی از ساخته‌های خود چیزهایی را عنوان می‌کرد و آن را به ما نسبت می‌داد: ﴿**بی‌گمان دست راستش را می‌گرفتیم**﴾ یعنی: با قوّت و قدرت او را می‌گرفتیم. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «عادت سیّاف آن است که دست راست اسیر را به دست چپ خود بگیرد و شمشیر به گردن او حواله کند لذا بر این اسلوب بیان شد».

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾

﴿**سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم**﴾ وَتِيْن: رگی است که از پشت سر امتداد یافته و به قلب انسان می‌پیوندد و چون قطع شود، شخص می‌میرد. البتّه این تصویری از نابودکردن به سخت‌ترین شیوه است چنان‌که پادشاهان بر کسانی که خشم می‌گیرند، همین شیوه را اعمال می‌کنند. پس همین‌که پیامبر اکرم ﷺ در کمال عافیت به‌سر می‌برد، این خود دلیل صداقت وی است.

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾

﴿**پس هیچ کس از شما از او بازدارنده نیست**﴾ یعنی: هیچ کس از شما بازدارندهٔ آن پیام رسان از مجازات ما یا نجات‌دهندهٔ او از ما نیست، درصورتی‌که بر ما دروغ بربندد پس با آن‌که چنین مجازاتی برای او مسلم است چگونه به‌خاطر شما از روی تکلّف بر ما دروغ می‌بندد؟.

وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

﴿و آن پندی برای متقیان است﴾ یعنی: بی‌گمان قرآن پندی برای اهل تقویٰ است زیرا این متّقیانند که از آن بهره می‌گیرند.

وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

﴿و ما به یقین می‌دانیم که بعضی از شما﴾ ای مردم ﴿تکذیب‌کننده‌اید﴾ قرآن را؛ با وجود این بیان روشن و مسلّماً ما شما تکذیب کنندگان را در برابر این تکذیبتان مجازات می‌کنیم.

وَإِنَّهُۥ لَحَسْرَةٌ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٥٠﴾

﴿و هرآینه آن﴾ یعنی: قرآن، یا تکذیب به قرآن ﴿حسرتی است﴾ و ندامتی ﴿بر کافران﴾ در روز قیامت؛ آن‌گاه که پاداش مؤمنان و عذاب تکذیب‌کنندگان را می‌بینند.

وَإِنَّهُۥ لَحَقُّ ٱلْيَقِينِ ﴿٥١﴾

﴿و هرآینه قرآن حقّ‌الیقین است﴾ یعنی: قرآن محض یقین است زیرا از نزد خدای عزّوجلّ می‌باشد پس هیچ شکّی در آن وجود ندارد و هیچ شبهه‌ای را به‌سوی آن راهی نیست.

فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴿٥٢﴾

﴿پس به‌نام پروردگار بزرگ خود تسبیح بگوی﴾ یعنی: او را از آنچه که سزاوار

وی نیست ، با گفتن تسبیح به پاکی یاد کن و او را به پاکی یاد کن از این‌که به دروغ‌بستن بر وی راضی باشی . همچنین او را به شکرانهٔ آنچه که بر تو وحی نموده‌است ، تسبیح بگوی . یادآور می‌شویم که رسول خدا ﷺ گفتن «سبحان‌الله العظیم» در رکوع رابرای ما مشروع کردند پس این همان تسبیح رکوع است .

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ معارج

مکّی است و دارای چهل‌وچهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «معارج» نامیده شد که این فرمودهٔ خداوند ﷻ: (تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ...) در آغازین آیات آن آمده است.

سَأَلَ سَآئِلُۢ بِعَذَابٖ وَاقِعٖ ﴿١﴾

﴿**طلب‌کننده‌ای عذاب رخ‌دادنی‌ای را**﴾ که خواه ناخواه واقع‌شدنی است ﴿**طلب کرد**﴾ سَأَلَ سَائِلٌ: سؤال متضمّن معنای دعا و درخواست نیز هست، از این جهت به «باء» (بِعَذَابٍ) متعدّی گردید. این طلب‌کنندهٔ عذاب ــ چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده‌است ــ نضربن حارث بود که از روی عناد و استهزا خطاب به پروردگار گفت: (إِنْ كَانَ هٰذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً ۞ اگر این پیام واقعاً از جانب توست پس بر ما سنگ بباران) [انفال / ٣١].

لِّلۡكَـٰفِرِينَ لَيۡسَ لَهُۥ دَافِعٞ ﴿٢﴾

﴿برای کافران﴾ یعنی: عذابی که برای کافران مقرّر و آماده شده است **﴿آن را هیچ بازدارنده‌ای نیست﴾** هیچ کس این عذاب واقع شدنی را دفع نتواند کرد آن‌گاه که خداوند ﷻ وقوع آن را اراده کند.

مِّنَ ٱللَّهِ ذِى ٱلْمَعَارِجِ ﴿٣﴾

﴿از جانب خداوند﴾ یعنی: آن عذاب از جانب خدای سبحانی است که **﴿صاحب معارج﴾** است یعنی: صاحب نردبانهایی است که فرشتگان در آنها بالا می‌روند. یا صاحب درجاتی است که سخنان پاک و عمل شایسته در آنها بالا می‌رود. به‌قولی مراد از معارج: عظمت است یعنی خداوندی که صاحب عظمت است.

تَعْرُجُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيْهِ فِى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾

﴿فرشتگان و روح به‌سوی او﴾ یعنی: به‌سوی خداوند ﷻ **﴿بالا می‌روند﴾** در نردبانها و درجاتی که برایشان قرار داده‌است. مراد از روح جبرئیل ؑ، یا فرشتهٔ بزرگ دیگری غیراز اوست **﴿در روزی که مقدار آن پنجاه‌هزار سال است﴾** یعنی: فرشتگان و جبرئیل ؑ در بخش اندکی از روزی که به پنجاه‌هزار سال از سال‌های دنیا برآورد می‌شود، در آن نردبان به‌سوی خدای عزّوجلّ بالا می‌روند. مرجع ضمیر «إِلَيْهِ ﴿ به‌سوی او» عرش یا حکم الهی است، یا جایی است که اوامر حق تعالی در آن فرود می‌آید، یا جایگاه‌های عزّت و کرامت است. شایان ذکر است که مراد از «یوم» در آیهٔ کریمه ـ به قولی که قوی‌تر به نظر می‌رسد ـ روز قیامت است و این پنجاه‌هزار سال مدّتی است که بندگان در آن برای

حساب‌وکتاب در پیشگاه پروردگار عزّوجلّ می‌ایستند، سپس بعد از این مدّت، اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ استقرار می‌یابند. به‌قولی‌دیگر: مقدار روز قیامت بر کافران پنجاه‌هزار سال است ولی بر مؤمنان زمانی اندک به اندازهٔ زمان مابین ظهر و عصر بیش نیست. خاطرنشان می‌شود که در آیهٔ (۵) سورهٔ «سجده» آمده است: (... فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ ✿ در روزی که مقدار آن هزار سال است». پس طریق جمع‌نمودن میان این آیه و آیهٔ (۵) سورهٔ «سجده» این است که: قیامت دارای مواقف و مواطن پنجاه‌گانه‌ای است و زمان هر موقف از مواقف آن هزار سال می‌باشد. آری! مقدار قیامت در حقّ کافران چنین طولانی است امّا در حقّ مؤمن چنین نیست زیرا خداوند متعال فرموده‌است: (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرّاً وَ أَحْسَنَ مَقِيْلا ✿ آن روز جایگاه بهشتیان بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است) [فرقان / ۲۴] و علما اتّفاق‌نظر دارند بر این‌که این استراحتگاه بهشت است. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌سعید خدری رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: به رسول خدا ﷺ گفتند: یا رسول‌الله! چه قدر آن روز طولانی است؟! آن حضرت ﷺ فرمودند: «وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ إِنَّهُ لَيُخَفَّفُ عَنِ الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَكُوْنَ أَخَفُّ عَلَيْهِ مِنْ صَلاةٍ مَكْتُوْبَةٍ يُصَلِّيْهَا فِي الدُّنْيا ✿ سوگند به ذاتی که جانم در دست بلاکیف اوست، آن زمان بر مؤمن چنان سبک گردانیده می‌شود که از وقت یک نماز فرضی که آن را در دنیا ادا می‌کند، نیز بر وی سبک‌تر است».

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿٥﴾

﴿پس صبر کن صبری جمیل﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! بر تکذیب و کفرشان صبر کن به صبری نیکو که در آن بی‌قراری، شکایت و گلایه‌ای به آستان غیر ما نباشد و این است معنی صبر جمیل. حاصل معنی این است که: وقت آمدن عذاب بر آنان نزدیک است پس صبر کن که موعد انتقام دیر نیست.

إِنَّهُمۡ يَرَوۡنَهُۥ بَعِيدٗا ﴿٦﴾

﴿آنها آن را دور می‌بینند﴾ یعنی: کافران روز قیامت را که مقدار آن پنجاه‌هزار سال است، دور و محال می‌بینند. (بَعِيْد) در اینجا به معنی محال است.

وَنَرَىٰهُ قَرِيبٗا ﴿٧﴾

﴿امّا ما نزدیک می‌بینیمش﴾ یعنی: ما روز قیامت را در زمان نزدیکی رخ‌دادنی می‌بینیم زیرا هرآنچه آمدنی است، نزدیک است.

يَوۡمَ تَكُونُ ٱلسَّمَآءُ كَٱلۡمُهۡلِ ﴿٨﴾

﴿روزی که آسمان چون فلز گداخته شود﴾ مُهْل: آنچه که گداخته می‌شود از سرب، مس و نقره. به‌قولی مُهْل: دُردی روغن است هنگامی که به آتش گداخته شود.

وَتَكُونُ ٱلۡجِبَالُ كَٱلۡعِهۡنِ ﴿٩﴾

﴿و﴾روزی که ﴿کوهها همچون پشم رنگین گردد﴾ پس وقتی کوه‌ها درهم کوبیده شوند و در هوا منفجر و پراکنده گردند، شبیه پشم زده می‌شوند زیرا کوه‌ها در رنگهای مختلفی‌اند پس چون به هوا پراکنده شوند به پشم زده شباهت دارند.

وَلَا يَسۡـَٔلُ حَمِيمٌ حَمِيمٗا ﴿١٠﴾

﴿و﴾روزی که ﴿هیچ خویشاوندی از خویشاوند دیگری نپرسد﴾یعنی: در روز قیامت هیچ نزدیکی از حال نزدیکانش نمی‌پرسد، به سبب هول و هراس سختی که بر آنان فرود می‌آید و به سبب گرفتار بودن هر کس به حال خودش.

يُبَصَّرُونَهُمْ ۚ يَوَدُّ ٱلْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ ﴿١١﴾

﴿به همدیگر نشان داده شوند﴾ یعنی: هر نزدیک و خویشاوندی به نزدیک و خویشاوند خویش نشان داده می‌شود و کسی از آنان بر دیگری پنهان نیست امّا درعین حال هرگز از همدیگر حال‌پرسی نمی‌کنند و با همدیگر سخن نمی‌گویند ﴿مجرم﴾ یعنی: هر گنه‌کاری که مرتکب گناهی گردیده که به‌خاطر آن مستحقّ دوزخ است؛ ﴿آرزو می‌کند که از عذاب آن روز﴾یعنی: از عذاب روز قیامت ﴿فرزندان خود را عوض دهد﴾ یعنی: فرزندان خود را فدا کرده و عذاب را بازخَرَد.

وَصَٰحِبَتِهِۦ وَأَخِيهِ ﴿١٢﴾

﴿و نیز﴾مجرم آرزو می‌کند که عوض دهد ﴿زن خود را و برادر خود را﴾ هرچند که اینان عزیزترین مردم و گرامی‌ترینشان نزد وی هستند امّا با این وجود اگر از مجرم فدیه پذیرفته شود، یقیناً او آنهارا فدیهٔ خویش گردانیده و خود را از آن عذاب رهایی می‌بخشد.

وَفَصِيلَتِهِ ٱلَّتِي تُـْٔوِيهِ ﴿١٣﴾

﴿و نیز﴾مجرم آرزو می‌کند که عوض دهد در آن روز ﴿قبیله‌ای راکه او را جای می‌دهد﴾یعنی: خاندان و قبیلهٔ نزدیک خود را که در نسب به آنان وابسته است و

در هنگام سختی‌ها به او یاری و پناه می‌دهند و نزدشان جای می‌گیرد و سروسامان می‌یابد.

وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنجِيهِ ﴿١٤﴾

﴿و نیز﴾ مجرم آرزو می‌کند که در آن روز عوض دهد ﴿هر که را در زمین است همه یکجا﴾ یعنی: مجرم دوست دارد که کاش تمام کسانی را که در روی زمین از جنّ و انس و غیرشان از خلایق هستند، همگی را فدای خود کند ﴿سپس این عوض دادن او را برهاند﴾ از عذاب جهنّم.

كَلَّآ إِنَّهَا لَظَىٰ ﴿١٥﴾

﴿كلاّ﴾ این کلمه مفید هشدار و بازداشتن است یعنی: حاشا که دستیابی به این آرزوی خام، ممتنع و امکان‌ناپذیر برای مجرم میسّر باشد، هرگز میسر نیست ﴿آن آتشی زبانه‌زن است﴾ لَظی: نامی از نامهای جهنّم است. «تَلَظّٰی فِي النّار» یعنی در آتش شعله و زبانه کشید.

نَزَّاعَةً لِّلشَّوَىٰ ﴿١٦﴾

﴿پوست سر را برکَنَنده﴾ یعنی: آن آتش گوشت و پوست را از استخوان برمی‌کَند تا بدانجا که در آن چیزی را بر جای نمی‌گذارد سپس به همان حال اوّل برمی‌گردد. «شَواة» پوست سر، یا پوست اعضای انسان است. قتاده در جمع میان هر دو قول می‌گوید: «آن آتش پوست سر، چهره و اعضای دوزخی را برمی‌کند».

تَدۡعُواْ مَنۡ أَدۡبَرَ وَتَوَلَّىٰ ﴿۱۷﴾

﴿**هرکه را اعراض کرد و رویگردان شد می‌خواند**﴾ یعنی: جهنّم هر کس را که در دنیا به حق پشت کرده و از آن رویگردان شده، به‌سوی خود فرامی‌خواند.

وَجَمَعَ فَأَوۡعَىٰٓ ﴿۱۸﴾

﴿**و**﴾ می‌خواند هر کس را که ﴿**مال اندوخت و جابجا کرد**﴾ یعنی: هر کس که مال را جمع کرده و آن را در ظرفی جابجا نموده است و چیزی از آن را در راه خیر انفاق نکرده و حقّ خدای عزّوجلّ را در آن ادا نکرده است.

۞ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿۱۹﴾

﴿**بی‌گمان انسان ناشکیب آفریده شده‌است**﴾ هَلَع: سخت‌ترین حرص و آز و بدترین و زشت‌ترین اضطراب و بی‌قراری است. زمخشری می‌گوید: «هَلَع: سرعت بی‌قراری در هنگام رسیدن امری ناخوش‌آیند به انسان و سرعت بازداشتن خیر در هنگام رسیدن خیر به اوست». در **حدیث‌شریف** آمده است: «شَرُّ مَا فِي رَجُلٍ: شُحٌّ هالِعٌ وَ جُبْنٌ خالِعٌ ۞ بدترین خصلتی که در مردی هست: بخلی است سرکش و شدید و جبنی است تهی‌کننده» یعنی: تهی‌کنندۀ درون شخص از روحیّه، اراده، معنویّت و مقاومت.

إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا ﴿۲۰﴾

وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ مَنُوعًا ﴿۲۱﴾

﴿چون شرّ به او برسد، بی‌تاب است و چون خیر به او برسد، بازدارنده است﴾ یعنی: چون فقر و نیازمندی، یا بیماری، یا مانند این از مصیبتها به چنین انسانی برسد، او بسیار بی‌قرار و مضطرب است و چون خیری مانند توانگری و رفاه و گشایش و امثال اینها به او برسد، او بسیار بازدارنده و بخیل و بی‌خیر است. جَزَعْ: اندوهی است که انسان را از کاروبارش باز می‌دارد. آری! اوصاف سه گانهٔ «هلع، جزع و منع» از جملهٔ طبایعی است که انسان بر آن سرشته شده‌است.

إِلَّا ٱلْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾

﴿مگر نمازگزاران﴾ یعنی: مگر برپادارندگان ثابت‌قدم نماز که ایشان بر صفات بی‌تابی، ناشکیبی، بی‌قراری و بازدارندگی از خیر قرار ندارند بلکه ایشان به اوصاف پسندیده و خصلتهای مرضیّه استوار می‌باشند زیرا ایمان و دین حق ایشان را از موصوف‌شدن به صفات ناپسند بازداشته و مقابلتاً به آراسته شدن به صفات خیر وا می‌دارد.

ٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَآئِمُونَ ﴿٢٣﴾

﴿همان کسانی که بر نماز خویش همیشه پیگیرند﴾ و هیچ شغل و گرفتاری‌ای ایشان را از نماز به خود مشغول نمی‌گرداند پس نماز فرض را در وقت آن ادا می‌کنند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللّٰهِ أَدْوَمُهَا وَ إِنْ قَلَّ ✿ دوست‌داشته‌ترین اعمال نزد خداوند دوام‌دارترینِ آنهاست، هرچند اندک باشد». عائشه رضی‌الله‌عنها که راوی این حدیث است می‌گوید: «رسول خدا ﷺ چون عملی را انجام می‌دادند بر آن استمرار و مداومت می‌ورزیدند». پس مراد آیه کسانی‌اند که بر نمازها مداومت می‌ورزند و در اوقات آن پیگیر آنند امّا عنایت به

شأن نماز کار دیگری است که با رعایت اموری قبل از نماز؛ مانند وضو، پوشاندن عورت، روی آوردن به قبله و غیره تحقّق می‌یابد و نیز با رعایت اموری که به‌دنبال نماز باید بر آن عنایت ورزید، چون پرهیز از بیهوده کاری و بیهوده گویی و اعمالی که منافی با طاعت است زیرا نماز حقیقی و راستین انسان را از ارتکاب فحشا و منکر بازمی‌دارد. بنابراین، ارتکاب گناه بعد از ادای نماز، دلیل عدم قبول آن نماز است.

وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ ﴿٢٤﴾

﴿وکسانی که در اموالشان حق معیّنی است﴾ مراد زکات فرض و هر چیزی است که انسان بر ذمّهٔ خود لازم می‌گیرد؛ از نذر، یا صدقه‌ای همیشگی، یا کمکی مستمرّ.

این آیه دلیل بر وجوب عبادت مالی‌ای است که تحقّق بخش اهداف اجتماعی است، بعد از وجوب عبادات بدنی‌ای که دارای اهداف اخلاقی ــ تربیتی و اهداف برتر دینی می‌باشند.

لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ ﴿٢٥﴾

آن حقّ معیّن ﴿برای سائل و محروم است﴾ سائل: فقیری است که خواهنده است و طلب می‌کند. محروم: فقیری است که از روی مناعت و وارسته گی از طلب‌کردن ابا می‌ورزد لذا چنین گمان می‌رود که توانگر است، از این جهت محروم و بی‌بهره ساخته می‌شود. تفسیر سائل و محروم در سورهٔ «ذاریات» نیز گذشت.

وَٱلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ﴿٢٦﴾

﴿و کسانی که روز جزا را باور می‌دارند﴾ و آن روز قیامت است، یعنی نه در آن شک می‌کنند و نه آن را انکار می‌نمایند.

وَٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ عَذَابِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ ﴿٢٧﴾

﴿و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند﴾ یعنی: از آن در خوف و نگرانی به‌سر می‌برند، با وجود آن‌که طاعات ایشان نیز کم نیست بدان جهت که اعمال خود را حقیر و ناچیز می‌پندارند و به حقوق خدای سبحان بر ذمهٔ خود اعتراف دارند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمۡ غَيۡرُ مَأۡمُونٖ ﴿٢٨﴾

﴿بی‌گمان عذاب پروردگارشان چنان است که از آن ایمن نتوان شد﴾ یعنی: شایسته نیست که کسی از عذاب پروردگار ایمن شود و قطعاً سزاوار هر کس است که هرچند در طاعت پیشتاز است ولی از آن بیمناک باشد.

وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ﴿٢٩﴾

إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾

فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ﴿٣١﴾

﴿و کسانی که اندام نهانی خود را حفظ می‌کنند مگر بر زنان خود یا کنیزانی که دستهایشان مالک آنها شده‌است پس این گروه ملامت شده نیستند پس هر کس فراتر از این بجوید، آنانند که تجاوزکارند﴾ تفسیر این آیات در آغاز سورهٔ «مؤمنون» به تفصیل گذشت. نسفی می‌گوید: «این آیات بر حرام بودن نکاح متعه، هم جنس بازی، مقاربت با امردان و حیوانات و استمنا با دست (جلق) دلالت می‌کند».

وَٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَٰنَٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَٰعُونَ ﴿٣٢﴾

﴿و کسانی که امانتها و عهدهای خود را رعایت می‌کنند﴾ یعنی: به چیزی از امانتهایی که بر آنها امین قرار داده شده‌اند، خللی وارد نکرده و چیزی از عهدها و پیمانهایی را که دربرابر آن تعهّد داده‌اند و آن را بر خویشتن الزام کرده‌اند، نمی‌شکنند.

وَٱلَّذِينَ هُم بِشَهَٰدَٰتِهِمْ قَآئِمُونَ ﴿٣٣﴾

﴿وکسانی که به گواهی‌های خود ایستاده‌اند﴾ یعنی: گواهی‌ها را بر وجه صحیح آن برای آن کسی که بر ذمهٔشان گواهی‌ای دارد، نزد حکّام ادا می‌کنند، چه آن کس به آنها نزدیک باشد و چه دور، چه رفیع و عالی‌شأن باشد و چه وضیع و ازنظرافتاده پس نه گواهی را کتمان می‌کنند و نه آن را تغییر می‌دهند.

وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾

﴿و کسانی که بر نماز خود محافظت می‌کنند﴾ یعنی: بر رعایت اذکار، ارکان و شرایط نماز پایبندند، به چیزی از اینها خلل وارد نکرده و از آنها به مشغولیّتهای

دیگر سرگرم نمی‌شوند و بر آن مواظب‌اند و نیز نگهبان نمازند از این‌که بعد از ادای آن کاری بکنند که آن را هدر ساخته و ثوابش را ازبین ببرد. شایان ذکر است که تکرار یادآوری از نماز و موصوف‌کردن این گروه به آن در اوّل و آخر، دلیل‌بر فضل و اهمّیّت نماز است.

أُوْلَـٰٓئِكَ فِي جَنَّـٰتٖ مُّكۡرَمُونَ ﴿٣٥﴾

﴿این گروه در باغهایی، گرامی داشته شده‌اند﴾ یعنی: در آن باغها مستقرّند و با انواع تکریم‌ها و تجلیل‌ها مورد گرامی‌داشت قرار می‌گیرند.

فَمَالِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قِبَلَكَ مُهۡطِعِينَ ﴿٣٦﴾

عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾

﴿پس چه شده است کافران را که به‌سوی تو شتابانند﴾ یعنی: آنها را چه شده است که در گریز از نزد تو شتابانند. یا «مهطعین» به این معنی است: کافران را چه شده است که گردنهایشان را بلند نموده و پیوسته به‌سویت می‌نگرند؛ ﴿از جانب راست و از جانب چپ، گروه در گروه﴾ یعنی: کافران در گروههای متفرّق و پراکنده از جانب راست و چپ رسول خدا ﷺ از ایشان فرار می‌کنند و از برابر دعوت می‌گریزند، یا به‌سوی ایشان می‌نگرند.

أَيَطۡمَعُ كُلُّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ أَن يُدۡخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٖ ﴿٣٨﴾

﴿آیا هر یک از آنان طمع می‌برد که به بهشت پرنازونعمت درآورده شود﴾ با آن‌که از

برابر هدایت می‌گریزد؟

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: مشرکان پیرامون رسول خدا ﷺ گرد آمده و به سخن ایشان گوش فرا می‌دادند امّا از آن بهره‌ای نمی‌بردند بلکه تکذیب و استهزا ورزیده و می‌گفتند: اگر همینان وارد بهشت شوند، بی‌گمان ما قبل از آنان به بهشت وارد می‌شویم و قطعاً بیش از آنان در بهشت از نازونعمت برخورداریم! پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

كَلَّآ إِنَّا خَلَقْنَٰهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

﴿**کلاّ**﴾ کلاّ کلمه‌ای است بازدارنده برای قطع طمع آنان در بهشت. یعنی: نه! هرگز نه؛ ﴿**ما آنان را از آنچه می‌دانند، آفریده‌ایم**﴾ یعنی: آنان را از آب منی پلیدی آفریده‌ایم که خودشان می‌دانند پس این تکبّر برایشان سزاوار نیست. در **حدیث‌شریف** به روایت احمد، ابن‌ماجه و ابن‌سعد آمده‌است که رسول خدا ﷺ آیهٔ: (فَمَالِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا قِبَلَكَ مُهْطِعِيْن... كَلاَّ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُوْن) را خواندند آن‌گاه بر کف دست خویش آب دهان انداخته و انگشت خود را بر آن نهادند و فرمودند: «خدای عزّوجلّ می‌گوید. ای فرزند آدم! چگونه می‌توانی مرا عاجز گردانی درحالی‌که تو را از مانند این آفریدم ولی چون آفرینشت را استوار، به‌سامان و به اعتدال کردم، میان دو جامهٔ گرانقیمت خرامان راه رفتی در حالی که زمین را از راه‌رفتنت بانگ و آوازی است پس جمع کردی و بازداشتی تا آن‌گاه که چون نَفَس به گلوگاهت رسید، آن‌وقت هنگام صدقه‌دادن [تو] فرا رسید». روایت شده‌است که مُطَرِّف‌بن‌عبدالله شَخِیر ﷺ، مهلب‌بن‌ابی‌صُفره را دید که خرامان‌خرامان در ردای نگارین ابریشمین چهارگوش و عبایی ابریشمین راه می‌رود پس به او گفت: ای بندهٔ خدا! چیست این گونه راه‌رفتنی که خدای عزّوجلّ از آن نفرت دارد؟ مهلب گفت: مگر نمی‌شناسی که من چه کسی هستم؟

گفت: چرا؛ تو را نیک می‌شناسم. تو کسی هستی که آغازت نطفهٔ پلیدی بود و آخرت نیز لاشهٔ مردار گندیده‌ای است و در میان این آغاز و انجام نیز حامل نجاست هستی! پس مهلب سر خود گرفت و گذشت و دیگر آن گونه خرامان و متکبرانه راه نمی‌رفت.

فَلَآ أُقْسِمُ بِرَبِّ ٱلْمَشَـٰرِقِ وَٱلْمَغَـٰرِبِ إِنَّا لَقَـٰدِرُونَ ﴿٤٠﴾

عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٤١﴾

﴿**پس به پروردگار مشرقها و مغربها**﴾ یعنی: به پروردگار طلوع‌گاه هرروز از ایام سال و غروبگاه آن ﴿**قسم می‌خورم که هرآینه ما توانائیم بر آن‌که بهتر از آنان را جانشین آنان گردانیم**﴾ یعنی: توانائیم بر این که بهتر، شایسته‌تر و فرمان‌پذیرتر از کسانی را بیافرینیم که ما را نافرمانی کرده‌اند، سپس این گروه نافرمان را نابود کنیم ﴿**و ما درمانده نیستیم**﴾ اگر این کار را اراده کنیم بلکه آنچه را بخواهیم انجام می‌دهیم، نه چیزی از ما فوت می‌شود و نه کاری ما را عاجز می‌گرداند. «لا» در (لاأُقسِمُ) زاید و مفید تأکید است.

فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا۟ وَيَلْعَبُوا۟ حَتَّىٰ يُلَـٰقُوا۟ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ ﴿٤٢﴾

﴿**پس بگذارشان**﴾ ای محمّد ﷺ ﴿**که به بیهودگی درآیند**﴾ در باطل خویش ﴿**و بازیگوشی کنند**﴾ در دنیای کوچک و حقیر خویش؛ پس تو به مأموریت خود مشغول شو و مبادا که باطل، ژاژ خایی و گردنکشی آنان بر تو بزرگ و سنگین تمام شود زیرا وظیفهٔ تو فقط بلاغ است و بس پس آنان را به حالشان واگذار ﴿**تا به دیدار آن روزشان که وعده‌اش را به آنان داده‌اند، برسند**﴾ و آن روز، روز قیامت

است پس مطمئن باش که آنان در آن روز سزایشان را خواهند چشید.
آن‌گاه در تفسیر آن روز می‌فرماید:

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ ٱلْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ ﴿٤٣﴾

﴿**روزی که از گورها شتابان**﴾ و دوان‌دوان به سوی فراخواننده ﴿**بیرون آیند گویی آنان به‌سوی نشانه‌هایی می‌شتابند**﴾ یعنی: چنان به سرعت می‌دوند و از همدیگر سبقت می‌گیرند که گویی به‌سوی نشانه‌هایی می‌شتابند. نُصُبْ: پرچمها یا بیرقهایی است که نصب می‌شود. یعنی: چنان‌که در دنیا به‌سوی پرچم یا نشانهٔ باطل که بتانشان بود می‌دویدند و از یک‌دیگر در پرستش آنها سبقت می‌گرفتند، در قیامت نیز به سوی دعوتگر می‌شتابند. مراد از نُصُبْ در اینجا: هر چیزی است که نصب کرده‌شده و بجز خدای سبحان مورد پرستش قرارمی‌گیرد، مانند بتان.

خَٰشِعَةً أَبْصَٰرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمُ ٱلَّذِى كَانُوا۟ يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾

﴿**دیدگانشان فروافتاده باشد**﴾به خواری؛ به‌طوری که به بالا نمی‌نگرند، به‌سبب عذابی که توقّع آن را دارند ﴿**غبار خفّت و خواری بر آنـان نشسـته است**﴾ یـعنی: سخت در خواری و ذلّت و دشواری فرورفته‌اند ﴿**این**﴾روز قیامت ﴿**همان روزی است که به آنان وعده داده می‌شد**﴾ در دنیا که در ایـن روز بـا عـذاب آن روبـرو می‌شوند امّا آنها تکذیب کنندهٔ آن بودند امّا وعدهٔ خداوند ﷻ خواه‌ناخواه آمدنی است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نوح

مکّی است و دارای بیست‌وهشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌نام «نوح» پیامبر خدا ﷺ نامگذاری شده است زیرا تمام آن بیانگر داستان نوح ﷺ با قومش از ابتدای دعوت وی تا وقوع طوفان و در توصیف این تجربه از تجارب دعوت در روی زمین است؛ چنان‌که در مطلع سوره آمده‌است:

إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦٓ أَنۡ أَنذِرۡ قَوۡمَكَ مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿١﴾

﴿هرآینه ما نوح را به‌سوی قومش فرستادیم که قوم خود را بیم ده﴾ یعنی: بعد از برانگیختن نوح ﷺ به وی فرمان دادیم که قومت را بیم و هشدار ده؛ **﴿پیش از آن‌که عذابی دردناک بر سرشان بیاید﴾** که عذاب دوزخ، یا عذاب طوفان است. ولی از تفسیر ابن کثیر چنین برمی‌آید که مراد از آن، عذاب دنیاست. یادآور می‌شویم؛

بیان این مطلب که نوح ﷺ اوّلین پیامبر الهی به‌سوی بشر است و بیان مدّت درنگش در میان قومش، در سورهٔ «عنکبوت» گذشت.

قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٌ ﴿۲﴾

﴿گفت: ای قوم من! هرآینه من برای شما بیم‌دهنده‌ای هستم﴾ از عذاب الهی؛ پس شما را از آن می‌ترسانم و هشدار می‌دهم ﴿آشکارگر﴾ هستم و آنچه را که مایهٔ نجات شماست و رهایی‌تان از عذاب در آن نهفته است، برایتان آشکار می‌سازم.

أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ ﴿۳﴾

مضمون دعوت من این است ﴿که خداوند را بپرستید﴾ پس حقّ وی ـ از فروتنی، نیایش، دوستی و محبّت ـ را به وی ادا کنید و فرمانهای وی را به‌جا آورید و با او دیگری را شریک نگردانید ﴿و از او پروا دارید﴾ یعنی: از آنچه که شما را در عذاب وی می‌افگند، بپرهیزید و حرامهایش را ترک کنید ﴿و از من فرمان برید﴾ در اوامرم زیرا من فرستاده‌ای از نزد خداوند ﷻ به‌سوی شما هستم.

بنابراین، دعوت الی الله بر سه پایه استوار است: عبادت، تقوی و اطاعت. پس دعوتگران راه خدا ﷻ باید این معنی را به خاطر داشته باشند.

يَغۡفِرۡ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمۡ وَيُؤَخِّرۡكُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّىۚ إِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ إِذَا جَآءَ لَا يُؤَخَّرُۚ لَوۡ كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿۴﴾

آری! چنین کنید ﴿تا برای شما از گناهان شما بیامرزد﴾ یعنی: تا بعضی از گناهان

شما را بر شما بیامرزد؛ و آن عبارت از گناهانی است که قبل از اطاعت پیامبر و اجابت دعوت وی از آنان سرزده است **﴿و شما را تا وقتی مقرر واپس بدارد﴾** یعنی: تا مرگ شما را تا آخرین مهلتی که خدای عزّوجلّ برای شما مقرّر کرده‌است به تأخیر افگند در غیر آن نزول فوری عذاب مجال زنده‌بودن برای شما تا آن مهلت را نمی‌دهد. مراد این است که: میعاد حیات شما و عملیّهٔ بهره‌گیری از زمین و برخورداری از مواهب آن را تا آن‌گاه بر شما طولانی گرداند که بر طاعت حق پایدار و استوار باشید.

علما با این آیه بر این حقیقت استدلال کرده‌اند که انجام دادن طاعت و نیکی و پیوستن صلهٔ رَحِم حقیقتاً بر عمر انسان می‌افزاید چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت انس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «صِلَةُ الرَّحِمِ تَزِيْدُ فِي الْعُمْرِ ✿ صلهٔ رَحِم در عمر می‌افزاید». زمخشری می‌گوید: «مثلاً خدای عزّوجلّ حکم نمود که اگر قوم نوح ایمان آورند، آنان را هزار سال عمر دهد ولی اگر بر کفر خویش باقی بمانند، آنان را بر سر نه صد سال هلاک گرداند. از این روی به آنان گفته شد: ایمان آورید تا خداوند ﷻ به‌وسیلهٔ آن اجل مقرّر شما را تا زمانی که به عنوان میعاد نهایی حیات شما تعیین و مقرّر کرده‌است به‌تأخیر اندازد که این مدّت، همان میعاد به سررسیدن یک‌هزار سال است». **﴿زیرا چون وقت مقرّر الله بیاید، هرگز موقوف داشته نمی‌شود﴾** یعنی: اگر مرگی که خدای عزّوجلّ بر شما مقدّر نموده‌است بیاید و در آن حال شما بر کفرتان باقی باشید، آن مرگ هرگز به‌تأخیر انداخته نمی‌شود بلکه خواه‌ناخواه واقع می‌شود پس بشتابید به‌سوی ایمان و اطاعت **﴿اگر می‌دانستید﴾** که برای شما در وقت به‌سر رسیدن اجل‌هایتان چه ندامتی روی می‌دهد، یقیناً به این حقیقت نیز پی می‌بردید که چون میعاد خداوند ﷻ فرا رسد، به‌تأخیر افگنده نمی‌شود و بنابراین، ایمان می‌آوردید.

این آیه دلالت بر آن دارد که قوم نوح ﷺ از بس در دوستی زندگانی دنیا فرورفته بودند، گویی در مرگ هم شک داشتند. همچنین این آیه درس دیگری

برای دعوتگران به سوی الله ﷻ است که نباید مردم را در وعده‌های دنیوی مستغرق کنند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾

﴿گفت﴾ نوح ﷺ **﴿ای پروردگار من! من قومم را شب و روز دعوت کردم﴾** یعنی: آنان را پیوسته و به‌طور شبانه‌روزی به‌سوی ایمان که مرا بدان فرمان دادی، دعوت کردم بی آن‌که در دعوتشان هیچ کوتاهی‌ای کرده‌باشم.

این پنجمین درس برای دعوتگران است که باید هیچ وقت و هیچ فرصتی را در راه دعوت از دست ندهند.

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَآءِيٓ إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾

﴿ولی دعوت من جز بر گریزشان﴾ و بر دوریشان از آنچه که آنان را به‌سوی آن فرامی‌خواندم **﴿نیفزود﴾**.

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوٓاْ أَصَٰبِعَهُمْ فِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَٱسْتَغْشَوْاْ ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّواْ وَٱسْتَكْبَرُواْ ٱسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾

﴿و همانا من هر وقت آنان را دعوت کردم تا برایشان بیامرزی﴾ یعنی: هرگاه که آنان را به‌سوی سبب مغفرت که عبارت از ایمان‌آوردن به تو و اطاعت از توست، دعوت کردم؛ **﴿انگشتان خود را در گوشهای خویش درآوردند﴾** تا صدای من را نشنوند **﴿و جامه‌های خویش را درپوشانیدند﴾** یعنی: چهره‌های خود را با جامه‌های

خود پوشانیدند تا مرا نبینند و سخنم را نشنوند **﴿و بر کفر پای فشردند﴾** یعنی: بر کفر و انکار استمرار ورزیدند **﴿و گردنکشی کردند گردنکشی‌ای تمام﴾** و کامل در برابر پذیرش حق.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ﴿٨﴾

﴿سپس باز آنان را به صدای بلند دعوت کردم﴾ یعنی: درحالی آنـان را دعـوت کردم که به ندای بلند اعلان‌کنندهٔ دعوت خود بودم.

ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٩﴾

﴿باز آشکارا به آنان اعلان کردم﴾ یعنی: مجدداً دعوت خود را به طور علنی و روشـن بـه آنـان تکـرار کـردم **﴿و پـنهان گـفتم آنـان را﴾** در ایـن دعـوت **﴿بـه پنهان‌گفتنی﴾** پس این یکی را پنهانی، و آن یکی را به‌طور خصوصی دعوت کردم و خلاصه این‌که به روشهای مختلف و شیوه‌های متفاوت آنـان را دعـوت کـردم. به‌قولی: معنای «أَسْرَرْتُ ✿ پنهان گفتم» این است که: به منازلشان رفتم و آنان را در منازلشان دعوت کردم.

مراد آیات این است که دعوت نوح علیه السلام دارای سه مرتبه بود:

۱ ـ در آغاز به‌طور پنهانی و مخصوص در شب و روز آنان را دعوت کرد امّا از وی گریختند.

۲ ـ سپس در مرتبهٔ دوم آنان را به‌طور آشکار دعوت کرد زیرا دعوت و نصیحت در ملأمردم کوبنده و قاطع است. امّا این شیوهٔ دعوت نیز بر آنان تأثیری نکرد.

۳ ـ سپس با سخت‌کوشی و اهتمام زیاد و دلسوزی و وظیفه‌شناسی کامل، هر دو شیوه ـ یعنی شیوهٔ پنهانی و شیوهٔ علنی ـ را با هم جمع کرد؛ و این شبیه مراحل

دعوتی است که رسول خاتم ﷺ در مکّه و جزیرةالعرب بدان پرداختند.
و این آیه درس جدیدی برای دعوتگران است که باید با همهٔ وسایل علنی و سرّی در جهت رساندن دعوت خویش همّت گمارند.

فَقُلْتُ ٱسْتَغْفِرُوا۟ رَبَّكُمْ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾

﴿پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید﴾ یعنی: با اخلاص نیّت از او نسبت به گناهان گذشتهٔ خود آمرزش بخواهید **﴿هرآینه او بسیار آمرزگار است﴾** برای گنهکاران و مجرمان.

يُرْسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا ﴿١١﴾

آری! از پروردگار خود آمرزش بخواهید؛ **﴿تا بر شما باران را ریزان بفرستد﴾** مِدْرارً: بسیار ریزان، روان و پیگیر. این آیه دلیل بر آن است که استغفار از بزرگترین اسباب نزول باران و حصول انواع رزق و روزی است به همین جهت استغفار در دعای استسقا (طلب باران) مشروع گردیده‌است. شعبی می‌گوید: «عمر ﷺ به طلب باران بیرون آمد ولی بر استغفار و آمرزش‌خواهی چیز دیگری نیفزود پس باران فرود آمد. اصحاب ﷺ به عمر ﷺ گفتند: ما ندیدیم که شما طلب باران کنید؟! شما جز استغفار کار دیگری نکردید امّا باران فرود آمد! عمر ﷺ فرمود: من کلیدهای آن راکه به‌وسیلهٔ آنها فرود می‌آید، طلب کردم[1]. سپس این آیه را خواند: اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهُ كانَ غَفّاراً يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً». روایت

---

۱ ــ لفظ سخن عمر ﷺ این است: (طَلَبْتُ بِمَجادِيحِ السَّماء) مجادیح جمع مجدح، ستاره‌ای از ستاره‌هاست که در نزد اعراب نشانه‌ای بر نزول باران بود. به این ترتیب، عمر ﷺ استغفار را به ستارگان باران تشبیه کرد تا خطابش برای اعراب مفهوم باشد، نه این‌که او به آن ستارگان عقیده‌ای داشته‌باشد.

شده‌است که خداوند متعال به‌مدّت چهل سال باران را از قوم نوح‌ عليه‌السلام بازداشت و رَحِم‌های زنانشان را عقیم گردانید پس نوح‌ عليه‌السلام به آنان وعده داد که استغفار تنها راه نجات از این مصیبت و تنها دریچهٔ حصول گشایش در ارزاق و اولاد است.

وَيُمۡدِدۡكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ جَنَّٰتٖ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ أَنۡهَٰرٗا ﴿۱۲﴾

﴿و﴾ استغفار کنید تا ﴿به شما اموال و فرزندان را پی‌درپی دهد و برای شما باغها و جویبارها پدید آورد﴾ یعنی: اگر استغفار کنید، حق تعالی اموال و فرزندانتان را بسیار می‌گرداند زیرا ایمانتان به خداوند جلّ جلاله علاوه بر بهرهٔ وافر آخرت، فراوانی و توانگری دنیا را نیز برایتان ارمغان می‌آورد. روایت شده‌است که مردی نزد حسن بصری رحمه‌الله از قحطی و تنگسالی شکایت کرد، حسن بصری به او گفت: از خدای عزّوجلّ آمرزش بخواه! فرد دیگری نزد وی از فقر شکایت کرد، فرد دیگری از قلّت نسل و فرد دیگری از قلّت محصول زمین خویش پس او همهٔ آنان را به استغفار امر کرد. در این میان یکی از حاضران به وی گفت: مردانی چند نزد تو آمدند که هر یک نوعی از نیاز را مطرح کرده و از آن شکوه کردند ولی تو همهٔ آنان را به استغفار دستور دادی! حسن بصری رحمه‌الله این آیه را بر وی تلاوت کرد: (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ... ﴿ پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید... تا بر شما باران را ریزان بفرستد و به شما اموال و فرزندان را پی‌درپی دهد و برای شما بوستانها و جویبارها پدید آورد).

مَّا لَكُمۡ لَا تَرۡجُونَ لِلَّهِ وَقَارٗا ﴿۱۳﴾

نوح ﷺ خطاب به قومش افزود: ﴿شما را چه شده است که از عظمت الله نمی‌ترسید؟﴾ یعنی: شما را چه شده‌است که از عذاب خدای عزّوجلّ نمی‌ترسید تا او را به یگانگی بخوانید و از او اطاعت کنید؟ وقار: عظمت و بزرگی و حرمت است. یا معنی این است: شما را چه شده‌است که به توقیر و تعظیم پروردگار نمی‌پردازید؟ و این معنی برگزیدهٔ زمخشری است که رازی نیز آن را ترجیح داده‌است.

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١٤﴾

﴿و حال آن‌که شما را بر طورهای مختلف آفریده‌است﴾ ابتدا به هیأت نطفه، سپس به هیأت پارهٔ گوشت، سپس به هیأت خون بسته تا تمام‌شدن و به‌تکامل‌پیوستن خلقتتان ـ چنان‌که بیان این امر در سورهٔ «مؤمنین» گذشت ـ سپس از مرحلهٔ جنینی به دوران کودکی قدم می‌گذارید، باز به دورهٔ جوانی و آن‌گاه به دورهٔ پیری. پس چرا در تعظیم و توقیر کسی که شما را بر این اطوار بدیع آفریده‌است، کوتاهی می‌کنید درحالی‌که تأمّل در این امور موجب گرایش به ایمان است؟.

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ ٱللَّهُ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ طِبَاقًا ﴿١٥﴾

﴿آیا ندیده‌اید که خداوند چگونه هفت آسمان را توبرتو﴾ یعنی: بعضی را بر فراز بعضی دیگر، طبقه در طبقه ﴿آفریده‌است؟﴾.

وَجَعَلَ ٱلْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ ٱلشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿١٦﴾

﴿و در آنها﴾ یعنی: در آسمانها ﴿ماه را قرار داده‌است﴾ یادآور می‌شویم که ماه

در آسمان دنیاست ﴿فروزنده﴾ یعنی: در حالی که ماه روشنی‌بخش روی زمین با نوری است که در آن گرمایی نیست ﴿و خورشید را چراغی قرار داده‌است﴾ پرتوافشان برای اهل زمین تا به‌وسیلهٔ نور و گرمای آن به تصرّف در امور معیشتی مورد نیاز خویش دسترسی یابند، خورشیدی که هم در آن روشنی، هم گرما و هم انرژی وجود دارد؟.

وَٱللَّهُ أَنۢبَتَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ نَبَاتٗا ﴿۱۷﴾

﴿و خداوند شما را از زمین رویانید به‌نوعی از رویانیدن﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ بشر را از قشر زمین آفرید، سپس زمینه را برای رشد و رویش او در آن مساعد کرد؛ با بزرگ‌شدن وی بعد از کوچکی و با درازشدن قدّوقامت وی بعد از کوتاهی. البتّه رشد و نموّ آدمیان مانند رشد و نموّ گیاهان به وسیلهٔ چیزهایی است که در فرایند تحوّل خود به رستنی‌ها یا حیوانات جاندار، از اجزای زمین تغذیه می‌کنند.

ثُمَّ يُعِيدُكُمۡ فِيهَا وَيُخۡرِجُكُمۡ إِخۡرَاجٗا ﴿۱۸﴾

﴿سپس﴾ خداوند ﷻ ﴿شما را در آن﴾ یعنی: در زمین ﴿بازمی‌گرداند﴾ آن‌گاه که می‌میرید پس اجزای وجودتان در آن به تحلیل می‌رود تا سرانجام بار دیگر به خاک تبدیل گردیده و با زمین آمیخته می‌شود ﴿و دوباره شما را بیرون می‌آورد به‌طوری بیرون‌آوردن﴾ یعنی: باز شما را از زمین بیرون می‌آورد، با رستاخیز روز قیامت به بیرون آوردن در یک دفعهٔ واحد، نه با رویانیدن تدریجی‌تان همچون بار اوّل.

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ بِسَاطٗا ﴿۱۹﴾

﴿**و خداوند زمین را برای شما فرشی ساخت**﴾ یعنی: آن را برای شما هموار گردانید که بر آن سکنی می‌گزینید، راه می‌روید و استراحت می‌کنید، همچون راه‌رفتن و استراحت بر روی فرش در خانه‌هایتان.

لِّتَسۡلُكُواْ مِنۡهَا سُبُلٗا فِجَاجٗا ﴿٢٠﴾

﴿**تا در راههای فراخ آن بروید**﴾ یعنی: تا به شاهراههای فراخ و گشادهٔ زمین بروید. فَجّ: راه میان دو کوه است. خلاصه این‌که: خداوند متعال به زبان نوح علیه السلام چهار دلیل را بر توحید خویش بیان کرد؛ دلیل اوّل: آفرینش انسان بر اطوار مختلف، دلیل دوم: آفرینش آسمانها و خورشید و ماه، دلیل سوم: رویاندن انسان از زمین و دلیل چهارم: گسترده کردن زمین با راههای گشاده و فراخ است.

قَالَ نُوحٞ رَّبِّ إِنَّهُمۡ عَصَوۡنِي وَٱتَّبَعُواْ مَن لَّمۡ يَزِدۡهُ مَالُهُۥ وَوَلَدُهُۥٓ إِلَّا خَسَارٗا ﴿٢١﴾

﴿**نوح گفت: پروردگارا! هرآینه اینان از من نافرمانی کردند**﴾ یعنی: بر نافرمانی من اصرار و استمرار ورزیدند و دعوتم به سوی عبادت و تقوی و اطاعت را اجابت نگفتند ﴿**و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز زیان در حق وی نیفزوده‌است**﴾ یعنی: اشخاص فقیر و نیز اراذل و اوباش از رؤسای گمراه و ثروتمند خود پیروی کردند، از همان کسانی که بسیاری مال و فرزند جز بر گمراهی‌شان در دنیا و عذابشان در آخرت نیفزوده‌است. به این ترتیب، نوح علیه السلام از آنان به‌سوی خدای عزّوجلّ دردِ دل کرد در حالی که می‌دانست او خود به حالشان داناتر است؛ و افزود:

وَمَكَرُواْ مَكْرًا كُبَّارًا ﴿۲۲﴾

﴿و نیرنگی بزرگ در کار آوردند﴾ یعنی: رؤسا نیرنگ بس بزرگی سگالیدند، که عبارت از تهییج و برانگیختن سفله‌گان و اراذلشان بر آزار دادن و کشتن نوح علیه‌السلام بود.

وَقَالُواْ لَاتَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَاتَذَرُنَّ وَدًّا وَلَاسُوَاعًا وَلَايَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿۲۳﴾

نوح علیه‌السلام افزود: ﴿وگفتند﴾ رؤسا به پیروان خود برای برانگیختنشان بر نافرمانی نوح علیه‌السلام: ﴿هرگز خدایان خود را ترک نکنید﴾ یعنی: هرگز پرستش خدایان خود را فرو نگذارید؛ و آن خدایان عبارت از بتان و تصاویر و تمثالهایی بود که آنها برای خود ساخته بودند و سپس اعراب نیز آنها را پرستش کردند ﴿و﴾ همچنین رؤسا به پیروان خود گفتند: ﴿هرگز ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید﴾ یعنی: پرستش آنها را فرونگذارید. محمّدبن‌کعب می‌گوید: «ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر، نام اشخاص صالحی بود که در فاصلهٔ زمانی میان آدم و نوح علیهماالسلام می‌زیستند و نحوهٔ پرستششان این‌گونه بود که بعد از درگذشت آنان، گروهی به میان آمدند که در عبادت حق تعالی به آنان اقتدا کردند پس ابلیس به آنان گفت: اگر تمثال آنها را به‌تصویر بکشید، عبادت به شیوهٔ ایشان برای شما نشاط‌آورتر و شوق‌انگیزتر است. پس آنها چنین کردند. سپس بعد از آنان گروهی دیگر آمدند و ابلیس به آنان گفت: کسانی که قبل از شما بودند، این تصاویر را می‌پرستیدند لذا شما نیز چنین کنید. لذا پرستش بتان از همان وقت آغاز شد و اعراب نیز بعداً آن بتان را به پرستش گرفتند چنان‌که «وُدّ» بت قبیلهٔ کلب بود، «سُواع» بت قبیلهٔ

هذیل، «یغوث» بت قبیلهٔ قُطیف یا مذحِج، «یعوق» بت قبیلهٔ هَمْدان و «نسر» بت قبیلهٔ حِمْیَر. البتّه اعراب بتان دیگری نیز داشتند که مهمترینِ آنها عبارت بود از لات: بت قبیلهٔ ثقیف در طائف، عُزّی: بت قبیله‌های سُلیم و غطفان و جُشم، مناة: بت قبیلهٔ خزاعه، اساف و نائله و هُبَل: بت مردم مکّه. و چون هُبَل در نزد آنان بزرگترین بتان بود پس آن را بر فراز کعبه نهادند.

وَقَدْ أَضَلُّواْ كَثِيرًا ۖ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّـٰلِمِينَ إِلَّا ضَلَـٰلًا ﴿٢٤﴾

نوح ﷺ افزود: ﴿و هرآینه بسیاری را گمراه کردند﴾ یعنی: رؤسا و بزرگانشان، یا این بتان بسیاری از مردم را گمراه کردند ﴿و﴾ پروردگارا! ﴿بر ستمکاران جز گمراهی نیفزای﴾ یعنی: جز زیان، یا جز گمراهی در نیرنگشان.

مِّمَّا خَطِيٓـَٔـٰتِهِمْ أُغْرِقُواْ فَأُدْخِلُواْ نَارًا فَلَمْ يَجِدُواْ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ أَنصَارًا ﴿٢٥﴾

﴿به‌سبب گناهانشان بود که به غرق کشیده شدند﴾ یعنی: قوم نوح ﷺ بر اثر گناهانشان با طوفان غرق شدند ﴿سپس﴾ به‌دنبال این غرق ﴿به آتشی درآورده شدند﴾ که آتش دوزخ در آخرت است. به‌قولی: مراد از آتش، عذاب قبر است و معنی چنین می‌شود: پس مستحقّ ورود به آتش گردیدند. امّا تعبیر به «أُدْخِلُوْا ✿ درآورده شدند»، تعبیر از مستقبل به لفظ ماضی است تا حتمی‌بودن ورودشان به آتش و صحّت وجود آن را افاده نماید؛ و امام رازی و قشیری بر این معنی متفق‌القول‌اند و قشیری این آیه را دلیل اثبات عذاب قبر می‌داند. ﴿پس برای خود دربرابر خداوند هیچ یاوری نیافتند﴾ یعنی: کسی را نیافتند که آنان را از عذاب

خداوند ﷻ بازدارد و آن را از آنان دفع کند.

وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى ٱلْأَرْضِ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾

﴿و نوح گفت: ای پروردگار من! بر روی زمین از کافران هیچ دیاری باقی مگذار﴾ دیّار: یعنی کسی که ساکن دیار است. آری! چون نوح ﵇ از ایمانشان مأیوس گردید، علیه آنان دعا کرد. البتّه این دعای وی بعد از آن بود که خدای عزّوجلّ به او وحی فرستاد که: (هرگز از قوم تو [بعد از این] جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده‌اند، ایمان نمی‌آورند) [هود / ۳۶]. پس خداوند ﷻ دعای نوح ﵇ را اجابت کرد و آنان را غرق نمود. شایان ذکر است که این دعای نوح ﵇ مانند دعای رسول اکرم ﷺ علیه قوم مشرک‌شان است: «اَللّٰهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، سَرِيْعَ الْحِسَابِ وَ هَازِمَ الْأَحْزَابِ، اَهْزِمْهُمْ وَ زَلْزِلْهُمْ ۞ بار خدایا! ای فرود آورندهٔ کتاب، ای سریع الحساب و ای شکنندهٔ احزاب! آنان را بشکن و متزلزل گردان». ابن‌عربی می‌گوید: «فرق دعای نوح رسول‌اکرم ﵉ این بود که نوح علیه همهٔ کفّار دعا کرد امّا رسول‌اکرم ﷺ علیه کسانی که بر ضدّ مسلمانان دست به گروه‌بندی و تحریک زده بودند؛ و اصل در دعا علیه کفّار همین روش پیامبر ﷺ است».

إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا۟ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوٓا۟ إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٢٧﴾

آن گاه نوح ﵇ در دعای خود افزود: **﴿همانا اگر تو آنان را بگذاری﴾** و نابودشان نکنی **﴿بندگانت را گمراه می‌سازند﴾** از راه حق **﴿و جز بدکار کفران‌پیشه‌ای را نزایند﴾** یعنی: به دنیا نیاورند جز بدکاری را؛ با ترک طاعتت و جز بسیار ناسپاسی را؛ برای نعمتت. ابن کثیر می‌گوید: «نوح ﵇ این سخن را بدان جهت گفت که در

میانشان نهصد و پنجاه سال زندگی کرده بود و از آنان شناخت درستی داشت».
امّا نسفی می‌گوید: «نوح علیه السلام این سخن را بدان جهت گفت که خداوند جل جلاله به وی خبر داده بود که دیگر کسی از قومش به وی ایمان نمی‌آورد. چنان‌که در آیه (۳٦) سورهٔ هود آمده است».

رَّبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيۡتِيَ مُؤۡمِنٗا وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۖ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا تَبَارَۢا ﴿۲۸﴾

﴿**ای پروردگار من! مرا و پدر و مادرم را بیامرز**﴾ شایان ذکر است که پدر و مادر نوح علیه السلام هر دو مؤمن بودند ﴿**و هرکس را که به خانهٔ من درآید**﴾ در حالی‌که ﴿**ایمان آورده**﴾ باشد نیز بیامرز. یعنی: هرکس را که به منزلی در آید که من ساکن آن هستم، یا در کشتی، یا مسجدم درآید. پس کسانی که به این وصف متّصف نبودند، مانند زن نوح علیه السلام و فرزند وی که گفت: «در کوهی که مرا از آب پناه دهد، جای می‌گیرم»، از تحت این دعا خارج‌اند. ﴿**و نیز بیامرز تمام مؤمنین و مؤمنات را**﴾ یعنی: بر همهٔ مردان و زنانی که به وصف ایمان موصوف‌اند تا روز قیامت بیامرز. پس با اقتدا به نوح علیه السلام دعا کردن در حقّ تمام مؤمنین و مؤمنات مستحبّ است. در **حدیث شریف** به روایت ابی‌سعید خدری رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لاٰ تَصْحَبْ اِلاّٰ مُؤْمِناً وَ لاٰ يَأْكُلْ طَعٰامَكَ اِلاّٰ تَقِيٌّ ✿ همراه و مصاحب نشو؛ جز با مؤمنی و غذای تو را نخورد؛ جز پرهیزگاری». ﴿**و ستمکاران را جز تباهی نیفزای**﴾ یعنی: بر کافران ستمگر، جز نابودی و زیان و خرابی نیفزای. این دعای نوح علیه السلام نیز هر ستمگری را تا روز قیامت شامل گردیده‌است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ جنّ

مکّی است و دارای بیست‌وهشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب آن‌که به احوال جنّیان و بیم‌دهی آنان پرداخته است، «جنّ» نامیده شد.

قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا ﴿١﴾

﴿بگو﴾ای محمّد ﷺ به امّت **﴿به‌سوی من﴾** از جانب خداوند ﷻ بر زبان جبرئیل ﷺ **﴿وحی فرستاده شد که گروهی از جنّ گوش نهادند﴾** به قرائت من آن‌گاه که قرآن می‌خواندم. نَفَرْ: از سه تا ده کس است **﴿پس گفتند: هرآینه ما قرآنی شگرف را شنیدیم﴾** یعنی: چون آن گروه از جنّ به‌سوی قوم خود بازگشتند، به آنان گفتند: ما سخنی قرائت‌شده را شنیدیم که در فصاحت و بلاغت، یا در موعظه‌ها و اندرزها، یا در برکت خود عجیب بود. یادآور می‌شویم؛ سوره‌ای که

رسول خدا ﷺ در هنگام گوش‌سپردن جنّ می‌خواندند، سورهٔ: (اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِیْ خَلَقَ) بود. شایان ذکر است که خداوند ﷻ فرستادگانی را از میان خود جن به‌سوی آنان نفرستاد بلکه رسولان تماماً از فرزندان آدمؑ اند.

علما گفته اند: جنّیان اجسامی عاقل و پنهان از دیدگان هستند که از آتش آفریده شده‌اند و تنها عالم غیبی‌ای هستند که مختار و مکلّف گردانیده شده‌اند زیرا خدای عزّوجلّ انسان را از عالم مشاهده شده و جنّ را از عالم غیبی مکلّف مختار گردانید. اصل جنّ ـ چنان‌که حسن بصریؒ گفته‌است ـ نسل و تبار ابلیس‌اند چنان‌که انس فرزندان آدم هستند و از هر دو گروه هم مؤمن وجود دارد، هم کافر و هر دو گروه در ثواب و عقاب شریک‌اند پس هر کس از این یا آن گروه مؤمن بود، او ولیّ خدا ﷻ است و هرکس از این یا آن گروه کافر بود، او شیطان است. مراد از جنّ در اینجا: جنّیان نصیبین‌اند و در سورهٔ «احقاف» نیز از همین گروه سخن رفته‌است: (وَ اِذْ صَرَفْنَا اِلَیْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنّ...) [احقاف/ ۲۹]. در روایات آمده است که گوش‌سپردن جنّیان به قرآن در نماز صبح و در محلّ «بطن نخله» که جایی در میان مکّه و طائف است، بود.

بخاری، مسلم، ترمذی و غیرایشان در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از عبدالله‌بن‌عبّاسؓ روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا ﷺ نه بر جنّ قرآن خواندند و نه آنها را دیدند بلکه در زمان آن حضرت ﷺ میان شیاطین و دریافت اخبار آسمان مانع ایجاد گردید و برآنان شهابها فرستاده می‌شد پس جنّیان گفتند: این پدیده جز به سبب اتّفاقی که رخ داده، به وجود نیامده است لذا به مشارق و مغارب زمین رفتند تا عامل این تحوّل را بیابند و بنگرند که چه رخدادی اتّفاق افتاده‌است. در این میان گروهی از جنّیان که به همین منظور به‌سوی سرزمین تِهامه رهسپار شده‌بودند بر رسول خدا ﷺ درحالی گذر کردند که آن حضرت ﷺ در نخله با اصحاب خویش نماز بامداد را می‌گزاردند پس چون قرآن را شنیدند، به آن گوش فرادادند و بعد از آن با خود گفتند: سوگند به خدا که عامل ایجاد حایل

میان ما و شنیدن اخبار آسمان همین است. سپس نزد قوم خویش بازگشته و گفتند: ای قوم ما! ما قرآن عجیبی را شنیدیم... همان بود که خدای عزّوجلّ بر رسول خویش نازل فرمود: (قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ...)[1].

البتّه ظاهر قرآن نیز می‌رساند که رسول خدا ﷺ جن را ندیده‌اند. ولی ابن‌مسعود رضی الله عنه بر آن است که رسول خدا ﷺ مأمور گردیده بودند تا به منظور قرائت قرآن بر جنّیان و دعوتشان به‌سوی اسلام نزد جنّیان بروند. پس ایشان جنّ را دیده‌اند. قرطبی می‌گوید: «این رأی محکمتر است؛ زیرا عامر شعبی می‌گوید: از علقمه پرسیدم که آیا ابن‌مسعود رضی الله عنه در شب جنّ با رسول خدا ﷺ حاضر بود؟ گفت: من دراین‌باره از ابن‌مسعود رضی الله عنه سؤال کردم و گفتم: آیا یکی از شما اصحاب در شب جنّ همراه رسول خدا ﷺ حاضر بوده‌اید؟ او گفت: خیر! ولی ما شبی همراه رسول خدا ﷺ بودیم، بناگاه ایشان را گم کردیم پس در طلب ایشان وادیها را جست‌وجو کردیم امّا ایشان را نیافتیم در این اثنا با خود گفتیم: یا رسول خدا ﷺ سردرگم شده و ما را گم کرده‌اند، یا ـ خدا نخواسته ـ ترور گردیده‌اند. پس آن شب بدترین شبی بود که بر ما گذشت. و چون صبح شد، بناگاه دیدیم که رسول خدا ﷺ از سمت کوه حرا می‌آیند. گفتیم: یا رسول‌الله! ما شما را گم کردیم و هر چه شما را جست‌وجو کردیم نیافتیم لذا بدترین شبی را سپری کردیم که گروهی شب را بر آن می‌گذرنند! مبارک ﷺ فرمودند: «دعوتگر جنّ به‌نزد من آمده بود پس همراه وی رفتم و بر آنان قرآن خواندم». آن‌گاه ما را با خود بردند و آثار جنّ و آتش‌هایی را که برپا کرده‌بودند، برای ما نشان دادند. و آن گروه که از جنّیان جزیرةالعرب بودند از رسول خدا ﷺ خواهان زادوتوشه گردیدند. رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: «هر استخوانی که نام خدا بر آن برده شده‌است، از آنِ شماست و به‌گونه‌ای که گوشتی هر چه وافرتر دارد در دست شما

---

۱ ـ روایت در اینجا با تلخیص نقل شد.

می‌افتد و هر پشکلی علف چهارپایان شماست». و آن حضرت ﷺ به ما فرمودند: «با این دو چیز استنجا نزنید زیرا این دو چیز غذای برادران جنّیِ شماست». ابن‌عربی می‌گوید: «ابن‌مسعود رضی الله عنه در این مورد از ابن‌عبّاس رضی الله عنه آگاهتر است زیرا او شاهد رویداد بوده‌است در حالی که ابن‌عبّاس رضی الله عنه آن را شنیده‌است و شنیدن کی بود مانند دیدن».

يَهْدِيٓ إِلَى ٱلرُّشْدِ فَـَٔامَنَّا بِهِۦ ۖ وَلَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدًا ﴿٢﴾

آن گروه از جنّ به قوم خود گفتند: ما قرآن شگرفی را شنیدیم ﴿که به‌سوی رشد﴾ یعنی: به‌سوی حقّ و راستی و شناخت خداوند جلّ جلاله ﴿راه می‌نماید پس به آن ایمان آوردیم﴾ یعنی: آن را تصدیق کردیم و باورمان شد که از جانب خداوند جلّ جلاله است ﴿و هرگز برای پروردگارمان کسی را﴾ از خلقش ﴿شریک نمی‌آوریم﴾ و با او خدای دیگری را به پرستش نمی‌خوانیم. بدین‌سان بود که جنّیان با یک‌بار گوش‌فرادادن به قرآن به آن ایمان آوردند و به‌وسیلهٔ عقلهایشان دریافتند که قرآن کلام خدای تبارک‌وتعالی است امّا کفّار قریش ــ به‌خصوص رؤسایشان ــ بارهاوبارها همین قرآن را شنیدند امّا از آن هیچ بهره‌ای نبردند، با وجود آن‌که هم پیامبر از خودشان بود و هم قرآن را به زبان خودشان برآنان می‌خواند پس دور از انتظار نبود که خداوند متعال آنان را مجازات کند و به قتل و ذلّتشان بکشاند.

آیهٔ کریمه دالّ بر این است که بزرگترین پیام دعوت محمّد ﷺ، توحید خداوند جلّ جلاله و بریدن از شرک و اهل آن می‌باشد.

وَأَنَّهُۥ تَعَٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا ٱتَّخَذَ صَٰحِبَةً وَلَا وَلَدًا ﴿٣﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و حقّا که بلند است بزرگی﴾ و شأن و جلال ﴿پروردگار

ما ﴾از آنچه که به او و از زن و فرزند نسبت می‌دهند. به‌قولی معنی این است: قدرت پروردگار ما بزرگ است زیرا «جَدّ» قدرت وی است. قرائت دیگر: «جِدّ» به کسر جیم است. یعنی ربوبیّت پروردگار ما راست و حقّ است. گویی جنّیان از قرآن حقایقی را دریافتند که آنها را بر خطای عقیدهٔ شرکی‌شان آگاه و بیدار ساخت. همچنین احتمال دارد که مراد از «جَدّ» مُلک و فرمانروایی یا توانگری باشد چنان‌که در حدیث‌شریف آمده‌است: «لا یَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ» که ابوعبیده رحمه الله در معنای آن گفته‌است: «هیچ توانگری را توانگری و ثروتش دربرابر تو سود نمی‌رساند». آن جنّیان افزودند: ﴿همسر و فرزندی برنگرفته است﴾ یعنی: برتر است شأن و جلال و عظمت پروردگار ما از این‌که زن یا فرزندی برگیرد، آن‌گونه که گروهی از کفّار این نسبت ناروا را به وی می‌دهند.

چنین بود که جنّیان به مجرّد شنیدن قرآن باالبداهه دریافتند که خدای عزّوجلّ از برگرفتن زن و فرزند پاک و منزّه است.

وَأَنَّهُۥ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى ٱللَّهِ شَطَطًا ﴿٤﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و این که جاهل ما بر خداوند دروغ را افترا می‌بست﴾ به این ترتیب، جنّیان سخن مشرکان و جاهلانشان را در بربستن دروغ بر خدای سبحان در رابطه با گرفتن زن و فرزند و غیراین از مزخرفات، ردّ و انکار نموده و آنان را به سفاهت و کودنی محکوم نمودند. سفیه: سبک مغز و کودنی است که این سبک‌مغزی وی ناشی از حماقت و جهالتش می‌باشد. شطط: غُلو و افراط در کفر، دوری از حقّ و راستی و گذشتن از حدّ است.

وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن تَقُولَ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ﴿٥﴾

آن جنّیان افـزودند: ﴿و این‌که ما چنین پنداشتیم که انس و جنّ هرگز بر خداونـد دروغ نمی‌بندند﴾ آن‌گاه که گفتند: خداوند دارای شریک و زن و فرزند است پس از این روی آنها را در سخنانشان تصدیق کردیم و هرگز این امر به فکر ما خطور نمی‌کرد که کسی جرأت کند تا بر خدای عزّوجلّ دروغ بربندد لذا براساس این باور بود که سخن دعوتگران به‌سوی شرک و متولّیان خدایان دروغین را باور کردیم و چون سرانجام قرآن را شنیدیم، سر انجام به بطلان سخن این مدّعیان پریشان‌گوی پی بردیم. و چنان‌که رازی گفته‌است: این اقراری است از سوی جنّیان بر این امر که آنها فقط به‌سبب تقلید در این جهالتها درافتاده بودند.

وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ ٱلْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ ٱلْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و این‌که مردانی از انس به مردانی از جنّ پناه می‌بردند﴾ زیرا در جاهلیّت چنان بود که چون شـخصی از اعـراب در وادی‌ای فـرود مـی‌آمد، می‌گفت: «به سرور این وادی از شرّ نادانان قومش پناه می‌برم». پس به پندار خود در جوار و پناه آن سرور با احساس ایمنی می‌خوابید تا که صبح می‌کرد ﴿پس بر سرکشی آنان افزودند﴾ یعنی: مردانی از انس که به جنّیان پناه می‌بردند، با این کار خود بر سرکشی و طغیان جنّیان افزودند. یا جنّیان بر بلا و ضعف و هراس انسانها افزودند زیرا پناه‌بردن انسانها به آنان بر جرأت و جسارت و ستمشان افزود تا بدانجا که سردمداران جنّیان گفتند: اینک سروری و آقایی ما بر جنّ و انس مسلّم گردید.
رَهَق: نادانی و طغیان است.

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا۟ كَمَا ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ ٱللَّهُ أَحَدًا ﴿٧﴾

آن جنّیان به قوم خود افزودند: ﴿**و این‌که آنان نیز پنداشتند، همچنان‌که شما پنداشته بودید که هرگز خداوند کسی را برنمی‌انگیزد**﴾ یعنی: انسانها نیز همانند شما جنّیان پنداشتند که بعد از مرگ، رستاخیز و جزایی در کار نیست. یا معنی این است: انسانها نیز مانند شما جنّیان پنداشتند که خداوند ﷻ فرستاده‌ای را به‌سوی خلق برنمی‌انگیزد تا به‌وسیلهٔ وی حجّت را برپا دارد. همچنین احتمال دارد که این از سخن خداوند متعال برای انسانها باشد، که در آن صورت معنی این است: جنّیان نیز همچون شما کفّار قریش پنداشته بودند که خداوند ﷻ فرستاده‌ای را به‌سوی خلق برنمی‌انگیزد. به هر تقدیر؛ آیهٔ کریمه دالّ بر این امر است که همان طوری که در میان جنّیان مشرک و یهودی و نصرانی وجود داشته است، منکر بعث و رسالت نیز در میانشان وجود داشته است.

وَأَنَّا لَمَسْنَا ٱلسَّمَآءَ فَوَجَدْنَـٰهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا ﴿٨﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿**و این‌که ما آسمان را لمس کردیم**﴾ یعنی: ما جویای اخبار آن شدیم چنان‌که عادت ما بوده‌است؛ ﴿**پس آن را یافتیم که از نگهبانان پر شده‌است**﴾ یعنی: از فرشتگانی که آن را از استراق سمع پاسبانی و نگهبانی می‌کنند، نگهبانانی که ﴿**نیرومند**﴾ و قوی بودند ﴿**و از شهابهایی**﴾ پر شده‌است که برما حمله‌ور می‌شوند. البتّه این تحوّل بعد از بعثت رسول اکرم ﷺ در آسمان روی داد. شهاب: همان تیر آتش ستارگان است چنان‌که بیان آن در تفسیر آیهٔ: (وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطِين) در سورهٔ «ملك» گذشت.

وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَـٰعِدَ لِلسَّمْعِ ۖ فَمَن يَسْتَمِعِ ٱلْـَٔانَ يَجِدْ لَهُۥ شِهَابًا رَّصَدًا ﴿٩﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿**و این‌که ما پیش از این برای شنیدن از آسمان در نشستنگاههایی می‌نشستیم**﴾ یعنی: برای آن‌که اخبار آسمان را از فرشتگان دزدانه بشنویم و سپس آن اخبار را به سوی کاهنان بیفگنیم؛ ﴿**امّا اکنون هر کس گوش بسپارد، برای خود شهابی در کمین می‌یابد**﴾ یعنی: خدای سبحان با بعثت پیامبر خویش آسمان را از دستبرد اخبار توسّط جنّیان با شهابهای سوزانی نگهبانی کرد پس هر کس از ما به آن گوش بسپارد، شهابی را در کمین خود می‌یابد تا او را مورد هدف قرار داده و از گوش‌سپردن و شنیدن اخبار آسمان بازش دارد. احمد، ترمذی و نسائی از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: «قبل از بعثت، شیاطین نشستنگاههایی در آسمان داشتند که در آنها به شنیدن وحی می‌پرداختند و چون یک کلمه را می‌شنیدند، نُه کلمهٔ دیگر هم بر آن افزوده [و آن را به کاهنان منتقل می‌کردند] امّا فقط آن یک کلمه حق بود و آنچه بر آن افزوده شده بود، باطل و ناروا بود ولی چون رسول خدا ﷺ به رسالت برانگیخته شدند، شیاطین از این نشستنگاههای خود بازداشته شدند، سپس آنها این رویداد را با ابلیس در میان گذاشتند، ابلیس به آنها گفت: عامل این امر چیزی جز وقوع یک پدیدهٔ جدید در روی زمین نیست. آن‌گاه او لشکریانش را به اطراف و اکناف زمین فرستاد پس گروهی از آنان رسول خدا ﷺ را در میان دو کوه مکّهٔ مکرّمه ایستاده یافتند و نزد ابلیس آمده این خبر را به وی دادند. ابلیس گفت: این همان رویداد و حادثه‌ای است که در زمین رخ داده است.

خلاصه این‌که: شیاطین بعد از بعثت رسول خدا ﷺ از استراق سمع بازداشته شدند تا نتوانند چیزی از قرآن را دزدیده و آن را به زبان کاهنان بیفگنند و بر اثر آن کار وحی آشفته و درهم شود زیرا در آن صورت دانسته نمی‌شود که راستگو کیست.

وَأَنَّا لَا نَدْرِيٓ أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي ٱلْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ

رَشَدًا ﴿۱۰﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و ما نمی‌دانیم که در حق کسانی کـه در زمـینند شـرّی اراده شده‌است﴾ به‌سبب این حراست و نگهبانی از آسمان؟ ﴿یا پـروردگارشان در حـق آنان رشد را اراده کرده‌است؟﴾ یعنی: ما نمی‌دانیم که خداوند ﷻ با بازداشتن ما از استراق سمع، قصد آن داشته تا بر اهل زمین عذابی فرود آورد، یا این که به‌سوی زمینیان پیامبری بفرستد. ابن کثیر می‌گوید: «این از ادب جنّیان در بیان سخن‌شان بود که فاعل شرّ را ذکر نکرده ولی خیر را به خدای عزّوجلّ نسبت دادند».

وَأَنَّا مِنَّا ٱلصَّـٰلِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ ۖ كُنَّا طَرَآئِقَ قِدَدًا ﴿۱۱﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و این‌که از میان ما جمعی صالحانند﴾ یعنی: قبل از استماع قرآن، از مـیان مـا بـعضی مـوصوف بـه صـفت صـلاح بـودند ﴿و جـمعی از مـا دون ایینند﴾ یعنی: گروهی از ما ناصالح یا در صلاح و شایستگی ناکامل‌اند. به قولی: مراد از صالحان: مؤمنان جنّ‌اند و مراد از کسانی که دون ایینند؛ کافرانشانند ﴿ما روندگان راههای گوناگونیم﴾ یعنی: ما جنّیان گروههایی هستیم متفرّق و پراکنده و دسته‌هایی هستیم مختلف، دارای خواسته‌هایی متّضاد و متباین و راه و روشهایی دور از هم. سعیدبن مسیّب رحمه‌الله می‌گوید: «جـنّیان مـتشکّل بـودند از مسلمانان، یهود، نصاریٰ و مجوس».

وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن نُّعْجِزَ ٱللَّهَ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُۥ هَرَبًا ﴿۱۲﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و این‌که ما دانستیم که هرگز الله را عـاجز نـتوانـیم کـرد در زمین﴾ یعنی: ما دانستیم که اگر حق تعالی در بارهٔ ما چیزی را اراده کند، هرگز از

او گریزی نداریم و او را درمانده نمی‌توانیم کرد ﴿و عاجز نتوانیم کرد او را از جهت گریختن﴾ یعنی: نمی‌توانیم از نزد وی بگریزیم بلکه حتماً او ما را فرو می‌گیرد.

وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا ٱلْهُدَىٰٓ ءَامَنَّا بِهِۦ ۖ فَمَن يُؤْمِنۢ بِرَبِّهِۦ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ﴿١٣﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و این‌که ما چون هدایت﴾ یعنی: قرآن ﴿را شنیدیم، به آن ایمان آوردیم﴾ یعنی: به این امر که قرآن از نزد خداوند ﷻ است تصدیق و باور نموده و آن را تکذیب نکردیم چنان‌که کفّار انس آن را تکذیب کردند. پس جنّیان به این امر افتخار کردند و حقاً هم که این افتخار و شرف بزرگی برای ایشان است ﴿پس هرکس به پروردگارش ایمان آورد، او نه از نقصانی بیم دارد و نه از ستمی﴾ بَخْس: نقصان است و رَهَق: تجاوز و طغیان و ستم.

وَأَنَّا مِنَّا ٱلْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا ٱلْقَٰسِطُونَ ۖ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ تَحَرَّوْا۟ رَشَدًا ﴿١٤﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و این‌که جمعی از میان ما مسلمانند و جمعی قاسط﴾ یعنی: جورپیشه‌گان ستمگر و منحرفی که از راه حق به بیراهه رفته‌اند ﴿پس هرکس مسلمان شده، آنانند که رشد را قصد کرده‌اند﴾ یعنی: آنانند که قصد راه حقّ و خیر و نجات را کرده‌اند و در جست‌وجوی آن به کوشش و تلاش پی‌گیر و سختی برخاسته‌اند تا سرانجام به آن توفیق یافته‌اند.

وَأَمَّا ٱلْقَـٰسِطُونَ فَكَانُواْ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿١٥﴾

﴿و امّا قاسطان، همانا هیزم جهنّم‌اند﴾ یعنی: آنان آتش‌افروز جهنّم‌اند که دوزخ به وسیلهٔ آنان برافروخته می‌شود چنان‌که آتش به وسیلهٔ هیزم، همین گونه کفّار انس نیز هیزم جهنّم‌اند. قاسط: از «قَسَطَ» است به معنی کجرو از راه حقّ. مُقْسِطْ: از «اَقْسَطَ» به معنی برپادارندهٔ عدل است.

این آیه دلیل بر آن است که جنّی کافر در دوزخ عذاب می‌شود.

وَأَلَّوِ ٱسْتَقَـٰمُواْ عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَـٰهُم مَّآءً غَدَقًا ﴿١٦﴾

﴿و﴾ بگو ای محمّد ﷺ! به‌سوی من وحی فرستاده شده‌است ﴿که اگر بر راه راست استقامت می‌کردند﴾ یعنی: اگر جنّ، یا انس، یا هردوی آنها بر راه و روش اسلام پایداری می‌کردند ﴿البتّه به آنان آب فراوان می‌نوشانیدیم﴾ یعنی: قطعاً رزق و روزیشان راگشایش داده و به آنان خیر و رفاه و امکانات بسیار گسترده‌ای ارزانی می‌داشتیم.

مقاتل در بیان سبب‌نزول می‌گوید: این آیه دربارهٔ کفّار قریش نازل گردید آن‌گاه که باران به مدّت هفت سال از آنان بازداشته شد.

لِّنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَمَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِۦ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ﴿١٧﴾

﴿تا آنان را در آن بیازماییم﴾ و به علم ظهور بدانیم که شکرگزاریشان در برابر این نعمت فراوان چگونه است ﴿و هر کس از ذکر پروردگارش اعراض کند، درآردش به عذابی سخت﴾ یعنی: هر کس از قرآن، یا توحید، یا عبادت، یا از موعظه و اندرز روی بگرداند خداوند متعال او را به عذابی سخت و سهمگین گرفتار می‌کند.

وَأَنَّ ٱلْمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا ﴿۱۸﴾

﴿و﴾ بگو ای محمّد ﷺ! به‌سوی من وحی فرستاده شده‌است **﴿این‌که مسجدها خاصّ خداوند است﴾** سعیدبن جبیر در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌است که: جنّیان به رسول خدا ﷺ گفتند: آیا می‌توانیم به مسجد بیاییم و دورتر از شما امّا همراه شما در نماز حاضر باشیم؟ پس این آیه نازل شد. به‌قولی: مساجد شامل همهٔ اماکن پاکیزه است زیرا زمین همه‌اش سجده گاه می‌باشد و این قول حسن بصری رحمه‌الله است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «جُعِلَتْ لِيَ الْاَرْضَ مَسْجِداً وَ طَهُوْرا ﴿ زمین برایم سجده گاه، پاک و پاک‌کننده گردانیده شد». گویی خداوند ﷻ فرمود: همهٔ زمین مخلوق ماست پس بر آن برای غیرآفریننده‌اش سجده نکنید **﴿پس هیچ کس را با الله نخوانید﴾** یعنی: در مساجد از غیرالله ﷻ یاری نخواهید زیرا مساجد مخصوص خداوند ﷻ و عبادت اوست. البتّه امر به توحید و یکتاپرستی در مساجد به معنی آن نیست که یگانه پرستی در غیر مساجد مطلوب نباشد بلکه این دستور برای روشن کردن این حقیقت است که پایبندی به توحید و یگانه پرستی در مساجد مؤکّدتر است لذا این آیه درس بزرگی است برای کسانی که با حق تعالی دیگران را نیز در مساجد می‌خوانند، که مع‌الأسف امروزه مساجد مسلمانان دچار این آفت گردیده است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ چون به مسجد وارد می‌شدند، پای راست خود را پیش نهاده و می‌فرمودند: «وَ اَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ فَلاٰ تَدْعُوْا مَعَ اللّٰهِ اَحَدا، اَللّٰهُمَّ اَنَا عَبْدُكَ وَ زَائِرُكَ وَ عَلٰى كُلِّ مُزَوَّرٍ حَقٌّ وَاَنْتَ خَيْرُ مَزُوْرٍ، فَاَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ اَنْ تَفُكَّ رَقَبَتِيْ مِنَ النّٰارِ ﴿ مسجدها مخصوص خداوند است پس هیچ کس را با الله در آنها به عبادت نخوانید. بار الها! من بندهٔ تو و زائر تو هستم و بر هر زائری حقّی است و تو بهترین زیارت‌شدگان هستی پس از تو به رحمتت می‌خواهم که گردنم را از آتش دوزخ آزاد سازی». و چون از مسجد بیرون

می‌شدند، پای چپ خود را پیش نهاده و می‌فرمودند: «اَللّٰهُمَّ صُبَّ عَلَیَّ الْخَیْرَ صَبًّا، وَ لاٰ تَنْزِعْ عَنِّیْ صٰالِحَ مٰا اَعْطَیْتَنِیْ اَبَدا، وَ لاٰ تَجْعَلْ مَعِیْشَتِیْ کَدًّا، وَاجْعَلْ لِیْ فِی الْأَرْضِ جَدا ✿ بارخدایا! خیر را بر من به ریختنی فراوان بریزان و هرگز چیزهای شایسته‌ای را که به من داده‌ای، از من بیرون نکش و معیشت و گذران زندگی‌ام [یعنی هزینه و ارزاقم] را با رنج و زحمت همراه نگردان و برایم در زمین توانگری قرار ده».
حسن بصری رحمه الله می‌گوید: «از سنّت است که چون انسان وارد مسجد می‌شود (لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ الله) بگوید زیرا فرمودهٔ حق تعالی: (فَلاٰ تَدْعُوْا مَعَ اللّٰهِ اَحَدا) امری ضمنی به ذکر و خواندنش نیز هست».

وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبۡدُ ٱللَّهِ يَدۡعُوهُ كَادُواْ يَكُونُونَ عَلَيۡهِ لِبَدٗا ﴿١٩﴾

﴿و این‌که چون ایستاد بندهٔ الله﴾ یعنی: پیامبر اکرم ﷺ ﴿که الله را عبادت کند﴾ و او را به نیایش بخواند ﴿نزدیک بودند که بر سر او بریزند﴾ یعنی: نزدیک بود که جنّیان ازدحام‌کنان خود را بر آن حضرت ﷺ بفشرند، از بس که مشتاقانه برای شنیدن قرآن پیرامون آن حضرت ﷺ تجمّع کرده‌بودند. یادآور می‌شویم که این اجتماع و نیایش رسول خدا ﷺ ـ چنان‌که گذشت ـ در بطن نخله بود. به قولی: مراد تجمّع منکران انس و جنّ بر سر این کار است که نور الهی را خاموش کنند امّا خدای عزّوجلّ نپذیرفت جز این‌که بنده‌اش را نصرت داده و نورش را به‌اتمام برساند. این معنی انتخاب ابن‌جریر طبری است که از نظر ابن‌کثیر نیز به سیاق نزدیکتر است زیرا خداوند ﷻ بعد از آن می‌فرماید:

قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ﴿٢٠﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿جز این نیست که من فقط پروردگارم را می‌خوانم﴾ و او را

پرستش می‌کنم ﴿و برای او هیچ کس را ﴾از خلق وی ﴿شریک مقرر نمی‌کنم ﴾ پس هیچ عاملی برای انکار و شگفت‌زدگی شما از دعوتم و تجمّع و تبانی‌تان برای بی‌اثرساختن آن، وجود ندارد.

سبب‌نزول آیهٔ کریمه این بود که کفّار قریش به رسول‌اکرم ﷺ گفتند: بی‌گمان تو کاری بزرگ [و بدعتی عجیب] به میان آورده‌ای، تو با همهٔ مردم اعلام دشمنی کرده‌ای پس از این راه برگرد تا به تو پناه بدهیم [و تو را از گزند سایرین نگهداریم]. همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد.

قُلْ إِنِّي لَآ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿٢١﴾

﴿بگو ﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿من نه صاحب‌اختیار زیانی برای شما هستم و نه صاحب‌اختیار خیری ﴾** یعنی: نه می‌توانم از شما زیانی را دفع کنم و نه به شما نفعی را در دنیا یا دینتان جلب نمایم زیرا زیانرسان و نفع‌رسان فقط خداوند ﷻ است.

قُلْ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلْتَحَدًا ﴿٢٢﴾

﴿بگو ﴾ ای پیامبر ﷺ **﴿هرآینه مرا هیچ کس از خداوند پناه نمی‌دهد ﴾** یعنی: هیچ کس عذابش را از من دفع نمی‌کند چنانچه او عذاب خود را بر من فرود آورد **﴿و هرگز بجز او پناهی نیابم ﴾** یعنی: هر گز پناه‌گاه و جای امنی از قهر او نمی‌یابم.

إِلَّا بَلَٰغًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِسَٰلَٰتِهِۦ ۚ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ﴿٢٣﴾

﴿مگر بلاغی از جانب خداوند و پیامهای او﴾ یعنی: چنانچه حق تعالی عذاب خود را بر من فرود آورد، مرا از عذاب وی هیچ پناهی نیست جز یک چیز و آن این است که پیامهای او را ابلاغ کرده و به دستورات و فرمانهای او عمل کنم و خود نیز به چیزهایی که دیگران را به آن دستور می‌دهم، پایبند باشم که اگر چنین کردم، نجات یافته‌ام و در غیرآن نابودی‌ام حتمی است. همچنین صحیح است که استثناء: (اِلاّ بَلاغًا...) از این فرمودهٔ حق تعالی باشد: (قُلْ اِنِّیْ لا اَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا...) یعنی: من مالك و صاحب‌اختیار هیچ چیز دیگری برای شما نیستم، جز این‌که پیامهای الهی را به شما ابلاغ نمایم ﴿و هرکس خداوند و پیامبرش را نافرمانی کند﴾ با نپذیرفتن و انکار آنچه که حق تعالی به پیامبرش ﷺ نازل کرده است؛ ﴿پس بی‌گمان اوراست آتش دوزخ، در آنجا همیشه جاویدان است﴾ یعنی: من پیامهای الهی را به شما ابلاغ می‌کنم پس هرکس بعد از آن عصیان کند، جزای او همین است که بیان شد.

حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوْاْ مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا ﴿٢٤﴾

﴿تا آن‌گاه که چون آنچه راکه به آنان وعده داده شده‌است﴾ از عذاب دنیا ــ مانند شکست بدر، یا عذاب دوزخ در آخرت ﴿ببینند پس خواهند دانست﴾ در هنگام مشاهدهٔ آن عذاب که ﴿چه کسی به اعتبار یاری دهنده﴾ای که به‌وسیلهٔ او یاری داده می‌شود ﴿ناتوان تر است و چه کسی از روی شمار کمتر است﴾ آنانند یا مؤمنان؟ یعنی: این مشرکانند که هیچ یاوری ندارند و شمارشان نیز از لشکریان بی‌شمار خدای عزّوجلّ کمتر است.

قُلۡ إِنۡ أَدۡرِيٓ أَقَرِيبٞ مَّا تُوعَدُونَ أَمۡ يَجۡعَلُ لَهُۥ رَبِّيٓ أَمَدًا ﴿٢٥﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ به کفّار. این چهارمین دستور برای آن حضرت ﷺ در سیاق این آیات است: ﴿نمی‌دانم آیا آنچه وعده داده می‌شوید نزدیک است﴾ یعنی: من نمی‌دانم که آیا عذاب خداوند متعال که شما را از آن هشدار داده است، نزدیک است ﴿یا پروردگار من برای آن میعادی﴾ دور ﴿قرار می‌دهد﴾ بنابراین، جز خدای سبحان هیچ کس نمی‌داند که عذاب شما در دم واقع می‌شود یا در آینده. ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «به مردم بگو: من از وقت فرارسیدن قیامت آگاهی ندارم و نمی‌دانم که میعاد آن نزدیک است یا دور». اَمَدْ: زمانی است دور.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون مشرکان آیهٔ (حَتّٰی اِذا رَأَوْ ما یُوْعَدُوْن ...) را شنیدند، نضربن‌حارث به پیامبر ﷺ گفت: پس این روزی که وعدهٔ آن را به ما می‌دهی، کی خواهد بود؟ همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا ﴿٢٦﴾

﴿دانای غیب است پس هیچ کس﴾ از خلقش ﴿را بر علم غیبش آگاه نمی‌سازد﴾ علم غیب: هر چیزی است که از بندگان پنهان ساخته شده است.

إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا ﴿٢٧﴾

غیبی خویش آگاه می‌کند تا خبر دادن وی از غیب معجزه‌ای برای وی باشد. پس خداوند متعال برای کسانی از پیامبران که پسندیده است این امر را مستثنی کرد لذا آنچه از غیب خویش را که می‌خواست از طریق وحی به ایشان نازل کرد و آن را معجزه و دلیل راستینی بر صدق نبوّت ایشان قرار داد. پس قطعاً منجّمان و امثالشان از کسانی که ریگ می‌اندازند، کف می‌بینند، پرنده می‌پرانند و... از کسانی نیستند که مورد پسند پروردگار باشند لذا آنان با غیب‌گویی‌هایشان به خداوند ﷻ کافرند و با حدس و تخمین و دروغبافی‌هایشان بر او افترا می‌بندند، هرچند ممکن است خبر دادن منجّمان و امثالشان از بعضی وقایع آینده، گاهی با واقعیّت مصادف شود، که این با توسّلشان به بعضی از نشانه‌ها و قرائن و حسابهاست امّا این امر نمی‌تواند قاعدهٔ عام و کلّی و خطاناپذیری تلقّی شود زیرا علم غیب مخصوص به خداوند متعال، همانا علمی است که در همهٔ احوال و همهٔ اوقات فراگیر و راست است چنان‌که خداوند متعال گاهی با الهام بعضی از کرامات را به دست برخی از دوستان مخلصش آشکار می‌گرداند و آنها با بهره‌گیری از الهام از بعضی وقایع مربوط به زمان آینده خبر می‌دهند ﴿**پس همانا الله پیشاپیش وی و از پشت سر وی نگهبانانی را روان می‌کند**﴾ یعنی: خدای سبحان از پیش رو و از پشت سر پیامبرش نگهبانانی از فرشتگان را برمی‌گمارد که او را از تعرّض شیاطین بر غیبیّاتی که برای وی آشکار ساخته است، نگه‌دارند و او را از این‌که شیاطین از او استراق سمع کرده و سپس شنوده‌های دزدی‌شده را به‌سوی کاهنان القا نمایند، در حصار خویش بگیرند.

لِّيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُواْ رِسَـٰلَـٰتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ

﴿تا بداند که محقّقاً پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند﴾ یعنی: تا خداوند ﷻ این حقیقت را که پیامبرانش پیامهای وی را ابلاغ کرده‌اند، به مشاهده بداند چنان‌که در غیب و نهان دانسته‌است. ابن‌کثیر می‌گوید: مراد از آنچه که خداوند ﷻ برای دانستن خود در قرآن به صیغهٔ تعلیل (لِيَعْلَمَ ✿ تا بداند) ذکر نموده، فقط علم ظهور است نه علم ابتدائی زیرا حق تعالی از ازل به اشیاء عالِم بوده و می‌باشد پس او می‌خواهد تا علم خویش را به بندگانش آشکار گرداند به همین جهت با این فرمودهٔ خود بر این معنی تأکید می‌گذارد: ﴿و خدا به آنچه نزد آنان است، از هر جهت احاطه دارد﴾ یعنی: به آنچه که در هنگام نگهبانی نزد فرشتگان است، یا به آنچه که نزد پیامبران مبلّغ پیامهایش قرار دارد و نیز به همهٔ احوالشان احاطهٔ مطلق دارد ﴿و هرچیز را از روی شمار احصا و شمارش کرده‌است﴾ یعنی: حق تعالی هر چیز را به عدد و شمار آن ضبط و ثبت کرده‌است، بدون مشارکت احدی از فرشتگانش، یا دیگر ابزارهای علم و فراگیری. یا معنای: (لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا) این است: تا محمّد ﷺ که به‌سویش وحی می‌شود، بداند که جبرئیل و فرشتگان همراه وی وحی الهی را بی هیچ تحریف و تبدیلی به وی رسانده‌اند. پس مرجع (أَبْلَغُوا) به‌معنی اوّل پیامبران و به‌معنی دوم فرشتگانند. یا معنی این است: تا مکلّف بداند که پیامبران ﷩ پیامهای پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند.

در پایان این سوره باید گفت: خبردادن حق تعالی از داستان «جنّ» دارای فواید بسیاری است که از مهمترینِ آن روشن شدن این امور است:

✿ جنّیان نیز همچون انسیان به تکالیف شرعی مکلّف می‌باشند.

✿ مؤمنان جنّ کافران خود را به‌سوی ایمان دعوت می‌کنند.

✿ رسول‌اکرم ﷺ به‌سوی هر دو عالم انس و جنّ فرستاده شده‌اند.

✿ جنّیان سخنان ما را می‌شنوند و زبان ما را می‌فهمند.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مزمّل

مکّی است و دارای بیست آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «مزمّل» نامیده شد که از رسول خدا ﷺ در آغازین مرحلهٔ نزول وحی الهی به‌سوی ایشان که خود را در جامه می‌پیچیدند، سخن می‌گوید. مزمّل: یعنی جامه بر خود پیچیده.

این سورهٔ مبارکه صفحه‌ای از تاریخ دعوت اسلامی و تابلویی از تابلوهای مرحلهٔ آماده‌سازی و آمادگی برای برداشت آن را ارائه می‌کند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ ﴿١﴾

﴿ای مرد جامه بر خود پیچیده﴾ خطاب متوجّه رسول اکرم ﷺ است که در آغاز امر وحی که جبرئیل ؑ پیام الهی را به ایشان آورد، از هیبت وحی و جبرئیل ؑ خود را در جامه می‌پیچیدند زیرا نخستین‌بار که ایشان صدای فرشته را شنیدند و به‌سوی وی نگاه کردند، ایشان را لرزه گرفت و از هیبت وی نزد خانوادهٔ خود آمدند و گفتند: مرا به جامه درپیچید، مرا در زیر جامه بپوشانید. سپس به رسالت

مخاطب ساخته شدند و با جبرئیلﷺ انس گرفتند. ولی ابن کثیر بر اساس روایت جابرﷺ در مقدّمهٔ تفسیر این سوره به نقل از حافظ ابوبکر بزّار می‌گوید: «قریش در دارالنّدوه اجتماع کردند و گفتند: برای این مرد نامی بگذارید تا مردم از وی پراکنده شوند. پس در این‌باره با یک‌دیگر به رای زنی پرداختند و گفتند: او را کاهن بخوانیم. امّا خودشان کهانت را از آن حضرت ﷺ نفی کردند. باز گفتند: او را دیوانه بخوانیم. سپس خود آن را از ایشان نفی کردند. باز گفتند: او را ساحر بخوانیم. سپس خود آن را از ایشان نفی کردند... سپس با توافق بر سر این اسم از همدیگر متفرّق شدند. پس چون خبر به رسول خدا ﷺ رسید، ایشان از این توطئه چنان در فشار قرار گرفتند که خود را در جامه پیچیدند.

قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٢﴾

﴿قیام لیل کن جز اندکی﴾ یعنی: جامه را به دورافگن و در شب برای ادای نماز بپاخیز و تمام شب را نماز بگزار، جز اندکی از آن را. شایان ذکر است که قیام شب فقط بر رسول خدا ﷺ فرض بود. جابربن عبداللهﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مجاور حراء گردیدم [بنا بر عادت ایشان] و چون مدّت مجاورتم را در آن به‌سر رساندم، از کوه فرود آمدم بناگاه ندایی را شنیدم که مرا می‌خواند پس به‌جانب راست خویش نگریستم ولی چیزی را ندیدم و به‌جانب چپ خویش نگریستم، باز هم چیزی را ندیدم و به پشت‌سرم نگریستم، باز هم چیزی را ندیدم پس سرم را به‌سوی آسمان بلند کردم بناگاه دیدم همان کسی که در حراء نزدم آمده‌بود، در میان آسمان و زمین بر تختی نشسته‌است پس از هیبتش ترسیدم و بی‌درنگ به خانه بازگشتم و گفتم: مرا در جامه درپیچید، مرا در جامه درپیچید». به‌دنبال آن خداوند ﷻ (یا اَیُّهَا الْمُزَّمِّلْ) را نازل کرد.

نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا ﴿٣﴾
أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا ﴿٤﴾

آن‌گاه حق تعالی مقدار این قیام شب پیامبر ﷺ را بیان کرده و می‌فرماید: **﴿نیمه‌اش را﴾** بپاخیز **﴿یا اندکی از نیمه کم نما﴾** تا حدّ یک‌سوم آن **﴿یا اندکی بر نیم شب بیفزای﴾** تا حدّ دو سوم آن. گویی حق تعالی فرمود: دوسوم شب یا نصف یا ثلث آن را بپاخیز لذا در میان برخاستن یک ثلث شب یا نصف یا دو ثلث آن مخیّری. شب: از غروب خورشید آغاز و با طلوع بامداد به‌پایان می‌رسد. امام احمد و مسلم از سعدبن هشام ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «به عائشه رضی‌الله‌عنها گفتم: مرا از قیام شب رسول خدا ﷺ آگاه کن. فرمود: آیا سورهٔ مزمّل را نمی‌خوانی؟ گفتم: چرا می‌خوانم. فرمود: خداوند متعال در آغاز این سوره قیام شب را فرض گردانید و این حکم را دوازده ماه در آسمان نگه‌داشت پس رسول خدا ﷺ و اصحابشان شبها را به مدّت یک سال به قیام گذرانیدند تا بدانجا که پاهای ایشان از بسیاری ایستادن ورم کرد سپس در آخر این سوره تخفیف را نازل فرمود و قیام شب بعد از فرضیّت ــ در حق امّت ــ به نافله تبدیل گردید». یادآور می‌شویم که این فرضیّت در مورد رسول اکرم ﷺ به حال خود باقی ماند.

﴿و قرآن را به ترتیل و شیوایی بخوان﴾ یعنی: آن را با تأنّی‌ای همراه با تدبّر، شمرده شمرده و حرف‌به‌حرف بخوان. ترتیل آن است که تمام حروف به‌شیوایی بیان گردیده و حقّ اشباع به آن داده شود بی‌آن‌که در نطق آن تکلّف و زحمتی روی دهد. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ نمازها را بدین صورت می‌خواندند. عائشه رضی‌الله عنها می‌گوید: «رسول خدا ﷺ چون سوره‌ای از قرآن را می‌خواندند، آن را چنان به ترتیل و شمرده‌شمرده تلاوت می‌کردند که از

آنچه بود هم طولانی‌تر می‌نمود». در صحیح بخاری روایت شده‌است که از انس‌ﷺ راجع به قرائت رسول خداﷺ پرسیدند، گفت: قرائت ایشان مَدّ بود، سپس خواند: (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ) به‌طوری که در الله، رحمٰن و رحیم هر سه مَدّ کشید. یادآور می‌شویم، احادیث بسیاری روایت شده‌است که بر استحباب ترتیل و خوش‌ساختن صوت در قرائت دلالت می‌کند و از آن جمله این حدیث‌شریف است: «زَيِّنُوالْقُرآنَ بِاَصْواتِكُمْ ❁ قرآن را با صداهای خویش مزیّن گردانید». همچنین در حدیث‌شریف آمده است: «لَيْسَ مِنّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِا الْقُرْآن ❁ کسی که قرآن را به آواز نخواند، از ما نیست». بغوی از ابن‌مسعودﷺ روایت کرده‌است که فرمود: «قرآن را پراکنده ـ مانند سنگریزه ـ نخوانید و آن را به شتاب ـ مانند به شتاب‌خواندن شعر ـ نیز نخوانید بلکه دربرابر شگفتیهای آن بایستید و دلها را به‌وسیله آن به‌طرب درآورید پس تمام همّ و غم شما رسیدن به آخر سوره نباشد».

قابل ذکر است که در وجوب ترتیل قرآن خلافی نیست بلکه خلافی که هست در تلحین و تغنّی به آن است که گروهی ـ از آن جمله امام مالک و امام احمد ـ به کراهت آن نظر داده‌اند و گروهی دیگر ـ از آن‌جمله امام ابوحنیفه و امام شافعی ـ به جایز بودن آن نظر دارند و هر دو گروه هم احادیثی را بر تأیید نظرشان آورده‌اند. ولی حق این است که باید دراین باره روش میانه‌ای را برگزید. پس اگر چنان بود که لحن و خوش صدایی، الفاظ قرآن را تغییر می‌داد و به شیوه‌های ادای کلمات خلل وارد می‌کرد، یا تکلّف و تصنّعی پدید می‌آورد که به آهنگهای موسیقی شباهت داشت، چنین تلحین و خوش‌صدایی‌ای در خواندن قرآن حرام است و ممنوع امّا چنانچه تلحین و خوش‌صدایی برای ایجاد رقّت و تعمیق اندیشه در قرآن و بر سر حزن‌آوردن خواننده بود و به اندرزگرفتن و متأثرشدن وی از معانی قرآن می‌انجامید، در این صورت دلیلی بر منع آن وجود ندارد بلکه ادلّه مفید جایز بودن آن است.

مخصوص بودن خطاب در این آیه برای رسول خدا ﷺ در مورد دستوردادنشان به قیام شب، ظاهراً این معنی را می‌رساند که تهجّد مخصوصاً برایشان فرض بوده است. که رأی اکثر علما نیز همین است. پس معنی نافله در آیهٔ: (وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ) [اسراء / ۷۹] نیز، نفل بودن تهجّد بر آن حضرت ﷺ نیست بلکه معنی آیه این است که تهجّد در حقّ ایشان امری است افزون بر فرایض دیگری که امّتشان نیز در آنها مشارکت دارند و قول راجح هم این است که فرضیّت تهجّد فقط در مورد امّت منسوخ گردیده و این فرضیّت برای رسول‌اکرم ﷺ به حال خود باقی بوده‌است.

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾

﴿هرآینه ما سخنی سنگین را بر تو نازل خواهیم کرد﴾ یعنی: ما به زودی قرآن را بر تو وحی خواهیم‌کرد و بدان‌که قرآن کلامی است که فرایض و حدود و حلال و حرام آن سنگین است و آن را جز قلب مؤیّد به توفیق و نفس مزیّن به توحید، کسی دیگر تحمّل نتواند کرد. گاهی مراد از «قول ثقیل» این است که وحی قرآن سنگین است چنان‌که در احادیث شریف آمده‌است. عائشه رضی‌الله عنها می‌گوید: «من می‌دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شد و درحالی از ایشان قطع می‌گردید که از پیشانی مبارک عرق سرازیر بود».

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا ﴿٦﴾

﴿بی‌گمان ناشئهٔ شب﴾ برای قیام شب چنانچه بعد از خواب باشد، «ناشِئَه» گفته می‌شود زیرا خوابیدن در اوّل شب و آن‌گاه برخاستن برای نماز و نیاز، کاری است که تجدید و انشاء می‌شود و درواقع نوعی نشأه است. آری! این گونه

شب‌خیزی ﴿سخت‌تر است در فشار﴾ و سنگین‌تر است بر نمازگزار نسبت به ادای نماز روز زیرا شب برای خواب است. یا معنی این است: شب‌خیزی موافقت دل و زبان را با همدیگر بیشتر دربر دارد و به فهم قرآن و حضور دل بیشتر کمک می‌کند ﴿و از لحاظ تلفّظ استوارتر است﴾ یعنی: خواندن قرآن در شب استوارتر و تلفّظ آن درست‌تر است از آن جهت که حضور قلب در آن فراهم، سروصداها در آن خاموش و دنیا در آن آرام و ساکت می‌باشد.

إِنَّ لَكَ فِي ٱلنَّهَارِ سَبۡحًا طَوِيلٗا ﴿٧﴾

﴿هرآینه تو را در روز شغلی است بسیار﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! تو روز بسیار پر مشغله‌ای داری زیرا سخت به کار دعوت مشغول هستی و در کنار آن به حوایج و ضروریّات شخصی خود نیز می‌پردازی پس در روز بسیار گشت‌وگذار و تحرّک داری، از این جهت تهجّد را به شب موکول کن چراکه مناجات با ما ایجاب فراغت را می‌کند و در اثنای روز تماماً برای انجام عبادت و تلاوت فارغ نمی‌شوی.

وَٱذۡكُرِ ٱسۡمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلۡ إِلَيۡهِ تَبۡتِيلٗا ﴿٨﴾

﴿و نام پروردگار خود را یاد کن﴾ در شب و روز به بسیاری ﴿و از همه چیز بگسل و به او پیوسته شو﴾ یعنی: باگسستی محکم از همه‌چیز بگسل و به‌سوی خداوند ﷻ متوجّه شو؛ با مشغول‌شدن به عبادت وی و درخواست راحت و رحمت و فضل عظیمی که نزد وی است. البتّه مراد گسستن از مشاغل زندگی و دست برداشتن از کسب معاش از راههای شرافتمندانه نیست زیرا رسول خدا ﷺ از انقطاع و گسستن از جامعه و مردم نهی کرده‌اند پس معنی آیه: گسستن به‌سوی خدای عزّوجلّ با

اخلاص در عبادت است لذا پیمودن راه نصاری در فروگذاشتن ازدواج و گوشه‌نشینی در صومعه‌ها و دَیرها، انقطاعی است که در شریعت ما از آن نهی به عمل آمده است.

رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿٩﴾

﴿پروردگار مشرق و مغرب است، خدایی جز او نیست پس او را کارساز خود گیر﴾ یعنی: چون شناختی که فقط او مختصّ پروردگاری است پس فقط او را کارساز خود گیر و در تمام امور خود فقط به او تکیه کن و بدان‌که او ضامن وعدهٔ خویش به پیروزی توست. وکیل: کارساز و پردازندهٔ امور است.

وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿١٠﴾

﴿و بر آنچه می‌گویند﴾ کفّار از سخنان آزاردهنده و دشنامها و تمسخرها **﴿صبر کن﴾** و از این امور، ناشکیب و بی‌قرار نشو **﴿و آنان را به ترک‌کردنی نیکو ترک کن﴾** یعنی: متعرّض کافران نشو و خود را به عمل متقابل علیه آنان مشغول نکن. به‌قولی‌دیگر: هِجْر جمیل؛ دوری گزیدن و ترک کردنی است که سرزنشی در آن نباشد. شایان ذکر است که این حکم به قبل از صدور فرمان قتال مربوط بود و آیهٔ قتال آن را منسوخ کرد. صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «امّا به‌نظر من این روش همیشگی و سیاست ثابت دعوت اسلامی است که دعوتگران راه خدا ﷻ همیشه و در هر عصری به آن نیاز دارند». چنان‌که ابوالدّرداء ﷺ می‌گوید: «ما بر روی گروههایی از مردم می‌خندیم در حالی که دلهای ما آنان را لعنت می‌کنند».

وَذَرْنِي وَٱلْمُكَذِّبِينَ أُوْلِي ٱلنَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا ﴿١١﴾

﴿و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار﴾ یعنی: مرا با منکران متنعّم و صاحبان ثروت و رفاه و لذّت دنیوی واگذار همانان که بر انجام طاعت از دیگران تواناترند و وجایب و حقوقی بر ذمّهٔ آنان است که بر ذمّهٔ دیگران نیست پس همّ‌وغمّ خویش را صرف آنان نکن زیرا من از جای تو کار آنان را بسنده‌ام و برای تو از آنان انتقام می‌گیرم ﴿و به آنان اندکی مهلت ده﴾ یعنی: تا به سررسیدن اجلهایشان، یا تا فرود آمدن عذاب دنیا بر آنان. نَعمت: به فتح نون عبارت از تنعّم و رفاه و به کسر نون: انعام دادن یا نام چیزی است که انسان به‌وسیلهٔ آن از نعمت برخوردار می‌گردد.

سبب‌نزول: این آیه دربارهٔ سران قریش و رؤسای مکّه ـ یعنی کسانی که علیه دعوت کمر بسته بودند ـ نازل گردید.

إِنَّ لَدَيۡنَآ أَنكَالٗا وَجَحِيمٗا ﴿١٢﴾

﴿بی‌گمان نزد ما بندهای گرانی است﴾ أَنکالْ: بندها و زنجیرهای گران و سنگین یا انواع عذاب سهمگین برای کافران در آخرت است ﴿و﴾ نزد ما ﴿جحیمی است﴾ یعنی: آتش شعله‌ور افروختهٔ بسیار سوزانی است.

وَطَعَامٗا ذَا غُصَّةٖ وَعَذَابًا أَلِيمٗا ﴿١٣﴾

﴿و﴾ نزد ما ﴿طعام گلوگیری است﴾ که در گلو گیر می‌کند پس نه فرو می‌رود و نه بیرون می‌آید؛ مانند خار تازه، خون، و چرک و زردآب و غیره ﴿و﴾ نزد ما ﴿عذاب دردناکی است﴾ یعنی: نوع دیگری از عذاب است؛ غیر از آنچه که ذکر شد.

يَوْمَ تَرْجُفُ ٱلْأَرْضُ وَٱلْجِبَالُ وَكَانَتِ ٱلْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا ﴿١٤﴾

﴿روزی که زمین و کوهها بلرزد﴾ و همهٔ کسانی را که در آن قرار دارد، به اضطراب آورد. رَجْفَةٌ: زلزلهٔ شدید است **﴿و کوهها چون تل ریگ ازهم‌پاشیده‌ای گردند﴾** کَثِیب: تودهٔ ریگ گردآورده است. مَهِیْل: ریگ روانی است که زیر پا گیر نکند. یعنی: کوه‌ها بعد از آن که صخره سنگهایی سخت بوده‌اند، به ریگهایی تبدیل می‌شوند که از شدّت تکان و زلزله، پاشان و روان گردیده‌اند به‌طوری‌که انسان و حیوان در آن می‌لغزد.

بعد از آن‌که خدای عزّوجلّ مردم مکّه و امثالشان را از هول و هراسهای روز قیامت بیم داد، اینک آنان را از هول و هراسهای دنیا که امّتهای دروغ‌انگار گذشته با آن روبرو شده‌اند، بیم می‌دهد:

إِنَّآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَٰهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾

﴿همانا ما به‌سوی شما پیامبری فرستاده‌ایم که بر شما گواه است﴾ و در روز قیامت بر شما در مورد اعمالتان و این‌که او را نافرمانی کرده‌اید، گواهی می‌دهد **﴿چنان‌که به‌سوی فرعون پیامبری را فرستاده بودیم﴾** که موسی علیه السلام بود.

فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ ٱلرَّسُولَ فَأَخَذْنَٰهُ أَخْذًا وَبِيلًا ﴿١٦﴾

﴿پس فرعون آن پیامبر را نافرمانی﴾ و تکذیب **﴿کرد﴾** و به آنچه که موسی علیه السلام آورده بود، ایمان نیاورد **﴿پس او را به سختی فروگرفتیم﴾** وَبِیْل: یعنی سخت و

سنگین. و از آن جمله است طعام وبیل: یعنی غذایی که به‌خاطر سنگینی خود هضم نشود. وابل: باران سنگین است. یعنی: فرعون را به مجازات سنگین و خشنی مجازات کردیم؛ با غرق کردن وی.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ ٱلْوِلْدَٰنَ شِيبًا ﴿١٧﴾

﴿پس اگر کفر ورزید﴾ یعنی: اگر بر کفرتان باقی بمانید؛ ﴿چگونه از روزی﴾ یعنی: از عذاب و وحشت روزی ﴿می‌پرهیزید﴾ یعنی: خویشتن را نگه می‌دارید و امان می‌یابید؛ ﴿که کودکان را پیر می‌گرداند﴾ و اطفال خردسال به سبب شدّت هول و هراسها و زلزله‌های آن در آن موی سفید می‌شوند. این کنایه از شدّت ترس و هراس آن روز است زیرا غم و پریشانی نیروی انسان را ضعیف و او را به طور زودهنگام پیر و فرتوت می‌کند.

ٱلسَّمَآءُ مُنفَطِرٌۢ بِهِۦۚ كَانَ وَعْدُهُۥ مَفْعُولًا ﴿١٨﴾

﴿آسمان در آن روز شکافته گردد﴾ به‌سبب هول و هراس سخت و عظیم آن. و شکافته‌شدنش برای فرودآمدن فرشتگان است ﴿البتّه وعدهٔ الله انجام‌گرفتنی است﴾ یعنی: خواه‌ناخواه وعدهٔ او بر آوردن این روز، شدنی است.

إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذْكِرَةٌۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا ﴿١٩﴾

﴿بی‌گمان این﴾ آیات بیم‌دهنده در این سوره ﴿تذکره‌ای است﴾ یعنی: پند و موعظه‌ای است ﴿تا هر که خواهد به‌سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد﴾ به‌وسیلهٔ طاعت که مهمترین پایهٔ آن عقیدهٔ توحید است. پس این راه، راهی است که او را

به خشنودی خداوند ﷻ در بهشت نایل می‌گرداند.

۞ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيْلِ وَنِصْفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَ ۚ وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ۚ عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ ۖ فَٱقْرَءُوا۟ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ ۚ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ ۙ وَءَاخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِى ٱلْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ ۙ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ فَٱقْرَءُوا۟ مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ ۚ وَأَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُوا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَقْرِضُوا۟ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ۚ وَمَا تُقَدِّمُوا۟ لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا ۚ وَٱسْتَغْفِرُوا۟ ٱللَّهَ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌۢ ﴿۲۰﴾

﴿بی‌گمان پروردگارت می‌داند که تو نزدیک به دوسوم شب و نصف آن و یک‌سوم آن را برمی‌خیزی﴾ یعنی: گاهی این و گاهی آن مقدار را برای ادای نماز و نیایش برمی‌خیزی **﴿و نیز گروهی از کسانی که همراه تواند برمی‌خیزند﴾** یعنی: فقط جمعی از اصحابت نیز این، یا آن مقدار را همراهت برمی‌خیزند ولی همه به مواظبت بر قیام شب توانایی ندارند **﴿و خداست که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند﴾** یعنی: اندازه‌های شب و روز را بنا بر حقیقت آنها می‌سنجد و برنامه‌ریزی می‌کند، گاهی

اندازهٔ آنها را با هم برابر و گاهی متفاوت می‌گرداند و از این کاسته و بر آن می‌افزاید **﴿خداوند دانست﴾** به علم ظهور **﴿که شما هرگز آن را احاطه نمی‌توانید کرد﴾** یعنی: خداوند ﷻ دانست که شما هرگز قیام شب را بر آن مقادیر تاب نمی‌آورید مگر به سختی و مشقّت و در این امر حرج است **﴿پس به رحمت بازگشت بر شما﴾** و برای شما در ترک قیام شب رخصت داد زیرا از پرداختن به آن عاجز شدید بنابراین، این تکلیف سنگین را از شما برداشت و فریضهٔ قیام شب را از ذمّهٔ شما ساقط و آسان‌گیری و تخفیف را جانشین سختی گردانید. مقاتل می‌گوید: «چون آیهٔ (قُمِ اللَّیْلَ اِلاَّ قَلِیْلاً) نازل گردید، این تکلیف بر مؤمنان دشوار آمد و چنان بود که گاهی شخص نمی‌توانست نصف شب را از ثلث آن تمیز دهد لذا وقتی به نماز شب برمی‌خاست تا بامداد به آن ادامه می‌داد از بیم آن‌که مبادا کمتر از حدّ معیّن را به قیام بگذراند پس از اثر این امر دشوار، چنان شد که پاهای مؤمنان ورم کرد و رنگهایشان زرد شد، همان بود که خدای عزّوجلّ بر ایشان رحمت آورد و فرضیّت نماز شب را از ذمّهٔ ایشان ساقط گردانید. امّا چنان‌که گفتیم، این فرضیّت در مورد رسول اکرم ﷺ به حال خود باقی ماند. بنابراین، آیهٔ کریمه ناسخ فرضیّت نماز شب (تهجّد) در حقّ امّت است و احادیث صحیح بر این امر صراحت دارند که نمازهای فرض در حقّ امّت فقط نمازهای پنج‌گانه می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که سؤال‌کننده‌ای از رسول اکرم ﷺ پرسید: آیا غیراز نمازهای پنج‌گانه دیگر نمازی هم بر عهدهٔ من هست؟ فرمودند: «نه مگر این‌که داوطلبانه انجام دهی».

﴿اینک هر چه میسّر می‌شود از قرآن بخوانید﴾ یعنی: هر چه بر شما از نماز شب میسّر می‌شود بخوانید، بدون تعیین وقت مشخّصی. پس مراد از قرائت، نماز است از باب اطلاق جزء و ارادهٔ کلّ. یا آنچه را که بر شما از قرآن آسان و مقدور باشد، در نماز شب و در غیر آن بخوانید، بی آن‌که رسیدن وقت خاصّی را انتظار بکشید. سدّی می‌گوید: «مراد از مقدار میسّر؛ یکصد آیه است». حسن می‌گوید:

«هر کس در شب صد آیه را بخواند، قرآن با او محاجّه نمی‌کند». کعب می‌گوید: «هر کس در شب صد آیه را بخواند، در زمرهٔ قانتان نوشته می‌شود». چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ قَامَ بِعَشْرِ آيَاتٍ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ، وَ مَنْ قَامَ بِمِأَةِ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْقَانِتِيْنَ، وَ مَنْ قَامَ بِأَلْفِ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْمُقَنْطِرِيْنَ ﴿ هر کس به تلاوت ده آیه از قرآن بپردازد، از غافلان نوشته نمی‌شود و هر کس صد آیه از قرآن را تلاوت کند، از قانتان نوشته می‌شود و هر کس هزار آیه از قرآن را تلاوت کند، از مقنطران است». یعنی به‌اندازهٔ قنطاری پاداش داده می‌شود. قنطار: مقدار هنگفت و بسیاری است.

﴿**خداوند معلوم داشت که بعضی از شما بیمار خواهند بود**﴾ لذا تاب‌وتوان قیام شب را نخواهند داشت ﴿**و دیگرانی که در زمین سفر می‌کنند و از فضل خداوند طلب روزی می‌نمایند**﴾ یعنی: در زمین برای تجارت و کسب منافع و به طلب روزی الهی که در امر معیشت و گذران زندگی‌شان به آن نیاز دارند، سفر می‌کنند از این روی تاب‌وتوان شب‌زنده‌داری را ندارند ﴿**و دیگرانی که دز راه خدا کارزار می‌کنند**﴾ پس تاب‌وتوان این را ندارند که قیام شب و تکالیف دشوار جهاد را هر دو با هم انجام دهند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ در این آیه درجهٔ مجاهدان و مال‌جویانی را که در طلب کسب نفقهٔ حلال برای خود و خانوادهٔ خویش هستند، باهم برابر گردانیده‌است پس این خود دلیل بر آن است که کسب مال برای تأمین روزی حلال به‌منزلهٔ جهاد است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «هیچ فروشنده‌ای نیست که طعامی را از شهری به شهر دیگری می‌برد و آن را به نرخ روز می‌فروشد مگر این‌که منزلت وی در نزد خدای عزّوجلّ منزلت شهداء است» سپس آن حضرت ﷺ این آیه را تلاوت کردند.

﴿**پس هر چه میسّر شد از قرآن بخوانید**﴾ یعنی: هر چه میسّر شد از نماز شب و از قرآن بخوانید. تکرار امر برای تأکید و تثبیت رخصت است و بر این حقیقت اشعار دارد که هرچند فرضیّت نماز شب ساقط شده است ولی استحباب آن به حال خود

باقی است **﴿و نماز را برپا دارید﴾** یعنی: نماز فرض را **﴿و زکات را بدهید﴾** یعنی: زکاتی را که در اموال شما فرض شده است. زکات بنا بر قول راجح در سال پنجم هجرت فرض گردید. امّا ابن کثیر می‌گوید: «این آیه که مکّی است دلیل بر قول کسانی می‌باشد که می‌گویند: زکات در مکّه فرض شد ولی مقادیر و نصابهای آن در مدینه بیان گردید». **﴿و به خدا وام نیکو بدهید﴾** یعنی: از اموال خود در راه خیر به انفاقی نیکو انفاق کنید؛ با خرج کردن بر خانوادهٔ خویش، در جهاد فی سبیل‌الله و پرداختن زکات فرض و صدقات نافله **﴿و آنچه برای خود از عمل خیر پیش می‌فرستید﴾** هر عمل خیری که باشد، اعم از آنچه که ذکر شد و آنچه که ذکر نشد **﴿آن را نزد خداوند به اعتبار پاداش بهتر و بزرگتر خواهید یافت﴾** نسبت به اعمال خیری که آن را تا آستانهٔ مرگ به تأخیر می‌اندازید، یا به اجرای آن بعد از مرگ خویش وصیّت می‌کنید تا بعد از مرگتان از مالتان بیرون آورده شود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «... مال یکی از شما فقط آن چیزی است که [قبل از مرگ خود] پیش فرستاده‌است و آنچه که انفاقش را به‌تأخیر انداخته، مال وارث وی است». **﴿و از خداوند آمرزش بخواهید﴾** برای گناهانتان زیرا از ارتکاب گناه و کوتاهی در انجام حسنات عاری نیستید **﴿بی‌گمان خداوند غفور رحیم است﴾** یعنی: بسیار آمرزگار است برای کسی که از وی آمرزش بخواهد، بسیار مهربان است برای کسی که از وی طلب رحم کند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مدثّر

مکّی است و دارای پنجاه‌وشش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با صفت «تدثُّر ٭ جامه بر خود پیچیدن» که رسول خدا ﷺ به آن موصوف شده‌اند، «مدثّر» نامیده شد. اصل مدثّر متدثّر است؛ و او کسی است که خود را به جامهٔ خویش درمی‌پیچد تا بخوابد، یا خود را گرم کند.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این سوره روایت کرده‌اند که: چون ارسال وحی بر رسول خدا ﷺ آغاز شد، جبرئیل‌ﷺ نزد ایشان آمد و ایشان او را همچون نور درخشانی بر تختی در میان آسمان و زمین نشسته دیدند. پس، از مشاهدهٔ آن منظرهٔ عظیم تکان خورده و بیهوش بر زمین افتادند و چون به‌هوش آمدند، به منزل خود نزد خدیجه بازگشته و آبی خواستند و بر خود ریختند سپس فرمودند: مرا در جامه بپیچانید! مرا در جامه بپیچانید! پس قطیفه‌ای بر ایشان پوشانیدند. آن‌گاه این سوره نازل شد. بخاری از جابرﷺ روایت کرده‌است که فرمود: «اوّلین چیزی که از قرآن نازل گردید، (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) بود». امّا جمهور مفسّران قایل به آنند که اوّلین آیات نازل شده: (اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِيْ خَلَقَ) [علق/۱] بود. وجه جمع میان دو

رأی یاد شده این است که: اوّلین آیات نازل شده بعد از دوران فترت وحی [یعنی انقطاع موقّت آن در آغاز بعثت]، این سوره بود.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾

﴿ای مرد جامه بر خود پیچیده﴾ که ردا بر سر کشیده و خود را در زیر آن پنهان کرده‌ای. مفسّران اجماعاً برآنند که مراد از مدثّر رسول خدایند. دِثارْ: رواندازی است که بر بالای لباس داخلی‌ای که به تن چسبیده‌است، پوشیده می‌شود و لباس داخلی «شعار» نامیده می‌شود.

قُمْ فَأَنذِرْ ﴿٢﴾

آری! ای مرد جامه بر خود پیچیده ﴿برخیز و بیم ده﴾ یعنی: بپاخیز و اهل مکّه را بیم و هشدار ده و آنان را از عذاب برحذر دار؛ چنانچه ایمان نیاورند.

وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾

﴿و پروردگارت را تکبیر گوی﴾ یعنی: سرور، فرمانروا و سامان‌دهندۀ امور خود را به تکبیرگفتن اختصاص ده و اورا به بزرگی و عظمت وصف کن و نباید غیر او در چشمت بزرگ جلوه کند. این می‌رساند که بدون بزرگداشت خداوند ﷻ، مأموریّت بیم‌دهی (انذار) نیز به‌سر نمی‌رسد

وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾

﴿و جامه‌های خود را پاک دار﴾ پس باید ظاهرت نیز پاک و آراسته باشد زیرا اگر مردم دعوتگر را با ظاهری ناموزون بینند، این را به حساب دعوتش می‌گذارند و چه بسا که بدین سبب از پذیرش دعوتش سرباز زنند. پس مراد، پاک کردن لباس از پلیدی‌هاست. امّا قتاده در معنی آن می‌گوید: «نفست را از گناه پاکیزه بدار». لذا با این تأویل، مراد از آن طهارت نفس است زیرا اعراب شخصی را که به عهد خداوند متعال وفا نمی‌کرد، پلید جامه می‌نامیدند و کسی را که به عهد وی وفا کرده و به لباس صلاح آراسته می‌بود، پاک‌جامه می‌نامیدند. و هر دو معنی صحیح است زیرا طهارت حسّی عادتاً متلازم با طهارت معنوی یعنی دوری از گناهان می‌باشد چنان‌که عکس قضیه نیز صحیح است چراکه وجود پلیدیها گاهی با بسیاری گناهان همراه می‌باشد.

وَٱلرُّجْزَ فَٱهْجُرْ ﴿٥﴾

﴿و از پلیدی دوری کن﴾ یعنی: بتان و مظاهر شرک را فروگذار و آنها را پرستش نکن زیرا پرستش آنها سبب عذاب است. رجْز: به ضمّ راء و کسر آن، عذابی است که به عنوان اثر معصیت به دنبال می‌آید. شایان ذکر است که نهی پیامبر ﷺ از این امور، به معنی آلوده بودن ایشان به چیزی از اینها نیست بلکه نهی به این دلیل از رسول خدا ﷺ آغاز می‌شود که ایشان قدوه و الگو هستند و نیز مراد آیات، توصیهٔ ایشان به مداومت و مواظبت بر رعایت این امور است پس این خطابها مانند این فرمودهٔ حق تعالی است: (یاأَیُّها النَّبِیُّ اتَّقِ اللّهَ وَ لا تُطِعِ الْکافِرِینَ وَالْمُنافِقِینَ ﴿ ای پیامبر! از خدا بترس و از کافران و منافقان اطاعت نکن» [احزاب/ ۱]، که مراد از این خطاب و امثال آن در مورد پیامبر ﷺ، سفارش ایشان به مداومت و استمرار در پرهیز نمودن از چنین اموری است.

وَلَا تَمۡنُن تَسۡتَكۡثِرُ ﴿٦﴾

﴿ و منّت مگذار فزونی طلب‌کنان ﴾ در توضیح معنی این آیه چهار قول آمده است که ابن‌کثیر آنها را به این نحو نقل کرده است:

۱ــ در برابر دشواریها و سنگینی‌های نبوّت که آن را تحمّل می‌کنی، بر پروردگارت منّت نگذار.

۲ــ چون به کسی چیزی بخشیدی، آن را برای رضای خدا ﷻ ببخش و بر بخششی که می‌کنی، منّت نگذار و به‌جهت آن نبخش که بیشتر از آن بگیری بلکه بخششهای تو باید فقط به‌خاطر خدای عزّوجلّ باشد، نه به‌خاطر طلب دنیا؛ و این از اخلاق اهل جود و کَرَم است.

۳ــ در برابر امر نبوّت و تبلیغی که می‌کنی، از مردم پاداشی افزون نخواه و عوضی از دنیا برنگیر.

۴ــ از این‌که اعمال خیر را بسیار انجام دهی، سست و ضعیف نشو. ابن‌کثیر معنی دوم را ترجیح داده است.

وَلِرَبِّكَ فَٱصۡبِرۡ ﴿٧﴾

﴿ و برای پروردگارت شکیبایی کن ﴾ یعنی: متحمّل کار عظیمی گردیده‌ای که به‌زودی عرب و عجم بر سر آن با تو خواهند جنگید پس در دعوتت شکیبایی کن و باید شکیبایی‌ات بر آزارهایی که می‌بینی، برای رضای خدای عزّوجلّ باشد. خلاصه این‌که: خداوند ﷻ بعد از کمال عقل و کمال اخلاق آن حضرت ﷺ، دو پایۀ محکم دیگر برای موفّقیّت دعوت ایشان بنیان گذاشت، آن دو پایه عبارت از: جود و صبر است.

فَإِذَا نُقِرَ فِي ٱلنَّاقُورِ ﴿٨﴾

﴿پس چون در ناقور دمیده شود﴾ مراد از ناقور در اینجا، دمیدن دوم در صور است، گویی حق تعالی فرمود: بر آزارشان شکیبا باش زیرا پیش روی آنان روزی است بسیار هولناک که سرانجام کار، در آن افکنده مـی‌شوند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «کَیْفَ اَنْعَمُ وَ صاحِبُ الْقَرْنِ قَدْ اِلْتَقَمَ‌الْقَرْنَ وَحَنٰی جُبْهَتَهُ یَنْتَظِرُ مَتٰی یُـؤْمَرُ فَیَنْفَخُ؟ فَقالَ اَصْحابُ رَسُوْلِ‌اللّٰه ﷺ: فَمٰا تَأْمُرُنٰا یا رَسُوْلَ‌اللّٰهِ؟ قالَ: قُوْلُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیْل، عَلَی اللّٰهِ تَوَکَّلْنٰا ۞ چگونه شادمان باشم درحـالی کـه صـاحب بـوق، بوقش را در دهانش گرفته و پیشانی خویش را نیز فرود آورده و منتظر است که چه وقت به وی دستور دمیدن داده می‌شود تا بدمد؟ اصحاب گفتند: پس به چه چیز ما را دستور می‌دهید یا رسول‌الله؟ مبارک فرمودند: بگویید؛ حَسْـبُنَا اللّٰـهُ وَ نِـعْمَ الْوَکِیْل، عَلَی اللّٰهِ تَوَکَّلْنٰا ۞ خدا ما را بس است و او نیکو کارسازی است، بر خدای عزّوجلّ توکّل کردیم».

فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾

عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿١٠﴾

﴿پس چنین روزی، روز دشواری است؛ بر کافران آسان نیست﴾ برخلاف مؤمنان که دائماً از آسانی‌ای به‌آسانی بیشتر از آن راهنمایی می‌شوند تا سرانـجام وارد بهشت گردند چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما از عبارت: (بر کافران آسان نیست) این معنی را فهمیده‌است که آن روز بر مـؤمنان آسـان است. ایـن مسـتمسکی است بـرای کسانی که «دلیل خطاب» را حجّت می‌دانند.

ذَرۡنِي وَمَنۡ خَلَقۡتُ وَحِيدٗا ﴿۱۱﴾

﴿مرا با کسی که او را تنها آفریدم واگذار﴾ نسفی برای این آیه سه معنی ذکر کرده است:

۱ ـ مرا واگذار با کسی که او را درحالی آفریدم که در شکم مادرش تنها بوده‌است، نه مالی داشته‌است و نه فرزندی.

۲ ـ مرا تنها با او واگذار زیرا من در انتقام‌گرفتن از او، تو را بسنده‌ام.

۳ ـ مرا واگذار با کسی که خودم به تنهایی او را آفریده‌ام و در آفرینش وی کسی با من مشارکت نداشته است.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: ولیدبن‌مغیره نزد رسول خدا ﷺ آمد و ایشان بروی قرآن خواندند پس گویی بر وی از استماع قرآن رقّت و انعطافی پدید آمد. چون این خبر به ابوجهل رسید، نزد ولید آمد و به وی گفت: عموجان، قومت می‌خواهند تا مالی را گرد آورده و تقدیمت نمایند زیرا خبر شده‌اند که تو نزد محمّد رفته‌ای تا از آنچه نزد وی است، برخوردار گردی. ولید گفت: چنین نیست زیرا تو می‌دانی که من از ثروتمندترین افراد قریش هستم. ابوجهل گفت: پس دربارهٔ محمّد سخنی بگو تا این خبر به قومت برسد که تو منکر وی هستی و از او نفرت داری. ولید گفت: دربارهٔ وی چه بگویم؟ سوگند به خدا که در میان شما نه مردی داناتر به شعر مانند من وجود دارد و نه داناتر به رجز و قصیدهٔ آن، به‌خدا سوگند که سخن او به چیزی از اینها شباهتی ندارد و به خدا سوگند که سخن او را حلاوتی است و بر سخنش رنگ و رونق و صفایی است، فراز آن لذّت‌بخش و مثمر مانند درخت میوه‌دار و فرود آن سیراب‌کننده و پربرکت مانند چشمهٔ آب حیات است بی‌گمان سخن وی برتر است و هیچ سخنی بر آن فراز نتوان شد و بی‌گمان سخنش هر سخنی را که فروتر از آن است، ورشکسته و ویران می‌سازد. ابوجهل گفت: امّا قومت از تو راضی نمی‌شوند تا دربارهٔ وی سخنی نگویی. ولید

گفت: پس به من اجازه بده تا دربارهٔ او بیندیشم آن‌گاه گفت: «هٰذا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ۞ این سخن جادویی نقل شده است» که محمّد آن را از غیرخود نقل می‌کند! پس این آیه نازل شد.

وَجَعَلْتُ لَهُۥ مَالًا مَّمْدُودًا ﴿١٢﴾

﴿و مالی فراوان به او بخشیدم﴾ زیرا ولیدبن مغیره ثروتمند مشهوری بود.

وَبَنِينَ شُهُودًا ﴿١٣﴾

﴿و فرزندانی حاضرشده﴾ یعنی: فرزندانی به او بخشیدم که همراهش در مکّه حاضرند، نه مسافرت می‌کنند و نه نیازی به پراکنده‌شدن در سرزمینها برای جست‌وجوی رزق و روزی دارند، از آن جهت که مال پدرشان فراوان بود پس غلامان و خادمانشان عهده‌دار این مسافرتها بودند و ولید همیشه از نعمت و لذّت وجود و حضور پسرانش برخوردار بود. نقل است که: او جمعاً سیزده فرزند داشت که همه پسر بودند و سه تن از آنان به نامهای خالد، عمّار و هاشم ایمان آوردند.

وَمَهَّدتُّ لَهُۥ تَمْهِيدًا ﴿١٤﴾

﴿و برایش وسعت دادم وسعت‌دادنی﴾ یعنی: به او در زندگی مادّی، طول عمر، ریاست در قریش و نفوذ و اعتبار، عیشی خوش و امکان و میدانی بسیار عطا کردم؛ تا بدانجا که او را ریحانه و دردانه (وحید) قریش لقب داده بودند. یعنی: او در استحقاق ریاست و رهبری و پیشوایی آنان، یک‌ویکدانه است.

ثُمَّ يَطۡمَعُ أَنۡ أَزِيدَ ﴿١٥﴾

﴿بازهم طمع دارد که بیفزایم﴾ بر مال و جاه و امکانات او و در حالی که شکر این نعمت‌ها را که همانا پذیرش اسلام و انجام دادن تکالیف آن است، به‌جا نیاورده است.

كَلَّآۖ إِنَّهُۥ كَانَ لِأٓيَٰتِنَا عَنِيدٗا ﴿١٦﴾

﴿حاشا و کلاّ﴾ یعنی: هرگز این نعمت‌ها را بر او نمی‌افزایم ﴿زیرا او به آیات ما ستیزنده است﴾ یعنی: او دشمن آیات ما است و به این آیات که بر پیامبر خویش ﷺ فرودآورده‌ایم، کافر می‌باشد.

سَأُرۡهِقُهُۥ صَعُودًا ﴿١٧﴾

﴿زودا که مشقّتی سنگین بر او تکلیف دهم﴾ یعنی: به‌زودی او را درگیر عذاب سخت و سنگینی می‌کنم که هیچ راحتی در آن نباشد. إِرۡهاق: آن است که بر انسان چیز سنگینی تحمیل شود که برداشت آن در توان وی نباشد. به‌قولی: «صعود» کوهی در دوزخ است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «صعود کوهی از آتش در دوزخ است که او به بالا رفتن بر آن مکلّف ساخته می‌شود پس چون دست خود را بر آن می‌گذارد، دستش ذوب می‌شود و چون دست خود را برمی‌دارد، دستش به حال خود برمی‌گردد و چون پایش را بر آن می‌گذارد، پایش ذوب می‌شود امّا وقتی آن را برمی‌دارد، به حال خود بازمی‌گردد».

إِنَّهُۥ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾

﴿هرآینه او تأمل کرد و بررسی نمود﴾ یعنی: ولیدبن‌مغیره دربارهٔ قرآن و محمّد ﷺ اندیشید و نزد خود بررسی و سنجش کرد تا سرانجام سخنش دربارهٔ آن حضرت ﷺ را آماده کرد که چه بگوید. پس خدای سبحان او را نکوهید و مذمّت کرد و فرمود:

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾

﴿پس کشته باد﴾ یعنی: لعنت و عذاب بر وی باد ﴿چگونه سگالید﴾ یعنی: چگونه و به‌کدامین حال سخنش را بررسی و سنجش کرد و چگونه به‌سوی باطلی که قریش از وی می‌خواستند، راه برد.

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾

﴿باز مرگ بر او باد، چگونه سگالید﴾ تکرار برای مبالغه است. «ثُمَّ» بر این امر دلالت می‌کند که نفرین بر وی در بار دوم بیشتر و مؤکّدتر است. این تعابیر همه برای بزرگ‌نمودن جرم وی و سزاوار بودنش برای عذاب مضاعف است.

ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾

﴿باز درنگریست﴾ که به کدامین چیز قرآن را دفع کند و چگونه در حقّانیّت آن طعن بزند، یا در چهره‌های قومش درنگریست.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾

﴿و آن‌گاه رو ترش کرد﴾ چرا که چیزی نیافت تا قرآن را با آن طعن بزند ﴿و چهره درهم کشید﴾ یعنی: چهره‌اش درهم کشیده و دگرگون شد. «بسر»: سخت‌تر از ترشرویی است.

ثُمَّ أَدۡبَرَ وَٱسۡتَكۡبَرَ ﴿٢٣﴾

﴿باز پشت گردانید﴾ از حق و ایمان ﴿و تکبر کرد﴾ از گردن‌نهادن به حقّانیّت قرآن.

فَقَالَ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ يُؤۡثَرُ ﴿٢٤﴾

﴿پس گفت: این جز جادویی فراگرفته نیست﴾ یعنی: این قرآن جز جادویی نیست که محمّد آن را از دیگران نقل کرده است. البتّه عکس‌العمل وی بدین شیوه، خود دلیل آن است که او در ابراز نظر پیرامون قرآن درگیر تناقض درونی بود چرا که در دل خویش رسول خدا ﷺ را تصدیق می‌کرد و به حقّانیّت ایشان قناعت اندرونی داشت ولی از روی عناد، صداقت ایشان را انکار می‌کرد تا زعامت و ریاست وی در میان قریش محفوظ بماند، از این جهت گفت:

إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا قَوۡلُ ٱلۡبَشَرِ ﴿٢٥﴾

﴿این جز گفتار آدمی نیست﴾ یعنی: قرآن سخن بشر است نه کلام خداوند ﷻ. بیان این امر گذشت که ولیدبن مغیره این سخن را فقط برای ارضای قومش گفت، بعد از آن که به این حقیقت که قرآن شیرینی و شکوه و رونق مخصوص و بی‌مانندی دارد، اعتراف کرد.

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴿٢٦﴾

﴿زودا که به سقرش درآوریم﴾ سَقَرْ: از نامهای دوزخ است.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا سَقَرُ ﴿٢٧﴾

لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ﴿٢٨﴾

لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ ﴿٢٩﴾

﴿و تو چه دانی که سقر چیست﴾ این آیه برای بزرگ‌نمودن شأن دوزخ است ﴿نه باقی می‌گذارد، نه رها می‌کند﴾ دوزخ نه کسی را که در آن افگنده شود، باقی می‌گذارد زیرا گوشت و پوست و عروقش را می‌سوزاند و نه او را رها می‌کند تا هلاکش کند بلکه آن گوشت و پوست دوباره به تن وی برمی‌گردد تا مجدّداً عذاب را از نو بچشد ﴿آشکارشونده است برای بشر﴾ یعنی: دوزخ از مسافتهای دورودرازی در معرض دیدگان آنهاست به‌طوری‌که از بس بزرگ و هولناک است، آن را آشکارا می‌بینند. شایان ذکر است که این معنی، برگزیدهٔ بیشتر مفسّران است. به‌قولی دیگر: (لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرْ) بدین معنی است که دوزخ تغییر دهندهٔ رنگ پوستها به سیاهی است چراکه پوست‌های دوزخیان را می‌سوزاند و سیاه می‌گرداند.

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿٣٠﴾

﴿بر آن نوزده نگهبان است﴾ یعنی: بر دوزخ نوزده کس از فرشتگان گمارده‌اند

که نگهبانان آن می‌باشند. ثعلبی می‌گوید: «این امر محلّ انکار نیست زیرا وقتی یک فرشته ارواح تمام خلایق را قبض کند پس هیچ استبعادی ندارد که نوزده فرشته بر عذاب بعضی از خلایق موکّل باشند». به‌قولی: مراد نوزده صنف از اصناف فرشتگان است. قرطبی می‌گوید: «ان‌شاءالله صحیح این است که این نوزده کس رؤسا و سرگروههای فرشتگان برگمارده بر امر عذاب‌اند امّا شمار تمام آنها را هیچ عبارت و لفظ بشری‌ای به تصویر کشیده نمی‌تواند چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: وَ مٰا یَعْلَمُ جُنُوْدَ رَبِّكَ اِلاّٰ هُوْ ۞ لشکریان پروردگارت را جز خودِ او کسی دیگر نمی‌داند» در حدیث‌شریف به روایت عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «یُؤْتیٰ بِجَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ لَهٰا سَبْعُوْنَ اَلْفَ زِمٰامٍ مَعَ کُلِّ زِمٰامٍ سَبْعُوْنَ اَلْفَ مَلَكٍ یَجُرُّوْنَهٰا ۞ در آن روز جهنّم آورده می‌شود در حالی که برای آن هفتاد هزار مهار است، به‌همراه هر مهاری هفتاد هزار فرشته‌اند که آن را می‌کشند».

مفسّران در بیان سبب‌نزول آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: گروهی از یهود از مردی از اصحاب رسول خدا ﷺ دربارهٔ نگهبانان جهنّم سؤال کردند پس او نزد رسول خدا ﷺ آمد و این سؤال را با ایشان در میان گذاشت. هم در آن ساعت این آیه نازل شد.

وَمَا جَعَلْنَآ أَصْحَٰبَ ٱلنَّارِ إِلَّا مَلَٰٓئِكَةً ۙ وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِيَسْتَيْقِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ وَيَزْدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِيمَٰنًا ۙ وَلَا يَرْتَابَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْمُؤْمِنُونَ ۙ وَلِيَقُولَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْكَٰفِرُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا

مَثَلاً كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِي مَن يَشَآءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: چون آیهٔ (عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ) نازل شد، ابوجهل گفت: آیا محمّد بیش از نوزده تن یاور ندارد؟ پس آیا هر صد مرد از شما عاجز از آنند که یکی از آنها را بگیرند سپس از دوزخ خارج شوند؟ پس این آیه نازل گردید. در روایت دیگری آمده‌است: مردی از قریش به‌نام ابوالاشدّبن‌کلده جُمَحی که بسیار نیرومند و پهلوان بود[1] گفت: ای گروه قریش! نوزده تن فرشته شما را به هراس نیفگنند زیرا من از جای شما با شانهٔ راستم ده تن از آنان و با شانهٔ چپم نُه تن از آنان را دفع می‌کنم. پس نازل گردید:

﴿**و ما نگهبانان دوزخ را جز از فرشتگان نگماشته‌ایم**﴾ پس چه‌کسی تاب‌وتوان رویارویی با فرشتگان را دارد و چه‌کسی می‌تواند ایشان را مغلوب خویش گرداند در حالی که ایشان برپادارنده‌ترین خلق خدای عزّوجلّ برای حقّ او، خشمگین‌ترینِ آنها برای او و نیرومندترین و قوی‌ترین خلق در قوّت و هجوم هستند؟ ﴿**و ما شمار ایشان را جز فتنه‌ای برای کافران نگردانیده‌ایم**﴾ یعنی: شمار نوزده را آزمایش و امتحانی برای کافران گردانیده‌ایم و آنها گفتند آنچه را که گفتند تا عذابشان دوچندان شود و خشم خداوند ﷻ بر آنان افزون گردد و ﴿**تا اهل کتاب یقین کنند**﴾ یعنی: تا یهود و نصاری به حقّانیّت قرآن یقین حاصل کنند بدان جهت که بیان قرآن در مورد شمار نگهبانان دوزخ، با کتب منزّلهٔ آنان موافقت کامل دارد

---

۱ ـ او به پندار آنان چنان نیرومند بود که بر روی پوست گاو می‌ایستاد و ده تن آن را می‌کشیدند تا از زیر پایش خارج سازند امّا پوست پاره‌پاره می‌شد و از زیر پایش بیرون آورده نمی‌شد. سهیلی می‌گوید: «هم او بود که رسول‌خدا ﷺ را به کشتی‌گرفتن با خود فراخواند و گفت: اگر در کشتی مغلوب تو گشتم، به تو ایمان می‌آورم و رسول‌خدا ﷺ بارها او را در کشتی مغلوب ساختند ولی ایمان نیاورد. نقل است که رسول‌خدا ﷺ با «رکانه» نیز کشتی گرفتند.

﴿و﴾ تا **﴿اهل ایمان در ایمان خود بیفزایند﴾** آن‌گاه که موافقت اهل کتاب با خود را می‌بینند **﴿و تا اهل کتاب و مسلمانان شک نکنند﴾** در حقّانیّت قرآن زیرا می‌بینند که هر چه در قرآن هست، حقّ است. یا شک نکنند در این امر که شمار نگهبانان دوزخ نوزده تن است **﴿و تا کسانی که در دلهایشان بیماری﴾** نفاق **﴿است بگویند﴾** مراد از بیماری، وجود شکّ و شبهه و نفاق در دلهای آنهاست **﴿و﴾** تا بگویند **﴿کافران﴾** از مردم مکّه و غیرآنان که: **﴿خدا از این مثل آوردن چه چیزی را اراده کرده‌است؟﴾** یعنی: خداوند از بیان این شمار تعجّب‌انگیز که در دوری و غرابت خود همچون مَثَل است، چه چیزی را اراده داشته است؟ چرا آن فرشتگان را نوزده تن گردانید نه مثلاً بیست تن؟ حق تعالی در ردّ شبهاتشان فرمود:

﴿بدین سان خداوند هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر که را خواهد هدایت می‌کند﴾ یعنی: به مانند آنچه که از گمراه‌سازی منکران این شمار و هدایت نمودن باورمندان آن ذکر شد؛ خدای عزّوجلّ کافران را گمراه و مؤمنان را هدایت می‌کند. البتّه معنی گمراه‌سازی و هدایت نمودن حق تعالی این نیست که او این دو گروه را بر گمراهی و هدایت مجبور می‌سازد زیرا این امر منافی با عدل حق تعالی است. همچنین حکمت در مشروعیّت احکام که ایجاب آورندهٔ تکلیف است، اجبار را اقتضا نمی‌کند بنابراین، اراده و اختیار مکلّف در انجام تکلیف و در استحقاق عقاب و ثواب، نقش اساسی دارد و از سوی خداوند ﷻ اجباری در کار نیست. پس این امر که همه چیز بر اساس ارادهٔ او واقع می‌شود لزوماً به معنی رضای او نیست لذا اگر بنده امر پروردگارش را مخالفت کرد، از آنچه مورد رضای اوست بیرون گردیده، نه از دایرهٔ مشیّت وی.

فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: (وَ یَزْدادُ الَّذِیْنَ آمَنُوْا اِیْماناً) دلیل بر آن است که ایمان کم و زیاد می‌شود، یعنی زیاد می‌شود با طاعت و کم می‌شود با معصیت و این رأی اکثر علماء است و کسانی از علما ـ مانند امام ابوحنیفه رحمه‌الله ـ که می‌گویند: حقیقت ایمان قبول زیادت و نقصان را نمی‌کند، آیهٔ کریمه را بر ثمرات و آثار و

لوازم ایمان حمل می‌کنند **﴿و شمارهٔ لشکریان پروردگارت را جز خودِ او نمی‌داند﴾** از بس که بسیارند پس افزودن بر تعداد نورده‌تن بر وی دشوار نیست ولی او در تعیین این تعداد حکمت ویژه‌ای دارد که شما آن را نمی‌دانید پس هرچند نگهبانان دوزخ نوزده تنند امّا ایشان همکاران و لشکریان عظیمی در اختیار دارند که شمارشان را جز خدای سبحان کس دیگری نمی‌داند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَطَتِ السَّماءُ وَ حُقَّ لَها اَنْ تَئِطْ، ما فيها مَوْضِعُ اَرْبَعَ اَصابعِ اِلاّ وَ مَلَكٌ واضِعٌ جُبْهَتَهُ لِلّٰهِ ساجِداً ✿ آسمان به ناله درآمد و سزاوار آن است که ناله کند زیرا جای چهار انگشت در آن نیست مگر این‌که فرشته‌ای پیشانی خود را برای خدای عزّوجلّ در آن به سجده نهاده‌است». **﴿و این جز پندی برای بشر نیست﴾** یعنی: دوزخ و آنچه که از شمار نگهبانان آن ذکر شد، جز پند و موعظه‌ای برای بشر نیست تا کمال قدرت حق تعالی را بدانند لذا او هرگز به همکار و مددکار محتاج نیست.

كَلَّا وَٱلْقَمَرِ ﴿۳۲﴾

آن‌گاه خداوند متعال بر وجود دوزخ (سقر) سوگند خورده و می‌فرماید: **﴿چنین نیست﴾** که منکران می‌گویند **﴿سوگند به ماه﴾** که دارای آن همه منافع عظیم است؛

وَٱلَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ ﴿۳۳﴾

﴿و سوگند به شب، چون پشت برگرداند﴾ و برود و روز به‌دنبال آن آید؛

وَٱلصُّبْحِ إِذَآ أَسْفَرَ ﴿۳۴﴾

﴿و سوگند به صبح چون روشن شود﴾ و از افق پدیدار گردد؛

إِنَّهَا لَإِحْدَى ٱلْكُبَرِ ﴿۳۵﴾

﴿هرآینه ان یکی از سترگهاست﴾ یعنی: سقر یکی از بلاهای بسیار بزرگ و سخت است. حسن بصری می‌گوید: «به خدا سوگند که حق تعالی خلایق را به بلایی بزرگتر از دوزخ بیم نداده‌است». به‌قولی «إِنَّهَا» یعنی: تکذیب آنان محمّد ﷺ را یکی از بلاهای بسیار بزرگ است. یا معنی این است: فرستادن بیم دهنده به سوی بشر، یکی از بزرگترین رویدادها در هستی است.

نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ ﴿۳۶﴾

﴿بیم‌دهنده است بشر را﴾ مراد از بیم‌دهنده، دوزخ است. به‌قولی: قرآن بیم‌دهندهٔ بشر و هشداردهندهٔ آن است؛ ازآن‌رو که متضمّن وعده و وعید می‌باشد.

لِمَن شَآءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿۳۷﴾

آری! قرآن بیم‌دهنده و هشداردهنده است؛ ﴿هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید﴾ به‌سوی حقّ و خیر یا به سوی بهشت ﴿یا باز ایستد﴾ به سبب کفر از راه حقّ و خیر و از جادّهٔ بهشت.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿۳۸﴾

﴿هر کس در گرو کردار خویش است﴾ یعنی: هر کس از عمل و کردار خویش مورد مؤاخذه و بازپرسی قرارگرفته و نزد خدای عزّوجلّ در گرو کار و کردار خویش است، که یا خویشتن را نجات می‌دهد و یا در هلاکت می‌افگند.

إِلَّآ أَصۡحَٰبَ ٱلۡيَمِينِ ﴿٣٩﴾

﴿مگر اصحاب یمین﴾ یعنی: مگر مؤمنان که ایشان در گروه گناهان خود نیستند بلکه به‌وسیلهٔ اعمال نیکی که انجام داده‌اند، از گرو و بازداشت رها می‌شوند و نجات می‌یابند.

فِي جَنَّٰتٖ يَتَسَآءَلُونَ ﴿٤٠﴾

﴿در بوستانهایی هستند﴾ یعنی: مؤمنان در بوستانهایی هستند ﴿همپرسی می‌کنند﴾ یعنی: از همدیگر حال و احوال پرسی می‌کنند، یا می‌پرسند:

عَنِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿٤١﴾

﴿از مجرمان﴾ یعنی: مؤمنان از یک‌دیگر راجع به احوال گنهکاران می‌پرسند، یا از خود گنه کاران می‌پرسند درحالی‌که خطاب به آنان می‌گویند:

مَا سَلَكَكُمۡ فِي سَقَرَ ﴿٤٢﴾

قَالُواْ لَمۡ نَكُ مِنَ ٱلۡمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾

وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ ٱلْمِسْكِينَ ﴿٤٤﴾

وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلْخَآئِضِينَ ﴿٤٥﴾

﴿چه چیز شما را در دوزخ درآورد؟ می‌گویند: از نمازگزاران نبودیم و بینوایان را هم اطعام نمی‌کردیم و با هرزه‌درایان هرزه‌درایی می‌کردیم﴾ یعنی: با اهل باطل در باطلشان در می‌آمیختیم و هرگاه گمراهی به گمراهی کشیده می‌شد، ما هم با او گمراه می‌شدیم. ابن‌زید در معنی آن می‌گوید: «در کار محمّد ﷺ با فرورروندگان و هرزه‌درایان فرومی‌رفتیم و می‌گفتیم: محمّد دروغگوست، دیوانه است، جادوگر است، شاعر است...».

وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿٤٦﴾

﴿و روز جزا را﴾ یعنی: روز حساب و جزا را که روز قیامت است **﴿دروغ می‌شمردیم﴾** پس این چهار عامل بود که در زندگی دنیا گریبانگیر ما گردید و ما را به دوزخ کشانید.

حَتَّىٰٓ أَتَىٰنَا ٱلْيَقِينُ ﴿٤٧﴾

﴿تا آن که یقین به سراغمان آمد﴾ مراد از یقین: مرگ است.

فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ﴿٤٨﴾

﴿پس﴾ حالا **﴿آنان را شفاعت شفاعتگران سود ندهد﴾** یعنی: چنان‌که شفاعت

فرشتگان و پیامبران و نیکان به صالحان و شایستگان سود می‌دهد، به آنان سود نمی‌دهد زیرا این شفاعت برای مؤمنان است نه کافران.

این آیه دلیل ثبوت شفاعت برای مؤمنان می‌باشد.

فَمَا لَهُمْ عَنِ ٱلتَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾

﴿**پس چه شده است آنان را که از اندرز رویگردانند**﴾ یعنی: کافران را چه شده است که از قرآن مشتمل بر پند بزرگ و موعظهٔ عظیم رویگردانند؟

این آیه نشان دهندهٔ آن است که در آیهٔ: (وَ مٰا هِیَ إلاّ ذِكْرٰی لِلْبَشَر) و آیهٔ: (كَلاّ إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَر، نَذِيْرٌ لِلْبَشَر) نیز مراد از «ذکری» و «نذیر» ترجیحاً قرآن است.

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ ﴿٥٠﴾

﴿**گویی آنان خرانی رم‌کرده‌اند**﴾ یعنی: مانند خرانی هستند سخت رمان و گریزان؛

فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾

﴿**که از تیراندازان**﴾ که آنها را به تیر بسته‌اند ﴿**گریخته باشند**﴾ به‌قولی: قَسْوَرَة شیر است. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «چون خران وحشی شیر را ببینند، می‌گریزند همچنین‌اند این گروه مشرک که چون حضرت محمّد ﷺ را ببینند، از ایشان می‌گریزند». پس این تشبیه آنان را به سختی تقبیح و تحقیر نموده و اعلام می‌دارد که آنان قومی سخت ابله‌اند.

بَلۡ يُرِيدُ كُلُّ ٱمۡرِيٕ مِّنۡهُمۡ أَن يُؤۡتَىٰ صُحُفٗا مُّنَشَّرَةٗ ﴿٥٢﴾

﴿**بلکه هر کدام از آنان می‌خواهد که به او نامه‌ای سرگشاده داده شود**﴾ و بر او کتاب و صحیفه‌ای نازل شود چنان‌که بر محمّد ﷺ نازل شد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: کفّار قریش به حضرت محمّد ﷺ گفتند: باید صبح که از خواب برمی‌خیزیم، بالای سر هریک از ما نامهٔ گشاده‌ای از جانب خدا ﷻ قرار داشته باشد بر این مضمون که تو رسول وی هستی.

كَلَّاۖ بَل لَّا يَخَافُونَ ٱلۡأٓخِرَةَ ﴿٥٣﴾

﴿**کلاّ و حاشا**﴾ نه! سنّت خداوند ﷻ هرگز چنین نیست بلکه ﴿**حق این است که آنان از آخرت نمی‌ترسند**﴾زیرا اگر آنان از دوزخ می‌ترسیدند، چنین معجزاتی را پیشنهاد نمی‌کردند.

كَلَّآ إِنَّهُۥ تَذۡكِرَةٞ ﴿٥٤﴾

﴿**کلاّ و حاشا**﴾ چنان نیست که آنان می‌پندارند بلکه ﴿**حق این است که قرآن پندی است**﴾کامل و روشن.

فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ ﴿٥٥﴾

﴿**پس هر که خواهد، آن را بخواند**﴾ و از آن پند گیرد، این پند را از آن می‌گیرد و هر که آن را نصب العین خویش گرداند، منافع این کار به خودش برمی‌گردد.

وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ هُوَ أَهْلُ ٱلتَّقْوَىٰ وَأَهْلُ ٱلْمَغْفِرَةِ ﴿٥٦﴾

﴿**و پند نگیرند جز آن‌که خدا بخواهد**﴾ برایشان هدایت را؛ پس کار موکول به مشیّت حق تعالی است ﴿**اوست اهل تقوی**﴾ یعنی: حق تعالی سزاوار آن است که متّقیان از او بپرهیزند؛ با ترک معاصی و عمل به طاعاتش ﴿**و اوست اهل مغفرت**﴾ یعنی: اوست سزاوار آن‌که برای مؤمنان با تقوی گناهانشان را بیامرزد و نیز سزاوار آن است که توبهٔ توبه‌کاران را بپذیرد و گناهانشان را بیامرزد. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** ذیل که مالک‌بن‌انس رضی الله عنه آن را روایت کرده است، این آیه را چنین تفسیر نموده‌اند: «يَقُولُ لَكُمْ رَبُّكُمْ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَ عَظَمَتُهُ: اَنَا اَهْلُ اَنْ اُتَّقَى فَلاَ يُجْعَلُ مَعِيْ اِلٰهٌ غَيْرِيْ، وَ مَنِ اتَّقَى أَنْ يَجْعَلَ مَعِيْ اِلٰهاً غَيْرِيْ فَأَنَا أَغْفِرُ لَهُ ✿ پروردگار شما که قدرت و عظمت وی بس سترگ و باشکوه است، می‌فرماید: من سزاوار آن هستم که از من پروا شود و لذا خدایی غیر از من با من معبود قرار داده نشود. پس هر کس از این امر که با من خدایی غیراز من قرار دهد، پرهیز کرد من قطعاً بر او می‌آمرزم».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قیامت

مکّی است و دارای چهل آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب «قیامت» نامیده شده که با سوگند الهی به قیامت آغاز گردیده است تا شأن آن را بزرگ نموده و بر وقوع حتمی و ردّ بر منکران آن تأکید گذاشته باشد.

لَآ أُقۡسِمُ بِيَوۡمِ ٱلۡقِيَـٰمَةِ ﴿١﴾

﴿سوگند می‌خورم به روز قیامت﴾ «لا» در «لاأُقْسِمُ» هم در این آیه و هم در آیهٔ بعد زاید است و اعراب کلمهٔ «لا» را برای تأکید قسم اضافه می‌کنند زیرا اگر مقسم‌علیه منتفی باشد، آوردن کلمهٔ «لا» قبل از قسم برای تأکید نفی جایز است پس معنی این است: «به تأکید سوگند می‌خورم». جواب قسم محذوف است که مابعد آن برآن دلالت می‌کند، یعنی: «یقیناً برانگیخته می‌شوید». البتّه قسم‌خوردن خداوند ﷻ به روز قیامت برای تعظیم و تفخیم شأن آن می‌باشد و قطعاً او صاحب‌اختیار است که به هر چیز از مخلوقاتش که می‌خواهد، سوگند

بخورد.

وَلَآ أُقۡسِمُ بِٱلنَّفۡسِ ٱللَّوَّامَةِ ﴿۲﴾

﴿و سوگند می‌خورم به نفس لوّامه﴾ یعنی: به نفسی که صاحب خود را بر کوتاهی و تقصیرش ملامت می‌کند و این نفس لوّامه، نفس مؤمن است که وی را بر اعمال خیری که از وی فوت شده نادم می‌گرداند لذا مؤمن خود را بر ارتکاب شرّ ملامت می‌کند چنان‌که بر انجام خیر نیز خود را ملامت می‌کند که چرا از آن بیشتر انجام نداده‌است. حسن بصری می‌گوید: «سوگند به خدای عزّوجلّ که من مؤمن را جز ملامتگر نفس خویش نمی‌یابم؛ او بر خود نهیب می‌زند و می‌گوید: من ــ مثلاً ــ چرا آن سخن را گفتم و نیّتم از آن چه بود؟ قصدم از غذاخوردن با فلان کس چه بود؟ از این حدیث نفسی که با خویشتنِ خویش داشتم، چه هدفی داشتم؟... امّا فاجر جلو می‌رود و جلو می‌رود... و هیچ‌گاه نفسش را سرزنش نمی‌کند». هم او گفته‌است: «هیچ کس از اهل آسمانها و زمین نیست مگر این‌که در روز قیامت نفس خود را ملامت می‌کند».

خلاصه: از ظاهر آیه ــ چنان‌که ابن‌کثیر گفته‌است ــ چنین برمی‌آید که: نفس لوّامه نفسی است که صاحب خود را بر خیر و شرّ هردو ملامت می‌کند، به‌معنایی که گذشت. امّا مقاتل می‌گوید: «نفس لوّامه نفس کافر است که در آخرت خود را بر کوتاهی در ایفای حقّ خدای عزّوجلّ ملامت می‌کند و بر آن حسرت می‌خورد».

أَيَحۡسَبُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَلَّن نَّجۡمَعَ عِظَامَهُۥ ﴿۳﴾

﴿آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را گرد نمی‌آوریم﴾ بعد از آن‌که

پوسید و پراکنده گردید ؟ و آیا می‌پندارد که او را دیگربار به آفرینشی جدید نمی‌آفرینیم ؟ قطعاً این پنداری است باطل زیرا ما استخوانهای پوسیدهٔ او را گرد می‌آوریم . بدین‌سان خداوند ﷻ به روز قیامت و نفس لوّامه هر دو سوگند می‌خورد که استخوانهای درهم‌پاشیدهٔ انسان را گرد خواهد آورد آن‌گاه هر انسانی را زنده خواهدکرد تا او را موردمحاسبه قرار داده و سپس به او جزای مناسبی بدهد .

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند : عدی‌بن‌ربیعه به رسول خدا ﷺ گفت : ای محمّد ! به من از روز قیامت بگو که چه‌وقت روی می‌دهد ؟ رسول خدا ﷺ حقیقت امر قیامت را به وی باز گفتند . سپس او گفت : حتّی اگر این روز را به‌چشم سرهم ببینم ، تو را تصدیق نمی‌کنم و به آن ایمان نمی‌آورم ، عجبا ! آیا خداوند ﷻ این استخوانها را پس از پوسیدن آنها گرد می‌آورد ؟ ! پس آیهٔ کریمه نازل گردید .

بَلَىٰ قَـٰدِرِينَ عَلَىٰٓ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُۥ ﴿٤﴾

﴿**آری**﴾ یعنی : نه چنان است که بر این امر توانا نباشیم بلکه با توانایی تمام استخوانهای پوسیدهٔ انسان را گرد می‌آوریم و حتّی از این هم فراتر : ﴿**تواناییم بر این که سرانگشتهای او را**﴾ مانند سم شتر ﴿**هموار کنیم**﴾ تا قادر به گرفتن و بازدادن چیزی نباشد امّا ما با بخشیدن این انگشتان کوچک و نرم و لطیف که مشتمل بر مفاصل ، ناخنها ، عروق ظریف و نرم و استخوانهای باریک هستند ، بر او منّت نهادیم . یا معنی این است : تواناییم بر این که انگشتانش را بی‌هیچ نقصان و تفاوتی همان طور که در دنیا بوده است استوار کنیم و باز آفرینیم . پس این تنبیهی است از سوی حق تعالی بر این امر که خطوط سرانگشتان هر انسانی با خطوط سر انگشتان غیر او از انسانهای دیگر اختلاف دارد .

این آیه از معجزات قرآن کریم است زیرا بر نقش شگفت آسای اثر انگشت انسان توجّه می‌دهد. این آیه سبب ایمان آوردن بسیاری از منکران گردیده است زیرا امروزه در عصر علم این حقیقت روشن گشته است که هویّت و شخصیّت مشخّص و مستقلّ انسان به وسیلهٔ خطوط سرانگشتان وی از دیگران بازشناخته می‌شود پس ممکن است گاهی قد انسان، لحن صدا و شکل و شمایل وی با دیگران کاملاً شبیه باشد ولی آنچه که اصلاً به هیچ انسان دیگری شباهت ندارد، خطوط سرانگشتان او یا مهر خاصّ و منحصر به فرد وی است از همین رو، امروزه اهمّیّت اثر انگشت در بررسی قضایای جنایی و حقوقی به عنوان دلیلی قاطع شناخته و به کار گرفته می‌شود.

بَلۡ يُرِيدُ ٱلۡإِنسَٰنُ لِيَفۡجُرَ أَمَامَهُۥ ﴿٥﴾

﴿**بلکه انسان می‌خواهد در زمانی که پیش روی وی است، فسق و فجور کند**﴾ یعنی: می‌خواهد تا فسق و فجور و بدکاری را در زمانی که پیش رو دارد جلو انداخته، گناه را مقدّم نماید و توبه را به‌تأخیر اندازد و او می‌خواهد که هر چه عمر وی به درازا کشید، به فسق‌وفجور ادامه دهد لذا هرگز مرگ و آخرت را به‌یاد نمی‌آورد.

پس انکار رستاخیز از دو شبهه پدید می‌آید:

۱ ـ بعید پنداشتن اجتماع و به‌هم‌آمدن اعضا و اجزاء بعد از پراکنده‌شدن و متلاشی‌شدن آنها.

۲ ـ گرایش به بی‌ضابطه‌گی و بی‌قیدی و این‌که هیچ عامل و مانعی هوی‌ها و هوسهای وی را مهار نکند از این جهت از روی افسارگسیختگی و تمایل به فسق‌وفجور، تسلیم هوی و هوس شده و منکر معاد می‌گردد زیرا ایمان به آخرت او را به ضوابط و قیودی پایبند می‌گرداند.

يَسْـَٔلُ أَيَّانَ يَوْمُ ٱلْقِيَـٰمَةِ ﴿٦﴾

﴿می‌پرسد﴾ از روی استبعاد، استهزا و استکبار: **﴿روز قیامت چه وقت است؟﴾**؛

فَإِذَا بَرِقَ ٱلْبَصَرُ ﴿٧﴾

﴿پس آن‌گاه که چشم خیره شود﴾ از شدّت بهت‌زده‌گی و تحیّر در سکرات مرگ، یا در وحشت رستاخیز؛

وَخَسَفَ ٱلْقَمَرُ ﴿٨﴾

﴿و ماه تیره گردد﴾ یعنی: نور و روشنی آن تماماً ازبین رفته و مجدّداً به آن برنگردد چنان‌که در ماه‌گرفتگی دنیا به آن برمی‌گشت؛

وَجُمِعَ ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ ﴿٩﴾

﴿و خورشید و ماه فرایک‌دیگر آورده‌شوند﴾ یعنی: خورشید و ماه هر دو یکجا با هم در پیچانده شده و به یک کتلهٔ واحدی تبدیل گردند، وانگه دیگر شب و روزی در کار نباشد؛

يَقُولُ ٱلْإِنسَـٰنُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ ٱلْمَفَرُّ ﴿١٠﴾

﴿آن روز انسان بگوید که کجاست گریزگاه؟﴾ یعنی: چون فرزند آدم صحنه‌های هولناک روز قیامت را مشاهده کند، در آن هنگام می‌گوید: کجاست گریزگاه از

نزد خدای سبحان و از حساب و عذاب وی.

كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾

﴿حاشا وکلا﴾ نه! هرگز نه! ﴿هیچ پناهی نیست﴾ یعنی: در آن روز هیچ کوه و قلعه و پناهگاهی نیست که شما را از حساب و عذاب خدای عزّوجلّ پناه دهد.

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ٱلْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾

﴿آن روز، مستقرّ﴾ یعنی: بازگشت و سرانجام کار ﴿به‌سوی پروردگار توست﴾.

يُنَبَّؤُا ٱلْإِنسَـٰنُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾

﴿در آن روز انسان از آنچه پیش فرستاده یا بازپس داشته‌است خبر داده می‌شود﴾ یعنی: فرزند آدم ـ اعم از نیکوکار و بدکار ـ در هنگام وزن اعمال از عمل نیک یا بدی که پیش فرستاده، یا از سنّت بد یا نیکی که از خود به‌جای گذاشته و بعد از مرگش بدان عمل می‌شود، آگاه ساخته می‌شود. یا او از اوّل و آخر عمل خود خبر داده می‌شود، یا خبر داده می‌شود از آنچه که پیش فرستاده از معصیت و باز پس داشته است از طاعت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ مِمّا يُلْحَقُ الْمُؤْمِنُ مِنْ عَمَلِهِ وَ حَسَنَاتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ: عِلْماً عَلَّمَهُ وَ نَشَرَهُ وَ وَلَداً صالِحاً تَرَكَهُ اَوْ مُصْحَفاً وَرَّثَهُ اَوْ مَسْجِداً بَناهُ اَوْ بَيْتاً لِابْنِ السَّبِيلِ بَناهُ اَوْ نَهْراً اَجْراهُ اَوْ صَدَقَةً اَخْرَجَها مِنْ مالِهِ فِي صِحَّتِهِ وَ حَياتِهِ تُلْحِقُهُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ» بی‌گمان از عمل و نیکی‌هایی که بعد از مرگ مؤمن به وی می‌پیوندد، عبارت است از: علمی که آن را تعلیم داده و نشر نموده‌است و فرزند صالحی که از خود به‌جا گذاشته‌است، یا مصحفی که به‌ارث

نهاده‌است، یا مسجدی که بنا کرده‌است، یا خانه‌ای که برای رهگذران در راه‌مانده ساخته‌است، یا جویی که آن را حفر کرده و روان ساخته‌است، یا صدقه‌ای که آن را از مال خود در سلامتی و حیاتش بیرون آورده‌است پس اینهاست که بعد از مرگش به وی می‌پیوندد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت صحیح مسلم آمده‌است: «مَنْ سَنَّ فِي الْاِسْلامِ سُنَّةً حَسَنَةً كانَ لَهُ اَجْرُها وَ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِها بَعْدَهُ، مِنْ غَيْرِ اَنْ يُنْقَصَ مِنْ أُجُوْرِهِمْ شَيْءٌ وَ مَنْ سَنَّ فِي الْاِسْلامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كانَ عَلَيْهِ وِزْرُها وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِها بَعْدَهُ، مِنْ غَيْرِ اَنْ يُنْقَصَ مِنْ اَوْزَارِهِمْ شَيْئًا ❁ هر کس در اسلام سنّت نیکی را بنیان گذارد، برای وی مزد آن عمل و مزد کسانی است که بعد از او بدان عمل کرده‌اند، بی‌آن‌که از مزدهای ایشان چیزی کم ساخته شود و هر کس در اسلام سنّت بدی را بنیان گذارد، بر او گناه آن و گناه کسانی است که بعد از او بدان عمل کرده‌اند، بی‌آن‌که از گناهانشان چیزی کم ساخته شود».

بَلِ ٱلۡإِنسَٰنُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ بَصِيرَةٞ ﴿١٤﴾

﴿**بلکه انسان بر نفس خود بصیر است**﴾ و حقیقت ایمان یا کفر، طاعت یا معصیت و استقامت یا انحرافی که او بر آن بوده است را می‌داند. به‌قولی معنی این است: بلکه اعضا و اندامهای انسان علیه او گواهند.

وَلَوۡ أَلۡقَىٰ مَعَاذِيرَهُۥ ﴿١٥﴾

﴿**هرچند عذرهای خود را در میان آورد**﴾ یعنی: هر چند عذرها پیشکش کرده و از خود حجّت بنماید و دفاع کند، آن عذرآوریها به حالش هیچ سودی نمی‌کند زیرا علیه او شواهدی اقامه می‌شود که عذرهای دروغینش را برملا می‌سازد. یا معنی این است: هرچند انسان برای دفاع از خود عذرهایی بتراشد امّا او بر خویشتنِ

خویش بیناست و خودش را خوب می‌شناسد. مجاهد می‌گوید: «عذرهای انسان، عبارت از حجّتهای وی است». ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح قول مجاهد و اصحاب وی است».

لَا تُحَرِّكْ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِۦٓ ﴿١٦﴾

﴿زبانت را به بازخوانی وحی نجنبان که در کار آن شتاب کنی﴾ مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در هنگام نزول وحی پیش از آن‌که جبرئیل ﷺ از خواندن آن فارغ شود، به خاطر حرص و اشتیاقی که بر حفظ و نگهداری قرآن داشتند، لبها و زبان خود را برای تکرار آن می‌جنبانیدند، همان بود که این آیه نازل شد. یعنی: زبان خویش را در هنگام القای وحی به تکرار کردن قرآن نجنبان تا آن را از بیم آن‌که مبادا از خاطرت برود، به شتاب فرا گیری.

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُۥ وَقُرْءَانَهُۥ ﴿١٧﴾

﴿زیرا گردآوری آن﴾ در سینه‌ات ﴿برعهدهٔ ماست﴾ پس بدان که چیزی از آن از خاطرت نمی‌رود ﴿و بازخوانی آن﴾ یعنی: پایدارساختن تکرار و خواندن آن بر زبانت به وجهی درست و استوار نیز برعهدهٔ ماست.

فَإِذَا قَرَأْنَٰهُ فَٱتَّبِعْ قُرْءَانَهُۥ ﴿١٨﴾

﴿پس چون آن را بخوانیم﴾ یعنی: چون خواندن قرآن را بر تو به زبان جبرئیل ﷺ تمام گردانیم؛ ﴿از خواندن آن پیروی کن﴾ یعنی: به خواندن جبرئیل ﷺ گوش فراده و سر تا پا به او توجّه کن.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُۥ ﴿١٩﴾

﴿سپس بیان آن برعهدهٔ ماست ﴾ یعنی: تفسیر حلال و حرام و بیان مسائل مشکلهٔ آن برعهدهٔ ما است و ما این معانی را ـ آنچنان که اراده کرده و مشروع گردانیده‌ایم ـ به تو الهام می‌کنیم. لذا رسول خدا ﷺ پس از نزول این آیات درهنگام فرودآمدن جبرئیل ﷺ برای رساندن وحی، به او گوش می‌سپردند و چون از نزد ایشان می‌رفت، بی‌دغدغه آیات وحی را ـ چنان‌که خداوند متعال به ایشان وعده داده‌بود ـ می‌خواندند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «معنی آیه نزد بنده این است که: هرآینه جمع‌کردن قرآن در مصاحف و حفظ و قرائت آن عصراً بعد عصر بر ما وعدهٔ لازم است و الله تعالی توضیح و تفسیر معانی آن را بر دست شیخین [بخاری و مسلم] رضی‌الله عنهما جمع کرده و در هر زمانی قاریان را توفیق داد که حافظ شوند و قرآن را به تجوید بخوانند و در هر زمانی مفسّران را توفیق داد که در تفسیر آن سعی نمایند ـ و الله اعلم»[1]. کلمهٔ «ثُمَّ» دلیل بر جواز تأخیر بیان از وقت خطاب است.

آن‌گاه سیاق قرآنی بیان حال سابق انسان منکر رستاخیز را این‌چنین دنبال می‌کند:

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾

﴿حاشا وکلاّ ﴾ نه! هرگز نه! ﴿حق این است که بهرهٔ زودیاب دنیوی را دوست می‌دارید ﴾و همین عامل است که شما را به تکذیب روز قیامت و مخالفت با وحی و قرآن و پیامبر ﷺ وا می‌دارد. کَلاّ: مفید ردع یعنی زجر و توبیخ و بازداشتن از

۱ ـ عباراتی را که از شاه ولیّ‌الله دهلوی ﷺ در این تفسیر شریف نقل کرده‌ام، همراه با ویراستاری است.

انکار آخرت است. پس این آیه هشداری است به انسان که نباید به دنیای زودگذر فریفته شود و ترغیبی است بر شکیبایی، تأمّل، تحمّل و حوصله‌مندی.

وَتَذَرُونَ ٱلْأَخِرَةَ ﴿۲۱﴾

﴿و﴾حق این است که ﴿آخرت را﴾ با نعمت‌های آن ﴿فرو می‌گذارید﴾و برای آن کار نمی‌کنید. پس آنچه که شما را از کارکردن برای آخرت باز می‌دارد، همانا اهتمام و اشتیاق شما به نعمت‌های زودگذر دنیاست.

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿۲۲﴾

﴿در آن روز چهره‌هایی تازه و خرّم﴾ زیبا، باصفا، شاداب و روشن ﴿است﴾.

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۲۳﴾

﴿نظرکننده‌اند به‌سوی پروردگار خود﴾ یعنی: به‌سوی آفریننده و مالک امر خود می‌نگرند و او را آشکارا به چشم سر می‌بینند. احادیث صحیح نیز متواتراً بر این امر تأکید گذاشته‌اند که بندگان در روز قیامت بی هیچ‌گونه حجابی به‌سوی پروردگارشان می‌نگرند آن گونه که به‌سوی ماه شب چهارده می‌نگرند و این احادیث از صحّت و تواتر بدان پایه قرار دارند که دفع و منع آنها ممکن نیست چنان‌که ابن‌کثیر به نقل آن احادیث پرداخته و به دنبال آن می‌افزاید: «این مسأله به حمدالله در میان صحابه و تابعین و سلف این امّت ﷺ مسئلهٔ اجماعی است چنان‌که در میان ائمّهٔ اسلام نیز مورداتّفاق می‌باشد». در حدیث‌شریف آمده است: «... وَأَكْرَمُهُمْ عَلَى اللّٰهِ مَنْ يَنْظُرُ إِلَى وَجْهِهِ غُدْوَةً وَ عَشِيَّةً ✿ گرامی‌ترینِ اهل بهشت در نزد

خداوند ﷻ کسانی هستند که صبح و شام به‌سوی چهرهٔ پروردگار متعال می‌نگرند».

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾

﴿و در آن روز چهره‌هایی دژم باشند﴾ یعنی: درهم‌کشیده، عبوس، افسرده و زشت باشند؛ که این چهره‌ها، چهره‌های کفّار است.

تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾

﴿توقّع کنند که به آنان بلایی بزرگ در رسد﴾ فَاقِرَه: بلایی است کمرشکن و بزرگ، گویی از بس بزرگ است، فقرات پشت را می‌شکند.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾

﴿حاشا وکلاّ﴾ نه! هرگز نه! ای فرزند آدم! تو نمی‌توانی در روز قیامت کارنامه‌ات را انکار کنی ﴿چون جان به گلوگاهها رسد﴾ یعنی: چون نَفَس، یا روح به گلوگاه رسد. ترقوّه: استخوان میان سینه و گردن، یعنی چنبرهٔ گردن است و رسیدن نَفَس به گلوگاه، کنایه از قرار گرفتن در آستانهٔ مرگ می‌باشد.

وَقِيلَ مَنْ ۜ رَاقٍ ﴿٢٧﴾

﴿و گفته شود: کیست افسونگر؟﴾ یعنی: کسی که پیرامون فرد محتضر حاضر است، می‌گوید: چه کسی بر او دم و دعا می‌کند تا شاید شفا یابد؟ مراد این است

که آیا کسی هست تا او را در چنین حالتی درمان کند، بگردید و اطبّا و دعاخوانان را خبر کنید. امّا آنان نمی‌توانند هیچ چیز از قضای خداوند متعال را از وی دفع کنند. یا «راقٍ» از «رقی» است که در این صورت این سخن از فرشتگان است. یعنی فرشتگان به همدیگر می‌گویند: چه کسی از شما روح او را به جایگاهش می‌برد، فرشتگان رحمت یا فرشتگان عذاب؟.

وَظَنَّ أَنَّهُ ٱلْفِرَاقُ ﴿٢٨﴾

﴿و یقین داند که این وقت جدایی است﴾ یعنی: کسی که روح وی به گلوگاهش رسیده‌است، یقین می‌کند که آن ساعت، ساعت جداشدن از دنیا و خانواده و مال و فرزندان است. حق تعالی با آوردن کلمهٔ «ظن» از یقین به گمان تعبیر نمود، از آن رو که تا وقتی روح در بدن شخص باشد، او به زندگی طمع داشته و به مرگ خویش یقین کامل حاصل نمی‌کند بلکه در عین حال که گمان غالب وی مرگ است امّا با این وجود، کورسویی از امید به زندگانی در نهاد او وجود دارد.

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که روح جوهری است قائم بالذّات که بعد از مرگ بدن باقی می‌ماند زیرا حق تعالی مرگ را فراق نامیده‌است و خودِ این، دلیل بر آن است که روح باقی است؛ چرا که فراق و وصال صفت است و صفت مستدعی وجود موصوف می‌باشد.

وَٱلْتَفَّتِ ٱلسَّاقُ بِٱلسَّاقِ ﴿٢٩﴾

﴿و یک ساق محتضر به ساق دیگر آن بپیچد﴾ در هنگام فرودآمدن مرگ بر وی پس هر دو پایش می‌میرند و ساقهای پایش خشک می‌شوند و او قادر به حرکت‌دادن آنها نیست. آن‌گاه ساقهای او را در کفن می‌پیچانند درحالی‌که روزی

بر آنها جولان می‌کرد و می‌تاخت. ضحّاک در معنی آن می‌گوید: «دو کار بزرگ بر میّت گرد می‌آید: مردم پیکرش را برای کفن‌ودفن آماده می‌کنند و فرشتگان روحش را به جایگاه و مقرّ آن می‌برند».

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ٱلْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾

﴿آن روز روان‌کردن به‌سوی پروردگار توست﴾ یعنی: در آن روز، ارواح پس از بازگرفته‌شدن از اجساد، به‌سوی آفرینندهٔ متعال رانده می‌شوند.

فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ ﴿٣١﴾

﴿پس نه باور داشت﴾ حقایق را این انسان منکر به پیامبر و قرآن و روز آخرت ﴿و نه نماز گزارد﴾ برای پروردگار خویش پس نه به قلبش ایمان آورد و نه هم به بدنش عمل کرد.

وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٣٢﴾

﴿ولی دروغ انگاشت و رویگردان شد﴾ یعنی: دروغ انگاشت پیامبر ﷺ و فرشتگان و روز آخرت را و از طاعت و ایمان روی گردانید.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ يَتَمَطَّىٰٓ ﴿٣٣﴾

﴿سپس تبخترکنان﴾ یعنی: سرمست و خرامان در راه و رفتارش، افتخارکنان و عشوه‌کنان به سروضعش ﴿به سوی خانواده‌اش رفت﴾ یا «یَتَمَطّی» به این معنی

است: او از روی خودبینی و گردنکشی از اجابت دعوتگر حق، سنگینی و کاهلی کرد.

أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٤﴾

ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٥﴾

﴿أَوْلیٰ است بر تو پس أَوْلیٰ است، باز هم أَوْلیٰ است بر تو و أَوْلیٰ است﴾ این خطاب در دنیا یا در آخرت متوجّه کافر مغرور و متبختر است. پس اگر خطاب به وی در دنیا باشد، معنی این است: ای کافر! برایت سزاوارتر است که راهی غیر از این راهی را که در پیش گرفته‌ای، اختیار کنی. باز هم تکرار می‌کنم که سزاوارتر برای تو غیر این راه است؛ سزاوارتر برای تو این است که ایمان آوری و از کتاب خدا ﷻ پیروی کنی. و اگر خطاب در آخرت باشد، معنی این است: ای کافر! برای تو سزاوارتر بود که با غیر این کارنامهٔ سراسر کفرآلود خود ما را ملاقات می‌کردی. باز هم تکرار می‌کنم که این کار برای تو سزاوارتر بود. پس این آیه متضمّن دعوت انسان به سوی این حقیقت است که باید او از مؤمنان راه‌یافته باشد. به قولی معنی این است: ای کافر! بدان که خدای سبحان آنچه را که ناخوش داری به تو می‌پیونداند و این امر بر تو باربار تکرار می‌شود.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «چون آیهٔ (عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿ بر دوزخ نوزده فرشته برگمارده است) [مدثر/ ۳۰] نازل شد، ابوجهل به قریش گفت: مادرانتان به عزایتان بنشینند، فرزند ابی‌کبشه به شما خبر می‌دهد که نگهبانان جهنّم نوزده‌تن‌اند و درحالی‌که شما در شمار بسیار و در شجاعت سرآمد روزگار هستید، آیا هر ده تن از شما عاجز از آن هستند که بر یک تن از نگهبانان جهنّم هجوم برده و او را فراچنگ گیرند؟ پس خداوند ﷻ به پیامبرش وحی کرد

که به ابوجهل بگوید: اَوْلٰی لَكَ فَأَوْلٰی...». مقاتل می‌گوید: رسول خدا ﷺ نزد ابوجهل رفتند و به او گفتند: «وای بر تو، باز هم وای بر تو» و او را به عذاب تهدید کردند. پس ابوجهل گفت: مرا به چه چیز تهدید می‌کنی؟ نه تو می‌توانی علیه من کاری بکنی و نه پروردگارت و من عزیزترین و نیرومندترین اهل این وادی هستم! سپس راه خود کشید و رفت پس این آیه نازل گردید.

أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَٰنُ أَن يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾

﴿**آیا انسان می‌پندارد که به امان خود رها خواهد شد؟**﴾ یعنی: مهمل و عبث فروگذاشته خواهد شد؟ پس نه مورد امرونهی قرار خواهدگرفت و نه مورد محاسبه و مجازات و مؤاخذه؟ هرگز چنین نیست. پس این آیه دلیل تحقّق حتمی رستاخیز است زیرا جزادادن بر اعمال، امری است اجتناب ناپذیر؛ تا فرمانبر و نافرمان باهم برابر نباشند.

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ ﴿٣٧﴾

﴿**آیا نطفه‌ای از منی نبود که در رَحِم ریخته می‌شد**﴾ یعنی: آیا این انسان، قطره‌ای از منی‌ای که در رَحِم ریخته می‌شود، نبود؟.

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٣٨﴾

﴿**سپس خون بسته‌ای بود**﴾ یعنی: او بعد از نطفه، خون بسته‌ای بود زیرا منی در نخستین مرحله از مراحل تطوّر جنینی خود، به خون بسته تبدیل می‌شود ﴿**پس خداوند او را آفرید**﴾ یعنی: خداوند متعال بنا بر حساب‌وکتاب دقیقی او را به گوشت

پاره‌ای آفریده‌شده متطوّر ساخت ﴿پس او را موزون ساخت﴾ یعنی: آن‌گاه اندامهای او را درست و برابر کرد و آفرینش او را کامل گردانید و در او روح دمید.

فَجَعَلَ مِنْهُ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰٓ ﴿٣٩﴾

﴿پس﴾ بعد از قراردادن منی در کوران تطوّر جنینی در رَحِم ﴿از آن﴾ یعنی: از منی ﴿دو قسم را﴾ یعنی: دو صنف از نوع انسان را ﴿پدید آورد؛ نرینه و مادینه را﴾ یعنی: مرد و زن را.

أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحْـِۧىَ ٱلْمَوْتَىٰ ﴿٤٠﴾

﴿آیا چنین کسی﴾ که این آفرینش بدیع را انشا کرد و بر آفرینش انسان توانا گردید ﴿قادر نیست که مردگان را زنده کند﴾ یعنی: اجسام را با رستاخیز به همان حالی که در دنیا بوده‌اند، برگرداند؟ قطعاً بر این کار تواناست زیرا اعاده و بازگردانیدن آفرینش از ایجاد نخستین آن آسانتر است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس از شما سورهٔ (لَاْ أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةْ) را می‌خواند و به فرمودهٔ حق تعالی: (اَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ) می‌رسد، باید بگوید: بَلَىٰ! نه چنان است که پروردگار ما بر زنده کردن مردگان توانا نباشد بلکه او بر آن تواناست». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که چون آن حضرت ﷺ این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «سُبْحَانَكَ وَبَلَىٰ ✿ پاک و منزّه هستی پروردگارا! نه چنان است که توانا نباشی بلکه تو توانا هستی». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس از شما سورهٔ (وَالتِّيْنِ وَالزَّيْتُوْنِ) را می‌خواند و به آخر آن، یعنی: (اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمِ الْحَاكِمِيْنَ) می‌رسد، باید بگوید:

نه چنان است که پروردگار ما احکم‌الحاکمین نباشد بلکه من بر این امر از گواهانم: (بَلٰی وَ اَنَا عَلٰی ذٰلِکُمْ مِّنَ الشّٰاهِدِیْن)... و هر کس سورهٔ (مرسلات) را می‌خواند و به آیهٔ: (فَبِأَیِّ حَدِیْثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُوْن) می‌رسد، باید بگوید: (آمَنّٰا بِا اللّٰهْ) به خداوند ﷻ ایمان آوردیم».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ انسان

مدنی است و دارای سی‌ویک آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح آن با بیان آفرینش انسان و ایجاد وی بعد از عدم، سپس خلیفه کردن وی در زمین و بیان آفرینش تمام خیرات و برکات و معادن و گنج‌هایی که در زمین برای بهره‌برداری وی قرار داده شده است، «انسان» نامیده شد. در صحیح مسلم از ابن عبّاس رضي الله عنه نقل شده است که رسول خدا ﷺ در نماز بامداد روز جمعه، سوره‌های «آلم. تنزیل» سجده و «هَلْ أتی عَلَی الأِنسان» را می‌خواندند.

هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَـٰنِ حِينٞ مِّنَ ٱلدَّهۡرِ لَمۡ يَكُن شَيۡـٔٗا مَّذۡكُورًا ﴿١﴾

﴿به تحقیق که آمده‌است بر انسان﴾ هَلْ: حرف استفهام تقریر و تقریب و در اینجا به معنی «قد» است که مفید تحقیق می‌باشد. یعنی: محققاً آمده‌است بر انسان **﴿مدّتی از روزگار که چیز قابل ذکری نبود﴾** به‌قولی: مراد از انسان، آدم عليه السلام است و مدّتی که او در آن چیز قابل ذکری نبود، مدّت چهل سال بود قبل از آن‌که روح

در وی دمیده شود زیرا در آغاز ساختارش از گِل آفریده شد آن‌گاه از لجنی بوی‌ناک و سپس از گِل خشک بازمانده از آن. به‌قولی دیگر: مراد از انسان همهٔ فرزندان آدم‌اند و قولِ راجح نیز همین است، به‌دلیل آیهٔ بعدی که مفسّر آن می‌باشد و تطوّر انسان از نطفه به موجودی متکامل را بیان می‌کند. «حِیْن» مدّت حمل انسان در دوران جنینی و «دهر» زمان ممتدّی است که محدودیّتی ندارد. آری! انسان در این مدّت به سبب ضعف و حقارت خود چیز قابل ذکری نبود. فراء و ثعلب می‌گویند: «معنی این است که آدم در طول آن مدّت چهل سال، پیکر صورت‌نگاری شده‌ای از خاک و گِل بود که نه از آن یادی می‌شد، نه شناخته‌شده بود و نه دانسته می‌شد که اسم او یا هدف از خلقتش چیست، سپس در او روح دمیده شد و پس از آن نامش مطرح گردید و بلندآوازه شد». به‌قولی دیگر معنی این است: روزگارها گذشت و آدم در آن روزگاران دراز نه چیز قابل ذکری بود، نه آفریده شده بود و نه اسم وی برای یکی از مخلوقات شناخته شده بود بلکه او در کتم عدم فراموش شده و غیرقابل‌ذکر بود و این حقیقتی است که احدی منکر آن نیست و دانشمندان طبقات‌الارض نیز بر آن تأکید گذاشته و گفته‌اند: انسان روزگاران درازی بعد از آفرینش خودِ زمین بر روی آن پدید آمده است.

إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَٰهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٢﴾

آن‌گاه حق تعالی در تفسیر آیهٔ قبل ــ بنا برمعنی راجح آن که ذکر شد ــ می‌فرماید: ﴿**هرآینه ما انسان را از نطفهٔ مختلطی آفریدیم**﴾ مراد از انسان در اینجا: جنس انسان یعنی همهٔ فرزندان آدم است و مراد از نطفهٔ درهم‌آمیخته و مختلط: آب منی و نطفهٔ مرد و زن بعد از اختلاط و آمیزش آن دو است. به‌قولی:

«امشاج» آمیخته‌هایی از چند چیز است زیرا نطفه مخلوطی به‌هم‌آمیخته از انواع چیزهای مختلف و انواع طبایع مختلفه‌ای است که انسان از آنها و بر آنها آفریده می‌شود. ﴿تا به آزمونش بکشانیم﴾ یعنی: انسان را درحالی آفریدیم که از آفرینش او قصد آزمونش را داشته‌ایم تا او را به خیر و شرّ و به امر و نهی بیازماییم ﴿پس او را﴾ بدین‌سبب ﴿شنوا و بینا ساختیم﴾ یعنی: در او حواسّ را ایجاد کردیم تا ادراکش کامل گشته و آزمودنش ممکن گردد. احتمال دارد که مراد از آیهٔ اوّل، آفرینش آدم قبل از دمیدن روح در وی و مراد از آیهٔ دوم، آفرینش نسل وی باشد. به هر حال دو آیهٔ فوق انسان را به یاد اصل پیدایش انسان که یادآور ناتوانی وی‌اند می‌اندازد و او را به اعتراف بر نعمت و شکر منعم و برآوردن حکمت آفرینش خود که همانا پیروزی در این آزمایش است، برمی‌انگیزد.

إِنَّا هَدَيْنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٣﴾

﴿هرآینه ما راه را به او نشان دادیم، خواه شکرگزار باشد یا ناسپاس﴾ یعنی: ما راه هدایت و گمراهی و خیر و شرّ را به انسان نمایانده، او را به آن آشنا ساخته و منافع و مضارّ آنها را به او شناسانده‌ایم به‌طوری‌که او خود به فطرت و عقل خویش بدان راه می‌یابد و نیز ما پیامبران عليهم السلام را فرستاده، آیات خویش را نازل کرده و ادلّه را برپا کرده‌ایم، خواه او شکرگزار بوده و راه ایمان و عبادت و تقوی را بپوید، یا ناسپاس باشد و کفر بورزد.

إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِينَ سَلَٰسِلَا۟ وَأَغْلَٰلًا وَسَعِيرًا ﴿٤﴾

بعد از آن‌که حق تعالی دو گروه شکرگزار و ناسپاس را ذکر کرد، اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که چه چیزی را برای آنها آماده کرده است: ﴿ما برای

کافران زنجیرها و بندها و آتش فروزان آماده کرده‌ایم » تا آنان را به‌وسیلهٔ این چیزها عذاب کنیم. غلّ: چیزی است که دستها با آن بر گردنها بسته می‌شود. سعیر: آتش بسیار افروخته است.

إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿٥﴾

«بی‌گمان ابرار از جامی می‌نوشند » ابرار: اهل طاعت و اخلاص، یعنی کسانی‌اند که حقّ خدای عزّوجلّ را ادا می‌کنند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «وَالْبِرُّ مَا اطْمَأَنَّتْ إِلَيْهِ النَّفْس ✿ برّ چیزی است که روان بدان آرام گیرد». کأس: پیالهٔ شراب است **«که آمیزهٔ آن کافور است »** یعنی: کافور با آن آمیخته می‌شود تا بوی و طعم شراب کامل و لذّت‌بخش‌تر گردد.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾

«چشمه‌ای که بندگان » درستکار و مقرّب **«خداوند از آن می‌نوشند »** یعنی: آن آب کافور عبارت است از چشمهٔ شرابی است که بندگان درستکار و مقرّب از آن می‌نوشند. یا درحالی شراب خویش را می‌نوشند که آن شراب به آب چشمهٔ کافور آمیخته است **«و هرگونه که بخواهند جاریش می‌کنند »** یعنی: بهشتیان آن چشمه را به هرجایی از بهشت که بخواهند، روان می‌کنند و از آن هر گونه که بخواهند، بهره می‌گیرند پس از آنجا به اینجا و از اینجا به آنجا جدول می‌کشند و جویها روان می‌کنند چنان‌که نهر جدول‌کشی گردیده و به اینجا و آنجا برده می‌شود. مراد این است که آن چشمه، تحت امر و تصرّف ایشان است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در بهشت چهار چشمه وجود دارد؛ دو چشمه از آنها از زیر عرش روانند که خداوند ﷻ از یکی از آنها چنین یاد کرده‌است: (يُفَجِّرُونَهَا

تَفْجِيْرا) و آن دیگر چشمهٔ زنجبیل است. دو چشمهٔ دیگر از فراز عرش فوّاره‌زنند که یکی از آنها را خداوند ﷻ چنین یاد کرده است: چشمه‌ای است در آن که سلسبیل نامیده می‌شود و دیگری چشمهٔ تسنیم است». حسن بصری می‌گوید: «چشمهٔ تسنیم مخصوص مقرّبان و به عنوان آب شرب ایشان است که از آن برای ابرار آمیزه‌ای است چنان‌که از چشمه‌های زنجبیل و سلسبیل نیز برای ابرار آمیزه‌ای است». امام رازی می‌گوید: «از این آیات که در ذکر عذاب شیوهٔ اختصار و در شرح ثواب شیوهٔ تفصیل به‌کار برده شده، این دلالت بر می‌آید که جانب رحمت غالب‌تر و قوی‌تر است».

يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُۥ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾

و آن بندگان درستکار و مقرّب خداوند ﷻ که ذکر شد: **﴿به نذر وفا می‌کنند﴾** یعنی: آنها چون برای خدای سبحان نذر کنند، به نذر خود وفا می‌کنند. نذر در اصطلاح شریعت: چیزی است که شخص مکلّف برای نیل به رضای خداوند متعال بر خویشتن واجب می‌گرداند؛ از نماز، یا روزه، یا قربانی، یا غیر این از اموری که شرعاً بر ذمّهٔ وی واجب نبوده‌است **﴿و از روزی که شرّ آن دامنگستر است می‌ترسند﴾** مراد این است که آنها از روز قیامت می‌ترسند؛ روزی که شرّ آن فاش، درازدامن و چنان گسترده است که همهٔ آسمانها و زمین را در بر می‌گیرد زیرا آسمان در آن روز شگافته شده و ستارگان پراکنده و پاشان می‌گردند و زمین به‌سختی تکانده شده و کوهها درهم کوفته و ویران می‌گردند.

وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾

﴿و﴾ آن بندگان درستکار و مقرّب خداوند ﷻ **﴿طعام را با وجود دوست‌داشتنش**

به مسکین و یتیم و اسیر اطعام می‌کنند ﴾ یعنی: با آن‌که خوراکی کم دارند و خودشان آن را دوست داشته و به آن تمایل دارند امّا با این حال آن خوراکی را به منظور کسب رضای خداوند ﷻ بر این سه گروه اطعام می‌کنند. یا معنی این است: طعام را به انگیزهٔ حبّ الهی به آنان اطعام می‌کنند. مسکین: نیازمند فقیر و یتیم: کسی است که پدر ندارد. اسیر: کسی از کفّار است که در جنگی اسلامی اسیر می‌گردد. البتّه کلمهٔ اسیر شامل مؤمن و برده و زندانی نیز می‌شود. شایان ذکر است که رسول‌اکرم ﷺ دو حقّ اسیر به نیکی سفارش کرده‌اند چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «به اسیران خیراندیش باشید». بنابراین، اطعام اسیر مشرک عمل قربتی به‌سوی خداوند ﷻ است و اطعام اسیران اوّلاً بر امام (دولت) واجب است و اگر دولت به آن نپرداخت، بر مسلمانان واجب می‌گردد. خاطرنشان می‌شود که عامّهٔ علما نیکی به کفّار موجود در بلاد اسلامی را احازه داده‌اند و این از نوافل است نه از واجبات. امام رازی می‌گوید: «بدان که مجامع طاعات در دو امر محصور است: تعظیم امرالله که (یُوْفُوْنَ بِاالنَّذْر) بدان اشاره دارد و شفقت بر خلق الله که (یُطْعِمُوْنَ الطَّعَام) ناظر بر آن است». ابن‌جریر در تفسیر «اَسِیْرا» می‌گوید: «رسول خدا ﷺ اهل اسلام را به‌اسارت نمی‌گرفتند[1] و این آیه دربارهٔ اسیران اهل شرک نازل گردید و رسول اکرم ﷺ مسلمانان را به رفتار نیک با آنها دستور می‌دادند».

اهل تفسیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گویند: آیهٔ کریمه دربارهٔ علی و فاطمه رضی‌الله‌عنهما و کنیزکی از آنها به‌نام فضّه نازل گردید ــ هرچند این داستان از نظر سند به صحّت نرسیده‌است. قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که این آیه دربارهٔ همهٔ نیکان (ابرار) نازل شده‌است».

۱ ــ امّا امروزه اهل اسلام یک‌دیگر را به‌اسارت می‌گیرند. نمونهٔ آن جنگ خانگی فعلی در افغانستان است. عجب این که گاهی به اسیر مسلمان نان نمی‌دهند و او را درمان نمی‌کنند تا به خواری و زاری بمیرد.

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُورًا ﴿٩﴾

و آن بندگان درستکار و مقرّب خداوند ﷻ در دل با خود می‌گویند: **﴿جز این نیست که ما فقط برای خشنودی خداوند شما را اطعام می‌کنیم﴾** پس، از شما انتظار پاداش و عمل متقابل را نداشته و با این عمل ثنا و ستایش مردم را نمی‌طلبیم. البتّه خداوند ﷻ این امر را از دلهای ایشان دانست و از این روی ایشان را بدان ستود **﴿از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی﴾** بلکه این عمل ما خالصاً لوجه‌الله بوده و طلب رضای خداوند ﷻ نخستین هدف ما است و هدف دوم ما هم ترس از روز قیامت و هول و هراسهای آن می‌باشد.

إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴿١٠﴾

و آن بندگان درستکار و مقرّب خداوند ﷻ می‌گویند: **﴿ما از پروردگارمان روز عبوسی را هراسناکیم﴾** که از هول و سختی آن چهره‌ها ترش و درهم کشیده می‌شود، روز **﴿نهایت دشواری را﴾** قَمطَرِیر: یعنی سخت دشوار و تاریک و وحشتناک.

فَوَقَىٰهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَلَقَّىٰهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ﴿١١﴾

﴿پس خداوند ایشان را از شرّ آن روز نگهداشت﴾ یعنی: از ایشان شرّ آن روز را دفع کرد به‌سبب این که ایشان از خشم وی می‌ترسیدند و به بندگان نیازمند وی غذا می‌دادند **﴿و به ایشان شادابی و خوشحالی ارزانی داشت﴾** حق تعالی به‌جای ترشرویی‌ای که در کفّار است، به ایشان تازگی و صفای چهره و خرّمی و شادمانی دل ارزانی داشت. نَضرَة: سپیدی و صفا و پاکی و خرّمی چهره از اثر نعمت است.

وَجَزَىٰهُم بِمَا صَبَرُواْ جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾

﴿و ایشان را دربرابر صبرشان﴾ بر ادای واجبات، پرهیزشان از محرّمات و بخشیدن اموال به نیازمندان؛ ﴿بوستانی پاداش داد﴾ که از آن برخوردار می‌شوند ﴿و جامهٔ ابریشمین﴾ پاداش داد که آن را می‌پوشند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی‌الله عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ از صبر مورد سؤال قرار گرفتند پس در پاسخ فرمودند: «اَلصَّبْرُ اَرْبَعَةٌ: اَوَّلُهَا اَلصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدَمَةِ الْأُوْلَى، وَالصَّبْرُ عَلَى اَداءِ الْفَرائِضِ، وَالصَّبْرُ عَلَى اِجْتِنابِ مَحارِمِ اللّٰهِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْمَصائِبِ ✿ صبر بر چهار نوع است: اوّل آن صبر در هنگام برخورد اوّل با صدمه است، دوم صبر بر ادای فرایض است، سوم صبر بر اجتناب از محرّمات الهی است و چهارم صبر بر مصائب است». امام رازی می‌گوید: «بدان که این آیه یکی از دلایل این امر است که سختی‌های آخرت جز به اهل عذاب نمی‌رسد».

مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿١٣﴾

﴿در آنجا﴾ یعنی: در بهشت ﴿بر تخت‌ها تکیه زنند﴾ بهشتیان بر اورنگها و تختهای مکلّل به حجله‌ها و سراپرده‌ها تکیه زنند ﴿در آنجا نه گرمای خورشیدی را بینند و نه سرمای سختی﴾ بلکه هوای بهشت معتدل و بس فرحبخش است. زمهریر: سردی شدید است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هَوَاءُ الْجَنَّةِ سَجْسَجٌ لاٰ حَرٌّ وَ لاٰ قَرٌّ ✿ هوای بهشت معتدل است، نه گرم است و نه سرد». سَجْسَج: سایهٔ گسترده است، مانند سایهٔ طلوع بامداد تا طلوع خورشید.

وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَٰلُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ﴿١٤﴾

﴿و سایه‌های آن به ایشان نزدیک باشد﴾ یعنی: سایه‌های درختان بهشت به بهشتیان نزدیک است و بر ایشان سایبانی می‌کند تا بر طرب و نعمت ایشان بیفزاید، هرچند که در بهشت نه خورشیدی است و نه مهتابی، همان طوری که شانهٔ موی بهشتیان از طلا و نقره است، هرچند که در بهشت نه پلیدی‌ای است و نه گرد و غباری. ﴿و میوه‌های آن در کمال دسترس‌پذیری است﴾ یعنی: میوه‌های بهشت چنان برای تناول‌کنندگان رام ساخته شده است که شخص بهشتی در حالات ایستاده، نشسته و به‌پهلو آرمیده یکسان به آن دسترسی دارد پس نه آن درختان دور است که دستهای بهشتیان از آنها برگردد و نه درختان بهشت خار و خاشاکی دارد.

وَيُطَافُ عَلَيۡهِم بِـَٔانِيَةٖ مِّن فِضَّةٖ وَأَكۡوَابٖ كَانَتۡ قَوَارِيرَا۠ ﴿١٥﴾

﴿و ظروف سیمین و کوزه‌های بلورین پیرامون آنها گردانده می‌شود﴾ یعنی: در هر وقت و هر زمانی که بهشتیان بخواهند، خدمتکاران بر ایشان شراب را با ظروف و کوزه‌هایی که از نقره است، می‌گردانند. ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «هیچ‌چیز در بهشت نیست مگر این که شما در دنیا مشابه آن را داده شده‌اید، بجز کوزه‌هایی که از نقره است». فرق در میان «آنیه» و «اکواب» این است که: اکواب؛ جامهایی است بدون دسته امّا آنیه؛ ظروفی است دارای دسته، مانند قدح و کوزه.

قَوَارِيرَا۠ مِن فِضَّةٖ قَدَّرُوهَا تَقۡدِيرٗا ﴿١٦﴾

﴿آبگینه‌هایی از سیم﴾ یعنی: آبگینه‌ها و ظروف بلورین اهل بهشت از نقره است پس سپیدی نقره و صفا و درخشش شیشه هردو در آنها جمع شده‌است در حالی که آبگینه‌ها و شیشه‌های دنیا از ریگ و ماسه است. بدین‌سان خدای عزّوجلّ برتری آبگینه‌های بهشتی را که اصل آنها از نقره است امّا درخشش و شفّافیّت آنها تا

بدانجاست که آنچه در اندرون آنهاست، از بیرون آنها دیده می‌شود، گوشزد می‌نماید ﴿که آنها را به‌اندازه پیموده‌باشند﴾ یعنی: ساقیان بهشتی در جامهای بلورین نقره‌ای همان مقدار شراب می‌ریزند که بهشتیان می‌خواهند؛ نه بیش و نه و کم. حتّی آن ظروف در شکل و محتوای خود چنان برابر و به‌هنجار ساخته شده‌اند که صاحب خود را سیراب سازند، نه بیش و نه کم.

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا ﴿۱۷﴾

﴿و در آنجا به آنان از جامی که آمیزهٔ آن زنجبیل است می‌نوشانند﴾ اعراب شراب را با آمیزهٔ زنجبیل، لذیذ و دلپذیرتر می‌ساختند. زنجبیل گیاهی است معروف که در بلاد شام و هند و چین می‌روید. پس گاهی شراب بهشتیان به کافور آمیخته می‌شود ـ چنان‌که گذشت ـ و کافور در طبیعت خود سرد است و گاهی به زنجبیل آمیخته می‌شود که در طبیعت خود گرم است تا اعتدال لازم پدید آید. امّا مقرّبان از هرکدام آنها که بخواهند، شرابی خالص می‌نوشند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر چه که خدای عزّوجلّ در قرآن از بهشت یاد کرده، در دنیا جز نام چیز دیگری از آنها وجود ندارد».

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا ﴿۱۸﴾

﴿از چشمه‌ای در آن﴾ می‌نوشند ﴿که سلسبیل نامیده می‌شود﴾ یعنی: زنجبیل در بهشت چشمه‌ای دارد که سلسبیل نامیده می‌شود. سلسبیل در لغت نام آبی است که در نهایت روانی و گوارایی بوده و بسیار زود و راحت در حلقوم فرو رود.

۞ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا

مَّنثُورًا ﴿١٩﴾

﴿و بر گرد آنان پسرانی جاودانی می‌گردند﴾ پسرانی که همیشه بر جوانی و طراوت و تازگی و خرّمی خویش باقیند، نه پیر می‌شوند، نه شادابی آنها دگرگون می‌شود و نه می‌میرند ﴿چون ایشان را ببینی، پنداری که ایشان مرواریدهایی از رشته افشانده‌شده هستند﴾ از بس که باصفا، زیبا، شاداب و دلربایند. خداوند متعال آن پسران را به مروارید افشانده تشبیه کرد زیرا ایشان در خدمتگزاری سریع‌اند، برخلاف حورعین که ایشان را به مروارید نهفته تشبیه نمود زیرا ایشان زیر بار خدمت قرار داده نمی‌شوند و برای عشق‌ورزیدن فارغ‌بالند. ابن‌کثیر می‌گوید: «نه نیکوتر از این، تشبیهی وجود دارد و نه از مروارید افشانده در مکانی زیبا و باصفا، منظره‌ای دلرباتر و زیباتر وجود دارد».

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿٢٠﴾

﴿و چون آنجا را بنگری﴾ یعنی: چون نگاهت را آنجا در بهشت بیفگنی ﴿نعمتی فراوان﴾ و وصف‌ناپذیر ﴿و ملکی بی‌کران می‌بینی﴾ که هرگز قدر و اندازهٔ آن را در حدّ و حصر نتوان آورد.

مفسّران در بیان سبب‌نزول روایت کرده‌اند: عمربن‌خطّاب رضی الله عنه نزد رسول خدا ﷺ آمد در حالی که آن حضرت ﷺ بر حصیری از برگ درختان خرما که درشتی آن بر پهلوی مبارکشان اثر کرده بود خوابیده بودند. پس عمر رضی الله عنه گریست. رسول خدا ﷺ فرمودند: چه چیز تو را به گریه وا داشته‌است؟ عمر رضی الله عنه گفت: کسریٰ، هرمز و پادشاه حبشه و فرمانروایی‌شان را به‌یاد آوردم و درحالی‌که شما فرستادهٔ خداوند ﷻ هستید، بر حصیری از خرما قرار دارید! [پس، از این حال شما بر من رقّت دست داد و بی‌اختیار گریستم]. رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا

راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آنِ ما؟ پس این آیه نازل گردید: (وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَمُلْكاً كَبِيرا).

عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوٓا۟ أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَىٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿٢١﴾

﴿**بهشتیان را جامه‌هایی از ابریشم نازک سبز و ابریشم ستبر در بر است**﴾سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر است ﴿**و به دستبندهای سیمین آراسته شوند**﴾و در سورهٔ «فاطر» آمده‌است: (يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ ۞ در آنجا به دستبندهای زرّین آراسته شوند». این تنوّع دلیل بر آن است که بهشتیان از هر دو نوع دستبند پوشانده می‌شوند و هر کس هر چه را که دلش بخواهد، می‌پوشد ﴿**و پروردگارشان به آنان شرابی پاکیزه می‌نوشاند**﴾ابوقلابه و ابراهیم نخعی می‌گویند: «ابتدا به ایشان غذا آورده می‌شود و چون غذا به‌آخر رسید آن‌گاه شرابی پاکیزه به ایشان تقدیم می‌شود پس می‌نوشند و بر اثر آن شکمهایشان خرد و متناسب می‌شود و عرقی چون بوی مشک از بدنهایشان سرازیر می‌گردد». از علی ﷺ روایت شده‌است که فرمود: «چون اهل بهشت به دروازهٔ بهشت برسند، خداوند متعال به ایشان شراب پاکیزه‌ای ـ غیر از آن شرابهایی که در آیات قبل ذکر شد ـ می‌نوشاند. پس در آنجا دو چشمه را می‌یابند... آن‌گاه از یکی از آنها می‌نوشند که این شراب اندرونشان را از کینه و حسد و غلّ‌وغش و اخلاق پست پاک می‌گرداند و سپس از دیگری غسل می‌کنند که بر اثر آن، شادابی و خرّمی نعمت‌های بهشت بر ایشان نمایان می‌شود».

إِنَّ هَـٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا ﴿٢٢﴾

﴿این جزایی برای شماست﴾ یعنی به بهشتیان گفته می‌شود: این انواع نعمتها، جزایی برای شماست دربرابر اعمالتان. یعنی: اینها پاداش اعمال شماست ﴿و سعی شما مشکور است﴾ یعنی: سعی شما در نزد ما ستوده، پذیرفته و مورد پسند است. شایان ذکر است که: شکر خدای سبحان در برابر عمل بنده، قبول اوست طاعت وی را.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ تَنزِيلًا ﴿٢٣﴾

﴿هرآینه ما قرآن را بر تو چنان‌که بایدوشاید فرودآوردیم﴾ یعنی: آن را به تدریج و بخش‌بخش بر تو فرودآوردیم نه به‌یکباره و تو بر عکس آنچه که مشرکان ادّعا می‌کنند، آن را از نزد خود نیاورده‌ای. بدین‌سان خدای عزّوجلّ با تأکیدات گوناگون و از جمله ذکر ضمیر «نَحْنُ» بعد از ذکر ضمیر «انّا» فرود آوردن قرآن بر بندهٔ خود را مؤکّد می‌گرداند تا بسیاری مؤکّدات هرگونه شکّ و شبهه‌ای را از دلها بزداید.

فَٱصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿٢٤﴾

﴿پس بر حکم پروردگار خود شکیبایی کن﴾ که از جملهٔ حکم و قضای وی، به‌تأخیرانداختن پیروزی‌ات تا میعادی است که حکمت حق تعالی آن را اقتضا می‌کند ﴿و از آنان از هیچ گناهکار یا ناسپاسی اطاعت نکن﴾ یعنی: احدی از کسانی را که مرتکب گناهی گردیده یا در کفر فرو رفته‌اند، فرمان مبر. آثِمْ: بدکاری است که آشکارا مرتکب گناه می‌شود. کَفُورْ: کسی است که بر کفر خود تعصّب داشته و در آن افراط می‌نماید به طوری که آشکارا کفر خود را اعلان می‌کند. مفسّران می‌گویند: مراد از این دو تن در هنگام نزول آیه، عتبه‌بن‌ربیعه و ولیدبن‌مغیره

بودند زیرا عتبه به رسول خدا ﷺ گفت: از سر این کار برگرد تا دخترم را بـه تـو تزویج کنم چراکه دخترانم از زیباترینهای قریش‌اند. و ولیدبن مغیره بـه ایشـان گفت: از این راه برگرد تا آن قدر به تو مال بدهم که راضـی شـوی زیـرا مـن از ثروتمندترینهای قریش هستم. پس رسول خدا ﷺ از اوّل سورهٔ «حٰم. السّجده» تا آیهٔ [۱۳]: (فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ إِنِّي أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ) را بر آنان تلاوت کردند. در این هنگام آن دو تن از رسول خدا ﷺ دست برداشتند و یکی از آنها گفت: وقتی محمّد ایـن آیـات را خـوانـد، پـنداشـتم کـه هـمینک کـعبه فروخواهدافتاد.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این است: چرا با آن که رسول خدا ﷺ از هیچ کس از کفّار و فجّار فرمان نمی‌بردند، از فرمان‌بردن از آنان نهی شدند؟ پاسخ این است که پیامبر ﷺ قدوه و الگوی امّت می‌باشند و نهی ایشان، نهی امّت است چنان که این نهی به این واقعیّت اشاره دارد که مردم همیشه به توجیه و ارشاد نیاز دارند، ازآن رو که گرایش به شرّ و فساد در اندرون بشر نهفته‌است و اگر کسی از توفیق و ارشاد الهـی بـی‌نیاز مـی‌بود، بـی‌شک آن کس پـیامبر مـعصوم ﷺ بـود بنابراین، بر هر مسلمانی واجب است که به‌سوی خداوند ﷻ به زاری و نیاز متوجّه گردد تا حق تعالی وی را از خواهشهای پلید و شهوات گمراه‌کن مصون و محفوظ بدارد.

وَٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٥﴾

وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَٱسْجُدْ لَهُۥ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٦﴾

﴿و یاد کن پروردگار خود را در هر صبح و شام﴾ یعنی: بـر یـاد پـروردگار خـود مداومت کن و برای او در اوّل و آخر روز نماز بگزار. پس مراد از اوّل روز: نماز

بامداد و مراد از آخر آن: نماز ظهر و عصر است. بنابراین، این دستور نمازهای بامداد و ظهر و عصر را در بر می‌گیرد ﴿**و در بخشی از شب برای او سجده کن**﴾ یعنی: در برخی از ساعات شب برای حق تعالی نماز بگزار. مراد نمازهای مغرب و عشاء است ﴿**و او را در بخش بلندی از شب به پاکی یاد کن**﴾ یعنی: برای او در وقت درازی از شب ـ که دو سوم، یا نصف، یا ثلث آن است ـ نماز تهجّد بگزار.

إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾

﴿**بی‌گمان اینان بهرهٔ زودیاب را دوست دارند**﴾ یعنی: کفّار مکّه و موافقانشان، بهرهٔ زودیاب را که همانا بهرهٔ دنیای زودگذر است، دوست دارند و آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند ﴿**و روزی گرانبار را**﴾ که روز قیامت است ﴿**پشت سر خود می‌افگنند**﴾ روز قیامت ازآن رو گرانبار نامیده شد که پر از سختی و هول و هراس است. پس آنان برای روز آخرت آمادگی نمی‌گیرند و به آن اهمّیّتی نمی‌دهند.

نَّحْنُ خَلَقْنَٰهُمْ وَشَدَدْنَآ أَسْرَهُمْ ۖ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَآ أَمْثَٰلَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿٢٨﴾

﴿**ماییم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آنها را استوار کرده‌ایم**﴾ یعنی: ما بندها و اعضای وجود آنان را به وسیلهٔ رگ و پی و رشته‌های عصبی به یک‌دیگر محکم پیوند داده‌ایم ﴿**و چون بخواهیم، آنان را به نظایرشان تبدیل می‌کنیم**﴾ یعنی: اگر بخواهیم، آنان را نابود کرده و کسان دیگری را جانشینشان می‌گردانیم که برای ما فرمان‌پذیر باشند.

إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذْكِرَةٌ ۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا ﴿٢٩﴾

﴿بی‌گمان این﴾ سوره ﴿پندی است﴾ و موعظه‌ای ﴿تا هر که خواهد، راهی به‌سوی پروردگار خود در پیش گیرد﴾ با ایمان و فرمان‌بردن از او و پیامبرش.

وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾

﴿و نمی‌خواهید مگر آن که خدا بخواهد﴾ یعنی: نمی‌توانید به‌سوی پروردگار خویش راهی در پیش گیرید مگر این‌که حق تعالی خود چنین چیزی را بخواهد پس کار به او سبحانه‌وتعالی مفوّض است نه به شما و خیر و شرّ به دست بلاکیف اوست، نه به دست شما لذا صِرفَ خواست و ارادهٔ بنده نه خیری را برای او به ارمغان می‌آورد و نه شرّی را از او دفع می‌کند مگر این‌که خداوند ﷻ به این کار اذن دهد ﴿همانا خداوند علیم و حکیم است﴾ پس او به کسی که شایستگی هدایت را دارد، داناست لذا راه هدایت را به‌رویش هموار گردانیده و اسباب آن را برایش آماده می‌گرداند و نیز او به آن کس که مستحقّ گمراهی است داناست پس او را از راه هدایت برمی‌گرداند. و در هر حال حکمت بالغه از آنِ اوست لذا هرچیز را در جای مناسب آن قرار می‌دهد.

يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِي رَحْمَتِهِۦۚ وَٱلظَّٰلِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًۢا ﴿٣١﴾

﴿هرکه را خواهد به رحمت خویش﴾ یعنی: به بهشت خویش ﴿در می‌آورد﴾ زیرا بهشت با رحمت خداوند ﷻ قابل دسترسی است ﴿و برای ظالمان﴾ کافر ﴿عذابی دردناک آماده کرده‌است﴾ که همانا عذاب جهنّم است. بدین‌سان خدای عزّوجلّ بر این حقیقت تأکید می‌گذارد که هدایت و گمراهی هر دو به خواست و مشیّت اوست ولی او به فضل خویش هدایت و به عدل خویش گمراه می‌کند. البتّه عام بودن مشیّت حق تعالی در خیر و شرّ، منافی با اختیار انسان نیست زیرا اختیار انسان نیز در محدودهٔ خود نافذ می‌باشد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مرسلات

مکّی است و دارای پنجاه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌نام مطلع خود: (وَالْمُرْسَلات...) که خداوند ﷻ بدان سوگند خورده‌است، «مرسلات» نامیده شد.

فضیلت آن: ابن‌عبّاس ﷺ از مادرش روایت کرده است که رسول خدا ﷺ در نماز مغرب سورهٔ «مُرْسَلات» را می‌خواندند. نقل است که ابن‌عبّاس ﷺ سورهٔ «مُرْسَلات» را می‌خواند، در این اثنا امّ‌الفضل به وی گفت: فرزندم! با خواندن این سوره به خاطرم آوردی؛ این سوره آخرین چیزی است که شنیدم رسول خدا ﷺ آن را در نماز مغرب می‌خوانند.

وَٱلۡمُرۡسَلَـٰتِ عُرۡفًا ﴿١﴾

﴿قسم به فرستادگان پیاپی﴾ ابن‌کثیر می‌گوید: «قول قوی تر این است، که مراد از فرستادگان پیاپی، بادهایی است که چون موی گردن اسب که پشت سر هم بر آن روییده‌است، پیاپی می‌آیند». قرطبی نیز می‌گوید: «جمهور مفسّران برآنند که

مراد از مرسلات، بادهاست». به‌قولی‌دیگر: مراد از «مرسلات» فرشتگان فرستاده‌ای هستند که وحی و امر و نهی پروردگار را بر وجهی نیکو، یا به طور پیاپی می‌آورند.

فَٱلْعَـٰصِفَـٰتِ عَصْفًا ﴿٢﴾

﴿پس قسم به تندبادهای سخت﴾ که به‌قصد انجام مأموریّت خود ـ یعنی آوردن نعمت یا عذاب ـ فرستاده می‌شوند. به‌قولی: «عاصفات» فرشتگانی‌اند که بر بادها گمارده می‌شوند و آنها را تند می‌رانند. به‌قولی‌دیگر: آنها فرشتگانی هستند که ارواح کافران را به تندی می‌رانند.

وَٱلنَّـٰشِرَٰتِ نَشْرًا ﴿٣﴾

﴿و قسم به افشانندگان افشانگر﴾ که ابرهای بادآورِباران زا را آن‌گونه که پروردگار عزّوجلّ بخواهد، می‌پراکنند. یا مراد از «ناشرات» فرشتگانی‌اند که بر ابرها گماشته‌اند و آنها را می‌پراکنند. یا مراد فرشتگانی‌اند که در هنگام فرودآوردن وحی، بالهای خود را در فضا می‌گشایند و می‌افشانند.

فَٱلْفَـٰرِقَـٰتِ فَرْقًا ﴿٤﴾

﴿پس قسم به جداکنندگان به جداکردنی﴾ مراد فرشتگانی هستند که با پیامهای الهی‌ای که فرود می‌آورند، حقّ و باطل و حلال و حرام را از هم جدا می‌کنند.

فَٱلْمُلْقِيَـٰتِ ذِكْرًا ﴿٥﴾

﴿پس قسم به فرشتگان فرودآورندهٔ وحی﴾ که وحی را بر انبیا علیهم السلام القا می‌کنند. صاحب تفسیر «الأساس» می‌گوید: «قول راجح این است که از پنج سوگند یادشده در اینجا، فقط سوگند دوم یعنی (فَالْعَاصِفَات) به بادها تعلّق دارد و سوگندهای دیگر مربوط به فرشتگان است». به‌قولی دیگر: سه سوگند اوّل به بادها و سوگند چهارم و پنجم به فرشتگان تعلّق دارد. شایان ذکر است که وجه مناسبت میان بادها و فرشتگان، لطافت و سرعت حرکت آنهاست.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ﴿٦﴾

﴿خواه عذری باشد یا هشداری﴾ یعنی: فرشتگان وحی را به‌عنوان عذرنمایاندن و اتمام حجّت خدای عزّوجلّ بر خلقش، یا به‌عنوان هشدار عذابش، بر پیامبران علیهم السلام فرود می‌آورند. یا فرشتگان وحی را به‌عنوان عذر و حجّتی برای حق‌پرستان و هشداری برای باطل‌پرستان، فرود می‌آورند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾

آری! سوگند به آنچه ذکر شد ﴿که آنچه وعده یافته‌اید، قطعاً رخ خواهد داد﴾ این آیه جواب قسم‌هاست؛ یعنی آنچه که به شما در مورد وقوع قیامت، دمیدن در صور و برانگیختن اجساد وعده داده شده، خواه‌ناخواه رخ می‌دهد.
سپس خدای سبحان نشانه‌های این رخداد حتمی‌الوقوع را این گونه روشن می‌سازد:

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ﴿٨﴾

﴿پس آن‌گاه که ستارگان تیره شوند﴾ یعنی: نور و روشنی آنها محو گردد.

وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ فُرِجَتۡ ﴿٩﴾

﴿و آن‌گاه که آسمان شکافته شود﴾ و پاره‌پاره گردد.

وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ نُسِفَتۡ ﴿١٠﴾

﴿و آن‌گاه که کوهها از جا کنده شوند﴾ و در فضا بر باد روند و هیچ اثری از آنها باقی نماند و جایگاههای آنها با سطح زمین برابر گردد.

وَإِذَا ٱلرُّسُلُ أُقِّتَتۡ ﴿١١﴾

﴿و آن‌گاه که برای پیامبران میقاتی تعیین کنند﴾ به منظور داوری و فیصلهٔ نهایی میان ایشان و امّتهایشان. یعنی: در آن هنگام آنچه که وقوع آن حتمی است، روی می‌دهد.

لِأَيِّ يَوۡمٍ أُجِّلَتۡ ﴿١٢﴾

﴿برای چه روزی تعیین وقت شده است﴾ تا پیامبران عليهم السلام گواهی‌شان در مورد امّت‌هایشان را برپادارند؟.

لِيَوۡمِ ٱلۡفَصۡلِ ﴿١٣﴾

﴿**برای روز فصل**﴾ که در آن میان مردم برمبنای اعمالشان داوری و فیصله نهایی صادر می‌شود سپس به‌سوی بهشت یا دوزخ پراکنده می‌شوند.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا يَوۡمُ ٱلۡفَصۡلِ ﴿١٤﴾

آن‌گاه حق تعالی برای افگندن تعجّب در مورد هولناک بودن روز قیامت این سؤال را مطرح می‌کند: ﴿**و تو چه دانی که روز فصل چیست؟**﴾ یعنی: آن روز، روز وقوع رخداد هولناک و عظیمی است که وصف و مقدار هول و هراس آن در تصوّر بشر نمی‌گنجد لذا پاسخ این سؤال در درون آن نهفته است.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿١٥﴾

﴿**وای در آن روز**﴾ هولناک ﴿**بر تکذیب کنندگان**﴾ وَیْل: تهدید به نابودی و هلاکت است. ابن‌کثیر می‌گوید: این روایت که «ویل» وادی‌ای در جهنّم است صحیح نیست. شایان ذکر است که تهدید و تهویل با جملهٔ: (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِيْن) در نُه جای دیگر از این سوره نیز برای تأکید و تبیین بیشتر تکرار شده است چنان‌که در سورهٔ «رحمان» نیز نظیر آن، یعنی: (فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰان) تکرار شده است.

أَلَمۡ نُهۡلِكِ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾

﴿**مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟**﴾ یعنی: آیا کفّار امّتهای گذشته چون اقوام نوح، عاد، ثمود و دیگران را از زمان آدمعليه السلام تا کفّار ستیزه‌جوی زمان محمّد ﷺ با عذاب دنیا هلاک نکردیم؛ آن‌گاه که پیامبرانشان را تکذیب کردند؟.

ثُمَّ نُتۡبِعُهُمُ ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿١٧﴾

﴿**سپس پسینیان را**﴾ یعنی: کفّار مکّه، موافقانشان و نیز امثالشان از کفّار قرنهای دیگر را که به تکذیب محمّد ﷺ می‌پردازند ﴿**در پی آنان می‌آوریم**﴾ و این سنّت ما در مورد آنهاست.

كَذَٰلِكَ نَفۡعَلُ بِٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿١٨﴾

﴿**با مجرمان چنین می‌کنیم**﴾ یعنی: هر مشرکی را این‌چنین نابود می‌کنیم؛ یا در دنیا یا در آخرت.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿١٩﴾

﴿**وای در آن روز بر تکذیب کنندگان**﴾ یعنی: وای در روز هلاک بر تکذیب کنندگان کتابها و پیامبران خداوند ﷻ. تکرار این آیه ـ چنان‌که گفتیم ـ برای تأکید است.

أَلَمۡ نَخۡلُقكُّم مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ﴿٢٠﴾

﴿**مگر شما را از آبی بی‌مقدار**﴾ یعنی: از آبی ضعیف و حقیر که همانا آب نطفه (منی) است ﴿**نیافریدیم؟**﴾.

فَجَعَلۡنَٰهُ فِي قَرَارٖ مَّكِينٍ ﴿٢١﴾

﴿**پس آن را در جایگاهی استوار قرار دادیم**﴾ یعنی: در جایگاهی محفوظ و محکم که همانا رَحِم است. و هر کس از چگونگی محیط امن و حمایت‌شده‌ای که برای جنین قرار داده شده است آگاه شود، دقّت اعجاز این آیه را درمی‌یابد.

إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢٢﴾

﴿**تا مدّتی معین**﴾ که همانا مدّت بارداری است.

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ﴿٢٣﴾

﴿**پس به‌اندازه سامان دادیم و چه نیک توانابیم**﴾ یعنی: اعضا و اوصاف جنین و همهٔ احوال و اطوار آن را بر همان وصفی قرار دادیم که خواسته‌ایم پس ما نیکو سامان دهنده و آفریننده‌ای هستیم.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٤﴾

﴿**وای در آن روز بر تکذیب کنندگان**﴾ قدرت ما بر این ساماندهی، یا بر تکذیب کنندگان تجدید آفرینش.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾

﴿**مگر زمین را جمع‌کننده نگردانیده‌ایم؟**﴾ به طوری که همگان را فرا می‌گیرد و در خود جمع می‌کند؟ کفاتْ: فراگرفتن و جمع‌کردن است.

أَحْيَآءً وَأَمْوَٰتًا ﴿٢٦﴾

﴿چه برای زندگان و چه برای مردگان؟﴾ یعنی: زمین در سطح خود فراگیر زندگان است و زندگان بر روی آن در منازل و جایگاههای خویش به‌سر می‌برند. همچنین زمین فراگیرنده و جمع کنندهٔ مردگان است در بطن خود. خلیل می‌گوید: «کفت، برگردانیدن یک چیز از پشت به رو یا از رو به پشت است پس معنی کَفَاتْ این است که آدمیان از خاک زمین به وجود می‌آیند، سپس به‌عنوان زندگان بر روی آن حیات می‌گذرانند آن‌گاه مجدّداً به‌صورت مردگان در آن برمی‌گردند».

وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَٰسِىَ شَـٰمِخَـٰتٍ وَأَسْقَيْنَـٰكُم مَّآءً فُرَاتًا ﴿٢٧﴾

﴿و در آن کوههای پایدار وبلند پدید آوردیم و به شما آبی شیرین﴾ و گوارا ﴿نوشانیدیم﴾ پس این همه، شگرف‌تر و شگفت‌انگیزتر از رستاخیز و احیای مردگان است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٨﴾

﴿وای در آن روز بر تکذیب کنندگان﴾ نعمتهای ما، که نعمتهای یادشده نیز از جملهٔ آنهاست.

ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ مَا كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾

﴿بروید﴾ ای دروغ‌انگاران ﴿به‌سوی همان چیزی که آن را دروغ می‌شمردید﴾ این سخن را نگهبانان جهنّم از سر تحکّم و کوبیدن تکذیب کنندگان و منکران به آنان

می‌گویند. یعنی: بروید به‌سوی عذاب دوزخ که آن را در دنیا دروغ می‌شمردید.

ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلَٰثِ شُعَبٍ ﴿٣٠﴾

﴿**بروید به‌سوی سایه‌ای دارای سه شاخه**﴾ یعنی: به‌سوی سایه‌ای از دود جهنّم که با شعله‌های کوه‌پیکر خود چنان بلند گردیده که به سه شاخهٔ جداگانه تقسیم شده است؛ در زیر آن سایه‌ها بروید تا کار حساب به‌پایان آید.

لَّا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ ٱللَّهَبِ ﴿٣١﴾

﴿**که نه سایهٔ سرد است و نه از گرمی آتش بازمی‌دارد**﴾ یعنی: آن دود نه مانند سایه‌های دنیا سرد است و نه گرمای سوزان جهنّم را از شما بازمی‌دارد.

إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَٱلْقَصْرِ ﴿٣٢﴾

﴿**هرآینه دوزخ شراره‌هایی مانند قصر می‌افگند**﴾ یعنی: هر شراره‌ای از شراره‌های دوزخ که آن را می‌افگند، در بزرگی خود مانند کاخی از کاخهاست. شرر: شعله‌ای است که از آتش پراکنده می‌شود. قصر: بنایی عظیم و برجی است آسمان خراش.

كَأَنَّهُۥ جِمَٰلَتٌ صُفْرٌ ﴿٣٣﴾

﴿**گویی آن شررها شتران زردرنگ سیه تاب‌اند**﴾ فرّاء می‌گوید: «صفر؛ شتران سیه‌تاب‌اند و هیچ شتر سیه‌تابی نیست مگر این‌که دل به زردی می‌زند، از این

جهت اعراب شتران سیه‌تاب را صفر نامیده‌اند ». دانشمندان گفته‌اند: چون شرر به هوا پراکنده شده فروافتد و در آن باقی‌مانده‌ای از رنگ آتش باشد، شبیه‌ترین چیز به شتر سیه‌تاب است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٤﴾

﴿**وای در آن روز بر تکذیب کنندگان**﴾ پیامبران خدا ﷺ و روز آخرت.

هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ ﴿٣٥﴾

﴿**این روزی است که سخن نگویند**﴾ کافران از هول و هراس آنچه که در محشر روی داده‌است.

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ﴿٣٦﴾

﴿**و نه به آنان اجازه داده می‌شود که عذرخواهی کنند**﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ به آنان این اجازه را نیز نمی‌دهد که عذری را پیشکش کنند بلکه حجّت بر آنها تمام گردیده و دیگری عذری برایشان باقی نمانده‌است. شایان ذکر است که عرصات قیامت حالات گونه‌گونی دارد و این دو آیه ناظر بر یکی از این حالات می‌باشد زیرا کفّار در حالت و موقف دیگری سخن می‌گویند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٧﴾

﴿**وای در آن روز بر تکذیب کنندگان**﴾ روز جزا.

هَـٰذَا يَوْمُ ٱلْفَصْلِ ۖ جَمَعْنَـٰكُمْ وَٱلْأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾

﴿**این همان روز فصل**﴾ و داوری ﴿**است، شما را با پیشینیان گردآوردیم**﴾ یعنی: به کفّار گفته می‌شود: این همان روز داوری و فیصلهٔ نهایی است که در آن میان خلایق فیصله می‌شود و در آن حق از باطل جدا می‌شود پس ای کفّار قریش و ای تکذیب کنندگان این امّت! ما شما را در این روز با کفّار امّتهای گذشته گردآوردیم.

فَإِن كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ ﴿٣٩﴾

﴿**پس اگر نیرنگی دارید**﴾ یعنی: اگر هم‌اکنون در دفع کردن عذاب از خود بر نیرنگی توانایید؛ ﴿**پس در حق من بسگالید**﴾ یعنی: آن نیرنگ را علیه من به‌اجرا درآورید. این آیه مفید نهایت تحقیر، تخجیل، تعجیز و توبیخ کفّار است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٠﴾

﴿**وای در آن روز بر تکذیب کنندگان**﴾ عذاب روز قیامت زیرا در آن روز هیچ حیله و تدبیری در نجات از عذاب ندارند.

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي ظِلَـٰلٍ وَعُيُونٍ ﴿٤١﴾

﴿**هرآینه متّقیان در سایه‌ساران و کنار چشمه‌سارانند**﴾ یعنی: مؤمنان پرهیزکار از شرک ـ بر خلاف تکذیب‌کنندگان مشرک ـ در سایه‌ساران درختها و قصرها قرار دارند، نه همچون سایه‌ای که برای کفّار از دود گرمازا و خفقان‌آور جهنّم

پدیدآورده شده‌است ـ چنان‌که گذشت.

وَفَوَٰكِهَ مِمَّا يَشۡتَهُونَ ﴿٤٢﴾

﴿و﴾همچنین متّقیان ﴿در میوه‌هایی﴾هستند ﴿که دلخواهشان است﴾ و بدان رغبت دارند. این آیه دلالت می‌کند بر این‌که نعمتهای بهشت بر طبق رغبت و میل بهشتیان در دسترس است، برخلاف نعمتهای دنیا که وجود آنها به امکانات دست داشته بستگی دارد.

كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٤٣﴾

به ایشان گفته می‌شود: ﴿به‌پاداش آنچه می‌کردید﴾در دنیا از اعمال شایسته ﴿بخورید و بنوشید، خورد و نوشی خوش و گوارا﴾.

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٤٤﴾

﴿ما نیکوکاران را بدین‌گونه جزا می‌دهیم﴾یعنی: ما نیکوکاران را دربرابر اعمالشان به مانند این پاداش بزرگ جزا می‌دهیم پس ای انسانها! عمل خود را نیکو سازید تا چنین پاداشی را دریافت دارید.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٤٥﴾

﴿وای در آن روز بر تکذیب کنندگان﴾ بهشت چراکه آنان در آن روز در بدبختی بزرگی قرار دارند در حالی که مؤمنان در نعمتی پایدار و سعادتی خوشگوار به‌سر

می‌برند.

كُلُوا۟ وَتَمَتَّعُوا۟ قَلِيلًا إِنَّكُم مُّجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾

﴿**بخورید و بهره‌مند باشید**﴾ شما ای منکران در دنیا ﴿**اندکی**﴾ یعنی: به مدّت اندک و کوتاهی زیرا بهرهٔ دنیا اندک است ﴿**چراکه شما مجرمید**﴾زیرا مشرکان مجرم‌اند و بنابراین، شایستگی انعام و تکریم دائمی را ندارند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٧﴾

﴿**وای در آن روز بر تکذیب کنندگان**﴾ به خدا، پیامبرانش و روز آخرت که خود را دربرابر بهره‌ای اندک در معرض عذاب همیشگی قرار داده‌اند. تکرار این آیه ـ چنان که گفتیم ـ برای افزودن بر سرزنش و کوبیدن آنهاست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱرْكَعُوا۟ لَا يَرْكَعُونَ ﴿٤٨﴾

﴿**و چون به آنان**﴾یعنی: به آن گروه نادان کافر ﴿**گفته شود: نماز بگزارید، نماز نمی‌گزارند**﴾ مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ قبیلهٔ ثقیف که از نمازگزاردن امتناع کردند، نازل گردید. مقاتل می‌گوید: «رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: مسلمان شوید و آنان را به ادای نماز دستور دادند امّا آنها گفتند: خم نمی‌شویم زیرا خم‌شدن بر ما ننگ و رسوایی است. پس رسول خدا ﷺ فرمودند: لاخَيْرَ فِيْ دِيْنٍ لَيْسَ فِيْهِ رُكُوعٌ وَ لاسُجُوْد ✿ در دینی که رکوع و سجده نداشته‌باشد، خیری نیست».

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۴۹)

﴿**وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان**﴾ اوامر خدای سبحان و نواهی وی.

پس این در مجموع ده نوع از انواع بیم‌دهی و تهدید در این سوره است که خداوند متعال کفّار را بدانها هشدار داده است.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُۥ يُؤْمِنُونَ (۵۰)

﴿**پس به کدامین سخن بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟**﴾ یعنی: اگر کفّار به قرآن باور ندارند، به کدامین سخن غیراز قرآن باور می‌دارند؟ زیرا قرآن خود معجزه و مشتمل بر حجّتهای روشن و معانی و مضامین بزرگ و برتر است پس اگر به این معجزهٔ درخشان ایمان نیاورند، قطعاً بعد از آن دیگر کتب الهی را به هیچ حال تصدیق نمی‌کنند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس سورهٔ (وَالْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً) را می‌خواند و به آیهٔ (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونْ) می‌رسد، باید بگوید: آمَنْتُ بِاللّٰهِ وَ بِمٰا أَنْزَلَ ۞ به خدای عزّوجلّ و به آنچه که نازل کرده‌است، ایمان آوردم».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نبأ
مکّی است و دارای چهل آیه است.

وجه تسمیه: این سوره، «عمّ» و «نبأ» نامیده می‌شود زیرا با این فرمودهٔ خدای تبارک‌وتعالی: (عَمَّ يَتَسَاءَلُوْنَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيْمِ) که مراد از آن خبر روز رستاخیز است، افتتاح شده است.

عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ ﴿١﴾

﴿**دربارهٔ چه از یک‌دیگر می‌پرسند**﴾ کافران؟ مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: چون رسول خدا ﷺ به رسالت مبعوث شدند و به مردم مکّه از یگانگی خداوند ﷻ و از زنده‌شدن پس از مرگ خبر دادند و بر آنان قرآن تلاوت کردند، کفّار شروع کردند به سؤال کردن از یک‌دیگر و می‌گفتند: برای محمّد چه اتّفاقی افتاده‌است؟ او چه چیزی به‌همراه آورده‌است؟ پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود. سپس سؤالشان را با این فرمودهٔ خویش پاسخ داد:

عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٢﴾

﴿**از آن خبر بزرگ سؤال مـی‌کنند**﴾ آن خـبر بـزرگ ، هـمانا خـبر نـزول قـرآن عظیم‌الشّأن می‌باشد زیرا قرآن از توحید و تصدیق پیامبر و وقـوع رسـتاخیز خـبر می‌دهد . به‌قولی‌دیگر : مراد از آن خبر بزرگ ، خبر زنده‌شدن پس از مرگ است . ابن‌کثیر می‌گوید : « قول قوی‌تر نیز همین قول است » .

ٱلَّذِى هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿٣﴾

﴿**که دربارهٔ آن باهم اختلاف دارند**﴾ یعنی : خبر بزرگی که در آن اختلاف دارند ، در مورد قرآن است؛ زیرا بعضی از آنان آن را سحر می‌پندارنـد ، بـعضی شـعر ، بعضی تکهّن و غیب‌گویی و بعضی هم می‌گویند کـه قـرآن افسـانه‌های پـیشینیان است . یا در مورد قیامت اختلاف دارند زیرا کسانی به آن ایمان دارند و کسانی آن را انکار می‌کنند ، کسانی در آن شک دارند و کسانی یقین .

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٤﴾

﴿**نه چنان است**﴾ که مشرکان می‌پندارند ﴿**به‌زودی خواهند دانست**﴾ حقیقت امر را . این هشدار و زجر و توبیخ سختی برای کفّار است که مـجدّداً بـرای مـبالغه و تشدید در هشداردهی و وعید با این هشدار تکان‌دهنده دنبال می‌شود :

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٥﴾

﴿**باز هم نه چنان است، به‌زودی خواهند دانست**﴾ یعنی : هرگز سزاوار نیست که

دربارهٔ قرآن، یا قیامت اختلاف کنند زیرا قرآن و باورهای این دین حقّ است لذا کسانی که بدان کفر می‌ورزند، به‌زودی فرجام تکذیبشان را خواهند دانست.

آن‌گاه خداوند متعال به ذکر برخی از مظاهر قدرت عظیم خود بر آفرینش اشیای عجیب و پدیده‌های شگرف که خود دلیل قدرت وی بر امر معاد و غیرآن است، پرداخته و نه پدیده از آنها را این‌گونه برمی‌شمارد:

أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ مِهَـٰدًا ﴿٦﴾

﴿آیا زمین را مهادی نگردانیدیم؟﴾ مَهاد: زیرانداز و فرش است، همچون گهواره که برای کودک گسترده می‌شود تا بر آن خوابانده شود.

وَٱلْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾

﴿و﴾ آیا ﴿کوهها را چون میخ‌هایی نگردانیدیم؟﴾ یعنی: کوهها را مانند میخهایی برای زمین گردانیدیم تا آرام گیرد و نجنبد، همچنان‌که خیمه با میخ محکم ساخته می‌شود.

این آیه بازتابگر معجزهٔ علمی‌ای از معجزات قرآن است زیرا دانشمندان علم جیولوجی در عصر ما به این نتیجه رسیده‌اند که هر کوهی ریشهٔ میخ مانندی در عمق زمین دارد که حجم آن در زیر زمین برابر با ارتفاع آن بر روی زمین می‌باشد.

وَخَلَقْنَـٰكُمْ أَزْوَٰجًا ﴿٨﴾

﴿و شما را جفتها آفریدیم﴾ یعنی: جفتهای نرینه و مادینه که هر یک از دیگری

بهره می‌گیرید و در اثر این بهره گیری جنسی شما، توالد و تناسل پدید می آید.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿۹﴾

﴿ و خواب شما را مایهٔ آرامش ﴾ و آسایش ابدانتان ﴿ گردانیدیم ﴾ زیرا قوای انسان با خواب تجدید گردیده و عقل و جسم وی هردو نشاط خود را بازمی‌یابند. سُبات: این است که انسان درحالی‌که روح در بدنش ساری و جاری است، از حرکت بازماند و این بازماندن از حرکت و تسلیم شدن اختیاری یا جبری به برهه‌ای از آرامش، ضرورتی از ضرورتهای هر موجوده زنده، رازی از رازهای قدرت آفریننده و نعمتی از نعمت‌های عظیم اوست که هیچ نیرویی جز ذات ذوالجلال قادر به بخشیدن آن نمی‌باشد.

وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِبَاسًا ﴿۱۰﴾

﴿ و شب را لباسی قراردادیم ﴾ که تاریکی آن شما را می‌پوشاند و این پوشش برای انجام منافع شما و پنهان کردن چیزهایی است که دوست ندارید دیگران در آن ناظر احوال شما باشند و تحقّق‌بخش فوایدی است که برآوردن آنها در روز میسّر نیست چنان‌که لباس انسان را پوشانده و او را از گرما و سرما حفظ می‌کند و عورتش را از انظار پنهان می‌دارد.

وَجَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشًا ﴿۱۱﴾

﴿ و روز را وقت تلاش معاش قراردادیم ﴾ تا در روشنی آن به طلب آنچه که سبب برپایی معیشتتان می‌شود، تلاش کنید و ارزاقی را که خدای عزّوجلّ قسمتتان

نموده‌است، به دست آورید.

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾

﴿**و بر فرازتان هفت آسمان استوار**﴾ که در خلقت و آفرینش خود محکم و نیرومند است ﴿**بنا کردیم**﴾.

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ﴿١٣﴾

﴿**و چراغی درخشان آفریدیم**﴾ مراد از آن: خورشید جهانتاب است که خدای عزّوجلّ در آن هم نور، هم گرما و انرژی، آفریده‌است و کلمهٔ «وَهْج»، جامع هر دو معنی، یعنی نور و گرما می‌باشد.

وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلْمُعْصِرَٰتِ مَآءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾

﴿**و از ابرهای متراکم آبی ریزان فروداوردیم**﴾ مُعْصِراتْ: ابرهایی است که به آب در هم فشرده می‌شود امّا هنوز نباریده‌است. ثُجاجْ: فروریزنده به کثرت است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَفْضَلُ الْحَجِّ اَلْعَجُّ وَالثَّجّ ۞ بهترین حج بالانمودن صدا به لبّیک‌گفتن و ریختن خون حیوان هدیه است».

لِّنُخْرِجَ بِهِۦ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾

﴿**تا به‌سبب آن دانه و گیاه را برویانیم**﴾ یعنی: تا به‌سبب آن آب ریزان از ابرها،

دانه‌هایی را از زمین بیرون آوریم که قوت و غذای شماست؛ مانند گندم، جو و غیره. نبات: عبارت از علوفهٔ چهارپایان و سایر گیاهان خوردنی است.

وَجَنَّـٰتٍ أَلۡفَافًا ﴿١٦﴾

﴿و﴾ نیز تا برویانیم به سبب آن آب ریزان **﴿باغهای درهم پیچیده و انبوه را﴾** یعنی: باغهایی را که بعضی به بعضی‌دیگر درهم پیچیده‌اند، از آن رو که شاخه‌های آنها به هر سو دویده است و بسیار پرشاخ‌وبرگ گردیده‌اند. شایان ذکر است که دو آیهٔ: (لِنُخۡرِجَ بِهِ حَبّاً وَّ نَبَاتاً وَ جَنَّاتٍ أَلۡفَافا) شامل هر سه نوع رستنی‌ای می‌شود که از زمین می‌روید که عبارت‌اند از:

۱ ـ رستنی‌ای که دارای غلاف و پوشش است، مانند دانه‌های غذایی.

۲ ـ رستنی‌ای که غلاف و پوشش ندارد، مانند گیاهان و علفها که این دو نوع دارای ساق نیستند.

۳ ـ رستنی دارای ساق و تنه که عبارت از درختانند و چون بسیار انبوه شوند، بوستان (جنّت) نامیده می‌شوند، ازآن رو که یک محلّ را می‌پوشانند.

پس این پدیده‌های نُه گانه‌ای که برشمرده شد، نظر به حدوث و امکان و تجدّد خود، بر وجود آفرینندهٔ مختار دلالت می‌کنند چنان‌که استواری و محکمی آنها بر کمال علم و حکمت ذاتی حق تعالی دلالت می‌نماید و چون کمال حق تعالی در این اوصاف ثابت گردید، به‌طور قطع امکان حشر نیز ثابت می‌شود. از اینها گذشته در بیرون‌آوردن گیاهان بعد از خشک‌شدن آنها، بر امکان بیرون‌آوردن مردگان از گورها و برانگیختنشان بعد از مرگ دلیل ظاهری حسّی‌ای وجود دارد که نزدیک به اذهان است و افزون بر همهٔ اینها، هریک از چیزهای نه گانهٔ یادشده نعمتی است عظیم که می‌باید با شکر و سپاس استقبال شود و شکر آن با انجام دادن طاعات است پس نباید با ارتکاب معصیت که ناسپاسی است، بدرقه گردند.

إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ كَانَ مِيقَـٰتًا ﴿١٧﴾

﴿**بی‌گمان روز فصل**﴾ یعنی: روز داوری میان اهل کفر و ایمان، میان نیکوکار و بدکار و میان اهل حق و اهل باطل؛ ﴿**هنگامی معین است**﴾ یعنی: آن روز، مجمع و میعادگاهی معیّن برای پیشینیان و پسینیان است که در آن به ثواب و عقابی که وعده داده شده‌اند، می‌رسند. این روز «فصل» نامیده شد زیرا خداوند ﷻ در آن میان خلقش فیصله و داوری می‌کند.

يَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿١٨﴾

﴿**روزی که در صور دمیده شود**﴾ صُور: بوقی است که اسرافیل ﷺ در آن می‌دمد و از آن صدای مهیبی بیرون می‌آید ﴿**پس فوج فوج بیایید**﴾ یعنی: شما گروه گروه و توده توده، هر امّتی همراه با پیامبرش از قبرهایتان به‌سوی موقف محشر و عرصه‌گاه حساب می‌آیید.

وَفُتِحَتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتْ أَبْوَٰبًا ﴿١٩﴾

﴿**و آسمان شگافته شود**﴾ برای فرودآمدن فرشتگان ﴿**پس شود دروازه دروازه**﴾ یعنی: آسمان دارای درهای بسیاری می‌گردد تا فرشتگان از آن دروازه‌ها فرود آیند.

وَسُيِّرَتِ ٱلْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾

﴿**و کوهها روان ساخته شوند و چون سرابی گردند**﴾ یعنی: کوهها از جاهای خود

در هوا روان ساخته شده و از مقرّ خود برکنده شوند و چون گردی به هوا پراکنده شوند به طوری که بیننده می‌پندارد که آن کوهی است زیرا بر صورت کوه است درحالی‌که حقیقتاً در آنجا کوهی نیست بلکه محضاً غباری است و بس.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٢١﴾

﴿**بی‌گمان جهنّم کمینگاهی است**﴾ یعنی: جهنّم در حکم و قضای الهی کمینگاهی است که نگهبانان آن در کمین کفّار نشسته‌اند تا آنهارا در آن عذاب کنند. یا دوزخ خود کمین‌کننده است و در انتظار کفّاری است که به‌سوی آن می‌آیند چنان‌که کمین‌کننده در انتظار شکار خویش می‌باشد تا به‌سوی آن آید.

لِّلطَّٰغِينَ مَـَٔابًا ﴿٢٢﴾

﴿**که برای سرکشان بازگشتگاهی است**﴾ و کسانی که با مخالفت اوامر پروردگار، طغیان و سرکشی اختیار کرده‌اند، به‌سوی آن رجوع کرده و درآن فرود می‌آیند.

لَّٰبِثِينَ فِيهَآ أَحْقَابًا ﴿٢٣﴾

﴿**که روزگاری دراز در آن درنگ می‌کنند**﴾ یعنی: سرکشان تا آن‌گاه که روزگاران باقی است در دوزخ درنگ می‌کنند. حَقْب: برهه‌ای دراز و دیرپا از زمان است که چون بگذرد، برهه‌ای‌دیگر به دنبال آن می‌آید، سپس برهه‌ای دیگر و همین‌گونه قطعات به‌هم‌پیوستهٔ زمان تا ابد به هم می‌پیوندند. شایان ذکر است که «حقب» و «حقبه» در سخن به کار گرفته نمی‌شود مگر این‌که گوینده پیاپی آمدن زمانها را مدّ نظر داشته‌باشد.

لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ﴿٢٤﴾

﴿**در آنجا نه خنکی‌ای می‌چشند و نه شربتی**﴾ یعنی: سرکشان در جهنّم، یا در آن روزگاران دراز هیچ خنکی‌ای را که با آن از گرمای سوزان جهنّم لختی بیاسایند نمی‌چشند و نه نوشیدنی‌ای را که به آنان در رفع تشنگی‌شان نفعی برساند. بَرْد: بر خواب نیز اطلاق می‌شود.

إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ﴿٢٥﴾

﴿**جز آب جوشان**﴾ حَمِیم: آب جوش است ﴿**و چرکابه‌ای**﴾ که زردآب و چرک و خونابهٔ دوزخیان می‌باشد.

جَزَآءً وِفَاقًا ﴿٢٦﴾

﴿**جزایی است مناسب**﴾ یعنی: این عذابشان موافق و مناسب با اعمال و گناهانشان می‌باشد؛ پس گناهی بزرگتر از شرک و عذابی بزرگتر از آتش دوزخ وجود ندارد و چنان‌که اعمالشان بد است، خداوند ﷻ به آنان جزایی موافق با آن می‌چشاند.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿٢٧﴾

﴿**آنان بودند که حساب‌وکتابی را توقّع نمی‌داشتند**﴾ یعنی: نه آنان به ثوابی طمع داشتند و نه از حسابی بیمناک بودند زیرا به رستاخیز ایمان نداشتند.

وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا كِذَّابًا ﴿۲۸﴾

﴿**و آیات ما را سخت تکذیب می‌کردند**﴾ یعنی: آنها آیات قرآنی و حجّت‌ها و دلایلی را که خداوند متعال به وسیلهٔ پیامبران ﷺ بر خلقش فرود آورده بود، سخت تکذیب می‌کردند.

وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَـٰهُ كِتَـٰبًا ﴿۲۹﴾

﴿**و هرچیزی را به صورت کتابی ضبط کرده‌ایم**﴾ یعنی: هر چیز را در لوح محفوظ نوشته و به‌شمار آورده‌ایم تا فرشتگان آن را بشناسند. یا مراد اعمال بندگان است که فرشتگان نگهبان آنها را نوشته‌اند.

فَذُوقُواْ فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ﴿۳۰﴾

﴿**پس بچشید که جز عذاب هرگز بر شما نمی‌افزاییم**﴾ یعنی: این سخن به اهل دوزخ گفته می‌شود؛ به‌سبب کفر و تکذیبشان به آیات الهی و افعال زشت و ناصوابشان پس آنان به‌طور همیشه در روند روزافزونی از عذاب الهی قرار دارند. عبدالله‌بن‌عمرو ﷺ می‌گوید: «بر اهل دوزخ آیه‌ای سخت‌تر از این آیه نازل نشده‌است».

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿۳۱﴾

﴿**مسلماً پرهیزگاران را رستگاری‌ای است**﴾ مَفاز: رستگاری و دستیافتن به مطلوب و نجات از آتش دوزخ، یا تفرّجگاهی است. ابن‌کثیر معنی دوم را ترجیح

داده‌است زیرا خداوند ﷻ بعد از آن می‌فرماید:

حَدَآئِقَ وَأَعْنَابًا ﴿٣٢﴾

﴿**بوستانهایی است**﴾ مُثمر و مشجّر ﴿**و درختان انگوری است**﴾ **عطف انگور بر** بوستانها ازقبیل عطف خاص بر عام است، امری که خود بر بزرگی شأن آن درختان دلالت می‌کند.

وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا ﴿٣٣﴾

﴿**و دوشیزگان نارپستان**﴾ یعنی: برای بهشتیان دوشیزگانی است که پستانهایشان برجسته و برآمده‌است و فروافتاده نیست، که این دوشیزگان ﴿**همسال**﴾ یعنی: در سنّ‌وسال خود برابرند.

وَكَأْسًا دِهَاقًا ﴿٣٤﴾

﴿**و**﴾ برای پرهیزگاران ﴿**جامهای سرشار**﴾ پر از شراب است.

لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّٰبًا ﴿٣٥﴾

﴿**در آنجا نه لغوی می‌شنوند و نه دروغی**﴾ یعنی: پرهیزگاران نه در بهشت سخن لغوی را می‌شنوند و نه هم به یک‌دیگر دروغ می‌گویند، برخلاف آنچه که در مجالس شراب‌نوشی دنیا روی می‌دهد زیرا بهشت سرای سلامتی است پس هر آنچه که در آن وجود دارد، از نقص و عیب مبرّاست. لغو: سخنان باطل و بیهوده

است.

جَزَآءً مِّن رَّبِّكَ عَطَآءً حِسَابًا ﴿٣٦﴾

﴿**پاداشی است از سوی پروردگارت**﴾ یعنی: پروردگار متعال بهشتیان را بدانچه ذکر شد، دربرابر ایمان و اعمال شایستهٔ ایشان پاداش می‌دهد ﴿**بخششی**﴾است به ایشان ﴿**حساب کرده‌شده**﴾یعنی: به اندازه‌ای است که در حکم و وعدهٔ پروردگار سبحان مستحق و سزاوار آن هستند زیرا حق تعالی برای هر نیکی از ده تا هفتصد ثواب وعده داده‌است و نیز برای گروهی پاداشی مقرّر کرده‌است که نهایت و اندازه‌ای ندارد. یا «حِسَاباً» به این معنی است که این پاداش ایشان را بسنده و کافی است چنان‌که اعراب می‌گویند: «أَعْطَانِيْ فَأَحْسَبَنِيْ ✿ به من آن قدر زیاد بخشید که گفتم دیگر بس است». و از آن است: «حَسْبِيَ اللّٰه ✿ خداوند ﷻ مرا بس است».

رَّبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ٱلرَّحْمَٰنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿٣٧﴾

آری! آنچه ذکر شد، پاداشی است از سوی پروردگارت؛ همان که ﴿**پروردگار آسمانها و زمین**﴾است ﴿**و آنچه که مابین آنهاست، الله رحمان که از جانب او اجازهٔ سخن‌گفتن ندارند**﴾ یعنی: توان آن را ندارند که از وی سؤال کنند مگر در امری که برایشان اجازه داده‌است و اختیار شفاعت‌کردن را نیز ندارند، جز به اجازه و دستور وی.

يَوۡمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ صَفّٗاۖ لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَقَالَ صَوَابٗا ﴿۳۸﴾

﴿روزی که روح و فرشتگان به صف ایستند﴾ مراد از روح در اینجا فرشته‌ای از فرشتگان است. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «روح فرشته‌ای است عظیم که در آفرینش خود از بزرگترین فرشتگان می‌باشد». ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «روح فرشته‌ای است بزرگتر از آسمانها و زمین». نسفی می‌گوید: «قول جمهور این است که روح: جبرئیل علیه السلام است». به‌قولی: «روح لشکری از لشکریان خدای عزّوجلّ است که فرشته نیستند». به‌قولی‌دیگر: «آنان ارواح بنی‌آدم‌اند که در صفّی می‌ایستند و فرشتگان در صفّی‌دیگر و این امر در میان دو دمیدن اسرافیل علیه السلام ــ قبل از آن‌که ارواح به اجسام برگردانده شوند ــ روی می‌دهد». ﴿سخن نگویند﴾ حاضران محشر ﴿مگر کسی که رحمان به او اجازه داده‌باشد﴾ در امر شفاعت. یا سخنی نگویند مگر در مورد کسی که خدای رحمان برای او اجازهٔ سخن‌گفتن داده‌است ﴿و﴾ آن شخص ازجمله کسانی باشد که ﴿گفته‌باشد﴾ در دنیا ﴿سخن صواب﴾ یعنی: به توحید گواهی داده‌باشد. یا اجازهٔ سخن گفتن داده نمی‌شود مگر برای کسی که در امر شفاعت سخنی صواب و درست بگوید. بیضاوی می‌گوید: «هرگاه این گروه که از بهترین خلایق و نزدیکترینِ آنها به خدای سبحان هستند، اجازهٔ سخن‌گفتن را نداشته‌باشند پس غیرایشان چگونه اجازهٔ آن را خواهند داشت؟».

ذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ مَـَٔابًا ﴿۳۹﴾

﴿این﴾ روز ایستادنشان بر وصفی که ذکر شد، همانا ﴿روز حقّ است﴾ یعنی:

روزی رخدادنی و متحقّق است که حتماً واقع می‌شود **﴿پس هرکه خواهد راه بازگشتی به‌سوی پروردگار خود بگیرد﴾** با انجام اعمال شایسته و در پیش گرفتن برنامه‌ای که او را به سر منزل قرب و رضای حق تعالی می‌رساند.

إِنَّآ أَنذَرْنَـٰكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنظُرُ ٱلْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ ٱلْكَافِرُ يَـٰلَيْتَنِى كُنتُ تُرَٰبًۢا ﴿٤٠﴾

﴿هرآینه ما شما را از عذاب نزدیکی هشدار دادیم، روزی که آدمی آنچه را دو دست وی پیش فرستاده بود﴾ از خیر یا شرّ **﴿بنگرد و کافر گوید: ای کاش من خاک بودم﴾** از آن رو که کافر انواع عذابی را که خدای سبحان برایش آماده کرده‌است، مشاهده می‌کند. ابن‌کثیر نقل می‌کند که: خداوند ﷻ چهارپایان را برای انتقام‌گرفتن از همدیگر گرد می‌آورد و بعد از آن‌که از یک‌دیگر انتقام‌کشی می‌کنند به خاک تبدیل می‌شوند، در آن وقت است که کافر حالی همانند حال آنها را آرزو می‌کند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ نازعات

مکّی است و دارای چهل‌وشش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با سوگند الهی به «نازعات» که عبارت از فرشتگان قبض کنندۀ ارواح بنی‌آدم‌اند، «نازعات» نامیده شد. نام دیگر این سوره «ساهره» یعنی «زمین محشر» است که بیان آن در آیۀ (۱۴) آمده‌است.

وَٱلنَّـٰزِعَـٰتِ غَرۡقٗا ﴿١﴾

﴿سوگند به کسانی‌که ارواح را به سختی بیرون می‌کشند﴾ یعنی: سوگند به فرشتگانی که ارواح بندگان را از اجسادشان با کشیدنی سخت بیرون می‌کشند چنان‌که کشنده کمان دو سوی آن را به سختی می‌کشد چراکه آن فرشتگان ارواح را از انتهای بدن بیرون می‌کشند.

وَٱلنَّـٰشِطَـٰتِ نَشۡطٗا ﴿٢﴾

﴿و سوگند به فرشتگانی که بیرون می‌آورند بیرون‌آوردنی﴾ یعنی: ارواح را از اجساد به سرعت و سهولت بیرون می‌آورند. نشط: گرفتن به‌سرعت است. به‌قولی: ناشطات؛ بیرون‌آورندگان ارواح مؤمنانند به‌نرمی و راحتی و نازعات: بیرون‌کشندگان ارواح کافرانند به‌سختی و درد.

وَٱلسَّٰبِحَٰتِ سَبۡحٗا ﴿٣﴾

﴿و سوگند به فرشتگانی که شناکنان شناورند﴾ یعنی: فرشتگانی که برای رساندن فرمان خداوند ﷻ شناکنان و شتابان از آسمان فرود می‌آیند.

فَٱلسَّٰبِقَٰتِ سَبۡقٗا ﴿٤﴾

﴿پس سوگند به فرشتگانی که سبقت می‌گیرند به سبقت‌کردنی﴾ ایشان فرشتگانی‌اند که ارواح مؤمنان را سبقت‌کنان به‌سوی بهشت می‌برند.

فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا ﴿٥﴾

﴿پس سوگند به فرشتگانی که امر را تدبیر می‌کنند﴾ تدبیر فرشتگان برای امر: عبارت از فرودآوردن حلال و حرام با تفاصیل آنها و کارپردازی برای اهل زمین در بادها و بارانها و غیر آن است. نقل است که: تدبیر و ساماندهی امر دنیا به چهار تن از فرشتگان سپرده شده‌است؛ جبرئیل، میکائیل، عزرائیل و اسرافیل ﷺ. پس جبرئیل؛ برگماردهٔ بادها و لشکرهاست، میکائیل: برگماردهٔ بارانها و رستنی‌هاست، عزرائیل: برگماردهٔ گرفتن ارواح است و اسرافیل: برگماردهٔ فرودآوردن فرمان بر ایشان می‌باشد. جواب قسم محذوف است، یعنی سوگند به

آنچه ذکر شد که شما بعد از مرگ برانگیخته می‌شوید.

يَوۡمَ تَرۡجُفُ ٱلرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾

﴿آن روز که لرزنده بلرزد﴾ این واقعه در هنگام دمیدن اسرافیل ﷺ در صور اوّل روی می‌دهد که به سبب آن همهٔ خلایق می‌میرند و زمین و کوهها همه در آن به جنبش و اضطراب درمی‌آیند؛

تَتۡبَعُهَا ٱلرَّادِفَةُ ﴿٧﴾

﴿و از پی آن از پی آینده درآید﴾ رَادِفَه: نفخهٔ دوم است که با آن رستاخیز برپا می‌شود پس نفخهٔ اوّل خلق را می‌میراند و نفخهٔ دوم آنان را زنده می‌گرداند.

قُلُوبٞ يَوۡمَئِذٖ وَاجِفَةٌ ﴿٨﴾

﴿در آن روز دلهایی ترسان و لرزانند﴾ واجِفَه: دلهای مضطرب، نگران و لرزانی هستند که بر اثر مشاهدهٔ هول و هراسهای روز قیامت سخت هراسان می‌شوند.

أَبۡصَٰرُهَا خَٰشِعَةٞ ﴿٩﴾

﴿دیدگان آنها فروافتاده﴾ یعنی: چون کسانی که بر غیر اسلام مرده‌اند، هول‌وهراسهای روز قیامت را مشاهده کنند بر چشمانشان خواری و خضوع و فروافتادگی چیره می‌شود.

يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي ٱلْحَافِرَةِ ﴿۱۰﴾

﴿می‌گویند﴾ کافران؛ همانان که در دنیا منکر رستاخیز بوده‌اند: **﴿آیا ما به حالت نخستین بازگردانیده می‌شویم؟﴾** این سخن را هنگامی از روی استبعاد می‌گویند که به آنان گفته شود: شما بعد از مرگ برانگیخته شده و از نو زنده می‌شوید. یعنی: آیا بعد از آن‌که در گودال قبرهایمان قرار بگیریم، مجدّداً به حال اوّل برگردانده شده و بعد از مرگ زنده می‌شویم؟! حَافِرَةْ: زندگی نخستین است. اعراب می‌گویند: «فُلاَنٌ رَجَعَ فِي حَافِرَتِهِ ۞ فلان به راهی که از آن آمده‌بود، برگشت».

أَءِذَا كُنَّا عِظَـٰمًا نَّخِرَةً ﴿۱۱﴾

آن‌گاه بر استبعاد خویش افزوده و می‌گویند: **﴿آیا وقتی ما استخوان ریزه‌هایی پوسیده شدیم﴾** بار دیگر برانگیخته شده و زندگی را از سر می‌گیریم؟ درحالی‌که این دورترین حالت از زندگی است؟.

قَالُواْ تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿۱۲﴾

﴿گفتند: در این صورت این برگشتی زیان آور است﴾ یعنی: اگر مجدّداً بعد از مرگ به زندگی برگردانده شویم، قطعاً زیانکار خواهیم بود زیرا در آن صورت تهدیدهای محمّد ﷺ در مورد ما جامهٔ عمل می‌پوشد و سخنان او در حقّ ما راست می‌شود. این سخن را نیز از روی استهزا گفتند.

محمّدبن‌کعب در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: چون آیهٔ (أَئِنَّا لَمَرْدُوْدُوْنَ فِي الْحَافِرَةِ) نازل شد، کفّار قریش گفتند: اگر بعد از مرگ خویش دوباره زنده شویم، در این صورت زیانکار خواهیم بود! پس این آیه نازل شد.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجۡرَةٞ وَٰحِدَةٞ ﴿۱۳﴾

سپس خداوند متعال در ردّ سخنانشان می‌فرماید: ﴿**جز این نیست که آن یک بانگ تند است**﴾ یعنی: ای منکران! قیامت را دور از تصوّر نپندارید و فکر نکنید که پدیدآوردن آن بر خدای عزّوجلّ دشوار می‌باشد زیرا قیامت به یک فریاد سخت وابسته است و این همان نفخهٔ دوم است که با دمیدن آن قیامت برپا می‌شود.

فَإِذَا هُم بِٱلسَّاهِرَةِ ﴿۱۴﴾

﴿**پس بناگاه آنان در هامون رستاخیز باشند**﴾ سَاهِرَة: زمین سپیدی است که خدای سبحان آن را پدید می‌آورد و خلایق را بر روی آن محاسبه می‌کند.

هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ ﴿۱۵﴾

﴿**آیا داستان موسی**﴾ یعنی: اخبار وی ﴿**به تو رسیده‌است؟**﴾ این خطابی است برای رسول اکرم ﷺ به‌قصد تسلیت و دلجویی ایشان دربرابر تکذیب قومشان. یعنی: ای پیامبر! بدان که داستان موسی علیه‌السلام با فرعون سرکش و قوم وی نیز همین گونه بود زیرا او نیز در دعوت فرعون با تکذیب روبه‌رو شد و متحمّل سختی‌های فراوانی گردید. چنان‌که این آیه تهدیدی است برای کفّار که اگر به تکذیب خود ادامه دهند، سرانجامی مانند سرانجام فرعون و کسان وی ـ که از آنان بسیار نیرومندتر و با شوکت‌تر بوده‌اند ـ در انتظارشان خواهدبود و خدای سبحان چنان‌که فرعون و قومش را عبرتی برای جهانیان گردانید، آنان را نیز به سرنوشتی همانند روبرو خواهد کرد.

إِذۡ نَادَىٰهُ رَبُّهُۥ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٦﴾

﴿آن‌گاه که پروردگارش او را ﴾ یعنی: موسی علیه السلام را ﴿ندا در داد در وادی مقدّس ﴾ یعنی: مبارك و مطهّر، که نام آن وادی مقدّس ﴿طوی ﴾ است و در کوه سینا واقع است.

ٱذۡهَبۡ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿١٧﴾

آری! ندا در داد که ای موسی: ﴿به‌سوی فرعون برو که او سر به طغیان برداشته‌است ﴾ یعنی: در عصیان و تکبّر و کفر از حدّ گذشته‌است.

فَقُلۡ هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾

﴿پس بگو ﴾ به وی ﴿آیا سرِ آن داری که به پاکیزگی گرایی؟ ﴾ یعنی: بعد از آن‌که پیش فرعون رسیدی، به او بگو: آیا بر آن هستی که با طاعت و ایمان از شرك و عصیان پاکیزه شوی؟ بدین‌سان موسی علیه السلام مأمور گردید تا در گام نخست با فرعون از در نرمش و ملایمت درآید.

وَأَهۡدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخۡشَىٰ ﴿١٩﴾

﴿و ﴾ آیا سرِ آن داری که ﴿تو را به‌سوی پروردگارت راه نمایم تا پروا بداری؟ ﴾ یعنی: تو را به‌سوی شناخت، یگانگی و پرستش خداوند جل جلاله ارشاد کنم، در نتیجه از عذاب وی بترسی؟ شایان ذکر است که خشیت و ترس جز از کسی که راهیافته و رشید باشد، پدید نمی‌آید.

فَأَرَىٰهُ ٱلْأَيَةَ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿٢٠﴾

﴿پس معجزهٔ بزرگ را بدو نمود ﴾یعنی: موسیﷺ نزد فرعون رفت و دعوت حق را به وی رساند آن‌گاه معجزهٔ بزرگ و نشانهٔ سترگی را که دلیل راستگویی وی در ادّعای نبوّت بود، به او نمایاند و آن معجزه، تبدیل شدن عصای وی به اژدها یا عصا و ید بیضا هر دو بود زیرا هر دو در حکم یک معجزه بودند.

فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ﴿٢١﴾

﴿ولی تکذیب کرد ﴾ فرعون موسیﷺ را با آنچه که آورده بود ﴿و عصیان کرد ﴾خدای عزّوجلّ را لذا از وی فرمان نبرد.

ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ﴿٢٢﴾

﴿سپس روی برتافت ﴾ فرعون و پشت کرد از ایمان، یا از موسیﷺ ﴿تدبیرکنان ﴾یعنی: در حالی که به فساد در روی زمین می‌کوشید و در معارضه و مقابله با آنچه که موسیﷺ آورده بود، به تکاپو افتاده بود.

فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ﴿٢٣﴾

﴿پس گرد آورد ﴾ یعنی: فرعون لشکریان خود را برای جنگ و نبرد گرد آورد، یا جادوگران را برای مقابله با موسیﷺ گرد آورد، یا مردم را برای حضور در صحنه گرد آورد تا آنچه را که روی می‌دهد، مشاهده کنند ﴿پس ﴾خودش یا به‌وسیلهٔ منادی‌ای ﴿ندا در داد ﴾در آن جمع؛

فَقَالَ أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ ﴿٢٤﴾

﴿ وگفت: پروردگار برتر شما منم ﴾ مراد فرعون ملعون این بود که پروردگاری برتر از وی وجود ندارد.

فَأَخَذَهُ ٱللَّهُ نَكَالَ ٱلۡأٓخِرَةِ وَٱلۡأُولَىٰٓ ﴿٢٥﴾

﴿ و خدا هم او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد ﴾ یعنی: خداوند ﷻ او را فروگرفت؛ پس او را مجازات کرد به مجازات آخرت که همانا عذاب دوزخ است و به مجازات نخستین که همانا عذاب دنیا با غرق‌کردن وی در دریای سرخ بود تا هر کس خبرش را می‌شنود، از او پند و عبرت بگیرد.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبۡرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰٓ ﴿٢٦﴾

﴿ بی‌گمان در این ماجرا برای هر کس که بترسد، عبرتی است ﴾ یعنی: در داستان فرعون و آنچه که با او انجام شد، برای کسی که شأن و حال وی چنین است که از خدا ﷻ می‌ترسد و از او پروا می‌دارد، عبرتی است بزرگ.

بعد از بیان داستان موسی و فرعون، بار دیگر خطاب حق تعالی متوجّه منکران رستاخیز می‌شود، با ارائهٔ این حجّت که بازآفرینی خلق از آفرینش ابتدایی آن بر وی آسانتر است پس می‌فرماید:

ءَأَنتُمۡ أَشَدُّ خَلۡقًا أَمِ ٱلسَّمَآءُۚ بَنَىٰهَا ﴿٢٧﴾

﴿ آیا شما در آفرینش استوارترید یا آسمان ﴾ یعنی: آیا آفرینش شما بعد از مرگ

و برانگیختن مجدّدتان سخت‌تر و دشوارتر است یا آفرینش آسمان ؟ ﴿**الله آن را بنا کرد**﴾ پس هر کس بر آفرینش آسمانی که دارای همچو جرم و جسامت بزرگی است قادر باشد ، آسمانی با این عجایب صنعت و شگفتی‌های قدرت که فقط زوایای محدودی از آن برای بینندگان هویداست؛ همچو کسی چگونه از بازآفرینی اجسامی که بعد از آفرینش نخستین آنها را میرانده‌است ، ناتوان می‌باشد ؟ .

رَفَعَ سَمۡكَهَا فَسَوَّىٰهَا ﴿٢٨﴾

آری ! خداوند ﷻ آسمان را بنا کرد و ﴿**سقفش را بلند برکشید**﴾ یعنی : آن را همچون بنای مرتفعی بر فراز زمین قرار داد و سقف آن را برافراشت ﴿**پس آن را استوار کرد**﴾ یعنی : آسمان را در خلقت استوار و به اندازه و در شکل و هیئت درست و با اعتدال گردانید که نه در آن خللی است ، نه کجی و انحرافی و نه سستی و شگافی . آری ! هر کس از ابعاد هول انگیز کهکشانها اندک شناختی داشته باشد ، یقیناً عظمت آسمان را درک می‌کند و در می‌یابد که بازآفرینی انسان ـ حتّی در مقیاس تصوّرات عقلی بشر ـ از آفرینش آسمان بسیار ساده‌تر است .

وَأَغۡطَشَ لَيۡلَهَا وَأَخۡرَجَ ضُحَىٰهَا ﴿٢٩﴾

﴿**و شبش را تاریک و روزش را آشکار گردانید**﴾ یعنی : روزش را با روشنگری خورشید بارز و نمایان گردانید . یا معنی این است : خداوند ﷻ پدیدۀ شب را از آسمانها برداشت به این مفهوم که آسمانها شب ندارند بلکه همه روشن می‌باشند زیرا شب پدیده‌ای محلّی در بعضی از اجرام فلکی است نه در همۀ آنها .

وَٱلْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَآ ﴿۳۰﴾

﴿**و زمین را بعد از این**﴾ یعنی: بعد از آفرینش آسمان ﴿**هموار کرد**﴾ یعنی: گستراند و آن را برای زیست انسان آماده کرد و آن را در شکل، بیضوی گردانید که ــ برعکس آنچه معروف است ــ تماماً کروی نیست زیرا زمین از یک کرانهٔ خود پهن می‌باشد. شایان ذکر است که هر چند گستراندن و هموارکردن زمین به‌شکل بیضوی بعد از آفرینش آسمان بود امّا زمین به‌صورت اوّلیهٔ خود قبل از آفرینش آسمان آفریده شده بود چنان‌که در آیات [۹ ــ ۱۱] سورهٔ «سجده» گذشت. شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «از آیات قرآن و انکشافات علم هر دو چنین بر می‌آید که خلقت آسمان به عنوان یک کلّ که شامل کهکشانهای این کائنات و توابع آنهاست بر خلقت زمین مقدّم بوده است امّا خلقت آسمانهای هفت‌گانه که خود پدیده‌های غیبی‌ای هستند و علم و ادراک بشر هرگز به آنها راه نیافته است، بعد از خلقت زمین بوده است».

شاه‌ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: هموارکردن زمین این است که می‌فرماید؛

أَخْرَجَ مِنْهَا مَآءَهَا وَمَرْعَىٰهَا ﴿۳۱﴾

﴿**از زمین آب و چراگاه آن را بیرون آورد**﴾ یعنی: از زمین جویباران، دریاها و چشمه‌ها را منفجر گردانید و از آن چراگاهش ــ یعنی گیاهانی را که برای چرای حیوانات آماده باشد ــ بیرون آورد و این معنی شامل ارزاق و میوه‌هایی که انسانها از آن بهره می‌گیرند، نیز می‌شود.

وَٱلْجِبَالَ أَرْسَىٰهَا ﴿۳۲﴾

﴿و کوهها را استوار کرد﴾ و آنها را مانند میخهایی برای زمین گردانید تا زمین ساکنان خود را مضطرب و ناآرام نگرداند.

مَتَـٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَـٰمِكُمْ ﴿٣٣﴾

آری! حق تعالی همهٔ این کارها را کرد؛ ﴿برای بهره‌مندی شما و چهارپایانتان﴾ تا در زمین به‌راحتی زندگی کنید و از نعمتهای فراوان آن برخوردار شوید. پس بدانید که هر کس بر آفرینش این‌همه پدیده‌های عظیم توانا باشد، بدون شک بر بازآفرینی آنها نیز تواناست بلکه بر بازآفرینی آنها تواناتر است.

فَإِذَا جَآءَتِ ٱلطَّآمَّةُ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿٣٤﴾

﴿پس چون آن هنگامهٔ بزرگ در رَسَد﴾ یعنی: آن گاه که بلا و مصیبت سخت و بزرگی که از همهٔ بلاها و مصایب دیگر بزرگتر است، در رسد. و آن عبارت از نفخهٔ دوم است که اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به دوزخ می‌سپارد؛

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ ٱلْإِنسَـٰنُ مَا سَعَىٰ ﴿٣٥﴾

﴿آن روز است که انسان آنچه را که عمل کرده بود﴾ از خیر یا شرّ ﴿به یاد می‌آوَرَد﴾ زیرا او اعمال خود را به‌طور مدوّن در کارنامهٔ خویش مشاهده می‌کند در حالی که از فرط غفلت یا طول مدّت، آنها را فراموش کرده بود.

وَبُرِّزَتِ ٱلْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ ﴿٣٦﴾

﴿و جهنّم برای هر که درنگرد آشکار شود﴾ یعنی: جهنّم به گونه‌ای آشکار می‌شود که بر کسی پنهان نمی‌ماند. مقاتل می‌گوید: «پرده و حجاب از جهنّم برداشته می‌شود و خلق به‌سوی آن می‌نگرند». در آن هنگام است که مؤمن با دیدن آن، قدر این نعمت خداوند ﷻ را بر خود که از آن به‌سلامت مانده‌است می‌داند و امّا کافر؛ پس دیدن آن، غمی بر غم و حسرتی بر حسرتش می‌افزاید.

فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ﴿٣٧﴾

﴿واما کسی که از حدّ گذشته باشد﴾ در کفر و گناهان.

وَءَاثَرَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ﴿٣٨﴾

﴿و زندگانی این‌جهانی را برگزیده باشد﴾ بر آخرت؛ با پیروی از شهوات پس نه برای آن آمادگی گرفته‌باشد و نه به عمل اهل بهشت عمل کرده باشد. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی دنیا را بر دین و آخرت خویش مقدّم ساخته باشد»؛

فَإِنَّ ٱلۡجَحِيمَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ ﴿٣٩﴾

﴿پس بی‌شک دوزخ همان جایگاه اوست﴾ به‌زودی در آن جای خواهدگرفت و جز دوزخ جایگاه دیگری برای او نیست.

وَأَمَّا مَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفۡسَ عَنِ ٱلۡهَوَىٰ ﴿٤٠﴾

﴿و اما کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده‌باشد﴾ در موقف

حساب و حشر در روز قیامت ﴿**و نفس خود را از هوی و هوس بازداشته باشد**﴾ یعنی: بر نفس خود نهیب زده و آن را از گرایش به گناهان و محرّماتی که به آنها اشتها می‌ورزد، مهار کرده‌باشد؛

فَإِنَّ ٱلۡجَنَّةَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ ﴿٤١﴾

﴿**پس بی‌گمان بهشت جایگاه اوست**﴾ که در آن فرود می‌آید و جای می‌گیرد، نه در غیر آن. سهل می‌گوید: «ترک هوی کلید بهشت است، به‌دلیل این دو آیهٔ کریمه».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این دو آیه در شأن مصعب‌بن‌عمیر و برادرش عامربن‌عمیر رضی‌الله عنهما نازل گردید امّا مفادّ آن عامّ است دربارهٔ هر مؤمنی که از خداوند ﷻ ترسیده و از هوای نفس خویش پیروی نکند.

يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرۡسَىٰهَا ﴿٤٢﴾

﴿**از تو دربارهٔ قیامت می‌پرسند که فرارسیدنش چه وقت است؟**﴾ مُرۡسَاهَا: یعنی استقرار آن، چون استقرار و لنگرانداختن کشتی در یکجا.

ابن‌عبّاس ﵄ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «مشرکان مکّه از سر استهزا و ریشخند می‌پرسیدند: قیامت چه وقت برپا می‌شود؟ پس این آیه تا آخر سوره نازل شد».

فِيمَ أَنتَ مِن ذِكۡرَىٰهَآ ﴿٤٣﴾

﴿**تو از علم آن در چه مقامی هستی؟**﴾ یعنی: تو در مقامی نیستی که بدان علم

داشته‌باشی بلکه علم آن فقط نزد خدای سبحان است پس تورا چه به گفت‌وگو در بارهٔ آن.

إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَآ ﴿٤٤﴾

﴿**منتهای علم آن با پروردگار توست**﴾ و علم آن در نزد غیرحق تعالی نیست پس چرا از تو دربارهٔ آن سؤال می‌کنند و بیان وقت برپایی آن را از تو می‌طلبند ؟.

إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَىٰهَا ﴿٤٥﴾

﴿**جز این نیست که تو بیم‌دهندهٔ کسی هستی که از آن می‌ترسد**﴾ یعنی : تو برای آن مبعوث نشده‌ای تا آنها را از وقت برپایی قیامت آگاه کنی بلکه برای آن مبعوث شده‌ای تا کسی را که از برپایی قیامت می‌ترسد ، از هول و هراسها و سختی‌های آن بیم و هشدار دهی .

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَىٰهَا ﴿٤٦﴾

﴿**روزی که آن را می‌بینند**﴾ و هول و هراسهای آن را مشاهده می‌کنند ، مدّت درنگشان در دنیا در تصوّرشان چنان اندک می‌نماید که ﴿**گویی جز شبانگاهی یا بامداد آن به‌سر نبرده‌اند**﴾ یعنی : گویی جز مقدار آخر یا اوّل روز یا در حدّ یک چاشتگاه که نزدیک به این شبانگاه است ، در دنیا درنگ نکرده‌اند . یا معنی این است : گویی در قبرهای خود جز شبانگاهی یا وقت بامدادی را که پیش از آن است ، به‌سر نبرده‌اند زیرا بعد از مشاهدهٔ سختی‌های روز قیامت ، مدّت درنگ خود در قبرهای خویش را کم می‌شمارند .

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ عبس

مکّی است و دارای چهل‌ودو آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با ذکر «عبوست» که از اوصاف عادتی و جبلّی بشر است و بر انسان در هنگام اشتغال آن به کاری مهم چیره می‌شود، «عبس» نامیده شد. مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این سورهٔ کریمه گفته‌اند: این سوره در شأن عبدالله‌بن‌ام‌مکتوم ﷺ پسر دایی (خالو) خدیجه رضی‌الله عنها نازل شد. جریان این‌گونه بود که عبدالله‌بن‌ام‌مکتوم ﷺ نابینا درحالی نزد رسول خدا ﷺ آمد که جمعی از سران قریش ـ عتبه و شیبه دو فرزند ربیعه، ابوجهل‌بن هشام، عبّاس‌بن‌عبدالمطّلب، امیّه‌بن‌خلف و ولیدبن مغیره ـ نزد ایشان بودند و آن حضرت ﷺ به‌سوی اسلام دعوتشان می‌کردند، بدان امید که با مسلمان‌شدنشان دیگران نیز مسلمان شوند. در این اثنا عبدالله‌بن‌ام‌مکتوم ﷺ گفت: یارسول‌الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عزّوجلّ به شما تعلیم داده‌است، تعلیم دهید و این سخن خویش را درحالی تکرار می‌کرد که نمی‌دانست رسول خدا ﷺ به دعوت سران قریش مشغول‌اند. پس آن حضرت ﷺ این امر را که او سخنشان را قطع می‌کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند. همان

بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول خدا ﷺ ابن‌امّ‌مکتوم را گرامی می‌داشتند و چون او را می‌دیدند، می‌گفتند: «مَرْحَباً بِمَنْ عاتَبَنِيْ فِيْهِ رَبِّيْ» خوش آمد کسی که پروردگارم مرا به‌خاطر وی عتاب کرد». آن‌گاه به او می‌گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو بپردازم. و آن حضرت ﷺ دو بار او را به‌عنوان والی (استاندار) مدینه جانشین خویش ساختند، هنگامی که به غزوات می‌رفتند.

روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روی فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پرداختن به امور توانگری مشغول ساختند.

عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ﴿١﴾

﴿چهره درهم کشید و روی برتافت﴾ یعنی: رسول خدا ﷺ خشمگینانه چهره در هم کشید و روی برگردانید؛

أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ﴿٢﴾

﴿از این‌که آن مرد نابینا﴾ که عبدالله‌بن‌امّ‌مکتوم رضی الله عنه بود ﴿پیش او آمد﴾ به این ترتیب، خدای عزّوجلّ پیامبرش را بر ترشرویی ایشان دربرابر ابن‌امّ‌مکتوم سرزنش کرد تا این حقیقت را روشن گرداند که مؤمن فقیر بهتر از توانگر کافر است و این‌که نگریستن به‌سوی مؤمن فقیر، از نگریستن به‌سوی توانگر کافر ـ به سبب طمع‌بستن در ایمانش ـ اَولیٰ و اصلح می‌باشد هرچند که در این امر نیز نوعی از مصلحت نهفته است.

وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ﴿٣﴾

﴿و تو چه دانی﴾ ای محمّد ﷺ ﴿چه‌بسا او به پاکی گراید﴾ یعنی: شاید آن مرد نابینا به سبب آنچه که از تو می‌آموزد و در نتیجه، با انجام دادن عمل صالح از گناهان پاک گردد. این آیه به این حقیقت اشاره دارد که روگردانیدن پیامبر ﷺ از آن مرد نابینا، به‌خاطر تزکیه و پاکسازی غیروی بود.

أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ ﴿٤﴾

﴿یا پند می‌شنید﴾ و از اندرزهایی که آموخته بود، پند می‌گرفت ﴿و آن پند او را سود می‌بخشید﴾ شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول‌اکرم ﷺ به مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیا علیهم‌السلام زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه‌ای سر زد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر ابن امّ‌مکتوم نیز این بود که نمی‌دانست رسول خدا ﷺ به دیگران مشغول‌اند و بدین امید با آنان سخن می‌گویند که به اسلام مشرّف شوند.

أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ ﴿٥﴾

﴿امّا کسی که بی‌نیازی نشان می‌دهد﴾ از ایمان و از آنچه که نزد توست از علم، یا کسی که دارای ثروت و توانگری مادّی است؛

فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ﴿٦﴾

﴿پس تو بدو می‌پردازی﴾ یعنی: به او روی می آوری و با او سخن می‌گویی در حالی که او تحت تأثیر ثروت و توانگری خویش از تو اظهار بی‌نیازی می‌کند و از آنچه که آورده‌ای، روی برمی‌گرداند.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ﴿٧﴾

﴿با آن که اگر پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست﴾ یعنی: بر تو در این امر که آن توانگر، مسلمان نشود و به‌راه نیاید، هیچ ایراد و سرزنشی نیست زیرا مأموریّت تو فقط ابلاغ پیام الهی است و بس پس دیگر به کار کسانی از کفّار که در چنان حال و وضعی قرار دارند، چندان اهمّیّت نده.

وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسْعَىٰ ﴿٨﴾

﴿و امّا آن‌کس که شتابان پیش تو آمد﴾ به طلب این که او را به راه خیر ارشاد و به ندرزهای الهی موعظه کنی؛

وَهُوَ يَخْشَىٰ ﴿٩﴾

﴿درحالی که او می‌ترسد﴾ از خداوند متعال و ایستادن به پیشگاه وی در روز حساب؛

فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ ﴿١٠﴾

﴿پس تو از او به دیگران می‌پردازی﴾ و روی برمی‌گردانی. ابن کثیر می‌گوید:

«از اینجاست که خداوند ﷻ به پیامبرش ﷺ دستور داد تا کسی را به امر ابلاغ و هشدار مخصوص نگرداند بلکه میان شریف و وضیع، فقیر و غنی، آقا و برده، مرد و زن و بزرگسال و خردسال در ابلاغ پیام حق برابری برقرار نماید».

كَلَّآ إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾

﴿زنهار﴾ بعد از آن رویداد، دیگر مانند آن را تکرار نکن که از ارشاد فقیری که به قصد تزکیه و پاکی و پندپذیری نزد تو آمده‌است، روی برتابی و به توانگری مشغول شوی در حالی که آن توانگر از کسانی هم نیست که پاکدلی پیشه می‌کند ﴿هرآینه اینها پندی است﴾ یعنی: این آیات، یا این سوره پندی است که حق این است تا تو از آن پند گرفته و به‌موجب آن عمل کنی و امّتت نیز باید به‌موجب آن عمل کنند.

فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ ﴿١٢﴾

﴿تا هرکه خواهد، از آن پند گیرد﴾ یعنی: هر کس به آیات قرآن و اندرزهای این سوره رغبت داشته‌باشد، از آنها پند می‌گیرد، آنها را حفظ می‌کند و به‌موجب آنها عمل می‌نماید.

فِى صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ﴿١٣﴾

﴿در میان صحیفه‌هایی ارجمند﴾ یعنی: آیات قرآن پندی است که در میان صحیفه‌هایی قرار دارد که نزد خداوند متعال گرامی است به‌سبب علم و حکمتی که در آنهاست، یا به این دلیل که این آیات از لوح محفوظ فرودآورده شده‌است؛

مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ﴿۱۴﴾

﴿والا است و بلند قدر﴾ قرآن در نزد خدای عزّوجلّ ﴿پاک شده﴾ و منزّه است از پلیدی و تحریف، که آن را جز پاکان مساس نمی‌کنند و از دستبرد شیاطین و کفّار محفوظ و نگاه‌داشته شده‌است به گونه‌ای که هرگز به آن دسترسی ندارند؛

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ﴿۱۵﴾

این قرآن ﴿به دستهای نویسندگانی﴾ است. سَفَرَةْ: فرشتگانی‌اند که به کار انتقال وحی در میان خدای عزّوجلّ و پیامبرانش می‌پردازند، از مادّهٔ سفارت که رفت‌وآمد برای آوردن اصلاح در میان قوم است؛

كِرَامٍ بَرَرَةٍ ﴿۱۶﴾

﴿که گرامی‌اند﴾ آن سفیران وحی نزد پروردگارشان، پاکیزه‌اند از گناهان و ﴿نیکوکار﴾اند، یعنی پرهیزگارانی هستند که مطیع پروردگارشان می‌باشند و در ایمان خویش صادق و راستگویند. ابن جریر می‌گوید: «صحیح آن است که سفره فرشتگانی‌اند که سفیران میان خداوند ﷻ و خلقش می‌باشند و از این مادّه است سفیر، یعنی کسی که در میان مردم به صلح و خیر می‌کوشد».

در **حدیث شریف** آمده است: «اَلَّذِيْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَ هُوَ مَاهِرٌ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةْ وَالَّذِيْ يَقْرَؤُهُ وَ هُوَ عَلَيْهِ شَاقٌّ لَهُ أَجْرَانِ ✿ کسی که قرآن می‌خواند و ماهر به قرآن است، با سفیران گرامی نیکوکردار همراه می‌باشد و کسی که آن را می‌خواند و خواندنش بر وی دشوار است، برایش دو پاداش است». ـ

قُتِلَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَآ أَكۡفَرَهُۥ ﴿۱۷﴾

آن‌گاه حق تعالی از طبیعت کفّار سخن گفته و به طور ضمنی پیامبرش را از عدم ایمان آوردن آنها دلجویی می‌کند و انسانها را به اندرز گرفتن و شکر نعمت برمی‌انگیزد: ﴿**کشته باد انسان، چه ناسپاس است!**﴾ یعنی: لعنت بر انسان کافر باد، چه‌قدر در کفر خویش سخت‌سر است! این نفرینی سخت علیه انسان کافر به سبب افراطش در کفر و به تعجّب واداشتن از ناسپاسی نعمتهاست. یا استفهام توبیخی است، یعنی چه‌چیز او را بر کفر وا داشته‌است با آن که کفر هیچ مبنی و تکیه گاهی از حق ندارد؟

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیه دربارهٔ عتبه‌بن‌ابی‌لهب نازل شد هنگامی که گفت: من به پروردگار ستارگان کافرم.

مِنۡ أَيِّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥ ﴿۱۸﴾

﴿**او را از چه‌چیز آفریده‌است؟**﴾ یعنی: خداوند ﷻ این انسان کافر ناسپاس را از چه چیز آفریده‌است؟.

مِن نُّطۡفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ ﴿۱۹﴾

﴿**از نطفه‌ای خلقش کرد**﴾ یعنی: او را از آب بی‌مقداری آفرید پس برای کسی که دوبار از مخرج بول بیرون آمده‌است، چگونه شایسته است که تکبّر ورزد؟ ﴿**پس اندازهٔ مقرّرش بخشید**﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ بعد از آفرینش انسان از نطفه، او را خلقی استوار و به‌اندازه گردانید و او را آماده کرد تا به مصالح و منافعش بپردازد و برای او دو دست و دو پا و دو چشم و سایر آلات و حواس را آفرید؛

ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ ﴿٢٠﴾

﴿**سپس راه را بر او آسان گردانید**﴾ یعنی: سپس راه به‌دست آوردن خیر یا شرّ را برای او هموار و آسان گردانید.

ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقْبَرَهُۥ ﴿٢١﴾

﴿**سپس او را میراند و در گورش نهاد**﴾ یعنی: سپس خداوند متعال انسان را دارای قبری گردانید که به‌عنوان گرامیداشتش در آن مستور و پوشانیده می‌شود لذا او را از کسانی نگردانید که اجسادشان بر روی زمین افگنده می‌شود تا درندگان و پرندگان لاشه‌شان را بخورند.

ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُۥ ﴿٢٢﴾

﴿**سپس چون بخواهد، او را برانگیزد**﴾ یعنی: سپس هنگامی که خدای سبحان حشرونشرش را اراده کند، او را بعد از مرگش زنده می‌گرداند. گفتنی است که همهٔ این انتقالات؛ یعنی انتقال اوّلی انسان از آبی بی‌مقدار به جنین، سپس انتقال دومی او به موجودی ممیّز میان خیر و شرّ و سرانجام انتقال نهایی او با میراندن و درقبرکردن، دلایلی روشن بر این امرند که حق تعالی هر وقت بخواهد، این انسان را از قبرش نیز برمی‌انگیزد و حشرونشر می‌کند.

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَآ أَمَرَهُۥ ﴿٢٣﴾

﴿**ولی نه!**﴾ قضیه چنان نیست که آن انسان کافر می‌گوید ﴿**او هرگز آنچه را به او**

دستور داده شده بود، **به جای نیاورد﴾** بلکه برخی انسانها با کفر و برخی با عصیان، در اوامر خداوند ﷻ خلل انداختند و آنچه را که او بدان فرمان داده‌بود، جز اندکی از آنان به‌عمل نیاوردند. و این هشدار و تنبیهی است به انسان که باید از وضع و حال نادرستی که دارد بیرون آید.

فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ ﴿٢٤﴾

﴿**پس انسان باید به خوراک خود بنگرد**﴾ یعنی: باید انسان به دیدهٔ تأمّل بنگرد که چگونه خداوند متعال خوراک وی را که سبب حیاتش گردانیده‌است، آفرید؟.

أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾

بیان کیفیّت پدیدآوردن خوراک انسان این است که: ﴿**ما آب را به‌فراوانی ریختیم**﴾ از ابر.

ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾

﴿**آن‌گاه زمین را با شکافتنی شکافتیم**﴾ یعنی: زمین را با رستنی‌هایی که از آن به‌سبب فرودآمدن باران برآمده است؛ به شکافتنی نیک و شگرف و به گونه‌ای شکافتیم که با حالات مختلفهٔ آن رستنی سازگار و متناسب باشد؛ از کوچکی تا بزرگی آن و نیز در شکل و هیأت، رنگ و طعم و اغراض متنوّع دیگری مانند کاربرد آن به عنوان غذا، دوا و چراگاه که از آن موردلحاظ می‌باشد. به همین جهت خداوند ﷻ بعد از آن، هشت نوع از انواع رستنی‌ها را به‌شرح آتی ذکر نمود:

فَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا حَبّٗا ﴿٢٧﴾

﴿پس در آن دانه‌ها را ﴾که به‌وسیلهٔ آنها تغذّی حاصل مـی‌شود ﴿رویـانیدیم ﴾ یعنی: رستنی‌ها پیوسته رشد می‌کنند و بر نموّ خود می‌افزایند تا سرانجام بـه دانـه تبدیل می‌شوند.

وَعِنَبٗا وَقَضۡبٗا ﴿٢٨﴾

﴿و نیز ﴾در آن ﴿انگور و سبزیجات را ﴾ رویانیدیم. قَضْب: علفهای تازه‌ای است که چهارپایان با آن تغذیه می‌شوند مانند سبدر، اسپست و یونجه. آن را «قَضْب» نامیدند زیرا پشت سر هم رشد می‌کند و باربار درو می‌شود.

وَزَيۡتُونٗا وَنَخۡلٗا ﴿٢٩﴾

﴿و ﴾نیز رویانیدیم ﴿درخت زیتون و خرما را ﴾که غذا و میوهٔ آنها معروف است.

وَحَدَآئِقَ غُلۡبٗا ﴿٣٠﴾

﴿و باغهای انبوه را ﴾ نخل غُلب: درختان خرمای اصیل، تـنومند و ضـخیمی است که به‌طور پرپشت و به تعداد زیاد در نخلستان قد برافراشته باشد.

وَفَٰكِهَةٗ وَأَبّٗا ﴿٣١﴾

﴿و میوه و علف را ﴾ فَاکِهَه: هر چیزی است که مردم از میوه‌ها می‌خورند. آن را

عام ذکر کرد تا شامل تمام انواع آن بشود. أَبّ: تمام رستنی‌هایی است که نه مردم آن را می‌خورند و نه کشت می‌کنند، مانند علف‌های هرز و چراگاه‌های حیوانات.

مَّتَـٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَـٰمِكُمْ ﴿٣٢﴾

﴿**تا متاعی برای شما و چهارپایانتان باشد**﴾ یعنی: آنها را رویانیدیم تا شما و چهارپایانتان از آنها بهره بگیرید زیرا بعضی از انواع ذکرشده خوراک خودِ شماست و بعضی هم خوراک چهارپایانتان.

خلاصه این‌که مراد از ذکر این اشیاء سه چیز است:

۱ ــ بیان شواهدی که دالّ بر توحید حق تعالی می‌باشد.

۲ ــ بیان دلایل بر قدرت حق تعالی در امر معاد و رستاخیز.

۳ ــ ترغیب به ایمان و طاعت زیرا برای شخص عاقل سزاوار نیست که از طاعت خداوندی که با این انواع گونه‌گون از نعمتهای بسیار بر بندگانش احسان کرده‌است، تمرّد و سرکشی کند.

فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ﴿٣٣﴾

﴿**پس چون بانگ سخت**﴾ یعنی: بانگ گوش خراش روز قیامت که گوشها را کر می‌سازد ﴿**در رسد**﴾. صخّ: زدن آهن بر آهنی دیگر، یا زدن با عصا بر چیزی است که از آن آواز گوش‌خراشی پدید آید.

يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾

وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾

وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾

﴿روزی کـه آدمـی از بـرادرش و از مـادرش و از پـدرش و از زنش و فـرزندانش می‌گریزد﴾ در حالی‌که این گروه مخصوص‌ترین نزدیکان او و سزاوارترینِ آنها به مهر و رأفت و عنایتش هستند و عامل فرارشان چیزی جز هول و هراس بـزرگ و هنگامهٔ وحشتناک قیامت نیست. چنان که حدیث‌شریف ذیل بازتابگر گوشه‌ای از این وحشت بزرگ می‌باشد: «تُحْشَرُونَ حُفَاةً عُرَاةً مُشَاةً غُرلا، قَالَ: فَقَالَتْ زَوْجَتُهُ: يَا رَسُولَ‌اللّٰه، نَنْظُرُ اَوْ يَرَى بَعْضُنَا عَوْرَةَ بَعْضٍ؟ قَالَ: لِكُلِّ امْرِىءٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ٭ پای برهنه، بدن عریان، پای پیاده و ختنه‌ناشده محشور می‌شوید. راوی می‌گوید: پس همسر آن حضرت ﷺ از ایشان پرسید: یا رسول‌الله! آیا بعضی از ما عورت بعضی‌دیگر را می‌نگریم، یا می‌بینیم؟ فرمودند: در آن روز هـر کس از آنـان را شغلی است که او را کفایت می‌کند» [آیهٔ بعد]. یعنی هر کس چـنان بـه هـول و هراس و پریشانی خود غرق است که به این امر پرداخته نمی‌تواند.

لِكُلِّ ٱمْرِيٍٕ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾

﴿در آن روز هر کس از آنان را کاری است که او را به خود مشغول مـی‌دارد﴾ و از نزدیکانش بازداشته و برمی‌گرداند چنان که او از بیم آن‌که مبادا نزدیکانش چیزی از او مطالبه نمایند و برای این که سختی و حیرانی او را نبینند، از آنان می‌گریزد.

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿٣٨﴾

ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾

﴿در آن روز چهره‌هایی روشنند﴾ و تابناک و درخشنده ﴿خندان و شادمانند﴾ که این چهره‌ها، چهره‌های مؤمنان است زیرا ایشان در هنگامهٔ محشر به این امر پی می‌برند که نعمتها و اکرامهای عظیمی در انتظارشان است.

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ﴿٤٠﴾

﴿و در آن روز چهره‌هایی است که بر آنها غبار نشسته﴾ زیرا می‌بینند که خدای عزّوجلّ عذاب سختی را برایشان آماده نموده‌است.

تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ﴿٤١﴾

﴿بر آنها تیرگی غالب آمده است﴾ یعنی: آن چهره‌های غبارآلود را سیاهی، گرفتگی، ذلّت، سختی و خاکساری فرو گرفته است. نسفی می‌گوید: «تو وحشتناک‌تر از آن نمی‌بینی که غبار و سیاهی هر دو در یک چهره جمع شود».

أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَفَرَةُ ٱلْفَجَرَةُ ﴿٤٢﴾

﴿آنان همان کافران بدکارند﴾ یعنی: صاحبان چهره‌های درهم‌تکیدهٔ بی‌رمق غبارآلودِ سیاهِ زشتِ ذلیل، همان نافرمانان دروغگوی کافرکیش‌اند. شایان ذکر است که بیان حال این دو گروه در این آیهٔ کریمه و مانند آن از آیات، نفی وجود گروه سومی را اقتضا نمی‌کند و گروه سوم ــ چنان‌که امام رازی گفته‌است ــ مؤمنان گنهکار یا فاسق‌اند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ تکویر

مکّی است و دارای بیست‌ونُه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با این فرمودهٔ حق تعالی: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) «تکویر» نامیده شد. تکویر: درهم پیچیدن خورشید و سپس افگندن و محو کردن روشنی آن است.

فضیلت آن: در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرکس دوست دارد که به‌سوی روز قیامت بنگرد چنان که گویی آن را به چشم سر می‌بیند پس باید سوره‌های: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ)، (إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ) و (إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ) را بخواند».

إِذَا ٱلشَّمۡسُ كُوِّرَتۡ ﴿١﴾

﴿آن‌گاه که خورشید﴾ مانند شکل کره **﴿درهم پیچیده شود﴾** و مانند پیچیدن دستار و جمع کردن لباس فراهم آورده شود سپس به عنوان اعلامی بر ویرانی جهان، پرتاب گردد.

وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتۡ ﴿٢﴾

﴿و آن‌گاه که ستارگان تیره شوند﴾ و نور آنها ازمیان برود. یا «اِنْکدار» آنها به معنی فروافتادن، پراکنده شدن و به‌پایان رسیدن عمر آنهاست.

وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ سُيِّرَتۡ ﴿٣﴾

﴿و آن‌گاه که کوهها به رفتار آیند﴾ یعنی: از زمین برکنده شده و در هوا بر باد داده شوند لذا به گردی پراکنده تبدیل شوند.

وَإِذَا ٱلۡعِشَارُ عُطِّلَتۡ ﴿٤﴾

﴿و آن‌گاه که ماده‌شتران باردار وا نهاده شوند﴾ عِشار: شتران رام و مهارکرده‌ای هستند که فرزندان آنها در شکم آنهاست. این گونه شتران به این دلیل به یادآوری مخصوص شدند زیرا نفیس‌ترین و گرامی‌ترینِ اموال در نزد اعراب می‌باشند. عُطِّلَتْ: یعنی همین‌گونه رها گردند و بدون شتربان وا نهاده‌شوند؛ به سبب هول و هراس عظیمی که مردم در روز قیامت مشاهده می‌کنند.

این آیه دلیل بر آن است که شتران نیز مانند حیوانات دیگر برانگیخته می‌شوند.

وَإِذَا ٱلۡوُحُوشُ حُشِرَتۡ ﴿٥﴾

﴿و آن‌گاه که جانوران گرد آورده‌شوند﴾ یعنی: جانوران وحشی و درندگان و جانوران بیابانی در روز قیامت حشر می‌شوند تا از برخی از آنها برای برخی‌دیگر قصاص گرفته‌شود، سپس به خاک تبدیل می‌گردند. به‌قولی: حشر آنها، مرگ

آنهاست.

وَإِذَا ٱلْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾

﴿و آن‌گاه که دریاها افروخته گردند﴾ و به آتشی شعله‌ور و زبانه‌کش تبدیل شوند. البتّه بعید نیست که مراد انفجار موادّ مذاب آتشفشانی اندرون زمین بر اثر انفجار و زلزله‌های عظیم آن باشد چنان‌که بعضی از مفسّران همچون الوسی بر این نظرند. ابیّ‌بن‌کعب رضی الله عنه می‌گوید: «در اثنایی که مردم در بازارهای خویش به سر می‌برند، بناگاه نور خورشید محو می‌شود و در اثنایی که آنان در این حالت‌اند، بناگاه کوهها از جا برکنده شده و بر روی زمین می‌افتند پس، از آن حرکت و اضطراب عظیمی پدید می‌آید در این هنگام جنّیان وحشت‌زده به‌سوی انسیان روی می‌آورند و انسیان به‌سوی جنّیان و چهارپایان و مرغان و درندگان همه درهم می‌آمیزند».

وَإِذَا ٱلنُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾

﴿و آن‌گاه که جانها قرین همدیگر شوند﴾ یعنی: جانهای مؤمنان با حور عین جفت گردانیده می‌شوند و جانهای کافران با شیاطین. یا ارواح با اجساد جمع می‌شوند. حسن در معنای آن می‌گوید: «هر کس به گروه خویش ملحق می‌شود؛ یهود با یهود، نصاری با نصاری، مجوس با مجوس، منافقان با منافقان و همین‌گونه مؤمنان با مؤمنان پس هر کس با هم‌مَذهب و هم‌آیین خود پیوند داده می‌شود».

وَإِذَا ٱلْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾

بِأَيِّ ذَنۢبٍ قُتِلَتۡ ﴿٩﴾

﴿**و آن‌گاه که از دختر زنده‌به‌گور پرسیده شود که به کدامین گناه کشته شده‌است؟**﴾ برخی از اعراب از بیم عار، یا از بیم فقر و نیازمندی دختران خود را بعد از تولّدشان زنده‌به‌گور می‌کردند چراکه آنان را سربار و مایهٔ ننگ و عار خود می‌دانستند. پس خداوند متعال هشدار داد که قاتلان دختران را که بی‌هیچ گناهی کشته شده‌اند، به محاکمه می‌کشاند و از آن دختران زنده‌به‌گور می‌پرسد که به کدامین گناه کشته شده‌اند؟ پاسخ آن دختران این است: بی هیچ گناهی زنده‌به‌گور شده‌ایم! و در اینجاست که روی حساب با قاتلان است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «... اَلْمَوْؤُدَةُ فِي الْجَنَّةِ ۞ دختر زنده‌به‌گورشده در بهشت است».

این آیه دلیل بر آن است که اطفال مشرکان عذاب نمی‌شوند زیرا عذاب در برابر گناه است.

وَإِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتۡ ﴿١٠﴾

﴿**و آن‌گاه که کارنامه‌ها گشوده شود**﴾ یعنی: آن‌گاه که نامه‌های اعمال برای حساب گشوده و منتشر ساخته شوند زیرا این نامه‌ها در وقت مرگ درهم پیچیده شده و در هنگام حساب گشوده می‌شوند.

وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ كُشِطَتۡ ﴿١١﴾

﴿**و آن‌گاه که آسمان پوست برکنده‌شود**﴾ یعنی: پاره‌پاره گردیده و از جا برکنده شود چنان‌که سقف از خانه و پوست از تن گوسفند برکنده می‌شود.

وَإِذَا ٱلْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ﴿١٢﴾

﴿و آن‌گاه که دوزخ را برافروزند﴾ برای دشمنان خدا ﷻ به فروزشی سخت. قتاده می‌گوید: «دوزخ را خشم خداوند ﷻ و گناهان بنی آدم برافروخته می‌گرداند».

وَإِذَا ٱلْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿١٣﴾

﴿و آن‌گاه که بهشت نزدیک آورده شود﴾ به‌سوی متّقیان. علما گفته‌اند: از فرمودهٔ حق تعالی: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) تا فرموده‌اش: (وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ) دوازده پدیده ذکر شده است که شش عدد از آنها در دنیا است؛ یعنی از اوّل سوره تا (وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) و شش از آن در آخرت است؛ یعنی از (وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ) تا این آیه. و جواب همهٔ اینها این فرمودهٔ حق تعالی است:

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّآ أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾

﴿هر نفس بداند که چه آماده کرده‌است﴾ یعنی: چون آن امور یاد شده واقع شود، در آن هنگام هر کس با گشودن نامه‌های اعمال خود می‌داند که از خیر یا شرّ چه آماده کرده است. در حدیث شریف به روایت عدیّ بن حاتم ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ اِلاَّ وَ سَيُكَلِّمُهُ اللّٰهُ، مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ، فَيَنْظُرُ اَيْمَنَ مِنْهُ فَلاَ يَرٰى اِلاَّ مَا قَدَّمَهُ وَ يَنْظُرُ اَشْاَمَ مِنْهُ، فَلاَ يَرٰى اِلاَّ مَا قَدَّمَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَتَسْتَقْبِلُهُ النَّارُ فَمَنَ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ اَنْ يَتَّقِيَ النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَلْيَفْعَلْ» هیچ کس از شما نیست مگر این‌که خداوند متعال به‌زودی با او سخن می‌گوید به طوری که میان او و میان خداوند ﷻ ترجمانی نیست پس به جانب راست خویش می‌نگرد و جز آنچه را که [از اعمال] پیش فرستاده‌است، نمی‌بیند و به جانب چپ خویش می‌نگرد پس جز

آنچه را که پیش از خود [از اعمال] فرستاده است، نمی‌بیند آن‌گاه آتش به او روی می‌آورد. پس هر کس از شما که می‌تواند از آتش بپرهیزد ـ ولو با دادن پاره‌ای از خرمایی ـ باید چنین کند».

فَلَآ أُقۡسِمُ بِٱلۡخُنَّسِ ﴿١٥﴾

﴿پس سوگند می‌خورم﴾ «لا» برای نفی نیست بلکه برای تأکید خبر است. آری! سوگند می‌خورم ﴿به ستاره‌های گردان﴾ که روزها در زیر نور خورشید پنهان شده و به چشم غیر مسلّح دیده نمی‌شوند. مراد از این ستارگان در نزد جمهور: ستارگان سیّارند مانند زحل، مشتری، مرّیخ، زهره و عطارد و خنوس آنها بازگشت آنها به اوّل برج است. در کتب حدیث آمده‌است: همهٔ ستارگان «خنّس» اند زیرا در روز از دیده پنهان می‌شوند.

ٱلۡجَوَارِ ٱلۡكُنَّسِ ﴿١٦﴾

ستارگان ﴿سیّار﴾ که در مدارهای خود سیر می‌کنند ﴿کز دیده نهان شوند﴾ یعنی: در وقت غروب خود در پشت سر افق پنهان می‌شوند. کُنّس: برگرفته از کِناس یعنی خوابگاهی است که آهوان و درندگان در بیشه از شاخکهای درختان برای خود می‌سازند و در آن پنهان می‌شوند. قول راجح این است که تمام ستارگان «خنّس» و «کنّس» اند زیرا همگی آنها در روز از دیده نهان و در شب آشکار می‌شوند، سپس به پنهانگاه خود در زیر افق که همان آشیانه یا برجهای آنهاست، غایب می‌شوند چنان‌که آهو در آشیانهٔ خود پنهان می‌شود.

وَٱلَّيۡلِ إِذَا عَسۡعَسَ ﴿١٧﴾

﴿و سوگند به شب چون روی آورد﴾ چون شب روی آورد، اعراب مـی‌گویند: «عَسْعَسَ اللَّیْل» و چون شب پشت کند و برود، نیز می‌گویند: «عَسْعَسَ اللَّیْل». پس این کلمه از الفاظ اضداد است. ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای روی‌آوردن در ایـنجا مناسبتر می‌نماید».

وَٱلصُّبۡحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴿۱۸﴾

﴿و سوگند به صبح چون دمیدن گیرد﴾ تنفّس صبح؛ روی آوردن و روشنگری آن است زیرا صبح با روح و نسیم جان‌نوازی روی می‌آورد.

إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ﴿۱۹﴾

و مقسم‌علیه این است: ﴿که آن برخواندهٔ پیام‌آور گرامی‌ای است﴾ یعنی: سوگند به همهٔ آنچه ذکر شد که قرآن برخواندهٔ فرستادهٔ گرامی، یعنی جبرئیل علیه السلام است زیرا او قرآن را از جانب خدای سبحان بر پیامبرش ﷺ فرود آورده‌است.

ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي ٱلۡعَرۡشِ مَكِينٖ ﴿۲۰﴾

﴿نیرومندی است﴾ جبرئیل علیه السلام که آفرینش عظیم و استوار و قدرت بسیاری دارد ﴿نزد صاحب عرش، صاحب مقام است﴾ یعنی: جبرئیل علیه السلام نزد خدای سبحان دارای مقام بلند و جایگاه و پایگاه رفیع و والایی است. شایان ذکر است که این عندیّت، نه عندیّت مکانی است و نه عندیّت سمت و جهت بلکه عندیّت إکرام و تشریف و بزرگداشت است چنان‌که در حدیث‌شریف قدسی آمده‌است: «أَنَا عِنْدَ الْمُنْکَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ ﴿﴾ من در نزد دلشکستگانم».

مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾

﴿در آنجا هم مُطاع و هم امین است﴾ یعنی: جبرئیل﵇ در میان فرشتگان آسمان هم مطاع است که فرشتگان به او رجوع می‌کنند و از او فرمان می‌برند و هم متّصف به صفت امانت است در امر وحی و غیر آن.

وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ ﴿٢٢﴾

﴿و هم‌صحبت شما دیوانه نیست﴾ یعنی: ای مردم مکّه! محمّد ﷺ همنشین شما دیوانه نیست. دلیل این‌که حق تعالی از آن حضرت ﷺ به وصف هم‌سخنی با آنان یادآوری فرمود، اشعار بر این امر است که آنها به حقیقت امر ایشان دانایند و می‌دانند که آن حضرت ﷺ خردمندترین و کاملترینِ مردم هستند.

وَلَقَدْ رَءَاهُ بِٱلْأُفُقِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢٣﴾

﴿و به راستی او را در افق آشکار دیده‌است﴾ یعنی: هم‌صحبت شما محمّد ﷺ جبرئیل﵇ را در وقت طلوع خورشید بر کرانهٔ آشکار سمت مشرق آسمان به همان شکل و صورت حقیقی وی که دارای ششصد بال بود، دیده‌است به‌نحوی که برای محمّد ﷺ علم بدیهی حاصل شده است که جبرئیل﵇ فرشته‌ای است مقرّب که به فرودآوردن وحی از سوی وی می‌توان کاملاً مطمئن بود و او شیطان مطرود نیست. شایان ذکر است که این دومین رؤیت جبرئیل﵇ توسّط آن حضرت ﷺ بعد از دیدن اوّل ایشان در هنگام آغاز وحی در غار حرا بود. مجاهد می‌گوید: «آن حضرت ﷺ در رؤیت دوم جبرئیل را در ناحیهٔ وادی اجیاد که در شرق مکّه است، دیدند».

وَمَا هُوَ عَلَى ٱلْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾

﴿و او﴾ یعنی: یار و هم‌صحبت شما محمّد ﷺ ﴿در امر غیب﴾ یعنی: در امر وحی و اخبار آسمان ﴿بخیل نیست﴾ پس در رساندن وحی غیبی بخل نمی‌ورزد و در تبلیغ آن کوتاهی نمی‌کند بلکه کلام و احکام خدای عزّوجلّ را با همه سخاوت و بخشندگی به خلق تعلیم می‌دهد.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَٰنٍ رَّجِيمٍ ﴿٢٥﴾

﴿و قرآن سخن شیطانی مطرود نیست﴾ یعنی: قرآن سخن و گفتار شیطانی از شیاطین استراق‌کنندهٔ شنود که با شهابهای آسمانی طرد می‌شوند، نیست زیرا بر خلاف آنچه که قریش می‌گویند، قرآن نه شعر است و نه کهانت.

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿٢٦﴾

﴿پس به کجا می‌روید﴾ یعنی: بعد از انکار قرآن و برنتابیدن آن به کدامین راه می‌روید در حالی که حجّت بر شما تمام شده‌است؟ عقل‌هایتان در تکذیب این قرآن با وجود روشنی و حقّانیّت آن به کجا می‌رود؟ به کدام راه می‌روید که از این راهی که برای شما بیان کرده‌ام، روشن‌تر باشد؟.

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿٢٧﴾

﴿قرآن جز پندی برای عالمیان نیست﴾ که آنان را پند و اندرز داده و به بیان حقیقت برایشان می‌پردازد؛

لِمَن شَآءَ مِنكُمۡ أَن يَسۡتَقِيمَ ﴿٢٨﴾

﴿برای هر یک از شما که بخواهد راست و مستقیم باشد﴾ بر راه حق و ایمان و طاعت. آری! قرآن فقط برای آنان پندی است و آنانند که از آن بهره‌مند می‌گردند.

وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢٩﴾

﴿و تا الله پروردگار عالمیان نخواهد شما نیز نخواهید خواست﴾
یعنی: شما راستی و درستی و استقامت را نمی‌خواهید و بر این خواست قادر هم نمی‌باشید مگر به مشیّت و توفیق خداوند متعال. استقامت: رفتن به راه راست، یعنی راه خداوند فرمانروای آسمانها و زمین است.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: چون آیهٔ (لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَّسْتَقِيْمَ) نازل شد، ابوجهل گفت: این امر مربوط به ماست؛ اگر بخواهیم، با استقامت می‌شویم و اگر نخواهیم، نمی‌شویم! پس خداوند ﷻ نازل کرد: «شما نمی‌خواهید مگر آن‌که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد». پس، از تعمّق در سبب نزول این آیه به یک نکتهٔ مهم می‌رسیم و آن موقوف بودن مشیّت بشری به مشیّت الهی است. البتّه این به معنای مجبور بودن انسان نیست زیرا حق تعالی به علم ازلی خود دانسته، سپس اراده کرده و قدرتش را بر آن امر نمایان ساخته است پس علم وی کشف کننده است نه اجبار آور. یعنی خداوند متعال به علم ازلی خود دانسته است که مثلاً زید در زندگی خود چه کارهایی می‌کند آن‌گاه تحقق کارهای او را اراده کرده و سپس به قدرت خویش آن کارها را در عرصهٔ واقع نمایان ساخته است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ انفطار

مکّی است و دارای نوزده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «انفطار» نامیده شد که با این فرمودۀ حق تعالی: (إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ) که تفسیر آن خواهد آمد افتتاح شده‌است.

سورۀ انفطار، اوّلاً از انقلاب کَونی‌ای سخن می‌گوید که در روز قیامت پدید خواهد آمد سپس انسان ناسپاس در آن مورد هشدار و سرزنش قرار می‌گیرد و در نهایت هم علّت انکار منکران بیان می‌شود.

فضیلت آن: نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده‌است که فرمود: معاذ پیش‌نماز مردم بود و نماز را طولانی کرد. در این اثنا یکی از افرادی که به او اقتدا کرده بود، نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشۀ مسجد رفت، به تنهایی نماز گزارد و از مسجد بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان، شخصی است منافق. پس قضیه را به رسول خدا ﷺ بردند. حضرت ﷺ از آن شخص سؤال کردند که چرا نمازش در پشت سر معاذ را رها کرده‌است؟ او گفت: یا رسول‌الله! من آمدم که پشت سر وی نماز بگزارم امّا وی نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشته در گوشۀ مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم.

پس رسول خدا ﷺ به معاذ فرمودند: «اَفَتّانٌ اَنْتَ یا مَعاذ؟ أَیْنَ کُنْتَ عَنْ (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی) و (وَالشَّمْسِ وَضُحاٰها) و (اِذَاالسَّماءُ انْفَطَرَتْ) ای معاذ! آیا تو فتنه گری؟ کجا بودی از خواندن سوره‌های: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی) و (وَالضُّحیٰ) و (اِذَاالسَّماءُ انْفَطَرَتْ) و (وَاللَّیْلِ اِذٰا یَغْشیٰ؟» یعنی: چرا از این سوره‌های متوسّط بر آنان نمی‌خوانی که در کار دین به ملال نیفتند و از نماز دلتنگ نشوند زیرا اگر چنین شود، از دین دلتنگ گشته و به فتنه درافتاده‌اند.

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتْ ﴿١﴾

﴿**آن‌گاه که**﴾ در هنگامهٔ برپائی قیامت ﴿**آسمان منفطر شود**﴾ انفطار آسمان؛ شکافته‌شدن و ازهم‌گسستن آن برای فرودآمدن فرشتگان از آن است؛

وَإِذَا ٱلْكَوَاكِبُ ٱنتَثَرَتْ ﴿٢﴾

﴿**و آن‌گاه که ستارگان پراکنده شوند**﴾ یعنی: فروریزند و متفرّق شوند؛

وَإِذَا ٱلْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿٣﴾

﴿**و آن‌گاه که دریاها از جا برکنده شوند**﴾ یعنی: بعضی در بعضی‌دیگر روان گردند و همه به هم راه یابند به‌طوری‌که به دریای واحدی تبدیل شوند و دریاهای شیرین با دریاهای شور درهم آمیزد؛

وَإِذَا ٱلْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿٤﴾

﴿و آن‌گاه که گورها زیروزبر شود﴾ یعنی: خاک گورها زیروزبر شود و مردگانی که در آنها هستند، بیرون آیند؛

عَلِمَتۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ وَأَخَّرَتۡ ﴿٥﴾

﴿هر نفسی، آنچه را پیش فرستاده بود و آنچه را بازپس گذاشته بود بداند﴾ یعنی: در آن هنگام نامه‌های اعمال منتشر می‌شود و هر کس آنچه را از خیر یا شرّ پیش فرستاده بود و آنچه راکه پس از خود از روش نیک یا بد در دنیا باقی گذاشته بود، می‌داند. و چنان‌که در سورهٔ قبل گذشت، پدیده‌های یاد شده، در آستانهٔ قیام قیامت روی می‌دهد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلۡكَرِيمِ ﴿٦﴾

﴿های ای انسان﴾ کافر **﴿چه چیز تو را در بارهٔ پروردگار بخشنده‌ات مغرور کرد؟﴾** یعنی: چه چیز تو را فریفت و غرّه کرد که به پروردگار کریم و بخشنده‌ات کافر شدی، به پروردگاری که بر تو در دنیا باکامل‌کردن آفرینش و حواسّت فضل و بخشش نمود، تو را عاقل و فهمیده گردانید، به تو روزی داد و بر تو با نعمتهایی که بر انکار هیچ چیز از آنها قادر نیستی، انعام گذاشت. برخی گفته‌اند: انسان را عفو خداوند ﷻ مغرور کرد زیرا او انسان را در اوّلین‌گام گناه و نافرمانی‌اش به شتاب مؤاخذه و مجازات نکرد. نقل است که به فضل‌بن‌عیاض گفتند: اگر خداوند ﷻ در روز قیامت تو را در پیشگاه خود ایستاده کند و به تو بگوید: «چه چیز تو را به پروردگار کریمت غرّه کرد؟» در پاسخش چه می‌گویی؟ گفت: «می‌گویم: مرا پرده‌های فروانداخته‌ات مغرور ساخت زیرا ذات کریمت ستّار عیب پوش است». در **حدیث‌شریف** آمده‌است که چون رسول خدا ﷺ آیهٔ: (یا

أَيُّهَاالْاِنْسانُ مٰا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيْمِ) را می‌خواندند، می‌فرمودند: «انسان را جهلش مغرور و فریفته ساخت».

برخی از مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ ابیّ‌بن‌خلف یا دربارهٔ ابی‌اشدّبن‌کلدهٔ جُمَحِیْ نازل شد. ولی ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «مراد از انسان در اینجا، ولیدبن مغیره‌است».

ٱلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّىٰكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾

آری! ای انسان کافر و ناسپاس، چه چیز تو را در بارهٔ پروردگار بخشنده‌ات مغرور ساخت؟ **﴿همان کس که تو را آفرید﴾** از نطفه درحالی که چیزی نبودی **﴿پس استوار کرد﴾** تو را به اندامهای درست، به صورت و هیأت کسی که می‌شنوی، می‌بینی و درک می‌کنی **﴿و آن‌گاه تو را سامان بخشید﴾** به بخشیدن قامت نیکو، حسن صورت و تعادل اعضا به طوری‌که هیچ تفاوتی در آنها نیست و مثلاً چنین نیست که یک دست یا یک پایت از دست یا پای دیگرت بلندتر باشد.

فِيٓ أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾

﴿و به هر صورتی که خواست﴾ از صورتهای مختلف در زیبایی یا زشتی **﴿تو را ترکیب کرد﴾** و این تو نبودی که صورت خویش را ترکیب و انتخاب کنی. یا تو را در صورت و ساختاری ترکیب کرد که از آراسته‌ترین و معتدل‌ترین ترکیبهاست.

كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِٱلدِّينِ ﴿٩﴾

آن‌گاه خداوند ﷻ بعد از بیان نشانه‌های قیامت و بعد از برشمردن نعمتهای خود

بر انسان و انکار و ناسپاسی آنها از سوی وی، علّت این انکار را که تکذیب رستاخیز است ذکر می‌کند: ﴿نه، چنین نیست بلکه دین را دروغ می‌شمرید﴾ مراد از دین: دریافت جزای اعمال در روز قیامت، یا دین اسلام است. کَلاَّ: کلمه‌ای است برای تنبیه و هشدار دادن به آن انسان کافر در این مورد که پندارهایش نادرست است و او نباید به کرم خداوند ﷻ مغرورشده و نعمت و فضلش را وسیله‌ای به‌سوی کفر بگرداند.

وَإِنَّ عَلَيۡكُمۡ لَحَـٰفِظِينَ ۝١٠

كِرَامٗا كَٰتِبِينَ ۝١١

﴿و قطعاً بر شما نگهبانانی گماشته شده‌اند﴾ از فرشتگان که اعمال و سخنانتان را ثبت و ضبط می‌کنند ﴿که﴾ آن فرشتگان نگهبان ﴿نویسندگانی گرامی‌قدرند﴾ پس شما نیز باید قدر و حرمت ایشان را نگاه دارید و با ارتکاب اعمال زشت و گفتن سخنان ناپسند، به آنها بی‌حرمتی نکنید.

يَعۡلَمُونَ مَا تَفۡعَلُونَ ۝١٢

﴿آنچه را می‌کنید، می‌دانند﴾ یعنی: شما روز جزا را دروغ می‌شمارید در حالی که فرشتگان خداوند ﷻ بر شما گماشته شده‌اند و اعمال شما را می‌نویسند تا روز قیامت در برابر آنها مورد محاسبه قرار گیرید و آن فرشتگان هر چه را که می‌کنید می‌دانند و می‌نویسند پس چیزی از اعمال شما بر ایشان پنهان نمی‌ماند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللّٰهَ يَنْهَاكُمْ عَنِ التَّعَرِّيْ، فَاسْتَحْيُوْا مِنْ مَلاَئِكَةِ اللّٰهِ الَّذِينَ مَعَكُمْ، اَلْكِرَامُ

الْکاتِبِیْنْ، اَلَّذِیْنَ لا یُفارِقُوْنَکُمْ اِلاّ عِنْدَ ثَلاثَ حالاتٍ: اَلْغائِطُ، وَالْجَنابَةُ، وَالْغُسْلُ، فَاِذَا اِغْتَسَلَ اَحَدُکُمْ بِالْعَراءِ فَلْیَسْتَتِرْ بِثَوبِهِ اَوْ بِجِرْمِ حائِطٍ، اَوْ بِبَعِیْرِهِ» خداوند ﷻ شما را از برهنه‌شدن نهی می‌کند پس از فرشتگان خداوند ﷻ که همراه شما هستند حیا کنید؛ از آن نویسندگان گرامی‌قدری که از شما جدا نمی‌شوند مگر در سه حالت: رفتن شما به قضای حاجت، حالت جنابت و حالت غسل و چون یکی از شما در فضایی باز غسل می‌کند، باید خود را با جامهٔ خویش، یا به پناه دیواری، یا به شتری استتار کند».

إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾

وَإِنَّ ٱلْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾

﴿**بی‌گمان ابرار**﴾ یعنی: مؤمنان راستینی که کار نیک انجام می‌دهند و در تمام کارهای خویش تقوی را مدّ نظر داشته و از خدای عزّوجلّ پروا می‌کنند؛ ﴿**در نعمت‌اند**﴾ یعنی: در نازونعمت بهشتی قراردارند ﴿**و بی‌گمان فجّار**﴾ جمع فاجر است. یعنی کفّاری که شریعت الهی را ترک کرده‌اند ﴿**در دوزخند**﴾ بنابراین، مراد از «**فجّار**» کفّارند و این خطاب، مرتکبان گناه کبیره را شامل نمی‌شود.

يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿١٥﴾

﴿**در روز جزا وارد آن می‌شوند**﴾ یعنی: این کفّار فجّار در روز جزایی که منکر آن بودند، وارد دوزخ می‌شوند و در کام شعله‌های سرکش آن، سختی‌ها می‌چشند و عذابها می‌بینند. امام رازی نقل کرده‌است که: «سلیمان‌بن‌عبدالملک خلیفهٔ اموی عازم مکّه بود و در راه مکّه از مدینه می‌گذشت پس در دیداری که با ابوحازم

داشت، به وی گفت: فردای قیامت قرارگرفتن در پیشگاه خداوند ﷻ چگونه است؟ ابوحازم گفت: امّا نیکوکار؛ او همانند شخص سفرکرده‌ای است که از سفر نزد خانواده‌اش برمی‌گردد و امّا بدکار پس او همچون بردهٔ گریزپایی است که نزد مولای خویش آورده می‌شود. راوی می‌گوید: سلیمان گریست و سپس گفت: ای کاش می‌دانستم که خدای سبحان با ما چه می‌کند؟! ابوحازم گفت: این کار ساده‌ای است؛ عملت را بر کتاب خداوند ﷻ عرضه بدار، آن وقت می‌دانی که او با تو چه خواهدکرد. سلیمان گفت: این توصیهٔ تو در کجای کتاب خدا ﷻ آمده‌است؟ ابوحازم گفت: (اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ وَ اِنَّ الْفُجَّارَ لَفِیْ جَحِیْمٍ). سلیمان گفت: در این صورت، رحمت خداوند ﷻ در کجاست؟ ابوحازم پاسخ داد: (اِنَّ رَحْمَةَ اللّٰهِ قَرِیْبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِیْنَ ✿ بی‌گمان رحمت خداوند ﷻ به نیکوکاران نزدیک است» [اعراف / ۵۶].

وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَآئِبِينَ ﴿١٦﴾

«و از آن غایب نیستند» یعنی: دوزخیان فاجر کافر، هرگز برای ساعتی هم از دوزخ جدا نشده و از آن دور نمی‌شوند و عذاب آن برآنان سبک نمی‌شود بلکه برای ابد در آن به‌سر می‌برند.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا يَوْمُ ٱلدِّينِ ﴿١٧﴾

ثُمَّ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا يَوْمُ ٱلدِّينِ ﴿١٨﴾

«و تو چه دانی که روز جزا چیست؟ باز چه دانی که روز جزا چیست؟» تکرار سؤال برای بزرگ نمودن، تفخیم شأن و هولناک نمایاندن قیامت است.

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْـًٔا ۖ وَٱلْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ ﴿١٩﴾

﴿**روزی است که کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد؛ و در آن روز، فرمان از آنِ خداوند است**﴾ یعنی: هیچ کس ـ هر که باشد ـ اختیار رساندن چیزی از منفعت را در روز قیامت برای کس دیگری ندارد و در آنجا جز خداوند ﷻ پروردگار عالمیان، هیچ کس نیست که حکمی صادر کند یا کاری انجام دهد. و هرچند کار در دنیا نیز چنین است ولی مراد این است که در آخرت کسی در امر فرمانروایی با حق تعالی کشمکش نمی‌کند و او در این روز هیچ کس را مالک چیزی از امور نمی‌گرداند چنان که در دنیا مالک آن گردانید. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «ای بنی‌هاشم! خویشتن را از دوزخ برهانید زیرا من از جانب خدا ﷻ برای شما صاحب اختیار چیزی نیستم». یعنی نمی‌توانم به شما نفعی برسانم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مُطفّفين

مکّی است و دارای سی‌وشش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌جهت افتتاح آن با این فرمودهٔ حق تعالی: (وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ)، مطفّفين نامیده شد. مطفّفين کسانی‌اند که در پیمانه و وزن، به‌طرف زیان وارد می‌کنند.

ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: وقتی رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، مردم مدینه از پلیدترین کسان در امر وزن و پیمانه بودند پس خدای عزّوجلّ سورهٔ: (وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ) را نازل کرد و بعد از آن، آنان در وزن و پیمانه به‌راستی و انصاف و استقامت گراییدند.

وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾

﴿**وای بر مطفّفين**﴾ یعنی: زیان و نابودی بر کسانی باد که از حقوق مردم در وزن و پیمانه می‌کاهند. تطفیف: از طفیف یعنی «اندک» و از طفّ، یعنی «کنارهٔ یک چیز» برگرفته شده‌است. پس تطفیف، کاستن چیز اندکی از پیمانه یا وزن است و

مطفّف کسی است که از حقّ طرف معاملهٔ خویش با کم‌کردن از اجناس پیمودنی (کیلی) یا کشیدنی (وزنی) می‌کاهد. بعید نیست که برخی از این کم‌فروشان دو ترازو، یا دو پیمانه داشته‌اند که با یکی از آنها برای مردم وزن، یا پیمانه می‌کرده‌اند و با دیگری برای خود. یعنی: چون می‌ستاندند، افزونتر می‌سنجیدند و چون می‌دادند، کم می‌سنجیدند چنان که می‌فرماید:

ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكۡتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسۡتَوۡفُونَ ﴿٢﴾

﴿کسانی که چون از مردمان پیمانه می‌ستانند، تمام می‌ستانند﴾ یعنی: کسانی که چون برای خود بپیمایند، با سخت‌گیری در پیمانه و وزن، تمام می‌گیرند؛

وَإِذَا كَالُوهُمۡ أَو وَّزَنُوهُمۡ يُخۡسِرُونَ ﴿٣﴾

﴿و چون برای آنان پیمانه دهند یا وزن کنند، به آنان زیان می‌رسانند﴾ یعنی: چون برای دیگران پیمانه دهند یا وزن کنند، وزن و پیمانه را کم می‌دهند. شیخ ابوالقاسم قشیری رحمه‌الله می‌گوید: «لفظ مُطفِّف شامل کم‌کردن در وزن و پیمانه، آشکارکردن عیب کالا یا پنهان‌کردن آن و طلب انصاف برای خود و ترک انصاف‌دادن برای دیگران، همه می‌شود پس هر کس که آنچه را برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمان خویش نپسندد، او منصف و دادگر نیست و هر کس که عیب مردم را می‌بیند امّا عیب خود را نمی‌بیند، او نیز مُطفِّف است و هر کس که حقّ خود را از مردم می‌طلبد امّا حقوق آنان را نمی‌دهد، او نیز از این جمله است. پس جوانمرد کسی است که حقوق مردم را می‌پردازد و برای خود از کسی حقّی نمی‌طلبد». شایان ذکر است که خداوند جلّ جلاله قوم شعیب علیه‌السلام را به جهت آن نابود کرد که در وزن و پیمانه زیان می‌رسانیدند بعد از آن‌که شعیب علیه‌السلام مکرّراً آنان را

نصیحت کرد: ﴿وَ یا قَوْمِ اَوْفُوا الْمِکْیالَ وَالْمیزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ اَشْیاءَهُم ...﴾ [هود/۸۵] که تفسیر و بیان آن گذشت.

در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ این سوره را بر مردم مدینه تلاوت کردند و سپس فرمودند: «خَمْسٌ بِخَمْسٍ، ما نَقَضَ قَوْمٌ الْعَهْدَ اِلاّ سُلِّطَ عَلَیْهِمْ عَدُوُّهُمْ وَ ما حَکَمُوا بِغَیْرِ ما اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلاّ فَشا فِیْهِمُ الْفَقْرُ وَ لا ظَهَرَتْ فِیْهِمُ الْفاحِشَةَ اِلاّ فَشا فِیْهِمُ الْمَوْتُ وَ لا طَفَّفُوا الْمِکْیالَ اِلاّ مُنِعُوا النَّباتَ وَ اُخِذُوا بِالسِّنِیْنَ وَ لا مَنَعُوا الزَّکاةَ اِلاّ حُبِسَ عَنْهُمُ الْقَطْرُ

✿ پنج چیز دربرابر پنج چیز قرار دارد:

۱ ـ هیچ قومی عهد خویش را نشکستند مگر این‌که دشمنشان بر آنان مسلّط گردانیده شد.

۲ ـ هیچ قومی به‌غیر آنچه که خدای عزّوجلّ نازل نموده حکم نکردند مگر این‌که فقر در میانشان شیوع و گسترش یافت.

۳ ـ فحشا در میان هیچ قومی شیوع نیافت مگر این که مرگ‌ومیر در میانشان گسترش پیدا کرد.

۴ ـ هیچ قومی در پیمانه کم ندادند مگر این‌که از رویش نباتات و رستنی‌ها باز داشته‌شدند و قحطی بر آنان مسلّط گردانیده شد.

۵ ـ هیچ قومی زکات را بازنداشتند مگر این‌که باران از آنان باز داشته‌شد».

أَلَا يَظُنُّ أُولَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبۡعُوثُونَ ﴿٤﴾

﴿**مگر آنان نمی‌دانند که برانگیخته خواهندشد؟**﴾ یعنی: آیا کسانی که مرتکب چنین کارهایی می‌شوند، این اندیشه در خاطرشان خطور نمی‌کند که برانگیختنی هستند و آن‌گاه از آنچه می‌کنند، موردپرسش قرار خواهندگرفت؟ چرا در این امر تدبّر و اندیشه نکردند تا سرانجام با رسیدن به یقین در این امر، آنچه را که باید از عاقبت آن بیمناک بود، فروگذارند؟ پس (اَلا یَظُنُّ) سؤالی است از سر توبیخ و

انکار و به تعجّب افگندن از حال آنان. از یقین به «ظنّ» تعبیر شد تا اشاره‌ای باشد به این امر که اگر کسی حتّی به گمان برپایی قیامت باشد، بر ارتکاب همچو کارهای زشتی جسارت نمی‌کند، چه رسد به کسی که به آن یقین دارد.

لِيَوۡمٍ عَظِيمٖ ۝٥

آری! آیا یقین نداشته‌اند که برانگیخته خواهندشد؛ **﴿در روزی بزرگ﴾** که روز قیامت است. پس روز قیامت بدان جهت بزرگ است که امور و رخدادهای بزرگی در آن به وقوع می‌پیوندد؛ از رستاخیز گرفته تا حساب و عقاب و ورود بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ.

يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٦

﴿روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان به پای ایستند﴾ به انتظار فرمان او یا به انتظار جزا یا حسابش. این تعبیر خود بر بزرگی و فزونی گناه کم‌فروشان و درشتی مجازات آنان دلالت می‌کند زیرا این کار، خیانت در امانت و خوردن حقّ دیگران است. پس ملاحظه کنیم که خدای سبحان انواعی از تهدید را در این آیات باهم جمع کرده‌است.

كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلۡفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٖ ۝٧

﴿نه چنین است﴾ کَلّاً: برای ردع و تنبیه آنان از کم‌فروشی و نیز تنبیه و زجر بر تکذیب روز جزا نسبت به کافر، یا غفلت از رستاخیز و حساب نسبت به مؤمن است **﴿بی‌گمان نامهٔ فجّار در سجّین است﴾** یعنی: فجّار نافرمان بدکار و من‌جمله

کاهندگان حقوق مردم در پیمانه و وزن، در پرونده (سجلّ) اهل دوزخ ثبت شده‌اند. یا در زندان و تنگنای سختی قرار دارند.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا سِجِّينٌ ﴿٨﴾

كِتَٰبٌ مَّرْقُومٌ ﴿٩﴾

﴿و تو چه دانی که سجّین چیست﴾ این سؤال برای بزرگ‌نمایاندن و هولناک نشان دادن جهنّم است و به ما بعد خود یعنی به این فرمودهٔ حق تعالی ارتباطی ندارد: ﴿کتابی است نوشته‌شده﴾ یعنی: کتابی که نامهای فجّار دوزخی در آن ثبت شده‌است، کتابی است نگاشته‌شده. به‌قولی: سجّین کتابی است که جمع‌کنندهٔ اعمال شرّ صادرشده از شیاطین و کافران و فاسقان می‌باشد. پس سجّین دیوان شرّ است که خداوند ﷻ اعمال اشرار را در آن تدوین کرده‌است و از سجن به‌معنی زندان است زیرا آن کتاب، سبب زندانی‌شدن و تنگ‌شدن کار بر اشرار در جهنّم می‌شود. به‌قولی‌دیگر: سجّین در اصل سجّیل و مشتقّ از سجلّ است که کتاب اعمال می‌باشد. به‌قولی‌دیگر: سجّین مکانی است در اسفل‌السّافلین و بنابراین تفسیر، (كِتَابٌ مَّرْقُوْم) تفسیر سجّین نیست بلکه تقدیر سخن چنین می‌شود: «نه چنین است بلکه کتاب نافرمانان در سجّین است».

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾

﴿وای بر تکذیب کنندگان در آن روز﴾ یعنی: وای در روز قیامت بر کسانی که زنده‌شدن پس از مرگ را دروغ شمرده و پیام پیام‌آوران الهی را به‌انکار گرفته‌اند؛

ٱلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿١١﴾

﴿همان کسانی که روز جزا را تکذیب می‌کنند﴾ و منکر آنند.

وَمَا يُكَذِّبُ بِهِۦٓ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾

﴿و جز هر تجاوز پیشهٔ گناهکاری آن را به دروغ نمی‌گیرد﴾ یعنی: جز هر بدکار ستمگری که در گناه از حدّ گذشته و در به کارگیری اسباب آن فرورفته‌است، روز جزا را تکذیب نمی‌کند.

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا قَالَ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

﴿همان که چون آیات ما﴾ که بر محمّد ﷺ نازل کرده‌ایم؛ ﴿بر او خوانده شود، گوید: اینها افسانه‌های پیشینیان است﴾ یعنی: داستانهای واهی و بی‌اساسشان است که آنها را برساخته و آرایش و پیرایش داده‌اند.

كَلَّا ۖ بَلْ ۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾

﴿نه چنین است﴾ کَلاّ: تنبیه، هشدار و تکذیبی است بر این تجاوزگران گناه کار از گفتن چنین سخنان باطلی ﴿بلکه آنچه مرتکب می‌شدند بر دلهایشان زنگار بسته‌است﴾ یعنی: گناهان و نافرمانی‌هایشان بسیار گشته و دلهایشان را فراگرفته‌است پس این گناهان زنگاری است که دلهایشان را در خود پوشانده‌است، ازاین رو حق را انکار می‌کنند. حسن می‌گوید: «رَیْن ✿ زنگار» گناه بر بالای گناه‌است تا بدانجا که بسیاری گناهان دل را نابینا و آن را سیاه می‌گرداند امّا «طبع»

این است که بر دلهایشان مهر گذاشته شود که این سخت‌تر از زنگار است . در **حدیث‌شریف** به روایت احمد ، ترمذی و نسائی از ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « إِنَّ الْعَبْدَ إِذا أَذْنَبَ ذَنْباً نُكِتَتْ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْداءُ، فَإِنْ تابَ وَ نَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ صُقِّلَ قَلْبُهُ وَ إِنْ عادَ زَادَتْ حَتَّى تُغْلَفُ قَلْبُهُ، فَذَلِكَ الرّانُ الَّذِيْ ذَكَرَهُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ فِي الْقُرْآن » چون بنده مرتکب گناهی شود ، در قلب وی نقطهٔ سیاهی کوبیده می‌شود پس اگر توبه کرد و دست کشید و آمرزش خواست ، قلب وی صیقل زده می‌شود و اگر به گناه بازگشت ، آن نقطهٔ سیاه افزوده می‌شود تا آن‌که قلبش را در غلافی فرومی‌برد . پس این همان رین (زنگاری) است که خدای سبحان از آن در قرآن یادکرده‌است » .

كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ﴿١٥﴾

﴿**نه چنین است** ﴾ زهی پندار باطل که آنان به‌هم می‌بافند؛ ﴿**در حقیقت آنان در آن روز از دیدار پروردگارشان سخت محجوبند** ﴾ یعنی : کفّار از دیدار پروردگارشان در روز قیامت محجوب و در پرده‌اند و از این دیدار باز داشته می‌شوند لذا مانند مؤمنان به‌سوی حق تعالی نمی‌نگرند پس چنان‌که در دنیا از توحید و یگانه‌پرستی در حجابند ، همین‌گونه در آخرت از دیدار حق تعالی در حجاب می‌باشند . مجاهد در تفسیر آیهٔ کریمه می‌گوید : « آنها از کرامت و بخشایش حق تعالی بازداشته شده و محجوبند » .

ثُمَّ إِنَّهُمۡ لَصَالُواْ ٱلۡجَحِيمِ ﴿١٦﴾

﴿**سپس آنان یقیناً در دوزخ درآیند** ﴾ و هم‌آغوش آن گردند و هرگز از آن بیرون‌شدنی نیستند . بنابراین ، آنها با وجود حرمان از دیدار خدای رحمان ، اهل

آتش جاویدان نیز هستند و قطعاً ورود به دوزخ، سخت‌تر از خوارکردن و محروم‌نمودنشان از آن کرامت است.

ثُمَّ يُقَالُ هَٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾

﴿سپس به آنان گفته می‌شود: این همان است که آن را به دروغ می‌گرفتید﴾ یعنی: نگهبانان جهنّم از سر توبیخ و سرکوفت‌زدن به آنان می‌گویند: این همان چیزی است که شما در دنیا آن را به دروغ می‌گرفتید پس اینک آن را بنگرید و بچشید.

كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلْأَبْرَارِ لَفِى عِلِّيِّينَ ﴿١٨﴾

آن‌گاه خداوند ﷻ از آنچه که برای نیکان آماده کرده‌است چنین سخن می‌گوید: ﴿در حقیقت کتاب ابرار در علّیّین است﴾ یعنی: ایشان در زمرهٔ اهل علّیّین نوشته شده‌اند. ابرار: فرمانبرداران نیکوکارند.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا عِلِّيُّونَ ﴿١٩﴾

﴿و تو چه دانی که علّیّین چیست﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! چه چیز تو را آگاه ساخت که علّیّین چیست؟ این تعبیر برای تفخیم و بزرگ‌نمایاندن شأن علّیّین است؛

كِتَٰبٌ مَّرْقُومٌ ﴿٢٠﴾

﴿کتابی است نوشته‌شده﴾ یعنی: علّیّین کتابی است که نامهای بهشتیان در آن نوشته شده‌است. یا کتابی است نشانه‌دار. همچنین علّیّین نام خود بهشت یا

بلنديهای آن نيز هست.

يَشۡهَدُهُ ٱلۡمُقَرَّبُونَ ﴿٢١﴾

﴿**که مقرّبان شاهد آنند**﴾ يعنی: فرشتگان، نزديک آن کتاب نوشته‌شده حاضر می‌شوند و آن را می‌بينند. يا معنی اين است: فرشتگان در روز قيامت بر آنچه که در آن کتاب است، گواهی می‌دهند.

إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾

﴿**بی‌گمان نيکان در نعمت باشند**﴾ يعنی: اهل طاعت در سرای آخرت در نازونعمت بزرگی قرار خواهند داشت که نتوان قدر و اندازهٔ آن را فراگرفت و سنجش کرد.

عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ﴿٢٣﴾

آری! نيکان غرق در نعمت ﴿**بر تختها نشسته‌اند**﴾ اَرائِكْ: تختها و اورنگهای سراپرده‌های بهشتی است. اريکه بر تخت اطلاق نمی‌شود مگر آن‌گاه که تخت در حجله يعنی در زير قبّه‌ای قرار داشته باشد که به پرده‌ها و آرايش‌ها آراسته باشد ﴿**می‌نگرند**﴾ به‌سوی آنچه که خدای عزّوجلّ برايشان از نازونعمتها و إکرام و اعزازها آماده کرده‌است. يا معنی اين است: می‌نگرند به‌سوی ذات ذوالجلال.

تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِهِمۡ نَضۡرَةَ ٱلنَّعِيمِ ﴿٢٤﴾

﴿در چهره‌هایشان تازگی نازونعمت را می‌شناسی﴾ یعنی: چون ایشان را ببینی، می‌دانی که از اهل نازونعمت‌اند، به‌سبب نور، زیبایی، سپیدی، بهجت و تروتازگی‌ای که در چهره‌هایشان می‌بینی زیرا خداوند ﷻ در سیما و شکل و شمایل و زیبایی آنان چنان رونق و صفا و طراوتی بخشیده‌است که هیچ توصیف‌کننده‌ای آن را وصف نتواند کرد.

يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ ﴿٢٥﴾

﴿از رحیق مختوم نوشانیده شوند﴾ رَحِیْق: شرابی است که نه هیچ غشّ و ناخالصی‌ای در آن است و نه چیزی که آن را گندیده و فاسد کند. مَخْتُوْم: آن است که بر آن مهری نهاده شده‌است لذا از این‌که دستی به آن برسد، محفوظ و بازداشته شده‌است تا آن‌که نیکان خود مهرِ آن را بر می‌دارند.

خِتَٰمُهُۥ مِسْكٌ ۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ٱلْمُتَنَٰفِسُونَ ﴿٢٦﴾

﴿مُهر آن از مُشک است﴾ یعنی: آخرین طعم آن بادهٔ بهشتی، بوی مشک است و چون شخص نوشنده دهانش را از آخرین جرعهٔ آن بردارد، بوی آن را همچون بوی مشک می‌یابد. یا معنی این است: ظرفهای بهشت، اعم از جامها و کوزه‌های آن با مشک مهر زده شده‌است ﴿و مشتاقان باید در این امر بر یک‌دیگر پیشی گیرند﴾ تَنَافُس: مشاجره و کشمکش بر سر تصاحب یک چیزی است که هر کس آن را برای خودش می‌خواهد لذا بر سر آن با دیگران رقابت می‌کند، بر آن بخل می‌ورزد و آن را در حوزهٔ اختصاص خودش درمی‌آورد. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «هر مؤمنی که به مؤمن تشنه‌ای جرعهٔ آبی بنوشاند، خداوند ﷻ در روز قیامت او را از رحیق مختوم می‌نوشاند و هر مؤمنی که مؤمن گرسنه‌ای را

اطعام کند، خداوند ﷻ او را از میوه‌های بهشت اطعام می‌کند و هر مؤمنی که مؤمن برهنه‌ای را بپوشاند، خداوند ﷻ او را از لباسهای سبز بهشتی می‌پوشاند».

وَمِزَاجُهُۥ مِن تَسۡنِيمٍ ﴿٢٧﴾

﴿و آمیزهٔ آن از تسنیم است﴾ یعنی: آمیزه آن شراب سربه‌مهر، از تسنیم است. تسنیم شرابی است که از بالا بر بهشتیان فرو ریختانده می‌شود و بهترین شرابهای بهشت است.

عَيۡنٗا يَشۡرَبُ بِهَا ٱلۡمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾

﴿چشمه‌ای که مقرّبان از آن می‌نوشند﴾ یعنی: رحیق، یا تسنیم چشمه‌ای است که بهشتیان جامهای خویش را با آن می‌آمیزند در حالی که مقرّبان از آن به‌طور خالص می‌نوشند. پس رحیق دارای چهار صفت است:

۱ ـ شرابی است سر به مهر.
۲ ـ مهر آن از مشک است.
۳ ـ در محلّ رقابت و در معرض رغبت قرار دارد.
۴ ـ آمیزهٔ آن از تسنیم است.

عبدالله‌بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «تسنیم چشمه‌ای است در بهشت که صرفاً مقرّبان از آن می‌نوشند و اصحاب یمین نیز جامهایشان را با آمیزه‌ای از آن خشبو و معطّر می‌کنند».

إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجۡرَمُواْ كَانُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَضۡحَكُونَ ﴿٢٩﴾

﴿بی‌گمان کسانی که جرم می‌کردند، به مؤمنان می‌خندیدند﴾ یعنی: مؤمنان را در دنیا مسخره می‌کردند و به ریشخند می‌گرفتند. مراد از آنان: کفّار قریش و دیگر کفّارند.

علما در بیان سبب نزول این آیهٔ کریمه دو روایت ذکر کرده‌اند: بنا بر روایت اوّل، مراد از «مجرمان» بزرگان مشرکین مانند ابوجهل، ولیدبن مغیره و عاصی‌بن وائل سهمی هستند که عمّار، صهیب، بلال و غیر ایشان از فقرای مسلمین را مورد استهزا قرار می‌دادند. در روایت دوم آمده‌است: علیّ‌بن‌ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه با جمعی از مسلمانان از راه می‌گذشت پس منافقان به ایشان خندیده و با چشم و ابرو ایشان را مورد تمسخر قراردادند آن‌گاه نزد یاران منافق رفتند و گفتند: امروز مرد کلّه‌طاس را دیدیم! و همهٔ آنان از این سخن خندیدند. و قبل از آن‌که علی رضی‌الله‌عنه نزد رسول خدا ﷺ برسد، این آیه نازل شد.

وَإِذَا مَرُّوا۟ بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿٣٠﴾

﴿و چون از کنارشان می‌گذشتند، باهم اشارهٔ چشم و ابرو ردّوبدل می‌کردند﴾ به منظور تحقیر، تمسخر و عیب‌جویی ایشان از این‌که مسلمان گردیده‌اند. غمز: فروافگندن و حرکت دادن چشم و ابرو از سر تمسخر یا به منظور خیر یا شرّ دیگری است ولی اکثراً این کار به منظور شرّ و بدی انجام می‌گیرد.

وَإِذَا ٱنقَلَبُوٓا۟ إِلَىٰٓ أَهْلِهِمُ ٱنقَلَبُوا۟ فَكِهِينَ ﴿٣١﴾

﴿و هنگامی که﴾ کفّار **﴿نزد خانوادهٔ خود بازمی‌گشتند﴾** از مجالس و محافل خود؛ **﴿بازمی‌گشتند شادمان﴾** از حال و وضعی که دارند و از این‌که مؤمنان را مورد ریشخند و تمسخر قرارداده‌اند. یا چون به خانه‌هایشان بازمی‌گشتند، هر ناز و

نعمتی را که می‌خواستند در آنها می‌یافتند. البتّه دادن این نازونعمت برایشان «استدراج» بود.

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَضَآلُّونَ ﴿۳۲﴾

﴿و چون﴾ کافران **﴿مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: همانا اینان گمراهند﴾** در پیروی خود از محمّد ﷺ و تمسّک به آنچه که او آورده‌است و فروگذاشتن نعمتها و لذّتهای نقد و آمادهٔ دنیا.

وَمَآ أُرْسِلُواْ عَلَيْهِمْ حَٰفِظِينَ ﴿۳۳﴾

﴿و حال آن که بر آنان نگهبان فرستاده نشده بودند﴾ یعنی: آنان از جانب خدای سبحان بر مسلمانان بازرس گمارده نشده بودند تا نگهبان احوال و اعمالشان باشند بلکه مکلّف شده بودند تا در خویشتن خویش بنگرند و امور خود را به صلاح و سامان آورند پس پرداختن به خود از مشغول‌شدن به عیب‌جویی دیگران برایشان سزاوارتر بود.

فَٱلْيَوْمَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنَ ٱلْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿۳۴﴾

﴿حال امروز﴾ یعنی: در روز آخرت **﴿مؤمنانند که بر کافران خنده می‌زنند﴾** آن‌گاه که آنان را در عذاب الهی خوار و ورشکسته و بی‌مقدار می‌بینند.

عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ﴿۳۵﴾

﴿بر تختها نشسته نظاره می‌کنند﴾ یعنی: درحالی‌که مؤمنان در نازونعمت و با فرّ و شکوهی چشم‌نواز بر تختهای مکلّل و اورنگهای مجلّل تکیه داده‌اند، به‌سوی دشمنان خدای عزّوجلّ می‌نگرند که در دوزخ عذاب می‌شوند. کعب می‌گوید: «در میان بهشت و دوزخ روزنه‌هایی است پس چون مؤمن بخواهد که به‌سوی دشمنی که در دنیا داشته‌است بنگرد، از برخی از این روزنه‌ها سر می‌کشد». یا معنی این است: مؤمنان بر تخت‌ها نشسته به سوی پروردگار عزّوجلّ خویش می‌نگرند.

هَلۡ ثُوِّبَ ٱلۡكُفَّارُ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ﴿٣٦﴾

﴿آیا کافران دربرابر آنچه کرده بودند جزا داده شدند؟﴾ استفهام تقریری است. یعنی آری! به کفّار دربرابر تمسخر و استهزایشان در دنیا نسبت به مؤمنان، جزا نازل گردید. ثَواب: آنچه که بر بنده دربرابر عملش داده می‌شود و در خیر و شرّ هردو به‌کار می‌رود. گویی خداوند ﷻ به مؤمنان می‌گوید: آیا کفّار را در برابر اعمالشان و از آن جمله تمسخر و خندیدن به شما مؤمنان جزا دادیم یا خیر؟ پس این سخن بر شادمانی مؤمنان می‌افزاید زیرا نمایانگر حرمت‌نهادن بیشتر به آنان و سبک انگاشتن و بی‌مقدار نشان‌دادن دشمنانشان است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ انشقاق

مکّی است و دارای بیست‌وپنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «انشقاق» نامیده شد که خداوند ﷻ آن را با این فرموده‌اش: (إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ) که اعلام شکافتن آسمان است، آغاز کرده‌است؛ پدیده‌ای که خود نشانۀ ویرانی جهان و برپایی هول و هراس عظیم قیامت می‌باشد.

فضیلت آن: از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: با رسول خدا ﷺ در هنگام تلاوت: (إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ) و (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) سجده کردیم.

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ ﴿١﴾

﴿آن‌گاه که آسمان ازهم بشکافد﴾ و این شکافتن از نشانه‌های قیامت است.

وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ ﴿٢﴾

﴿ وگوش بسپارد به فرمان پروردگار خود ﴾ يعنى : آسمان پروردگار خـود را در شكافته شدن فرمان برد . « اذن » گوش‌سپردن به يک چيز و سـخن‌پذيرى از آن است ﴿ و خود چنين سِزَد ﴾ يعنى : سزاوار آسمان است كه بـراى پـروردگار خـود مطيع و فروتن باشد و سخن بشنود .

وَإِذَا ٱلْأَرْضُ مُدَّتْ ﴿٣﴾

﴿ و آن‌گاه كه زمين كشيده شود ﴾ يعنى : زمين هـموار و مسـطّح سـاخته شـده و كوههاى آن درهم كوبيده شود تا بدانجا كه همچون دشت همواری گردد .

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ﴿٤﴾

﴿ و آنچه را كه در آن است، بيرون افگند ﴾ يعنى : زمين آنچه را كه در دل آن از مردگان ، گنجها و دفينه‌هاست ، بـيرون افگـند ﴿ و تُـهى شـود ﴾ از مـردگان و از اعمالشان بيزارى جويد تا حق تعالى فرمان خويش را در آنان نافذ گردانـد . البـتّه زمين در اين تخليه كردن و تهى‌شدن جهد تمام مى‌كند تا بدانجا كه در درون آن هيچ چيزى باقى نمى‌ماند .

وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿٥﴾

﴿ و ﴾ زمين ﴿ به امر پروردگارش گوش بسپارد ﴾ و از او فرمان برد ﴿ و خود چنين سِزَد ﴾ يعنى : سزاوار زمين نيز اين است كه از آنچه در درون آن است ، تهى شود و به امر پروردگار عزّوجلّ گوش بسپارد و فرمان برد .

يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ ﴿٦﴾

﴿**هان ای انسان**﴾ مراد جنس انسان است. پس این خطاب مؤمن و کافر هردو را شامل می‌شود ﴿**حقّا که تو در راه پروردگارت سخت کوشیده‌ای**﴾ یعنی: تو در عملت، به‌سوی پروردگارت یا به‌سوی ملاقات پروردگارت به کوششی تمام و رنجی فراوان کوشیده‌ای ﴿**پس او را ملاقات خواهی‌کرد**﴾ یعنی: به‌زودی با عملت به لقای پروردگارت خواهی رسید، که این ملاقات همانا مرگ انسان است. یا تو در روز قیامت با عملت ملاقات خواهی‌کرد، چه خیر باشد و چه شرّ. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قَالَ جِبْرِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَ أَحْبِبْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلاقِيْهِ ✿ جبرئیل گفت: ای محمّد! هر چه می‌خواهی زندگی کن زیرا سرانجام می‌میری و هر چه را می‌خواهی دوست بدار زیرا سرانجام از آن جدا می‌شوی و هر چه می‌خواهی عمل کن زیرا تو با عمل خویش ملاقات خواهی‌کرد».

فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ ﴿٧﴾

﴿**امّا هر کس که کارنامه‌اش به‌دست راستش داده شود**﴾ و آنان مؤمنانند که نامه‌های اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود.

فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا ﴿٨﴾

﴿**پس زودا که با او حساب کنند حسابی بس آسان**﴾ یعنی: مؤمن در برابر نیکی‌های خود پاداش داده می‌شود و گناهان و بدیهایش نیز بر او ارائه می‌شود امّا خداوند ﷻ بی آن‌که در آنها با او حسابرسی شود، آنها را می‌آمرزد و این است

همان حساب آسان. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از عائشه رضی‌الله عنها آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ عُذِّبَ ❁ هر کس که در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود». عائشه رضی‌الله عنها می‌گوید: «به رسول خدا ﷺ گفتم؛ مگر خداوند ﷻ خود نمی‌فرماید: فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيرًا ❁ زودا که با او حساب کنند به حسابی آسان؟ رسول خدا ﷺ در پاسخم فرمودند: لَيْسَ ذٰلِكَ بِالْحِسَابِ، وَلٰكِنْ ذٰلِكَ الْعَرْضُ، مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُذِّبَ ❁ این‌که تو می‌گویی حساب نیست بلکه این ارائهٔ کارنامهٔ بدِ انسان به اوست پس بدان که هر کس در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود».

وَيَنقَلِبُ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ مَسْرُورًا ﴿۹﴾

﴿**و به‌سوی خانواده‌اش بازگردد**﴾ یعنی: مؤمن بعد از حساب آسان به‌سوی آن عدّه از اعضای خانوادهٔ خود ـ از زنان و فرزندان ـ که در بهشت به‌سر می‌برند، بازمی‌گردد. یا به‌سوی کسانی از حور عین بازمی‌گردد که خدای عزّوجلّ برای او در بهشت آماده کرده‌است در حالی که ﴿**شادمان**﴾ و خوشحال و خرّم است از خیر و نعمت و کرامتی که به او داده شده‌است. پس بارخدایا! ما را از زمرهٔ ایشان بگردان.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ وَرَآءَ ظَهْرِهِۦ ﴿۱۰﴾

﴿**و امّا هر کس که کارنامه‌اش از پشت سرش به او داده شود**﴾ بدان جهت که دست راستش در غل‌وزنجیر به گردنش آویخته و دست چپش هم به پشت سرش آویخته است؛

فَسَوۡفَ يَدۡعُواْ ثُبُورٗا ﴿١١﴾

﴿**زودا که هلاک خویش خواهد**﴾ یعنی: چون نامهٔ اعمالش به دست چپش داده شود و آن را بخواند، می‌گوید: ای وای بر من! ای خاك بر سرم! ای مرگ به دادم برس! ثُبُوْر: نابودی و هلاکت است.

وَيَصۡلَىٰ سَعِيرًا ﴿١٢﴾

﴿**و در آتش افروخته درآید**﴾ و سختی‌ها و گرمای سوزان آن را بچشد.

إِنَّهُۥ كَانَ فِيٓ أَهۡلِهِۦ مَسۡرُورًا ﴿١٣﴾

﴿**هرآینه او در میان خانوادهٔ خود شادمان بود**﴾ یعنی: او در دنیا با پیروی از هوسها و سوارشدن بر مرکب شهوتهای خویش؛ سرمست، مغرور، متکبّر، حریص، آزمند و گردنکش بود بدان جهت که فکر آخرت هرگز به خاطرش خطور نمی‌کرد.

إِنَّهُۥ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ ﴿١٤﴾

﴿**او می‌پنداشت که هرگز برنخواهد گشت**﴾ یعنی: سبب این شادمانی وی در میان خانواده‌اش این گمان و پندار وی بود که هرگز به‌سوی خداوند ﷻ بازنمی‌گردد و برای حساب و عقاب برانگیخته نمی‌شود.

بَلَىٰٓۚ إِنَّ رَبَّهُۥ كَانَ بِهِۦ بَصِيرٗا ﴿١٥﴾

﴿نه چنان است﴾ که او پنداشته بود بلکه او به‌سوی پروردگارش بازگشت و بعد از مرگ برانگیخته شد ﴿بی‌گمان پروردگارش به او﴾ و اعمالش ﴿بینا بود﴾ و دانا زیرا هیچ چیز از احوال وی در دنیا بر او پنهان نماند و اینک وی را در برابر همه رفتارها، گفتارها و کردارهایش مجازات می‌کند.

فَلَآ أُقۡسِمُ بِٱلشَّفَقِ ﴿١٦﴾

﴿پس سوگند می‌خورم به شَفَق﴾ شَفَق: سرخی‌ای است که بعد از غروب خورشید تا وقت نماز عشاء در افق نمایان می‌شود. امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله می‌گوید: «شفق سپیدی‌ای است که سرخی با آن پیوسته است». آن را به سبب رقّت و نازکی آن شفق نامیدند پس شَفَق از شفقت برگرفته شده‌است.

وَٱلَّيۡلِ وَمَا وَسَقَ ﴿١٧﴾

﴿و سوگند به شب و آنچه شب گرد آورده‌است﴾ یعنی: آنچه که شب به خود چسبانده و در خود فراآورده و درپیچانده‌است زیرا شب پراکندگان روز را که در پی کار و کسب و تلاش و تحرّک خویش به همه‌جا پراکنده می‌شوند، گرد می‌آورد و چون شب روی آورد، همه‌چیز به مأوی و مسکن خویش جای می‌گیرد.

وَٱلۡقَمَرِ إِذَا ٱتَّسَقَ ﴿١٨﴾

﴿و سوگند به ماه چون تمام شود﴾ اتّساق ماه: پرشدن و تمام شدن آن است که این حالت را بَدْر می‌نامند و در نیمهٔ ماه قمری رخ می‌دهد.

لَتَرۡكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ﴿۱۹﴾

آری! سوگند به آنچه ذکر شد **«که قطعاً از حالی به حالی دیگر درآیید»** چون حالات توانگری و فقر، مرگ و زندگی، حشر و حساب و ورود به بهشت یا دوزخ. یا مراد، گذر کفّار بعد از مرگ از حالی به حالی سخت‌تر از آن است زیرا آنان از سؤال نکیر و منکر گرفته تا افتادن در دوزخ، طبقه در طبقه و فرودی پس از فرود دیگر در سختی‌هایی سخت قراردارند.

فَمَا لَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿۲۰﴾

«پس آنان را چه شده‌است که ایمان نمی‌آورند» به محمّد ﷺ و به آنچه که از وحی و قرآن بر وی نازل شده‌است؟ با آن‌که موجبات ایمان به وی نیز فراهم است؟.

وَإِذَا قُرِئَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقُرۡءَانُ لَا يَسۡجُدُونَ ۩ ﴿۲۱﴾

«و چون برآنان قرآن خوانده می‌شود، سجده نمی‌کنند؟» یعنی: کدام مانع بر سر راه سجده کردن و خضوع آنان در هنگام قرائت قرآن وجود دارد؟ یا مراد از این سجده، سجدهٔ معروف به سجدهٔ تلاوت است چنان‌که امام ابوحنیفه رحمه‌الله با این آیهٔ کریمه بر وجوب سجدهٔ تلاوت در اینجا استدلال کرده‌است زیرا آیهٔ کریمه کسانی را که آن را می‌شنوند و سجده نمی‌کنند، نکوهش کرده‌است و رأی جمهور علما نیز بر وجوب سجدهٔ تلاوت در اینجاست.

بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُكَذِّبُونَ ﴿۲۲﴾

سپس حق تعالی سبب عدم ایمانشان را بیان کرده و می‌فرماید: **﴿بلکه آنان که کفر ورزیده‌اند، تکذیب می‌کنند﴾** کتاب الهی را که مشتمل بر اثبات توحید، معاد و ثواب و عقاب است.

وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ﴿٢٣﴾

﴿و خداوند به آنچه در دل می‌دارند﴾ از تکذیب و انکار و به آنچه که جمع می‌کنند از اعمال شایسته و بد **﴿داناتر است﴾** لذا کارشان بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند.

فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٤﴾

﴿پس آنان را به عذابی دردناک مژده بده﴾ تعبیر مژده‌دادن به عذاب، از باب تهکّم و تحقیر و استهزایشان است.

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٢٥﴾

﴿مگر کسانی که ایمان آورده‌اند﴾ به دلهای خویش **﴿و کارهای شایسته کرده‌اند﴾** به اعضای خویش **﴿که آنان را پاداشی است بی‌منت﴾** که بدان برآنها منّت گذاشته نمی‌شود. یا (غَيْرَ مَمْنُونٍ) به معنی ناکاسته، بی‌نقص و قطع‌نشدنی است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ بروج

مکّی است و دارای بیست‌ودو آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با سوگند خداوند ﷻ به آسمان دارای برجها، «بروج» نامیده شد.

فضیلت آن: از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: رسول خدا ﷺ در نماز عشاء سورهٔ «بُروج» و «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقْ» را می‌خواندند. شایان ذکر است که هدف از نزول این سوره، دلجویی رسول‌اکرم ﷺ و یاران و پیروانشان دربرابر ایذاء کفّار است؛ با بیان این حقیقت که کافران امّتهای پیشین نیز مانند مردم مکّه در برابر دعوتهای الهی ستیزه گر و در تکذیب حق باهم یکسان بوده‌اند، مانند اصحاب اخدود در یمن، فرعون، قوم ثمود و دیگران؛ امّا خدای عزّوجلّ از آنان انتقام گرفت زیرا آنان در قبضهٔ قدرت وی قرارداشتند پس همین‌گونه از منکران عنود و ستیزه گر با دین اسلام نیز انتقام می‌گیرد چراکه آنان نیز در قبضهٔ قدرت وی قراردارند.

سبب نزول این سوره که بر محور اصحاب اخدود دور می‌زند، به‌طور موجز این بود: به یکی از شاهان کفّار یهودی به‌نام زُرعه‌بن‌تُبّان اسعد حمیری معروف به

ذونواس خبر رسید که بعضی از رعایایش به دین نصرانیّت ایمان آورده‌اند پس با لشکریانی از قبیلهٔ حمیر به سراغ ایشان رفت و چون ایشان را دستگیر کرد، میان این که یهودی شوند یا در آتش سوزانده شوند، مخیّرشان نمود امّا آن مؤمنان آتش را برگزیدند. سپس گودالهایی برکند و در آنها آتش افروخت آن‌گاه به ایشان گفت: هر کس از شما که از دین خویش برگردد، او را رها می‌کنیم و هر کس که برنگردد، او را دراین آتش می‌افگنیم. آن مؤمنان شکیبایی و پایداری ورزیدند و سرانجام ایشان را در آتش افگندند در حالی که آن پادشاه ستمگر با یاران خود نظاره‌گر این صحنه‌ها بود. نقل است که: دوازده، یا بیست، یا هفتادهزار تن از آن مؤمنان به قتل رسیدند. گفتنی است که ذونواس آخرین پادشاه حمیری و به‌قول ابن‌کثیر مشرک بود[1].

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْبُرُوجِ ﴿١﴾

﴿سوگند به آسمان دارای برجها﴾ مراد از برجها، ستارگان عظیم است. به‌قولی: مراد منازل سیّارگان دوازده‌گانه است که دارای دوازده برج‌اند و خورشید هر یک از آنها را در یک ماه می‌پیماید زیرا شش برج از برجهای خورشید در شمال خطّ استوا و شش برج در جنوب آن قرار دارد، برجهایی که در شمال آن قرار دارد، عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد و سنبله. و برجهایی که در جنوب آن قرار دارد، عبارت است از: میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی است که خورشید سه برج اوّل شمالی را در سه ماه طیّ می‌کند که همانا فصل بهار است، سه برج دیگر را در سه ماه دیگر طیّ می‌کند که فصل تابستان است. همچنین سه برج اوّل جنوبی را در سه ماه که فصل خزان است طیّ

۱برای تفصیل داستان، نگاه کنید به صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۹۹.

می‌کند و سه برج دوم جنوبی را در سه ماه دیگر طیّ می‌کند که فصل زمستان است. ولی ماه هریک از آنها را در دو یا سه روز می‌پیماید پس ماه دارای بیست‌وهشت منزل است و دو شب را هم پنهان می‌ماند.

امّا اگر مراد از «بروج» ستارگان بزرگ باشد، باید گفت که این ستارگان از تحت حصر و شمار بشر بیرونند. این ستارگان نسبت به زمین در ابعاد و مسافتهای هولناکی قراردارند به‌طوری که نور برخی از آنها بعد از یک‌ونیم‌میلیون سال نوری به زمین می‌رسد با علم به این‌که سرعت حرکت نور، سیصدهزار کیلومتر در ثانیه است.

وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡمَوۡعُودِ ﴿٢﴾

﴿و سوگند به روز موعود﴾ یعنی: روزی که تحقّق آن وعده داده شده‌است؛ و آن روز قیامت می‌باشد.

وَشَاهِدٖ وَمَشۡهُودٖ ﴿٣﴾

﴿و سوگند به شاهد و مشهود﴾ مراد از شاهد کسانی از خلایق‌اند که در راه خدا ﷻ کشته شده‌اند و در روز قیامت گواهی می‌دهند و مراد از مشهود، جرایم و جنایات زشت و هولناکی است که مجرمان علیه گواهان مرتکب شده‌اند و گواهان علیه مجرمان بدانها گواهی می‌دهند؛ چنان‌که در داستان اصحاب اخدود آمده‌است. به قولی: شاهد روز جمعه است که بر هر عمل‌کننده‌ای به آنچه که در آن عمل کرده‌است، گواهی می‌دهد و مشهود روز عرفه است که مردم در آن شاهد مراسم حج‌اند و فرشتگان در آن حاضر می‌شوند. یا مراد از مشهود: عجایب و شگفتی‌هایی است که مردم در روز قیامت می‌بینند. و جواب قسم محذوف

است که آیهٔ بعد بر آن دلالت می‌کند:

قُتِلَ أَصْحَٰبُ ٱلْأُخْدُودِ ﴿٤﴾

﴿**هلاک شدند اصحاب اخدود**﴾ یعنی: آنها مورد لعنت قرارگرفتند. گویی فرمود: سوگند به این چیزها که آنان ملعونند. اصحاب اخدود، صاحبان گودال پرآتشی بودند که گروهی از مؤمنان نجران یمن را در آن افگندند چنان که گذشت. اخدود: گودال و خندق مستطیلی است که در زمین کنده شده‌است و جمع آن اخادید است.

ٱلنَّارِ ذَاتِ ٱلْوَقُودِ ﴿٥﴾

﴿**همان آتش دارای هیزم بسیار**﴾ وَقُوْد: هیزمی است که بدان آتش برافروخته می‌شود.

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾

﴿**آن‌گاه که آنان بالای آن گودال نشسته بودند**﴾ یعنی: مورد لعنت قرارگرفتند آن‌گاه که گرداگرد آن گودال بر صندلی‌ها نشسته و نظاره‌گر سوختن مؤمنان بودند.

وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾

﴿**وآنان**﴾ یعنی: آن پادشاه کافر و یارانش که گودال را کنده و آن را از آتش پر کردند؛ ﴿**به آنچه با مؤمنان می‌کردند**﴾ از افگندنشان در آتش ﴿**گواهی می‌دهند**﴾

در روز قیامت. پس زبانها، دستها و پاهایشان علیه آنان گواهی می‌دهد. یا آنـها شاهد و ناظر این عمل خود با مؤمنان بودند و تماشای این صـحنهٔ فـجیع، نشـان دهندهٔ تمایلشان به دیدن عذاب مؤمنان بود.

وَمَا نَقَمُواْ مِنۡهُمۡ إِلَّآ أَن يُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ﴿٨﴾

﴿و بر آنان عیب نگرفتند، جز این که به خداوند غالب ستوده ایمان آ
پس در واقع، گناه یا عیب یا جرمی در میان نبود و عیب ایشان به پندار آنها همین ایمان آوردنشان به حق بود.

ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ﴿٩﴾

﴿همان خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ اوست﴾ پس هـر کس دارای چنین شأن و شوکتی باشد، قطعاً او شایستهٔ آن است که بندگان به وی ایمان آورده و او را به یگانگی مورد پرستش قرار دهند ﴿و خداوند بر همه‌چیز گـواه‌است﴾ و از جمله به عملکرد آنان با مؤمنان؛ پس چیزی از اعمالشان بر او پنهان نمی‌ماند. البتّه این وعیدی سخت برای گودال افروزان و وعده‌ای نیک برای مـؤمنانی است کـه به‌خاطر دین خود مورد عذاب قرار گرفتند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُواْ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَتُوبُواْ فَلَهُمۡ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمۡ عَذَابُ ٱلۡحَرِيقِ ﴿١٠﴾

﴿همانا کسانی که مردان و زنان مؤمن را عذاب کردند﴾ یعنی: ایشـان را در آتش

سوزانده و در دینشان مورد آزار قرار دادند تا از آن برگردند؛ و هیچ انتخاب دیگری جز این‌که به خدای سبحان کفر ورزند دربرابر ایشان قرار ندادند **﴿سپس توبه نکردند﴾** از این عملکرد زشت و بازنگشتند از کفر و آزار و رفتار ناپسند خویش؛ **﴿پس برای آنان است عذاب جهنم﴾** در آخرت به‌سبب کفرشان **﴿و برای آنان است عذاب سوزان﴾** یعنی: برای آنان عذابی دیگر افزون بر عذاب کفرشان است که این عذاب، عذاب سوزان می‌باشد؛ به‌سبب حریق سوزانی که برای مؤمنان برپا کردند. حسن بصری‌ﷺ می‌گوید: «بنگرید به‌سوی بحز بی‌کران جودوکرم پروردگار متعال؛ در حالی‌که آنها دوستانش را کشتند امّا او بازهم آنان را به‌سوی توبه و مغفرت فرامی‌خواند».

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡكَبِيرُ ﴿١١﴾

﴿بی‌گمان کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند﴾ که از جملهٔ آنان کسانی اند که بر آتش افروختهٔ آن گودالها صبر و شکیبایی کرده و بر دین خود پایدار ماندند و به شرک و کفر بازنگشتند؛ **﴿ایشان را بوستانهایی است که جویباران از فرودست آن جاری است﴾** به‌سبب ایمان و کردار شایسته‌شان **﴿این﴾** چیزی که ذکر شد؛ **﴿رستگاری بزرگ است﴾** که هیچ فوز و فلاحی با آن برابر نیست و هیچ رستگاری و نعمتی با آن قابل مقایسه نمی‌باشد.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که: به کسی که بر کفر مجبور ساخته می‌شود، سزاوارتر این است که دربرابر هرگونه تهدیدی پایداری نماید و شکیبایی ورزد، هر چند برای وی گفتن کلمهٔ کفر نیز رخصت است. روایت شده‌است که مسیلمهٔ کذّاب دو تن از اصحاب رسول خداﷺ را دستگیر کرد و به یکی از آنها گفت:

آیا گواهی می‌دهی که من رسول خدا هستم؟ آن صحابی گفت: آری! پس مسیلمه او را رها کرد. سپس به صحابی دیگر نیز چنین گفت ولی آن صحابی در پاسخش فرمود: نه، من چنین گواهی‌ای در مورد تو نمی‌دهم بلکه تو دروغگویی بیش نیستی! پس مسیلمه آن صحابی را کشت. چون خبر این واقعه به رسول خدا ﷺ رسید، فرمودند: «آن کس که مسیلمه رهایش کرد، به رخصت عمل نمود و بنابراین، هیچ پیامدی بر وی نیست ولی آن کس که کشته شد، به فضیلت عمل کرد بنابراین، [این فضیلت] بر او گوارا و مبارک باد».

إِنَّ بَطۡشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾

﴿بی‌گمان عذاب پروردگارت سخت سنگین است﴾ یعنی: عذاب الهی بر کسانی که نافرمانی‌اش می‌کنند مضاعف و سهمگین است، مانند این ستمگران و مستبدّانی که داستانشان گذشت. بَطۡش: گرفتن همراه با خشونت و شدّت است و چون خودِ آن که مفید معنای شدّت است، باز به شدّت وصف شود، بیانگر آن است که در نهایت سختی و سهمگینی است.

إِنَّهُۥ هُوَ يُبۡدِئُ وَيُعِيدُ ﴿١٣﴾

﴿همانا او آفرینش را آغاز می‌کند و باز می‌گرداند﴾ یعنی: از قوّت و قدرت تامّهٔ حق تعالی این است که خلق را اوّلاً در دنیا می‌آفریند و باز آنان را بعد از مرگشان دوباره زنده می‌کند.

وَهُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلۡوَدُودُ ﴿١٤﴾

﴿و اوست آن آمرزندهٔ دوستدار ﴾ یعنی: حق تعالی از گناهان بندگان مؤمنش درگذشته و آن را می‌پوشاند و ایشان را بدان گناهان رسوا نمی‌سازد و او بسیار دوستدار فرمانبرداران و اولیائش می‌باشد. یا او خود دوست داشتنی است.

ذُو ٱلْعَرْشِ ٱلْمَجِيدُ ﴿١٥﴾

﴿اوست صاحب عرش، گرامی‌قدر است ﴾ یعنی: حق تعالی پروردگار عرش بزرگ و صاحب مجد و بزرگی است. مَجْد: نهایت کرم و فضل است و مجدِ حق تعالی، علو و عظمت اوست.

فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٦﴾

﴿فعّال مایرید است ﴾ یعنی: حق تعالی هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند، حکم او را هیچ پی‌جویی نیست و از آنچه انجام دهد، مورد پرسش قرار نمی‌گیرد.

هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلْجُنُودِ ﴿١٧﴾

﴿آیا داستان لشکرها به تو رسیده‌است؟ ﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! آیا خبر و داستان گروههای کافری که تکذیب کنندهٔ پیامبرانشان بوده‌اند، به تو رسیده‌است همان پیامبرانی که گروههای کافر برای مبارزه و نبرد علیه آنان لشکرها گرد می‌آوردند؟ هدف از طرح این موضوع، دلجویی از رسول خدا ﷺ است و این‌که می‌باید دربرابر تکذیب قوم خود صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان که پیامبران پیشین علیهم‌السلام صبر کردند.

فِرۡعَوۡنَ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾

خبر ﴿**فرعون و ثمود**﴾ مراد از خبر آنان، کفر و عنادی است که از آنان روی داد و عذابی است که بر آنان فرود آمد. مراد از فرعون؛ خودِ او و لشکریانش هستند. یعنی: لشکرهایی که در آیهٔ قبل ذکر کردیم، همین‌ها بودند.

بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي تَكۡذِيبٖ ﴿١٩﴾

﴿**بلکه کافران در انکارند**﴾ یعنی: بلکه این گروه مشرکان عرب در مورد رسالتت و دعوت حقّی که آورده‌ای، در انکار و تکذیب سختی قرار دارند پس اینان از کفّار پیشین عبرت نگرفتند چرا که بی‌پروا راهشان را دنبال می‌کنند. مراد این است که: حال کفّار قریش از حال امّتهای کافر پیشین تعجّب برانگیزتر است زیرا کفّار قریش هم داستانهای امّتهای پیشین را شنیده‌اند و هم آثار و نشانه‌های بربادی و هلاکت آنان را دیده‌اند امّا با این وجود، تکذیبی سخت‌تر از تکذیب و انکار آنان را در پیش گرفتند.

وَٱللَّهُ مِن وَرَآئِهِم مُّحِيطُۢ ﴿٢٠﴾

﴿**و خداوند از گرداگرد آنان محیط است**﴾ یعنی: او تواناست بر این‌که به آنان همانند عذابی را که برگروههای کافر پیشین فرود آورد، فرود آورَد.

بَلۡ هُوَ قُرۡءَانٞ مَّجِيدٞ ﴿٢١﴾

﴿**بلکه این قرآنی**﴾ که کافران تکذیبش کردند، قرآنی ﴿**مجید است**﴾ و در

نهایت شرف، کرامت و برکت می‌باشد پس چنان‌که آنان می‌گویند؛ قرآن شعر و کهانت و سحر نیست.

فِي لَوۡحٖ مَّحۡفُوظِۭ ﴿٢٢﴾

﴿در لوحی محفوظ است﴾ یعنی: قرآن در لوح محفوظ که کتاب مادر (امّ‌الکتاب) است نوشته شده، لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصون می‌باشد. پس هرگاه قرآن دارای چنین شأن و جایگاهی است، دیگر چگونه کافران آن را انکار و شکّاکان در آن شک می‌ورزند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ طارق

مکّی است و دارای هفده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح آن با سوگند الهی به: (وَالسَّماءِ وَالطّارِقْ) که تفسیر آن می‌آید، «طارق» نامیده شد.

وَٱلسَّمَآءِ وَٱلطَّارِقِ ﴿١﴾

﴿**سوگند به آسمان و سوگند به طارق**﴾ طَارِقْ: ستاره‌است و به آن طارق می‌گویند؛ زیرا در شب پدیدار گشته و در روز پنهان می‌شود. پس هرآنچه که در شب پدیدار شود، طارق است. این معنی را **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ تأیید می‌کند که در دعای خویش فرمودند: «أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ طَوارِق اللَّيْلِ وَالنَّهارِ، اِلاّ طارِقاً يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يا رَحْمٰنُ ◊ پروردگارا! به تو از شرّ پیش‌آمدهای ناگوار شب و روز پناه می‌برم مگر پیش‌آمدی که به خیر می‌آید، ای رحمان». اعراب می‌گویند «طَرَقَ الْبَابْ ◊ در را کوبید». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده‌است که رسول خدا ﷺ نهی کردند از این‌که مرد مسافر شب‌هنگام به‌طور ناگهانی در منزلش

راکوبیده و بر خانواده‌اش فرود آید.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلطَّارِقُ ﴿٢﴾

﴿و تو چه دانی که طارق چیست﴾ یعنی: چه دانی که آن اختر شبگرد چیست؟ مراد تهویل و تفخیم شأن آن اختر است، گویی بشر حقیقت آن ستارهٔ درخشان در دوردستهای آسمانها را درک نمی‌کند. سفیان‌بن‌عیینه گفته‌است: «هر چیزی که در قرآن به صیغهٔ (مٰا اَدْراك) آمده‌است، از جملهٔ اموری است که خداوند ﷻ پیامبرش را از آن آگاه کرده‌است و هر چیزی که در قرآن به صیغهٔ (مٰا یُدْرِیْكَ) آمده، مربوط به اموری است که خداوند ﷻ پیامبرش را از آن آگاه نکرده‌است».

سپس خداوند ﷻ «طارق» را با این فرموده‌اش تفسیر می‌کند:

ٱلنَّجۡمُ ٱلثَّاقِبُ ﴿٣﴾

﴿ستارهٔ درخشان است﴾ ثاقِبْ: درخششی است بسیار شدید که تاریکی شب را به شدّت درهم دریده و پرتو خویش را به افق می‌فرستد. احتمال دارد که مراد از طروق آن، برخورد نور آن با جوّ زمین باشد زیرا واضح است که رسیدن نور برخی از ستاره‌ها به جوّ زمین، زمان طولانی‌ای را در بر می‌گیرد که گاهی به هزاران سال نوری می‌رسد.

إِن كُلُّ نَفۡسٖ لَّمَّا عَلَيۡهَا حَافِظٞ ﴿٤﴾

﴿هیچ کس نیست مگر این‌که نگاهبانی بر او گماشته شده‌است﴾ این آیه جواب هر دو سوگند قبلی است. فرشتگان نگهبان؛ فرشتگانی هستند که عمل، گفتار و کردار

انسان و هر چه را که از خیر یا شرّ انجام می‌دهد، ثبت و ضبط کرده و از آفت‌ها نگهبانی‌اش می‌کنند. یا آنها عمل، روزی و اجل وی را حفظ و نگهداری می‌کنند هر چند نگهبان درحقیقت خدای عزّوجلّ است امّا حفظ فرشتگان اثر حفظ و نگهبانی او می‌باشد زیرا نگهبانی آنان از انسان، به فرمان اوست.

فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَـٰنُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾

﴿پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده‌است؟﴾ یعنی: بر انسان لازم است که در امر آغاز آفرینش خود تفکّر و اندیشه کند تا قدرت خداوند ﷻ را بر آنچه که فروتر از آن است ـ مانند قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ ـ را بداند.

و جواب سؤال این است:

خُلِقَ مِن مَّآءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾

﴿از آب جهنده‌ای﴾ که در رَحِم ریخته می‌شود ﴿آفریده شده‌است﴾ و آن عبارت از آب منی مرد و آب نطفهٔ زن است زیرا انسان از این دو آب آفریده شده‌است. هر دو آب را در یک لفظ ذکر کرد، ازآن رو که هر دو آب به‌هم آمیخته می‌شوند.

عکرمه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمهٔ: (فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسانُ مِمَّ خُلِقْ) می‌گوید: آیهٔ کریمه دربارهٔ ابی‌الاشدّ بن کلدهٔ جُمحی نازل شد که ازبس نیرومند و پهلوان بود، بر روی پوست گاوی می‌ایستاد و می‌گفت: ای گروه قریش! هر کس مرا از روی آن برکند، این مقدار جایزه دارد! و می‌گفت: محمّد گمان می‌کند که نگهبانان جهنّم نوزده تن‌اند پس حساب ده تن از آنان با من؛ و شما همه نُه تن دیگر را دفع کنید.

يَخْرُجُ مِنۢ بَيْنِ ٱلصُّلْبِ وَٱلتَّرَآئِبِ ﴿٧﴾

﴿که﴾ آن آب جهنده ﴿از صُلب مرد و میان استخوانهای سینهٔ زن بیرون می‌آید﴾ به این ترتیب، فرزند از هر دو آب به وجود می‌آید. تَرائِبْ: استخوانهای سینهٔ زن است. به‌قولی معنی آیه این است: آن آب جهنده از تمام اجزای بدن بیرون می‌آید. در این صورت، مراد آیه از آب خارج شده از سینهٔ زن، آبی است که از خون موجود در عروق و بافتهایی که به سینه‌ها فرود می‌آید، تشکیل شده‌است و از آنجا که پشت مرد و سینهٔ زن نزدیکترین بافتهای آب منی هستند، از این جهت به یادآوری مخصوص گردیده‌اند امّا درحقیقت همهٔ اجزای بدن در تکوین و ساختن آب منی سهم دارند. شایان ذکر است که خصیهٔ مرد و تخمدان زن که محلّ استقرار نطفه هستند، هردو در جوار کلّیه‌ها قرار گرفته‌اند و موقعیّت آنها تقریباً در پشت و سینه و نیمهٔ ستون فقرات می‌باشد.

إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجْعِهِۦ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾

﴿بی‌گمان او بر بازگردانیدن وی به خوبی تواناست﴾ یعنی: قطعاً خدای سبحان بر دگربار آفریدن انسان با زنده کردن وی پس از مرگ تواناست. مقاتل در معنی آیه می‌گوید: «مراد این است که اگر بخواهیم او را از بزرگسالی به جوانی، از جوانی به کودکی و از کودکی به حال نطفه برمی‌گردانیم». اگر نیک تأمّل کنیم به خوبی درمی‌یابیم که مبدأ خود دلیل معاد است زیرا پیدایش انسان به‌سبب اجتماع و بهم آمدن اجزایی است که در بدن والدین متفرّق و پراکنده بوده‌اند پس هرگاه خدای آفریننده بر گردآوردن این اجزای پراکنده قادر است تا بدانجا که از این اجزا انسانی تمام را می‌آفریند، بی‌گمان او بعد از مرگ انسان و پراکنده‌شدن اجزای بدن وی نیز بر گردآوردن این اجزا و تجدید ساماندهی آنها توانا می‌باشد.

يَوۡمَ تُبۡلَى ٱلسَّرَآئِرُ ﴿٩﴾

﴿آن روز که راز ها همه فاش شود﴾ یعنی: خداوند ﷻ انسان را در روزی از نو می‌آفریند که رازها از پرده برون افتد و در محک سنجش و در معرض داوری قرار داده شود. سَرَائِرْ: آنچه که در دلها از عقاید، نیّات و غیره پنهان داشته می‌شود. پس در این هنگام است که نیک و بدِ این رازها از هم متمایز گشته و همه چیز به‌صورت شفّاف و روشن شناخته می‌شود.

فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٖ وَلَا نَاصِرٖ ﴿١٠﴾

﴿پس آن‌گاه او را نه نیرویی باشد و نه یاوری﴾ یعنی: در آن روز، نه انسان قوّت و نیرویی ذاتی دارد که خود را به‌وسیلهٔ آن از عذاب الهی برهاند و نه هم برایش یاوری است که نصرتش داده و او را از عذابی که بر وی فرود آمده‌است، نجات دهد.

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلرَّجۡعِ ﴿١١﴾

﴿و سوگند به آسمان بارش انگیز﴾ رَجْع: برگردانیدن یک چیز به حالت اوّلیّهٔ آن است که مراد از آن در اینجا: باران می‌باشد زیرا باران از آسمان به‌سوی زمین برمی‌گردد و مجدّداً از طریق تبدیل شدن به بخار به آسمان می‌رود و باز دوباره به زمین بر می‌گردد و همین طور رفت‌وبرگشت آن تکرار می‌شود. پس اعجاز این آیه که به حقیقت علمی بزرگی اشاره می‌کند، روشن است.

وَٱلۡأَرۡضِ ذَاتِ ٱلصَّدۡعِ ﴿١٢﴾

﴿و سوگند به زمین شکافدار﴾ که برای بیرون آوردن گیاهان، اشجار، آتشفشانها و ... شکافته می‌شود و این پدیده‌ها از آن بیرون می‌آیند.

إِنَّهُۥ لَقَوۡلٌ فَصۡلٌ ﴿١٣﴾

جواب قسم این است: ﴿در حقیقت قرآن سخنی قاطع است﴾ که در میان حقّ و باطل فیصله می‌کند و جدایی می‌افکند.

وَمَا هُوَ بِٱلۡهَزۡلِ ﴿١٤﴾

﴿و آن هزل نیست﴾ یعنی: قرآن به بازی و شوخی نازل نشده‌است و لذا همهٔ آن جدّی است نه شوخی. در حدیث‌شریف به روایت علی کرّم‌الله وجهه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان فتنه‌ای در پیش است». علی می‌گوید: گفتم؛ یا رسول‌الله! پس راه بیرون‌رفت از آن فتنه چیست؟ فرمودند: «كِتَابُ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ❁ راه بیرون‌رفت از آن فتنه، کتاب خدای تبارک و تعالی است؛ فِيهِ نَبَأُ مَنْ قَبْلِكُمْ، وَ خَبَرُ مَا بَعْدِكُمْ، وَ حُكْمُ مَا بَيْنِكُمْ، هُوَالْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ، مَنْ تَرَكَهُ مِنَ جَبَّارٍ قَصَمَهُ اللّٰهُ وَ مَنِ ابْتَغىَ الْهُدٰى فِيْ غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللهُ وَ هُوَ حَبْلُ اللّٰهِ الْمَتِيْنِ، وَ نُوْرِهِ الْمُبِينِ، وَ هُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ، وَ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيْمُ، وَ هُوَ الَّذِيْ لاٰ تُزِيْغُ بِهِ الْأَهْوَاءُ وَ لاٰ تَلْتَبِسُ بِهِ الْأَلْسِنَةُ وَ لاٰ تَتَشَعَّبُ مَعَهُ الْآرَاءُ وَ لاٰ يَشْبَعُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ وَ لاٰ يَمَلُّهُ الْأَتْقِيَاءُ وَ لاٰ يُخْلَقُ عَلىٰ كَثِيْرَةِ الرَّدِّ وَ لاٰ تَنْقَضِيْ عَجَائِبُهُ، هُوَالَّذِي لَمْ تَنْتَهِ الْجِنُّ لَمَّا سَمِعَتْهُ اَنْ قَالُوا: (اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآناً عَجَباً، يَهْدِيْ اِلَى الرُّشْدِ) مَنْ عَلِمَ عِلْمَهُ سَبَقَ وَ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَ مَنْ حَكَمَ بِهِ عَدَلَ وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ أُجِرَ، وَ مَنْ دَعَا اِلَيْهِ هَدىٰ اِلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ ❁ در قرآن خبر پیشینیان شما، خبر پسینیان شما و داوری در میان شماست، قرآن سخنی است قاطع و فیصله کن که شوخی و بازیچه نیست. هر کس آن را از سر گردنکشی و استکبار فرو گذارد،

خداوند ﷻ او را کمرشکن می‌کند و هر کس هدایت را در غیرآن طلب کند، خداوند ﷻ او را گمراه می‌کند. قرآن ریسمان مستحکم خداوند ﷻ و نور مبین او و ذکر حکیم و صراط مستقیم است. قرآن است که هواها باآن به کجی و انحراف نمی‌گرایند، زبانها بدان التباس و ابهام پیدا نمی‌کنند، آرا بدان شاخه‌شاخه نمی‌شود، علما از آن سیر نمی‌شوند، پرهیزکاران از آن ملول و دلتنگ نمی‌گردند و با وجود بسیاری تکرار کهنه نمی‌شود و عجایب و شگفتی‌های آن به‌پایان نمی‌آید و قرآن است که چون جنّیان آن را شنیدند، بی‌درنگ گفتند: (ما قرآن عجیبی را شنیدیم که به‌سوی رشد راه می‌نماید) [جن / ۲-۱]. هر کس به علم قرآن مجهّز گشت، پیش تاخت و هر کس به قرآن سخن گفت، راست گفت و هر کس به‌سوی قرآن دعوت کرد، به‌سوی راه راست هدایت شد».

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾

﴿آنان نیرنگی می‌سگالند﴾ یعنی: کافران با هدف بی‌اثرکردن دین حقّی که رسول خدا ﷺ آورده‌است، مکر و نیرنگی سازمان می‌دهند؛

وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿١٦﴾

﴿و من نیز تدبیری می‌کنم﴾ یعنی: من نیز آنان را از آنجا که نمی‌دانند، به استدراج می‌کشانم و آنان را دربرابر نیرنگشان جزا می‌دهم.

فَمَهِّلِ ٱلْكَٰفِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًۢا ﴿١٧﴾

﴿پس کافران را مهلت ده﴾ یعنی: نابودی عاجل آنان را از خدای سبحان نخواه

و به آنچه که حق تعالی در کارشان تدبیر می‌کند، راضی باش **﴿واگذار آنـان را﴾** إمهال: واگذاشتن و به‌تأخیرافگـندن است **﴿اندک زمانی﴾** یـعنی: مـهلتشان ده بـه مهلتی نزدیک، یا مهلتی اندک و به زودی خواهی دید که چه عذاب خفّت‌باری برآنان فرود خواهد آمد. تکرار فـعل و تـغییر بـنیّهٔ سـاختاری آن از «مَـهِّلْ» بـه «أَمْهِلْ»، بـرای مـبالغه در تـهدید کـافران است و چـون ایـن مـهلت بـه‌سرآمـد، خداوند ﷻ آنان را در بدر گرفتار کرد و در فتح مکّه جـزیرةالعـرب را از پـلیدی شرک و بت‌پرستی پاک گردانید.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ اعلی

مکّی است و دارای نوزده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با این فرمودهٔ خداوند ﷻ: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَىٰ) سورهٔ «اعلی» نام گرفت و «سبّح» نیز نامیده می‌شود.

فضیلت آن: در **حدیث‌شریف** به روایت نعمان‌بن‌بشیر رضی الله عنه آمده‌است که: «رسول خدا ﷺ در نمازهای عید و روز جمعه، سوره‌های: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَىٰ) و (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ) را می‌خواندند و چه‌بسا که عید و جمعه در یک روز جمع می‌شد امّا همین دو سوره را می‌خواندند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «رسول خدا ﷺ در نماز وتر، سوره‌های: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَىٰ)، (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) و (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را می‌خواندند». علی رضی الله عنه روایت کرده‌است که: «رسول خدا ﷺ سورهٔ اعلی را دوست داشتند».

سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ﴿١﴾

﴿نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای﴾ یعنی: او را از هر چه که سزاوار وی

نیست، با گفتن جملهٔ: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الأَعْلىٰ» به‌پاکی یاد کن. به‌قولی معنی این است: نام پروردگار خود را با تعظیم و خشوع یاد کن و با احترام تمام از او نام ببر. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را در سجدهٔ خویش قرار دهید». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است که چون آیهٔ: (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را در رکوع خویش قرار دهید». مراد از «اعلیٰ» این است که: خداوند ﷻ برتر، والاتر و بزرگتر از هر چیزی است که وصف‌کنندگان آن را وصف می‌کنند. علما گفته اند: برای خوانندهٔ این آیه مستحبّ است که چون آن را می‌خواند؛ «سُبْحَانَ رَبِّيَ الأَعْلىٰ» بگوید چنان که رسول خدا ﷺ و جمع دیگری از صحابه و تابعین رضی‌الله‌عنهم این‌گونه می‌کردند.

ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٢﴾

آری! به پاکی یاد کن ﴿همان﴾ ذاتی را ﴿که آفرید﴾ همهٔ خلق و همهٔ اشیا را ﴿پس سامان بخشید﴾ آنها را در بهترین ساختار آنها؛ چنان‌که انسان را به اعتدال و استواری تمام آفرید، قامتش را نیکو و معتدل و فهمش را سامان بخشید و او را برای بر عهده گرفتن تکلیف آماده کرد.

وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ﴿٣﴾

﴿و همان که اندازه‌گیری کرد و راه نمود﴾ یعنی: خداوند ﷻ جنس تمام پدیده‌ها و انواع، اوصاف، افعال، اقوال و آجال آنها را به‌اندازه آفرید پس هریک از آنها را به‌سوی آنچه که از وی صدور می‌یابد و برایش سزاوار است راه نمود، زندگی موجودات را برمبنای هدفی که برای آن آفریده شده‌اند میسّر گردانید، به انسان

امور دین و دنیایش را الهام و او را به‌سوی راه و روشهای زندگی راهنمایی کرد، ارزاق و موادّ مورد نیاز خلق را برایشان مقدّر نمود، حیوانات وحشی را به‌سوی چراگاههایشان رهنمون گردید و در اشیا منافع را آفرید و انسان را به راه‌های استخراج آن منافع راهنمایی کرد. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌عمرو رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند ﷻ پنجاه‌هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، مقادیر خلق را مقدّر کرد و عرش وی در آن هنگام بر روی آب بود».

خلاصه این‌که؛ تقدیر عبارت است از: تصرّف در اجزا و عناصر اجسام و ترکیب آنها بر وجهی مخصوص که استعداد پذیرش نیروها را داشته باشند. هدایت؛ عبارت است از: آفرینش آن نیروها در این اعضا، به‌گونه‌ای که هر نیرویی مصدر فعل معیّنی باشد و از مجموع آنها یک مصلحت به‌انجام و اتمام رسد.

وَٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلۡمَرۡعَىٰ ﴿٤﴾

﴿و همان کسی که چراگاهها را رویانید﴾ یعنی: انواع چمنزارها و گیاهان سبز و خرم را که چهارپایان از آن می‌چرند، رویانید.

فَجَعَلَهُۥ غُثَآءً أَحۡوَىٰ ﴿٥﴾

﴿و پس از چندی آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید﴾ یعنی: آن گیاهان را بعد از سبزی و خرمی آنها، خاشاکی خشک گردانید که بعد از سبزی به سیاهی گراییده‌اند زیرا گیاه چون خشک شود، سیاه می‌شود[1].

۱دانشمندان علم جیولوجی تشکیل لایه‌ای از گیاه خشک سیاه را یکی از مراحل تکوین زمین می‌دانند. نگاه؛ صفحهٔ (۱۳۴) از کتاب اعجاز علمی قرآن کریم، ترتیب یافتهٔ مترجم.

سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ ﴿٦﴾

﴿زودا که تو را به خواندن آوریم﴾ یعنی: به‌زودی تو را خوانای قرآن و آیات خویش می‌گردانیم، به این ترتیب که خواندن را بر تو الهام می‌کنیم ﴿تا فراموش نکنی﴾ آنچه راکه می‌خوانی.

سبب نزول: چون جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا ﷺ وحی را فرود می‌آورد، هنوز او از القای آخر آیه فارغ نمی‌شد که رسول خدا ﷺ آغاز آیه را تکرار می‌کردند تا مبادا آن را فراموش کنند. پس این آیه نازل شد و خداوند متعال خواندن قرآن را بر پیامبرش الهام نموده و ایشان را از فراموش کردن آن محفوظ داشت.

إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ وَمَا يَخۡفَىٰ ﴿٧﴾

﴿جز آنچه که خدا خواسته‌است﴾ تا تو آن را فراموش کنی، یا جز آنچه که خواسته‌است تا تلاوت آن را منسوخ گرداند که در آن صورت، آیهٔ منسوخ شده از یادت می‌رود ﴿هرآینه خدا می‌داند آشکارا را﴾ یعنی: هر چیزی راکه انسان آشکارا آن را انجام می‌دهد، یا آشکارا می‌گوید ﴿و پنهان را﴾ یعنی: هر چیزی را که انسان در نزد خود پنهان نگاه می‌دارد که جز خداوند ﷻ کسی دیگر بر آن آگاه نیست.

وَنُيَسِّرُكَ لِلۡيُسۡرَىٰ ﴿٨﴾

﴿و در کار تو آسانی پدید می‌آوریم﴾ یعنی: بر تو عمل بهشت را آسان می‌گردانیم و بر تو وحی را آسان می‌گردانیم به طوری‌که آن را به‌سادگی حفظ کنی و به آن عمل نمایی. یا تو را در دین و دنیایت به آسانترین روش توفیق می‌دهیم؛ در همهٔ

امور دینی و دنیوی‌ای که به تو رو می‌نماید.

فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ ٱلذِّكْرَىٰ ﴿٩﴾

﴿پس اندرز ده اگر اندرز سود بخشد﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! به وسیلهٔ آنچه که بر تو وحی فرستاده‌ایم، مردم را پند و اندرز ده و آنان را به‌سوی راه خیر و احکام و قوانین دین ارشاد و راهنمایی کن و این پند و اندرزت باید در جایی باشد که پند و اندرز سود می‌بخشد امّا کسانی که پند داده‌شده‌اند و راه حق برایشان به‌روشنی تبیین گردیده‌است ولی از هوی و هوس خویش پیروی کرده و بر عصیان و سرکشی پای فشرده‌اند پس به پنددادنشان نیازی نیست. شایان ذکر است که دست برداشتن از پند دهی، در امر تکرار دعوت است امّا در دعوت اوّلیه همهٔ مردم باید به‌طور عام و یکسان به‌سوی دین خدای عزّوجلّ فراخوانده شوند، چه کسانی که دعوت حق را می‌پذیرند و چه کسانی که آن را برنمی‌تابند. ابن‌کثیر می‌گوید: «ادب نشر علم از همینجا برگرفته می‌شود لذا علم را نباید در نزد غیر اهل آن گذاشت». در حدیث‌شریف به روایت عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُوْنَ، أَتُرِيْدُوْنَ أَنْ يُكَذَّبَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ ❁ با مردم در حدّ معرفتشان سخن بگویید، آیا می‌خواهید که خدا و رسولش مورد تکذیب قرار گیرند؟». در اینجا وجه دیگری نیز در تفسیر آیه ذکر شده‌است و آن این است که: پنددادن مطلوب است هرچند سودی نبخشد بنابراین وجه، در «إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرىٰ ❁ اگر اندرز سود دهد» تعلیق به شرط مراد نیست بلکه این قید برای بیان واقعیّت قضیه است. لذا اندرزدادن همهٔ گروههای مردم؛ اعم از پندپذیر و پندگریزشان تکلیفی است عام و استثنا ناپذیر.

سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَىٰ ﴿١٠﴾

﴿آن کس کــه مــی‌ترسد، بـه زودی پـند خـواهـد گـرفت﴾ یـعنی: هـر کس از خدای عزّوجلّ بترسد، زودا که از اندرزهایت پند بگیرد و پنددهی‌ات بر ترس و صلاح وی بیفزاید.

وَيَتَجَنَّبُهَا ٱلۡأَشۡقَى ﴿١١﴾

﴿و شقاوت‌پیشه‌ترین از آن دوری کند﴾ یعنی: کافران، یا شقاوت‌پیشه‌ترینِ آنان از پند و اندرزت دوری می‌کنند، ازآن‌رو که بر کفر به خدای سبحان و فروروی در گناهان و نافرمانی‌های خویش پای می‌فشرند.

ٱلَّذِي يَصۡلَى ٱلنَّارَ ٱلۡكُبۡرَىٰ ﴿١٢﴾

﴿همان کس که در آتش کُبرٰی درآید﴾ یعنی: در آتش وحشتناک و بسیار دردناک که آتش جهنّم است. و آتش دنیا آتش صُغرٰی است.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ ﴿١٣﴾

﴿آن‌گاه نه در آن می‌میرد﴾ تا از عذابی که در آن به‌سر می‌برد، راحت گردد ﴿و نه زندگانی می‌یابد﴾ به زندگی‌ای که بهره‌مندی‌ای به همراه داشته باشد.

قَدۡ أَفۡلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ﴿١٤﴾

﴿همانا رستگار شد هر که پاک شد﴾ از شرک؛ پس به خداوند متعال ایمان آورد، او را به یگانگی خواند و به احکام و شرایع وی عمل کرد. بـه قـولی: مـراد آیـه

پرداخت زکات اموال، یا پاک شدن برای ادای نماز، یا پاک شدن از اخلاق پست است.

وَذَكَرَ ٱسْمَ رَبِّهِۦ فَصَلَّىٰ ﴿١٥﴾

﴿و﴾ رستگار شد هر که ﴿نام پروردگارش را یاد کرد﴾ به زبان خود. یعنی در نماز تکبیر افتتاح را گفت ﴿و نماز گزارد﴾ یعنی: نمازهای پنج‌گانه را برپا داشت. یا معنی این است: هر کس قرارگرفتن در پیشگاه پروردگار خود در روز معاد را به‌یاد آورد و لذا او را نیایش و پرستش کرد، رستگار شد. به‌قولی مراد از «تَزَكَّىٰ» در آیهٔ قبل، پرداخت زکات فطر و مراد از «صَلَّىٰ» در این آیه، ادای نماز عید است.

بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿١٦﴾

﴿لیکن شما زندگی دنیا را برمی‌گزینید﴾ یعنی: واقعیّت این است که شما به یادآوری نام پروردگار خود نمی‌پردازید بلکه لذّتهای فانی دنیوی را بر امر آخرت مقدّم داشته و آن را برمی‌گزینید.

وَٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ﴿١٧﴾

﴿با آن که آخرت نیکوتر و پاینده‌تر است﴾ نسبت به دنیا. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ دُنْيَاهُ أَضَرَّ بِآخِرَتِهِ وَمَنْ أَحَبَّ آخِرَتَهُ أَضَرَّ بِدُنْيَاهُ فَآثِرُوا مَا يَبْقِيْ عَلَىٰ مَا يَفْنِيْ» هر کس دنیایش را دوست بدارد، به آخرتش زیان رسانده‌است و هر کس آخرتش را دوست بدارد، به دنیایش زیان رسانده‌است لذا آنچه را باقی است بر آنچه که فانی است برگزینید

و ترجیح دهید». مالک‌بن‌دینار می‌گوید: «اگر دنیا از طلای فناپذیری بود و آخرت از خزف ماندگار و پاینده‌ای، قطعاً می‌بایست خزف پاینده و باقی بر طلای فناپذیر ترجیح داده می‌شد پس اگر ما به این حقیقت که آخرت از طلای ماندگار و باقی است و دنیا خزفی فانی و ازبین‌رفتنی است، عنایت داشته باشیم در آن صورت، حال چگونه خواهد بود!».

إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ ﴿١٨﴾

﴿بی‌گمان این﴾ حقایقی که در مورد رستگاری پاکدلان پاک‌دینِ پاک‌اندیش و حقایق مابعد آن ذکر شد؛ ﴿در صحیفه‌های نخستین نیز هست﴾ یعنی: خداوند ﷻ آنها را برای پیامبران پیشین علیهم‌السلام نیز وحی نموده و در صحیفه‌های نخستین نیز ثبت کرده‌است زیرا روان بشری در همهٔ عصرها و نسلها همان یک روان است و راه روشن نیز یک راه می‌باشد و این نسخه قید زمان و مکان نمی‌شناسد.

صُحُفِ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴿١٩﴾

﴿صحیفه‌های ابراهیم و موسی﴾ یعنی: پیامهای رستگاری و از جمله این پیام که آخرت بهتر و پاینده‌تر از دنیاست، در کتب خدای عزّوجلّ پی‌درپی بیان شده‌است از جمله در صحیفه‌های دهگانهٔ ابراهیم علیه‌السلام و در صحیفه‌های دهگانهٔ موسی علیه‌السلام که بجز تورات بر وی نازل شده بود. در حدیث‌شریف آمده‌است که ابوذر رضی‌الله‌عنه از رسول خدا ﷺ پرسید: خدای عزّوجلّ چند کتاب نازل کرده‌است؟ فرمودند: «یکصد صحیفه و چهار کتاب که ده صحیفه از آنها بر آدم نازل شد، پنجاه صحیفه بر شیث، سی صحیفه بر ادریس، ده صحیفه بر ابراهیم، ده صحیفه بر موسی قبل از نزول تورات و خداوند ﷻ تورات، انجیل، زبور و فرقان را نیز نازل

فرمود». روایت شده‌است که صحیفه‌های ابراهیم علیه السلام همه دربرگیرندهٔ امثال و حکَم بود؛ از جمله در صحیفه‌های ابراهیم علیه السلام آمده‌است: «شایستهٔ عاقل آن است که نگهدار زبان، شناسای زمان و روی‌آورنده بر کار و شأن خویش باشد ... زندگی عاقل باید به سه قسمت تقسیم شود: ساعتی برای مناجات با پروردگارش، ساعتی برای محاسبهٔ نفسش که در آن باید در صنع خدای عزّوجلّ بیندیشد و ساعتی که در آن به برآوردن نیاز خویش از غذا و نوشیدنی می‌پردازد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است که ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرسید: آیا چیزی از صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام هم‌اکنون در پیامهای نازل‌شده بر شما وجود دارد؟ فرمودند: آری! ای ابوذر، بخوان: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّىٰ ...) تا (صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسىٰ) را.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ غاشیه
مکّی است و دارای بیست‌وشش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «غاشیه» نامیده شد که با این فرمودهٔ خداوند متعال: (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ) افتتاح شده‌است. غاشیه از نامهای روز قیامت است. خاطرنشان می‌شود که حدیث وارده در باب فضیلت آن را در مقدّمهٔ سورهٔ قبل نقل کردیم.

هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلۡغَٰشِيَةِ ﴿١﴾

﴿آیا خبر غاشیه به تو رسیده‌است؟﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! بی‌گمان خبر قیامت به تو رسیده‌است. قیامت «غاشیه» نام گرفت زیرا مردم را با هول و هراسهای خود فرامی‌گیرد و درمی‌پوشاند.

وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٍ خَٰشِعَةٌ ﴿٢﴾

﴿در آن روز چهره‌هایی خوارند﴾ یعنی: مردم در روز قیامت به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه اوّل چهره‌های خوار و زبونی دارند، ازآن رو که در عذاب قراردارند و سرّ ضمایرشان در چهره‌هایشان هویداست. به قولی: مراد آیه مخصوصاً چهره‌های یهود و نصاری‌است. و از گروه دوم در آیهٔ (۸) یاد می‌شود.

عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ﴿٣﴾

﴿سختی دیده و محنت کشیده‌اند﴾ یعنی: آن چهره‌های زبون، در دنیا عبادت و نیایش کرده در این راه محنتها می‌کشیدند و خود را رنجور و خسته می‌کردند در حالی که هیچ پاداشی به آنان در قبال آن اعمال و عبادات تعلّق نمی‌گرفت، از آن روی که بر کفر و گمراهی قرار داشتند. لذا شرط قبول اعمال، ایمان به خداوند ﷻ و پیامبر خاتمش می‌باشد.

آیهٔ کریمه ناظر بر حال و وضع کشیشان، پرستشگران بتان و هر انسان دیگری است که در راه عقیدهٔ فاسد کفری و انحرافی خود سخت‌کوش است پس تلاش می‌کند و رنج بیهوده می‌برد. روایت شده‌است که عمربن‌خطّاب رضی الله عنه از برابر دیر راهبی می‌گذشت در این اثنا ندا کرد: ای راهب! بیا اینجا! راهب از دیر خویش بیرون آمد. عمر رضی الله عنه همین‌گونه به‌سویش می‌نگریست و می‌گریست. در این اثنا به عمر رضی الله عنه گفتند: ای امیرالمؤمنین! چه چیز شما را از نگریستن به‌سوی این راهب به گریه واداشته‌است؟ عمر رضی الله عنه گفت: این فرمودهٔ خدای عزّوجلّ را در کتابش به‌یاد آوردم: (عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ، تَصْلَىٰ نَاراً حَامِيَةً). پس عاملی که مرا به گریه وا داشته، همین است و من بر حال زار وی می‌گریم.

تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً ﴿٤﴾

﴿که﴾ آن سخت‌کوشان رنجورشده در پی اعمال و عقاید نادرست ﴿در آتشی بس سوزان درآیند﴾.

تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ ءَانِيَةٍ ﴿٥﴾

﴿از چشمه‌ای بی‌نهایت گرم نوشانیده شوند﴾ آب «آنی»، آبی در نهایت داغی است.

لَّيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ ﴿٦﴾

﴿خوراکی جز ضریع ندارند﴾ ضَرِیع: نوعی از خار زهردار است که قریش به تازهٔ آن «شبرق» و به خشک آن «ضریع» می‌گفتند. مفسّران می‌گویند: چون این آیه نازل شد، مشرکان بر سبیل عناد و تمسخر گفتند؛ هیچ اشکالی ندارد، شتران ما با خوردن ضریع چاق‌وچلّه می‌شوند! پس نازل گردید:

لَّا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِن جُوعٍ ﴿٧﴾

﴿که نه فربه کند و نه گرسنگی را بازدارد﴾ یعنی: خورندهٔ آن خار خشک زهردار، نه فربه می‌شود و نه گرسنگی‌اش از بین می‌رود.

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ﴿٨﴾

﴿در آن روز چهره‌هایی شادابند﴾ این چهره‌ها، عبارت از چهره‌های گروه دوم است که نیکوکاران نیکبخت‌اند زیرا هنگامی که آنها سرانجام کار خود را مشاهده

می‌کنند؛ غرق سرور، انبساط و ابتهاج گردیده و تر و تازه و شاداب می‌شوند.

لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾

﴿از کوشش خود خشنودند﴾ یعنی: آنها از عملی که در دنیا کرده‌اند، راضی هستند زیرا دربرابر آن پاداش رضایت‌بخشی دریافت کرده‌اند.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾

﴿در بهشت برین‌اند﴾ که بلند مکان و بلند مرتبه است زیرا بهشت دارای درجاتی است چنان‌که دوزخ دارای درکات و طبقاتی می‌باشد.

لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ﴿١١﴾

﴿در آنجا هیچ لغوی نمی‌شنوی﴾ یعنی: ای مخاطب! در سخنان اهل بهشت هیچ کلمهٔ لغو و بیهوده‌ای را نمی‌شنوی زیرا ایشان جز به حکمت و ستایش خداوند ﷻ در برابر نعمتهای همیشگی‌ای که به ایشان ارزانی کرده‌است، سخن نمی‌گویند.

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴿١٢﴾

﴿در آنجا چشمه‌ای روان باشد﴾ که انواع نوشابه‌های لذّت‌بخش از آن چشمه‌ها برمی‌جوشد و فوران می‌کند. مراد از «عین» یک چشمه نیست بلکه این کلمه جنس است و چشمه‌های بسیاری را شامل می‌شود.

فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ﴿۱۳﴾

﴿در آنجا تختهایی است بالابلند﴾ هم از نظر قدر و مرتبت و هم از نظر مکان و موقعیّت.

وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ ﴿۱۴﴾

﴿و در آنجا کوزه‌هایی است پیش‌نهاده﴾ اکواب: کوزه‌های پراز شرابی است که در پیش روی بهشتیان نهاده‌است و از آنها می‌نوشند.

وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ﴿۱۵﴾

﴿و در آنجا بالشهایی است ردیف‌شده﴾ و پهلوی هم چیده که بر آنها تکیه می‌زنند.

وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴿۱۶﴾

﴿و در آنجا فرشهایی است نفیس گسترده﴾ زَرَابِي: قالی‌های زربفت نفیسی است که مخمل نرم، نازک و ظریفی دارد و در مجالس بهشتیان به فراوانی گسترده‌است.

أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿۱۷﴾

﴿آیا نمی‌نگرند﴾ کافران، یا تمام مردم ﴿به‌سوی شتر﴾ که غالب چهارپایان عراب و بزرگترین حیوانی است که آن را مشاهده می‌کنند؛ ﴿که چگونه آفریده

شده﴾ به آفرینشی بدیع؛ چون بزرگی جثّه، نیروی وافر و اوصافی شگرف؟ آیا نمی‌نگرند به این حیوانی که گوشتش خوردنی و شیرش نوشیدنی است و در عین حال هم برای باربری آمادگی دارد و هم برای سواری، حیوانی که مسافتهایی دور را با تحمّل گرسنگی و تشنگی می‌پیماید و صحراهای بی‌آب‌وعلف را با باری سنگین صبورانه زیر پا می‌گذارد؟ این حیوان بزرگ و نیرومندی که خدای عزّوجلّ آن را برای کودکی خردسال رام ساخته‌است به طوری‌که او را به هرجایی که بخواهد می‌راند، او را می‌خواباند و آن‌گاه به او فرمان می‌دهد که با این بار گران برخیزد پس بی‌درنگ برمی‌خیزد؟.

از قتاده در بیان سبب نزول روایت شده‌است که: چون خدای عزّوجلّ اوصاف بهشت را برشمرد، گمراهان از اوصاف آن در شگفت ماندند پس نازل فرمود: «آیا به‌سوی شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌است؟».

وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ رُفِعَتۡ ﴿١٨﴾

﴿و نیز﴾ آیا نمی‌نگرند ﴿به‌سوی آسمان﴾ بی‌ستون ﴿که چگونه برافراشته شده‌است﴾ بر فراز زمین؟ به گونه‌ای که نه فهم به آن دسترسی دارد و نه عقل آن را درک می‌کند؟.

وَإِلَى ٱلۡجِبَالِ كَيۡفَ نُصِبَتۡ ﴿١٩﴾

﴿و﴾ آیا نمی‌نگرند ﴿به‌سوی کوهها که چگونه برپاداشته شده﴾ بر بالای زمین؛ به گونهٔ پایدار، مستحکم و راسخ که نه می‌جنبد، نه کج می‌شود و نه از جای خود می‌رود.

وَإِلَى ٱلْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿٢٠﴾

﴿و﴾ آیا نمی‌نگرند ﴿به‌سوی زمین که چگونه گسترده شده‌است﴾ به نحوی که مانند فرشی برای اقامت ساکنان خود هموارہ و گسترده گردیده‌است؟.

فَذَكِّرْ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾

﴿پس تذکّر ده که همانا تو اندرزگویی﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! مردم را پند و اندرز و بیم و هشدار ده زیرا تو جز اندرزگویی و هشداردادن، دیگر مأموریّتی نداری.

لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ ﴿٢٢﴾

﴿بر آنان مسلّط نیستی﴾ تا آنان را به اجبار و اکراه وادار به ایمان کنی.

إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ﴿٢٣﴾

فَيُعَذِّبُهُ ٱللَّهُ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَكْبَرَ ﴿٢٤﴾

﴿ولی هرکه روی برتابد﴾ از پند و اندرز و هشدار ﴿وکفر پیشه‌کند؛ خداوند او را به عقوبتی بزرگتر عذاب می‌کند﴾ که همانا عذاب همیشگی جهنّم است. این معنی براساس آن است که استثنا در (اِلاّ مَنْ تَوَلّیٰ وَ کَفَرَ) استثنای منقطع باشد، یعنی تو آنان را پند و هشدار ده امّا اگر روی برتافتند، تو دیگر بر آنان مسلّط نیستی که به زور بر ایمان وادارشان کنی ولی خداوند ﷻ آنان را در آخرت به عذابی بزرگتر معذّب می‌کند زیرا عذاب پایین‌تر از آن را با گرسنگی و قحطی و قتل و اسارت در

دنیا دیده‌اند. به قولی: استثنا در (اِلاّ مَنْ تَوَلّیٰ) استثنای متّصل می‌باشد، که در این صورت معنی چنین است: تو مسلّط نیستی جز بر کسانی که روی برتافته و کفر پیشه کرده‌اند زیرا به وسیلۀ جهاد بر اینان مسلّط هستی و بعد از آن خداوند ﷻ نیز آنان را در آخرت با عقوبتی بزرگتر عذاب می‌کند.

إِنَّ إِلَيْنَآ إِيَابَهُمْ ﴿۲۵﴾

﴿**بی‌گمان بازگشت آنان به‌سوی ما است**﴾ بعد از مرگشان.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم ﴿۲۶﴾

﴿**آن‌گاه حساب آنان**﴾ یعنی: محاسبۀ اعمالشان و جزا دادنشان در برابر آن اعمال ﴿**بر عهدۀ ما است**﴾ پس چون با رستاخیز به‌سوی ما بازگردند، اگر اعمالشان خیر بود، جزای خیر و اگر شرّ بود، جزای شرّ دریافت می‌کنند. علما گفته‌اند: حساب هرچند حقّ خداوند ﷻ است و استیفا و بازگرفتن حق بر مالك واجب نیست مگر خداوند ﷻ محاسبۀ خلق را ــ یا به‌حکم وعدۀ خویش که آن را خلافی نیست و یا به مقتضای حکمت و عدل خویش ــ بر خود واجب گردانیده‌است زیرا اگر حق تعالی برای مظلوم از ظالم انتقام نگیرد، این شبهه پدید می‌آید که ــ العیاذ بالله‌او به این ظلم راضی است درحالی‌که او از این عیب و نقص و هر نقص و عیب دیگری منزّه و والا می‌باشد پس ازاین‌رو محاسبۀ آخرت حتمی است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ فجر

مکّی است و دارای سی آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «فجر» نامیده شد که با این فرمودهٔ خداوند ﷻ: (وَالْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ) افتتاح شده‌است. و این سوگندی بزرگ به سپیدهٔ صبح است که دل ظلمت را می‌شکافد.

فضیلت آن: نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده‌است که فرمود: معاذ پیش‌نماز مردم بود. در این اثنا مردی آمد و به او اقتدا کرد امّا معاذ نماز را طولانی کرد. پس آن مرد نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشهٔ مسجد رفت و به تنهایی نماز گزارد و بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان کس که چنین کرد، منافق است. قضیه را به رسول خدا ﷺ بردند، رسول خدا ﷺ از آن شخص سؤال کردند که چرا نماز را در پشت سر معاذ رها کرده‌است؟ او گفت: یا رسول‌الله! آمدم که به‌دنبال وی نماز بگزارم امّا او نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشتم و در گوشهٔ مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا ﷺ به معاذ فرمودند: «ای معاذ! آیا تو فتنه‌گر هستی؟ چرا سوره‌هایی مانند: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلىٰ، وَالشَّمْسِ وَ ضُحاها، وَالْفَجْر و وَاللَّيْلِ إِذا يَغْشىٰ) را بر

مردم نمی‌خوانی ؟ ». یادآور می‌شویم که نظیر این حدیث شریف در آغاز سورۀ « انفطار » نیز نقل شد.

وَٱلْفَجْرِ ﴿١﴾

﴿سوگند به صبح﴾ خدای سبحان به سپیده‌دم (صبح) سوگند می‌خورد زیرا این وقت، وقت درهم‌دریدن ظلمت و شکفتن سپیدۀ روز است. مجاهد می‌گوید: « مراد حق تعالی از این سوگند، سپیده‌دم روز عید قربان است ».

وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿٢﴾

﴿و سوگند به شبهای دهگانه﴾ یعنی: شبهای دهگانۀ اوّل ماه ذی‌الحجّه.

وَٱلشَّفْعِ وَٱلْوَتْرِ ﴿٣﴾

﴿و سوگند به جُفت و تاق﴾ از همۀ اشیا. به قولی: مراد از زوج، روز اوّل و دوم تشریق است که خروج از منیٰ در آنها برای حاجی‌ای که شتاب دارد، رواست و مراد از وتر، روز سوم تشریق است. در تفسیر آن اقوال دیگری نیز آمده‌است. گفتنی است که سوگندخوردن به شبهای دهگانۀ ذی‌الحجّه، به‌خاطر فضیلت آنهاست. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است: « هیچ روزی نیست که عمل صالح به‌سوی خداوند ﷻ در آنها از این روزها ــ یعنی از ده روز ذی‌الحجّه ــ دوست داشته‌تر باشد. اصحاب گفتند: حتّی جهاد در راه خدا؟ رسول خدا فرمودند: حتّی جهاد در راه خدا مگر شخصی که خود با مالش به میدان جهاد برود و سپس چیزی از آنها را برنگرداند »

وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَسۡرِ ﴿٤﴾

﴿و سوگند به شب، وقتی سپری شود﴾ یعنی: روی آورد آن‌گاه باز رود.

هَلۡ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٞ لِّذِي حِجۡرٍ ﴿٥﴾

﴿آیا در این برای خردمند سوگندی معتبر است؟﴾ حِجْر: عقل است. یعنی کسی که از عقل و خرد برخوردار باشد، می‌داند که آنچه خداوند ﷻ در این آیات بدان سوگند خورده‌است، سزاوار آن است که بدان سوگند یاد شود زیرا اینها دلایل روشن یگانگی و قدرت حق تعالی‌اند. مقسم علیه محذوف است و آیهٔ بعدی بر آن دلالت می‌کند، یعنی منکران قطعاً عذاب می‌شوند.

أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾

﴿آیا ندیدی﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! مگر ندانسته‌ای ﴿که پروردگارت با عاد چه کرد؟﴾ مراد، قوم عاد اوّلند که از اعراب منقرض شده می‌باشند و به قوم عادی که بعد از آنان آمد، عاد اُخرٰی (عاد دوم) می‌گویند. یادآور می‌شویم که پیامبر عاد اوّل هود علیه السلام بود که او را تکذیب کردند پس بانگ مرگبار بر آنان فرودآمد و نابود شدند.

إِرَمَ ذَاتِ ٱلۡعِمَادِ ﴿٧﴾

﴿اِرَم که صاحب ستونها بود﴾ اِرَم: نام دیگر عاد اوّل است. به قولی: اِرَم نام جدّ قوم عاد اوّل است. به‌قولی‌دیگر: اِرَم اسم جای آنهاست که عبارت از شهر دمشق

یا شهر دیگری در احقاف میان عمّان و حضرموت است که در جنوب جزیرةالعرب واقع شده‌است. مجاهد در توضیح معنی (ذاتِالعِمادْ) می‌گوید: «قوم عاد خیمه‌ها و ستونهایی داشتند که آن خیمه‌ها محکم بر ستونها برپا می‌شد. آنها در فصل بهار در صحرا خیمه برپا می‌کردند و چون سبزیها و گیاهان خشک و زرد می‌شد، به خانه‌های خود برمی‌گشتند». به‌قولی‌دیگر: شهر آنان بسیار محکم و استوار و دارای ستونهای بلندی بود که از سنگ تراشیده شده بود.

ٱلَّتِي لَمۡ يُخۡلَقۡ مِثۡلُهَا فِي ٱلۡبِلَٰدِ ﴿٨﴾

﴿همان که مانند آن در شهرها ساخته نشده بود﴾ یعنی: مانند آن قبیله در تنومندی قدّوقامت و نیرومندی و استواری آفریده نشده بود و همانانند که گفتند: چه کسی از ما در قوّت و نیرو استوارتر است؟ و این قول ابن‌کثیر می‌باشد. یا معنی این است: شهری به محکمی و استواری آن شهر آفریده نشده بود.

وَثَمُودَ ٱلَّذِينَ جَابُواْ ٱلصَّخۡرَ بِٱلۡوَادِ ﴿٩﴾

﴿و﴾ ای محمّد ﷺ! مگر ندانسته‌ای که خداوند ﷻ ﴿با قوم ثمود﴾ چه کرد؟ قوم ثمود، قبیله‌ای از اعراب نابودشده از نسل کاتربن‌ارم‌بن‌سام اند که در سرزمین حجر ـ میان شام و حجاز ـ سکونت داشتند و صالح علیه‌السلام در میانشان به رسالت مبعوث شد ﴿که در وادی تخته سنگهای بزرگ را بریده بودند﴾ یعنی: آنها پیکرهٔ کوهها را تراشیده و در آنها نقب می‌زدند و آن نقبها را خانه‌های مسکونی خویش می‌گردانیدند و وادی آنان «حِجْر» یا «وادی‌القری» بر سر راه شام از جانب مدینهٔ منوّره قرارداشت و هنوز هم آثارشان در منطقهٔ (علا) در شمال مدینه منوّره موجود و معروف است.

وَفِرۡعَوۡنَ ذِى ٱلۡأَوۡتَادِ ﴿١٠﴾

﴿و﴾ ای محمّد ﷺ! مگر ندانسته‌ای که خداوند ﷻ با ﴿فرعون صاحب اوتـاد﴾ چه کرد؟ اوتاد: اهرامهایی است که فراعنه بنا کردند تا گورهایشان در درون آنها قرارداده شود و آنها برای اعمار آن بـناهای عـظیم، تـوده‌های مـردم را بـه کـار اجباری وا می‌داشتند. یا معنی این است: فرعون سپاهیان و لشکریانی داشت کـه دارای خیمه و خرگاههای بسیاری بودند و آن خیمه‌ها را با میخها استوار می‌کردند و این، قول ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما است.

ٱلَّذِينَ طَغَوۡاْ فِى ٱلۡبِلَٰدِ ﴿١١﴾

﴿همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند﴾ این وصفی برای عاد و ثـمود و فرعون است. یعنی: هر طایفه از آنان در سرزمین خویش سر به طغیان برداشته و از حکم الهی تمرّد و سرکشی پیشه کردند.

فَأَكۡثَرُواْ فِيهَا ٱلۡفَسَادَ ﴿١٢﴾

﴿و در آن شهرها فتنه و فساد بسیاری کردند﴾ با کفر، نافرمانی خدای عزّوجلّ و جور و ستم بر بندگانش.

فَصَبَّ عَلَيۡهِمۡ رَبُّكَ سَوۡطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾

﴿پس پروردگارت بر سر آنان تازیانهٔ عذاب را فروریخت﴾ این تعبیر اشاره به آن دارد که عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت ـ مثلاً ـ همچون تازیانه نسبت به قتل

است. گفته می‌شود: بارانی از شلاّق را بر سر مجرم فروریختم، یعنی او را با تازیانه محکم زدم.

إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾

﴿بی‌گمان پروردگارت در کمینگاه‌است﴾ یعنی: او عمل هر انسانی را زیر نظر دارد تا به او دربرابر عمل خیر، جزای خیر و دربرابر عمل شرّ، جزای شرّ بدهد. حسن می‌گوید: «حق تعالی راه بندگان را زیر نظر دارد پس کسی را از وی گریزی نیست». گفتنی است که خداوند ﷻ داستان این سه گروه را برای آن بیان کرد تا مردم از آنان عبرت گیرند و نیز تا از پیامبرش ﷺ دلجویی کرده‌باشد که او تنها پیامبری نیست که با تکذیب رو برو شده‌است.

هدف اصلی از تکرار داستانهایی از این دست در جاهای مختلف قرآن کریم نیز، پند و عبرت‌گرفتن از آنهاست تا مردم بدانند که آنچه بر سر شخص یا قومی آمد، بر همانندانشان نیز قابل اجرا می‌باشد.

فَأَمَّا ٱلْإِنسَٰنُ إِذَا مَا ٱبْتَلَىٰهُ رَبُّهُۥ فَأَكْرَمَهُۥ وَنَعَّمَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾

﴿اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید﴾ با دادن نعمتها ﴿پس گرامی داردش و نعمت دهدش﴾ با دادن مال و گسترده کردن روزی و نعمت بر وی؛ ﴿می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است﴾ لذا با این پندار که بهره‌های دنیا گرامیداشت الهی از وی است، بدانها شاد و مغرور می‌شود، بی‌آن‌که دربرابر آن نعمتها شکرگزارد و یا این اندیشه در خاطرش خطور کند که این امتحانی برای او از

جانب پروردگارش می‌باشد. بیضاوی می‌گوید: «گویی حق تعالی می‌فرماید: ای انسان! بدان‌که من در کمین تو هستم و از تو می‌خواهم که برای آخرتت تلاش کنی امّا انسان جز در همّ‌وغمّ دنیا و لذّتهای آن نیست».

وَأَمَّآ إِذَا مَا ٱبۡتَلَىٰهُ فَقَدَرَ عَلَيۡهِ رِزۡقَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَهَٰنَنِ ﴿١٦﴾

﴿و امّا چون او را بیازماید﴾ به بلا و محنت ﴿و روزی او را بر او تنگ گرداند﴾ و بر او در آن گشایش و فراوانی ارزانی ندارد؛ ﴿می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده‌است﴾ یعنی: مرا به خواری و حقارت درافگنده‌است. البتّه این صفت منکرانی است که به رستاخیز ایمان ندارند پس در نزد چنین کسانی، کرامت و عزّتی جز دنیا و بهره‌مندیهای گستردهٔ آن و نیز خواری و حقارتی جز با از دست‌دادن دنیا و عدم دسترسی به آرایش‌های آن، وجود ندارد. امّا کرامت و عزّت در نزد مؤمن این است که خداوند ﷻ او را با بخشیدن توفیق طاعت و فرمانبرداری خویش، گرامی داشته و او را برای عمل آخرت توفیق دهد پس مؤمن نه گشایش در کار دنیا را کرامت محض تلقّی می‌کند و نه تنگی آن را اهانت؛ بلکه گشایش و توانگری را آزمایشی برای خود می‌داند که آیا در قبال آن شکر و سپاس می‌گزارد یا خیر؟ و فقر را نیز آزمایشی برای خود می‌داند که آیا بر آن شکیبایی می‌ورزد و صبر می‌کند یا خیر؟ چنان‌که این معنی در مضمون حدیث قدسی نیز آمده‌است.

كَلَّاۖ بَل لَّا تُكۡرِمُونَ ٱلۡيَتِيمَ ﴿١٧﴾

﴿نه، چنین نیست﴾ این تنبیه و هشداری است به انسانی که در دو حالت مختلفهٔ یاد شده در دو آیهٔ قبل، چنان سخنانی می‌گوید. یعنی: ای انسان فروخفته در لاک باورهای پست ناصواب خویش! بدان‌که نه توانگری و ثروت، عزّت و

گرامیداشت است و نه فقر و تنگدستی، تحقیر و اهانت بلکه گرامیداشت انسان و عدم آن وابسته به طاعت و معصیت است. البتّه کفّار از این حقیقت به‌دورند، ازآن رو که به وجایب خود عمل نمی‌کنند و مکلّفیّت‌های خود را نمی‌شناسند چنان که باوری‌ها و داوری‌هایشان نیز سراسر غلط و بی‌پایه است ﴿**بلکه گرامی نمی‌دارید یتیم را**﴾ به‌وسیلهٔ ثروت و توانگری‌ای که خداوند متعال به شما داده‌است و اگر شما یتیم را گرامی می‌داشتید، این در حقیقت گرامیداشتی برای خودِ شما در نزد حق تعالی بود. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «خَيْرُ بَيْتٍ فِي الْمُسْلِمِينَ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُحْسَنُ اِلَيْهِ وَ شَرُّ بَيْتٍ فِي الْمُسْلِمِينَ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُساءُ اِلَيْهِ ثُمَّ قالَ بِاِصْبَعَيْهِ: اَنَا وَ كافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هٰكَذا ✿ بهترین خانه در میان مسلمین، خانه‌ای است که در آن با یتیمی خوشرفتاری می‌شود و بدترین خانه در میان مسلمین، خانه‌ای است که در آن با یتیمی بدرفتاری می‌شود آن‌گاه دو انگشت خویش را بالا نموده و فرمودند: من و متکفّل یتیم در بهشت این گونه در جوار همدیگر قرار داریم».

وَلَا تَحَٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ ﴿١٨﴾

﴿**و بر اطعام مسکین برنمی‌انگیزید**﴾ یعنی: خودتان را یا همدیگر را بر آن رغبت نمی‌دهید و برنمی‌انگیزید در نتیجه، فقیر و بینوا در میان شما مغلوب و مقهور گردیده و هیچ دست یاری‌ای به‌سوی وی دراز نمی‌شود.

وَتَأْكُلُونَ ٱلتُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا ﴿١٩﴾

﴿**و مال میراث را می‌خورید**﴾ یعنی: اموال ارث یتیمان و زنان و ناتوانان را ﴿**به خوردنی بسیار**﴾ بی آن‌که حلال و حرام را از هم فرق کنید. یادآور می‌شویم که مشرکان به زنان و کودکان میراث نمی‌دادند و سهم آنان را می‌خوردند.

وَتُحِبُّونَ ٱلْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿۲۰﴾

﴿و مال را دوست دارید، به دوستداشتنی بسیار﴾ همراه با حرص و آز و بازداشتن دیگران از حقوق مسلّمشان. خلاصه این‌که: شما دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید در حالی که خداوند ﷻ تلاش برای آخرت را بیشتر از تلاش برای دنیا دوست دارد و به این راضی نیست که دوستی دنیا و لذّتهای آن بر انسان غلبه کند و به حدّ افراط برسد.

كَلَّآ إِذَا دُكَّتِ ٱلْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿۲۱﴾

﴿نه چنان است﴾ یعنی: سزاوار نیست که عمل شما آن‌گونه باشد ﴿آن‌گاه که زمین، سخت درهم کوبیده شود﴾ دَكّ: درهم‌شکستن، فروکوبیدن و هم سطح کردن یک چیز مرتفع است. یعنی: زمین پشت سرهم چنان درهم کوبیده شود که هر بنا و ساختمانی بر روی آن ویران گردد تا بدانجا که کوهها و پشته‌ها به دشت و هامون همواری تبدیل گردد. دکان نیز از مادّهٔ «دكّ» است زیرا محلّی است هم سطح و هموار.

وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿۲۲﴾

﴿و بیاید پروردگارت﴾ سبحانه و تعالی برای فیصله‌کردن و داوری قاطع در میان بندگانش ﴿و بیایند فرشتگان صف در صف﴾ یعنی: فرشتگان همه آسمانها فرود می‌آیند و همه صف می‌کشند.

وَجِاْیٓءَ یَوْمَئِذٍۭ بِجَهَنَّمَۚ یَوْمَئِذٍ یَتَذَكَّرُ ٱلْإِنسَٰنُ وَأَنَّىٰ لَهُ ٱلذِّكْرَىٰ ﴿۲۳﴾

﴿**و جهنم را در آن روز حاضر آورند**﴾ درحالی‌که دارای مهارهایی است و فرشتگان مهارهای آن را می‌کشند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعودﷺ آمده‌است: «جهنّم در روز قیامت حاضر آورده می‌شود درحالی که دارای هفتاد هزار مهار است و با هر مهاری هفتاد هزار فرشته است که آن را می‌کشند». ﴿**آن روز است که انسان پند گیرد**﴾ و از کفر و معاصی‌ای که در دنیا انجام داده‌بود، پشیمان شود ﴿**ولی کجا او را جای پندگرفتن باشد؟**﴾ یعنی: پندگرفتن فقط در صورتی برای او سودمند بود که قبل از دررسیدن مرگ حق را به‌یاد می‌آورد لذا توبه و ندامت در آخرت هیچ سودی برایش در بر ندارد.

يَقُولُ يَٰلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٤﴾

﴿**می‌گوید: کاش برای این زندگی خویش چیزی پیش فرستاده بودم**﴾ در دنیا تا اکنون این قدر بیچاره نمی بودم. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «اگر بنده‌ای از هنگام تولّد تا دم مرگ در طاعت خدای عزّوجلّ بر روی خود افتاده باشد، بی‌گمان روز قیامت عمل خویش را ناچیز و حقیر می‌شمارد و قطعاً دوست دارد که به سوی دنیا برگردانیده شود تا بر مزد و پاداش خویش بیفزاید».

فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُۥٓ أَحَدٌ ﴿٢٥﴾

﴿**پس در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او عذاب نکند**﴾ یعنی: عذاب خداوند ﷻ در روز قیامت بر نافرمانان به‌گونه‌ای سخت و سهمگین است که جز او هیچ کس بر چنان عذابی قادر نیست زیرا سلطهٔ مطلق در حساب و جزا از آنِ خداوند ﷻ است و هیچ کس از قبضهٔ قدرت و سلطهٔ وی بیرون آمده نمی‌تواند.

وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُۥٓ أَحَدٌ ﴿٢٦﴾

﴿و هیچ کس چون دربند کشیدن او، دربند نکشد﴾ یعنی: هیچ کس چون او مجرمان را به بند و زنجیر نکشد. آری! این عذاب مجرمان است امّا مؤمنِ برخوردار از روان پاکیزه و مطمئن، حال و وضع دیگری دارد:

يَـٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾

ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾

﴿ای نفس مطمئنه﴾ یعنی: ای روح آرام به یقین رسیده که در ایمان به خداوند ﷻ و باور به یگانگی او به چنان یقینی رسیده‌ای که هیچ شکّی با آن آمیخته نیست و هیچ ریب و ریایی در آن سراغ نمی‌شود. ای روحی که به قضای الهی راضی گشته‌ای و دانسته‌ای که همه‌چیز مطابق مقدّرات اوست و آنچه به انسان باید برسد، رسیدنی است و از او دوری ندارد و آنچه که به وی رسیدنی نیست، از او کاملاً به‌دور است، ای روح خشنود و آرام! **﴿بازگرد به‌سوی پروردگار خویش خشنود﴾** از او؛ با پاداشی که به تو بخشیده‌است **﴿و او نیز از تو خشنود است﴾** یعنی: خدای عزّوجلّ نیز از تو خشنود است و تو روز قیامت آرام و آسوده در عرصات می‌آیی زیرا در هنگام مرگ و در هنگام رستاخیز به بهشت مژده داده می‌شوی.

در بیان سبب نزول این آیات دو روایت نقل شده‌است؛ بنا بر روایت اوّل: این آیات دربارهٔ حضرت حمزه رضی الله عنه نازل شد آن‌گاه که در احد به‌شهادت رسید. بنا بر روایت دوم: این آیات دربارهٔ حضرت عثمان رضی الله عنه نازل شد بعد از آن‌که چاه رومه را خرید و آن را برای آب آشامیدنی مردم وقف کرد.

فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي ﴿٢٩﴾

﴿پس در زمرهٔ بندگان ﴿خاصّ و صالح ﴿من درآی﴾ و ازجملهٔ آنان باش.

وَٱدۡخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

﴿و در بهشت من داخل شو﴾ همراه با صالحان و خاصّان. یعنی این گرامیداشتی است که فوق آن هیچ گرامیداشتی وجود ندارد. چنان‌که مفسّران بیان کرده‌اند، این خطاب و ندا هم در هنگام احتضار و هم در روز قیامت به این انسان وارسته گفته می‌شود.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ بلد

مکّی است و دارای بیست آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «بلد» نام گرفت که خداوند ﷻ در آغاز آن به بلد حرام (مکّهٔ مکرّمه) سوگند یادکرده‌است.

لَآ أُقۡسِمُ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ﴿١﴾

﴿**سوگند به این شهر**﴾ یعنی: به شهر حرام که مکّهٔ مکرّمه است. این سوگند برای آن است تا حق تعالی به بزرگی و شرف امّ‌القری در نزد خود توجّه دهد از آن روی که بیت‌الحرام وی در این شهر واقع شده‌است و همچنین این شهر، شهر اسماعیل و محمّد علیهماالصّلاة والسّلام است چنان‌که مناسک حج نیز در آن انجام می‌شود.

وَأَنتَ حِلُّۢ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ﴿٢﴾

﴿و تو در این شهر حلال خواهی شد﴾ یعنی: ای محمّد! مشرکان مکّه آزاردادنت را در این شهر حرام، حلال می‌شمرند. یا معنی این است: سوگند به این شهری که تو در آن اقامت گزیده‌ای. یعنی ای محمّد! قدر و شرف و منزلتت تا بدانجاست که این شهر با اقامتت در آن شرف عظیمی کسب کرده‌است چرا که یک مکان، شرف خود را از ساکنانش می‌گیرد.

وَوَالِدٖ وَمَا وَلَدَ ﴿٣﴾

﴿و سوگند به پدر و به هر چه زاده‌است﴾ خداوند ﷻ به پدر و فرزندانش ـ مانند آدم علیه السلام و نسل وی ـ و نیز به هر پدر و فرزندی از تمام جانداران سوگند می‌خورد. سوگند الهی بر این امر، تنبیهی است بر بزرگی آیت کَوْنی تناسل و توالد و دلالت این نشانهٔ بزرگ بر قدرت حق تعالی و علم و حکمت وی.

لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِي كَبَدٍ ﴿٤﴾

﴿به‌راستی که انسان را در رنج و محنت آفریدیم﴾ این آیه مقسم علیه است. یعنی: سوگند به چیزهای یاد شده، که انسان پیوسته در رنج و تعب دنیا و تحمّل سختی‌های آن است، از آغازین نقطهٔ پیدایش خود که تاریکستان و تنگنای رحم می‌باشد تا مرحلهٔ پایانی حیاتش در دنیا که مرگ است و باز چون بمیرد، فصل جدید دیگری از رنج و مشقّت او ـ مانند سختی‌ها و هول و هراسهای قبر و برزخ ـ آغاز می‌شود و باز در مرحلهٔ دیگری، سختی‌های آخرت را پیش رو دارد.

این آیه تسلّی‌بخش پیامبراکرم ﷺ در قبال سختی‌هایی است که از سوی قریش می‌بینند و انگیزشی برای ایشان بر تحمّل این سختی‌هاست.

أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ﴿٥﴾

﴿آیا می‌پندارد که هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت؟﴾ یعنی: آیا فرزند آدم می‌پندارد که هرگز کسی ـ حتّی خدای عزّوجلّ ـ را بر وی دستی نیست و هراندازه که از بدیها، جرایم و گناهان مرتکب شود، کسی از وی انتقام نمی‌گیرد؟ زهی پندار باطل!

در بیان سبب نزول نقل شده‌است که: این آیهٔ کریمه دربارهٔ ابی‌الاشدّبن‌کلدهٔ جُمَحی نازل شد که سخت به نیرومندی بدنی خویش مغرور بود.

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُّبَدًا ﴿٦﴾

﴿می‌گوید: مال فراوانی بر باد دادم﴾ یعنی: مال بسیار و فراوانی را که از بسیاری و انباشته‌گی آن بیم تمام‌شدنش نمی‌رود، در راه مبارزه با پیامبر ﷺ، یا به‌خاطر شهرت طلبی و فخرفروشی خرج کرده‌ام.

مقاتل در بیان سبب‌نزول می‌گوید: آیهٔ کریمه دربارهٔ حارث‌بن‌عامربن‌نوفل نازل شد که مرتکب گناهی گردید و از رسول خدا ﷺ استفتا کرد. رسول خدا ﷺ به وی دستور دادند که کفّاره بپردازد. گفت: آخر از آن هنگام که در دین محمّد درآمدم، مالم همه در کفّاره‌ها و خیراتها رفت! و این سخنش نوعی طغیان، یا ابراز تأسّفی بر ازدست‌دادن مالش بود که در هر صورت، بازتاب پشیمانی او از انفاق مال است.

أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُۥٓ أَحَدٌ ﴿٧﴾

﴿آیا می‌پندارد که هیچ کس او را ندیده‌است؟﴾ یعنی: آیا این انسان مغرور و

مستکبر می‌پندارد که خدای سبحان او را ندیده‌است و از او راجع به مالش نمی‌پرسد که آن را از کجا به‌دست آورده و در کجا انفاق کرده‌است ؟.

أَلَمْ نَجْعَل لَّهُۥ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾

﴿آیا برای او دو چشم نداده‌ایم﴾ که به‌وسیلهٔ آنها می‌بیند ؟.

وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾

﴿و زبانی﴾ که به‌وسیلهٔ آن نطق می‌کند و منویّات ضمیرش را با آن ترجمانی می‌نماید ﴿و دو لب﴾ که به‌وسیلهٔ آنها دهانش را می‌پوشاند و از آنها بر سخن گفتن، خوردن، نوشیدن و غیر آن یاری می‌گیرد و نیز لب‌ها زیبایی‌ای برای وی است.

وَهَدَيْنَـٰهُ ٱلنَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾

﴿و او را بر هر دو راه دلالت کردیم﴾ یعنی: آیا راه خیر و راه شرّ را به طور روشن و آشکار بسان روشنی دو راهی که بر بلندایی قرار داشته‌باشند، به او نشناسانده‌ایم ؟.

فَلَا ٱقْتَحَمَ ٱلْعَقَبَةَ ﴿١١﴾

﴿پس درنیامد عقبه را﴾ یعنی: پس چرا موانعی را که در میان او و میان طاعت خداوند ﷻ حایل می‌شوند، درهم نریخت و از میان برنداشت ؟ موانعی چون

خواهش‌ها و وسوسه‌های نفس و پیروی شیطان را؟ قتاده می‌گوید: «قطعاً این مانعی است سخت و دشوار پس آن را با طاعت خداوند ﷻ پشت سر گذاشته و از پیش روی خود بردارید». عقبه: راه کوهستانی سخت و دشواری است.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْعَقَبَةُ ﴿١٢﴾

﴿و تو چه دانی که عقبه چیست؟﴾ یعنی: تو چه دانی که درهم‌ریختن آن مانع سخت و گردنهٔ دشوار چه گونه‌است؟ این آیه برای بزرگ‌نمودن شأن عقبه است، یعنی تو دشواری این گردنه و پاداش ازمیان‌برداشتن آن را نمی‌دانی.

سپس حق تعالی خود برداشتن این مانع و عبور از این گردنهٔ سخت را با سه امر ذیل تفسیر می‌کند:

فَكُّ رَقَبَةٍ ﴿١٣﴾

﴿برده‌ای را آزاد کردن﴾ یعنی: پشت سرگذاشتن و ازمیان‌برداشتن آن مانع، همانا با آزاد کردن برده‌ای از اسارت است؛

أَوْ إِطْعَـٰمٌ فِى يَوْمٍ ذِى مَسْغَبَةٍ ﴿١٤﴾

﴿یا در روز گرسنگی طعام‌دادن﴾ یعنی: اطعام فقرا در ایّام قحطی و گرسنگی است که غذا در آن کمیاب و بسیار با ارزش می‌باشد. صاوی شارح تفسیر «جلالین» می‌گوید: «از این جهت طعام‌دادن را به روز گرسنگی مقیّد ساخت که انفاق مال در آن بر انسان سخت‌تر است».

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾

آری ! طعام‌دادن است : ﴿**به یتیمی صاحب قرابت**﴾ یعنی : به طفلی که نه پدر دارد و نه مادر ، در عین حال از نزدیکان این کسی است که می‌خواهد از مانع بگذرد . در **حدیث‌شریف** آمده‌است : « اَلصَّدَقَةُ عَلَى الْمِسْكِيْنِ صَدَقَةٌ ، وَ عَلىٰ ذِي الرَّحْمِ اِثْنَتَانِ: صَدَقَةٌ وَ صِلَةٌ ✿ صدقه بر مسکین یک صدقه است و بر خویشاوند و نزدیک دو چیز : هم صدقه و هم صلهٔ رحم » .

أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿١٦﴾

﴿**یا**﴾ طعام دادن است ﴿**به مسکین خاک‌نشینی**﴾ یعنی : به بینوایی که هیچ چیز ندارد ، گویی از نهایت فقر و نداری به خاک چسبیده‌است . مجاهد می‌گوید : « او بینوایی است که لباس یا چیز دیگری ندارد که از خاک محافظتش کند پس خاک‌نشین و خاکسار است » . بنابراین ، کسی که در روزهای قحطی و گرسنگی یعنی در ایامی که انسان از همه‌چیز ، جز خود و خانواده‌اش غافل می‌شود ــ بر یکی از این دو صنف اطعام کند ، بی‌گمان این عملش ناشی از اشتیاقش به طاعت خداوند ﷻ و نفع‌رساندن به بندگان وی است لذا چنین کسی بی‌گمان سزاوار آن است که از اصحاب یمین یعنی از کسانی باشد که در آیهٔ (۱۸) از آنها سخن می‌رود .

ثُمَّ كَانَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾

﴿**به علاوه از زمرهٔ کسانی باشد که ایمان آورده‌اند**﴾ یعنی : انفاق مال و آزاد کردن برده فقط در صورتی سودمند است که همراه با ایمان و به‌قصد کسب رضای

حق تعالی باشد. پس ایمان شرط قبول تمام کارهای خیر است ﴿و﴾ نیز از کسانی باشد که ﴿همدیگر را به صبر﴾ بر طاعت خداوند متعال، صبر از نافرمانی‌های وی و صبر بر بلایا و مصایبی که به آنان رسیده‌است ﴿سفارش کرده‌اند و همدیگر را به مرحمت﴾ یعنی: به شفقت و مهربانی بر بندگان خداوند ﷻ ﴿سفارش کرده‌اند﴾ زیرا اگر آنان متخلّق به این گونه اخلاق و متّصف به چنین اوصافی باشند، یقیناً به یتیم و مسکین رحم کرده، کارهای خیر را بسیار انجام می‌دهند و فراوان صدقه می‌دهند چراکه شفقت بر بندگان خدا ﷻ دل را نرم می‌گرداند و هر کس نرمدل باشد، بی‌شک به یتیم و مسکین عنایت و توجّه می‌کند. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «اَلرَّاحِمُوْنَ یَرْحَمُهُمُ الرَّحْمٰنُ، اِرْحَمُواْ مَنْ فِي الأَرْضِ یَرْحَمُكُمْ مَنْ فِي السَّماءِ ✿ پروردگار رحمان بر رحم‌کنندگان رحم می‌کند پس بر کسانی که در زمینند رحم کنید تا کسانی که در آسمانند، بر شما رحم کنند».

أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾

﴿این گروه، ایشانند اصحاب میمنه﴾ میمنه: بهشت است. شایان ذکر است که خداوند ﷻ در آیات (۴۰ ـ ۲۶) سورهٔ «واقعه» به ذکر حال اصحاب یمین و نازونعمت‌هایی که برایشان آماده کرده‌است، پرداخته و این موضوع را به‌تمام و کمال در آن سوره شرح داده‌است پس به تفسیر آن در آنجا مراجعه کنید.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِنَا هُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ ﴿١٩﴾

﴿وکسانی که به آیات﴾ تنزیلی و آیات تکوینی ﴿ما کافر شده‌اند آنانند اصحاب مشأمه﴾ یعنی: اصحاب شمال که عبارت از دوزخ شوم و نامیمون است. همچنین تفصیل آنچه که حق تعالی برای اصحاب شمال وعده داده، در آیات (۴۱۵۶)

سورهٔ « واقعه » بیان شده‌است پس به آنجا مراجعه کنید .

عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌۢ ﴿٢٠﴾

﴿**بر آنان آتشی چندلایه احاطه دارد**﴾ یعنی : آتشی که از هر جهت و از همه سو برآنان گرد آمده و احاطه کرده‌است و آنها در حصار آن آتش همه‌سویه و چندلایه قرار دارند .

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ شمس

مکّی است و دارای پانزده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «شمس» نامیده شد که با سوگند الهی به خورشید جهان‌افروز (شمس) افتتاح شده‌است.

وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا ﴿١﴾

﴿**سوگند به خورشید و ضُحای آن**﴾ ضُحیٰ: وقت بالا آمدن خورشید بعد از طلوع آن است آن‌گاه که تابش و روشنی آن به کمال می‌رسد. یا معنی این است: خورشید همیشه درحال روشنی و درخشش قراردارد. که این معنی، حامل معجزه‌ای از معجزات این قرآن عظیم است.

وَٱلۡقَمَرِ إِذَا تَلَىٰهَا ﴿٢﴾

﴿**و سوگند به ماه، چون از پی آفتاب آید**﴾ یعنی: آن‌گاه که ماه بی‌درنگ از

آفتاب پیروی کند. پیروی ماه از خورشید، در شبهای بیض؛ یعنی شب‌های چهارده، پانزده و شانزده ماه‌است که ماه در آن بلافاصله بعد از غروب خورشید با حجمی تمام طلوع می‌کند.

وَٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا ﴿٣﴾

﴿و سوگند به روز، چون خورشید را نمایان کند﴾ زیرا در هنگام گسترده‌شدن روز، خورشید با تمام وسعت درخشش خود بر بینندگان نمایان می‌شود.

در این آیه معجزهٔ کَوْنِی دیگری نهفته‌است زیرا ظاهراً چنین پنداشته می‌شود که خورشید روز را نمایان و آشکار می‌گرداند در حالی که این پنداشت زمانی درست است که زمین ثابت باشد امّا اکنون که ثابت شده‌است زمین بر مدار خود می‌چرخد پس این روز است که خورشید را آشکار و نمایان می‌کند نه عکس آن، که آیهٔ مبارکه این معنی را در کمال اعجاز درخشش بخشیده‌است.

وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰهَا ﴿٤﴾

﴿و سوگند به شب، چون خورشید را بپوشاند﴾ و نور آن را از نظرها غایب گرداند به‌طوری که تاریکی آن همهٔ آفاق را فروپوشاند. این آیه نیز دربرگیرندهٔ همان معنی و همان معجزه‌است.

وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا ﴿٥﴾

﴿و سوگند به آسمان و بناکردن الله آن را﴾ یا سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرد و هر ستاره‌ای از آن را به‌منزلهٔ خشتی از بنای یک سقف قرار داد.

وَٱلْأَرْضِ وَمَا طَحَىٰهَا ﴿٦﴾

﴿**و سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد**﴾ از هر جانبی. یا سوگند به زمین و گستردن خداوند ﷻ آن را.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّىٰهَا ﴿٧﴾

﴿**و سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد**﴾ یعنی: آن را پدید آورد، اعضا و اندامهایش را برابر ساخت، روح را سوار تنش کرد و در او نیروهای روانی و معنوی عظیم و ادراکات عجیبی قرار داد و او را برمبنای فطرت استوار گردانید. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «كُلُّ مَوْلَوْدٍ يُوْلَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَواهُ يُهَوِّدَانِـهِ أَوْ يُنَصِّرانِهِ ✿ هر نوزادی بر فطرت متولّد می‌شود، سپس پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی می‌گردانند». حرف «ما» در هر سه آیهٔ فوق، یـا مـصدری می‌باشد و یا موصوله به معنی «اَلَّذِیْ»، که معنی آن بنا بر هر دو صورت بیان شد.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَىٰهَا ﴿٨﴾

﴿**سپس فجور و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد**﴾ یعنی: حق تعالی حال تقوی و بی‌تقوایی و طاعت و معصیت نفس آدمی را به او شناساند و به او فهماند که فجور زشت و تقوی زیباست. و این خود دلیل بر اصل مختار بودن انسان است. **فُجُورْ:** فسق، شرّ و هر چیزی است که به زیان و هلاکت می‌انجامد. تقوی: پایبندی بـه جادّهٔ استقامت و انجام‌دادن اموری است که انسان را از بدفرجامی حفظ می‌کند.

قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ﴿٩﴾

جواب سوگندهای یادشده این است: ﴿**هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد**﴾ یعنی: هر کس نفس خود را پاک گردانید و آن را به‌وسیلهٔ تقوی رشد و ارتقا و اعتلا داد، یقیناً به هر مطلوبی دست یافت و به هر امر محبوبی نایل گردید. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده‌است که فرمود: شبی رسول خدا ﷺ را در خوابگاهشان نیافتم پس در تاریکی شروع به پاییدن ایشان با دست خود کردم، بناگاه به ایشان درحالی برخوردم که به سجده رفته‌بودند و می‌گفتند: «رَبِّ اَعْطِ نَفْسِیْ تَقْوَاهٰا وَ زَکِّهٰا أَنْتَ خَیْرَ مَنْ زَکّٰاهٰا أَنْتَ وَلِیُّهٰا وَمَوْلاٰهٰا ۞ پروردگارا! به نفسم تقوای آن را بده و آن را پاک گردان زیرا تو بهترین پاک کنندهٔ آن هستی، تو کارساز و مولای آن هستی». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است که آن حضرت ﷺ در دعای خویش می‌گفتند: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ قَلْبٍ لاٰ یَخْشَعْ وَ مِنْ نَفْسٍ لاٰ تَشْبَعْ وَ مِنْ عِلْمٍ لاٰ یَنْفَعْ وَ مِنْ دَعْوَةٍ لاٰ یُسْتَجٰابُ لَهٰا ۞ بارخدایا! من به تو پناه می‌برم از قلبی بی‌خشوع و از نفسی سیری‌ناپذیر و از علمی بی‌سود و از دعایی که اجابت نشود».

وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ﴿١٠﴾

﴿**و هر کس آن را آلوده داشت، قطعاً زیانکار شد**﴾ یعنی: هر کس نفس خود را گمراه و پست و فرومایه داشت و آن را به طاعت و عمل صالح عادت نداد و به شهرت نرسانید، قطعاً زیانکار شد و درباخت.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَىٰهَآ ﴿١١﴾

بعد از سوگندهای یاد شدهٔ الهی بر رستگاری کسی که نفسش را تزکیه و تهذیب می‌کند و بر خسران کسی که آن را به آلودگی می‌کشاند، اینک خداوند ﷻ اعراب

را به داستان ثمود که به دیارشان نزدیک بودند، اندرز می‌دهد تا ازاین اندرز عبرت بگیرند و دست از ستیز با پیامبرش ﷺ بردارند. پس می‌فرماید: ﴿**قوم ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند**﴾ و انکار پیشه کردند زیرا این طغیان بود که آنان را به تکذیب وا داشت. طغیان: گذشتن از حدّ در ارتکاب گناهان است.

إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشۡقَىٰهَا ﴿١٢﴾

﴿**آن‌گاه که شقی‌ترینشان برپاخاست**﴾ یا معنی این است: شقاوت‌پیشه‌ترین خلق که شخصی از قوم ثمود به‌نام قداربن‌سالف بود، برپاخاست و شتر صالح علیه‌السلام را پی کرد. اِنْبَعَثَ: یعنی او داوطلب این کار شد و برای اجرای آن به‌پاخاست.

فَقَالَ لَهُمۡ رَسُولُ ٱللَّهِ نَاقَةَ ٱللَّهِ وَسُقۡيَٰهَا ﴿١٣﴾

﴿**پس پیامبر خدا**﴾ یعنی: صالح علیه‌السلام ﴿**به آنان گفت: زنهار؛ شتر خداوند**﴾ یعنی: زنهار؛ شتر خداوند جل‌جلاله را فرو گذارید. به این ترتیب، آنان را از متعرّض‌شدن به شتر هشدار داد ﴿**و**﴾ فروگذارید ﴿**بهرۀ آبش را**﴾ یعنی: متعرّض بهرۀ آب آن از چشمه در روز نوبتش نیز نشوید.

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمۡدَمَ عَلَيۡهِمۡ رَبُّهُم بِذَنۢبِهِمۡ فَسَوَّىٰهَا ﴿١٤﴾

﴿**ولی دروغزنش خواندند**﴾ در این هشدارش ﴿**و آن را پی کردند**﴾ یعنی: همان شقی‌ترین کس، شتر را پی کرد و تمام قوم به کار وی راضی و در این امر مشوّقش بودند ﴿**پس پروردگارشان به‌سبب گناهشان بر سرشان عقوبت فرود آورد**﴾ یعنی: نابودشان ساخت و بر همۀ آنان عذاب را نازل کرد ﴿**پس عقوبت را بر سر آنان**

هموار کرد ﴾ یعنی : عذاب را بر سرشان یکسان فرود آورد و آن را فراگیر همهٔ آنان گردانید به طوری‌که کوچک و بزرگشان از آن جان به‌سلامت نبردند . یا معنی این است : زمین را بر سر آنان هموار کرد و آنان را با خاک یکسان گردانید .

وَلَا يَخَافُ عُقْبَـٰهَا ﴿١٥﴾

﴿**و از عاقبت آن نمی‌ترسد** ﴾ یعنی : خداوند ﷻ این عذاب را بر آنان نازل کرد ، بی آن‌که از عاقبت کار خویش یا از پیامدی بترسد زیرا او در حکم خویش عادل است . ابن‌کثیر این قول را اَوْلیٰ می‌داند . ولی به‌قولی دیگر : ضمیر « ها » به پی‌کنندهٔ شتر بر می‌گردد . یعنی : پی‌کنندهٔ شتر از فرجام عمل خود نترسید . زمخشری به تأیید معنی اوّل می‌گوید : « خداوند ﷻ از فرجام کار خود نمی‌ترسد چنان که شاهان چون مجازات می‌کنند ، از بیم پیامدهای آن تدابیری می‌اندیشند ، یا به جهت ترس از پیامدهای آن ، آن گونه که در نظر دارند ، مجازات را اجرا نمی‌کنند » .

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ لیل

مکّی است و دارای بیست‌ویک آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «لیل» نامیده شد که با سوگند الهی به شب ـ که با تاریکی خود پوشانندهٔ جهان است ـ افتتاح شده‌است.

وَٱلَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ﴿١﴾

﴿**سوگند به شب چون فروپوشاند**﴾ با تاریکی خود آنچه را که با روز روشن بود.

وَٱلنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ﴿٢﴾

﴿**و سوگند به روز چون جلوه‌گری کند**﴾ و از پردهٔ شب بیرون آید زیرا با از بین رفتن تاریکی شب، روز آشکار می‌شود.

وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰٓ ﴿٣﴾

﴿و سوگند به آن که نر و ماده﴾ یعنی: دو جنس مذکّر و مؤنّث از بنی‌آدم و غیر آنان ﴿را آفرید﴾.

إِنَّ سَعۡيَكُمۡ لَشَتَّىٰ ﴿٤﴾

ابن‌کثیر می‌گوید: چون قسم به اشیای متضادّه بود پس مقسم‌علیه یعنی جواب قسم نیز متضادّ است، از این جهت فرمود: ﴿که همانا کوشش شما پراکنده‌است﴾ یعنی: عمل شما نیز مختلف و متضادّ است؛ برخی از آن خیر و برخی از آن شرّ است، برخی از آن برای بهشت و برخی از آن برای دوزخ است، کسی در نجات نفس خود سعی و تلاش دارد و کسی هم در نابودی آن.

فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ﴿٥﴾

﴿امّا هر کس عطا کرد﴾ مالش را در راههای خیر ﴿و پرهیزکاری نمود﴾ از محرّماتی که خداوند ﷻ از آنها نهی نموده‌است؛

وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ﴿٦﴾

﴿و باور داشت وعدهٔ نیک الهی را﴾ در مورد این‌که برایش در عوض آنچه که انفاق کرده‌است، پاداش نیک می‌دهد. یا باور داشت آیین پسندیدهٔ اسلام را. یا باور داشت پاداش نیکوتر را که بهشت است. یا باور داشت کلمهٔ نیکوتر را که (لااله‌الاالله) است؛

فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ﴿٧﴾

﴿**پس زودا که راهش را به‌سوی خیر و آسانی هموار کنیم**﴾ یعنی: به زودی او را به انفاق در راه خیر و عمل به طاعت خویش توفیق می‌دهیم و اسباب آن را برایش آماده و راهش را به رویش هموار می‌کنیم.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیات در بارهٔ ابوبکر صدّیق رضی الله عنه نازل شد زیرا او شش نفر از مؤمنانی را که در دست مشرکان مکّه اسیر بودند و در راه خدا جل جلاله عذاب و شکنجه می‌دیدند، خرید و آزادشان کرد.

وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ﴿٨﴾

﴿**و امّا هر کس بخل ورزید**﴾ به مال خویش و آن را در راه خیر بذل و بخشش نکرد ﴿**و خود را بی‌نیاز شمرد**﴾ از مزد و ثواب و با وابستگی به شهوات دنیا از نعمتهای آخرت بی‌نیازی جست، یا خود را از پروردگارش بی‌نیاز شمرد و از او پروا نکرد؛

وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ﴿٩﴾

﴿**و وعدهٔ نیک را دروغ انگاشت**﴾ یعنی: این وعده را که خداوند جل جلاله در عوض انفاقش به او در آخرت پاداش نیکوتری می‌بخشد، یا اسلام، یا بهشت را دروغ انگاشت؛

فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ﴿١٠﴾

﴿**به زودی راهش را به‌سوی شرّ و دشواری هموار کنیم**﴾ یعنی: او را برای خصلت دشواری آماده کرده و راه آن را بر رویش هموار می‌کنیم، به این ترتیب که اسباب

خیر و صلاح بر او دشوار شده و از انجام‌دادن آنها سست و ناتوان می‌گردد و خود این امر، او را به دوزخ که سرای دشواری است، می‌کشاند. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از علیّ‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه آمده‌است که گفت: با رسول خدا ﷺ در تشییع جنازه‌ای حضور داشتیم پس فرمودند: «هیچ کس از شما نیست مگر این که قطعاً جایگاهش از بهشت و جایگاهش از دوزخ نوشته شده‌است. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! [حالا که همه‌چیز نوشته شده‌است] آیا ما بر آن تکیه نکنیم [و از عمل دست نکشیم]؟ فرمودند: خیر! عمل کنید زیرا هر کس برای همان چیزی آماده ساخته شده که برای آن آفریده شده‌است پس هر کس از اهل سعادت باشد، برای عمل اهل سعادت آماده ساخته می‌شود و هر کس از اهل شقاوت باشد، برای عمل اهل شقاوت آماده ساخته می‌شود». سپس این آیات را تلاوت نمودند: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ) تا (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ).

ابن‌عبّاس در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیات در بارهٔ امیّه‌بن‌خلف نازل شد.

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ ﴿۱۱﴾

﴿**و آن‌گاه که نگونسار افتد**﴾ یعنی: هلاک گردد و در جهنّم فروافتد ﴿**دیگر مال او**﴾ که بدان بخل ورزیده‌است ﴿**به کارش نمی‌آید**﴾ زیرا او در مالی که پشت سر خود به‌جا می‌گذارد، هیچ مزد و بهره‌ای ندارد مگر این‌که آن مال را برای فرزندان نیازمند خود باقی گذاشته‌باشد. پس آنچه که در روز قیامت به او نفع می‌رساند، همان مالی است که با انفاقش در راه خیر، آن را برای خود پیش فرستاده‌است.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ﴿۱۲﴾

﴿بی‌گمان هدایت﴾ و نمایان ساختن راه آن ﴿بر ماست﴾ فرّاء می‌گوید: «هر کس به راه هدایت روان شد، راهنمایی او بر خداست پس هر کس خدا ﷻ را بجوید، او بر راه‌است و هر کس او را بخواهد، به‌سویش راه می‌یابد». آری! مَثَلی است معروف که جوینده، یابنده بُوَد.

وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ﴿١٣﴾

﴿و بی‌گمان آخرت و دنیا از آنِ ما است﴾ یعنی: هر چه در آخرت و هر چه در دنیاست از آنِ ما است پس هر گونه که بخواهیم، با آن تصرّف می‌کنیم.

فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ﴿١٤﴾

﴿پس شما را از آتشی که زبانه می‌کشد﴾ یعنی: از آتش دوزخ ﴿هشدار دادم﴾.

لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ﴿١٥﴾

﴿جز شقاوت‌پیشه‌ترینِ مردم در آن﴾ به طور جاودان ﴿درنیاید﴾ و او کافر است که جاودان در شعله‌های سرکش آن می‌سوزد، مانند ابوجهل و امیّه‌بن خلف. ابن کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «در دوزخ جز کسی که شقاوت‌پیشه‌ترین است به درآمدنی که از تمام جوانب بروی احاطه کند، در نیاید». در **حدیث‌شریف** به روایت احمد از ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاٰ يَدْخُلُ النّارَ اِلاّ شَقِيٌّ، قِيْلَ: وَ مَنِ الشَّقِيُّ؟ قالَ: اَلَّذِيْ لاٰ يَعْمَلُ بِطاعَةٍ وَ لاٰ يَتْرُكُ لِلّٰهِ مَعْصِيَةً ❁ در دوزخ وارد نمی‌شود جز شقیّی. کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی‌کند و هیچ معصیتی را برای رضای خدا فرو نمی‌گذارد». گفتنی

است که هر یک از «اتقی» و «اشقی» دو قسم را شامل می‌شود. پس اتقی هم شامل مؤمن نیکوکردار پاکرفتاری می‌شود که از همهٔ زشتی‌ها دوری گزیده‌است و هم شامل مؤمنی که گاه‌وبی‌گاه مرتکب گناهی می‌شود و سپس توبه کرده و پشیمان می‌گردد لذا پاداش هردوی آنها بهشت است. اشقی نیز: هم شامل کافری می‌شود که منکر خدای عزّوجلّ و پیامبران و کتابهای وی است و هم شامل مسلمانی که در دلش به خدا ﷻ و رسول وی ایمان دارد ولی بر برخی از گناهان و بدیها پای فشرده و از آنها توبه نمی‌کند که این خود، دلیل کمی باور و تصدیق وی است، به‌دلیل **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ: «زناکار در هنگام زنا، مرتکب زنا نمی‌شود درحالی‌که مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدی، سرقت نمی‌کند درحالی‌که مؤمن باشد». باید دانست که گروه اوّل از قسم دوم جاودانه در دوزخ‌اند امّا گروه دوم از قسم دوم مدّتی را برحسب مشیّت الهی در دوزخ می‌مانند امّا سرانجام به بهشت برده می‌شوند.

سپس حق تعالی شقاوت‌پیشه‌ترین مردم را چنین معرّفی می‌کند:

ٱلَّذِى كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٦﴾

﴿**همان که تکذیب کرد**﴾ حقّی را که پیامبران علیهم‌السلام آوردند ﴿**و رخ برتافت**﴾ از ایمان و طاعت.

وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلْأَتْقَى ﴿١٧﴾

﴿**و پرهیزکارترین از آن دور داشته خواهد شد**﴾ یعنی: کسی که از کفر به پرهیزکاری‌ای تمام پرهیز کرده‌است، از آتش دوزخ دور داشته خواهد شد.

واحدی در بیان **سبب نزول** می‌گوید: «اَتقیٰ به قول تمام مفسّران، ابوبکر

صدّیق رضی الله عنه است». یعنی: این آیه تا آخر سوره در شأن ابوبکر صدّیق رضی الله عنه نازل شده‌است ـ والله اعلم. ولی حکم آیه عام است.

ٱلَّذِی یُؤۡتِی مَالَهُۥ یَتَزَکَّىٰ ﴿۱۸﴾

﴿**همان که مال خود را می‌دهد**﴾ برای فقرا و آن را در راههای خیر صرف می‌کند ﴿**برای آن‌که پاک شود**﴾ یعنی: او با انفاق مال خود در پی این مقصد است که نزد خدا جلّ جلاله پاک گردد. پس هدفش از انفاق مال، ریا و شهرت‌طلبی نیست.

وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٍ تُجۡزَىٰٓ ﴿۱۹﴾

﴿**و هیچ کس را نزد او نعمتی نیست که باید پاداش داده شود**﴾ یعنی: این کسی که مالش را می‌بخشد، از کسانی نیست که اموالشان را می‌بخشند و صدقه می‌کنند تا منّتی را که از نعمت کسی بر ذمّه دارند، پاداش و عوض دهند بلکه اینان با صدقهٔ خود فقط طالب رضای خدا جلّ جلاله هستند.

إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ﴿۲۰﴾

﴿**ولی می‌دهد به طلب**) یعنی: به طمع (**خشنودی پروردگارش که بسی برتر است**﴾ نه به منظور پاداش‌دادن به کسی دربرابر نعمتهایی که در زمانی به وی داده‌است و به‌خاطر منّت داری وی از نعمتی که به وی بخشیده‌است.

وَلَسَوۡفَ یَرۡضَىٰ ﴿۲۱﴾

﴿و قطعاً به‌زودی خشنود می‌شود﴾ یعنی: سوگند به ذات ذوالجلالم که این شخص با آنچه که به وی از کرامت و پاداش عظیم می‌دهم، به‌زودی خشنود خواهد شد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ضُحی

مکّی است و دارای یازده آیه است.

وجه تسمیه: این سورهٔ مبارکه بدان جهت «ضُحی» نامیده شد که کلمهٔ آغازین آن (وَالضُّحیٰ) است و خداوند ﷻ در آن به «ضُحی» که آغاز روز است، سوگند خورده‌است تا به اهمیّت این وقت مهم نورانی توجّه داده‌باشد و نیز بدان جهت که این سوره در شأن رسول‌اکرم ﷺ که نور محض بودند، نازل شده‌است. از امام شافعی رحمه الله نقل شده‌است که فرمود: گفتن (اَللّٰهُ اَکْبَر) یا (اَللّٰهُ اَکْبَرُ لااِلٰهَ اِلاَّاللهُ وَاللهُ اَکْبَر) در آخر سورهٔ «ضُحی» و پایان تمام سوره‌های بعد از آن سنّت است. مفسّران در بیان وجه مناسبت این تکبیر گفتن نقل کرده‌اند: ارسال وحی مدّتی بر رسول خدا ﷺ به‌تأخیر افتاد سپس فرشته آمد و سورهٔ «ضُحی» را تماماً بر ایشان القا کرد و ایشان از سر شادی و فرحت تکبیر گفتند. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «این روایت متّکی بر اسنادی نیست که بتوان بر آن به صحّت یا ضعف حکم کرد».

مفسّران در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند: برای رسول خدا ﷺ ناراحتی‌ای عارض شد و ایشان بر اثر آن دو یا سه شب برای تهجّد به‌پا خاسته

نتوانستند، در این اثنا زنی نزدشان آمد و گفت: ای محمّد! به‌نظرم شیطان تو ترکت کرده و دو یا سه شب است که به تو نزدیک نشده‌است. پس خداوند ﷻ این سوره را نازل فرمود. به روایتی‌دیگر: جبرئیل علیه‌السلام چند روزی بر رسول خدا ﷺ وحی نیاورد در این اثنا مشرکان گفتند: محمّد مورد بی‌مهری قرار گرفته و فروگذاشته شده‌است. همان بود که این سوره نازل شد.

وَٱلضُّحَىٰ ﴿١﴾

﴿سوگند به ضُحی﴾ ضُحی نام وقت بالاآمدن خورشید در آغاز روز است. یعنی: سوگند به روشنایی روز.

وَٱلَّيۡلِ إِذَا سَجَىٰ ﴿٢﴾

﴿و سوگند به شب چون بپوشد﴾ اصمعی می‌گوید: «سُجوّ شب، پوشیدن آن روز راست، مانندی که شخص جامه را بر خویشتن می‌پوشاند». دلیل این‌که حق تعالی در سورهٔ قبل شب را بر روز مقدّم و در این سوره مؤخّر ذکر کرد، توجّه‌دادن به فضیلت هریک از شب و روز می‌باشد زیرا شب فضیلت سبقت را دارد و روز فضیلت نور را، دلیل این‌که فقط به وقت چاشت و شب سوگند خورد، توجّه‌دادن به اهمّیّت و ارزش وقت و زمان است که گذر روز و شب بر آن دلالت می‌کند و دلیل این‌که مخصوصاً از وقت چاشت یادآوری کرد این است که این وقت، وقت گردهم‌آمدن مردم و انس‌گرفتن آنها با یک‌دیگر بعد از تنهایی شب است.

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ﴿٣﴾

جواب قسم این است: ﴿**پروردگارت تو را وانگذاشته**﴾ بسان واگذاشتن کسی که با کسی وداع می‌کند پس او وحی را از تو قطع نکرده‌است ﴿**و بی‌مهر نشده‌است**﴾ بر تو و با تو بغض و نفرت نورزیده‌است. قِلَی: نفرت ورزیدن به سختی است.

وَلَلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لَّكَ مِنَ ٱلۡأُولَىٰ ﴿٤﴾

﴿**و قطعاً آخرت برای تو بهتر از دنیاست**﴾ یعنی: آنچه که خداوند ﷻ از مقام محمود، حوض مورود و خیر موعود در بهشت محبوب برایت وعده داده‌است، بهتر و نیکوتر از دنیاست. این به علاوهٔ شرفی مانند شرف نبوّت است که به آن حضرت ﷺ داده شده‌است، شرفی که هرگونه فضل و شرفی دربرابر آن کوچک و هر کرامتی در دنیا نسبت به آن ناچیز است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: رسول خدا ﷺ بر روی حصیری خوابیده بودند و درشتی حصیر بر پهلوی مبارک اثر گذاشته بود پس چون بیدار شدند، من شروع به دست‌کشیدن بر پهلویشان کردم و گفتم: یا رسول‌الله! آیا به ما اجازه نمی‌دهید که چیزی را بر روی حصیر برای شما هموار کنیم؟ فرمودند: «مَالِيْ وَ لِلدُّنْيَا، إِنَّمَا مَثَلِيْ وَ مَثَلُ الدُّنْيَا كَرَاكِبٍ ظَلَّ تَحْتَ شَجَرَةٍ ثُمَّ رَاحَ وَ تَرَكَهَا ✿ مرا چه کار است با دنیا، جز این نیست که مَثَل من و مَثَل دنیا، همچون مَثَل شخص سواری است که لختی در زیر درختی درنگ کرده‌است، سپس رفته و آن را ترک نموده‌است».

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: فتوحاتی که بعد از من بر امّتم ارزانی می‌شود، بر من عرضه شد و این امر مرا خوشحال و شادمان گردانید. آن‌گاه خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

وَلَسَوۡفَ يُعۡطِيكَ رَبُّكَ فَتَرۡضَىٰٓ ﴿٥﴾

﴿ والبتّه پروردگارت به‌زودی به تو می‌بخشد ﴾ گشایش در کار دین، پاداش عظیم، اعلی علّیین بهشت، حوض کوثر و نعمت شفاعت برای امّت را در آخرت ﴿ پس خشنود می‌شوی ﴾ به این بخشش‌ها و پاداشها. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِذَنْ لاَ‌آرْضیٰ وَ وَاحِدٌ مِنْ اُمَّتِیْ فِی النّارِ ❁ پس حالا که چنین است؛ من راضی نمی‌شوم تا یکی از امّت من در دوزخ باشد».

سبب‌نزول این آیه نیز مانند سبب نزول آیهٔ قبل است. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند: سرزمین‌هایی که بر امّت آن حضرت ﷺ فتح می‌شود ــ شهر به شهر ــ بر رسول خدا ﷺ عرضه شد و ایشان بدان مسرور گردیدند آن‌گاه نازل گردید: (وَ لَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضیٰ).

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ﴿٦﴾

﴿ مگر تو را یتیم نیافت پس جایت داد؟ ﴾ یعنی: پروردگارت تو را یتیم بدون پدر یافت آن‌گاه برایت مأوایی قرار داد که به آن جای گیری و سروسامان یابی، آن مأوی خانهٔ جدّت عبدالمطّلب و عمویت ابوطالب بود زیرا رسول خدا ﷺ هنگامی که در شکم مادرشان بودند یا بعد از تولّد، پدر خود را ازدست دادند، سپس مادرشان آمنه دختر وهب نیز در شش‌سالگی ایشان وفات یافت و ایشان تا هشت‌سالگی تحت سرپرستی جدّ خود عبدالمطّلب قرارداشتند و بعد از آن که او درگذشت، ابوطالب عمویشان سرپرستی ایشان را برعهده گرفت و تا چند سال بعد از بعثتشان به پیامبری که ابوطالب درگذشت، او پیوسته حامی و پشتیبانشان بود.

حکمت در این‌که خداوند ﷻ آن حضرت ﷺ را یتیم برگزید این بود تا ایشان قدر یتیمان را بشناسند و به حقّ آنان و سروسامان‌دادن به اوضاعشان بپردازند چنان‌که وقتی رسول خدا ﷺ با وصف یتیمی به نبوّت و رسالت برانگیخته شدند،

این خود نشانهٔ عظیمی از نشانه‌های صدق و صحّت رسالت ایشان گردید. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که چون مردی نزد رسول خدا ﷺ از قسوت قلبش شکایت کرد، آن حضرت ﷺ به وی فرمودند: «اگر می‌خواهی دلت نرم شود، بر سر یتیم دست عطوفت بکش و مسکین را غذا ده». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «من و سرپرست یتیم [در بهشت] مانند این دو انگشت به‌هم نزدیک هستیم» و به دو انگشت سبّابه و وسطای خود اشاره کردند.

وَ وَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدَىٰ ﴿٧﴾

﴿**و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد**﴾ یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را از چگونگی ایمان غافل یافت به طوری که نمی‌دانستی ایمان چیست و تو را از آنچه که برایت از کار نبوّت اراده کرده بود، غافل یافت و تو نمی‌دانستی که قرآن چیست و نه از شرایع و احکام الهی آگاه بودی پس تو را بدینها راه نمود. گفتنی است که در اینجا نمی‌توان «ضلال» را بر آنچه که در مقابل «هدی» است، حمل کرد زیرا انبیا علیهم‌السلام از گمراهی معصوم و مصونند بلکه «ضِلالْ» در اینجا به‌معنی ندانستن احکام شرعی و عدم آگاهی از امر نبوّت است ـ چنان‌که بیان شد.

وَ وَجَدَكَ عَآئِلًا فَأَغْنَىٰ ﴿٨﴾

﴿**و تو را تنگدست یافت پس توانگر گردانید**﴾ یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را فقیر و عایله‌مند و بی‌مال و منال یافت پس بی‌نیازت کرد؛ با رزق و روزی‌ای که به تو از طریق فتوحات سرزمینها و اماکن کفّار بخشید. یا معنی این است: تو را قبل از رسالت نخست با تجارت در مال خدیجه دختر خویلد اوّلین همسرت، توانگر ساخت سپس با مال ابوبکر رضی‌الله‌عنه آن‌گاه با مال انصار و سپس با نیل به غنیمت بعد از

رسالت و بعد از هجرت و نیز تو را توانگر ساخت؛ با قانع ساختنت به روزی اندک چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «لَیْسَ الْغِنیٰ عَنْ کَثْرَةِ الْعَرْضِ وَ لٰکِنَّ الْغِنیٰ غِنَی النَّفْس ﴿ توانگری از بسیاری مال و ثروت نیست بلکه توانگری، توانگری و بی‌نیازی نفس است».

فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ ﴿٩﴾

﴿و امّا یتیم را میازار﴾ یعنی: ای پیامبر! تو نیز به پاس این همه نعمت، به‌سبب ضعف و ناتوانی یتیم بر مال و حقّش مسلّط نشو بلکه حقّش را به او بده و یتیمی خودت را به‌یاد آور. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ با یتیمان به نیکی و شفقتی بسیار رفتار کرده و در حقّ آنان به نیکی سفارش می‌کردند چنان که در حدیث شریف گذشت. پس مراد از دستور به ایشان، دستور به امّتشان است.

وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ ﴿١٠﴾

﴿و امّا بر سائل بانگ نزن﴾ یعنی: چون کسی از تو چیزی به رسم کمک درخواست کرد، بر او بانگ نزن و او را از خود مران زیرا تو خود نیز فقیر بوده‌ای پس یا به او غذا و خوراکی بده و یا هم او را به نرمی و ملایمت برگردان. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «رُدُّوالسَّائِلَ بِبَذْلٍ یَسِیْرٍ، أَوْ رَدٍّ جَمِیْلٍ، فَإِنَّهُ یَأْتِیْکُمْ مَنْ لَیْسَ مِنَ الْاِنْسِ وَ لاٰ مِنَ الْجِنِّ، یَنْظُرُ کَیْفَ صَنِیْعُکُمْ فِیْمٰا خَوَّلَکُمُ اللّٰهُ ﴿ سائل را با بخششی هرچند اندک، یا با برخوردی نرم و نیکو برگردانید زیرا نزد شما کسی [در هیأت سائل] می‌آید که نه از انس است و نه از جنّ پس می‌نگرد که عملتان در آنچه که خدای عزّوجلّ به شما از نعمتها بخشیده‌است، چگونه است».

وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿۱۱﴾

﴿و از نعمت پروردگار خویش﴾ با مردم ﴿سخن بگوی﴾ و نعمتهایی را که به تو ارزانی کرده‌است، برای مردم اظهار کن و در میانشان مشهور گردان. بنابراین، سخن‌گفتن از نعمت خداوند ﷻ خود نوعی شکر است. به قولی: مراد از نعمت در اینجا، نبوّت و قرآن است لذا خداوند ﷻ به پیامبرش دستور می‌دهد تا قرآن بخواند و به آن سخن بگوید. علمای محقّق گفته‌اند: سخن‌گفتن با مردم از نعمتهای خداوند ﷻ مطلقاً جایز است و حتّی اگر هدف انسان از برشمردن نعمت‌ها بر خود این بود که دیگران هم به وی اقتدا کنند، یا هدفش این بود که شکر پروردگارش را به زبان آشکار گرداند، این کار مستحبّ نیز هست امّا چنانچه بر خود از فتنه، عُجْب و خودنگری ایمن نبود، در این صورت بازگو نکردن نعمت به دیگران بهتر است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ شرح یا انشراح

مکّی است و دارای هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «شرح» یا «انشراح» نامیده شد که از شرح صدر نبیّ‌اکرم ﷺ یعنی روشن‌کردن و گشاده داشتن آن با نور هدایت و حکمت و ایمان، خبر می‌دهد.

این سوره بعد از سورهٔ «ضُحی» نازل گردید و گویی تکمله‌ای برای آن می‌باشد زیرا سایه‌سار روحبخشی از لطف و عنایت پروردگار را بر حبیبش حضرت محمّد ﷺ می‌گستراند.

أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ ﴿١﴾

﴿آیا برای تو سینه‌ات را نگشادیم؟﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! ما سینه‌ات را برایت گشادیم و آن را وسیع و نورانی گردانیدیم تا امر نبوّت را پذیرا گردیده و دعوت الهی را برپا داری و بر برداشت دشواریهای نبوّت و حفظ وحی قادر گردی. ابوحیّان می‌گوید: «شرح صدر؛ تنویر آن است با حکمت و وسیع‌کردن آن است

برای دریافت وحی الهی». این قول جمهور مفسّران است امّا رأی اَوْلیٰ این است که معنی شرح صدر عامّ است و شامل امور فوق و نیز وسیع کردن صدر برای تحمّل غیر آن از دشواریها، مانند دشواریهای دعوت و تحمّل آزار کفّار و سختی‌ها و ناهمواریهای دیگر نیز می‌شود. اکثریّت علما برآنند که شرح صدر امری معنوی است امّا دربارهٔ «شقّ‌الصّدر» یعنی شکافتن سینهٔ آن حضرت ﷺ به‌وسیلهٔ فرشتگان، نیز احادیثی آمده‌است. خلاصهٔ این احادیث این است که: جبرئیل علیه‌السلام در دوران کودکی آن حضرت ﷺ سینهٔ ایشان را شکافت و قلب ایشان را بیرون آورد و آن را از ناخالصی‌ها شست و پاک ساخت سپس آن را از علم و ایمان پر گردانید و مجدّداً در سینهٔ ایشان نهاد. امام فخرالدّین رازی می‌گوید: «شقّ‌الصّدر از ارهاصات نبوّت، یعنی از مقدّمات و بشارتهای آن است».

وَ وَضَعۡنَا عَنكَ وِزۡرَكَ ﴿٢﴾

﴿**و آیا بار گرانت را از تو برنداشتیم؟**﴾ یعنی: لغزشهایی را که در دوران جاهلیّت از تو سر زده‌است دور ساختیم و لغزشهای بعد از آن را نیز از تو دور ساختیم.

ٱلَّذِيٓ أَنقَضَ ظَهۡرَكَ ﴿٣﴾

﴿**آن باری که پشت تو را گران کرده بود**﴾ یعنی: آن بار چنان سنگین بود که اگر به شکل محسوس حمل‌شدنی می‌بود، قطعاً صدای شکستن مهرهٔ پشتت از بردوش‌کشیدن آن شنیده می‌شد. مراد از «وِزْرَكَ» گناه و معصیت نیست زیرا پیامبران علیهم‌السلام از ارتکاب گناه معصوم‌اند بلکه مراد اعمالی است که رسول خدا ﷺ اجتهاداً برخلاف اَوْلیٰ انجام داده‌اند، مانند اجازه‌دادن برای منافقان در تخلّف از غزوهٔ تبوک، گرفتن فدیه از اسیران بدر، ترشرویی در برابر آن نابینا که داستان آن

در سورهٔ «عبس» گذشت و مانند اینها. به‌قولی: مراد از برداشتن بار گران، آسان کردن دشواریها و تکالیف نبوّت بر آن حضرت ﷺ است به طوری‌که این کار سنگین بر ایشان آسان گردید.

وَرَفَعۡنَا لَكَ ذِكۡرَكَ ﴿٤﴾

﴿**و نامت را برای تو بلند گردانیدیم**﴾ یعنی: نام و آوازهٔ تو را در دنیا و آخرت بلند گردانیدیم، با اموری مانند مکلّف‌کردن مؤمنان به بردن نامت در کلمهٔ شهادت، در اذان، خطبه‌ها، تشهّد و در چندین جا از قرآن و از آن‌جمله است دستوردادن مؤمنان به درود و سلام‌گفتن بر آن حضرت ﷺ و فرمان‌بردن از ایشان. قتاده می‌گوید: «خداوند ﷻ نام آن حضرت ﷺ را در دنیا و آخرت بلند گردانید پس هیچ خطیب و نمازخوان و تشهّدخوانی نیست مگر این‌که می‌گوید: اَشْهَدُ اَن لاَّ اِلَهَ اِلاَّ اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَّسُوْلُ الله». در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «جبرئیل نزدم آمد و گفت: پروردگارم و پروردگارت می‌پرسد: چگونه نامت را بلند ساخته‌ام؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند ﷻ خود داناتر است. جبرئیل گفت: حق تعالی می‌فرماید: من نامت را بدین‌سان بلند ساخته‌ام که چون نام من ذکر شود، نام تو نیز با نام من ذکر می‌شود».

فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ﴿٥﴾

﴿**پس بی‌گمان با دشواری آسانی است**﴾ یعنی: قطعاً با سختی، ضعف، فقر و مانند آن از تنگناها، آسانی و گشایش پیوسته است. تنکیر «يُسْراً» برای تعظیم و بزرگ نمایاندن این آسانی است، گویی فرمود: در جنب دشواری آسانی‌ای است بزرگ.

إِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾

﴿آری، با دشواری آسانی است﴾ یعنی: بی‌گمان در جنب دشواری‌ای که ذکر شد، آسانی دیگری است. و از آنجا که «ٱلْعُسْر» معرفه است پس مفرد است، یعنی «ٱلْعُسْر» در هر دو آیه به معنی یک دشواری است ولی چون «يُسْراً» در هر دو آیه نکره‌است پس معنای تعدّد را می‌رساند؛ یعنی به‌همراه هر سختی دو آسانی است لذا «عسر» اوّل عین «عسر» دوم است امّا «یسر» در هر آیه، امری است جدید یعنی: آسانی در آیهٔ اوّل غیراز آسانی در آیهٔ دوم است پس این دو آسانی می‌تواند شامل آسانی دنیا و آخرت و آسانی عاجل و آجل باشد. در **حدیث‌شریف** مرفوع به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده‌است: «لَوْ كَانَ الْعُسْرُ فِيْ حُجْرٍ لَتَبِعَهُ الْيُسْرُ حَتّىٰ يَدْخُلَ فِيْهِ فَيُخْرِجَهُ وَ لَنْ يَغْلِبَ عُسْرٌ يُسْرَيْنِ، اِنَّ اللّٰهَ يَقُوْلُ: اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً، اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرا ۞ اگر دشواری در سوراخی باشد، قطعاً آسانی او را دنبال می‌کند تا این‌که در آن سوراخ داخل شود و آن را از سوراخ بیرون آورد و هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی‌شود زیرا خداوند جل جلاله می‌فرماید: بی‌گمان به‌همراه دشواری آسانی است. آری، در جنب دشواری دو آسانی است».

سبب نزول: روایت شده‌است که چون مشرکان مسلمانان را به فقر و نداری طعنه زدند، این آیه نازل شد. ابن‌جریر طبری از حسن بصری رحمه الله روایت کرده‌است که گفت: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مژده‌تان باد که بر شما آسانی آمد، هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی‌شود».

فَإِذَا فَرَغْتَ فَٱنصَبْ ﴿٧﴾

﴿پس چون فراغت یافتی، به طاعت درکوش﴾ یعنی: چون از نماز خود فارغ شدی، یا چون از تبلیغ و دعوت فارغ شدی، یا چون از جهاد فارغ شدی پس

در دعا بکوش و از خدای عزّوجلّ حاجت خویش را بخواه. یا در عبادت سخت بکوش.

وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرۡغَب ﴿٨﴾

﴿**و با اشتیاق به‌سوی پروردگارت روی آور**﴾ یعنی: مخصوصاً به‌سوی خداوند ﷻ رغبت و گرایش داشته باش و درحالی‌که از دوزخ بیمناک و به بهشت راغب هستی، به‌سوی وی زرای و تضرّع کن.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ تین

مکّی است و دارای هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «تین» نامیده شد که خداوند ﷻ در مطلع آن به «تین ـ انجیر» و «زیتون» سوگند خورده‌است چرا که در انجیر و زیتون خیرات و برکات بسیاری است.

در **حدیث‌شریف** به روایت برّاءبن‌عازب رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ در یکی از دو رکعت سفر: (وَالتِّيْنِ وَالزَّيْتُوْنِ) را می‌خواندند و من کسی را خوش صداتر یا نیکوتر در قرائت مانند ایشان ندیده‌ام».

وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ ﴿١﴾

﴿سوگند به تین﴾ یعنی: همان انجیری که مردم آن را می‌خورند ﴿و﴾ سوگند به ﴿زیتون﴾ همان زیتونی که مردم از آن روغن می‌گیرند. سوگند حق تعالی به این‌دو، کنایه از سوگند وی به شهرهای مقدّسی است که به رویاندن انجیر و زیتون مشهورند و این شهرها عبارت از شام و بیت‌المقدِس می‌باشد. امّا ابوحیّان در تفسیر

« بحرالمحیط » می‌گوید : « ظاهراً مراد حق تعالی سوگند به خود انجیر و زیتون است » . آری ! حق تعالی به انجیر سوگند خورد زیرا انجیر میوه‌ای است که از تیرگی‌ها و آلایش‌هایی که لذّت را می‌کاهد ، خالص شده‌است به سبب آن‌که تمام آن با پوست و گوشت و دانه خورده می‌شود همچنین انجیر هم غذاست ، هم میوه و هم دوا؛ غذایی است نرم و زودهضم که در معده بسیار نمی‌ماند ، دوایی است ملیّن طبع ، کاهش دهندهٔ بلغم ، پاک‌کنندهٔ کلّیه‌ها و مثانه ، فربه کنندهٔ بدن ، بازکنندهٔ مسامات کبد و طحال و میوه‌ای است از بهترین و ستوده‌ترین میوه‌ها . در **حدیث‌شریف** آمده‌است : « انجیر بواسیر را ازبین می‌برد و در مرض نقرس نافع واقع می‌شود » . بسیاری از پزشکان نیز برآنند که انجیر مفیدترین میوه‌ها و مغذّی‌ترینِ آنها برای بدن است . امّا زیتون نیز هم میوه‌است ، هم نان‌خورش و هم دوا و از آن روغنی گرفته می‌شود که نان‌خورش غالب و روغن مصرفی برخی از سرزمین‌هاست و زیتون در ترکیب بسیاری از داروها نیز به‌کار برده می‌شود .

وَطُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾

﴿ **و سوگند به طور سینا** ﴾ طور سینا : کوهی است که خداوند ﷻ با موسی علیه‌السلام بر آن سخن گفت و « سینین » و « سینا » نام دو جای است که در آن کوه قرار دارد .

وَهَٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينِ ﴿٣﴾

﴿ **و سوگند به این شهر امین** ﴾ که مراد از آن : مکّهٔ مکرّمه است و حق تعالی آن را امین نامید زیرا شهری است امن . علما گفته اند : خداوند ﷻ از آن روی به این سه جا ، یعنی : شام ، بیت‌المقدِس و مکّه سوگند خورد که این سه جا ، فرودگاههای وحی الهی بر پیامبران اولی‌العزم وی اند و از این سه جاست که

مشعل‌های هدایت برای بشر روشن گردانیده شده‌است.

لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ﴿٤﴾

جواب سوگندهای قبل این است: ﴿**به‌راستی که انسان را در نیکوترین تقویم آفریدیم**﴾ یعنی: به آنچه ذکر شد، سوگند که ما انسان را در بهترین و معتدلترین شکل و صورت و در نیکوترین قوام و هیأت آفریده‌ایم و از جملهٔ مزیّت‌های انسان این است که: خداوند ﷻ هر ذی‌روحی را فروافتاده بر روی آن آفریده‌است، بجز انسان که آن را راست‌قامت آفریده به طوری‌که خوردنی خویش را با دست خویش می‌گیرد. و از جملهٔ مزیّت‌های انسان این است که خداوند ﷻ تمام خواصّ کائنات را در او جمع کرده، او را دانا، سخنگو، مدبّر و حکیم آفریده و بدین‌سان به او این امکان را داده‌است که خلیفهٔ وی در زمین به همان نحوی باشد که این خلافت را برایش اراده کرده‌است.

قُرطبی داستانی را نقل کرده‌است که روشنگر ممتازبودن ساختار انسان می‌باشد، او می‌گوید: عیسی‌بن‌موساي هاشمی زنش را سخت دوست داشت، روزی از باب ملاطفه‌به زنش گفت: اگر تو زیباتر از ماه نباشی، سه طلاق هستی! زنش بی‌درنگ برخاست و از وی در حجاب قرار گرفت و از پشت پرده به وی گفت: تو طلاقم داده‌ای! آن شب بر عیسی‌بن‌موسی شب بسیار سختی گذشت. بامداد به سرای منصور خلیفه رفت و او را از ماجرا آگاه کرد و در پیش وی سخت بی‌قراری نمود. منصور فقها را جمع کرد و از آنان در این باره فتوا خواست. پس تمام کسانی که آمده‌بودند، گفتند که: زن وی طلاق شده‌است؛ مگر مردی از یاران ابوحنیفه که ساکت بود. منصور رو به او کرد و گفت: چرا تو سخنی نمی‌گویی؟ آن مرد لب به سخن گشود و گفت: (بسم الله الرحمن الرحیم. وَالتِّيْنِ وَالزَّيْتُوْنِ وَ طُوْرِ سِيْنِيْنَ وَ هٰذَا الْبَلَدِ الأَمِيْنْ، لَقَدْ خَلَقْنَاالْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْم) ای

امیرالمؤمنین ! انسان زیباترین و نیکوترین اشیاء است و هیچ چیز از او زیباتر نیست . پس منصور به عیسی‌بن‌موسی گفت : قضیه چنان است که این مرد گفت لذا به زنت بپیوند . و فردی را نیز نزد زنش فرستاد و به او پیغام داد که : از همسرت اطاعت کن و نافرمانی‌اش نکن زیرا او تو را طلاق نگفته‌است . سپس قُرطبی در تعلیقی بر این داستان می‌گوید : « آری ! انسان نیکوترین و زیباترین خلق خدا ﷻ در ظاهر و در باطن است ، زیبایی و شگرفی شکل و هیأت وی در این است که سرش و آنچه که در آن از عجایب آفرینش آفریده شده ، در بالا قرار دارد و سپس سینهٔ وی با اعجوبه‌های خلقتی که در اندرون آن است ـ مانند قلب ، شش‌ها و کبد ـ بعد از سر در مرتبهٔ دوم قرارگرفته ، بعد از آن دستها و ترکیب ساختاری شگفت‌آسای آنها ، باز شکم و محتوای آن ، سپس آلت تناسلی و دستگاههای مربوط به آن و سرانجام پاها و وظایف آن . از این جهت فلاسفه گفته‌اند : انسان عالَم اصغر است زیرا هر چه در دیگر مخلوقات وجود دارد ، به‌تنهایی در او جمع گردیده‌است » .

ثُمَّ رَدَدْنَٰهُ أَسْفَلَ سَٰفِلِينَ ﴿٥﴾

﴿**سپس او را به پست‌ترین مراتب پستی بازگردانیدیم**﴾ یعنی : ما انسان را در بهترین شکل و صورت و در نیکوترین قوام و هیأت آفریدیم و سپس او را به پست‌ترینِ عمر که ضعف و پیری و خرفتی و انحطاط قوای انسانی او بعد از جوانی و نیرومندی اوست ، باز گردانیدیم تا بدانجا که چون کودک بی‌تمیزی می‌گردد و عقل وی کم می‌شود . « سَافِلِيْن » ناتوانان و فروماندگان ، بیماران زمین‌گیر ، کودکان و ضعیف‌تر و فرومانده‌تر از همهٔ آنها پیرمردان کهنسال‌اند . در **حدیث‌شریف** آمده‌است : « چون بنده بیمار شود یا به سفر برود ، خداوند ﷻ برای او همان مزدی را می‌نویسد که در حال صحّت و اقامت خود عمل می‌کرد » . همچنین در **حدیث‌شریف** قدسی آمده‌است که خداوند ﷻ فرمود : « چون بندهٔ مؤمنی از بندگانم

را مبتلا کردم و او مرا دربرابر آنچه که بدان مبتلایش کرده بودم سپاس گفت، قطعاً او از بستر بیماری‌اش همانند روزی برمی‌خیزد که مادرش او را زاییده‌است؛ پاک از گناهان. پروردگار عزّوجلّ [به فرشتگان موکّل] می‌گوید: من بودم که این بندهٔ خویش را مقیّد گردانیده و او را به این بیماری مبتلا کردم پس برای او [از عمل] همان چیزی را جاری گردانید که قبل از این جاری می‌کردید».

به‌قولی معنی این است: انسانی که خداوند ﷻ او را در نیکوترین حال و بهترین شکل و صورت آفریده‌است، به بدتر و فروتر از حال هرگونه حیوانی بازگردانیده می‌شود زیرا او به فرودین فرود دوزخ می‌پیوندد. در این صورت مراد از انسان، بعضی از افراد آن است که کفّارند. ابن‌کثیر این قول دوم را برگزیده و معنی اوّل را که اختیار ابن‌جریر است، ردّ کرده و می‌گوید: «اگر مراد معنای اوّل بود، در این صورت استثنای مؤمنان از آن [در آیهٔ بعد] نیکو نبود زیرا بعضی از مؤمنان نیز پیر و خرفت می‌شوند».

در بیان سبب نزول آیه آمده‌است: چند تن در زمان رسول خدا ﷺ بسیار پیر و فرتوت و فروتر از همهٔ فروماندگان گردیده بودند تا بدانجا که عقلهایشان کاهش یافته بود پس اصحاب از آن حضرت ﷺ سؤال کردند که از نظر شرع شریف حکم آنان چیست؟ همان بود که خداوند ﷻ عذر آنان را نازل فرمود. یعنی: حکم این است که برای ایشان مزد همان اعمالی که قبل از بین رفتن عقلهایشان بدان عمل می‌کرده‌اند، تعلّق می‌گیرد.

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ ﴿٦﴾

﴿**مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند**﴾ پس اینان به «اَسْفَلَ السّافِلِیْن» یعنی دوزخ بازگردانیده نمی‌شوند بلکه به بهشت برین خداوند ﷻ در «اَعْلیٰ عِلِّیِّیْن» بازگردانیده می‌شوند ﴿**پس برای آنان پاداشی است بی منّت**﴾ و

گسست‌ناپذیر به‌عنوان پاداش طاعتهایشان . ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید : « هر کس قرآن بخواند ، به حالتی از خرفتی که عقلش ازبین برود ، بازگردانیده نمی‌شود » . بنابراین ، مؤمن پرهیزکار در دنیا نیز به چنین حالی بازنمی‌گردد .

این آیه مؤیّد سخن ابن‌کثیر است که مراد از بازگردانیدن انسان به « اسفل‌السّافلین » ، بازگشت کفّار به دوزخ در آخرت است .

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِٱلدِّينِ ۝٧

﴿ **پس بعد از این چه چیز تو را به تکذیب روز جزا وامی‌دارد؟** ﴾ یعنی : ای انسان منکر ! اکنون که دانستی خداوند ﷻ تو را در نیکوترین ساختار آفریده‌است و هم اوست که تو را به فرودین فرود برمی‌گرداند پس چه چیز تو را وا می‌دارد که رستاخیز و جزا را منکر گردی ؟ به قولی : خطاب برای رسول‌اکرم ﷺ است . یعنی ای محمّد ﷺ ! بعد از ظهور این دلایل قاطع و گویا ، باز کدامین انسان تو را تکذیب می‌کند ؟ .

أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَٰكِمِينَ ۝٨

﴿ **آیا خداوند حکم‌کننده‌ترین حاکمان نیست** ﴾ هم در قضا و هم در عدل خویش ؟ بی‌شک که هست؛ ازآن رو که او انسان را به نیکویی و زیبایی و با بهترین ساختار آفرید ، سپس کافران و منکران خویش را در فرودین فرود دوزخ افگند و مؤمنان را به درجاتی بلند برتری بخشید؛ پس از عدل اوست که قیامت را برپا می‌دارد تا مظلومان داد خویش را از ظالمان بستانند . در **حدیث‌شریف** آمده‌است : « چون یکی از شما (وَالتِّيْنِ وَالزَّيْتُوْنِ) را می‌خواند و به آخر آن : (أَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمِ الْحَاكِمِيْنَ) می‌رسد ، باید بگوید : « بَلیٰ وَاَنَا عَلیٰ ذٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِيْن ۞ نه چنان است که حق تعالی احکم‌الحاکمین نباشد بلکه هست و من بر این امر از گواهانم » .

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ علق

مکّی است و دارای نوزده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «علق»، «اقرأ» یا «قلم» نامیده شد زیرا خدای سبحان آن را با فرموده‌اش: (اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِیْ خَلَقَ، خَلَقَ الْاِنْسانَ مِنْ عَلَقْ، اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْاَكْرَمُ الَّذِیْ عَلَّمَ بِا الْقَلَمْ...) آغاز نموده‌است. شایان ذکر است که صدر این سوره، اوّلین آیات نازل‌شدهٔ قرآن کریم می‌باشد امّا بقیّهٔ این سوره بعد از انتشار دعوت آن حضرت ﷺ در میان قریش و بروز تحریکاتشان علیه دعوت، نازل شد.

در خصوص چگونگی آغاز نزول وحی بر رسول خدا ﷺ، از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده‌است که فرمود: «نخستین چیز از مقدّمات وحی و رسالت که بر رسول خدا ﷺ آشکار شد، رؤیای صادق بود و ایشان هیچ رؤیایی نمی‌دیدند مگر این‌که مانند سپیدهٔ صبح روشن بود و به تحقّق می‌پیوست، سپس اشتیاق به خلوت‌گزینی در ایشان پدیدار شد پس به غار حرا می‌رفتند و شبهای متعدّدی در آن عبادت می‌کردند و برای آن شبها توشه برمی‌گرفتند. و چون آن مدّت سپری می‌شد، نزد خدیجه بازمی‌گشتند و مجدّداً توشه برمی‌گرفتند. تا این که نزول وحی در غار حرا ایشان را غافلگیر کرد زیرا فرشته در غار نزد ایشان آمد و

گفت: اِقْرَأْ ۞ بخوان ». رسول خدا ﷺ خود حکایت می‌کنند که: « در پاسخ فرشته گفتم: من خواننده نیستم. پس فرشته مرا دربرگرفت و به خودش چسباند و آنچنان فشارم داد که به زحمت افتادم آن‌گاه رهایم کرد و گفت: اِقْرَأْ ۞ بخوان! گفتم: من خوانبده نیستم. سپس بار دوم مرا فشرد تا بدانجا که در زحمت افتادم، باز رهایم کرد و گفت: اِقْرَأْ ۞ بخوان! و گفتم: خواننده نیستم! سپس بار سوم مرا فشرد تا بدانجا که در زحمت افتادم، باز رهایم کرد و گفت: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِيْ خَلَقَ، خَلَقَ الْاِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ، اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْاَكْرَمُ الَّذِيْ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْاِنْسانَ مٰا لَمْ يَعْلَمْ ». عائشه رضی‌الله‌عنها می‌افزاید: « در حالی‌که رسول خدا ﷺ از این واقعه سخت مضطرب گردیده‌بودند و بر خود می‌لرزیدند نزد خدیجه آمدند و گفتند: مرا در جامه درپیچانید، مرا در جامه درپیچانید! پس بر ایشان لحافی پوشانیدند تا اضطرابشان فرو نشست آن‌گاه فرمودند: ای خدیجه! مرا چه شده‌است؟ و ماجرای غار را به وی حکایت کردند و افزودند: حقیقتاً بر خویشتن بیمناک گردیدم. خدیجه به ایشان گفت: نه! هرگز بیمناک نباشید بلکه باید خوشحال باشید زیرا به خدا ﷻ سوگند که او هرگز شما را خوار نمی‌کند، شما کسی هستید که صلهٔ رَحِم را به‌جا می‌آورید، به راستی و درستی سخن می‌گویید، بار مشکل ناتوانان و ضعیفان را برمی‌دارید، میهمان را به نیکویی پذیرایی می‌کنید و بر حوایج و قضایای حق یار و مددکارید. سپس خدیجه رضی‌الله‌عنها ایشان را نزد ورقه‌بن‌نوفل پسر عمویش برد که در جاهلیّت نصرانی شده‌بود و خطّ عربی و عبری را می‌نوشت و از انجیل چیزهایی را که خدا ﷻ خواسته بود، نوشته‌بود. و او در آن وقت پیرمرد کهنسالی بود که نابینا شده بود. خدیجه رضی‌الله عنها به وی گفت: ای پسرِ عمویم! از برادرزاده‌ات بشنو که چه می‌گوید؟ ورقه خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: پسر برادرم! چه دیده‌ای؟ رسول خدا ﷺ آنچه را در غار دیده‌بودند، به وی باز گفتند. ورقه گفت: این همان ناموسی است که بر موسی علیه‌السلام نازل شد. ای کاش من در عهد رسالتت جوانی چابک‌اندام می‌بودم [تا به یاری دعوتت بپا

می‌خاستم] ای کاش هنگامی که قومت تو را اخراج می‌کنند، من زنده باشم. رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا آنان اخراج کنندهٔ من هستند؟ ورقه گفت: آری! هیچ مردی مانند آنچه راکه تو [از وحی و رسالت] آورده‌ای، نیاورد مگر این‌که مورد تعدّی و دشمنی قرارگرفت و اگر من آن روز زنده باشم، تو را به قوّت تمام یاری خواهم‌داد. پس دیری نپایید که ورقه درگذشت. از آن سوی دیگر وحی نیز سست شد و رسول خدا ﷺ از انقطاع وحی سخت اندوهگین شده و چنان در فشار قرارگرفتند که چندین‌بار به قلل کوهها رفتند تا خود را از آن به پایین افگنند. امّا هرگاه که به قلّهٔ کوهی می‌رفتند تا خود را از آن به پایین پرتاب کنند، جبرئیل علیه السلام در معرض دید ایشان آشکار می‌شد و می‌گفت: ای محمّد! به راستی که تو فرستادهٔ خداوند هستی. ایشان با این سخن جبرئیل آرام می‌گرفتند و به خانه بازمی‌گشتند. ولی باز وحی بر ایشان دیر می‌کرد و بار دیگر به کوه می‌رفتند تا خود را از کوه به پایین پرتاب کنند. امّا چون به قلّهٔ کوه می‌رسیدند، جبرئیل علیه السلام بر ایشان نمایان می‌شد و سخنی مانند آن را به ایشان می‌گفت».

ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾

﴿**بخوان به‌نام پروردگارت**﴾ یعنی: بخوان درحالی‌که به‌نام پروردگارت آغاز می‌کنی. یا معنی این است: بخوان درحالی‌که از نام پروردگارت یاری می‌جویی. دلیل این‌که حق تعالی (بِاسْمِ رَبِّكَ) گفت و مانند (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ)، (بِاسْمِ اللّٰه) نگفت، این است که: «ربّ» مفید معنی پرورش و تربیت است و بنده را به حقیقت ربوبیّت باری تعالی متوجّه می‌کند. یعنی: بخوان به‌نام آن‌که تو را پرورش داد و به مصالح و منافعت عنایت ورزید. پس این تعبیر، هم بر انس و الفت بیشتر دلالت می‌کند و هم بر طاعت برانگیزاننده‌تر است. آری! بخوان به‌نام آن ﴿**که آفرید**﴾ پس خداوند ﷻ خود را با این صفت برای ما وصف می‌کند تا نعمت

آفرینش را به یادمان بیاورد زیرا نعمت آفرینش اوّلین نعمتها و بزرگترینِ آنهاست. یعنی: ای پیامبر! بخوان به‌نام خداوندی که تو را آفریده‌است، هر چند که قبلاً نه خواننده بوده‌ای و نه نویسنده زیرا ذاتی که کائنات را آفریده‌است، بر این امر نیز تواناست که قدرت خواندن را در تو ایجاد نماید. امّا سؤال این است که پیامبر ﷺ چه بخوانند؟ چه‌بسا مراد این باشد که: آیات کَوْنِی پروردگار را بخوان. زیرا این سوره از آیات کَوْنِی بحث می‌کند.

خَلَقَ ٱلْإِنسَـٰنَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾

﴿انسان را از علق آفرید﴾ عَلَقْ: خون بسته است و اگر خون روان باشد، آن خون «مسفوح» است. گفتنی است که خون بسته طوری از اطوار آفرینش جنین می‌باشد زیرا آفرینش جنین ابتدا از نطفه است، سپس خداوند ﷻ آن نطفه را به علقه (خون بسته) که گویی قطعه‌ای از خون جامد است، متحوّل می‌کند آن‌گاه علقه به مضغه (گوشت پاره) تطوّر می‌کند چنان که گویی قطعه‌ای از گوشت است و سپس برآن خلعت آفرینش انسانی پوشانده شده و از نظر شکل و هیأت، ساختار انسانی به خود می‌گیرد.

ٱقْرَأْ وَرَبُّكَ ٱلْأَكْرَمُ ﴿٣﴾

﴿بخوان و پروردگار تو کریمترین کریمان است﴾ یعنی: آنچه را که به تو از خواندن دستور داده‌ایم، عملی کن و بدان‌که پروردگاری که تو را به خواندن دستور داده، گرامی‌ترین است زیرا او کریمی است که هیچ بزرگواری با کرم او همسری نمی‌تواند کرد و از کرم اوست که به تو امکان می‌دهد تا بخوانی در حالی که تو امّی (ناخوان) هستی.

ٱلَّذِی عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ﴿٤﴾

﴿همان کس که به وسیلهٔ قلم علم آموخت﴾ یعنی: به‌وسیلهٔ قلم به انسان نویسندگی و دانش آموخت. پس قلم نعمت بس بزرگی از جانب خدای عزّوجلّ برای انسان است. اگر این قلم نبود، نه دینی پایدار می‌گردید و نه زندگی‌ای سروسامان می‌یافت لذا خداوند ﷻ مردم را به‌وسیلهٔ قلم از تاریکی جهل به‌سوی نور علم رهنمون گردیده‌است و علوم تدوین نگردیده، احکام مرتّب نشده و اخبار و سخنان پیشینیان و کتب نازل‌شدهٔ الهی به ضبط و ثبت نرسیده مگر به‌وسیلهٔ نوشتن و قلم و اگر بتوانیم جهانی را تخیّل و تصوّر کنیم که در آن نه قلمی باشد، نه نوشتن و نه کتابی، بی‌شک آن جهان، جهانی خواهد بود که جهل در آن در همه‌جا و همه‌سو طناب افگنده و سایهٔ سیاه شوم خود را گسترانده‌است به‌طوری‌که در آن جهان بسته، معرفت عقیم است و دانشهای پیشینیان و تجارب و آداب و افکارشان منجمد، که نه به دیگران منتقل می‌شود و نه از جایی به جایی می‌رود مگر به قلّت و همراه با نقص و تحریف و آن اندک داشته‌های علمی نیز بر اثر انجماد فکری و انسداد معرفتی درگذار زمان به‌پایان رسیده و دیگر برای آن در عرصهٔ هستی وجودی باقی نمی‌ماند.

امّا با وجود نویسندگی و قلم، بدون شک علوم و آداب باقی مانده و ماندگار می‌شوند و کاخ علوم و آداب پیوسته بر زیربنای آنها فرازهای نوینی را می‌پیماید و الی ماشاءالله بر آن افزوده می‌شود؛ در چنین بستر و زمینه‌ای است که تمدّنها سر برآورده و رشد می‌کنند، افکار اعتلا و ارتقا یافته و ادیان حفظ می‌شوند و هدایت انتشار پیدا می‌کند، ازاین‌رو تعجّب‌برانگیز نیست که خداوند ﷻ دعوت اسلام را با دعوت به‌سوی خواندن و نوشتن و بیان این حقیقت که خواندن و نوشتن دو نشانهٔ بزرگ از نشانه‌ها و آیات وی در خلقش می‌باشند و از خوان رحمت او فرود آورده شده‌اند، آغاز نموده‌است و محمّد پیامبرش ﷺ درحالی‌که عربی امّی است

که نه خواندن را می‌داند و نه نوشتن را، درحالی به رسالت برانگیخته شده که معجزهٔ او قرآن است؛ قرآنی که خوانده می‌شود و کتابی که نوشته می‌شود و او با این کتاب به‌زودی امّت خویش را از امّتی امّی و ناخوان به امّتی دانشمند و دانا متحوّل خواهد کرد، امّتی که به تمام فضایل علم و دانش آراسته‌است. چنان‌که خداوند ﷻ در همان حال که با این نعمت خویش بر این امّت منّت می‌گذارد، چنین می‌فرماید: «هُوَالَّذِیْ بَعَثَ فِی‌الْأُمِّیِّیْنَ رَسُوْلاً مِّنْهُمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیْهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ اِنْ کَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِیْ ضَلالٍ مُّبِیْنٍ ۞ اوست آن کس که در میان قوم بی‌کتاب پیامبری از خودشان را برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و پاکیزه‌شان می‌دارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد و حقّا که در گذشته در گمراهی آشکاری بودند» [جمعه/۲]. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «اوّلین چیزی که خداوند ﷻ آفرید قلم بود سپس به او گفت: بنویس! و قلم هر چه را که تا روز قیامت روی می‌دهد، نوشت پس قلم نزد الله ﷻ در ذکر، فوق عرش است».

عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ۝٥

﴿**آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت**﴾ یعنی: خداوند ﷻ به‌وسیلهٔ قلم اموری را به انسان آموخت که انسان از آنها هیچ چیز نمی‌دانست.

كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ۝٦

أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ۝٧

﴿**حقّا که آدمی همین‌که خود را بی‌نیاز ببیند طغیان می‌ورزد**﴾ یعنی: انسان اگر خود را به مال و نیروی خویش توانگر ببیند، از حدّ می‌گذرد و بر پروردگارش استکبار

و طغیان می‌ورزد.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که ابوجهل به مشرکان گفت: آیا محمّد در میان شما چهره‌اش را بر خاک می‌گذارد؟ گفتند: آری! گفت: سوگند به لات و عزّی که اگر ببینم او چنین می‌کند، گردنش را در زیر لگدهای خود کرده و چهره‌اش را در خاک می‌لولانم! پس خداوند ﷻ این آیات را نازل فرمود: (کَلاَّ إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغیٰ...). یعنی: به‌جای این‌که آن انسان طغیانگر، این مال و نیرومندی را به خدای سبحان نسبت داده و او را در قبال آنها شکر بگزارد، کفران نعمت کرده و سر به طغیان بر می‌دارد.

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجْعَىٰٓ ﴿٨﴾

﴿**در حقیقت، بازگشت به‌سوی پروردگار توست**﴾ نه به‌سوی غیر وی. پس ای انسان طغیانگر! بدان‌که پروردگار متعال، تو را براین امر که آن مال را از کجا گردآورده و در چه راهی خرج کرده‌ای، محاسبه می‌کند؟

سپس حق تعالی بعد از بیان طبیعت انسان کافر، نمونه‌ای از طغیان او را ذکر می‌کند:

أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يَنْهَىٰ ﴿٩﴾

عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰٓ ﴿١٠﴾

﴿**آیا دیدی**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! به من خبر بده. شایان ذکر است که «أَرَأَیْتَ» در این آیه و دو آیۀ دیگر هر سه برای به تعجّب واداشتن است و مراد از آن، تقبیح و سرزنش مرتکب عملی است که کارش تعجّب‌برانگیز و سرزنش‌بار

می‌باشد. آری! به من خبر بده ﴿**از آن کس که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟**﴾ این اوّلین نمونه از مظاهر طغیان است. چنان‌که در بیان سبب نزول ذکر شد، مراد از کسی که باز می‌داشت، ابوجهل است و مراد از بنده، محمّد ﷺ اند. روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ به بارگاه الهی چنین دعا کردند: «خدایا! اسلام را به عمر، یا به ابوجهل‌بن‌هشام عزّت بخش». پس گویی خداوند ﷻ به پیامبرش می‌فرماید: ای محمّد! تو می‌پنداشتی که اسلام با ایمان آوردن ابوجهل عزیز می‌شود در حالی که او از نماز که اوّلین رکن از ارکان اسلام است، بازمی‌دارد. نقل است که: لقب ابوجهل، ابوالحکم بود پس گفته شد: چگونه این لقب سزاوار اوست درحالی‌که بندگان را از خدمت پروردگارشان بازداشته و آنان را به پرستش جمادی فرامی‌خواند؟ در روایات آمده‌است که علی کرّم‌الله‌وجهه در مصلّی کسانی را دید که قبل از نماز عید، نماز نفل می‌خوانند. فرمود: من ندیدم که رسول‌خدا ﷺ قبل از نماز عید نماز نفل بخوانند. به او گفته‌شد: چرا آنان را از نمازگزاردن بازنمی‌داری؟ فرمود: می‌ترسم که در تحت این خطاب حق تعالی داخل شوم: «أَرَأَیْتَ الَّذِیْ یَنْهیٰ... ۞ آیا دیدی کسی را که بازمی‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟». علما می‌گویند: این آیه هرچند در مورد ابوجهل نازل شده‌است ولی هر کس که مردم را از طاعت خداوند ﷻ بازدارد، در این خطاب نازل شده در شأن ابوجهل، شریک است.

أَرَءَيْتَ إِن كَانَ عَلَى ٱلْهُدَىٰٓ ﴿١١﴾

أَوْ أَمَرَ بِٱلتَّقْوَىٰٓ ﴿١٢﴾

﴿**آیا دیدی**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! همچنین به من از حال این طاغوت منع کنندهٔ نماز خبر بده. به‌قولی: خطاب برای کافر است، که در این صورت معنی

چنین می‌شود: ای کافر! به من خبر بده ﴿که اگر﴾ محمّد ﷺ که او را از نمازخواندن بازمی‌داری ﴿بر طریق هدایت باشد، یا به پرهیزگاری امر کند﴾ یعنی: به اخلاص، توحید و عمل شایسته‌ای امر کند که به‌وسیلهٔ آن می‌توان از آتش دوزخ پرهیز کرد، آیا بازهم او را از این کار بازمی‌داری؟ و اگر خطاب برای رسول خدا ﷺ باشد ــ چنان‌که اکثر مفسّران برآنند ــ معنی چنین است: به من از حال این طاغوت بازدارنده از نماز خبر بده که اگر او در راه هدایت و صواب می‌بود، یا به تقوی امر می‌کرد، آیا این کار برایش بهتر از آن نبود که از راه خدا ﷻ باز دارد، یا به پرستش بتان فرمان دهد؟ قطعاً برایش بهتر بود.

أَرَءَيۡتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰٓ ﴿١٣﴾

أَلَمۡ يَعۡلَم بِأَنَّ ٱللَّهَ يَرَىٰ ﴿١٤﴾

﴿آیا دیدی﴾ ای محمّد ﷺ ﴿که اگر﴾ ابوجهل ﴿انکار پیشه کند و روی برتابد﴾ از ایمان و آنچه که تو به‌همراه آورده‌ای. و اگر خطاب متوجّه ابوجهل باشد معنی این است: به من خبر بده که اگر محمّد ﷺ دروغگو یا از حق رویگردان باشد؛ ﴿مگر ندانسته که خدا می‌بیند؟﴾ یعنی: خداوند ﷻ به احوال وی آگاه‌است پس او را به سبب آن مجازات می‌کند؟ لذا چه نیازی است که تو او را از نمازش بازداری؟! بنا بر وجه دیگر که خطاب متوجّه محمّد ﷺ است، معنی چنین می‌شود: آیا این کافر به وسیلهٔ عقل و اندیشهٔ خود نمی‌بیند و نمی‌داند که خداوند ﷻ براین اعمال زشتش ناظر است و به‌زودی او را دربرابر جرایم و جنایاتش محاسبه و مجازات می‌کند؟ پس اگر می‌داند، چگونه جرأت کرده‌است که همچو اعمال ننگینی را مرتکب شود؟.

كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ لَنَسْفَعًۢا بِٱلنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾

نَاصِيَةٍ كَٰذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾

﴿**نه، چنان نیست**﴾ که این طاغوت بازدارنده می‌پندارد، او باید بداند که ﴿**اگر بازنایستد**﴾ یعنی: سوگند به الوهیّتم که اگر او از این اعمال و اندیشه‌های ناصواب خود دست برندارد و به‌هوش نیاید؛ ﴿**البتّه موی پیشانی او را سخت بگیریم**﴾ و او را به دوزخ درافگنیم؛ ﴿**موی پیشانی دروغزن گناه‌پیشه را**﴾ یعنی: صاحب این پیشانی را که دروغزن، خطاکار، بی‌پروا، بی‌اندیشه و نکوهیده‌است، این کسی که از ارتکاب گناه هیچ پروا و اندیشه نمی‌کند و هیچ ننگ‌وعاری ندارد. نَاصِیَه: موی جلوی سر است.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُۥ ﴿١٧﴾

﴿**پس باید اهل نادی خود را فراخواند**﴾ نَادِیْ: محلّی است که قوم در آن می‌نشینند و خانواده و قبیله در آن گردهم می‌آیند. یعنی: باید آن طاغوت، قوم و قبیله و کسانش را به کمک و پشتیبانی خویش فراخوانده و بر آنان بانگ دردهد که هلا! به یاری من بشتابید تا او را کمک و یاری کنند!!

در بیان سبب نزول آیهٔ کریمه نقل شده‌است که ابوجهل به رسول خدا ﷺ گفت: آیا مرا تهدید می‌کنی در حالی که من بیشترین کسان این وادی (مکّه) از نظر اهل مجلس و یاران و پشتیبانان هستم؟! پس این آیه نازل شد.

سَنَدْعُ ٱلزَّبَانِيَةَ ﴿١٨﴾

آری، ای پیامبر! بگو که قوم و قبیلهٔ خود را فراخواند؛ **﴿ما نیز به زودی زبانیّه را فرامی‌خوانیم﴾** زَبَانِیَه: فرشتگان سختگیر درشتخوی خشن‌اند که آتشبان جهنّم می‌باشند. یعنی: او قبیله و یارانش را به کمک فراخواند و ما این فرشتگان خشن درشتخوی قوی‌پنجه را تا او را بگیرند و در آتش سوزان بیفگنند. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «اگر ابوجهل گروه هم‌مجلسش را فرامی‌خواند، قطعاً فرشتگان قوی‌پنجهٔ موصوف، آشکارا او را می‌گرفتند».

كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِب ۩ ﴿١٩﴾

﴿زنهار﴾ هرگز این دروغزن بی‌پروای بی‌اندیشه تهدیدش را عملی نتواند کرد و حاشا که او یارای رسانیدن گزندی را به تو داشته‌باشد؛ پس **﴿از او پیروی نکن﴾** در آنچه که تو را به آن فرامی‌خواند و بر نافرمانی او پایدار باش **﴿و سجده کن﴾** یعنی: به نمازت برای خدای عزّوجلّ ادامه بده، بی‌آن‌که به او کمترین اهمّیّتی بدهی، یا در بازداشتن او از نماز، به‌سویش گرایش یابی **﴿و تقرّب بجوی﴾** به‌سوی خدای سبحان با طاعت و عبادت. دلیل این‌که حق تعالی از نماز به «سجده» تعبیر کرد، در **حدیث‌شریف** ذیل آمده‌است: «نزدیکترین و دوست‌داشته‌ترین حالت بنده به پروردگارش، حالتی است که پیشانی‌اش در آن برای حق تعالی سجده‌کنان بر زمین نهاده‌است». آری! سجده کردن بر زمین، نمادی از عبودیّت و ذلّت در پیشگاه پروردگار سبحان است و از آنجا که خداوند ﷻ دارای چنان عزّتی است که برای آن مقداری متصوّر نمی‌باشد پس هرچند که از این صفت وی دور گردی، به بهشتش نزدیکتر می‌شوی. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «امّا رکوع؛ پس پروردگارتان را درآن تعظیم کنید و امّا سجده؛ پس در آن به دعا بکوشید زیرا سجده سزاوار آن است که دعایتان در آن مستجاب شود».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قدر

مکّی است و دارای پنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌نام شب قدر که قرآن در آن نازل گردیده‌است، «قدر» یعنی شرف و عظمت نامیده شد چنان‌که خدای سبحان در مطلع آن می‌فرماید: (اِنّا اَنزَلْناهُ فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْر).

إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ﴿١﴾

﴿همانا ما آن را در شب قدر نازل کردیم﴾ یعنی: ما قرآن را در شبی بزرگ و دارای قدر و منزلتی عظیم نازل کرده‌ایم. پس آن را به‌سبب شرف و منزلت عظیم آن «قَدْر» نامیدند. دلیل دیگر نامگذاری آن به قدر این است که خدای سبحان همه چیزهایی را که مشیّت وی تا سال آینده بر آن رفته‌است، در آن شب مقدّر و برنامه‌ریزی می‌کند. نزول قرآن در شب قدر که از شب‌های مبارک رمضان می‌باشد، بدین معنی است که قرآن تماماً در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد ولی نزول آن از آسمان دنیا نزولی تدریجی بود که برحسب نیاز در

ظرف بیست‌وسه سال بر رسول خدا ﷺ نازل گردید. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قَدْ جٰاءَكُمْ شَهْرُ رَمَضٰانْ، شَهْرٌ مُبٰارَكٌ اِفْتَرَضَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ صِيٰامَهُ، تُفْتَحُ فِيْهِ اَبْوابُ الْجَنَّةِ وَ تُغْلَقُ فِيْهِ اَبْوابُ الْجَحِيْمِ، وَ تَغُلُّ فِيْهِ الشَّيٰاطِيْنُ، فِيْ لَيْلَةٍ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ، مَنْ حَرُمَ خَيْرَهٰا فَقَدْ حُرِم ۞ اینک ماه رمضان بر شما آمد، ماهی مبارک که خداوند متعال در آن روزه‌اش را بر شما فرض گردانیده، در آن درهای بهشت باز و درهای دوزخ بسته می‌شود و در آن شیاطین در قید و زنجیر قرارداده می‌شوند، در شبی که بهتر از هزار شب است، هر کس از خیر آن محروم شد، بی‌گمان [از هرخیری] محروم گردانیده شده‌است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «مَنْ قٰامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ اِيْمٰاناً وَ اِحْتِسٰاباً، غُفِرَ لَهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ ۞ هر کس از روی ایمان و به‌قصد قربت شب قدر را [برای نماز و نیاز] به‌پا خاست، آنچه که از گناهانش گذشته است بر وی آمرزیده می‌شود».

شایان ذکر است که احادیث وارده در تعیین شب قدر، مختلف می‌باشد امّا آنچه که اکثر علما برآنند، این است که شب قدر، شب بیست‌وهفتم رمضان هر سال می‌باشد؛ و از علامات آن این است که خورشید در بامداد آن سپید طلوع می‌کند و شعاعی ندارد. در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ دربارهٔ شب قدر فرمودند: «من شب قدر را دیدم امّا آن را فراموشم ساختند. شب قدر در شبهای دههٔ اخیر رمضان است و شبی است معتدل، نه گرم و نه سرد، روشن و سپید، گویی که در آن ماهی تمام می‌تابد. آن شب شیطان بیرون نمی‌آید تا آن‌که صبحش روشن گردد». در روایت دیگری آمده‌است: «خورشید در صبحگاه شب قدر، ضعیف و سرخ‌رنگ ظاهر می‌شود». روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ از خانه بیرون شدند تا به مردم از شب قدر خبر دهند؛ در این اثنا دو مرد را که باهم در کشمکش بودند دربرابر خود یافتند پس آن خبر را فراموش کردند. حکمت در پنهان‌داشتن شب قدر مانند حکمت در پنهان‌داشتن وقت وفات و روز قیامت است تا مکلّف به طاعات رغبت

کرده و بر سخت‌کوشی و جدّ و جهد خود در این راه بیفزاید، غفلت و سستی نکند و بر شب مخصوصی تکیه ننماید.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ ﴿٢﴾

لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ ﴿٣﴾

﴿**و تو چه دانی که شب قدر چیست؟**﴾ استفهام برای تفخیم و بزرگداشت شأن شب قدر است، یعنی: تو مرتبه و پایهٔ نهایی فضل و شرف شب قدر را درک نکرده‌ای زیرا ﴿**شب قدر بهتر از هزار ماه‌است**﴾ یعنی: عمل نیک در آن، بهتر از عمل نیک در هزار ماهی است که شب قدری در آنها نباشد.

مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: در میان بنی‌اسرائیل مردی بود که شب تا صبح را احیا می‌کرد و به‌پا می‌خاست سپس روز نیز تا شب با دشمن جهاد می‌کرد و او هزار ماه بر این نمط عمل کرد. پس خداوند ﷻ فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماهی است که آن مرد در آنها عمل صالح انجام داد.

تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمۡرٖ ﴿٤﴾

سبب برتری شب قدر بر هزار ماه این است که: ﴿**در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارشان فرود می‌آیند**﴾ از آسمانها به‌سوی زمین ﴿**برای هر امری**﴾ یعنی: فرود می‌آیند برای پرداختن و سامان دادن به هر امری که خداوند ﷻ آن را تا سال آینده مقدّر و به آن حکم کرده‌است. روح: جبرئیل ؏ است و هرچند کلمهٔ «**فرشتگان**» شامل او نیز می‌شود ولی از او به‌سبب فزونی شرفش مخصوصاً نیز یادآوری شد پس این از باب عطف خاص بر عام است. از فواید فرودآمدن

فرشتگان این است که ایشان در زمین انواع طاعاتی را می‌بینند که در میان اهالی آسمانها ندیده بودند همچنین آنها در زمین فریاد ناله و زاری گنه‌کارانی را می‌شنوند که ناله و زاری آنها نزد خداوند ﷻ دوست‌داشته‌تر از زمزمهٔ تسبیح مسبّحان است پس در این حال به یک‌دیگر می‌گویند: بیایید صدایی را بشنویم که نزد پروردگار ما دوست‌داشته‌تر از تسبیح ما می‌باشد.

سَلَٰمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ ﴿٥﴾

﴿آن شب تا دمِ طلوع فجر محضِ سلامتی است﴾ یعنی: تمام آن شب سلامتی و خیر است و هیچ شرّی در آن نیست و تا هنگام دمیدن سپیده‌دم، فرودآمدن فرشتگان در آن قطع نمی‌شود به‌طوری که آنها گروه گروه و پیاپی تا طلوع سپیده‌دم از آسمان فرود می‌آیند. مجاهد در تفسیر آیهٔ کریمه می‌گوید: «آن شب، شب سالمی است که شیطان نمی‌تواند در آن گزند و آزاری برساند». شعبی می‌گوید: «مراد از سلام، سلام‌گفتن فرشتگان بر اهل مساجد در شب قدر است از هنگامی که خورشید پنهان می‌شود تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌کند».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ بیّنه

مدنی است و دارای هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «بیّنه» نامیده شد که با این فرمودهٔ حق تعالی: (لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِيْنَ مُنْفَكِّيْنَ حَتّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَهْ) افتتاح شده‌است.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ به ابیّ‌بن‌کعب رضی الله عنه فرمودند: «خداوند جل جلاله به من دستور داده‌است که سورهٔ (لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابْ) را بر تو بخوانم. ابیّ گفت: خداوند جل جلاله از من نام برده‌است؟ فرمودند: آری! پس [از شوق] گریست».

لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَـٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ ﴿١﴾

﴿**کافران از اهل کتاب**﴾ یعنی: از یهود و نصاری ﴿**و مشرکان**﴾ یعنی: مشرکان عربِ پرستشگر بتان و غیر آنها از مشرکان ﴿**جداشونده**﴾ و دست‌بردار از کفر خویش ﴿**نبودند تا وقتی که بر آنان بیّنه بیاید**﴾ بیّنَهْ: هر چیزی است که حق را روشن و هویدا گرداند و مراد از آن در اینجا قرآن، یا محمّد ﷺ است. یعنی: کفّار از هر رنگ و قماشی که باشند، هرگز از کفر و شرک و اختلاف خود در دین دست‌بردار نیستند تا آن‌که به‌سویشان حجّتی بفرستیم که در امر عقاید و ادیانشان حق را از باطل متمایز گرداند و گمراهی‌شان را برایشان روشن و مبرهن سازد همان گمراهی‌ای که به‌سبب وجود فاصلهٔ زیاد زمانی آنان با عهد

انبیا علیهم‌السلام و به سبب تحریف کتب آسمانی‌ای که در اختیارشان است، به آن درافتاده‌اند. این بیّنه و حجّت آشکار همانا حضرت محمّد ﷺ و نیز کتابی است که او به‌عنوان معجزهٔ روشن با خود آورده‌است، کتابی که گمراهی و نادانی‌شان را بر آنان آشکار گردانیده و به‌سوی ایمان فرایشان خوانده‌است. خلاصه این‌که: حال اهل کتاب و مشرکان، مقتضی فرستادن پیامبر و فرودآوردن کتاب بود، از این جهت ما پیامبرخاتم ﷺ را فرستادیم و قرآن را فرود آوردیم.

رَسُولٌ مِّنَ ٱللَّهِ يَتْلُواْ صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ﴿٢﴾

آن‌گاه در تفسیر بیّنه می‌فرماید: ﴿**فرستاده‌ای است از جانب خداوند که صحیفه‌های پاک را تلاوت می‌کند**﴾ یعنی: محمّد ﷺ به‌عنوان فرستادهٔ خداوند ﷻ، آنچه را که در صحیفه‌های قرآن است، از حافظهٔ ذهنی و قلبی خود و نه از روی کتاب بر آنان می‌خواند و این صحیفه‌ها از دروغ و شبهه و کفر پاک بوده و دربرگیرندهٔ حقّ صریحی است که هر چه را از امور دین بر اهل کتاب و مشرکان مشتبه می‌شود، برایشان روشن می‌کند پس نه در این صحیفه‌ها تحریفی است و نه ابهام، غموض و التباسی بلکه این صحیفه‌ها حقّاً کلام خداوند ﷻ است.

فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴿٣﴾

﴿**در آنها نوشته‌های استوار است**﴾ یعنی: در آن صحیفه‌ها آیات و احکامی است که به حقّ و عدل گویاست. قَيِّمَةٌ: یعنی درست، راست، محکم و استوار که در آنها هیچ کجی و انحرافی از حق وجود ندارد بلکه هر چه که در آنها هست، صواب و رهنمونی و هدایت و حکمت است چنان‌که خداوند ﷻ فرموده‌است: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ أَنْزَلَ عَلىٰ عَبْدِهِ الْكِتٰابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً قَيِّماً لِيُنْذِرَ... ✿ ستایش خدایی را که این کتاب را بر بندهٔ خود فروفرستاد و هیچ گونه کجی در آن قرارنداد، کتابی است راست و درست تا گناهکاران را از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد ...) [کهف / ۲-۱]. لذا هر کس از قرآن پیروی کند، قطعاً بر صراط مستقیم خداوند ﷻ قراردارد.

وَمَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾

﴿ و اهل کتاب متفرّق نشدند مگر پس از آن‌که برهان آشکار برایشان آمد ﴾ یعنی: انگیزهٔ تفرقه و اختلاف اهل کتاب، پوشیده‌ماندن و ابهام حقیقت بر آنان نبود بلکه آنها پس از روشن‌شدن حق و آشکارشدن راه صواب ـ یعنی بعد از بعثت رسول اکرم ﷺ ـ در کار دین حق تفرقه و اختلاف پیشه کردند و برخی به آن حضرت ﷺ ایمان آورده و برخی هم به ایشان کفر ورزیدند در حالی که تکلیف آنها این بود که در پیروی از دین خدا ﷻ و پیروی از پیامبرش ـ که تصدیق کنندهٔ کتابهایشان نیز هست ـ بر راه و روش واحدی قرار داشته‌باشند.

این آیه در عین حال، تسلیت و دلجویی از رسول خدا ﷺ نیز هست، یعنی ای پیامبر ﷺ! تفرقهٔ آنان تو را غمگین نکند زیرا منشأ این تفرقه کمبود و قصور حجّت و برهان نیست بلکه منشأ آن عناد است که عادتی ریشه‌دار در میان اهل کتاب می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «یهودیان به هفتادویک فرقه و نصاری به هفتادودو فرقه متفرّق شدند و به‌زودی امّت من به هفتادوسه فرقه متفرّق خواهند شد که همهٔ آنها در دوزخ‌اند مگر یک فرقه. اصحاب گفتند: این یک فرقه چه کسانی‌اند یا رسول‌الله؟ فرمودند: [همانان که بر] راه و روشی [قرار دارند] که من و اصحابم بر آن قرارداریم».

سپس خداوند ﷻ اهل کتاب را به سبب انحرافشان از هدف اساسی دین که همانا خالص ساختن عبادت برای اوست، سرزنش نموده و می‌فرماید:

وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ ﴿٥﴾

﴿ و فرمان نیافته بودند ﴾ با این دین و این قرآن ﴿ جز این‌که خدا را بپرستند در حالی که دین را برای او خالص گردانیده و حنفاء باشند ﴾ یعنی: قرآن را بدین منظور نازل کردیم تا آنان به عبادت و پرستش ما گردن نهند، عبادتشان برای ما از هر شرک و شائبه‌ای خالص باشد، با ما چیزی را شریک نیاورده و خویشتن را در دین و عبادت برای ما خالص گردانند و از همهٔ ادیان بریده و فقط به دین اسلام مایل باشند. و این است معنی حنیف.

این آیه دلالت می‌کند بر مذهب اهل سنّت که گفته‌اند: عبادت برای آن واجب نگردیده که

به بهشت، یا دوری از عذاب دوزخ می‌انجامد بلکه عبادت برای این واجب گردیده که ما بنده هستیم و او پروردگار پس اگر حتّی ثواب و عقابی نیز در کار نباشد و حق تعالی ما را بی هیچ پاداشی به عبادت خود فرمان دهد، عبادت وی به محض عبودیّت بر ما واجب است. چنان‌که این آیه به این حقیقت نیز اشاره دارد که هرکس خدای عزّوجلّ را برای ثواب و عقاب پرستش کند، معبود وی درحقیقت همان ثواب و عقاب است و حق در این میان واسطه‌ای بیش نیست. اخلاص: آن است که عمل خالصانه و فقط به انگیزهٔ رضای حق تعالی انجام شود و هیچ انگیزهٔ دیگری جز رضای پروردگار، در انجام‌دادن آن عمل وجود نداشته‌باشد. مُخْلِصْ: کسی است که کار نیک را به‌خاطر نیک‌بودن آن خالصانه برای پروردگار متعال انجام می‌دهد و در کار وی نه ریایی است، نه شهرت‌طلبی و نه غرض دیگری.

این آیه دلیل بر این امر نیز هست که ایمان عبارت از مجموعهٔ قول، اعتقاد و عملِ می‌باشد، همان‌طوری که از تتمّهٔ آیه برمی‌آید: ﴿و﴾ فرمان نیافته بودند با این دین و قرآن ﴿جز این‌که نماز برپا دارند و زکات بپردازند﴾ یعنی: فرمان یافته بودند که نمازها را بر وجهی اقامه کنند که خداوند ﷻ از آنها خواسته‌است؛ در اوقات آنها و با رعایت آداب و ارکان آنها و نیز فرمان یافته بودند که زکات را در موقع آن بپردازند. حاصل معنی این‌که: آراسته‌شدن به اخلاص در عبادت، مقتضی وحدت و اتّفاق در دین است، نه شقاق و افتراق در آن زیرا محمّد ﷺ نیز دین حقّی را آورده‌است که پیامبران پیشین به آن مأمور بوده‌اند پس چرا اهل کتاب راه شقاق و اختلاف در پیش گرفته‌اند؟ ﴿و این است دین قیّم﴾ یعنی: این دین که پیام‌آور اخلاص در عبادت برای خداوند ﷻ، ترک همهٔ معبودات باطل غیراز وی، ادای نمازها در اوقات آن و پرداخت زکات برای بندگان نیازمند خدا ﷻ است، تنها دین استوار و پایدار الهی می‌باشد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ وَٱلْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ ٱلْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾

﴿بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب﴾ بعد از بعثت حضرت محمّد ﷺ **﴿و نیز مشرکان، در آتش جهنّم‌اند﴾** و سرانجام به آن می‌پیوندند **﴿در آن جاودان**

می‌مانند﴾ نه از آن بیرون آمده می‌توانند و نه در آن می‌میرند ﴿**اینانند که بدترین خلق‌اند**﴾ یعنی: اینان بدترین آفریدگان خداوند ﷻ هستند زیرا از روی حسد و سرکشی حق را فروگذاشته‌اند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ ﴿٧﴾

﴿**بی‌گمان کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آن گروه ایشانند که بهترین آفریدگانند**﴾ در حال و آینده، در امروز دنیا و فردای آخرت.

جَزَآؤُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ رَبَّهُۥ ﴿٨﴾

﴿**پاداششان نزد پروردگارشان**﴾ در مقابل آن ایمان و عمل صالح؛ ﴿**بهشت‌های عدن است که جویباران از فرودست آنها**﴾ یعنی: از فرودست درختان و غرفه‌های آنها ﴿**جاری است در آن همیشه جاویدانند**﴾ نه از بهشت بیرون می‌آیند، نه از آن کوچانده می‌شوند و نه در آن می‌میرند بلکه همیشه در نازونعمت بی‌پایان آن قرار دارند و به‌طور مستمرّ تا بی‌انتها غرق لذّتهای آن هستند ﴿**خدا از ایشان خشنود شد و ایشان نیز از او خشنودند**﴾ خشنودی حق تعالی از مؤمنان شایسته‌کار بدان جهت است که ایشان فرمان او را اطاعت کرده و شرایع و احکامش را پذیرفته‌اند و خشنودی آنان از حق تعالی بدان جهت است که به جایگاهی از نعمتهای دلخواه خود رسیده‌اند که نظیر آنها را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده‌است ﴿**این پاداش از آنِ کسی است که از پروردگارش بترسد**﴾ یعنی: این پاداش و خشنودی از آنِ کسانی است که در دنیا خداترس بوده و به‌سبب این ترس و خشیت، در برابر نافرمانی‌های او بازایستاده و از آنها دست برداشته‌اند. **گفتنی است؛ جملهٔ اخیر بر این حقیقت دلالت دارد که ترس از خدا ﷻ قلّهٔ دینداری است و در میان آن و در میان ایمان و عمل صالح، پیوند محکم و گسست‌ناپذیری وجود دارد و این دو امر با هم متلازم‌اند.**

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ زلزله

مدنی است و دارای هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با خبر دادن از رخداد زلزلهٔ سخت پیشاپیش روز قیامت، «زلزله» یا «زلزال» نامیده شد. و این سوره مدنی است. امّا ابن‌کثیر گفته‌است که این سوره مکّی است.

سبب‌نزول سورهٔ «زلزال» این بود که کفّار از روز قیامت و حساب بسیار سؤال می‌کردند و می‌گفتند: «اَيَّانَ يَوۡمُ الۡقِيَامَةِ ۞ روز قیامت چه وقت است؟» [القیامة / ۶] و مانند این از سؤالات دیگر در این مورد ... پس خداوند ﷻ در این سوره از نشانه‌های قیامت برایشان سخن گفت نه از وقت آن تا بدانند که علم قیامت فقط نزد اوست و هیچ راهی به‌سوی تعیین وقت آن برای آنان وجود ندارد.

فضیلت آن: در بارهٔ فضیلت این سوره احادیثی آمده‌است از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت انس‌بن‌مالک رضی الله عنه است که رسول خدا ﷺ به مردی از یاران خود فرمودند: «ای فلان! آیا ازدواج کرده‌ای؟ گفت: یا رسول‌الله! به خدا سوگند که من چیزی ندارم تا با آن ازدواج کنم!! فرمودند: آیا (قُلۡ هُوَاللَّهُ اَحَدۡ) همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ثلث (یک‌سوم) قرآن

است . فرمودند : آیا (اِذا جاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْح) همراه تو نیست ؟ گفت : چرا ، هست . فرمودند : این سوره ربع (یک‌چهارم) قرآن است . فرمودند : آیا (قُلْ یاأَیُّهَا الْکافِرُوْن) همراه تو نیست ؟ گفت : چرا ، هست . فرمودند : این سوره نیز ربع (یک‌چهارم) قرآن است . فرمودند : آیا (اِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْض) همراه تو نیست ؟ گفت : چرا ، هست . فرمودند : این سوره نیز ربع (یک‌چهارم) قرآن است؛ پس ازدواج کن » .

إِذَا زُلْزِلَتِ ٱلْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾

﴿**آن‌گاه که زمین به لرزش شدید خود**﴾ که سخت‌تر از آن زلزله‌ای نیست ﴿**لرزانیده شود**﴾ پس چنان بلرزد و به‌تکان آید که همه‌چیز بر روی آن درهم شکسته و خرد شود . اشارهٔ این آیهٔ کریمه به زلزلهٔ زمین در پایان کار جهان وبه‌هم‌خوردن نظم کیهانی در هنگامهٔ قیام قیامت است . چنان که حق تعالی در جای دیگری می‌فرماید : « ... زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمْ ۞ زلزلهٔ قیامت بس سهمگین است » [حج / ۱] .

وَأَخْرَجَتِ ٱلْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾

﴿**و زمین بارهای سنگین خود را**﴾ یعنی : آنچه را که در شکم آن از مردگان ، گنجها ، دفینه‌ها و اعمالی است که بر روی آن انجام شده‌است ﴿**برون افکند**﴾ در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم و ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « تُلْقِي الْأَرْضُ أَفْلاذَ کَبِدِها أَمْثالَ الْأُسْطُوَانِ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ فَیَجِیْءُ الْقاتِلُ فَیَقُوْلُ : فِیْ هٰذا قَتَلْتُ ، وَ یَجِیْءُ الْقاطِعُ فَیَقُوْلُ : فِیْ هٰذا قَطَعْتُ رَحِمِیْ وَ یَجِیْءُ السّارِقُ فَیَقُوْلُ : فِیْ هٰذا قُطِعَتْ یَدِیْ ، ثُمَّ یَدَعُوْنَهُ فَلاٰ یَأْخُذُوْنَ مِنْهُ شَیْئًا ۞ زمین پاره‌های جگر خود را

بسان ستونهایی از طلا و نقره برون می‌افگند پس قاتل می‌آید و می‌گوید: در راه این [طلا و نقره] آدم کشتم. از هم گسلندۀ رَحِم می‌آید و می‌گوید: به‌خاطر این، پیوند رَحِم خود را قطع کردم. دزد می‌آید و می‌گوید: دست من در راه این، قطع شده‌است سپس همۀ آنها آن طلا و نقره را فرو می‌گذارند و چیزی از آن نمی‌گیرند». شایان ذکر است که زمین مردگان را در نفخۀ دوم برون می‌افگند.

وَقَالَ ٱلْإِنسَٰنُ مَا لَهَا ﴿٣﴾

﴿**و انسان گوید: زمین را چه شده‌است؟**﴾ یعنی: چون این هنگامۀ بزرگ و این دهشت سهمگین انسانها را در چنبرۀ خویش فرومی‌گیرد و غافلگیرشان می‌کند، در آن هنگام هر فردی از افراد انسان می‌گوید: «برای چه زمین به جنبش درآمد و بارهای گران خود را به بیرون افگند؟». به قولی: مراد از انسان، انسان کافر به روز رستاخیز است زیرا مؤمن می‌داند که بر سر زمین چه می‌آید.

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾

﴿**آن روز است که زمین خبرهای خود را بازگوید**﴾ یعنی: زمین خبرهای اعمالی را که بر روی آن از خیر و شرّ انجام شده‌است بازمی‌گوید زیرا خدای سبحان در آن روز زمین را به‌نطق می‌آورد تا بر بندگان گواهی دهد. و این نظر جمهور مفسّران است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است: «رسول خدا ﷺ این آیه را خواندند و آن‌گاه فرمودند: آیا می‌دانید که اخبار زمین چیست؟ اصحاب گفتند: خدا جل جلاله و رسولش داناترند. فرمودند: اخبار آن این است که بر هر بنده و بر هر کنیزی [یعنی بر هر مرد و زنی] گواهی می‌دهد از آنچه که بر پشت آن عمل کرده‌است، بدین نحو که می‌گوید: او فلان و فلان روز بر روی من چنین و چنان

کرد. پس این است اخبار آن». امّا طبری می‌گوید: «سخن‌گفتن زمین از باب تمثیل است و مراد این است که زمین به زبان حال سخن می‌گوید، نه به زبان قال».

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿٥﴾

﴿**به‌سبب آن‌که پروردگارت به او وحی کرده‌است**﴾ یعنی: زمین اخبار خود را به وحی خداوند ﷻ بازمی‌گوید زیرا خداوند ﷻ به او فرمان می‌دهد که سخن بگو و گواهی بده. وحی: الهام به شیوهٔ پنهانی است چنان که گفته می‌شود: «أَوْحىٰ لَهُ وَ اِلَيْهِ وَ وَحىٰ لَهُ وَ اِلَيْه» یعنی با او پنهانی سخن گفت و به سویش الهام کرد».

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ ٱلنَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْاْ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿٦﴾

﴿**آن روز مردم بر احوال پراکنده برآیند**﴾ یعنی: مردم در روز قیامت بر احوال مختلف و پراکنده‌ای از گورهای خود به‌سوی موقف حساب بیرون می‌آیند؛ برخی از آنان ایمن و مطمئنّند و برخی ترسناک، برخی به رنگ اهل بهشت‌اند که رنگ سپید است و برخی به‌رنگ اهل دوزخ که رنگ سیاه‌است، برخی به سمت راست بازمی‌گردند و برخی به سمت چپ چنان که در ادیان و اعمال خویش نیز متفرّق‌اند. امّا ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «مردم از موقف حساب گروه گروه بازمی‌گردند». یعنی: در حالی که به انواع و اصناف مختلفی تقسیم‌شده‌اند، از شقی گرفته تا سعید و از بهشتی تا دوزخی. آری! بازمی‌گردند: ﴿**تا اعمالشان به آنان نشان داده‌شود**﴾ یعنی: تا خداوند ﷻ اعمالشان را به آنان ارائه نماید و بگوید: اینک این شما و این هم اعمالتان. یا معنی این است: تا خداوند ﷻ جزا و نتیجهٔ اعمالشان را به آنان نشان دهد.

فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ ﴿٧﴾

﴿پس هرکس﴾ در دنیا **﴿همسنگ ذرّه‌ای از عمل خیر عمل کرده‌باشد، آن را﴾** در روز قیامت در نامهٔ اعمال خویش **﴿می‌بیند﴾** و بدان شادمان و مسرور می‌شود. یا آن عمل را بعینه می‌بیند که بر وی عرضه شده‌است.

وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ ﴿٨﴾

﴿و﴾ همچنین **﴿هرکس﴾** در دنیا **﴿همسنگ ذرّه‌ای از عمل شرّ عمل کرده‌باشد، آن را می‌بیند﴾** در روز قیامت. پس این دیدن، او را ناخوش، ناراحت و بی‌قرار می‌گرداند امّا گاهی هم خداوند ﷻ بر او می‌آمرزد. ذَرّه: عبارت از گردوغباری است که در شعاع خورشید دیده می‌شود. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «هیچ کس نیست مگر این‌که خود را در روز قیامت ملامت می‌کند زیرا اگر نیکوکار باشد، با خود می‌گوید: چرا بر نیکوکاری خود نیفزودم؟ و اگر غیراز این باشد هم می‌گوید: چرا از گناهان دست نکشیدم؟» و این امر در هنگام مشاهدهٔ ثواب و عقاب است. ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «آیهٔ (فَمَن يَعْمَلْ...) محکمترین آیه در قرآن کریم است».

شایان ذکر است که علما بر عام‌بودن این آیه اتّفاق‌نظر دارند. کعب احبار می‌گوید: «خداوند ﷻ بر محمّد ﷺ دو آیه نازل کرده‌است که تمام آنچه را در تورات، انجیل، زبور و صحیفه‌هاست، دربر گرفته‌اند، این دو آیه عبارت‌اند از: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهْ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهْ). همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌جریر و ابن‌ابی‌حاتم آمده‌است که ابوبکرصدّیق رضی الله عنه به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول‌الله! آیا من در روز قیامت همسنگ ذرّه‌ای از عمل شرّ را که عمل کرده‌باشم، می‌بینم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای ابابکر!

ناخوشی‌هایی که در دنیا می‌بینی ، کفّارهٔ مثقالهای ذرّهٔ شرّ است امّا خداوند ﷻ مثقالهای ذرّهٔ خیر را برایت ذخیره می‌کند تا این‌که در روز قیامت آنها را باز می‌یابی » .

سعیدبن جبیر رحمه‌الله در بیان سبب نزول می‌گوید : چون آیهٔ ﴿وَ يُطْعِمُوْنَ الطَّعٰامَ عَلىٰ حُبِّهِ...﴾ نازل شد ، مسلمانان بر این پندار بودند که دربرابر چیزهایی اندکی که به نیازمندان می‌دهند ، پاداشی ندارند و عدّهٔ دیگری نیز براین باور بودند که دربرابر گناه اندک موردسرزنش قرار نمی‌گیرند ، مانند یک دروغ ، یک نگاه حرام ، یک غیبت و امثال اینها؛ و می‌گفتند : جز این نیست که خدای عزّوجلّ فقط دربرابر ارتکاب گناهان کبیره ما را به دوزخ هشدار داده‌است ، نه در برابر گناهان صغیره ! همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود . در **حدیث‌شریف** آمده‌است که چون رسول خدا ﷺ دربارهٔ زکات الاغ مورد سؤال قرار گرفتند ، فرمودند : « خدای عزّوجلّ دربارهٔ آن جز این آیهٔ بی‌نظیر و جامع را بر من نازل نکرده‌است : ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهْ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهْ﴾ » .

بنابراین ، این آیه را آیهٔ : « فٰاذّ جٰامِعْ » یعنی یکتا ، بی‌نظیر و فراگیر نامیدند .

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ عادیات

مکّی است و دارای یازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌جهت افتتاح آن با سوگند حق تعالی به عادیات که عبارت از اسبان تیزتک مجاهدان است، «عادیات» نامیده شد.

وَٱلۡعَـٰدِيَـٰتِ ضَبۡحٗا ﴿١﴾

﴿**سوگند به اسبان تیزتک که نفس‌نفس می‌زنند**﴾ ضَبح: نوعی از رفتار و دویدن است و وقتی اسب به‌شدّت بدود، گفته می‌شود: ضَبَحَ الْفَرَسْ. فرّاء می‌گوید: «ضبح، صدای نفس‌نفس‌زدن اسب در هنگام دویدن آن است». مراد اسبانی‌اند که یورشگرانه و با خیز و تاخت مجاهدان در راه خدا ﷻ رابه‌سوی دشمن کافر ستیزه‌گر می‌برند. به قولی: مراد شترانی‌اند که حجّاج را از عرفه به‌سوی مزدلفه برده و در آنجا ایشان را گرد می‌آورند. امّا قول اوّل راجح است.

از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که فرمود: رسول خدا ﷺ مجاهدانی را سوار بر اسبان به جهاد فرستادند و یک ماه درنگ

کردند امّا از آنان خبری نرسید آن‌گاه این آیه نازل شد.

فَٱلۡمُورِيَٰتِ قَدۡحٗا ﴿٢﴾

﴿و سوگند به اخگرانگیزان﴾ مراد اسبانی‌اند که از برخورد سُم و نعل خود به زمینهای سخت و سنگ و سنگریزه، جرقّه‌هایی مانند بیرون‌آوردن آتش از آتش‌زنه برمی‌انگیزند.

فَٱلۡمُغِيرَٰتِ صُبۡحٗا ﴿٣﴾

﴿و سوگند به اسبان تکاور در صبحگاهان﴾ یعنی: اسبانی که بامدادان بر دشمن حمله می‌برند.

فَأَثَرۡنَ بِهِۦ نَقۡعٗا ﴿٤﴾

﴿و با آن یورش غباری برانگیزند﴾ نَقْع: گردوغباری است که اسبان در هنگام حمله بر دشمن برمی‌انگیزند.

فَوَسَطۡنَ بِهِۦ جَمۡعًا ﴿٥﴾

﴿پس در آن هجوم در میانهٔ جمعی درآیند﴾ یعنی: آن اسبان با حمله و یورش تکاورانهٔ خود به میان دشمن درآیند و به این وسیله، قلب دشمن را بشکافند. دلیل این‌که خداوند ﷻ به اسب سوگند خورد این است که اسب در دویدن خصوصیّاتی دارد که سایر چهارپایان فاقد آنند و نیز ازآن روی که در پیشانی اسب تا روز

قیامت خیر نوشته شده‌است چنان که در **حدیث‌شریف** آمده‌است : «اَلْخَیْلُ مَعْقُوْدٌ بِنَواصِیْهَا اَلْخَیْرُ اِلیٰ یَوْمِ الْقِیامَةْ» . پس هدف بالابردن شأن و اهمّیّت اسب در نزد مؤمنان است تا به پرورش آن همّت و عنایت گمارند و به قصد جهاد در راه خدا ﷻ بر سواری آن تمرین و ممارست نمایند .

إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ لِرَبِّهِۦ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾

جواب سوگندهای یاد شده این است : ﴿**هرآینه انسان دربرابر پروردگارش سخت ناسپاس است**﴾ کَنُوْد : کسی است که بسیار انکارگر و کفران‌کنندهٔ نعمت باشد . ظاهراً مراد از انسان در این آیه ، جنس انسان است امّا اکثر علما برآنند که مراد از آن ، انسان کافر می‌باشد زیرا خداوند ﷻ بعد از آن می‌فرماید : (أَفَلاٰ يَعْلَمُ ... ۞ مگر نمی‌داند که وقتی آنچه در گورهاست زیرزبر شود ؟) در حالی‌که انسان مؤمن از این حقایق با خبر است . ولی این گروه از علما احتمال این امر را که مراد از آیه جنس انسان باشد ، نیز ردّ نکرده‌اند با این توضیح که جنس و طبیعت انسان بر ناسپاسگزاری سرشته شده‌است مگر کسی‌که خداوند ﷻ او را به لطف و توفیق خود از این آفات حفظ کند .

وَإِنَّهُۥ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٧﴾

﴿ **و هرآینه او بر این امر نیک گواه‌است** ﴾ یعنی : انسان بر ناسپاسی خود گواه‌است و به زبان حال یا قال این گواهی را علیه خود می‌دهد ، ازآن رو که اثر این ناسپاسی بر وی آشکار و هویداست . امّا قتاده و سفیان ثوری می‌گویند : « معنی این است که : خدای عزّوجلّ بر این ناسپاسی گواه می‌باشد » .

وَإِنَّهُۥ لِحُبِّ ٱلۡخَيۡرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾

﴿**و همانا انسان سخت شیفتهٔ مال است**﴾ مفسّران در معنی این آیه دو رأی ذکر کرده‌اند: اوّل این‌که انسان بسیار مال‌دوست است، دوم این‌که او به سبب مال‌دوستی حریص و بخیل می‌باشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هر دو معنی صحیح است». بنابراین، معنای جمع کنندهٔ هر دو وجه این است: انسان در مال‌دوستی زیاده‌رو و در طلب آن به‌گونه‌ای سخت‌کوش و در تک و دو می‌باشد که در پی اندوختن آن دست از پا نمی‌شناسد.

۞ أَفَلَا يَعۡلَمُ إِذَا بُعۡثِرَ مَا فِي ٱلۡقُبُورِ ﴿٩﴾

وَحُصِّلَ مَا فِي ٱلصُّدُورِ ﴿١٠﴾

إِنَّ رَبَّهُم بِهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّخَبِيرُۢ ﴿١١﴾

﴿**مگر نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست، زیروزبر شود**﴾ یعنی: آیا نمی‌داند که وقتی مردگانی که در گورهایند، برانگیخته شوند و خاک از رویشان برافگنده شود و آنان بیرون آورده شوند؛ ﴿**و آنچه در سینه‌هاست فاش شود**﴾ یعنی: وقتی که خیر و شرّ دلها از همدیگر متمایز و آشکار شود؛ ﴿**بی‌گمان آن روز پروردگارشان به احوالشان آگاه‌است؟**﴾ یعنی: قطعاً پروردگار برانگیخته‌شدگان در آن روز و در غیرآن از اوقات به احوالشان آگاه‌است و هیچ چیز از احوالشان در هیچ‌وقت بر او پنهان نمی‌ماند ولی جزای تامّ و کاملشان را در آن روز می‌دهد. پس دلیل این‌که حق تعالی فرمود: «آن روز پروردگارشان به احوالشان آگاه‌است»؛ همانا تأکید بر فراگیری و احاطهٔ علم وی به گذشته، حال و آینده می‌باشد و نیز از آن روی که

جزا منوط به اعمال سابق است لذا مخصوصاً یادآوری از روز قیامت، دالّ بر عدم فراموشی احوال آنان و به‌یادداشتن آن از سوی حق تعالی است. بنابراین، علم الهی در وقت جزادهی اعمال و اقوال و احوال بندگان، با علم ازلی‌اش هیچ اختلافی ندارد. پس وقتی بندگان این حقیقت را دانستند، برایشان سزاوار نیست که حبّ مال آنان را از شکر و عبادت پروردگار و عمل برای روز حشر، به خود مشغول گرداند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قارعه

مکّی است و دارای یازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با کلمهٔ «قارعه» که ایجادگر هول و هراس است، «قارعه» نام گرفت. شایان ذکر است که قارعه یکی از نامهای روز قیامت است، مانند «الحاقّه»، «الصّافّه»، «الغاشية» و مانند اینها.

ٱلۡقَارِعَةُ ﴿١﴾

﴿قارعه﴾ یعنی: درهم‌کوب دلها با هول و هراس و بی‌قراری خویش، یا کوبندهٔ دشمنان خدا ﷻ با عذاب روز قیامت.

مَا ٱلۡقَارِعَةُ ﴿٢﴾

﴿چیست قارعه؟﴾ این سؤال برای بزرگداشت و تفخیم شأن آن است، یعنی: این درهم‌کوبِ واویلا برانگیزِ سخت و سهمگین چیست؟.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْقَارِعَةُ ﴿٣﴾

﴿**و تو چه دانی که درهم‌کوب چیست؟**﴾ این تکرار نیز تأکیدی بر شدّت هول و هراس و فزونی وحشت و دهشت روز قیامت است. یعنی: تو چه دانی که آن درهم‌کوب چه قدر عظیم و سهمگین است؟

سپس خود در تفسیر آن می‌فرماید:

يَوْمَ يَكُونُ ٱلنَّاسُ كَٱلْفَرَاشِ ٱلْمَبْثُوثِ ﴿٤﴾

﴿**روزی که مردم چون پروانه‌های پراکنده گردند**﴾ فَرَاشْ: همان حشرهٔ پرندهٔ احمق معروفی است که خود را بر قلب آتش می‌زند. به‌قولی: تمام حشرات پرنده در معنی آن داخل‌اند، مانند پشه و ملخ. مَبْثُوْث: یعنی متفرّق و پراکنده. این تشبیهی برای حال مردم در هنگام بیرون آمدنشان از قبرهاست که از شدّت هول و هراس و دهشت، دست و پای خود را گم کرده و حیران و پریشان به هر سویی می‌دوند تا آن‌که همهٔ آنها در موقف حساب گردآورده می‌شوند.

وَتَكُونُ ٱلْجِبَالُ كَٱلْعِهْنِ ٱلْمَنفُوشِ ﴿٥﴾

﴿**و روزی که کوهها مانند پشم زده شدهٔ رنگین شود**﴾ یعنی: مانند پشمی که به رنگهای مختلف رنگ‌آمیزی شده و به‌وسیلهٔ حلاّجی، زده و محلوج گردیده‌است بدان جهت که کوهها خرد و درهم‌تکیده و پاشان گشته و ذرّات آنها به هوا پراکنده می‌شود چنان‌که در این فرمودهٔ حق تعالی آمده‌است: (وَإِذَا ٱلْجِبَالُ سُيِّرَتْ) [تکویر/۳] و نیز در این فرمودهٔ وی: (وَكَانَتِ ٱلْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا) [مزمّل/۱۴] که ترجمه و تفسیر آنها گذشت.

فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ ﴿٦﴾

سپس حق تعالی احوال مردم و متفرّق‌شدنشان به دو گروه را به اجمال بیان نموده و می‌فرماید: **﴿اما هر کس پله‌های او سنگین شود﴾** یعنی: پلهٔ نیکی‌های او آنچنان سنگین شود که بر گناهانش بچربد.

فَهُوَ فِى عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿٧﴾

﴿پس او در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود﴾ یعنی: او در زندگی‌ای قرار خواهد داشت که برایش سخت دل‌پسند و گواراست. عِيْشَةٌ: کلمه‌ای است که جامع تمام نعمتهای بهشتی می‌باشد. ابوبکر صدّیق رضی الله عنه می‌گوید: «جز این نیست که سنگین‌شدن پلهٔ نیکیهای ایشان به‌وسیلهٔ پیرویشان از حق در دنیا و سنگینی و عزّت حق در نگاه و باورشان است و به راستی شایستهٔ ترازویی که جز حق در آن نهاده نمی‌شود، این است که سنگین باشد و شایستهٔ ترازویی که باطل در آن نهاده می‌شود، این است که سبک باشد». مقاتل نیز می‌گوید: «حق سنگین است و باطل سبک».

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ ﴿٨﴾

﴿و اما هر کس پله‌های او سبک برآید﴾ یعنی: گناهان و بدیهایش بر حسناتش ترجیح پیدا کند، یا حسنات قابل توجّهی نداشته‌باشد.

فَأُمُّهُۥ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾

﴿پس مسکن او هاویه﴾ یعنی: جهنّم ﴿باشد﴾ جایگاهش در دوزخ «امّ» نامیده شد زیرا او به‌سوی آن چنان جای می‌گیرد که طفل به‌سوی مادرش؛ و جهنّم هاویه نامیده‌شد زیرا شخص دوزخی با درنظرداشت گودی و عمق بسیار آن در آن فروافگنده می‌شود.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا هِيَهْ ﴿١٠﴾

﴿و تو چه دانی که هاویه چیست؟﴾ این استفهام برای برانگیختن هراس و افگندن هول و وحشت با ایجاد این تصوّر است که دوزخ از حدّ معهود و متعارف خارج می‌باشد به‌گونه‌ای که بشر کُنْه و حقیقت آن را در نمی‌یابد.

سپس حق تعالی خود در تفسیر آن می‌فرماید:

نَارٌ حَامِيَةٌۢ ﴿١١﴾

﴿آتشی است بس‌سوزان﴾ در نهایت سوزندگی و داغی که گرما و سوزشی فراتر از آن حد قابل تصوّر نیست. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «نارُ بَنِيْ آدَمْ الَّتِيْ تُوْقِدُوْنَ جُزْءٌ مِّنْ سَبْعِيْنَ جُزْءاً مِنْ نارِ جَهَنَّمْ... * آتش فرزندان آدم که آن را برمی‌افروزید، جزئی از هفتاد جزء از آتش جهنّم است ...». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «اِنَّ أَهْوَنَ أَهْلَ النّارِ عَذاباً: مَنْ لَهُ نَعْلانِ، يُغْلَى مِنْهٰا دُمٰاغُهُ * بی‌گمان آسانترین اهل دوزخ از نظر عذاب، کسی است که دارای دو کفش از آتش است، [و سوزش آن به حدّی است] که دماغش براثر آن می‌جوشد».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ تکاثر

مکّی است و دارای هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «تکاثر» نامیده شد که خداوند ﷻ در آغاز آن می‌فرماید: (أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ) یعنی: فخر نمودن به کثرت اموال و اولاد و یاران و خدمتکاران، شما را غافل داشت.

مفسّران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این سوره دربارهٔ دو قبیله از قبایل انصار، یعنی قبایل بنی‌حارثه و بنی‌الحارث نازل گردید که به بسیاری کسان خود بر یک‌دیگر فخرفروشی کردند ... پس در آغاز زندگان را برشمردند سپس گفتند: بیایید به‌سوی گورستان برویم تا ببینیم که چه کسی از ما دو گروه در شمار بیشتر است؟ لذا به گورستان رفته و به شمردن قبرهای یک‌دیگر پرداختند. همان بود که خداوند ﷻ این سوره را نازل فرمود.

در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم، ترمذی و نسائی از عبدالله‌بن‌شِخّیر رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: «نزد رسول خدا ﷺ رفتم در حالی‌که ایشان سورهٔ (أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ) را می‌خواندند ــ و به روایتی: سورهٔ (أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ) بر ایشان نازل شده بود ــ پس فرمودند: فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برایت از مالت

جز آن چیزی است که خورده‌ای و نابودش کرده‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش ساخته‌ای، یا صدقه داده‌ای و آن را مصرف کرده‌ای؟». در روایت دیگری اضافه شده‌است: «بدان که ماسوای این هر چه که داری، بر باد رفته‌است و آن را برای مردم باقی گذاشته‌ای». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «يَتْبَعُ الْمَيِّتَ ثَلاثَةٌ فَيَرْجِعُ اِثْنَانِ وَ يَبْقىٰ مَعَهُ وَاحِدٌ: يَتْبَعُهُ أَهْلُهُ وَ مٰالُهُ وَ عَمَلُهُ. فَيَرْجِعُ أَهْلُهُ وَ مٰالُهُ وَ يَبْقىٰ عَمَلُهُ ۞ سه چیز مرده را دنبال می‌کند پس دو چیز برمی‌گردد و یک چیز همراه او باقی می‌ماند: دنبال می‌کنند او را خانواده، مال و عملش پس خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش باقی می‌ماند».

أَلْهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ﴿١﴾

﴿تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت﴾ یعنی: فزون‌طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آنها و چشم‌وهم‌چشمی با یک‌دیگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد.

حَتَّىٰ زُرْتُمُ ٱلْمَقَابِرَ ﴿٢﴾

﴿تا کارتان به گورستان رسید﴾ یعنی: به فزون‌طلبی و فخرورزی تا بدانجا ادامه دادید که به شما مرگ دررسید و بر این حال و منوال در گورها دفن شدید. یا تا بدانجا به فزون‌طلبی ادامه دادید که برای نشان‌دادن کثرت خود به گورستان رفتید و به شمردن قبرها پرداختید. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «يَهْرَمُ اِبْنَ آدَمْ، وَ يَبْقىٰ مَعَهُ اِثْنَتَانِ: اَلْحِرْصُ وَالْاَمَلُ ۞ فرزند آدم پیر می‌شود امّا دو چیز همراه وی باقی می‌ماند: حرص و آرزوهای دورودراز». باید دانست که زیارت قبور از بهترین

داروهای شفابخش برای سنگدلان می‌باشد زیرا این کار به‌یادآورندهٔ مرگ و آخرت است از این رو علما بر جواز زیارت قبور برای مردان اتّفاق نظر دارند امّا در جواز آن برای زنان اختلاف است؛ رفتن زنان جوان به آن حرام و رفتن زنان مسنّ مباح می‌باشد و اگر زنان جدا از مردان به زیارت قبور بروند، این کار برای همهٔ آنها جایز است امّا در صورتی که از آمیزش مردان و زنان فتنه‌ای روی می‌داد، زیارت آن برای زنان جواز ندارد.

البتّه باید در زیارت گورستان آداب شرعی رعایت شود؛ آداب زیارت این است که زایر بالای سر صاحب قبر رفته و بر وی سلام کند، سپس رو به‌سوی قبله نموده و برای او، برای خودش و برای تمام مسلمانان رحمت و مغفرت طلب نماید. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من قبلاً [نظر به مصلحتی] شما را از زیارت قبرها نهی کرده‌بودم امّا اینک به شما اعلام می‌کنم که قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت قبرها قلب را نرم و چشم را اشک‌بار گردانیده و آخرت را به‌یاد می‌آورد و در هنگام زیارت قبور سخنان پرت و پلا نگویید». این حدیث شریف دلیل بر آن است که چنانچه زیارت قبور با ارتکاب منکراتی ـ چون آمیزش زن و مرد، سردادن نوحه و واویلا و امثال آن ـ همراه باشد، ممنوع است.

علما گفته‌اند؛ سه چیز درمانگر قلب است:

۱ ـ طاعت خداوند جلّ جلاله.

۲ ـ بسیار یادکردن مرگ که برهم‌زنندهٔ لذّتهاست.

۳ ـ زیارت قبور مردگان مسلمانان.

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

﴿**نه چنین است، به‌زودی خواهید دانست**﴾ این تنبیه و هشداری برای انسانها در

مورد فزون‌طلبی آنهاست. یعنی: نباید گردآوردن مال دنیا و فزون‌طلبی در آن را تمام همّ‌وغمّ خود گردانند و باید به‌هوش باشند که به‌زودی فرجام فزون‌طلبی خود را در روز قیامت خواهند دانست.

ثُمَّ كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ﴿٤﴾

﴿باز هم نه چنین است، زودا که بدانید﴾ این تکرار بر وجه تأکید و تغلیظ و تهدیدی بعد از تهدید دیگر است.

كَلَّا لَوۡ تَعۡلَمُونَ عِلۡمَ ٱلۡيَقِينِ ﴿٥﴾

﴿هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم‌الیقین﴾ یعنی: اگر به علم یقین مانند علمتان به قطعیّات و یقینیّات دنیا بدانید که چه سرنوشتی در انتظار شماست و به کدامین جایگاه می‌روید، بی‌گمان این امر شما را از فزون‌طلبی و فخرفروشی بازمی‌دارد و هرگز دنیا شما را از چنین کار بزرگی غافل نمی‌گرداند.

علم یقینی علمی است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخاسته و از مشاهدهٔ عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده‌باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول‌اکرم ﷺ، بر آن دلالت کند.

لَتَرَوُنَّ ٱلۡجَحِيمَ ﴿٦﴾

﴿به یقین دوزخ را خواهید دید﴾ در آخرت. این جواب سوگندی است که حذف شده‌است.

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ ٱلْيَقِينِ ﴿٧﴾

﴿سپس آن را قطعاً به عین‌الیقین خواهید دید﴾ یعنی: سپس دوزخ را به رؤیتی که عیناً خودِ یقین است با چشمانتان می‌بینید. به‌قولی‌دیگر: این خبری است در مورد دوام ماندگار بودنشان در دوزخ. یعنی: این رؤیت‌شان رؤیتی پیوسته، همیشگی و بی‌انقطاع است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه تفسیر تهدید یاد شده در آیهٔ قبل، یعنی: كَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُوْنْ ... است».

ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٨﴾

﴿باز البتّه در آن روز از نعمت‌ها پرسیده خواهید شد﴾ یعنی: در موقف حساب از نعمت‌های دنیایی‌ای که شما را از کار کردن برای آخرت غافل گردانید، مورد پرسش قرارخواهید گرفت که آیا آن نعمت‌ها را با شکر دنبال کرده‌اید یا خیر. به‌قولی دیگر: از آنان در مورد امنیّت، سلامتی، فراغت، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های لذّت‌بخش، آب و نوشابهٔ سرد، سایه سارهای منازل و غیر آن از نعمت‌های دنیا سؤال خواهد شد. گفتنی است که احادیث وارده در این باب، مفید عام بودن این سؤال است. یعنی همهٔ انسانها اعم از مؤمن و کافر مورد سؤال قرار می‌گیرند ولی سؤال کردن از کفّار بر سبیل توبیخ است زیرا آنان شکر نعمت‌هارا فروگذاشته‌اند و سؤال کردن از مؤمن ازباب تشریف است؛ زیرا او نعمت‌هارا شکر گزارده‌است. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که عمر ﷺ در مدینه از پیامبر ﷺ سؤال کرد و گفت: یا رسول‌الله! ما از چه نعمتی مورد پرسش قرار می‌گیریم درحالی‌که از خانه‌ها و اموالمان بیرون رانده شده‌ایم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «از سایه سارهای منازل و درختان و دیگر سایه‌بانهایی که شما را از گرما و سرما حفظ می‌کنند و از آب خنک در روز گرم». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت

ابن‌ابی‌شیبه و احمد از محمودبن‌لبید رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: «چون سورهٔ (أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ) نازل شد، رسول خدا ﷺ آن را بر اصحاب تلاوت کردند و چون به آیهٔ: (ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) رسیدند، اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! از کدام نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیریم درحالی‌که همینک ما جز آب و خرما چیز دیگری در اختیار نداریم و در عین حال شمشیرهایمان بر گردنهایمان آویخته است و دشمن هم حاضر می‌باشد؟ آخر چه نعمتی داریم که از آن مورد پرسش قرار بگیریم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: امّا این پرسش یک حقیقت است و به واقعیّت خواهد پیوست». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن زیانکارند؛ سلامتی و فراغت». یعنی: بسیاری از مردم در شکر این دو نعمت مقصّرند زیرا به تکلیف خود در قبال آنها عمل نمی‌کنند پس هر کس حقّی را که بر ذمّهٔ وی واجب است ادا نکند، در حقیقت زیانکار می‌باشد. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌برزه رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لَا تَزُوْلُ قَدَمَا الْعَبْدِ يَوْمَ القِيامَةِ حَتَّىٰ يُسْأَلُ عَنْ أَرْبَعٍ: عَن عُمْرِهِ فِيْمَ أَفْنَاهُ، وَ عَنْ شَبَابِهِ فِيْمَ أَبْلَاهُ، وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اِكْتَسَبَهُ وَ فِيْمَ أَنْفَقَهُ، وَ عَنْ عِلْمِهِ مَاذَا عَمِلَ بِهِ ❁ قدمهای بنده در روز قیامت دور نمی شود تا از چهار چیز مورد پرسش قرار نگیرد: از عمر خویش که در چه راهی آن را فنا کرده‌است، از جوانی خویش که در چه چیزی آن را فرسوده‌است، از مال و ثروت خویش که از کجا آن را به دست آورده و در کجا آن را خرج کرده‌است و از علم خویش که با آن چه عمل کرده‌است». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم و اصحاب سنن از ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: «رسول خدا ﷺ از خانهٔ خود بیرون شدند و در این حال با ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما روبرو گردیدند پس فرمودند: چه چیزی در این ساعت شما را از خانه‌هایتان بیرون آورد؟ آن دو گفتند: گرسنگی یا رسول‌الله! مبارک ﷺ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست بلاکیف اوست، مرا نیز همان چیزی

بیرون آورده که شما را بیرون آورده‌است. پس آن دو با رسول خدا ﷺ به راه افتاده و به در خانهٔ مردی از انصار رفتند. از قضا که آن مرد در خانه‌اش نبود و چون زنش رسول خدا ﷺ را دید، گفت: خوش آمدید! رسول خدا ﷺ از وی پرسیدند: فلان [شوهرت] کجاست؟ زن گفت: رفته است که برای ما-آب شیرین بیاورد. در این اثنا مرد انصاری از راه رسید و به رسول خدا ﷺ و دو یارشان نگاهی افگند و گفت: سپاس و ثنا خدای عزّوجلّ را، امروز هیچ کس میهمانانی گرامی‌تر از من ندارد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ و یارانشان را به گرمی پذیرفت و خود رفت و خوشه‌ای خرما از نخلستان آورد که در آن خرمای غوره و رسیده هر دو موجود بود و ایشان را به خوردن از آن دعوت کرد. سپس کارد را گرفت. رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: مبادا حیوان شیردهی را ذبح کنی! پس گوسفندی را برایشان ذبح کرد و از آن گوسفند و خرما خوردند و از آب شیرین هم نوشیدند و چون سیر و سیراب شدند، رسول خدا ﷺ خطاب به ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست بلاکیف اوست، یقیناً در روز قیامت از این نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیرید».

خواجه عبدالله انصاری‌رحمه‌الله در «کشف‌الاسرار» پیرامون تفسیر آیات: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ...لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ) می‌گوید: «یقین را سه رکن است، علم‌الیقین، عین‌الیقین و حقّ‌الیقین، علم الیقین به سینه فرود آید، عین الیقین به سر فرود آید و حقّ‌الیقین به جان فرود آید». جرجانی می‌نویسد: «علم هر عاقلی به مرگ عبارت از علم‌الیقین است و چون فرشتگان را ببینند، آن عین‌الیقین است و چون طعم مرگ را بچشد، آن حقّ الیقین است»[1].

۱حقّ‌الیقین نیز اصطلاح قرآنی است. نگاه: [واقعه/ ۹۵].

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ عصر

مکّی است و دارای سه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «عصر» نامیده شد که خداوند ﷻ در مطلع آن به عصر یعنی روزگار سوگند خورده‌است به سبب آن‌که روزگار در برگیرندهٔ أُعجوبه‌هایی است؛ مانند شادی و غم، سلامتی و بیماری، غنا و فقر، عزّت و ذلّت ... و نیز به سبب آن‌که عصر به اجزایی چون سال، ماه، روز، ساعت، دقیقه و ثانیه منقسم می‌شود.

فضیلت آن: راویان در بیان فضیلت این سورهٔ مبارکه نقل کرده‌اند: عمروبن‌عاص قبل از آن‌که مسلمان شود، به نمایندگی از مشرکان قریش نزد مسلیمهٔ کذّاب رفت. مسلیمه از وی پرسید: در این مدّت دیگر بر رفیق شما چه‌چیزی نازل شده‌است؟! عمروبن‌عاص رضی الله عنه گفت: بر او سوره‌ای کوتاه امّا بسیار بلیغ نازل شده‌است. مسلیمه گفت: آن سوره چیست؟ عمرو خواند: (وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسانَ لَفِیْ خُسْر، لااَّ الَّذِیْنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوالصّالِحات، وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالْصَّبْر). مسلیمه سخت در فکر فرورفت آن‌گاه سر برداشت و گفت: بر من نیز مانند آن نازل شده‌است. عمرو به وی گفت: ممکن است آن را برایم بخوانی؟

مسلیمه شروع به خواندن کرد و گفت: «یا وَبَرْ، یا وَبَرْ، وَ اِنَّما اَنْتَ اُذُنانَ وَ صَدَر وَ سائِرُكَ حَفْرٌ نَّقَر ـ ای وبر، ای وبر![1] تو جز دو گوش و یک سینه چیزی دیگر نیستی زیرا سایر اندامهای تو گودی و فرورفتگی است». سپس رو به عمرو کرد و پرسید: ای عمرو! این سورهٔ نازل شده بر من را چگونه می‌بینی؟ عمرو گفت: سوگند به خدا تو خوب می‌دانی که من خوب می‌دانم که تو دروغگو هستی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مسلیمهٔ کذّاب خواست تا به وسیلهٔ این هذیان با قرآن معارضه کند امّا حتّی پرستشگر بتی را نیز متقاعد و قانع ساخته نتوانست». از عبیدالله‌بن‌حفص ﷺ روایت شده‌است که فرمود: «هرگاه دو تن از اصحاب رسول خدا ﷺ با هم دیدار می‌کردند، از یک‌دیگر جدا نمی‌شدند تا آن‌که یکی از آنها بر دیگری سورهٔ عصر را تا آخر نمی‌خواند، سپس بر یک‌دیگر سلام می‌گفتند و از همدیگر جدا می‌شدند». امام شافعی رحمه‌الله می‌گوید: «اگر همهٔ مردم در این سوره تدبّر کنند، این سوره همهٔ آنان را می‌گنجد». هم او می‌گوید: «اگر جز این سوره هیچ سورهٔ دیگری نازل نمی‌شد، یقیناً برای مردم کافی و بسنده بود؛ زیرا این سوره دربرگیر تمام علوم قرآنی است».

وَٱلْعَصْرِ ﴿١﴾

﴿سوگند به عصر﴾ خدای سبحان از آن روی به روزگار سوگند می‌خورد که روزگار محمل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی‌ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آنها را در بستر خود می‌پروراند و شکّی نیست که این امور بر وجود صانع عزّوجلّ و بر

۱ـ وَبَر: جانوری است از خرگوشهای سم‌دار کوهی شبیه به گربه امّا کوچکتر از آن که بزرگترین اعضای آن، دو گوش و سینهٔ وی است و دیگر اندامهای آن زشت و بدهیکل است.

یگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، سوگندخوردن خدای عزّوجلّ به روزگار، دلیل شرف و اهمّیّت آن است، از این جهت در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «لاتَسُبُّو الدَّهرَ، فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الدَّهرُ» روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عزّوجلّ خود [آفرینندهٔ] روزگار است». امّا به قول مقاتل: مراد از «عصر» نماز عصر است از این جهت بسیاری از علما «صَلاٰة وُسْطیٰ» را به نماز عصر تفسیر کرده‌اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی ماندهٔ دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته‌است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است پس بر انسان لازم است تا به تجارتی بی‌زیان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. امّا ابن‌کثیر معنی اوّل را ترجیح داده‌است.

إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ﴿٢﴾

جواب سوگند آیهٔ قبل این است: **﴿که بی‌گمان انسان در خُسر است﴾** خُسر و خُسران: زیانکاری، نقصان و از بین رفتن سرمایه است. یعنی: هر انسانی که به تجارت و کار و تلاش مادّی و صرف عمر در کارهای دنیا مشغول است، در زیان و گمراهی از حق و در معرض نابودی قرار دارد و از این قاعده هیچ کس مستثنی نیست، بجز کسانی که در آیهٔ ذیل مورد استثنا قرارگرفته‌اند:

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ﴿٣﴾

﴿مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند﴾ یعنی: مردان و زنان

مؤمنی که در میان ایمان به خدا ﷻ و عمل صالح جمع کرده‌اند، در سودند نه در زیان زیرا کارهای دنیا آنان را به خود مشغول نساخته و برای آخرت خویش عمل کرده‌اند ﴿و﴾ مگر کسانی که ﴿**همدیگر را به حق سفارش کرده‌اند**﴾ همان حقّی که بپاخاستن برای آن، شایسته و بایسته است و آن عبارت از: ایمان به خدای عزّوجلّ و یگانگی وی و انجام دادن همهٔ چیزهایی است که حق تعالی مشروع کرده‌است و اجتناب از همهٔ چیزهایی که او از آنها نهی کرده‌است ﴿و﴾ مگر کسانی که ﴿**همدیگر را سفارش کرده‌اند به صبر**﴾ و شکیبایی در خود داری از ارتکاب نافرمانی‌های خدای عزّوجلّ، شکیبایی بر انجام فرایض وی و شکیبایی بر مقدّرات دردآور وی. پس صبر از خصلت‌های حقّی است که مؤمنان صالح باید یک‌دیگر را به آن سفارش کنند و از آنجا که صبر نسبت به دیگر خصلت‌های نیک شرف بیشتری دارد و درجهٔ آن از آنها بالاتر است و نیز از آنجا که بسیاری از بپاخاستگان برای حق، مورد دشمنی و تعدّی قرار می‌گیرند پس نیاز به صبر و شکیبایی، نیاز ملموس وارستگان مؤمن می‌باشد. بنابراین، آنها باید یک‌دیگر را به صبر و شکیبایی نیز توصیه و سفارش نمایند. امام رازی رحمه الله می‌گوید: «آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که حق امری است سنگین که رنجها و محنت‌ها با آن ملازم و همراهند. از این جهت، خداوند ﷻ آن را به سفارش یک‌دیگر به صبر پیوسته گردانید».

این‌چنین است که سورهٔ مبارکهٔ «عصر»، راه رستگاری و نجات را در چهارچیز خلاصه می‌کند؛ ایمان، عمل صالح، توصیه به حق و توصیه به صبر. امّا اسفا که در عصر ما بسیاری از مسلمین دو خصلت اخیر را ترک نموده و در دو خصلت اوّل نیز کوتاهی می‌ورزند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ هُمَزه

مکّی است و دارای نه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «هُمَزَهْ» نام گرفت که با فرمودۀ حق تعالی: (وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةْ) افتتاح گردیده‌است. هُمَزَهْ: کسی است که غیبت و عیجویی مردم را نموده و با سخن، یا با فعل، یا با اشاره به آنان طعنه می‌زند.

عطاء، کلبی و سدّی در بیان سبب نزول گفته‌اند: این سوره دربارۀ اخنس‌بن‌شریق نازل شد که به عیبجویی و غیبت مردم و بویژه رسول‌اکرم ﷺ می‌پرداخت. ابوحیّان می‌گوید: «این سوره بنابر اقوالی دربارۀ اخنس‌بن‌شریق، یا عاص‌بن‌وائل، یا جمیل‌بن‌معمّر، یا ولیدبن‌مغیره، یا امیّه‌بن‌خلف نازل گردید. و ممکن است دربارۀ همۀ آنها نازل شده باشد ولی حکم آن دربارۀ همۀ کسانی که به این اوصاف متّصف می‌باشند، عام است زیرا در نزد اهل تحقیق و اصولیان این یک قاعدۀ عام و کلّی است که: مخصوص بودن سبب، با عام بودن لفظ منافی نیست.

وَيۡلٞ لِّكُلِّ هُمَزَةٖ لُّمَزَةٍ ۝١

﴿**وای بر هر بدگوی عیبجویی**﴾ یعنی: خواری، عذاب و نابودی بر هر عیبجویی باد. هُمَزَه: کسی است که رو در روی کسی به وی طعنه می‌زند امّا لُمَزَه کسی است که در پشت سر غیبت وی را می‌کند. به‌قولی دیگر: هُمَزَه کسی است که همنشینان خود را با بدزبانی آزار می‌دهد و لُمَزَه کسی است که مردم را به اشارهٔ چشم و ابرو، یا به اشارهٔ دست و سر طعنه می‌زند. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «شِرَارُ عِبَادِاللّٰهِ تَعَالَى اَلْمَشَّاؤُونَ بِالنَّمِيْمَةِ، اَلْمُفْسِدُوْنَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ ❁ بدترین بندگان خدا ﷻ، سخن‌چینانِ برهم زنندهٔ رابطهٔ دوستی در میان دوستان و عیبجویان اشخاص پاک و بی‌گناه‌اند».

ٱلَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُۥ ﴿٢﴾

﴿**همان که مالی گرد آورد و شماره‌اش کرد**﴾ یعنی: سبب عیبجویی و طعنه‌زدن آن بدگوی طعنه زن این است که به مال گرد آوردهٔ خود دلخوش، سرمست و مغرور است و می‌پندارد که به وسیلهٔ این مال بر دیگران فضل و برتری دارد، از این جهت دیگران را کوچک و حقیر می‌پندارد.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخْلَدَهُۥ ﴿٣﴾

﴿**می‌پندارد که مالش او را جاوید کرده**﴾ به‌طوری که هرگز نمی‌میرد! پس از بس که به مال خویش دلخوش و به آن سرمست است، نه فکر مرگ به خاطرش خطور می‌کند و نه به بعد از مرگ می‌اندیشد. به‌قولی: این آیه تعریض و کنایه از عمل صالح است. یعنی فقط عمل صالح است که صاحب خود را در حیاتی ابدی جاودان می‌کند، نه مال و ثروت همچنین علم همراه با عمل است که صاحب خود را جاودان می‌کند چنان که علی رضی الله عنه می‌فرماید: «مَاتَ خُزَّانُ الْمَالِ وَ هُمْ اَحْيَاءٌ،

وَالْعُلَمَاءُ بَاقُوْنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ ❁ گنج سازان مال مردند درحالی‌که هنوز در قطار زندگان به‌سر می‌برند امّا علما تا آن‌گاه که روزگار باقی است، باقی هستند».

كَلَّا لَيُنۢبَذَنَّ فِي ٱلۡحُطَمَةِ ﴿٤﴾

﴿ولی نه﴾ یعنی: کار چنان نیست که آن انسان غافل طعنه‌زنِ از خود راضیِ مغرور می‌پندارد بلکه ﴿قطعاً در حُطَمَهْ افگنده می‌شود﴾ یعنی: او و مالش بی‌شبهه در آتشی افگنده می‌شود که همه‌چیز را در هم می‌شکند و خرد و خوار می‌کند.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡحُطَمَةُ ﴿٥﴾

﴿و تو چه دانی که حُطَمَهْ چیست؟﴾ استفهام برای تفخیم، به تعجب‌افگندن و هولناک معرّفی کردن آتش جهنّم است، گویی آتش خردکنندهٔ جهنّم از مقولاتی است که عقل آن را درک نمی‌کند.

سپس خود در تفسیر حُطَمَهْ می‌فرماید:

نَارُ ٱللَّهِ ٱلۡمُوقَدَةُ ﴿٦﴾

﴿آتش افروختهٔ الهی است﴾ یعنی: حُطَمَهْ آتش فروزان الهی است که به فرمان خدای سبحان برافروخته شده‌است.

ٱلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى ٱلۡأَفۡـِٔدَةِ ﴿٧﴾

﴿آتشی که بر دلها غالب شود﴾ یعنی: حُطَمَهْ آتشی است که گرمای سوزان آن به

دلها راه می‌یابد و بر دلها غالب شده و آن را می‌پوشاند. دلها را به یادآوری مخصوص کرد در حالی که آتش تمام وجود آنان را در می‌پوشاند، از آن‌رو که دل لطیف‌ترین عضو بدن است و با اندک آزاری درد سختی بر آن عارض می‌شود، یا از آن روی که دل محلّ و جایگاه مقاصد انحرافی، نیّات پلید، اخلاق و منش بد مانند کبر و کوچک شمردن اهل فضل است.

إِنَّهَا عَلَيۡهِم مُّؤۡصَدَةٞ ﴿٨﴾

﴿همانا آن آتش برآنان تنگاتنگ محیط است﴾ یعنی: آتش از همه سو بر دوزخیان فراگیر و درهای آن تماماً بر رویشان بسته است پس آنان از همه جهت در تنگنای آن قرار دارند و از آن بیرون آمده نمی‌توانند.

فِي عَمَدٖ مُّمَدَّدَةِۭ ﴿٩﴾

﴿در ستونهایی بالا بلند﴾ یعنی: آنان در احاطهٔ ستونهایی بلند و محکم قرارگرفته‌اند و راه گریزی ندارند. مقاتل می‌گوید: «درها بر رویشان بسته شده، سپس به میخ‌های ستون‌آسایی از آهن محکم گردانیده شده. بنابراین، نه دری بر آنان باز می‌شود و نه نسیمی از آسایش برآنان می‌وزد». یا مراد ستونهای بالابلندی از آتش است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ فیل
مکّی است و دارای پنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «فیل» نامیده شد که با یادآوری از داستان اصحاب فیل افتتاح شده‌است. داستان اصحاب فیل به اختصار این است که: در یمن حکمفرمایی بود به نام ابرهه‌بن‌صباح اشرم که از سوی نجّاشی پادشاه حبشه منصوب شده بود. آن حکمران کلیسای زیبا و بزرگی به نام «قلّیس» در یمن بنا کرد با این هدف که مردم را از حجّ کعبه به سوی آن کلیسا برگرداند. پس مرد اعرابی‌ای از قبیلهٔ کنانه شبانگاه در آن کلیسا مدفوع کرد و آن را ملوّث ساخت. این کار، سبب خشم ابرهه گردید و سوگند خورد که کعبه را ویران می‌کند. امّا در واقع او با این بهانه می‌خواست مکّه را فتح نموده و یمن را با شام متّصل گرداند و ساحهٔ قلمرو نصرانیّت را توسعه دهد.

پس لشکری گران با فیل‌های مهیبی آماده کرد و رو به مکّه نهاد تا به موضعی به نام «مغمّس» در نزدیکی مکّه رسید. لشکر ابرهه که به مکّه نزدیک شد، او به چپاول اموال اعراب فرمان داد و در میان آن اموال دویست شتر از عبدالمطّلب‌بن‌هاشم جدّ رسول‌اکرم ﷺ وجود داشت. سپس پیکی را نزد بزرگترین

و شریف‌ترین فرد قریش فرستاد. مردم، عبدالمطّلب را به او معرّفی کردند و او پیغام ابرهه به مردم مکّه را به عبدالمطّلب رسانید. ابرهه در آن پیغام اعلام کرده بود که برای جنگ با آنان نیامده‌است بلکه آمده‌است تا کعبه را ویران کند. عبدالمطّلب در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند که نه ما با ابرهه سر جنگ داریم و نه ما را بدین کار نیرو و توانی است، این بیت‌الحرام الهی و خانهٔ خلیل وی ابراهیم‌علیه السلام است پس اگر خداوند ﷻ آن را از هجوم شما باز دارد، این خانه و حرم اوست و اگر هم راه را بر شما باز کند تا آن را ویران کنید، او می‌داند و خانه‌اش زیرا سوگند به ذات او که ما توان دفاع از خانه‌اش را نداریم. نمایندهٔ ابرهه گفت: پس بیا با من نزد ابرهه برویم. از آن سوی دیگر مکّیان کار را بزرگ پنداشته از این خبر سخت تکان خوردند و قصد نبرد با ابرهه را کردند امّا دیدند که تاب رویارویی با لشکر عظیم وی را ندارند لذا ناگزیر به کوه‌ها پناه بردند و ناظر صحنه بودند که چه روی خواهد داد.

عبدالمطّلب نزد ابرهه رفت و او تحت تأثیر هیبت و شخصیّت وی که مردی تنومند و نیکومنظر بود، قرار گرفت و از وی خواست که نیاز خویش را بگوید. عبدالمطّلب گفت: نیاز من این است که پادشاه دویست شتری را که از من گرفته است، باز پس دهد. ابرهه تعجّب کرد و گفت: چگونه است که دربارهٔ شتران خود با من سخن می‌گویی امّا دربارهٔ خانه‌ای که دین تو و دین پدران توست و من برای ویران کردن آن آمده‌ام، هیچ سخنی نمی‌گویی؟ عبدالمطّلب در پاسخ وی گفت: من صاحب این شتران هستم امّا خانهٔ کعبه نیز از خود صاحبی دارد که یقیناً تو را از آن باز خواهد داشت. ابرهه گفت: چنین نیست، من کعبه را ویران می‌کنم. عبدالمطّلب گفت: بسیار خوب؛ این تو و این هم کعبه. سپس از نزد وی بازگشت و آن‌گاه با شماری از افراد قریش به در خانهٔ کعبه آمد و حلقهٔ در را گرفت و به زاری به بارگاه خداوند ﷻ دعا کرد که این غائله را از کعبه دفع نماید.

لشکر ابرهه به سوی مکّه پیشروی کرد و وارد مکّه شد، همراه وی فیل بزرگی به

نام «محمود» بود که هرگاه او را به سوی حرم می‌راندند زانو بر زمین می‌افگند و جلو نمی‌رفت امّا چون روی او را به سوی یمن، یا سایر جهات می‌چرخاندند، به تاخت می‌دوید.

روز بعد درحالی‌که عبدالمطّلب مشغول دعا بود، مشاهده کرد که پرندگانی از جانب دریا و از سمت یمن ظاهر شده‌اند و با هر پرنده‌ای سنگریزه‌هایی بود که آنها را با منقارها و چنگالهای خویش حمل می‌کرد. عبدالمطّلب گفت: به خدا سوگند که این‌ها پرندگانی‌اند عجیب که نه از سرزمین نجد اند و نه از سرزمین تهامه! پس آن پرندگان سنگریزه‌ها را بر سر لشکر ابرهه فروریختند به طوری‌که هیچ سنگی به احدی اصابت نمی‌کرد مگر این‌که او را نابود می‌ساخت. لشکر ابرهه فرارکنان به سوی یمن گریختند، آنها در راه می‌افتادند و هلاک می‌شدند. ابرهه خود نیز مورد اصابت یکی از آن سنگها قرارگرفت پس سر انگشتانش یکی‌یکی افتاد و گوشت تنش فروریخت تا این‌که او را به صنعا بردند و در آنجا به بدترین مرگ هلاک شد.

این شکست در تاریخ و در میان اعراب اثر بس بزرگی داشت به‌طوری که پس از آن، مردم قریش را بزرگ پنداشتند و گفتند: ایشان اهل الله هستند زیرا خداوند ﷻ از جایشان جنگید و دشمن را از ایشان باز داشت. بدین‌سان بود که این جریان بر بزرگداشت خانهٔ کعبه و ایمان مردم به جایگاه آن در نزد خداوند ﷻ افزود. آری! خداوند ﷻ خواست تا با این رویداد، عظمت خانه‌اش را به جهانیان نشان داده و امّت عرب را برای حمل رسالت اسلام به سوی همهٔ عالم آماده گرداند.

شایان ذکر است که این رویداد مهمّ تاریخی در سال تولّد رسول اکرم ﷺ (۵۷۰ م) واقع شد. یعنی فاصلهٔ میان بعثت رسول‌اکرم ﷺ و آن سال که به سال فیل معروف گردید، چهل سال بود به‌طوری که در هنگام بعثت ایشان نیز هنوز جمعی در مکّه زنده بودند که واقعهٔ فیل را به چشم سر مشاهده کرده‌بودند. پس این واقعه در حقیقت از مقدّمات نبوّت آن حضرت ﷺ بود.

أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصۡحَٰبِ ٱلۡفِيلِ ﴿١﴾

﴿آیا ندیدی؟﴾ استفهام به معنای اثبات است زیرا همزهٔ استفهام چون بر سر «لَمْ» درآید، به ایجاب تبدیل می‌شود چراکه «لَمْ» حرف نفی است و از آنجا که استفهام نیز استفهام انکاری می‌باشد پس نفی بر سر نفی آمده‌است و چون نفی بر سر نفی بیاید، آن را به ایجاب تبدیل می‌کند. لذا معنی این است: ای محمّد ﷺ! تو دانسته‌ای. و هرچند آن حضرت ﷺ شاهد واقعهٔ فیل نبودند ولی آثار آن را مشاهده کرده و اخبار آن را نیز به تواتر شنیده بودند پس گویی آن را دیده‌اند. آری! آیا ندیدی و ندانسته‌ای ﴿که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟﴾ یعنی: با پیلدارانی که قصد تخریب کعبه را داشتند. حاصل معنی این است: ای محمّد ﷺ! تو و نیز مردم هم‌عصرت داستان اصحاب فیل را دیده یا دانسته‌اید و از این حقیقت که خداوند ﷻ با آنان چه کرد، باخبرید پس دیگر چرا قومت ایمان نمی‌آورند؟

آری! فرستادن پرندگان ابابیل، آیتی اعجازی از آیات الهی و دلیل آشکاری بر قدرت، علم و حکمت آفریدگار و بر شرف و برتری محمّد ﷺ بود. شایان ذکر است که پیش فرستادن معجزات قبل از بعثت پیامبر به عنوان اعلام تأسیس نبوّت وی، جایز است از این جهت نقل است که قبل از بعثت، ابری نیز همه جا رسول خدا ﷺ راسایه‌بانی می‌کرد.

به این ترتیب، خدای عزّوجلّ به عنوان اعلامی بر نبّوت آن حضرت ﷺ، دشمنان خود را با ضعیف‌ترین لشکریان خویش که پرندگان کوچک‌اند و عادتاً کشنده نمی‌باشند، نابود گردانید.

أَلَمۡ يَجۡعَلۡ كَيۡدَهُمۡ فِي تَضۡلِيلٖ ﴿٢﴾

﴿آیا نیرنگشان را بی‌اثر نساخت؟﴾ یعنی: آیا حق تعالی مکر و نیرنگ اصحاب

فیل در تخریب کعبه و روا شمردن تجاوز به حریم اهل آن را تباه و بی‌اثر نگردانید؟ به طوری که نه به خانه رسیدند و نه به هدفی که نیرنگ‌شان را برای آن سازمان داده بودند بلکه خداوند ﷻ هلاک‌شان گردانید؟ پس ای پیامبر! وقتی قومت این امر را دانستند، دیگر چرا از فرود آمدن مجازات الهی بر خود بیمناک نیستند درحالی‌که به رسالتت و کتاب ما کفر می‌ورزند و مردم را از ایمان باز می‌دارند؟.

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾

﴿و بر سر آنان دسته دسته پرندگانی ابابیل فرستاد﴾ که پی‌درپی، از اینجا و آنجا در گروه‌هایی بر سر آنان بمباردمان می‌کردند. نقل است که آنها پرندگان سیاه‌رنگی بودند که از جانب دریا آمدند و با هر پرنده‌ای سه سنگ بود؛ دو سنگ در چنگال آن و سنگی در منقار آن پس آن سنگها بر هیچ چیزی نمی‌خورد مگر این‌که آن را در هم می‌شکست و خرد و نابود می‌گردانید.

تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿٤﴾

﴿بر آنان سنگریزه‌هایی از سنگ‌گِل فرو می‌انداختند﴾ مفسّران گفته‌اند: آن پرندگان حامل سنگریزه‌هایی از گِل بودند که کوچکتر از نخود و بزرگتر از عدس بود و با آتش جهنّم پخته شده و در آنها نامهای لشکریان ابرهه نوشته شده بود پس چون سنگریزه‌ای از آنها بر یکی از آنان اصابت می‌کرد، از تن وی آبله‌ای کشنده بیرون می‌شد.

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ﴿٥﴾

﴿پس سر انجام آنان را مانند کاه نیمه جویده گردانید﴾ یعنی: مانند برگ کاهی که چهارپایان آن را می‌خورند و بعد از خوردنشان نیمه پرزه‌هایی از آن به زیر آخور می‌افتد. به‌قولی معنی این است: همچون برگی گردیدند که چهارپایان آن را خورده‌اند و فقط کاه آن باقی مانده‌است. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده‌است که رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه فرمودند: «خداوند ﷻ فیل را از مکّه باز داشت و پیامبر خود و مؤمنان را بر آن مسلّط گردانید امّا بدانید که امروز حرمت آن بدان بازگشته است همچون حرمت آن در دیروز، هان! آن کس که حاضر است به غایب ابلاغ کند».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قريش
مكّی است و دارای چهار آيه است.

وجه تسميه: اين سوره بدان سبب «قريش» ناميده شد كه خداوند ﷻ در آن از نعمت‌های خود بر قريش يادآوری كرده‌است. و سورهٔ «ايلاف» نيز ناميده می‌شود.

لِإِيلَٰفِ قُرَيۡشٍ ﴿١﴾

﴿**برای الفت دادن قريش**﴾ الفت دادن قريش قبيلهٔ پيامبر ﷺ اين بود كه چون در دوران جاهليّت به سفرهای تجارتی می‌رفتند، در راه مورد غارت و هجوم قبايل ديگر قرار نمی‌گرفتند زيرا اعراب می‌گفتند: قريش اهل خانهٔ خدای عزّوجلّ هستند و بايد حرمت آنها را نگاه داشت. لذا خدای عزّوجلّ به قريش دستور داد تا به سبب الفت و ايمنی‌ای كه در دو سفر تجارتی زمستانی و تابستانی خود از آن برخوردارند، خداوند ﷻ را شكر بگزارند زيرا او هر دو سفر را مورد الفت آنان قرار داد و برايشان آسان گردانيد.

قریش، نام مجموعهٔ قبایلی از نسل نضربن‌کنانه است که از صیغهٔ تصغیر «قرش» برگرفته شده زیرا قرش حیوان بزرگ جثّه‌ای از آبزیان است که به کشتی‌ها حمله‌ور می‌شود. قبیلهٔ قریش را از آن روی به حیوان قرش تشبیه کردند که آن حیوان، جانداران آبزی دیگر را می‌خورد در حالی که خود از دریده‌شدن مصون و بر دیگران چیره‌است و کسی بر آن غالب شده نمی‌تواند. ولی ابوحیّان می‌گوید: «وجه نامگذاری قریش به این نام این است که تقریش به معنای تجمّع است و قریش بعد از آن‌که پراکنده بودند، جمع شدند و قصیّ‌بن‌کلاب آنان را در حرم جمع کرد».

إِۦلَـٰفِهِمْ رِحْلَةَ ٱلشِّتَآءِ وَٱلصَّيْفِ ﴿٢﴾

﴿الفتشان هنگام سفر زمستان و تابستان﴾ سفر زمستانی قریش به سوی یمن بود زیرا سرزمین یمن گرمسیر است و سفر تابستانی آنان به سوی شام؛ زیرا شام سرزمینی است سردسیر. شایان ذکر است که قریش در مکّه به وسیلهٔ تجارت زندگی می‌گذراندند پس اگر این دو کوچ تجارتی نمی‌بود، امکان اقامت در مکّه برایشان وجود نداشت و اگر مجاورتشان در کنار خانهٔ کعبه وسیلهٔ تأمین امنیّت‌شان نمی‌شد، آنان قادر به انجام هیچ‌گونه کار و فعّالیّتی نبودند.

محمّدبن‌اسحاق تصریح می‌کند که این سوره به ماقبل خود متعلّق است زیرا معنی در نزد وی این است: ما برای الفت دادن قریش و حفظ اجتماع ایمن و مطمئنّشان در شهر مکّه و الفتشان در سفرهایشان، فیل را از مکّه بازداشته و اصحاب فیل را نابود کردیم.

فَلْيَعْبُدُواْ رَبَّ هَـٰذَا ٱلْبَيْتِ ﴿٣﴾

﴿**پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند**﴾ یعنی: اگر قریش حق تعالی را به خاطر سایر نعمتهایش به‌یگانگی پرستش نکردند، باید او را به خاطر این نعمت مخصوص که ذکر شد، پرستش کنند. اعلام این حقیقت به قریش از سوی خدای سبحان که او پروردگار خانهٔ کعبه است، در واقع اعلام بیزاری وی از بتان است زیرا قریش بتان را پرستش می‌کردند لذا حق تعالی آنان را متوجّه این حقیقت گردانید که به وسیلهٔ این خانه که پروردگار آن لاشریک است، بر سایر اعراب شرف و برتری پیدا کرده‌اند پس باید از کفران نعمت بپرهیزند و شرک نیاورند. امام رازی رحمه‌الله می‌گوید: «بدان‌که نعمت دادن بر دو قسم است؛ یکی: با دفع‌نمودن ضرر و دیگری با جلب‌نمودن منفعت؛ و از آنجا که دفع ضرر از جلب منفعت مهمتر و مقدّم‌تر است، بدین جهت خداوند جل جلاله نعمت دفع ضرر را در سورهٔ فیل و نعمت جلب منفعت به‌سویشان را در این سوره ذکر کرد و با توجّه دادنشان به این دو نعمت عظیم، آنان را به عبادت خویش فرمان داد تا این عبودیّت، شکری در برابر این نعمت‌ها باشد.

ٱلَّذِيٓ أَطۡعَمَهُم مِّن جُوعٖ وَءَامَنَهُم مِّنۡ خَوۡفِۭ ﴿٤﴾

﴿**همان که در گرسنگی غذایشان داد**﴾ یعنی: حق تعالی قریش را به سبب آن دو سفر غذا داد و آنان را از گرسنگی شدیدی که در آن به‌سر می‌بردند، رهانید ﴿**و از بیم و ترس ایمنشان گردانید**﴾ زیرا در آن زمان اعراب یک‌دیگر را غارت کرده و به‌اسارت می‌گرفتند امّا قریش به سبب مجاورت خانهٔ خدا جل جلاله از این حملات و غارتگریها ایمن بودند چنان که حق تعالی آنان را از ترس هجوم سپاه حبشه و لشکر فیل نیز ایمن گردانید پس باید به شکر این همه نعمت، فقط او را به عبادت یگانه گردانند و بجز او، بتان را شریک و همتا قرارنداده و به پرستش نگیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «بدین جهت است که هر کس به این فرمان الهی لبّیک گفت، ایمنی دنیا

و آخرت هر دو برایش جمع شد و هر کس این فرمان حق تعالی را عصیان کرد، هر دو امنیّت از وی سلب گردید چنان که آیات (۱۱۲ ـ ۱۱۳) از سورهٔ نحل بر این معنی ناظر است». در **حدیث شریف** به روایت اسماءبنت یزیدبن سکن انصاری رضی‌الله‌عنها آمده‌است که رسول خدا ﷺ سورهٔ: (لِإِيلَافِ قُرَيْش...) را تلاوت نموده سپس فرمودند: «ای گروه قریش! وای بر شما! پروردگار این خانه‌ای را عبادت کنید که شما را از گرسنگی اطعام و از ترس و هراس ایمن گردانید».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ماعون

مکّی است و دارای هفت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «ماعون» نامیده شد که خدای عزّوجلّ در آخر آن کسانی را که اسباب و آلات منزل را از دیگران بازداشته و آن را به عاریت نمی‌دهند، نکوهش نموده‌است. این سوره «دِیْن» نیز نامیده می‌شود به سبب نکوهش کسانی که دین؛ یعنی جزای اخروی را منکرند.

به قول جمهور، این سوره مکّی است امّا به قول ابن‌عبّاس و قتاده مدنی می‌باشد. هبة الله مفسّر نابینا در بیان **سبب‌نزول** آن گفته است: نصف این سوره در مکّه دربارهٔ عاصی‌بن‌وائل و نصف آن در مدینه در بارهٔ عبدالله‌بن‌ابیّ منافق نازل شده‌است.

أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ ﴿١﴾

﴿آیا کسی را که جزا را دروغ می‌خواند، دیدی؟﴾ یعنی: آیا کسی را که حساب و کتاب آخرت را انکار می‌کند، شناختی؟ این استفهام برای برانگیختن تعجّب و در

عین حال جهت تشویق شنونده به شناخت امری است که بعد از آن بیان می‌شود.

در بیان **سبب‌نزول** اقوال چندی آمده‌است؛ ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «این آیه دربارهٔ عاصی‌بن‌وائل سهمی نازل گردید». امّا سدّی می‌گوید: «این آیه دربارهٔ ولیدبن‌مغیره نازل شد». به قولی: این آیه دربارهٔ ابوجهل نازل شد که وصیّ یتیمی بود پس آن یتیم با تنی برهنه نزدش آمد و از وی مال خود را طلب کرد امّا او یتیم را از خود راند. ابن‌جریح می‌گوید: «این آیه دربارهٔ ابوسفیان نازل گردید که در هر هفته شتری می‌کشت در این حال یتیمی از وی چیزی خواست امّا او آن یتیم را با چوبدست خود راند».

فَذَٰلِكَ ٱلَّذِی یَدُعُّ ٱلۡیَتِیمَ ﴿٢﴾

﴿**این همان کس است که یتیم را به سختی می‌راند**﴾ یعنی: اگر جویای این شخص منکر روز جزا بشوی، یا در اوصاف و خصوصیّاتش تأمّل کنی، او همان کسی است که یتیم را به شدّت می‌راند و حقّش را به وی نمی‌دهد. گفتنی است که اعراب جاهلیّت به‌طور کلّ، به زنان و کودکان میراث نمی‌دادند.

وَلَا یَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِینِ ﴿٣﴾

﴿**و به طعام دادن مسکین ترغیب نمی‌کند**﴾ یعنی: این شخص منکر روز جزا، همان کس است که نه خود به سبب بخل و آزی که دارد، مساکین را اطعام می‌کند و نه خانوادهٔ خود یا دیگران را بر این کار برمی‌انگیزد.

فَوَیۡلٌ لِّلۡمُصَلِّینَ ﴿٤﴾

ٱلَّذِينَ هُمۡ عَن صَلَاتِهِمۡ سَاهُونَ ۝٥

﴿پس وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافلند﴾ و به آن اهمّیّتی نمی‌دهند به‌طوری‌که اگر نماز بگزارند، از نماز خود امید ثوابی را نمی‌برند و در برابر ترک آن نیز از سجازاتی بیم ندارند همچنین آنان از نماز غافلند تا وقت آن از دست برود پس اگر با مؤمنان باشند، به ریا نماز می‌خوانند امّا اگر با مؤمنان نبودند، نماز نمی‌خوانند. حق تعالی فرمود: (عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُوْن ۝ از نماز خویش غافلند) و نفرمود: «فِيْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُوْن ۝ در نماز خویش غافلند» زیرا سهو و غفلت در اثنای نماز، آمرزیده و بخشوده‌است چراکه این سهو غیر اختیاری می‌باشد. پس عبارت: (عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُوْن) به این معنی است که آنان با به تأخیر انداختن وقت نماز، یا با خواندن آن به بی‌مبالاتی، از نماز خویش غافلند. یا مراد بی‌نمازانی‌اند که از نماز خویش غافلند. امّا چنان‌که گفتیم؛ سهو در نماز در تحت تکلیف داخل نمی‌شود چراکه امری غیر اختیاری است و ثابت شده‌است که رسول خدا ﷺ خود در نماز سهو نمودند و برای کسی که در نماز سهو می‌کند، سجدهٔ سهو را مشروع کردند. همچنین صحابه در نماز سهو می‌کردند. ابن‌کثیر نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ در پاسخ سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه که از ایشان پرسید: «عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُوْن» چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «کسانی که نماز را از وقت آن به تأخیر می‌اندازند».

ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «این آیه دربارهٔ منافقانی نازل شد که وقتی مؤمنان حاضر می‌بودند، از روی ریا و خودنمایی نماز می‌خواندند امّا وقتی مؤمنان غایب می‌بودند، نماز را ترک می‌کردند همچنین آنان از عاریت‌دادن اشیا و وسایل ضروری منزل به مؤمنان خودداری می‌کردند.

ٱلَّذِينَ هُمۡ يُرَآءُونَ ۝٦

﴿آنان که ریا می‌کنند﴾ یعنی: به علاوهٔ آن‌که آنان از نماز خود غافلند، در همان نمازهایی نیز که می‌خوانند، ریاکاری می‌کنند. یا آنان در هر عمل از اعمال نیکی که انجام می‌دهند، ریاکاری می‌کنند تا مردم آنان را بستایند. گفتنی است که حقیقت ریا، طلب منافع دنیا به وسیلهٔ عبادت و طلب منزلت در دلهای مردم است. البتّه پرهیز از ریا دشوار است مگر برای کسی که به نفس خود ریاضت و سختی بچشاند و آن را به اخلاص وا دارد به همین جهت رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرموده‌اند: «اَلرِّیاءُ اَخْفیٰ مِنْ دَبِیْبِ النَّمْلَةِالسَّوْداءِ فِي اللَّیْلَةِ الْمُظْلَمَةِ عَلَی الْمِسْحِ الْاَسْوَدِ ✿ ریا پوشیده‌تر از خزیدن موری سیاه در شبی تاریک بر پلاس سیاهی است».

ریا انواعی دارد که از آن جمله‌است:

۱ ـ نیکو جلوه‌دادن شخصیّت و هیأت خود به قصد حبّ جاه و ثنا و ستایش مردم.

۲ ـ پوشیدن جامهٔ کوتاه، یا خشن تا به این وسیله در دنیا و در نظر مردم به هیأت و هیبت زهد درآید.

۳ ـ ریا کردن با گفتار به وسیلهٔ اظهار خشم بر اهل دنیا و اظهار تأسّف بر آنچه که از خیر و طاعت از او فوت می‌شود.

۴ ـ نشان دادن نماز و صدقهٔ خود به دیگران، یا نیکو آراستن نماز در پیش چشم مردم.

فرق در میان منافق و ریاکار این است که: منافق آشکارکنندهٔ ایمان و پنهان کنندهٔ کفر است در حالی‌که ریاکار: آشکارکنندهٔ خشوعی است که در قلب وی وجود ندارد؛ تا کسی که این خشوع ظاهری او را می‌بیند، او را متدیّن و خداترس بپندارد و در حقّش ارادتی به‌هم رساند. علما گفته‌اند: نشان دادن عمل نیک به دیگران اگر با هدف برانگیختنشان به پیروی از خود، یا به انگیزهٔ نفی تهمت از خود باشد، باکی ندارد.

وَيَمۡنَعُونَ ٱلۡمَاعُونَ ۝٧

﴿**و آنان که ماعون را باز می‌دارند**﴾ مَاعُوْن: نام چیزهایی است که مردم به یکدیگر عاریت می‌دهند، از قبیل بیل، کلنگ، دلو، دیگ، آب، نمک و آتش که عادتاً از کسی بازداشته نمی‌شود و غنی و فقیر هر دو ـ در غالب حالات آنها را می‌طلبند و بر درخواست کنندهٔ آنها نیز هیچ سرزنشی متوجّه نمی‌شود بلکه بازدارندهٔ آن مورد ملامت و سرزنش است چنان که در **حدیث شریف** آمده‌است: «سه چیز بازداشته نمی‌شوند: آب، آتش و نمک». از همین باب است این‌که همسایه‌ات از تنورت نانی طلب کند، یا روز و نصف روزی کالای خود را نزدت بگذارد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ کوثر

مکّی است و دارای سه آیه است.

این سوره به قول مشهور و قول جمهور مفسّران، مکّی است. امّا حسن، عکرمه و قتاده گفته‌اند که سورهٔ کوثر مدنی است و رأی ابن‌کثیر نیز همین است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «کوثر» نام گرفت که با آیهٔ: (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) افتتاح شده‌است. تفسیر «کوثر» در **حدیث‌شریف** ذیل به روایت انس‌بن‌مالک رضی الله عنه چنین بیان شده‌است: «رسول خدا ﷺ به خواب سبکی فرورفته بودند سپس تبسّم‌کنان سرشان را از خواب برداشتند و خطاب به اصحاب گفتند: آیا می‌دانید که دلیل تبسّمم چه بود؟ یا اصحاب از ایشان دلیل تبسّمشان را پرسیدند. فرمودند: همینک بر من سوره‌ای نازل شد. سپس به تلاوت آن پرداختند تا سوره را ختم نمودند. سپس از اصحاب خود پرسیدند: آیا می‌دانید که کوثر چیست؟ اصحاب گفتند: خدا ﷻ و رسولش داناترند. فرمودند: کوثر نهری است که خدای عزّوجلّ در بهشت به من عطا کرده‌است و بر آن خیری است بسیار، امّتم در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و ظروف آن به شمارهٔ ستارگان است پس بنده‌ای از آن ربوده می‌شود و من می‌گویم: پروردگارا! آخر او از امّت

من است. امّا به من می‌گویند: تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند؟».
ابن‌ابی حاتم از سدّی در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌است که گفت: قریش به کسی که پسرانش می‌مرد، می‌گفتند: فلان بی‌سرانجام و بلاعقب است! پس چون قاسم، یا ابراهیم فرزند رسول خدا ﷺ درگذشت، عاصی‌بن‌وائل گفت: «بَتَرَ مُحَمَّدٌ ۞ محمّد بلاعقب گردید». سپس این سوره در ردّ سخنشان نازل گردید. و در بیان سبب نزول آن روایات دیگری نیز نقل شده‌است امّا مفادّ همهٔ آنها این است که مشرکان رسول اکرم ﷺ و پیروانشان را ضعیف و حقیر می‌شمردند و به مرگ اولاد ذکورشان ــ قاسم در مکّه و ابراهیم در مدینه ــ خوشحال بوده و از درگیرشدن مؤمنان با حوادث سخت یا محنت‌بار شادمانی می‌کردند پس این سوره نازل شد تا اعلام کند که رسول خدا ﷺ نیرومند و پیروز و پیروانشان غالب اند و مرگ فرزندان به هیچ‌وجه از شأن ایشان کم نمی‌کند و این دشمنان پیامبر ﷺ اند که در نهایت بلا عقب می‌باشند زیرا از آنان هیچ نام و آوازهٔ نیکی باقی نمی‌ماند.

إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ ﴿١﴾

﴿همانا ما به تو کوثر عطا کردیم﴾ کوثر ــ چنان‌که بیان شد ــ نهری در بهشت است که خدای عزّوجلّ آن را به مثابهٔ کرامت و گرامیداشتی برای پیامبر خویش ﷺ و امّتشان قرار داده‌است. کوثر در لغت: خیری است که در منتهای بسیاری و فراوانی قرار داشته باشد بنابراین، این کلمه شامل هر خیری می‌شود که به رسول اکرم ﷺ عنایت گردیده‌است، اعم از حوض کوثر و دیگر خیرها و برکت‌ها. به‌قولی: کوثر قرآن است. به قولی دیگر: کوثر، کثرت اصحاب و امّت آن حضرت ﷺ است. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «کوثر نهری در بهشت است که هر دو لبهٔ آن از طلا و بستر آن درّ و یاقوت است، خاک آن پاکیزه‌تر و خشبوتر از مشک و آب آن شیرین‌تر از عسل و سپیدتر از برف است». یا کوثر حوض

رسول اکرم ﷺ در موقف محشر است چنان‌که در حدیث متقدّم به روایت انس رضی الله عنه گذشت. شایان ذکر است که این دو قول، صحیح‌ترین اقوال در این رابطه می‌باشد بنابراین، کوثر هم نهری است در بهشت، هم حوضی است که امّت آن حضرت ﷺ در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و هم خیری است که به آن حضرت ﷺ عنایت شده‌است که این معنی، همهٔ اقوال فوق را دربر می‌گیرد.

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنْحَرْ ﴿٢﴾

﴿پس برای پروردگارت نماز بگزار﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! چنان‌که به تو در دنیا و آخرت خیر بسیار داده‌ایم پس به شکرانهٔ این نعمت‌ها خالصانه برای ما بر نمازهای فرض خویش مداومت کن ﴿و قربانی کن﴾ برای رضای ما و به‌نام ما، نه مانند بت‌پرستان که برای غیر ما قربانی می‌کنند. و کسانی از مشرکان بودند که برای غیر خداوند ﷻ نماز گزارده و برای غیر وی قربانی می‌کردند لذا خداوند ﷻ به پیامبرش فرمان داد که نماز و قربانی‌اش باید خالصانه برای وی باشد. قتاده، عطاء و عکرمه می‌گویند: مراد از «وَٱنْحَرْ» ادای نماز عید اضحی و ذبح قربانی در آن است. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مراد از نحر، ذبح حیوانات هدیه و قربانی در حجّ و مناسک می‌باشد». ابن‌کثیر در این باره حدیثی را نیز نقل کرده‌است.

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ ﴿٣﴾

﴿بی‌گمان دشمنت خود ابتر است﴾ یعنی: بدون شک، این دشمن توست که از هر دو خیر دنیا و آخرت بریده، بلاعقب و بی‌سرانجام است. یا این دشمن توست که از وی بعد از مرگش نام و آوازهٔ نیکی باقی نمی‌ماند. چنان‌که گفتیم؛ در جاهلیّت به کسی از مردان که فرزند مذکّری نداشت، ابتر می‌گفتند. حسن بصری رحمه الله

می‌گوید: «مراد مشرکان از ابتر بودن پیامبر ﷺ این بود که ایشان قبل از آن‌که به هدف نهایی خود برسند، در نیمه راه دعوت ناکام می‌مانند امّا خداوند ﷻ در اینجا روشن ساخت که این دشمنان پیامبر ﷺ اند که ناکام و بی نام و نشان می‌مانند».
امام رازی رحمه الله می‌گوید: «این سوره مانند تتمّه‌ای برای سوره‌های ماقبلش و همچون اصل و پایه‌ای برای سوره‌های ما بعدش می‌باشد».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ کافرون
مکّی است و دارای شش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «کافرون» نام گرفت که خداوند ﷻ در آن به پیامبرش حضرت محمّد ﷺ دستور داده‌است تا کافران را به پیامی که متضمّن توحید و اعلام برائت از شرک و استقلال عبادی مسلمین است، مخاطب گرداند. در احادیث شریف آمده‌است که آن حضرت ﷺ این سوره و سورهٔ (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدْ) را در دو رکعت بعد از طواف، در دو رکعت بامداد، در دو رکعت بعد از مغرب و در نماز وتر خوانده‌اند و آن را «ربع» قرآن نامیده‌اند. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که در بستر خوابت جای گرفتی، سورهٔ: (قُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُوْن) را تا آخر آن بخوان زیرا این سوره برائتی از شرک است».

واحدی نیشابوری در بیان سبب‌نزول روایت کرده‌است: این سوره دربارهٔ گروهی از قریش نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند. ای محمّد! به تو پیشنهادی داریم؛ بیا تو از دین ما پیروی کن و ما از دین تو پیروی می‌کنیم، به این ترتیب که تو مدّت یکسال خدایان ما را پرستش کن و ما مدّت یکسال خدای تو را

می‌پرستیم پس اگر چنان باشد که آنچه تو به همراه آورده‌ای، از آیین و رسم و راه ما بهتر باشد، به این ترتیب ما در آن با تو مشارکت یافته و بهره‌مان را از آن برگرفته‌ایم امّا اگر چنان باشد که رسم و راه ما از آیین تو بهتر باشد، تو در کار ما شریک گردیده و بهره‌ات را از آن برگرفته‌ای! رسول خدا ﷺ فرمودند: پناه بر خدای سبحان که من دیگری را با وی شریک گردانم. همان بود که خداوند ﷻ این سوره را نازل کرد. پس رسول خدا ﷺ صبحگاه آن به مسجدالحرام رفتند و در حالی‌که اشراف قریش در آنجا بودند، این سوره را تا آخر برآنان خواندند. بعد از آن، دیگر قریش از رسول خدا ﷺ مأیوس گردیدند.

قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْكَـٰفِرُونَ ﴿١﴾

لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ **﴿ای کافران؛ آنچه شما می‌پرستید من نمی‌پرستم﴾** یعنی: آنچه را که شما در مورد پرستش بتان از من می‌خواهید، انجام نمی‌دهم و من هم اکنون در حال حاضر پرستندهٔ خدایان شما نیستم.

وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ﴿٣﴾

﴿و نه شما می‌پرستید آنچه من می‌پرستم﴾ یعنی: شما نیز تا آن‌گاه که بر شرک و کفرتان قرارداشته‌باشید، پرستندهٔ خدایی که من می‌پرستم نیستید.

وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ ﴿٤﴾

﴿**و نه آنچه را شما می‌پرستید من پرستش خواهم کرد**﴾ یعنی: من هرگز در آیندهٔ عمر خود نیز خدایانی را که شما می‌پرستید، نمی‌پرستم.

وَلَآ أَنتُمْ عَٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ﴿٥﴾

﴿**و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه را من می‌پرستم**﴾ یعنی: همچنین شما در بقیّهٔ عمر خود هرگز خدا ﷻ را پرستش نخواهید کرد تا آن‌گاه که بر کفر و انکار و پرستش بتان قرار داشته باشید زیرا پرستش خداوند ﷻ همراه با شریک آوردن به وی، مردود و غیر قابل اعتبار می‌باشد.

یک وجه دیگر در تفسیر آیهٔ کریمه که از نظر بعضی دقیق‌تر می‌باشد، این است که گفته شود: آیات (۳ ـ ۲) بر اختلاف در معبودی که مورد پرستش قرار می‌گیرد، دلالت می‌کند زیرا معبود رسول خدا ﷺ خدای یگانه است و معبود مشرکان بتان و خدایان باطل امّا دو آیهٔ (۵ ـ ۴) بر اختلاف در خود عبادت و پرستش دلالت می‌کند زیرا عبادت رسول خدا ﷺ عبادتی است خالص برای خداوند ﷻ که هیچ شائبهٔ شرکی در آن وجود ندارد و هیچ غفلتی از معبود در آن سراغ نمی‌شود درحالی‌که عبادت مشرکان همه به شرک آلوده‌است پس این دو نوع عبادت هرگز با هم جمع نمی‌شود. به‌قولی دیگر: در این آیات تکرار است، مراد از تکرار تأکید می‌باشد و فایدهٔ تأکید این است که طمع کفّار از این امر که رسول خدا ﷺ خواستهٔشان را در عبادت خدایانشان بپذیرند، به کلّی قطع گردد.

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِىَ دِينِ ﴿٦﴾

﴿**دین شما برای خودتان و دین من برای خودم**﴾ یعنی: اگر شما به دین خویش راضی هستید، بدانید که من نیز به دین خویش راضی هستم پس قطعاً بدانید که دین

شرک آلود شما از آنِ خود شماست و از شما به من تجاوز نمی‌کند و دین توحیدی من نیز محدود به خودم می‌باشد و شما را با این باورهای شرک‌آلودتان بدان راهی نیست. بیضاوی می‌گوید: «بنابراین، در آیهٔ کریمه معنی اجازه دادن کفر، یا منع از جهاد وجود ندارد تا این آیه به آیهٔ قتال منسوخ باشد». زمخشری می‌گوید: «حاصل معنی آیه این است: من پیامبری هستم که به سوی شما فرستاده شده‌ام تا شما را به سوی حق و راه نجات فراخوانم پس اکنون که این دعوت را از من نپذیرفتید و مرا درآن پیروی نکردید، حدّ اقلّ مرا به حال خودم واگذاشته و مرا به سوی شرک فرانخوانید».

امام شافعی رحمه‌الله و برخی دیگر از علما با این آیهٔ کریمه بر یکی‌بودن ملّت کفر استدلال کرده و گفته‌اند: کفّار همه یک ملّت‌اند بنابراین، اگر در میان آنها پیوند نسبی یا سببی‌ای وجود داشت، از همدیگر میراث می‌برند، مثلاً یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی میراث می‌برد. امّا امام احدبن‌حنبل رحمه‌الله و موافقان وی بر آنند که یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی میراث نمی‌برد زیرا در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «لاَیَتَوَارَثُ اَهْلَ مِلَّتَیْنِ شَتّیٰ ﴿ اهل دو آیین مختلف از همدیگر میراث نمی‌برند». امام رازی رحمه‌الله می‌گوید: «عادت مردم بر این جریان یافته که در هنگام متارکه، به این آیهٔ کریمه تمثیل می‌کنند و اگر بر یک اصل توافق نکنند، یکی به دیگری می‌گوید: لَکُمْ دِیْنُکُمْ وَلِیَ دِیْن[1]. درحالی‌که این تمثیل جایز نیست؛ زیرا خداوند جل‌جلاله قرآن را برای آن نازل نکرده تا به آن مَثَل زده شود بلکه قرآن برای تدبّر و سپس برای عمل به موجب این تدبّر نازل شده‌است».

---

۱ یا در فارسی می‌گویند: «عیسی به دین خود و موسی به دین خود».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نصر

مدنی است و دارای سه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب «نصر» نام گرفت که با این فرمودهٔ خدای تبارك و تعالی: (اِذا جاءَ نَصْرُاللّٰهِ وَالْفَتْح) افتتاح شده‌است و مراد از آن، فتح مکّهٔ مکرّمه یعنی همان فتح اکبری است که فتح‌الفتوح نام گرفت. چنان که این سوره به‌نام «توديع» نیز نامیده می‌شود از آن روی که رسول خدا ﷺ بعد از نزول آن فقط هفتاد روز زنده بودند و در ربیع‌الاوّل سال دهم هجری به رحمت حق پیوستند. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «این آخرین سورهٔ قرآن کریم از نظر نزول است». ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «این سوره در میانهٔ ایّام تشریق بر رسول خدا ﷺ نازل شد پس دانستند که این پیام وداع است آن‌گاه سوار بر ناقهٔ قصوی خطبهٔ مشهور خویش را که خطبهٔ حجّة‌الوداع است، ایراد نمودند». و راجع به فضیلت آن در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «اِذا جاءَ نَصْرُ الله معادل ربع قرآن است».

امّا بنا به قولی دیگر: این سوره قبل از فتح مکّه نازل شد و از فتح مکّه قبل از وقوع آن خبر می‌دهد که این خود معجزه‌ای از معجزات نبوّت می‌باشد. امام

رازی﵀ این قول را صحیح‌تر می‌داند. در حدیث‌شریف به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که فرمود: چون سورهٔ «نصر» نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «با نزول آن خبر مرگ من به من داده شده‌است». اصحاب ﷺ نیز بر این معنی متّفق‌القول‌اند و ایشان این معنی را از آن روی دانستند که امر مطلق به تسبیح، تحمید و استغفار دلیل بر آن است که کار ابلاغ دعوت به اتمام رسیده‌است و این خود اقتضا می‌کند که پیام آور حق ﷺ از این دنیا رخت سفر بر بندد. روایت شده‌است که چون این سوره نازل شد، رسول خدا ﷺ خطابه‌ای ایراد کرده و در آن فرمودند: «إِنَّ عَبْداً خَيَّرَهُ اللّٰهُ بَيْنَ الدُّنْيا وَ بَيْنَ لِقائِهِ وَالآخِرَةِ، فَاخْتارَ لِقاءَ اللّٰهِ ﴿ همانا خداوند بنده‌ای را در میان دنیا و میان آخرت و لقای خویش مخیّر گردانید پس او لقای خدا را انتخاب کرد».

إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ﴿١﴾

﴿چون نصرت الهی و فتح فرارسد﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! آن‌گاه که پیروزی الهی برایت علیه دشمنانت قریش به ظهور آید و مکّه بر تو گشوده شود. نصر: عبارت از تأییدی است که دشمنان با آن مغلوب گردیده و مسلمانان بر آنان برتری پیدا کنند. فتح: گشودن دیار دشمنان و ورود به خانه‌هایشان و نیز گشایش دلهایشان برای پذیرش حقّ است. پس فرق در میان «نصر» و «فتح» این است که: نصر همچون سببی برای فتح می‌باشد، از این جهت ابتدا نصر ذکر شد و سپس فتح بر آن عطف گردید.

وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ﴿٢﴾

﴿و ببینی که مردم فوج فوج در دین الله درآیند﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! در هنگام

رسیدن نصرت و فتح، مردم ــ اعم از اعراب و غیر آنان ــ را می‌بینی که گروه گروه و دسته دسته به دینی در می‌آیند که خداوند ﷻ تو را بر آن مبعوث کرده‌است، بعد از آن‌که آنها یکی‌یکی یا دوتادوتا به دین حق داخل می‌شدند. نقل است که وقتی رسول خدا ﷺ مکّه را فتح کردند، اعراب گفتند: امّا اکنون که محمّد ﷺ بر اهل حرم غالب و پیروز شد درحالی‌که خداوند ﷻ ایشان را از هجوم اصحاب فیل در پناه خود داشت، این خود برهان روشنی است براین‌که محمّد ﷺ بر حقّ است و شما علیه او قدرتی ندارید. لذا از ستیز و مقاومت دست برداشته و در مجموعه‌های بزرگی، گروه گروه و دسته دسته یکی بعد از دیگری به اسلام وارد می‌شدند و موج رویکرد به‌سوی اسلام چنان بود که یک قبیله تماماً به یکبار در اسلام داخل می‌شد.

جمهور فقها و بسیاری از علمای کلام برآنند که: ایمان مقلّد صحیح است زیرا حق تعالی بر صحّت ایمان این افواج مردم که ایمانی تقلیدی بود، حکم کرد و آن را از بزرگترین احسانهای خود بر پیامبرش حضرت محمّد ﷺ برشمرد و اگر ایمانشان صحیح نمی‌بود، در این مناسبت از آن یادی نمی‌کرد.

فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ﴿٣﴾

﴿پس به حمد پروردگار خود تسبیح بگوی﴾ این آیه، امر به تسبیح گفتن برای پروردگار متعال و ستایش برای وی را باهم جمع کرده‌است. تسبیح گفتن برای پروردگار متعال از خوشحالی آن حضرت ﷺ نسبت به رخدادهای عظیم پیروزی‌ای خبر می‌دهد که حتّی به فکر ایشان و به فکر احدی از مردم خطور نمی‌کرد؛ و حمد و ستایش حق تعالی، در برابر صُنع زیبا و رفتار روح افزایش با پیامبرش ﷺ و منّت عظیم وی بر ایشان در نصر و فتح امّ القری می‌باشد ﴿و از او آمرزش بخواه﴾ برای لغزشهایت؛ به عنوان نوعی تواضع و فروتنی برای حق تعالی و

کوچک شمردن و اندک دانستن عمل خویش و نیز برای آموختن این امر به امّت ﴿همرآینه الله همواره توبه‌پذیر است﴾ یعنی: از شأن وی این است که بر آمرزش‌خواهان توبه بپذیرد و برآنان به رحمت بازگردد. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده‌است: «بعد از آن‌که سورهٔ (اِذٰا جٰاءَ نَصْرُاللّٰهِ وَ الْفَتْح) بر رسول خدا ﷺ نازل شد، آن حضرت ﷺ هیچ نمازی را نمی‌خواندند مگر این‌که در آن می‌گفتند: سُبْحٰانَكَ رَبَّنٰا وَ بِحَمْدِكَ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ ✿ پروردگارا! پاکی تو راست همراه با ستایشت. بارالها! بر من بیامرز». همچنین عائشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: «رسول خدا ﷺ در رکوع و سجدهٔ خویش بسیار می‌گفتند: سُبْحٰانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ». در حقیقت، این شیوهٔ رسول اکرم ﷺ تفسیر عملی این آیه از قرآن کریم است.

بخاری و دیگران از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند که فرمود: عمر رضی‌الله‌عنه مرا با بزرگان بدر به مجلس خویش فرامی‌خواند امّا گویی که برخی از آنان از این امر در اندرون خویش دغدغه‌ای می‌یافتند [یعنی ناراحت بودند]. روزی عمر رضی‌الله‌عنه بزرگان بدر را به مجلس خویش فراخواند و مرا نیز با آنان به آن مجلس وارد کرد. من از این فراخوانی وی دریافتم که عمر رضی‌الله‌عنه امروز دیگر مرا با ایشان فرانخوانده‌است مگر به این هدف که [فضل] مرا به آنان نشان دهد. پس رو به آنان نمود و گفت: در تفسیر این فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: (اِذٰا جٰاءَ نَصْرُاللّٰهِ وَ الْفَتْح) چه می‌گویید؟ برخی از ایشان گفتند: خدای عزّوجلّ در این سوره به ما دستور داده‌است تا بعد از آن‌که ما را پیروز کرد و فتح را نصیب‌مان گردانید، او را ستایش گفته و از او آمرزش بخواهیم. برخی هم سکوت نموده و چیزی نگفتند. آن‌گاه عمر رضی‌الله‌عنه رو به من کرد و فرمود: ای ابن‌عبّاس! آیا تو نیز چنین می‌گویی؟ گفتم: خیر! بلکه نظر من این است که این آیه به فرارسیدن اجل رسول خدا ﷺ اشاره دارد. یعنی خداوند جلّ جلاله با نزول (اِذٰا جٰاءَ نَصْرُاللّٰهِ وَ الْفَتْح) ایشان را از نزدیک شدن وقت رحلتشان آگاه کرد و فرمود:

آمدن نصرت و فتح، علامت فرارسیدن اجل توست؛ (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ... ۞ آن‌گاه تسبیح بگوی همراه با ستایش پروردگار خویش و از او آمرزش بخواه زیرا او بسی توبه‌پذیر است). عمر رضی الله عنه فرمود: من نیز بجز آنچه که تو گفتی، وجه دیگری برای نزول آن نمی‌دانم».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مَسَد

مکّی است و دارای پنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «مسد» نام گرفت که خداوند ﷻ در آخر آن می‌فرماید: (فِيْ جِيْدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدْ) که تفسیر آن خواهد آمد. همچنین این سوره «تبّت» نیز نامیده می‌شود زیرا خداوند ﷻ در مطلع آن می‌فرماید: (تَبَّتْ يَدا اَبِيْ لَهَبْ) چنان که به همین مناسبت، این سوره (اَبُوْلَهَبْ) یا سورهٔ (لَهَبْ) نیز نامیده شده‌است.

محدّثان در بیان سبب نزول این سوره از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما روایت کرده‌اند که فرمود؛ چون این آیه نازل شد: (وَاَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ ۞ ای پیامبر! بستگان نزدیکت را هشدارده) [شعراء / ۲۱۴]؛ رسول خدا ﷺ از خانهٔ خود خارج شده و به کوه صفا بالا رفتند سپس به فریاد بلند چنین ندا در دادند: یا صَباحاه! چون قریش این ندا را شنیدند، از یک‌دیگر پرسیدند که این فریادگر کیست؟ پاسخ داده شد که: محمّد است. پس ندا را اجابت گفتند و پیرامون آن حضرت ﷺ گرد آمدند. آن‌گاه رسول‌اکرم ﷺ خطاب به آنان فرمودند: هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌عبدمناف! هان ای بنی‌عبدالمطّلب! [و به

این ترتیب، تیره‌های قبیلۀ قریش را یکی‌یکی نام بردند] پس همۀ آنان سراپا گوش گردیدند تا بشنوند که محمّد ﷺ چه سخنی به این پایه از اهمّیّت دارد که فریادکنان همه را برای آن فراخوانده‌است. سپس خطاب به آنان فرمودند: آیا اگر به شما خبر بدهم که سپاهی از سواران از کنارۀ این کوه بیرون می‌آیند و بر شما می‌تازند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ همه یکصدا گفتند: ما تاکنون از تو دروغی را تجربه نکرده‌ایم [بلکه تو را به راستگویی می‌شناسیم]. فرمودند: پس اینک من پیشاپیش عذابی سخت شما را از افتادن در آن هشدار می‌دهم. در این اثنا ابولهب گفت: هلاکت باد بر تو! آیا برای این کار ما را گردآورده‌ای؟! سپس راه خود کشید و رفت. همان بود که این سوره نازل شد.

طارق محاربی می‌گوید: «در بازار ذوالمجاز بودم که بناگاه با جوانی تازه سال روبرو شدم که می‌گفت: های ای مردم! لا اله الا الله بگویید تا رستگار شوید. در این اثنا دیدم که مردی از پشت سرش او را به سنگ می‌زند به طوری که هر دو ساق و هر دو پاشنۀ پایش را خون‌آلود کرده‌است و می‌گوید: های مردم! او دروغگوست پس او را باور نکنید. پرسیدم: این شخص دعوتگر کیست؟ گفتند: محمّد است؛ می‌پندارد که پیامبر می‌باشد و این دیگر هم عمویش ابولهب است که می‌پندارد او در این ادّعا دروغگوست».

تَبَّتْ يَدَآ أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾

﴿هلاک باد دو دست ابولهب﴾ علمای بلاغت می‌گویند: در (يَدا أَبِيْ لَهَبْ) مجاز مرسل به کار گرفته شده؛ یعنی جزء اطلاق گردیده امّا از آن کلّ مورد نظر می‌باشد لذا معنی این است: هلاک باد خود ابولهب با تمام وجود خویش. این جمله نفرینی است علیه وی. ابولهب یکی از عموهای پیامبر ﷺ، نامش عبدالعزّی‌بن‌عبدالمطّلب و کنیه‌اش ابوعتیبه بود و او را ابولهب می‌گفتند زیرا چهرۀ

سرخ فام و برافروخته‌ای داشت. چنان‌که بیان شد، او با رسول خدا ﷺ بسیار دشمنی می‌ورزید و ایشان را سخت می‌آزرد.

﴿و هلاک شد﴾ این جمله، خبری است از بارگاه خدای سبحان بعد از نفرین علیه وی. گفتنی است که تعبیر از هلاکت ابولهب به صیغهٔ ماضی، مفید حتمی بودن وقوع هلاکت و زیانکاری وی می‌باشد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.

مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ﴿٢﴾

﴿هیچ دفع نکرد از او مال او و آنچه اندوخت﴾ یعنی: مالی را که ابولهب گرد آورده بود و منفعت و جاه و موقعیّتی که به دست آورده بود، فرمان خداوند ﷻ بر نزول هلاکت و نابودی و عذاب بر وی را به هیچ وجه دفع نکرد و آن اندوخته‌ها هیچ به کارش نیامد. فرق در میان «مَالُ» و «كَسَب» این است که اوّلی سرمایه است و دومی سود.

سَيَصۡلَىٰ نَارٗا ذَاتَ لَهَبٖ ﴿٣﴾

﴿به زودی در آتشی پر زبانه درآید﴾ یعنی: به زودی ابولهب در آتشی سخت شعله‌ور و برافروخته که پوستش را می‌سوزاند، عذاب می‌شود که آن آتش، آتش جهنّم است.

وَٱمۡرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ ﴿٤﴾

﴿و زنش﴾ نیز به آن آتش در می‌آید، همان که ﴿هیزم‌کش است﴾ زن ابولهب،

امّ‌جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان بود که خارها و سرگین‌ها را برگرفته و آنها را شبانه بر راه رسول خدا ﷺ می‌افگند. یا مراد این است که زن ابولهب با برداشتن گناهان سنگینی که به سبب دشمنی با رسول خدا ﷺ و واداشتن شوهرش بر آزار ایشان بر دوش گرفته‌است، هیزم جهنّم را بر می‌دارد. یا این تعبیر، کنایه از سخن‌چینی اوست که برافروزندۀ خصومت و دشمنی در میان مردم است.

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍۭ ﴿٥﴾

﴿**بر گردنش طنابی از لیف خرماست**﴾ مَسَدْ: لیفی است که از آن ریسمان تافته می‌شود. نقل است که زن ابولهب گردنبند فاخری از جواهر داشت و گفت: سوگند به لات و عزّی که آن را در دشمنی محمّد ﷺ صرف می‌کنم! لذا آن گردنبندش در روز قیامت ریسمانی برتافته از زنجیرهای آتش می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان عذابش در آخرت را به همان هیأت و حالتی که در دنیا داشت، تصویر می‌کند زیرا عذاب آخرت از جنس عمل مجرم و هماهنگ با جرم وی است. نقل است که بعد از نزول این سوره امّ‌جمیل زن ابولهب سنگی را در دست گرفته نزد ابوبکرصدّیق رضی الله عنه در مسجدالحرام رفت و در آن حال ابوبکر رضی الله عنه در معیّت رسول خدا ﷺ بود. پس به ابوبکر رضی الله عنه گفت: به من خبر رسیده‌است که رفیقت مرا هجو نموده‌است، اینک آمده‌ام که با او چنین و چنان کنم! امّا خداوند متعال دیدگان وی را از دیدن رسول خدا ﷺ کور ساخت و هر چه به این سو و آن سو نگریست، ایشان را ندید. ابوبکر رضی الله عنه از وی پرسید: آیا کسی را همراه من می‌بینی؟ امّ جمیل گفت: آیا مرا مسخره می‌کنی؟ من جز تو هیچ کس دیگر را همراهت نمی‌بینم!

علما گفته‌اند: این سوره معجزه‌ای آشکار و دلیلی روشن بر نبوّت آن حضرت ﷺ است زیرا خداوند جلّ جلاله با نزول: (سَيَصْلَىٰ نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ...) قاطعانه

خبرداد که ابولهب و زنش ایمان نمی‌آورند و سرنوشت آنها در دنیا و آخرت با شقاوت گره خورده‌است پس بر طبق این خبر، هیچ‌یک از آن دو نه در ظاهر و نه در باطن، نه آشکار و نه در خفا ایمان نیاوردند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ اخلاص

مکّی است و دارای چهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نامهای بسیاری مانند تفرید، تجرید، توحید، نجات، ولایت، معرفت، اساس و اخلاص نامیده شده‌است که مشهورترین آنها «اخلاص» می‌باشد زیرا این سوره از یکسو در بارهٔ توحید خالص خدای عزّوجلّ سخن می‌گوید و از سوی دیگر بنده را از شرک یا از آتش جهنّم خلاص می‌سازد.

فضیلت آن: در بیان فضیلت این سورهٔ کریمه، احادیث بسیاری وارد شده‌است از آن جمله مضمون این حدیث شریف است که سورهٔ «اخلاص» در ثواب قرائت خود معادل ثلث (یک سوم) قرآن کریم می‌باشد زیرا تمام قرآن کریم، شرح و بیان اصولی است که در این سوره به اجمال ذکر شده‌است و نیز از آن روی که اصول عام و کلّی شریعت اسلام سه چیز است: توحید، بیان حدود و احکام و بیان اعمال و این سوره به تنهایی عهده‌دار بیان توحید و تقدیس حق تعالی گردیده‌است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: مردی از مرد دیگری شنید که شبانگاه سورهٔ «اخلاص» را می‌خواند و آن را تکرار می‌کند پس بامداد نزد رسول خدا ﷺ آمد و این حکایت را به‌گونه‌ای به

ایشان باز گفت که گویی خواندن (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ) را کم و ناچیز می‌شمرد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «وَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِهِ، اِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنْ ۞ سوگند به ذاتی که جانم در دست بلاکیف اوست، این سوره معال ثلث قرآن است». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده‌است که رسول خدا ﷺ به یاران خود فرمودند: «آیا کسی از شما عاجز از آن است که ثلث قرآن را در یک شب بخواند؟». اصحاب به گمان این‌که مراد ایشان سه قسمت کلّ قرآن است، از این امر احساس مشقّت کرده و گفتند: یا رسول الله! کدام یک از ما تاب و توان این کار را دارد؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «بدانید که اَللّٰهُ الْواحِدُ الْصَّمَدْ ثلث قرآن است». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده‌است که رسول خدا ﷺ خطاب به یاران خود فرمودند: «گردهم آیید زیرا من می‌خواهم ثلث قرآن را بر شما بخوانم پس جمعی گرد آمدند آن‌گاه رسول خدا ﷺ نزد ایشان رفتند و خواندند: (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدْ) سپس به خانهٔ خود بازگشتند. در این اثنا یکی از اصحاب به دیگری گفت: مگر رسول خدا ﷺ نگفتند که بر شما ثلث قرآن را می‌خوانم؟ قطعاً این برگشت‌شان به خانه به منظور خبری است که از آسمان به ایشان نازل شده‌است. سپس آن حضرت ﷺ از خانهٔ خود بیرون آمده و خطاب به اصحاب فرمودند: «من گفتم که ثلث قرآن را بر شما می‌خوانم، بدانید که (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدْ) معادل ثلث قرآن است».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این سوره از ابیّ‌بن‌کعب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: ای محمّد! نسب پروردگارت را برای ما بیان کن. همان بود که خداوند متعال این سوره را نازل فرمود. همچنین قتاده، ضحّاک و مقاتل گفته‌اند: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای محمّد! پروردگارت را برای ما توصیف کن زیرا او وصف خود را در تورات نازل نموده‌است و ما می‌خواهیم بدانیم که پروردگارت از چه چیز و از کدامین جنس است؟ آیا از طلاست، یا از مس، یا از نقره؟ آیا می‌خورد و می آشامد؟ او

دنیا را از چه کسی به ارث برده و آن را به چه کسی به ارث می‌گذارد؟ همان بود که خداوند ﷻ این سوره را نازل فرمود.

قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**اوست خدای یگانه**﴾ یعنی: اگر از بیان نسب خداوند متعال سؤال می‌کنید، بدانید که او خدایی است یگانه؛ در ذات، صفات و افعال خود و او هیچ همتا، وزیر، شبیه و شریکی ندارد.

ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ﴿٢﴾

و اوست ﴿**اللهِ صَمِد**﴾ صَمَد: کسی است که مردم در برآوردن نیازهای خود به او روی می‌آورند زیرا او بر برآوردن آنها قادر و تواناست. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «صمد، سرور و مولایی است که در سیادت و آقایی خود به کمال رسیده‌است، شریفی است که در شرف خود به کمال رسیده‌است، عظیمی است که در عظمت خود به کمال رسیده‌است، حلیمی است که در حلم و بردباری خود به کمال رسیده‌است، غنیّی است که در غنای خود به کمال رسیده‌است، جبّاری است که در جبروت خود به کمال رسیده‌است، عالمی است که در علم خود به کمال رسیده‌است، حکیمی است که در حکمت خود به کمال رسیده‌است و او الله سبحانه و تعالی است. صمد صفتی است که بجز او برای احدی سزاوار نیست و هیچ کس همتای او نمی‌باشد». زجاج می‌گوید: «صمد، سرور و آقایی است که سیادت و آقایی به او انجامیده و بالاتر از او هیچ سرور و سالاری وجود ندارد».

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾

﴿کسی را نزاده و زاده نشده‌است﴾ یعنی: نه از او فرزندی پدید آمده و نه او خود از کسی زاده شده‌است زیرا چیزی با او مجانست ندارد تا او از جنس خود همسری برگرفته‌باشد و ـ العیاذ بالله ـ از آن دو، فرزندی متولّد شده‌باشد. همچنین توالد نشانهٔ فناء است زیرا توالد و تناسل برای آن انجام می‌گیرد که جنس یک چیز بعد از فنای پدر و مادر خود باقی بماند در حالی که نسبت دادن عدم به سوی حق تعالی در گذشته و آینده مستحیل است لذا حق تعالی پدری ندارد تا به وی نسبت داده شود و فرزندانی نیز ندارد تا به او نسبت داده شوند. قتاده می‌گوید: «مشرکان عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند! یهودیان گفتند: عُزَیْر پسر خداست! و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست! پس خداوند ﷻ همهٔ آنان را تکذیب کرد و فرمود: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۞ نه او کسی را زاده‌است و نه هم خودش از کسی زاده شده‌است».

وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ ﴿٤﴾

﴿و هیچ کس او را همتا نیست﴾ یعنی: هیچ‌کس با او هم طراز، مساوی، همانند و همتا نیست و هیچ‌کس با او در چیزی مشارکت ندارد. بنابراین، در این سورهٔ کریمه:

قید (اَحَد) عقیدهٔ ثنویّت و دوگانه پرستی را ابطال می‌کند.

(اَللّٰهُ الصَّمَدْ) عقیدهٔ کسانی را ابطال می‌کند که بجز خداوند یکتا به وجود آفریدگار دیگری قایلند چه اگر آفریدگار دیگری وجود می‌داشت، در آن صورت حق تعالی در نیازها و حاجات، یگانه مرجع و مقصود خلق نبود.

(لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوْلَدْ) پندارهای یهود، نصاری و مشرکان را در این مورد که برای حق تعالی فرزند قائلند، ابطال می‌کند.
(وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ) پندار مشرکان را در این مورد که بتان را همتایان و شرکای حق تعالی تصوّر می‌کردند، ابطال می‌کند.
امام رازی رحمه الله می‌گوید: «این سوره در حقّ خداوند متعال، مانند سورهٔ کوثر در حقّ پیامبر ﷺ است زیرا طعن مشرکان بر پیامبر ﷺ این بود که گفتند: محمّد ابتر است و بعد از خود فرزند مذکّری ندارد و نداشتن فرزند [به پندار آنان] عیب بود امّا از آنجا که داشتن فرزند، در حقّ خداوند متعال عیب و نقصی برای اوست لذا طعن به پیامبرش ﷺ را در سورهٔ کوثر رد کرد و طعن در حقّ خود را در این سوره، از این رو در اینجا فرمود: (قُلْ ﴿ بگو) تا این طعنه را از خودش دفع کند در حالی که در سورهٔ کوثر نگفت: (قُلْ ﴿ بگو) بلکه خودش مستقیماً این طعن و عیب را از پیامبرش دفع کرد». در **حدیث شریف** به روایت بخاری آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لا اَحَدَ اَصبَرُ عَلیٰ اَذِی سَمِعَهُ، مِنَ اللّٰهِ؛ اِنَّهُمْ يَجْعَلُوْنَ لَهُ وَلَداً، وَ هُوَ يَرْزُقُهُمْ و يُعافِيهِمْ ﴿ هیچ‌کس بر آزاری که شنیده‌است، شکیباتر از خداوند ﷻ نیست زیرا در همان حال که مشرکان برای او فرزندی قرار می‌دهند، او آنان را روزی می‌دهد و عافیتشان می‌بخشد».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ فلق

مکّی است و دارای پنج آیه است

به قول حسن، عطاء، عکرمه و جابر، این سوره و سورهٔ «ناس» مکّی است و رأی اکثر علما نیز همین است. امّا در روایتی از ابن‌عبّاس، قتاده و جمعی دیگر نقل شده‌است که: این سوره مدنی است. ابن‌کثیر نیز بر همین نظر است و برخی گفته اند: صحیح نیز همین است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «فلق» نام گرفت که با این فرمودهٔ حق تعالی: (قُلْ اَعُوْذُ بِربِّ الْفَلَقْ) آغاز شده‌است.

فضیلت معوذتین: در **حدیث‌شریف** به روایت ترمذی و بیهقی از ابی‌سعید خدری رضی‌الله‌عنه آمده‌است که فرمود: «رسول خدا ﷺ از زخم چشم جنّ و انس به خداوند جل‌جلاله پناه می‌بردند امّا بعد از آن‌که معوذتین نازل شد، فقط این دو سوره را می‌خواندند و دعاهای دیگر در این مورد را ترک کردند». مالک در مؤطّا از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده‌است که فرمود: «چون رسول خدا ﷺ از بیماری‌ای ناراحت می‌بودند، معوذتین را می‌خواندند و بر خود می‌دمیدند و این کار را سه بار تکرار می‌کردند و چون درد ایشان شدّت می‌گرفت، من بر ایشان

معوذتین را می‌خواندم و رسول خدا ﷺ به امید دریافت برکت این دو سوره، دست خود را بر تن خویش می‌کشیدند». یعنی: آن را بر خود می‌دمیدند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عقبه‌بن‌عامر رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: «رسول خدا ﷺ به من دستور دادند تا معوّذات را به دنبال هر نمازی بخوانم». همچنین در روایت دیگری از وی آمده‌است که گفت: «... رسول خدا ﷺ به من فرمودند: هرگاه که می‌خوابیدی و هرگاه که از خواب برمی‌خاستی، معوّذتین را بخوان». ابن‌کثیر در این معنی احادیث بسیاری رانقل نموده و آن‌گاه می‌گوید: «در روایت این حدیث از عقبه، طرق بسیاری وجود دارد که در حدّ تواتر است بنابراین، این حدیث در نزد بسیاری از محقّقان مفید قطعیّت می‌باشد». نیز در **حدیث‌شریف** وارده از طریق صُدَی بن عجلان آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا به تو سه سوره را تعلیم ندهم که در تورات، انجیل، زبور و فرقان مانند آنها نازل نشده‌است، این سه سوره: (قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَدْ)، (قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقْ) و (قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسْ) است».

سبب‌نزول معوذتین: در بخاری و مسلم از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده‌است که فرمود: لبیدبن‌اعصم رسول خدا ﷺ را جادو کرد بدین نحو که غلاف شکوفهٔ خرمایی را گرفته و موهایی را که در هنگام شانه‌زدن از سر آن حضرت ﷺ فروریخته بود و دندانهای شانهٔ ایشان و نخی را که در آن یازده گره زده شده بود و گره‌ها با سوزن محکم ساخته شده بود، در آن غلاف خرما قرارداد و در آن دمید. در این زمان بود که معوذتین بر رسول خدا ﷺ نازل شد پس ایشان به خواندن آنها آغاز نمودند و چنان بود که هر آیه‌ای را می‌خواندند، یک گره از آن گره‌ها باز می‌شد و در عین حال، ایشان در خود سبکی‌ای می‌یافتند تا این‌که گرهٔ آخر باز شد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ چنان از جا برخاستند که گویی از بند رها شده‌اند. جبرئیل علیه السلام نیز دراین برهه بر آن حضرت ﷺ دم و دعا می‌خواند و می‌گفت: «بِاِسْمِ اللّٰهِ اُرْقِيْكَ، مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيْكَ، مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ وَ عَيْنٍ وَ اللّٰهُ يُشْفِيْكَ ✿ به‌نام خدا تو را دم و دعا می‌کنم از هر چیزی که آزارت می‌دهد، از شرّ هر حاسدی و از

شرّ زخم چشم و الله تو را شفا می‌دهد». چنان‌که از روایات بر می‌آید، اثر سحر بر رسول خدا ﷺ فقط سر درد خفیفی بود و این است همان معنی تخیّل که در یکی از احادیث آمده‌است. گفتنی است که گاهی در بیداری نیز مانند خواب تخیّل روی می‌دهد بنابراین، مسلّم است که سحر بر ملکات و توانمندیهای عقلی آن حضرت ﷺ مطلقاً هیچ تأثیری نگذاشت همان طوری که سحر لبیدبن‌اعصم در اموری که به وحی و رسالت مربوط می‌شد، نیز هیچ تأثیری نداشت زیرا حق تعالی آن حضرت ﷺ را از هرگونه نقصی از این گونه، یا از هر گونه آشفته‌گی فکری، یا اضطراب عصبی‌ای معصوم و محفوظ داشته است چنان که می‌فرماید: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسْ ۞ خدا از آسیب مردم تو را در پناه خود محفوظ می‌دارد) [مائده / ۶۷].

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿١﴾

﴿بگو پناه می‌برم به پروردگار فلق﴾ فَلَقْ: صبح است زیرا شب از آن منفلق و شکافته می‌شود. به‌قولی: فلق، هر چیز از آفرینش خداوند ﷻ است که شکافته می‌شود؛ اعم از حیوانات، صبح، دانهٔ بذر، هسته، نباتات و غیر آن. علما گفته‌اند: خداوند ﷻ در این آیه به این حقیقت اشاره می‌کند که ذات متعال وی که بر دور کردن تاریکی‌های انبوه از تمام جهان تواناست، قطعاً بر این امر نیز تواناست که از پناه برنده به خود، هر ترس و هراسی را دفع کند و او را از آسیب هر آسیب‌رسانی نگاه دارد.

مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿٢﴾

بگو: به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم ﴿از شرّ آنچه آفریده‌است﴾ یعنی: از شرّ

تمام مخلوقات وی.

وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿۳﴾

﴿و﴾ به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم ﴿از شرّ تاریکی چون فراگیرد﴾ یعنی: همچنین به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم از شرّ شب چون روی آورد و تاریکی آن به افق‌ها منتشر شود. علما گفته‌اند: پناه بردن به خداوند ﷻ از شرّ شب از آن روی است که در شب درندگان از بیشه‌های خود و حشرات از سوراخهای خود بیرون می‌آیند، اهل شرّ به فساد و تبه‌کاری بر می‌خیزند و نیز در شب مخاطر دیگری است که پنهان نمی‌باشد.

وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ ﴿٤﴾

﴿و﴾ به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم ﴿از شرّ زنان افسونگر﴾ یعنی: جادوگر ﴿دمنده در گره‌ها﴾ و در آن زمان زنان جادوگر مردم را با دمیدن در گره‌های نخ جادو می‌کردند. نَفَث: دمیدن همراه با آب دهان، یا دمیدن به تنهایی است. ابوعبیده می‌گوید: مراد از آنان: زنان لبیدبن‌اعصم یهودی بودند که رسول خدا ﷺ را سحر کردند.

وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴿٥﴾

﴿و﴾ به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم ﴿از شرّ حسود آن‌گاه که حسد ورزد﴾ یعنی: آن‌گاه که حسود، حسدش را آشکار کرده و به مقتضای آن عمل کند زیرا کسی که حسد خود را آشکار نمی‌کند، از او هیچ زیانی به فرد محسود نمی‌پیوندد

بلکه او با این کار به خودش زیان می‌رساند چه او از خیری که به دیگران می‌رسد متأسّف می‌شود و رنج می‌برد و از شادی دیگران همیشه غمگین است. حَسَدْ: تمنّای زوال نعمتی است که خداوند متعال با آن بر کسی منّت گذاشته است. علما گفته‌اند: خداوند ﷻ حاسد را از آن روی مخصوصاً یاد کرد که حسد سبب زیان رساندن به انسان، حیوان و غیر آنان می‌شود. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلْمُؤْمِنُ یَغْبِطُ، وَ الْمُنَافِقُ یَحْسُدُ ❁ مؤمن غبطه می‌خورد ولی منافق حسد می‌ورزد».

شایان ذکر است که حسد نخستین گناهی است که خداوند ﷻ با آن در آسمان و زمین مورد عصیان قرار گرفت؛ زیرا در آسمان ابلیس بر آدم علیه السلام حسد ورزید و در زمین قابیل بر هابیل. پس حاسد منفور و مطرود است. همچنین علما گفته‌اند: سحر، زخم چشم، حسد و مانند اینها تأثیر ذاتی ندارند بلکه به سبب فعل خداوند ﷻ و تأثیرگذاری او مؤثّر واقع می‌شوند. لذا فقط در ظاهر امر، اثر به این چیزها نسبت داده می‌شود امّا در حقیقت، این خداوند ﷻ است که تأثیر را ایجاد می‌کند چنان که دربارهٔ سحر هاروت و ماروت می‌فرماید: (وَ مٰا هُمْ بِضٰارِّیْنَ بِهِ مِنْ اَحَدٍ اِلاّٰ بِاِذْنِ اللّٰه ❁ هاروت و ماروت با سحر خود به کسی زیان‌رسان نبودند مگر به فرمان خداوند) [بقره / ۱۰۲]. امّا باید دانست که به رغم عدم تأثیرگذاری ذاتی این اشیا و عدم تأثیرگذاری ذاتی امراض ساری‌ای مانند طاعون و سل، شرعاً پرهیز و احتیاط از آنها به‌قدر امکان مطلوب است چنان‌که رسول خدا ﷺ به پرهیزنمودن از زخم چشم و فرار از شخص مجذوم دستور دادند و نیز عمر و صحابه رضی الله عنهم در طاعون عمواس چنین کردند.

گفتنی است که اکثر علما توسّل به دم و دعا را جایز شمرده‌اند زیرا هنگامی که رسول خدا ﷺ احساس ناراحتی کردند، جبرئیل علیه السلام برایشان دعا خواند و دم نمود چنان‌که گذشت. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که فرمود: رسول خدا ﷺ برای شفایابی ما از همهٔ دردها و از تب این دعا را به ما

تعلیم دادند: «بِسْمِ اللّٰهِ الْكَرِيْم، اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عِرْقٍ نَّعَارٍ وَ مِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ ✿ به‌نام خدای بخشنده و کریم؛ پناه می‌برم به خداوند بزرگ از شرّ هر رگی که ضربان شدیدی دارد و از شرّ گرمای آتش». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «هر کس بر بیماری که اجلش فرانرسیده‌است در آید و بر او هفت مرتبه بخواند: اَسْأَلُ اللّٰهَ الْعَظِيمْ، رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ اَن يُّشْفِيْكَ ✿ از خداوند بزرگ، پروردگار عرش عظیم می‌خواهم که تو را شفا دهد؛ آن بیمار شفا می‌یابد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت علی رضی‌الله‌عنه آمده‌است که فرمود: چون رسول خدا ﷺ بر بیماری وارد می‌شدند، می‌گفتند: «اِذْهَبِ الْبَأْسَ رَبَّ النَّاسِ، إِشْفِ اَنْتَ الشَّافِي، لاٰ شَافِيَ اِلاّٰ اَنْتَ ✿ ای پروردگار مردم! درد و ناراحتی را از بین ببر، شفا بده که تو شفابخش هستی، جز تو شفادهنده‌ای نیست». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که فرمود: «رسول خدا ﷺ حسن و حسین علیهما‌السلام را تعویذ می‌کردند [یعنی برایشان از خدا پناه می‌خواستند] و می‌فرمودند: أُعِيْذُكُمٰا بِكَلِمٰاتِ اللّٰهِ التّٰامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطٰانٍ وَ هٰامَّةْ، وَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ لاٰمَّةْ ✿ شما دو تن را در پناه کلمات تامّهٔ خداوند جلّ‌جلاله قرار می‌دهم از شرّ هر شیطانی و از هر جانور زهرداری و از هر چشم سرزنش باری». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت **عثمان‌بن‌ابی‌العاص ثقفی** رضی‌الله‌عنه آمده‌است که فرمود: در حالی‌که از دردی بر خود می‌پیچیدم که نزدیک بود مرا از پای در آورد، نزد رسول خدا ﷺ آمدم، ایشان فرمودند: «دست راستت را بر بالای درد بگذار و هفت بار بگو: بِسْمِ اللّٰهِ، اَعُوْذُ بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَ قُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مٰا اَجِدُ ✿ به‌نام خدا! به عزت الله و قدرت وی پناه می‌برم از شرّ آنچه که در خود می‌یابم. پس من چنان کردم و خداوند متعال مرا شفا بخشید».

امّا آنچه که در مورد نهی از دم و دعا وارد گردیده، مربوط به دم و دعاهای مجهول و ناشناخته‌ای است که معنای آنها دانسته نمی‌شود، یا مربوط به بدعت‌هایی است که حرّافان و بدعتیان در این رابطه پدید آورده‌اند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ناس

مکّی است و دارای شش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «ناس» نام گرفت که هم با فرمودهٔ حق تعالی: (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاس) آغاز شده و هم کلمهٔ «ناس» در آن پنج بار تکرار گردیده است. این سوره که با سورهٔ ما قبل خود باهم نازل شده‌است، در نزد اکثر علما مکّی و به‌قولی: مدنی است ــ چنان‌که گذشت. و این آخرین سورهٔ قرآن کریم از نظر ترتیب در مصحف شریف است و ترتیب قرآن با سورهٔ «**فاتحه**» که شامل سپاس و ثنای حق تعالی و یاری جستن از اوست آغاز و با معوذتین که موضوع آنها نیز یاری جستن و پناه بردن به حق تعالی است، ختم می‌شود.

قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ﴿١﴾

﴿**بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم**﴾ یعنی: به آفریدگار و سامان‌دهندهٔ امور و به صلاح آورندهٔ احوال آنان. بیضاوی می‌گوید: «از آن جا که در سورهٔ قبل پناه‌بردن به خداوند ﷻ از مضارّ بدنی بود و این مضرّات در انسان و غیر او عام

است لذا در این سوره، پناه‌بردن به او از مضارّی است که بر نفوس بشری عارض می‌شود و به بشر مخصوص می‌باشد.

مَلِكِ ٱلنَّاسِ ﴿٢﴾

و پناه می‌برم به ﴿مَلِک مردم﴾ یعنی: به ذاتی که دارای ملک کامل، فرمانروایی‌ای تامّ و سلطه‌ای بی‌رقیب و لایتناهی است.

إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ ﴿٣﴾

و پناه می‌برم به ﴿اله مردم﴾ یعنی: به معبود مردم و از آنجا که مَلِك (فرمانروا) گاهی معبود است و گاهی هم نیست بنابراین، حق تعالی در این آیه روشن کرد که الوهیّت و عبودیّت مخصوص وی است و احدی با وی در آن مشارکت ندارد.

مِن شَرِّ ٱلْوَسْوَاسِ ٱلْخَنَّاسِ ﴿٤﴾

پناه می‌برم به آنچه ذکر شد؛ ﴿از شرّ وسوسه‌گر﴾ که شیطان ﴿خنّاس﴾ است. خنّاس: یعنی بسیار باز پس رونده زیرا هنگامی که خداوند ﷻ به یاد آورده‌شود، شیطان باز پس می‌رود و خود را در هم کشیده و پنهان می‌شود امّا چون ذکر خداوند ﷻ در میان نبود، شیطان بر دل انسان هجوم آورده و وسوسهٔ خود را می‌گستراند.

ٱلَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ ﴿٥﴾

﴿آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌افگند﴾ وسوسهٔ شیطان، فراخواندن انسان به فرمانبردن از خود با القای سخنی است پنهانی که به قلب انسان می‌رسد بی آن‌که از آن صدایی شنیده شود.

سپس خدای سبحان به بیان این امر می‌پردازد که وسوسه‌افگنان بر دو نوع اند؛ جنّی و انسی پس می‌فرماید:

مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ ﴿٦﴾

﴿چه از جنّ و چه از انس﴾ شیطان جنّ ـ چنان‌که گذشت ـ در سینه‌ها و دلهای مردم وسوسه می‌افگند امّا وسوسه افگنیِ شیطان انسی در دلهای مردم بدین‌گونه است که خود را برای انسان در چهره و لباس نصیحت‌گر مشفقی نشان می‌دهد پس، از سخنان وی که در هیأت خیرخواهی و نصیحت بیان می‌شود، در دل انسان همان چیزی می‌افتد که شیطان جنّی با وسوسهٔ خود در دل وی می‌افگند. به‌قولی: ابلیس چنان‌که در دلهای انسیان وسوسه می‌افگند، در دلهای جنّیان نیز وسوسه می‌افگند.

علما در بیان علّت گماردن شیطان بر مردم گفته‌اند: گماردن شیطان بر مردم از سوی خداوند ﷻ برای آن است که مردم با وی مجاهده کنند و در این میدان آزمایش و امتحان شوند. امّا کسانی که حق تعالی ایشان را در پناه عصمت خود قرار داده‌است، از گزند شیاطین در امانند. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «کسی از شما نیست مگر این‌که همنشین و همراه او [از شیاطین] بر او گمارده شده‌است. اصحاب گفتند: حتّی شما نیز یا رسول الله؟ فرمودند: آری! حتّی من؛ مگر حقیقت این است که خداوند متعال مرا بر شیطان همراهم چیره گردانیده‌است پس او به من تسلیم شده [یا مسلمان گردیده] و لذا مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد».

همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده‌است که: رسول خدا ﷺ در

مسجد معتکف بودند پس شبانگاه صفیّه به دیدار ایشان آمد و رسول خدا ﷺ با وی از مسجد بیرون آمدند تا او را به منزلش برسانند. در این اثنا دو مرد از انصار با ایشان روبرو گردیدند و چون رسول خدا ﷺ را دیدند، گامهای خود را تند تند برداشتند که سریع‌تر بگذرند. رسول خدا ﷺ خطاب به آنان فرمودند: «درنگ کنید؛ این زن که با من است صفیّه دختر حُیَیّ همسر من می‌باشد». آن دو گفتند: سبحان الله، یا رسول‌الله! [مگر ما در حقّ شما گمان بدی داشته‌ایم؟] رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِنَّ الشَّيطٰانَ يَجْرِيْ مِنْ اِبْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ وَ اِنِّيْ خَشِيْتُ اَنْ يَقْذِفَ فِيْ قُلُوْبِكُمٰا شَيْئاً ـ اَوْقٰالَ ـ شَرّاً ﴿ بی‌گمان شیطان در مجرای خون فرزند آدم جاری می‌شود و من ترسیدم که در دلهای شما چیزی بیفگند ـ یا فرمودند ـ شرّی بیفگند».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس‌بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا شیطان مهارش را بر قلب فرزند آدم قرار می‌دهد پس اگر او خدا را یاد کرد، واپس می‌رود و اگر یاد خدا را فراموش کرد، قلبش را فرو می‌بلعد پس این است همان وسواس خنّاس.» همچنین در **حدیث شریف** به روایت ابی‌تمیمه آمده است که فرمود: «الاغ رسول خدا ﷺ لغزید و من گفتم: نگونسار باد شیطان! رسول خدا ﷺ فرمودند: نگو که شیطان نگونسار باد! زیرا وقتی تو چنین بگویی، او خود را بزرگ می‌بیند و می‌گوید: آن را به نیرویم فرو افگندم! اما اگر بگویی: بِاسْمِ الله ﴿ به نام خدا! در این صورت، شیطان احساس کوچکی می‌کند و چنان خرد و خوار می‌شود که مانند مگسی می‌گردد». ابن عباس رضی‌الله عنهما می‌گوید: «هیچ نوزادی تولّد نمی‌شود مگر این که در قلبش وسواس است پس چون خدا یاد شود، شیطان باز پس می‌رود و چون از ذکر خدا غفلت شد، او وسوسه می‌افگند». پناه می‌بریم به خداوند منّان از نیرنگ و وسوسهٔ شیطان.

تتمّه

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِیْ بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَات. سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ لاأُحْصِیْ ثَنَاءً عَلَیْكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَیْتَ عَلَی نَفْسِكَ. اُدْعُوا بِدُعَاءِ عِبَادِكَ الصَّالِحِیْنَ؛ اَللّٰهُمَّ یَا لَطِیْفاً فَوْقَ كُلِّ لَطِیْفٍ، اَلْطِفْ بِیْ فِیْ اُمُوْرِیْ كُلِّهَا كَمَا اُحِبُّ، وَاغْفِرْ لِیْ وَ لِوَالِدَیَّ وَ لِلْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ، وَاجْعَلْنِیْ كَمَا سَمَّیْتُ نَفْسِیْ مُخْلِصاً؛ مُخْلِصاً لِدِیْنِكَ، جَادّاً فِیْ سَبِیْلِكَ، رَاغِباً اِلَیْكَ دَوْماً مَّا دُمْتُ حَیّاً، وَ رَضِّنِیْ فِیْ دُنْیَایَ وَ آخِرَتِیْ، فَاللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ الشُّكْرُ. اِلٰهِیْ وَ مَوْلایَ اِجْعَلْ كُلَّ حَرْفٍ مِّنْ كِتَابِكَ وَتَرْجُمَةَ تَفْسِیْرِهِ وَ جَمِیْعَ مَا كَتَبْتُ خَالِصاً لِّوَجْهِكَ الْكَرِیْمِ، وَ حَقِّقْ بِهِ النَّفْعَ وَ الْخَیْرَ لِیْ وَ لِاَوْلادِیْ وَ لِلْمُسْلِمِیْنَ، وَ اَعْتِقْ بِهِ مِن نَّارِكَ فِی الْآخِرَةِ كُلَّ جُزْءٍ مِّنْ جِسْمِیْ وَ رُوْحِیْ، وَ شَعْرِیْ وَ بُشْرِیْ، وَ عَظْمِیْ وَ لَحْمِیْ، وَ سَمْعِیْ وَ بَصَرِیْ، وَ مُخِّیْ وَ دَمِیْ، وَ اَدْخِلْنِی الْجَنَّةَ بِسَتْرٍ وَّ سَلاَمٍ، وَارْزُقْنِیْ شَفَاعَةَ خَیْرِ الْاَنَامِ، وَ اغْفِرِ اللّٰهُمَّ لِكُلِّ مَنْ جَهَدَ فِیْ سَبِیْلِ نَشْرِ كِتَابِكَ وَ تَفْسِیْرِهِ الْعَظِیْمِ وَ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ اَوْ مُؤْمِنَةٍ یَنْتَفِعُ بِهِ بِاِخْلاَصٍ یَارَبَّ الْعَالَمِیْنَ.

به یاری و توفیق پروردگار متعال، ترجمه و گزینش این تفسیر مبارک که در شش مجلّد ترتیب گردیده است، در صبحگاه (۱۷) فروردین ۱۳۷۶ هش مطابق (۲۷) ذی‌قعدهٔ ۱۴۱۷ هق در شهر مشهد آغاز و در نیمهٔ روز دوشنبه دهم آبان (عقرب) ۱۳۷۸ هق به پایان رسید و مراجعه و بازنگری آن نیز در نیمهٔ روز دوشنبه (۱۵) مرداد ماه (اسد) ۱۳۸۰ هق به‌اتمام رسید. به‌این ترتیب؛ جمع آوری، ترجمه و تدقیق آن، جمعاً نزدیک به چهار سال را در بر گرفت. بدان امید که حق تعالی برای رضای خود پذیرفته و مسلمین را بدان بهره‌مند گرداند.

استدعای حقیر از عموم مسلمین دعای خیر در حقّ بنده و ناشر فاضل و محترم است و از اهل علم و فضلای قرآن‌شناس می‌طلبم که بنده، یا ناشر محترم را بر خطاهایی که ــ احیاناً ــ در ترجمه یا فهم مراد مفسّران از من سرزده است، آگاه گردانند تا ان‌شاءالله در چاپ‌های بعدی جبران گردد.

جزانا و جزاکم الله خیرا.

اَلْعَبْدِ الْفَقِیْرِ اِلَی لُطْفِ مَوْلَی الْكَبِیْرِ

عبدالرّؤف مخلص الهروی

فهرست شش مجلد

جلد اول

جلد دوم

جلد سوم

جلد چهارم

جلد پنجم

جلد ششم